



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

۲۵

تفسیر و شرح
صحیحہ مبارکہ

جلد اول - سیزدہم

استاد حسین انصاریان

۲۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲۵	تفسیر و شرح صحیفه سجادیه
۱۲۵	مشخصات کتاب
۱۲۶	جلد ۱
۱۲۶	اشاره
۱۳۰	مقدمه ناشر
۱۴۰	پیشگفتار
۱۵۱	ولادت زین العابدین علیه السلام
۱۵۳	نام و القاب زین العابدین علیه السلام
۱۵۳	اشاره
۱۵۳	لقب زین العابدین علیه السلام
۱۵۵	عبادت زین العابدین علیه السلام
۱۵۹	مناجات زین العابدین علیه السلام
۱۵۹	اشاره
۱۵۹	مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام اصمعی
۱۶۰	مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام طاووس فقیه
۱۶۴	شخصیت زین العابدین علیه السلام
۱۶۴	اشاره
۱۶۶	امام سجاد علیه السلام و برخورد با عبدالملک
۱۶۸	امام سجاد علیه السلام و عبدالله مبارک
۱۶۹	اخلاق و رفتار و صفات زین العابدین علیه السلام
۱۶۹	اشاره
۱۶۹	۱ - برخورد الهی با مردی تندخو
۱۷۰	۲ - رفتار با جذامیان

۱۷۱	۳ - گذشت از استاندار معزول
۱۷۲	۴ - احساس امنیت
۱۷۲	۵ - توجه به فقرا
۱۷۳	۶ - عهده دیون
۱۷۳	۷ - مسافر مسجد
۱۷۴	۸ - روزی حلال
۱۷۴	۹ - تسلیم محض
۱۷۴	۱۰ - فرو خوردن خشم
۱۷۵	۱۱ - در برخورد با تمسخر
۱۷۶	۱۲ - واقعه ای حیرت آور
۱۷۷	۱۳ - محبت و عدالت
۱۷۷	۱۴ - نهایت جود و کرم
۱۷۸	۱۵ - رسیدگی به نیازمندان
۱۷۸	۱۶ - بی اعتنایی به زر و زیور دنیا
۱۷۹	۱۷ - در کنار قرآن
۱۸۰	۱۸ - معجزه اخلاقی
۱۸۳	۱۹ - صلۀ ارحام
۱۸۳	۲۰ - برخورد با ناسزا
۱۸۳	۲۱ - بردباری
۱۸۴	۲۲ - اسوه فضیلت
۱۸۴	۲۳ - برکتی عجیب از دو قرص نان
۱۸۷	امام سجاد علیه السلام و هشام
۱۸۹	حقیقت دعا
۱۸۹	اشاره
۱۹۰	غفلت از حقیقت دعا
۱۹۲	دعای بنده واقعی

- ۱۹۵ شرک و سقوط انسان
- ۱۹۷ دفع بلا با دعا
- ۱۹۸ خداشناسی
- ۱۹۸ اشاره
- ۲۰۰ ۱ - فطرت
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۴ اعتراف عالمان ماتریالیسم
- ۲۰۶ ۲ - مطالعه و دقت در موجودات آفرینش
- ۲۰۶ ۳ - استدلال و حکمت عقلی
- ۲۲۸ دعای ۱: در توحید و ستایش حق تعالی
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۳۴ حقیقت حمد، مدح، شکر
- ۲۳۶ ستایش حق از زبان عرفان
- ۲۳۸ تفسیر «الحمد لله» در کلام فخر رازی
- ۲۴۰ «الحمد لله» در عمل اهل الله
- ۲۴۲ تنزیه خداوند
- ۲۴۴ «الحمد لله» در کلام اولیای الهی
- ۲۴۶ حمد واقعی
- ۲۴۸ حمید بودن خداوند
- ۲۴۸ اشاره
- ۲۵۰ تفسیری دیگر بر «الحمد لله»
- ۲۵۰ اشاره
- ۲۵۱ حمد در دیدار نعمت و منعم
- ۲۵۴ اول و آخر بودن خدا
- ۲۵۸ توحید در نهج البلاغه
- ۲۶۲ علم باطن

- ۲۶۵ ديدة قاصر و فهم عاجز
- ۲۶۷ محكمات و متشابهات
- ۲۶۷ اشاره
- ۲۶۸ آيات متشابه
- ۲۶۹ راسخان در علم
- ۲۷۰ رؤيت خدا به چشم دل
- ۲۷۲ موسى و مسئله رؤيت
- ۲۷۹ خداشناسى از راه طبيعت
- ۲۸۲ خداشناسى از راه عقل و فلسفه
- ۲۸۲ اشاره
- ۲۸۴ خداشناسى در كلام اميرالمؤمنين عليه السلام
- ۲۸۵ حقيقت معرفت، علم و اوليت خداوند
- ۲۸۸ خداشناسى در كلام امام موسى بن جعفر عليه السلام
- ۲۹۱ خلقت آفرينش
- ۲۹۴ اسرار خلقت
- ۲۹۴ اشاره
- ۲۹۵ خلقت آفرينش در قرآن
- ۲۹۵ خلقت آفرينش در روايات
- ۲۹۷ خلقت آفرينش در منابع علمى
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۷ نظريه دكتور گاموف در خلقت
- ۲۹۹ نظريه سيپورك در خلقت
- ۳۰۰ نظريه آينشتاين در خلقت
- ۳۰۲ نظريه جان آلدردر خلقت
- ۳۰۵ گوشه اى از جهان با عظمت خلقت
- ۳۰۹ اسرار حيات از زبان كرسى موريسن

- ۳۰۹ اشاره
- ۳۱۳ کیمیاگری حیات
- ۳۱۶ شناسایی و معرفت حق
- ۳۱۹ هدایت تکوینی موجودات
- ۳۱۹ اشاره
- ۳۲۰ هدایت تکوینی گیاهان
- ۳۲۰ اشاره
- ۳۲۱ سبزی نباتات
- ۳۲۳ هدایت تکوینی حیوانات
- ۳۲۹ عقل و نبوت در هدایت انسان ها
- ۳۳۳ مقام وصل و هجر
- ۳۳۵ اعمال نیک و اعمال بد
- ۳۳۷ حقیقت رزق و روزی
- ۳۳۷ اشاره
- ۳۴۰ رزق و روزی در قرآن مجید
- ۳۴۰ اشاره
- ۳۴۰ رزاقیت خداوند
- ۳۴۲ طیب بودن رزق الهی
- ۳۴۴ وسعت و تنگی رزق
- ۳۵۱ امتحان الهی وسعت و ضیق رزق
- ۳۵۱ مال و ثروت یا آزمایش بزرگ الهی
- ۳۵۱ اشاره
- ۳۶۰ متاع دنیا یا پاداش عقبی
- ۳۶۳ رزق و روزی در روایات
- ۳۶۳ اشاره
- ۳۶۷ طلب مال حلال در روایات

۳۶۹	نتایج آیات و روایات بسط و قبض رزق
۳۷۲	ارزش عمر در قرآن
۳۷۶	ارزش عمر در روایات
۳۷۶	اشاره
۳۷۸	حکایت سلمان و ابو درداء
۳۷۹	نصیحتی از بهاء الدین بلخی
۳۷۹	اشاره
۳۸۲	خرج کردن وقت در کلام امام سجاد علیه السلام
۳۸۳	خرج کردن وقت در کلام پیامبر
۳۸۴	خرج کردن وقت در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام
۳۸۵	خرج کردن وقت در کلام امام باقر علیه السلام
۳۸۷	شهید دوم و ارزش وقت
۳۸۸	سید مهدی قزوینی و ارزش وقت
۳۹۰	ارزش وقت در کلام امیر المؤمنین علیه السلام
۳۹۳	منازل الهی در کلام شاه داعی
۳۹۳	اشاره
۳۹۳	فصل اول: در منزل علم:
۳۹۳	اشاره
۳۹۳	۱ - علم شریعت
۳۹۶	۲ - علم طریقت
۳۹۶	الف - دانستن نفس
۳۹۷	ب - دانستن خواطر
۳۹۸	ج - دانستن معالجه نفس
۳۹۹	۳ - علم حقیقت
۴۰۱	فصل دوم: در منزل عمل:
۴۰۱	فصل سوم: در منزل خُلق:

- ۴۰۱ اشاره
- ۴۰۲ عدالت
- ۴۰۲ حکمت
- ۴۰۲ عفت
- ۴۰۲ شجاعت
- ۴۰۵ جاهای صرف وقت در روایات
- ۴۱۱ جزای اعمال
- ۴۱۲ نعمت های حق
- ۴۱۲ اشاره
- ۴۱۲ کمال نعمت
- ۴۱۳ مقدار نعمت
- ۴۱۳ توجه به نعمت
- ۴۱۴ تبدیل نعمت
- ۴۱۵ حکایتی از استاد الهی قمشه ای
- ۴۱۶ نصیحتی از شقیق بلخی
- ۴۱۷ حقیقت مرگ
- ۴۱۸ مرگ نیکوکاران از نظر قرآن
- ۴۲۱ مرگ بدکاران از نظر قرآن
- ۴۲۳ مرگ در روایات
- ۴۲۸ منازل قبر و برزخ
- ۴۲۸ اشاره
- ۴۲۸ برزخ در قرآن
- ۴۲۹ ارواح شهدای بدر و احد
- ۴۳۰ قبر، خانه غربت
- ۴۳۱ مکاشفه ای در وضع برزخ
- ۴۳۲ داستانی عبرت آموز از سلمان

۴۳۴	داستانی عجیب از برزخ مردگان
۴۳۶	خاطره مؤلف درباره با برزخ مردگان
۴۳۸	کرامت هایی از محدث قمی
۴۴۰	دیدار آقا سید جمال الدین گلپایگانی با برزخ و برزخیان
۴۴۲	نسخه صور یا مقدمه قیامت
۴۴۴	اسامی قیامت
۴۴۵	اعمال نجات بخش در قیامت
۴۴۵	توحید الهی
۴۴۵	اشاره
۴۴۹	شرط قبولی توحید
۴۵۰	عمل کم، ثواب بسیار
۴۵۲	پاداش وضو
۴۵۳	نعمت جوانی
۴۵۴	مسجد رفتن
۴۵۴	مواظبت بر اوقات نماز
۴۵۵	روشن کردن مسجد
۴۵۵	ثواب اذان
۴۵۵	ثواب سجده شکر
۴۵۶	ثواب نمازگزار
۴۵۸	ثواب زکات
۴۵۸	ثواب حج
۴۵۸	ثواب روزه
۴۵۹	ثواب گریه بر سیدالشهداء علیه السلام
۴۵۹	ثواب حفظ و عمل به قرآن
۴۶۰	ثواب توبه
۴۶۰	ثواب معلم

- ۴۶۱ مجالست با مؤمن
- ۴۶۱ همدمی وهمنشینی با مردم متدین و خداشناس شرف و بزرگی دنیا و آخرت
- ۴۶۱ اشاره
- ۴۶۱ حمایت از ایتام و ضعفا
- ۴۶۱ حفظ آبروی مردم
- ۴۶۲ ورود به بهشت بدون حساب
- ۴۶۲ سیر کردن مؤمن
- ۴۶۳ ثواب قرض دادن و صدقه
- ۴۶۳ اعمال زیان بخش در قیامت
- ۴۶۳ اشاره
- ۴۶۴ غفلت
- ۴۶۴ ملعون الهی
- ۴۶۴ انکار امامت
- ۴۶۵ مجازات در دنیا
- ۴۶۶ مکر و فریب مردم
- ۴۶۶ حرام بودن ورود به بهشت
- ۴۶۶ تعصب نابجا
- ۴۶۶ محروم از نظر رحمت
- ۴۶۷ کبر
- ۴۶۷ کاهش روزی
- ۴۶۸ گناه و خنده
- ۴۶۸ شهادت دروغ
- ۴۶۸ قسم دروغ
- ۴۶۹ گناهان کبیره
- ۴۶۹ پرداخت حقوق الهی
- ۴۶۹ افطار روزه

- ۴۷۰ برخورد با مؤمن
- ۴۷۰ تهمت و افترا
- ۴۷۱ ویرانی زندگی
- ۴۷۱ کیفر بت پرست
- ۴۷۱ فروتنی در برابر ستمکار
- ۴۷۲ خیانت
- ۴۷۲ آسیابی در جهنم
- ۴۷۳ گناه بدعت
- ۴۷۳ کم کاری
- ۴۷۳ اعوان ظالمان
- ۴۷۴ عقاب زنا
- ۴۷۶ مقام حمد و ابزار آن
- ۴۷۷ علم و معرفت الهی
- ۴۸۱ مقام والای اهل معرفت
- ۴۸۱ اشاره
- ۴۸۲ حقیقت محمدیه
- ۴۸۵ مقام حقیقی انسان
- ۴۸۵ اشاره
- ۴۸۶ مقام حقیقی انسان در کلام خوارزمی
- ۴۸۹ تجلی حق
- ۴۹۲ مقام خلافت الهی انسان
- ۴۹۵ ۱ - تعلیم عرفان نفس به بندگان
- ۴۹۵ اشاره
- ۴۹۵ تکمیل نفوس و تزکیه ارواح
- ۴۹۶ تکمیل نفوس و تزکیه ارواح در کلام سعید فرغانی
- ۴۹۹ مراحل تکمیل نفوس

۵۰۱	وجوه نفس
۵۰۴	تعقل در آفرینش
۵۰۴	اشاره
۵۰۸	راه شناخت خدا
۵۱۰	عالم جانداران
۵۱۱	محصولات الهام الهی
۵۱۱	اشاره
۵۱۲	اجزای گیاهان
۵۱۳	ساختمان برگ ها:
۵۱۴	ساختمان گل ها:
۵۱۶	عمل تخم گیری و زفاف:
۵۱۷	اسرار عالم نباتات
۵۱۷	اشاره
۵۱۷	۱ - هنرنمایی ریشه ها،
۵۱۷	اشاره
۵۱۹	اعتراف جان گلن به شعور حاکم بر هستی
۵۱۹	اشاره
۵۲۰	ساختمان اتم
۵۲۷	۲ - الهام به شکرگزاری
۵۲۹	۳ - گشودن ابواب علم به سوی ربوبیت
۵۲۹	اشاره
۵۳۰	مراحل تربیت نفس
۵۳۰	اطاعت
۵۳۱	ضبط نفس
۵۳۱	نیابت الهی
۵۳۳	نبوت و امامت، راه رسیدن به ربوبیت

اهداف رسالت	۵۳۴
مدینه علم در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله	۵۳۶
۴ - دلالت بر اخلاص در توحید	۵۴۰
اشاره	۵۴۰
اخلاص در قرآن	۵۴۰
اخلاص در روایات	۵۴۲
۵ - دور داشتن انسان از الحاد و شرک	۵۴۴
اشاره	۵۴۴
تحبیب ایمان	۵۴۶
ناخوشایندی کفر و فسوق و عصیان	۵۴۸
معنای کفر و عصیان و فسوق	۵۴۸
جلد ۲	۵۵۰
مشخصات کتاب	۵۵۰
اشاره	۵۵۱
ادامه دعای ۱: در توحید و ستایش حق تعالی	۵۵۶
اشاره	۵۵۶
ظلمات برزخ و تفسیر آن	۵۵۷
اشاره	۵۵۷
معنای ظلمت برزخ در کلام بزرگان	۵۵۸
اشاره	۵۵۸
روح در برزخ، در کلام علامه طباطبایی	۵۵۹
مواقف الأشهاد و تفسیر آن	۵۶۲
اشاره	۵۶۲
مواقف الأشهاد در کلام بزرگان	۵۶۳
حقیقت نفس و تفسیر آن	۵۶۵
اشاره	۵۶۵

۵۶۷	معانی نفس و تفسیر آن
۵۷۱	تفسیر محاسن خَلق
۵۷۱	اشاره
۵۷۳	آفرینش آدم در کلام مlahادی سبزواری
۵۷۳	محاسن بدنی مخلوقات
۵۷۵	تفسیر طیبات الرزق
۵۷۵	اشاره
۵۷۶	معانی رزق
۵۷۸	رزق همیشگی
۵۷۹	معانی طیبات در کلام بزرگان
۵۸۰	رزق از دیدگاه اشاعره و معتزله
۵۸۱	غذای روحانی
۵۸۳	باب حاجت و غنا و فقر
۵۸۴	فقر و غنا در روایات
۵۸۶	فقر و فخر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله
۵۸۷	شکرگزاری نعمت
۵۸۷	حقیقت شکر
۵۸۷	اشاره
۵۸۸	مراحل شکر
۵۹۰	سزای ناسپاسان
۵۹۱	سخن علامه طباطبایی درباره شکر
۵۹۱	اشاره
۵۹۲	شکرگزاری از مخلوق
۵۹۵	حقیقت بسط و فیض
۵۹۵	ترکیب بدن و ابزار عمل آن
۵۹۷	تلاش انسان ها

- ۵۹۹ شکر نعمت
- ۶۰۲ حقیقت تکلیف
- ۶۰۲ اشاره
- ۶۰۳ فلسفه تکلیف
- ۶۰۵ هدف از تکلیف
- ۶۰۶ اتمام حجت بر بشر
- ۶۰۷ حجت در روایات
- ۶۰۹ معنای دیگر حجت
- ۶۱۰ حقیقت هلاکت و سعادت
- ۶۱۰ اشاره
- ۶۱۱ هلاکت و سعادت در قرآن
- ۶۱۲ هلاکت و سعادت در روایات
- ۶۱۴ امتحان، راه شناخت سعید از شقی
- ۶۱۷ حمد فرشتگان و موجودات
- ۶۱۷ حمد در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۶۱۷ اشاره
- ۶۱۹ حمد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در کلام امام صادق علیه السلام (علیه السلام)
- ۶۲۰ فرمانبرداری و جلب رضایت حق از راه حمد
- ۶۲۲ ستایش غیر حق
- ۶۲۲ حمد خداوند قبل از درخواست
- ۶۲۳ اعتراف به احسان
- ۶۲۵ سعادت‌مندی انسان در سلک شهدا
- ۶۲۷ مقام رضا
- ۶۲۹ دعای ۲: در صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیان اوصاف آن حضرت
- ۶۲۹ اشاره
- ۶۳۴ محمد صلی الله علیه و آله یا عظیم‌ترین خبر آفرینش

- ۶۳۷ حقیقت محمدیه
- ۶۴۲ پیامبر صلی الله علیه و آله از دیدگاه آیات و روایات
- ۶۴۵ پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام لاهیجی
- ۶۴۵ اشاره
- ۶۴۷ رهبری انبیا و اولیا
- ۶۵۰ حقیقت محمدی و تقدّم انسان کامل
- ۶۵۱ رازی عجیب در آفرینش و نسب محمد صلی الله علیه و آله
- ۶۵۱ اشاره
- ۶۵۷ عبدالمطلب جد پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۶۵۸ افتخارات عبدالمطلب
- ۶۵۹ عبدالمطلب و حمله ابرهه
- ۶۶۱ بشارات حق بر وجود محمد صلی الله علیه و آله
- ۶۶۱ اشاره
- ۶۶۱ تقاضای ظهور محمد صلی الله علیه و آله
- ۶۶۲ هدف از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۶۶۲ اشاره
- ۶۶۳ پیامبر در تورات و انجیل
- ۶۶۴ گوهر یکدانه آفرینش
- ۶۶۷ نور محمد صلی الله علیه و آله
- ۶۶۹ سرگذشت پر آشوب
- ۶۶۹ اشاره
- ۶۷۰ محمد صلی الله علیه و آله در انجیل اربعه
- ۶۷۷ حکایاتی دیگر از فخر الاسلام
- ۶۷۹ ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۶۷۹ اشاره
- ۶۸۲ ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام ابن هشام

- ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام مجلسی ۶۸۲
- ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان مادر گرامیش ۶۸۳
- حوادث عجیب و غریب زمان ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله ۶۸۵
- نام ها، کنیه ها و القاب شریف محمّد صلی الله علیه و آله ۶۸۷
- اشاره ۶۸۷
- کنیه ابوالقاسم ۶۸۹
- واسطه فیض خدا ۶۹۱
- کنیه ابوالطاهر و ابوالطیب ۶۹۲
- کنیه ابوابراهیم ۶۹۳
- کنیه ابوالسبتین ۶۹۶
- کنیه ابوالازامل و أبو المساکین ۶۹۷
- جَلَّ جَلَّالُهُ و عَمَّ نَوَّالُهُ ۶۹۸
- نام محمّد ۶۹۸
- نام احمد ۷۰۰
- لقب عاقب ۷۰۱
- لقب خاتم و فاتح ۷۰۲
- لقب حاشر ۷۰۳
- لقب ماحی ۷۰۳
- القاب دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله ۷۰۴
- نبی توبه، نبی رحمت ۷۰۵
- لقب عبدالله ۷۰۷
- عهد شیرخوارگی و کودکی ۷۰۹
- اشاره ۷۰۹
- قدوم شیرخواره و نزول برکات بر آل سعد ۷۱۲
- سرپرستی ابو طالب از پیامبر ۷۱۵
- سفر با برکت ۷۱۶

- داستان اعجاب انگیز بحیرای راهب ۷۱۸
- مهمانی بحیرای راهب ۷۱۹
- دوران جوانی ۷۲۶
- اشاره ۷۲۶
- ملاقات محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام برای تجارت ۷۲۷
- پیامبر و جُلْف الفضول ۷۲۹
- ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله ۷۳۱
- اشاره ۷۳۱
- خواستگاری از حضرت خدیجه علیها السلام ۷۳۵
- ارتحال حضرت خدیجه علیها السلام ۷۳۷
- بازسازی کعبه ۷۳۸
- بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۷۴۰
- اشاره ۷۴۰
- اشتباه برخی مؤرخان ۷۴۱
- بعثت در کلام امام عسکری علیه السلام ۷۴۲
- بعثت، پاسخ به نیازهای معنوی و مادی ۷۴۴
- تبعیت از قول، فعل و تقریر پیشوا ۷۴۷
- محمّد صلی الله علیه و آله در آئینه قرآن ۷۵۱
- پیامبر حجّت خدا بر خلق ۷۵۳
- اشاره ۷۵۳
- اخلاق پیامبر در قرآن ۷۵۴
- اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات ۷۵۶
- عفو و گذشت پیامبر از دختر حاتم ۷۵۸
- رفتار و منش پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام راویان ۷۵۹
- فرازهایی دیگر در رفتار و منش پیامبر صلی الله علیه و آله ۷۶۵
- بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و برنامه های ایشان ۷۶۷

۷۶۹	رسالت های پیامبر صلی الله علیه و آله
۷۶۹	اشاره
۷۶۹	آیات آفاق
۷۷۲	پدیده حیات و مقالات دانشمندان
۷۷۳	مقاله پرفسور رزرفورد
۷۷۳	آیاتی در خلقت زمین و آسمان
۷۷۵	اسرار زمین و هفت آسمان
۷۷۸	آیاتی دیگر در خلقت زمین و آسمان
۷۸۳	آیات انفس
۷۸۵	مقاله نورمان و نسان پل
۷۸۶	گفتار فلاسفه غربی در درک حقایق علمی
۷۸۷	شاهدان مرگ اشخاص
۷۸۹	آیاتی دیگر در انفس
۷۹۲	آیات تشریح
۷۹۳	برخورد کفار با آیات قرآن
۷۹۵	نامه اعمال در قرآن
۷۹۷	انذار مردم از طریق قرآن
۷۹۸	اسلام سلمان فارسی
۸۰۶	رسالت پیامبر برای بشریت
۸۰۶	اشاره
۸۰۷	درس های پیامبر در قرآن
۸۰۷	اجابت دعا
۸۰۸	کلمات خدا
۸۰۸	ایمان به خدا و فرشتگان و کتب الهی
۸۰۹	ایمان به غیب
۸۰۹	دین اسلام

- اسلام ابراهيم عليه السلام ۸۱۰
- عبادت مؤمنان ۸۱۰
- رستگاری مؤمنان ۸۱۱
- اوصاف مؤمنان ۸۱۲
- ایمان حقیقی ۸۱۳
- درجات مؤمنان واقعی ۸۱۳
- استغفار بعد از گناه ۸۱۴
- ایمان و اسلام و احسان در قرآن ۸۱۵
- صورت برزخی اعمال از نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۸۱۸
- درس های دیگر از پیامبر در قرآن ۸۲۱
- آثار سوء بازیچه گرفتن دین ۸۲۱
- نفخ صور ۸۲۱
- انذار با قرآن ۸۲۲
- خالق یکتا ۸۲۲
- تبعیت از وحی ۸۲۳
- قبح دشنام ۸۲۳
- داوری خدا ۸۲۴
- عمل صالح ۸۲۴
- سخن حق ۸۲۵
- زینت دنیا ۸۲۵
- زیانکارترین عمل ۸۲۶
- نماز و زکات ۸۲۷
- تعقل در قرآن ۸۲۷
- وحدانیت ۸۲۷
- مرگ ۸۲۸
- تزکیه و طهارت نفس ۸۲۹

- ۸۲۹ اشاره
- ۸۳۰ جهاد با نفس در کلام بزرگان
- ۸۳۱ اوصاف بهیمی
- ۸۳۲ اوصاف شیطانی
- ۸۳۴ حکایتی از علامه طباطبایی
- ۸۳۴ درختان عالم ملکوت
- ۸۳۶ درد گناه
- ۸۳۸ نفس در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۸۴۰ راه رسیدن به ولایت
- ۸۴۱ تزکیه نفس
- ۸۴۲ معراج آدمیت و انسانیت
- ۸۴۲ اشاره
- ۸۴۴ نفس در کلام میبدی
- ۸۴۵ وصف عارفان در روایات
- ۸۴۸ صفات خوب انسان
- ۸۴۹ مراحل نفس در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۸۵۰ داستانی عجیب از فضیل و هارون
- ۸۵۰ نکته ای بس عجیب در وضع امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۸۵۱ آثار حسنات و سیئات نفسانی
- ۸۵۳ حکایتی در مبارزه با نفس
- ۸۵۴ بندگی حقیقی
- ۸۵۵ محبوب ترین خلائق
- ۸۵۶ نصایح ابودر
- ۸۵۷ زینت ها در کلام پیامبر
- ۸۵۹ جواهر در کلام انبیاء علیهم السلام
- ۸۶۰ شش نصیحت از موسی بن عمران

- آموزش هشت مسئله از امام صادق علیه السلام ۸۶۱
- ریشه های سنیات اخلاقی ۸۶۵
- اشاره ۸۶۵
- علاج سنیات اخلاقی ۸۶۵
- مواظبت بر نفس ۸۶۷
- تفسیر آیه فوق از کلام امام باقر علیه السلام ۸۶۸
- حالات نفس در قرآن ۸۷۰
- اشاره ۸۷۰
- ۱ - نفس اماره ۸۷۰
- ۲ - نفس حسرت زده ۸۷۱
- ۳ - نفس رهینه ۸۷۱
- ۴ - نفس هوایی ۸۷۱
- ۵ - نفس دشایی ۸۷۲
- ۶ - نفس سفهی ۸۷۲
- ۷ - نفس تسویلی ۸۷۲
- موعظه نفس ۸۷۳
- حب نفس ۸۷۴
- نفس در کلام ملا صدرا ۸۷۵
- نفس شریفه ۸۷۵
- نفس قویّه ۸۷۶
- نفس جامعه ۸۷۶
- اشاره ۸۷۶
- نفس در کلام حاجی سبزواری ۸۷۶
- نفس در کلام سهل بن عبدالله ۸۷۷
- سخن آتش دوزخ ۸۷۸
- مراقبت نفس و ترک گناه ۸۷۹

- ۸۸۰ اخلاق صالحان در روایات
- ۸۸۲ نکته ای لطیف
- ۸۸۳ داستان فضیل عیاض و داود طایی
- ۸۸۴ هشت غم داود طایی
- ۸۸۴ غم هول مطلع
- ۸۸۵ غم منزل گور
- ۸۸۶ غم جواب دو ملک
- ۸۸۶ غم نفخه صور
- ۸۸۷ غم محشر
- ۸۸۷ غم موقف حساب
- ۸۸۸ غم ترازوی اعمال
- ۸۸۹ غم قهر خدا
- ۸۸۹ هوا و هوس عامل سقوط انسان
- ۸۹۰ سلمان فارسی و برادر دینی
- ۸۹۱ نصیحت زناکار
- ۸۹۲ ذکاوت امیر کبیر
- ۸۹۳ هوای نفس و تزکیه آن
- ۸۹۵ آمادگی برای مرگ
- ۸۹۵ اشاره
- ۸۹۵ فقیر در کلام پیامبر
- ۸۹۶ مقام حکمت لقمان
- ۸۹۶ گفتگوی عیسی علیه السلام با شیطان
- ۸۹۷ شرایط تزکیه نفس
- ۸۹۷ مؤمن واقعی
- ۸۹۸ تعلیم کتاب و حکمت
- ۸۹۸ اشاره

۸۹۹	پیروی از پیامبر در قرآن
۹۰۱	پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه
۹۰۱	اشاره
۹۰۱	بعثت پیامبر
۹۰۲	دین پیامبر
۹۰۳	انذار پیامبر
۹۰۴	بعثت پیامبر بر عرب جاهلی
۹۰۵	دنیای زمان رسالت پیامبر
۹۰۵	شجره نبوت
۹۰۶	دعوت به حکمت و موعظه حسنه
۹۰۷	برکات پیامبر
۹۰۸	پیامبر، راه نجات بشر
۹۰۹	بشارت و انذار پیامبر
۹۰۹	پیامبر امین
۹۰۹	چشمه حکمت
۹۱۰	طبابت پیامبر
۹۱۰	بی ارزشی دنیا در نزد پیامبر
۹۱۱	دعوت کننده به حق و گواه بر خلق
۹۱۲	مبارزه با بت پرستی و اطاعت شیطان
۹۱۲	رسالت پیامبر با نور قرآن
۹۱۳	پیامبر در دنیا و آخرت
۹۱۳	ولادت و بعثت و هجرت پیامبر
۹۱۴	امین وحی و آخرین پیامبر
۹۱۴	وسیله کرامت امت
۹۱۵	غلبه بر گردنکشان
۹۱۷	نگین امت ها

- ۹۱۷ اشاره
- ۹۱۸ منزلت صفوان بن یحیی
- ۹۱۹ مؤمن واقعی در قرآن
- ۹۱۹ اشاره
- ۹۲۱ شاهد و گواه بر امت ها
- ۹۲۲ مؤمن واقعی در روایات
- ۹۲۵ صفات برجسته گل سر سبد آفرینش
- ۹۲۵ اشاره
- ۹۲۵ امانتداری در وحی
- ۹۲۷ حقیقت وحی
- ۹۲۷ اشاره
- ۹۲۷ اصطفای و نجابت و امانتداری پیامبر گرامی اسلام در روایات
- ۹۲۹ رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
- ۹۳۰ رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۹۳۱ ابلاغ دین
- ۹۳۲ امام رحمت
- ۹۳۲ اشاره
- ۹۳۴ رحمت در قرآن مجید
- ۹۳۹ قائد الخیر یا راهبر نیکی
- ۹۳۹ اشاره
- ۹۴۰ خیر و نیکی در قرآن
- ۹۴۰ تقوا
- ۹۴۱ نماز و زکات
- ۹۴۱ روزه
- ۹۴۲ توجه به یتیمان و نهیدستان
- ۹۴۲ امر به معروف و نهی از منکر

عمل خیر	۹۴۳
صبر	۹۴۳
اطاعت از خدا و پیامبر	۹۴۳
توبه	۹۴۴
جهاد	۹۴۴
ترازوی صحیح	۹۴۵
باقیات الصالحات	۹۴۵
سلام کردن	۹۴۶
متاع آخرت	۹۴۶
قرض الحسنه	۹۴۷
حکمت	۹۴۷
انفاق	۹۴۸
کلید برکت	۹۴۸
اشاره	۹۴۸
اسلام از دیدگاه دانشمندان غربی	۹۴۹
جلد ۳	۹۵۵
مشخصات کتاب	۹۵۵
اشاره	۹۵۶
ادامه دعای ۲: در صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیان اوصاف آن حضرت	۹۶۲
اشاره	۹۶۲
مقام نبوت در آیات	۹۶۳
اشاره	۹۶۳
مقام نبوت در روایات	۹۶۵
نقش خانواده در دین	۹۶۸
اشاره	۹۶۸
خاندان پیامبر در نهج البلاغه	۹۷۰

- ۹۷۱ شکایت پیامبر از بعضی بستگان
- ۹۷۲ مباحلة پیامبر همراه با اهل بیت
- ۹۷۳ پیامبر و عصر جاهلیت
- ۹۷۳ اشاره
- ۹۷۳ تعصب قبیله ای در جاهلیت
- ۹۷۴ حوادث جنگی جاهلیت
- ۹۷۵ ازدواج در جاهلیت
- ۹۷۶ بت پرستی در جاهلیت
- ۹۷۸ مردم عصر جاهلیت
- ۹۷۹ بعثت پیامبر و دگرگونی کفار
- ۹۸۴ قطع روابط با بنی هاشم
- ۹۸۴ هجرت به شعب ابی طالب
- ۹۸۵ هجرت به طائف
- ۹۹۰ دشواری های تبلیغ دین
- ۹۹۰ اشاره
- ۹۹۱ تحمّل شکنجه های روحی و بدنی
- ۹۹۴ گذر از لذت ها و راحتی های نفس در راه دین
- ۹۹۴ اشاره
- ۹۹۵ پیامبر و رنج عبادت
- ۹۹۶ مشکلات پیامبر در راه تبلیغ دین
- ۹۹۹ تأثیر موعظه در هدایت و بیداری مردم
- ۹۹۹ اشاره
- ۱۰۰۰ هدایت وصولی و هدایت ایضالی
- ۱۰۰۱ هدایت در روایات
- ۱۰۰۳ درخواست یاری از خدا
- ۱۰۰۳ اشاره

- ۱۰۰۵ ----- یاری خداوند در جنگ بدر
- ۱۰۰۹ ----- گذشت پیامبر با وجود قدرت
- ۱۰۱۰ ----- مقام رفیع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت
- ۱۰۱۰ ----- اشاره
- ۱۰۱۱ ----- درجات انسان در قرآن
- ۱۰۱۳ ----- درجات انسان در روایات
- ۱۰۱۴ ----- روح بلند مرتبه پیامبر در برخورد با ابن خولی
- ۱۰۱۵ ----- دعای ۳: درود بر فرشتگان
- ۱۰۱۵ ----- اشاره
- ۱۰۲۱ ----- حقیقت فرشتگان
- ۱۰۲۲ ----- قرآن مجید و فرشتگان
- ۱۰۲۲ ----- ۱ - عناصر پنج گانه ایمان
- ۱۰۲۳ ----- کفر و انکار ملانکه
- ۱۰۲۳ ----- مؤمن واقعی و ایمان به ملانکه
- ۱۰۲۴ ----- ۲ - فرشتگان و شهادت بر توحید
- ۱۰۲۴ ----- توحید در نزد دانشمندان طبیعی
- ۱۰۲۶ ----- ۳ - فرشتگان، گواهان قرآن
- ۱۰۲۷ ----- ۴ - عبادت فرشتگان
- ۱۰۲۹ ----- ۵ - دعای فرشتگان
- ۱۰۳۰ ----- ۶ - مدد فرشتگان در مصیبت ها
- ۱۰۳۱ ----- ۷ - فرشتگان و نزول وحی
- ۱۰۳۲ ----- ۸ - فرشتگان به وقت مرگ مؤمن
- ۱۰۳۴ ----- ۹ - فرشتگان به وقت مرگ عاصیان
- ۱۰۳۷ ----- ۱۰ - فرشتگان مأموران حق در امور تکوینی و تشریحی
- ۱۰۳۸ ----- ویژگی های فرشتگان در قرآن و روایات
- ۱۰۴۲ ----- نقش ملانکه از دید روایات اسلامی

- ۱۰۴۴ ----- اصناف فرشتگان در کلام مجلسی
- ۱۰۴۶ ----- فرشتگان در کلام امام علی علیه السلام
- ۱۰۴۹ ----- فرشتگان در کلام امام صادق علیه السلام
- ۱۰۵۲ ----- حقیقت و عظمت فرشتگان در نهج البلاغه
- ۱۰۵۸ ----- حقیقت فرشتگان در کلام علامه جعفری
- ۱۰۶۱ ----- حاملان عرش
- ۱۰۶۳ ----- معنا و مفهوم عرش
- ۱۰۶۷ ----- معانی عرش و کرسی در کلام مجلسی
- ۱۰۶۹ ----- عرش و حاملان آن در کلام علامه طباطبائی
- ۱۰۷۵ ----- حقیقت صور اسرافیل
- ۱۰۷۵ ----- اشاره
- ۱۰۷۵ ----- صور در قرآن
- ۱۰۷۸ ----- صیحه در قرآن
- ۱۰۸۰ ----- صور اسرافیل در نزد مفسران و محدثان
- ۱۰۸۰ ----- اشاره
- ۱۰۸۳ ----- حقایق عالم آخرت
- ۱۰۸۶ ----- منزلت میکائیل و جبرئیل
- ۱۰۸۶ ----- اشاره
- ۱۰۸۷ ----- اوصاف جبرئیل در قرآن
- ۱۰۸۹ ----- ملائکة حُجُب
- ۱۰۸۹ ----- اشاره
- ۱۰۹۱ ----- ملائکة حجب در کلام مجلسی
- ۱۰۹۵ ----- موانع کمال
- ۱۰۹۵ ----- اشاره
- ۱۰۹۷ ----- تقوا، راه مبارزه با شهوات
- ۱۰۹۹ ----- سعادت دنیا و آخرت در رهایی از شهوات

- ۱۱۰۱ - جایگاه بهشت و جهنم
- ۱۱۰۲ - شهوات و آثار آن در روایات
- ۱۱۰۳ - تفسیر هوای نفس در کلام امام خمینی
- ۱۱۰۷ - مذمت هوای نفس در قرآن و روایات
- ۱۱۰۹ - فراموشی آخرت
- ۱۱۱۰ - پیروی از شهوات، علت هلاکت
- ۱۱۱۰ - اشاره
- ۱۱۱۱ - اهل مدین و پیروی از شهوات
- ۱۱۱۲ - مقاله ای در بردگی بشر نسبت به شهوات
- ۱۱۱۴ - انواع بندگی ها
- ۱۱۱۴ - بندگی چشم بسته
- ۱۱۱۵ - بندگی زبان بسته
- ۱۱۱۵ - بندگی گوش بسته
- ۱۱۱۵ - بندگی پای بسته
- ۱۱۱۷ - بندگی دورگه ای
- ۱۱۱۷ - بندگی جوگندمی
- ۱۱۱۷ - بندگی مُدَبَّدْبانه
- ۱۱۱۷ - بندگی پشت خمانی
- ۱۱۱۸ - بندگی واگیری
- ۱۱۱۹ - بندگی سیاه
- ۱۱۱۹ - مقامات انسانی آزادگان وارسته
- ۱۱۱۹ - اشاره
- ۱۱۲۰ - عظمت و شخصیت آسیه همسر فرعون
- ۱۱۲۵ - فرشتگان در حظیره القدس
- ۱۱۲۶ - باران، ابر، تگرگ، رعد و برق، باد، کوه
- ۱۱۲۶ - اشاره

- ۱۱۲۷ - ابر و باران در قرآن
- ۱۱۳۱ - آب و زمین
- ۱۱۳۲ - آب و احیای زمین
- ۱۱۳۵ - تفسیر
- ۱۱۳۶ - ابر در قرآن
- ۱۱۳۷ - تگرگ در قرآن
- ۱۱۳۹ - رعد و برق در قرآن
- ۱۱۳۹ - اشاره
- ۱۱۴۰ - فواید رعد و برق
- ۱۱۴۳ - باد در قرآن
- ۱۱۴۶ - تفسیری بر آیه شریفه
- ۱۱۴۶ - اشاره
- ۱۱۴۹ - فواید نعمت باد
- ۱۱۵۲ - کوهها در قرآن
- ۱۱۵۲ - اشاره
- ۱۱۵۵ - فواید کوهها در بقای زمین
- ۱۱۵۸ - انواع فرشتگان در قرآن مجید
- ۱۱۵۸ - ۱ - فرشتگان بلا و عذاب
- ۱۱۶۰ - ۲ - فرشتگان رحمت
- ۱۱۶۰ - ۳ - فرشتگان پیام آور
- ۱۱۶۱ - ۴ - فرشتگان نگهبان و کاتب اعمال
- ۱۱۶۲ - ۵ - فرشتگان مرگ
- ۱۱۶۴ - ۶ - فرشتگان باز پرس در قبر
- ۱۱۶۹ - ۷ - فرشتگان مأمور بهشت و دوزخ
- ۱۱۷۱ - بیت المعمور کجاست ؟
- ۱۱۷۱ - اشاره

- ۱۱۷۲ ----- علت طواف بر بیت المعمور
- ۱۱۷۵ ----- عظمت بیت المعمور
- ۱۱۷۶ ----- فرشتگان، واسطه های بین خدا و موجودات
- ۱۱۷۶ ----- اشاره
- ۱۱۷۸ ----- تفسیر مالک و خزنه
- ۱۱۸۰ ----- تفسیر رضوان
- ۱۱۸۲ ----- تفسیر سدنه الجنان
- ۱۱۸۵ ----- معصیت نکردن فرشتگان
- ۱۱۸۶ ----- سلام فرشتگان
- ۱۱۸۷ ----- فرشتگان عذاب
- ۱۱۸۸ ----- درود بر فرشتگان
- ۱۱۹۰ ----- دعای ۴: درود بر پیروان انبیای الهی علیهم السلام
- ۱۱۹۰ ----- اشاره
- ۱۱۹۵ ----- هادیان راه حق
- ۱۱۹۵ ----- اشاره
- ۱۱۹۸ ----- دو واقعیت در هدایت انسان
- ۱۱۹۹ ----- دعوت انبیای الهی
- ۱۱۹۹ ----- اشاره
- ۱۲۰۰ ----- اصول دعوت انبیا
- ۱۲۰۵ ----- نشانه های پیروان انبیا بر اساس معارف الهیه
- ۱۲۰۷ ----- هدایت انبیا و مبارزه انسان با شیطان
- ۱۲۰۷ ----- اشاره
- ۱۲۰۸ ----- خودبینی شیطان در کلام سعدالدین حمویه
- ۱۲۱۰ ----- چهار طهارت برای کمال انسان
- ۱۲۱۲ ----- حیات جدای از انبیا
- ۱۲۱۳ ----- طوایف انسان ها بر اساس تقسیم قرآن

- ۱۲۱۳ - اشاره
- ۱۲۱۴ - مقربان
- ۱۲۱۴ - اصحاب یمین
- ۱۲۱۴ - اصحاب شمال
- ۱۲۱۵ - حقیقت طوایف انسان ها در کلام رازی
- ۱۲۱۵ - اشاره
- ۱۲۱۷ - اصحاب مشئمه
- ۱۲۱۸ - غلبه صفات حیوانی بر ملکی
- ۱۲۱۸ - غلبه صفات ملکی بر حیوانی
- ۱۲۲۰ - اصحاب میمنه
- ۱۲۲۱ - طائفه مقربان
- ۱۲۲۴ - حقیقت عشق
- ۱۲۳۰ - حیات جدای از انبیا علیهم السلام
- ۱۲۳۰ - اشاره
- ۱۲۳۱ - اقسام حیات در قرآن
- ۱۲۳۳ - حقیقت دعوت انبیا علیهم السلام
- ۱۲۳۷ - زندگی حقیقی از دیدگاه روایات
- ۱۲۴۰ - اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۲۴۰ - اشاره
- ۱۲۴۱ - اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن
- ۱۲۴۵ - تساوی صحابه با سایر مسلمانان در تعهد و عمل
- ۱۲۴۶ - تساوی صحابه با دیگران در قرآن
- ۱۲۴۸ - تفسیر صحابه در کلام مفسران
- ۱۲۴۸ - اشاره
- ۱۲۴۸ - صحابه در کلام تفسیر نمونه
- ۱۲۵۵ - صفات منفی بعضی از صحابه

- ۱۲۵۷ ردّ روایت «اصحابی کالنجوم» در نزد علمای اهل سنت
- ۱۲۵۷ اشاره
- ۱۲۵۷ خلافت در کلام غزالی
- ۱۲۵۹ برخورد متعضابه با حق گویمان
- ۱۲۶۰ برخورد متعضابه با حافظ ابن عقده
- ۱۲۶۰ برخورد متعضابه با طبری
- ۱۲۶۱ صحابی های متمرد
- ۱۲۶۱ برخورد شیعه با صحابه
- ۱۲۶۳ نشانه های اصحاب حقیقی رسول خدا
- ۱۲۶۳ اشاره
- ۱۲۶۳ نشانه های اصحاب حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن و روایات
- ۱۲۶۴ پیشگامان در اسلام و هجرت
- ۱۲۶۵ نخستین مسلمان
- ۱۲۶۵ نخستین مسلمان در نزد اهل سنت
- ۱۲۶۹ بحثی مجدد در عدالت صحابه
- ۱۲۶۹ اشاره
- ۱۲۷۱ ردّ عدالت کل صحابه
- ۱۲۷۳ جنایت های معاویه
- ۱۲۷۳ اشاره
- ۱۲۷۷ عقوبت جنایت های معاویه در قرآن و روایات
- ۱۲۸۰ هجرت در راه خدا
- ۱۲۸۰ اشاره
- ۱۲۸۱ هجرت در قرآن کریم
- ۱۲۸۲ تعزب بعد از هجرت
- ۱۲۸۲ تعزب بعد از هجرت در کلام امیر مؤمنان علیه السلام
- ۱۲۸۴ وصف صحابه واقعی در کلام امام علی علیه السلام

- ۱۲۸۷ ----- حقیقت مودت و لزوم آن
- ۱۲۸۷ ----- اشاره
- ۱۲۸۷ ----- تفسیر عداوت و مودت
- ۱۲۸۸ ----- مودت اهل بیت علیهم السلام
- ۱۲۹۰ ----- وجوب عداوت با دشمنان خدا
- ۱۲۹۰ ----- اشاره
- ۱۲۹۱ ----- الگوی استعماری
- ۱۲۹۷ ----- وجوب مودت با دوستان حق
- ۱۲۹۷ ----- اشاره
- ۱۲۹۸ ----- سعادت دنیا و آخرت در تمسک به زیبایی های معنوی انبیا و ائمه علیهم السلام
- ۱۳۰۰ ----- داستان هجرت اصحاب به حبشه
- ۱۳۰۵ ----- پیشگامان دین
- ۱۳۰۸ ----- تابعین کیانند؟
- ۱۳۱۰ ----- تبعیت به احسان از نظر علامه طباطبایی
- ۱۳۱۲ ----- علت تجلیل از صحابه
- ۱۳۱۲ ----- اشاره
- ۱۳۱۳ ----- حقیقت مسابقه در روایات
- ۱۳۱۶ ----- قلب، محل ایمان به حق و قیامت
- ۱۳۱۶ ----- اشاره
- ۱۳۱۷ ----- مرتبه عین الیقین یا بلوغ عیان
- ۱۳۱۷ ----- انواع بلوغ نزد عرفا
- ۱۳۱۸ ----- کمال انواع بلوغ
- ۱۳۲۰ ----- سعادت پیروان انبیا تا روز قیامت
- ۱۳۲۲ ----- ۱ - رغبت به حق
- ۱۳۲۲ ----- اشاره
- ۱۳۲۳ ----- شناخت اسما و صفات حق

۱۳۲۴	شناخت خدا در کلام شیخ بهایی
۱۳۲۴	احصای اسمای الهی
۱۳۲۵	احصای اسمای الهی در کلام شیخ صدوق
۱۳۲۷	احصای اسمای الهی در کلام فیض
۱۳۲۸	مراتب معرفت اسمای الهی
۱۳۳۰	جلد ۴
۱۳۳۰	مشخصات کتاب
۱۳۳۱	اشاره
۱۳۳۷	ادامه دعای ۴: درود بر پیروان انبیای الهی علیهم السلام
۱۳۳۷	اشاره
۱۳۳۸	۱- معانی اسما و صفات الهی
۱۳۳۸	اشاره
۱۳۳۸	۱- الله
۱۳۴۰	۲ و ۳- الواحد، الأحد
۱۳۴۲	۴- الضمد
۱۳۴۳	۵ و ۶- الأول، الآخر
۱۳۴۴	۷- السميع
۱۳۴۵	۸- البصير
۱۳۴۶	۹ و ۱۰- القدير، القاهر
۱۳۴۷	۱۱ و ۱۲- العلی، الأعلى
۱۳۴۷	۱۳- الباقي
۱۳۴۸	۱۴- البدیع
۱۳۴۹	۱۵- الباری
۱۳۵۰	۱۶- الأکرم
۱۳۵۰	۱۷ و ۱۸- الظاهر، الباطن
۱۳۵۳	۱۹- الحی

- ٢٠ - الحكيم ١٣٥٤
- ٢١ - العليم ١٣٥٤
- ٢٢ - الحليم ١٣٥٥
- ٢٣ - الحفيظ ١٣٥٦
- ٢٤ - الحقّ ١٣٥٧
- ٢٥ - الحسيب ١٣٥٨
- ٢٦ - الحميد ١٣٥٨
- ٢٧ - الحفّى ١٣٥٩
- ٢٨ - الرّب ١٣٥٩
- ٢٩ و ٣٠ - الرحمن، الرحيم ١٣٦٠
- ٣١ - الذّارى ١٣٦٢
- ٣٢ - الرزّاق ١٣٦٢
- ٣٣ - الرقيب ١٣٦٣
- ٣٤ - الرّؤوف ١٣٦٥
- ٣٥ - الرّائى ١٣٦٥
- ٣٦ - السّلام ١٣٦٥
- ٣٧ - المؤمن ١٣٦٦
- ٣٨ - المّهّمين ١٣٦٧
- ٣٩ - العزيز ١٣٦٧
- ٤٠ - الجتار ١٣٦٨
- ٤١ - المتكبر ١٣٦٩
- ٤٢ - السيّد ١٣٦٩
- ٤٣ - السّبّوح ١٣٧٠
- ٤٤ - الشّهيد ١٣٧١
- ٤٥ - الصادق ١٣٧٢
- ٤٦ - الصّانع ١٣٧٣

- ١٣٧٤ - الطاهر - ٤٧
- ١٣٧٤ - العدل - ٤٨
- ١٣٧٤ - الغفور - ٤٩
- ١٣٧٤ - الغفور - ٥٠
- ١٣٧٧ - الغنى - ٥١
- ١٣٧٨ - الغياث - ٥٢
- ١٣٧٨ - الفاطر - ٥٣
- ١٣٧٨ - الفرد - ٥٤
- ١٣٧٩ - الفتاح - ٥٥
- ١٣٨٠ - الفالق - ٥٦
- ١٣٨٠ - القديم - ٥٧
- ١٣٨١ - الملك - ٥٨
- ١٣٨١ - القدوس - ٥٩
- ١٣٨٢ - القوي - ٦٠
- ١٣٨٣ - القريب - ٦١
- ١٣٨٣ - القيوم - ٦٢
- ١٣٨٤ - القابض - ٦٣
- ١٣٨٤ - الباسط - ٦٤
- ١٣٨٥ - قاضى الحاجات - ٦٥
- ١٣٨٦ - المجيد - ٦٦
- ١٣٨٦ - المولى - ٦٧
- ١٣٨٧ - المتان - ٦٨
- ١٣٨٧ - المحيط - ٦٩
- ١٣٨٨ - المبين - ٧٠
- ١٣٨٨ - المحيى - ٧١
- ١٣٨٩ - المصور - ٧٢

١٣٨٩	٧٣ - الكريم
١٣٩٠	٧٤ - الكبير
١٣٩٠	٧٥ - الكافي
١٣٩٠	٧٦ - الكاشف
١٣٩١	٧٧ - الوتر
١٣٩١	٧٨ - النور
١٣٩١	٧٩ - الوهاب
١٣٩٢	٨٠ - الناصر
١٣٩٢	٨١ - الواسع
١٣٩٣	٨٢ - الودود
١٣٩٤	٨٣ - الهدى
١٣٩٥	٨٤ - الوفي
١٣٩٦	٨٥ - الوكيل
١٣٩٦	٨٦ - الوارث
١٣٩٨	٨٧ - البز
١٣٩٨	٨٨ - الباعث
١٣٩٨	٨٩ - التواب
١٣٩٩	٩٠ - الجليل
١٣٩٩	٩١ - الجواد
١٤٠٠	٩٢ - الخبير
١٤٠٠	٩٣ - الخالق
١٤٠١	٩٤ - خير الناصرين
١٤٠١	٩٥ - الدّيان
١٤٠١	٩٦ - الشّكور
١٤٠٢	٩٧ - العظيم
١٤٠٢	٩٨ - اللطيف

- ۹۹ - الشافی ۱۴۰۳
- اشاره ۱۴۰۳
- معرفت اسمای الهی ۱۴۰۳
- ۲ - ترس از عظمت حق ۱۴۰۶
- ۳ - زهد در دنیا ۱۴۰۷
- اشاره ۱۴۰۷
- زودگذر بودن دنیا در قرآن ۱۴۰۸
- ۴ - استعداد برای جهان آخرت ۱۴۱۲
- اشاره ۱۴۱۲
- آمادگی برای مرگ در روایات ۱۴۱۲
- ویژگی های صحابه و تابعان حقیقی ۱۴۱۶
- تمامیت ایمان ۱۴۱۸
- ایمان حقیقی در کلام عارف مجذوب علی شاه ۱۴۲۱
- اشاره ۱۴۲۱
- شریعت و طریقت ۱۴۲۲
- انواع خلاق ۱۴۲۳
- حواس پنج گانه انسان در شریعت ۱۴۲۵
- ایمان کامل در روایات ۱۴۲۷
- اشاره ۱۴۲۷
- شناخت امامت و ولایت ۱۴۳۰
- صاحبان اخلاق حسنه ۱۴۳۱
- ۵ - آسان شدن بلای مرگ ۱۴۳۵
- اشاره ۱۴۳۵
- مرگ تدریجی ۱۴۳۷
- بازگشت به سوی پروردگار در روایات ۱۴۴۰
- حالات مرگ و حکمت آن ۱۴۴۳

- مرگ در کلام امام سجاد علیه السلام ۱۴۴۴
- مرگ در کلام امام کاظم علیه السلام ۱۴۴۴
- مرگ در کلام امام حسین علیه السلام ۱۴۴۵
- ۶ - به سلامت بیرون آمدن از آزمایش های سخت ۱۴۴۷
- اشاره ۱۴۴۷
- ویژگی امتحان الهی ۱۴۴۹
- امتحان در روایات ۱۴۵۰
- ۷ - نجات از جهنم و قرار گرفتن در بهشت عنبر سرشت ۱۴۵۴
- دعای ۵: دعا درباره خود و دوستانش ۱۴۶۰
- اشاره ۱۴۶۰
- ۱ - عجایب عظمت حق ۱۴۶۵
- اشاره ۱۴۶۵
- عظمت حق از زبان قرآن مجید ۱۴۶۶
- خلقت هفت آسمان و زمین ۱۴۶۶
- علم محدود بشر ۱۴۶۷
- کرات مشابه کره زمین ۱۴۶۸
- عظمت حضرت رب از زبان نهج البلاغه ۱۴۶۹
- عظمت حق از زبان حدیث ۱۴۷۶
- اشاره ۱۴۷۶
- عظمت حق در کلام امام صادق علیه السلام ۱۴۷۷
- عظمت حق در کلام امام رضا علیه السلام ۱۴۷۹
- عظمت حق در کلام امام علی علیه السلام ۱۴۸۲
- عظمت حق در مناجات موسی علیه السلام ۱۴۸۳
- عجایب آسمان ها و زمین ۱۴۸۵
- اشاره ۱۴۸۵
- عظمت حق در کلام دانشمندان ۱۴۸۸

- نیوتن و جاذبه عمومی ۱۴۹۰
- مسائل کیهانی در نظر دانشمندان ۱۴۹۱
- نور خورشید ۱۴۹۲
- قدمت زمین ۱۴۹۳
- خاک و موجودات زنده ۱۴۹۴
- اقیانوس ها و عناصر آب ۱۴۹۵
- زمین و عناصر آن ۱۴۹۶
- عجایب دنیای اتم ۱۵۰۰
- پیدایش اتم کربن در کره زمین ۱۵۰۲
- عجایب حیات ۱۵۰۶
- اشاره ۱۵۰۶
- نظم آفرینش در قرآن ۱۵۰۹
- عجایب حیات در کلام دانشمندان ۱۵۱۱
- حقیقت گسترش جهان ۱۵۱۴
- خلقت آسمان ها و زمین در قرآن ۱۵۱۷
- خلقت در کلام دانشمندان ۱۵۱۸
- شگفتی های جهان نباتات ۱۵۲۳
- عجایب گیاهان در قرآن ۱۵۲۶
- اشاره ۱۵۲۶
- چهار بخش از نعمت های بزرگ حق ۱۵۲۷
- عجایب گیاهان در کلام دانشمندان ۱۵۲۹
- اشاره ۱۵۲۹
- اسرار نباتات ۱۵۳۰
- رابطه گیاهان و حیوانات در کلام دکتر جان ویلیام کلاتس ۱۵۳۱
- روشنایی گیاهان، انگل ها، قارچ ها ۱۵۳۳
- شگفتی های جهان حیوانات ۱۵۳۶

- تحقیقات دانشمندان درباره حیوانات ۱۵۳۹
- اشاره ۱۵۳۹
- حیوانات در کلام مترلینگ ۱۵۳۹
- عجایبی دیگر از حیوانات ۱۵۴۱
- اشاره ۱۵۴۱
- کلام رابرت رافیل در عجایب زندگی حیوانات ۱۵۴۲
- مار زنگی در مطالعات جانورشناسی ۱۵۴۴
- ماهی در کلام امام صادق علیه السلام ۱۵۴۴
- عجایب زندگی موریانه ۱۵۴۵
- اشاره ۱۵۴۵
- ساختمان خانه موریانه ها ۱۵۴۶
- همکاری موریانه ها با همدیگر ۱۵۴۷
- عجایب زندگی ملخ ها ۱۵۴۷
- ذخیره آب زنبورها ۱۵۴۸
- عجایب زندگی گوزن ها ۱۵۴۹
- حیات حیوانات دریایی ۱۵۵۰
- اشاره ۱۵۵۰
- سفر بمبارد و کشف مواد مفید دریاها ۱۵۵۰
- حیات پرندگان دریایی ۱۵۵۱
- اشک تمساح ۱۵۵۲
- لاک پشت های دریایی ۱۵۵۳
- بز موش های صحرایی ۱۵۵۳
- صدای حشرات ۱۵۵۴
- اقسام ماهی ها ۱۵۵۶
- نوزادان پستانداران ۱۵۵۷
- حیات عنکبوت ۱۵۵۸

- عجایب بال پرندگان ۱۵۶۰
- صدای پشه ها ۱۵۶۱
- عجایب کرگدن ۱۵۶۱
- صداهای مرغ و خروس ۱۵۶۲
- پرنده پارس کننده ۱۵۶۳
- پرنده آکسی کلپ ۱۵۶۳
- شگفتی های عالم انسان ۱۵۶۵
- اشاره ۱۵۶۵
- جهل انسان به واقعیت خویش ۱۵۶۹
- مطالبی درباره خون بدن ۱۵۶۹
- خون و محیط داخلی آن در کلام کارل ۱۵۷۱
- اسکلت سر انسان ۱۵۷۵
- سازمان قلب ۱۵۷۶
- دستگاه اعصاب ۱۵۷۷
- ساختمان درونی بدن در کلام کارل ۱۵۷۷
- نژاد سلول ها ۱۵۸۱
- اشاره ۱۵۸۱
- اقسام سلول ها ۱۵۸۲
- سخنان امام صادق علیه السلام با طبیب هندی در شگفتی های خلقت انسان ۱۵۸۴
- خلقت انسان از گل ۱۵۹۲
- دنیای شگفت انگیز پوست ۱۵۹۳
- غدد شگفت انگیز فوق کلیوی ۱۵۹۶
- شگفتی های نواحی مختلف جسم ۱۵۹۹
- شگفتی های باطن انسان ۱۶۰۱
- اشاره ۱۶۰۱
- مقامات انسان در عبادت ۱۶۰۴

- ۱۶۰۶ - نصیحت انسان در کلام نراقی
- ۱۶۰۸ - مبارزه با نفس در پیری
- ۱۶۰۹ - امانت دار الهی
- ۱۶۰۹ - اشاره
- ۱۶۰۹ - امانت در قرآن
- ۱۶۱۲ - معنای عام امانت
- ۱۶۱۵ - ۲ - انحراف در اعتقاد به عظمت
- ۱۶۱۵ - اشاره
- ۱۶۱۷ - الحد به آیات الهی
- ۱۶۱۸ - انحراف سالکان شهوات
- ۱۶۲۳ - ۳ - بی نهایت بودن قدرت حضرت حق
- ۱۶۲۳ - اشاره
- ۱۶۲۴ - صفات خداوند
- ۱۶۲۵ - معنای قدرت
- ۱۶۲۸ - دلایل قدرت بی پایان خداوند
- ۱۶۳۱ - حکومت خداوند در کلام علامه طباطبائی
- ۱۶۳۵ - قدرت حق در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۶۳۹ - ۴ - رهایی از ننگ دنیا و عذاب آخرت
- ۱۶۳۹ - اشاره
- ۱۶۴۰ - نصیحتی مشفقانه
- ۱۶۴۲ - مهار شهوات با قدرت ایمان
- ۱۶۴۳ - تقوا در نهج البلاغه
- ۱۶۴۵ - طریق تحصیل سعادت
- ۱۶۴۹ - معامله با خدا برای رهایی از نعمت
- ۱۶۵۲ - اهل خوف و سلامت در قیامت
- ۱۶۵۳ - مصونیت از عذاب در نهج البلاغه

- اعضا و جوارح، شاهدان اعمال در قیامت ۱۶۵۵
- نجات از نعمت و عذاب در روایات ۱۶۵۶
- اشاره ۱۶۵۶
- مصونیت از نعمت در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۶۵۶
- مصونیت از نعمت در کلام امام صادق علیه السلام ۱۶۵۸
- مصونیت از نعمت در کلام امام علی علیه السلام ۱۶۵۹
- توضیح حدیث تفکر در کلام مجلسی ۱۶۵۹
- مکارم اخلاق در کلام امام صادق علیه السلام ۱۶۶۰
- اشاره ۱۶۶۰
- علل نعمت ۱۶۶۱
- گناهان تغییر دهنده نعمت ۱۶۶۱
- گناهان مورت پشیمانی ۱۶۶۲
- گناهان زایل کننده نعمت ۱۶۶۲
- گناهان دافع نعمت ۱۶۶۳
- گناهانی که باعث پرده دری است ۱۶۶۳
- گناهان نازل کننده بلا ۱۶۶۳
- گناه حمایت از دشمنان ۱۶۶۴
- گناه و مرگ زودرس ۱۶۶۴
- گناه و قطع امید از حق ۱۶۶۴
- گناه و تیره شدن فضا ۱۶۶۴
- شکسته شدن حرمت بین حق و عبد ۱۶۶۵
- گناه و عدم استجابت دعا ۱۶۶۵
- گناه و حبس باران ۱۶۶۶
- ۱ - رحمت بی نهایت در بی نهایت ۱۶۶۹
- اشاره ۱۶۶۹
- رحمت خداوند در قرآن مجید ۱۶۶۹

- ۱۶۶۹ رحمت واسعة خداوند
- ۱۶۷۰ رحمت الهی و نجات از قهر و عذاب
- ۱۶۷۰ رحمت الهی در برابر نفس اماره
- ۱۶۷۰ رحمت الهی، فریادرس روز قیامت
- ۱۶۷۱ رحمت الهی، مانع فروافتادن انسان در سیئات
- ۱۶۷۲ رحمت الهی برای رفع خسران
- ۱۶۷۲ رحمت الهی در اقامه واجبات
- ۱۶۷۳ رسیدن به رحمت حق در پیروی از قرآن
- ۱۶۷۳ رحمت الهی در استماع قرآن
- ۱۶۷۴ رحمت الهی و اصلاح بین برادران دینی
- ۱۶۷۴ رحمت الهی در صبر
- ۱۶۷۵ رحمت الهی در اخلاق حسنه
- ۱۶۷۶ خلاصه مطلب در باب رحمت الهی
- ۱۶۷۶ رحمت خداوند در روایات
- ۱۶۷۶ طمع ابلیس به رحمت خدا
- ۱۶۷۷ تبدیل سیئات به حسنات
- ۱۶۷۷ حسن ظن به پروردگار
- ۱۶۷۸ تفسیر آیه «إلّامن تاب...» در کلام امام صادق علیه السلام
- ۱۶۷۹ رحمت پروردگار در وسعت دادن بر بندگان
- ۱۶۸۱ - ۲ - مسألة با عظمت قرب اشاره
- ۱۶۸۱ مقام قرب در قرآن مجید
- ۱۶۸۲ تفسیر آیه «فمنهم ظالم لنفسه...» در کلام ائمه معصومین علیهم السلام
- ۱۶۸۴ مقام قرب در روایات
- ۱۶۸۷ سفارش لقمان حکیم در قرب به حق
- ۱۶۹۲ - ۳ - کرامت عالی انسانی

- ۱۶۹۲ اشاره
- ۱۶۹۳ کرامت در قرآن
- ۱۶۹۵ کرامت سید الشهداء
- ۱۶۹۸ راه به دست آوردن کرامت در سوره معارج
- ۱۶۹۹ کرامت انسان در کلام فیض
- ۱۷۰۵ راههای کسب کرامت
- ۱۷۱۱ ۴ - رسوایی و افتضاح مجرمان
- ۱۷۱۳ نیاز به خدا و بی نیازی از همه
- ۱۷۱۶ خدا، پناهگاه انسان
- ۱۷۱۶ اشاره
- ۱۷۱۷ زیر بنای سعادت
- ۱۷۱۷ سعادت و خودآگاهی
- ۱۷۱۷ خودشناسی و ارزش آن
- ۱۷۲۰ خود فراموشی
- ۱۷۲۱ ارزش عمر
- ۱۷۲۶ امنیت از شرّ حوادث ناگوار، دام شیطان، و شرّ حاکم ستمگر
- ۱۷۲۶ اشاره
- ۱۷۲۸ دام شیطان
- ۱۷۳۱ شر حاکم ستمگر
- ۱۷۳۳ کفایت خداوند در قناعت
- ۱۷۳۳ اشاره
- ۱۷۳۵ حیات طیبه
- ۱۷۳۸ فضل و جود و بخشندگی خداوند
- ۱۷۳۸ اشاره
- ۱۷۳۹ جواد از نظر امام رضا علیه السلام
- ۱۷۳۹ جود در کلام امام صادق علیه السلام

- ۱۷۴۱ راه یافتگان به نور الهی
- ۱۷۴۱ اشاره
- ۱۷۴۲ تفسیر آیه در کلام علامه طباطبایی
- ۱۷۴۲ هدایت و اراده خداوند
- ۱۷۴۷ نور خدا خاموش نمی شود
- ۱۷۵۰ سلامت دل در یاد خداوند
- ۱۷۵۴ آسایش بدنی در پرتو سپاس نعمت ها
- ۱۷۵۷ حرکت زبان در بیان عطایای الهی
- ۱۷۶۱ دعوت به حق
- ۱۷۶۳ عظمت ابن ثبیط و تبلیغ دین
- ۱۷۶۷ جلد ۵
- ۱۷۶۷ مشخصات کتاب
- ۱۷۶۸ اشاره
- ۱۷۷۴ دعای ۶: نیایش در بامداد و شامگاه
- ۱۷۷۴ اشاره
- ۱۷۷۸ حقیقت شب و روز
- ۱۷۷۸ اشاره
- ۱۷۷۸ خلقت شب و روز
- ۱۷۷۸ شب و روز در قرآن
- ۱۷۸۴ حرکت زمین و خورشید
- ۱۷۸۴ اشاره
- ۱۷۸۵ انرژی خورشید
- ۱۷۸۶ محدود بودن اوقات شب و روز
- ۱۷۸۷ قدرت غذاها در پرورش انسان
- ۱۷۸۷ اشاره
- ۱۷۸۸ نعمت غذا در قرآن

- ۱۷۸۹ ----- اندیشه در غذا و تفسیر آن
- ۱۷۹۴ ----- آثار شگفت انگیز مواد غذایی
- ۱۸۰۱ ----- روز یا ظرف تهیه روزی و قیام به عبادت
- ۱۸۰۱ ----- اشاره
- ۱۸۰۲ ----- دنیا و آخرت در کلام نراقی
- ۱۸۰۳ ----- تحصیل روزی در روایات
- ۱۸۰۷ ----- جزای نیکی در روایات
- ۱۸۰۷ ----- اشاره
- ۱۸۰۹ ----- جزای بدی در روایات
- ۱۸۱۷ ----- حکمت گردش شب و روز
- ۱۸۲۱ ----- بینش در بهره گیری از نعمت ها و بلاها
- ۱۸۲۴ ----- آفرینش در خدمت خداوند
- ۱۸۲۸ ----- روز از نو، روزی از نو
- ۱۸۳۲ ----- کلام فیض الاسلام در فرازی از دعا
- ۱۸۳۴ ----- حقیقت رفاقت با روز
- ۱۸۳۵ ----- تفسیری از آیه نهم سوره اعلی
- ۱۸۳۸ ----- جهانی از حقایق
- ۱۸۳۸ ----- اشاره
- ۱۸۳۸ ----- ۱ - حمد در قرآن مجید
- ۱۸۴۰ ----- ۲ - شکر در قرآن مجید
- ۱۸۴۱ ----- منافع شکرگزاری
- ۱۸۴۲ ----- شکرگزاری در روایات
- ۱۸۴۴ ----- ۳ - اجر در قرآن مجید
- ۱۸۴۶ ----- ۴ - دُخر در قرآن مجید
- ۱۸۴۷ ----- ۵ - فضل در قرآن مجید
- ۱۸۵۰ ----- ۶ - احسان در قرآن مجید

- فرشتگان حافظ اعمال ۱۸۵۳
- کلام شیخ صدوق درباره فرشتگان ۱۸۵۵
- مراقبان انسان در کلام امام علی علیه السلام ۱۸۵۷
- تفسیری بر سجین و کتاب مرقوم ۱۸۵۸
- محاسبه اعمال در روایات ۱۸۶۱
- دنیا در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۸۶۳
- دنیا در کلام امام سجّاد علیه السلام ۱۸۶۴
- سه حقیقت مهم برای انسان های صالح ۱۸۶۹
- حصن حصین حفظ و امان حق ۱۸۶۹
- اشاره ۱۸۶۹
- ۱ - کار خیر ۱۸۷۴
- ۲ - دوری از شر ۱۸۷۵
- ۳ - شکر نعمت ۱۸۷۷
- ۴ - پیروی از سنت ۱۸۷۹
- ۵ - دوری از بدعت ۱۸۸۲
- ۶ و ۷ - امر به معروف و نهی از منکر ۱۸۸۳
- امر به معروف و نهی از منکر در قرآن ۱۸۸۳
- امر به معروف و نهی از منکر در روایات ۱۸۸۶
- ۸ و ۹ و ۱۰ - حفظ اسلام و خوار نمودن باطل و نصرت حق ۱۸۸۶
- ۱۱ - راهنمایی گمراه ۱۸۸۷
- ۱۲ - کمک کردن به ناتوان ۱۸۹۱
- عقبه چیست ؟ ۱۸۹۲
- ۱۳ - فریادرسی ستمدیدگان و درماندگان ۱۸۹۵
- دادرسی و عدالت ۱۸۹۶
- عدالت گستری خداوند ۱۹۰۰
- مهرورزی با بندگان ۱۹۰۳

- ۱۹۰۸ ----- مالکیت خداوند
- ۱۹۱۳ ----- نصیحت و خیرخواهی در رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۹۲۱ ----- دعاهای هفته در کلام امام سجّاد علیه السلام
- ۱۹۲۱ ----- اشاره
- ۱۹۲۲ ----- روز یکشنبه
- ۱۹۲۲ ----- روز دوشنبه
- ۱۹۲۲ ----- روز سه شنبه
- ۱۹۲۳ ----- روز چهارشنبه
- ۱۹۲۳ ----- روز پنج شنبه
- ۱۹۲۳ ----- روز جمعه
- ۱۹۲۴ ----- روز شنبه
- ۱۹۲۵ ----- دعای ۷ : پیشامدهای سخت و اندوهناک
- ۱۹۲۵ ----- اشاره
- ۱۹۲۹ ----- پیشامدها و سختی ها
- ۱۹۲۹ ----- اشاره
- ۱۹۳۰ ----- پیشامدها برای اهل توحید
- ۱۹۳۱ ----- مصایب و مکاره در قرآن
- ۱۹۳۷ ----- راه های خروج از مشکلات
- ۱۹۴۰ ----- آیاتی دیگر در مصایب و مکاره و رفع آن
- ۱۹۴۳ ----- مصایب و ابتلاهای انبیاء علیهم السلام
- ۱۹۴۳ ----- اشاره
- ۱۹۴۴ ----- آدم و مکاره
- ۱۹۴۶ ----- نوح و مکاره
- ۱۹۵۰ ----- ابراهیم و مکاره
- ۱۹۵۴ ----- ایوب و مکاره
- ۱۹۵۶ ----- موسی و مکاره

- ۱۹۵۹ مکاره یعقوب و یوسف
- ۱۹۶۱ حقیقت بلا در کلام بهاء الدین ولد
- ۱۹۶۲ توبه و رفع مکاره
- ۱۹۶۲ اشاره
- ۱۹۶۲ توبه علاج سختی ها و بلاها
- ۱۹۶۴ علت وجوب توبه در کلام غزالی
- ۱۹۶۶ اقسام گناه در کلام امام علی علیه السلام
- ۱۹۶۸ حکایات فرج پس از شدت
- ۱۹۶۸ فرمانفرمایی قتیبه بن کلثوم
- ۱۹۶۹ انتظار فرج در روایات
- ۱۹۷۳ لذت زندگی
- ۱۹۷۶ داستان رهایی از غار
- ۱۹۷۹ مقامات و درجات انسان
- ۱۹۸۹ داستان ابوجعفر همدانی و عقد مروارید
- ۱۹۹۱ داستانی در رزاقیت خدا
- ۱۹۹۳ دعایی برای فرج بعد از شدت
- ۱۹۹۵ دعای کرب و اثر آن
- ۱۹۹۶ داستان زندان ابراهیم تیمی با شخصی از بحرین
- ۱۹۹۸ داستان ابوسعید بقال در زندان حجاج
- ۱۹۹۹ دعای خفی اللطف و نجات از مرگ
- ۲۰۰۱ داستان ابوالحسن بن ابی طاهر و فرزندش در زندان
- ۲۰۰۳ داستان محمد بن زید علوی و شخصی از بنی امیه
- ۲۰۰۷ حکایتی از اثر دیانت و امانت
- ۲۰۱۲ آسانی دشواری ها به قدرت او
- ۲۰۱۵ صدای قلب مادر
- ۲۰۲۱ تعلیمات آسمانی اسلام از زبان ائمه معصومین علیهم السلام

- ۲۰۲۱ دعای حضرت زهرا علیها السلام در سجده
- ۲۰۲۲ دعای امام سجّاد علیه السلام بعد از نماز
- ۲۰۲۳ دعای امام صادق علیه السلام بعد از نماز
- ۲۰۲۴ دعای امام کاظم علیه السلام بعد از نماز
- ۲۰۲۵ دعای امام جواد علیه السلام
- ۲۰۲۵ دعای امام هادی علیه السلام
- ۲۰۲۷ فزاهایی از دعای سمات
- ۲۰۲۹ فزازی از دعای مشلول
- ۲۰۳۰ عجایب خلقت و گره گشایی خداوند
- ۲۰۳۰ اشاره
- ۲۰۳۳ فزازی از دعای عرفه
- ۲۰۳۴ دعای بعد از زیارت ائمهٔ سامرا علیهم السلام
- ۲۰۳۶ واقعهٔ بدر و فراهم آمدن اسباب پیروزی
- ۲۰۳۶ اشاره
- ۲۰۴۰ نتایج واقعهٔ بدر
- ۲۰۵۲ خواست حق
- ۲۰۵۵ پناهندگی به خداوند در حل مشکلات و دفع بلاها
- ۲۰۶۱ یا رب نظر تو برنگردد
- ۲۰۶۶ گشایش در کارها
- ۲۰۷۲ شیرینی اجابت خواسته ها
- ۲۰۷۲ اشاره
- ۲۰۷۳ انواع خواسته ها
- ۲۰۷۶ فیوضات واجبات و مستحبات در روایات
- ۲۰۸۲ لطف خداوند در رفع گرفتاری بدون استحقاق عبد
- ۲۰۸۸ دعای ۸ : پناه بردن به حق
- ۲۰۸۸ اشاره

۲۰۹۲	بصیرت بر نفس
۲۰۹۲	اشاره
۲۰۹۴	بصیرت نفس در روایات
۲۰۹۷	حُسن خلق
۲۰۹۷	اشاره
۲۰۹۸	حسن خلق در روایات
۲۱۰۵	حسن خلق و سخاوت در پیام جبرئیل
۲۱۰۷	روایاتی دیگر در حسن خلق
۲۱۱۱	۱ - هیجان حرص
۲۱۲۱	حرص در کلام نراقی
۲۱۲۱	اشاره
۲۱۲۵	راه علاج حرص
۲۱۲۸	سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حرص
۲۱۲۹	کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در باب حرص
۲۱۳۳	روایاتی دیگر در باب حرص
۲۱۳۵	۲ - غضب
۲۱۳۹	تقریب در اعمال غضب
۲۱۳۹	اشاره
۲۱۴۲	آثار غضب
۲۱۴۴	راه علاج غضب
۲۱۴۵	غضب در روایات
۲۱۴۵	اشاره
۲۱۵۱	فرو خوردن خشم در روایات
۲۱۵۳	حقیقت بردباری
۲۱۵۳	اشاره
۲۱۵۴	حلم و بردباری در روایات

- ۲۱۵۷ ----- فضیلت عفو و گذشت در روایات
- ۲۱۵۹ ----- عفو و گذشت مردان الهی -
- ۲۱۵۹ ----- اشاره
- ۲۱۵۹ ----- مسأله رفق و مدارا و دوستی
- ۲۱۶۰ ----- رفق و مدارا در روایات
- ۲۱۶۳ ----- مسأله مهرورزی و دلسوزی به یکدیگر -
- ۲۱۶۵ ----- جلد ۶
- ۲۱۶۵ ----- مشخصات کتاب
- ۲۱۶۶ ----- اشاره
- ۲۱۷۲ ----- ادامه دعای ۸ : پناه بردن به حق
- ۲۱۷۲ ----- اشاره
- ۲۱۷۳ ----- ۳ - حسد
- ۲۱۷۳ ----- اشاره
- ۲۱۷۳ ----- حسد در کلام علامه نراقی
- ۲۱۷۶ ----- انگیزه ها در حسد
- ۲۱۸۰ ----- حسد در کلام راوندی
- ۲۱۸۱ ----- داستانی عجیب در حسد
- ۲۱۸۳ ----- احکام حسادت
- ۲۱۸۵ ----- حسد در روایات
- ۲۱۹۱ ----- ۴ - کم صبری
- ۲۱۹۱ ----- اشاره
- ۲۱۹۱ ----- صبر در قرآن
- ۲۱۹۱ ----- اشاره
- ۲۱۹۲ ----- صبر و عوامل پیروزی
- ۲۱۹۸ ----- تفسیر صبر در کلام علامه طباطبایی
- ۲۱۹۹ ----- آیاتی دیگر در صبر

- صبر در روایات ۲۲۰۳
- اشاره ۲۲۰۳
- کلام خواجه نصیرالدین طوسی درباره صبر ۲۲۱۳
- روایاتی دیگر در باب صبر ۲۲۱۴
- ۵ - قَلَّتْ قَنَاعَت ۲۲۱۷
- اشاره ۲۲۱۷
- حکایتی از حاج سید محمد فشارکی ۲۲۱۹
- قناعت و کار و کوشش ۲۲۲۰
- اشاره ۲۲۲۰
- حیات طیبه و قناعت ۲۲۲۳
- قناعت در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۲۲۵
- روایاتی دیگر در باب قناعت ۲۲۲۷
- ۶ - سوء خلق ۲۲۳۱
- اشاره ۲۲۳۱
- عذاب نفس ۲۲۳۴
- ۷ - افراط در شهوت ۲۲۳۵
- اشاره ۲۲۳۵
- شهوت بی قید و شرط در غرب ۲۲۳۶
- اجتماع آلوده غرب ۲۲۴۰
- جوامع غربی در کلام کاظم زاده ۲۲۴۳
- اشاره ۲۲۴۳
- وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ ۲۲۵۰
- هوای نفس در روایات ۲۲۵۰
- ۸ - تعصب بی جا ۲۲۵۵
- اشاره ۲۲۵۵
- تعصب و ماجرای حدیبیه ۲۲۵۶

- ۲۲۶۰ حمیت و عصیت در کلام نراقی
- ۲۲۶۲ ۹ و ۱۰ - پیروی از هوا و مخالفت با هدایت
- ۲۲۶۷ ۱۱ - خواب غفلت
- ۲۲۶۷ اشاره
- ۲۲۶۹ غفلت در روایات
- ۲۲۷۳ ۱۲ - مشقت های بی جا
- ۲۲۷۶ ۱۳ - گزینش حق بر باطل
- ۲۲۷۸ ۱۴ - مداومت بر گناه
- ۲۲۸۰ ۱۵ - کوچک شمردن گناه
- ۲۲۸۶ ۱۶ - سختی و سنگینی در برابر طاعت
- ۲۲۹۰ ۱۷ و ۱۸ - فخرفروشی ثروتمندان و خوار شمردن تهیدستان
- ۲۲۹۰ اشاره
- ۲۲۹۲ داستان قارون و ثروت او
- ۲۲۹۸ ۱۹ - بدرفتاری با زبردستان
- ۲۲۹۹ ۲۰ - ناسپاسی در برابر خوبی دیگران
- ۲۳۰۱ ۲۱ و ۲۲ - یاری ستمگران و خوار کردن ستمدیدگان
- ۲۳۰۱ اشاره
- ۲۳۰۳ ستمگران در قرآن
- ۲۳۰۴ ستمگران در روایات
- ۲۳۰۶ کمک به مظلومان
- ۲۳۰۷ ۲۳ - طلب ناحق
- ۲۳۰۸ ۲۴ - از روی نادانی سخن گفتن
- ۲۳۱۱ ۲۵ - غش و خدعه
- ۲۳۱۲ ۲۶ - عجب در عمل
- ۲۳۱۸ ۲۷ - آرزوی دراز
- ۲۳۲۲ ۲۸ - بدی باطن

- ۲۳۲۶ - ۲۹ - کوچک شمردن گناه صغیره
- ۲۳۲۶ - اشاره
- ۲۳۲۶ - الف - زمینه سازی
- ۲۳۲۷ - ب - اندک انگاری حق خدا
- ۲۳۲۸ - گناه صغیره چیست ؟
- ۲۳۳۰ - خطرات بی اعتنایی به خطاهای کوچک
- ۲۳۳۱ - ۳۰ - تسلط شیطان
- ۲۳۳۶ - ۳۱ - سختی های روزگار
- ۲۳۴۰ - ۳۲ - ستمگری پادشاه
- ۲۳۴۴ - ۳۳ - اسراف
- ۲۳۴۴ - اشاره
- ۲۳۴۶ - اثرات و مفسد اسراف
- ۲۳۴۷ - نشانه های اسرافکار
- ۲۳۴۸ - ۳۴ - نیافتن روزی
- ۲۳۵۱ - ۳۵ - شماتت دشمنان
- ۲۳۵۶ - ۳۶ - نیاز به مثل خود
- ۲۳۵۶ - اشاره
- ۲۳۵۷ - فقر در کلام علامه مجلسی
- ۲۳۵۸ - فقر در کلام راغب اصفهانی
- ۲۳۶۱ - فقر در کلام غزالی
- ۲۳۶۲ - ۳۷ - زندگی در سختی
- ۲۳۶۲ - اشاره
- ۲۳۶۳ - مضيقه زندگی در کلام علامه طباطبائی
- ۲۳۶۶ - تفسیر آیه شریفه در کلام امام صادق علیه السلام
- ۲۳۶۷ - ۳۸ - مرگ بدون توشه اخروی
- ۲۳۶۷ - اشاره

- آمادگی برای مرگ در روایات ----- ۲۳۶۸
- ۳۹ - تأسف و حسرت بزرگ ----- ۲۳۶۹
- اشاره ----- ۲۳۶۹
- حالت های گوناگون مجرمان در قیامت ----- ۲۳۷۱
- تفسیر جنب الله ----- ۲۳۷۳
- ۴۰ - مصیبت اعظم ----- ۲۳۷۶
- اشاره ----- ۲۳۷۶
- ریشه های گریز از دین ----- ۲۳۷۸
- ۴۱ - بدترین بدبختی ----- ۲۳۸۰
- اشاره ----- ۲۳۸۰
- سخت ترین عذاب ها ----- ۲۳۸۳
- ۴۲ - فرجام ناخوش ----- ۲۳۸۴
- ۴۳ - محرومیت از پاداش ----- ۲۳۸۷
- ۴۴ - افتادن در عقاب و عذاب قیامت ----- ۲۳۸۹
- اشاره ----- ۲۳۸۹
- هولناک ترین لحظات آدمی ----- ۲۳۹۲
- دعای ۹ : درخواست بخشش ----- ۲۳۹۶
- اشاره ----- ۲۳۹۶
- حقیقت توبه ----- ۲۳۹۷
- اشاره ----- ۲۳۹۷
- عشق به توبه در اولیای الهی ----- ۲۴۰۴
- حقیقت گناه ----- ۲۴۰۵
- اشاره ----- ۲۴۰۵
- بیماری گناه ----- ۲۴۰۶
- بیماری گناه در قرآن ----- ۲۴۰۸
- اصرار بر گناه ----- ۲۴۱۳

- ۲۴۱۷ حقیقت دین و دنیا
- ۲۴۱۷ اشاره
- ۲۴۲۰ آثار دین و دینداری
- ۲۴۲۲ دین و دینداری در روایات
- ۲۴۲۵ روایاتی دیگر در دین و دینداری
- ۲۴۳۰ دنیا و دنیاپرستان
- ۲۴۳۰ اشاره
- ۲۴۳۴ دنیا و دنیاپرستی در روایات
- ۲۴۳۸ دنیاپرستی در آیات قرآن
- ۲۴۴۱ تصمیم نیک و بد
- ۲۴۴۳ تصمیم نیک و بد در روایات
- ۲۴۴۷ خلقت معنوی انسان
- ۲۴۴۷ اشاره
- ۲۴۴۹ خلقت انسان در قرآن
- ۲۴۵۵ موجبات ثواب و عقاب
- ۲۴۶۰ دعای ۱۰ : پناه بردن به خداوند
- ۲۴۶۰ اشاره
- ۲۴۶۵ عفو حضرت حق
- ۲۴۶۵ اشاره
- ۲۴۷۰ ثمره معرفت به حقایق
- ۲۴۷۴ عفو در قرآن مجید
- ۲۴۷۶ عفو در روایات
- ۲۴۸۰ مناجات با معبود
- ۲۴۸۳ شماتت شیطان
- ۲۴۹۰ دعای ۱۱ : عاقبت به خیری
- ۲۴۹۰ اشاره

- ۲۴۹۴ یاد حق
- ۲۴۹۴ اشاره
- ۲۴۹۶ یاد حق در قرآن مجید
- ۲۴۹۸ محدود نبودن ذکر
- ۲۵۰۲ فضیلت و اسرار و لطایف ذکر
- ۲۵۰۶ ذکر در روایات
- ۲۵۱۰ فراغت و آسایش بدون گناه
- ۲۵۱۴ فرشتگان نویسنده اعمال نیک و شر
- ۲۵۱۴ اشاره
- ۲۵۱۷ نوشتن اعمال در کلام شیخ صدوق
- ۲۵۱۸ نظارت بر اعمال
- ۲۵۱۹ عاقبت به خیری در دنیا و آخرت
- ۲۵۱۹ اشاره
- ۲۵۲۴ داستانی در سوء عاقبت
- ۲۵۲۵ عبدالملک مروان و عاقبت او
- ۲۵۲۶ عاقبت عابدی از قوم موسی علیه السلام
- ۲۵۲۷ عاقبت به خیری فضیل
- ۲۵۳۰ رحمت حق
- ۲۵۳۱ ستار العیوب
- ۲۵۳۶ دعای ۱۲ : اعتراف به گناه و توفیق توبه
- ۲۵۳۶ اشاره
- ۲۵۴۱ تکالیف الهیه
- ۲۵۴۱ اشاره
- ۲۵۴۳ نور مؤمن در روایات
- ۲۵۴۵ انسان در کلام پیامبر
- ۲۵۴۶ محرمات الهیه

- ۲۵۴۷ ----- محرمات الهی در قرآن
- ۲۵۴۹ ----- محرمات الهی در روایات
- ۲۵۵۲ ----- کوتاهی در شکر نعمت
- ۲۵۵۲ ----- اشاره
- ۲۵۵۶ ----- استدراج و مهلت دهی خداوند
- ۲۵۵۷ ----- اعتراف به تقصیر و گناه
- ۲۵۶۰ ----- حسن ظن
- ۲۵۶۰ ----- اشاره
- ۲۵۶۳ ----- تفضّل حق
- ۲۵۶۷ ----- اقرار به گناه و نجات از غضب خدا
- ۲۵۶۷ ----- اشاره
- ۲۵۷۰ ----- لزوم ایمان به خدا و فرستادگان او در کلام امام رضا علیه السلام
- ۲۵۷۱ ----- اعتراف به گناه در نزد مردم
- ۲۵۷۳ ----- گشایش باب توبه و اصلاح نفس به توبه
- ۲۵۷۳ ----- اشاره
- ۲۵۷۶ ----- مناجات عاشقان
- ۲۵۷۸ ----- تواضع در برابر خداوند
- ۲۵۸۳ ----- پاداش فراوان در برابر عمل اندک
- ۲۵۸۸ ----- ضمانت استجابت دعا
- ۲۵۹۴ ----- گذشت از گناهان بزرگ
- ۲۵۹۴ ----- اشاره
- ۲۵۹۸ ----- سیره درخواست کنندگان عفو
- ۲۶۰۰ ----- اصرار بر گناه و اجتناب از آن
- ۲۶۰۶ ----- امیدواری به خدا
- ۲۶۰۶ ----- اشاره
- ۲۶۰۸ ----- امید و رجا در کلام نراقی

۲۶۰۹	مدعیان دروغین امیدواری
۲۶۱۱	امنیت از ترس و وحشت
۲۶۱۷	جلد ۷
۲۶۱۷	مشخصات کتاب
۲۶۱۸	اشاره
۲۶۲۴	دعای ۱۳ درخواست نیازمندی ها
۲۶۲۴	اشاره
۲۶۲۶	عطای نعمت بدون منت
۲۶۳۲	موقعیت دعا
۲۶۳۲	اشاره
۲۶۳۴	دعا در قرآن
۲۶۳۴	اشاره
۲۶۳۶	تفسیر کلمات در آیه شریفه
۲۶۳۷	دعای موسی و هارون
۲۶۳۸	دعای پیامبر در جنگ بدر
۲۶۳۹	دعای پیامبران در قرآن
۲۶۳۹	دعای یوسف علیه السلام
۲۶۴۰	دعای نوح علیه السلام
۲۶۴۰	دعای ایوب علیه السلام
۲۶۴۱	دعای یونس علیه السلام
۲۶۴۱	دعای زکریا علیه السلام
۲۶۴۲	دعا در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله
۲۶۴۵	دعا در کلام بزرگان
۲۶۴۸	آیات و روایاتی دیگر در منزلت دعا
۲۶۴۸	اشاره
۲۶۵۲	دعای حضرت علی علیه السلام

- ۲۶۵۳ - دعای امام باقر علیه السلام
- ۲۶۵۴ - دعای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
- ۲۶۵۸ - حقیقت فقر و غنا
- ۲۶۵۸ - اشاره
- ۲۶۶۲ - تکبر در برابر خداوند
- ۲۶۶۲ - اشاره
- ۲۶۶۳ - تکبر در روایات
- ۲۶۶۶ - رجوع به خلق در وقت حاجت
- ۲۶۶۶ - اشاره
- ۲۶۶۷ - حاجت و قضای آن در قرآن
- ۲۶۷۱ - جود و گشاده رویی در روایات
- ۲۶۷۴ - داستانی عجیب از ثروتمند و فقیر
- ۲۶۷۶ - توجه به فقرا در روایات
- ۲۶۸۱ - فقر و امتحان الهی
- ۲۶۸۱ - اشاره
- ۲۶۸۲ - بی نیازی مردم در کلام مجلسی
- ۲۶۸۲ - اشاره
- ۲۶۸۴ - ارزش فقرا در روایات
- ۲۶۸۶ - دست نیاز به سوی بی نیاز
- ۲۶۹۰ - قدرت بخشش و لطف حق
- ۲۶۹۷ - دریای کرم
- ۲۷۰۱ - دعای ۱۴ : ستم و ستمدیده
- ۲۷۰۱ - اشاره
- ۲۷۰۶ - مظلوم و ظالم
- ۲۷۰۶ - اشاره
- ۲۷۰۷ - همه در محضر الهی

- ۲۷۰۷ - اشاره
- ۲۷۰۹ - حکومت خدا در بیان قرآن
- ۲۷۱۲ - خداوند، بهترین گواه در عالم هستی
- ۲۷۱۲ - اشاره
- ۲۷۱۴ - عظمت خالق در نهج البلاغه
- ۲۷۱۶ - یار مظلومان و دشمن ظالمان
- ۲۷۱۶ - اشاره
- ۲۷۱۹ - دوری از ستم
- ۲۷۱۹ - نتیجه طغیان در نعمت
- ۲۷۲۳ - بازداشتن از ستم دیگران
- ۲۷۲۳ - اشاره
- ۲۷۲۵ - انواع ظلم
- ۲۷۲۹ - توفیق انسان در سود و زیان
- ۲۷۳۴ - ستم و ستم پیشگان و ستمدیدگان
- ۲۷۳۴ - اشاره
- ۲۷۳۵ - ظلم در قرآن مجید
- ۲۷۳۵ - ۱ - پایمال کردن حقوق زن
- ۲۷۳۸ - ۲ - ایمان نیاوردن به خدا
- ۲۷۳۹ - ۳ - تخلف از دستورهای پروردگار
- ۲۷۴۰ - ۴ - بت پرستی و شرک
- ۲۷۴۱ - ۵ - فراموش کردن خداوند
- ۲۷۴۲ - ۶ - تبدیل احکام الهی
- ۲۷۴۳ - ۷ - نفی ظلم از خداوند
- ۲۷۴۶ - ۸ - عذاب ستمکاران در دنیا و آخرت
- ۲۷۴۸ - ۹ - آلودگان به ظلم
- ۲۷۵۰ - ۱۰ - مداومت بر ظلم

- ۱۱ - دعا درباره ستمکاران ۲۷۵۲
- ۱۲ - اعتماد به ستمکاران ۲۷۵۳
- ۱۳ - صرف نعمت حق در شهوات ۲۷۵۷
- ۱۴ - ستمگران در روز قیامت ۲۷۵۸
- ۱۵ - عذاب ستمکاران ۲۷۵۹
- ۱۶ - تمسخر وحی ۲۷۵۹
- ۱۷ - پشیمانی ظالم در قیامت ۲۷۶۱
- ۱۸ - خواسته های نابجا ۲۷۶۲
- ۱۹ - عذاب ستمگر در قیامت ۲۷۶۵
- ۲۰ - مظلومان در آخرت ۲۷۶۶
- ۲۱ - حسرت ظالمان در دنیا و آخرت ۲۷۶۹
- ۲۲ - ولایت کفار ۲۷۷۰
- ۲۳ - رستگار نشدن ستمکاران ۲۷۷۱
- ۲۴ - ستمکاران در گمراهی ۲۷۷۲
- ۲۵ - یاور نداشتن ستمکاران در قیامت ۲۷۷۳
- ۲۶ - احتجاج ملائکه با ستمکاران ۲۷۷۳
- ۲۷ - ستمکاران و فرار از مرگ ۲۷۷۴
- ۲۸ - محرومیت از هدایت الهی ۲۷۷۵
- ۲۹ - لعنت ستمگران ۲۷۷۶
- ۳۰ - کناره گیری از ستمگران ۲۷۷۷
- ۳۱ - ستمکار و مؤمن در قیامت ۲۷۷۸
- ۳۲ - جاسوسی و ظلم ۲۷۷۸
- ۳۳ - ستمگران مبعوض خدا ۲۷۷۹
- ۳۴ - ستمکارترین مردم ۲۷۸۰
- ۳۵ - رفیق گمراه کننده ۲۷۸۱
- ۳۶ - یار مظلومان ۲۷۸۳

۲۷۸۳	ظلم در روایات
۲۷۸۹	دعای ۱۵ : بیماری یا اندوه و گرفتاری
۲۷۸۹	اشاره
۲۷۹۴	سلامت جسم و طهارت بدن و لباس
۲۷۹۵	پاره ای از اوصاف مشرکان
۲۷۹۷	پاره ای از خصوصیات کافران
۲۷۹۷	اشاره
۲۷۹۹	طهارت در قرآن
۲۷۹۹	اشاره
۲۸۰۲	آب در روایات
۲۸۰۶	اسلام و دستورهای بهداشتی
۲۸۰۶	اشاره
۲۸۱۰	فواید روزه
۲۸۱۰	اشاره
۲۸۱۰	علاج امراج با روزه
۲۸۱۲	مضرات شراب
۲۸۱۳	حرمت شراب در روایات
۲۸۱۸	شیر مادر، بهترین مایه برای سلامت کودک
۲۸۱۸	اشاره
۲۸۱۹	اهمیت شیر مادر
۲۸۲۲	خوراک و اهمیت آن
۲۸۲۲	اشاره
۲۸۲۵	خواص سیر
۲۸۲۶	خواص ترب
۲۸۲۷	خواص انگور
۲۸۲۸	بهداشت و پاکیزگی باطن

- ۲۸۳۱ - خشم و غضب
- ۲۸۳۱ - اشاره
- ۲۸۳۱ - عوامل خشم و غضب و آثار آن
- ۲۸۳۳ - درس هایی از طبّ النبی (صلی الله علیه و آله) و طبّ الصادق (علیه السلام)
- ۲۸۳۳ - اشاره
- ۲۸۳۴ - دروغ
- ۲۸۳۴ - حسد
- ۲۸۳۵ - تکبر
- ۲۸۳۶ - خلف وعده
- ۲۸۳۷ - حرص
- ۲۸۳۸ - خودنمایی
- ۲۸۴۰ - اصول کلی بهداشت
- ۲۸۴۴ - طبابت در روایات
- ۲۸۵۰ - ارزش نعمت سلامتی در روایات
- ۲۸۵۳ - ارزش معنوی بیماری
- ۲۸۵۳ - اشاره
- ۲۸۵۵ - بیماری در روایات
- ۲۸۶۰ - روایاتی دیگر در ارزش بیماری
- ۲۸۶۳ - صبر بر امراض
- ۲۸۶۵ - داستانی از حاج محمد تهرانی
- ۲۸۶۷ - ارزش عیادت مریض در روایات
- ۲۸۷۴ - دعای ۱۶ : طلب عفو از گناهان و عیوب
- ۲۸۷۴ - اشاره
- ۲۸۸۱ - نیروهای خدادادی انسان
- ۲۸۸۱ - اشاره
- ۲۸۸۲ - دین قیّم

- ۲۸۸۳ برکت آب
- ۲۸۸۳ نور عقل
- ۲۸۸۴ تقوا مایهٔ اصلی کرامت
- ۲۸۸۶ وجدان انسان
- ۲۸۸۸ شباهت های محکمهٔ وجدان با دادگاه رستاخیز
- ۲۸۹۱ کتاب و نبوت و امامت
- ۲۸۹۲ کتاب، نبوت و امامت در روایات
- ۲۸۹۸ گفتاری از شیخ عزیز نسفی
- ۲۹۰۱ گفتاری از کشف الحقایق
- ۲۹۰۴ گفتاری از میرهاشم کرمانی
- ۲۹۰۴ اشاره
- ۲۹۰۷ هدف از کتاب و نبوت و امامت
- ۲۹۰۸ خسران جهل مرکب
- ۲۹۱۴ پناه بی پناهان
- ۲۹۱۴ اشاره
- ۲۹۱۵ نجات غمدیدگان دل شکسته
- ۲۹۱۸ نجات یونس از قعر دریا و شکم ماهی
- ۲۹۲۸ صفات حمیدهٔ حضرت حق
- ۲۹۲۸ اشاره
- ۲۹۲۹ ۱ - علم و رحمت الهی
- ۲۹۳۱ ۲ - نعمت های الهی
- ۲۹۳۴ رزق و روزی حلال و تفسیر آن
- ۲۹۳۷ ملائکه و انسان
- ۲۹۳۸ گفتار کارل دربارهٔ انسان
- ۲۹۳۸ رزق کلیه موجودات در آیات و روایات
- ۲۹۴۲ رزق الهی در کلام علامه طباطبائی

- ۲۹۴۳ رزق مقدر
- ۲۹۴۵ ۳ - بخشش و کیفر الهی
- ۲۹۴۸ ۴ - عطا و منع الهی
- ۲۹۵۶ ۶ - انتظار مزد نداشتن در برابر بخشش های خداوند
- ۲۹۵۸ رابطه عمل و پاداش در کلام علامه طباطبائی
- ۲۹۵۸ اشاره
- ۲۹۶۰ ۷ - عدالت در مجازات مجرمان
- ۲۹۶۲ عدل خداوند و مجازات های دنیوی و اخروی
- ۲۹۶۳ انواع مجازات
- ۲۹۶۳ مجازات قراردادی
- ۲۹۶۴ مجازات دنیوی
- ۲۹۶۴ مجازات اخروی
- ۲۹۶۷ لطف حضرت حق
- ۲۹۷۰ مناجات با خدا
- ۲۹۷۰ اشاره
- ۲۹۷۶ ۱ - پرده پوشی حضرت حق بر گناه بندگان
- ۲۹۷۶ اشاره
- ۲۹۷۷ پرده پوشی حق در آیات
- ۲۹۷۸ پرده پوشی حق در روایات
- ۲۹۷۹ پرده پوشی حق در ادعیه
- ۲۹۸۲ ۲ - غفلت
- ۲۹۸۲ اشاره
- ۲۹۸۳ غفلت در آیات قرآن
- ۲۹۸۳ غفلت در روایات
- ۲۹۸۵ ۳ - اصلاح نفس
- ۲۹۸۵ اشاره

۲۹۸۶	اصلاح نفس در آیات قرآن
۲۹۹۰	۴ - محل مصرف رزق و روزی
۲۹۹۴	۵ - عاقبت دعوت خدا و شیطان
۳۰۰۰	درنگ درباره خواست انسان
۳۰۰۶	خوف و خشیت و شرم و حیا
۳۰۰۶	اشاره
۳۰۰۸	دهشت های روز قیامت
۳۰۰۹	شرم و حیای از حق در روایات
۳۰۱۰	تبدیل سیئات به حسنات در کلام مجلسی
۳۰۱۵	بشارت الهی
۳۰۱۵	اشاره
۳۰۱۹	کلام مفسران درباره بشارت
۳۰۲۰	رؤیای صادقانه
۳۰۲۴	جلد ۸
۳۰۲۴	مشخصات کتاب
۳۰۲۵	اشاره
۳۰۳۱	دعای ۱۷ : پناه بردن به حق
۳۰۳۱	اشاره
۳۰۳۴	شیطان و شیطنت
۳۰۳۷	عدم سلطه شیطان بر انسان
۳۰۳۹	ویژگی های شیطان
۳۰۴۲	اوصاف و اعمال شیاطین انسی و جنی در قرآن
۳۰۴۲	اشاره
۳۰۴۲	اطاعت نکردن امر حق
۳۰۴۳	تشویق به گناهکاری
۳۰۴۳	پیروی از هوا و هوس

- ۳۰۴۴ ایجاد لغزش و انحراف
- ۳۰۴۵ بیرون کردن انسان از بهشت
- ۳۰۴۵ امر به فحشا و منکر
- ۳۰۴۶ ایجاد سرگرمی های لهو
- ۳۰۴۷ چیرگی بر عقل
- ۳۰۴۸ رواج قمار و شراب
- ۳۰۵۰ ایجاد ترس در قلوب مردم
- ۳۰۵۰ کشاندن انسان به بند گمراهی
- ۳۰۵۱ خوار کننده انسان
- ۳۰۵۱ دعوت کننده انسان به عذاب الهی
- ۳۰۵۲ رجیم بودن شیطان
- ۳۰۵۲ زینت دادن مسائل مادی
- ۳۰۵۳ دوستی و همنشینی با شیطان
- ۳۰۵۳ تسویل شیطان
- ۳۰۵۴ بازداشتن از راه حق
- ۳۰۵۵ داوری طاغوت
- ۳۰۵۵ اشاره
- ۳۰۵۵ شأن نزول آیه شریفه
- ۳۰۵۶ دشمنی آشکار
- ۳۰۵۷ وعده دروغ
- ۳۰۵۷ فتنه گری شیطان
- ۳۰۵۸ ناسپاسی شیطان
- ۳۰۵۹ کبر شیطان
- ۳۰۵۹ مکر و کید شیطان
- ۳۰۶۰ تقوا و رهایی از شیطان
- ۳۰۶۲ مارد و مَرید در قرآن

- ۳۰۶۲ فراموشی یاد خدا
- ۳۰۶۳ وسوسه گری شیطان
- ۳۰۶۳ شیطان و خناس
- ۳۰۶۵ شیطان و وعده فقر در انفاق
- ۳۰۶۶ همزات شیطان
- ۳۰۷۰ عاقبت دوستی با شیطان
- ۳۰۷۲ بندگی شیطان، خلاف عهد انسان با خدا
- ۳۰۷۲ اشاره
- ۳۰۷۶ عبادت کنندگان شیطان در کلام امام علی علیه السلام
- ۳۰۷۸ شیطان، دشمن قسم خورده انسان
- ۳۰۷۸ اشاره
- ۳۰۸۰ شیطان در کلام امام صادق علیه السلام
- ۳۰۸۲ شیطان در دادگاه الهی با پیروانش
- ۳۰۸۶ نظر عرفانی به مسئله شیطان
- ۳۰۸۶ اشاره
- ۳۰۹۰ وجود جهنم در عالم هستی
- ۳۰۹۰ اشاره
- ۳۰۹۱ رحمت مطلقه و رحمت نسبی
- ۳۰۹۹ حقیقت دنیا در گفتار امام علی علیه السلام با جابر
- ۳۱۰۵ بندگان صالح خدا
- ۳۱۰۵ اشاره
- ۳۱۰۶ خصال صالحان در سوره فرقان
- ۳۱۰۸ خصال صالحان در کلام امام سجّاد علیه السلام
- ۳۱۰۸ اشاره
- ۳۱۰۸ تفسیر شیخ بهائی از صالحان و عارفان در ذیل حدیث
- ۳۱۱۱ چند روایت درباره شیطان

- ۳۱۱۳ ----- داستانی عجیب از عنایت الهی
- ۳۱۱۵ ----- دعای ۱۸ : بلا و عافیت
- ۳۱۱۵ ----- اشاره
- ۳۱۲۰ ----- حقیقت بلا و ابتلا
- ۳۱۲۰ ----- اشاره
- ۳۱۲۰ ----- بلا و ابتلا و عافیت از بلا
- ۳۱۲۰ ----- اشاره
- ۳۱۲۷ ----- راه عافیت در آزمایش ها
- ۳۱۲۹ ----- دعای ۱۹ : درخواست باران
- ۳۱۲۹ ----- اشاره
- ۳۱۳۳ ----- نعمت عظیم ابر و باران و باد
- ۳۱۳۳ ----- اشاره
- ۳۱۳۴ ----- حرکت خورشید و ماه
- ۳۱۳۴ ----- اشاره
- ۳۱۳۶ ----- گرمای خورشید
- ۳۱۳۸ ----- نعمت ابر و باد
- ۳۱۴۱ ----- ارزش ابر و باد در قرآن
- ۳۱۴۱ ----- اشاره
- ۳۱۵۰ ----- تفسیری بر آیه فوق
- ۳۱۵۲ ----- آثار هوا و باد
- ۳۱۵۴ ----- معجزه علمی درباره هوا و باد
- ۳۱۵۴ ----- اشاره
- ۳۱۵۵ ----- آثار دیگری از هوا و باد
- ۳۱۵۷ ----- آب از دیدگاه قرآن
- ۳۱۵۹ ----- خواص میوه ها
- ۳۱۵۹ ----- اشاره

- تحقیقات دانشمندان بزرگ، درباره‌ی خواص میوه‌ها ۳۱۶۰
- نقش طبی میوه‌ها ۳۱۶۰
- نقش غذایی میوه‌ها ۳۱۶۱
- اهمیت آب برای بدن ما ۳۱۶۳
- مواد معدنی یا املاح معدنی ۳۱۶۴
- نقش مواد معدنی در بدن انسان ۳۱۶۶
- کلسیم ۳۱۶۷
- فسفر ۳۱۶۸
- منیزیم ۳۱۶۹
- کلر ۳۱۷۰
- سدیم ۳۱۷۱
- پتاسیم ۳۱۷۱
- آهن ۳۱۷۲
- ید ۳۱۷۳
- مس ۳۱۷۴
- روی ۳۱۷۴
- قند میوه‌ها ۳۱۷۵
- چربی میوه‌ها ۳۱۷۶
- پروتئین میوه‌ها ۳۱۷۶
- ویتامین‌ها ۳۱۷۷
- اشاره ۳۱۷۷
- ترکیب غذایی آلو ۳۱۷۷
- ترکیب شیمیایی انگور ۳۱۷۸
- ترکیب غذایی کشمش ۳۱۷۹
- رنگدانه میوه‌ها ۳۱۸۰
- ترکیبات معطر «اسانس‌ها» ۳۱۸۱

- آثار عظمت حق در آب ----- ۳۱۸۳
- ترکیب آب ----- ۳۱۸۴
- شوری آب دریا ----- ۳۱۸۵
- باران شیرین ----- ۳۱۸۶
- دریای خزر ----- ۳۱۸۸
- ویژگی های آب ----- ۳۱۹۱
- زندگی در گوارایی و سرسبزی ----- ۳۱۹۴
- اشاره ----- ۳۱۹۴
- راز خلقت در کلام امام صادق علیه السلام ----- ۳۱۹۶
- نشاط طبیعت با بارش باران ----- ۳۱۹۹
- اثرات گناه در آیات قرآن ----- ۳۲۰۳
- دعای ۲۰ : در مکارم اخلاق و اعمال پسندیده ----- ۳۲۰۵
- اشاره ----- ۳۲۰۵
- درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او ----- ۳۲۱۱
- اشاره ----- ۳۲۱۱
- صلوات در کلام امام رضا علیه السلام ----- ۳۲۱۲
- صلوات در روایات ----- ۳۲۱۴
- صلوات در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله ----- ۳۲۲۰
- کامل ترین ایمان ----- ۳۲۲۳
- اشاره ----- ۳۲۲۳
- اندیشه در خلقت انسان ----- ۳۲۲۶
- صفات حق ----- ۳۲۲۹
- حقیقت ایمان در روایات ----- ۳۲۳۱
- اشاره ----- ۳۲۳۱
- کمال ایمان در روایات ----- ۳۲۳۴
- صد و سه خصلت برای کمال ایمان در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله ----- ۳۲۳۸

- یقین برتر ۳۲۴۱
- تحقق یقین در آیات قرآن مجید ۳۲۴۴
- یقین در روایات ۳۲۴۷
- اشاره ۳۲۴۷
- نشانه های اهل یقین در روایات ۳۲۵۳
- بهترین نیت ۳۲۵۵
- تعریف اخلاص از کلام امام خمینی رحمه الله ۳۲۵۹
- حقیقت نیت در روایات ۳۲۶۰
- کامل ترین نیت ۳۲۶۶
- صلاح و فساد ۳۲۷۰
- اشاره ۳۲۷۰
- اصلاح و افساد در آیات قرآن ۳۲۷۱
- اصلاح و افساد در روایات ۳۲۷۴
- باب نجات در دنیا و آخرت ۳۲۷۸
- اشاره ۳۲۷۸
- ۱ - کفایت حق از عبد ۳۲۷۸
- اشاره ۳۲۷۸
- آیات کفایت حق از عبد ۳۲۸۲
- ۲ - عمل برای قیامت ۳۲۸۳
- اشاره ۳۲۸۳
- سؤال از اعمال در قرآن مجید ۳۲۸۴
- سؤال از اعمال در روایات ۳۲۸۵
- ۳ - خرج کردن وقت در راه هدف ۳۲۸۷
- ۴ - مصون بودن از فقر و وسعت رزق ۳۲۸۸
- ۵ - بی نیازی از چشمداشت ۳۲۸۸
- اشاره ۳۲۸۸

- ۳۲۹۰ غنای نفس در روایات
- ۳۲۹۲ ۶ - عَزَّت واقعی و دوری از کبر
- ۳۲۹۲ اشاره
- ۳۲۹۵ کبر در آیات قرآن
- ۳۲۹۶ کبر در روایات
- ۳۲۹۸ ۷ - عبادت بی عجب
- ۳۲۹۸ اشاره
- ۳۲۹۹ عبادت غیر خدا از بیان قرآن
- ۳۳۰۱ عبادت در روایات
- ۳۳۰۴ برترین عبادت در کلام امام علی علیه السلام
- ۳۳۰۴ عجب در عبادت در روایات
- ۳۳۰۷ ۸ - انجام خیر بدون مَمْت
- ۳۳۰۷ اشاره
- ۳۳۰۸ اعمال خیر در آیات و روایات
- ۳۳۱۲ ۹ - معالی اخلاق
- ۳۳۱۲ اشاره
- ۳۳۱۲ مکارم و معالی اخلاق در روایات
- ۳۳۱۳ مکارم اخلاق در کلام امام علی علیه السلام
- ۳۳۱۴ ۱۰ - دوری از فخر و ناز بر مردم
- ۳۳۱۴ اشاره
- ۳۳۱۶ فخر فروشی در روایات
- ۳۳۱۹ درجه و رفعت انسان
- ۳۳۲۵ هدایت، زمینه ساز رشد و کمال
- ۳۳۲۹ عمر با برکت
- ۳۳۲۹ اشاره
- ۳۳۳۲ یوم التغابن در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله

- اصلاح خصلت های ناپسند ۳۳۳۴
- مکارم و رذایل اخلاقی ۳۳۳۸
- اشاره ۳۳۳۸
- ۱ - محبت یا کینه ۳۳۴۱
- ۲ - مودت یا حسد ۳۳۴۳
- ۳ - اعتماد یا بدگمانی ۳۳۴۶
- ۴ - دوستی یا دشمنی نزدیکان ۳۳۴۹
- اشاره ۳۳۴۹
- ارتباط انسان ها با یکدیگر ۳۳۴۹
- ۵ - خوش رفتاری یا بدرفتاری با نزدیکان ۳۳۵۱
- اشاره ۳۳۵۱
- خوش رفتاری امام سجاد علیه السلام ۳۳۵۲
- ۶ - یاری رسانی یا بی اعتنائی به نزدیکان ۳۳۵۴
- ۷ - دوستی واقعی یا غیرواقعی ۳۳۵۷
- ۸ - بی توجهی به همشینیان یا نیک رفتاری با آنان ۳۳۵۹
- ۹ - آرامش و امنیت یا ترس از ستمکاران ۳۳۶۲
- اشاره ۳۳۶۲
- حکایت ۳۳۶۵
- قدرت غلبه بر ظلم ۳۳۶۷
- خیرخواهی و نیکویی در برابر نامردی و بی مهری مردم ۳۳۷۲
- اشاره ۳۳۷۲
- ۱ - گسترش عدالت ۳۳۷۷
- اشاره ۳۳۷۷
- عدل و عدالت در قرآن ۳۳۷۸
- عدل و عدالت در روایات ۳۳۷۹
- ظلم و ظالم در قرآن ۳۳۸۳

- ظلم و ظالم در روایات ۳۳۸۴
- ۲ - فرونشاندن خشم ۳۳۸۷
- ۳ - خاموش کردن فتنه ۳۳۹۱
- ۴ - پیوستن پراکندگان ۳۳۹۳
- ۵ - اصلاح بین مردم ۳۳۹۴
- اشاره ۳۳۹۴
- اصلاح بین مردم در آیات قرآن ۳۳۹۵
- اصلاح بین مردم در روایات ۳۳۹۵
- ۶ و ۷ - فاش نمودن خوبی ها و پنهان کردن زشتی ها ۳۳۹۷
- ۸ - نرم خویی ۳۳۹۹
- ۹ - تواضع و فروتنی ۳۴۰۱
- اشاره ۳۴۰۱
- تواضع و فروتنی در روایات ۳۴۰۲
- ۱۰ - نیک سیرتی ۳۴۰۵
- ۱۱ - سنگینی و وقار ۳۴۰۵
- اشاره ۳۴۰۵
- سنگینی و وقار در روایات ۳۴۰۷
- ۱۲ - حسن معاشرت ۳۴۰۸
- اشاره ۳۴۰۸
- حسن معاشرت در روایات ۳۴۱۱
- ۱۳ - سبقت در فضیلت ۳۴۱۳
- اشاره ۳۴۱۳
- فضایل در روایات ۳۴۱۴
- ۱۴ - برگزیدن احسان بدون توقع تلافی ۳۴۱۸
- ۱۵ - ترک سرزنش ۳۴۱۹
- اشاره ۳۴۱۹

- ۳۴۱۹ سرزنش دیگران در روایات
- ۳۴۲۱ ۱۶ - دستگیری از غیر مستحق
- ۳۴۲۳ ۱۷ - پای بندی به گفتن حق هر چند گران آید
- ۳۴۲۳ اشاره
- ۳۴۲۳ گفتار حق در آیات و روایات
- ۳۴۲۵ ۱۸ و ۱۹ - اندک شمردن خوبی های خود و بسیار دیدن زشتی های خویش
- ۳۴۲۸ ۲۰ - ادامه طاعت
- ۳۴۲۹ ۲۱ - همراهی با مسلمانان
- ۳۴۲۹ اشاره
- ۳۴۳۰ همراهی با مسلمانان در روایات
- ۳۴۳۲ ۲۲ - بیزاری از اهل بدعت
- ۳۴۳۴ جلد ۹
- ۳۴۳۴ مشخصات کتاب
- ۳۴۳۵ اشاره
- ۳۴۴۱ ادامه دعای ۲۰: مکارم اخلاق و اعمال پسندیده
- ۳۴۴۱ اشاره
- ۳۴۴۱ وسعت رزق در پیری
- ۳۴۴۱ اشاره
- ۳۴۴۴ تلاش برای روزی در روایات
- ۳۴۴۵ فریاد رسی خداوند در امتحانات
- ۳۴۴۹ کسالت در عبادت
- ۳۴۴۹ اشاره
- ۳۴۵۵ کسالت در عبادت در روایات
- ۳۴۵۶ عمر گرانبمایه انسان
- ۳۴۵۸ توفیق حرکت در راه انبیا و اولیا
- ۳۴۵۸ کوردلی در صراط مستقیم

- ۳۴۵۸ - اشاره
- ۳۴۶۱ - عوامل تضعیف بصیرت
- ۳۴۶۶ - غلبه بر هوای نفس و خواسته های شیطان
- ۳۴۷۴ - کفایت از رنج و آزار بندگان
- ۳۴۷۹ - دردهای ظاهری و باطنی و درمان آن
- ۳۴۸۴ - برکت و انفاق در اموال
- ۳۴۸۹ - عزت نفس در توانگری و تنگدستی
- ۳۴۸۹ - اشاره
- ۳۴۹۲ - حقیقت جاه و منزلت
- ۳۴۹۵ - خیر دنیا و آخرت در بیداری و دوری از غفلت
- ۳۵۰۳ - دعای ۲۱ : هجوم اندوه و نگرانی از گناه
- ۳۵۰۳ - اشاره
- ۳۵۰۶ - بی نیاز کننده نیازمندان ناتوان
- ۳۵۰۶ - اشاره
- ۳۵۰۹ - قرآن در کلام امام خمینی رحمه الله
- ۳۵۱۲ - کفایت خداوند از انسان در بیان قرآن
- ۳۵۱۴ - خداوند، پناهگاه واقعی انسان
- ۳۵۱۴ - اشاره
- ۳۵۱۸ - بِسْمِ اللّٰهِ
- ۳۵۲۴ - اعتراف به ناتوانی و بیچارگی در برابر خداوند
- ۳۵۲۴ - اشاره
- ۳۵۲۶ - سرنگونی دشمن در تحمل رنج و اندوه
- ۳۵۳۰ - اخلاق قارونی
- ۳۵۳۲ - حکایت قارون
- ۳۵۴۰ - میل و شادایی و نورانیت قلب، در ترس از خدا
- ۳۵۴۴ - منت نداشتن فاجر و کافر بر مؤمن

- دعای ۲۲ : سختی و دشواری امور ۳۵۵۲
- اشاره ۳۵۵۲
- تهذیب و اصلاح نفس ۳۵۵۸
- اشاره ۳۵۵۸
- صفات ذاتی نفس ۳۵۶۱
- محو صفات ذمیمه ۳۵۶۴
- اعتماد به خدا در تمام شؤون حیات ۳۵۶۸
- اشاره ۳۵۶۸
- حقیقت توکل و اعتماد به خدا ۳۵۶۸
- روایات نفس از زبان امام علی علیه السلام ۳۵۷۲
- صبر بر سختی و بلا و فقر ۳۵۷۵
- اشاره ۳۵۷۵
- نشانه های صابر ۳۵۷۷
- صبر در کلام امام صادق علیه السلام ۳۵۷۸
- دستگیری خداوند از عبد ۳۵۸۲
- اشاره ۳۵۸۲
- دوری از حسد ۳۵۸۴
- جرات بر معاصی ۳۵۸۵
- حفظ آبرو ۳۵۸۶
- امنیت ۳۵۸۷
- گسترده‌گی کرامت خدا ۳۵۹۰
- اشاره ۳۵۹۰
- جلوه های رحمت خداوند در کلام امام سجّاد علیه السلام ۳۵۹۱
- خلوص، زهد و نور باطن ۳۵۹۴
- اشاره ۳۵۹۴
- ۱ - اخلاص ۳۵۹۵

- ۳۵۹۵ اشاره
- ۳۵۹۷ هجرت صوری و معنوی
- ۳۵۹۹ مراتب اخلاص
- ۳۶۰۲ ۲ - زهد در دنیا
- ۳۶۰۲ اشاره
- ۳۶۰۳ زهد در روایات
- ۳۶۰۶ ۳ - نور باطن
- ۳۶۰۶ اشاره
- ۳۶۰۷ نور باطن در قرآن مجید
- ۳۶۱۲ نور باطن در روایات
- ۳۶۱۷ ترس از اندوه کیفر و شوق ثواب موعود
- ۳۶۱۹ وعده های عذاب در قرآن
- ۳۶۲۱ بشارت های ثواب در قرآن
- ۳۶۲۴ حکایتی اندر غم مرگ و فردای قیامت
- ۳۶۲۴ اشاره
- ۳۶۲۵ غم وقت مرگ
- ۳۶۲۶ غم قرار گرفتن در منزل گور
- ۳۶۲۶ غم فریاد دو فرشته
- ۳۶۲۷ غم نفخه صور
- ۳۶۲۷ غم ورود به محشر
- ۳۶۲۸ غم موقف حساب
- ۳۶۲۸ غم وقت میزان
- ۳۶۲۹ غم عاقبت امر
- ۳۶۳۱ اجرای حق
- ۳۶۳۱ اشاره
- ۳۶۳۵ اجرای حق در روایات

- ۳۶۳۸ خواندن خدا در حال رفاه و راحتی
- ۳۶۴۴ دعای ۲۳ : عافیت و شکر بر آن
- ۳۶۴۴ اشاره
- ۳۶۴۷ تندرستی کامل در تمام شؤون مادی و معنوی
- ۳۶۴۸ عافیت در روایات
- ۳۶۵۶ امنیت و سلامتی در دین و بدن
- ۳۶۶۰ حج و عمره
- ۳۶۶۰ اشاره
- ۳۶۶۱ ارزش حج در روایات
- ۳۶۶۴ زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۳۶۶۷ امنیت در برابر شرارت شیاطین جتی و انسی
- ۳۶۷۲ شرارت مردم
- ۳۶۷۷ دعای ۲۴ : پدر و مادر
- ۳۶۷۷ اشاره
- ۳۶۸۳ حقوق پدر و مادر
- ۳۶۸۳ اشاره
- ۳۶۸۴ تفسیری بر آیه شریفه
- ۳۶۸۷ نیکی به والدین در قرآن
- ۳۶۸۸ شکرگزاری از زحمات پدر و مادر
- ۳۶۸۹ روایات مربوط به حق پدر و مادر
- ۳۷۰۲ هیبت پدر و مادر همانند هیبت سلطان
- ۳۷۰۹ گذشت از تقصیر پدر و مادر
- ۳۷۱۶ یاد پدر و مادر در نمازهای یومیه
- ۳۷۲۱ دعای ۲۵ : درباره فرزندان
- ۳۷۲۱ اشاره
- ۳۷۲۴ اولاد انسان

- تفسیر آیه ۳۷۲۵
- روایاتی درباره فرزندان ۳۷۲۷
- اشاره ۳۷۲۷
- ارزش فرزند دختر در روایات ۳۷۲۹
- روایاتی دیگر درباره فرزندان ۳۷۳۰
- نقش پدر و مادر در تربیت فرزندان ۳۷۳۷
- صبر در مصایب از دیدگاه روایات ۳۷۳۹
- اشاره ۳۷۳۹
- مرگ فرزند ۳۷۴۱
- تربیت و ادب فرزندان ۳۷۴۳
- رزق و روزی فرزندان ۳۷۴۹
- فرزندان و حب اهل بیت علیهم السلام و بغض دشمنان ۳۷۵۳
- اشاره ۳۷۵۳
- حکایت حلوی معاویه و ابوالاسود ۳۷۵۶
- فرزندان، بازوان پدر و مادر ۳۷۵۸
- نوید و امید دروغین شیطان ۳۷۶۴
- اشاره ۳۷۶۴
- برنامه های شیطان برای گمراهی انسان ۳۷۶۶
- دعا در حق بندگان ۳۷۷۲
- دعای ۲۶ : همسایگان و دوستان ۳۷۷۷
- اشاره ۳۷۷۷
- ۱ - ارزش و اهمیت حق همسایه ۳۷۸۱
- اشاره ۳۷۸۱
- تفسیری بر آیه فوق ۳۷۸۲
- همسایه در روایات ۳۷۸۴
- اشاره ۳۷۸۴

- ۳۷۹۰ حق همسایه در کلام امام سجّاد علیه السلام
- ۳۷۹۱ ۲- ارزش شیعیان
- ۳۷۹۱ اشاره
- ۳۷۹۳ تفسیر آیه قرآن به شیعه
- ۳۷۹۴ شیعه در روایات
- ۳۷۹۴ اشاره
- ۳۷۹۵ خصوصیات شیعه در روایات
- ۳۸۰۰ حقوق برادر مؤمن
- ۳۸۰۰ اشاره
- ۳۸۰۳ حق مسلمان بر مسلمان در کلام امام صادق علیه السلام
- ۳۸۰۵ زیارت مؤمن در روایات
- ۳۸۰۷ رازداری در روایات
- ۳۸۱۰ عیب پوشی در روایات
- ۳۸۱۱ یاری مظلوم در روایات
- ۳۸۱۴ برخورد نیکو با همسایه
- ۳۸۱۸ جلد ۱۰
- ۳۸۱۸ مشخصات کتاب
- ۳۸۱۹ اشاره
- ۳۸۲۵ دعای ۲۷ : مرزداران
- ۳۸۲۵ اشاره
- ۳۸۲۹ مرزداران
- ۳۸۳۳ عنایات خاصّ حق
- ۳۸۳۳ اشاره
- ۳۸۳۴ اسم اعظم خدا
- ۳۸۳۵ حقیقت ریاضت
- ۳۸۳۶ دنیا و مال ضدّ حق

- ۳۸۴۰ - مناظر زیبای بهشت
- ۳۸۴۱ - نعمت های بهشت در قرآن
- ۳۸۴۱ - اشاره
- ۳۸۴۴ - نعمت های بهشت در سوره دهر
- ۳۸۴۵ - عظمت بهشت در روایات
- ۳۸۴۸ - نفرین شدید و سخت به دشمنان
- ۳۸۵۲ - هدف از جهاد، تربیت انسان و اقامه توحید
- ۳۸۵۲ - اشاره
- ۳۸۵۲ - روش اعتدال در اسلام
- ۳۸۵۷ - جنگ بدر
- ۳۸۵۷ - اشاره
- ۳۸۶۰ - عوامل پیروزی در جنگ بدر
- ۳۸۶۲ - دعا به رزمندگان و مجاهدان اسلام
- ۳۸۶۲ - اشاره
- ۳۸۶۷ - ۱ - جهاد در راه خدا
- ۳۸۶۷ - اشاره
- ۳۸۶۹ - آیین جهاد
- ۳۸۷۰ - جهاد تدافعی در قرآن
- ۳۸۷۶ - جهاد تهاجمی در قرآن
- ۳۸۷۶ - اشاره
- ۳۸۷۷ - عوامل جهاد ابتدایی و تهاجمی
- ۳۸۷۹ - نشانه های مجاهدان در راه خدا
- ۳۸۸۲ - ارزش جهاد گری در راه حق
- ۳۸۸۳ - مجاهدان در روایات
- ۳۸۸۸ - ۲ - شهادت در راه خدا
- ۳۸۸۸ - اشاره

- ۳۸۸۹ ----- ارزش شهید و شهادت در قرآن
- ۳۸۸۹ ----- ارزش شهید و شهادت در روایات
- ۳۸۹۴ ----- کمک به جهادگران
- ۳۸۹۸ ----- دعای ۲۸ : راز و نیاز با خداوند متعال
- ۳۸۹۸ ----- اشاره
- ۳۹۰۲ ----- دعا و نیایش با پروردگار
- ۳۹۰۸ ----- دعا و نیایش
- ۳۹۰۸ ----- دعای ۲۹ : ضیق روزی
- ۳۹۰۸ ----- اشاره
- ۳۹۱۴ ----- برنامه رزق و روزی
- ۳۹۱۸ ----- دعای ۳۰ : پرداخت قرض و دین
- ۳۹۱۸ ----- اشاره
- ۳۹۲۲ ----- وام و شؤون آن در اسلام
- ۳۹۲۳ ----- قرض در قرآن مجید
- ۳۹۲۳ ----- اشاره
- ۳۹۲۵ ----- تفسیری بر آیه شریفه
- ۳۹۲۶ ----- قرض در روایات
- ۳۹۲۶ ----- اشاره
- ۳۹۲۹ ----- کوتاهی در پرداخت قرض
- ۳۹۳۲ ----- مهلت دادن به بدهکار در قرآن
- ۳۹۳۳ ----- مهلت دادن به بدهکار در روایات
- ۳۹۳۴ ----- ضمانت در قرض
- ۳۹۳۶ ----- ربا و خطرات آن
- ۳۹۳۶ ----- اشاره
- ۳۹۳۶ ----- حرمت ربا در شرایع آسمانی دیگر
- ۳۹۳۹ ----- ربا در قرآن مجید

- ۳۹۳۹ - اشاره
- ۳۹۴۱ - بررسی آیات ربا
- ۳۹۴۳ - ربا در روایات
- ۳۹۴۵ - اقتصاد و اسراف
- ۳۹۴۵ - اشاره
- ۳۹۴۷ - اسراف و تبذیر و فرق آن
- ۳۹۴۹ - دو حکایت در اسراف
- ۳۹۵۰ - همنشینی با فقیران و رفتار نیکو با آنان
- ۳۹۵۰ - اشاره
- ۳۹۵۲ - توجه به فقرا در روایات
- ۳۹۵۵ - دعای ۳۱: توبه و بازگشت
- ۳۹۵۵ - اشاره
- ۳۹۶۱ - حقایق ملکوتی
- ۳۹۶۱ - اشاره
- ۳۹۶۱ - ۱ - واصفان از وصفش عاجزند
- ۳۹۶۱ - اشاره
- ۳۹۶۵ - به جا آوردن حق یک حقیقت
- ۳۹۶۶ - نیایش امام حسین علیه السلام در عرفات
- ۳۹۶۸ - ۲ - او پایان امید امیدواران است:
- ۳۹۶۹ - ۳ - اجر نیکوکاران در پیشگاه او ضایع نمی شود
- ۳۹۶۹ - اشاره
- ۳۹۷۰ - اجر نیکوکاران در کلام قرآن
- ۳۹۷۲ - ۴ - پایان راه خوف عابدان اوست
- ۳۹۷۳ - ۵ - بیم اهل تقوی به او منتهی می گردد
- ۳۹۷۷ - دست به دست شدن گناهکار
- ۳۹۷۷ - علم و جهل در روایات

- تفسیری از هوای نفس در قرآن ۳۹۷۸
- هوای نفس در روایات ۳۹۸۳
- شیطان، دشمن انسان ۳۹۸۸
- شناخت گناه و عذاب ۳۹۹۱
- عدل و فضل خداوند در مجازات ۳۹۹۲
- اطاعت خداوند و پذیرش دعا ۳۹۹۶
- اشاره ۳۹۹۶
- اجابت نشدن دعا در کلام امام علی علیه السلام ۳۹۹۸
- آمزش با اعتراف به گناه ۴۰۰۰
- اشاره ۴۰۰۰
- اعتراف به گناه در روایات ۴۰۰۱
- استحکام نیت و بینش در عبادت ۴۰۰۴
- اشاره ۴۰۰۴
- عبادت و بندگی در روایات ۴۰۰۵
- حقیقت بندگی در کلام امام صادق علیه السلام ۴۰۰۷
- اشاره ۴۰۰۷
- ۱ - گناهان کبیره و صغیره ۴۰۱۰
- اشاره ۴۰۱۰
- آثار و عواقب خطرناک گناهان در قرآن ۴۰۱۵
- آثار و عواقب خطرناک گناه در روایات ۴۰۱۷
- بیماری گناه ۴۰۲۱
- ۲ - توبه از گناه ۴۰۲۳
- اشاره ۴۰۲۳
- عظمت گناه ناامیدی از رحمت حق ۴۰۲۴
- ۳ - قبول توبه از حضرت حق ۴۰۲۶
- اشاره ۴۰۲۶

- ۴۰۲۹ توبه جامع در کلام حضرت امیر علیه السلام
- ۴۰۳۰ وجوب توبه
- ۴۰۳۰ اشاره
- ۴۰۳۰ توبه نصح و معنای آن
- ۴۰۳۳ ۴ - آثار توبه و محبوبیت تائب نزد خداوند
- ۴۰۳۳ اشاره
- ۴۰۳۳ تفسیری بر آیه شریفه
- ۴۰۳۷ نصیحت حق به انسان
- ۴۰۳۸ روایات باب توبه
- ۴۰۴۰ چند داستان عجیب در مسئله توبه
- ۴۰۴۲ روایاتی دیگر در باب توبه
- ۴۰۴۹ توفیق خودداری از معصیت
- ۴۰۵۱ توبه ناب
- ۴۰۵۵ شفاعت خداوند از گناهکار
- ۴۰۶۱ استغفار و ترک گناه
- ۴۰۶۱ اشاره
- ۴۰۶۳ استغفار و رفع اندوه و فقر
- ۴۰۶۵ آثار توبه و استغفار
- ۴۰۶۷ دعای ۳۲ : دعای پس از نماز شب
- ۴۰۶۷ اشاره
- ۴۰۷۵ شکست ناپذیری قدرت خداوند
- ۴۰۷۹ آگاهی خدا بر اعمال پنهان انسان
- ۴۰۸۸ فرصت طلبی شیطان برای انحراف بشر
- ۴۰۹۵ نقش عبادت در مهار گناه
- ۴۰۹۵ اشاره
- ۴۰۹۸ نقش عبادت در روایات

- ۴۱۰۱ - پرده پوشی خداوند در برابر رسوایی انسان
- ۴۱۰۸ - تکامل آفرینش آدم از نطفه تا انسان
- ۴۱۰۸ - اشاره
- ۴۱۰۹ - تکامل تدریجی بشر در کلام علامه طباطبایی
- ۴۱۱۷ - روزی آسان با قناعت
- ۴۱۱۷ - اشاره
- ۴۱۱۹ - حقیقت ایمان و نزول برکات
- ۴۱۲۴ - امان از آتش
- ۴۱۲۴ - اشاره
- ۴۱۲۵ - اوصاف آتش جهنم
- ۴۱۳۰ - نماز شب
- ۴۱۳۱ - نماز شب در قرآن
- ۴۱۳۲ - نماز شب در روایات
- ۴۱۳۲ - اشاره
- ۴۱۳۵ - گفتار عبدالله بن یعفر با امام صادق علیه السلام
- ۴۱۳۵ - گفتار مفضل بن عمران با امام صادق علیه السلام
- ۴۱۳۶ - روایاتی دیگر در باب نماز شب
- ۴۱۳۶ - اشاره
- ۴۱۳۸ - شب زنده داری و زیبایی چهره
- ۴۱۳۸ - داستانی در رابطه با نماز شب
- ۴۱۳۸ - اشاره
- ۴۱۴۰ - اثر سحرخیزی
- ۴۱۴۱ - حکایت جنید و اثر سحرخیزی
- ۴۱۴۱ - چگونگی نماز شب
- ۴۱۴۱ - اشاره
- ۴۱۴۳ - آداب قنوت نماز شب

- عظمت صدیقان ۴۱۴۴
- دعای ۳۳ : استخاره و درخواست صبر و نیکی ۴۱۴۷
- اشاره ۴۱۴۷
- حقیقت استخاره ۴۱۵۰
- استخاره در کلام بزرگان ۴۱۵۲
- اشاره ۴۱۵۲
- ۱ - استخاره به دعا ۴۱۵۳
- ۲ - استخاره به قرآن ۴۱۵۴
- ۳ - استخاره به رقع ۴۱۵۴
- ۴ - استخاره با تسبیح ۴۱۵۵
- استخاره در روایات ۴۱۵۸
- دعای ۳۴ : رسوایی گناه و ستاریت خداوند ۴۱۶۳
- اشاره ۴۱۶۳
- گرفتار رسوایی گناه ۴۱۶۹
- دعای ۳۵ : رضا در برابر دنیا داران ۴۱۷۳
- اشاره ۴۱۷۳
- رضا به قضا و قدر و حکم الهی در همه امور ۴۱۷۷
- حقیقت رضا ۴۱۷۹
- مقام رضا در قرآن ۴۱۸۱
- مقام رضا در روایات ۴۱۸۲
- مقام رضا در نزد عرفا ۴۱۸۵
- خیر در قضا و قدر الهی ۴۱۸۷
- اشاره ۴۱۸۷
- تفسیر خیر در کلام امام صادق علیه السلام ۴۱۹۰
- نگاه یکسان به ثروتمند و نیازمند ۴۱۹۲
- دعای ۳۶ : هنگام نظر به ابر و برق و شنیدن بانگ رعد ۴۱۹۷

- ۴۱۹۷ - اشاره
- ۴۲۰۴ - ابر، برق، رعد -
- ۴۲۱۱ - دعای ۳۷ : اعتراف به ناتوانی از شکر
- ۴۲۱۱ - اشاره
- ۴۲۱۶ - حقیقت شکر
- ۴۲۱۶ - اشاره
- ۴۲۱۷ - حقیقت شکر در کلام راغب اصفهانی
- ۴۲۱۸ - حقیقت شکر در کلام نصیرالدین طوسی
- ۴۲۲۰ - شکر در قرآن مجید
- ۴۲۲۲ - شکر در روایات
- ۴۲۳۵ - اشعاری از مولوی درباره مرگ عاشق
- ۴۲۳۷ - دعای ۳۸ : پوزش از کوتاهی در حقوق بندگان و طلب آزادی از آتش -
- ۴۲۳۷ - اشاره
- ۴۲۴۱ - حقوق انسان بر انسان
- ۴۲۴۱ - اشاره
- ۴۲۴۴ - ادای حقوق در روایات
- ۴۲۴۶ - اعتماد به نفس یا اعتماد به حق
- ۴۲۵۰ - جلد ۱۱
- ۴۲۵۰ - مشخصات کتاب
- ۴۲۵۱ - اشاره
- ۴۲۵۷ - دعای ۳۹ : طلب عفو و رحمت
- ۴۲۵۷ - اشاره
- ۴۲۵۹ - شهوت نفس
- ۴۲۶۳ - درخواست بخشش و گذشت از دیگران
- ۴۲۶۹ - طلب آموزش برای دیگران
- ۴۲۶۹ - اشاره

- ۴۲۷۱ - عفو و گذشت مالک اشتر -
- ۴۲۷۲ - گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله از قاتل حمزه -
- ۴۲۷۲ - گذشت امام حسین علیه السلام از حر بن یزید ریاحی -
- ۴۲۷۳ - بذل و عنایت خداوند -
- ۴۲۷۳ - اشاره -
- ۴۲۷۵ - نعمت و عنایت خداوند در دنیا و آخرت -
- ۴۲۸۲ - استحقاق عقوبت -
- ۴۲۸۶ - حکایت امام سجاد علیه السلام با راهزن -
- ۴۲۸۷ - امید به خدا و دوری از غرور -
- ۴۲۸۷ - اشاره -
- ۴۲۸۸ - غرور در روایات -
- ۴۲۹۰ - غرور در کلام غزالی -
- ۴۲۹۱ - غرور در کلام ملاحمد نراقی -
- ۴۲۹۹ - دعای ۴۰ : یاد مرگ -
- ۴۲۹۹ - اشاره -
- ۴۳۰۰ - مرگ در روایات -
- ۴۳۰۹ - مرگ با هدایت و طاعت -
- ۴۳۱۰ - جاهلیت در تاریخ -
- ۴۳۱۰ - اشاره -
- ۴۳۱۴ - تشویق به عمل نیک در نهج البلاغه -
- ۴۳۱۵ - پایداری در راه حق در نهج البلاغه -
- ۴۳۱۶ - وصف عاشقان خداوند در نهج البلاغه -
- ۴۳۱۶ - فاسقان و گمراهان در نهج البلاغه -
- ۴۳۱۷ - ایمان در کلام امام علی علیه السلام -
- ۴۳۱۸ - تسلیم محض در برابر فرمان های الهی -
- ۴۳۲۰ - دعای ۴۱ : طلب پرده پوشی -

- ۴۳۲۰ اشاره
- ۴۳۲۴ میزان پرده پوشی خداوند
- ۴۳۲۴ اشاره
- ۴۳۲۶ حکایت موسی علیه السلام و برخ الأسود
- ۴۳۲۶ اشاره
- ۴۳۲۸ میزان در قیامت
- ۴۳۳۲ دعای ۴۲ : ختم قرآن
- ۴۳۳۲ اشاره
- ۴۳۳۹ حقیقت قرآن
- ۴۳۳۹ اشاره
- ۴۳۴۰ ظاهر قرآن
- ۴۳۴۱ باطن قرآن
- ۴۳۴۲ حکایتی در تفسیر قرآن
- ۴۳۴۳ اسامی قرآن
- ۴۳۴۴ وظیفه مسلمانان نسبت به قرآن
- ۴۳۴۶ دورنمایی از حقایق قرآن
- ۴۳۴۷ هماهنگی قرآن با ابعاد وجود انسان
- ۴۳۴۹ تعداد و نام های سوره های قرآن
- ۴۳۵۰ نور بودن قرآن
- ۴۳۵۱ مهیمن بودن قرآن
- ۴۳۵۲ قرآن برترین سخن
- ۴۳۵۴ اسمای قرآن
- ۴۳۵۴ اشاره
- ۴۳۵۴ فرقان
- ۴۳۵۵ قرآن
- ۴۳۵۵ کتاب

- ۴۳۵۶ وحی
- ۴۳۵۶ روش های اجتماعی انسان ها
- ۴۳۵۸ وحی در آیات قرآن
- ۴۳۵۹ نور
- ۴۳۶۰ شفا
- ۴۳۶۱ قرآن، شفا دهنده انسان
- ۴۳۶۶ قرآن یا میزان و چراغ نجات
- ۴۳۶۶ اشاره
- ۴۳۷۱ پیام های اساسی و نجات بخش برای انسان ها
- ۴۳۷۵ محکم و متشابه
- ۴۳۷۹ متشابه برای چه ؟
- ۴۳۸۱ بیان دقائق و لطایف قرآن
- ۴۳۸۲ مفسران واقعی قرآن
- ۴۳۸۶ اعتصام به قرآن
- ۴۳۹۲ قرآن، راهی برای رسیدن به منازل کرامت
- ۴۳۹۲ اشاره
- ۴۳۹۴ کرامت های انسانی در قرآن
- ۴۳۹۹ قرآن، همدم انسان در تاریکی های خطرناک
- ۴۳۹۹ اشاره
- ۴۴۰۰ انسانیت در کلام امام علی علیه السلام
- ۴۴۰۴ قرآن مجید در آئینه روایات پیامبر و اهل بیت علیهم السلام
- ۴۴۱۲ قرآن، عامل آراستگی ظاهر و صفای باطن
- ۴۴۱۲ اشاره
- ۴۴۱۶ حکایتی در نفوذ آیات قرآن مجید
- ۴۴۱۸ قرآن و وسعت رزق
- ۴۴۱۸ اشاره

- ۴۴۲۰ حکایتی در رزق
- ۴۴۲۵ قرآن و راحتی جان دادن
- ۴۴۲۵ اشاره
- ۴۴۲۶ جان دادن در روایات
- ۴۴۲۸ رضای خداوند و راحتی جان دادن
- ۴۴۲۹ دارالسلام و آسایشگاه ابدی
- ۴۴۳۰ حکایت سیده نفیسه
- ۴۴۳۲ قرآن و قیامت
- ۴۴۳۷ کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در نقش قرآن در قیامت
- ۴۴۳۹ حشر با آل محمد علیهم السلام در قیامت
- ۴۴۳۹ اشاره
- ۴۴۴۱ روایات حشر مؤمنان در قیامت
- ۴۴۴۴ دعای ۴۳ : نگاه کردن به هلال
- ۴۴۴۴ اشاره
- ۴۴۴۸ ماه پر فروغ
- ۴۴۴۸ اشاره
- ۴۴۴۹ مقیاس طبیعی شناخت اوقات
- ۴۴۵۲ خورشید و ماه و ستارگان در قرآن
- ۴۴۵۲ اشاره
- ۴۴۵۴ تفسیر منازل در آیه شریفه
- ۴۴۵۶ ماه در آئینه مسائل علمی
- ۴۴۵۷ سطح ماه
- ۴۴۵۸ نیروی جاذبه در کره ماه
- ۴۴۵۸ حرکات ماه
- ۴۴۵۹ ماه و جزر و مد
- ۴۴۶۲ دعای ۴۴ : ماه مبارک رمضان

- ۴۴۶۲ اشاره
- ۴۴۶۸ سپاس بر عظیم ترین نعمت ها
- ۴۴۶۸ اشاره
- ۴۴۶۹ الحمد لله رب العالمين
- ۴۴۷۰ حمد و ستایش در قرآن مجید
- ۴۴۷۵ ماه مبارک رمضان و مسئله با عظمت روزه
- ۴۴۷۷ روزه و سلامتی
- ۴۴۷۷ اشاره
- ۴۴۷۹ روزه و تقوا
- ۴۴۸۱ روزه و معرفت
- ۴۴۸۲ روزه و صبر
- ۴۴۸۲ اشاره
- ۴۴۸۴ روزه و توبه
- ۴۴۸۷ شب قدر
- ۴۴۸۷ اشاره
- ۴۴۸۹ عظمت شب قدر در روایات و تفاسیر
- ۴۴۹۳ احیای شب قدر
- ۴۴۹۵ تفسیر سوره قدر
- ۴۴۹۵ اشاره
- ۴۵۰۰ شأن نزول سوره قدر
- ۴۵۰۱ رمز مخفی بودن شب قدر
- ۴۵۰۴ فضیلت و حرمت ماه مبارک رمضان
- ۴۵۰۴ اشاره
- ۴۵۰۵ فضیلت رمضان در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۴۵۰۹ فضیلت رمضان در کلام امام صادق علیه السلام
- ۴۵۱۲ مسئله با عظمت نماز

- ۴۵۱۲ - اشاره
- ۴۵۱۲ - نماز در روایات
- ۴۵۱۷ - آداب باطنی نماز
- ۴۵۱۹ - موانع قبولی نماز
- ۴۵۲۱ - مسائل مهم در خانواده و اجتماع
- ۴۵۲۱ - اشاره
- ۴۵۲۲ - صلۀ رحم
- ۴۵۲۲ - اشاره
- ۴۵۲۴ - صلۀ رحم در قرآن مجید
- ۴۵۲۵ - صلۀ رحم در روایات
- ۴۵۳۰ - همسایه
- ۴۵۳۰ - مال حلال مخلوط به حرام
- ۴۵۳۰ - مال حرام و روایات آن
- ۴۵۳۱ - زکات
- ۴۵۳۱ - اشاره
- ۴۵۳۲ - زکات در روایات
- ۴۵۳۳ - داستانی عجیب از مال حرام
- ۴۵۳۵ - جدایی و هجران از مردم مؤمن و مسلمان
- ۴۵۳۵ - اشاره
- ۴۵۳۵ - قهر و هجران در روایات
- ۴۵۳۸ - بیزاری از دشمنان خدا
- ۴۵۴۲ - دعا و توسل در رمضان برای شستشوی قلب
- ۴۵۴۸ - پناه بردن به خدا از انحراف و شک در دین
- ۴۵۴۸ - اشاره
- ۴۵۵۱ - ریشۀ بیماری های الحادی در نفس
- ۴۵۵۴ - پیامدهای شرک

- ۴۵۵۴ حقیقت خسارت و ضرر
- ۴۵۵۶ کاسته شدن گناه در رمضان
- ۴۵۵۶ اشاره
- ۴۵۵۸ فوائد روزه در روایات
- ۴۵۵۹ حجاب ها در ماه رمضان
- ۴۵۶۲ ارزش عبادات در رمضان
- ۴۵۶۲ اشاره
- ۴۵۶۶ بحث های علمی در شب قدر
- ۴۵۶۸ چشمان گریان در قیامت
- ۴۵۷۱ دعای ۴۵ : وداع با ماه مبارک رمضان
- ۴۵۷۱ اشاره
- ۴۵۸۰ وداع با ماه مبارک رمضان
- ۴۵۸۳ پاداش بیش از عمل
- ۴۵۸۹ مهلت دادن خداوند به گناهکاران
- ۴۵۸۹ اشاره
- ۴۵۸۹ امهال و تمهیل در لغت
- ۴۵۸۹ مهلت دادن به مؤمنان
- ۴۵۹۲ مهلت دادن به کفار و مخالفان
- ۴۵۹۸ سزای غافلان از توبه
- ۴۵۹۸ اشاره
- ۴۵۹۹ خطرات تأخیر توبه
- ۴۶۰۴ پاداش انفاق و قرض
- ۴۶۰۴ اشاره
- ۴۶۰۵ کلامی از فخر رازی در انفاق
- ۴۶۰۶ شرایط انفاق و قرض
- ۴۶۰۶ شرایط انفاق و قرض

- قرآن، بهترین راه دعوت به سوی خداوند ۴۶۰۹
- اشاره ۴۶۰۹
- عظمت قرآن در روایات ۴۶۱۲
- ذلت و خواری در استکبار از دعا ۴۶۱۴
- اشاره ۴۶۱۴
- اقسام تکبیر ۴۶۱۵
- ارزش و منافع روزه در روایات ۴۶۲۵
- ماه رمضان، بهترین ایام ۴۶۳۲
- اشاره ۴۶۳۲
- روزه و درمان بیماری های جسمی ۴۶۳۵
- رعایت حق رمضان ۴۶۴۲
- خاطره ای درباره ریاضت نفس ۴۶۴۵
- عید فطر ۴۶۴۹
- اشاره ۴۶۴۹
- آداب عید فطر ۴۶۵۳
- اشاره ۴۶۵۳
- ۱ - شاد کردن دیگران: ۴۶۵۴
- ۲ - تکبیر و تهلیل ۴۶۵۴
- ۳ - طهارت و پاکیزگی ۴۶۵۴
- ۴ - کمک به مستمندان ۴۶۵۵
- ۵ - زیارت ۴۶۵۵
- اشاره ۴۶۵۵
- ترس از عذاب و شوق ثواب ۴۶۵۷
- آمزش برای آباء و اجداد و مؤمنان ۴۶۶۵
- اشاره ۴۶۶۵
- احترام بزرگان و پیرمردان در روایات ۴۶۷۳

۴۶۷۵	جلد ۱۲
۴۶۷۵	مشخصات کتاب
۴۶۷۶	اشاره
۴۶۸۲	دعای ۴۶ : بازگشت از نماز فطر و جمعه
۴۶۸۲	اشاره
۴۶۸۶	رحمت واسعه
۴۶۸۷	غوغای رحمت
۴۶۹۱	غرور به کرم حق از گناهان بزرگ است
۴۶۹۳	تفسیری بر آیه شریفه
۴۶۹۷	دعا در عید فطر و روز جمعه
۴۶۹۹	اذکار و ادعیه عید فطر
۴۷۰۲	ارزش روز جمعه در روایات
۴۷۰۲	اشاره
۴۷۰۵	دعای امام سجّاد علیه السلام در روز جمعه
۴۷۱۰	اهل سعادت و شقاوت در حکم خداوند
۴۷۱۰	اشاره
۴۷۱۳	سعادت و شقاوت در روایات
۴۷۱۴	نشانه های سعادت و شقاوت در روایات
۴۷۱۸	تأخیر در عذاب و حکمت مدارای خداوند
۴۷۲۵	درماندگی انسان در سپاس از خداوند
۴۷۲۵	اشاره
۴۷۲۵	تفسیر نعمت در کلام نراقی
۴۷۲۷	حقیقت شکر و شکرگزاری
۴۷۲۹	تفسیری بر نعیم در آیه شریفه
۴۷۳۴	دعای ۴۷ : دعای روز عرفه
۴۷۳۴	اشاره

- روز با عظمت عرفه ۴۷۴۷
- مناجات ۴۷۵۱
- حج و عمره و خشنودی خداوند ۴۷۹۷
- اشاره ۴۷۹۷
- معنویت حج و عمره و منافع آن در کلام امام صادق علیه السلام ۴۷۹۹
- خشنودی و رضایت خداوند در حج و عمره ۴۸۰۲
- حقّ حج در کلام امام سجّاد علیه السلام ۴۸۰۴
- زیبایی و نورانیت ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله ۴۸۰۵
- فضیلت عمره یا حج اصغر ۴۸۰۶
- عظمت روز عرفه ۴۸۰۸
- اشاره ۴۸۰۸
- معنای عرفه و عرفات ۴۸۰۹
- اسرار و قیام در عرفات ۴۸۱۰
- اعمال روز عرفه ۴۸۱۲
- دعای عرفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۴۸۱۳
- دعای عرفه امام حسین علیه السلام ۴۸۱۴
- قربانی در حج ۴۸۱۵
- دعای ۴۸ : عید قربان و روز جمعه ۴۸۲۰
- اشاره ۴۸۲۰
- ارزش و عظمت عید قربان ۴۸۲۴
- اشاره ۴۸۲۴
- فضیلت قربانی در روایات ۴۸۲۶
- قرض کردن برای قربانی ۴۸۲۷
- ارزش و عظمت روز جمعه ۴۸۳۰
- مراتب اهل توحید ۴۸۵۱
- دعای ۴۹ : دفع شر دشمنان و ردّ فشار آنها ۴۸۵۳

- ۴۸۵۳ - اشاره
- ۴۸۶۴ - سرکشی و تجاوز به حقوق دیگران
- ۴۸۶۴ - اشاره
- ۴۸۶۵ - حقیقت نفاق
- ۴۸۶۵ - انواع نفاق
- ۴۸۶۷ - آثار و پیامدهای ظلم و ستمگری
- ۴۸۷۱ - حسادت و حسرت
- ۴۸۷۱ - اشاره
- ۴۸۷۳ - حسادت در روایات
- ۴۸۷۶ - انگیزه های حسادت
- ۴۸۷۶ - اشاره
- ۴۸۷۷ - حکایت عیسی علیه السلام و عجب مردی کوتاه قد
- ۴۸۸۱ - تقابل نیک خدا و عملکرد بنده
- ۴۸۸۱ - اشاره
- ۴۸۸۵ - ممت گذاشتن در روایات
- ۴۸۸۶ - حقیقت نیاز در کلام ابوذر
- ۴۸۸۸ - دعای ۵۰ : مقام ترس از خدا
- ۴۸۸۸ - اشاره
- ۴۸۹۳ - آفرینش انسان، تربیت و پرورش، تکفل روزی
- ۴۸۹۳ - اشاره
- ۴۸۹۶ - خلقت انسان در کلام امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر
- ۴۸۹۸ - حکمت هایی در خلقت انسان
- ۴۸۹۹ - نیاز آدمی به معاش و تلاش
- ۴۹۰۰ - پراکندگی آفرینش انسان
- ۴۹۰۳ - راز خلقت در کلام امام حسین علیه السلام
- ۴۹۰۵ - بشارت به تائبان

- ۴۹۰۷ - عفو حق
- ۴۹۱۰ - ارزش توبه در دنیا
- ۴۹۱۰ - اشاره
- ۴۹۱۲ - توبه نصح
- ۴۹۱۴ - توبه و نماز غفيله
- ۴۹۱۶ - تفسیری بر آیه شریفه
- ۴۹۱۸ - معنای اسراف
- ۴۹۱۹ - حکایت بهلول نباش
- ۴۹۲۱ - اسباب مغفرت و آمرزش
- ۴۹۲۵ - عمل و توبه در کلام شهید مطهری
- ۴۹۳۰ - دعای ۵۱: تضرع و زاری
- ۴۹۳۰ - اشاره
- ۴۹۴۳ - مناجات
- ۴۹۴۴ - دعای ۵۲: اصرار در درخواست از خدای تعالی
- ۴۹۴۴ - اشاره
- ۴۹۴۹ - مناجات عاشق و معشوق
- ۴۹۵۱ - لقای خداوند
- ۴۹۵۱ - اشاره
- ۴۹۵۷ - شوق لقای خداوند در روایات
- ۴۹۶۲ - مراحل قیامت
- ۴۹۶۲ - ۱- مرگ
- ۴۹۶۲ - ۲- برزخ
- ۴۹۶۳ - ۳- قبر
- ۴۹۶۳ - ۴- أشرط الساعة
- ۴۹۶۴ - ۵- نفخ صور و فنای دنیا
- ۴۹۶۴ - ۶- محشر

- ۴۹۶۵ ----- ۷ - میزان
- ۴۹۶۵ ----- ۸ - محاسبه
- ۴۹۶۵ ----- ۹ - اعمال
- ۴۹۶۶ ----- ۱۰ - وسیله
- ۴۹۶۶ ----- ۱۱ - حوض
- ۴۹۶۷ ----- ۱۲ - شفاعت
- ۴۹۶۸ ----- ۱۳ - صراط
- ۴۹۶۸ ----- ۱۴ - بهشت و جهنم
- ۴۹۷۰ ----- براءت از معبودهای ساختگی
- ۴۹۷۱ ----- انواع شرک
- ۴۹۷۱ ----- اشاره
- ۴۹۷۱ ----- الف) شرک در ذات
- ۴۹۷۲ ----- ب) شرک در صفات ذاتی
- ۴۹۷۲ ----- ج) شرک در صفات فعلی
- ۴۹۷۴ ----- د) شرک در عبادت
- ۴۹۷۵ ----- ه) شرک در عمل
- ۴۹۷۹ ----- اثرات سوء شرک
- ۴۹۷۹ ----- مرز توحید و شرک
- ۴۹۷۹ ----- اشاره
- ۴۹۸۱ ----- الف - عبادت
- ۴۹۸۲ ----- ب - توسل
- ۴۹۸۴ ----- توسل در قرآن و روایات
- ۴۹۸۷ ----- ج) شفاعت
- ۴۹۹۸ ----- خواری در اسراف بر نفس
- ۴۹۹۸ ----- اشاره
- ۴۹۹۹ ----- تفسیری بر کلمه اسراف

- اسراف و فساد در زمین ۵۰۰۲
- نام اعظم حق ۵۰۰۵
- توکل و ایمان به خدا ۵۰۰۷
- دعای ۵۳ : ذلت به پیشگاه حضرت حق ۵۰۰۸
- اشاره ۵۰۰۸
- وضع گناهکار در دنیا و آخرت ۵۰۱۲
- عقاب دنیوی گناهکاران ۵۰۱۳
- اشاره ۵۰۱۳
- قطع رحم ۵۰۱۳
- قسم و گفتار دروغ ۵۰۱۴
- عقوبت دنیوی زنا ۵۰۱۵
- حکایت موسی علیه السلام و بلعم باعورا ۵۰۱۶
- سد طریق مسلمانان ۵۰۱۷
- مدعیان باطل امامت ۵۰۱۹
- روایاتی درباره مدعیان دروغین امامت ۵۰۲۲
- جعفر کذاب، مدعی دروغین امامت ۵۰۲۴
- رسوایی دنیوی بعضی گناهان ۵۰۲۵
- اشاره ۵۰۲۵
- شراب خواری ۵۰۲۵
- قمار ۵۰۲۶
- سخنان شوخی و بیهوده ۵۰۲۷
- حکایت تمسخر حکم بن ابی العاص ۵۰۲۷
- عقوبت عیب جویی ۵۰۲۸
- همنشینی با افراد ناباب ۵۰۲۹
- عقاب اخروی گناهکاران ۵۰۲۹
- اشاره ۵۰۲۹

- کیفر ظلم به اجیر ۵۰۳۰
- کیفر زنا ۵۰۳۰
- کیفر مصافحه و شوخی با زن نامحرم ۵۰۳۱
- کیفر سیلی زدن به مسلمان ۵۰۳۲
- کیفر سخن چینی ۵۰۳۲
- کیفر شرب خمر ۵۰۳۲
- عقاب برخی زنان در حدیث معراج ۵۰۳۳
- راه نجات و برخورداری از رحم خدا در برزخ و قیامت ۵۰۳۹
- اشاره ۵۰۳۹
- وعده و وعیدهای الهی ۵۰۳۹
- هشت باب بهشت و هفت باب جهنم ۵۰۴۱
- باب اول بهشت ۵۰۴۲
- باب دوم بهشت ۵۰۴۲
- باب سوم بهشت ۵۰۴۳
- باب چهارم بهشت ۵۰۴۳
- باب پنجم بهشت ۵۰۴۴
- باب ششم بهشت ۵۰۴۵
- باب هفتم بهشت ۵۰۴۵
- باب هشتم بهشت ۵۰۴۶
- باب اول جهنم ۵۰۴۶
- باب دوم جهنم ۵۰۴۷
- باب سوم جهنم ۵۰۴۷
- باب چهارم جهنم ۵۰۴۷
- باب پنجم جهنم ۵۰۴۸
- باب ششم جهنم ۵۰۴۸
- باب هفتم جهنم ۵۰۴۸

- دعای ۵۴ : درخواست از حق جهت دور گرداندن اندوه ها ----- ۵۰۵۳
- اشاره ----- ۵۰۵۳
- خداوند، پناهگاه انسان در اندوه و غم ----- ۵۰۵۵
- اشاره ----- ۵۰۵۵
- شناخت انسان نسبت به حوادث دنیا ----- ۵۰۶۰
- عوامل غم و اندوه ----- ۵۰۶۱
- راه های از بین بردن اندوه و غم ----- ۵۰۶۴
- مناجات با قاضی الحاجات ----- ۵۰۶۹
- آیات و اذکاری برای رهایی از غصه و اندوه ----- ۵۰۷۱
- فضایل بعضی از سوره ها و آیات ----- ۵۰۷۲
- فضیلت و برکات آیه الکرسی ----- ۵۰۷۲
- فضیلت سوره توحید ----- ۵۰۷۵
- فضیلت سوره فلق و ناس ----- ۵۰۷۶
- خوف و خشیت از خدا، نه از بنده خدا ----- ۵۰۷۹
- اشاره ----- ۵۰۷۹
- مراتب خوف ----- ۵۰۸۱
- تفسیری از جهنم ----- ۵۰۸۲
- اشاره ----- ۵۰۸۲
- خوف و خشیت در روایات ----- ۵۰۸۴
- اعتماد و امید به خدا ----- ۵۰۸۷
- اشاره ----- ۵۰۸۷
- اعتماد به خدا در آیات قرآن ----- ۵۰۸۷
- اعتماد به خدا در روایات ----- ۵۰۸۹
- حقیقت تفویض ----- ۵۰۹۲
- حکایت امام سجّاد علیه السلام با عبدالملک ----- ۵۰۹۴
- خاتمه ----- ۵۰۹۵

۵۰۹۶	جلد ۱۳
۵۰۹۶	مشخصات کتاب
۵۰۹۷	اشاره
۵۱۰۱	داستان ها
۵۱۰۳	۱ - عبادت زین العابدین علیه السلام
۵۱۰۳	۲ - مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام اصمعی
۵۱۰۴	۳ - مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام طاووس فقیه
۵۱۱۲	۴ - شخصیت زین العابدین علیه السلام
۵۱۱۴	۵ - امام سجاد علیه السلام و برخورد با عبد الملک
۵۱۱۶	۶ - امام سجاد علیه السلام و عبد الله مبارک
۵۱۲۰	۷ - برخورد الهی با مردی تندخو
۵۱۲۱	۸ - رفتار با جنامیان
۵۱۲۱	۹ - گذشت از استاندار معزول
۵۱۲۲	۱۰ - احساس امنیت
۵۱۲۴	۱۱ - توجه به فقرا
۵۱۲۴	۱۲ - عهده دیون
۵۱۲۴	۱۳ - مسافر مسجد
۵۱۲۵	۱۴ - روزی حلال
۵۱۲۵	۱۵ - تسلیم محض
۵۱۲۶	۱۶ - فرو خوردن خشم
۵۱۲۶	۱۷ - در برخورد با تمسخر
۵۱۲۷	۱۸ - واقعه ای حیرت آور
۵۱۲۹	۱۹ - محبت و عدالت
۵۱۲۹	۲۰ - نهایت جود و کرم
۵۱۳۱	۲۱ - رسیدگی به نیازمندان
۵۱۳۱	۲۲ - بی اعتنایی به زر و زیور دنیا

- ۲۳ - معجزة اخلاقی ۵۱۳۳
- ۲۴ - صلۀ ارحام ۵۱۳۹
- ۲۵ - برخورد با ناسزا ۵۱۳۹
- ۲۶ - بردباری ۵۱۴۱
- ۲۷ - اسوة فضیلت ۵۱۴۱
- ۲۸ - برکتی عجیب از دو قرص نان ۵۱۴۲
- ۲۹ - امام سجاد علیه السلام و هشام ۵۱۴۶
- ۳۰ - «الحمد لله» در عملی اهل الله ۵۱۵۰
- ۳۱ - مال و ثروت یا آزمایش بزرگ الهی ۵۱۵۱
- ۳۲ - حکایت سلمان و ابو درداء ۵۱۵۹
- ۳۳ - خرج کردن وقت در کلام امام باقر علیه السلام ۵۱۶۱
- ۳۴ - شهید دؤم و ارزش وقت ۵۱۶۳
- ۳۵ - سید مهدی قزوینی و ارزش وقت ۵۱۶۷
- ۳۶ - حکایتی از استاد الهی قمشه ای ۵۱۷۱
- ۳۷ - نصیحتی از شقیق بلخی ۵۱۷۲
- ۳۸ - مکاشفه ای در وضع برزخ ۵۱۷۴
- ۳۹ - داستانی عبرت آموز از سلمان ۵۱۷۵
- ۴۰ - داستانی عجیب از برزخ مردگان ۵۱۷۹
- ۴۱ - خاطرة مؤلف درباره برزخ مردگان ۵۱۸۳
- ۴۲ - کرامت هایی از محدث قمی ۵۱۸۷
- ۴۳ - دیدار آقا سید جمال الدین گلپایگانی با برزخ و برزخیان ۵۱۹۱
- ۴۴ - شرط قبولی توحید ۵۱۹۵
- ۴۵ - فرمانبرداری و جلب رضایت حق از راه حمد ۵۱۹۵
- ۴۶ - سرگذشت پر آشوب ۵۱۹۶
- اشاره ۵۱۹۶
- محمد صلی الله علیه و اله در اناجیل اربعه ۵۱۹۸

- ۵۲۱۲ - حکایاتی دیگر از فخر الاسلام
- ۵۲۱۴ - ۴۷ - ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله
- ۵۲۲۰ - ۴۸ - ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله در کلام ابن هشام
- ۵۲۲۲ - ۵۰ - ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله از زبان مادر گرامیش
- ۵۲۲۸ - ۵۱ - حوادث عجیب و غریب زمان ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله
- ۵۲۳۱ - ۵۲ - عهد شیرخوارگی و کودکی
- ۵۲۳۵ - ۵۳ - قدم شیرخواره و نزول برکات بر آل سعد
- ۵۲۴۱ - ۵۴ - سرپرستی ابو طالب از پیامبر
- ۵۲۴۳ - ۵۵ - سفر با برکت
- ۵۲۴۷ - ۵۶ - داستان اعجاب انگیز بحیرای راهب
- ۵۲۴۹ - ۵۷ - مهمانی بحیرای راهب
- ۵۲۶۳ - ۵۸ - دوران جوانی
- ۵۲۶۵ - ۵۹ - ملاقات محمد صلی الله علیه و اله با خدیجه علیها السلام برای تجارت
- ۵۲۶۹ - ۶۰ - پیامبر و حلف الفضولی
- ۵۲۷۳ - ۶۱ - ازدواج پیامبر صلی الله علیه و اله
- ۵۲۸۱ - ۶۲ - خواستگاری از حضرت خدیجه علیها السلام
- ۵۲۸۵ - ۶۳ - ارتحالی حضرت خدیجه علیها السلام
- ۵۲۸۷ - ۶۴ - بازسازی کعبه
- ۵۲۹۲ - ۶۵ - اشتباه برخی مؤرخان
- ۵۲۹۴ - ۶۶ - بعثت در کلام امام عسکری علیه السلام
- ۵۲۹۸ - ۶۷ - عفو و گذشت پیامبر از دختر حاتم
- ۵۳۰۰ - ۶۸ - مقاله نورمان و نسان پل
- ۵۳۰۲ - ۶۹ - اسلام سلمان فارسی
- ۵۳۱۶ - ۷۰ - صورت برزخی اعمال از نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله
- ۵۳۲۲ - ۷۱ - دیوانه های شهر
- ۵۳۲۲ - ۷۲ - حکایتی از علامه طباطبایی

- ۷۳ - نفس در کلام میبیدی - ۵۳۲۳
- ۷۴ - فقط حرف خدا - ۵۳۲۳
- ۷۵ - داستانی عجیب از فضیل و هارون - ۵۳۲۶
- ۷۶ - نکته ای بس عجیب در وضع امیرالمؤمنین علیه السلام - ۵۳۲۶
- ۷۷ - حکایتی در مبارزه با نفس - ۵۳۲۷
- ۷۸ - بندگی حقیقی - ۵۳۲۹
- ۷۹ - اسلام مرد یهودی - ۵۳۳۰
- ۸۰ - نکته ای لطیف - ۵۳۳۰
- ۸۱ - داستان فضیل عیاض و داود طایی - ۵۳۳۱
- اشاره - ۵۳۳۱
- هشت غم داود طایی - ۵۳۳۳
- غم هول مطلع - ۵۳۳۳
- غم منزل گور - ۵۳۳۵
- غم جواب دو ملک - ۵۳۳۷
- غم نفخه صور - ۵۳۳۷
- غم محشر - ۵۳۳۸
- غم موقف حساب - ۵۳۳۸
- غم ترازوی اعمال - ۵۳۳۹
- غم قهر خدا - ۵۳۳۹
- ۸۲ - سلمان فارسی و برادر دینی - ۵۳۴۰
- ۸۳ - نصیحت زناکار - ۵۳۴۱
- ۸۴ - ذکاوت امیرکبیر - ۵۳۴۱
- ۸۵ - هجرت اصحاب به حبشه - ۵۳۴۳
- ۸۶ - گذشت پیامبر با وجود قدرت - ۵۳۴۷
- ۸۷ - روح بلند مرتبه پیامبر در برخورد با ابن خولی - ۵۳۴۹
- ۸۸ - داستان هجرت اصحاب به حبشه - ۵۳۴۹

- ۸۹ - سخنان امام صادق علیه السلام با طبیب هندی در شگفتی های خلقت انسان ۵۳۵۵
- ۹۰ - مبارزه با نفس در پیری ۵۳۶۳
- ۹۱ - عظمت ابن ثبیط و تبلیغ دین ۵۳۶۳
- ۹۲ - آدم و مکاره ۵۳۶۸
- ۹۳ - نوح و مکاره ۵۳۷۲
- ۹۴ - ابراهیم و مکاره ۵۳۸۰
- ۹۵ - ایوب و مکاره ۵۳۸۶
- ۹۶ - موسی و مکاره ۵۳۸۹
- ۹۷ - مکاره یعقوب و یوسف ۵۳۹۴
- ۹۸ - حقیقت بلا در کلام بهاء الدین ولد ۵۳۹۴
- ۹۹ - عبادت بی معرفت ۵۳۹۵
- ۱۰۰ - فرمانفرمایی قتیبه بن کلثوم ۵۳۹۷
- ۱۰۱ - داستان رهایی از غار ۵۳۹۹
- ۱۰۲ - داستان ابو جعفر همدانی و عقد مروارید ۵۴۰۷
- ۱۰۳ - داستانی در رزاقیت خدا ۵۴۱۱
- ۱۰۴ - دعایی برای فرج بعد از شدت ۵۴۱۳
- ۱۰۵ - دعای کرب و اثر آن ۵۴۱۶
- ۱۰۶ - داستان زندان ابراهیم تیمی با شخصی از بحرین ۵۴۱۸
- ۱۰۷ - داستان ابو سعید بقال در زندان حجاج ۵۴۲۰
- ۱۰۸ - دعای خفی اللطف و نجات از مرگ ۵۴۲۲
- ۱۰۹ - داستان ابو الحسن بن ابی طاهر و فرزندش در زندان ۵۴۲۶
- ۱۱۰ - داستان محمد بن زید علوی و شخصی از بنی امیه ۵۴۳۰
- ۱۱۱ - حکایتی از اثر دیانت و امانت ۵۴۳۸
- ۱۱۲ - واقعه بدر و فراهم آمدن اسباب پیروزی ۵۴۴۶
- اشاره ۵۴۴۶
- نتایج واقعه بدر ۵۴۵۴

- ۱۱۳ - حسن خلق و سخاوت در پیام جبرئیلی ۵۴۷۳
- ۱۱۴ - آرامش در کنترلی عصب ۵۴۷۵
- ۱۱۵ - عفو و گذشت مردان الهی ۵۴۷۷
- ۱۱۶ - داستانی عجیب در حسد ۵۴۷۸
- ۱۱۷ - حسادت به حضرت عیسی علیه السلام ۵۴۸۰
- ۱۱۸ - حکایتی از حاج سید محمد فشارکی ۵۴۸۲
- ۱۱۹ - داستان قارون و ثروت او ۵۴۸۳
- ۱۲۰ - داستانی در سوء عاقبت ۵۴۹۳
- ۱۲۱ - عبد الملک مروان و عاقبت او ۵۴۹۵
- ۱۲۲ - عاقبت عابدی از قوم موسی علیه السلام ۵۴۹۵
- ۱۲۳ - عاقبت به خیری فضیل ۵۴۹۷
- ۱۲۴ - داستانی عجیب از ثروتمند و فقیر ۵۴۹۹
- ۱۲۵ - رفیق گمراه کننده ۵۵۰۱
- ۱۲۶ - صبر بر امراض ۵۵۰۳
- ۱۲۷ - داستانی از حاج محمد تهرانی ۵۵۰۵
- ۱۲۸ - نجات غمدیدگان دل شکسته ۵۵۰۷
- ۱۲۹ - نجات یونس از قعر دریا و شکم ماهی ۵۵۱۳
- ۱۳۰ - داستانی عجیب از عنایت الهی ۵۵۲۵
- ۱۳۱ - خوش رفتاری امام سجاد علیه السلام ۵۵۲۹
- ۱۳۲ - حکایت ۵۵۳۱
- ۱۳۳ - حکایت اذیت همسایه ۵۵۳۴
- ۱۳۴ - ترک سرزنش ۵۵۳۴
- ۱۳۵ - سرنگونی دشمن در تحمل رنج و اندوه ۵۵۳۵
- ۱۳۶ - حکایت قارون ۵۵۳۷
- ۱۳۷ - یقین امام سجاد علیه السلام ۵۵۴۹
- ۱۳۸ - حکایتی اندر غم مرگ و فردای قیامت ۵۵۵۱

- ۵۵۵۱ - اشاره
- ۵۵۵۳ - غم وقت مرگ
- ۵۵۵۵ - غم قرار گرفتن در منزل گور
- ۵۵۵۵ - غم فریاد دو فرشته
- ۵۵۵۵ - غم نفخه صور
- ۵۵۵۶ - غم ورود به محشر
- ۵۵۵۶ - غم موقف حساب
- ۵۵۵۷ - غم وقت میزان
- ۵۵۵۷ - غم عاقبت امر
- ۵۵۵۸ - ۱۳۹ - احسان به پدر و مادر
- ۵۵۶۰ - ۱۴۰ - رضایت مادر
- ۵۵۶۱ - ۱۴۱ - پدر در پیری
- ۵۵۶۱ - ۱۴۲ - فرزند صالح
- ۵۵۶۲ - ۱۴۳ - ثواب مرگ فرزند
- ۵۵۶۲ - ۱۴۴ - حکایت حلوی معاویه و ابو الاسود
- ۵۵۶۳ - ۱۴۵ - اسم اعظم خدا
- ۵۵۶۵ - ۱۴۶ - دو حکایت در اسراف
- ۵۵۶۵ - ۱۴۷ - توبه سبب استجاب دعا
- ۵۵۶۹ - ۱۴۸ - چند داستان عجیب در مسئله توبه
- ۵۵۷۳ - ۱۴۹ - توفیق خودداری از معصیت
- ۵۵۷۵ - ۱۵۰ - استغفار و رفع اندوه و فقر
- ۵۵۷۵ - ۱۵۱ - گفتار عبدالله بن یعفر با امام صادق علیه السلام
- ۵۵۷۶ - ۱۵۲ - گفتار مفضل بن عمران با امام صادق علیه السلام
- ۵۵۷۸ - ۱۵۳ - شب زنده داری و زیبایی چهره
- ۵۵۷۸ - ۱۵۴ - داستانی در رابطه با نماز شب
- ۵۵۸۲ - ۱۵۵ - حکایت جنید و اثر سحر خیزی

- ۱۵۶ - عفو و گذشت مالک اشتر ۵۵۸۲
- ۱۵۷ - گذشت پیامبر صلی الله علیه و اله از قاتل حمزه ۵۵۸۳
- ۱۵۸ - گذشت امام حسین علیه السلام از حر بن یزید ریاحی ۵۵۸۳
- ۱۵۹ - حکایت امام سجّاد علیه السلام با راهزن ۵۵۸۳
- ۱۶۰ - گرفتار شهوت ۵۵۸۴
- ۱۶۱ - حکایت موسی علیه السلام و برخ الأسود ۵۵۸۴
- ۱۶۲ - حکایتی در تفسیر قرآن ۵۵۸۸
- ۱۶۳ - حکایتی در نفوذ آیات قرآن مجید ۵۵۹۰
- ۱۶۴ - حکایتی در رزق ۵۵۹۲
- ۱۶۵ - حکایت سیده نفیسه ۵۵۹۳
- ۱۶۶ - دعای خوب ۵۵۹۵
- ۱۶۷ - خشم هشام بن عبد الملک ۵۵۹۵
- ۱۶۸ - داستانی عجیب از مال حرام ۵۵۹۶
- ۱۶۹ - چشمان گریان در قیامت ۵۵۹۸
- ۱۷۰ - خاطره ای درباره ریاضت نفس ۵۶۰۰
- ۱۷۱ - حکایت عیسی علیه السلام و عجب مردی کوتاه قد ۵۶۰۲
- ۱۷۲ - حقیقت نیاز در کلام ابو ذر ۵۶۰۴
- ۱۷۳ - توبه و نماز غفیله ۵۶۰۶
- ۱۷۴ - حکایت بهلول نتاش ۵۶۰۶
- ۱۷۵ - نزول آیه توبه و عکس العملی شیطان ۵۶۰۹
- ۱۷۶ - حکایت موسی علیه السلام و بلعم باعورا ۵۶۱۱
- ۱۷۷ - جعفر کذاب، مدعی دروغین امامت ۵۶۱۳
- ۱۷۸ - حکایت تمسخر حکم بن ابی العاص ۵۶۱۵
- ۱۷۹ - عظمت آیه الكرسی ۵۶۱۶
- ۱۸۰ - تفسیری از جهنم ۵۶۱۶
- ۱۸۱ - حکایت امام سجّاد علیه السلام با عبد الملک ۵۶۱۹

۵۶۲۲ ----- فهرست مطالب

۵۶۳۸ ----- درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان قراردادی: صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدید آور: تفسیر و شرح صحیفه سجادیه / حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹.

شابک: ۹۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۰-۲: ج. ۱. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۱-۹: ج. ۲. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۲-۶: ج. ۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۳-۳: ج. ۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۴-۰: ج. ۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۵-۷: ج. ۶. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۶-۴: ج. ۷. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۷-۱: ج. ۸. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۸-۸: ج. ۹. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۹-۵: ج. ۱۰. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۰-۱: ج. ۱۱. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۱-۸: ج. ۱۲. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۲-۵: ج. ۱۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۳-۶: ج. ۱۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۴-۳: ج. ۱۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۵-۰:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره: ۱/۲۶۷/BP/ع ۸ص ۳۰۴۲۲۲۵ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۷۱۷

جلد ۱

اشاره

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۱

حسین انصاریان

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

صحیفه سجادیه ، نام مجموعه ای از نیایش های وجود مقدّس امام زین العابدین علیه السلام است، این کتاب اولین اثر مکتوب قطعی الصدور از ناحیه امام معصوم به حساب می آید و پس از قرآن کریم، اولین کتاب مدوّن جامعی است که از منبع وحی به دست ما رسیده است.

بزرگان علمی شیعه از این کتاب به عنوان انجیل اهل بیت علیهم السلام و زبور آل محمد علیهم السلام یاد کرده اند.

صحیفه سجادیه ، کتاب دعایی است که تنها دعا و نیایش و تضرّع نیست، بلکه وجود مبارک امام سجاد علیه السلام ، مبانی بسیار مهم کلامی و فلسفی و عرفانی و اجتماعی و تربیتی و اخلاقی را در قالب دعا بیان فرموده اند.

امام علیه السلام ، در فضای رعب و وحشت امویان و پس از عظیم ترین جنایت تاریخ،

یعنی واقعهٔ اسف بار کربلا، این مجموعه معارف الهی را در اختیار شیعیان قرار دادند.

این کتاب گران سنگ علمی که شامل مباحث مهمی در ابواب مختلف علوم اسلامی است، نیازمند تفسیر و شرحی است که انسان ها را با حقایق آن، آشنا سازد.

از این جهت بزرگان علمی شیعه در طول تاریخ به تفسیر و شرح این سرمایهٔ عظیم الهی پرداخته اند.

مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی، ۶۵ شرح را بر این کتاب شریف نقل می کند. لکن شرح های مختلف و تفاسیر تدوین شده پیرامون این منبع ارزشمند، از دو جهت قابل تأمل است:

اول: غالب این شروح و تفاسیر به صورت کامل نمی باشد، تنها برخی از اندیشمندان مانند مرحوم سید علی خان مدنی شیرازی، موفق به شرح کامل آن شده است.

دوم: به جهت پیشرفت علوم زمان، قرآن و کلمات اهل بیت علیهم السلام، نیازمند شرحی نو، بر اساس نیازهای زمان می باشد بر این اساس علامه محقق حضرت استاد انصاریان مد ظله العالی، اقدام به تفسیر و شرح این متن ارزشمند اخلاقی و عرفانی نمودند.

این شرح هر دو معنا را در بر دارد؛ زیرا تمام ادعیه، مورد بحث قرار گرفته و از طرفی این اثر، از رشحات قلم دانشمندی زمان شناس و عالمی فرزانه، مطابق با نیازهای زمان، بر اساس عمیق ترین مبانی علمی شیعه، مورد بحث واقع شده تا جایی که برخی از بزرگان علمی معاصر، این کتاب را در زمرهٔ عالی ترین شروح بر صحیفهٔ سجادیه شمرده اند.

در این مقام خالی از لطف نیست که به نظر مرحوم علامه محمد تقی جعفری رحمه الله

پیرامون این تألیف ارزشمند توجه شود، ایشان پیرامون این کتاب می فرماید:

یکی از آن حقایق بسیار پرمعنی و سازنده ابعاد مثبت بشری، دعا و نیایش با مقام ربوبی است که عدم تفسیر صحیح و توضیح لازم و کافی درباره آن برای عموم افکار بشری از یک طرف و گرایش شدید خود محوران به منفعت و لذت و خودکامگی ها از طرف دیگر، انسان های بسیار فراوانی را در همه دوران ها و در همه جوامع از برقرار ساختن ارتباط تکاملی انسان با کمال مطلق، محروم نموده است.

نتیجه از بین رفتن یا مختل شدن آن حقایق پرمعنا و سازنده، تنها این نبوده است که انسان ها از مقدراری پدیده های زیبا و مطلوب و مفید محروم گشته اند، بلکه بالاتر از این، با از بین رفتن یا ورود اختلال در آن حقایق - که برخی از آنها را ذیلاً متذکر خواهیم گشت - حیات معقول انسانی هویت اصیل خود را که هر لحظه اش می تواند طعم ابدیت بدهد، از دست داده و کمترین هدف و حکمتی برای حیات در فرهنگ بشری نمی ماند.

شما گمان نکنید که زیبایی و رفاه و نظم و قانونمندی زندگی اجتماعی در جوامع به اصطلاح پیشرفته امروزی می تواند طعم هویت اصلی خود حیات را که حکمت و هدف اعلامی خود را در ذات خود دارد، با کام عقل و وجدان ناب بشری آشنا بسازد. و شما گمان نکنید که محبت و علاقه اکثریت قریب به اتفاق انسان های امروزی که خود را موجوداتی زنده تلقی نموده و به جریان این زندگی دل خوش می دارند، ناشی از درک و دریافت حقیقت خود زندگی است (۱)، بلکه اگر درست دقت کنیم خواهیم دید رضایت و دلخوشی از زندگی غیرقابل تفسیری که در پیش گرفته اند، ناشی از دل بستگی به آن وسایل و نمودهای زندگی

ص: ۷

۱- (۱) - خداوند سبحان به اضافه این که این زندگی دنیوی را در برابر زندگی ابدی، ناچیز معرفی می نماید، علم و معرفت مردم را درباره این زندگی به نمودی از آن منحصر می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» [تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.؛ روم (۳۰): ۷. [۱]

است که هویت حیات در آنها به صورت بسیار ناچیزی محلول شده است.

برخی از آن حقایق پرمعنا و سازنده ابعاد بشری که دعا و نیایش از جمله آنهاست، به قرار ذیل است:

۱ - حق و حقیقت

۲ - عدالت

۳ - آزادی

۴ - علم و معرفت

۵ - تعقل اصیل

۶ - وجدان فعال

۷ - صیانت تکاملی ذات

۸ - استقلال

۹ - سعادت

۱۰ - عشق حقیقی

۱۱ - اخلاق والای انسانی

۱۲ - رقابت سازنده

اینها حقایقی هستند که بذره‌های اولیه آنها، با دست باغبان کل آفرینش، در اعماق جان‌های آدمیان کاشته شده است.

اختصاص دعا و نیایش در میان آنهمه حقایق با عظمت این است که انسان‌ها به وسیله این ارتباط، به طور مستقیم در جاذبه مبدأ کمال که خداوند متعال است قرار می‌گیرند، در صورتی که همه آن حقایق در آن هنگام، عظمت واقعی خود را دریافت می‌کنند که نخست وارد منطقه ارتباط با کمال اعلی شوند و از امتیاز جاذبه مذکور در دعا و نیایش برخوردار گردند و آنگاه اصالت خود را دریابند.

این که ما معنا و نتیجه دعا را در برآوردن نیازهای مادی خود خلاصه نماییم، اگر چه این معنا و نتیجه، یکی از با اهمیت ترین موارد دعا است که در هنگام به وجود آمدن شرایط آن، ضرورت حیاتی پیدا می کند، ولی چنین خلاصه کردن، موجب محدودیت بسیار ناروای این حقیقت عظمی است که موجب محروم گشتن انسان ها از معانی و نتایج بسیار با اهمیت دعا و نیایش می گردد.

اگر ما در دعاها و نیایش هایی که در قرآن مجید برای انسان ها تعلیم شده است با دقت کامل بیندیشیم و آن قسمت از دعاها و نیایش ها را که در «نهج البلاغه» و «صحیفه سجادیه» و دیگر منابع حدیثی آمده است مورد تحلیل و تحقیق های همه جانبه قرار بدهیم، با کمال وضوح خواهیم دید که هیچ وسیله ای مانند دعا توانایی تحقق بخشیدن به تقاضاهای انواع رشد و کمال را ندارد.

با توجه به منابع فوق با دریافت ناب وجدانی درباره دعا و نیایش، مقداری از عمده ترین نتایج دو حقیقت مزبور را که قابل شهود عینی است، مطرح می نمایم:

۱ - دعا از اساسی ترین عوامل رشد معرفتی انسانی به واقعیت های پشت پرده طبیعت است؛ طبیعتی که با نظام بسته نمای خود، اکثریت افراد را در زندان تاریک جهل گرفتار ساخته است. در هر دعایی که یک انسان آگاه می نماید ارتباط تازه ای با کمال و مبدأ کمال احساس می کند.

ای مقیمان درت را عالمی در هر دمی رهروان کوی عشقت هر دمی در عالمی

(خواجوی کرمانی)

هر نظرم که بگذرد جلوۀ رویش از نظر بار دگر نکوترش بینم از آنچه دیده ام

۲ - بدان جهت که آدمی در حالات دعا و نیایش که جدی ترین حالات زندگی است، اّتصاف با بهترین صفات و ملکات و اخلاق فاضله را مسألت می نماید، لذا می توان گفت: دعا

همواره انسان را در این معبد بزرگ دنیا که برای ناآگاهان، تنها جای خور و خواب و خشم و شهوت است، در حال تعلّم حقایق و واقعیت های موجب رشد و کمال، نگه می دارد. بنابراین، اگر کسی معنای دعا و نیایش را واقعاً بفهمد، همین جهان هستی در عین حال که معبدی است بزرگ، دانشگاهی است که عالی ترین دروس دربارهٔ «انسان آن چنان که هست» و «انسان آن چنان که باید و شاید» را برای وی تعلیم می دهد.

آری، در آن حال که مردم بی خبر از کمال، کتاب بزرگ هستی را به عنوان یک بالش زیر سر خود می نهند و به خواب عمیق جهل و خودخواهی فرو می روند، نیایشگران آگاه از همین کتاب، در حال نیایش، حقایقی را می خوانند که از ذهن آن بی خبران خطور نمی کند:

گر چه مقصود از کتاب آن فن بود گر تو آش بالش کنی هم می شود

۳ - نخستین سازندگی دعا که در یک انسان آگاه به وجود می آورد، این است که وی را به نیاز قرار گرفتن در جاذبهٔ کمال، آگاه می سازد و آنگاه او را در جاذبهٔ مزبور قرار می دهد.

دریافت نقص و نیاز برای یک انسان آگاه از منبع جوشان اشتیاق به کمال در درون مبدأ، حرکتی است که ادامهٔ آن را تا ورود به منطقهٔ کمال تأمین می نماید.

۴ - کسی که آگاهانه به نیایش می پردازد، پیش از تلفّظ نخستین کلمهٔ دعا مخصوصاً در موقعی که آن کلمه «خدایا» باشد حالتی فوق حالات معمولی مغزی و روانی را - اگر چه در یک لحظه - از درون خود احساس می کند که هیچ نامی برای آن جز لئیک خداوند نتوان گذاشت:

بلکه آن الله تو لئیک ما است وان نیاز و درد و سوزت پیک ما است

نی تو را در کار، من آورده ام نه که من مشغول ذکر کرده ام

حیله ها و چاره جویی های تو جذب ما بوده گشاده پای تو

درد عشق تو کمند لطف ما است زیر هر یا ربّ تو لئیک ها است

هست لئیکی که نتوانی شنید لیک سر تا پا توان آن را چشید

۵ - اگر دعا و نیایش حکمتی جز این نداشت که انسان را در موضعی فوق طبیعت و جریانات قانونی آن قرار می دهد و سلطه و نظارهٔ دائمی خداوندی را دربارهٔ هستی و این که خداوند در هر لحظه می تواند جریان هستی را در یک نظام باز مورد دگرگونی به وسیلهٔ ارواح شیفتهٔ بارگاه خود قرار بدهد، برای ضرورت در حیات انسانی کافی بود.

آری، اگر دعا و نیایش جز این نتیجه ای نداشت، کافی بود که سرنوشت یک انسان را در همهٔ سالیان عمر تغییر داده و حیات

او را با اشراف و گسترش من در هستی به جریان بیندازد.

سازندگی دعا و نیایش درباره ابعاد گوناگون انسان بسیار متعدّد و متنوّع است که متأسّفانه مورد توجّه کافی قرار نمی گیرد.

با مطالعه و بررسی این کتاب و ورود به سرزمین محتویات آن، این امید در دل های انسان های عاشق کمال، زنده می گردد که دعا و نیایش، معانی و نتایج و بالاتر از همه هویت اصلی خود را در فرهنگ معنوی بشر بازیافته و به عنوان یکی از اساسی ترین عوامل تحرّک و تلاش پرمعنا در «حیات معقول» جای خود را باز کند.

ایشان سپس اضافه می کند:

این کتاب ارزشمند در حقیقت بیانی رسا از بیاناتی است که می بایست در توضیح و تفسیر لزوم قرار گرفتن انسان ها در جاذبه کمال - که در خط نورانی مکتب انبیای عظام علیهم السلام مشاهده می شود - به صحنه عقول و دل های عاشقان حق و حقیقت وارد می گشت. مطالعه کنندگان و مخصوصاً محققان ارجمند در محتویات این کتاب که شرحی است بر صحیفه مبارکه سجّادیه از زین العابدین و مولی العارفین امام علی بن الحسین السجّاد علیه السلام، با هویت و تفسیر و تحقیقات عالی تری رویاروی خواهند گشت که امیدواریم با تلاش پیگیر خود بار دیگر دعا و نیایش را به عنوان یکی از با اهمیت ترین عوامل به وجود آورنده «حیات معقول» در مسیر جاذبه ربوبی به طور جدّی مطرح نمایند و آن عده مردمانی که به جهت بی توجهی به معنای دعا و نیایش، از برخورداری از این نعمت عظمای الهی محروم مانده اند توجیه صحیح نموده و برای حیات آنان درخشش و طراوت حقیقی و ذاتی آن را باز گردانند.

این کتاب، اکنون در زمره کتب مرجع و مورد توجه خاص محققان علوم اسلامی و اندیشمندان و فرهیختگان قرار گرفته و افراد متعددی از فضلاء حوزه علمیه، این اثر را مرجعی برای آثار تحقیقی خود و گروهی از اندیشمندان دانشگاهی، در سطوح مختلف، آن را مصدري برای پایان نامه های علمی خود قرار داده اند.

از امتیازات این اثر نسبت به چاپ های قبلی می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱ - حروفچینی و مقابله متن با دست نوشته مؤلف.

۲ - بازبینی متن و اعمال بازنگری «به اشراف مؤلف».

۳ - موضوع گذاری جهت سهولت دسترسی به مطالب.

۴ - ویرایش ادبی متن فارسی و عربی.

۵ - بازنگری اعراب و ترجمه روایات.

۶ - جایگزینی ترجمه جدید مؤلف از آیات قرآن مجید، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه.

۷ - استخراج منابع و تطبیق روایات با مصادر روایی شیعی و سنی.

۸ - اضافه کردن بیش از ۲۵۰ موضوع، «تحت اشراف مؤلف» به برخی فرازهایی که قبلاً شرح نشده بود.

۹ - تلطیف در اشعار کتاب و شناساندن شاعر.

۱۰ - شماره گذاری فرازهای صحیفه سجادیه.

۱۱ - تنظیم ترجمه های مربوط به فرازهای دعا، به صورت جداگانه.

۱۲ - تنظیم فهرست متنوع در مجلدی مستقل.

۱۳ - تنظیم فهرست موضوعی مطالب در مجلدی مستقل.

۱۴ - ارائه داستان های کتاب در مجلدی مستقل.

۱۵ - حذف برخی از مطالب که مناسب امور اجتماعی سال های تألیف کتاب بوده و دخلی در موضوع کتاب نداشته است «به اشراف مؤلف».

در پایان، از همکاری کلیه عزیزان، محققان واحد تخصصی صحیفه سجادیه مرکز دارالعرفان الشیعی، فضلالی عزیز، حجج اسلام آقایان:

۱ - حجه الاسلام شیخ محسن فیض پور

۲ - حجه الاسلام علی تقدیری

۳ - حجه الاسلام محمد حسین امیدوار

کمال تشکر را داشته و توفیق روز افزون ایشان را از خداوند متعال خواستاریم.

واحد تحقیقات

(مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی)

ص: ۱۳

هُوَ الْحَقُّ

پیشگفتار

ص: ۱۴

چند ماهی برای انجام برنامه ای در مسیر فرهنگ سعادت بخش الهی در فکر بودم، ولی فکرم به جایی نمی رسید، تا از توجّه و عنایت حضرت حق، در ایام ولادت رسول اکرم و نبی مکرم صلی الله علیه و آله و امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام، در لحظاتی از شب پرفروغ جمعه، نسبت به تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه که محصول قلب و روح و جان و دل و حال و مقال امام عاشقان و حیات عارفان و زبده عابدان و سرور ساجدان و نخبه حکیمان و اسوه شب زنده داران حضرت زین العابدین علیه السلام است، مُلّهم شدم!!

برای قوّت قلب، نسبت به این برنامه معنوی، با تضرّع و زاری و با انکسار و خواری، در حال توجّه به حضرت حقّ به قرآن مجید که همیشه در مصایب و مشکلات راهگشایم بود، پناه برده و به آن گنجینه بی نظیر الهی تفأل زدم، این آیه کریمه آمد:

ص: ۱۵

ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است .

آیه شریفه مرا شگفت زده کرد، تا دو روز تمام فکرم به کلام حضرت حق مشغول بود، دلالت و راهنمایی آیه کریمه مرا مات و مبهوت و معنویت این سخن پربهای حضرت دوست، شوقی عجیب نسبت به شروع تفسیر و شرح «صحیفه سجادیه» در قلبم ایجاد کرد.

در آن دو روز، قرآن مجید در مقابلم باز بود، هر بار که از کنارش می گذشتم به آن آیه ملکوتی و نورانی خیره می شدم و از انوار تابناکش بهره می گرفتم، تا به وقت شنیدن صدای مؤذن که جهت اعلان نماز مغرب فریاد عاشقانه می زد، در حالی که هنوز قرآن روبرویم بود و به آن آیه شریفه می نگریستم، این برنامه خدا خواسته را، در عین اعتراف به عجز و ذلت و خالی بودن از دانش و بینش، شروع کردم. تنها تکیه گاهم در این کار لطف و عنایت حضرت اوست و هم از آن جناب می خواهم که تا پایان کار، مرحمت و رحمتش را از این فقیر دل شکسته و بینوای دست و پا بسته دریغ نرزد که هیچ کاری بدون نظر و خواست و اراده او صورت نمی گیرد.

عارفان روشن ضمیر، از «صحیفه سجادیه» به «انجیل اهل بیت علیهم السلام» یاد کرده اند و بینایان راه از این دریای پر از حکمت، تعبیر به «زبور آل محمد علیهم السلام» نموده اند!!

صحیفه سجادیه، خزانه پرگوهر سلطان ملک و ملکوت، حاکم عرصه گاه ناسوت و لاهوت، امیر کشور جلال و جبروت، فرمانروای جهان صدق و عشق، مولای عارفان روشن دل و پیشوای عاشقان عامل، وجود مقدس حضرت سجاد علیه السلام است.

ص: ۱۶

این خزانه، دارای گنج های حکمت است و هر آنچه برای رشد و کمال انسان لازم می باشد، در این منبع گنجانده شده است.

صحیفه سجادیه ، مدرسه ای است که معلّم آن امام سجّاد علیه السلام است و این معلّم است که با این کتاب، جهانیان را در تمام اعصار درس می دهد و هر کسی را در حدّ توان و قدرتش و به اندازه تکلیف و استعدادش به مقامی که باید برسد می رساند.

صحیفه سجادیه ، دریای پرخروش فیض الهی است که لؤلؤ و مرجانش از شمارش بیرون و اشیای پرقیمتش از حدّ احصا خارج است.

صحیفه سجادیه ، خورشید پرفروغی است که چون نهال وجود انسان در پرتو تابنده اش قرار گیرد تبدیل به شجره طیّبه گردد.

صحیفه سجادیه ، آفتاب پرحرارت الهی است که از مشرق وجود حضرت زین العابدین علیه السلام برای تربیت درخت وجود انسان طلوع کرده و تا عمق ابدیت از فروغ بخشی باز نخواهد ماند!!

صحیفه سجادیه ، میزان سنجش سره از ناسره، حقّ از باطل، نور از ظلمت، درستی از نادرستی، حیات از مرگ، دنیا از آخرت و سلامت از مرض است.

صحیفه سجادیه ، چشمه فیض الهی، نجات دهنده از تباهی، رها کننده انسان از گمراهی است.

صحیفه سجادیه ، معلّم حکمت، منبع معرفت، جاذبه رحمت، ایجاد کننده محبت، سازنده شخصیت، به وجود آورنده کرامت و رساننده انسان به مقام با عظمت قرب و معیت است.

صحیفه سجادیه ، طیب حاذق، محبوب قلب صادق، آرامش جان عاشق، عذرای دل را وامق، روشنگر مغارب و مشارق، کاشف حقایق، دوی درد نفوس ناطق، کوبنده منافق و به حقیقت چشمه فیاض حضرت خالق است.

صحیفه سجادیه ، آرام جان پاکبازان، محرّک قلب تیز پروازان، نوای نای

دلنوازان، قدرت نفس جوانمردان، عشق عاشقان، عرفان عارفان، پناه بی پناهان، راز دل رازداران، آه دل مستمندان به وقت شامگاهان، مناجات پرشور سحرخیزان و سرمایه روح امیدواران است.

صحیفه سجادیه، خزانه پرگوهری است که با کمال تأسف تاکنون ناشناخته مانده و آن طور که شایسته این کتاب با عظمت است، از آن استفاده نشده و شرح جامعی که قابل استفاده تمام مردم باشد، برای این دریای بی ساحل معنوی فراهم نیامده است.

اکثریت شیعه دوازده امامی، چنانکه از نهج البلاغه عظیم بی خبرند، از صحیفه سجادیه، نیز در غفلت اند!!

در کنار دریای بی کرانند ولی تشنه اند، در جنب بزرگترین گنجینه معارفند ولی بی خبرند، از غنی ترین معدن حکمت و علم و بزرگ ترین منبع دانش و بینش برخوردارند ولی تهیدستند.

آن قدر که به دنیای خود می رسند، از آخرت خویش اطلاع نمی گیرند؛ ولی در حدی که به جسم می پردازند، احوالی از قلب و روح و نفس نمی پرسند؛ به این اندازه ای که برای آبادی شکم و پاسخگویی به شهوت اقدام می نمایند، به معنا و معنویت و به مقام و شخصیت خود توجه نمی کنند.

بعد از گذشت پانزده قرن از طلوع صحیفه سجادیه، هنوز اکثریت مردم در تاریکی جهل نسبت به این سرمایه بی نظیر الهی به سر می برند.

دقت در دعاهای امام سجاد علیه السلام، این معنی را به انسان نشان می دهد که باید صحیفه سجادیه در حوزه های علمی شیعه و در مدارس فرهنگی، جزء کتب اصیل درسی شود و برجستگان با هنری برای تعلیم این فرهنگ پرفروغ تربیت شوند.

صحیفه سجادیه، باید در دانشگاه های اسلامی، به عنوان یکی از مهمترین منابع درسی مورد استفاده قرار گیرد، تا در سایه آن، در هر رشته ای از علم، متخصصانی با

فضیلت و اندیشمندانی دلسوز و دانشمندانی متعهد و معلمانی با کرامت، تحویل جامعه گردد.

سزاوار است اساتید حوزه علمیه در پایان درس فقه و اصول هر روزه خود، فصولی از صحیفه سجادیه را به شاگردان مکتب حق القا نمایند، تا پس از طی مراحل فقه و اصول، افرادی عابد و زاهد، بینا و بصیر، خبیر و علیم، قوی و آگاه، مخلص و خالص، شیفته و سوخته، عارف و عاشق در جامعه ظهور کنند!

واجب است گویندگان مذهبی، بخشی از سخنان خود را، در وقت تبلیغ، به خصوص ایام محرم و صفر و ماه مبارک رمضان در محور معارف این کتاب قرار دهند، تا مستعلمان بزرگوار، از خواسته های ناب حق آگاه شده و به حسنات الهیه آراسته گردند و نیز بر هر امام جماعتی لازم است بعد از نماز جماعت یا بین دو نماز فراهایی از این کتاب گرانها را بر مردم نماز گزار بخواند، باشد که از این مائده الهی، نصیب قابل توجهی به آنان برسد.

بر اندیشمندان آگاه و متفکران بینا و محققان توانا فرض است که در شرح و تفسیر این کتاب همت گمارند و از این طریق به کشف حقایق این منبع ناشناخته نایل آیند، باشد که به انسان و انسانیت خدمتی شود.

بر آنان که از نعمت و مکننت مال برخوردارند، لازم و واجب است، بینایان راه را در تفسیر مفصل این کتاب تشویق کنند و آنان را با بذل مال خود جهت انجام امور چاپی و پخش این منبع فیض حق امیدوار و دلگرم سازند که یکی از بهترین و ارزنده ترین نقاط خرج مال و انفاق در راه خدای متعال، این نقطه روشن و این گذرگاه پر قیمت است.

بدون شك اگر این کتاب به دست عالمان آگاه و متخصصان والا و حکیمان دانا، تفسیر و تحلیل شود، به بهترین صورت و با زیباترین کیفیت چاپ شده و به دست مردم برسد، نیکوترین اثر تربیتی را در وجود مردم خواهد گذاشت و از این مسیر

هزاران نفر به راه آشتی با حق و حقیقت درخواهند آمد و چه بسا که جرّقه‌ها و بارقه‌های آتشین این کتاب از زشت‌کارترین افراد، نیکوکارترین انسان‌ها به وجود آورد.

مگر با یک جرّقه الهی پسر یزید ریاحی، حرّ الهی نشد! مگر با یک بارقه ربّانی که از طریق قرآن جهید، هولناک‌ترین دزد سرگردنه بهترین عارف و معلّم عارفان نشد! مگر بازیگری شهوت ران و غرق شده در لهو و لعب، با نسیمی که از قلب موسی بن جعفر علیه السلام به او رسید عابد و زاهد زمانه نشد؟!

برای چه پس از این همه دلیل و برهان و این همه مصادیقی که قرآن و روایات و تاریخ نشان می‌دهد، معطل نشسته ایم؟

هان! ای حوزه‌های علمیّه شیعه و ای آموزش و پرورش مملکت اسلامی زجرکشیده و ای روحانیون اندیشمند و آگاه و ای معلّمان بینا و دلسوز تا نفس دارید، در راه رضای حقّ و در کمال آگاهی و اخلاص برای رشد و تربیت مردم و پاسخگویی به نیازهای معنوی جامعه، به خصوص نسل با کرامت جوان که نسل انقلاب و جهاد و جبهه و خون و شهادت است، دامن همت به کمر زنید و از آسوده نشستن و بر محور عافیت گشتن و بی‌توجهی به تشنگان معرفت بپرهیزید که در دادگاههای عدل الهی در صحنه باعظمت محشر جوابگو نخواهید بود.

الهی، بنده ای خسته حالم، به وجودت قسم تشنه وصالم، دستم بگیر که دور از کمالم، دل شکسته ای بی‌پر و بالم، چرا از درد محرومی ننالم؟!

الهی، روسیاهم، ناآگاهم، غرق گناهم، ای پناه فقیران! بی‌پناهم، چه سازم که با تمام وجود دود آهم.

الهی، در این مسیری که مرا ملهم ساختی، سخت محتاج و نیازمند به یاری توام، تفسیر و شرح صحیفه سجاده کار من نیست، من از نور معرفت محروم و از علم و دانش دورم، تنها با لطف و رحمت و رأفت و مرحمت تو دست به این کار سنگین

می زخم اگر توفیق رفیقم کنی آن را به پایان می برم، اگر به خود واگذاریم از این نعمت عظیم محروم گردیم.

قَوِّ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَ اشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي. (۱)

اعضا و جوارحم را برای خدمت نیرو ده و نیروهای درونیم را بر تصمیم جدی توان بخش.

آری، این همه از محبت توست و ظهور هر حقیقتی معلول عنایت و کرم توست.

اگر برق عشق خود به قلب نمی انداختی کسی به فکر کار مثبتی نمی افتاد و اگر جرعه لطف در بوتۀ دل نمی گذاختی کسی از پی معرفت و تعلیم آن به دیگران نمی رفت.

آری، تمام حقایق و واقعیت ها به هر صورت و کیفیتی که هست در پرتو فضل توست و هیچ عقلی، این معنا را در هیچ دوره ای از ادوار حیات، منکر نبوده است.

فقیر: حسین انصاریان

ص: ۲۱

۱- (۱) - مصباح المتهدّج: ۸۴۹؛ [۱]المصباح، کفعمی: ۵۵۹، دعای کمیل. [۲]

حیات پر فروغ

حضرت امام زین العابدین علیہ السلام

ص: ۲۲

وجود مقدس حضرت سجاد علیه السلام بنا بر مشهور، روایات در روز پنجشنبه برابر با پنجم ماه با عظمت شعبان، در سال سی و هشتم هجری، دو سال قبل از شهادت حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر مدینه، از پدری با کرامت چون حضرت ابوعبدالله الحسین، سید الشهداء علیه السلام و مادری با عظمت به نام سلافه که امیرالمؤمنین وی را مریم نامید، متولد شد.

گرچه در روایات نام های دیگری نیز نقل شده است که می توان به:

شهربانو، غزاله، شاه زنان، شاه جهان، جهان بانو، خوله اشاره کرد.

از مجموع روایات (۱) استفاده می شود که همه این نام ها، یک نفر است که دختری از نسل یکی از بزرگان ساسانیان ایران می باشد.

به خاطر چنین پدر و مادری و این گونه اصل و ریشه ای که پدرش از عرب

ص: ۲۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴/۴۶ - ۱۶، باب ۱، احادیث ۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۲، ۳۳؛ مناقب ابن شهر آشوب: ۱۶۷/۴، ۱۷۶؛ ربيع الابرار: ۴۰۲/۱؛ كشف الغمه: ۷۳/۲، ۱۰۱، ۱۰۵؛ عيون أخبار الرضا علیه السلام: ۴۰/۱، ۱۲۸/۲؛ [۱] بصائر الدرجات: ۳۵۵/۷، باب ۱۱، حدیث ۸؛ الارشاد، شیخ مفید: ۱۳۷/۲؛ الکافی: ۴۶۶/۶، باب مولد علی بن الحسین علیه السلام؛ اعلام الوری: ۴۸۰/۱؛ الصراط المستقیم: ۱۳۸/۳؛ العدد القویه: ۵۵؛ الدروس الشرعیة: ۱۲/۲.

قریشی و مادرش از عجم فارس می باشد او را «ابن الخیرتین» می گفتند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

لِلَّهِ مِنْ عِبَادِهِ خَيْرَتَانِ، فَخَيْرَتُهُ مِنَ الْعَرَبِ قُرَيْشٌ وَمِنَ الْعَجَمِ فَارِسٌ. (۱)

از بندگان خدا دو گروه برگزیده و نیکو هستند. بندگان نیکو و برگزیده عرب، قریش می باشد و بندگان نیکو و برگزیده عجم فارس ها هستند.

امام سجاد علیه السلام همواره می فرمود:

أَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ. (۲)

من فرزند دو طایفه نیکو و برگزیده هستم.

زیرا جد او رسول خدا صلی الله علیه و آله است که قریشی و عرب است و مادر او دختری از بزرگان ساسانیان است که فارس و ایرانی می باشد. (۳) پیشوای مؤمنان و عارفان، قطب اهل تقوا، امام علی علیه السلام به فرزند بزرگوارش در تعریف و تمجید از همسرش فرمود:

وَهِيَ أُمُّ الْأَوْصِيَاءِ الذُّرِّيَّةِ الطَّيِّبَةِ. (۴)

فرزندم! همسرت سلافه، مادر امامان معصوم بعد از تو و ریشه ذریه پاک و پاکیزه است.

ص: ۲۶

۱- (۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۷/۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۴/۴۶؛ [۲] ربيع الابرار: ۴۰۲/۱. [۳]

۲- (۲) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۷/۴؛ [۴] بحار الأنوار: ۴/۴۶؛ [۵] ربيع الابرار: ۴۰۲/۱. [۶]

۳- (۳) - نکته ای که نباید از آن غفلت شود این است که: در اصل ماجرا تردید وجود دارد مضافاً بر این که در روایات و تاریخ هم اختلاف مشاهده می شود. همان طور که شهید مطهری در «خدمات متقابل اسلام و ایران»: ۱۰۸ - ۱۱۶ اشاره کرده اند، به نظر می رسد که تنها می توان پذیرفت که مادر امام سجاد علیه السلام زنی وابسته به یکی از خاندان های مهم که می توانسته از خاندان های ساسانی باشد که نوعاً در تمامی مراکز استان ها قدرت را به دست داشته اند باشد. اما اثبات این که

دختر خود کسری ایران بوده، دشوار است؛ «حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام: ۲۵۹. [۷]

۴- (۴) - الخرائج و الجرائح: ۷۵۱/۲، باب ۱۵، حدیث ۶۷؛ بحار الأنوار: ۱۱/۴۶، باب ۱، حدیث ۲۱. [۸]

اشاره

نام نامی و اسم گرامی آن حضرت، علی است و از بعضی روایات استفاده می شود، در اولاد پسر، بزرگ ترین فرزند حضرت حسین علیه السلام است و دو فرزند پسر دیگر آن حضرت نیز علی نام داشتند.

سبب این که امام حسین علیه السلام نام هر سه فرزند پسر خود را، علی انتخاب کرد، عشق عجیبی بود که به پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین داشت و هم درسی بود که به امت اسلام داد تا در انتخاب نام فرزندان، بهترین نام و با معناترین اسم را برگزینند، تا به هنگام صدا کردن فرزندان، چهره های پاک الهی در ذهن آنان و شنوندگان دیگر تداعی شود، تا از این رهگذر جرّقه ای به قلوب بزند و از شعله آن، روح و جان به اوصاف اولیای الهی متّصف شود.

آن حضرت به خاطر حالات و روحيات و کمالات و اعمال و اخلاق و اوصاف و واقعیت هایی که داشتند ملقّب به القاب زیر شدند، القابی که معانی آن در تمام شؤون هستی آن حضرت تجلّی داشت:

سید العابدین، زین الصالحین، وارث علم النبیین، وصی الوصیین، خازن وصایا المرسلین، امام المؤمنین، منار القانتین و الخاشعین، متهجّد، زاهد، عابد، عدل، سجاد، بکاء، ذوالثّفنات (۱)، امام الأمّه، أبوالأئمّه، حبيب، زکی، امین، زین العابدین.

لقب زین العابدین علیه السلام

در این که آن حضرت را زین العابدین می گویند دو روایت جالب در بهترین کتب حدیث آمده:

ص: ۲۷

۱- (۱) - پینه هایی که از کثرت عبادت بر مواضع سجده ظاهر می گردد.

۱ - عمران بن سلیم می گوید: هرگاه زُهری از علی بن الحسین مطلبی نقل می کرد، می گفت: مرا زین العابدین روایت کرد. یک بار سفیان بن عیینه به او گفت: از چه جهت او را زین العابدین می گویی؟

پاسخ داد: از سعید بن مسیب شنیدم که رسول خدا فرمود:

يُنَادِي مُنَادٍ: أَيُّنَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ؟

روز قیامت، فریاد کننده ای آواز برآرد: زینت عبادت کنندگان، کجاست؟

چنان می بینم که فرزندم علی بن الحسین با تمام وقار و سکون در میان مردم محشر برای رسیدن به جایگاهش قدم بر می دارد. (۱) ۲ - سحرگاهی در حال عبادت و مناجات بود، مناجاتی عاشقانه و عبادتی خالصانه، ابلیس به صورتی وحشتناک در برابرش مجسم شد تا وی را از حال خوشی که با محبوبش داشت باز دارد، آن حضرت کمترین توجهی به آن شبح هولناک و چهره ترس آور نکرد، به قیام و قعود و به ذکر و مناجاتش ادامه داد که ناگهان شنید گوینده ای از طرف غیب، سه مرتبه فریاد زد.

أَنْتَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ حَقًّا.

تو، به حقیقت زینت عبادت کنندگان هستی! (۲) سید محمد حسین شهریار، ادیب بزرگ چه نیکو سروده:

دلم جواب بلی می دهد صَلائی تو را صلا بزن که به جان می خرم بلائی تو را

کشم جفای تو تا عمر باشدم هر چند وفا نمی کند این عمرها وفای تو را

بجاست کز غم دل رنجه باشم و دلتنگ مگر نه در دل من تنگ کرده جای تو را

تو از دریچه دل می روی و می آبی ولی نمی شنود کس صدای پای تو را

(شهریار)

ص: ۲۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳/۴۶، باب ۱، حدیث ۱؛ علل الشرایع: ۲۳۰/۱، باب ۱۶۵، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵/۴۶، باب ۱، حدیث ۶؛ کشف الغمّه: ۷۴/۲.

به هنگامی که وضو می گرفت، رنگ مبارکش به زردی می گرایید. زمانی اهل بیت بزرگوارش از او پرسیدند: چرا به وقت وضو این چنین می شوی؟ پاسخ داد:

می دانید آماده ایستادن در برابر چه آقای هستم!

چون به نماز می ایستاد لرزه بر اندامش می افتاد!! در جواب کسی که از حضرت پرسید این چه حال است؟ فرمود: به وقت مناجات و عبادت در پیشگاه محبوبم این حالت به من دست می دهد.

روزی در اطافی که در حال سجده بود آتش افتاد و بیم آن می رفت که شعله آتش تمام اطاق را بگیرد، ناگهان فریاد زدند: پسر پیامبر! آتش آتش!!

اهل خانه آتش را خاموش کردند و آن عاشق پاکباخته هنوز در سجود بود، چون از عبادت فارغ شد، عرضه داشتند: چه علتی شما را از توجه به حریقی که به اطاق افتاد بازداشت؟ فرمود: آتش آخرت!! (۱) روایتی بس مهم در باب کیفیت عبادت عابدان به مضمون زیر از حضرت علی علیه السلام نقل شده:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ آخِرِينَ عَبَدُوهُ رَغْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ. (۲)

گروهی خداوند را از ترس عذاب بندگی می کنند، این عبادت غلامان و بردگان بزدل است. جمعی حضرت دوست را از شوق رسیدن به بهشت عبادت می کنند، این کار تاجران است. و عده ای وجود مقدس او را محض

ص: ۲۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۲۳۷؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۹۰/۳؛ بحار الأنوار: ۸۰/۴۶، باب ۵، حدیث ۷۵.

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۲۳۷؛ [۱] غرر الحکم: ۱۹۸، حدیث ۲۹۳۴؛ [۲] کشف الغمّه: ۱۵۰/۲. [۳]

شکر و این که آن جناب لایق عبادت است، پرستش می نمایند و این عبادت آزادگان است.

عبادت آن جناب عبادت آزاد از ترس و شوق بود، او با تمام هستی و وجودش خداوند را محض خداوندیش می خواست، در هیچ عبادتی از حضرت معبود توقع اجر و مزد نداشت و به خاطر ترس از عذاب به هیچ عبادتی قیام نکرد!!

اگر نافله روز به خاطر کار زیاد از دستش می رفت، به وقت شب به قضای آن برمی خواست و به فرزندانش می فرمود:

این برنامه بر شما واجب نیست، ولی من دوست دارم هر یک از شما که به برنامه شایسته ای عادت کرد آن را از دست ندهد، اگر در زمان معینش نتوانست بجای آورد، به وقت دیگر آن را قضا کند! (۱) کشف الغمه می نویسد:

امام سجاد علیه السلام در هر بیست و چهار ساعت، هزار رکعت نماز به جای می آورد و چون صبح می شد از هیبت حق غش می کرد و آن چنان از خود بی خود می شد که وقتی باد می وزید او را همچون خوشه گندم به راست و چپ حرکت می داد!! (۲) در «پرواز در ملکوت» آمده است:

«آنان که مجذوب جمال جمیل و عاشق و دلباخته حُسن ازلند و از جام محبت سرمست و از پیمانه آلت بی خودند، از هر دو جهان رسته و چشم از اقالیم وجود بسته و به عزّ قدس جمال الله پیوسته اند، برای آنها دوام حضور است و لحظه ای از فکر و ذکر و مشاهدت و مراقبت مهجور نیستند.

آنان که اصحاب معارف و ارباب فضایل و فواضلند و شریف النفس و کریم الطّینه اند، چیزی را به مناجات حق اختیار نکنند و از خلوت و مناجات حق فقط و

ص: ۳۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۸/۴۶، باب ۵، حدیث ۸۶؛ کشف الغمه: ۲۸۸/۲.

۲- (۲) - کشف الغمه: ۸۶/۲؛ وسائل الشیعه: ۹۸/۴، باب ۳۰، حدیث ۴۶۱۴.

فقط خود او را طالبند و عز و شرف و فضیلت و معرفت را همه در تذکر و مناجات با حق دانند.

اینان اگر توجه به عالم کنند و نظر به کونین اندازند، نظر آنها عارفانه باشد و در عالم، حق جو و حق طلبند و تمام موجودات را جلوه حق و جمال جمیل دانند.

از محضر، حاضر را طلبند و احترام محضر را برای حاضر کنند و عبودیت را مودت و معاشرت با کامل مطلق دانند و اشتیاق آنان برای عبادت از این باب است!!

ولی ما بیچارگان گرفتار آمال و امانی و بسته زنجیرهای هوا و هوس و فرورفتگان در سجن مسجور ظلمانی طبیعت که نه بویی از محبت و عشق به شامه روحمان رسیده، نه لذتی از عرفان و فضیلت را ذائقه قلبمان چشیده، نه اصحاب عرفان و عیانیم و نه ارباب ایمان و اطمینان، عبادات الهیه را تکلیف و کلفت دانیم و مناجات با قاضی الحاجات را سربار و تکلف شماریم، جز دنیا که مغلف حیوانات است میل به چیزی نداریم و جز به دار طبیعت که معتکف ظالمان است تعلقی برای ما نیست، چشم بصیرت قلبمان از جمال جمیل، کور و ذائقه روح از ذوق عرفان، مهجور است!! (۱) امام باقر علیه السلام می فرماید:

پدرم حضرت سجاد، نعمتی از نعم الهی را یاد نکرد مگر این که سجده آورد.

آیه ای از قرآن که در آن مسئله سجده بود قرائت نکرد مگر همراهش به سجده آمد. رنجی از او برطرف نگشت مگر این که به خاطر آن سجده کرد و از نماز واجبی فارغ نشد جز این که آن را به سجده پیوند داد و موفق به اصلاح اختلاف بین دو نفر نگشت مگر این که به خاطر توفیقش به آن کار بر خدا سجده کرد. در جمیع مواضع سجودش اثر سجود آشکار بود، به همین خاطر

ص: ۳۱

پدرم را سجّاد نامیدند! (۱) حالات عالی و عرفانی حضرت سجّاد علیه السلام را در غزل زیبای سیف فرغانی ببینید:

دل زغمت زنده شد، ای غم تو جان دل نام تو آرام جان، درد تو درمان دل

من به تو اولی که تو، آن منی آن من دل به تو لایق که تو، آن دلی آن دل

عشق ستمکار تو، رفته به پیکار جان شوق جگر خوار تو، آمده مهمان دل

ترکنم از آب چشم، روی چونان خشک را چون جگری بیش نیست، سوخته بر خوان دل

(سیف فرغانی)

در حالات الهی آن حضرت آمده:

بسترش، خوشحالی از برنامه های حق بود و فرشش، نشاطش در عبادت و دوستش، تصدیق نسبت به حقایق و خلوصش، خودداریش از غیر رضای ربّ، تکیه گاهش، سجّاده و پوششش قبرش بود!

لحافش، اصرارش در بندگی و مناجات و خواب و چرتش، قیام و خضوع و خشوع نسبت به پروردگار و حرفه اش، سوختن در عشق ربّ!

تجارتش، زیارت خانه حقّ و حرم پیامبر و بازارش شوق به خدمت و بوی خوشش، مهر و محبّت و حرفه اش، طاعت و لباسش، عزّت و سلاحش، صلاح و مرکبش، زمین و عادتش، ظهور نیروهای ملکوتی درونی و سرمایه اش، گرسنگی و

ص: ۳۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶/۴۶، باب ۱، حدیث ۱۰؛ وسائل الشیعه: ۲۱/۷، باب ۷، حدیث ۸۵۹۷.

آرزویش، سفر به آخرت و خشنودیش، در لقا و وصال حضرت محبوب بود. (۱)

مناجات زین العابدین علیه السلام

اشاره

وجود مقدّس حضرت سجّاد علیه السلام، در تمام لحظات عمرش در مناجات و دعا بود، مسئله غرق بودنش در دعا و مناجات آن قدر عجیب است که در هر کجا و در هر زمان نام مقدّسش برده شود؛ گریه و زاری، اصرار و الحاح، دعا و مناجات به ذهن شنونده تداعی می کند.

مناجات خمس عشر، دعای عرفانی ابوحمزه ثُمّالی در سحر ماه مبارک رمضان، قطعاتی از زیارت امین الله و پنجاه و چهار دعای «صحیفه سجّادیه» دور نمایی از حالات درونی آن حضرت و نورانیت قلب و جان آن جناب است.

البته شرح مناجات خمس عشر و دعای ابوحمزه و سایر مناجات های حضرت که در «مصباح» و «زاد المعاد» و «بلد الامین» و «مفاتیح الجنان» و دیگر کتب ادعیه آمده، توفیق خاصی از ناحیه حضرت معبود لازم دارد تا بتوان از عهده آن برآمد.

در این جا به چند بخش از مناجات های آن جناب اشاره می شود، باشد که ما منغمران در چاه طبیعت و گرفتاران ذلت و شیطنت، در این مسیر الهی قرار بگیریم.

مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام اصمعی

۱ - اصمعی، ادیب معروف می گوید:

شبی در طواف کعبه بودم، جوانی خوش منظر را دیدم که به پرده خانه آویخته

ص: ۳۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۷/۹۶، باب ۳۵، حدیث ۱۱؛ مستدرک الوسائل: ۳۵۳/۹، باب ۱۸، حدیث ۱۱۰۵۸؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۵/۴.

بود و اینچنین با حضرت معبود مناجات می کرد:

«دیده ها به خواب رفت، ستارگان بر صفحه دل انگیز آسمان برآمدند، پادشاه حی و قیوم تویی، سلاطین و دنیا داران در به روی مردم بستند و بر ابواب کاخ ها و خانه های خود پاسبان گماشتند، تا کسی به وقت شب به آنان رجوع نکند، ولی درهای رحمت تو به روی گدایان باز است، سائلی چون من به امید عنایت و رحمتت به پیشگاهت پناه آورده ام، ای وجود مقدسی که ارحم الراحمینی». سپس اشعاری به مضمون زیر زمزمه کرد:

«ای آن که به تاریکی شب دعای بیچاره را اجابت می کنی! ای آن که گره از کار بسته می گشایی! میهمانان به دور خانه ات درخوابند، امیا تو ای نگهدارنده تمام کاینات بیداری، به مناجاتی که به آن امر فرموده ای برخاسته ام، به حرمت بیت و حرم، بر گریه ام رحمت آور که اگر گنهکار بیچاره را مشمول عفو و بخشش نکنی، پس چه کسی باید به فریاد او برسد؟»

به دنبال صاحب ناله رفتم و وی را با پای جان جستجو کردم، دیدم وجود مقدس حضرت سجاد، امام زین العابدین علیه السلام است! (۱)

مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام طاووس فقیه

۲ - طاووس فقیه می گوید:

وجود مبارک حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام را در حرم امن الهی دیدم که از سر شب تا به سحر در طواف و عبادت و نماز شب بود، چون مسجد الحرام و اطراف بیت را خلوت دید، گوشه چشم به آسمان انداخت و این چنین با محبوب محبان و معروف عارفان و معشوق عاشقان به مناجات برخاست:

«الهی! ستارگان آسمان ناپدید شدند، دیده ها به خواب رفت، پیشگاهت برای ورود گدایان آماده است، گدایی چون من به اشتیاق غفران و رحمتت به درگاهت

ص: ۳۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۷/۹۶، باب ۳۵، حدیث ۱۱؛ مستدرک الوسائل: ۳۵۳/۹، باب ۱۸، حدیث ۱۱۰۵۸؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۰/۴.

روی آورده، او امیدوار است که در قیامت از زیارت رسول مکرّم محروم نشود.»

سپس چون ابر بهار از دیدگانش اشک بارید و به محضر حضرت دوست عرضه داشت:

«پروردگارا! از باب مخالفت به معصیت برنخاستم و به هنگام گناه تردیدی نسبت به تو در دلم نبود، به عذاب و جریمه ات جاهل نبودم و از عقوبت روی گردانی نداشتم، این نفس بد اندیش بود که با من خدعه کرد، این دلگرمی درونم به ستّاریت تو بود که مرا در لغزش انداخت؟ اکنون آن که مرا از عذابت برهانند کیست؟ به کدام ریسمان محکم چنگ بزنم اگر رابطه ات را با من قطع کنی؟ افسوس بر من به وقتی که مرا در پیشگاهت برای محاکمه حاضر کنند، آن زمانی که سبک باران را اجازه عبور دهی و حمّالان گناه را به چاه جهنّم دراندازی، در آن روز در صنف سبک بارانم تا نجات یابم، یا زیر بار سنگین گناهانم، تا در عذاب درافتم؟

آه و حسرت بر من! که به موازات طول عمرم بر گناهانم افزوده شد و در مقام توبه برنیامدم، چرا زمان حیای از پروردگارم به من نمی رسد؟»

سپس گریست و چنین زمزمه کرد:

«آیا مرا به آتش جهنّم می سوزانی، ای منتهای آرزوی من! اگر چنین باشد پس امید و عشقم به تو چه می شود؟!»

مولای من با اعمال زشت و پست به پیشگاهت رو کرده ام و اقرار می کنم که در میان بندگانت گنهکاری چون من وجود ندارد!!»

باز به سختی گریست و عرضه داشت:

«از هر عیب و نقصی متزّهی، مردم آن چنان به معصیت و گناه بر می خیزند گویی از دیده تو دورند و تو چنان نسبت به آنان بردباری که گویا گناهی مرتکب نشده اند.

آن گونه با برنامه های نیکویت به خلق محبت می کنی که گویا به آنان نیازمندی، در

حالی که وجود مقدّست از همه هستی و عناصرش بی نیاز است».

پس از آن به زمین افتاد و با حالی عاشقانه و غیر قابل وصف به سجده رفت. به او نزدیک شدم، سرش را به زانو گذاشتم و چنان گریستم که اشکم به صورت پاکش ریخت، سر از زانویم برداشت و به حال نشسته درآمد و گفت: کیست که مرا از محبوبم به برنامه دیگر مشغول کرد؟

عرضه داشتم: طاووسم، ای پسر رسول خدا! این گریه و فریاد و این ناله و زاری و این جزع و فرع چیست؟ این ما عاصیان و خطاکاران هستیم که باید اینچنین به پیشگاه حضرت دوست بنالیم، شما چرا؟ شمایی که پدرت حضرت سید الشهداء و مادرت فاطمه و جدّت رسول خدا: است؟

به من متوجّه شد و فرمود: آه آه ای طاووس! سخن پدر و مادر و جد را رها کن، خداوند بهشت را برای مطیع نیکوکار آفریده گر چه سیاه حبشی باشد مگر نشیدی:

جهنّم را برای گنهکار مقرر فرموده گرچه فرزند قرشی قلمداد شود.

فَإِذَا نَفَحَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ « (۱)

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند.

به خدا قسم! در قیامت جز عمل صالحی که پیش فرستاده ای، برنامه ای دیگر برایت سودمند نیست!! (۲)۳ - طاووس فقیه می گوید:

حضرت سجّاد را در حجر اسماعیل دیدم نماز می خواند و می گوید:

عَبِيدُكَ يَا بَابِكَ، أَسِيرُكَ يَا بِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ يَا بِنَائِكَ، سَائِلُكَ يَا بِنَائِكَ، يَشْكُو

ص: ۳۶

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳): ۱۰۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۱/۴۶، باب ۵؛ [۲] المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۰/۳. [۳]

إِلَيْكَ، مَا لَا يَخْفَى عَلَيْكَ، لَا تَزِدَّنِي عَنْ بَابِكَ. (۱)

بنده ای کوچک به پیشگاه توست، اسیری فانی، زمین گیری فانی، گدایی فانی در درگاه توست، از آنچه بر تو مخفی نیست به تو شکایت دارد، عنایت کن او را از در خانه رحمت مران.

۴ - امام صادق علیه السلام می فرماید:

حضرت باقر علیه السلام بر پدر بزرگوارش امام سجّاد علیه السلام وارد شد، او را در عبادت آن چنان دید که از کسی سابقه نداشت: از بیداری زیاد رنگش زرد شده و گویی از شدت گریه چشمش سوخته بود و پیشانی مبارکش از زیادی سجود زخم آورده و از کثرت قیام قدمش ورم داشت. حضرت باقر علیه السلام چون این حالات را دید نتوانست از گریه خودداری کند. امام سجّاد علیه السلام در فکر بود، ناگهان به فرزندش رو کرد و فرمود:

این اوراقی که عبادات امام علی علیه السلام بر آن ثبت است بیاور، برای آن جناب اوراق را آوردم، کمی از آن را خواند سپس با ناراحتی زمین گذاشت و فرمود: چه کسی قدرت دارد همانند علی بن ابی طالب عبادت کند؟! (۲) ۵ - شبی در حال مناجات و عبادت بود، یکی از فرزنداناش افتاد و دستش شکست، اهل خانه فریاد زدند، همسایه ها آمدند، با کمک هم طیب شکسته بندی آوردند، دست کودک را بست. چون صبح شد دست طفل را به گردنش آویخته دید، پرسید: این چه وضع است؟ حادثه را به خاطر غرق بودنش در مناجات توجه نفرموده بود، به او خبر دادند. (۳) ۶ - آن حضرت چون به مناجات و راز و نیاز و عبادت و نماز بر می خواست

ص: ۳۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۸/۴۶، باب ۵، ذیل حدیث ۷۵؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۴۸/۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۵/۴۶، باب ۵، حدیث ۶۵؛ وسائل الشیعه: ۹۱/۱، باب ۲۰، حدیث ۲۱۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۴۹/۴.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸۰/۴۶، باب ۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۰/۴.

چهره اش رنگ به رنگ می شد، قیامش برای عبادت و راز و نیاز قیام عبد ذلیل در برابر مولای جلیل بود، از خشیت حق که معلول آگاهی قلب او نسبت به حضرت ربّ العزّه بود، اعضایش می لرزید و نمازش در هر بار نماز وداع بود که گویی پس از آن دیگر مهلت نماز ندارد! (۱) این همه محصول قلب پاک و دل عرشی حضرت سجّاد علیه السلام و معرفت والای آن حضرت نسبت به مقام قدس ربّ العالمین بود.

صائب تبریزی آن بزرگ غزل سرای عرصه ادب، چه نیکو می گوید:

چرخ است حلقه در دولتسرای دل عرشست پرده حرم کبریای دل

با آن که پای بر سر گردون نهاده است بر خاک می کشد زدرازی، قباي دل

دل را به خسروان مجازی چه نسبت است دارد به دست لطف ید الله لوی دل

خود را اگر گرفت جگردار عالم است آن را که ازخرام تو لغزید پای دل

با نور آفتاب به انجم چه حاجت است با خلق آشنا نشود آشنای دل

صائب اگر به دیده همت نظر کنی افتاده است قصر فلک پیش پای دل

(صائب تبریزی)

شخصیت زین العابدین علیه السلام

اشاره

وجود مقدّس او از جانب حضرت ربّ العزّه به عنوان چهارمین اختر تابناک امامت، برای این که تمام عالمیان در همه شؤون، جنابش را برای یافتن سعادت دنیا و آخرت اسوه و سرمشق قرار دهند، انتخاب شد، همین مسئله در باز شناساندن شخصیت و عظمت حضرت در تمام جهات حیات کافی است.

خواهر زاده اش می گوید:

ص: ۳۸

به تشویق فاطمه، دختر حضرت سید الشهداء در مدار خدمت آن جناب برآمدم، هرگز در کنارش ننشستم مگر این که باب خیری به رویم باز شد، یا از خشیت آن جناب از حضرت حقّ دلم غرق خشیت شد، یا دانشی پاک و علمی با منفعت از آن منبع فیض و کرامت آموختم. (۱) ابن شهاب زهری می گوید:

بهترین فردی که از بنی هاشم یافتیم، حضرت زین العابدین علیه السلام بود. (۲) سعید بن کلتوم می گوید:

خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، سخن از وجود مقدّس امیرمؤمنان به میان آمد، امام صادق علیه السلام آن چنان که حقّ علی علیه السلام بود از آن جناب تمجید کرد و حضرتش را به بهترین صورتی که لیاقت داشت ستود، سپس فرمود:

به خدا قسم! هرگز حرامی نخورد تا عمرش پایان گرفت و از دو برنامه ای که رضای حقّ در آن بود سخت ترینش را برای عمل انتخاب می کرد. حادثه ای برای رسول خدا پیش نیامد، مگر این که آن حضرت را به عنوان تکیه گاه برای رفع حادثه خواست. جز او کسی همانند رسول خدا طاقت عبادت نداشت. به وقت عمل مانند کسی بود که بین بهشت و جهنّم است، ثواب حق را امید داشت و از عذابش خائف بود. در راه رضای حق و دوری از عذاب فردا از کارکرد روزانه و عرق پیشانی مبارکش هزار بنده در راه خدا آزاد کرد. غذای اهلش روغن و سرکه و خرمای بهم انباشته بود. لباسی جز لباس کرباس نداشت، اگر آستینش اضافه می آمد، قیچی می خواست و آن را می برید. در میان فرزندان و اهل بیتش در لباس و دانش و حکمت زندگی نظیر علی بن

ص: ۳۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۳/۴۶، باب ۵، حدیث ۵۹؛ الارشاد، شیخ مفید: ۱۴۰/۲؛ [۱] كشف الغمّه: ۸۴/۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۰۹/۷۹، باب ۴، حدیث ۱۲؛ الارشاد، شیخ مفید: ۱۴۱/۲؛ [۲] كشف الغمّه: ۹۲/۲.

الحسین علیه السلام نبود. (۱) دقت در احادیث و روایات نقل شده از آن حضرت و توجه به عمق دعاهایی که از آن جناب رسیده و نظر به اعمال و اخلاق آن چشمه فیض الهی و دریای کرامت ربّانی، نشان دهنده شخصیت ملکوتی آن اسوه فضیلت و الگوی حقیقت و سعادت است.

امام سجاد علیه السلام و برخورد با عبدالملک

زُهری می گوید:

همراه با حضرت سجّاد علیه السلام برخوردی با عبدالملک بن مروان داشتیم، آثار عبادت در چهره امام سجاد علیه السلام عبدالملک را به تعجب انداخت و برنامه حضرت با پروردگار برای او بسیار بزرگ جلوه کرد.

به حضرت عرضه داشت: از چهره ات آثار زحمت و کوشش و عبادت و بندگی سنگین آشکار است، در صورتی که عاقبت به خیری در پرونده شما ثبت است و تو پاره تن رسول خدایی، برای تو نسبت به اهل بیت و مردم زمانه فضل عظیم است، آنچه از علل برتری و دانش و بینش و ورع و دین به شما عنایت شده به احدی جز رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین: داده نشده!

عبدالملک مدح و ثنا و تعریف و تمجیدش را از حضرت قطع نکرد، تا امام سجاد علیه السلام به او فرمود: «آنچه را گفتم از من نیست، بلکه عنایت و الطاف الهی به این بنده در گاه حقّ است، جلوه ای است از تأیید و توفیق حضرت دوست؛ به من بگو با کدام قدرت و با چه قوّت به ادای شکر این همه نعمت برخیزم؟»

ص: ۴۰

رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قدر به عبادت و نماز ایستاد تا قدم هایش ورم کرد. چنان در مدار روزه قرار گرفت که آب دهانش خشک شد. به حضرت عرضه داشتند: یا رسول الله! مگر نه این است که گذشته و آینده ات بر اساس خبر حضرت حق در قرآن غرق در مغفرت است، پس این همه زحمت در عرصه عبادت چیست؟

پاسخ داد: نمی خواهید بنده شاکری باشم؟ خدا را شکر و سپاس که مرا به عبادت و اطاعت برگزید و در دایره امتحان توفیقم داد، در دنیا و آخرت سپاس را مختص او می دانم. به خدا قسم! اگر اعضایم قطعه قطعه شود و پیه چشمم به سینه ام بریزد، قدرت اقدام به عسری از اعشار یک نعمت از تمام نعمت های عنایت شده او را که شماره کنندگان از شمارشش عاجزند و حمد حامدان به آن نمی رسد، ندارم. نه به خدا قسم! ترک شکرش نکنم، به اندازه ای که روز و شب و در خلوت و آشکار مرا در این حال ببیند.

اگر حقوق واجبه اهل بیتم و خاص و عام مردم نبود و من مأمور به ادایش نبودم، هر آینه به چشم به آفرینش می نگریستم و به قلب به حضرت الله، تا وجود مقدس او بر من قضاوت کند که او بهترین حاکم است، آنگاه حضرت سجاد علیه السلام گریه کرد و عبدالملک هم به گریه حضرت گریست، سپس امام فرمود:

«چقدر فاصله است بین کسی که در طلب آخرت است و برای به دست آوردن آن می کوشد و کسی که متوجه دنیاست و برایش مهم نیست مال و مقام از کجا می آید و در آخرت هیچ نصیبی ندارد»!! (۱) صائب در هشدار به دنیاپرستان چه نیکو می فرماید:

در طلب سستی چو ارباب هوس کردن چرا راه دوری پیش داری رو به پس کردن چرا

شکر دولت سایه بر بی سایگان افکندن است این همای خوش نشین را در قفس کردن چرا

ص: ۴۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۷/۴۶، باب ۵، حدیث ۱۰؛ مستدرک الوسائل: ۱۲۵/۱، باب ۱۸، حدیث ۱۶۵.

در خراب آباد دنیای دنی چون عنکبوت تار و پود زندگی دام مگس کردن چرا

در ره دوری که می باید نفس در یوزه کرد عمر صرف پوچ گویی چون جرس کردن چرا

(صائب تبریزی)

امام سجاد علیه السلام و عبدالله مبارک

عبدالله مبارک می گوید:

به مکه می رفتم، کودکی را بین هفت تا هشت سال دیدم که سبک بال و سبک بار، به سوی حرم روان است. پیش خود گفتم: طفلی خردسال این بیابان ها را تا مکه چگونه سپری می کند. به نزدش شتافتم و بدو گفتم: از کجا می آیی؟ جواب داد: از نزد خدا. گفتم: کجا می روی؟ گفت: به سوی خدا. گفتم: این بیابان مخوف را با چه کسی طی کردی؟ گفت: با خدای نیکوکار. گفتم: راحله ات کو؟ گفت: زادم تقوی، راحله ام قدم و قصدم حضرت مولاست. گفتم: از چه طایفه ای؟ گفت:

مطلبی. گفتم: فرزند که هستی؟ گفت: هاشمی ام. گفتم: واضح تر بگو. گفت: علوی فاطمی ام. گفتم: شعر سروده ای؟ گفت: آری، گفتم: بخوان. اشعاری به مضمون زیر خواند:

«ماییم که واردان بر چشمه کوثریم؛ تشنگان لایق را از آن آب سیراب کرده و در صحرای محشر از آنان حمایت می کنیم؛ هیچ کس جز از طریق ما به رستگاری نرسیده؛ و آن کس که زادش رابطه با ماست بیچاره و بدبخت نشد؛ آن که با ایمان و عملش ما را خوشحال کرد، از جانب ما مسرور می شود و هر کس با ما به دشمنی و مخالفت برخاست، در اصل و ریشه اش خلل است و آن کس که حق مسلم ما را غصب کرد، در قیامت سر و کارش با حضرت رب العزه است»!!

او پس از خواندن آن اشعار از نظرم ناپدید شد. به مکه رفتم، حجّم را بجا آوردم.

در بازگشت، جمعی را در بیابان دیدم دایره وار نشسته اند. سرکشیدم ناگهان آن چهره پاک و با عظمت را دیدم. پرسیدم: این شخصیت والا کیست؟

گفتند: علی بن الحسین. (۱)

اخلاق و رفتار و صفات زین العابدین علیه السلام

اشاره

امام علیه السلام همچون سلف صالح و خلف پاکش از تمام محاسن و محامد اخلاقی بهره جامع داشت، از هر گونه عیب و نقصی در زمینه اخلاق و سایر شؤون حیات پاک بود.

هیچ برخورد و حادثه و مصیبتی آن حضرت را از تجلی دادن حسنات الهی باز نداشت و وی را به سیئه ای از سیئات اخلاقی آلوده نکرد.

۱ - برخورد الهی با مردی تندخو

مردی از نزدیکانش به آن حضرت دشنام داد و ناسزا گفت، حضرت جواب وی را نداد تا به بدگوییش پایان داد و رفت. آنگاه آن منبع فیض به دوستانش رو کرد و فرمود: شنیدید به من چه گفت؟ من دوست دارم مرا همراهی کنید تا پاسخ مرا به وی بشنوید.

عرضه داشتند: با تو می آییم. حضرت حرکت کرد و در حالی که قدم بر می داشت این آیه را قرائت می کرد:

وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ « (۲)

ص: ۴۳

۱- (۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۵/۴؛ بحار الأنوار: ۹۱/۴۶، باب ۵، حدیث ۷۸؛ مستدرک الوسائل: ۳۱/۸، باب ۲۱، حدیث ۸۹۹۶.

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۳۴. [۱]

و خشم خود را فرو می برند و از [خطاهای] مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

برای ما معلوم شد که حضرت کاری به دشنام دهنده ندارد. چون به در خانه آن مرد رسیدیم، حضرت فرمودند: به صاحب خانه بگویید علی بن الحسین است.

صاحب منزل در حالی که نگران تلافی بود، به در خانه آمد. حضرت به او فرمودند:

لحظاتی قبل مطالبی را درباره من گفتم، اگر در من وجود دارد، به خاطر آن از حضرت حق طلب مغفرت می کنم، اگر در من نیست و تو اشتباه کردی، برای تو عفو و بخشش می خواهم!!

صاحب خانه پیشانی حضرت سجّاد علیه السلام را بوسید و عرضه داشت: یا بن رسول الله! آنچه گفتم در تو نبود، این منم که باید مورد عفو حق قرار بگیرم. (۱)

۲ - رفتار با جذامیان

در حال سواره بر جمعی گذشت که گرفتار بیماری خطرناک و مهلک جذام بودند و کسی حاضر نبود با آنان نشست و برخاست کند!!

آنان سفره غذا انداخته و می خواستند مشغول خوردن شوند، تا حضرت را دیدند وی را به غذا خوردن با خود دعوت کردند.

فرمود: اگر روزه نبودم پیاده می شدم و کنار سفره شما می نشستم. چون به منزل رسید دستور داد غذایی مخصوص آماده کنند، سپس همه جذامیان را به خانه خواست و همراه آنان سر یک سفره نشست و از آنان بدینگونه دلجویی فرمود. (۲)

ص: ۴۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۴/۴۶، باب ۵، حدیث ۱؛ الارشاد، شیخ مفید: ۱۴۵/۲؛ [۱] اعلام الوری: ۲۶۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۵/۴۶، باب ۵، حدیث ۲؛ الکافی: ۱۲۳/۲، حدیث ۸. [۲]

بیایم همچون سید عابدان و زینت عبادت کنندگان و فخر سالکان به فریاد آنان که به فریادشان نمی رسند برسیم و دست نوازش به سر آنان که دستی به سرشان نمی کشند بکشیم و به رفع نیاز آنان که کسی به رفع نیازشان بر نمی خیزد اقدام کنیم و در این چند روزه عمر کسب معرفت و فضیلت کنیم و به اخلاق اولیای حق و عاشقان جمال و جلال آراسته گردیم.

عاشق دلباخته، حاج میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی چه نیکو می سروده:

گاهی سخن از عشق بگویند که در ره توحید بپویند بپویند

هرچند که این کام به جستن نشود رام چندان که توان جست بجویند بجویند

شَمَامَهٗ حال است که از باغ وصال است شَمَامَهٗ این باغ بپویند بپویند

ای سبز گیاهان که همه خشک خزانید این فصل بهار است بروید بروید

ای زنده تن و مرده دلان چند خموشید بر سوگ دل مرده بمویند بمویند

(میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی)

۳ - گذشت از استاندار معزول

هشام بن اسماعیل از طرف عبدالملک مروان به استانداری مدینه منصوب شد.

مقام ریاست، او را به دایرهٔ غرور و کبر و ستم و ظلم کشید، حق را ناحق کرد و هر چه در توان داشت به میدان آورد. از افرادی که از او رنج بسیار و آزار فراوان دیدند حضرت زین العابدین علیه السلام بود.

پس از مدتی از مقامش عزل شد. استاندار جدید مدینه به نام ولید، مأموریت یافت استاندار قدیم را در برابر مردم به ستونی ببندد، تا هر کس بخواهد آزارهای او

را تلافی کند بتواند!

در چنان حالی می گفت تمام وحشت من از برخورد با زین العابدین علیه السلام است؛ زیرا وی را زیاد آزار داده ام.

امام در آن هنگام به یاران و دوستانش فرمود، به هیچ وجه متعزّض وی نشوید، آنگاه به دیدن هشام بن اسماعیل رفت و فرمود: پسر عمو! از آنچه برایت پیش آمده ناراحتم، آنچه دوست داری از من بخواه که من در اجابت درخواست تو مضایقه ندارم. هشام بن اسماعیل فریاد زد:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ « (۱)

خدا داناتر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد. (۲)

۴ - احساس امنیت

وجود مقدّسش، روزی یکی از خدمتکارانش را دوبار صدا زد، از پاسخ دادن خودداری کرد. چون بار سوّم جواب داد، حضرت فرمود: صدای مرا در دوبار گذشته نشنیدی؟ عرضه داشت: چرا، فرمود: چرا جوابم را نمی دادی؟ گفت: یا بن رسول الله! از سیاست در امان بودم. امام سجاد علیه السلام زبان به شکر گشود و به پیشگاه حقّ عرضه داشت: خدا را سپاس که مملوکان من خودشان را از این بنده ربّ در امان می بینند. (۳)

۵ - توجه به فقرا

خانواده های فقیری در مدینه بودند که از وسایل زندگی و خورد و خوراک آنچه

ص: ۴۶

۱- (۱) - انعام (۶): ۱۲۴. [۱]

۲- (۲) - کشف الغمه: ۱۰۰/۲؛ بحار الأنوار: ۵۵/۴۶، باب ۵، حدیث ۵، با کمی اختلاف.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۶/۴۶، باب ۵، حدیث ۶؛ کشف الغمه: ۸۷/۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۷/۴.

کم داشتند تأمین می شدند، ولی نمی دانستند این همه لطف و مرحمت و این گونه مهر و عنایت از کجاست. چون زین العابدین علیه السلام شهید شد تمام آن برنامه ها به تعطیلی رسید، دانستند که منبع آن همه فیض و فضیلت حضرت سجاد علیه السلام بود! (۱)

۶ - عهده دیون

اسامه بن زید به وقت مشاهده آثار مرگ به سختی گریست. حضرت سجاد علیه السلام در حالی که ناظر وضع او بود، سبب گریه و ناله او را پرسید. عرضه داشت:

پانزده هزار درهم بدهکارم، آنچه از من می ماند خلأ قرضم را پُر نمی کند.

حضرت فرمود: تمام دیونت بر عهده من است، از گریه خودداری کن که هم اکنون به هیچ کس بدهکار نیستی. آنگاه به ادای دین او اقدام کرد و او را از سختی حقّ الناس نجات داد. (۲)

۷ - مسافر مسجد

در شبی سرد غلامی از غلامانش آن حضرت را در مسیر مسجد دید در حالی که جبه و لباس و عمامه ای از خز به سر داشت و با خوشبوترین عطر خود را زینت داده بود. عرضه داشت: مولای من! در این ساعت با این وضع و شکل کجا می روی؟ فرمود:

مسافر مسجد جدم رسول خدایم، تا برنامه ازدواج با حورالعین را برای خود فراهم آورم. (۳)

ص: ۴۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۸/۴۶، باب ۵، ذیل حدیث ۷۷؛ کشف الغمه: ۸۷/۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۳/۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۶/۴۶، باب ۵، حدیث ۸؛ الارشاد، شیخ مفید: ۱۴۹/۲؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۴۳۶/۱۳، باب ۳، حدیث ۱۵۸۳۴.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۹/۴۶، باب ۵، حدیث ۱۳؛ الکافی: ۵۱۷/۶، حدیث ۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۲۸/۵، باب ۲۳، حدیث ۶۴۱۷.

۸ - روزی حلال

برای کسب معاش اول صبح از خانه بیرون می رفت. چون به آن حضرت می گفتند: این وقت روز کجا می روی؟ می فرمود: جهت صدقه دادن به عیال-تم می روم. با تعجب عرضه می داشتند؟ صدقه، پاسخ می داد: آری، آنچه از حلال به دست می آید، صدقه حق بر بندگان است. (۱)

۹ - تسلیم محض

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

به بیماری سختی دچار شدم. پدرم امام حسین علیه السلام به من فرمود: چه میل داری؟ عرضه داشتم: میل دارم نسبت به خود برای حضرت حق، تعیین تکلیف نکنم؛ او آنچه به نفع من است از باب لطف و مهرش تدبیر می کند، من علاقه دارم در پیشگاه حضرتش تسلیم محض باشم. پدرم فرمود: آفرین، با ابراهیم خلیل هماهنگ شدی، به هنگامی که می خواستند او را در آتش بیندازند، جبرئیل به او گفت: چه حاجتی داری؟ پاسخ داد: برای حق تعیین تکلیف نمی کنم؛ او مرا کفایت می فرماید که بهترین وکیل من در تمام شؤون حیات است. (۲)

۱۰ - فرو خوردن خشم

روزی از روزها کنیزش از ابریقی گلین به روی دستش جهت وضو آب می ریخت،

ص: ۴۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۷/۴۶، باب ۵، حدیث ۳۲؛ الکافی: ۱۲/۴، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعه: ۶۷/۱۷، باب ۲۳، حدیث ۲۲۰۰۴.
۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۷/۴۶، باب ۵، حدیث ۳۴؛ الدعوات، راوندی: ۱۶۸؛ مستدرک الوسائل: ۱۴۸/۲، باب ۳۹، حدیث ۱۶۶۷.

از بی توجهی کنیز آفتابه رها شد و پیشانی حضرت را مجروح کرد!
حضرت سربلند کرد؛ کنیز عرضه داشت: خداوند عزوجل می فرماید:

وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ

و خشم خود را فرو می برند.

حضرت فرمود: خشمم را فرو خوردم.

عرضه داشت:

وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

و از [خطاهای] مردم در می گذرند.

فرمود: از تو گذشت نمودم.

گفت:

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

فرمود: برو، در راه خدا آزادی! (۱)

۱۱- در برخورد با تمسخر

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مرد هرزه ای در مدینه بود که مردم از اطوار و افعال و حرکات و اداهای او می خندیدند.

روزی در حالی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام با دو نفر از خادمانش در حرکت بود، به دنبال آن جناب آمد و قصد کرد کاری خنده دار انجام دهد؛ در برابر دیدگان

ص: ۴۹

مردم عبای حضرت را از گردن آن جناب کشید، سپس دور شد؛ دوباره آمد عبا را برداشت و فرار کرد؛ آنگاه بازگشت و عبا را به طرف آن جناب انداخت. حضرت بدون آن که به وی التفات کند، فرمودند:

این شخص کیست؟ عرضه داشتند: دلچکی است که مردم مدینه را می خندانند، حضرت فرمودند: به او بگویید: برای خداوند روزی است که در آن روز اهل باطل غرق در خسارتند. (۱)

۱۲ - واقعه ای حیرت آور

امام صاق علیه السلام می فرمایند:

حضرت سجاد علیه السلام در سفرهای خود با کسانی همراه می شدند که آن حضرت را شناسند و با آنان شرط می کرد در تمام امور، قافله را خدمت کند!

همراه با قافله ای به سفر رفت؛ از هیچ خدمتی نسبت به آنان مضایقه نفرمود.

شخصی در برخورد به کاروان، حضرت را شناخت. از اهل قافله پرسید، این انسان والا را می شناسید؟ گفتند: نه!

گفت: او حضرت علی بن الحسین علیه السلام است. به جانب حضرت هجوم بردند و دست و پایش را غرق بوسه کردند و به آن مقام بزرگ عرضه داشتند:

می خواستی دچار عذاب حق شویم! اگر تو را نمی شناختیم و خدای ناخواسته با دست و زبان به آزارت بر می آمدیم چه می کردیم! بی شک به هلاکت ابدی دچار می شدیم.

حضرت سجاد فرمودند:

من یک بار با قافله ای همفسر شدم؛ آنان مرا می شناختند؛ محض رسول خدا به

ص: ۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۸/۴۶، باب ۵، حدیث ۳۹؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۲۲۰، حدیث ۶؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۸/۴.

آنچه شایسته آن نبودم از من پذیرایی و احترام کردند؛ من به آن خاطر از کار خیر باز ماندم؛ این بار با شما آمدم که مانند گذشته گرفتار نشوم که این گونه سفر برای من محبوب تر است!! (۱)

۱۳ - محبت و عدالت

حضرت زین العابدین به وقت وفات، به فرزندش حضرت باقر علیه السلام فرمود:

با شتری که دارم بیست مرتبه به حج خانه حق رفتم و برای یک بار این حیوان را تازیانه نزد. چون شتر بمیرد، او را در زمینی دفن کن تا پیکرش نصیب درندگان نشود که رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود:

شتری که هفت بار در سفر حج به موقف عرفات قرار بگیرد، از نعمت های بهشت است و خداوند در نسلش برکت قرار می دهد. چون شتر مُرد، حضرت باقر علیه السلام بر اساس وصیت پدر عمل کرد. (۲)

۱۴ - نهایت جود و کرم

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حضرت زین العابدین علیه السلام روزی که روزه می گرفتند، امر می فرمودند گوسفندی را ذبح کنند و آن را قطعه قطعه کرده در دیگ بریزند تا پخته شود، بوی لذت بخش آبگوشت به مشامش می خورد در حالی که نزدیک افطار بود؛ دستور می داد چند عدد سینی حاضر کنند؛ غذای پخته را قسمت قسمت می کرد و می فرمود: این غذاها را در خانه فلان و فلان برسانید. آنگاه خود حضرت با قطعه ای نان و مقداری

ص: ۵۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۹/۴۶، باب ۵، حدیث ۴۱؛ عیون أخبار الرضا ۱۴۵/۲۷، باب ۴۰، حدیث ۱۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۰/۴۶، باب ۵، حدیث ۴۶؛ ثواب الاعمال: ۵۰. [۲]

خرما افطار می کردند!! (۱)

۱۵ - رسیدگی به نیازمندان

امام باقر علیه السلام می فرماید:

چون تاریکی شب همه جا را فرا می گرفت پدرم حضرت سجاد علیه السلام انبانی از چرم به دوش می گرفت، در حالی که در آن انبان مایحتاج نیازمندان را قرار داده بود، آنگاه خانه به خانه می رفت و هر کس را به مقدار نیازش کمک می فرمود، ولی به خاطر این که صورت مبارکش را می پوشاند او را نمی شناختند!!

به وقت غسل بدن شریفش، آثار به دوش کشیدن آن انبان را به صورت سیاهی پوست بر شانه مبارکش مشاهده کردند. (۲)

۱۶ - بی اعتنایی به زر و زیور دنیا

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لباسش از پشم بود و چون قصد نماز می کرد لباسی خشن می پوشید و از نماز روی فرش و تشک و جانماز خاص پرهیز داشت، سجاده اش بر زمین بود. به کوه جَبّان که در نزدیکی مدینه قرار داشت می آمد و بر سنگی سوزان قیام و قعود می نمود. آن چنان از عشق و خوف خدا در سجده های عاشقانه اش می گریست که

ص: ۵۲

۱- (۱) - الکافی: ۶۸/۴، حدیث ۳؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۱۳۴/۲، حدیث ۱۹۵۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۵/۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۲/۴۶، باب ۵، حدیث ۱۹؛ وسائل الشیعه: ۳۹۷/۹، باب ۱۳، حدیث ۱۲۳۲۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۳/۴.

چون سر بر می داشت گویی چهره مبارکش را در آب فرو برده!! (۱)

۱۷ - در کنار قرآن

امام سجّاد زین العابدین علیه السلام می فرمود:

لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحِشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ. (۲)

اگر تمام انسان های مشرق و مغرب یکجا بمیرند و جز من کسی در روی زمین نماند، به خاطر این که اهل قرآنم و انسم با این منبع فیض حق شدید است، وحشتی نخواهم کرد.

ز دل غافل مشو چون هست محبوب اندر این منزل که بر طالب نماید روی مطلوب اندر این منزل

برون از منزل دل نیست جای جلوه جانان که ما را جذبۀ او ساخت مجذوب اندر این منزل

بدانسان کز ره دل می توان پیوست با دلبر نه قاصد می کند کاری نه مکتوب اندر این منزل

از آن کام زلیخا برنیاید از مه کنعان که بر یوسف تجلی کرد یعقوب اندر این منزل

ز پشتیبانی آن آشنا گر دل قوی داری نمی گردی زهر بیگانه مرعوب اندر این منزل

(صائب تبریزی)

ص: ۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۸/۴۶، باب ۵، حدیث ۱۰۴؛ [۱] الدعوات، راوندی: ۳۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۷/۴۶، باب ۵، حدیث ۱۰۱؛ [۲] الکافی: ۶۰۲/۲، حدیث ۱۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۳۱/۵، باب ۲۰،

حدیث ۶۷۰۴. [۴]

سید ابن طاووس در «اقبال» از قول حضرت صادق علیه السلام روایت می کند:

چون ماه رمضان می رسید، حضرت سجاد علیه السلام هیچ یک از غلامان و کنیزان خود را سیاست نمی کرد، چون غلامی یا کنیزی خطا می کرد در ورقه ای می نوشت، فلان کس در فلان روز چنین خطایی را مرتکب شد. از آن جناب جز ادب و احترام و محبت و عنایت نسبت به غلامان و کنیزان، مخصوصاً به هنگام ماه رمضان دیده نمی شد.

چون شب آخر ماه رمضان می رسید همه را دور خود جمع می کرد، سپس کتابی که اشتباهات و گناهان آنان را ثبت کرده بود می گشود و نام هر یک را با گناهانش می خواند و می فرمود: این خطا را داشتی و من هم نسبت به آن تو را عقوبت نکردم، آیا به یاد می آری؟ عرضه می داشت: آری، یا ابن رسول الله.

وقتی از همه اقرار می گرفت در جمع آنان می آمد و می فرمود با صدای بلند دنبال من بگویید:

ای پسر حسین بن علی! پروردگارت تمام برنامه هایت را در پرونده ات ثبت کرده، همان طوری که تو اشتباهات و خطاها و کم کاری های ما را در چنین پرونده ای نوشته ای، کتابی که نزد خدا است بر ضرر تو، به حق سخن می گوید، گناه کوچک و بزرگی نیست مگر آن که در آن کتاب شماره شده، تمام اعمال را در آن روز به وسیله آن کتاب، حاضر خواهی دید، چنانکه ما در این ساعت تمام گذشته خود را در این پرونده حاضر می بینیم!!

ای پسر حسین بن علی! ما را ببخش و از ما چشم پوشی کن، چنانکه خود تو از حضرت حق امید چشم پوشی و گذشت داری و همچنان که عاشق عفو و رحمت حضرت ربّ العزّه ای و طالب رحمت آن منبع فیضی، ما را مشمول عفو و رحمت

ای پسر حسین بن علی! ذلت و خواری خود را در پیشگاه حضرت محبوب به یاد آر، آن وجود مقدسی که حکیم و عادل است و به اندازه خردلی به کسی ستم روا نمی دارد و اعمال بندگان را به میزان کشیده و با دقت محاسبه کرده و بر انجام آن شهادت می دهد. بیا در چنین شبی از ما گذشت کن و از بدی های ما چشم ببوش که خداوند فرموده:

وَلْيَغْفُوا وَيُغْفُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۱)

و باید [بدی آنان را که برای شما مؤمنان توانگر سبب خودداری از انفاق شده] عفو کنند و از مجازات درگذرند؛ آیا دوست نمی دارید خدا شما را ببامرزد؟ [اگر دوست دارید، پس شما هم دیگران را مورد عفو و گذشت قرار دهید؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است .

به همین صورت می گفت و به غلامان و کنیزان تلقین می کرد و اشک می ریخت و ناله می زد و به درگاه حضرت دوست عرضه می داشت:

خداوند! ما را امر کردی، از آنان که بر ما ستم کردند بگذریم، ما هم گذشتیم، پس تو هم از ما بگذر که تو درگذشت و عفو از همه ما اولی تری.

الهی! به ما فرمودی گدا را از در خانه خود نرانیم و اکنون خود ما به گدایی به پیشگاهت آمده ایم، عنایت را طالبیم و عطا و احسانت را خواهیم، در تمام این برنامه ها به ما منت بگذار و از این پیشگاه با عظمت ما را نا امید مکن. به همین کیفیت با حضرت حقّ مناجات می کرد و اشک می ریخت، سپس رو به جانب آنان می فرمود و می گفت:

من شما را بخشیدم، آیا شما هم مرا بخشیدید؟ من مالک خوبی برای شما

نبودم، از من سوء رفتار دیدید، آری، من مالک بدکاری هستم که مملوکِ کریمِ جواد و عادلِ محسنم.

عرضه می داشتند: آقای ما، با این که ما غلامان و کنیزان از حضرت تو جز خوبی ندیدیم، اما درعین حال از تو گذشتیم.

امام سجّاد علیه السلام می فرمود: این دعا را با من بخوانید:

خدایا، از پسر حسین درگذر، چنانکه از ما درگذشت، او را از آتش جهنّم برهان، چنانکه ما را آزاد کرد. غلامان و کنیزان این جملات را می گفتند و حضرت آمین می گفت.

سپس می فرمود: همه شما از قید غلامی و کنیزی آزادید، من شما را به عشق رسیدن به عفو حقّ و آزادی از عذاب آزاد کردم.

آنگاه روز عید فطر همه را می طلبد و به اندازه ای که پس از آزادی از بردگی محتاج مردم نباشند به آنان بذل و بخشش می فرمود.

سالی نبود مگر این که در این برنامه اقدام می فرمود و حدود بیست نفر غلام و کنیز آزاد می کرد و می فرمود: خداوند در ماه رمضان به وقت افطار هفتاد هزار هزار مستحقّ عذاب را برات آزادی می دهد و چون شب آخر شود به اندازه تمام ماه رمضان، از عذاب جهنّم می رهاشد، من دوست دارم خداوند من مرا در چنین برنامه ای ببیند، باشد که وسیله نجاتی برای من مقزّر گردد.

البته برای او فرقی نداشت که غلام و کنیز را چه زمانی خریده، آنچه برای او مهم بود این بود که شب آخر ماه رمضان آنان را آزاد کند، گر چه چند ماهی بیشتر نبود که به خدمت آن جناب درآمده بودند.

این برنامه با عظمت را هر سال تکرار می کرد، تا وقتی که به وصال حضرت محبوب و لقای جناب دوست نایل شد. (۱)

ص: ۵۶

یکی از پسر عموهای زین العابدین علیه السلام از نظر معیشت در سختی و مشقت بود.

امام سجاد علیه السلام شبانه بدون این که شناسایی شود برای او پول می برد، او هر کجا می نشست می گفت: علی بن الحسین اهل صلۀ رحم نیست، خداوند جزایش را از وی دریغ کند. امام سجاد علیه السلام می شنید و برای حفظ آبروی او تحمل می کرد. چون از دنیا رفت، پسر عمش متوجه داستان شد، از شدت غصه کنار قبر حضرت می آمد و مدت ها بر آن جناب ناله و ندبه داشت! (۱)

۲۰ - برخورد با ناسزا

روزی با غلامانش از راهی می گذشت، مردی به آن حضرت ناسزا گفت. غلامان به سوی او هجوم کردند، حضرت فرمود: دست نگاه دارید. خودش روبه روی آن مرد آمد و فرمود: آنچه از ما بر تو پوشیده است خیلی بیش از آن است که می دانی، اگر نیازی داری بگو تا برآورده کنم. آن شخص خجالت کشید، حضرت عباى خود را به او داد و دستور فرمود هزار درهم به او پردازند. آن مرد پس از آن می گفت:

شهادت می دهم که تو از اولاد انبیایی. (۲)

۲۱ - بردباری

برای حضرت زین العابدین علیه السلام مهمان رسیده بود. غلام حضرت در آوردن غذای گرم در یک سینی بزرگ عجله کرد، سینی از دستش رها شد و از بالای پله ها

ص: ۵۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۰/۴۶، باب ۵، حدیث ۸۸؛ کشف الغمه: ۱۰۷/۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۵/۴۶، باب ۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۷/۴.

به سر یکی از فرزندان حضرت فرود آمد و او را از بین برد. امام در حالی که غلام در اضطراب سختی قرار داشت فرمودند: برو در راه خدا آزادی، تو در این برنامه عمدی نداشتی! (۱)

۲۲ - اسوه فضیلت

امام باقر علیه السلام می فرماید:

پدرم خادمش را دنبال کاری فرستاد و او در آن کار، کندی به خرج داد؛ حضرت یک تازیانه به غلام زد، غلام گفت: الله، ای پسر حسین! به من در کار رجوع می کنی، تازیانه هم می زنی! حضرت گریه کرد و فرمود:

ای محمد بن علی پسر عزیزم! کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و دو رکعت نماز بخوان و بگو: خدایا در روز قیامت از علی بن الحسین بگذر. آنگاه رو به غلام کرد و فرمود: برو در راه خدا آزادی.

ابو بصیر می گوید: به حضرت عرضه داشتم: آیا آزادی، کفاره یک ضربه تازیانه است؟ امام پاسخ نگفتند. (۲)

۲۳ - برکتی عجیب از دو قرص نان

شیخ صدوق رحمه الله از قول زهری می گوید:

خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام بودم، مردی از یاران حضرت وارد شد، امام به او فرمودند: چه خبر؟ عرضه داشت: فعلاً خبر خود را باز گویم، چهارصد دینار بدهکارم، در برابرش برای پرداخت دیناری ندارم، عائله ام سنگین است، از عهده خرجشان بر نمی آیم. امام سجاده علیه السلام بلند بلند گریه کرد. به حضرت عرضه داشتم:

ص: ۵۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۶/۴۶، باب ۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۸/۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۲/۴۶، باب ۵، حدیث ۷۹؛ کتاب الزهد، حسین بن سعید: ۴۳، حدیث ۱۱۶. [۱]

گریه برای مصایب و شداید است. حاضران در مجلس هم همان را گفتند.

امام فرمود: چه مصیبتی بزرگتر از این که انسان خلأ زندگی برادر مؤمنش را ببیند و امکان جبرانش نباشد، سختی و فاقهٔ مسلمان را بنگرد و قدرت رفع آن را نداشته باشد. مجلس تمام شد، مخالفانی که از آن جلسه خبر شدند، زبان به طعنه گشودند که چقدر عجیب است! اینان ادعا دارند که آسمان و زمین در مدار اطاعتشان هستند و خداوند خواستهٔ آنان را در هر زمینه ای اجابت می کند، با این همه به عجز از اصلاح وضع نزدیکترین دوستشان اقرار می کنند!

مرد پریشان، آن یاوه ها را شنید، به محضر مقدّس امام شرفیاب شد و عرضه داشت: طعنهٔ دشمن از فقر و فاقه ام بر دوش جانم سنگین تر است. امام فرمودند:

خداوند برای کارت ایجاد گشایش کرده. خادمهٔ خود را صدا زدند و فرمودند:

افطاری و سحری مرا بیاور، دو قرص نان جوین که از خشکی قابل خوردن نبود آورد، حضرت فرمود: این دو قرص نان را ببر که خداوند خیر و فرج تو را در این دو نان قرار داده. مرد آن دو قطعه را گرفت و در حالی که نمی دانست برای قرض و سختی وضع عیالش چه کند و شیطان وی را وسوسه می کرد که این دو قرص نان چه مشکلی حل می کند، وارد بازار شد. ماهی فروشی را دید که ماهی رنگ پریده ای برایش مانده، آن ماهی را به یک قرص نان معامله کرد، سپس به نمک فروشی رسید و نان دیگر را به مقداری نمک عوض کرد، آنگاه به خانه آمد، چون شکم ماهی را باز کردند دو لؤلؤ گران قیمت از شکم ماهی درآمد. خدا را شکر کردند و در نشاط و سرور غرق شدند. در این وقت در خانه را کوفتند، چون به در خانه آمد ماهی فروش و نمکی بودند، دو قرص نان را پس دادند و گفتند: ما را قدرت بر خوردن این دو نان جوین نیست نان از آن تو، ماهی و نمک هم بر تو و اهل و عیالت حلال!

چون ماهی فروش و نمک فروش گذشتند، خادم زین العابدین آمد و گفت: ای مرد، خداوند برای تو گشایش داد، امام سجّاد فرمود: آن دو قرص نان را برگردان که

غیر از ما کسی قدرت خوردن این گونه طعام را ندارد!!

آن مرد دو لؤلؤ را فروخت، قرضش را ادا کرد و مایه ای برای خرج خانه فراهم آورد.

مردم دوباره به یاوه گویی پرداختند که این چیست و آن کدام است. یکجا از رفع رنج وی عاجز است، جای دیگر این گونه وی را بی نیاز می کند! چون به حضرت خبر رسید، فرمود: این یاوه ها را درباره رسول خدا هم می گفتند که چگونه در یک شب از مکه به بیت المقدس رفته و آثار انبیا را در آن جا مشاهده نموده، در حالی که بین مکه و مدینه که راهی نزدیک است بیش از دوازده روز راه است چه رسد به مکه و بیت المقدس و الله! مردم به وضع ما جاهلند، نمی دانند که مراتب رفیعه از طریق تسلیم و رضا و عدم چون و چرا در کار حق به انسان می رسد.

اولیای الهی آن چنان در محن و مکاره صابرند که کسی به پای آنان نمی رسد، از این روی خداوند مهربان تمام درهای عنایت را به روی آنان باز فرموده و در هر حال عاشقان خدا جز آنچه خدا می خواهد نمی خواهند. (۱)

مستغنی است از همه عالم گدای عشق ما و گدایی در دولت سرای عشق

عشق و اساس عشق نهادند بر دوام یعنی خلل پذیر نگردد بنای عشق

آنها که نام آب بقا وضع کرده اند گفتند نکته ای زدوام و بقای عشق

گو خاک تیره زرکن و سنگ سیاه، سیم آن کس که یافت آگهی از کیمیای عشق

پروانه محو کرد در آتش وجود خویش یعنی که اتحاد بود انتهای عشق

(وحشی بافقی)

ص: ۶۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰/۴۶، باب ۳، حدیث ۱؛ الأملی، شیخ صدوق: ۴۵۳، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۴۵۴/۲۵، باب ۱۰، حدیث ۳۲۳۴۰.

هشام بن عبدالملک به حج آمد، ازدحام جمعیت مانع از این شد که به حجرالاسود دست بزند و آن سنگ پر قیمت را استلام کند، بر بالای بلندی قرار گرفت تا اهل شام، آن نوکران جیره خوار و بدبخت، وی را طواف دهند. در این بین حضرت زین العابدین علیه السلام رسید، چون به محل حجر نزدیک شد، مردم از هیبت و عظمت حضرت راه را باز کردند و امام بدون مزاحمت به استلام حجر نایل شد.

مردی از اهل شام از هشام پرسید: این آقا کیست؟ پاسخ داد: نمی دانم، فرزاد فریاد زد من او را می شناسم. مرد شامی پرسید کیست؟

فرزاد قصیده بسیار عالی خود را همان جا انشا کرد که مضمونش را از قول جامی در سطور زیر می خوانید:

پور عبدالملک به نام هشام در حرم بود با اهالی شام

می زد اندر طواف کعبه قدم لیکن از ازدحام اهل حرم

استلام حجر ندادش دست بهر نظاره گوشه ای بنشست

ناگهان نخبه نبی و ولی زین عبّاد، بن حسین علی

در کسای بها و حله نور بر حریم حرم فکند عبور

هر طرف می گذشت بهر طواف در صف خلق می فتاد شکاف

زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی ز خلق راه و گذر

شامی کرد از هشام سؤال کیست این با چنین جمال و جلال

از جهالت در آن تعلل کرد وز شناسایش تعاهل کرد

گفت شناسمش ندانم کیست مدنی یا یمانی یا مکی است

بوفراس آن سخنور نادر بود در جمع شامیان حاضر

گفت من می شناسمش نیکو وز چه پرسى به سوى من کن رو

آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقییس و خیف و منا

حرم و حلّ و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم

مروه، مَسعی، صفا، حجر، عرفات طیبه، کوفه، کربلا و فرات

هر یک آمد به قدر او عارف بر علو مقام او واقف

قرّه العین سید الشهداست غنچه شاخ دوحه (۱) زهراست

میوه باغ احمد مختار لاله راغ (۲) حیدر کزار

(جامی)

هشام از این مدح دچار خشم شدید شده و پس از توهین به فرزددق وی را در محلی بین مکه و مدینه حبس می کند و حقوقش را از بیت المال قطع می نماید.

زین العابدین علیه السلام در برابر این محبت، دوازده هزار درهم برای شاعر می فرستد و از کمی آن عذرخواهی می کند. شاعر آزاده و بی طمع از قبول آن ابا کرده و در پاسخ می گوید: من سر ارادت و صدق و صفا و وفا و محبت به آستان شما سرودم و این مدح را محض اظهار حق و حقیقت گفتم نه برای درم و زر، لکن اصرار حضرت و جود و کرم آن منبع خیر و دلایلی که از جانب حضرت سجّاد علیه السلام اقامه می شود او را وادار به قبول می کند. (۳) ملّا محمّد تقی مجلسی پدر صاحب «بحار الأنوار» در شرح «من لایحضره الفقیه» حکایت شیرین زیر را در رابطه با این قصیده نقل می کند:

شخصی در یکی از جلسات جامی نقل کرد که: زنی، فرزددق شاعر را در عالم رؤیا دید، از حال وی جو یا شد، فرزددق گفت: به سبب قصیده ای که برای اظهار حق

ص: ۶۲

۱- (۱) - دوحه: درخت تناور، درخت بزرگ و پرشاخ و بال و پرسایه.

۲- (۲) - راغ: مرغزار، دامن کوه.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۲۴/۴۶، باب ۸، حدیث ۱۷؛ مستدرک الوسائل: ۳۸۳/۹، باب ۹، حدیث ۱۱۱۳۳؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۹/۴.

گفتم، حق تعالی مرا بخشید. جامی گفت: سزاوار است خداوند مهربان همه عالمیان را به برکت آن قصیده پیامرزد! (۱)

حقیقت دعا

اشاره

«صحیفه سجادیه»، حاوی با ارزش ترین و پرمفعت ترین دعاها و مناجات ها در پنجاه و چهار عنوان است.

صحیفه، به پیروی از قرآن مجید و دیگر کتاب های آسمانی که از جانب حق بر انبیا نازل شده، این تابلوهای زنده و زیبا را به وجود آورده است.

صحیفه، بنایی را که انبیا و اولیا و عاشقان و عارفان از دعا و مناجات ساخته اند، کامل کرده و بنیان دعا را استحکام بیشتر بخشیده است.

صحیفه، علاوه بر این که از انسان، مناجات کننده ای پرشور، عاشقی دلسوز و عارفی شوریده به وجود می آورد، یک دوره کامل از مسائل عالی الهی، معارف ربّانی، قوانین اصولی، قواعدی سعادت بخش، برنامه هایی سلامت آور تعلیم می دهد.

دعا، حقیقتی است که باید نشان آن را در صحف آسمانی و کتب ادعیه و جوامع حدیث جستجو کرد.

دعا، واقعیتی است که در تام شئون ذره ذره اجسام و عناصر و موجودات عالم طبیعت و کشور غیب و شهود، حکومت دارد و از این راه تمام موجودات هستی، از مبدأ آفرینش در دو مرحله مادی و معنوی تغذیه می کنند.

اگر دعا نبود، ادامه حیات مهمانان هستی امکان نداشت که موجودیت تمام موجودات و ظهور همه کاینات و وجود تمام عالمیان از برکت دعاست.

آن عامل با عظمتی که باعث رساندن فیض از منبع لطف، به تمام جهانیان است

ص: ۶۳

دعا است.

غفلت از حقیقت دعا

گروهی می گویند:

دعا تعیین تکلیف برای خداست و این برنامه از هر کس تحقق یابد، جسارت به پیشگاه حق است و عین بی ادبی نسبت به ساحت قدس حضرت محبوب.

او وجود مقدّسی است که به تمام نیازهای درونی و برونی موجودات آگاه است و هر آنچه به مصلحت آنان است انجام می دهد و هیچ نیازی به تعیین تکلیف برای او نیست.

به نظر می رسد، اینان که با چهره ای مخصوص و ژستی خاص این سخنان را می گویند، از دو نکته غافلند:

اول: از دستور خداوند بر دعا و وجوب آن در قرآن بی اطلاعند.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ « (۱)

و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی خوار و رسوا به دوزخ در آیند.

در این آیه شریفه به مسأله دعا امر فرموده و استجاب آن را وعده حتمی داده و متکبر از دعا را اهل جهنم دانسته است.

دوم: از معنا و مفهوم لغت دعا بی خبرند؛ زیرا دعا تعیین تکلیف از مقام مادون نسبت به مقام مافوق نیست، بلکه مفهوم دعا عبارت از درخواست فقیر و گدا از ذات غنی و کریم و رحیم است و چنین حالتی هیچ گونه منافاتی با عقل و منطق و

ص: ۶۴

شرع و عرف ندارد.

گروهی دیگر می گویند:

خداوند بزرگ با قلم قضا و قدر، آنچه را باید، بر بندگان مقرر فرموده و هیچ تغییری در سرنوشت انسان از ابتدای ولادت تا لحظه مرگ معقول نیست و آنچه بر اراده او گذشته، همان خواهد شد و دعا امری بی معنا و مسأله ای بی مفهوم و کاری بدون نتیجه است.

به اینان باید گفت:

مسأله دعا از چهارچوب قضا و قدر خارج نیست و ثمرات و نتایج این حرکت مثبت و معقول عبد، بر لوح قضا و قدر گذشته و به وسیله دعا و الحاح و زاری و تضرع، به بنده حق می رسد.

و به عبارت دیگر: بسیاری از برنامه های دنیا و آخرت عبد که به صلاح اوست و آنچه در سعادت ابدی او نقش دارد، برابر با مشیت و اراده حضرت دوست به زلف دعا گره خورده و این انسان است که به دستور حق باید برای درخواست واقعیت ها و علل سعادت و بسط رزق مادی و معنوی به دعا برخیزد، تا پس از آن به نتایج لازم برسد.

مگر نه این است که تمام انبیا و ائمه و اولیا و عاشقان و عرفا و صلحا بهترین لحظات شیرین عمر خود را به مناجات و دعا و زاری سپری کردند و از این راه به صلاح دین و دنیا و آخرت و عقبی رسیدند؟

بسیاری از علل رشد و کمال بندگان، چه در جهت مادی و چه در مرحله معنوی بر اراده حق گذشته که به شرط دعا به آنان عنایت شود و به همین خاطر در آثار اسلامی به مسئله دعا اصرار فراوان شده و از دعا به عنوان مرکب رساننده عبد بر سر خوان عنایت مادی و معنوی حضرت حق یاد کرده اند، بنابراین اگر کسی به دعا و مناجات و راز و نیاز و درخواست های مادی و معنوی از پیشگاه حق اقدام کند به

بسیاری از آنچه عطایش به وسیله دعا مقرر شده خواهد رسید و اگر در این امر مهم کاهلی یا تکبر نماید به چاه محرومیت درافتد و از عنایت و الطاف دوست ممنوع گردد.

عجیب این است که خود این ایراد کنندگان، تمام صحنه هستی را میدان اسباب و وسائط و علل و روابط می دانند و از این نکته مهم در باب دعا غافلند که دعا برای رساندن انسان به منظور و مطلوب از نیرومندترین وسایل و اسباب و از قوی ترین علل و وسائط است و کجای این حقیقت با قضا و قدر و امور الهیه و نقشه ها و تدابیر حضرت حق منافات دارد؟

دعا در حقیقت، عین قضا و قدر و متحد با نقشه و تدبیر حق و اصلی متقن و حقیقتی الهی و واقعیتی ربّانی است و در چهارچوب هستی همراه با نتایج و ثمراتش همچون علت و معلول و شرط و مشروط است، به این معنی که گویی از جانب حق به عبد گفته شده: آنچه از برنامه های مادی و معنوی در حدود مصلحتت بخواهی، در خزانه من برای تو موجود است، ولی آنها را باید به وسیله و واسطه دعا به دست آوری.

دعای بنده واقعی

در معارف اسلامی آمده است:

خداوند مهربان دعا و مناجات و صدا و ناله عبد را دوست دارد، دعا کننده چون پیشانی مذلت به پیشگاه عزت ساید و زمانی که گهر اشک بر دامان چهره بارد، ابر رحمت به حرکت آید و ابواب خزانه غیب با نیروی کلید دعا گشاده گردد و آنچه مطلوب و مقصود گدای در گاه است دیر یا زود عنایت شود.

آنهايي که تصوّر می کنند، آرامش روحی و سکون قلبی و علاج مشکلات متکی به تجهیزات مادی است، اشتباه می کنند؛ زیرا تجربه چندین هزار ساله تاریخ نشان

داده این تصوّر واقعیت خارجی و حقیقت عینی ندارد. آن نیرویی که با هزاران دلیل علمی و منطقی و تجربه های فراوان ثابت کرده و کلید آرامش و حلّ مشکلات است، اتّصال قلبی به مبدأ هستی و راز و نیاز با حضرت او در تمام اوقات زندگی است.

انسان با توجّه به معشوق حقیقی عالم یعنی پروردگار حکیم، عادل، مهربان، رحیم، کریم، قادر، عزیز، لطیف و با راز و نیاز به درگاه او می تواند بر اضطراب، تشویش، نگرانی و سردرگمی و رنج و محنت و شدّت فایق آید.

زرق و برقی که مردم دنیا به آن گرفتارند نقطه اتکا نیست. اگر روزی این زرق و برق و این مادیات گذرا، چهره از انسان برتابد و آدمی را در امواج حوادث و تنهایی رها سازد، انسان مادیگر چه خواهد کرد و در آن وقت اعتمادش بر چه خواهد بود؟

مادیگران تاریخ نشان داده اند که در آن حالت به چاه یأس و ناامیدی و غم و اندوه و ترس و وحشت و پوچی و هیچی فرو رفته، آن زمان چاره ای جز دچار شدن به مرگ و نیستی و یا گرفتار آمدن به امراض روانی و عصبی ندارند.

زرق و برق دنیا و امور مادی اگر ابزار و وسیله ای در راه اطاعت حقّ و راز و نیاز با حضرت محبوب باشد، نه این که حادثه و بلایی پیش نمی آورد بلکه روز به روز به یقین و آرامش و به راحت و سکون قلب و به راحت و امتیّت درون می افزاید.

از انبیا و ائمه و اولیا و عشاق حضرت حقّ در تمام مراحل زندگی زبان و جان و لسان قلبشان مترنّم بود به ذکر:

رِضاً بِقَضَائِكَ وَتَسْلِيماً لِأَمْرِكَ. (۱)

به قضایات خشنود و در برابر فرمانت تسلیمم.

چهارچوب مادیات تنها و جدای از معنویت محصولی جز آلام روحی و

ص: ۶۷

اضطراب و تشویش نداشته و ندارد. دانش بشری برای درمان دردهای جسمی، هزاران داروی متنوع ساخته، ولی برای تسکین آلام روحی و ناراحتی خاطر کاری نکرده و کاری هم از دست او بر نمی آید. داروی دردهای درون در داروخانه وحی است که به وسیله سفیران الهی ابواب این داروخانه به روی تمام مردم تاریخ گشوده شده و هر کس هر نوع دارویی را برای رفع نگرانی های باطنی و ظاهری بخواهد، می تواند در آن داروخانه بیابد.

مسأله ایمان و اتکای به حق و دعا و مناجات و راز و نیاز با حضرت بی انباز آن قدر مهم است که دانشمندان و روانشناسان این زمان، حتی آنان که در سیطره مکاتیب غیر اسلامی به سر می برند، معتقدند که آلام روحی و هیجانات خارجی می تواند بدن انسانی را تحت الشعاع قرار داده و موجب بیماری زایی گردد، چون زندگی روزمره کنونی همواره با نگرانی ها و اضطراب، مشقت و سنگینی فشار روحی توأم است، لذا می تواند روی دستگاههای مختلف بدن اثر کرده موجب ناراحتی آنها گردد.

آنان معتقدند که تنها روزنه ای که می تواند آلام و ناراحتی ها را از بدن آدمی خارج ساخته و یا آنها را خنثی نماید، داشتن ایمان به خدا و اعتقاد به مبدأ هستی و قدرت مافوق قدرت هاست.

آری، تنها نیرویی که می تواند انسان را بر تمام مشکلات پیروز کند، پیوند با حضرت او و راز و نیاز و مناجات با آن منبع فیض و قدرت بی نهایت در بی نهایت است.

به حقیقت عامل پیروزی انسان بر رنج ها و تخفیف دهنده نگرانی ها، ارتباط با محبوب هستی است، محبوبی که زندگی در رابطه با او شیرین و آرام و همراه با امتیّت خواهد گذشت.

راهروان راه و سالکان منزل عشق، چون با مصیبت و مشکلی روبرو شوند، از

نیروی عشق خود به حضرت دوست کمک خواسته و در فضای بسیار عالی توّسل به جناب او و راز و نیاز با حضرتش، برق امید در قلبشان تجلّی می کند و در سایه روشنایی آن برق می یابند که آن قدرت مافوق قدرت ها، مشکل را حلّ و گره را باز خواهد کرد. این اندیشه حرارت آنها را در اتّصال به حضرت حقّ بیشتر کرده و سبب شکستن موج آلام و اضطرابات شده و از شکنجه شدن اعصاب و روان و بدنشان در زیر بار سنگین مشکلات و مصایب و حوادث سختی که از عوارض چهارچوب مادّی است، مصون می ماند.

ولی آنان که از این صحنه با عظمت معنوی دورند و رابطه ای با مبدأ هستی ندارند و در وادی نورانی و شفافبخش دعا و مناجات نیستند و راهی به راز و نیاز ندارند، بلکه از اتّصال به حقّ و روی آوردن به پیشگاه او و دعا و مناجات تکبر می ورزند، عوامل نگرانی و آلام و اضطرابات و رنج ها و مصایب درون و برون آنان را ضربه زده و تمام وجودشان را به سوی هلاکت و نیستی سوق می دهد.

ویلیام جیمز که از زمره دانشمندان با انصاف و در حدّ خود متوجّه به بعضی از حقایق است، در قطعه ای زیبا در نشان دادن نقش ایمان و خطر عدم آن چنین می گوید:

ایمان یکی از قوایی است که بشر به مدد آن زندگی می کند و فقدان کامل آن در حکم سقوط انسان است. (۱)

شرک و سقوط انسان

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ

ص: ۶۹

۱- (۱) - «آرامش روانی و مذهب» با اندکی تلخیص و تغییر در عبارت.

و هر کس به خدا شرک ورزد، گویا چنان است که از آسمان سقوط کرده و پرندگان [شکاری] او را می ربایند، یا باد او را به جایی دور دست می اندازد.

در تفسیر «نمونه» در ذیل این آیه به توضیح زیبای زیر برمی خوریم:

«آسمان در آیه شریفه کنایه از توحید است و انتخاب معبودی غیر حق سبب سقوط از این آسمان می گردد. طبیعی است در این آسمان ستارگان می درخشند و ماه و خورشید می تابند. خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست حدّاقلّ همانند ستاره درخشانی است.

ولی وقتی انسان از این مرحله بلند معنوی و علوّ و رفعت سقوط کند گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می گردد: یا در وسط راه، قبل از آن که به زمین سقوط کند طعمه پرندگان لاشخور می گردد؛ و به تعبیر دیگر: با از دست دادن این پایگاه مطمئن، در چنگال هوا و هوسهای سرکش گرفتار می شود که هر یک از آنها بخشی از هستی او را می ربایند و نابود می کنند؛ و یا اگر از دست آنها جان به سلامت ببرد، به دست طوفان مرگباری می افتد که او را در گوشه ای دوردست آن چنان به زمین می کوبد که بدنش متلاشی و هر ذره ای از آن به نقطه ای پرتاب می شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته.

بدون شک کسی که از آسمان سقوط می کند قدرت تصمیم گیری را از دست می دهد، با سرعت و شتابی که هر لحظه فزونی می گیرد به سوی نیستی پیش می رود و سرانجام محو و نابود می گردد!!» (۲).

ص: ۷۰

۱- (۱) - حج (۲۲) : ۳۱. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۹۵/۱۴ - ۹۶، [۲] ذیل آیه ۳۱ سوره حج.

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید:

وَأَدْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِاللُّدْعَاءِ. (۱)

گرفتاری های پی در پی و ممتد را با دعا و درخواست دور نمایید.

هم اکنون پس از گذشت صدها سال از این جمله حکیمانه، دانشمندان بزرگ جهان، هیجانانگیز ممتد را عامل بیماری زایی می دانند.

از نظر بالینی و تجربی مسلم شده است که محرکات هیجانی پی در پی و متوالی در افراد مستعد می تواند به بیماریهای عضوی منجر شود!

در هر صورت، دعا و راز و نیاز عامل مؤثری در پیشگیری از بسیاری از امراض و هم داروی بسیار پر قدرتی برای علاج قسمتی از آلام و دردها و مصایب است.

حضرت زین العابدین علیه السلام پنجاه و هفت سال عمر خود را در میدانی از بلاها و خطرها و آلام و مصایب و شداید گذراند. دو سال آخر حکومت حضرت مولی المومنین علیه السلام را که همراه با طوفان جنگ صفین و نهر روان و جنایات بی شمار بنی امیه بود درک کرد، سپس در مرکز حوادث بسیار سخت ده ساله عمر عمویش امام مجتبی علیه السلام بود. آنگاه با آلام و رنج ها و سختی های ده ساله آخر عمر پدر بزرگوارش سیدالشهداء علیه السلام روبرو شد و بقیه عمر خود را پس از حادثه عجیب کربلا- و اسارت اهل بیت به مدت سی و پنج سال در حوزه ای از سختی های ناگوار و مصایب بی شمار و مظالم سخت و اعمال ناپسند حکام مروانی گذراند، ولی در تمام آن مدت که مساوی با ولادت تا شهادت حضرتش بود، از هیجانانگیز عصبی و آلام شکننده درونی و امراض خطرناک عضوی و بدنی در امان بود، چرا که تمام

ص: ۷۱

لحظات عمرش را با تکیه بر حقّ و اتّکال به حضرت ربّ و دعا و مناجات و راز و نیاز و خدمت به بندگان پروردگار گذراند و تمام امواج بلا را با قدرت دعا و قوّت عبادت و ناله های جانسوز سحر شکست و در طوفان آن همه حادثه و بلا به پیشگاه حضرت حق عرضه می داشت: «خدایا! مرا چون کسی قرار ده که عمرش را دراز و کردارش را نیکو گردانیده ای». (۱) وحشی بافقی به پیشگاه حضرت محبوب از باب راز و نیاز و مناجات و دعا عرضه می دارد:

خوشا حال دل آن کس در این کوی که چوگان تو می گرداندش گوی

فلک گوی سر میدان آن است که گویش در خم آن صولجان (۲) است

به چوگان هوا داریم گویی هوس گرداندش هر دم به سویی

بکش از دست، چوگان هوا را شکن بر سر، هوا جنبان ما را

ببر از ما هوا را دست بسته که ما را سخت دارد سرشکسته

هواهایی که آن ما را بُتاند بهشت جسم و دوزخ تاب جانند

دلِ چون کعبه را بتخانه میسند حریم توست با بیگانه میسند

(وحشی بافقی)

خدانشناسی

اشاره

از آن جا که عنوان پنجاه و چهار تابلوی ارزنده «صحیفه سجادیّه» دعا است، در بخش گذشته به نحو اختصار در توضیح دعا مسائلی ذکر شد که یادآوری آن مسائل لازم می نمود. و از طرفی چون اولین دعای «صحیفه» در ارتباط با حمد و ثنای حضرت حقّ است و گروهی در طول تاریخ به عللی از جناب او که وجودش از هر

ص: ۷۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۱/۹۵، باب ۶، حدیث ۲؛ المصباح، کفعمی: ۵۹۹؛ مصباح المتهجد: ۵۹۳.

۲- (۲) - صولجان: چوگان (چوب بلند سر کجی است که در بازی گوی به کار برند).

چیزی روشن تر و عیان تر است غفلت داشتند و هم اکنون در گوشه و کنار جهان پرسه می زنند و در آینده نیز ممکن است چنین عناصری یافت شوند، لازم است بحثی در زمینه خدا شناسی به میان آید و تذکر داده شود که تمام معلّمان توحید و خدا شناسی اعم از انبیا و ائمه و اولیا و عرفا و حکما عمده ترین زحمت و رنج خود را متمرکز در اصلاح عقیده انسان نسبت به عالم آفرین نمودند، نه در اثبات و ایجاد عقیده که در تمام تاریخ چهره ای به عنوان منکر مبدأ نمی توان یافت، بلکه آنان که به عنوان منکر خوانده شده اند در حقیقت منکر اصل حقیقت و مبدأ و تکیه گاه هستی نبوده و نیستند، بلکه در مصداق اشتباه داشتند و دارند، به این معنی که می گفتند و می گویند: تکیه گاه عالم و مبدأ آن طبیعت، یا دهر یا تصادف است؛ که اگر از اینان بررسی آیا این طبیعت و دهر و تصادف که کارهای حساب شده منظمی انجام می دهد دارای شعور و اراده و اختیار و آگاهی همه جانبه است؟ اگر جواب مثبت دادند که به حضرت حق اقرار کرده اند، چیزی که هست او را به نامی خوانده اند که نام او نیست. و اگر گفتند فاقد شعور و علم و اراده و حکمت است، در حالی که تمام عناصر و آثار، نشانگر علم و شعور و حکمت و نظم و عدل و حقیقت است، جوابشان ناشی از غفلت و بی توجهی است؛ زیرا اوصافی که در آثار است و مورد تأیید آنهاست نشان دهنده حق است و آنچه در موجودات است سنن و قوانین اوست.

در هر دو صورت چنانکه در حدیث بسیار عالی مفضل کوفی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است:

صاحبان غفلت مجبور به اقرار به وجود مقدّس او هستند. (۱) دانشمندان و بزرگانی که در این زمینه مطالب بسیار مهم و مقالات فوق العاده پر ارزش و کتابهای ناب دارند، همه و همه می گویند:

ص: ۷۳

یافتن و شناختن و درک آن وجود مقدّس از سه راه میسر است:

۱ - فطرت

۲ - مطالعه و دقت در موجودات آفرینش

۳ - استدلال و حکمت عقلی

۱ - فطرت

اشاره

احساس خداجویی و خداخواهی همچون بقیه غرایز و تمایلات در وجود همه انسان ها حقیقتی غیر قابل انکار است.

اگر طفلی را به دور از غوغای حیات و علل و امور زندگی، در جایی که جز خود او و سفره پاک طبیعت نباشد قرار دهند و ذهن او جز از خود و آثار شگفت انگیز عالم خالی باشد، با اندک توجهی به این حقیقت واقف می شود که خودم باعث خودم نیستم؛ زیرا نبودم و به وجود آمدم و معقول نیست چیزی که نبوده باعث به وجود آمدن خود باشد. و همین حکم را نسبت به تمام آثاری که از قبیل خورشید و ماه و ستاره و درخت و زمین و گیاه و آنچه در دسترس فکر و حس اوست جاری می کند و به این معنا توجه می نماید که ماورای تمام این موجودات با این نظمی که دارند، دانایی قادر و حکیمی صاحب اختیار حکومت می کند که البته از پیدا کردن نام و اوصاف و واقعیت های او عاجز است و این قسمت را باید از انبیای حقّ که حقّ تعالی خود را به آنان شناسانده است تعلیم بگیرد. و این همان فطرت است و توحید ابراهیمی که سرشت هر دلی و حقیقت هر قلبی است.

حکم به این که من و تمام موجودات پدید آورنده داریم شامل خود پدید آورنده نیست؛ زیرا پدید آورنده اولاً مافوق تمام احکام جاری در آفرینش و آفریننده احکام است؛ و ثانیاً آن وجود مقدّس که قرآن مجید می فرماید:

ص: ۷۴

هیچ چیزی مانند او نیست.

ذاتش و صفات و اسمائش عین هستی است و هستی حقیقتی است که بوده و خواهد بود و ما اگر بگوییم علت هستی، هستی است معقول نیست و منطقی نمی باشد، چون هستی هست و موجد نمی خواهد و ذاتی که ذاتش هستی است مستقل از هر چیزی و منبع هر کمالی و ظهور دهنده هر موجودی است. و اگر بگوییم نیستی، علت هستی است؛ این سخن آن قدر بطلانش واضح است که نیازی به بحث ندارد. پس او، اوست و جنبش ازلی و ابدی و حاکم بر جهان خلقت و فعال مایشاء است. و به این معنای عالی، قرآن مجید ناطق است:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٢﴾

بگو: او خدای یکتاست؛ * خدای بی نیاز [همه موجودات هستی که نیازمند و عین فقرند برای رفع نیازشان روی به او کنند و از حضرتش گدایی نمایند.] * نزاده و زاییده نشده است،* و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی باشد.

در هر صورت این حسّ پر ارزش خداجویی و خداخواهی، از جانب خود او در ذات قلب انسان نهاده شده است و نوعی جاذبه معنوی است میان کانون دل و احساسات انسان از یک طرف و کانون هستی یعنی مبدأ اعلا و کمال مطلق از طرف دیگر، نظیر جذب و انجذابی که میان اجرام و اجسام موجود است. انسان بدون

ص: ۷۵

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۱۱.

۲- (۲) - اخلاص (۱۱۲) : ۱ - ۴. [۱]

آن که خود بداند، تحت تأثیر این نیروی مرموز هست؛ گویی غیر این «من» یک «من» دیگر نیز در وجود او مستتر است و او از خود نوایی و آوازی دارد.

به گفته نظیری نیشابوری:

غیر من در پس این پرده سخن سازی هست راز در دل نتوان داشت که غمّازی (۱) هست

بلبلان گل ز گلستان به شبستان آرید که در این کنج قفس زمزمه پردازی هست

تو مپندار که این قصّه به خود می گویم گوش نزدیک به هم آر که آوازی هست

(نظیری نیشابوری)

مسأله فطرت از دیرباز چه در آثار الهیه و چه در معارف انسانی مورد توجه بوده و همه متفقاً گفته اند:

همان وجود مقدّسی که آیین مکیدن مواد نافع زمین را به گیاه آموخته و دستور هجرت از گرمسیر و سردسیر را به پرندگان مهاجر داده و مکیدن پستان مادر و گریه تلخ و تبسم شیرین را در طبیعت کودک نهاده، حسّ مقدّس خداخواهی و خداجویی را در سرشت انسان قرار داده است.

مسأله به اندازه ای روشن است که دانشمندان و روانشناسان و روانکاوان قرن اخیر که قریباً از گناه و معصیت و ملامت از موج مخالفت با واقعیت ها است و این همه، معلول جنایات کلیسا و اربابان استعماری است، به این حقیقت پی برده و اعلام کرده اند:

انسان در ماورای شعور ظاهر خویش شعوری مخفی دارد، گویی در پس این «من» ظاهر «من» پشت پرده ای وجود دارد. و خلاصه به اصالت شعور باطن، ایمان

ص: ۷۶

و اعتراف دارند؛ شعور اخلاقی، شعور هنری، شعور علمی، همچنین شعور مذهب‌بی، روان انسان را اصیل و ناشی از سرشت او می‌دانند.

در این مسأله عارفان واقف و عاشقان کامل سخن‌هایی بس شیرین و حقایقی بس پر‌قیمت دارند که تمام آن حقایق و سخنان را بر محور دل که خزانه گنج فطرت است بیان داشته‌اند.

آن نقطه اصلی که راه اهل عرفان را از راه فلاسفه جدا می‌کند، همین جا است.

عرفا از آن جا که به نیروی عشق فطری ایمان و اعتقاد دارند، در تقویت این نیرو می‌کوشند و معتقدند که کانون احساسات عالی الهی قلبی را باید تقویت کرد و موانع رشد و توسعه آن را باید از میان برد و به اصطلاح باید قلب را تصفیه کرد و آنگاه با مرکب نیرومند و راهوار و سبکبال عشق، به سوی خدا پرواز نمود.

اما فلاسفه و متکلمین از راه عقل و فکر و استدلال می‌خواهند شاهد مقصود و گمشده مطلوب خود را کشف کنند. عارف می‌خواهد پرواز کند و نزدیک شود، فیلسوف می‌خواهد سر به جیب تفکر فرو برد و بیندیشد، عارف می‌خواهد ببیند و فیلسوف می‌خواهد بداند.

دانشمندانی چون الکسیس کارل، ویلیام جیمز، پاسکال ریاضی‌دان معروف، برگسون و یونگ شاگرد معروف فروید، برخلاف استادش، به این واقعیت و به این حقیقت یعنی فطرت و آثار آن اعتراف کرده و آن را حسی اصیل در وجود بشر قلمداد کرده‌اند و از مقالات و گفته‌ها و کتب آنان این معنا را می‌یابیم که ایمان به حق و توجه به صاحب آفرینش امری فطری است، چنانکه قرآن مجید به این حقیقت توجه داده است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ

اللَّهُ ذَلِكُ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ « (۱)

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار؛ ولی بیشتر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند.

و حضرت سجّاد علیه السلام در دعای اوّل صحیفه به مسأله فطرت اشاره می فرمایند:

ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعًا، وَاخْتَرَهُمْ عَلَى مَشِيئَتِهِ اخْتِرَاعًا، ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ، وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ. (۲) به قدرت و قوّت خود موجودات را آفرید و آنان را به اراده خود بدون این که از روی نمونه و مثال باشد لباس هستی پوشاند. سپس آنان را در راه اراده و خواست خویش روان گرداند و در راه محبت و دوستی و عشق خود برانگیخت.

اعتراف عالمان ماتریالیسم

در کتاب «اسلام و عقاید و آرای بشری» آمده:

بدون تردید اگر آمار دقیقی از معتقدان به مبدأ متعال برداشته شود و از مؤثرترین براهین وجود حق از آنها پرسیده شود دلیل «احساس فطری» و شعور باطن را در

ص: ۷۸

۱- (۱) - روم (۳۰) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - صحیفه سجّادیه: دعای ۱. [۲]

نخستین مرحله نام خواهند برد. اثر احساس درونی و فشار نیروی شعور باطن یا فطرت، چندان است که گاه افرادی که یک عمر تحت تأثیر عوامل مادی و یا فلسفه های مادی بوده و به الحاد و زندقه گراییده اند، عاقبت آنها را به اعتراف و تذلل در پیشگاه حضرت محبوب کشانیده است.

در این زمینه به اعترافات چند تن از سرسخت ترین فلاسفه مادی اخیر که به اصول ماتریالیسم، پابند و به زندقه و الحاد معروف بودند، تحت عنوان فلاسفه پشیمان یادآور می شویم:

فیلسوف مشهور «رئینگ» آلمانی که نخست از پیروان جدی داروین و مخالف خدا بود، بر اثر فشار مداوم همین احساس مقدس درونی و عامل فطرت، عاقبت به تألیف کتابی به نام «دنیای مخلوق است» دست زده و با یقین و خضوع تام، اعتراف کرده است که جهان را آفریدگار و خدایی است.

فیلسوف به نام دیگر «رومین» انگلیسی که نخست پدیده خدا را مولود عوامل مادی معرفی و از معتقدان سرسخت به مبانی «ماتریالیسم» بود، عاقبت همان نیروی مرموز «شعور باطن» و فطرت، او را واداشت تا بگوید:

تمام مبانی علمی و فلسفی من در باب پدیدار شدن جهان از ماده لاشعور، باطل و وجود جهان نیز بدون صانع متعال و حکیم مقتدر که احساس درونم به تحقق او گواه و حکمت های آفرینش او را تصدیق می کند، محال است و آفریدگار جهان حق است.

فیلسوف و محقق علوم طبیعی و فیزیک و شیمی «میکائیل فارادی» انگلیسی که جهان را جز مزج ترکیب های اتفافی از مواد، چیزی دیگر نمی پنداشت و به مبدأ و مدبر و پدید آورنده حکیم یا خدایی معتقد نبود و تمامی عمرش صرف در تحقیقات فیزیکی و شیمیایی شد، در یکی از روزهای سال ۱۸۷۶ که در بستر بیماری افتاده بود، در پاسخ یکی از دوستانش که از او پرسید: فارادی! به چه تحقیق و نظریه می اندیشی؟ چنین گفت:

خدا را شکر که به هیچ نظریه ای فکر نمی کنم، من به پیشگاه خداوند پیشانی

مسکنت می‌سایم و زانوی اعتراف به زمین می‌زنم، تنها به او که فطرت من و احساس و شعور باطنم و همهٔ نظامات علوم، وجود او را شهادت می‌دهند می‌اندیشم، من خدای خود را می‌شناسم و اطمینان دارم که تقصیرات و لاپائالات مرا به انکسار و عجز و توبه ام خواهد بخشید.

۲ - مطالعه و دقت در موجودات آفرینش

از آن جا که ممکن است عوامل نامساعد محیطی، قضاوت‌های ناصحیح عقل جزئی، انحرافات فکری، هجوم مکتب‌های الحادی، طوفان شهوات و غرایز خارج از حدود، بر چهرهٔ زیبای احساسات باطنی و شعور فطری، پرده‌ها در اندازد و انسان را از هدایت این عامل الهی محروم سازد و ندای فطرت آن چنان ضعیف شود که به گوش جان نرسد، اسلام عزیز حواس ظاهر را دعوت به بینش و درک محسوسات جهان و عقل را دعوت به تدبّر در نظام حکیمانهٔ هستی می‌نماید، تا از این رهگذر هم به معرفت محبوب نایل گردد، هم پرده‌های افتاده به روی فطرت کنار رود، تا انسان با هماهنگی عقل و فطرت و انصاف و چشم و گوش و درک و قلب، به وصال یار برسد و از رحمت بیکران او استفاده نماید؛ و این راه دوم خداشناسی است که به طور مفصل در توضیح جملات نخستین دعای اوّل «صحیفه سجادیه» خواهد آمد.

۳ - استدلال و حکمت عقلی

راه استدلال و برهان گرچه راهی سخت و پرپیچ و خم است و طی آن و فهماندن و فهمیدنش نیاز به مقدمات زیادی دارد، ولی بهترین و محکم‌ترین طریق خداشناسی و معرفت به حضرت ربوبی است.

قرآن مجید و معارف پرقیمت اسلامی نه این که پیمودن این راه را منع نکرده‌اند، چنانکه بعضی از کوتاه‌فکران و ضعیف‌النفس‌ها بدون توجه به این دو منبع فیض

تصوّر کرده اند، بلکه علاوه بر تشویق به این راه، قسمت مهمّی از برنامه های خود را بر همین معنای والا مبتنی کرده اند.

آیاتی که در قرآن مجید در باب توحید و معاد آمده، چه آیاتی که قول مستقیم حقّ است، چه مطالبی که از قول انبیا به صورت آیه قرآن به وسیله حضرت حقّ نقل شده، گاهی تذکر به فطرت و گاهی توجه دادن به آثار حقّ در صحنه آفرینش و گاهی استدلال و برهان محض بر وجود معاد است.

احتجاجات و مباحثی که در بهترین کتب روایی در باب توحید از پیامبر بزرگ و ائمه طاهرین علیهم السلام نقل شده حاوی همین سه طریق و به خصوص طریق برهان و استدلال است.

این که درک و فهم براهین و دلایل توحید، به خصوص دلیلی که از صغری و کبری و وسط خالی باشد، کوتاهترین و محکم ترین راه برای لمس توحید که همان راه:

یا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ. (۱)

ای که با ذات خود بر ذات خود دلالت کرده ای.

بِكَ عَرَفْتِكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ. (۲)

تو را به تو شناختم و تو مرا به خود ره نمودی.

إِعْرِفُوا اللَّهَ تَعَالَى بِاللَّهِ. (۳)

خدای متعال را به خودش بشناسید.

است راهی بس دشوار و نیاز به مقدمات بسیار زیاد ظاهری و باطنی دارد و توده مردم، سالک این راه نیستند، بلکه تجلّی توحید در عرش قلب آنان از طریق فطرت و

ص: ۸۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۹/۸۴، باب ۱۳، حدیث ۱۹؛ [۱] شرح الاسماء الحسنی: ۵۰/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۲/۹۵، باب ۶، حدیث ۲؛ [۲] إقبال الأعمال: ۶۷؛ المصباح، کفعمی: ۵۸۸. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۷۰/۳، باب ۱۰، حدیث ۷؛ الکافی: ۸۵/۱، حدیث ۱، [۴] التوحید: ۲۸۶، باب ۴۱، حدیث ۳.

توجه به آثار حق در مملکت آفرینش به نحوی ساده و آسان میسر است، قولی است که جمله عرفا و فلاسفه و متکلمین به آن اقرار دارند.

دانشمند بارع، آخوند ملا محمد نعیمای طالقانی که جامع علوم عقلی و نقلی است و یکی از علمای بزرگ و مدرّسان نامدار حوزه های شیعه در قرن دوازدهم هجری است و در فلسفه و عرفان و کلام و منطق و روایت و درایت، پهلوانی به نام است. در این مسأله که فهم توحید از طریق استدلال و برهان نیاز به مقدماتی دارد، می گوید:

«بدان که این مطلب والا و مقصد بلند پایه، یعنی درک توحید و فهم حق تنها عروه الوثقی و عمده القصوی و پایان درجات کاملین و دوردست ترین مراتب سالکین و آخرین آرزوی تشنگان شراب تحقیق و نهایت آمال مشتاقین به وصول راه مستقیم الهی است.

امّا فهم این مطالب عالیّه و مدارک متعالیه پس از تحصیل قوه قدسیّه و افاضات ربّانیّه و توفیقات سبحانیّه، نیازمند به علل و اسباب زیاد و امور کثیری است، مانند:

مهارت، عادت، ذهن درخشان، استعداد خاصّ، آراستگی به حقایق روحی پرهیزگاران و خواص از عباد حقّ، حفظ آداب شریعت در همه امور و چنگ زدن به ریسمان سنّت و ریاضت های سنگین و مجاهدت های دشوار و مرگ ارادی و دوری از زخارف دنیا و توجه تامّ و تمام به جناب حق و وصول به مراتب علیا و خالی بودن از رسوم و عادت عوام و پاک بودن از آلودگی طبیعت و شهوات و نابودی هواجس نفسانی و ریشه کن شدن حالات شیطانی و اسباب و وسایل دیگری که خداوند روزی همه ما فرماید و رسیدن به آن واقعیت ها را از باب فضل و کرمش نصیب ما نماید».

آخوند ملا نعیمای پس از این چند سطر می فرماید:

«در عین حال آنچه در این مقام عظیم و مسأله مهم گفته شده، برای آنان که

آراسته به آن مقدمات نبودند سودی جز پنهان تر شدن مطلوب و دور شدن آنان از حقیقت نداشت؛ به همین خاطر مستمع و محصلی که بدون آمادگی به شنیدن و خواندن این براهین و دلایل سنگین برخاست، به ورطه هلاکت افتاد و دست و پای جانش گم شد و از اصل مطلب و حقیقت موضوع دور افتاد. (۱) باز هم تذکر این نکته لازم است که پرهیز این شرح از ذکر براهین و دلایل سنگین علمی و فلسفی در عین این که قوی ترین و محکم ترین راه رسیدن به محبوب است، محض این معناست که اکثر خوانندگان، راهشان به حق راه فطرت و راه توجه به آثار حق در پهنه خلقت است و از این دو طریق، به درک توحید و لمس حق در حدّ وسعشان نزدیکترند.

الهی! ای صاحب آفرینش و ربّ عالمین و محبوب محبان و منظور عارفان! اگر دست گمراهان و مکتب سازان و بردگان شکم و شهوت، در کار حیات و زندگی انسان دخالت نمی کرد و این دزدان خطرناک در طول تاریخ، میهمانان کره خاک را رها می کردند و این همه پرده و حجاب بر چشم دل آنان نمی انداختند، شناختن تو این همه نیاز به غوغا و معرکه نداشت که وجود مقدّس تو به فرموده قرآن مجید، از رگ گردن به انسان نزدیکتر است. (۲) و نیز فرموده ای:

وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ « (۳)

و او با شماست هر جا که باشید.

و فرموده ای:

ص: ۸۳

۱- (۱) - اصل الأصول، ملا نعیم: ۱۰۳، فصل سوم، باب توحید الواجب تعالی و احدیته و واحدیته.

۲- (۲) - «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ ق (۵۰): ۱۶.

۳- (۳) - حدید (۵۷): ۴. [۱]

برای هر گروهی قبله ای است که خدا گرداننده روی آن گروه به آن قبله است.

پروردگارا! ما را مجذوب جذبه لطفت فرما، برای این که تو را بشناسیم، عنایت و رحمت را بدرقه راه ما کن، عقل و قلب و جان را به نورت برافروز و ما را در بهشت معرفت و عشقت مقیم کن و این شرح و تفسیری که با کمک آیات قرآن و روایات و اخبار و کلمات بزرگان و عرفان عارفان، به توفیق تو باید لباس تحقّق بیوشد، به کرم عمیمت بپذیر و در این راه سخت و طولانی، این عاجز ناتوان و درمانده نادان و امیدوار رحمت را، کمک ده.

ص: ۸۴

بسم الله الرحمن الرحيم

حَدَّثَنَا السَّيِّدُ الْأَجَلُّ، نَجْمُ الدِّينِ، بَهَاءُ الشَّرَفِ، أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَهْرِيَّارَ، الْخَازِنُ لِخِزَانِهِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ مِنْ سَنَةِ سِتِّ عَشْرَةَ وَخَمْسِمِائِهِ قِرَاءَةً عَلَيْهِ وَأَنَا سَمِعْتُ، قَالَ: سَمِعْتُهَا عَلَى الشَّيْخِ الصَّدُوقِ، أَبِي مَنْصُورٍ: مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعُكْبَرِيِّ الْمُعَدَّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ: مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّابِ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ خَطَّابِ الزِّيَّاتِ سَنَةَ خَمْسٍ وَسِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي خَالِي:

عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ الْأَعْلَمُ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مُتَوَكِّلِ الثَّقَفِيُّ الْبَلْخِيُّ، عَنْ أَبِيهِ مُتَوَكِّلِ بْنِ هُرُونَ قَالَ: لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُتَوَجِّهٌُ إِلَى خُرَاسَانَ بَعْدَ قَتْلِ أَبِيهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟ قُلْتُ: مِنَ الْحَجِّ، فَسَأَلَنِي عَنْ أَهْلِهِ وَبَنِي عَمِّهِ بِالْمَدِينَةِ، وَاخْفَى السُّؤَالَ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَبْرَأْتُهُ بِخَبْرِهِ وَخَبَرِهِمْ وَحُزْنِهِمْ عَلَى أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: قَدْ كَانَ عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِشَارَ عَلَى أَبِي بَتْرِكِ الْخُرُوجِ وَعَرَفَهُ أَنْ هُوَ خَرَجَ وَفَارَقَ الْمَدِينَةَ مَا يَكُونُ إِلَيْهِ مَصِيرٌ أَمْرِهِ، فَهَلْ لَقِيتَ ابْنَ عَمِّي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَهَلْ سَمِعْتَهُ يَذْكُرُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ، بِمَ ذَكَرْتَنِي؟ خَبَّرَنِي، قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، مَا أَحَبُّ أَنْ اسْتَقْبَلَكَ بِمَا سَمِعْتَهُ مِنْهُ، فَقَالَ: إِبَالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟ هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ، فَقُلْتُ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَنْكَ تَقْتِيلُ وَتَضْلِبُ كَمَا قَتَلَ أَبُوكَ وَضَلِبَ، فَتَعَيَّرَ وَجْهَهُ وَقَالَ: يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (١)، يَا مُتَوَكِّلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَيْدَ هَذَا الْأَمْرِ بِنَا وَجَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَالسَّيْفَ فَجَمِعَا لَنَا، وَخُصَّ بِنَا عَمَّنَا بِالْعِلْمِ وَخِيَدِهِ، فَقُلْتُ:

جُعِلَتْ فِدَاكَ أَنْتَى رَأَيْتُ النَّاسَ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيلَ مِنْهُمْ إِلَيْكَ وَ إِلَى أَبِيكَ، فَقَالَ: إِنَّ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ ابْنَهُ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ وَ نَحْنُ دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ، فَقُلْتُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَهْمُ أَعْلَمُ أَمْ أَنْتُمْ؟ فَاطْرَقَ إِلَى الْمَارِضِ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: كُنَّا لَهُ عِلْمٌ غَيْرَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ كُلَّ مَا نَعْلَمُ وَ لَانَعْلَمُ كُلَّ مَا يَعْلَمُونَ. ثُمَّ قَالَ لِي: اكْتَبْتِ مِنْ ابْنِ عَمِّي شَيْئًا؟ قُلْتُ:

نَعَمْ، قَالَ: ارْنِيهِ، فَأَخْرَجْتُ إِلَيْهِ وَجُوهًا مِنَ الْعِلْمِ وَ أَخْرَجْتُ لَهُ دُعَاةَ

ص: ٨٨

املاه عليّ ابو عبد الله عليه السلام و حَدَّثَنِي اَنْ اَبَاهُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ امْلَاهُ عَلَيْهِ وَ اخْبَرَهُ اَنَّهُ مِنْ دُعَاءِ اَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ دُعَاءِ الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ، فَنَظَرَ فِيهِ يَحْيَى حَتَّى اتَى عَلَى اٰخِرِهِ، وَ قَالَ لِي: اَتَاذَنْ فِي نَسِيخِهِ؟ فَقُلْتُ: يَا بْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَتَسِيءُ تَاذِنُ فِيمَا هُوَ عَنْكُمْ؟! فَقَالَ: اَمَّا لِاٰخِرِجَنَّ اِلَيْكَ صَحِيفَةً مِنَ الدُّعَاءِ الْكَامِلِ مِمَّا حَفِظْتَهُ اَبِي عَنْ اَبِيهِ وَ اَنْ اَبِي اَوْصَانِي بِصَوْنِهَا وَ مَنَعَهَا غَيْرَ اَهْلِهَا. قَالَ عَمِيْرٌ: قَالَ اَبِي: فَقَمْتُ اِلَيْهِ فَاقْبَلْتُ رَاسَهُ، وَ قُلْتُ لَهُ: وَ اللّٰهِ يَا بْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اِنِّي لَادِيْنُ اللّٰهِ بِحُبِّكُمْ وَ طَاعَتِكُمْ، وَ اِنِّي لَارْجُو اَنْ يُسِيءَ عِدَنِي فِي حَيَاتِي وَ مَمَاتِي بِوَلَايَتِكُمْ. فَرَمَى صَحِيفَتِي الَّتِي دَفَعْتُهَا اِلَيْهِ اِلَى غُلَامٍ كَانَ مَعَهُ وَ قَالَ: اَكْتُبْ هَذَا الدُّعَاءَ بِخَطِّ بَيْنِ حَسَنِ وَ اَعْرَضَهُ عَلَيَّ لَعَلِّي اخْفِظُهُ فَانِّي كُنْتُ اَطْلُبُهُ مِنْ جَعْفَرٍ - حَفِظَهُ اللّٰهُ - فَيَمْنَعُنِيهِ. قَالَ مُتَوَكَّلٌ: فَتَدِمْتُ عَلَى مَا فَعَلْتُ وَ لَمْ اَذْرِ مَا اَصْنَعُ، وَ لَمْ يَكُنْ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَدَّمَ اِلَيَّ اِلَّا اَدْفَعُهُ اِلَى اٰحَدٍ، ثُمَّ دَعَا بِعَيْنِيهِ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهَا صَحِيفَةً مُقْفَلَةً مَخْتُومَةً فَنَظَرَ اِلَى الْخَاتَمِ وَ قَبَلَهُ وَ بَكَى، ثُمَّ فَضَّهَ وَ فَتَحَ الْقَفْلَ، ثُمَّ نَشَرَ الصَّحِيفَةَ وَ وَضَعَ بِهَا عَلَى عَيْنِيهِ وَ اَمَرَهَا عَلَى وَجْهِهِ وَ قَالَ: وَ اللّٰهِ يَا مُتَوَكَّلُ لَوْ لَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ قَوْلِ ابْنِ عَمِّي اَنِّي اَقْتُلُ وَ اَضِلُّ لَمَا دَفَعْتُهَا اِلَيْكَ وَ لَكُنْتُ بِهَا ضَئِيْفًا وَ لَكِنِّي اعْلَمُ اَنْ قَوْلَهُ حَقٌّ اَخَذَهُ عَنْ اَبَائِهِ وَ اَنَّهُ سَيَصِحُّ فَخَفْتُ اَنْ يَقَعَ مِثْلُ هَذَا الْعِلْمِ اِلَى بَنِي اُمِّيهِ فَيَكْتُمُوهُ وَ يَدْخِرُوهُ فِي خَزَائِنِهِمْ لِاَنْفُسِهِمْ، فَاقْبِضْهَا وَ اَكْفِنِيهَا وَ تَرَبِّصْ بِهَا فَاِذَا قَضَى اللّٰهُ مِنْ اَمْرِي وَ اَمْرٍ هُوَ لِاَلْقَوْمِ مَا هُوَ قَاضٍ فَهِيَ اَمَانَةٌ لِي عِنْدَكَ حَتَّى تُوصِلَهَا اِلَى ابْنِي عَمِّي: مُحَمَّدٍ وَ اِبْرَاهِيْمَ ابْنَيْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَانَّهُمَا الْقَائِمَانِ فِي هَذَا الْاَمْرِ بَعْدِي. قَالَ

الْمُتَوَكِّلُ: فَقَبِضْتُ الصَّحِيفَةَ فَلَمَّا قُبِلَ يَحْيَى بْنُ زَيْدٍ صَبَرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَقَيْتُ أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَدَّثْتُهُ الْحَدِيثَ عَنْ يَحْيَى، فَبَكَى وَاشْتَدَّ وَجْدُهُ بِهِ، وَقَالَ: رَحِمَ اللَّهُ ابْنَ عَمِّي وَالْحَقُّهٗ بِآبَائِهِ وَاجْدَادِهِ، وَاللَّهُ يَا مُتَوَكِّلُ مَا مَنَعَنِي مِنْ دَفْعِ الدُّعَاءِ إِلَيْهِ إِلَّا الَّذِي خَافَهُ عَلَى صَحِيفَةِ أَبِيهِ، وَابْنَ الصَّحِيفَةِ؟ فَقُلْتُ: هَا هِيَ، فَفَتَحَهَا وَقَالَ:

هَذَا وَاللَّهِ خَطُّ عَمِّي زَيْدٍ وَدُعَاءُ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ: قُمْ يَا اسْمِعِيلُ فَأَتِنِي بِالِدُّعَاءِ الَّذِي أَمَرْتُكَ بِحِفْظِهِ وَصَوْنِهِ، فَقَامَ اسْمِعِيلُ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً كَانَتْهَا الصَّحِيفَةُ الَّتِي دَفَعَهَا إِلَيَّ يَحْيَى بْنُ زَيْدٍ، فَقَبَّلَهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَوَضَعَهَا عَلَى عَيْنِهِ وَقَالَ:

هَذَا خَطُّ أَبِي وَامِلَاءُ جَدِّي عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِمَشْهَدٍ مِنِّي، فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ: أَنْ رَأَيْتَ أَنْ اغْرَضَهَا مَعَ صَحِيفَةِ زَيْدٍ وَ يَحْيَى؟ فَأَذِنَ لِي فِي ذَلِكَ وَقَالَ: قَدْ رَأَيْتُكَ لِتَذَلِّكَ أَهْلًا، فَنَظَرْتُ وَ إِذَا هُمَا امْرُؤٌ وَاحِدٌ وَ لَمْ أَجِدْ حَرْفًا مِنْهَا يُخَالِفُ مَا فِي الصَّحِيفَةِ الْآخَرَى، ثُمَّ اسْتَأْذَنْتُ أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَفْعِ الصَّحِيفَةِ إِلَى ابْنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا (١)، نَعَمْ فَأَذْفَعُهَا إِلَيْهِمَا. فَلَمَّا نَهَضْتُ لِلِقَائِهِمَا قَالَ لِي: مَكَانُكَ، ثُمَّ وَجَّهَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ إِبْرَاهِيمَ فَجَاءَا فَقَالَ: هَذَا مِيرَاثُ ابْنِ عَمِّكَمَا يَحْيَى مِنْ أَبِيهِ قَدْ خَصَّكُمْ بِهِ دُونَ أَخَوَاتِهِ، وَ نَحْنُ مُشْتَرِطُونَ عَلَيْكُمْ فِيهِ شَرْطًا، فَقَالَا:

رَحِمَكَ اللَّهُ، قُلْ فَقَوْلُكَ الْمَقْبُولُ، فَقَالَ: لَا تَخْرُجَا بِهَذِهِ الصَّحِيفَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ، قَالَا: وَ لِمَ ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّ ابْنَ عَمِّكَمَا خَافَ عَلَيْهَا امْرَأً أَخَافُهُ أَنَا عَلَيْكُمْمَا، قَالَا: أَنَّمَا خَافَ عَلَيْهَا حِينَ عَلِمَ أَنَّهُ يُقْتَلُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنْتُمَا فَلَا تَأْمَنَا فَوَاللَّهِ لَأَعْلَمَنَّ أَنْكُمْمَا سَتَخْرُجَانِ كَمَا

ص: ٩٠

خَرَجَ وَ سَيِّئُتَقَاتِلَانِ كَمَا قُتِلَ. فَقَامَا وَ هُمَا يَقُولَانِ: لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. فَلَمَّا خَرَجَا قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُتَوَكِّلُ! كَيْفَ قَالَ لِمَكَ يَحْيَى أَنْ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ ابْنَهُ جَعْفَرًا دَعَا النَّيَّاسَ إِلَى الْحَيَوَةِ وَ دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ - اضِلَّحَكَ اللَّهُ - قَدْ قَالَ لِي ابْنُ عَمِّكَ يَحْيَى ذَلِكَ، فَقَالَ: يَزْحَمُ اللَّهُ يَحْيَى، أَنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اخْتَذَتْهُ نَعْسُهُ وَ هُوَ عَلَى مِئْبَرِهِ، فَرَأَى فِي مَنْامِهِ رِجَالًا يَنْزُونَ عَلَى مِئْبَرِهِ نَزْوًا الْقِرَدَةِ يَرُدُّونَ النَّاسَ عَلَى آغْصَابِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَاسْتَوَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جَالِسًا وَ الْحُزْنَ يُعْرِفُ فِي وَجْهِهِ، فَاتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْأَمَانَةِ: وَ مَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوَهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» (١) يَغْنَى بَنِي أُمَّيَّةَ، قَالَ: يَا جِبْرِيلُ أَعْلَى عَهْدِي يَكُونُونَ وَ فِي زَمَنِي؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ تَدُورُ رَحَى الْأَسِيْلَامِ مِنْ مُهَاجِرِكَ فَتَلْبِثُ بِذَلِكَ عَشْرًا، ثُمَّ تَدُورُ رَحَى الْأَسِيْلَامِ عَلَى رَأْسِ خَمْسَةِ وَ ثَلَاثِينَ مِنْ مُهَاجِرِكَ فَتَلْبِثُ بِذَلِكَ خَمْسًا، ثُمَّ لَا يَبْدَأُ مِنْ رَحَى ضَمِّ لَالِهِ هِيَ قَائِمَةٌ عَلَى قُطْبِهَا، ثُمَّ مُلْكُ الْفِرَاعِنَةِ، قَالَ: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ذَلِكَ: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَ مَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (٢) تَمْلِكُهَا بَنُو أُمَّيَّةَ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. قَالَ: فَاطَّلَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ تَمْلِكُ سُلْطَانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مُلْكُهَا طَوَّلَ هَذِهِ الْمُدَّةِ، فَلَوْ طَاوَلَتْهُمْ الْجِبَالُ لَطَاوُوا عَلَيْهَا حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِزَوَالِ مُلْكِهِمْ، وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَسْتَشْعِرُونَ عَدَاوَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ

ص: ٩١

١- (١) - اسراء (١٧) : ٦٠. [١]

٢- (٢) - قدر (٩٧) : ١ - ٣. [٢]

بُغْضَنَا، اخْتَبَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِمَا يَلْقَى أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلَ مَوَدَّتِهِمْ وَ شِيَعَتِهِمْ مِنْهُمْ فِي أَيَّامِهِمْ وَ مُلْكِهِمْ، قَالَ: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدُلُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْيَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصِيلُونَهَا وَبَسَّ الْقَرَارُ» (١) وَ نِعْمَهُ اللَّهُ مُحَمَّدٌ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ، حُبُّهُمْ إِيْمَانٌ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ، وَ بُغْضُهُمْ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ يُدْخِلُ النَّارَ، فَاسَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذَلِكُكَ إِلَى عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَا خَرَجَ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمْتَهُ الْبَلِيَّةُ وَ كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَ شِيَعَتِنَا. قَالَ الْمُتَوَكَّلُ بْنُ هُرُونَ: ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيٌّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَدْعِيَةَ وَ هِيَ خَمْسَةٌ وَ سِتُّونَ أَبًا، سَقَطَ عَنِّي مِنْهَا أَحَدٌ عَشَرَ أَبًا، وَ حَفِظْتُ مِنْهَا ثِنْتَيْنِ وَ سِتِينَ أَبًا. وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ قَالَ: وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ابْنِ رُوزِبَةَ أَبُو بَكْرٍ الْمَدَائِنِيُّ الْكَاتِبُ نَزِيلُ الرَّحْبَةِ فِي دَارِهِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُسْلِمِ الْمُطَهَّرِيِّ، قَالَ:

حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عُمَيْرِ بْنِ مَتْوَكَّلِ الْبَلْخِيِّ، عَنْ أَبِيهِ الْمُتَوَكَّلِ بْنِ هُرُونَ، قَالَ: لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِتَمَامِهِ إِلَى رُؤْيَا النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الَّتِي ذَكَرَهَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ - صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - وَ فِي رِوَايَةِ الْمُطَهَّرِيِّ ذِكْرُ الْأَبْوَابِ، وَ هِيَ:

١. التَّحْمِيدُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ٢. الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ٣. الصَّلَاةُ عَلَى حَمَلَةِ الْعَرْشِ ٤. الصَّلَاةُ عَلَى مُصَيِّدِي الرُّسُلِ ٥. دُعَاؤُهُ لِنَفْسِهِ وَ خَاصَّتِهِ ٦. دُعَاؤُهُ عِنْدَ الصَّبَاحِ وَ الْمَسَاءِ ٧. دُعَاؤُهُ فِي الْمُهَمَّاتِ ٨. دُعَاؤُهُ فِي الْإِسْتِعَاذَةِ

ص: ٩٢

٩. دُعَاؤُهُ فِي الْإِسْتِثْقَاءِ فِي اللَّحْيَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ١١. دُعَاؤُهُ بِخَوَاتِمِ الْخَيْرِ ١٢. دُعَاؤُهُ فِي الْإِعْتِرَافِ ١٣. دُعَاؤُهُ فِي طَلْبِ
الْحَوَائِجِ ١٤. دُعَاؤُهُ فِي الظُّلُمَاتِ ١٥. دُعَاؤُهُ عِنْدَ الْمَرَضِ ١٦. دُعَاؤُهُ فِي الْأَسْتِثْقَاءِ ١٧. دُعَاؤُهُ عَلَى الشَّيْطَانِ ١٨. دُعَاؤُهُ فِي
الْمَحْدُورَاتِ ١٩. دُعَاؤُهُ فِي الْإِسْتِثْقَاءِ ٢٠. دُعَاؤُهُ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ٢١. دُعَاؤُهُ إِذَا حَزَنَهُ امْرَأَةٌ ٢٢. دُعَاؤُهُ عِنْدَ الشَّدَّةِ ٢٣. دُعَاؤُهُ بِالْعَافِيَةِ
٢٤. دُعَاؤُهُ لِأَبَوَيْهِ ٢٥. دُعَاؤُهُ لِوَلَدِهِ ٢٦. دُعَاؤُهُ لِجِيرَانِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ ٢٧. دُعَاؤُهُ لِأَهْلِ الثُّغُورِ ٢٨. دُعَاؤُهُ فِي التَّفَرُّعِ ٢٩. دُعَاؤُهُ إِذَا قُتِرَ عَلَيْهِ
الرِّزْقُ ٣٠. دُعَاؤُهُ فِي الْمَعُونَةِ عَلَى قَضَاءِ الدَّيْنِ ٣١. دُعَاؤُهُ بِالتَّوْبَةِ ٣٢. دُعَاؤُهُ فِي صِلْوِهِ اللَّيْلِ ٣٣. دُعَاؤُهُ فِي الْإِسْتِخَارَةِ ٣٤. دُعَاؤُهُ إِذَا
ابْتُلِيَ ٣٥. دُعَاؤُهُ فِي الرِّضَا بِالْقَضَاءِ ٣٦. دُعَاؤُهُ عِنْدَ سَمَاعِ الرَّعْدِ ٣٧. دُعَاؤُهُ فِي الشُّكْرِ ٣٨. دُعَاؤُهُ فِي الْإِعْتِذَارِ ٣٩. دُعَاؤُهُ فِي طَلْبِ
الْعَفْوِ ٤٠. دُعَاؤُهُ عِنْدَ ذِكْرِ الْمَوْتِ ٤١. دُعَاؤُهُ فِي طَلْبِ السَّرِّ وَالْوَقَايَةِ ٤٢. دُعَاؤُهُ عِنْدَ خْتِمِ الْقُرْآنِ ٤٣. دُعَاؤُهُ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْهَلَالِ
٤٤. دُعَاؤُهُ لِدُخُولِ شَهْرِ رَمَضَانَ ٤٥. دُعَاؤُهُ لِوِدَاعِ شَهْرِ رَمَضَانَ ٤٦. دُعَاؤُهُ لِعِيدِ الْفِطْرِ وَالْجُمُعَةِ ٤٧. دُعَاؤُهُ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ ٤٨. دُعَاؤُهُ
فِي يَوْمِ الْأَضْحَى وَالْجُمُعَةِ ٤٩. دُعَاؤُهُ فِي دَفْعِ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ ٥٠. دُعَاؤُهُ فِي الرَّهْبَةِ ٥١. دُعَاؤُهُ فِي التَّضَرُّعِ وَالْإِسْتِكَانَةِ ٥٢. دُعَاؤُهُ فِي
الْإِلْحَاحِ ٥٣. دُعَاؤُهُ فِي التَّدَلُّلِ ٥٤. دُعَاؤُهُ فِي اسْتِكْشَافِ الْهُمُومِ

وَبَاقِيَ الْأَبْوَابِ بِلَفْظِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَحْمَةِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ خَطَّابِ الزِّيَّاتُ قَالَ : حَدَّثَنِي خَالِي عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ الْأَعْلَمُ ، قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مُتَوَكَّلٍ الثَّقَفِيُّ الْبَلْخِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ مُتَوَكَّلِ بْنِ هُرُونَ ، قَالَ : أَمَلَى عَلِيَّ سَيِّدِي الصِّادِقُ ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : أَمَلَى حَيْدَى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلِيَّ ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ الْجَمْعِينَ السَّلَامُ - بِمَشْهَدِ مِنِّي .

حدیث کرد برای ما سید اجل نجم الدین بهاء الشرف، ابوالحسن، محمد بن الحسن فرزند احمد بن علی، فرزند محمد بن عمر بن یحیی العلوی الحسینی - رحمت خدا بر او باد که گفت: خبر داد ما را شیخ سعید ابوعبدالله محمد بن احمد بن شهریار، خزانه دار آستان ملک پاسبان مولایمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در ماه ربیع الاول از سال ۵۱۶، در حالی که صحیفه بر او خوانده می شد و من مستمع آن بودم، گفت: شنیدم آن را در حالی که خوانده می شد بر شیخ راستگو، ابی منصور محمد بن محمد بن احمد بن عبدالعزیز عکبری معدل، - رحمت خدا بر او باد - از ابوالفضل: محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی، گفت:

حدیث کرد ما را شریف ابوعبدالله: جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام گفت: حدیث کرد ما را عبدالله بن عمر بن خطاب زیات در سال ۲۶۵ گفت: حدیث کرد مرا دائم: علی بن نعمان اعلم گفت: حدیث کرد مرا عمیر بن متوکل ثقفی بلخی، از پدرش متوکل بن هارون گفت: یحیی بن زید بن علی علیه السلام را پس از شهادت پدرش به وقتی که به سوی خراسان می رفت ملاقات کردم و به حضرتش سلام نمودم، به من فرمود: از کجا می آیی؟ عرضه داشتم: از حج، پس مرا از حال اهلیش و عموزادگان خویش که در مدینه بودند پرسید و در پرسش از حال جعفر بن محمد علیه السلام مبالغه نمود، پس از حال آن حضرت و احوال ایشان و اندوهشان بر شهادت پدرش زید بن علی علیه السلام به او خبر دادم، یحیی فرمود: عمویم حضرت باقر علیه السلام پدرم را به ترک خروج و شورش سفارش کرد و به او فهماند که در صورت خروج و جدا شدن از مدینه کارش به کجا خواهد کشید، آیا تو پسر عمویم حضرت جعفر بن محمد علیه السلام را ملاقات نمودی؟ گفتم: آری. گفت: آیا درباره من و وضع و کارم شنیدی چیزی بگوید؟ گفتم: آری، گفت: به چه صورت از من یاد فرمود؟ به من بگو، گفتم: فدایت گردم، علاقه ندارم آنچه را

از آن حضرت شنیده ام در برابر تو بیان کنم، گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ بگو آنچه شنیده ای، گفتم، از او شنیدم که: تو کشته می شوی و بدنت را به دار می آویزند، چنانکه پدرت کشته و به دار آویخته شد، پس چهره اش تغییر کرد و گفت: «خدایا هر سرنوشتی را خواهد محو می کند و یا ثبت می نماید و امّ الکتاب نزد اوست.» ای متوکل همانا که حضرت حق این دین را به وجود ما تأیید فرموده و دانش و اسلحه را به ما مرحمت کرده و هر دو برای ما فراهم گشته و عموزادگان ما به دانش تنها اختصاص یافته اند، گفتم: قربانت گردم، من مردم را مشاهده کردم که به پسر عمویت حضرت صادق مایل ترند تا به تو و پدرت، گفت: همانا عمویم محمّد بن علی و پسرش جعفر، مردم را به زندگی دعوت کرده اند و ما آنان را به مرگ خوانده ایم، گفتم: ای فرزند رسول حق! آیا ایشان داناترند یا شما، پس مدّتی دیده به زمین دوخت سپس سر برداشت و گفت: هر یک از ما از دانش بهره ای داریم جز آنکه ایشان هر چه را ما می دانیم می دانند، ولی ما هر چه ایشان می دانند نمی دانیم، آنگاه به من گفت: آیا از پسر عمویم چیزی نوشته ای؟ گفت: آری، گفت: به من نشان بده، پس چند نوع دانش را که از آن حضرت ضبط کرده بودم به او عرضه داشتم و دعایی را به او نشان دادم که حضرت صادق بر من املا فرموده بود و حدیث کرده بود که پدرش محمد بن علی علیه السلام بر او املا فرموده بود و خبر داده بود که آن از دعای پدرش علی بن الحسین علیهما السلام از دعای صحیفه کامله است، پس یحیی تا پایان آن را نظر کرد و گفت: آیا اجازه می دهی که نسخه ای از روی آن برداریم؟ گفتم: ای پسر رسول خدا! آیا در آنچه که از خود شماست اجازت می خواهی؟ پس گفت: هم اکنون بر تو ارائه خواهم کرد صحیفه ای از دعای کامل را از آنچه پدرم از پدرش حفظ فرموده و مرا به نگاه داشتن و بازداشتن آن از نااهل سفارش فرموده. عمیر گوید: پدرم گفت: پس برخاستم و پیشانی او را بوسیدم و گفتم: به خدا قسم! ای

پسر پیامبر خدا که من خدا را با محبت و طاعت شما پرستش می کنم و امیدوارم که مرا در حیات و ممات به دوستی شما سعادتمند کند. پس صحیفه ای را که به او داده بودم به جوانی که با او بود داد و گفت: این دعا را با خطی روشن و نیکو بنویس و به نظر من برسان که شاید آن را از حفظ نمایم؛ زیرا که من آن را از پسر عمویم جعفر - که در حفظ خدا باد - می خواستم او آن را به من نمی داد.

متوکل گفت: من از کرده خود نادم شدم و نمی دانستم چه کنم و حضرت صادق علیه السلام قبل از آن به من دستور نداده بود که آن را به کسی ندهم، پس از آن یحیی جامه دانی را طلبید و صحیفه قفل خورده مهر کرده ای را از آن خارج کرد و به مهر آن نظر نمود و بوسید و گریه کرد، سپس مهر را شکست و قفل را باز کرد، آنگاه صحیفه را گشود و بر چشم خود گذاشت و بر روی خود مالید و گفت:

به خدا قسم! ای متوکل اگر نبود مطلبی که در رابطه با کشته شدن و به دار آویختنم از پسر عمویم حدیث کردی، بدون شک این صحیفه را به تو نمی دادم و از تسلیمش خودداری می نمودم ولی برای من روشن است که گفتار حضرت صادق علیه السلام حق است و آن را از پدرانش گرفته و به زودی صحت آن روشن خواهد شد و من ترسیدم که چنین علمی به دست بنی امیه افتد و آن را از دیده ها پوشانند و در خزانه خویش برای خود ذخیره نمایند، پس آن را بگیر و مرا از پریشانی فکر نسبت به آن آسوده کن و این امانت در نزد تو باشد و تو به انتظار بنشین تا چون خداوند در کار من و این قوم حکم خود را جاری سازد، این صحیفه را به دو پسر عمویم محمّد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیهما السلام برسان که آن دو نفر پس از من در مسئله قیام بر علیه بنی امیه قائم مقام منند. متوکل گفت: من صحیفه را گرفتم و چون یحیی بن زید به شهادت رسید به مدینه رفتم و امام صادق علیه السلام را زیارت کردم و قصه یحیی را برای آن جناب گفتم، آن حضرت گریست و فوق العاده بر یحیی اندوهگین شد و

فرمود: خدا عموزاده ام را رحمت کند و به پدراناش ملحق سازد، به خدا قسم! ای متوکل مرا از دادن این دعا به او منع نکرد مگر همان سبب که یحیی بر صحیفه پدرش از آن می ترسید، اکنون آن صحیفه کجاست؟ گفتم: اینک این همان صحیفه است، پس آن را باز کرد و فرمود: به خدا قسم! این خط عمویم زید و دعای جدم علی بن الحسین علیهما السلام است آنگاه به فرزندش فرمود: ای اسماعیل! برخیز و آن دعا را که به حفظ و نگهداریش تو را امر کردم بیاور، پس اسماعیل برخاست و صحیفه ای را که انگار همان صحیفه ای است که یحیی بن زید به من داده بود بیرون آورد، پس حضرت صادق علیه السلام آن را بوسید و بر چشم خود نهاد و فرمود: این خط پدرم و املائی جدم علیهما السلام در حضور من است، عرض کردم:

ای پسر رسول خدا! اگر اجازه دهی آن را با صحیفه زید و یحیی مقابله نمایم، پس اجازه داد و فرمود: تو را برای این عمل شایسته دیدم، پس من آن دو را مقابله کردم و دیدم که هر دو یکی است و حتی در یک حرف هم با یکدیگر اختلاف ندارند، سپس از آن حضرت اجازه طلبیدم که صحیفه یحیی را بنا بر وصیتش به عموزادگانش پسران عبدالله بن حسن مسترد دارم، فرمود: «خداوند شما را امر می کند که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید»، آری، آن را به ایشان بده، چون برای زیارت آن دو برخاستم فرمود: بنشین، سپس کسی را به احضار محمد و ابراهیم فرستاد، چون حاضر شدند، فرمود: این میراث پسرعمویتان یحیی است از پدرش که شما را به جای برادران خود به آن اختصاص داده و ما را در خصوص آن با شما شرطی است، گفتند: بگوی، خداوند تو را رحمت کند که سخن تو مقبول است، فرمود: این صحیفه را از مدینه خارج نکنید، گفتند: چرا؟ فرمود: پسر عموی شما درباره این صحیفه از برنامه ای ترس داشت که من راجع به شما به همان گونه ترس دارم، گفتند: او زمانی درباره این صحیفه ترسید که دانست کشته می شود، امام صادق علیه السلام فرمود: شما نیز از این

واقعه ایمن نباشید؛ زیرا به خدا قسم من می دانم که شما به زودی خروج خواهید کرد چنانکه او خروج کرد و به زودی کشته خواهید شد چنانکه او کشته شد. پس از جای برخاستند در حالی که می گفتند: لاحول و لاقوه الا بالله العلی العظیم.

چون از نزد حضرت صادق علیه السلام بیرون رفتند به من فرمود: ای متوکل! چگونه یحیی به تو گفت که عمویم محمد بن علی و پسرش جعفر مردم را به زندگی دعوت کردند، و ما ایشان را به مرگ؟! گفت: آری - اضْلِحْكَ اللهُ - عموزاده ات یحیی چنین سخنی به من گفت، فرمود: خدا یحیی را رحمت کند، پدرم مرا از پدرش از جدش از علی علیه السلام حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که روی منبر بود، خواب سبکی ربود، پس در عالم خواب دید که مردانی چند همانند بوزینگان بر منبرش می جهند و مردم را به عقب (دوران جاهلیت) برمی گردانند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به حال عادی بازگشت و نشست و اندوه و حزن در چهره اش آشکار بود، پس امین وحی این آیه را برای حضرت آورد: «و ما رؤیایی را که در خواب به تو نمایاندم و شجره ملعونه در قرآن را قرار نداده ایم مگر برای آزمایش مردم؛ و مردم را بیم می دهیم ولی جز بر سرکشی آنان نمی افزاید» و مراد از شجره ملعونه، بنی امیه هستند. پیامبر فرمود: ای جبرئیل! آیا ایشان در زمان من خواهند بود؟ گفت: نه، ولی آسیای اسلام از ابتدای هجرت به گردش می آید و تا ده سال می گردد، سپس بر سر سال سی و پنجم از هجرت به گردش می افتد و تا پنج سال به آن صورت می ماند، آنگاه به ناچار آسیای ضلالت بر محور خود قائم خواهد شد و پس از آن پادشاهی فراعنه است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: و خدای بزرگ در این باره وحی نازل کرد که:

«به تحقیق ما آن را در شب قدر نازل کردیم و چه می دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است» که بنی امیه در آن حکومت کنند و شب قدر در آن نباشد. سپس فرمود: پس خدای عزوجل پیامبر علیه السلام را آگاه فرمود که بنی امیه

قدرت و حکومت این امت را به دست می گیرند و مدت سلطنتشان برابر همین زمان است، پس اگر کوهها با ایشان به سرکشی برخیزند ایشان بر کوهها بلندی گیرند تا وقتی که خدای بزرگ به نابودی حکومتشان حکم کند و بنی امیه در این مدت عداوت و کینه ما اهل بیت را شعار خود می نمایند، خداوند از آنچه در مدت حکومت بنی امیه بر اهل بیت محمد و دوستان و شیعیانسان می رسد به رسولش خبر داد، آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمود: و خدا درباره بنی امیه وحی نازل فرمود که: «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفر بدل کردند و قوم خود را به دار هلاکت افکندند دوزخ که در آن سرنگون شوند و بد قرارگاهی است.»! و نعمت خدا محمد و اهل بیت آن حضرتند که دوستی ایشان ایمانی است که باعث ورود به بهشت است و دشمنی ایشان کفر و نفاق است که به جهنم درمی آورد، پس رسول خدا این راز را پنهانی با علی و اهل بیتش در میان گذاشت. متوکل گفت: پس از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود: احدی از ما اهل بیت تا روز قیامت قائم ما برای دفع ظلمی یا به پا داشتن حقّی (بدون اذن امام یا بدون نیروی لازم) خروج نکرده و نخواهد کرد مگر آنکه طوفان بلا او را از ریشه برکند و قیامتش موجب افزایش غصّه ما و شیعیان ما گردد. متوکل گفت:

آنگاه حضرت صادق علیه السلام دعاهای صحیفه را بر من املا فرمود و آن هفتاد و پنج باب بود که من به حفظ یازده باب آن توفیق نیافتم و شصت و چند باب آن را حفظ نمودم. (عکبری گوید:) و حدیث کرد ما را ابوالفضل، گفت: و حدیث کرد مرا محمد بن حسن ابن روزبه ابوبکر مدائنی کاتب ساکن رجب در خانه خودش، گفت: حدیث کرد مرا محمد بن احمد بن مسلم مطهری، گفت: حدیث کرد مرا پدرم از عمیر بن متوکل بلخی از پدرش متوکل بن هارون گفت: یحیی بن زید بن علی علیه السلام را ملاقات نمودم - سپس حدیث را تا خواب پیامبر صلی الله علیه و آله که حضرت صادق از پدرانش - که درود خدا بر آنان باد - روایت کرد بیان کرد و فهرست

۱. دعای آن حضرت در ستایش خدای عزوجل ۲. دعای آن حضرت بر محمد و آل محمد ۳. دعای آن حضرت بر حاملان عرش ۴. دعای آن حضرت بر آنان که به پیامبران ایمان آورده اند ۵. دعای آن حضرت برای خود و نزدیکانش ۶. دعای آن حضرت به وقت صبح و شام ۷. دعای آن حضرت به وقت مهمات و رنج ۸. دعای آن حضرت در پناه بردن به خداوند ۹. دعای آن حضرت در شوق به آمرزش ۱۰. دعای آن حضرت در پناه بردن به خداوند ۱۱. دعای آن حضرت در عاقبت به خیری ۱۲. دعای آن حضرت در اقرار به گناه ۱۳. دعای آن حضرت در طلب حاجت ها ۱۴. دعای آن حضرت در دادخواهی از ستمگران ۱۵. دعای آن حضرت به وقت بیماری ۱۶. دعای آن حضرت در طلب بخشش و آمرزش گناهان ۱۷. دعای آن حضرت چون نام شیطان برده می شد ۱۸. دعای آن حضرت در دفع بلاها و سختی ها ۱۹. دعای آن حضرت به وقت درخواست باران ۲۰. دعای آن حضرت در مکارم اخلاق ۲۱. دعای آن حضرت به وقت رویدادهای اندوه آور ۲۲. دعای آن حضرت در سختی و گرفتاری ۲۳. دعای آن حضرت برای تندرستی ۲۴. دعای آن حضرت برای پدر و مادر ۲۵. دعای آن حضرت برای فرزندان ۲۶. دعای آن حضرت برای همسایگان و دوستان ۲۷. دعای آن حضرت برای مرزداران ۲۸. دعای آن حضرت در ترس از خدا ۲۹. دعای آن حضرت به وقت تنگی رزق ۳۰. دعای آن حضرت برای ادای وام ۳۱. دعای آن حضرت در توبه و بازگشت ۳۲. دعای آن حضرت در نماز شب ۳۳. دعای آن حضرت در درخواست خیر و نیکی ۳۴. دعای آن حضرت به هنگام گرفتاری ۳۵. دعای آن حضرت در رضا به قضای حق ۳۶. دعای آن حضرت به وقت شنیدن رعد ۳۷. دعای آن حضرت در شکر ۳۸. دعای آن حضرت در عذرخواهی از حق ۳۹. دعای آن حضرت در طلب عفو ۴۰. دعای آن حضرت به وقت یاد مرگ ۴۱. دعای آن حضرت در درخواست پرده پوشی ۴۲. دعای آن حضرت به وقت ختم قرآن

۴۳. دعای آن حضرت به وقت دیدن ماه نو ۴۴. دعای آن حضرت به وقت فرار سیدن ماه رمضان ۴۵. دعای آن حضرت به هنگام وداع ماه رمضان ۴۶. دعای آن حضرت در روز عید فطر و جمعه ۴۷. دعای آن حضرت در روز عرفه ۴۸. دعای آن حضرت در روز عید قربان و جمعه ۴۹. دعای آن حضرت در دفع مکر دشمنان ۵۰. دعای آن حضرت در ترس از حق ۵۱. دعای آن حضرت در تضرع و زاری به درگاه حق ۵۲. دعای آن حضرت در اصرار در طلب ۵۳. دعای آن حضرت در فروتنی ۵۴. دعای آن حضرت در رفع اندوه ها

و باقی ابواب به لفظ ابو عبدالله حسنی رحمه الله است: حدیث کرد ما را ابو عبدالله جعفر بن محمد حسنی، گفت: حدیث کرد ما را عبدالله بن عمر بن خطاب زبّیات، گفت: حدیث کرد مرا دائیم علی بن نعمان اعلم، گفت: حدیث کرد مرا عمیر بن متوکل ثقفی بلخی، از پدرش متوکل بن هارون گفت: املا- فرمود بر من آقایم امام صادق علیه السلام ابو عبدالله جعفر بن محمد، فرمودند: جدّم علی بن الحسین بر پدرم محمّد بن علی - بر تمامشان درود - در حضور من املا فرمود.

دعای ۱: در توحید و ستایش حق تعالی

اشاره

ص: ۱۰۲

«١» الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ وَالْآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ «٢» الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ «٣» ابْتِدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخُلُقَ ابْتِدَاعًا وَاخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيئَتِهِ «٤» اخْتَرَاعًا ثُمَّ سَيَّلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَ لَهُمْ إِلَيْهِ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَيْهِ مَا أَخْرَهُمْ عَنْهُ «٥» وَجَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّةً مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ وَلَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ «٦» ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلًا مَوْقُوتًا وَنَصَبَ لَهُ أَمَدًا مَعْدُودًا يَتَخَطَّأُ إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمُرِهِ وَيَزْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ وَاسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمُرِهِ قَبَضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ أَوْ مَحْدُورِ عِقَابِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى «١» (٧) عَيْدًا مِنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَتَظَاهَرَتْ آلاؤُهُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ «٢» (٨) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنَنِهِ الْمَتَّبِعَةِ وَأَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَطَاهِرَةِ لَتَصَيَّرُوا فِي مَنَنِهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَتَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ «٩» وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي

ص: ١٠٥

١- (١) - نجم (٥٣) : ٣١. [١]

٢- (٢) - انبياء (٢١) : ٢٣. [٢]

مُحَكِّمِ كِتَابِهِ إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «(١)» (١٠) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ وَفَتَحَ لَنَا مِنْ
أَبْوَابِ الْعِلْمِ بَرُوبِيَّتَهُ وَ دَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ وَ جَبَّنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الشَّكِّ فِي أَمْرِهِ «(١١)» حَمْدًا نُعَمَّرُ بِهِ فَيَمُنُّ حَمْدَهُ
مِنْ خَلْقِهِ وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَيَّ رِضَاهُ وَ عَفْوِهِ «(١٢)» حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبُزْخِ وَ يُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ وَ يُشْرِفُ بِهِ
مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ «(٢)»، يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ
يُنصَرُونَ «(٣)» (١٣) حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَى أَعْلَى عِلِّيِّينَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ «(١٤)» حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ وَ
تَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ «(١٥)» حَمْدًا نُغْتَقِ بِه مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ «(١٦)» حَمْدًا نُزَاجِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ
الْمُقَرَّبِينَ وَ نُضَامُ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ وَ مَحَلِّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ «(١٧)» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا
مَحَاسِنَ الْخَلْقِ وَأَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ «(١٨)» وَجَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَكُلُّ خَلْقِيَّتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ صَائِرَةٌ
إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ «(١٩)» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا يَا بَ الْجَاهِ إِلَّا إِلَيْهِ فَكَيْفَ نُنْطِيقُ حَمْدَهُ؟ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لِمَا مَتَى؟! «(٢٠)»
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسِيطِ وَ جَعَلَ لَنَا أَدْوَاتِ الْقُبْضِ وَ مَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ وَ أَثْبَتَ فِيْنَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ وَ غَدَّنَا
بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ أَغْنَانَا

ص: ١٠٦

١- (١) - فرقان (٢٥) : ٤٤. [١]

٢- (٢) - اشاره است به سورة جاثية (٤٥) : ٢٢. [٢]

٣- (٣) - دخان (٤٤) : ٤١. [٣]

بِفَضْلِهِ وَ أَقْنَانَا بِمَنْنِهِ «٢١» ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبِرَ طَاعَتَنَا وَ نَهَانَا لِيُتَبَلَى شُكْرَنَا فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ وَ رَكِبْنَا مُتُونِ زَجْرِهِ فَلَمْ يَتَّبِدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ بَيْلُ تَأَنَانَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا وَ اِنْتِظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا «٢٢» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسَنَ بِلَاؤُهُ عِنْدَنَا وَ جَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَ جَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا «٢٣» فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا وَ لَمْ يُحْشِمْنَا إِلَّا يُسِيرًا وَ لَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِّنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا «٢٤» فَالْهَالِكُ مِمَّنْ هَلَكَ عَلَيْهِ وَ السَّعِيدُ مِمَّنْ رَغِبَ إِلَيْهِ «٢٥» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمَدَهُ بِهِ أَذْنِي مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَ أَكْرَمَ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ «٢٦» حَمْدًا يَفْضُلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبَّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ «٢٧» ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَ الْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «٢٨» حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ وَ لَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ وَ لَا مَبْلَغَ لِعَاقِبَتِهِ وَ لَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ «٢٩» حَمْدًا يَكُونُ وَضَلَّهُ إِلَى طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ وَ سَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ وَ ذَرِيْعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ وَ طَرِيقًا إِلَى جَنَّتِهِ وَ خَفِيرًا مِنْ نِقْمَتِهِ وَ أَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ وَ ظَهِيرًا عَلَى طَاعَتِهِ وَ حَاجِزًا عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَ عَوْنًا عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَ وُطْأَتِهِ «٣٠» حَمْدًا نَسْعُدُ بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ نَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٍ.

سپاس مخصوص خداست.

حقیقت حمد، مدح، شکر

حمد، ستایش نمودن در برابر صفات نیک اختیاری است. مدح، ستودن در برابر صفات نیک اختیاری و غیر اختیاری است. شکر، سپاس در برابر نعمت هایی است که از منعم به ما رسیده باشد.

با توجه به فرقی که بین حمد و مدح و شکر است و با عنایت به الف و لامی که متصل به کلمه حمد است، به این معنا واقف می گردیم که تمام ستایش ها مخصوص به آن وجود مقدّسی است که با اراده و اختیار، خالق تمام موجودات و زیبا آفرین و رشد دهنده تمام عناصر هستی و هدایت کننده آنان به مطلوب و مقصود است و هر جا نسبت به هر کسی به خاطر ذات یا صفات یا افعال نیک اختیاریش ستایش واقع شود، برگشت آن ستایش به حضرت حقّ است، چرا که هر ذات نیکی و هر صفت زیبایی و هر فعل جمیلی قطره ای از آن بحر و جلوه ای از آن منبع و نور پرفروغی از آن کانون است.

در حقیقت با گفتن الحمد لله که سرچشمه این کلمه، معرفت حامد و قلب پاک و نورانی اوست - خدا را بر ذات و صفات و افعالش ستایش می کنند.

الحمد لله جمله پر نوری است که در دنیا که زندگی اول است بر زبان عاشقان جاری است و در آخرت که زندگی دوم وابدی است نیز بر زبان اهل بهشت جهت

ستایش حق جاری خواهد بود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

استری از پدرم حضرت باقر علیه السلام گم شد فرمود: اگر خداوند وسیله برگشت آن را برایم فراهم کند او را به محامد و ستایش هایی بستایم که موجب رضایت او شود. چون استر با زین و برگش پیدا شد و حضرت بر آن آرام گرفت لباسش را پیچید و به جانب حضرت حق سر برداشت و گفت: الحمد لله و چیزی به آن نیفزود، آنگاه فرمود: هیچ ستایشی نیست مگر این که در آنچه گفتم هست. (۱) این جمله را جناب حق جهت ستایش آوردن بندگان به پیشگاهش به بندگان تعلیم داده تا در حد خود از عهده حمد حضرتش با توجه به مفهوم جمله و این که همه موجودیت خود را بدرقه معنای آن کنند برآیند و اگر این تعلیم در کار نبود تمام زبانها از ستایش او لال بود!

فیض آن شوریده مست و آن باده نوش جام الست می گوید:

شدم آگه ز راه، الحمد لله که عشقم شد پناه، الحمد لله

رهی کارد مرا تا درگه او به من بنمود إله، الحمد لله

سحاب رحمتش بر من بیارید ز دل شستم گناه، الحمد لله

به یکدم کهربای عشق بر بود دل و جان را چوکاه، الحمد لله

رسن آمد به بالا، یوسف جان برون آمد ز چاه، الحمد لله

(فیض کاشانی)

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۰/۴۶، باب ۶، حدیث ۱۵؛ کشف الغمه: ۱۱۸/۲. [۱]

بدانکه: چون حمد و ثنا مترتب است بر مطالعه کمال و مشاهده جمال؛ و سرمایه کمال هر کاملی، اثری از آثار کمال حق است و پیرایه جمال هر جمیلی پرتوی از انوار جمال مطلق است، لاجرم جمیع محامد بدان ذات که مستجمع جمیع کمالات است راجع تواند بود؛ و حمد قولی و فعلی و حالی، به حکم تخلّق به اخلاق حضرت متعالی، سزاوار آن جناب عالی باشد.

اما حمد قولی، ثنای لسانی است بدانچه حق سبحانه و تعالی بر زبان انبیا، خود را بدان محمّدت فرمود.

امّا فعلی، اتیان اعمالی بدنی است از طاعات و عبادات و خیرات و مبرّات، از برای ابتغای وجه احد قدیم، توجّه بدان جناب کریم، نه از برای طلب حظوظ نفس و مرضات او.

امّا حالی که به حسب قلب و روح است، عبارت است از اتّصاف به کمالات علمیّه و عملیّه و تخلّق به اخلاق الهیّه. و در حقیقت همه این محامد، ستایش حق است نفس خود را در مقام تفصیلی که مسمّی به مظاهر است، از رویی که مظاهر غیر ظاهر نیست.

امّا حمد او ذات خود را در مقام جمعی الهی از روی قول، تعریفات اوست نفس خود را به صفات کمالیّه که کتب منزله و صحف منشوره او بدان ناطق است.

اما از روی فعل، اظهار کمالات جمالیّه و جلالیه است از غیب به شهادت و از باطن به ظاهر و از علم به یقین، در محالّ صفات و مجالی ولایات اسما به حسب تعینات.

مثلاً- وجود حضرت ختمی مرتبت که دارای مقام جمع الجمعی است و آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد، حمد فعلی حق است مرخود را، چنانچه عارف

«از آن جا که این حقیقت جمعیه الهیه، کامل ترین نوع انسان کمالی است و در نوع انسان، کامل تر از حضرت ختمی مقام وجود ندارد؛ دارای مقام فردیت مطلقه و به اعتبار وجود جمعی کمالی، در نوع خود متفرد است؛ از خواص فردیت مطلقه احاطه به جمیع مراتب و درجات است از مقام تعین اول تا آخرین درجه نزول و عالم شهادت مطلقه.

در مقام احدیت واسطه است جهت ظهور حقایق و معانی غیبی مستجن در ذات، به وجود تفصیلی در مرتبه واحدیت و إعطاء کُلِّ ذی حَقِّ حَقَّهُ، به حسب ظهور اسمای الهی و صور اسمائیه و اعیان ثابته و استعدادات و لوازم اعیان به فیض اقدس؛ که همین فیض اقدس اولین جلوه و ظهور حقیقت محمّدیّه است؛ و قابلیت او به حسب عین ثابت، اتمّ قابلیت است و داعیان کافّه ممکنات به منزله ابعاض و اجزا و ذراری عین کلی او هستند چون عین ثابت او صورت اسم الله ذاتی است.

این حقیقت به اعتبار نشئات روحانیت نبی مبعوث است بر کافّه ارواح انبیا و اولیا و به اعتبار نشئات عنصری و مادی و ظهور در عالم شهادت، دارای مقام ختمیت نبوت است و بعد از غروب شمس نبوت ظهور در مشکات اولیای محمّدین می نماید و مقام ولایت او به ظهور مهدی به حدّ اعلاّی از کمال می رسد که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

نَحْنُ وَاللّٰهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی. (۱)

ما به خدا سوگند، اسمای حسناى خداوند هستیم.

و به حسب علم عنایى حقّ که مقتضی رسیدن هر فردی از افراد انسان است به

ص: ۱۱۱

کمال لایق خود و لزوم تجلی حقّ به اسم عدل و تجلی حقّ در مشکات ختم ولایت با تمام اسما و صفات خود و ظهور تفصیلی اسمای صفات در مظاهر خلقیه در عالم شهادت؛ دولت اسمای حاکم بر مظاهر اولیا تا قیام قیامت انقطاع نمی پذیرد.

امّا حمد از روی حال، عبارت از تجلیات اوست هم در ذات خویش به فیض اقدس اولی و ظهور نور ازلی پس در جمع و تفصیل. (۱) و بی هیچ شبهه و ریب، بعد از حمد حضرت عالم الشهاده و الغیب مر ذات خود را به ذات خویش، آن حضرت را هیچ حمدی سزاوارتر از حمد انسان کامل مکمل که متمکن مقام خلافت عظمی باشد نیست، چه این حمد همان ثنای حقّ است مر ذات خود را، از آن وجه که انسان کامل آینه جمال نمای آن حضرت است.

تفسیر «الحمد لله» در کلام فخر رازی

فخر رازی در توضیح الحمد لله، در فائده هشتم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدِهِ نِعْمَةً، يَقُولُ الْعَبْدُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى:

انظروا الى عَبْدِي أُعْطِيْتُهُ مَا لَأَقْدَرَ لَهُ، فَأَعْطَانِي مَا لَأَقِيْمَهُ لَهُ. (۲)

به هنگامی که خداوند نعمتی را به بنده اش عنایت کند و او در برابر آن نعمت بگوید «الحمد لله» خداوند می فرماید بنده ام را بنگرید: من به او شئی کم ارزش دادم، ولی او در برابرش آنچه که برایش قیمت معین نیست به من هدیه کرد.

توضیح این روایت عالی این است که: وقتی خداوند نعمتی عنایت می کند این

ص: ۱۱۲

۱- (۱) - رساله داود بن محمود قیصری: ۱۳۶.

۲- (۲) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۲۲۳/۱. [۱]

نعمت، نعمتی غیر عادی از جانب او نیست، نعمتی است که کرم و لطف و عنایت او اقتضا کرده، مانند سیر کردن گرسنه، پوشاندن برهنه، سیراب کردن تشنه و سایر نعمت‌ها که در ارتباط با آقایی او نسبت به بندگان است و جمیع این عنایت‌ها از نظر کمی و زمانی محدود در چهار چوب نهایت است.

ولی زمانی که عبد می‌گوید: الحمدلله، معنایش این است: هر آن حمدی که حامدان آوردند از آن خداست و هر حمدی که ستایش‌کنندگان از آوردنش عاجز بودند، ولی به حکم عقل آوردنش در امکان است، آنهم از آن حضرت اوست. در این الحمدلله جمیع محامد ملائکه عرش و کرسی و ساکنان تمام سماوات و محامد انبیا از آدم تا خاتم و اولیا و علما و جمیع خلق و تمام محامدی که عاقبت در بهشت از قول متنعمان به نعمت سر می‌زند و باز همه این ستایش‌ها که از نظر ظاهری، متناهی است اختصاص به خداوند دارد.

اما آن محامدی که ابدالآباد و دهر الداهرین خواهد بود و نهایی برایش متصور نیست، آن نیز در مفهوم الحمدلله عبد داخل است. به همین سبب و بدین معنا که دانستید خداوند به وقت گفتن عبد که می‌گوید: الحمدلله، می‌فرماید: به بنده ام نظر کنید، به او یک نعمت دادم که خیلی از نظر من قابل ارزش نبود، اما او در برابرش ستایشی آورد که حد و نهایت نداشت! (۱) در این جا نکته ظریف دیگری هست و آن این است که: نعمت‌های جناب او در دنیا متناهی است و حقیقت و مفهوم «الحمدلله» بی نهایت است. و معلوم است وقتی به مقدار متناهی از بی نهایت کسر شود، باز بی نهایت به بی نهایتی خود می‌ماند. در حقیقت، مفهوم روایت مثل این است که خداوند بگوید: بنده من! وقتی در برابر یک نعمت می‌گویی «الحمدلله»، آنچه از این گفتار ایمانی برای تو می‌ماند طاعت بی نهایت است و به ناچار طاعت بی نهایت نعمت بی نهایت می‌خواهد؛ به

ص: ۱۱۳

این سبب عبد در برابر این ستایش مستحقّ ثواب ابدی و خیر سرمدی است. و روی این حساب باید گفت هر مؤمنی به خاطر اظهار «الحمد لله» مستحقّ سعادت است که آخر ندارد و نیازمند خیراتی است که برایش نهایت نیست.

«الحمد لله» در عمل اهل الله

فخر رازی، در «تفسیرش» می گوید:

الحمد لله کلمه شریفه با ارزشی است که باید به موضع استعمال آن توجه داشت. چون این واقعیت الهیه را بجا بگویی، مطلوب و مقصود چهره نماید؛ چون بی جا مصرف کنی، شاهد مقصود را نبینی!

به سرّی سَقَطی گفتند: وجوب بردن طاعت به پیشگاه حضرت ربّ چگونه و به چه کیفیت است؟ پاسخ داد: سی سال است به خاطر یک «الحمد لله» نابجا در استغفار و توبه ام!!

گفتند: چگونه؟ گفت: حریق در بغداد اتفاق افتاد، مغازه ها و خانه ها سوخت؛ به من خبر رسید که مغازه ام از افتادن در کام آتش در امان مانده؛ به شنیدن این واقعه، گفتم: الحمد لله. وقتی به معنای این کلمه در آن حالت دقت کردم دیدم معنایش این می شود که: به خاطر محفوظ ماندن مغازه ام خوشحالم در حالی که وسایل مغازه های مردم سوخته، در صورتی که دین و مرّوت اقتضا داشت با مردم همدردی کنم نه خوشحال از به جا ماندن مال خودم در عین از بین رفتن اشیای دیگران باشم!! سی سال است بر آن قول بی جا در طلب مغفرت از حضرت ربّ العزّه هستم! (۱) حمد حضرت دوست انجام فعلی است که آن فعل دلالت بر عظمت منعم داشته باشد، به عنوان این که منعم است. و این فعل یا قلبی است، یا زبانی، یا

ص: ۱۱۴

حرکات صحیح اعضای رئیسه بدن که عبارت از چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و شهوت است.

نظر مطابق خواسته حق، شنیدن صحیح، گفتار ایمانی و قول حق، انجام کار خیر با دست، قدم برداشتن برای خدا، حفظ عفت شکم و شهوت و امثال این برنامه ها، حرکات الهی اعضای جسمی است.

فعل قلب به این است که قلب، به حقیقت و بر اساس معرفت که از راه نظر به آثار و مطالعه علوم به دست می آید، ایمان و اطمینان به این داشته باشد که وجود مقدس صاحب نعمت دارای جمیع صفات کمال و جمال و جلال است. و البته طی این مرحله همراه با مقدمات و کوشش های جانانه و عاشقانه است که رسیدن به مقام ایمان و اطمینان، در گرو ریاضت عظیم و افعال و اعمال بزرگ و طی طریق علم و پوییدن راه دانش و بینش است.

فعل زبان به این است که انسان آن حالت عالی قلب و بصیرت و دانایی دل را با کلماتی اظهار کند که آن کلمات دلالت بر این داشته باشد که ذات منعم، مستجمع جمیع صفات کمالیه است؛ و کلمه الحمد لله جامع ترین و زیباترین سخنی است که قابلیت اظهار نمودن این معنا را دارد.

فعل اعضا و جوارح به این است که هماهنگ با خواسته های حضرت محبوب انجام بگیرد، تا در حقیقت نمایشگر اسما و صفات آن جناب باشد و نشان دهنده این واقعیت که صاحب خلقت و مولای نعمت دارای جمیع اوصاف کمال است.

چون این سه مرحله را طی کردی در حدّ خودت به حمد و ستایش جناب محبوب اقدام کرده ای و حضرت او را در عین این که نعمت های مادی و معنوی از شماره بیرون است، ستایش نموده ای.

سنایی غزنوی در این زمینه به پیشگاه حضرت حق عرضه می دارد:

ای در دل مشتاقان از عشق تو بستان ها وز حجت بیچونی در صنع تو برهانها

در ذات لطیف تو حیران شده فکرت ها بر علم قدیم تو پیدا شده پنهانها
در بحر کمال تو ناقص شده کامل ها در عین قبول تو کامل شده نقصانها
در سینه هر معنی بفروخته آتش ها بر دیده هر دعوا بر دوخته پیکانها
ما غرقه عصیانیم بخشنده تویی یارب از عفو نهی تاجی بر تارک عصیانها
بسیار گنه کردیم آن بود قضای ما شاید که به ما بخشی از روی کرم آنها
کی نام کهن گردد مجدد (۱) سنایی را نو نو چو می آراید در وصف تو دیوانها
(سنایی غزنوی)

در هر صورت برای تمام بندگان، جمیع مقتضیات حمد موجود و کلیه موانع مفقود است و هیچ عذری برای کسی که زبان و قلب و عملش از حمد حضرت حق بسته است یا وجود ندارد.

تنزیه خداوند

وجود مقدس پروردگار با توجه دادن عقل انسان به ما فی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، خود را از هر عیب و نقصی منزّه نشان می دهد و آدمی را متوجه می نماید که حضرت او ملک و قدّوس و عزیز و حکیم است.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ « (۲)

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] می ستایند، خدایی که فرمانروای هستی و بی نهایت پاکیزه و توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

ص: ۱۱۶

۱- (۱) - مجدد: نیک بخت، دارای بهره و بخت بزرگ؛ لازم به ذکر است که مجدد نام خود سنایی می باشد.

۲- (۲) - جمعه (۶۲) : ۱. [۱]

آری، قرآن مجید می خواهد بگوید کمال و جمال او را از زبان آثار و نشانه هایش بشنوید که زبان آثار و نشانه ها خیلی گویاتر و روشن تر از زبان خیر است.

اگر هزار نفر بگویند در فلان محل آتش است و یک دیوانه بگوید نیست، بر اثر گفتار آن دیوانه در باور انسان ایجاد اختلال می شود، ولی اگر یک نفر دودی را که آیه و علامت آتش است ببیند و هزاران نفر به او بگویند در این محلی که دود می بینی از آتش خبری نیست در باورش هیچ اختلالی ایجاد نمی شود که اثر در همه جا و در همه حال معرّف مؤثر است. به همین منوال تمام آثار، چه سماوی چه ارضی و چه نفسی که تعدادشان از شماره بیرون است نشانه هایی از آن وجود عزیز و آن ذات مقدّس و حکیم است، همان عزیز و حکیمی که برترین و بهترین و با فضیلت ترین خلق خود، حضرت مَحْمَد صلی الله علیه و آله را برای تلاوت آیات و تزکیه نفوس و تعلیم کتاب و حکمت فرستاد، تا با تلاوت آیات کمال و جلال و جمالش در دیده قلب انسان ظهور کند و با توجه به اوصاف و اسمایش از طریق زحمات پیامبر، در نفس، حالت تزکیه آشکار گردد، که:

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ. (۱)

به اخلاق الهی آراسته شوید.

و با یاد گرفتن کتاب، به دستورهای حقّ و حلال و حرام او آشنا شده، آنگاه زمینه حکمت نظری و عملی فراهم آید و پس از طی این مراحل عالی رشد و کمال و به دست آوردن معرفت بتواند در مقام حمد و ستایش واقعی نه لفظی تنها برآید که حمد حقیقی جز با کمال مسلمانی و بصیرت و بینش و حقیقت و آگاهی و ایمان و عشق و عمل و اخلاق، برای احدی میسر نیست.

اهل معرفت و آنان که در سایه چراغ علم و دانایی در راه ریاضت و مجاهدت و

ص: ۱۱۷

کوشش و عمل هستند با زبان جان به محضر حضرتش عرضه می دارند:

از تو دل بر نکنم تا دل و جانم باشد می برم جور تو تا وسع و توانم باشد

گرنوازی چه سعادت به از این خواهم یافت ورگشی زار چه دولت به از آنم باشد

چون مرا عشق تو از هر دو جهان باز استد چه غم از سرزنش هر که جهانم باشد

تیغ قهرار تونزی قوت روحم گردد جام زهرار تو دهی قوت روانم باشد

در قیامت چو سر از خاک لحد بردارم گرد سودای تو بر دامن جانم باشد

گر تو را خاطر ما نیست خیالت بفرست تا شبی محرم اسرار نهانم باشد

هر کسی را ز لب خشک تمنایی هست من خود آن بخت ندارم که زبانم باشد

جان برافشانم اگر سعدی خویشم خوانی سر این دارم اگر دولت آنم باشد

(سعدی)

«الحمد لله» در کلام اولیای الهی

مولای عارفان، سرور عاشقان، امیرمؤمنان علیه السلام درباب حمد مطالبی بس گران، ومسائلی بسیار عالی و گفته هایی اعجاب انگیز دارد که به جملاتی از آن اشاره می کنیم:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ عَلَى عِبَادِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى حَامِدِيهِ، وَطَرِيقاً مِنْ طُرُقِ الْأَعْتِرَافِ بِإِلَهِ هُوَ تَبَتُّهُ وَصَمَدَاتِيَّتِهِ وَرَبَاتِيَّتِهِ وَفَوْدَاتِيَّتِهِ، وَسَيِّباً إِلَى الْمَزِيدِ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَمَحَجَّةً لِلطَّالِبِ مِنْ فَضْلِهِ؛ وَكَمَّنَ فِي إِبْطَانِ اللَّفْظِ حَقِيقَةَ الْأَعْتِرَافِ لَهُ بِأَنَّهُ الْمُنْعَمُ عَلَى كُلِّ حَمْدٍ. (۱)

خداوند را سپاس که بندگانش را مشرف به تشرف حمد فرمود، بدون این که به سپاسگزاری آنان نیازمند باشد؛ و این کلمه جامعه را که باید از عمق قلب

ص: ۱۱۸

و حقیقت وجود برخیزد، راهی از راههای اعتراف به لاهوتیت و صمدیت و ربوبیت و فردیت خود قرار داد و آن را علت ازدیاد رحمتش بر عباد اعلام کرد و راهی روشن برای طالب فضلش فرمود و در کمون و سرّ این لفظ، حقیقت این معنی را که سپاس و حمد، اعتراف به مُنعم بودن او نسبت بر هر حمدی است، جلوه داد!!

از تحمیدات امام صادق علیه السلام است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ بِمَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى نِعْمِهِ كُلِّهَا حَتَّى يَنْتَهِيَ الْحَمْدُ إِلَى مَا يُحِبُّ رَبِّي وَيَرْضَى. (۱)

خداوند را به تمامی محامدش بر آنچه نعمت عنایت فرموده سپاس، آن چنان سپاسی که منتهی به محبت و خشنودی پروردگارم گردد.

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش حکایت می کند:

پیامبری از پیامبران، به پیشگاه مقدّس حقّ عرضه داشت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيراً، حَمداً طَيِّباً مُبَارَكاً فِيهِ كَمَا يَتَّبَعِي لِكِرَمِ وَجْهِكَ وَعِزِّ جَلَالِكَ فَأُوحِيَ إِلَيَّ: عَبْدِي شَغَلَتْ حَافِظِيكَ وَالْحَافِظُ عَلَى حَافِظِيكَ. (۲)

خداوند را سپاس فراوان، سپاسی پاکیزه و مبارک آن گونه که شایسته کرامت وجه و عزّ جلال توست. خداوند به او وحی فرمود: از کثرت ثواب این سپاس، حافظان عمل و حافظان بر حافظان را به شغل سنگینی در نوشتن ثواب واداشتی!

امام سجّاد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

ص: ۱۱۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۹/۹۰، باب ۷، حدیث ۱؛ [۱] قرب الاسناد: ۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰۹/۹۰، باب ۷، حدیث ۱؛ [۳] قرب الاسناد: ۴. [۴]

مَنْ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَ كُلِّ نِعْمَةٍ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ. (۱)

هر کس بگوید: الحمد لله، به حقیقت که شکر تمام نعمت های حق را ادا کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نِصْفُ الْمِيزَانِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلَأُهُ. (۲)

لا اله الا الله نیمی از میزان عمل را کفایت می کند و الحمد لله آن را پر می نماید.

حمد واقعی

در مطالب گذشته بر این حقیقت پافشاری شد که: حمد به معنای واقعی، قلبی و لسانی و جوارحی است، یعنی تصدیق قلب به حضرت منعم و اظهار حمد به زبان با لفظ الحمد لله و اجرا شدن فرامین دوست با چشم و گوش و زبان و دست و پا و خودداری از گناه و معصیت، روی هم رفته حمد است ورنه گفتن الحمد لله به زبان کار ساده ای است و برنامه ای است که می توان به بعضی از حیوانات تعلیم داد، تا در برابر هر لطفی که به آنان می شود بگویند: الحمد لله. به حقیقت که حمد مرگب از سه واقعیت درونی و زبانی و جسمی است و این معنایی است که بهترین و پرقیمت ترین روایات، به آن دلالت می کند:

عَنْ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: كُنْتُ أَرْكَعُ عِنْدَ بَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا أَدْعُو اللَّهَ، إِذْ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَصْبَغُ! قُلْتُ: لَيْتِكَ، قَالَ: أَيُّ شَيْءٍ كُنْتَ تَصْنَعُ؟ قُلْتُ: رَكَعْتُ وَأَنَا أَدْعُو، قَالَ: أَفَلَا أَعَلَّمَكَ دُعَاءَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: قُلْ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا كَانَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ

ص: ۱۲۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۰/۹۰، باب ۷، حدیث ۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۴/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۴۵. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۱۷۴/۷، باب ۲۲، حدیث ۹۰۴۰؛ بحار الأنوار: ۲۱۰/۹۰، باب ۷، حدیث ۷.

حال». ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ الْيَمْنَى عَلَى مِنْكَبِي الْأَيْسَرِ وَقَالَ: يَا أَصْبَغُ! لَئِنْ ثَبَّتَ قَدَمُكَ، وَتَمَّتْ وِلايَتُكَ، وَانْبَسَطَتْ يَدُكَ، اللَّهُ أَرْحَمُ بِكَ مِنْ نَفْسِكَ! (۱)

اصبغ بن نباته می گوید: کنار خانه امیرالمؤمنین رکوع می کردم و به پیشگاه حضرت حقّ به دعا و مناجات برخاسته بودم، در این وقت حضرت امیرالمؤمنین از در خانه بیرون آمد و فرمود: اصبغ! عرضه داشتیم: بله، فرمود: در چه کاری بودی؟ گفتیم: در رکوع و دعا، فرمود: علاقه داری دعایی که از رسول خدا شنیدیم به تو بیاموزم؟ پاسخ دادم: آری، فرمود: بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا كَانَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

سپاس خدا را بر آنچه بوده و سپاس خدا را بر هر حال.

سپس با دست راستش بر شانه چپ زد و فرمود: اگر در راه خدا ثابت قدم باشی و با تمام وجود رهبری پیشوای بر حق را قبول داشته باشی و در مسأله مال در راه خدا دست و دل باز باشی، خداوند مهربان از تو به وجود خودت مهربان تر است!

سنان بن طریف می گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتیم: می ترسم از آنانی باشم که بالای استدراج، یعنی غفلت از خدا به خاطر روی آوردن نعمت حقّ، مرا گرفته باشد.

حضرت فرمود: چگونه و برای چه؟

عرض کردم: به درگاهش لابه بردم که خانه ای به من کرامت کند، عنایت فرمود، درخواست هزار درهم نمودم به من رسید، دعا کردم خادمی نصیبم شود، نصیبم شد.

حضرت فرمود: از پس این همه نعمت چه گفتی؟

ص: ۱۲۱

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۳۰۷/۵، باب ۲۰، حدیث ۵۹۳۹؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۱۱/۹۰، باب ۷، حدیث ۹. [۲]

پاسخ دادم: زبانم مترنم به نعمه «الحمد لله» شد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: آنچه تو به پیشگاه خدا بردی، برتر است از آنچه از جانب حق به تو رسیده است! (۱) امام صادق علیه السلام از حضرت باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله حکایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْ أَنَّ الدُّنْيَا كُلَّهَا لُقْمَةٌ وَاحِدَةٌ فَأَكَلَهَا الْعَبْدُ الْمُسْلِمُ ثُمَّ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» لَكَانَ قَوْلُهُ ذَلِكَ خَيْرًا لَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا. (۲)

اگر دنیا یک لقمه باشد و آن را انسانی مسلمان تناول کند و از پس آن بگوید:

الحمد لله، این گفتارش برای او از دنیا و آنچه در آن است بهتر است!!

حمید بودن خداوند

اشاره

خداوند در قرآن مجید در هفده آیه، وجود مقدس خود را حمید خوانده است:

بقره (۳)(۲۶۷)، هود (۴)(۷۳)، ابراهیم (۵)(۸ و ۱)، حج (۶)(۶۴ و ۲۴)، لقمان (۷)(۲۶ و ۱۲)، سبأ (۸)(۶)، فاطر (۹)(۱۵)، فصلت (۱۰)(۴۲)، شوری (۱۱)(۲۸)،

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۳/۹۰، باب ۷، ذیل حدیث ۱۷؛ مشکاه الأنوار: ۲۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۶/۹۰، باب ۷، حدیث ۲۰؛ [۲] الأمالی، شیخ طوسی: ۶۱۰. [۳]

۳- (۳) - «أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ».

۴- (۴) - «إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

۵- (۵) - «رَبُّهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» و «فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ».

۶- (۶) - «وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» و «إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ».

۷- (۷) - «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» و «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

۸- (۸) - «إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».

۹- (۹) - «وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

۱۰- (۱۰) - «تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ».

۱۱- (۱۱) - «وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ».

حدید (۱) (۲۴)، ممتحنه (۲) (۶)، تغابن (۳) (۶)، بروج (۴) (۸)، نساء (۵) (۱۳۱).

و در هفده مرحله کلمه الحمد لله را ذکر کرده:

أنعام (۶) (۱)، أعراف (۷) (۴۳)، إبراهيم (۸) (۳۹)، نحل (۹) (۷۵)، إسرائ (۱۰) (۱۱۱)، كهف (۱۱) (۱)، مؤمنون (۱۲) (۲۸)، نمل (۱۳) (۱۵ و ۵۹ و ۹۳)، عنكبوت (۱۴) (۶۳)، لقمان (۱۵) (۲۵)، سبأ (۱۶) (۱)، فاطر (۱۷) (۱ و ۳۴)، زمر (۱۸) (۲۹ و ۷۴).

و در شش آیه جمله شریفه الحمد لله رب العالمين آمده:

فاتحه (۲)، أنعام (۴۵)، یونس (۱۰)، صافات (۱۸۲)، زمر (۷۵)، غافر (۶۵).

توضیح هر یک از آیات بالا از نظر تفسیری و عرفانی و فلسفی احتیاج به

ص: ۱۲۳

- ۱- (۱) - «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».
- ۲- (۲) - «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».
- ۳- (۳) - «وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ».
- ۴- (۴) - «بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».
- ۵- (۵) - «وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا».
- ۶- (۶) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ».
- ۷- (۷) - «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي».
- ۸- (۸) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي».
- ۹- (۹) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».
- ۱۰- (۱۰) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ».
- ۱۱- (۱۱) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عِبْدِهِ».
- ۱۲- (۱۲) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».
- ۱۳- (۱۳) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ» «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِيكُمْ».
- ۱۴- (۱۴) - «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ».
- ۱۵- (۱۵) - «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».
- ۱۶- (۱۶) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ».
- ۱۷- (۱۷) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي».
- ۱۸- (۱۸) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ» و «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا».

داستانی مفصل و حکایتی بس عجیب دارد که از عهده فقیر و مستمند و محتاج و نیازمند و جاهلی دردمند چون من ساخته نیست؛ در این زمینه لازم است به کتب مربوطه مراجعه کنید و از انوار این آیات کریمه باطن خود را آراسته نموده، به طی منازل عرفان و مقامات عشق نایل شوید.

به قول عارف شیراز، شیخ مصلح الدین سعدی:

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم
تو مگر سایه لطفی به سر وقت من آری که من آن مایه ندارم که به مقدار تو باشم
خویشتن بر تو نبندم که من از خود نپسندم که تو هرگز گل من باشی و من خار تو باشم
هرگز اندیشه نکردم که کمندت به من افتد که من آن وقع ندارم که گرفتار تو باشم
نه در این عالم دنیا که در آن عالم عقبی همچنان بر سر آنم که وفادار تو باشم
خاک بادا تن سعدی اگرش می نپسندی که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم
(سعدی شیرازی)

تفسیری دیگر بر «الحمد لله»

اشاره

تفسیر «کشف الأسرار» در جلد اول در نوبت سوم ترجمه حمد گوید:

الحمد لله : ستایش خدای مهربان، کردگار روزی رسان، یکتا در نام و نشان، خداوندی که ناجسته یابند و نادریافته شناسند و نادیده دوست دارند، قادر است بی احتیال، قیوم است بی گشتن حال، در ملک ایمن از زوال، در ذات و نعت متعال، لم یزل و لا یزال، موصوف به وصف جلال و نعت جمال، عجز بندگان دید در شناختن قدر خود و دانست که اگر چند کوشند نرسند و هر چه بپویند نشناسند و عزت قرآن به عجز ایشان گواهی داد:

ص: ۱۲۴

[یهودیان بر ضد پیامبر اسلام به سفسطه گری پرداختند چون] آنان خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند،

به کمال تعزز و جلال و تقدس، ایشان را نیابت داشت و خود را ثنا گفت و ستایش خود، ایشان را در آموخت و به آن دستوی داد، ورنه که یارستی به خواب اندر بدیدن اگر نه خود گفتمی خود را که الحمد لله و در کلّ عالم که زهره آن داشتی که گفتمی الحمد لله.

تو را که داند که تو را تو دانی، تو را نداند کس، تو را تو دانی بس، ای سزاوار ثنای خویش، وای شکر کننده عطای خویش؛ کریم! گرفتار آن دردم که تو درمان آنی، بنده آن ثنایم که تو سزای آنی، من در تو چه دانم تو دانی، تو آنی که گفتمی که من آنم - آنی.

حمد در دیدار نعمت و منعم

بدان که حمد بر دو وجه است:

یکی بر دیدار نعمت، دیگر بر دیدار منعم. آنچه بر دیدار نعمت است: از وی آزادی کردن و نعمت وی به طاعت وی به کار بردن و شکر وی را میان در بستن، تا امروز در نعمت بیفزاید و فردا به بهشت رساند، به قول رسول الله صلی الله علیه و آله :

أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَادُونَ الَّذِينَ يَحْمَدُونَ اللَّهَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ. (٢)

ص: ۱۲۵

۱- (۱) - انعام (۶) : ۹۱. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۳۱۲/۵، باب ۲۰، حدیث ۵۹۵۴؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۱۵/۹۰، باب ۷، حدیث ۱۸. [۳]

نخستین کسانی که به سوی بهشت فراخوانده می شوند، کسانی هستند که کارشان در هر حال، خوشبختی و سختی، سپاس خداوند بوده است.

این عاقبت آن کس که حمد وی بر دیدار نعمت بود.

اما آن کس که حمد وی بر دیدار منعم بود به زبان حال گوید:

صنما! ما نه به دیدار جهان آمده ایم.

این جوانمرد را شراب شوق دادند و با شرم هام دیدار کردند تا از خود فانی شد، یکی شنید و یکی دید، به یکی رسید؛ چه شنید و چه دید و به چه رسید؟

ذکر حق شنید، چراغ آشنایی دید و با روز نخستین رسید، اجابت لطف شنید، توفیق دوستی بدید و به دوستی لم یزل رسید.

این جوانمرد، اول نشانی یافت بی دل شد، پس بار یافت همه دل شد، پس دوست دید و در سر دل شد، دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست». (۱) فیض، چه زیبا سروده است:

نشود کام بر دل ما رام پس به ناکام بگذریم از کام

چون که آرام می برند آخر ما نگیریم از نخست آرام

عیش بی غش به کام دل چون نیست ما بسازیم با بلا ناکام

آن که را نیست پختگی روزی گر بسوزد که ماند آخر خام

جاهلان نامها بر آورده عاقلان کرده خویش را گمنام

عاقلان را چه کار با نام است چکند جاهل ار ندارد نام

کوری چشم جاهلان ساقی! باده جهل سوزده دوسه جام

تا چو سر خوش شویم از آن باده بر سر خود نهیم اول گام

بگذریم از سر هوا و هوس عیش بر خویشتن کنیم حرام

(فیض کاشانی)

[الْأَوَّلُ بِأَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ وَالْآخِرُ بِأَخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ]

آن وجود مبارکی که اول است، بی آن که که اولی پیش از او باشد و آخر است، بی آن که آخری پس از او باشد.

اَوَّل و آخِر بودن خدا

لفظ اَوَّل و آخِر در این دعای عظیم که همچون دریایی مَوَاج است، از قرآن مجید گرفته شده است.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١﴾

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز داناست.

قرآن مجید که هر آیه اش، ظاهری و باطنی دارد و هر بطنی دارای هفت بطن دیگر است (۲) با تمام معانی و حقایق و مفاهیم آسمانی و ملکوتیش بر خزانه بی نمونه حضرت حق، یعنی قلب پاک و دریای بی ساحل دل پیامبر تجلی کرد و به همان صورت و سیرت به دوازده امام معصوم: منتقل شد که در این زمینه در دعای چهل و دوم «صحیفه سجادیه» به خواست حضرت دوست شرحی خواهد آمد.

ائمه طاهرين عليهم السلام که جامع علوم الهی اولین و آخرین و واجد تمام کمالات انسانی و هر یک دریایی مَوَاج از علوم ملکوتی و ملکی بودند، با دعاها و روایات و

ص: ۱۲۷

۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۳. [۱]

۲- (۲) - عوالی اللالی: ۱۰۷/۴، حدیث ۱۵۹؛ [۲] إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنَاً وَبَطْنَاً وَبَطْنَاً بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ.

اخلاق و اعمال و اطوار قدسیه خود به شرح و تفسیر آیات کتاب برخاستند و مدرسه ای کامل و جامع که در هر عصری پاسخگوی نیازهای دنیایی و آخرتی مردم باشد، از خود بجای گذاشتند.

در سوره مبارکه حدید که مفاهیم آیاتش اعجاب انگیز و تکمیل کننده نفس، روشنگر قلب و جلا دهنده روح و آباد کننده دنیا و آخرت انسان است، می خوانیم:

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱﴾

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز داناست.

در توضیح کلمه اول و آخر، نتیجه و محصولی از آیات قرآن و دعاها و روایات و مباحث ارزنده حکمای بزرگ الهی و بیداران راه حق و عاشقان حضرت محبوب را در اختیار می گذارم، باشد که از این رهگذر بر نور معرفت ما و روشنی قلب و جانمان اضافه شود.

قبلاً باید دو مسأله زمان و مکان را در توجه به جناب او، از ذهن پاک خود خالی کنید؛ زیرا:

زمان، پدیده ای است که همراه با اولین مخلوق ظهور کرده و چیزی جز حرکت قوه به فعل و تبدیل واقعیتی به واقعیت برتر و امتدادی که دارای غایت و نهایت است نیست و این حرکت و امتداد، در پیشگاه حضرت او راه نداشته و ندارد.

و مکان عبارت است از جا و ظرف که تمام عناصر در آن جای گرفته یا از آن جا به جا می شوند. و این دو کلمه مبارکه از این دو حیثیت خارج است؛ زیرا مفهوم هر دو بالاتر و برتر و جدای از هر چیزی است.

اول و آخر همانند ظاهر و باطن و همانند تمام اسما و صفات، دلالت بر ذات دارند؛ ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال است و در حقیقت صفاتی که عین

ص: ۱۲۸

ذات است؛ چرا که در آن جا ذات همراه با صفات نیست؛ صفت همان ذات و ذات همان صفت است. این همه سخن برای باز شدن گل معرفت و نزدیک کردن حقیقت به ذهن است که گفته اند: «که در وحدت، دوئی عین ضلال است.»

وصف هر شیئی غیر از وصف دیگر اوست، مثلاً صفت علم در عالم یا صفت قدرت یا عدالت یا کرامت در همان شخص با یکدیگر متفاوت است، اما در آن پیشگاه مبارک، جز وحدت حقه حقیقه چیز دیگری نیست، به قول بزرگ ترین عارف خانه خلقت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی علی علیه السلام:

وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ. (۱)

و کمال اخلاص برای او منفی دانستن صفات زاید بر ذات از اوست.

و به عبارت فارسی: صفات حضرت او همانند صفات موجودات که با موصوف خود ترکیب دارند نیست که صفت چیزی و موصوف چیز دیگر باشد. ذات او اول است، آخر است، علیم و حکیم و سمیع و بصیر و شاهد و خالق و رازق و... است و این همه همان حقیقت حقه واحد است.

«نفی الصفات عنه» به این معنی است که: آن ذات مقدس را چیزی و صفاتش را چیز دیگر ندانید که آن جا ترکیبی از موصوف و صفت نیست، بلکه ذات بسیط و هستی بی قید و شرط و نور بی نهایت در بی نهایت است و هر وصفی خود اوست نه صفتی عارض بر ذات.

اول است نه اولی که ما فرض می کنیم، آخر است نه آخری که ما تصور می نماییم. این اولیت و آخریت هیچ ارتباطی به زمان و مکان و سایر مسائل و برنامه هایی که در رابطه با موجودات است ندارد.

اول است، یعنی مبدأ تمام آثار ظاهری و باطنی است. و آخر است، یعنی مرجع

ص: ۱۲۹

و منتهای همه آثار ظاهری و باطنی است، در حالی که اولی است ازلی و آخری است سرمدی؛ نه اولی که مسبوق به مبدئی باشد و نه آخری که متصل به پایانی!

به قول حضرت صادق علیه السلام در جواب کسی که معنای آیه شریفه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ «(۱) را از آن منبع فیض پرسید:

الْأَوَّلُ لَا عَنِ أَوَّلٍ قَبْلَهُ، وَلَا عَنِ بَدْءٍ سَبَقَهُ وَ آخِرٌ لَا عَنِ نِهَائِهِ كَمَا يُعْقَلُ مِنْ صَفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ، وَلَكِنْ قَدِيمٌ أَوَّلٌ وَ آخِرٌ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ بِلَا بَدْءٍ وَ لَا نِهَائِهِ، لَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْحُدُوثُ، وَ لَا يُحَوَّلُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ، خَالِقٌ كُلِّ شَيْءٍ. (۲)

اول است نه از اولی قبل از خود و نه از ابتدایی پیش از وجودش و آخر است نه از منتهایی، چنانکه درباره مخلوقات فرض می شود، بدون مبدأ و منتهای ازلاً و ابداً اول و آخر است، جایی برای حوادث و تحوّل از حالی به حالی در آن جا نیست؛ وجود مقدّسش آفریننده هر چیزی است.

رسول الهی به پیشگامش عرضه می داشت:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ. (۳)

بار پروردگارا! تو اولی هستی که قبل از تو چیزی نیست و آخری هستی که بعد از تو چیزی وجود ندارد.

مولای عارفان و مؤمنان فرمود:

لَيْسَ لِأَوْلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ وَ لَا لِأَزَلِيَّتِهِ انْقِضَاءٌ، هُوَ الْأَوَّلُ لَمْ يَزَلْ، وَ الْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ. (۴)

برای اولیت آن ذات مقدّس ابتدایی نیست و برای ازلیت آن جناب پایانی نمی باشد، اولی است که همواره بوده و وجودی دائمی است که انتها ندارد.

امام مجتبی علیه السلام می فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ أَوَّلٌ مَعْلُومٌ، وَ لَا آخِرٌ مُتَنَاهٍ. (۵)

سپاس آن ذاتی را که سرآغاز معلومی ندارد و وجودی را که برای او پایانی نیست. [بوده و خواهد بود].

عاشقان گر به دل از دوست غباری دارند گریه روز نما در شب تاری دارند

آب حیوان ببر ای خضر که ارباب نیاز چشم امید به فتراک سواری دارند

ره ارباب محبت به فنا نزدیک است سوزنی در کف و در پا دو سه خاری دارند

جان حقیر است مبر نام نثار ای محرم تو همین گوی که احباب، نثاری دارند

بنده خلوتیان دل خاکم کایشان به شهیدان غمت قرب جواری دارند
هر که را می نگرم سوخته یا می سوزد شمع و پروانه از این بزم کناری دارند
عرفی از صیدگه اهل نظر دور مشو که گهی گوشه چشمی به شکاری دارند
(عرفی شیرازی)

توحید در نهج البلاغه

امام علی علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه» می فرماید:

أَوَّلَ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ
نَفْيُ الصِّفَاتِ

ص: ۱۳۰

-
- ۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۳. [۱]
 - ۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۲/۴، باب ۲، حدیث ۸؛ [۲] معانی الأخبار: ۱۲، حدیث ۱.
 - ۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۱۷/۹۰، باب ۱۷؛ [۳] مکارم الأخلاق: ۳۰۸. [۴]
 - ۴- (۴) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۲؛ [۵] بحار الأنوار: ۳۰۸/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۱۱. [۶]
 - ۵- (۵) - بحار الأنوار: ۲۸۹/۴، باب ۴، حدیث ۲۰؛ [۷] التوحید، شیخ صدوق: ۴۵، باب ۲، حدیث ۵.

عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صَفَةٍ أَنَّهُا غَيْرُ الْمُوصُوفِ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ اِشَارَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ اِشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهَ، وَ مَنْ حَدَّهَ فَقَدْ عَدَّهَ.

آغاز دین شناخت اوست و کمال شناختش باور کردن او و نهایت از باور کردنش یگانه دانستن او و غایت یگانه دانستنش اخلاص به او و حدّ اعلای اخلاص به او نفی صفات (زاید بر ذات) از اوست، چه این که هر صفتی گواه این است که غیر موصوف است و هر موصوفی شاهد بر این است که غیر صفت است. پس هر کس خدای سبحان را با صفتی وصف کند او را با قرینی پیوند داده و هر که او را با قرینی پیوند دهد دوتایش انگاشته و هر که دوتایش انگارد دارای اجزایش دانسته و هر که او را دارای اجزاء بداند حقیقت او را نفهمیده و هر که حقیقت او را نفهمید برایش جهت اشاره پنداشته و هر که برای او جهت اشاره پندارد محدودش به حساب آورده و هر که محدودش بداند چون معدود به شماره اش آورده.

من تصوّر نمی کنم که درک و فهم علم باطن که در رأس آن توحید و خداشناسی است بدون مقدمات لازم چنانکه به دورنمایی از آن در سطور قبل اشاره رفت میسر باشد. رسیدن به حقایق الهیه، به خصوص فهمیدن عمق مفاهیم و معانی بلند ملکوتی و از همه مهم تر صفات و اسمای حضرت محبوب، لازمه اش آراسته شدن به مسائل و برنامه هایی است که سالکان این طریق در کتب و مقالات خود بیان کرده اند که این حقایق چشیدنی است و هر کس لذت آن را بیابد از خود فانی می شود و به بقای دوست اتصال پیدا می کند و تا موانع و حجب از قلب و جان برداشته نشود و انسان با چشم دل به مشاهده جمال نایل نگردد، به آنچه و به آن که باید برسد، نمی رسد.

بسیاری از مردم دنیا را می بینید که دل به زخارف دنیا خوش کرده و جز شکم و شهوت و سرازیر و سر بالا رفتن و تمام وقت را صرف خانه و مغازه و مال و ثروت و خوردن و خوابیدن و شهوت رانی کردن، اهتمام و کاری ندارند و این عمر گرانبهایه را با برنامه هایی معامله می کنند که سودی چشمگیر برای آنها ندارد، و اگر داشته باشد باید به وقت مردن بگذارند و بروند؛ یا دنبال حقیقت نمی روند، یا اگر بروند چون حقیقت را نمی چشند و از آن لذت نمی برند، خسته می شوند و به سرعت آن را رها کرده، به کارهای مادی باز می گردند. این همه نیست مگر بر اثر حجاب های خطرناکی که از امور محرمه، چه مالی و چه اخلاقی و چه عملی، چهره قلب و باطن و جانشان را پوشانده و این معنی نه تنها در مردم عادی به چشم می خورد، بلکه بعضی از طالبان علم و دانشجویان حوزه های علمیه هم به آن حجاب ها دچارند. به همین خاطر می بینید که این گونه مردم به جایی نرسیدند و چون به مال و مسند و مقام دست یافتند ثروتمندشان قارون و حاکمشان فرعون، و عالم و فقیهشان بلعم باعورا شد.

عارف نامدار، ملّا مهدی نراقی، خطاب به ارواح و قلوبی که از چشیدن لذت حقایق بازمانده اند، می گوید:

چرا آخر ای مرغ قدسی مکان جدا ماندی از مجمع قدسیان

چرا مانده ای دور از اصل خویش چرا نیستی طالب وصل خویش

چرا آخر ای بلبل خوش نوا به زاغان شدی همسر و هم صدا

غریب از دیار حقیقت شدی گرفتار دام طبیعت شدی

به قید طبیعت شدی پای بست فراموش کردی تو عهد الست

نبودی تو آن شاهباز جهان که در اوج وحدت بُدت آشیان

نبودی تو آن طایر لا مکان که در صُقع (۱)، لاهوت بودت مکان

تو را بود پرواز در اوج عرش مقید چرایی به زندان فرش

(ملا مهدی نراقی)

علم باطن

ملا نعیم طالقانی که از فلاسفه بزرگ اسلام است، در اواخر کتاب پرقیمت «اصل الاصول» می گوید:

«تحصیل دانش باطن بر اساس استعداد هر مکلف و طاقتش، واجب عینی است.

دانش باطن، محض آراسته شدن درون به فضایل و پیراسته شدن از رذایل است. البتّه مقدّمه این حرکت باطنی، نورانیت ظاهر به آداب و رسوم و اصول و فروع شریعت و پاک بودن تمام اعضا و حرکات و افعال انسان از محرّمات شرعیّه است.»

مبنا و ریشه این دانش، تحصیل اخلاق و فضایل و ملکاتی است که از اخبار و احادیث امامان معصوم و روش و سیره آنان استفاده می شود. گر چه عقل در تحصیل و حصول معارف و عمل و کوشش، و به عبارت دیگر: حکمت عملیه مدخلیت دارد، ولی راه عقل راه تمام و برنامه جامع نیست؛ برای رشد و کمال و رسیدن به واقعیّات علمیّه و عملیه باید عقل را با چراغ وجود اهل بیت عصمت:

نور و حرارت داد که در آن منابع الهیه در هیچ زمینه ای هیچ گونه خطا و اشتباهی نیست و در این جهت لازم است به باب ایمان و کفر کتاب با عظمت «کافی» مراجعه

ص: ۱۳۴

کرد که در آن جا ائمه طاهرین علیهم السلام هر چه خیر می باشد از هر چه شرّ است باز شناسانده اند.

مبنا و ریشه دیگر این علم، بر ریاضت های قانونی و خلوت شب و سحر و مجاهدات شرعیّه استوار است.

با این شرایط که نتیجه و ثمره اش پاکی باطن و ظاهر است، برای عارف سالک در سبیل حق، ترقّی به معارج ملأ اعلی و رهایی از مدارج ادنی حاصل می شود. در چنین وضعی است که سالک آگاه، انس با معنویت و قرب به مقربان پیدا می کند؛ اراده و همتش از زینت حیات دنیا به عالم ملکوت رخ می کشد و عقلش به جای مصرف شدن در زخارف مادی به گرفتن فیوضات اخروی برمی خیزد.

خواسته هایش از اتصال به علایق پست، قطع می گردد و خاطرش از تعلق به امور دنیویّه آسوده می شود.

حالات دنیایی و مادی حواس و قوایش ضعیف و برای گرفتن فیوضات ربّانیه قوی می گردد.

با ریاضت و مجاهدت، شرّ نفس اماره ای که او را به سوی خیالات واهیه می کشید از سر او برداشته می شود، تمام همتش متوجه عالم قدس و تمام شراشر وجود به جهان روح و انس متوجه می گردد.

با خضوع و زاری، از حضرت ذوالجود و الفضل و واهب متعال درخواست می کند که تمام درهای رحمت را به روی دلش باز کند و قلب و سینه اش را به نور هدایت خاصّ که حضرتش به عنوان مزد ریاضت و جهاد وعده داده، روشن نماید، تا به مشاهده اسرار ملکوت و آثار جبروت نایل آید و در باطنش حقایق عینیّه و دقایق فیضیه به صورت کشف و شهود تجلّی نماید.

چون بعد از آن مقدمات به این کشف پر فیض برسد، از عنایت و رحمت او به مقام انکشاف قوّه عاقله و سپس کشف قلبی، و آنگاه کشف روحی واصل شود». (۱) و در این مقام است که آراسته به مفاهیم اسما و صفات حضرت محبوب شده و

ص: ۱۳۵

به درك لذت آن حقایق رسیده و با چشم دل به تماشای جمال موفّق شده است. در این وقت است که قرآن و روایات و معارف را آن چنانکه باید می فهمد و مصادیق آیات و روایات و معارف را آن طور که باید می بیند و به عین الیقینی که مطلوب همه عاشقان و عارفان بوده، می رسد.

در آخر این مقال دست نیاز به درگاه بی نیاز برداشته و به پیشگاه مقدّسش مناجات عرفی را زمزمه می کنم:

ای تو به آمرزش و آلوده ما وی تو به غم خواری و آسوده ما

رحمت تو کعبه طاعت نواز عدل تو مشاطه عصیان طراز

لطف تو دلال متاع گناه حلم تو بنشانده غضب را پناه

منفعلیم از عمل ناسزا گر همه نیک است بیوشان ز ما

عرفی از این نغمه زنی شرم دار عهد طلب بشکن و دل گرم دار

مصلحت کار چه دانیم ما بذر تمنا چه فشانیم ما

(عرفی شیرازی)

ص: ۱۳۶

[«۲»الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ]

دیده بینندگان از دیدنش ناتوان، و گمان وصف کنندگان از ستودنش عاجز است.

دیده قاصر و فهم عاجز

می دانیم که رؤیت، رو به رو شدن چشم با شیء است، آنهم با شرایطی معین.

آنچه قابل رؤیت است، جسم و عنصر محدود به زمان و مکان و آراسته به دیگر شرایط مادی است. در صورت فقد شرایط، مشروط هم که عبارت از رؤیت باشد از دایره تحقق بیرون خواهد بود.

از طرفی این معنا بر همه کس روشن است که اعضا و جوارح ما در افعال و حرکات، مقید به قیود و محدود به حدودند. قدرت بدن یا قوت روح یا مسأله زبان و یا نیروی شنوایی و یا بینایی و نیز قوت فکر و قدرت عقل، همه و همه محدود و دارای اندازه معین و خلاصه دارای آغاز و انجام و عرصه خاصی است.

از جهتی قدرت چشم و رؤیت آن بسیار محدود است، تا جایی که می دانیم اکثر مخلوقات، حتی بعضی از آنها که مادی هستند از دسترس رؤیت و تماشای او خارجند.

نفس، روح، جنّ، ملائکه، هوا، درد، نترون، الکترون، انواعی از میکرب ها و ویروس ها و ... در عین این که موجودند و عقلای تاریخ به وجود آنها یقین دارند،

قابل رؤیت نیستند.

و از جهتی حضرت حقّ که شبیه چیزی در این دار وجود نیست و وجود مقدّسش در ذات و اسما و صفات بی نهایت در بی نهایت است، ما فوق همه چیز و خارج از شرایط رؤیت است.

بنابراین چشم از هر جهت محدود و وجود محبوب از هر حیث نامحدود، پس رؤیت او با دیده سر تا ابد غیر میسور است.

به چند روایت مهم در این زمینه دقت کنید:

عاصم بن حمید می گوید:

نظر حضرت صادق علیه السلام را درباره طایفه ای از اهل سنت که قائل به رؤیت حضرت او، حدّ اقل در فردای قیامتند خواستم، حضرت فرمود:

خورشید (که حرارت خارجی اش تقریباً بیست میلیون درجه است و پاره ای از شعله هایش تا شانزده هزار کیلومتر ارتفاع دارد) جزئی از هفتاد جزء نور کرسی است و کرسی جزئی از هفتاد جزء نور عرش است و عرش جزئی از هفتاد جزء نور حجاب است و حجاب جزئی از هفتاد جزء نور پرده است؛ اگر این طایفه در گفتار خود راستگویند، بگو یک بار دیده خود را در حالی که ابر نباشد، از نور خورشید پر کنند!! (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

خداوند، بزرگ و بلند مرتبه است؛ بندگان از وصفش عاجزند و راه به کنه عظمتش ندارند. دیده ها او را درک نمی کنند، ولی حضرت او مدرک دیده هاست. جنابش لطیف و خبیر است. به کیفیت و مکان و زمان وصف نمی شود. چگونه به مسأله کیفیت و صفش کنم که کیفیت را او لباسی هستی

ص: ۱۳۸

۱- (۱) - التوحید، شیخ صدوق: ۱۰۸، حدیث ۳. [۱]

پوشاند تا کیفیت شد؛ کیف را به آنچه او کیفیت داد شناختم! یا چگونه به محل توصیفش کنم و حال این که او خالق محلّ است تا محل، محل شد و من محل را به محلّیت دادن او شناختم! یا به چه صورت حضرتش را به جهت وصف نمایم و به حیثیت تعریف کنم، در حالی که حیث را او حیثیت داد و من با حیثیت بخشی به حیث از جانب او حیث را شناختم! او داخل هر مکان است و خارج از هر چیزی؛ دیده ها از دیدنش عاجزند و او دیده ها را می بیند؛ خدایی جز او نیست که او علیّ و عظیم است و لطیف و خبیر. (۱)

محکّمات و متشابهات

اشاره

کج فهمی بعضی از علمای اهل سنّت نسبت به آیات قرآن و نقل روایاتی در باب رؤیت در بعضی از کتب آنان - که اگر به میزان واقعی سنجش، حدیث سنجیده شود معلوم می گردد که آن روایات ساختگی و قلابی است - باعث شده مسأله رؤیت با چشم سر، البتّه در فردای قیامت نه در دنیا، مطرح شود و جزء عقاید آنان در آید، ولی ائمه معصومین علیهم السلام که کشتی نجات و یکی از دو ثقلی هستند که رسول الهی صلی الله علیه و آله از خود به یادگار گذاشت، در برابر این عقیده با تکیه بر آیات قرآن و دلایلی حکیمانه ایستادگی کردند و هر گونه رؤیت با چشم سر، را چه در دنیا و چه در قیامت نفی نمودند و با براهین بسیار متقن، آن روایات را از مرحله اعتبار و ارزش انداختند و تأویل نمودن آیاتی را که ظاهرش دلالت بر رؤیت دارد، آن چنان که خدا به آنان اجازه داده بود تعلیم یاران صدیق خود نمودند و در این زمینه فرهنگی غنی، از خود به پاسداری از حقایق الهیه به جا گذاشتند.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ

ص: ۱۳۹

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۳/۱، حدیث ۱۲؛ [۱] التوحید، شیخ صدوق: ۱۱۵، حدیث ۱۴. [۲]

مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ « (۱)

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب، آیات محکم است [که دارای کلماتی صریح و مفاهیمی روشن است] آنها اصل و اساس کتاب اند و بخشی دیگر آیات متشابه است [که کلماتش غیر صریح و معانی اش مختلف و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و روایات استوار تفسیر نمی شود] ولی کسانی که در قلوبشان انحراف [از هدایت الهی] است برای فتنه انگیزی و طلب تفسیر [نادرست و به تردید انداختن مردم و گمراه کردن آنان] از آیات متشابهش پیروی می کنند و حال آن که تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی داند. و استواران در دانش [و چیره دستان در بینش] می گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم، چه متشابه] از سوی پروردگار ماست. و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکر نمی شوند.

آیات متشابه

از آیات زیر و نمونه آنها، به اسم آیات متشابه، نام می برند:

يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ « (۲)

قدرت خدا بالاتر از همه قدرت هاست.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى « (۳)

ص: ۱۴۰

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۷. [۱]

۲- (۲) - فتح (۴۸) : ۱۰.

۳- (۳) - طه (۲۰) : ۵. [۲]

[خدای] رحمان بر تخت فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط است.

إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿١﴾

[با دیده دل] به پروردگارش نظر می کند.

وَجَاءَ رَبُّكَ ﴿٢﴾

و [فرمان] پروردگارت برسد.

إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ ﴿٣﴾

زیرا اینان دیدارکنندگان [پاداش و مقام قرب] پروردگار خویش اند.

آری، آیات بالا و نمونه آنها در قرآن کریم تأویلاتی دارند که آن تأویلات در نهایت، هماهنگ با مفاهیم و معانی محکمات است؛ و این نوع تأویل، قدرتش در اختیار راسخان در علم است و بدون شک راسخان در علم به دلیل آیات قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و خوشه چینان از خرمن معرفت آنانند.

راسخان در علم

تفسیر با عظمت «نور الثقلین» نزدیک به بیست و پنج روایت بسیار مهم، از جوامع حدیث نقل می کند و نیز نمونه این روایات در «تفسیر المیزان» آمده است که منظور از راسخان در علم، پیامبر و ائمه طاهرین علیهم السلام هستند. (۴) امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید:

ص: ۱۴۱

۱- (۱) - قیامت (۷۵) : ۲۳. [۱]

۲- (۲) - فجر (۸۹) : ۲۲. [۲]

۳- (۳) - هود (۱۱) : ۲۹.

۴- (۴) - تفسیر نور الثقلین: ۳۱۵/۱، ذیل آیه ۷ آل عمران؛ تفسیر المیزان: ۶۹/۳، ذیل آیه ۷ آل عمران.

أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ. (۱)

کجایند آنان که گمان دارند راسخون در دانشند و ما نیستیم؟ این گمان را با کذب و ستم بر ما، بر خود روا داشتند، از آن رو که خداوند ما را رفعت داد و آنان را پست کرد و دانش را به ما بخشید و از آنان منع کرد و ما را در حریم رحمت وارد و آنان را خارج کرد.

روی این حساب دانشمندانی که از اهل سنت و جماعت با تکیه بر ظاهر آیات و پاره ای از روایات، ادعای رؤیت حق را در قیامت یا در دنیا دارند، در ادعایشان اشتباه کارند و مدعایشان با محکّمات قرآن که مفسّر متشابّهات است و باتأویلات رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام قابل تطبیق نیست.

رؤیت خدا به چشم دل

در صورتی که ظاهر به آداب شریعت آراسته شود و باطن، به نور معرفت و اخلاق حسنه و ایمان کامل منور گردد، چشم دل برای حقایق باز می گردد و هر قلبی به تناسب قدرت و قوّتش به تماشای جلال و جمال و عظمت و جبروت موفق می شود.

تعبیر دیگر رؤیت، یقین است؛ یعنی انسان به جایی می رسد که در هر گونه شک و شبهه و ریب و تردیدی به روی دل، بسته خواهد شد و قلب نسبت به حقیقت به مرحله ای می رسد، آن گونه که چشم سر، اشیا و عناصر را می بیند.

در این زمینه به دو روایت زیر که در کتاب با عظمت «التوحید» آمده، توجه کنید:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: اللَّهُ، قَالَ:

ص: ۱۴۲

رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهِدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، لَا يَعْرِفُ بِالْقِيَاسِ، وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُشَبِّهُ
بِالنَّاسِ، مَوْصُوفٌ بِالآيَاتِ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ، لَا يُجُورُ فِي حُكْمِهِ ذَلِكَ اللَّهُ لِإِلَهٍ إِلَّا هُوَ. قَالَ: فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَمُ
حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ. (۱)

عبدالله بن سنان از پدرش حکایت می کند: به محضر مقدّس حضرت باقر علیه السلام مشرف شدم، مردی از خوارج بر آن
جناب وارد شد و عرضه داشت: چه چیزی را عبادت می کنی؟ حضرت فرمود: خدا را؛ گفت: او را دیده ای؟ امام پاسخ داد؛
دیده های سر او را نمی بیند؛ دیدار او از طریق قلب میسر است، آنهم قلبی که به واقعیات و حقایق ایمانی آراسته باشد. وجود
مقدّس او با قیاس به موجودات و قدرت حواس و تشبیه جنابش به ناس شناخته نمی شود؛ به آثار و نشانه های وصف شده؛ به
علاماتی که در پهنه آفرینش است و به بساطی که از آن تعبیر به گردونه خلقت می کنند، شناخته شده؛ او در حکومتش جائر
نیست؛ آری، خدائی که جز او خدائی وجود ندارد اوست.

خارجی در حالی که از خانه حضرت خارج می شد، زبانش به این آیه گویا بود:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ « (۲)

خدا داناتر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء جبرئيل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! هل رأيت ربك حين عيّدتَهُ؟
فقال: ويحك ما كنتُ أعبدُ رباً لم أره. قال: وكيف رأيتَهُ؟ قال: ويحك لا تُدرِكُهُ العُيُونُ في مُشاهدَةِ الأبصارِ،

ص: ۱۴۳

۱- (۱) - الكافي: ۹۷/۱، حدیث ۵؛ [۱] التوحید، شیخ صدوق: ۱۰۸، حدیث ۵.

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۲۴. [۲]

وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: دانشمندی از بزرگان یهود خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: خدایت را به وقت عبادت دیده ای؟ فرمود: وای بر تو! خدایی را که ندیدم عبادت نکردم. پرسید: چگونه او را دیدی؟ فرمود:

چه خیال کردی؟ حضرت او با چشم سر دیده نمی شود؛ این قلب صاف و پاک است که با قدرت حقایق ایمانیّه وجود مقدّس او را مشاهده می کند.

به این نکته ظریف نیز باید توجه داشت که هر قلبی را در توجه به حضرت او و درک حقایق ایمانی، ظرفیتی است که برابر آن ظرفیت، قبول کننده نور جمال است؛ چنانچه بیش از قدرت قلب طلب شود، به آن طلب پاسخ ندهند که پاسخ به طلب خارج از توان و قوت قلب، مساوی به باد رفتن هستی است، چنانکه «تفسیر المیزان» در آیه ۱۴۳ سوره مبارکه اعراف، به این معنا به طور صریح اشاره کرده است. (۲)

موسی و مسئله رؤیت

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ « (۳)

ص: ۱۴۴

۱- (۱) الکافی: ۹۷/۱، حدیث ۶؛ [۱] التوحید، شیخ صدوق: ۱۰۹، حدیث ۶.

۲- (۲) ترجمه تفسیر المیزان: ۳۲۹/۸.

۳- (۳) اعراف (۷): ۱۴۳. [۲]

زمانی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با وی سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! جمال با کمال ذات بی نهایت را [به قلب من] بنمای تا تو را [به رؤیت ویژه باطنی] بنگرم. خدا فرمود: هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر اگر [پس از جلوه من] بر جای خود ثابت و برقرار ماند، تو هم مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را متلاشی نمود و موسی بی هوش شد، پس هنگامی که به هوش آمد گفت: تو منزهی [از این که مشاهده شوی]، به سویت باز گشتم و من [در میان مردم این روزگار] نخستین باور کننده [این حقیقت که هرگز دیده نمی شوی] هستم.

البته اگر مسأله رؤیت و نظر انداختن را عرضه به فهم مردم عوام کنیم، بدون درنگ آن را حمل بر رؤیت و نظر انداختن به چشم می کنند، ولی این حمل صحیح نیست؛ زیرا ما شک نداشته و نخواهیم داشت در این که رؤیت: عبارت است از این که جهاز بینایی به کار افتد و از صورت جسم مبصر، صورتی به شکل و رنگ آن برداشته و در ذهن رسم کند.

خلاصه این که عملی که ما آن را دیدن می خوانیم، عملی است طبیعی و محتاج به ماده جسمی در مبصر و باصر هر دو؛ و حال آن که به طور ضرورت و بداهت از روش تعلیمی قرآن بر می آید که هیچ موجودی به هیچ وجهی از وجوه، شباهت با خدای سبحان ندارد، پس از نظر قرآن کریم، خدای سبحان جسم و جسمانی نیست و هیچ مکان و جهت و زمانی، او را در خود نمی گنجاند و هیچ صورت و شکلی مانند و مشابه او و لو به وجهی از وجوه یافت نمی شود؛ و معلوم است کسی که وضعش اینچنین باشد ابصار و دیدن به آن معنایی که ما برای آن قائلیم به وی متعلق نمی شود و هیچ صورت ذهنیه ای منطبق با او نمی گردد، نه در دنیا و نه در آخرت.

پس هدف موسی بن عمران هم از تقاضایی که کرد این نبوده، چون چنین درخواستی لایق مقام رفیع شخصی مثل او که یکی از پنج پیامبر اولوالعزم است، نبوده و موقف خطیری که وی داشته با چنین جهالت و غفلتی سازگار نیست. آری، تمنای این که خداوند در عین این که منزّه از حرکت و زمان و مکان و نواقص مادّیت

است. خود را به انسان نشان دهد و به چشم انسان قدرتی دهد که بتواند او را ببیند، به شوخی شبیه تر است تا به یک پیشنهاد جدی.

بنابراین به طور مسلم اگر موسی علیه السلام، در آیه مورد بحث، تقاضای دیدن خدای را کرده، غرضش از دیدن غیر این دیدن بصری و معمولی بوده و قهراً جوابی هم که خدای تعالی به وی داده نفی دیدنی است غیر از این دیدن؛ چه این نحو دیدن امری نیست که سؤال و جواب بردار باشد، موسی آن را تقاضا کند و خداوند دست رد به سینه اش بزند.

مراد از این رؤیت با توجه به آیاتی که اثبات رؤیت می کند و آیاتی که نفی رؤیت می نماید و جمع بین این دو دسته آیات، قطعی ترین و روشن ترین مراحل علم است، و تعبیر به رؤیت برای مبالغه در روشنی و قطعیت آن است.

به عبارت روشن تر: در میانه معلومات ما معلوماتی است که اطلاق رؤیت بر آنها می شود و آن معلومات به علم حضوری ما است. مثلاً می گوئیم: من خود را می بینم که منم؛ و می بینم که نسبت به فلان امر ارادت و نسبت به آن دیگری کراهت دارم؛ و می بینم که فلان چیز را دوست و فلان امر را دشمن دارم و می بینم نسبت به فلان برنامه امیدوار و آرزومندم. معنای این دیدن ها این است که من ذات خود را چنین می یابم و آن را بدون این که چیزی بین من و آن حایل باشد چنین یافتن و من خود ذاتم را یافتن که نسبت به فلان امر ارادت و محبت دارد و فلان مرحله را کراهت و بغض می ورزد، امید و آرزو دارد و...

این امور نه به حواس محسوسند و نه به فکر، بلکه درک آنها از این باب است که برای ذات انسان حاضرند و درک آنها احتیاجی به استعمال فکر و یا حواس ندارد.

خلاصه امر این که: مقصودمان این است که من خود، ارادت، کراهت، حب و بغض و حقیقت و واقعیت این امور را در نفس خود می یابم، نه این که از چیزی دیگر پی به وجود آنها برده و به وجود آنها استدلال می کنم.

تعبیر از این گونه معلومات به رؤیت، تعبیری است شایع. این معنا که روشن شد اینک می‌گوییم: هر جا که خدای تعالی گفتگو از دیده شدنش کرده در همان جا خصوصیات ذکر شده که از آن خصوصیات می‌فهمیم مراد از دیده شدن خدای تعالی، همین قسم از علمی است که خود ما هم آن را رؤیت و دیدن می‌نامیم. مثلاً در آیه:

أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ « (۱)

آیا کافی نیست که پروردگارت [با ظاهر کردن حقایق و دلایل] بر همه چیز گواه است [که تنها او آفریننده و بی‌نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست.] * آگاه باش! که آنان نسبت به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان در تردیدند. [و] آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی‌نهایتش] احاطه دارد.

که یکی از آیات مثبتۀ رؤیت است، قبل از اثبات رؤیت، نخست اثبات کرده که خدا نزد هر چیزی حاضر و مشهود است و حضورش به چیزی و یا به جهتی معین و به مکانی مخصوص اختصاص نداشته، بلکه نزد هر چیزی شاهد و حاضر و بر هر چیزی محیط است، به طوری که اگر به فرض محال، کسی بتواند او را ببیند می‌تواند او را در وجدان خودش و در نفس خود و در ظاهر هر چیز و در باطن آن ببیند.

این است معنای دیدن خدا و لقای او، نه دیدن به چشم و ملاقات به جسم که جز با روبه رو شدن حسی و جسمانی و متعین بودن مکان و زمان دیدار کننده و دیده شونده صورت نمی‌بندد.

در هر صورت خداوند متعال در قرآن، رؤیتی را اثبات کرده که غیر از رؤیت

ص: ۱۴۷

بصری و حسی است، بلکه یک نوع درک و شعوری است که با آن، حقیقت و ذات هر چیزی درک می شود، بدون این که چشم و یا فکر در آن به کار رود؛ شعوری اثبات کرده که آدمی با آن شعور به وجود پروردگار خود پی برده و معتقد می شود، غیر آن اعتقادی که از راه فکر و استخدام دلیل به وجود پروردگار خود پیدا می کند، بلکه پروردگار خود را به وجدان و بدون هیچ ستر و پرده ای درک می کند و اگر نکند به خاطر این است که به خود مشغول شده و دستخوش گناہانی شده است که به ارتکاب آنها برخاسته. و این درک نکردن هم غفلت از یک امر موجود و مشهود است، نه این که علم به کلی از بین رفته باشد. در هیچ جای قرآن هم آیه ای که دلالت کند بر زوال علم، دیده نمی شود بلکه همه جا از این جهل، به غفلت تعبیر شده که معنایش اشتغال به علمی دیگر و در نتیجه از یاد بردن اوست، نه این که علم به وجود او به کلی از بین رفته باشد.

البته به طوری که از قرآن مجید استفاده می شود، این علم که از آن به رؤیت و لقا تعبیر شده تنها برای صالحان از بندگانش، آنهم در روز قیامت دست می دهد، همچنان که فرمود:

وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿١﴾

در آن روز چهره هایی شاداب است؛ * [با دیده دل] به پروردگارش نظر می کند.

آری، قیامت ظرف و مکان چنین تشریفی است، نه دنیا که آدمی در آن مشغول و پابند به پروریدن تن خویش و یکسره در پی تحصیل حوایج طبیعی خویشتن است.

دنیا محل سلوک و پیمودن راه لقای خدا و به دست آوردن علم ضروری به آیات اوست و تا به عالم دیگر منتقل نشود به ملاقات پروردگارش نایل نمی شود.

ص: ۱۴۸

بنابر آنچه گذشت موسی علیه السلام در جمله:

رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ « (۱)

پروردگارا! جمال با کمال ذات بی نهایت را [به قلب من] بنمای تا تو را [به رؤیت ویژه باطنی] بنگرم.

از پروردگار متعال درخواست کرده که او را علم ضروری به مقام پروردگارش ارزانی بدارد، چون خدای تعالی قبلاً به وی علم نظری (پی بردن از آیات و موجودات او به خود او) ارزانی داشته بود؛ از این هم بیشتر و بالاتر او را برای رسالت و تکلم که همان علم به خدا از طریق سمع است برگزیده بود؛ موسی می خواست از طریق رؤیت که همان کمال علم ضروری است نیز به او علم پیدا کند.

و قهراً وقتی مسأله رؤیت خدا به آن معنا که گفته شد در چند جای قرآن برای روز قیامت اثبات شد، نفی ابدی آن در جمله لن ترانی راجع به دنیا خواهد بود و معنایش این می شود: تا وقتی انسان در قید حیات دنیوی و به حکم اجبار سرگرم اداره جسم و تن خویش و برآوردن حوایج ضروری آن است هرگز به چنین تشریفی مشرف نمی شود، تا آن که به طور کلی و به تمام معنای کلمه، از بدنش و از توابع بدنش منقطع گردد، یعنی بمیرد؛ و توای موسی! هرگز توانایی دیدن من و علم ضروری مرا در دنیا نداری، مگر این که بمیری و به ملاقات من آیی؛ آن وقت است که آن علم ضروری را که درخواست می کنی نسبت به من خواهی یافت.

مؤید این که گفتیم در این جا، برگشت نفی رؤیت به نفی طاقت و قدرت بر آن است، جمله وَلَكِنْ أَنْظُرُ اسْتِ که در آن نشان دادن خود را به موسی، تشبیه کرده به نشان دادن خودش را به کوه و فرموده: ظهور و تجلی من برای کوه عیناً مانند

ص: ۱۴۹

ظهوری است که من برای تو کنم؛ اگر کوه با آن عظمت و استحکامش، توانست به حال خود بماند تو نیز می توانی تجلی پروردگارت را تحمل کنی.

بنابراین جمله وَلَٰكِن اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ ، استدلال بر محال بودن تجلی نیست، به شهادت این که برای کوه تجلی کرد، بلکه غرض از آن نشان دادن و فهماندن این معناست که موسی قدرت و استطاعت تجلی را ندارد و اگر تجلی خدا واقع شود او در جای خود قرار نمی گیرد؛ و خواسته است به وی بفهماند اگر تجلی کنم وجودت به کلی از بین می رود، همان طوری که دیدی کوه از بین رفت. (۱) آری، دیده دیده داران، درعین ظهورت تاب دیدنت را ندارد که این جا جای دیدن با چشم سر نیست و گمان و خیال بیداران با همه قوت و قدرتی که دارد از بیان اوصاف عاجز است!

وصف هر چیزی در گرو تصوّر حقیقت و مفهوم واقعی آن چیز است، در صورت عدم تصوّر حقیقت شیئی، فقط می توان از طریق آثار و جلوات آن حقیقت، به آن حقیقت اشاره کرد.

مسئله بیان اوصاف و اسمای حقّ برای مهمانان عالم خاک، مسئله ای بس مشکل و حقیقتی بس پیچیده است. ما اگر بخواهیم جناب حقّ را وصف کنیم باید بگوییم: به وصفت بر می خیزم آن چنان که خود به وصف خود دست زدی. و تازه این وصف هم گویی همراه با گدایی از حقایقی است که از خود او گرفته شده و حقیقت ذاتی آن حقایق، بر ما معلوم نیست، باید به همان اوصافی که به آنها خودش را وصف کرده و صفش کنیم، تا از مرحله دنیا بگذریم و در آخرت به شرف تجلی آن مفاهیم در قلوبمان مشرف شویم. و تازه هر کس به همین اندازه هم با او آشنا شود سرمایه عظیمی کسب کرده و به حقایقی بس گران دست یافته و به کنار چشمه حقیقت رسیده و به اندازه تشنگی خویش از آن ماء عذب، سیراب شده است و اگر

ص: ۱۵۰

اینچنین نبود عقل‌ها به کار نمی‌افتاد و قفسه کتابخانه‌های جهان از قدیمی‌ترین دوران تا به امروز، از این همه کتاب حکمت و فلسفه و عرفان و الهیات پر نمی‌شد.

ما وقتی به وصف بسیار پر ارزش و وصف کنندگان مراجعه می‌کنیم و به معارف پر قیمتی که در هزاران کتاب عارفانه و عاشقانه ثبت است نظر می‌اندازیم و ما حاصل این همه تعریف و توصیف را با قرآن مجید می‌سنجیم و به این حقیقت و واقعیتی که حضرت سجاد علیه السلام اشاره فرموده، واقف می‌شویم.

«عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ»

گمان و خیال بسیار پر قدرت عالمان، حکیمان، عارفان، عاشقان، زنده دلان، بیداران و همانان که سینه پاکشان تجلی‌گاه محبت و دانش توست، از وصف عاجز است که موجود ضعیف و محدود و ناتوان و مسکین و فقیر و نیازمند چگونه از عهده وصف ذات بی نهایت در بی نهایت برآید!

آری، آن وصفی که جامع و مانع است همان است که از پیشگاه ربوبی خودت نسبت به خودت، رسیده است.

اگر کسی بخواهد او را بشناسد و در مقام توصیف و تعریف او برآید و به اندازه ظرفیت این دنیا نسبت به جناب او عارف گردد، باید به آیات قرآن حکیم و دعا‌های وارده از ائمه معصومین علیهم السلام مراجعه کند و سال‌ها با بال اندیشه و عشق در فضای ملکوتی آن حقایق به پرواز آید و تن و جان به مدار ریاضت‌ها ببرد و از تمام محرمات ظاهریه و باطنیه بپرهیزد و به حقایق اصولیه و فروعیه آراسته گردد، تا شاهد مقصود را آنهم در حد قدرت و ظرفیت خود در آغوش بگیرد!

خداشناسی از راه طبیعت

این نکته بسیار مهم را باید توجه کرد که عجز واصفان از وصف حضرتش به هیچ

عنوان نمی تواند ملاک توقف ما از اندیشه و تفکر در حقایق توحیدیّه باشد، به این معنا که بگوییم: چون زبان پر قدرت واصفان از وصفش عاجز است ما را نمی رسد که در آن عرصه حاضر شویم؛ ما باید به تماشای آثار، برای توجه به وجود او بسنده کنیم؛ که این برنامه را خود حضرت او در قرآن مجید نپسندیده و به قول فیلسوف بزرگ شهید مطهری در مقدمه جلد پنجم «روش رئالیسم»:

«می گویند: قرآن راه شناخت خداوند را منحصراً مطالعه طبیعت با روش حسّی دانسته است. شکی نیست که قرآن به مطالعه حسّی طبیعت دعوت می کند و اصرار فراوانی هم روی این موضوع دارد، ولی آیا قرآن، مطالعه طبیعت را برای حلّ تمام مسائلی که خود طرح کرده است کافی می داند؟!»

در قرآن مسائلی از این قبیل مطرح شده است:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ﴿١﴾

هیچ چیزی مانند او نیست.

وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ ﴿٢﴾

وصفات برتر و والا ویژه خداست.

لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ﴿٣﴾

و نیکوترین نام ها [به لحاظ معانی] ویژه خداست.

الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ ﴿٤﴾

همان فرمانروای پاک، سالم از هر عیب و نقص، ایمنی بخش، چیره و مسلط، شکست ناپذیر، جبران کننده.

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۱۱.

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۶۰. [۱]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۱۸۰. [۲]

۴- (۴) - حشر (۵۹) : ۲۳. [۳]

فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ « (۱)

پس به هر کجا رو کنید آن جا روی خداست.

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ « (۲)

و او با شماست هر جا که باشید.

اینها همه مسائلی است مربوط به آن سوی مرز؛ چگونه ما از راه طبیعت شناسی به معرفت این مسائل نایل می گردیم! طبیعت شناسی قطعاً و مسلماً ما را به علم و قدرت و حکمت آفریننده جهان آگاه می کند، اما در همین جهت نیز حدّ اکثر این است که ما را واقف می سازد به این که آفریننده جهان، به کارهایی که در طبیعت انجام می دهد آگاه است و بر آنها تواناست، ولی قرآن در این جهت نیز معرفتی بالاتر از ما می خواهد و آن این که: او بر همه چیز بلا استثنا آگاه است و بر همه چیز بلا استثنا تواناست. چگونه از راه مطالعه در مخلوقات که به هر حال محدودند، به علم نامتناهی و قدرت نامتناهی واقف می شویم؟

حقیقت این است که مطالعه طبیعت ما را تا مرز ماورای طبیعت رهبری می کند.

این راه، جاده ای است که تا مرز ماورای طبیعت کشیده شده است و در آن جا پایان می یابد و فقط نشانی مبهم از ماورای طبیعت می دهد.

یعنی حدّ اکثر، اثر مطالعه طبیعت این است که بر ما روشن می کند طبیعت مسخر و مقهور قوه یا قوه های مدیر و مدبّر و شاعر است، اما این که خود آن قوه از جایی آمده یا نه، آیا ازلی و ابدی است، آیا واحد است یا کثیر، بسیط است یا متجزی، جامع همه صفات کمال است یا نه، علم و قدرتش متناهی است یا نامتناهی، آیا قدّوس و در حدّ اعلاّی تنزیه است و هرگونه نقص از او مسلوب است یا نه، آیا به هر طرف که برویم و به هر سو که بنگریم به طرف خدا رفته ایم و به سوی او

ص: ۱۵۳

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۱۵. [۱]

۲- (۲) - حدید (۵۷): ۴. [۲]

نگریسته ایم، آیا او اوّل همه و آخر همه است؟ و امثال اینها...

اینها و مانند اینها که در قرآن مطرح است، پرسش‌هایی است که پاسخ آنها را، مطالعه در طبیعت نمی‌دهد، پس یا باید بگوییم: بشر راهی به درک و معرفت این گونه مسائل ندارد و صرفاً باید در برابر اینها کورکورانه معتقد باشد و یا اگر راهی هست آن راه، غیر راه دقت و مطالعه در طبیعت است.

قرآن اینها را به عنوان یک سلسله درس‌ها القا کرده و از طرف دیگر به تدبّر و تفکر در آیات قرآنی امر کرده است و از طرفی هم مطالعه طبیعت برای حلّ این معماها کافی نیست، پس ناچار راهی دیگر برای فهم این سلسله مسائل هست که مورد تأیید قرآن است». (۱)

خداشناسی از راه عقل و فلسفه

اشاره

آن راه که به طور قطع مورد تأیید قرآن است و حتی پیمودن آن راه را امر فرموده، راه عقل یا راه استدلال و فلسفه است که کامل‌تر از راه قلبی و علمی است و به عبارت دیگر: جامع‌تر از راه فطری و مطالعه در آثار طبیعت است.

مفهوم بیان حضرت سجاد علیه السلام این است که:

وصف کنندگان هر چند با تمام وجود برای شناخت حقایق ماورای مرز، هر سه راه قلبی و علمی و عقلی را بپیمایند و در این زمینه به رشد و کمال مطلوب برسند و به چشیدن لذت آن توحیدی که قرآن خواسته نایل آیند، باز چون دل و عقل و قلب آنان و آنچه کسب کرده‌اند محدود است، از وصف آن وجود مقدّس که ازلی و ابدی و دائمی و سرمدی و ظاهر و باطن و علیم و سمیع و خبیر و بصیر و... است عاجزند!!

آری، بسیاری از بزرگان دین و اندیشمندان ژرف بین و حقیقت‌جویان بی‌نظیر با

ص: ۱۵۴

۱- (۱) - اصول فلسفه و روش رئالیسم: ۲۵/۵ - ۲۷، [۱] با کمی تلخیص.

الهام گیری از قرآن و پیامبر و ائمه علیهم السلام هر سه راه را در حدّ مطلوب طی کرده اند و به درک و فهم بسیاری از آیاتی که قبلاً ذکر شد موفق گشته اند و در زمینه توحید و به عبارت دیگر الهیات به معنای اخصّ، کتب گران بهایی از خود به یادگار گذاشته اند و بر اثر علم و معرفت پر ارزششان از خود چهره ابدی ساخته اند؛ اما در عین این همه، خودشان با کمال تواضع در نوشته های بسیار بلند فلسفی شان اقرار کرده اند که از وصف کامل و جامع آن حضرت عاجزند!

امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل «احتجاج» طبرسی می فرماید:

دَلِيلُهُ آيَاتُهُ، وَوُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ، وَمَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ، وَتَوْحِيدُهُ تَمْيِيزُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَحُكْمُ التَّمْيِيزِ يَبْنُونَهُ صِفَةٍ لَّا يَبْنُونَهُ عَزْلَةٍ، إِنَّهُ رَبُّ خَالِقٍ، غَيْرٌ مَرْبُوبٍ مَخْلُوقٍ، كُلُّ مَا تُصَوِّرُ فَهُوَ بِخِلَافِهِ. (۱)

نشان دهنده او آیات اوست و هستی او اثبات اوست؛ و شناختن او همان یکی دانستن اوست؛ و یکی گرفتن او جدا کردن اوست از آفریده اش و لازمه این جدا کردن و تمیز دادن، جدایی در صفت است نه جدایی به معنی کناره گیری تا وجودش محدود شود؛ چون او خداوند و آفریدگار است نه آفریده شده، هر چه به تصوّر بیاید خدا غیر اوست.

شما وقتی به جمله آخر کلام بالا- دقت کنید، به عجز واصفان از توصیف او بیشتر واقف می گردید، در عین این که چنین شاهکارهایی در گفتارهای انبیا و ائمه علیهم السلام به خصوص امام علی علیه السلام فراوان است که از هیچ فیلسوف و حکیمی سابقه نداشته و پس از او هم احدی به چنین توصیفاتی نسبت به حقّ دست نخواهد نیافت، در عین حال وجود مقدّس حضرت ربّ، برتر از آن است که کلمات بلند و مفاهیم عالی آن چنان که هست بتواند او را نشان دهد. این همه دورنمایی است که چشم قلب از

ص: ۱۵۵

۱- (۱) - الاحتجاج: ۲۰۱/۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۵۳/۴، باب ۴، حدیث ۷. [۲]

پس زحمت مغز و رنج اندیشه هزارها حکیم و فیلسوف، با کمک گیری از کلمات پیشوایان معصوم و به خصوص آیات قرآن مجید، نظاره می کند!

برای آیات و علاماتی که دلالت بر وجود صانع می کند، همین قدر از اثر باقی می ماند که همراه مدلول خود به سوی وی متوجه شده و پس از طی این مسافت، همین که نزدیک ساحت کبریای وی برسند، در برابر عظمت نامتناهی حق گنگ شده و غرق دریای حیرت و بهت شوند.

خداشناسی در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امام علی علیه السلام هفت روز پس از وفات رسول خدا و فراغت از جمع قرآن، خطبه عجیبی را انشا فرمود که در قسمت اول آن اینچنین در باب توحید داد سخن داد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا - وَجُودَهُ، وَ حَجَبَ الْعُقُولَ عَنْ أَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ فِي امْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّبَهِ وَالشَّكْلِ، يَيْلُ هُوَ الَّذِي لَمْ يَتَفَاوَتْ فِي ذَاتِهِ، وَلَمْ يَتَّبَعْضُ بِتَجْزِئِهِ الْعِدَدِ فِي كَمَالِهِ، فَارَقَ الْأَشْيَاءَ لَا - عَلَى اخْتِلَافِ الْأَمَاكِنِ، وَتَمَكَّنَ مِنْهَا لَا - عَلَى الْمُمَازَجَةِ، وَ عِلْمَهَا لَا بِأَدَاهٍ لَا يَكُونُ الْعِلْمُ إِلَّا بِهَا، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَعْلُومِهِ عِلْمٌ غَيْرُهُ. إِنْ قِيلَ: «كَانَ» فَعَلَى أَرْزَلِيهِ الْوُجُودِ، وَ إِنْ قِيلَ: «لَمْ يَزَلْ» فَعَلَى تَأْوِيلِ نَفْيِ الْعَدَمِ، فَسُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَنْ قَوْلِ مَنْ عَبَدَ سِوَاهُ، وَ اتَّخَذَ إِلَهًا غَيْرَهُ عُلُوًّا كَبِيرًا. (۱)

سپاس و حمد و ثنا، وجود مقدس «الله» را سزااست که اوهام را از این که جز وجود او را نایل شوند عاجز و زبون نموده و عقول را مانع گشته از این که ذات و حقیقت او را تصور کنند، از این جهت که از هر گونه شبه و شکلی ابا و امتناع دارد، بلکه اوست که هرگز در ذات خود تفاوت و اختلاف پیدا نکرده و

ص: ۱۵۶

به واسطهٔ عروض تجزیهٔ عددی در کمالش پاره پاره نشده است. از اشیا جدایی گرفته نه به طور اختلاف مکانی و از اشیا متمکن شده و بر آنها تسلط یافته نه به طور آمیزش و آنها را دانسته نه به واسطهٔ ابزاری که بدون آن علم میسر نشود، میان او و معلوم او علمی جز خودش نیست.

اگر گفته شود: بود، مرجعش این است که وجودش ازلی و غیر مسبوق است؛ و اگر گفته شود هرگز زوال ندارد، منظور نفی عدم و نیستی از ذات او بوده. پس ساحت او منزّه و بسی بلند است از سخن آنان که غیر او را پرستیده و جز او خدای دیگری گرفته اند.

سراسر این جملات حکمت و فلسفهٔ الهی و برهان و استدلال می باشد. طی راه توحید با عقل و اندیشه است. فهم این جملات که نشانگر گوشه ای بسیار ناچیز از عظمت اوست کار قلب پاک و اندیشهٔ تابناک است و این جملات دریایی مواج از علم و معرفت و خزانه ای پرگنج از دانش و بصیرت و چراغی در نهایت پرفروغی برای رسیدن به حق است، در جملهٔ اول و دوم می گوید:

اندیشه ها از رسیدن به گنه ذات، عاجز است، پس در این زمینه وصف نمی شود و عقول از تخیل ذات، محجوب است چون شبه و شکلی ندارد!!

حقیقت معرفت، علم و اولیت خداوند

در این جملات سه مسألهٔ فلسفی زیر توضیح داده می شود:

اول این که: معرفت حق سبحانه، به واسطهٔ تصوّر ذهنی نبوده و واقعیت خارجی او خود به خود و بی واسطه معلوم است، چرا که ذهن و وهم در آن پیشگاه مقدّس راه ندارد، و در آن بارگاه عظیم جز زبونی و سرشکستگی مایه و سرمایه ای برایش نیست!

دوم این که: علم وی به اشیا به نفس وجود اشیا است نه به صور ذهنیّه آنها و به

سوم این که: اولیت و تقدّم او بر اشیا، تقدّم زمانی نبوده و به معنای اطلاق و عدم محدودیت وجودی است.

پایه مسأله اول: روی صرافت و وحدانیت محضه وجود حقّ گذاشته شده است؛ زیرا وجود صرف و خالص هیچ گونه تفاوت و اختلافی در ذات نخواهد داشت و چنین چیزی، دیگر مرتبه ذهن و خارج و خاصیت این گونه و آن گونه نمی پذیرد، و در این صورت وجود علمی غیر از وجود عینی نبوده و در وی موجود و معروف، یک حقیقت خواهد بود.

و پایه مسأله دوم: روی لازم صرافت و اطلاق وجود گذاشته شده که احاطه تامّه به همه اشیا بوده باشد؛ زیرا لازمه فرض مطلق با محدود این است که مطلق نسبت به محدود احاطه تامّه داشته و در داخل و خارج ذات وی حاضر بوده باشد و در این صورت همه چیز پیش وی روشن بوده و مانع و حاجبی نخواهد داشت و هر چیز به نفس وجودش معلوم وی خواهد بود نه با توسط ابزار ادراک و حصول صورت علمیّه.

و پایه مسأله سوم: نیز روی اطلاق و صرافت وجود گذاشته شده؛ زیرا هر مطلقى که با محدودی ملاحظه شود، از هر طرف و من جمله از جانب قبل، به محدود مفروض احاطه خواهد داشت.

ذُعَلْبِ یمانی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: آیا خدای خود را دیده ای؟ فرمود:

وای بر تو ای ذُعَلْبِ! نمی شد خدایی را که ندیده باشم عبادت کنم. پرسید:

چگونه او را دیدی؟ پاسخ داد: ای ذُعَلْبِ! او را با دیده حسی ندیده اند ولی

دل‌ها او را به حقایق ایمان دیدند. (۱) وای بر تو! خدای من از لطافت، لطیف‌ترین معنا را دارد و از این روی با معنای معهود لطف متّصف نمی‌گردد؛ و از عظمت و بزرگی، بزرگترین معنایش را دارد، لذا با مفهوم معهود عظیم و بزرگی متّصف نمی‌شود؛ از کبریا و بزرگی، بزرگترین مرتبه معنایش را دارد و از این جهت با کبر و بزرگی معهود، تعریف نمی‌گردد و از جلالت، جلیل‌ترین حقیقتش را دارد و دیگر با غلظت و سطبری متّصف نمی‌شود.

در عین این که برای شناخت او واجب است در راه فطرت و تماشای آثار و علوم عقلی و دقت در معارف بسیار بلند اسلامی گام برداشت و به طور قطع گام بردارنده به واقعیاتی بس عجیب در زمینه توحید می‌رسد، ولی باید دانست از منطقه عجز از وصف نمی‌توان بیرون رفت که این همه توصیف در عین این که در جای خود حقّ و حتم است باز توصیف موجود محدود و ضعیف و زبون، از وجود نامحدود و عزیز و رفیع و جلیل است!

عارف شبستری در کتاب گلشن راز چه نیکو سروده:

به نام آن که اول آن که آخر بنام آن که باطن آن که ظاهر

خداوند منزّه از همه عیب که عالم را پدید آورد از غیب

به هر وصفش که خوانی در شریعت همان و غیر از آنها کفر و بدعت

چه نتوان در صفاتش راه بسپرد چگونه پی به ذاتش می‌توان برد

چو در درک صفاتش و امانند چگونه درک ذاتش را توانند

چو بر درک صفاتش ره نیابند به درک کُنه ذاتش چون شتابند

ص: ۱۵۹

بسی گفتند و گویند از صفاتش ولی عاجز همه از کُنه ذاتش

نبی گفته صفاتش هم ندانند که در این راه جمله جاهلانند

کسی که ظن برد گردیده واصل یقین او را نباشد هیچ حاصل

کمال معرفت شد ما عَرَفْنَاكَ ز آن گفته رسولش ما عَبَدْنَاكَ

هزاران قرن اگر صد علم خوانند صفاتش را نفهمند و ندانند

(عارف شبستری)

خداشناسی در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام

در پایان شرح جمله «وَعَجَزْتُ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِيَيْنَ» لازم است به حدیثی ناب و پرقیمت از کتاب «توحید» اشاره شود:

محمد بن ابی عمیر که از محدثان بزرگ و راویان بنام است می گوید:

بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و عرضه داشتم: مرا توحید بیاموز، آن حضرت فرمود:

ای ابا احمد، در مسأله توحید از آنچه که ذات مقدّس خود او در قرآن مجید بیان فرموده، تجاوز مکن که باعث هلاکت خواهد شد. بدان که: حضرت او واحد و احد و صمد است، نژاد تا ارث بگذارد و زاده نشد تا شریکش شوند، مصاحب و فرزند و شریک نگرفت، زنده ای است که نمی میرد، قدرتمندی است که عاجز نمی شود، قاهری است که مغلوب نمی گردد، بردباری است که عجله نمی کند، دائمی است که پایان ندارد، برقراری است که فنا در او نمی آید، ثابتی است که زوال ندارد، بی نیازی است که نیازمند نمی گردد، عزیزی است که ذلّت ندارد، آگاهی است که برای او جهل نیست، عادل است که ظلم و جور ندارد، جوادی است که از بخل پاک است؛ اوست آن وجودی که عقول، قدرت درکش را ندارند و اوهم از رسیدن به حضرتش عاجزند و جوانب هستی از فهم ذاتش زبوند، مکانی او را در خود جای نمی دهد، دیده ها او را نمی بیند ولی او تماشاگر دیده هاست که لطیف و آگاه است؛

چیزی مانند او نیست و او سمیع و بصیر است؛ در نجوای سه نفر او چهارمین آنهاست و در پنج نفر او ششمین، کنایه از این که همه جا حاضر است کمتر از اینها یا بیشتر فرقی نمی کند که همه هستی محضر اوست؛ او اولی است که ما قبل ندارد و آخری است که بعدی برای او نیست، قدیم است و غیر او مخلوق به دوران رسیده، از تمام اوصاف مخلوقات پاک و میراست. (۱) ما اگر او را به آنچه از خود او و انبیا و ائمه علیهم السلام در وصفش در دسترس است وصف کنیم باز وصفی ناتمام است که ما حتی با این همه معارف و دستوری که در شناختش داریم از وصفش عاجزیم؛ ما باید بگوییم: همانی که در قرآن فرموده ای و همانی که در دعاها و اصیل در وصف آمده، ولی این همه گوشه ای بسیار ناچیز از اوصاف بی نهایت در بی نهایت توست و آنچه از آن معارف نصیب فهم ماست به اندازه فهم ماست نه در خورشان و قدر تو که ما با همه پیشرفتی که از ابتدای حیات تاکنون در دانش و بینش و فهم معارف و حقایق الهیه، آنهم با کمک تو داشته ایم، از بیان حقیقتی از حقایق ذات عاجزیم که هر آنچه تو داری ما نداریم و هر آنچه تو هستی ما نیستیم، آن قدر هست که بانگ جرسی می آید و ما از پی آن بانگ باید کمال عبودیت و بندگی و خضوع و خشوع در برابر آن ذات پاک نشان دهیم، تا همای سعادت به دام افتد و دیو شقاوت و بدبختی برای ابد از عرصه حیات ما رجم شود!

تا بدان طره (۲) طرار (۳) گرفتار شدیم داخل حلقه نشینان شب تار شدیم

تا پراکنده آن زلف پریشان گشتیم هم دل آزرده آن چشم دل آزار شدیم

سر بسر جمع شد اسباب پریشانی ما تا سراسیمه آن طره طرار شدیم

ص: ۱۶۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۶/۴، باب ۴، حدیث ۲۳؛ التوحید، شیخ صدوق: ۷۶، حدیث ۳۲. [۱]

۲- (۲) - طره: زلف، موی جمع کرده بر پیشانی.

۳- (۳) - طرار: جیب بر.

آن قدر خون دل از دیده به دامان کردیم که خجالت زده دیده خونبار شدیم

هیچ از آن کعبه مقصود نجستیم نشان هر چه در راه طلب قافله سالار شدیم

دو جهان سود ز بازار محبت بردیم به همین مایه که نادیده خریدار شدیم

سر تسلیم نهادیم به زانوی رضا که به تفسیر قضا فاعل مختار شدیم

دل بدان مهر فروزنده فروغی دادیم ما هم از پرتو آن مشرق انوار شدیم

(فروغی بسطامی)

ص: ۱۶۲

[«۳» اِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ اِبْتِدَاعًا وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلٰى مِشِيَّتِهِ]

موجودات را به قدرتش آفرید؛ آفریدنی خوش نما و مخلوقات را به اراده اش ساخت، ساختنی زیبا.

خلقت آفرینش

در قرآن مجید دو بار کلمه بدیع ذکر شده:

۱ - در سوره مبارکه بقره:

بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۱﴾

[بی سابقه ماده، مدت و نقشه] پدیدآورنده آسمان ها و زمین است. وهنگامی که فرمان به وجود آمدن چیزی را صادر کند فقط به آن می گوید: «باش». پس بی درنگ می باشد.

۲ - در سوره مبارکه انعام:

بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲﴾

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۱۷. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۰۱. [۲]

[او] پدید آورنده آسمان ها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد؟! در صورتی که برای او همسری نبوده و همه چیز را او آفریده؛ و او به همه چیز داناست.

در تفاسیر قرآن و روایات و کتب مختلفه فلسفه و منابع لغت، در معنای بدیع آمده:

بَدِيعٌ به معنای پدید آوردن چیزی بدون سابقه و منهای ماده و نمونه و شکل قبلی است و معنایش از عدم و نیستی به وجود آوردن نیست که عدم مایه هستی نمی باشد، بلکه معنایش این است که: موجود قبلاً وجود نداشت، ذات مقدسی که مستجمع جمیع صفات کمالیه است با قدرت و مشیت و اراده اش آن را بدون ماده و نمونه قبلی لباس هستی پوشاند.

به عبارت دیگر: این نقش شگفت انگیز آفرینش همانند نقش نقاش که مسبوق به مواد و رنگ های گوناگون و قلم است نیست، بلکه دخیل در به وجود آمدن این همه نقش عجیب فقط و فقط اراده و مشیت نقاش هستی یعنی حضرت ربّ الأرباب و وجود مقدس ذات ذوالجلال است.

امام باقر علیه السلام در تفسیر دو آیه گذشته به نقل کتاب باارزش «کافی» و تفسیر «نور الثقلین» می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بِعِلْمِهِ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَمَا كَانَ قَبْلَهُ، فَابْتَدَعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَكُنْ قَبْلَهُنَّ سَمَاوَاتٌ وَلَا أَرْضُونَ.

(۱)

حضرت حقّ تمام اشیای جهان را بدون سابقه نمونه و مثالی با دانش و علمش به وجود آورد، آری، تمام آسمان ها و زمین ها را پدید آورد در حالی که قبل

ص: ۱۶۴

از آنها چیزی نبود.

صدر المتألهین در کتاب با عظمت «أسفار» می گوید:

و لَيْسَ الْإِبْدَاعُ وَالْإِنشَاءُ تَرْكِيبًا وَلَا تَأْلِيفًا بَلْ تَأْسِيسًا وَإِخْرَاجًا مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ. (۱)

ابداع و انشا، به وجود آوردن موجود از ترکیب و تألیف چند شیء نیست، بلکه به وجود آوردن موجود، بدون سابقه ماده و مثال و شیء است؛ و در حقیقت پدید آوردن موجود است در حالی که قبل از وجود، چیزی نبوده و به چیزی تکیه نداشته و ریشه در برنامه و مسأله ای برایش نبوده است.

ابداع و انشا و اختراع چیزی جز به وجود آمدن موجود با علم و قدرت حضرت حق نیست؛ و در حقیقت، اراده و مشیت و ابداع و اختراع و فعل و انشای همان موجود است که به وجود آمده. و به بیان دیگر: موجودات آفرینش تجلی اسمای و صفات او به صورت فعلند.

میر داماد که از شخصیت های کم نظیر فلسفی شیعه است می گوید:

«ابداع، عبارت از خروج از جوف عدم صریح به متن وجود و ثبات در عالم دهر است». و در جای دیگر می گوید: «ابداع عبارت از ایجاد شیء غیر مسبوق به مادّت و مدّت است». (۲) البتّه آنچه فعلاً مشاهده می شود، پدید آمدن اشیا با تکیه بر قاعده ترکیب و تألیف است؛ و در حقیقت نظام موجودات نظام علیّ و معلولی است و این مسأله هیچ منافاتی با ابداع و اختراع ندارد؛ زیرا تمام موجودات هستی وقتی به ماده اولیّه خودش برگردانده شود، آن ماده اول و ریشه اصلی موجود، بدون سابقه ماده و مثال و منهای ترکیب و تألیف به وجود آمده و وجودش فقط و فقط تکیه بر اراده و مشیت

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - الاسفار الاربعه: ۲۲۱/۲. [۱]

۲- (۲) - فرهنگ علوم عقلی: ۵.

اسرار خلقت

اشاره

سر رشته و پدیده خلقت و شروع و ابتدای آفرینش و به فرموده حضرت سجّاد علیه السلام: ابداع و اختراع جهان هستی، از اسراری است که هنوز کسی موفق به کشف آن نشده و به همین خاطر در این زمینه نظریات گوناگونی از جانب اهل تحقیق بازگو شده است.

آنچه که در این مرحله مسلم تمام متخصصان فن است و در آن جای هیچ گونه بحث و جدل نمی باشد این است که:

این جهان پهناور و این میدان پر از عجایب و اسرار دارای نقطه ابتداست و وقتی بود که از این ماجرا هیچ خبری نبود و جز حضرت حق چیزی وجود نداشت و او بود که اراده کرد موجودات را به قدرت و عنایت خود ظهور دهد و دست به خلقت و آفرینش موجودات بزند، در حالی که برای هیچ موجودی در ابتدای به وجود آمدن، نظیر و مثلی و ماده مسبوقی وجود نداشت، آنچه مسبوق به موجودات بود حق بود و بس. اما این که چگونه خلقت به وجود آمد سزی است که هیچ سزی از آن خبر ندارد.

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ « (۱)

من ابلیس و نسلش را در آفرینش آسمان ها و [در پدید آوردن] زمین و در آفرینش خودشان شاهد و گواه نگرفتم [تا یاریم دهند] .

در کتاب «پیدایش و مرگ خورشید» آمده است:

«مسئله پیدایش ماده، اصولاً مسئله ای است که بیرون از قلمرو تحقیقات و

ص: ۱۶۶

تفکرات ثمر بخش است؛ بایستی ماده را مفروض و موجود پنداشت و از آن جا جریان آفرینش کاینات را تعقیب کرد!

آنچه در قرآن مجید و روایات بسیار متین و گفتار دانشمندان بزرگ آمده، این است که: مصالح جهان خلقت، مایه های اول آفرینش، عبارت بودند از ذرات دود و گاز، ولی دود و گاز چگونه پیدا شد؟ جوابش با الله است و احدی در این عالم از کیفیت پیدایش آن خبر ندارد.

خلقت آفرینش در قرآن

« ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ » (۱)

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.

خلقت آفرینش در روایات

امام علی علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه» می فرماید:

فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِحٍ، وَجَوٍّ مُنْفَتِحٍ، فَسَوَىٰ مِنْهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ. (۲)

آنگاه خداوند آن کف را در هوای گشاده و فضای فراغ بالا برد و آسمان های هفتگانه را از آن کف ساخت.

و در جای دیگر می فرماید:

ص: ۱۶۷

۱- (۱) - فصلت (۴۱) : ۱۱. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱. [۲]

وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ فَالْتَحَمَتْ عُرَى أَشْرَاجِهَا. (۱)

پس از آن که آسمانها به صورت دود بود و آن را برای شکل گرفتن ندا داد تا اجزایش زنجیروار به هم پیوست.

شارحان و مفسران «نهج البلاغه» گفته اند:

بدون تردید مقصود از آب، آن مایع محسوس که می بینیم نیست، بلکه یک ماده مایعی است که استعداد تحوّل به مواد آسمانی و زمینی را داشته است.

عَنْ حَبَّةِ الْعُرْنِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ يَخْلِفُ: وَالَّذِي خَلَقَ السَّمَاءَ مِنْ دُخَانٍ وَ مَاءٍ. (۲)

حَبَّةُ عُرْنِي می گوید: شنیدم روزی علی علیه السلام بدینگونه قسم می خورد: به خدایی که آسمان را از گاز و آب آفرید!

عبدالله بن سلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید:

آسمان دنیا از چه چیز آفریده شده؟ فرمود: از موج مکفوف، عرضه داشت:

موج مکفوف چیست؟ فرمود: آبی است راکد و ایستاده بدون اضطراب که در ابتدا دود و دخان بوده است. عرض کرد: راست

گفتی ای محمد. (۳) در «تفسیر قمی» در ضمن خبر خلقت آسمان است که: «دود به فرمان خداوند منجمد شد». (۴)

ص: ۱۶۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۹۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۴/۵۵، باب ۸، حدیث ۳۵؛ [۲] کنز العمال: ۱۶۹/۶، حدیث ۱۵۲۳۵.

۳- (۳) - اسلام و هیئت: ۲۶۰؛ بحار الأنوار: ۲۴۶/۵۷، باب ۳۷؛ [۳] قال: خُلِقَتْ مِنْ مَوْجٍ مَكْفُوفٍ، قَالَ: وَمَا الْمَوْجُ الْمَكْفُوفُ قَالَ: يَا ابْنَ سَلَامٍ مَاءٌ قَائِمٌ لَا اضْطِرَابَ لَهُ وَكَانَتْ الْأَصْلُ دُخَانًا، قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّد.

۴- (۴) - تفسیر القمی: ۶۹/۲، ذیل آیه ۳۰ سوره انبیاء.

مادّه جهان از گازهایی که در فضا انتشار دارد آغاز گشته و از تراکم این گازها سدیم «مه رقیق» پدید آمده است.

نظریه دکتر گاموف در خلقت

دکتر گاموف استاد طبیعی دانشگاه واشنگتن می نویسد:

«جهان در ابتدای پیدایش مملوّ از گازهایی بوده که در هوا پراکنده بوده است. این گازها از نظر تراکم و درجه حرارت به حدّی است که تصوّر آن برای ما امکان پذیر نیست». (۱) عالم وجود انباشته از گازهای هلیوم، هیدروژن، ازت، اکسیژن، آرگون، گاز کربنیک، نئون، کریپتون، کزنون است که همگی در راه خدمت آماده می باشند (۲) و تخلّفی از اراده صاحب خلقت ندارند.

دلایل نجومی به وضوح بر این دلالت می کنند که ستارگان بی حساب آسمان و همچنین خورشید ما که در میان آنها جای دارد نمی توانند همیشگی بوده باشند، بلکه احتمال دارد متجاوز از دو میلیارد سال پیش از گازهای سوزانی به وجود آمده باشند که تمام عالم را قبلاً فرا گرفته بوده است. (۳) ستارگان در مراحل نخستین پیدایش و تکامل خود، کرات گازی رقیق و نسبتاً سردی هستند که در نتیجه انقباض ثقلی رفته رفته گرم تر می شوند.

در سپیده دم پیدایش جهان بایستی جرم ستارگان چنان رقیق بوده باشد که تمام

ص: ۱۶۹

۱- (۱) - قرآن و طبیعت: ۲۱ به نقل از کتاب النجوم فی مسالکها.

۲- (۲) - نور دانش: ۳۷.

۳- (۳) - سرگذشت زمین: ۲.

فضایی راکه در برابر آنها وجود داشته پر کند و به این ترتیب گاز بهم پیوسته خاصی را بسازد. (۱) امیر المؤمنین علیه السلام در پانزده قرن قبل در خطبه اول «نهج البلاغه» مسئله حرکت دخان و گاز را تا تبدیل به هفت آسمان شدن، برابر آخرین تحقیقات علمی و تجربی امروز چنین بیان می کند:

سپس خداوند سبحان با انشای جدیدی جویهای تیره و تار را که چهره اش بهم کشیده می نمود به تدریج و اندک اندک از هم گشود و باز کرد تا چهره اش باز شد. (۲) ژرژ گاموف در کتاب پر ارزش «یک، دو، سه، بی نهایت» می نویسد:

«وایتس زیکر توانست نشان بدهد که: ذرات غبار رقیقی که در آغاز در تمام فضایی که امروز در اشغال سیارات است پراکنده بوده است، در حدود مدتی نزدیک به یک صد میلیون سال با هم جمع شده و سیارات معدودی را که ما می شناسیم به وجود آورده اند». (۳) ژرژ گاموف در آخرین فصل کتاب «پیدایش و مرگ خورشید» می گوید:

داستان تکامل جهان از فضایی آغاز می شود که به صورت یکنواخت از ماده ای که اندازه گرما و چگالی آن باور نکردنی است پر شده و در این ماده عمل تبدل هسته های عناصر با یکدیگر به همان آسانی صورت می گیرد که تخم مرغ در آب جوش می پزد. در این آشپزخانه ما قبل تاریخی جهان، اندازه عناصر مختلف و نسبت آنها به یکدیگر مقدر گردیده و از همان جاست که فراوانی آهن و اکسیژن و کمیابی زر و سیم تعیین شده است.

ص: ۱۷۰

۱- (۱) - پیدایش و مرگ خورشید: ۱۸۸.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱.

۳- (۳) - یک، دو، سه، بی نهایت: ۳۲۳.

در تحت تأثیر فشار شگرف این گاز فشرده داغ، جهان به گسترش آغاز کرده و در طول این مدت انبساط جهان، چگالی و درجه حرارت ماده به کندی در حال تنزل بوده است.

در مرحله معینی از این گسترش، گاز پیوسته بریدگی پیدا کرد و به صورت پاره ابرهای منظم، مجزای از یکدیگر، به بزرگی های مختلف درآمد و رفته رفته شکل این پاره ها به صورت منظم گردی که همان شکل ستارگان است متبدل گردید. (۱)

نظریه سیورک در خلقت

سیورک در کتاب «عناصر جهان» می گوید:

«منظومه شمسی ما از تراکم گازهایی با حرکت گردبادی ایجاد شده است و چرخش سیارات و خود خورشید بازمانده همان حرکت چرخشی است.» (۲) بر اساس منابع اسلامی و مدارک علمی که بر پایه تحقیقات تجربی است به این نکته واقف شدید که ماده اصلی جهان توده ای از گاز یا به عبارت دیگر غبار، یا به اصطلاح قرآن مجید دخان بوده که خود این ماده اصلی طبق آیات قرآن و جمله زیبای دعای اول صحیفه:

«إِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ اِبْتِدَاعًا، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعًا»

و نظریات متقن علمی که توسط دانشمندان با انصاف و روشندل اظهار شده تکیه بر اراده و مشیت ناظم و حکیم و قادری دارد که احاطه علمی و قیومی اش بر باطن و ظاهر هستی حاکم است و لفظ زیبای «الله» معرف ذات اوست که مستجمع جمیع صفات کمال است.

ص: ۱۷۱

۱- (۱) - پیدایش و مرگ خورشید: ۲۲۴.

۲- (۲) - عناصر جهان: ۱۷۸.

صاحبان عقل و درایت و خردمندان با وجدان و آنان که هستی و ریاضیات عالی و فیزیک و هیئت را به دقت مطالعه کرده اند، در برابر حضرت او خاضعند و به وجود مقدس او عالمانه و آگاهانه اقرار دارند؛ زیرا آنان هنگامی که می بینند تمام اجزای عالم به وسیله قوانین محکم ریاضی به یکدیگر مربوطند و ریاضیات کلید فهم ظواهر طبیعت است، پی می برند که ناگزیر، اجزای عالم هستی را خردمندی به یکدیگر پیوسته و این خردمند «الله» است، او هستی بخش و ترتیب دهنده اجزای عالم هستی است که:

«إِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعاً، وَ اخْتَرَهُمْ عَلَى مَشِيئَتِهِ اخْتِرَاعاً»

نظریه آینشتاین در خلقت

آینشتاین می گفت:

«اگر به نظام درونی که عالم ما را اداره می کند اعتقاد قطعی نبود، برای علم پایه و اساسی وجود نداشت. این اعتقاد و جزم و یقین است که ما رابه کشفیات علمی نایل می کند و همواره چنین خواهد بود.»

و باز می گفت: «بدون تردید هر بحث علمی دقیقی بر اساس عقیده ای شبیه به عقیده دینی است، آن عقیده این است که عالم براساس عقل آفریده شده و ممکن است آن را فهمید.»

و در جملات زیباتری می گفت:

«زیباترین و عمیق ترین احساسی که ممکن است به ما دست دهد حس عرفانی است. اوست که تخم علوم واقعی را در دل ها می افشاند. کسی که از این حس بی خبر است، کسی که دیگر نمی تواند دستخوش حیرت شود، یا به حالت بهت زدگی درآید گویی مرده است. باید دانست که چیزی وجود دارد که ممکن نیست ما به کنه آن پی ببریم و به صورت بالاترین کمال ها و خیره کننده ترین جمال ها تجلی می کند،

حال آن که استعدادها و حواس محدود ما جز به درک مقدماتی ترین و ساده ترین صور این کمال و جمال قادر نیستند، این دانش و این حس را باید در ایمان واقعی جستجو کرد.» (۱) در جملات پر مغز آئیشتاین سه مسئله اساسی به چشم می خورد:

۱ - عالم و این جهان هستی بر اساس عقل آفریده شده است.

۲ - انسان با همه توان قلبی و عقلی در برابر حضرت او و عظمت و مقامش مبهوت و حیرت زده است.

۳ - کنه ذات وجود مقدس او برای کسی قابل درک نیست.

گویی آئیشتاین که از طریق فیزیک و ریاضی و قدرت تفکر به این سه مسئله رسیده به طور دقیق آثار اسلامی را مطالعه کرده بود؛ زیرا ما این سه واقعیت را به وضوح در قرآن مجید و روایات و دعاها می بینیم:

قرآن در نزدیک به هزار آیه عقل را دعوت به دقت در جریان شگفت انگیز هستی می کند، تا به این حقیقت برسد که نظام آفرینش بر پایه اراده و مشیت و حکومت عقل مطلق و حکمت و علم بی نهایت است.

در ابتدای قطعه دوم زیارت امین الله که حاوی بهترین و پرمعنا ترین مضامین است آمده:

اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُحِبِّينَ إِلَيْكَ وَاللَّهُ. (۲)

خدایا دل‌های آنان که در برابر عظمت و جلال تو خاضعند نسبت به وجودت غرق شگفتی است!

در آثار اسلامی و روایات معتبره آمده:

ص: ۱۷۳

۱- (۱) - راه تکامل: ۱۱۸/۲.

۲- (۲) - مفاتیح الجنان: زیارت امین الله.

در ذات و کنه حضرت او اندیشه نکنید که جز حیرت و سرگردانی و تعجب و بهت، چیزی عاید شما نمی‌گردد، آن وجود پاک را باید از طریق اندیشه در اسما و صفات و آثارش شناخت که در این شناخت سود کامل دنیایی و آخرتی نصیب انسان می‌شود. (۱)

نظریه جان آلدردر خلقت

جان آلدردر که از دانشمندان بزرگ قرن بیستم است در کتاب پر ارزش «ایمان به خدا در قرن بیستم» می‌گوید:

«نه تنها حقیقت خلقت، بلکه جزئیات خلقت نیز، اگر آنها را دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم، ما را به اعتقاد به وجود خدا رهبری می‌نماید.

مثلاً وجود حیات در کره زمین را به نظر آورید، این حیات از کجا آمده و چگونه شروع شده است؟

تحقیقات و مطالعات عدّه بی شماری از علمای زمین شناس، این حقیقت را ثابت و مسلم نموده است که مدّت های متمادی و بسیار طولانی، در زمین آثاری از حیات و زندگی نبود، همیشه پست ترین طبقات زمین را فاقد قوه حیات یافته اند، تنها در جوف طبقاتی که نسبتاً در قرون و ازمنه نزدیک تشکیل یافته، مستحذاتی یافت می‌شود که وجود قوه حیات را در سطح زمین نشان می‌دهد. علاوه بر این طبقات سطح الارضی قدیمی همه آتش فشان بوده و از مواد آتش فشانی تشکیل یافته و نشان می‌دهد که در زمان تشکیل آنها، دنیا به قدری حرارت داشته که تمام صخره ها مایع و جاری بوده اند. در مقابل آن میزان حرارتی که صخره ها را مبدل به مایع می‌نماید، هیچ گونه قوه حیاتی قابل بقا نیست. پس از آنهم که زمین رو به برودت و سردی گذاشت، میلیون ها سال سپری شد تا موجودات و حیات بر سطح

ص: ۱۷۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۹/۳، باب ۹، حدیث ۴؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۴۱۷، حدیث ۳.

آن پدید آمد، ولی این موجودات ذی حیات از کجا آمدند؟!

برای جواب سؤال مذکور سه فرضیه برای ما قابل تصور است:

فرضیه اول این است که: حیات از اصل زمین پدید گردید و منشأ آن خاک است.

فرضیه دوم باید بگوییم: حیات خود به خود و بدون هیچ گونه عامل خارجی به وجود آمده.

سومین فرضیه بر روی این عقیده استوار است که: حیات نتیجه و مولود منشأ جاویدان و سرمدی حیات یا خدا می باشد.

فرضیه اول کاملاً منافی و مخالف کلیه مقیاس ها و اصول طبیعت است. هر سلسله از سلاسل عالم خلقت و آفرینش می تواند سلسله دیگری مشابه خود یا مادون خود به وجود آورد، نجاری می سازد، یا مردی طفلی به وجود می آورد و یا پرنده ای آشیانه ای می سازد، ولی هیچ امکان ندارد که میزی مرد نجاری را بسازد، یا طفلی مردی را به وجود آورد و یا آشیانه ای پرنده ای را ایجاد نماید. با این وصف مشاهده می شود در عین این که ایجاد یک حیات به وسیله یک قوه مافوق، موافق و مطابق اصول و قوانین طبیعت می باشد، ایجاد یک سلسله عالی تر و والاتر در عالم خلقت به وسیله مواد فاقد قوه فعل و انفعال، از قبیل خاک و سنگ نیز کاملاً مخالف عقل و تجربه است. علاوه بر این، مشخصات اشیای فاقد قوه فعل و انفعال در طی قرن ها مورد دقیق ترین مطالعات واقع گردیده و نتایج آن ثبت و ضبط شده و مدلل گردیده است که هیچ کدام از آنها واجد استعداد ایجاد حیات نمی باشد.

این موضوع ما را به سوی فرضیه دوم می کشاند که می گوید: حیات خود به خود وجود یافت.

در جواب این فرضیه باید گفت: علی رغم مجاهدات و مساعی بی شمار در اثبات این فرضیه، به بهترین علمای دنیا ثابت شده است که ایجاد حیات به خودی خود و در تحت بهترین وسایل فنی دارالتجزیه ها از دایره امکان خارج می باشد.

حیات در هر جا و همیشه به وسیله حیات پدید می گردد و هیچ گاه به وسیله دیگری به وجود نمی آید. تا آن جا که علم می تواند بطلان یک عقیده باطلی را اثبات نماید، بر روی این فرضیه نیز که می گوید حیات خود به خود پدید آمده خط بطلان کشیده است.

در این صورت، حیاتی که در این کره یافت می شود و در همه جا به چشم می خورد از کجا پدید آمده و مبدأ و منشأ آنچه می باشد؟ قبلاً مشاهده نمودیم که حیات همیشه وجود نداشته است و نیز ثابت نمودیم که ایجاد آن به خودی خود و یا به وسیله مواد بی جان و غیر ذی روح، خارج از دایره امکان بوده است؛ بنابراین تنها یک جواب معقول و منطقی در جلو ماست و آن مبنی بر این است که حیات از یک منشأ حیات عالی تر و والاتر و غیر مرئی که تمام اطراف ما را احاطه نموده پدیدار گردیده است؛ این منشأ و مبدأ حیات را خدا می دانیم.

وقتی مشاهده می کنیم که حیات غیر مرئی می باشد، در آن صورت غیر مرئی بودن این منشأ حیات نیز اشکال مخصوصی نتواند داشت.

ما اجسام زنده را توانیم دید، ولی نمی توانیم حیات در وجود آنها را ببینیم؛ هنگامی که شخصی می میرد، هیچ نمی بینیم که چیزی از وجود وی خارج گردد، بدن وی در ظاهر پنج دقیقه بعد از مرگ عین همان است که پنج دقیقه قبل از مرگ بود، ولی ما می دانیم که حیات به طور کامل او را ترک کرده است؛ لذا این عقیده کاملاً قابل قبول و منطقی است که بگوییم همان گونه که خود حیات غیر مرئی است همان طور نیز منشأ و منبع آن غیر مرئی است. ^(۱) من نیاز بیشتری به توضیح این مسئله نمی بینم، این قدر هست که منابع اسلامی به خصوص قرآن مجید و منابع علمی و تحقیقی و تجربی می گویند:

مادّة اولیة آفرینش توده ای عظیم از گاز بود و این گاز بر اثر فعل و انفعالاتی که

ص: ۱۷۶

میلیون ها سال در آن به وجود آمده، تبدیل به این مجموعه شگفت انگیز شده که آن را جهان می نامند؛ و منشأ این همه عجایب بهت انگیز و عناصر پر از اسرار و این نظام متقن و با حساب با توجه به هزاران استدلال منطقی و حکمت استوار، وجود مقدس الله و ذات اقدس حق است که انبیای گرامی و ائمه طاهرین علیهم السلام و اولیای عظام و عرفای شامخ و کتب آسمانی و به خصوص قرآن مجید آن چنان که شایسته است او را معرفی کرده و دستوره‌های حضرتش را که ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است تبلیغ کرده و از آدمی خواسته اند در تمام زمینه های زندگی، بنده آن حضرت باشد.

وحشی بافقی، در وصف آن جناب گوید:

آن که به ما قوت گفتار داد گنج گهر داد و چه بسیار داد

کرد به ما لطف ز لطف عمیم نادره گنجی و چه گنج عظیم

آن که از این گنج نشد بهره مند قیمت این گنج چه داند که چند

دخل جهان گشته مهیا از این بلکه دو عالم شده پیدا از این

بود جهان بر سر کوی عدم بی خبر از وضع جهان قدم

بیند و گوید نه به چشم و زبان زو شده موجود همین و هم آن

(وحشی بافقی)

گوشه ای از جهان با عظمت خلقت

«بشر روی سوّمین سیّاره یک ستاره صغیر، واقع در کهکشانی به نام کهکشان داخلی زندگی می کند، مع ذلک آن چنان هوشمند است که می خواهد عظمت خیره کننده تمام جهان را درک کند. نمودارهای زیر نشان می دهد که او تا چه اندازه در این کوشش خود موفقیت حاصل کرده است.

مسافتی که در این جا داده می شود بر حسب سال نوری است، یعنی برای

احتساب آن باید در نظر بگیریم که نور در هر ثانیه $186/000$ میل معادل $300/000$ کیلومتر می پیماید، با این حساب یک سال نوری بالغ بر شش تریلیون میل است.

مسافات این جهان های تو در تو از یکدیگر آن قدر زیاد است که هر طبقه فضایی به نوبه خود فقط لگه خالی در میان طبقه دیگر فضا محسوب می شود. مثلاً منظومه شمسی که فضای نخست نامیده می شود در داخل فضای ۲ تنها یک خال تلقی می شود و همین طور فضای ۲ در قبال فضای ۳ تا آخر.

فضای ۱ منظومه شمسی: خورشید هشت دقیقه نوری یا ۹۳ میلیون میل از زمین دور است و عرض آن فقط یک هزارم سال نوری است.

فضای ۲ نزدیک ترین ستاره: این ستاره را که آلفاستوری نامگذاری کرده اند $4/3$ سال نوری از زمین فاصله دارد، یعنی هرگاه یک سفینه فضایی با سرعت یک میلیون میل در ساعت از زمین حرکت کند تقریباً سه هزار سال طول می کشد تا به این ستاره خیلی نزدیک برسد.

فضای ۳ کهکشان داخلی: کهکشانی که زمین در داخل آن قرار دارد شبیه یک ظرف پر از ستاره و گاز و غبار است که $100/000$ سال نوری فاصله دارد، ما بین ۱۰۰ میلیون ستاره اش، خورشید زمین و ستاره آلفاستوری فقط یک نقطه نور در لبه خارجی این کهکشان مارپیچی به حساب می آید.

فضای ۴ نزدیکترین کهکشان: این کهکشان را (آندرومدا) نام گذاشته اند و $2/2$ میلیون سال نوری از کهکشان داخلی دور است، مع ذلک منجمان آن را آن قدر نزدیک می دانند که به آن کهکشان خواهر نسبت داده و قسمتی از گروه کهکشان های داخلی تلقی می کنند.

(آندرومدا) نیز به شکل مارپیچ است که در کناره های آن ستاره های جوان سکونت اختیار کرده و درون غلیظش را ستارگان قدیمی سوخته شده اشغال کرده اند.

فضای ۵ دورترین کهکشان‌ها: (کازارها) از تازه‌ترین اکتشافات علوم نجوم هستند، نزدیک‌ترین آنها با علامت ۲۷۳ - C ۳ در فاصله ۲ میلیون سال نوری واقع است.

دورترین آنها که با علامت ۱۴۷ - C ۳ شناخته شده شش بلیون سال نوری فاصله دارد.

تا این جا منجمان معتقدند که تازه تا نیمه راه کناره قابل رؤیت جهان با عظمت، پیش رفته اند و هنوز فضاها نامکشوف دیگری را باید بیابند. (۱) کهکشانی که منظومه شمسی و کرات اطراف آن جزء کوچکی از آن به شمار می رود محیطش ۹۵۰ کاترلیون متر است، در این کهکشان که ما به آن تعلّق داریم چندین نوع ستاره وجود دارد که بعضی از آنها به نام خورشیدهای آبی رنگ نورشان ۵۰/۰۰۰ بار شدیدتر و قوی تر از خورشید ما است. این کهکشان، پر از ستاره و پر از گاز و غبار است.

کهکشان‌ها و منظومه‌ها و صورت‌های فلکی نیز مثل زمین و مریخ و زهره که به دور خورشید می چرخند دور خود و دور کهکشان‌های بزرگتری نیز می چرخند.

برخی از این کهکشان‌ها با سرعت ۲۰۰ کیلومتر در ثانیه دور خود یا دور فضای نامتناهی گردش می کنند.

تعداد کهکشان‌هایی که تاکنون شماره کرده اند از یک میلیارد تجاوز می کند. هر یک از این کهکشان‌ها ستارگانی دارند که از لحاظ عظمت هزاران برابر خورشید ما است، فقط کهکشانی که کره زمین در آن قرار دارد یکصد هزار میلیون ستاره دارد.

در هر صورت پس از دوران‌های مختلف و فعل و انفعالات شگفت‌انگیز، نظام متقن آفرینش بدین صورت که هست به وجود آمد و در یک گوشه آن سیاره‌ای به نام زمین در سایه اراده و مشیت حق برای حیات موجودات آماده گشت.

ص: ۱۷۹

البته بیان و توضیح آماده شدن آب دریاها، به استعداد رسیدن خاک، تکون معادن، آراسته شدن زمین جهت زندگی و... مسائلی است که هر یک در خور کتاب جداگانه است و خوشبختانه در این زمینه ها کتابهای تحقیقی فراوانی نوشته شده که موضوعات هر کدام نمایش و نمودی از قدرت و اراده و مشیت حضرت حق و حکمت و علم آن جناب است.

زمین پس از جدا شدن از خورشید طی قرون متمادی به سردی گرایید و در سطح آن قشری به وجود آمد که ابتدا نازک و به تدریج ضخیم شد، از آن پس نخستین پوسته آن تشکیل یافت و این قشر حایل بین مواد مذاب درون زمین و اتمسفر و گاز موجود در جو شد.

زمین پس از سرد شدن منقبض گردید. چون هسته مرکزی زمین به حالت میعان بود و مایع به علت کاسته شدن درجه حرارت زودتر از جامد منقبض می شود، به این سبب هسته مرکزی آن از حجم پوسته یا قشر جامدش کوچکتر است و در سطح زمین چین هایی شبیه به چروک هایی که در سطح میوه های پلاستیده ظاهر می شود به وجود آمد.

بالای آن چین ها، نخستین برآمدگی های قشر خاکی یعنی خشکی ها و قاره ها پدیدار گردید، گازها و بخارهایی که در جو زمین موجود بود چون حرارت آنها کاهش یافت سرد گشته و در هم متراکم و به حالت میعان درآمدند و به باران مبدل و به روی زمین نازل و در فرورفتگی های قشر و پوسته زمین جمع شدند، در نتیجه اقیانوس ها و دریاها به وجد آمدند.

مقایسه ای که نسبت به بلندی برآمدگی های قشر زمین یعنی کوه ها با گودی دریاها به عمل آمده، معلوم گردیده عمق دریاها زیادتیر از ارتفاع کوه های زمین است. بلندی مرتفع ترین کوه ها ۸۸۸۴ متر و گودترین دریاها ۱۱۵۲۱ متر است.

به اراده آفریدگار توانا و مشیت مطلقه و دور اندیش جهان آفرینش، بر سطح

برونی زمین قشری از خاک برای پرورش گیاهان و تهیه مواد خوراکی انسان و حیوانات و در درون آن سنگ ها و معادن فلزات جهت تمهید زندگی بنی آدم خلق شد و برای استفاده از این همه مواهب، عقل و درایت و اندیشه و فکر به او مرحمت فرمود.

برای زمین، هوا و خورشید و ماه و شب و روز و چهار فصل و گردش وضعی و انتقالی و انواع معادن و گیاهان و چشمه و جوی و رود و رودخانه و دشت و صحرا و باغ و بستان و گلستان و هزارستان و هر چه برای پدید آمدن حیات لازم بود قرار داد و انسان را بر سر این سفره کامل و جامع نشانید و جهت تربیت و رشد و کمال و خیر دنیا و آخرتش انبیا و ائمه و قرآن فرستاد و وی را امر فرمود تا بر خوردش را با انواع نعمت ها هماهنگ با قواعد الهی قرار دهد، تا صلاح و سداد و حکمت و عدالت بر زمین حکمفرما شود و خیمه حیات از فساد و افساد پاک بماند.

اسرار حیات از زبان کرسی مورین

اشاره

با جمع شدن اسباب و علل، جهت پدید آمدن حیات بر صفحه خاک، مشیت عاشقانه اش به ظهور این واقعیت اسرار آمیز که تا ابد برای احدی روشن نخواهد شد تعلق گرفت و حیات که پرتوی از امر حضرت او و شعاعی از هستی اوست ماهیات امکانیه را گرفت و جنب و جوش موجودات زنده از هر طبقه و نوعی در روی زمین آغاز شد.

کرسی مورین که از دانشمندان بنام مغرب زمین است و قسمت های عمده کتاب پر ارزشش: «راز آفرینش انسان» با معارف الهیه مطابقت دارد، محصول تحقیقات بزرگترین دانشمندان جهان علم را همراه با نظریات خودش در باب حیات بدین صورت در کتابش آورده:

حیات جاودانی است، ازمنه و اعصار بی حساب و عصور طبقات الأرضی

سپری شده اند و حیات همچنان باقی است. (۱) قاره ها از زیر آب درآمده و در آب فرو رفته اند و آثار حیات پا برجا مانده است.

حیات، اعماق دریاها و سطح امواج و شن های ساحلی اقیانوس ها را با جود خود فرا گرفته است. (۲) هر دفعه که دوره های یخ سپری شده و قسمتی از سطح زمین را آزاد کرده است، حیات بالفور جای آن را تصرّف نموده است.

هر وقت دوره یخبندان فرا رسیده و منطقه قطبی پیش آمده است باز حیات در برابر پیشرفت آن مقاومت به خرج داده و همچنان برجای مانده است.

کوهها از سطح پرچین و چروک زمین بیرون جسته، سطح کره را زلزله های هولناک درهم ریخته، قله شامخه جبال در طی میلیون ها سال به تدریج شسته شده و طبقه به طبقه از بین رفته است، قاره ها را آب شسته و به درون دریاها فرو برده و رسوبات سرزمین های عتیق همچو کفنی سپید کف اقیانوس ها را پوشیده است، با این حال حیات همچنان جاودانی و سرمد باقی مانده است.

حیات، ذرات خاک را به مصرف می رساند و بنا به ناموس طبیعت هر روز شگفتی های تازه ایجاد می کند، اما هر ذره را که به کار برده است در مسیر خود باقی می گذارد و می گذرد.

صخره های سپید «دوور» که از طبقات گچ و آهک و سنگ چخماق تشکیل شده است تاریخ گویایی از داستان زندگانی حیوانات دریایی و نباتات بحری و موجودات زنده ذره بینی قرون و اعصار متمادیه هستند. جنگل های سر سبز، ذغال

ص: ۱۸۲

۱- (۱) - برگرفته از آیه «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»؛ «و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می ماند.» الرحمن (۵۵): ۲۷. [۱]

۲- (۲) - برگرفته از آیه «أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»؛ «آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی نهایتش] احاطه دارد.» فصلت (۴۱): ۵۴. [۲]

سنگ و نفت و گاز، یادگار و باقی مانده دوره فعالیت های ادوار گذشته زمین اند که حیات به وسیله آن نیروی آفتاب را اقتباس کرده و برای مصرف امروزی نوع بشر باقی گذاشته است!

همین میراث های گران بهاست که از حیث قیمت و ارزش ما فوق همه جواهرات عالم محسوب می شود و بشر را به درجات ما فوق حیوانی ارتقا داده است.

از کوره گداخته قشر زمین که در اوایل تکوین همه مواد در آن ذوب می شد و به صورت نیم سوز و خاکستر در می آمد، حیات نیروی آفتاب را به کار انداخته، ذرات مرکب آب را تجزیه کرد و کربن را در اسید کربنیک از اکسیژن جدا نمود و از مجموع آنها نیروی سوخت را در سراسر سطح زمین ذخیره نمود؛ همین سوخت است که اساس اولیه و آلات و ادوات تمدن بشر بوده و این همه شگفتی ها در جهان پدید نیامده است، مگر بر اثر آن که حیات قوای منتشر از خورشید را جذب و نگهداری کرده است. (۱) حیات، بر اوضاع و احوال متغیر آب و زمین و هوا غلبه کرده و در هر گوشه دنیا، نبات یا حیوان ظاهر کرده است.

حیات در اشکال عدیده و مختلف خود از موجودات تک سلولی تا ماهی ها و حشرات و پستانداران و مرغان هوا و از میکرب ها و انگل ها و حیوانات ذره بینی تا نباتات و جانوران و ماموت ها و انسان، در هر شکل و هیئتی باشد بر عناصر طبیعت

ص: ۱۸۳

۱- (۱) - برگرفته از آیات «وَسَيَخْرُجُ لَكُمْ اللَّيْلُ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَيِّخَاتٌ بِأَمْرِهِ»؛ «و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخر شما قرار داد، و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده اند.» نحل (۱۶) : ۱۲. « [۱] وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»؛ «از نشانه های [ربوبیت و قدرت] او شب و روز و خورشید و ماه است.» فصّلت (۴۱) : ۳۷. « [۲] أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»؛ «آیا ندانسته ای که هر که در آسمان ها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می کنند؟» حج (۲۲) : ۱۸.

[۳]

چیره می شود و آنها را وادار می کند از ترکیبات اصلی خود خارج شوند و به وضع و ترکیب جدیدی درآیند.

حیات، جانداران رنگارنگ و متنوعی را از روی نمونه و قالب اجداد آنها به وجود می آورد و به آنها قدرتی می دهد که نسل های نامحدود دیگری را تا ابد به همان اشکال و قواره ها به وجود آورند.

حیات، بی نهایت کثیر التوالد است تا حدی که خود از مازاد توالد خویش تغذیه می کند، اما در عین حال بر تعداد موالید، نظارت دقیق می نماید تا مبادا مخلوقات آن بیش از ظرفیت زمین شود. فی المثل، هرگاه در امر توالد ملخ جلوگیری نشود در ظرف چند سال نسل نباتات و هر گونه رستنی را از زمین بر می اندازد و طولی نمی کشد که زندگی حیوانی در بالای سطح آب معدوم می شود.

حیات، پیکر تراش ماهری است که شکل و هیئت موجودات زنده را طراحی می کند، هنرمندی است که نقش هر برگ سبز یا تنه درختی را ترسیم می کند و گل ها و میوه ها و جنگل ها و بال و پر مرغان بهشتی را به انواع رنگ ها مزین می سازد.

حیات، رامشگری است که نغمه سرایی عشق را به مرغان آموخته است و در آوای مطرد و خوش آهنگ حشرات، رمزی نهاده است که با هم راز و نیاز کنند.

این همه صداها و اصوات متعدّد که از حنجره حیات بر می خیزد از قرقر غوکان در فصل بهار و قدقد مادرانه ماکیان تا نعره غرورآمیز شیر و بوق و کرنای فیل، همه و همه مظهری از نوع احساسات و تأثرات موجودات زنده است و از همه بالاتر صدای انسانی است که زیر و بم و تنوع عجیب آن از اصوات سایر جانداران دلکش تر است».

به قول صائب:

سیاه مستی چشم از شرابخانه کیست عقیق چهره و لعل لب از خزانه کیست

ز خرمن که برون جسته است دانه خال غبار خط معبر ز آستانه کیست

ص: ۱۸۴

ز خواب ناز نظر و نمی کند نرگس زبان سبزه نو رسته در فسانه کیست
می صبح که در جام صبح ریخته است سیاه مستی شب از می شبانه کیست
بهار، نسخه ای از پنجه نگارین است خزان میوه ده رنگ عاشقانه کیست
نظر به خوشه پروین سیه نمی سازد دل رمیده مادر هوای دانه کیست
ز عشق نیست اثر در جهان نمی دانم که این همای سعادت در آشیانه کیست
چگونه مست نگرده جهان ز گفتارش حریم سینه صائب شرابخانه کیست
(صائب تبریزی)

کیمیاگری حیات

«حیات، تنها انسان را مسلط بر انواع صداها ساخته و او را به استادی در جمع آوری الحان و ارتعاشات صدا برگزیده و در عین حال لوازم و مصالح کافی نیز در دسترس او نهاده است تا از این اصوات به صورتی خوش استفاده کند.

حیات، مهندسی ز بر دست است که طرح پای ملخ و مگس و عضلات ماهیچه و مفاصل و دستگاه خودکار قلب و سلسله الکتریکی اعصاب کلیه جانوران و همچنین اعضای دستگاه عجیب دوران دم همه موجودات زنده را او کشیده است.

سوسن صحرا را همین مهندس چیره دست طرح ریخته و تخم آن را به دست باد صبا به اطراف می افشاند، گل ها را هم او رسم می کند و گرد تناسلی آنها را به وسیله حشرات از بوته ای به بوته دیگر می رساند و آنها را بارور می کند.

حیات، کیمیاگری افسونکار است که به میوه ها طعم و به ادویه بو و به گلها عطر می بخشد!!

حیات مواد جدیدی تدارک می کند که طبیعت از تهیه آنها برای موازنه افعال خود و برای جلوگیری از تهاجم ماده حیات عاجز مانده بوده است.

حیات، به پروانه ها و کرم های شب تاب تشعشع و نوری عطا می کند که در عشق

بازی های شبانه آنها به کار آید و کیمیاگری حیات، متضمن خیر و صلاح عالم هستی است؛ زیرا نه تنها به نیروی آفتاب، اسید کربونیک و آب را تبدیل به چوب و قند می کند، بلکه در ضمن این فعل و انفعال، اکسیژن زندگی بخش را برای تنفس جانداران تدارک می کند.

حیات، مورّخی دانا است که تاریخ پیدایش خود را ورق به ورق در طیّ ازمه و اعصار نوشته است و سرگذشت خود را در دل سنگ های خارا نقش کرده است و فقط چشم و دل بینا می خواهد که آن را درست بخواند و تفسیر کند. حیات، بارقه شعف و شوق زنده بودن را در وجود زندگان می تاباند.

بزرّه جوان با نشاط تمام می رود و فریاد شوق بر می آورد و خودش هم نمی داند برای چه این کار را می کند.

گونه طفل را افسونگر حیات رنگ می کند و از چشم او برق تلالؤ می ریزد و لب های نازک او را با تبسم می گشاید. ماده بدون حیات هرگز تبسم نمی کند.

حیات، برای حفظ و پرورش مخلوقات خود ماده غذایی فراوان در بیضه فراهم می کند و نوزادان را به قدر کافی تغذیه می کند که زندگی و فعالیت را آغاز نمایند.

همچنین در سینه مادران حسی نهفته و ناگفتنی پرورش می دهد که برای نوزادان خود غذای کافی تدارک نمایند. حیات، خود موجد حیات است، حوایج آنی نوزادان را با شیر رفع می کند و احتیاجات آینده آنان را پیش بینی می نماید. حیات عشق مادری را به دنیا آورده است و حس خانه و خانواده و عشق به وطن را به مردان عطا نموده و در راه همین عشق است که مردان می جنگند و جان فدا می کنند.

حیات، برای حفظ و حراست موجودات و وسایل عدیده می انگیزد. از جمله مخلوقات خود را در مواقع خطر با الوان مختلف مخفی می کند، به آنها یاد می دهد که فرار کنند، پر می دهد که پرواز نمایند، وسایل تدافعی چون شاخ و دندان و

چنگال می دهد که از خویشتن دفاع نمایند، حسّ شامه و سامعه و باصره آنها را تقویت می کند که گاه حمله یا دفاع آنها را یاری نماید.

حیات، گاهی به معصوم ترین حشرات، صورتی کریه و وحشتناک عطا می کند تا سایر جانوران از آن بترسند و به او تعرّضی نکنند.

ماده جز بر طبق قوانین و نظامات خود عملی انجام نمی دهد، ذرات و اتم ها تابع قوانین مربوط به قوه جاذبه زمین و فعل و انفعالات شیمیایی و تأثیرات هوا و الکتریسته هستند. ماده از خود قوه ابتکار ندارد و فقط حیات است که هر لحظه نقش های تازه و موجودات بدیع به عرصه ظهور می آورد. بدون وجود حیات عرصه پهناور زمین عبارت از بیابانی قفر (۱) و لم یزرع و دریایی مرده و بی فایده می شد، ماده بدون حیات، جامد و بی جنبش و حرکت است و تنها خاصیت آن این است که حیات را به صورت جانداران مختلف متجلی می سازد و سلسله وجود زندگان را الی الأبد ادامه می دهد.

انسان هنوز نتوانسته است بفهمد که حیات عبارت از چیست؟ حیات نه وزن دارد و نه ابعاد و نه هیچ صورت هندسی؛ حیات دارای قدرت و نیروی زیاد است؛ زیرا ریشه های درختی که در حال رشد و توسعه است صخره های سخت را می ترکاند، درخت عظیمی را به وجود می آورد و آن را قرن های متمادی برخلاف اثرات جاذبه زمین سر پا نگاه می دارد.

هر روز هزارها خروار آب از زمین می کشد و آن را به صورت برگ و میوه درختان در می آورد. قدیمی ترین موجودات زنده در روی زمین، درختی است که پنج هزار سال از عمر آن گذشته و تازه این عمر طولانی به منزله لحظه ای در حیات زمین می باشد.

حیات با کوششی تزلزل ناپذیر به کالبد ماده جان می بخشد و در عین انجام این

ص: ۱۸۷

۱- (۱) - قفر: زمین متروک و بی آب و علف.

امر خطیر هیچ گونه تبعیضی قائل نمی شود و نه به حال چیزی دلش می سوزد و نه از انجام کاری احساس مسرت و خوشحالی می کند.

با این حال، حیات اسّ و اساس هر گونه شعور و قوّه مدرکه در این عالم است و تنها از راه حیات است که ما با فهم ناقص خود به صنع خدای بی چون پی می بریم و اعمال او را ستایش می کنیم؛ حیات وسیله و دست آویزی است که مقاصد «عقل کلّ» را به موقع اجرا می گذارد؛ حیات جاوید و سرمدی است.» (۱) آری، به قول حضرت زین العابدین علیه السلام:

«إِئْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخُلُقَ اِبْتِدَاعًا، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعًا»

در حُسن رخ خوبان پیدا همه او دیدم در چشم نکو رویان زیبا همه او دیدم

در دیده هر عاشق او بود همه لایق و ندر نظر وامق، عذرا همه او دیدم

دلدار دل افکاران غمخوار جگر خواران یاری ده بی یاران هر جا همه او دیدم

دیدم همه پیش و پس جز دوست ندیدم کس او بود همه او بس تنها همه او دیدم

آرام دل غمگین جز دوست کسی مگزین فی الجملة همه او بین زیرا همه او دیدم

(فخرالدین عراقی)

شناسایی و معرفت حق

در احادیث نبویّه آمده است:

أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَخَوْفُكُمْ لِلَّهِ. (۲)

آگاه ترین شما به خدا، خائف ترین شما برای خداست.

ص: ۱۸۸

۱- (۱) - راز آفرینش انسان: ۵۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۴۴/۶۷، باب ۵۹؛ [۱] تفسیر الصافی: ۲۳۷/۴، ذیل حدیث ۲۸. [۲]

۱. معرفت ذات

۲. معرفت صفات

۳. معرفت افعال

در کتاب الهی؛ قرآن مجید از علم به ذات و علم به صفات و اسما و علم به افعال الهیه بحث و گفتگو می‌شود و غایت خلقت انسانی و علّت غایی خلقت حقایق ملکوتی و موجودات واقع در موطن غیب و سکّان ملاً اعلی، معرفت حقّ و عرفان جمال و جلال وجود مطلق است، همان معرفتی که اصل الاصول علم اعلی به شمار می‌رود. «(۱) نهج البلاغه» و «صحیفه سجادیه» و دعاها و معارف الهیه همه و همه توضیح و تفسیری بر آیات کتاب خدا و به انضمام آثار عینی که در دایره وجود است نشانی از ذات و توضیحی از اسما و تفسیری از افعال آن وجود مقدّس و ذات اقدس است و این همه برای برانگیختن عشق و معرفت در قلب انسان برای پیمودن راه او تا رسیدن به مقام وصال و منزل قرب و در افتادن در عرصه فنا و باقی شدن به بقای اوست.

امّا افسوس که اکثر مردم از حقایق الهیه بی‌خبرند و به جای سفر به سوی دوست در ماتم شکم و شهوتند، از این وادی نور دورند و جملگی مست و مغرورند، نمی‌دانند منشأ این همه جنگ و نزاع و فساد و فساد، جدایی از اصل عالم و ریشه هستی یعنی حضرت الله است.

به قول عطار نیشابوری:

چه مقصود است از چه دویدیم که از مقصود خود بویی ندیدیم

ص: ۱۸۹

بسی زاری و دلتنگی نمودیم بسی خواری و بی برگی کشیدیم

بسی در گفتگوی دوست بودیم بسی در جست و جویش ره بریدیم

گهی سجاده و محراب جستیم گهی رندی و قلاشی گزیدیم

به هر ره کان کسی گیرد گرفتیم به هر پر کان کسی پرد پریدیم

(عطار نیشابوری)

ص: ۱۹۰

«(۴) اخْتِزَاعاً ثُمَّ سَبَلِكُمْ بِهِمْ طَرِيقَ إِزَادَتِهِ وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ وَ لَا يَسُدُّ تَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَيَّ مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ»

آن گاه، تمام آنها را در مسیر خواسته خود راهی نمود و در راه محبتش برانگیخت. قدرت پس رفتن، به جانب مرزهایی که آنان را از آنها پیش انداخت ندارند و توان پیش رفتن به سوی حدودی که آنان را از آنها پس انداخت ندارند.

هدایت تکوینی موجودات

اشاره

عناصر و موجودات کیهانی اعم از منظومه ها و کهکشان ها و سحابی ها و آنچه در آن دایره است به هدایت تکوینی در مسیر معین خود قرار گرفتند و قرار گرفتنشان در مسیر معین با حرکت معین و اثرگیری و اثردهی لازم و فعل و انفعالات با حساب دقیق، باعث پدید آمدن این نظام شگرف و آماده شدن پهنه هستی برای انواع موجودات زنده و غیر زنده شد.

قرآن مجید می فرماید:

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى « (۱)

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را

ص: ۱۹۱

[آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

تکون انواع معادن که در راه زندگی و حیات موجودات زنده سهم به سزائی دارند متکی به هدایت تکوینی و اراده ازلی حضرت حق و مشیت حکیمانه آن ذات بی همتاست.

هدایت تکوینی گیاهان

اشاره

مسئله شگفت انگیز گیاهان از دیگر مسائلی است که باید مورد توجه قرار گیرد که چه ارتباطی بین دانه نباتی و خاک و آب و هواست و چه نیرویی است که دانه را تبدیل به درخت و گل و گیاه و این همه میوه های متنوع و خوشمزه و دارنده انواع ویتامین و مناسب با بدن می نماید.

پاسخ تمام این مسائل یک کلمه است و آن عنایت و رحمت و لطف و هدایت و دلالت حضرت اوست، ورنه در دانه و خاک چه قدرتی و چه شعوری است که بتواند این همه نقش بدیع و صنع عجیب پدید آورد؟!

محققان و پژوهشگران و دانشمندان بزرگ این رشته در زمینه های زیر در باب گیاهان و نباتات و درختان چه بحث های جالب و چه تحقیقات حیرت انگیزی دارند که همه و همه نشان دهنده اتصال گیاهان به مسئله هدایت و رحمت حق است:

طرز ساختمان نباتات، طرز عمل وظایف اعضای نباتات، دخول ماده، راههای ورود، موادی که داخل گیاه می شوند، مکانیسم ورود آب، مکانیسم ورود اجسام محلول، مکانیسم ورود گازها، هدایت ماده که از خارج آمده، هدایت مایعات، هدایت در زنبوری ها، هدایت در دستگاه های مختلف استوانه مرکزی، مصرف ماده بی روح برای ساختمان پیکر گیاه، ترکیب نوری گلوسیدها، ترکیباتی که در پی ترکیب نوری صورت می گیرند، تولید گلوسیدها، تولید پروتیدها، تولید

لیپیدها، پدیده های از هم پاشیدگی، هدایت موادی که از متابولیسم حاصل شده اند، انرژی نورانی، انرژی شیمیایی، انرژی مکانیک، انرژی الکتریک، انرژی حرارتی.

این همه است که در پانزده قرن قبل وجود مقدس حضرت زین العابدین علیه السلام در سپاس و تعریف از عنایت حق بیان داشته:

«ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ ارَادَتِهِ، وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ»

سبزی نباتات

گیاهان با هدایت حق، همراه با کمک خورشید، خاک، هوا و آب، اغلب به رنگ سبز آراسته می شوند تا جهان طبیعت به رنگی مطبوع و دل پسند درآید.

در کتاب «نشانه هایی از او» آمده است:

گردش در چمن افسردگی را می برد و دل را باز می کند، چرا؟ چون گیاهان اغلب رنگ سبز دارند؛ اگر همه گیاهان به رنگ سرخ بودند گردش در چمن، در باغ و جنگل فرح بخش نبود، بلکه برای اعصاب زیان داشت.

آیا اگر نباتات سیاه رنگ می نمودند افسردگی را می بردند، یا آن که دل مردگی می آوردند؟

آیا بشر در این هنگام تفریحگاهی داشت؛ آیا دلتنگی بشر دائمی نمی شد؟ آیا رنگ همه گیاهان اگر زرد می بود و منظره پائیز همیشگی بود، بشر چه می کرد؟ اگر گیاهان همه سپید رنگ بودند، دیگر چشم صحیح و سالمی یافت می شد؟ شما نمی توانید برای مدتی به بیابانی پر برف نگاه کنید، رنگ سپید برف چشم شما را می زند؛ پزشکان برای زندگی در برف عینک مخصوصی را برای چشم لازم می دانند.

آیا اختیار رنگ سبز برای گیاهان در میان رنگ ها نشانه عقل و حکمت سازنده گیاهان نیست؟» (۱) «اگر ماشینی به طور خود کار به کار خود ادامه دهد و مغز متفکری در آن تصرف نکند محصول آن کارخانه یک جور خواهد بود و بس.

اتومبیلی اگر به راه افتد و راننده ای نداشته باشد جز به یک سو نخواهد رفت، مگر نشیب و فراز زمین سیر و حرکت او را تغییر دهد.

از گوناگون بودن محصولات کارخانه تشخیص می دهیم که مغزی متفکر آن را اداره می کند. از اختلاف سیر اتومبیل و پیچیدنش به این سو و آن سو، تندی و کندی آن، تشخیص می دهیم که اتومبیل تحت فرمان راننده ای عاقل قرار دارد.

اکنون به کارخانه خلقت و محصولات آن نظری می افکنیم و نمونه ای بسیار بسیار کوچک را که بیشتر با انسان ارتباط دارد در نظر می آوریم، به گیاهان می نگریم که برگ های سبزی دارند، ولی برگ های آنها هیچ کدام به یک شکل نیستند، برگ هر گیاهی شکلی مخصوص دارد.

سبزی برگ ها یک جور نیستند، اگر برگ این درخت را نزدیک آن درخت بگذاریم می بینیم در سبزی با هم اختلاف دارند.

عدد انواع میوه جات در عالم مشکل است به شمار آید، اقسام گل ها در جهان آن قدر بسیار است که به طور عادی در حساب نمی آید.

از یک میوه چندین جور موجود است، می گویند: در هند سیصد قسم «انبه» می باشد.

یکی از مهندسان کشاورزی می گفت: در باغ کشاورزی پاریس بیش از پنج هزار قسم انگور موجود است و آنها را با شماره معرفی می کنند، مثلاً می گویند: انگور شماره ۱۷۵۲.

ص: ۱۹۴

آیا کسی می تواند انواع یک سیب را بشمارد؟

آیا این تنوع محصولات و گوناگون بودن فرآورده های کارخانه خلقت نشانه آن نیست که اراده ای متفکر این کارخانه عظیم و پهناور را اداره می کند و هزاران سال است که این روش برقرار است؟» (۱)

هدایت تکوینی حیوانات

داستان هدایت و راهنمایی حیوانات هم از عجایب فعل حضرت حق است، قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

«مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۲)

هیچ جنبنده ای نیست مگر این که او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است، مسلماً پروردگرم بر راهی راست است.

کرسی موريسن در کتاب «راز آفرینش انسان» به مناسبت مسئله شعور، فصلی را به حیوانات اختصاص داده و نتیجه زحمات هزاران دانشمند را اینچنین بازگو می کند:

«پرنده گان غریزه خانه و آشیانه دارند، چلچله ای که در رواق خانه شما آشیانه می سازد، در فصل زمستان به قشلاق می رود، اما همین که طلیعه بهار آشکار شد به لانه خود بر می گردد.

در صورت سرمای دی ماه خیلی از پرنده گان به سمت جنوب و نواحی گرمسیر پرواز می کنند و غالب آنها صدها فرسخ فاصله را در زمین و بر فراز دریاها می پیمایند، اما هرگز راه خانه خود را گم نمی کنند.

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - نشانه هایی از او: ۷۲ - ۷۳.

۲- (۲) - هود (۱۱): ۵۶. [۱]

کیوتری را در جعبه سر بسته بگذارید و مسافتی بسیار بعید آن را بپسندید، همین که پای او را گشودید در هوا چرخ می زند و یکسر به سوی آشیانه خویش مراجعت می کند.

زنبور عسل در بحبوحه بادهای تند که تنه درختان و شاخه نباتات را به شدت تکان می دهد و گرد و غباری تاریک در فضا ایجاد کرده است راه کندوی خود را به سهولت پیدا می کند.

حشرات ریز دارای چشم های ذره بینی هستند که میزان قدرت آنها بر ما مجهول است و عقاب ها و قرقی ها و کرکس ها صاحب چشم های دور بینی هستند که مسافت بعیده را با آن می بینند.

غالب حیوانات در شب ظلمانی راه خود را پیدا می کنند و به آسانی راه می روند؛ زیرا اگر چشمان آنها هم در تاریکی شب کند باشد اختلاف هوای اطراف جاده را درک می کنند و نور بسیار ضعیف ماورای قرمز که از سطح جاده می تابد چشم آنها را متأثر می کند.

چشم جغد در ظلمات شب های تاریک، موش کوچکی را که در میان علف های صحرا می رود به آسانی می بیند.

ماهی معمولی که ما گوشت آن را می خوریم عدّه زیادی چشم های زیبا مثل چشمان خود ما دارد که پیوسته برق می زند و دلیل آن این است که: هر یک از این چشم ها نور افکن های براقی دارد و اجسام را به صور اصلی در مردمک منعکس می سازد، از این نور افکن ها در چشم انسانی تعبیه نشده است؛ آیا تعبیه این نور افکن ها به واسطه آن بوده است که قوه مُدر که و شعور ماهی اسکالوپ کم است؟

تعداد چشم جانوران این دنیا از دو تا هست تا چند هزار و کیفیت دید آنها هم با یکدیگر به کلی متفاوت است.

زنبور عسل گل های رنگارنگ را به شکل و رنگی که می بینیم نمی بیند، بلکه آنها را به وسیله نور ماورای بنفش مشاهده می کند و این نور خود بر زیبایی و جلوه گل ها بسی می افزاید.

زنبوران کارگر در کندوی عسل، حجره ها و دهلیزها را به اندازه های مختلف می سازند: حجره های کوچک مخصوص کارگران و حجره های بزرگتر مخصوص زنبورهای نر، در حالی که ملکه ها احتمالاً در حجره های اختصاصی قرار می گیرند.

ملکه تخم های عقیم خود را در حجره مخصوص زنبوران نر می گذارد، در حالی که تخم های بار آور را در حجره های مخصوص ماده ها و ملکه ها می ریزد، کارگران که همان زنبوران ماده تغییر شکل یافته هستند از مدت ها پیش انتظار ظهور نسل جدید زنبوران را می برند و غذای نوزادان را که عبارت از موم و عسل است تدارک می کنند و برای آنها می جویند، اما همین که زنبوران نر و ماده نزدیک موقع تکامل خود می رسند آن وقت عمل جویدن غذا را برای آنها موقوف می کنند و عسل را به حال طبیعی به آنها می خوراندند، زنبوران ماده که به این کیفیت پرورش می یابند بعدها همان زنبوران کارگر می شوند.

اما برای زنبوران ماده که در حجره ملکه هستند غذا را تا آخر کار همچنان می جویند و به خورد آنها می دهند و همین زنبورها هستند که تبدیل به ملکه کندو می شوند و تخم های بار آور می گذارند.

سگ به وسیله قوه شامه تشخیص می دهد که چه حیوانی از نزدیکی های او گذشته است.

همه حیوانات دارای حس سامعه بسیار دقیق و حساس هستند که قوت شنوائی آن خیلی بیش از حس سامعه محدود و ضعیف انسانی است.

یک قسم از عنکبوت های آبی، لانه گردی شبیه به توپ از تارهای خود می سازد و آن را به جسمی بسته، در زیر آب می اندازد، سپس خود بر سطح آب آمده موهای

زیر شکم خود را پر از هوا می کند و به زیر لانه رفته، هوا در آن می دمند و در واقع آن را باد می کند و آن قدر این عمل تکرار می شود تا لانه او مثل توپ باد کرده می شود، آن وقت در این لانه تخم می گذارد و بچه های خود را بزرگ می کند و به این وسیله آنها را از خطرات هوایی محفوظ می دارد.

این عمل عنکبوت متضمن یک سلسله اقدامات دقیق عملی از نساجی و مهندسی گرفته تا ساختمان و عملیات دریایی می باشد!!

ماهی آزاد، سال ها در دریا زیست می کند و سپس به رودخانه ای که از آن جا به دریا آمده بر می گردد و عجیب تر آن که از حاشیه رودخانه بالا رفته و به نهری که خود سابقاً در آن متولد شده است می رود.

قوانین دولتی راجع به ساحل رودخانه ها هر چه می خواهد باشد و قوانین مزبور فرضاً هم در یک ساحل رودخانه سهل تر از ساحل دیگر باشد، ولی ماهی آزاد فقط به تبعیت از شعور باطنی خود به همان ساحل می رود که محل نشو و نمای او بوده است.

هرگاه ماهی آزادی را که به سمت علیای رودخانه می رود از مسیر خود منحرف ساخته و آن را در نهری غیر از آن که موطن اوست بیندازید خود او این اشتباه را درک می کند و با جریان آب بر می گردد و سپس بر علیه جریان شنا کرده و خود را به نهر اصلی خویش می رساند.

اما از قضیه ماهی آزاد عجیب تر و غامض تر، قضیه مارماهی است؛ این حیوانات عجیب همین که به مرحله رشد رسیدند و در هر رودخانه و برکه در هر گوشه عالم باشند به طرف نقطه ای در جنوب جزایر برمودا حرکت می کنند و در آن جا در اعماق ژرف اقیانوس تخم می گذارند و در همان جا می میرند، آن عده از مارماهی ها که از اروپا می آیند هزاران میل مسافت را در دریا می پیمایند تا به این نقطه می رسند.

بچه های مارماهی که هنگام تولد از هیچ کجای عالم خبری ندارند و فقط خود را

در صحرایی بی پایان از آب دیده اند، شروع می کنند به مراجعت و موطن اصلی خود و پس از عبور از دریاها بی پایان و غلبه بر طوفان ها و امواج و جزر و مدها دوباره به همان رودخانه یا برکه ای که والدین آنها از آن جا آمده اند بر می گردند، به طوری که همه آبروها و دریاچه های جهان همیشه پر از مار ماهی است، این مار ماهی های جوان پس از آن که با زحمات و مشقّات فراوان خود را به موطن اصلی رسانند در آن جا نشو و نما می کنند و چون به سنّ رشد رسیدند بر طبق همان قوانین مزبور و لاینحلّ به نزدیکی جزایر برمودا بر می گردند و این دور و تسلسل را از سر می گیرند.

این حسّ جهت یابی و بازگشت به موطن از کجا سرچشمه گرفته است؟ هرگز تاکنون هیچ مار ماهی از سواحل آمریکا در آب های اروپا دیده نشده و هیچ مار ماهی اروپایی هم در سواحل آمریکا شکار نشده است. برای آن که مار ماهی اروپایی وقت کافی برای رسیدن به جزایر برمودا و پیمودن عرصه دریاها را داشته باشد دوره رشد آن را به یک سال و گاهی هم بیشتر بالا برده است. آیا ذرات سلول هایی که با هم جمع شده و بدن مار ماهی را به وجود آورده اند دارای حسّ جهت یابی بوده و قوّت اراده ای هم برای انجام آن داشته اند؟

حیوانات در ظاهر دارای یک قسم حسّ استداراک یا تلیپاتی (۱) هستند. اگر پروانه ماده ای را در کنار پنجره اطاقتان بگذارید علائم خفیفی از خود پخش می کند، پروانه نر از مسافتی بسیار دور که انسان، مشکل می تواند باور کند این علائم را می گیرد و جواب آن را پس می فرستد و شما هر چه سعی کنید که اختلالی در این خبرگزاری ایجاد کنید محال است موفق شوید!!

آیا این وجود ضعیف، دستگاه فرستنده با خود دارد، یا پروانه نر در کنار آنتن

ص: ۱۹۹

۱- (۱) - تلیپاتی: کلمه ای فرانسوی است به معنای انتقال فکر، انتقال حسیات، ارتباط فکری میان دو نفر از راه دور.

شاخ های خود دستگاه گیرنده دارد؟

جیرجیرک، بال ها یا پاهای خود را بهم می مالد و صدای آن در شب های صاف و آرام تا یک کیلومتر می رسد.

این آقای جیرجیرک برای صدا کردن جفت خود ششصد تن هوا را به حرکت در می آورد و خانم جیرجیرک هم با یک وسیله دیگر فیزیکی، جواب معاشقات او را به گرمی می دهد.

اگر جوجه پرنده ای را از آشیانه خارج کنید و در محیطی دیگر آن را پرورانید همین که به مرحله رشد و تکامل رسید خود شروع به ساختن لانه به سبک و طریقه گذشتگانش خواهد کرد. آیا اعمال مشخص و متمایزی که از انواع مخلوقات صادر می شود همه اتفافی و بر سبیل تصادف است، یا عقل و شعوری کلی باعث صدور آنهاست؟

جواب تمام سؤالاتی که در این زمینه ها شده در جملات زیبای دعا آمده:

«ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ ارَادَتِهِ، وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ»

آری، به قول حکیم شفای اصفهانی:

مرا به کوی تو تا رخت در گل افتادست هزار کعبه به هر گوشه دل افتادست

صبا به یاد تو از باغ گلفشان می رفت بجای برگ گل آینه در گل افتادست

ز دست یاری چشم کرشمه پردازش کلاه گوشه خورشید در گل افتادست

به دوستی تو خصمند عالمی با من هزار دشمن و یک دوست مشکل افتادست

ص: ۲۰۰

شفایی از تو تمنای زخم دیگر داشت رسید حشر و همان نیم بسمل افتادست

(شفایی اصفهانی)

عقل و نبوت در هدایت انسان ها

داستان هدایت انسان هم که به وسیله عقل و فطرت و نبوت و امامت و کتاب انجام می گیرد از اعظم عجایب است.

هیچ مدرسه ای به اندازه اسلام از طریق قرآن مجید و روایات در جهت تعریف عقل و عظمت و ارزش این گوهر والا، داد سخن نداده؛ ارزش انسان در پیشگاه حق و در حریم منطق به قدر استفاده او از عقل است. عقل واسطه دریافت حقایق و در صورت به کار گرفتنش علی رغم هوای نفس، ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است.

البته این معنا در طول تاریخ ثابت شده که اگر عقل از نبوت و کتاب و امامت و هدایت و عنایت و رحمت حق کمک نگیرد قدرت فراهم آوردن تمام سعادت را برای انسان ندارد، این است که بین انسان هایی که از طریق عقل با هدایت حق مرتبند و آنان که به عقل تنها تکیه زده اند فرق بسیار و تفاوت عظیم است.

مدرسه هایی که به عقل اکتفا کرده اند هرگز نتوانسته اند یک نمونه از مرد و زنی که در دامن نبوت و ولایت تربیت شده اند تحویل تاریخ انسان و انسانیّت دهند.

این مسئله به تجربه ثابت شده که عقل بی نبوت همیشه اسیر هوا و هوس و غرایز و امیال حیوانی بوده و جز نوری ضعیف آنهم در بعضی از مواقع از خود بروز و ظهور نداده. اگر عقل همراه با نبوت می زیست از تبعیضاتی که همیشه در تاریخ بشر بوده خبری نبود.

مسئله قوی و ضعیف، حاکم و محکوم، مستکبر و مستضعف، استعمارگر و استعمار زده، آزاد و بنده، همه و همه معلول تنها ماندن انسان از نبوت و امامت

ص: ۲۰۱

رهبران معصوم است.

قرآن مجید را دقت کنید و به آیات کریمه اش فکر کنید، اگر دستورهایش حاکم بر حیات انسان بود، چیزی جز عدالت و حقیقت و مهر و رأفت در کره زمین دیده می شد؟!

جهان همیشه پر از فساد و افساد، فسق و فجور، ظلم و جور، خیانت و جنایت و همه گونه تبعیضات ظالمانه بوده و این به علت نبود عقل و فکر و اندیشه و وجدان و فطرت در بشر نبوده، بلکه علت این همه بیداد، جدا نگاه داشتن عقل از نبوت و هدایت و وحی و امامت بوده است.

آری، عقل وقتی مهجور باشد جز این همه مصیبت بیداد و بیدادگری از جوامع انسانی توقع نمی رود.

شعاع حکومت و نورانیت عقل، محدود به کشف حقایق مادی و قسمتی بسیار ناچیز از علوم معنوی است، این اندازه نورانیت در پیا کردن خیمه سعادت همه جانبه و خیر دنیا و آخرت در همه شئون کافی نیست، این مقدار از روشنایی قدرت تأمین امتیاز همه جانبه در زندگی بشر را ندارد؛ نیاز انسان را به مسئله وحی در تمام جوانب حیات به وضوح می توان دید و این واقعیتی است که مجامع علمی جهانی کم و بیش در مرز اقرار و اعتراف نسبت به آن قرار گرفته اند و دیری نخواهد پایید که تمام جهان دست نیاز به پیشگاه وحی دراز خواهد کرد و به حریم نبوت پناه خواهد برد.

در هر صورت مکتب سعادت بخش اسلام، بخشی عظیم از آیات قرآن و روایات را به معرفی عقل و عظمت آن اختصاص داده و با همه ارزشی که برای این عنصر معنوی قائل است آن را بی نیاز از ارتباط با عقل کل یعنی صاحب عالم و آدم نمی داند.

اسلام، خیر دنیا و آخرت انسان را محصول ارتباط او با عقل و فطرت و وجدان و

قرآن و نبوت و امامت می‌داند و این همه را هرگز جدای از هم ندانسته بلکه این مجموعه را دلیل و راهنمای راه انسان به سوی سعادت همه جانبه معرفی نموده است.

عقل همراه با علوم مادی و معنوی قابلیت عجیبی برای رشد و کمال و رساندن انسان به خیر دنیا و آخرت دارد، هدایت عقل منهای نبوت هدایتی ناقص است و به هیچ عنوان تأمین کننده تمام نیازهای بشر نیست.

عقل و نبوت دو حجت بزرگ الهی و دو چراغ فروزان در راه زندگی است که اگر انسان در پرتو این دو نور پرفروغ حرکت کند به تمام واقعیت‌ها و حقایقی که در عرصه حیات محتاج به آن است خواهد رسید.

انسان، با قدرت عقل به درک واقعیت‌ها و حقایق می‌رسد و شیرینی و استحکام حکمت و استدلال را می‌یابد و با کمک این نیروی پر قدرت الهی به برنامه‌های خداوندی و به تمام حقایق آسمانی تسلیم می‌شود و از وجود وی منبعی عظیم برای عبادت ربّ و خدمت به خلق ساخته شده و به پیمودن راه سعادت و سلامت موقت می‌گردد.

عشق و محبتی که انبیا و اولیا، امامان و عرفا از آن دم می‌زنند و آن را محور واقعیت‌ها می‌دانند، محصول پیوستن عقل به نبوت انبیا و وحدت عقل و وحی است.

آری، اگر عقل با کمک علم و وحی به کار گرفته شود و عالمیان عالم متدین شوند جهان زندگی و عرصه گاه حیات، نمونه ای از بهشت عنبر سرشت آخرت خواهد شد و همگان در همه جهات و شؤون فردی و خانوادگی و اجتماعی به حقوق خود قانع گشته، از تجاوز به حقّ دیگران اگر چه کمتر از ذره باشد خودداری خواهند کرد.

اگر علم و دین در مسیر عقل قرار نگیرند، این عنصر گران بها و مایه سعادت از رشد و کمال مناسب برخوردار نخواهد شد و اگر به عمل تنها آراسته شود و جدای از دین

و ایمان به خدا و روز جزا بماند همانند پرنده ای است که از یک بال محروم باشد، در آن صورت دنیایش آباد و آخرتش به تمام معنی خراب خواهد بود.

ایمان به خداوند و توجه به روز قیامت که محور بعثت و نبوت انبیای الهی بود، باعث رشد عقل و شکوفایی تمام استعدادهای انسانی و حافظ انسان از شرور و مفسد خانمانسوز است.

عقل به علاوه ایمان، زمینه ساز بیداری وجدان و منبع تولید عشق و محبت نسبت به حقایق و محرک انسان به سوی فضایل و حسنات الهی است.

تجربه حیات بشری ثابت کرده که: علم، قدرت ظهور دادن این همه آثار معنوی و برکات باطنی را ندارد، آنچه باعث ظهور این همه حقایق است ایمان است و بس.

مؤمن محسن است، مؤمن صابر و متوکل است، مؤمن متقی و پرهیزکار است، مؤمن منبع خیر و برکت است، مؤمن مولد خیر و فضیلت است، مؤمن پاک و پاکیزه است، مؤمن بصیر و بیناست، مؤمن عارف و عاشق است، مؤمن...

آری، وقتی به وسیله وحی و نور نبوت، شعاع ایمان بر قلب بتابد، میل دل به تمام حسنات میلی شدید می شود و جاذبه الهی انسان را مجذوب تمام حقایق می نماید.

شاه قاسم انوار که از عرفای بزرگ است می گوید:

مخزن اسرار ربّانی دل است محرم انوار روحانی دل است

خانه دل معدن صدق و صفاست مظهر انوار ذات کبریاست

دل چه باشد کاشف اطوار روح دل چه باشد قابل امطار روح

زهد و تقوا قربت و خوف و رجا اعتبار و صدق و اخلاص و صفا

توبه و توحید و ایمان و یقین هم ثبات و هم ورع در راه دین

حسن عهد و رغبت و صدق و صفا عشق و قبض و بسط و تسلیم و رضا

فقر و تفویض و توکل نور فکر نور عقل و نور خشیت نور ذکر

جملگی اوصاف دل گردد تو را گر کنی پاکش ز شرک ما سوا

ای اسیر درد بی درمان دلت غرقه دریای بی پایان دلت

دیو را بیرون کن از ایوان دل مدتی مردانه شو دربان دل

(شاه قاسم انوار)

مقام وصل و هجر

عقل اگر در عرصه حیات و شؤون زندگی از نبوت کمک نگیرد،

اول: به دریافت حقایق معنوی موفق نشود.

دوم: اسیر شهوات و هوا شده، محجوب از تماشای واقعیت ها می شود.

اثبات این معنی به هیچ عنوان نیاز به استدلال و حکمت ندارد، زندگی انسان در ادوار مختلفه نشانگر این حقیقت است.

عقل همراه با نبوت و ولایت به فرموده عرفای بزرگ مقام وصل است و خرد و عقل منهای رسالت انبیا مقام هجر و فراق می باشد.

مقام وصل مقام آراستگی به حقایق و صفات الهیه و حسنات اخلاقیه و مقام هجر و فراق مقام اوصاف رذیله و حالات شیطانی است.

خواجه شیراز می گوید:

ز باغ وصل تو دارد ریاض رضوان آب ز تاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب

(حافظ شیرازی)

عارف بزرگوار، محمد بن محمد دارابی در شرح این بیت حافظ می گوید:

«بدان که: وصل عبارت از معرفت حقیقی و متخلّق به اخلاق الله شدن است و هجر عبارت از اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسند

است و بنابر تجسم اعمال که آیات و احادیث دلالت بر آن دارد معنی بیت ظاهر است، مثل کریمه:

يَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّخَضَّرًا ﴿١﴾

روزی که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده و آنچه را از کار زشت مرتکب شده حاضر شده می یابد.
و آیه:

فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢﴾

در این روز به هیچ کس ذره ای ستم نمی شود و جز آنچه را انجام می دادید پاداش داده نمی شوید.
و حدیث:

الَّذِي يَشْرَبُ فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي جَوْفِهِ نَارُ جَهَنَّمَ. ﴿٣﴾

آن کس که در ظروف طلا و نقره چیز می نوشد، جز این نیست که آتش دوزخ در شکمش صدا می کند.
و روایت:

الظُّلْمُ ظُّلْمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ﴿٤﴾

ظلم، تاریکیهای روز قیامت است.

و حدیث:

أَرْضُ الْجَنَّةِ قِيَعَانٌ، وَغِرَاسُهَا سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ. ﴿٥﴾

ص: ۲۰۶

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - یس (۳۶) : ۵۴. [۲]

۳- (۳) - مدارک الأحكام: ۳۷۹/۲؛ [۳] مصباح الفقیه: ۶۴۸/۱؛ [۴] جامع المدارک: ۲۲۸/۱؛ بحار الأنوار: ۲۱۹/۷، باب ۸. [۵]

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۹۹/۱۲، باب ۷۷، حدیث ۱۳۶۲۸؛ [۶] عوالی اللالی: ۱۴۹/۱، حدیث ۹۹. [۷]

۵- (۵) - عوالی اللالی: ۸/۴، حدیث ۱۰. [۸]

زمین بهشت کویر و بی گیاه است و نهال های آن ذکر سبحان ربی العظیم و بحمد است.

اعمال نیک و اعمال بد

شیخ بهایی، جامع علوم ظاهر و باطن در «شرح اربعین حدیث» از ارباب قلوب و مکاشفه نقل فرموده که:

«حیات و عقارب در برزخ عبارت از افعال ذمیمه و اخلاق قبیحۀ دنیویّه است و بهشت و رضوان و حور و قصور عبارت از اعمال صالحه و اعتقادات حقّه در این نشأه است که در آخرت به صورت نعمت و نعمت ظاهر می شود، چون حقیقت واحده به صور مختلفه به حسب اختلاف مواطن متغایره، ظاهر می گردد.» (۱) آنچه در سطور قبل به نگارش رفت گوشه ای از معانی بلند جملات زیبای دعا است که از قلب عرشی حضرت سجاد علیه السلام ظهور کرده:

«ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ، لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَيْ مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ»

البته این حقیقت منافاتی با مسئله اختیار انسان ندارد، اختیار در رابطه با فعل انسان است، قدرتی نیست که بتواند به وسیله آن تغییری در واقعیت ها ایجاد کند، وجود مقدّس او اراده فرموده بسیاری از موجودات، بدون داشتن اختیار در مسیر مربوط به خود حرکت کنند و عده ای دیگر همراه با اختیار؛ و هیچ کدام از این دو نوع قدرت، ایجاد تغییر در اراده ازل و ابدی او ندارند.

در هر صورت تمام اجزای هستی با عشق به او به سوی او در حرکتند، گروهی با

ص: ۲۰۷

هدایت تکوینی، جمعی با هدایت غریزی و طبیعی و عده ای با کمک عقل و فطرت و وجدان و نبوت و این همه انعکاسی از اراده و مشیت و عشق و محبت او به موجودات هستی و عناصر آفرینش است.

جانا همه عالم را بازار تو می بینم مرد و زن و خاص و عام در کار تو می بینم

عقل همه چالاکان حیران تو می یابم جان همه مشتاقان ایثار تو می بینم

با هر که سخن گویم زو می شنوم سرت هر جا که روم آن جا آثار تو می بینم

در حلقه مجلس ها اسرار تو می خوانند در جمله دفترها اذکار تو می بینم

هر تن که سری دارد در پای تو افتادست هر جان که دلی دارد بیمار تو می بینم

ص: ۲۰۸

«۵» وَجَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوتًا مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ لَا يَنْقُصُ مِنْ زَادِهِ نَاقِصٌ وَلَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدًا]

از رزق و روزیش، برای هر یک از جان داران، خوراکی معلوم و قسمت شده قرار داد. سهم کسی را که فراوان داده، احدی نمی تواند بکاهد و نصیب کسی از آنان را که کاسته، هیچ کس نمی تواند بیفزاید.

حقیقت رزق و روزی

اشاره

در مسئله رزق و روزی حیوانات جای بحث نیست، چرا که آنها از دایره تکالیف شرعیه بیروند، اما در ارتباط با انسان که مکلف به تکالیف الهیه است و در برابر حلال و حرام حضرت حقّ مسؤول است و وظیفه دارد به توسط فعالیت مشروع، آنچه برای او حلال و طیب مقرر شده به دست آورد و از حرامی که اصلاً روزی او نشده پرهیزد، جای بحث مفصل و مشروحی است.

بر اساس آیات صریح قرآن، پذیرش سلطه ستمکاران و طاغوت و طاغوتیان حرام است و قبول کننده ظلم و ستم، شریک ظالم و خائن می باشد.

خداوند بزرگ برای همه انسان ها در سفره طبیعت حقّ قرار داده:

حقّ خوراک، حقّ مسکن، حقّ پوشاک و حقّ هر بهره مشروعی که انسان نیازمند به آن است؛ به هیچ عنوان معنا ندارد گروهی به عنوان حاکم بر دیگران از تمام مواهب طبیعی به هر صورت که بخواهند استفاده کنند و استفاده ایشان به قیمت

محرومیت اکثریت مردم جهان باشد، این مردمند که وظیفه واجب دارند بر ستمکاران نابکار و خائنان پلید و حاکمان زورگو در شرق و غرب عالم بتازند و آنان را سر جای خود بنشانند، تا سفره گسترده روزی از چنگ آنان درآید و همگان در سایه جهاد مثبت و فعالیت مشروع بتوانند از آن استفاده کنند.

اگر کسی به وضع مستکبران و زورگویان و محرومیت مستضعفان و اکثریت مردم جهان بنگرد و بگوید خدا این طور خواسته، بدون شک برخلاف صریح قرآن و عقل و منطق و حکمت و برهان نظر داده و به حضرت حق تهمت زده و قضاوتی شیطانی و نابجا از خود بروز داده است.

وسعت و تنگی رزق مسئله دیگری است و حکومت جباران و طاغیان و بهره آزاد آنان از سفره طبیعت، مسئله دیگر.

حکومت سلطه گران و ستم پیشگان و اسراف کاری آنان در امور مادی، دردی است که باید با هجوم محرومان جهان بر آنان، علاج شود.

این سگان هار و گرگان دهان باز، باید از سر این سفره کنار زده شوند و جهان و جهانیان از شر آنان راحت شوند، تا آنان که در محرومیت جان می سپارند به حقوق حقه خود برسند.

وسعت رزق از جانب حق برای هر کس از طریق عنایت و لطف و فضل مقرر گردد و از حلال خالص معین می شود، آنهم نه برای این که دارنده وسعت به مال اندوزی و جمع آوری و تکاثر پردازد.

تنگی رزق نه به معنای محرومیت کسی است که دچار محدودیت است و بر اوست که برای علاج تنگی روزی دست پیش دیگران دراز کند و شخصیت عالی انسانی خویش را با مالی که دست دیگران است معامله نماید، بلکه وسعت و کاستی بر اساس مصلحت جهانیان است و برای هر دو طرف جنبه امتحان و آزمایش دارد و اگر این گونه نباشد چرخ حیات و کارگاه زندگی آن طوری که باید،

آن کس که دارای وسعت می شود، باید اضافه در آمد خود را در راه نیازهای جامعه مصرف کند و از این که وسعت در رزق، سبب مستی و بی خبری او شود بپرهیزد و آن که دارای تنگی رزق است باید قناعت پیشه کند و برای رفع محدودیت از دست زدن به گناه و معصیت خودداری نماید که وسعت و تنگی برای انسان همیشگی نیست، بلکه هر کدام را دوره و زمانی است که آن دوره و زمان، کلاس امتحان حق و محض مصلحت حیات انسان است و به قول قرآن مجید: مال و اموال و زر و زیور دنیا و ملک و حکومت یک جا مستقر نیست، بلکه در حال گردش و در عرصه دست به دست شدن است. (۱) بنابراین وسعت و گشایشی که برای مستکبران و زورگویان و طاغوتیان است، وسعت و گشایشی است که از طریق ظلم و زور و جبر و عنف و جنایت و خیانت و ستم و ستمکاری و خوردن خون مظلومان و غارت حق محرومان به دست آمده و ربطی به حضرت حق ندارد که حق تعالی فراهم آوردن چنین وسعتی را حرام می داند و در روز قیامت و در دادگاه عدل تا آخرین درهم و دینار این گونه ثروت و مال را به حساب ستمکاران خواهد گذاشت، آنهم حساب سختی که دنبال آن عذاب و شکنجه ابدی است. و محرومیت محرومان جهان که در ثروتمندترین سرزمین ها زندگی می کنند و زیر پا و کنار دست آنان، معادنی سرشار از عناصر قیمتی و طلا- و نفت است نیز به حساب حضرت حق نیست که خداوند چنین محرومیت های عارضی را که محصول حکومت قلدران و سکوت محرومان است، رضایت ندارد.

ص: ۲۱۱

۱- (۱) - اشاره است به آیه «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»؛ «و برای شما در زمین ، قرارگاهی [برای زندگی] و تا مدتی معین ، وسیله بهره وری اندکی خواهد بود .» بقره (۲) : ۳۶. [۱]

اشاره

در زمینه وسعت و تنگی رزق لازم است به قرآن مجید و روایات و اخبار مراجعه کرد، تا حقیقت مطلب آن چنان که باید روشن شود.

آیات قرآن مجید را در باب اصل روزی و حلال و حرام مالی و وسعت و تنگی رزق و این که همه این برنامه ها، امتحان الهی برای رشد و تکامل انسان و شکوفایی استعدادهای اوست و انسان نباید در برابر ثروت مست کند و در تنگی معیشت پست شود، می توان به پنج دسته تقسیم کرد:

رزاقیت خداوند

۱ - آیاتی که رزق و روزی را به طور مطلق مستند به حضرت حق می داند و از آن آیات استفاده می شود که آنچه از جانب او مقرر است صحیح و خیر و به دور از حرام و شر است، چرا که حضرت او منبع فضل و رحمت و عنایت و مرحمت و لطف و کرامت و جود و سخا و عطا و بخشش و قدرت جناب او بی نهایت در بی نهایت است و جز خیر و خوبی و درستی و سلامت برای احدی نخواسته و نمی خواهد؛ و از آن جا که سلامت زندگی مردم بستگی به رعایت اوامر و نواهی او دارد و مهم ترین عامل حرکت آدمی به سوی عبادت و تقوا، روزی پاک و حلال است، معنا ندارد خداوند عزیز از طرفی از انسان برنامه پاک و رعایت حقوق بخواهد و از طرف دیگر روزی انسان را از راه حرام قرار دهد که در کار حکیم و عالم و عادل تناقض وجود ندارد:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ « (۱)»

ص: ۲۱۲

آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿١﴾

هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٢﴾

همانان که وقتی خدا یاد شود، دل هایشان می هراسد و بر آنچه [از بلا و حادثه] به آنان می رسد، شکیبایند و برپا دارندگان نمازند و از آنچه روزی آنان نمودیم، انفاق می کنند.

أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾

اینان به علت صبری که [بر ایمان و عمل به قرآن] کردند و بدی [مردم] را با نیکی و خوبی خود دفع می کنند و از آنچه به آنان روزی کرده ایم، انفاق می نمایند، دوبار پاداششان می دهند.

تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٤﴾

[ملازم بستر استراحت و خواب نیستند، بلکه] پهلوهایشان از خوابگاه هایشان دور می شود در حالی که همواره پروردگارشان را به علت

ص: ۲۱۳

۱- (۱) - انفال (۸) : ۳. [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲) : ۳۵. [۲]

۳- (۳) - قصص (۲۸) : ۵۴. [۳]

۴- (۴) - سجده (۳۲) : ۱۶. [۴]

بیم [از عذاب] و امید [به رحمت و پاداش] می خوانند و از آنچه آنان را روزی داده ایم، انفاق می کنند.

در این آیات به خصال و اوصاف مردان راه حقّ و عارفان عاشق اشاره می کند که اینان با غیب عالم، در ارتباطند و پیا دارنده نمازند و چون یاد خدا شود قلبشان از عظمت حقّ مملوّ از ترس و خشیت می شود، بر مصایب و طوفان ها برای حفظ دین خود صبر می ورنند، بدی را به خوبی برطرف می نمایند، به وقت نیمه شب و سحر از بستر خوش و رختخواب ناز سربرداشته به عرصه گاه عبادت و مناجات قدم می نهند؛ و در پایان هر پنج آیه می فرماید: از آنچه که به این بندگان صالح و عباد شایسته روزی کرده ایم، در راه خیر و صلاح مردم و پیشبرد اهداف حقّ و رفع نیازمندان و جبران درد دردمندان انفاق می کنند.

آری، اصل رزق و روزی در ارتباط با عنایت و حکمت خداست و آنچه ریشه در اسما و صفات او دارد صحیح و پاک و اصیل و عین نور است و این معنا از جمله وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ استفاده می شود.

با توجه به آیات یاد شده، احدی را نمی رسد که تصوّر کند خداوند را غیر از روزی پاک، رزق دیگری هست که از حرام باشد که این مسئله تهمتی شیطانی به حریم پاک حضرت حقّ است، حریمی که از هر عیب و نقصی منزّه و جز کمال و درستی و عدل و صدق و رحمت و کرم و خلاصه کمالات بی نهایت در بی نهایت، در آن پیشگاه با عظمت، چیزی یافت نمی شود.

طیب بودن رزق الهی

۲ - آیاتی که رزق الهی را به طور صریح حلال طیب دانسته و پیشگاه مقدّس کارگردان هستی را از عیب روزی کردن حرام، مبرا نموده است:

ص: ۲۱۴

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ « (۱)

ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ « (۲)

و از نعمت های حلال و پاکیزه ای که خدا روزی شما فرموده، بخورید؛ و از خدایی که به او ایمان دارید، پروا کنید.

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۳)

آنچه از غنیمت [در میدان جنگ] گرفته اید، حلال و پاکیزه بخورید و از خدا پروا کنید؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ « (۴)

از نعمت هایی که خدا روزی شما کرده است، حلال و پاکیزه بخورید و نعمت خدا را سپاس گزارید، اگر تنها خدا را می پرستید.

در آیات بالا به وجوب شرعی توجه به اکل حلال طیب و حرمت خوردن حرام اشاره رفته و هشدار می دهد که در برابر حرام مالی تقوا پیشه کنید و چون به مصرف حلال طیب موفق شدید، شکر نعمت های الهی را به جای آورید.

از جملات مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و مِمَّا غَنِمْتُمْ به طور صریح استفاده می شود

ص: ۲۱۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۶۸. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۸۸. [۲]

۳- (۳) - انفال (۸) : ۶۹. [۳]

۴- (۴) - نحل (۱۶) : ۱۱۴. [۴]

که آنچه را حضرت حقّ و جناب محبوب روزی فرموده حلال طیب است و وجود مقدّس او راه حرام را به روی بندگان باز نکرده است، این مردم هستند که حدود تقوا را می شکنند و قدم به جای قدم خطرناک شیطان و طاغوت می گذارند و فردای قیامت را که ظرف سعادت ابدی و خیر همیشگی است و جای همنشینی با انبیا و اولیاست با این چند روزه زودگذر و فانی معامله می کنند!!

سعدی شیرازی ابنای روزگار را چنین نصیحت می کند:

شنیدم که جمشید فرّخ سرشت به سرچشمه ای بر، به سنگی نوشت

بر این چشمه چون ما بسی دم زدند برفتند چون چشم بر هم زدند

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام؟

در آخر ندیدی که بر باد رفت خنک آن که با دانش و داد رفت

طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلّی نیست

قدم باید اندر طریقت نه دم که اصلی ندارد دم بی قدم

مگو جاهی از سلطنت بیش نیست که ایمن تر از مُلک درویش نیست

گدا را چو حاصل شود نان شام چنان خوش بخسبد که سلطان شام

(سعدی شیرازی)

وسعت و تنگی رزق

۳- آیاتی که وسعت معیشت و تنگی رزق را تنها و تنها در جهت مصلحت حیات ذکر می کند و هشدار می دهد که به وسعت زندگی دل خوش نکنید و از ضیق معیشت ظاهری سر به زانوی غم مگذارید که این هر دو امری عارضی و زودگذر و از دست رفتنی است:

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ

خدا روزی را برای هر کس که بخواهد، وسعت می دهد و برای هر کس که بخواهد، تنگ می گیرد. و [آنان که از حیات جاوید و پرنعمت آخرت بی خبرند] به زندگی زودگذر دنیا شادمان شدند، در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت جز متاعی اندک و ناچیز نیست.

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا « (۲)

یقیناً پروردگارت رزق را برای هر که بخواهد وسعت می دهد و [برای هر که بخواهد] تنگ می گیرد؛ زیرا او به [مصلحت] بندگانش آگاه و بیناست.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ « (۳)

خدا روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد وسعت می دهد و یا تنگ می گیرد؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ « (۴)

آیا ندانسته اند که خدا رزق و روزی را برای هر که بخواهد فراخ و گشاده قرار می دهد و [برای هر که بخواهد] تنگ می گیرد؟ یقیناً در این [برنامه] نشانه هایی است برای مردمی که ایمان دارند.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ « (۵)

ص: ۲۱۷

۱- (۱) - رعد (۱۳) : ۲۶. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷) : ۳۰. [۲]

۳- (۳) - عنكبوت (۲۹) : ۶۲. [۳]

۴- (۴) - روم (۳۰) : ۳۷. [۴]

۵- (۵) - سبأ (۳۴) : ۳۹. [۵]

بگو: یقیناً پروردگارم روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت می دهد و یا تنگ می گیرد و هرچه را انفاق می کنید [چه کم و چه زیاد] خدا عوضی را جایگزین آن می کند؛ و او بهترین روزی دهندگان است.

آری، گشایش رزق امتحان الهی است و تنگی رزق هم امتحان و هر دو نوع از امتحان هم به مصلحت عباد و بندگان است، تا چه کسی در عرصه وسعت رزق از امتحان حق که خرج مال در راه رضای اوست برآید و چه کسی در تنگی معیشت برای حفظ ایمان و شرف خود تا به پایان رسیدن آن وضع، صبر و استقامت پیشه کند.

وسعت روزی در چهار چوب حلال و مشروع آنها با رعایت تمام قوانین الهی و فرامین حق مستند به خداست و این وسعت از جانب محبوب دارای حد و اندازه و مرز و بوم معین است و دارندگان این نوع وسعت مکلفند از گشایش زندگی به نفع محرومان و در جهت تداوم اسلام استفاده کنند که روی هم انباشته کردن ثروت گر چه از حلال باشد امری نامشروع و برنامه ای ضد خدا و در جهت نابودی سعادت دنیا و آخرت است. و نیز ضیق معیشت به این معنا که هر چه انسان کوشش و فعالیت می کند آن طور که می خواهد نمی شود و یا بر اثر حادثه ای از حوادث طبیعی و اجتماعی، مال مشروع را از دست می دهد و دچار تنگی در زندگی می گردد مستند به خداست، نه ضیق معیشتی که بر اثر اسراف و تبذیر و ندانم کاری و گناه و معصیت به سرانسان آمده که در ضیق معیشت واقعی جای صبر و استقامت و حوصله و بردباری و حفظ ایمان و اخلاق از دست شیاطین است، تا زمانی که به فرموده قرآن از پس عسر نوبت یسر و بعد از مشکل نوبت آسانی برسد. (۱)

ص: ۲۱۸

۱- (۱) - اشاره است به آیه «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»؛ «خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار می دهد
«طلاق (۶۵): ۷. [۱]

انسانی که بینای حقیقت است بدون شک، وسعت و تنگی روزی را به چیزی نمی شمارد، آنچه برای او مهم است ادای تکلیف و وظیفه است، در وسعت رزق خود را مکلف به خرج مال در راه رضای دوست می داند و در تنگی معیشت برای حفظ اعتبار خود در پیشگاه حضرت محبوب صبر و استقامت پیشه می کند که عاشقان وصال حضرتش مسلکی جز این نمی دانند و راهی جز این ندارند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١﴾

کلیدهای آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیت اوست. رزق و روزی را برای هر کس که بخواهد وسعت می دهد و یا تنگ می گیرد. یقیناً او به همه چیز داناست.

قرآن مجید در بعضی از آیات تنگی رزق را نسبت به بندگان، عامل پاک ماندن آنان از گناه و معصیت و خرابی دنیا و آخرت و بهم خوردن سعادت دارین می داند و در حقیقت تنگی رزق را علت نجات و مأمّن انسان و رساننده آدمی به مقام با عظمت قرب به حساب آورده است:

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِن مَّا يَقْدِرُ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٢﴾

و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می کند؛ یقیناً او به بندگانش آگاه و بیناست.

در هر صورت بسط رزق برای همه کس علامت محبت و لطف حقّ نیست و ضیق رزق هم برای همه کس نشانه مطرود بودن او از پیشگاه محبوب نیست.

ص: ۲۱۹

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۱۲. [۱]

۲- (۲) - شوری (۴۲) : ۲۷. [۲]

مال و ثروت برای آنان که اخلاق ابولهبی و قارونی و ابوسفیانی دارند علت هلاکت و شقاوت ابدی و فقر و تنگ دستی برای آنان که اخلاق سلمانی و ابوذری و مقدادی و میثمی و کمیلی و بلالی دارند عامل حرکت معنوی و شکوفایی صبر و استقامت در راه خدا و علت فراهم آمدن سعادت و سلامت ابدی است.

قرآن مجید این کتاب علم و هدایت و حکمت و فضیلت، درباره آنان که از وسعت رزق در راه ارضای شهوات و فساد و لذت های زودگذر سوء استفاده می کنند و نسبت به خرج مال در راهی که خداوند مقرر فرموده بخل می ورزند، می فرماید:

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ يَلُومُونَ شَرًّا لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١﴾

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می ورزند، گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است، بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود. به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می شود. و میراث آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

و درباره آنان که ثروت و مال و وسعت روزی را در راه خدا و رفع حوائج محرومان و مسیر بندگی و اطاعت و خدمت به عباد حق خرج می کنند می فرماید:

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى ﴿٢﴾

اما کسی که [ثروتش را در راه خدا] انفاق کرد و پرهیزکاری پیشه ساخت *

ص: ۲۲۰

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۸۰. [۱]

۲- (۲) - لیل (۹۲) : ۵ - ۷ [۲]

و وعده نیکوتر را [که وعده خدا نسبت به پاداش انفاق و پرهیزکاری است] باور کرد؛ * پس به زودی او را برای راه آسانی [که انجام همه اعمال نیک به توفیق خداست] آماده می کنیم.

اگر با ثروت و مال، چه ثروتی که تحت عنوان انفال است مانند معادن، دریاها، جنگل ها که مالکیت خاص ندارد و همه ملت در بهره وری از آن منابع مساویند و چه مالی که از طریق کسب مشروع و نتیجه زحمت و تلاش انسان به دست می آید معامله اسلامی شود، یعنی برابر با نقشه های صحیح قرآنی و فرامین الهی و دستورهای انبیا و ائمه علیهم السلام عمل شود، بقای جامعه همراه با سعادت و سلامت و خیر دنیا و آخرت و تأمین حقوق همه جانبه تمام افراد ملت اعم از معنوی و مادی تضمین می گردد و اگر با انفال و ثروتی که از طریق کسب و کار به دست می آید برخورد سفیهانه شود و برابر با امیال و غرایز و شهوات آزاد معامله گردد، جامعه را بقای نخواهد ماند و فساد و افساد و سلب حقوق اکثریت و حاکمیت عده ای معدود و زورگو و ستم پیشه و شهوت ران و آلوده به سر ملت سایه خواهد انداخت و ظلم و بیداد همچون تیشه ای ریشه جامعه را خواهد زد.

جامعه باید با کمک حکومت صالح از افتادن ثروت های عمومی و خصوصی به دست سفیهان و ناهلان جلوگیری کند و چنانچه آن چنان طبقه ای بر ملت حاکم است، با قیام الهی خود بر آنان بتازد و آنچه از انفال و ثروت های باد آورده را که به قیمت فقیر شدن اکثریت، به جیب آنان ریخته شده از کف آنان خارج سازد، تا در سایه آن قیام و مبارزه غارت رفتگان، به حقوق مادی و معنوی خود برسند.

در این زمینه به آیه شریفه و روایت ذیل توجه نمایید:

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا

وَاکْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (۱)

و اموالتان را که خدا مایه قوام و برپایی [زندگی] شما گردانیده به سبک مغزان ندهید، ولی آنان را از درآمد آن بخورانید و لباس بپوشانید و با آنان به صورتی شایسته و پسندیده سخن گوید.

إِنَّ بَقَاءَ الْأَسْلَامِ وَبَقَاءَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَيَضِنُّعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ، وَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَفَنَاءِ الْأِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَلَا يَضِنُّعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ. (۲)

از موجبات دوام فرهنگ مسلمانان و اسلام، قرار داشتن مال در دست کسانی است که حقوق آن را بدانند و با آن به احسان و کار خیر برخیزند و از موجبات فناء مسلمانان و اسلام این است که ثروت در دست آنانی قرار گیرد که نسبت به حقوق آن جاهل باشند و با آن به کار خیر و انجام برنامه های نیک برنخیزند.

امام سجّاد علیه السلام در یکی از دعاهاى خود به پیشگاه حضرت حقّ عرضه می دارد:

نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْأِسْرَافِ، وَمِنْ فَقْدَانِ الْكُفَافِ، وَمِنْ مَعِيشَةٍ فِي شِدَّةٍ. (۳) الهی به وقت داشتن مال، از افتادن در چاه هولناک اسراف به تو پناه می برم و از نداشتن مال در حدی که زندگی و معیشتم را اداره

ص: ۲۲۲

۱- (۱) - نساء (۴) : ۵. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۳۳۹/۱۲، باب ۱، حدیث ۱۴۲۲۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۸۵/۱۶، باب ۱، حدیث ۲۱۵۵۷. [۳]

۳- (۳) - صحیفه سجّادیه: دعای ۸. [۴]

کند به حضرت تو التجا می کنم.

امتحان الهی وسعت و ضیق رزق

۴ - آیاتی که رزق و روزی را چه در جهت وسعتش و چه در زمینه تنگی و ضیقش امتحان الهی می داند و این انسان مسؤول و مکلف است که باید در این امتحان و آزمایش قرار گیرد تا استعدادهای الهی و انسانیش با کمک این امتحان شکوفا شود.

اگر در ثروت است با بذل و بخشش و انفاق و صدقه به مقام جود و سخا و مهر و محبت و نوع دوستی و تواضع در برابر سایر انسان ها و حالات عالی معنوی برسد و اگر در فقر و فاقه و تنگدستی است به مقام صبر و استقامت و حوصله و حلم و ایستادگی در برابر طوفان ها و سختیها و حفظ شرف و کرامت انسانی و نشان دادن عظمت روحی و فضیلت و حمیت نفسی نایل گردد.

مال و ثروت یا آزمایش بزرگ الهی

اشاره

در زمینه این که مال و ثروت دنیا محض امتحان و آزمایش بندگان است مضمون بسیار عالی آیات ۱۷ تا ۳۳ سوره مبارکه ن و القلم (۱) به نحو فوق العاده قابل توجه

ص: ۲۲۳

۱- (۱) - «إِنَّا بَلَوْنَا هُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ * وَلَا يَسْتَشْتُونَ * فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ * فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ * فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ * أَنِ اغْدُوا عَلَي حَرْثِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ * أَن لَّيَدَّخُنَّهَا أَيُّومٍ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٍ * وَغَدُوا عَلَي حَزْدٍ قَادِرِينَ * فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ * قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تَسْتَجِيبُونَ * قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَي بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ * عَسَى رَبُّنَا أَن يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَي رَبِّنَا رَاغِبُونَ * كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخْرَجَهُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ «بی تردید ما آنان را [که در مکه بودند] آزمودیم همان گونه که صاحبان آن باغ را [در منطقه یمن] آزمودیم، هنگامی که سوگند خوردند که صبحگاهان حتماً میوه های باغ را بچینند، * و چیزی از آن را [برای تهیدستان و نیازمندان] استشنا نکردند. * پس در حالی که صاحبان باغ در خواب بودند، بلایی فراگیر از سوی پروردگارت آن باغ را فرا گرفت. * پس [آن باغ] به صورت شی تاریک درآمد [و جز خاکستر چیزی در آن دیده نمی شد!] * و هنگام صبح یکدیگر را آواز دادند، * که اگر قصد چیدن میوه دارید بامدادان به سوی کشتزار و باغتان حرکت کنید؛ * پس به راه افتادند در حالی که آهسته به هم می گفتند: * امروز نباید نیازمندی در این باغ بر شما وارد شود، * و بامدادان به قصد این که تهیدستان را محروم گذارند به سوی باغ روان شدند. * پس چون [به باغ رسیدند و آن را نابود] دیدند، گفتند: یقیناً ما گمراه بوده ایم [که چنان تصمیم خلاف حقی درباره مستمندان و تهیدستان گرفتیم.] * بلکه ما [از لطف خدا هم] محرومیم. * عاقل ترینشان گفت: آیا به شما نگفتم که چرا خدا

را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] یاد نمی کنید [و چرا او را از انتقام گرفتن در مانده می دانید؟!] * گفتند: پروردگارا! تو را به پاکی می ستاییم، مسلماً ما ستمکار بوده ایم. * پس به یکدیگر رو کرده به سرزنش و ملامت هم پرداختند. * گفتند: وای بر ما که طغیان گر بوده ایم. * امید است پروردگاران بهتر از آن را به ما عوض دهد چون ما [از هر چیزی دل بریدیم و] به پروردگاران راغب و علاقه مندیم. * چنین است عذاب [دنیا] و عذاب آخرت اگر معرفت و آگاهی داشتند، بزرگ تر است.»

است. داستانی که در آن آیات مطرح است بدین شرح است:

مردی از اهالی یمن در منطقه صنعا در حالی که قلبی لبریز از ایمان و عشق و محبت به حق داشت و در اجرای دستورهای الهی سر از پا نمی شناخت، به آباد کردن زمینی بپا خاست. پس از زحمت و رنج زیاد باغی با صفا همراه درختان پر از میوه فراهم آمد، بوی گل و گیاه به مشام می خورد، اطراف باغ با درخت های بلند محاصره شد، آب شیرین جوی های باغ را لبریز کرد و نسیم خوش هوا قیمت باغ را افزون می نمود.

آن مرد الهی در گوشه و کنار باغ به گردش برخاست و دیدگانش از تماشای آن همه محصول خدادادی خیره شد، او پس از هر گردش و لذت بردن از وضع آن سرمایه هنگفت به گوشه ای از باغ می رفت و برای ادای شکر به عبادت و خضوع در برابر مالک اصلی هر ملک می نشست و صورت بر خاک ذلت در پیشگاه حضرت عزت می گذاشت و با زبان حال به محضر مقدس مولایش عرضه می داشت:

آن که مرادش تویی از همه جویاتر است وانکه در این جستجوست از همه پویاتر است

گر همه صورتگران صورت زیبا کشند صورت زیبای تواز همه زیباتر است

ص: ۲۲۴

چون به چمن صف زند خیل سَهی قامتان قامت رعناى تو از همه رعنا تر است

سنبل مشکين تو از همه آشفته تر نرگس شهلاى تو از همه شهلا تر است

حُسن دلارای تو از همه مشهورتر عاشق رسوای تو از همه رسواتر است

مست مقامات شوق از همه هشیارتر پیر خرابات عشق از همه برناتر است

(فروغی بسطامی)

او در مناجات و نیایشش از حضرت محبوب می خواست: از این که ثروت باعث طغیان و یاغی گری و افتادن او در چاه شهوات شود محافظت گردد و از طوفان های ویرانگر غرایز و وسوسه های شیاطین بر کنار ماند.

از جناب حقّ درخواست داشت که به اندازه عفاف و کفاف از آن همه محصول برداشت کند و مازاد بر احتیاج را در آن راهی که معبود محبوب خواسته به کار گیرد.

برنامه همیشگی آن انسان بیدار و مرد با کرامت این بود که به وقت رسیدن محصول به اندازه ای که خرج خانواده و مخارج سالانه باغ تأمین شود به بازار فروش رود و بقیه آن به مستمندان و دردمندان و نیازمندان برسد، به همین خاطر وقتی خریداران در حدی که او می خواست میوه را به مراکز فروش حمل می کردند، در باغ را به روی محتاجان باز می گذاشت و به آنان می گفت: به مقداری که نیاز دارید از این منبع سرشار الهی ببرید.

فرزندان آن مرد که همچون پدر از ایمان و عشق بهره نداشتند و اندیشه مادی بر آنان حاکم بود، برخلاف معمول از آن معلّم بزرگوار درس کرامت و سخاوت نگرفته

بودند به اعتراض برخاسته به پدر پیر گفتند: اینسان که با باغ عمل می کنی تجاوز به حق ماست و ایجاد محدودیت در رزق و روزی فرزندان! اگر بدین صورت ادامه دهی به زودی ما را دچار فقر و تنگدستی کرده و به مشقت و سختی دچار خواهی کرد.

مرد حق پرست در پاسخ فرزندان گفت: من شما را در اندیشه و فکرتان خطا کار می دانم، ثروت انباشته چه ارزشی دارد و چه دردی از انسان دوا می کند؟ گیرم که من از روزگار جوانی مخارج خود را تأمین می کردم، بقیه را رویهم می گذاشتم و امروز انبارهایی از کیسه زر و طلا و نقره داشتم به من بگوئید چه فایده داشت، جز این که در کنار آن همه ثروت می مردم و شما آن را به ارث می بردید و من در عالم برزخ باید پاسخگوی آن همه مال در برابر حق می بودم، مال و ثروتی که در آن حق تهیدستان و ضعیفان و افتادگان موج می زد؟!

فرزندان! ملکیت حقیقی این باغ و بستان و این مال و ثروت از من و شما نیست، آفرینش از آن خداست و ما در کنار این سفره مأمور به اوامر او هستیم، خواسته حضرت او این است که: به اندازه نیاز مصرف کرده و بقیه را در راه او به خرج اندازیم. این صحیح نیست که تعدادی معدود در انواع وسایل زندگی ولادت و خوشی غرق باشند و طایفه ای دیگر که در میانشان عباد شایسته حق وجود دارد، با زن و بچه خود در عین آبروداری و داشتن کار و کسب ضعیف، دچار رنج و مصیبت و درد و مشقت و گرفتاری و رنج باشند.

شکر نعمت های او که از باب لطف و محبت و عنایت و کرامت به ما ارزانی داشته خوردن و خوراندن و عبادت و خدمت به خلق اوست و من راهی جز این نمی روم و برنامه ای جز این نمی خواهم، مرا عشقی جز عشق او نیست و هدفی جز جلب رضایت و عنایت او ندارم، من در وفاداری نسبت به او و اهداف پاکش استقامت می ورزم و از توفیق چنین زندگی دلشادم:

دل خاک کوی وفا شد چه بجا شد سر در ره تیغ تو فدا شد چه بجا شد

اشکم که دلی داشت گره بر سر مژگان در کوی تو از دیده جدا شد چه بجا شد

چون سایه به خاک قدمت جبهه ما را یک سجده به صد شکر ادا شد چه بجا شد

این دیده که حسرتکده شوق تماشا است ای خوش نگهان جای شما شد چه بجا شد

بیدل هوس نشاء آوارگی داشت چون اشک کنون بی سر و پا شد چه بجا شد

(بیدل دهلوی)

آری، ای فرزندان من، مال و ثروت و قدرت و جاه امانتی است که از جانب دوست به ما واگذار شده تا در نافع ترین راه خرج شود. فقرا و مستمندان، مریضان و دردمندان، بیچارگان و افتادگان، یتیمان و بینوایان همه و همه و حتی حیوانات و پرندگان در این مال و ثروت حق دارند و باید به حق خود برسند تا حضرت محبوب از ما راضی شود.

چون این همه به حقّ خود رسیدند آن وقت نوبت من و شماست. این روشی است که من از روزگار جوانی به توفیق الهی انتخاب کرده‌ام و تا هستم ادامه می‌دهم و هیچ قدرتی نمی‌تواند مرا از این راه مستقیم منحرف سازد.

این را بدانید که ثروت و مال از این راه برکت پیدا می‌کند و از طوفان حوادث و بلاها محفوظ می‌ماند و وسیلهٔ جلب صلوات و رحمت حقّ شده و مقدّمه‌ای برای آبادی آخرت می‌گردد.

فرزندانم! به من مهلت دهید، می‌بینید که مویم سپید شده، جسمم ضعیف گشته، قامت‌م به خمیدگی نشسته، امراض گوناگون به من هجوم آورده، چند صباحی بیشتر از عمرم نمانده، پس از مرگ من این زمین آباد و باغ پر از میوه به شما می‌رسد، این شما هستید که در برابر این ارث دو راه دارید: یا مسیر مرا ادامه می‌دهید، یا به راه شیطنت و پستی قدم می‌گذارید. اگر در مقام انفاق برآمدید خداوند عوضش را

ص: ۲۲۶

به شما می دهد و اگر به خیمه بخل و دنائت نشستید عذاب خدا که تلف شدن مال و افتادن از چشم عنایت اوست به شما می رسد!

از این گفت و شنود، چند صباحی گذشت که پیک اجل در رسید و پیرمرد را به جوار رحمت حق منتقل کرد.

ایام به سرعت سپری شد؛ باغ آماده بهره برداری گشت و میوه های فراوان آن نزدیک چیدن شد، فقرا و مستمندان از این که اواخر تابستان رسیده خوشحال شدند؛ زیرا در انتظار چنان وقتی بودند، وقتی که با رفتن به آن باغ مشکلشان حل می شد و نیازشان برآورده می گشت.

فرزندان پیرمرد که وارثان باغ بودند به مشورت نشستند. یکی از آنان گفت: از این پس در این باغ برای فقرا و مستمندان حقی نیست، ما تمام این محصول را تبدیل به ثروت هنگفت می کنیم و برای خود وجهه و آبرو می آوریم. یکی دیگر از برادران که در اخلاق و رفتار نزدیک به پدر بود گفت: من این تصمیم را نمی پسندم، شما تصور می کنید که این کار به نفع شماست اما بدانید که این نیت آلوده باعث از دست رفتن باغ و مال و منال است، بیایید روش پدر را ادامه دهید تا باغ بماند و برکت حضرت حق به شما نازل گردد.

در پاسخ او گفتند: درباره آنچه مالک نیستی نظر مده که سخنان و موعظه تو در بین ما خریدار ندارد.

برادر مؤمن به آنان گفت: برخیزید و به نماز بایستید که نماز بازدارنده انسان از کارهای ناشایسته و نیت های آلوده است؛ ولی به سخنانش اعتنایی نکردند و به موعظه اش گوش ندادند.

آنان تصمیم گرفتند صبح زود به باغ رفته و نیت خود را پیاده کنند، میوه ها را با قیمت گران به خریداران دهند و نیازمندان و محرومان را در محرومیت و نیاز باقی گذارند.

شام خورده و به بستر راحت رفتند، در حالی که محکوم خواب سنگین بودند، ابری صاعقه زاز جانب قادر متعال مأموریت یافت بر آن باغ و تمام درختانش صاعقه بزند و هر چه در آن چهار دیوار است از بیخ و بن بسوزاند و به نابودی کشد!!

آنان اول صبح به باغ آمدند، وضعی عجیب مشاهده کردند، از یکدیگر پرسیدند باغ ما همین است؟ ما که دیروز این جا را پر از درخت پر بار و آراسته به گل و ریاحین دیدیم، شاید اشتباه آمده ایم؛ ولی برادر مؤمن گفت: نه، باغ شما همین است، بیچاره ها! قبل از این که بینوایان را محروم کنید خود شما محروم شدید و کیفر بخل و پستی خود را دیدید. آنگاه خداوند بزرگ در پایان این داستان می فرماید:

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَهُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١﴾

چنین است عذاب [دنیا] و عذاب آخرت اگر معرفت و آگاهی داشتند، بزرگ تر است.

آری، وجود مقدس او، انسان را جهت رشد و کمال به صورت های گوناگون غرق در محبت و لطف می کند، اگر انسان قدردانی از آن رحمت و محبت کرد، به ثواب عظیم می رسد و اگر عصیان و طغیان پیشه نمود، عتابش را به صورت های مختلف جهت بیداری و بینایی متوجه وی خواهد کرد.

خوشا به حال آنان که قدردان نعمت اویند و خوشا به حال آنان که از عتاب و هشدار او، به بصیرت و آگاهی می رسند و از گناه و معصیت توبه کرده، به راه او باز می گردند.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢﴾

و بدانید که اموال و فرزندانان فقط وسیله آزمایش شماست، و خداست که

ص: ۲۲۹

۱- (۱) - قلم (۶۸) : ۳۳. [۱]

۲- (۲) - انفال (۸) : ۲۸. [۲]

پاداشی بزرگ نزد اوست.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسِيَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ « (۱)

اموال و فرزندانان فقط وسیله آزمایش اند و خداست که پاداشی بزرگ نزد اوست. * بنابراین به اندازه استطاعتی که دارید از خدا پروا کنید و [دعوت حق را] بشنوید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است؛ و کسانی که خود را از بخل و حرص بازدارند آنان رستگارانند.

وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ « (۲)

و بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند] آزمایش می کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. * همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.

* آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.

متاع دنیا یا پاداش عقبی

۵- آیاتی که مال و منال دنیا و زر و زیور و ثروت و متاعش را در برابر امور معنوی

ص: ۲۳۰

۱- (۱) - تغابن (۶۴) : ۱۵ - ۱۶. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۵۵ - ۱۵۷. [۲]

و ثواب آخرتی و رضایت حق، امری ناچیز و عنصری قلیل و برنامه ای ناپایدار می داند و به انسان سفارش می کند دل به متاع کم و اشیای ناپایدار مبند و گول ظاهر دنیا را مخور، بلکه آنچه در دست داری آن را تبدیل به عمل صالح کن و از زر و زیور دنیا و متاع قلیل آن، مصالح برای آخرت ابدی و جهان همیشگی فراهم آور که این گونه برخورد با دنیا، برنامه تمام انبیا و اولیای الهی بوده و جز این راه محصولی غیر گناه و شقاوت به دست نمی آید.

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى ﴿١﴾

بگو: متاع دنیا اندک و آخرت برای آنان که تقوا ورزیده اند بهتر است.

آری، اهل تقوا با متاع دنیا برخورد حکیمانه دارند، آنان از وقت و مال و علم و آبرو و قدرت خویش برای آبادی آخرت استفاده می کنند و هرگز حاضر نیستند حق را با باطل معامله نمایند و سعادت ابدی را از دست داده به شقاوت همیشگی دچار شوند.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٢﴾

پس آیا کسی که وعده نیک به او داده ایم و حتماً به آن خواهد رسید، مانند کسی است که او را [فقط] از کالا و ابزار زندگی دنیا برخوردارش کرده ایم، سپس او در روز قیامت از احضار شوندگان [برای عذاب] است؟!

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣﴾

ای قوم من! این زندگی دنیا فقط کالایی بی ارزش و زودگذر است و بی تردید

ص: ۲۳۱

۱- (۱) - نساء (۴) : ۷۷. [۱]

۲- (۲) - قصص (۲۸) : ۶۱. [۲]

۳- (۳) - غافر (۴۰) : ۳۹. [۳]

آخرت سرای همیشگی و پایدار است.

مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ» (۱)

[این] برخورداری اندک [و ناچیزی از زندگی زود گذر دنیا] است؛ سپس جایگاهشان دوزخ است و آن بد آرامگاهی است.

إِنْ كُلُّ ذَلِكُمْ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ « (۲)

و [برای خانه ها و زندگی آنان] زر و زیور [قرار می دادیم]، ولی همه اینها جز کالای اندک زندگی دنیا نیست و آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً» (۳)

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

از رسول بزرگوار صلی الله علیه و آله روایت شده:

مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ، فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ. (۴)

چهره دنیا در آخرت به مانند این است که یکی از شما انگشت به آب دریا زند، مگر از آن همه آب چه اندازه نصیب سرانگشت است؟

(دقت کنید که دل به چه می سپارید و با چه عنصری در ارتباط می آید!)

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۹۷. [۱]

۲- (۲) - زخرف (۴۳) : ۳۵. [۲]

۳- (۳) - كهف (۱۸) : ۴۶. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۱۹/۷۰، باب ۱۲۲؛ [۴]مجموعه ورام: ۱۵۰/۱. [۵]

و نیز آن حضرت فرمود:

مَا الدُّنْيَا فِي مَا مَضَى إِلَّا كَمِثْلِ ثَوْبٍ شُقَّ بِأَثْنَيْنِ وَ بَقِيَ خَيْطٌ، إِلَّا فَكَانَ ذَلِكَ الْخَيْطُ قَدْ انْقَطَعَ. (۱)

حال دنیا نسبت به گذشته مانند جامه ای است که دو تکه شده، جز نخ‌ی از بقیه آن باقی نیست که آن نخ هم پاره شده است!

آن که مغرور این چند روزه و این متاع اندک و عنصر ناپایدار می‌شود، از لمس تمام حقایق محروم و از رحمت حضرت حق ممنوع و در نتیجه در تمام شؤون حیات دچار فساد و افساد گشته و اگر دستش برسد برای دستمالی، قیصریه را به آتش می‌کشد و به خاطر برخوردی، جهان را بهم می‌ریزد و محض هوا و شهوتی، انسان و انسانیت را به انواع بلاها دچار می‌سازد.

این تکبر از نتیجه پوست است جاه و مال آن کبر را زان دوست است

این تکبر چیست غفلت از لباب منجمد چون غفلت یخ ز آفتاب

کبر زان جوید همیشه جاه و مال که ز سرگین است گلخن را کمال

کبر زشت و از گدایان زشت تر روز سرد و برف آنکه جامه تر

تُرّهات (۲) از دعوی و دعوت مگو رو سخن از کبر و از نخوت مگو

چند حرف طمطراق و کار و بار کار و حال خود بین و شرم دار

(مولوی)

رزق و روزی در روایات

اشاره

در باب مال و ثروت و روزی حلال و به دست آورنده آن که از راه کسب مشروع و

ص: ۲۳۳

۱- (۱) - تفسیر الثعلبی: ۲۳۷/۳؛ [۱] مجموعه ورام: ۱۴۸/۱. [۲]

۲- (۲) - تُرّهات: امور باطل.

لحاظ کردن ایمان و تقوا به دست می آورد، روایات و فرازهایی بسیار پر قیمت در منابع عالی اسلامی ثبت شده که توجه به آن آثار گران بهای الهی لازم است، آثاری که قیمت مؤمن و برخوردش را با حقوق مالی نشان می دهد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

الْكَاسِبُ حَيْبُ اللَّهِ. (۱)

آن کس که به کسب مشروع مشغول است (تولیدات کشاورزی، صنعتی، دامداری، تجارت، هنر) دوست خداست.

امام صادق علیه السلام از قول خداوند بزرگ نقل کرده که:

الْخَلْقُ عِيَالِي، فَأَحْبُّهُمْ إِلَيَّ أَلْطَفُهُمْ بِهِمْ وَأَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ. (۲)

تمام مردم عیال منند، محبوب ترین آنان نزد من کسانی هستند که از هر جهت به مردم لطف و محبت کنند و در برآوردن نیازهای آنان و رفع مشکلات و علاج دردشان بکوشند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحِ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ. (۳)

چه نیکوست مال پاک و حلال برای بنده شایسته.

و به عبارت دیگر، انسان شایسته مال صحیح را می شناسد و آن را در خیرات و مبرات خرج می کند.

مردی به محضر مقدّس حضرت صادق علیه السلام آمد و عرضه داشت: دعا کن خداوند روزی مرا فراوان کند، حضرت فرمود:

ص: ۲۳۴

۱- (۱) - شرح الاسماء الحسنی: ۲۴۵/۱.

۲- (۲) - الکافی: ۱۹۹/۲، حدیث ۱۰؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۶۷/۱۶، باب ۲۷، حدیث ۱۷۸۱. [۲]

۳- (۳) - مجموعه ورام: ۱۵۸/۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۶۲/۷۰، باب ۱۲۲، ذیل حدیث ۳۰.

دعا نمی کنم، برو و روزی خود را با اسباب و وسایلی که خداوند مقرر فرموده تحصیل کن. (۱)

لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ. (۲)

از ما نیست کسی که دنیایش را برای آخرت و یا آخرت خود را برای دنیا از دست بدهد.

جلال الدین در توضیح روایت بسیار عالی:

نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى الْآخِرَةِ الدُّنْيَا. (۳)

چه خوب کمکی است دنیا برای دستیابی به آخرت!

می گوید:

«آن کس که در کارهای خود هدف از زندگانی را دنیا قرار داد و در جستجوی زندگانی خود را سپری نمود، بدترین حال را منظور کرده است؛ زیرا که دنیا آن چنانکه مورد تمایل ماست دستگیر ما نخواهد بود، به این معنا که آن «می خواهم» بی نهایت که فقط با یک هدف بی نهایت روحانی اشباع خواهد گشت نمی تواند با نمودها و پدیده های زندگانی دنیا اشباع شود.

بهترین حال را کسی به دست آورده است کسی که از تمام کوشش های دنیوی عنوان وسیله منظور نموده و عقبی را جستجو می کند.

درباره کسب دنیوی هر چه حيله و مکر و دانایی به کار ببری سرد است و نابجاست. حيله و زیرکی برای ترک دنیا پرستی شایسته می باشد.

کسی که در زندان نشسته و در جستجوی رهایی از زندان است، کار خردمندانه را

ص: ۲۳۵

۱- (۱) - الکافی: ۷۸/۵، حدیث ۳؛ تهذیب الاحکام: ۳۲۴/۶، باب ۹۳، حدیث ۹.

۲- (۲) - من لا یحضره الفقیه: ۱۵۶/۳، حدیث ۳۵۶۸؛ وسائل الشیعه: ۷۶/۱۷، باب ۲۸، حدیث ۲۲۰۲۵. [۱]

۳- (۳) - الکافی: ۷۲/۵، حدیث ۹؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۹/۱۷، باب ۶، ۲۱۸۹۸. [۳]

آن موقع انجام داده است که در آن زندان نقبی بزند، شاید که از آن زندان رهایی یابد.

بستن زندان کار ابلهانه ای است، مانند کرم ابریشمی که هر چند می تند گرفتاری خود را اضافه می کند.

مقصودم از دنیا پرستی غافل شدن از خداست، نه این که دنیا پرستی عبارت است از داشتن مال و منال و مقام دنیا. اگر شخص صاحب مال به طور دقیق مال را ارزیابی کند و این ارزیابی را به طور کامل بجا آورد او خداپرست است و در حقیقت عبادت انجام می دهد.

اگر مال دنیا را آن چنانکه دین دستور داده است مالک شوی، این همان مال است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن گفته است:

نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ. (۱)

چه نیکوست مال مشروع و صالح برای انسان صالح و شایسته.

اگر مال دنیا و محبت آن را در اعماق دل خود جای دهی، مانند این است که آب توی کشتی راه یابد، این آب متراکم شده باعث غرق شدن کشتی خواهد شد، اما اگر مال دنیا و محبت آن در اعماق قلبت نبوده باشد مانند آب در زیر کشتی موجب حرکت او خواهد گشت.

از همین جهت بود که سلیمان علیه السلام با آن مال و مقام و ثروت و مکنات، خود را فقیر و مسکین می دانست.

هنگامی که یک کوزه خالی و بی آب سرش بسته شده باشد در روی آب می ایستد، از آن جهت که درون مرد خدا خالی از نموده‌های سنگین مال دوستی است، لذا تا روی جهان هستی سر می کشد و مشرف به جهان می گردد. چرا آب نمی تواند مرد الهی را در خود فرو ببرد؟ زیرا که از نفحه الهی، کوزه روح او پر است؛

ص: ۲۳۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۲/۷۰، باب ۱۲۲؛ مجموعه ورام: ۱۵۸/۱. [۱]

اگر تمام دنیا ملک مرد خدا باشد با این حال خود را بی چیز می داند.

أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ « (۱)

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

طلب مال حلال در روایات

در باب طلب حلال و خرج مازاد بر نیاز، در مهم ترین کتب حدیث، روایات پرقیمتی ثبت شده که توجّه به پاره ای از آنها ضروری است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ. (۲)

دنبال کردن حلال بر هر مرد و زن مسلمان فریضه الهی است.

و نیز فرمود:

الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا، أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ. (۳)

عبادت هفتاد جزء است، برترین آن دنبال حلال رفتن است.

و نیز فرمود:

مَنْ أَكَلَ مِنْ كَدِّ يَدِهِ حَلَالًا فَتُخَّ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ، يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ. (۴)

هر کس از محصول زحمت خود اداره شود، تمام درهای بهشت به رویش باز می شود، از هر کدام که بخواهد وارد آن جایگاه الهی می گردد.

ص: ۲۳۷

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۱۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۳۵؛ [۲] جامع الأخبار: ۱۳۹. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۳۶؛ [۴] مستدرک الوسائل ۱۲/۱۳، باب ۳، حدیث ۱۴۵۸۵. [۵]

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۲۴/۱۳، باب ۸، حدیث ۱۴۶۳۰؛ [۶] جامع الأخبار: ۱۳۹. [۷]

و نیز فرمود:

مَنْ اِكْتَسَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ كَانَ زَادَهُ اِلَى النَّارِ. (۱)

هر کس از طریق غیر مشروع مالی به دست آورد، زاد و توشه جهنمی به دست آورده است.

و نیز فرمود:

مَنْ اَكَلَ الْحَلَالَ قَامَ عَلَى رَأْسِهِ مَلَكٌ يَسْتَعْفِرُ لَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ اَكْلِهِ. (۲)

کسی که از روزی حلال می خورد، ملکی برایش از حضرت حق طلب مغفرت می کند تا از خوردن بیاساید.

و نیز فرمود:

الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (۳)

آن کس که برای اهل و عیالش در جهت به دست آوردن روزی حلال به زحمت است، همچون رزمنده ای در راه خداست.

و نیز فرمود:

مَنْ اَكَلَ الْحَلَالَ اَرْبَعِينَ يَوْمًا نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ. (۴)

هر کس به مدت چهل روز از روزی حلال تناول کند، خداوند قلبش را نورانی گرداند.

از آیات قرآن مجید و روایات و اخبار به دست می آید که: فراهم آوردن روزی حلال عبادت است و هر عبادتی در سایه این عبادت مورد قبول خداست، عبادت

ص: ۲۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۴۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۶۷/۱۳، باب ۴، حدیث ۱۴۷۶۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۴/۶۳، باب ۲، حدیث ۶؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۱/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۵۰. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۲۴/۹۳، باب ۴۲، حدیث ۱۳؛ [۵] مستدرک الوسائل: ۵۵/۱۳، باب ۲۰، حدیث ۱۴۷۲۹. [۶]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۶/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۷۱؛ [۷] عده الداعی: ۱۵۳. [۸]

و کار خیری که ریشه در مال حرام دارد در ترازوی حقّ وزنی ندارد و برای قبولی آن راهی نیست.

از مجموع آیات و روایات این فصل و مقدمات و سطورى که گذشت بدین نتیجه می‌رسیم که: کسب حلال و وظیفه شرعی و پرداخت مازاد بر احتیاج در راه خدا یک مسئولیت سنگین الهی و اجتماعی است.

نتایج آیات و روایات بسط و قبض رزق

از آنچه که در سطور گذشته ملاحظه کردید نتایج زیر به دست می‌آید:

۱ - آیات بسط و قبض و وسعت و تنگی رزق به هیچ عنوان مانع از فعالیت اقتصادی نیست. بر اساس آیات قرآن هر انسانی مکلف به کسب و کار است و بیکاری و بی‌عاری و خوردن از محصول زحمات دیگران بدون شک حرام و امری ممنوع است؛ بسط و قبض در کسب و کار و رعایت شرایط الهی امری آسمانی و حقیقتی ملکوتی است که نظام حیات انسانی آن را اقتضا می‌کند.

۲ - فقر و تنگدستی، یا معیشت مستکبرانه و وسعت در مال و منال، اگر معلول استعمار و استثمار باشد از نظر فرهنگ حق مردود و غیر قابل قبول است و بر مستضعفان و تهیدستان واجب شرعی است که بر قلدران و زورگویان و اربابان جاه و مال بتازند که همگان به حقوق الهی و انسانی خود برسند.

۳ - بسط و قبض که معلول گناه و معصیت و فساد و افساد و اسراف و تبذیر است ربطی به مقدرات الهیه و نقشه‌های ملکوتیه و اراده حضرت حقّ ندارد که برای احدی روزی حرام مقرر نشده و سخت‌گیری نابجا مقدر نگشته است.

۴ - بسط و قبض حقیقی عین امتحان و آزمایش حضرت ربّ العزّه جهت رشد و کمال عباد و ظهور شایستگی بندگان است و به عبارت دیگر معلول حکمت و عدل حقّ نسبت به انسان است و هیچ‌جایی برای ایراد و خرده‌گیری در آن نیست.

۵ - گروهی از عباد از طریق بسط رزق به بهشت عنبر سرشت می رسند، به این معنا که مال و ثروت را در راه خدا و خیرات و مبرات و صدقات و انفاقات به کار می گیرند و برای آخرت خویش اندوخته ای بس عظیم ذخیره می نمایند و گروه دیگر به خاطر صبر و استقامت در کنار قبض و تنگ دستی از شهوات و غرایز و ذلت و نکبت در امان می مانند و همین تقوا و پرهیزکاری، عالی ترین ذخیره آنان برای قیامت می گردد. به عبارت دیگر نداشتن مال و ثروت برای آنان ترمزی قوی در برابر معاصی و گناهان است و عاملی برای پاکی و طهارت، طهارتی که محصول اخروی آن رضوان و بهشت الهی است.

بیداران و بینایان برای حق زنده اند و برای حق می میرند، جز حق نمی خواهند و جز حق نمی دانند، کسب و کارشان، خوراک و پوشاکشان، مرکب و مسکنشان، اخلاق و حرفشان، اطوار و رفتارشان، مال و منالشان، جاه و مقامشان همه و همه برای حق و در راه حق و محض حق و عین حق است.

دنیا برای آنان نردبان آخرت و نان و نعمتشان برای عبادت رب و خدمت به خلق است.

«(۶) ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجْلاً مَوْقُوتًا وَ نَصَبَ لَهُ أَمِيدًا مَحْدُودًا يَتَخَطَّ إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمْرِهِ وَ يَزْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ وَ اسْتَتَوَعَ بَحْسَابِ عُمْرِهِ قَبْضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ أَوْ مَحْدُورِ عِقَابِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمَلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» (۱) «۷ عَدْلًا مِنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَطَاهَرَتْ أَلَاؤُهُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ» (۲)

آنگاه زندگی او را زمانی معین، مقدر فرمود و پایانی محدود قرار داد که به سوی آن پایان، با ایام عمرش قدم برمی دارد و با سال های زندگی، به آن نزدیک می شود، تا هنگامی که به دورترین باقی مانده پایان زندگی برسد و پیمانۀ حساب عمرش را تمام و کامل دریافت کند. او را به سوی آنچه از پاداش بسیار، یا عذاب دردناک فرا خوانده ببرد، تا به خاطر عدالتش، بدکاران را به علت کردار ناپسندشان و نیکوکاران را به سبب کار نیکشان جزا دهد.

پاک و مبارک است نام های حضرتش و پی در پی است نعمت هایش.

از آنچه انجام می دهد، بازخواست نشود، ولی همگان در پیشگاهش بازخواست شوند.

ص: ۲۴۱

۱- (۱) - نجم (۵۳) : ۳۱. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۲۳. [۲]

این فرازاها و جملات زیبای دعا به دو واقعیت بسیار مهم اشاره دارد:

۱ - برای هر ذی حیاتی در این جهان وقت معین و زمان محدودی است.

۲ - هر کس پس از ورود به جهان دیگر به جزای اعمالش چه نیک، چه بد خواهد رسید.

ملل مختلفه جهان هر یک برای نشان دادن قیمت و ارزش عمر ضرب المثلی دارند که مشهورترین ضرب المثل ها در این زمینه این جمله مشهور است: وقت طلاست.

ولی اسلام عزیز و فرهنگ ثمربخش الهی زمان و وقت را با هیچ کدام از عناصر مادی هر چند دارای ارزش بالا و سنگین باشد نسنجیده؛ زیرا در میزان عدل و حکمت، عنصری از عناصر همسنگ با وقت و عمر انسان نیست.

قیمت و ارزش عمر در اسلام، ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه است. اگر کسی لحظات و دقایق، ساعات و روزها و شب ها، هفته ها و سال های عمرش را در برابر تحصیل ایمان و معرفت و عمل صالح و اخلاق حسنه پردازد، وقت خود را به حق خرج کرده و در این زمینه از هر ضرر و خسراتی مصون مانده و در پایان راه به رضای خدا و جنات نعیم خواهد رسید.

صرف عمر در امور بیهوده، یا در عیش و نوش شیطانی، یا در راه طاغوت و طاغوتچه، یا در راه دنیای محض و مادیت خالص، یا در لهو و لعب، هدر دادن وقت و تلف کردن زمان است و عاقبتی جز ذلت و نکبت و اندوه و حسرت و غضب حق و آتش جهنم ندارد.

آنان که در روز قیامت دچار حسرت و اندوه و اضطراب و وحشت و عذاب و ذلت می شوند همانانند که در آن جا به تمامی معنی متوجه می گردند که عمر را

ضایع کرده و وقت و زمانی که حضرت حق برای رشد و کمال به آنان مرحمت فرموده بود صرف هوا و هوس و ابلیس و جنود او کرده اند.

در آن روز وضع انبیا و اولیا و عاشقان و عارفان و به خصوص سختی عذاب، آنان را بیدار می کند و به منتهای بینایی نسبت به وضع خودشان می رساند و می فهمند که نمی بایست عمر را ضایع می کردند و شب و روز و هفته و سال را به بطالت و گناه می گذرانند؛ به همین خاطر از میان شعله های آتش و عذاب سخت الهی فریاد برمی آورند:

خداوندا! یک بار دیگر ما را به دنیا برگردان و به همان اندازه وقتی که در اختیار ما گذاشتی برای بار دوم در اختیار ما بگذار، تا تمام لحظات و روز و شب و ماه و سالش را در عمل صالح و ایمان و اخلاق صرف کنیم و بعد از آن از عنایات و الطاف و رحمت و مرحمت تو همچون پاکان و نیکان بهره مند گردیم؛ ولی در پاسخ آنان گفته می شود: برای یک بار، عمر در اختیارتان گذاشتیم و برای خرج کردن آن در راه صواب و ثواب، توسط انبیا و اولیا شما را هدایت کردیم، می خواستید همان وقتی که در دنیا بودید از وقت استفاده کنید و از عمر بهره بگیرید.

این سؤال و جواب در قرآن مجید، پنج بار بین اهل عذاب و حضرت حق رد و بدل می شود و در مرحله پنجم زبان اهل جهنم برای همیشه بسته شده، از سخن گفتن الی الأبد عاجز می شوند!

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ * ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخِيدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكُ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ « (۱) »

می گویند: پروردگارا! دوبار ما را میراندی و دوبار زنده کردی، اکنون به

ص: ۲۴۳

گناهانمان معترفیم، پس آیا راهی برای بیرون آمدن [از دوزخ] هست؟ * این [سختی عذاب] به سبب این است که چون خدا به یگانگی [و بدون معبودانتان] خوانده می شد [یگانگی اش] را انکار می کردید و اگر برای او شریک و همتایی قرار داده می شد، باور می کردید؛ پس [اکنون] داوری، ویژه خدای والامرتبه و بزرگ است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ * وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هِدَايَهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١﴾

و اگر ببینی زمانی که [این] مجرمان [منکر قیامت] نزد پروردگارشان سرهایشان را به زیر افکنده اند [می بینی که می گویند:] پروردگارا!! [به آنچه ما را وعده داده بودی] بینا شدیم و [به دعوت حق] شنوا گشتیم، پس ما را به دنیا برگردان تا کار شایسته انجام دهیم، بی تردید ما باور کننده [همه حقایق] هستیم. * و اگر می خواستیم، هدایت هرکسی را [از روی اجبار] به او عطا می کردیم، [اما همه را آزاد و مختار آفریدیم تا راه هدایت یا گمراهی را خود انتخاب کنند] ولی فرمان من بر عذاب لازم و حتم شده است که بی تردید دوزخ را از همه جنیان و آدمیان [که آیات من را تکذیب کردند] پر خواهم کرد. * پس [به آنان گویند:] به کیفر آن که دیدار امروزتان را فراموش کردید [عذاب دوزخ را] بچشید که ما [هم] شما را واگذاشته ایم و به کیفر آنچه همواره انجام می دادید، عذاب جاودانه را بچشید.

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ

ص: ۲۴۴

نَعْمَزُكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿١﴾

و آنان در آن جا شیون و فریاد می زنند: پروردگارا! ما را بیرون بیاور تا کار شایسته انجام دهیم غیر آنچه انجام می دادیم. [می گویم:] آیا شما را چندان عمر ندادیم که هر کس می خواست در آن مقدار عمر متذکر شود، متذکر می شد؛ و [آیا] بیم دهنده ای به سوی شما نیامد؟ پس بچشید که برای ستمکاران هیچ یآوری نیست.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرَجْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبُ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ نَكُونُوا أَقْسِيَّتُمْ مِّن قَبْلُ مَّا لَكُمْ مِن زَوَالٍ ﴿٢﴾

و مردم را از روزی که عذاب به سویشان می آید، هشدار ده. پس کسانی که ستم ورزیده اند، می گویند: پروردگارا! ما را تا [سرآمدی نزدیک و] مدتی کوتاه مهلت ده تا دعوت را اجابت کنیم و از پیامبرانت پیروی نماییم. [ولی به آنان گویند:] شما نبودید که پیش از این سوگند یاد می کردید که هرگز برای شما زوال و فناپی نیست؟!

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ * رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ * قَالَ اخْسِئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴿٣﴾

می گویند: پروردگارا! تیره بختی و شقاوت ما بر ما چیره شد و ما گروهی گمراه بودیم. * پروردگارا! ما را از دوزخ بیرون آر، پس اگر [به بدی ها و گمراهی ها] بازگشتیم، بی تردید ستمکار خواهیم بود. * [خدا] می گوید: [ای

ص: ۲۴۵

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۳۷. [۱]

۲- (۲) - ابراهیم (۱۴) : ۴۴. [۲]

۳- (۳) - مؤمنون (۲۳) : ۱۰۶ - ۱۰۸. [۳]

سگان! [در دوزخ گم شوید و با من سخن مگویید!

این که برای همیشه آنان را از سخن گفتن با حق محروم و ممنوع می کنند شدیدترین عذاب و سخت ترین حال است.

در برابر اینان کسانی هستند که وقت را غنیمت دانسته و برای عمر ارزش قائل شدند و به هدایت انبیا و اولیا مدّت اقامت خود را در دنیا با کسب ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و در یک کلمه با عبادت ربّ و خدمت به خلق عوض کردند، اینان را در جهان آخرت رضای حقّ و بهشت عنبر سرشت است.

کسی که محوری جز خدا ندارد و محبوبی جز حضرت حقّ در عرش دلش حکومت نمی کند و معلّمی در مسیر تربیت و رشد و کمال جز انبیا و اولیا نمی شناسد، گوهر وقت جز با عشق محبوب حقیقی و جز با عمل صالح و اخلاق حسنه معامله نمی کند و راستی که عشق حضرت حقّ جز این اقتضا ندارد.

خواجه معین الدّین چشتی می گوید:

من یار، تو را دارم اغیار نمی خواهم غیر از تو که دل بردی دلدار نمی خواهم

خاری که ز درد تو خسته است مرا در دل من خسته آن خارم گلزار نمی خواهم

گر جلوه دهی بر دل نقد دو جهان گویم من عاشق دیدارم دینار نمی خواهم

سزّی که مرا با توست با غیر تو چون گویم تو دانی و من دانم اظهار نمی خواهم

(معین الدّین چشتی)

ارزش عمر در روایات

اشاره

انبیا و اولیا، امامان و عارفان و عاشقان و ناصحان از تمام افراد بشر خواسته اند به ارزش و قیمت وقت، معرفت پیدا کنند و سعی و کوشش آنان بر این باشد که لحظات و ساعت و شب ها و روزها و هفته ها و ماهها و سال های خود را با حقّ و حقیقت و طاعت ربّ و خدمت به خلق معامله کنند و از این که اوقات پر ارزش را به

دست دیو خطرناک هوا و هوس و طوفان بنیان برانداز شهوات و غرایز شیطانی بسپارند پرهیز کنند؛ ورنه در پایان راه و در عاقبت کار که سریع تر از برق می رسد به حسرت ابدی و اندوه همیشگی و عذاب دائم دچار خواهند شد.

معارف اسلامی و روایات با ارزش کتب معتبره حدیث، انسان را در راه خرج کردن وقت در اموری که منفعت ابدی دارد راهنمایی می کنند و آدمی را از مصرف کردن عمر گرانمایه در مسائلی که محصولی جز ضرر ابدی و خسارت همیشگی ندارد هشدار می دهند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اتَّقِ الْمَحَارِمَ تَكُنْ أَعْيَدَ النَّاسِ، وَ ارْضَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَكَ تَكُنْ أَعْنَى النَّاسِ، وَ أَحْسِنْ إِلَى جَارِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا، وَ أَحَبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُوقِنًا، وَ لَا تُكْثِرِ الضُّحْكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضُّحْكِ تُمِيتُ الْقُلُوبَ. (۱)

اوقات عزیز را در گناهان و محرمات خرج مکن تا عابدترین مردم باشی، به آنچه از راه کسب مشروع، خدایت عنایت فرمود خشنود باش تا بی نیازترین افراد باشی، به همسایه نیکی کن تا مؤمن به حساب آیی، آنچه برای خود دوست داری برای همه دوست داشته باش تا اهل یقین باشی و از خنده زیاد پرهیز که خنده زیاد دل ها را می میراند.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ خَزَنَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ، وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ، وَمَنْ اعْتَذَرَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ عُدْرَتِهِ وَ تَجَاوَزَ عَنْهُ. (۲)

آن کس که زبانش را از غیبت و تهمت و باطل و استهزای به دیگران و فحش

ص: ۲۴۷

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۵/۱؛ [۱] کنز العمال: ۲۴۲/۱۶، حدیث ۴۴۳۱۲.

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۴/۱؛ [۲] مسند أبی یعلی: ۳۰۲/۷، با کمی اختلاف.

و ناروا و زخم زبان و هر آنچه مردم را به ناحق می آزارد حفظ کند، خداوند عیش را ببوشاند. و هر کس جلوی خشم و غضب و عصبانیت خود را بگیرد از عذاب خدا در امان می ماند. و هر کس در مسیر با عظمت توبه وقت بگذارد و درصدد تدارک گذشته برآید و از حضرت دوست با عرضه کردن ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و ترک هر آنچه محبوب نمی پسندد در مقام عذرخواهی برآید، خداوند عذرش را بپذیرد و توبه اش را قبول کند.

حکایت سلمان و ابو درداء

سلمان فارسی به دیدن ابودرداء رفت، همسر ابودرداء را در لباسی کهنه و حالتی دل مرده دید، از او پرسید: این چه وضعی است؟ پاسخ داد: برادرت ابودرداء دل از دنیا برداشته و رابطه با غیر عبادت بریده. سلمان منتظر ماند تا ابودرداء از بیرون آمد. به سلمان خوش آمد گفت و برایش غذا آورد، سلمان گفت: ابودرداء غذا بخور، پاسخ داد: روزه ام، گفت: تو را به خدا سوگند می دهم غذا میل کن، ابودرداء گفت: ای سلمان! تا تو غذا نخوری من نمی خورم. در هر صورت غذا خوردند، تا شب رسید.

چون ابودرداء برای عبادت برخاست سلمان جلوی او را گرفت و گفت: ای ابودرداء! خدا را بر تو حقی است و جسد و اهل بیت را نیز بر تو حقی است، گاهی روزه بگیر، گاهی از روزه بپرهیز، نمازت را به موقع بجای آر و از وقت خواب و استراحت کم مکن، هر صاحب حقی را به حقیش برسان که اوقات عزیز انسان به همان سان که خدا وانیا و کتب آسمانی دستور داده اند باید خرج شود، ورنه آدمی از بسیاری از فیوضات ربّانیه محروم می ماند.

ابودرداء خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آنچه بین او و سلمان گذشته بود

تعریف کرد، رسول الهی هم آنچه سلمان به ابودرداء فرموده بود تأیید نمودند. (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ، وَكَانَ رِزْقُهُ كَفَافًا وَصَبَرَ عَلَى ذَلِكَ. (۲)

کسی که در تمام زمینه ها تسلیم حضرت حق شد و به رزق خود بسنده کرد [و وقت خود را برای به چنگ آوردن روزی حرام صرف نکرد]، و براین گونه زندگی استقامت ورزید پیروز و رستگار شد.

نصایحی از بهاء الدین بلخی

اشاره

در این زمینه سلطان العلماء بهاء الدین بلخی معروف به بهاء ولد، (۳) نصایحی حکیمانه و مقالاتی عالمانه دارد که به گوشه ای از آن در سطور زیر توجه می کنید:

«گفتم: ای آدمی، در هر ریزه شهوت تو دیوی چنگال در زده است و به بوی آن مراد در تو می آیند، چنانکه مورچه با دانه چنگال سخت کرده باشد، اندرون از دیوان همچون مورچه خانه از آن شده است، تو را گفتند که: دو در را که گلو و

ص: ۲۴۹

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۲/۱؛ المحلی، ابن حزم: ۴۰/۱۰.

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۳/۱؛ [۱] الزهد و صفة الزاهدین: ۶۶، حدیث ۱۲۳.

۳- (۳) - بهاء الدین محمد ولد: عارف و واعظ قرن ششم و هفتم پدر جلال الدین محمد بلخی (مولانا) وی مشهور به «بهاء ولد» و ملقب به «سلطان العلماء» است. تذکره نویسان نسبش را به ابوبکر رسانده و لقب بکری به او داده اند. اما در معارف و نیز در آثار مولوی همچنین در کتیبه مزار به این نسب اشاره ای نشده. بهاء ولد همچون پدر و اجدادش، به وعظ و خطابه روی آورد و چنانکه از نسبت خطیبی در نام جدش بر می آید. مواعظ او غالباً با معانی صوفیانه و اشاره به آیات قرآن همراه بود که گاه موجب ناخرسندی برخی فقها و علما و سوءظن حکام می گشت. تا جایی که «سلطان العلمایی» او را انکار می کردند. دانشنامه جهان اسلام: ۶۷۳/۴.

شهوت است در بند تا در نیایند و اگر تو در آن را بستی و هنوز اندکی می آیند و وسوسه می کنند از آن است که اندکی مراد هنوز باقی است.

تو را گفتند که: شیشه را از نان تهی کن تا از نور پر کنی، تو از نان تهی کردی و لکن نقش سودا پر کردی و خون ریم مردمان پر کردی، از نانت از آن تهی کردند تا بدانی که از آن دگرها به طریق اولی است تهی شدن.

الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ.

ما با عاقل خطاب کرده ایم نه با غیر عاقل، اکنون هر اندیشه که هست و هر سودائی که هست و هر چیزی که هست چو در اندیشه آمد چون گل خشک را ماند و گیاه خشک و زرد گشته را ماند و آن که برون از اندیشه توست هنوز نو نو شکوفه و تازگی دارد و سبزه نیک تازه از آن جا بیرون می آید همچنان که میوه ها و کوکها که نو میرسد، اولش را می خورند و دگرها را رها می کنند؛ زیرا که اولش لطفی و طبعی دارند و از این قِبَل گفت که:

الْجُوعُ طَعَامُ اللَّهِ.

یعنی که در عرصه غیب، سبزه حکمت می روید و آهوی طبع آن را می چرد، اکنون هر اندیشه که چهره نمود و تو آن را خوردیش به اول وهلت در عالمی سادگی، آنگون می باش که هر چه برویید و بدان اندیشه خوردی رهش کن تا باز نو بیرون آید.

سؤال کرد از هوایی که سپس مرگ بود، گفتم: چون قدم در معصیت نهاده ای بدان که قدم در حدود ولایت دوزخ نهاده ای در طرفه هوایی، یعنی چنانکه بادی را سَموم آفریند و بادی را هوای عفن آفریند که سر و پوست و گوشت مردم را زیان رساند، همچنان دم غیبت تو را و نَفَس فحش تو را سمومی و هوای عفن آفریند سپس مرگ تا تو را پریشان دارد و از نَفَس تسبیح و نصیحت و شهادت و صدق تو در قول آن را هوای خوشی آفریند در حدود ولایت بهشت.

اکنون یک رکن در اصل آفرینش هوا و باد راست و آب و خاک راست و آتش

راست.

و آتش، آتش صلابت و عداوت است با اهل کفر؛ و آب، آب رقت و شفقت است بر اهل اسلام؛ و باد، باد نصایح و عدل و صدق است؛ و خاک، خاک اجزای صابر و حمول (۱) است و تو را از اینان قرینان آفرینند در بهشت تا بدانی که مقصود اعتقاد و تعظیم است و به آنچه مراد الله باشد اعتقاد را به آن داری.

پس تسبیح و تهلیل و اعتقاد و بندگی و زاری بر حضرت الله خوشتر بود از همه چیزهای دیگر.

اکنون چو الله تو را می بیند خود را چون عروسان بیارای که خریدار از وی قوی تر نخواهی یافتن!

چشم را به سرمه شرم و اعتبار مکخیل کن و گوش به گوشواره هوش بیارای و دست را به کار ادب برنه، روی را به سپیده و غازه (۲) نیاز و اخلاص بیارای و پای را به خلخال خدمتکاری آراسته گردان و فرق میان حق و باطل راست کن و خمار (۳) تعفف و معجر (۴) استعصام (۵) بر سر افکن که:

الأولیاء عرائس الله.

اولیای خدا بندگان آراسته پروردگارند.

تا اغیاران بر آن وقوفی نیابند. «(۶) آری، به قول رسول الهی صلی الله علیه و آله :

ص: ۲۵۱

۱- (۱) - حمول: بار.

۲- (۲) - غازه: صدا، آواز.

۳- (۳) - خمار: چادر زنان، پارچه ای که به وسیله آن زن خود را می پوشاند، حجاب.

۴- (۴) - معجر: پارچه ای که زنان بر سر افکنند، چارقد، روسری.

۵- (۵) - استعصام: پناه آوردن.

۶- (۶) - معارف بهاء ولد: ۹۵/۱. [۱]

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ، وَكَانَ رِزْقُهُ كَفَافًا وَصَبَرَ عَلَى ذَلِكَ.

کسی که در تمام زمینه ها تسلیم حضرت حقّ شد و به رزق خود بسنده کرد [و وقت خود را برای به چنگ آوردن روزی حرام صرف نکرد،] و براین گونه زندگی استقامت ورزید پیروز و رستگار شد.

کسی که وقت صرف حقّ کند و از خرج آن در راه غیر دریغ ورزد و جز به حلال خدا در تمام زمینه ها دست نبرد، به گنج رضای دوست و گنجینه بهشت محبوب بدون شک دست یافته است.

عزیزان! حرام دنیا و به دست آوردن حقّ دیگران ارزش صرف وقت ندارد گر چه مجموعه ای که به دست می آورید از دنیا و مافیها فزون تر باشد!!

به قول عالمه فاضله، پروین اعتصامی:

شالوده کاخ جهان بر آبست تا چشم بهم برزنی خراب است

ایمن چه نشینی در این سفینه کین بحر همیشه در انقلاب است

افسونگر چرخ کبود هر شب در فکر افسون شیخ و شاب است

ای تشنه مرو کاندرین بیابان گر یک سر آب است صد سراب است

سیمرخ که هر گز به دام ناید در دام زمانه کم از ذباب است

بگذشت مه و سال دین عجب نیست این قافله عمری است در شتاب است

بیدار شو ای بخت خفته چوپان کین بادیه راحتگه ذئاب است

(پروین اعتصامی)

خرج کردن وقت در کلام امام سجّاد علیه السلام

امام سجّاد علیه السلام در روایتی بسیار جالب همه مردم را در راه خرج کردن وقت گران قیمت اینچنین راهنمایی می کند:

إِنَّ أَحَبَّكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَحْسَنُكُمْ عَمَلًا، وَإِنَّ أَكْبَرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ رَغْبَةً، وَإِنَّ أَنْجَاكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَشَدُّكُمْ خَشْيَةً لِلَّهِ، وَإِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنَ اللَّهِ أَوْسَعُكُمْ خُلُقًا، وَإِنَّ أَرْضَاكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَسْيَغُكُمْ عَلَى عِيَالِهِ، وَإِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ. (۱)

محبوب ترین شما نزد خدای عزوجل نیکوکارترین شماست و عظیم ترین شما از نظر عمل، عظیم ترین شما از نظر رغبت به عنایت حق است. ناجی ترین شما از عذاب الهی با خشیت ترین شماست و نزدیکترین شما به خدا آن است که همه مردم از صفات حسنه و اخلاق پسندیده او برخوردار باشند و آن که خدا از او راضی تر است آن است که عیالش را در وسعت بیشتر و بهره وری افزون تر از نعمت حق قرار دهد و به حق که گرامی ترین شما نزد حق، خود نگهدارترین شما از محرّمات الهیه است.

خرج کردن وقت در کلام پیامبر

رسول با کرامت اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ سَلِمَ مِنْ رِجَالِ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ: مِنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا، وَاتِّبَاعِ الْهَوَى، وَشَهْوَةِ الْبَطْنِ، وَشَهْوَةِ الْفَرْجِ، وَمَنْ سَلِمَ مِنْ نِسَاءِ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهَا الْجَنَّةُ: إِذَا حَفِظَتْ مَا بَيْنَ رِجْلَيْهَا، وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا، وَصَلَّتْ خَمْسَهَا، وَصَامَتْ شَهْرَهَا. (۲)

از مردان امت هر کدام از چهار خصلت در امان بمانند و وقت عمر گرانمایه در راه چهار چیز نگذارند اهل بهشتند: افتادن در دنیای حرام، هواپرستی، دچار شدن به شهوت شکم و گرفتار آمدن به شهوت جنسی.

ص: ۲۵۳

۱- (۱) - بلاغه الإمام علی بن الحسین: ۱۹۴. [۱]

۲- (۲) - کلمه الرسول الاعظم: ۱۳۶.

و از زنان امتم هر کدامشان به چهار حقیقت توجه کنند اهل بهشتند: حفظ عفت، اطاعت از شوهر، ادای نماز پنج وقت و روزه ماه رمضان.

و این همه بدون شک، محصول ایمان به خدا و توجه به قیامت و عمل صالح است، چنانکه در قرآن مجید آمده:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ « (۱)

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، اینانند که بهترین مخلوقاتند. * پاداششان نزد پروردگارشان بهشت های پاینده ای است که از زیر [درختانش] نهرها جاری است، در آنها جاودانه اند، خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خوشنودند؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

خرج کردن وقت در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام جهت و راه خرج عمر را در روایتی بسیار پر قیمت اینچنین بیان می دارند:

اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعِ سَاعَاتٍ:

سَاعَةٍ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ، وَسَاعَةٍ لِأَمْرِ الْمَعَاشِ، وَسَاعَةٍ لِمُعَاشَرَةِ الْأَخْوَانِ وَالْثَّقَاتِ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَيُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ،
وَسَاعَةٍ تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ. (۲)

ص: ۲۵۴

۱- (۱) - بینه (۹۸) : ۷ - ۸. [۱]

۲- (۲) - تحف العقول: ۴۰۹؛ بحار الأنوار: ۳۲۱/۷۵، باب ۲۵. [۲]

بکشید که زمان و وقت شما چهار ساعت شود:

۱ - ساعتی برای عبادت و مناجات با محبوب.

۲ - ساعتی برای تحصیل معاش و ادره امور زندگی مادی.

۳ - ساعتی برای معاشرت با برادران ایمانی و آن چهره های الهی و مطمئنی که عیوب شما را به شما معرفی می کنند و خلوص باطن به شما می دهند.

۴ - و ساعتی برای لذات و خوشی هایی که از نظر شرع مظهر حرام نیست.

ابن یمین، شاعر دانشمند، در این مقال گوید:

ای برادر هیچ اگر داری ز حال خود خبر پس چرا باید که باشد یکدمت پروای قال

در توحد کوش و وقت خویش را ضایع مکن از تکثر می نیاید هیچ حاصل جز ملال

آنچه داری گر بر آن افزون کنی نقصان توست و آنچه دانی گر بیفزایی بر آن یابی کمال

مال اگر ز ابن یمین مایل به گیری شد چه شد گفته ام با دل که از بهر منال ای دل منال

مال را ز آغاز فطرت در طبیعت هست میل واضح اسماش گویی بهر این گفتست مال

(ابن یمین)

خرج کردن وقت در کلام امام باقر علیه السلام

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۵۵

امیر المؤمنین علیه السلام نماز عشا را در مسجد کوفه خواند، سپس مردم را سه بار ندا داد آن طور که همه شنیدند:

تَجَهَّزُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، فَمَا التَّعَرُّجُ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَ النَّدَاءِ فِيهَا بِالرَّحِيلِ!

تَجَهَّزُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - وَانْتَقِلُوا بِأَفْضَلِ مَا بَحَضَ رَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ وَهُوَ التَّقْوَى. وَاعْلَمُوا أَنَّ طَرِيقَكُمْ إِلَى الْمَعَادِ، وَمَمَرَّكُمْ عَلَى الصُّرَاطِ وَالْهُوَلِ الْمَعْظَمِ أَمَامُكُمْ؛ وَعَلَى طَرِيقِكُمْ عَقْبُهُ كَثُودٌ وَمَنَازِلٌ مَهُولَةٌ مَخُوفَةٌ، لَا يَدُّ لَكُمْ مِنَ الْمَمَرِّ عَلَيْهَا وَالْوُقُوفِ بِهَا؛ فِيمَا بَرَّحَمَهُ مِنَ اللَّهِ، فَنَجَاةٌ مِنْ هَوْلِهَا وَعَظِيمٌ خَطَرُهَا وَفِطَاعَةٌ مَنَظَرِهَا وَشِدَّةٌ مُخْتَبَرِهَا؛ وَإِنَّمَا بِهَلَاكِهِ لَيْسَ بَعْدَهَا نَجَاةٌ. (۱)

خداوند همه شما را مشمول رحمت قرار دهد، برای سفر آخرت مجهز و مهیا شوید که شما را به آن سرای جاودانی خوانده اند و از همه شما جهت سفر به آن وادی دعوت کرده اند، پس از این دعوت توقف و قصد اقامت شما برای چیست؟ زندگی شما نشان می دهد که گویی به سرای دیگر خوانده نشدید.

خداوند شما را رحمت کند، آماده شوید و برترین چیزی که از زاد و توشه در اختیار شماست و آن تقواست برای جهان دیگر همراه خود ببرید.

آگاه باشید که راه شما به سوی جهان دیگر است و عبور شما بر صراط است، هول اعظم پیش روی شماست، منزل سخت در راهتان قرار دارد، توقفگاه های هولناک و وحشت زا در برابر دارید که عبور از آنها برای شما اجباری است و از آن چاره ای ندارید، نجات شما از آن همه منازل هول انگیز فقط و فقط در سایه رحمت اوست که این رحمت جز با ایمان و عمل صالح به دست نمی آید چنانچه در غفلت به سر برید و دچار هلاکت شوید راه نجاتی

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - مشکاه الأنوار: ۳۰۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۷۲/۶۸، باب ۶۴، حدیث ۴. [۲]

برای شما نخواهد بود!!

شهید دوّم و ارزش وقت

شهید دوّم شارح جلیل القدر «لمعه» از علمای بزرگ و فقهای باکرامت جهان تشیع است. آن مرد بزرگ، در جلالت قدر و جودت فهم و خدمت به فقه ارزنده شیعه، مردی کم نظیر و انسانی با برکت است.

شاگرد بزرگوارش در رساله با قیمت «بُغِيَةُ الْمُتْرِيد» در توجه آن مرد بزرگ به ارزش وقت و ادای حقّ هر صاحب حقی و این که لحظه ای از وقت او هدر نرود می نویسد:

« ۱ - برای اداره امور خانه در اوّل شب او را می دیدم که با دراز گوشی هیزم به خانه می برد.

۲ - نماز صبح را پس از عبادات شبانه در گوشه منزلش، در مسجد بجا می آورد.

۳ - به هنگامی که بر کرسی درس می نشست و مباحثه علمی شروع می کرد مانند دریا موج می زد و این نشان می داد که با پشتکاری عجیب به اندوختن مایه های علمی در ایام جوانی، رنج و مشقت بسیاری تحمّل کرده است.

۴ - احتیاجات مادی و معنوی خودش را خودش تأمین می کرد.

۵ - هر کس و هر مهمانی بر او وارد می شد خودش به خدمت شخص وارد، اقدام می کرد.

۶ - از عجایب کارهای او این بود که وقتی قلم بر مرکب می گذاشت تا سی سطر می نوشت.

۷ - دو هزار کتاب از او به یادگار ماند که دویست جلدش به خط شریف خودش بود از جمله «شرح لمعه».

۸ - از طریق خواب و رؤیا با عالم ملکوت ارتباط داشت.

پدر شیخ بهایی می گوید:

ص: ۲۵۷

بر او وارد شدم وی را غرق در اندیشه دیدم، گفتم: چیست؟ فرمود: من شهید ثانی هستم برای این که دیشب خواب دیدم سید مرتضی مهمانی دارد و تمام علمای امامیه جمعند، من چون وارد شدم به من گفت: کنار شیخ شهید بنشین؛ این دلیل بر شهادت من است. و عاقبت هم شهید شد.» (۱)

سید مهدی قزوینی و ارزش وقت

حالات عجیب عالم بزرگ سید مهدی قزوینی هر انسانی را غرق حیرت می کند.

این گونه اشخاص برای تمام مردم جهان الگو، اسوه و سرمشق اند.

محدث نوری که به گفته خود زیاد خدمت آن مرد بزرگ رسیده بود می گوید:

«این کرامات و مقامات از سید مرحوم بعید نبود، چه او علم و عمل را از عمّ خود جناب سید باقر صاحب اسرار و خال خود جناب بحر العلوم - أعلى الله مقامهم - میراث داشت.

عمّ اگر مش او را تأدیب نمود و تربیت فرمود و بر خفایا و اسرار مطلع ساخت تا رسید به آن مقام که نرسد به حول آن افکار و دارا شد از فضایل و مناقب مقداری که جمع نشد در غیر او از علمای ابرار.

اول آن که: آن مرحوم بعد از آن که هجرت کردند از نجف اشرف به حله و مستقر شدند در آن جا و شروع نمودند در هدایت مردم و اظهار حق و ازهاق باطل، به برکت دعوت آن جناب از داخل حله و خارج آن زیاده از صد هزار نفر از اعراب، شیعه مخلص اثنا عشری شدند و شفاهی به حقیر فرمودند: چون به حله رفتیم دیدم شیعیان آن جا از علائم امامیه و شعار شیعه جز بردن اموات خود به نجف اشرف چیزی ندارند و از سایر احکام و آثار عاری و بری، حتی از تبرای از اعداء الله.

به سبب هدایت او همه از صلحا و ابرار شدند و این فضیلت بزرگی است که از

ص: ۲۵۸

۱- (۱) - خاتمه مستدرک الوسائل: ۲/۲۵۹، به نقل از رساله بغیه المرید.

دوم: کمالات نفسانیّه و صفات انسانیّه که در آن جناب بود از صبر و تقوا و رضا و تحمّل مشقّت عبادت، سکون نفس و دوام اشتغال به ذکر خدای تعالی و هرگز در خانه خود از اهل و اولاد و خدمتگزاران چیزی از حوایج نمی طلبید، مانند غذا در ناهار و شام و قهوه و چای و قلیان.

اجابت دعوت می کرد و در ولیمه ها حاضر می شد، لکن به همراه، کتبی بر می داشتند و در گوشه مجلس مشغول تألیف خود بودند؛ از صحبت های مجلس ایشان را خبری نبود مگر آن که مسئله ای پرسند جواب گوید.

برنامه و عادت او در ماه رمضان چنین بود که نماز مغرب را با جماعت در مسجد می گزارد، آنگاه نافله مقرّری مغرب را در ماه رمضان که از هزار رکعت در تمام ماه حسب قسمت به او می رسید می خواند و به خانه می آمد و افطار می کرد و برمی گشت به مسجد به همان نحو نماز عشا را بجا می آورد و به خانه باز می گشت، مردم در آن جا جمع می شدند، اول قاری خوش صدایی آیتی از قرآن که تعلق داشت به وعظ و زجر و تهدید و تخویف می خواند به نحوی که قلوب قاسیه را نرم و چشم های خشک شده را تر می کرد، آنگاه دیگری به همان نسق خطبه ای از «نهج البلاغه» می خواند، آنگاه سیمی قرائت می کرد مصایب اَبی عبد الله الحسین علیه السلام را، آنگاه یکی از صلحا مشغول خواندن ادعیه ماه مبارک می شد و دیگران متابعت می کردند، تا وقت خوردن سحر، پس هر یک به منزل خود می رفت. بالجمله، در مراقبت و مواظبت اوقات و تمام نوافل و سنن و قرائت با آن که در سنّ به غایت پیری رسیده بود آیت و حجّتی بود در عصر خود.

سوم: تصانیف رائقه بسیاری در فقه و اصول و توحید و امامت و کلام و غیر اینها که یکی از آنها کتابی است در اثبات این که فرقه ناجیه شیعه است که از کتب نفیسه

است، طوبی له و حُسْنُ مَا ب.» (۱)

ارزش وقت در کلام امیر المؤمنین علیه السلام

إِنَّ الْمَغْبُونِ مَنْ غَبِنَ عُمْرَهُ، وَإِنَّ الْمَغْبُوطَ مَنْ أَنْفَدَ عُمْرَهُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ. (۲)

به راستی زیانکار کسی است که در جهت عمرش زیان کرده؛ و بهره‌وری که دیگران به او در خرج عمرش حسرت خورند کسی است که وقتش را در طاعت پروردگارش تمام کرده است.

إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ نَظَرَ فِي يَوْمِهِ لِغَدِهِ، وَسَعَى فِي فِكَاكِ نَفْسِهِ، وَعَمِلَ لِمَا لَا بُدَّ لَهُ وَ لَا مَحِيصَ لَهُ عَنْهُ. (۳)

به حقیقت، خردمند و دانا کسی است که در امروزش فردایش را بنگرد و دنیایش را مزرعه آخرت بداند و در آزاد کردن نفسش از شهوات و سخط حق و عذاب جهنم بکوشد و بکوشد برای روزی که از آن چاره و راه فرار ندارد!

إِنَّ أَحْسَرَ النَّاسِ صَيْفَةً وَ أَحْيَبَهُمْ سَيْغِيًّا رَجُلٌ أَخْلَقَ يَدَنَهُ فِي طَلَبِ آمَالِهِ، وَلَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَاتِهِ، وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَاتِهِ. (۴)

به راستی که زیانکارترین مردم در تجارت و معامله عمر و پشیمان‌ترین آنان در سعی و کوشش، کسی است که پیکرش را در پی آرزوهایش بفرساید

ص: ۲۶۰

۱- (۱) - نجم الثاقب: ۷۷۶/۲ - ۷۷۸، باب ۷، حکایت ۹۵.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۶۰، حدیث ۳۰۶۱. [۱]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۴۹، حدیث ۲۷۱۴؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۵۰/۱۲، باب ۹۴، ذیل حدیث ۱۳۷۵۳. [۳]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۱۶۷، حدیث ۳۲۹۱؛ [۴] بحار الأنوار: ۳۸/۱۰۰، باب ۲، حدیث ۸۵. [۵]

و مقدرات الهی با وی مساعدت نمایند و او به آرزوهایش نرسد، آنگاه با اندوه و حسرت فراوان از جهان بیرون رود و با رنج های فراوان وارد آخرت گردد.

چه نیکوست که انسان عمر خود را با خدا معامله کند و با چهره ای باز و دلی شاد به حضرت حق وارد شود.

إِنَّ أَوْقَاتِكَ أَجْزَاءُ عُمْرِكَ، فَلَا تُنْفِدْ لَكَ وَقْتًا إِلَّا فِيمَا يُنْجِيكَ. (۱)

بدون شك اوقاتی که می گذرانی پاره های عمر تو هستند، لذا نباید وقت خود را تمام کنی مگر در چیزی که نجات تو در آن باشد.

اگر دنیا را با عینک توحید و چشم انبیا و اولیا ببینیم، جایی است که راه هر گونه رشد و کمال در آن به روی انسان باز است، اگر از نعیم آن به طور صحیح استفاده شود آدمی به ذروه اعلا و به عالم ملکوت و به جهان ملکوت و به جهان ابدی می رسد و هرگز حاضر نمی شود ثانیه ای از وقت خود را در غیر راه حق مصرف کند، در حقیقت دنیا را مقدمه آخرت گرفته و از حسیض خاک، خود را به اوج افلاک معنوی می رساند. و اگر از چشم بی خبران و مادیگران به آن نظر شود جای عیش و نوش و ظلم و ستم و آمیختن حق به باطل و باطل به حق است، در این صورت از انسان چهره ای بدتر از گرگ و روحی بی معناتر از جماد و قلبی سخت تر از سنگ ساخته می شود.

امام علی علیه السلام به وضع بینایان و کوردلان در جملات زیر اشاره دارد، بینایانی که از تمام لحظات عمر برای به دست آوردن خشنودی حق و بهشت عنبر سرشت بهره گرفتند و نایبایان کوردلی که جز مظلومه و وزر و وبال چیزی بار پرونده نکردند:

إِنَّ الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصِيرِ الْأَعْمَى، لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَّرَاءَهَا شَيْئًا؛ وَالْبَصِيرُ يُنْفِذُهَا بَصِيرَةً وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَّرَاءَهَا. فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ، وَالْأَعْمَى

ص: ۲۶۱

إِلَيْهَا شَاخِصٌ، وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَرَوِّدٌ، وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا مُتَرَوِّدٌ. (۱)

به راستی که دنیا آخرین چشم انداز شخص کوردل است و پس از این چهارچوب محدود چیزی نمی بیند (به همین خاطر به کار فردای قیامت که خدا و کتب آسمانی و انبیا و ائمه علیهم السلام از آن خبر داده اند نمی اندیشد!)

اما روشنندل دیده قلبش نفوذ پیدا می کند و در می یابد که خانه واقعی و حیات همیشگی از پس این دنیاست، لذا شخص بینا از دنیا می کوچد و کوردل به سوی دنیا می رود، بینا از دنیا با خرج کردن عمرش در طاعت ربّ برای آخرت توشه می گیرد و نابینا فقط برای دنیایش دست و پا می زند!

إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ فَاعْمَلْ فِيهِمَا، وَ يَاخُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهُمَا. (۲)

به راستی که روز و شب در تو عمل و اثر دارند، تو نیز در آنها به عمل پرداز، آنها از عمرت می گیرند تو هم در برابر خرج شدن عمر بهره معنوی بگیر.

به قول عارف بزرگ حکیم صفای اصفهانی:

بنشین به پس زانو در مصطبه (۳) جانها تا چند همی گردی بر گرد بیابانها

بگذار سر ای سالک بر پای گدای دل تا تاج نهند از سر در پای تو سلطانها

در مزرعه دنیا حاصل نتوان بردن در مزرعه گر بارد از چشم تو بارانها

با کوه اگر گویم این راز زهم ریزد گوئی دل سنگینت زد پتک به سندانها

ص: ۲۶۲

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۳۲، حدیث ۲۲۷۷؛ [۱] عیون الحکم والمواعظ: ۱۴۷.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۵۱، حدیث ۲۷۸۹. [۲]

۳- (۳) - مصطبه: محل اجتماع مردم.

بشکافت به طنائی بشکست به طرّاری تیرش همه جوشنها زلفش همه پیمانها

آن ماه همی تابد آن سرو همی روید در زاویه دلها از باغچه جانها

(صفای اصفهانی)

منازل الهی در کلام شاه داعی

اشاره

از آن جا که مصرف بجای وقت به طور حتم و یقین نیاز به معرفت و شناخت یک سلسله امور الهی و اسلامی دارد، لازم است بیش از آنچه در صفحات گذشته به تحریر آمد مسائلی تذکر داده شود، لذا در این قسمت به گفتاری از عارف بزرگ، شاه داعی شیرازی اشارت می رود، باشد که ارباب حال و اهل صفا و وفا استفاده بیشتری نصیبشان گردد.

شاه داعی می گوید:

«در بیان منازل این راه که مشتمل بر سه فصل است:

فصل اول: در بیان منزل علم.

فصل دوم: در بیان منزل عمل.

فصل سوم: در بیان منزل خُلق (اخلاق).

فصل اول: در منزل علم:

اشاره

بباید دانست که منزل اوّل سالکان این راه را منزل علم است که تابه آن نرسند به منزل های دیگر نتوانند رسید و علمی که سالک را از آن گریز نیست بر سه قسم است:

۱ - علم شریعت ۲ - علم طریقت ۳ - علم حقیقت

]

اما علم شریعت که آن علم فرایض و سنن و آداب است بر چهار اصل می آید:

عبادات و معاملات و نکاح و جراح و در چهار اصل فرایض است و سنن هست و آداب هست و چند چیز باید دانستن تا علم شریعت آسان شود: فرض و سنت و

ص: ۲۶۳

مکروه و مباح و حرام.

و فرض آن باشد که اگر آن نکنند گناهکار شوند و مستحقّ عذاب و اگر بکنند فرمانبردار باشند و مستحقّ ثواب گردند.

و سنّت آن باشد که اگر نکنند بزه مند نشوند و مستحقّ عقوبت نباشند امّا فضیلت ثواب از ایشان فوت شود و اگر بکنند فضیلت و ثواب بیابند.

و مکروه آن چیزی است که اگر نکنند ثواب بیابند و اگر بکنند بزه مند نشوند، پس نا کردن آن از کردن اولی باشد.

و مباح آن چیزی است که اگر بکنند و نکنند برابر باشد، نه به کردن آن بزه مند شوند و نه به ناکردن و در کردن و نکردن آن ثوابی و عقابی نباشد. و اکثر علما حلال و مباح را به یک معنی حمل کرده اند و بعضی حلال را از مباح، اخصّ دانسته اند و تمسک به بعضی احادیث جسته اند.

و حرام آن است که به فعل آن مستحقّ مذمت شوند شرعاً و عقاب بر آن مترتب گردد.

چون دانسته شد که فرض و سنّت و مکروه و مباح و حرام چیست باید دانست که: هر چه عمل آن بر بنده ای مکلف فرض شود علم آن نیز فرض باشد، پس چون نماز بر او فرض باشد علم آن فرض باشد، در زکات و حجّ نیز همچنین می دان که چون عمل آن فرض شد علم آن فرض شود.

پس سالک را در اصل عبادات نگاه باید کرد که: عبادات بر او فرض است علم آن بر او فرض بود و بیایدش آموخت که اگر آن مقدار که بر او فرض باشد نیاموزد عاصی باشد، امّا لازم نیست که همه علوم فقه از عبادات و معاملات و نکاح و جراح بیاموزد تا در منزل علم به علم شریعت رسیده باشد، آن قدر از علم شریعت که بر او فرض است و آن قدر که سنّت و ادب به آن شناخت چون حاصل کرد می توان گفت که: سالک در منزل علم به علم شریعت رسیده است.

]

۲ - علم طریقت

[

و اما علم طریقت دانستن روش اولیاست که بدانند که اولیا چگونه رفته اند تا به مقصود رسیده اند؛ و رفتار ایشان اگر چه در ریاضت نفس به یکدیگر نمی ماند اما به هر وجه که ریاضت کشیده اند از متابعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بیرون نرفته اند و هر که از متابعت آن حضرت بیرون رفته است در آن حالت که بیرون رفته است نه بر طریقت بوده است.

و بالجمله، علم ریاضیات اولیا از دانستن سه چیز بیرون نیست که چون آن دانسته شود فی الواقع توان گفت که سالک در منزل علم به علم طریقت رسیده است.

اول: دانستن نفس و حال او در موافقت راه حق و مخالفت.

دوم: دانستن خواطر.

سوم: دانستن معالجه نفس که او را در راه حق چگونه رام توان کرد.

]

الف - دانستن نفس

[

اما نفس که به پارسی روانش گویند آفریده ای است که درازا و پهنا و بوم ندارد و کارفرمای بدن است و هر چه در جسد آدمی پیدا می شود و او به منزله جرم ماه است پاک و صافی و در او دانش هاست چون شعاع ماه در ماه، و لکن چنانکه ماه شعاع از آفتاب دارد نه از خود، نفس این دانش ها از آفتاب ربوبیت حق دارد نه از خود. و او را چند صفت است که به واسطه آن صفت ها او را نام های دیگر پیدا می شود. چون روح که پارسی آن «جان» است و چون «عقل» که پارسی آن «خرد» است و چون «قلب» که پارسی آن «دل» است.

اگر می گوید که صفت او آن است که تدبیر کمال خود می کند نام او «روح» است، یا صفت تمیز میان خود و احوال خود و غیر می کند نام او «عقل» است، یا صفت او

آن است که دائم از جهت ادارک معنی نو از حالی به حالی می گردد نام او «دل» است و به هر صفت از این صفات که گفته شد او را در بدن آلتی موجود است که به هر آلتی فعلی که مناسب صفتی است در او از او به ظهور می رسد، از برای فعل او به واسطه صفت تمیز آلت دماغ موجود است و از برای فعل او به واسطه تقلب از حالی به حالی آلت او آن گوشت پاره صنوبری است که در پهلوی چپ آدمی است و از برای این آلات که گفته شد به این آلات همه عالم موجود است.

اگر این نفس که صفت او گفته شد به این آلات که دارد فعل او همه بدی است او را «نفس اماره» گویند و اگر سرزنش خود به بدی می کند و روی به نیکی دارد او را «نفس لوامه» خوانند و اگر از بدی باز ایستاده و آرام و الفت به نیکی گرفته او را «نفس مطمئنه» نامند. این بود اشارتی مجمل به دانستن نفس.

]

ب - دانستن خواطر

[

اما خواطر چهارست:

اول: خاطر ملکی که در دل آدمی می افتد که نیکی بکند و واسطه آنچه در دل افتاده است ملک است گر چه اصلش از حق تعالی است.

و دوم: خاطر ربانی که در دل می افتد که خیری از او صادر شود بی آن که در آن خیر توقع نفعی داشته باشد و درین خاطر از حق تعالی غیری واسطه نباشد.

سوم: خاطر شیطانی است که در دل او می افتد که بدی بکند و واسطه آنچه در دل افتاده است شیطان است اگر چه اصلش از حق تعالی است، چه الهام فجور و تقوا از مهر و لطف حضرت حق است. و نفس را که میان خاطر ملکی و شیطانی، صفت کنند گویند «نفس ملهمه» است.

چهارم: خاطر نفسانی که در دل می افتد سری به واسطه جبلت نفس که بر هوا و آرزوست.

و هرگز نتواند بود که آدمی یک طرفه العین از خاطری از این خاطره های چهارگانه خالی باشد مگر در خواب و بی خودی و تحقیق آن است که در خواب و بی خودی نیز این خواطر هست لکن چون نفس به آن مشغول نمی شود چنان می نماید که نیست.

و امّا سخن در موافقت و مخالفت آن است که: نفسی که موافق راه حقّ است، آن نفسی است که خاطر ربّانی و خاطر ملکی اختیار می کند و فعل خیر و نفسی که مخالف راه حقّ است آن نفس است که خاطر شیطانی اختیار می کند و خود سبب خاطرهای بد می شود.

و از این تقریر حال موافقت نفس و مخالفت او در راه خداوند تعالی معلوم می شود و سالک باید که در موافقت حقّ تعالی و مخالفت نفس و شیطان دائم در جهاد و غزای معنوی باشد که آن نفی خاطر شیطانی و نفسانی است و نگاهداشتن خود از فعل بد و اثبات خاطر ربّانی و ملکی و مشغول کردن خود به فعل نیک، ان شاء الله تعالی.

]

ج - دانستن معالجه نفس

[

امّا دانستن معالجه نفس موقوف صحبت اهل الله و عالم ربّانی و مرشد ملکوتی باشد که از او بدانند، یا الهام حضرت حقّ تعالی به دل طالب رسد و بداند که او را چگونه رام می باید کرد، یا از سخن انبیا و اولیا که بخواند و بداند و فی الجمله، نفس را به آن رام توان کرد که در حظّ دنیا زیادت از ضرورت به او نرسانند و در حظّ آخرت تا توان، کار خیر از او بسازند تا او را فکر دنیا کم شود و فکر آخرت بسیار.

و در کارهای خیر طلب اخلاص از او کنند و در هر چیزی او را متّهم دارند و او را در همه احوال مقصّر شمارند و دائم او را شکنند که اگر یک لحظه او را به خود وا گذارند فتنه ها بر انگیزد.

و او را به این صفت رام توان کرد که گفته شد و با وجود آن که رام باشد اعتماد نباید کرد و از مکر او ایمن نباید بود و لجام شریعت از سر او بیرون نباید کرد تا باشد که او را به سلامت از قنطره شهوات طبیعت بگذرانند و در سنگلاخ دنیا پای او از جای نرود و در گذرگاه لذت بدنی از دزد شیطان در امان باشد و او را با متاع ایمان به معموره عالم آخرت رسانند. این است نموداری از عالم طریقت که گفته شد.

]

۳ - علم حقیقت

[

و اما علم حقیقت، دانستن نفس است با آفریدگار او و این دانستن بهترین همه دانش هاست.

پس می گوئیم که آفریدگار جلّ جلاله - موجودی است مطلق، به این معنی که ادراک غیر او به کنه حقیقت او نمی رسد، پس مقید به وصف غایت و محدود به حدّ نهایت نشود، همیشه به خود بوده و هست و باشد و هر مقصود که گویی از این موجود مطلق حاصل است، هر زنده به او زنده است و او زنده، هر دانایی به او داناست و او دانا، هر بینایی به او بیناست و او بینا، هر شنوایی به او شنواست و او شنوا، هر توانایی به او تواناست و او توانا، هر خواهنده ای به او خواهنده است و او خواهنده، هر گویایی به او گویاست و او گوینده.

همیشه به این صفات کمال آراسته است و ذات او به هر صفتی از این صفات پیدا، به خود تمام و ثابت است و به هیچ وجه جهت نیستی ندارد و در ذات و صفات و اسما و افعال یگانه و یکتاست، هست مطلق است و چنان به خود پیدا و روشن است که او را «نور مطلق» توان خواند از غایت پیدایی و بیرون از او هیچ چیز به خود پیدایی ندارد جز او، به خود ظلمت مطلق است از غایت ناپیدایی.

و این نور مطلق که پیدای مطلق است به پیدایی خود پیوسته شعاع به طرف ظلمت می افکند و پاره پاره ظلمت که ناپیدایی صفت اوست رنگ پیدایی نور

می‌گیرد تا همه ناپیدایی‌ها پیدا می‌شود و به زبان عبارت می‌گوید که: نیست هست شد و آفریدگار که آن نور مطلق است آفریده‌ها که آن ناپیدایی‌ها بود به حد پیدایی رسانید.

و بدان که: از جمله ناپیدایی‌ها که پیدایی یافت نفس آدمی است که ظلمتی بود که از نور روشن شد و روشنی او که از نور یافته است زندگی و دانایی و شنوایی و بینایی و توانایی و خواهندگی و گویایی است که در او ظاهر شده است. پس نسبت نفس به آفریدگار نفس، آن بود که گوئیم نفس ظلمتی است که نور آفریدگار آن را روشن کرده است و روشنایی او پرتو نور صفت آفریدگار اوست، پس اگر فرض کنی که روشنایی نور پروردگار به او پیوسته است او موجودی است نورانی به نور پروردگار، این است نسبت نفس به سوی آفریدگار نفس.

لاجرم هر که نفس را نشناسد پس آفریدگار نفس را نشناسد، پس نفس را دو جهت باشد: جهت روشنی و آن از آفریدگار دارد، جهت تاریکی و آن از خود دارد؛ روشنی او جهت هستی اوست به سوی هست مطلق که نور مطلق است و تاریکی او جهت نیستی اوست به سوی نیست مطلق.

سالک باید که نظر به جهت نیستی نفس کند و گوید که به حقیقت نفس نیست؛ زیرا که نه هست مطلق است؛ و نظر به جهت هستی نفس کند و گوید: آن که نفس به او هستی دارد به حقیقت هست که هست مطلق است و نفس را هستی مجازی است و هستی مجازی اعتبار ندارد، پس آفریدگار به حقیقت هست و آفریده به مجاز و در این مشهد تواند بود که گویند:

لا مَوْجُودَ إِلَّا اللَّهُ.

وجود حقیقی، فقط خداست.

و هر که نسبت نفس به آفریدگار نفس چنین دانست به قدر خود به علل حقیقت

رسیده است. و تا این سه علم که علم شریعت و علم طریقت و علم حقیقت است حاصل نشود سالک به منزل علم نرسیده باشد، واللّٰه اعلم.

فصل دوم: در منزل عمل:

ای عزیز! عمل صالح که در طریق کمال نفس، فریاد رس شخص است و عمل صالح را شرط آن است که قرین اعتقاد صحیح باشد و اگر نه چنین باشد آن عمل به وصله نشیند و موجب رستگاری نشود و نتیجه ثواب ندهد.

اما اعتقاد درست آن است که بدانی که هدایت ایمان و معرفت، حضرت پروردگار می دهد و توفیق طاعت او می بخشد؛ این متنی و متنی دیگر آن که چون عمل صالح از تو در وجود آمد از سر اعتقاد پاک، البته سعی تو ضایع نمی گردد و خدای متعال ثواب آن عمل کرامت می کند. و عمل صالح کاری است که فرموده خدای و رسول او باشد، چون ارکان اسلام ادا کردن و چون سنت های پیغمبر بجای آوردن و بعد از فرائض سنت های مؤکده اول بجای آرد و دیگر سعی کند که چندانکه متابعت سنت می تواند کرد تقصیر نکند، از نماز جماعت و نماز جنازه و با جنازه سر قبر رفتن و پرسش بیماران کردن و تفقد حال مسلمانان نمودن و در کارهای خیر مدد بودن و آشتی به میانه مسلمانان دادن و فتنه باز نشانیدن و کلمه الخیر گفتن و سلام فاش کردن و به دعوت های خیر حاضر شدن. و باید که از جمله اعمال صالحه مداومت نماید بر صلۀ رحم و حق همسایه؛ و چون ابواب عمل صالح کثیر است و از عهده تعداد آن بیرون نمی تواند آمدن، به این چند کلمه در این فصل اختصار کردیم.

فصل سوم: در منزل خلق:

اشاره

بدان - أَعَانَكَ اللَّهُ - که خوی شخص بر دو گونه بود: خُلِقَ نِيكَ و خلق بد:

خُلُق نیک صفتی چند باشد در شخص که شرع پسندد و عقل مستحسن داند و آن بر دو قسم بود: قسمی آن که به وصله دنیا نشیند و قسمی آن که به وصله آخرت نشیند و نسبت با عالم معاد داشته باشد.

و سر جمله اخلاق نیک چهار خُلُق است و باقی خلق های نیکو همه از آن زاید:

]

عدالت

[

اول عدالت: یعنی در امور شخصی و خانوادگی و اجتماعی راه افراط و تفریط نباشد و راه میانه کند.

]

حکمت

[

دوم حکمت: که چیزها به قدر خود چنان بداند که دانستنی است و بر وفق آن دانستنی ها عمل چنان کند که چنان باید کرد.

]

عفت

[

سوم عفت: که نفس را از حرام منع کند با همه آلات او، پس به دل کار حرام نکند و به چشم صورت حرام نبیند و به گوش سخن حرام نشنود و به زبان سخن حرام نگوید و به دست تصرف در حرام نکند و به پای رفتار حرام نکند و به جای حرام نرود و به دهان و حلق از لقمه حرام و جرعه حرام احتراز کند و به فزج مباشرت حرام نکند.

]

شجاعت

چهارم شجاعت: که تواند در معرض حاصل کردن مقصود، مقصود شرعی رود اگر چه بیم از هلاک نفس باشد، مثل دلیری در معرکه، غزا کردن و دلیری کردن آنگاه که کلمه حق در روی سلطان ستمکار باید گفت، دلیری کردن چون مسئله علم با

ص: ۲۷۱

خصم دانشمند بحث باید کرد و دلیری کردن چون دشمن در مقابل آید به سخن و حمله و ضرب و دلیری کردن در همه امور به شرط آن که از حد شرع تجاوز نکند.

چون شخص را این چهار خلق حاصل شد همه اخلاق نیکش ممکن است که حاصل شود.

آن اخلاق حسنه که عارفان آن را «مقامات» گویند: صبر و شکر و رضا و توکل و تسلیم و صدق و اخلاص، آن که در عرف عام «خلق خوش» آن را نام کنند چون تواضع و پیش سلامی و رفق و مدارات و از سر گناه گذشتن و عیب پوشیدن و بردباری نمودن و نیازمندی و الفت و محبت و دلسوزی یکدیگر ورزیدن و امثال آن که احصای آن نمی توان کرد! این خویهای خوش عادت باید کردن.

و از خلق بد کناره می باید جست مثل: ستمکاری و بددلی و ابلهی و حرص و شره و از برای دنیا خواری کشیدن و هم از برای دنیا تکبر بر مردم کردن و خشم بی جایگه و میل طبع بر چیزهای نامشروع نه ضرورت، رشک و حسد بردن و امثال ذلک.

چه همچنان که خلق نیک از بسیاری آن، این جا جای تعداد آن نیست، خلق بد را نیز این جا نتوان هم برشمرد.

پس وظیفه آن است که گویم: هر صفتی که چون عادت شخص شود او را به سبب آن کمالی حاصل گردد اختیار باید کرد که خلق نیک است و هر صفتی که چون عادت شود شخص را سبب نقصانی گردد و از راه کمالش باز دارد و ترک باید کرد خلق بد است و الله المرشد. (۱) این است آن طریقی که وقت پر قیمت را باید در آن طی کرد، تا با سپری کردن عمر در این طریق خیر دنیا و آخرت حاصل گردد و غیر این محصولی جز خزی دنیا و عذاب آخرت ندارد!

ص: ۲۷۲

مواضع و موافقی که باید اوقات عزیز در آن صرف شود در قرآن مجید و روایات و اخبار نشان داده شده و از این طریق حجت حضرت حق بر بندگان تمام است و احدی را در پیشگاه حضرت محبوب در این زمینه عذری نیست. در این بخش به قسمتی از آن مواضع و موافق اشاره می شود:

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ، وَإِنَّهُ لَيَسِيرٌ يَتَغَفَّرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُوتِ فِي الْبَحْرِ، وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ. (۱)

هر کسی راهی که به دانش و معرفت معارف الهیه منتهی می شود پیماید خداوند راهش را به بهشت قرار می دهد، ملائکه با خشنودی کامل بال های خود را برای نشستن طالب علم می گستراند و هر آینه هر کس در آسمان و زمین است برای طلبه علم طلب آموزش از حق می کند حتی ماهی دریا. و برتری دانشمند بر عابد برتری ماه بر سایر ستارگان در شب چهارده است. و به تحقیق که دانشمندان وارثان پیامبرانند؛ انبیا درهم و دینار باقی نگذاشتند آنچه از آنان باقی ماند علم و معرفت بود، هر کس از ایشان اخذ علم کند به حط وافر رسیده است.

ص: ۲۷۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۶۴، باب ۱، حدیث ۲؛ [۱] الکافی: ۱/۳۴، حدیث ۱. [۲]

و نیز آن حضرت فرمود:

أَرْبَعَةٌ تَلْزَمُ كُلَّ ذِي حِجْبٍ وَ عَقْلٍ مِنْ أُمَّتِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هُنَّ؟ قَالَ:

اسْتِمَاعُ الْعِلْمِ وَ حِفْظُهُ وَ نَشْرُهُ، وَ الْعَمَلُ بِهِ. (۱)

چهار چیز بر هر صاحب خرد و عقلی از امت من واجب است، گفته شد ای رسول خدا! آن چهار چیز کدام است؟ فرمود: فراگیری دانش، حفظ آن، نشرش در میان مردم و عمل به آن.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِلتَّكْبِيرِ مَاتَ جَاهِلًا، وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْقَوْلِ دُونَ الْعَمَلِ مَاتَ مُنَافِقًا، وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْمُنَاطَرَةِ مَاتَ فَاسِقًا، وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِكَثْرَةِ الْمَالِ مَاتَ زَنْدِيقًا، وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْعَمَلِ مَاتَ عَارِفًا. (۲)

هر کس علم بیاموزد تا به دیگران بزرگی بفروشد جاهل از دنیا می رود، و هر کس دنبال علم برود فقط برای گفتن ولی عمل نکند منافق می میرد و هر کس علم را برای جدال با دیگران بخواند فاسق می میرد، هر کس دانش را برای کثرت مال بخواند زندیق از جهان در می گذرد و هر کس دانش را به خاطر عمل فراگیرد عارف از دنیا می رود.

و نیز آن حضرت فرمود:

لَا يَكُونُ الْعَبِيدُ فِي السَّمَاءِ وَ لَافِي الْأَرْضِ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فَضُولًا، وَ لَا يَكُونُ فَضُولًا حَتَّى يَكُونَ مُسْلِمًا، وَ لَا يَكُونُ مُسْلِمًا حَتَّى يَسْلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ، وَ لَا يَسْلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ حَتَّى يَكُونَ عَالِمًا، وَ لَا يَكُونُ عَالِمًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا بِالْعِلْمِ، وَ لَا يَكُونُ عَامِلًا بِالْعِلْمِ حَتَّى يَكُونَ

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - کلمه الرسول الأعظم: ۸۷ - ۸۸؛ بحار الأنوار: ۱۶۲/۷۴، باب ۷، حدیث ۱۶۹؛ دعائم الاسلام: ۱/۷۹. [۱]

۲- (۲) - کلمه الرسول الأعظم: ۸۷ - ۸۸.

زَاهِدًا، وَلَا يَكُونُ زَاهِدًا حَتَّى يَكُونَ وَرِعًا وَلَا يَكُونُ وَرِعًا حَتَّى يَكُونَ مُتَوَاضِعًا وَلَا يَكُونُ مُتَوَاضِعًا حَتَّى يَكُونَ عَارِفًا بِنَفْسِهِ، وَ لَا يَكُونُ عَارِفًا بِنَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ عَاقِلًا. (۱)

عبد در آسمان و زمین مؤمن نیست مگر بسیار بخشنده باشد، بسیار بخشندگی فرع مسلمان بودن است، مسلمان بودن فرع دین است که تمام مردم از دست و زبان انسان راحت باشند و مردم از انسان راحت نیستند مگر انسان عالم و با معرفت باشد، آدمی عالم به حساب نمی آید مگر عمل کننده باشد، عمل کننده نیست مگر بی رغبت به امور حرام باشد و بی رغبت نیست مگر پاکدامن باشد و پاکدامن نیست مگر متواضع در برابر حق باشد و متواضع نیست مگر نفس خود را بشناسد و نفس شناس نیست مگر خردمند و عاقل باشد.

و نیز آن حضرت فرمود:

أَفْشُوا السَّلَامَ، وَ أَطْعِمُوا الطَّعَامَ، وَ صَلُّوا الأَرْحَامَ وَ صَلُّوا بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِالسَّلَامِ. (۲)

افشای در سلام داشته باشید، به دیگران بخورانید، صلۀ ارحام بجای آورید و به وقتی که مردم در خوابند نماز شب بگزارید تا با سلامتی وارد بهشت شوید.

و نیز آن حضرت فرمود:

إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَ لَا أُمَّةَ بَعْدِي، أَلَا - فَاغْبِدُوا رَبُّكُمْ، وَ صَلُّوا خَمْسَةَ كُفْمَ، وَ صُومُوا شَهْرَكُمْ، وَ حُجُّوا بَيْتَ رَبِّكُمْ، وَ أَدُّوا زَكَاةَ أَمْوَالِكُمْ طَيِّبَةً بِهَا

ص: ۲۷۵

۱- (۱) - كلمه الرسول الأعظم: ۱۰۸.

۲- (۲) - كلمه الرسول الأعظم: ۱۰۹.

أَنْفُسِكُمْ، و أَطِيعُوا وُلاةَ أَمْرِكُمْ تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّكُمْ. (۱)

پس از من پیامبری نیست و پس از شما امتی نمی آید، بیایید خدا را بندگی کنید، و نماز پنج گانه را بجای آورید و روزه رمضان را بگیرید و حج خانه حق را بجای آورید و زکات خود را ادا کنید در حالی که کاملاً از این عمل خشنود باشید و از والیان امرتان، ائمه طاهرين عليهم السلام پیروی کنید تا داخل بهشت پروردگارتان شوید.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً لُقْمَةً أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ سَقَاهُ شَرْبَةً مِنْ مَاءِ سِقَاةِ اللَّهِ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ، وَمَنْ كَسَاهُ ثَوْباً كَسَاهُ اللَّهُ مِنَ الْإِسْتَبْرَقِ وَالْحَرِيرِ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مَا بَقِيَ فِي ذَلِكَ الثَّوْبِ سِلْكٌ. (۲)

کسی که به مؤمنی لقمه ای بخوراند، خداوند از میوه بهشت به او می خوراند؛ و هر کس شربت آبی به مؤمنی بدهد، خداوند از رحيق مختوم به گلایش می ریزد؛ و هر کس مؤمنی را با لباسی بپوشاند خداوند از استبرق و حریر بهشت به او می پوشاند و تا نخی از آن لباس باقی است حضرت حق و ملائکه به او درود می فرستند.

و نیز آن حضرت فرمود:

خَافُوا مِنَ اللَّهِ، وَ صَلُّوا الرَّحِمَ، فَإِنَّهُمَا فِي الدُّنْيَا بَرَكَهٌ، وَ فِي الْعُقُوبِ مَغْفِرَةٌ. وَ فِي صَلَهِ الرَّحِمِ عَشْرُ خِصَالٍ: رِضَا الرَّبِّ، وَ فَرَحُ الْقُلُوبِ، وَ فَرَحُ الْمَلَائِكَةِ، وَ ثَنَاءُ النَّاسِ، وَ تَرْغِيمُ الشَّيْطَانِ وَ زِيَادَةُ الْعُمْرِ، وَ زِيَادَةُ الرِّزْقِ،

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۶/۷۹، باب ۱، حدیث ۱۱؛ [۱] الخصال: ۳۲۲/۱، حدیث ۶؛ کلمه الرسول الأعظم: ۱۰۹.
۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۳/۷۱، باب ۲۳، حدیث ۹۴؛ [۲] الأملی، شیخ طوسی: ۱۸۲، حدیث ۳۰۶؛ کلمه الرسول الأعظم: ۱۱۰.

وَفَرِحَ الْأَمْوَاتِ، وَ زِيَادَةَ الْمُرُوءِ وَ زِيَادَةَ الثَّوَابِ. (۱)

از خدا بترسید و صلۀ رحم بجا آورید که این دو در دنیا برکت و در آخرت مغفرت است. در صلۀ رحم ده خصلت وجود دارد: خشنودی پروردگار، خوشحالی دل ها، خشنودی ملائکه، تعریف مردم، خشمگینی و خواری شیطان، زیاد شدن عمر، اضافه شدن رزق، خوشحالی اموات، زیاد شدن جوانمردی و اضافه گشتن ثواب.

و نیز آن حضرت فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ لَمْ تَزَلْ قَدَمًا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيْمَ أَفْنَاهُ، وَ عَنْ شَبَابِهِ فِيْمَ أَبْلَاهُ، وَ عَمَّا اكْتَسَبَهُ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فِيْمَ أَنْفَقَهُ، وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. (۲)

چون روز قیامت شود از چهار چیز از بنده خود سؤال کنند: از عمرش در کجا خرج کرد، از جوانیش در کجا سپری نمود، از مالش از کجا آورد و کجا خرج کرد و از دوستی و عشق ما اهل بیت.

و نیز آن حضرت فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، وَ بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا، وَ أَصْلِحُوا الَّذِي بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ رَبِّكُمْ تَسْعُدُوا، وَ أَكْثِرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تَزُقُّوا، وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ تُحْصِنُوا، وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ تُنصِرُوا. إِنَّ أَكْثَرَكُمْ أَكْثَرُكُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ، وَ إِنَّ أَحْزَمَكُمْ أَحْسَنُكُمْ اسْتِعْدَادًا لَهُ. أَلَا وَ إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْعَقْلِ التَّجَافِي مِنَ دَارِ الْغُرُورِ، وَ الْإِنَابَةَ إِلَى

ص: ۲۷۷

۱- (۱) - کلمه الرسول الأعظم: ۱۱۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۲/۷۴، باب ۷، حدیث ۱۶۲؛ [۱] تحف العقول: ۵۶؛ کلمه الرسول الأعظم: ۱۱۵. [۲]

دَارِ الْخُلُودِ، وَ التَّرْوَدَ لِسُكْنَى الْقُبُورِ، وَ التَّأَهُبَ لِيَوْمِ النُّشُورِ. (۱)

ای مردم! قبل از آمدن مرگ از تمام معاصی خود بازگشته و توبه نمایید، و قبل از این که گرفتار شوید و آزادی از شما سلب شود به سوی اعمال صالحه سرعت کنید، بین خود و خدای خود را اصلاح نمایید تا همای سعادت را در آغوش بگیرید، زیاد صدقه بدهید تا روزی داده شوید، امر به معروف کنید تا از بلاهای اجتماعی مصون بمانید، نهی از منکر نمایید تا یاری داده شوید. زرنگ ترین و هوشمندترین شما کسی است که زیاد یاد مرگ کند و با احتیاطترین شما کسی است که استعداد بهتری برای مرگ داشته باشد. بدانید که چهار چیز علامت عقل است: خالی بودن دل از رابطه با سرای غرور، عشق به جهان ابدی، توشه گیری برای برزخ و آمادگی برای روز محشر.

این قسمت را با قطعه شعری از عارف بزرگ حکیم سنایی به پایان می برم:

در دل آن را که روشنایی نیست در خراباتش آشنایی نیست

در خرابات خود به هیچ سبیل موضع مردم مُرایی نیست

پسرا خیز و جام باده بیار که مرا برگ پارسایی نیست

جرعه می به جان و دل بخرم پیش کس می بدین روایی نیست

می خور و علم قیل و قال مگوی وای تو کاین سخن ملایی نیست

تو مخوانم سنایی ای غافل کین سخنها به خود نمایی نیست

(سنایی غزنوی)

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۸/۷۴، باب ۷؛ [۱] اعلام الدین: ۳۳۳؛ کلمه الرسول الأعظم: ۱۲۷. [۲]

«قَبْضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورٍ ثَوَابِهِ أَوْ مَحْذُورٍ عِقَابِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» (۱) [۷]

عَدْلًا مِنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَتَظَاهَرَتْ أَلَاؤُهُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» [۲]

تا هنگامی که به دورترین باقی مانده پایان زندگیش برسد و پیمانۀ حساب عمرش را تمام و کامل دریافت کند. او را به سوی آنچه از پاداش بسیار، یا عذاب دردناک فرا خوانده ببرد، تا به خاطر عدالتش، بدکاران را به علت کردار ناپسندشان و نیکوکاران را به سبب کار نیکشان جزا دهد.

پاک و مبارک است نام های حضرتش و پی در پی است نعمت هایش. از آنچه انجام می دهد، بازخواست نشود، ولی همگان در پیشگاهش بازخواست شوند.

جزای اعمال

خداوند مهربان از باب لطف و عنایت و عشق و محبت، انسان را در نعمت های گوناگونی چه در ظاهر و چه در باطن غرق کرده، از قبیل عقل و وجدان، نفس و فطرت، روح و قلب، نبوت و امامت، ولایت و سیادت، خلافت و هدایت، علم و درایت، جسم و جان، زمین و آسمان، دریا و صحرا، هوا و کوهسار، معادن و معالم، پوشاکی ها و خوراکی ها و آشامیدنی ها... و پس از این همه نعمت، از او قدرشناسی

ص: ۲۷۹

۱- (۱) - نجم (۵۳) : ۳۱ [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۲۳ [۲]

خواسته که هر یک را در همان جایی که دستور داده خرج کند تا به اوج سعادت دنیا و آخرت برسد، آنها که نعمت های الهی را در کنار عمر خود و اوقات پر قیمت خویش در طاعت ربّ که ادای حقوق خالق و مخلوق است مصرف کنند بدون شک در عالم بعد و جهان آخرت به نتایج مثبت برنامه های خود که رضای خدا و بهشت است می رسند و آنان که قدر نعمت ها را ندانند و آنها را در کنار اوقات خود و شب و روز خویش صرف گناه و معصیت کنند البتّه در جهان پس از مرگ به عواقب سوء این گونه زندگی برخورد می کنند و این دو نوع برخورد که در جهان دیگر در گردونه حاکمیت حضرت الله برای انسان پیش می آید عین عدل و داد حضرت اوست.

نعمت های حق

اشاره

ما انسان ها لازم است در زمینه نعمت های حقّ به چهار مسئله بسیار مهم توجه داشته باشیم:

۱ - کمال نعمت ۲ - مقدار نعمت ۳ - توجه به نعمت ۴ - تبدیل نعمت.

کمال نعمت

۱ - خداوند بزرگ در امور ظاهریّه و باطنیّه آنچه را مورد نیاز انسان بوده به طور کامل در اختیارش قرار داده و در این زمینه بدون تردید چیزی فروگذار نشده است.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ « (۱) »

ص: ۲۸۰

و نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته و برخی از مردمند که همواره بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] و بدون هیچ هدایتی و هیچ کتاب روشنی درباره خدا مجادله و ستیز می کنند.

مقدار نعمت

۲ - مقدار نعمتی که در اختیار انسان هاست به هیچ عنوان قابل شمارش و احصا نیست که نعمت های حق بیرون از حد و عدد، در گردونه حیات انسان قرار داده شده، تنها شمارش سلول های بدن را گفته اند: اگر تند شماری در هر ثانیه هزار عدد بشمارد، سیصد هزار سال به طول خواهد انجامید چه رسد به شمردن اصل نعمت ها و سلول ها و اتم ها و جرم هایی که در آنها به کار رفته است.

خداوند در قرآن مجید، در این زمینه می فرماید:

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿۱﴾

و از هر چیزی که [به سبب نیازتان به آن] از او خواستید، به شما عطا کرد. و اگر نعمت های خدا را شماره کنید، هرگز نمی توانید آنها را به شماره آورید.

مسلمانان بسیار ستمکار و ناسپاس است.

توجه به نعمت

۳ - انسان باید به تمام نعمت هایی که در اختیار دارد بیندیشد که از کیست و برای کیست و برای چیست، تا با این اندیشه صاحب نعمت را بشناسد و قدر نعمت را بداند و نعمت را بجا مصرف نماید، تا عدالت فردی و خانوادگی و اجتماعی سامان

ص: ۲۸۱

گرفته و خیمهٔ حیات طیبه بر پا شود. قرآن در این زمینه می فرماید:

اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿١﴾

نعمت های مرا که به شما عطا کردم، یاد کنید و به پیمانم [که سفارش به عبادت و ایمان به همهٔ انبیا به ویژه پیامبر اسلام است] وفا کنید تا من هم به پیمان شما [که توقع ثواب و پاداش در برابر عبادت و ایمان است] وفا کنم و [نسبت به پیمان شکنی] فقط از من بترسید.

تبدیل نعمت

۴ - گروهی هستند که بدون توجه به صاحب نعمت و خواسته های او و بدون توجه به اوقات عزیز و عمر پر قیمت، نعمت های الهی را تبدیل به گناه و فسق و فجور و کفر و زندقه می کنند، اینان مستحق حیات نکبت بار و ذلت بارند و گروهی نعمت های حق را شاکرند و سعی دارند نعمت را در جایی که حضرت حق فرموده خرج کنند، اینان از بهترین بندگان و مستحق حیات طیبه و سعادت سرمدی هستند.

دربارهٔ آنان که نعمت را تبدیل به گناه می کنند قرآن مجید می فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ ﴿٢﴾

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟

و در آیهٔ دیگر می فرماید:

ص: ۲۸۲

۱- (۱) - بقره (۲): ۴۰. [۱]

۲- (۲) - ابراهیم (۱۴): ۲۸. [۲]

وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ « (۱)

و هر کس نعمت [هدایت] خدا را پس از آن که به او رسید، تبدیل [به کفر] کند، [بداند] که یقیناً خدا سخت کیفر است.

شما به انبیای الهی و اولیای حق و ائمه طاهرين و صالحان و عابدان و عاشقان و عارفان بنگرید که گاهی مانند نوح نزدیک به هزار سال در دنیا زندگی کردند ولی ذره ای از یک نعمت را بی جا مصرف نکردند!

شما به سلیمان صاحب مقام و صاحب مال، به یوسف صاحب ملک و دارنده علم و خزانه مصر، به ابراهیم بزرگ که صاحب گوسپندان بود، به امیرالمؤمنین علیه السلام که صاحب حکومت و زراعت بود، به دیگران که صاحب علم و آبرو بودند بنگرید، ببینید نعمت را چگونه قدردانی کردند و کجا مصرف نمودند و خلق خدا در جنب آنان چه سودها بردند!!

حکایتی از استاد الهی قمشه ای

خداوند رحمت کند استاد بزرگ و عارفم مرحوم الهی قمشه ای را، می فرمودند:

تمام دواوین شعرا فدای چهار دیوان:

حافظ - سعدی - مثنوی - بابا طاهر!

و همه دیوان بابا طاهر فدای این یک رباعی:

خوشا آنان که الله یارشان بی به حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی

(بابا طاهر)

ص: ۲۸۳

و نیز آن عارف عاشق می فرمودند:

ایامی که در خراسان با بودن اساتیدی بزرگ و حکمایی سترگ و فقیهانی عظیم القدر مشغول تحصیل بودم، ناگهان دلم حال و هوای وطن و شهر و دیار کرد، در صحن مطهر حضرت رضا علیه السلام به گوش جان و گوش سر شنیدم هاتفی خواند:

خوشا آنان که الله یارشان بی توکلت علی الله کارشان بی

دلم از حال و هوای وطن با شنیدن آن آوای ملکوتی بیرون آمد و سراسر متوجه درس و بحث شد.

آری، اگر نعمت مقام و نعمت مال و نعمت علم و نعمت آبرو و خلاصه هر نعمتی در همان جایی که خداوند فرموده خرج شود، نه یک ثانیه عمر تلف می شود و نه آدمی نسبت به دیگران منبع ظلم و شرّ می شود و نه به عذاب حق مبتلا می گردد و نه از رضای حق و بهشت الهی محروم می گردد.

نصیحتی از شقیق بلخی

شقیق بلخی به هارون گفت:

حکومت، دربانی جهنم است، گفت: چگونه؟ گفت: بیت المال را در اختیار گذارده اند تا به مستمندان و فقرا و مستضعفان برسی تا بر اثر فقر دچار معصیت نشوند و مستحقّ عذاب. شمشیر و اسلحه به دست داده اند تا با دشمنان خدا بجنگی، مبادا که بر مسلمین هجوم کرده فرهنگ آنان را به نابودی بکشند و اهل جهنم شوند. تازیانه در اختیار آمده تا حدود خدا را جاری کنی محض این که جامعه دچار فساد نشود. اگر این امور را مراعات نکنی و مسلمانان دچار عذاب فردا شوند به تلافی این برنامه خود تو به جهنم خواهی رفت و به اندازه آنان که بر سرشان حاکم بودی به عذاب دچار خواهی شد!

بر هر مکلفی لازم است قرآن مجید را با تدبّر و تفکر و روایات را با توجه و تعقل

مطالعه کند ورنه از ثمرات آیات و روایات محروم مانده و چیزی از این سفره گسترده الهی نصیبش نخواهد شد. تدبّر در آیات و روایاتی که مسئله مرگ و برزخ و ملک الموت و قیامت و حساب و کتاب و ثواب و عقاب را مطرح کرده اند انسان را به اصلاح ظاهر و باطن واداشته و به کنترل عقل و نفس و قلب و چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت و پا موقّق می کند.

حقیقت مرگ

مرگ حقیقتی است که یادش، گردن جباران را می شکند و پشت کسری را می شکند و امید قیصرها را نا امید می کند.

همه از مسئله مرگ در وحشتند تا وعده حقّ برسد، آری، این وعده به طور حتم برای همه خواهد رسید و چون برسد انسان ها را از قصور به قبور می برد، از خانه های روشن و از زیر چلچراغ ها به گوشه تاریکی و از بازی با زنان و کنیزان و غلمان به مصاحبت گرم و موران، از متنعم بودن به شراب به خفتن روی تراب، از انس با انیسان به وحشت تنهایی و از رختخواب گرم و نرم به روی خاک لحد!

حضرت زین العابدین اسوه عارفان و قدوه سالکان و امام عاشقان در دعای ابو حمزه ثمالی در سحر ماه مبارک رمضان به پیشگاه حقّ عرضه می دارد:

فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالتَّسْوِيفِ وَالْأَمَالِ عُمْرِي، وَقَدْ نَزَلْتُ مَنْزِلَهُ الْآيِسِينَ مِنْ خَيْرِي، فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالاً مِنِّي إِنْ أَنَا نُقِلْتُ عَلَى مِثْلِ حَالِي إِلَى قَبْرِي لَمْ أَمْهَدُهُ لِرَقْدَتِي، وَلَمْ أَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِصَجْعَتِي. وَ مَا لِي لَا- أَبْكِي وَ لَا- أَذْرِي إِلَى مَا يَكُونُ مَصِيرِي، وَ أَرَى نَفْسِي تُخَادِعُنِي، وَ أَيَّامِي تُخَاتِلُنِي، وَقَدْ خَفَقْتُ عِنْدَ رَأْسِي أَجْنَحَهُ الْمَوْتِ، فَمَا لِي لَا أَبْكِي؟ أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي، أَبْكِي لِظُلْمِهِ قَبْرِي، أَبْكِي لِصِيقِ لَحْدِي، أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ

إِيَّاي، أُنْكِ لِيُخْرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَانًا ذَلِيلًا... (۱)

به حقیقت که عمرم را به تسویف و تباهی و آرزوهای باطل از دست دادم، اینک به جایی رسیده ام که از خوبی و اصلاح نفس خود به کلی ناامیدم، پس بگو از من بدحال تر و تبه روزگارتر کیست؟ وای بر من! اگر با چنین حالی به قبرم منتقل شوم، قبری که برای راحت خود مهیا نکرده و با عمل صالح فرش نکرده ام، چرا گریه نکنم در صورتی که نمی دانم به کجا می روم و اکنون می بینم که نفس من با من خدعه می کند و روزگار با من مکر می ورزد در حالی که عقاب مرگ بر سرم پر و بال گسترده، پس چرا نگریم! گریه می کنم برای وقت خروج روح از بدنم، گریه می کنم برای تاریکی قبرم، گریه می کنم برای تنگی لحدم، گریه می کنم برای پرسش نکیر و منکر، گریه می کنم برای وقتی که از قبر برهنه و خوار و ذلیل بیرون می آیم!!....

از سینه برون کن دل و دادار نگه دار جان را بده و لذت دیدار نگه دار

ما بنده پیریم ز ما هیچ نیاید ما را ز پی گرمی بازار نگه دار

در آب بقا غنچه دل تازه نگرده یک لحظه بر آن گوشه دستار نگه دار

تا ناله به لب درشکند زاغ و زغن را یک بلبل گستاخ به گلزار نگه دار

تاری ز سر زلف به عالم نفروشی سر رشته همین است نگه دار نگه دار

حاجت به هواداری کس نیست چمن را ای ابر مروّت طرف خار نگه دار

افسرده دمان آفت گلزار جمالند خورشید من، آینه رخسار نگه دار

بی صرفه نگویی سخن عشق شفایی این زمزمه را بر لب اظهار نگه دار

(شفایی اصفهانی)

آنان که عمر به طاعت ربّ گذرانده اند و در شوق آخرت و رسیدن به رضای محبوب و لقای حق و قرار گرفتن در بهشت زیستند، مرگ برای آنها راحت و بشارت و برای غیر اینان ذلت و ظلمت و شقاوت و بدبختی است.

مرگ نیکوکاران از نظر قرآن

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۱﴾

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند: مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخُلِي جَنَّتِي « (۲)

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خوشنودی و او هم از تو خوشنود است، باز گرد.*
پس در میان بندگانم در آی * و در بهشتم وارد شو.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ
لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ « (۳)

آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

ص: ۲۸۶

۱- (۱) - فَصَّلَتْ (۴۱) : ۳۰.

۲- (۲) - فَجَّرَ (۸۹) : ۲۷ - ۳۰. [۱]

۳- (۳) - يُونُسَ (۱۰) : ۶۲ - ۶۴. [۲]

* آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند. * آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده ها و بشارت های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ.

مرگ بدکاران از نظر قرآن

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَّحْجُورًا ﴿١﴾

روزی که آنان فرشتگان را می بینند، آن روز برای مجرمان بشارتی نیست؛ و آنان [به فرشتگان] می گویند: [از شما درخواست داریم که ما را] امان دهید [و آسیب و گزند عذاب را از ما] مانع شوید.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٢﴾

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دین داری و زندگی] در چه حالی بودید؟ می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

ص: ۲۸۸

۱- (۱) - فرقان (۲۵) : ۲۲. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۹۷. [۲]

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿١﴾

ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختی ها و شدايد مرگ اند بينی در حالی که فرشتگان دست های خود را [به سوی آنان] گشوده [و فریاد می زنند] جانتان را بیرون کنید، امروز [که روز وارد شدن به جهان دیگر است] به سبب سخنانی که به ناحق درباره خدا می گفتید واز پذیرفتن آیات او تکبر می کردید، به عذاب خوارکننده ای مجازات می شوید.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢﴾

همانان که فرشتگان جانشان را در حالی که ستمکار بر خود بوده اند، می گیرند؛ پس [در آن موقعیت] از در تسلیم در آیند [و گویند:] ما هیچ کار بدی انجام نمی دادیم. [به آنان گویند: یقیناً انجام می دادید] و مسلماً خدا به آنچه همواره انجام می دادید، داناست.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ * ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَصْحَبَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٣﴾

پس حال و وضعشان زمانی که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر صورت و پشتشان [تازیانه عذاب] می زنند، چگونه خواهد بود؟! * این عذاب برای این است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کردند و خشنودی او را خوش نداشتند در نتیجه اعمالشان را تباه و بی اثر کرد.

ص: ۲۸۹

۱- (۱) - انعام (۶) : ۹۳. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۲۸. [۲]

۳- (۳) - محمّد (۴۷) : ۲۷ - ۲۸. [۳]

به قول سعدی آن بلبل گلستان حکمت:

دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی زنهار بد مکن که نکردست عاقلی

این پنج روزه مهلت ایام آدمی آزار مردمان نکند جز مغفلی

باری نظر به خاک عزیزان رفته کن تا مجمل وجود بینی مفصلی

آن پنجه کمان کش و انگشت خوشنویس هر بندی اوفتاده به جای و مفصلی

درویش و پادشه نشیدم که کرده اند بیرون از این دو لقمه روزی تناولی

مرگ از تو دور نیست و گر هست فی المثل هر روز باز می رویش پیش منزلی

(سعدی شیرازی)

مرگ در روایات

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَوْتُ الْمَوْتُ، جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ، جَاءَ بِالرُّوحِ وَالرَّاحِ وَالْكَرَّهِ الْمُبَارَكَةَ إِلَى جَنَّةٍ عَلَيْهِ لِأَهْلِ دَارِ الْخُلُودِ، الَّذِينَ كَانَ لَهَا سَعْيُهُمْ، وَفِيهَا رَغْبَتُهُمْ. (۱)

حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا نقل می فرماید: هان ای مردم! مرگ را، مرگ را در نظر آورید! مرگ با آنچه در اوست، آمد با رُوح و راحت و یورشی

ص: ۲۹۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۶/۶، باب ۴، حدیث ۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۶۶/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱۳. [۲]

مبارک برای بردن به بهشت بلند مرتبه از برای آنان که در دنیا زیست می کردند ولی دل به آخرت داشتند و این جا را مزرعه آن جا قرار داده و نسبت به عالم خلود شوق وافر داشتند.

مردی به محضر رسول خدا آمد عرضه داشت: چرا از مرگ بدم می آید؟ حضرت فرمودند: ثروتمندی؟ عرضه داشت: آری، فرمود: از ثروت خود در راه حق بهره گرفته و چیزی پیش فرستاده ای؟ پاسخ داد: نه، فرمود: به همین خاطر است که از مرگ آزرده خاطری. (۱)

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِمَاذَا أُحْبِبْتَ لِقَاءَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَمَّا رَأَيْتُهُ قَدْ اخْتَارَ لِي دِينَ مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَأَنْبِيَائِهِ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِهَذَا لَيْسَ يَنْسَانِي ، فَأُحْبِبُّ لِقَاءَهُ. (۲)

امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش حکایت می کند: از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: به چه علت این همه به مرگ و مردن اشتیاق داری و عاشق انتقال از این عالم به آن عالمی؟ فرمود: خداوندی که دین ملائکه و انبیا و پیامبرانش را برای من انتخاب کرد به یقین مرا فراموش نمی کند، به همین خاطر مشتاق لقایش هستم.

مرگ اگر مرد است آید پیش من تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ

من ز او جانی برم بی رنگ و بو او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

(مولوی)

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - روضه الواعظین: ۴۳۰/۲؛ [۱] مشکاه الأنوار: ۳۰۴؛ کنز العمال: ۵۵۱/۱۵، حدیث ۴۲۱۳۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲۷/۶، باب ۴، حدیث ۱۱؛ [۲] الخصال: ۳۳/۱، حدیث ۱؛ التوحید: ۲۸۸، باب ۴۱، حدیث ۶.

شَيْئَانِ يَكْرَهُهُمَا ابْنُ آدَمَ: يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَالْمَوْتَ رَاحَةً لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْفِتْنَةِ، وَيَكْرَهُ قَلَّةَ الْمَالِ، وَقَلَّةَ الْمَالِ أَقْلٌ لِلْحِسَابِ. (۱)

پسر آدم از دو چیز کراهت دارد: از موت ناراحت است در حالی که مرگ راحت مؤمن از فتنه است؛ و از کمی ثروت ناله دارد که کمی ثروت، حساب آدمی را در قیامت به حداقل زمان می رساند.

راوی می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتیم: از ابوذر نقل می کنند که گفته است: سه چیز را مردم دشمن دارند ولی من عاشق آنهایم و آن مرگ و فقر و بلاست! حضرت فرمود:

آن طور که شما حساب می کنید نیست، منظور ابوذر این است که مرگ در طاعت خدا برایم محبوب تر از حیات در معصیت است، فقر در طاعت برایم بهتر از غنای در گناه است و مرض و بلا و رنج در طاعت برایم بهتر از سلامتی در طغیان است. (۲)

سُئِلَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَا الْمَوْتُ الَّذِي جَهْلُوهُ؟ فَقَالَ: أَعْظَمُ سُرُورٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، إِذْ نُقِلُوا عَنْ دَارِ النِّكَدِ إِلَى النَّعِيمِ الْأَبَدِ؛ وَأَعْظَمُ تُبُورٍ يَرُدُّ عَلَى الْكَافِرِينَ، إِذْ نُقِلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ لَا تَبِيدُ وَلَا تَنْفَدُ. (۳)

از حضرت مجتبی علیه السلام سؤال شد: مرگی که از آن بی خبرند چیست؟ فرمود:

بزرگترین خوشحالی است که به مردم مؤمن وارد می شود؛ زیرا از خانه سختی و مشقت به نعیم ابد نقل مکان می کنند و بدترین نوع هلاکت و بدبختی است که به کافران می رسد؛ زیرا از بهشت خود به آتش خاموش نشدنی و

ص: ۲۹۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۸/۶، باب ۴، حدیث ۱۳؛ [۱] الخصال: ۷۴/۱، حدیث ۱۱۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲۹/۶، حدیث ۱۹؛ [۲] الامالی، شیخ مفید: ۱۹۰، حدیث ۱۷.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۴/۶، باب ۶، حدیث ۹؛ [۳] معانی الأخبار: ۲۸۸، حدیث ۳؛ المحججه البيضاء: ۲۵۴/۸.

تمام نشدنی منتقل می گردند.

از حضرت زین العابدین علیه السلام پرسیدند: مرگ چیست؟ فرمود:

برای مؤمن چون در آوردن لباس چرک پرشپش و برداشتن حلقه های سنگین و زنجیرها از بدن و تبدیل شدن آن لباس به لباس فاخر و پاکیزه و رفتن در بوهای پاک و رسیدن به راهوارترین مرکب و مأنوس ترین منازل است.

و برای کافر همانند کندن لباس فاخر و پوشیدن لباس زبر و نقل از پیش انیس و مونس و رفتن به سوی وحشتناک ترین منازل و بدترین عذاب. (۱) موسی بن جعفر علیهما السلام وارد بر مردی شد که عرق سكرات موت بر پیشانی اش نشسته بود و دیگر جواب کسی را نمی داد، عرضه داشتند: پسر پیامبر، دوست داریم از وضع رفیقمان آگاه شویم و بدانیم حقیقت مرگ چیست؟ حضرت فرمود:

مرگ تصفیه ای است برای مؤمنان از گناهانشان و در حقیقت آخرین المی است که نصیبشان می گردد و آخرین وزری است که بر آنهاست.

و تصفیه ای است برای کفار از خوبی ها و حسناتشان و در واقع آخرین لذت یا نعمتی است که به آنان می رسد و آخرین ثواب و حسنه برای آنان است. اما این دوست شما در حال تصفیه شدن و خالص شدن است چنانکه لباس در آب از چرک پاک می شود و آماده تحقّق استعداد برای معاشرت با ما در خانه ابدی! (۲) حضرت جواد علیه السلام بر مریضی از شیعیان وارد شد که به خاطر مرگ در حال گریه و جزع بود، حضرت فرمود:

ص: ۲۹۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۵/۶، باب ۶، ذیل حدیث ۹؛ معانی الأخبار: ۲۸۹، حدیث ۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۵/۶، باب ۶ حدیث ۱۰؛ معانی الأخبار: ۲۹۰، حدیث ۶. [۲]

ای بنده خدا، از مرگی که از آن اطلاع نداری می ترسی؟ فرض کن بدنت پر از چرک و قذرات شود و بر اثر آن سرپایت را زخم آبله مانند و دمل چرکی و خونی بگیرد و خبر شوی که آب حمامی تمام این رنج ها را از بدنت می برد و بروی و از آب آن حمام استفاده کنی و سلامت کاملت را بازیابی، چقدر خوشحال می شوی! عرضه داشت: معلوم نیست، فرمود: مرگ همان حمام است که آخرین ذنوب و بقایای سیئات تو را شستشو می دهد و تو را از هر غم و رنج و همی نجات می دهد و به هر سرور و خوشحالی و انبساطی می رساند، این که گریه و جزع ندارد. آن مرد ساکت و آرام شد و با حالی خوش جان داد. [\(۱\)](#) در کتب حدیث آمده که:

ابراهیم خلیل به ملک الموت فرمود: به هنگامی که بالای سر فاجر می آیی به چه صورتی؟ امکان دارد خود را به آن صورت نشان من دهی؟ ملک الموت عرضه داشت: رخ برگردان، ابراهیم صورت برگرداند، ملک گفت: نظر کن، ابراهیم مشاهده کرد، چهره ای دید سیاه با موهای برآمده، با بوی بد، لباسی چون قیر، از دماغ و دهانش آتش بیرون می زند و دود سر به آسمان می کشد.

ابراهیم از دیدن آن صورت و هیبت غش کرد، چون به هوش آمد ملک الموت را به صورت اصلیش دید، فریاد زد: ای ملک الموت، اگر فاجر مزدی جز دیدن تو نداشته باشد برای او کافی است. و چون او را برای قبض روح مؤمن به بهترین صورت دید گفت: اگر مؤمن مزدی جز زیارت این چهره نداشته باشد برای او بس است! [\(۲\)](#)

ص: ۲۹۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۶/۶، باب ۶، حدیث ۱۳؛ معانی الأخبار: ۲۹۰، حدیث ۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۴/۱۲، باب ۳، حدیث ۲۵؛ عوالی اللالی: ۲۷۴/۱، حدیث ۱۰۰.

پس از قبض روح که منزل اول موت است نوبت منزل دوم که قبر است می رسد.

قبر در حقیقت همان برزخ انسان است، چنانکه آیات و روایات بر آن دلالت دارد و هر کس برزخش انعکاسی از اوضاع اعتقادی و اخلاقی و عملی اوست.

مؤمن در برزخ در روح و ریحان و راحت و سعادت و همنشین با ارواح طیبه و اجساد مطهره و منتعم به نعمت های الهی و کافر در رنج و مشقت و همنشین با ارواح خبیثه و اجساد شریره و معذب به عذاب الهی است.

برزخ در قرآن

« حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ » (۱)

[دشمنان حق از دشمنی خود باز نمی ایستند] تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسد، می گوید: پروردگارا! مرا [برای] جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده به دنیا [بازگردان؛ * امید است در] برابر [آنچه] از عمر، مال و ثروت در دنیا [وا گذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم.] به او می گویند: [این چنین نیست] که می گویی [بدون تردید این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ » (۲)

ص: ۲۹۵

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۹۹ - ۱۰۰. [۱]

۲- (۲) - غافر (۴۰) : ۴۶. [۲]

[عذابشان] آتش است که صبح و شام بر آن عرضه می شوند و روزی که قیامت برپا شود [ندا رسد]: [فرعونیان را در سخت ترین عذاب در آورید.

و درباره لذت نیکوکاران در برزخ می فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱﴾

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

ارواح شهدای بدر و احد

تفسیر «نورالثقلین» که از مهمترین تفاسیر شیعه است از قول حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که این آیه درباره شهدای بدر و احد نازل شده است.

«ابن مسعود از رسول خدا حکایت می کند:

خداوند به ارواح شهدای احد خطاب کرد و از آنان پرسید: چه آرزویی دارید؟ آنها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی می توانیم داشته باشیم که غرق نعمت های جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و دوباره در راه تو شهید شویم.

خداوند فرمود: فرمان من تخلف ناپذیر است و آن این است که کسی دوباره به دنیا بازنگردد، عرض کردند: حالا که چنین است تقاضای ما این است که

ص: ۲۹۶

سلام ما را به پیامبر برسانی و به بازماندگانمان، حال ما را بگویی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچ گونه نگران نباشند.

در این هنگام به وسیله آیه ذیل و آیات بعد به وضع آنها اشاره شد.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ « (۱)

[سرانجام به دست آن مشرکان شهید شد و به او] گفته شد : به بهشت در آی.

گفت: ای کاش قوم من معرفت و آگاهی داشتند * به این که پروردگارم مرا آمرزید و از کرامت یافتگان قرارم داد.

در داستان حبیب نجار که در سوره یس آیه ۲۶ و ۲۷ آمده نیز قضیه به همین صورت است، چنانکه آیه شریفه دلالت دارد.

(۲)

قبر، خانه غربت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ لِلْقَبْرِ كَلَامًا فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ: أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ، أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ، أَنَا بَيْتُ الدُّوْدِ، أَنَا الْقَبْرُ، أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ. (۳)

برای قبر هر روز کلامی است، می گوید: من خانه غربتم، من خانه وحشتم، من خانه کرمم، من قبرم، من باغی از باغ های بهشت یا حفره ای از حفره های جهنم.

خبر عظیم برزخ خبری است قرآنی و الهی و آسمانی و هیچ کس چاره ای جز عبور از آن را ندارد، چیزی که هست برزخ برای مردم مؤمن بسیار عالی و برای اهل کفر و عناد بیچاره کننده است.

ص: ۲۹۷

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۲۶ - ۲۷. [۱]

۲- (۲) - نور الثقلین: ۳۸۳/۴ - ۳۸۴، [۲] ذیل آیه ۲۶ سوره یس.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۶۷/۶، باب ۸، حدیث ۱۱۵؛ [۳] الکافی: ۲۴۲/۳، حدیث ۲. [۴]

آنچه در خوبی و بدی انسان اثر می گذارد عبارت است از عقاید و اخلاق و اعمال انسان؛ اگر عقاید، عقاید صحیح و الهی باشد و اگر اخلاق آدمی دنباله اخلاق پیامبران و ائمه طاهرین علیهم السلام قرار بگیرد و اگر اعمال و حرکات انسان بر اساس واقعیت های ملکوتیه و الهیه باشد، برزخ او رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ است، اما اگر آدمی دچار عقاید فاسده و اخلاق زشت از قبیل حرص و تهمت و شماتت باشد و حرکاتش نمونه ای از حرکات شیطان، البته برزخ او حفره ای از حفرات آتش سخت جهنم است و از آن گریزی و مفزی ندارد.

مکاشفه ای در وضع برزخ

شهید مطهری در کتاب پر قیمت «عدل الهی» از استادش مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی که فقیهی بزرگوار بود، نقل می کند:

روزی در درس «نهج البلاغه» که در اصفهان درسی کم نظیر بود در حالی که به شدت می گریست فرمود: شب گذشته در مکاشفه ای وضع برزخم را اینچنین دیدم:

پس از مرگ، مردم و خانواده ام مرا تا کنار قبر بدرقه کردند، به وقت دفن سگ سیاهی را دیدم با من وارد قبر شد، هر چه فریاد کردم کسی توجه نکرد، وقتی قبر پوشیده شد و همه رفتند در وحشت قرار گرفتم، ناگهان نوری خیره کننده قیرم را روشن کرد، بسیار خوشحال شدم، آن سگ هم به حالت فرار قبر مرا ترک کرد. از آن نور پرسیدم: کیستی که وحشتم را بردی و از برکت تو آن سگ مرا رها کرد؟ فرمود:

من حسین بن علی علیه السلام هستم تا قیامت آرام باش. آن سگ بعضی از خویها و اعمال بد بود که البته تسلطی نداشت! (۱)

وَهُوَ يُنَادِي يَا أَهْلِي يَا وَلَدِي لَا تَلْعَبَنَّ بِكُمْ الدُّنْيَا كَمَا لَعَبْتُ بِي، فَجَمَعْتُ

ص: ۲۹۸

الْمَالِ مِنْ حِلِّهِ وَغَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ خَلَفْتُهُ لِعَيْرِي، فَالْمَهْنَأُ لَهُ وَالتَّبَعَهُ عَلَيَّ، فَاحْذَرُوا مِثْلَ مَا حَلَّ بِي. (۱)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: روح متوفی پس از مرگ ندا می دهد: ای خانواده و فرزندان من، مراقب باشید دنیا شماها را به بازی نگیرد، همان طور که مرا به بازی گرفت و اغفالم کرد، اموالی از حلال و حرام جمع کردم و آن را برای وراثت گذاشتم، هم اکنون آسایش و رفاهم برای آنان است و تبعات و عوارض ناراحت کننده اش برای من، حذر کنید از وبالی که مرا دامنگیر شده است!

داستانی عبرت آموز از سلمان

سلمان فارسی از طرف حضرت مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علیه السلام فرماندار مدائن بود.

اصبغ بن نباته می گوید:

من در مدائن با سلمان بودم و بسیار به ملاقاتش می رفتم، یک روز به دیدنش رفتم در حالی که مریض بود، همان مرضی که منجر به مرگش شد، پیوسته از او عیادت می کردم، رفته رفته مرضش شدت گرفت و به مرگ خود یقین نمود، روزی متوجه من شد و گفت: ای اصبغ! با رسول خدا صلی الله علیه و آله قراری داشتیم: او به من فرموده بود موقعی که مرگت نزدیک می شود میتی با تو سخن می گوید، میل دارم بدانم آیا مرگم نزدیک شده یا نه.

اصبغ می گوید: به او گفتم: هر امری دارید بفرمایید اجرا کنم.

فرمود: هم اکنون می روی و برای من تابوتی می آوری و همان زیراندازی که به طور معمول در تابوت برای مردگان فرش می کنند در آن می گسترانی، سپس مرا با

ص: ۲۹۹

چهار نفر به قبرستان می بری!!

اصبغ اطاعت کرد، سریع از جا برخاست و از پس انجام دستور سلمان رفت، پس از ساعتی برگشت و تمام خواسته ها را اعلام کرد مهیاست. طبق دستور، سلمان را به قبرستان بردند و تابوت را به زمین گذاردند، گفت: مرا متوجه قبله کنید، رو به قبله اش نمودند، آنگاه با صدای بلند گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ عَرَصَةِ الْبَلَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مُحْتَجِّبِينَ عَنِ الدُّنْيَا!

سلام بر شما ای ساکنان وادی ابتلا! سلام بر شما ای روپوشیدگان از دنیا!

جوابی نشنید، دوباره به آنها سلام کرد و گفت: شما را به خداوند بزرگ و پیامبر کریم می خوانم که یک نفر از شما مرا پاسخ گوید، من سلمان فارسی صحابی پیامبرم و او به من فرموده بود وقتی مرگت نزدیک شود مرده ای با تو سخن می گوید، می خواهم بدانم اجلم رسیده یا نه؟

سلمان از روح مرده ای پاسخ گرفت، جواب سلامش را داد و گفت: سخنانت را می شنویم هر چه می خواهی سؤال کن.

سلمان پرسید، آیا از اهل بهشتی یا دوزخ؟ گفت: از کسانی هستم که خداوند مرا مشمول عفو و رحمت خود قرار داده و بهشتی هستم.

سلمان درباره چگونگی مرگش و همچنان از اوضاع و احوال بعد از مرگش سؤالاتی نمود و یک به یک را جواب گرفت، پس از پایان گفتگو به دستور سلمان از تابوتش بیرون آوردند و روی زمینش گذاردند، آنگاه متوجه حضرت حق شد و گفت:

ای آن که خزائن هر چیز به دست قدرت اوست و برگشت همه به سوی او و اوست که افراد را از بلا و عذاب مصون می دارد و کسی قادر نیست مانع عذاب وی شود، به تو ایمان آوردم و از پیامبرت پیروی نمودم و کتاب مقدّست را تصدیق

ص: ۳۰۰

کردم، هم اکنون وعده ای که داده ای فرا رسیده است، ای آن که خلف وعده نمی کنی، روح مرا بگیر و به رحمت ملحق فرما و در خانه فضل و کرم فرود آر، سپس شهادتین را به زبان جاری کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. (۱)

داستانی عجیب از برزخ مردگان

چند سال قبل در یکی از شهرهای ایران مرد شریف و با ایمانی زندگی می کرد.

فرزند اکبر و ارشد او همانند پدر بزرگوارش از پاکی و تقوا برخوردار بود. پدر و پسر از نظر مالی ضعیف بودند و هر دو در یک خانه متوسطی زندگی می کردند. برای آن که آبرو و احترامشان محفوظ باشد و به مردم اظهار احتیاج نکنند تا جائی که ممکن بود در مصارف مالی صرفه جویی می نمودند. از جمله موارد صرفه جویی آنها این بود که آب لوله کشی شهر را فقط برای نوشیدن و تهیه غذا مصرف می نمودند و برای شستشوی لباس، پرکردن حوض و مشروب ساختن چند درختی که در منزل داشتند از آب چاه استفاده می کردند.

روی چاه، اتاق کوچکی ساخته بودند که چاه را از فضولات خارج مصون دارد، به علاوه برای کسی که می خواهد از چاه آب بکشد سرپناه باشد تا در زمستان و تابستان او را از سرما و گرما و برف و باران محافظت نماید. این پدر و پسر برای کشیدن آب از چاه کارگر نمی آوردند و خودشان به طور تناوب این وظیفه را انجام می دادند.

روزی پدر و پسر با هم گفتگو کردند که گاهگل سقف اتاقک روی چاه تبله کرده و ممکن است ناگهان از سقف جدا شود یا در چاه بریزد یا بر سر کسی که از چاه آب می کشد فرود آید و باید آن را تعمیر کنیم و چون برای آوردن بنا و کارگر تمکن مالی نداشتند با هم قرار گذاشتند در یکی از روزهای تعطیل با کمک یکدیگر گاهگل تبله

ص: ۳۰۱

شده را از سقف جدا کنند، آنگاه گل ساخته سقف را تعمیر نمایند.

روز موعود فرا رسید، سر چاه را با تخته و گلیم پوشاندند، کاهگل ها را از سقف کردند و در صحن خانه گل ساختند، پدر به جای بنا داخل اتاقک ایستاد و پسر به جای کارگر به پدر گل می داد تا کار تعمیر سقف پایان پذیرفت. ساعت آخر روز، پدر متوجه شد که انگشترش در انگشت نیست، تصور کرد موقع شستن دست کنار حوض جا گذاشته است، آمد با دقت گشت ولی آن را نیافت. دو روز هر نقطه ای را که احتمال می داد انگشتر آن جا باشد جستجو نمود و نیافت. از گم شدن انگشتر سخت متأثر شد و از این که آن را بیابد مأیوس گردید تا مدتی با اهل خانه از گم شدن انگشتر، سخن می گفت و افسوس می خورد. پس از گذشت چندین سال از تعمیر سقف و گم شدن انگشتر آن پدر بزرگوار بر اثر سکتۀ قلبی از دنیا رفت.

پسر با ایمان گفت: مدتی از مرگ پدرم گذشته بود، شبی او را در خواب دیدم، می دانستم مرده، نزدیک من آمد، پس از سلام و علیک به من گفت: فرزندم! من به فلانی پانصد تومان بدهکارم، مرا نجات بده و از گرفتاری خلاصم کن. پسر بیدار شد، این خواب را با بی تفاوتی تلقی نمود و اقدامی نکرد. پس از چندی دوباره به خواب پسر آمد و خواستۀ خود را تکرار نمود و از پسر گله کرد که چرا به گفته ام ترتیب اثری ندادی. پسر که در عالم رؤیا می دانست پدرش مرده است به او گفت:

برای آن که مطمئن شوم این تو هستی که با من سخن می گوئی، یک علامت برای من بگو. پدر گفت: یاد داری چند سال قبل سقف اتاقک روی چاه را کاهگل کردیم پس از آن انگشترم مفقود شد و هر قدر تفحص کردیم نیافتیم؟ گفت: آری، به یاد دارم، گفت: پس از آن که آدمی می میرد بسیاری از مسائل ناشناخته و مجهول برای او روشن می شود، من بعد از مرگ فهمیدم انگشترم لای کاهگل های سقف اتاقک مانده است، چون موقع کار ماله در دست چپم بود و کاهگل را به دست راست می گرفتم، در یکی از دفعات که به من گل دادی وقتی خواستم آن را با ماله از کف

دستم جدا کنم و به سقف بزنم انگشترم با فشار لب ماله از انگشتم بیرون آمده و با گل ها، آن را به سقف زده ام و در آن موقع متوجه خارج شدن انگشتر نشده بودم، برای آن که مطمئن شوی این منم که با تو سخن می گویم هر چه زودتر کاهگل ها را از سقف جدا کن و آنها را نرم کن انگشترم را می یابی!

پسر بدون این که خواب را برای کسی بگوید صبح همان شب در اولین فرصت اقدام نمود، می گوید: روی چاه را پوشانده، کاهگل ها را از سقف جدا کردم، در حیاط منزل روی هم انباشتم، سپس آنها را نرم کرده و انگشتر را یافتم!

مبلغی که پدرم در خواب گفته بود آماده نمودم به بازار آمدم و نزد مردی که پدرم گفته بود رفتم، پس از سلام و احوال پرسى سؤال کردم، آیا شما از مرحوم پدرم طلبی دارید؟ صاحب مغازه گفت: برای چه می پرسى؟

گفتم: می خواهم بدانم، صاحب مغازه گفت: پانصد تومان طلب دارم، سؤال کردم: پدر من چگونه به شما مقروض شد؟ جواب داد: روزی به حجره من آمد و پانصد تومان از من قرض خواست، من مبلغ را به او دادم بدون آن که از وی سفته و یا لااقل یادداشتی بگیرم، رفت، طولی نکشید که بر اثر سکتة قلبی از دنیا رفت! پسر گفت: چرا برای وصول طلبت مراجعه نکردی؟ جواب داد: سندی در دست نداشتم و شایسته ندیدم مراجعه کنم؛ زیرا ممکن بود گفته ام مورد قبول واقع نشود.

پسر متوفی مبلغ را به صاحب مغازه داد و جریان امر را برای او نقل کرد! (۱)

خاطره مؤلف درباره با برزخ مردگان

این فقیر الی الله و تهیدست بی نوا، در سال ۱۳۴۵ شمسی، شب چهارشنبه ای از مسجد جمکران قم همراه با یکی از دوستانم که در محبت اهل بیت علیهم السلام آتشی شعله ور در قلب داشت نزدیک ساعت دوازده شب وارد شهر قم شدم، شهر

ص: ۳۰۳

همچون وادی خاموشان بود، رفت و آمد در آن جریان نداشت، همراه دوستم منتظر تا کسی شدیم تا به خانه ام نزدیک مدرسه آیت الله العظمی حجّت بروم.

از اتفاق یک تاکسی رسید، چهره راننده با اکثر رانندگان فرق می کرد، نور عبادت از آن قیافه ساطع بود. هر دو سوار شدیم، پرسید: مقصد کجاست؟ دوستم گفت:

قبرستان. او هم ما را به وادی السّلام قم برد و گفت: من با شبگردان وادی دوستم، صبر کنید در بزنم تا با هم وارد قبرستان شویم. در زد، شبگرد قبرستان درب را باز کرد، با تاکسی وارد قبرستان شدیم و هر یک به سر قبری خالی رفته و به تفکر و اندیشه در اوضاع خود پس از ورود به قبر پرداختیم.

در این بین، عبا به دوشی در تاریکی قبرستان از کنار ما سه نفر عبور کرد. راننده تاکسی او را شناخت، وی را صدا کرد و گفت: تو مردی الهی هستی و از ابتدای ساخته شدن این قبرستان این جا بودی، هم ناظر اموری، هم شبگرد بعضی از شب ها و هم برای بعضی از اموات از طرف بازماندگانشان جهت فاتحه و قرآن در استخدامی، اسراری از این قبرستان و اموات آن اگر نزد تو هست جهت عبرت گیری و پند آموزی برای ما بیان کن!

پاسخ داد: از این قبرستان مسائلی بسیار مهم دارم که یک بخش آن را برای شما حکایت می کنم:

روزی از شهر همدان میتی به این قبرستان آوردند. از افراد دنبال جنازه، فهمیده می شد که متوفی مردی مؤمن و با اخلاص و شخص متدین و مطیع حضرت ربّ - جلّ و علا - بوده. چون وی را دفن کردند فرزندان مرا صدا زدند و به من گفتند:

حاضری در هر بعد از ظهر پنجشنبه به عنوان شب جمعه چند سوره قرآن برای پدر ما بخوانی و این برنامه را تا زمانی معین ادامه دهی؟ و ما هم حق الزحمه تو را هر ماه که می آیم تقدیم می کنیم. پاسخ مثبت بود. چند ماه مطابق خواسته فرزندان به وقت شب جمعه کنار قبر می آمدم و برای متوفی سوره های تعیین شده را

می خواندم. یک روز پنجشنبه در منزل کارگر داشتم نرسیدم به قبرستان بروم، فردای آن روز که جمعه بود سر قبر میّت رفته و وظیفه خود را انجام دادم، ولی هفته بعد فرزندان آن مرد به قم آمدند و به من گفتند: شب جمعه پدر خود را در عالم رؤیا دیدم، از شما به خاطر خالی گذاشتن سفره اش از مائده الهی گلایه داشت، من داستان آن روز را بیان کرده و از آنان عذرخواهی کردم!

کرامت هایی از محدث قمی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی، دانشمند و محدث بزرگ که قریب پنجاه جلد کتاب بسیار مفید و خدایسندانه دارد و از اوتاد و عیاد و زهدیاد روزگار و از اولیای خداست، داستان های شگفتی در زندگی دارد، من قسمتی از این حقایق را از فرزند بزرگوارش حاج میرزا علی آقا محدث که قریب به ده سال در همسایگی او بودم شنیدم:

می فرمود: پدر بزرگوارم در نجف اشرف بر اثر کثرت عبادت و تألیف به مرض سختی دچار شد، معالجات اطبا در او مؤثر نیفتاد، یک روز در حالی که ناله می کرد به مادرم فرمود: همسر مهربانم مقداری آب در قوری با یک ظرف برای من بیاور.

قوری آب و ظرف را کنارش گذاشت، گفت: مرا بلند کنید، زیر بغل او را گرفته در بستر نشانیدم، گفت: پنجاه سال است با این انگشتان قال الله و قال الصادق و قال الباقر نوشته ام، باید این انگشتان دارای اثر معنوی باشد اگر نباشد فقط به درد قطع شدن می خورد، آنگاه انگشتان خود را روی ظرف گرفت و از قوری به روی انگشتانش آب ریخت و آن آب را نوشید، پس از چند ساعت شفای کامل یافت!

و نیز آن مرحوم می گفت:

پدرم مرحوم محدث قمی دچار چشم درد سختی شد، اطبای عراق از علاجه عاجز شدند، روزی به مادرم گفت: کتاب شریف «اصول کافی» را نزد من بیاور، مادر

کتاب را به دست پدر داد، پدر گفت: این کتاب منبع واقعیات الهیه و سراسر حکمت و هدایت و نور است و شفای هر درد، نویسنده آن مرحوم کلینی از معتبرترین افراد روزگار است، نمی شود کتاب او بی اثر باشد، کتاب را یکی دوبار به چشم خود کشید، یکی دو ساعت بعد، از آن درد چشم خلاص شد.

باز آن مرحوم نقل می کرد:

من بنا به توصیه پدرم اهل منبر و وعظ و خطابه شدم، بنا شد در مجلسی در شهر قم ده شب منبر بروم، قمیون از منبرم هم به خاطر زیبایی و شیوایی کلام و هم محض این که فرزند محدث قمی هستم از من استقبال شایانی کردند. شبی حدیثی را مورد بحث قرار دادم، آقای از علما به نام حاج شیخ مهدی پایین شهری از وسط مجلس فریاد زد: آقای میرزا علی محدث، این حدیث کجاست؟ گفتم: جای آن را نمی دانم در چه کتابی است، من این حدیث را از زبان بزرگان دین شنیده ام، فریاد زد: دیگر از شنیده ها روی منبر مگو، سعی کن احادیث را در متون اسلامی ببینی سپس نقل کنی.

عمل او به من بسیار سنگین آمد، برایم خیلی تلخ بود، دنباله منبر را به دلسردی و کسالت طی کرده و با تصمیم براین که از برنامه ام دست بردارم به خانه آمدم. نیمه شب در عالم رؤیا به محضر مبارک پدرم رسیدم، با تبسم و انبساط به من گفت:

فرزندم از تصمیمی که گرفته ای صرف نظر کن؛ زیرا تبلیغ عملی بسیار مهم و امری فوق العاده پر ارزش است، این کاری است که بر عهده انبیای الهی بود؛ در ضمن حدیثی که مورد اشکال آقای شیخ مهدی پایین شهری بود در فلان کتاب حدیث در صفحه چند است، فردا شب دوباره حدیث را بخوان و به مدرک آن اشاره کن تا ایراد شیخ برطرف گردد!

حاج میرزا علی آقا می فرمودند:

وقتی پدرم مرحوم محدث قمی در کنار مرقد حضرت مولی الموحّدین، امام

عارفان، اسوه مشتاقان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفت، همراه با علمای نجف و جمعیت بسیار زیادی آن مرد محترم را در کنار استادش حاج میرزا حسین نوری به خاک سپرده و به منزل برگشتیم، تا نیمه شب رفت و آمد ادامه داشت، پس از آن برای استراحت به بستر رفته لحظاتی نگذشته بود که درعالم خواب پدر را با انبساطی عجیب زیارت کردم، عرضه داشتم: پدرجان در چه حالی هستید؟ فرمود:

از لحظه ای که وارد برزخ شدم تا الآن سه بار به محضر مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام مشرف شده و مهمان آن جناب شدم!

به قول حکیم شفای اصفهانی:

گزیده ام ز کتاب جهان مقاله عشق سبق سبق گذرانیده ام مقاله عشق

به سخت جانی من چون نبود نازکشی زمانه برد مرا تا کند حواله عشق

منم که ملک محبت مسلم است مرا به مهر داغ رسانیده ام قبالة عشق

گل بهشت به سر چون زخم که یکرنگیست میان گوشه دستار ما و لاله عشق

به آب خضر شفای نظر به ناز کنم همیشه دیده و دل سیرم از نواله عشق

(شفای اصفهانی)

دیدار آقا سید جمال الدین گلپایگانی با برزخ و برزخیان

آن جناب می فرمودند:

یک روز هوا گرم بود، برای فاتحه اهل قبور به وادی السیلام نجف رفتم، برای فرار از گرما به زیر طاقی که بر سر قبری زده بودند نشستم، عمامه را برداشته و عبا را کنار زدم که قدری استراحت کنم، در این حال دیدم جماعتی از مردگان با لباس های پاره و مندرس و وضعی بسیار کثیف به سوی من آمدند و از من طلب شفاعت کردند که وضع ما بد است، تو از خدا بخواه ما را عفو کند! من به آنان پرخاش کردم و گفتم: هر چه در دنیا به شما گفتند گوش نکردید و حالا که کار از کار گذشته طلب عفو

ص: ۳۰۷

می کنید؟ بروید ای مستکبران!

ایشان فرمودند: این مردگان شیوخی بودند از عرب که در دنیا مستکبران زندگی می نمودند و قبورشان در اطراف همان قبری بود که من بر روی آن نشسته بودم. (۱) پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

دو ملک اسود رو و ازرق چشم در قبر بر بالین میت حاضر می شوند، به یکی گفته می شود منکر و دیگری نکیر، به صاحب قبر می گویند: درباره رسول خدا چه نظری داری؟ اگر میت مؤمن باشد می گویند: پیامبر عبد خدا و رسول اوست، من به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر شهادت می دهم. دو ملک می گویند: می دانستیم جواب تو همین است. سپس برزخ او را هفتاد ذرع در هفتاد ذرع وسعت می دهند و آن محل را چون روز روشن به نور حق می نمایند، سپس به او می گویند: بخواب، خواب راحت. می گویند: بگذارید بروم و به اهلم، وضع خود را خبر دهم، می گویند: نه، بخواب، همانند خواب عروس که بیدار نشود مگر به واسطه عزیزترین فردش. می خوابد تا خداوند او را وارد قیامت کند.

اما اگر میت اهل نفاق باشد و با دین و ایمان سروکارش نبوده، وقتی درباره پیامبر می پرسند می گویند: نمی دانم، چیزهایی از مردم شنیدم و همان شنیده ها را می گفتم. می گویند: جوابت را می دانستیم. سپس به خانه برزخی می گویند:

بر او تنگ شو، چنان تنگ می شود که جانبی به جانب دیگر نزدیک می گردد؛ به طور دائمی به آن عذاب برزخی دچار است تا وارد محشر شود! (۲)

ص: ۳۰۸

۱- (۱) - معاد شناسی: ۱۴۲/۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۷۶/۶، باب ۸؛ المحججه البيضاء: ۳۰۹/۸.

پس از پایان زمان برزخ نوبت به قیامت می رسد، قیامتی که در آن نیکوکاران و بدکاران به جزای اعمال خود برخورد می کنند و آن صحنه به فرموده قرآن مجید با نَفْحَةُ صُورٍ آغاز می گردد:

وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ « (۱)

و در صور دمیده می شود، پس هر که در آسمان ها و زمین است می میرد، مگر کسی را که خدا بخواهد، آنگاه بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگاه همه آنان بر پای ایستاده [مات و مبهوت به هر سو] می نگرند [که سرانجام کارشان چه خواهد شد!]

فَإِذَا نُفِّخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ * فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ « (۲)

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند؛ * پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین [و با ارزش] است، همانانند که رستگارند. و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک [و بی ارزش] است، همانانند که سرمایه وجودشان را از دست داده و در دوزخ جاودانه اند .

وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا

ص: ۳۰۹

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۶۸. [۱]

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳) : ۱۰۱ - ۱۰۳. [۲]

مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ « (۱)

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند. * می گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این واقعیتی است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفته بودند!!

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ « (۲)

پس زمانی که در صور دمیده شود، * آن روز، روز بسیار سختی است، * بر کافران آسان نیست.

چون نفخه صور دمیده شود تمام مردگان زنده گشته و نیک و بد به محضر حضرت ربّ الأرباب شتافته و برای رسیدن به جزای عمل نیک و بد محشور می شوند.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَنْحَضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا « (۳)

پس به پروردگارت سوگند، آنان را [که بدون دلیل و از روی جهل و نادانی منکر زنده شدن مردگانند] با شیاطین محشور می کنیم، سپس آنان را در حالی که به زانو درآمده اند، گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد.

ص: ۳۱۰

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۵۱ - ۵۲. [۱]

۲- (۲) - مدثر (۷۴) : ۸ - ۱۰. [۲]

۳- (۳) - مریم (۱۹) : ۶۸. [۳]

قیامت روز عجیبی است، روزی است که اولین و آخرین در آن جمعند، روزی است که به تمام پرونده ها بدون این که به کسی ذره ای ظلم کنند رسیدگی می شود، روزی است که باید هر انسانی به جزای اعمالش برسد، روزی است که باید از صراط عبور کرد، روزی است که پایانش برای اهل ایمان، بهشت و برای اهل فسق و فجور، جهنم است. برای آن روز به تناسب عقاید و اخلاق و اعمال مردم اسامی عجیبی است که مرحوم فیض کاشانی در «المحججه البیضاء» (۱) به آن اسامی اشاره کرده و از همه درخواست نموده با دلی پاک به معانی آن اسامی دقت کنند و وضع خود را با آن اسامی سنجیده به سوی تبتّه و بیدار دلی حرکت نمایند. اینک آن اسمایی که در هر اسمی از آن سزای و در هر وصفی معنایی است، برای شناختن اسرار و معانی آن حریص باش تا هدایت یابی و به دریافت نور قلب نایل آیی:

یوم القیامه، یوم الحسره، یوم التدامه، یوم المحاسبه، یوم المسألّه، یوم المسابقه، یوم المناقشه، یوم المنافسه، یوم الزلزله، یوم الذمیدمه، یوم الصاعقه، یوم الوقعه، یوم القارعه، یوم الزاجفه، یوم الرادفه، یوم الغاشیه، یوم الداهیه، یوم الأزفه، یوم الحاقه، یوم الطامه، یوم الصاخه، یوم الطلاق، یوم الفراق، یوم المساق، یوم القصاص، یوم التناد، یوم الحساب، یوم المآب، یوم العذاب، یوم الفرار، یوم القرار، یوم اللقاء، یوم البقاء، یوم القضاء، یوم الجزاء، یوم البلاء، یوم البكاء، یوم الحشر، یوم الوعيد، یوم العرض، یوم الوزن، یوم الحق، یوم الحكم، یوم الفصل، یوم الجمع، یوم البعث، یوم الفتح، یوم الخزی، یوم عظیم، یوم عقیم، یوم عسیر، یوم الدین، یوم الیقین، یوم النشور، یوم المصیر، یوم النفخه، یوم الصیحه، یوم الرّجفه، یوم الرّجه، یوم الرّجره، یوم السیّکره، یوم الفزع، یوم الجزع، یوم المُنتهی، یوم المأوی، یوم المیقات، یوم المعاد، یوم المرصاد، یوم القلق، یوم العرق، یوم الافتقار، یوم الإنکدار، یوم الانتشار، یوم الانشقاق، یوم الوقوف، یوم الخروج، یوم الخلود، یوم الوعيد، یوم التّغابن، یوم عبوس، یوم معلوم، یوم موعود، یوم مشهود، یوم لاریب فيه، یوم تُبلی السرائر، یوم لا تُجزی نفس لِنفس شیئاً، یوم تشخص فيه الأبصار، یوم لا یغنی مولی عن مولی

ص: ۳۱۱

شيئاً، يوم لا تملك نفس لنفس شيئاً، يوم يُدْعَوْنَ إلى نارِ جهنمِ دعاً، يوم يُسْحَبُونَ في النارِ على وجوههم، يوم تُقَلَّبُ وجوههم في النارِ، يوم لا يجرى والد عن ولده شيئاً، يوم يفرُّ المرءُ من أخيه، يوم لا ينطقون و لا يُؤذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ، يوم لا مردَّ له من الله، يوم هم بارزون، يوم هم على النارِ يُفْتَنُونَ، يوم لا ينفع مالٌ ولا بنون، يوم لا ينفع الظالمينَ معذرتُهم و لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ، يوم تُرَدُّ فيه المعاذيرُ، يوم تخشع فيه الأبصارُ وتسكنُ الأصواتُ، و يُقَالُ فيه الإلتفاتُ، و تُبْرَزُ الخَفِيَّاتُ وَتَظْهَرُ الخَطِيئَاتُ وَالْخَبَائِثُ، يوم يساقُ العبادُ و معَهُمُ الأشهادُ، وَيَشِيبُ الصَّغِيرُ، وَيَسِيكُ الكَبِيرُ، فَيَوْمَئِذٍ وُضِعَتِ المَوَازِينُ، و نُشِرَتِ الدَّوَابِينُ، و بُرِّزَتِ الجَحِيمُ، وَاغْلَى بِالجحيمِ، و زَفَرَتِ النَّارُ، و يَسَسُ الكَفَارُ، و سُيِّعَتِ النَّيرانُ، و تَغْيِرَتِ الأَلْوَانُ، و خَرَسَ اللِّسَانُ وَنَطَقَتُ جَوَارِحُ الإنسانِ، ف يا أَيُّهَا الإنسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الكَرِيمِ! (١)

در چنین روزی با این همه اسما و صفات که نمایشگر حقیقت این روز است با هر کس مطابق اعمال و عقاید و اخلاقی که در دنیا داشته و با خود به آخرت برده، معامله می شود، اگر خیر باشد جزایش بهشت و رضای حق است، اگر شر است جزایش سخط و عذاب جهنم است. اکنون لازم است به پاره ای از جزای اعمال نیکو و اخلاق حسنه و عقاید صحیحه و نیز پاره ای از جزای اخلاق سیئه و اعمال فاسده و عقاید باطله در آن روز اشاره شود:

اعمال نجات بخش در قیامت

توحید الهی

اشاره

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۱۲

قیمت بهشت «لا إله إلا الله» است.

آن کس که به حقیقت لا-إله إلا-الله می گوید قیمت راستی این گفتار و اظهارش بهشت است، چرا که لا-إله إلا-الله نفی حکومت طاغوت، شیطان، هوای نفس، غرایز و شهوات باطل در زندگی است. لا إله إلا الله، نماز، روزه، حج، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و تولی و تبری است، گوینده ای که ملتزم به لوازم لا-إله إلا-الله است البته ثمن گفتارش بهشت است، به همین خاطر در روایت دیگر نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا لَوْلَهُ شَيْءٌ يُعَدُّهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنَّهُ لَا يُعَدُّهُ شَيْءٌ؛ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِنَّهُ لَا يُعَدُّهَا شَيْءٌ؛ وَ دَمَعَةٌ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَهَا مِثْقَالٌ، فَإِنْ سَأَلْتَ عَلَى وَجْهِهِ لَمْ يَرْهَقَهُ قَتْرٌ وَلَا ذِلَّةٌ بَعْدَهَا أَبَدًا. (۲)

هر چیزی در جهان همتا و نظیری دارد مگر سه چیز:

اول: ذات مقدس احدیت.

دوم: لا اله الا الله که آن را هموزن نیست (البته گفتار با عمل، مَنْ ثَقُلَتْ موازینته).

سوم: اشکی که از خوف خدا به چشم آید که هموزن ندارد و اگر بر چهره بریزد آن چهره را خواری و ناراحتی نخواهد بود.

قرآن، نبوت، امامت، ایمان به انبیا، اعتقاد به ملائکه، اعمال صالحه، اخلاق

ص: ۳۱۳

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۶۴/۵، باب ۳۶، حدیث ۶۰۹۷؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۱۰/۷، باب ۴۴، حدیث ۹۱۳۳.

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۲۲۵/۱۵، باب ۱۵، حدیث ۳۰۳۳۸. [۴]

حسنه، عقاید حقه، همه و همه از لوازم لا-إله إلا الله و از شؤون حضرت الله است، گفتاری که گوینده اش ملتزم به لوازم گفتار است ثمنی چون بهشت دارد، ورنه شمر و عمر سعد و معاویه و یزید و خولی و سنان هم به زبان لا إله إلا الله می گفتند!

در مسئله التزام به لوازم توحید است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. (۱)

بهترین عبادت گفتن لا إله إلا الله است.

در قسمتی از یک روایت مفصل، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم فرمود:

ای گروه مردم! هر کس با اقرار به توحید و کلمه لا اله الا الله مخلصانه بدون آن که چیزی به آن مخلوط کند خدا راملاقات نماید اهل بهشت است. امام علی بن ابی طالب علیه السلام بپا خاست و عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، چگونه این کلمه را مخلصانه بگویند و چیزی به آن مخلوط نکنند، برای ما بیان کن تا حد آن را بشناسیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، برای دنیا خواهی و حرص بر جمع آوری مال و خشنود بودن به امور مادی و گناه و معصیت و بردگی و بندگی و پول این کلمه را نگویند. و متأسفانه مردمی چنین اند که:

گفتارشان گفتار نیکان ولی کردارشان کردار ستمگران و تبهکاران است؛ با زبان، شهادت به توحید می دهند اما هر فسق و فجوری را مرتکب می شوند؛ پس هر کس خدای عزّ و جلّ را دیدار کند و در او این خصلت ها نبوده و قولش لا إله إلا الله باشد بهشت برای اوست، هر گاه دنیا را بگیرد و آخرت را ترک کند، اهل دوزخ است! (۲) آری، اعتقاد و عمل باید با گفتار هماهنگ باشد ورنه آن گفتار پیشیزی ارزش معنوی ندارد؛ باید گفت و سر خود را از پی گفتار روانه کرد. آری، این گفتن گفتن

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۴؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۲۱/۵، باب ۲۳، حدیث ۵۹۸۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۰/۷۳، باب ۶۷، حدیث ۳۰؛ ثواب الأعمال: ۲۸۱. [۳]

است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَإِخْلَاصُهُ بِهَا أَنْ يَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. (۱)

هر کس با اخلاص لا اله الا الله گوید داخل بهشت می شود و اخلاص در آن به این است که شهادت به وحدانیت حق، او را از معاصی بازدارد.

امام رضا علیه السلام در سفر نیشابور در حدیث مشهور سلسله الذهب از قول پدرانش از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ، از قول حضرت حق عزوجل فرمود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَى: بِشُرُوطِهَا، وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا. (۲)

لا اله الا الله دژ و حصار من است، پس هر کس در این دژ وارد شود از عذاب من ایمن است. هنگامی که مرکب حرکت کرد به آواز بلند فرمود: با شروط آن و من خود یکی از شروط آن می باشم.

یعنی اقرار به امامت من و این که رهبر مفترض الطاعه من هستم، نه حاکمان بنی عباس؛ لا- إله إلا- الله در جنب ولایت ما صحیح است نه در جنب حکومت بنی عباس که در آن جا کلمه حق است ولی از آن اراده باطل می شود!

به قول عارف بزرگ سیف فرغانی:

چون هر چه غیر اوست به دل ترک آن کنی بر فرق جان تو نهد از حب خویش تاج

ص: ۳۱۵

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۵؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۵۶/۱۵، باب ۲۳، حدیث ۲۰۴۳۸. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۶؛ [۳] بحار الأنوار: ۷/۳، باب ۱، حدیث ۱۶. [۴]

در نصرت خرد که هوا دشمن وی است با نفس خود جدل کن و با طبع خود لجاج

گر در مَصاف آن دو مخالف شوی شهید بیمار به دَم چو مسیحا کنی علاج

چون نفس تند گشت به سختیش رام کن سردی دهد طیب چو گرمی کند مزاج

با او موافقت مکن اندر خلاف عقل محتاج نیست شب که سیاهش کنی به زاج (۱)

(سیف فرغانی)

شرط قبولی توحید

در حدیثی بسیار مهم، ابوسعید خدری می گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و تنی چند از یارانش از جمله حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام گرد او بودند، حضرت فرمود: هر کس لا إله إلا الله گوید وارد بهشت می شود، پس دو تن از یاران گفتند: ما می گوئیم: لا إله إلا الله، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

همانا لا إله إلا الله از این شخص - اشاره به حضرت مولا - و شیعیان قبول می شود، باز آن دو تن تکرار کرده گفتند: ما نیز می گوئیم، پیامبر دست بر سر علی گذارد آنگاه به آن دو نفر گفت: علامت پیروی از او این است که: بیعت او را نشکنید و در مسند و مقام او نشینید، سخنش را تکذیب نکنید. (۲) شاعر گران مایه میرزا غفار طارمی متخلص به غفار، در وصف حضرت مولا گوید:

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - زاج: نوعی سنگ معدنی که چون آب به آن رسد سیاه می شود.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۴/۲۳، باب ۴، حدیث ۲۵؛ بشاره المصطفی: ۲۶۸.

ای به وجودت شده اثبات من کرده تجلی بر مرآت من

غیر تو کی می شود آیات من مانع فیض است حجابات من

طول سفر بُعد مقامات من

نیست مرا غیر تو در دین ضرور گر چه دهد روضه رضوان و حور

هشت بهشتی و غلام و قصور ای که تویی بر همه عالم عبور

بر تو امید است حسابات من

حبّ تو روز ازل شد سرشت صادر اول سر لوحه نوشت

هر که در این مزرعه حبّ تو کشت یوم ملاقات نشد قبح و زشت

مطلق اعضای علامات من

مظهر حقّی و صفات رحیم منجی نوحی تو ز بحر عظیم

نار خلیل است چو طور کلیم چونکه قدیمی و به اشیاء علیم

سرّ حقیقی است مجازات من

بر در تو جمله شاهان مقیم ناطقه در وصف تو گشته بکیم (۱)

یک نفسم ده که شوم من کلیم ای که تویی بر دل غفار علیم

ملجاً دین مرجع آیات من

(غفار طارمی)

عمل کم، ثواب بسیار

مفضل بن عمر کوفی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ضَمِنَ لِلْمُؤْمِنِ ضِمَانًا، قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: ضَمِنَ لَهُ إِنْ هُوَ أَقْرَأَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِ مُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ، وَ لِ عَلِيِّ بِالْإِمَامَةِ، وَ أَدَى مَا أَفْتَرَضَ

۱- (۱) - بکیم: گنگ و کرو و کور و لال مادر زاد.

اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَنْ يُسَيِّكُنَّهُ فِي جَوَارِهِ، وَلَمْ يَحْتَجِبْ عَنْهُ. قَالَ: قُلْتُ: فَهَذِهِ وَاللَّهِ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا يُشَبِّهُهَا كَرَامَةُ الْآدَمِيِّينَ! قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِعْمَلُوا قَلِيلًا تَنْعَمُوا كَثِيرًا. (۱)

خداوند متعال برای مؤمن تعهّد فرموده امری را، مفضل می گوید: عرض کردم؟ کدام است؟ فرمود: خداوند تعهّد کرده برای مؤمن در صورتی که اقرار به پروردگاری او و نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله و رهبری و ولایت علی علیه السلام نماید و واجبات الهی را به جای آورد او را در جوار خود - یعنی مقام قربش ساکن گرداند و مانع از وصول او بدین مقام نگردد. مفضل گوید: عرض کردم: به خدا سوگند این بخشش و احترامی است که مانندش برای آدمیان نیست، سپس حضرت فرمود: عمل کمی بجای آرید و لذت فراوان ببرید!!

پاداش وضو

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ تَوَضَّأَ وَتَمَنَّدَلَ كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، وَمَنْ تَوَضَّأَ وَلَمْ يَتَمَنَّدَلَ حَتَّى تَجِفَّ وَضُوءُهُ كُتِبَتْ لَهُ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً. (۲)

هر کس وضو بگیرد و وضویش را با دستمال خشک کند برایش یک حسنه است و هر کس وضویش را با دستمال خشک ننماید تا آب وضو خودش خشک شود برایش سی حسنه است.

و نیز فرمود:

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۱۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۳/۳، باب ۱، حدیث ۶. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۱۶؛ [۳] بحار الأنوار: ۳۳۰/۷۷، باب ۶، حدیث ۴. [۴]

مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ بَاتَ وَفِرَاشُهُ كَمَسْجِدِهِ. (۱)

هر کس وضو بگیرد سپس در رختخواب خود برود، بخسبد در حالی که بستر او مانند مسجد او خواهد بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ، وَ أَحْسَنَ صِيْلَاتَهُ، وَ أَدَّى زَكَاهَ مَالِهِ وَ كَفَّ غَضَبَهُ، وَ سَجَنَ لِسَانَهُ، وَ اسْتَغْفَرَ لِدَنْبِهِ، وَ أَدَّى النَّصِيْحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ، فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقَائِقَ الْإِيْمَانِ، وَ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ مَفْتُوحَةً لَهُ. (۲)

هر کس وضوی خود را شاداب و کامل به جای آورد، نماز خویش را نیکو بخواند، وزکات مالش را پردازد و خشم خود را فرو نشاند و زبانش را از گناهان مربوط به زبان ببندد و برای گناه خود با توبه طلب آمرزش کند و نسبت به اهل بیت پیامبر خویش خیرخواه باشد، البته تمام حقایق ایمان در او کامل شده و درهای بهشت به روی او باز است.

نعمت جوانی

امام صادق علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْجَبَ الْجَنَّةَ لِشَابِّ كَانَ يُكْتَبُ النَّظَرُ فِي الْمِرْآةِ فَيُكْتَبُ حَمْدُ اللَّهِ عَلَى ذَلِكَ. (۳)

خداوند واجب می نماید بهشت را بر آن جوانی که در آینه زیاد نگاه کند و در

ص: ۳۱۹

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۱۸؛ [۱]مفتاح الفلاح: ۲۱۲؛ [۲] كشف اللثام: ۱۲۱.

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۶؛ [۳]بحار الأنوار: ۲۱۸/۷۹، باب ۱، حدیث ۳۵. [۴]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۲۵؛ [۵]وسائل الشیعه: ۱۷۳/۷، باب ۲۱، حدیث ۹۰۳۸. [۶]

هر مرتبه حمد الهی را برای نعمت جوانی به جای آورد.

مسجد رفتن

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ مَشَى إِلَى الْمَسْجِدِ لَمْ يَضَعْ رِجْلَهُ عَلَى رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا سَبَّحَتْ لَهُ الْأَرْضُ إِلَى الْأَرْضِينَ السَّابِعَةِ. (۱)

هر کس به سوی مسجد روان شود، قدم به هیچ تر و خشکی نمی گذارد مگر آن که از آن جا تا زمین هفتم برای او پروردگار را تسبیح کنند.

توضیح: از آن جا که به فرموده قرآن، همه موجودات تسبیح خوان حنند و شعور توحید در ذات آنان است، قدمی که در راه حق برداشته شود آن قدر با ارزش است که بر روی هر چیزی واقع شود، از آن نقطه تا طبقه هفتم زمین از روی بهجت و سرور تسبیح خدا گفته شود و ثواب آن به نفع رونده به مسجد است.

مواظبت بر اوقات نماز

ابان بن تغلب می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

يَا ابَانُ، هَذِهِ الصَّلَاةُ الْحَمْسُ الْمَفْرُوضَاتُ مَنْ أَقَامَهُنَّ وَحَافَظَ عَلَى مَوَاقِيْتِهِنَّ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ عِنْدَهُ عَهْدٌ يُدْخِلُهُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَ مَنْ لَمْ يُصَلِّهِنَّ بِمَوَاقِيْتِهِنَّ فَذَلِكُ إِلَيْهِ، إِنْ شَاءَ عَفَرَ لَهُ، وَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ (۲).

ای ابان! این نمازهای پنج گانه را هر کس بپا دارد و مراقب وقت آن باشد، پروردگار را ملاقات کند در حالی که قراردادی و سندی با خداوند دارد که او را داخل بهشت گرداند، ولی اگر مواظب اوقات آن نشد چنین سندی ندارد،

ص: ۳۲۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳/۸۱، باب ۸، حدیث ۹۱؛ [۱] مکارم الأخلاق: ۲۹۷. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۸؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۷/۸۰، باب ۶، حدیث ۲۸. [۴]

چنانکه پروردگار بخواهد او را می بخشد و اگر بخواهد عذاب و توبیخ کند!

روشن کردن مسجد

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ اشْرَجَ فِي مَسْجِدٍ مِنَ مَسَاجِدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سِرَاجًا لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ وَحَمَلُهُ الْعَرْشِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا دَامَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ ضَوْءٌ مِنَ السِّرَاجِ. (۱)

هر کس در مسجدی از مسجدهای خدا چراغی روشن کند، همواره حاملان عرش الهی و فرشتگان از برای او طلب آمرزش کنند تا روشنی آن چراغ باقی است.

ثواب اذان

امام باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ أَذَّنَ سَبْعَ سِنِينَ مُحْتَسِبًا، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا ذَنْبَ لَهُ. (۲)

هر کس هفت سال برای خدا اذان بگوید در روز رستاخیز بدون گناه وارد محشر می شود.

ثواب سجده شکر

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَجَدَ لِلَّهِ سَجْدَةً لِشُكْرِ نِعْمَةٍ فِي غَيْرِ صَلَاةٍ، كَتَبَ اللَّهُ بِهَا عَشْرَ

ص: ۳۲۱

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۹؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۵/۸۱، باب ۸، حدیث ۹۴. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۳۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۴۶/۸۱، باب ۱۳، حدیث ۴۰. [۴]

حَسَنَاتٍ، وَ مَحَا عَنَّهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ، وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ فِي الْجَنَانِ. (۱)

هر مؤمنی در غیر حال نماز سجده شکر جهت نعمتی بجا آورد خداوند به آن خاطر ده حسنه برای او بنویسد و ده گناه از نامه عملش پاک کند و ده درجه برای او در بهشت بالا برد.

ثواب نماز گزار

امام صادق علیه السلام فرمود:

لِلْمُصَلِّي ثَلَاثُ خِصَالٍ: إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ يَتَنَاثَرُ عَلَيْهِ الْبُرُّ مِنْ أَعْنَانِ السَّمَاءِ إِلَى مَفْرَقِ رَأْسِهِ، وَ تَحْفُّ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ إِلَى أَعْنَانِ السَّمَاءِ، وَ مَلَكٌ يُنَادِي: أَيُّهَا الْمُصَلِّي لَوْ تَعَلَّمُ مَنْ تُنَاجِي مَا انْفَتَلَتْ. (۲)

برای نماز گزار سه فائده است:

۱ - هرگاه به نماز ایستد، از بالای فضا تا فرق سر او نیکویی ها ریزش دارد.

۲ - فرشتگان از زیر پا تا بالای آسمان بر او احاطه دارند.

۳ - فرشته ای به او ندا می دهد: ای نماز گزار! اگر بدانی با که مناجات می کنی هیچ گاه التفاتی و توجهی به سوی دیگری نخواهی کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَتَى الْجَمَاعَةَ إِيمَانًا وَ احْتِسَابًا اسْتَأْنَفَ الْعَمَلَ. (۳)

هر کس در نماز جماعت با ایمان و به خاطر آمرزیده شدن تمام گناهیانی که بین خود و خدا داشته، شرکت کند، عمل از سر گیرد. [کنایه از آمرزش همه

ص: ۳۲۲

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۳۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۰۱/۸۳، باب ۴۴، حدیث ۱۲. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۳؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۱۵/۷۹، باب ۱، حدیث ۳۰. [۴]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۳۷. [۵]

اصبغ بن نباته می گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

اهل زمین چون به تبهکاری و نافرمانی پروردگار آلوده شوند، خداوند بر آن شود که آنها را روی استحقاقشان عقوبت فرماید، ولی چون نظر کند به سالخوردگان که در عین ضعف به سوی نماز گام برمی دارند و کودکان که مشغول یادگیری قرآنند، آنان را مورد عفو قرار داده عذابشان را به تأخیر اندازد. (۱) سعدی چه نیکو می سراید:

هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر که من از دست تو فردا بروم جای دگر
بامدادان که برون می نهم از منزل پای حسن عهدم نگذارد که نهم پای دگر
هر کسی را سر چیزی و تمنای کسی است ما به غیر از تو نداریم تمنای دگر
زان که هرگز به صفای تو در آینه وهم متصور نشود صورت و بالای دگر
وامقی بود که دیوانه عذرائی بود منم امروز و تویی وامق (۲) و عذرای دگر
وقت آنست که صحرا گل و سنبل گیرد خلق بیرون شده هر قوم به صحرای دگر
بامدادان به تماشای چمن بیرون آی تا فراق از تو نماند به تماشای دگر
هر صباحی غمی از دور زمان پیش آید گویم این نیز نهم بر سر غمهای دگر
باز گویم نه که دوران حیات این همه نیست سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر
(سعدی شیرازی)

ص: ۳۲۳

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۸؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۸۰/۶، باب ۷، حدیث ۷۶۷۵؛ بحار الأنوار: ۱۴/۸۱، باب ۸، حدیث ۹۳.

۲- (۲) - وامق: محبوب، دوست.

ثواب زکات

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت لحظات آخر عمرش فرمود:

اللَّهُ اللَّهُ فِي الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا تُطْفِئُ غَضَبَ رَبِّكُمْ. (۱)

خدا را خدا را، در امر زکات رعایت کنید که موجب خاموشی غضب پروردگار است.

ثواب حج

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ حَجَّ يُرِيدُ بِهِ اللَّهَ وَلَا يُرِيدُ بِهِ رِبَاءً وَلَا سُمْعَةً، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الْبُتَّةَ. (۲)

هر کس محض رضای خدا حج بجا بیاورد و قصد ریا یا به گوش مردم رساندن نداشته باشد، مسلماً خداوند او را می آمرزد.

ثواب روزه

امام صادق علیه السلام فرمود:

نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةً، وَصَمْتُهُ تَسْبِيحٌ، وَعَمَلُهُ مُتَقَبَّلٌ، وَدُعَاؤُهُ مُسْتَجَابٌ. (۳)

خواب روزه دار در ماه رمضان عبادت، سکوتش تسبیح خدا، عملش مورد قبول در گاه الهی و دعای او مستجاب است.

ص: ۳۲۴

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۴۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۷/۹۳، باب ۱، ذیل حدیث ۵۷. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۴۶؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۴/۹۶، باب ۲، حدیث ۱۰۱. [۴]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۵۱؛ [۵] بحار الأنوار: ۲۵۳/۹۳، باب ۳۰، حدیث ۲۱. [۶]

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام از حضرت سجّاد علیه السلام روایت می کند:

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ، بَوَّأَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا. وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ مَبُورًا صِدْقٍ. وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أَذَى فِينَا فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ مِنْ مَضَاضِهِ مَا أُوذِيَ فِينَا، صَيَّرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى، وَآمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَخَطِهِ وَالنَّارِ. (۱)

هر مؤمنی که چشمش برای کشته شدن امام حسین علیه السلام اشک بریزد تا بر گونه اش روان گردد، خداوند او را در بهشت در غرفه‌ای ما جای دهد که روزگاری دراز در آن ساکن باشد، هر مؤمنی که از دیده اش اشک بریزد تا بر رخسارش جاری شود برای رنج و آزاری که از جانب دشمن در این دنیا به ما رسیده است خداوند عالم او را در بهشت در مکانی صالح و شایسته مسکن دهد و هر مؤمنی که در دوستی با ما در راه پیروی ما رنجی بدو رسد و چشمش گریان گردد تا بررویش بریزد به خاطر زحمت و رنجی که در راه اطاعت و دوستی ما به او رسیده، خداوند رنج و ناراحتی قیامتش را بگرداند و او را از خشم و عذاب خود ایمنی دهد.

نواب حفظ و عمل به قرآن

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۳۲۵

۱- (۱) - نواب الأعمال: ۸۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۸۱/۴۴، باب ۳۴، حدیث ۱۳. [۲]

الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ وَالْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ. (۱)

حافظ قرآن و عمل کننده به آن همدم و همنشین فرشتگان شایسته حق است.

ثواب توبه

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند: خداوند بزرگ به پیامبرش داود وحی فرستاد که:

يَا دَاوُدُ إِنَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ رَجَعَ وَ تَابَ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ وَ اسْتَيْحَى مِنِّي عِنْدَ ذِكْرِهِ، غَفَرْتُ لَهُ وَ أَنْسَيْتُهُ الْحَفْظَةَ؛ وَ أَبَدَلْتُهُ الْحَسَنَةَ وَ لَا ابَالِي، وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. (۲)

ای داود! هرگاه از بنده مؤمن من گناهی سرزند و سپس از آن دست کشیده توبه کند و چون یاد آن گناه کند از من شرمنده شود، من او را بیامرزم و از یاد فرشتگان محافظش ببرم و به نیکی و ثواب بدل کنم و پروا ننمایم که من مهربان ترین مهربانانم.

ثواب معلّم

امام باقر علیه السلام فرمود:

مُعَلِّمُ الْخَيْرِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ دَوَابُّ الْأَرْضِ وَ حَيْتَانُ الْبُحُورِ وَ كُلُّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ سَمَائِهِ. (۳)

برای آموزگاری که خوبی به مردم بیاموزد و راه خیر و صلاح زندگی را

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۱۰۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۷۶/۶، باب ۵، حدیث ۷۶۶۷؛ [۲] الأملی، شیخ صدوق: ۵۹، حدیث ۶. [۳]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۷۴/۱۶، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۱۷؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۸/۶، باب ۲۰، حدیث ۳۰. [۵]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۱۳۱؛ [۶] بحار الأنوار: ۱۷/۲، باب ۸، حدیث ۴۰. [۷]

نشان دهد، همه جنبندگان روی زمین و ماهیان دریا و هر کوچک و بزرگ و ریز و درشتی در زمین و آسمان خدا برای او طلب آموزش می کنند!

مجالست با مؤمن

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفٌ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۱)

همدمی و همنشینی با مردم متدین و خدانشناس شرف و بزرگی دنیا و آخرت

اشاره

است.

حمایت از ایتام و ضعفا

امام باقر علیه السلام فرمود:

أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: مَنْ آوَى الْيَتِيمَ، وَرَحِمَ الضَّعِيفَ، وَأَشْفَقَ عَلَى الْوَالِدِيَّةِ، وَرَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ. (۲)

چهار خصلت است در هر کس باشد خداوند برای او خانه ای در بهشت بنا کند:

۱ - پناه دادن به یتیم ۲ - مهربانی با ضعیف ۳ - نیکویی به پدر و مادر ۴ - مهربانی و نرم خویی با زیردست.

حفظ آبروی مردم

ابوحمزۀ ثمالی می گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرمود:

مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ

ص: ۳۲۷

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۱۳۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۱/۱۹۹، باب ۴، حدیث ۲. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۱۳۳؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۰/۷۲، باب ۳۳، حدیث ۱۵. [۴]

كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ أَقَالَهُ اللَّهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

هر کس از تعرّض به عرض و آبروی مردم خویشتن داری کند خداوند عذاب قیامت را از وی دور سازد و هر کس عصبانیت و خشم خود را درباره مردم فرونشاند خداوند در قیامت گناهایش را ببخشد.

ورود به بهشت بدون حساب

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثَةٌ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَ تَاجِرٌ صَادِقٌ، وَ شَيْخٌ أَفْنَى عُمُرِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ. (۲)

خداوند سه گروه را بدون حساب به بهشت ببرد: رهبر عدالت پیشه، تاجر راستگو، پیرمردی که عمر خود را در طاعت خدا بسر برده است.

سیر کردن مؤمن

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَشْبَعَ جُوعَهُ مُؤْمِنٍ وَضَعَ اللَّهُ لَهُ مَائِدَةً فِي الْجَنَّةِ يَصْدُرُ عَنْهَا الثَّقَلَانِ جَمِيعًا. (۳)

هر کس مؤمن گرسنه ای را سیر کند خداوند برای او در بهشت سفره ای ترتیب دهد که همه جن و انس از سر آن سیر برخیزند!

ص: ۳۲۸

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۱۳۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۵۴/۷۲، باب ۴۲، حدیث ۱۶. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۱۳۳؛ [۳] بحار الأنوار: ۹۸/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۳۲. [۴]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۱۳۷؛ [۵] بحار الأنوار: ۳۸۵/۷۱، باب ۲۳، حدیث ۱۰۳. [۶]

ثواب قرض دادن و صدقه

امام صادق علیه السلام فرمود:

ما مِنْ مُسْلِمٍ أَقْرَضَ مُسْلِمًا قَرْضًا يُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا اخْتَسَبَ لَهُ أَجْرَهَا بِحَسَابِ الصَّدَقَةِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِ. (۱)

هر مسلمانی محض خاطر خدا به مسلمان دیگر قرض الحسنه بدهد، خداوند هر روز ثواب صدقه دادن به حساب او ثبت کند تا زمانی که مالش از سوی بدهکار برگردد.

امام صادق علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ. (۲)

تمام عرصه محشر در قیامت همچون آتش است، به غیر از سایبان مؤمن که آتش نیست به علت این که صدقه او در دنیا سایبان او در قیامت است.

در هر صورت آیات قرآن و روایات و اخبار، ثواب و اجر و مزد هر عمل نیکی را چه کم چه زیاد، چه در نهان چه در آشکار بیان کرده که با مراجعه به آن می توان بر تمام زوایای این مسئله آگاه شد.

اعمال زیان بخش در قیامت

اشاره

اما عقوبت مجرمان: گذشته از آیات قرآن که در دسترس همگان، است روایات عجیبی در این باب وارد شده که به گوشه ای از آن روایات لازم است اشاره شود:

ص: ۳۲۹

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۱۳۸؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۳۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۶. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۱۴۰؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۲۴/۹۳، باب ۱۴، حدیث ۳۶. [۴]

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالْغَفْلَةَ، فَإِنَّهُ مَنْ غَفَلَ فَإِنَّمَا يَغْفُلُ عَلَى نَفْسِهِ، إِيَّاكُمْ وَالتَّهَؤُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنَّهُ مَنْ تَهَؤُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَهَانَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

شما را از غفلت و بی توجهی به حقایق زنهار می دهم که هر کس غفلت ورزد به ضرر خویش اقدام کرده؛ و شما را از سبک شمردن دستور الهی بر حذر می دارم که هر کس دستور خدا را سبک بشمارد خداوند او را در قیامت خوار و بی مقدار سازد.

ملعون الهی

امام کاظم علیه السلام فرمود:

مَلْعُونٌ مِّنْ أَتْهَمَ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مِّنْ غَشَّ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مَّنْ لَمْ يَنْصَحْ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مِّنْ اغْتَابَ أَخَاهُ. (۲)

تهمت زننده، غش کننده و کسی که خیر خواه مردم نیست و غیبت کننده، هر چهار گروه از رحمت خدا بدورند.

انکار امامت

حسین بن علا می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

ص: ۳۳۰

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۰۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۲۷/۶۹، باب ۱۱۲، حدیث ۳؛ [۲] المحاسن: ۹۶/۱، حدیث ۵۸. [۳]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۳۳/۷۵، باب ۲۵، ذیل حدیث ۹؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۱۲۲/۹، باب ۱۳۲، حدیث ۱۰۴۲۵. [۵]

لَوْجَحَدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمِيعَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَعَدَّيَهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا وَ أَدْخَلَهُمُ النَّارَ. (۱)

اگر همه اهل زمین امامت و رهبری و واجب اطاعه بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کنند و از اطاعتش سر باز زنند خداوند همه را عذاب خواهد کرد و به دوزخشان خواهد فرستاد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ ادَّعى الإمامة و لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا فَهُوَ كَافِرٌ. (۲)

هر کس مدعی امامت و پیشوائی و رهبری مسلمانان شود و در حقیقت لایق این مقام نباشد، کافر است.

مجازات در دنیا

امام باقر علیه السلام از نوشته امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند:

ثَلَاثُ خَصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتَّى يَرَى و بِالْهَنْ: الْبُعْى، وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ، و الْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا. (۳)

سه خصلت است که دارندگان آن نمیرند تا مجازات و وبال آن را در دنیا ببینند: ستمکاری، قطع رحم، قسم دروغی که به آن با خداوند بزرگ مبارزه شود.

ص: ۳۳۱

-
- ۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۰۹؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۳۴/۶۹، باب ۱۰۱، حدیث ۱۱؛ [۲] المحاسن: ۸۹/۱، باب ۱۵، حدیث ۳۶. [۳]
- ۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۳۱۴؛ [۴] بحار الأنوار: ۱۱۲/۲۵، باب ۳، حدیث ۷؛ [۵] مستدرک الوسائل: ۲۹/۱۱، باب ۸، حدیث ۱۲۳۵۴. [۶]
- ۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۲۲۰؛ [۷] بحار الأنوار: ۱۷۴/۷۵، باب ۲۲، حدیث ۲۳؛ [۸] الخصال: ۱۲۴/۱، حدیث ۱۱۹.

مکر و فریب مردم

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مکرّر می فرمود:

الْمَكْرُ وَالْخَدِيعَةُ فِي النَّارِ. (۱)

نیرنگ به مردم و فریب دادن آنان دو گناهی است که کننده اش در آتش دوزخ است!

حرام بودن ورود به بهشت

امام علی علیه السلام فرمود:

تَحْرُمُ الْجَنَّةُ عَلَى ثَلَاثَةٍ: النَّمَامِ، وَالْقِتَالِ، وَ عَلَى مُدْمِنِ الْخَمْرِ. (۲)

بهشت بر سه کس حرام است: سخن چین، خون ریز، شراب خوار.

تعصّب نابجا

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ تَعَصَّبَ عَصَبَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَصَابِهِ مِنَ النَّارِ. (۳)

هر کس نابجا تعصّب ورزد خداوند پیشانی بندی از آتش بر سر او بندد.

محروم از نظر رحمت

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۳۳۲

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۷۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۸۵/۷۲، باب ۷۲، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۲۴۱/۱۲، باب ۱۳۷، حدیث ۱۶۱۹۹.

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۷۰؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۷۶/۱۰۱، حدیث ۳۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۹۱/۷۰، باب ۱۳۳، حدیث ۱۸؛ [۳] الکافی: ۳۱۸/۲، حدیث ۴. [۴]

ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ: ثَانِي عِطْفِهِ، وَمُسْبِلُ إِزَارِهِ خِيَلَاءَ، وَالْمُنْفِقُ سِلْعَتُهُ بِالْإِيمَانِ، إِنَّ الْكِبْرِيَاءَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (١)

سه کس را خداوند عزوجل نظر رحمت نیفکند: آن که بزرگی بفروشد، آن که از تکبر دامن روی زمین کشد، آن که با سوگند دروغ متاع خویش را رواج دهد. سپس فرمود: به راستی که بزرگ منشی مخصوص پروردگار عالمیان است.

کبر

امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ. (٢)

در قلب هر کس ذره ای از کبر باشد وارد بهشت نمی شود.

کاهش روزی

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَيُّمَا نَاشٍ نَسَأَ فِي قَوْمِهِ ثُمَّ لَمْ يُؤَدِّبْ عَلَى مَعْصِيَتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوَّلُ مَا يُعَاقِبُهُمْ فِيهِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَرْزَاقِهِمْ. (٣)

هر جوان نورسی که در میان قومی پرورش یابد و آنان وی را در گناهی که از او سرزند مجازات و توبیخ و تأدیب نکنند، خداوند عزوجل نخستین عقوبتی که بر آنان روا دارد آن است که روزی آنها را کاهش دهد.

ص: ۳۳۳

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۲۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۹۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۳۳؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۲۷۱/۱۳، باب ۲۰، حدیث ۱۵۳۲۸. [۳]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۲۱؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۱۵/۷۰، باب ۱۳۰، حدیث ۶. [۵]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۲۲۳؛ [۶] بحار الأنوار: ۷۸/۹۷، باب ۱، حدیث ۳۲. [۷]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَهُوَ ضَاحِكٌ دَخَلَ النَّارَ وَهُوَ بَاكٍ. (۱)

هر کس مرتکب گناهی شود و خندان باشد، در حال گریه به دوزخ رود.

شهادت دروغ

امام صادق علیه السلام فرمود:

شَاهِدُ الزُّورِ لَا تَزُولُ قَدَمَاهُ حَتَّى تَجِبَ لَهُ النَّارُ. (۲)

کسی که شهادت دروغ بدهد، از آن مکان گام برنداشته جهنم بر او لازم و حتم گردد.

قسم دروغ

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ فَقَدْ بَارَزَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ. (۳)

هر کس برای اثبات یا نفی حقی قسم یاد کند و بداند که دروغ می گوید، گویی به مبارزه با خداوند بزرگ برخاسته است.

ص: ۳۳۴

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۲۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۵۶/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۶۸؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۳۸/۱۵، باب ۴۸، حدیث ۲۰۶۸۳. [۳]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۲۵؛ [۴] مجموعه ورام: ۲۶۷/۲؛ [۵] الأمالی، شیخ صدوق: ۴۸۲، حدیث ۲. [۶]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۲۲۶؛ [۷] بحار الأنوار: ۳۱۱/۱۰۱، باب ۱، حدیث ۲۸؛ [۸] وسائل الشیعه: ۲۰۳/۲۳، حدیث ۲۹۳۷۰. [۹]

عَنْ عَبَادِ بْنِ كَثِيرِ النَّوَّائِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكَبَائِرِ قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ أُوْعِدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ. (۱)

عباد بن کثیر نَوَّاء می گوید: از امام باقر پرسیدم: کبایر کدامند؟ حضرت فرمود:

آن اعمالی که خداوند بر ارتکاب آنها وعده آتش داده است.

پرداخت حقوق الهی

امام باقر علیه السلام فرمود:

خداوند عزیز در قیامت مردمی را از گورها برمی انگیزاند در حالی که دست هایشان به گردن گره خورده به نحوی که توانایی برداشتن اندک چیزی ندارند اگر چه به اندازه انگشتی باشد و به همراه آنان فرشتگانی باشند که آنها را سخت سرزنش و توبیخ کنند و گویند: اینان کسانی هستند که از مال بسیاری که حضرت حق در اختیار آنها نهاده بود حق خدا را نپرداختند. (۲)

افطار روزه

حمّاد رازی می گوید: حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ خَرَجَ رُوحُ الْإِيمَانِ مِنْهُ. (۳)

ص: ۳۳۵

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۳۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۱۷/۱۵، باب ۴۵، حدیث ۲۰۶۲۴؛ [۲] بحار الأنوار: ۱۳/۷۶، باب ۶۸، حدیث ۱۵. [۳]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۳۴؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۱/۹۳، باب ۱، حدیث ۴۹؛ [۵] وسائل الشیعه: ۴۴/۹، باب ۶، حدیث ۱۱۴۸۲. [۶]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۲۳۶؛ [۷] بحار الأنوار: ۳۷۲/۹۳، باب ۴۶، حدیث ۵۹؛ [۸] مستدرک الوسائل: ۴۰۲/۷، باب ۲، حدیث ۸۵۲۹. [۹]

هر کس یک روز از ماه رمضان را بدون عذر شرعی روزه نگیرد، روح ایمان از او جدا می شود!

برخورد با مؤمن

مُعَلَّى بن خُنَيْس می گوید: حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مَنِّي مَنْ أَذَلَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ، وَلِيَأْمَنَ غَضَبِي مَنْ أَكْرَمَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ. (۱)

خداوند سبحان فرموده: هر کس بنده مؤمن مرا پست شمارد یا او را خوار و ذلیل گرداند خود را آماده مبارزه با من نموده (یا به من اعلان جنگ داده است) و آن که بنده مؤمن را تجلیل و احترام نمایند از غضب و خشم من در امان است.

تهمت و افترا

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً مِمَّا لَيْسَ فِيهِمَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي طِينِهِ خَبَالٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا طِينُهُ خَبَالٍ؟ قَالَ: صَدِيدٌ يَخْرُجُ مِنْ فُرُوجِ الْمُؤْمِسَاتِ. (۲)

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۳۸؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۴۵/۷۲، باب ۵۶، حدیث ۱۲؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۶۹/۱۲، باب ۱۴۷، حدیث ۱۶۲۷۸. [۳]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۴۰؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۴۴/۷۲، باب ۶۶؛ حدیث ۵؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۸۷/۱۲، باب ۱۵۳، حدیث ۱۶۳۲۲. [۶]

هر کس به مرد مؤمن یا به زن مؤمنه ای افترا ببندد و آنان را به چیزی که در آنها نیست تهمت زند، خداوند او را روز قیامت در طینت خبال برانگیزد و نگهدارد تا از عهده آنچه گفته بیرون آید. راوی می گوید: گفتم: طینت خبال چیست؟ فرمود: چرکابی که از عورت زنان بدکاره بیرون می آید.

ویرانی زندگی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَرْبَعَةٌ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا وَاحِدَةً مِنْهُنَّ إِلَّا خَرِبَ وَلَمْ يُعْمَرْ بِالْبِرِّ كَه: الْخِيَانَةُ، وَالسَّرِقَةُ، وَشُرْبُ الْخَمْرِ، وَالزُّنَا. (۱)

چهار چیز است که یکی از آنها داخل زندگی کسی نشد مگر آن که آن را ویران ساخت و برکت را از آن جا دور کرد: خیانت، دزدی، باده نوشی، زنا.

کیفر بت پرست

امام صادق علیه السلام فرمود:

مُدْمِنُ الزِّنَا وَالسَّرْقِ وَالشُّرْبِ كَعَابِدِ وَثَنٍ. (۲)

کسی که کارش به طور مکرر زنا یا دزدی یا میگساری است کیفرش همچون کیفر بت پرست است.

فروتنی در برابر ستمکار

امام صادق علیه السلام فرمود:

دین خود را با ورع و تقوا و بی نیازی به خدا از همه، به صرف نظر کردن

ص: ۳۳۷

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۴۲؛ [۱] عوالی اللآلی: ۳۶۳/۱، حدیث ۴۷. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۴۴؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۴۰/۷۶، باب ۸۶، حدیث ۴۷. [۴]

درخواست حاجت از شاه و سلطان حفظ کنید و بدانید هر مؤمنی که برای قدرتمندی یا مخالف دینی به طمع مال، فروتنی کند خداوند او را گمنام گرداند و بر این کار بر او خشم گیرد و او را واگذار به همان شخص نماید و چنانچه به سبب فروتنی در برابر ستمکار، مالی به دست آورد خداوند برکت را از آن مال می برد و اگر چیزی از آن را به مصرف حج یا عمره یا آزاد کردن بنده برساند، پاداش نخواهد داد. (۱)

خیانت

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا تَرَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا لَمْ يَخَاوُنُوا، وَأَدُّوا الْأَمَانَةَ، وَآتَوْا الزَّكَاةَ؛ وَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ ابْتَلُوا بِالْقَحْطِ وَالسَّنِينِ. (۲)

کار ائمت من همواره به خیر و خوبی و صلاح است تا وقتی که به یکدیگر خیانت نکنند و امانت را به صاحبش برسانند و زکات مال خود را بدهند و هرگاه این دستورها را به کار نبستند گرفتار به قحطی و خشکسالی خواهند شد.

آسیابی در جهنم

امام صادق علیه السلام به نقل از امام علی علیه السلام فرمود:

همانا در جهنم آسیابی است که خرد می کند، بعد فرمود: آیا نمی پرسید چه چیز را خرد می کند؟ پرسیدند: یا امیرالمؤمنین چه چیز را خرد می کند؟ فرمود:

ص: ۳۳۸

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۴۶، [۱] وسائل الشیعه: ۱۴۶/۱۱، باب ۵۲، حدیث ۱۴۴۸۴؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۷۱/۷۲، باب ۸۲، حدیث ۱۵. [۳]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۵۱؛ [۴] بحار الأنوار: ۱۷۲/۷۲، باب ۵۸، حدیث ۱۰. [۵]

علمای فاجر، قاریان فاسق، زمامداران ستمکار، وزیران خیانتکار و کدخدایان دروغزن را. همانا در دوزخ شهری است که آن را حصینه می گویند، آیا نمی پرسید در آن چیست؟ پرسیدند: چیست؟ فرمود: دستهایی که با رهبری مصلح و امامی بر حق پیمان بست ولی آن پیمان را شکست. (۱)

گناه بدعت

امام صادق علیه السلام فرمود:

كُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ. (۲)

هر حرف و مکتب من درآوردی، بدعت و گمراهی است و هر گمراهی راهش به سوی آتش است.

کم کاری

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَضَيَّعَهُمُ ضَيَّعَهُ اللَّهُ تَعَالَى. (۳)

هر کس متولی کاری از امور مسلمانان شود و وظیفه خود را صحیح و درست انجام ندهد و صاحب حق را به حقش نرساند، خداوند وی را از رحمتش بی نصیب گرداند.

اعوان ظالمان

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۳۹

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۵۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۳۸/۷۲، باب ۸۱، حدیث ۱۴.

۲- (۲) - الکافی: ۵۶/۱، باب البدع والرأی، حدیث ۸؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۷۲/۱۶، باب ۴۰، حدیث ۲۱۵۴۷. [۳]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۲۶۰؛ [۴] عوالی اللآلی: ۳۶۶/۱، حدیث ۶۱. [۵]

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيُّنَ الظَّالِمَةِ وَأَعْوَانُهُمْ وَمَنْ لاقَ لَهُمْ دَوَاءَهُ أَوْ رَبَطَ لَهُمْ كَيْسًا أَوْ مَدَّ لَهُمْ مَدَّةَ قَلَمٍ، فَأَحْشَرُوهُمْ مَعَهُمْ.

(۱)

چون روز قیامت شود منادی حقّ ندا دهد: کجایند بیدادگران و اعوانشان و آنان که برای آنها ليقه به دوات گذاشتند، یا سرکسیه و جوالی را برای آنها ریسمان بستند، یا قلمی را اصلاح نمودند، پس همهٔ اعوان را با خود ظالمان قرار دهید.

عقاب زنا

امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل فرمود که:

لِلزَّانِي سِتُّ خِصَالٍ: ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا، ثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ. أَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَيُذْهِبُ بُنُورَ الْوَجْهِ، وَيُورِثُ الْفَقْرَ، وَيُعَجِّلُ الْفَنَاءَ. وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَسَخَطُ الرَّبِّ، وَ سُوءُ الْحِسَابِ، وَ الْخُلُودُ فِي النَّارِ. (۲)

زناکار را شش عقوبت و وبال است: سه در دنیا و سه در آخرت. اما آنچه در دنیاست: رفتن نور چهره، فقر، پیش افتادن مرگ. و اما آنچه در آخرت است:

خشم حق، سوء محاسبه، خلود در آتش.

این بود اجر و مزد نیکوکاران و عقاب بدکاران که حضرت سجاد علیه السلام در جملات مورد بحث به آن اشاره فرموده اند و من به اندازهٔ لازم به تفصیل و توضیح آن با کمک حضرت محبوب اقدام کردم.

حکیم سنائی در زمینهٔ عمر و دنیا و حساب و کتاب و توحید چه نیکو سروده است:

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۶۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۷۲/۷۲، باب ۸۲، حدیث ۱۷. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۶۲؛ [۳] الکافی: ۵/۴۱، باب الزّانی، حدیث ۳؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۲/۷۶، باب ۶۹، حدیث ۱۷. [۵]

مسلمانان سرای عمر در گیتی دو در دارد که خاص و عام و نیک و بد بدین هر دو گذر دارد

دو در دارد حیات و مرگ کاندر اول و آخر یکی قفل از قضا دارد یکی بند از قدر دارد

چو هنگام بقا باشد قضا این قفل بگشاید چو هنگام فنا آید قدر این بند بردارد

اجل در بند تو دائم تو در بند امل آری اجل کار دگر دارد امل کار دگر دارد

هر آن عالم که در دنیا به این معنی بیندیشد جهان را پر خطر بیند روان را پر خطر دارد

هر آن کس کو گرفتار است اندر منزل دنیا نه درمان اجل دارد نه سامان حذر دارد

طمع در سیم و زر چندین مکن گر دین و دل خواهی که دین و دل تبه کرد آن که دل در سیم و زر دارد

چه نوشی شربت نوشین و آخر ضربت هجران همه رنجت هبا (۱) گردد همه کارت هدر دارد

سنایی را مسلم شد که گوید زهد پر معنا نداند قیمت نظمش هر آن کو گوش کر دارد

(سنایی غزنوی)

ص: ۳۴۱

[«۸» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَوْلَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ الْمُتَتَابِعَهُ وَأَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَطَاهِرَهُ لَتَصَيَّرُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَتَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ «۹» وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حُدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا « (۱)]

سپاس مخصوص خداست که اگر بندگانش را از شناختِ سپاس گزاریش بر آنچه که از عطایای پیاپیش که محض امتحان کردنشان به آنان عنایت فرمود و نعمت های پیوسته ای که بر آنان کامل کرد، به چاه محرومیت می انداخت، در عطایا و نعمت هایش، دخل و تصرف می کردند و او را سپاس نمی گزاردند و روزیش را به فراوانی خرج می کردند و به شکر عنایاتش بر نمی خاستند. اگر چنین بودند، از حدود انسانیت بیرون می رفتند و به مرز حیوانیت می رسیدند.

در نتیجه به این صورت بودند که در کتاب محکمش وصف کرده: «آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه آنان گمراه ترند!».

مقام حمد و ابزار آن

از جملات عالی و پرارزش این فراز از دعا استفاده می شود که حفظ حدود

ص: ۳۴۲

انسانیت به شناخت نعمت‌ها و مُنعم نعمت‌ها و شکر و حمد در برابر نعمت‌هاست که هر کس در طریق معرفت منعم و نعمت و حمد و سپاس با مهیا بودن تمام وسایل کار از جانب حق قدم نگذارد، از مدار انسانیت خارج شده به چاه حیوانیت و بدتر از آن در خواهد افتاد!

ابزار شناخت منعم و نعمت عبارت است از: عقل، فطرت، وجدان، نبوت، امامت و قرآن. و ابزار حمد و سپاس عبارت است از: اعضا و جوارح که این ابزار به انسان ارزشی مافوق ارزش‌ها می‌دهد و وی را از بسیاری از موجودات و در نهایت از تمام عالم و عالمیان برتر می‌نماید.

چه بدبخت و تهیدست اند آن مردمی که جز خور و خواب و شهوت کاری ندارند و کاری نکردند! چه پرشقاوت و ظلوم و جهول اند آنان که در مقام شناخت منعم و نعمت و در مرحله‌ی ادای سپاس و شکر برنیامدند؛ اینان کوردلان و پست فطرتانی هستند که به فرموده‌ی قرآن مجید: از حیوانات هم بدترند که حیوانات در عین نداشتن عقل و خرد و فطرت و وجدان برای هر هدفی که آفریده شده اند به سوی آن هدف روانند و هریک کاری یا کارهایی که در این گردونه با عظمت برعهده دارند به خوبی انجام می‌دهند، ولی برخی از انسان‌ها از ابزار شناخت و عمل جدا شده و به کارهایی دست می‌زنند که حیوانات را از آن کارها عار و ننگ است.

و چه خوشبخت و پرقیمت اند آنان که از عقل و فطرت و وجدان و نبوت و امامت و قرآن نیرو گرفته و پس از آراسته شدن به شناخت، در مقام ادای شکر و سپاس برآیند که اینان از ملائکه برتر و از تمام موجودات افضل‌اند.

علم و معرفت الهی

در این قسمت، شما را به چند روایت عالی و معتبر، در باب معرفت و شناخت، توجه داده، سپس به مقام والای اهل معرفت و انسانیت اشاره کرده، آنگاه به

توضیح و تشریح جملات دعا می پردازم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

جُلُوسُ سَاعَةٍ عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قِيَامِ أَلْفٍ لَيْلَةٍ يُصَلِّي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَلْفَ رَكَعَةٍ، وَأَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَلْفِ غَزْوَةٍ، وَ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ كُلِّهِ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ، وَ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ صَامَ نَهَارُهَا، وَ قَامَ لَيْلُهَا. (۱)

نزد خداوند نشستن یک ساعت در مجلس علم و معرفت از قیام هزار شب که در هر شب هزار رکعت نماز خوانده شده بهتر است. قرار گرفتن در مجلس علم به اندازه یک ساعت در پیشگاه خداوند از هزار غزوه و جنگ محبوب تر است و نیز از دوازده هزار مرتبه ختم قرآن و نماز و روزه یک سال.

و نیز فرمود:

وَمَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ لِيَلْتَمِسَ أَبَاً مِنَ الْعِلْمِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ تَوَابَ نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ ثَوَابَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ، وَ أَعْطَاهُ بِكُلِّ حَرْفٍ يَسْتَمِعُ أَوْ يَكْتُبُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ.

وَ طَالِبِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ أَحَبُّ النَّبِيِّنَ، وَ لَا يُحِبُّ الْعِلْمَ إِلَّا السَّعِيدُ، وَ طُوبَى لِطَالِبِ الْعِلْمِ.

وَ النَّظَرُ فِي وَجْهِ الْعَالِمِ خَيْرٌ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ، وَ مَنْ أَحَبَّ الْعِلْمَ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَ يُضَيِّعُ وَيُمْسِي فِي رِضَى اللَّهِ، وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكُوْثَرِ وَيَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهِ الْجَنَّةِ، وَ لَا يَأْكُلُ الدُّوْدَ جَسَدَهُ، وَ يَكُونُ فِي الْجَنَّةِ رَفِيقٌ خَضِرٌ. (۲)

ص: ۳۴۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۳/۱، باب ۴، حدیث ۲۱؛ [۱] جامع الأخبار: ۳۷؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۳۹۶/۵، باب ۴۲، حدیث ۶۱۷۶. [۳]

۲- (۲) - جامع الأخبار: ۳۷؛ [۴] بحار الأنوار: ۱۷۸/۱، باب ۱، حدیث ۶۰، [۵] با کمی اختلاف.

کسی که برای فرا گرفتن بابی از ابواب علم از خانه خارج شود، به هر قدمی که برمی دارد ثواب های زیر به او عنایت می شود:

ثوابی چون ثواب پیغمبری از پیامبران، ثواب هزار شهید از شهدای بدر و برای هر حرفی که می شنود و هر کلمه ای که می نویسد شهری در بهشت برایش قرار داده می شود.

طالب معرفت، محبوب خدا و محبوب ملائکه و محبوب تمام انبیاست. علم را جز سعادت مند طالب نیست و خوشا به حال مردمی که دنبال معرفتند.

نظر در چهره عالم از هزار بنده آزاد کردن بهتر است. بهشت بر عاشق معرفت واجب است. صبح و شامش در رضایت خداست. از دنیا نمی رود مگر این که از آب کوثر بنوشد و از میوه بهشت بخورد و کرم زمین جسدش را از بین نمی برد و در بهشت همنشین و رفیق خضر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا، وَكَانَتْ دُنْيَا هُمْ أَقَلَّ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطُؤُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ، وَلَنَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّدًا مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ.

إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْسَ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ، وَصَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحِيدَةٍ، وَنُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ، وَقُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ، وَشِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ.

قَدْ كَانَ قَوْمٌ قَبْلَكُمْ يُقْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ وَيُنْشَرُونَ وَتَضِيقُ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بُرْجِيهَا، فَمَا يَرُدُّهُمْ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ تَرِهِ وَتَرٍ مَنْ فَعَلَ

ذَلِكَ بِهِمْ وَلَا أَدَىٰ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ « (۱)

فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ دَرَجَاتِهِمْ، وَاصْبِرُوا عَلَىٰ نَوَائِبِ دَهْرِكُمْ تُدْرِكُوا سَعْيَهُمْ. (۲)

اگر مردم آنچه در فضل معرفت منعم است می دانستند، چشم به آنچه که از دنیا، کفّار به آن دلخوش اند نمی دوختند، دنیا در نظرشان از خاکی که قدم بر آن می گذارند پست تر و کمتر می نمود و هر آینه متنعم و متلذذ به معرفت می شدند مانند لذت بردن دائم در بهشت با اولیای خدا.

معرفت منعم، انس هر وحشت، دوست و مصاحب هر تنهایی، نور هر تاریکی، قوت هر ضعف و شفای هر دردی است.

قومی قبل از شما بودند که آنان را کشتند و به آتش سوزاندند، و با اژه قطعه قطعه کردند، زمین با وسعتش بر آنان تنگ شد ولی به خاطر معرفتشان از خدا دست نکشیدند، تنها جرمشان هم ایمان به خدای عزیز حمید بود.

درجات آنان را برای خود از خدا بخواهید، در راه معرفت بر سختی های روزگار حوصله و صبر کنید تا آنچه آنان نصیبشان شد نصیبتان شود.

دل را چو کرد عشق تهی و فرو نشست ای صبر با وقار تو برخیز کونشست

بی بند عشق هیچ کس از جای برنخاست در حلقه ای که آن بت زنجیر مو نشست

ص: ۳۴۶

۱- (۱) - بروج (۸۵) : ۸؛ و [۱] از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمی داشتند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکست ناپذیر و ستوده .

۲- (۲) - الکافی: ۲۴۷/۸، حدیث ۳۴۷؛ [۲] جامع السعادات: ۱۱۲/۱. [۳]

آن کس که در طریق تو گم گشت همچو سیف از گفتگو خُمش شد و از جستجو نشست

(سیف فرغانی)

مقام والای اهل معرفت

اشاره

هر انسانی بالقوه دارای برتری بر تمام موجودات است و بر او واجب است این استعداد بالقوه را به فعلیت برساند.

روح اعظم عبارت از همان روح انسانی است که به اعتبار جوهریتش نفس واحده و به اعتبار نورانیتش عقل اول نامیده می شود.

«روح قدسی نیز همان انسان حقیقی و حقیقت انسانی است که خداوند نخست در عالم لاهوت آفریده بعد به عالم جبروت و ملکوت و ناسوت فرستاده و در هر عالمی ملبّس به لباس مخصوص آن عالم گردانید.

این روح اعظم و روح قدسی که در این جا نفس واحده و انسان حقیقی و حقیقت انسان اعتبار شده، همان عقل فعال است که منشأ نفوس ناطقه انسانی است.

عقل فعال فیض دهنده و پرورنده و تکمیل کننده نفوس ناطقه و مخزن حقایق مجزده و آخرین درجه کمال می باشد که نفوس ناطقه می توانند بدان برسند و نفوس ناطقه را او اشراق می کند و قدرت های بالقوه را او مبدل به قدرت های بالفعل می سازد. این صفات به نظر می رسد همان صفات روح جامع انسانی است و از این رو می توان روح را به خوبی با عقل فعال یکی دانست، چنانکه بعضی از عرفا و حکما اساساً به جای روح، کلمه عقل به کار برده اند.

از طرف دیگر نیز معلوم است عقل فعال به لسان شرع همان جبرئیل است که روح الامین و روح القدس نیز نامیده می شود و چنانکه در کتب عرفانی آمده این عقل را روح اعظم و انسان حقیقی و حقیقت انسان خوانده اند، پس می توان گفت که: همین روح القدس یا جبرئیل و روح اعظم به توسط اعلام وحی، مصدر و مربی نفوس ناطقه بشر است و این نفوس اشعه و شراره هائی از نور او هستند.

ص: ۳۴۷

نسبت به درجه استعداد و کمال این نفوس، آن عقل فعال یا روح القدس در ایشان کمتر یا بیشتر و کوتاه تر یا مدیدتر تجلی می کند، چنانکه در نفوس انبیا و اولیا و عرفا در اوقات مختلف و در صورت ها و کیفیت های گوناگون مدتی کم یا بیش تجلی نموده و به وسیله ایشان فعالیت خود را ظاهر ساخته است.

پس آنچه در قرآن مجید آمده که خداوند نفخه ای از روح خود به تن آدم دمید و امثال این درباره مریم و غیره، آن روح عبارت از نور و یا شعله همین روح القدس یا روح اعظم و یا عقل فعال بوده است، به همین مناسبت کلمه روح در قرآن به صیغه مفرد آمده و در همه جا جبرئیل یعنی عقل فعال به اسم روح نامیده شده است.

این روح یا عقل فعال مانند همه عقول دیگر، هم مستقیماً و هم به طور غیر مستقیم یعنی به وسیله انعکاس انوار عقول مافوق خود، با ذات خداوند که منبع همه نورها و عقل هاست مربوط می باشد و بدین مناسبت از عالم امر یعنی مقام ربوبیت و لاهوت به ترتیب مراتب صادر شده است. (۱) این روح یا به تعبیر قرآن مجید جبرئیل، چون انسان را مجلای اشراق الهیه خود قرار دهد و انسان تمام قوای خود را با آن اشراق ملکوتیه به فعلیت برساند، از جبرئیل برتر شده و از تمام ملائکه مقربان نظر مقام معنوی بالاتر رود.

لذا در سیر معراجی، وقتی جبرئیل از حرکت باز ایستاد، رسول الهی سبب توقفش را پرسید گفت:

لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَهُ لَأَخْتَرْتُ. (۲)

اگر به اندازه بند انگشتی نزدیکتر شوم، خواهم سوخت.

حقیقت محمدیه

این اسم در مرتبه ذات، متجلی به نفس ذات خود و به اعتباری متجلی در

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - اصول اساسی روانشناسی: ۱۷۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۱۸، باب ۳، ذیل حدیث ۸۶؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۷۹/۱. [۲]

صورت حقیقت کلّیه انسانیّه است که صورت و معنای جمع عوالم و کلّیه عوالم مجالا- و مظهر و مربوط این اسم می باشند. حقیقت محمدیه به حسب مقام جمعی و کینونت قرآنی، عین این اسم جامع و به اعتبار مقام تفصیل، مظهر این اسم اعظم است.

در نوع انسانی، در قوس نزولی و مقام تجلی حقّ به اسم کلی جامع، مظهر تامّ و تمام این اسم، حقیقت محمدیه و خواصّ از عترت اویند و در مقام صعود و عروج ترکیبی، حضرت ختمی مقام از باب عروج به مقام اوّذنی و نیل به مقام برزخیت بین مقام احدیت و واحدیت، اسم اعظم صورت آن حقیقت کلّیه الهیه است و از این جهت نبوت او ازلی و حقیقت او که همان حقیقت نبوت کلّیه باشد دارای درجات و مراتب و مقامات متعدّده از انباء است و مرتبه نازلّه این انباء - که عبارت است از اخبار از جانب حقّ جهت ارشاد خلایق و دعوت عباد به حقّ و هدایت تشریحی و بیان احکام الهیه و وضع قوانین و سنن برای ایجاد مدینه فاضله - از شئون ولایت تشریحیه است.

مرتبه اعلاّی نبوت کلّیه محمدیه عبارت است از: مقام تجلی حقّ به اسم جامع کلی در مرتبه واحدیت و مقام قاب قوسین؛ در این مقام، حقیقت محمدیه واسطه است جهت ظهور اعیان و اسمای متجلی در این اعیان.

از باب اتّحاد ظاهر و مظهر و از آن جهت که عین ثابت آن حقیقت کلّیه سمت سیادت نسبت به جمع اعیان دارد، واسطه است جهت ظهور کلّیه اعیان در مقام تجلی به اسم جامع کلی الهی که از آن به اسم اعظم نیز تعبیر کرده اند.

به این اعتبار، اصل نبوت به منزله دایره کلّیه رفیع الدرّجات است که از آن دوایر کلّیه و جزئیّه منشعب می شود و سعه و ضیق و اطلاق و تقیید این دوایر مستند است به استعدادات لازم و غیر مجعول عین ثابت انبیا از اولوالعزم از انبیا و غیر اولوالعزم علیهم السلام .

همان طوری که اسم «الله» اسم جامع کلی الهی است و از باب کلیت، جمیع اسما از فروع و اغصان و اجزا و توابع آن می باشند و این اسم به اعتباری حقیقت محمدیه است، اعیان و حقایق جمیع انبیا در مقام علم حضرت و احدیت به منزله ابعاض و اجزا و فروع عین ثابت حقیقت محمدیه اند.

اولین انباء آن حقیقت کلیه عبارت است از وساطت آن حضرت جهت ظهور اعیان و اسمای متجلی در این اعیان در حضرت علمیّه و مرتبه واحدیت و از این جهت است که اهل تحقیق نبوت او را ازلی می دانند.

مرتبه نازلۀ این انباء غیبی عبارت است از ظهور آن حقیقت مطلقه در عالم عین و خارج جهت تحقق هر عین به وجود خاصّ خود در صفحه اعیان و اولین جلوه آن حقیقت عقل اول است که:

أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ هُوَ الْعَقْلُ الْأَوَّلُ. (۱)

نخستین کسی که با او بیعت کرد عقل اول بود.

لذا عقل اول حسنه ای از حسنات آن حقیقت کلیه و اول ظهور او در جلاب (۲) وجود نوری و جبروتی است.

سهم هر نبی از تجلیات اسمائیه تابع نحوه تعیین و ظهور و استعداد غیرمجموعول، عین ثابت و حقیقت او در عالم اعیان و حضرت علمیّه است، لذا همان طوری که کلیه اعیان در مقام تقدیر و عالم قدر علمی، اعضا و ابعاض و اجزای حقیقت محمدیه اند، در وجود خارجی نیز از توابع فروع آن اصل الأصول عالم وجودند و نبوت و ولایت انبیا مانند شریعت آنان نیز از توابع و فروع آن حقیقت کلیه است که:

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - شرح فصوص الحکم: ۳۹۶.

۲- (۲) - جلاب: پیراهن.

آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

آدم و سایر پیامبران (یا سایر افراد بشر) در روز قیامت زیر لوای من خواهند بود.» (۲)

مقام حقیقی انسان

اشاره

این است آن انسان جامع و کامل که تمام موجودات در پرتو وجود او به اذن الله استعدادات خود را از قوه به فعل می رسانند و این است آن حقیقت جامع که در سایه وجود او معلوم می شود انسان در جهان هستی از چه حیثیت و شخصیتی برخوردار است و داری چه استعدادی در عالم قوه است و این استعداد چه ظهوری در عالم فعل دارد!

ای کاش همه انسان ها به شخصیت خود واقف می شدند و می دانستند کیستند و چیستند و از کجایند و از کجا هستند و به کجا می روند و تا کجا دارای مقام هستند و چه منزلتی را می توانند طی کنند.

چهره معنوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می دهد که انسان چیست و از کجاست و به کجا می رود و دارای چه مقامات و منزلتی است.

انسان به قول عرفا و اولیای الهی، آینه دار طلعت حضرت جمال و مجلای اسما و صفات و مظهر حسنات الهیه است.

من شاهباز ساعد سلطانم بود آشیان به روضه رضوانم

عنقای قاف وصلم و آه اکنون بشکسته پر ز ناوک هجرانم

ص: ۳۵۱

۱- (۱) - شرح رساله قیصری: ۱۲۳ - ۱۲۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۰۲/۱۶، باب ۱۲، حدیث ۱؛ عوالی اللالی: ۱۲۱/۴، حدیث ۱۹۸.

طاووس باغ عزتم ای گردون حالی اسیر ذلت دورانم

مهری کن ای سپهر و میازارم لطفی کن ای طبیعت و برهانم

هان ای رفیق درد به درمان کوش مرگ است مرگ نادره درمانم

مرگ است راحت دل رنجورم مرگ است چاره غم هجرانم

مرگ است گنج شادی و بنماید بیرون ز کنج کلبه احزانم

مرگ است نو بهار و پدید آرد صد رنگ گل به طرف گلستانم

مرگ است پیک عالم جان کز لطف آید ز کوی حضرت جانانم

عمری است کز فراق رخ جانان دل زار و بی قرار و پریشانم

مرگا تو زین کمند خلاصم کن برهان ز دام فتنه دورانم

(مهدی الهی قمشه ای)

آری، مقام انسان مقام عجیبی است، احدی بر این مقام جز خدای انسان آگاه نیست و هم اوست که واسطه ای چون نبوت و امامت و عقل و قرآن و اسمای حسنائش را برای رسیدن انسان به مقام اصلیش قرار داده است. بر ماست که از این نعمت های معنوی الهی قدردانی کرده و قدردانی به آن است که این نعمت را بشناسیم و حمد و شکرش را بجا آوریم تا از افتادن در ورطه حیوانیت در امان بدانیم.

مقام حقیقی انسان در کلام خوارزمی

تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی در «شرح فصوص الحکم» در مقام والای انسان می گوید:

«چون حق سبحانه و تعالی بر مقتضای اسمای حسنی ایجاد کرده بود عالم را که عبارت است از اعیان ثابته، مثل صورتی که در وی روح نباشد، پس این به منزله آینه ای بود که او را جلا نداده بود و از شأن حق و حکم الهی و سنت حضرت پادشاهی آن است که هیچ چیز را ایجاد و تسویه نمی کند مگر که آن موجود را چاره

نیست از قابل بودن مرقبول روح الهی را که آن قبول معبر است به نفخ، چنانچه در شأن آدم فرموده:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ « (۱)

پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده کنان بیفتید.

پس نفخ او اعطای قابلیت و استعداد است از این صورت مسواه مرقبول فیض اقدس را که آن تجلی ذاتی است برین موجود و بر غیر او که آن فیض هیچ زایل نشد و نخواهد شد که اگر یک لحظه انقطاع او فرض کرده شود همه اشیا کسوت عدم پوشند و نه موجود علمی باقی ماند و نه عینی. و نه شاید گمان بردن که اعیان در زمانی از ازمنه موجود بوده باشد و انسان در آن زمان معدوم بود مطلقاً و الا لازم آید که اعیان را وجود در حالت عدم روح باشد، بلکه چاره نیست از دانستن این معنی که انسان از حیثیت نشأت عنصریه بعد از کل موجودات است به بعدیت زمانی کما اشار بقوله تعالی:

خَمَرْتُ طِينَهُ آدَمَ بِيَدَيَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً. (۲)

گل آدم را چهل روز با دست های خود بسرشتم.

و از حیثیت نشأت علمیه پیش از جمیع اعیان است، چه اعیان تفاصیل حقیقت انسان است؛ و از [حیثیت] نشأت روحانیّه کلیه نیز پیش از جمیع ارواح است کما أشار الیه النبی صلی الله علیه و آله بقوله:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي. (۳)

ص: ۳۵۳

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۲۹. [۱]

۲- (۲) - عوالی اللآلی: ۹۸/۴، حدیث ۱۳۸؛ [۲] شرح الاسماء الحسنی: ۸۱/۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۷/۱، باب ۲، حدیث ۷؛ [۳] عوالی اللآلی: ۹۹/۴، حدیث ۱۴۰. [۴]

نخستین چیزی را که خداوند آفرید نور من بود.

و از حیثیت نشأت روحانیّه جزئیّه نیز که در عالم مثالی است پیش از همه مُبدعات است.

أما صاحب شهود و محقق عارف به مراتب وجود می داند که انسان - اَعنی حقیقت او موجود است در جمیع مظاهر سماویّه و مشاهده می کند او را در جمیع مواطن و مراتب به صورتی که مناسب او باشد در حالت تنزل از حضرت علمیه به عیثیه و از عیثیه به شهادت مطلقه، پیش از ظهور او در این صورت انسانیّه حادثه زمانیّه و احاطه این اشارت نمی تواند کرد مگر کسی که محیط باشد به سرّ:

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١﴾

در حالی که شما را مرحله به مرحله [خاک، نطفه، علقه، مضغه، گوشت، استخوان و...] آفریده است.

و ارباب ذوق و اصحاب شوق را باید که در تحقیق آنچه به شرحش قیام نموده شد ملاحظه این آیات کنند:

چو هر اسم را مظهر آمد ز غیب جهان گشت موجود بی هیچ ریب

رسیدند از علم اشیاء به عین شهادت پذیرفت از غیب زین

عیان گشت چون شخص بی جان جهان ولکن در او نوع انسان چو جان

جهان فرع و اصل است انسان در او جهان جسم و انسان نگر جان در او

به هر طور او را ظهوری است خاص که دارد بدان مرتبت اختصاص

تو روح جهانی و از روح بیش و لکن ندانسته ای قدر خویش

ص: ۳۵۴

بدان گر ندانی به القای سمع که کونین در نشأت توست جمع

تویی نسخه جامع مختصر مجو هر چه جویی ز جای دگر

بدانی به افنای قید تویی که اول تو بودی و آخر تویی

وَمَا بَقِيَ إِلَّا الْقَابِلُ، وَالْقَابِلُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْ فِيضِهِ الْأَقْدَسُ. (۱)

و باقی نماند این جا مگر قابل و قابل نیز متحقق نیست مگر از فیض اقدس.

یعنی: چون بیان کرده شد که فیض عبارت است از تجلی، از حق است و استمداد قبول تجلی نیز از حق است، پس در این جا

باقی نماند غیر قابل، پس مستعد قابل کیست؟

]

تجلی حق

[

می گوید: حق را دو نوع تجلی است:

تجلی اول: اقدس از شوایب کثرت اسمائیه و نقایص حقایق امکائیه که آن تجلی حبی ذاتی است که موجب وجود اشیا و استعدادات اوست در حضرت علمیه، بعد از آن در عینیه، لاجرم مستعد قابل مستند بدان تجلی است و تحقق او چنانکه به تقدیم رسیده است که اعیان که قابلند، تجلیات الهیه را فایزند از حضرت باری سبحانه به فیض اقدس.

و تجلی دوم: مقدس، و این فیض عبارت است از تجلیات اسمائیه که موجب ظهور است آنچه اقتضا می کند استعدادات این اعیان در خارج و فیض مقدس مترتب است بر فیض اقدس.

پس بر این تقدیر چون مقرر گشت که قابل و آنچه بر وی مترتب است از استعدادات و کمالات و علوم و معارف و غیر آن فیض است از حق تعالی و حاصل است از او، پس آدم به معنی انسان کامل عین جلای این آئینه و روح این صورت آمد، چه عالم به وجود او تمام شد و اسرار و حقایقش به ظهور پیوست.

ص: ۳۵۵

و نزد ارباب تحقیق محقق است که در عالم هیچ موجودی نیست غیر انسان که ظاهر شده باشد او را حقیقت او و حقیقت غیر او، بدان حیثیت که بدانند که عین احدیت است که ظهور یافته است و عین حقایق گشته، حضرت الهی بدین اختصاص که انسان راست در کمال معرفت حقیقت، اشارت می کند که:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ « (۱)

یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعیۀ سعادت بخش است] بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم.

ما عرض کردیم امانت شناخت حقیقت را بر اهل سماوات و ارض و جبال، یعنی بر ملکوت و جبروت آنها، پس ابا کردند و از حمل این بار بگریختند و با وجود آن تشنگی، آب بقا بر خاک ریختند، از آن روی که استعدادات ایشان نه چون استعداد انسان بود؛

وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا « (۲)

و انسان آن را پذیرفت بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار و [نسبت به فرجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.

و انسان در حمل این امانت تجاسر نمود و گفت:

دل نادان من امانت عشق هم به پشتی آن کرم برداشت

(اوحدی مراغه ای)

چه در استعداد او طاقت مقاومت حمل این بار بود.

و این انسان ظلوم است بر نفس خود که مُمیت اوست و مُفنی ذات خود است

ص: ۳۵۶

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۷۲. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۷۲. [۲]

در ذات حق سبحانه و تعالی و جهول است مرغیر حق را و نافی است ما سوای او را و گوینده لا إله إلا الله و نافی غیر و مثبت الله به حقیقت اوست.

لاجرم ارواح مجرّده و غیر آن اگر چه عالمند به اسمایی که منتقش است و صادر به واسطه اتیان از حق، و لکن حقایق و اعیان ثابته، آن اسما را چنانکه هست نمی دانند. لهذا آدم علیه السلام چون مشاهده کرد که ایشان از اسمای مُسمّیات که اعیان و حقایق است عاجز گشتند و به عجز خود اعتراف نمودند که:

لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا « (۱)

ما را دانشی جز آنچه خودت به ما آموخته ای نیست.

انباء کرد به اسمای ایشان و حق سبحانه و تعالی از این مقام که ایشان راست خبر داد که:

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ « (۲)

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است.

برای هر یک از ملائکه مقام معلومی است که تعدی از آن متصوّر نیست و جبرئیل نیز از این روی گفت:

لَوْ دَنَوْتُ أَنُمَلَهُ لَأَحْتَرَقْتُ. « (۳)

اگر یک بند انگشت نزدیک شوم خواهم سوخت. « (۴)

ص: ۳۵۷

۱- (۱) - بقره (۲) : ۳۲. [۱]

۲- (۲) - صافات (۳۷) : ۱۶۴. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۱۸، باب ۳، ذیل حدیث ۸۶؛ [۳] المناقب ابن شهر آشوب: ۱۷۹/۱. [۴]

۴- (۴) - شرح فصوص الحکم، خوارزمی: ۵۸/۱.

آری، انسان را استعدادات عجیب و قوای شگرفی است که اگر این قوا به واسطه عقل و وجدان و فطرت و نبوت و قرآن و امامت که حجت های باطن و ظاهرند به کار گرفته شود، مقامات عالی الهی به این موجود دست می دهد و از تلخی هجران به شیرینی وصال می رسد و حائز مقام با عظمت خلافة الهی گشته از نظر شخصیت و انسانیت به مقام کرامت و هدایت و دانش و تقوا می رسد و چون از این راه حرکت کند به شناخت نعمت ها و صاحب نعمت ها یعنی حضرت حق نایل شده، در مقام حامدان و شاکران قرار می گیرد که بهترین مقام و برترین رتبه است و این همه هم فقط و فقط عنایت اوست که اگر این عنایت نبود رسیدن به حقیقت و شناخت و معرفت و ادای شکر محال می نمود، در آن صورت انسان تجلی نمی کرد و موجودیت او جز موجودیت حیوانیت - چنانکه حضرت زین العابدین علیه السلام در جملات مورد بحث فرمود - چیز دیگر نبود:

وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَيْدِ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.

چون در برابر هر نعمت بگوئی الحمد لله و چون در پیشگاه حضرت ربوبیت به عجز و ناتوانی خود از شکر و سپاس اقرار نمایی و چون هر نعمت را به جای خودش و در همان جا که حضرت ربّ الأرباب دستور داده خرج کنی، در صف حامدان و شاکران قرار می گیری و به رعایت حدود انسانیت و دوری از پستی حیوانیت برخاسته ای.

خفته خیر ندارد سر بر کنار جانان کین شب دراز باشد بر چشم پاسبانان

بر عقل من بخندی گر در غمش بگریم کین کارهای مشکل افتد به کاردانان
دلداده را ملامت گفتن چه سود دارد می باید این نصیحت کردن به دلستانان
دامن ز پای برگیر این خوبروی خوش رو تا دامنت نگیرد دست خدای خوانان
من ترک مهر اینان در خود نمی شناسم بگذار تا بیاید بر من جفای آنان
روشن روان عاشق در تیره شب ننالد داند که روز گردد روزی شب شبانان

(سعدی شیرازی)

ص: ۳۵۹

[«۱۰» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ وَ دَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ وَ جَبَّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الشُّكِّ فِي أَمْرِهِ «۱۱» حَمْدًا نَعْمَرُ بِهِ فِيمَنْ حَمَدَهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَي رِضَاً وَ عَفْوَهُ]

و سپاس مخصوص خداست که وجودش را به ما شناساند و شکرش را به ما الهام فرمود و درهای دانش را به پروردگارش به روی ما گشود و ما را بر اخلاص ورزی در یکتایش راهنمایی کرد و از انحراف در دین و تردید در دستورش، دور داشت.

خدا را سپاس می گزارم، سپاسی که با آن، در گروه سپاس گزاران از بندگانش زندگی کنم و با آن سپاس بر هر که به خشنودی و گناه بخشیش پیشی جسته، سبقت گیرم.

در جملات زیبای دعا به چند مسأله بسیار مهم اشارت رفته است:

۱ - تعلیم عرفانِ نفس به بندگان.

۲ - الهام به شکرگزاری.

۳ - گشودن ابواب علم به سوی ربوبیت.

۴ - دلالت بر اخلاص در توحید.

۵ - دور داشتن انسان از الحاد و شرک.

ص: ۳۶۰

اشاره

آری، برای شناخت حضرت او راهی جز همان راهی که از طریق تفکر در خلقت موجودات و نبوت انبیا و وحی که تمام محصولش در قرآن و کلام ائمه طاهرین علیهم السلام ارائه شده وجود ندارد.

با تفکر تنها فقط می توان به این معنی رسید که آفرینش دارای آفریننده است، اما اسمای حسنی و صفات علیای او چیست و از خلقت چه منظوری داشته و از انسان چه تکلیفی می خواهد، برای انسان روشن نمی شود. برای رسیدن به این حقایق عالی باید متوسل به قرآن مجید و فرمایش های انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام شد و این است معنای عرفان نفس حق به حق و ترجمه راه شناخت او به وسیله او و به تعبیر اسوه عارفان و امام عاشقان وجود مقدس حضرت سجاد علیه السلام:

بِكَ عَرَفْتُكَ. (۱)

الهام اولیه و ابتدائیه حضرت او به نفس جهت حرکت به سوی حقایق و معارف، نفس را آماده یادگیری و توجه به حقیقت از طریق ابزاری که چون عقل و چشم و گوش و قلب در اختیار دارد می نماید و این همان است که در قرآن مجید آمده:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا « (۲)

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود، * پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد.

تکمیل نفوس و تزکیه ارواح

نفس، مبدأ حرکتش از این الهام است که فقط و فقط و به طور خالص عنایت حضرت او جهت شناساندن خود به عبد است و منتهای حرکتش مقام قرب و وصل

ص: ۳۶۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۲/۹۵، باب ۶، حدیث ۲؛ المصباح، کفعمی: ۵۸۸؛ البلد الأمين: ۲۰۵. [۱]

۲- (۲) - شمس (۹۱): ۷-۸. [۲]

و رضایت و بهشت عنبر سرشت است و بین این مبدأ و منتهاست که باید منازل عقاید صحیحه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه را سیر کند و به قول عرفا: منازل بدایات و ابواب و معاملات و نهایت را طی نماید.

تکمیل نفوس و تزکیه ارواح و عقول از شوائب و نوائب شیطانی همچون الحاد و شرک و شک و تردید و ریب جز از این راه میسر نیست و هر کس تکمیل و تصفیه نفوس را جز از این طریق ادعا کند سخنی به غایت جاهلانه گفته و تیری در تاریکی رها کرده است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ « (۱)

منزه و پاک است از آنچه شریک او قرار می دهند.

]

تکمیل نفوس و تزکیه ارواح در کلام سعید فرغانی

[

سعید فرغانی در تکمیل نفوس و مراحل آن می گوید:

«انسان بعد از تنزل از مقام واحدیت و مرتبه اعیان ثابته و طی منازل عقول طولیه و درجات برزخیه و وقوع در عالم عناصر و تعیین به صورت مزاجی و عبور از درجات نباتی و حیوانی، قبل از ورود در عالم انسانی، حیوانی است بالفعل و انسانی است بالقوه و محجوب از فطرت ذریه و وجود مثالی جسمانی و نیز محجوب است از وجود روحانی عقلانی به مقتضای دوری از فطرت تابناک خویش.

نفس به حکم احکام تعویقات و خاصیت تنزلات و تطویرات (۲) و غلبه احکام و خواص طبیعت و انغمار (۳) در اوصاف و لوازم عادات جسمانی، از اصل فطرت

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - توبه (۹) : ۳۱. [۱]

۲- (۲) - تطویر: تکامل تدریجی.

۳- (۳) - انغمار: فرو رفتن.

غافل و روگردان؛ و مُقبل (۱) و مُنهمک (۲) در حظوظ نفسانیه است، حکم این غفلت سرّ الهی وجودی و حقیقت اثر روحانی و حقیقت نفس انسانی را در بر گرفته و نفس منتزّل در این مقام به واسطه غلبه احکام کثرت بر مراتب وجودی او به کلی به انحراف از اخلاق و اوصاف ذاتی خود مبتلا شده و اثر قلب متّصف به وحدت و اعتدال، از ناحیه غلبه کثرت مخفی و بدون اثر و در برخی از اشخاص چنان اخلاق و عادات و لوازم حیوانی غلبه می نماید که شخص داخل در زمره ممسوخین می شود.

نفوس منغم در طبع و واقع در هاویئه ماده و اشخاص منتزّل در مقام و موطن طبایع و اجسام مختلفند.

برخی از اشخاص به واسطه آن که قلب آنها به سرعت متأثر می شود از سرّ وجودی مفاض بر حقیقت آنها، به حکم:

قَبْلَ مَنْ قَبِلَ لَا لِعِلَّهِ، وَرَدَّ مَنْ رَدَّ لَا لِعِلَّهِ.

ردّ و قبولش از روی علتی نیست.

و به موجب:

جَذْبُهُ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ يُوَارِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ. (۳)

یک جذب از جذبه های حق با عمل جنّ و انس برابر است.

و مصداق آیه کریمه:

ص: ۳۶۳

۱- (۱) - مقبل: رو آورنده، پذیرنده.

۲- (۲) - منهمک: مستغرق، فرو رفته.

۳- (۳) - مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض: ۳۳.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۱)

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد.

به صف اولیای خدا می پیوندند و این جماعت به لحاظ قرب و بُعد نسبت به مقام ذات مختلفند.

بعضی دیگر از نفوس که مانند دسته اول بدون سعی و عمل مشمول جذبات حقّ واقع نمی شوند، به مقتضای تجلّی حقّ به اسم هادی، نور ایمان از باطن وجود آنان ظاهر شده، ذات و مظهر روحانی و نفسانی خود را در سبّحِ طبیعت و زندان عالم ماده گرفتار و محجوب از اصل فطرت دیده و از باطن ذات مظهر روحانی و نفسانی خود را به خطاب:

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (۲)

ای دو یار زندان! آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟

مخاطب قرار می دهند، لهذا این قبیل از نفوس از ناحیه خطاب واصل از باطن، از خواب بیدار می شوند و از غفلت و تزییع وقت و قصور و تقصیر خود شرمسار و منفعل گردیده و گویند:

يَا حَسْرَتَى عَلَيَّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» (۳)

دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم.

ص: ۳۶۴

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۵۷. [۱]

۲- (۲) - یوسف (۱۲) : ۳۹. [۲]

۳- (۳) - زمر (۳۹) : ۵۶. [۳]

این قبیل از بیداران درک می کنند که سه امر مهم مقابل آنها قرار دارد و اگر آنی از آن غفلت ورزند چه بسا به خسران عظیم مبتلا گردند:

اول آن که: باید از جائی که قرار دارند شروع به حرکت نموده و مقرّ احکام عادات و موطن سرگرمی به لوازم طبیعت و لذّات فانی جسمانی را ترک کرده و از نواحی ملازمت به اوامر و نواهی، به اوامر و نواهی کتاب و سنّت در جمیع حالات چه به حسب قول و چه به اعتبار عمل و فعل سر تسلیم فرود آورند و آنی غفلت را جایز ندانند. این امر به مقام اسلام تعلّق دارد و اوّل مقام اسلام، ملازمت به اوامر و نواهی شرع است.

مرحله دوّم: باید نفس به حسب باطن، داخل در مقام غربت شود، از باب جدایی نفس از مقرّ احکام عادات به واسطه کسب ملکات روحانیّه و اخلاق ملکوتیّه. این امر به مقام ایمان تعلّق دارد.

مرحله سوّم: تعلّق به مقام احسان دارد، از این باب که نفس به حسب سرّ وجودی از ناحیه فنای از احکام حجب قیود عارض بر روح به واسطه تلبس نفس به احکام مراتب تنزّلات و قبول قیود لازم احکام طبیعت و موطن متنزله و تأثر از مراتب تنزّلات و قبول تکثرات لازم تنزّل و دخول در باب مشاهده جاذب به عین توحید، چه آن که نفس از طریق فنا از کثرت اغیار، به مقام مشاهده عین وحدت نایل شود.

باید توجه داشت که: احسان داری مراتب است، چون نفس بعد از تنبّه، از مقام طبع و عالم حیوان عبور نموده و به حسب ترقّی و تکامل در مراتب عالم معنی سیر می کند، لذا کتاب تکوین مانند کتاب تشریح دارای هفت بطن است؛ ظاهر آن عالم طبع و منازل بعد از طبع بواطن وجود به شمار می روند.

لِأَنَّ لِلنَّفْسِ مِنْ حَيْثُ قُوَّتِهَا الْعَامِلَةَ فِي ضَبْطِ الْأُمُورِ الدُّنْيَا وَيَهْ بَطْنًا أَوْلًا،

وَلِسَانُهُ: يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا « (۱)

وَطَلَّبُ صَاحِبِهِ: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ « (۲)

وَلِلنَّفْسِ مِنْ حَيْثُ عُبُورِهَا إِلَى طَلَبِ الْأُمُورِ الْآخِرِيِّهِ مِنْ جِهَةِ قُوَّتِهَا الْعَاقِلِهِ الْمُنَوَّرِهِ بِنُورِ الشَّرْعِ بَطْنًا ثَانِيًا.

زیرا نفس از جهت نیرویی که در ضبط امور دنیوی به کار می گیرد بطن اولی دارد و زبان حال آن این است که خداوند فرموده: « [تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند». و خواسته صاحبش این است که:

«پروردگارا! به ما در دنیا [کالای زندگی] عطا کن. و آنان را در آخرت هیچ بهره ای نیست».

و نفس از جهت عبورش به سوی طلب امور اخروی که از نیروی عاقله منور به نور شرع نشأت می گیرد بطن دومی دارد.

این مرتبه اختصاص دارد به عوام مسلمانان و مؤمنان و شیخ کبیر صدر الدین رومی آن را اول مرتبه احسان دانسته،

در آن جا که گفته اند:

الْإِحْسَانُ فِعْلٌ مَا يَتَّبَعِي لِمَا يَتَّبَعِي كَمَا يَتَّبَعِي. (۳)

احسان، انجام شایسته، برای شایسته، به صورت شایسته است.

جمع وصایا و نصایح را داخل در باب احسان نموده و مرتبه

اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. (۴)

ص: ۳۶۶

۱- (۱) - روم (۳۰) : ۷. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۰۰. [۲]

۳- (۳) - مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض: ۳۵.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۹/۴، باب ۵، ذیل حدیث ۳؛ [۳] الأمالی، شیخ طوسی: ۵۲۶، حدیث ۱۱۶۲؛ [۴] عوالی اللالی: ۴۰۵/۱،

حدیث ۶۵. [۵]

خدا را آن گونه عبادت کن که گویا او را می بینی.

را اواسط مراتب احسان و مقام عبادت بدون کأن را آخر درجات احسائیه می داند.

بیاناتی نظیر فرموده امیر اولیا امام علی علیه السلام :

لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا. (۱)

اگر پرده ها برداشته شود، بر یقین من افزوده نمی شود.

مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. (۲)

پروردگاری را که ندیده ام نمی پرستم.

وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ. (۳)

روشنی چشم من در نماز نهاده شده.

وَالآنَ قِيَامَتِي قَائِمٌ. (۴)

اکنون قیامت من بر پا شده.

وَكُنْتُ سَمِعُهُ وَبَصَرُهُ... (۵)

گوش و چشم او خواهم بود....

لسان مرتبه اخیر احسان است.

]

وجوه نفس

[

نفس دارای سه وجه است:

ص: ۳۶۷

- ٢- (٢) - الكافي: ٩٨/١، باب في ابطال الرؤيه...، حديث ٦؛ [٣]بحار الأنوار: ٣٠٤/٤، باب ٤، حديث ٣٤. [٤]
- ٣- (٣) - بحار الأنوار: ١٩٣/٧٩، باب ١؛ [٥]وسائل الشيعة: ١٤٤/٢، باب ٨٩، حديث ١٧٥٤. [٦]
- ٤- (٤) - مشارق الدراري، شرح تائيه ابن فارض: ٣٦.
- ٥- (٥) - بحار الأنوار: ١٤٩/٥٨، باب ٤٣، ذيل حديث ٢٥؛ بحار الأنوار: ٢٦٩/٧١، باب ١٦، ذيل حديث ٨.

یکی روی توجّه آن به تدبیر بدن از ناحیه قوای واسطه بین نفس و بدن، وَتَوَطَّيْنُهُ إِلَى مَا فِيهِ نَفْعُهُ عَاجِلًا عَلَى وَجْهِ جَمِيلٍ.

چون نفس سالک از ناحیه تعلق و اتکای به بدن، قادر است جلب منفعت و دفع ضرر نماید، از ناحیه بدن وقوه و استعداد به سیر تکاملی می پردازد و اگر قوای بدنی نباشند نفس قدرت تکامل را از دست می دهد.

اطاعت اوامر حق و تطبیق اعمال با شریعت، شأن نفس متعلق به بدن است.

وجه «تَوَجُّهُ النَّفْسِ بِقُوَاهَا إِلَى تَدْبِيرِ الْبَدَنِ وَالْعَمَلِ عَلَى وَفْقِ الشَّرْعِ» را «بدایات» نامیده اند و این خود بدایت ابتدای اخذ استعداد سیر و حرکت به سوی منازل حق است.

نفس علاوه بر نظر به قوای خود جهت توسط قوا، نظری نیز به خود می افکند و از این ناحیه به تعدیل صفات و تسکین حدت و ثبات آن می پردازد و این را باب دخول نفس از ظاهر به باطن و در و میدخل روح از شهادت نفس به مقام غیب آن نامیده اند. چون این امر دارای مراتب است علمای اخلاق از مجموع آن به «ابواب» تعبیر نموده اند.

قسم سوم عبارت است از: وجه توجّه نفس به باطن خود که مرتبه روح و سرّ نفس باشد جهت استمداد از باطن برای ازاله حجت و قبول مدد الهی و آن را قسم «معاملات» نامیده اند. [\(۱\)](#) این است آن حقایقی که از جانب حضرت دوست به واسطه قلب پاک به انسان الهام می شود و این الهام باعث حرکت به سوی بدایات و ابواب و معاملات می گردد که در مجموع، هزار منزل است و شرح هر یک و راه سیر به سوی آن در آیات قرآن و معارف الهیه بیان شده است و در حقیقت همان است که حضرت سجاد علیه السلام آن اسوه عاشقان و امید عارفان فرمود:

ص: ۳۶۸

۱- (۱) - مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض: ۳۲ - ۳۶. [۱]

توجه و بیداری ناگهانی انسان نسبت به آفرینش و اجزای و عناصر آن و از پی آن به شناخت حقّ برخاستن و از پس آن به وادی با عظمت شکر قدم گذاردن، عین عنایت حقّ و الهامی از جانب او برای رشد و کمال انسان است.

علاقه پیدا کردن به معارف و از پی آن به دنبال انبیا و ائمه و اولیا رفتن و از پس آن به اطاعت از خواسته های حقّ برخاستن نیز عنایت و الهام آن یار مهربان و نعمتی است که تمام آدمیان از شکر و سپاس آن عاجزند.

فیضی بزرگترین شاعر سده دهم سرزمین هند که از حکمت و عرفان بهره مند بود، در بیان جلال و عظمت حضرت ربّ العزّه می گوید: یا ازلّی الظهور، یا ابدیّ الخفا نورک فوق النّظر، حُسنک فوق الثّنا

نور تو بینش گداز، حُسن تو دانش گسل فکر تو اندیشه گاه، کُنّه تو حیرت فرا

دانش و بینش همه کرده رها در رهِ چشم ارسطو نظر، عقل فلاطون ذکا

مَلّت علم تو را هست به فتوای قدس خون تفکر هدر، خاک تعقل هبا (۱)

ساحت قدر تو را سخره هنگامه کرد حرف مشوّش دماغ، کلک مولّه (۲) نوا

بر درت اندیشه را شحنه (۳) غیرت زند لطمه حیرت به روی، سیلی جهل از قفا

(فیضی هندی)

تعقل در آفرینش

اشاره

انسان وقتی به آفرینش و اوضاع آن فکر می کند به این نتیجه می رسد که ساختمان جهان و ساختمان واحدهایی که اجزای جهان را تشکیل می دهند حساب شده

ص: ۳۶۹

۱- (۱) - هبا: خاک نرم، غبار، نابود شدن.

۲- (۲) - مولّه: سرگردان.

۳- (۳) - شحنه: پلیس، پاسبان.

است، هر چیزی جائی دارد و برای آن جا قرار داده شده است و منظوری از این قرار دادن ها در کار بوده است.

جهان، درست مانند کتابی است که از طرف مؤلف آگاهی تألیف شده است، هر جمله و سطری و هر کلام و فصلی محتوی یک سلسله معانی و مطالب و منظورهایی است؛ نظمی که در کلمات و جمله ها و سطرها به کار برده شده است از روی دقت خاصی است و هدفی را نشان می دهد.

هر کس تا حدودی می تواند خطوط و سطور کتاب خلقت را بخواند و یک سلسله معانی، از آنها درک کند، و قصد و فکر مؤلف آن را دریابد، هر کسی می تواند نظامات حکیمانه و آثار و علائم به کار رفتن تدبیر و اراده را در کار خلقت به طور روشن استنباط کند هر چند درس ناخوانده و بیابانی باشد، ولی البته اگر کسی با علوم طبیعی آشنائی داشته باشد به تناسب معرفتش به این امور، نظامات و آثار و علائم وجود و حکمت و تدبیر را در کار خلقت بیشتر ادراک می کند.

قرآن کریم با اصرار و ابرام بی نظیری افراد بشر را به مطالعه در خلقت و ساختمان موجودات به منظور شناختن خداوند سوق می دهد.

خداشناسی باید بر مبنای عقلی استوار باشد نه تقلید، آدمی در مقام خداشناسی وقتی می تواند نگین توحید را از قعر اقیانوس منطق بیرون کشیده و آن را زینت بخش دست عقیده خویش نماید که عرفان حق را به کسوت برهان ملبس سازد و به این حقیقت برمدار فتوای خرد معتقد شود، به حقّ الیقین به وجود خدا پای بند و عقیده مند گردد و پایه های ایمان به توحید را به ادله متقنه و براهین قویّه استوار کند به طوری که تندبادهای مخالف، اغوائت شیطانی و تبلیغات بی اساس نتوانند پایه های ایمان شخص را به وحدانیت ذات باری سست و لرزان سازند.

اسلام در تمام احکام و قوانین شریعت مطهره به ویژه اصول دین بالأخص اصل توحید، تقلید را مذمت فرموده و تأکید می کند که متدین باید اصول دین و مبانی را

به ادلّه عقلیه و موازین خردمندانه بپذیرد. در این مورد علامه بر حکومت عقل، آیات و اخبار عدیده وارد شده که از جمله آیات زیر است:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ « (۱)

[مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ « (۲)

و از مردمان کسی است که همواره بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] و بدون هیچ هدایتی و هیچ کتاب روشنی درباره خدا مجادله و ستیزه می کند.

چون مبنای علم بر استدلال و منطق کتاب خدا بر برهان است، آنان که بدون علم و منطق درباره توحید قضاوت می کنند سخت سرزنش شده اند.

قرآن تقلید کورکورانه را از هر کس باشد مذمت می کند و آنان که بدون برهان و دلیل و بدون منطق و حکمت به قبول دین آباء و اجداد و پذیرش عقاید دیگران برخاسته اند را سخت مورد سرزنش قرار می دهد!

اخبار زیادی در باب تأکید پذیرش حقایق بر مبنای عقل و استدلال در کتب گران بهای شیعه همچون «الکافی»، «من لا یحضره الفقیه»، «التوحید»، «بحار الأنوار» وارد شده که عمق آن اخبار به انسان زمینه می دهد تا واقعیت ها را با برهان و دلیل عقلی بپذیرد.

ابن سینا آن فیلسوف بزرگ می گوید:

مَنْ قَالَ أَوْ سَمِعَ بِغَيْرِ دَلِيلٍ فَلْيُخْرِجْ عَنْ رَبِّهِ الْإِنْسَانِيَّةَ.

کسی که بدون دلیل مطلبی را بگوید و یا قبول کند، باید از جرگه انسانیت

ص: ۳۷۱

۱- (۱) - نحل (۱۶): ۱۲۵. [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲): ۸. [۲]

آری، بنایی که پایه های آن سست و لرزان و در معرض طوفان بنیان شده ویران خواهد شد و کوچکترین حادثه و باد مخالف آن را واژگون خواهد ساخت.

شود خراب بنایی که بر لب آب است.

با ستون های گلی، عمارت ده و بیست طبقه که از گزند حوادث در امان باشد نمی توان ساخت. ساختمان چند طبقه وقتی می تواند در برابر حوادث پابرجا بماند که استخوان بندی آن بسیار محکم باشد. وقتی بنای گل چنین باشد خانه دل چه باید باشد؟

عقایدی که در زوایای قلب ابداع و خانه هایی که در جوانب آن بنیان می گردد در هر امر، به ویژه راجع به امور دینی و قواعد مذهبی، چنان باید محکم و منطقی و بر اساس برهان استوار باشند که اغوائت اهریمنان و وساوس بدسیرتان و دغدغه شیاطین نتوانند به آنها نفوذ نموده و از قدرت و نیروی آنها بکاهند.

ایمانی که با عاقله، عجین و با حق الیقین قرین باشد، هیچ گاه طوفان های شک و تردید و ابرهای تیره ریب و سوء ظن قادر نخواهند بود به حریم آن رخنه و آن را سست و متزلزل نمایند.

این حقیقت و این اصل مسلم و این قانون کلی در تمام امور و مسائل فردی و اجتماعی ساری و جاری است و وقتی که در علوم سافله تسریه داشت به حکم عقل در امر خداشناسی و مسئله توحید که اهم علوم و مسائل فردی و اجتماعی است و با حیات مادی و معنوی بشر سروکار دارد و نوای دل انگیز برای روز قیامت ساز نموده و به آتیه دور و درازی وعده و وعید می دهد، به طریق اولی چنین علمی نمی تواند سطحی و کودکانه و بر اساس تقلید احمقانه بنیان گذاری شود؛ آیات قرآن و روایات و اخبار، این حقیقت را به طور صریح و روشن بیان داشته است.

در کلمات پیشوایان دین که نمونه اش خطبه های «نهج البلاغه» و «توحید مفضل» و برخی دعاها و برخی احتجاجات ائمه اطهار علیهم السلام است عنایت فوق العاده ای به توحید همراه با دلیل و حکمت و علوم طبیعی شده است.

یقینی است برای عاقبه مردم بهترین راه شناساندن خداوند همین راه است، اکنون می خواهیم بدانیم که چگونه است که تشکیلات و نظامات ساختمان موجودات، بر وجود خداوند علیم و حکیم دلالت می کند!

جواب این پرسش روشن است، همان طوری که اصل پیدایش یک اثر بر وجود نیرویی مؤثر دلالت می کند، صفات و خصوصیات آن اثر نیز می تواند تا حدود زیادی آینه و نشان دهنده صفات مؤثر بوده باشد. مثالی ذکر می کنیم:

ما افراد انسان مستقیماً از محتویات ضمیر و افکار و اندیشه ها و ملکات اخلاقی و روحی یکدیگر آگاه نیستیم و نمی توانیم آگاه باشیم، بدیهی است که نه من می توانم مستقیماً ضمیر شما را بخوانم و بلاواسطه از نیت و صفات اخلاقی شما آگاه گردم و نه شما می توانید مستقیماً از ضمیر من آگاه شوید، ولی در عین حال تا حدّ زیادی به محتویات ضمیر یکدیگر پی می بریم بدون آن که کوچکترین تردیدی به خود راه دهیم.

ما درباره شخص معینی اعتقاد علمی پیدا می کنیم و او را به عنوان عالم می شناسیم، به چه دلیل؟ به دلیل آثار قولی و کتبی که از او دیده ایم، ما یکی را فقیه، یکی را حکیم، یکی را ریاضی دان، چهارمی را ادیب می دانیم، چرا؟ برای این که از اولی، سخنان و نوشته های فقهی و از دومی، سخنان و نوشته های حکمی و از سومی، ریاضی و از چهارمی، ادبی شنیده و دیده ایم.

به حکم سنخیتی که لازم است میان اثر و مؤثر بوده باشد امکان ندارد که از فاقد

علم، سخنان علمی و یا از کسی که فقط فقیه است سخنان منظم فلسفی و ریاضی و ادبی و یا از کسی که فقط حکیم است آثار فقهی یا ریاضی صادر شود.

به طور مثال: هیچ یک از ما که صاحب جواهر را می‌شناسیم شک نداریم که او فقیه بزرگی بوده است و حال آن که او را ندیده ایم و اگر هم می‌دیدیم نمی‌توانستیم به طور مستقیم: از ضمیر او آگاه شویم، اما «جواهر الکلام» او دلیل قاطعی است که مؤلف آن فقیه بزرگی بوده است.

ممکن است کسی بگوید: قطع و علمی که ما در این گونه مسائل داریم به این معنی نیست که هیچ گونه احتمال خلافی در کار نیست، بلکه به این معناست که:

احتمال خلاف در حساب احتمالات آن قدر ضعیف است که هیچ عقل سلیمی آن را به حساب نمی‌آورد، احتمال خلافی که در کار است، احتمال تصادف و اتفاق است؛ مثلاً در مورد کتاب «جواهر الکلام» ما قاطع هستیم که مؤلف آن فقیه بزرگی بوده است؛ نه به این معنی که هیچ گونه احتمال این که او فقیه نبوده و این نوشته‌ها از روی تصادف و اتفاق تنظیم شده باشد ندهیم؛ خیر، احتمال این که مؤلف «جواهر الکلام» فقیه نبوده و نوشته‌ها تصادفی تنظیم شده است وجود دارد ولی به قدری آن احتمال ضعیف است که به حساب نمی‌آید، لهذا می‌گوییم: قطع و علم داریم که صاحب کتاب فقیه بزرگی بوده نه ظن و گمان؛ احتمال تصادف در این گونه موارد به شکل یک کسر از عددهایی که ما می‌شناسیم از قبیل یک صدم، یک هزارم، یک میلیونیم، یک میلیاردیم و غیره نیست، بلکه به صورت کسر از یک عددی است که در وهم ما نمی‌گنجد، مثل این که فرض کنیم عدد یک را رسم کنیم و در طرف راست آن، آن قدر صفر بگذاریم که به کره‌ماه برسد؛ احتمال تصادف در این گونه موارد از قبیل یک احتمال در مقابل این عدد غیر قابل تصور از احتمالات است.

کرسی موریسون در کتاب «راز آفرینش انسان» می‌گوید:

«ده عدد سکه یک شاهی را از شماره یک تا ده علامت بگذارید و آنها را در

جیب خود بریزید و بهم بزنید، پس از آن سعی کنید آنها را به ترتیب شمارش از یک تا ده درآورید و هر کدام را درآورید پیش از این که سکه دوّمی را بیرون بیاورید دوباره به جیب خود بیندازید، با این ترتیب احتمال آن که شماره یک بیرون بیاید معادل یک بر ده است، احتمال این که شماره یک و دو به ترتیب بیرون بیاید یک بر صد است، احتمال این که شماره یک و دو و سه به ترتیب بیرون بیاید یک در هزار است، احتمال این که شماره های یک و دو و سه و چهار پشت سر هم کشیده شود یک در ده هزار است، و به همین منوال احتمال درآمدن شماره ها به ترتیب کمتر می شود تا آن که احتمال بیرون آمدن شماره های از یک تا ده به رقم یک بر ده میلیارد می رسد. منظور از ذکر مثلی به این سادگی، آن است که نشان داده شود ارقام در مقابل احتمالات چگونه قوس صعودی می پیماید؟! (۱) برای به وجود آمدن حیات در روی کره ارض، آن قدر اوضاع و احوال مساعد لازم است که از حیث امکانات ریاضی محال است تصوّر نمود این اوضاع و احوال بر سیل تصادف و اتفاق با یکدیگر جور آمده باشند. و به همین جهت باید ناگزیر معتقد بود که در طبیعت، قوه مدركه خاصّی وجود دارد و در جریان این امور نظارت می کند. وقتی به این نکته اذعان آوریم باید معتقد شویم که مقصد و منظور خاصّی نیز از این جمع و تفریق ها و از پیدایش حیات در بین بوده است.

عالم جانداران

یکی دیگر از عجایب، عالم جانداران است که وضع آنها به هیچ وجه با تصادف و اتفاق قابل توجیه نیست.

از اوایل پیدایش حیات، جنس نر و ماده که برای ادامه نسل ضرورت دارد، به وجود آمده است.

ص: ۳۷۵

دستگاه های مربوط به تناسل چه در عالم حیوانی و چه در عالم نباتی، چه در جنس نر و چه در جنس ماده آن قدر حیرت انگیز است که به هیچ وجه نمی توان گفت: هدفی در ایجاد آنها نبوده است و دستگاه خلقت، اینها را برای ادامه نسل به وجود نیاورده است.

از اینها می گذریم و می آییم اندام های نباتات و حیوانات را در قسمت های مختلف مطالعه می کنیم، آن چنان غرق حیرت و بهت می شویم که مطالعه یک کتاب چندین هزار صفحه ای مملو از نکات دقیق و ظریف، هرگز نمی تواند ما را این اندازه دچار بهت و حیرت و اعتراف به قدرت کامله و حکمت بالغه به وجود آورنده آن کند.

عجایب نظم و همبستگی در آفرینش قابل احصا و احاطه نیست، هر گوشه را بنگریم جز انتظام و انطباق و هماهنگی و جز آثار دخالت قصد و عمد و اراده در مخلوقات نمی بینیم.

محصولات الهام الهی

اشاره

این همه دانش و علم در راه خداشناسی، این همه فلسفه و حکمت در راه شناسایی حق، این همه اشعار و عرفان در راه معرفت محبوب و این همه جستجو برای یافتن حقیقت، محصول همان الهامی است که قرآن از آن گفتگو کرده و معلول همان عنایتی است که حضرت سجاد علیه السلام در فراز دعا بدان اشاره کرده است.

این الهام است که این همه دانشمندان را وادار به مطالعه علوم مختلفه کرده و تحریک به نوشتن محصولات مطالعات خود در هزاران کتاب و این الهام است که این همه هنرمندان چون سعدی و حافظ و سنایی و باباطاهر و جلال الدین را وادار کرده که ذوق خود را در قالب نظم ارائه دهند و از این راه، فرهنگی بس پر محتوا و لطیف به یادگار گذارند.

این الهام است که هزاران نفر را به سوی نظام دادن عرفان و حکمت و فلسفه کشیده و هزاران کتاب پر قیمت به گنجینه علوم انسانی تقدیم کرده اند. این الهام است که در قلوب عامیۀ مردم ذوق معرفت به او را زنده می کند و ایشان را در راه شناخت معشوق قرار داده و از آنان مؤمن مؤدب به آداب می سازد.

و این قرآن و نبوت و امامت است که به کمک الهام آمده تا آن را همچون درختی پر بار به کمال محصول برساند و آن را از انحراف حفظ نماید و راه را بیش از پیش به روی انسان باز کند و خلاصه تمام درهای معرفت و شناسایی را به روی عباد حق بگشاید.

اکنون به گوشه ای از محصولات این الهام توجه نمایید:

اجزای گیاهان

اصولاً هر گیاهی از اجزای بسیار ریز ذره بینی تشکیل شده که آنها را یاخته یا سلول نباتی می نامند، این سلول ها گاهی به صورت بیضی یا کروی و زمانی به صورت شش ضلعی، بعضی دوکی شکل و بعضی استوانه ای هستند و در هر صورت سه قسمت برجسته زیر در همه آنها مشاهده می شود که ساختمان هر یک از دیگری دقیق تر و حیرت انگیزتر است:

۱ - پرتوپلاسم: یعنی همان ماده زنده و ذی حیاتی که هنوز اسرار درون آن از چشم علوم امروزه پوشیده و پنهان است و معلوم نیست تحت چه قوانینی انجام وظیفه می کند، همین قدر معلوم است که پرتوپلاسم از عناصر مختلفی از قبیل کربن، نیدروژن، ازت، اکسیژن، فسفر، گوگرد و بالأخره آهن و سدیم و غیره تشکیل شده و قسمت عمده آن را آب فرا گرفته است.

۲ - هسته مرکزی: که خود دارای قسمت های مختلف و مواد گوناگون است، مخصوصاً رشته های زیادی در درون آن یافت می شود که در میان آنها دانه های

کروموزوم قرار دارد، این دانه ها موقعیت مهمی در ساختمان هسته دارند.

۳ - غشاء: یا پوسته روئین که آن نیز به نوبه خود دارای دو قسمت دقیق است:

نخست قسمت بیرونی که سلولزی و درخشنده و سخت می باشد و دارای مجاری بسیار ریزی است که آب و سایر مواد لازم به درون آن نفوذ می کند و دیگر قسمت درونی است که در عین ظرافت، در حفظ سلول نقش مهمی دارد.

ساختمان برگ ها:

شکل ظاهری برگ ها بسیار مختلف و تناسب کاملی با وضع درخت از لحاظ ساختمان و چگونگی منطقه روئیدن گیاه دارد. برگ های نباتات کوهستانی و بیابانی که از آب بهره کافی ندارند، معمولاً ضخیم و کلفت و پوشیده از کرک هاست که از تبخیر آب های دورنی آنها جلوگیری می کند ولی درختانی که در کنار رودخانه ها می روئند دارای برگ های پهن و نازک هستند که تبخیر آب به آسانی از آنها صورت می گیرد. برگ های زیرزمینی و برگ های شناور در روی آب و برگ های شناور در درون آب، هر یک دارای شکل جالبی کاملاً متناسب با محیط زندگانی خود می باشند. اگر برگ را از عرض برش داده و مقطع آن را زیر میکروسکوپ قرار دهیم هفت قسمت دقیق و ممتاز زیر را در آن مشاهده خواهیم کرد:

۱ - پوست روئین که معمولاً سخت و غیرقابل نفوذ و در واقع حافظ و نگهبان طبقات زیرین است. این طبقه فاقد کلروفیل می باشد.

۲ - طبقه بافت ها و عضلات کلروفیل دار که از سلول های دراز منشوری شکلی تشکیل شده و دانه های سبزینه در تمام قسمت های آن دیده می شود. وظیفه این دانه ها این است که در مقابل نور خورشید گاز کربنیک هوا را جذب کرده و آن را به اکسیژن و کربن تجزیه کنند، سپس کربن را در خود حفظ کرده و اکسیژن را به خارج بفرستند. البته این عمل در رشد و نمو نباتات از یک طرف و در تصفیه هوای محیط

ما از طرف دیگر فوق العاده مؤثر است.

۳ - آوندهای چوبی، یعنی همان لوله های مخصوصی که شیره خام گیاهی در آن جریان پیدا می کند.

۴ - آوندهای آبکش که شیره پرورده و بارآمده گیاهی از آن عبور کرده و به مصرف تغذیه سلول ها می رسد؛ شیره خام در اثر فعالیت ماده کلروفیل به شیره پرورده تبدیل می شود و برای تغذیه سلول ها آماده می گردد.

۵ - طبقه تحتانی کلروفیل دار که در قسمت زیرین قرار دارد و مواد کلروفیلی آن نسبت به طبقه فوقانی کمتر است و به همین جهت رنگ پشت برگ ها معمولاً با رنگ روی آنها تفاوت دارد. وظیفه این طبقه نیز با طبقه فوقانی مشابهت دارد.

۶ - طبقه پوسته زیرین برگ که ساختمان آن شبیه پوسته رویین است.

۷ - روزنه های کوچک که در پوسته زیرین دیده می شود و عمل آنها تعرق و بیرون دادن آب های زاید موجود در برگ است.

یکی از کارهای شگفت آور برگ، عمل تنفس است، یعنی آنها نیز مانند انسان و حیوان اکسیژن هوا را جذب کرده و گاز کربنیک را پس می دهند. این عمل را نباید با عمل کربن گیری اشتباه کرد. البته همان طور که حیوانات آبی از اکسیژن محلول در آب استفاده می کنند، نباتات آبی نیز اکسیژن لازم را از آب می گیرند.

شدت و ضعف تنفس گیاهان، مربوط به شدت و ضعف نور و حرارت هوای مجاور، مقدار رطوبت هوا و نوع گیاه است. این موضوع به وسیله تجربیات متعددی که از طرف دانشمندان فیزیولوژی گیاهی به عمل آمده به ثبوت رسیده است.

ساختمان گل ها:

ساختمان گل ها از ساختمان برگ ها دقیق تر و دارای نقاط حیرت انگیزتری است. گل ها معمولاً از چهار قسمت عمده که هر یک وظیفه مخصوصی دارد

تشکیل می شود:

۱ - کاسه گل، از برگ های سبزی تشکیل شده و وظیفه آن پوشانیدن سطح غنچه ها و پس از آن حفظ گلبرگ ها و جام گل است.

۲ - جام گل، یعنی همان برگ های اصلی گل که غالباً به رنگ های گوناگون، و تعداد و طرز قرار گرفتن آنها در گل ها مختلف می باشد. دقت و لطافت و رنگ آمیزی های عجیب و حیرت آوری که در طرح و ساختمان گلبرگ ها به کار رفته هر بیننده ای را بی اختیار وادار به تحسین می کند.

۳ - نافه گل، اگر در میان گل ها دقت کرده باشید میله ها و پرچم های ظریفی در وسط آن دیده می شود که آنها را نافه می نامند و تعداد آنها در گل ها مختلف است و در عین حال حساب مخصوصی دارد.

در بالای این میله ها برآمدگی کوچکی و زرد رنگی است که آن را «بساک» می گویند. در میان بساک، کیسه بسیار کوچکی است که چهار حفره دارد و در میان آنها دانه های گرده قرار گرفته است.

دانه های گرده، دانه های بسیار ریز میکروسکوپی هستند که در عمل شباهت تامی با نطفه حیوانات نر دارند. پس از برقراری عمل لقاح بین آن و قسمت های ماده، تخم گل درست می شود. دانه های گرده با آن کوچکی به نوبه خود دارای ساختمان تو بر تو و نازک کاری های شگفت آوری می باشند. در میان آنها مقدار زیادی مواد پرتوپلاسمی و مواد چربی، قندی، نشاسته ای و ازتی می باشد و در وسط آنها دو هسته که یکی کوچکتر و دیگری بزرگتر است وجود دارد، بزرگتر را هسته روینده و کوچکتر را هسته زاینده می نامند که وظیفه مهم این دو را به زودی خواهید دانست.

۴ - مادگی، همان قسمتی است که روی محور گل قرار گرفته و در ناحیه فوقانی آن برآمدگی مخصوصی به نام کلاله است و سطح آن را ماده لزوج و چسبناکی پوشانیده، کار این ماده چسبنده نگاهداری و جذب دانه های نر و کمک به رویاندن

آنهاست.

در پایین مادگی که متصل به قسمت تحتانی گل است ناحیه برجسته ای وجود دارد که آن را «تخمدان» می گویند و در میان آن تخمک های کوچکی یافت می شود که با دنباله مخصوصی به دیواره تخمدان اتصال دارند و به وسیله آن آب و مواد لازمه را جذب می کنند. تخمک ها نیز به سهم خود، ساختمان قابل ملاحظه ای دارند.

عمل تخم گیری و زفاف:

پس از آن که کیسه های گرده «بساک» از هم پاره شد و گرده ها روی کلاله ماده قرار گرفتند فوراً شروع به نمو می کنند. در این جا باید متذکر شد که برای رسیدن دانه های گرده به کلاله ماده، وسایل مختلفی وجود دارد که از مشاهده آن تعجب عمیقی به مطالعه کنندگان جهان خلقت دست می دهد؛ از جمله این که حشرات گوناگونی این وظیفه حیاتی را بدون آن که توجه به کار خود داشته باشند انجام می دهند؛ یعنی در اثر رنگ و روی مطبوع و ماده قندی مخصوصی که در بن گل ها جای دارد به طرف آنها حرکت کرده و روی آنها نشسته و دانه های گرده را با پای پشم آلود خود از این نقطه به آن نقطه حمل می کنند؛ این عمل مخصوصاً در گل هایی که میله های نر و ماده آنها از هم جداست و روی دو پایه قرار دارد بسیار شایان اهمیت است.

همان طور که گفتیم وقتی دانه های گرده روی کلاله قرار گرفت شروع به رشد و نمو می کند، هسته بزرگتر که همان هسته روینده است همراه آن نمو کرده و به طرف تخمدان سرازیر می شود و در نزدیکی آن به کلی از بین می رود ولی هسته کوچکتر که زاینده است از میان این لوله باریک عبور کرده وارد تخمدان می شود و با تخمک ها ترکیب شده، عمل لقاح و زفاف در آن محیط مخفی و تاریک صورت

ص: ۳۸۱

می گیرد، نطفه گل بسته و تخم اصلی آن به وجود می آید.

اکنون شما را به داوری می طلبیم، آیا ساختمان این گل و برگ بلکه یک سلول ذره بینی آن به مراتب دقیق تر از یک قاب عکس یا یک ساعت دیواری که فوراً از دیدنش متوجه سازنده با عقل و شعور آن می شویم، نیست؟ آیا هیچ عاقلی می تواند این طبقات مختلف و وظایف عجیب هر یک را معلول تصادف بداند؟!

فرض کنید در عالم جز این شاخه کوچک، هیچ چیز نباشد یا هر چه هست به نظر ما نامرتب و غیر موزون بوده باشد، آیا تنها ساختمان شگرف این شاخه کوچک برای پی بردن به یک منبع شعور و قدرتی فوق العاده در ماورای جهان ماده کافی نیست؟!

اسرار عالم نباتات

اشاره

اسرار و عجایبی که در عالم نباتات نهفته است بیش از آن است که انسان بتواند در یک عمر طولانی آنها را مطالعه کند؛ امروزه دانشمندانی هستند که قسمت زیادی از عمر گران بهای خود را در یک قسمت از آن مصرف کرده و اطلاعات پر قیمت و قابل توجهی برای عالم بشریت به ارمغان آورده اند. برای نمونه به چند نکته دیگر اشاره می شود:

۱ - هنرنمایی ریشه ها،

اشاره

آب و سایر مواد لازمه که به توسط تارهای موئین که در ریشه درختان قرار دارد جذب می شوند و علی رغم نیروی جاذبه زمین که آنها را به سوی مرکز خود می کشد از ریشه ها و ساقه ها بالا رفته به ارتفاع سی و چهل متر می رسد. این موضوع مدت هاست که افکار دانشمندان را به خود متوجه ساخته که در اثر چه عاملی این عمل انجام پیدا می کند؟

۲ - پیوند شاخه ها، نیز یکی از موضوعات اسرارآمیز عالم نباتات است؛ زیرا به وسیله آن می توان درختی بار آورد که با داشتن یک ریشه و یک ساقه و استفاده کردن

از یک نوع آب و غذا دو نوع میوهٔ مختلف که در آثار و خواص با هم متفاوتند داشته باشد، مثلاً می توان گیلاس را با آلبالو و سیب و گلابی و هلو و زرد آلو را هر کدام با دیگری پیوند زد.

این عمل ثابت می کند که دستگاه لایبراتور عجیبی که در شاخه های کوچک درختان نهفته شده به خوبی می تواند مواد ساده جذب شده گیاهی را به هر صورت و شکلی بیرون آورد و از یک ماده ترکیبات شیمیایی گوناگون تهیه کند. این لایبراتور راستی لایبراتور عجیبی است!

۳ - تکمیل نواقص، نیز یکی دیگر از خواص گیاهان است. در بسیاری از درختان اگر شاخه ای را جدا کرده در زمین فرو ببرند چیزی نمی گذرد که نواقص خود را تکمیل کرده و به صورت یک درخت کامل با ریشه های قوی بیرون می آید.

این هم ناگفته نماند که ریشه های درختان با آن که چندان نیرومند به نظر نمی رسند دارای قدرت فوق العاده ای هستند که با هر گونه مانعی که بر سر راه آنها پیدا شود مبارزه می کنند، اگر بتوانند غائله را با ملایمت برطرف کرده و با کج کردن راه خود از کنار مانع عبور می کنند، ولی اگر کار به مبارزه کشید چنان شدت عمل به خرج می دهند که عمارت های محکم را ویران و سنگ های بزرگ را به فشار از جای بر می کنند و به راه خود ادامه می دهند.

۴ - گیاهان حساس، اگر تعجب نکنید شاخه های بعضی از گیاهان دارای حسیند و مانند حیوانات حرکات خارجی را احساس می نمایند به طوری که اگر دست را نزدیک آنها ببرند فوراً خود را جمع می کنند!

۵ - درختان گوشت خوار، شاخه های این درختان حکم دام صیادان را دارد که به کمک آنها شکارهای نسبتاً بزرگی را صید می کنند.

طریقهٔ صید کردن این درختان چنین است که: اگر انسان یا حیوانی نزدیک آنها شود دفعهٔ شاخه های نیرومند خود را بر او ریخته و او را محکم در میان خود نگاه

می دارند، در این موقع دیگر دست و پا کردن صید فایده ای ندارد و هر لحظه با فشار تازه ای مواجه می شود، بالأخره چیزی نمی گذرد که شیرۀ زندهٔ مخصوصی از آنها تراوش کرده و روی بدن موجود صید شده می ریزد و آن را حلّ و قابل جذب کرده آنگاه از آن تغذیه نموده آن را جزء بدن خویش می سازد!

۶- شاخه های پیچنده، نیز نمونه جالبی از فداکاری، حمایت و دستگیری از ضعفا را در عالم گیاهان نشان می دهد، به این ترتیب که پاره ای از گیاهانی که ساقۀ نازک آنها قدرت تحمّل سنگینی قامت طولانی و پر برگشان را ندارد به تنۀ درختان قوی تر چسبیده و به کمک آنها به صورت مار پیچ نمو می کنند، و بعضی دیگر در اثر نداشتن مادۀ کلروفیل و یا ناتوانی ریشه ها نسبت به احتیاجات آبی و غذایی آنها، به کمک نباتات دیگر ادامهٔ حیات می دهند، مانند «عشقه» که ساقۀ آن به درخت های قوی می پیچد و به وسیلهٔ ریشه های مخصوصی که مانند خرطوم پشه ها به میان درخت فرو می برد، مواد غذایی را که در میان آوندها روان است مکیده و از آن استفاده می کند.

حالا وجدان بیدار را قاضی قرار دهید، آیا می توان این حقایق و عجایب را معلول تصادف و اتفاق دانست؟ آیا این مهندسی عجیب از یک منبع عقل و قدرت حکایت نمی کند؟! این است حقیقت الهام.

اعتراف جان گلن به شعور حاکم بر هستی

اشاره

این فضانورد معروف پس از بازگشت از سفر فضایی، مقاله ای نوشت که در سراسر آمریکا پخش شد، مقالهٔ او بدین قرار است:

«من نمی توانم دیده بگشایم و از آهنگی که از سراسر طبیعت بلند است در شگفت نمانم!

کمترین نظره ای کافی است که به عیان دید در همهٔ کارها دستی در کار است.

یکی از چیزهایی که موقع انتخاب من در دسته مسافران فضایی برای مطالعه به من داده شد رساله ای بود متضمّن اطلاعات فراوانی درباره فضا، در این رساله دو فصل راجع به وسعت جهان در من اثری فوق العاده داشت.

برای درک مطالب آن باید دانست که سال نوری چیست؛ سرعت نور در هر ثانیه ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر است یعنی نور هر ثانیه به اندازه هفت برابر محیط زمین را می پیماید. اکنون فرض می کنیم که جزیی از نور مدت یک سال به خطّ مستقیم طی مسافت کند؛ راهی را که او پیموده یک سال نوری گویند و این مسافت تقریباً ۹/۵ میلیون میلیون کیلومتر است ۹۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰.

حال ببینیم در این رساله راجع به وسعت عالم چه آمده با توجه به این که قطر کهکشان ما تقریباً ۱۰۰۰۰۰ سال نوری است و خورشید ستاره ناچیزی است که در فاصله ۳۰۰۰۰ سال نوری از مرکز این کهکشان به دور خود می گردد، پس دشوار خواهد بود که ابعاد عظیم ماورای دستگاه منظومه شمسی را به تصور آورد!

اشکال مسئله منحصر به فضای بین ستارگان کهکشان ما نیست، آن سوتر میلیونها کهکشان دیگر پراکنده اند که چنان می نماید با سرعتی گمان نکردنی از هم می گریزند. حدود عالمی که با تلسکوپ مشاهده شده از هر سو دست کم تا دو میلیون سال نوری گسترده است!

ساختمان اتم

این راجع به عظمت حیرت آور جهان ما، حال برگردیم به آنچه که درباره ساختمان اتم کوچکترین عنصر شناخته شده می دانیم.

اتم ها با دستگاه منظومه شمسی و همه جهان خویشاوندی نزدیکی دارند، به این معنی که آنها نیز مرکبند از الکترون ها که در پیرامون مرکزی بر طبق نقشه منظمی می گردند.

منظور من از بیان آنچه گفتم چیست؟ می‌خواهم نشان دهم که در تمام جهان آفرینش که ما را فرا گرفته نظم حکمفرماست. از جزء بی‌نهایت خرد اتم گرفته تا بزرگترین واحد نجومی که ما می‌توانیم تصوّر کنیم یعنی کهکشان‌ها که هزاران سال نوری از ما فاصله دارند، همه بر روی مدارهای مشخصی و بر طبق نقشه‌ی متشابهی در حرکتند.

آیا می‌توان گفت که همه‌ی اینها یک امر تصادفی باشد؟ آیا بر حسب اتفاق است که توده‌ی ای از موادّ موج در فضا ناگهان و سر خود در این مدارها به سیر پرداخته‌اند؟

من که نمی‌توانم چنین باور کنم، ما در برابر نقشه‌ی مشخصی قرار داریم؛ این جهان عظیم اختران به من ثابت می‌کند که خدایی هست، نیرویی وجود دارد که این مجموع را به روی مدار نگاه می‌دارد.

اینک سرعت‌های طرح «مرکوری» را با بعضی از آنچه بدان اشاره شد بسنجیم، بسا باشد که به خود می‌بالیم در این باره پیروزی شایانی به دست آورده‌ایم؛ می‌توانیم مداری را به سرعت ساعتی ۲۹۰۰۰ کیلومتر بپیماییم، یعنی تقریباً ثانیه‌ای ۸ کیلومتر، البته این سرعت با میزان درک زمینی‌ها بس بزرگتر می‌نماید.

همچنان که ارتفاعی که بدان رسیده‌ایم - کمی بیش از ۱۶۰ کیلومتر - نیز در نظر ما عظیم جلوه می‌کند، اما نتیجه‌ای که با همه‌ی جدّ و جهد به دست آورده‌ایم در مقابل آنچه هم اکنون در فضا می‌گذرد چیست؟ چیزی است مسخره‌آمیز!

محال است که بتوان خدا را با مقیاس‌های علمی سنجید، محال است که ما بتوانیم با حواسّ خود به نیروهای روحانی دسترسی پیدا کنیم، اینها غیر قابل درکند ولی مگر نیروهای نامحسوس دیگری نیستند که وجودشان نزد ما محقق است؟

یک هواپیما ممکن است نیرومندترین موتورها را داشته باشد و از حیث ساختمان نیز کاملاً مجهّز باشد ولی بدون نیرویی که نامحسوس است نخواهد توانست کار مهمّی از پیش برد؛ برای این که هواپیما بتواند وظیفه‌ی خود را به طور

شایسته انجام دهد باید راهنمایی شود؛ راهنمای او کیست؟ جعبه قطب نما، اما نیرویی که این قطب نما را رهبری می کند از محیط درک حواس ما خارج است، محال است آن را دید، لمس کرد، چشید و به طور کلی حس کرد، با این همه می دانیم که آن نیرو موجود است چون آن را درک می کنیم.

در جایگاه هوانورد دستگاہی می بینیم که جهت را نشان می دهد و کاملاً باور داریم نیرویی که عقبه را حرکت می دهد به عمل خود ادامه خواهد داد؛ همه ما که پرواز می کنیم هزاران بار جان خود را در گرو عمل این دستگاہ گذاشته ایم، یقین داریم نشانه هایی که می نماید ما را به آن جا که می خواهیم برویم رهبری می کنند.

نیروهای روحانی و دینی نیز چنین اند، خود را بدان تسلیم کنیم تا از ضلالت برهیم و به صراط مستقیم و سر منزل سعادت هدایت شویم هر چند که حواس ما نتواند آن را دریابد ولی آثار آن را در زندگی خود مشاهده خواهیم کرد، پس چرا در حقیقت آن شک داشته باشیم؟!» (۱) آری، این است حقیقت الهام و آن واقعیتی که حضرت زین العابدین در جمله مورد شرح به آن اشاره فرموده است.

ایمان به حضرت حق آثار زیادی در حیات فردی و اجتماعی و خانوادگی و سیاسی و اقتصادی و حتی جسمی انسان دارد تا جایی که پژوهشگران پژوهش خود را در این زمینه با این جمله شروع کرده اند:

«ایمان به خداوند علاوه بر حفظ شخصیت آدمی، حافظ سلامت جسمی و روانی است.» (۲) این همه عنایت در راه شناختش محصول الهام است، الهامی که راهبر انسان به سوی حقایق و راهنمای آدمی به سوی انبیا و ائمه و علوم است و سلامت فکر و

ص: ۳۸۷

۱- (۱) - دانستی های جهان علم: ۸.

۲- (۲) - بررسی دین از راه دانش: ۷۳.

جان و جسم و جامعه و خانواده، معلول آثار همین الهام است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ « (۱)

ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتي راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می دهد؟ * به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید، برای شما [از هر چیزی] بهتر است.

مسلم است جسم آدمی همچون روحش در مقابل متاعب و مصایب روزگار به بیماری های مختلف گرفتار می شود و این بیماری ها چه به علت ورود میکرب مخصوص در بدن و چه تصادفات مختلف یا پیری و فرسودگی اعضا و جوارح باشد، زندگی را برای آدمی تلخ و ناگوار می گرداند.

ولی آنچه علم پزشکی و روانشناسی امروز به ما می آموزد این است که:

بیماری های «پسیکو سوماتیک» یعنی آنها که به علت نابسامانی و ناسازگاری های روانی ایجاد می شود روز به روز در دنیا رو به ازدیادند به قسمی که می توان گفت در ابتلای به بیماری های میکربی و عمومی نیز آن جا که شخص گرفتار ناراحتی های روحی و نابسامانی های آن نیست از نظر جسمی نیز سالم تر و شاداب تر است، به عکس آن جا که شخص گرفتار مشکلات و ناراحتی های روانی است هر چند هم در حفظ و رعایت بهداشت بدن بکوشد باز عوارض و ناراحتی های جسمی به تدریج در او پیدا می شود و رو به پیشرفت می رود تا آن جا که او را از پا در می آورد.

قرآن مجید در پانزده قرن قبل به خوبی این مطلب را بازگو کرده آن جا که راه

ص: ۳۸۸

اصلی حفظ سلامت روح و در نتیجه جسم را روی ایمان حقیقی بنا نهاده و دستور داده است که اگر کسی حقیقهٔ میل داشته باشد از عذاب بزرگ جسمانی و گرفتاری‌ها و نابسامانی‌های آن برکنار باشد و لاقلاً در دنیا از عذاب شدید رهایی یابد چه رسد به آخرت، بهتر است راه ایمان پیش گیرد.

ایمان به خدا را که سبب نجات دنیا و آخرت است آن قدر با اهمیت دانسته که فرموده: بهترین تجارت ممکن برای حفظ سلامت روح و جسم، ایمان به وجود مقدس حضرت حق و صاحب عالم و آدم است.

ملاحظه بفرمائید اگر کسی حقیقهٔ به خداوند و روز جزا ایمان داشته باشد و کارها را به او واگذارد و بداند که هر چه هست یا جهت امتحان یا محض رشد، یا به خاطر آبادی آخرت یا جریمهٔ گناه از طرف اوست، بد و خوبی برایش نمی‌ماند یعنی هر چه به وی می‌رسد آن را از جانب دوست دانسته و برای خود لازم می‌شمرد و با تمام وجود می‌گوید:

ندانم که خوش یا که ناخوش کدام است خوش آن است بر ما که او می‌پسندد

به خاطر آورید که بالای درِ منازل غالب پدران ما این آیه نوشته بود:

أَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١﴾

من کارم را به خدا وامی‌گذارم؛ زیرا خدا به بندگان بیناست.

روی این اصل هنگام ورود و خروج آن را می‌دیدند و مضمون آن در ذهنشان نقش می‌بست و دیگری را در کار خود به هیچ وجه مؤثر نمی‌دانستند.

یعنی حقیقهٔ عقیده داشتند که کارهایشان را باید به خدا واگذارند و از او توفیق خواهند، لذا هر خوبی و رنجی را از طرف او به صلاح زندگی خود می‌دانستند،

ص: ۳۸۹

یعنی با سلاح ایمان و تقوا و مخصوصاً توسل، به جنگ طبیعت می رفتند و در نتیجه راضی بودند و به هیچ وجه گرفتار عقده های روانی نمی شدند.

درست عکس امروز که از صبح تا شام با خود نقشه می کشند و برنامه می ریزند و در اجرای آن دچار تردید و ناکامی می شوند و روحشان آزرده می گردد.

این همه ناراحتی های جسمی و بیماری های پسیکوسوماتیک مثل زخم های معده و اثنا عشر و کولیت های مزمن، فشار خون، اوره و قند و انفارکتوس های قلبی و... همه و همه به علت پیدایش عقده های مخصوص روانی در بدن آدمی است که از بی ایمانی به وجود آمده است، ورنه آن کس که در حقیقت خدا را می شناسد و به آن حضرت ایمان دارد و می داند رنج و راحت همه از جانب اوست، در مقابل شداید خم به ابرو نمی آورد و خود را نمی بازد، زیاد ضجه و ناله نمی کند و احساسات افراطی به خرج نمی دهد و به قول قرآن، حالش این است که آیه از او خواسته:

لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ﴿١﴾

تا [با یقین به این که هر گزند و آسیبی و هر عطا و منعی فقط به اراده خداست و شما را در آن اختیاری نیست] بر آنچه از دست شما رفت، تأسف نخورید و بر آنچه به شما عطا کرده است، شادمان و دلخوش نشوید.

حقیقه چنین است، اگر انسان مضمون این آیه را به خوبی بداند و عمل کند آن وقت که در پشت میز ریاست است، زمانی که دستش از مال دنیا پر است، وقتی که در قلمه قدرت جوانی است فخر نمی فروشد و آزار نمی رساند و وقتی هم از همه آن مشاغل دستش برید آن قدر کج خلق و مضطرب نمی گردد که به فرسودگی روانی مبتلا شود.

ص: ۳۹۰

امروزه چون اغلب مردم در جستجوی پست و قدرت و میز و مقام و مال و منال بیشترند و میل دارند با به دست آوردن آنها بزرگی بفروشند و خود را بنمایانند، با به دست آوردنش خود را فراموش می کنند و مردم و دوستان را به هیچ می گیرند و همه را از خود می رنجانند و چون دستشان از آن همه ببرد و خالی شود به دریوزگی افتند و مضطرب و نالان شوند و گرفتاری های عجیبی از ناحیه عقده های روانی به آنان حمله ور گردد!

عده زیادی از بازنشستگان که به علت فرسودگی روانی به بدبینی و اضطراب گرفتار می شوند یا انفارکتوس قلبی و غم های توصیف ناشدنی به سراغشان می آید به همین دلیل است.

قرآن مجید یادآور می شود که غم و شادی دنیا در گذر است و آدم عاقل نه از روزگار تلخ و نامساعد نالان می شود و نه فراخی زندگی او را به فخر فروشی و مستی وا می دارد؛ مؤمن به خوبی تشخیص می دهد که آنچه به او می رسد درست مطابق با صلاح و سلامت جسمی و روانی اوست و باید آن را با روی خوش و جبین گشاده پذیرفت:

سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب این همه از نظر لطف شما می بینم

(حافظ شیرازی)

بنابراین اگر انسان الهامات الهیه را قدردانی کند هم عالم به پاره ای از واقعیت ها می گردد و هم سلامت جسمش تأمین می شود و هم از سلامت کامل روانی که مایه سلامت جسم است بهره مند می گردد، چنانکه قرآن مجید فرموده:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ « (۱).

ص: ۳۹۱

[بازگشتگان به سوی خدا] [کسانی] [هستند] که ایمان آوردند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد، آگاه باشید! دل ها فقط به یاد خدا آرام می گیرد.

تیره روزی این نسل و ابتلای فراوان او به بیماری های عصبی و روانی در زندگی بوقلمون وارث ناشی از گرفتگی ها و نابسامانی های روانی است و همه به علت عدم دست آویز قابل توجه و مطمئن است.

آری، باید تمام سلول های وجود آدمی مترنم به مناجات و دعا باشد و آنی از اتصال داشتن به حضرت او و توسل به جنابش غفلت نورزد تا آرامش کامل بر تمام جوانب حیات حکمفرما باشد و به قول شیدای نیشابوری:

به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک

خداوندی که ذاتش بی زوال است خرد در وصف ذاتش گنگ و لال است

زمین و آسمان از اوست پیدا نمود جسم و جان از اوست پیدا

مه و خورشید نور هستی اوست فلک بالا زمین در پستی اوست

ز وصفش جانها حیران بمانده خرد انگشت در دندان بمانده

ز کُنه ذات او کس را خبر نیست بجز دیدار او چیزی دگر نیست

(عطار نیشابوری)

۲ - الهام به شکرگزاری

چون به نعمت بنگریم و در شؤون و جوانب آن فکر کنیم به این معنی ملهم می شویم که باید از منعمِ نعمت در برابر نعمتش تشکر کرد.

این اصل مسلم حقیقتی است که از طریق دیدن نعمت و فکر در آن که چگونه به وجود آمده و برای چه به وجود آمده و که آن را به وجود آورده و اکنون باید در کجا

مصرف کرد، به انسان الهام می شود:

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا « (۱)

پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد .

چون به جستجوی راه شکر کردن برخیزی و به دنبال آن الهام قلبی حرکت کنی به الهام دیگر که وحی است و مجموعه آن در قرآن مجید منعکس است می رسی و در آن جا وقتی به آیات شکر دقت کنی به این معنی واقف می شوی که شکرِ نعمت واجب و شکرِ علتِ ازدیادِ نعمت و قرار و استقرار آن در کف؛ و حقیقت شکر خرج کردن نعمت در همان راهی است که منعم به آن راه راهنمایی کرده است.

فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ « (۲)

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت نکنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ « (۳)

ای اهل ایمان! از انواع میوه ها و خوردنی های پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم، بخورید و خدا را سپاس گزارید، اگر فقط او را می پرستید.

وَ رَزَقْنَاكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ « (۴)

و از [نعمت های] پاکیزه اش به شما روزی بخشید تا سپاس گذاری کنید.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ « (۵)

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و

ص: ۳۹۳

۱- (۱) - شمس (۹۱) : ۸. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۵۲. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۱۷۲. [۳]

۴- (۴) - انفال (۸) : ۲۶. [۴]

۵- (۵) - نحل (۱۶) : ۷۸. [۵]

برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید.

پس از اعلام این که شکر واجب است و پس از شمردن برخی از نعمت ها و این که شکرش بجا مصرف کردن آن است می فرماید نتیجه و منفعت این شکر عاید خود شماست و بهره دنیا و آخرت این عمل به شما برمی گردد:

وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿١﴾

و هر که ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی زند؛ زیرا] خدا بی نیاز و ستوده است.

قرآن مجید شاکران را طایفه ای بسیار ممتاز دانسته و عده آنان را کم می داند و اجر شکر را سریع اعلام می نماید:

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ ﴿٢﴾

ای خاندان داود! به خاطر سپاس گزاری [به فرمان ها حق] عمل کنید؛ و از بندگانم اندکی سپاس گزارند.

وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَخَّرِ الشَّاكِرِينَ ﴿٣﴾

و هر که خواستار پاداش آخرت باشد، او را از آن می بخشیم؛ و یقیناً سپاس گزاران را پاداش خواهیم داد.

۳ - گشودن ابواب علم به سوی ربوبیت

اشاره

کلمه مبارکه «رب» به معنای مالک و مربی است. در تمام گردونه آفرینش، مالک حقیقی و ذاتی و مربی اصلاحگر به معنای واقعی کلمه جز ذات اقدس حضرت رب العزه وجود ندارد.

ص: ۳۹۴

۱- (۱) - لقمان (۳۱) : ۱۲. [۱]

۲- (۲) - سبأ (۳۴) : ۱۳. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۴۵. [۳]

لغت و کلمه «رب» در قرآن مجید و دعاها و مناجات ها و معارف الهیه بسیار زیاد آمده، اگر کسی جان و قلبش با مفهوم این اسم متحد شود نه طاغوت می شود نه طاغوت زده و نه گول فرهنگ های بیگانه از حقیقت را می خورد.

مربوب رب، آزادترین و آگاه ترین و پاک ترین و با کمال ترین و شریف ترین و با تربیت ترین انسان هاست.

درک مفهوم ربوبیت، عجیب در آزادی انسان از بند شیاطین داخلی و خارجی و هواها و هوس ها و غرایز و امیال سرکش مؤثر است.

فهم معنای ربوبیت آن چنان در تربیت انسان برابر با فرهنگ حضرت رب العزه دارای اثر است که از انسان منبع جود و کرامت، تقوا و شرافت، معرفت و اصالت، وجدان و ولایت، فضیلت و سیادت و به قول قرآن مجید شجره طیبه به بار می آورد!

مراحل تربیت نفس

اقبال پاکستانی بر اساس قرآن مجید، متصل به ربوبیت حق را با تربیت ترین انسان تاریخ می داند و می گوید: این تربیت را که تربیت خود در سایه ربوبیت حق است سه مرحله است:

۱ - اطاعت ۲ - ضبط نفس ۳ - نیابت الهی.

اطاعت از حق در تمام اوامر و نواهی و اطاعت از انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام؛ ضبط و حفظ این اطاعت از دستبرد شیاطین و حوادث و نوائب و مصایب و نیز ضبط نفس از گناه و معصیت؛ و در نتیجه به مقام خلافت اللّهی رسیدن.

اینک گفتار علامه اقبال پاکستانی:

اطاعت

خدمت و محنت شعار اشترست صبر و استقلال کار اشتر است

ص: ۳۹۵

گام او در راه کم غوغاستی کاروان را زورق صحراستی

نقش پایش قسمت هر بیشه ای کم خور و کم خواب و محنت پیشه ای

مست زیر بار محمل می رود پای کوبان سوی منزل می رود

تو هم از بار فرائض سرمتاب برخورداری از عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاءِ

در اطاعت کوش ای غفلت شعار می شود از جبر پیدا اختیار

(اقبال پاکستانی)

ضبط نفس

نفس تو مثل شتر خود پرور است خود پرست و خودسوار و خودسر است

مرد شو، آور زمام او به کف تا شوی گوهر اگر باشی خزف (۱)

هر که بر خود نیست فرمانش روان می شود فرمان پذیر از دیگران

طرح تعمیر تو از گل ریختند با محبت خوف را آمیختند

خوف دنیا خوف عقبی خوف جان خوف آلام زمین و آسمان

حب مال و دولت و حب وطن حب خویش و اقربا و حب زن

(اقبال پاکستانی)

نیابت الهی

گر شتربانی جهانبانی کنی زیب سر تاج سلیمانی کنی

تا جهان باشد جهان آرا شوی تاجدار ملک لا یبلی شوی

نایب حق در جهان بودن خوش است بر عناصر حکمران بودن خوش است

صد جهان مثل جهان جزء و کل روید از کشت خیال او چو گل

۱- (۱) - خزف: سفال، هر چیز گلی که در آتش پزند.

پخته سازد فطرت هر خام را از حرم بیرون کند اصنام را

نغمه ز تار دل مضراب او بهر حق بیداری او خواب او

(اقبال پاکستانی)

نبوت و امامت، راه رسیدن به ربوبیت

آن دری که خداوند بزرگ برای شناخته شدن مقام ربوبیتش به روی ما باز کرد در نبوت و امامت است.

امام علی علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه» می فرماید:

وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ، أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ، وَ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ. (۱)

خداوند سبحان پیامبرانی از فرزندان آدم برگزید که در برنامه وحی و امانتداری در ابلاغ رسالت از آنان پیمان گرفت.

پیمان ابلاغ رسالت بزرگترین پیمانی است که ممکن است تصور شود، پیمانی است که خداوند از پیامبران برای پذیرش وحی و ابلاغ حقایق وحی شده به انسان ها می گیرد.

بدیهی است که وحی بایستی بر دلی وارد شود که از هر گونه خس و خاشاک و هوا و هوس و خودخواهی ها پاک و منزّه باشد و اندک آلودگی درونی مجرای آب حیات وحی را تیره می سازد.

مسلم است که پیامبران در رسانیدن حقایق وحی شده به مردم بایستی به همه گونه گذشت و فداکاری تن دهند.

در حقیقت وضع حیاتی یک پیامبر چنین است که زندگی خود را بر مبنای

ص: ۳۹۷

رسالت تلقی کند. او در عین حال که یکی از انسان هاست و دارای زندگی طبیعی است، واسطه کاملاً امین برای ابلاغ رسالت از طرف خداست.

شاید بتوان گفت که: سخت ترین فداکاری را که بایستی در پیمان با خدا پذیرد، دخالت ندادن خود در امر رسالت است.

امام علی علیه السلام به دنباله فرمایش خود می فرماید:

خداوند رسولانی را در میان امم برانگیخت و پیامبرانش را پیایی به سوی آنان فرستاد، تا مردم را به ادای پیمان فطری ای که با آفریدگارشان بسته بودند وا دارند و نعمت فراموش شده او را به یادشان بیاورند و با تبلیغ دلائل روشن وظیفه رسالت را بجای آورند و نیروی مخفی عقول مردم را برانگیزانند و بارور سازند، آیات با عظمت الهی را که در هندسه کلی هستی نقش بسته است به آنان بنمایانند: آسمان های برافراشته بالای سرشان و گهواره گسترده زمین زیر پایشان و معیشت هایی که حیاتشان را تأمین نماید. (۱)

اهداف رسالت

هدف و مواد رسالت در قرآن اینچنین بیان شده:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ

ص: ۳۹۸

همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد و از اعمال زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌کند و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها [بی‌جهل، بی‌خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی‌دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.

۱- قیام انسان‌ها به عدالت.

۲- نشان دادن آیات الهی.

۳- تعلیم کتاب که واقعیت‌های هستی و حیات انسانی را در بر دارد.

۴- تعلیم حکمت که دانستن‌ها را در راه شدن‌های تکاملی تصفیه می‌نماید.

۵- امر به نیکی‌ها و نهی از پلیدی‌ها.

۶- برداشتن بارها و زنجیرهای سنگینی که از عوامل گوناگون، انسان‌ها را در خود می‌فشارند.

۷- روشنایی در حیات که آرمان‌اعلای حیات انسان‌ها را معرفی و قابل وصول می‌سازد.

و در کلمات پیشوای پرهیزکاران این چنین بیان شده:

ص: ۳۹۹

۱ - آنان را به وفا، به تعهد فطری ای که خداوند به آنان عنایت کرده است تحریک نمایند.

۲ - نعمت های فراموش شده خداوندی را به یادشان بیندازند.

۳ - با ابلاغ رسالت ها، دلیل و حجت را بر آنان تمام کند.

۴ - گنجینه های نهانی عقول آنان را بکاوند و بارور سازند.

۵ - آیات هندسه کلی هستی را از آسمان های برافراشته در بالای سرشان و گهواره گسترده زیر پایشان، اشکال گوناگون معیشت را که حیات آنان را تأمین می نماید آشکار سازند.

۶ - آیات الهی را در پدیده مرگ که فروغ حیاتشان را خاموش می کند و آنان را به آخرت می سپارد و در خستگی ها و مشقت ها که پیر و فرسوده شان می سازد و در رویدادهای پیاپی که به سراغ آنان می آیند، نشان بدهند.

۷ - رفتار معتدل، قوانین عامل رشد و کمال، سخن جدا کننده حق و باطل و حکم عادلانه را به آنان تعلیم دهند.

این است مواد و هدف رسالت های الهی در روی زمین که قرآن با صراحت و قاطعانه بیان می کند و سخنان امیر المؤمنین در «نهج البلاغه» و همه شئون زندگی او، همان مواد و هدف را توضیح و تطبیق می نماید.

یک تتبع کافی در سرگذشت انسان ها اثبات می کند که هر گروه رسالت سودمند و سازنده جز مصداق ها و شاخه های همین مواد و هدف ها نبوده است.

هدف اعلای زندگی فردی و اجتماعی که گم شده حیاتی امروز بشریت است بدون رسالت هایی که مواد و هدف های مزبور را توضیح و تطبیق به زندگی نماید چیزی است که هرگز برای انسان ها چهره واقعی خود را نخواهد نمود. [\(۱\)](#)

مدینه علم در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر درباره در امامت و ولایت که از جانب خداوند گشوده شده تا از آن در،

ص: ۴۰۰

تمام انسان ها به حقایق مربوط به ربوبیت و قوانین شرع برسند، فرمود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرِهِ أَنَا أَصِيلُهَا، وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرَتُهَا، وَالشَّيْعَةُ وَرَقُّهَا، فَهَلْ يَخْرُجُ مِنَ الطَّيِّبِ إِلَّا الطَّيِّبُ؟ وَأَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا.

وَفِي لَفْظِ حَدِيثِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، وَلَا تُؤْتَى الْبَيْتَ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا.

وَفِي لَفْظٍ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ بَابُهَا، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ بِغَيْرِ الْبَابِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَأَتُوا الْبَيْتَ مِنْ أَبْوَابِهَا.»

(۱)

احادیث بالا را علامه امینی صاحب «الغدیر» از ۱۴۳ نفر از بزرگترین دانشمندان اهل سنت نقل می کند و از بیست و یک نفر بر صحت و سلامت سند حدیث، شاهد می آورد که پیامبر فرمود:

من و علی از یک درختم، من ریشه ام و علی تنه و حسن و حسین میوه آن و شیعه برگش؛ آیا از پاک غیر از پاک می آید؟!

من شهر علم و علی در آن شهر است؛ هر کس قصد شهر دارد از در آن وارد گردد.

الفاظ دیگری از حدیث چنین آمده:

۱ - أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْبَيْتَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ. (۲)

من شهر علم و علی در آن است. هر کس می خواهد وارد این خانه شود پس از این در وارد شود.

ص: ۴۰۱

۱- (۱) - الغدیر: ۷۹/۶؛ [۱] الکافی: ۲۳۹/۲، باب المؤمن وعلاماته، ذیل حدیث ۲۷؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۹/۲۷، باب ۱۴، حدیث

۳۳۶۱۷. [۳]

۲- (۲) - تاریخ بغداد: ۱۸۱/۳؛ [۴] شرح احقاق الحق: ۲۳۵/۴.

۲ - أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ. (۱)

من شهر علم و علی در آن است، هر کس علم را می خواهد، پس از این در وارد شود.

۳ - أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا. (۲)

من سرای حکمت و علی در آن است.

۴ - أَنَا دَارُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا. (۳)

من سرای علم و علی در آن است.

۵ - أَنَا مِيزَانُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ كَفْتَاهُ. (۴)

من ترازوی علم و علی دو کفه ترازو است.

۶ - أَنَا مِيزَانُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ لِسَانُهُ. (۵)

من ترازوی حکمت و علی زبان حکمت است.

۷ - أَنَا الْمَدِينَةُ وَأَنْتَ الْبَابُ، وَلَا يُؤْتَى الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا. (۶)

من شهرم و تو [علی] در شهر، کسی به شهر وارد نمی شود مگر از راه در شهر.

۸ - إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ.. فَهُوَ أَخِي وَوَصِيٌّ وَخَلِيفَتِي عَلِيٌّ أُمَّتِي. (۷)

علی از من است و من از علی... و او برادر و وصی و جانشین من بر ائمت

ص: ۴۰۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۹/۳۸، باب ۶۳، ذیل حدیث ۱؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۴/۲؛ [۲] كشف الغمه: ۱۱۳/۱. [۳]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰۷/۴۰، باب ۹۴، ذیل حدیث ۱۴؛ [۴] كشف الغمه: ۱۱۳/۱؛ [۵] العمده: ۲۹۵، حدیث ۴۸۹.

۳- (۳) - شواهد التنزیل: ۱۰۶/۱، حدیث ۱۲۱؛ [۶] ینابیع الموده: ۱۷۰/۲، حدیث ۴۸۲. [۷]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۴۴/۲۳، باب ۷، حدیث ۹۹؛ [۸] جامع الأخبار: ۱۸۰؛ [۹] الفضائل: ۱۵۵. [۱۰]

۵- (۵) - الغدير: ۸۰/۶، حدیث ۴؛ شرح احقاق الحق: ۴۶/۶؛ نفحات الأزهار: ۲۳۸/۱۰، حدیث ۹۴. [۱۱]

۶- (۶) - شواهد التنزیل: ۳۶۳/۲، حدیث ۱۰۰۹؛ [۱۲] بحار الأنوار: ۳۴۷/۳۶، باب ۴۱، حدیث ۲۱۶. [۱۳]

۷- (۷) - بحار الأنوار: ۴/۴۰، باب ۹۱، حدیث ۶؛ [۱۴] الأملی، شیخ صدوق: ۳۶، حدیث ۱۰؛ [۱۵] روضه الواعظین: ۱۰۱/۱.

می باشد.

۹ - عَلِيُّ بَابُ عِلْمِي وَ مُبَيِّنٌ لِمَا أَرْسَلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِي. (۱)

علی دروازه علم من و بیان کننده احکام ارسالی از طرف خدا برای امت، بعد از من است.

۱۰ - أَنْتَ بَابُ عِلْمِي. (۲)

تو [یا علی] دروازه علم من هستی.

نزد ملت اسلام مسلم است که علم پیامبر به وجود مقدس حضرت مولی الموحیدین منتقل شد و علم امیر المؤمنین به یازده فرزندش از حضرت امام حسن تا مهدی علیهم السلام رسید. و امت برای یافتن رب و شؤنش چاره ای جز مراجعه به ائمه طاهرین علیهم السلام ندارند، معارفی که یک نمونه اش «نهج البلاغه» و نمونه دیگرش «صحیفه سجادیه» و نمونه های دیگرش کتب حدیثی شیعه می باشد.

۴ - دلالت بر اخلاص در توحید

اشاره

حمد خداوندی را که با آیات قرآن و معارفی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام رسیده ما را به اخلاص در عبادت و ایمان توجّه داد.

اخلاص در قرآن

« فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ » (۳)

پس خدا را در حالی که اعتقاد و ایمان را برای او [از هرگونه شرکی] خالص می کنی، بپرست. * آگاه باشید! که دین خالص ویژه خداست.

ص: ۴۰۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱۳/۲۷، باب ۴، ذیل حدیث ۸۷؛ [۱] کنز الفوائد: ۶۷/۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۴۸/۳۸، باب ۶۵، ذیل حدیث ۴۲؛ [۳] کشف الغمه: ۲۸۷/۱؛ [۴] کشف الیقین: ۱۰۹. [۵]

۳- (۳) - زمر (۳۹): ۲ - ۳. [۶]

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا « (۱)

مگر کسانی که [از گناه بزرگ نفاق] توبه کردند و [مفساد خود را] اصلاح نمودند و به خدا تمسک جستند، و عبادتشان را برای خدا خالص ساختند؛ پس آنان در زمره مؤمنان اند، و خدا به مؤمنان پاداشی بزرگ خواهد داد.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ « (۲)

بگو: من مأمورم که خدا را در حالی که ایمان و عبادت را برای او [از هر گونه شرکی] خالص می کنم، پرستم.

قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي « (۳)

بگو: فقط خدا را در حالی که ایمان و عبادتم را برای او [از هر گونه شرکی] خالص می کنم، می پرستم.

وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ « (۴)

و اعمال ما مربوط به خود ما و اعمال شما مربوط به خود شماست و ما [در ایمان، اعتقاد، طاعت و عبادت] برای او اخلاص می ورزیم.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ « (۵)

پس خدا را در حالی که ایمان و عبادت را [از هر گونه شرکی] برای او خالص می کنید، پرستید گرچه کافران [از روش شما] ناخشنود باشند.

هُوَ الْحَيُّ لِإِلَهٍ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

ص: ۴۰۴

۱- (۱) - نساء (۴) : ۱۴۶. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹) : ۱۱. [۲]

۳- (۳) - زمر (۳۹) : ۱۴. [۳]

۴- (۴) - بقره (۲) : ۱۳۹. [۴]

۵- (۵) - غافر (۴۰) : ۱۴. [۵]

اوست زنده [بی زوال]، هیچ معبودی جز او نیست، پس او را در حالی که ایمان و عبادت را برای او [از هر گونه شرکی] خالص می کنید، بپرستید. همه ستایش ها ویژه خدا پروردگار جهانیان است.

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ « (۲)

در حالی که فرمان نیافته بودند جز آن که خدا را بپرستند و ایمان و عبادت را برای او از هر گونه شرکی خالص کنند و حق گرا باشند و نماز را برپا دارند و زکات پردازند؛ و این است آیین استوار و ثابت.

اخلاص در روایات

فِي مَوَاعِظِ النَّبِيِّ لِابْنِ مَسْعُودٍ: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ إِذَا عَمِلْتَ عَمَلًا فَأَعْمَلْ لِلَّهِ خَالِصًا لِأَنَّهُ لَا يَقْبَلُ مِنْ عِبَادِهِ إِلَّا مَا كَانَ خَالِصًا. (۳)

در مواعظ رسول خدا به ابن مسعود است: ای پسر مسعود! هرگاه کاری انجام دهی برای خدا و محض خدا خالص انجام بده؛ زیرا عملی جز عمل خالص قبول در گاه او نیست.

امام علی علیه السلام فرمود:

ص: ۴۰۵

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۶۵. [۱]

۲- (۲) - بینه (۹۸) : ۵. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۰۵/۷۴، باب ۵؛ [۳] مستدرک سفینه البحار: ۱۴۶/۳.

طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَ عِلْمَهُ وَ حُبَّهُ وَ بُغْضَهُ وَ أَخَذَهُ وَ تَزَكَّهُ وَ كَلَامَهُ وَ صَمْتَهُ وَ فِعْلَهُ وَ قَوْلَهُ. (۱)

خوشا به حال کسی که عمل و دانش و دوستی و دشمنی و گرفتن و رها کردن و سخن و سکوت و فعل و قولش را برای خدا خالص کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَحِيمٌ يَشْكُرُ الْقَلِيلَ، إِنَّ الْعَبْدَ لِيَصِلَى الرَّكَعَتَيْنِ يُرِيدُ بِهَا وَجَهَ اللَّهِ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ. (۲)

پروردگار شما مهربان است، عمل کم را تقدیر می کند، هر آینه عبد دو رکعت نماز محض خدا بجا می آورد، خداوند به سبب آن نماز او را وارد بهشت می کند.

امام رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ. (۳)

عبدی که چهل روز برای خدا خالص شود، چشمه های حکمت از قلبش به زبانش جاری می شود.

امام عسگری علیه السلام می فرماید:

اگر تمام دنیا را لقمه ای کنم و در دهان بنده ای خالص بگذارم گوئی در حق او تقصیر کرده ام، و اگر کافر را از آن منع کنم تا از گرسنگی و تشنگی به مرگ برسد سپس شربتی از آب به او بنوشانم انگار به اسراف در نعمت حق برخاسته ام.

ص: ۴۰۶

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۴۴/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۱۶؛ [۱] المحاسن: ۲۵۳/۱، باب ۳۰، حدیث ۲۷۶. [۲]

۲- (۲) بحار الأنوار: ۲۴۲/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۱۰؛ [۳] عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۶۹/۲، باب ۳۱، حدیث ۳۲۱.

۳- (۳) بحار الأنوار: ۲۴۵/۶۷، باب ۵۴، ذیل حدیث ۱۹؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۲۵۳/۱۶، باب ۲۷، حدیث ۱۹۷۷۴.

این فقیر مسکین و عبد مستکین به پیشگاه حضرت دوست عرضه داشته:

یا رب تو علاج درد مایی بردرد درون ما شفایی
ما خسته دل و فسرده حالیم از بار گنه شکسته بالیم
غرقیم همه به بحر عصیان هستیم گدای لطف و احسان
با این که ز کبر خود نمائیم در اصل فنای در فناسیم
هستی و خودیتی نداریم از خویش متیتی نداریم
بر در گه تو ذلیل و خواریم سرمایه بجز گنه نداریم
ای غوث و غیاث بی پناهان بخشنده جمله گناهان
یا رب تو بین اسیر نفسیم عمری است همه هوا پرستیم
از باده کبر جمله مستیم آلوده هر گناه و پستیم
شد تیره ز معصیت دل ما شد نار جحیم حاصل ما
بگشای دری ز توبه ای یار ما را تو ز معصیت نگهدار
ما گر چه به عهد بی وفائیم لکن به در تو ما گداییم
بر سائل خود عنایتی کن از غمزدگان حمایتی کن
ای مایه آبروی مسکین ثابت قدم نمای در دین
(مؤلف)

۵ - دور داشتن انسان از الحاد و شرک

اشاره

دور بودن از شرک در هر کیفیت و شکلش اعم از دنیا پرستی، مقام پرستی، شهوت پرستی، هوا پرستی، طاغوت پرستی، شیطان پرستی، محض عنایت و لطف حق به بندگان است.

چون ایمان خالص و عمل صالح بر شئون حیات حاکم گردد بساط شرک از سرزمین هستی انسان، جمع می شود.

ص: ۴۰۷

شرک به فرموده قرآن در سوره لقمان (۱)، ظلم عظیم است و هر کس تا وقت مرگ آلوده به آن باشد از رحمت خدا محروم خواهد بود و در آن زمان توبه اش پذیرفته نخواهد شد.

شرک ورزی به فرموده قرآن، باعث از بین رفتن تمام اعمال نیک انسان در دوره عمر اوست:

وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ « (۲)

و اگر [آنان با همه عظمت و مقامی که داشتند برای خدا] شریک قرار داده بودند، یقیناً آنچه عمل شایسته انجام می دادند، تباه و بی اثر می شد.

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ « (۳)

ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت، اینان [که دارای این ویژگی ها هستند] هدایت یافته اند.

]

تحبیب ایمان

[

«کسی یا چیزی را دوست داشتن در اثر پی بردن به زیبایی ها یا سودمندی های آن پیدا می شود. ایجاد دوستی در دل کسی کردن به وسیله توجه دادن به خوبی و زیبائی و سودمندی خواهد بود.

ایزد پاک، ایمان را به وسیله ذکر خوبی ها و ثواب ها و فضیلت های آن خواسته که

ص: ۴۰۸

۱- (۱) - لقمان (۳۱) : ۱۳؛ و [یاد کن] هنگامی که لقمان به پسرش در حالی که او را موعظه می کرد، گفت: پسرکم! به خدا شرک نوز، بی تردید شرک ستمی بزرگ است.

۲- (۲) - انعام (۶) : ۸۸. [۱]

۳- (۳) - حجرات (۴۹) : ۷. [۲]

محبوب مسلمانان کند و بندگان عزیز خود را از این فیض بزرگ برخوردار سازد. از جمله مبارکه:

وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ « (۱)

و آن را در دل هایتان بیاراست.

استفاده می شود که مقرر ایمان، قلب است و ایمان از صفات جوانح است.

صفات قلبی، علل برای صدور افعال خارجی و صفات جوارحی است. در جمله:

وَكُفْرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ « (۲)

و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت.

کفر و فسوق و عصیان را در مقابل ایمان قرار داده است. یکی از طرق تعریف، دانستن مقابل های معرف است و از این تقابل می توان راهی به حقیقت ایمان، پیدا کرد.

کفر انکار خدا و رسول است، پس ایمان اعتقاد به خدا و رسول است. فسوق پرده دری است، پس ایمان صفتی است قلبی و اعتقادی که مردم با ایمان را از پرده دری و هتک نوامیس متنفر ساخته و جلوگیری می کند. عصیان گناه و نافرمانی است، پس ایمان عقیده ای است که نمی گذارد از مردم باایمان تمرد و نافرمانی حق صادر شود؛ زیرا از آن بیزار و متنفرند.

با این بیان تاحدی می توان به اندازه لطف حق که ایمان را محبوب مسلمانان قرار داده پی برد؛ زیرا ایمان راه نجات از پلیدی ها و زشتی ها و راه دخول در سعادت و خوشبختی هاست.

ص: ۴۰۹

۱- (۱) - حجرات (۴۹) : ۷. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹) : ۷. [۲]

ناخوشایندی کفر و فسوق و عصیان

بیزاری از کسی یا چیزی در اثر آگاه شدن بر زیان ها و زشتی ها و بدی های آن پیدا می شود، بیزار کردن کسی را از چیزی به وسیله روشن کردن زیان ها و زشتی ها و بدی های آن است. قرآن در جمله:

وَكَرِهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ « (۱)

و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت.

می گوید: خدا شما را از کفر و پرده دری و نافرمانی بیزار کرده است. بیزار کردن خدا مسلمانان را از کفر و فسوق و عصیان به وسیله نمایاندن زیان ها و شومی ها و زشتی های آنان است.

معنای کفر و عصیان و فسوق

کفر، انکار خدا و نعمت های اوست و صفتی است باطنی و از افعال قلبی، این صفت قلبی ریشه کارهای زشت و ناپسند می باشد.

عصیان، اعم از فسوق است؛ زیرا فسوق اختصاص دارد به کسی که مطیع بوده سپس از اطاعت دست برداشته و پرده دری کرده، ولی عصیان اعم است و عاصی شامل کسی که از آغاز نافرمان بوده و هیچ گونه تلبسی به اطاعت پیدا نکرده می شود.

هر یک از کفر و فسوق و عصیان، با ایمان ضدیت دارند؛ زیرا ایمان، اعتقادی است در قلب که موجب عمل در رفتار و گفتار باشد، پس کفر با ایمان دشمن است، فسوق با ایمان ضدیت دارد، عصیان با ایمان سازگار نیست، هر یک از این سه

ص: ۴۱۰

می کوشند ریشهٔ ایمان را قطع کنند.» (۱) همان طور که در آیهٔ شریفه ملاحظه کردید واقعیت ها را خداوند، محبوب قلب انسان فرموده و قلب را از پستی ها، متنفر نموده است.

بدتر از کفر و فسق و عصیان شرک است. قرآن و روایات به طور مفصل به زشتی ها و زیان ها و ضررها و ضربه های شرک اشاره کرده اند و از این طریق آن را منفور قلوب صافیه قرار داده اند و این همان معنایی است که از جملهٔ دعا استفاده می شود.

شرک، بنابر آیات قرآن اعم از شرک در قول و صفت و عمل و نیت و عبادت است، در هر صورت چیزی را در جنب خدا قراردادن و از آن پیروی کردن شرک است و آن گناه بسیار بزرگ و در صورت ماندنش در قلب غیر قابل آمرزش است.

در زمینهٔ تفسیر شرک به کتب گران بهای تفسیری و روایی به خصوص باب ایمان و کفر «بحار الأنوار» مراجعه نمایید.

بت پرستان مکه، آفتاب پرست ها، پول پرست ها، کمک دهندگان به سقیفه و باند ننگین اموی و عباسی و فرمانبران از طواغیت، در همهٔ دوره ها از مصادیق بارز مشرکان هستند، دولت ها و مأموران آنها که در راه خدمت به استعمارند و از منافع ملت های خود چشم پوشیده، نوکری اجانب را می نمایند مشرکانند و گناهانشان از اعظم گناهان و معاصی است.

ص: ۴۱۱

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان قراردادی: صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدید آور: تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۲ / حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹.

شابک: ۹۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۰-۲: ج. ۱. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۱-۹: ج. ۲. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۲-۶: ج. ۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۳-۳: ج. ۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۴-۰: ج. ۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۵-۷: ج. ۶. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۶-۴: ج. ۷. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۷-۱: ج. ۸. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۸-۸: ج. ۹. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۹-۵: ج. ۱۰. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۰-۱: ج. ۱۱. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۱-۸: ج. ۱۲. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۲-۵: ج. ۱۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۱-۶: ج. ۱۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۲-۳: ج. ۱۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۳-۰:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره: ۱/ BP۲۶۷/۱ ع ۸ ص ۳۰۴۲۲۲۵ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۷۱۷

اشاره

ص: ۲

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۲

حسین انصاریان.

ص: ۴

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٦

«(۱۲) حَمِيداً يُضَيِّئُ لَنَا بِهٖ ظُلْمَاتِ الْبُرُوزِ وَ يُسَيِّئُ هَلْ عَلَيْنَا بِهٖ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ وَ يُشَرِّفُ بِهٖ مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ يَوْمَ تُعْجَزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۱)، يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ «(۲)» (۱۳) حَمِيداً يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَى أَعْلَى عِلِّيِّينَ فِي كِتَابِ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ «(۱۴) حَمِيداً تَقَرَّرَ بِهٖ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ وَ تَبَيَّضُ بِهٖ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ «(۱۵) حَمِيداً نُعْتَقُ بِهٖ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمِ جَوَارِ اللَّهِ»

سپاسی که به سبب آن، تاریکی های برزخ را بر ما روشن کند و به وسیله آن، راه رستخیز را بر ما آسان فرماید و به کمک آن، رتبه های ما را نزد گواهان روز قیامت بلند گرداند. روزی که هر وجودی، به خاطر آنچه مرتکب شده، پاداش داده شود و مورد ستم قرار نگیرد؛ روزی که هیچ دوستی، چیزی از عذاب را از دوستش دفع نکند و این گنهکاران حرفه ای از جانب کسی یاری نشوند؛ سپاسی که از جانب ما، در پرونده ای که کردار نیکان در آن رقم خورده و مقربان در گاهش گواهان آنند، به سوی اعلا-علیین بالا رود، سپاسی که چون دیده ها در قیامت خیره شود، سبب روشنی دیده ما شود و هنگامی که چهره ها سیاه گردد، به

ص: ۷

۱- (۱) - اشاره است به سوره جاثیه (۴۵) : ۲۲. [۱]

۲- (۲) - دخان (۴۴) : ۴۱. [۲]

نورائیت آن صورت های ما به سپیدی رسد. سپاسی که ما را از آتش دردناک خدا آزاد و در جوار کریمانه اش جای دهد.

ظلمات برزخ و تفسیر آن

اشاره

ظلمات چیست و برزخ کجاست؟

ظلمات جمع ظلمت است که بی نوری چیزی است که باید نورانی باشد.

برزخ در لغت فصل بین دو شی است ولی به تعبیر آیات و روایات، فاصله از وقت مرگ تا قیامت است.

به عبارت دیگر: هرگاه علاقه انسان از طبیعت قطع شود پس در اوّل منزل عجایب عالم الهی است. در این عالم دو فرشته سؤال کننده تمام خیر و شرّ انسان را در دنیا به صورت مناسب و غیر محدود می بینند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْبَرْزَخُ الْقَبْرُ وَهُوَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۱)

برزخ گور [همان جای انسان پس از مرگ] است و آن ثواب و عذاب بین دنیا و آخرت است.

جسم آدمی پس از مرگ رها گشته و پس از پراکندگی اجزای آن به طبیعت باز می گردد. نفس ناطقه انسانی که همان روح آدمی است پس از فرا رسیدن مرگ همچنان باقی است. روح پس از جدایی بدن به مرحله تازه ای از زندگی منتقل می گردد که زندگی برزخی نامیده می شود. او در عالم برزخ به سر می برد تا این که رستاخیز برپا گردد و به سرای آخرت انتقال یابد.

روح هر انسانی دارنده بسیاری از رویدادهای دوران عمر است و حوادث زندگی

ص: ۸

۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۵۵۳/۳، حدیث ۱۲۲. [۱]

را به یاد دارد و ارواح دانشمندان علاوه بر خاطره های عادی، دارای علوم و فنونی هستند که در دوران زندگی فرا گرفته اند و با رویداد مرگ و جدا شدن روح آگاهی پیدا می کند و نیک و بد های دنیای خود را، به یاد می آورد.

آیات و روایات بسیاری گویاست که نیت ها و باورهای درست و رفتارهای شایسته انسان، تجسم می یابند و قلمرو زندگی صاحبان خود را در عالم برزخ روشن می کنند. و نیت های ناپاک و باورهای نادرست و رفتارهای ناشایسته با چهره های تاریک تجسم می یابد و عرصه زندگی صاحبان خود را در عالم برزخ تیره و تاریک می سازد.

معنای ظلمت برزخ در کلام بزرگان

اشاره

اما برخی گفته اند:

«مراد از ظلمت برزخ؛ ظلمت عمل و ظلمت بدن است که نور از نفس مجرد قطع شود و آماده رجوع به ماده اصلی شود.

برخی گفته اند:

ظلمات به اعتبار شدت ظلمت است.

برخی گفته اند:

ظلمات عبارت از شداید روح در عالم برزخ با کنایه از آتش ظلمات است مانند آتش قیامت یا مکانی که در عالم مثال است.»
(۱) از شیخ بهایی نقل شده است که:

«در روایات است که اشباحی که به نفوس تعلق دارد در عالم برزخ هستند و جسم نیستند، ولی می خورند و می آشامند و در جلسات حلقه حلقه می نشینند و سخن می گویند و بهره می برند و گاهی در فضای بین زمین و آسمانند و یکدیگر را

ص: ۹

می شناسند و ملاقات می کنند.

این اشباح واسطه ای بین دو عالم هستند نه جسم مادّیند و نه موجود مجرد و لطیفند. و این عالم عالمی است بسیار گسترده و ساکنان آن عالم با یکدیگر در لطافت و تیرگی و زیبایی و زشتی صورت، تفاوت فراوانی دارند. بدن های مثالی آنان حواس ظاهریّه و باطنیه را دارند. از لذایذ جسمی و روحی متنعّم و از دردهای بدنی ناراحت می شوند.» (۱) انسان در فاصله میان مرگ و رستاخیز عمومی، یک زندگانی محدود و موقّتی دارد که برزخ واسطه میان حیات دنیا و حیات آخرت است. انسان پس از مرگ از جهت اعتقاداتی که داشته و اعمال نیک و بدی که در این دنیا انجام داده مورد بازپرسی خصوصی قرار می گیرد و پس از محاسبه اجمالی، طبق نتیجه ای که گرفته شد به یک زندگی شیرین و گوارا یا تلخ و ناگوار محکوم گردیده با همان زندگی در انتظار روز رستاخیز عمومی به سر می برد.

حال انسان در زندگی برزخی بسیار شبیه به حال کسی است که برای رسیدگی اعمالی که از وی سر زده به یک سازمان قضایی احضار می شود و مورد بازجویی قرار گرفته، به تنظیم و تکمیل پرونده اش پردازند، آنگاه در انتظار محاکمه در بازداشت به سر برد. در عالم برزخ زمان مطرح نیست و کوتاهی یا طولانی بودن برخورداری از نعمت ها یا سختی ها معنا ندارد. اما فراز و فرود در شدّت یا ضعف نعمت ها و یا سختی ها در آن عالم می باشد.

روح در برزخ، در کلام علامه طباطبایی

عَلَّامَه طباطبایی می نگارد:

«روح انسان در برزخ، به صورتی که در دنیا زندگی می کرد به سر می برد، اگر از

ص: ۱۰

نیکان است از سعادت و نعمت و جوار پاکان و مقربان درگاه خدا برخوردار می شود و اگر از بدان است در نعمت و عذاب و مصاحبت شیاطین و پیشوایان ضلال می گذراند.

خدای متعال در وصف حال گروهی از اهل سعادت می فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ « (۱)

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. * در حالی که خدا به آنچه از بخشش و احسان خود به آنان عطا کرده شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند [و سرانجام به شرف شهادت نایل می شوند] شادی می کنند که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

در وصف حال گروهی دیگر که در زندگی دنیا از مال و ثروت خود استفاده مشروع نمی کنند می فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا حَيَاءُ أَحَدِهِمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ « (۲)

[دشمنان حق از دشمنی خود باز نمی ایستند] تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسد، می گوید: پروردگارا! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده به دنیا] بازگردان؛ * امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] وا گذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم. [به او

ص: ۱۱

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۶۹ - ۱۷۰. [۱]

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳) : ۹۹ - ۱۰۰. [۲]

می گویند: [این چنین نیست] که می گویی [بدون تردید این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.] (۱) در کتاب «الهیات و معارف اسلامی» آمده است:

«بدن برزخی و عذاب و نعمت های آن جا را می توان به گونه ای به لذت و یا نعمت های موقع خواب تشبیه کرد. انسان در عالم رؤیا واقعاً یک رشته کارهایی را انجام می دهد، راه می رود، سخن می گوید، می اندیشد و... هرگاه این کارها را با زندگی عنصری و مادی بسنجیم فاقد حقیقت خواهد بود ولی اگر از نسبت گیری و مقایسه صرف نظر کنیم، باید گفت: این کارها در ظرف رؤیا برای خود حقیقتی دارند؛ زیرا خوشی ها، آرامش ها و آلام و دردهای رؤیایی، برای خود خالی از یک نوع واقعیت نیست.

چه بسا حالات انسان در خواب روی بدن عنصری نیز اثر می گذارد. حالا- اگر یک چنین زندگی رؤیایی واقعیت بیشتر و حقیقتی روشن تر پیدا کند، باید نام آن را زندگی برزخی نهاد. در آن جا ماده و عنصر یا مولکول و اتم وجود ندارد ولی صورت تمام موجودات جهان بی آن که ماده و وزنی در کار باشد موجود است.

به این خاطر دانشمندان می گویند:

در جهان برزخ، آثار ماده از گرمی و سردی، از شیرینی و تلخی، شادمانی و غمگینی هست، هر چند خود ماده وجود ندارد. در آن جا خوردن و آشامیدن، سماع و استماع و دیدن وجود دارد. اگر چه از ماده ای که این امور در زندگی ما بر آن توقف دارد، خبری نیست.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در جنگ بدر دستور داد که کشته های قریش را به چاهی

ص: ۱۲

بریزند سپس بر سر چاه ایستاد و به آنان خطاب کرد و فرمود:

آیا آنچه را که خدای شما وعده کرده حقیقت داشت؟

مسلمانان گفتند: آنان مردگانند و چگونه با آنان سخن می گوئید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید، آنان می شنوند، ولی اجازه سخن گفتن ندارند.» (۱)

مواقف الأشهاد و تفسیر آن

اشاره

مواقف الأشهاد یا جایگاه گواهان در آخرت برگرفته از آیات سوره غافر است که می فرماید:

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿۲﴾

بی تردید ما پیامبران خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و روزی که گواهان [برای گواهی دادن] به پا ایستند، یاری می کنیم. * همان روزی که عذرخواهی ستمکاران سودشان ندهد و برای آنان لعنت خدا و سرای سخت و بدی است.

به راستی، اگر در این روز سخت یعنی همان روزی که هر کس به کار خویش مشغول است و کسی را یارای دور ساختن عذاب از خود و دیگران نیست؛ پرده ستاریت حق تعالی آویخته نشود ما بندگان با رسوایی چه خواهیم کرد!

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردایی

(حافظ شیرازی)

ص: ۱۳

۱- (۱) - الهیات و معارف اسلامی: ۴۸۸.

۲- (۲) - غافر (۴۰): ۵۱ - ۵۲. [۱]

مواقف جمع موقف و مکان و قوف است. و اشهاد جمع شاهد یا شهید یعنی گواه و ناظر در گواهی دادن و آگاه بر چیزی باشد. و مراد از اشهاد دانایانی است که نمایان برای شهادت بر مردم قیام کنند مانند ملائکه و انبیاء و مؤمنان و یا حاضران و شهیدان که ایشان اهل موقف هستند.

عجلی گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: مراد از کلام خدای تبارک و تعالی:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ [\(۱\)](#)

و همان گونه [که شما را به راه راست هدایت کردیم] شما را امتی میانه [و معتدل و پیراسته از افراط و تفریط] قرار دادیم تا [در ایمان، عمل، درستی و راستی] بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد.

شهادت کیانند؟ حضرت فرمود:

«ما امت وسطیم و ما شاهدان خدا بر مردم و حجت او بر زمین هستیم.» [\(۲\)](#)

مواقف الاشهاد در کلام بزرگان

برخی گفته اند:

مراد از مواقف اشهاد اهل قیامت است چون افعال زشت پوشیده را در دنیا مشاهده می کنند.

برخی گفته اند:

آنان ملائکه ناظر افعال عبادند که در روز قیامت برانگیخته می شوند.

برخی گفته اند:

ص: ۱۴

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۴۳. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۱/۱۹۱، حدیث ۴. [۲]

آنان که از عذاب ایمن هستند.

برخی گفته اند:

مقصود ائمه اند که شاهد بر اعمال بندگان هستند. (۱) در تأیید مطلب گذشته، امام سجاد علیه السلام در فراز دیگر، در دعای بعد از نماز شب می فرماید:

«اللَّهُمَّ وَإِذْ سَيَّرْتَنِي بِعَفْوِكَ وَتَعَمَّدْتَنِي بِفَضْلِكَ فِي دَارِ الْفَنَاءِ بِحَضْرَةِ الْأَكْفَاءِ فَأَجْرَنِي مِنْ فَضِيحَاتِ دَارِ الْبَقَاءِ عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالرُّسُلِ الْمُكْرَمِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» (۲) خدایا! اکنون که مرا به پرده گذشت و عفو تو پوشاندی و در این جهان فانی، احسانت را در برابر مردم شامل حال من فرمودی، پس مرا از رسوایی های جهان ابدی، در برابر اهل محشر که عبارتند از فرشتگان مقرب و پیامبران بزرگوار و شهدا و شایستگان پناه ده.

آخرت هر انسانی بازتاب زندگی دنیای اوست و آنچه را که در جایگاه آخرت مشاهده می کند و هر پاداش یا کیفری را که می بیند انعکاس عقاید و باورها و اندیشه ها و اخلاق و گفتار او در دنیا است. گذر از صراط آخرت نیز برای هر انسان وابسته به این است که در این جهان، راه زندگی را چگونه پیموده و کدام راه و رسم را برگزیده است.

صراط مستقیم به این معنا است که به معرفت و شناخت خداوند و آیین و رسم سپاس گزاری از نعمت های انبوه پروردگار خویش نایل گردیده و به وظیفه بندگی اش

ص: ۱۵

۱- (۱) - لوامع الانوار العرشیه فی شرح الصحیفه السجادیه: ۴۹۶/۱ - ۵۰۰.

۲- (۲) - صحیفه سجادیه: دعای ۳۲. [۱]

پاییند بوده و منزلت انسانی خود را حرمت نهاده است؛ در جهان دیگر راه رستاخیز را به آسانی می پیماید و به رستگاری جاودانه دست می یابد.

حضرت علی علیه السلام در مناجات شعبانیه به محضر خداوند متعال عرضه می کند:

الهی قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَأَنَا اخْوَجُ إِلَى سِتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرِي، الِهي قَدْ أَحْسَيْتَ إِلَيَّ إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، فَلَا تَفْضُخْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَي رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ. (۱)

خدای من! گناهانم را در دنیا پنهان کرده پوشی کردی که به پرده پوشی آن در آخرت محتاج ترم. خدای من! به من نیکی کردی؛ زیرا گناهانم را بر هیچ یک از بندگان شایسته ات آشکار نکردی پس در روز رستاخیز در حضور گواهان بر اعمال و فرشتگان و پیامبران و امامان و صالحان رسوایم مساز.

حقیقت نفس و تفسیر آن

اشاره

این فراز از دعا یَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ و هُمْ لَا يُظْلَمُونَ برگرفته از آیه ای در سوره جاثیه است که فرمود:

وَلْتَجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ « (۲)

و تا هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است، پاداش یابد و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

سراسر عالم نشان می دهد که آفریننده جهان آن را بر محور حق قرار داده و در همه جا حق و عدالت حاکم است. آنها که هماهنگ با این قانون حق و عدالت حرکت می کنند باید از برکات عالم هستی و الطاف الهی بهره مند شوند و آنها که بر

ص: ۱۶

۱- (۱) - إقبال الأعمال: ۲۹۶/۳ - ۲۹۷، [۱] مناجات شعبانیه.

۲- (۲) - جاثیه (۴۵): ۲۲. [۲]

ضد آن گام برمی دارند باید طعمه آتش سوزان و قهر و غضب خداوند شوند و عدالت این را ایجاب می کند.

خلقت عالم با حق بوده و خداوند برای خلقت آنها هدفی ثابت قرار داده و آفرینش هدفمند این بوده که هر نفسی در مقابل آنچه مرتکب شد جزا داده شود، اگر طاعت کرده ثواب ببیند و اگر معصیت کرده عقاب شود و این جزا مطابق عدل خواهد بود، جزای آنها همان عمل آنهاست، در نتیجه باید از سوء سابقه ترسید نه سوء عاقبت، آنچه بر ستمگران از عذاب آتش و سختی ها می رسد نتیجه اعمال آنها در دنیاست یعنی ظلمشان سابقه در دنیا دارد و آیات دلالت دارد که منشأ عذاب آخرت، جهل و دوری از یادگیری حکمت است.

ثواب و عقاب در آخرت به نفس و اعمال و اخلاق خوب و ناپسند است. پس لذت و درد و نعمت و بهشت و آتش در آخرت، نفس صورت های اعمال و آثار است.

عذاب های الهی برای مجرمان از باب انتقام نیست و درد و شدت از امور خارج از ذات و صفات مترتب بر آنها نیست، بلکه کارهای قبیح واقع در دنیا به خاطر ضمیر و نیت نادرست آنهاست که فطرت اصلی آنها را، منحرف کرده است.

چون حجاب برداشته شود، در قبر صور اشکال را با معانی مشاهده کند. و اولین چیزی که مطابق با عمل می بیند عقرب ها و مارهایی است که در پیرامون او هستند که صفات و تخیلات اویند، اکنون صورت آنها کشف شده است و او در فکر راه فرار از این صحنه هاست چگونه می تواند از نفسائیات خود و لازمه آنها بگریزد.

بنابراین کسی که ذره ای ایمان در او باشد از آتش نجات یابد و اعمال حسنه او به صورت لذت مانند: حوریه، غلمان و جنت و رضوان است و حقیقت این صور، مخفی در باطن است که در قیامت با رفع حجاب آشکار می شود.

آثار باقیمانده ایمان و عمل صالح و گناه، انسان را در حد و مرز جاذبه کلی حق و

شعاع آن نگاه داشته گرچه سنگینی و آلودگی به گناه او را رها نمی کند.

نیروهای معنوی برتر به شفاعت آن برمی خیزند و بیش از استحقاق او را به سوی خویش می کشانند و از آلودگی گناه و تاریکی آن پاک و روشنش می سازند و اگر با اصرار بر گناه و تکرار آن خطرات، آدمی از حرکت به سوی خیر و حق باز ایستد و از جاذبه آن دور نگه داشته شود از رحمت برخوردار نمی گردد.

معانی نفس و تفسیر آن

مراد از نفس، حقیقت انسان است که در دنیا، بدن مادی به عنوان ابزار فعل آن است و در هنگام مرگ تعلقش از آن قطع شده و به عالم دیگر سفر می کند.

و خداوند در وصف این حال می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿١﴾

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم در آی * و در بهشتم وارد شو.

این اصطلاح از نفس در دین، «روح» گفته می شود و در قرآن، روح به این معنا است.

روح موجودی آسمانی است که به دلیل شرافتش به خداوند نسبت داده شده است، این موجود آسمانی مانند فرشتگان دارای وجودی مستقل است. او پس از رشد و کمال جسم که تسویه نام گرفته، خلقتی دیگر در او ایجاد می شود و آفرینش دوم، چیزی جز ایجاد حیات انسانی نیست که توسط روح صورت می گیرد. پس از

ص: ۱۸

تعلق روح به بدن، حقیقت انسان شکل می گیرد که این حقیقت، در زبان قرآن «نفس» است.

از دیدگاه اهل لغت «نفس» همان روحی است که هستی و حیات جسد به آن وابسته است، مراد از نفس همان روح است که حیات و هستی جسد و بدن وابسته به آن می باشد و هر انسانی به آن، نفس اطلاق می گردد و حتی حضرت آدم علیه السلام، زن باشد یا مرد در این مورد مساوی است و هر شیئی به ملاحظه ذاتش، نفس شیء گفته می شود و نیز گفته می شود کسی که دارای نفس است یعنی صفات پسندیده داشته، دارای ذکاوت و سخاوت است.

نفس می تواند معانی گوناگونی داشته باشد:

۱ - نفس به معنای شخص.

۲ - نفس به معنای روح. در مورد انسانی که مالک بر نفس خویش باشد، کلمه نفس بر او اطلاق می گردد.

از برخی عارفان چنین نقل شده است:

ادله قطعی وجود دارد که مراد از نفوس همان ارواحی باشد که هستی انسان ها به آنها قائم است و این ارواح اولین مخلوق خداست.

چنان که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است که:

أَوَّلُ مَا أَبْدَعَ اللَّهُ سُُبْحَانَهُ وَتَعَالَى هِيَ النُّفُوسُ الْمُقَدَّسَةُ الْمُطَهَّرَةُ فَانطَقَهَا بِتَوْحِيدِهِ ثُمَّ خَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ سَائِرَ خَلْقِهِ]

وَإِنَّهَا خُلِقَتْ لِلْبَقَاءِ وَلَمْ تُخْلَقْ لِلْفَنَاءِ]

لِقَوْلِهِ مَا خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَإِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ]

وَإِنَّهَا فِي الْأَرْضِ غَرِيبَةٌ وَفِي الْأَبْدَانِ مَسْجُونَةٌ] (۱) اولین موجودی را که خداوند ایجاد کرده است، همان نفوس قدسی پاک ارواح

ص: ۱۹

۱- (۱) - الاعتقادات، شیخ صدوق: ۴۷؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۴۹/۶، باب ۸، حدیث ۸۷؛ [۲] مجموعه ورام: ۲۴۳/۲.

می باشد پس خداوند بعد از آفرینش، آنان را به سخن درآورد و آنان اقرار به توحید خداوند کرده، سپس سایر مخلوقات را آفرید و به یقین، این ارواح برای بقا آفریده شده اند نه برای فنا، چنانکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به انسان ها می فرماید:

شما ای انسان ها برای فنا آفریده نشده اید، بلکه برای بقا به وجود آمده اید و تنها کاری که انجام می دهید، این است که از منزل دنیایی به منزل ابدی آخرت حرکت می کنید و این که ارواح شما در روی زمین غریب بوده و در قالب بدن ها، زندانی محسوب می شوند.

۳ - جسم صنوبری.

۴ - نفس حیوانی که عبارت از حقیقت روح بوده که جز خداوند از مخلوقات بر حقیقت او آگاهی ندارد.

۵ - جسم لطیف که داخل در ظرف بدن بوده مثل آب که داخل درخت است.

۶ - جوهر بخاری و لطیف که منشأ پیدایش حیات و هستی و گرما و حرکت ارادی در یک موجود است و آن جوهری است که در بدن اشراق دارد و به هنگام موت از بدن خارج می گردد.

لذا دانشمندان تصریح کرده اند که: رابطه و وابستگی نفس یعنی روح در انسان بر سه نوع است:

اول: روشنایی و رابطه آن در جمیع حالات بدن انسان در ظاهر و باطن برقرار است؛ و آن حالت بیداری است.

دوم: رابطه و روشنایی آن از ظاهر بدن قطع می شود نه باطن آن؛ و آن حالت خواب است.

سوم: به طور کلی رابطه و روشنایی آن از بدن انسان قطع می گردد؛ و آن حالت مرگ است.

ص: ۲۰

۷- نفس، جوهر روحانی است که نه جسم است و نه حالت و خاصیت جسمانیت را دارد، نه داخل در بدن است و نه خارج از آن، تنها یک نوع رابطه ای با اجساد دارند، مثل: رابطه عاشق با معشوق.

۸- نفس یعنی خون.

۹- نفس اماره: نفس در آیات قرآنی نیز به معنای نفس اماره هم آمده است: «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» (۱) یعنی نفسی که امر کننده به بدی است.

برخی گفته اند:

جزا دادن در برابر کسب، اشاره به این است که: دادن حسنه در برابر طاعت و عذاب در مقابل گناهان ظلم نیست، بلکه عین عدل است.

هر که هوای نفسش را در تجاوز به حدود الهی و انجام شهوات قرار دهد گناهان در قلب او تأثیر گذارد و موجب اعراض از خداوند می گردد. (۲)

ص: ۲۱

۱- (۱) - نازعات (۷۹) : ۴۰. [۱]

۲- (۲) - ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین: ۸۳/۴ - ۸۸.

[«۱۶» حَمِيداً نُزَاجِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ وَ نُضَامٌ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ الْمُزْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ وَ مَحَلٌّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ
«۱۷» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخَلْقِ وَأَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرَّزْقِ]

سپاسی که به وسیله آن، همدوش فرشتگان شویم و در پیشگاه رحمتش جای را بر آنان تنگ کنیم و به سبب آن، در سرای جاودانی که از بین نمی رود و محل کرامتش که دگرگونی نمی پذیرد با پیامبران مرسل همراه شویم. و سپاس مخصوص خداست که زیبایی های آفرینش را برای ما برگزید و روزی های پاکیزه را به سوی ما روان ساخت.

تفسیر محاسن خلق

اشاره

حقیقت وجود آدمی همان نفخه دمیده شده خداوند در جان اوست. در جلالت و منزلت آدمی همین بس که خداوند او را به صورت معنوی و ملکوتی اش آفریده و خلافت و معرفت و استعداد خویش را به او بخشیده است. وجود آدمی جامع تمام تضادهاست، چرا که مظهر جمال و جلال الهی است. حقیقت انسانی برتر از هستی و دارای ظهورات گوناگون است. و به حسب جامعیت آینه حق است.

چنانکه حق جامع جمیع اسماست انسان نیز جامع و مظهر تام حق است.

آفرینش آدمی در نیکوترین غالب و زیباترین چهره مقزّر شده است. نیکویی و زیبایی آدم از آن جهت است که خداوند، آدم را با اعضای هماهنگ و دقیق مجهز

کرده که می تواند کارهای گوناگون و شگفت انگیزی انجام دهد که هیچ یک از جانداران دیگر، توان انجام دادن آنها را ندارد و این چهره برتر در زندگی روحی و مادی و ابعاد گوناگون، ممتاز است.

از این رو راویان و عارفان از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که:

ان الله عزوجل خلق آدم على صورته الرحمن. (۱)

خداوند آدمی را بر چهره رحمانی خویش آفریده است.

و همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

رأيت ربِّي ليلة المعراج في أحسن صورته. (۲)

در شب معراج پروردگارم را با چشم دل در زیباترین و نیکوترین صورت معنوی و ملکوتی دیدم.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

الصورة الإنسانية هي أكبر حجاج الله على خلقه وهي الكتاب الذي كتبه بيده وهي الهيكل الذي بناه بحكمته وهي مجموع صور العالمين وهي المختصر من اللوح المحفوظ وهي الشاهدة على كل غائب وهي الحجة على كل جاحد وهي الطريق المستقيم إلى كل خير وهي الجسر الممدود بين الجنة والنار. (۳)

چهره انسان که بزرگ ترین حجت خداوند بر آفریدگان اوست همان کتابی است که با دست جلال و جلالش نگاشته است و پیکر تناوری است که بر اساس حکمتش بنا نهاده و چهره هر دو جهان است که دارای غیب و شهود و

ص: ۲۳

۱- (۱) - عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۱۱۰/۲، حدیث ۱۲؛ کنز العمال: ۲۲۷/۱، حدیث ۱۱۴۸.

۲- (۲) - عوالی اللالی: ۵۲/۱، حدیث ۷۶. [۱]

۳- (۳) - شرح الأسماء الحسنى: ۱۲/۱.

ماده و معناست. چکیده ای از لوح محفوظ و گوهری که گواه هر نهران است. و دلیل ناروایی سخن هر ناشناخته و نپذیرنده است. و او راه راست به سوی هر نیکی و پل ارتباطی بین بهشت و دوزخ است.

آفرینش آدم در کلام ملاحادی سبزواری

حکیم و فیلسوف بزرگ حاج ملاحادی سبزواری درباره آفرینش رحمانی آدم، از عارفی نقل می کند:

«خداوند اراده نمود که ذاتش را در صورت جامع نمایان کند. پس خود را در صورت انسان قرار داد. و اراده نمود که اسما و صفات و افعالش را در صورت کامل ظاهر سازد آنها را در صورت عالم قرار داد، پس او در دو آینه نمایان می شود.»
(۱) محاسن جمع حسن به معنای جمال و نیکویی است. اگر مقصود از خلق، مخلوق خداوند باشد یعنی خداوند بهترین زیبایی آفرینش را در یک وجودی به نام آدم اختیار کرد که قامتش ایستاده و چهره ای نیکو و سر او به سوی آسمان و اعضای رها شده دارد. و یا در وجود پاک معصومان علیهم السلام که آنان مثال و آینه و نماینده حق در ظاهر و باطن هستند. پس خداوند زیبایی های ظاهری و باطنی را به انسان عطا کرده است.

گاهی مراد هیئت ادراکی و حواس است چون انسان اشرف مخلوقات است.

پس خداوند در کامل ترین صورت خلق نموده است.

محاسن بدنی مخلوقات

محاسن بدنی سه گونه است:

الف) صورت نیکو که در آیه:

ص: ۲۴

وَصَوَّرَكُمُ فَاَحْسَنَ صُوْرَكُمْ « (۱)

و شما را صورتگری کرد و صورت هایتان را نیکو گردانید.

به آن اشاره شده است.

ب) قامت نیکو و مناسب که در آیات:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ « (۲)

که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم.

ثُمَّ اَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا اٰخَرَ فَتَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِيْنَ « (۳)

سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

آمده است.

ج) حالت های گوناگون مانند: نشستن و ایستادن و خوابیدن و فعالیت و...

و اگر مراد از حسن خلق، همان صفات نیک باطنی اخلاقی باشد، پس حق تعالی انسان را با ترکیب های مختلف روحی و جسمی و عقل و احساس آفریده که مانند عالمی کوچک است، چون می خورد و می آشامد و حرکت و احساس می کند؛ مانند گیاهان است و چون حقیقت اشیا را درک می کند؛ مانند حیوان است و چون جامع معانی فوق است همانند فرشته است.

خداوند برای او بهترین اخلاق را خواسته است و خلق در این جا هیئت راسخ در نفس است که افعال بدون فکر و روش به راحتی صادر می شود.

خَلَقَ وَ خُلِقَ دُو كَلِمَةٍ اَنْدَ كَه بَا هَمْ اِسْتِعْمَالِ مِی شُونَد، وَ قَتِی كُفْتَه مِی شُوْد: فَلَانِی

ص: ۲۵

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۶۴. [۱]

۲- (۲) - تین (۹۵) : ۴. [۲]

۳- (۳) - مؤمنون (۲۳) : ۱۴. [۳]

حسن خلق دارد یعنی ظاهر و باطنش نیکوست. پس از خلق اراده ظاهر و از خلق اراده باطن می شود. (۱) از امام حسن علیه السلام به سندی که راویان آن حسن هستند نقل شده که فرمود:

أَنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ. (۲)

همانا نیکوترین نیکی ها اخلاق نیک است.

این موضوع به قدری اهمیت دارد که امام علی علیه السلام فرمود:

عُنْوَانُ صَاحِبِهِ الْمُؤْمِنِ حُسْنُ خُلُقِهِ. (۳)

سرلوحه نامه مؤمن خوش خویی است.

تفسیر طیبات الرزق

اشاره

این فراز دعا برگرفته از آیات سوره غافر است که می فرماید:

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ « (۴)

خداست که زمین را برای شما جایگاه امن و آسایش آفرید و آسمان را بنایی [محکم و استوار] ساخت و شما را صورتگری کرد و صورت هایتان را نیکو گردانید و از چیزهای پاکیزه [ای که با طبیعت شما هماهنگ است] به شما روزی داد. این است خدا پروردگار شما، پربرکت است خدا پروردگار جهانیان.

ص: ۲۶

۱- (۱) - المحججه البيضاء: ۹۵/۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۳۰؛ الخصال: ۲۹/۱، باب ۱، حدیث ۲.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۹۲/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۵۹؛ [۱] جامع الأخبار: ۱۰۷؛ [۲] كشف الغمه: ۳۴۷/۲. [۳]

۴- (۴) - غافر (۴۰): ۶۴. [۴]

خدا پس از آن که ما را آفرید و از روح خود در ما دمید به برآوردن نیازهای ما پرداخت، تا آرزوهایمان را که هر یک فکر و روح ما را به خود مشغول می دارد و خاطرمان را پریشان می سازد، برآورد.

از این رو؛ روزی های پاک و پاکیزه را به سوی ما روان ساخت.

خداوند متعال می فرماید:

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١﴾

و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد؛ پس برای خدا شریکان و همتایانی قرار ندهید در حالی که می دانید [برای خدا در آفریدن و روزی دادن، شریک و همتایی وجود ندارد].

معانی رزق

معنای رزق را هر موجودی به درک فطری خود با آن آشناست.

یکی از معانی رزق بخشش است؛ مانند آن که می گویند پادشاه به لشکریانش رزق می دهد مقصود مواد غذایی و خوراک است. دامنه معنای رزق با گذشت زمان گسترده شده و هر گونه مواد غذایی را که به آدمی می دهند، خواه دهنده آن شناخته شده باشد یا نه، شامل می شود.

رزق، بخششی است که به میزان تلاش آدمی می رسد هر چند دهنده آن ناشناخته باشد، سپس معنای آن گسترده تر شده و به معنای هر سودی است که به آدمی می رسد. اگر چه خوراک آدمی نباشد برای همین همه سرمایه های زندگی

ص: ۲۷

مانند: مال و مقام و خویشاوندان و یاران و فرزندان و زیبایی و دانش و آگاهی و نظیر اینها، رزق هستند.

رزق به آن مقدار روزی گفته می شود که مورد استفاده روزی خوران قرار می گیرد خواه خوراکی باشد یا معنوی، مانند آفریدن، مشیت و تدبیر و مانند اینها که مخصوص خداست.

آنچه را انسان از راه حلال به دست می آورد رزق خداوند است. بنابراین ابزارهای نامشروع و گناه ساز، رزق خداوند نیست چرا که خداوند هیچ گاه گناه بندگانش را به خود نسبت نمی دهد.

آیه شریفه:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١﴾

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند، پافشاری نمی کنند.

اشاره به همین نکته است.

رزق طیب همان رزق حلال است و طبیعت سالم آدمی، پاکیزه آن را می پسندد و ملاک حلال بودن شرعی نیز همین است که در سوره اعراف فرمود:

وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ ﴿٢﴾

و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند.

حلال شرعی تابع حلال فطری است؛ زیرا دین خداوند بر طبیعت فطرت های

ص: ۲۸

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۳۵. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷): ۱۵۷. [۲]

آدمیان است. خداوند آدمی را به ابزارهای تغذیه کارآمد و ظریف مجهز کرده است و موجوداتی از زمینیان مانند حیوانات و گیاهان را با ماندگاری زندگی سازگار کرده است.

طبیعت سالم آدمی نیز بدون نفرتی به سوی آنها کشش دارد و به همین دلیل هر چیزی که طیب است از نظر شرع حلال است. همان طور که جسم آدمی برای بقای خود نیاز به خوراک و غذا دارد، روح او نیز برای رشد حیات طیبه معنوی خود حتی بعد از دنیا به روزی معنوی نیاز دارد از این رو حق تعالی درباره شهیدان فرمود:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱﴾

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

پس رزق، محدود به روزی مادی نیست بلکه کمالات معنوی نیز خوراک انسان و ضروری او برای استمرار زندگی معنوی در دنیا و آخرت است. و چون انسان مشتمل بر ماده و روح است، هنگامی که انسان از خداوند متعال درخواست گشایش در روزی می کند باید گشایش در روزی مادی و معنوی را به طور جمعی مورد توجه قرار دهد.

رزق همیشگی

امیرمؤمنان علیه السلام در بیان ملکوتی خود تداوم در توجه به حق را رزق همیشگی جان ها برشمرده است:

ص: ۲۹

مداومت بر ذکر، خوراک روح و کلید صلاح و پاکی است.

انسان در خواهش روزی معنوی هیچ محدودیت ندارد؛ زیرا ظرف وجود انسان از جهت روح و باطن مجرّد است و می تواند سیر معنوی بی پایان داشته باشد. پس روزی معنوی او نیز می تواند نامحدود باشد.

خداوند حکیم رزق مادی بندگانش را بر پایه حکمت تنظیم نموده است و به هر کس به فراخور حالش روزی می دهد و در روزی معنوی نیز این چنین تقدیر نموده که بنده مؤمن در راه قرب و وصالش به اندازه توان، موانع را کنار زده و ظرف وجود خود را گسترش دهد و قابلیت خود را برای پذیرش حق و روزی معنوی بیشتر نماید.

واقعیت روزی گسترده این است که در دعا بخواند:

خدایا! به من گشایش بده تا نیازمند نباشم نه آن که افزون تر از نیازم باشد.

ولی گستردگی در روزی معنوی بی پایان است، چرا که خداوند متعال حقیقت بی پایان است و روزی بی پایان نمی تواند چیزی جز رسیدن به آن حقیقت باشد.

انسان در سیر معنوی خود به جایی می رسد که حق، خوراکش می شود و چیزی جز حق نمی تواند او را سیر کند.

معانی طیبات در کلام بزرگان

مراد از طیبات، آنچه را پاک باشد گویند، مگر در کتاب و حدیث دلیلی بر حرمت باشد.

برخی گفته اند:

ص: ۳۰

هر چه که لذیذ و خوش طبع و مناسب اهل جوانمردان و اخلاق پسندیده باشد.

برخی گفته اند:

آنچه را که طبع سالم خبیث نداند و متنفر از آن نباشد.

و آیه شریفه می فرماید:

وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ « (۱)

و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند.

رزق از دیدگاه اشاعره و معتزله

رزق در لغت، عطا و سهمی است که بخشیده شود.

اشاعره گویند: آنچه را زنده نفع ببرد چه تغذیه باشد یا غیره، مباح باشد یا حرام.

و برخی گفته اند:

مواد پرورشی حیوانات از غذا و مشروبات است.

معتزله معتقدند:

آنچه را که حیوان انتفاع ببرد و کسی را منع از آن نیست. پس حرام رزق نیست که از آیه:

مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ « (۲)

از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

استفاده کرده اند که: استناد رزق به نفس اشاره به حلال و طیب و دائم است و حرام مدحی ندارد.

به اتفاق نظر معتزله و اشاعره، رزق اعم از غذاست و سود بردن کنونی هم در آن

ص: ۳۱

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۱۵۷. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۳. [۲]

شرط نشده است.

رزق در دعا اعم از جسمانی و روحانی است. انسان از بدن و روح است. همان طور که بدن محتاج به کمال و نیرومند شدن است؛ روح هم نیازمند به نیرویی مناسب است که به کمال برسد و آن علم و معرفت می باشد که با تابش نور بر وجود هر کسی بر اساس شناخت آیات و نشانه های عقل او را نصیبی می رسد.

غذای روحانی

اطلاق طعام بر غذای روحانی هم معنایی شایع است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

أَيُّتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعَمُنِي وَيَشْقِينِي. (۱)

من نزد پروردگارم با غذا و نوشیدنی شب را می گذرانم.

بدون شک این شراب معرفت و محبت و نورانیت از انوار عالم غیب است.

اولین رزقی که خداوند روزی بنده می کند، نفس های معین است و حق این نعمت این است که در بالاترین امور صرف کند و در بهترین راه انفاق کند که تقرب به خداست.

تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام نقل کرده: امام در تفسیر آیه رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فرمود:

وَ الرِّزْقُ الطَّيِّبُ الْعِلْمُ. (۲)

روزی پاکیزه، علم است.

احمد بن ابی نصر می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

ص: ۳۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۸/۶، باب ۸؛ [۱] عوالی اللالی: ۲۳۳/۲، حدیث ۱. [۲]

۲- (۲) - تفسیر قمی: ۲۲/۲؛ [۳] ذیل آیه ۷۰ سوره اسراء. [۴]

جُعِلْتُ فِدَاكَ اذْعُوَاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَنِي الْحَلَالَ، فَقَالَ: اتَدْرِي مَا الْحَلَالُ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَمَا الَّذِي عِنْدَنَا فَالْكَسْبُ الطَّيِّبُ، فَقَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: الْحَلَالُ قُوَّةُ الْمُصْطَفِينَ وَلَكِنْ قُلْ: اسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ الْوَاسِعِ. (۱)

فدايت شوم، من دعا مي کنم خدای عزوجل روزی حلال به من دهد. حضرت فرمود: می دانی روزی حلال چیست؟ عرض کردم، فدايت شوم تا جایی که می دانیم کاسبی پاک است. حضرت فرمود: امام سجاد علیه السلام همیشه می فرمود:

روزی حلال رزق برگزیدگان (خداوند) است. اما تو در دعای خود بگو:

خدایا! من از روزی گسترده ات درخواست می کنم.

ص: ۳۳

«(۱۸) وَجَعَلْ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَكَلَّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةً لَنَا بِقُدْرَتِهِ صَائِرَةً إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ «(۱۹) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ؟ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَا مَتَى؟!»

و ما را با تسلط بر همه موجودات برتری داد. در نتیجه، همه موجوداتش بر اساس قدرت حضرتش فرمانبردار ما هستند و در سایه عزتتش، در گردونه اطاعت از ما قرار دارند. و سپاس مخصوص خداست که در احتیاج و نیاز ما را از غیر خود بست؛ پس چگونه قدرت، سپاس گزاری او را داریم؟ یا چه زمانی می توانیم به ادای شکرش اقدام کنیم؟ هیچ گاه!

باب حاجت و غنا و فقر

این فراز، به آیه شریفه سوره فاطر اشاره دارد که خداوند می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ «(۱)»

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

ذات حق مطلق است و احاطه قیومی بر همه موجودات دارد و همه مخلوقات در حقیقت ذات خود وابسته او هستند. اگر کسی در راه معرفت حق، قدمی راسخ

ص: ۳۴

بردارد، می داند؛ که حرکت و سکون وجود، فقط به قدرت اوست و چون آغاز و انجام امور در مالکیت خداوند است و کسی نمی تواند نیازی را از کسی برطرف کند پس برآوردن نیازهای آفرینش به وسیله غیر خداوند، صورت فعل حق است.

در حقیقت مؤثر وجود خداست و بقیه واسطه ای برای انجام امور هستند.

غنی یعنی نیازمند نبودن به چیزی در برابر فقر مطلق که درهای نیازمندی به سوی بی نیاز حقیقی باز باشد و حاجت بنده در خانه او درخواست شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِهَ إِحْسَاحَ النَّاسِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَأَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ وَيَطْلُبَ مَا عِنْدَهُ. (۱)

خداوند خواهش بعضی مردم از بعضی دیگر را دوست ندارد. و این را برای خود دوست می دارد. و خداوند خواستن و خواهش از آنچه در نزد اوست را دوست می دارد.

در دعای امام سجاد علیه السلام، بسته دانستن درهای نیازخواهی به روی آدمیان در امور مربوط به نیازهای روزمره زندگی نیست؛ چرا که نیاز انسان ها به یکدیگر بخش مهمی از معارف اسلامی است. ولی به خاطر تفاوت در توانایی ها و استعدادها، در حقیقت همین نیاز انسان ها به یکدیگر است که سرچشمه زندگی اجتماعی است.

فقر و غنا در روایات

وَقَالَ بِحَضْرَتِهِ رَجُلٌ: اللَّهُمَّ اغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ هَكَذَا: إِنَّمَا النَّاسُ بِالنَّاسِ وَلَكِنْ قُلْ: اللَّهُمَّ اغْنِنِي عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ. (۲)

ص: ۳۵

۱- (۱) - الکافی: ۴۷۵/۲، حدیث ۴؛ [۱] وسائل الشیعه: ۵۸/۷، باب ۲۰، حدیث ۸۷۱۵؛ [۲] تحف العقول: ۲۹۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۵/۷۵، باب ۲۱، ذیل حدیث ۳؛ [۳] تحف العقول: ۲۷۸.

مردی در حضور امام سجاد علیه السلام گفت: خدایا مرا از آفریدگانت بی نیاز کن.

امام علیه السلام فرمود: چنین نیست؛ زیرا مردم به یکدیگر وابسته اند ولی بگو پروردگارا! مرا از آفریده شرورت بی نیاز دار.

البته روشن است که در درجه های توسیل به دیگران یا خواهش از مردم در صورتی که رنگ خدایی داشته باشد؛ اشکالی نیست. ولی اگر در هر موردی، دگر بینی در نظر باشد این نوعی شرک است. ولی نیکوتر این که انسان به نتیجه کار بیاندیشد که چه باید بکند.

حضرت جواد علیه السلام فرمود:

الْحَوَائِجُ تَطْلُبُ بِالرَّجَاءِ وَهِيَ تَنْزِلُ بِالْقَضَاءِ وَالْعَافِيَةُ احْسَنُ عَطَاءٍ. (۱)

نیازها به خواهش خواسته می شود و با قسمت الهی فرو فرستاده شود ولی عافیت بهترین هدیه است.

مولا علی علیه السلام خطاب به کمیل می فرماید:

يَا كَمِيلُ! لَا تَرِ النَّاسَ افْتَارَكَ وَاصْبِرْ عَلَيْهِ احْتِسَابًا بَعْزٌ وَتَسْتُرٌ. (۲)

ای کمیل! نیازمندی ات را به مردم نشان مده و با سرافرازی و پنهان نمودن آن بر آن شکیبا باش.

و در سفارشی به فرزندش محمد حنفیه می فرماید:

يَا بُنَيَّ! إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ؛ مَدَهَشَةٌ لِلْعَقْلِ؛ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ. (۳)

ص: ۳۶

۱- (۱) بحار الأنوار: ۳۶۵/۷۵، باب ۲۷؛ [۱] أعلام الدين: ۳۰۹. [۲]

۲- (۲) تحف العقول: ۱۷۳

۳- (۳) نهج البلاغه حکمت ۳۱۹ [۳]

به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: پسر! از تهیدستی بر تو می ترسم، از آن به خداوند پناه ببر، چرا که تهیدستی دین را ناقص و عقل را سرگردان می کند و پدید آورنده دشمنی است.

نیازهای مادی، افراد جامعه را ترسو و چاپلوس بار می آورد و بزه کاری و فساد اخلاقی را در اجتماع رواج می دهد. اخلاق را سست و درهای سیه روزی را به روی انسان باز می کند و این جامعه دچار عذاب و بلا می شود. و هرگاه تهیدستی در جامعه عادی شود؛ مرگ بدتر اتفاق می افتد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ. (۱)

تهیدستی، مرگ بزرگتر است.

فقر و فخر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله

و اما معنای دیگر فقر این است که فقر، فقر اجتماعی و مادی نیست، بلکه فنا شدن در مبدأ هستی و بستگی مطلق و دریافت فیض نور از غنی مطلق است.

و این فقری بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آن می بالید و می فرمود:

الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ افْتَخِرْتُ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ. (۲)

فقر افتخار من است و من به آن بر همه پیامبران می بالم.

و این همان فقری است که خداوند در قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ « (۳)

ص: ۳۷

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۳۱۹. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۱۶۳.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۳/۶۹، باب ۹۴؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۷۳/۱۱، باب ۴، حدیث ۱۲۶۷؛ عوالی اللآلی: ۳۹/۱، فصل ۴،

حدیث ۳۸.

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

هر چند معنای ظاهری فقر عبارت از نداری است. ولی در این جا به جهت رابطه آدمیان و خداوند که در ریشه اصلی آن مانند یکدیگرند و هر چیزی که تصوّر شود از این دو حالت خارج نیست، پس آدمی فقر محض و خداوند غنی مطلق است.

شکرگزاری نعمت

شکر حالتی نفسانی است که همراه با تکریم مشکور است و آن تعظیم، نتیجه علم به نعمت است. و اگر نعمت را از خدای متعال نداند مرتبه ای از کفران نعمت را دارد. از آن جا که نعمت های خداوندی بر پایه رحمت و محبت به ماست و بر اساس قاعده عقلی شکر منعم واجب است پس باید از خدای متعال تشکر کند.

هر چند شکر و کفر انسان نسبت به نعمتی که خداوند به او عطا نموده است هیچ نفع و ضرری برای خدا ندارد. چرا که او کمال مطلق است. و خداوند نیاز به شکر آفریده های خود ندارد. ولی شکر نعمت دهنده تنها با شناخت او صورت می گیرد.

و چون شکر خداوند بر عبد واجب است، امانت یا تعهدی است که باید به هر حال انجام بشود.

سرشت آدمی بر این است که در برابر نیکی سپاس گزار باشد.

اگر بر خلاف طبیعت فطری خود رفتار کند مورد سرزنش خردمندان قرار می گیرد.

حقیقت شکر

اشاره

حقیقت شکر اظهار نعمت و ابراز آن است. همان گونه که کفر نعمت، پنهان کردن

آن است.

مقصود از ابراز نعمت؛ به کارگیری صحیح و مناسب آن در هدفی است که نعمت دهنده در نظر گرفته است. و نیز یاد نعمت دهنده در زبان که همان ستایش و تمجید اوست.

راغب اصفهانی در تعریف شکر می نویسد:

الشُّكْرُ تَصَوُّرُ النِّعْمَةِ وَإِظْهَارُهَا وَيُضَادُّهُ الْكُفْرُ وَهُوَ نِسْيَانُ النِّعْمَةِ وَسَثْرُهَا. (۱)

شکر عبارت از یاد نعمت و ابراز آن است و مقابل آن کفر فراموشی نعمت و پوشاندن آن است.

مراحل شکر

شکر سه مرحله دارد:

شکر قلبی که تصویر و یاد نعمت در ذهن و دل است.

شکر زبانی که ستایش زبانی نعمت دهنده است.

شکر اعضا و جوارح که انسان در برابر حدود نعمت و بهره برداری مناسب و شایسته از آنها واکنش نیک انجام دهد.

امام صادق علیه السلام به راوی فرمود:

أَحْسِنُوا جَوَارِزَ النِّعْمِ، قُلْتُ: وَمَا حُسْنُ الْجَوَارِزِ؟ قَالَ: الشُّكْرُ لِمَنْ أَنْعَمَ بِهَا وَأَدَاءُ حُقُوقِهَا. (۲)

هم جواری نیکو با نعمت ها داشته باشید؛ راوی پرسید: مقصودتان چیست؟ حضرت فرمود: شکر گزار نعمت دهنده باشید و حقوق نعمت ها را به جای آورید.

ص: ۳۹

۱- (۱) - مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی: ۲۶۵. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۳۸/۴، حدیث ۲؛ [۲] تهذیب الاحکام: ۱۰۹/۴، باب ۲۹، حدیث ۴۹.

پس معرفت نسبت به نعمت؛ به کارگیری درست نعمت است.

و توجه به اراده نعمت دهنده؛ مهم ترین عامل شکرگزاری خواهد بود. همان گونه که نداشتن آگاهی نسبت به نعمت و دهنده آن زمینه بهره گیری ناصحیح از نعمت ها و دوری از بندگی حقیقی را فراهم می آورد.

اعضای جسمی انسان مانند چشم و گوش و زبان؛ همه استعدادها را جا داده شده در وجود آدمی، از نعمت های هدف دار بوده است. و این نعمت ها در حقیقت ورودی های دل و جان هستند که باید مراقب بود که هر بانگ و رنگی به عرصه دل راه نیابد. چنین مراقبتی سپاس گزاری این نعمت هاست.

با این همه لطف و مهر خداوندی چگونه می توانیم او را شکرگزاری کنیم و حق شکر نعمت هایش را بجا آوریم.

شاعر شیرین سخن شیراز می سراید:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به در آید

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جای آورد

(سعدی شیرازی)

آیا نباید اعتراف کنیم که هرگز نمی توانیم نعمت هایش را پاس بداریم؟

حضرت سجاد علیه السلام در مناجات شاکرین عرضه می کند:

فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَيَّ شُكْرًا. (۱)

سپاس گزاری تو چگونه برای من امکان پذیر است در حالی که سپاسم نسبت به تو، خود نیازمند سپاسی دیگر است.

ص: ۴۰

حضرت صادق علیه السلام درباره کمترین درجه سپاس گزاری فرمود:

فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَسِكَ شُكْرٌ لَازِمٌ لَكَ، بَلْ أَلْفٌ وَأَكْثَرُ، وَأَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيَةُ النُّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ، وَالرِّضَا بِمَا أَعْطَاهُ وَأَنْ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ، وَتُخَالِفُهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ. (۱)

در هر نفسی از نفس هایت شکری لازم است بلکه هزار و بیشتر. و کمترین سپاس گزاری این است که انسان نعمت را مخصوص خدا ببیند بدون علتی که دل از غیر خدا بداند و نیز به آنچه خداوند عطایش کرده راضی باشد.

و با نعمت او مرتکب گناه نشود و نعمت او را در راه مخالفت با هیچ یک از امرها و نهی های خدا به کار نگیرد.

سزای ناسپاسان

خداوند در قرآن حکایت امتی را بازگو می کند که سزای ناسپاسی شان را دیدند می فرماید:

وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَزِيهً كَانَتْ آمِنَهُ مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ * وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ * فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ « (۲)

و خدا [برای پندآموزی به ناسپاسان] مثلی زده است: شهری را که امنیت و آسایش داشت و رزق و روزی [مردمش] به فراوانی از همه جا برایش

ص: ۴۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۲/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۷۷؛ [۱] مصباح الشریعه: ۲۴. [۲]

۲- (۲) - نحل (۱۶): ۱۱۲ - ۱۱۴. [۳]

می آمد، پس نعمت خدا را ناسپاسی کردند، در نتیجه خدا به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می شدند، بلای گرسنگی و ترس فراگیر را به آنان چشاند. * و همانا پیامبری از خود آنان برای [هدایت] شان آمد، ولی او را تکذیب کردند، پس عذاب [خدا] آنان را در حالی که ستمکار بودند، فراگرفت. * از نعمت هایی که خدا روزی شما کرده است، حلال و پاکیزه بخورید و نعمت خدا را سپاس گزارید، اگر تنها خدا را می پرستید.

سخن علامه طباطبایی درباره شکر

اشاره

اما رسول الله صلی الله علیه و آله شکر الهی را از دریچه تشکر از بندگان می بیند؛ چنانچه در دعا و مناجات خویش با پروردگار می خواند:

یا خَیْرَ شاکِرٍ وَمَشْکُورٍ. (۱)

ای بهترین شکر گزار و شکر شده.

علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

«شاکر و علیم دو نام از نام های نیکوی خداست. شکر این است که کسی در برابر نیکی دیگری با زبان و عمل آن را جبران کند. مانند آن که کسی به دیگری کمک مالی کند او در پاداش آن کمک، از او به نیکی ستایش کند. یا آن مال را در جایی که مورد پسند کمک کننده و بیانگر خوبی اوست به مصرف برساند.

خداوند سبحان اگر چه احسانش همیشگی است و همه نیکی ها از اوست اما اعمال نیک ما هم در حقیقت احسان خداوند به بندگان است.

و خداوند در برابر سپاس گزاری بندگان به آنان پاداش نیک می دهد و می فرماید:

آیا پاداش خوبی جز خوبی است و این پاداش شماست که از کوشش تان

ص: ۴۲

سپاس گزاری شده است. بنابراین گفتن شاکر و سپاس گزار بر خداوند، حقیقی است نه مجازی.» (۱)

شکرگزاری از مخلوق

از آن جا که شکرگزاری درجات دارد، پایین تر آن برای کسی است که سپاس گزاری از مردم کند.

و آن کسی که سپاس حق را بدون سپاس مردم کند نادان است؛ زیرا سپاس خلق را سپاس حق نمی بیند و آن که سپاس حق می گوید و سپاس خلق را نیز سپاس گزاری از حق می بیند مؤمن کامل است.

راوی می گوید: از امام علی بن حسین علیه السلام شنیدم که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَيُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: اشْكُرْتَ فَلَنَا؟ فَيَقُولُ:

بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ، ثُمَّ قَالَ: اشْكُرْكُمْ لِلَّهِ اشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ. (۲)

خداوند هر دل غمگین و بنده سپاس گزار را دوست دارد. روز قیامت خدای تبارک و تعالی به یکی از بندگانش می فرماید: از فلانی سپاس گزاری کردی؟ عرض می کند: پروردگارا! من تو را سپاس گفتم.

خدای تعالی می فرماید: چون از او سپاس گزاری نمودی مرا هم سپاس نگفته ای؟ سپس امام فرمود: سپاس گزارترین شما از خدا کسی است که از مردم بیشتر سپاس گزاری کند.

ص: ۴۳

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۳۸۶/۱، ذیل آیه ۱۵۸ سوره بقره.

۲- (۲) - الکافی: ۹۹/۲، حدیث ۳۰؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۱۰/۱۶، باب ۸، حدیث ۲۱۶۲۶. [۲]

مه من! به جلوه گاهی که تو را شنودم آن جا جگرم ز غصه خون شد که چرا نبودم آن جا
که سجده خاک راهت به سرشک می کنم گل غرض آن که دیر ماند اثر سجودم آن جا
من و خاک آستانت که همیشه سرخ رویم به همین قدر که روزی رخ زرد سودم آن جا
به طواف کویت آیم همه شب به یاد روزی که نیازمندی خود به تو می نمودم آن جا
پس از این جفای خوبان ز کسی وفا نجویم که دگر کسی نمانده که نیازمودم آن جا
به سر رهش هلالی ز هلاک من کرا غم چو تفاوتی ندارد عدم و وجودم آن جا

(هلالی جغتایی)

ص: ۴۴

[«۲۰» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسْطِ وَ جَعَلَ لَنَا أَدْوَاتِ الْقَبْضِ وَمَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ وَ أَثْبَتَ فِيْنَا جَوَارِحِ الْأَعْمَالِ وَ غَدَّانَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ أَعَانَنَا بِفَضْلِهِ وَ أَقْنَانَا بِمَنِّهِ «۲۱» ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبَرَ طَاعَتَنَا وَ نَهَانَا لِيَتَّبِلَى شُكْرَنَا فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ وَ رَكِبْنَا مُتُونِ زَجْرِهِ فَلَمْ يَتَّذِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ بَلْ تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا وَ انْتَضَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا]

و سپاس مخصوص خداست که در پیکر ما ابزار گشودن اندام را سوار کرد و آلات بستن آنها را قرار داد و ما را با روان های زنده، از زندگی بهره مند ساخت و اعضای انجام دادن کار را در وجود ما استوار کرد و با روزی های پاکیزه خوراک داد و با احسانش ما را بی نیاز کرد و با عطایش به ما سرمایه بخشید، آنگاه دستورهایش را متوجه ما فرمود تا فرمان بردن ما را بسنجد و از محرمات بر حذرمان داشت تا شکر کردنمان را بیازماید، پس از این همه عنایت، از مسیر دستورش روی گردانیدیم و بر مرکب سخت و سنگین محرماتش سوار شدیم. با این همه، به کیفرش نسبت به ما شتاب نوزید و بر انتقام گرفتن از ما عجله نکرد؛ بلکه به رحمت و کرمش از سر خشنودی و رضایت با ما معامله کرد و به مهربانی و بردباریش، بازگشت ما را از مسیر گناه انتظار کشید.

بسط به معنای گسترش و شادمانی است و قبض به معنای فشرده‌گی و گرفتگی در عمل است. مراد از بسط و قبض وجود و ماهیت است که هر زوج ترکیبی، ذات وجودیش از خدا و به منزله صورت اوست. اما کلمه بسط را بر قبض مقدم نمود چون اعضای بدن به حساب اصل خلقت گسترده و فعال است.

در این بخش ستایش امام درباره ساختمان حرکتی و سکونی وجود انسان است.

که اشاره پرمعنایی به ابزارهای سازنده حیات آدمی دارد که آفریدگار در پیکر او نهاده است.

ترکیب بدن و ابزار عمل آن

این ابزار مهم عبارت است از: عضلات و استخوان و غضروف و گوشت و پوست و دستگاه عصبی و هر آنچه که در حرکت و تلاش آدمی و انسجام کارهایش برای رسیدن به هدف زندگی مؤثر است.

حضرت علی علیه السلام در وصف آفرینش حضرت آدم علیه السلام فرمود:

ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ انساناً ذَا اُذْهَانٍ يُجِيلُهَا وَفِكْرٍ يَتَصَيَّرُ بِهَا، وَجَوَارِحٍ يَخْتَدِمُهَا وَأَدْوَاتٍ يُقَلِّبُهَا. وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. (۱)

سپس از دم خود بر آن ماده شکل گرفته دمید، تا به صورت انسانی زنده درآمد، دارای اذهان و افکاری که در جهت نظام حیاتش به کار برد و اعضایی که به خدمت گیرد و ابزاری که به وسیله آنها زندگی را بچرخاند و معرفتش داد تا بین حق و باطل تمیز دهد.

ص: ۴۶

خداوند دو نیروی حرکت و احساس را در انسان قرار داد. اما حرکت بدنی او ناشی از نیروی خوراک و جریان خون اوست. و کارهای احساسی او ناشی از انگیزه های قلبی و باطنی اوست که با کمک روح، وجود انسان زندگی و هدایت پیدا می کند.

امام صادق علیه السلام به مفضل می آموزد:

فَكَرَّ يَا مُفَضَّلُ! فِي أَعْضَاءِ الْبَدَنِ أَجْمَعِ وَتَدْبِيرِ كُلِّ مِنْهَا لِلإِرْبِ فَالْيَدَانِ لِلْعَلَاكِ، وَالرِّجْلَانِ لِلسَّعْيِ وَالْعَيْنَانِ لِلإِهْتِدَاءِ وَالْفَمُّ لِلإِغْتِنَاءِ وَالْمَعِدَةُ لِلهَضْمِ وَالْكَبِدُ لِلتَّخْلِيصِ وَالْمَنَاةُ لِتَنْفِيذِ الْفُضُولِ وَالْأَوْعِيَةُ لِحَمْلِهَا وَالْفَرْجُ لِإِقَامَةِ النَّسِيلِ وَكَذَلِكَ جَمِيعُ الْأَعْضَاءِ إِذَا تَأَمَّلْتَهَا وَأَعَمَلْتَ فِكْرَكَ فِيهَا وَنَظَرَكَ وَجَدْتَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهَا قَدْ قُدِّرَ لَشَيْءٍ عَلَى صَوَابٍ وَحِكْمَةٍ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ! إِنَّ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّ هَذَا مِنْ فِعْلِ الطَّبِيعَةِ، فَقَالَ: سَيَلِمُهُمْ عَنْ هَذِهِ الطَّبِيعَةِ أَهْيَ شَيْءٍ لَهُ عِلْمٌ وَقُدْرَةٌ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ أَمْ لَيْسَتْ كَذَلِكَ؟ فَإِنْ أَوْجَبُوا لَهَا الْعِلْمَ وَالْقُدْرَةَ فَمَا يَمْنَعُهُمْ مِنْ اثْبَاتِ الْخَالِقِ؟ فَإِنَّ هَذِهِ صَيَّرَتْهُ وَإِنْ زَعَمُوا أَنَّهَا تَفْعَلُ هَذَا الْأَفْعَالَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا عَمِيدٍ وَكَانَ فِي أفعالِهَا مَا قَدْ تَرَاهُ مِنَ الصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ عِلْمٌ أَنَّ هَذَا الْفِعْلَ الْحَكِيمَ وَأَنَّ الَّذِي سَمَّوهُ طَبِيعَةً هُوَ سُنَّةٌ فِي خَلْقِهِ الْجَارِيَةِ عَلَى مَا أَجْرَاهَا عَلَيْهِ. (۱)

ای مفضل! در تمام اعضای بدن آدمی و تدابیر نهفته در آن، اندیشه کن.

دست ها برای کار کردن، پاها برای تلاش کردن، دیدگان برای راه یافتن و دهان برای خوردن و معده برای تحلیل غذا و کبد برای تصفیه نمودن و روزنه های خروجی بدن برای دفع زباله های جسم و ظرف هایی برای حمل

ص: ۴۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۷/۳، باب ۴، [۱] خبر مشهور به توحید مفضل. [۲]

آنهاست و آلت تناسلی را برای حفظ نسل آفریده است. اگر در کار تمام عضوهای بدن نیک بنگری می یابی که هر چیزی از سر حکمت و استواری پدید آمده است.

مفضل می گوید: گفتم مولایم، برخی می پندارند که این همه کار طبیعت است.

فرمود: از آنان بپرس که آیا طبیعت نسبت به این افعال علم و قدرت دارد یا ندارد؟

اگر علم و قدرت را برای طبیعت ثابت کردند. پس چرا اثبات خالق را با این همه صنعت و تدبیرش انکار می کنند.

و اگر می گویند که: بدون علم و قدرت این اعمال حکیمانه و با تدبیر را انجام داده است. معلوم می شود که کار آفریننده ای حکیم است. و آنچه او را طبیعت می شمارند همان سنت الهی در آفرینش اشیاست که برابر فرمان و حکمت او جریان دارد.

تلاش انسان ها

در مکتب اهل بیت، انسان دارای سرشت خاکی و ملکوتی است و دارای تمایلات و استعدادها و کشش هاست. اما ماهیت خاص خود را باید در سایه کوشش و اراده شخصی بسازد.

خداوند فرمود:

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى « (۱)

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره ای] نیست، * و این که تلاش او به زودی دیده خواهد شد.

ص: ۴۸

همه تمایلات و استعدادها زمینه هستند و گرنه خود اوست که باید از استعداد خویش بهره گیرد و ماهیت خویش را بسازد.

اما تعبیر حقیقی امام، کنایه از آزادی انسان در میدان عمل است و توانایی او بر انجام دادن هر کاری است. و این نظر رد دیدگاه جبر و تفویض اشاعره و معتزله است که در برابر دیدگاه اهل بیت است.

امام صادق علیه السلام به «امر بین الامرین» تعبیر فرمود:

لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ. (۱)

انسان در عمل، نه مجبور است و نه مختار محض بلکه عمل انسان بین اختیار و جبر است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در شرح آیه:

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ (۲)

و اوست که شما را توانگر کرد و سرمایه قابل ذخیره بخشید.

می فرماید:

اغْنَىٰ كُلُّ إِنْسَانٍ بِمَعِيشِهِ وَأَرْضَاهُ بِكَسْبِ يَدِهِ. (۳)

خداوند هر انسانی را با دادن ابزارهای زندگی و مایه های زیست از دیگران بی نیاز کرد و به آنچه دستاوردش بود خشنود ساخت.

امام علی علیه السلام از قول رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

روح قدسی برای مقربان از اولیاست که با آن همه چیزها را می دانند. روح

ص: ۴۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷/۵، باب ۱، حدیث ۲۷؛ الکافی: ۱۶۰/۱، حدیث ۱۳؛ [۱] عده الدّاعی: ۳۲۵. [۲]

۲- (۲) - نجم (۵۳): ۴۸. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۲۰؛ [۴] معانی الأخبار: ۲۱۵، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۴۰/۱۷، باب ۹، حدیث

۲۱۹۲۹. [۵]

ایمان روحی است که محصول آن عبادت و بندگی است. روح قوه برای جهاد و کارزار با دشمن و امر معاش و زندگی است. روح شهوت برای طعام و نوشیدنی و ازدواج و لذت و تمتع؛ و روح بدن برای حرکت و فعل است. پنج روح برای انبیا و ائمه، چهار روح برای اصحاب یمین و سه روح برای اصحاب شمال که کفار و منافقانند. (۱) سپاس خدایی که اندام کردارها را در ما برجا و استوار گردانید، یعنی در بدن ما چشم، گوش، زبان، دست، شکم، شهوت و پا قرار داد، تا با این وسایل زندگی کرده، نیازمندی های خود را برطرف کنیم و بر حل مشکلات فائق آییم.

حمد خدایی که ما را با انواع روزی های پاک و حلال پرورش داد و به بخشش و عطای خود توانگرمان ساخت و از نعمت خویش به ما سرمایه مادی و معنوی عنایت فرمود!

پس از آن ما را به وسیله انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن و عقل و فطرت و وجدان امر به عبادت و اطاعت فرمود تا طاعت و بندگی و پیروی ما را از دستور بیازماید و ما را نهی کرد تا مقدار توجه ما را در امر تقوا و شکر، آزمایش نماید و این آزمایش و آزمودن نه به خاطر این است که مجهولی بر وی معلوم شود، بلکه برای این است که راه رشد و کمال به روی ما باز گردد.

شکر نعمت

امام صادق علیه السلام در باب شکر می فرماید:

شُكْرُ النُّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ. (۲)

ص: ۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۹/۶۶، باب ۳۳، حدیث ۳؛ الکافی: ۲/۲۸۲، حدیث ۱۶.

۲- (۲) - الکافی: ۲/۹۵، باب الشکر، حدیث ۱۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۰/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۲۹. [۲]

شکر نعمتُ دوری گزیدن از محرمات الهیه است.

پس هر کس از محرمات خداوند دوری کند در آزمایش و ابتلایش به شکر سرافراز شده است.

ص: ۵۱

[«۲۲» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نَفِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ فَلَوْ لَمْ نَعْتِدْ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا وَجَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَجَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا «۲۳» فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سِيَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَلَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا وَلَمْ يُجَسِّمْنَا إِلَّا يُسْرًا وَلَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِّنَّا حُجَّةً وَلَا عُذْرًا «۲۴» فَالْهَالِكُ مِمَّنْ هَلَكَ عَلَيْهِ وَالسَّعِيدُ مِمَّنْ رَغِبَ إِلَيْهِ]

و سپاس مخصوص خداست که ما را به بازگشت و توبه از گناه، راهنمایی کرد؛ توبه ای که آن را جز از طریق احسانش به دست نیاوردیم و اگر از فضل و احسان بی شمارش، غیر این عنایت را که عبارت از بخشیدن نعمت توبه و بازگشت است، به حساب نیاوریم، محققاً آزمایشش درباره ما نیکو و احسانش در حق ما بزرگ و بخشش او بر ما عظیم است.

روش وجود مقدسش در برنامه توبه درباره کسانی که پیش از ما بودند، چنین نبود؛ آنچه را در عرصه گاه توبه، در طاقت و توان ما نبوده، از دوش جان ما برداشته و جز به اندازه قدرت و وسعمان به ما تکلیف نفرموده، در میان آن همه تکالیف سخت، ما را جز به تکالیف آسان و انداشته و در این زمینه، برای هیچ یک از ما دلیل و بهانه ای باقی نگذاشته است؛ بنابراین هلاک شونده از ما، کسی است که در میدان مخالفت با او هلاک گردد و سعادت‌مند از ما کسی است

که به سوی او میل و رغبت نماید.

حقیقت تکلیف

اشاره

در دعای سی و یکم «صحیفه سجادیه» که درباره دعا به وقت توبه است، شرح توبه خواهد آمد.

اما بحث دیگری که در این فراز از دعا می باشد، حقیقت تکلیف است که خداوند متعال در این باره می فرماید:

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا « (۱)

خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند.

همه موجودات خدا بازتابی از حکمت خداوند هستند ولی انسان به عنوان اشرف مخلوقات کامل ترین آینه صفات الهی است.

تنها موجودی است که در کانون نگاه این جهان قرار دارد. از این رو او به تمام معنا خلیفه خداوند است. و مسؤولیت نیز دارد که از همه مراقبت نماید.

مسؤولیت او از همه مخلوقات بیشتر است؛ زیرا به او آگاهی و فهمی داده شده است تا بتواند خداوند را دریابد. و در عین حال آزادی و توانایی زیاد به او داده شده که بتواند از دستوره‌های خداوند اطاعت کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

وَكَذَلِكَ إِذَا نَظَرْتَ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ لَمْ تَجِدْ أَحَدًا إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ حُجَّةٌ وَلَهُ فِيهِ الْمَشِيئَةُ، وَلَا أَقُولُ: إِنَّهُمْ مَا شَاءُوا صَنَعُوا. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي وَيُضِلُّ، وَقَالَ: مَا أَمَرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعْتِهِمْ، وَكُلَّ شَيْءٍ أَمَرَ النَّاسَ بِهِ فَهُمْ يَسْعَوْنَ لَهُ،

ص: ۵۳

وَكُلُّ شَيْءٍ لَا يَسْعَوْنَ لَهُ فَمَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَلَكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ. (۱)

این چنین است که هرگاه در همه اشیا بنگری می یابی که از سوی خدا برای آنها دلیلی و هدایتی است. نمی گویم هر کاری بخواهند انجام دهند بلکه خداوند هدایت و گمراه می سازد. بلکه هیچ اوامری بدون گستردگی نیست.

هر امری به مردم می شود با گشایش و توانایی است. و هر چه گشایش در آن نباشد برداشته شده است. ولی خیری در آنها نیست.

فلسفه تکلیف

خداوند انسان را موجود مکلف دانسته است و با همین تکلیف مداری، از ردیف دیگر جانداران فراتر رفته است. اگر چه برای هر نوع از موجودات در هر مرتبه قانونی است اما در مورد انسان این قانون به قانون دینی یا شریعت به معنای مجموعه امر و نهی تبدیل شده است. تنها تفاوت این است که موجودات دیگر از موهبت اختیار بهره ای نیافته اند. بنابراین نمی توانند علیه قوانینی که خداوند برای آنها منظور کرده است از فطرت خویش سرپیچی کنند. و حال آن که انسان از اختیار الهی برخوردار است و می تواند از اراده خدا سرپیچی کند.

تکالیف الهی دستورهایی است که پیامبران و پیشوایان دین از طرف خداوند متعال برای سعادت و خوشبختی بشر به ارمغان آورده اند و آنان که خداوند را علیم و حکیم می دانند، اعتقاد دارند که اوامر خدا برای بندگان مصلحت و نواهی او برای آنان مفسده دارد. احکام الهی را از روی تعبد می پذیرند و عمل می کنند هر چند حکمت و فلسفه آنها را ندانند.

تعبد یعنی هر حکم و قانونی که از ناحیه دین و شارع مقدس اسلام صادر شده است باید به آن عمل شود اگر چه حکمت و مصلحت آن برای انسان روشن و

ص: ۵۴

آشکار نباشد.

کسی که ایمان به دین دارد و می داند برای او در دین وظایفی معین شده است، به حکم عقل و فطرت خود ملزم است. البته تقلید او هم باید بر مبنای علم و عقل و فطرت باشد.

عبد الأعلی گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

هَيْلٌ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاءَهُ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَهَلْ كَلَّفُوا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا، إِنَّ عَلَى اللَّهِ الْبَيَانَ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلَّا وُسْعَهَا وَلَا يُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا. (۱)

آیا در مردم ابزاری نهاده شده است تا بدان وسیله به معرفت دست یابند.

فرمود: نه، عرض کردم: آیا به کسب معرفت مکلف شده اند، فرمود: نه، بر خداست که بیان کند و خداوند بندگان را به اندازه توانشان تکلیف کند. و هر کسی را به آنچه داده است مکلف سازد.

سنت الهی درباره این موجود شگفت انگیز این است که برای رسیدن به بارگاه ربوبی که فلسفه عالی آفرینش اوست بر سر دو راهی امر و نهی تکلیف قرار گیرد و با گزینش مختارانه خود، در عرصه حیات آزمایش شود.

برای همین است که از بهشت برین به دنیای فانی سرای گرفتاری و آزمون فرود آمد تا در پرتو ابزارها و قدرت هایی مانند نیروی عقل و احساس و اراده که در اختیار او نهاده شده است آزادی انتخاب داشته باشد.

او به عنوان یک موجود خداگونه استعدادی را داراست که می تواند از محدوده انسانی فراتر رفته و از راه محبت، آزمایش، خوف و رجا به حق برسد.

ص: ۵۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۰۲/۵، باب ۱۴، حدیث ۱۰؛ [۱] الکافی: ۱۶۳/۱، حدیث ۵؛ [۲] المحاسن: ۲۷۶/۱، باب ۳۹، حدیث ۳۹۲.

[۳]

تکلیف یعنی: الزامی که در آن سختی و مشقت باشد و وسعت در عمل یعنی:

گسترده‌گی و آسودگی باشد.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله بر دینی آسان رسالت یافت که به ابوذر فرمود:

يا أبا ذر! إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالزُّهْبَانِيَّةِ، وَبَعَثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ. (۱)

ای ابوذر! خداوند عیسی فرزند مریم علیه السلام را بر دین زهد و عبادت فرستاد و من بر آیینی آسان بدون سختی فرستاده شده‌ام.

هدف از تکلیف

منظور از تکلیف به قدر وسع این است که: آنچه در حدّ طاقت و تحمل انسان باشد و مشقت نداشته باشد. نه این که تحمل آن غیر ممکن باشد؛ زیرا بر خداوند این تکلیف محال است.

البته باید خواست باری تعالی تکالیف را بر ما افزون نکند. همان طور بر اقوام گذشته تکالیف سختی وضع نموده بود به ویژه در احکام عبادات و معاملات که وظایف سنگینی بر امت پیشین بوده است که بر امت پیامبر تخفیف داده شده است.

همان طور که برده هم باید به قدر طاقت به او تکلیف شود که پیامبر فرمود:

لِلْمَمْلُوكِ طَعَامُهُ وَكِسْوَتُهُ وَلا يُكَلَّفُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا يُطِيقُ. (۲)

برای بنده مملوک غذا و پوشاک باشد و تکلیف به کار باید برابر طاقتش باشد.

ص: ۵۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۳/۷۹، باب ۲۰، حدیث ۵۸؛ [۱] الأمالی، شیخ طوسی: ۵۲۸، حدیث ۱۱۶۲؛ [۲] مجموعه ورام: ۵۴/۲.

[۳]

۲- (۲) - صحیح مسلم: ۹۴/۵؛ مسند احمد: ۲۴۷/۲؛ [۴] السنن الکبری، بیهقی: ۶/۸.

بنده خدا به خاطر ترک واجب یا عمل محرمی مستحق عذاب می شود چون که ابزار تکلیف به او داده شده است و احکام را شناخته است. و چون در انسان فضیلت طلبی و کمال خواهی قرار دارد سپس انسان در تحصیل هدف، کوتاهی می کند، پس عذاب بر معصیت به قدر توانایی و آمادگی در برابر اوست.

امام سجاد علیه السلام در دعای خود، آسانی راه تکلیف را از حق می طلبد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا مَمَّنْ سَيِّهَتْ لَهُ طَرِيقُ الطَّاعَةِ بِالتُّوفِيقِ فِي مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ، فَحُبُّوا وَقَرَّبُوا وَأَكْرَمُوا وَزَيَّنُوا بِخِدْمَتِكَ. (۱)

بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که با توفیق خود راه طاعت و رسیدن به منازل و مقامات نیکان را بر ایشان هموار کردی پس با خدمت به تو حیات یافتند و مقرب شدند و گرامی و آراسته گردیدند.

اتمام حجت بر بشر

این بخش از دعای امام زین العابدین علیه السلام «وَلَمْ يَدْعِ لِأَحَدٍ مِّنَّا حُجَّةً وَلَا عُذْرًا» اشاره به این آیه دارد:

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ « (۲)

بگو: دلیل و برهان رسا [که قابل رد، ایراد، شک و تردید نیست] مخصوص خداست و اگر خدا می خواست قطعاً همه شما را [به طور جبر] هدایت می کرد.

حجت، در لغت به برهان و دلیل محکم گفته می شود که بر ادعایی آورده و اثبات گردیده باشد.

ص: ۵۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۸/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۱۹. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۴۹. [۲]

عذر، فرار از گناه به دلیل موجه باشد. ولی خداوند هیچ بهانه ای برای فرار از اطاعت اوامر و نواهی خود قرار نداده، بلکه دلیل هایی مانند کتاب و پیامبر و عقل را برای راهنمایی بشر فرستاده است.

بنابراین خداوند متعال برای بهره گیری از امکانات و استعدادها بشر، دو دلیل در مسیر راه او قرار داده است که امام کاظم علیه السلام به هشام می فرماید:

يا هشام! إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرِهِ وَحُجَّةَ بَاطِنِهِ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْإِمَمَةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ. (۱)

ای هشام! همانا برای خدا بر مردم دو حجت است: دلیل بیرونی و دلیل درونی، اما دلیل بیرونی پیامبران و امامان علیهم السلام هستند. و دلیل درونی عقل هایند.

آن دو دلیل، راه زندگی را روشن می سازد و خطوط کلی فکر انسان را تا اندازه زیادی مشخص می نماید.

از آن جا که خداوند عقل را برای تمیز دادن و اراده را برای انتخاب و قدرت را برای انجام دادن به ما بخشید از ما تکلیف به آسانی خواست و ما می دانیم که خداوند امر به خیر می کند و نهی از بدی ها را دوست می دارد و هلاکت و نجات را با دلیل جاری می سازد.

هلاک شده آن مجرمی است که در حساب قیامت، اعمالش رد شده باشد.

حجت در روایات

از امام صادق علیه السلام درباره آیه:

ص: ۵۸

۱- (۱) - الکافی: ۱۶/۱، کتاب العقل والجهل، حدیث ۱۲؛ [۱] تحف العقول: ۳۸۶؛ مجموعه ورام: ۳۵/۲. [۲]

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ « (۱)

بگو: دلیل و برهان رسا [که قابل ردّ، ایراد، شک و تردید نیست] مخصوص خداست، و اگر خدا می خواست قطعاً همه شما را [به طور جبر] هدایت می کرد.

پرسیده شد، ایشان فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدِي أَكُنْتَ عَالِمًا؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ لَهُ: أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ؟ وَإِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلًا، قَالَ لَهُ: أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ؟ فَيُخَصَّمُ فَتِلْكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ. (۲)

خدای متعال در روز قیامت به بنده می فرماید: بنده من، آیا می دانستی؟ اگر پاسخ دهد: آری، خداوند به او می فرماید: آیا به آنچه می دانستی عمل کردی و اگر پاسخ دهد نمی دانستم، به او می فرماید: چرا نیاموختی تا بدانی و عمل کنی؟ پس او محکوم شود؛ این آن حجت رساست.

حضرت علی علیه السلام انگیزه فرستادن پیامبران را در چند نکته می داند:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذِنُوا لَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ. (۳)

پس خداوند رسولانش را برانگیخت و پیامبران را به دنبال هم به سوی

ص: ۵۹

۱- (۱) - أنعام (۶): ۱۴۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۹/۲، باب ۹، حدیث ۱۰؛ [۲] الأمالی، شیخ طوسی: ۹، حدیث ۱۰؛ [۳] الأمالی، شیخ مفید: ۲۲۷، حدیث

[۴]. ۶

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱. [۵]

آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند و نعمت های فراموش شده او را به یادشان آرند و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند.

کتاب خدا و پیامبر از بهترین حاکمان در روز قیامت هستند که اعمال ما را بررسی می کنند.

بنابر متن روشن حدیث ثقلین که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، اهل بیت علیهم السلام را در کنار قرآن یاد فرمود و هر دو را حجت خدا در میان امت توصیف کرده است. پس گفتار اهل بیت علیهم السلام جداگانه حجت و امانتی بر مردم است که در قیامت وسیله نجات و رهایی از دوزخ هستند.

زراره از امام باقر علیه السلام درباره حجت خدا بر مردم پرسید:

ما حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقْفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ. (۱)

حجت و حق خدا بر بندگان چیست؟ حضرت فرمود: این که آنچه می دانند بگویند و از اظهار نظر پیرامون آنچه نمی دانند خودداری کنند.

معنای دیگر حجت

یکی دیگر از معانی حجت: آنچه مایه آرامش و سلامت زمین و امانی از عذاب خداوند در بین مردم است، می باشد. و اگر حجت نباشد، زمین اهل خود را فرو خواهد برد.

نمونه بارز حجت خدا ائمه اطهار علیهم السلام هستند که انسان های کامل می باشند.

ص: ۶۰

۱- (۱) - الکافی: ۴۳/۱، حدیث ۷؛ [۱] الأملی، شیخ صدوق: ۴۲۰، حدیث ۱۴. [۲]

آفرینش جهان بی هدف نیست و هدف آن تربیت انسان در راه کمال است. اگر انسان‌ها از فیض حیات بهره مند می‌شوند به خاطر وجود این انسان‌های کامل است و اگر حجت و مایه آرامش، روزی در میان جامعه بشری نباشد بقای انسان بر روی زمین بی هدف خواهد بود و کار خدا حکیمانه نیست که زمین را بدون آرامش قرار دهد.

امام مهدی علیه السلام در این زمینه در نامه ای به همه سفارش فرمود:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ. (۱)

در زمینه حوادث و مسائلی که اتفاق می‌افتد به روایان سخن ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمايند و من حجت خدا هستم.

حقیقت هلاکت و سعادت

اشاره

گاهی برای انسان سختی‌هایی آماده می‌گردد که زمینه بدبختی اکتسابی او می‌شود و چنانچه زمینه نگون بختی ذاتی هم باشد، در سقوط اوج می‌گیرد. گاهی نیز مشکلاتی برای انسان پیش می‌آید که زمینه خوشبختی اکتسابی او می‌شود. و اگر زمینه خوشبختی هم ذاتی داشته باشد در خوشبختی اوج می‌گیرد.

گاهی نیز عکس این دو صورت اتفاق می‌افتد، به این معنا که اگر کسی زمینه بدبختی ذاتی داشته باشد ولی محیط آرامی برایش فراهم باشد از بدبختی او کاسته شود، همچنین برای فردی که زمینه سعادت، ذاتی او شده باشد و فضای آرامی برای او فراهم شود از خوشبختی او کاسته شود. پس باید شرایط را در نظر گرفت تا انسان، حقیقت را دریابد.

ص: ۶۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۰/۲، باب ۱۴، حدیث ۱۳؛ [۱] الاحتجاج: ۲۸۳/۲. [۲]

خداوند متعال در قرآن مجید به دو گانه بودن مردم اشاره می کند و می فرماید:

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَوَقَى النَّارَ لَهْمَ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيْقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَوَقَى الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ ﴿١﴾

روزی که چون فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید؛ پس برخی تیره بخت و برخی نیک بخت اند. * اما تیره بختان [که خود سبب تیره بختی خود بوده اند] در آتش اند، برای آنان در آن جا ناله های حسرت بار و عربده و فریاد است. * در آن تا آسمان ها و زمین پابرجاست جاودانه اند، مگر آنچه را که مشیت پروردگارت اقتضا کرده است؛ بی تردید پروردگارت هر چه را اراده می کند، انجام می دهد. * اما نیک بختان [که به توفیق و رحمت خدا سعادت یافته اند] تا آسمان ها و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانه اند مگر آنچه را مشیت پروردگارت اقتضا کرده، [بهشت] عطایی قطع ناشدنی و بی پایان است.

سعادت مند کسی است که: فرمان خدا را اطاعت کند و دل را به سوی حق بگرداند. و بدبخت کسی است که بر خلاف رضا و خشنودی خدا، خویش را تباه کند و زمینه خسارت دنیایی و عذاب آخرتی را فراهم سازد.

این تفاوت در قیامت بیشتر نمایان می شود. در آن روز که صف ها جدا شوند و

ص: ۶۲

سپیدرویان در یک سو و سیاه رویان در سوی دیگر قرار گیرند، در حالی که عریان هستند و ذلتِ بار گناهان سنگین شان را به دوش می کشند. هر کسی به هر سو که می نگرد، مردم را در کارهایشان درگیر می بیند. در آن روز که چهره های خندان و چهره های سرگردان و نگران، از یکدیگر گریزانند.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصِاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ * وَوَجُوهُهُ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ * وَوَجُوهُهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ « (۱)

روزی که آدمی فرار می کند، از برادرش * و از مادر و پدرش * و از همسر و فرزندانش * در آن روز هرکسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می کند [تا جایی که نمی گذارد به چیز دیگری پردازد.] * در آن روز چهره هایی درخشان و نورانی است * خندان و خوشحال * و در آن روز چهره هایی است که بر آنان غبار نشسته * [و سیاهی و تاریکی آنان را فرا گرفته است؛ * آنان همان کافران بد کارند.

و سرانجام آنان در بهشت و دوزخ، حاصل عمل خود را مشاهده می کنند.

هلاکت و سعادت در روایات

امام صادق علیه السلام در زمینه هلاکت و سعادت انسان می فرماید:

السَّعَادَةُ سَبَبٌ خَيْرٌ تَمَسَّكَ بِهِ السَّعِيدُ فَيَجُزُّهُ إِلَى النَّجَاهِ وَالشَّقَاوَةُ سَبَبٌ خِلْدَانٍ تَمَسَّكَ بِهِ الشَّقِيُّ فَجَزَّهُ إِلَى الْهَلَاكِه وَكُلُّ بَعْلٍ يَعْلَمُ اللَّهُ تَعَالَى. (۲)

ص: ۶۳

۱- (۱) - عبس (۸۰): ۳۴ - ۴۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۴/۱۰، باب ۱۳، حدیث ۲. [۲]

خوشبختی، رشته خیری است که خوشبخت به آن چنگ زده است پس او را به سوی نجات می کشاند و بدبختی رشته خواری است که بدبخت به آن می آویزد و او را به هلاکت می کشاند و همه اینها به علم خداوند تعالی است.

امام علی علیه السلام هم راه سعادت را به ما نشان می دهد و می فرماید:

أَسْبَعُدُ النَّاسَ مَنْ عَرَفَ فَضْلَنَا وَتَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ بِنَا وَأَخْلَصَ حُبَّنَا وَعَمِلَ بِمَا إِلَيْهِ نَدَبْنَا وَأَنْتَهَى عَمَّا عَنْهُ نَهَيْتَنَا فَذَاكَ مِنَّا وَهُوَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ مَعَنَا. (۱)

خوشبخت ترین مردم کسی است که برتری و مقام ما را بشناسد و به وسیله ما به خدا نزدیک شود. و در دوستی ما یک دل باشد، به آنچه ما بدان فرا خواندیم عمل کند. و از آنچه نهی کردیم دست بردارد. چنین کسی از ماست و در سرای ماندگار بهشت در کنار ما خواهد بود.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه مسیر خاندان رسالت را، راه نجات و حقیقت دانسته و می فرماید:

انظروا اهل بیت نبيكم فالزموا سمتهم واتبعوا اثرهم فلن يخرجوكم من هدى ولن يعيدوكم في ردى فان لبدوا فالبدوا وان نهضوا فانهمضوا ولا تسبقوهم فتضلوا ولا تتأخروا عنهم فتهلكوا. (۲)

به اهل بیت پیامبران نظر کنید و ملتزم جهت الهی آنان باشید، راه و روش آنها را پیروی نمایید که آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی برند و به گمراهی باز نمی گردانند. اگر از چیزی باز ایستادند شما هم باز ایستید و اگر به جهتی حرکت کردند شما هم حرکت نمایید، از آنان پیشی مجوید که گمراه می گردید و عقب نمانید که به هلاکت می رسید.

ص: ۶۴

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۱۵، حدیث ۱۹۹۵؛ [۱] عیون الحکم و المواعظ: ۱۲۴.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۹۶. [۲]

از نظر ادیان الهی همه کمالات اخلاقی در کلمه سعادت خلاصه می شود و تمام مفاصد اخلاقی در نام شقاوت دیده می شود.

سعادت انسان در عشق به خدا است و شقاوت او در شیفتگی به خود است.

قلب انسان مانند ظرف آب است که اگر از عشق خدا پر شود مفید خواهد بود. اما اگر از هوای نفس پر گردد، رنگ شیطانی می گیرد و بیراهه می رود.

در واقع خوشبختی حقیقی آن است که کار انسان به خیر بیانجامد و بدبختی حقیقی آن است که ختم به شر شود.

امتحان، راه شناخت سعید از شقی

یکی از ملاک های شناخت سعادت مند از شقاوت پیشه، امتحان و آزمایش افراد در انتخاب راه حق و باطل است.

حضرت زینب علیها السلام در دربار کوفه و شام پس از قرائت آیه:

مَآ كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ « (۱)

خدا بر آن نیست که مؤمنان را بر این [وضعی] که شما بر آن قرار دارید [که منافق از مؤمن و خوب از بد مشخص و معلوم نیست] واگذارد، [بر آن است] تا پلید را از پاک [به سبب آزمایش های مختلف] جدا سازد. و خدا بر آن نیست که شما را بر غیب آگاه کند. ولی خدا از میان فرستادگانش هر کس را بخواهد [برای آگاه کردن به غیب] برمی گزیند، پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید. و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، برای شما پاداشی بزرگ

ص: ۶۵

خواهد بود.

حضرت فرمود: وقت صلح و آرامش، افراد ناپاک و پاک در کنار هم به سر می برند ولی در زمان جنگ، درون ها هویدا می شود و از هم جدا می شوند.

همان طور که امام حسین علیه السلام فرمود:

من قیام کردم تا پاکان از ناپاکان جدا شوند؛ زیرا تا آزمون نباشد وارسته و غیر آن در کنار همند، ولی امتحان است که پاک را از ناپاک و حق را از باطل جدا می کند. [\(۱\)](#) بنابراین راه انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام است که مایه رحمت پروردگار است و انسان را به سوی حق راهنمایی می کند.

ص: ۶۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۹/۴۴، باب ۳۷.

[«۲۵» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمَدَهُ بِهِ أَذْنَى مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَأَكْرَمُ خَلْقَتِهِ عَلَيْهِ وَأَرْضَى حَامِدِيهِ لَمَدِيهِ «۲۶» حَمِيداً يَفْضُلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبِّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ «۲۷» ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَمَكَانَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أضعافاً مُضَاعَفَةً أَبَداً سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «۲۸» حَمِداً لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ وَلَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ وَلَا مَبْلَغَ لِغَايَتِهِ وَلَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ]

و خدا را سپاس، به همه آن سپاسی که نزدیک ترین فرشتگان به او و بزرگوارترین مخلوقاتش نزد او و پسندیده ترین ستایش گران آستان او، حضرتش را ستوده اند؛ سپاسی که از دیگر سپاس ها، برتری جوید، مانند برتری پروردگار به همه مخلوقات. سپس او را سپاس، به جای تمام نعمت هایی که او بر ما و به تمام بندگان گذشته اش و همه آنانی که هستند و می آیند دارد، سپاسی به عدد تمام اشیایی که دانشش بر آنها احاطه دارد و سپاسی به جای هر یک از اشیا به چندین برابر؛ سپاسی ابدی و همیشگی تا روز قیامت، سپاسی که مرزش را پایانی و شماره آن را حسابی و پایانش را نهایی و مدتش را سرآمدی نباشد.

این جهان سرای تسبیح و ستایش است و آدمیان و فرشتگان با تسبیح و ستایش هماهنگ با کاروان هستی، رو به سوی تعالی دارند همچنان که در این تسبیح کمالی و ستایش خداوند، همه آفریدگان می کوشند تا به کمال شایسته خود دست یابند.

این فراز از دعای حضرت اشاره به آیه تسبیح پروردگار دارد که فرمود:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَأَنْفَقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا «
(۱)

آسمان های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست، او را تسبیح می گویند، و هیچ چیزی نیست مگر این که همراه با ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، یقیناً او بردبار و بسیار آمرزنده است.

کل هستی به ستایش خدا و قدردانی از نعمت های او برای رسیدن به جوار قرب خداوند پیش می روند. ستایش خداوند و سپاس گزاری از نعمت های حق تنها آموزه های زبانی نیستند؛ بلکه برنامه سلوک رفتاری و درس اخلاق ستاینندگان است که باید موافق با آن زندگی کنند و خلق و خوی و رفتارشان تجلی ستایش ها و سپاس هایشان باشد.

روشن است که آگاهی از وصف های ستودنی خداوند؛ دامنه معرفت آدمی را گسترش می دهد و زمینه نیکبختی را فراهم می آورد و او را موجودی متعالی و آینه اخلاق الهی می سازد.

حمد در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

ص: ۶۸

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِكْرِهِ وَسَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَدَلِيلاً عَلَى آلائِهِ وَعَظَمَتِهِ. (۱)

ستایش خدا را که ستایش را کلید یادش و سبب فزونی فضلش و دلیل بر نعمت ها و بزرگیش قرار داد.

ستایش دارای مراتبی است که مرتبه نخست آن زبانی است. گرچه ستایش و سپاس زبانی، پل ارتباطی میان درون و برون و ریسمانی بر درگاه جانان است و نقش عمده ای در شکل گیری شخصیت آدمی دارد؛ ولی ستایش قلبی در سلوک الی الله مؤثرتر است.

حضرت علی علیه السلام در خطبه روز جمعه این مراتب را بیان می کند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ أَحَقُّ مِنْ خُشْيَتِي وَحَمْدِهِ، وَأَفْضَلُ مِنْ اتَّقِي وَعِبَادَتِي وَأَوْلَى مِنْ عُظْمِ وَمُجْدَدِهِ. نَحْمِدُهُ لِعَظِيمِ عَنَائِهِ، وَجَزِيلِ عَطَائِهِ، وَتَظَاهُرِ نِعْمَائِهِ، وَحُسْنِ بَلَائِهِ. (۲)

ستایش مخصوص خدایی است که به بیم از او و ستایش سزاوارترین است. و برترین کسی است که از او پروا شود و بندگی او کند. شایسته ترین کس به تعظیم است. او را بر کمال بی نیازیش و بخشش فراوانش و نعمت های آشکارش و آزمایش بلای نیکویش می ستاییم.

آن گاه که انسان خدا را چنانکه باید، می ستاید و خود را غرق در نعمت های بی پایان او می بیند و غیر او را به هیچ می گیرد و محبت بیگانه را از دل بیرون می راند و تنها او را می ستاید و در برابر هیچ آفریده ای به کرنش نمی نشیند. همین گاه که همه رذایل از وجودش دور می شوند تنها به خود می اندیشد؛ بلکه به خدمت خلق

ص: ۶۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۵/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۳۱؛ [۲] الکافی: ۱۷۵/۸، حدیث ۱۹۴. [۳]

برمی خیزد و با قدرت در برابر دشمنان حق می ایستد و به شوق دیدار او به جهاد برمی خیزد. و مرز زندگی خود را معین می کند.

این ستایش ها در هر حال، آدمی را رشید و جانش را بالنده و دل او را پاکیزه می سازد.

حمد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در کلام امام صادق علیه السلام (علیه السلام)

حضرت صادق علیه السلام از حال پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسْرُهُ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النُّعْمَةِ.

وَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَغْتَمُّ بِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ. (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، هرگاه از چیزی خوشحال می شد می فرمود: خدا را بر این نعمت سپاس و هرگاه از کاری ناراحت می گردید می فرمود: در هر حال خدای را سپاس.

بنابراین؛ از نیازهای درونی هر موجود و وظایف حتمی مخلوقات هستی، حمد و سپاس الهی است. و انسان ها و موجودات به صورت ذاتی تمایل به ستایش موجودی قدرتمند و برتر دارند.

جمله ذرات عالم در نهران با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیر و با هُشیم با شما نامحرمان ما خامُشیم

از جمادی سوی جان جان شوید غلغل اجزای عالم بشنوید

(مثنوی مولوی)

ص: ۷۰

۱- (۱) - الکافی: ۹۷/۲، حدیث ۱۹؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۴۷/۳، باب ۷۳، حدیث ۳۵۳۵؛ [۲] مشکاه الأنوار: ۳۱. [۳]

[«۲۸» حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَيْدِهِ وَلَا حِسَابَ لِعِدْدِهِ وَلَا مَبْلَغَ لِغَايَتِهِ وَلَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ «۲۹» حَمْدًا يَكُونُ وُضِيئَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَعَفْوَهُ وَسَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ وَذَرِيعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ وَطَرِيقًا إِلَى جَنَّتِهِ وَخَيْرًا مِنْ نَقَمَتِهِ وَأَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ وَظَهِيرًا عَلَى طَاعَتِهِ وَحَاجِرًا عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَعَوْنًا عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَوِظَائِفِهِ]

سپاسی که رشته اتصال به طاعت و بخشش و عامل رضایت و خشنودیش و وسیله آمرزشش و راهی به سوی بهشتش و حفاظت کننده از کيفرش و امان از خشمش و مددکاری بر طاعتش و مانع و سدّی از نافرمانیش و کمکی بر ادای حق و عهد و پیماناش باشد.

فرمانبرداری و جلب رضایت حق از راه حمد

حمد، اظهار کمال محمود است.

حمد زبانی، همان اظهار کمال محمود در لباس الفاظ، حروف و کلمات است.

حمد عملی، اظهار کمال محمود در صورت عمل و کردار به عبادت و اطاعت بدنی است.

حمد حالی، اظهار کمال محمود در رتبه قلب و روح است. بنده خدا هنگامی می تواند حق را مورد حمد حقیقی قرار دهد که آینه وار ظرف وجود و اوصاف و افعال حق گردد؛ پس اطاعت واقعی تخلّق به اخلاق الهی است. تا عمل خالص

دعای حضرت سجاد علیه السلام اشاره به عمل صالح دارد که به درگاه الهی پذیرفته می شود.

آن جا که خداوند می فرماید:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ ﴿١﴾

حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد. و کسانی که حيله های زشت به کار می گیرند، برای آنان عذابی سخت خواهد بود و بی تردید حيله آنان نابود می شود.

حمد، تنها به حق اختصاص دارد و واژه حمد به ویژه اگر هم با الف و لام بیاید، از یک نوع عمومیت برخوردار است که شامل هر سپاس هم می شود که باز هم نوعی فرمانبری از خداست.

روایتی از امام علی علیه السلام به ما رسیده است که:

مَنْ تَوَاضَعَ قَلْبُهُ لِلَّهِ لَمْ يَشَأْمْ بَدَنُهُ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ. (٢)

هر که دلش در برابر خدا تواضع داشته باشد، جسمش از طاعت خدا به ستوه نمی آید.

حمّاد بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام از مسجد بیرون آمد، مرکب ایشان گم شده بود، فرمودند:

اگر خدا آن را به من بازگرداند، حق شکرش را می گزارم، چیزی نگذشت که آن را آوردند. امام فرمود: «الحمد لله» شخصی عرض کرد: قربانت گردم،

ص: ٧٢

١- (١) - فاطر (٣٥) : ١٠. [١]

٢- (٢) - بحار الأنوار: ٩٠/٧٥، باب ١٦، حدیث ٩٥؛ [٢] اعلام الدین: ١٨٦؛ [٣] کنز الفوائد: ٢٧٨/١. [٤]

مگر نفرمودی حق شکر خدا را می گذارم؟ فرمودند: مگر نشیدی؟ گفتم:

«الحمد لله». (۱)

ستایش غیر حق

اغراق در مدح و ستایش غیر حق، عملی ناشایسته است؛ زیرا جز حق هر چه باشد محدود است و محدود نمی تواند وصف نامحدود داشته باشد ولی اغراق در ثنای نسبت به حق، چون از یک حقیقت نامحدود و واقعی برخوردار است، عملی شایسته است و موجب وصول و قرب به کمالات الهی می گردد. پس قبل از درخواست از خداوند، او را به نیکی ستایش کن.

حمد خداوند قبل از درخواست

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

أَنَّ فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْمَدْحَةَ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ، فَإِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَمَجِّدْهُ. (۲)

در کتاب امیر مؤمنان است که حمد و ستایش پیش از درخواست است. پس هرگاه خدای عزوجل را خواندی و به درگاهش دعا کردی او را تمجید کن.

شکر نعمت دهنده، ریشه در فطرت آدمی دارد. پایه دینی نیز بر این حقیقت روشن استوار است. از این رو کفر و نافرمانی از عبادت و بندگی حق تعالی ریشه در ناسپاسی نعمت ها دارد. چنان که حق تعالی می فرماید:

ص: ۷۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۱۳؛ الکافی: ۹۷/۲، حدیث ۱۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۵/۹۰، باب ۱۷، ذیل حدیث ۲۰؛ [۲] الکافی: ۴۸۴/۲، حدیث ۲؛ [۳] وسائل الشیعه: ۸۰/۷، باب ۳۱، حدیث ۸۷۸۴. [۴]

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿١﴾

و [نیز یاد کنید] هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس گزاری کنید، قطعاً [نعمت] خود را بر شما می افزایم و اگر ناسپاسی کنید، بی تردید عذابم سخت است.

نکته قابل توجه این است که حق تعالی در آیه فوق وعده عذاب را به صورت جمله تأکید آورده است که بر حتمیت عذاب به طور طبیعی که لازمه و نتیجه قهری نفس عمل است، دلالت دارد.

اعتراف به احسان

از لوازم بندگی و عبودیت، اعتراف به احسان و شمارش نعمت های الهی است که خود نوعی حمد الهی است. همان گونه که حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْإِعْتِرَافَ بِالنُّعْمَةِ لَهُ حَمْدًا، سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْإِعْتِرَافَ بِالْعُجْزِ عَنِ الشُّكْرِ شُكْرًا. ﴿٢﴾

منزه است خدایی که اقرار بندگان به نعمت های خود را، ستایش قرار داده و اقرار به ناتوانی از سپاس گزاری را سپاس قرار داده است.

و حضرت علی علیه السلام می فرماید:

لَمْ تَخُلْ مِنْ لُطْفِهِ مَطْرَفَ عَيْنٍ فِي نِعْمَةٍ يُحْدِثُهَا لَكَ، أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ، أَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ، فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ أَطَعْتَهُ؟! ﴿٣﴾

ص: ۷۴

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴): ۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۲/۷۵، باب ۲۱، حدیث ۳۷؛ [۲] تحف العقول: ۲۸۳.

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۴. [۳]

فضلش را از تو باز نداشته و پرده حرمت را ندیده است، بلکه در نعمتی که برای تو ایجاد می کند و گناهی که بر تو می پوشاند و بلایی که از تو دور می نماید چشم به هم زدنی از لطفش محروم نیستی، پس به او چه گمان میبری اگر او را بندگی کنی؟!

این فرمانبری تا چه حد ارزشمند است که حضرت علی علیه السلام در نامه اش به حارث همدانی می نویسد:

وَأَطِعَ اللَّهَ فِي جُمَلِ أُمُورِكَ ؛ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَيَّ مَا سِوَاهَا. (۱)

در تمام کارهایت از خدا اطاعت کن که اطاعت از خدا از همه چیز برتر است.

ص: ۷۵

[« ۳۰۰ حَمْدًا نَسَعْدُ بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَنَصِيرٌ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٍ.]

سپاسی که به وسیله آن ، در گروه سعادت‌مندان از دوستانش ، به خوشبختی و سعادت برسیم ، و به سبب آن با شمشیر دشمنانش در سلک شهیدان قرار گیریم . همانا او یار بندگان ، و خدای ستوده خصال است .

سعادت‌مندی انسان در سلک شهدا

این فراز از دعای امام زین العابدین علیه السلام اشاره به مقام شهادت دارد که عهدی بین مؤمن و خداوند است.

حضرت حق در این باره می فرماید:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا « (۱)

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده اند.

ص: ۷۶

«شهادت» به معنای کشته شدن در راه خدا، پیمان بستن و وفای به عهدی است که مؤمنان با خدای خود بسته اند تا این جانِ امانتی را در راه خدا و اعتلای کلمهٔ توحید و معنویت و فضیلت، فدا کنند.

«شهید» شاهد حاضری است که به دنبال تعالی و اوج است. او زندگی دنیایی خود را در نهایت هوشیاری و آزادی، به دفاع از ارزش های عالی و حیات انسانی آدمیان رها کرده است و برای وفای به عهد به میدان شهادت شتافته است و در راه مبارزه با ابزار دشمن، جانش را به خدای خویش سپرده است.

امام سجاد علیه السلام با ستایش و سپاس گزاری از نعمت های خداوند، توفیق دستیابی به نعمت شهادت و انجام دادن پیمانی که با خدای خویش داشت به ویژه پس از حادثهٔ عاشورا، در زمرهٔ شهیدان بودن را از خداوند طلب کرد تا در پرتو ستایش ها و سپاس گزاری ها و در راه عزت و سربلندی در گروه شهیدان سربلند به حضور خداوند راه یابد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَا مِنْ نَفْسٍ تَمُوتُ لَهَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ يَسِيرٌهَا أَنْ تَرْجَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَأَنَّ لَهَا الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا إِلَّا الشَّهِيدُ فَإِنَّهُ يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجَعَ إِلَى الدُّنْيَا فَيَقْتُلُ مَرَّةً أُخْرَى، لِمَا يَرَى مِنْ فَضْلِ الشَّهَادَةِ. (۱)

هیچ کس نمیرد مگر نزد خداوند از خیری برخوردار باشد که خشنود است به این که دوست دارد به دنیا برگردد. گرچه دنیا و هر چه در اوست؛ از آن او باشد مگر شهید که بر اثر مشاهدهٔ فضیلت شهادت، آرزو می کند به دنیا برگردد تا یک بار دیگر شهید شود.

امام حسین علیه السلام در این زمینه می فرماید:

ص: ۷۷

۱- (۱) - کنز العمال: ۲۹۰/۴، حدیث ۱۰۵۴۲؛ تفسیر الثعلبی: ۲۰۱/۳؛ [۱] تفسیر ابن کثیر: ۴۳۵/۱. [۲]

مَا مِنْ شَيْعَتِنَا إِلَّا صِدِّيقٌ شَهِيدٌ، قُلْتُ: أُنَى يَكُونُ ذَلِكَ وَهُمْ يَمُوتُونَ عَلَى فَرْشِهِمْ؟ فَقَالَ: أَمَّا تَتْلُو كِتَابَ اللَّهِ: وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ « (۱). (۲)

کسی از شیعیان ما نیست مگر این که صدیق و شهید است. راوی حدیث گوید: پرسیدم: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که آنان در بسترهای خود می‌میرند؟ حضرت فرمود: مگر کتاب خدا را نخوانده‌ای: و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، همانا که صدیقان و شهیدان در نزد پروردگارش هستند.

مقام رضا

مقام رضا، بالاترین مقام ابتهاج است. کسی که توحید در همه‌ی جان‌ش نفوذ کرده است. با همه‌ی انحرافات که دارد آخرین لحظه توبه می‌کند و کلمه‌ی توحید را بر زبان دل‌جاری می‌سازد. پس هویت انسان ابدی است و هر چه در آخرت هم وجود دارد ابدی است و با توحید می‌تواند در ابدیت را به روی خویش بگشاید.

دعای شریف با دو نام مبارک؛ ولی و حمید خاتمه می‌یابد؛ که با آنها یادی از اولیای خدا و شهدا شده است.

اولیا جمع ولی است که با ولی از اسمای خداوند مناسبت دارد. و اما حمید به معنای بسیار پسندیده است و آن که در همه‌ی حال سزاوار حمد و سپاس است. جان دادن در راه خدا و فوز شهادت پسندیده‌ترین اعمال است که در پایان دعا، خواسته‌ی امام است.

آن جا که شهید می‌بیند خورش در راه خدای حمید ریخته می‌شود برای او نیک

ص: ۷۸

۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۱۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۳/۷۹، باب ۲۰؛ [۲] الدعوات، راوندی: ۲۴۲، حدیث ۶۸۱.

و گوارا است.

همان طور که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ، بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ. (۱)

آخرین مرتبه نیکوکاری آن است که مرد در راه خدا کشته شود. پس هرگاه کشته شود؛ بالاتر از آن نیکی نیست.

امام علی علیه السلام در پایان نامه اش به مالک اشتر می نویسد:

وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. (۲)

و پایان زندگی من و تو را سعادت و شهادت قرار دهد و همه ما به سوی او بازمی گردیم.

ص: ۷۹

۱- (۱) - الکافی: ۳۴۸/۲، حدیث ۴؛ [۱] وسائل الشیعه: ۵۰۱/۲۱، باب ۱۰۴، حدیث ۲۷۶۹۵. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۵۳. [۳]

دعای ۲: در صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیان اوصاف آن حضرت

اشاره

ص: ۸۰

«١» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجِزُ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَظُمَ وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَإِنْ لَطَفَ «٢» فَخَتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعِ مَنْ دَرَأَ وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَكَثَرْنَا بِمَنِّهِ عَلَى مَنْ قَلَّ «٣» اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ وَنَجِيَّتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَصَيْفِيكَ مِنْ عِيَادِكَ إِمَامِ الرَّحْمَةِ وَقَائِدِ الْخَيْرِ وَمِفْتَاحِ الْبِرِّ كَه «٤» كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ «٥» وَعَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ يَدَنَهُ «٦» وَكَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ «٧» وَحَارَبَ فِي رِضَاكَ أَسْرَتَهُ «٨» وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحْمَهُ «٩» وَأَقْصَى الْأَذْنِينَ عَلَى جُحُودِهِمْ «١٠» وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ «١١» وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ «١٢» وَعَيَّادِي فِيكَ الْأَقْرَبِينَ «١٣» وَأَذَابَ نَفْسِي فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ «١٤» وَأَتَعَبَّهَا بِالدُّعَاءِ إِلَى مَلَّتِكَ «١٥» وَشَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ «١٦» وَهَيَّأَ جَرَ إِلَى بِلَادِ الْغَرْبِ وَمَحَلَّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنِ رِجْلِهِ وَمَوْضِعِ رِجْلِهِ وَمَسَقَطِ رَأْسِهِ وَمَأْنَسِ نَفْسِهِ إِزَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ وَاسْتِنْصَارًا عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ «١٧» حَتَّى اسْتَبَّ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ «١٨» وَاسْتَبَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ «١٩» فَنَهَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحًا بِعَوْنِكَ وَمُتَقَوِّيًا عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ «٢٠» فَغَزَاهُمْ فِي عُقْرِ دِيَارِهِمْ «٢١» وَهَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُجُبُوحِهِ قَرَارِهِمْ «٢٢» حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ وَعَلَتْ كَلِمَتُكَ وَلَوْ كَرِهَ

الْمُشْرِكُونَ «٢٣» اللَّهُمَّ فَارْزُقْهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ «٢٤» حَتَّى لَا- يُسَيِّأُوا فِي مَنْزِلِهِ وَلَا يُكَافَأَ فِي مَرْتَبِهِ وَلَا يُوَازِيَهُ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ «٢٥» وَعَرَّفَهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَأُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلَ مَا وَعَدْتَهُ «٢٦» يَا نَافِذَ الْعِدَّةِ يَا وَافِيَ الْقَوْلِ يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

[«۱» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجِزُ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَظُمَ وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَإِنْ لَطُفَ]

سپاس مخصوص خداست، که نه بر امت های گذشته و زمان های سپری شده؛ بلکه بر ما به وجود محمد صلی الله علیه و آله منت نهاد؛ با قدرتش که از هیچ چیز هر چند بزرگ باشد، ناتوان نمی شود و هیچ چیز هر چند کوچک و ریز باشد، از دایره اختیار و عرصه ارادتش، بیرون نمی رود.

محمد صلی الله علیه و آله یا عظیم ترین خبر آفرینش

زبان از بیان اوصاف و شخصیت انسانی که در گردونه خلقت نمونه ندارد و بالاتر و والاتر و افضل از او وجود ندارد عاجز است، قلم به روی صفحه کاغذ برای نشان دادن چهره او نمی چرخد، فکر از دریافت تمام حقیقت او ناتوان است.

من برای وصف او چاره ای جز مراجعه به آیات قرآن که بیان خداست و روایات و اخبار، که بیان معجز آسای اولیای حق است ندارم. در این زمینه از آیات و روایات نمونه هایی را نقل می کنم تا بتوانید دور نمایی از واقعیت او را ببینید.

عقل اول، مخلوق و اقرب به حق و اعظم و اتم موجود است، چون از تمام حجاب های مملکی و نفسی و فلکی به دور است. در روایات بسیار مهم در موثق ترین کتب روایی آمده:

۱ - أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ. (۱)

اولین مخلوق خدا عقل است.

۲ - أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي. (۲)

اولین مخلوق خدا نور من [پیغمبر صلی الله علیه و آله] است.

۳ - أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي. (۳)

اولین مخلوق خدا روح من [پیغمبر صلی الله علیه و آله] است.

۴ - أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ. (۴)

اولین مخلوق خدا قلم است.

۵ - أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ. (۵)

اولین مخلوق خدا فرشتگان مقرب می باشند.

این پنج مرحله، اوصاف یک حقیقت و یک نور است، اسمایی است متعدد برای مسمای واحد، مسمای واحدی که بالاترین نشأه وجود است که نسبت به او و حق واسطه نمی خورد، احتیاج و نیازی در او به وجودی جز حق نیست. و نظری به ما سوا ندارد و التفاتی جز به محبوب برای او نیست.

تعبیر به قلم یعنی واسطه حق در تصویر حقایق و علوم به الواح نفسانیه. این بی واسطگی و عدم قیودات و مرزها، وسعت جلال و جبروت و عظمت رسول الهی صلی الله علیه و آله است.

موجود هر چه از قید و بند دور باشد و به حضرت محبوب نزدیکتر، خیر و

ص: ۸۶

۱- (۱) - عوالی اللآلی: ۹۹/۴، حدیث ۱۴۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۹۷/۱، باب ۲، حدیث ۸. [۲]

۲- (۲) - عوالی اللآلی: ۹۹/۴، حدیث ۱۴۰؛ [۳] بحار الأنوار: ۹۷/۱، باب ۲، حدیث ۷.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۰۹/۵۴؛ [۴] شرح الأسماء الحسنی: ۲۰۳/۱، ینابیع الموده: ۴۵/۱، حدیث ۴. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۹۳/۵۷، باب ۳۱، حدیث ۲۵؛ [۶] تفسیر القمی: ۱۹۸/۲، [۷] ذیل آیه ۳ سوره سبأ.

۵- (۵) - الولایه التکوینیه لآل محمد علیهم السلام: ۹۳.

برکتش بیشتر است. او وجود نازنینی بود که به بدن هم مقید نشد بلکه بدن و جسم، روی او بود به سوی خلق!

أَقْبَلَ إِلَى الدُّنْيَا وَأَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ. (۱)

[پیغمبر صلی الله علیه و آله] روی به دنیا کرد و به زمین فرود آمد به خاطر رحمت برای جهانیان.

و این همه بدان معناست که نور وجود مقدّسش در باطن تمام اشیا و عوالم موجودات هست که او احبّ اشیا و صاف ترین و خالص ترین موجودات است.

انسان در ارتباط به او اهل کمال و نجات و شایسته بهشت است و در صورت روی گردانی از وی اهل، شقاوت و هیزم جهنّم است و این حقایق در روایت زیر که بیشتر کتب حدیث نقل کرده اند، منعکس است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَادْبَرَ ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ. أَمَا أَنِي إِيَّاكَ أَمُرُ وَإِيَّاكَ أَنْهِيَ وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أَثِيبُ. (۲)

امام باقر علیه السلام می فرماید: زمانی که خداوند عقل را آفرید از او بازپرسی کرد و سپس به او فرمود: روکن، پس او رو کرد، سپس به او فرمود: برگرد، پس برگشت. سپس فرمود: به عزّت و جلال خودم قسم! خلقی محبوب تر از تو به سوی من نیست، و تکمیل نکردم تو را مگر در حق کسی که او را دوست می دارم. آگاه باش! من فقط تو را امر می کنم و تو را نهی می کنم و به تو عقاب می کنم و به تو پاداش می دهم.

ص: ۸۷

۱- (۱) - شرح اصول الکافی، مازندرانی: ۷۲/۱.

۲- (۲) - الکافی: ۱۰/۱، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۰۴/۱۵، باب ۸، حدیث ۲۰۲۸۶. [۲]

ماه فرو ماند از جمال محمّد سرو نباشد به اعتدال محمّد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمّد
وعدۀ دیدار هر کسی به قیامت لیلۀ الإسرا شب وصال محمّد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی آمده مجموع در ظلال محمّد
عرصۀ گیتی مجال همت او نیست روز قیامت نگر مجال محمّد
شمس و قمر در زمین حشر نتابند نور نتابد مگر جمال محمّد
و آن همه پیرایه بسته جنت فردوس بو که قبولش کند بلال محمّد
همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد تا بدهد بوسه بر نعال محمّد
شاید اگر آفتاب و ماه نتابند پیش دو ابروی چون هلال محمّد
چشم مرا تا به خواب دید جمالش خواب نمی گیرد از خیال محمّد
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمّد بس است و آل محمّد
(سعدی شیرازی)

حقیقت محمّديه

در رسائل قیصری آمده است:

« حقیقت محمّديه در مقام قوس نزولی و معراج تحلیلی بعد از تجلّی و ظهور در صور عقول و نفوس و حقایق برزخی و مثالی و ظهور در عالم شهادت و تنزل از مقام غیب و استقرار در رحم مادّی؛ از آن جهت که صعود بر طبق نزول است و رجوع به بدایات که همان حقیقت نهايات باشد، جهت پیوند به اصل خود که غایت خلقت و کمال استجلا بر آن مترتب می شود از نواحی تکامل جوهری و عروج و صعود ترکیبی جهت استیفای آنچه را که در مقام نزول در مراتب و درجات و تنزّلات به ودیعه نهاده بود، بعد از طیّ درجات معدنی و نباتی و حیاتی و کسب وجود عقلانی و عبور از منازل بوادی، به کسب وجود حقّانی نایل آید و بعد از نیل به مقام اعلاّی

از تمکین و خلاصی از اقسام تلوین و عبور از مرتبه و مقام واحدیت و فنا در احدیت و تحقق به مقام مظهریت اسم الله ذاتی و مشاهده خواص و آثار کلیه اسمای الهیه و اعیان ثابته در مقام مظهریت تجلی ذاتی و احاطه به عوالم وجودی، رجوع به کثرت می نماید.

این حقیقت کلیه در مقام «أودنی» و مرتبه مظهریت تجلی ذاتی و مقام ظهور سرّ تامّ و تمام:

فَأُخْبِتُ أَنْ أَعْرِفَ. (۱)

پس دوست دارم شناخته شوم.

به حکم:

أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي، يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي. (۲)

بیتوته کردم من نزد پروردگارم که اطعام داد مرا و سیرابم کرد.

و:

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. (۳)

برای من با خدا زمانی است که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسلی قدرت رسیدن به آن را ندارند.

از نحوه ظهور مفاتیح غیب و احکام اسما -

مُسَيِّئَاتُهَا الَّتِي لَا يَعْرِفُهَا إِلَّا هُوَ - و کیفیت ظهور و تجلی اسمای کلیه و امهات اسما در مرتبه واحدیت، مطلع و به اسرار وجود واقف و به نحوه سریان آن مفاتیح به صور استعدادات، عالم و آگاه می شود.

ص: ۸۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۹/۸۴، باب ۱۲، ذیل حدیث ۶؛ [۱] شرح الاسماء الحسنی: ۳۷/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۰۳/۱۶، باب ۱۲، حدیث ۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۱۴/۱. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۶۰/۱۸، باب ۳؛ [۳] شرح اصول کافی: ۸۲/۳؛ سنن النبی صلی الله علیه و آله: ۴۱۲، حدیث ۷۵.

و در مقام واحدیت به اعتبار تحقق به اسم اعظم و اسم الله آثار و احکام و مفاتیح اسمای مستأثره را به تفصیل در اعیان شهود نموده و حافظ عهد:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَىٰ ءَادَمَ أَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ « (۱)

ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را پرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟
إلی قوله:

وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ « (۲)

و این که مرا پرستید که این راهی است مستقیم.

و به یاد آورنده میثاق:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ « (۳)

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند.

و چون به سرّ اعیان و استعدادات لوازم اعیان واقف می شود، در مقام هدایت تشریح احکام هر ذی حقی را به حق خود و هر ممکنی را به کمالات لایقه خود می رساند و چون صدور حوادث و وقوع وقایع را مستند به اسمای الهیه و استعدادات و قابلیت ذاتیه لازمه این استعدادات را ناشی از حکمت بالغه الهیه می داند.

ص: ۹۰

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۶۰. [۱]

۲- (۲) - یس (۳۶) : ۶۱. [۲]

۳- (۳) - احزاب (۳۳) : ۲۳. [۳]

فَلَا يَهُمُّ بِالنَّوْزِلِ، وَلَا يَغْتَمُّ بِالْحَوَادِثِ أَصْلًا وَلَا تُؤْتَرُ فِيهِ، فَلَا يُرَى فِي عَيْنِ الْبَلَايَا إِلَّا هَشًّا بَشًّا بَسَامًا مَزَاحًا كَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱)

پس به پیشامدها و حوادث اصلاً اهمیت نمی دهد و در حرکت او تأثیری ندارد؛ در عین بلا جز رضایت و خرسندی و شادی و خنده رویی چیزی برای او نیست مانند امام علی علیه السلام.

از آن جا که متجلی در حقیقت کلیه محمّدیّه، مفاتیح مختصّ به حضرت احدیت جمع و صاحب مقام اکملیت می باشند و قلب مبارک او به مقام برزخیت کبری و تجلی احدی جمعی و مظهریت اسم الله ذاتی نایل آمده و تجلیات الهیه از ناحیه ذات و حقیقت او به عالم اسما و صفات و عوالم عقول و مراتب عالم مثال و عالم ماده و طبیعت واصل می شود و آن حقیقت کلیه به حکم جامعیت تامّه مشتمل بر کافّه حضرات است و جمیع حقایق ابعاض و اجزای وجود اویند، مفاتیح غیبی در هر درجه از درجات وجود او، اثری از مقام غیب ذات به او می رسانند.

در مقام غیب وجود، ملهم از ذات حقّ است بدون وساطت امری:

كَالْعِلْمِ بِالْأَسْمَاءِ الْمُسْتَأْتَرَةِ الْغَيْبِيَّةِ.

مانند علم به اسمای برگزیده غیبی و پنهانی.

چه آن که فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَيِّمِيَتْ بِهِ نَفْسُكَ أَوْ أُنزِلَتْ فِي كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْتَرَتْ بِهِ فِي مَكُونِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ. (۲)

بار پروردگارا! از تو می خواهم به حق هر اسمی که به آن، خود را نامیدی یا

ص: ۹۱

۱- (۱) - رسایل قیصری: ۱۲۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۴/۸۳، باب ۴۵، ذیل حدیث ۶۹، [۱] در مصدر «فی علم الغیب» آمده است؛ المصباح، کفعمی:

۲۱۴؛ [۲] مصباح المتهدّج: ۵۰۹. [۳]

در قرآنت نازل کردی یا به یکی از بندگان یاد دادی و یا هر اسمی که در علم غیب و پنهان خود برگزیدی.

این اسما متضمن علوم و اسراری هستند که اینبای از غیب ذات و علم تفصیلی به آثار و مقتضیات اسمای کلیه و جزئیه و استعدادات و قابلیت‌های لازمه اعیان و حقایق خلقیه بر آنها توقف دارد و این اسما در عالم جبروت و حضرت عملیه علت و منشأ سیر آن حقیقه الحقایق در اسمایی که رقایق اسمای مستأثره و صور ابهامات غیبیه مخصوص به مقام احدیت جمع الجمع هستند می باشند.

تقلب و سیر در اسمای ظاهره و باطنه و تحقق به مقام جمعیت این اسما و افاقت و خلاصی از شکر فنای در فنا و نیل به مقام تمکین تام، ناشی از استمداد از اسمای مستأثره و تجلیات واصله از غیب ذات است.

[پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید]:

إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ بَيْنَهُ بَيْنَ كِتْفَيْ فَوْجَدْتُ بَرْدَ أُنَامِلِهِ بَيْنَ تَدْيِي فَعَلِمْتُ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. (۱)

خداوند با قدرت لایزالی خود بر دو شانه ام زد که سردی آن را بین دو سینه ام حس کردم و علم اولین و آخرین را دانستم.

اثر این مفاتیح در عالم ملکوت و ارواح، مکاشفات معنویه و واردات و تنزلات روحانیه و مجردده است که علوم شریعت و طریقت و حقیقت و رموز و اسرار آنها ثمره آن می باشد.

و مکاشفات صوری و شهود مقامات و درجات انبیا و اعمال خلاق در عوالم برزخی، رقائق و صور مکاشفات معنویه اند و عبد سیار قبل از نیل به مکاشفات معنویه از باب عدم جواز طفره در صعود و نزول وجود، به مکاشفات صوریه نیل

ص: ۹۲

۱- (۱) - عوالی اللالی: ۵۲/۱، [۱] با کمی اختلاف در عبارت؛ الفتوحات المکیه: ۲۱۴/۱. [۲]

و این مکاشفات به صورت دحیه کلبی و مشاهده مقامات انبیا در سماوات برزخی جهت آن حضرت، منافات با کشف حقایق معنوی در عالم ارواح و شهود مقدرات و حقایق خواصّ اسما در واحدیت و قبول تجلیات ذاتیه در احدیت ندارد، چه آن که آن حقیقت کلیه جامع جمیع این حضرات است.

از آن جا که حضرت ختمی مرتبت، خاتم انبیا و شریعت او مکمل کلیه شرایع الهیه است و به مظهریت تجلی ذات حق و اسم الله ذاتی نایل آمده است و حقیقت او مشتمل است بر جمیع مراتب وجودی، ناچار کتاب نازل بر قلب او نیز مشتمل است بر جمیع درجات و مراتب وجود که مرتبه نازله آن، الفاظ قرآنی و نقوش و ارقام و سور و آیات و کلمات مابین الدفتین است و خطابات قرآنی از این جهت السنه احوال مخاطبین و استعدادات آنان و معرف احوالات و مقامات و نشئات مکلفین در مقام صعود وجود، بلکه السنه احوال و مقامات و درجات کلیه نفوس و جمیع حقایق در قوس نزولی است.

لذا مرتبه عالی قرآن کتاب الهی که از آن به مطلع کتاب و مرتبه تعیین حق به اسم «متکلم» تعبیر نموده است مقام احدیت جمع است و مراتب و درجات آن بعینها متحد است با درجات و مراتب وجودی آن، که این کتاب بر او نازل شده است!!» (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله از دیدگاه آیات و روایات

آری، او خاصه بنی آدم و خلاصه هر دو عالم، سراج سراچه کاینات و گل گلزار موجودات، نور حدیقه آفرینش و نور حدقه بینش است. صدر نشین صفة لولاک و تکیه گزین مسند وما أرسلناک، طوطی شکریشان شکرستان سُبْحَانَ الَّذِي

اسرى « (۱) عندليب خوش الحان گلستان وما يُنطقُ عن الهوى « (۲).

مفتاح خزائن غيب و مصباح انجمن لاریب، تا جدار ایوان

« كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ » (۳) و شهسوار میدان و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ « (۴).

مصدر انوار عدم و وجود و مظهر اسرار غيب و شهود، حقایق گوی راز

« مَنْ رَأَى » (۵)، مبرهن ساز وحی آسمانی، نکته سرای معنی

« نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ » (۶) و پرده گشای صورت

« اهْدِ قَوْمِي إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ » (۷)، بیدار دل

« لَا يَنَامُ قَلْبِي » (۸)، صاحب منزل

« أُبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي » (۹)، محفل

« لِي مَعَ اللَّهِ » (۱۰) را شمع و پروانه؛ مقام محمود جمع الجمع رسولی، شافع روز جزا و مقتدای اهل صفا، ابوالقاسم مصطفی، احمد و محمود و محمد صلی الله علیه و آله است.

گفتا به صورت ار چه ز اولاد آدمم از روی مرتبت به همه حال برترم

چون بنگرم در آینه عکس جمال خویش گردد همه جهان به حقیقت مصورم

خورشید آسمان ظهورم عجب مدار ذرات کاینات اگر گشت مظهرم

ارواح قدس چیست نمودار معنیم اشباح انس چیست نگهدار پیکرم

بحر محیط رشحه ای از فیض فایضم نور بسیط لمعه ای از نور ازهرم

ص: ۹۴

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۱. [۱]

۲- (۲) - نجم (۵۳) : ۳. [۲]

۳- (۳) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۱۴/۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۴۰۳/۱۶، باب ۱۲، حدیث ۱.

۴- (۴) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۷. [۴]

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۲۳۴/۵۸، باب ۴۵، ذیل حدیث ۱؛ من لایحضره الفقیه: ۵۸۵/۲، حدیث ۳۱۹۱.

- ٦- (٦) - المناقب، ابن شهر آشوب : ٢١٩/٣ ؛ كشف الغمه : ١١/١ . [٥]
- ٧- (٧) - الخرائج والجرائح : ١٦٤/١ ؛ اعلام الوری : ٨٣ ، باب ٤ . [٦]
- ٨- (٨) - الخرائج والجرائح : ١٠٣/١ ؛ الصراط المستقیم : ٢٠٤/١ ، فصل ١٥ . [٧]
- ٩- (٩) - عوالی اللآلی : ٢٣٢/٢ ، باب الصوم ، حدیث ١ ؛ المناقب ابن شهر آشوب : ٢١٤/١ . [٨]
- ١٠- (١٠) - بحار الأنوار : ٣٦٠/١٨ ، باب ٣ ، ذیل حدیث ٦٦ ؛ الکافی : ٢٠٨/٨ ، حدیث ٢٥١ . [٩]

از عرش تا به فرش همه ذره ای بود در پیش آفتاب ضمیر منورم

روشن شود ز روشنی ذات من جهان گر پرده صفات خود از هم فرو درم

آبی که زنده گشت ازو خضر جاودان آن آب چیست قطره ای از حوض کوثرم

آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد یک نفخه بود از نفس روح پرورم

فی الجملة مظهر همه اشیاست ذات من بل اسم اعظم به حقیقت چو بنگرم

(فخرالدین عراقی)

پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام لاهیجی

اشاره

لاهیجی در «شرح گلشن راز» در تفسیر و توضیح:

یکی خط است ز اول تا به آخر برو خلق جهان گشته مسافر

(شیخ محمود شبستری)

و اشعار بعد از آن می گوید:

« از اول مراتب موجودات که عقل اول است تا آخر تنزلات که مرتبه انسانی است و از مرتبه انسانی تا مرتبه الهیت که نقطه آخرین دایره به اول متصل می شود، یک خط مستدیر موهوم است که از تجدد تعینات نقطه وحدت نموده می شود.

« برو خلق جهان گشته مسافر » و بر این خط مذکور خلق عالم مسافرنند که از بطون به ظهور می آیند و از ظهور به بطون می روند:

کَمَا بَدَأْكُمْ تَعُودُونَ « (۱)

همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] باز می گردید.

و مبدأ و معاد و تقدم و تأخر و جان و جسم و عقول و نفوس به حسب قلت و کثرت مناسب با نقطه وحدت نموده می شود.

سوی هستی از عدم در هر زمان هست دائم کاروان در کاروان
باز از هستی روان سوی عدم می روند این کاروانها دم بدم
جزوها را رویها سوی کُل است بلبلان را عشق بازی با گل است
آنچه از دریا به دریا می رود از همان جا کآمد آن جا می رود
(مولوی)

رهبری انبیا و اولیا

و حکمت بالغه حضرت الهیّه مقتضی آن است که رفتن و آمدن خلایق در این راه خطّ موهوم که مذکور شد بی رهبری که متّصف به کمال اعتدال جمعی الهی باشد میسر نگردد. و آن جماعت که متّصف بدین کمالند اولاً و بالذات انبیاوند که مظاهر حقیقت نبوت روح اعظم اند و ثانیاً به سبب متابعت انبیا اولیایند، قدس الله أسرارهم، فلهدا فرمود که:

در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند

(شیخ محمود شبستری)

یعنی در این راه مبدأ و معاد و نزول و عروج، انبیا که به حسب کمال ذاتی اطلاع بر حقایق امور و منازل و مراحل و حمدات و موانع راه حقیقت یافته اند چون ساربانند، یعنی چنانچه، ساریان در کاروان ضبط و نگاهبانی اشتران می نماید کاروان را با احوال و اثقال به وسیله اشتران باربردار به منزل می رساند، انبیا نیز ضبط و نگاهبانی نفوس خلایق از افراط و تفریط اخلاق و اوصاف و اعمال می نمایند به صراط مستقیم عدالت هدایت فرموده به منزلگاه کمال که وصول به مبدأ است می رسانند.

و در تشبیه انبیا به ساربان اشارتی است دقیق که نفس انسانی را گاهی که مستعدّ

ریاضت و مخالفت وی بوده باشد در اصطلاحات عارفان «بقره» می نامند و بعد از اشتغال به سلوک «بدنه» می خوانند و بدنه شتری است که روز عید اضحی در مکه ذبح می نمایند.

خلاصه سخن این است که چون انبیا علیهم السلام جهت هدایت خلقت و هدایت حقیقی که رجوع به مبدأ است آن جماعتی را میسر گشته که بدنه نفس را به تیغ مخالفت نفس و هوا و موت اختیاری ذبح نموده باشد؛ کأنه که بعثت انبیا علیهم السلام به جهت ایصال نفوس این جماعت است و به منزل وصول هر چند که حکم نبوت شامل همه است که:

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «(۱)»

[مردم را] به سرای سلامت و امنیت [که بهشتِ عنبر سرشت است] دعوت می کند و هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می نماید.

این طایفه اند اهل معنی باقی همه خویشان پرستند

فانی زخود و به دوست باقی این طرفه که نیستند و هستند

(محمد اسیری لاهیجی)

دلیل کاروان راه شریعتند که عامه خلایقند و راهنمای کاروان راه طریقتند که خواصند، چو هر طایفه به قدر استعداد فطری که دارند قبول فیض هدایت هادی می توانند نمود.

سیر هر کس تا کمال وی بود قرب هر کس حسب حال او بود

لاجرم چون مختلف افتاد سیر هم روش هرگز نیفتد هیچ طیر

هست با هر ذره درگاهی دگر پس ز هر ذره بدو راهی دگر

(عطار نیشابوری)

ص: ۹۷

اگر چه انسان مظهر جامع اسم کلی «الله» است و فی الحقیقه از جمیع اسما و صفات الهی من حیث الجامعیه محظوظ است اما انسان کامل که انبیا و اولیا از باقی افراد انسانی از آن جهت به کمال ممتاز گشته اند که به طریق تصفیه، رجوع به مبدأ حاصل کرده اند و در پرتو تجلی احدیت او، هستی موهوم خویش فانی کرده باقی بالله شده اند و صفات جزئی ایشان عین صفات کلی حق گشته است و در این مرتبه بقاء بالله تفاوت مراتب کمال به حسب تحقق و اتصال به صفات الهی بسیار است، بعضی متحقق به اکثر صفات الهی شده اند و بعضی به اقل و باز در این اقل و اکثر تفاوت بسیار است.

و آن فرد کامل که مستعد آن باشد که به حسب حقیقت و معنی مظهر ذات و مجموع اسما و صفات الله باشد و خواص و احکام اسم کلی الله به جزئیات و کلیات در او ظاهر می شود و آن متحقق به همه صفات الهی می گردد حضرت خاتم محمدی است و باقی انبیا و تمامت اولیای الهی اگر چه مظهر این اسم کلی الله اند، اما هر یک مظهر این اسم به بعضی صفاتند و مظهر تام الله، که مجموع صفات در او بالفعل به ظهور پیوسته باشد حضرت سید کونین است، پس نشأه ختمی محمدی من حیث الحقیقه و المعنی سابق بر جمیع انبیا باشد که:

كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ. (۱)

من نبی بودم در حالی که حضرت آدم در بین آب و گل بود.

ومن حیث الصوره، متأخر؛ چه علت غایی «اول الفکر آخر العمل» است

«و نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ». (۲)

و از جهت این تقدم ذاتی که بیانش بر سبیل اجمال گفته شد، فرمود:

ص: ۹۸

۱- (۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۱۴/۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۰۳/۱۶، باب ۱۲، حدیث ۱. [۲]

۲- (۲) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۶۹/۳؛ [۳] كشف الغمه: ۱۱/۱. [۴]

و زایشان سید ما گشته سالار هم او اول هم او آخر در این کار

(شیخ محمود شبستری)

«و زایشان» یعنی از انبیا «سید ما» که حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله است «گشته سالار» یعنی مقدم و بزرگ و مقتدای خلائق از انبیا و غیرهم.

و در این محل، سالار به مناسبت کاروان فرمود.

«هم او اول هم او آخر در این کار» یعنی در این کار نبوت.

حقیقت محمدی و تقدم انسان کامل

بدان که: «نبوت» به معنی انبا است؛ یعنی اخبار و «نبی» آن است که از ذات و صفات و اسمای الهی خبر دهد از سر تحقیق و اخبار حقیقی. پس اهل تحقیق اولاً و بالذات، از آن عقل کل است که مبعوث است به جهت انبیا بی واسطه به جانب نفس کل و به واسطه به سوی نفوس جزئیّه. و هر نبی از انبیا، از زمان آدم تا زمان خاتم، مظهری است از مظاهر نبوت و روح اعظم که عقل اول است؛ پس نبوت عقل اول دائمی ذاتی باشد و نبوت مظاهر زایل عرضی و حقیقت محمدی عقل اول است که روح اعظم می باشد که:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ. (۱)

اولین مخلوق خدا عقل است.

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي. (۲)

اولین مخلوق خدا نور من [پیغمبر صلی الله علیه و آله] است.

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي. (۳)

ص: ۹۹

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۸/۱۸۵، [۱] ذیل حکمت ۵۲؛ عوالی اللالی: ۹۹/۴، حدیث ۱۴۱. [۲]

۲- (۲) - عوالی اللالی: ۹۹/۴، حدیث ۱۴۰؛ [۳] بحار الأنوار: ۹۷/۱، باب ۲، حدیث ۷. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۰۹/۵۴؛ [۵] شرح الاسماء الحسنی: ۲۰۳/۱.

اولین مخلوق خدا روح من [پیغمبر صلی الله علیه و آله] است.

و صورت محمدی صلی الله علیه و آله صورتی است که: روح اعظم به تمامت اسما و صفات چنانچه گذشت در او ظاهر شده و نبوت ذاتی که اخبار از ذات و صفات حضرت الهی است، اولاً و بالذات، روح اعظم است که حقیقت آن حضرت است، در آخر نیز ختم نبوت، عرضی بر صورت و معنی آن حضرت گشته؛ پس اول به حقیقت و آخر به صورت، درین کار نبوت که اخبار و اعلام است، آن حضرت بوده و باقی انبیا هر یکی مظهر بعضی از کمالات حقیقت آن حضرت اند.» (۱)

آن خدایی که فرستاد انبیا نه به حاجت بل به فضل کبریا

آن خداوندی که از خاک ذلیل آفرید او شهسواران جلیل

پاکشان کرد از مزاج خاکیان بگذرانید از تک افلاکیان

برگرفت از نار و نور صاف ساخت وانگه او بر جمله انوار تاخت

آن سنابرقی که بر ارواح تافت تا که آدم معرفت زان نور یافت

نوح از آن گوهر چو برخوردار شد در هوای بحر جان دُربار شد

جان ابراهیم از آن انوار زفت (۲) بی حذر در شعله های نار رفت

چونکه اسماعیل در جویش فتاد پیش دشنه آبدارش سر نهاد

چون عصا از دست موسی آب خورد ملک فرعون را یک لقمه کرد

نردبانش عیسی مریم چو یافت بر فراز گنبد چارم شتافت

چون محمد یافت آن ملک و نعیم قرص مه را کرد او در دم دو نیم

چون ز رویش مرتضی شد دُرفشان گشت او شیر خدا در مرج جان

(مولوی)

رازی عجیب در آفرینش و نسب محمد صلی الله علیه و آله

اشاره

ابن بابویه ملقب به شیخ صدوق که از نظر شخصیت و معنویت و موثق بودن در میان بزرگان شیعه کم نظیر است، به سند خود

از امام صادق علیه السلام ، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند:

حَقُّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى نُوْرٍ مَّقْدَسٍ پيامبر اسلام صلی الله علیه و آله را خلق فرمود پیش از آن که آسمان ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و قبل از این که احدی از انبیا را اراده آفرینش کند به چهار صد و بیست و چهار هزار سال و به آن نور، دوازده حجاب خلق نمود:

۱ - حجاب قدرت ۲ - حجاب عظمت ۳ - حجاب مَنّت ۴ - حجاب رحمت ۵ - حجاب سعادت ۶ - حجاب کرامت ۷ - حجاب منزلت ۸ - حجاب هدایت ۹ - حجاب نبوت ۱۰ - حجاب رفعت ۱۱ - حجاب هیبت ۱۲ - حجاب شفاعت.

پس آن نور مقدّس را در حجاب قدرت، دوازده هزار سال جای داد و او می گفت:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى.

منزه است خداوند بلند مرتبه ام.

و در حجاب عظمت، یازده هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ عَالِمِ السِّرِّ.

منزه است خداوند که دانای غیب و پنهان است.

و در حجاب مَنّت ده، هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَلْهُو.

منزه است خداوندی که تمام مخلوقات قائم به وجود اوست و فراموشی ندارد.

ص: ۱۰۰

۱- (۱) - مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز: ۱۸ - ۲۰.

۲- (۲) - زفت: زیاد، هنگفت.

و در حجاب رحمت، نه هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى.

منزه است خداوند عالی مرتبه و بلند مرتبه.

و در حجاب سعادت، هشت هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا يَسْتَهْوِ.

منزه است خداوند بی پایان که سهو نمی کند.

و در حجاب کرامت، هفت هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ.

منزه است خداوند غنی که محتاج نمی گردد.

و در حجاب منزلت، شش هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ الْعَلِيمِ الْكَرِيمِ.

منزه است خداوند دانا و بخشنده.

و در حجاب هدایت، پنج هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

منزه است صاحب عرش عظیم.

و در حجاب نبوت، چهار هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ.

منزه است پروردگار عزیز از اینکه وصف شود.

و در حجاب رفعت، سه هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ.

منزه است صاحب ملک و ملکوت.

و در حجاب هیبت، دو هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ.

منزه است خداوند و به کمک او حمد می کنم او را.

و در حجاب شفاعت، هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ.

منزه است خداوند بزرگ و به کمک او حمد می کنم او را.

پس نام مقدّس آن حضرت را بر لوح ظاهر گردانید و آن نام مبارک چهار هزار سال بر لوح می درخشید، پس اسم اطهر آن جناب را بر عرش ظاهر گردانید و هفت هزار سال در آن جا نور می بخشید، همچنین در احوال رفعت و جلال می گردید تا آن که حق تعالی آن نور را در صلب آدم جای داد. (۱) از آدم در شیث و از شیث در انوش و از انوش در قینان و از قینان در مهلائیل و از او در الیارد و از وی در اخنوخ و از او در متوشلح و از وی در ملک و از او در نوح نبی و از وی در سام و از سام در ارفخشذ و از او در شالح و از وی در عابر و از او در فالغ و از وی در ارغو و از ارغو در شروغ و از شروغ در ناخور و از او در تارخ و از وی در ابراهیم خلیل الله و از ابراهیم در اسماعیل و از اسماعیل در قیدار و از وی در حمل و از او در نبت و از وی در سلمان و از او در همیسع و از او در الیسع و از وی در ادد و از او در ادّ و از وی در عدنان و از عدنان در معد و از معد در نزار و از او در مُضَر و از وی در الیاس و از او در مدرکه و از مدرکه در خزیمه و از خزیمه در کنانه و از وی در نصر و از او در مالک و از او در فهر و از وی در غالب، و از غالب در لُؤی و از لُؤی در

ص: ۱۰۳

۱- (۱) - الخصال، شیخ صدوق: ۴۸۱/۲، حدیث ۵۵؛ [۱] معانی الأخبار: ۳۰۶ - ۳۰۷؛ [۲] حیات القلوب: ۳/۲.

مُرّه و از وی در کلاب و از او در قَصَصِ و از وی در عبد مناف و از عبد مناف در هاشم و از هاشم سید قریش در عبدالمطلب و از عبدالمطلب در عبدالله؛ که به فرموده خودش تمام پدران و مادرانی که در حسب و نسبش قرار داشتند موحد و خدا پرست و مؤمن و متقی و بعضی چون ابراهیم و اسماعیل و نوح از انبیای الهی بودند.

أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ. (۱)

گواهی می دهم که تو در صلب های بلند مرتبه و رحم های پاک، نوری بودی.

که صلب شامخ و رحم مطهره با بی دینی و بت پرستی و انکار حق و حقیقت به هیچ عنوان نمی سازد و آنان که بعضی از پدران رسول الهی را به دور از دین و دینداری می دانند یا جاهل به حقایقند یا مغرض حقوق بگیر!!

عبدالمطلب جد پیامبر صلی الله علیه و آله

عمروالعلا که مردی بذول و بزرگ و متشخص بود، پس از عبد مناف به سیادت خاندان قریش رسید و چون مهمان بسیار می پذیرفت و شتر بسیار به خاطر پذیرایی از مهمان نحر می کرد و با این ترتیب قهراً بر سفره مهمانی اش استخوان بسیار شکسته می شد به «هاشم» لقب یافت. و چون از این جهان به جهان دیگر رخت بر بست مقام سیادت قریش و حفظ خانه کعبه و سقایت حاج به رشیدترین فرزنداناش که به عبدالمطلب معروف شده بود رسید.

عبدالمطلب در میان قریش شخصیت و عنوان بسیار درخشانی به دست آورد تا آن جا که با هیچ یک از گذشتگان خود طرف مقایسه و نسبت نبود.

ص: ۱۰۴

« از افتخارات عبدالمطلب موارد زیر را می توان یاد کرد:

۱ - وصی و جانشین پدری همچون هاشم بود و می توانست مفاخر و مکارم او را در میان عرب حفظ کند، توانست مهمانخانه عمومی وی را نگاه بدارد و از مهمانان پدرش که به شمار نمی آمدند پذیرایی کند و حتی بر سنت سینه پدرش به مرغان هوا و جانوران بیابان از سفره عام خویش بهره ها برساند.

عادت هاشم این بود که همه روزه شتری نحر می کرد و بر روی کوههای مکه می گذاشت تا وحش و طیور از این نعمت بهره مند شوند. عبدالمطلب هم این روش را تا زنده بود از دست نداد.

۲ - عبدالمطلب در نتیجه کند و کاوی که خود و پسر بزرگش حارث در مکه به عمل آورد، چاه زمزم را از نو باز یافت و آب سرشارش را پس از سال ها پنهانی آشکار ساخت تا مردم مکه و طوایفی که به خاطر زیارت کعبه از دور و نزدیک به مکه می آیند تشنه نمانند و طلاهایی را که در این کند و کاو به دست آورده بود همه را یکجا، به خانه کعبه هدیه کرد.

۳ - عبدالمطلب علاوه بر این همه مفاخر و مآثر، به خدمت پر افتخاری نایل آمد که نه تنها افتخارات درخشان خویش، شاید هر چه در جهان مباحات و فخریه است همه را تحت الشعاع قرار داد و آن مقام خدمت گزاری نسبت به سید البشر و الشفیع المشفق فی المحشر محمد بن عبدالله رسول الله صلی الله علیه و آله است.

فرزندش تازه عروسی کرده بود که به قصد تجارت از مکه روی به یثرب نهاد و در شهر یثرب در جوانی زندگانی را بدرود گفت.

در این هنگام همسر جوانش آمنه بنت وهب حامله بود و این حمل همان امانت مقدس بود و همان نور الهی که مقدر بود ظلمتکده جهان را روشن سازد.

آمنه آن عروس دور از شوهر و دور از مزار همسر، فرزندش را به دنیا آورد و مقام

پدری و خدمت‌گزاری رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عهدهٔ عبدالمطلب که جدّ گرانمایه اش بود افتاد، عبدالمطلب تا زنده بود نوادهٔ نازنینش را همچون جان شیرین به آغوش داشت و به هنگام وفات هم جز نام محمد نامی به زبان نمی‌آورد و جز سفارش و وصیت در حق محمد صلی الله علیه و آله وصیتی به فرزندانش نکرد!!

۴ - مردم مکه خواه قریش و خواه ثقیف و هوازن و خواه بطون دیگر از اعراب، بیشتر بت پرست بودند، احیاناً در میانشان مسیحی و یهودی هم دیده می‌شد، تنها خاندان هاشم به ویژه عبدالمطلب بود که به دین ابراهیم خلیل می‌زیست، عقیده اش توحید و عبادتش اطاعت در راه پروردگار یکتا و یگانه بود و این خود افتخار عظیمی است؛ زیرا خدا پرستیدن در میان خداپرستان چیزی و خداپرستیدن در میان بت پرستان چیزی دیگر است.» (۱)

عبدالمطلب و حملهٔ ابرهه

آری، از مناقب و مفاخر عبدالمطلب ایمان کامل او به پروردگار بزرگ بود تا آن جا که وی را در عداد اوصیا بر شمرده‌اند. داستان حملهٔ ابرهه پادشاه حبشه با فیل به مکه، جهت ویران ساختن کعبه و بر خورد مؤمنانۀ عبدالمطلب با وی، شاهد صدق گفتار ماست.

عبدالمطلب بدون آن که از این حادثه کمترین هراسی به خود راه دهد و بی آن که در برابر عظمت و شوکت ظاهری ابرهه خود را ببازد و از او تقاضای بازگشت کند، تنها از او می‌خواهد که شتران به غارت رفتهٔ او را به وی بازگرداند و حفظ خانۀ خدا را به قدرت لایزال الهی احاله می‌کند. سرانجام مسأله همان طور که عبدالمطلب پیش بینی کرده بود از کار در آمده و ابرهه با سپاهیانش به وسیلهٔ دسته‌ای از پرنده‌گان که لشکر الهی را تشکیل می‌دادند به عذاب دنیا گرفتار آمده و همگی به هلاکت

ص: ۱۰۶

ظالم از دنیا نمی رود تا انتقام خود را پس دهد. از پس این سرا، سرای دیگری است که نیکوکار و بدکار جزای عمل خود را دریافت می دارند. اگر ظالم در این دنیا به عقوبت نرسد، در آخرت برای او مهیاست.

عرفای بزرگ در باب روح و عالم ارواح و مراتب آن می گویند:

«بدان که روح جوهری بسیط است، مکمل و محرک جسم است در مرتبه نبات بالطبع و در مرتبه حیوان بالاختیار و در مرتبه انسان بالعقل. به عبارتی دیگر روح، جوهری لطیف است و قابل تجزّی و تقسیم نیست و از عالم امر است، بلکه خود عالم امر است، جسم جوهر کثیف است و قابل تجزّی و تقسیم است و از عالم خلق است، بلکه خود عالم خلق است.

چون معنی روح را دانستی اکنون مراتب عالم ارواح را بدان:

چون خدای تعالی و تقدّس خواست که عالم ارواح را بیافریند به آن زبده نورانی نظر کرد، آن زبده بگداخت و به جوش آمد، از زبده و خلاصه آن زبده روح خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله بیافرید و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح اولوالعزم بیافرید و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح رسل بیافرید و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح انبیاء بیافرید و از خلاصه آن باقی ارواح اولیا بیافرید و از خلاصه آن باقی ارواح عارفان و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح زهاد و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح عباد بیافرید و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح مؤمنان بیافرید و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح بد دینان بیافرید و از آن پس ارواح کافران و از آن پس ارواح حیوانات و از آن پس ارواح نباتات بیافرید.» (۱)

محمد آن که گفتش ایزد پاک نبودی خلقت افلاک ، کُلُؤَلاک
هنوز آدم درون آب و گل بود که او مبعوث حق از جان و دل بود
اگر چه چون بشر جلوه گر آمد ملائک را سراسر رهبر آمد
به صورت چون بشر معنی ملک بود نه بلکه عَلَتِ بودِ فلک بود
کسی کورا بشر دانست یا گفت خطا کرد و خطا دید و خطا گفت

بشارات حق بر وجود محمد صلی الله علیه و آله

اشاره

خداوند مهربان به وسیله کتب آسمانی و انبیای بزرگوارش، ظهور حضرت ختمی مرتبت را به تمام اامت ها بشارت داد.
نقل تمام آن بشارات بدون شک چند مجلد می شود، بنای این کتاب بر این است که برای نشان دادن هر حقیقتی راه اختصار
بپیماید، از این جهت در این زمینه به آیاتی از قرآن و پاره ای از معارف اشاره می شود.

تقاضای ظهور محمد صلی الله علیه و آله

ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام پس از بنای کعبه که معنوی ترین بنا در آفرینش است درخواست هایی از حضرت ربّ
الأرباب داشتند، از جمله آنها، ظهور جمال و جلال محمد صلی الله علیه و آله در حیات انسانی بود:

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ « (۱)

پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز، که آیات تو را بر آنان بخواند و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد و [از
آلودگی های ظاهری و

ص: ۱۰۸

باطنی [پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

این درخواست آن قهرمان توحید و فرزندش در حق پیامبر بود؛ لذا از آن حضرت روایت می کنند که فرمود:

أَنَا دَعَوُهُ إِبْرَاهِيمَ. (۱)

من دعای ابراهیمم.

هدف از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

«در آیه فوق پس از آن که ابراهیم و اسماعیل تقاضای ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را می کنند سه هدف برای بعثت او بیان می دارند:

نخست تلاوت آیات خدا بر مردم؛ این جمله اشاره به بیدار ساختن اندیشه ها در پرتو آیات گیرا و جذّاب و کوبنده ای است که از مجرای وحی بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شود و او به وسیله آن، ارواح خفته را بیدار می کند.

«یتلو» از ماده تلاوت، در لغت به معنی پی در پی آوردن چیزی است و هنگامی که عباراتی را پشت سر هم و روی نظام صحیحی بخوانند، عرب از آن تعبیر به تلاوت می کند؛ بنابر این تلاوت منظم و پی در پی مقدمه ای است برای بیداری و ایجاد آمادگی برای تعلیم و تربیت.

سپس تعلیم کتاب و حکمت را هدف دوم می شمرد، چرا که تا آگاهی حاصل نشود تربیت که مرحله سوم است صورت نمی گیرد.

تفاوت کتاب و حکمت ممکن است در این جهت باشد که کتاب اشاره به کتب آسمانی است و اما حکمت علوم و دانش ها و اسرار و علل و نتایج احکام است که از طرف پیامبر تعلیم می شود.

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۲/۳۸، باب ۵۹؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۳۲/۱؛ [۲] تفسیر المیزان: ۳۹۶/۱.

سپس آخرین هدف را که مسأله تزکیه است بیان می دارد. تزکیه در لغت هم به معنی نمو دادن و هم به معنی پاکسازی آمده است و به این ترتیب تکامل وجود انسان در جنبه های علمی و عملی به عنوان هدف نهایی بعثت پیامبر معرفی شده است.

این نکته قابل توجه است که علوم بشر محدود است و آمیخته با هزاران نقطه ابهام و خطاهای فراوان و از این گذشته نسبت به آنچه می داند گاهی نمی تواند دقیقاً امیدوار باشد چرا که خطاهای خود و دیگران را دیده است!

اینجاست که باید پیامبران با علوم راستین و خالی از هر گونه خطا که از مبدأ وحی گرفته اند به میان مردم بیایند، خطاهایشان را برطرف سازند، آنچه را که نمی دانند به آنها بیاموزند و آنچه را که می دانند به آنها اطمینان خاطر دهند.

موضوع دیگری که در این رابطه لازم به یاد آوری است این است که نیمی از شخصیت ما را عقل و خرد تشکیل می دهد و نیمی را غرایز و امیال؛ به همین دلیل ما به همان اندازه که نیاز به تعلیم داریم نیاز به تربیت هم داریم. هم خرد ما باید تکامل یابد و هم غرایز درونی ما به سوی هدف صحیحی رهبری شوند. لذا پیامبران هم معلمند، هم مربی، هم آموزش دهنده اند و هم پرورش دهنده. [\(۱\)](#)

پیامبر در تورات و انجیل

« الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ » [\(۲\)](#)

همان کسانی که از این رسول و پیامبر « ناخوانده درس » که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می یابند، پیروی

ص: ۱۱۰

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۴۵۶/۱، [۱] ذیل آیه ۱۲۹ سوره بقره.

۲- (۲) - اعراف (۷): ۱۵۷. [۲]

می کنند.

از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسم نبرده و با سه وصف رسول و نبی و امی یاد کرده و از این که دنباله اش فرموده:

الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ

به خوبی به دست می آید که آن جناب در تورات و انجیل هم به همین سه وصف معرّفی شده بود.

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿١﴾

و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می کنم و به پیامبری که بعد از من می آید و نامش « احمد » است، مژده می دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار!!

بینید درباره آن انسان بی نظیری که خداوند به توسط کتب آسمانی و انبیای بزرگوارش، ظهورش را برای تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم بشارت می دهد، محرومان از فیوضات ربّانیه و مهجوران از عقل و خرد، چه قضاوت احمقانه و نظر نابخردانه دارند!

گوهر یکدانه آفرینش

معلم والایی که گوهر یکدانه دریای آفرینش است، آموزگاری که دانشش از

ص: ۱۱۱

ملائکه و جنّ و انس فزون تر است، پیامبری که مقام بزرگ نبوت به او ختم شده، به نظر آنان ساحر و معجزات و بینات و آیاتش جادو و جادوگری است؛ وای که در برابر این گونه حیوانات انسان نما چه باید گفت؟! لعن خدا بر مردم ناآگاه و جاهل و قبیله ای که به عداوت و عمد بر حقّ و حقیقت می تازند.

آخر محمّد صلی الله علیه و آله محمّد بود، گزین مخلوقِ واحد احد و برترین پیک پیام آور خلاق صمد، دُرّ یگانه دریای خلقت و لؤلؤ شاهوار جاودانه بحر عظمت؛ آن که خدا بود و جز او نبود که «لا إله إلا الله» چون خواست انیسی طلبد، خلوت مقدّس خویش را که حبیب او باشد به دو معنی فعیل: هم او را محبوب باشد و هم «هو» را محبّ، محمّد صلی الله علیه و آله را ایجاد فرمود و بدین هستی بخشی در مشهد قدس ربوبی با نظاره کمال محمّد در مرتبه محبّی و در مقام محبوبی، صنع خویش را به آفرینش این آدم اعلی، آفرین نمود و به تمجید:

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١﴾

پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

از آن یاد فرمود؛ آن که او مقصود خالق بود و دیگر هر چه هست به طفیل خلقت او موجود.

خداوند متعال به آفرینش او، خلق اوّل را به ساحت آخر در آورد و رسول نخستین اعظم را به جلوه نبی آخرین خاتم پیرورد و پای پی خجسته آن حضرت اشرف اعلی را بر تخت ارشاد و هدایت والا نهاد که در خور او بود نه غیر او؛ و از او زینده بود نه از جز او.

خدایش بی اندازه شرح صدر داد، بدین وجه که سینه بی کینه اش را برای دریافت نهایت معرفت که غیر را تاب تحمّل آن نباشد و غایت طاعت نسبت به ذات اقدس

ص: ۱۱۲

الهی - جلّ و علا- از آن حاصل آید گشایشی به سزا داد و انشراح فؤاد و توسع قلبش به عطای بهره نهاد تا بتواند با بهره مندی از این پشتوانه نامحدود و بی کرانه، بار گران بار ختم رسالت را بر دوش جان گیرد؛ چون مبعوث گردد و دعوت را بنیاد نهاد بر آزار جاهلان و استهزای کافران صبر کند و به هر حال و در هر کار جز خداوند را منظور ندارد و این جمله را با صبر و بردباری و گذشت و پایداری تحمل فرماید تا راه خدا کلاً و جزءاً برای خلق روشن شود و اقدام آماده در آن صراط مستقیم، بی لغزش و با صفای فطرت، صاف و ساده روبه راه گردد.

از این شرح صدر و سعه قلب که حاصل احاطه لطف آمیز الهی است به حضرت رسول اللّهی در هر گاه و به همه وقت، سوره انشراح که جزء سوره او آخر قرآن کریم واقع گشته نشان ها دارد و بیان ها؛ و ما را عقیدت در باب شرح صدر جناب مصطفوی صلی الله علیه و آله همین است که خدای تعالی رسول رهنمای ما محمّد را که خاتم النبیین است و سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله، از مایه معرفت در حدّ اعلا- و از سرمایه طاعت به قدر اوفی مایه دار کرد و حضرتش را به خلوص و تقوا مخصوص گردانید و در مرکز دایره حفظ تمام و صیانت تامّ، معصوم آفرید و بدین گونه مبری از سوء قصد تسویلات شیطان رجیم برگزید.

بدین صورت که چون از شیر باز گرفته شد برترین ملک و بزرگترین فرشته خود را شبانه روز با آن آفتاب دل افروز و موحد مشرک سوز، قرین ساخت و بر وی موکل، تا حضرتش را با آن که بعون الله تعالی در باطن امر و در عالم عقل اصلاً اساس مکرمت است و رأس فضیلت، در این سرای ظاهر به طریق مکارم و محاسن اخلاق و محامد صفات روانه سازد و در این راه روشن همراهی نماید!

و این کلام نه سخنی است که از خود می گوئیم و این طریقه نه راهی است که به خود می پوییم، نصّ افادات وصیّ بی فاصله محمّد مصطفی علیّ مرتضی - علیهما و آلهما صلوات الله الملك العلام - این نکته شریف را باز گو می کند و این مطلب

دقیق را گوشزد می نماید، آن جا که در خطبه قاصعه در این باره به صراحت می فرماید:

وَلَقَدْ قَرَأَ اللَّهُ بِهٖ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْئَلُكَ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَةً وَنَهَارَةً.

از وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را مأمور وی نمود تا شبانه روز او را در مسیر کرامت و محاسن اخلاق جهان سوق دهد.

نور محمد صلی الله علیه و آله

جهل را تاریکی ای است که جز روشنایی علم آن را نمی زداید و رذیلت را سیاهی است که جز رونق و روشنی فضیلت آن را محو نمی کند و شک و بدگمانی را ابرها و ظلمت هایی است که جز اشعه حقیقت و انوار یقین آنها را از میان بر نمی دارد و ستمگری و تجاوز را حجب و پرده هایی است که جز تشعشعات عدل آنها را نمی سوزاند و فراموش کردن خدا و در نتیجه آن فراموش کردن خود و نفع و ضرر و صلاح و فساد خود را شب تیره و تار و درازی است که جز سپیده دم، ایمان آن را نمی شکافد و پرده های سیاهش را جز روز روشن و شعاع دامنه دار و گسترده آن پاره پاره نمی کند.

محمد صلی الله علیه و آله نیز آن چنان نوری بود که شعاعش بر اقطار جهان بشریت، چون خورشید در وسط آسمان تابیدن گرفت و اخگرهایی از این نور با دل ها عجین شد و به سرعت به عقول راه یافت و در اندیشه ها نفوذ کرد، تا افراد با ایمان را از تاریکی های حیرت و گمراهی و حماقت و سبک مغزی و تحبط رهایی بخشد.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد. و کسانی که کافر شدند، سرپرستان آنان طغیان گراند که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون می برند.

از این جهت افراد با ایمانی که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیروی می کنند با این امتیاز مشخص شده اند که آنان، مردمان روشن و با نورانیته می باشند که عالمنند آن جا که دیگران جاهلند، کاملند آن جا که دیگران ناقصند، اهل اطمینان و یقینند آن جا که دیگران در اضطراب و شک و تردید به سر می برند، دادگرند آن جا که دیگران ستمگرند، حق خدا و حق خود را احیا می کنند آن جا که دیگران پروردگارشان را فراموش می کنند که در نتیجه خدا هم خود آنان را از یاد خودشان می برد.

و اینها بدان جهت است که آنان از روزی که اسلام آوردند از ظلمات جهل و رذیلت و شک و بد گمانی و تجاوز و ستمگری و گمراهی بیرون آمدند و در زیر انوار یک زندگی صحیح گام برداشتند. « (۲) أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا « (۳)

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند، مانند کسی است که در تاریکی ها [ی جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟!

ص: ۱۱۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۵۷. [۱]

۲- (۲) - پیام نور: ۶.

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۲۲. [۲]

تیتربالا عنوانی است از صاحب کتاب پر قیمت و علمی «أنیس الأعلام» تألیف مرحوم حجه الإسلام محمد صادق فخر الإسلام که سال‌ها از مهم‌ترین قسّیسین (۱) مسیحی بوده و در یک برخورد نورانی به شرف مکتب سعادتبخش اسلام مشرف شد و در صراط مستقیم الهی قرار گرفت و در این راه صدمات فراوانی را تحمّل نمود.

آن مرد بزرگ پس از آن عنوان و تیتربالا می‌نویسد:

« مؤلف این کتاب أباً عن جدّ از عظمای قسّیسین نصاری بود و ولادتش در کلیسای ارومیّه واقع گردیده است و در نزد عظمای قسّیسین و علما و معلّمان نصاری در ایام جاهلیت تحصیل نموده از آن جمله:

رآبی یوحنا کیبر و قسّیس یوحنا جان و رآبی عاژ و غیر ایشان از معلّمان و معلّمت فرقه پروتستنت و از معلّمین فرقه کاتلک رآبی تالو و قسّیس کورکز و غیر ایشان از معلّمین و معلّمت و تارکات الدنیا که در سنّ دوازده سالگی از تحصیل علم تورات و انجیل و سایر علوم نصرانیت فارغ التحصیل و علماً به مرتبه قسّیسیّت رسیده و در اواخر ایام تحصیل بعد از دوازده سالگی خواستم عقاید ملل و مذاهب مختلفه نصاری را تحصیل نموده باشم، بعد از تجسّس بسیار و زحمات فوق العاده و ضرب در بلدان، خدمت یکی از قسّیسین عظام بلکه مطران و الامقام از فرقه کاتلک رسیده که بسیار صاحب قدر و منزلت و شأن و مرتبت بودند و اشتها تمام در مراتب علم و زهد و تقوا در میان اهل ملت خود داشت و فرقه کاتلک از دور و نزدیک از ملوک و سلاطین و اعیان و اشراف و رعیت، سوالات دینیّه خود را از قسّیس مزبور می‌نمودند و به مصاحبت سوالات هدایای نفیسه بسیار ارزنده از نقد

ص: ۱۱۶

و جنس از برای قَسَّیس مذکور ارسال می داشتند، میل ورغبت می نمودند در تَبْرَک از او و قبول او هدایای ایشان را و از این جهت تشرّف می نمودند و من اصول و عقاید ملل و مذاهب مختلفه نصرانیت و احکام فروع ایشان را از محضر او استفاده می نمودم، و غیر از حقیر تلامذه کثیره دیگر نیز داشت.

هر روز در مجلس درس او قریب به چهارصد و یا پانصد نفر حضور بهم می رسانیدند و از دختران کلیسا که تارکات الدنیا بودند و نذر عدم تزویج نموده بودند و در کلیسا معتکف بودند، جمعیت کثیری در مجلس درس ازدحام می نمودند و اینها را به اصطلاح نصاری «رَبّانِتا» می گویند.

ولکن از میان جمیع تلامذه، با این حقیر الفت و محبت مخصوصی داشتند و مفاتیح مسکن و خزاین مآکل و مشرب خود را به حقیر سپرده بودند و استثنا نکرده بود مگر یک مفتاح خانه کوچکی را که به منزله صندوق خانه بود و حقیر خیال می نمودم که آن جا خزانه اموال قَسَّیس است و از این جهت با خود می گفتم قَسَّیس از اهل دنیاست و پیش خود می گفتم:

تَرَکَ الدُّنْیَا لِلدُّنْیَا.

دنیا را ترک کرد به خاطر دنیا.

محمد صلی الله علیه و آله در اناجیل اربعه

و اظهار زهدش به جهت تحصیل زخاریف دنیاست. پس مدّتی در ملازمت قَسَّیس به نحو مذکور مشغول تحصیل عقاید مختلفه ملل و مذاهب نصاری بودیم تا این که سنّ حقیر به هفده و هجده رسید. در این بین روزی قَسَّیس را عارضه رو داد مریض شده و از مجلس درس تخلف نمود، به حقیر گفت: ای فرزند روحانی! تلامذه را بگوی که من امروز حالت تدریس ندارم.

حقیر از نزد قَسَّیس بیرون آمدم و دیدم تلامذه مذاکره مسائل علوم می نمایند،

بالمآل صحبت ایشان منتهی شد به معنی لفظ: «فارقلیطا» در سریانی «پیرکلوطوس» در یونانی که یوحنا صاحب انجیل چهارم، آمدن او را در باب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ از جانب عیسی علیه السلام نقل نموده است که آن جناب فرمودند: بعد از من «فارقلیطا» خواهد آمد.

متن آیه انجیل یوحنا به زبان اصلی چنین است:

أَنْتِ هُمَزِ مَلِي عَمُوخُونَ كَتَّ لِكْسِيَّ كُو خُونِ يُونِ اَيْنَ هُوَ پارَقْلِيطارُ و خَارِ قُدَسِ هَوْبَتِ شارِ رَبِّي شَمِّي هَوْبَتِ قَلْبِ لُوخُونَ كَلِ مِندى و هَوْبَتِ مَتَخِرِ و خُونِ كَلِ مِندى دِمرونِ الوُخُونَ. (۱)

این حرف ها را با شما گفته ام وقتی که با شما بودم، لیکن فارقلیطای روح حق نصیحت کننده است و شما را به سوی حق می خواند که پدر، او را به اسم من می فرستد «مرا تصدیق می کند» و هر چیز را به شما یاد خواهد داد و هر آنچه را گفته ام به یاد شما خواهد آورد.

پس گفتگوی ایشان در این باب، بزرگ و جدال ایشان به طول انجامید، صداها بلند و خشن شد و هر کسی در این باب رأی علیحده داشت و بدون تحصیل فایده از این مسأله منصرف گردیده و متفرق گشتند.

پس حقیر نیز نزد قسّیس مراجعت نمودم، قسّیس گفت: ای فرزند روحانی! امروز در غیبت من چه مباحثه و گفتگو می داشتند؟ حقیر اختلاف قوم را در معنی لفظ «فارقلیطا» از برای او تقریر و بیان نمودم و اقوال هر یک از تلامذه را در این باب شرح دادم، از من پرسید که قول شما در این باب چه بود؟ حقیر گفتم: مختار فلان مفسّر و قاضی را اختیار کردم، قسّیس گفت: تقصیر نکرده ای لکن حقّ واقع خلاف همه این اقوال است؛ زیرا که معنی و تفسیر این اسم شریف را در این زمان به نحو

ص: ۱۱۸

حقیقت نمی دانند مگر راسخان در علم، از آنها نیز اندک.

پس حقیر خود را به قدم های شیخ مدرّس انداخته و گفتم: ای پدر روحانی! تو از همه کس بهتر می دانی که این حقیر از بدایت عمر تا کنون در تحصیل علم کمال انقطاع (امید) و سعی را دارم و کمال تعصّب و تدبّین را در نصرانیت دارم، به جز در اوقات صلاه و وعظ، تعطیلی از تحصیل و مطالعه ندارم، پس چه می شود اگر شما احسانی نمایید و معنی این اسم شریف را بیان فرمایید؟!

شیخ مدرّس به شدّت گریست بعد گفت: ای فرزند روحانی! واللّه تو اعزّ ناسی در نزد من و من هیچ چیز را از شما مضایقه ندارم، اگر چه در تحصیل معنی این اسم شریف، فایده بزرگی است و لیکن به مجرّد انتشار معنی این اسم متابعان مسیح، من و تو را خواهند کشت! مگر این که عهد نمایی در حال حیات و ممات من این معنی را اظهار نکنی، یعنی اسم مرا نبری؛ زیرا که موجب صدمه کلی است در حال حیات از برای من و بعد از ممات از برای اقارب و تابعان من، و دور نیست که اگر بدانند این معنی از من بروز کرده است قبر مرا بشکافند مرا آتش بزنند!!

پس این حقیر قسم یاد نمودم که واللّه العلیّ العظیم، به خدای قاهر، غالب، مهلک، مدرک، منتقم و به حقّ انجیل و عیسی و مریم و به حقّ تمامی انبیا و صلحا و به حقّ جمیع کتاب های مُنزله از جانب خدا و به حقّ قدّیسین و قدّیسات، من هرگز افشای راز شما را نخواهم کرد، نه در حال حیات و نه بعد از ممات. پس از اطمینان گفتم:

ای فرزند روحانی! این اسم از اسمای مبارکه پیغمبر مسلمین می باشد یعنی به معنی احمد و محمّد است. پس مفتاح آن خانه کوچک سابق الذّکر را به من داد و گفت: در فلان صندوق را باز کن، فلان و فلان کتاب رانزد من بیاور. حقیر چنین کردم و کتاب ها را نزد ایشان آوردم، این دو کتاب به خطّ یونانی و سریانی قبل از ظهور حضرت ختمی مرتبت با قلم بر پوست نوشته شده بود و در دو کتاب مذکور لفظ

«فارقلیطا» را به معنی احمد و محمد صلی الله علیه و آله ترجمه نموده بودند!

بعد گفت: ای فرزند روحانی! بدانکه علما و مفسران و مترجمان مسیحیه قبل از ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله اختلافی نداشتند که به معنی احمد و محمد صلی الله علیه و آله است.

بعد از ظهور آن جناب قشیسین و خلفا تمامی تفاسیر و کتب لغت و ترجمه ها را از برای بقای ریاست خود و تحصیل اموال و جلب منفعت دنیویّه و عناد و حسد و سایر اغراض نفسانیه تحریف و خراب نمودند و معنی دیگر از برای این اسم شریف اختراع نمودند که آن معنی اصلاً و قطعاً مقصود صاحب انجیل نبوده و نیست!

از سبک و ترتیب آیاتی که در این انجیل موجود حالیه است این معنی در کمال سهولت و آسانی معلوم می گردد که وکالت و شفاعت و تعزی و تسلی، منظور صاحب انجیل شریف نبوده و روح نازل در یوم الدار (۱) نیز منظور نبوده؛ زیرا که جناب عیسی آمدن «فارقلیطا» را مشروط و مقید می نمایند به رفتن خود و می فرماید:

تا من نروم «فارقلیطا» نخواهد آمد. (۲) زیرا که اجتماع دو نبی مستقل صاحب شریعت عامّه در زمان واحد جایز نیست به خلاف روح نازل در یوم الدار که مقصود از آن روح القدس است که او با بودن جناب عیسی علیه السلام و حواریون از برای آن جناب و حواریون نازل شده بود.

مگر فراموش کرده قول صاحب انجیل اول را «انجیل متی» در باب سوم از انجیل خود که می گوید:

همان که عیسی علیه السلام بعد از تعمید یافتن از یحیای تعمید دهنده از نهر اردن بیرون

ص: ۱۲۰

۱- (۱) - مقصود از آن: روز پنطیکاست، معروف است که به عقیده مسیحیان در آن روز روح القدس به شدت هر چه تمامتر به مانند وزش بادی به حواریون نازل شده و فارقلیطای موعود را هم به همان روز تفسیر کرده اند (اعمال رسولان: باب ۲، ۱ - ۱۲).

۲- (۲) - انجیل یوحنا: ۷، باب ۱۶.

آمد، روح القدس در صورت کبوتر بر آن جناب نازل شد. (۱) و همچنین با بودن خود جناب عیسی علیه السلام، روح از برای دوازده شاگرد نازل شده بود چنانچه صاحب انجیل اوّل در باب دهم از انجیل خود تصریح نموده است:

جناب عیسی در هنگامی که دوازده شاگرد را به بلاد اسرائیلیّه می فرستاد ایشان را بر اخراج ارواح پلیده و شفا دادن هر مرضی و رنجی قوّت داد.

مقصود از این قوّه، قوّه روحانی است نه قوّه جسمانی؛ زیرا که از قوّه جسمانی این کارها صورت نمی بندد و قوّه روحانی عبارت از تأیید روح القدس است.

و در آیه بیستم از باب مذکور جناب عیسی علیه السلام خطاب به دوازده شاگرد می فرماید:

زیرا گوینده شما نیستند بلکه روح پدر شما در شما گویاست. و مقصود از روح پدر شما همان روح القدس است.

و همچنین صاحب انجیل سیّم تصریح می نماید در باب نهم از انجیل خود، پس دوازده شاگرد خود را طلبد به ایشان قدرت و اقتدار بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود.

و همچنین در باب دهم صاحب انجیل سیّم گوید: (در باره آن هفتاد شاگردی که جناب عیسی علیه السلام آنها را جفت جفت فرستاد) ایشان موّید به روح القدس بودند.

و در آیه هفده می فرماید: آن هفتاد نفر با خرمی برگشتند و گفتند: ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می کنند.

پس نزول روح مشروط به رفتن مسیح نبود، اگر منظور و مقصود از «فارقلیطا» روح القدس بود این کلام از جناب مسیح غلط و فضول و لغو خواهد بود، شأن مرد حکیم نیست که به کلام لغو و فضول تکلم نماید تا چه رسد به نبی صاحب الشأن و رفیع المنزله مانند جناب عیسی علیه السلام، پس منظور و مقصودی از لفظ «فارقلیطا»

ص: ۱۲۱

نیست مگر احمد و محمد. معنی این لفظ نیز همین است و بس.

حقیر گفتم: شما در باب نصاری چه می گوید؟ گفت: ای فرزند روحانی! دین نصاری منسوخ است به سبب ظهور شرع شریف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و این لفظ را سه مرتبه تکرار نمود!!

من گفتم: در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم مؤدی الی الله کدام است؟ گفت: طریقه نجات و صراط مستقیم الی الله منحصر است در متابعت محمد صلی الله علیه و آله .

گفتم: آیا متابعین آن جناب از اهل نجاتند؟ گفت: ای والله، ای والله، ای والله!!

پس گفتم: مانع شما از دخول در دین اسلام و متابعت سید الأنام چیست؟ و حال آن که شما فضیلت دین اسلام را می دانید و متابعت حضرت ختمی مرتبت را طریقه النجاه و صراط المستقیم المؤدی الی الله می خوانید؟

گفت: ای فرزند روحانی! من بر حقیقت دین اسلام و فضیلت آن برخوردار نگردیدم مگر بعد از کبر سن و اواخر عمر و درباطن من مسلمانم و لیکن به حسب ظاهر این ریاست و بزرگی را نمی توانم ترک نمایم، عزت و اقتدار مرا در میان نصاری می بینی، اگر فی الجمله میلی از من به دین اسلام بفهمند مرا خواهند کشت و بر فرض این که از دست ایشان نجات یافتم، سلاطین مسیحیه مرا از سلاطین اسلام خواهند خواست به عنوان این که خزاین کلیسا در دست من است و در آنها خیانتی کرده ام و یا چیزی از آنها برده ام و خورده ام و بخشیده ام، مشکل می دانم که سلاطین و بزرگان اسلام از من نگهداری کنند و بعد از همه اینها، فرضاً رفتم میان اهل اسلام و گفتم من مسلمانم، خواهند گفت: خوشا به حالت، جان خود را از آتش جهنم نجات داده ای بر ما منت مگذار؛ زیرا که به دخول در دین حق و مذهب هدی خود را از عذاب خلاص نموده ای!

ای فرزند روحانی! از برای من نان و آب نخواهد بود، پس این پیرمرد در میان مسلمانان که عالم به لغت ایشان نیز نیست در کمال فقر و پریشانی و مسکنت و

فلاکت و بدگذرانی عیش خواهم نمود و حق مرا نخواهند شناخت و حرمت مرا نگاه نخواهند داشت و از گرسنگی در میان ایشان خواهم مرد و در خرابه ها و ویرانه ها رخت از دنیا خواهم برد. (۱) من می ترسم که طاقت شداید و مصایب دنیا را نداشته باشم، آن وقت نه دنیا دارم و نه آخرت و من بحمدالله در باطن از متابعان محمد صلی الله علیه و آله می باشم.

پس شیخ مدرّس گریه کردند و حقیر هم گریستم، بعد از گریه بسیار گفتم:

ای پدر روحانی! آیا مرا امر می کنی که داخل اسلام بشوم؟

گفت: اگر آخرت و نجات می خواهی البته باید دین حق را قبول نمایی و چون جوانی، دور نیست که خدا اسباب دنیویّه را هم از برای تو فراهم آورد و از گرسنگی نمیری و من همیشه تو را دعا می کنم، در روز قیامت شاهد من باشی که من در باطن مسلمان و از تابعان خیر الأنامم و اغلب قسیسین در باطن حالت مرا دارند، مانند من بدبخت نمی توانند دست از ریاست دنیویّه بردارند و الا هیچ شکّ و شبهه ای نیست در این که امروز در روی زمین دین اسلام دین خداست.

چون این حقیر دو کتاب سابق الذکر را دیدم و این تقریرات را از شیخ مدرّس شنیدم، نور هدایت و محبت حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله به طوری بر من غالب و قاهر گردید که دنیا و مافیها در نظر من مانند جیفه مردار گردید، محبت ریاست پنج روزه دنیا و اقارب و وطن پا پیچم نشد، از همه قطع نظر نموده همان ساعت شیخ مدرّس را وداع کرده، به التماس شیخ مدرّس مبلغی هدیه به من بخشیدند که مخارج سفر من باشد، مبلغ مزبور را از شیخ قبول کرده عازم سفر آخرت گردیدم.

ص: ۱۲۳

۱- (۱) - اسلام دین محبت و عشق و آیین تقوا و تعاون و مکتب صفا و سلامت و مدرسه وفا و عشق است، اگر پیر مرد به آیین حق گرویده بود با کمال اشتیاق از او پذیرایی و نگهداری می شد و مردم مؤمن حرمت او را تا لحظه آخر عمرش نگاه می داشتند. آنچه را به فخر الإسلام گفته برخاسته از ترس و ناشی از سوء ظن و معلول ریاست پرستی او بود.

چیزی همراه نیاوردم مگر دو سه جلد کتاب، هر چه داشتم از کتابخانه و غیره همه را ترک نموده بعد از زحمات بسیار نیمه شبی وارد بلده ارومیه شدم، در همان شب رفتم درب خانه حسن آقای مجتهد مرحوم مغفور، بعد از این که مستحضر شدند که مسلمان آمده ام از ملاقات حقیر خیلی مسرور و خوشحال گردیدند و از حضور ایشان خواهش نمودم که کلمه طیبه و ضروریات دین اسلام را به من القا و تعلیم نمایند و همه را به حقیر القا و تعلیم نمودند و به خط سربانی نوشتیم که فراموشم نشود و هم مستدعی شدم که اسلام مرا به کسی اظهار نمایند که مبادا اقارب و مسیحین بشنوند و مرا اذیت کنند و یا این که وسواس نمایند، بعد شبانه به حمام رفته غسل توبه از شرک و کفر نمودم، بعد از بیرون آمدن از حمام مجدداً کلمه اسلام را بر زبان جاری نموده ظاهراً و باطناً داخل دین حق گردیدم.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ « (۱)

و همه ستایش ها ویژه خداست که ما را به این [نعمت ها] هدایت کرد و اگر خدا ما را هدایت نمی کرد هدایت نمی یافتیم،

]

حکایاتی دیگر از فخر الاسلام

[

خدا را به صد هزار زبان تشکر می نمایم که در کفر نمرود و مشرک و مثلث از دنیا نرفتم. و بعد از شفا از مرض ختان، مشغول قرآن خواندن و تحصیل علوم اهل اسلام گردیده و بعد به قصد تکمیل علوم و زیارت، عازم عتبات عالیات گردیدم، پس از زیارت و تکمیل تحصیل در خدمت اساتید گرامی مدتی عمر خود را در تعلّم و زیارت گذرانیدم و خدا را به عبادت حق در آن امکان شریفه عبادت نمودم.

سوانحی که در ایام توقّف در کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین و سرّمن

ص: ۱۲۴

رأی از برای این حقیر ائتفاق افتاد گفتنی و نوشتنی نیست.

از جمله روز غدیر خم در خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، عالم ارواح و برزخ و آخرت در روز روشن از برای حقیر منکشف شد، ارواح مقدّسین و صلحاء از برای حقیر مجسم شدند که تفصیلش نوشتنی نیست و مکّرر حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله حضرت صادق علیه السلام و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام را در عالم رؤیا دیدم و از ارواح مقدّسه ایشان استفاده و استفاضه نمودم.

از آن جمله بیست و شش مسأله در اصول و فروع از برای این حقیر مشکل شده بود و علما در این مسائل بیاناتی نمی فرمودند که قلب حقیر ساکت شود و از اضطراب بیرون بیاید، کشف آنها را از خدا خواستم و متوسّل به باطن حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله گردیدم تا این که شبی از شب ها حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت صادق علیه السلام به خواب من آمدند و کشف آن مسائل را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله استدعا نمودم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای فرزند! شما جواب بگویید!

پس آن جناب مسائل را از برای حقیر کشف فرمودند و حقیقت مذهب اثنا عشریه از برای این حقیر ثابت و محقّق گردید.» (۱)

ای گهر تاج فرستادگان تاج ده گوهر آزادگان

آدم و نوحی، نه، به از هر دوی مُرسله یک گره از هر دوی

آدم از آن دانه که شد هیضه دار توبه شدش گلشکر خوشگوار

توبه دل در چمنش بوی توست گلشکرش خاک سر کوی توست

نوح که لب تشنه به حیوان رسید چشمه غلط کرد و به طوفان رسید

مهد براهیم چو رای اوفتاد نیم ره آمد دو سه جای اوفتاد

ص: ۱۲۵

چون دل داوود نفس تنگ داشت در خور این زیر بم آهنگ داشت

داشت سلیمان ادب خود نگاه مملکت آلوده نجست این کلاه

یوسف از آن چاه عیانی ندید جز رسن و دَلُو نشانی ندید

خضر عنان زین سفر خشک یافت دامن خود تر شده چشمه یافت

موسی از این جام تهی دید دست شیشه به گه پایه ارنی شکست

عزم مسیحا نه به این دانه بود کوز درون تهمتی خانه بود

خاک تو خود روضه جان من است روضه تو جان جهان من است

خاک تو در چشم نظامی کشم غاشیه بر دوش غلامی کشم

بر سر آن روضه چون جان پاک خیزم و چون باد و نشینم چو خاک

(نظامی)

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

عبدالله با ازدواج خود فصل جدیدی از زندگی به روی خود گشود و شبستان حیات را با داشتن همسری چون آمنه روشن ساخت و پس از چندی برای تجارت، راه شام را همراه کاروانی که از مکه حرکت می کرد پیش گرفت.

زنگ حرکت نواخته شد و کاروان به راه افتاد و صدها دل را نیز همراه خود برد.

در این وقت آمنه دوران حاملگی را طی می نمود. پس از چند ماه طلائع کاروان آشکار گشت، عده ای به منظور استقبال از خویشان و کسان خود تا بیرون شهر رفتند، پدر پیر عبدالله در انتظار پسر است، دیدگان کنجکاو عروسش نیز عبدالله را در میان کاروان جستجو می کرد، متأسفانه اثری از او در میان نبود و پس از تحقیق مطلع شدند که عبدالله موقع مراجعت در یثرب مریض شده و برای رفع خستگی و استراحت در بین خویشان خود توقّف کرده است. استماع این خبر آثار اندوه و تأثر در پیشانی او پدید آورده و پرده هایی از اشک در چشمان او به وجود آمد.

عبدالْمَطْلَب، بزرگترین فرزند خود حارث را مأمور کرد که به یثرب برود و عبدالله را همراه خود بیاورد، وقتی وی وارد مدینه شد اطلاع یافت که عبدالله یک ماه پس از حرکت کاروان با همان بیماری، چشم از جهان بر بسته است. حارث پس از مراجعت جریان را به عرض عبدالْمَطْلَب رساند و همسر عزیزش را نیز از سرگذشت شوهرش مطلع ساخت. آنچه از عبدالله باقی مانده فقط پنج شتر و تعدادی گوسپند و یک کنیز به نام امّ اُیْمَن بود که بعدها پرستار پیغمبر صلی الله علیه و آله شد. «
(۱) با ارتحال عبدالله، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که پدر جان های آگاه و دل های حق پناه بود پیش از آن که از مادر متولّد گردد از پدر یتیم ماند، یتیم ماند تا از حال بی پدران عملاً آگاهی یابد و در آینده به غمگساری یتیمان همّت گمارد؛ یتیم ماند تا رحمت خدا را بیشتر در یابد و عنایت حق تعالی را بر وجهی کامل تر ادراک نماید؛ یتیم ماند تا با محرومیت از دامان عاطفت پدر در کنف مرحمت پروردگار موجودیتی را که باید بیابد و بسان درّ یتیم این گوهر گران بهای گنجینه آفرینش هر وقت و در هر حال دست رحمت خدا را تو گویی احساس کند و این لؤلؤ شاهوار خلقت بی واسطه از سرچشمه قدرت فیض فضیلت یابد و در فضای ملکوت اعلی که از آن اوست بال همّت گشاید، با استفاضه از حق رحمت باز یابد و به جمیع ما سوی الله افاضه فرماید.

عبدالله رفت و همسرش را تنها گذاشت هر چند تنهای تنها هم نبود که کودکی در جوف خویش داشت، کودکی که به یمن احسان خدا هر روز بزرگ و بزرگتر می شد و به حوزه ولادت نزدیک و نزدیکتر می گشت.

از سوی دیگر آمنه، آن درّ صدف عفت و عصمت و وقار و ایمان و صبر و استقامت و صفا و وفا تنها نبود که خدا با او بود، خدای محمّد صلی الله علیه و آله او را وانگذاشته بود، خدای عالم او را ترک نگفته بود، چه، خدا را با کودک آمنه کارها بود و هدایت

ص: ۱۲۷

عالمیان به ارشاد و عنایت او وابسته بود. از این رهگذر بود که آن بانوی بزرگوار هر چند در آن اوقات سوگوار در گذشت شوهر محبوب و عالی مقدار خویش بود ولی باطن جاننش را نشأه نشاطی بسیط در بر گرفته و حاقّ روحش را زلال لذتی عمیق سیراب کرده بود، چرا؟ زیرا که به گوش جان آگاه در باره این طفل که در اندرون خویش محفوظ داشت بشارت ها می شنید و مژده ها می یافت، مگر نه صریح قرآن است که خداوند به مادر موسی وحی فرمود: تا او را به صندوقی نهد به آب افکند و در سینه امواج به دست رحمت الهی باز سپارد؟!

آری، خدا بود که بدین الهام تامّ، جان عزیز کلیم خویش موسی علیه السلام را حراست نمود. چه افتاده که این در، بر مادر موسی گشاده و بر والدۀ معظمۀ محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله که نقد جان موسی و عیسی و دیگر انبیا و اوصیا وابسته پای همّت اوست، فروبسته باشد؟ آخر چرا؟

و چنین بود که باب این فتوح بر او مفتوح بود و گشایش یافته نه مسدود و فروبسته.

مادر پاکدامن نبیّ خاتم صلی الله علیه و آله به الهام ربّ العالمین به جان، مژده ها دریافت می داشت که هان به هوش باش! این بار گران بار که تو در درون خویش بر پشت جان هموار داری سید این امت است و چراغ این ملت، سالار عالم است و مرشد بنی آدم.

ای بانوی مصیبت رسیده و رنجیده، دل فارغ دار که به یاری پروردگار جای سوخته ات سبز است و سیلف رفته ات را والا خَلَفی که خلیفه حقّ است و بشیر و نذیر آدمیان و عالمیان به طور مطلق.

او را از شرّ باطلی به خدای صمد واگذار و درکار او اندیشه روا مدار که رحمت الهی به دو دست قدرت نامتناهی نگهبان اوست.

آمنه علیها السلام بانگ ها می شنید و جلوه ها می دید، محفوف به نور بود و مسرور و

شکور، دوران حمل به کمال می رسید و نوباوهٔ افصال آفریدگار به مآل حال؛ جان طاهر احمدی پای در رکاب ظهور داشت و جهان دست بر فتراک سرور، ضلالت در فضای محو در حال رفتن بود و محمد صلی الله علیه و آله به یمن اثبات حق در کار آمدن.

نداها را آغاز بود و گویی انجामी نبود که سر انجام خیر استغراق در الهامات خداوند خیرات و حسنات است.

او را نیز آغاز خیر و انجام خیر و ابتدا محمود و انتها مسعود بود که اگر نبود دست قلمزن تقدیر اعلا، آن عالی گهر والا را، مادر ستوده خصال محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مقرر نمی داشت و این موهبت عظمی را خاص او نمی خواست.» (۱)

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام ابن هشام

ابن هشام در «سیرهٔ نبویه» می گوید:

آمنه دختر وهب، مادر رسول خدا می گفت: چون به رسول خدا باردار شدم به من گفته شد: همانا تو به سرور این امت باردار شده ای، پس هر گاه تولد یافت بگو:

اعیذُهُ بِالْوَاحِدِ مِنْ شَرِّ كُلِّ حَاسِدٍ. (۲)

او را از شر هر حاسدی به خدای یکتا پناه می دهم.

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام مجلسی

«علامه مجلسی در کتاب «مرآت العقول» می گوید:

شیعهٔ امامیه بر ایمان ابوطالب و آمنه دختر وهب و عبدالله بن عبدالمطلب اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آدم علیه السلام اجماع دارند.

آمنه بنت وهب آن مجسمهٔ عفت و تقوا و وقار و فضیلت می فرماید:

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - طلعت حق: ۹.

۲- (۲) - السیره النبویه، ابن هشام: ۱۳۵/۱؛ [۱] الکافی: ۳۰۱/۸، حدیث ۴۵۹. [۲]

به هنگامی که نطفه او از عبدالله به من منتقل شد نوری از او ساطع گردید که آسمانها و زمین را روشن نمود.

سال ها بود که عرب به بلای قحط گرفتار بودند، بعد از انتقال آن نور به آمنه، باران بارید و مردم در فراوانی نعمت شدند تا جایی که آن سال را سنه فتح نام نهادند.

سال ولادت آن مایه الهی و سرمایه ربّانی و جلوه حقّ و حقیقت، معروف به عام الفیل است، سالی که ابرهه با پیلان بسیار برای خراب کردن خانه کعبه آمد و خود و لشگرش به حجاره سجّیل معذب شدند.» (۱)

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان مادر گرامیش

ولادت آن حضرت نزدیک طلوع صبح جمعه هفدهم ربیع الأوّل بود. چه نیکوست که واقعه ولادت را از زبان پاک مادرش حضرت آمنه بشنوید:

آن عقیفه با فضیلت می فرماید:

چند روزی بر من گذشت که ناراحت بودم، می دانستم که پا به ماه هستم، نگران نبودم، در آن شب از غروب هنگام درد من افزون شد و من تک و تنها در اطاق خود به پشت افتاده بودم، به شوهر جوانم رگم عبدالله و به تنهایی و غربت خودم که دور از سرزمین یترب در بطحا افتاده ام فکر می کردم، شاید آهسته آهسته اشک هم می ریختم و معهذای خیال داشتم برخیزم دختران عبدالمطلب را به کنار بستم بخوانم، اما هنوز این خیال به صورت تصمیمی در نیامده بود، از کجا که این درد، درد حیاض باشد.

ناگهان به گوشم آوایی رسید که بسیار به دلم خوش آمد، صدای چند زن را شنیدم که بر بالینم نشسته اند و با هم صحبت می کنند، درباره من صحبت می کردند.

ص: ۱۳۰

از صدای آرام و دلپذیرشان آن قدر خوشم آمد که تقریباً درد خود را فراموش کردم.

سرم را از زمین برداشتم که بینم زنانی که در کنارم نشسته اند کجایی هستند، از کجا آمده اند، با من چه آشنایی دارند؟

به، چقدر زیبا! چقدر خوشپوش و خوشبو و پاکیزه! مثل این که به دور سیمایشان لمعان نور می چرخد.

گمان کردم از سیدات قریش و خواتین مکه هستند، حیرتم این بود که چگونه بی خبر به اتاق من آمده اند و آن کس که از حال من خبرشان کرده کیست؟

به رسم عرب ها که در برابر عزیزترین دوستانشان قربان و صدقه می روند با لحنی گرم و گیرنده گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد، از کجا آمده اید؟ چه کسانی هستید؟

آن زن که سمت راست من نشسته بود گفت: من مریم مادر مسیح و دختر عمرانم.

دومی خودش را اینطور معرفی کرد: من آسیه همسر خداپرست فرعون هستم.

دو زن دیگر هم دو فرشته بهشتی بودند که به خانه من آمده بودند. دستی که از بال پرستو نرم تر بود به پهلویم کشیده شد، دردم آرام گرفت، اما ابهامی همچون هوای مه گرفته صبحگاهان بهاری به فضای اطاق افتاد که دیگر نه چیزی می دیدم و نه آوایی می شنیدم. این حالت بیش از چند لحظه دوام نیافت که آهسته آهسته آن ابهام محو شد و جای خود را به نوری روحانی بخشید.

در روشنائی این نور ملکوتی پسر مرا بردانم یافتم که پیشانی عبودیت بر زمین گذاشته بود و نجوایی نامفهوم گوشم را نوازش می داد، با این که نه گوینده را می دیدم و نه از نجوایش مطلبی در می یافتم، باز هم خوشحال بودم.

سه موجود سپید پوش، پسر مرا از دامانم برداشته بودند، نمی دانستم این سه نفر کیستند، از خاندان هاشم نبودند، عرب هم نبودند، شاید آدمیزاده هم نبودند، اما

من نمی ترسیدم و در عین حال قدرتی که دستم را پیش ببرد و کودک تازه به دنیا آمده ام را از دستشان بگیرد در وجود من نبود.

این سه نفر با خودشان طشت و آفتابه آورده بودند، طاقه حریری هم که از ابر سفیدتر و لطیف تر بود در کنارشان دیدم. پسر را با آبی که در آفتابه می درخشید توی آن طشت شست و شو دادند و بعد در میان دوشانه اش مَهر زدند و بعد لای آن حریر سفیدش پیچیدند و برداشتند و با خود به آسمان ها بردند.

تا چند لحظه زبانم بند آمده بود، ناگهان زبانم باز شد و گلویم باز شد و فریاد کشیدم: امّ عثمان! امّ عثمان!

خواستم بگویم که نگذارند فرزندم را ببرند، ولی در همین هنگام چشمم به آغوش خودم افتاده، ای خدا، این پسر من است که در آغوشم آرمیده است! (۱)

حوادث عجیب و غریب زمان ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که:

ابلیس به هفت آسمان بالا می رفت و گوش می داد و اخبار سماویّه را می شنید، پس چون حضرت عیسی علیه السلام متولّد شد او را از سه آسمان منع کردند و تا چهار آسمان بالا می رفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولّد شد او را از همه آسمان ها منع کردند و شیاطین را به تیرهای شهاب از ابواب سماوات به وقت ولادت آن گوهر یکدانه صدف خلقت.

قریش گفتند: می باید وقت گذشتن دنیا و آمدن قیامت باشد که ما می شنیدیم که اهل کتاب ذکر می کردند.

پس عمرو بن امیه که داناترین اهل جاهلیت بود گفت: نظر کنید اگر ستاره های معروف که به آنها مردم هدایت می یابند و زمان های زمستان و تابستان را

ص: ۱۳۲

می شناسند، اگر یکی از آنها بیفتد بدانید وقت آن است که جمیع خلائق هلاک شوند و اگر آنها به حال خودند و ستاره های دیگر ظاهر می شود پس امر غریب می باید حادث شود.

صبح آن روز که آن حضرت متولد شد هر بتی که در هر جای عالم بود بر رو افتاد، ایوان کسری بلرزد و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که سال ها آن را می پرستیدند فرو رفت و خشک شد و وادی سماوه که سال ها بود کسی آب در آن ندیده بود آب در آن جاری شد و آتشکده فارس که هزاران سال متوالی روشن بود در آن وقت خاموش شد.

داناترین علمای مجوس، آن شب در خواب دید که شتر صعبی چند اسبان عربی را می کشند، از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاق کسری از وسط شکست و دو قطعه شد و آب دجله شکافته در آن قصر جاری گردید.

نوری در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا به مشرق رسید و تخت هر پادشاهی در صبح آن روز سرنگون شد.

جمیع پادشاهان در آن روز لال شدند، علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران باطل گشت.

آمنه مادر آن جناب می گوید:

«والله چون پسر من متولد شد دست ها را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و به اطراف نظر نمود، پس از او نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و به سبب آن، نور قصرهای شام را دیدم و در پرتو آن نور صدای گوینده ای را شنیدم که می گفت:

زائیدی بهترین مردم را، پس او را محمد بنام. (۱) چون رسول خدا صلی الله علیه و آله تولد یافت، فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین خندان و

ص: ۱۳۳

شادان نزد ابوطالب آمد و او را به آنچه واقع شده بود خبر داد، پس ابوطالب به وی گفت: مگر از این امر در شکفتی؟ تو هم باردار می شوی و وصی و وزیر او را می زایی!! (۱)

نام ها، کنیه ها و القاب شریف محمد صلی الله علیه و آله

اشاره

وجود مقدس او را شخصیتی است که تمام کنیه ها و القاب و اسمای نیک و پاک و با معنی را مصداق است.

آنچه خوبان همه داشتند او به تنهایی داشت، او پاکی و طهارت و صفا و حقیقت به تمام معنی بود.

هر اسم را دلالتی است بر مسمی و حکایتی از عنوان شخصی موجود یا شخصیتی پا برجا. و این از آغاز بوده است که آحاد مردمان هر یک از دیگری و هر کدام در میان دیگران مشخص باشند و ممتاز، تا حسن ارتباط در میان افراد خلق به سهولت حاصل شود و آشنایی و شناسایی بهتر و وسیع تر میسر آید و از برکت این پیوند و صحبت و آمیزش و عشرت، مجالی شایسته در دسترس آدمیان قرار گیرد تا یکدیگر را نیکوتر باز شناسند، با هم بهتر معاشرت کنند، از صحبت هم بیشتر بهره ور گردند و در فرصتی مناسب از نتایج افکار یکدیگر با آمادگی کامل تر فائده برند و از حاصل عواطف هم به پایه ای والاتر و در حدی ارجمندتر برخوردار می گردند.

این دلالت برای هر مسمی و در هر اسمی حاصل است. و این منافع که در مورد نام گذاری ذکر گردیده به طور نسبی و با توجه به جهات فردی و مراتب اجتماعی برای افراد هر جامعه ای صورت پذیر است، بدین وابسته است که عقل و عاطفه

ص: ۱۳۴

۱- (۱) - الکافی: ۳۰۲/۸، حدیث ۴۶۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۹۵/۱۵، باب ۳، حدیث ۳۰؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۳/۱.

انسان در هر منطقهٔ طبیعی و در هر واحد جغرافیایی تا چه حد، مجال ابراز کمال یافته و به چه اندازه بر حسب حال شکفته و بارور گشته باشد، که هر نام برداری از نام خود به مقتضای فراست خود و به قدر درک اجتماع خود بهره ها می برد، از تعاون و تفاهم و تبادل آثار و تعاطی افکار و اگر هیچ نباشد حداقل؛ قدر مسلم این است که هر کس که به نامی موسوم است در بین آشنایان و همگنان بدین نام شناخته است و معروف، نه ناشناخته و به گمنامی موصوف.

و این نعمت که افراد انسان در بسط این جهان هر کدام در حدود اجتماع خویش یکدیگر را باز شناسند، نعمتی است که به موجب عطیهٔ بنیان گذار اساس خلقت بر حسب فطرت عاید گشته و اکتساب فکری آدمی که آنهم حاصل عقل خداداد انسانی است بر لوازم سودمند آن افزوده و کار بدین سرانجام کشیده که هر کسی را اسمی است.

در اصل نام گذاری، شهرتی است در مجرای وابستگی های اقلیمی و قبیله ای و خانوادگی، محض نگاهداری، گاه همراه با لقبی به قصد بیان منقبتی اشعار به مکرمتی.

و در عرب از روزگاران کهن بر این جمله «کُنْیَه» افزوده گشته، به منظور حفظ حرمت و تعظیم آحاد امت، تا تنها به نام از نام برداری یاد نشود و با ذکر کنیه احترامی ملحوظ باشد و اعتباری محفوظ.

دلالت اسم بر مسمی و شمول اسم بنابر اطلاق عام بر اسم خاص که علم باشد و کنیه و لقب، مطلبی مخصوص نیست و در هر اسم و شهرت و لقب و کنیتی از این همه حکایتی است، ولی نکتهٔ خاص آنگاه و آن جاست که اسم نه تنها دلالت بر مسمی بلکه کشف از مسمی نیز بنماید، هم دال باشد و هم کاشف، هم عنوان باشد و هم واصف.

چنانکه اسمای پیامبر صلی الله علیه و آله ما چنین بود، آن که خدا را رسول امین بود و خلق خدا

را مرشد مبین، پیک پاک پروردگار ما بود به جانب ما و رهنمای جان های حق پرست ما به حضرت آفریدگار ما، آن که آمد و جانانه آمد، با جامی از افاضات فیاض مطلق لبالب و شکر خنده ای از بقایای مشهد انس الهی بر لب، تا به هر جا دلی بینا و جانی آگاه و فکری فرزانه یابد، پیاده را سواری آموزد و سوار را به رفتار وادارد و راه نماید و سبک سیر و سپند آسا به درگاه منبع مولا که مَقْعَد صدق و مقام قرب است روانه نماید و جان شیدا را به ایوان وصال لقای رحمت حضرت حق تعالی برساند.

چنین بر اعلا- افق حقیقت طالع آمد و چنین قد ارشاد برافراشت و طلبکاران خلق را به پیشگاه مطلوب که ساحت احسان و حقیقت رأفت حق است روانه ساخت.

کنیه ابوالقاسم

نخستین کنیه اش «ابوالقاسم» بود که او به عصمت حق معصوم بود و دیگر راه یافتگان به سر منزل نجات، به دامان ارشاد او عاصم.

پیش از بعثت، خدایش پسری قاسم نام عنایت فرمود که قبل از هجرت هم در مکه که مولدش بود، چون اجل فراز آمد و وقت در رسید، به سرای جاوید رحلت نمود، از این رهگذر کنیه مشهور سید کاینات و مفخر موجودات در عالم صورت نیز صورت گرفت، ولی این کنیه کریم را همچون سایر عناوین، آن حضرت عظیم در موقع معنی، وقعی رفیع و منزلتی منبع است.

بنیاد رحمتش چنین خواست که بی هیچ کم و کاست، این عبد الهی، از عنایات نامتناهی بهره بر گیرد و با آن که در رواق عظمت حق - تعالی شأنه و تقدست آسماءه - عبدی افتاده و در عین حال به جان حق شناسی بصیر است، آن مولای کبیر را نایی باشد بر حق در میان خلق.

از خدای همی گیرد و فیض فیاض آن بارگاه جلال را به یکایک آفریدگان و جمیع مخلوق آن صاحب اکرام و ذوالجلال همی دهد.

دری است از خلوت خدای اکرم بر جمله ما سوا - اعم از عالم و آدم - گشاده و سرپرستی است پرستار و دوستدار که به رهنمونی و روشنگری آمادگان جهان هستی بر پای کرامت ایستاده، دست رأفت بر سر خلعت یافتگان حوزه خلقت نهاده و بهره شایسته هر کس را به سزاواری تمام داده که خدایش چنین خواسته و از آنگاه که مشیت سراسر حکمتش اقتضا کرده و بدین اعلا مقام ساخته و برای این والا منزلت پرداخته است.

به همین گونه اند پیامبران و اولیای حق عموماً و پیامبر ما و اوصیای او علیهم السلام خصوصاً که چون سایر خلق را تاب آن دریای اعظم نباشد واسطه گردند فیض بخشی فیاض علی الإطلاق را، بدان قسم که ابری بر آمده از دریای محیط واسطه خرمی سواحل دل ها و سرسبزی جزایر جان ها را، چه این کاروانسالار قافله هدایت و سایر کاروانیان پی سپار به دنبال او که جملگی دوستان حقتد و هادیان خلق و به همراه خویش گران بار بارها از ارشاد و هدایت و انعام و رحمت آماده دارند به نایی خدا، بندگان شایسته او را بدان موقف که سزاست می رسانند و بدان مرتبت که رواست فایز می گردانند و حق طلبان خدا پرست را قرب کعبه حقیقت و وصل آستان دولت، نصیب فرمایند.

خاتم الأنبياء رسول انام اشرف کاینات میر همام

سند اصفیا شه لؤلؤک سرور اولیا نبی عظام

عقل کل هادی سبل احمد مالک ملک ایزد علام

منبع فیض و منشأ هستی نور افلاک و مخزن اکرام

از وجودش وجود موجودات هم طفیلش سپهر نیلی فام (۱)

از ضیایش فروغ شمس و قمر و زعطایش بهشت دار سلام

ص: ۱۳۷

دین او گشت ناسخ ادیان شد رسالت بر آن جناب تمام

صلوات و درود بی پایان باد بر مصطفی و آل مدام

واسطه فیض خدا

پس محمد محمود صلی الله علیه و آله که ما را پیشوای سعید و خدا را نبی مسعود است، واسطه فیض خداست و حق پرستان روشندل را از فیض برکاتش فیض هاست. اگر سر در پی حضرتش نهیم و بر خاک آستانش جبین ساییم، حَقاً به حقیقت حیات دست یابیم و در ایوان سعادت پای گذاریم، اما نه از سر مجرد لفظ، بلکه با تمام کمال عقیدت و کمال تمام عمل، بدین سان که از صفای دل با قصد قربت بر وجهی که ما را تعلیم نموده خدا را عبادت کنیم و به گونه ای که به ما دستور داده و برای ما بیان فرموده آهنگ زندگی واقعی ساز نماییم.

احکام آیین مقدّسش را در عمل آوریم و بر طبق برنامه کتاب اشرف اقدسش که واپسین کتاب خدا و آخرین نسخه توحید و سعادت برای حق طلبان در راه هدی است، یعنی بر وفق برنامه قرآن کریم و ذکر حکیم عمل کنیم و به موجب علم و عمل و اعتقاد و تحقّق دریابیم که آنچه حاصل دارد عمل صالح است با پشتوانه ایمان خالص بر پایه استوار محبت مصطفی و آل مصطفی که جملگی خدا را مرتضایند و در بین خلق خدا مجتبی که صحبتشان برکت است و اطاعشان آیت سعادت، مودّشان ذخیره مشهد مقدّس است و محبتشان دستمایه بازار قرب، ورنه جز این هیچ در هیچ است و هر آنچه در خاطرت چیزی نماید به حسابی آید ناچیز است و سراب و سرمایه بازار کاسد است و تخته پاره ای بر گرداب؛ و چون پرده بر افتد نیک بدانی که هر چه جز این عمر گذاشته ای به تباهی رفته و در عرصه باطل نقد حیات باخته ای.

کنیه دیگر حضرت رسالت پناهی که بر او و اهل بیت پاک او صلوات الهی باد بی تناهی: «ابوالطاهر» و «ابوالطیب» است که پیامبر را پس از بعثت پسری خدا به عطا داد به نام عبدالله و همچنین موسوم به طیب و طاهر که پور پاک باز پسین پیک پروردگار بود و از آن سراج فروزان ظاهر و از آن بدر درخشان باهر.

لکن حقیقت را که هیچ خردمند منصفی را مجال انکار آن نیست این است که:

مصطفی - صلی الله علیه و آله - پایه پاک بود و اصل طهارت. پیکرش منزّه و روانش مبری و جانش مصفی از هر آلاشی، که عادات نادرست روزگار تیره و تاریک باعث گشته و بر جای نهاده بود، روانش مبری از هر آشوبی که نفس سرکش موجب گردد و دیو پلید آتش خانمانسوز آن را برافروزد و جانش مصفی از هر تعلقی جز تعلق عبودیت به آسمان قدس ربوبیت و مجرد از هر توجّهی مگر توجّه به وجهه ازل و ابد و قبله مقبول سرمد که کردگار واحد احد است و آفریدگار غنی سرمد.

خدایش چنین خواسته بود و به حکم موهبت بدین مزیت آراسته. خدایی که پاکی و طهارت را آفریده و آن را بر آرایش و ناپاکی برگزیده، بدین اراده محمد را و معصومین از خاندان او را که جملگی آزاد از هر کدورتند و از هر تعلقی جز به جناب دوست آزاده، از پلیدی پاک کرده، ناپاکی را از ظاهر و باطنشان زدوده. این خواست خدای جهان است که این برگزیدگان دور زمان مطهر باشند و مصفی و منزّه و مبری و هم اوست که این نکته دل آویز را در کتاب مجید روح انگیز خود به وضوح تمام بیان فرموده است.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿۱﴾

ص: ۱۳۹

که همواره خدا می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند] برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند.

پیامبر بزرگوار ما نه تنها قلباً و قالباً پاکیزه بود و پاک و ذاتاً و معنیً روشنگر و تابناک، بلکه بدین مهم آمده بود و بدین غایت برانگیخته تا دیگران را هم که مستور پاکیزگی و طهارتند تطهیر نماید و از هر آلاشی پاک فرماید، در تزکیه آنان بذل همت کند و محض تطهیر ایشان گام عنایت پیش نهد، آمادگان را از رذایل صفات بپیراید و به فضایل اخلاق بیاراید، که آرایش جان به مکارم در خور انسانیت و تزکیه روان به مناقب سزاوار بشریت، خاص او بود و خاصان در گاه الوهیت از خاندان او در صف نخست؛ و آنگاه این پیراستن و آراستن بهره ای بود از جانب خدا مر دیگر انبیا و اولیا علیهم السلام را، امید که رو به سوی آن پاکی بریم و از آن پاکیزگی بهره ور شویم.

کنیه ابوالبراهیم

به سال ها پس از هجرت چون ابراهیم پسر پیغمبر اسلام - صلی الله علیه و آله - ولادت یافت کنیه دیگر رسول امین را پدید آمد. به نام پور نو ظهورش ابراهیم که «ابو ابراهیم» باشد و هم از این روی بعد از آن میلاد، جبرئیل علیه السلام که به زمین نزول نمود محض ابلاغ وحی الهی به نبی گرامی و روشنی بخش جان ها بی تباهی، بدین کنیه حضرتش را سلامی شایسته عرضه داشت و به سرآغاز کلام عرض کرد:

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أبا إِبْرَاهِيمَ.

ابراهیم که بود؟ پسر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله بود که عمر به سر نیورد و بر حسب تقدیر الهی در کودکی اجلش فراز آمد و به سرای دیگر که منزل امن و آشیانه قرار است

ارتحال فرمود، ولی پیامبر را پدری نیز بود ابراهیم نام، پدری در جمله پیشینیان پدران او و پیامبری در زمره اجداد و نیاکان او، همان ابراهیم که خلیل خدا بود و به موجب گذشت ها که در جنب معبود خویش نمود پیوسته سزاوار تحسین و تجلیل و آفرین و مرجبا، که آفرین خدایش نصیب مفروض است.

وَسَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿١﴾

سلام بر ابراهیم.

برای روشنایی طریق ستایش او، چراغی روشنایی بخش و دل افروز.

ابراهیم خلیل الرحمن پیامبری بود که در راه محبوب، سبیل وفا سپرد و به آستان وصال یار، رخت کشید و یگه شناس و یکتا پرست به سر برد و خلق را بدین طریقت والا که آیین سعادت آفرین ربّانی و شریعت غزای حضرت سبحانی است دعوت نمود و تا در این خانه دو در بود دمی از تبلیغ مردمان بدین برنامه پر بر و بار و این گنجینه آکنده از درّ شاهوار نیاسود و همی شایستگان جهان را بدان مشهد امن و کاشانه آسایش جاوید ارشاد فرمود.

هم او بود که به همراه فرزند برومند خویش اسماعیل علیه السلام کعبه را که از آغاز، بیت عتیق رحمانی و تا انجام، جان های طالب را از جناب دولت بر زمین شایسته نشانی و بایسته ارمغانی است باز به عمارتی لایق بساخت و ساختش را از آرایش بت پرستان پرداخت و خاصّ پرستش معبود یکتا و محبوب بی همتا فراهم و آماده باقی گذاشت.

او ابراهیم بود، داعی به سمت معارف توحید و خلوت نشین رواق تأیید و نواده شریف و آزاده وی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله «أبو ابراهیم» بود که هر چند به صورت از نسل ابراهیم خلیل و از نتاج ذبیح جلیل اسماعیل بود، معنی به موجب آن که قدم

ص: ۱۴۱

قریش در پیشگاه الهی پیشتر و سابقه معرفت جانش در پایگاه ربوبی بیشتر بود که او به روحانیت خلق اول بود و به حکمت روح اعظم و به شریعت صاحب شرع افخم و به رسالت دارای نبوت آخر و از دیگران اجل و اکرم، به حکم تعاقب زمان در این جهان تأسی به صراط مستقیم و شرع قویم ابراهیم داشت که ابراهیم به تنهایی امتی بود، قانت و آیین او محض راهنمایی ملتی بود ویژه آداب توحید و یکتا پرستی و در ارائه طریق حق شناسی بر جاده صواب کامل، ثابت.

چه، همه هر چه داشتند و به هر جا از رونق دین و برای ارشاد خلق علم نبوت افراشتند، جمله را از حقیقت روحانیت احمدی و به مقتضای برخورداری از افضال جامعیت محمّدی داشتند و بدین داشت و دریافت مشعوف و مفتخر بودند و تا در این خاکدان بودند و تا در روضه جاودان باشند مسرور باشند و دلخوش می ساختند که:

كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ. (۱)

من نبی بودم در حالی که آدم در بین آب و گل بود.

در بی نشانی نشان اوست و

نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ. (۲)

ما [پیغمبر خاتم] آخرین رسول خداییم و [در حقیقت] سابق بر همه انبیا.

در عین عیانی بیان او . چه، به حقیقت اول بود و به صورت آخر، که علت غایی در رشته علل چنین افتاده و

أَوَّلُ الْفِكْرِ در مرحله اندیشه، اندر مقام کار به گونه

آخِرُ الْعَمَلِ راست آماده.

این بود پُر نمود و این حاصل جودِ خلاق وجود است که مرا در عین نبوت،

ص: ۱۴۲

۱- (۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۱۴/۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۰۳/۱۶، باب ۱۲، حدیث ۱.

۲- (۲) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۶۹/۳؛ [۲] كشف الغمه: ۱۱/۱. [۳]

ابوت می دهد و با آن که آدم را پور پاکم و آن صدف شایسته را مروارید تابناکم، به کمال ولایت و حقیقت نبوت در قائمه پایه هستی از سابقه مایه حق پرستی من چندان طول و تفصیل حکایت هاست که در این مطلع، به حقیقت آدم را پدر باشم و جان ابراهیم را پناهی اعظم.

بلی او به حقیقت «أبو ابراهیم» بود و ابوت جمله معانی و حقایق و فیض بخشی از سر چشمه جمیع معارف و دقایق حضرتش را مسلم بود و محقق از نخست. پس از ایجاد ربّ جلیل سایر خلق را، اصل وجود بود و غیر و فرع او بود، دیگر موجودات به تمامی و هر نمودی که هر گاه و هر جای باشد و بود، همه نورها پرتو نور او بود و جمیع حرکات شوق آمیز که در نشأه هستی اینچنین دل انگیز به حصول آمده حاصلی از بانگ جان بخش پرشور او .

مبین ملت توحید بود و مخصوص حقیقت تأیید. مشیت ازلی به حکمت لم یزلی خواسته بود تا آن نوحاسته مشهد انس الهی با جام لبالب از فیض های جان بخش نامتناهی از سر پرده خلوت غیب در حد کمال عاری از هر نقص و خالی از هر عیب، گام عنایت بیرون نهد به دلداری رهسپاران خسته و قدم رحمت به این سمت گذارد به تیمارداری جان های دل به خدا بسته.

کنیه ابوالسبتین

«ابوالسبتین» نیز کنیت دیگر اوست که حسنین او را نوادگانی بودند عزیز و ارجمند و فرزندان مهربان و دلبنده، اجاق خانواده اش به آنان گرمی داشت و تنور شرعش از ایشان فروزندگی، دو شاخسار اصلی کهن درخت جانش بودند و در این جهان و جهان دیگر مایه آسایش روح و آرامش روانش که به مشام سر جان عارف معارف جانان بوی خداوند رحمان از آن دو سید بهشتی جوانان و از آن دو پیشوای اهل ایمان همی شنید، شرعش بدیشان محکم بود و آیینش به حفظشان مستحکم.

محمّد صلی الله علیه و آله پدر اینان بود و اصل استوار این دو شاخسار طوبی نشانِ روضهٔ جنان، دو شاخساری که شجرهٔ ولایت را اصل بودند و بیان احکام راستین آیین اسلام را فصل الخطاب و قول فصل که اصل ایشان ثابت است و دائم و فرعشان در سمای هدایت سر برکشیده و قائم که قوام حقیقت و بنیاد معرفت به استحکام این استوار بنیان و قیام این شجرهٔ ثمربخش گلستانِ جان وابسته است.

کنیهٔ ابوالارامل و أبوالمساکین

«أبو الأرامل» و «أبوالمساکین» هم حضرتش را کنیه‌هایی مناسب و نیک بوده اند که صفوت آدمیان بود و رحمت حق بر جمیع عالمیان. دلش از عاطفت و محبت چشمه‌ای جوشان بود و جانش از مرحمت و فتوت بحری موج و خروشان، هر جا یتیمی بود او پدرش بود و هر جا مسکینی بود او به یاریش دست دراز می‌کرد و به کمکش گام جوانمردی پیش می‌نهاد و او را رعایت و سرپرستی می‌فرمود.

بیوه‌گان از برکت رحمتش درد بینوایی از یاد بردند و بینوایان از کمال عنایتش رنج ناداری بر طاق نسیان سپردند. از آن که خدا را می‌خواست و جز خدا نمی‌خواست، خلق جهان را که نهال باغ خدایند از حاقّ دل دوست می‌داشت، به تمام مقدور به مراقبت حالشان می‌پرداخت. به خرمی خلق خرم بود و از رنج و ناراحتی مردم از غایت همدلی دژم (۱) و درهم!

باغبانی بود دانا و مهربان و زبردست و کاردان، به باغبانی روضهٔ گیتی آمده، هر جا شاخساری می‌شکست و هر جا برگ‌گی از بی‌آب و برگ‌گی زرد می‌گشت و بی‌بر و بار می‌ماند، آب اندوه که در صاف محبت و لؤلؤ لالای مرحمت بود بر رخسار حق نمودش که آیینۀ تمام‌نمای صفات ذات بی‌چون است جاری می‌گشت، سرشک غم از دیدهٔ حق بین فرو می‌بارید و اعانت بیچارگان و همراهی نیازمندان را بر هر

ص: ۱۴۴

کاری می‌گزید چه، او به همین مهم بر این خاکدان غبار آلود قدم نهاده بود؛ آمده بود تا عالمیان را هشدار دهد و آدمیان را بیدار کند که هان! همگنان را باشید و به هوش باشید تا در کمال هوشمندی حتی به سهو نیز دلی نخراشید!

این روش و طریقت محمد صلی الله علیه و آله و آیین و شریعت محمدی است که مسلمان خالص با خلوص تام و اخلاص تمام، روی به سوی حق کند و نقد جان به درگاه دوست نثار دارد و با خلق خدا به احسان رفتار نماید.

پیوسته دستش به کار باشد و از حاصل کار، همگنان را مدد کار و دلش با یار و شیفته جمال و جلال حضرت دلدار

جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَالُهُ .

اسلام را حقیقت این است و جز این نیست که مسلمان خدا را خالصانه پرستد و از خلق خدا به اندازه ای که توان دارد سرپرستی نماید که خلاصه دین حق، حق پرستی و نوع دوستی است.

نام محمد

نامش «محمد صلی الله علیه و آله» بود که به اعتقاد ما جماعت مسلمین، پس از اسماء الله تعالی آن فرخنده نام والا، از جمیع اسامی افضل است و برتر و پسندیده تر است و ستوده تر.

نامی که کاشف از اوصاف حمیده آن حضرت اقدس سامی است و حاوی محامد صفات و مناقب اخلاق آن خجسته ذات گرامی.

لفظ محمد صلی الله علیه و آله به معنی «ستوده» است آنهم با مبالغه ای تمام و تشریفی بسیار و تعظیمی تام، این است که در بین آحاد بشر از کلمه «محمد» بسی بیش از «محمود» ستودگی مسمی و آراستگی آن که موسوم است بدین اسم اعزّ اعلیٰ مستفاد می‌گردد.

گرامی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که محمد مصطفی است، از لحاظ صفات کمال نوع

انسان و هم در میان برگزیدگان عالمیان به تمامی در طریق اعتدال از همگان پیش تر بود و در منزل کمال واجد منزلت بیشتر که او را عقل و غضب و شهوت به موجب عطاى موهبت معتدل گشته و اصول اخلاق حسنه و ارکان حسنات کامله که عدالت و حکمت و شجاعت و عفت بود، حضرتش را حاصل آمده فروع این اصول وجود شریفش را میسر گشته بود.

لذا اندیشه اش در نهایت استحکام برقرار، عفتش همچون سخاوت مستقر و پایدار و شجاعتش چندانکه از عدالتش انتظار است، ثمربخش بود و پر بار.

هر کس به هر میزان بدین صفات پسندیده و خصال حمیده که اساس حُسن اخلاق بر آنها استوار است تحقق یابد، به همان اندازه محمود و معظم است و ستوده و مکرم.

و نیک هویداست که چون آخرین رسول خدا را این مکارم والا- و این مناقب علیا، بیش از همه دست داده و پیش از همه حاصل آمده بود، لاجرم حظ او از تجلیل و تکریم بیشتر و حصیه او از ستایش و تعظیم وافرتر است، به ویژه که افزوده بر این همه، از جمیع خلق به حق نزدیکتر بود و قدم همتش در خلوت سرای دوست از جمله جهانیان پیش تر.

حیب خدا بود و مصطفی و باز پسین پیام آور مقتدا، لذا ستوده تر از همه عالمیان اوست و خجسته تر از تمام آفریدگان آن گزیده ذات والا صفات نیکوست.

صدر ممکنات است و حضرت واجب تعالی را مجلای تجلیات ذات. چراغ جهان است و رحمت آشکار و نهان. به ظهور و بطون جان عالم است و فخر آغاز و انجام آدم و بنی آدم. رسول بازپسین است و از میان پیامبران گزین و بهین. به کفایت خواجه حق است و به حقیقت بنده حق. سالار انبیا است و مولای اولیا. دلش غیب یزدان است و آب و گلش منشأ آب حیوان. در همه اعصار مرد یگانه است و در جمیع عوالم جوانمرد جاودانه. تحفه خلقت است و زبده فطرت. در مُلک ملکوت

متفرد است و به عزّ جبروت متوحد. آموزگار دبستان وجود است و شاهد برهان مشهود. عقل کلّ است و هادی سبل.

ولی به هوش باش که این جمله، ستایش مصطفی را سخت اندک است و به حکم قلّت و نقصان نیک ناروا. چه کنم که عبارت برای تعبیر از حضرت او تنگ است و لفظ از جهت ابراز معنی سراسر عنایت او نارسا! چه، بدان سان که بحر قلزم (۱) اندر ظرف ناید، حقایق هم جمله اندر حرف ناید.

چون زخم دم کآتش دل تیز شد شیر هجر آشفته و خونریز شد

آن که او هشیار خود تند است و مست چون بود چون او قدح گیرد به دست

شیر مستی کز صفت بیرون بود از بسیط مرغزار افزون بود

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

حرف چه بود تا تواندیشی از آن صوت چه بود خار دیوار رزان

حرف و صوت و گفت را بر هم زخم تا که بی این هر سه با تو دم زخم

(مولوی)

نام احمد

نام دیگرش «احمد» بود که دولتش مخلص است و حضرتش از حضرت بیچون و چند حق تا به آفاق ابد مؤید.

در کتابت احمد را با احد یک میم فرق است و بدان نظم عبارت که عارف شبستر گفت: «جهانی اندر این یک میم غرق است».

به عنایت احمد صلی الله علیه و آله نایب حق است و در مقام نیابت کارساز این کارگاه به طور مطلق.

ص: ۱۴۷

۱- (۱) - قلزم: نام شهری است نزدیک کوه طور و بحر قلزم: بحر احمر (دریای سرخ) را گویند؛ محل غرق فرعون.

علی الاطلاق در میان آدمیان ستایش درخور او بود و هم از این روی نامش محمد صلی الله علیه و آله بود و در مقام نسبت با سایر برگزیدگان اعم از اصفیای روحانی و انبیای ربّانی بدان لحاظ که از همه برتر بود و از جملگی ستوده تر به نام «احمد» موسوم گشت. و بدین سبب که در ملکوتِ اعلیٰ مقام اهل صفوت و روحانیت است بر وجهی که آگاهان و مقربان بارگاه اقدس والا- اظهار داشته اند، پیامبر اسلام را نام مقدّس در این جهان که عالم مُلک است و نشأه ناسوت «محمّد» است و در جهان دیگر که عالم قدس است و نشأه ملکوت، «احمد صلی الله علیه و آله».

از این روی آن کس که به دنبال آن نبی بزرگوار و حبیب دلجوی گام در صراط مستقیم توحید نهاد و در تبعیت از احکام سعادت آیین خجسته دین او دادِ اطاعت داد، او نیز به اندازه خویش ستوده خصال گشت و در حدّ خود از شرف نفس و کمال معنی بهره ور آمد. چه:

رهروان را ز احمد مختار آن که دی نار بُد شد دین دار

تا بنگشاد لعل او کان را سمعها شمعدان نشد جان را

چون ز جهّال رخ نهان کردی خانه بر خود چو بوستان کردی

چون شدی تنگدل ز اهل مجاز به تماشا شدی به باغ نماز

چون ز اشغال خلق درماندی به ارحنا ، بلال را خواندی

کای بلال اسب دولتم زین کن خاک بر فرق آن کن و این کن

(سنایی غزنوی)

لقب عاقب

رسول اکرم صلی الله علیه و آله را عناوین و القاب متعدّد است که جملگی در بیان مکارم صفات و مناقب ملکات آن ستوده خوی خجسته خصال بر حضرتش اطلاق گشته و در

ص: ۱۴۸

ستایش جنابش مذکور آمده اند.

از آن میان یکی «عاقب» است و هم بدین مقصود است «مقفی» بدان معنی که وی از پی سایر پیامبران به رسالت مبعوث گشت و به ارشاد جمیع خلق مأمور؛ دیگران جلو آمدند موکبش را به جلوداری و او از عقب آمد عاقبه آفریدگان را به یاوری و یاری.

بعد از او کس را دعوی نبوت نسزد که این طومار با بعثت وی بسته گشته و این کتاب با نزول آخرین کتاب الهی بر دل بینایش به آخر رسیده و فرو بسته است.

لقب خاتم و فاتح

دیگر آن که او «خاتم» بود بر انبیای سلف و «فاتح» بود بر اولیای خلف بدین بیان که گذشت و به همین توصیف که ذکر آن رفت. نبوتش تام بود و رسالتش در کمال تمام، لاجرم اساس آیینش متممی نمی جست و اصل دینش مکملی نمی خواست و همین بود سرّ خاتمیت او .

شخصاً به فرمان حقّ این حقیقت را آشکار ساخت و

لا نَبِيَّ بَعْدِي. (۱)

فرمود. خدایش در قرآن کریم بدین منصب عظیم ستود و مردمان را بدین راز مهمّ راه نمود، که در آیه چهارم از سوره احزاب (۲) از حضرت ذی رفعت وی، به عنوان «خاتم النبیین» یاد فرمود.

ص: ۱۴۹

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۳۳۷/۲۸، باب ۷، حدیث ۳۴۹۰۰؛ من لا یحضره الفقیه: ۱۶۳/۴، حدیث ۵۳۷۰.

۲- (۲) - «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ محمّد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است؛ و خدا به هر چیزی داناست. احزاب (۳۳): ۴۰. [۱]

«حاشر» بود که حشر عالمیان به تمامی، بر دو قدم گرامی اوست. از میان بنی نوع انسان و دیگر جهانیان هر که را به سروری سری است، سر بر پای او دارد و بدین پایگاه فخرها می نماید که ملاک سروری چاکری اوست. و چون سروران راستین در پیشگاه آن پیمبر باز پسین بدین مایه از خاکساری اند و افتادگی، تو ای بینای حقیقت، آیین خود به حقیقت بشناس و بین که سایرین در این درگاه حقّ مبین از کدامین در اذن دخول دارند و به چه نحو شرف قبول؟

تا آمد برای نصرت حقّ آمد و محض نشر معارف توحید. و بدینگونه بود که بت پرستی را از روی زمین محو کرد.

دل آن کس که دعوتش را شنید و صحت کلامش را به میزان عقل صافی خدا داد سنجید، به برکت هدایتش از چنگال شیطان رجیم و نفس پلید رهید و به درگاه معرفت الهی رسید و در ریاض دلگشای حقّ شناسی خرامید. پس او «ماحی» بود ماحی باطل و محو کننده شرک. لذا عنوان ختم نبوت همی بر او زبید و نام های «عاقب» و «خاتم» و «حاشر» و «ماحی» تنها بر او سزد که جانِ تنها فدای تنش باد و وصل جانانه بی همتا بهره جان پاک روشنش.

در رسالت تمام بود تمام در کرامت امام بود امام

چمنی با کمال بی شرکی شجری پر ز برگ بی برگی

روی او خوب و رأی او ثاقب از لش خوانده حاشر و عاقب

صحن او شرع و عقل او صاحی خوانده محیی اعظمش ماحی

(سنایی غزنوی)

پیشوای بزرگوار ما خاتم النبیین - فداه ارواح العالمین - از آن روی که از نژاد عرب بود «عربی»؛ از آن جهت که مولد و منشأش مکه بود «مکی»؛ بدین سبب که مکه را نیز کلیه اراضی جنوب غربی حجاز را که مکه هم در جزء آن واقع است تهامه می نامند «تهامی»؛ بدان جهت که آن سرزمین مقدس را از این روی که ریگزاری گسترده و مسیلی بس وسیع است به ملاحظه اصل لغت بَطْحَا و اَبْطَح خوانده اند «ابطحی»؛ چون هجرتگاه و مدفن والا پایگاهش در یثرب است که بعد از هجرت به مدینه النبوی و مدینه الرسول و علی الاطلاق به عنوان مدینه نامبردار آمده «یثربی» و «مدنی»؛ بدان لحاظ که نسبش به نضر بن کنانه می رسد که به قریش ملقب و مشتهر است «قرشی»؛ از آن که نیای بزرگش هاشم بود «هاشمی»؛ بدین موجب که جد بزرگوارش عبدالمطلب است «مطلبی» و چون مادر عالی قدرش دختر وهب بن عبدمناف بن زهره می باشد «زهری» خوانده شد.

پیامبر عالی مقدار و پیشوای بزرگوار ما محمد صلی الله علیه و آله مصطفی بود از همه حیث و به همه روی؛ در صفات کمال منزه از نقص و عیب و در امر رب متعال مصفی از شک و ریب، گزین خلق و گزیده حق، پیوسته در میان مردمان خالص بود و با پروردگار جهان آشکار و نهان؛ به همه وقت و در همه حال مخلص؛ از این روی حتی پیش از بعثت و دعوت نیز در شهر و دیار خویش و در بین بیگانه و آشنا به عنوان «امین» نامبردار گشت و موصوف و بدین وصف شریف مشهور و معروف؛ امین بود برای اموال و اسرار و اعراض مردم.

مصطفی صلی الله علیه و آله را خدا فرستاد تا مردمان راه او گیرند و حکم او پذیرند، پی او سپارند و در طریقت شریعتش پای عزم جزم و به همت مردانه استوار دارند تا راه به معنی برند و رها از صورت، هم به دوران زندگی دنیوی به حیات معنوی فائز گردند.

ظاهر و باطن به حقیقت آراست و درون و برون از غیر حق پیراسته، به هیکل مقدّس انسان کامل و در هیئت قدس کمال انسائیت.

مصطفی صلی الله علیه و آله چنین بود و بدین آوازه صادقانه در عالم بی کرانه، هم در ناسوت گذران شهیر، و هم در ملکوت جاودان، صیت صفاتش منتشر و فرمان اصطفایش چنانکه در هر جان مخلّد از آن بانگ سرمد صدایی است پی گیر و مؤبّد.

تا به حشر ای دل ارثنا گفتی همه گفتی چو مصطفی گفتی

صیت صوتش برفته در عالم نه پرش بوده در روش نه قدم

وصف این حال مصطفی دارد بوی خوش بال و پر کجا دارد

صاد و دال آب داد صادق را عین و شین عشوه داد عاشق را

مایه و سایه زمین او بود گوهر شب چراغ دین او بود

مفخر جمله انبیا او بود خسرو میر مرتضی او بود

(سنایی غزنوی)

نبی توبه، نبی رحمت

«نبی توبه» بود و خود در تذکار مراتب خویش از این منزلت یاد می فرمود. از غایت اعتدال که دین او راست، و از نهایت لطف و افضال که پروردگار معین او راست، به یمن احسان الهی و به طفیل رحمتش با آن پیک پاکیزه خصال مسعود و مخصوص به عنایات نامتناهی، در آیین مقدّس اسلام این مهلت موجود است و این فرصت مقدور که اگر مسلمانی از راه صلاح فرو افتاد و به لغزش گرفتار ماند، چون به خود آید و اوقات گناه آلود گذشته را با توبه و انابه از آنچه رفته تدارک نماید خدای را توّاب و رحیم یابد و غفّار و کریم؛ و این همه به میمنت مرحمت نبوی فراهم است که رحمت خاصّیش حاصل بود و کرامت مخصوصش عاید، چه وی «نبی رحمت» بود و از جانب پروردگار مسندنشین سریر عزّت و ویژه تاج کرامت بلکه از غایت

ص: ۱۵۲

رحمت حقّ خود رحمتی بود کامل و عنایتی شامل مرجمیع جهانیان را و جمله عالمیان را.

خدایش به صراحت تمام او را

«رحمه للعالمین» خوانده و بر مقدم لیاقتش که از گنجینه موهبت فراهم آمده هزاران درّ خوشاب و لآلی شاهوار از تکریم و آفرین افشانده و از مقام رفیع فرمانِ منیع صادر گشته که:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١﴾

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

او همه را آمد با رحمت بسیار از لوازم سعادت و نعمت بی شمار از مواهب عنایت، اما از کوردلان کج فهم و بی حاصلان کم حظ بسی بودند و بسیار باشند که به سوء اختیار خویش از او نصیبی نبرده اند و بهره ای نیافته اند.

در حالی که به تأکید عقل فرض عین است جان همگان را و به ویژه رنج آلودگان درد هوا و زمین گیران بستر هوس را که از طیب جان ها و توان بخش ایمان ها مدد جویند و به امداد حضرتش از قید وساوس شیطانی و هواجس نفسانی رها شوند و طریق نجات پویند.

چون تو بیماری از هوا و هوس رحمه العالمین طیب تو بس

هر که را از کمال مایه بود خرد مصطفاش دایه بود

گر ندانید ای هوا کوشان بشنوید این سخن ز خاموشان

تا بگویند بر زبان خرد هر که دل داد دین او بخرد

(سنایی غزنوی)

ص: ۱۵۳

«در قرآن آمده است که او «عبدالله» بود، چه تا مرتبه عبودیت تحصیل نشود معرفت به مقام اقدس ربوبیت حاصل نگردد، این به آن بسته است و آن بدین پیوسته.

باید خودی ها پایان گیرد و خودبینی ها رنگ بی رنگی محو پذیرد، افق وجود از هر چه به گونه موجود می نماید پاک و مصفی گردد تا آفتاب درخشان وجود حقیقی روی نماید و چهره تابان شمس هستی طالع آید.

«حق» بود و «صدق» و «برهان» بود و «ذکر» که به حقیقت حق و موهبت مطلق گزین گشته و از جانب حضرت اقدس پروردگار برای هدایت اهل عالم در هر جای به هر روزگار آمده بود، تا جملگی را تذکر دهد که دنیا گذران است و آخرت جاودان؛ لذا خردمندان را وظیفه جان آگاه، آن که از این سرای ناپایدار بهره ای حاصل آورند که در آشیانه جاودانه شان به کار آید و در آن عالم بی منتهی نهایت راحت را موجب گردد.

«فضل خدا» بود و «مُرْسَلٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»، «وَلِيَّ حَقٍّ» بود و «نبی کردگار» به مقتضای عطای سبق، حمد خدا را «مَسْبُوحٌ» بود و قدر حق تعالی را «مصلی».

به آفریدگار و شریعت او «مؤمن» بود و به انبیای سلف و آثار راستین ایشان «مصدق»، نعمت پروردگار را حق گزار بود و «محدث» و احکام اسلام و ارکان ایمان را «صادع» (۱) و «مبلغ».

«منصور» و «مؤید» بود و به حسن برتر و هدایت والا از جانب حضرت اقدس مولا «مسدد».

«نعمت خداوند کریم» بود و نسبت به مؤمنان «رئوف» و «رحیم»، «صبح

سعادت» بود و «فجر صادق»، «شمس عنایت» بود و «آفتاب طالع»، هدایت را «سراج منیر» بود و دین و ملت را «مصباح فروزان» بی نظیر.

برگزیده حق بود و «مجتبی»، رهنمای خلق بود و «مقتدی»، بر کشیده پروردگار بود و «مرتضی»، صفا یافته از درگاه کردگار بود و «مصطفی».

«عالم» بود به علم لدنی و «حاکم» به حکم ربّانی، نعمت الهی را «شاکر» بود و در آنچه پیش می آمد «صابر» و خدا را از دل و جان پیوسته و در همه حال «ذاکر»، به رضای خدا «راضی» بود و در میان آفریدگان حقّ به عدل مطلق «قاضی»، به اذن الله «داعی» بود و خلق را بدان جناب یکتای بی همتا «هادی»، آیات بینات قرآن را به فرمان خداوند مستعان «قاری» بود.

احکام دین مبین و ارکان اخلاق متین را از کلمات مبارک فرقان بر عالمیان «تالی»، شبانگاه به عبادت خدای تعالی «متهدّید» بود و به شبان و روزان بر آن مولای اعلی «متوکل».

«منادی توحید» بود و سعادت، «آمر» اهل و خاندان و امت و آدمیان، بدانچه مایه صلاح و فلاح است و سرمایه اعتلا و عظمت.

«مستقیم» بود و در راه راست شرع قویم و «معصوم» بود به احسان خداوند کریم.

«قانع» و «قانت» و «خاشع» بود و «صادق» و «خاضع» و «عابد» و «ساجد» و «شاهد» و «مجاهد».

تا در این سرا بود دمی از جهاد در راه خدا نیاسود و پیوسته همی «رائد» (۱) آدمیان بود و «شاهد» بر عالمیان، بر هدایت اهل ایمان و ارشاد هدایت پذیران «حریص» بود و بر آن جمله «شهید».

«بشیر مبین» بود و «نذیر امین»، جهانیان را به رحمت بی نهایت پروردگار بشارت می داد و از تجاوز از حقّ و انحراف از حدود باز می داشت. به احسان الهی

ص: ۱۵۵

می بخشود و به سخط آن حضرت در صورت آرایش به ناپرهیزکاری و تباهی انداز می نمود که «مبشّر» بود و «منذر».

معتدلی کامل بود و پیشوایی عادل، طالب حقّ بود و هادی به جانب آن حقیقت مطلق و چنین بود که خدایش «طه» خواند.

سید اولین و آخرین بود و سالار انبیا و مرسلین و همین بود که خدای جهان با آن برگزیده دل ها و جان جهان به عنوان «یس» سخن راند و او را بدین اسم مسعود و لقب مبارک خواند. (۱) فیضی ، بزرگترین شاعر سده دهم در سرزمین هند چه نیکو سروده.

ای روی تو آفتاب خاور وز نور رُخت جهان منور

از چشم تو فتنه هاست ظاهر در لعل تو لطف هاست مضمّر

در آتش و آبم از تو ، زان رو دارم لب خشک و دیده تر

بزدای ز شام هجر ظلمت ای زهره جبین ماه پیکر

بگذار که دامنّت بگیرم سر در قدمت نهم بمیرم

(فیضی هندی)

عهد شیرخوارگی و کودکی

اشاره

« پس از ولادت آن بزرگوار که تجلی گاه اوصاف جمال و جلال بود، سر پرست دلسوز و بزرگوارش عبدالمطلب به دختران خود عاتکه و صفیه فرمود:

برای او دایه ای تفحص کنید. زنان شیر ده بنی هاشم را خواستند ولی آن حضرت سینه هیچ یک را نپذیرفت.

عبدالمطلب غمگین و ناراحت از خانه بیرون آمد و به نزد کعبه رفت و با دنیایی

ص: ۱۵۶

از اندوه و غم در پناه کعبه نشست.

در این وقت پیرمردی از قریش که او را عقیل بن ابی و قاص می گفتند با عبدالمطلب برخورد کرد و از وی سبب اندوه و غصه اش را پرسید، عبدالمطلب گفت: ای شیخ قریش! اضطراب و ناراحتی من از این است که فرزند زاده من که تازه به دنیا آمده سینه هیچ زن شیر دهی را نمی گیرد، بدین سبب خوردن و آشامیدن بر من گوارا نیست و در چاره کار خود حیران مانده ام. عقیل گفت: ای ابوالحارث! من در میان صنایع قریش زنی گمان دارم که از عنایت عقل و فصاحت و صباحت و رفعت و حسب و شرافت نسب نمونه ندارد و او «حلیمه» دختر عبدالله بن حارث است.

عبدالمطلب چون اوصاف حلیمه را شنید او را پسندید و غلامی از غلامان خود را به سوی قبیله بنی سعد بن بکر که در شش فرسخی مکه بودند فرستاد و گفت: به زودی عبدالله بن الحارث عدوی را نزد من حاضر کن.

غلام در اندک زمانی عبدالله بن الحارث را به نزد عبدالمطلب آورد، در حالی که اکابر قریش چون پروانه گرد شمع وجود او جمع بودند. چون نظر عبدالمطلب بر وی افتاد به استقبال او برخاست و وی را در بر گرفت و در پهلویش خویش نشانید و گفت: ای عبدالله! تو را برای این طلبیده ام که اگر مصلحت بدانی دختری را برای شیر دادن به فرزند زاده ام محمد حاضر سازی، که اگر شیر او را قبول کند تو را و عشیره ات را توانگر کنم.

عبدالله از شنیدن این خبر مسرت انگیز و مزده همایون بسی شاد شد و به سوی قبیله خود باز گشت و حلیمه را به آن خبر بهشتی بشارت داد.

حلیمه غسل کرد و به انواع طیب خود را معطر ساخت و جامه های نو پوشید و با پدر خود عبدالله و شوهرش بکر بن سعد به خدمت عبدالمطلب شتافتند.

چون محمد را به دامن گرفت سینه چپ خود را نزدیک دهان آن حضرت برد،

چرا که طرف راست سالیان درازی بود خشک شده بود، ولی آن جناب به سینه چپ ابدأ التفات فرمود، بلکه تمایل به طرف راست داشت، حلیمه در گذاشتن طرف چپ به دهان حضرت مبالغه می نمود، ولی حضرت به طرف راست میل می فرمود، عاقبت از روی ناچاری طرف راست را به دهان حضرت گذاشت و گفت:

عزیز جانم! دهان بر آن قسمت سینه بگذار و ببین خشک است.

چون محمد صلی الله علیه و آله دهان بر آن قسمت گذاشت از برکت دهان مبارکش، چنان شیر جاری شد که از کنار دهان حضرت می ریخت. حلیمه و دیگران سخت متعجب شدند.

آن زن با کرامت گفت: ای فرزند من! امر تو بسی عجیب است. به حق خدای جهان سوگند می خورم که دوازده طفل از پستان چپ من تغذیه کرده اند و قطره ای شیر از طرف راست من ندیدند!!

عبدالمطلب فوق العاده شاد شد، به حلیمه فرمود: اگر نزد ما بمانی خانه ای با ماهی هزار درهم و یک دست جامه رومی و روزی ده من نان و گوشت به تو عطا می کنم، ولی حلیمه از پذیرفتن خواسته جَدّ محمد عذر خواهی کرد.

عبدالمطلب فرمود: ای حلیمه! اکنون که می خواهی به محلّ زندگی خود برگردی، فرزندم را به دو شرط به تو می سپارم:

اول آن که: در تعظیم و اکرام او تقصیر نمایی و پیوسته از این گوهر یکتا مواظبت نمایی. حلیمه گفت: به پروردگار جهان سوگند که از وقتی نظرم بر او افتاد، محبت وی چندان در قلبم جای کرده که در اکرام او محتاج به سفارش نیستم.

دوم آن که: هر جمعه او را نزد من آوری که من تاب مفارقت و هجران او را ندارم. [\(۱\)](#)

ص: ۱۵۸

گرچه از بهر کسی جان نتوان داد ز دست چیست جان کز پی جانان نتوان داد ز دست

ای گلستان وفا خار جفا لازم توست از پی خار، گلستان نتوان داد ز دست

همچو تو دوست مرا دست به دشواری داد چون به دست آمدی آسان نتوان داد ز دست

گرچه آن زلف پریشانی دلراست سبب آن سر زلف پریشان نتوان داد ز دست

دی یکی گفت برو ترکِ غمِ عشق بگو به چنان وسوسه ایمان نتوان داد ز دست

(سیف فرغانی)

قدوم شیرخواره و نزول برکات بر آل سعد

« اعراب بادیه نشین و قبیله بنی سعد درست به خاطر دارند که دو سه سال آزرگار برکت آسمان ها از اراضی ایشان برداشته شده بود و چیزی نمانده بود که یکباره گوسفندان و شترانشان از گرسنگی و تشنگی جان بدهند، به خصوص بر قبیله بنی سعد خیلی سخت می گذشت، نه در زمین گیاه سبزی دیده می شد که چهارپایانشان دندان به آن گیاه بزنند و نه از آسمان بارانی فرو می ریخت که در غدیرهایشان برای روزهای تشنگی ذخیره ای بماند.

امّا در آن روز که حلیمه سعديه قنடைه محمّد صلی الله علیه و آله را در آغوش کشید و پا به قبیله گذاشت، ناگهان روز و روزگار عوض شد.

ابرها نابهنگام بهم پیوستند و باران بی دریغ خود را بر سر آل سعد فرو ریختند، زمین ها با وضع حیرت انگیزی سبز شدند، پستان گوسفندان از شیر لبریز شد؛ نه

تنها بنی سعد از آن قحط و غلا نجات یافتند، بلکه از برکت وجود این کودک شیرخوار، عشایر آن سرزمین همگی به رفاه و آسایش رسیدند، فقیرترین قبایل عرب در ردیف غنی ترین قبایل قرار گرفت.

از نظر رشد و نمو، برنامه ای خارق العاده داشت. درست آن طفل یک شبه که می گویند ره صد ساله می رود. این نازنین کودک بود.

وقتی به سنّ چهار سالگی رسید توانست با برادر رضاعی خود ضمّره همراه گوسفندان به صحرا برود، وی از کار چوپانی لذّت بسیاری می برد.

پیامبران پیشین همچین بودند، هر کدام چندی به چوپانی و رعایت گوسفندان می گذرانیدند، مثل این که رعایت و نگهداری و هدایت حیوان ناطق را باید در کنار حیوان صامت تمرین کرد.

در میان انبیا آنان را که می شناسیم، ابراهیم خلیل، پسرانش اسحاق و اسماعیل، موسای کلیم و عیسیای مسیح علیهم السلام هر کدام مدتی در رخت شبانی به سر بردند، تا جامه نبوت به بر کردند و مسؤولیت ارشاد و هدایت بشر را به عهده گرفتند.

قبیله بنی سعد عموماً و حلیمه سعدیه خصوصاً، در زندگی این کودک هاشمی عجایی می دیدند که برایشان شگفت انگیز بود.

مثلاً رشد غیر عادی، سخنان چندین بار بزرگتر و درشتتر از سنّ و سالش، سکونش، سکوت های ملکوتی و آسمانی و معنی دارش!

در نخستین روزی که می خواست با برادرش ضمّره به صحرا برود حلیمه دستش را گرفت و به خیمه اش برد و موهای سیاه و مجعّدهش را شانه کرد و به چشمان جذّابش سرمه کشید و بعد یک گردنبند که از چند مهره منقوش تشکیل می یافت به گردنش انداخت.

محمّد نگاهی به این مهره ها انداخت و با لحن شیرینی پرسید: این چیست؟

- این حرز است، این طلسم است.

- فایده اش چیست؟

- فایده اش این است که به گردن هر کس باشد، از شرّ جنّ و انس در امان است.

خنده کنان با تکان دست، گردنبنده را پاره کرد و با همان شیرینی گفتارش گفت:

من کسی را دارم که از تمام شرها و بدیها حفظ می کند، من حاجتی به این گردنبنده ندارم. «(۱) أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (۲)

آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد؟ * و تو را بدون شریعت نیافت، پس به شریعت هدایت کرد؟ * و تو را تهیدست نیافت، پس بی نیاز ساخت؟

حلیمه سعیدیّه نزدیک به دو سال به آن حضرت شیر داد و قریب به پنج سال از آن حضرت نگهداری کرد و در پرورش او کوشید، سپس وی را به دامان آمنه و آغوش عبدالمطلب برگرداند.

از روزی که آمنه بزرگوار شوهر با کرامتش عبدالله را از دست داد، همواره به دنبال فرصت بود تا به مدینه رفته و آرامگاه شوهرش را زیارت کند و در عین حال دیداری هم با خویشان خود در آن منطقه داشته باشد.

با محمد صلی الله علیه و آله و زن مهربانی به نام امّ ایمن به سوی مدینه بار سفر بست. مدت یک ماه در آن شهر ماند، علاوه بر زیارت قبر شوهرش به دیدار خویشان خود هم توفیق یافت. ولی این سفر برای محمد همراه با سخت ترین تألمات قلبی بود؛ زیرا در آن یک ماه مرتب دیده پاکش به خانه ای می افتاد که پدر مهربانش در آن جا به وقت جوانی چشم از دنیا بسته بود. هنوز در غم و اندوه جانکاهش به سر می برد که

ص: ۱۶۱

۱- (۱) - نخستین معصوم: ۳۴.

۲- (۲) - ضحی (۹۲): ۶-۸. [۱]

حادثه بسیار جانگداز دیگری به او هجوم برد و آن از دست دادن مادر مهربانش به وقت مراجعت به مکه در محلی به نام «أثواء» بود.

ام ایمن آن کودک بی مادر را به سرعت به مکه رساند و تحویل جدّ بزرگوارش عبدالمطلب داد.

هر روز برای بزرگ قریش در کنار کعبه بساطی پهن می کردند، بزرگان قوم و فرزندان عبدالمطلب در کنارش جمع می شدند، هر زمان دیدگانش به محمد می افتاد، فرمان می داد، راه را باز کنند تا محمد به نزدش آمده و پهلویش بنشیند.

هنوز امواج سخت دوری پدر و فراق مادر، قلبش را آزار می داد که برای بار سوم به حادثه سخت و مصیبت جانگدازی دچار شد و آن از دست دادن جدّ بزرگوارش حضرت عبدالمطلب بود. محمد از خانه تا جایی که جدّش را دفن کردند همچون ابر بهار از دیده پرفروغش اشک می ریخت!

سرپرستی ابو طالب از پیامبر

«عبدالمطلب به وقت مرگ سرپرستی و نگهداری محمد صلی الله علیه و آله را به فرزند برومند و بسیار عزیز و مؤمن خود ابو طالب که با عبدالله پدر رسول خدا، از یک مادر بودند وا گذاشت.

ابوطالب که پدر امیر المؤمنین بود برای پیامبر، پدری مهربان و سرپرستی والا به شمار می آمد. رنجی که ابوطالب به خاطر این برادر زاده عزیز کشید بی نظیر بود.

اگر چه عبدالمطلب بر محمد امین پدری کرد، ولی شرایط محیط در زمان عبدالمطلب صورتی و در زمان ابوطالب صورت دیگری داشت.

عبدالمطلب از نظر مقام سیاسی و اجتماعی خود که همچون پادشاهی بی تاج و تخت بر سرزمین بطحا سلطنت، می کرد خیلی آسان می توانست محمد را از دشمنان حفظ کند، ولی ابوطالب آن قدرها حشمت و جلال ظاهری نداشت که بی

دردسر از این امانت الهی نگاهداری کند.

از طرفی محمّد روز به روز بزرگتر می شد و به همین نسبت دشمنانش بیشتر به قصد جانش فکر می کردند.

]

سفر با برکت

[

فکر این که مبادا این نازنین وجود از دست برود ابوطالب را سخت ناراحت می داشت، تا آن جا که وقتی به قصد تجارت رو به شام می آورد چاره ای ندید جز آن که برادرزاده عزیزش محمّد را هم با خود به شام ببرد.

این سفر، نخستین تکانی بود که قدرت توحید به بت ها و بت پرستان مکه می داد.

در این سفر اسراری که تا آن روز بر مردم مکه حتّی بر ابوطالب یعنی نزدیک ترین و محرم ترین کسان محمّد هم پوشیده بود بیش و کم آشکار شد و مسئولیت نگاهداری آن حضرت را بیش از پیش سنگین ساخت و ابوطالب را به عظمت این مسئولیت آشنایی بیشتری بخشید.

قریش در چهار فصل سال، دو فصل به تجارت می رفت و به فرموده قرآن مجید:

رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ « (۱)

[و نیز] به سفرهای [تجارتي] زمستانی و [سفرهای تجارتي] تابستانی پیوند و انس دهد [تا در آرامش و امنیت، امر معاششان را تأمین کنند.]

در زمستان محصولات شام را به یمن می برد و در تابستان محصولات یمن را به شام.

این فصل، فصل تابستان آنهم تابستان حجاز بود که کاروان مکه در ریگزارهای

ص: ۱۶۳

بطحا راهپیمایی می کرد، اما از این راهپیمایی تابستانی رنج و عذابی نمی دید؛ زیرا پاره ابری به طور دائم بالای سرش سایبانی داشت.

این چتر شیرگون را دست رحمت و مرحمت حق به خاطر یک نفر فقط نفری که با آن کاروان همسفر بود بر سر کاروانیان افراشته بود. کسی نمی دانست این هوای آتش فشان چرا دیگر گرم نیست، چرا لطف بهاری و نسیم بهشتی دارد؟

سفر کردن در فصل تابستان آنهم تابستان حجاز کار بسیار دشواری است و احياناً خطرناک است. در این فصل سفر کردن بیماری دارد، آفتاب زدگی دارد، مسمومیت دارد و با هزاران رنج و بلاي دیگر هم توأم است.

البته هوای شامات و سوریه در فصل تابستان نه تنها زننده نیست، بلکه همچون هوای ییلاقات بسیار روح افزاست، ولی کاروان قریش تا خودش را از مکه به مرز شام برساند جانش به لب رسیده بود، ولی کاروان قریش در این سفر خیال می کرد که یک باره از سرزمین شام رو به دمشق آورده؛ زیرا چیزی از مشقت ها و عذاب های گذشته را در میان نمی دید.

هیچ کس مریض نمی شد، هیچ کس از شدت گرما نمی نالید. از همه شگفت انگیزتر، شترانی که بار گران به پشت داشتند همه جا مستانه راه می رفتند چنانکه گویی تازه از چراگاه برگشته اند.

یک بازرگان از بنی ثقیف که اسمش جندب بود، چند بار این سخن را تکرار کرد:

چه سفر مبارکی!

محمد صلی الله علیه و آله را در قبیله بنی سعد «مبارک» می نامند؛ زیرا آشکارا احساس کرده بودند که برکت وجودش آل سعد را از روی خاکستر بلند کرده بود و بر توده های زر نشانیده است.

محرمانه چند جفت چشم بر روی محمد خیره شد ولی او مثل همیشه خاموش و غرق در فکرها و اندیشه ها بود. بالأخره به شام رسیدند. آن جا دیگر خاک شامات

و سرزمین درخت و گل و سبزه و صفا بود.

همه خوشحال بودند، همه خندان بودند، شب و روز راه می پیمودند، پیش می رفتند، از شهرهای آباد و دهکده های زیبا و مزرعه های خرم و شاداب می گذشتند.

]

داستان اعجاب انگیز بحیرای راهب

[

کاروان قریش مسیر معین خود را می پیمود تا از دور سایه شهر بصری با جلال و عظمتش آشکار شد، ولی برای کاروان مکه این دور نما و حتی خود بصری چیزی دیدنی نبود. مصلحت دیدند که در کنار دهکده «بحیرا» یک فرسنگ دور از شهر در همان جا بارانداز کنند.

سال ها بود که در کنار دهکده بحیرا، در پناه صومعه ای دور افتاده پیری روشن ضمیر به عبادت خدا سرگرم بود. این مرد یک روحانی مسیحی بود که نه تنها مردی زاهد و وارسته و از دنیا گریخته بود، بلکه مردی دانشمند و عمیق و هنرمند هم بود.

این مرد از ادیان مختلف، از ملل و نحل، از تحولات اجتماعی خبر داشت، حتی می گفتند که: این راهب نصرانی در سایه ریاضت ها و زحمت هایی که کشیده از گذشته و آینده مردم خبر می داد.

آنچه محقق بود این بود که «سرجیوس» یعنی همین راهب که در کنار دهکده بحیرا صومعه نشین و گوشه گیر، بود هم بسیار پارسا و هم بسیار دانشمند بود.

خدا می داند که در شب گذشته به کجا فکر می کرد و در رؤیای شبانه چه دیده بود و چه شنیده بود؛ زیرا وقتی که به هنگام سحر، سر از بالین برداشت آدمی غیر از آدم دیروزی بود.

مطلقاً فکر می کرد و گاه و بیگاه به در صومعه می آمد و چشم به چشم اندازه های دور می انداخت، مثل این که از مسافری انتظار می کشید، نگاهش به روی جاده پهن

شده بود.

تقریباً روز از نیمه گذشته بود که از انتهای جنوبی جاده، گرد ضعیفی به هوا برخاست، پیدا بود که قافله ای از حجاز به شام می آید، اما سرجیوس راهب، روشنفکر بحیرا، به جای این که زمین را نگاه کند آسمان را نگاه می کرد، چشمش به تماشای یک اعجوبه آسمانی محو شده بود.

قافله دم به دم نزدیکتر می شد و گرد راهش غلیظتر و تیره تر به هوا بر می خاست تا کم کم نزدیک شد و به سمت بارانداز خود که در سبزه زاری دور از جاده قرار داشت پیچید.

نگاه راهب از بالای سر آن کاروان به دنبال آن یک لکه ابر که همه جا سایبان کاروان بود، به سمت راست جاده به همان جا که بارانداز قافله قریش بود چرخ زد.

]

مهمانی بحیرای راهب

[

سرجیوس چنان در این تماشا مست بود که نمی دانست خدمتکارش هم ساعت ها پهلوی وی دم پنجره ایستاده است، در این هنگام چشمش به وی افتاد.

- اوه... تو هستی!

- آری، ای عالی جناب.

- قافله قریش را تماشا کرده ای؟

- قافله بزرگی است.

- لب سرجیوس به سبکی لرزید و گفت:

- آری، خیلی بزرگ، بزرگتر از همیشه.

و پس از لحظه ای مکث گفت:

- از قول من به سادات عرب بگو: که امشب مهمان ما خواهند بود.

خدمتکار صومعه به قافله نزدیک شد و در برابر بازرگانان قریش احترام گذاشت.

سپس پیام راهب را با این بیان به تجار مکه رسانید.

امشب سادات عرب در صومعه مهمان ما هستند.

تا کنون چنین مهمانی سابقه نداشت از سادات عرب!

این بازرگانان که هر کدام بیش از بیست بار از مکه به شام و از شام به مکه رفته بودند، هرگز از دهان کسی به یک چنین عنوان افتخار نیافته بودند.

یعنی چه؟ سادات عرب عنوان کیست؟

آن کبریا و خود پرستی که با خون این نژاد آمیخته است در این هنگام به جوش و جنبش در آمد. هر کدام پیش خود به اعتبار خویش آفرین گفتند و بعد از راهب تشکر کردند و دعوتش را پذیرفتند.

باید دسته جمعی به مهمانی بروند همه و همه؛ زیرا هیچ کس رضا نمی دهد که سید عرب نباشد.

راهب از سادات عرب دعوت کرد و آن کس که به این مهمانی پا نگذارد سید عرب نیست، پس در اینجا صحبت از این نیست که شیی را باید بر سر سفره یک مسیحی دست و دل باز و کریم، خوردنی مطبوع خورد و نوشیدنی های گوارا نوشید، بلکه صحبت از کلمه سیادت است آنهم سیادت بر عرب.

همه باید به مهمانی بروند، ولی باید این بارهای گران قیمت و این کالاهای هندی و یمنی را در این صحرا به دست یک عده غلام سیاه و ساربان بیابانی بسپارند، آیا این کار، کاری خردمندانه است؟

پس چه باید کرد؟ آن کس که گذشت دارد می تواند از لقب سیادت عرب بگذرد و چشم از این مهمانی بپوشد و پهلوی بارها بماند کیست؟

ابتدا به یکدیگر نگاه کردند امّا هیچ کس جرأت نکرد از دیگری تمنا کند که دعوت راهب را ندیده بگیرد و پهلوی مال التجاره بماند.

نگاه ها چند لحظه به هم افتاد و سرانجام نومیدانه از هم گذشتند و بعد یکباره

نگاهشان به چهره گل افکنده محمد صلی الله علیه و آله خیره شد:

امین، امین!

این نخستین بار بود که به محمد لقب «امین» داده شد. امین پهلوی مال التجاره خواهد ماند.

ابوطالب با صدای نعره ماندی گفت: برادر زاده من سید السادات است، او باید در مهمانی سرجیوس حضور داشته باشد.

اما محمد خودش گفت: نه، عمو جان من ترجیح می دهم که پهلوی بارها بمانم.

چشم ها و دهان ها از فرط حیرت چاک خوردند. آیا باور شدنی است که یک جوان قرشی آنهم هاشمی آنهم پرورش یافته بر دامان عبدالمطلب سید العرب تا این اندازه بتواند گذشت نشان بدهد.

سرجیوس از سادات عرب مهمانی کرده و برای یک پسر جوان که تازه پا به اجتماع گذاشته این فرصت بی نظیر است، اگر اکنون برای خود این افتخار را دست و پا نکند دیگر چنین فرصتی به چنگش نخواهد آمد، دیگر چه وقت می تواند مقام سیادت را برای خود به دست بیاورد.

چرا ای عزیز من! نمی خواهی به مهمانی این راهب مسیحی قدم رنجه فرمایی؟

بگذارید تنها بمانم تا هم مال التجاره شما را نگاه بدارم و هم کمی فکر کنم.

اعیان عرب از این که دیدند مسئله نگهبانی از مال التجاره حل شده، سخت خندان و خوشحال شدند، برخاستند و جامه های فاخر پوشیدند و پیش و دنبال به سمت صومعه راهب به راه افتادند.

هنوز آفتاب آن روز از سرایشی افق به آب های مدیترانه فرو نغلتیده بود، هنوز راهب دم دریچه صومعه ایستاده بود، شاید از مهمانان تازه رسیده اش انتظار می کشید. چشمش به بازرگانان قریب افتاد، بی اختیار نگاهش به بالای سرشان توی هوا غلتید، یک برودت مرموز که جز نومییدی مایه ای ندارد به خورش افتاد، آهسته

از خود پرسید: پس کو آن یک قطعه ابر؟ همچنان ایستاده بود، مثل این که سراپا خشکش زده بود.

مهمانان از راه رسیدند و به رسم جاهلیت سلامش دادند. به سلامشان جواب داد و به مقدمشان تهنیت گفت و آن وقت پرسید: مگر خدمتکار من تقاضای مرا به عرض سادات عظام نرسانیده؟

- چرا از ما دعوت کرده که از نعمت شما بهره مند شویم.

- مگر از قول من تقاضا نکرده که بزرگان عرب همگان مهمان من هستند؟

- البته این طور گفته بود.

سرجیوس در اینجا با لحن اسفناکی گفت: مثل این که همگان قدم رنجه نفرموده اند.

یک عرب بی تربیت که حتماً از قریش بود غرغر کرد: فقط یک پسر یتیم که او هم نگهبان مال التجاره است، فقط او نیامده.

دست ابوطالب بی اختیار به سمت قبضه شمشیرش چسبید: فرومایه! من این یاوه گویی ها را تحمل نخواهم کرد، محمد یتیم نیست بلکه امین است.

راهب دست پاچه شد، دیگران پا به میان گذاشتند و میان ابوطالب با آن یاوه گوی بی ادب فاصله گرفتند و برای راهب توضیح دادند که یک نوجوان نو سال با ما همراه است و چون این جوان به صفت امانت و نجابت مشهور است بجا مانده تا کالای ما را از دستبرد ساربانان و حوادث دیگر ایمن بدارد.

راهب خوشحال شد و گفت: آیا به ضمانت من اعتماد دارید؟ البته.

- من به عهده می گیرم که اگر نقیصه ای به اموال شما راه یابد هر چه باشد جبران کنم، بنابر این او را هم به همراه بیاورید.

تازه به پای سفره نشسته بودند که ناگهان چشم سرجیوس به آن پاره ابر افتاد، دید آن چتر آسمانی در فضا به حرکت در آمده و دارد به سوی صومعه می آید و پس

از چند لحظه محمّد از راه رسید.

راهب که همچون مردم آشفته، چشم از سیمایش برنمی داشت و مبهوتانه نگاهش می کرد بالأخره به زبان آمد و گفت: جلوتر بیا، جلوتر بیا تا تو را بهتر بینم.

عرب ها با اشتهای شعله کشیده ای نان و گوشت می خوردند، فقط ابوطالب سراپا گوش شده بود تا حرف های راهب را بشنود، البتّه دیگران هم می توانستند به این گفتگوها گوش کنند.

- اسم تو چیست؟

- محمّد!

روی این اسم مکث کوتاهی افتاد، سرجیوس زیر لب چند بار این اسم را تکرار کرد: محمّد، محمّد! و بعد پرسید:

از کدام قبیله؟!

- از قریش.

- از کدام دودمان؟

- از آل هاشم بن عبد مناف.

- چرا به مهمانی من نیامدی؟

قبول کرده بودم که از مال التجاره نگهبانی کنم، به علاوه دوست می داشتم تنها بمانم.

- در تنهایی چه کنی؟

فکر کنم، آسمان ها را، ستاره ها را، دنیا را تماشا کنم.

- در این تماشا به چه فکر می کنی؟

محمّد خاموش ماند. راهب دوباره پرسید. سپس گفت: دلم می خواهد تو را بینم.

- در برابرت ایستاده ام مرا بین.

- می خواهیم میان دو شانه ات را بینم.

- اجازه می دهم.

راهب به پشت سر محمد پیچید. بازرگانان قافله لقمه را از دست گذاشتند و با حیرت به کارهای این ترسای پیر نگاه می کردند، می خواهد چه چیز را ببیند؟

سرجیوس پیراهن پیغمبر را از پشت سر به پایین کشید و تا چند دقیقه آن طور که گویی کتاب مقدسی را تلاوت می کند، در میان شانه های محمد به مطالعه پرداخت و بعد به خودش گفت: اوست، اوست.

ابوطالب که تا این لحظه خاموش ایستاده بود پرسید: این کیست؟

راهب آهی کشید و گفت: آن کس که مسیح از وی یاد کرده و به مقدمش بشارت داده است.

این سخن را گفته و نگفته به سمت ابوطالب برگشت.

- با این جوان چه نسبتی دارید؟

- پسر من است.

- هرگز چنین چیزی نیست، نه این طور نیست.

ابوطالب با تبسم گفت: چطور این طور نیست؟

- این جوان باید یتیم باشد.

خنده بر لب های ابوطالب خشکید: از کجا دریافته ای که او یتیم است، آری، یتیم است و برادرزاده من است.

- بنابر این احتیاط کن که او را نشاسند، می فهمی ای سید عرب؟!

احتیاط کن که یهودی ها به این اسرار پی نبرند مبادا نابودش کنند.

- چرا مگر چه گناهی کرده که می ترسید نابودش کنند؟

راهب به ابوطالب جواب داد، اما مثل این که با خودش حرف می زند، آوای مرموزی داشت:

- آتیه او، آینده او، آنچه او خواهد کرد، آنچه با دست او به وجود خواهد آمد، آن حوادث و ملاحم که در انتظار اوست و آن حوادث و ملاحم که به انتظار ظهور وی در ابهام آینده غنوده اند.

ابوطالب پرسید: شما می دانید که در آینده اش حوادث و ملاحم پنهان است؟

- در این خط مقدس که میان شانه هایش نوشته شده، آنچه خواندنی بود خوانده ام و از آن ابر سفید که بر بالای سرش چتر زده آنچه شنیدنی است شنیده ام، دیگر چه بگویم؟

پس از چند لحظه سکوت: بنشینیم و نان و گوشت بخوریم.» (۱)

دوران جوانی

اشاره

« دوران جوانی رسول خدا در سه مرحله سپری شد: چوپانی، تجارت، خدمت به خلق.

در روایت است که پیامبر فرمود:

ما مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ رَعَى الْغَنَمَ قِيلَ وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: اَنَا رَعَيْتُهَا لِأَهْلِ مَكَّةَ بِالْقَرَارِيطِ. (۲)

هیچ پیغمبری نیست مگر این که شبانی گوسپند کرده است، گفتند: ای رسول خدا! حتی شما؟ فرمود: آری و من هم برای اهل مکه در «قراریط» گوسپند چرانی کرده ام.

از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت شده که گروهی میوه های درخت اراک را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، فرمود:

ص: ۱۷۲

۱- (۱) - نخستین معصوم: ۳۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۷/۶۱، باب ۲. [۱]

بر شما باد که سیاه ترها را جمع کنید و من وقتی چوپان گوسپندان بودم چنان می کردم. گفتند: مگر شما هم گوسپند می چرانده ای؟ فرمود: آری، و هیچ پیامبری نیست مگر این که گوسپند چرانده است. (۱) او در سن حدود بیست و چهار سالگی گله ای از گوسپندان را همچون موسای کلیم به پیش می انداخت و خود به دنبالشان راه به صحرا و کوهساران می برد.

چوپانی گوسپندان را پیشه خود ساخته بود، تا روزی هم این گله گم کرده راه و بدبخت را که از شش طرف در چنگ گرگ های شهوت و غضب و ظلم و دروغ و مناهی و مlahی گرفتار بودند از خطر برهاند و به صراط مستقیم حق هدایت نماید.

]

ملاقات محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام برای تجارت

[

محمد صلی الله علیه و آله خانه عمویش ابوطالب به سر می برد و برای مردم چوپانی می کرد تا یک روز...

دیگر در این کار هم سودی نیست چه باید کرد؟ محمد چشمان پر مهرش را بر روی عموی نازنینش دوخت و گفت: آیا چه کاری می توانم انجام بدهم؟

- آن کار که اجداد تو داشتند: تجارت، آری، تجارت ای عزیز دل من. سپس به وی پیشنهاد کرد، خدیجه از بزرگترین ثروتمندان شهر است و دامنه تجارت او به مصر و حبشه کشیده شده، دنبال مرد امینی می گردد که برنامه تجارت خود را به عهده او بگذارد، فرزندم خود را به او معرفی کن.

مناعت و بلندی و عظمت روح پیامبر، مانع از آن بود که مستقیماً بدون هیچ سابقه و درخواستی پیش خدیجه برود و پیشنهاد خود را مطرح سازد، به همین خاطر به عموی خود گفت: شاید خود او دنبال من بفرستد. اتفاقاً چنین هم شد، خدیجه کسی را دنبال محمد صلی الله علیه و آله فرستاد و حضرت را برای مذاکره دعوت کرد.

ص: ۱۷۳

چون به خانه خدیجه آمد به او گفت: چیزی که مرا شیفته تو نموده است همان راستگویی، امانتداری و اخلاق پسندیده تو است و من حاضرم دو برابر آنچه به دیگران می دهم به تو تقدیم نمایم و دو غلام خود را با تو همراه می کنم تا در تمام امور فرمانبر تو باشند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان ملاقات با خدیجه را با عموی بزرگوارش ابوطالب علیه السلام در میان گذارد، وی در جواب برادرزاده اش گفت: این برنامه وسیله ای است برای زندگی که خداوند برای تو مقدر فرموده است.

کاروان قریش آماده رفتن شد، کالای تجارتي خدیجه هم با کاروان بود، در این هنگام خدیجه شتری راهوار و مقداری اجناس گران بها در اختیار وکیل خود گذارد و ضمناً به دو غلام خود دستور داد که در تمام مراحل کمال ادب را به جا آورند و هر چه او انجام داد اعتراض نمایند و در هر حال مطیع او باشند.

کاروان به مقصد رسید و همگی در این مسافرت سود بردند، ولی محمّد از همه بیشتر و چیزهایی نیز برای فروش در بازار تهمامه خرید.

کاروان پس از پیروزی کامل راه مکه را پیش گرفت. محمّد در این سفر برای بار دوم از دیار عاد و ثمود گذشت، سکوت مرگباری که در محیط زندگی آن قوم سرکش حکمفرما بود، او را بیشتر به عوالم دیگر متوجه ساخت. علاوه بر این، خاطرات سفر سابق تجدید شد، به یاد روزی افتاد که همراه عموی خود همین بیابان ها را پشت سر می گذاشت. کاروان به مکه نزدیک شد، میسره رو به رسول خدا نمود و گفت: چه بهتر شما پیش از ما وارد مکه شوید و خدیجه را از جریان تجارت و سود بی سابقه ای که امسال نصیب ما گشته آگاه سازید. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که خدیجه در غرفه خود نشسته بود وارد مکه شد، خدیجه به استقبال او دوید و او را وارد غرفه نمود. پیامبر با بیان شیرین خود جریان سفر تجارتي را شرح داد. چیزی نگذشت که میسره وارد شد و آنچه را در این سفر دیده بود - که تمام آنها بر عظمت و معنویت

محمد امین صلی الله علیه و آله گواهی می داد - برای خدیجه تعریف کرد.

از جمله وقتی به بُصیری رسیدیم من و محمد زیر درختی فرود آمدیم، راهبی به نام نسطورا در آن جا بود، گفت: زیر این درخت هرگز غیر از پیامبر فرود نمی آید، سپس از من پرسید آیا در چشمان این جوان سرخی دیده می شود؟ گفتم: آری، گفت: او پیامبر و خاتم انبیاست.

از جمله در وقت داد و ستد با تاجری بر سر موضوعی اختلاف پیدا کرد، آن مرد گفت: به لات و عزی سوگند بخور تا من سخن تو را بپذیرم، امین در پاسخ او گفت:

پست ترین و مبعوض ترین موجودات پیش من همان لات و عزی است که تو آنها را می پرستی. « (۱) »

پیامبر و حلف الفضول

« بیست سال قبل از بعثت، مردی در ماه ذوالقعدة وارد مکه شد و متاعی در دست داشت، عاص بن وائل آن را خرید و پولی که متعهد شده بود پردازد نپرداخت. میان آنان مشاجره شد. آن مرد دید قریش در کنار کعبه نشسته اند. در برابر آنان ناله زد، اشعاری سرود، قلوب مردانی که در عروقتشان غیرت در جریان بود تکان داد، از آن میان زبیر بن عبدالمطلب برخاست و عده ای نیز با او همصدا شده در خانه عبدالله بن جدعان انجمن کردند و با هم پیمان بستند و هم قسم شدند که دست به اتحاد و اتفاق بزنند و تا آن جا که امکانات اجازه می دهد حقوق مظلوم را از ظالم بگیرند.

مراسم پیمان تمام شد، از آن جا برخاستند و به سوی عاص بن وائل آمدند و متاعی را که خریده و عوض آن را نداده بود از وی گرفته به صاحبش تحویل دادند.

ص: ۱۷۵

۱- (۱) - فروغ ابدیت: ۱۸۳ - ۱۸۸، [۱] برگرفته از بحث « از شبانی تا تجارت »؛ ترجمه نهاییه الارب: ۱۰۲؛ بحار الأنوار: ۱۸/۱۵.

محمّد صلی الله علیه و آله در این پیمان که حیات مظلومان را بیمه می کرد شرکت جست و خود درباره عظمت این پیمان جمله هایی فرموده است از جمله:

«در خانه عبدالله جدعان شاهد پیمانی شدم که اگر امروز هم (ایام بعثت) مرا به آن پیمان بخوانند اجابت می کنم. من حاضر نیستم پیمان خود را بشکنم اگر چه در برابر آن گران بهاترین نعمت را در اختیارم بگذارند».

ورود محمّد به حوزه این پیمان و سعی و کوششی که در خدمت به مظلومان و محرومان داشت آن چنان به آن ارزش بخشید و آن را تحت عنوان «حلف الفضول» چنان محکم و استوار ساخت که نسل آینده نیز خود را موظف می دید به مفاد آن عمل نماید.

گواه مطلب جریانی است که در دوران فرمانداری ولید بن عتبه برادر زاده معاویه بن ابی سفیان که از طرف او حاکم مدینه بود اتفاق افتاد.

سالار شهیدان حضرت حسین علیه السلام که در سراسر عمر خود زیر بار ستم نرفت بر سر مالی با حاکم مدینه که همواره به قدرت های محلی و مرکزی تکیه کرده اجحاف می نمود اختلاف پیدا کرد. امام برای درهم شکستن اساس ستم و آشنا نمودن دیگران به حقّ خود، رو به فرماندار مدینه کرد و گفت:

به خدا سوگند! هر گاه بر من اجحاف کنی دست به قبضه شمشیر می برم و در مسجد رسول خدا می ایستم و مردم را به آن پیمانی که پدران و نیاکان آنها بنیان گذار آن بودند دعوت می نمایم. از آن میان عبدالله بن زبیر برخاست و همین جمله را تکرار کرد و ضمناً افزود: نهضت می کنیم و حقّ او را می گیریم و یا این که در این راه کشته می شویم.

دعوت حسین علیه السلام کم کم به گوش همه افراد غیور مانند مسور بن مخزومه و عبدالرحمان بن عثمان رسید و تمام لئیک گویان به آستان مقدّس حسینی شتافتند و

در نتیجه فرماندار از جریان وحشت کرد و دست از اجحاف برداشت. « (۱)

ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

روح بزرگ خدیجه و پاکدامنی و عفت و فضیلت و تقوای او چیزی نیست که آیینۀ بیان و گردش قلم، بتواند آن را نشان بدهد.

گویای دست تقدیر، واقعیت ها و کرامات نفسی و فضایل انسانی را با خاک وجود او عجین کرده بود تا لیاقت همسری گوهر یکدانۀ گنجینۀ خلقت را پیدا کند و دختری چون فاطمۀ زهرا، مادر یازده امام معصوم و حافظان فرهنگ حق تا قیامت، از وجود ذی جود او پدید آید!

خدیجه اوصاف محمّد را دهان به دهان شنیده بود، ولی وصفی که میسرۀ غلام او در پایان سفر تجارتنی از محمّد صلی الله علیه و آله داشت بیش از پیش قلب وی را به آن کانون عظمت و کرامت نزدیکتر کرد:

بانوی من، نمی دانی امین چه جوان نازنینی است! چه بزرگوار است! چه مهربان است! چه جوانمرد است! جمالش، خصالش، سخن گفتنش، راه رفتنش، نوازش و مهربانیش، هر کدام صد کتاب تعریف دارد، او آقای من بود، البتّه نمایندۀ شما بود و به جای آقای من ایستاده بود. ولی با من همچون یک برادر حرف می زد، کمکم می کرد، همراه من به پرستاری شتران می آمد، من از این موجود اسرار آمیز حکایت ها در این سفر دارم، از وی عجایبی دیده ام که به شرح و بیان نمی آید. در میان راه دو شتر از شترهای ما رنجور شدند من دلتنگ شدم، گفتم چکار کنیم؟

ص: ۱۷۷

لبخندی زد و دلداریم داد و بعد به پیش شتران از راه مانده و از کار افتاده آمد، دست های با عظمت و پنجه های بلندش را پیش برد و سر و گوش شترها را نوازش داد. زبان بسته ها تا حرارت دست این مرد را احساس کردند مثل این که جان تازه و جوانی تازه ای یافته باشند، از جا برجستند و به رقص و طرب آمدند.

میسره می گفت و خدیجه می شنید، در این حال دیگر صدای میسره به گوش خدیجه نمی رسید؛ زیرا فکرش مستقلاً با امین صحبت می کرد و از امین صحبت می شنید. او به خاطر خطوط مشترکی که در پاکی و فضیلت با امین داشت به دوست و محبوب راه یافته بود، دیگر چه حاجت به این که با میسره حرف بزند؟

بی اختیار به او می گوید: بس است، علاقه مرا به او دو چندان کردی، برو تو و همسرت را آزاد کردم و دویست درهم و دو اسب و لباس گران بهایی در اختیار می گذارم.

سپس آنچه را از میسره شنیده بود برای ورقه بن نوفل که دانای عرب بود نقل می کند، او هم در جواب می گوید: صاحب این کرامات پیامبر است!

خدیجه بزرگوار این انسان والا، که معارف اسلامی درباره اش گفته اند:

خدیجه از زنان بافضیلت بهشت است. (۱) شیخ متقدمین حضرت صدوق از رسول اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده که:

بهشت مشتاق چهار زن است: مریم، آسیه، خدیجه، فاطمه. (۲) و هم اوست اول زنی که بی چون و چرا در لحظه اول بعثت به تمام واقعیت های الهیه ایمان آورد.

روزی در خانه اش نشسته بود و عده ای در منزل در خدمتش بودند، از جمله یکی از دانشمندان یهود، اتفاقاً امین از آن جا گذشت، دانشمند یهودی از خدیجه خواست از امین بخواهد لحظاتی در آن مجلس شرکت کند، امین وارد مجلس شد، دانشمند یهودی از امین خواست بگذارد علایم نبوت را در صورت ظاهر او ببیند،

ص: ۱۷۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۱/۴۳، باب ۳، ذیل حدیث ۴۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۳/۴۳، باب ۳؛ کشف الغمه: ۴۶۶/۱.

امین پذیرفت. خدیجه به دانشمند یهودی گفت: هر گاه عموهایش از کنجکاوی تو خیر شوند عکس العمل سختی نشان خواهند داد؛ زیرا آنها از یهود بر وی می ترسند.

مرد یهودی گفت: صدمه زدن به امین محال است، چرا که دست تقدیر او را برای خاتمیت و ارشاد ناس می پروراند. خدیجه گفت: از کجا می گویی؟ گفت: من نشانه های پیغمبر آخر الزمان را در تورات دیده ام و از نشانه های او این است که پدر و مادرش می میرند و جدّ و عموی وی از او نگهداری می کنند و از قریش زنی را انتخاب می کند که سیده قریش است، سپس به خدیجه اشاره کرد و گفت: خوشا به حال کسی که افتخار همسری او را پیدا کند!

خدیجه شبی در عالم رؤیا دید: خورشید فروزان بالای شهر مکه چرخ خورد و سپس پایین آمده به خانه وی فرو شد. خواب خود را برای ورقه حکایت کرد، ورقه گفت: با مرد بزرگی ازدواج می کنی که شهرت او جهانگیر خواهد شد.

این واقعیت ها و از همه مهم تر صفا و پاکی و سلامت و فضیلت و عفت و تقوای خود خدیجه که وی را از تمام رسوم جاهلیت حفظ کرده بود، باعث شد که از طرف وی به امین پیشنهاد ازدواج شود. اما از آن طرف:

محمد صلی الله علیه و آله در ایام فراغت در بیابان های مکه و به خصوص در کوه حرا کنار غار مشغول سیر فکری در آفاق و انفس می شد. برای وجود مقدّسش معلوم بود که ماسوای حق - عزّ و علا - در معرض زوال است و فنا، حقیقتش معلومی است معدوم و صورتش موجودی است موهوم، دیروز نه بود داشت و نه نمود، امروز نمود است بی بود؛ و پیداست که فردا از وی چه خواهد گشود. زمام انقیاد به دست آمال و امانی نمی داد و پشت اعتماد بر این امور فانی نمی نهاد. دل از همه برکنده بود و به خدای عزیز نهاده، از همه گسسته بود و به او پیوسته، به او که همیشه بود و همیشه باشد و چهره بقایش را خار هیچ حادثه نخرشد.

توحید یگانه گردانیدن دل است، یعنی تخلص و تجرید او از تعلق به ما سوای حق - سبحانه -، هم از روی طلب و ارادت و هم از جهت علم و معرفت.

یعنی طلب و ارادت او از همهٔ مطلوبات و مرادات منقطع گردد و همهٔ معلومات و معقولات از نظر بصیرت او مرتفع شود.

محمد صلی الله علیه و آله تا کار به دست می آمد از کار رو بر نمی گردانید، چوپانی، باغبانی، کشیدن آب از چاه، نوشانیدن آب به شترها و گوسپندها، نگهبانی از نخلستان ها و ...

هر چه به وی پیشنهاد می دادند انجام می داد و اجرش را به عمومی خود می پرداخت تا رنج سختی زندگی را از چهرهٔ پاک عمو بزدايد.

عمو از این برادرزادهٔ عزیز که هم یادگار برادر جوانمرگش بود وهم یادبود محبت ها و مهربانی های پدر بزرگوارش عبدالمطلب را با خود می داشت، خیلی راضی بود، ولی یک نگرانی مبهم دم به دم قلبش را می فشرد، آهسته از خود می پرسید بالأخره چه باید کرد؟ اشکال در چیست؟ چه باید کرد؟ مسئلهٔ ازدواج این جوان را که اکنون پا به بیست و پنج سالگی گذاشته است چه باید کرد؟

خدیجه آن بانوی محترمه و شریفه و دانا به وسیلهٔ زنی به نام «نفیسه» خواستهٔ خود را به پیامبر اعلام کرد، پیامبر عزیز میل خدیجه را با عموهایش در میان گذاشت و پس از بحث و مباحثه با پانصد درهم مهریه بنا شد این پیوند ملکوتی صورت بگیرد.

خدیجهٔ کبری با راز و نیاز به درگاه حضرت حق، خود را به این شرافت عظمی مشرف نمود:

ای که خاک شوره راتو نان کنی وی که نان مرده را تو جان کنی

ای که خاک تیره را تو جان دهی عقل و حس و روزی و ایمان دهی

شکر از نی، میوه از چوب آوری از منی مرده بُت خوب آوری

گل ز گل، صفوت ز دل پیدا کنی پیه را بخشی ضیاء و روشنی.

ای خداوند لطیف بی نظیر این ز پا افتاده را خود دستگیر

رحمتی فرما ز رحمت‌های خاص ای که جز از رحمت نبود خلاص

تا سزای خدمت سلطان شوم لایق درگاه شاه جان شوم

(مولوی)

خواستگاری از حضرت خدیجه علیها السلام

چون مجلس ازدواج با شرکت بزرگان طرفین بر پا شد حضرت ابوطالب جهت خواستگاری، خطبه زیر را خواند:

«سپاس خداوندی را که ما را از ذریه ابراهیم و فرزند زادگان اسماعیل قرار داد ما را از ارکان معد و عناصر اصلی قبیله مضر و پاسداران خانه خود و خدمت گزاران حرم خویش شرافت داد و برای ما خانه ای اختیار فرمود که همگان به سوی آن می آیند و آن حرم امن است، سپاس بر او که حکومت بر این منطقه را به ما عنایت کرد.

همانا برادرزاده ام محمد صلی الله علیه و آله با هیچ مردی مقابله نمی شود، مگر این که سنگین تر و برتر است و اگر هم از نظر مال دنیا فقیر باشد مهم نیست که مال سایه زود گذر و چیزی است که دست به دست می شود.

محمد صلی الله علیه و آله را خوب شناخته اید و قرابت او را می دانید، خدیجه دختر خویلد را خواستگاری می کند و کابین او را آنچه مربوط به حال و آینده است از مال من داده؛ سوگند به خدا که از این پس خبر او بزرگ و گران قدر خواهد بود».

خدیجه بانویی عقیف و مهربان و صمیمی بود، زنی هوشیار و دانا بود، به محمد صلی الله علیه و آله گفته بود دوست دارم؛ و راست گفته بود.

این زن در این ازدواج، مقام اجتماعی خود را تا همسری با یک جوان که به محمد یتیم مشهور بود به پایین کشید، ولی خودش می دانست که مقام معنویش را

ص: ۱۸۱

در سایه محمد تا عرش برین بالا برده است.

زن های متشخص و متفرعن قریش، دیگر با وی معاشرت نمی کردند، دخترانی که شب و روز دور برش همچون منظومه شمسی می چرخیدند نظام خود را گسسته و پریشان و پراکنده شده بودند، اما از این لحاظ یک ذره هم دلتنگ و مکدر نبود.

این زن آن قدر، روشنفکر و کار آزموده بود که همچون وزیری مدبر و با تدبیر طرف مشورت امین قرار می گرفت. وی تنها زنی بود که توانست در زندگی محمد چنین مقامی را دریابد. وی نزدیک به چهل میلیون سکه طلا از ثروت خود را در راه محمد و عقیده و ایمان و فرهنگ او خرج کرد. او تا زنده بود تنها همسر پیغمبر بود و پس از مرگش این احترام و شرف به یک عشق آسمانی عوض شده بود.

پیغمبر خدیجه را پس مرگش، همانند زمان حیاتش عاشقانه دوست می داشت عاشقانه از وی یاد می کرد تا آن جا که چند بار عایشه را به سخنان نیش دار وادار کرد.

عایشه می گوید:

گوسپندی را سر بریده بودیم، رسول اکرم برای دوستان کهنسال خدیجه از این گوسپند چند سهم مقرر فرمود و چنان صمیمانه از خدیجه یاد کرد که حس حسادت من سخت به هیجان در آمد: یا رسول الله! فکر می کنم که تو در این دنیا جز خدیجه هیچ زنی را زن نمی شماری!

پیامبر در جوابم سکوت کرد و این سکوت تصدیق منش، آتش به جانم زد، گفتم:

یا رسول الله! بس نیست که این همه از یک پیره زن سپید مو یاد می کنی؟ خدا را سپاس گوی که پس از مرگش دختران جوان بهره ات ساخته. احساس کردم که رسول خدا خشمناک شد، آن ورید آبی گون که میان دو ابرویش قرار داشت پر شد و برجسته گردید و فرمود:

«خوب است بس کنی عایشه، در آن روزگار که خدیجه دوستم داشت کسی دوست و یارم نبود؛ در آن روزگار که او به نبوت من تصدیق کرد همه تکذیب کردند؛

در آن روزگار که سخت بینوا و تهیدست بودم ثروت گزافش به اختیارم افتاد و بالاتر از همه فاطمه از وی به یادگار مانده است.» (۱) خدیجه کبری تا زنده بود برای پیامبر یاری راستین و تکیه گاهی عظیم بود؛ پیامبر در هر مصیبت و رنجی که از کفار و مشرکان می دید، با ملاقات با خدیجه، دل روشن می داشت و رفع غم و غصه می نمود.

ارتحال حضرت خدیجه علیها السلام

همسر بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از تحمّل تنهایی و مصایب و آلام زیاد به خصوص اقامت اجباری سه ساله در شعب ابوطالب از پا در آمد و به بستر بیماری افتاد، تنها سر پرست و یار او محمد صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا تمام زنان قریش و مکه به خاطر ازدواجش با پیامبر و تهیدست شدنش وی را تنها گذاشته بودند.

آری، بانویی که روزگاری ملکه قریش و سیده حجاز بود، بانویی که بانوان مکه به معاشرت و دوستیش بر خود می بالیدند، تنها مانده بود.

بانویی که دستگاه بازرگانیش، ثروتمندترین و غنی ترین دستگاه های تجارتنی عرب بود به روز مرگ تک و تنها در اطاقی کوچک، خود بر فرش بوریایی افتاد و جز شوهر عالی مقامش محمد صلی الله علیه و آله و دختر کوچکش فاطمه زهرا علیها السلام هیچ کس را در کنار نداشت. دختران دیگرش زینب و رقیه در مکه حضور نداشتند.

آهسته آهسته نفس بیمار به شماره افتاده بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور فرمود که فاطمه زهرا را از اطاق مریض به اطاق دیگری ببرند و خود پنجه های لایغر خدیجه را که اندک اندک حرارت تب با حرارت حیات از زیر پوست های خشکیده اش می گریخت و جای خود را به برودت مرگ می سپرد در دست داشت.

برای آخرین لحظه، چشمان خدایین خدیجه از هم گشوده شد و نظری به

ص: ۱۸۳

دیدگان اشک آلود شوهرش انداخت:

یا رسول الله! از من راضی باش.

پیامبر فرمود: امیدوارم که خدای من هم از تو راضی باشد. خدیجه آهی کشید و گفت: فاطمه کو؟

- به خاطر فاطمه نگران مباش خدای تو نگهبان اوست.

- خدای من... خدا نگهبان خوبی است، خدا کافی است.

پیامبر روی صورت خدیجه خم شد و فرمود:

هم اکنون جبرئیل بر من وارد شده و سلام خدا را به تو می رساند. خدیجه لبخندی از منتهای رضایت و خشنودی به لب آورد و گفت:

إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى جَبْرَائِيلَ السَّلَامُ. (۱)

به درستی که خدا سلامت و بی عیب است و سلامت از او سرچشمه می گیرد و به سوی او باز می گردد و بر جبرئیل سلام و درود باد.

در آخرین نفس به وحدانیت الهی و رسالت محمد صلی الله علیه و آله شهادت داد و برای همیشه دیده از جهان فرو بست.

بازسازی کعبه

چون محمد صلی الله علیه و آله سی و پنج ساله شد در مراسم خراب کردن کعبه و بازسازی آن شرکت فرمود و قریش به هر چه که او در آن مورد حکم کند، راضی شدند.

درباره سبب خراب کردن و بازسازی آن، ابن عباس و محمد بن جبیر بن مطعم نقل کرده اند که:

کوهها مشرف بر مکه بوده و سیل از مناطق بالای مکه راه می افتاده و داخل کعبه

ص: ۱۸۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷/۱۶، باب ۵، حدیث ۱۱؛ [۱] تفسیر العیاشی: ۲/۲۷۹، حدیث ۱۲. [۲]

می شده و از بالای آنهم می گذشته است و قریش ترسیده اند که خانه خراب شود.

بلندی کعبه اندکی بیش از قامت بود، قریش خواستند آن را بلندتر و مسقف بسازند و در عین حال که به این کار مصمم بودند، از خراب کردن آن می ترسیدند ولی پس از سرقت گنجینه کعبه وادار به خراب کردن و بازسازی آن شدند.

چون همگان درباره خراب کردن و بازسازی کعبه هماهنگ شدند ابو وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم که دایی پدر رسول خدا بود سنگی از کعبه کند و سنگ از دستش افتاد و در جای خود قرار گرفت و او خطاب به قریش گفت: ای مردم! نباید چیزی غیر از اموال حلال خود در این راه مصرف کنید، نباید درآمدهای نامشروع خود فروشی و ربا و مظلمه مردم در این راه صرف شود. و گفته شده این مطلب را ولید بن مغیره مخزومی گفته است.

در عین حال این که تصمیم به بازسازی کعبه گرفته شد، مردم از ویران ساختن کعبه می ترسیدند و از شروع به آن کار خودداری می کردند. ولید گفت: من این کار را آغاز می کنم. تبر در دست گرفت و روی دیوار کعبه ایستاد و گفت: خدایا! می دانی که نیت ما خیر است و نیز گفت: خدایا! در این زمینه ما را از گمراهی حفظ فرما.

سپس بخشی از ناحیه دو رکن کعبه را خراب کرد.

مردم آن شب را منتظر ماندند تا ببینند سرانجام کار ولید چه می شود و گفتند: اگر او مُرد که چیزی از آن را خراب نمی کنیم و آنچه را هم خراب کرده به حال اول بر می گردانیم و اگر حادثه ای برای او پیش نیامد، دلیل بر رضایت خداوند است و بقیه را خراب خواهیم کرد. فردا صبح زود ولید بر سر کار خود آمد و شروع به خراب کردن کرد و مردم هم همراه او شدند تا به اساس و پایه های ابراهیمی رسیدند.

دستور به جمع آوری سنگ برای بنای کعبه دادند، پیامبر هم همراه مردم جهت ساختمان کعبه سنگ حمل می کرد. چون ساختمان کعبه به جای حجر الأسود رسید قریش با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، هر قبیله می خواست خودش بدون

دخالت دیگران آن را در محل معینش نصب کند. کار به ستیزه و مخالفت شدید کشید آن چنانکه آماده جنگ با یکدیگر شدند.

قریش چهار تا پنج شب صبر کردند و سپس در مسجد جمع شدند تا در این باره مشورت کنند و انصاف دهند.

ابو امیه بن مغیره که پیرمردترین قریش بود گفت: ای گروه قریش! در مورد این اختلاف و حلش آن را بر عهده نخستین کسی که وارد مسجد شود بگذارید. در این هنگام محمد صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد، چون او را دیدند، گفتند: این محمد امین است و به او راضی هستیم، چون امین پیش ایشان آمد و موضوع را با وی در میان گذاشتند ردای خود را به زمین فرش کرد و حجر را به دست مبارک خود بر آن نهاد و سپس فرمود: از هر یک از قبایل چهارگانه قریش مردی بیاید، آنگاه امین فرمود: هر یک گوشه ای از ردا را بگیرد و همگی آن را بلند کنند و چنان کردند و رسول خدا به دست خود سنگ را بر جایش نهاد و به این شکل محمد بزرگوار از شعله و آتش جنگ و خونریزی با درایت خدایی خود جلوگیری کرد!

بعث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اشاره

بدون شک تاریخ آفرینش، حادثه ای عظیم و بزرگتر و شریف تر و با منفعت تر از حادثه بعثت محمد صلی الله علیه و آله ندیده است.

در این حادثه زمینه رشد عقلی و روحی و قلبی و نفسی انسان فراهم گشت و اساس علوم و فنون و تمدن عظیم انسانی پایه گذاری شد. نوری خاموش نشدنی در قلب ظلمت درخشید و خورشیدی غروب نکردنی از افق ملکوت اعلا طلوع کرد.

زندگی و حیات چهل ساله ای که با عقل و درایت و آگاهی و بینش و صفا و صمیمیت و اندیشه و تفکر و عفت و پاکدامنی و امانت و صداقت و بر پایه قرآن و معارف با عبادت و اطاعت از حق بر مبنای آیین توحید و الهام نفسی و عمل بر

اساس خواسته های حق گذشت، همراه با ظهور نبوت و اعلام آنچه در قلب پاکش از تمام واقعیت های ظاهری و باطنی قرار داده شده بود گشت. چنانکه در سوره مبارکه بقره آمده:

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ ﴿١﴾

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده.

آن حضرت در روز بیست و هفتم رجب، با کمال یقین و اطمینان و آرامش و امانت خاطر، وحی را پذیرفت و مسئولیت بیدار کردن جهان خواب زده و در غفلت و جاهلیت فرو رفته را به عهده گرفت.

اشتباه برخی مورخان

این که ارباب تاریخ و سنن نوشته اند:

حضرت پس از نزول جبرئیل به خانه برگشت و با تردید در مسئله که آیا وحی بود یا چیز دیگر، خدیجه کبری را در جریان امر گذاشت و او گفت: مطمئن باش و استوار و ثابت قدم، سوگند به خدایی که جان خدیجه در دست اوست من امیدوارم که تو پیغمبر این امت باشی؛ سپس به نزد ورقه رفت و وی را از حادثه آگاه کرد.

ورقه بدو گفت: ای خدیجه! او حتماً پیامبر آخر الزمان است و این معنی را عداس یهودی تأیید کرد تا قلب پیامبر آرامش گرفت؛ خلاف عقل و وجدان و از آن مهم تر مخالف صد در صد با آیات قرآن مجید است و به نظر من می رسد که این مطالب دست پخت یهودیان آن دوران است که جنایتشان بر کسی پوشیده نیست و برای من بسیار جای تعجب است که چگونه علمای اهل سنت و بعضی از ساده لوحان شیعه این مطلب را که تهمتی بس بزرگ به قلب عالم امکان و ولایت مطلقه

ص: ۱۸۷

الهیّه است در نوشته های خود آورده و کتب خود را به ساخته های مغرضان یهودی آلوده کرده اند.

وقتی نویسنده ای از بصیرت و طهارت عقل و بیداری وجدان و قدرت فطرت به دور باشد هر چه به قلمش در آید می نویسد و حساب نمی کند که نتیجه این نوشتار چیست و فردای قیامت در برابر محصول قلمش چه مسئولیت سنگینی در دادگاه الهی دارد.

مگر عقیده همه بر این نیست که محمد از تمام ملائکه و انس و جنّ و از همه انبیا برتر است؟

در صریح قرآن است که مقام نبوت در کودکی به یحیی عنایت شد عیسی علیه السلام بلافاصله پس از ولادت، اصول و فروع دین خدا را بیان کرد و اعلام داشت، تا چه رسد به گوهر گران بهایی که نبوت بدو ختم شد و قرآن مجید از افق قلب الهی او طلوع کرد.

اگر این نویسندگان به خود زحمت مراجعه به عقل و قرآن و نهج البلاغه و معارف الهیه را می دادند این گونه دچار خبط و اشتباه به پاکترین قلب و والاترین انسان نمی شدند.

]

بعثت در کلام امام عسکری علیه السلام

[

وجود مقدّس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

«چون چهل سال از عمر حضرت گذشت حق تعالی دل او را بهترین دل ها و خاشع تر و مطیع تر و بزرگتر از همه دل ها یافت، پس دیده آن حضرت را نور دیگر داد و امر فرمود که درهای آسمان را گشودند و فوج فوج از ملائکه به زمین آمدند و آن حضرت آنان را نظر می فرمود و رحمت حق از ساق عرش تا سر مبارک او را گرفت، پس جبرئیل بر او نازل شد و بازوی آن حضرت را گرفت و حرکت داد و

ص: ۱۸۸

گفت: یا محمد! بخوان، گفت: چه بخوانم؟

این جانب، بر اساس آیات و روایات و عظمت آن قلب مبارک، عقیده دارم و خدا را بر این عقیده ام شاهد می گیرم که معنای چه بخوانم؟ این بود که آیات تکوین را بر تو بخوانم یا آیات انفس را و یا آیات کتاب تشریح قرآن مجید را، کدام یک را بخوانم؟

جبرئیل گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ « (۱)

بخوان به نام پروردگارت که [همه آفریده ها را] آفریده ؛ * [همان که] انسان را از علق به وجود آورد. * بخوان در حالی که پروردگارت کریم ترین [کریمان] است. * همان که به وسیله قلم آموخت، * [و] به انسان آنچه را نمی دانست تعلیم داد.

طنین وحی با مسئله قرائت اسرار خلقت، قرائت اسما و صفات حق، مسئله با عظمت قلم و تعلیم و تعلم شروع شد. آری، پنج مسئله ای که زیر بنای تمام علوم الهی و انسانی است و اساس رشد و تکامل عقلی.

چون ملائکه الله با اجازه از آن حضرت به مقام خود بازگشتند، وجود مقدسش از کوه حرا به طرف مکه حرکت کرد. بر هر درخت و سنگ و گیاه می گذشت کمال تواضع را به حضرت داشتند و به زبان وجودی خود به او می گفتند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای فرستاده خدا.

چون وارد خانه شد از شعاع جمالش خانه متور گشت، خدیجه عرضه داشت:

ص: ۱۸۹

این چه نور است که در سیمای ملکوتی تو مشاهده می‌کنم؟ فرمود: این نور نبوت است، بگو:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

خدایی غیر از خدای یکتا نیست و محمد فرستاده خداست.

پس خدیجه کبری شهادت گفت و به آن حضرت با کمال اخلاص ایمان آورد. «(۱) رسول خدا در آن وقت به خدیجه فرمود: سرمایی در خود حس می‌کنم جامه ای بر من بپوشان. چون گلیمی بر او پوشاند و او خوابید، دو باره فرشته وحی بر او نازل شد و از جانب حضرت محبوب به او گفت:

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكْبُرُ « (۲)

ای جامه بر خود پوشیده! * برخیز و بیم ده، * و پروردگارت را بزرگ دار. (۳)

بعثت، پاسخ به نیازهای معنوی و مادی

با بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تمام نیازهای معنوی و مادی، دنیایی و آخرتی انسان، پاسخ کامل داده شد و برای شفای آدمی از هر دردی به خصوص دردهای عقلی و روحی نسخه کاملی ارائه گشت و از آن حجت خداوند بر بندگان تمام شد و راه هر عذری به سوی هر کسی بسته گشت!

لُبُّ كَلَامٍ وَ غَايَةُ مَرَامٍ فِي هَذَا مَقَامٍ أَنْ هُوَ كَمَا نَحْنُ بِحَسَبِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ،

ص: ۱۹۰

۱- (۱) - حیات القلوب: ۳۷۰.

۲- (۲) - مدثر (۷۴) : ۱ - ۳. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۹۶/۱۸ - ۱۹۷، باب ۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۴۶/۱.

انسان طالب آسایش و آرامش است. این نکته ای است که همه ما به اقتضای آگاهی و احاطه ای که بر حاصل خواسته های خود داریم از آن باخبریم و مقاصدی را که تعقیب می کنیم برای نیل به همین هدف است، بگذریم از این که گاه در تعیین طریق وصول به هدف یا حتی در تطبیق مفهوم هدف با مصداق آن اشتباه می کنیم و به بیراهه می رویم و وقتی به خود می آییم که طومار عمر درهم نوردیده شده و فرصت از دست رفته، یا چنان غافلیم که اصلاً به خود هم نمی آییم.

به هر صورت ما آسایش می خواهیم توأم با آرامش. به تعبیر دیگر آسایشی را طالبیم که آرامش به بار آورد و آنهم آرامشی پایدار. پس در واقع خواهان اطمینان و آرامشیم و آسایش هم وسیله وصول به این هدف است در مرحله ای و حاصل آن است در مرحله ای دیگر: و اتحاد در میان است در غایت امر که چون آدمی به مال کار آدمیت رسد آسوده است و آرام و متمکن است در مکان آرامش و آسایش به یک کلام و در این مقام آسایش و آرامش یکی بیش نیستند که اگر دو باشند دو بازوی یک پیکرند و در توحید معاضد و مساعد یکدیگر.

این آرامش که مایه اش در وجود خود آدمی موجود است با استفاده از آن مایه و با پرورش استعداد و قوه موجود در وجود خود انسان است که فعلیت بهم می رساند و ظهور پیدا می کند و وجود انسان را یکسره در بر می گیرد و آنچه را که با آرامش مطلوب - منافی است دفع می کند و از بین می برد.

این خود ما هستیم که باید تبدیل بهم رسانیم به تعبیری و به تعبیر دیگر فعلیت دهیم و آنچه را که در قوه داریم، ولی چون در مرحله استعداد مانده و پرورش نیافته و بروز بهم نرسانیده ایم، چنان داریم که پنداری نداریم.

تنها این خود ما هستیم که باید هر یک به تنهایی از درون خویش آرامش حاصل کنیم با تعدیل قوای خود، با معتدل ساختن شهوت و غضب خود، با عفت و سخای نفس، با شجاعت روح، با صفای عقل و با عدالت روان و جان و روی هم

رفته با معتدل شدن در جمیع جوانب وجودی اعم از جسمانی و نفسانی و روحانی و با روشنائی عقلانی و صفای فکر و صلاح عمل و صدق سخن که نتیجه آن همه استقامت بر جاده صواب و صراط مستقیم است که بر حد وسط افتاده و از انحراف به چپ و راست و افراط و تفریط مصون مانده است. استقامت بر این طریقه، پایداری بر طریقه نجات و سیل آرامش واقعی و خلاص حقیقی است.

وصول به این مقصود مقدّس که حصول انسانیّت انسان به آن وابسته است نیاز به سلوک ممتد و تمرین مداوم و تربیت پذیری دائم دارد و این مهم حاصل نمی آید مگر آن که آدمی پرورش یابد در دامان التفات و عنایت کاملی راه سپرده و راه به منزل مقصود برده و بهره گیرد، از همراهی و همرازی و آگاهی و خیر خواهی جانی روشن شده و نفسی معتدل گشته؛ و معلوم است که هر چه کمال روشنائی و اعتدال و بینایی مربّی همراه و آموزگار آگاه انسان بیشتر و وسیع تر و محیطتر باشد، راه مسیر انسان صاف تر و طریق سلوک آدمی بی خطرتر و مستقیم تر و نزدیکتر و رو به راه تر است.

چون به خواست خدا، محمّد و آل او علیهم السلام که به موهبت عظیم عصمت و فضیلت ممتاز بوده و می باشند و به سبب همین موهبت و فضیلت بزرگ و استثنایی به موجب مشیت الهی بهتر از سایر خلق از عهده این مهم بر آمده و می آیند، به حکم بدهات عقل، صلاح کار انسان و مقتضای صیانت مصلحت شخصی آدمی و لازمه حسن استفاده انسان از فرصت عمر این است که از پی ایشان برود و خود را به ایشان بسپارد، واقعاً و حقیقه هم دل خود را و هم سر خود را، یعنی هم دلبسته شود و دل داده و هم سر نهاده شود و سر سپرده، تا به سر وجود خویش پی برد و به تحقّق اعتدال نفسانی و نورانیّت عقلانی کامیاب گردد.

اگر خواهان جانانی در این ره کن فدا جان را که جز جان نیست ای دل رونمایی روی جانان را

حریم کعبه مقصود را شد سالکی محرم که کرد از جان تحمّل زحمت خار مغلان را
مشو غافل ز یاد دوست تا اندر بر دشمن کنی همچون خلیل الله گلستان نار نیران را
مقام بوذر و سلمان کسی در حشر در یابد که در یابد رضای بوذر و تسلیم سلمان را
مسلمان مظهر تسلیم و مرآت رضا باشد مسلمان کی توان خواندن حریص نا مسلمان را
به هر درد تو درد دین بود خود بهترین درمان اگر زین درد بگریزی نبینی روی درمان را
چو نیکی از کسی دیدی ز یاد خود مبر هرگز چو نیکی با کسی کردی به یاد خود میار آن را
اگر جاه سلیمانی تمنا می کنی حالت بشوی از مدح دیوان زمان اوراق دیوان را
(حالت)

تبعیت از قول، فعل و تقریر پیشوا

برای فراهم آمدن شرایط پیروی، بلکه به عنوان شرط نخستین حصول تبعیت و قدم اول احراز اطاعت و مقدمه واجب هدایت، ناگزیر باید مرشد و پیشوا را بشناسد، به ویژه وقتی وضع از این قرار باشد که قول و فعل و تقریر پیشوا حجت قاطع باشد و دستگیر مؤثر و به این سبب جز تبعیت از وی چاره ای نباشد، ناچار باید سالک راه نسبت به مرشد دل آگاه، شناسایی حاصل کند.

شناسایی به منظور پیروی و آگاهی به قصد همراهی نه از باب تفنّن و افزایش

اطلاعات و محفوظات و تهیّه سرمایه جدال و تدارکات دستمایه خود نمایی.

به سخن دیگر، آن که خواهان پیروی از پیشوای کامل است باید نسبت به وی شناسا گردد، آنهم بدین نحوه از شناسایی که معرفت وی بر جانش نشیند و حاصل وجودش جز محصول آن معرفت والا نباشد، راه را بشناسد و در آن گام نهد، نه به قدم پای، بلکه بدین گونه که از سر پای سازد و آنگاه در آن راه گام گذارد، یعنی با تمام وجود و به تمام همّت و با کلیّه عقل و جمیع بصیرت خویش، سالک این طریق گردد و به جانب این مقصود روانه شود.

اگر می خواهیم آدم شویم چاره ای نداریم جز آن که دم غنیمت شماریم، غفلت روا نداریم، از پی این عزیزان صاحب دم و پیشوایان اعظم روانه شویم، مردانه تبر برداریم و در هوس را از جای برکنیم و جان را خلاص کنیم، ورنه راهی دیگر در پیش نمی ماند جز نامرادی و نومیدی و بی نصیبی و بی حاصلی.

راه همین است و جز این نیست که بی تأمل و با شتاب از طریق تبدیل صفات و محو سوء عادات روبه راه شویم، از فردا فردا گفتن بپردازیم به امروز بسنده کنیم، بار خود را ببندیم و کار خویش را به صورتی که شایسته است بسازیم و بیش از این کار امروز را به فردا نیندازیم، از نور نبیّ عظیم و امام کریم خویش بهره ور شویم، روشن شویم و روانه شویم و به مقصد برسیم تا بی هیچ تعلّلی این بی حاصلی پایان پذیرد و این آلودگی که مایه رنج خویش و بیگانه است تمامی گیرد.

در تطبیق خویشتن با اطوار و اعمال آن راهنمایان طریقت توحید بی هیچ سخن و بدون تردید به قدر قوّه خود بکوشیم، باشد که از صفات شهوت زده و از حرکات نقصان آلود خود فانی شویم تا در حدّ استعدادی که به برکت موهبت حق داریم به صفات و ملکات آن بزرگواران باقی گردیم، از خود خالی شویم و از آلائش های خود، تا از فضایل آن عزیزان به قدر ظرف وجودی خویش پُر شویم و در نتیجه، آسایش و آرامشی را که مطلوب جان طالب ماست به دست آوریم.

از خود خالی شویم و از مولا پُر، از خود فارغ شویم و به مولا مشغول، از خودی رها شویم و به کمال وابسته، به کاملان پیوسته و به اعتدال ناشی از کامل تر بسته، با همه وجود خویش و در جمیع اطوار نفسانی و عقلانی و روحانی خویش.

و چون آن خوبان عالم در صفات جمال و کمال خدای خوبی و آفریدگار محبوبی از خویش رفته اند و به حق پیوسته اند و باقی بالله گشته اند، لذا فانی در ایشان فانی در خدا و باقی به ایشان باقی بالله است و به قدر ظرفیت ملحق به دریای اعظم هستی و برآمده از فرودستی.

وقت است که عزم جزم کنیم و طی طریق طلب کمال را و جهت همت استوار قرار دهیم، به تمایل ضعیف یا توجه نارسا اکتفا نکنیم، بلکه با عزیمت قوی و توجه مدام، نیل به هدف مقدس خویش را منظور نظر سازیم و به لوازم چنین عزم محکم و هدف گیری دقیقی عمل کنیم که نیت خالص و همت عازم به توفیق حق تعالی، بسی کارساز کارهای آدمی است.

اول، عزم جزم و همت استوار لازم است و از پی آن بهره وری از چنین عزیمت مستحکمی که حرکت در راه کمال جویی و فضیلت طلبی است. باید جز این نکنیم که از فرصت عمر استفاده کنیم و به کار خودمان برسیم که کار انسان شدن و مسلمان شدن است، کاری که ما را به هر دو مقصود که هر دو یکی بیش نیستند می رساند، از آن که مسلمان واقعی انسان حقیقی است و انسانیت جز به ایمان خالص و عمل صالح که لازمه اسلام صحیح و منتج می باشند، حاصل نمی شود.

از این روی راهکار آن است که: ملتفت حال و روزگار خود باشیم و آلت شیطان و ملعبه نفس بی امان نشویم تا مسلمان شویم و انسان و انسان مسلمان؛ و به این نکته عزیز متوجه باشیم که باید کار خود کنیم نه کار بیگانه یعنی کار انسانیت خود را مورد توجه قرار دهیم نه غیر آن را.

آکل و مأکول آمد جان عام همچو آن بزه چرنده از حُطام

می چرد آن بزه و قصاب شاد که برای ما چرد برگ مراد

کار دوزخ می کنی در خوردنی بهر او خود را تو فربه می کنی

کار خود کن روزی حکمت بچر تا شود فربه دل با کز و فر

خوردن تن مانع این خوردن است جان چو بازرگان و تن چون رهن است

شمع تاجر آنگه است افروخته که بود رهن چو هیزم سوخته

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش خویشان را گم مکن یاوه مکوش

(مولوی)

دنیای عصر بعثت از نظر عقاید و اخلاق و عمل، دنیای عجیبی بود. از آیات قرآن مجید و روایات و تاریخ آن عصر استفاده می شود که جهان به طور عموم از عقاید حقه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه خالی بود.

بت پرستی در اشکال گوناگون، حکومت خرافات، عقاید دور از منطق، رذایل اخلاقی، خلافتکاری ها، تسلط زور گویان و قلدران و حاکمان مستبد بر مردم، فحشا و منکرات و فسق و فجور در میدان حیات بیداد می کرد.

جهان از امتیث و آسایش و آرامش خالی بود، از معنی و معنویت و درستی و راستی و آدمیت و انسانیت و صفا و وفا خبری نبود.

شکم بود و شهوت، غضب بود و عصبیت، دنائت بود و رذیلت، آلودگی بود و خباثت، زناکاری بود و دوئیت، زنده به گور کردن دختران بود و حماقت... در چنین روزگاری وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله را برگزید تا در سایه تعلیمات قرآن، جهان را نجات دهد و درهای شقاوت و بدبختی را به روی انسان بسته و روزنه های سعادت و کرامت را به روی او بگشاید.

ص: ۱۹۶

بخش عمده ای از آیات قرآن مجید اختصاص به شناساندن پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و اهداف او دارد. ذکر همه آن آیات همراه با تشریح و تفسیرش میسر نیست، به ذکر آیاتی چند از آن بخش عظیم، جهت باز شناساندن شخصیت الهی آن موجود والا و اهداف مقدّسش اکتفا می کنم:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿١﴾

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

دین حق، مجموعه ای است از عقاید صحیح و اصولی و منطقی: عقیده به خداوند جهان آفرین و نبوت انبیا و امامت امامان و ملائکه و قرآن و قیامت و حساب و کتاب و صراط و میزان و از حسنات اخلاقی و آراستگی و پیراستگی و دستورالعمل هایی که به خیر دنیا و آخرت مردم و علت سعادت و خوشبختی جاودانگی انسان است.

پیامبر بزرگ از جانب حضرت محبوب مبعوث به رسالت شد تا با این مجموعه و این سه اصل مهم اعتقادی و اخلاقی و عملی، مردم را به طریق صواب و برای یافتن ثواب و نجات از شقاوت و هلاکت هدایت نماید.

هدایت حق به صورت امر تکوینی به تمام زوایای آفرینش گسترده و به صورت امر تشریحی در حیات انسان تجلی دارد. موجود اگر از مدار هدایت خارج شود فاسد و مفسد می شود و وجودش از پخش آثار مثبت و برکات الهیه محروم

ص: ۱۹۷

می گردد. به همین خاطر خداوند مهربان از باب لطف و محبت و عشق و علاقه به بندگان، پیامبرش را همراه دین حق فرستاد تا عبادش در گردونه هدایت قرار بگیرند و منبع آثار و برکات و فیوضات ربّانیه گردند.

فرق بین تربیت یافتگان از دین حق و آنان که از پذیرش این واقعیت سرباز زدند در تمام زوایای حیات آن قدر معلوم و روشن است که نیاز به بحث و تذکر و استدلال و برهان ندارد.

آنان که آراسته به دین حَقّند دارای قلبی پاک و پر از مهر و محبت و نفسی مهذب و اعضا و جوارحی سالم و خلاصه دارای حسنات اخلاقی و اعمال صالحه و به قول قرآن مجید منبع برکت و کرامت و تقوا و برّ و عمل صالحند.

آنان که دور از هدایت حَقّند دارای قلبی چون قلب گرگان و روحی چون ارواح شیریه و نفسی چون نفوس خبیثه و اعضا و جوارحی چون اعضا و جوارح درندگانند. حرکاتشان منفی، وجودشان مضر، موجودیتشان مزاحم و خلاصه خاری در چشم مردم و استخوانی در گلوی انسان و انسانیتند و کاری جز پایمال کردن حقوق انسان ها و ضربه زدن به عباد حق ندارند.

آن که از مدار هدایت خارج است چه مانعی از ظلم و جور، فریبکاری و ستم، خدعه و حيله، مکر و تزویر، دروغ و غیبت، تهمت و زنا، ربا و دزدی، شراب و فسق، بخل و حسد، حرص و تکبر، لواط و تجاوز، تکاثر و تجاسر و .. در خود می بیند؟ او به تمام این رذایل و خصایل آلوده است و از درستی و سلامت، صفا و وفا، خضوع و خشوع، تواضع و جود، تعاون و برّ، تقوا و پاکی، اصالت و شرافت، وجدان و حقیقت، علم و آگاهی، بینایی و بصیرت، ایمان و خلوص، فتوّت و جوانمردی، وجد و نشاط ذاتی، حق بینی و حق خواهی، مبارزه با ظلم و ستم، ایثار و شهادت که همه و همه محصول هدایت و دین حق است محروم و ممنوع است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ

ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. * و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم.

پیامبر حجت خدا بر خلق

اشاره

پیامبر عظیم الشان اسلام برای تمام مردم تا روز قیامت در راه و روش زندگی، سر مشقی نیکو است.

همانطور که خداوند متعال می فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (۲)

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می کند.

رسول با کرامت اسلام می فرمودند:

مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي كَانَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ. (۳)

کسی که زنده کند سنت مرا هر آینه مرا دوست دارد و هر کس مرا دوست بدارد با من در بهشت خواهد بود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

من دوست ندارم مسلمانی از دنیا برود مگر این که تمام آداب و سنن و روش

ص: ۱۹۹

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۴۵ - ۴۶. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۲۱. [۲]

۳- (۳) - ضعفاء العقیلى: ۳/۲؛ میزان الاعتدال: ۶۲۷/۱.

رسول خدا را ولو یک بار انجام دهد. (۱) در حدیث آمده:

خَيْرُ الشُّنَنِ سُنَّةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (۲)

بهترین روش ها روش محمد صلی الله علیه و آله است.

چرا؟ چون پیامبر بزرگ، مستقیم و غیر مستقیم تربیت شده حق بود و حق در مقام تربیت، اسما و صفاتش را در وجود مقدس آن حضرت در تمام شئون زندگی و حیات تجلی داد، تا جایی که آن جناب آینه تمام نمای حق شناخته شد، چنانکه خود فرمود:

أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي. (۳)

پروردگام مرا ادب نمود و نیکو ادب نمود.

اخلاق پیامبر در قرآن

قرآن مجید در موارد زیادی از اخلاق و کردار و رفتار و معاشرت آن یکتا گوهر گنجینه خلقت یاد می کند:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ « (۴)

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند.

ص: ۲۰۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۷/۷۳، باب ۱، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۲۱، باب ۲، حدیث ۲۶۳۸۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۵/۷۴، باب ۶، حدیث ۴۳؛ تفسیر القمی: ۲۹۰/۱، خطبه النبی صلی الله علیه و آله. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۶۸، باب ۹۲، ذیل حدیث ۱۷؛ [۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۳۳/۱۱. [۳]

۴- (۴) - آل عمران (۳): ۱۵۹. [۴]

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿١﴾

و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ﴿٢﴾

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد.

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿٣﴾

عفو و گذشت را پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان روی بگردان.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند. شما را اندرز می دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست.]

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ﴿٥﴾

و شکیبایی کن و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست.

وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿٦﴾

و بر آنچه [از مشکلات و سختی ها] به تو می رسد شکیبایی کن، که اینها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

ص: ۲۰۱

۱- (۱) - قلم (۶۸) : ۴. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۳۱. [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۱۹۹. [۳]

۴- (۴) - نحل (۱۶) : ۹۰. [۴]

۵- (۵) - نحل (۱۶) : ۱۲۷. [۵]

۶- (۶) - لقمان (۳۱) : ۱۷. [۶]

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ « (۱)

پس [تا نزول حکم جهاد] از آنان درگذر و [از مجازاتشان] روی گردان ؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست دارد.

ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ « (۲)

[بدی را] با بهترین شیوه دفع کن ؛ [با این برخورد متین و نیک] ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است [چنان شود] که گویی دوستی نزدیک و صمیمی است.

اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات

شیخ مفید از امام باقر علیه السلام روایت می کند که رسول حق صلی الله علیه و آله هنگام وفات فرمود:

لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي. (۳)

پس از من پیامبری نیست و سنتی بعد از سنت و روش من نمی باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَكْرِمُوا أَوْلَادِي وَحَسِّنُوا آدَابِي. (۴)

فرزندانم را اکرام کنید و راه و روشم را نیکو انجام دهید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

فَاقْتَدُوا بِهَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ وَاسْتَنْتُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا

ص: ۲۰۲

۱- (۱) - مائده (۵) : ۱۳. [۱]

۲- (۲) - فصلت (۴۱) : ۳۴. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۷۵/۲۲، باب ۱، حدیث ۲۴؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۷۲/۱۸، باب ۶، حدیث ۲۲۴۱۶. [۴]

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۳۷۶/۱۲، باب ۱۷، ذیل حدیث ۱۴۳۳۹؛ [۵] جامع الأخبار: ۱۴۰. [۶]

از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله متابعت کنید؛ زیرا بهترین سیره هاست و از راه و روشش پیروی نمایید که شریف ترین راه و روش در تمام آفرینش است.

امام علی علیه السلام در «نهج البلاغه» فرمود:

به پیامبر پاک و پاکیزه خود تأسی کرده از وی پیروی نما؛ زیرا که آن انسان ملکوتی و آن موجود ربّانی سزاوار اقتدا و پیروی است برای کسی که بخواهد پیروی کند، محبوب ترین مردم پیش خدا کسی است که از روش پیامبر خود تبعیت کند و قدم به جای قدم آن جناب گذارد. (۲) رسول خدا به درگاه حضرت حق زیاد تضرّع و زاری می نمود و همیشه از جناب احدیت می خواست که خَلْق و خُلُقش را نیکو گرداند و از زشتی ها حفظش کند:

اللَّهُمَّ حَسِّنْ خَلْقِي وَخُلُقِي، اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ. (۳)

خداوندا! خَلْق و خُلُق مرا نیکو گردان، خداوندا! مرا از زشتی های اخلاق دور کن.

وجود مقدّس حق دعای آن جناب را مستجاب کرد و ظاهر و باطن وی را به آیات قرآن مجید بیاراست.

سعید بن هشام می گوید: از همسر رسول خدا از اخلاق آن حضرت پرسیدم،

ص: ۲۰۳

۱- (۱) - تحف العقول: ۱۴۹؛ خطبه المعروف بالدیباج؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۹۲/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۲. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۹. [۳]

۳- (۳) - المحجّه البيضاء: ۱۱۹/۴؛ فیض القدير: ۱۱۰/۲.

گفت: آیا قرآن نمی خوانی؟ گفتم: چرا، گفت: «اخلاقش قرآن بود». آنچه را قرآن به او گفت از همه زودتر و سریعتر و بهتر و با اخلاص تر به عمل گذاشت. (۱) قرآن از مشرق وجود او طلوع کرد و بر تمام جهانیان تابید. این مردم هستند که عمل او به قرآن را باید سرمشق خود قرار دهند تا به سعادت دنیا و آخرت برسند و از هلاکت و شقاوت برهند، که در این زمینه حجت پروردگار بر همه عالمیان و آدمیان تمام است و کسی را در پیشگاه او عذری نیست.

عفو و گذشت پیامبر از دختر حاتم

امیرالمؤمنین علیه السلام در باره کرامت و حسن خلق و آقایی و عفو و گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

زمانی که اسیران طائفه طی را به مدینه آوردند، در بین آنان دختری بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: یا محمد! چه شود که مرا آزاد نمایید تا من از شماتت و سرزنش قبایل عرب در امان بمانم؛ زیرا من دختر رئیس قبیله هستم و پدرم اشخاص بی پناه را پناه می داد، اسیر را آزاد می کرد، به واردین غذا می داد، افشای سلام می کرد و هیچ وقت حاجتمندی را بدون روا شدن حاجتش رد نمی کرد، من دختر حاتم طایی هستم.

پیامبر فرمود: ای دختر! آنچه بیان کردی اوصاف مردم مؤمن است، اگر پدرت اهل اسلام بود برای وی از خداوند طلب رحمت می کردم. سپس فرمود: دختر را آزاد کنید؛ زیرا پدرش اخلاق نیک را دوست می داشت و خدا اخلاق نیک را دوست دارد.

ابو برده بن دینار در آزادی دختر حاتم از جای برخاست و عرضه داشت: ای رسول خدا! پروردگار اخلاق نیک را دوست دارد؟ حضرت فرمود: سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، وارد بهشت نمی شود مگر صاحب اخلاق پسندیده. (۲)

ص: ۲۰۴

۱- (۱) مستدرک الوسائل: ۱۱/۱۹۳ - ۱۹۴، باب ۶، حدیث ۱۲۷۲۱؛ المحججه البیضاء ۱۲۱/۴.

۲- (۲) مستدرک الوسائل: ۱۱/۱۹۳ - ۱۹۴، باب ۶، حدیث ۱۲۷۲۱؛ المحججه البیضاء ۱۲۱/۴.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند اسلام را به اخلاق نیک و کردار پسندیده پیچید، از جمله:

معاشرت نیکو، احسان و بخشش به مردم، ملایمت و خوشرفتاری، راه و رسم نیک را بین مردم پخش کردن، طعام خوراندن به خلق خدا، افشای سلام، عیادت مریض - خواه مسلمانی نیکوکار، خواه معصیت کار باشد - تشییع جنازهٔ مسلمان، خوشرفتاری با همسایه - خواه مسلمان باشد، خواه غیر مسلمان - احترام به سالمندان، پذیرفتن دعوت مردم و دعوت از دیگران، عفو و اصلاح بین مردم، بزرگواری و بخشش، از خود گذشتگی، ابتدا به سلام، فرو خوردن خشم و غضب و سپس عفو از بد کار.

و نیز اسلام صفات زیر را ممنوع دانسته و آنها را جزء سیئات به حساب آورده:

کار بیهوده و باطل، ساز و آواز و غنا از هر نوعش، خیانت و ظاهر سازی و انتقام بی جا، دروغ، غیبت، بخل، حرص، ستم، تجاوز، مکر و خدعه، سخن چینی، فتنهٔ بهم زدن بین مردم، قطع رحم، بدخلقی، فخر و تکبر، خود پسندی، ستایش بی جا، فحش، کینه، حسد، فال بدزدن، راهزنی و سرکشی...» (۱)

رفتار و منش پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام راویان

« انس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وانگذاشت هیچ نصیحت نیکویی را مگر آن که ما را به آن دعوت کرد و به انجام آن امر فرمود و وانگذاشت هیچ عیب و عمل پستی را مگر آن که ما را از آن بر حذر داشت و نهی فرمود و از تمام اینها این آیه کفایت می کند:

ص: ۲۰۵

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند. شما را اندرز می دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست.]

بازهم به این نکته توجه کنید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آنچه از خوبی ها امر می فرمودند خود آراسته به آن بودند و از آنچه نهی می کردند وجود مقدّسشان از آن پاک و پاکیزه بود.

معاذ می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

تو را سفارش می کنم به: پرهیزکاری و تقوا در تمام شئون حیات، صدق و راستی، وفای به عهد، ادای امانت، ترک خیانت، حفظ همسایه، رحمت آوردن بر یتیم، نرمی در سخن، افشای سلام، عمل نیک، کوتاه کردن آرزو، ملازمت ایمان، فهمیدن قرآن، دوست داشتن آخرت، ترس از حساب، تواضع و فروتنی، پرهیز از فحش، پرهیز از تکذیب راستگو و تصدیق دروغگو؛ و بترس از اطاعت گنهکار و نافرمانی رهبر عادل و فساد در زمین. و تو را سفارش به تقوا می کنم در نزد هر سنگی و درختی و دیواری و کلوخی و این که برای هر گناهی که پنهان انجام داده ای در پنهان توبه کنی و برای گناه آشکار در آشکار توبه نمایی.

بدینگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به ادب و آداب و تقوا و عمل صالح و اخلاق حسنه دعوت می کرد.

وجود مقدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله بردبارترین و شجاع ترین و عادل ترین و عقیف ترین انسان ها در همه دوره هاست، هرگز دست مبارکش، زنی را که در ملکیت یا زوجیت او نبود مس نکرد.

ص: ۲۰۶

از تمام مردم بخشنده تر بود و هیچ گاه درهمی نزد او به شب نماند، اگر درهم و دینار زیاد می آمد و مستحقّی را نمی یافت که به او عنایت کند و شب می رسید به خانه نمی رفت تا آن را به نیازمند بدهد.

از آنچه خداوند به او عنایت می کرد به اندازه نیازش آنهم به حدّ قناعت بر می داشت و باقی را در راه خدا انفاق می کرد.

نعلین مبارکش را خودش می دوخت، لباسش را با دست مبارک خود وصله می زد و در کارهای منزل به اهل خانه کمک می داد.

نمونه او در حیا وجود نداشت، به صورت کسی خیره نمی شد، دعوت آزاد و مملوک را می پذیرفت، در برابر هر چیزی گرچه یک جرعه شیر بود پاداش می داد.

از صدقه استفاده نمی کرد و دعوت کنیزان و مستمندان را اجابت می فرمود، برای خود غضب نمی کرد ولی برای حق خشمگین می شد. حق را گرچه به ضرر خودش بود اجرا می کرد، از غیر مسلمان گرچه به آن نیاز داشت کمک نمی گرفت.

یکی از دوستانش به دست یهودیان کشته شد، او در برابر این عمل جز به عدالت رفتار نکرد.

گاهی از گرسنگی سنگ به شکم می بست و به هر زمان هر آنچه از خوردنی حاضر بود تناول می فرمود.

از سؤال دوری می جست و از غذای حلال پرهیز نداشت.

خرما، نان، گوشت، حلوا، عسل، رطب، خربزه و از این قبیل در صورت داشتن، میل می کرد. سه روز پی در پی از نان گندم سیر نخورد تا خدا را ملاقات کرد، نه از ناداری و بخل، بلکه به خاطر آن که دیگران را بر خود ترجیح داده بود.

چون او را به ولیمه دعوت می کردند می پذیرفت، از بیماران عیادت می فرمود، به تشییع جنازه حاضر می شد و در میان دشمنانش بدون محافظ حرکت می کرد.

از همه ساکت تر بود، خوشرویی و بلاغت او در کلام نظیر نداشت، امور دنیوی

او را به وحشت نمی انداخت، آنچه از مباح به دستش می رسید می پوشید، بنده و غیر بنده را در ردیف خود می نشاند.

از مرکب هر چه حاضر بود سوار می شد، برایش الاغ و قاطر و اسب و شتر فرق نداشت.

بوی خوش را دوست داشت و از بوی بد پرهیز می کرد، با فقرا همنشین بود، با مستمندان غذا می خورد و به دانشمندان احترام می کرد. مردم با شرافت را با احسان به ایشان مقرب خود می فرمود و به خویشان خویش بدون ترجیح دادن کسی بر کسی کمک می کرد.

عذر هر معذرت خواهی را می پذیرفت، در شوخی و خوشمزگی جز حق نمی گفت، در خنده قهقهه نداشت، بازی های مباح را منع نمی کرد، با او به صدای بلند و به سبکی خشن صحبت می کردند ولی آن حضرت حوصله می فرمود، شتر و گوسپندی داشت که خود و خانواده اش از آن تغذیه می کردند. در خوراک و پوشاک بر بندگان و کنیزانش برتری نمی جست.

وقت خود را برای غیر خدا به هیچ عنوان مصرف نمی کرد، به باغ های صحابه می رفت، مستمندی را به خاطر فقر و ناداریش تحقیر نمی کرد، شکوه پادشاهی در او اثر نداشت، شاه و گدا را به یک عبارت و به یک زبان، به توحید و معرفت دعوت می فرمود.

نمی خواند و نمی نوشت، در صحراهای خشک در کار گوسپند چرانی بزرگ شده بود، از پدر و مادر یتیم بود، ولی حضرت حق جمیع محاسن اخلاق و راههای پسندیده و اخبار اولین و آخرین و آنچه به صلاح دنیا و آخرت بود به آن جناب تعلیم داده بود.

در تمام مدت عمرش ناسزا نگفت، از لعنت کردن به مسلمان عاصی گر چه برده یا خدمتکار بود پرهیز داشت. در جنگ احد از او خواستند به دشمن نفرین کند

بعثت من رحمتی است که حضرت حق به بندگانش مرحمت فرموده، من مبعوث به رحمتم نه برانگیخته به لعنت.

انس می گوید: خدمتکار او بودم، برای یک بار از وی سرزنش نشنیدم و اگر اهل خانه مرا سرزنش می کردند، می فرمود: او را واگذارید. هیچ وقت از محلّ خواب ایراد نگرفت، اگر رختخواب افتاده بود می خوابید ورنه سر مبارک به زمین می گذاشت و استراحت می فرمود.

خداوند مهربان در تورات، او را چنین وصف می کند: محمد صلی الله علیه و آله بنده برگزیده من نه تندخو، نه سنگ دل و نه اهل داد و فریاد است، بدی را به بدی پاداش نمی دهد بلکه عفو می کند، محلّ ولادتش مکه و هجرتش مدینه است، دانش و بینش از سراپایش می ریزد. و به همین صورت در انجیل عیسی بن مریم علیهما السلام مدح شده است.

در سلام به همه کس سبقت می گرفت، سخن و درد دل حاجتمند را با حوصله و صبر گوش می داد و چون با کسی مصافحه می کرد دست خود را نمی کشید تا طرف دستش را رها کند.

نشست و برخاست نداشت جز به ذکر خدا، اگر کسی در موقعی که در نماز بود به او وارد می شد نمازش را مختصر می کرد و متوجه او می شد که آیا حاجتی دارد یا نه؟ چون حاجتش را بر می آورد، دو باره به نماز بر می گشت.

جای معینی برای نشستن نداشت، هر کجا جا بود می نشست و جای را بر کسی تنگ نمی کرد، اکثر رو به قبله می نشست، هر کس بر او وارد می شد از او احترام می گرفت و حتی عبایش را روی زمین پهن می کرد و مهمان را با این که با وی نسبت خویشی نداشت بر آن می نشانند.

کسی که با وجود مقدّسش همدم و هم مجلس می شد طوری با او رفتار می کرد که خیال می نمود عزیزترین مردم نزد اوست، در عین حال مجلسش مجلس حیا و تواضع و امانت بود.

همه را از جهت احترام به کنیه صدا می زد و اگر کسی کنیه نداشت برایش کنیه قرار می داد، حتّی برای زنانی که اولاد نداشتند، تا کمال احترام را در حقّ آنان رعایت نماید!

دیرتر از همه خشمگین می شد و زودتر از همه عفو می کرد و آشتی می نمود.

از همه مهربان تر بود و بیش از همه به درد مردم می خورد، سودمندترین افراد برای مردم بود، چون از جایش بر می خاست می گفت:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ. (۱)

منزهی تو ای خدا و به کمک تو ستایش می کنم تو را. شهادت می دهم که خدایی غیر از تو نیست، استغفار می کنم از تو و به سوی تو باز می گردم.

از همه فصیح تر و شیرین زبان تر بود، کم سخن می گفت ولی بسیار مفید حرف می زد، می فرمود: من از همه فصیح ترم و اهل بهشت به زبان من سخن می گویند، سخنش مانند دانه های جواهر که در رشته کشیده باشند منظم بود.

کلامش مختصر بود ولی به بهترین وجه مقصود خود را می رساند، منطقتش از هر حیث جامع بود نه فزونی داشت و نه کاستی، صحبت هایش بهم مربوط بود، در بین دو جمله توقّف مختصری داشت تا مستمع خوب بشنود و خوب بفهمد و خوب به خاطر بسپارد، آهنگ صدایش دلکش و شیرین بود.

ای ز لعل لب تو چاشنی قند و شکر وی ز نور رخ تو روشنی شمس و قمر

ص: ۲۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۳/۲، باب ۱۲، حدیث ۱۳؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۴۲۹/۱۵، باب ۲۷، حدیث ۱۸۷۳۳. [۲]

خسرو ملک جمالی تو و اندر سخنم ذکر شیرینی تو هست چو در آب شکر

سر خود نیست دلی را که تو باشی مطلوب غم جان نیست کسی را که تو باشی دلبر

دختر نعلش گواهی نتواند دادن که چنوزاده بود مادر ایام پسر

در همه نوع چو تو جنس بیابند ولیک به نکویی نبود جنس تو از نوع بشر

به جمال تو در این عهد نیامد فرزند و گرش ماه بود مادر و خورشید پدر

(سیف فرغانی)

فرازهایی دیگر در رفتار و منش پیامبر صلی الله علیه و آله

اکثر اوقات در سکوت بود، بدون نیاز سخن نمی گفت، در حال خشنودی و خشم جز حق به زبانش جاری نمی شد، از روی جدّ مردم را نصیحت می کرد، سعی داشت خود را یکی از مردم بشمارد و از آن امتیازی نداشته باشد.

از تمام مرم خوشروتر و خوش نفس تر بود، مگر وقتی که قرآن، بر او نازل می شد یا به یاد قیامت می افتاد.

در پیشامدها به خدا پناه می برد و از وجود مقدّسش طلب هدایت می کرد و از حول و قوّه خود تبری می جست و به محضر پروردگار عرضه می داشت: الهی! حق را به من بنمایان تا از آن پیروی کنم و ناپسند را به من ناپسند نشان بده تا از آن دوری کنم.

حضرت سید الشهداء علیه السلام می فرماید: از پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام از اخلاق رسول

خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم فرمود:

وقتی داخل خانه می شد اجازه می گرفت، در منزل وقتش را سه قسمت می کرد:

یک قسمتش را به عبادت و بندگی اختصاص می داد، قسمت دیگرش را به معاشرت با خانواده و قسمت دیگر را برای استراحت، سپس قسمت استراحت را که به خود اختصاص داده بود، بین خود و خواص صحابه و عموم مردم تقسیم می کرد. در رفتارش با مردم، اهل فضل را برتر می شمرد و این برتری متناسب با دینداری آنان بود.

در میان آنان افرادی بودند که یک یا دو یا چند حاجت داشتند، به انجام حاجات آنان مشغول می شد و آنها را به کارهایی وامی داشت که به صلاح خودشان و صلاح امت بود، می فرمود: حاجت افرادی که نمی توانند خود را به من برسانند به من برسانید که هر کس این عمل را انجام دهد خداوند در قیامت قدم هایش را ثابت نگاه دارد. به زیارتش می آمدند و مطابق میلشان با حاجت روا شده پراکنده می شدند.

از سه چیز خود را کنار می داشت: مجادله، پرگویی و آنچه مربوط به او نبود. و از سه چیز نسبت به مردم خود داری داشت: از کسی بدگویی نمی کرد، احدی را دچار سرزنش نمی نمود و پی نقطه ضعف کسی نمی گشت.

سخن نمی گفت مگر در آنچه امید ثواب داشت، چون شروع به سخن می کرد، حاضران با سکوت کامل سر به زیر می انداختند چنانکه گویی پرنده بر سر آنها نشسته است.

در چهار چیز احتیاط و دور اندیشی داشت:

عمل به نیکی تا از او پیروی شود، پرهیز از زشتی تا مردم پرهیزند، کوشش در آنچه به صلاح امت بود، اقدام در کارهایی که خیر دنیا و آخرت داشت. (۱)

ص: ۲۱۲

۱- (۱) - المحجبه البیضاء: ۱۲۲/۴ - ۱۶۲، اخلاق النبوه و آداب المعیشه، با کمی تلخیص.

مباد دل ز هوای تو یک زمان خالی که بی هوای تو دل تن بود ز جان خالی
همای عشق تو را ، هست آشیانه دلم مباد سایه این مرغ از آشیان خالی
ز روی تو زمین تا به آسمان پرنور ز مثل تو ز مکان تا به لامکان خالی
خیال روی توام در دلست پیوسته ز مهر و ماه کجا باشد آسمان خالی
دلم ز معنی عشقت تهی نخواهد شد اجل اگر چه کند صورتم ز جان خالی
به عاشقان تو دنیا خوشست و بی ایشان چو دوزخ است که هست از بهشتیان خالی
(سیف فرغانی)

بعث پیامبر صلی الله علیه و آله و برنامه های ایشان

کلام را در آیات قرآن مجید در شأن پیامبر عظیم الشان باخواست حضرت ربّ العزّه دنبال می کنیم:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١﴾

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

او در جهانی به رسالت مبعوث شد که سایه شوم جهل و جاهلیت بر سر اهلش سایبان داشت و زور گویی و قلدری، غارت و آدم کشی و زنده به گور کردن دختران و هر نوع ستم و تجاوز در هر ناحیه ای که انسان زندگی می کرد امری عادی بود.

تفرقه بیداد می کرد، عقل از حرکت ایستاده بود، وجدان انسانیت به خواب بود، مردم ایران و روم و سایر مناطق و به خصوص عربستان در آتش ستم ستمکاران می سوختند، فریادرسی وجود نداشت، آه مظلومان به دل سنگ ظالمان اثر نمی گذاشت، باطن و ظاهر بشر به انواع پلیدی ها آلوده بود، از توحید و روشنایی و نورانیت و سلامت نفس و جان خبری نبود، به دانش و دانشمند می خندیدند،

ص: ۲۱۳

فطرت را می کشتند و آزادگان را به بردگی و بندگی می بردند، راه خود را به سوی خیر و سعادت بسته بودند و از کرامت و فضیلت و شرف به طور یکپارچه گریخته بودند.

به فرموده قرآن: انسان ها در عصر بعثت لب پرتگاه جهنم بودند.

وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ « (۱)

و بر لب گودالی از آتش بودید.

در چنین عصر و زمانی و برای تمام ازمنه و اعصار محمد صلی الله علیه و آله به عنوان رحمت حق، جهت نجات انسان از هر آنچه که در شأن او بود به رسالت انتخاب شد و مسئولیت نجات فرزندان آدم را تا قیامت به عهده گرفت و در سعادت دارین و خیر دنیا و آخرت را به روی جهانیان باز کرد:

فَإِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۲)

مسلمانم من برای خیر دنیا و آخرت شما آمده ام.

جمله زیبا و پر معنای بالا را بارها در مکه به مردم تذکر داد و با آن بیان شیوا، هدف و مقصد رسالت و بعثت خود را بیان کرد.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا - مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ « (۳)

یقیناً خدا بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان

ص: ۲۱۴

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۰۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۲/۱۸، باب ۱، ذیل حدیث ۲۷؛ الأمالی، شیخ طوسی: ۵۸۳، حدیث ۱۲۰۶. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۱۶۴. [۳]

می کند و کتاب و حکمت به آنان می آموزد و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

آری، جهانیان پیش از بعثت رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در گمراهی آشکار بودند.

خداوند مهربان به توسط پیامبر به سه برنامه برای نجات انسان و انسانیت از تباهی و گمراهی به کمک بشر شتافت:

۱ - تلاوت آیات.

۲ - تزکیه نفس از رذایل.

۳ - تعلیم کتاب و حکمت.

غفلت انسان از توحید و جداییش از اعتقاد به معاد و حساب و کتاب و صراط و میزان و ثواب و عقاب و تسلط شیطان، شهوت، هوا و هوس، وی را در ضلال مبین قرار داده بود و در یک کلمه در خوابی سخت از غفلت و بی خبری نسبت به حقایق فرورفته بود که گویی مانند مرده عفن قبرستان شده است.

رسالت های پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

رسول با کرامت اسلام آیات خدا را از سه کتاب بر آنان تلاوت کرد تا عقل خفته آنان بیدار شد و برای دو مرحله بعد یعنی تزکیه و فهم حلال و حرام و به اجرا گذاشتن آن آماده شدند.

۱ - آیات آفاق.

۲ - آیات انفس.

۳ - آیات تشریح.

آیات آفاق

اما آیات آفاق توجه دهنده انسان به خالق آفرینش امور هستی است:

ص: ۲۱۵

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى * وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى « (۱)

سوگند به شب هنگامی که فرو پوشد * و به روز هنگامی که آشکار شود * و به آن که نر و ماده آفرید.

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا *
وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا « (۲)

سوگند به خورشید و گسترش روشنی اش * و به ماه هنگامی که از پی آن برآید * و به روز چون خورشید را به خوبی آشکار کند * و به شب هنگامی که خورشید را فرو پوشد * و به آسمان و آن که آن را بنا کرد * و به زمین و آن که آن را گستراند * و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود،

وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ « (۳)

سوگند به سپیده دم * و به شب های ده گانه * و به زوج و فرد * و به شب هنگامی که می گذرد.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ «
(۴)

آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟ * و به آسمان که چگونه بر افراشته شده؟ * و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب شده؟ * و به زمین که چگونه گسترده شده؟

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى * وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى *

ص: ۲۱۶

۱- (۱) - لیل (۹۲) : ۱ - ۳. [۱]

۲- (۲) - شمس (۹۱) : ۱ - ۷. [۲]

۳- (۳) - فجر (۸۹) : ۱ - ۴. [۳]

۴- (۴) - غاشیه (۸۸) : ۱۷ - ۲۰. [۴]

آن که آفرید، پس درست و نیکو گردانید. * و آن که اندازه قرار داد و هدایت کرد، * و آن که چراگاه را رویانید، * و آن را خاشاکی سیاه گردانید.

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ * النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿٢﴾

سوگند به آسمان و به چیزی که در شب پدیدار می شود؛ * و توجه می دانی چیزی که در شب پدیدار می شود، چیست؟ * همان ستاره درخشانی است که پرده ظلمت را می شکافد.

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا * وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا * وَالْأَرْضَ بَعِيدَ ذَلِكَ دَحَاهَا * أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا * وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا * مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿٣﴾

آیا آفریدن شما [پس از مرگ] دشوارتر است یا آسمان که او آن را بنا کرد؟ * سقفش را برافراشت، پس آن را درست و نیکو قرار داد، * و شبش را تاریک و روزش را روشن ساخت، * و زمین را پس از آن گسترانید، * و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد، * و کوه ها را محکم و استوار نمود * تا مایه بهره وری شما و دام هایتان باشد.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا * وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا * وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا * وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا * وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا * وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا * وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا * وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا * وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا * لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا * وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا ﴿٤﴾

ص: ۲۱۷

۱- (۱) - اعلیٰ (۸۷) : ۲ - ۵. [۱]

۲- (۲) - طارق (۸۶) : ۱ - ۲. [۲]

۳- (۳) - نازعات (۷۹) : ۲۷ - ۳۳. [۳]

۴- (۴) - نبأ (۷۸) : ۶ - ۱۶. [۴]

آیا زمین را بستر آرامش قرار ندادیم؟* و کوه ها را میخ هایی [برای استواری آن؟]* و شما را جفت هایی [به صورت نر و ماده] آفریدیم،* و خوابتان را مایه استراحت و آرامش [و تمدد اعصاب] قرار دادیم،* و شب را پوششی* و روز را وسیله معاش مقرر کردیم؛* و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا نهادیم،* و چراغی روشن و حرارت زا پدید آوردیم،* و از ابرهای متراکم و باران زا آبی ریزان نازل کردیم* تا به وسیله آن دانه و گیاه برویانیم،* و باغ هایی از درختان به هم پیچیده و انبوه بیرون آوریم.

پدیده حیات و مقالات دانشمندان

پدیده حیات و پیدایش این همه آثار متنوع اعم از جماد و نبات و حیوان و عناصر نادیدنی که از احصا و شمارش بیرون است پس از این که آیات قرآن عقل را به تفکر و اندیشه در آن فرا خواند مورد توجه دانشمندان و فلاسفه و حکما قرار گرفت و برای یافتن اسرار و رموز آن، عاشقانه به فعالیت افتادند و در این زمینه در شرق و غرب آثار گران بهایی به وجود آوردند که بدون شک این آثار پر قیمت معلول تلاوت آیات قرآن مجید است که انسان را به سیر عقلی و فکری در آیات خلقت و آیات انفس و حلال و حرام و حقوق تشویق می کند.

تحقیقات غربی ها در امور آفرینش چه ارتباطی به قرآن دارد؟ در جواب باید گفت: غرب تا پانصد سال پیش از کتاب و کتابخانه و دانش و دانشگاه و علم و بینش خالی بود، حرکت علوم اسلامی از شرق به غرب واسطه بیداری غرب و پیدایش دانش و بینش و مدرسه و دانشگاه در آن وادی شد و این حقیقتی است که بسیاری از دانشمندان غرب به آن معتقدند و در این زمینه کتاب ها و مقالاتی نوشته اند که اشاره به آن کتب و مقالات و اقراری که علمای غرب در این مرحله دارند از عهده این کتاب خارج است. بنابر این بیداری غرب و دانش و بینش دانشمندان آن

سرزمین بی ربط به کتاب خدا و رسالت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نیست که منکر این حقیقت، منکر خورشید و روز روشن است.

مقاله پرفسور رزرفورد

«پس از چند قرن مباحثات و گفتگوهای حاد در باره پیدایش حیات بر روی سیاره مسکون ما، اینک تحقیقات و تفحصات پی گیر و دقیقی که در آزمایشگاه های جهان دنبال می شود، بدانجا رسیده که توانسته اند برای این معما جوابی هیجان انگیز و بسی دهشت انگیزتر از نظریه داروین که بشر را از نسل حیوانی مجاور بوزینه می دانست به دست بدهند.

از تعمق در تحقیقات انجام شده دانشمندان چنین نتیجه گرفته اند که: مبدأ بشریت و همه موجودات زنده در کف دریاهاى نخستین، پی ریزی شده است. (۱)(۲)

آیاتی در خلقت زمین و آسمان

هم اکنون به آیاتی که ریشه این مطالب در آنهاست به ترتیب در موضوع خلقت زمین و آسمان و این که موجودات زنده از آب هستند توجه نمایید:

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ « (۳)

آیا کافران ندانسته اند که آسمان ها و زمین به هم بسته و پیوسته بودند و ما آن دو را شکافته و از هم باز کردیم و هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم؟ پس آیا ایمان نمی آورند؟

ص: ۲۱۹

۱- (۱) - اشاره به کلام امیرالمؤمنین در خطبه اول نهج البلاغه می باشد. «وَرَمَى بِالزَّبَدِ رُكَاةَهُ».

۲- (۲) - تمام این مقاله علمی را می توانید در کتاب دانستنی های جهان علم صفحه ۱۱ ببینید.

۳- (۳) - انبیاء (۲۱) : ۳۰. [۱]

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ « (۱)

و خدا هر جنبه ای را از آبی [که به صورت نطفه بود] آفرید، پس گروهی از آنها بر شکمشان راه می روند و برخی از آنها به روی دو پا حرکت می کنند و بعضی از آنها به روی چهار پا راه می روند. خدا آنچه را بخواهد می آفریند؛ مسلماً خدا بر هر کاری تواناست.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ « (۲)

و از نشانه های [ربوبیت و قدرت] او آفرینش آسمان ها و زمین است و [نیز] آنچه از جنبه میان آن دو پراکنده است و او هر گاه بخواهد بر جمع کردنشان تواناست.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ * مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ « (۳)

یقیناً من بر خدا که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کردم؛ هیچ جنبه ای نیست مگر این که او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است، مسلماً پروردگارم بر راهی راست است.

آری، اولین هدف رسالت رسول الهی صلی الله علیه و آله تلاوت آیات حق اعلم از آیات آفاقی و انفسی و قرآنی بر مردم بود، تا با این زنگ بیدار باش خفتگان را بیدار کند و غفلت زدگان را از بیماری مهلک غفلت برهاند و گمراهان را آماده ورود به شاهراه هدایت

ص: ۲۲۰

۱- (۱) - نور (۲۴) : ۴۵. [۱]

۲- (۲) - شوری (۴۲) : ۲۹. [۲]

۳- (۳) - هود (۱۱) : ۵۶. [۳]

نماید، زمینه رشد عقل و تفکر و اندیشه را در آن به وجود آورد و ایشان را به حقایق عالی خلقت و اسما و صفات صاحب هستی آشنا ساخته، بین نعمت خورنده و نعمت دهنده آشتی برقرار سازد و عرصه حیات را از فساد و افساد و تجاوز و ستم و پلیدی و آلودگی و عصیان و طاغوت زدگی نجات بخشد.

محمد صلی الله علیه و آله تا در دنیا بود مسائل خلقت و آفرینش و هستی را از طریق قرآن و آنچه قلب مقدسش از عالم ملکوت گرفته بود بر مردم خواند و از این راه زمینه حرکت بشر را به سوی رشد و کمال و دریافت حقایق و واقعیت ها فراهم آورد و باعث شد که انسان به مطالعه در هستی و آثار و اسرار آن بپردازد و از این طریق به برپا کردن مدارس علمی و دانشگاه ها و نوشتن کتب و مقالات و تحقیق در موجودات قیام کند و تمدن عظیم انسانی را در سایه علوم و معارف در پهنه گیتی به وجود آورد.

محمد پرتو عین الیقین است جهان را رحمت جان آفرین است

به چشم دل نگر او را که بینی طلوع مهر و ماهش از جبین است

طراوت خیز گلهای بهاری چمن آرای باغ فرودین است

نسیم مشکبیز دشت توحید ریاحین پرور گلزار دین است

سخن از لعل او وحی الهی پیامش جانفروز و دلنشین است

چو موسی دست او دست خدایی چو عیسی معجزش در آستین است

صلای دلکش عرش الهی طنین افکنده در گوش زمین است

انیس خلوت شب زنده داران شفیع بامداد واپسین است

محمد آسمان لطف یزدان محمد آفتاب راستین است

اسرار زمین و هفت آسمان

مسأله هفت آسمان و بعضی از اسرار زمین هنوز برای دانش بشری روشن نشده،

آن قدر هست که بانگ جرسی می آید. در این زمینه توانسته اند دور نمایی از جهان بالا و مسائلی از زمین در برابر چشم عقل قرار دهند، که همین مقدار هم انسان را چون ماهی فرورفته در آب، غرق در بهت و حیرت و تعجب می کند. به گوشه ای از این موضوع در سطور زیر توجه کنید:

«عالمی که ستاره شناسان به ما نشان می دهند مرگب است از هزاران میلیون کهکشان و هر کهکشان لانه هزاران میلیون ستاره.

در کنار یکی از آنها - کهکشان منظومه شمسی - ستاره ای یافت می شود که دارای گرما و اندازه ای متوسط است و اینک چون ستارگانی که دوره پیری را می گذرانند رنگش به زردی گراییده، این ستاره زرانود خورشید ماست که خسرو سیارگان می نامیم.

در دیر زمانی نامعلوم، به علتی ناشناخته قطعات و اجرامی به سوی خورشید گرائیده و در درون آن به گردش در آمده اند، زمین یکی از آن اجرام است.

پوسته زمین بیش از چند کیلومتر کلفتی ندارد، در درون آن احجار و فلزات همچون توده ای از خمیر با حرارتی سوزان به زیر قشری از بازالت «مرمر سیاه» گرافیت «سنگ خارا» جا گرفته اند و همین قشر مانع از اشتعال آن است.

در میان این دو آتش - مواد سوزانی که در درون پاره ستاره سرد شده محبوس مانده و شعله فروزان ستاره ای که این سیاره به دور آن می چرخد - بشر و مصاحبان او، حیوانات مسکن گزیده اند، اندک تغییر ممتدی در انرژی خورشید، خواه کاهش باشد و خواه افزایش، کافی است که این موجودات ناتوان را به دیار نیستی سوق دهد.

فیزیک نجومی به ما می آموزد که آسمان صاف و بی ابر مجموعه پهناوری است مرگب از خورشیدهای بی شمار که مانند مولکول های گازی که به جنبش آورند، در جهات بسیار متفاوت، شتابان رفت و آمد دارند.

با تقسیم آسمان به چندین بخش و عکس برداری از هر بخش، ممکن خواهد بود که ستارگان گنبد نیلگون را شماره کرد. «منظور آسمان اول است.» در رصدخانه ها این کار می شود، در رصدخانه کالج هاوارد کلیشه ای که ۳۵ درصد در ۴۵ سانتی متر مساحت دارد بیش از دو هزار کهکشان را نمایان می سازد، اما عده کهکشان هایی که جهان را تشکیل می دهند در حدود پانصد میلیون است!!

در هر کهکشان چند ستاره است؟ قطاع های چندی از کهکشان منظومه شمسی را شمرده اند، یک منجم جوان هاوارد بیش از دو میلیون ستاره جدا از یکدیگر شمرده است و به موجب این رصدها و آزمایش های دقیق، شماره ستاره های یک کهکشان ما فقط بالغ بر صد میلیارد می باشد $100/000/000/000$.

برای این که تصویری از عظمت و وسعت جهان پیدا کنیم اینک با مقیاسی بسیار خرد، سنجشی به عمل می آوریم.

فرض می کنیم حجم زمین به اندازه نقطه ای باشد که در آخر این عبارت ملاحظه می شود. قطر این نقطه تقریباً نیم میلی متر است، بنابر این قطر کره زمین که 13000 کیلومتر است به اندازه $26/000/000/000$ کوچکتر فرض شده، حال اگر اندازه های دیگر جهان را به همین نسبت کوچک کنیم صورت قابل توجه زیر به دست می آید:

فاصله زمین تا ماه ۱۶ میلی متر.

فاصله زمین و خورشید ۶ متر.

فاصله زمین تا نزدیکترین ستاره ثابت ۱۶۱۷ کیلومتر.

قطر کهکشان ما تقریباً $37/600/000$ کیلومتر.

فاصله زمین از کهکشان مرآه المسلسله $752/370/000$ کیلومتر. چنین است نسبت های قطعه خردی از جهان بی پایان که ما در آن زندگی می کنیم!! (۱)

ص: ۲۲۳

اینک دنباله آن آیات:

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا * وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا * وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا * ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا * وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا * لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا « (۱)

آیا ندانسته اید که خدا هفت آسمان را چگونه بر فراز یکدیگر آفرید؟ * و ماه را در میان آنها روشنی بخش و خورشید را چراغ فروزان قرار داد، * و خدا شما را از زمین [مانند] گیاهی رویانید، * سپس شما را در آن باز می گرداند و باز به صورتی ویژه بیرون می آورد، * و خدا زمین را برای شما فرشی گسترده قرار داد، * تا از راهها و جاده های وسیع آن [هر جا که خواستید] بروید؟

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ * وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ * وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ * وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ * فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ * وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ « (۲)

خورشید و ماه با حسابی [منظم و دقیق] روانند؛ * و گیاه و درخت همواره [برای او] سجده می کنند؛ * و آسمان را برافراشت و [برای سنجش هر امر معنوی و مادی] ترازو نهاد؛ * تا در [سنجیدن با] ترازو طغیان روا مدارید

ص: ۲۲۴

۱- (۱) - نوح (۷۱): ۱۵ - ۲۰. [۱]

۲- (۲) - الرحمن (۵۵): ۵ - ۱۲. [۲]

[و از مرز عدالت و انصاف مگذرید.] * و ترازو را به عدالت برپا دارید و از ترازو مکاهید ؛ * و زمین را برای [زندگی] مردم نهاد ؛ * در آن میوه ها و نخل ها با خوشه های غلاف دار است * و دانه های با سبوس و کاه و گیاهان خوشبوست.

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ * وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ * وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ « (۱)

و آسمان را به قدرت و نیرو بنا کردیم و ما [همواره] وسعت دهنده ایم. * و زمین را گسترده کردیم و چه نیکو گستراننده ای هستیم. * و از هر چیزی جفت آفریدیم باشد که متذکر [این حقایق که نشانه هایی بر قدرت، حکمت و ربوبیت خداست] شوید.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَرَزَقْنَاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ * وَالْأَرْضَ مِمَّا دَرَأْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * تَبَصَّرَهُ وَذَكَرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ * وَنَزَّلْنَا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ * وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ * رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَخْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مِثْلًا كَذَلِكَ الْخُرُوجِ « (۲)

آیا با تأمل به آسمان بالای سرشان نگریستند که چگونه آن را بنا کرده و بیاراستیم و آن را هیچ شکاف [و ناموزنی] نیست؟ * و زمین را گسترده کردیم و کوه هایی استوار در آن افکندیم و در آن از هر نوع گیاه خوش منظر و دل انگیزی رویاندیم، * تا برای هر بنده ای که [با اندیشیدن در نظام هستی] به سوی خدا باز می گردد، مایهٔ بینایی و یادآوری باشد ؛ * و از آسمان آبی بسیار پربرکت و سودمند نازل کردیم، پس به وسیلهٔ آن باغ ها و دانه های دروکردنی را رویاندیم. * و [نیز] درختان بلندقامت خرما را که خوشه های متراکم و روی هم چیده دارند [رویاندیم.] * برای آن که رزق و روزی

ص: ۲۲۵

۱- (۱) - ذاریات (۵۱) : ۴۷ - ۴۹. [۱]

۲- (۲) - ق (۵۰) : ۶ - ۱۱.

بندگان باشد و نیز به وسیله آن آب سرزمین مرده را زنده کردیم ؛ و بیرون آمدنشان [پس از مرگ از خاک گور برای ورود به قیامت] این گونه است.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ * وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّهِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ * وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَضْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ « (۱)

به یقین در آسمان ها و زمین برای مؤمنان نشانه هایی [بر ربوبیت، حکمت و قدرت خدا] است ؛ * و در آفرینش شما و آنچه از جنبندگان منتشر و پراکنده می کند، برای اهل یقین نشانه هایی [بر ربوبیت، حکمت و قدرت خدا] است ؛ * و در رفت و آمد شب و روز و آنچه را از رزق و روزی [چون باران و برف] از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده کرده است و در گرداندن بادها [از سویی به سویی] برای مردمی که تعقل می کنند، نشانه هایی است.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ « (۲)

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد ؛ پس برای خدا شریکان و همتایانی قرار ندهید در حالی که می دانید [برای خدا در آفریدن و روزی دادن، شریک و همتایی وجود ندارد] .

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا

ص: ۲۲۶

۱- (۱) - جائیه (۴۵) : ۳ - ۵. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۲. [۲]

بگو: او خدای یکتاست؛ * خدای بی نیاز [همه موجودات هستی که نیازمند و عین فقرند برای رفع نیازشان روی به او کنند و از حضرتش گدایی نمایند.] * نزاده و زاییده نشده است، * و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی باشد.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ « (۲)

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید، سپس آفرینش آسمان را [که به صورت ماده ای دود مانند بود] اراده کرد و آن را به شکل هفت آسمان [همراه با نظامی استوار] درست و نیکو قرار داد؛ و او [به قوانین و محاسبات] همه چیز داناست.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ءِ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ « (۳)

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، مگر آن که گروه هایی مانند شمایند؛ ما چیزی را در کتاب [تکوین از نظر ثبت جریانات هستی و برنامه های آفرینش] فروگذار نکرده ایم، سپس همگی به سوی پروردگارشان گردآوری می شوند.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ

ص: ۲۲۷

۱- (۱) - اخلاص (۱۱۲) : ۱ - ۴. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۹. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۳۸. [۳]

وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ « (۱)

و اوست که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن گیاهان گوناگون را [از زمین] رویانیدیم و از آن ساقه ها و شاخه های سبز درآوردیم و از آن دانه های متراکم را خارج می کنیم و از شکوفه درخت خرما خوشه های سر فروهشته [به وجود می آوریم] و باغ هایی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بی شباهت به هم [بیرون می آوریم] ؛ به میوه اش چون میوه دهد و به رسیدن و کامل شدنش با تأمل بنگرید، مسلماً در این [امور] برای قومی که ایمان می آورند، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ « (۲)

اوست که خورشید را فروزان و ماه را تابان قرار داد و برای ماه منازلی [چون هلال، تربیع، بدر و محاق] مقدر ساخت تا شمار سال و حساب [ماه، هفته، اوقات امور زندگی و تنظیم برنامه های معیشت] را بدانید. خدا آنها را جز به درستی و راستی نیافریده ؛ او نشانه ها را برای گروهی که دانایند [بدون هر گونه ابهام] بیان می کند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ « (۳)

اوست کسی که شب [تاریک] را برای شما پدید آورد تا در آن بیارامید و روز را نور افشان [قرار داد تا در آن به کار و کوشش پردازید] ؛ یقیناً در

ص: ۲۲۸

۱- (۱) - انعام (۶) : ۹۹. [۱]

۲- (۲) - یونس (۱۰) : ۵. [۲]

۳- (۳) - یونس (۱۰) : ۶۷. [۳]

این امور برای گروهی که حقایق را بشنوند، نشانه‌هایی [از توحید و قدرت و ربوبیت خدا] است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ * وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ « (۱)

خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی نازل کرد و برای شما به وسیله آن از محصولات و میوه‌های گوناگون روزی بیرون آورد و کشتی‌ها را مسخر شما قرار داد تا به فرمان او در دریا روان شوند و نیز نهرها را مسخر شما کرد. * و خورشید و ماه را که همواره با برنامه‌ای حساب شده در کارند، رام شما نمود و شب و روز را نیز مسخر شما ساخت.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ « (۲)

و بادها را باردار کننده فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم و شما را با آن سیراب ساختیم و شما ذخیره کننده آن نیستید.

آیات انفس

اما آیات کتاب انفس که توجه دهنده انسان به خلقت ظاهر و باطن خویش و نمایش دهنده حکمت و قدرت خداست:

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ

ص: ۲۲۹

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴) : ۳۲-۳۳. [۱]

۲- (۲) - حجر (۱۵) : ۲۲. [۲]

آن که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیکو کارترید و او توانای شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده است. مرگ نقطه انتقال از این جهان محدود به عرصه ای نامحدود برای یافتن ثواب عمل صالح و ایمان و یا عقاب کفر و بدکاری است.

جهان بعد که دروازه آن مرگ است یعنی جدایی روح و نفس از بدن جهانی است که کتب آسمانی و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و دوازده امام معصوم فلاسفه الهی و حکما و عرفا و پاکان و عاشقان از آن خبر داده اند.

منکران جهان بعد، جز ادعای خالی و سخن بی دلیل و برهان چیزی ندارند، در حالی که خود آنان منکر فریاد فطرت خود نسبت به این حقیقت نیستند یعنی چیزی را که ادعا می کنند قدرت اثبات آن را ندارند چون دلیلی بر اثبات ادعایشان نمی یابند.

به دو روزی که در قرن هیجده و نوزده بر بشر گذشت و حکومت علوم مادی مسائلی را مطرح کرد منگرید که آن دو روز گذشت و انسان عالم و عاقل دوباره به قبول حقایق تن داد.

مقاله زیر را که نوشته «نورمان و نسان پل» است به دقت بخوانید تا صدق این گفتار بر شما روشن شود که برای رد حقایق راهی وجود ندارد و منکر حق سر چشمه انکارش حمق و بی منطقی است، که مسأله ای که پیچیده به هزاران دلیل و برهان و استوار بر فطرت و الهام و منطق و عقل و گفتار حق و انبیا و امامان است

ص: ۲۳۰

مقاله نورمان و نسان پل

«روزی که از مرگ مادرم آگاه شدم به کلیسا رفتم تا در آن محفل روحانی دمی با خود خلوت کنم. می خواستم حضور او را در آن جا حس کنم مگر نه این که پیوسته در گوش من می خواند: هر بار که تو در این کلیسا به دعا و نماز می پردازی من با تو خواهم بود. در پشت میز مخصوص خود جا گرفتم بر روی میز چشمم به انجیل کهنه اوراق شده ای که در همه سفرها مونس باوفای من بود افتاد، میلی باطنی مرا تحریک می کرد که در آن روز اندوهبار مایه تسلی خاطر بیابم، دستم را بر روی کتاب مقدس گذاشته ایستادم و به نقطه مبهمی می نگریستم، ناگاه آشکار احساس کردم که دو دست نرم و سبک کرک ماندی با لطفی بسیار روی سرم قرار داده شد، شادی غیر قابل بیانی مرا فرا گرفت.

من فکر کنجکاوای دارم، حتی در تصادفات و پیشامدها می کوشم که آنچه رخ داده به طور دقیق تجزیه و تحلیل کنم و دلیل آن را به دست آورم، با خود اندیشیدم که بی شک این توهمی بود که در نتیجه تأثر مرگ مادرم پیدا شده اما برای من محال می نمود که این توجیه را بپذیرم. از آن روز من هرگز در این که مادرم روحاً زنده است تردیدی پیدا نکردم، من می دانم که او زنده است و تا ابد زنده خواهد بود.

کوچکترین شک و تردیدی یقین مرا در زندگی جاوید متزلزل نساخته، من بدان ایمان دارم و آن را غیر قابل رد می دانم. یقین عینی دارم که پس از مرگ دوستان عزیز خود را خواهیم یافت و هیچ چیز ما را از آنان جدا نخواهد ساخت (۱) و نیز معتقدم که هر کس شخصیت خاص خود را در دل این جهان تازه پنهان حفظ خواهد کرد و در آن جا رنج و آزاری برای اهل حقیقت نیست (۲) مسلماً سیر تکامل در آن جا نیز

ص: ۲۳۱

۱- (۱) - «وَأَجْتَمِعَ فِي جَوَارِكٍ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و با اهل ایمان در جوارت گرد آیم. (دعای کمیل).
۲- (۲) - «أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْتَهِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»؛ مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد. فصّلت (۴۱) : ۳۰. [۱]

ادامه خواهد یافت؛ (۱) زیرا زندگی بدون هیچ نوع ترقی روحانی به طور غیر قابل تصویری بی رنگ و بو و تیره و تار خواهد بود.»

سال ها پیش این جمله را از نوشته دانشمندی خواندم: «در لحظه مرگ، زندگی انسان مانند شعله شمعی خاموش و فنا می شود.»

در آن ایام که فلسفه مادی گری رونق و جلوه ای داشت و این فلسفه مُید روز بود، این گونه ادعاها تا حدی جالب و مورد پسند بود و افکار را می فریفت، ولی امروزه از این قبیل فیلسوف مآبان می پرسند چه برهانی بر این مدعا داری و از کجا بدین نتیجه رسیده ای؟

حقیقت آن است که این فلسفه بافی ها بی جاست و فیلسوف ما در این باره هیچ نمی داند و نمی تواند چیزی را ثابت کند.

در حقیقت احساس فطری که مبنای این اعتقاد ماست خود یکی از مهم ترین شواهد مثبتی است که ما را به سوی این حقیقت سوق می دهد.

وقتی که خدای تعالی می خواهد که انسان به حقیقتی دست یابد در آغاز بذر آن را در عمق ضمیر او می کارد، تشنگی بشر به بقا و آرزوی زندگی جاویدان آن چنان جهانگیر است که به هیچ وجه نمی تواند قبول کرد که جهان این آرزو را برآورده نسازد!

فکر انسانی با دلیل و برهان ریاضی به حقایق ماوراء الطبیعه گردن نهاده بلکه ایمان و الهام درونی او را بدان معتقد ساخته است.»

گفتار فلاسفه غربی در درک حقایق علمی

در قلمرو درک حقایق علمی هم، الهام نقش مهمی دارد، به گفته برگسون

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - «يَا أَيُّهَا الْقَوْمُ يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»؛ ای کاش قوم من معرفت و آگاهی داشتند، * به اینکه پروردگارم مرا آمرزید و از کرامت یافتگان قرارم داد . یس (۳۶) : ۲۶ - ۲۷ . [۱]

« بسیار باشد که دانشمند پس از پژوهش و کوشش بسیار در آخرین مرحله یک جهش الهامی، او را به حقیقت علم نایل می سازد، برعکس پژوهشی علمی و جدّ و کوشش نیز برای پیدا کردن ایمان و یافتن مقام شایسته وحی و الهام، پشت بندی استوار و تکیه گاهی مستحکم است.

تصوّر قدیمی جهان مادی دیگر امروز باطل شده است.

سرجمس جان اعلام داشته است: همه جهان در جنب و جوش و در حال ارتعاش است.

معادله مشهور انیشتن آشکار ساخته: انرژی و ماده قابل تبدیل به یکدیگرند، هر دو یک چیزند و بس.

من باخانم ادیسون مخترع بزرگ در باره شوهرش گفتگو می کردیم، پرسیدم نظر ادیسون در باره عالم آخرت چه بود؟ گفت: او کاملاً معتقد بود که روح ماهیتی است حقیقی که در هنگام مرگ از بدن جدا می شود. در آن لحظه که ادیسون در حال احتضار و در شرف تسلیم جان بود پزشکش دید که او سعی دارد چیزی بگوید، به سوی صورتش خم شد، شنید به طور واضح و مشخص این کلمات را بر زبان دارد:

همه چیز در این سرا چه زیباست.

بر بالین بسیاری از مردان و زنان که در آستانه انتقال به سرای دیگر به اصطلاح وادی خاموشان قرار داشته اند بارها دیده شده که حال و مقام آنان حاکی است که در کرانه آن سرا همه روشنایی و زیبایی است.

]

شاهدان مرگ اشخاص

[

اینک رشته سخن را به دست خانم پرستاری می دهیم که شاهد مرگ اشخاص بسیاری بوده. او می گفت:

بسیاری از بیماران در حال احتضار چنان می نمایند که چیزی می بینند، غالباً از روشنایی و آهنگ خوش شکفت انگیزی سخن می گویند. بعضی دیگر گویی چهره هایی آشنا به نظرشان می آید. بیشتر اوقات از نگاه اشخاص محتضر آثار شکفتگی و شکفتی غیر منتظره ای پدیدار می شود. خود من در کنار بستر دوستی در آخرین ساعت زندگیش حاضر بودم، همین که آثار مرگ آشکار شد ناگاه به پسرش که در بالینش نشسته بود گفتم: عماراتی عالی می بینم، در یکی از آنها روشنایی پدیدار است، این نور برای من است، خیلی زیباست. پس دم فرو بست و جان تسلیم کرد.

پسرش می گفت: پدرم از اهل دانش و مردی روشن فکر بود و هرگز ممکن نمی شد تا موضوعی بر او محقق نباشد بر زبان آورد. عادت یک عمر ممکن نیست در لحظه آخر تغییر کرده باشد، آنچه که برای ما می گفت به یقین می دید.

دکتر تسلی و اتزرهید از پزشکان لندن حکایت می کند:

بر بالین محتضری حاضر بودم و دست او در دست من بود کم کم مجبور می شدم که دست او را محکم تر از آنچه تصور می کردم نگاه دارم، بیمار می گفت: دستم را رها کن، آن جا چه دلرباست!

روسو، دردم واپسین، این عبارت کوتاه را بر زبان آورد:

آسوده باشید، می بینید چقدر این آسمان صاف و زیباست، خوب من رفتم آن جا! ^(۱)

ای بنده ای که در غم دنیا بی وفا تاب از تن تو رفته چو آب از رخ گدا

هر شام تا سحر به خیال زیان و سود خواب از دو دیده گشته چو تاب از تنت جدا

ص: ۲۳۴

عمری گذشته بر تو ولی چون گذشته است نیمی پی هوس شد و نیمی پی هوا

خجالت ز نام نامه اعمال می بریم کز ابتدا سیاه بود تا به انتها

یارب به حق لوح و قلم روز رستخیز درکش ز روی لطف قلم بر گناه ما

(حالت)

آیاتی دیگر در انفس

« أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى » (۱)

آیا انسان گمان می کند بیهوده و مهمل [و بدون تکلیف و مسؤولیت] رها می شود؟! * آیا نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟ * سپس علقه شد و خدا او را آفرید و اندامش را درست و نیکو ساخت، * و از او دو زوج به وجود آورد یکی نر و دیگر ماده،

قَبْلَ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ * ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ » (۲)

مرگ بر انسان، چه کافر و ناسپاس است! * [خدا] او را از چه چیز آفریده؟ * از نطفه ای [ناچیز و بی مقدار] آفریده است، پس او را [در ذات، صفات و اندام] اندازه لازم عطا کرد. * آن گاه راه [هدایت، سعادت، خیر و طاعت] را برایش آسان ساخت. * سپس او را میراند و در گور نهاد.

ص: ۲۳۵

۱- (۱) - قیامت (۷۵) : ۳۶ - ۳۹. [۱]

۲- (۲) - عبس (۸۰) : ۱۷ - ۲۱. [۲]

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ « (۱)

آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟ * و یک زبان و دو لب؟

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ « (۲)

که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ « (۳)

پس انسان باید با تأمل بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟ * از آبی جهنده آفریده شده است؛ * [آبی که از صلب مرد و از میان استخوان های سینه زن بیرون می آید.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ « (۴)

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده ای از گل آفریدیم، * سپس آن را نطفه ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم. * آن گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوان هایی ساختم و بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا « (۵)

ص: ۲۳۶

۱- (۱) - بلد (۹۰): ۸ - ۹. [۱]

۲- (۲) - تین (۹۵): ۴. [۲]

۳- (۳) - طارق (۸۶): ۵ - ۷. [۳]

۴- (۴) - مؤمنون (۲۳): ۱۲ - ۱۴. [۴]

۵- (۵) - فرقان (۲۵): ۵۴. [۵]

و اوست که از آب، بشری آفرید و او را دارای [دو نوع پیوند] نسبی و سببی کرد؛ و پروردگارت همواره تواناست.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا « (۱)

ما انسان را از نطفه آمیخته و مختلطی [از مواد و عناصر] آفریدیم و او را از حالتی به حالتی و شکلی به شکلی [از نطفه به علقه، از علقه به مضغه، از مضغه به استخوان تا طفلی کامل] درآوردیم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ « (۲)

انسان را از آبی اندک و بی ارزش آفرید، پس آن گاه [و به دور از انتظار] ستیزه جویی آشکار است.

داستان آفرینش انسان داستان عجیب و حیرت انگیزی است، آیات و نشانه های حق در ظاهر و باطن انسان آیات بهت آوری است، امروزه هر عضو انسان و هر حالت باطن او، محور علمی از علوم و نقطه تحقیقی از تحقیقات دانشمندان بزرگ بشری است.

یک نفر و حتی یک طایفه، عمرش کفاف دریافت اوضاع و اسرار آفرینش انسان را نمی کند. برای تشریح و تفسیر هر عضو او چه ظاهری و چه باطنی، کتاب و کتاب ها نوشته شده که مطالعه آنها را باید بر خود واجب و لازم دانست، تا معلوم گردد این کارگاه با عظمت چیست.

آیات قرآن مجید و روایات و اخبار، انسان را به حقیقت خلقت و ظاهر و باطنش

ص: ۲۳۷

۱- (۱) - انسان (۷۶) : ۲. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۴. [۲]

راهنمایی کرده، که بخشی از آن را در سطور گذشته ملاحظه کردید، البته فهم آن آیات و روایات باید با کتب تفسیری و فیزیولوژی و روانکاوی و روانشناسی دنبال شود، چه آن که در آن آیات و معارف، نکاتی هست که بدون کمک گیری از علوم فهمش میسر نیست.

انسان از نظر ظاهری مخلوقی اعجاب انگیز است و از نظر باطنی اعجاب انگیزتر، به همین خاطر چون این ظاهر و باطن آراسته شد به خود خطاب کرد:

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ « (۱)

پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

انسان ظرف هدایت، کرامت، شرافت، اصالت، وجدان، دانش و بینش و در یک کلمه، لایق مقام خلافت از حق است و همین مقام برای نشان دادن شخصیت او کافی است و به همین خاطر پیامبر آیات انفس را بر او خواند.

آیات تشریح

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله وظیفه داشت قرآن مجید را بر مردم بخواند تا با خواسته های حق که نسبت به تمام شؤون حیات فراگیر بود، آشنا شوند.

مکلف بود آیات کتاب حق را که به حق نازل شده بود بر مردم قرائت کند تا راه تأمین خیر دنیا و آخرت خود را درک کنند.

مسئولیت داشت به تلاوت آیات قرآن قیام کند تا مردم به حقوق خود و دیگران و مخصوصاً حقوق خالق زمین و آسمان آشنا شوند و پس از آن از پی اجرای آن حقوق اقدام نمایند تا سفره عدالت و حق پهن شود و از این طریق به رحمت و اسعه حق برسند.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در طول بیست و سه سال رسالت و بعثت خود آیات قرآن مجید را در سفر و حضر، به وقت جنگ و صلح، در مسجد و بازار، در خیابان و

ص: ۲۳۸

گذرگاه، روز و شب، به واسطه و بی واسطه قرائت کرد و معنای آن را تعلیم داد و زمینه عمل به آن آیات را فراهم آورد و در این عرصه فداکاری عجیبی از خود نشان داد و چیزی تا لحظات آخر عمرش از امت فرو گذار نکرد.

او در تمام امور، دین الهی و انسانی خود را نسبت به مردم ادا کرد و تا قیامت تمام مردم جهان را مدیون زحمات طاقت فرسای خود نمود.

او برای علاج بیماران فکری و روحی نسخه ای شفا بخش چون قرآن مجید آورد و به وسیله این نسخه توحیدی دردی را بدون دوا نگذاشت.

او از طریق قرآن به مردم فهماند که قرآن فقط و فقط کلام خداست و این کلام محض هدایت شما آمده است، آن را فرا گیرید و به آن عمل کنید تا همای سعادت دارین را در آغوش بگیرید.

محمد صلی الله علیه و آله برای نجات عقل و جان مردم با مشعلی فروزان چون قرآن کریم قیام کرد و در روشنایی این کتاب، بینش عجیبی به مغز انسان برای دریافت حقایق ملکی و ملکوتی عنایت فرمود:

مصطفی صلی الله علیه و آله جز هدایت انسان به شاهراه کمال و بیداری و آگاهی بشر، همتی نداشت و در این راه از هیچ برنامه و امری فروگذار نشد و تا ایثار جان خود و عزیزانش در این مسیر کوشش و فعالیت کرد.

او از طریق قرآن به مردم فهماند که مقصد و مقصود اصلی و اساس و پایه همه چیز فقط و فقط خداست و دنیا چیزی جز مزرعه آخرت نیست و هر انسانی برای رسیدن به مقصود باید جان و مال خود را در طبق ایثار و اخلاص بگذارد.

برخورد کفار با آیات قرآن

قرآن مجید با این که دارای آیات روشن بود و آنچه می فرمود بر اساس فطرت و عقل و وجدان مردم بیان می کرد ولی بسا می شد که سرکشان و زورگویان قریش،

پیغمبر و آنچه را برایشان تلاوت می کرد مسخره می کردند و بسا از او می خواستند معجزه ای بیاورد که صدق وی را اثبات کند.

وجود مقدّس نبی اکرم صلی الله علیه و آله با تلاوت قسمتی از قرآن مجید به استهزای آنان جواب می داد و به ایشان می فرمود: معجزه من همین قرآن است که از نزد حق آمده و به آن تحدی می کنم و از آنان می خواست که مانند آن را بیاورند؛ و ناتوانی ایشان از آوردن مثل قرآن، خود دلیل این بود که قرآن سخن آدمی نیست بلکه کلام خداست که راهی به تقلید و آوردن شبیه آن را ندارد تا چه رسد به آوردن مانند آن؛ و ضمن تلاوت قرآن، این آیه را بر آنان می خواند:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ﴿١﴾

بگو: قطعاً اگر جن و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانندش را بیاورند و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.

قرآن مجید مردم را به توحید و یگانگی خدا و پیروی از دستورهای حضرت او برای به دست آوردن خیر دنیا و آخرت دعوت می نمود و از شرک و بت پرستی و طاغوت پرستی نهی می کرد، به عدالت و داد و احسان امر می کرد و از ظلم و ستم و بغی و تجاوز و فحشا و منکرات باز می داشت.

آشکارا و بدون ملاحظه اعلام می کرد: همه مردم در نزد حضرت حق یکسانند و کسی را بر کسی جز به نیکی و پرهیزکاری برتری نیست.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ ﴿٢﴾

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

ص: ۲۴۰

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۸۸. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹) : ۱۳. [۲]

کسانی را که به خدا مشرک می شوند و برای او کفوی و ماندی قرار داده و زندگی را بر اساس اعتقاد به آن کفو و مانند آن تنظیم می کنند و در یک کلمه مطیع بت بی جان و جاندار و بنده طاعت می گردند از عذاب سخت بر حذر می دارد و خبر می دهد که برای این دنیا که مردم در آن زندگی می کنند انجामी است که ناچار در روز قیامت به آن منتهی می شود.

راجع به قیامت چنان شدید و سخت و هولناک و ترس آور سخن می گوید که دل ها را از جا می کند، می گوید: روز حساب نزدیک است و ناگهان در حال غفلت مردم به آنان می رسد، چون در رسد مادران و فرزندان خود را فراموش می کنند و آدمی جز خود همه چیز را از یاد می برد، جهان هستی سخت بهم می خورد، پس آسمان شکافته و ستارگان پراکنده، دریاها در هم آمیخته و خشک و گورها شکافته می شود و آن روز روزی است که هر کس هر کاری را که پیش فرستاده یا پس آورده است به عیان می بیند و با آن رو به رو می گردد.

انسان در قیامت با پرونده ای روبه رو می شود که تمام کارهایش را در آن ثبت شده می بیند، بهشت و دوزخ بر او عرضه می شود، دوزخ را در زشت ترین قیافه ممکن می بیند و بهشت را با زیباترین جلوه مشاهده می کند.

آری، بهشت عنبر سرشت را به خاطر ایمان و اخلاق و عمل صالحش به زیباترین صورت وصف ناشدنی مشاهده می نماید و به زبان حال به آن مرکز آسایش و امتیّت خطاب می کند.

نامه اعمال در قرآن

خداوند متعال در قرآن می فرماید: نامه عمل هر کسی که در قیامت برای او روشن و واضح است می گوید که: او بهشتی است یا دوزخی، در آن جا به اندازه سنگینی ذره ای از آنچه کرده کم نمی شود، ولی حسنات او مضاعف می گردد. پس

آدمی در آن جا از کار خود آگاه است هر چند بهانه های خود را پیش آورد.

آن روز هنگامی که کافران و بدکاران و مشرکان و فاسقان نامه عمل باز شده خود را می بینند بسی بیمناک گشته فریاد می زنند:

يَاوَيْلَتْنَا مَا لِي هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أُخْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿١١﴾

ای وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته است مگر آن که آن را به حساب آورده؟! و هر عملی را انجام داده اند، حاضر می یابند و پروردگارت به هیچ کس ستم نخواهد کرد.

قرآن مجید می فرماید: پس آنگاه که میان مردم به میزان کارهای ایشان داوری شود، بهشتی ها به سوی نعمت های خود رهسپار گردند، در حالی که همیشه در آن جاویدند و دوزخیان به دوزخ خود می روند و در صورتی که به خدا مشرک باشند و دل ها و جان ها و باطن های خود را برای او خالص نساخته باشند همیشه در آن جاویدند و هر گاه پس از ایمان آوردن، گناه کرده و بدی ها مرتکب شده باشند، روزگاری کوتاه یا دراز که میزان آن تنها آموزش پروردگار است در دوزخ گرفتار باشند!

بشر این حقایق را می شنود، آن که به جان می پذیرد اهل نجات است و آن که از روی عناد و هوا و هوس به انکار و مخالفت برمی خیزد هیزم عذاب است، چنانکه قریش این همه را می شنید و آن را به شدیدترین وجهی انکار می کرد و با کسی که آن را بر آنان تلاوت می نمود به شدیدترین صورت، دشمنی روا می داشت!

او به آنان گفت: پدران مشرکشان در عذاب مخلد می باشند و اینان نیز به زودی اگر دست از شرک نکشند در آتش به آنها می رسند و در آن عذاب همیشگی با آنان

ص: ۲۴۲

شریک می گردند، مگر آن که پدران خود و کیش ایشان را انکار کنند و به خدای یکتا بی آن که بت ها و طواغیت را در کنار او قرار دهند ایمان آورند و باور کنند که محمد صلی الله علیه و آله که آیات قرآن را بر ایشان قرائت و تلاوت می کند فرستاده خداست که از جانب او به حق و با دلایلی روشن بر ایشان مبعوث گشته است.

آنگاه پس از ایمان چاره ای ندارند جز آن که زندگانی خود را با پیامبر و سنت و روش او مناسب سازند و هر چه را دستور می دهد انجام دهند و از هر چه ایشان را باز می دارد بگذرند، پس اگر سرپیچی نمودند خدا در کمین ایشان است و دوزخ برای آنها آماده تا با پدران مشرک خود در آن در آیند، بی آن که توبه و فدیة ای از آنان پذیرفته شود، یا عذاب ایشان سبک گردد یا مهلت داده شوند!

انذار مردم از طریق قرآن

با تلاوت قرآن مجید مردم را از رسیدن قیامت بیم می داد و از حشر و حساب بر حذر می داشت و از عذابی که برای مشرکان و گنهکاران مهیا شده است و نیز از برنامه های دیگر می ترسانید: از آن که به ایشان رسد آنچه به ملت های پیش از ایشان رسید، هنگامی که پیامبران با معجزاتشان نزد ایشان آمدند پس آنها را دروغ گو شمردند و در باره آنها گفتند آنچه را قریش درباره او نظر دادند: اینان دیوانه اند، جادو شده اند! برخی از انبیا را کشتند و بعضی دیگر را تهدید به کشتن کردند، پس عذاب شتابانی در این دنیا پیشاهنگ عذاب آینده همیشگی مهیا شده بر ایشان ریخته شد!

محمد صلی الله علیه و آله از طریق قرآن مجید قصه طوفان را که گنهکاران قوم نوح را غرق نمود تلاوت کرد، همچنین قصه بادی که قوم عاد را - هنگامی که هود را نافرمانی کردند - نابود کرد و داستان فریاد آسمانی که قوم ثمود را - هنگامی که به فرمان صالح نرفتند - از میان برد و قصه آنچه بر سر قوم لوط آمد - هنگامی که آسمان بر ایشان سنگ

نشاندار بارید - و قصه آنچه به اهل مدین رسید - هنگامی که شعیب را نافرمانی کردند - و زلزله ایشان را هلاک کرد، سپس به تفصیل بر ایشان یعنی بر مردم جهان می خواند آنچه را به فرعون و قومش رسید، هنگامی که دعوت موسی را نشنیدند.

محمد صلی الله علیه و آله آیاتی را تلاوت می کند که امر می کند در روی زمین گردش کنید تا ببینید سرانجام تبهکاران چه بوده است و انسان ها را بر حذر می دارد که مبادا علاوه بر عذاب همیشگی آخرت که به انتظار آنهاست آنچه از انواع عذاب های دنیوی که بر آن ملت ها فرود آمد بر اینان نیز فرود آید!

رسول خدا صلی الله علیه و آله با تلاوت آیات قرآن مردم را پند و موعظه می داد تا به راه آیند و زمینه رشد و کمال آنان فراهم گردد. آنانی به او گوش دادند و می دهند که جلوه های قرآن دلشان را ربود و می رباید، آنانی به آیات او اعتنا می کنند که نیروهای برهان عقلشان را تسلیم کند، چه بسا نزدیکان که تلاوت آیات را از دهان مبارک او شنیدند و به او ایمان نیاوردند و بیگانگان با شنیدن خبر بعثت او به سوی شتافتند و آن چنان واقعیت ها را از وی قبول کردند که ده درجه ایمان را طی نموده و به مقام قرب حق و وصال محبوب حقیقی رسیدند که از آن جمله سلمان بزرگوار است که مسلمان شدن او داستان عجیب و شنیدنی دارد:

اسلام سلمان فارسی

از ابن عباس روایت شده که گفته است: سلمان شخصاً و از دهان خود برای من چنین نقل کرد و گفت:

« من مردی ایرانی از اهل اصفهان و دهکده ای که به آن جی می گویند هستم.

پدرم دهقان و سالار دهکده اش بود و من محبوب ترین خلق خدا در نظرش بودم، محبت او به من چندان بود که مرا همچون دوشیزگان در خانه زندانی کرده بود و من در آیین مجوسی می کوشیدم تا جایی که از خدمت گزاران آتشکده شدم و پدرم

همواره آتش را روشن نگه می داشت و اجازه نمی داد یک ساعت خاموش باشد.

پدرم بوستان بزرگی داشت، روزی سرگرم ساختمانی بود و از سرکشی به بوستان باز ماند، به من گفت: پسرکم، امروز به واسطه گرفتاری ساختمان نتوانستم از مزرعه و بوستان خبر بگیرم، تو برو خبری بگیر و دستورهایی به من داد و گفت: دیر نیایی که تو برای من پر ارزش تر از همه چیزی.

گوید: به منظور رفتن به مزرعه راه افتادم، در این هنگام از کنار کلیسایی از کلیساهای مسیحیان گذشتم، صداهای ایشان را که مشغول نماز گزاردن بودند شنیدم و من به واسطه این که پدر در خانه محبوسم می داشت، از امور مردم اطلاعی نداشتم.

چون صداهای ایشان را شنیدم وارد کلیسا شدم تا بینم چه می کنند، چون ایشان را دیدم از نمازشان خوشم آمد و گفتم: به خدا سوگند این آیین بهتر از آیین ماست و از آن جا حرکت نکردم تا غروب شد.

مزرعه پدر را رها کردم و آن جا نرفتم، از آنها پرسیدم در کجا می توانم به سر چشمه این دین برسم؟ گفتند: در شام. من پیش پدرم برگشتم، معلوم شد کسانی را به جستجوی من فرستاده و از همه کاری باز مانده است. چون پیش او رسیدم گفتم:

ای پسر! کجا رفته بودی؟ مگر با تو چنان شرط نکرده بودم؟

گفتم: پدر جان از کنار مردمی می گذشتم که در معبدی مشغول نماز بودند و آنچه از دین ایشان دیدم پسندیدم و تا خورشید غروب کرد پیش ایشان بودم. گفت: پسر جان در آن دین خبری نیست، دین تو و پدرانت از آن بهتر است، گفتم: به خدا سوگند چنین نیست آن دین بهتر از دین ماست.

گوید: پدر بر من ترسید، بر پای من بند نهاد و مرا در خانه زندانی کرد! من کسی پیش مسیحیان فرستادم و گفتم هر گاه کاروان بازرگانان شما از شام رسید مرا خبر کنید و پس از این که کارهای خود را انجام دادند و آهنگ بازگشت کردند

آگاهم

چون هنگام بازگشت ایشان رسید به من خبر دادند، من بند از پای خود برداشتم و همراه ایشان رفتم تا به شام رسیدم و آن جا پرسیدم چه کسی از همه بیشتر به مبانی مسیحیت عالم است؟

گفتند: اسقفی که در کلیسا است. پیش او رفتم و گفتم من به این دین راغب شده ام و دوست می دارم همراه تو باشم و برای تو و کلیسا خدمت کنم و از تو دانش بیاموزم و همراه تو نماز بگذارم. گفت: بیا و وارد کلیسا شدم و او مردی نادرست بود، به مسیحیان دستور می داد صدقه دهند و چون صدقات را می آوردند برای خود اندوخته می کرد و به فقرا نمی داد، آن چنانکه هفت کوزه زر و سیم اندوخت و من که دیدم چنان می کند او را سخت دشمن می داشتم.

چون از دنیا رفت و مسیحیان برای خاکسپاری او جمع شدند به ایشان گفتم: این مردی نادرست بود، به شما دستور پرداخت صدقه می داد و شما را به آن تشویق می کرد و پس از این که صدقه را می آوردید برای خود اندوخته می کرد و چیزی از آن به درویشان نمی داد، گفتند: این مطلب را از کجا می دانی؟ گفتم: شما را به اندوخته اش راهنمایی می کنم، گفتند: چنان کن، من جای آن را نشان دادم و ایشان هفت کوزه انباشته از زر و سیم را بیرون آوردند و چون آنها را دیدند، گفتند: به خدا سوگند هرگز او را به خاک نمی سپاریم و جسدش را بر دار کشیده سنگسار کردند.

مرد دیگری آوردند و به جای او گذاشتند.

سلمان می گوید: او مردی بود که من هرگز ندیده بودم کسی نمازهایش را به خوبی او گزارد، او نسبت به دنیا سخت بی میل و نسبت به آخرت به شدت راغب بود و شب و روز را در عبادت می گذراند، من او را بسیار دوست می داشتم چنانکه پیش از او هیچ کس را به آن اندازه دوست نداشته ام.

روزگاری با او سپری ساختم، چون هنگام مرگش فرارسید گفتم: ای فلان! من

همراه تو بودم و تو را چنان دوست می داشتم که هیچ چیز را آن چنان دوست نداشته ام، اکنون چنانکه می بینی فرمان خدا درباره تو رسیده است، مرا به چه کسی سفارش و به چه چیزی فرمان می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند مردم به گمراهی افتاده اند و بیشتر آدابی را که بر آن بودند ترک کرده اند و امروز کسی را نمی بینم که به روش و آیین من باشد مگر مردی در موصل که او هم به همان راه و روشی است که من بوده ام، خود را به او برسان.

گوید: چون او از دنیا رفت و به خاک سپرده شد به موصل پیش آن مرد رفتم و گفتم: ای فلان، فلانی هنگام مرگ خود به من سفارش کرد تا پیش تو آیم و به من خبر داد که تو بر راه و رسم اوایی، گفتم: پیش من بمان و من پیش او ماندم و دیدم که مردی نیک و به روش دوست خود است، ولی چیزی نگذشت که او را هم مرگ در رسید، به او گفتم: فلانی مرا به تو سفارش کرد و دستور داد که به تو ملحق شوم و می بینی که فرمان خدا برای تو در رسیده است، تو به چه کسی سفارش می کنی؟ و به چه چیز فرمانم می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند! من کسی را سراغ ندارم که به راه و روش ما باشد مگر مردی در نصیبین. رفتم پیش آن مرد و خبر خود را با او گفتم و فرمان رهنمای پیشین خود را برای او نقل کردم.

گفت: پیش من بمان و پیش او ماندم و او را هم بر آیین دوستش دیدم و اقامت من در حضور مرد بسیار نیکی بود ولی به خدا سوگند چیزی نگذشت که مرگ او هم فرا رسید، چون به حال احتضار در آمد به او گفتم: فلانی مرا به فلان و او مرا به تو راهنمایی کرد، تو مرا به چه کسی رهنمون هستی و چه دستوری می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند کسی را نمی شناسم که به این دین و آیین باشد مگر کسی که در عموریّه است، خود را به او برسان و پیش او بمان.

چون او مرد و به خاک سپرده شد من پیش آن مرد در عموریّه رفتم و داستان خود را برای او گفتم، گفت: پیش من بمان و من همان جا ماندم و او هم مردی بود که به راه و روش دوستانش بود.

سلمان می گوید: آن جا به کسب و کار هم مشغول شدم، چنانکه چند ماده گاو و چند گوسپند برای من فراهم شد، چون مرگ او نزدیک و محضر شد به او گفتم:

فلائی می دانی که من همراه فلائین کس بودم و او مرا به فلائین کس دیگر و او به شخص دیگر معرفی کرد و او مرا به تو راهنمایی کرد، اکنون تو مرا به چه کس راهنمایی و به چه چیز فرمان می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند من کسی را نمی شناسم که بر آیین ما باشد تا به تو بگویم که پیش او بروی، ولی روزگار ظهور پیامبری که به آیین ابراهیم علیه السلام در زمین عرب برانگیخته خواهد شد نزدیک شده است، محلّ هجرت او در سرزمینی میان دو سنگلاخ است که میان آنها درختان خرماست و او علامت هایی دارد که مخفی نیست، از جمله صدقه نمی خورد ولی اگر هدیه بدهندش قبول می کند و میان شانه هایش مهر نبوت است، اگر بتوانی به آن سرزمین بروی این کار را انجام بده.

سلمان می گوید: او هم مرد و مدفون شد و من مدّتی در عموریّه ماندم. گروهی از بازرگانان بنی کلب آمدند، به آنها گفتم: مرا به سرزمین اعراب ببرید در عوض این ماده گاوها و گوسپندانم را به شما می دهم، پذیرفتند و من آنها را به ایشان دادم و مرا با خود بردند، همین که به وادی القری رسیدیم به من ستم کردند و مرا به عنوان برده به مردی جهود فروختند و من پیش او بودم و چون درختان خرم را دیدم امیدوار شدم که همان سرزمینی باشد که دوستم برایم وصف کرده بود و این موضوع پیش من محقق نشده بود.

زمانی که پیش او بودم یکی از پسر عموهایش که از یهود بنی قریظه بود، مرا از او خرید و به مدینه برد؛ به خدا سوگند! گویی هم اکنون است که آن سرزمین را

شناختم و همان جا ماندم.

در این هنگام رسول خدا مبعوث شده بود و در مکه اقامت داشت و چون من برده و بنده بودم خبری از او نشنیدم تا این که به مدینه هجرت فرمود.

به خدا قسم! روزی بالای درخت خرمایی بودم و برای ارباب خود کار می کردم صاحب من زیر درخت نشسته بود که یکی از پسر عموهایش آمد و به او گفت:

فلانی! خدا اوس و خزرج را بکشد که آنها الآن در منطقه قبا گرد مردی جمع شده اند که امروز از مکه آمده است و ایشان می پندارند که او پیامبر است.

سلمان می گوید: چون این سخن را شنیدم چنان لرزه بر من افتاد که پنداشتم روی صاحبم سقوط خواهد کرد. از درخت پایین آمدم و به پسر عموی او گفتم: چه گفتی؟ صاحبم خشمگین شد و سیلی محکمی به من زد و گفت: تو را به این حرف چکار؟ برگرد، به کار خودت مشغول باش، گفتم: چیزی نیست می خواستم ببینم آنچه می گوید درست یا نه؟

سلمان گوید: چیزهایی خوراکی داشتم که جمع کرده بودم، هنگام غروب آن را برداشتم و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله که به قبا بود رفتم. حضور او رسیدم و گفتم: به من خبر رسیده است که تو مردی نیکوکاری هستی و همراه تو دوستانی نیازمند و غریب هستند، این خوراکی صدقه است چنین می پندارم که شما از دیگران به آن سزاوارتر هستید و آن خوراکی را نزدیک او بردم، به یارانش فرمود: بخورید، ولی خود دست نگاه داشت و نخورد، با خود گفتم: این یک نشانه.

آنگاه برگشتم و خوراکی دیگر فراهم کردم، در این فاصله پیامبر به مدینه بازگشته بود، پیش او رفتم و گفتم: چنین دیدم که تو صدقه نمی خوری این هدیه ای است که خواستم تو را باشد، پیامبر از آن خورد و به یاران خود هم دستور داد از آن خوردند.

با خود گفتم: این دو نشانه.

پس از آن به حضور رسول خدا در بقیع رسیدم که برای تشییع جنازه یکی از

یاران خود آمده بود، من دو قطیفه داشتم و پوشیده بودم و رسول خدا هم میان اصحاب خود نشسته بود، سلام کردم و به طرف پشت سر او رفتم تا به شانه هایش بنگرم و بینم آیا مَهر نبوت دیده می شود، همین که پیامبر دید که من در پشت سرش ایستاده و در جستجوی چیزی هستم که وصف آن را برای من گفته بودند، ردای خویش را از دوش افکند و من به مَهر نبوت نگریستم و آن را شناختم و شروع به بوسیدن آن و گریستن کردم.

پیامبر فرمود: برگرد و برگشتم و برابر او نشستم و داستان خود را همچنین که برای تو ای ابن عبّاس نقل کردم برای رسول اسلام گفتم و آن حضرت خوش داشت که این خبر را یارانش هم بشنوند.

سلمان همچنان گرفتار بردگی بود به طوری که نتوانست در جنگ های بدر و احد شرکت کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند:

با صاحب خود عهد نامه ای برای آزادی خود بنویس و من تعهدی نوشتم که سیصد اصله خرما برای او به عمل آورم و با آب چاه آن را آبیاری کنم و چهل وُقیه هم طلا بپردازم.

پیامبر به اصحاب خود فرمود: برادرتان را یاری کنید و آنها با نهال های خرما مرا یاری کردند، بعضی سی نهال، برخی بیست نهال و پانزده نهال و ده نهال و هر کس به قدر امکان خود مساعدت کرد و سیصد نهال برای من جمع شد.

پیامبر فرمود: ای سلمان! برو و برای این نهال ها گود بردار، وقتی تمام شد پیش من بیا تا خودم به دست خویش آنها را بکارم. من چنان کردم و یاران یاریم دادند و چون از آن فارغ شدم پیش رسول خدا برگشتم و خبرش دادم. پیامبر همراه من آمد، ما نهال ها را به او می دادیم و او در گود می گذاشت تا تمام شد. سوگند به کسی که جان سلمان در دست اوست از آنها حتی یک نهال هم خشک نشد و من درختان

خرمایی که تعهد کرده بودم به صاحب خود پرداختم و آن مال همچنان به عهده من بود، اتفاقاً از یک معدن طلا مقداری طلا که به اندازه تخم مرغی بود به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، فرمود: آن ایرانی که برای آزادی خود تعهدنامه نوشته بود چه کرده است؟ مرا به حضورش بردند، فرمود: این را بگیر و تعهد خود را بپرداز.

سوگند به کسی که جان سلمان در دست اوست چهل وقیئه کامل بود. حق صاحب خود را دادم و آزاد شدم و در حالی که آزاد بودم در جنگ خندق همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت کردم و پس از آن در هیچ یک از جنگ ها غایب نبودم. « (۱) »

بهشت روح شد گلزار رویت امید عاشقان دیدار رویت

ندانستم که لطف صنع ایزد به حسن اینجا رساند کار رویت

زمین را ذره ها خورشید گردد اگر بر وی فتد انوار رویت

لبانت شکر مصر جمالت زبانت بلبل گلزار رویت

گل سوری چو خار اندر گلستان بها ناورد در بازار رویت

بدیدم از درست ماه بیش است عیار حسن در دینار رویت

مه نو کو مدد دارد ز خورشید نگرده بدر بی تیمار رویت

فروغ شمع مه پشت زمین را نگیرد جز به استظهار رویت

بجز آینه ارواح عشاق نداند هیچ کس مقدار رویت

تو را بیند نظر در هر چه دارد کسی کو کسب کرد اسرار رویت

بین چون سیف فرغانی جهانی چو چشم تو شده بیمار رویت

(سیف فرغانی)

ص: ۲۵۱

اشاره

محمد صلی الله علیه و آله با کمال جدّیت و در میان طوفانی که شرک و کفر علیه او بر پا می کرد آیاتی که اصول دین حق را بر مردم عرضه می داشت تلاوت کرد، آنچه را از آن چاره ای نیست تا از بد عاقبتی دنیا و آخرت در امان باشند بر انسان قرائت فرمود.

بر بشریت روشن ساخت که پروردگار جهان یگانه و بی شریک است و شریک ساختن برای او ستم و انکاری است که صاحب خود را به جاوید ماندن در عذاب همیشگی بیچاره می سازد.

بر آنان خواند که خداوند مهربان او را به رسالت برانگیخت چنانکه فرستادگان پیش از او را برای هدایت ملت ها مبعوث به رسالت کرد.

بر تمام جهانیان تلاوت کرد که ایمان کسی مستقیم نمی شود تا از عمق قلبش به یگانگی خدا و فرستاده اش گواهی ندهد و تا آن که ایمان و عشق به حق و رسولش دل های ایشان را لبریز سازد.

به انسان خواند که در انجام و ترک عمل باید به یاد خدا باشد و هر آنچه انجام می دهد باید از روی اخلاص و صفا و پاکی دل انجام دهد.

بر همه مردم تلاوت کرد که خداوند به عدالت و نیکی و همراهی با خویشان مهربانی با یتیمان و بینوایان و نیکی با پدر و مادر و فرمانبری آن دو - مگر در کفر به خدا یا نافرمانی او - امر می کند و بر جهانیان خواند که خداوند ایشان را از گناه نهدی می کند و ناچار باید از آن دوری کنند، از کشتن به ستم و کشتن فرزندان و از زنا و خودپسندی و غرور و تکبر و دروغ و سخن باطل و تماشای کار بیهوده و شرکت در آن بر حذر می دارد.

این همه و بیش از این همه را بر ایشان تلاوت کرد و ایشان را در صورتی که ایمان آورند و کار شایسته کنند و فرمانبرند به ثواب نیکوتر نزد خدا نوید داد و اگر کافر

شوند و فرمان حق را نبرند از عذاب سخت دنیا و آخرت ترسانند.

پیامبر بزرگ چنانکه در آغاز این سطور اشاره شد در تمام اوقاتش از روز اول بعثت تا روزی که خداوند او را به جوار قرب خود برد آموزگار بود.

به طور دائم قرآن را بر مسلمین تلاوت می کرد و آنچه را از قرآن به تفسیر نیازمند بود برای ایشان تفسیر می کرد و آنچه را مجمل بود و احتیاج به تفصیل داشت برای ایشان تفصیل می داد و خلاصه تمام حقایق را به عنوان حکمت الهی به مردم تعلیم می داد.

درس های پیامبر در قرآن

محمد صلی الله علیه و آله برای مردم تلاوت می کرد:

تَبَّيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ « (۱)

به بندگانم خیر ده که یقیناً من [نسبت به مؤمنان] بسیار آمرزنده و مهربانم.

* و این که عذابم [برای مجرمان] همان عذاب دردناک است.

اجابت دعا

« إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ » (۲)

هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند، [بگو:] یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم؛ پس باید دعوتم را بپذیرند

ص: ۲۵۳

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۴۹ - ۵۰. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۸۶. [۲]

و به من ایمان آورند، تا [به حق و حقیقت] راه یابند [و به مقصد اعلیٰ برسند].

کلمات خدا

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا « (۱)

بگو: اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگارم [که مخلوقات او هستند] مرکب شود، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، یقیناً دریا پایان می یابد و اگرچه مانند آن دریا را به کمک بیاوریم.

ایمان به خدا و فرشتگان و کتب الهی

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ « (۲)

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبرانش، ایمان آورده اند [و بر اساس ایمان استوارشان گفتند:] ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم. و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزشت را خواهیم و بازگشت [همه] به سوی توست.

ص: ۲۵۴

۱- (۱) - كهف (۱۸) : ۱۰۹. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۸۵. [۲]

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ « (۱)

آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. * و آنان که به آنچه به سوی تو و به آنچه پیش از تو نازل شده، مؤمن هستند و به آخرت یقین دارند. * آنانند که از سوی پروردگارشان بر [راه] هدایت اند و آنانند که رستگارانند.

دین اسلام

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ « (۲)

مسلماناً دین [واقعی که همه پیامبران مبلّغ آن بودند] نزد خدا، اسلام است.

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ « (۳)

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام می گشاید ؛ و کسی را که [به خاطر لجاجت و عنادش] بخواهد گمراه نماید، سینه اش را چنان تنگ می کند که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود ؛ خدا این گونه پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند، قرار می دهد.

ص: ۲۵۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۳ - ۵. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۹. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۲۵. [۳]

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ « (۱)

ابراهيم نه يهودی بود و نه نصرانی، بلکه یکتاپرست و حق‌گرایی تسلیم بود و از مشرکان نبود. * مسلماً نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم [از جهت پیوند و انتساب معنوی] کسانی‌اند که [از روی حقیقت] از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده‌اند [از همه به او نزدیک‌ترند] و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است.

اهل کتاب گمان می‌کنند هر کس بخواهد به راه آید باید جهود یا نصرانی باشد، خداوند در قرآن مجید به رسولش می‌فرماید به آنان بدین گفتار پاسخ‌ده:

بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ « (۲)

بلکه از آیین ابراهیم یکتاپرست و حق‌گرا [پیروی می‌کنیم نه از آیین تحریف‌شده شما که عین گمراهی است] و او هرگز از مشرکان نبود.

عبادت مؤمنان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَيَمَّاكُمْ الْمُسْلِمينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۶۷ - ۶۸. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۳۵. [۲]

وَأَتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿١﴾

ای اهل ایمان! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید. *
و در راه خدا چنانکه شایسته جهاد است، جهاد کنید؛ او شما را برگزید و بر شما در دین هیچ مشقت و سختی قرار نداد. [در دیتان گشایش و آسانی قرار داد مانند گشایش و آسانی] آیین پدرتان ابراهیم، او شما را پیش از این «مسلمان» نامید و در این [قرآن هم به همین عنوان نامگذاری شده اید] تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما هم گواه بر مردم باشید؛ پس نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و به خدا تمسک جوید. او سرپرست و یاور شماست؛ چه خوب سرپرست و یآوری و چه نیکو یاری دهنده ای است.

کافر من گریزان گردست کس در ره ایمان و طاعت یک نفس

سر شکسته نیست این سر را مبنی یک دو روزی جهد کن باقی بخند

مکرها در کسب دنیا بارد است مکرها در ترک دنیا وارد است

مکر آن باشد که زندان حفره کرد آن که حفره بست آن مکرست سرد

این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را وارهان

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و نقده و میزان و زن

مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح گفت آن رسول

(مولوی)

رستگاری مؤمنان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ

ص: ۲۵۷

اللُّغُو مُعْرِضُونَ * وَالذِّينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالذِّينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ
مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالذِّينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالذِّينَ هُمْ عَلَىٰ صِيْلَمَاتِهِمْ
يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الذِّينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ « (۱)

بی تردید مؤمنان رستگار شدند. * آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند. * و آنان که از [هر
گفتار و کردار] بیهوده و بی فایده روی گردانند، * و آنان که پرداخت کننده زکات اند، * و آنان که نگه دارنده دامنشان [
از شهوت های حرام] اند، * مگر در [کام جویی از] همسران یا کنیزانشان، که آنان [در این زمینه] مورد سرزنش نیستند. *
پس کسانی [که در بهره گیری جنسی، راهی] غیر از این جویند، تجاوزکار [از حدود حق] هستند. * و آنان که امانت ها و
پیمان های خود را رعایت می کنند، * و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند. *
اینانند که وارثان اند، * وارثانی که [از روی شایستگی] بهشت فردوس را به میراث می برند [و] در آن جاودانه اند.

اوصاف مؤمنان

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ
وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا

ص: ۲۵۸

مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبیا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

ایمان حقیقی

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۲)

بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آورده ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

درجات مؤمنان واقعی

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ

ص: ۲۵۹

۱- (۱) - احزاب (۳۳): ۳۵. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹): ۱۴. [۲]

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید و بر پروردگارشان توکل می کنند. * هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. * مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آموزش و رزق نیکو و فراوانی است.

استغفار بعد از گناه

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ * وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ اللَّهُ إِلَّ اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاءُ مَن مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنَعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ « (۲)

و از خدا و پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید. * و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان ها و زمین است بشتابید ؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است ؛ * آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از [خطاهای] مردم در می گذرند ؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد. * و آنان

ص: ۲۶۰

۱- (۱) - انفال (۸) : ۲ - ۴. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۳۲ - ۱۳۶. [۲]

که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده‌اند، پافشاری نمی‌کنند؛ * پاداش آنان آمرزشی است از سوی پروردگارشان و بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند؛ و پاداش عمل‌کنندگان، نیکوست.

ایمان و اسلام و احسان در قرآن

لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ « (۱)، یا يَجْزِي الْمُحْسِنِينَ « (۲) یا در آیات بِالْأَيْدِي الْمُبَشِّرِينَ « (۳) همه این تعبيرات بر لفظ احسان دلالت می‌کند. چه، لفظی که در این آیه هاست از این مصدر مشتق شده و معنی آنها به آنچه خداوند به آن امر فرموده تناسب دارد.

احسان آن است که انسان در اطاعت خدا بکوشد تا به آخرین درجه‌ای که در طاقت اوست برسد و سستی نکند و خسته نگردد و کوتاهی نرزد بلکه تا راهی به کوشش دارد با دل و جان و اعضای خویش کوشش نماید.

ایمان و اسلام و احسان سه کلمه است که در قرآن آمده و بسیار به کار می‌رود و معنی آنها هم به هم نزدیک است. خود رسول اسلام این کلمات را آن گونه شناساند که در هیچ یک شبهه‌ای باقی نگذارد.

روزی رسول خدا در میان اصحاب بود مردی آمد و گفت: ایمان چیست؟ پیامبر فرمود:

ایمان آن است که به خدا و فرشتگان و پیامبرانش ایمان آوری و لقای پروردگار و

ص: ۲۶۱

۱- (۱) - توبه (۹) : ۱۲۰؛ [۱] هود (۱۱) : ۱۱۵؛ [۲] یوسف (۱۲) : ۹۰. [۳]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۸۴؛ یوسف (۱۲) : ۲۲؛ قصص (۲۸) : ۱۴.

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۳۴.

روز رستاخیز را باور کنی. پرسید: اسلام چیست؟ فرمود: آن است که خدای را پرستش نمایی و برای او شریکی نگیری و نماز رابیا داری و زکات واجب را بدهی و رمضان را روزه گیری. پرسید: احسان چیست؟ فرمود: آن که خدا را چنانکه گویی او را می بینی پرستش نمایی. چه، اگر تو او را نبینی بی شک او تو را می بیند. پرسید:

قیامت کی خواهد بود؟ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ « (۱)

یقیناً خداست که دانش قیامت فقط نزد اوست. (۲) پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله تنها به تعلیم حقایق ایمان و اسلام و احسان که در آیات صفحات قبل گذشت اکتفا نکرد، بلکه هم در زندگی خصوصی خود و هم در روابطی که با مردم داشت عملاً به تعلیم خواص و آثار این سه صفت و آنچه دارندگان اینها شایسته است انجام دهند و آنچه واجب است از آن دوری کنند همت گماشت.

وَأَوْفُوا بَعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعِيدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ عَزْلَهَا مِنْ بَعِيدٍ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَكِنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ « (۳)

و به پیمان خدا چون پیمان بستید، وفا کنید و سوگند را پس از محکم کردنش [به وسیله عزم و قصد قطعی] در حالی که خدا را بر خود ضامن و کفیل قرار داده اید، نشکنید؛ یقیناً خدا آنچه را انجام می دهید، می داند. * و مانند آن

ص: ۲۶۲

۱- (۱) - لقمان (۳۱) : ۳۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۰/۵۶ - ۲۶۱، باب ۲۴، حدیث ۳۵ و ۳۶، با کمی اختلاف؛ الدر المنثور: ۱۷۰/۱.

۳- (۳) - نحل (۱۶) : ۹۱ - ۹۲. [۲]

[زنی] که پشم های تابیده خود را پس از استحکام و استواری و می تابانید، نباشید که سوگندهایتان را میان خود به بهانه این که گروهی [چون مشرکان] از گروهی [چون مؤمنان] از نظر نفرت و امکانات افزون ترند، مایه خیانت و فساد قرار دهید [به این صورت که از روی تظاهر، مؤمنان را با سوگندهایتان دلخوش کنید که با آنان هستید و در پشت پرده سوگندهایتان را بشکنید و به خیال این که از ضربه های دشمن در امان بمانید، به دشمن بیونید [جز این نیست که خدا شما را به وسیله آن] نفرت اندک و افزونی نفرت دشمن [آزمایش می کند و روز قیامت آنچه را [از حق و باطل] همواره در آن اختلاف می کردید، برای شما روشن می سازد.

خوش آن کس که دانشور است و هنرور مر او راست علم و هنر یار و یاور

ز علم و هنر هر که بی بهره باشد عقابی است بی پر درختی است بی بر

مکن فخر بر زیور و زر که کس را به جز عقل و علم و هنر نیست زیور

خردمند از آنرو نگردیده گمره که او را به هر ره خرد بود رهبر

به فضل و کمال خود آن به که نازی نه فضل پدر یا کمالات مادر

تو را گر به اصل است فخر، اصل هر کس نبودست جز آب و گل چیز دیگر

کسی را سزد شاهی هر دو عالم که ملک دلی گردد او را مسخر

(حالت)

پیامبر عزیز اسلام در هر موقعیت مناسبی آیات حلال و حرام قرآن را بر مردم تلاوت می کرد و به هر صورت ممکن معانی آن آیات را برای مردم بیان می فرمود تا موعظه شوند و به واجبات روی آورده از حرام و گناه دوری کنند و حتی گاهی صورت برزخی اعمال و اخلاق و کردار مردم را جهت بیداری آنان بیان می فرمود.

به حدیث زیر که در جوامع حدیث آمده توجه کنید.

ص: ۲۶۳

« پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بامدادی به اصحاب و یاران فرمود: دیشب دو نفر پیش من آمدند و مرا برانگیختند و به من گفتند: بیا برویم. پس با آن دو به راه افتادم تا به مردی خوابیده رسیدم و مرد دیگری را با سنگ گرانی بر سر او ایستاده دیدم که سنگ را بر سر او می کوبد و سرش را درهم می شکند و چون سنگ به غلت می افتد به دنبال آن می رود و آن را می گیرد و هنوز نزد آن مرد برنگشته سر وی چنانکه بود صحیح و سالم می شود، پس بار دیگر به او حمله می برد و همان کار نخستین را با او انجام می دهد.

به آن دو گفتم: سبحان الله! داستان این دو نفر چیست؟ به من گفتند: بیا برویم.

پس رفتیم تا به مردی به پشت افتاده رسیدیم که دیگری با قلّابی آهنین بر سر او ایستاده است و ناگهان به یک سوی روی او می آید و هر یک از گوشه لب و سوراخ بینی و چشم او را تا پشت گردن چاک می دهد، سپس به آن سوی دیگرش می رود و همان کاری که با آن طرف کرده بود با این طرف انجام می دهد و هنوز از این سو فارغ نشده که آن طرف به حال اول برمی گردد، پس دیگر بار به او حمله کرده همان کار نخستین را تکرار می کند.

گفتم: سبحان الله! داستان این دو چیست؟ به من گفتند: بیا برویم.

پس رفتیم، به چیزی تنور مانند رسیدیم که فریاد و داد و بیدادهایی از آن بلند بود. پس سری به آن زدیم که ناگاه مردان و زنان برهنه در آن دیدیم که زبانه آتش از زیر پای آنها بر می خاست و چون به آنها می رسید فریاد می زدند.

به آن دو گفتم: داستان اینها چیست؟ به من گفتند: بیا برویم.

پس به راه افتادیم تا به جویی مانند خون سرخ رنگ رسیدیم که در میان آن

مردی شناگر شنا می کرد و در کنار جوی مردی بود که سنگ بسیاری نزدش نهاده بود، آن شناگر پس از مدتی شنا نزد آن مرد که سنگ ها نزدش بود می آمد و او سنگی به دهان او می انداخت او باز شنا می کرد و باز می گشت و باز سنگ به دهانش افکنده می شد و همین طور تکرار می گشت.

به آن دو گفتم: داستان این دو نفر چیست؟ گفتند: بیا برویم.

پس به راه افتادیم تا به مردی بد قیافه رسیدیم که نزد او آتشی بود و آن را می افروخت و زیر و رو می کرد و گرد آن می گشت.

به آن دو گفتم: این چیست؟ گفتند: بیا برویم.

پس رفتیم تا به انبوهی رسیدیم که از هر نوع گلی بهاری در آن به چشم می خورد، ناگهان در میان آن بستان مردی بلند قامت با کودکانی بیش از آنچه هرگز ندیده بودم پیرامون او به نظرم آمدند. به آن دو گفتم: این کیست و اینان کیانند؟ مرا گفتند: برویم برویم.

پس رفتیم تا به بستانی بزرگ - که هرگز بزرگتر و بهتر از آن ندیده بودم - رسیدیم، به من گفتند: در این بستان بالا برو، پس بالا- رفتیم تا به شهری که با خشتی طلا و خشتی نقره ساخته شده بود رسیدیم، آنگاه به دروازه شهر آمدیم و خواهش کردیم آن را باز کنند، دروازه گشوده شد، بعضی هر چه تصوّر کنی زیبا و برخی هر چه گمان کنی زشت روی به استقبال ما آمدند.

به آنان گفتند: بروید در این جوی آب تنی کنید که ناگاه جوی پهناوری - که گویی آبش در سفیدی شیر خالص است - جلب نظر کرد و در آن آب تنی کردند و سپس در حالی که آن زشتی از ایشان رفته بود و به نیکوترین صورتی در آمده بود نزد ما آمدند، به من گفتند: این بهشت جاویدان «عدن» است و این خانه توست.

پس دیده ام به بالا خیره شد ناگاه کاخی مانند ابری سفید به نظر رسید. به من

گفتند: خانه تو همان است.

به آن دو گفتم: خدا مبارکتان گرداند، مرا بگذارید تا داخل آن شوم، گفتند: اکنون که نمی شود، داخل آن خواهی شد. به آن دو گفتم: از آنچه امشب دیدم در شگفتم، این چه بود که دیدم؟

به من گفتند: اکنون به تو می گوئیم: آن مرد نخستین که بر او گذشتی و سرش با سنگ درهم شکسته می شد مردی است که قرآن را فراگیرد و سپس آن را رها کند در وقت نماز بخوابد تا نماز او فوت شود.

آن مرد دیگری که دیدی هر یک از کنار دهان و سوراخ بینی و چشم او تا پشت گردنش چاک زده می شد، مردی است که بامداد از خانه اش در آید و دروغی بگوید که در میان مردم منتشر شود.

مردان و زنان برهنه ای که در تنور ماندی بودند زنان و مردان زنا کارند.

آن مردی که دیدی در جوی خون شنا می کند و سنگ به دهانش می افکند کسی است که ربا می خورد.

مرد بد قیافه ای که در کنار آتش بود و آن را زیر و رو می کرد و می افروخت و گرد آن می گشت مالک و سر پرست دوزخ بود.

آن مرد بلند قامتی که در آن بوستان بود ابراهیم علیه السلام است و آن کودکانی که پیرامون او بودند هر نوزادی است که بر فطرت خداشناسی بمیرد.

راوی پرسید: ای فرستاده خدا! آیا فرزندان مشرکان هم؟ پاسخ داد: آری، فرزندان مشرکان هم.

اما آن گروهی که بعضی زیبا و بعضی زشت رو بودند آنان مردمی هستند که کاری شایسته و کاری بد را بهم آمیخته بودند و خدا از آنان در گذشت. « (۱) »

ص: ۲۶۶

۱- (۱) - صحیح البخاری: ۱۰۴/۲، باب ما جاء فی عذاب القبر، باب ۳۳؛ آئینه اسلام: ۱۷۷.

آثار سوء بازیچه گرفتن دین

وَدَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَّرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلُّ عَدْلٍ لَأَيُّوْخَذَ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ « (۱)

و کسانی که دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفت و اگذار؛ و [مردم را] با قرآن اندرز ده؛ که مبادا کسی [در روز قیامت] به [کیفر] آنچه [از گناهان] مرتکب شده [از رحمت و ثواب] محروم ماند [و به هلاکت سپرده شود]؛ و او را جز خدا سرپرست و یاور و شفیع نباشد؛ و اگر [برای رهایی اش از عذاب] هر گونه عوض و فدیة ای بدهد از او پذیرفته نشود. آنانند که به سبب آنچه [از اعمال زشت] مرتکب شده اند [از رحمت و ثواب] محروم مانده [و به هلاکت سپرده شده] اند. و به خاطر آن که همواره [به آیات الهی] کفر می ورزیدند برای آنان نوشابه ای از آب جوشان و عذابی دردناک است.

نفخ صور

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ

ص: ۲۶۷

الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ « (۱)

و اوست که آسمان ها و زمین را به درستی و راستی آفرید ؛ و روزی که [اراده اش به آفریدن چیزی تعلق گیرد] می گوید : باش، پس بی درنگ می باشد ؛ گفتارش حق است ؛ و روزی که در صور دمیده شود فرمانروایی و حاکمیت مطلق ویژه اوست، دانای نهران و آشکار است و او حکیم و آگاه است.

انذار با قرآن

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَازِكٌ مُصَدِّقٌ لِّدَى بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ « (۲)

و این [قرآن] کتابی است پرفایده، که ما آن را نازل کردیم، تصدیق کننده کتابهای آسمانی پیش از خود است و [نزولش] برای این است که مردم مکه و کسانی را که پیرامون آنند بیم دهی ؛ و آنان که به آخرت ایمان دارند به آن ایمان می آورند و آنان همواره بر نمازشان محافظت می کنند.

خالق یکتا

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

ص: ۲۶۸

۱- (۱) - انعام (۶) : ۷۳. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۹۲. [۲]

وَكَيْلٌ * لَاتُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ * قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ « (۱)

این است خدا پروردگار شما، جز او معبودی نیست، آفریننده همه چیز است؛ پس تنها او را بپرستید و او کارساز هر چیز است. * چشم ها او را در نمی یابند، ولی او چشم ها را درمی یابد و او لطیف و آگاه است. * بی تردید برای شما از سوی پروردگارتان دلایلی روشن آمده، پس هر که [به وسیله آن دلایل بینا شود و حقایق را با چشم دل] ببیند به سود خود اوست و هر که [با پشت کردن به دلایل] کوردل شود [و از دیدن حقایق محروم گردد] به زیان خود اوست، [وظیفه من ابلاغ پیام خداست] و بر شما حافظ و نگهبان نیستم.

تبعیت از وحی

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ « (۲)

از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان.

قیح دشنام

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ « (۳)

و معبودانی را که کافران به جای خدا می پرستند، دشنام ندهید، که آنان هم از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی عملشان را آراستیم [تا به کیفر لجاجت و عنادشان گمان کنند که آنچه انجام

ص: ۲۶۹

۱- (۱) - انعام (۶): ۱۰۲ - ۱۰۴. [۱]

۲- (۲) - انعام (۱۸): ۱۰۶. [۲]

۳- (۳) - انعام (۱۸): ۱۰۸. [۳]

می دهند نیکوست، [سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود، پس آنان را به اعمالی که همواره انجام می دادند، آگاه می کند.

داوری خدا

أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتْبَغَى حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ « (۱)

آیا جز خدا حاکم و داوری بطلبیم؟! در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را که [همه معارف و احکام در آن] به تفصیل بیان شده به سوی شما نازل کرد؛ و اهل کتاب [به ویژه دانشمندان آنان] می دانند که این کتاب [قرآن] از سوی پروردگارت به درستی و راستی نازل شده؛ پس [در این که معجزه خواهی منکران و مخالفت های اهل کتاب از روی حقیقت جوئی نیست] از تردیدکنندگان مباش.

عمل صالح

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا * مَا كُنْتُمْ فِيهِ أَبَدًا « (۲)

همه ستایش ها ویژه خداست که این کتاب را بر بنده اش نازل کرد و برای آن هیچ گونه انحراف و کژی قرار نداد. * [کتابی] است درست و استوار [و

ص: ۲۷۰

۱- (۱) - انعام (۱۸) : ۱۱۴. [۱]

۲- (۲) - کهف (۱۸) : ۱ - ۳. [۲]

برپادارنده مصالح حیات انسان [تا از سوی خود [ستمکاران را] به عذابی سخت بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده دهد که برای آنان پاداشی نیکوست. * که در آن پاداش نیکو ، جاودانه ماندگارند.

سخن حق

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَيْغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا * إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا « (۱)

و بگو: [سخن] حق [که قرآن است] فقط از سوی پروردگار شماست ؛ پس هر که خواست ایمان بیاورد و هر که خواست کافر شود، به یقین ما برای ستمکاران آتشی آماده کرده ایم که سراپرده هایش بر آنان احاطه دارد و اگر [از شدت تشنگی] استغاثه کنند با آبی چون مس گداخته که چهره ها را بریان می کند [به استغاثه آنان] جواب گویند، بد آشامیدنی و بد جایگاهی است. * مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند [پاداششان داده خواهد شد] ؛ زیرا ما پاداش کسانی را که کار نیکو کرده اند، تباه نمی کنیم.

زینت دنیا

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا « (۲)

ص: ۲۷۱

۱- (۱) - كهف (۱۸) : ۲۹ - ۳۰. [۱]

۲- (۲) - كهف (۱۸) : ۴۶. [۲]

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

زیانکارترین عمل

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا
بآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا * ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا
* إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا « (۱)

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟ * [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند. * آنان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و دیدار [قیامت و محاسبه اعمال] را به وسیله او منکر شدند، در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر شده است، پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی کنیم. * این است [وضع و حال زیانکاران] به سبب آن که کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به مسخره گرفتند. * مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، بهشت های فردوس جای پذیرایی آنان است. * در آن جاودانه اند و از آن درخواست انتقال به جای دیگر نمی کنند.

ص: ۲۷۲

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا * وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا « (۱)

و در این کتاب، [سرگذشت] اسماعیل را یاد کن، که او وفا کننده به عهد و فرستاده ای پیامبر بود. * و همواره خانواده اش را به نماز و زکات فرمان می داد و نزد پروردگارش پسندیده بود.

تعقل در قرآن

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ « (۲)

بی تردید کتابی به سوی شما نازل کردیم که مایه [شرف، بزرگواری، رشد و سعادت] شما در آن است؛ آیا نمی اندیشید.

وحدائیت

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ « (۳)

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آن که به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا پرستید.

ص: ۲۷۳

۱- (۱) - مریم (۱۹) : ۵۴ - ۵۵. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۱۰. [۲]

۳- (۳) - انبیاء (۲۱) : ۲۵. [۳]

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ « (۱)

هر کسی چشمنده مرگ است و ما شما را [چنانکه سزاوار است] به نوعی خیر و شر [که تهیدستی، ثروت، سلامت، بیماری، امنیت و بلاست] آزمایش می کنیم و به سوی ما بازگردانده می شوید.

اگر بخواهیم آیاتی که پیامبر بر حق، بر مردم تلاوت کرده در این جزوه آورده شود باید همه قرآن مجید را بنویسم ولی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

سطور گذشته نمونه هایی از کتاب حق بود که در تمام زمینه ها اعم از مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، قلبی و اخلاقی، رسول خدا بر مردم تلاوت کرد تا آنان را با حقایق ملکوتی و واقعیت های الهی آشنا سازد.

عارف بزرگوار عماد فقیه کرمانی در نعت رسول خدا می گوید:

مقصود از آب و گل چو وجود محمد است از طینتش مبانی هستی مشید است

بر خاتم نبوت او مهر لایزال بر صفحه رسالت او نقش سرمد است

عرش مجید پایه معراج مصطفی بدر منیر آلت اعجاز احمد است

هر دل که پشت گرمی از مهر اونیافت در زمهریر دوزخ هفتم مخلد است

دینش به نصرت صمدیت کمال گیر شرعش به قوت احدیت مؤید است

شد بنده کمینه درگاه تو عماد آزاد بنده ای که غلام محمد است

(عماد فقیه کرمانی)

ص: ۲۷۴

بخش دوم آیه ۱۶۴ سوره آل عمران که در جهت تفسیر و توضیح آن هستیم مسأله تزکیه است:

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ « (۱)

آیات او را بر آنان می خواند و [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان می کند.

مراد از نفس در آیات و روایات که پیامبر عظیم الشان اسلام مأمور بر تزکیه آن بوده، حقیقتی است که مرکز قوای حیوانی از شهوت و غضب و غرائز و امیال است، که اگر این قوا کنترل و تزکیه نشوند تبدیل به هوا می گردند و هوا ایجاد طوفان های عظیمی در عقل و قلب و روح و بدن می کند که دنیا و آخرت انسان را به باد می دهد.

فاسقان، فاجران، کاذبان، خدعه گران، آلودگان، ستمکاران، ظالمان، معتدین، متکبران، جباران، تبهکاران، عاصیان، خاطیان، درنده خویان، جاهلان، بی خردان، همه و همه محصول و معلول و نتیجه هوای نفسند.

غرائز و امیال و شهوات باید با قواعد تربیتی اسلام و هدایت شارع مقدس کنترل گردند، ورنه ضربه های غیر قابل جبرانی به انسان و انسانیت وارد می سازند.

در صورت کنترل شدن، خیمه عدالت در تمام جوانب بر پا می شود و در صورت عدم کنترل، عرصه گاه حیات آلوده به انواع ظلم و ستم و خطا و معصیت و تجاوز و زور گویی و عناد و قلدری و هر گونه رذیلتی خواهد شد.

ص: ۲۷۵

غزالی گوید:

يُطَلِّقُ النَّفْسَ عَلَى الْجَامِعِ الصِّفَاتِ الْمَذْمُومَةِ أَيْ الْقَوَى الْحَيَوَانِيَةَ الْمُضَادَّةَ لِلْقَوَى الْعَقْلِيَّةِ. (۱)

نفس همان است که رذایل ضدّ نیروهای ملکوتی یعنی نیروهای حیوانی، در آن اجتماع می کنند.

اگر این رذایل علاج نشوند و بر قدرت آنها در صورت عدم کنترل افزوده شود جایی برای حکومت عقل و شرع در میدان حیات باقی نمی ماند.

مسأله کنترل غرایز و شهوات از اعظم مسائل الهی و انسانی است تا جایی که مبارزه با شهوات و غرائز غلط و بی جا را جهاد اکبر گفته اند و افضل جهاد نامیده اند.

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ. ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله جمعیتی را به جبهه جنگ فرستادند، چون از میدان رزم برگشتند فرمودند: آفرین به طایفه ای که جهاد اصغر را به سر بردند ولی جهاد اکبر بر عهده آنهاست. گفته شد: یا رسول الله! جهاد اکبر چیست؟ فرمود:

مبارزه با نفس. سپس فرمود: برترین جهاد، جهاد با شهوات است.

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - مجمع البحرین: ۴۱۹/۱، [۱] به نقل از غزالی.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۵/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۷؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۶۳/۱۵، باب ۱، حدیث ۲۰۲۱۶. [۳]

حکما و عرفای الهی می گویند:

جهاد با نفس فقط به لحاظ تعلق آن با جسم و جسمانیات است، که اوصاف بهیمی و سبعی و شیطانی از این تعلق پدید می آید:

اوصاف بهیمی

وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ « (۱)

و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالا- و لذت های زودگذر] دنیايند و می خورند، همان گونه که چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ « (۲)

و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد، برای آنان بخوان ؛ پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامش انداخت] و در نتیجه از گمراهان شد. * و اگر می خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود ؛ پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می آورد، و اگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می آورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند ؛ پس این

ص: ۲۷۷

۱- (۱) - محمد (۴۷) : ۱۲. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۱۷۵ - ۱۷۶. [۲]

داستان را [برای مردم] حکایت کن، شاید [نسبت به امور خویش] بیندیشند.

اوصاف شیطانی

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ « (۱)

[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت : کافر شو . هنگامی که کافر شد، گفت :

من از تو بیزارم، من از خدا که پروردگار جهانیان است، می ترسم.

ورنه وجود انسان و حقیقت نفس با قطع نظر از این تعلق، عقل است و دارای صفات ملکوتی و به اقتضای سرشت خود:

ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ، وَاِكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ. (۲)

آنچه که خداوند بدان پرستیده شود و بهشت به واسطه آن به دست آید.

باید با عوارض خطرناک و بنیان برکن آن تعلق که حالت بهیمی و سبعی شیطانی است جهاد کرد، تا از شر حیوانات در امان برود و گرنه در این خانه همیشه غوغایی از تهاجم و تنازع است.

سعدی می گوید:

از کسی معنای

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ. (۳)

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - حشر (۵۹) : ۱۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱/۱۱۶، باب ۴، حدیث ۸؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۰۵/۱۵، باب ۸، حدیث ۲۰۲۸۸. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۱؛ [۴] عوالی اللآلی: ۱۱۸/۴، ۱۸۷. [۵]

دشمن ترین دشمن تو ، نفس همیشه همراه توست.

را پرسیدند؟ گفت: به حکم آن که به هر دشمنی احسان کنی دوست گردد، مگر نفس را که هر چه احسان بیشتر نمایی مخالفت زیاده کند.

بی وصل او ز صحبت جانم خجالت است جان را هم از مصاحبت تن ملالت است

من دلم و دلم که چه می بینم از غمش کس را وقوف نیست که ما را چه حالت است

یارب به سوی کعبه که باشد دلیل ما کین ره که می رویم طریق ضلالت است

چندان که می رویم به مقصد نمی رسیم ما را از این تردّد ضایع خجالت است

هر درد را که هست طبیعی کند دوا درمان درد ما به وصالش حوالت است

(عماد فقیه کرمانی)

چه بسیار قلیل و نادرند آنانکه در راه خدا از طریق تعالیم رسول بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله با هوای نفس مبارزه کنند.

به بهلول گفتند: دیوانه های شهر را می دانی چند نفرند؟ گفت: شمردن آنها خیلی مشکل است از عقلا پرسید تا بگویم.

از گناهان و معاصی و عوارض هوای نفس و خلاصه از این همه ثقل و سنگینی مادّی و شیطانی باید آزاد شد و دارای ثقل و سنگینی معنوی شد. کشتی در دریا چون دارای ثقل باشد از واژگون شدن، برخاستن و در معرض موج و باد قرار گرفتن

ص: ۲۷۹

آرام است و گر نه مضطرب؛ انسان وقتی به حقایق ثقل اکبر که قرآن است و ثقل اصغر که اهل بیت و ائمه معصومین اند ثقیل شد دارای نفس مطمئنه می گردد و در برابر تمام حوادث و طوفان ها و سیل ها آرام خواهد بود.

چون از ثقل مادی و بدنی و به خصوص از ثقل معاصی و بارهای هوای نفس برهی - که راه رهییدنش معرفت به اوضاع و احوال نفس از طریق قرآن و رسالت و امامت است و به کارگیری دستوره های آن منابع الهیه - به معراج معنوی و کشف و شهود خواهی رسید.

حکایتی از علامه طباطبایی

علامه طباطبایی فیلسوف بزرگ و مفسر کم نظیر می فرمودند:

در مسجد سهله در مقام ادريس نماز می خواندم و در نماز پس از حمد، سوره مبارکه «ص» قرائت می کردم، ناگهان دیدم از جای خود حرکت کردم ولی بدنم در زمین است، به اندازه ای با بدنم فاصله گرفتم که او را دورترین نقطه می دیدم تا پس از چندی به حال اول برگشتم.

خداوند در قرآن مجید در شأن ادريس می فرماید:

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿١﴾

و او را به جایگاه و مقام بلندی ارتقا دادیم.

درختان عالم ملکوت

بینایان و بیداران، عارفان و والهان و واصلان و عاشقان بر اساس حقایق قرآنی و معارف الهیه می فرمایند:

عالم ملکوت را دو درخت است:

ص: ۲۸۰

۱ - شجره طوبی

۲ - شجره زقوم

هر یک شاخه هایی به دنیا دارند، هر یک از حسنات اخلاقی شاخه ای از شاخه های درخت طوبی است و هر یک از رذایل اخلاقی شاخه ای از شاخه های درخت زقوم.

انسان اگر به مبارزه با هوای نفس برنخیزد و بگذارد شهوات و غرایز رذایل، نفس را میدان تاخت و تاز قرار دهند بدون شک هر یک از رذایل تبدیل به خلق یا ملکه و رنگ ثابت شود و در حقیقت ریشه در ذات دوانده بلکه عین ذات گردد، آنوقت است که انسان شاخه ای از آن درخت گشته و پس از جمع شدن بساط عالم، هیزم ثابت جهنم شود. داستان در حسنات هم از این قرار است.

در «کافی» شریف آمده:

السَّخَاءُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ، فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا أَخَذَ بَعْضِنِ مِنْهَا، فَلَمْ يَتْرُكْهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ حَتَّى يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ. وَالشُّحُّ شَجَرَةٌ فِي النَّارِ، فَمَنْ كَانَ شَحِيحًا أَخَذَ بَعْضِنِ مِنْهَا، فَلَمْ يَتْرُكْهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ النَّارَ. (۱)

سقاوت درختی در بهشت است، سخی شاخه ای از آن را در دست جان دارد، آن شاخه وی را رها نکند تا وارد بهشت نماید. و بخل درختی در جهنم است، بخیل آویخته به شاخه ای از اوست، آن شاخه او را رها نکند تا وی را داخل در جهنم کند.

آن که دچار هوای نفس و رذایل اخلاقی است، آتشی است که هم خود را می سوزاند و هم آتش به خرمن زندگی و حقوق دیگران می اندازد. و از همین جا عظمت رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله روشن می شود که برای مهار کردن و خاموش نمودن

ص: ۲۸۱

۱- (۱) - کنز العمال: ۳۹۱/۶، حدیث ۱۶۲۰۸؛ تفسیر الثعالی: ۴۲۲/۵؛ [۱]مجموعه ورام: ۱۷۰/۱. [۲]

این آتش که در تنور نفس است آمده که:

وَيُزَكِّيهِمْ « (۱)

و [از آلودگی های ظاهری و باطنی] پاکشان کند.

برای نجات وجود از شرّ هوای نفس باید به حقیقت و واقعیت یعنی به حقّ و قیامت و انبیا و امامان و قرآن آشنا شد و به آن منابع عالی عشق ورزید و به اطاعت از دستورهای آن منابع الهیّه برخاست، که حکما فرموده اند:

« چنانکه عشق مادی یا مجازی سبب خروج جسم از عقیمی و مولّد فرزند و مایه بقای نوع و نسل است، عشق حقیقی هم روح را و عقل را از عقیمی و بسته بودن در آورده، مایه ادراک اشراق و دریافت زندگی جاوید یعنی نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و زندگی روحانی است. » (۲)

درد گناه

درد گناه و معصیت، درد خطا و اشتباه، بسیار درد بد و سنگینی است و طول زمانی این درد باعث هلاکت انسان و از بین رفتن خیر دنیا و آخرت آدمی است.

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

لا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ لَأَخْوَفَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ وَ كَفَى بِمَا سَلَفَ تَفَكُّراً وَ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاِعْظَاءً. (۳)

دردی برای دل ها دردناک تر از گناهان نیست و ترسی شدیدتر از ترس از مرگ نمی باشد، چیزی چون اندیشه در حوادث گذشته انسان را کفایت

ص: ۲۸۲

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۲۹. [۱]

۲- (۲) - هزار نکته: ۱۸۶.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۴۲/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۲۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۰۴/۱۵، باب ۴۰، حدیث ۲۰۵۸۴. [۳]

نمی کند و مرگ برای بیداری انسان از خواب غفلت کافی است.

درد ظاهری قلب کشنده انسان است، و درد باطنی محصول و معلول گناه است و بدون شک درد معنوی کشنده تر از درد مادی است.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ﴿١﴾

در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود.

اندیشه در احوال خود که عمر در چه گذشت و تفکر در احوال دیگران و فکر در این که لذت گناه باقی نمی ماند ولی تبعات و آثار آن باقی است، تفکر در فنای دنیا و بقای آخرت و اندیشه در مرگ آرزو داران پیش از رسیدن به آرزوهایشان و حسن عاقبت صالحان و محسنان و سوء عاقبت ظالمان و متجاوزان، عبادت بزرگ است.

امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت مهمی را در کیفیت مردن مردم - کیفیتی که محصول و معلول عقاید و اخلاق و اعمال آنان است - نقل می فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

النَّاسُ اثْنَانِ: وَاحِدٌ أَرَاخَ، وَآخَرُ اسْتَرَاخَ. فَمَا الَّذِي اسْتَرَاخَ فَالْمُؤْمِنُ، إِذَا مَاتَ اسْتَرَاخَ مِنَ الدُّنْيَا وَبَلَائِهَا، وَأَمَّا الَّذِي أَرَاخَ فَالْكَافِرُ إِذَا مَاتَ أَرَاخَ الشَّجَرَ وَالِدَّوَابَّ وَكَثِيرًا مِنَ النَّاسِ. ﴿٢﴾

مردم در جهت مرگ بر دو دسته اند: یکی راحت می نماید و دیگری راحت می شود. اما آن که راحت می شود مؤمن است، چون بمیرد از دنیا و بلایش و تنگی و سختی هایش می رهد. اما آن که راحت می نماید کافر است، چون بمیرد درخت و جنبنده و بسیاری از مردم را با مرگ خودش راحت می نماید.

ص: ۲۸۳

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۱/۶، باب ۶، حدیث ۱؛ [۲] الخصال: ۳۹/۱، حدیث ۲۱.

درخت و جنبنده به زبان حال می گویند: ما از خدمت به کافر ناراحتیم، چون کافر بمیرد درخت و جنبنده از مرگش راحت می شوند و انسان هم از مزاحمت هایش که معلول بی دینی و بی خبری اوست.

نفس در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

در زمینه نفس حدیثی بسیار جالب به مضمون زیر از رسول خدا در جوامع حدیث روایت شده:

دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجَاشِعٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْحَقِّ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مُوَافَقَةِ الْحَقِّ؟ قَالَ: مُخَالَفَةُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى رِضَا الْحَقِّ؟ قَالَ: سَخَطُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى وَضْعِ الْحَقِّ؟ قَالَ: هَجْرُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى طَاعَةِ الْحَقِّ؟ قَالَ: عِضْيَانُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذِكْرِ الْحَقِّ؟ قَالَ: نِسْيَانُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى قُرْبِ الْحَقِّ؟ قَالَ: التَّبَاعُدُ مِنَ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى انْسِ الْحَقِّ؟ قَالَ: الْوَحْشَةُ مِنَ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذَلِكَ؟ قَالَ: الْأَسْتِعَانَةُ بِالْحَقِّ عَلَى النَّفْسِ. (۱)

مردی به نام مجاشع به محضر مبارک رسول اسلام صلی الله علیه و آله عرضه داشت: راه رسیدن به معرفت حق چیست؟ پیامبر فرمودند: شناخت نفس.

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۲/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۲۳؛ [۱] عوالی اللالی: ۲۴۶/۱، حدیث ۱؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۳۸/۱۱، باب

۱، حدیث ۱۲۶۴۳. [۳]

گفت : راه موافقت با حق چیست؟ حضرت فرمودند : مخالفت با نفس.

عرضه داشت : راه تحصیل خشنودی حق کدام است؟ فرمود : خشمگین بودن بر نفس.

پرسید : راه رسیدن به وصال حق چیست؟ فرمود : دوری از نفس.

گفت : راه طاعت حق کدام است؟ فرمود : روی گرداندن از نفس.

گفت : راه یاد حق کدام است؟ فرمود : فراموشی نفس.

پرسید : طریق قرب حق چیست؟ فرمود : فاصله داشتن با نفس.

عرضه داشت : راه انس با حق چیست؟ فرمود : وحشت از نفس.

گفت : راه به دست آوردن این همه کدام است؟ فرمود : یاری جستن از حق علیه نفس.

ای دولت آستانه صاحب‌دلان کجاست کانجا مقابل حرم و قبله و دعاست

ما دردمند و تنگدل و خسته خاطریم انفاس روح پرور اهل صفا کجاست

پای طلب گشاده و بر بسته چشم عیب تا این قدم که دارد و تا این نظر کراست

یا ما گلیم و صحت این زمره همچو گل یا خود مسیم و همّت این فرقه کیمیاست

در راه عشق رسم گدایی غریب نیست سلطان اگر به کوی محبت رسد گداست

هر طاعتی که علّت عجب است و معصیت هر نعمتی که موجب کفران بود بلاست

(عماد فقیه کرمانی)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

كُنْتُ مَعَ أَبِي حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْقَبْرِ وَالْمِئْبَرِ وَإِذَا أَنَا مِنْ أَضِحَابِهِ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ وَقَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّكُمْ وَاحِبُّ رِيحِكُمْ وَأُرْوَا حِكْمَكُمْ، فَأَعِينُونَا عَلَى ذَلِكَ بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، فَإِنَّكُمْ لَنْ تَنَالُوا وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ. (۱)

با پدرم حضرت باقر علیه السلام بودم تا کنار قبر و منبر رسول خدا رسیدیم، در آن هنگام گروهی از یاران پدرم در آن جا بودند، امام باقر بالای سرشان ایستاد و به آنان سلام داد و فرمود: و الله قسم! شما و بوی شما و روح شما را دوست دارم، ما را در این دوستی با پاکدامنی و کوشش در راه حق برای رسیدن به رشد و کمال یاری کنید که جز با پارسایی و کوشش در راه محبوب کسی به ولایت ما نمی رسد.

آری، بدون مبارزه با هوا و غلبه بر نفس که نتیجه اش ورع و تقوا و پاکی و طهارت قلب است ثابت ماندن در صراط مستقیم امکان ندارد، صراطی که «أنعمت عليهم» است که هر کس خارج از این صراط است یا مغضوب است یا گمراه.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ « (۲)

آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است [مانند کسی است که سینه اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟] پس وای بر آنان که دل هایشان از یاد کردن خدا

ص: ۲۸۶

۱- (۱) - الأمالی، شیخ طوسی: ۷۲۲، حدیث ۱۵۲۲؛ [۱] ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۰۱/۱؛ [۲] مجموعه ورام: ۹۰/۲. [۳]

۲- (۲) - زمر (۳۹): ۲۲. [۴]

سخت است، اینان در گمراهی آشکار هستند.

تزکیه نفس

آنچه باعث روشنایی دل است در اسلام بیان شده و هر آنچه علت کدورت قلب است باز گو کرده اند. گناه و معصیت و رها کردن نفس، زمینه ساز سیاهی قلب، و مبارزه با هوا و هوس و امیال و شهوات غلط، علت تجلی نور ربّ در عرش دل است.

تصفیه و تزکیه نفس که باعث نورانیت دل و روشنایی جان است از اهمّ وظایف پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله بود، که آن حضرت در این زمینه تا مرز ایثار جان اقدام به پیاده نمودن آن وظیفه و مسئولیت کرد.

او خیر و شرّ نفس را برای مردم بیان کرد و راه آراستن نفس را به خیر و پیراستن این حقیقت را از شرّ پیش پای مردم نهاد و در این مدرسه مردان و زنانی را تربیت کرد و در بستر تاریخ تربیت می کند که هیچ مدرسه ای نمونه آنان را نداشته و ندارد.

او با کتابی مبعوث به رسالت شد که آن کتاب شفا بخش دردهای قلبی و نفسی و عقلی بود. خداوند مهربان در تعریف آن کتاب می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده و شفاست برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ

ص: ۲۸۷

سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ « (۱)

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است. * خدا به وسیله آن [نور و کتاب] کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راههای سلامت راهنمایی می کند و آنان را به توفیق خود از تاریکی ها [بی جهل، کفر، شرک و نفاق] به سوی روشنایی [معرفت، ایمان و عمل صالح] بیرون می آورد و به جانب راه راست هدایت می کند.

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله به وسیله قرآن مجید دل ها را نواری و قلب ها را روشن و نفوس را تزکیه و سینه ها را شفا داد، او از میان سیاه چهره گان بلال و از میان بردگان صیهیب و از بیابان نشینان ابوذر و از غیر عرب سلمان و از طایفه زنان خدیجه و زهرا و زینب ساخت.

معراج آدمیت و انسائیت

اشاره

در کتاب «انسان کامل» آورده:

معراج آدمیت و انسائیت با چهار چیز میسر است:

۱ - معارف الهیه: قرآن، کلمات انبیا و امامان و اولیا.

۲ - اقوال نیک.

۳ - افعال نیک.

۴ - اخلاق حسنه.

و این چهار که از طریق مبارزه با هوا و هوس و جهاد با نفس به دست می آید به قدری مهم است که گفته اند:

ص: ۲۸۸

هر که این چهار را ندارد آدمی نیست و هر که دارد آدمی است و هر کس این چهار را به کمال برساند انسان کامل است.

چون به دنبال شناخت حقایق قرآنیّه و معارف الهیّه رفتی و از آن دو منبع یعنی کتاب و حدیث کسب نور کردی و به عبادت و اطاعت قیام نمودی زمینه مبارزه با هوا و هوس و تزکیه نفس را به کمک حق و رسالت رسول اعظم فراهم آورده و به انتظار باش که نوری که محصول این مبارزه است تمام شئون حیات و جوانب وجودت را روشن کند، نوری که رسول بزرگ صلی الله علیه و آله از خداوند عزّ و جلّ درخواست داشت:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي لِسَانِي نُورًا وَفِي بَصِيرَتِي نُورًا وَفِي سَمْعِي نُورًا وَعَنْ يَمِينِي نُورًا وَعَنْ يَسَارِي نُورًا وَمِنْ فَوْقِي نُورًا وَمِنْ تَحْتِي نُورًا وَمِنْ أَمَامِي نُورًا وَمِنْ خَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي فِي نَفْسِي نُورًا وَاعْظِمْ لِي نُورًا. (۱)

پروردگارا در قلبم، در زبانم، در دیده ام، در گوشم، از راستم، از چپم، از بالای سرم، از زیر پایم، از پیش رویم، از پشت سرم و در نفسم نور قرار بده و این نور را برای من عظیم گردان.

عرفا می گویند:

مراد از این نور، قرآن و توفیق خاصّ الهی است و مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این درخواست این است که قرآن و باطن قرآن و سرّالسرّ قرآن و حقیقت آیات، تمام جوانب وجودش را پر کند، که این خواسته در ازل مورد اجابت قرار گرفت و به نزول قرآن تجلّی آشکار کرد.

روضه را از چمن انس نثاری بفرست یعنی از خاک در خویش غباری بفرست

ص: ۲۸۹

۱- (۱) - صحیح مسلم: ۱۸۲/۲؛ میزان الحکمه: ۳۳۸۸/۴. [۱]

تا دگر عطر فروشی نکند باد بهشت بانسیم سحری بوی بهاری بفرست
جانم از بادهٔ دوشینهٔ تو مخمور است زان معطر قدحش دفع خماری بفرست
(عماد فقیه کرمانی)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا. (۱)

عارف کسی است که نفس خود و عوارضش را از شرّ و خیر شناخته باشد و آن را از جمیع شرور و رذایل آزاد نموده و تصفیه کرده و وی را از آنچه از خدایش دور می کند حفظ نموده باشد.

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود در روی آب

یکی آن که در نفس خود بین مباش یکی آن که در خلق بد بین مباش

چون نفس را شناسی از خودیت و خود بینی نجات پیدا کنی و در راه صلاح و اصلاح آن با کمک قرآن و رسالت و امامت برخیزی و به این نتیجه بررسی که نفس، مملوک حق و امانت جناب او در دست توست و بر توست که این امانت را از شرّ غولان و طاغوتیان و رذایل حفظ نمایی.

خود بینی و خود خواهی و عُجب و کبر و حرص و بخل و ... همه موانعی هستند بین نفس و بین حق، که نمی گذارند فیوضات ربّانیه و نفعات رحمانیه به نفس برسند.

نفس در کلام میبدی

میبدی در «فتح ثالث» آورده:

ص: ۲۹۰

شیخ سعدالدین حموی سواره به رودخانه رسید، اسب از آب نمی گذشت، امر کرد آب را بهم زده گل آلود کنند، در حال اسب عبور کرد. فرمود: تا خود می دید از این وادی عبور نمی توانست کرد. چون مرض خودبینی و خود خواهی علاج شود و حالت خداجویی و خداخواهی پدید آید، حرکت نفس به سوی مقام قرب و لقا با کمک طاعات و عبادات آغاز می شود و به جایی می رسد که امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالَاً بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا. (۱)

اتصال روح مؤمن به روح خدا از اتصال شعاع آفتاب به آفتاب شدیدتر است.

وصف عرفان در روایات

امیر المومنین علیه السلام در وصف صاحبان عرفان و فضیلت در «نهج البلاغه» می فرماید:

صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى. (۲)

با بدن در دنیایند، ولی روح آنان تعلق به محلّ اعلی دارد.

این گونه نفوس نسبت به حق و اوامر و نواهی حق در حالت تسلیم اند، آنچه می خواهند و آنچه انجام می دهند محض او و برای او و به خاطر او و برای رسیدن به قرب و لقاء و وصال اوست.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

گروهی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذشتند، عرضه داشتند:

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - الکافی: ۱۶۶/۲، حدیث ۴؛ [۱] الاختصاص، شیخ مفید: ۳۲.

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۱۴۷؛ [۲] بحار الأنوار: ۱۸۸/۱، باب ۲، حدیث ۴؛ [۳] الأمالی، شیخ مفید: ۲۴۷.

السلام عليك يا رسول الله، فقال صلى الله عليه وآله: ما أنتم؟ فقالوا نحن مؤمنون، قال:

فَمَا حَقِيقَةُ إِيْمَانِكُمْ؟ قَالُوا: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عُلَمَاءُ حِكْمَاءُ كَادُوا أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْحِكْمَةِ أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسِيْكُونُونَ وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ وَاتَّقُوا اللَّهَ الْمُدَى إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. (۱)

سلام بر تو ای رسول خدا، فرمود: کیستید، گفتند: اهل ایمان، فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: رضایت و خشودی به احکام و قضای الهی و واگذاری امر خود به حضرت او و تسلیم در برابر فرمان های حق.

فرمود: اینان اهل علم و حکمتند و گویی از حکمت می خواهند همچو انبیا باشند. اگر در گفتار خود راستگوئید، بنایی که نمی خواهید در آن سکونت کنید نسازید و چیزی که نمی خواهید بخورید جمع نکنید و از خدایی که به او باز می گردید پرهیز کنید.

تصفیه و تزکیه نفس به این است که حقایق قرآنی و معارف الهیه در آن تجلی کند و راهی برای تزکیه و تصفیه آن جز این وجود ندارد. بدون اسلام و ایمان و احسان نفس به جایی نمی رسد و چیزی از شهوات و تمایلات و غرایز آن جلودار نیست.

«امالی» شیخ طوسی از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجّه الوداع از کار حج برداخت و بر راحله خود نشست فرمود:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ مُسْلِمًا. فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو ذَرٍّ. فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْإِسْلَامُ؟ فَقَالَ: الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ وَلِبَاسُهُ التَّقْوَى وَزِينَتُهُ الْحَيَاءُ، وَمَلَائِكَةُ الْوَرَعِ وَكَمَالُهُ الدِّينُ وَثَمَرُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَأَسَاسُ

ص: ۲۹۲

وارد بهشت نمی شود مگر مسلمان. ابوذر پرسید: یا رسول الله! اسلام چیست؟ فرمود: اسلام عریان است، لباسش تقوا، زینتش حیا، قوامش پارسایی، کمالش دین و میوه اش عمل صالح است؛ و برای هر چیزی پایه ای است و پایه اسلام عشق به ما اهل بیت است.

ابو حمزه ثمالی در مسأله کمال نفس، از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند:

ارْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمِيلَ اسْلَامُهُ، وَأَعْيَنَ عَلَى إِيْمَانِهِ، وَمُحَصَّصَتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ وَلَقِيَ رَبَّهُ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ وَلَوْ كَانَ فِيمَا بَيْنَ قَرْنَيْهِ إِلَى قَدَمَيْهِ ذَنْبٌ حَطَّهَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَهِيَ: الْوَفَاءُ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلَّهِ وَصِدْقُ اللِّسَانِ مَعَ النَّاسِ وَالْحَيَاءُ مِمَّا يَقْبَحُ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ النَّاسِ وَحَسَنُ الْخُلُقِ مَعَ الْأَهْلِ وَالنَّاسِ. (۲)

چهار حقیقت در هر که باشد اسلامش کامل است و بر ایمانش کمک شده، گناهانش محو گشته و خدا را ملاقات می کند در حالی که جناب او از وی راضی و خشنود است و چنانچه از سر تا قدمش گناه باشد حضرت ربّ العزّه آنها را از پرونده اش می ریزد:

وفا به آنچه که برای خداوند بر عهده خود نهاده است (مانند نذر و عهد و قسم و سایر تعهداتی که با خداوند نموده است)، راستگویی با مردم، حیا از آنچه

ص: ۲۹۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۹/۶۵، باب ۲۷، حدیث ۲۷؛ [۱] الأمالی، شیخ طوسی: ۸۴، حدیث ۱۲۶. [۲]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۴۶۲/۸، باب ۹۳، حدیث ۱۰۰۱۶؛ [۳] الأمالی، شیخ طوسی: ۱۸۹، حدیث ۳۱۹. [۴]

نزد حق و خلق قبیح است، خوشرویی با زن و فرزند و مردم.

صفات خوب انسان

در کتاب «آداب النفس» آمده است که:

«انسان خوب چهار صفت دارد:

عفت نفس، پرهیزکاری و تقوا، زهد در حطام دنیا، ورع از معصیت.

با نفس سرکش و امیال و شهواتش و با شیطان بیرونی رفاقت و همنشینی مکن، همیشه با این دو از در مخالفت برآ؛ که نود و نه در خیر به رویت می گشایند تا در مرحله صدم تو را به دام بیندازند.

اگر به دنیا بخواندت بگو فانی است، اگر به شهوات غلط دعوت کنند بگو ندامت است، اگر به کبر خواندند به اول و آخر نظر کن که نطفه و جیفه است، اگر به خودبینی بخوانند به حقیقت بنگر که چیزی از تو نیست، مالک خداست و تو با تمام هویت و هستی مملو کی.

یکی از عرفا می گوید:

وصف بنده ای از بندگان حق را شنیدم، برای دیدارش شتافتم، چون به او رسیدم با او حرف زدم جواب نداد، دوباره سخن گفتم جواب نداد، گفتم: به حق معبودت به من نظر کن، نظر کرد، ابروهایش به چشمش افتاده بود، گفتم: مرا وصیتی کن، اشاره کرد از حرف زدن معذورم که حرف ما را به گناه می کشد. روزی را در خدمت او به سر بردم دو کلمه از وی شنیدم:

۱ - عجب دارم از کسی که باتو مانوس است با غیر چکار دارد.

۲ - عجب دارم از کسی که می داند خزانه همه چیز نزد توست چرا به غیر تکیه و توکل دارد؟!

گفتم: هیمن دو کلمه مرا بس است. برگشتم به قریه رسیدم، به مردم گفتم: این بزرگوار چند سال است مقیم این ناحیه است؟ گفتند: نود سال، گفتم: چرا با من

حرف نزد؟ گفتند: پنجاه سال است غیر حرف خدا از او سابقه حرف زدن نداریم. « (۱)

مراحل نفس در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

کمیل به امیر المؤمنین علیه السلام عرضه داشت: نفس را برای من تعریف کن، حضرت فرمود: کدام نفس را؟ عرض کرد: مگر چند نفس داریم؟ فرمود: برای نفس چهار مرحله است:

۱ - نامیه نباتیه

۲ - حسیه حیوانیه

۳ - ناطقه قدسیه

۴ - کلیه الهیه

۱ - برای نامیه پنج قدرت است: ماسکه، جاذبه، هاضمه، دافعه، مریئه.

و دارای دو خاصیت است: زیاد شدن، کم شدن. و این شبیه ترین نفس به حیوان است.

۲ - حسیه حیوانیه پنج قوه دارد: سمع، بصر، شم، ذائقه، لامسه. و دارای دو خاصیت است. خوشی، غضب.

۳ - ناطقه قدسیه پنج صفت دارد: فکر، ذکر، علم، حلم، نباهت.

۴ - کلیه الهیه پنج قدرت دارد: بقای در فنا، نعیم در شقا، عزّ در ذلّ، فقر در غنا، صبر در بلا. و وی را دو خاصیت است: رضا، تسلیم. (۲) هدف رسالت این است که نفس را از حالت نامی و حیوانی به سوی کلیه الهیه برساند و این جز با تزکیه - یعنی آراسته شدن به فضایل و پیراسته شدن از رذایل -

ص: ۲۹۵

۱- (۱) - آداب النفس: ۵۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۴/۵۸ - ۸۵؛ مستدرک سفینه البحار: ۱۰/۱۱۳؛ تفسیر الصافی: ۱۱۱/۳.

میسر نیست.

اگر نفس با تزکیه مهار نشود، در مسأله مال دنیا دچار حرام خوری، در مسأله شهوت گرفتار انواع معاصی و در مسأله حکومت دچار غصب حق ذی حق و پایمال کردن حقوق یک ملت می شود.

داستانی عجیب از فضیل و هارون

هارون در کمال قدرت و سطوت و در عین کبر و نخوت با جمعی به حج آمده بود. در طواف بیت ملخی را لگد مال کرد در حالی که حکمش را نمی دانست.

شنید فضیل عیاض در مسجد الحرام است. جهت یافتن حکم مسأله مأمون را نزد وی فرستاد تا او را به حضورش بیاورد. مأمون نزد فضیل آمد و پس از سلام گفت: خلیفه سلام دارد و می گوید چند لحظه نزد ما بیا، فضیل جواب مأمون را نداد، مأمون بازگشت و گفت: مرا نزد کسی فرستادی که تو را به حساب نمی آورد!

هارون با غضب و خشم حرکت کرد، در حالی که اطرافیانش به وحشت افتادند. چون به فضیل رسید گفت: ای فضیل! واجب است نزد ما آیی و حق ما را بشناسی، آخر ما حاکم شما ایم! من در حال احرام و طواف ملخی را لگد کرده ام، حکمش چیست؟ فضیل بلندبلند گریه کرد و گفت: چه چوپانی هستی که از گوسپند مسأله می پرسی! بر چوپان واجب است محلّ گوسپندان را امن کند، غذای نیکو فراهم آورد، آب شیرین بدهد، تو که از یک مسأله دین عاجزی، چه چوپانی هستی و این گله را کجا می بری؟! (۱)

نکته ای بس عجیب در وضع امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از اصحاب می گوید:

ص: ۲۹۶

شنیده بودم آیه شریفه

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ « (۱)

[آیا چنین انسان کفران کننده ای بهتر است] یا کسی که در ساعات شب به سجده و قیام و عبادتی خالصانه مشغول است.

در شأن علی است، رفتم تا حسنات و عبادات او را به چشم خود بینم. وقت مغرب با یاران خود نماز خواند و پس از تعقیبات به نماز عشا پرداخت، آنگاه با اجازه آن حضرت به منزلش رفتم، قسمت عمده ای از شب، او را در قرآن و نماز دیدم، صبح نمازش را در مسجد به جماعت بجای آورد، سپس به کار مردم پرداخت تا وقت نماز ظهر و عصر آمد. پس از فریضه ظهر و عصر دوباره تا شب به کار مردم پرداخت. به او گفتم به روز و شب آسایش نداری! فرمود:

اگر روز بیاسایم کار رعیت ضایع شود، اگر شب بیاسایم قیامت خودم ضایع گردد، پس روز مهمم مردم را انجام دهم و شب مهمم خودم را. (۲) آری، این است صاحب نفس زکیه راضیه مرضیه، این است محصول و نتیجه نفس تصفیه شده و این است آن که قرآن مجید نفس او را نفس پیامبر خوانده است.

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه آری، نشد آگاه کس از سرّ اله

یک ممکن و این همه صفات واجب لا حول و لا قوه الا بالله

آثار حسنات و سیئات نفسانی

حسنات نفسیه که در قرآن مجید و معارف اسلامی مطرح است موجد نورانیت

ص: ۲۹۷

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳/۴۱، باب ۱۰۱، حدیث ۳؛ الأمالی: شیخ صدوق: ۲۸۲، حدیث ۱۴؛ روضه الواعظین: ۱۱۷/۱.

قلب و استحکام ایمان و سیئات نفسیه موجب ظلمت دل و سستی رشته عقیده و مخرب عمل است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وَحَدَّثْتُ الْحَسَيْنَةَ نُورًا فِي الْقَلْبِ وَزَيْنًا فِي الْوَجْهِ وَقُوَّةً فِي الْعَمَلِ. وَوَحَدَّثْتُ الْخَطِيئَةَ سَوَادًا فِي الْقَلْبِ وَهَنَا فِي الْعَمَلِ وَشَيْنًا فِي الْوَجْهِ. (۱)

حسنه را نوری در قلب و آبرویی در چهره و قدرتی بر عمل یافتم. و گناه و سیئه را ظلمتی در دل و باعث سستی در عمل صالح و علت آبروریزی دیدم.

سَيِّئَاتُ رَجُلٍ رَسِيُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: أَيُّ حَسَنَةٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: حُسْنُ الْخُلُقِ وَالتَّوَضُّعُ وَالصَّبْرُ عَلَى الْبَلِيَّةِ، وَالرِّضَا بِالْقَضَاءِ. قَالَ: أَيُّ سَيِّئَةٍ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: سُوءُ الْخُلُقِ وَالشُّحُّ الْمَطَاعُ. (۲)

مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کدام حسنه نزد خداوند برتر است؟ فرمود:

نیک خلقی، تواضع، صبر و استقامت در بلا و رضا به قضای حق. عرضه داشت: چه سیئه ای نزد حق بزرگتر است؟ فرمود: بد خلقی و بخلی که به عمل گذارده شود.

حسن خلق، تواضع و صبر از اوصاف نفس زکیه و بد اخلاقی و بخل از حالات نفس شریره است. آراستن نفس به حسنات الهیه و پیراستن آن از اوصاف شیطانیه نیازمند به مبارزه و به قول رسول خدا جهاد اکبر و محتاج به گذشت از خود و هواها و هوس هاست که:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

(سعدی شیرازی)

ص: ۲۹۸

۱- (۱) - کنز العمال: ۱۱۰/۱۶، حدیث ۴۴۰۸۴؛ میزان الحکمه: ۶۳۶/۱، حدیث ۸۵۸.

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۲۹/۱۶، حدیث ۴۴۱۵۴.

ابن عربی می گوید:

امیری با خیل و خدم و حشم به راهی می گذشت، خدمت یکی از اولیای خدا رسید، عرضه داشت: یا شیخ، در این جامه و لباس ها که بر تن من است نماز رواست یانه؟ آن بزرگ خندید، آن امیر از سرّ خنده پرسید، مرد خدا گفت: از کم عقلی و نادانی تو تعجب کرده خندیدم، ای امیر! حال تو به حال سگی می ماند که در مردار و جیفه ای افتاده و از آن سیر خورده و سرا پای او از خون و نجاسات آلوده شده و او را احتیاج به قضای حاجت افتاده، خیلی مواظب است که ترشح بول او را نجس نکند!

شکم تو از حرام پر است، مظالم عباد بر گردنت بسیار است، ستم و ستمکاری در پرونده ات مالا- مال است تو از آنها نمی ترسی، از این دغدغه داری که نماز در این لباس چگونه است!

امیر گریست و از اسب پیاده شد و به خاک مذلت نشست و ترک جاه و ریاست غلط کرد و ملازم شیخ شد.

چون سه روز از این ماجرا گذشت شیخ طنابی به او داد و گفت، ایام ضیافت گذشت برخیز با این طناب به صحرا رو و هیزم بیاور جهت امرار معاش بفروش. او در کار فروش هیمه رفت. مردم که وی را بدان حال می نگریستند می گریستند. ابن عربی می گوید: آن امیر دایی من بود که مصداق این آیه شریفه شد:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ « (۱) »

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس

ص: ۲۹۹

بازداشته است .

بندگی حقیقی

در «مصایح القلوب» آورده:

محمود غزنوی با عده ای زیاد جهت شکار به صحرا رفت، ناگهان همایی در هوا پیدا شد، لشگریان گفتند برویم در سایه او قرار بگیریم تا از گرما و حرارت هوا مصون بمانیم و برای این کار از هم سبقت می گرفتند، تنها کسی که نرفت ایاز بود، محمود به او گفت: تو چرا نرفتی تا هما برسرت سایه اندازد؟ گفت: کدام سعادت برای من بهتر از این که در سایه سلطانی چون شما هستم!

این حکایت برای این است که بدانی به جلال ذوالجلال قسم! اگر کسی ترک غیر او کند، غیری که مانع رشد و کمال است و قدم در راه بندگی حقیقی بگذارد سعادت نصیب او می شود که شقاوت از پی ندارد و لطف حضرت او در شش مرحله نصیب وی می شود:

۱ - هُوَ مَعَكُمْ أَيَّمَا كُنْتُمْ « (۱)

و او با شماست هر جا که باشید.

۲ - فَتَمُرُ فَاطِمَةُ وَشِيعَتُهَا عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ. (۲)

فاطمه علیها السلام و شیعه او عبورش از صراط همانند برق خیره کننده است.

۳ - حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا « (۳)

چون به آن رسند در حالی که درهایش از پیش گشوده شده است.

ص: ۳۰۰

۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۳/۴۳، باب ۸، حدیث ۹؛ [۱] ثواب الاعمال: ۲۲۰. [۲]

۳- (۳) - زمر (۳۹) : ۷۳. [۳]

۴ - وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ « (۱)

نگهبانانش به آنان گویند : سلام بر شما.

۵ - وَحُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ « (۲)

و حوریانی چشم درشت، * هم چون مروارید پنهان شده در صدف.

۶ - وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ « (۳)

و همچنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است.

محبوب ترین خلائق

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبَاهِي بِالشَّابِّ الْعَابِدِ الْمَلَائِكَةَ، يَقُولُ: انظُرُوا إِلَى عَبْدِي تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِي. (۴)

بر جوان عابد به ملائکه مباحات و افتخار می کند، می فرماید : ای ملائکه، بنده ام را بنگرید که به خاطر من دست از شهوت و هوا و هوس نفسانی برداشته است.

و نیز فرمود:

إِنَّ أَحَبَّ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَابٌّ حَدَّثَ السَّنَّ فِي صُورِهِ حَسَنَةً جَعَلَ

ص: ۳۰۱

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۷۳. [۱]

۲- (۲) - واقعه (۵۶) : ۲۲ - ۲۳. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹) : ۷۲. [۳]

۴- (۴) - کنز العمال: ۷۷۶/۱۵، حدیث ۴۳۰۵۷؛ نهج الفصاحه: ۳۰۳، حدیث ۷۳۶. [۴]

شَبَابُهُ وَجَمَالُهُ لِلَّهِ وَفِي طَاعَتِهِ، ذَلِكَ الَّذِي يُبَاهِي بِهِ الرَّحْمَانُ مَلَائِكَتَهُ، يَقُولُ: هَذَا عَبْدِي حَقًّا. (۱)

همانا محبوب ترین آفریدگان نزد خدای بزرگ، جوان نو سال و زیبارویی است که جوانی و زیبایی خود را برای خدا و در راه اطاعت او نهاده است و او همان کسی است که خدای رحمان به او بر فرشتگانش مباحات می کند و می فرماید: حَقًّا این بنده من است.

امام باقر علیه السلام به سلیمان بن جعفر فرمود:

جوانمرد کیست؟ عرضه داشت: نزد ما جوانان هستند، حضرت فرمود: اصحاب کهف از پیران بودند ولی خداوند آنان را جوان و جوانمرد گفت.

يا سَلِيمَانُ، مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَاتَّقَى فَهُوَ الْفَتَى (۲).

ای سلیمان، آن کس که به خدا ایمان آورد و از همه معاصی خود را حفظ کند او جوانمرد است، در هر سنی که باشد.

نصایح ابوذر

ابوذر شاگرد بزرگوار و با کرامت رسول خدا، که دانش و بینشش را از آن منبع فیض گرفته بود مردم را در جهت تزکیه نفس نصیحت می فرمود:

دنیا را دو جلسه قرار بده:

۱ - مجلسی برای طلب حلال.

۲ - مجلسی برای طلب آخرت، جلسه سوم ضرر دارد.

ص: ۳۰۲

۱- (۱) - کنز العمال: ۷۸۵/۱۵، حدیث ۴۳۱۰۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۲۸/۱۴، باب ۲۷، حدیث ۱۰؛ [۱] تفسیر العیاشی: ۳۲۳/۲، حدیث ۱۱. [۲]

کلام را دو کلام قرار بده:

۱ - کلمه ای برای آخرت.

۲ - کلمه ای برای طلب حلال، کلمه سوم مضرّ است.

مالت را دو مال قرار بده:

۱ - درهمی برای عیال.

۲ - درهمی برای ساختن آخرت، درهم سوم خسارت است.

دنیا را ساعتی بین دو ساعت قرار بده:

۱ - ساعتی که گذشته و قدرت برگرداندن آن را نداری.

۲ - ساعتی که امید درکش برای تو نیست. این ساعتی که در آنی به عبادت خرج کن و در عمل صحیح صرف نما و از گناه خود داری کن ورنه به هلاکت افتی. (۱)

زینت ها در کلام پیامبر

رسول خدا در روایت بسیار مهمی فرمودند:

زَيْنَةُ الدُّنْيَا ثَلَاثَةٌ: الْمَالُ وَالْوَلَدُ وَالنِّسَاءُ.

وَزَيْنَةُ الْآخِرَةِ ثَلَاثَةٌ: الْعِلْمُ وَالْوَرَعُ وَالصَّدَقَةُ.

وَأَمَّا زَيْنَةُ الْبَدَنِ: قَلْبُهُ الْأَكْلِ وَقَلْبُهُ النَّوْمِ وَقَلْبُهُ الْكَلَامِ.

وَأَمَّا زَيْنَةُ الْقَلْبِ: فَالصَّبْرُ وَالصَّمْتُ وَالشُّكْرُ. (۲)

زینت دنیا سه چیز است: مال، فرزند، زن.

زینت آخرت سه چیز است: دانش، پارسایی، صدقه.

اما زینت بدن در سه برنامه است: کم خوری، کم خوابی، کم گویی.

و اما زینت قلب در سه حقیقت است: صبر، سکوت، شکر.

١- (١) - مجموعه ورام: ٢٠/٢؛ [١] المواعظ العدديه: ١٠٧، باب ٢، فى الثنائيات.

٢- (٢) - المواعظ العدديه: ١٢٧، باب ٣، [٢] فى الثلاثيات.

بادست طلب پای تو در سلسله تا چند آه ای دل من غافلی از قافله تا چند

ره توشه تو عشق و فرا راه تو خورشید نگشوده به تیغ سحری سلسله تا چند

زین آتش افروخته بر دامن فریاد فریاد که بریان جگر حوصله تا چند

این شعله زبانی که تو را سوخته چون شمع گل کرده ز آتشکده دل گله تا چند

زین دایره خورشید سواران همه رفتند ای سایه نشین ، خواب در این مرحله تا چند

در حضرت جانان دل ما یکدله باید ای بی خبر از عالم جان ده دله تا چند

(مشفق کاشانی)

جواهر در کلام انبیاء علیهم السلام

قواعد و کمال و تربیت و حقایق روحی و قلبی و راه مبارزه با هوا و هوس را باید از رسول خدا گرفت که او پیامبر رحمت و معلم قرآن و کامل کننده نفوس و مربی ارواح و جلا دهنده قلوب است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَرْبَعَةٌ جَوَاهِرٌ تُزِيلُهَا أَرْبَعَةٌ : أَمَّا الْجَوَاهِرُ : فَالْعَقْلُ وَالِدِّينُ وَالْحَيَاءُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ : أَمَّا الْغَضَبُ فَيُزِيلُ الْعَقْلَ وَأَمَّا الْحَسَدُ فَيُزِيلُ الدِّينَ ، أَمَّا الطَّمَعُ فَيُزِيلُ الْحَيَاءَ وَأَمَّا الْغَيْبَةُ فَيُزِيلُ الْعَمَلَ

ص: ۳۰۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار گوهر گران بهاست که چهار چیز از بین برنده آن است:

«ما آن چهار گوهر عبارت است از: عقل، دین، حیا، عمل صالح.»

غضب زایل کننده عقل، حسد زایل کننده دین، طمع زایل کننده حیا و غیبت زایل کننده عمل صالح است.

شش نصیحت از موسی بن عمران

«به موسی بن عمران وحی شد: شش چیز را در شش چیز قرار داده ام و مردم در شش برنامه دیگر می طلبند ولی نمی یابند:

۱ - راحت و امتیّت و آسایش را در بهشت قرار داده ام، مردم در دنیا طلب می کنند.

۲ - دانش و علم را در گرسنگی گذاشته ام، مردم در سیری می طلبند.

۳ - عزّت و آقایی را در قیام به عبادت به وقت شب قرار داده ام، مردم نزد ارباب حکومت می طلبند.

۴ - رفعت و سر بلندی را در تواضع و فروتنی گذاشته ام، مردم در تکبر می جویند.

۵ - اجابت دعا را در لقمه حلال قرار داده ام، مردم در قیل و قال می طلبند.

ص: ۳۰۵

۶ - غنا را در قناعت نهاده ام، مردم در کثرت اشیا و اجناس می جویند. « (۱)

آموزش هشت مسئله از امام صادق علیه السلام

« امام صادق علیه السلام که قلبش تجلی گاه علم و دانش و بصیرت و بینش پیامبر صلی الله علیه و آله است، یک روز به یکی از شاگردانش که نزد حضرت علم آموخته بود و به تصفیه و تزکیه نفس موفق شده بود فرمود:

در این مدت که نزد منی چه آموختی؟ پاسخ داد: هشت مسأله از شما فرا گرفتم، حضرت فرمودند: برای من تعریف کن، عرضه داشت:

۱ - هر محبوبی را دیدم به وقت مرگ از محبتش مفارقت می کند، همت به خرج دادم برای به دست آوردن چیزی که از من مفارقت نکند، بلکه در تنهایی انیس و مونس من باشد و آن عمل خیر است:

وَمَنْ يَفْعَلْ خَيْرًا يُجْزَ بِهِ. (۲)

هر کس عمل خیری انجام دهد به همان جزا داده می شود.

فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۲ - عدّه ای را دیدم به حسب و گروهی به مال و ولد افتخار می کنند، ولی دیدم افتخار در اینها نیست بلکه فخر عظیم در آن است که خداوند فرموده:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ « (۳)

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

سعی کردم پیش خداوند، کریم باشم. فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۳ - لهو و لعب و سرگرمی مردم را دیدم و قول حق را شنیدم:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ

ص: ۳۰۶

۱- (۱) - المواعظ العددیه: ۳۰۹، باب ۶، [۱] فی السداسیات.

۲- (۲) - الصراط المستقیم: ۱۳۸/۱. [۲]

۳- (۳) - حجرات (۴۹): ۱۳. [۳]

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است ؛ * پس بی تردید جایگاهش بهشت است.

سعی کردم هوا را از نفس بگیرم تا نفس در بستر مرضات حق قرار گیرد. فرمود:

أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۴ - دیدم هر کس یک شیء مادی قیمتی نصیبش شد، سعی کرد دو دستی به آن بچسبد و آن را حفظ کند، من قول حق را شنیدم:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ « (۲) »

کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا خدا آن را برای او دو چندان کند و او را پاداشی نیکو و باارزش باشد؟

قرض دادن نزد من شیء با ارزشی بود، سعی کردم به آن پردازم تا ذخیره ام در روز حاجتم باشد. فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۵ - حسودی عدّه ای را به عدّه ای در زندگی دیدم و قول حق را شنیدم:

نَحْنُ قَسِدٌ مِّنَّا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ « (۳) »

ما در زندگی دنیا معیشت آنان را میانشان تقسیم کرده ایم و برخی را از جهت درجات [فکری و مادی] بر برخی برتری داده ایم تا برخی از آنان برخی دیگر را [در امر معیشت و سایر امور] به خدمت گیرند ؛ و رحمت پروردگارت از آنچه آنان جمع می کنند، بهتر است.

ص: ۳۰۷

۱- (۱) - نازعات (۷۹) : ۴۰ - ۴۱. [۱]

۲- (۲) - حدید (۵۷) : ۱۱. [۲]

۳- (۳) - زخرف (۴۳) : ۳۲. [۳]

بر احدی حسد نبردم و بر از دست داده تأسّف نخوردم. فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۶- دشمنی بعضی را با بعضی در امور دنیا دیدم و مشاهده نمودم کدورت های قلبی چه بلای خطرناکی است، از طرفی قول حضرت حق را شنیدم:

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ﴿١﴾

بی تردید شیطان، دشمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرید.

خود را مشغول عداوت شیطان کردم و وقت دشمنی نسبت به مردم مسلمان و مؤمن در خود نگذاشتم. حضرت فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۷- دیدم مردم برای طلب رزق خود کشتی می کنند و مراعات حلال و حرام ننموده در این زمینه به یکدیگر رحم نمی نمایند، من قول حق را شنیدم:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٢﴾

و جن و انس را جز برای این که مرا پرستند نیافریدیم ؛ * از آنان هیچ رزقی نمی خواهم و نمی خواهم که مرا طعام دهند. * بی تردید خدا خود روزی دهنده و صاحب قدرت استوار است.

دانستم وعده او حق و قولش صدق است، آرام گشته و به وعده اش خشنود شدم، به دنبال حلال رفته و در طلب رزق راحت شدم، به حدّ قناعت کفایت کردم و بقیه اوقات به عبادت گذراندم. حضرت فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

۸- دیدم عده ای متکی به صحت بدنند، گروهی به کثرت مال و عده ای به مثل خودشان و من قول حق را شنیدم:

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ

ص: ۳۰۸

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۶. [۱]

۲- (۲) - ذاریات (۵۱) : ۵۶ - ۵۸. [۲]

و هر که از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدن [از مشکلات و تنگناها را] قرار می دهد. * و او را از جایی که گمان نمی برد روزی می دهد و کسی که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است.

از غیر تکیه برداشته و بر حضرت محبوب تکیه کردم. حضرت فرمود: و الله تورات و انجیل و زبور و فرقان و سایر کتب به این هشت مسأله بر می گردد. ﴿٢﴾ عارف معارف و عاشق شیدا سیف فرغانی می گوید:

قرآن چه بود مخزن اسرار الهی گنج حکم و حکمت آن نامتناهی

در صورت الفاظ معانیش کنوز است وین حرف طلسمی است بر آن گنج الهی

لفظش به قرائات بخوانی و ندانی معنی وی ای حاصلت از حرف سپاهی

بحریست درو گوهر علم و دُر حکمت غواص شود دُر طلب از بحر نه ماهی

ز اعراب و نُقَط هست پس و پیش حروفش آراسته چون درگه سلطان به سپاهی

قرآن رهاننده ز دوزخ چو بهشت است زیرا که بیابی تو در و هر چه بخواهی

ص: ۳۰۹

۱- (۱) - طلاق (۶۵) : ۲ - ۳. [۱]

۲- (۲) - المواعظ العددیه: ۳۴۲، باب ۸، [۲] فی الثمانیات.

تا پرده صورت نگشایی ننماید اسرار و معانی به تو روی کماهی
آنها که یکی حرف بداند ز قرآن بر جمله کتب مفتخرانند و مباهی
بی معرفتی بر لب دریای حروفند چون تشنه بی دلو و رسن بر سر چاهی
(سیف فرغانی)

ریشه های سنیات اخلاقی

اشاره

عارفان بیدار، عاشقان آگاه و آنان که در مقام تزکیه نفوسند با تکیه بر آیات و سنت رسول اسلام و معارف اهل بیت فرموده اند: اصول و ریشه های سنیات اخلاقی سه مورد است:

شهوة - غضب - هوا.

و از این سه مورد هفت گیاه تلخ برآید: حرص و بخل، عجب و کبر، بدعت و کفر و حسد.

علاج سنیات اخلاقی

سوره مبارکه حمد در صورت توجه به حقیقت آن، برای علاج این موارد است.

در »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ « سه نام است: الله - رحمان - رحیم. کسی که در مقام معرفت الله بر آید و این معنی در قلبش تجلی کند که الله ذات مستجمع جمیع صفات کمال است و معبود و محبوب و معشوق و کارگردانی جز او نیست و مُلک و ملکوت هستی به دست اوست، از عبادت هوا خلاصی یابد و جز خلوص و تسلیم در برابر عظمت حق و فرمان های او در کارگاه وجودش نماند، که هوا پرستی معلول

ص: ۳۱۰

دوری از معرفت و محصول خودبینی و بی توجهی به حضرت معبود است.

یا مُوسَى! خَالِفْ هَوَاكَ فَإِنِّي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا نَارَ عَنِي فِي مُلْكِي إِلَّا الْهَوَى. (۱)

ای موسی! با هوای نفس مخالفت کن، که در تمام هستی برای من مخالفی جز هوا نیست.

بریدن از حق نتیجه ای جز پیوستن به هوا ندارد. چون هوا بر وجود حاکم گردد در درون و برون طوفان ها پیا کند که چیزی در برابرش سالم نماند!

کسی که به حقیقت رحمانیت توجه کند، قلبش به این صفت آراسته گردد و جانش به این حقیقت نورانی شود و عقلش از این واقعیت روشنایی گیرد؛ آن زمان جایی برای آتش غضب در ظرف نفس نمی ماند و در آن صورت عقل و روح و قلب و جان از عوارض خطرناک این آتش شیطانی در امان می ماند.

از عوارض غضب، ولایت خواهی و برتری جویی است. چون توجه شود به:

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ « (۲)

در آن روز فرمانروایی مطلق برای [خدای] رحمان ثابت است.

دیگر غضب و خشمی جز در راه او و برای او و محض او برای انسان نمی ماند.

کسی که به حقیقت رحیمیت برسد و سعی کند این وصف جمیل را در عرش دل تجلی دهد، از ظلم به خود و به دیگران مصون شود.

با توجه به حقیقت «

الْحَمْدُ لِلَّهِ « که نشان دهنده مختص بودن تمام سپاس ها به خداست، به مقام شکر می رسد که خرج نعمت در همان راهی است که منعم دستور داده؛ در این صورت از شهوت غلط می رهد. و چون شاکر برده شهوت نیست از خطر بخل و حرص محفوظ مانده و از این دو آفت شهوت در امان می ماند.

ص: ۳۱۱

۱- (۱) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۲۶۷/۱. [۱]

۲- (۲) - فرقان (۲۵): ۲۶. [۲]

با الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (۱) و مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (۲) ریشه غضب کننده می شود و با إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ « (۳) دو شاخه خطرناک کبر و عجب بریده می گردد!

چون به صراط مستقیم رسد، از شرّ هوا راحت می شود و چون هوا برود آفت کفر و بدعت نابود گردد. و با توجه به وضع خطرناک مغضوبین و ضالّین که بر اثر حسد به اولیای خدا دست به مخالفت با حقایق الهیه زدند و به غضب حق و گمراهی دچار شدند، مرض سهمناک حسد چون مرغی از قفس قلب پریده و فرار می نماید.

راستی، اگر مواظب وضع نفس نباشیم کار را به جایی می رساند که به تمام رذایل گرفتار شود و از همه حسنات دور بماند، آنوقت تمام روزنه های نجات به روی انسان بسته می شود و از آدمی جز شرّ و ضرر و خسارت و زیان بر جا نماند.

بر ما واجب است که در شبانه روز ساعتی را با نفس خود خلوت کرده و به وضع او برسیم و با او سخن گفته وی را محاکمه کنیم.

مواظبت بر نفس

ابن سِماک هر روز به نفس خود خطاب می کرد:

يَا نَفْسُ تَقُولِينَ قَوْلَ الزَّاهِدِينَ وَ تَعْمَلِينَ عَمَلَ الْمُنَافِقِينَ وَ فِي الْجَنَّةِ تَطْمَعِينَ! هَيْهَاتَ، إِنَّ لِلْجَنَّةِ أَقْوَامًا آخِرِينَ وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ غَيْرُ مَا تَعْمَلِينَ. (۴)

ای نفس! گفتارت، گفتار زاهدان ولی کردارت کردار منافقان است، در این صورت به بهشت حق طمع می ورزی! چه اندازه از حقیقت دوری! بهشت را مشتریان دیگری است و برای آنان عملی غیر از عمل توست.

ص: ۳۱۲

۱- (۱) - فاتحه (۱) : ۳. [۱]

۲- (۲) - فاتحه (۱) : ۴. [۲]

۳- (۳) - فاتحه (۱) : ۵. [۳]

۴- (۴) - روضه الواعظین، نیشابوری: ۴۱۵/۲. [۴]

اگر از نفس مواظبت نشود اسیر شیاطین داخلی و خارجی گشته و آدمی را از خدای مهربان دور نموده تبدیل به هیزم جهنم می کند.

قرآن در این زمینه می فرماید:

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمُ الْيَقِينُ رَبِّي أَيُنَادِيهِمْ وَيَمْنُ خَلْفَهُمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ * قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ « (۱)

گفت: به سبب این که مرا به بیراهه و گمراهی انداختی، یقیناً بر سر راه راست تو [که رهروانش را به سعادت ابدی می رساند] در کمین آنان خواهم نشست. * سپس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از جانب چپشان بر آنان می تازم و [تا جایی آنان را دچار وسوسه و اغواگری می کنم که] بیشترشان را سپاس گزار نخواهی یافت. * خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت نکوهیده و مطرود بیرون شو که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، بی تردید جهنم را از همه شما لبریز خواهد کرد.

تفسیر آیه فوق از کلام امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام این آیه را به احسن وجه تفسیر فرموده:

پیش رو، پشت سر، راست و چپ، اصطلاح است. می گوئیم فلانی از چهار طرف محاصره شده. بنابراین معنای آیه این می شود:

مَنْ يَتَّبِعُهُمُ الْيَقِينُ رَبِّي أَيُنَادِيهِمْ وَيَمْنُ خَلْفَهُمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ

«از پیش رو» یعنی مسأله آخرت را نزد آنان آن چنان سبک می کنم که آن را

ص: ۳۱۳

از یاد ببرند، چون از یاد بردند به انواع معاصی آلوده می شوند.

وَمِنْ خَلْفِهِمْ: آمُرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَالْبُخْلِ بِهَا عَنِ الْحُقُوقِ لِتَبْقَى لَوَرَثَتِهِمْ.

«از پشت سر» یعنی آنان را تشویق به جمع کردن ثروت و بخل ورزی از حقوق مالی می کنم، تا همه ثروت به ورثه برسد و آنان از منافع اخروی مال محروم بمانند!

وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ: أَفْسِدُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ بِتَرْيِينِ الضَّلَالَةِ وَتَحْسِينِ الشُّبْهَةِ.

«از طرف راست» یعنی با زینت دادن گمراهی و نیکو جلوه دادن شبهه، مسأله دین را بر آنان فاسد می کنم.

وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ: بِتَحْيِيبِ اللَّذَاتِ إِلَيْهِمْ وَتَغْلِيبِ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِهِمْ. (۱)

«از طرف چپ» یعنی لذات غلط و شهوات بی جا را محبوب قلب آنان می نمایم تا چون ماهی در آب، غرق در مادیگری شوند. آن وقت است که از دایره شکر بیرون می روند و تمام نعمت های مادی و معنوی را در غیر راه خدا به خرج می گذارند و چون این شود خانواده و جامعه به فساد و تباهی کشیده شوند.

گذشت عمر و نشد شاد جان خسته دمی غمی نرفته ز دل بر دلم نشست غمی

ز سوز سینه ما ساز را حکایتهاست به پرده ای که برآرد زیر و بمی

مگر فسرده دلم زندگی ز سر گیرد کجاست زنده دلان همدم مسیح دمی

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - ترجمه تفسیر مجمع البیان: ۴۰۳/۲، [۱] ذیل آیه ۱۷ سوره اعراف؛ بحار الأنوار: ۱۳۲/۱۱، باب ۲. [۲]

مرا به جام جهان بین نیاز نیست که هست درون سینۀ دل روشنم چو جام جمی

زبان دل نتوان با هزار افسوس بست چه غم شکست به دست ستم اگر قلمی

(مشفق کاشانی)

حالات نفس در قرآن

اشاره

اگر نفس همراه با قواعد الهیّه و سنن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله تربیت نشود دچار حالات عجیبی می گردد که علاج بعضی از آن حالات بسیار سخت و گاهی غیر ممکن است.

آن حالات باعث می شود که نفس با شیطان رفاقت کند و با کمال آرامش طریق گمراهی و ضلالت پیماید و هر جنایتی که بخواهد مرتکب گردد و هر کاری که میل داشته باشد انجام دهد.

قرآن مجید آن حالات را به هفت مرحله بیان فرموده:

۱ - نفس امّاره. ۲ - نفس حسرت زده. ۳ - نفس رهینه. ۴ - نفس هوایی. ۵ - نفس دسیّایی. ۶ - نفس سفهی. ۷ - نفس تسویلی.

آیاتی که این حالات را برای نفوس ذکر کرده به ترتیب عبارت است از:

۱ - نفس امّاره

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي » (۱)

زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم

ص: ۳۱۵

رحم کند.

۲ - نفس حسرت زده

« وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَعَثَهُ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْبَ رَبِّي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لِمَنِ السَّاحِرِينَ » (۱)

و از نیکوترین چیزی که از طرف پروردگارتان به سوی شما نازل شده است پیروی کنید، پیش از آن که ناگهان و در حالی که بی خبرید، عذاب به شما رسد؛ * تا مبادا آن که کسی بگوید: دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم و بی تردید [نسبت به احکام الهی و آیات ربانی] از مسخره کنندگان بودم.

۳ - نفس رهینه

« كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ » (۲)

هر کسی در گرو دست آورده های خویش است، * مگر سعادتمندان.

۴ - نفس هوایی

« وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ » (۳)

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۵۵ - ۵۶. [۱]

۲- (۲) - مدثر (۷۴) : ۳۸ - ۳۹. [۲]

۳- (۳) - نازعات (۷۹) : ۴۰. [۳]

بازداشته است.

۵ - نفس دسآبی

« وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا » (۱)

و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد.

۶ - نفس سفهی

« وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفِهَةِ نَفْسِهِ » (۲)

و کیست که از آیین ابراهیم روی گردان شود، جز کسی که [خود را خوار و بی ارزش کند و] خویش را به نادانی و سبک مغزی زند؟

۷ - نفس تسویلی

« قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرُوا جَمِلاً » (۳)

گفت: چنین نیست که می گوئید، بلکه نفس شما کاری [زشت را] در نظرتان آراست [تا انجامش بر شما آسان شود] در این حال صبری نیکو [مناسب تر است] .

نفس که مرکز امیال، آمال، غرائز و شهوات است واجب است تحت کنترل قواعد الهی باشد؛ زیرا تنها قواعد ربّانیّه هستند که نفس را از سرکشی حفظ می کنند،

ص: ۳۱۷

۱- (۱) - شمس (۹۱) : ۱۰. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۳۰. [۲]

۳- (۳) - یوسف (۱۲) : ۱۸. [۳]

اگر آن قواعد و برنامه ها به کار گرفته نشود، طوفانی چون طوفان عباد و ثمود در درون به وجود می آید، به طوری که موجودیت الهی انسان به خطر افتاده بر باد می رود.

تاجری از تجّار همدان خدمت انور باباطاهر رسید، عرضه داشت: خداوند مرا از مال دنیا بی نیاز کرده، بگوهر دختری را بخواهی برایت بگیرم. سنّ باباطاهر مناسب با دختر نبود ولی می توانست قبول کند اما فکر کرد، قبول این مسأله عیش عاطفی و احساسی و ظاهری و باطنی یکی از بندگان خدا را بهم می زند، به اندازه ای بر نفس مسلط بود که در جواب تاجر گفت:

مرا عشق رخ مولاست بر سر هوای باغ روح افزاست بر سر

از این دنیا نمودم دست کوتاه مرا سودای آن دنیاست بر سر

(باباطاهر عریان)

موعظه نفس

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: عِظْ نَفْسَكَ، فَإِنْ اتَّعَطَّتْ فَعِظِ النَّاسَ وَ إِلَّا فَاسْتَحْيِ مَنِّي. (۱)

خداوند مهربان به عیسی بن مریم علیهما السلام وحی کرد: نفست را موعظه کن، چون قبول موعظه کردی به موعظه و نصیحت مردم اقدام کن ورنه از من حیا کن.

نفس مریض را باید با قرآن و سنّت پیامبر معالجه کرد و در این امر باید جدّی بود.

وای به حال کسی که سخن خدا و رسولش را سبک بشمارد و به قبول نصایح و مواعظ حق تن ندهد، هشدارهای مادی مردم را بپذیرد ولی اشارات و هشدارهای

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - فیض القدر: ۱۰۴/۱؛ الدرّ المثثور: ۲۸/۲؛ [۱] جامع السعادات: ۱۸۷/۲. [۲]

معنوی و حقیقی حق را قبول نکند.

فیض، آن عالم جلیل القدر، آن فیلسوف عالی مقدار و آن حکیم بزرگوار می فرماید:

«اگر طبیعی یهودی لذیذترین غذا را در مذاقت بگوید برای تو ضرر دارد، در ترک آن خود را به ناراحتی می اندازی، ولی قول انبیا را که دو تأیید دارد: یکی معجزات و دیگر تصدیق حق، باور نداری!

از تو بسیار عجب است از این که اگر یک بچه به تو بگوید عقربی در لباس توست، ناگهان تمام لباس هایت را در می آوری بدون این که از آن کودک طلب دلیل و برهان کنی، ولی قبول قول انبیا برای تو سنگین است! مگر گفتار آنان نزد تو از گفتار یک کودک کم ارزش تر است؟!»

از آتش سر کبریت می پرهیزی ولی از آتش جهنم و خون و چرکی که به قول قرآن به خورد اهل آن می دهند و از اغلال و سلاسل دوزخ و زقومی که پیامبر فرمود: یک قطره آن تمام جانداران دریا را می کشد پرهیز و پروا نداری! [\(۱\)](#) انسان اگر در قبول مسائل حق سر سختی به خرج دهد و بجای رنگ گرفتن از واقعیت ها، از هوا و هوس و شیطان و شیطنت رنگ بگیرد نمی تواند بگوید من مسلمانم و نمی تواند ادعا کند من امت پیامبرم.

حَبِّ نَفْسٍ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يُحِبُّونَ خَمْسًا وَيَنْسُونَ خَمْسًا: يُحِبُّونَ الدُّنْيَا وَيَنْسُونَ الْآخِرَةَ وَيُحِبُّونَ الْمَالَ وَيَنْسُونَ الْحِسَابَ

ص: ۳۱۹

۱- (۱) - المحججه البيضاء: ۳۱۹/۸، ۳۵۸، ۳۶۱، به صورت پراکنده و مشابه آمده است؛ ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۰۶/۱، باب ۲۵.

وَيُحِبُّونَ النَّسَاءَ وَيَنْسَوْنَ الْحُورَ وَيُحِبُّونَ الْقُصُورَ وَيَنْسَوْنَ الْقُبُورَ وَيُحِبُّونَ النَّفْسَ وَيَنْسَوْنَ الرَّبَّ أَوْلِيَّكَ بَرِيئُونَ مِنِّي وَأَنَا بَرِيٌّ مِنْهُمْ.

(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی بر امت من برسد که عاشق پنج چیز شوند و پنج چیز را از یاد ببرند: عاشق دنیا شوند و آخرت را از یاد ببرند، عاشق جمع مال گردند و حساب فردای آن را از یاد ببرند، عاشق زنان شوند و حور را از یاد ببرند، عاشق بناهای سنگین شوند و قبرها را از یاد ببرند عاشق نفس شوند و رب را فراموش کنند. آنان از من بیزارند و من از آنان بیزارم.

نفس در کلام ملا صدرا

حضرت صدر المتألهین در «هدایه الطالبین» می فرماید: «نفس:

۱ - یا شریفه است و مقابل آن خسیسه.

۲ - یا قویّه است و مقابل آن ضعیفه.

۳ - یا جامعه است، یعنی هم شریفه و هم قویّه.

نفس شریفه

که با زحمات طاقت فرسای صاحبش بر اساس معارف الهیه تربیت شده و دارای حکمت و حرّیت است.

حکمت آن، خداشناسی، خودشناسی، فرمان شناسی و خطرشناسی است.

حرّیت آن، آزادی از امیال و شهوات و غرائز و حالات غلط و غیر خدایی است.

در مقابل آن خسیسه است که از حکمت و حرّیت محروم و از حسنات و فضایل و خلاصه از رحمت حضرت دوست محروم است.

ص: ۳۲۰

نفسی است که تسلیم واقعیات و عامل به حقایق الهیه است و مقابل آن نفس ضعیفه است که بارکش شیطان است.

نفس جامعه

اشاره

نفس انبیا و اولیا و ائمه طاهرین علیهم السلام است. «

نفس در کلام حاجی سبزواری

حاجی سبزواری - أعلى الله مقامه الشریف - می فرماید:

« انسان بس عزیز الوجود است و أندر النوادر، نمی بینی کلمک قدرت الهی از بسیاری و این همه جماد که کثرت آن معلوم نیست اندکی را نبات قرار داد و از بسیاری از جانداران اندکی انسانند و از بسیاری انسان اندکی عاقل و از بسیاری عقلا اندکی مسلم و از بسیاری مسلم اندکی مؤمن و از این همه مؤمن اندکی عابد و از بسیاری عابد اندکی زاهد و از زاهدین اندکی عالم و از علما اندکی عارف و از عرفا اندکی اولیا و از اولیا اندکی انبیا و از انبیا اندکی اولوالعزم و از پنج اولوالعزم یکی خاتم و دارای مقام جمعی است و این هم در اختیار شما امت است، او را بشناسید و از معارف او درس و پند گیرید و به خواسته های او جامعه عمل ببوشانید تا با قلب پاک و نفس زکیه و عمل صالح، مقرب پیشگاه او شوید. »

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ « (۱)

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ

ص: ۳۲۱

وَنَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا، به تو پناه می برم از دانشی که به عمل در نیاید و مرا سودی ندهد و از قلبی که در برابر واقعیت های تو تواضع ندارد و از نفسی که از دنیا و مادیات و هوا و هوس ها سیر نگردد و از دعایی که مستجاب نشود!

نفس در کلام سهل بن عبدالله

سهل بن عبدالله گفت:

نفس را سه صفت است: یا کفر، یا نفاق، یا ریا. و این سه صفت نفس را رها نکند مگر به ریاضت و ریاضت ادای واجبات و ترک محرمات است که تکرار آن نفس را تزکیه کند.

توجه به واقعیات اثر عجیبی در بیداری و رشد و حرکت نفس می گذارد.

مردی بود یهودی به نام مُخیرِیق؛ در رفت و آمدهایش در مدینه، زیاد نسبت به پیامبر عزیز اسلام اندیشه می کرد، تا نزدیک جنگ احد به نزد دانایان یهود آمد و گفت: این همان شخص موعود نیست که موسی خبر داده؟ گفتند: نه، شبیه به اوست. گفت: شباهت یعنی چه؟ او همان است و شما نامردان کتمان حق می کنید.

نزد پیامبر آمد، به حقیقت ایمان آورد و مالش را که فوق العاده بود به حضرت واگذار کرد؛ که بیشتر صدقات و انفاقات رسول حق بعد از مال خدیجه از مال اوست، سپس برای دفاع از حق در جنگ احد شرکت کرد و به شرف شهادت نایل آمد.

(۲)

ز ساقی شب دوش جامی گرفتم ز دور فلک انتقامی گرفتم

اگر چه جهانی به جامی نیرزد ولی من جهانی به جامی گرفتم

ص: ۳۲۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸/۸۳، باب ۳۸، حدیث ۱۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۷۰/۵، باب ۲۲، حدیث ۵۳۸۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۰/۲۰، باب ۱۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۶۰/۱۴.

به کام دلم چون نشد دورِ گردون به ناکامی از باده کامی گرفتم
ره بی نشانی سپردم چو عنقا (۱) به سر تا که سودای نامی گرفتم
به غفلت ز افسون صیاد گیتی پی دانه ره سوی دامی گرفتم
نشان رخ تو ز موی تو جستم سراغ مه از تیره شامی گرفتم
چو شد از صبا گیسوانت پریشان در آن دم من از دل پیامی گرفتم
مراقامت از غم هلالی است مشفق که سود ای ماه تمامی گرفتم
(مشفق کاشانی)

نفس بدون تربیت و منهای تزکیه اگر صاحبش امیر شود امیر ظالم می شود، اگر ثروتمند شود ثروتمند مُتَرَف و مُسْرِف و بخیل شده و اگر دانشمند شود متظاهر و ریاکار می گردد.

سخن آتش دوزخ

در حدیث آمده: اندر قیامت، آتش دوزخ با سه کس سخن گوید:

۱ - به زمامداران گوید: ای کسانی که خداوند بزرگ به شما قدرت داد، ولی شما اصول عدالت را در جامعه به کار نگرفتید و داد مظلوم را از ظالم نستاندید. پس آنها را می بلعد، چنانکه پرندگان دانه کنجد را.

۲ - به ثروتمندان گوید: ای کسانی که امکانات وسیع به شما بخشیدند و از شما خواستند مقداری از آن را انفاق کنید ولی شما بخل ورزیدید! آنگاه آنها را هم می بلعد.

۳ - به دانشمندان گوید: ای طایفه ای که ظاهر خود را برای مردم آراستید ولی در

ص: ۳۲۳

۱- (۱) - عنقا: مرغی افسانه ای است؛ سیمرغ.

باطن به معصیت خدا پرداختید! سپس آنها را می بلعد. (۱)

مراقبت نفس و ترک گناه

در آداب مراقبت آمده:

الأوّل تَرْكُ الْمَعَاصِي وَهَذَا هُوَ الَّذِي بُنِيَ عَلَيْهِ قِوَامُ التَّقْوَى وَأُسِّسَ عَلَيْهِ أُسَاسُ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى. وَمَا تَقَرَّبَ الْمُتَقَرَّبُونَ بِشَيْءٍ إِعْلَى وَأَفْضَلَ مِنْهُ.

اول ترک معاصی است که قوام تقوا بر آن است و ریشه دنیا و آخرت است. و مقربان به مانند چیزی چون تقوا به خدا قرب نجستند.

موسی از آن مرد عالم که داستانش در سوره کهف آمده پرسید: چه کرده ای که من مأمور یادگیری از تو شده ام و به چه چیز به این مرتبه رسیدی؟ گفت:

الأول: بِتَرْكِ الْمَعْصِيَةِ.

اول: به ترک معاصی.

الثاني: الْأَشْتِغَالُ بِالطَّاعَاتِ مَعَ حُضُورِ الْقَلْبِ.

دوم: برنامه از آداب مراقبت انجام عبادات با حضور قلب است.

الثالث: عَدَمُ الْغَفْلَةِ.

سوم: پرهیز و دوری از غفلت است.

الرابع: الْحُزْنُ الدَّائِمُ، قَالَ: إِنِّي لَا أَسْكُنُ إِلَّا فِي قَلْبٍ مَحْزُونٍ.

چهارم: حزن دائم قلبی است نسبت به گذشته و تقصیر نفس، که حضرت حق

ص: ۳۲۴

فرمود: من جز در قلب محزون نیستم.

اخلاق صالحان در روایات

«اربعین» شیخ بهایی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ده برنامه را به عنوان اخلاق صالحین یعنی آنان که نفس خود را به صلاح و سداد آراستند نقل می کند، شیخ می فرماید: « اگر در این ده برنامه دقت کنید امتهات صفات سایرین و شأن جمیع اولیا و عارفان است و کاملان از عبّاد حق از این اوصاف برخوردارند:

۱- سکوت از غیر حق که باب نجات است.

۲- کم خوری.

۳- وادار کردن نفس به عبادت.

۴- اندیشه و فکر در همه امور حیات.

۵- ذکر: لسانی، قلبی، عملی.

۶- نظر به عبرت.

۷- نطق به حکمت.

۸- قضای حاجت مردم، هدایت کردن مردم، نفع رساندن به خلق.

۹- خوف از معاصی و عذاب آن.

۱۰- امید به حق. «(۱) چون انسان واجد این صفات شد، اتصال به مقامات ملکوتی و فیوضات قدسی پیدا می کند.

يَا عَلِيُّ! سَبِّعُهُ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَأَبْوَابُ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةٌ لَهُ: مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ وَ أَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَأَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَ كَفَّ غَضَبَهُ وَ سَجَنَ لِسَانَهُ، وَاسْتَغْفَرَ لِدُنْبِهِ وَأَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ

ص: ۳۲۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: در هر کس هفت برنامه باشد به حقیقت ایمان رسیده، درهای جنت به روی او گشوده شده: وضو را کامل کند، نماز را نیکو بجا آورد، زکات مال پردازد، خود را از خشم و غضب حفظ کند، زبان از غیر حق ببندد، برای گنااهش استغفار کند و نسبت به اهل بیت پیامبر به نصیحت و خیر خواهی برخیزد.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: طُوبَى لِمَنْ عَصَى فِرْعَوْنَ هَوَاهُ وَ أَطَاعَ مُوسَى تَقْوَاهُ، طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَ اسْتَكْتَرَّ مِنَ الزَّادِ، طُوبَى لِمَنْ رَاقَبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ، طُوبَى لِمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ، طُوبَى لِمَنْ حَافِظَ عَلَى طَاعَةِ رَبِّهِ، طُوبَى لِمَنْ خَلَا مِنَ الْغُلِّ صَدْرُهُ وَ سَلِمَ مِنَ الْغَشِّ قَلْبُهُ. (۲)

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: خوشا به حال کسی که فرعون هوایش را عصیان کند و از موسای تقوایش اطاعت نماید، خوشا به حال کسی که از معاد یاد کند و بر زاد و توشه بیفزاید، خوشا به حال کسی که خدا را مراقب باشد و از گنااهش بترسد، خوشا به حال کسی که تقوا را بر ذات قلبش بفهماند و این حقیقت را شعار دل قرار دهد، خوشا به حال کسی که مواظب طاعت برای پروردگارش باشد، خوشا به حال کسی که سینه اش از غل و قلبش از غش پاک باشد.

آری، این است واقعیت هایی که اگر به کار گرفته شود نفس تزکیه می شود و آماده انعکاس حقایق ملکوتیه می گردد.

عرفا فرموده اند:

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۶۶، باب ۳۲، حدیث ۱۲؛ [۱] الخصال: ۳۴۶/۲، حدیث ۱۳.

۲- (۲) - عیون الحکم والمواعظ: ۳۱۴.

مَنْ أَمَاتَ نَفْسَهُ يُلَفُّ فِي كَفَنِ الرَّحْمَةِ وَيُدْفَنُ فِي أَرْضِ الْكَرَامَةِ وَمَنْ أَمَاتَ قَلْبَهُ يُلَفُّ فِي كَفَنِ اللَّعْنَةِ وَيُدْفَنُ فِي أَرْضِ الْعُقُوبَةِ.

هر کس نفس را از امیال و شهوات و غرایز غلط بمیراند در کفن رحمت پیچیده شود و در زمین کرامت دفن گردد و هر کس قلبش را از حیات الهی عاری نماید و به زندگی معنوی و ملکوتی آن خاتمه دهد، در کفن لعنت پیچیده شود و در زمین عذاب و عقوبت دفن شود.

نکته ای لطیف

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: شما زیباتر هستید یا یوسف؟ فرمود:

هُوَ أَضْبَحَ مِنِّي وَ أَنَا أَمْلَحُ مِنْهُ. (۱)

او از نظر صورت از من زیباتر بود و من از او نمکین ترم.

این تشبیه به نمک را دو نکته است:

۱- نمک خودش را در مواد دیگر ذوب می کند تا آن مواد سالم بمانند و خوشمزه شوند، آن جناب هم با اهل بیتش خودشان را در انواع حوادث و مشقات و تکالیف ذوب کردند تا انسان ها از شرّ و شرور و شقاوت سالم مانده، بقای الهی پیدا کنند.

۲- سگ از حیوانات نجس العین است، اگر به آب هفت دریا بشویندش پاک نشود بلکه نجس تر شود، ولی اگر در نمکزار بیفتد پس از مدّتی که از وضع موجودش تغییر پیدا کند، پاک و حلال و طیب شود.

این سگ نفس اماره هم اگر در نمکزار شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله که ترکیبی از عقیده و اخلاق و عمل است بیفتد، حالت امارگی را از دست بدهد و به مرتبه مطمئنّه و راضیه و مرضیه برسد.

ص: ۳۲۷

احوال آنان که در سایه رسالت پیامبر و سنت سَیِّئَةُ آن حضرت به مبارزه با نفس برخاستند و به مقامات عالی زهد و ورع و صبر و توکل و رضا و تسلیم و توحید رسیدند احوالات عجیبی است، انسان از هر لحظه زندگی آنان جهت رشد و کمال و آزادی از هوا و هوس می تواند درس بگیرد.

در این زمینه حجت حضرت ربّ العزّه بر همه کس تمام است و احدی را در پیشگاه وجود مقدّس حق تعالی، عذر قابل قبولی نیست.

حکایت زیر نموداری از مبارزه اولیای خدا با هوا و هوس در سایه راهنمایی های رسول خداست.

داستان فضیل عیاض و داود طایی

فضیل عیاض که خود داستانی عجیبی دارد به در خانه داود طایی آمد، صدای ناله جانسوز او را از درون خانه شنید، فضیل فریاد زد: ای داود! اگر حدیث رسول خدا را که فرمود:

لَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. (۱)

داخل آتش نمی شود کسی که از ترس خدا بگرید

را صحت ورود یافته و این که قطره ای از این اشک، آتش عذاب را خاموش می کند درست می پنداشتی این همه گریه و زاری نمی کردی، تو را چه می شود و چرا این گونه با کشتی چشم در دریای اشک روانی؟ در به رویم باز کن که به زیارت آمده ام.

داود جواب داد: مرا خوف و خشیت از حق، از ملاقات با اشخاص باز داشته، فعلاً در راه محبوب و برای تصفیة جان و تزکیة نفس و صفای قلب و زدودن کدورت

ص: ۳۲۸

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۷/۷۶، باب ۲۹، حدیث ۸۷۷۱؛ [۱] أعلام الدین: ۲۷۶. [۲]

زنی در همسایگی داود بود، به درب خانه آمد و به فضیل گفت: حوصله کن تا وقت نماز برسد و او برای نماز جماعت عزیمت مسجد کند، او را آن وقت زیارت کن که وی در خرج کردن وقت انسانی بسیار منظم و دقیق است.

وقت نماز رسید داود به مسجد رفت و فضیل هم دنبال او به مسجد شد، سپس با اجازه داود به خانه داود درآمد. کوزه شکسته ای از آب دید که آبش تابش آفتاب خورده و اطاقی معمولی و ساده و اثاثی مختصر و در حد قناعت.

به داود گفت: این کوزه را از آفتاب بردار و جایی بگذار تا آبش خنک شود، داود گفت: آن قدر به خود اطمینان ندارم که آب سرد میل مرا به طرف لذات دنیا زیاد نکند.

گفت: ای داود! خانه را پرداز، گفت: عمارت دنیا از تمتعات طبع است و همین مرا بس است که حال اسراف و زیاده روی ندارم.

فضیل می گوید: قبل از این زیارت، داود را به غایت حسن و جمال دیده بودم به اندازه ای که در بین مردم مشهور به صاحب جمال تر از او کسی نبود، ولی در این زیارت وی را زار و نزار و رنگ پریده و لاغر دیدم، به او گفتم: این چه حال است؟ گفت: ای فضیل! هشت غم مرا از خورد و خوراک و سؤال و جواب باز داشته و به این روزم انداخته است:

هشت غم داود طایی

غم هول مَطَّلَع

۱ - غم هول مَطَّلَع یعنی وقت مرگ، که در قرآن آمده:

ص: ۳۲۹

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ « (۱)

هر کسی مرگ را می چشد.

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّسَيَّدَةٍ « (۲)

هر کجا باشید هر چند در قلعه های مرتفع و استوار، مرگ شما را درمی یابد.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ « (۳)

این چنین نیست [که می پندارد]، هنگامی که جان به گلوگاه رسد، * و [کسان بیمار] گویند : درمان کننده این بیمار کیست؟ * و [بیمار] یقین می کند [که با رسیدن جان به گلوگاه] زمان جدایی [از دنیا، ثروت، زن و فرزند] فرا رسیده است! * و [از سختی جان کندن] ساق به ساق به هم پیچد؛ * آن روز، روز سوق و مسیر به سوی پروردگار توست.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ * وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ « (۴)

پس چرا هنگامی که روح به گلوگاه می رسد، * و شما در آن وقت نظاره گر هستید [و هیچ کاری از شما ساخته نیست!]

غم منزل گور

۲- قرار گرفتن در منزل گور است:

منزل بی در و پیکر، منزل تنگ و تاریک، منزل غربت، منزل وحشت، منزل

ص: ۳۳۰

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۸۵. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۷۸. [۲]

۳- (۳) - قیامت (۷۵) : ۲۶ - ۳۰. [۳]

۴- (۴) - واقعه (۵۶) : ۸۳ - ۸۴. [۴]

سرگذاشتن به خشت لحد با یک لباس چون کفن، منزلی که راه گریز به جایی ندارد و ندانم در این خانه کدام تابلو را بر بالای سر من نصب کنند؟

رَوْضَهُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَهُ مِنْ حُفَرِ النَّيرانِ. (۱)

باغی از باغهای بهشت، یا چاهی از چاههای آتش دوزخ.

غم جواب دو ملک

۳- فریاد دو ملکی است که در قبر به گوشم رسد:

مَنْ رَبُّكَ؟ (۲)

پروردگار تو کیست؟

که نمی دانم جوابگو هستم یا نه. این بستگی دارد به این که نهال توحید را با اعتقاد و اخلاق و عمل آبیاری کرده و بارور کرده باشم تا بتوانم پاسخگوی آنان گردم و گر نه اگر غفلت داشته و درون را بتخانه کرده باشم چه جوابی دارم بدهم؟!

غم نفخه صور

۴- غم نفخه صور است:

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ « (۳)

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند. * می گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این واقعیتهای است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران

ص: ۳۳۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۹/۴۱، باب ۱۱۲، حدیث ۲؛ [۱] الاختصاص: ۳۵۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۵/۶، باب ۷، ذیل حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۱۷۶/۳، باب ۲۰، حدیث ۳۳۳۶.

۳- (۳) - یس (۳۶) : ۵۱ - ۵۲. [۲]

راست گفته بودند !!

ای فضیل! در آن وقت بدن به من برگردانده شود و در قبر آماده ام کنند که به محشر بیایم، چون آماده شوم ندانم به چه حال وارد شوم؟ که قرآن را در این زمینه دو آیه است:

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وُجُوهُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ أُيُّضَتْ وُجُوهُهُمْ فَمِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ « (۱)

در روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه شود، اما آنان که چهره‌هایشان سیاه شده [به آنان گویند:] آیا پس از ایمانتان کافر شدید؟ پس به کیفر آن که کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید. * و اما آنان که چهره‌هایشان سپید گشته، همواره در رحمت خدایند و در آن جاودانه‌اند.

غم محشر

۵ - چون وارد محشر شوم ندانم زمام امرم را به ساریان آتش دهند که خود برای خود پرداخته‌ام و یا ملائکه رحمت برای ندای:

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ « (۲)

[به آنان گویند:] با سلامت و امنیت وارد آن جا شوید.

به سراغم آیند.

غم موقف حساب

۶ - موقف حساب است که :

ص: ۳۳۲

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۰۶ - ۱۰۷. [۱]

۲- (۲) - حجر (۱۵): ۴۶. [۲]

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا « (۱)

یقیناً خدا به اندازه وزن ذره ای [به احدی] ستم نمی کند و اگر [هم وزن آن ذره] کار نیکی باشد، آن را دو چندان می کند و از نزد خود پاداشی بزرگ می دهد.

غم ترازوی اعمال

۷- به وقت قرار گرفتن در برابر میزان و ترازوی سنجش اعمال است:

وَالْوِزْنَ يُوزَنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسِهِمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ « (۲)

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است ؛ پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین و با ارزش باشد، رستگارند. * و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک و بی ارزش باشد، به سبب اینکه همواره به آیات ما ستم می ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان راتبه کرده] اند.

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أقرُّوا كِتَابِيَهُ « (۳)

اما کسی که پرونده اش را به دست راستش دهند، می گوید: [ای مردم !] پرونده مرا بگیری و بخوانید.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيَهُ « (۴)

و اما کسی که پرونده اعمالش را به دست چپش دهند، می گوید: ای کاش

ص: ۳۳۳

۱- (۱) - نساء (۴) : ۴۰. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۸ - ۹. [۲]

۳- (۳) - حاقه (۶۹) : ۱۹. [۳]

۴- (۴) - حاقه (۶۹) : ۲۵. [۴]

پرونده ام را دریافت نمی کردم.

غم قهر خدا

۸ - خدا را رحمت است و قهر. تجلی رحمتش در دنیا، قرآن و رسالت و تکالیف، و در آخرت بهشت و رضوان و تجلی قهرش در آخرت عذاب الیم و دوزخ همیشگی است. و این آخرین مرحله است که من ندانم در آن آخرین مرحله عاقبتم به کجا منتهی می گردد؟!»

هوا و هوس عامل سقوط انسان

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ. (۱)

بیشتر زمین خوردنهای عقول و ورشکسته شدن خردها مربوط به برق و صاعقه شهوات و هوا و هوس است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَاءِ. (۲)

اگر شیاطین و هوا و هوس های درونی بر گرد قلوب نمی چرخیدند هر آینه فرزندان آدم به اسرار عالم بالا می نگریستند.

رسول خدا از قبرستان عبور می کردند، به دو قبر اشاره فرمودند و گفتند: صاحبان این دو قبر الآن به کیفر گناہانی که داشتند در عذابند، سپس فرمودند:

ص: ۳۳۴

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۲۱۹؛ غرر الحکم: ۲۹۸، حدیث ۶۷۵۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۳/۵۶، باب ۲۳؛ [۲] عوالی اللآلی: ۱۱۳/۴، حدیث ۱۷۴.

لَوْلَا تَكْتِيْرٌ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيْحٌ فِي قُلُوْبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ. (۱)

اگر جز به حق سخن نمی گفتید و اگر قلب شما چراگاه صفات ناپسند نبود هر آینه آنچه من می دیدم می دیدید و هر چه من شنیدم می شنیدید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

فَاعْمَلُوا وَالْعَمَلُ يُزْفَعُ، وَالتَّوْبَةُ تَنْفَعُ وَالدُّعَاءُ يُسْمَعُ، وَالْحَالُ هَادِيَةٌ وَالْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ عُمُرًا نَكِيسًا، أَوْ مَرَضًا حَاسِبًا، أَوْ مَوْتًا خَالِسًا. (۲)

پس عمل کنید حالی که عمل به جانب حق بالا می رود و توبه سود می دهد و دعا مستجاب می شود و زمان زمان آرامش و قلم کاتبان عمل در کار است و به بندگی و طاعت بشتابید پیش از آن که جوانی به پیری رسد و بیماری شما را از کار بیندازد، یا مرگ شما را برآید، که مرگ نابود کننده لذت ها و تیره کننده خوشی ها و دور کننده اهداف است.

سلمان فارسی و برادر دینی

ابن ابی عمیر از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند:

سلمان در بازار کوفه گذرش به منطقه آهنگرها افتاد، جوانی را دید به روی زمین افتاده و مردم دورش جمعند، به سلمان گفتند، ای بنده حق این جوان غش کرده چیزی در گوشش بخوان بلکه به هوش بیاید. سلمان بالای سر جوان نشست، چون به هوش آمد گفت: ای سلمان! اگر در حق من چیزی گفتند درست نیست، من وقتی

ص: ۳۳۵

۱- (۱) - مسند أحمد: ۲۶۶/۵، با کمی اختلاف؛ کنز العمال: ۶۴۳/۱۵.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۲۱. [۱]

گذرم به این بازار افتاد و پتک زنی آهنگرها را به روی سندان دیدم این آیه یادم آمد:

وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ « (۱)

و برای آنان گرزهایی از آهن [مخصوص] است [که بر سرشان می کوبند].

از خوف عقاب حق عظم پرید! سلمان به او گفت: تو ارزش این را داری که در راه خدا برادر من باشی. حلاوت محبت او قلب سلمان را گرفت. باهم بودند تا جوان مرخص شد، سلمان بالای سرش آمد در حالی که جوان در حال جان دادن بود، سلمان صدا زد:

يَا مَلِكُ الْمَوْتِ ارْفُقْ بِأَخِي.

ای ملک الموت با برادر من مدارا کن.

جواب شنید:

أَنْتِي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ رَفِيقٌ. (۲)

من با هر مؤمنی به مدارا رفتار می کنم.

نصیحت زناکار

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

مردی به عیسی علیه السلام گفت: زنا کردم، مرا پاک کن. عیسی مردم را خواست تا وی را سنگسار کنند. گنهکار فریاد زد: هر کس حدی به گردن دارد مرا نزنند. همه رفتند جز عیسی و یحیی.

یحیی نزدیک آمد و گفت: مرا پندی ده، گفت: نفس را با هوا و میلش آزاد و تنها مگذار. فرمود: بیفزای، گفت: گنهکار را سرزنش مکن. گفت: بیفزای، گفت: غضب

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - حج (۲۲): ۲۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۵/۲۲، باب ۱۱، حدیث ۲۷؛ [۲] الأمالی، شیخ مفید: ۱۳۶.

مکن. یحیی گفت: مرا کافی است. (۱) بیداران راه حق فرموده اند:

دل راکب است و بدن مرکب، اگر راکب فهمیده با شعور و با بصیرت باشد مرکب را درست و صحیح می راند تا به هدف برسد و نمی گذارد در طئی مسیر درچاله و چاه بیفتد. اما اگر راکب غافل و خواب باشد مرکب هر کجا دلش خواست می رود و صاحبش را در بیابان زندگی به دست دزد، راهزن و حیوانات درنده می سپارد آنگاه هر دو از بین می روند.

دل بیدار و قلب بی غفلت هم خودش را به ساحل نجات می رساند، هم دیگران را از گرفتاری نجات می دهد.

ذکاوت امیر کبیر

امیر کبیر که از رجال نامدار تاریخ ایران و از شخصیت های بزرگ سیاسی و مذهبی است در خدمت به مملکت ایران و مردم این مرز و بوم از هیچ کوشش و فعالیتی دریغ نکرد.

عبدالله مستوفی می نویسد:

مردی به امیر شکایت برد که پارچه بسته ای از شال کشمیری که پول زر در آن بود نزد قاضی شهر به امانت گذاشتم. اکنون که از سفر بازگشته، بسته را گرفته و گشوده ام، می بینم طلارفته و نقره به جای آن است در صورتی که سر بسته باز نشده و بقیچه هم پارگی ندارد، چون برسختن خود گواه ندارم فریادم به جایی نمی رسد.

امیر از وضع حال او دانست راست می گوید. پارچه را گرفت و دقیق مطالعه کرد و گفت: برو چندی دیگر بیا و به کسی حرف زن.

شب رسید، امیر به بستر خواب رفت، نیمه شب از جای برخاست، به طوری که

ص: ۳۳۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۸/۱۴، باب ۱۵، حدیث ۳۹؛ وسائل الشیعه: ۵۶/۲۸، باب ۳۱، حدیث ۳۴۲۰۱.

کسی نفهمد، گوشه ای از رویه لحاف ترمه را به قدر یک مهر نماز سوزاند.

شب دیگر که رفت بخوابد دید لحاف عوض شده، چیزی نگفت. پس از چند شب دید لحاف ترمه آمده ولی آن چنان رفو شده که کسی نمی فهمد.

آن را با پارچه آن مرد تطبیق کرد دید کار یک استاد است، گفت: این لحاف سوخته بود چه کردید؟ خدمتکاران سخت ناراحت شدند، فرمود: نترسید کار خود من بوده، رفوگر را بیاورید. او را آوردند، بقچه آن مرد را به او نشان داد و گفت: تو رفو کردی؟ گفت: آری، قاضی را طلبید و مال آن مرد را از آن خائن پس گرفت و به صاحبش داد و وی را به خاطر خیانت، سیاست فرمود.

هوای نفس و تزکیه آن

در کلام بزرگان عرفا آمده است:

مَنْ غَضَّ بَصْرَهُ عَنِ الْمَحَارِمِ، وَأَمْسَكَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَعَمَرَ بَاطِنَهُ الْمُرَاقَبَةَ وَظَاهِرَهُ بِاتِّبَاعِ السُّنَنِ وَجَدَ حَلَاوَةَ النَّجَاهِ. (۱)

کسی که دیده از حرام ببوشاند و نفس از شهوات و امیال و هوا و هوس حفظ کند و باطن به دوام مراقبت عمارت نماید و ظاهر به متابعت سنت رسول بیاراید، شیرینی نجات در دنیا و آخرت بیابد.

سُئِلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رُوَيْمٍ كَيْفَ حَالُكَ؟ قَالَ: كَيْفَ حَالُ مَنْ كَانَ دِينُهُ هَوَاهُ وَهَمَّتُهُ دُنْيَاهُ، لَيْسَ بِصَالِحٍ تَقِيٍّ وَلَا بِعَارِفٍ نَقِيٍّ.

از احمد بن رویم پرسیدند: چگونه ای؟ گفت: چگونه باشد حال کسی که دینش هوای نفس و اراده اش دنیاست، صالح با تقوا نیست و عارف پاکیزه نمی باشد.

ص: ۳۳۸

۱- (۱) - فیض القدر: ۱۸۶/۱، برگرفته از حدیثی در ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۳۱/۱. [۱]

عارفان فرموده اند:

قِيمَةُ كُلِّ إِنْسَانٍ بِقَدْرِ هِمَّتِهِ، فَإِنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ الدُّنْيَا فَلَا قِيمَةَ لَهُ وَإِنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ رِضَا اللَّهِ فَلَا يُمَكِّنُ اسْتِدْرَاكُ غَايَةِ قِيمَتِهِ وَلَا الْوُقُوفُ عَلَيْهَا.

ارزش هر انسان به اندازه همت و اراده اوست، اگر اراده اش مادّیت است پس ارزش ندارد و اگر همتش خشنودی حقّ است، پس یافتن قیمت و نهایت ارزشش در امکان کسی نیست.

اولیای خدا با تکیه به قرآن و سخنان پیامبر و ائمه برای تزکیه نفس، مسائل زیر را پیشنهاد می کنند:

۱ - تقوا و پرهیزکاری در نهان و آشکار.

۲ - کم خوری.

۳ - کم خوابی.

۴ - کم گویی.

۵ - دوری از معاصی و گناهان.

۶ - مواظبت بر روزه.

۷ - دوام نماز شب.

۸ - ترک امیال و شهوات غلط به طور دائم.

۹ - تحمّل آزار از اقوام و همسایگان و مردم کم ظرفیت.

۱۰ - ترک رفاقت با نادانان.

۱۱ - معاشرت با شایستگان و بزرگواران.

۱۲ - به حقیقت که بهترین مردم با منفعت ترین آنهاست و بهترین کلام، سخن مختصر و با معنی است. و سپاس مر خدا را به تنهایی.

ص: ۳۳۹

اشاره

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در کنار قبری ایستاده بود که جنازه ای را قبر کردند، حضرت به قدری گریه کرد که خاک قبر از اشک حضرت، تر شد.

آنگاه به اصحاب خطاب کرد:

إِخْوَانِي لِمِثْلِ هَذَا فَأَعِدُّوا. (۱)

برادرانم برای مثل چنین روزی خود را آماده کنید.

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤال کردند راه آمادگی چیست؟ فرمود:

أداءُ الْفَرَائِضِ، وَاجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ، وَالِإِشْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ. (۲)

واجبات را بجای آورید، از محرمات کناره گیری کنید و به حسنات آراسته شوید.

فقیر در کلام پیامبر

رسول خدا از اصحاب پرسید فقیر کیست؟ گفتند: کسی که مال دنیا ندارد، فرمود: نه، فقیر آن است که روز قیامت همراه با ثواب وارد شود، امر رسد که او را به آتش بیندازند. عرضه داشتند: با این که اهل عبادت بوده و ثواب برده به جهنم می رود؟ فرمود: آری، چون دارای چهار برنامه بوده:

۱ - به مردم زیادی بدهکاری داشته نپرداخته است.

۲ - اهل فحش بوده است.

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۴۶۵/۲، باب ۷۴، حدیث ۲۴۷۶؛ [۱] مسکن الفؤاد: ۱۰۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۷/۶، باب ۴، حدیث ۴۳؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۱۱۰، حدیث ۸؛ [۲] مجموعه ورام: ۱۵۸/۲. [۳]

۳ - به عده ای ظلم کرده است.

۴ - به اهل خمس و زکات مدیون بوده است.

مقام حکمت لقمان

لقمان بزرگوار که خداوند عزیز او را در قرآن به حکمت ستوده در رأس اهل تزکیه در زمان خودش بود، کسی به او گفت، تو بنده آل فلان نبودی؟ گفت: چرا برده بودم، گفت: از کجا به این مقام رسیدی؟

پاسخ داد: راستگویی، ادای امانت، ترک کار بیهوده، چشم پوشی از نامحرم، حفظ زبان، عفت شکم. هر کس این حقایق را ندارد از من پست تر و هر کس اضافه دارد بالاتر و هر کس همین ها را عمل می کند مانند من است. (۱)

گفتگوی عیسی علیه السلام با شیطان

عیسی علیه السلام می گوید: شیطان را همراه پنج الاغ دیدم که بر هر کدام باری حمل می کند، گفتم: چیست؟ گفت: مال التجاره است، برای آن دنبال مشتری هستم.

گفتم: مال التجاره ات کدام است؟ گفت:

۱ - ستم، مشتری آن مرا هستند.

۲ - کبر، مشتری آن صاحبان عناوینند.

۳ - حسد، مشتری آن دانشمندانند.

۴ - خیانت، مشتری آن تجارند.

۵ - مکر و حيله، مشتری آن زنانند. (۲) رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - المواعظ العددیه: ۶۷، باب ۱، فی المفردات.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۶/۶، باب ۷؛ المواعظ العددیه: ۲۷۶، باب ۵، فی الخماسیات.

مَنْ خَزَنَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ، وَمَنْ اعْتَدَرَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ عُذْرِهِ وَتَجَاوَزَ عَنْهُ. (۱)

هر کس زبانش را از باطل حفظ کند خداوند بدی های او را بپوشاند و هر کس خودداری از خشم و غضبش نماید خداوند وی را از عذاب محافظت فرماید و هر آن که از حضرت حق به خاطر گناهانش عذرخواهد عذرش را بپذیرد و از وی در گذرد.

شرایط تزکیه نفس

برای حرکت به سوی تزکیه هفت واقعیت را لازم دانسته اند:

۱ - روی آوردن به حق و قبول آن، که آن را «اسلام» گویند.

۲ - یقین به حق، نبوت، امامت، کتاب، حساب، که آن را «ایمان» گویند.

۳ - امتثال اوامر که به مصلحت دنیا و آخرت انسان وضع شده، که آن را «عمل» گویند.

۴ - اجتناب از نواهی که جهت پاک ماندن انسان از آلودگی ها بنا گذاری شده، که به آن «مبارزه» گویند.

۵ - توبه حقیقی که قضای گذشته و بازگرداندن مال مردم به مردم و عذرخواهی از خداست که آن را «حال» گویند.

۶ - کسب حلال جهت آزادی از طمع به مال دیگران و فقر و ذلت.

۷ - تقوا و پرهیزکاری که رأس تمام امور است.

مؤمن واقعی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۴۲

۱- (۱) - عوالی اللآلی: ۱/۱۰۱، حدیث ۲۵؛ [۱]مجموعه وزّام: ۴/۱. [۲]

أَلَا ابْتِئَكُمْ بِالْمُؤْمِنِ؟ الْمُؤْمِنُ مَنِ اتَّمَنَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَمْوَرِهِمْ، وَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَتَرَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ. (۱)

شما را از مؤمن خبر دهم؟ مؤمن کسی است که تمام مردم مؤمن وی را بر اموال و همه امورشان امین بدانند و مسلمانان از زبان و دستش سالم باشند و مهاجر کسی است که از گناهان کناره گیری کند و آنچه را از خداوند بر وی حرام نموده ترک نماید.

بخش تزکیه که از اهداف بزرگ رسالت است بخشی نیست که در این جزوه بتوان به تمام جوانب آن اشاره کرد، آنچه را در سطور گذشته مطالعه کردید دورنمایی از توضیح جمله یَزَكِيهِمْ بود از سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۴ که در مبحث نگاهی به چهره محمد صلی الله علیه و آله در آئینه قرآن مورد توجه قرار گرفت.

تعلیم کتاب و حکمت

اشاره

در تتمه آیه مورد بحث آمده:

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ « (۲)

و کتاب و حکمت به آنان می آموزد و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

منظور از تعلیم «کتاب»، تعلیم قرائت قرآن و مفاهیم ظاهری آن است.

در باب تعلیم «حکمت» گفته اند:

مراد از حکمت، باطن آیات و مفاهیمی است که جز پیامبر و ائمه کسی را بدان

ص: ۳۴۳

۱- (۱) - المحاسن: ۲۸۵/۱، باب ۴۵، حدیث ۴۲۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۰۲/۶۴، باب ۱۴، حدیث ۳۱. [۲]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۶۴. [۳]

راه نیست و یا مراد شریعت است که پیامبر بزرگ با اعمالش معانی و کیفیت اجرای آن را تعلیم داد، یا مراد زمینه سازی برای علم یقینی است که آن علم دین است و علم دین عبارت است از مبانی اعتقادی و اخلاقی و عملی و معارف الهیه.

بعضی فرموده اند: حکمت عبارت از تشبّه به حقّ است و پیامبر معلّم این تشبّه، چنانکه خود فرمود و نیز عملاً نشان داد:

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ.

به اخلاق الهی آراسته شوید.

برخی فرموده اند: حکمت عبارت است از معارف حقّه که آثارش در همه امور حیات و زندگی ظاهر می شود. آن که حکیم است دنیا برایش محلّ لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر در مال و اولاد نیست، بلکه دنیا برای او جایی است که همه نوع وسایل ترقّی و تنبّه و رشد و کمال در آن قرار دارد و آدمی می تواند با به کارگیری صحیح نعمت ها شالوده سعادت ابدی خود را در آن پی ریزی نماید.

خلاصه کلام آن که: خداوند حکیم، قرآن حکیم را بر پیامبر حکیم نازل کرد تا از جامعه گمراه و امت جاهلی، جامعه و امتی حکیم بسازد.

پیروی از پیامبر در قرآن

قرآن مجید پس از نشان دادن چهره ملکوتی و با عظمت و الهی محمد صلی الله علیه و آله و بیان اهداف رسالت آن حضرت، جهت تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم، اصرار و پافشاری عجیبی بر اطاعت و متابعت و پیروی از حضرت دارد:

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ « (۱) »

بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً

ص: ۳۴۴

خدا کافران را دوست ندارد.

ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلِيَنْصُرَنَّهٗ « (۱)

سپس [در آینده] پیامبری برای شما آمد که آنچه را [از کتابهای آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ « (۲)

و از خدا و پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.

اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ « (۳)

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا « (۴)

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده ؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ « (۵)

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده.

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا « (۶)

ص: ۳۴۵

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۸۱. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۳۲. [۲]

۳- (۳) - نساء (۴) : ۵۹. [۳]

۴- (۴) - نساء (۴) : ۶۹. [۴]

۵- (۵) - نساء (۴) : ۸۰. [۵]

۶- (۶) - حشر (۵۹) : ۷. [۶]

آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بپذیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿١﴾

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد؛ و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٢﴾

و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، بی تردید رستگاری بزرگی یافته است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه

اشاره

قسمت عمده ای از « نهج البلاغه » به معرفی شخصیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهداف رسالت آن حضرت اختصاص یافته است. برای احتراز از طول موضوع به قسمت هایی از « نهج البلاغه » اشاره می رود، باشد که بتوانیم از باب مدینه علم و زبان گویای اسلام و معلّم معارف الهیه به گوشه ای از عظمت رسول خدا صلی الله علیه و آله واقف شویم.

بعثت پیامبر

إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَتَمَامِ بُبُوتِهِ، مَأْخُودًا

ص: ۳۴۶

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۳۶. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۷۱. [۲]

عَلَى النَّبِيِّنَ مِيثَاقَهُ، مَشْهُورَةً سَمَاتُهُ، كَرِيماً مِيلَادُهُ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مَلَلٌ مُتَّفَرِّقَةٌ، وَأَهْوَاءٌ مُتَنَسِّرَةٌ وَ طَرَائِقُ مُتَشَتَّتَةٌ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ، أَوْ مُلْحَدٍ فِي اسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ، فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ. (۱)

تا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برای به انجام رساندن وعده اش و به پایان بردن مقام نبوت مبعوث کرد، در حالی که قبولی رسالت او را از تمام انبیا گرفته بود، نشانه هایش روشن و میلادش با عزت و کرامت بود. در آن روزگار اهل زمین مللی پراکنده، دارای خواسته هایی متفاوت و روش هایی مختلف بودند، گروهی خدا را تشبیه به مخلوق کرده، عده ای در نام او از حق منحرف بوده و برخی غیر او را عبادت می نمودند. چنین مردمی را به وسیله پیامبر از گمراهی به هدایت رساند و به سبب شخصیت او از چاه جهالت به در آورد.

ای ز روی تو مه و خور را مدد از ازل، دوران حُسن تا ابد

حُسن را از عاشقان باشد کمال پادشا از لشگری دارد مدد

در کتاب ما نمی گنجد حروف در حساب ما نمی آید عدد

معنی اسما همه در ذات تو مُضمَرست ای دوست چون نه در نود

کُشته عشقت نمیرد در مَصاف مرده شوق نخسبد در لحد

خامشی بهتر که نتوانم گرفت خیمه گردون چو خرگه در نمد

(سیف فرغانی)

دین پیامبر

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْدِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعِلْمِ الْمَأْتُورِ، وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ، وَالنُّورِ السَّاطِعِ، وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَالْأَمْرِ
الصَّادِعِ، إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَ اخْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ، وَتَحْذِيراً بِالْآيَاتِ، وَتَخْوِيفاً

ص: ۳۴۷

بِالْمَثَلَاتِ، وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ انْحَدَمَ فِيهَا حَيْلُ الدِّينِ، وَتَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ، وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ وَتَشَتَّتَ الْأَمْرُ، وَضَاقَ الْمَخْرَجُ، وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ، فَالْهُدَى خَامِلٌ، وَالْعَمَى شَامِلٌ، عُصِيَ الرَّحْمَانُ، وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ، وَخُذِلَ الْإِيمَانُ. (۱)

و شهادت می دهم که محمد بنده و رسول اوست، و او را به آئین مشهور، و نشانه معروف، و کتاب مسطور، و نور درخشان، و چراغ فروزان، و دستور روشن و آشکار، به سوی مردم فرستاد، تا شبهه های آنان را برطرف سازد، و با دلایل روشن بر آنان اتمام حجت کند، و به آیات قرآن مردم را از هلاکت برحذر داشته، و از عواقب شوم معصیت بترساند، رسالت او به وقتی بود که مردم دچار فتنه ای بودند، که ریسمان دین از اثر آن گسسته، و پایه های یقین متزلزل، و اصل دین گرفتار اختلاف، و همه امور درهم ریخته بود، راه رهایی بر مردم تنگ، و مصدر هدایت پوشیده، چراغ راهنما خاموش و گمراهی نسبت به همه فراگیر بود. خدا نافرمانی، و شیطان یاری می شد و ایمان ورشکسته.

انذار پیامبر

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَأَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارِهِ خُسْنٍ وَحَيَاتٍ صُمٌّ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ، وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَضْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَالْأَثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ. (۲)

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان بیم دهنده جهانیان و امین بر قرآن برانگیخت

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۶. [۲]

و شما ملت عرب در آن وقت دارای بدترین دین و در بدترین خانه بودید، اقامت گاهتان در میان سنگ های سخت و در بین مارهای زهردار بود، آب تیره می نوشیدید، غذای خشن می خوردید، خون یکدیگر را می ریختید، قطع رحم می کردید، بتان در میان شما نصب شده بود و گناهان به شما بسته بود.

این وضع نکبت بار زندگی عرب بود، که بر اثر عقاید فاسده و اخلاق رذیله به آن خو داشتند، رهبر با کرامت اسلام با چه زحمتی در سایه قرآن مجید آن وحشی های بدتر از درندگان را به صراط مستقیم کشانید، خدا می داند!

ای چو خورشید چشمه ای از نور پرتو تو مباد از من دور

دوست را چون بود شکیب از دوست؟ چشم را کی بود ملال از نور؟

دو جهانش نیاید اندر چشم هر که را در جهان تویی منظور

صحبت تو غنا و من درویش نظر تو شفا و من رنجور

نیست هر خوب را ملاحظت تو نیست هر کوه را کرامت طور

سیف فرغانی از تو سیرنشد از غسل سیر کی شود زنبور

(سیف فرغانی)

بعث پیامبر بر عرب جاهلی

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَلِيَّسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَأُ كِتَابًا، لَا يَدَّعِي نَبُوَّةَ، فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ وَبَلَّغَهُمْ مَنَاجَاتَهُمْ، فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ وَأَطْمَأَنَّتْ صَفَاتُهُمْ. (۱)

خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برانگیخت، در حالی که احدی از عرب کتابخوان نبود و ادعای نبوت نداشت. آن حضرت ایشان را رهبری کرد تا در

ص: ۳۴۹

محل اصلی آدمیت مستقر ساخت و به زندگی نجات بخش رساند، تا کجی های آنان استقامت یافت و احوال متزلزل آنان آرام گردید.

دنیای زمان رسالت پیامبر

أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فَتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ وَطُولِ هَجْعِهِ مِنَ الْأُمَمِ وَاعْتِرَافِ مِنَ الْفِتَنِ، وَانْتِشَارِ مِنَ الْأُمُورِ وَتَلَطُّ مِنَ الْحُرُوبِ وَالِدُنْيَا كَاسِمَتِهِ
النُّورِ، ظَاهِرَةِ الْعُزُورِ، عَلَىٰ حِينِ اضْيَافِرَارِ مِنْ وَرَقِهَا، وَإِيَّاسِ مِنْ ثَمَرِهَا وَاعْوَارِ مِنْ مَائِهَا، قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَىٰ وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ
الرَّدَىٰ، فَهِيَ مُتَجَهَّمَةٌ لِأَهْلِهَا، عَابَسَتْ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا، ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ وَطَعَامُهَا الْجِيفَةُ، وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ وَدِنَارُهَا السَّيْفُ. (۱)

پیامبر را در زمانی فرستاد که رشته رسالت منقطع و خواب غفلت ملت ها طولانی و فتنه ها جدی و امور حیات از هم گسیخته و آتش جنگ ها شعله ور بود. نور دنیا در کسوف و دنیا با ظهور چهره فریبنده در حال خودنمایی، برگ های درخت زندگی زرد، نومیادی از بارور شدن شجره حیات بر دل ها چیره و آب زندگی فروکش کرده بود. زمانی که نشانه های هدایت کهنه، علائم گمراهی نمایان بود. دنیا به اهلش روی زشت نموده و نسبت به خواهنده اش عبوس بود. میوه اش فتنه، غذایش مردار، جامعه زیرش ترس و جامعه رویش شمشیر بود.

شجره نبوت

حَتَّىٰ أَفْضَتْ كَرَامَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ

ص: ۳۵۰

مَنْبِتًا وَأَعَزَّ الْأَرْوَامِ مَغْرَسًا مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُ وَ انْتَخَبَ مِنْهَا أَمَنَاءُ. عِثْرَتُهُ خَيْرُ الْعِثْرِ وَ اسِيرَتُهُ خَيْرُ الْأَسِيرِ، وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ، نَبَتْ فِي حَرَمٍ وَ بَسَيْتْ فِي كَرَمٍ، لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ وَ ثَمَرَةٌ لَا تُنَالُ، فَهُوَ إِمَامٌ مِنْ اتَّقَى وَ بَصِيرَةٌ مِنْ اهْتَدَى، سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ وَ شِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ وَ زَنْدٌ بَرَقَ لَمَعُهُ، سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَ كَلَامُهُ الْفَضْلُ وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ؛ أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ وَ هَفْوِهِ عَنِ الْعَمَلِ وَ عِبَاوِهِ مِنَ الْأَمَمِ. (۱)

تا آن که کرامت خداوند سبحان منتهی به محمد صلی الله علیه و آله شد، او را از برترین معادن رویاند و در عزیزترین سرزمین ها کاشت، از همان درختی که پیامبرانش را از آن آشکار کرد و امنای خود را از آن انتخاب نمود. عترتش بهترین عترت هاست و دودمانش بهترین دودمان ها و شجره اش بهترین شجره ها، شجره ای که در حرم روییده و در عرصه کرامت و مجد به رشد رسیده، شجره ای که شاخه هایی بلند دارد و میوه هایی دور از دسترس. از این رو او امام تقوایندگان و وسیله بصیرت هدایت یافتگان است. چراغی است درخشان و ستاره ای فروزان و آتش گیره ای با شعله های زبانه دار. روشش اعتدال، طریقه اش رشد، کلامش جداکننده حق از باطل و حکمش عدل است.

خداوند او را در فاصله ای که بین آمدن پیامبران رخ داده بود برانگیخت، زمانی که مردم از عمل نیک روی برتافته و ملت ها غرق جهالت بودند.

دعوت به حکمت و موعظه حسنه

بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضَلَالًا فِي حَيْرَةٍ وَ خَابِطُونَ فِي فِتْنَةٍ، قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ،

ص: ۳۵۱

وَاسْتَرْزَلْتَهُمُ الْكِبْرِيَاءُ وَاسْتَخَفْتُهُمُ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ، حَيَارَى فِي زَلْزَالٍ مِّنَ الْأَمْرِ وَبَلَاءٍ مِّنَ الْجَهْلِ، فَبَالَغَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّصِيحَةِ وَمَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ. (۱)

خداوند پیامبر را هنگامی فرستاد که مردم در وادی گمراهی حیران بودند، در فتنه کورکورانه می رفتند، هواهای نفسانی عقل و خرد را از آنان ربوده، کبر و خودپسندی آنان را دچار لغزش کرده و جاهلیت تاریک، سبکسر و بی اعتبارشان نموده بود. در کارها ناآرام و سرگردان و ملتی گرفتار نادانی بودند. رسول حق صلی الله علیه و آله خیرخواهی را نسبت به آنها به نهایت رساند، به راه حق حرکت کرد و آنان را به حکمت و موعظه حسنه دعوت فرمود.

کسی کو همچو تو جانان ندارد اگر چه زنده باشد جان ندارد

گل وصلت نبوید گر چه غنچه دلی پر خون لبی خندان ندارد

شده چون تو توانگر را خریدار فقیری کز گدایی نان ندارد

نخواهم بی تو ملک هر دو عالم که بی تو هر دو عالم آن ندارد

غم ما خوردمی کآنجا که مائیم ولایت غیر تو سلطان ندارد

امید سیف فرغانی به وصل است که مسکین طاقت هجران ندارد

(سیف فرغانی)

برکات پیامبر

مُسَيَّرَةٌ خَيْرٌ مُسَيَّرَةٍ، وَمَنْبَتُهُ أَشْرَفُ مَنْبَتٍ، فِي مَعَادِنِ الْكِرَامَةِ وَمَمَاهِدِ السَّلَامَةِ، قَدْ صُرِفَتْ نَحْوَهُ أَفِيدَةُ الْأَبْرَارِ وَتُثْبِتُ إِلَيْهِ أَرْزَمَةُ الْأَبْصَارِ، دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الضَّعَائِنَ وَأَطْفَأَ بِهِ النَّوَائِرَ، أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا، وَفَرَّقَ بِهِ أَفْرَانًا، أَعَزَّ بِهِ

ص: ۳۵۲

الدَّلهُ، وَأَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ، كَلَامُهُ بَيَانٌ، وَصَمْتُهُ لِسَانٌ. (۱)

قرارگاهش بهترین قرارگاه و محل رویدانش شریف ترین محل است، در معادن بزرگواری و گهواره های سلامت، قلب خوبان شیفته او شد و توجه دیده ها به جانب او گشت. خداوند به برکت او کینه ها را دفن کرد و آتش دشمنی ها را خاموش نمود. مردم را به دست او با هم (به خاطر) ایمان برادر ساخت و نزدیکان را (به خاطر کفر) از هم دور کرد. به وسیله او ذلیل را عزیز و عزیز بی جهت را ذلیل گرداند. کلامش روشن کننده حق و سکوتش زبان گویا بود.

پیامبر، راه نجات بشر

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةً وَلَا وَحْيًا، فَقَاتَلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاءِ، يَسُوقُهُمْ إِلَى مَنَاجِيهِمْ، وَيُبَادِرُهُمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزَلَ بِهِمْ، يَحْسِرُ الْحَسِيرُ، وَيَقِفُ الْكَسِيرُ، فَيَقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْحِقَهُ غَايَتُهُ، إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ، حَتَّى أَرَاهُمْ مَنَاجِيهِمْ، وَبَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، فَاسْتَدَارَتْ رِحَاهُمْ، وَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ. (۲)

پس از حمد خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را برانگیخت در حالی که احدی از عرب نبود که کتابی بخواند و نه دعوی پیامبری و نزول وحی کند. پس با آنان که نافرمان بودند به همراهی مطیعانش جنگید، عاصیان را به سوی نجات سوق می داد و برای رهانیدن مردم از گمراهی پیش از آن که مرگشان فرا رسد پیشدستی می نمود. بر سر راه مانده و از پای درآمده اقامت می کرد تا او را به مقصدش برساند، مگر هلاک شوند ای که خیری در او نبود. تا آن جا ایستاد

ص: ۳۵۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۹۵. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۳. [۲]

که راه نجات را به آنان نشان داد و در جایگاه انسانیشان جای داد، تا آسیای حیاتشان به کار افتاد و امورشان استوار شد.

بشارت و انذار پیامبر

حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَهِيدًا وَبَشِيرًا وَنَذِيرًا، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَأَنْجَبَهَا كَهْلاً وَأَطَهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً وَأَجْوَدَ الْمُشْتَمَطِينَ دِيَمَةً. (۱)

تا این که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را گواه و بشارت دهنده و ترساننده برانگیخت.

در کودکی بهترین مردم، در بزرگسالی نجیب ترین انسان، در اخلاق پاک ترین پاکن و دوام جود و سخایش از همه بیشتر بود.

پیامبر امین

حَتَّى أُورَى قَبْسًا لِقَابِسٍ وَأَنَارَ عِلْمًا لِحَابِسٍ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ، وَبَعِيثُكَ نِعْمَةً وَرَسُولُكَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً. (۲)

تا آن که پیامبر شعله ای برای خواستار نور برافروخت و نشانه ای برای وامانده در گمراهی روشن ساخت. خداوند! او امین و مورد اعتماد تو و گواه حضرتت در قیامت و نعمتی است که با رسالت فرستادی و رحمتی است که به حق گسیل داشتی.

چشمه حکمت

اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَشَاةِ الضِّيَاءِ وَدُوَابِهِ الْعُلْيَاءِ وَسُرَّهُ

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۴. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۵. [۲]

او را از شجره انبیا و از چراغدان نور و از مرتبت بلند و از مرکز سرزمین بطحا و از چراغ های برافروخته در ظلمت و چشمه های حکمت، اختیار نمود.

طبابت پیامبر

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبِ عُمِّيٍّ وَ آذَانِ صُمٍَّّ وَ أَلْسِنَتِهِ بُكُمْ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ وَلَمْ يَقْمَدُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ، فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَ الصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ. (۲)

طبیعی است که همراه با طبش در میان مردم می گردد، مرهم هایش را محکم و آماده ساخته و ابزارهایش را برای سوزاندن زخمها داغ نموده، تا هر جا لازم باشد: در زمینه دل های کور و گوش های کر و زبان های لال به کار گیرد. دارو به دست به دنبال علاج بیماری های غفلت و دردهای حیرت است. این بیماران وجود خود را از انوار حکمت روشن ننموده و با آتش زنه دانشی درخشان، شعله نیفروخته اند. از این بابت به مانند چهارپایان چرنده و سنگ های سخت اند.

بی ارزشی دنیا در نزد پیامبر

قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَصَغَّرَهَا وَأَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَاهَا عَنْهُ

ص: ۳۵۵

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۷. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۷. [۲]

اخْتِيَاراً وَبَسَطَهَا لِغَيْرِهِ اخْتِقَاراً، فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً، أَوْ يَرْجُوَ فِيهَا مُقَاماً. بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِراً وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ مُنْذِراً وَ دَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّراً وَ خَوْفاً مِنَ النَّارِ مُحْذِراً. (۱)

رسول حق دنیا را حقیر و کوچک شمرد و پستش دانست و نزد دیگران خوار نمود، می دانست که خداوند با اختیار خود دنیا را از او دور کرد و به خاطر حقارتش آن را برای دیگران گشاده ساخت. پس او با قلبش از دنیا روی گرداند و یادش را از باطن خود میراند و عاشق غایب شدن زینتش از مقابل خود بود، تا از آن لباس آرایشی برنگیرد، یا اقامت در آن را هوس ننماید. در رساندن احکام از جانب خدا برای قطع عذر مردم کوشید و برای مردم با ترساندن از عذاب خیرخواهی نمود و با مژده هایی که داد، به بهشت دعوت فرمود و با تهدیدهایی که کرد از آتش ترساند.

دعوت کننده به حق و گواه بر خلق

أَرْسَلَهُ دَاعِياً إِلَى الْحَقِّ، وَشَاهِداً عَلَى الْخَلْقِ، فَبَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَاٍ وَلَا مُقْصِرٍ، جَاهِداً فِي اللَّهِ أَعْدَاءَهُ غَيْرَ وَاٍ وَلَا مُعْذِرٍ، إِمَامٌ مَنِ اتَّقَى وَ بَصُرُ مَنْ اهْتَدَى. (۲)

خداوند پیامبر را دعوت کننده به سوی حق و گواه بر خلق فرستاد. آن حضرت بدون سستی و کوتاهی تمام احکام پروردگارش را به مردم رساند و بدون ضعف و عذر تراشی با دشمنان خدا جنگید. وی پیشوای اهل تقوا و دیده اهل هدایت بود.

ص: ۳۵۶

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۱۵. [۲]

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ، بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَأَحْكَمَهُ، لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوا وَلِيُقَرُّوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَحَدُوا وَلِيُثْبِتُوا بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوا. (۱)

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت تا بندگانش را از حلقه پرستش بت ها درآورده به مدار عبادت خود وارد کند و از طاعت شیطان نجات داده به گردونه اطاعت خود بیاورد، به وسیله قرآنی که معنایش را روشن و بنیانش را استوار کرد، تا بندگان خدای خود را بعد از جهل به او بشناسند و پس از انکار (زبانی) او به وجودش اقرار نمایند. و پس از انکار (قلبی) او وجودش را ثابت بدانند.

رسالت پیامبر با نور قرآن

أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فَتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعِهِ مِنَ الْأَمَمِ وَأَنْتِقَاضِ مِنَ الْمُبْرَمِ، فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَالنُّورِ الْمُقْتَدَىٰ بِهِ، ذَلِكُ الْقُرْآنُ فَاسِدٍ تَنْطِقُوهُ، وَلَسِنْ يَنْطِقُ، وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ: أَلَا- إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ. (۲)

او را در عصری به رسالت برانگیخت که خالی از پیامبران بود و خواب گران ملل جهان طولانی شده بود و رشته محکم دین گسیخته بود. پس او با کتابی که تصدیق کننده حقایق کتب آسمانی بود و نوری که باید از آن پیروی شود به

ص: ۳۵۷

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۴۷. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۷. [۲]

جانب مردم آمد. آن نور قرآن است، آن را به سخن آرید ولی هرگز سخن نمی گوید، اما من شما را از آن خیر می دهم: آگاه باشید که: دانش آنچه می آید و خبر آنچه که در جهان گذشت و درمان دردهای شما و مقررات نظم دهنده زندگیتان در این کتاب است.

پیامبر در دنیا و آخرت

فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِلْمًا لِلسَّاعَةِ وَمُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ، وَمُنذِرًا بِالْعُقُوبَةِ.

خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيصًا وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا. (۱)

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نشانه قیامت و بشارت دهنده به بهشت و ترساننده از عقوبت قرار داد. او با شکم گرسنه از دنیا رفت و با سلامت همه جانبه وارد آخرت شد.

ولادت و بعثت و هجرت پیامبر

ابْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ، وَالتَّبْرَهَانَ الْجَلِيَّ، وَالمِنْهَاجِ البَادِي وَ الكِتَابِ الهَادِي. اسِرَّتُهُ خَيْرٌ اسِرِّهِ وَ شَجَرَتُهُ خَيْرٌ شَجَرِهِ، أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ وَ ثِمَارُهَا مُتَهَدِّدَةٌ، مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ، هِجْرَتُهُ بِطَبِيبَةَ، عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ وَ ائْتِيَ مِنْهَا صَوْتُهُ. أَرْسَلَهُ بِحُجَّهِ كَافِيهِ وَ مَوْعِظِهِ شَافِيهِ وَ دَعْوِهِ مُتَلَفِيهِ، أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ المَجْهُولَةَ وَ قَمَعَ بِهِ البِدَعَ المَدْخُولَةَ وَ بَيَّنَّ بِهِ الأَحْكَامَ المَفْصُولَةَ. (۲)

پیامبرش را با نوری درخشان و دلیلی روشن و راهی آشکار و کتابی هدایت

ص: ۳۵۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۹. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۰. [۲]

کننده برانگیخت. خاندانش بهترین خاندان و شجره وجودش بهترین شجره است، شجره ای که شاخه هایش معتدل و میوه هایش در دسترس است. جایگاه ولادتش مکه و هجرتش مدینه طیبه بود، در مدینه نامش پرآوازه شد و صدایش از آن جا به همه جا رسید. خداوند او را با دلیل کافی و پندی شفافبخش و دعوتی که مردم را از گمراهی ها برهاند فرستاد. دستورهای ناشناخته دین را به وسیله او آشکار نمود و بدعت های نادرست را در هم کوبید و احکامی را که هم اکنون نزد ما معلوم است بیان داشت.

امین وحی و آخرین پیامبر

أَمِينٌ وَحِيهِ، وَخَاتَمَ رُسُلِهِ، وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ، وَنَذِيرٌ نِقْمَتِهِ. (۱)

رسول خدا امین وحی و آخرین فرستادگان و بشارت دهنده به رحمت و بیم دهنده از عذاب او بود.

وسيلة کرامت امت

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْأَنْقِطَاعُ، وَأَقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْإِطْلَاقُ وَ أَظْلَمَتْ بِهَجَّتِهَا بَعْدَ إِشْرَاقٍ وَقَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ وَحَسُنَ مِنْهَا مَهَادٌ وَأَزِفَ مِنْهَا قِيَادٌ، فِي انْقِطَاعٍ مِنْ مُدَّتِهَا وَاقْتِرَابٍ مِنْ أَشْرَاطِهَا وَتَصَرُّمٍ مِنْ أَهْلِهَا وَانْفِصَامٍ مِنْ حَلَقَتِهَا وَانْتِشَارٍ مِنْ سَبَبِهَا وَعَفَاءٍ مِنْ أَعْلَامِهَا، وَتَكْشُفٍ مِنْ عَوْرَاتِهَا وَقَصْرٍ مِنْ طُولِهَا. جَعَلَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ وَكَرَامَةً لِمُتِّهِ وَرَبِيعًا لِأَهْلِ زَمَانِهِ وَرَفَعَهُ لِأَعْوَانِهِ

ص: ۳۵۹

آن گاه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت وقتی که دنیا به سپری شدن نزدیک شده و آخرت روی آورده و سرسبزی دنیا پس از روشنی تاریک و اهلش را در مشقت قرار داده بود، آن زمان که بستر دنیا ناهموار و آماده نابودی و نیستی بود. زمانش رو به پایان و نشانه های زوالش نزدیک شده بود، آن زمان که اهل دنیا رو به نابودی و حلقه اش رو به شکسته شدن و ریسمانش رو به پاره شدن و نشانه هایش رو به کهنه شدن و عیب هایش رو به مکشوف شدن و درازی مدتش رو به کوتاه شدن می رفت. خداوند پاک آن حضرت را تبلیغ کننده رسالت و وسیله کرامت امت و بهار اهل زمان و بلندی مرتبت یاران و شرف هواخواهان خود قرار داد.

غلبه بر گردنکشان

أَرْسَلَهُ بِالضُّيَاءِ وَقَدَّمَهُ فِي الْأَضْطِّفَاءِ، فَزَتَّقَ بِهِ الْمَفَاتِقَ وَسَاوَرَ بِهِ الْمُغَالِبَ، وَذَلَّلَ بِهِ الصُّعُوبَةَ وَسَهَّلَ بِهِ الْحُزُونََ، حَتَّى سَرَّحَ الضَّلَالَ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ. (۲)

او را با نور فرستاد، در بر گزیدگی بر همگان پیشی داد، رخنه ها را به وسیله او به هم بست و به وجود او بر گردنکشان پیروز شد، به او مشکل را آسان و ناهمواری را هموار ساخت، تا جبهه گمراهی را از راست و چپ دور گردانید.

ص: ۳۶۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۹. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۰۴. [۲]

ما به دست تو داده ایم عنان گر همه تیر می زنی و سنان
قیمت وصل تو نداند کس یک سر موی توست هر دو جهان
کس میان من و میان تو نیست سرّ ما از دو عالم است نهان
من نکردم ز دل فراموشت گر تو یادم نمی کنی به زبان
آنچه هجر تو کرد با دل من با گلستان نکرد باد خزان
در فراق تو روی و دیده ما گل زرد است و چشمه های روان
می کشیم انتظار مویکب تو که نثارت کنیم نقد روان
چهره زرد و اشک سرخ عماد دعوی عشق می کنند بیان
(عماد فقیه کاشانی)

در اینجا به شرح و تفسیر و توضیح و تحلیل جمله اول دعای دوم «صحیفه» پایان می دهیم و به کمک حضرت محبوب به فرازهای دیگر دعا می پردازیم.

ص: ۳۶۱

[«۲» فَخْتَمَ بِنَا عَلٰی جَمِيعِ مَنْ ذَرَأَ وَجَعَلْنَا شُهَدَاءَ عَلٰی مَنْ جَحَدَ وَكَثَرْنَا بِمَنْنِهِ عَلٰی مَنْ قَلَّ]

خدای توانا، ما را بر همه ائمت هایی که آفرید، خاتم قرار داد و بر همه منکران حق و حقیقت گواه گرفت و با نیکی و احسانش، ما را بر آنان که اندک بودند، فزونی بخشید.

نگین ائمت ها

اشاره

قلوبی که ریشه و اساس عقایدش توحید و معاد و قرآن و نفوسی که بنیان و ریشه اخلاقش، آیات اخلاقی قرآن و اعضای بدنی که حرکاتش مطابق با فرمان های کتاب خداست، صاحبان آن قلوب و نفوس و اعضا که به حق ائمت محمّد و پیرو حقیقی آن حضرتند بر تمام جهانیان گواه و شاهد عقاید حقّه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه اند.

یک مؤمن در مسائل اعتقادی و در جهات اخلاقی و در زمینه های عملی چنانکه قرآن مجید و رسول خدا و ائمه هدی خواسته اند باید حجّت و شاهد و گواه و دلیل سایر امم باشد، ائمت ها و آنان که در غیر مذهب اسلامند باید با دیدن یک فرد مؤمن به اسلام به درک عظمت حق و اخلاق و ایمان و رفتار پیامبر و ائمه نایل شوند.

در مهم ترین کتب حدیث از حضرت صادق علیه السلام رسیده:

كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ، لِيَرَوْا مِنْكُمْ اَلْوَرَعَ وَاَلْاِجْتِهَادَ وَاَلصَّلَاةَ

ص: ۳۶۲

با اعمال خود دعوت کننده به حق باشید، سایرین باید از شما، پاکدامنی و پارسایی و کوشش در راه الله در تمام زمینه ها و نماز و هر کار خیری را مشاهده کنند، که این اعمال و اخلاق و ایمان واعتقاد راهبر دیگران به سوی صراط مستقیم حق است. صفوان بن یحیی یکی از بزرگانی است که مصداق بارز این حدیث می باشد که در ذیل، منزلت این شخصیت کم نظیر می آید:

منزلت صفوان بن یحیی

درباره صفوان بن یحیی که حقا شاهد و گواه بر دیگران بود، در کتب معتبر رجالی آمده:

- ۱ - از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و جواد الائمه علیهم السلام بود به نحوی که از آن منابع الهی بهترین بهره ایمانی و تربیتی و اخلاقی را می گرفت.
- ۲ - نزد حضرت رضا علیه السلام دارای منزلت و کرامت و شرافت بود.
- ۳ - در امور دین و دنیا وکیل حضرت رضا علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام بود.
- ۴ - موثق ترین و عابدترین مردم روزگارش بود.
- ۵ - در زهد و بندگی حق دارای منزلتی عظیم بود.
- ۶ - جماعت واقفیه مال بسیاری برای او بردند تا با آنان همراه شود، او با کمال شجاعت و به علت ایمان بالا آنها را طرد کرد.

ص: ۳۶۳

۷- با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان در بیت الله قرار گذاشتند هر کدام از دنیا رفتند دیگری هر اندازه عمر کرد بجای از دنیا رفته ادای زکات و روزه و نماز کند. آن دو نفر از دنیا رفتند و صفوان شبانه روز صد و پنجاه رکعت نماز برای خود و آن دو بجای آورد و سه زکات هر سال در راه خدا می داد.

۸- در سفر حج یکی از همسایگانش پولی به او داد که در کوفه به زن و فرزندش برساند، گفت: صبر کن، آنگاه پیش شتردار رفت و فرمود: این مقدار پول به بار من اضافه می شود آیا راضی هستی ببرم؟!

۹- صفوان در مدینه از دنیا رفت حضرت جواد علیه السلام کفن مخصوص خود و حنوطش را برای کفن و دفن او فرستاد.

(۱)

کسی کو غم عشق جانان نداشت چو زنده نفس می زد و جان نداشت

گدای توام ای توانگر به حُسن چنین مملکت هیچ سلطان نداشت

تویی آن شفایی که بیمار دل بجز درد تو هیچ درمان نداشت

دلی را که اندوه تو جمع کرد غم هر دو کونش پریشان نداشت

مرو بی محبت که مفتی عشق چنین مؤمنی را مسلمان نداشت

(سیف فرغانی)

مؤمن واقعی در قرآن

اشاره

قرآن مجید چهره با عظمت مؤمن را این گونه تصویر می کند:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ « (۲)

ص: ۳۶۴

۱- (۱) - اختیار معرفه الرجال: ۷۹۲/۲.

۲- (۲) - انفال (۸) : ۲ - ۴. [۱]

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید و بر پروردگارشان توکل می کنند. * هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. * مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ « (۱)

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، اینانند که بهترین مخلوقاتند. * پاداششان نزد پروردگارشان بهشت های پاینده ای است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنها جاودانه اند، خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خوشنودند؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

در بارهٔ مسلمان مطیع در قرآن مجید فرموده:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا « (۲)

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمرهٔ کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

ص: ۳۶۵

۱- (۱) - بینه (۹۸) : ۷ - ۸. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۶۹. [۲]

قرآن مجید در آیات زیر اصرار دارد شما امت باید در عقاید و اخلاق و اعمال، شاهد و گواه بر امت ها باشید و شاهد شدن جز در سایه پیروی از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله در همه شئون حیات میسر نیست.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ﴿١﴾

و همان گونه [که شما را به راه راست هدایت کردیم] شما را امتی میانه [و معتدل و پیراسته از افراط و تفریط] قرار دادیم تا [در ایمان، عمل، درستی و راستی] بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد.

لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ﴿٢﴾

تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما هم گواه بر مردم باشید.

در پاره ای از روایات لفظ شهدا را به ائمه معصومین علیهم السلام ترجمه کرده اند و بعضی از مفسران حقیقت این گونه آیات را مربوط به قیامت دانسته اند، به این معنی که این امت شاهد و گواه بر اعمال آدمیان در قیامت اند، که این دو معنا منافات با معنای اول ندارد.

« وَكَثَرْنَا بِمَنْهٖ عَلٰی مَنْ قَلَّ »

از آن جا که در خزانه آفرینش گوهری گران بهاتر از اسلام نیست، اسلامی که عبارت از عقاید حقه و حسنات اخلاقی و اعمال نیکوست و به توسیط رسالت ختم انبیا و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام در کمال و جامعیت خاص خودش ظهور کرد که:

ص: ۳۶۶

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۴۳. [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲) : ۷۸. [۲]

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا « (۱)

امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب علیه السلام به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

این گوهر با تمام حیثیتش در وجود هر کس تجلی کند ارزشش همان ارزش اسلام می شود.

مؤمن واقعی در روایات

در این که باید مؤمن برای همگان اسوه و شاهد باشد روایتی از امام صادق علیه السلام به ما رسیده که می فرماید:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ قَالَ بِلِسَانِهِ وَخَالَفَنَا فِي أَعْمَالِنَا وَآثَارِنَا وَلَكِنْ شِيعَتُنَا مَنْ وَافَقَنَا بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَاتَّبَعَ آثَارَنَا وَعَمِلَ بِأَعْمَالِنَا، أَوْلَئِكَ شِيعَتُنَا. (۲)

آن کس که به زبان می گوید شیعه ام ولی عملاً مخالف اعمال و آثار ماست شیعه نیست. شیعه کسی است که با زبان و دل موافق ما باشد و از ما پیروی نموده و برابر با کردار ما عمل کند، که اینانند شیعیان ما.

عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ بِهِ حَضَرَتْ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضَهُ دَاخِلًا: بِه مِنْ وَصِيَّتِي كُنْ؟ حَضَرَتْ فَرَمُودٌ:

ص: ۳۶۷

۱- (۱) - مائده (۵): ۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۴/۶۵، باب ۱۹، حدیث ۱۳؛ [۲] مشکاه الأنوار: ۷۰. [۳]

تو را به تقوا و پاکدامنی و کوشش در راه حق سفارش می کنم، بدانکه کوشش بی ورع سودی ندارد. (۱) در حدیث قدسی آمده:

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَا مُوسَى! مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. (۲)

به موسی وحی شد: ای موسی! مخلوقی محبوب تر از بنده مؤمن نیافریده ام.

و در حدیث مهمی از حضرت رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده:

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ. (۳)

مؤمن در نزد خداوند همانند ملک مقرب است و بلکه مؤمن در پیشگاه حق از ملک مقرب هم عظیم تر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ. (۴)

حرمت مؤمن از حرمت کعبه برتر است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَفَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحَرَمِ كُلِّهَا. (۵)

ص: ۳۶۸

۱- (۱) - الکافی: ۷۸/۲، حدیث ۱۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۰۱/۶۷، باب ۵۷، حدیث ۱۰.

۲- (۲) - التوحید، شیخ صدوق: ۴۰۵، باب ۶۲، حدیث ۱۳؛ الکافی: ۶۱/۲، حدیث ۷. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۱/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۵؛ [۳] وسائل الشیعه: ۷۵/۱۶، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۲۱. [۴]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۶/۶۵، باب ۱۵، حدیث ۲۰؛ [۵] الخصال: ۲۷/۱، حدیث ۹۵.

۵- (۵) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۶. [۶]

و حرمت مسلمان را بر آنچه دارای حرمت است برتری داد.

در هر صورت چهره با عظمت مؤمن در آیات قرآن و روایات ترسیم شده که شما می توانید برای تحقق بیشتر به آن آیات و روایات در کتب حدیثی مراجعه کنید؛ زیرا این جزوه گنجایش ذکر آن همه آیات و روایات را ندارد.

ص: ۳۶۹

[«اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدًا أَمِينًا عَلَيَّ وَحَبِيبَكَ وَنَجِييبَكَ مِنْ خَلْقِكَ وَصِيْفِيكَ مِنْ عِبَادِكَ إِمَامًا الرَّحْمَةَ وَقَائِدًا الْخَيْرِ وَمِفْتَاحَ الْبَرَكَاتِ»]

خدایا بر محمد درود فرست، آن وجود مبارکی که امین بر وحیت و گزیده از مخلوقات و انتخاب شده از بندگان توست و او پیشوای رحمت و قافله سالار خوبی و کلید برکت است.

صفات برجسته گل سر سبد آفرینش

اشاره

حضرت در فرازهای این دعا به صفات برجسته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مقام نبوت اشاره دارد.

امانتداری در وحی

از نام های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امین است که برگرفته از کلمه امانت و ادای آن و راستی در وعده است. و عرب قبل از بعثت پیامبر به خاطر مشاهده امانت داری از ایشان و ایمنی از خلاف و دروغ او را امین می گفتند.

به همین جهت جبرئیل هم در قرآن، امین خوانده شده است و پیامبر هم به این مقام افتخار می کند. آنجا که خداوند فرمود:

ص: ۳۷۰

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿١﴾

نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقام و منزلت است؛ * آنجا مورد اطاعت [فرشتگان] و امین است.

هنگامی که آیه وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿٢﴾ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: آیا از این رحمت هم چیزی نصیب تو شد؟ عرض کرد: بلی، من از عاقبت امر خود می ترسیدم ولی من به تو ایمن شدم؛ آنچه را که خداوند بر من ثنا گفته است به آیه:

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٣﴾

نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقام و منزلت است؛ * آنجا مورد اطاعت [فرشتگان] و امین است.

و همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

همانا من رحمت هدایت شده ام. ﴿٤﴾ در حقیقت آیه فوق تضمینی بود که جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در بارگاه الهی رفیع است و نفوذ و قدرتش همواره محفوظ خواهد ماند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جهت فضیلت مقام امانت داری در زمین و آسمان توفیق رسالت یافت تا شب معراج در بارگاه خاص حق از رسول وحی او یعنی جبرئیل هم گذر نمود و به «قاب قوسین» رسید.

ص: ۳۷۱

۱- (۱) - تکویر (۸۱) : ۲۰ - ۲۱. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۷. [۲]

۳- (۳) - تکویر (۸۱) : ۲۰ - ۲۱. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۰۶/۱۶، باب ۱۱؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۱۲۱/۷، [۴] ذیل آیه ۱۰۷ سوره انبیاء. [۵]

پس خدای تعالی وحی را از عالم غیب به حضرت عطا فرمود و در قلب و جان پاک و نورانی او قرار داد و به طور امانت در اختیارش گذاشت که به وسیله آن آدمیان را هدایت کند. پس نیکوست که رسالت وحی را به سرانجام آن برساند. در غیر این صورت امانت را ادا نکرده است.

حقیقت وحی

اشاره

« وحی در لغت به معنای اشاره، رساله، کتاب، الهام، آنچه به دیگری داده شود تا از آن آگاه گردد. ولی در اصطلاح به دستوره‌های آشکار حق به انبیا و رسولان که از راه‌های گوناگون در خواب و بیداری با واسطه فرشته یا بی واسطه رسانده می‌شود؛ اطلاق می‌گردد.

مراد از امین وحی این است که پیامبر حق، توانایی آنچه تکلیف به او شده را داشته باشد که در قلب و ذهن خود حفظ کند و با حکمت الهی و استعداد ذاتی، اسرار دانش و حکمت را نگه‌داری کند پس وحی که امانت مهم رسالت است ویژه افراد برگزیده خداوند است. این گونه امانت‌ها بر همه عالم عرضه شده ولی تنها انسان پذیرفت و تا پایان حیات هستی این امانتداری از رسولان به ائمه اطهار علیهم السلام رسیده و ادامه می‌یابد.

پیامبر اسلام برای مأموریت وحی و ارشاد آدمیان، امین شمرده شد تا بتواند برنامه‌های حق تعالی را اجرا کند.» (۱)

اصطفا و نجابت و امانتداری پیامبر گرامی اسلام در روایات

نجیب به معنای آنچه که در ذات خوب و نفیس باشد و یا دارای هوشیاری و دانایی هم باشد ولی صافی به معنای مُصطفی و گزینش شده دیگری است. و به معنای حبیب هم آمده است.

ص: ۳۷۲

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ، برگزیده ای حقیقی بود که خود بر این مطلب گواه است؛ که فرمود:

أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَمِينٌ فِي السَّمَاءِ وَأَمِينٌ فِي الْأَرْضِ. (۱)

هان! به خدا قسم که من در آسمان امین هستم و در زمین نیز امینم.

و آنگاه که یار و وصی او ، او را می ستاید و می فرماید:

فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ ، وَخَازِنُ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ ، وَبَعِيثُكَ بِالْحَقِّ ، وَرَسُولُكَ إِلَى الْخَلْقِ. (۲)

او امین درستکار تو، خزانه دار دانش سرتی ات، و شاهد تو در روز قیامت، و برانگیخته ات به حق، و فرستاده ات به سوی خلق است.

ابن ابی الحدید در شرح جمله اول گفته است:

«أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ» یعنی امین بر وحی توست و مأمون یکی از القاب رسول الله صلی الله علیه و آله است. (۳) امانتداری نزد ایشان اهمیت زیادی دارد که امت را به شدت از خیانت در امانت نهی می کند و می فرماید:

مَنْ خَانَ أَمَانَةَ فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَزِدَّهَا إِلَى أَهْلِهَا ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ مَاتَ عَلَى غَيْرِ مِلَّتِي وَيَلْقَى اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ. (۴)

فرمود: کسی که در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به صاحبش برنگرداند و

ص: ۳۷۳

۱- (۱) - كنز العمال: ۴۱۳/۱۱، حدیث ۳۱۹۳۷؛ مجمع الزوائد: ۱۲۶/۴.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبة ۷۱. [۱]

۳- (۳) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۴۱/۶. [۲]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۷۱/۷۲، باب ۵۸، حدیث ۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۷۸/۱۹، باب ۳، حدیث ۲۴۱۹۴؛ [۴] الأملی، شیخ صدوق: ۴۲۹. [۵]

بمیرد بر دین من نمرده است و با خدا دیدار کند در حالی که بر او خشمگین است.

معنای فرمایش حضرت این است که: هر کس وفا در امانت و عهد ندارد؛ دین و ایمان ندارد، پس ردّ امانت واجب است. و این یک حکم شرعی الزامی است نه دستور اخلاقی و آدابی.

با همه این اوصاف، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از میان تمام بندگان حق با فضایل و درجات ذاتی و اخلاقی برگزیده شد و تمام ابزار رسالت پیام به وی سپرده گردید.

حضرت رضا علیه السلام در این زمینه فرمود:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمُورٍ عِبَادِهِ شَرَحَ صِدْرَهُ لِذَلِكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنْبِيعَ الْحِكْمَةِ وَالْهَمَّهُ الْعِلْمَ إِلْهَامًا، فَلَمْ يَعْنِ بَعِيدَهُ بِجَوَابٍ وَلَا يُحَيِّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ. (۱)

هرگاه خداوند عزوجل بنده ای را برای اداره امور بندگانش برگزیند برای این امور به او شرح صدر عطا کند. چشمه های حکمت را در دلش جاری سازد و به او علم الهام نماید که از آن پس از هیچ پاسخی در نماند و در یافتن راه درست سرگشته نشود.

رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

آری، محمّد صلی الله علیه و آله امین وحی بود، یعنی قوانین و مقررات و حلال و حرام خدا را در طول بیست و سه سالی که به عنوان رسول در بین مردم بود بدون کم و زیاد و تغییر و تبدیل، به مردم رساند.

در سفر حجّه الوداع در روز عید قربان در مسجد خیف در مقدمه یک سخنرانی

ص: ۳۷۴

۱- (۱) - معانی الأخبار: ۱۰۱، حدیث ۲؛ الکافی: ۲۰۲/۱، حدیث ۱. [۱]

«خداوندا! تو را به شهادت می طلبم که آنچه مردم را به بهشت نزدیک می کرد و از عذاب تو دور می نمود من برای مردم بیان کردم.» (۱) قرآن مجید به او دستور داد به مردم بگو:

وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ « (۲)

و این قرآن [که گواهی خدا بر حَقَّائِیتِ نبوت من است] به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کس را که این قرآن به او می رسد بیم دهم.

رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ « (۳)

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده ای. و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگاه می دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

به اجماع مفسران و اجماع اهل حدیث در صدها کتاب معتبر، آیه شریفه در اعلام خلافت و ولایت حضرت مولی الموحّدین امیرالمؤمنین نازل شده؛ و با این که در ابلاغ آن احتمال هر گونه خطری حتّی خطر جانی برای رسول عزیز اسلام می رفت ولی امین وحی، در محلّ غدیر خم در برابر هزاران نفر علی علیه السلام را بر اساس

ص: ۳۷۵

۱- (۱) - الکافی: ۷۴/۲، حدیث ۲؛ [۱] المحاسن: ۲۷۸/۱، باب ۳۹، حدیث ۳۹۹؛ وسائل الشیعه: ۴۵/۱۷، باب ۱۲، حدیث ۲۱۹۳۹.

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۹. [۲]

۳- (۳) - مائده (۵): ۶۷. [۳]

دستور آیه به خلافت و جانشینی خود معرّفی فرمود و در ضمن معرّفی امام، آن جملات زیبا و ملکوتی را به مردم القا کرد:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ وَفَعَلْتُ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. (۱)

هر که من مولای اویم، پس عمل مولای اوست. خداوندا دوست او را دوست و دشمن او را دشمن بدار، یاور او را یاری کن و هر که او را تنها گذارد و دست از یاری او بردارد تنهاش گذار و دست از یاریش بردار.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا « (۲)

[آری، این روش خداست درباره] آنان که همواره پیامهای خدا را به مردم می رسانند و از [عظمت و مقام] او می ترسند و از هیچ کس جز او واهمه ندارند و برای حسابرسی [کار با ارزش اینان] خدا کافی است.

ابلاغ دین

محمد صلی الله علیه و آله در تمام جهات تبلیغ یعنی تبلیغ زبانی، اخلاقی، عملی و تربیتی، مصداق اکمل و اتم این آیه شریفه بود:

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ « (۳)

و اگر روی گردانند [بر تو دشوار و سخت نیاید] که آنچه بر عهده توست فقط ابلاغ [پیام خدا] است.

ص: ۳۷۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۳/۲۳، باب ۶، حدیث ۱۱؛ [۱] الکافی: ۲۹۵/۱، حدیث ۳؛ [۲] کشف الغمّه: ۲۵۵/۱. [۳]

۲- (۲) - احزاب (۳۳): ۳۹. [۴]

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۲۰. [۵]

وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله تبلیغش همراه منطق و استدلال و برهان بود و جای عذری برای احدی باقی نمی گذاشت. در عین حال، دنیاپرستان و مادیگران و شهوترانان و عده ای از یهود و نصاری از سر کینه و خشم و عداوت و دشمنی از وی روی می گرداندند، ولی آن جناب که امین وحی حق بود از تبلیغ دست بر نمی داشت و احکام الهیه و معارف ملکوتیه و مسائل ربانیه را بی کم و زیاد در اختیار گمراهان می گذاشت.

محمد صلی الله علیه و آله به خاطر اخلاصش و عبادتش و حکمت و علمش، صبر و تقوایش و صلاح و احسانش، صدق و سخایش، کرم و وفایش، عقل و درایتش، ایمان و اخلاقش، شخصیت و کرامتش، بصیرت و بینشش، و رأفت و رحمتش، نسب و اصالتش، قلب و روحش، جود و سخایش، خشوع و تواضعش، صفا و طهارتش، حلم و بردباریش و بندگی و نبوتش، نجیب و صفی حضرت حق بود و احدی از خلق خدا اعم از جنّ و انس و ملائکه به پایه او نبود.

دوست ، سلطان و دل ولایت اوست خرم آن دل که در حمایت اوست

هر که را دل به عشق اوست گرو از ازل تا ابد ولایت اوست

پس نماند ز سابقان در راه هر که را پیش رو هدایت اوست

عرش بر آستانش سر بنهد هر که را تکیه بر عنایت اوست

در دو عالم ز کس ندارد خوف هر که در مأمّن رعایت اوست

سیف فرغانی ار سخن شنود اندکی زین نمط کفایت اوست

(سیف فرغانی)

امام رحمت

اشاره

محمد صلی الله علیه و آله در میان خلق، رحمت خدا و مبشر رحمت حضرت محبوب در بین مردم بود.

ص: ۳۷۷

قرآن مجید از طرفی پیامبر را، رحمت معرّفی کرد و فرمود:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ « (۱)

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

از طرف دیگر او را بشارت دهنده به رحمت خطاب کرد:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا « (۲)

و تو را جز مژده رسان و بیم دهنده نفرستادیم.

او رحمت خدا بود، قرآن و بیان و دستورهایش جهت تأمین سعادت دنیا و آخرت، رحمت حق بود.

حیات طّیبه در دنیا - یعنی حیاتی که از دستبرد هوا و هوس و شیطان و طاغوت و بغی و تجاوز دور است - رحمت خداست که محصول پیروی از آن حضرت است و نیز بهشت و رضوانی که اکبر از بهشت است و جز با اطاعت از رسول به آن نمی توان رسید، رحمت الهی است؛ و این همه معلول رسالت محمّد صلی الله علیه و آله است، پس رسول اسلام صلی الله علیه و آله عین رحمت حضرت ربّ العزّه در میان همه مردم است و در یک کلمه به قول حضرت زین العابدین علیه السلام:

محمّد صلی الله علیه و آله امام رحمت است.

آری، قرآن مجید و توضیحات رسول خدا نسبت به این کتاب آسمانی که پر ارزش ترین گوهر خزانه خلقت است و محمّد صلی الله علیه و آله مبلغ آن بود رحمت خداست، رحمتی که به وسیله رحمت بودن رسول الله، به مردم رسید.

رسیدن به رحمت حق در دنیا یعنی حیات طّیبه و رحمت حق در آیات یعنی بهشت و رضوان من الله اکبر، جز از طریق اتصال به قرآن که کتاب آسمانی

ص: ۳۷۸

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۷. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷) : ۱۰۵. [۲]

محمد صلی الله علیه و آله و اتّصال به رسالت نبی اکرم و متابعت از دستورهای آن حضرت که رحمت خداست، میسر نیست.

محمد صلی الله علیه و آله چه از جهت وجودی، چه از حیث رسالت تجلی گاه رحمت واسعة الهیه است.

نبوت به او ختم شد، دین به سبب رسالت او به کمال رسید، نعمت معنوی حق در پرتو وجود او به اتمام رسید، به اسلام محمّدی برای تأمین خیر دنیا و آخرت مردم رضایت داده شد و قرآن از برکت قلب الهی او برای هدایت مردم نازل گردید، این همه معانی و مفاهیم و مصادیق رحمت است که محمد صلی الله علیه و آله ، رحمت است.

رحمت در قرآن مجید

اکنون به شرح ماجرای رحمت از طریق آیات قرآن مجید توجه نمائید:

رحمت خاصّ حق که تجلی رحیمیت حضرت اوست در دنیا به صورت قوانین و مقرّرات و در چهره عمل به صورت اخلاق حسنه و اعمال صالحه و نتیجه آن امتیّت باطن و ظاهر است و در آخرت به قیافه بهشت و به صورت رِضوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ می باشد و منادی و زمینه ساز این همه برای عالم انسانیّت، محمد صلی الله علیه و آله است.

احدی از مردم جهان جز با عمل به قوانین حق و پیروی از محمد صلی الله علیه و آله ، به رحمت رحیمیه حق در دنیا و آخرت نمی رسد.

آیاتی که رحمت رحیمیه را مطرح می کند آیاتی است که یا حاوی مقرّرات و دستورها و حلال و حرام حق و فضایل اخلاقی و عقاید حقّه است، یا بیانگر چهره مؤمن و مسلم و محسن که آراسته به واقعیت ها و حقایق دینیّه و ملکوتیه اند.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۱)

ص: ۳۷۹

و از خدا و پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.

بندگی فخر من است ار تو خریدار منی در بهشتم که تو در هر دو جهان یار منی

دوش گفتمی که غم بیهده تا چند خوری من چرا غم خورم اکنون که تو غمخوار منی

تو شفای همه رنجی و طیب همه کس نتوان گفتم که درد دل بیمار منی

دل به مهر تو سپردم نه به دست دادم نا نگرده کسی آگه که تو دلدار منی

(عماد فقیه کرمانی)

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ « (۱)

و این [قرآن] کتابی پرفایده است که ما آن را نازل کردیم پس آن را پیروی کنید و [از مخالفت با آن] بپرهیزید تا مشمول رحمت شوید.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ « (۲)

و هنگامی که قرآن خوانده شود، به آن گوش فرا دهید و سکوت کنید تا مشمول رحمت شوید.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ « (۳)

و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و این پیامبر را اطاعت کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ

ص: ۳۸۰

۱- (۱) - انعام (۶): ۱۵۵. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷): ۲۰۴. [۲]

۳- (۳) - نور (۲۴): ۵۶. [۳]

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادران صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید.

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ « (۲) »

همان کسانی که چون بلا- و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم. * آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارش بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۳) »

یقیناً کسانی که ایمان آورده و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا « (۴) »

اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، به زودی آنان را در رحمت و فضلی از سوی خود درآورد و به راهی راست به سوی خود راهنمایی می کند.

فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ « (۵) »

ص: ۳۸۱

۱- (۱) - حجرات (۴۹) : ۱۰. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۵۶ - ۱۵۷. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۲۱۸. [۳]

۴- (۴) - نساء (۴) : ۱۷۵. [۴]

۵- (۵) - انعام (۶) : ۱۵۷. [۵]

اینک برهانی آشکار و هدایت و رحمتی از سوی پروردگارتان برای شما آمد.

وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

و برای آنان کتابی [عظیم و با ارزش] آوردیم که آن را از روی دانشی [گسترده و دقیق] بیان کردیم، در حالی که برای گروهی که ایمان آوردند، سراسر هدایت و رحمت است.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٢﴾

و در زمین پس از اصلاح آن [به وسیلهٔ رسالت پیامبران] فساد مکنید و خدا را از روی بیم و امید بخوانید، که یقیناً رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾

بگو: من فقط آنچه از سوی پروردگارم به من وحی می شود، پیروی می کنم.

این قرآن دلایلی روشن از سوی پروردگار شماسست و برای گروهی که ایمان می آورند، سراسر هدایت و رحمت است.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٤﴾

پروردگارشان آنان را نزد خود به رحمت و خشنودی و بهشت هایی که برای

ص: ۳۸۲

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۵۲. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۵۶. [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۲۰۳. [۳]

۴- (۴) - توبه (۹) : ۲۱. [۴]

آنان در آنها نعمت های پایدار است، مژده می دهد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ * قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ « (۱)

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده و شفاست برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان. * بگو: [این موعظه، دارو، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست، پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می کنند، بهتر است.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ « (۲)

و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مژده ای برای تسلیم شدگان [به فرمان های خدا] است.

فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ « (۳)

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، قطعاً از زیانکاران بودید.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا « (۴)

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، یقیناً همه شما جز اندکی، از شیطان پیروی می کردید.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ « (۵)

ص: ۳۸۳

۱- (۱) - یونس (۱۰): ۵۷ - ۵۸. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶): ۸۹. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲): ۶۴. [۳]

۴- (۴) - نساء (۴): ۸۳. [۴]

۵- (۵) - جاثیه (۴۵): ۳۰. [۵]

و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، پس پروردگارش آنان را در رحمت خود درآورد؛ این همان کامیابی آشکار است.

آری، این همه تجلّی رحمت و نتیجه ایمان و عمل صالح و بهشت و رضوان در روز قیامت، محصول نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله است که وجود مقدّسش رحمت و به قول حضرت سجّاد علیه السلام امام رحمت است.

قائد الخیر یا راهبر نیکی

اشاره

رسول با کرامت اسلام صلی الله علیه و آله در تمام شئون حیات و زوایای زندگی، برای انسان و انسانیت، قائد خیر و راهنمایی به سوی نیکی ها بود.

آن شخصیت بی نظیر به وسیله قرآن مجید هر برنامه خیری را به انسان نمایاند، و به توسط اعمال و اخلاق و کلمات گهربارش خیر و نیکی را معنا کرد.

خواهنده خیر دنیا و آخرت جز در سایه پیروی از آن حضرت و فرهنگ ثمر بخشش، محال است به آنچه که طالب آن است برسد.

جهانیان پیش از بعثت و رسالت او، از معنا و مفهوم خیر بی خبر بودند و آنچه را خیر می دانستند در حقیقت شرّ بود، آن مشعل پر فروغ هدایت مسئله خیر و خوبی را به مردم تعلیم داد و از تمام انسان ها دعوت کرد که خود را در همه جوانب حیات به خیر بیارایند.

تعالیم حیات بخش نبیّ اسلام صلی الله علیه و آله نوری بود که در دل ظلمت درخشید و چراغی بود که در شب جهل بشر روشن شد.

بیداری مشرق زمین از برکت رسالت او بود و تمدّن جهانی، ریشه در نبوّت او

لازم است مسئله خیر در این مقال از نظر قرآن و روایات را بررسی کرده تا بیش از پیش به مفهوم خیر که پشاهنگ و راهنمایش رسول با عظمت حق بود، آشنا شویم.

خیر و نیکی در قرآن

قرآن مجید هر برنامه ای که به حقیقت به نفع انسان و خانواده و جامعه باشد و منتهی به ثواب آخرت گردد «خیر» می داند.

تقوا

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١﴾

و اگر آنان [از روی حقیقت] ایمان می آوردند و [از سحر و جادو] پرهیز می کردند، قطعاً پاداشی که از جانب خداست [برای آنان] بهتر بود، اگر می دانستند.

قرآن در این آیه شریفه ایمان و تقوا را منبع خیر می داند، خیری که عبارت از جزای ابدی خداوند برای اهل ایمان و تقواست.

وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٢﴾

و به نفع خود توشه بگیرید که بهترین توشه، پرهیزکاری است و ای صاحبان خرد! از من پروا کنید.

وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكِ خَيْرٌ ﴿٣﴾

و لباس تقوا [که انسان را از آلودگی های ظاهر و باطن بازمی دارد] بهتر است.

ص: ۳۸۵

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۰۳. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۹۷. [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷): ۲۶. [۳]

وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿١﴾

و یقیناً پاداش آخرت برای کسانی که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری می کردند، بهتر است.

نماز و زکات

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾

و نماز را برپا دارید و زکات پردازید و آنچه از کار نیک برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت. مسلماً خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست.

که در این آیه کریمه، نماز و زکات را خیر دانسته است.

روزه

وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

و روزه گرفتن [هر چند دشوار و سخت باشد] اگر [فضیلت و ثوابش را] بدانید برای شما بهتر است.

از این آیه استفاده می شود، روزه برای انسان چه در جهت باطن چه در جهت ظاهر خیر است.

ص: ۳۸۶

۱- (۱) - یوسف (۱۲) : ۵۷. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۱۰. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۱۸۴. [۳]

و يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ ﴿١﴾

و از تو درباره یتیمان می پرسند، بگو: اصلاح امور آنان بهتر است و اگر با آنان معاشرت کنید و امورتان را با امورشان بیامیزید [کاری خداپسندانه است] آنان برادر دینی شما هستند.

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿٢﴾

گفتاری پسندیده [در برابر تهیدستان] و عفو [ی کریمانه نسبت به خشم و بد زبانی مستمندان] بهتر از بخششی است که دنبالش آزاری باشد و خدا بی نیاز و بردبار است.

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ﴿٣﴾

اگر صدقه ها را آشکار کنید، کاری نیکوست و اگر آنها را پنهان دارید و به تهیدستان دهید برای شما بهتر است ؛ و خدا [به این سبب] بخشی از گناهانتان را محو می کند ؛ و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

گذشته از مال و دستگیری از تهیدستان و رسیدگی به آبروداران و مستمندان، از نظر قرآن مجید خیر است.

امر به معروف و نهی از منکر

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

ص: ۳۸۷

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۲۰. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۶۳. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۲۷۱. [۳]

الْمُنْكَرِ وَأَوْلِيكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ « (۱)

و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر [اتحاد، اتفاق، الفت، برادری، مواسات و درستی] دعوت نمایند و به کار شایسته و پسندیده وادارند و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و اینانند که یقیناً رستگارانند.

عمل خیر

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ « (۲)

و هر کار خیری انجام دهند، هرگز درباره آن مورد ناسپاسی قرار نخواهند گرفت؛ و خدا به تقوایبندگان داناست.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ « (۳)

پس هر کس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند. * و هر کس هم وزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند.

صبر

وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۴)

و شکیبایی کردن برای شما بهتر است؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

اطاعت از خدا و پیامبر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن

ص: ۳۸۸

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۰۴. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۱۵. [۲]

۳- (۳) - زلزال (۹۹): ۷-۸. [۳]

۴- (۴) - نساء (۴): ۲۵. [۴]

تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا « (۱)

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید. و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است.

توبه

فَإِنْ تُبْتِغُوا فَهَوْ خَيْرٌ لَّكُمْ « (۲)

پس [ای مشرکان!] اگر [از پیمان شکنی و خیانت] توبه کنید [و مسلمان شوید] برای شما بهتر است.

جهاد

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ « (۳)

با شتاب با تجهیزات سبک و سنگین [و سواره، پیاده، پیر و جوان به سوی میدان نبرد] بیرون روید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید که اگر دانا [ی به حقایق] باشید این برای شما بهتر است.

ص: ۳۸۹

۱- (۱) - نساء (۴) : ۵۹. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۳. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹) : ۴۱. [۳]

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالُوا يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ « (۱)

و به سوی [مردم] مَدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]. [گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست؛ و از پیمانۀ و ترازو مکاهد، همانا من شما را در توانگری و نعمت] ای که بی نیاز کننده از کم فروشی است [می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا « (۲)

و هنگامی که [جنسی را] پیمانه می کنید، پیمانه را کامل بدهید و [اجناس قابل وزن را] با ترازوی درست و صحیح وزن کنید، این برای شما بهتر و فرجامش نیکوتر است.

باقیات المالحات

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا « (۳)

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

ص: ۳۹۰

۱- (۱) - هود (۱۱) : ۸۴. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷) : ۳۵. [۲]

۳- (۳) - كهف (۱۸) : ۴۶. [۳]

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ « (۱)

دیدگانت را به آنچه برخی از اصناف آنان را بهره مند کردیم مدوز، [آنچه به آنان داده ایم] شکوفه [بی میوه و زیور و زینت] دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم و رزق پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

سلام کردن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ « (۲)

ای اهل ایمان! به خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان وارد نشوید تا آن که اجازه بگیرید و بر اهل آنها سلام کنید، [رعایت] این [امور اخلاقی] برای شما بهتر است، باشد که متذکر شوید.

متاع آخرت

وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ « (۳)

آنچه به شما داده شده کالا و ابزار زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است؛ آیا نمی‌اندیشید؟

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ « (۴)

ص: ۳۹۱

۱- (۱) - طه (۲۰) : ۱۳۱ . [۱]

۲- (۲) - نور (۲۴) : ۲۷ . [۲]

۳- (۳) - قصص (۲۸) : ۶۰ . [۳]

۴- (۴) - نساء (۴) : ۷۷ . [۴]

بگو: متاع دنیا اندک و آخرت برای آنان که تقوا ورزیده اند بهتر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ « (۱)

ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتي راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می دهد؟ * به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید، برای شما [از هر چیزی] بهتر است.

قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ « (۲)

بگو: پاداش و ثوابی که نزد خداست از سرگرمی و تجارت بهتر است و خدا بهترین روزی دهندگان است.

قرض الحسنه

وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا « (۳)

و وام نیکو به خدا بدهید؛ و آنچه را از عمل خیر برای خود پیش می فرستید، آن را نزد خدا به بهترین صورت و بزرگ ترین پاداش خواهید یافت.

حکمت

ص: ۳۹۲

۱- (۱) - صف (۶۱): ۱۰ - ۱۱. [۱]

۲- (۲) - جمعه (۶۲): ۱۱. [۲]

۳- (۳) - مزمل (۷۳): ۲۰. [۳]

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١﴾

حکمت را به هر کس بخواهد می دهد و آن که به او حکمت داده شود، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند.

انفاق

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ ﴿٢﴾

بنابراین به اندازه استطاعتی که دارید از خدا پروا کنید و [دعوت حق را] بشنوید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است.

از آیات گذشته روشن شد که مجموعه عبادات و خدماتی که انسان برای خدا به بندگان حق می نماید و همچنین اخلاق حسنه و اعمال صالحه و صدقات و انفاق و حکمت و علم و ثواب و اجر حضرت حق در قیامت همه و همه خیر است.

و به فرموده حضرت زین العابدین: وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله قائد خیر است، یعنی هم او بود که خیر را در مفهوم وسیعش به مردم تعلیم داد و کاملاً خودش به خیر آراسته بود.

کلید برکت

اشاره

جهان قبل از بعثت رسول اسلام صلی الله علیه و آله، جهانی گرفتار ظلم و جهل و نسبت به واقعیت ها و حقایق عقلی و ملکوتی و الهی، دچار تهیدستی بود.

رسالت او و مشعل پرفروغی چون قرآن که برای بیداری جهانیان نازل شده بود، در تمام شئون حیات انسان ایجاد دگرگونی کرد.

عقل ها از کار افتاده بود، او به کار انداخت. دانش بشر محدود به چهار

ص: ۳۹۳

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۶۹. [۱]

۲- (۲) - تغابن (۶۴) : ۱۶. [۲]

چوب های معینی بود، او آن مرزهای محدود را شکست. انسان از مُلک و ملکوت بی خبر بود، او وی را با خبر کرد. تحصیل علم در تمام ملت ها محدود به طوایف معین بود، او فراگیری دانش را بر همگان فریضه اعلام کرد. بنای تمدن خراب بود، وی بنای دیگری از تمدن را که تمدن امروز ریشه در آن دارد از نو بنیاد کرد و راه و رسم ترقی و تربیت را حضرت او و امامان بعد از او، به جهانیان آموختند.

مسلمانان از برکات وجود او به مدارج تعالی و کمال رسیدند و از میان آنان دانشمندانی بزرگ در تمام رشته های علمی برخاستند و کتابخانه های عظیم ایجاد نمودند، به نحوی که تمام ملت ها را مدیون زحمات خود نمودند.

اسلام از دیدگاه دانشمندان غربی

لپری که از دانشمندان به نام اروپاست می نویسد:

«اگر نام اسلام و مسلمین از تاریخ خارج شده بود عصر تجدید حیات عملی اروپا تا چندین قرن دیگر عقب می افتاد».

گوستاو لبون در «تاریخ تمدن اسلام» می نویسد:

«در قرن نهم و دهم میلادی یعنی همان وقتی که تمدن اسلامی در آندلس در نهایت درجه ارتقا و اعتلا بوده است، مراکز علمی اروپا عبارت بودند از قلاع ناهنجار و ضخیمی که در آن قلاع ارباب ها و امرای ما اروپائیان به حالت نیم وحشی به سر برده و افتخار می نمودند که دارای خط و سواد نیستند و در میان آنان عالم تر از همه رهبانان نادان بودند که تمام اوقات خود را صرف این کار می نمودند که از میان کتابخانه های کلیساها، کتب قدیمه یونان و روم را بیرون آورده و کلمات و عبارات آن را حک کنند و روی آن کلمات پوستی، کلمات و اوراد مهمل خود را بنویسند.

حالت بربریت اروپائیان تا مدتی طولانی بیش از آن بود که خود بتوانند احساس کنند. البته در قرن یازدهم و بیشتر در قرن دوازدهم، احساسات مختصری در بین مردم اروپا پیدا شد ولی از همان وقت که چند نفر حساس و روشن خیال ضرورت

این معنی را احساس کردند که باید کفن جهالت را درید، فوراً به طرف مسلمین که از هر جهت برتر و استادتر بودند متوجه شده و مراجعه به آنها نمودند.»

گوستاو لبون سپس می گوید:

«در سال ۱۱۳۰ میلادی دارالترجمه ای در طَلَيْطَلَه یکی از مناطق اروپا تحت ریاست اسقف اعظم رایمنند، تأسیس شد و تمام کتب مشهور علمای اسلام را از عربی به لاتین شروع به ترجمه نمودند و از این ترجمه ها موفقیت کاملی حاصل گردید، یعنی چشم های اروپائیان از این کتب باز شده و دنیای تازه ای را توانستند به نظر بیاورند.»

این دارالترجمه نه تنها کتب محمد زکریای رازی، بلکه نوشته های ابن سینا، ابن رشد آندلسی را که از علمای اسلام بودند به لاتین ترجمه نمودند و از همه مهم تر مصنّفات جالینوس، ذیمقراطیس، افلاطون، ارسطو، اقلیدس، ارشمیدس، بطلمیوس را که مسلمین از یونانی به عربی ترجمه کرده بودند از عربی به لاتینی برگرداندند.»

دکتر لکلرک در «تاریخ طب» خود پس از آن که نام زیاده از سیصد کتاب مشهور عربی را که به لاتینی ترجمه شده ذکر می کند، چنین می نویسد:

«در قرون وسطی اطلاعاتی که از علوم یونان برای ما حاصل شده به وسیله همین ترجمه های عرب بوده است و از برکت همین ترجمه ها توانستیم تصانیف قدیمه یونان را هم به دست بیاوریم نه از راهب هایی که نام یونان را هم بلد نبودند؛ بدین جهت تمام دنیا باید رهین مسلمین باشند که فقط آنها خدمت به معارف دنیا کرده و این ذخایر بی بها را از دستبرد حوادث زمانه حفظ کردند.»

گوستاولبون راجع به درجه انحطاط فکری ملل اروپا می نویسد:

«گربرت در سال ۹۹۹ میلادی تحصیلاتی نموده و به نام سیلوستر دوم مقام پاپی را حائز گردید، ولی وقتی که خواست علوم خود را در اروپا انتشار دهد تا درجه ای

این مطلب در نظر مردم اروپا خلاف طبیعت جلوه نمود که آن بیچاره را متهم نمودند که شیطان در جسم او حلول کرده و از طریق خداوند مسیح خارج شده است!»

این دانشمند فرانسوی در ضمن بحث دیگری می گوید:

«تا قرن پانزدهم قولی را که مأخوذ از مصنفین اسلام نبود، دانشمندان اروپا آن را مستند نمی شمردند»، سپس اضافه می کند: «رژر باکن، لئوناردو ویز، ارنو ویلانو، ریمندلول، سن توماس، آلبرت بزرگ، آلفونس دهم، تمام آنها یا از شاگردان علمای اسلام بودند و یا ناقل اقوال آنها».

مسیو رنان می گوید:

«آلبرت بزرگ (که تحقیقات علمی او منشأ تحولاتی در افکار مردم اروپا گردید) هر چه داشت از بوعلی سینا دانشمند بزرگ اسلامی فراگرفته بود. سن توماس تمام فلسفه اش مأخوذ از ابن رشد آندلسی عالم اسلامی است، تمام دانشکده ها و دانشگاه های اروپا تا پانصد سال الی ششصد سال روی کتب علمای اسلام دایر بود و مدار علوم ما در آن همه مدت فقط علوم مسلمین بوده است و در بعضی از رشته های علوم مانند طب می توان گفت: تا زمان ما هم نظریات طبای اسلام باقی مانده است. چه، آن که در فرانسه مصنفات بوعلی سینا تا آخر قرن گذشته هم باقی بوده و شروحنی بر آن نوشته می شد. تسلط علوم عرب در اروپا تا درجه ای بود که در آن علمی هم که آنها استاد نبودند باز به تصانیف آنها رجوع می شد.

از ابتدای قرن سیزدهم فلسفه ابن رشد آندلسی در مدارس اروپا جزء دستور بود و تدریس می شد. در سال ۱۴۷۳ میلادی وقتی که لویی یازدهم دستور برای آموزش وضع نمود حکم کرد که باید در فلسفه همان تصنیفات ابن رشد تدریس شود. در دانشگاه های ایتالیا به ویژه دانشگاه پادو هم نفوذ و تسلط علوم اسلامی کمتر از نقاط دیگر نبوده است.»

گوستا ولبون باز می نویسد:

« اسلاف ما اروپائیان به وسیلهٔ معاشرت و مراودت با مسلمانان، اطوار بربریت خود را به تدریج ترک گفته و ملل اروپا در خصوص اخلاق و وظایف اخلاقی مانند شفقت و عاطفه به زن و فرزند و پابندی به عهد و قسم و امثال آن، تماماً از چیزهایی است که از پیروان اسلام آموختند. »

ملل اروپا در جنگ صلیبی ثابت نمودند که در فضایل انسانیت فرسنگها از مسلمین عقب بوده اند.

بارتلمی در کتاب «قرآن» خود می نویسد:

« از معاشرت با عرب و تقلید از مسلمین، اخلاق و عادات رذیلهٔ امرا و اشراف ما اروپائیان در قرن وسطی اصلاح شده و آن اخلاق ستوده و صفات حمیده که مخصوص ملل زنده است، اروپائیان از مسلمین آموختند.

تمدن اسلامی نسبت به تمام دنیا تأثیر محیر العقولی بخشید و در نتیجه اقوام وحشی اروپا را داخل در طریق آدمیت نموده و نیز نفوذ دماغی و عقلانی مسلمین، دروازهٔ علوم و فنون فلسفه را که ملل اروپا از آن به کلی بی خبر بودند به روی آنها باز کرده و تا ششصد سال استاد ما اروپائیان بوده اند!

همین جنگ های صلیبی، اروپا را از اخلاق و عادات رذیله و اطوار وحشیانه خارج ساخته و زمینه ای در آنها تهیه نمود که بعدها علوم و ادبیات مسلمین که در دانشکده های اروپا انتشار یافت، طوری آن را بسط دهند که بالأخره روزی در آتیه منشأ رنسانس گردند.»

گوستاو لبون در آخر کتابش به عنوان خلاصهٔ گفتار چنین می نویسد:

«اولاً باید دانست که: در عالم کمتر اقوامی یافت می شوند که از حیث تمدن بر پیروان اسلام تفوق حاصل نموده باشند و دیگر آن که: ترقیات حیرت انگیزی که آنها به فاصلهٔ کمی در علوم حاصل نموده اند برای هیچ قومی چنین میسر نشد.

مسلمین از نظر مذهبی مذهب بزرگی را تشکیل داده اند که هنوز زنده ترین مذهب

دنیا شمرده می شود و اما از نظر خصائص عقلانی و اخلاقی همین قدر کافی است که اروپا را تربیت کرده و داخل در تمدن نموده اند.» (۱) خانم دکتر زیگرید هونکه، کتاب بسیار مهمی در سه جلد به نام «فرهنگ اسلام در اروپا» دارد که آقای مرتضی رهبانی آن را ترجمه کرده است، در مقدمه هر سه جلدش می گوید:

«این کتاب می خواهد تشکری را که دیر زمانی است ما به مسلمانان مدیون هستیم بیان کند.»

خانم زیگرید در این سه جلد کتاب، همراه با تحقیقات بسیار عالمانه ثابت می کند که فرهنگ و تمدن و علوم در تمام جهان به خصوص در اروپا و مغرب زمین بدون شک مدیون اسلام است، اسلامی که مبلغ و منادی آن محمد صلی الله علیه و آله بود.

باور کنید جز ذات مقدس حضرت حق، احدی قدرت شماره کردن برکات و آثار وجودی رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله را ندارد.

به قول شاعر:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

و چه زیبا حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود که: محمد صلی الله علیه و آله کلید برکت بود.

محمد تاجدار تخت کونین دو کون از وی پر از زیب و پر از زین

چراغ چشم چرخ انجم افروز ز نامش حرز طومار شب و روز

فروزان نیری کاندن نقاب است از او عالم سراسر آفتاب است

ز شرع او که مهر انور آمد جهان را مهر ، بالای سر آمد

سجود از چار حدّ مرکز گل برنش پنج نوبت در مقابل

میان آب و گل آدم نهمان بود که او پیغمبر آخر زمان بود

ص: ۳۹۸

نه در دستش همین شق قمر بود به هر انگشت ازینش صد هنر بود
به تخت هستی ار خاص است اگر عام همه در حیطة فرمان او رام
کسی از چشم بد خود نیستش باک که خواند این یکادش ایزد پاک

(وحشی بافقی)

اگر کسی فرصت کند تمام کتبی که در این پانزده قرن در هر رشته ای در شرق و غرب حول محور اسلام نوشته شده، مطالعه کند شاید بتواند به گوشه ای از برکات وجود محمد صلی الله علیه و آله آگاه شود.

ص: ۳۹۹

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان قراردادی: صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدید آور: تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۳ / حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹.

شابک: ۹۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۰-۲: ج. ۱. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۱-۹: ج. ۲. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۲-۶: ج. ۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۳-۳: ج. ۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۴-۰: ج. ۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۵-۷: ج. ۶. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۶-۴: ج. ۷. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۷-۱: ج. ۸. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۸-۸: ج. ۹. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۹-۵: ج. ۱۰. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۰-۱: ج. ۱۱. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۱-۸: ج. ۱۲. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۲-۵: ج. ۱۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۱-۶: ج. ۱۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۲-۳: ج. ۱۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۳-۰:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره: BP۲۶۷/۱: ۱۳۸۹ ۳۰۴۲۲۲۵ص

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۷۱۷

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۳

حسین انصاریان

ص: ۴

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٥

استاد حسین انصاریان

ادامه دعای ۲ (در صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله)

و بیان اوصاف آن حضرت

[«۴» كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ «۵» وَعَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ يَدَنَهُ «۶» وَكَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ «۷» وَحَارَبَ فِي رِضَاكَ أُسْرَتَهُ «۸» وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ «۹» وَأَقْصَى الْأَذْنِينَ عَلَى جُحُودِهِمْ «۱۰» وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ «۱۱» وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ «۱۲» وَعَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ]

چنانکه جانش را برای فرمانت به زحمت انداخت و بدنش را در راه وجود مقدست در معرض ناراحتی قرار داد و در دعوت به سوی تو، آشکارا با خویشان و نزدیکانش رو در رو قرار گرفت و در مسیر خشنودیت با اشخاص خانواده اش جنگید و در راه برقراری دینت، از خویشاوندانش برید و نزدیک ترین بستگانش را به سبب انکارشان، از خود دور کرد و دورترین را به علت پذیرفتن دین تو، به خود نزدیک فرمود. با بیگانه ترین مردم، به خاطر تو دوستی ورزید و با نزدیک ترین خویشان، به هوای تو دشمنی کرد.

حضرت سجاد علیه السلام در فراز « كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ » اشاره به انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله به مقام نبوت دارد. در آنجا که خداوند تعالی می فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ « (۱) »

محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست.

مقام نبوت، از سوی خداوند انتصابی است. و علاوه بر زیبایی ظاهری و سلامت جسمی، شخص منتخب باید دارای بهترین صفات پسندیده و اخلاق فاضله باشد.

تا در میان مردم از هر جهت سرآمد و ممتاز باشد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیش از بعثت به طهارت روح و عصمت در عمل و جامع فضایل انسانی از جمله جوانمردی، خوش اخلاقی، بردباری، راستگویی، امانتداری شناخته شده بود. و این ارزش های اخلاقی تا زمان انتصاب رسمی او به مقام رسالت، ادامه یافت. سپس خداوند بار امانت بزرگ رسالت و اجرای تکالیف حق را به دوش پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نهاد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا « (۲) »

ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. * و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نجیبان و برگزیدگان آفرینش بود. او پیشوای رحمت عالمیان بر مردم مؤمن و کافر و منافق شد که به خیر و نیکی رهبری می نمود.

ص: ۸

۱- (۱) - فتح (۴۸) : ۲۹.

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۴۵ - ۴۶. [۱]

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١﴾

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

تا جایی که جبرئیل از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا از رحمت خدا هم چیزی نصیب تو گردید؟ فرمود: بلی، من از عاقبت خود می ترسیدم که مبادا کارم به شقاوت ختم شود. از برکت بعثت و نزول آیات قرآن به اراده الهی آرامش خاطر یافتم و فهمیدم جایگاه و نفوذ من در بارگاه قرب الهی همواره محفوظ خواهد ماند. و به دلیل این اطمینان خاطر بود که در برابر کافران و مشرکان ایستادگی می نمود. و خداوند و دانایان را شاهد بر این مطلب قرار می داد.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٢﴾

کافران می گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا [با آیات محکم و استوار قرآنش] و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب] که دانش کتاب نزد اوست، میان من و شما [نسبت به پیامبری ام] گواه باشند.

به هر حال حضرت رسول اکرام صلی الله علیه و آله برای رسالتی عظیم که هدایت مردم و بشارت به بشر بود برگزیده شد؛ هر چند بسیاری از مردم دنیا هنوز هم در خواب غفلت و نادانی به سر می برند.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

ص: ۹

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۷. [۱]

۲- (۲) - رعد (۱۳) : ۴۳. [۲]

۳- (۳) - سبأ (۳۴) : ۲۸. [۳]

و ما تو را برای همه مردم جز مژده رسان و بیم دهنده نفرستادیم، ولی بیشتر مردم [به این واقعیت] معرفت و آگاهی ندارند.

مقام نبوت در روایات

اولین مرد مؤمن به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، شهادت می دهد و حقیقت را چنین بازگو می کند:

وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ، وَالْعِلْمِ الْمَأْتُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَالنُّورِ السَّاطِعِ، وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ، وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ. (۱)

و شهادت می دهد که محمد بنده و رسول اوست، و او را به آئین مشهور، و نشانه معروف، و کتاب مسطور، و نور درخشان، و چراغ فروزان، و دستور روشن و آشکار به سوی مردم فرستاد.

جایگاه تکلیف رسالت شایسته شخصیتی بود که نزد حق دارای شرافت و منزلت رفیع بود.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ كَلَّفَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا لَمْ يُكَلِّفْهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ كَلْفَهُ أَنْ يُخْرِجَ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ وَحْدَهُ بِنَفْسِهِ إِنْ لَمْ يَجِدْ فِيهِ تَقَاتِلُ مَعَهُ وَلَمْ يُكَلِّفْ هَذَا أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ. (۲)

خدای عزوجل به رسول گرامی خود تکلیفی کرد که به احدی از خلقش چنان تکلیفی نکرد و آن این بود که بعد از فرمان به جهاد و امتناع مردم از اجابت دعوت آن جناب، پیامبر را مکلف کرد که یک تنه و به تنهایی به جنگ دشمن برود هر چند که جمعیتی نیابد که با وی به قتال برود و خدای تعالی چنین

ص: ۱۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۲۷۴/۸، حدیث ۴۱۴؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۷۷/۱۶، باب ۱۱، حدیث ۸۷. [۳]

تکلیفی را به احدی از خلق نکرده، نه قبل از آن جناب و نه بعد از او .

رسول خدا صلی الله علیه و آله الگوی کاملی از اخلاق و اعمال برتر بود و این امتیاز او را بر فرزندان قریش ارزشمند ساخته بود. و شرافت ذاتی او از طینت پاک آباء و اجدادش به ارث رسیده بود. این چنین است که ابوطالب در باره پیامبر فرمود:

« فرزند برادرم محمد صلی الله علیه و آله ؛ فرزند عبدالله با هیچ یک از مردان قریش هم وزن نمی گردد مگر این که برتری دارد؛ و با احدی از آنان مقایسه نمی شود مگر این که بزرگی از آن اوست. » (۱) و در اخلاق از همه برتر، در خوش برخوردی از همه نیکوتر، در فکر از همه عمیق تر، در عقل و امانت داری از همه بالاتر، و در نقل خبر از همه راستگوتر و در آزار دیگران از همه دورتر.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَهِيداً وَبَشيراً وَنَذيراً . خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً . وَأَنْجَبَهَا كَهْلاً وَأَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً وَأَجْوَدَ الْمُشْتَمَطِينَ دِيْمَةً. (۲)

تا این که محمد صلی الله علیه و آله را گواه و بشارت دهنده و ترساننده برانگیخت. در کودکی بهترین مردم، در بزرگسالی نجیب ترین انسان، در اخلاق پاک ترین پاکان، و دوام جود و سخایش از همه بیشتر بود.

پیامبر در سنّ کودکی در کنار دایه اش حلیمه مورد عنایت و لطف خاص خدا بود و پیوسته با یاری فرشتگان و الهام به کارهای نیک راهنمایی می شد، در جوانی از آلودگی های مردم دوری می کرد، در برنامه های بزم شرکت نمی کرد، شراب

ص: ۱۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶/۱۶، باب ۵، حدیث ۱۷؛ من لایحضره الفقیه: ۳/۳۹۸، حدیث ۴۳۹۸.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۴. [۱]

نمی خورد، بت ها را دوست نمی داشت، راستگو و درستکار بود. دلی پاک و فکری درخشان و فطرتی آسمانی داشت. و مردم او را امین می گفتند.

سالی یک ماه به غار حرا می رفت و با خدا راز و نیاز داشت، و در پایان ماه پیش از آن که به خانه برگردد به کعبه می رفت و طواف کعبه می کرد. در سن چهل سالگی هنگامی که در کوه حرا به عبادت مشغول بود به مقام رسالت انتخاب گردید.

آنچه زمینه ساز انتخاب ایشان به مقام نبوت بود، تواضع و فروتنی بود. حتی وقتی فرشته بزرگ وحی سه مرتبه کلید گنج های زمین را نزد پیامبر آورد و او را در انتخاب آنها آزاد گذاشت ولی در برابر، آنچه در قیامت برای او آماده شده، کاسته گردد. حضرت هر بار فروتنی کرد و تواضع در برابر حق را برگزید.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

لَقَدْ هَبِطَ عَلَيَّ مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ مَا هَبَطَ عَلَيَّ نَبِيٌّ قَبْلِي وَلَا يَهْبِطُ عَلَيَّ أَحَدٌ بَعْدِي وَ هُوَ إِسْرَافِيلُ وَ عِنْدِي جِبْرِيلُ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ! ثُمَّ قَالَ:

أَنَا رَسُولُ رَبِّكَ إِلَيْكَ، أَمَرَنِي أَنْ أُخَيِّرَ لِمَكَ إِنْ شِئْتَ نَبِيًّا عَرَبِيًّا وَ إِنْ شِئْتَ نَبِيًّا مَلِكًا، فَنَظَرْتُ إِلَى جِبْرِيلَ فَأَوْمَى جِبْرِيلُ إِلَى أَنْ تَوَاضَعَ، فَقُلْتُ: نَبِيًّا عَرَبِيًّا. (۱)

فرمود: فرشته ای از آسمان به من فرود آمد که بر هیچ پیامبری فرود نیامده بود و بعد از من نیز بر کسی فرود نخواهد آمد؛ که اسرافیل بود. و جبرئیل هم نزد من بود گفت: سلام بر تو ای محمد! سپس گفت: من فرستاده پروردگارت به سوی تو هستم و به من فرمان داده است که تو را بین این که خواهی پیامبری و بندگی را برگزینی و اگر خواهی پادشاهی و امیری را، مخیر سازم.

من به جبرئیل نگاه کردم. او به من اشاره کرد که فروتنی کن. پس من گفتم:

ص: ۱۲

امام در این فراز «وَحَارَبَ فِي رِضَاكَ أُسَيْرَتَهُ وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ وَأَقْصَى الْأَذْنِينَ عَلَى جُحُودِهِمْ وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ وَعَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ» به نقش خانواده در پیشرفت دین و یا جلوگیری از آن اشاره دارد.

خداوند پس از انتخاب پیامبر به رسالت؛ مرکز آغاز تحول را از خانه پیامبر قرار می دهد.

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ « (۱)

و خویشان نزدیکت را [از عاقبت اعمال زشت] هشدار ده.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مأموریت یافت که از خانواده اش شروع کند. برخی نزدیکان آن حضرت با دعوت ایشان مخالف بودند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون رعایت پی آمدهای ناگوار، از دعوت آنان دست برنداشت. روشن است که مخالفت نزدیکان اثر منفی در تبلیغ او دارد. چون مردم می گویند: اینان که از نزدیکان او هستند او را بهتر از ما می شناسند، حتی ابولهب عموی پیامبر که آزار بسیار روا می داشت در حضور مردم؛ فرزند برادرش را بی شرمانه سرکوب می نمود.

ابن عباس می گوید:

« چون آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله کوه صفا رفت و بانگ زد: ای گروه قریش! قریش گفتند: این محمد است که از فراز صفا فریاد می زند.

پس، همگی جمع شدند و آن جا رفتند و گفتند: چه شده است ای محمد!

ص: ۱۳

فرمود: اگر من به شما بگویم که در پشت این کوه گروهی سواره هستند حرف مرا باور می کنید؟ گفتند: آری، تو در میان ما متهم و بدنام نیستی و هرگز دروغی از تو نشنیده ایم فرمود: اینک من شما را از عذابی سخت بیم می دهم. ای فرزندان عبدالمطلب! ای فرزندان عبد مناف! ای فرزندان زهره! و همهٔ خاندان قریش را نام برد. خداوند به من فرمان داده است که به نزدیکانم هشدار دهم و من نمی توانم هیچ گونه سودی در دنیا و بهره ای در آخرت برای شما تضمین کنم، مگر این که بگویید:

معبودی جز الله نیست.

در این هنگام ابولهب گفت: هلاکت و زیان باد تو را! برای این ما را جمع کردی؟ در این هنگام خداوند تبارک و تعالی سورهٔ تبت را کامل نازل فرمود. «(۱) خداوند به انسان مسئولیت هدایت خانواده را داده است همچنین به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم وظیفه تربیت دینی خانواده را گوشزد نموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا ﴿٢﴾

ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است، حفظ کنید.

سلیمان بن خالد گفت: «به امام صادق علیه السلام گفتم که من خانواده ای دارم که حرف مرا گوش می دهند. آیا آنها را به ایمان دعوتشان کنم حضرت فرمودند: بله، خداوند در قرآن فرموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا ﴿٣﴾

ص: ۱۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۴/۱۸، باب ۱؛ الطبقات الكبرى: ۲۰۰/۱.

۲- (۲) - تحریم (۶۶): ۶. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸۶/۷۱، باب ۲، حدیث ۱۰۲؛ [۲] الکافی: ۲۱۱/۲، حدیث ۱؛ [۳] المحاسن: ۲۳۱/۱، باب ۱۸، حدیث ۱۸۰.

[۴]

علامه مجلسی رحمه الله در بیان روایت می فرماید:

«قُوا» یعنی حفظ و نگهداری و جلوگیری کنید خودتان و خانواده تان را از آتش.

اول خودتان را به صبر بر طاعت خدا و صبر بر معصیت و صبر در پیروی از شهوات و سپس خانواده تان را:

۱ - بِدُعَائِهِمْ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ، دعوت آنان را به فرمانبرداری از خدا.

۲ - وَتَعْلِيمِهِمُ الْفَرَائِضَ، آموزش واجبات و تکالیف دین.

۳ - وَنَهْيِهِمْ عَنِ الْقَبَائِحِ، دور نمودن آنان از زشتی ها و پلیدی ها.

۴ - وَحَثُّهُمْ عَلَى أفعالِ الْخَيْرِ، تشویق آنان را به کارهای نیک.

پس آیه و روایت اشاره به واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر نزدیکان و دوستان است. (۱)

خاندان پیامبر در نهج البلاغه

حضرت علی علیه السلام درباره پیامبر صلی الله علیه و آله که وجودش همه خیر محض برای هستی بود در نهج البلاغه می فرماید:

ابْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُنْصِيءِ وَالْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ وَالْمِنْهَاجِ الْبَادِي وَالْكِتَابِ الْهَادِي . اسِيرَتُهُ خَيْرٌ اسِيرَةٍ وَشَجَرَتُهُ خَيْرٌ شَجَرَةٍ اغْصَانُهَا مُعْتَدَلَةٌ وَثِمَارُهَا مُتَهَدَلَةٌ . (۲)

پیامبرش را با نوری درخشان، و دلیلی روشن، و راهی آشکار، و کتابی هدایت کننده برانگیخت. خاندانش بهترین خاندان، و شجره وجودش بهترین شجره است، شجره ای که شاخه هایش معتدل، و میوه هایش در دسترس است.

ص: ۱۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۶/۷۱، باب ۲، ذیل حدیث ۱۰۲.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۰. [۱]

اما پیامبر با تمام این مقامات و منزلت ها از بعضی بستگان خود شکایت می کند.

او در پایان جنگ بدر کنار چاهی که کشتگان را درون آن ریخته بودند ایستاد؛ و خطاب به آنان فرمود:

يُنْسَ عَشِيرَةَ الرَّجُلِ كُنْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ كَذَبْتُمُونِي وَصَدَّقْتَنِي النَّاسُ وَأَخْرَجْتُمُونِي وَأَوَانِي النَّاسُ وَقَاتَلْتُمُونِي وَنَصَيْتَنِي النَّاسُ ثُمَّ: قَالَ هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَقَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا. (۱)

چه فامیل بدی بودید برای پیامبرتان، شما تکذیب کردید ولی دیگران مرا تصدیق کردند. و شما مرا از وطن و خانه ام بیرون کردید ولی دیگران نبوت مرا تصدیق کردند و دیگران به من پناه دادند ولی شما با من به ستیزه برخاستید و مردم دیگر مرا یاری کردند. سپس فرمود: آیا شما وعده پروردگارتان را به حق یافتید، من که وعده پروردگارم را درباره خودم به حقیقت دریافتم.

با این حال که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزدیکانش را که انکار حق می کردند از خود دور می کرد و بیگانگان را که پذیرای حق بودند به خود نزدیک می نمود.

ابولهب را که عموی خود بود مورد نفرین قرار داده و سوره تبت در کتاب آسمانی او را محکوم نمود. ولی سلمان فارسی که از بلاد دور بود، افتخار:

سَلْمَانٌ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ. (۲)

سلمان از ما اهل بیت است.

پیدا کرد.

ص: ۱۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۸/۱۸، باب ۱، ذیل حدیث ۱۸؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۶۰/۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۶/۲۲، باب ۱۰، حدیث ۲۸؛ کشف الغمه: ۳۸۹/۱؛ [۳] المناقب، ابن شهر آشوب: ۸۵/۱. [۴]

از جمله جایگاه خانواده وحی در پیشبرد رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حکایت مباهله (۱) است که بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و نصاری نجران اتفاق افتاده است در آنجا که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لِعَنَةِ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ « (۲)

بگو: بیایید ما پسرانمان را و شما پسرانتان را، و ما زنانمان را و شما زنانتان را، و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت کنیم؛ سپس یکدیگر را نفرین نماییم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

آن گاه که نصاری نجران پیشنهاد مباهله را به رسول خدا دادند. رسول الله صلی الله علیه و آله پاسخ داد: با شما با بهترین افراد اهل زمین و گرامی ترین افراد در نزد خدا مباهله می کنم. سپس آنان را به مباهله دعوت کرد و حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام از اهل بیت خویش را برای مباهله فرا خواند پس نصاری قدرت بر مباهله پیدا نکردند؛ زیرا به باطل بودن مذهب خود آگاه بودند و برای باقی ماندن در دین خود حاضر به جزیه دادن شدند.

عمر بن سعد از پدرش نقل کرده است که گفت:

وقتی آیه نَدْعُ أَبْنَاءَنَا نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به نزد خویش خوانده و فرمود:

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي. (۳)

ص: ۱۷

۱- (۱) - مباهله: نفرین کردن به همدیگر.

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۶۱. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۱/۲۱، باب ۲۲، حدیث ۵؛ الأملی، شیخ طوسی: ۳۰۷، حدیث ۶۱۶. [۲]

خدایا! اینان اهل من هستند.

پیامبر و عصر جاهلیت

اشاره

جملات این فراز دعا با مروری به وضع عصر جاهلیت و اوضاع و احوال مردم عرب روشن تر می شود، به همین خاطر به طور خیلی مختصر دورنمایی از آن زمان را با هم تماشا می کنیم، تا معلوم شود رسول با کرامت اسلام در جهت تبلیغ دین با چه قومی رو به رو بوده و برای احیای دین خدا گرفتار چه مشقّات و زجرها و رنج هایی شده است.

« در آن زمان حدود یک ششم مردم عربستان شهر نشین بودند که بیشتر در نواحی جنوب، یمن و عدن و حضرموت و در قسمت شمال غربی، حیره و غسان به سر می بردند و در حجاز هم سه شهر مکه و یثرب و طائف وجود داشت، دیگر ساکنان عربستان اعراب صحرائشین و بیابان گرد بودند و به طور کلی شهر نشینان عرب هم خمیر مایه اخلاق و روحیات خود را از صحرائشینی و نظام قبیله ای گرفته بودند.

]

تعصّب قبیله ای در جاهلیت

[

عرب بادیه تابع نظم و فرمانبری و تسلیم در برابر قدرت نیست، به خود و افراد قبیله اش متکی است و با دیگران همان می کند که ناسیونالیست های افراطی و نژاد پرستان با دیگر نژادها و ملت ها، هر جا بتوانند کشتار، غارت، دزدی، هتک ناموس، دروغ و خیانت را نسبت به دیگران مشروع می دانند.

اعراب بدوی تابع حکومتی نبودند و نظم و سیاستی نداشتند و اساس ملیت و جامعه آنان را، قبیله تشکیل می داد. قبیله مجموع چند خانواده و قوم و خویشاوند است که تحت ریاست شیخ قبیله که معمولاً کهنسال ترین افراد قبیله است به سر

ص: ۱۸

می برند.

قوم و قبیله واحد مستقلی بود که باید در همه چیز به خود متکی باشد چون اقوام و قبایل دیگر اصولاً بیگانه به شمار می رفتند و هیچ گونه حقوق و احترامی از نظر افراد این قبیله نداشتند و غارت اموال و کشتن افراد و دزدیدن و ربودن زنان جزو حقوق قانونی آنان بود، مگر این که با قبیله ای پیمانی داشته باشند که آنهم معمولاً دیری نمی پایید که با یک جسارت کوچک از طرف یکی از افراد آن قبیله نقض می شد و بهانه برای حمله مجدد به دست می آمد.

بدین ترتیب افراد یک قبیله که تنها حامی و تکیه گاه خود را قبیله خویش می دانند بدان بی دریغ دل بسته اند و مسئله ذکر مفاخر قبیله و بیان انتساب و شاخه های قبیله و افزون نشان دادن افراد ولو با شمارش گور مردگان خود، از بزرگترین نمودهای تعصب قبیله ای است.

جنگ قبیله ها گاهی برای به دست آوردن چراگاه ها و بیشتر زاییده تعصب و خونخواهی است.

]

حوادث جنگی جاهلیت

[

سرزمین عربستان، انسان سخت جان و جنگجو می پروراند. روح جنگجویی را با عصبیت جاهلی و ناسیونالیسم قبیله ای ضمیمه کنید تا ریشه بسیاری از خونریزی ها روشن شود.

از طرفی هر قبیله، زن و مال و جان دیگران را شکار قانونی خود می داند و از طرفی قبیله ای که مورد تجاوز قرار گرفته است حاضر است برای انتقام حتی تمام افراد قبیله متجاوز را از دم تیغ بگذراند.

صحرائشینان می گفتند: خون را جز خون نمی شوید. داستان شنفره که به افسانه شبیه تر است می تواند نقش تعصب را در خونریزی ها نشان دهد. وی مورد اهانت

ص: ۱۹

یکی از قبیلۀ بنی سلمان قرار می‌گیرد و بر آن می‌شود که برای انتقام، صد نفر از آنان را بکشد. سرانجام پس از مدّت ها کمین کردن و آوارگی نود و نه نفر را می‌کشد!

ایام عرب مهم‌ترین حوادث جنگی عرب جاهلی را به خاطر می‌آورد. این جنگ‌ها معمولاً از یک برخورد ساده دو فرد از دو قبیلۀ شروع می‌شود و گاهی همچون جنگ «بسوس» چهل سال طول می‌کشد تا وقتی که تقریباً مرد جنگجویی در دو قبیلۀ باقی نمی‌ماند و با دخالت دیگران کار به صلح می‌کشد.

از بزرگترین مصیبت‌های یک فرد بدوی آن بود که قبیلۀ او را طرد یا خلع کند، بدین ترتیب وی دیگر منسوب به قبیلۀ نبود و مورد حمایت قرار نمی‌گرفت و هیچ قدرت و قانونی پاسدار جان و مال او نبود و در نتیجه هر کس حق داشت او را بکشد یا به بردگی بگیرد و یا اموالش را غارت کند!

غارت از راههای رسمی امرار معاش بود. چه، گفتیم اموال دیگر قبایل احترام قانونی ندارد و این رسم تقریباً عمومی بود، حتی در بین قبایل مسیحی مانند «بنی تغلب» غارتگری رایج بود، اما در اثنای غارت حتی الامکان خونریزی مجاز نبود.

قطامی شاعر ضمن شعری چنین می‌گوید:

«کار ما غارتگری و هجوم به همسایه دشمن است و گاه هم اگر جز برادر خویش کسی را نیابیم او را غارت می‌کنیم».

عرب جاهلی در قصاید خود کشتار و غارت دیگران را از سندهای افتخار خود می‌شمرد.

]

ازدواج در جاهلیت

[

ازدواج خیلی زود و حتی اغلب در سنین هشت یا نه سالگی دختر انجام می‌شد و رضایت پدر و پرداخت بهای عروس شرط اساسی ازدواج بود.

تعدد زوجات بدون هیچ قید و شرطی رواج فراوان داشت. زن کالایی بود که

جزو دارایی پدر یا شوهر یا پسر به شمار می رفت و او را با اموال و ثروتی که باقی می ماند به ارث می بردند، از اینرو ازدواج با زن پدر منع قانونی نداشت.

دختر دادن به افراد قبیله ای دیگر ممنوع بود، جز قریش که حق داشتند از سایر قبایل دختر بگیرند.

دیگر از طرق مشروع تصرف زن این بود که مثلاً با مرد دیگری از قبیله دیگر برخورد کند که وی با زن خود باشد و بر سر به دست آوردن آن زن جنگ کند، اگر غالب شد زن را اسیر گرفته و بی هیچ قید و شرطی او را تصرف کند.

بعضی از قبایل عرب مخصوصاً بنی اسد و تمیم دختران خود را زنده به گور می کردند!

]

بت پرستی در جاهلیت

[

بت پرستی دین رایج عرب بود و به صورت های گوناگون در بین آنان نفوذ داشت.

دامنه بت پرستی آن چنان توسعه پیدا کرد که بت هایی به شکل حیوان و گیاه و انسان و جنّ و فرشته و ستارگان ساخته می شد و حتی سنگ مورد پرستش بود.

«لات» در طایف به صورت سنگی چهار گوش بود و نزدیک طایف چمن و چراگاه خاص داشت که حرم بود و قطع درخت و شکار و خونریزی در قلمرو آن روا نبود و مردم مکه و دیگران به زیارت آن می رفتند.

«عزی» خدای بسیار عزیز که معادل ستاره زهره بود در نخله، شرق مکه قرار داشت و پرستش می شد و بیش از دیگر بت ها اعتبار داشت. حرم عزی از سه درخت تشکیل شده بود و قربانی انسان بدان تقدیم می شد.

«منات» خدای قضا و قدر بود و معبد آن سنگی سیاه در قدید بر سر راه مکه به یثرب و مخصوص اوس و خزرج بود. این سه معبود، خدایان مؤنث و تماثل

«بغل» مظهر روح چشمه ها و آبهای زیر زمین بود، احیاناً چاه آب پاکِ نشاط آور در صحرای خشکِ قابل پرستش بود.

«غار» چون با خدایان و نیروهای زیر زمین ارتباط دارد، مقدّس شناخته می شد.

بتخانه «غبغ» در نخله از همین جا پیدا شد.

«ذات انواط» که به آن چیزهایی می آویختند در نخله بود و سال ها مردم مکه زیارتش می کردند.

«ذوالشری» به صورت توده ای از سنگ های تراشیده سیاه چهار گوش محترم بود.

«روح زمین قابل کشت» خدای نیکوکاری است که باید قربانی به پیشگاه او نثار کرد.

«روح زمین بایر» شیطان شرور است که باید از آن بر حذر بود.

علاوه بر خدایان عمومی، هر یک از عربها در خانه خود صنم یا نصیبی داشتند که هر وقت به خانه می رفتند دور آن طواف می کردند و در هنگام مسافرت از آن اجازه می گرفتند و آن را همراه خود می بردند.

عرب ها قسمتی از میوه و محصول کشاورزی و نتیجه چهارپایان خود را برای بت ها قرار می دادند!

«ازلام» چوبه های تیری بودند که برای فال گرفتن و مشورت به کار می رفتند. آنها در تعیین سرنوشت مردم نقش عمده ای داشتند و حتی در تعیین این که فرزند مشکوک به کدام پدر تعلق دارد.

این چوبه ها در برابر بت «هبل» قرار داشت و مراسم تحت نظر کاهنی انجام می شد و نیز وسیله ای برای قمار بازی با طرز خاصی بود.

روزی امرؤالقیس شاعر معروف برای انتقام خون پدر خود با ازلام فال گرفت و سه بار نفی آمد، چوبه های تیر را به صورت بت پرت کرد و گفت: ای لعنتی! اگر پدر

خودت را کشته بودند مرا از خونخواهی پدر منع می کردی.

از این داستان نقش ازلام و موقعیت بت و در عین حال نفوذ بر تعصب و انتقام را استفاده می کنیم. «(۱) در چنین روزگاری و برای هدایت و راهنمایی چنان مردمانی محمد صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت شد.

مردم عصر جاهلیت

« در روزگاری که ابرهای متراکم جهل و نادانی سراسر عالم بشریت را تیره و تار ساخته بود، زشتخویی و فساد اخلاق همه جا رواج داشت، شرک و بت پرستی جایگزین یکتا پرستی و توحید گشته بود، مزدک ها و مانی ها به نام مذهب و آیین بر عقول و افکار مردم حکومت می کردند، هرزگی و گناه در هر جای جهان افتخار شمرده می شد، خونریزی و ستم امری عادی بود، بشریت در پرتگاه نیستی قرار گرفته و آخرین دوران انحطاط خود را می پیمود، زنها از مزایای زندگی محروم و با آنها معامله برده و حیوان می شد و به همراه شوهران مرده خویش به آتش می سوختند!

در سرزمین خشک و سوزان که سنگ های تفتیده اش از خون بی کسان مظلوم طراوت می یافت و خاک های تیره اش از پیکر دختران معصوم زنده به گور کام می گرفت، ابوجهل ها و ابوسفیان ها بر جان و مال مردم مسلط بودند.

در میان مردمی که سنگ و چوب معبودشان بود، وغارتگری و چپاول شغلشان، در پست ترین شرایط می زیستند و با فقر و تنگدستی و شتر چرانی روزگار می گذرانیدند، در میان سنگ های درشت و ناهموار و مارهای پر زهر منزل داشتند، با آبی تیره و ناگوار و نانی جوین و ساخته از هسته خرما و خوراکی پرداخته از

ص: ۲۳

سوسمار و ملخ به سر می بردند، با برادر کشی و قطع رحم خو گرفته تا گلوگاه در لجنزار خرافات و اوهام فرورفته بودند و بدین طریق روزگارشان سپری می شد و عمرها به فنا می رفت.

در چنین گردابی زورق زندگی سراسر ننگ بشر بدون هدف از سوئی به سوئی در حرکت بود، همه از زندگی خویش ناخشنود و در ظلمات حیرت و سرگردانی صبح را شام و شام را سحر می کردند، یأس و نومیدی در دل ها چیره شده، شب دیجور جهل و شرک جهان را تیره و تار ساخته بود. « (۱) »

بعثت پیامبر و دگرگونی کفار

در چنین روزگاری رسول مکرم اسلام مبعوث به رسالت شد و برای بیداری و بینایی مردم همراه قرآن مجید به دگرگون کردن زندگی انسان و ایجاد تغییر در تمام شؤون حیات همت گماشت. شما فکر کنید مردمی که با شرک و بت پرستی و تقلید از گذشتگان و انواع مفساد اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خو گرفته بودند در ابتدای دعوت برای آن منبع فیض چه مشکلاتی و چه رنج ها و مشقّاتی ایجاد کردند، رنج هایی که به قول قرآن مجید کمر شکن بود، ولی عنایت خدا و صبر و استقامت آن حضرت باعث شد آن همه بلا و مصیبت را برای تبلیغ دین و احیای اسلام و نشر معارف الهی تحمل نماید.

سران قریش از دعوت مردم به خدا سخت نگران بودند، کار آنان رباخواری، فساد، تجاوز، ظلم و جمع کردن ثروت از کنار بت ها بود و آیین حق و آیات قرآن و دعوت محمد صلی الله علیه و آله مخالفت با آن همه برنامه ها داشت. آنان می دانستند که اگر مردم بیدار شوند از قید بردگی و بندگی نسبت به آنان نجات پیدا می کنند و به این همه ظلم و تجاوز خاتمه داده می شود. در این صورت آنان از تمام منافع نامشروع خود

ص: ۲۴

ابولهب و ابوجهل و ابوسفیان و ولید و شیبه و عتبه و سایر زورمداران می دانستند که بت های چوبی و سنگی که دست پخت کارگران ایشان است برای مردم و خود آنها سود و زیانی در امر حیات ندارد، ولی آنان بت و بتخانه را برای سرگرم نگاه داشتن مردم و بهره کشی دنیایی از بی خبران و جاهلان می خواستند.

تعطیل شدن بتخانه در حکم بسته شدن مراکز مهم درآمد بود. آنها سال ها افکار مردم را به زنجیر اوهام و خرافات بسته و دریچه های جان آنان را قفل کرده بودند؛ زیرا بر اساس منطق این اقلیت سود پرست، اکثریت مردم باید چشم و گوش بسته و مطیع و فرمانبردار بمانند، مردم باید گمراه و ستم کش زندگی کنند، تا ابولهب و ابوجهل و ولید و دیگر قلدران در طول تاریخ با فراغت خاطر به رباخواری و مال اندوزی و فساد همه جانبه خود ادامه دهند، اگر محمد بیاید و در گوش آنان بخواند:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَأْتِيهِمُ الْبُحْرَانُ وَمَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١﴾

همان کسانی که از این رسول و پیامبر « ناخوانده درس » که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاه داشته می یابند، پیروی می کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد و از اعمال زشت باز می دارد و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره ها [ی جهل، بی خبری و

ص: ۲۵

بدعت را [که بر دوش عقل و جان آنان است برمی دارد ؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.

آنها نمی توانستند جملات حکیمانه پیامبر به خدایان قلابی خود را تحمّل کنند چون بدانها خو گرفته بودند، اما ابولهب و ابوجهل و ولید که پیشرو مخالفان و سلسله جنبانان این دشمنی بودند به دیده دیگری به این پیشامد جدید می نگریستند.

آنها می دانستند اگر مردم آزادی را حس کنند، دیگر بردگی نخواهند کرد، اگر بردگی از میان برود این تن پروران بیکار بدبخت خواهند شد، چه بکنند؟

از مغز کسانی که مقیاس خوشبختی را پول می دانند چه فکری تراوش می کند؟ مسلماً فکرشان بر محور پول می گردد، پس باید دعوت محمد صلی الله علیه و آله را با پول متوقف کنند، مگر نه آن است که آنان همه چیز خود را با پول به دست آورده اند، با پول خانه ساخته اند، با پول صدها کنیز و غلام به دور آنان می گردند، با پول بتخانه به راه افتاده است، پس برای آن که چراغ حق را خاموش کنند، باید به پول توسل جویند.

در «تاریخ یعقوبی» آمده:

«قریش ابوطالب را گفتند: برادر زاده ات خدایان ما را به زشتی نام می برد، ما را دیوانه می خواند، پیشینیان ما را به گمراهی نسبت می دهد، بگو از این دعوت باز ایستد تا مال خود را در اختیار او گذاریم.

محمد صلی الله علیه و آله در پاسخ گفت: خدا مرا بر نینگیخته است که مال دنیا بیندوزم و مردم را به دنیا دوستی بخوانم، مرا برانگیخته است تا دعوت او را به مردم برسانم و خلق را بدو بخوانم.

قریش چون دانستند محمد را با پول نمی توان خرید به فکر افتادند ابوطالب را از حمایت او باز دارند.

گروهی از بزرگان این طایفه نزد ابوطالب رفتند و گفتند: ما عماره بن ولید بن مغیره را که جوانی تناور و خردمند است به تو می دهیم و تو محمد را به جای او به ما بسپار تا به قتل برسانیم.» (۱) این داستان را بیشتر مورخان پیشین نوشته اند. این درخواست، طرز تفکر رباخواران و مال اندوزان و مفسدان قریش را به خوبی مجسم می کند.

پول پرستان و دنیا داران که حساب هر چیز را از نظر سود مادی آن بررسی می کنند، برای آنان همه موجودات عالم جز پول وسیله است نه هدف، انسان باشد یا کالا.

در نظر آنان آن منبع فیض برای ابوطالب نیرویی بود که باید در راه بهره برداری به کار افتد، خرد، مردمی، خویشاوندی و آنچه با عواطف سروکار داشته باشد بی ارزش است.

به عقیده آنان عماره بن ولید برای جلب منفعت و دفع ضرر بهتر و مناسب تر از محمد می نماید، بدین جهت وقتی قریش نظر خود را گفتند و ابوطالب نپذیرفت، مطعم بن عدی گفت: ابوطالب! به خدا سوگند خویشاوندان تو از روی انصاف سخن گفتند.

ابوطالب گفت: چه درخواست ستمکارانه ای! شما می خواهید فرزند خود را به من بسپارید تا او را برای شما پرورم و به جای او فرزند مرا بگیرید و بکشید! این انصاف نیست، ستم است، بروید و هر چه می خواهید بکنید که هرگز سخن شما پذیرفته نیست.

بزرگان قریش چون از این راه هم سودی نبردند راه دیگری پیش گرفتند، راهی که مردم نادان هنگام درماندگی در مقابل دلیل منطقی خردمندان پیش می گیرند.

عادت جاهلان این است که چون در پاسخ درست درمانند به سفاهت می گرایند،

ص: ۲۷

دهن کجی می کنند، دشنام می دهند، آزار می رسانند.

قریش نیز به آزار محمد صلی الله علیه و آله برخاستند و در این راه تا آن جا که توانستند پیش رفتند. ابولهب و زن او امّ جمیل، حکم بن ابی العاص، عقبه بن ابی معیط از جمله مردمانی اند که بیش از دیگران محمد را آزار می کردند.

وقتی محمد صلی الله علیه و آله در بازار عکاظ مردم را به خدای یگانه می خواند، ابولهب به دنبال او می افتاد و می گفت: مردم برادر زاده من دروغگوست از او پرهیزید. نیرنگ دیگری که به کار می بردند این بود که آزار محمد را بیشتر به عهده کودکان و غلامان می گذاشتند.

روزی، آن عالم اسرار مُلَمک و ملکوت و آن منبع فیوضات ربّانیّه به نماز ایستاده بود، تنی چند از ایشان شکنجه شتری پر از سرگین به غلامی از غلامان خود دادند و چون محمد به سجده رفت، غلام آن شکنجه را بر پشت او نهاد و دوش و پشت وی را آلود ساخت. ^[۱] قریش از پس آزارهای گوناگون نسبت به رسول خدا و مردان و زنانی که به آن حضرت ایمان آورده بودند تصمیم به قتل رسول خدا گرفتند و به ابوطالب گفتند:

یا به او بگو دست از دعوتش بردارد، یا آمده کشته شدن شود.

ابوطالب سخن قریش را به آن حضرت گفت، آن جناب فرمود: ای عمّ گرامی! اگر آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپم بگذارند، من از دعوت خود دست برنخواهم داشت.

ابوطالب از خانه بیرون شد و سخن آن حضرت را باز گفت و با کمال جرأت و شهامت از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع نمود و با زبان حال گفت:

ص: ۲۸

از دادن جان خدمت جانانه رسیدیم در عشق نظر کن که چه دادیم و چه دیدیم
زان پسته خندان چه شکرها که نخوردیم زان سرو خرامان چه ثمرها که نچیدیم
هر عقده که آن زلف دوتا داشت گشودیم هر عشوه که آن چشم سیه کرد خریدیم
(فروغی بسطامی)

قطع روابط با بنی هاشم

قریش متوجه شد که ابوطالب از برادر زاده خود سخت دفاع می کند، ناچار در دارالندوه که محل شورای آنان بود گرد آمده و پس از مشورت های زیاد تصمیم گرفتند که صحیفه ای بدین مضمون بنویسند که هیچ یک از ما حق هیچ گونه معامله و داد و ستد و معاشرت و رفت و آمد و حتی یک کلمه مکالمه با بنی هاشم نداشته باشد. پس نامه را به مضمون فوق نوشته و همگی امضا کردند و هم قسم شدند و آن را پیچیده در خانه کعبه آویختند.

چون خبر این صحیفه به ابوطالب رسید، سراسیمه از خانه بیرون شد و به نزد قریش شتافت و گفت: این خبر چیست که شنیده ام؟! آنان اظهار کردند: ای ابوطالب! بیا برادر زاده خود را به ما تسلیم کن و خود بر تمام ما امارت و آقایی نما، ابوطالب گفت: عجب مردمان بی انصافی هستید، من اولاد خود را به شما بدهم که او را به قتل برسانید!

هجرت به شعب ابی طالب

آنگاه به نزد بنی هاشم برگشت و گفت:

عَلَيْكُمْ يَا بَنِي هَاشِمٍ وَحِصْنَ الشُّعْبِ. (۱)

ای بنی هاشم! برای حفظ جانتان داخل شعب ابی طالب شوید.

ص: ۲۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۹، باب ۵، حدیث ۱؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۶۲/۱. [۲]

پس همگی وارد شعب ابی طالب که درّه ای بین دو کوه بود گردیدند.

ابوجهل و عاص بن وائل و نضر بن حارث و عقبه بن اُبی مُعیط اطراف شعب پاس می دادند و مراقب بودند که کسی داخل شعب نشود و طعامی به مسلیمن نرساند.

کسی نمی توانست علناً آذوقه برای ایشان ببرد، ابوالعاص بن ربیع داماد آن حضرت در تاریکی های شب با صدمات زیادی مقداری طعام و گندم و خرما بر شترش بار کرده و نزدیک شعب که می رسید شتر را رها کرده و خود می رفت و شتر آذوقه به افراد شعب می رساند.

چون ابوطالب از ابوجهل و دستیارانش خائف بود، شبی چند بار جای بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در شعب عوض می کرد مبادا مشرکین نیمه شب بر سر او بریزند و آن بزرگوار را به قتل برسانند.

مدّت سه تا چهار سال با کمال سختی و فقر و تنگدستی در شعب باقی ماندند، چنان کار بر آنها سخت شده بود که فریاد گرسنگی اطفالشان از بیرون شعب شنیده می شد!

هجرت به طائف

ابوطالب و خدیجه کبری تا زنده بودند، آزار مشرکان نسبت به آن حضرت حدّی داشت، ولی پس از وفات آن دو بزرگوار که از هر جهت حامی پیامبر و دین او بودند، آزار سردمداران کفر از حد گذشت، چندانکه احساس کرد بیش از این نمی تواند در مکه درنگ کند، در اواخر ماه شوال با زید بن حارثه به طائف رفت و در آن جا به سه برادر از رؤسای ثقیف: عبد بن عمر و مسعود بن عمر و حیب بن عمر که سه برادر بودند ملاقات کرد و دین خود را به آنان عرضه داشت، هر یک در کمال بی شرمی حضرت را به جواب سختی پاسخ دادند. یکی گفت: که من پرده خانه کعبه را دزیده

باشم اگر تو راست بگویی و خدا تو را مبعوث کرده باشد. دیگری گفت، خدا عاجز بود که غیر تو را پیغمبر گرداند! سومی گفت: به خدا سوگند که هیچ گونه حاضر نیستم با تو سخن گویم؛ زیرا اگر پیغمبر باشی من کوچکتر از آنم که با تو سخن گویم و اگر نباشی بزرگتر از آنم که با تو کلامی گویم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مأیوس شده از آنان خواست اکنون که ایمان نیاوردید و گفتارم را نپذیرفتید امر مرا مخفی دارید و با کسی در میان ننهید، ولی آنان مردم را خبر کردند و امرش را فاش ساختند و گفتند: او چنین توقّعی کرد و ما او را رد کردیم، آنگاه سر راهش را گرفته او را آزار و استهزا کردند و آن قدر سنگ بر پای مبارکش زدند که خون جاری شد.

موسی بن عقبه گوید:

آن قدر سنگ به ساق پای مبارکش زدند که نعلینش پر از خون شد و از شدت جراحت خسته می شد و بر زمین می افتاد، بازوهای او را می گرفتند و او را می نشانند و به او می خندیدند.

بنابر بعضی از روایات، تنها زید بن حارثه از حضرت دفاع می کرد آن قدر که چندین جای سر زید را شکستند و همه روز کارشان همین بود تا یک روز اطفال و سفهای قوم او را تعقیب کردند، تا آن که حضرت از طائف خارج شد.

در بیرون شهر طائف باغی بود که عتبه و شیبه پسران ربیعہ با غلامشان «عداس» در آن باغ بودند، حضرت در سایه دیوار باغ نشست و خون از پای مبارکش جاری بود، چون چشم عتبه و شیبه به او افتاد شفقت کرده، غلام خود عداس نصرانی را با مقداری انگور نزد حضرتش فرستادند.

عداس انگور آورد و عرض کرد میل فرمایید، حضرت فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم، عداس پرسید: این سخن از کلام این بلد نیست، حضرت فرمود: اهل کجا هستی؟ گفت: نینوا، حضرت فرمود: شهر یونس بن مَتّی بنده صالح حق!

عداس پرسید از کجا دانستی که یونس کیست؟ فرمود: خدایم به من خبر داده است، پس او را دعوت به اسلام کرد، عداس مسلمان شد و به خاک افتاده سجده کرد و صورت و دست و قدم های آن حضرت را که خون از آن جاری بود بوسید، چون نزد ارباب خود باز گشت بدو گفت: وای بر تو! این مرد با تو چه کرد که سجده کردی و چرا قدم های او را بوسیدی؟ عداس گفت: او مرا به امری خبر داد که جز پیغمبر خدا بدان دانا نیست، بدو خندیدند و گفتند: این مرد تو را از کیش مسیح باز داشت.

قریب یک ماه حضرت در طائف بود و هر روز مردم را به دین اسلام دعوت می کرد و هر چه می توانستند او را آزار می دادند و هیچ کس ایمان نیاورد تا این که بدن مبارکش از شدت صدمه ورم کرد و به طرف مکه باز گشت. در بین راه زیر سایه درخت انگوری نشست و مشغول راز و نیاز و مناجات با پروردگارش گردید و عرضه داشت:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ ضَعْفَ قُوَّتِي، وَقَلَّةَ حِيلَتِي وَهَوَانِي عَلَى النَّاسِ، أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَأَنْتَ رَبِّي، إِلَى مَنْ تَكَلَّنِي؟ إِلَى بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي، أَوْ إِلَى عَدُوٍّ مَلَكَتْهُ أَمْرِي؟ إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا ابَالِي وَ لَكِنْ عَافَيْتَكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي. أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ وَصَيَّرَ لِحَ عَلَيْهِ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنْ أَنْ يَنْزِلَ بِي غَضَبُكَ أَوْ يُحِلَّ عَلَيَّ سَخَطُكَ، لَكِنْ لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ. (۱)

خداوندا، از ناتوانی، بیچارگی و خواری خود نزد مردم به تو شکایت می آورم، تو مهربان ترین مهربانانی، تو پروردگار مستضعفانی، تو پروردگار منی، مرا به که واگذاری، بیگانه ای که از من روی در کشد، یا به دشمنی که

ص: ۳۲

کارم را بدو سپرده ای؟ اگر تو بر من خشم نگرفته باشی هیچ باکی از دیگران ندارم، ولی عافیت و سلامتی از ناحیه تو برایم گواراتر است. پناه می برم به نور وجه تو که تاریکی ها بدان روشن شده و کار دنیا و آخرت بدان صلاح یافته، از این که غضبت بر من فرود آید یا خشمت بر من وارد شود، آری، آن قدر از تو پوزش می طلبم تا تو خشنود شوی و هیچ نیرویی جز به تو نیست.

در هر صورت همان طور که حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید، وجود مقدس آن حضرت در جهت تبلیغ دین خدا به انواع شکنجه ها و مشقت های بدنی و آلام روحی دچار گشت، ولی تا آخرین نفس وظیفه و مسئولیت خود را عاشقانه انجام داد، چنانکه در جملات بعد به آن اشاره خواهد شد.

«۱۳» وَأَذَابَ نَفْسِهِ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ «۱۴» وَأَتَعَبَهَا بِالِدُّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ «۱۵» وَشَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ «۱۶» وَهَاجَرَ إِلَى بِلَادِ
الْغُرْبَةِ وَمَحَلَّ النَّأْيِ عَنِ مَوْطِنِ رَحْلِهِ وَمَوْضِعِ رِجْلِهِ وَمَسَدِ قَطْرِ رَأْسِهِ وَمَأْنَسِ نَفْسِهِ إِرَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ وَاسْتِنْصَارًا عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ
بِكَ «۱۷» حَتَّى اسْتَيْتَبَ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ «۱۸» وَاسْتَتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ «۱۹» فَهَدَى إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحًا بِعَوْنِكَ وَمُنْتَقِيًا عَلَى
ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ «۲۰» فَغَزَاهُمْ فِي عُقْرِ دِيَارِهِمْ «۲۱» وَهَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحِهِ قَرَارِهِمْ «۲۲» حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ وَعَلَتْ كَلِمَتُكَ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ]

و جانش را در رساندن پیام تو به خستگی افکند و وجودش را به خاطر فراخواندن مردم به آیین تو، به زحمت افکند و خود را
به جهت خیرخواهی، نسبت به پذیرندگان دعوت در عرصه کار و کوشش گذاشت و برای تبلیغ دینت، به سرزمین های غربت
و جا و مکان دور از وطن و دور از خانه و منزلش و جدای از مرکز سکونت و محل تولد و آرامگاه جانش، هجرت کرد. این
هجرت اراده و خواست او بود برای نیرومند شدن دینت و یاری جستن علیه کافران به حضرتت، تا جایی که راه آنچه، درباه
دشمنانت با چاره جویی و دوراندیشی، در

صدد به دست آوردنش بود، برای او هموار شد و آنچه در مورد دوستانت، سنجیده و نظام داده بود برایش کامل گشت. پس در حالی که از کمک دهیت، خواستار پیروزی بود و از یاریت به جبران ناتوانیش خواهان نیرو و قدرت بود، به سرعت به کارزار، با دشمنان برخاست؛ در نتیجه در وسط سرزمینشان با آنان جنگید و در میان محل اقامتشان به آنان هجوم برد تا فرمانت آشکار شد و دینت برتری یافت؛ گرچه مشرکان را خوش نیاید.

دشواری های تبلیغ دین

اشاره

امام در فراز «وَأَذَابَ نَفْسِهِ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ» به مشکلات تبلیغ دین اشاره می فرماید:

انسان برای رسیدن به کمالات و پیدا کردن اخلاق نیکو، نیازمند راه و روش و پرسش است. تا به مراتب بالاتر اوج بگیرد. دین راهی برای رسیدن به هدف های بلند است که با راهنمایی یا آموزش یا رفتار به هدایت بشر می پردازد.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ « (۱)

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار؛ ولی بیشتر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند.

مرحوم علامه طباطبائی درباره قییم می نویسد:

ص: ۳۵

«قیم به معنای کسی است که عهده دار کاری باشد و در تدبیر و اداره آن نیرومند باشد یا کسی که بدون تزلزل و سستی روی پای خود بایستد.

معنای آیه این است که: تنها دین توحید بر اداره جامعه و رساندن آن به سرمنزل سعادت تواناست.

و دین استوار و تزلزل ناپذیری که بشر را هدایت می کند و هرگز به کجراهه نمی برد و حق است و هیچ باطلی در آن راه ندارد همان دین توحید است، اما بیشتر مردم به سبب خو گرفتن با عالم حس و غرق شدن در زرق و برق دنیای فانی از داشتن دل پاک و عقل درست اندیش محروم گشته اند. و مردم این مطالب را نمی دانند بلکه ظاهر زندگی دنیا را می بینند و از آخرت غافل و روی گردانند.» (۱) اگر هدف از زندگی رسیدن به بهشت هم باشد باز به هدایت انبیا نیاز است؛ زیرا هیچ کس بدون هدایت انبیای بزرگ و اولیای الهی و حجت حق به بهشت نمی رود.

پس داشتن راه و روش و سرمایه فطری، ریشه دین شناسی است که انسان به کمک آنها می تواند راه درست را انتخاب کند.

تحمّل شکنجه های روحی و بدنی

آنگاه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دعوت عمومی پرداخت، سران قریش برای ساکت کردن آن حضرت، هر وسیله ای را که امکان داشت به کار بردند نخست مبارزه روانی را با وعده مقام و مال و امکانات رفاهی آغاز کردند، چون تأثیر نداشت به سراغ تهمت های ناجوانمردانه و تمسخر رفتند و ایشان را آماج کلماتی چون مجنون، شاعر، کاهن، کذاب قرار دادند؛ سپس به مبارزه جسمی پرداختند و با انواع آزارها و شکنجه های بدنی از پرتاب سنگ و زباله و پاره کردن لباس و حصر غذایی و معاملات و ارتباطات با قبایل عرب، جنگ های بسیاری را بر حضرت تحمیل کردند

ص: ۳۶

و در نهایت حضرت و یارانش را مجبور به هجرت از مکه به سوی مدینه و حبشه نمودند.

فصل تازه ای در رسالت پیامبر آغاز گردید و خداوند وی را به ایستادگی دعوت نمود:

فَلذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ « (۱)

پس آنان را [به سوی همان آیینی که به تو وحی شده] دعوت کن، و همان گونه که مأموری [بر این دعوت] استقامت کن، و از هواهای نفسانی آنان پیروی مکن.

و پس از تهدیدات دشمنان، فضایل اخلاقی فراموش گردید و سلاح کینه و قومی گری و تعصب به میدان آمد تا از گسترش اسلام جلوگیری کند البته علت اصلی مقاومت مردم آن زمان، کمبود رشد فکری و مقابله دعوت پیامبر با منافع قومی از بت پرستی تا رباخواری از مستضعفان بود که با تشکیل کادر رهبری مخالفان قریش، حرکت دین اسلام دچار رکود می شد. ولی باز خداوند حضرت را به شکیبایی فرا خواند و فرمود:

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ « (۲)

پس در برابر حکم و قضای پروردگارت [که هلاک کردن تدریجی این طاغیان است] شکیبیا باش و مانند صاحب ماهی [یونس] مباش [که شتاب در آمدن عذاب را برای قومش خواست و به این علت در شکم ماهی محبوس شد].

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از عبور از مرحله صبر و استقامت در برابر همه

ص: ۳۷

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۱۵. [۱]

۲- (۲) - قلم (۶۸) : ۴۸. [۲]

مقاومت ها به سوی نهادینه کردن دین در برنامه زندگی مردم تلاش بسیار نمود. و مال و اهل بیت خویش را فدای دین کرد.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:

إِنْ عَرَضَ لَكَ بَلَاءٌ فَأَجْعِلْ مَالَكَ دُونَ دَمِكَ فَإِنْ تَجَاوَزَكَ الْبَلَاءُ فَأَجْعَلْ مَالَكَ وَدَمَكَ دُونَ دِينِكَ، فَإِنَّ الْمَسْلُوبَ مَنْ سَلَبَ دِينَهُ وَالْمَخْرُوبَ مَنْ خَرَبَ دِينَهُ. (۱)

اگر بلایی برایت پیش آمده مالت را فدای جانت کن و اگر بلا از تو گذشت؛ مال و جانت را فدای دینت کن؛ زیرا غارت شده کسی است که دینش به غارت رفته است و خانه خراب کسی است که دینش ویران گشته باشد.

پس بر این اساس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام اذیت ها و فشارها را در راه خدا تحمل کرد تا رضایت حق تعالی را کسب کند.

طارق محاربی می گوید:

«پیامبر را دیدم که در میان مردم با صدای بلند می فرمود:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا » مردم را به اسلام و یگانه پرستی دعوت نمود و ابولهب قدم به قدم به دنبال او می رفت و به سوی حضرت سنگ می انداخت به حدی که پای ایشان خونین می شد و پیامبر همچنان مردم را ارشاد می فرمود و ابولهب فریاد می زد:

مردم! این مرد دروغگوست به حرف های او گوش ندهید. (۲) « بونس ویلی به » می نویسد:

«محمد صلی الله علیه و آله دینی تهذیب یافته به سوی همه جهانیان آورد، او نماینده عنایات پروردگار بود، خدای آگاه او را برانگیخت تا مسیحیان گمراه شده را آگاه سازد.

ص: ۳۸

۱- (۱) - کنز العمال: ۹۳۳/۱۵، حدیث ۴۳۶۰۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱۷/۳۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰۲/۱۸، باب ۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۵۶/۱.

آیین محمدی صلی الله علیه و آله چنان خردمندانه است که در تبلیغ آن هیچ نیازی به کاربرد شمشیر و زور نیست. کافی است که اصول آن را درست به مردم بفهمانند تا همه با جان به آن بگردند.» (۱)

گذر از لذت‌ها و راحتی‌های نفس در راه دین

اشاره

حضرت سجاد علیه السلام در فراز «وَأَتَعَبَهَا بِالْذُّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ» به دشواری‌های خاص تبلیغ دین اسلام که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده است؛ اشاره می‌فرماید:

تأسیس یک شریعت و آیین برای مردم همراه با روی گردانی از راحتی‌ها و خوشی‌های دنیاست و تحمّل مشکلات آن بسیار دشوار است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مانند طیب دردشناس به سراغ بیماران روحی و روانی می‌رود تا جان خفته و امراض نفسانیه و زنگار قلوب را علاج کند، پس می‌بایست جان و جسم خود را به مشقت بیندازد تا دیگران را بیدار و آگاه سازد. پس به خاطر علاقه وافر به درمان نفوس و فشار دشمنان به ناچاری از وطن خود به دیار غربت هجرت کرد تا در دوردست به هدایت سرگردانان بپردازد. و او در این امر بسیار دلسوز و کوشا بود.

همان طور که خداوند می‌فرماید:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ « (۲)

یقیناً پیامبری از جنس خودتان به سویتان آمد که به رنج و مشقت افتادنتان بر او دشوار است، اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.

ص: ۳۹

۱- (۱) - زندگانی محمد صلی الله علیه و آله : ۱۷۷.

۲- (۲) - توبه (۹) : ۱۲۸. [۱]

تحلیل همه ناملایمات به این منظور بود که دین خدا را عزت بیخشد و بر کسانی که بر خدا کفر ورزند پیروز شود و او با امدادهای غیبی و معجزات توانست به نجات بشریت بشتابد. حضرت به قدری به پیشرفت دین امیدوار و علاقمند بود که حتی سلامتی خویش را به خطر می انداخت تا گمراهی را هدایت کند.

خداوند باری تعالی در این باره می فرماید:

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿١﴾

پس آیا کسی که کردار زشتش برای او زینت داده شده و [به این سبب] آن را خوب دیده [مانند کسی است که در پرتو ایمان، خوب و بد را تشخیص داده است؟] همانا خدا هر که را بخواهد [به کیفر تکبرش در برابر حق] گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می نماید. پس مبادا جانت به سبب حسرت هایی که بر آنان می خوری از بین برود؛ بی تردید خدا به آنچه انجام می دهند داناست.

پیامبر و رنج عبادت

دلداری خداوند به پیامبرش او را تسکین و آرامش می بخشید. حتی رسول الله صلی الله علیه و آله در عبادت هم نفس خود را به رنج می انداخت تا آمادگی خویش را برای مبارزه با نفس حفظ کند.

حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید:

رسول الله صلی الله علیه و آله به مدت ده سال بر روی انگشتان خود ایستاد و نماز شب می خواند، رنگش زرد می شد و بر این حال نماز شب می خواند و خود را به مشقت

ص: ۴۰

می انداخت تا خداوند به او فرمود:

طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ « (۱)

طه * ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به مشقت و زحمت افتی. (۲) مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه فوق می گوید:

« که حضرت علی علیه السلام فرمود:

يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا « (۳)

ای جامه بر خود پیچیده! * شب را جز اندکی [که ویژه استراحت است، برای عبادت] برخیز.

بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. آن حضرت تمام شب را به عبادت می پرداخت تا جایی که پاهایش ورم کرد به طوری که هنگام نماز یک پایش را بلند می کرد و یکی را روی زمین می گذاشت. پس جبرئیل بر آن حضرت فرود آمد و گفت: « طه » یعنی هر دو پایت را به زمین بگذار، ای محمد! ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به رنج افتی. (۴)

مشکلات پیامبر در راه تبلیغ دین

مشکلاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر دین تحمل می فرمود عبارت است از:

۱ - بروز جنگ ها و درگیری با اقوام قبیلۀ خود و کفار مکه که تا حد ایمان آوردن آنان می کوشید.

ص: ۴۱

۱- (۱) - طه (۲۰) : ۱ - ۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶/۶۸، باب ۶۱، ذیل حدیث ۳؛ تفسیر القمی: ۵۷/۲، ذیل آیه ۲ سوره طه.

۳- (۳) - مزمل (۷۳) : ۱ - ۲. [۲]

۴- (۴) - تفسیر المیزان ۱۲۶/۴؛ الدر المنثور: ۲۸۸/۴.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه چنین گواهی می دهد:

وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، خَاضَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ كُلَّ غَمْرَةٍ وَتَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ وَقَدْ تَلَوَّنَ لَهُ الْمَادَنُونَ وَتَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ. (۱)

و شهادت می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، آن وجود مبارکی که در راه خشنودی او در هر بلا و سختی فرو رفت، و از هر شربت بلایی جامی نوشید، در حالی که نزدیکانش از او روی گرداندند، و بیگانگان بر دشمنیش اتفاق داشتند.

۲ - تفهیم مطالب به عقل ناقص مردم، تا حدی که نفس خود را به هلاکت نزدیک می ساخت. که قرآن می فرماید:

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسِيفاً « (۲) شاید تو می خواهی اگر [این معاندان لجوج] به این سخن [که قرآن کریم است] ایمان نیاورند، خود را از شدت اندوه هلاک کنی !!

رهبران دینی بیش از آنچه تصور شود از گمراهی مردم رنج می برند و به ایمان آنان عشق می ورزند. از این که ببینند تشنه کامان حقیقت در کنار چشمه زلال توحید نشسته اند و از تشنگی فریاد می کشند، ناراحت هستند، پس شب و روز دعا می کردند و در نهان و آشکار به تبلیغ می پرداختند تا مردم در راه روشن قدم گذارند.

پس از هر آسایشی دریغ نموده تا حدی که خطر انداختن جان خود و خانواده شان پیش می رفتند.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: راه آسایش چیست؟ فرمود: در مخالفت کردن با هوای نفس. عرض کرد: بنده چه وقت مزه آسایش را می چشد؟ فرمود: در

ص: ۴۲

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۲۴/۱۸، باب ۱۲، حدیث ۶۲. [۲]

۲- (۲) - کشف (۱۸): ۶. [۳]

نخستین روز ورود به بهشت. (۱)۳ - گفتگوی رو در رو و مناسب با حال مردم که به دنبال آن علاج بیماری های نفسانی و روحی هر شخص بود.

همان طور که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. (۲)

ما گروه پیامبران با مردم به اندازه خردشان سخن می گوئیم.

چون این کار سختی خاص دارد پس در آن نسبت دادن به دروغگویی و تهمت و فراموشکاری و نادانی هم وجود دارد.

۴ - توجه به امور دنیوی و اندک شدن ارتباط معنوی که در اثر ارتباط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دعوت مردم به سوی حق و توجه به امور دنیای مردم و پایین آمدن از منزلت قاب قوسین به مراتب پایین بشری و حیوانی، آن تقرب الهی خاص کم می شود. و این برای پیامبر بسیار فشار روحی و قلبی دارد که به درجه استغفار به درگاه خدا نزدیک می شود و می فرماید:

إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً. (۳)

گاه قلبم را غباری می گیرد و من روزی هفتاد بار از خدا آمرزش می طلبم.

یعنی حضرت با توجه به حقیقت درک فیض ربانی، حضورش در امور دنیا را، نوعی قطع ارتباط مستمر می دانست و استغفار می کرد.

ص: ۴۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۴/۷۵، باب ۲۳؛ تحف العقول: ۳۷۰. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۲۳/۱، حدیث ۱۵؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۸۰/۱۶، باب ۹، حدیث ۱۲۲. [۳]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل ۳۲۰/۵، باب ۲۲، حدیث ۵۹۸۷. [۴]

امام سجاد علیه السلام در فراز «وَشَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ» به یکی از عوامل تأثیر گذار در هدایت که موضوع نصیحت و موعظه مردم است؛ اشاره می فرماید:

غریزه فطری هر مسلمان خواهان نصیحت و خیرخواهی است و شالوده تکالیف عمومی بر اساس اصلاح عیوب نفسانی و روانی فرد و جامعه است. و از آن جا که هدف خلقت بشر تکامل است بازشناسی نقایص و برطرف سازی آنها در نصیحت و ارشاد است که به منزله حیات بخشیدن دوباره مردم است.

و این درخواست خداوند در هدایت انسان هاست که می فرماید:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَعِزَّةِ الْحَسَنَةِ وَحِجِّ ادْلُهُمْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ « (۱)

[مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن، و با آنان به نیکوترین شیوه به بحث [و مجادله] پرداز، یقیناً پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه شده اند و نیز به راه یافتگان داناتر است.

اصیل ترین شیوه هدایت فکری انسان از طریق دعوت به حکمت و موعظه نیکو و مجادله احسن است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با این شیوه در دوران تشریف در مکه با تلاش بسیار، مردم را به اسلام فرا خواند و داروی شفابخش موعظه را در دل های آنان به کار برد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ « (۲)

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده، و

۱- (۱) - نحل (۱۶): ۱۲۵. [۱]

۲- (۲) - یونس (۱۰): ۵۷. [۲]

شفاست برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست، و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.

حتی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اوج جنگ ها و مبارزات، برنامه نصیحت و دعوت به اسلام از طریق راهنمایی به وسیله آیات قرآنی را ادامه داد، حتی در سخت ترین شرایط مکه و فشار قریش پیروان حقیقت جو را با آیات حق امیدوار می ساخت.

أَبْلُغْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ « (۱)

پیام های پروردگرم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم.

کلمه

«نصح» به معنای خالص و تصفیه کردن است که با انگیزه نصیحت و خیرخواهی و پاک کردن نیت از نادرستی است و گاهی به معنای دعوت نمودن کلامی یا عملی به اموری که صلاح شخصی در آن باشد و او را به سوی خیر و درستی هدایت کند، می باشد.

اهل دعوت یعنی اهل توحید یا اهل عبادت یا اهل دعا یا هر که تبلیغ احکام شرعی را بپذیرد.

مراد از نصیحت نبی صلی الله علیه و آله اموری از جمله: ارشاد به مصالح دینی و دنیایی، آموزش تکالیف به مردم و کمک به انجام آنها، امر به معروف و نهی از منکر، خوش اخلاقی و احترام به ارزش های مردم، دعا برای جلب خیر دنیا و آخرت به خاطر رضایت خدا برای مسلمانان می باشد.

هدایت و صولی و هدایت ایصالی

هدایت درباره هر انسانی به حسب اوست و توفیق هر کسی به اندازه میزان

ص: ۴۵

هدایت یافتن اوست و به طور کلی هدایت دو گونه است:

هدایت وصولی: این است که راهنما از دور کسی را به هدفی راهنمایی کند.

هدایت ایصالی: این است که راهبر با انگیزه محبت و لطف گام به گام شخص را به منزل مقصود برساند.

هدایت دوم کامل تر و برتر است چون اشتباه و انحراف در راه رسیدن کمتر است.

موعظه و پند از روش های آسان و عمومی برای رساندن انسان به هدف های بلند کمال است که اگر به روش زبانی باشد جنبه راهنمایی دارد و اگر به شیوه عملی و رفتاری باشد همگام شدن با مردم است.

البته راهنما باید راه و چاه را بشناسد تا بتواند مردم را به راه مستقیم ارشاد کند.

هدایت در روایات

یکی از ویژگی های برجسته پیامبران آراستگی به روش اندرزگویی و پندآموزی به امت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره فرمود:

الإِقْتِصَادُ وَحُسْنُ السَّمْتِ وَالْهَدْيُ الصَّالِحُ جُزْءٌ مِنْ بَضْعٍ وَعِشْرِينَ جُزْءاً مِنَ النَّبُوَّةِ. (۱)

میانہ روی و روش نیکو و هدایت شایسته بخشی از اجزای بیست و چند گانه نبوت است.

اما رسالت الهی پیامبر بزرگوار اسلام، دعوت به راه توحید با دوری از آلودگی ها و اخلاق ناشایسته بود تا بتواند بر قلب ها حاکم شود.

ص: ۴۶

حضرت به اصحابش فرمود:

الدِّينُ النَّصِيحَةُ. قُلْنَا لِمَنْ؟ قَالَ: لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ. (۱)

دین، نصیحت و خیرخواهی است. عرض کردیم: برای چه کسی؟ فرمود: برای خدا، برای کتاب او، برای پیامبر او، برای پیشوایان مسلمانان و برای همه مردم.

بیشتر پیام آوران الهی دارای کتاب آسمانی بودند که محتوای آنها ارشاد پایدار و جاودانه بوده است و همگی می فرمودند:

ما در این راه هیچ مزدی از شما طلب نمی کنیم، تنها هدف ما هدایت و اصلاح شماست. همه انبیا و اولیای خدا خواسته شان این بود:

« نصیحت ما را بشنوید و به خدای جهانیان ایمان آورید که رستگاری در گرو ایمان و عمل صالح است ».

امام علی علیه السلام این مطلب را به صورت حق بیان می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ: فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمَا تَعْلَمُوا. وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ: فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ. (۲)

ای مردم، مرا بر شما حقی است، و شما را بر من حقی. اما حق شما بر من این است که خیر خواه شما باشم، و غنیمت شما را به طور کامل به شما پردازم، و شما را تعلیم دهم تا جاهل ننمایید، و مؤدب به آداب نمایم تا بیاموزید. و اما

ص: ۴۷

۱- (۱) - صحیح مسلم: ۵۳/۱، کتاب الایمان؛ کنز العمال: ۴۱۲/۳، حدیث ۷۱۹۷؛ المسند، شافعی: ۲۳۳.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۳۴. [۱]

حقی که من بر شما دارم وفا به بیعتی است که با من نموده اید، و خیرخواهی نیست به من در حضور و غیاب، و اجابت دعوتم به وقتی که شما را بخوانم، و اطاعت از من چون دستوری صادر کنم.

و حضرت در فرازی دیگر اجرای این مهم را از وظایف اصلی ائمه اطهار علیهم السلام و اولیای خدا می داند و می فرماید:

إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ : الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ. (۱)

امام به غیر آنچه از جانب خدا مأمور است وظیفه ای ندارد، تکلیف او ابلاغ کامل پند و اندرز، و جدیت در خیرخواهی، و زنده کردن سنت است.

درخواست یاری از خدا

اشاره

امام سجاد صلی الله علیه و آله در فراز «وَاسْتَنْصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ» به کمک های معنوی و روحی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اجرای رسالت، اشاره کوتاهی دارد.

استنصار به معنای طلب نصرت و یاری است، ولی در این فراز مقصود یاری خواستن برای غلبه بر کفر و باطل است. و اهل کفر، امت های پراکنده با خواسته های متفاوتند که از فرقه و گروه هایی با اعتقادات انحرافی و گمراه تشکیل شده اند و این کفر ظاهری و باطنی از قبیله قریش گرفته تا بدعت گزاران در دین را فرا می گیرد.

باید دانست که انسان هر چند توانمند باشد می بایست از ابزارهایی که خداوند در عالم اسباب قرار داده استفاده نماید.

هر حرکتی چه الهی و چه شیطانی باید به کمک اسباب ظاهری و باطنی باشد.

ص: ۴۸

آنانی که تفکرشان گرایش به طبیعت و مادیات است با آنانی که تفکر خدایی دارند از نیروهای خدادادی بی نیاز نیستند. اما رسول الله صلی الله علیه و آله از مقرب ترین و مورد تأیید یقینی نزد خداوند بود که به او وعده یاری داده شده است:

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿١﴾

پس مپندار که خدا در وعده اش با پیامبرانش وفا نمی کند؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و صاحب انتقام است.

با این همه عنایات، حضرت از تمامی نیروهای فکری و انسانی در پیشرفت اهداف و تدابیر امور و حل مشکلات چه نسبت به دوستانش و چه دشمنانش بهره می برد و گاهی نصرت الهی و مدد های غیبی هم به یاری او می آمد.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢﴾

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم قوت و نیرویی سخت و سودهایی است، فرود آوردیم و تا خدا مشخص بدارد چه کسانی او و پیامبرانش را در غیاب پیامبران یاری می دهند؛ یقیناً خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.

روشن است که، یاری کردن خدا، به معنای یاری دین و آیین اوست و یاری پیامبر اسلام در نشر شریعت و آموزه های دینی است.

از این رو در برخی آیات یاری کردن خدا و رسولش در کنار یکدیگر قرار دارد:

ص: ۴۹

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴) : ۴۷. [۱]

۲- (۲) - حدید (۵۷) : ۲۵. [۲]

وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١﴾

و خدا و پیامبرش را یاری می کنند، اینان همان راستگویانند.

یاری رسانی خداوند در برابر دفاع از دین به مجاهدان این است که از یک سو آنان را با نور ایمان در قلب و تقوا در روح و قدرت در اراده و آرامش در فکر مدد می دهد و از سوی دیگر فرشتگان را به یاری آنان می فرستد تا حوادث به سود مسلمانان پایان یابد.

یاری خدا جسم و جان و درون و برون را تسخیر می کند و ثبات قدم و ایستادگی در برابر دشمن را افزایش می دهد و این رمز پیروزی در برابر دشمنان دین است.

یاری خداوند در جنگ بدر

حتی خداوند با وعده های محکم هزاران فرشته را به یاری مسلمانان می فرستد.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾

و خدا [وعده یاری و پیروزی] را جز بشارتی برای شما و برای آن که دل هایتان به آن آرامش یابد، قرار نداد؛ و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست ناپذیر و حکیم نیست.

بشارت و پیروزی در آیه فوق در پی حوادث جنگ بدر بود که دست یاری خداوند یاران رسول الله را نجات داد، که فرمود:

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ ﴿٣﴾

ص: ۵۰

۱- (۱) - حشر (۵۹) : ۸. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۲۶. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۲۳. [۳]

و بی تردید خدا در [جنگ] بدر شما را یاری داد، در حالی که [از نظر ساز و برگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن] ناتوان بودید.

تفسیر نمونه در شأن نزول آیه فوق می نویسد:

« پس از پایان جنگ احد مشرکان به سرعت به سوی مکه بازگشتند ولی در اثنای راه این فکر برای آنها پیدا شد که چرا پیروزی خود را ناقص گذاردند؟ چه بهتر که به مدینه بازگردند و شهر را غارت کنند و مسلمانان را در هم بکوبند و اگر محمد صلی الله علیه و آله هم زنده باشد به قتل برسانند و برای همیشه فکر آنها از ناحیه اسلام و مسلمین راحت شود به همین جهت فرمان بازگشت صادر شد و در حقیقت این خطرناک تر از مرحله جنگ احد بود؛ زیرا مسلمانان به قدر کافی کشته و زخمی داده بودند و طبعاً هیچگونه آمادگی در آن حال برای تجدید جنگ در آنها نبود و به عکس دشمن با روحیه نیرومندی می توانست این بار جنگ را از سر گیرد و نتیجه نهایی آن را پیش بینی کند این خبر به زودی به پیامبر رسید و اگر شهادت فوق العاده و ابتکار بی نظیر او که از وحی آسمانی مایه می گرفت نبود شاید تاریخ اسلام در همانجا پایان می یافت.

آیات فوق درباره این مرحله حساس نازل گردیده است و به تقویت روحیه مسلمانان پرداخته و به دنبال آن یک فرمان عمومی از ناحیه پیامبر برای حرکت به سوی مشرکان داده شده و حتی مجروحان جنگ احد که در میان آنها امام علی علیه السلام بیش از شصت زخم بر تن داشت آماده پیکار با دشمن شدند و از مدینه حرکت کردند.

این خبر به گوش سران قریش رسید و از این روحیه عجیب مسلمانان سخت به وحشت افتادند، آنها فکر می کردند شاید جمعیت تازه نفسی از مدینه به مسلمانان

پیوسته اند و ممکن است برخورد جدید، نتیجه نهایی جنگ را به زیان آنها تغییر دهد، لذا فکر کردند برای حفظ پیروزی خود بهتر این است که به مکه بازگردند همین کار انجام شد و به سرعت راه مکه را پیش گرفتند.

سپس در آیه بعد خداوند خاطره یاری مسلمانان در میدان بدر، به وسیله فرشتگان را به پیامبرش یادآوری می فرماید: فراموش نکنید در آن روز پیغمبر به شما گفت: آیا کافی نیست که سه هزار نفر از فرشتگان به یاری شما بشتابند. (۱) پروردگار عالمیان، برنامه و اداره عملیات نظامی را به عهده تفکر و اختیار رسولش قرار می دهد و او را به اسباب ظاهری، غالب بر دشمنان می کند؛ تا با اتمام حجت بدون کوتاهی و زیاده روی برای آینده آنان تصمیم بگیرد.

ولی گاهی غلبه باید با امداد الهی باشد یعنی تأثیر بر روند کاری از سوی خدا صورت بگیرد تا موحد حقیقی کار را حل کند و در جنگ ها و موعظه ها حرف آخر را بزند، همان طور که در آیه:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِئِيلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ « (۲)

[به کشتن دشمنان بر خود مبالید] شما آنان را نکشتید، بلکه خدا آنان را کشت. [ای پیامبر !] هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی، بلکه خدا پرتاب کرد [تا آنان را هلاک کند] و مؤمنان را از سوی خود به آزمایشی نیکو بیازماید؛ زیرا خدا شنوا و داناست.

«در روایات اسلامی و کلام مفسران آمده است که:

در روز بدر پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: مشتی از خاک و سنگریزه از زمین بردار و به من بده، علی علیه السلام چنین کرد و پیامبر آنها را به سوی مشرکان پرتاب کرد و فرمود:

رویتان زشت و سیاه باد. این کار اثر معجزه آسایی داشت و از آن گرد و غبار و

ص: ۵۲

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۹۶/۳ - ۹۷؛ [۱] ذیل آیه ۱۲۳ سوره آل عمران.

۲- (۲) - انفال (۸) : ۱۷. [۲]

سنگریزه که در چشم دشمنان فرو ریخت، وحشتی از آن به همه دست داد. (۱) شکی نیست که در ظاهر، همه این کارها را پیامبر و مجاهدان بدر انجام دادند اما اینکه می گوید شما نبودید که این کار را کردید، اشاره به این است که:

اولاً: قدرت جسمانی و روحانی و نیروی ایمان که سرچشمه این برنامه ها بود از ناحیه خدا به شما بخشیده شد و شما به نیروی خداداد در راه او گام برداشتید.

ثانیاً: در میدان بدر حوادث معجزه آسایی تحقق یافت که مایه تقویت روحیه مجاهدان اسلام و موجب شکست روحیه دشمنان شد؛ این تأثیر فوق العاده نیز از ناحیه پروردگار بود. (۲) البته این برداشت از آیه در صورتی است که بلائی نیکو را به معنای آزمایش بگیریم اما چنانچه به معنای نعمت بدانیم معنا چنین می شود که: نصرت خدا به جهت آن بود که به مؤمنان نعمت شایسته ای ارزانی کند که همان نعمت نابودی دشمنان و برتری کلمه توحید به دست آنها و بی نیاز شدن آنان از غنایم جنگی است.

به هر حال پیامبر مورد تأیید بود هر چند نزدیکان ایشان، وی را در اوج سختی ها رها می کردند و از کمکش محروم می ساختند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ، اتَّيَحَّ لَهُ الْأَبْعَدُ. (۳)

آن کس را که نزدیکان و گذارند، یاری بیگانه بسیار دور را دریابد.

و ایشان به امدادهای غیبی و روحی از سوی حق، اعتقاد راسخ داشت و توکلش به یاری حق بسیار بود.

ص: ۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۹/۱۹، باب ۱۰؛ كشف الغمه: ۱۸۳/۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۴۱/۱.

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۱۱۵/۷، [۱] ذیل آیه ۱۷ سوره انفال.

۳- (۳) - نهج البلاغه: حکمت ۱۴. [۲]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در جنگ ذات الرقاع، رسول خدا در کنار وادیی زیر درختی فرود آمد. در همین هنگام سیلی آمد و میان آن حضرت و یارانش که در آن طرف وادی منتظر بند آمدن سیل بودند، فاصله انداخت. مردی از مشرکان متوجه پیامبر شد و به هم‌زمان خود گفت: من محمد را می کشم. و آمد به روی پیامبر شمشیر کشید و گفت: ای محمد! کیست که تو را از دست من نجات دهد؟

پیامبر فرمود: آن که پروردگار من و توست. در این هنگام جبرئیل آن مرد را از اسبش پرت کرد و او به پشت روی زمین افتاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و شمشیر را برداشته روی سینه او نشست و فرمود:

ای غورث! کیست که تو را از دست من نجات دهد؟ عرض کرد: بخشنده‌گی و آقایی تو ای محمد.

پیامبر او را رها کرد مرد از جا برخاست، در حالی که می گفت: به خدا قسم که تو از من بهتر و آقاتری. (۱)

ص: ۵۴

[«۲۳» اَللّٰهُمَّ فَازِفْعُهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ اِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ «۲۴» حَتَّى لَا يَسِيَاوِي فِي مَنْزِلِهِ وَلَا يَكْفَأُ فِي مَرْتَبِهِ وَلَا يُوَازِيَهُ لَعْدِيكَ مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ «۲۵» وَعَرَّفُهُ فِي اَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ اَحْسَلٌ مَا وَعَدْتَهُ «۲۶» يَا نَافِذَ الْعِدَّةِ يَا وَاْفِي الْقَوْلِ يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِاَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.]

خدایا! به خاطر مشقت و زحمتی که در راه تو کشید، مرتبه او را به بالا-ترین درجه بهشت بالا بر، تا جایی که هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل، در پیشگاه حضرت در قدر و منزلت و درجه و مرتبت با او یکسان و برابر و موازی نشود و از نیکی شفاعت و پذیرش میانجی گری او در مورد اهل بیت پاکیزه اش و امت مؤمنش، بیش تر از آنچه به او وعده داده ای، به حضرتش اعلام کن. ای که وعده ات تحقق می یابد و عهدت قرین وفاست! ای که بدی ها را، به چندین برابر به خوبی ها تبدیل می کنی! همانا تو صاحب احسان و بخشش عظیمی.

مقام رفیع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت

اشاره

حضرت در این فراز از دعا درخواست ترفیع درجات بالا برای پیامبر اسلام در برابر تحمل زحمت ها و مشقت هایی که در دین بر او وارد شده است می نماید.

ص: ۵۵

یکی از صفات خداوند رفیع الدرجات است که در سوره غافر به آن اشاره شده است:

رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ « (۱) »

بالا برنده درجات و صاحب عرش است، روح را [که فرشته وحی است] به فرمانش به هر کس از بندگانش که بخواهد القا می کند تا مردم را از روز ملاقات [که روز رستاخیز است] بیم دهد.

خداوند درجات را به میزان اخلاص بالا می برد، البته رفیع اگر به معنای بالا برنده باشد ولی اگر به معنای بلند مرتبه باشد، اشاره به اوصاف عالی خداوند است که در علم و قدرت و تمام اوصاف کمال و جمال به قدری بالاست که بشر با تمام مقاماتش به اوج آن نمی رسد.

خداوند، انسان را به سبب ایمان و عبادت او درجه می دهد و به مقامات عالی می رساند. همه اینها در سایه رحمت و لطف الهی است. که می فرماید:

« وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى « (۲) »

و کسانی که مؤمن بیایند در حالی که کارهای شایسته انجام داده اند، برای آنان برترین درجات است.

به خصوص پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به لحاظ برتری هایی به آن درجات می رساند پس هر کس دنیا و آخرت را انتخاب کند بهره می برد و درجاتی نصیب او می شود ولی درجات آخرت بسیار برتر و بهتر است.

ص: ۵۶

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۱۵. [۱]

۲- (۲) - طه (۲۰) : ۷۵. [۲]

كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا * انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ اَكْبَرُ
دَرَجَاتٍ وَاكْبَرُ تَفْضِيْلًا « (۱)

هر يك از دو گروه دنيا طلب و آخرت خواه را [در اين دنيا] از عطاى پروردگارت يارى دهيم، و عطاى پروردگارت [در اين دنيا از كسى] ممنوع شدنى نيست. * با تأمل بنگر چگونه برخى از آنان را بر برخى [در امور مادى و بهره هاى دنيابى] فزونى بخشيديم، و همانا آخرت از نظر درجات برتر، و از جهت فزونى بيشتر است.

اما به چه كسانى درجه مى دهند، به كسانى كه تلاش و مبارزه در راه خدا انجام مى دهند و با جان و مال و هجرت به سوى كاميابى حركت مى كنند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ « (۲)

آنان كه ايمان آوردند و هجرت كردند و با اموال و جان هايشان در راه خدا به جهاد برخاستند، منزلتشان در پيشگاه خدا بزرگ تر و برتر است، و فقط اينانند كه كاميابند.

اما اين مقامات و درجات به چه شكلى يا حالتى ظاهر مى شود كه در قيامت براى مؤمنان آماده است، بايد منتظر ماند كه:

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ « (۳)

مؤمنان واقعى و حقيقى فقط آنانند، براى ايشان نزد پروردگارشان درجاتى

ص: ۵۷

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۲۰ - ۲۱. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۲۰. [۲]

۳- (۳) - انفال (۸) : ۴. [۳]

بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.

آن وعده هایی که در قالب دنیایی و مثالی نمی گنجد.

درجات انسان در روایات

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره درجات انسان ها در قیامت می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ، مَا لَأَعْيُنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ بَلَهُ مَا أَطَّلَعْتُكُمْ عَلَيْهِ. (۱)

خدای تعالی فرموده است: برای بندگان نیک کردار خود چیزهایی فراهم آورده ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است و به ذهن هیچ بشری خطور نکرده است؛ پرهیز که آگاه نمی شوید.

همانگونه که تفاوت تلاش ها در دنیا سبب تفاوت در بهره گیری است، در امور معنوی و آخرتی نیز این تفاوت ها حاکم است. با این فرق که دنیا و تفاوت هایش محدود است ولی آخرت و تفاوت هایش نامحدود است. بنابراین درجات آخرت هم برتر و بیش تر است کما اینکه حضرت علی علیه السلام در وصف بهشت می فرماید:

دَرَجَاتٌ مُتَفَاوِضَاتٌ، وَمَنَازِلٌ مُتَفَاوِتَاتٌ، لَا يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا، وَلَا يَطْعَنُ مُقِيمُهَا وَلَا يَهْرَمُ خَالِدُهَا، وَلَا يَبْئَسُ سَاكِنُهَا. (۲)

بهشت را درجاتی است که بر یکدیگر برتری دارند، و منازلی است که با هم تفاوت دارند، نعمتش قطع نمی شود، مقیم در آن بیرون نمی رود، ماندگار در آن پیر نمی شود، و ساکن آن تهیدست و نیازمند نمی گردد.

و حکمت الهی بر این است که کسی را برای پیامبری انتخاب کند که بتواند

ص: ۵۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۲/۸، باب ۲۳؛ [۱] كنز العمال: ۷۷۸/۱۵، حدیث ۴۳۰۶۹.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۸۴. [۲]

سنگین ترین بار مسئولیت را به دوش کشد و نیکوتر از همه از عهده آن بیرون آید و دارای صفات برجسته هم باشد تا بالاترین مقام و منزلت به او عطا فرماید و با دعایی مستجاب به درجات والاتر برساند.

روح بلند مرتبه پیامبر در برخورد با ابن خولی

« ابن خولی، ظرفی از شیر و عسل برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از خوردن آن امتناع ورزید و فرمود: دو نوشیدنی در یک وعده؟ و دو ظرف در یک ظرف؟ حضرت آن را میل نفرمود و فرمود:

من این را حرام نمی دانم اما خوش ندارم که فخر بفروشم و فردای قیامت به خاطر چیزهای زیاد دنیا حسابرسی شوم. من فروتنی را دوست دارم؛ زیرا هر که برای خدا فروتنی کند، خداوند او را رفعت می بخشد. » (۱) دعای امت وسیله ای برای رسیدن پیامبر به آن مقام عظمی است که به شکرانه آنچه از هدایت و ایمان و شفاعت به وسیله آن پیامبر گرامی نصیبشان گردیده است همان طور که حضرت علی علیه السلام در خطبه نماز جمعه ای، چنین دعایی شایسته در حق رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اللَّهُمَّ اعْطِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالشَّرَفَ وَالْفَضِيلَةَ وَالْمَنْزِلَةَ الْكَرِيمَةَ،

اللَّهُمَّ اجْعَلْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ اعْظَمَ الْخَلَائِقِ كُلَّهُمْ شَرَفًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَقْرَبُهُمْ مِنْكَ مَقْعِدًا وَأَوْجَهُهُمْ عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَاهًا وَأَفْضَلَهُمْ عِنْدَكَ مَنْزِلَةً وَنَصِيبًا، اللَّهُمَّ اعْطِ مُحَمَّدًا أَشْرَفَ الْمَقَامِ وَجِبَاءَ السَّلَامِ وَشَفَاعَةَ الْإِسْلَامِ. (۲)

ص: ۵۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۴/۶۳، باب ۴، حدیث ۱۰؛ مکارم الاخلاق: ۳۲. [۱]
۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۴/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۳۱؛ [۲] الکافی: ۱۷۵/۸، حدیث ۱۹۴. [۳]

پروردگارا! به محمد صلی الله علیه و آله درجه و مقام و برتری و جایگاه نیکان عطا فرما، پروردگارا! محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش را برترین آفرینش، برترین مقام در روز قیامت و نزدیک ترینشان نزد خودت و آبرومندترینان روز قیامت به پیش خودت و برترینان در مقام و بهره نزد خود قرار ده.

پروردگارا! به محمد صلی الله علیه و آله بالاترین مقام، سلامتی بدون نقص و وسیله شفاعت در اسلام عطا بفرما.

دعای ۳: درود بر فرشتگان

اشاره

ص: ۶۰

«١» اللَّهُمَّ وَحَمَلَهُ عَزَّكَ الَّذِينَ لَا- يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ وَلَا- يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ وَلَا- يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَلَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ وَلَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَهِ إِلَيْكَ «٢» وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّخِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَحُلُولَ الْأَمْرِ فَيَنْبِئُهُ بِالنَّفْحِ صَرَغِي رَهَائِنِ الْقُبُورِ «٣» وَمِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ وَالْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ «٤» وَجِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ الْمَكِينُ لِمَدْيِكَ الْمُقْرَبُ عِنْدَكَ «٥» وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَهِ الْحُجُبِ «٦» وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ:

مِنْ سِيكَانِ سَمَاوَاتِكَ وَأَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ «٧» وَالَّذِينَ لَا- تَدْخُلُهُمْ سِئَامُهُ مِنْ دُؤُوبٍ وَلَا- إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَلَا- فُتُورٌ وَلَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ وَلَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوُهُ «٨» الْغَفْلَاتِ الْخُشَعِ الْأَبْصَارِ فَلَا يُرْوَمُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ النَّوَكِسُ الْأَذْقَانِ الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلائِكَ وَالْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَجَلَالِ كِبْرِيائِكَ «٩» وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ تَزْفَرُ عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ «سُبْحَانَكَ مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» «١٠» فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَأَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ وَحُمَالِ الْعَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ وَالْمُؤْتَمِنِينَ عَلَى وَحْيِكَ «١١» وَقَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ

وَأَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ وَأَسَكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ «١٢» وَالَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامٍ وَعَدِكَ «١٣» وَخَزَانَ الْمَطَرِ وَزَوَاجِرِ السَّحَابِ «١٤» وَالَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمِعُ زَجْلَ الرَّعُودِ وَإِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَهُ السَّحَابِ التَّمَعَّتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ «١٥» وَمُشِيعِي النَّاسِجِ وَالْعَبْرِدِ وَالنَّهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ وَالْقَسَّامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيَّاحِ وَالْمِوَكِّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ «١٦» وَالَّذِينَ عَرَفْتَهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ وَكَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجِ الْأَمْطَارِ وَعَوَالِجِهَا «١٧» وَرُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهِ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَمَحْبُوبِ الرَّخَاءِ «١٨» وَالسَّفَرَةَ الْكِرَامِ الْبَرَّزَةَ وَالْحَفْظَةَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ وَمَلِكِ الْمَوْتِ وَأَعْوَانِهِ وَمُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ وَرُومَانَ فَتَانَ الْقُبُورِ وَالطَّائِفِينَ بِبَابِئِيتِ الْمَعْمُورِ وَمَالِكِ وَالْخَزَنَةَ وَرِضْوَانَ وَسَيِّدَةَ الْجِنَانِ «١٩» وَالَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ «٢٠» (١) وَالَّذِينَ يَقُولُونَ: سَيِّئًا لَكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ «(٢)» (٢١) وَالزَّبَّانِيَةَ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ «(٣)» (٢٢) ابْتَدَرُوهُ سِرَاعًا وَلَمْ يُنظَرُوهُ وَمَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ وَلَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ وَبِأَيِّ أَمْرٍ وَكَلَّمْتَهُ «(٢٣)» وَسَكَّانِ الْهَوَاءِ وَالْمَارِضِ وَالْمَاءِ وَمَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ «(٢٤)» فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ «(٢٥)» وَصَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَرِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَطَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ «(٢٦)» اللَّهُمَّ وَإِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَرُسُلِكَ

ص: ٦٤

١- (١) - تحريم (٦٦) : ٦. [١]

٢- (٢) - رعد (١٣) : ٢٤. [٢]

٣- (٣) - حاقه (٦٩) : ٣٠ - ٣١. [٣]

وَبَلَّغْتُهُمْ صَلَاتَنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ.

ص: ٦٥

[«۱» اَللّٰهُمَّ وَحَمَلَهُ عَرْشَكَ الَّذِيْنَ لَا يَفْتُرُوْنَ مِنْ تَسْبِيْحِكَ وَلَا يَسْأَمُوْنَ مِنْ تَقْدِيْسِكَ وَلَا يَسْتَحْبِرُوْنَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَلَا يُؤَثِّرُوْنَ التَّقْصِيْرَ عَلٰى الْجِدِّ فِيْ اَمْرِكَ وَلَا يَغْفُلُوْنَ عَنِ الْوَلِهِ اِلَيْكَ]

خدایا! و حاملان عرش؛ آن بزرگوارانی که از تسبیح گفتن برای تو سست و بی حال نمی شوند و از تقدیست به ستوه نمی آیند، و از بندگیت خسته و وامانده نمی گردند، و کوتاهی در عمل را بر کوشش در اجرای دستورت ترجیح نمی دهند، و از شیفتگی و سرگشتگی نسبت به تو، غفلت نمی ورزند.

حقیقت فرشتگان

در این فراز از دعا، سخن از موجوداتی نوری و غیبی و ملکوتی به نام ملائکه است که خداوند عزیز در کتب آسمانی و به خصوص در نزدیک به نود آیه از قرآن مجید خبر داده است.

در مقدمه شرح این دعا که از معجزات حضرت امام زین العابدین علیه السلام است، مقتضی است به بررسی آیات قرآن و روایات، درباره ملائکه و فرشتگان پرداخته شود، تا بیش از پیش به وضع این دسته از موجودات عرصه هستی آشنا شوید.

۱ - عناصر پنج گانه ایمان

کتاب الهی، ایمان را مرکب از پنج واقعیت می داند. که اگر قلب انسان با کمک اندیشه در حقایق طبیعی و قرآنی و معارف الهی به پنج حقیقت ایمان آورد قلبی مؤمن و مورد قبول حق است، ورنه مردود یا قلبی ناقص و یا مشرک و یا کافر است.

در صورتی که به کمتر از پنج حقیقت ایمان داشته باشد ناقص، در صورتی که حقیقتی را در ردیف حق قرار دهد مشرک، و چون به انکار واقعیت ها برخیزد کافر است.

آن پنج حقیقتی که باید به آن ایمان و معرفت داشت؛ زیرا ایمان تقلیدی نیست، عبارت است از: الله، قیامت، ملائکه، کتاب، انبیا.

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ « (۱)

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [واقعی و کامل، که شایسته است در همه امور شما ملائک و میزان قرار گیرد، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند.

این پنج حقیقت در حد لازم در قرآن مجید و روایات و اخبار و کتب کلامی و فلسفی و عرفانی بازشناسانده شده و در این زمینه حضرت حق، بر تمام مرد و زن اتمام حجت نموده و در هر عذری را بسته است.

چون به چشم بصیرت در آیه شریفه بنگرید، متوجه و متذکر می شوید که ملک از جمله حقایقی است که باید به آن ایمان داشت. انکار ملائکه و حتی ملکی از

ص: ۶۷

ملائکه حق مساوی با کفر است و آلوده به کفر دشمن حق و جایگاهش در عذاب ابد الهی است.

کفر و انکار ملائکه

خداوند بزرگ یهود عنود را، که با حقایق الهیه و واقعیت های حقه دشمنی می ورزیدند، و برای انکار رسالت رسول اسلام صلی الله علیه و آله به انکار حقایق دیگر بر می خاستند کافر خوانده:

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ « (۱)

هر که با خدا و فرشتگان و رسولانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد [کافر است]، و بی تردید خدا دشمن کافران است.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا « (۲)

و هر که به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران او و روز قیامت کافر شود، یقیناً به گمراهی دور و درازی دچار شده است.

مؤمن واقعی و ایمان به ملائکه

قرآن مجید و روایات برای مؤمن واقعی و مسلم حقیقی، علائم و اوصافی ذکر می کنند که از جمله آن علائم و نشانه ها، ایمان به ملائکه است:

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ

ص: ۶۸

۱- (۱) - بقره (۲) : ۹۸. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۱۳۶. [۲]

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و پیامبران، ایمان آورده اند.

۲ - فرشتگان و شهادت بر توحید

ملائکه، موجوداتی آگاه و عالم و عارف و بیدار و بینا، که به وجود حق و وحدانیت آن حضرت با تمام وجود شهادت می دهند، و در حقیقت گواه و شاهد بر حضرت محبوب و وحدانیت و وحدت حقیقیه او هستند:

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ « (۲)

خدا در حالی که برپا دارنده عدل است [با منطقی وحی، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی می دهد که هیچ معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی می دهند که هیچ معبودی جز او نیست؛ معبودی که توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

منظور از دانشمندان در آیه شریفه بنا به فرموده حضرت باقر علیه السلام انبیا و اوصیا هستند، (۳) و در مرحله بعد دانشمندانی که از خرمن معارف انبیا و امامان خوشه چیده و فقیه در دین شده اند.

توحید در نزد دانشمندان طبیعی

مسأله خدا، آن چنان واضح و روشن و حقیقتی غیر قابل انکار است که حتی اکثر

ص: ۶۹

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۸۵. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۸. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۰۴/۲۳، باب ۱۰، حدیث ۵۲؛ تفسیر العیاشی: ۱۶۵/۱، ذیل آیه ۱۸ سوره آل عمران.

دانشمندان طبیعی به یگانگی خدا گواهی دهند، چرا که آنان با مطالعه طبیعت، به خوبی در می یابند که میان اجزای مختلف طبیعت نظیر خورشید، ماه، زمین، دریا، ابرها، کوهها، نهرها، نباتات، حیوانات، انسان، شب و روز و فصول چهارگانه ارتباط و همبستگی و یکپارچگی برقرار است، و این بزرگترین دلیل بر وجود یگانگی سازنده و آفریننده آنهاست.

به عنوان نمونه گواهی عده ای از دانشمندان طبیعی را فهرست وار ملاحظه کنید:

«هرشل دانشمند ستاره شناس: هر قدر دایره علم وسیع تر می گردد، براهین قوی تری برای خدا به دست می آید.

مونت نل در «دائرة المعارف» خود: علوم طبیعی عقل ما را به اندازه ای بالا می برند که عظمت خدا را درک می کنیم.

نیوتن: ما با مطالعه گوش می فهمیم که سازنده آن قوانین صوتی را به خوبی می دانسته، و سازنده چشم به قوانین نور و انعکاس آن آگاه بوده است و از مطالعه نظم افلاک، پی می بریم که آنها را طبق نظم اداره می کند.

پاسگال فیلسوف معروف: هیچ چیز جز عقیده به خدا، سوز درون و تشنگی روح ما را فرو نمی نشاند.

ادوارد لوترکیل رئیس اداره زیست شناسی دانشگاه سانفرانسیسکو: در نتیجه مطالعات علمی دلایل جدیدی برای اثبات صانع به دست آمده است که دلایل فلسفی سابق را تأیید و تقویت می کند.

پردون نظریه پرداز اجتماعی: پیش از آن که عقول ما وجود خدا را کشف کنند دل های ما به وجود او گواهی داده اند.

والتر اوسکار لند برگ: دانشمندان علاوه بر دلایل روحانی، در نتیجه مطالعه پدیده های طبیعی، دلایل علمی نیز برای درک خدا به دست می آورند که مسرت و

حظ بیشتری را نصیبشان می سازد.

داروین: محال است که عقل رشد یافته، با دیدن این نظام و هماهنگی شگرف بگوید دنیا خدا ندارد.

جردن: خدا همان ناموس ازلی است که همگی کاینات وجود و ترقی خود را از او می گیرند.

انیشتن: در عالم مجهول، نیروی عاقل و قادری وجود دارد که جهان گواه اوست.» (۱)

۳ - فرشتگان، گواهان قرآن

فرشتگان گواه و شاهد بر قرآن مجید می باشند:

لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا « (۲)

ولی [در برابر کبرورزی و لجاجت اهل کتاب، که به حقایق قرآن و رسالت تو گواهی نمی دهند] خدا به وسیله آنچه بر تو نازل کرده گواهی می دهد که آن را به علم و دانش خود نازل کرده، و [نیز] فرشتگان هم گواهی می دهند، گرچه گواهی خدا کافی است.

آری، محتویات قرآن مجید که سراسر علم و حکمت و فلسفه و عرفان و احکام و دستورهای اخلاقی حق و تاریخ صحیح انبیا و امام است، و این همه بر سینه پاک و قلب نورانی یک نفر امی تجلی کرده، در حقیقت شهادت خدا بر نزول آن از عالم غیب و جهان ملکوت به عرصه گاه مُلک و عالم ظاهر است.

ص: ۷۱

۱- (۱) - تفسیر کاشف: ۴۷/۲، [۱] به نقل از کتاب اثبات وجود خدا.

۲- (۲) - نساء (۴): ۱۶۶. [۲]

و فردا صحنه شگفت آور محشر است که ملائکه حق و فرشتگان حضرت رب، در برابر منکران و کافران به تمام حقایق الهیه به خصوص قرآن مجید، شهادت خواهند داد، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!

۴ - عبادت فرشتگان

فرشتگان حق در مسئله با عظمت عبادت، موجوداتی تسلیم، خاضع، خاشع، و از خالص ترین عباد حضرت محبوبند:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يُشْتَكِرُونَ * يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ «
(۱)

و آنچه در آسمان ها و زمین از جنندگان و فرشتگان وجود دارد، فقط برای خدا سجده می کنند و تکبر و سرکشی نمی ورزند. * از پروردگارش که بر فراز آنان است، می ترسند، و آنچه را به آن مأمور می شوند، انجام می دهند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ « (۲)

ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است، حفظ کنید. بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می دهند.

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ « (۳)

ص: ۷۲

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۴۹ - ۵۰. [۱]

۲- (۲) - تحریم (۶۶) : ۶. [۲]

۳- (۳) - رعد (۱۳) : ۱۳. [۳]

و رعد، همراه با ستایش خدا تسبیح می گوید و فرشتگان نیز از بیمش [تسبیح می گویند].

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ « (۱)

[یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من بشری از گل خواهم آفریدم. * پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم، برای او سجده کنید. * پس فرشتگان همه با هم سجده کردند.

وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنَّا لَنَدْرِكُهُ بِالْعُفُورِ الرَّحِيمِ « (۲)

و فرشتگان، پروردگارشان را همواره همراه با سپاس و ستایش تسبیح می گویند، و برای کسانی که در زمین هستند، درخواست آمرزش می کنند؛ آگاه باشید! بی تردید خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ « (۳)

و فرشتگان را که بندگان [خدای] رحمان اند، به پندار خود جنس ماده قرار داده اند، [آیا زمان آفرینش آنان حضور داشتند] که بر ماده بودنشان گواهی می دهند؟ [به زودی گواهی آنان [در نامه اعمالشان] نوشته می شود و [درباره آن] مورد بازپرسی قرار خواهند گرفت.

ص: ۷۳

۱- (۱) - ص (۳۸) : ۷۱ - ۷۳.

۲- (۲) - شوری (۴۲) : ۵. [۱]

۳- (۳) - زخرف (۴۳) : ۱۹. [۲]

فرشتگان الهی برای مردم مؤمن دعا می کنند و بر آنان درود می فرستند:

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا « (۱)

اوست که با فرشتگان خود بر شما درود می فرستد تا شما را از تاریکی ها به سوی نور بیرون آورد، و او به مؤمنان مهربان است.

و نیز فرشتگان حق بر آنان که به حق و حقیقت و واقعیت ها و حقایق کفر ورزند نفرین می کنند:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ « (۲)

قطعاً کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.

راستی، خوشا به حال آنان که مشمول دعای فرشتگان اند، و تأسف و حسرت بر آنها که مورد لعن و نفرین ملائکه اند.

چه نیکوست که مرد و زن، این دو روزه عمر را غنیمت دانسته و به دستورهای حکیمانه حق و تعالیم انبیا و امامان گردن نهند و از برکات و فیوضات الهیه در دنیا و آخرت بهره مند شوند، چنانکه اولیای الهی و عاشقان حق و سالکان طریق محبت، از جام عنایت و لطف دوست، جان تشنه خود را سیراب کردند و تا بودند به پیشگاه مقدس او به زبان حال این غزل عارفانه فیض، آن عاشق وارسته را زمزمه کردند:

ص: ۷۴

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۴۳. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۶۱. [۲]

به شست یار و زلف یار در بندم خوشا حالم به درد بی دوی دوست خرسندم خوشا حالم
ندیدم چون وفایی در گُلی در گلشن عالم ز دل خار تعلق یک به یک کندم خوشا حالم
برون کردم سر از خاک و ندیدم جای آسایش دگر خود را درون خاک افکندم خوشا حالم
بجز عشقم نیامد در نظر چیزی در این عالم از آن رو عشق در جان و دل آکندم خوشا حالم
جمال دوست در صحرای هستی چون تجلی کرد وجود خویش را از خویشتن کندم خوشا حالم
(فیض کاشانی)

۶ - مدد فرشتگان در مصیبت ها

فرشتگان به هنگام مصایب و سختی ها به اذن حق به مدد و کمک انسان می آیند:

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ * وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ « (۱)

آن هنگام که به مؤمنان می گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته نازل شده شما را یاری دهد؟ * آری، اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید و دشمنان در همین لحظه، جوشان و خروشان بر شما بتازند،

ص: ۷۵

پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشان دار یاری می دهد. * و خدا [وعده یاری و پیروزی] را جز بشارتی برای شما و برای آن که دل هایتان به آن آرامش یابد، قرار نداده؛ و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست ناپذیر و حکیم نیست.

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ ﴿١﴾

[یاد کنید] هنگامی را که [در حال مشاهده دشمن تا دندان مسلح با دعا و زاری] از پروردگارتان یاری خواستید، و او درخواست شما را اجابت کرد که من مسلماً شما را با هزار فرشته که پی در پی نازل می شوند، یاری می دهم.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا لَسَاءَ لِقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿٢﴾

[یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم، پس مؤمنان را [برای نبرد با دشمن] ثابت قدم دارید، [و] به زودی در دل کافران ترس می اندازم، پس سرهایشان را در هم کوبید و همه انگشتانشان را قطع کنید.

۷ - فرشتگان و نزول وحی

فرشتگان از جانب حق آورنده وحی و مایه حیات قلوب به سوی پیامبران هستند:

يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا

ص: ۷۶

۱- (۱) - انفال (۸) : ۹. [۱]

۲- (۲) - انفال (۸) : ۱۲. [۲]

فرشتگان را به فرمان خود همراه با روح به هر کس از بندگانش که بخواهد [برای برگزیدنش به پیامبری] نازل می کند [و به آنان فرمان می دهد] که مردم را هشدار دهید که معبودی جز من نیست؛ بنابراین از من پروا کنید.

انسان با مطالعه دقیق قرآن، و توجه به آیات با عظمت کتاب آفرینش به بارگاه توحید راه یافته، و به تماشای جلال و جمال نایل می آید، و در آنجا با تمام هستی خود به زبان حال می گوید:

ای بر کمال قدرت تو عقل کل گواه بر لوح کبریای تو تویی لا اله

آشفتگان خاک رهت رهروان دین دُردی کشان جام غمت سالکان راه

از شبنم عطای تو یک قطره بحر و کان وز پرتو جمال تو یک ذره مهر و ماه

مرغ امید از کف جودت دانه جوی دست نیاز بر در عدل تو دادخواه

نام تو صیقلی است که ز آئینه وجود بیرون برد به نور خرد زنگ اشتباه

(شیخ کمال خجندی)

۸ - فرشتگان به وقت مرگ مؤمن

فرشتگان حق به وقت مرگ مؤمن بر او نازل شده و عنایات و الطاف حضرت محبوب را به او بشارت می دهند، و بهشت عنبر سرشت را به او ارائه می نمایند:

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢﴾

آنان در حالی که [از آلودگی های عملی و اخلاقی] پاک و پاکیزه اند،

ص: ۷۷

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۲. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۳۲. [۲]

فرشتگان جانشان را می گیرند، به آنان می گویند: سلام بر شما، [اکنون] به پاداش آنچه همواره انجام می دادید، به بهشت درآید.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ « (۱)

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند:] مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد. * ما در زندگی دنیا و آخرت، یاران و دوستان شما هستیم، آنچه دلتان بخواهد، در بهشت برای شما فراهم است، و در آن هر چه را بخواهید، برای شما موجود است. * رزق آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است.

از پای تا سر چشم شو حسن و جمالش را نگر ور ره نیابی سوی او بنشین جمالش را نگر

در بزمش از بارت دهد از چشم مستش باده کش زان باده چون دل خوش شوی غنج (۲) و دلالتش را نگر

گیسوی عنبر بوی او وان زلف تو بر توی او وان نرگس جادوی او آن خط و خالش را نگر

افسونگری ها را بین وان جادوئیها را بین صد فتنه آرد یک نظر چشم غزالش را نگر

ص: ۷۸

۱- (۱) - فصلت (۴۱) : ۳۰ - ۳۲. [۱]

۲- (۲) غنج: ناز و کرشمه.

در خنده شیرین او بس زهره بین شادی کنان وز عارض و ابروی او بدر و هلالش را نگر

(ملاحسن فیض کاشانی)

۹ - فرشتگان به وقت مرگ عاصیان

به هنگام مرگ عاصیان و تبهکاران و مشرکان و کافران و فاسقان و فاجران، فرشتگان عذاب نازل شده آنان را توییح و سرزنش کنند، و سپس دچار زجر و مشقت و ضرب و درد کنند، آنگاه آنان را به عذاب الهی دراندازند!

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١﴾

قطعا کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دین داری و زندگی] در چه حالی بودید؟ می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٢﴾

ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختی ها و شداید مرگ اند بینی در

ص: ۷۹

۱- (۱) - نساء (۴) : ۹۷. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۹۳. [۲]

حالی که فرشتگان دست های خود را [به سوی آنان] گشوده [و فریاد می زنند] جانتان را بیرون کنید، امروز [که روز وارد شدن به جهان دیگر است] به سبب سخنانی که به ناحق درباره خدا می گفتید و از پذیرفتن آیات او تکبر می کردید، به عذاب خوارکننده ای مجازات می شوید.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ * ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمُ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ « (۱)

و اگر آن زمانی را که فرشتگان جان کافران را می ستانند، مشاهده کنی [می بینی] که بر چهره و پشتشان ضربات سنگینی می کوبند و [به آنان نهیب می زنند که] عذاب سوزان را بچشید!! * این به سبب گناهیانی است که مرتکب شده اند و گرنه خدا نسبت به بندگانش [حتی به کمترین چیزی از ستم] ستمکار نیست.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ « (۲)

همانان که فرشتگان جانشان را در حالی که ستمکار بر خود بوده اند، می گیرند؛ پس [در آن موقعیت] از در تسلیم در آیند [و گویند:] ما هیچ کار بدی انجام نمی دادیم. [به آنان گویند: یقیناً انجام می دادید] و مسلماً خدا به آنچه همواره انجام می دادید، داناست.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَصْحَبَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ « (۳)

ص: ۸۰

۱- (۱) - انفال (۸) : ۵۰ - ۵۱. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۲۸. [۲]

۳- (۳) - محمد (۴۷) : ۲۷ - ۲۸. [۳]

پس حال و وضعشان زمانی که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر صورت و پشتشان [تازیانه عذاب] می زنند، چگونه خواهد بود؟! * این عذاب برای این است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کردند، و خشنودی او را خوش نداشتند در نتیجه اعمالشان را تباه و بی اثر کرد.

راستی، چه وضع عجیبی برای عاصیان پیش می آید! به خدا قسم! اگر در این مدت کوتاه عمر تمام دنیا و مافیها را در دست انسان بگذارند به یک لحظه وقت مرگ با آن همه عذاب و رنج نمی ارزند، چه رسد به این که انسان پس از مرگ به خاطر معاصی چند روزه دنی، دچار عذاب ابد گردد.

برخیز و از این غمگده بگریز که تنگ است در غمگده تنگ کجا جای درنگ است

از خلق پرهیز و به خلاق در آویز کاین سو همه صلح است و دیگر سو همه جنگ است

زین غمگده دهر که بحری است پر آشوب ای دل مطلب کام که در کام نهنگ است

ز ابنای جهان یک دل و یکرنگ نجویی کان کس که بود زاده دوران دو رنگ است

یک روز خوش ار چرخ به عمرت بنماید زنهار مشو غره که با شهد شرننگ است

مغرور ز اقبال مشو از پس ادبار از موش حذر کن که تو را زخم پلنگ است

فرشتگان، رسولان و مأموران حضرت حق در امور تکوینی و تشریحی اند به حکم این که امور جهان براساس اسباب و علل است و تدبیر امور هستی به اذن حق به واسطه آنان صورت می گیرد. در حقیقت ملائکه پیاده کنندگان اراده و نقشه حضرت حق در عرصه گاه آفرینش و میدان خلقتند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

همه ستایش ها ویژه خداست که آفریننده آسمان ها و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بالهایی دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند رسولانی [برای انجام دادن فرمان های تکوینی و تشریحی اش] قرار داده است. هرچه بخواهد در آفرینش می افزاید؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

با توجه به این که عنوان رسالت را برای همه فرشتگان قائل شده چنین به نظر می رسد که رسالت در این جا در معنای وسیع و گسترده ای به کار رفته که هم رسالت تشریحی را شامل می شود و هم رسالت تکوینی را.

اطلاق رسالت بر رسالت تشریحی و آوردن پیام وحی به انبیا در قرآن فراوان است، ولی اطلاق آن بر رسالت تکوینی نیز کم نیست.

در آیات دیگر قرآن نیز می بینیم مأموریت های مختلفی بر عهده فرشتگان گذاشته شده که رسالت های آنها محسوب می شود؛ بنابراین رسالت مفهوم وسیعی دارد.

در ضمن بعید نیست منظور از بال و پر در این جا قدرت جولان و توانایی بر فعالیت بوده باشد، که بعضی از آنها نسبت به بعضی برتر و دارای توانایی بیشتریند.

پیدا است که این گونه تعبیرات را بر جنبه های جسمانی مادی نمی توان حمل

کرد، بلکه بیانگر عظمت معنوی و ابعاد قدرت آنهاست. اصولاً می دانیم بال و پر، تنها برای حرکت در جو زمین به کار می خورد؛ چرا که اطراف کره زمین را هوای فشرده گرفته و پرندگان به وسیله بالشان روی امواج هوا قرار می گیرند و می توانند بالا و پائین بروند. ولی از محیط جو زمین که خارج شویم، هوا وجود ندارد و بال، کوچکترین تأثیری برای حرکت ندارد و از این نظر درست مانند سایر اعضا می باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است:

الْمَلَائِكَةُ لَا يَأْكُلُونَ، وَلَا يَشْرَبُونَ، وَلَا يَنْكِحُونَ، وَإِنَّمَا يَعِشُونَ بِنَسِيمِ الْعَرْشِ. (۱)

فرشتگان نه غذا می خورند و نه آب می نوشند و نه ازدواج می کنند، آنها فقط با نسیم عرش زندگی می کنند.

ویژگی های فرشتگان در قرآن و روایات

«در هر صورت در قرآن مجید از ملائکه فراوان یاد شده، آیات زیادی در قرآن درباره صفات، ویژگی ها، مأموریت ها و وظایف فرشتگان سخن می گوید، و در صفحات گذشته ملاحظه کردید که قرآن مجید ایمان به ملائکه را در ردیف ایمان به خدا و انبیا و کتب آسمانی قرار داده است و این دلیل بر اهمیت بنیادی این مسأله است.

بدون شک وجود فرشتگان که معارف الهی از آن سخن گفته، از امور غیبیه ای است که برای اثبات آن با این صفات و ویژگی ها راهی جز ادله نقلیه که قرآن و روایات است وجود ندارد و به حکم ایمان به غیب، آنها را باید پذیرفت.

قرآن ویژگی های فرشتگان را چنین می شمرد:

ص: ۸۳

۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۳۴۹/۳۴؛ [۱] تفسیر نمونه: ۱۶۹/۱۸؛ [۲] بحار الأنوار: ۱۷۴/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۴؛ [۳] تفسیر القمی: ۲۰۶/۲، [۴] ذیل آیه ۳۵ سوره فاطر.

۱ - فرشتگان موجوداتی عاقل و با شعور و بندگان گرامی خدایند. (۱) ۲ - آنها سر بر فرمان خدا دارند و هرگز او را معصیت نمی کنند. (۲) ۳ - آنها وظایف مهم و بسیار متنوعی از سوی خداوند بر عهده دارند:

گروهی حاملان عرشند. (۳) گروهی مدبران امرند. (۴) گروهی قابض ارواحند. (۵) گروهی مراقبان اعمال بشرند. (۶) گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند. (۷) گروهی مأمور عذاب و مجازات اقوام سرکشند. (۸) گروهی امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگ ها هستند. (۹) و بالأخره گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیا می باشند. (۱۰)

ص: ۸۴

-
- ۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۲۶؛ « [۱] وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ». .
- ۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۲۷؛ « [۲] لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ». .
- ۳- (۳) - حاقه (۶۹) : ۱۷؛ « [۳] وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ». .
- ۴- (۴) - نازعات (۷۹) : ۵؛ « فَأَلْمَدِبِّرَاتِ أُمْرًا ». .
- ۵- (۵) - اعراف (۷) : ۳۷؛ « [۴] إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ ». .
- ۶- (۶) - انفطار (۸۳) : ۱۰ - ۱۲؛ « [۵] وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ». .
- ۷- (۷) - انعام (۶) : ۶۱؛ « [۶] وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ ». .
- ۸- (۸) - هود (۱۱) : ۷۷؛ « [۷] وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ». .
- ۹- (۹) - احزاب (۳۳) : ۹؛ « [۸] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمَّ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ». .
- ۱۰- (۱۰) - نحل (۱۶) : ۲؛ « [۹] يَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ». .

۴ - آنها پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس حَقْنَد. (۱)۵ - آنها گاه به صورت انسان در می آیند و بر انبیا و حتی غیر انبیا ظاهر می شوند. (۲)۶ - از روایات اسلامی استفاده می شود که تعداد آنها به قدری زیاد است که به هیچ وجه قابل مقایسه با انسان نیست، چنانکه در روایتی از حضرت صادق علیه السلام می خوانیم هنگامی که از آن حضرت پرسیدند: آیا عدد فرشتگان بیشترند یا انسان ها؟ فرمود:

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست فرشتگان خدا در آسمان ها بیشترند از عدد ذرات خاک های زمین، و در آسمان جای پای نیست مگر این که در آنجا فرشته ای تسبیح و تقدیس خدا می کند. (۳)۷ - آنها نه خواب دارند، نه سستی و غفلت، چنانکه در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده:

فَلَيْسَ فِيهِمْ فَتْرَةٌ، وَلَا عِنْدَهُمْ عَقْلَةٌ، وَلَا فِيهِمْ مَعْصِيَةٌ، لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمٌ

ص: ۸۵

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۵؛ « [۱] وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنَّا اللَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ». ۲- (۲) - مریم (۱۹) : ۱۷؛ « [۲] فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا »؛ هود (۱۱) : ۶۹ - ۷۷؛ « [۳] وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ * فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ يُدْرِكُهُمْ لَا يَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ * وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ * قَالَتْ يَا وَيْلَتَى ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ [۴] إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ * فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَى مُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ * إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ * يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ * وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ».

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷۶/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۷.

الْعُيُونِ وَلَا سَهُوَ الْعُقُولِ، وَلَا فَتْرَهُ الْأَبْدَانِ، لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ، وَلَمْ تَضُمَّهُمْ الْأَرْحَامُ. (۱)

در آنها نه سستی است و نه غفلت و نه عصیان، خواب بر آنها چیره نمی شود و عقل آنان گرفتار سهو و نسیان نمی گردد، بدنشان به سستی نمی گراید و در صلب پدران و رحم مادران قرار نمی گیرند.

۸ - آنها مقامات مختلف و مراتب متفاوت دارند، بعضی همیشه در رکوعند و بعضی همیشه در سجود:

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ * وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ * وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ « (۲)

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است. * و همانا ما [برای اجرای فرمان خدا] صاف بستگانیم. * و ما خود تسبیح کنندگانیم.

آنچه در این مقام مهم است این است که: ما فرشتگان را به اوصافی که قرآن و روایات مسلم اسلامی توصیف کرده بشناسیم و آنها را صنف عظیمی از موجودات والا و برجسته خداوند بدانیم، بی آن که مقامی جز مقام بندگی و عبودیت برای آنها قائل باشیم. « (۳) آری، در ملائکه الله جز عشق به حق و عشق به بندگی مایه و سرمایه ای نیست، و همان است که آنان را «عباد مکرمون» حق قرار داده و از بندگان خاص حضرت محبوب قلمداد کرده است. ملائکه جز عشق به معشوق، خود محوری ندارند، و

ص: ۸۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۵/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۶؛ [۱] تفسیر القمی: ۲۰۷/۲، [۲] کلام امیرالمؤمنین علیه السلام فی خلقه الملائکه.

۲- (۲) - صافات (۳۷): ۱۶۴ - ۱۶۶. [۳]

۳- (۳) - تفسیر نمونه: ۱۷۳/۱۸ - ۱۷۶، [۴] با کمی تلخیص و تصرف.

عشق است که از آنها بنده حقیقی و عبد خالص ساخته است.
یکی میل است با هر ذره رقاص کشان هر ذره را تا مقصد خاص
رساند گلشنی را تا به گلشن دواند گلخنی را تا به گلخن
اگر پویی ز اسفل تا به عالی نبینی ذره ای زین میل خالی
از این میل است هر جنبش که بینی به جسم آسمانی یا زمینی
همین میل است کآهن را در آموخت که خود را برد ویر آهن ربا دوخت
همین میل آمد و با کاه پیوست که محکم کار را با کهر با بست
به هر طبعی نهاده آرزویی تک و پو داده هر یک را به سویی
(وحشی بافقی)

نقش ملائکه از دید روایات اسلامی

امیرالمؤمنین علیه السلام در توضیح آیه شریفه:

لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ﴿١﴾

برای انسان از پیش رو و پشت سر، مأمورانی است که همواره او را به فرمان خدا [از آسیب ها و گزندها] حفظ می کنند.

فرموده است: «فرشته های نگهبان از مهلکه اند تا وقتی که انسان به مقدر خود رسد، چون رسد او را بدان وانهند.» (۲) و در

همین زمینه آمده: «خداوند مهربان بر آدمی فرشته گماشته تا از همه سو او را پاسبانی نمایند.» (۳)

ص: ۸۷

۱- (۱) - رعد (۱۳): ۱۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۶/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۳۱، تفسیر العیاشی: ۲/۲۰۵، حدیث ۱۶.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۸۴/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۲۵.

فرشتگان حافظ انسانند از خطرات آدمیان و جانوران.

کعب گفته: «اگر خداوند شما فرشته‌ها را نگماشته بود که شما را از حوادث حفظ کنند، پریان شما را در خوراک و نوشیدن و عورات آسوده نمی گذاشتند.» (۱) به رسول با کرامت اسلام صلی الله علیه و آله گفته شد: چند فرشته به همراه انسان است؟ فرمود:

«یکی از یمین برای حسنات، و او ناظر بر فرشته‌ی طرف یسار است، چون کار نیکی انجام دهی ده برابر نویسد، و چون عمل بد انجام دهی آن که در چپ است به فرشته‌ی طرف راست گوید: بنویسم؟ گوید: نه، شاید توبه کند. تا سه بار که گفت، گوید: اکنون بنویس، خدا ما را از او آسوده کند، چه بد همنشینی است! چه کم ملاحظه و شرم از خدا دارد! این است قول خدای تعالی:

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ « (۲)

برای انسان از پیش رو و پشت سر، مأمورانی است.

و فرشته‌ای که زمامت را در اختیار دارد، چون برای پروردگارت تواضع کنی تو را بالا برد، و اگر تکبر کنی تو را خرد کند. دو فرشته بر لبان تواند، نمازت را نگهدارند.

فرشته‌ای بر دهان توست تا مار در آن نرود. فرشته‌ای بر دیده‌ی توست. و اینان ده فرشته‌اند برای آدمی در شب و در روز که جمعاً بیست فرشته‌اند.» (۳) روایت شناس عظیم القدر علامه مجلسی فرموده:

«اگر بگویند این فرشته‌ها و تسلط آنها به آدمیزاده چه سودی دارد؟ جواب دهیم چند وجه دارد:

۱ - شیطان انسان را به شر و معصیت می کشاند، و این فرشته‌ها در برابر او آدمی

ص: ۸۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۱/۵۶، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۲- (۲) - رعد (۱۳): ۱۱. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۱/۵۶، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

را به خیر و طاعت.

۲ - مجاهد گفته: هیچ بنده خدا نباشد جز این که فرشته ای بر او گماشته شده تا او را از پری، آدمی و جانوران ننگه دارد.

۳ - می بینیم که بسا خاطره ای به قلب ما می آید و سببی ندارد، و بعد روشن می شود که سبب مصلحتی بوده، و بسا کشف شود که سبب بلا یا گناه و تباهی بوده.

و آن داعی نخست از فرشته هادی است، و آن دومی از شیطان گمراه کننده.

۴ - چون آدمی بداند فرشته، کردار او را ثبت می کند و آمار می نماید و با اوست، بیشتر از گناه حذر می کند، چنانکه با حضور انسان محترمی شرم می کند و گناه نمی نماید.» (۱)

اصناف فرشتگان در کلام مجلسی

آن بزرگ مرد الهی در توضیح سه آیه اول سوره صافات:

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا * فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا * فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا « (۲)

سوگند به صف بستگان [مانند فرشتگان، نماز گزاران و جهادگران] که صفی [منظم و استوار] بسته اند، * و به بازدارندگان که [انسان را از گناهان] به شدت باز می دارند، * و به تلاوت کنندگان وحی.

فرموده: «این سه وصف: صافات، زاجرات و تالیات، که به آنها سوگند یاد شده بسا وصف یک چیز باشند، و بسا از سه چیز جدا. بنابر اول، در آن چند وجه است:

۱ - وصف فرشته ها باشند به این تقریر که آنها برای عبادت در آسمان ها صف می کشند، چنانچه خداوند فرموده:

ص: ۸۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۳/۵۶، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۲- (۲) - صافات (۳۷) : ۱ - ۳. [۱]

و همانا ما [برای اجرای فرمان خدا] صف بستگانیم.

و گفته اند: در هوا پر در پر صف شوند و انتظار فرمان خدا برنند. و بسا مقصود این باشد که درجه بندی شده اند و هر کدام درجه مشخص دارند در شرف و فضل یا در جوهر و اثر که این درجه ها چون صف تغییر پذیر نباشند.

و امّیا زاجرات، لیث گفته: زجر شتر، تشویق اوست به راه رفتن؛ و زجر آدمی باز داشتن اوست از کار بد. و وصف فرشته به زجر چند وجه دارد:

۱ - ابن عباس گفته: مقصود فرشته های گماشته برابرنند که آن را از جایی به جایی می رانند.

۲ - مقصود فرشته های اثر بخش در دل آدمیزاده اند که وجدان او را برانگیزند تا از گناه باز ایستد.

۳ - شاید هم فرشته هائی باشند که شیاطین را از بد کرداری و آزار آدمی باز می دارند.

من می گویم: در علوم عقلیه ثابت است که موجودات بر سه دسته اند:

یکم: اثر بخش اثرناپذیر که خداوند سبحان است، که اشرف موجودات می باشد.

دوم: اثرپذیر بی اثر در دیگر و آن عالم اجسام است که پست تر موجودات است.

سوم: اثر بخش در چیزی و اثرپذیر از دیگری و آن عالم ارواح است که از خدا اثر پذیرد و در اجسام اثر بخشد، و جهت اثرپذیری او از خدا جز جهت اثر بخشی اوست بر اجسام و قدرت تصرف در آنها.

و این که فرمود: فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا، اشاره است به جهت اثرگیری که اشرف از

ص: ۹۰

جهت اثر بخشی است در عالم اجسام.

چون این را دانستی، گفته او: وَالصَّافَاتِ صَيِّفًا اشاره است به رده بندی فرشته ها برای پرستش و طاعت و خضوع و خشوع که جهت پذیرش این جواهر قدسیه است هر گونه نور الهی و کمال صمدی را.

فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا، اشاره است به اثر بخشی این فرشته ها در روشننگری ارواح قدسیه بشر، و بر آوردن آنها از قوه و استعداد به فعلیت.

فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا، اشاره به وضع تأثیر آنها در افاضه پرتوهای قدسیه و انوار الهیه به نفوس روشن ناطقه بشریه. (۱)

ساقی دُرد کشان دی در میخانه گشود آشنایی نظر لطف به بیگانه گشود

برد در پای خُم و بر دل پیمان شکنم عقده ها بود بسی باز به پیمانه گشود

دل شد آزاد چو او از شکن زلف به خال گره و سلسله و خُم به سر شانه گشود

دام با دانه به هر مرغ زیان بود و مرا کار مرغ دل از این دام که با دانه گشود

کرد دیوانه ام از عشق و برین گونه زرد چشم وا کرد و شفا خانه دیوانه گشود

من پی گنج غم عشق تو ویرانه شدم مثل است این که در گنج به ویرانه گشود

(صفا اصفهانی)

فرشتگان در کلام امام علی علیه السلام

در توضیح:

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا (۲)

سوگند به فرشتگانی که [روح بدکاران را به شدت از بدن هایشان] بر

ص: ۹۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۶/۵۶ - ۱۵۷، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۲- (۲) - نازعات (۷۹): ۱. [۱]

می کنند.

از امام علی علیه السلام روایت است:

فرشته هایی هستند که جان کفار را به سختی از بدن آنها بیرون کشند، چنانکه کماندار زه را تا پایان بکشد. (۱) در توضیح:

وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا « (۲)

و سوگند به فرشتگانی که [روح نیکوکاران را به نرمی و ملایمت از بدن هایشان] بیرون می آورند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است:

مقصود فرشته هایی هستند که جان کفار را از میان پوست و ناخن بکشند تا از درون آنها با رنج و اندوه برآرند. (۳) در تفسیر:

وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا « (۴)

و سوگند به فرشتگانی که [برای اجرای فرمان های حق] به سرعت نازل می شوند.

امام علی علیه السلام آمده:

فرشته هایی هستند که جان مؤمنان را به نرمی و راحت از تن برآرند، سپس آنها را

ص: ۹۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۸/۵۶، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۲- (۲) - نازعات (۷۹): ۲. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۹/۵۶، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۴- (۴) - نازعات (۷۹): ۳. [۲]

واگذارند تا آسایش کنند، مانند چیزی که در آب شنا دهند. (۱) در توضیح:

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا « (۲)

و سوگند به فرشتگانی که [در ایمان، عبادت، پرستش و اطاعت] بر یکدیگر [به صورتی ویژه] سبقت می گیرند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده:

فرشته هایی هستند که در خیر و ایمان از آدمیزادگان سبقت گیرند، یا به وحی بر انبیا از دیوان پیش افتند، و ارواح مؤمنان را زود به بهشت رسانند. (۳) و در:

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا « (۴)

و سوگند به فرشتگانی که [به اذن خدا امور آفرینش را] تدبیر می کنند.

از امام علی علیه السلام آمده:

فرشته های سرپرست کار بنده هاینده از سال تا سال. (۵) و یا مقصود جبرئیل و میکائیل و ملک الموت و اسرافیل است که امور جهان را به اذن حق سرپرستی کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره فرشته ها فرموده:

ص: ۹۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۹/۵۶، باب ۲۳، حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۲- (۲) - نازعات (۷۹): ۴. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۵۶، باب ۲۳، [۲] حقیقه الملائکه و صفاتهم.

۴- (۴) - نازعات (۷۹): ۵. [۳]

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۵۶، باب ۲۳، [۴] حقیقه الملائکه و صفاتهم.

آنان را آفریدی و در آسمان هایت جا دادی، نه سستی دارند، نه غفلت و نه گناه؛ از همه به تو داناترند و از تو ترسان تر، به تو نزدیک ترند و از تو فرمانبردارتر، نه خواب دارند و نه از هوش روند و نه تنشان سست شود، نه پشت پدر بودند، نه رحم مادر دیدند و نه از نطفه خلق شده اند؛ یکباره آنها را آفریدی و در آسمان هایت جا دادی و در پناهت ارجمند داشتی و امین وحی خود ساختی و از هر آفتشان دور داشتی و از هر بلا- بر کنار نمودی و از هر گناه پاک. اگر نیرو بخشی تو نبود نیرو نداشتند، اگر پایدار کردنت نبود پایدار نبودند، اگر لطف تو نبود فرمانبردار نشدند و اگر تو نبودی نبودند.

ولی با این مقام و این فرمانبری و شأنی که در پیشگاهت دارند و کم غفلتی از فرمانت، اگر آنچه از تو بر آنان نهان است معلوم گردد، کارهای خود را اندک و ناچیز شمارند و خود را زبون دانند و بدانند که حق پرستت را انجام ندادند. منزهی تو آفریننده و معبود، چه نیک است آزمایش تو از آفریده ات! (۱)

فرشتگان در کلام امام صادق علیه السلام

علی بن ابراهیم قمی به سندش از حضرت صادق علیه السلام در پاسخ این پرسش که فرشته ها فزون ترند یا آدمیزادها؟ روایت کرده که فرمود:

به آن که جانم به دست اوست البتّه فرشته ها در آسمان از شمار خاک زمین بیشند، در آسمان جای پای نیست جز این که فرشته ای تسییح و تقدیس کند و در زمین درخت و کلوخی نیست جز این که فرشته ای بر آن گماشته، و خدا هر روز کار او را بیاورد و خدا به او داناتر است، هیچ کدام نیستند جز این که هر روز به ولایت خاندان من به خدا تقرّب جویند و برای دوستان ما آمرزش

ص: ۹۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۵/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۶؛ تفسیر القمی: ۲۰۷/۲، ذیل آیه ۱ سوره فاطر.

خواهند و به دشمنانمان لعن کنند و از خدا عذاب آنها را خواهند. (۱) در کتاب با عظمت «احتجاج» از هشام بن حکم روایت کرده که زندیق در پرسش های خود از امام صادق علیه السلام پرسید:

چه علت دارد فرشته هایی گماشته بر بنده هایش که خوب و بد او را بنویسند، با این که خدا نهران و نهران تر را می داند؟
فرمود:

بدین وسیله آنان را به عبادت گرفته و گواهان خلقش ساخته، تا بنده هایش بیشتر مواظب طاعت خدا باشند و از گناهش خوددار گردند، بسا بنده ای که قصد گناه کند و فرشته را یاد آورد و باز ایستد و می گوید پروردگارم مرا بنگرد و حافظان گواه بر من شوند. و نیز خدا به لطف خود آنها را بر بنده اش گماشته تا دیوان سرکش و جانوران زمین و آفات بسیاری را از آنجا که نینند به فرمان خدا از او بگردانند، تا فرمان خدای عز و جل رسد. (۲) در تفسیر علی بن ابراهیم در قول حضرت حق:

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ « (۳)

برای انسان از پیش رو و پشت سر، مأمورانی است که همواره او را به فرمان خدا [از آسیب ها و گزندها] حفظ می کنند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

فرشته ها به فرمان خداوند حافظ اویند از این که در چاهی افتد، یا دیواری بر او فرود آید، یا بدی بدو رسد، تا چون مقدر خدا آید او را به آن رها کنند و به دست مقدرش سپارند. آن دو فرشته اند پاسبان شب، و دو تا پاسبان روز که به

ص: ۹۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۶/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۷؛ تفسیر القمی: ۲/۲۵۵، ذیل آیه ۷ سوره غافر.

۲- (۲) - الاحتجاج: ۳۴۸/۲؛ بحار الأنوار: ۱۸۳/۱۰، باب ۱۳. [۱]

۳- (۳) - رعد (۱۳): ۱۱. [۲]

دنبال هم باشند. (۱) در کتاب کم نظیر «الکافی» به سندش از ابی اسامه گوید:

نزد امام صادق علیه السلام بودم، مردی از آداب دستشویی و بیت الخلا پرسید؟ فرمود: یاد خدا کند و از شیطان رجیم به حضرت حق پناه برد، و چون تمام کردی بگو: «سپاس خدا را بر این که به آسانی و عافیت آزار از من بدر کرد».

مرد گفت: آدمی در این حال تاب نیارد جز این که بنگرد بدانچه از او بیرون آید! فرمود: در زمین هیچ آدمی نیست جز این که دو فرشته بر او گمارده اند تا در این حال گردنش را به زیر آرند و گویند: ای آدمیزاده، بنگر تا آنچه برایش در این جهان رنج می کشی چه می شود! (۲) کلینی به سندش از امام صادق علیه السلام روایت کند:

هر کس یک بیمار مسلمان را عیادت کند خداوند برای همیشه هفتاد هزار فرشته بر او گمارد تا در بار و بنه او در آیند، و تا قیامت تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر گویند و نیمی از نمازشان برای عیادت کننده بیمار باشد. (۳) ابوقرّه می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

هر کس برادر مؤمنش را برای خدا در بیماری یا تندرستی دیدار کند، در صورتی که نیرنگی نزند و عوضی نخواهد، خداوند بر او هفتاد هزار فرشته بگمارد تا در دنبالش فریاد کنند، پاکی و بهشت بر تو خوش باد، شما زوار خدایید و مهمانان رحمانید، تا به خانه اش برگردد. یسیر به حضرت گفت:

قربانت گردم، گر چه راه دور باشد؟ فرمود: آری، ای یسیر، گر چه یکسال

ص: ۹۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۴/۶۷، باب ۵۲، ذیل حدیث ۱۳؛ تفسیر القمی: ۳۶۰/۱، ذیل آیه ۱۱ سوره رعد.

۲- (۲) - الکافی: ۶۹/۳، حدیث ۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۶۴/۷۷، باب ۱، حدیث ۴.

۳- (۳) - الکافی: ۱۲۰/۳، حدیث ۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۴۱۴/۲، باب ۱۰، حدیث ۲۵۰۹.

باشد، خدا جواد است و فرشته‌ها بسیار، بدرقه اش کنند تا به خانه اش برگردد. (۱) امام علیه السلام فرمود:

هر که برای خدا روزه دارد در گرمای سخت و تشنه شود، خداوند هزار فرشته بر او گمارد تا دست به رویش کشند و او را مژده دهند به بهشت و رحمت حضرت رحیم.

مسأله ملائکه و فرشتگان حق در روایات و معارف، باب با عظمتی است، محدّث خبیر، علامه مجلسی در جلد پنجاه و ششم «بحار الانوار» اکثر روایات مربوط به ملائکه را جمع کرده و هر کدام را لازم دیده توضیح داده است، مشروح این بحث را می‌توانید در آن جلد ببینید.

حقیقت و عظمت فرشتگان در نهج البلاغه

امام علی علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه» می‌فرماید:

«آن گاه خداوند پاک، آسمان‌های برافراشته را از هم باز کرد و میان آنها را پر از انواع ملائکه ساخت.

گروهی از فرشتگان در سجده اند و رکوعی ندارند، برخی در رکوع هستند و قیام ندارند، گروهی صف کشیده اند و دگرگونی در آنان راه ندارد، تسبیح گویانی هستند که خستگی و فرسودگی برایشان نیست، بر دیدگان‌شان خواب نمی‌آید و عقولشان را اشتباهی نمی‌باشد، سستی در کالبدشان نرود و غفلت به آگاهی آنان نزنند، عده‌ای را امنای وحی و زبان گویا بر انبیا قرار داد و دسته دیگر را واسطه اجرای فرمان و قضای ربوبی اش، جمعی را نگهبان بندگان و گروه دیگر را پاسبان درهای بهشت.

ص: ۹۷

بعضی از ملائکه پاهایی در سطوح پایین زمین دارند و گردن‌هایی بالاتر از مرتفع‌ترین آسمان‌ها، اعضای کالبدی گسترده‌تر از پهنه صفحات جهان و دوش‌هایی همسان پایه‌های عرش؛ این موجودات مقدس در برابر عرش الهی از روی تعظیم چشم به پایین دوخته و در زیر عرش حق به بال‌های خود پیچیده‌اند.

میان این فرشتگان و کاینات پایین‌تر، حجابی از عزت ملکوتی و پرده‌هایی از قدرت فوق‌طبیعی زده شده است، آنان هرگز خدا را با تصویر و ترسیم‌های محدود کننده نمی‌پندارند و صفات ساخته‌ها را به مقام شامخ نسبت نمی‌دهند و او را با تصوّر در جایگاهها محدود نمی‌سازند و با امثال و نظایر اشاره به ذات اقدسش نمی‌کنند» (۱) خطبه نودویکم به ترتیب زیر فرشتگان الهی را وصف می‌نماید:

«۱- سپس خداوند پاک و منزّه برای اسکان در آسمان‌هایش و آبادی صفحه‌اعلا از ملکوتش خلقی عالی و زیبا از فرشتگانش آفرید.

۲- فرشتگان در آسمان‌ها مشغول انواع ذکر و تسبیح و تقدیس هستند.

۳- فرشتگانی در پس پرده عزت و قدرت خداوندی و در حظیره‌های قدس و سراپرده‌های مجد و عظمت قرار گرفته و مشغول عبادتند.

۴- انوار بسیار با عظمتی وجود دارد که از رسیدن دید چشم‌ها به آن انوار چشم‌ها خیره و مردود می‌ماند.

۵- خداوند بزرگ آن فرشتگان را در اشکال مختلف و اندازه‌های متفاوت آفرید (دارای بال‌ها) و آنان تسبیح‌گوی حقند.

۶- آن فرشتگان هیچ چیزی از صنع الهی را که در کارگاه آفرینش ظاهر گشته به خود نمی‌بندند و ادعائی ندارند چیزی که تنها خداوند آفریننده آن است به همراه خداوند آن را می‌آفرینند، بلکه آنان بندگان اکرام شده خداوندی و عامل به

ص: ۹۸

دستورهای او می باشند. این است عظمت درک و فهم فرشتگان برخلاف انسان های جاهل و احمق که اگر مسخره شان نکنند حاضرند که ادعای هرگونه اختیار و قدرت در خلّاقیت را به راه اندازند.

۷- خداوند بزرگ فرشتگان را در آن جایگاه که هستند امین وحی خود قرار داده و به وسیله آنان امانت های امر و نهی خود را به رسولانش رسانیده و آنان را از تردید حفظ فرموده است.

۸- هیچ یک از آن فرشتگان از مسیر رضای خداوندی نمی لغزد و خداوند سبحان آنان را از فواید کمک خود یاری می نماید.

۹- خداوند تواضع و خضوع توأم با وقار و اطمینان را به دل های آنان برای درک و دریافت وارد ساخته و برای آنان درهای تمجیدهای خود را به آسانی باز نمود.

۱۰- خداوند متعال علایم واضح و راهنما را برای وصول به نشانه های توحیدش برای آنان نصب فرمود.

۱۱- بارهای سنگین گناهان، آنان را سنگین نساخته است. کنایه از این که در عین داشتن نوعی اختیار، از گناه و معصیت پاک هستند.

۱۲- گذشت شب ها و روزها در آنان تأثیری نمی نماید.

۱۳- انگیزه ها و امیال، شک و تردیدها، استحکام ایمان آنان را متزلزل و مختل نمی سازد.

۱۴- گمان ها و پندارها به دژهای محکم یقین آنان ازدحام و هجوم نمی آورند.

۱۵- عوامل برافروزنده حسدها و کینه ها نمی توانند در میان آنان به وجود بیایند و تاریکی حیرت سلب نکرده است، آنچه را که از معرفت خداوندی در دل های آنان جایگزین گشته و محو نکرده است، آنچه را که از عظمت و هیبت و جلال خداوندی در لابه لای سطوح سینه های آنان راه یافته و تثبیت شده است.

۱۶- وسوسه ها طمع در راهیابی به آنان ندارند تا فکر آنان را به کثافت خود

۱۷ - گروهی از آن فرشتگان در خلقت ابرهای پر باران وظیفه انجام می دهند و عده ای در کوههای بزرگ و مرتفع، و دسته ای در سیاهی ظلمت که راهی برای خروج از آن دیده نمی شود.

۱۸ - گروهی دیگر از آن فرشتگان هستند که قدم های آنان حدود پائین زمین را شکافته است، پاهای آنان مانند پرچم های سفیدند که از شکاف های هوا نفوذ کرده اند. (منظور از بال و قدم و پا قدرت است نه بال و قدم اصطلاحی).

در زیر آن پاها که مانند پرچم های سفیدند بادی است با وزش آرام، که آنها را در حدود متناهی که پایان قرارگاه آنهاست نگه داشته است.

۱۹ - اشتغالات آن فرشتگان به عبادت الهی، آنان را از همه چیز فارغ نموده است. حقایق ایمان میان آنان و معرفت خدا را بهم پیوسته است. یقین به وجود ذات اقدس ربوبی آنان را به اشتیاق شدید به خدا از همه چیز منقطع ساخته است و رغبت ها و امیال آنان از آنچه که در نزد حق است به آنچه که در نزد غیر خداست تجاوز ننموده است.

آنان شیرینی معرفت ربوبی را چشیده، و شربت محبت خداوندی را با کاسه های سیراب کننده سرکشیدند و در مغز دل های آنان رگه های خوف از خدا جایگیر شده و استمرار در عبادت، استقامت پشتشان را منحنی نموده است.

به طول انجامیدن رغبت و اشتیاق به خداوند، ماده ناله و تضرع آنان را تمام نکرده است و عظمت تقرب به بارگاه ربوبی، ریسمان های خشوع را از گردن جان های آنان باز ننموده است.

عجب بر آنان مستولی نشده تا عبادات گذشته را زیاد محسوب نمایند و احساس ناتوانی و ناچیزی در دریافت جلال خداوندی برای بزرگداشت حسناتی که انجام می دهند نصیبی نگذاشته است. و به جهت امتداد طولانی و تکاپو در

عبادت، سستی‌ها در وجود آنان راه نیافته است و از اشتیاق‌های آن فرشتگان چیزی نکاسته است تا از امید پروردگارشان روی گردان شوند.» (۱)

به هر جا راه گم کردم بر آوردم ز کویت سر به هر دلبر که دادم دل تو بودی حسن آن دلبر
به هر سو چشم بگشادم جمالت جلوه گردیدم به هر بستر که بغنودم خیالت یافتم در بر
به هر جائی که بنشستم تو بودی همنشین من نظر هر جا که افکندم تو را دیدم در آن منظر
به هر کاری که دل بستم تو بودی مقصد و مطلب به هر یاری که پیوستم تو بودی همدم و یاور
گر آهنگ حَضْر کردم تو بودی منزل و مأوا و گر عزم سفر کردم تو بودی هادی و رهبر
(فیض کاشانی)

«طول مناجات با پروردگارشان اطراف زبان‌های آنان را نخشکانیده و اشتغالات دیگری آنان را مملوک خود نساخته است که صداهای بلند آنان را زمزمه‌های خفیف تضرع قطع نماید، و شانه‌های آنان در صفوف عبادت مختلف نگشته است، و گردن‌های خود را برای به دست آوردن آسایش از روی تقصیر در انجام دستور خداوندی خم نکرده اند. کندی غفلت‌ها بر قاطعیت کوشش و تلاش آنان نفوذی ندارد و عوامل فریبنده شهوات دست به سوی همت‌های آنان نمی‌یازند.» (۲)

ص: ۱۰۱

۱- (۱) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ۴۲/۱۶ - ۴۷، در ذیل خطبه ۹۱.

۲- (۲) - اسناد اعضایی بر فرشتگان شبیه به اعضای آدمیان مجازی است و در حقیقت برای تقریب واقعیت‌های معنوی به ذهن محدود ما انسان‌هاست.

خداوند صاحب عرش را برای روز احتیاجشان ذخیره نموده اند، در آن هنگام که خلق از خدا منقطع و به مخلوقات متوجه اند فرشتگان فقط خدا را مورد توجه و گرایش قرار می دهند. برای عبادت حق پایانی تعیین نمی کنند. علاقه شدید آن فرشتگان برای التزام اطاعت خداوندی آنان را ارجاع نمی کند مگر به موادی در دل های آنان که از رجا و خوف خداوندی گسیخته نمی شوند، عوامل بیم آمیخته با اشتیاق از آنان قطع نمی شود تا در تلاش و کوشش سست شوند، و حرص و آرزای دنیوی آنان را به اسارت نکشیده است تا کوشش های منتج دنیوی را بر کوشش و جدیت برابردیت مقدم بدانند.

آنان اعمال گذشته خود را بزرگ نمی شمارند و اگر اعمالشان را بزرگ بشمارند امید آنان، بیم و هراسشان را از بین می برد. غلبه و اغوای شیطانی موجب اختلاف درباره پروردگارشان نمی گردد، جدایی های ناروا آنان را از یکدیگر متفرق نموده و سنگینی و خیانت و حسد بر آنان پیروز نگشته است.

عوامل دگرگون کننده شک و پندار آنان را تقسیم به گروه ها نکرده و پستی همت ها آنان را از یکدیگر جدا نساخته است. فرشتگان وابستگان ایمانند، نه لغزشی آنان را از طناب ایمان بریده است و نه انحراف و مسامحه و سستی.

در طبقات آسمان به اندازه محل پستی نیست مگر این که فرشته ای بر آن در حال سجده است، یا فرشته ای در حال سیر و حرکت برای انجام دستور حق؛ آن فرشتگان با امتداد طولانی اطاعت پروردگارشان بر علم خود می افزایند و به عزت و عظمت خداوندی در قلوب آنان افزوده می شود.» (۱)

ص: ۱۰۲

ما و دل گر پاس عشق پرده در خواهیم داشت پرده غیر از جمال دوست بر خواهیم داشت
یکنفس با او نباشیم و بجز او ننگریم پاس انفاس و مراعات نظر خواهیم داشت
بی سر و بی پای گر باشیم و بی سامان چه باک در بساط فقر، فرق تاجور خواهیم داشت
خسروان را سر فرو ناریم بر تاج و کمر کز کرامت تاج و از رفعت کمر خواهیم داشت
هر کس را عشقی و سودای سزی در سراسر ما به سر سودای عشق آن به سر خواهیم داشت
(صفا اصفهانی)

حقیقت فرشتگان در کلام علامه جعفری

حکیم بزرگوار حاج شیخ محمد تقی جعفری در شرح خطبه یکم «نهج البلاغه» در بحث حقیقت فرشتگان مسأله مهمی را متذکر شده اند که جا دارد در پایان این بخش به آن اشاره شود:

«موضوع فرشتگان در ادیان گذشته هم با اصطلاحات گوناگون و تعاریفات مختلف مطرح بوده است.

در دین اسلام با نظر به قرآن و احادیث معتبره، در وجود فرشتگان هیچ گونه جای تردید نیست. در قرآن مجید در سیزده مورد کلمه مَلَك و در دو مورد مَلَكین که تشبیه ملک است و در حدود هفتاد و سه مورد کلمه ملائکه وارد شده است.

بعضی از اندیشمندان دوران معاصر برای این که هر حقیقتی را با چهره طبیعی آن بپذیرند، فرشتگان را انواعی از نیروها و قوای مخفی طبیعت تلقی نموده،

می خواهند استعداد افرادی را که در طبیعت نمی توانند واقعیت دیگری را بپذیرند منتفی بسازند، ولی این یک سطحی نگری در شناسایی ها است که ناشی از تفسیر نابجای علم و طبیعت است.

مگر آنان که عناصر را در چهار نوع منحصر می دانستند علم گرایان نبوده اند؟ مگر آنان که صوت را از پدیده های عرضی دانسته، آن را غیر قابل انتقال تلقی می کردند چهره دانشمندی نداشتند؟ آری، آنان کسانی بودند که با طرفداری جدی از علم، بقای اعراض مانند صوت را پس از به وجود آمدن، امکان ناپذیر می دانستند؛ نیز متفکرانی که از علم دفاع می کردند و کمترین اطلاعی از جریانات ذرات بنیادین طبیعت نداشتند اندک نبوده اند.

اگر طول تاریخ را در نظر بگیریم، همواره با این پدیده روبه رو می گردیم که علم در هر دوره و هر جامعه ای مقداری از واقعیت ها را در اختیار دانشمندان می گذاشته است، دانشمندان در برابر این جریان مستمر بر دو گروه بودند:

گروه یکم: مردم بی گنجایشی بودند که توقع داشتند که همان مقدار محدود از مسائل علم، تمامی سطوح طبیعت و روابط اجزای آن را در اختیارشان قرار داده است. اینان نه تنها از حرکت به پیش محروم بوده اند بلکه از پیشروی دیگران نیز جلوگیری می کرده اند.

گروه دوم: متفکران هشیاری بودند که با عبارات و بیانات مختلف، محدودیت علم خود را درک کرده، راه پیشروی را به روی خود و دیگران نمی بسته اند.

این عبارت از نیوتن مشهور است:

«مانند کودک خردسالی هستم که در ساحل اقیانوس بی کرانی ایستاده، تنها چند عدد سنگریزه رنگارنگ در جلو چشمانش زیر آب می بیند، ولی اقیانوس بی کرانی با محتویات نامحدودش در مقابل دیدگان آن کودک خردسال مجهول است».

اینان در ضمن این که راه علم را برای آیندگان هموار می کردند، عظمت گنجایش

مغز آدمی را هم اثبات می نمودند.

به هر حال این یک روش بنیان کن است که: ما نخست علم و جهان هستی را محدود می کنیم و سپس در دریایی از وحشت و اضطراب غوطه ور می گردیم.

آیا کسی نیست از ما پرسد که با مشاهدات فراوان در طول تاریخ دربارهٔ قالب ناپذیری اصول و مسائل علمی از یک طرف و با شناسایی انسان و بیکرانه - جویی هایش از طرف دیگر، و نامحدود بودن روابط و اجزای طبیعت با سیستم باز که رو به ماورای طبیعت (متافیزیک به معنای عمومی آن) دارد، چگونه به خود اجازه می دهید که علم و جهان هستی را محدود نموده، در برابر مفاهیم و مسائل عالی و با اهمیت به وحشت و اضطراب و نیهلیستی (۱) دچار شوید؟!

کدامین دلیل شما را وادار کرده است که تارهایی از چند رشته قضایای محدود مانند تار عنکبوت دور خود بتنیید و سپس بگویید: «جهان هستی همین است که من با همین مفاهیم و قضایا آن را شناخته و با آن ارتباط برقرار کرده ام»؟! به اصطلاح معمولی باید گفت: خوشا به حالشان که خیلی راحت و در آسایشند!

می گوئیم فرشتگان وجود دارند، و اگر نامحسوس بودن وجود فرشتگان را دلیل نیستی آنان بدانیم، نیمهٔ اساسی معلومات خود را که عبارت است از واقعیت های نامحسوس منکر شده ایم، و هیچ متفکر خردمند نمی تواند این قضیهٔ «نمی بینم پس وجود ندارد» را زمینهٔ جهان بینی خود قرار داده و حکم به نیستی بیرون از منطقهٔ حواس نماید.

ما می دانیم که ارتعاشات صوتی بایستی به حدّ معینی برسد تا ما آن را بشنویم، اجسام و اشکال و رنگ ها در فاصلهٔ معینی برای ما مطرح می شوند، دانه ای از الکترون و انرژی را تاکنون ندیده ایم، جاذبیت محسوس نیست، هیچ یک از

ص: ۱۰۵

۱- (۱) - نیهلیست: منسوب به نیهلیسم «انکار عقاید و نظام های اجتماعی قدیم» پیرو مسلک نیهلیسم، فرقهٔ سیاسی که در قرن ۱۹ میلادی به وجود آمد و هدف آن از بین بردن عقاید و شؤون اجتماعی بود.

پدیده‌ها و نیروهای درونی مانند اندیشه و تخیل و اراده و آن حقیقتی که مدیریت آنها را در اختیار دارد و «من» نامیده می‌شود وارد منطقه حواس نمی‌شوند و حتی تسلیم حساس‌ترین وسایل نمی‌گردند.

فرشتگان از جنس و نوع اجزا و پدیده‌های عالم طبیعت نیستند، بلکه موجودات مقدّس و دارای ماهیت‌های مخصوصی می‌باشند.

توصیفات ما درباره فرشتگان مستند به منبع وحی است یا به طور مستقیم که قرآن است و یا به طور غیر مستقیم که از زبان ولیّ الله اعظم امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام می‌باشد. (۱)

حاملان عرش

قرآن مجید در دو آیه از ملائکه‌ای که حاملان عرش حقند یاد می‌کند:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ « (۲)

فرشتگانی که عرش را حمل می‌کنند و آنان که پیرامون آن هستند، همراه سپاس و ستایش، پروردگارشان را تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان آموزش می‌طلبند، [و می‌گویند: پروردگارا! از روی رحمت و دانش همه چیز را فرا گرفته‌ای، پس آنان را که توبه کرده‌اند و راه تو را پیروی نموده‌اند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ ننگه دار.

وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمئِذٍ ثَمَانِيَةٌ « (۳)

ص: ۱۰۶

۱- (۱) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ۱۱۶/۱.

۲- (۲) - غافر (۴۰): ۷. [۱]

۳- (۳) - حاقه (۶۹): ۱۷. [۲]

و فرشتگان [برای اجرای دستورهای حق] بر کناره ها و اطراف آسمان قرار می گیرند، و در آن روز هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز همه آنها حمل می کنند.

و در یک آیه از ملائکه ای که گرداگرد عرش حضرت ربّ العزّه هستند یاد می نماید:

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ « (۱)

و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش حلقه زده اند، پروردگارشان را همراه ستایش تسبیح می گویند، و در میان اهل محشر به حق داوری شود، و [پس از پایان کار قیامت] گویند: همه ستایش ها ویژه خداست که پروردگار جهانیان است.

و در هیجده آیه در سوره های اعراف ۵۴ - توبه ۱۲۹ - یونس ۳ - رعد ۲ - اسرا ۴۲ - طه ۵ - انبیا ۲۲ - مؤمنون ۸۶ و ۱۱۶ - فرقان ۵۹ - نمل ۲۶ - سجده ۴ - غافر ۱۵ زخرف ۸۲ - حدید ۴ - تکویر ۲۰ - بروج ۱۵ - هود ۷ - از عرش حضرت حق با اوصاف: عظیم، کریم، مجید، سخن به میان آمده است:

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّعِیَةِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ « (۲)

بگو: مالک آسمان های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ « (۳)

ص: ۱۰۷

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۷۵. [۱]

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳) : ۸۶. [۲]

۳- (۳) - مؤمنون (۲۳) : ۱۱۶. [۳]

هیچ معبودی جز او نیست، [او] پروردگار عرش نیکو و باارزش است.

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ « (۱)»

صاحب عرش و ارجمند [و عالی صفات] است.

معنا و مفهوم عرش

عرش و کرسی در آیات کتاب خدا و روایات و اخبار فراوان استعمال شده است.

به طور صریح و روشن و آشکار از قرآن مجید و روایات استفاده می شود که عرش و کرسی دو موجود از موجودات حق و دو حقیقت از حقایق الهیه اند.

قرآن کریم از توضیح مفهوم هر دو واقعیت ساکت است و در روایات و اخبار برای هر یک مفاهیم و مصادیقی بیان شده که با تتبع در آیات و اخبار به این نتیجه می رسیم که هر دو کلمه طاقت تحمل تمام معانی ملکوتی و باطنی و ظاهری را دارند.

در «الخصال» و «معانی الاخبار» و «الدّر المنثور» ، ضمن حدیث ابوذر است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

ای ابوذر، هفت آسمان در برابر کرسی نیستند جز حلقه ای افتاده در زمین بیابان پهناور، و فضل و فزونی عرش بر کرسی چون فزونی بیابان پهناور است بر آن حلقه. (۲) از امام صادق علیه السلام روایت شده که از آن جناب پرسیدند: چرا کعبه را کعبه نام شد؟ فرمود:

ص: ۱۰۸

۱- (۱) - بروج (۸۵) : ۱۵؛ کلمه «مجید» در این آیه شریفه به دو صورت مرفوع و مجرور قرائت شده است؛ در صورت رفع وصف «خدا» و در صورت جرّ وصف «عرش» می باشد.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵/۵۵، باب ۴، حدیث ۱؛ الخصال: ۵۲۳/۲، حدیث ۱۳؛ [۱] معانی الاخبار: ۳۳۳، حدیث ۱؛ [۲] الدّر المنثور: ۳۲۸/۱.

چون چهار گوش است. گفته شد: چرا چهار گوش شده؟ فرمود: چون برابر بیت المعمور است که چهار گوش است. و گفته شد: چرا بیت المعمور چهار گوش است؟ فرمود: چون برابر عرش است که چهار گوش است. گفته شد: چرا عرش چهار گوش شده؟ فرمود: چون مسلمانی بر چهار کلمه سازمان یافته:

سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ. (۱)

در عقاید شیخ صدوق آمده است:

«اعتقاد ما در عرش این است که آن همه و همه آفریده هاست. و به وجه دیگر همان دانش است.

و از امام صادق علیه السلام پرسش شد از قول خداوند عز و جل :

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى « (۲)

[خدای] رحمان بر تخت فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط است.

فرمود:

نسبت او با هر چیز مساوی است و چیزی بدو نزدیکتر از چیزی نیست. اما عرش به معنی دانش را هم چهار از پیشینیان بر دوش داشته اند و چهار از آخرین. اما آن چهار نخست: نوح، ابرهیم، موسی و عیسی؛ و اما چهار آخر:

محمد صلی الله علیه و آله، علی، حسن و حسین.

و به سندهای صحیح از ائمه علیهم السلام درباره عرش و حاملانش چنین روایت شده است:

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۷/۹۶، باب ۵، حدیث ۹؛ علل الشرایع: ۳۹۸/۲، باب ۱۳۸، حدیث ۲.

۲- (۲) - طه (۲۰): ۵. [۱]

و همانا اینان حاملان عرش علم شدند؛ زیرا همهٔ پیامبران پیش از پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله بر چهار شریعت چهار پیامبر پیشین بودند: نوح، ابراهیم، موسی و عیسی؛ و دانش از این چهار بدانها رسید. و همچنان دانش پس از محمد و علی و حسن و حسین: به امامان پس از حسین رسید. (۱) شیخ مفید فرموده: «عرش به معنای سلطنت و پادشاهی است. ذوالعرش یعنی صاحب قدرت و استیلا و سلطنت بر تمام موجودات هستی». (۲) هشام بن حکم می گوید: زندق از امام صادق علیه السلام پرسید: کرسی بزرگتر است یا عرش؟ فرمود:

هر چه خدا آفریده درون کرسی است جز عرش او که بزرگتر از آن است تا کرسی او را فرا گیرد. (۳) در «معانی الاخبار»، صدوق به سندش از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم که عرش و کرسی چیستند؟ فرمود:

عرش به یک معنا همهٔ آفریده هاست و کرسی جای آنهاست، و از نظر دیگر همان دانشی است که خدا پیامبران و رسولان و حجج خود را بدان آگاه کرده، و کرسی دانش مخصوص به خود اوست. (۴) شیخ صدوق در کتاب «التوحید» خود به سندی که دارد از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه:

ص: ۱۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷/۵۵، باب ۴، حدیث ۵، [۱] به نقل از کتاب اعتقادات شیخ صدوق. [۲]

۲- (۲) - تصحیح الاعتقادات، شیخ مفید: ۷۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۹/۳، باب ۳، حدیث ۳.

۴- (۴) - معانی الاخبار: ۲۹، حدیث ۱. [۳]

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ « (۱)

تخت [حکومت، قدرت و سلطنت]ش آسمان ها و زمین را فرا گرفته و نگهداری آنان بر او گران و مشقت آور نیست؛ و او بلند مرتبه و بزرگ است.

آورده که حضرت فرمود:

آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست در کرسی است، عرش همان دانشی است که کسی آن را اندازه نتواند. (۲) امام صادق علیه السلام از حضرت باقر علیه السلام از جدش روایت کرده که:

در عرش نمونه هر آنچه خدا در خشکی و دریا آفریده، هست. فرمود: این است تأویل قول خدا:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ « (۳)

و هیچ چیزی نیست مگر آن که خزانه هایش نزد ماست، و آن را جز به اندازه معین نازل نمی کنیم.

و میان دو ستون عرش هزار سال پرش پرندۀ سریع (۴) فاصله است. و هر روز هفتاد هزار رنگ از نور بر عرش پوشند که هیچ آفریده تاب دیدن آنها را ندارد. همه چیزها در برابر عرش چون حلقه ای است در میان بیابان.

خدا را فرشته ای است به نام حزائیل، هیجده هزار بال دارد که میان هر دو بالش پانصد سال راه است؛ به خاطرش رسید که آیا بالای عرش چیزی است؟ خدا

ص: ۱۱۱

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۵۵. [۱]

۲- (۲) - التوحید: ۳۲۷، باب ۵۲، حدیث ۲؛ [۲] بحار الأنوار: ۸۹/۴، باب ۲، حدیث ۲۸.

۳- (۳) - حجر (۱۵): ۲۱. [۳]

۴- (۴) - موجود سریعتر از صوت و نور.

بال هایش را دو برابر کرد و داری سی و شش هزار بال شد که میان هر دو بال پانصد سال راه بود، و بدو وحی کرد: ای فرشته، پرواز کن. بیست هزار سال پرید و بر سر یک ستون عرش نرسید. خدا بال و نیرویش را دو چندان کرد و سی هزار سال دیگر پرید و باز هم نرسید و خدا به او وحی کرد: ای فرشته، اگر تا دمیدن صور پیری به ساق عرشم نرسی. آن فرشته گفت:

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى « (۱)

نام پروردگار برتر و بلند مرتبه ات را [از هر چه رنگ شرک خفی و جلی دارد] منزه و پاک بدار.

و خدا آن را بر پیامبر فرستاد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن را ذکر سجده کنید (۲). (۳)

معانی عرش و کرسی در کلام مجلسی

علامه بزرگ، ملا محمد باقر مجلسی در پایان احادیث مربوط به عرش و کرسی در جهت تحقیق در آن اخبار و جمع بین آنها می فرماید:

«بدانکه تخت شاهی در این جهان مظهر قدرت پادشاهان است، ولی خدای سبحان از مکان و قرارگاه منزه است، نه تختی دارد و نه کرسی که بر آن بنشیند و این دو (عرش و کرسی) بر برخی آفریده های او به حسب مناسبت اطلاق شدند به چند معنی:

۱ - دو جسم بزرگ فراز هفت آسمان. و همانا به این دو نام خوانده شدند برای این که احکام و تقدیرات خدا از آنها تراود و فرشته های کروبیان و مقرب و ارواح

ص: ۱۱۲

۱- (۱) - اعلی (۸۷) : ۱ [۱]

۲- (۲) - گوشه ای بسیار کوچک از وضع منظومه ها، کهکشان ها، سحابی ها را کتاب های «خدا در طبیعت»، «هیئت در اسلام»، «یک، دو، سه، بی نهایت» و «پیدایش و مرگ خورشید» با ارقام غیر قابل تصور و فهم بیان کرده اند، انسان چون این کتاب ها را مطالعه کند به عظمت عرش و کرسی و معجزه امامان در گفتارشان پی می برد.

۳- (۳) - من لایحضره الفقیه: ۳۱۵/۱، حدیث ۹۳۲؛ تهذیب الاحکام: ۳۱۳/۲، باب ۱۵، حدیث ۱۲۹.

پیامبران و اوصیا گرد آنهایند، و هر که را خدا خواهد به خود نزدیک سازد بد آنها بالایش برد، چنانکه فرمان ها و احکام شاهان و آثار سلطنت و عظمت آنان از تخت و کرسی آنهاست و مقربان آستان و خاصان آنها به گرد آنها چرخند، و نیز چون آن دو بزرگترین آفریده جسمانیند و انوار عجیب و آثار غریبه مخصوص به خود دارند دلالتشان بر وجود خدا و علم و قدرت و حکمتش بیش از اجسام دیگر است و از این رو مخصوص بدین نام شدند، و حاملانشان در دنیا گروهی فرشته اند و در آخرت یا فرشته هایند یا انبیای اولوالعزم و اوصیای برگزیده چنانکه دانستی، و بسا مقصود از حمل در آخرت این باشد که در قیامت، عرش بدیشان بر پاست و اینان حکام و نزدیکان به آیند.

۲ - علم و دانش. چنانکه در بسیاری از اخبار بدان تفسیر شدند، چون منشأ ظهور خدا بر خلقش دانش و شناسایی است و آن وسیله تجلی خداست بر عباد، و گویی عرش و کرسی باشند و حامل آن پیغمبر و ائمه اند که خزانه علم اویند در آسمان و زمینش، خصوص آنچه مربوط به شناخت اوست.

۳ - حقیقتی محیط به همه آفریده های او چنانکه صدوق فرموده و از برخی اخبار استفاده می شود؛ زیرا هر چه در زمین و فراز آنهاست آیات وجود خدا و نشانه های قدرت اویند و آثار وجود و فیض حکمت آن حضرت، پس همه آفریده ها عرش عظمت و جلال او هستند و وسیله تجلی صفات کمالش بر عارفان. و این معنایی است که به خاطر رسید در قول معصوم:

وَأَرْتَفَعُ فَوْقَ كُلِّ مَنْظَرٍ.

و او بالاتر از هر دیدگاهی است.» (۱) ۴ - هر یک از اوصاف کمال و جلالش عرش اوست؛ زیرا قرارگاه عظمت و جلال

ص: ۱۱۳

اویند و وسیله ظهورش بر بنده هایش به اندازه استعدادشان، و او را عرشِ دانش است و عرشِ قدرت و عرشِ رحمانیت و عرشِ رحیمیت و عرشِ وحدانیت و عرشِ تنزه، چنانکه در روایات گذشت.

۵- دل پیامبران و اوصیا و مؤمنان کامل که قرارگاه محبت و معرفت خدایند، چنانکه در روایت آمده:

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ. (۱)

دل مؤمن عرش خداوند رحمان است.

و هم در حدیث قدسی است:

لَمْ يَسْغِنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي، وَوَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. (۲)

آسمان و زمین گنجایش وجود مرا ندارد، اما قلب مؤمن ظرفیت وجود مرا دارد.

در هر صورت اطلاق عرش و کرسی بر برخی معانی به واسطه تصریح در خبر یا قراین دیگر منافات ندارد با وجوب اعتراف به معنی اول که از ظاهر اکثر آیات و روایات ظاهر می گردد، چنانکه در سطور گذشته به این معنا اشاره شد که این دو لفظ تحمیل جمیع معانی ظاهری و باطنی را دارند. (۳)

عرش و حاملان آن در کلام علامه طباطبائی

صاحب «المیزان» در توضیح عرش و حاملان آن، بحث مشروحی دارد که در تفسیر آیه ۵۴ سوره اعراف آمده، مقتضی است برای توضیح بیشتری نسبت به

ص: ۱۱۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۹/۵۵، باب ۴؛ [۱] شرح الاسماء الحسنی: ۳۴/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۹/۵۵، باب ۴؛ [۲] کشف الخفاء: ۱۹۵/۲.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۹/۵۵، باب ۴.

روایاتی که گذشت به گوشه ای از آن اشاره شود:

«ما قبول داریم که جمله:

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» (۱)

آن گاه بر تخت فرمانروایی [و حکومت بر آفرینش] چیره و مسلط شد.

به منزله کنایه است، امّا کنایه بودن منافات ندارد با این که یک حقیقت و واقعیتی این تعبیر را ایجاب کرده باشد و استوای پروردگار بر عرش از قبیل سلطنت و استیلا و ملکیت و امارت و ریاست و ولایت و سیادت دایر میان خود ما، امری اعتباری و قرار دادی و خالی از حقیقت نبوده باشد.

درست است که ظواهر دینی از حیث بیان، نظیر بیانات ما و به صورت اموری اعتباری است اما خدای سبحان در همه این بیاناتش حقایق و واقعیاتی را بیان می کند.

به عبارت دیگر، گرچه معنای ملک و سلطنت و احاطه و ولایت و امثال آن در خدای سبحان همان معنایی است که ما خود از اطلاق این الفاظ نسبت به خود می فهمیم، ولیکن مصداق ها با هم متفاوتند.

مصادیق این الفاظ در نزد خدای تعالی اموری واقعی و حقیقی ولایت به ساحت قدس اویند و در نزد ما اوصافی ادّعایی، ذهنی و اموری اعتباری و قرار دادی هستند که یک سر سوزن از عالم ذهن و وهم به خارج سرایت نمی کنند.

مثلاً، اگر کسی را رئیس خود می نامیم از این باب است که تابع اراده و تصمیم اویم نه این که راستی جامعه ما بدنی است و او سر آن بدن است. و همچنین اگر کسی را عضو اجتماع می خوانیم برای این نیست که او راستی دست جامعه و یا دل و یا قلوب آن است بلکه از این باب است که او نیز مانند دست و دل که در تشکیل

ص: ۱۱۵

بدن مؤثرند در تشکیل اجتماع ما تأثیر دارد. و از همین جهت که زندگی ما متشکل از یک سری امور اعتباری است خدای تعالی در آیه:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ ﴿١﴾

و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی نیست.

زندگی دنیایی ما را لهو و لعب نامیده چون مقاصد دنیوی ما و مال و اولاد ما و ریاست و حکومت ما جز عناوینی پنداری چیز دیگری نیست و جز در عالم وهم، تحقق و واقعیتی نداشته، سر و دست شکستن ما برای به دست آوردن آن هیچ تفاوتی با مسابقه اطفال در بازی های خود ندارد.

و حاشا بر خدای سبحان که زندگی ما را به خاطر این که اموری است و همی بازیچه بشمارد، آن وقت خودش هم مانند ما بازیگر بوده باشد.

سخن کوتاه، این که فرمود:

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ ﴿٢﴾

آن گاه بر تخت فرمانروایی [و حکومت بر آفرینش] چیره و مسلط شد.

در عین این که مثالی است که احاطه تدبیر خدای را در ملکش مجسم می سازد، دلالت بر این هم دارد که در این میان حقیقتی هم در کار هست و آن عبارت است از مقامی که زمام جمیع امور در آنجا متراکم و مجتمع می شود و آیات:

وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٣﴾

و او پروردگار عرش بزرگ است.

ص: ۱۱۶

۱- (۱) - عنكبوت (۲۹) : ۶۴. [۱]

۲- (۲) - رعد (۱۳) : ۲. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹) : ۱۲۹. [۳]

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ « (۱)

فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون آن هستند.

وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ « (۲)

و در آن روز هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز همه آنها حمل می کنند.

و تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ « (۳)

و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش حلقه زده اند.

نیز دلالت بر این معنا دارند؛ چه از ظاهر این آیات بر می آید که عرش حقیقتی است از حقایق خارجی.

معنایی را که ما برای کلمه عرش در آیه:

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ « (۴)

آن گاه بر تخت فرمانروایی [و حکومت بر آفرینش] چیره و مسلط شد.

کرده و گفتیم: این کلمه به معنای مقامی است موجود که جمیع سرخ های حوادث و امور در آن متراکم و جمع است از آیه:

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ « (۵)

به خوبی استفاده می شود، چه این آیه استوای بر عرش را به تدبیر امور تفسیر نموده و از وجود چنین صفتی برای خدای تعالی خبر می دهد، و چون این آیه در

ص: ۱۱۷

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۷. [۱]

۲- (۲) - حاقه (۶۹) : ۱۷. [۲]

۳- (۳) - زمر (۳۹) : ۷۵. [۳]

۴- (۴) - رعد (۱۳) : ۲. [۴]

۵- (۵) - یونس (۱۰) : ۳. [۵]

مقام توصیف ربوبیت و تدبیر تکوینی خدای تعالی است لا-جرم مراد از شفاعتی هم که در آخر آن است شفاعت در امر تکوینی خواهد بود. پس مفاد جمله:

مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ.»

[کار] هیچ واسطه ای [در همه جهان هستی برای جابجایی عناصر و ترکیب اجزا و به جریان انداختن امور] جز پس از اذن او نیست.

این می شود که هیچ سببی از اسباب تکوینی که واسطه هایی بین خدا و بین حوادث عالَمند از قبیل سببیت آتش برای حرارت و حرارت برای ذوب کردن اجسام و امثال آن، سببیتشان از خودشان نیست و به اذن خداست، که هر یک از آنها در ایجاد حادثه ای از حوادث تأثیر می کنند، و این جمله توحید ربوبیتی را می رساند.

پس عرش همان طوری که مقام تدبیر عامّ عالم است و جمیع موجودات را در جوف خود جای داده، همچنین مقام علم نیز هست، و چون چنین است قبل از وجود این عالم و در حین وجود آن و پس از رجوع مخلوقات به سوی پروردگار نیز محفوظ است، همچنان که آیه:

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ « (۱)

و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش حلقه زده اند.

محفوظ بودن آن را حتی در قیامت، و آیات مربوط به خلقت آسمان ها و زمین، موجود بودن آن را مقارن با وجود عالم، و آیه:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ « (۲)

ص: ۱۱۸

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۷۵. [۱]

۲- (۲) - هود (۱۱) : ۷. [۲]

و او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت فرمانروایی اش بر آب [که زیربنای حیات است] قرار داشت.

موجود بودنش را قبل از خلقت این عالم می رساند.» (۱)

دلا قرآن نمودت جان جانان بگفتت رازها در عین اعیان

دلا واصل ز قرآنی بمانده به یک ره دست خود از جان فشانده

دلا واصل ز قرآنی و ذرات که مکشوف است بر تو کل آیات

تو را معنی قرآن رخ نمودست تو را هر لحظه صد پاسخ نمودست

یقین چون بی گمانی از رخ یار همین می خوان که اینست پاسخ یار

چه گوئی وصف او چون می ندانی و گر قرآن چگونه وصف خوانی

(عطار نیشابوری)

ص: ۱۱۹

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۱۵۹/۸ - ۱۶۲، ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف.

[«۲» وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّاهِصِ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَحُلُولَ الْأَمْرِ فَيُتَبَّهُ بِالنَّفْخِ صَرَغَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ]

و اسرافیل که صاحب شیپور است؛ آن بلندمرتبه ای که چشم به راه اجازه و فرود آمدن دستور، از جانب توست. به محض رسیدن فرمانت با یک بار دمیدن در شیپور، افتادگان در زندان گور، از خواب مرگ بیدار می کند.

حقیقت صور اسرافیل

اشاره

«ایل» به زبان عبری به معنای «الله» است، «اسراف» کلمه ای است که به ایل اضافه شده و بنا به روایتی که از حضرت زین العابدین علیه السلام رسیده: هر چه به ایل اضافه شود به معنای عبدالله است، (۱) بنابراین اسرافیل یعنی بنده خدا. و ما در آیات گذشته در رابطه با فرشتگان خواندیم که فرشتگان «عِبَادُ مُكْرَمُونَ» حق هستند. (۲)

صور در قرآن

صور که معنای دنیایی آن شیپور است، حقیقتی است که نزدیک ده بار در قرآن مجید از آن یاد شده:

ص: ۱۲۰

۱- (۱) - ریاض السالکین: ۷۷.

۲- (۲) - انبیاء (۲۱): ۲۶. [۱]

۱ - «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (۱)

و روزی که در صور دمیده شود فرمانروایی و حاکمیت مطلق ویژه اوست، دانای نهان و آشکار است، و او حکیم و آگاه است.

۲ - «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا» (۲)

و در صور دمیده شود، پس همه آنان را [در عرصه قیامت] گرد می آوریم.

۳ - «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا» (۳)

[آن] روزی که در صور دمیده می شود و گنهکاران را در آن روز، کبودچشم و نابینا محشور می کنیم.

۴ - «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (۴)

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند.

۵ - «وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوَّهٍ دَاخِرِينَ» (۵)

و [یاد کن] روزی را که در صور می دمند، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است دچار هراس شود، مگر کسی که خدا بخواهد؛ و همه خوار و فروتن به پیشگاه او آیند.

۶ - «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (۶)

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان

ص: ۱۲۱

۱- (۱) - انعام (۶) : ۷۳. [۱]

۲- (۲) - کهف (۱۸) : ۹۹. [۲]

۳- (۳) - طه (۲۰) : ۱۰۲. [۳]

۴- (۴) - مؤمنون (۲۳) : ۱۰۱. [۴]

۵- (۵) - نمل (۲۷) : ۸۷. [۵]

۶- (۶) - یس (۳۶) : ۵۱. [۶]

۷- «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (۱)

و در صور دمیده می شود، پس هر که در آسمان ها و زمین است می میرد، مگر کسی را که خدا بخواهد، آن گاه بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگاه همه آنان بر پای ایستاده [مات و مبهوت به هر سو] می نگرند [که سرانجام کارشان چه خواهد شد]!

۸- «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ» (۲)

و در صور می دمند؛ آن است روز [تحقق و ظهور] وعده های تهدید آمیز و وحشتناک.

۹- «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفَخَهُ وَاحِدَةً» (۳)

پس چون در صور یک بار دمیده شود.

۱۰- «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» (۴)

روزی که در صور می دمند و شما گروه گروه به عرصه محشر می آید.

«صیحه» که صدای عظیم است در صور به وسیله اسرافیل به اذن حق بر جهانیان زده می شود، و به طوری که از صریح قرآن مجید به خصوص آیه ۶۸ سوره زمر استفاده می شود دو بار انجام می گیرد، یک بار صیحه مرگ است، که مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آن که خدا بخواهد می میرند. و بار دوم صیحه حیات است که چون دمیده شود آسمانیان و زمینیان زنده می شود و در صحرای با عظمت

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۶۸. [۱]

۲- (۲) - ق (۵۰) : ۲۰.

۳- (۳) - حاقه (۶۹) : ۱۳. [۲]

۴- (۴) - نبأ (۷۸) : ۱۸. [۳]

صیحه در قرآن

مسأله صیحه مربوط به قیامت در حدود چهار بار در قرآن مجید آمده است:

۱- «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ» (۱)

[کیفرشان] جز یک فریاد مرگبار نبود که ناگهان [پس از آن فریاد] همه بی حرکت و خاموش شدند!

۲- «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ» (۲)

[آن صحنه عظیم] جز یک فریاد نیست، پس به ناگاه همه آنان [گردآوری شده و] نزد ما احضار می شوند.

۳- «وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ» (۳)

و اینان [که تو را انکار می کنند] جز یک فریاد مرگبار را که هیچ تأخیری در آن نیست، انتظار نمی کشند.

۴- «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ» (۴)

روزی که [همگان] صیحه و فریاد را به حق و درستی می شنوند [و] آن روز، روز بیرون آمدن [از قبرها] است.

در این صیحه یک بار صیحه موت و بار دیگر صیحه حیات است، اگر سؤال شود به چه صورت یک حقیقت دو کار مخالف هم انجام می دهد؟ پاسخ های فراوانی دارد، از جمله پاسخی است که محیی الدین در «فتوحات مکیه» داده:

ص: ۱۲۳

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۲۹. [۱]

۲- (۲) - یس (۳۶) : ۵۳. [۲]

۳- (۳) - ص (۳۸) : ۱۵.

۴- (۴) - ق (۵۰) : ۴۲.

النَّفْخَةُ نَفْخَتَانِ: نَفَخَهُ تُطْفِئُ النَّارَ، وَنَفَخَهُ تَشَعَّلُهَا. (۱)

دم، دو دم است، دمی که آتش را خاموش می کند، و دمی که آتش را شعله ور می سازد.

ولی این دو دم به وسیله یک انسان از یک دهان به آتش زده می شود. بنابراین هیچ استبعادی ندارد که اسرافیل با دم اول در صور شعله حیات هر ذی حیاتی را خاموش کند، و با دم دیگر شعله حیات هر مستعدی را بر افروزد.

در این که صیحه و صدا باعث مرگ است، امروزه با انفجارهایی که به وسیله موشک ها و بمب ها و سایر اسلحه ها صورت می گیرد، حتی ایجاد امواجی که فقط و فقط باعث مرگ است، شکی برای کسی باقی نیست. صیحه صبح قیامت از هر موجی سریع تر و از هر فریادی عظیم تر است، و شعاعش نسبت به تمام هستی جز عرش حق و آن کسی که خدا بخواهد، فراگیر است. این صیحه در مرتبه ای مرگ بار و در مرتبه دیگر زنده کننده است.

درباره صور، تفاسیر و کتب روایی به خصوص «علم الیقین» و «الآلی الاخبار» سه روایت نقل می کنند:

سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْهُ فَقَالَ: قَرْنٌ مِنْ نُورِ التَّقَمَةِ إِسْرَافِيلُ. (۲)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: صور چیست؟ فرمود: شاخی است از نور که اسرافیل آن را به دهان دارد.

در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده:

الصُّورُ قَرْنٌ مِنْ نُورٍ فِيهِ أَثْقَابٌ عَلَى عَدَدِ أَرْوَاحِ الْعِبَادِ. (۳)

ص: ۱۲۴

۱- (۱) - فتوحات مکیه: ۳۱۳/۱، باب ۶۴.

۲- (۲) - شرح الأسماء الحسنی: ۹۶/۱؛ التفسیر الأصفی (فیض کاشانی): ۹۱۷/۲، [۱] ذیل آیه ۸۷ سوره نمل.

۳- (۳) - علم الیقین: ۸۹۲؛ الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل: ۱۵۳/۱۵، [۲] ذیل آیه ۸۷ سوره نمل.

صور شاخی است از نور، که در آن به عدد ارواح بندگان روزنه وجود دارد.

عَنِ السَّجَادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الصُّورَ قَرْنٌ عَظِيمٌ لَهُ رَأْسٌ وَاحِدٌ وَطَرَفَانِ، وَبَيْنَ طَرَفِ الْأَسْفَلِ الَّذِي يَلِي الْأَرْضَ إِلَى طَرَفِ الْأَعْلَى الَّذِي يَلِي السَّمَاءَ مِثْلُ مَا بَيْنَ تَخُومِ الْأَرْضَيْنِ السَّابِعَةِ إِلَى فَوْقِ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فِيهِ أَثْقَابٌ بَعْدَ أَرْوَاحِ الْخَلَائِقِ. (۱)

امام سجاد علیه السلام می فرماید: صور شاخی است عظیم، داری یک سر و دو طرف. فاصله طرفی که به سمت زمین است با طرفی که به سوی آسمان است همانند فاصله دورترین نقطه زمین تا انتهای آخرین آسمان است، و در آن روزنه هایی به عدد ارواح خلایق وجود دارد.

صور اسرافیل در نزد مفسران و محدثان

اشاره

«گروهی از مفسران و محدثان، این روایات را از باب کنایه و تشبیه و استعاره گرفته اند و فرموده اند:

این همه برای تقریب مسأله به ذهن انسان است، و آنچه که از این روایات مراد است بعث و نشر و مرگ و حیات است که به اشاره و توسط اسرافیل به اذن حق انجام می گیرد.

گروهی از محققان هم از حقیقت صور و صیحه اظهار بی اطلاعی کرده و گفته اند:

حقیقت این است که نمی دانیم صور چگونه وسیله ای است و چطور می تواند امواج کشنده را در مدت کم به سراسر آسمان ها و زمین برساند و تمام موجودات زنده را بمیراند.

ص: ۱۲۵

اما در دنیای کنونی بر اثر اکتشافاتی که در رشته های مختلف علوم نصیب بشر گردیده تا اندازه ای مسائل ناشناخته روشن شده، تکذیب و عناد معاندان کاهش یافته و موجبات تقریب ذهن افراد بی غرض به درک پاره ای از واقعیت های دینی فراهم آمده است و می توان گفت: تولید امواج صوتی و پخش آن از جمله اکتشافاتی است که ممکن است تا اندازه ای مشکله نفع صور و پخش صیحه مرگ را حل کند و مردم را در شناخت این واقعیت مجهول یاری نماید.

هم اکنون در تمدن صنعتی بر اثر انفجار بمب های قوی و خیلی قوی امواج شدید و بسیار شدید صوتی تولید می شود که با گوش می شنویم؛ آن انفجارها می توانند در ساختمان های نزدیک و بالنسبه دور، شکستگی و ویرانی به بار آورد و روی افرادی که در آن ساختمان ها زندگی می کنند یا در خیابان های اطراف عبور می نمایند کم و بیش عوارض بد و احیاناً خطرناک و مرگبار به جای بگذارند و عده ای را هلاک کنند.

همچنین بر اثر پیشرفت علم و صنعت، دانشمندان توانسته اند از طرفی به وسیله ابزارهای فنی بر تعداد امواج ماورای صوتی به مقدار شایان توجه بیفزایند و از طرف دیگر با کمک نیروی برق، امواج ماورای صوتی تولید شده را با سرعت در سطح بسیار وسیعی پخش کنند.

می دانیم امواج صوتی سرعتی بالنسبه کم و بُردی کوتاه دارند، و همین قدر که فاصله از حد محدودی بگذرد صدا شنیده نمی شود، ولی بشر امروز در پرتو هوش و تجربه توانسته است با نیروی برق و وساطت ابزارهای فنی و صنعتی، صدای گوینده رادیو را با سرعت حیرت زا و بهت آور در سراسر جهان پخش کند و در آن واحد آن را از دورترین نقطه غرب عالم به گوش میلیون ها مردم شرق برساند.» (۱) «از مجموع آیات استفاده می شود که در پایان جهان صیحه عظیمی اهل آسمان ها و زمین را می میراند و این صیحه مرگ است. و در آغاز رستاخیز با صیحه و

ص: ۱۲۶

فریاد عظیمی همه زنده می شوند و به پا می خیزند و این فریاد حیات و زندگی است.

اما این دو فریاد دقیقاً چگونه است؟ چه اثری در صیحه اول و چه تأثیری در صیحه دوم است؟ جز خدا کسی نمی داند.

بارها گفته ایم الفاظ ما که برای زندگی روزمره محدود خودمان وضع شده عاجزتر از آن است که بتواند حقایق مربوط به جهان ماورای طبیعت یا پایان این جهان و آغاز جهان دیگر را دقیقاً بیان کند، به همین دلیل باید از الفاظ معمولی معانی وسیع تر و گسترده تری استفاده شود، منتها با توجه به قرائن موجود.

چگونه امواج صوتی صور، تمام جهان را فرا می گیرد با این که می دانیم امواج صوتی حرکت کندگی دارد و از دوپست و چهل متر در ثانیه تجاوز نمی کند، در حالی که حرکت نور بیش از یک میلیون بار از آن سریع تر و به سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می رسد؟

باید گفت ما نسبت به این موضوع همانند بسیاری از مسائل مربوط به قیامت تنها علم اجمالی داریم و جزئیات آن بر ما روشن نیست.

مرگ آفرینی این صدا اگر در گذشته برای بعضی شگفت انگیز بود، امروز برای ما تعجبی ندارد، چرا که بسیار شنیده ایم موج انفجار گوش ها را کر، بدن ها را متلاشی، حتی خانه ها را ویران می سازد، انسان هایی را از جای خود برداشته به فاصله های دور دست پرتاب می کند. بسیار دیده شده که حرکت سریع یک هواپیما، و به اصطلاح شکستن دیوار صوتی چنان صدای وحشتناک و امواج ویرانگری به وجود می آورد که شیشه های عمارت ها را در شعاع وسیعی خرد می کند.

جائی که نمونه های کوچک امواج صوتی که به وسیله انسان ها ایجاد شده، اینچنین اثراتی از خود نشان می دهد آن صیحه عظیم الهی، آن انفجار بزرگ جهانی چه آثاری به بار خواهد آورد. به همین دلیل جای تعجب نیست که امواجی هم در

نقطه مقابل آن تکان دهنده و بیدار کننده و احیاگر باشد، هر چند تصوّر آن امروز برای ما ممکن نیست، ولی بیدار کردن افراد خواب را با فریاد، و یا به هوش آوردن انسان های بی هوش را با شوک های شدید لاقبل دیده ایم. و باز تکرار می کنیم که با علم محدودمان تنها شبیحی از این امور را از دور می بینیم.» (۱)

حقایق عالم آخرت

«حقیقتی که به طور کلی لازم است درباره حقایق عالم آخرت توجّه داشته باشیم این است که: حقایق عالم آخرت را چنانکه هست نمی شود در قالب الفاظ دنیوی بیان کرد؛ زیرا حقایق آن عالم با این عالم فرق بسیاری دارد، و الفاظی که برای بیان معانی و حقایق دنیویّه وضع گردیده نمی تواند قالب معانی ناشناخته آخرتی باشد.

بنابر این حقیقت دمیدن در صور چیست، نمی دانیم. ولی چنانکه گفته شد: از مجموع آیات قرآنی و روایات اسلامی فهمیده می شود که خداوند با ایجاد صدائی که چگونگی آن برای ما نامعلوم است در مرحله اول همه آفریده ها را جز آنهایی که خداوند نمی خواهد بیهوش می کند و می میراند، و در این وقت است که نظام این عالم بهم می خورد. و در مرحله دوم صدائی دیگر ایجاد می کند که همه مردگان جهت تعیین تکلیف نهائی در محکمه الهی حاضر می گردند، و این واقعیت ناشناخته همان است که قرآن از آن به نفخ صور تعبیر کرده است.» (۲) در مباحث عرفانی آمده:

«اسرافیل از ملائکه مقرب پروردگار است و فرشته مأمور حیات و زنده کردن؛ وجود او تمام عوالم امکان را که نیاز به حیات دارند فرا گرفته، و بوق او قدرت اوست و صور او بال های ملکوتی و معنوی اوست. بوق او قابلیت و استعدادی

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۵۳۶/۱۹؛ [۱] ذیل آیه ۶۸ سوره زمر.

۲- (۲) - به سوی جهان ابدی: ۲۹۷.

است که حضرت ربّ - جَلّ و علا - به او عنایت فرموده است و او را بدین تجهیزات خاص مجهّز نموده و امکان احیا و زنده کردن را به او داده است. بوق او سرمایه علمی و قدرت اوست که در تحت اختیار او بوده و اختیار او در تحت اختیار خداست.

اسرافیل در بوق خاص خود می دمدم و تمام موجودات هلاک می شوند. و نیز پس از آن در بوق خاص خود می دمدم و تمام مردگان را زنده می کند. بوق او جسم نیست و صورت ندارد، شرقی و غربی نیست، تمام آسمان ها و زمین و ما بین آن دو را فرا گرفته و صاحبان چنین قدرتی که از طرف پروردگار به آنها افاضه شده است بر تمام عوالم علوی و سفلی استیلا و احاطه دارند، و هر لحظه به امر پروردگار خود به مأموریت خود عمل می کنند.» (۱) خداوند! به لطف عمیمت ما را نسبت به حقایق قرآنیّه و معارف الهیه که در روایات اهل بیت آمده آگاه گردان و رموز و اسرار دینت را به ما بنمایان.

الهی! فهم و درک حقایق، ایمان و عمل صالح و طهارت باطن لازم دارد؛ تا نجات از خودیت صورت نگیرد فهم واقعیت ها امکان ندارد، الهی! ما را از خودیت خود برهان و از لباس میت عریان ساز، و از صورت و پوست نجات ده، تا به آنچه که باید دست یابیم توفیق حاصل کنیم.

عطار نیشابوری چه زیبا می سراید:

بمیر از خویش تا باقی بمانی نظر در منظر ساقی بمانی

بمیر از خویش اگر تو مرد راهی که اندر مرگ یابی هر چه خواهی

بمیر از خویش تا یابی بقایت که در مردن بیابی کلّ غایت

بمیر از خویش و نقش از عشق بردار طمع از دید نقش خویش بردار

ص: ۱۲۹

بمیر از خویش تا زنده بمانی یقین یابی لقای جاودانی

بمیر ای شیخ پیش از مردن خویش حجاب صورتت بردار از پیش

(عطار نیشابوری)

ص: ۱۳۰

[«۳» وَمِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ وَالْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ «۴» وَجِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ الْمَكِينُ لَعْدَيْكَ الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ «۵» وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْحُجُبِ «۶» وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ: مِنْ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَأَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ]

و میکائیل که نزد تو، صاحب مقام و مرتبه است، و در عرصه طاعتت دارای درجه ای بلند است. و جبرئیل که امین بر وحی توست، و در میان اهل آسمان هایت مورد اطاعت است؛ فرشته ای که در پیشگاهت ارجمند، و نزد حضرتت مقرب است. روحی است که بر فرشتگانِ حجاب ها گمارده ای، و جانی است که از مشرق فرمانت طلوع کرده؛ پس بر همه آنان درود فرست. و بر فرشتگانی که از نظر مرتبه و مقام پایین تر از آنانند؛ فرشتگانی که ساکنان آسمان هایت هستند، بر پیام هایت امینند.

منزلت میکائیل و جبرئیل

اشاره

قرآن مجید در سوره بقره آیه نود و هشت از میکائیل به عنوان «میکال» (۱) یاد کرده و دشمنی با او را در ردیف دشمنی با خدا و ملائکه و انبیا قرار داده، و عدو او

ص: ۱۳۱

۱- (۱) - «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَائيلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ»؛ بقره (۲) : ۹۸. [۱]

را متهم به کفر کرده است.

«جبریل» مؤذن اهل آسمان ها و «میکال» امام آنهاست، و امامت مقام بلندی است که شایسته آن نیست مگر کسی که مقامش بالاتر و دارای شرایط جامع باشد.

اوصاف جبرئیل در قرآن

قرآن مجید از جبریل به عنوان روح الامین، رسول کریم، ذی قوت، مطاع، امین، به ترتیب آیات زیر یاد کرده است:

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

[آنان می گویند: چون جبرئیل، وحی را برای تو می آورد ما با او دشمنیم؛ بنابراین به تو ایمان نمی آوریم] بگو: هر که دشمن جبرئیل است [دشمن خداست] زیرا او قرآن را به فرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است، در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

وَإِنَّهُ لَنَزِيرٌ لِّرَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿٢﴾

و بی تردید این قرآن، نازل شده پروردگار جهانیان است، * که روح الامین آن را نازل کرده است، * بر قلب تو، تا از بیم دهندگان باشی.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٣﴾

ص: ۱۳۲

۱- (۱) - بقره (۲): ۹۷. [۱]

۲- (۲) - شعراء (۲۶): ۱۹۲ - ۱۹۴. [۲]

۳- (۳) - تکویر (۸۱): ۱۹ - ۲۱. [۳]

که قرآن کلام فرستاده ای ارجمند و بزرگوار است. * نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقام و منزلت است؛ * آنجا مورد اطاعت [فرشتگان] و امین است.

در این آیات پنج وصف برای جبریل بیان شده است که این اوصاف نشان دهنده عظمت و مقام امین وحی، حضرت جبریل است:

رسول کریم: که اشاره به ارزش وجودی و مقام والا و جلالت ذات و عظمت و قدر اوست.

ذی قوه: به خاطر آن است که برای دریافت قرآن و ابلاغ آن قدرت و نیروی عظیمی لازم است و جبریل از جانب حق دارای چنان قدرتی بود.

مکین: یعنی ملک برجسته، عند ذی العرش کنایه از مقرب بودن جبریل به تقرب معنوی نزد حضرت محبوب است.

مطاع: اشاره به این است که جبریل فرمانروای فرشتگان و امیر آنهاست.

امین: در ابلاغ رسالت نهایت امانتداری را داشت.

در حدیثی آمده: به هنگام نزول این آیات پیامبر بزرگ به جبریل فرمود:

ما أحسن ما أثنى عليك ربك: ذی قوه عند ذی العرش مکین * مطاع ثم امین

، فما كانت قوتك، وما كانت أمانتك؟ فقال: أما قوتي. بعثت إلى ميدان لوطٍ فهي أربع مدائن و في كلِّ مدينه أربعمائه ألفٍ مقاتلٍ سوى الدراري فحملتهم من الأرض السفلى حتى سَمِعَ أهلُ السماوات أصواتَ الدجاجِ و بُباحِ الكلابِ ثمَّ هويتُ بهنَّ فقلبتهنَّ و أما أمانتي فأني لم أوامر بشيءٍ فعدوته إلى غيره. (١)

ص: ١٣٣

١- (١) - بحار الأنوار: ٢٤٨/٥٦، باب ٢٤؛ [١] مجمع البيان في تفسير القرآن: ٢٨١/١٠؛ [٢] الدر المثور: ٣٢١/٦؛ [٣] تفسير نمونه: ١٩٤/٢٦، [٤] ذیل آیه ٢٠ سوره تکویر.

خداوند چه نیکو تو را ستوده که فرموده: «صاحب قدرت است، در نزد صاحب عرش دارای قرب و مقام است، فرمانروائی دارد، امین است»، نمونه ای از قدرت و امانت خود را بیان کن. جبریل در پاسخ گفت: اما نمونه قدرت من این که: مأمور نابودی شهرهای قوم لوط شدم، و آن چهار شهر بود، در هر شهر چهارصد هزار مرد جنگجو وجود داشت بجز فرزندان آنها، من این شهر را از میان برداشتم و به بالا بردم تا جایی که فرشتگان آسمان صدای حیوانات آنها را شنیدند، سپس به زمین آوردم و زیر و رو کردم! و اما نمونه امانت من این است که هیچ دستوری به من داده نشده که از آن دستور کمترین تخطی کرده باشم.

ملائکة حُجَب

اشاره

صدوق در «توحید» و در «خصال» به سندش از زید بن وهب روایت می کند که از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد از حجب، فرمود:

حجب نخست: هفت حجاب است و ضخامت هر یک پانصد سال راه و بین هر کدام نیز پانصد سال راه.

و حجب دوم: هفتاد حجاب است که میان هر دو تا شان پانصد سال راه است، دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته اند که نیروی هر یک برابر نیروی ثقلین است!

آن گاه سرا پرده های جلالت که هفتاد سرا پرده اند و در هر سرا پرده هفتاد هزار فرشته است و میان هر دو سرا پرده پانصد سال راه است. سپس سرا پرده عزت است، سپس سرا پرده کبریا، سپس سرا پرده عظمت، و پس از آن قدس، و بعد از آن جبروت، و آن گاه فخر، و سپس نور سپید، و سپس وحدانیت که هفتاد

ص: ۱۳۴

هزار سال راه است، سپس حجاب اعلاست. (۱) علی بن ابراهیم قمی به سندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

جبریل در شب معراج به من گفت: میان خدا و خلقش نود هزار حجاب است نزدیکترین خلق به خدا منم و اسرافیل، و میان ما و او چهار حجاب است:

حجایی از نور، دیگر از ظلمت و حجایی از ابر و حجایی از آب. (۲) ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

شب معراج به حجب رسید که پانصد شماره بودند، و میان هر دو حجاب پانصد سال راه. (۳) شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

خورشید یک هفتادم از نور کرسی است، کرسی یک هفتادم از نور عرش و عرش یک هفتادم از نور حجاب و آن یک هفتادم از نور ستر. (۴) «مصباح المتهدج» ضمن تعقیب نماز امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند:

و از تو خواهیم به نور نامت که بدان آفریدی نور حجابت... و از تو خواهیم به نام زکّی پاکت نوشته در کُنه حجبت، سپرده در علم غیب نزد خودت بر سدره المنتهی، و از تو خواهیم به نامت نوشته بر سراق اسرار... تا گوید: به نامت که نوشتی بر

ص: ۱۳۵

۱- (۱) - التوحید، شیخ صدوق: ۲۷۸، باب ۳۸، حدیث ۳؛ [۱] الخصال، شیخ صدوق: ۴۰۱/۲، حدیث ۱۰۹؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۹/۵۵، باب ۵، حدیث ۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۲/۵۵، باب ۵، حدیث ۳؛ تفسیر القمی: ۱۰/۲، ذیل آیه ۶۸ سوره آل عمران.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۳/۵۵، باب ۵، حدیث ۴؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۳۵۴، حدیث ۱۰. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۴۳/۵۵، باب ۵، حدیث ۵؛ التوحید، شیخ صدوق: ۱۰۸، باب ۸، حدیث ۳. [۴]

حجاب عرشت، و به هر نامی که در لوح محفوظ داری. (۱)

چو نقاش ازل طرح جهان کرد محبت را چون جان در وی نهان کرد

شراب عشق بر آفاق پیمود جهان را سر بسر لبریز جان کرد

جهان چون مست شد از باده عشق گلی را دل ز دلها جان روان کرد

ربود از سینه ها او هر دلی بود چو دلها را ربود آهنگ جان کرد

به دُردی فیض را بخرید از وی دوی درد بی درمان آن کرد

(فیض کاشانی)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

برای خدای تبارک و تعالی هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است که اگر برداشته شوند جلوه های وجه او آنچه فرود آنهاست بسوزانند. (۲) در حدیث است که جبریل گفت:

برای خدا در فرود عرش هفتاد حجاب است که اگر ما به یکی از آنها نزدیک شویم، سُبُحَات و جهش ما را بسوزانند. (۳) مفهوم این روایت این است که اگر از انوار خدا که محبوب از بنده هاست چیزی پرده برداری شود، بر هر که افتد نابود شود، چنانکه موسی از پرتو آن بیهوش افتاد و کوهها تکه تکه شدند.

ملائکة حجب در کلام مجلسی

محدث خبیر، علامه مجلسی در ذیل این روایات می فرماید:

«و تحقیق این است که این اخبار را ظاهری است و باطنی، و هر دو درست

ص: ۱۳۶

۱- (۱) - مصباح المتهدج: ۲۹۳؛ بحار الأنوار: ۴۳/۵۵، باب ۵، حدیث ۶.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۴/۵۵، باب ۵، حدیث ۱۲.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۴/۵۵، باب ۵، حدیث ۹.

است.

ظاهرش این است که خدای سبحان چنانکه عرش و کرسی را با بی نیازی بدانان آفریده، در بر آنها پرده ها و حجاب ها و سرادقاتی آفریده، و از انوار غیبیه آفریده خود، درون آنها را انباشته که در دید فرشته ها و بعضی از انبیا و در شنید دیگران مظهر عظمت و جلال و هیبت و وسعت فیض و رحمتش باشند. و اختلاف شماره بسا که از نظر نوع و صنف و شخص آنهاست و یا این که در برخی تعبیرات با هم شماره شدند و یا بعضی از آنها را نام بردند.

و اما باطن آنها این است که البته حجب مانع از وصول به حق بسیارند، برخی ناشی از نقص نیرو و درک آدمی است از نظر امکان و نیاز و حدوث و آنچه به دنبال آنهاست از نقص و درماندگی؛ و اینها حجب ظلمتند. و برخی ناشی از نورانیت و تجرد و تقدس و عظمت و جلال خداست که حجب نورانیه اند، و محال است این هر دو حجاب برداشته شوند، و اگر از میان بروند جز ذات حق چیزی نماند. آری، ممکن است تا اندازه ای این حجب برداشته شوند و آدمی به مقام کشف و شهود قلبی برسد، به وسیله برکناری از صفات شهوائیه و اخلاق حیوائیه و تخلّق به اخلاق ربانیه از راه عبادت و ریاضت و مجاهده و بررسی علوم حقّه.

و در این صورت انوار جلال الهی بر بنده می تابند و تشخص و اراده و شهوت او را می سوزانند، و با دیده یقین کمال خدا و بقائش را می نگرند و فنا و ذلّ خود را در می یابند، بی نیازی او و نیاز خود را بنگرند، بلکه هست عاریه خود را در برابر وجود او نیست شمارند و توانائی ناچیز خود را در برابر قدرت کامله او هیچ.

بلکه از اراده و قدرت و دانش خود کنار روند و اراده و قدرت و علم حق در آنها به کار افتد، نخواهند جز آنچه خدا خواهد. و نیروی حق را در تصرف به کار برند، مرده زنده کنند، خورشید برگردانند، ماه را بشکافند، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ص: ۱۳۷

من در خیر را به نیروی جسمانی نکنم بلکه به نیروی ربّانی از جای در آوردم.

و این معنای فناء فی الله و بقاء بالله است که قابل فهم است و منافی با اصول دین نیست.

و به عبارت دیگر حجاب های نورانی که مانع از وصول بنده به خدا و درک مقام ممکن از معرفت او می شوند، موانعی است که از جهت عبادات دست می دهد از قبیل ریا و خودبینی و شیعه و مرء. و حجب ظلمانیه کلیه گناهان است. و چون این حجب برداشته شوند خدا در دل بنده تجلی کند و محبت جز او را تا به خودش برسد می سوزاند. (۲) عالم ماده جهان تکامل است، و هر چیزی در آن به سوی کمال گراید و نفس آدمی هم که وابسته به بدن مادی است به سوی کمال گراید تا به سر حد امکان رسد و به وجود اشرف پیوندد، و باید منازل بسیاری به بالا رود در دو بخش:

۱ - منازل مادی که چون از آنها بگذرد به مقام تجرد رسد و از عالم طبیعت برهد.

۲ - مراتب عالیة بالاتر از آن، که صعود در مراتب وجود است تا آنجا که برای ممکن توانایی بود.

و البته هر مرتبه ای از مراتب را مانع و حاجبی است برای رسیدن به مرتبه بالاتر، و چون از آن مرتبه بالا رود حاجبی را برداشته و به وجود بالاتری رسیده که بهاء و شرف و خرمی دارد، و چون همه قیود عالم ماده را به کنار زند و به مقام تجرد رسد از همه حجاب های ظلمانی گذشته و از هر گناهی پاک شده و همه اخلاق پست را که سرآمد آنها حبّ دنیا است از خود به در کرده، که فریقین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل

ص: ۱۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۶/۷۰، باب ۱۲۲؛ [۱] الأمالی، شیخ صدوق: ۵۱۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۷/۵۵، باب ۵.

کرده اند:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. (۱)

دوستی دنیا، سرآغاز و سرچشمه هر خطایی است.

و اینک در برابر حجاب های نورانی قرار دارد که مراتب بی نهایت وجودند و الطف وادق هستند و نیاز به هوش سرشاری دارند برای گذشتن از آنها، و چه بسا که سالک در مرتبه پایین بماند و آن را پایان سفر خود پندارد.

تا خداوند، که را شایسته داند و به عنایت خود او را از این منازل به بالا کشاند، و اینجاست که باید گفت:

«تا یار که را خواهد و میلش به که باشد»

تا نور حق در او بتابد و خدا از جلوه های بی نهایت خود برای او پرده ای بردارد و او را پایدار سازد تا این راه دشوار را به سر برساند.

الهی قشمه ای، آن بلبل شوریده گلستان عشق در خطاب به انسان می گوید:

مهوشی تو ای جان، خیمه زن به بالا جوهری مجرد، بگذر از هیولا

از چه طبیعت یوسفا برون شو تا کنی ز حُسنت عالمی زلیخا

روح جاودانی، مَهر تن رها کن ماه مصر عقلی، حُسن خویش بنما

ملک تن تو دانی، نیست جاودانی مرغ آسمانی، بال عشق بگشا

شاه ملک عشقی در سریر عزت قصر حور عین را از رُخت بیارا

رمز عشق برخوان از تبارک الله گنج سر پنهان در تو شد هویدا

(مهدی الهی قمشه ای)

ص: ۱۳۹

[«(۷) وَالَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَاءَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ وَلَا- إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَلَا- فُتُورٌ وَلَا- تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ وَلَا- يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَيَهُوُ «(۸) الْغَفَلَاتِ الْخُشَعِ الْأَبْصَارِ فَلَا- يَرْوِمُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ النَّوَكِسُ الْأَذْقَانِ الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَعَدَيْكَ الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلَائِكَ وَالْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَجَلَالِ كِبْرِيَائِكَ]

و آنان که به خاطر کوشش پیوسته و دائم شان، ملامت بر آنها وارد نمی شود، و از هیچ زحمتی، خستگی و سستی و ناتوانی به آنان راه پیدا نمی کند. امیال و شهوات، از تسبیح بازشان نمی دارد، و فراموشی ناشی از غفلت ها آنان را از تعظیم به تو جدا نمی کند، فروهشته دیدگانند؛ بنابراین، نظر کردن به جمال و جلال حضرتت را درخواست نمی کنند. از حقارت و خواری، در برابر عظمتت سر به زیر افتاده اند. شوقشان به آنچه نزد توست، طولانی شد. به یاد نعمت هایت شیفته اند و در برابر عظمت و بزرگی کبریایت فروتنند.

موانع کمال

اشاره

این که ملائکه حق از عبادت و اطاعت و عبودیت و بندگی ملالت نمی گیرند و خسته و رنجور و درمانده و ضعیف نمی شوند و هرگز از مدار عبودیت بیرون نمی روند، به خاطر این است که در وجودشان از شهوات خبری نیست، وجود آنان

نور محض و ماهیت آنان ملکوتی خالص است.

ولی در وجود انسان، محض اقتضای خلقت و آفرینشش و به خاطر این که مدتی باید در دنیا بماند، انواع امیال و غرایز و شهوات قرار دارد که اگر این مجموعه را بر مبنای عقل و شرع، و بر اساس تقوا خرج کند از ملائکه برتر می شود و اگر مهار حیات خود را به اختیار شهوات و غرایز بگذارد از عبادت و بندگی حق خسته شده و به تدریج از هر حیوانی پست تر خواهد شد.

این مسئله ثابت شده که فساد و پستی و شقاوت و بدمستی و پدیدار شدن هرگونه رنج و بلا و اخلال در امور حیات انسان معلول پیروی او از شهوات آزاد و غرایز و امیال شیطانی است.

آنان که دچار شهوات غلط و امیال شیطانی هستند، تنها به خود و عاقبت خود ضرر نمی زنند، گاهی خانواده یا جامعه ای را نیز دچار فساد می کنند و زمینه هلاکت و نابودی بسیاری از فرزندان آدم را که استعداد مقام خلافت از حق را دارا می باشند فراهم می نمایند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ « (۱)

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی.

آنان که بنده و برده شهواتند و به امیال و غرایز و لذایذ مادی به عنوان هدف نهایی می نگرند، برای رسیدن به خواسته های نامشروع خود دچار اعمال عجیبی از قبیل استعمار و استثمار کردن ملت ها، کوبیدن انسان و انسانیّت، تعرّض به ناموس دیگران، قتل نفس، دزدی، غارت، چپاول، نفاق، دروغ، غیبت، تهمت، جاسوسی، افشای سرّ، خیانت، خدعه، دغل بازی و... می گردند.

ص: ۱۴۱

شیوع این همه مفسد، فکر کنید عرصه گاه حیات را دچار چه وضعی می کند و انسان را از چه فیوضات و عنایاتی که در دنیا و آخرت از جانب حضرت حق برای او مقرر شده محروم می نماید؟!]

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ « (۱)

محبت و عشق به خواستنی ها [که عبارت است] از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زراعت، برای مردم آراسته شده است؛ اینها کالای زندگی [زودگذر] دنیاست؛ و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

در این آیه به شش برنامه که از سرمایه های حیات دنیاست اشاره می کند: زن، فرزند، مال، مرکب سواری، چهارپایانی که در زراعت و دامداری به کار می روند، زراعت.

تقوا، راه مبارزه با شهوات

دنیا به معنای جای نزدیک و پست و از دست رفتنی است، آنان که تمام مقصد و مقصودشان را همین شش برنامه قرار دهند، اولاً: به گناهان و معاصی و مفسد زیادی دچار می شوند، و ثانیاً: از حسن مآب که در آیات بعد تفسیر شده: جنات و باغ هایی که دائم آب روان دارد، خلود در نعمت حق، همسران پاکیزه، رضوان و رضایت حق، به طور حتم محروم می گردند.

قُلْ أَوْبِنْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلدِّينِ اتَّقُوا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

ص: ۱۴۲

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ « (۱)

بگو: آیا شما را به بهتر از این [امور] خبر دهم؟ برای آنان که [در همهٔ شؤون زندگی] پرهیزکاری پیشه کرده اند، در نزد پروردگارشان بهشت هایی است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا جاودانه اند و [نیز برای آنان] همسرانی پاکیزه و خوشنودی و رضایتی از سوی خداست؛ و خدا به بندگان بیناست.

نکتهٔ جالب توجه آیهٔ بالا مسألهٔ باعظمت تقواست، به این معنی که آنان که در آن موارد شش گانه: زن، فرزند، مال، مرکب، انعام، زراعت، تقوای الهی پیشه کنند، به عاقبت به خیری عجیبی (حسن مآب) که جنّات و خلود در آن و ازواج مطهّره و رضوان من الله است، می رسند.

در آیات و روایات وارد شده که بهشت محصول زحمات و رنج ها و مشقّات انسان در عبادت و اطاعت و بندگی است، و جهنّم محصول لذایذ و غرایز و شهوات آزاد از قید شرع و عقل است.

خداوند مهربان می خواهد بندگانش در طریق مستقیم و در راه به دست آوردن رحمت حق و رسیدن به مغفرت و بهشت عنبر سرشت باشند، ولی تابعان شهوات غلط، علاقه دارند انسان ها و به خصوص مردم مؤمن در ضلالت و گمراهی و نادانی و غفلت و شقاوت و پستی در آیند. این خواستهٔ سخیف و پست که جهان و جهانیان را هلاک می کند محصول روان آلودهٔ بردگان شهوت شیطانی است.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا

ص: ۱۴۳

و خدا می خواهد با رحمت و لطفش به شما توجه کند؛ و آنان که از شهوات پیروی می کنند می خواهند شما [در روابط جنسی از حدود و مقررات حق] به انحراف بزرگی دچار شوید.

گر چه حلال و حرام حق و حسنات اخلاقی و مسائل و معارف دینی، انسان را محدود می کند، ولی این محدودیت به قیمت به دست آوردن سلامت دنیا و آخرت و بهشت و رضوان حق است. پس این محدودیت از ارزش والایی برخوردار است؛ زیرا حقایق ملکوتیه و فیوضات ربّانیه و آخرت آباد از باطن این محدودیت ها به دست می آید، ولی بی بند و باری و آزادی در شهوات و امیال نتیجه ای جز فساد همه جانبه در شئون حیات جامعه و محرومیت از عنایات حق ندارد. آن راه خدا و این راه شیطان؛ تا شما که از نور عقل و وجدان بهره مند هستید کدام را انتخاب کنید:

قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ « (۲)

مسلماً راه هدایت از گمراهی [به وسیله قرآن، پیامبر و امامان معصوم] روشن و آشکار شده است.

سعادت دنیا و آخرت در رهایی از شهوات

البته عمل به مقررات دینیه و آراستگی به حسنات اخلاقی و مقیّد بودن به حلال و حرام، مکروه نفس، برنامه ای مشکل و سخت است، ولی هر کس سعادت دنیا و آخرت خود را می خواهد باید به این رنج و سختی تن دهد که عنایت و لطف حق از این راه به انسان می رسد، ولی افتادن در شهوات و پیروی از امیال و لذایذ، مشقّتی

ص: ۱۴۴

۱- (۱) - نساء (۴) : ۲۷. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۵۶. [۲]

ندارد اما خراب کننده بنیاد سلامت دنیا و آخرت و علت ظهور جهنم و عذاب سخت در روز قیامت است.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا « (۱)

سپس بعد از آنان نسلی جایگزین [آنان] شد که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند؛ پس [کیفر] گمراهی خود را [که عذابی دردناک است] خواهند دید.

عجیب است که رسول با عظمت اسلام هنگامی که این آیه را تلاوت کرد فرمود:

يَكُونُ خَلْفٌ مِنْ بَعِيدٍ سِتِّينَ سَنَةً أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا، ثُمَّ يَكُونُ خَلْفٌ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يَعْرِدُونَ تَرَاقِيَهُمْ، وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ ثَلَاثَةً: مُؤْمِنٌ وَمُنَافِقٌ وَفَاجِرٌ. (۲)

بعد از شصت سال، افرادی به روی کار می آیند که نماز را ضایع می کنند و در شهوات غرق می گردند و به زودی نتیجه ضلالت خود را خواهند دید. و بعد از آنان گروه دیگری روی کار می آیند که قرآن را می خوانند ولی قرآن از گلو و حنجره آنان فراتر نمی رود (یعنی از روی ریا و تظاهر و قناعت کردن به الفاظ). قرآن را سه طایفه می خوانند: مؤمن و منافق و فاجر.

قسمت اول این روایت منطبق است با زمانی که یزید پلید در سال شصت زمام امور مسلمین را غاصبانه به دست گرفت و حادثه کربلا را آفرید، و قسمت دوم این روایت منطبق با دوران بنی عباس است که از اسلام به اسم و از قرآن به لفظ، قناعت کردند.

ص: ۱۴۵

۱- (۱) - مریم (۱۹) : ۵۹. [۱]

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۹۵/۱۱، حدیث ۳۱۱۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳۷۴/۲.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ. وَجَهَنَّمَ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ، فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتَهَا وَشَهَوَاتِهَا دَخَلَ النَّارَ. (۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: بهشت محصول رنج ها و استقامت در راه دین و صراط مستقیم است، صابر بر مشقات و عبادات و اخلاقیات وارد بهشت می شود. و جهنم نتیجه لذات و شهوات غلط است، هر کس خود را در لذات و شهوات شیطانی در اندازد اهل جهنم است.

شیعه و سنی بر مضمون این حدیث شریف اتفاق دارند و در اکثر کتب معتبره حدیث آمده که توضیحی بر آیات قرآن مجید است.

جایگاه بهشت و جهنم

در روایت آمده: چون خداوند مهربان بهشت را آفرید به جبرئیل فرمود:

آن را ببین، چون دید عرضه داشت: الهی! احدی از این جایگاه رفیع چشم نپوشد. و زمانی که راه رسیدن به بهشت را رنج عبادت و صبر بر شهوات و معاصی قرار داد، فرمود: اکنون به آن بنگر، چون نگریست فریاد زد: خداوندا! می ترسم کسی به این محل باعظمت و این بهشت عنبر سرشت نرسد!

چون جهنم را بیافرید به جبرئیل فرمود: بنگر، چون نظر کرد عرضه داشت:

احدی به این جا نمی آید، که جای سخت و بدی است. وقتی عذاب پیچیده به شهوت شد و ندا رسید: اکنون بنگر، عرضه داشت: الهی! می ترسم همه بندگانت به این جایگاه سخت دچار شوند! (۲)

ص: ۱۴۶

۱- (۱) - الکافی: ۸۹/۲، حدیث ۷؛ [۱] بحار الأنوار: ۷۲/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۲/۶۸، باب ۶۲.

فِي وَصَايَا أَبِي ذَرٍّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا أَبَا ذَرٍّ، الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُرٌّ، وَالْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلْوٌ، وَرَبُّ سَاعَةِ شَهْوَةٍ تُورِثُ حُزْنَ طَوِيلًا. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفارش هایش به ابوذر فرمود: ابوذر، حق در تمام زمینه هایش سنگین و تلخ، و باطل آسان و شیرین است، چه بسا که یک ساعت شهوت باعث غصه طولانی شود.

وَقَالَ: مَنْ أَكَلَ مَا يَشْتَهِي، وَلَبَسَ مَا يَشْتَهِي، وَرَكِبَ مَا يَشْتَهِي، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتْرُكَ. (۲)

و نیز آن حضرت فرمود: هر کس هر چه بخواد بخورد، هر چه بخواد بدون قید شرعی و عقلی بپوشد و هر چه بخواد سوار شود، خداوند به او نظر لطف و رحمت نکند تا از آن دست بکشد یا به کلی ترک کند.

فِي وَصَايَا الْكَاسِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا هِشَامُ، أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ: حَيْذُرٌ وَأَنْذِرُ أَصْحَابَكَ عَنْ حُبِّ الشَّهَوَاتِ، فَإِنَّ الْمُعَلَّقَةَ قُلُوبُهُمْ بِشَهَوَاتِ الدُّنْيَا قُلُوبُهُمْ مَحْجُوبَةٌ عَنِّي. (۳)

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: خداوند به داود وحی فرستاد: یارانت را از شیفتگی به شهوات غلط پرهیز و هشدار ده، که قلب دچار به شهوات دنیا و امیال شیطانی از عنایات من محروم، و از انوار جمال من ممنوع است.

ص: ۱۴۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۴/۷۴، باب ۴، ذیل حدیث ۳؛ مجموعه ورام: ۵۹/۲، الجزء الثانی، [۱] مستدرک سفینه البحار: ۹۴/۶.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۴/۷۴، باب ۷، حدیث ۳۰؛ [۲] تحف العقول: ۳۸.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۴/۱، باب ۴؛ [۳] تحف العقول: ۳۹۷.

قَالَ الْجَوَادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا تُسْتَقَالُ لَهُ عَثْرَةٌ. (۱)

حضرت جواد علیه السلام فرمود: آن که مرکبی در راه زندگی جز شهوات ندارد، لغزشی از او اقاله نمی شود.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أُعْطِيَ عَدُوَّهُ مُنَاهُ. (۲)

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: کسی که پیرو هوایش باشد، دشمنش شیطان را به آرزو رسانده است.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَيْنِ : اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طُولَ الْأَمَلِ.

أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَةَ. (۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از دو چیز بر شما می ترسم: پیروی هوا و درازی آرزو. اما پیروی هوا شما را از حق باز دارد و درازی آرزو یاد آخرت را از قلب شما می گیرد.

تفسیر هوای نفس در کلام امام خمینی

حضرت امام خمینی در کتاب «چهل حدیث» خود در شرح حدیث بالا می گوید:

«هوا» به حسب لغت دوست داشتن و اشتها است، و فرقی در متعلق نکند، خواه چیز خوب ممدوحی باشد یا زشت مذمومی؛ یا برای آن که به حسب مقتضای طبیعت، نفس مایل است به شهوات باطله و هواهای نفسانی، اگر مهار عقل و شرع نباشد.

ص: ۱۴۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۴/۷۵، باب ۲۷، حدیث ۴؛ [۱] أعلام الدین: ۳۰۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۸/۶۷، باب ۴۶، حدیث ۱۱؛ [۳] أعلام الدین: ۳۰۹. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۳۳۵/۲، حدیث ۳؛ [۵] وسائل الشیعه: ۵۸/۱۶، باب ۸۱، حدیث ۲۰۹۷۲. [۶]

و «صد» از شیء به معنای منع و اعراض و صرف از آن آمده و همه مناسب است، ولی این جا به معنی منع و صرف است؛ زیرا که صد به معنی اعراض، لازم است. ما به خواست خدا در ضمن دو مقام به ذکر فساد این دو خصلت و کیفیت منع اول از حق و از یاد بردن دوم آخرت را، می پردازیم و از خدا توفیق می طلبیم.

بدان که: نفس انسانی گر چه به یک معنا که اکنون ذکر آن از مقصود ما خارج است، مفطور بر توحید بلکه جمیع عقاید حقه است، ولی از اول ولادت آن در این نشأه و قدم گذاشتن در این عالم با تمایلات نفسانیه و شهوات حیوانیه نشو و نما کند، مگر کسی که مؤید من عندالله باشد و حافظ قدسی وی را حفظ کند، و آن چون از نوادر وجود است جزو حساب ما نیاید، ما متعرض حال نوع هستیم. در مقام خود مبرهن است که انسان در اول پیدایش، پس از طی منازل، حیوان ضعیفی است که جز به قابلیت انسانی امتیازی از سایر حیوانات ندارد، و آن امتیاز قابلیت میزان انسانی فعلیه نیست.

پس انسان حیوانی بالفعل است در ابتدای ورود در این عالم، و در تحت هیچ میزان جز شریعت حیوانات که اداره شهوت و غضب است نیست، و چون این اعجوبه دهر، ذات جامع و یا قابل جمعی است، از این جهت برای اداره آن دو قوه، صفات شیطانی را از قبیل کذب و خدیعه و نفاق و نمیمه و سایر شیطنت های دیگر نیز به کار می برد و با همین سه قوه که اصول مفسدات و مهلکات است ترقی کند، و اینها نیز در او نمو و ترقی روز افزون نمایند، و اگر در تحت تأثیر مربی و معلمی واقع نشود، پس از رسیدن به حد رشد و بلوغ، یک حیوان عجیب و غریبی شود که در هر یک از شئون مذکوره گوی سبقت از سایر حیوانات و شیاطین ببرد و از همه قوی تر و کامل تر در مقام حیوانیت و شیطنت شود. و اگر بر همین حال روزگار بر او بگذرد و جز تبعیت هوای نفس در شئون ثلاثه نکند، هیچ یک از معارف الهیه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه در او بروز نکند، بلکه جمیع انوار فطریه او نیز خاموش گردد.

پس تمام مراتب حق، از این سه مقام که ذکر شد - یعنی: معارف الهیه و اخلاق و

ملکات فاضله و اعمال صالحه - خارج نیست، زیر پای هواهای نفسانیته پایمال گردد، و متابعت از تمایلات نفسانیته و ملایمات حیوانیه نگذارد که در او، حق به هیچ یک از مراتب جلوه کند، و کدورت و ظلمت هوای نفس تمام انوار عقل و ایمان را خاموش نماید، و ولادت ثانویه که ولادت انسانیته است از برای او رخ ندهد و در همان حال بماند و ممنوع و مصدود از حق و حقیقت شود، تا آن که از این عالم با همین حال رحلت کند؛ در آن عالم که کشف سریره شود خود را جز حیوانی یا شیطانی نیابد و از انسان و انسانیته یادی نکند و در آن حال در ظلمت ها و عذاب ها و وحشت های بی پایان بماند، تا خدای تعالی چه خواهد.

پس این حال تبعیت کامل است از هوای نفس که منع کامل کند از حق. و از این جا می توان فهمید که میزان بازماندن از حق، متابعت هوای نفس است، و مقدار بازماندن نیز متقدّر شود به مقدار تبعیت. مثلاً اگر به واسطه تعلیم انبیا و تربیت علما و مربیان، مملکت انسانیته این انسان کذائی که در اول ولادت با آن سه قوه (شهوت، غضب، شیطنت) هم آغوش بود و با ترقی و تکامل او، آنها نیز ترقی و تکامل می کردند، در تحت تأثیر تربیت واقع شد، کم کم تسلیم قوه مربیه انبیا و اولیا گردید، ممکن است چیزی بر او نگذرد جز آن که قوه کامله انسانیته که در او به طریق استعداد و قابلیت ودیعه گذاشته شده بود فعلیت پیدا کند و ظهور نماید و تمام شؤون و قوای مملکت برگردد به شأن انسانیته؛ و شیطان به دستش ایمان آورد، چنانچه به دست رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورد:

إِنَّ شَيْطَانِي آمَنَ بِيَدِي. (۱)

شیطان من، به دست من ایمان آورد.

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۷/۱۶، باب ۱۱، ذیل حدیث ۲۸؛ تفسیر ابن عربی: ۲۸۱/۱، ذیل تفسیر آیه ۴۸ سوره انفال، با کمی اختلاف.

و مقام حیوانیت او تسلیم انسانیتش شود، به طوری که مرکب مرتاض راهوار عالم کمال و ترقی و بُراق آسمان پیمای راه آخرت شود، و ابداً سرخودی نکند و چموشی ننماید.

و بعد از تسلیم شدن شهوت و غضب به مقام عدل و شرع، عدالت در مملکت بروز کند، و حکومت عادله حقه تشکیل شود، که کارکن در آن و حکمفرمای در آن، حق و قوانین حقه باشد و قدمی بر خلاف حق در آن گذاشته نشود و به کلی از باطل و جور عاری و بری گردد.

پس همان طور که میزان در منع حق و صد آن، اتباع هوای نفس است، میزان در جلب حق و پیدایش آن، متابعت شرع و عقل است، و بین این دو منزل که یکی متابعت کامله هوای نفس است و دیگر متابعت مطلقه کامله عقل است، منازل غیر متناهی است، به طوری که هر قدمی که به تبعیت هوای نفس برداشته شود، به همان اندازه منع از حق کند و حجاب از حقیقت شود و از انوار کمال انسانیت و اسرار وجود آدمیت محجوب گردد. و به عکس هر قدمی که بر خلاف میل نفس و هوای آن بردارد، به همان اندازه رفع حجاب شود و نور حق در مملکت وجود جلوه کند.» (۱)

عجب شوری گرفته گرد عالم نماید راز در شورم دمام

ز حیرت خون دلها سوخت این جا که باید دیده ها بر دوخت این جا

دل عاشق در این جا کرده بریان نباشد هیچ کس را زهره آن

اگر می بگذری از عشق خامی به نزدیک امینان پس تمامی

اگر می بگذری از عشق این جا درون دل کجا بینی مصفا

اگر می بگذری از عشق بی چون تو مانی دائماً در خاک و در خون

ص: ۱۵۱

به بوی عشق دائم باش زنده حقیقت باش هم سلطان و بنده

(عطار نیشابوری)

مذمت هوای نفس در قرآن و روایات

خداوند تبارک و تعالی در مذمت اتباع نفس و هوای آن فرماید:

وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ « (۱)

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند.

و در آیه دیگر فرماید:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ « (۲)

پس اگر پاسخ تو را ندادند بدان که فقط از هواهای نفسانی خود پیروی می کنند و گمراه تر از کسی که بدون هدایتی از سوی خدا از هواهای نفسانی خود پیروی کند، کیست؟ مسلماً خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند.

در «کافی» سند به حضرت باقر علیه السلام رساند که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَقُولُ اللَّهُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَكِبْرِيَانِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا شَتَّتُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ، وَلَبَسْتُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ، وَشَغَلْتُ قَلْبَهُ بِهَا، وَلَمْ أُؤْتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - ص (۳۸) : ۲۶.

۲- (۲) - قصص (۲۸) : ۵۰. [۱]

قَدَّرْتُ لَهُ. وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَأَرْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤَثِّرُ عَيْدُ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا اسِي تَحْفَظْتُهُ مَلَائِكَتِي، وَكَفَّلْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ رِزْقَهُ، وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارِهِ كُلِّ تَاجِرٍ، وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل می فرماید: قسم به عزّت و جلال و عظمت و کبریا و نور و علوّ و ارتفاع مقام که اختیار نکند بنده ای هوای خودش را بر هوای من، مگر آن که به تفرقه اندازم کارش را و در هم نمایم دنیایش را و مشغول سازم به مادیات قلبش را، و حال آن که ندهم به او از آن مگر آنچه مقدر فرمودم برای او. و به عزّت و جلال و عظمت و نور و علوّ و رفعت مکانتم قسم که اختیار نکند بنده ای هوای مرا بر هوای خود، مگر آن که او را به ملائکه ام سپارم و آسمان ها و زمین را متکفل روزی او سازم و من باشم از برای او از دنباله تجارت هر تاجر (به این معنا که من برای او تجارت کنم و روزی او را رسانم) و بیاید او را دنیا در حالی که دلیل و منقاد اوست.

از امام صادق علیه السلام است:

إِخْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَعْدَى لِلرِّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَحَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ. (۲)

از هوای نفس خود بترسید آن چنان که از دشمنان خود می ترسید، چرا که چیزی دشمن تر برای مردم از متابعت هوای نفس و محصولات زبان آنان نیست.

ای عزیز! بدان که خواهش های نفس و تمنیات او منتهی نشود به جایی و

ص: ۱۵۳

۱- (۱) - الکافی: ۳۳۵/۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۷۹/۱۵، باب ۳۲، حدیث ۲۰۵۱۱. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۳۳۵/۲، حدیث ۱؛ [۳] وسائل الشیعه: ۵۷/۱۶، باب ۸۱، حدیث ۲۰۹۷۱. [۴]

اشتهای آن به آخر نرسد. اگر انسان یک قدم دنبال آن بردارد، مجبور شود پس از آن چند قدم بردارد. و اگر با یکی از هواهای آن همراهی کند، ناچار شود با چندین تمنای آن همراهی نماید. اگر یک در به روی خواهش نفس باز کنی، لابدی درهای بسیاری به روی آن باز نمایی. یک وقت به واسطه یک متابعت نفس به چندین مفسد و از آن به هزاران مهالک مبتلا شوی، تا آن که خدای نخواستہ در دم آخر جمیع راه حق بر تو مسدود شود، چنانچه خدای تعالی در نص کتاب کریم از آن خیر داده است. و البته امیر مؤمنان و ولی امر و مولا- و مرشد و متکفل هدایت و راهنمای عائله انسانی از این خوف دارد و ترسناک است، بلکه روح مکرم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام در اضطراب و وحشت است که مبادا برگ های درخت نبوت و ولایت ریخته شود و خزان گردد.

فراموشی آخرت

انسان تا تبه پیدا نکند که مسافر است و لازم است از برای او سیر، و دارای مقصد است و باید به طرف آن مقصد ناچار حرکت کند، و حصول مقصد ممکن است، عزم برای او حاصل نشود و دارای اراده نگردد.

و باید دانست که از موانع بزرگ این تبه که اسباب نسیان مقصد می شود و اراده و عزم را در انسان می میراند آن است که انسان گمان کند وقت برای سیر وسیع است، اگر امروز حرکت به طرف مقصد نکند فردا می کند. و این حال طول امل و درازی رجا و ظن بقا و امید حیات و رجای سعه وقت، انسان را از اصل مقصد که آخرت است و لزوم سیر به سوی آن و لزوم اخذ رفیق و زاد طریق باز می دارد و انسان به کلی آخرت را فراموش می کند و مقصد از یاد انسان می رود. و خدا نکند که انسان سفر دور و دراز و پر خطری در پیش داشته باشد و وقت او تنگ باشد و عده و

عَدّه برای او خیلی لازم باشد، و هیچ نداشته و با همه وصف از یاد اصل مقصد بیرون رود. و معلوم است اگر این نسیان حاصل شود، هیچ در فکر زاد و توشه برنیاید و لوازم سفر را تهیه نکند و ناچار وقتی سفر پیش آید بیچاره شود و در آن سفر افتاده و در بین راه هلاک گردد و راه به جایی نبرد.

پیروی از شهوات، علت هلاکت

اشاره

بدون شک هیچ ملّتی به هیچ بلّیه ای گرفتار نخواهند شد مگر وقتی که راههای خیر و صلاح را از دست بدهند و در طریق شرّ و فساد و طغیان و عصیان قرار گیرند و به خویشتن ستم کنند.

خداوند متعال در هر جای از کتاب شریفش که عذاب و هلاکت ملّتی را تذکر داده، جرم آنان را نیز یادآوری کرده است تا برای مردم روشن گردد که در اثر اعمال زشت انسان که معلول تبعیت از شهوات است، دنیا و آخرتش فاسد می گردد.

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَّنْ خَسِفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١﴾

پس همه را به گناهانشان گرفتیم، بر برخی از آنان توفانی سخت [که با خود ریگ و سنگ می آورد] فرستادیم، و بعضی را فریاد مرگبار گرفت، و برخی را به زمین فرو بردیم، و بعضی را غرق کردیم؛ و خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند، ولی آنان بودند که به خودشان ستم کردند.

ص: ۱۵۵

از جمله آن ملت ها اهل مدین بودند. این ملت وقتی به عذاب خدا گرفتار شدند که تمامشان خائن و متقلب و بدعمل گشتند. کم فروشی و خیانت در معاملات از صفات بد شمرده نمی شد. حس اخلاقی به حدی در آنان نابود گشته بود که وقتی ایشان را درباره کارهای زشت ملامت می کردند، اصلاً خجالت نمی کشیدند، بلکه شخص ناصح را ملامت و سرزنش می نمودند. عیوب خودشان را اصلاً درک نمی کردند. منکرات و معاصی را قبیح نمی دانستند. خداوند بزرگ درباره آنان می فرماید:

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ * وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ «
(۱)

و به سوی [مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم.] گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست؛ و از پیمانہ و ترازو مکاهد، همانا من شما را در توانگری و نعمت [ی که بی نیاز کننده از کم فروشی است] می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم. * و ای قوم من، پیمانہ و ترازو را عادلانه [و منصفانه] کامل و تمام بدهید، و اجناس مردم را [هنگام خریدن] کم شمارتر و کم ارزش تر [از آنچه که هست] به حساب نیاورید و در زمین تبہکارانہ فتنہ و آشوب برپا نکنید.

و پس از آیاتی چند می فرماید:

ص: ۱۵۶

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿١١﴾

و هنگامی که عذاب ما رسید، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، با رحمتی از سوی خود نجات دادیم، و کسانی را که [به آیات ما] ستم کردند، فریاد مرگبار فرا گرفت، پس در خانه هایشان به رو در افتاده جسمی بی جان شدند.

ملت نوح، ملت صالح، ملت لوط و اقوام دیگری که به عذاب الهی دچار شدند، از قماش ملت مدین بودند و در یک کلمه پیرو شهوات خویش گشتند، و این پیروی، آنان را از نظر رحمت حق انداخت و عاقبت به هلاکت و عذاب دچارشان کرد.

فرق میان بندگی حق و بندگی شهوت، فرق میان نور و ظلمت و حق و باطل و دنیا و آخرت و مرگ و حیات است. بنده و برده شهوت از هیچ ستم و ظلمی و فساد و جنایتی چشم نمی پوشد، و بنده حق از هیچ کار مثبت و عمل خیری باز نمی ماند.

مقاله ای در بردگی بشر نسبت به شهوات

جبران خلیل در مقاله ای داستان بردگی بشر را نسبت به شهوات چنین توضیح می دهد:

«مردم بنده زندگی اند، و در نتیجه این بندگی، روز با زبونی و ننگ همدمند، و شب با اشک و خون دمسازند.

هر چه تا به حال دیده ام بنده سرسپرده و گردن کج و زندانی زنجیری بوده است.

هر سوی گیتی را گشته و شام و روز زندگی را پژوهیده ام کاروان ملت ها و اقوام را دیده ام که از غار به کاخ و آسمانخراش ره سپرده است، و چشمم تا به حال جز به

ص: ۱۵۷

گردنی که زیر بار خمیده و بازوانی که به زنجیر بسته و سینه‌ای که بر آستان بت سائیده بود، نیفتاده است.

در پی انسان از بابل تا پاریس، و از نینوا تا نیویورک رفته و دیده‌ام که اثر زنجیرهایی که به دست و پایش آویخته بوده در کنار ردپایش بر شن صحرا نمودار است، و به گوش خویش از دشت و جنگل و دمن طنین ضجه و فریاد جگرخراش نسل‌های قرون و اعصار را شنیده‌ام.

به کاخ‌ها و دانشگاه‌ها و معابد در آمده‌ام و در برابر هر تخت و قربانگاه و کرسی خطابه ایستاده و دیده‌ام که کارگر، بنده سرمایه دار و سوداگر است و سرمایه دار و سوداگر بنده نظامی، نظامی بنده سیاستمدار، سیاستمدار بنده شاه، شاه بنده کاهن، و کاهن بنده بت و بت خود خاکی است که اهریمنان سرشته و بر تلی از جمجمه مردگان افراشته‌اند.

به کاخ توانگران مقتدر و کلبه فقیران زیر دست در آمده و به تماشای خزائنی که پر از جواهرات و شمش‌های طلا بوده و بیغوله‌هایی که شبخ‌نومیدی و بازدم مرگ، خفقان‌آورش کرده، ایستاده‌ام.

کودکان را دیده‌ام که راه و رسم بندگی را از مادر با شیری که از پستانش می‌مکند فرا می‌گیرند، نونهالان رسم سرسپردگی و زبونی را همراه الفبا می‌آموزند، و جوانان جامعه تن‌سپاری و گردن‌کجی به تن می‌کنند، و زنان در بستر فرمانبرداری و حلقه‌گوشی می‌غلطند.

نسل‌های آدمی را از کناره گنگ تا ساحل فرات، مصب نیل، کوهستان سینا، میدان‌های آتن، کلیساهای روم، کوچه‌های قسطنطنیه و آسمانخراش‌های لندن پی‌گرفتم، همه جا بندگی را دیدم که با جاه و عظمت در کاروان پرشکوهی روان است، و مردم به گردش و گرنش و شادمانی‌اند، گاه آن را خدا می‌نامند و پسران و دختران را در آستانش قربانی می‌کنند. گاهی امپراطور می‌دانند و به پایش شراب و عطر نثار

می نمایند، زمانی غیب دان می دانند و در پیشگاهش بخور می سوزانند، نام قانون بر آن می نهند و در برابرش سجده می برند، میهن پرستی می شمارند و در راهش کمر به جنگ می بندند و خون یکدیگر را می ریزند و شهر و آشیانه شان را به خاطرش ویران می کنند و اسم این کار را برادری و مساوات می گذارند، آن را سایه خدا پنداشته سر به فرمانش فرود می آورند، اسمش را پول و کاسبی گذاشته به خاطرش جان می کنند و عرق می ریزند و جان می فشانند.

خلاصه یک چیز است با نام های مختلف و رنگارنگ، یک واقعیت است که جلوه های گوناگون دارد، یک بیماری ازلی و ابدی است که هر بار گریبانگیر می شود، علائم و آثار تازه و عجیبی دارد؛ مرضی که فرزند با جان گرفتن از پدر به ارث می گیرد و میکرب آن را نسل قدیم به دامن نسل جدید انتقال می دهد.

انواع بندگی ها

]

بندگی چشم بسته

[

شگفت انگیزترین بندگی هائی که دیده ام انواع زیر است:

بندگی چشم بسته: نوعی از بندگی که حال شخص را به گذشته نیاکانش وابسته می دارد و سرش را در مقابل آداب و رسوم اجدادی فرود می آورد و از او جسد تازه ای پدید می آرد که روح کهنه ای در آن دمیده با گور مرمرینی که پر از استخوان پوسیده باشد. (۱)

ص: ۱۵۹

۱- (۱) - «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ و هنگامی که به آنان [که مشرک و کافرند] گویند: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می گویند: نه، بلکه از آیینی که پدرانمان را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و راه [حق را به سبب کوردلی] نمی یافتند [باز هم کورکورانه از آنان پیروی خواهند کرد؟!]؛ بقره (۲) : ۱۷۰. [۱]

]

بندگی زبان بسته

[

بندگی زبان بسته: آن بندگی ای است که گردونه عمر مرد را به دم همسر ناسازگارش می بندد، و تن زن را به بستر مردی که از او متنفر است می چسباند، چنانکه رابطه شان با زندگی رابطه کفش است با پا.

]

بندگی گوش بسته

[

بندگی گوش بسته: همان که شخصی را به پیروی از سلیقه محیط و همرنگی با جماعت وا می دارد، به طوری که شخصیتش انعکاس صدای جامعه و سایه و هم آمیزی از اشیا است!

]

بندگی پای بسته

[

بندگی پای بسته: بندگی ای که گردن آدم نیرومند را زیر فرمان حقه بانند می خماند و اراده قدرتمند را تسلیم هوس های مشتی افتخارجوی شهرت طلب می گرداند تا مثل عروسک به سرانگشت آنان برقصد و پس از مدتی از حرکت باز ایستد و بالاخره بشکند و دور ریخته شود. (۱)

ص: ۱۶۰

۱- (۱) - «وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ». ابراهیم (۱۴): ۲۱. و [در عرصه قیامت] همگی در پیشگاه خدا ظاهر می شوند؛ پس ناتوانان [ی که بدون به کار گرفتن عقل، بلکه از روی تقلید کورکورانه پیرو مستکبران بودند] به مستکبران می گویند: ما [در دنیا بدون درخواست دلیل و برهان] پیرو [مکتب] شما بودیم، آیا امروز چیزی از عذاب خدا را [به پاداش آن که از شما پیروی کردیم] از ما برطرف می کنید؟ می گویند: اگر خدا ما را [در صورت داشتن لیاقت] هدایت کرده بود، همانا ما هم شما را هدایت می کردیم، [اکنون همه سرمایه های وجودی ما و تلاش و کوششمان بر باد رفته] چه

بیتابی کنیم و چه شکیبایی ورزیم، برای ما یکسان است، ما را هیچ راه گریزی نیست.

]

بندگی دورگه ای

[

بندگی دورگه ای: آن که کودکان معصوم را از فضای پهناور نیکبختی به خاکستر سیه روزی می نشانند، آنجا که نیاز به کنار کودکی نشسته و بیچارگی در بغل زبونی آرمیده تا با بدبختی به جانی رسند و از آن پس مثل یک مجرم، عمر بگذرانند و مثل یک مطرود و وازده بمیرند.

]

بندگی جوگندمی

[

بندگی جوگندمی: همان که ارزش اشیا و امور را وارونه می نماید و مفهوم امور را دگرگون می کند، به طوری که حقه بازی را زرنگی بشمارند، و پرچانگی را دانایی، و ناتوانی را بردباری و مسالمت، و بزدلی را پرهیزکاری.

]

بندگی مُذَبِّدَبانه

[

بندگی مُذَبِّدَبانه: که زبان بزدل سست عنصر را می لرزاند و از حق گوئی بازمی دارد تا بر خلاف آنچه در دل دارد به زبان آرد و در چنگال تیره روزی چون جامه ای باشد که میچاله و پهن شود.

]

بندگی پشت خمانی

[

بندگی پشت خمانی: مقید شدن ملّتی با زنجیر قوانین و حقوق و رسوم ملّتی دیگر.

]

بندگی واگیری: که باعث جانشینی پسر به جای پدر می شود.

ص: ۱۶۱

بندگی سیاه

بندگی سیاه: که بر پیشانی سپید فرزند بی گناه، مجرم داغ ننگ می چسباند.

بالآخره بندگی بندگی، که نیروی محرّک و استمرار دهنده همه بندگی هاست «(۱)» و این همه که قرن هاست سایه شومش را بر سر بشر، و طناب و غل و زنجیرش را بر دست و پای انسان، و لجامش را بر زبان آدمی، و پنبه اش را در گوش نسل ها، و چشم بندش را بر بصیرت فرزندان آدم و حوا قرار داده، معلول پیروی از هوای نفس و افتادن در لجنزار شهوات است.

و این انبیا و اولیا و امامان معصومند که برای نجات بشر از این همه ذلت و خفت و پستی و بدمستی و برداشتن زنجیر و غل اسارت از دست و پای عقل و جان انسان، از جانب خدا قیام کردند و خود را برای تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم به هر آب و آتشی زدند و از هیچ کوششی تا جان دادن در راه محبوب و معشوقشان که حضرت رب العزه است مضایقه نکردند.

مقامات انسانی آزادگان وارسته

اشاره

طیران مرغ دیدی، تو ز پایند شهوت به درآی تا بینی طیران آدمیت

(سعدی شیرازی)

وَصَدْرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةٌ فِرْعَوْنٍ اِذْ قَالَتْ رَبِّ اِنَّ لِيْ عِنْدَكَ بَيْتًا فِى الْجَنَّةِ وَنَجِّنِيْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهٖ وَنَجِّنِيْ مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ « (۲) »

و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت:

ص: ۱۶۲

۱- (۱) - جامعه برین: ۱۲۵.

۲- (۲) - تحریم (۶۶): ۱۱. [۱]

پروردگارا! برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شریف ترین و گرامی ترین زنان جهان و بهشت چهار نفر هستند:

۱- آسیه همسر فرعون.

۲- مریم دختر عمران.

۳- خدیجه دختر خویلد.

۴- فاطمه دختر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله . (۱) از چهره هایی که باید نامش را به بزرگی یاد کرد و در ردیف قهرمانان برجسته عرصه ایمان و صبر و مقاومت قرار داد، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون است.

عظمت و شخصیت آسیه همسر فرعون

وی بانویی بی نظیر و برجسته و بنده شایسته خدا بود، او خدای جهان را از روی معرفت و اخلاص پرستش می نمود، از ایمان کاملی که در خور مقام یک انسان کامل و واقعی است برخوردار بود و از لحاظ تقوا و زهد و پاک دامنی در محیط خفقانی و کفرآمیز فرعون، نمونه ای بی نظیر بود.

آسیه، با آن که از عالی ترین موقعیت های مادی و اجتماعی برخوردار بود، به رنگ محیط درنیامد و تا سر حد امکان در تغییر و اصلاح محیط می کوشید و هرگز افکار و عواطف و عقاید و آرای افراد در او اثر نمی کرد.

آسیه اول زنی بود که به موسی بن عمران علیه السلام ایمان آورد و در ایمان راستین خود استوار بود و هیچ وقت در این زمینه رنگ نباخت و ترسی به خود راه نداد.

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید: ۲۲۶/۱۰، الخصال: ۲۰۶/۱، حدیث ۲۲. [۱]

به طوری که از تفاسیر و تواریخ و اخبار و سیر استفاده می شود: از ابتدای آفرینش آدم، در محیط ظلم و ستم و در خانواده کفر و زندقه زنی همانند آسیه در ایمان و اطمینان و در دوستی با خدا و رسول، ثابت تر و مقاوم تر نیامده است.

آسیه، از جمله زنان فرزانه جهان است که خداوند او را بر زنان عالم امتیاز و برتری داده و در قرآن از او ستایش کرده و او را از سیدات زنان بهشت قرار داده است.

آسیه، نخستین زنی است که ایمانش به درجه کمال رسید و اول زنی است که در خانه فرعون کافر، سال ها ایمان و عقیده خود را مخفی نگاه داشت و در پنهانی خدا را پرستش می کرد.

«هنگامی که فرعون ستمگر «ماشطه» همسر حزقیل را به شهادت رساند، آسیه پرده از جلوی دیدگانش برداشته شد و دید ملائکه روح ماشطه شهیده را با کمال احترام و تجلیل به آسمان می برند.

این داستان بر اعتقاد و یقین او افزود و از ستمگری و بی عدالتی همسرش بی نهایت افسرده شد. در آن هنگام فرعون بر آسیه وارد شد و خبر قتل همسر حزقیل را به وی داد.

آسیه دیگر تاب مقاومت نیاورد و بر فرعون بانگ زد و گفت: وای بر تو ای ستمگر، چقدر مغروری و بی پروا، و بر حکومت ظالمانه و سلطه گر خود می نازی و هر آن بر گناه خود می افزایی! همانا به کیفری سخت گرفتار خواهی شد.

فرعون گفت: مگر تو را نیز جنون عارض شده مثل جنونی که بر ماشطه عارض شده بود؟

آسیه گفت: خیر، مرا دیوانگی عارض نشده، بلکه ایمان آوردم به خدائی که پروردگار من و شما و همه جهان است.

از آنجایی که فرعون آسیه را دوست می داشت دست به یک سیاست لئین و

زیرکانه زد و مادر آسیه را احضار کرده، به وی گفت: مثل این که دختری را دیوانگی عارض شده، از او بخواه که از دین جدید خود دست بردارد.

مادر آسیه جریان را عنوان کرد، ولی سودی نبخشید و حيله و نیرنگ فرعون، او را در دین و آیین خود استوارتر ساخت. فرعون همین که از ایمان او اطلاع یافت، دنیا در نظرش تیره و تار شد و از شدت خشم و غضب مدتی مبهوت ماند. همواره به خود می پیچید و آسیه را تکلیف به قبول ربوبیت خود می کرد، در حالی که آسیه اعتنائی به گفته های بی اساس وی نکرده و می گفت: هرگز از آیین حق دست برندارم؛ من به اسلام گرویده ام و اکنون به پروردگار موسی مؤمنم و تو را مشرک می دانم.

فرعون به دژخیمان خود دستور داد او را به چهارمیخ کشند و وی را به بدترین وضعی شکنجه کنند. از این جهت قرآن مجید او را «ذی الأوتاد» نامید.

آسیه عنصر شجاعت و استقامت بود و با شهادت بی نظیر خود در برابر شکنجه های دژخیمان فرعونیی یک تنه و قهرمانانه ایستاد و کمترین ترس و وحشتی به خود راه نداد و همواره توکل بر خدا می کرد و هر چه می خواست از او می طلبید و غیر از حق به احدی تکیه نداشت.

فرعون او را همی عذاب کرد، تا این که آسیه قهرمان، زیر بار ضربات شکنجه ددمنشان فرعونیی به شهادت رسید» (۱) و از دروازه شهادت، به مقامات عالی الهی و انسانی و به منازل معنوی و عرفانی نایل شد.

من آنچه هست به عشق تو داده ام از دست که منتهای مرادم تویی از آنچه که هست

به دوستی توام گر به پای دار برند من آن نیم که بدارم تو را ز دامان دست

محبت تو نه امروز کرده جا به دلم که من به روی تو عاشق شدم به روز الست

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - زنان قهرمان: ۶۸/۳، به نقل از ریاحین الشریعه: ۲۷۲/۲ - ۲۷۵. [۱]

به شادمانی جاوید امیدوار شدم دلم چو از همه بیرید و با غمت پیوست

کجا من از تو توانم برید رشته مهر که عشق، تار وجود مرا به زلف تو بست

به محفلی که تو باشی به باده حاجت نیست که هر که چشم تو بیند خراب گردد و مست

صغیر گرد جهان گشت در پی دلدار رسید بر سر کوی تو و ز پای نشست

(صغیر)

ص: ۱۶۶

«(۹) وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ تَزُورُ عَلَيَّ أَهْلِي مَعْصِيَتِكَ «سُبْحَانَكَ مَا عَدِدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» (۱۰) فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَعَلَىٰ الرَّوْحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَأَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ وَحُمَالِ الْغَيْبِ إِلَىٰ رُسُلِكَ وَالْمُؤْتَمِنِينَ عَلَيَّ وَحِيكَ» (۱۱) وَقَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَأَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ وَأَسْكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ» (۱۲) وَالَّذِينَ عَلَيَّ أَرْجَائُهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامِ وَعْدِكَ]

و آن دسته از فرشتگانی که چون به جانب جهنم بنگرند، و آن را بر متخلفان از دستورهایت خروشان و عربده کنان ببینند، می گویند: خدایا! منزّه و پاکى. ما تو را چنانکه سزاوار توست بنسبى نکردیم؛ پس بر آنان درود فرست، و نیز درود فرست بر روحانیون از فرشتگان و اهل رتبه و منزلت در پیشگاهت و حاملان پیام غیب، به سوى رسولانت، و امینان بر وحیت و اصناف فرشتگانی که آنان را به خود اختصاص داده ای، در سایه تقدیست، از خوراک و آشامیدن بی نیاز کرده ای، و در اندرون طبقات آسمان هایت، ساکن فرموده ای.

و درود بر آنان که چون فرمانت به انجام وعده ات نازل شود، به اطراف آسمان ها گماشته شوند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده:

در آسمان هفتم جایی است به نام «حظیره القدس»، در آن فرشتگانی هستند که آنها را رَوْحَانِیُونَ می گویند، چون شب قدر شود از پروردگار برای آمدن به دنیا اجازه می طلبند، خداوند به آنان اجازه می دهد، پس بر مسجدی نمی گذرند جز آن که در آن نماز می خوانند، و در راه با کسی روبرو نمی شوند جز آن که برای او دعا می نمایند و از ایشان به او برکت و نیکی می رسد. (۱)

ص: ۱۶۸

[«۱۳» وَخَزَانَ الْمَطَرِ وَزَوَاجِرِ السَّحَابِ «۱۴» وَالَّذِي بَصُوتٍ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجْلُ الرَّعُودِ وَإِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَهُ السَّحَابِ التَّمَعَّتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ «۱۵» وَمُشَيِّعِي الثَّلَاجِ وَالْعَبْرِدِ وَالْهَوَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ وَالْقَسَوَامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيَّاحِ وَالْمِوَكَّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ «۱۶» وَالَّذِينَ عَرَفْتَهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ وَكَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجِ الْأَمْطَارِ وَعَوَالِجِهَا]

و درود بر خزانه داران باران و حرکت دهندگان ابر و فرشته ای که به صدای فریادش، غرّش رعدها شنیده می شود، و هنگامی که ابر خروشان به وسیله او به حرکتی شتابانه درآید، شعله های برق درخشیدن گیرد.

و درود بر فرشتگانی که برف و تگرگ را بدرقه می کنند، و فرشتگانی که همراه قطره باران، چون بیارد، فرود آیند. و درود بر آنان که سرپرست خزینه های بادند، و آنان که بر کوه ها گماشته شده اند؛ بنابراین از جا در نمی روند، و درود بر آنان که وزن آب ها، و اندازه باران های سیل آسا، و رگبارهای متراکم را به آنها شناسانده ای.

باران، ابر، تگرگ، رعد و برق، باد، کوه

اشاره

در جملات زیبای بالا- سخن از باران و ابر و رعد و برق و برف و تگرگ و باد و کوه است، که هر یک در عرصه گاه با عظمت حیات و ظایفی را با کمک فرشتگان انجام

ص: ۱۶۹

می دهند، و اگر سایه یکی از آنها از سر زمین کم شود به حیات موجودات زنده و حتی به حیات خود زمین خاتمه داده می شود.

باران و ابر و رعد و برق و برف و تگرگ و باد در رابطه باهمند، و شرح هر یک از آنها کتابی جدا می خواهد، در این نوشتار با کمک آیات و روایات به توضیح مختصری از این حقایق اکتفا می کنم، و شما را برای درک مسائل عمده و مفصل این واقعیت ها به کتب علمی ارجاع می دهم.

باران که در لطافت و شیرینی و منافع آن خلاف نیست از ابر است، و ابر محصول بخار و بخار محصول تابش خورشید بر سطح دریاها، و این همه به توسط فرشتگان و عمل فرشتگان هم به اذن حضرت ربّ العزّه است.

ابر و باران در قرآن

قرآن مجید در زمینه باران و ابر و باد، آیات فراوانی دارد که به گوشه ای از آن آیات اشاره می شود:

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ « (۱)

و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد.

وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ « (۲)

و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده ای پراکنده کرده و گرداندن

ص: ۱۷۰

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۲. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۶۴. [۲]

بادها و ابر مسخر میان آسمان و زمین، نشانه‌هایی است [از توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می‌اندیشند.

«آب‌های روی زمین در اثر حرارت خورشید بخار می‌شود، بخار بالا می‌رود و به طبقات سردسیر می‌رسد، ابر می‌شود، ابر هم باران می‌شود. همه می‌دانند که اگر باران بر زمین نبارد چه می‌شود، آیا این را هم می‌دانند که اگر حرارت خورشید به اندازه کافی به آب‌های روی زمین نرسد بارانی نخواهد بود.

اگر آب‌ها جویری بودند که برای تبخیر احتیاج به حرارت شدیدتری داشتند بارانی نبود. اگر بخاری که بالا می‌رود نتواند خود را به طبقات سردسیر برساند بارانی نبود. اگر بخار که به طبقات سردسیر می‌رسید جویری بود که بسته نمی‌شد و ابر نمی‌گردید، بارانی نبود.

اگر ابرها ناقص می‌ماندند و نمی‌رسیدند، بارانی نبود. اگر جاذبه زمین قطرات باران را جذب نمی‌کرد و به سوی خود نمی‌کشید، بارانی نبود. و اگر صدها علل دیگر که در وجود باران دخیل هستند نمی‌بودند بارانی نبود.

تبخیر آب‌های روی زمین لطفی است از او، ابر شدن بخارها لطف دیگری، و گردش ابر به وسیله باد عنایت فوق‌العاده‌تری. پس در فرود آمدن باران صدها لطف نهفته است.

از عجایب این که: آب دریاها شور است، ولی بارانی که از ابر ساخته شده از بخار آب دریا فرو می‌ریزد، شیرین است! تمام آب‌های شیرین و گوارای زمین از آب شور پیدا شده است.

حدوداً دو هفتم کره زمین خشکی است و بقیه آن را دریاها شور تشکیل می‌دهند، و همه باران‌های شیرین از این آب‌های شور می‌باشد.

وجود مقدس او آب‌های دریاها را تقطیر کرده و آب شیرینی برای سلسله گیاهان و سلسله جانوران و انسان‌ها فرستاده است.

دستگاه تقطیر آب دریاها مانند دستگاه تقطیر بشر کوچک نیست این دستگاه تقطیر آن قدر بزرگ است که همه دریاها در آن جای می گیرند.

دستگاه تقطیر آب دریاها ساخته او می باشد نه ساخته دست انسان که از زیر، حرارت ببیند. دستگاه تقطیر آب دریا جوری ساخته شده که از رو حرارت می بیند.

خورشیدی که هزاران بار از کره زمین بزرگتر می باشد آب های دریاها را گرم می کند، آب بخار می گردد، بخار بالا می رود، باز هم بالا- می رود، باد در بالا رفتن بخار کمک می کند، بخار که بالا رفت در آن جو پهناور تکثیف می شود، ابر می گردد!

ابر حرکت می کند و نزدیک زمین اشباع می شود و می بارد، رودها جاری می شود، جوی ها روان می گردد، زمین زنده می شود، دیبای سبز بر تن می کند و فرش زمردین می گستراند.

بخشی دیگر از باران به زمین فرود می رود، منابع و مخازن زیرزمینی تشکیل می دهد، در اثر آن چشمه سارها پیدا می شود، کاریزها آماده می گردد.

بخشی دیگر از آب باران به وسیله رودها دوباره به دریاها باز می گردد، جریان سابق تکرار می شود، قطره ای از این آب ها در اثر تقطیر به هوا نمی رود، چون یا انسان ها و جانورها و گیاهان از آن بهره برمی دارند، یا زمین می مکد، یا بخار می شود و یا به دریا بازمی گردد.

آب پیوسته این مسافرت دوره را طی می کند: دریا بخار می شود، بخار ابر می شود، ابر باران می شود، باران جوی می شود، جوی رود می شود، رود دریا می گردد. تا وقتی که او بخواد این گردش ادامه خواهد داشت.

آیا ماده بی شعور ناتوان قادر به این تقطیر عظیم می باشد؟ هرگز.» (۱) آری:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي

ص: ۱۷۲

تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ
الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١﴾

بی تردید در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی هایی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا]
به سود مردم روانند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخته و در آن از
هر نوع جنبنده ای پراکنده کرده و گرداندن بادها و ابر مسخر میان آسمان و زمین ، نشانه هایی است [از توحید ، ربوبیت و
قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند .

آب باران هم شیرین است، هم گوارا و هم در باریدن به زمین دارای اندازه معین است. در این زمینه ها به آیاتی از کتاب حق
توجه کنید:

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٢﴾

به من خبر دهید آبی که می نوشید، * آیا شما آن را از ابر باران زافروود آورده اید یا ما فرود آورنده ایم؟ * اگر بخواهیم آن
را تلخ می گردانیم، پس چرا سپاس گذاری نمی کنید؟

وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا ﴿٣﴾

و شما را آبی گوارا نوشاندیم.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ

ص: ۱۷۳

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۶۴. [۱]

۲- (۲) - واقعه (۵۶) : ۶۸ - ۷۰. [۲]

۳- (۳) - مرسلات (۷۷) : ۲۷. [۳]

و از آسمان، آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جای دادیم؛ و بی تردید به از بین بردن آن کاملاً توانمندیم.

آب و زمین

«می دانیم قشر روئین زمین از دو طبقه کاملاً مختلف تشکیل یافته: طبقه نفوذ پذیر، و طبقه نفوذ ناپذیر. اگر تمام قشر زمین نفوذ پذیر بود، آب های باران فوراً در اعماق زمین فرو می رفتند و بعد از یک باران ممتد همه جا خشک می شد و قطره ای آب پیدا نبود.

و اگر تمام قشر زمین طبقه نفوذ ناپذیر همچون گل رُس بود تمام آب های باران در سطح زمین می ماندند، آلوده و متعفن می شدند و عرصه زمین را بر انسان تنگ می کردند، و این آبی که مایه حیات است مایه مرگ انسان می شد.

ولی خداوند مهربان قشر بالا را نفوذ پذیر و قشر زیرین را نفوذ ناپذیر قرار داده تا آبها در زمین فرو روند و در منطقه نفوذ پذیر مهار شوند و ذخیره گردند، و بعداً از طریق چشمه ها، چاه ها و قنات ها مورد استفاده واقع شوند بی آن که بگندند و تولید مزاحمت کنند، یا آلودگی پیدا کنند.

این آب گوارائی را که ما امروز از چاه عمیق بیرون می کشیم و با نوشیدن آن جان تازه پیدا می کنیم، ممکن است از قطرات بارانی باشد که هزاران سال قبل از ابرها نازل شده و در اعماق زمین برای امروز ذخیره گشته است، بی آن که فاسد شود.

ص: ۱۷۴

به هر حال کسی که انسان را برای زندگی آفریده و مهم ترین مایه حیات او را آب قرار داد، منابع بسیار مهمی برای ذخیره این ماده حیاتی قبل از او آفریده و آب ها را در آن ذخیره کرده است.» (۱)

آن که از دوست بجز دوست تقاضا دارد لاف عشق از بزند دعوی بی جا دارد

نازم آن شوخ که از غمزه و طنّازی و ناز دلبری را همه اسباب مهیا دارد

در غم سلسله موی تو ای لیلی جان همچو مجنون دل ما خیمه به صحرا دارد

نکشد نیم نفس عشق تو پای از سر ما این خود از غایت لطفی است که با ما دارد

دامنم پرگهر از چشمه چشم است مدام نازم این چشمه که ترجیح به دریا دارد

چرخ را عشق در آورده به گردش، یارم زیر فرمان ز ثری تا به ثریا دارد

همه اجزای جهان جاذب و مجذوب همنند راستی کارگه صنع تماشا دارد

آب و احیای زمین

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ « (۲)

و آن که از آسمان آبی به اندازه نازل کرد، پس به وسیله آن سرزمینی مرده را زنده کردیم، [و] همین گونه [درقیامت از گورها] بیرون آورده می شوید.

باران و برف اگر بیشتر از اندازه بود، همه سوده‌های آنها تبدیل به زیان می گردید، سیلاب ها راه می افتاد، هر کوی و برزن را ویران می کرد، درختان و گیاهان را می شست و می برد، نه شهری می ماند، نه دهی و نه باغی و نه بوستانی.

مرداب های بسیار در جمیع مناطق پیدا می شد و بهترین مؤسسه تولید حشرات

ص: ۱۷۵

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۲۱۷/۱۴. [۱]

۲- (۲) - زخرف (۴۳) : ۱۱. [۲]

می گردید. فرآورده های این مؤسسه، زنده ای در روی زمین باقی نمی گذاردند. گل و لای، آن قدر زمین را می پوشاند که دیگر قابل کشت و زرع نبود. برای جانوران جایی یافت نمی شد، کم کم همگی نابود می شدند. جانوران که می رفتند انسان ها در دنبالش بودند.

آیا تشخیص مقدار احتیاج زمین به باران و دادن همان مقدار به زمینیان، نشانه او نمی باشد؟ آیا هزارها سال به این روش ادامه دادن نشانه او، نشانه حکمت او، نشانه دانش او و نشانه قدرت او نمی باشد؟!

اگر باران و برف کمتر بود، ذخایر آبی زمین بسیار کم می شد. آب های روی زمین در اثر تبخیر از آب های زیر زمین کمتر می گردید، رودهای عظیمی دیگر یافت نمی شد و به جوی ها تبدیل می گردید، سال به سال خشکسالی بیشتر می شد، آب های زیرزمینی یا تمام می شد، یا آن قدر پائین می رفت که دیگر قابل بهره برداری نبود.

قحطی سراسر جهان را می گرفت، دیگر گیاهی نمی روید، و آنچه رویده می شد خشک می شد، زندگی بر جانداران بسیار سخت می گشت و مرگ به استقبال آنان می شتاید. ولی لطف و مهربانی او نگذارده است که چنین شود، باران و برف را به اندازه احتیاج زمینیان داده است.

باران نه تنها بر زمین می بارد، بلکه برای تخفیف حرارت خورشید باران های متناوب بر آن می بارد.

به یک حدیث بسیار مهم از حضرت باقر علیه السلام و صورتی از آخرین تحقیقات علمی بشر توجه کنید:

جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند:

خورشید بر آید و با او چهار فرشته باشند: یکی فریاد می کند: ای اهل خیر! اعمال نیک خود را کامل و تمام نمائید، و بر شماست بشارت به سعادت ابد.

دیگری گوید: ای اهل شر! از زشت کاری دست بردارید و حول آن کمتر

بگردید. سومی صدا کند: پروردگارا! به مردم نیکوکار که انفاق می کنند مزید نعمت و به اهل بخل، تلف و نابودی بده. و فرشته چهارم خورشید را آب پاشی می کند و اگر چنان نبود زمین از شدت حرارت سوخته و برافروخته می شد. (۱) با توجه به این که سطح خارجی خورشید محکوم به چند هزار درجه حرارت و مرکز حدود هفتاد میلیون درجه است، می توانیم به خوبی حدس بزنیم که طبعاً سوخت این بخاری محیرالعقول نیز لازم است پر استقامت ترین سوخت های جهان باشد که هر چه در آخرین درجه بسوزد بدان تبدیل شود، و این ماده قاعده ساده ترین اتم های جهان یعنی هیدروژن و در درجه دوم هلیوم است، و این سوخت مانند سایر سوخت ها هر اندازه مشتعل تر گردد ایجاد حرارت بیشتری می کند و به همین نسبت عمرش نیز کمتر می شود.

برای جلوگیری از این دو حادثه بایستی آب به کمک آن آمده و از حرارت و نقصانش بکاهد. باران های متناوبی که بر چهره خورشید علی الدوام در جریان است توسط تلسکوپ نیز دیده شده، چنانکه دونالد منزل منجم شهیر آمریکایی در کنفرانس منجمان اظهار داشت:

اختلاف اشکالی که در تکه هایی در چهره خورشید نمودار است به علت باریدن باران های شدیدی است که علی الدوام بر آن می بارد. سپس فیلمی را که از خورشید گرفته بود نشان داد و نمایندگان منجمان در آن مشاهده کردند که بارانی سخت از ارتفاع هشتاد هزار کیلومتر بر خورشید می بارد. (۲)

ص: ۱۷۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۳/۵۵، باب ۹، حدیث ۲؛ الکافی: ۴۲/۴، حدیث ۱.

۲- (۲) - زمین و آسمان و ستارگان از نظر قرآن: ۲۹۷.

نبات کل شیء»

«وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ» (۱)

و اوست که از آسمان آبی فرستاد، و به وسیله آن گیاهان گوناگون را [از زمین] رویاندیم.

«مفسران در تفسیر «نبات کل شیء» دو احتمال ذکر کرده اند:

نخست این که منظور از آن انواع و اصناف گیاهانی است که همه با یک آب آبیاری و از یک زمین و یک نوع خاک پرورش می یابند. و این از عجایب آفرینش است که چگونه این همه انواع گیاهان با آن خواص کاملاً متفاوت و گاهی متضاد و اشکال گوناگون و مختلف همه در یک زمین و با یک آب پرورش می یابند؟!

و دیگر این که منظور، گیاهان مورد نیاز هر چیزی است، یعنی هر یک از پرندگان و چهارپایان و حشرات و حیوانات دریا و صحرا بهره ای از این گیاهان دارند.

و جالب این که خداوند از یک زمین و یک آب، غذای مورد نیاز همه را تأمین کرده است، و این یک شاهکار عجیب و بزرگ است که فی المثل از یک ماده معین در آشپزخانه هزاران نوع غذا برای انواع سلیقه ها و مزاج ها تهیه کنند.

جالب تر این که: نه تنها گیاهان صحرا و خشکی ها از برکت آب باران پرورش می یابند، بلکه گیاهان بسیار کوچکی که در لابه لای امواج آب دریاها می رویند و خوراک عمده ماهیان دریاست از پرتو نور آفتاب و دانه های باران رشد می کنند.

فراموش نمی کنم یکی از ساکنان جزایر خلیج فارس که از کمبود صید شکایت داشت در مورد بیان علت آن می گفت: کمبود صید ماهی به خاطر خشکسالی بوده، و او معتقد بود اثر حیاتبخش دانه های باران در دریا حتی بیش از خشکی هاست.

(۲)

ص: ۱۷۸

۱- (۱) - انعام (۶) : ۹۹. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۳۶۹/۵ - ۳۷۰، [۲] ذیل آیه ۹۹ سوره انعام.

وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ « (۱) »

و ابرهای سنگین بار را پدید می آورد.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ « (۲) »

یا [اعمالشان] مانند تاریکی هایی است در دریایی بسیار عمیق که همواره موجی آن را می پوشاند، و بالای آن موجی دیگر است، و بر فراز آن ابری است، تاریکی هایی است برخی بالای برخی دیگر.

باید توجه داشت که سحاب چنانکه در «لسان العرب» آمده به معنای ابری است باران زا، و با توجه به این که ابرهای باران زا غالباً ابرهای متراکمند معمولاً تیره و تارتر می باشند.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سَقَيْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ « (۳) »

و اوست که بادهای را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده می فرستد تا هنگامی که ابرهای سنگین بار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده می رانیم، پس به وسیله آن باران نازل می کنیم و به وسیله باران از هر نوع میوه [از زمین] بیرون می آوریم.

ص: ۱۷۹

۱- (۱) - رعد (۱۳) : ۱۲. [۱]

۲- (۲) - نور (۲۴) : ۴۰. [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۵۷. [۳]

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَاذِبُونَ سِنًا بَرَقَهُ يَدُّهُبُ بِالْأَبْصَارِ « (۱)

آیا ندانسته ای که خدا ابری را [به آرامی] می راند، آن گاه میان [اجزای] آن پیوند برقرار می کند، سپس آن را انبوه و متراکم می سازد، پس می بینی که باران از لابه لای آن بیرون می آید، و از آسمان از کوه هایی که در آن ابر یخ زده است، تگرگی فرو می ریزد، پس آسیب آن را به هر که بخواهد می رساند، و از هر که بخواهد برطرف می کند، نزدیک است درخشندگی برقش دیده ها را کور کند.

«ابرهایی که در حقیقت از ذرات آب تشکیل شده است به هنگامی که حامل نیروی برق می شود، آن چنان آتشی از درونش می جهد که برقش چشم ها را خیره و رعدهش گوش ها را از صدای خود پر می کند و گاه همه جا را می لرزاند. این نیروی عظیم در لابه لای این بخار لطیف راستی شگفت انگیز است.

توده های ابر در وسط آسمان به راستی شیهه کوهها هستند. گر چه از طرف پائین به آنها می نگریم صافند، اما کسانی که با هواپیما بر فراز ابرها حرکت کرده اند غالباً با چشم خود این منظره را دیده اند که ابرها از آن سو به کوهها و درّه ها و پستی ها و بلندی هایی می مانند که در روی زمین است و به تعبیر دیگر سطح بالایی ابرها هرگز صاف نیست و همانند سطح زمین دارای ناهمواری های فراوان است، از این نظر اطلاق نام جبال بر آنها مناسب است.

ص: ۱۸۰

بر این سخن می توان این نکته دقیق را افزود که به عقیده دانشمندان تکوّن تگرگ در آسمان به این طریق است که دانه های باران از ابر جدا می شود و در قسمت فوقانی هوا به جبهه سردی برخورد می کند و یخ می زند، سپس طوفان های کوبنده ای که در آن منطقه حکمفرماست گاهی این دانه ها را مجدداً به بالا پرتاب می کند و بار دیگر این دانه ها به داخل ابرها فرو می رود و لایه دیگری از آب به روی آن می نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر مجدداً یخ می بندد، و گاهی این موضوع چندین بار تکرار می شود و هر زمان لایه تازه ای روی آن می نشیند تا تگرگ به اندازه ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند، اینجاست که راه زمین را به پیش می گیرد و فرود می آید، و یا این که طوفان فرو می نشیند و بدون مانع به طرف زمین حرکت می کند.

با توجه به این مطلب، نکته علمی ای که در کلمه «جبال» در این جا نهفته است روشن تر می شود؛ زیرا به وجود آمدن تگرگ های درشت و سنگین در صورتی امکان پذیر است که توده های ابر متراکم گردند، تا هنگامی که طوفان دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می کند مقدار بیشتری آب به خود جذب نماید، و این تنها در آن جا است که توده های ابر بسان کوههای مرتفع در جهت بالا قرار گیرد و منبع قابل ملاحظه ای برای تکوّن تگرگ شود.

در این جا تحلیل دیگری از بعضی از نویسندگان می خوانیم که خلاصه آن چنین است:

در آیات مورد بحث، ابرهای بلند صریحاً به کوههایی از یخ اشاره می کند و یا به تعبیر دیگر کوههایی که در آن نوعی از یخ وجود دارد و این بسیار جالب است؛ زیرا بعد از اختراع هواپیما و امکان پروازهای بلند که دید دانش بشر را وسعت بخشید، دانشمندان به ابرهایی متشکل و مستور از سوزن های یخ رسیدند که درست عنوان کوههایی از یخ بر آنها صادق است. و باز هم عجیب است که یکی از دانشمندان

شوروی در تشریح ابرهای رگباری طوفانی چندین بار از آنها به عنوان کوههای ابر، یا کوههایی از برف یاد کرده است. و به این ترتیب روشن می شود که به راستی در آسمان کوههایی از یخ وجود دارد.» (۱)

رعد و برق در قرآن

اشاره

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ * وَيَسْبِغُ الرُّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ « (۲)

اوست که برق [جهنده را از میان قطعه های ابر] که مایه ترس و امید است، به شما نشان می دهد، و ابرهای سنگین بار را پدید می آورد. * و رعد، همراه با ستایش خدا تسبیح می گوید و فرشتگان نیز از بیمش [تسبیح می گویند]، و صاعقه ها را می فرستد و به وسیله آن به هر کس بخواهد آسیب می رساند، در حالی که اینان [با مشاهده این همه آثار قدرت که صادر شده از خدای یکتاست، باز هم] درباره خدا مجادله و ستیز می کنند در صورتی که خدا [دارای قدرتی بی نهایت و] سخت کیفر است.

از یک سو شعاع درخشانش چشم ها را خیره می کند و صدای رعب انگیز رعد که از آن بر می خیزد گاهی شما را به وحشت می اندازد، و ترس و اضطراب از خطرات آتش سوزی ناشی از آن مخصوصاً برای آنها که در بیابان ها زندگی می کنند و یا از آن عبور دارند آنان را آزار می دهد.

اما از آنجا که غالباً همراه با رگبارهایی به وجود می آید و تشنه کامان بیابان را آب

ص: ۱۸۲

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۵۰۴/۱۴، [۱] ذیل آیه ۴۳ سوره نور، به نقل از کتاب باد و باران در قرآن: ۱۴۰ - ۱۴۱.

۲- (۲) - رعد (۱۳): ۱۲ - ۱۳. [۲]

زلالی می بخشد و درختان و زراعت را سیراب می کند، آنها را به امید و طمع می کشاند، و در میان این بیم و امید لحظات حسّاسی را می گذرانند.

می دانیم از نظر علمی پیدایش برق به خاطر آن است که دو قطعه ابر با الکتریسته های مختلف (مثبت و منفی) به هم نزدیک می شوند و درست همانند سر دو سیم برق که به هنگام نزدیکی، جرقه می زند آنها نیز جرقه عظیمی ایجاد کرده و به اصطلاح تخلیه الکتریکی می شوند.

اگر جرقه های کوچکی که از سر دو سیم در برابر چشم ما آشکار می شود صدای خفیفی دارند، در عوض صدای جرقه آسمانی برق به خاطر گسترش ابر و بالا بودن میزان الکتریسته به قدری شدید است که رعد را به وجود می آورد، و هر گاه قطعه ابری که دارای الکتریسته مثبت است به زمین که همیشه الکتریسته منفی دارد نزدیک شود، جرقه ای در میان زمین و ابر ایجاد می شود که آن را «صاعقه» می گویند.

و خطرناک بودنش به همین دلیل است که یک سر آن زمین و نقطه های مرتفعی است که به اصطلاح نوک این سیم را تشکیل می دهد، حتی یک انسان در یک بیابان ممکن است عملاً تبدیل به نوک این سیم منفی شود و درست جرقه وحشتناکی بر سر او فرود آید و در یک لحظه کوتاه تبدیل به خاکستر شود. و نیز به همین دلیل است که به هنگام رعد و برق در بیابان ها باید فوراً به کنار درخت یا دیوار یا کوه یا هر نقطه مرتفعی پناه برد و یا در گودالی دراز کشید.

فواید رعد و برق

به هر حال برق که از نظر بعضی شاید شوخی طبیعت محسوب می شود با اکتشافات علمی روز ثابت شده که فواید و برکات فراوانی دارد که ذیلاً به سه قسمت آن اشاره می شود:

۱ - آبیاری: برق ها معمولاً حرارت فوق العاده زیاد، گاه در حدود پانزده هزار

درجه سانتی گراد تولید می کنند، و این حرارت کافی است که مقدار زیادی از هوای اطراف را بسوزاند و در نتیجه، فشار هوا کم شود، و می دانیم در فشار کم، ابرها می بارند، و به همین دلیل غالباً متعاقب جهش برق رگبارهایی شروع می شود و دانه های درشت باران فرو می ریزند. از این رو برق در واقع یکی از وظایفش آبیاری است.

۲ - سمپاشی: به هنگامی که برق آن حرارتش آشکار می شود قطرات باران با مقداری اکسیژن اضافی ترکیب می شوند و آب سنگین یعنی آب اکسیژنه ایجاد می کنند. و می دانیم آب اکسیژنه یکی از آثارش کشتن میکرب هاست، و به همین جهت در مصارف طبّی برای شستشوی زخم ها به کار می رود. این قطرات آب اکسیژنه هنگامی که بر زمین ها می بارد، تخم آفات و بیماری های گیاهی را از میان می برد و سمپاشی خوبی از آنها می کند، و به همین جهت گفته اند: هر سال که رعد و برق کم باشد آفات گیاهی بیشتر است.

۳ - تغذیه و کود رسانی: قطرات باران که بر اثر برق و حرارت شدید و ترکیب، یک حالت اسید کربنی پیدا می کند، به هنگام پاشیده شدن بر زمین ها و ترکیب با آنها یک نوع کود مؤثر گیاهی می سازد و گیاهان از این طریق تغذیه می شوند. بعضی از دانشمندان گفته اند:

مقدار کودی که در طیّ سال از مجموع برق های آسمان در کره زمین به وجود می آید دهها میلیون تن است که رقم فوق العاده بالایی می باشد.

بنابراین می بینیم همین پدیده ظاهراً پیش پا افتاده و بی خاصیت طبیعت چقدر پر بار و پربرکت است، هم آبیاری می کند، هم سمپاشی می نماید و هم تغذیه. و این نمونه کوچکی از اسرار شگرف و پردامنه عالم هستی است که رهنمون روشنی بر مسأله خداشناسی است.

ممکن است جمله

و ابرهای سنگین بار را پدید می آورد.

که در آخر آیه فوق آمده، ارتباط با همین خاصیت برق داشته باشد که ابرها را سنگین بار از دانه های پرپشت باران می سازد.

آیه بعد به صدای رعد می پردازد که از برق هرگز جدا نیست و می فرماید:

«رعد، تسبیح و حمد خدا می گوید». آری، این صدای پرطنین جهان طبیعت که ضرب المثل، در عظمت صوت است از آنجا که توأم با پدیده برق می باشد و هر دو در خدمت یک هدف هستند و خدمات پرارزش و حساب شده ای دارند، عملاً تسبیح خدا می گوید. و به تعبیر دیگر رعد زبان گویای برق است، که حکایت از نظام آفرینش و عظمت خالق می کند.

ذرات این عالم هستی که همه اسرارآمیزند و نظام بسیار دقیق و حساب شده ای دارند، همگی از پاکی حق و منزّه بودن او از هر گونه عیب و نقص سخن می گویند و همگی از قدرت و علم و حکمت او خبر می دهند.

این احتمال را نیز جمعی از فلاسفه داده اند که تمام ذرات این جهان برای خود نوعی از عقل و شعور دارند و از روی همین عقل و شعور، تسبیح و تقدیس خدا می کنند، نه تنها با زبان حال و حکایت کردن وجودشان از وجود خدا، بلکه با زبان قال نیز او را می ستایند.

همگی فرشتگان نیز از ترس و خشیت خدا به تسبیح او مشغولند.

در دنباله آیه می فرماید: «خداوند صاعقه ها را می فرستد و به هر کس که بخواهد به وسیله آن آسیب می رساند».

ولی با مشاهده آیات عظمت پروردگار در عالم آفرینش، در پهنه زمین و آسمان،

ص: ۱۸۵

در گیاهان و درختان و رعد و برق و مانند آنها و با کوچکی و حقارت قدرت انسان در برابر حوادث، حتی در برابر یک جرقه آسمانی باز هم گروهی از بی خبران درباره خدا به مجادله و ستیز برمی خیزند، در حالی که خداوند قدرتی بی انتها و مجازاتی دردناک و کیفری سخت دارد، وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ « (۱). (۲)

باد در قرآن

قرآن مجید در زمینه باد در آیات سوره اعراف ۵۷ (۳) - حجر ۲۲ (۴) - کهف ۴۵ (۵) - فرقان ۴۸ (۶) - نمل ۶۳ (۷) - روم ۴۶ تا ۴۸ (۸) - فاطر ۹ (۹) - جاثیه ۵ (۱۰)، مسائل بسیار

ص: ۱۸۶

۱- (۱) - رعد (۱۳): ۱۳. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۱۴۹/۱۰ - ۱۵۳؛ [۲] ذیل آیه ۱۲ سوره رعد. [۳]

۳- (۳) - «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ و اوست که بادهای را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده می فرستد تا هنگامی که ابرهای سنگین بار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده می رانیم، پس به وسیله آن باران نازل می کنیم و به وسیله باران از هر نوع میوه [از زمین] بیرون می آوریم [و] مردگان را نیز [در روز قیامت] این گونه [از لابلای گورها] بیرون می آوریم، [باد، ابر، باران، زمین، رویدن گیاهان و انواع میوه ها را مثل زدیم] تا متذکر و یادآور [اراده و قدرت بی نهایت خدا] شوید.

۴- (۴) - «وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ»؛ و بادهای را باردار کننده فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم و شما را با آن سیراب ساختیم و شما ذخیره کننده آن نیستید.

۵- (۵) - «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا الْخَيْاهِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا»؛ و زندگی دنیا را برای آنان وصف کن که [در سرعت زوال و ناپایداری] مانند آبی است که آن را از آسمان نازل کنیم، پس گیاه زمین به وسیله آن [به طور انبوه و در هم پیچیده] بروید، [و طراوت و سرسبزی شگفت انگیزی پدید آورد] آن گاه [در مدتی کوتاه] خشک و ریز ریز شود که بادهای آن را به هر سو پراکنده کنند؛ و خدا بر هر کاری تواناست.

۶- (۶) - «وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»؛ و اوست که بادهای را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده باران فرستاد، و از آسمان آبی پاک و پاک کننده نازل کردیم.

۷- (۷) - «أَمْنَ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلِ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند [یا آن که شما را در تاریکی های خشکی و دریا] به وسیله ستارگان و دیگر نشانه ها راهنمایی می کند؟! و کیست که پیشاپیش [باران] رحمتش بادهای را مژده رسان می فرستد؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟!]. خدا برتر است از آنچه برای او شریک قرار می دهند.

۸- (۸) - «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِيُنَجِّرِيَ الْفُلُكَ بِأَمْرِهِ وَلِيُنَبِّئُوا مَنْ فُضِّلَ بِهِ وَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»*

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاذْتَمَنَّا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصِيرُ الْمُؤْمِنِينَ * اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيُنْسِفُ طُهَّ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛ و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که بادهای را مژده دهنده می فرستد، و تا بخشی از [باران] رحمتش را به شما بچشانند، و تا کشتی ها [به وسیله بادهای] به فرمان او حرکت کنند، و نیز برای این که از رزق و روزی او بجوید، و باشد که شما سپاس گزاری کنید. * و به راستی پیش از تو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم که برای آنان دلایل روشن آوردند، سپس ما از آنان که مرتکب گناه شدند، انتقام گرفتیم [و مؤمنان را یاری دادیم]؛ و یاری مؤمنان حقی بر عهده ماست. * خداست که بادهای را می فرستد تا ابری را برمی انگیزد، پس آن را در آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و به صورت بخش بخش و پاره های مختلف در می آورد، پس باران را می بینی که از لابه لای آن بیرون می آید و چون آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد می رساند، آن گاه شادمان و خوشحال می شوند.

۹- (۹) - «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيُنْفِثُ فِي السَّمَاءِ إِلَى بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأُحْيِنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ»؛ خداست که بادهای را فرستاد تا ابری را برانگیزند، پس ما آن را به سوی سرزمین مرده رانندیم و زمین را پس از مردگی اش به وسیله آن زنده کردیم؛ زنده شدن مردگان هم این گونه است.

۱۰- (۱۰) - «وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ و در رفت و آمد شب و روز و آنچه را از رزق و روزی [چون باران و برف] از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده کرده است، و در گرداندن بادهای [از سویی به سویی] برای مردمی که تعقل می کنند، نشانه هایی است.

مهمی را عنوان می کند و به خصوص از باد به عنوان بشارت دهنده رحمت الهی یاد می کند.

قرآن مجید، باد را مَرکب ابر، عامل بارور کننده گیاهان، و گاهی جریمه جرم مجرمان و عذاب الهی می داند، و از آن به عنوان حرکت دهنده کشتی ها در سطح

ص: ۱۸۷

دریاها یاد می کند، و از انسان می خواهد که در برابر این عظمت عظیم الهی به ادای شکر حضرت ربّ العزّه برخیزد، که منافع باد خیلی بیش از این است.

تفسیری بر آیه شریفه

اشاره

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِّقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِيَتَجَرَّى الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١﴾

و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که بادهای را مژده دهنده می فرستد، و تا بخشی از [باران] رحمتش را به شما بچشاند، و تا کشتی ها [به وسیله بادهای] به فرمان او حرکت کنند، و نیز برای این که از رزق و روزی او بجویید، و باشد که شما سپاس گزاری کنید.

بادهای در پیشاپیش باران حرکت می کنند، قطعات پراکنده ابر را با خود برداشته به هم می پیوندند و به سوی سرزمین های خشک و تشنه می برند، صفحه آسمان را می پوشانند و با دگرگون ساختن درجه حرارت جو، ابرها را آماده ریزش باران می کنند.

البته جمله مُبَشِّرَاتٍ محدود به همین حقیقت نیست، چرا که بادهای بشارت های فراوان دیگری نیز با خود دارند.

بادهای گرما و سرمای هوا را تعدیل می کنند.

بادهای عفونت ها را در فضای بزرگ مستهلک کرده و هوا را تصفیه می کنند.

بادهای از فشار حرارت خورشید روی برگ ها و گیاهان می کاهند و جلو آفتاب سوختگی را می گیرند.

بادهای اکسیژن تولید شده به وسیله برگ های درختان را برای انسان ها به ارمغان

ص: ۱۸۸

می آورند و گاز کربن تولید شده به وسیلهٔ بازدم انسان را برای گیاهان هدیه می برند.

بادها بسیاری از گیاهان را تلقیح می کنند و نطفه های نر و ماده را در جهان نباتات به هم پیوند می دهند.

بادها وسیله ای برای حرکت آسیاب ها و عاملی برای تصفیهٔ خرمن ها هستند.

بادها بذرها را از نقاطی که در آن بذر فراوان موجود است حرکت می دهند و همچون باغبانی دلسوز در سرتاسر بیابان می گسترانند.

و بادها کشتی های بادبانی را با مسافران و بار زیاد به نقاط مختلف می برند و حتی امروز که وسایل ماشینی جانشین نیروی باد شده باز هم وزش بادهای مخالف یا موافق در پیشرفت یا کندی کار کشتی ها بسیار مؤثر است.

آری، آنها بشارت دهندگانی هستند در جهات مختلف، لذا در دنبالهٔ آیه می خوانیم: «خدا می خواهد بدین سبب شما را از رحمت خود بیچشانند، و کشتی ها به فرمائش حرکت کنند، و شما از فضل و رحمت او بهره گیرید، شاید شکرگزاری کنید».

آری، بادها هم وسیلهٔ تولید نعمت های فراوان در زمینهٔ کشاورزی و دامداری هستند، و هم وسیلهٔ حمل و نقل و سرانجام سبب رونق امر تجارت که با جملهٔ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ به اولی اشاره شد، و با جملهٔ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ به دوّم، با جملهٔ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ به سوّمی.

جالب این که همهٔ این برکات، مولود حرکت است حرکتی در ذرات هوا در محیط مجاور زمین.

اما هیچ نعمتی تا از انسان سلب نشود قدر آن معلوم نخواهد شد. این بادها و نسیم ها تا متوقف نشوند انسان نمی داند چه بلائی به سر او می آید.

توقف هوا زندگی را در بهترین باغ ها همچون زندگی در سیاه چال های زندان می کند، و اگر نسیمی در سلول های زندان های انفرادی بوزد آن را همچون فضای باز

می کند. و اصولاً یکی از عوامل شکنجه در زندان ها همان توقّف هوای آنهاست.

حتّی در سطح اقیانوس ها اگر بادهای متوقّف شود و امواج خاموش گردد. زندگی جانداران دریاها بر اثر کمبود اکسیژن هوا به مخاطره خواهد افتاد و دریا تبدیل به مرداب و باتلاق متعفن و حشتناکی خواهد شد.

فخر رازی می گوید: جمله

وَلِيذِيقَكُم مِّن رَّحْمَتِهِ».

و تا بخشی از [باران] رحمتش را به شما بچشانند.

با توجه به این که چشاندن در مورد شیء قلیل گفته می شود، اشاره به این است که: تمام دنیا و نعمت دنیا رحمت اندکی بیش نیست و رحمت واسعة الهی مخصوص جهان دیگر است. (۱) می گویند: «در کشور سوئد جایی است که خاک یافت نمی شود، و یک پارچه سنگستان است. پس کشت و کار مردم آن سامان چگونه است؟ در سال های پیشین که ارتباط تجارتنی برقرار نبود، مردم آنجا از لحاظ نان و خوراک چه می کردند؟

ولی حضرت او، آری هم او، این مشکل را با بهترین طرز حل کرده است.

فصل کشت که نزدیک می شود باد می آید و به همراه خود خاک را به طور سوغات به رسم ارمغان می آورد، و فرشی از خاک به روی سنگ های کشور سوئد می گستراند، و این فرش را به ضخامتی قرار می دهد که بتوان بر آن کشاورزی کرد.

در این هنگام مردم آنجا تخم افشانی کرده، کشت می کنند، و نیازی به شخم زدن هم ندارند. سپس هنگام درو محصول خود را برمی دارند. کار زراعتی آنها که پایان یافت، جناب آقای باد دوباره تشریف می آورند و آورده خود را می برند و سنگستان سوئد به حال نخست باز می گردد.

ص: ۱۹۰

سال دیگر و سال دیگر نیز همین کار تکرار می شود. از گذشته های بسیار دور، وضع زراعت در آنجا چنین بوده و تا آینده ها نیز چنین خواهد بود. نه تاریخ آغاز آن را کسی به طور تحقیق می داند و نه ساعت پایان آن را.

محال است که این کار از روی تصادف باشد؛ زیرا تصادف استمرار ندارد و همیشگی نخواهد بود. باد هم شعور ندارد که کشور سوئد را از میان کشورهای جهان بشناسد یا فصل کشت را در میان فصول بدانند، یا از ساعت برداشت محصول آگاهی حاصل کند.

این نیست مگر آن که باد، فرستنده ای دارد مهربان، دانا، توانا و روزی رسان.

آیا در برابر این مهر، انسان چگونه با او رفتار می کند؟ نخست منکر او می شود، سپس منکر لطف و مهر او و پیوسته از وی شکوه می کند.

آری، این انسان نمک به حرام است، نمک را می خورد و نمکدان می شکند.

مانند میهمانی است که غذای میزبان را می خورد و خانه اش را می سوزاند! [\(۱\)](#)

ای بی نیاز ذات تو از هر نیاز ما بیچاره ایم ما و تویی چاره ساز ما

ما را به خویش خوانده ای از بهر بذل خود ورنه چه احتیاج تو را بر نماز ما

بر ما ز لطف، حال خضوع و خشوع ده خود جذب توست مایه سوز و گداز ما

انعام عام بندگی توست کز شرف ز انعام کرده است پدید امتیاز ما

از ما هر آن که عمل سرزند بود مجاز یارب قبول نما به حقیقت مجاز ما

(صغیر)

فواید نعمت باد

«آیا می دانید که باد در زندگی جانداران و گیاهان چقدر ارزش دارد؟ آیا می دانید

ص: ۱۹۱

چه نظم فوق العاده ای در وزش باد در جهان می باشد؟

باران را باد درست می کند، اگر بادی نبود بارانی نبود. دانشمندان طبیعی می گویند:

ابر، موجودی است الکتریکی؛ موجودات الکتریکی اگر از یک نوع باشند یکدیگر را دفع می کنند و اگر از دو نوع باشند همدیگر را جذب می کنند.

از خاصیت های باد آن است که در میان دو نوع موجود الکتریکی جمع می کند.

در نتیجه تجاذب حاصل می شود و اتحاد الکتریکی تحقق پیدا می کند و باران نتیجه آن اتحاد می باشد. پس تنها عامل مؤثر در ازدواج دو موجود الکتریکی که فرزندی از آن به نام باران پدید می آید، باد است.

اگر بادهای موسمی که از سوی اقیانوس می آید و در مناطق گرمسیر می وزد، نمی بود زندگی از شدت گرما در آن مناطق بسیار دشوار می شد.

باد شدت گرما را می شکند و آن مناطق را برای زندگی آسان و آماده می سازد.

یکی از این مناطق، هندوستان است که بر حسب منطقه گرمسیر است، ولی باد آنجا را قابل زیست ساخته است.

بادهای دریایی و زمینی که شبانه روز در کرانه های مناطق حاره می وزد زندگی را در بندرهای آنجا ممکن گردانیده است.

بادهای گرمی از مناطق حاره به سوی سردسیرها روانه می شوند و از سردی آنجا می کاهند، مانند گلف استریم برای انگلستان و گلف ورد برای ژاپن.

شدت گرمای زیر خط استوا بر اهل دانش روشن است و نیز آنها می دانند که گرمای استوایی به حسب طبع بالا می رود، در برابر از قطب شمال و جنوب هواهای سردی به طور مایل به سوی مناطق استوایی روان است، لذا است که قابل زیست می باشد.

باد، وضع باران مناطق را تغییر می دهد. در اندونزی و مانند آن فصل باران، را

تابستان قرار داده است. در لبنان فصل باران زمستان می باشد.

در بعضی مناطق که شاید دارجیلینگ هند از آنها باشد فصل باران تمام سال است. مقدار باران در دارجیلینگ به یازده متر در سال می رسد.

اختلاف فصول باران در زمین، موجب اختلاف انواع نباتات می شود، تا بشر بتواند از هر گونه نباتی بهره بردارد و استفاده کند. حیف که فرزند آدم از آفریننده آگاهی ندارد.

آیا باد این خدمت های بزرگ را که به طور مداوم انجام می دهد خودش می خواهد یا مأمور دیگری است؟ خود باد شعور تشخیص خدمت گزاری را ندارد.

پس از جانب دیگری مأموریت دارد. «(۱) وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» (۲)

و اوست که باده را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده می فرستد.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ « (۳)

و باده را باردار کننده فرستادیم.

وَمَنْ يُرْسِلِ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَيْهَ مَعِ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ « (۴)

و کیست که پیشاپیش [باران] رحمتش باده را مژده رسان می فرستد؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟!] خدا برتر است از آنچه برای او شریک قرار می دهند.

ص: ۱۹۳

۱- (۱) - نشانه هایی از او : ۱۰۰.

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۵۷. [۱]

۳- (۳) - حجر (۱۵) : ۲۲. [۲]

۴- (۴) - نمل (۲۷) : ۶۳. [۳]

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتَنِّيْرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ « (۱)

خداست که بادهای را می فرستد تا ابری را برمی انگیزد، پس آن را در آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و به صورت بخش بخش و پاره های مختلف در می آورد.

درباره باران و ابر و تگرگ و رعد و برق و صاعقه و باد، روایات بسیار مفصّلی در بخش السماء والعالم «بحار الأنوار» در جلد پنجاه و پنجم و پنجاه و ششم وارد شده، که قسمتی از آن روایات، اشاره به همان مطالب علمی و طبیعی دارد که در صفحات گذشته خواندید. و قسمتی هم اشاره به امور معنوی. من باز گو کردن آن روایات را ضروری نمی بینم، مشتاقان می توانند به آن دو جلد مراجعه کنند.

کوهها در قرآن

اشاره

در قرآن مجید نزدیک به چهل آیه درباره کوهها و اثرات آنها در حیات موجودات زمین نازل شده است.

وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ « (۲)

و در زمین، جای [مناسبی] به شما بخشید که از مکان های هموارش برای خود قصرها بنا می کنید، و از کوه ها خانه هایی می تراشید، پس نعمت های خدا را یاد کنید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.

وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا « (۳)

ص: ۱۹۴

۱- (۱) - روم (۳۰) : ۴۸. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۷۴. [۲]

۳- (۳) - نحل (۱۶) : ۸۱. [۳]

از کوه ها پناه گاه هایی برایتان به وجود آورد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ « (۱)

آیا ندانسته ای که هر که در آسمان ها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می کنند؟ و بر بسیاری [که از سجده امتناع دارند] عذاب، لازم و مقرر شده است. و کسی را که خدا خوار کند، گرمی دارنده ای برای او نیست؛ به یقین خدا هر چه را بخواهد انجام می دهد.

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي لَدَىٰ اِتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ « (۲)

و کوه ها را می بینی [و] آنها را [در جای خود] بی حرکت می پنداری، در حالی که آنها مانند ابر گذر می کنند. آفرینش خداست که [آفرینش] هر چیزی را محکم و استوار کرده است؛ یقیناً او به آنچه انجام می دهد، آگاه است.

وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ « (۳)

و در برخی از کوه ها راههایی است به رنگ های مختلف: سپید و سرخ و سیاه پر رنگ.

«این احتمال نیز در آیه داده شده که خود کوهها همانند خطوط و جاده هایی است که بر سطح زمین کشیده شده است که مخصوص از فاصله های دور کاملاً

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - حج (۲۲) : ۱۸. [۱]

۲- (۲) - نمل (۲۷) : ۸۸. [۲]

۳- (۳) - فاطر (۳۵) : ۲۷. [۳]

محسوس است، خطوطی که بعضی سفید و بعضی سرخ و بعضی سیاه پررنگ است، خطوطی که دست تقدیر حق بر چهره زمین ترسیم کرده است.

وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا ^(۱)

و کوه ها را میخ هایی [برای استواری آن؟].

اوتاد جمع وتد به معنای میخ های بزرگ است.

گفته می شود که مرکز زمین، آتش مشتعل است که گاهی از دهانه کوههای آتشفشان مقدار کمی از مواد گداخته درونی به سطح زمین پرتاب شده و شهری عظیم مانند «پمپئی» ^(۲) را نابود می سازد.

روی این کره آتش پوسته نازکی است که جانداران بر آن زندگی می کنند. در فاصله های کم یا زیاد، کوهها قرار دارند که هر قطعه ای از قشر زمین به آنها اتصال می یابد. اگر کوهها تکیه گاهی برای این قطعات مختلف نباشند، یکسره سطح زمین در نتیجه فشار مواد منفجره از داخل در حرکت و اضطراب می افتد و گرفتار زلزله های ویران کننده و پی در پی می شود. پس خیمه سطح زمین را میخ های محکم کوهها آرام نگه می دارند.

و نیز کسانی که اندک اطلاعی از علم هواشناسی دارند می دانند که سورت و شدت بادهای هنگامی که به سطح زمین می رسد به وسیله کوهها شکسته می شود، و گرنه همواره بادهای شدید، طوفان های عجیب ایجاد می کرد و آرامش سکنة زمین را بر هم می زد و درخت های بسیار بزرگ را از ریشه می کند و جانوران را پرتاب و

ص: ۱۹۶

۱- (۱) - نبأ (۷۸) : ۷. [۱]

۲- (۲) - پمپئی: شهری کوچک در کامپانی قدیم، در دامنه «وزوو» نزدیک ناپل و آن دارای ۳۰۰۰۰ سکنه بود، به هنگام آتشفشانی وزوو در زیر خاکستر مدفون گردید که بعدها آن را از زیر خاکستر خارج کردند. فرهنگ فارسی معین.

زندگی را بر همه زندگان، دشوار بلکه محال می ساخت.» (۱) وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ « (۲)

و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب شده؟

فواید کوهها در بقای زمین

«چند عامل اساسی برای متلاشی شدن کره زمین موجود است:

آب دریاها در تابستان بخار می شود، به بالا می رود، در زمستان به صورت برف و باران باز می گردد و در مخزن های طبیعی جمع می شود، در دل تپه ها اندوخته می گردد، برف ها در قلعه کوهستان ها انباشته می شود، در تابستان و بهار آب شده جریان پیدا می کند، قسمتی از آن به زمین فرو می رود، پاره ای از مخازن زیرزمینی برای گنجایش آب های اندوخته تنگ می باشد، آب زمین را می شکافد، به شکل چشمه بیرون می آید، بخشی از آب های زیرزمینی در اثر حرارت داغ می شود، بخار می شود و خطر انفجار پیش می آید.

زمین ساعتی ۱۸۰ هزار کیلومتر فضا را به دور خورشید می پیماید و ساعتی ۱۶۸۰ کیلومتر مانند فرفره به گرد خود می چرخد، و به طور کلی کره زمین مانند مهره ای است که چهارده حرکت گوناگون دارد که مؤثرترین عامل اضطراب و تلاشی وی می باشد.

گاز و مه هایی که در درون زمین متراکم شده به شدت به آن فشار می آورند، ولی

ص: ۱۹۷

۱- (۱) - تفسیر نوین: ۱۰.

۲- (۲) - غاشیه (۸۸): ۱۹. [۱]

کره زمین هزاران سال است که با همه این عوامل تخریب مبارزه کرده و همچنان سر پا ایستاده است، چرا؟

سازنده زمین هنگامی که زمین را می ساخت همه آن را یکجور قرار نداد. قسمتی از آن را خار و سخت قرار داد و آنها را مانند شبکه در عمق زمین به هم متصل کرد و ما آنها را کوه می نامیم.

ریشه کوهها در اعماق زمین فرو رفته و مانند اسکلت انسان، استخوان بندی زمین را تشکیل می دهند و از هم پاشیدن کره زمین جلوگیری می کنند. پس کوهها بزرگترین خدمت را به موجودات زنده روی زمین انجام می دهند؛ چه، اگر این کوهها نمی بودند زنده ای در زمین نمی ماند. آیا جلوگیری از نابودی موجودات زنده از هزاران ناحیه، نشانه قدرت بی پایان و دانش بی پایان و حکمت بی پایان او نمی باشد؟

کوهستان ها در تعدیل حرکات زمین نیز تأثیر دارند و آنها مانند لنگری هستند برای کشتی زمین در اقیانوس بی کران فضا.

کوهستان ها دیواری هستند که از بادهای سرد اقیانوس منجمد شمالی جلوگیری می کنند و یا از شدت آنها می کاهند، چنانکه در کویرها در اثر نبودن کوه، به نمونه ای از طوفان های موحش و ویران کننده بر می خوریم.

کوهها در برابر گذشتن ابرها سدّی هستند تا آب های آنها را در مخازن خود بریزند و نگهداری کنند و رودها را تشکیل دهند. اگر کوهی نبود آب ابرها به هدر می رفت. آنوقت تکلیف زنده ها چه می شد؟

کوهها از درجات حرارت می کاهند و صولت گرما را می شکنند و نقاط ییلاقی و خوش آب و هوا ایجاد می کنند. کوهها در کشور گرم حبشه و سرزمین هند، مناطق سردسیری ایجاد کرده اند. کوهها در شکم خود معادنی قیمتی می پروراند و برای ازدیاد ثروت بشر و آسایش وی عامل اساسی هستند. آیا باز هم می توان گفت که این جهان خداوندی دانا، توانا و حکیم ندارد؟! (۱)

ص: ۱۹۸

بود تو مقصود وجود است و بس جز تو همه گفت و شنودست و بس

کعبه تویی و آن همه راه تواند چشم تویی جمله نگاه تواند

گر نبود مهر تو بر نامه ها جمله بشویند به خون جامه ها

گر نه نسیم تو بر آدم وزد در چمنِ روضه، لبِ غم گرد

ورنه ز مهر تو در دل زند نوح کجا خیمه به ساحل زند

گر نه خلیل از تو پذیرد فراغ کلفت آتشکده یابد ز داغ

گر ندمی بر لب یوسف نفس تیز نجوشد به نباتش مگس

گر نه ز دست تو کشد خضر جام زهر شود آب حیاتش به کام

گر نه ز دیوان تو یابد نشان مور بتابد ز سلیمان عنان

گر نه فشانی به لبش ساز و برگ از دم عیسی بچکد زهر مرگ

این همه از فیض تو آراسته دست به دامان تو برخاسته

من که نگنجم به حساب عدم نیستم از فیض تو نومید هم

زمزمه نعت تو سنجم مدام هست مرا بلبل باغ تو نام

[«۱۷» وَرُسُيْلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهٍ مِمَّا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَمَحْبُوبِ الرَّخَاءِ «۱۸» وَالسَّفَرَةَ الْكِرَامِ الْعَبْرَةَ وَالْحَفْظَةَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ وَمَلَكِ الْمَيُوتِ وَأَعْيَانِهِ وَمُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ وَرُومِيَانَ فَتَانَ الْقُبُورِ وَالطَّائِفِينَ بِبَابِئِيتِ الْمَعْمُورِ وَمَالِكِ وَالْخَزَنَةَ وَرِضْوَانَ وَسَدَنَةَ الْجَنَانِ]

و درود بر فرستادگانت به سوی اهل زمین، از فرشتگانی که گرفتاری ناخوشایند و گشایش خوش آیند برای آنان می آورند، و درود بر سفیران بزرگوار نیکوکار، و نویسندگان ارجمندی که حافظان اعمال مردمند، و درود بر فرشته مرگ و یارانش و منکر و نکیر و رومان آزمایش کننده مردگان قبرها، و درود بر طواف کنندگان بیت معمور، و بر مالک و خازنان دوزخ و رضوان، و خدمتگزاران بهشت.

انواع فرشتگان در قرآن مجید

۱ – فرشتگان بلا و عذاب

« وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ » (۱)

ص: ۲۰۰

و زمانی که فرستادگان ما با بشارت [ولادت اسحاق] نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما یقیناً اهل شهر را نابود می کنیم؛ زیرا اهل آن ستمکارند.

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ « (۱)

گفت: لوط در آنجا است. گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند، داناتریم، حتماً او و خانواده اش را نجات می دهیم، مگر همسرش را که از باقی ماندگان خواهد بود.

وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيُكَ وَأَهْلِكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ « (۲)

و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند به سبب [حضور] آنان [به صورت جوانانی آراسته] بدحال و بی طاقت شد، و گفتند: مترس و غمگین مباش، قطعاً ما نجات دهنده تو و خانواده ات هستیم، مگر همسرت را که از باقی ماندگان خواهد بود.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ « (۳)

ما بر اهل این شهر به علت کار بسیار زشتی که مرتکب می شوند، عذاب سختی از آسمان نازل خواهیم کرد.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ « (۴)

[پس با عذاب آسمانی، شهر و اهلس را در هم کوبیدیم] و از آن شهر

ص: ۲۰۱

۱- (۱) - عنكبوت (۲۹) : ۳۲. [۱]

۲- (۲) - عنكبوت (۲۹) : ۳۳. [۲]

۳- (۳) - عنكبوت (۲۹) : ۳۴. [۳]

۴- (۴) - عنكبوت (۲۹) : ۳۵. [۴]

نشانه ای روشن [از سنگ هایی که بر سر اهلش فرو باریدیم] برای مردمی که می اندیشند، بر جای گذاشتیم.

۲ - فرشتگان رحمت

«وَنَبِّئُهُمْ عَن ضَعْفِ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلِّمًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِئُونَ * قَالُوا لَاتُؤَخِّرُنَا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ * قَالَ أَبَشِّرُؤُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِ تَبَشِّرُونَ * قَالُوا بَشِّرْنَا بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ» (۱)

و نیز آنان را از مهمانان ابراهیم خبر ده. * هنگامی که بر او وارد شدند، پس سلام گفتند. [ابراهیم] گفت: ما از شما ترسانیم. * گفتند: نترس که ما تو را به پسری دانا مژده می دهیم. * گفت: آیا با آن که پیری به من رسید، مژده ام می دهید؟ به چه مژده می دهید؟ * گفتند: تو را به بشارتی درست و به حق [که واقع شدنی است] مژده دادیم؛ بنابراین از ناامیدان مباش.

از آیات قرآن و روایات بسیار مهم و متقن اسلامی استفاده می شود که اگر فرشتگان همراه با عنایات و رحمت حق از انسان پشتیبانی نکنند، زندگی و حیات آدمی از اضطراب و ناامنی و بلکه عوامل هلاکت و نابودی در امان نخواهد بود.

قسمتی از آرامش و امانیت انسان و مصون ماندنش از بلا، مرهون عنایت حق توسط فرشتگان است.

۳ - فرشتگان پیام آور

سَفَرَةُ كِرَامٍ بَرَرَةٍ، در رابطه با قرآن مجیدند که در سوره مبارکه عبس از آنان یاد شده:

ص: ۲۰۲

كَلَّا إِنَّهَا تَذَكِّرُهُ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ * فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ « (۱)

اینچنین [برخوردی شایسته] نیست، بی تردید این آیات قرآن مایه پند است.

* پس هر که خواست از آن پند گیرد، * در صحیفه هایی است ارزشمند * بلند مرتبه و پاکیزه * در دست سفیرانی * بزرگوار و نیکوکار.

مقامشان از این جهت والا است که عقل و نور محضند، و از این جهت نیکوکارند که انسان ها از برکات وجودی آنان استفاده می کنند.

۴ - فرشتگان نگهبان و کاتب اعمال

« وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ » (۲)

و بی تردید بر شما نگهبانانی گماشته اند * بزرگوارانی نویسنده * که آنچه را [از خیر و شر] انجام می دهید، می دانند [و ضبط می کنند].

بدون شک خداوند بزرگ قبل از هر کس و بهتر از همه شاهد و ناظر اعمال آدمی است، ولی برای تأکید و احساس مسئولیت بیشتر انسان، مراقبان زیادی بر او گمارده که یک گروه از آنان همین فرشتگانند.

إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ « (۳)

[یاد کن] دو فرشته ای را که همواره از ناحیه خیر و از ناحیه شر، ملازم انسان هستند و همه اعمالش را دریافت کرده و ضبط می کنند. * هیچ سخنی را به

ص: ۲۰۳

۱- (۱) - عبس (۸۰) : ۱۱ - ۱۶. [۱]

۲- (۲) - انفطار (۸۲) : ۱۰ - ۱۲. [۲]

۳- (۳) - ق (۵۰) : ۱۷ - ۱۸.

زبان نمی گوید جز این که نزد آن [برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است.

از موسی بن جعفر علیه السلام سؤال شد: دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمال انسانند، آیا از اراده و تصمیم باطنی او به هنگام گناه یا کار نیک نیز با خبر می شوند؟

حضرت فرمود: آیا بوی چاه فاضلاب و عطر یکی است؟ راوی گفت: نه! امام فرمود: هنگامی که انسان نیت کار خوب کند نفسش خوشبو می شود. فرشته ای که در سمت راست است به فرشته سمت چپ می گوید: برخیز که او اراده کار نیک کرده است. و هنگامی که آن را انجام داد، زبان آن انسان، قلم فرشته و آب دهانش مرگب او می شود و آن را ثبت می کند.

اما هنگامی که اراده گناهی می کند نفسش بدبو می شود. فرشته طرف چپ به فرشته سمت راست می گوید: برخیز که او اراده معصیت کرده. و هنگامی که آن را انجام می دهد زبانش قلم آن فرشته و آب دهانش مرگب اوست و آن را می نویسد.

(۱)

۵ - فرشتگان مرگ

خداوند عزیز در قرآن مجید فرموده:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ « (۲)

و خداست که روح [مردم] را هنگام مرگشان به طور کامل می گیرد، و روحی

ص: ۲۰۴

۱- (۱) - الکافی: ۴۲۹/۲، حدیث ۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۵۷/۱، باب ۷، حدیث ۱۲۰.

۲- (۲) - زمر (۳۹): ۴۲. [۲]

را که [صاحبش] نمرده است نیز به هنگام خوابش [می گیرد]، پس روح کسی که مرگ را بر او حکم کرده نگه می دارد، [و به بدن باز نمی گرداند] و دیگر روح را تا سرآمدی معین باز می فرستد؛ مسلماً در این [واقعیت] برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی [بر قدرت خدا] است.

در این آیه توفی را به خود نسبت داده، و در آیه:

قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ « (۱)

بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است [روح] شما را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می شوید.

توفی را به ملك الموت نسبت داده و در آیه:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ « (۲)

و اوست که بر بندگانش چیره و غالب است، و همواره نگهبانانی [از فرشتگان] برای [حفاظت] شما [از حوادث و بلاها] می فرستد تا هنگامی که یکی از شما را مرگ در رسد [در این وقت] فرستادگان ما جانش را می گیرند؛ و آنان [در مأموریت خود] کوتاهی نمی کنند.

توفی را به ملائکه فرستاده شده نسبت داده است.

البته مرجع همه اینها یکی است؛ زیرا همان طور که خوانندگان در محلش فرا گرفته اند همه افعال از آن خداست، و با این حال این افعال دارای مراتبی هستند که نسبت به هر مرتبه ای طایفه ای از موجودات بر حسب مراتب وجودشان اقدام به انجام آن می کنند.

اخبار نیز شاهد و ناظر به همین مطلبند:

ص: ۲۰۵

۱- (۱) - سجده (۳۲) : ۱۱. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۶۱. [۲]

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

از ملک الموت پرسیده شد: چگونه در یک لحظه ارواح را قبض می کنی در حالی که بعضی از آنها در مغرب است و بعضی در مشرق؟

ملک الموت پاسخ داد که: من این ارواح را به خود می خوانم و آنها اجابت می کنند. سپس حضرت ادامه داد: و ملک الموت گفت که: دنیا در میان دست های من همچون ظرفی است در میان دست های شما، هر آنچه که می خواهید از آن می خورید. و نیز دنیا در پیش من همچون درهمی است نزد شما، هر آن گونه که می خواهید آن را به گردش در می آورید. (۱) و نیز آن حضرت در پاسخ کسی که این آیات و مرگ ناگهانی عدّه کثیر را عجیب می دانست، فرمود:

خداوند تبارک و تعالی برای ملک الموت دستیارانی از ملائکه قرار داده است که آنان ارواح را قبض می کنند، همان گونه که رئیس نگهبانان برای خود دستیارانی دارد و آنان را برای حواشیج مختلف به کار می گیرد. (۲) بنابراین این ملائکه، این اشخاص مختلف را توفی می کنند و ملک الموت علاوه بر آنها می که خود قبض می کند، افرادی را که ملائکه دستیارش توفی کرده بودند تحویل می گیرد و خداوند عز و جل نیز آنها را از ملک الموت توفی می نماید. (۳)

۶ - فرشتگان باز پرس در قبر

حضرت در و مُنْكَرٍ و نَكِيرٍ، و رُومَانَ قَتَانَ الْقُبُورِ اشاره به حساب قبر و مأموران

ص: ۲۰۶

۱- (۱) - من لایحضره الفقیه: ۱/۱۳۴، حدیث ۳۵۴؛ بحار الأنوار: ۶/۱۴۴، باب ۵، حدیث ۱۳.

۲- (۲) - من لایحضره الفقیه: ۱/۱۳۶، حدیث ۳۶۸؛ بحار الأنوار: ۶/۱۴۴، باب ۵، حدیث ۱۵.

۳- (۳) - حیات پس از مرگ: ۱۷.

آن دارد. موقعیتی که بر هرای انسان پدید می آید تا اعتقادات او آزمایش و تثبیت گردد.

خداوند در این باره می فرماید:

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴿١﴾

خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد و ایمانشان در زندگی دنیا و آخرت ثابت قدم و پابرجا می دارد، و خدا ستمکاران [به آیاتش] را [به علت لجاجت و عنادشان] گمراه می کند، و خدا هر چه بخواهد [بر اساس حکمتش] انجام می دهد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره قول ثابت در آیه شریفه پرسیده شد؟

فرمود: مراد سؤال از مردگان در قبر است. (۲) پرستش فرشتگان حق است و ایمان آوردن به آن از ضروریات و مسلمات دین است.

تثبیت در دنیا و آخرت یعنی تثبیت در حیات دنیوی و در برزخ که هنگام سؤال به یکدیگر ارتباط دارد. خدای متعال کسی را که در حیات دنیوی ایمان و عقاید حقه اش را تثبیت نموده است، در آخرت نیز در موقع سؤال ملکین، او را در عقایدش محکم نگه می دارد، در نتیجه می توان گفت: آنچه در برزخ از سؤال و جواب پیش می آید در حقیقت ظهور باطن انسان می باشد که در حیات دنیوی در حجاب بوده است.

حسابی که برای روح بعد از سؤال باز می شود بر اساس افکار و عقاید اوست. اگر

ص: ۲۰۷

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴) : ۲۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۸/۶، باب ۸، حدیث ۲۹.

دارای افکار حق و عقاید حقه باشد در مسیر خاص قرار می گیرد و اگر دارای عقاید باطل بود در شرایط و مسیر دیگری می افتد و اگر بافت عقیدتی صورت نگرفته است باز در شرایط مخصوصی حرکت می کند، تا سرنوشت انسان در نظام برزخی حالت روشنی داشته باشد.

تفسیر نمونه در این زمینه می نویسد:

«در روایات متعددی می خوانیم که خداوند انسان را به هنگام ورود و در قبرش در برابر سؤالاتی که فرشتگان از هویت او می کنند، بر خط ایمان ثابت نگاه می دارد.

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَأْتِيَ الرَّجُلَ مِنْ أَوْلِيَانِنَا عِنْدَ مَوْتِهِ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ لِيُضِلَّهُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ، فَيَأْبَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان به هنگام مرگ به سراغ افراد با ایمان می آید و از چپ و راست برای گمراهی او به وسوسه می پردازد، اما خداوند اجازه به او نمی دهد که مؤمن را گمراه کند. و این معنی است يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا...

و اکثر مفسران طبق نقل قول مفسر بزرگ شیخ طبرسی در مجمع البیان همین تفسیر را پذیرفته اند. شاید به این علت که سرای آخرت نه جای لغزش است، و نه جای عمل، بلکه تنها محل برخورد با نتیجه ها است ولی در لحظه فرا رسیدن موت و حتی در عالم برزخ امکان لغزش کم و بیش وجود دارد و در همین جا است که لطف خداوند به یاری انسان می شتابد و او را حفظ کرده و ثابت قدم می دارد. (۲)

ص: ۲۰۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۸/۶، باب ۷، حدیث ۳۱؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۱/۱۳۴، حدیث ۳۶۰.

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۳۳۸/۱۰ - ۳۳۹، [۲] ذیل آیه ۲۷ سوره ابراهیم.

رومان فْتَان : فرشته ای است که قبل از نکیر و منکر به قبر میت وارد می شود و اعمال دنیایی انسان را به او یادآوری می کنند که به او مُنَبِّه هم گفته می شود. او بر میت وارد می شود و روح او را برمی گرداند و او را می نشاند پس به او می گوید: هر چه از نیکی و بدی داری بنویس. میت می گوید: با چه قلم و مرکبی بنویسم، پس به او می گوید: انگشتان تو قلم توست و آب دهانت مرکب توست، پس میت می گوید:

چه بنویسم؛ مرا نامه ای نیست. پس قسمتی از کفن او را پاره می کند و می گوید:

بنویس آنچه از نیکی ها در دنیا انجام داده ای. پس به گناه که می رسد شرم می کند و فرشته رومان به او می گوید: ای خطاکار! آیا از آفریدگار شرم نکردی در حالی که در دنیا مرتکب می شدی و اکنون از من حیا می کنی؛ پس همه نیکی ها و بدی ها را می نویسد، پس امر می کند آن را بپیچ و مُهر بزن، پس میت می گوید: به چه چیز آن را مهر کنم من ابزاری ندارم، پس می گوید: با ناخن تمامش کن. سپس آن را در گردنش می اندازد تا روز قیامت همان طور که خداوند می فرماید:

وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ﴿١٧﴾

و عمل هر انسانی را برای همیشه ملازم او نموده ایم، و روز قیامت نوشته ای را [که کتاب عمل اوست] برای او بیرون می آوریم که آن را پیش رویش گشوده می بیند.

سپس بعد از این فرشتگان منکر و نکیر وارد می شوند.

فْتَان : مبالغه در فتنه است و اصل فتنه در مورد آزمودن نقره با آتش است تا ناخالصی آن مشخص شود. و مقصود از فْتَان القبور، آزمایش صاحب قبر محتاج است که ترس و تاریکی و تنهایی او را فرا گرفته است و موقعیت پرسش از او در

ص: ۲۰۹

محیط قبر به گونه ای است که نجاتی نیست مگر تقوا در خلوت ها. و فتان قبر، صاحب قبر را آزمایش می کند تا تکلیف او را برای مراحل بعدی روشن کند.

امام زین العابدین علیه السلام در این زمینه می فرماید:

... وَ كَانَ قَدْ أُوفِيَتْ أَجْلُكَ وَ قَبِضَ الْمَلَكُ رُوحَكَ وَ صِرْتَ إِلَى مَنْزِلٍ وَحِيدًا، فَرَدَّ إِلَيْكَ فِيهِ رُوحَكَ، وَ اقْتَحَمَ عَلَيْكَ فِيهِ مَلَكَاكَ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ لِمُسَاءَلَتِكَ وَ شَدِيدِ امْتِحَانِكَ الْآ وَ إِنَّ أَوَّلَ مَا يَسْأَلَانِكَ عَنْ رَبِّكَ الَّذِي كُنْتَ تَعْبُدُهُ، وَ عَنْ نَبِيِّكَ الَّذِي ارْتَبَلْتَ إِلَيْكَ وَ عَنْ دِينِكَ الَّذِي كُنْتَ تَدِينُ بِهِ وَ عَنْ كِتَابِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتْلُوهُ وَ عَنْ إِمَامِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ. ثُمَّ عَنْ عُمْرِكَ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ، وَ مَا لَكَ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبْتَهُ وَ فِيمَا أَتَلَفْتَهُ، فَخُذْ حِذْرَكَ وَ انظُرْ لِنَفْسِكَ وَ أَعِدْ لِلْجَوَابِ قَبْلَ الْإِمْتِحَانِ وَ الْمُسَاءَلَةِ وَ الْأَخْتِبَارِ... (۱)

به زودی که عمرت به سر آید و فرشته جانت را بگیرد و تنها به سوی قبر رهسپار شوی و در آن جا جانت به تو بازگردانده شود و دو فرشته ات، منکر و نکیر، برای پرسش از تو و امتحان سخت وارد قبرت شوند.

بدان! نخستین پرسشی که آن دو از تو می کنند درباره پروردگار توست که او را می پرستیدی و درباره پیامبر تو که برای فرستاده شده و درباره دینت که به آن باور داشتی و درباره کتابت که تلاوتش می کردی و درباره امامت که ولایت او را داشتی. سپس از عمرت که آن را چگونه صرف کردی و دارایی ات که از کجا به دست آوری و در چه راه خرج کردی. پس، بهوش باش و برای خودت فکر کن و پیش از شروع امتحان و پرسش و آزمایش، خویشتن را برای جواب گویی آماده ساز.

برای اطلاعات بیشتر شرح برنامه منکر و نکیر و رومان، به کتاب با عظمت

ص: ۲۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۳/۶، باب ۸، حدیث ۲۴؛ [۱] الأمالی، شیخ صدوق: ۵۰۳، حدیث ۱. [۲]

«الكافی» باب سؤال و جواب قبر ۲۳۹/۳، و «بحار الانوار» جلد ۶، باب احوال برزخ و قبر، و کتاب بسیار پر قیمت «علم الیقین» فیض کاشانی، ۸۷۹/۲ مراجعه کنید.

۷ - فرشتگان مأمور بهشت و دوزخ

امام سجاد علیه السلام در فراز

«وَالطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ مَالِكِ وَ الْخَزَنَةِ وَ رِضْوَانَ وَ سَيِّدَةَ الْجَنَانِ» به وجود گروهی از فرشتگان که به دور خانه حق می گردند و صاحبان اداره کننده بهشت و دوزخ اشاره می نماید.

«در قرآن کریم بارها از فرشتگان یاد شده، اما از میان آنها فقط از جبرئیل و میکائیل نام برده شده و از بقیه فرشتگان با اوصافشان یاد شده است. مانند: ملك الموت و كرام الكاتبين و السفره الكرام البرره و رقيب و عتيد و مانند اینها...

از صفات و اعمالی که خداوند سبحان در کلام خود درباره فرشتگان آورده و احادیث هم در این باب همراهی می کند که عبارتند از:

اول: فرشتگان موجوداتی گرامی هستند که میان خدای متعال و عالم مشهود واسطه اند؛ زیرا هیچ حادثه یا رخداد و کوچک و بزرگی پیش نمی آید مگر این که فرشتگان در آن دستی دارند و یک یا چند فرشته بر آن گماشته اند. البته تنها نقش آنها در این زمینه، به جریان انداختن فرمان الهی در بسترش یا قرار دادن آن در جایگاهش می باشد. چنانکه خدای متعال می فرماید:

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۱)

در گفتار بر او پیشی نمی گیرند، و آنان فقط به فرمان او عمل می کنند.

دوم: از فرمان های خدا به آنان سرپیچی نمی کنند؛ چرا که فرشتگان از وجودی

ص: ۲۱۱

مستقل و اراده ای مستقل برخوردار نیستند تا برخلاف خواست خداوند سبحان چیزی را بخواهند و لذا هیچ کاری را دست کم نمی گیرند و هیچ یک از فرمان های خدا را که به عهده شان گذاشته با تحریف یا کم و زیاد تغییر نمی دهند.

خداوند متعال می فرماید: خدا را در آن چه به آنها فرمان دهد نافرمانی نمی کنند و هر چه به آنها دستور داده شود، انجام می دهند.

سوم: فرشتگان در عین آن که شمارشان فراوان است، مراتب متفاوتی دارند.

بعضی فرادست و بعضی فرودستند. چه آن که برخی از آنها دستور دهنده اند و اطاعت می شوند و برخی مأمورند و امر او را اطاعت می کنند. آن که دستور دهنده است به فرمان خدا دستور می دهد و فرمان او را برای مأمور می برد و آن که مأمور است مأمور به امر خداست و او را اطاعت می کند. پس فرشتگان از خود هیچ اختیاری ندارند و هیچ کاره اند. خدای متعال در آیات قرآن می فرماید:

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿١﴾

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است.

مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ ﴿٢﴾

آنجا مورد اطاعت [فرشتگان] و امین است.

قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ ﴿٣﴾

گویند: پروردگارتان چه گفت؟ می گویند: حق گفت.

چهارم: فرشتگان مغلوب و مقهور نمی شوند؛ زیرا آنان به فرمان و خواست خدا کار می کنند. که آیات ذیل بدان اشاره دارد:

ص: ۲۱۲

۱- (۱) - صافات (۳۷) : ۱۶۴. [۱]

۲- (۲) - تکویر (۸۱) : ۲۱. [۲]

۳- (۳) - سبأ (۳۴) : ۲۳. [۳]

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَافِي الْأَرْضِ» (۱)

و هیچ چیز در آسمان ها و زمین نیست که بتواند خدا را عاجز کند [تا از دسترس قدرت او بیرون رود].

وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ» (۲)

و خدا بر کار خود چیره و غالب است.

إِنَّ اللَّهَ بَلِّغُ أَمْرِهِ» (۳)

[و] خدا فرمان و خواسته اش را [به هر کس که بخواهد] می رساند.

از این جا روشن می شود که فرشتگان موجوداتی هستند که وجودشان از ماده جسمانی پیراسته می باشد. ماده ای که در معرض زوال و فساد و تغییر است و خاصیتش این است که در حرکت به سمت غایت خود تدریجاً به کمال می رسد و گاهی اوقات هم با موانع و آفاتی برخورد می کند و از هدف محروم می شود و پیش از رسیدن به آن از بین می رود. (۴)

بیت المعمور کجاست ؟

اشاره

گروه فرشتگان دارای خانه ای آراسته و منور به نور الهی هستند، این گروه طواف کنندگان عرش الهی در جایگاه رفیع سکونت دارند. همان گونه که خداوند منان به آن سوگند یاد می کند:

وَ الطُّورِ * وَ كِتَابٍ مَّسْطُورٍ * فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ * وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» (۵)

ص: ۲۱۳

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۴۴. [۱]

۲- (۲) - یوسف (۱۲) : ۲۱. [۲]

۳- (۳) - طلاق (۶۵) : ۳.

۴- (۴) - تفسیر المیزان: ۱۲/۱۷، ذیل آیه ۱ سوره فاطر.

۵- (۵) - طور (۵۲) : ۱ - ۴. [۳]

سوگند به [کوه] طور،* و به کتابی که نوشته شده،* در صفحه ای باز و گسترده،* و به آن خانه آباد.

بیت المعمور، همان ضُراح (۱) است که خانه در آسمان چهارم موازی با کعبه در مقابل عرش خداوند است. هر روز هفتاد هزار فرشته به درون آن می روند و تا روز قیامت باز نمی گردند. (۲) بیت المعمور مطاف ملائکه در زیر عرش الهی بود؛ تا هنگامی که حضرت آدم به زمین فرود آمد، به امر خداوند و یاری فرشتگان برای او خیمه ای از آسمان نازل شد و آدم آن را بنا نمود که اکنون ارکان بیت الله الحرام، کعبه معظمه بر روی زمین رو به روی بیت المعمور در آسمان است. (۳) ابن مسعود می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«چون مرا به آسمان بالا بردند با جبرئیل به آسمان چهارم رسیدیم، خانه ای دیدیم از یاقوت سرخ، جبرئیل به حضرت گفت: این بیت المعمور است. ای محمد! برخیز و بدان سو نماز کن. آن گاه خداوند همه پیامبران را گرد آورد و همگی در پشت سر من صف بستند و من به آنان جماعت گزاردم.» (۴)

علت طواف بر بیت المعمور

از امام سجاد علیه السلام درباره بیت المعمور، روایتی با عظمت در کتب حدیثی آمده است که بیان آن ضروری به نظر می رسد:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ مَا بَدَأَ هَذَا الطَّوَّافِ بِهَذَا الْبَيْتِ لِمَ

ص: ۲۱۴

۱- (۱) - مجمع البحرين: واژه ضراح.

۲- (۲) - تفسیر نور الثقلین: ۱۳۶/۵، حدیث ۵.

۳- (۳) - تفسیر نور الثقلین: ۱۳۶/۵، حدیث ۶ - ۷.

۴- (۴) - ینابیع الموده: ۲۴۳/۱، حدیث ۱۹، باب ۱۵؛ [۱] شرح احقاق الحق: ۳۰۰/۲ (در پاورقی).

كَانَ وَ حَيْثُ كَانَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا بَدَأَ هَذَا الطُّوَافِ بِهَذَا الْبَيْتِ فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: أَيُّ رَبِّ أَخْلِيفَةً مِنْ غَيْرِنَا مِمَّنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَيَتَحَاسِدُونَ وَيَتَبَاغَضُونَ وَيَتَبَاغُونَ أَيُّ رَبِّ اجْعَلْ ذَلِكَ الْخَلِيفَةَ مَنَا فَنَحْنُ لَأَنْفُسِدُ فِيهَا وَلَا نَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَلَا نَتَبَاغَضُ وَلَا نَتَحَاسِدُ وَلَا نَتَّبَاعِي وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ

وَ نُطِيعُكَ وَ لَانْعَصِيكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (١)

قَالَ فَظَنَّتِ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ مَا قَالُوا رَدُّ عَلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنَّهُ

قَدْ غَضِبَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَوْلِهِمْ فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ ثَلَاثَ سَاعَاتٍ، فَنَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ فَزَلَّتِ الرَّحْمَةُ عَلَيْهِمْ فَوَضَعَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ تَحْتَ الْعَرْشِ بَيْتًا عَلَى أَرْبَعِ اسَاطِينَ مِنْ زَبْرَجِيدٍ وَ عَشَاهُنَّ بِيَاقُوتِهِ حَمْرَاءَ وَ سُمِّيَ الْبَيْتَ الضُّرَّاحَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ: طُوفُوا بِهَذَا الْبَيْتِ وَ دَعُوا الْعَرْشَ فَطَافَتِ الْمَلَائِكَةُ بِالْبَيْتِ وَ تَرَكُوا الْعَرْشَ فَصَارَ أَهْوَنَ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ وَ لِيَلَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يُعُودُونَ فِيهِ أَبَدًا ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ مَلَائِكَتَهُ فَقَالَ ابْتُوا لِي بَيْتًا فِي الْأَرْضِ بِمِثَالِهِ وَ قَدْرِهِ فَأَمَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنْ خَلْقِهِ أَنْ يَطُوفُوا بِهَذَا الْبَيْتِ كَمَا يَطُوفُ أَهْلُ السَّمَاءِ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ. (٢)

شخصی از امام سجاد علیه السلام درباره علت طواف بر بیت المعمور و خانه کعبه پرسید. زمان آغاز طواف بر بیت المعمور چه زمانی بوده و برای چه و چگونه بوده است؟ امام علیه السلام فرمود: آغاز طواف بر بیت المعمور زمانی بود که خداوند متعال به ملائکه فرمود: من در روی زمین خلیفه و جانشینی قرار

ص: ٢١٥

١- (١) - بقره (٢): ٣٠. [١]

٢- (٢) - بحار الأنوار: ٥٩/٥٥، باب ٧، حدیث ٧. [٢]

دادم [به نام انسان]، پس ملائکه گفتند: پروردگارا! خلیفه ای از غیر فرشتگان قرار دادی در حالی که این خلیفه در روی زمین فساد می کند و خون می ریزد و به همدیگر حسادت و بغض می ورزند و ستم می کنند.

پروردگارا! جانشین و خلیفه ای از ما روی زمین قرار بده که ما فرشتگان، فساد نمی کنیم و خون نمی ریزیم و بغض و حسادت نداریم و ستم نمی کنیم و همواره به کمک تو تسبیح و تقدیس می کنیم تو را و اطاعت می کنیم تو را و عصیان نمی کنیم تو را.

خداوند فرمود: مسلماً من چیزی را می دانم که شما نمی دانید. امام سجاد علیه السلام فرمود: ملائکه گمان کردند که آنچه می گویند ردی است بر پروردگارشان و مسلماً خداوند بر گفتار ایشان غضبناک شده است پس سه ساعت به عرش خدا پناه بردند، سپس خداوند به ایشان نظر کرد و رحمتش بر ایشان نازل گردید و خانه ای در زیر عرش قرار داد که بر چهار استوانه از زبرجد بود که آن را به یاقوت قرمز آغشته نموده بود که این خانه «بیت الضّراح» نام دارد.

سپس خداوند به فرشتگان فرمود: طواف کنید این خانه را و رها کنید عرش را، پس ملائکه طواف خانه کرده و عرش را ترک کردند، در نتیجه این طواف بر ملائکه آسان گردید [که مراد آسانی طواف نسبت به پناه بردن ملائکه به عرش می باشد]. و این بیت المعمور که خداوند ذکر فرموده: هر روز و شب هفتاد هزار فرشته داخل آن می شود که هرگز بر نمی گردند. سپس خداوند فرشتگانش را دستور داد که: خانه ای برای من در روی زمین بسازید به مانند و به منزلت بیت المعمور، بعد خداوند سبحان امر کرد به تمام انسان هایی که در زمین خلق کرده، طواف این خانه کنند همان طور که اهل آسمان بیت المعمور را طواف می کنند.

این خانه آباد و نورانی به قدری با عظمت است که قرآن در شب قدر بر این بیت معمور نازل شده است.

حفص بن غیاث به امام صادق علیه السلام عرض کرد، از کلام خدا خبر بده، امام علیه السلام فرمود: ماه رمضان ماهی است که قرآن در او نازل شده است.

چگونه قرآن در ماه رمضان نازل شده، در حالی که قرآن در مدت بیست سال از ابتدا تا پایان نازل شده، حضرت فرمود: قرآن یک باره در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شده است سپس از بیت المعمور در مدت بیست سال بر پیامبرش فرو فرستاد. (۱) دعایی معروف به دعای اهل بیت المعمور است که فرشتگان در هنگام طواف زمزمه می کردند و معصومان ما به ویژه امام سجاد علیه السلام در نمازهایشان می خواندند و آن کلماتی از گنج های عرش برای اکرام رسول الله صلی الله علیه و آله است. هدیه ای از سوی حق که به وسیله جبرئیل بر حضرتش فرستاده شده که بدان اشاره می شود:

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُوَخِّذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ، يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ، يَا صَاحِبَ كُلِّ حَاجَةٍ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا مُفَرِّجَ كُلِّ كُوزَةٍ، يَا مُقِيلَ الْعَثْرَاتِ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ، يَا عَظِيمَ الْمَنِّ، يَا مُبْتَدِئًا بِالنَّعْمِ قَبِيلَ اسْتِحْقَاقِهَا، يَا رَبِّيَاهُ يَا سَيِّدَاهُ يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ، أَسْأَلُكَ بِكَ وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ ابْنَ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ الْقَائِمَ الْمُهَدِيَّ الْأَيْمَنَ الْهَادِيَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ

ص: ۲۱۷

وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ أَلَّا تُشَوِّهَ خَلْقِي بِالنَّارِ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ. (۱)

ای کسی که زیبایی‌ها را ظاهر می‌کنی و زشتی‌ها را می‌پوشانی، ای کسی که مؤاخذه نمی‌کنی به گناهان ما و پرده‌دری نمی‌کنی. ای بزرگ‌بخشنده، ای نیکوترین گذشت‌کننده، ای کسی که دست‌های رحمت بر امت گشاده است، ای صاحب‌هر حاجتی، ای دارنده‌ی مغفرت گسترده، ای گشایش‌دهنده‌ی هر اندوه و مشتقی، ای جبران‌کننده‌ی لغزش‌ها. ای بزرگوار چشم‌پوش، ای بزرگ‌احسان، ای آغازکننده‌ی هر نعمت پیش از لیاقت آن، ای پروردگارا! ای آقا! ای نهایت‌خواسته‌ها!، از تو می‌خواهم به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی علیهم السلام، این امامان هدایت‌کننده، این که درود بفرستی بر محمد و آل محمد علیهم السلام، و از تو می‌خواهم ای خدا، ای خدا، که زشت‌نگردانی خلق را به واسطه‌ی آتش و انجام دهی برای من آنچه را که خود صلاح می‌دانی.

فرشتگان، واسطه‌های بین خدا و موجودات

اشاره

«بر اساس آنچه قرآن کریم به دست می‌دهد، فرشتگان هم در این جهان و هم آن جهان واسطه‌ی میان خدای متعال و موجودات هستند. به این معنا که پیش از فرا رسیدن مرگ و انتقال به عالم دیگر و پس از آن، فرشتگان اسبابی فراتر از اسباب مادی عالم مشهود برای حوادث هستند. امّا در هنگام بازگشت، یعنی در زمان ظهور نشانه‌های مرگ و ستاندن جان و جاری ساختن سؤال و ثواب و عذاب قبر و میراندن و زنده‌گراندن همگان با دمیدن در صور و محشور کردن و دادن نامه‌ی اعمال

ص: ۲۱۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۵/۸۳، باب ۳۹، حدیث ۱۰؛ [۱] المصباح، کفعمی: ۲۹. [۲]

به دست بندگان و راندن آنها به سوی بهشت و دوزخ، واسطه در اجرای این امور هستند که آیات قرآن بر آن دلالت دارد.

واسطه بودن آنها در مرحله تشریح یعنی نزول وحی و جلوگیری از مداخله شیاطین در آن و تقویت پیامبر و تأیید مؤمنان و پاک کردن آنها به وسیله استغفار است.

و اما این که فرشتگان در این جهان واسطه در تدبیر امور هستند، دلیلش اطلاق آیات آغازین سوره نازعات می باشد، آن جا که می فرماید:

وَ النَّازِعَاتِ غَزَقًا * وَ النَّشِطَاتِ نَشَاطًا * وَ السَّيِّحَاتِ سَبْحًا * فَالَسَّبِقَاتِ سَبْقًا * فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۱)

سوگند به فرشتگانی که [روح بدکاران را به شدت از بدن هایشان] بر می کنند * و سوگند به فرشتگانی که [روح نیکوکاران را به نرمی و ملایمت از بدن هایشان] بیرون می آورند؛ * و سوگند به فرشتگانی که [برای اجرای فرمان های حق] به سرعت نازل می شوند، * و سوگند به فرشتگانی که [در ایمان، عبادت، پرستش و اطاعت] بر یکدیگر [به صورتی ویژه] سبقت می گیرند، * و سوگند به فرشتگانی که [به اذن خدا امور آفرینش را] تدبیر می کنند.

بالا تر بودن مقام برخی از فرشتگان نسبت به برخی دیگر و امر کردن فرشته فراتر به فرشته فرودست، در تدبیر امری نیز از زمره همین وساطت است؛ زیرا فرشته متبوع در حقیقت واسطه میان خدای متعال و فرشته تابع خود در رساندن فرمان خدای متعال می باشد. مانند واسطه شدن ملک الموت در فرمان دادن به یکی از دستیارانش برای ستاندن جان کسی، خداوند متعال از قول فرشتگان چنین بازگو

ص: ۲۱۹

می فرماید:

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿١﴾

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است.

و می فرماید:

مُطَاعٍ تَمَّ أَمِينٍ ﴿٢﴾

آنجا مورد اطاعت [فرشتگان] و امین است.

و نیز می فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣﴾

تا زمانی که با صدور اذن شفاعت دل هایشان آرام گیرد [در این هنگام مجرمان به شفیعان] گویند: پروردگارتان چه گفت؟ می گویند: حق گفت و او بلند مرتبه و بزرگ است.

بنابراین واسطه بودن فرشتگان و استناد پدیده ها به آنها با استناد پدیده ها به خداوند و این که او به اقتضای توحید و ربوبیت، تنها سبب همه موجودات و پدیده ها می باشد، منافاتی ندارد. ﴿٤﴾ این گونه فرشته ها در مأموریت های ویژه ای دارای قدرت مخصوص هستند.

تفسیر مالک و خزنه

مالک فرشته ای الهی است که نامش از ملک و قدرت ریشه می گیرد، آن چنان

ص: ۲۲۰

۱- (۱) - صافات (۳۷) : ۱۶۴. [۱]

۲- (۲) - تکویر (۸۱) : ۲۱. [۲]

۳- (۳) - سبأ (۳۴) : ۲۳. [۳]

۴- (۴) - تفسیر المیزان: ۱۸۲/۲۰ - ۱۸۳، ذیل آیه ۱ - ۵ سورة نازعات.

تسلط و قدرت دارد که امیرمؤمنان می فرماید:

أَعْلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِعُضْبِهِ، وَ إِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ ابْوَابِهَا جَزَعًا مِنْ زَجْرَتِهِ. (۱)

آیا می دانید وقتی مالک دوزخ بر آتش خشم گیرد آتشها به روی هم غلتیده و یکدیگر را به سختی می کوبند، و هرگاه به آتش بانگ زند آتش دوزخ بی تابانه از نهیب او در میان درهای جهنم برجهد؟!.

مالک، خزانه دار اصلی آتش است که خزانه او توده ای از آتش و دود است و به همراه آن شدت غضب بر فضای جهنم حاکم می شود.

به فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرشتگان جهنم هزاران سال قبل از خلق جهنم آفریده شده اند و هر روز به نیرو و توانشان افزوده می شود. (۲) دوزخیان گاهی به مالک متوسل می شوند که به خدای تعالی عرض کند تا خدا جانشان را بگیرد بلکه با مرگ از این عذاب نجات یابند، ولی مالک به آنان می گوید:

که در این عالم مرگی وجود ندارد و حیات ابدی است.

خداوند می فرماید:

وَ نَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ» (۳)

و فریاد می زنند: ای مالک [دوزخ! بگو:] پروردگارت ما را بمیراند [تا از این عذاب نجات یابیم]. [مالک] می گوید: یقیناً شما ماندنی هستید.

رسول الله صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:

اگر به دوزخیان گفته شود شما به تعداد ریگ های دنیا در آتش خواهید ماند

ص: ۲۲۱

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۲. [۱]

۲- (۲) - لآلی الأخبار: ۱۱۴/۵؛ الدر المنثور: ۱۴۵/۶، با کمی اختلاف.

۳- (۳) - زخرف (۴۳): ۷۷. [۲]

خوشحال می شوند و اگر به بهشتیان گفته شود شما به تعداد ریگ های دنیا در بهشت ماندگار خواهید بود اندوهگین می شوند. اما جاودانگی برای آنها مقرر شده است. (۱) و دوزخیان گاهی به خزانه دار و مأموران زیردست مالک پناهنده می شوند که اگر نجاتی نیست حداقل تخفیفی در عذابشان داده شود ولو به یک روز که استراحتی کنند.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَلَيْنَا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ * قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فادْعُوا وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲)

و آنان که در آتش اند، به نگهبانان دوزخ می گویند: از پروردگارتان بخواهید که یک روز بخشی از عذاب را از ما سبک کند. * [نگهبانان] می گویند: آیا پیامبرانتان دلایل روشن برای شما نیاوردند؟ می گویند: چرا آوردند.

می گویند: پس [هر اندازه که می خواهید خدا را] بخوانید، ولی دعای کافران جز در بیراهه و گمراهی نیست.

و لکن همین تقاضای کوچک نیز پذیرفته نمی شود.

تفسیر رضوان

رضوان به معنای رضا و خلاف سخط است و رضوان خداوند بزرگترین سعادت و برترین خواسته هاست. همان طور که خداوند در سوره توبه فرمود:

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

ص: ۲۲۲

۱- (۱) - کنز العمال: ۵۳۲/۱۴، حدیث ۳۹۵۳۰؛ الدر المنثور: ۴۱/۱.

۲- (۲) - غافر (۴۰): ۴۹ - ۵۰. [۱]

خَلِيدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۱)

خدا به مردان و زنان با ایمان بهشت هایی را وعده داده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؟ در آن جاودانه اند، و نیز سراهای پاکیزه ای را در بهشت های ابدی [وعده فرموده] و هم چنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است؛ این همان کامیابی بزرگ است.

رئیس خزانه داران بهشت را رضوان نامیده اند، چون ورود به بهشت و سکونت در آن با رضایت اوست.

رسول الله صلی الله علیه و آله وضعیت این فرشتگان را در ماه رمضان چنین تشریح می فرماید:

إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلِهِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ نَادَى الْجَلِيلُ حَيْلَ جَلَالُهُ رِضْوَانَ خَازِنَ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَيِّدِيكَ فَيَقُولُ: نَجِدُ جَنَّتِي وَرَيْتُهَا لِلصَّيِّئِينَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلا تُغْلِقُهَا عَلَيْهِمْ حَتَّى يَنْقَضِيَ شَهْرُهُمْ ثُمَّ يُنَادِي مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ يَا مَالِكُ! فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَيِّدِيكَ، فَيَقُولُ: اغْلِقْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ عَنِ الصَّائِمِينَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ لا تَفْتَحُهَا حَتَّى يَنْقَضِيَ شَهْرُهُمْ. (۲)

هر گاه اول ماه رمضان فرا می رسد، خداوند بزرگ، رضوان، خزانه دار بهشت را ندا دهد و او پاسخ به اطاعت و یاری دهد؛ پس فرماید: بهشتم را آراسته و زینت برای روزه داران از امت محمد صلی الله علیه و آله بنما و آن را برای ایشان باز بگذار تا ماه رمضان آنان بگذرد. سپس مالک، مأمور جهنم را ندا دهد، ای مالک! و او گوید: در خدمت و یاری هستم، پس فرماید: درهای جهنم را بر روی روزه داران از امت محمد صلی الله علیه و آله ببند پس باز نمی کنی تا ماه رمضان

ص: ۲۲۳

۱- (۱) - توبه (۹) : ۷۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۰/۹۳، باب ۴۶، ذیل حدیث ۱۸؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۴۲۷/۷، باب ۱۱، حدیث ۸۵۹۲. [۳]

آنها بگذرد.

تفسیر سده الجنان

«سیدنه» خادم اماکن معظمه مانند کعبه و مسجد را گویند، یعنی تولیت امر آنها به کلید داری و نظارت بر آنها است. و سده الجنان، کلید داران و سرپرستان حوریان و غلامان و خدمه بهشتی که همگی مأموران ویژه بهشت می باشند.

«جنان»، جمع جنه به معنای پوشش و پوشیده است و به باغ بهشت هم گفته می شود. چون درون بهشت از درختان و شاخه های گیاهان بسیار پوشیده شده است.

کلید داران فردوس با سلام و سلامتی بدون آفت و نقصی و شاد باشی بهشتیان را به بهشت بدرقه می کنند و آنان کسانی هستند که با صبر و پایداری در برابر گناهان و اطاعت خدا به این درجات رسیده اند.

خداوند در وصف حال آنان می فرماید:

وَ سَيَقِ الْأَذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِمَ عَلَيْكُمْ فَادْخُلُواهَا خَالِدِينَ ﴿١﴾

و کسانی که از پروردگارشان پروا کردند گروه گروه به بهشت رانده می شوند، چون به آن رسند در حالی که درهایش از پیش گشوده شده است، نگهبانانش به آنان گویند: سلام بر شما، پاکیزه و نیکو شدید، پس وارد آن شوید که [در آن] جاودانه اید.

وصف جنان در قرآن کریم به تعابیر گوناگونی آمده است:

جَنَّةُ النَّعِيمِ، جَنَّةُ الْخُلْدِ، جَنَّةُ الْمَأْوَى، جَنَّةُ عَدْنٍ، جَنَّةُ عَالِيَةِ، جَنَّةُ عَرْضُهَا

ص: ۲۲۴

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، دَارُ السَّلَامِ، دَارُ الْقَرَارِ وَ... .

و در پس همه آنها عرش الرحمن و لقاء الله، درجات بالای آن است.

و این جایگاه با شکوه برای مؤمنان صابر و فرمانبر الهی است؛ زیرا که در دنیا سختی‌ها و تلخی‌ها را چشیده‌اند و لذت‌ها را به آخرت واگذار کرده‌اند و آنچه مانده خلق و خوی پسندیده است که راه گشای حقیقت و سعادت ادبی است. و از این رو که انسان به محض دیدن فرشته مرگ که خلق و خوی و کردار آدمی را دارد، همه علم و عمل او می‌ریزد و حتی نای پاسخ به پرسش

«مَنْ رُبُّكَ» را هم ندارد؛ زیرا که همه چیز او وارداتی و مصرفی بوده است. اکنون که او را در قبر می‌گذارند با یک برخورد و فشار از سوی فرشته قبر تمام عقاید و اخلاق و علوم ظاهری و کمالات مجازی را از دست می‌دهد. و خلق و خوی حقیقی و باطنی آن است که علم و عمل و چهره حقیقت ملکه آدمی باشد و انسان به آن تخلّق یابد و تمام کمال را از حق ببیند و خویشتن خویش را از خود و غیر تهی سازد.

همان گونه که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

ایمان به آراستن ظاهر و آرزو نمودن کمال نیست بلکه ایمان، همان اعتقاد پاک و معرفت خالص در دل هاست که کار نیک، آن را گواهی می‌نماید. (۱)

ص: ۲۲۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۲/۶۶، باب ۳۰، حدیث ۲۶؛ [۱] معانی الأخبار: ۱۸۷، حدیث ۳.

[«۱۹» وَالَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۱) «۲۰» وَالَّذِينَ يَقُولُونَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ «
[«۲۱» وَالزَّبَّانِيهِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلُّوه * ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ « (۳) «۲۲» ابْتَدَرُوهُ سَرَاعًا وَلَمْ يَنْظُرُوهُ وَمَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ وَلَمْ
نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ وَبِأَيِّ أَمْرٍ وَكَلَّمْتَهُ]

و درود بر فرشتگانی که، خدا را در آنچه دستورشان می دهد، مخالفت نمی کنند، و آنچه را فرمان داده می شوند، انجام می دهند.

و درود بر فرشتگانی که به اهل بهشت می گویند: بر شما به خاطر صبری که بر عبادات و ترک محرمات کردید، سلام باد. بنابراین خانه آخرت برای شما نیکو خانه ای است، و درود بر نگاهبانان دوزخ؛ چون به آنها گفته شود: مجرم را بگیرید و او را زنجیر کنید و سپس به جهنم دراندازید، شتابان و سریع دستگیرش کنند و به او مهلت ندهند، و درود بر فرشته ای که یادش را از حساب انداختیم، و از رتبه و منزلتش آگاه نشدیم، و نمی دانیم او را به کاری گماشته ای.

ص: ۲۲۶

۱- (۱) - تحریم (۶۶) : ۶. [۱]

۲- (۲) - رعد (۱۳) : ۲۴. [۲]

۳- (۳) - حاقه (۶۹) : ۳۰ - ۳۱. [۳]

جمله «وَالَّذِينَ لَا يَعْتَصُونَ» در دعا اشاره است به آیه ششم سوره مبارکه تحریم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ « (۱)

ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است، حفظ کنید. بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می دهند.

مفسران در «قُوا أَنْفُسَكُمْ» فرموده اند: خود را با استقامت در طاعت و دوری از معصیت و مصون داشتن از پیروی شهوات، از آتش جهنم حفظ کنید.

و در «أَهْلِيكُمْ» فرموده اند: آنان را با دعوت به طاعت رب، تعلیم فرائض، نهی از قبايح و ترغیب و تشویق به خیر، از آتش جهنم نگاه دارید.

سلطان نفس خود شو و مالک رِقَابِ باش روشن ضمیر خویش کن و آفتاب باش

خواهی به قاف قرب رسی از تمام خلق سیمرخ وار در پس قاف حجاب باش

تا کی روی به مدرسه از بهر قیل و قال تدریس خویشتن کن و امّ الکتاب باش

زین قیل و قال بگذر و الهام حق شنو مانند کوه تشنه فیض سحاب باش

ابلیس از غرور عبادت رجیم شد ای شیخ بر حذر ز غرور ثواب باش

از بهر بد حساب بود گیرو دار حشر زان گیرو دار تا برهی خوش حساب باش

بگذر کام هر دو جهان در طریق عشق همچون صغیر از دو جهان کامیاب باش

(صغیر)

ص: ۲۲۷

جمله «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ سَلَامًا» در دعا اشاره است به آیات ۲۰ تا ۲۴ سوره مبارکه رعد:

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَآ يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ * وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ * جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلِّمُوا عَلَيْهِمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» (۱)

همان کسانی که به عهد خدا [که همانا قرآن است] وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند. * و آنچه را خدا به پیوند آن فرمان داده پیوند، می دهند و از [عظمت و جلال] پروردگارشان همواره در هراسند و از حساب سخت و دشوار بیم دارند. * و برای به دست آوردن خشنودی پروردگارشان [در برابر گناهان و انجام وظایف و حوادث] شکیبایی ورزیدند، و نماز را بر پا داشتند، و بخشی از آنچه را روزی آنان کردیم در نهان و آشکار انفاق نمودند، و همواره با نیکی [عبادت] زشتی و پلیدی [گناه] را دفع می کنند [و با خوبی های خود نسبت به مردم، بدی های آنان را نسبت به خود برطرف می نمایند]، اینانند که فرجام نیک آن سرای، ویژه آنان است. * بهشت های جاویدی که آنان و پدران و همسران و فرزندان شایسته و درست کارشان در آن وارد می شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان درآیند. * و به آنان

ص: ۲۲۸

گویند: [سلام بر شما به پاس استقامت و صبرتان] در برابر عبادت، معصیت و مصیبت [پس نیکوست فرجام این سرای.

فرشتگان عذاب

جمله خُذُوهُ فَعْلُوهُ در دعا اشاره است به آیات سوره مبارکه حاقه:

خُذُوهُ فَعْلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ * إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَلَا يَحْضُرُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ « (۱) »

[فرمان آید] او را بگیرید و در غل و زنجیرش کشید، * آن گاه به دوزخش دراندازید، * سپس او را در زنجیری که طولش هفتاد ذرع است به بند کشید، * زیرا او به خدای بزرگ ایمان نمی آورده * و مردم را به اطعام نیازمندان تشویق نمی کرده.

ص: ۲۲۹

«۲۳» وَسَيَكُنِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْمَاءُ وَمَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ «۲۴» فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي كُلَّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ «۲۵» وَصَلِّ عَلَيْهِمْ صِيْلَةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَطَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ «۲۶» اَللّٰهُمَّ وَاِذَا صَلَّيْتَ عَلٰى مَلٰٓئِكَتِكَ وَرُسُلِكَ وَبَلَّغْتَهُمْ صَلَاتِنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيْهِمْ اِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيْمٌ.]

و درود بر فرشتگانی که ساکن هوا، و زمین و آبند، و کسانی از آنان که گماشتگان بر مخلوقاتند؛ پس بر آنان درود فرست، روزی که هر شخصی به محشر می آید، در حالی که همراه او فرشته راننده، و فرشته گواه عمل است، و بر آنان درود فرست؛ درودی که، کرامت بر کرامتشان و پاکی بر پاکیشان بیفزاید، خدایا! زمانی که بر فرشتگان و رسولان درود می فرستی، و درود ما را به آنان می رسانی، به خاطر گفتار نیکی که در وصف آنان بر زبان ما جاری ساختی، بر ما هم درود فرست؛ همانا تو بخشنده ارجمندی.

درود بر فرشتگان

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ « (۱) »

ص: ۲۳۰

و شاهدهی با اوست، [که سوق دهنده او را به محشر می راند و شاهد بر اعمالش گواهی می دهد.

بر کلیه فرشتگان درود فرست، درودی که مقامی بر مقامشان بیفزاید و پاکی ای بر پاکیشان اضافه کند.

گواينکه کرامت و طهارت فرشتگان کامل و جامع است ولی باید توجه داشت که عنايات حق نیز بی پایان است. بنابراین می توان از حضرت او برای هر کس لطف و رحمت خواست گر چه آن کس غرق در محبت های خدا باشد.

الهی، چون بر فرشتگان و رسولان درود فرستادی و دعای ما را به ایشان رساندی، پس به سبب این حسن گفتار که دعا و صلوات ماست و راه آن را تو بر ما گشودی، بر ما محتاجان نیز درود فرست و رحمت را به گدایان و فقیران ارزانی دار که تو بسیار بخشنده و کریمی.

عاشقانی که مبتلای تواند پادشاهند چون گدای تواند

حزن یعقوبشان بود زیرا هر یک ایوب صد بلای تواند

گر چه دارند در درون صد درد همه موقوف یک دواي تواند

دل قومی به وصل راضی کن که به جان طالب رضای تواند

مردۀ عشق و زنده امید زنده و مرده از برای تواند

آفت عقل و هوش اهل نظر چشم و ابروی دلربای تواند

ای سلیمان به دستگاه مکوب سر موران که زیر پای تواند

عالمی همچو سیف فرغانی با چنین حُسن، مبتلای تواند

(سیف فرغانی)

ص: ۲۳۱

دعای ۴: درود بر پیروان انبیای الهی علیهم السلام

اشاره

ص: ۲۳۲

«١» اللَّهُمَّ وَأَتِياعِ الرُّسُلِ وَمَصِيءِ دِقْوَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضِهِ الْمُعَارِدِينَ لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ وَالِاشْتِاقِ إِلَى الْمُرْسَلِينَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ «٢» فِي كُلِّ دَهْرٍ وَزَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولًا وَأَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلًا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَئِمَّةِ الْهَيْدَى وَقَادِهِ أَهْلِ التَّقَى عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامَ فَادْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرِهِ وَرِضْوَانِ «٣» اللَّهُمَّ وَأَصِيحَابِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَالَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصِيرِهِ وَكَانَفُوهُ وَأَسِيرَعُوا إِلَى وَفَادَتِهِ وَسَابَقُوا إِلَى دَعْوَتِهِ وَاسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ «٤» وَفَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ وَقَاتَلُوا الْأَبَاءَ وَالْأَبْنَاءَ فِي تَثْبِيتِ نُبُوَّتِهِ وَانْتَصَرُوا بِهِ «٥» وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ مَنْطُوبِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تَجَارَةً لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ «٦» وَالَّذِينَ هَجَرْتَهُمُ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ وَانْتَفَتْ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَيَّكُنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ «٧» فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَفِيكَ وَأَرْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ وَبِمَا حَاشَا الْخَلْقَ عَلَيْكَ وَكَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاءَ لَكَ إِلَيْكَ «٨» وَاشْكُرْهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ وَخُرُوجِهِمْ مِنْ سَيِّعَةِ الْمَعِيشِ إِلَى ضَمِيْقِهِ وَمَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ «٩» اللَّهُمَّ وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ «١٠» خَيْرَ جَزَائِكَ

ص: ٢٣٥

قَصِدُوا سِيَمَتَهُمْ وَتَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ وَمَضُوا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ «١١» لَعَنَ يَتْنَهُمْ رَبُّ فِي بَصِيرَتِهِمْ وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ
وَإِلْتِمَامِ بَهْدَايِهِ مَنَارِهِمْ مُكَانِفِينَ «١٣» وَمُؤَاوِرِينَ لَهُمْ يَدِينُونَ بِعَدِينِهِمْ وَيَهْتَدُونَ بِهَيْدِيهِمْ يَتَفَقُونَ عَلَيْهِمْ وَلَا يَتَّهَمُونَهُمْ فِي مَا أَدُّوا
إِلَيْهِمْ اللَّهُمَّ وَصِلْ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَعَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَعَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَعَلَى مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ «١٤» صَلَاةً
تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَتَفْسَحَ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ وَتَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ وَتُعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَعَانُوكَ عَلَيْهِ مِنْ
بِرٍّ وَتَقِيَهُمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ «١٥» وَتَبَعْتُهُمْ بِهَا عَلَى اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ وَالطَّمَعِ فِي مَا عِنْدَكَ وَتَزَكِ
الْتِهَمَهُ فِي مَا تَحْوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ «١٦» لِتُرُدَّهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَالرَّهْبَةِ مِنْكَ وَتُرْهِدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ وَتُحَبِّبَ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ
وَإِلْتِمَامَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ «١٧» وَتُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحُلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَيْدَانِهَا «١٨» وَتُعَافِيَهُمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ
مِنْ مَحْدُورَاتِهَا وَكَبِيَةِ النَّارِ وَطُولِ الْخُلُودِ فِيهَا «١٩» وَتُصَيِّرَهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ.

«۱» اللَّهُمَّ وَأَتَّبِعِ الرُّسُلَ وَمُصَيِّدُ قَوْمِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضِهِ الْمَعَاتِدِينَ لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ وَالِاشْتِيَاقِ إِلَى الْمُرْسَلِينَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ «۲» فِي كُلِّ دَهْرٍ وَزَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولًا وَأَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلًا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أُمَّهِ الْهُدَى وَقَادَهُ أَهْلُ التَّقَى عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامَ فَادْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَرِضْوَانٍ]

خدایا! پیروان رسولان و تصدیق کنندگانشان، که عبارتند از مردم روی زمین، آن مردمی که تصدیقشان، قلبی و درونی بود، آنهم زمانی که دشمنان با تکذیب رسالت رسولان، به مخالفت با آنان برخاستند، ولی پیروان و تصدیق کنندگان، به کمک حقایق ایمانی، مشتاقانه به طرف رسولان روی آوردند، در هر روزگار و زمانی که رسولی فرستادی، و برای مردم آن روزگار و زمان، چراغ راه و دلیل و برهان برپا کردی، از زمان آدم، تا دوران محمد ۹، از پیشوایان هدایت و فرماندهان اهل تقوا، بر همه آنان سلام باد! خدایا! آنان را از جانب خود، به آمرزش و خشنودی یاد کن.

هادیان راه حق

اشاره

در بیان شخصیت و هویت و اوصاف هادیان راه محبوب یعنی انبیای الهی و ائمه طاهریں علیهم السلام، که در بخش اول دعای چهارم به آنان اشاره شده، سخت خود را

ص: ۲۳۷

درست است که در این زمینه باید به قرآن مجید، منبع فیوضات آسمانی مراجعه کرد، ولی فهم این آثار هم کار آسانی نیست.

این طایفه در عقل و شعور، در پاکی نفس و جان، در بصیرت و آگاهی، در دانش و بینش، در خلوص و اخلاص، در وفا و صفا، در درستی و امانت، در وسعت روح، در ادای وظیفه و مسؤولیت، در ارتباط با حق و داشتن مقام قرب، در ادب و فرهنگ، در مهر و محبت، در رحمت و عاطفت، در بیداری و بینایی، در قوت جسم و جان، در بسط فکر و علم، در روشنائی و نورانیت، در صفات و شئون معنوی، در عفت و عصمت، در درک حقایق و واقعیت ها و خلاصه در تمام برنامه های ظاهری و باطنی و غیبی و شهودی و ملکی و ملکوتی، سر آمد تمام کاینات و مافوق تمام موجودات و برتر از همه آفریده های حضرت ربّ العزّه هستند.

اولیای حضرت حق، دارای قدرت و نیروی اراده خلاقه ای هستند که می توانند تیر از کمان جسته یعنی اجل و قضای محتوم را از راه برگردانند، و تمام این نیرو و قدرت از جانب حضرت ربّ به آنان عنایت شده است.

از جمله خصایص بسیار مهمّ برگزیدگان خداوند این است که خوی الهی دارند، برخلاف عامّه خلق که هیچ سلامی بی طمع نمی کنند و در هر عطائی انتظار چند برابر سود و عوض دارند. اولیای الهی اهل طمع و آز نیستند، فیض بخشی لازمه وجود فیاض آنهاست، در مقابل عطا و بخشش خود هیچ توقع و چشمداشت سود و عوض ندارند.

همچون آفتابند که در همه جا و بر همه کس یکسان می تابند و گرمی و روشنایی می بخشند، بدون این که بها و عوضی بخواهند.

این طایفه برای دستگیری و نجات بشر خلق شده اند و بدین سبب است که بار هدایت خلق و درمان رنجوران روحانی را به جان و دل می کشند و به وظیفه تبلیغ

رسالت و رهبری به عموم خلق خدمت می کنند، بدون شائبه غرض و بی آن که از کسی چشمداشت پاداش و دستمزد و پاینج داشته باشند.

کار دعوت و خدمت انبیا و اولیای خدا چنان است که گاهی ناز ابلهان می کشند و رنج و عذاب دشمنان را به جان می خرند و سخریه و استهزا و فسوس کافران و صغیر کشیدن و دستک زدن منکران و منافقان را بر خود هموار می کنند و از طعن و تشنیع تیره دلان نمی هراسند، بلکه هر قدر بر انکار مخالفان افزوده شود بر تبلیغ رسالت و مهربانی و عطوفت می افزایند تا به وظیفه الهی خود عمل کرده باشند.

اینان زیر محمل فرمان الهی اند، و تنها هدف و مقصد آنها اطاعت حق و ادای وظیفه رهبری خلق است، نه از تحسین و آفرین کسی خوشحال می شوند، و نه از طعن و تشنیع عوام اندیشه دارند، محض نورند و از همه اوهام و تصویرات دور.

انسان از برکت هدایت اینان از حیات تیره جسمانی شهوانی و اخلاق رذیله نفسانی می میرد و به حیات روشن روحانی و خصال حمیده انسانی زنده می شود، همان طور که مردم جاهل نادان، در اثر رنج تحصیل و پیمودن مراحل علمی از حیات جهل می میرند و به حیات علم و دانایی زنده می شوند، و همچنان که اشخاص فاسق و تبهکار در اثر توبه و انابت و ریاضت، یا دستگیری و تلقین ذکر مشایخ، از عالم فسق و تبهکاری بیرون می آیند و به جرگه نیکان و نیکوکاران می پیوندند، یعنی در واقع، مزاج روحانی آنان مبدل می شود.

انبیا و اولیا روح وحی گیر و الهام پذیر دارند و به عبارت دیگر، حوادث و وقایع آینده را از لوح محفوظ و امّ الکتاب و کتاب مبین می خوانند.

آواز و صدای انبیا و اولیا آواز خداست و فعل ایشان فعل حضرت ربّ است؛ زیرا که جسمانیت اولیا در روحانیت مستهلک گشته و وجود ایشان فانی در حق و متصل به محبوب شده است.

روح اینان از عالم خلق گذشته و به حق پیوسته و مظهر و نمودار نور حق شده

است. صحبت و همنشینی با ایشان تقرّب حق و دوری از ایشان دوری از خداست.

ظهور کرامات و خرق عادات از انبیا و اولیا و مردان خدا به مثابه گلی است که از گلستان پُر گل و وسیع آورده باشند، بوی دیدار همین گل ما را به وجود گلستان دلالت و رهنمایی می کند.

درون اولیا، گلستان فیض نامحدود و باغ رحمت بی منتهای الهی است. گاهی از آن باغ انبوه، تحفه گلی به ما می رسد تا ما را بدان سوی جذب کند، و این خود همان نفحات حقّ است که در حدیث شریف آمده است:

إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا. (۱)

برای پروردگار شما در روزگارِتان نسیم هایی است، بر شماست که جهت دریافت آن نفحه ها جهت زنده شدنِتان به حیات معنوی بیدار باشید.

دو واقعیت در هدایت انسان

بدبخت کسی که این نفحات را در نمی یابد. و این دم ها را غنیمت نمی شمارد.

انبیای الهی در مسأله هدایت انسان به سوی رشد و کمال، به دو واقعیت اهمیت بسیار می دادند:

۱ - پیراستن

۲ - آراستن

۱ - مقصود از پیراستن و پیرایش، تهذیب نفس است به زدودن و پاک کردن تیرگی های زنگِ رذایل اخلاقی و شهوات بهیمی و سبّعی از روح، و صیقلی کردن و صفا دادن باطن به نور ایمان، به طوری که آماده زیور فضایل نفسانی و نقش پذیر صور علمی و معارف ربّانی باشد.

ص: ۲۴۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۱/۶۸، باب ۶۶، ذیل حدیث ۳۰؛ [۱] عوالی اللآلی: ۲۹۶/۱، حدیث ۱۹۵. [۲]

۲ - منظور از آراستن و آرایش، تحصیل کمالات و فضایل روحانی و تکمیل قوای نفسانی به ملکات فاضله و محاسن اخلاقی است.

پس از پیمودن این دو مقام در سایه تربیت انبیا، نوبت به مقام و مرحله فَنای فی اللّٰه و بقای باللّٰه می رسد که عبارت است از سلب همه تعینات و تشخصات امکانی و نیست شدن حصّه وجود مقتید جزئی با حذف قیود در هستی لابشرط مطلق، یا پیوستن قطره وجود شخصی به دریای بی کرانه احدیت واجب سرمدی.

راستی ما انسان ها در برابر زحمات انبیا و وجود پربرکتشان چه مسؤولیت سنگینی داریم!

هر چند فیض بخشی، ذاتی اولیای حق است و بر هر کس بی دریغ و بدون توقع سود و عوض فیض می بخشند، ولکن وظیفه طالب حقیقی این است که در حضور اهل دل در هر حال ادب نگاه دارد و منت ایشان بکشد و به جان و دل، ایشان را خدمت کند.» (۱)

جانا ز روی خویش بر افکن نقاب را تا کی نهان به ابر کنی آفتاب را

مغرور حسن خود شده خوبان شهر مصر ای یوسف از جمال برافکن نقاب را

بنشسته ام به راه که شاید من گدا گویم سلامی آن شه ملک رقاب را

حالی که لاله را قدح باده بر کف است ساقی مکن دریغ ز مستان شراب را

ما درس معرفت ز خط یار خوانده ایم بگذار در مقابل زاهد کتاب را

(صغیر)

دعوت انبیای الهی

اشاره

پیامبران الهی، انسان را به عقاید حقه، اخلاق حسنه و اعمال صالحه دعوت

ص: ۲۴۱

کردند. اینان برای ترسیم صراط مستقیم، از جانب حضرت حق دارای کتاب بودند.

آنچه از ظلم و ستم تا کنون بر بشریت رفته، معلول دوری او از مکتب هادیان راه حق است.

ظلم به خود و تجاوز به حقوق دیگران، هیچ علتی جز دور بودن از تعالیم انبیای خدا ندارد.

طغیان طاغوت، کبر مستکبر، اسراف مسرف، تبذیر مبذّر، ظلم ظالم، سکوت مظلوم، تجاوز متجاوز، بغی باغی، جهل جاهل، گمراهی گمراه، تجاوز متجاوز، همه و همه نتیجه دوری انسان از نبوت انبیا و امامت امامان و ولایت اولیای خداست.

انسان از تمام موجودات عالم در عقل و استعداد برتر و نیرومندتر است. به فعلیت رسیدن این عقل و استعداد، در پرتو فروغ نبوت و امامت میسر است. اگر انسان برای پخته شدن امور معنوی و مادی از آفتاب وجود انبیا بهره گیرد، به مقام خلافت از خدا می رسد، و اگر از این خورشید نوربخش چهره جان بپوشاند دچار ظلمت و سردرگمی شده و به موجودی پوچ و پوک تبدیل گشته و به نقطه شقاوت و هلاکت و فلاکت می رسد.

اصول دعوت انبیا

قرآن مجید اصول دعوت انبیا را به شرح زیر بیان می کند، به این معنا که آن بزرگواران بشریت را دعوت می کردند به:

۱ - معرفت و شناخت حضرت حق.

۲ - فقط و فقط پرستش پروردگار.

۳ - توجه به پند و موعظه و نصیحت هادیان.

۴ - تقوا و پرهیز از تمام گناهان ظاهری و باطنی.

۵ - توجه به روز قیامت.

ص: ۲۴۲

- ۶ - رهروی در راه فلاح و رستگاری.
- ۷ - توجه به نعمت های حق و راه به دست آوردن و خرج آن.
- ۸ - سیر کردن در راه حق با نیت پاک و خالص.
- ۹ - آراسته شدن به حقیقت توبه.
- ۱۰ - دوری از هر نوع بت و بت پرستی.
- ۱۱ - توجه به اسما و صفات حضرت رب.
- ۱۲ - دوری از دشمنان خدا چه برونی چه درونی.
- ۱۳ - ادامه حرکت و ثبوت قدم در راه خدا تا زمان خروج از دنیا.
- ۱۴ - حرکت برای به دست آوردن حسنات دنیا و آخرت.
- ۱۵ - قرار گرفتن در مدار صدق و صداقت.
- ۱۶ - شناخت دشمنان حق و دوری از آنها.
- ۱۷ - به دست آوردن قلب سلیم.
- ۱۸ - صبر و استقامت در برابر حوادث.
- ۱۹ - نیکی به دیگران در همه شئون.
- ۲۰ - دوستی و معاشرت با دوستان خدا.
- ۲۱ - دوری از شهوات و امیال و غرایز غلط و شیطانی.
- ۲۲ - عبرت گرفتن از عاقبت ستمکاران و مجرمان.
- ۲۳ - دوری از رذایل اخلاقی.
- ۲۴ - توجه به زندگی و تربیت همسر و فرزند.
- ۲۵ - سلامت در ترازو داری.

۲۶ - دوری از فساد در خانه و جامعه.

۲۷ - اصلاح خود و دیگران.

۲۸ - امر به معروف و نهی از منکر.

ص: ۲۴۳

۲۹ - مبارزه و جنگ با ستمگران و جهاد فی سبیل اللّٰه.

۳۰ - انفاق علم، مال، آبرو و قدرت در راه حق.

۳۱ - توجّه به حال محرومان و مستضعفان.

۳۲ - استفاده مشروع از نعم الهی.

۳۳ - قضاوت به حق.

۳۴ - حکومت به عدل.

۳۵ - آباد کردن زمین.

۳۶ - توجّه به وحدت و اتّفاق.

۳۷ - حفظ مال یتیم.

۳۸ - وفای به عهد.

۳۹ - اقامه نماز.

۴۰ - احسان و محبّت به پدر و مادر.

۴۱ - مطالعه در آثار هستی.

۴۲ - مطالعه در حقایق ملکوتیه.

۴۳ - مناجات با خدا.

۴۴ - کظم غیظ.

۴۵ - عفو و گذشت.

۴۶ - ترس از عذاب قیامت.

۴۷ - رعایت و حفظ امانت.

۴۸ - میانه روی در همه ابعاد حیات.

۴۹ - خشوع و خضوع و تواضع.

۵۰ - تحصیل علم و دانش.

راستی، وظیفهٔ عقلی و وجدانی انسان است که از چنین انسان‌های کاملی که

ص: ۲۴۴

عشقی جز دستگیری از انسان ندارند و تعالیم آنان رشد دهنده عقل، روشن کننده قلب، تصفیه کننده نفس، پاک کننده روح، سالم کننده اعضای بدن و آباد کننده دنیا و آخرت است پیروی و متابعت نماید.

سریچی از این انسان های والا و دشمنی با ایشان و روی گرداندن از تعالیم ثمربخش آن بزرگواران، محصولی جز شقاوت و هلاکت و غرق شدن بساط زندگی در فسق و جور و فساد و ظلم ندارد.

پیروان انبیا و متابعان اولیا که با گذشت از شهوات و لذات و مقامات و مال و منال به مدار اطاعت از آنان درمی آیند، در پیشگاه حضرت رب از ارزشی والا برخوردارند، که کسی جز حق از آن ارزش آگاهی ندارد.

قرب به انبیا، قرب به خدا است و اطاعت از اولیا، اطاعت از الله است.

انسان در دوره تاریخ به مانند دوری از انبیا ظلمی به خود روا نداشته است.

بدون قبول هدایت انبیا، رهایی از شرّ هوای نفس و جنایات طاغوت امکان پذیر نیست.

ای بشر ای آیت کبرای حق آینه طلعت زیبای حق

ای بشر ای ماحصل ممکنات ای تو گل سرسبد کاینات

ای دُر یکدانه دریای دل ای گهر گم شده در آب و گل

ای فلکی از چه زمینی شادی شاد به این خاک نشینی شادی

از چه سبب دیده ز خود دوختی این همه غفلت ز که آموختی

نیک نظر کن که ز پا تا به سر چستی ای گشته ز خود بی خبر

(صغیر)

نشانه های پیروان انبیا بر اساس معارف الهیه

ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق هر گونه نعمت عنایت شده از جانب حق، ایمان

به تمام کتب آسمانی، یقین به آخرت، ایمان به ملائکه، پرداخت مال به اقوام فقیر و یتیم و مسکین و در راه مانده و سؤال کننده و بردگان، وفای به عهد و نذر، صبر در مصیبت و معصیت و اطاعت، جهاد در راه خدا، صدق و راستی، شنیدن حق، به عمل گذاشتن حق، سرعت کردن برای به دست آوردن مغفرت و بهشت، توبه از گناه، اصرار نداشتن بر صغیره، فرار از ضعف و سستی در امور دینی، دوری از اسراف، ثبات قدم، اجابت دعوت حق در همه شئون، خشیت و خوف از خدا، ذکر حق و مناجات با محبوب در دل شب، هجرت در راه حق، تحمل آزار در راه خدا، کشتن دشمن و شهید شدن، اخوت و برادری، اضافه شدن ایمان بر اثر تلاوت آیات الهیه، پناه دادن به بی پناه، یاری دادن به مظلوم، دوستی با اهل ایمان، امر به معروف و نهی از منکر، وفای به عهد فطری و عقلی و شرعی و اجتماعی تا پایان عمر، صلۀ رحم، جبران گناهان با حسنات، امید به لطف حق، حفظ شهوت از حرام، رعایت امانت، تواضع در حرکت و زندگی، پرهیز از برخورد غیرواقعی با جاهل، شب زنده داری، پرهیز از بخل، دوری از زنا، دوری از شرک، دوری از قتل نفس، عمل صالح، کار خیر، شاهد نشدن بر قول زور، پرهیز از لغو، تسییح و تحمید حق، شدت بر کفار، رحمت بر مؤمنان، شک نداشتن در حقایق، تقوا و پرهیزکاری، استغفار در سحر، اطعام طعام، خوف از حساب، قرائت قرآن، فهم قرآن، عمل به قرآن، خلوص در عمل، حفظ زبان، حفظ چشم، دوری از مال حرام، فرار از ربا، ورع و پاکدامنی، قناعت به رزق حق، انصاف دادن به مردم، رعایت حق زن و فرزند، خوش خلقی، پرهیز از شر، دوری از فساد، فرار از مسکر، وقار در برابر حوادث، شکر بر نعمت، خدمت به مردم، کم خوری، کم گویی، غنیمت دانستن جوانی و سلامت بدن و فراغت و مال و حیات، دوری از فخر و افتخار، پرهیز از جهل و سفاهت، افشای سلام، انتظار صلاه، فرار از هوای نفس، دوری از عُجیب، میانه روی در فقر و غنا، اجرای عدالت در همه امور، رعایت حق کارگر، رغبت به آخرت، روزه

رمضان، حجّ خانه خدا، عشق به اهل بیت، اطاعت از ائمه معصومین، اطاعت از رهبر عادل، تقویت عقل، همنشینی با اهل الله، پرهیز از عیبجویی، گریه بر گناه، وسعت دادن به اهل و عیال، قبول دعوت مؤمن، حیای از حق، دوری از جمع مال، فرار از طول امل، نصیحت به مردم، عشق به لقای حق، طهارت ظاهر و باطن، دوری از نَمّامی، خیرخواهی برای همه، حلّ مشکل مردم در نهان و آشکار، احترام به بزرگتر، احسان به والدین، رعایت حقّ معاشر، توجه به حقوق همسایه، دوری از خیانت، چشمداشت به خداوند، دعا برای مردم، اقبال به مسجد، تحصیل حکمت، تشویق مردم به خیر، اندیشه در عاقبت و بسیاری از امور دیگر که در قرآن مجید و کتب روایی ما آمده است، همه و همه از نشانه های پیروان انبیاست.

آراسته به این حقایق، پیرو واقعی رسولان الهی و مشمول عنایت و رحمت حق و مورد دعای انبیا و ائمه علیهم السلام و به خصوص امام عارفان است.

خدا را جمع نتوان با هوا کرد یکی از این دو را باید رها کرد

ولی ترک خدا گفتن محال است که هر کس کرد خود را مبتلا کرد

به ملک عافیت ره برد آنکو به دانائی حذر زین ابتلا کرد

خنک آنکو به توفیق خدایی خدا بگرفت و ترک هر هوا کرد

زهی دانای رند با کفایت که بر حدّ کفایت اکتفا کرد

خدا زانکس رضا باشد که خود را به تقدیر خدای خود رضا کرد

(صغیر)

هدایت انبیا و مبارزه انسان با شیطان

اشاره

حیات بدون هدایت انبیا، عین ظلمت و گمراهی است، و حرکت بدون دلالت و راهنمایی پیامبران، پایانش عذاب دردناک الهی است.

انبیای خدا بر اساس وحی، انسان را مرکب از جسم، عقل، قلب، روح و نفس

ص: ۲۴۷

می دانند و برای هر کدام از این حقایق قواعدی عرضه کرده اند، که به کارگیری آن قواعد از وجود انسان شجره طیبه و منبعی الهی به وجود می آورد.

انسان باید خود را با چشم انبیا تماشا کند تا تمام حقایق وجودی خویش را ببیند، و با هر یک به فراخور هویت و موجودیتش رفتار کند.

عقل را با علم تغذیه کند، قلب را با عقاید حقه، نفس را با حسنات اخلاقیه، روح را با حالات الهیه، و جسم و اعضایش را با امر و نهی ملکوتیه.

انسان بدون کمک گیری از هدایت انبیا همچون ابلیس لعین، آن دیو رجیم، یک چشم خواهد شد، و با یک چشم خواهد نگرست، آنوقت است که خود را جز جسم نبیند و همه هستی را در همین حیات زودگذر و بی ارزش مادی خلاصه کند، و جز خور و خواب و شهوات کاری انجام ندهد.

خودبینی شیطان در کلام سعدالدین حمویه

عارف بیدار، سعدالدین حمویه می گوید:

«بدان که دیو یک چشم است و آن یک چشم طولانی است به خود فرو می نگرد.

اشارت در این، آن است که وی خودبین است و حق بین نیست. و آن که یک چشم دارد آن است که چشم او جسم می بیند و چشم جان بین ندارد. ندیدی که چشم ابلیس جسم آدم دید، نه جوهر آدم؟ بایستی که ابلیس در آینه جسم آدم جوهر جان آدم دیدی، و واجد واحد گشتی، و ساجد ماجد گشتی، اما مغرور بود به نفس خود، و مسرور به طاعت بی جان و مُعَجَب به صفت ناریه؛ در نار نگرست او را بالای اخوان خود دید. چون باد و خاک و آب از چشمش بیرون رفت، باد هستی در سرش افتاد. در آدم خاکی چون نگه کرد گفت:

ص: ۲۴۸

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ « (۱)

گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل ساختی.

لاجرم طوق لعنت در گردش افتاد و از مقام قرب رب محروم گشت. و معنی لعنت بُعد باشد، و بُعد آن است که چشم او جسم دید و از دیدن جان محروم گشت.

و عالم جسم کثیف است و ثقیل، و اقتضای کثافت و غلظت سیفل باشد و خفا و ظلمت. و عالم روحانی لطیف است و خفیف، و اقتضای لطافت و خفت علو باشد و ظهور نور.

سلیمان از برای آن بر باد نشست که پای بر سر هوا نهاده بود، و آتش هستی به آب نیستی خاک گردانیده بود؛ لاجرم بامداد، یک ماهه رهش می برد و شبانگاه، یک ماهه رهش بازمی آورد:

غُدُوهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ « (۲)

که رفتن صبح گاهش [به اندازه] یک ماه و رفتن شام گاهش [به اندازه] یک ماه بود؛

و عالم صغرای نفس خود را مسخر کرده بود، لاجرم عالم کبری و هر چه در او بود مسخر وی گشت.

اکنون سلیمان صفت شو تا بر نگین انگشتریت نقش «الله» بر آید، و یوسف حُسن تو از چاه همچو ماه نماید، در منابر و مساجد خطبه به نام تو کنند، و در بلاد عالم سکه به نام تو زنند، و نشان بی نشان از تو پرسند، و قبله قلوب گردی، و مسجد نفوس شوی، و عقول و ارواح بر مدینه اشباح حمد و ثنای تو خوانند و تسبیح و

ص: ۲۴۹

۱- (۱) - ص (۳۸) : ۷۶.

۲- (۲) - سبأ (۳۴) : ۱۲. [۱]

تهلیل تو گویند، و پرگار امر و ارادت به اذن تو گردد، و گرددت همه اشیا در آیند، و تو نقطه دایره وجود گردی، و خلق عالمین را مسجود گردی و معبود شوی، و مراد تو باشی و مقصود تو گردی، و آدمیان روی به تو آورند و دیو و پری کمر تسلیم بر میان بندند، و وحوش و طیور با تو انس گیرند. مشرقیان غلام شوند و مغربیان در دام افتند، جنوبیان و شمالیان سر بر سر پای تو نهند، و بر عرصه وجود تو ترکان معانی برانگیخته شود، تا تیر و کمان حروب با صورت بی معنا بر دعوی، بر هم شکنند.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ وَثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ، تَمْلِكُونَ بِهِمَا الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ، وَتَنْقِضُ بِهِمَا الْأُمَّمَ، وَتَدْخُلُونَ بِهِمَا الْجَنَّةَ وَتَنْجُونَ بِهِمَا النَّارَ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنْنِي رَسُولُ اللَّهِ. (۱)

من شما را به دو کلمه دعوت می کنم که راندنش در زبان آسان، ولی در میزان عمل سنگین است، با این دو کلمه (به شرط تحقق عملی آن) مالک عرب و عجم می شوید، امت ها مطیع شما می گردند، از برکت آن دو حقیقت به بهشت می روید، و از جهنم خلاص می گردید. آن دو، شهادت به وحدانیت حق و رسالت من است.

چهار طهارت برای کمال انسان

عرفای والا مقام، سالکان راه حقیقت، والهان مشتاق، دانایان عاشق، راهروان با بصیرت، براساس معارف الهیه، راه رسیدن به مقام خلافت الهی را در چهار طهارت می دانند:

۱ - طهارت بدن و لباس از نجاست ظاهری. چه، این نجاست موجب بُعد از خدا می شود در عباداتی که مشروط به طهارت است، و عبادت برای قرب به حق است

ص: ۲۵۰

۱- (۱) - الارشاد، شیخ مفید: ۴۹/۱؛ [۱] موسوعه التاريخ الاسلامیه، محمد هادی یوسفی: ۴۲۰/۱؛ انوار العلویه: ۳۹.

و مقدمه آن طهارت.

۲ - طهارت هر یک از اعضا از معاصی. مثلاً نجاست چشم نظر بر نامحرم است، و نجاست دست آزار مردم به هر شکل و صورتی، و نجاست گوش غیبت شنیدن، و نجاست زبان دروغ و فحش و استهزا و باطل گویی و تهمت است.

۳ - طهارت باطن است از صفات ذمیمه. چه، هر یک از صفات ناپسند که در باطن انسان است نجاستی است که باعث حجاب سالک است از وصول به قرب حق.

۴ - طهارت سر است از غیر حق.

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمٌ لِلَّهِ وَحَرَامٌ عَلَى حَرَمِ اللَّهِ أَنْ يَلْجَ فِيهِ غَيْرُ اللَّهِ. (۱)

دل مؤمن حرم خداست، رفت و آمد غیر در حرم خدا حرام است.

يَا دَاوُدُ! بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ بِأَنِّي غَفُورٌ، وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ بِأَنِّي غَيُورٌ. (۲)

ای داود! گناهکاران را به مغفرت و آمرزش من بشارت بده، و اهل صدق و صفا را از غیرت من بترسان.

و این همه فیض که بر شمرده اند و مخصوص انسان است جز در سایه ثبوت انبیا و پیروی از آن مردان الهی به دست نمی آید.

آدمی گنجینه سر حق است گر چه در بحر هوس مستغرق است

گنج کونین است ذات آدمی هست بی پایان صفات آدمی

گر وجود خویش بشناسد تمام در شناسایی حق یابد نظام

نفس انسانی است مرآت جمال روح انسانی است مرآت کمال

گر بود مرآت صاف و پر ضیا عکس گیرد از جمال کبریا

ص: ۲۵۱

۱- (۱) - بحر المعارف: ۲۹۰؛ الخصائص الفاطمیه: ۲/۲۱۰، با کمی اختلاف.

۲- (۲) - بحر المعارف: ۲۹۰؛ بحار الأنوار: ۳۲۱/۶۹، باب ۱۱۷، [۱] با کمی اختلاف.

حیات جدای از انبیا

حیات جدای از انبیا، منبع خطرات عجیبی است. قرآن مجید و روایات و دعاها به این خطرات اشاره کرده اند.

ذکر تمام آن خطرات از حوصله این رساله خارج است. برای نمونه به ترجمه متنی که به عنوان تعقیب نماز مغرب از معصوم علیه السلام رسیده است، اشاره می کنم:

الهی! به تو پناه می برم از نفسی که قانع نشود، و شکمی که سیر نگردد، و چشمی که سرشک نبارد، و دلی که خشوع نیابد، و نمازی که قبول نشود، و عملی که سود نبخشد، و دعائی که مستجاب نگردد. و پناه می برم به تو از پیشامدهای ناگوار و رسیدن بدبختی، و سرزنش دشمنان، و بلائی طاق فرسا، و عمل ناپسند. و پناه می برم به تو از فقر و کفر و نیرنگ و بی صبری، و بد آوری و از بلائی که صبر بر آن ندارم، و از درد بی دوا، و غلبه مردان، و خسران در قیامت، و بد آوردن در نفس و اهل و مال و دین و فرزند و هنگام روبه رو شدن با فرشته مرگ. و پناه می برم به حق از آدم بد و همسایه بد، و همنشین بد و وقت بد، و از شرّ هر آنچه در زمین فرو رود و از آن برآید و هر چه از آسمان فرو ریزد و در آن بالا رود، و از شرّ پیشامدهای ناگوار شب و روز، جز پیشامدی که به خوبی وارد شود و از شرّ هر جنبنده ای که پروردگارم زمامدار اوست که پروردگارم بر راه راست است. (۱)

آنان که با خیال تو روزی به سر کنند نبود عجب که در دل آتش گذر کنند

ص: ۲۵۲

کی با چنین جمال نظر با قمر کنند یا با چنین مقال خیال شکر کنند

تا کوی توست بهر چه جای دیگر شوند تا عشق توست بهر چه کار دیگر کنند

(وصال شیرازی)

انسان درخت و شجره ای است که بالقوه دارای هر نوع ثمر ظاهری و باطنی است و تاریخ حیات ثابت کرده است که این شجره، منافع و میوه هایش جز در سایه تربیت انبیا و اولیا به فعلیت نمی رسد.

این موجودی که در قرآن مجید از وی به عنوان احسن تقویم یاد شده اگر به دست غیر انبیا بیفتد به اسفل سافلین خواهد رسید.

نبات این زمین با نسیم مسائل وحی و باغبانی انبیا و اولیا روئیده خواهد شد، و اصلش ثابت و فرعش آسمان ها را پر خواهد کرد.

اگر خود را به دست انبیا نسپارید، دشمنان درونی و برونی دمار از روزگار شما در آورند، و بود و نبود شما را به باد دهند، و از شما جز شرّ و پستی، رذالت و دنائت، آلودگی و معصیت چیزی نخواهند گذاشت.

طوایف انسان ها بر اساس تقسیم قرآن

اشاره

قرآن مجید بر مبنای عقاید و اخلاق و اعمال، آدمیان را سه طایفه می داند. این تقسیم به طور مفصل در سوره مبارکه واقعه و به نحو مختصر در سوره های دیگر قرآن مجید آمده است.

۱ - مقربان

۲ - اصحاب یمین

ص: ۲۵۳

مقربان

مقربان، به صریح آیات کتاب حق، پیامبران و امامان معصوم هستند که از نظر عقیده و اخلاق و عمل، مافوق جنّ و انس و ملک اند.

ایمان آنان ایمان شهودی، و اخلاقشان اخلاق حق و اعمالشان در همه شئون خالص ترین عمل و پر ارزش ترین حرکت برای خدا بود.

اصحاب یمین

اصحاب یمین یا «میمنه» به دلالت آیات قرآن، آن انسان هائی هستند که در عقیده و عمل و اخلاق با تمام وجود پیرو انبیا و تابع امامان هدایت می باشند، آن مردان و زنانی که شاگردان قابل قبولی برای نبوت و امامت بوده و آن انسان های والایی که چیزی را در زندگی بر برنامه های حق مقدم نمی دارند، آن مردان و زنان با وفائی که در راه استقرار مکتب انبیا از همه چیز خود گذشتند، و برای ادامه راه پیامبران از هیچ زحمت و کوششی دریغ نوزیدند.

اصحاب شمال

اصحاب شمال یا «مشثمه» آن مردان و زنانی هستند که در برابر مکتب حق و انبیای الهی که مبلغان آن بودند تکبر ورزیدند و در هیچ برنامه ای حاضر به پذیرش حق نشدند، مردان و زنانی که فاسد بودند و شایع کننده فساد در مجتمع انسانی.

آن مردان و زنانی که جز شکم و شهوت، و هوا و هوس، و بت و بت پرستی، ظلم و ستم، خدعه و خیانت، و تجاوز و شرارت، قتل و غارت، استعمار و استثمار انسان ها، ... هدفی و کاری نداشتند.

آن انسان هایی که از عقل و مغز، وجدان و انصاف، صفا و وفا چشم پوشیدند، و صفحات حیات را که می توانست با اسما و صفات حق رقم بخورد به لجن آلودگی و کثافت عقاید باطله و اخلاق ذمیمه و حرکات شیطانیه نجس کردند.

آنان که با حق مبارزه نمودند و تا می توانستند انبیا و ائمه و پیروان آنان را آزدند، و از هیچ کوششی در جهت خاموش کردن چراغ هدایت دریغ نکردند.

آنان که شب و روز خود را به بطالت سپری کردند و عمر گرانمایه را با شیطان و شیطنت معامله نمودند و دنیا را عرصه گاه بازیگری های خود دانستند و از هر حیوانی شریرتر شدند.

آنان که روح و قلب و حقیقت انسان را فراموش کردند و به این تصوّر نشستند که انسان جز گوشت و پوست و مستی استخوان چیز دیگری نیست؛ انسانی که قرآن مجید به خاطر روح و عقلش وی را ظرف خلافت از حق و علم اسما و هدایت و نورانیت و شرف و کرامت می داند.

آنان که ارزش ملکوتی انسان را به پست ترین مرحله رساندند و در گمراهی و گمراه کردن بیداد کردند.

خرّمی و سر سبزی حیات، سرور و نشاط زندگی، طراوت عرصه حیات انسان به وحی و نبوت و امامت و متابعت از واقعیت ها است.

رشد و کمال، معلول نبوت و امامت و پیروی از اولیای الهی است.

حقیقت طوایف انسان ها در کلام رازی

اشاره

نجم الدین رازی در شرح حال این سه طایفه و ترجمه حقیقت و باطن آنان، در رساله «عقل و عشق» می گوید:

«چون روح انسانی به قالب وی پیوندد، از حسن تدبیر و ترکیبی که در این صورت:

وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَتَكُمْ « (۱)

و شما را صورتگری کرد و صورت هایتان را نیکو گردانید.

رفته است، هر موضعی از مواضع ظاهر و باطن آن صورت قالب و محلّ ظهور صفتی از صفات روح شود، و چنانکه چشم محلّ ظهور صفت بینایی، و گوش محلّ شنوایی، و زبان محلّ گویایی و دل محلّ دانایی و باقی همچنین، پس به واسطه این محالّ جسمانی که هر یک قالب صفتی از صفات روح است معلوم شود که روح در عالم خویش بدین صفات موصوف بوده است و این قالب خلیفه روح آمد و آینه جمال نمای ذات و صفات او، تا به حسب هر صفت که در روح بود این جا در قالب محلیّ پدید آورد که مظهر آن صفت شود و آن صفت غیبی را در این عالم شهادت پیدا کند، تا چنانکه روح در عالم غیب مُدرک کلیات بود، در عالم شهادت مدرک جزئیات شود تا خلافت:

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ « (۲)

دانای نهان و آشکار است، و او حکیم و آگاه است.

پس چنانکه شخص انسانی منبئ است از ذات روح، محلّ هر صفتی از شخص انسان منبئ است از آن صفت روح. چنانکه چشم محلّ بینایی است از آن که روح موصوف است به صفت بینایی، دل به حقیقت محلّ ظهور عقل آمد و منبئ است از آن که روح موصوف است به صفت عقل، چه عقل دانش محض است و دانش را دانایی باید که صفت دانش به ذات آن موصوف قائم باشد، چنانکه حق تعالی عالم است و علم صفت اوست و به ذات او قائم؛ اشارت:

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۶۴ [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۷۳ [۲]

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ﴿١﴾

به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم.

بدین معناست، یعنی: چنانکه قالب خلیفه روح است تا صفات روح را آشکارا کند و به نیابت و خلافت روح در عالم شهادت بر کار شود، روح خلیفه حق است تا صفات حق آشکارا کند و به نیابت و خلافت وی در عالم غیب و شهادت به روح و قالب بر کار باشد.

پس خلائق در مرتبه خلافت:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ ﴿٢﴾

اوست کسی که شما را در زمین، جانشینان [نسل های گذشته] قرار داد.

سه طایفه آمدند چنانکه فرمود:

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ *
أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿٣﴾

و شما سه گروه شوید * سعادتمندان، چه بلند مرتبه اند سعادتمندان! * و شقاوتمندان، چه دون پایه اند شقاوتمندان! * و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش] اند، * اینان مقربان اند.

]

اصحاب مشمه

[

ص: ۲۵۷

۱- (۱) - بقره (۲) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۱۶۵. [۲]

۳- (۳) - واقعه (۵۶) : ۷ - ۱۱. [۳]

]

غلبه صفات حیوانی بر ملکی

[

طایفه ای را که صفات حیوانی، از بهیمی و سَبِعی و صفات شیطنت بر صفات مَلْکِی روحانی غالب می آید، نور عقل ایشان مغلوب هوا و شهوت و طبیعت حیوانی می گردد و روی به طلب استیفای لذات و شهوات جسمانی می آورند و حرص و حسد و حقد و عداوت و غضب و شهوت و کبر و بخل و دیگر صفات ذمیمه حیوانی را پرورش می دهند تا به درکات سفلی می رسند:

ثُمَّ رَدَّ ذَنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ « (۱)

آن گاه او را [به سبب گناهکاری] به [مرحله] پست ترین پستان بازگردانند.

آنها اصحاب مشمه اند.

]

غلبه صفات ملکی بر حیوانی

[

طایفه ای دیگر را که صفات مَلْکِی روحانی بر صفات حیوانی جسمانی غالب می آید، هوا و شهوت ایشان مغلوب نور عقل می گردد تا در پرورش نور عقل و صفات حمیده می کوشند و نفی اخلاق ذمیمه می کنند، چه مصباح عقل را اخلاق حمیده چون روغن آمد و اخلاق ذمیمه چون آب.

و این طایفه دو صنف آمدند، صنفی آنند که پرورش عقل و اخلاق هم به نظر عقل دهند، عقل ایشان از ظلمت و آفت وهم و خیال صافی نباشد؛ هر چند به جهد تمام بکوشند عقل را به کمالت خود نتوانند رسانند و از خلل شبهات و خیالات فاسد مصون نمانند، چه یک سرّ از اسرار شریعت آن است که در آن نوری تعبیه است که بر دارنده ظلمت طبیعت است و زایل کننده آفت وهم و خیال.

پس این طایفه چون بی نور شرع پرورش عقل دهند اگر چه نوعی از صفاها حاصل کنند که ادراک بعضی معقولات توانند کرد، اما از ادراک امور اخروی و

تصدیق انبیا: و کشف حقایق بی بهره مانند و در طلب معرفت حق تعالی چون دیده عقل را بی نور شرع استعمال کنند و در تیه ضلالت سرگردان و متحیر شوند.

حدّ عقل در این معنی آن است که: اثبات وجود باری - جلّ جلاله - کند و اثبات صفات کمال و سلب صفات نقصان از ذات او؛ بدان مقدار معرفت، نجات حاصل نیاید، و اگر عقل را بی نور شرع در معرفت تکلیف کنند در آفت شبهات افتند، چنانکه فلاسفه جدای از شرع افتادند و انواع ضلالت ایشان را حاصل آمد، به اختلافات بسیار که با یکدیگر کردند و جمله دعوی برهان عقلی نمودند.

اگر عقل را در آن میدان مجال جولان بودی، اختلاف حاصل نیامدی، چنانکه در معقولاتی که عقل را مجال است هیچ اختلاف نیست که:

طَرِيقُ الْعَقْلِ وَاحِدٌ. (۱)

راه عقل یکی است.

]

اصحاب میمنه

[

و صنفی دیگر آنند که پرورش عقل به نظر شرع و متابعت انبیا: و نور ایمان داده اند، تا نور شرع و نور متابعت و نور ایمان، نور باصراً بصر عقل ایشان شده است تا بدان نور هر کس به حسب استعداد خویش و قابلیت حصول آن نور، مُدْرِك حقایق غیب و امور اخروی شده اند، اگر چه از پس حجب بسیار نگریسته اند. اما عقل ایشان به دلالت نور ایمان از مدرکات غیبی تفرّس احوال آخرت کرده است و مصدّق آن بوده که:

اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ. (۲)

ص: ۲۵۹

۱- (۱) - تفسیر ابن عربی: ۳۱۱/۲، ذیل آیه ۱۴ سوره حشر.

۲- (۲) - الکافی: ۲۱۸/۱، حدیث ۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۸/۱۲، باب ۲۰، حدیث ۱۵۵۷۹. [۲]

از فراست و هوشیاری مؤمن پروا کنید که او با نور خدا می نگردد.

این طایفه اصحاب میمنه اند، مشرب ایشان از عالم اعمال است، معاد ایشان درجات نعیم باشد، به این دلیل این طایفه را به معرفت ذات و صفات خداوندی به حقیقت راه نیست، که به آفت حجب صفات روحانی نورانی هنوز گرفتارند که:

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ. (۱)

همانا خدا را هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است.

و جای دیگر فرمود:

حِجَابُهُ النُّورُ، لَوْ كَشَفَتْ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَتْتَهُ إِلَّا بِبَصَرِهِ مِنْ خَلْقِهِ. (۲)

حجاب او نور است، که اگر بر طرف شود اشراقات وجه او تمام بینندگان را بسوزاند.

لاجرم با این طایفه گفتند: زنهار تا عقل با عقل را در میدان تفکر در ذات حق - جلّ و علا - جولان ندهید که نه حدّ وی است.

تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ. (۳)

در نعمت های خدا اندیشه کنید و در ذات خدا اندیشه ننمایید.

]

طائفة مقربان

[

آنجا که راهبر بی خودی است، و سیر در آن دریا جز به قدم فنا نتوان کرد، و عقل عین بقاست و ضدّ فنا، پس در آن دریا جز فانیان آتش عشق را سیر میسر نگردد؛

ص: ۲۶۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۵/۵۵، باب ۵؛ [۱] عوالی اللالی: ۱۰۶/۴، حدیث ۱۵۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱/۷۳، باب ۱۰۰، ذیل حدیث ۲۶. [۳]

۳- (۳) - نخبه اللالی فی شرح بدء الأمالی: ۱۹؛ الفتوحات المکیه: ۲۳۳/۳. [۴]

جای مقربان است و این طایفه سیم اند که:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * اولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ « (۱)

و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آموزش] اند، * اینان مقربان اند.

تار و پود جامه وجود ایشان از پودی دیگرست، لاجرم گردن همت ایشان را جز به کمند جذبۀ عشق بند نتوان کرد، که از معدن ماورای کونین گوهر اوست.

اشارت «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» مگر در حق ایشان بر آن معناست که در بدایت فطر، روح ایشان سابق ارواح بوده است، و پیش از آن که به اشارت «کُن» از مکنم علم الله به عالم ارواح آمده است به سعادت قبول تشریف «يُجِبُّهُمْ» مخصوص و مشرف بوده و در عالم ارواح به سعادت قبول رشاش (۲) انوار:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ، فَمَنْ أَصَابَهُ ذَلِكَ التُّورُ اهْتَدَى، وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ. (۳)

همانا خداوند خلایق را در ظلمت آفرید، سپس از نور خود بر آنان پاشید، پس هر که آن نور بدو رسید هدایت یافت، و هر که بدو نرسید گمراه گشت.

از دیگران اختصاص:

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الْحَسَنَى « (۴)

بی تردید کسانی که پیش تر از سوی ما وعده نیک به آنان داده اند، از دوزخ دورشان نگه می دارند.

ص: ۲۶۱

۱- (۱) - واقعه (۵۶) : ۱۰ - ۱۱. [۱]

۲- (۲) - رشاش: آب یا اشک یا خون که بچکد یا مانند آن، مراد از رشاش انوار، چکیده های نور می باشد.

۳- (۳) - تفسیر ابن کثیر: ۱۷۸/۲، [۲] ذیل آیه ۱۲۲ سوره انعام.

۴- (۴) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۱. [۳]

یافته و چون به عالم قالب پیوست، اگر چه روزکی چند از برای پرورش قالب، او را در مرتع حیوانی فرو گذاشته، اما بدان باز نگذاشته ناگاه به کمند عنایت روی دل او را از کل آفرینش بگردانیده و سلسله محبت «يُحِبُّهُمْ» بجنبانیده و به آب رأفت و رحمت تخم «وَيُحِبُّونَهُ» را در زمین دل او پرورش داده و ندای لطف حق به سر جان او رسیده.

و آن طایفه را که به کمند جذبات الوهیت روی از مطالب بشریت و مقاصد نفسانی بگردانند و در سیر عبودیت به عالم ربوبیت رسانند و قابل فیض بی واسطه گردانند دو صنف اند:

یکی آنهاست که در عالم ارواح در صفوف:

الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ. (۱)

در صف اول بوده اند، قابل فیض الوهیت بی واسطه گشته، و ایشان انبیایند که در قبول نور هدایت مستقل اند.

و صنف دوم ارواح اولیاست که قابل فیض حق به واسطه تَتَّقُ (۲) ارواح انبیایند و در دولت متابعت ایشان. اما چون بر طینت روحانیت ایشان خمیر مایه رشاش:

«ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نوره.» نهاده بودند چون به کمند جذبه روی از مزخرفات دنیاوی بگردانیدند، هم بدان نور از پس چندین هزار تقی عزت، جمال وحدت مشاهده کردند، چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. (۳)

خدایی را که [با چشم دل] ندیده ام نمی پرستم.

ص: ۲۶۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۱/۵؛ من لایحضره الفقیه: ۳۸۰/۴، حدیث ۵۸۱۸.

۲- (۲) - تقی: خیمه، خرگاه، چادر بزرگ.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۷/۴، باب ۵، حدیث ۲؛ [۱] الکافی: ۹۸/۱، حدیث ۶. [۲]

مبادی عشق این جا پیدا گردد.

]

حقیقت عشق

[

تخم عشق در بدایت حال اگر چه به تصرّف

«تُمْ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نوره» (۱) در زمین ارواح انداختند اما تا آب

«ما كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» بدان نرسید، سبزهٔ «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» (۲) پیدا نیامد.

بلکه تخم عشق در بدایت بیخودی به دستکاری «يُحِبُّهُمْ» در زمین «يُحِبُّونَهُ» انداختند و آب أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ بدو رسانیدند سبزه
قالوا بلى «(۳) پیدا آمد.

اول که شرر آتش عشق از قَدَاحَة:

فَأُحِبِّتُ أَنْ أَعْرِفَ. (۴)

دوست داشتم تا شناخته گردم.

برخاست، هنوز نه عالم بود و نه آدم. حَرَّاقَة سیاه روی

«خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ» می بایست تا قابل آن شرر گردد که:

فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أَعْرِفَ. (۵)

پس خلائق را آفریدم تا شناخته شوم.

چون در این عالم کبریت صدق طلب را که به حقیقت کبریت احمر است آتش افروز آن شرر می کنند، از کبریت صدق
طلب که نتیجهٔ «يُحِبُّونَهُ» است، شرر آن آتش که نتیجهٔ «يُحِبُّهُمْ» است مشتعل می شود. آن شعله را «عشق» خوانند. چون آن
آتش

ص: ۲۶۳

٢-٢) - صافآت (٣٧) : ٩٩. [١]

٣-٣) - اعراف (٧) : ١٧٢. [٢]

٤-٤) - بحار الأنوار: ١٩٩/٨٤، باب ١٢؛ [٣] شرح نهج البلاغه: ١٦٣/٥.

٥-٥) - بحار الأنوار: ٣٤٤/٨٤، باب ١٣. [٤]

شعله کشید هر چه در خانه وجود هیزم صفات جسمانی و روحانی است جمله فراسوختن می آید. این جا عشق در عالم انسانی صفت قیامت را آشکارا کند، چنانکه خواجه صلی الله علیه و آله فرمود:

مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ. (۱)

از نشانه های قیامت آتشی است که از سوی یمن بیرون می آید که مردم را به سوی محشرشان سوق می دهد.

زمین صفات بشری را مبدل می کند:

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ « (۲)

[در] روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمان ها [به غیر این آسمان ها] تبدیل شود.

آسمان صفات روحانی را درنوردند:

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ « (۳)

روزی که آسمان را در هم می پیچیم، مانند در هم پیچیدن طومار.

چنانکه مصدر موجودات حضرت جلّت بود مرجع همان حضرت باشد:

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ « (۴)

بی تردید بازگشت به سوی پروردگار توست.

به همان ترتیب که آمدند روند. باز از کارگاه قدرت به عالم روحانیت آیند و از آن

ص: ۲۶۴

۱- (۱) - مسند احمد بن حنبل: ۶/۴؛ [۱] عمده القاری: ۲۱۲/۲۴.

۲- (۲) - ابراهیم (۱۴): ۴۸. [۲]

۳- (۳) - انبیاء (۲۱): ۱۰۴. [۳]

۴- (۴) - علق (۹۶): ۸. [۴]

روحانیت به جسمانیت، به همان قدم بازگرداندش:

كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» (۱)

همان گونه که نخستین بار آفریده ها را آفریدیم، دوباره آنان را باز می گردانیم.

چون آتش عشق در غلبات وقت، به خانه پردازی وجود صفات بشریت برخاست، در پناه نور شرع به هر قدمی که بر قانون متابعت که صورت فناست می زند، نور کشش که فنابخش حقیقی است از الطاف ربوبیت، استقبال او می کند که:

مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا. (۲)

هر که یک و جب به من نزدیک شود من یک ذراع به او نزدیک می گردم.

در این مقام رونده جز به زمام کشتی عشق و قدم ذکر و بدرقه متابعت نتواند رفت که:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۳)

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

پس به حقیقت، عشق است که عاشق را به قدم نیستی به معشوق رساند و عقل، عاقل را به معقول بیش نرساند، و اتفاق علما و حکما است که حق تعالی معقول عقل هیچ عاقل نیست، زیرا بزرگان فرموده اند:

ص: ۲۶۵

۱- (۱) - انبیاء (۲۱): ۱۰۴. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۲۹۸/۵، باب ۷، حدیث ۵۹۱۰؛ [۲] عوالی اللالی: ۵۶/۱، حدیث ۸۱. [۳]

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۳۱. [۴]

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا تَكْنُفُهُ الْعُقُولُ، وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَيَكْنُفُ الْعُقُولَ.

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَقَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا.

چشمها او را در نیابد و خردها بر او احاط نکند و حالا آن که چشمها را دریابد و بر خردها احاطه کند، و جز به اندازه ای که او بخواهد به علم او احاطه نیابند و حال آن که علم او به همه چیز احاطه دارد.

پس چون عقل را بر آن حضرت راه نیست، رونده به قدم عقل بدان حضرت نتواند رسید؛ زیرا که موصوف به هستی است، الّا به قدم فاذکرونی « (۱) »، که ذکر حق است.

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ « (۲) »

حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد.

پس رفتگی که میسر می شود و صعودی که سوی حق صورت می بندد نیست الّا به واسطه عمل صالح، و عمل صالح وقتی باشد که بی شایبه ریا باشد. و مراد از ریا، هستی و در میان بودن شخص است در انواع طاعات و عبادات.

پس ذاکر به حق به قدم فاذکرونی راه حضرت اذکروکم سپرد و به کلی متوجه آن یار شود، به زمام کشتی عشق و بدرقه متابعت و دلالت جبریل عقل تا به سدره المنتهی روحانیت برود، که ساحل بحر عالم جبروت است و منتهای عالم معقول، پس جبریل عقل را خطاب رسد که:

لَوْ دَنَوْتَ أَنْمَلَهُ لَأَحْتَرَقْتَ. « (۳) »

ص: ۲۶۶

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۵۲. [۱]

۲- (۲) - فاطر (۳۵): ۱۰. [۲]

۳- (۳) - مستدرک سفیه البحار: ۱۵۴/۱۰؛ [۳] شرح الاسماء الحسنی: ۱۵/۲.

اگر به اندازه سر انگشتی نزدیکتر شوی خواهی سوخت.

از آنجا راه جز به راهبری رفر (۱) عشق نتواند بود، این جاست که عشق از کسوت عین و شین و قاف بیرون آید و در کسوت جذبه روی بنماید. به یک جذبه سالک را از قاب قوسین سر حدّ وجود بگذرانند و در مقام او اذنی بر بساط قربت نشانند که:

جَذْبُهُ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ. (۲)

یعنی به معامله ثقلین آنجا نتواند رسید جز به جذبه. و این جا ذکر نیز از قشر فاذکرونی بیرون آید، سلطان اذکروکم جمال بنماید، ذاکر مذکور گردد و عاشق معشوق شود، و چون عشق عاشق را به معشوق رسانید، عشق دلالت صفت بر در بماند.

عاشق چون قدم در بارگاه وصال معشوق نهاد پروانه صفت نقد هستی عاشق را نثار قدم شعله شمع جلال معشوقی کند تا معشوق به نور جمال خویش عاشق سوخته را میزبانی کند.

هستی مجازی عاشقی برخاسته و هستی حقیقی معشوقی از خفای کُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا متجلی شده، از عاشق جز نام نماند.

اشارت:

لا- يَزَالُ الْعَبِيدُ يَتَقَرَّبُ إِلَىٰ بِالنَّوَابِلِ وَالْعِبَادَاتِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ لَهُ سَمِعًا وَبَصِيرًا وَلِسَانًا وَيَدًا، فَبِي يُبَصِّرُ وَبِي يَنْطِقُ وَبِي يَسْمَعُ وَبِي يَبْطِشُ. (۳)

ص: ۲۶۷

۱- (۱) - رفر: فرش، گسترده، دامن خرگاه.

۲- (۲) - كشف الخفاء: ۳۳۲/۱، حدیث ۱۰۶۹؛ التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۱۷۶/۴. [۱]

۳- (۳) - مشارق انوار الیقین: ۲۲۵، با کمی اختلاف؛ مفتاح الفلاح: ۳۶۷. [۲]

بنده، پیوسته با انجام مستحبات به من نزدیکی می جوید تا آنجا که او را دوست دارم، چون او را دوست داشتم گوش و چشم و زبان و دست او می شوم، پس به من می بیند و به من سخن می گوید و به من می شنود و به من همه چیز را می گیرد.

بدین معنی باشد.

فایده تکرار لفظ **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** این جا محقق گردد، چون دانستی که **السَّابِقُونَ** در بدایت آنها بودند که در خطاب **كُنْ** سابق ارواح بودند، در نهایت که وقت مراجعت است به خطاب **إِذْ جِئْتَنِي إِلَى رَبِّيكَ** (۱)، گوی مسابقت در میدان قربت هم ایشان ربوده اند که:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ « (۲)

و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش] اند، * اینان مقربان اند.

یعنی:

السَّابِقُونَ الْأُولُونَ بِالْخُرُوجِ عَنْ غَيْبِ الْغَيْبِ، هُمُ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ بِالرُّجُوعِ إِلَى غَيْبِ الْغَيْبِ.

نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ رمزی بدین معناست. « (۳)

حیات جدای از انبیا علیهم السلام

اشاره

ص: ۲۶۸

۱- (۱) - فجر (۸۹) : ۲۸. [۱]

۲- (۲) - واقعه (۵۶) : ۱۰ - ۱۱. [۲]

۳- (۳) - عقل و عشق، نجم الدین رازی: ۱۵، با اندکی تلخیص.

«اللَّهُمَّ وَاتَّبَاعِ الرُّسُلِ وَ مُصَدِّقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ» به مسأله حیات واقعی انسان که پیروی از انبیای الهی است؛ اشاره می فرماید و خداوند متعال هم همه انسان ها را به پذیرش این حیات حقیقی فرا می خواند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (۱)

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت می کنند اجابت کنید، و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل و مانع می شود [تا حق را باطل و باطل را حق مپندارد] و مسلماً همه شما به سوی او گردآوری خواهید شد.

دعوت اسلام به سوی حیات و زندگی است، حیات مادی، حیات فرهنگی، حیات اقتصادی، حیات سیاسی به معنای واقعی، حیات اخلاقی و اجتماعی در تمام زمینه ها.

اقسام حیات در قرآن

«این پرسش است که آیا مردم قبل از اسلام و دعوت پیامبر مرده بودند که قرآن آنها را دعوت به حیات می کند؟

پاسخ سؤال این است که: آنها فاقد حیات از منظر قرآن بودند. حیات و زندگی مراحل مختلفی دارد، که قرآن به همه آنها اشاره کرده است:

۱- گاهی به معنای حیات گیاهی آمده است:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ

ص: ۲۶۹

بدانید که خدا زمین را پس از مردگی اش زنده می کند. همانا ما نشانه ها [ی ربوبیت و قدرت خود] را برای شما بیان کردیم تا ببیندیشید.

۲- گاهی به معنای حیات حیوانی ذکر شده است:

إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲)

یقیناً مردگان را زنده می کند؛ زیرا او بر هر کاری تواناست.

۳- زمانی به معنای حیات فکری و عقلانی و انسانی آمده است:

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۳)

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم، و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند، مانند کسی است که در تاریکی ها [ی جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟! این گونه برای کافران [به خاطر لجاجت و عنادشان] آنچه انجام می دادند، آراسته شد [تا گمان کنند اعمالی را که انجام می دهند نیکوست.]

۴- گاهی به معنای حیات جاودان جهان دیگر آمده است:

يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي» (۴)

ص: ۲۷۰

۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۱۷. [۱]

۲- (۲) - فصلت (۴۱) : ۳۹. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۲۲. [۳]

۴- (۴) - فجر (۸۹) : ۲۴. [۴]

می گوید: ای کاش برای این زندگی ام [عبادت خالصانه و کار نیک] پیش فرستاده بودم.

۵- زمانی به معنای علم و توانایی بی حد است آن چنان که درباره خدا می گوئیم:

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَىٰ بِهِ بُدْنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا ﴿١﴾

و بر آن زنده ای که هرگز نمی میرد توکل کن، و او را همراه با ستایش تسبیح گوی، و کافی است که او به گناهان بندگانش آگاه باشد.

با توجه به این اقسام که مردم عصر جاهلی گرچه زندگی مادی حیوانی داشتند اما از زندگی انسانی و معنوی و عقلانی محروم بودند، قرآن آمد و آنها را دعوت به حیات و زندگی کرد و دین اسلام یک دین راستین است که حرکت، در همه زمینه های زندگی ایجاد می کند و روح به فکر و اندیشه می دهد. احساس مسئولیت می آفریند؛ همبستگی و اتحاد و ترقی و تکامل در همه زمینه ها ایجاد می کند و به تمام معنی حیات آفرین می باشد.

و دعوت حیاتی در وهله اول مربوط به جهاد و ایمان و قرآن و بهشت است که از عوامل اصلی حیات می باشد. هر چند مفهوم آیه محدود است ولی شامل هر برنامه و هر دستوری که شکلی از اشکال حیات انسانی را بیافریند؛ می باشد. ﴿٢﴾

حقیقت دعوت انبیا علیهم السلام

«حقیقت امر و رکن واقعی این دعوت چیزی است که انسان را از پرتگاه فنا و هلاکت، رهایی داده و زنده اش می کند.

زندگی گران بهاترین متاعی است که موجود زنده برای خود سراغ دارد. و در

ص: ۲۷۱

۱- (۱) - فجر (۸۹): ۲۴. [۱]

۲- (۲) - فرقان (۲۵): ۵۸.

ماورای زندگی غیر از عدم و بطلان چیزی دیگری نیست. و این ارزش را برای زندگی به خاطر اثر آن قائل است که عبارت از شعور و اراده که نشاط و سعادت زندگی به آن است، پس به این جهت همواره از جهل و نداشتن حریت اراده و اختیار می‌گزیزد.

انسان هم که یکی از موجودات زنده است، مانند همه موجودات مجهز به سلاحی که زندگی معنوی او حقیقت وجود اوست. همان طور که تمامی انواع موجودات مسلح به سلاحی که حافظ وجود و بقایشان باشد، هستند، و سلاح انسان همان اراده و اختیار اوست که خیرات و منافع او را از شرور و مضارّش مشخص نموده و او را به آن یکی سوق و از دیگری زندهار می‌دهد.

این هدایت الهی که نوع انسانی را به سوی سعادت و خیر و منافع وجودش دلالت می‌کند هدایتی تکوینی است و از مشخصات نحوه خلقت اوست.

انسان سعادت وجود خود را به طور قطع درک می‌کند. و در این درکش دچار تردید نمی‌شود. اگر در جایی دچار غفلت و شبهه شود به خاطر تأثیر عوامل و اسباب نامناسب دیگری است که موجودی را از مسیر خیرات و منافع آن به سوی ضرر و شرش سوق می‌دهد. همان طور که در قرآن بر روی آن پافشاری نموده و می‌فرماید:

راه سعادت و علم و عملی که منتهی به آن می‌شود بر هیچ انسانی پوشیده و مخفی نیست و هر انسانی به فطرت خود می‌فهمد که چه معارفی را باید معتقد باشد و چه کارهایی را باید بکند.

فَطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۱)

ص: ۲۷۲

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار؛ ولی بیشتر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند.

گاهی انسان در اعتقاد یا عملش از طریق حق منحرف شده و دچار اشتباه می گردد ولیکن این خط مستند به فطرت انسان و هدایت الهی نیست، بلکه به خاطر این است که او خودش عقل خود را دزدیده و در اثر پیروی هوای نفس و تسویلات جنود شیطان، راه رشد خود را گم کرده است.

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصِيرِهِ غِشْوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (۱)

پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی؟ و خدا او را از روی علم و آگاهی خود [بر این که شایسته هدایت نیست] گمراه کرد، و بر گوش و دلش مُهر [تیره بختی] نهاد، و بر چشم [دلش] پرده ای قرار داده است، پس چه کسی است که بعد از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر [حقایق] نمی شوید؟

پس این علم و عملی که فطرت انسانی انسان را به سوی آن دعوت می کند از لوازم زندگی سعید انسانی است که جا دارد نامش را زندگی گذاشت و چنین زندگی به چنین علم و عملی نیازمند است.

پس برای آدمی یک زندگی حقیقی هست که اشرف و کامل تر از حیات پست

ص: ۲۷۳

دنیایی اوست و وقتی به آن زندگی می رسد که استعدادش کامل و رسیده شده باشد. این تمامیت استعداد به وسیله آراستگی به دین و دخول در زمرة اولیای صالحین، دست می دهد.

آیه شریفه سوره انفال اشاره به همان استعداد نموده و می فرماید:

عمل کردن به آن دستورهایی که دعوت حقه اسلامی، بشر را به آن می خواند.

انسان را برای درک آن زندگی حقیقی مستعد می سازد همچنان که این زندگی حقیقی هم منشأ و منبع اسلام است. علم نافع و عمل صالح از آن زندگی سرچشمه می گیرد.

این دعوت مطلق است و از این که شامل مجموع دعوت های رسول خدا صلی الله علیه و آله که مایه زنده شدن دل هاست و یا دسته ای از دعوت هایش که طبیعت احیاء را دارد بشود، هیچ ابائی نداشته و همچنین شامل نتایج دعوت او که عبارت است از انواع زندگی های سعید حقیقی مانند زندگی اخروی در جوار خدا نیز می شود.

هر چند برخی در دعوت مورد شأن نزول آیه گفته اند که:

آیه حیات را در حکم جهاد می داند که جهاد مایه احیای امر شما و عزت دین شماست.

یا برخی دیگر گفته اند: ایمان و حق مایه حیات دل و کفر و باطل باعث مرده شدن دل است.

یا عدّه ای شما را به قرآن و علم دین می خوانند و دلیل آورده اند به این که علم مایه حیات و جهل در حقیقت مردن است و قرآن هم نور و هم حیات و هم علم است.

یا عدّه ای گفته اند: وقتی شما را می خوانند به بهشت یعنی بهشت، زندگی دائمی و نعمت باقی و زوال ناپذیر است.» (۱)

ص: ۲۷۴

اگر انبیا نبودند و مکتب پر بار اسلام از روز نخست در جامعه بشریت نبود انسان چه سرنوشتی داشت؟ امروز اگر جهان بشریت به کلی از دعوت پیامبران بیگانه شود و ارزش های خشک و بی نور مادی را جانشین ارزش های الهی که در قالب دعوت انبیا منعکس شده است بنماید، دنیای وحشتناکی خواهیم داشت.

امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

لَا حَيَاةَ إِلَّا بِالَّذِينَ وَ لَا مَوْتَ إِلَّا بِجُحُودِ الْيَقِينِ، فَاشْرَبُوا الْعَذْبَ الْفُرَاتِ يُبْهَكُم مِّنْ نَّوْمِهِ السُّبَاتِ، وَ إِيَّاكُمْ وَ السَّمَائِمِ الْمُهْلِكَاتِ. (۱)

زندگی جز به دینداری نیست و مرگ جز با از دست دادن یقین نیست، پس از آب شیرین و گوارا بنوشید تا شما را از خواب غفلت بیدار کند و از سموم کشنده بپرهیزد.

بنابراین یکتاپرستی مایه حیات جان بشر است و امیدواری به عمل به دین خدا و زنده نگه داشتن دل به سلوک با صاحب دلان که راه حق را پیموده اند؛ همان گونه که حضرت علی علیه السلام می فرماید:

مُعَاشَرَةُ ذَوِي الْفَضَائِلِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ. (۲)

ارتباط با دارندگان فضیلت ها مایه زندگی دل هاست.

آبادی دل و جان ها به ارتباط صحیح با بزرگان اهل وحی و فضل است. و هر چه انسان به کانون ارزش ها نزدیک تر باشد از انحراف و گمراهی مصون می ماند. این

ص: ۲۷۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۱۷/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۴۰؛ [۱] الارشاد، شیخ مفید: ۲۹۶/۱. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم و درر الکلم: ۴۲۹، حدیث ۹۷۸۵. [۳]

است که پیامبر صلی الله علیه و آله چشمه ای از این ارتباط را به ما نشان می دهد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاةَ نُشْبِهِ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ، وَيَمُوتَ مِيتَةً تُشْبِهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ وَ يَسِيْرُ كُنَّ الْجِنَانِ الَّتِي غَرَسَهَا الرَّحْمَنُ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَ لِيُوَالِ وَلِيَّهُ وَ لِيُقْتَدِ بِالْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ عَثَرْتِي خُلُقُوا مِنْ طِينَتِي،

اللَّهُمَّ ارْزُقْهُمْ فَهْمِي وَ عِلْمِي، وَ وَيْلٌ لِلْمُخَالِفِينَ لَهُمْ مِنْ أُمَّتِي؛ اللَّهُمَّ لَا تُنَلِّهِمْ شَفَاعَتِي. (۱)

هر کسی دوست دارد که زندگی به مانند زندگی پیامبران داشته باشد و مرگی به مانند مرگ شهداء دارا باشد و در بهشتی که خداوند رحمان باغبان درختان آن است؛ سکونت گزیند، پس علی علیه السلام را پیروی کند و ولایت او را دوست بدارد؛ و به امامان بعد او تاسی کند؛ زیرا آنان اهل بیت من هستند و از سرشت من آفریده شده اند.

خدایا! از فهم و دانش من به آنان روزی فرما و وای بر رویگردانان امت من از آنان؛ خدایا! شفاعت مرا به آنان مرسال.

از سوی دیگر خداوند تعالی هم انسان را به زندگی خوب در دارالسلام که خانه سلامت و امتیت است؛ دعوت می فرماید:

وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲)

و خدا [مردم را] به سرای سلامت و امنیت [که بهشت عنبر سرشت است] دعوت می کند و هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می نماید.

هرگاه زندگی در دنیا نیز شکل توحیدی و رستاخیزی به خود گیرد، آن تبدیل به دارالسلام می شود. و خداوند هر که را شایسته هدایت بداند به راه مستقیم فرا

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - الکافی: ۲۰۸/۱، حدیث ۳؛ [۱] الأمالی، شیخ طوسی: ۵۷۸، حدیث ۱۱۹۵. [۲]

۲- (۲) - یونس (۱۰): ۲۵. [۳]

می خواند.

پس انسان هر چه از کانون امتیت و سلامت و هدایت دینی دور گردد و راه جدایی و مبارزه را پی بگیرد نه تنها از حمایت های خداوند محروم می شود؛ بلکه در دام های شیطانی و ذلت آور حیوانی اسیر می شود و زندگی او به مرگی ننگین و تلخ همراه با رسوایی دنیایی و دشنام بندگان خدا، پایان می یابد.

قومی که جان به حضرت جانان همی برند شور آب سوی چشمه حیوان همی برند

بی سیم و زر گدا و به همت توانگرند این مفلسان که تحفه بدو جان همی برند

جان بر طبق نهاده به دست نیاز دل نیست پای ملخ به نزد سلیمان همی برند

آن دوست را به جان کسی احتیاج نیست خرما به بصره زیره به کرمان همی برند

تمثال کارخانه مانّی نقشبند سوی نگارخانه رضوان همی برند

گر گوهر است جان تو ای سیف زینهار آنجا مبر که گوهر از آن کان همی برند

(سیف فرغانی)

ص: ۲۷۷

[«۳» اَللّٰهُمَّ وَاَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا الصَّحَابَةَ وَالَّذِيْنَ اَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِيْ نَصْرِهِ وَكَانَفُوْهُ وَاَسْرَعُوْا اِلَيْهِ وَفَادَتِهِ وَسَابِقُوْا اِلَيْهِ دَعْوَتِهِ وَاَسْرِعْتَجَابُوْا لَهٗ حَيْثُ اَسْمِعْتَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ «۴» وَفَارَقُوْا الْمَازِجَ وَالْاَوْلَادَ فِيْ اِظْهَارِ كَلِمَتِهِ وَقَاتَلُوْا الْاَبَاءَ وَالْاَبْنَاءَ فِيْ تَثْبِيْتِ نُبُوَّتِهِ وَاَنْتَصَرُوْا بِهِ]

خدایا! و به ویژه اصحاب محمد را، آنان که شرط همنشینی با او را، به خوبی پاس داشتند، و کسانی که در یاری دادن به حضرتش، امتحان دادند، امتحانی نیکو، و او را در تمام پیشامدها کمک کردند، و به زیارت و دیدارش شتافتند، و برای شنیدن دعوتش، بر یکدیگر پیشی جستند، و هنگامی که دلیل پیام هایش را، به گوش آنان رساند، او را اجابت کردند، و آیینش را پذیرفتند و در راه آشکار کردن دینش، از همسران و فرزندان جدا شدند، و برای پابرجا شدن نبوتش، با پدران و فرزندان خود جنگیدند، و به خاطر وجود او، در آن جنگ ها پیروز شدند.

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله

اشاره

گروهی از مسلمانان که تعدادشان کم نیست بر این عقیده اند که هر کس صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده عادل، مجتهد، قابل قبول و اهل نجات است، و اگر گناهی از او سرزده باشد در اجتهادش خطا رفته، بنابراین بر او ایرادی نیست و می توان به او

ص: ۲۷۸

ولی اهل انصاف، و آنان که محوری جز حق و حقیقت و بینایی و بصیرت ندارند، این عقیده را خلاف عقل و مخالف عدل و بر ضد آیات صریح قرآن و روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله که حتی در کتب اهل سنت نقل شده می دانند و می گویند صحابی بودن، ملاک عدل و مقبولیت و نجات نمی باشد و اگر بنا باشد آنان را مجتهد بدانیم:

اولاً: قسمت عمده ای از اجتهادهایشان مخالف نص صریح کتاب و روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و اجتهادی که این گونه باشد مجتهدش به هیچ عنوان و با هیچ دلیلی در پیشگاه حق معذور نیست.

و ثانیاً: چرا همه ائمت را در هر خطائی که مرتکب می شوند مجتهد ندانیم؟ به کدام دلیل آنان مجتهدند و بقیه مجتهد نیستند؟ براساس گفته شما باید هر طاغوت، هر ستمگر، هر ظالم، هر مشروبخوار، هر زناکار، هر رباخوار، هر آدمکش، هر دزدی را که ادعای مسلمانی دارد، مجتهد بدانیم، آنهم مجتهد معذور!

با توجه به این مسأله دیگر نبوت انبیا، کتب آسمانی، ولایت اولیا و حلال و حرام چه مفهومی دارد؟ در صورتی که هر متخلفی چه صحابی، چه تابعی، چه غیر صحابی و تابعی، مجتهد باشد عذاب حق برای مجرم در قیامت چه معنائی دارد؟!

آنچه درباره عدالت همه اصحاب و اجتهاد و وثاقت آنان در بعضی از کتب اسلامی علی الخصوص کتب مکتب خلفا، یعنی کتب مدرسه خلفای سقیفه و بنی امیه و بنی عباس آمده، هر عاقل منصفی را غرق حیرت و تعجب می کند. کدام دلیل قانع کننده را از قرآن و سنت بر این عقیده، دارند؟

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن

گروهی دائم با پیامبر بودند، و در تمام برنامه های اسلامی شرکت داشتند، اما در

پنهان با دشمنان خدا و رسول همکاری می کردند، و بر ضد پیامبر و مسلمانان نقشه داشتند، از نظر ظاهر می توان به آنان صحابه گفت، چون اکثر اوقات با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصاحبت داشتند.

قرآن در حق آنان می فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ « (۱)

و گروهی از مردم [که اهل نفاق اند] می گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در حالی که آنان مؤمن نیستند.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ « (۲)

[به گمان باطلشان] می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند، ولی [این حقیقت را] درک نمی کنند.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ « (۳)

در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفر نفاقشان بر بیماریشان افزود، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناک است.

همه مسلمانان براساس آیات سوره حجرات و دیگر سوره قرآن معتقدند ملاک کرامت و محبوبیت نزد حق، و نجات از عذاب قیامت، تقواست.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ « (۴)

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

ص: ۲۸۰

۱- (۱) - بقره (۲) : ۸. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۹. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۱۰. [۳]

۴- (۴) - حجرات (۴۹) : ۱۳. [۴]

بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ « (۱)

آری، هر که به پیمان خود [در تعهد به اجرای احکام دین] وفا کرد، و [در همه امور زندگی] تقوا پیشه ساخت، [بداند که] یقیناً خدا تقوا پیشگان را دوست دارد.

وَإِنْ مِنْكُمْ إِيَّاهُ كَانَتْ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا « (۲)

و هیچ کس از شما نیست مگر آن که وارد دوزخ می شود، [ورود همگان به دوزخ] بر پروردگارت مسلم و حتمی است. * سپس آنان را که [از کفر، شرک، فساد و گناه] پرهیز کردند، نجات می دهیم، و ستمکاران را که به زانو در افتاده اند، در دوزخ رها می کنیم.

جائی که قرآن مجید در صریح آیاتش کرامت و محبوبیت نزد حق و نجات از عذاب را معلول تقوا می داند، چه دلیلی دارد بسیاری از افراد را در عین بی تقوایی و آلوده بودن به انواع گناهان و تجاوز به مرزهای الهی و زیر پا گذاشتن آیات قرآن، فقط و فقط به عنوان صحابی بودن، عادل و اهل نجات و مورد رضای حق بدانیم؟

خداوند در قرآن می فرماید:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا « (۳)

یقیناً خدا از مؤمنان هنگامی که زیر آن درخت [که در منطقه حدیبیه بود] با تو بیعت می کردند خوشنود شد، و خدا آنچه را [از خلوص نیت و پاکی قصد] در دل هایشان بود می دانست، در نتیجه آرامش را بر آنان نازل کرد، و

ص: ۲۸۱

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۷۶. [۱]

۲- (۲) - مریم (۱۹) : ۷۱ - ۷۲. [۲]

۳- (۳) - فتح (۴۸) : ۱۸.

پیروزی نزدیکی را [که پیروزی در خیبر بود] به آنان پاداش داد.

اگر به این آیه استدلال شود که خداوند از صحابیانش رسولش راضی و خشنود بود، بنابراین هر کس که صحابی است مورد قبول و اهل نجات است، پاسخ می‌گوییم:

اولاً: خداوند می‌فرماید: از مؤمنان خشنود شد. بنابراین آنان که ایمانشان قولی و بنابر آیات نهم و دهم سوره بقره منافقانه بود از دایره رضایت حق خارجند.

ثانیاً: رضایت حضرت حق تا زمانی است که مؤمن بر عهد و پیمان و بیعتش که عبارت از اطاعت از خدا و رسول است استوار باشد. اگر مؤمن به خاطر عللی عهد شکن شد، به دنبال عهد شکنی رضایت حق هم از او برداشته می‌شود. با توجه به این که رضایت مولا عبارت است از اجر و مزد او در برابر اعمال صالحه و عقاید حقه، اگر اعمال صالحه و عقاید حقه کسی براساس آیات قرآن به درجه حبط رسید او را اجر و مزدی نخواهد بود و رضا و خشنودی حضرت رب شامل حالش نخواهد گشت.

شکستن بیعت از گناهان کبیره است، و تاریخ صدر اسلام نشان می‌دهد که گروهی در عین این که از اصحاب بودند بیعت خود را با خدا و رسول الهی شکستند.

بیعت با خدا و رسول به این معناست که بیعت کننده از شرک، کفر، قتل و غارت، زنا، حرام، ربا، فرار از جنگ تا لحظه آخر عمر پرهیزد و تا دقیقه آخری که در دنیاست بر اجرای فرامین حق استوار باشد و تا پای جان و مال در راه خدا بکوشد، ولی بیعت همگان بدینگونه تا پایان عمر ادامه پیدا نکرد.

از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آمده است:

ثَلَاثٌ مُّوْبِقَاتٌ: نَكْتُ الصَّفْقَةَ، وَتَرَكَ السُّنَّةَ، وَفَرَّاقُ الْجَمَاعَةِ. (۱)

سه گناه است که انسان را به عذاب الهی دچار می کند: شکستن بیعت، ترک سنت، جدایی از جماعت.

ترک سنت اشاره به دستورهای رسول خدا، و جدایی از جماعت به معنای اعراض از مسلمین در امور دنیا و آخرت است.

تساوی صحابه با سایر مسلمانان در تعهد و عمل

جرم عبارت است از گناهان بدنی، مالی، خانوادگی، اجتماعی و هر عملی که خلاف رضای خدا و رسولش باشد. مجرم آن کسی است که به آن برنامه ها دچار شده و برای هوا و هوس چند روزه خدا را با شیطان، و آخرت را با دنیا، و رضای حق را با رضای خودش معامله می کند. چنین کسی از نظر قرآن مجید و سنت در صورتی که با تمام وجود دست از آلودگی برندارد، اهل عذاب است و در این زمینه قرآن مجید و روایات، کسی را به عنوان صحابی استثنا نکرده است. مجرم، مجرم است و اهل عذاب، خواه صحابی و خواه غیر صحابی. صحابی بودن هیچ خصوصیتی برای انسان ایجاد نمی کند. و متقی، متقی است و اهل نجات، خواه صحابی یا غیر صحابی. ملائک عذاب و نجات در صریح آیات کتاب حق که حجت بر تمام اهل زمین و بر همه اعصار است جرم و تقواست.

يَوْمَ نَخْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا * وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا (۲)

ص: ۲۸۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۵/۶۴، باب ۱۰، حدیث ۳؛ المحاسن: ۹۴/۱، باب ۱۹، حدیث ۵۲. [۱]

۲- (۲) - مریم (۱۹): ۸۵ - ۸۶. [۲]

[یاد کن] روزی را که پرهیزکاران را به ضیافت و میهمانی [خدای] رحمان گرد می آوریم. * و مجرمان را تشنه به سوی دوزخ می رانیم.

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ « (۱)

آیا ما تسلیم شدگان [به فرمان ها و احکام خود] را چون مجرمان قرار می دهیم؟

در هر صورت بر اساس صریح آیات قرآن، مجرم اهل عذاب و ملعون و مردود و مطرود از رحمت الهی است و برای حضرت رب فرق نمی کند که این مجرم چه کسی باشد.

تساوی صحابه با دیگران در قرآن

آیات ذیل بی پایگی عقیده آنان که صحابی بودن را کافی می دانند روشن می کند:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ « (۲)

خدا برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده که تحت سرپرستی و زوجیت دو بنده شایسته از بندگان ما بودند، ولی [در امر دین و دین داری] به آن دو [بنده شایسته ما] خیانت ورزیدند، و آن دو [پیامبر] چیزی از عذاب خدا را از آن دو زن دفع نکردند و [هنگام مرگ] به آن دو گفته شد: با وارد شوندگان وارد آتش شوید.

افرادی که تصوّر می کنند مصاحبت با پیامبر در حکم به عدالت و وثاقت و اجتهاد و معذور بودن کافی است، در برابر این آیه چه می گویند؟

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - قلم (۶۸) : ۳۵. [۱]

۲- (۲) - تحریم (۶۶) : ۱۰. [۲]

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١﴾

ای همسران پیامبر! هر کس از شما کار بسیار زشت آشکاری مرتکب شود [قطعاً پیوند همسری با پیامبر به او مصونیت نمی دهد، بلکه] عذاب برای او دو چندان خواهد شد، و این [کار] بر خدا آسان است.

برای خدا آسان است یعنی خداوند متعال در جریمه مجرم ملاحظه ای ندارد، برای او فرق نمی کند که مجرم کیست؟ نزدیکترین فرد به پیامبر یا دورترین آنان؛ مجرم، مجرم است و باید به جریمه جرمش برسد. همسر نوح و لوط باشد یا همسر پیامبر بزرگوار اسلام، عموی پیغمبر باشد یا غریبه، صحابی محمد صلی الله علیه و آله باشد یا تابعی یا غیر. متجاوز باید عذاب تجاوزش را بچشد.

در هر صورت ارتباط با پیامبر مانع از عذاب الهی نیست، و نیز ارتباط تنها و رفت و آمد و مصاحبت، علت عدالت و اجتهاد و مصون ماندن از قهر و غضب حق نمی باشد.

تا کی ز حرص سیم مس رخ طلا کنی رو کوش در عمل که نظر کیمیا کنی

ملک جهان و هر چه در آن هست آن توست لیک آن زمان که خویش تو آن خدا کنی

بالله تو را بقای ابد دست می دهد در راه حق چو هستی خود را فدا کنی

گفتند مار نفس بکش ای عجب که تو این مار را پروری ازدها کنی

ص: ۲۸۵

او خواندت به خود تو گریزی به سوی دیو ابلیس را بگیری و حق را رها کنی

تفسیر صحابه در کلام مفسران

اشاره

آیات یازدهم تا بیستم سوره مبارکه احزاب مسائل عجیبی از بعضی از اطرافیان و مصاحبان رسول اسلام نقل می کند که انسان مبهوت می شود که چرا آنان که دائم با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و آیات و بینات حق و معجزات آن حضرت را مشاهده می کردند، اینچنین سست عنصر و ضعیف الایمان و آلوده به معصیت و گناه و متجاوز از حق بودند!

و عجیب تر از این، عقیده طوائفی از مسلمانان است که صحابی بودن را در عدالت و وثاقت و اجتهاد و معذور بودن کافی می دانند.

راستی! این آیات کریمه را که وحی خالص است باید پذیرفت، یا عقیده گروهی از آخوندهای مکتب خلفا و پیروانشان را که خلاف بین و مخالف قطعی با این آیات است؟!

صحابه در کلام تفسیر نمونه

اینک این شما و این ترجمه آیاتی که در رابطه با جنگ احزاب است.

«تفسیر نمونه» در مقدمه این آیات می گوید:

«کوره امتحان جنگ احزاب داغ شد، و همگی در این امتحان بزرگ در گیر شدند.

روشن است در این گونه موارد بحرانی، مردمی که در شرایط عادی ظاهراً در یک صف قرار دارند به صفوف مختلفی تقسیم می شوند. در این جا نیز مسلمانان به گروههای مختلفی تقسیم شدند:

جمعی مؤمنان راستین بودند، گروهی خواص مؤمنان؛ جمعی افراد ضعیف

الایمان، جمعی منافق، جمعی منافق لجوج و سرسخت، گروهی در فکر خانه و زندگی خویشتن و در فکر فرار، جمعی سعی داشتند دیگران را از جهاد بازدارند و گروهی تلاش می کردند رشته اتحاد خود را با منافقان محکم کنند.

خلاصه هر کس اسرار باطنی خویش را در این رستاخیز عجیب آشکار ساخت.» (۱) و این همه صریح آیات دوازدهم تا بیستم سوره مبارکه احزاب است که جمعی کوردل از پرورش یافتگان مکتب خلفا از آن چشم پوشیده و بر این عقیده رفته اند که صحابی، عادل، مجتهد، مورد وثوق و مصون از قهر حق است و احدی حق ندارد نسبت به آنان کمتر نظر منفی داشته باشد!

نمی دانم اینان چرا در این پانزده قرن حاضر نشده اند وضع اصحاب را با آیات قرآن بسنجند تا سره از ناسره و خالص از ناخالص و عادل از ظالم و مؤمن از منافق معلوم گردد، تا از ناخالص ها دست برداشته به خالصان و مخلصان و صادقان روی آورند و به این همه اختلاف خسارت بار پایان دهند.

نمی دانم اینان چرا از وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام، سلمان، مقداد، ابوذر، بلال، حمزه، جابر، ابویوب انصاری، خزیمه بن ثابت، زید بن حارثه، ابودجانہ، عمار یاسر، مالک بن نویره و... در زندگی خود و برنامه های عملی و اخلاقی خویش روی گردانده، و آنان را اسوه خود قرار نمی دهند و بنا به روایتی که خود نقل می کنند:

أصحابی کالتُّجُوم. (۲)

یاران من مانند ستارگانند.

ص: ۲۸۷

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۲۲۴/۱۷، [۱] ذیل آیات ۱۲ - ۱۷ سوره احزاب.

۲- (۲) - الکشاف: ۴۲۴/۲، التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۵/۲.

به چه علت به آنان اقتدا نمی کنند؟ اینان که از مصادیق حتمیه آیات ایمان و جهاد و احسان و عدالت و وثاقت و نجات در آخرتند، و از روزی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوستند تا لحظه ای که از دنیا خارج شدند جز اطاعت از خدا و رسول و سیر و سلوک در صراط مستقیم و خدمت به فرهنگ حق و مردم مؤمن کاری نداشتند.

اگر از ابتدا می گذاشتید امت اسلام پس از پیامبر، پیرو علی علیه السلام باشند و همه یکپارچه از آن جناب که قرآن مجید وی را نفس پیامبر خوانده، و در روز غدیر به امر حضرت حقّ عهده دار رهبری امت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله شد (۱) و وجودش علم و عدل و خلوص و ایمان و تقوا و کرامت و صفا و مهر و وفا و محبت و صدق و جهاد و انفاق و عبادت و خدمت محض بود متابعت می کردند، این همه اختلاف و پراکندگی و نفاق و دوئیت و جنگ و نزاع و عقب افتادگی و افتادن به بند استعمار و استثمار برای امت اسلام پیش نمی آمد.

شما در عقیده خلاف قرآن خود آن قدر متعصب هستید که لفظ مولا را در روایت غدیر به غیر نظر قرآن:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ « (۲)

نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است.

ترجمه کرده و آن را به معنای دوست گرفته اید. معاویه را با تمام پرونده عجیب و غریب دوران حکومتش خال المؤمنین خوانده و از استعمال این عنوان نسبت به محمد بن ابی بکر، به جرم این که عاشق و پیرو علی علیه السلام بوده چشم پوشیده اید.

عایشه و طلحه و زبیر را در جنگ با امام زمانشان و خلیفه مسلمین که بدون علت

ص: ۲۸۸

۱- (۱) - به کتاب های «المراجعات»، «عبارات»، «الغدیر»، «احقاق الحق»، «الآیات النازله فی علی علیه السلام»، «دلایل الصدق»، «النص والاجتهاد»، «الفین»، «الانصاف» مراجعه کنید.

۲- (۲) - احزاب (۳۳): ۶. [۱]

شرعیه چند هزار کشته از طرفین باقی گذاشت بر خلاف آیه شریفه:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا « (۱)

که هر کس انسانی را جز برای حق، [قصاص] یا بدون آن که فساد در زمین کرده باشد، بکشد، چنان است که همه انسان ها را کشته.

و از آن مهم تر بر خلاف آیه شریفه:

وَمَنْ يُقْتَلْ مُؤْمِنًا مَّتَعْمِدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا « (۲)

و هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود، و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده سازد.

معذور دانسته اید و می گوئید آتش افروزان جنگ توبه کرده اند، در حالی که آتش افروزان جنگ در همان جنگ کشته شدند و در دنیا نبوده اند که توبه کنند.

برای جنگ جمل چه علت قرآنی و چه دلیل شرعی و عقلی دارید؟ آیا آن جنگ محض حسادت افراد نسبت به حضرت مولی الموحدین و به پیروی از هوا و هوس و حب جاه و مقام و به چنگ آوردن ریاست چند روزه دنیا نبوده، و در کشتار آن جنگ و از بین بردن مردم مؤمن غیر از عمد چیزی بوده است؟

شما عمل به حدیث ثقلین و سفینه و باب حطه و خاصف النعل و وجوب اطاعت از اهل بیت را کنار گذاشته و تابع رأی خود و اجتهاد دست پروردگان مکتب خلفا شدید.

ص: ۲۸۹

۱- (۱) - مائده (۵) : ۳۲. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۹۳. [۲]

شما شیعیان را که راهی جز راه قرآن و محمّد و اهل بیت ندارند رافضی خوانده و آنان را به عنوان حزبی که در کنار امت اسلام پدید آمد قلمداد کردید!

شما قاتل مالک بن نویره و زناکننده با همسر او را در همان شب، قتل معذور دانستید و وی را از قصاص و حد معاف کردید و او را مجتهد خطاکار پنداشتید.

شما احادیث عایشه را بر احادیث امّ سلمه که قرآن قلب وی را از نظر ایمان تصدیق کرده مقدم دانستید.

شما بر خلاف صریح کتاب خدا تمامی صحابی رسول اسلام را عادل و مجتهد و معذور و معاف و اهل نجات دانسته اید، و حاضر نشده اید در متن آیات دوازدهم تا بیستم سوره احزاب که ترجمه اش را در زیر می خوانید دقت کنید تا حق از باطل بر شما روشن شود و سره های اصحاب از ناسره ها معلوم گردد و چون آفتاب آشکار گردد که صحابی بودن تنها ملاک این همه فضیلت و حقیقت نیست، بلکه در اصحاب کسانی بودند که به هیچ عنوان مورد رضایت حق و رسول اسلام قرار نداشتند.

وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (۱)

و آن گاه که منافقان و آنان که در دل هایشان بیماری [ضعف ایمان] بود، می گفتند: خدا و پیامبرش جز به فریب، ما را وعده [پیروزی] نداده اند!

وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَبْشِرُونَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ النَّبِيُّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا» (۲)

و آن گاه که گروهی از آنان گفتند: ای اهل مدینه! [میدان نبرد] جای درنگ و ماندن شما نیست، پس برگردید. و گروهی از آنان از پیامبر اجازه [برگشتن]

ص: ۲۹۰

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۱۲. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۱۳. [۲]

می خواستند، و می گفتند: خانه های ما بدون حفاظ است. در صورتی که بدون حفاظ نبود، و آنان جز فرار را قصد نداشتند!

و لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَفْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا» (۱)

و اگر از پیرامون خانه هایشان بر آنان حمله می شد و از آنان بازگشت [به شرک و جنگ با مؤمنان] درخواست می شد، آن را می پذیرفتند و برای آن جز مدت کوتاهی [به اندازه تجهیز خود بر ضد مؤمنان] درنگ نمی کردند!!

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَرَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا» (۲)

و همانا آنان از پیش با خدا پیمان بسته بودند که [به دشمن] پشت نکنند؛ و پیمان خدا همواره بازخواست شدنی است.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمَتِّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (۳)

بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، گریز شما هرگز سودتان نمی دهد، و در این صورت [اگر هم سودتان دهد، از این زندگی زودگذر فانی] جز اندکی برخوردار نخواهید شد.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (۴)

بگو: اگر خدا برای شما آسیب و گزند یا پیروزی و غنیمتی بخواهد، کیست

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۱۴. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۱۵. [۲]

۳- (۳) - احزاب (۳۳) : ۱۶. [۳]

۴- (۴) - احزاب (۳۳) : ۱۷. [۴]

که شما را در برابر [تقدیرات و قضای] خدا نگه دارد؟ در صورتی که غیر از خدا نه کارسازی برای خود می یابند، نه یاری دهنده ای.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ النَّاسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱)

یقیناً خدا بازدارندگان را از میان شما [که مجاهدان را با وسوسه و اغواگری از شرکت در جهاد باز می دارند] و کسانی را که به برادرانشان [آن برادران دینی که ایمانشان سست است] می گویند: [برای عیش و نوش] به سوی ما بیایید [شما را به شرکت در جهاد چه کار؟] می شناسد؛ و جز اندکی به جهاد نمی آیند.

أَشِدَّاهُ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشَدَّ عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَيْكُمْ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۲)

در حالی که نسبت به شما [برای هزینه کردن هر نوع کمکی] بخیل اند؛ و چون [به سبب افروخته شدن آتش جنگ] ترس پیش آید آنان را می بینی به سوی تو می نگرند در حالی که چشمانشان [بی اختیار در حلقه] می گردد، مانند کسی که بیهوشی مرگ او را فرو می پوشد، پس هنگامی که ترس برطرف شود با زبان هایی تیز و تند به شما آزار می دهند، در حالی که بر [سخن] خیر [و زبان خوش و نرم] بخیل اند؛ اینان ایمان نیاورده اند، به این خاطر خدا اعمالشان را تباه و بی اثر کرده است؛ و این [کار] بر خدا آسان است.

يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي

ص: ۲۹۲

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۱۸. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۱۹. [۲]

الْأَعْرَابِ يَسْلُونَ عَنِ أَنْبَاءِكُمْ وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا» (۱)

[این بزدلان منافق] می پندارند که گروه های دشمن نرفته اند و اگر بار دیگر گروه های دشمن بیایند ، آنان دوست دارند که کاش در میان اعراب بادیه نشین بودند ، و [همانجا] از خبرهای شما می پرسیدند ، و اگر در میان شما بودند جز اندکی جنگ نمی کردند .

صفات منفی بعضی از صحابه

از این آیات شریفه استفاده می شود که گروهی از آنان که مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و به قول آقایان، صحابه پیامبر شمرده می شوند دارای صفات منفی زیر بودند:

۱ - بیماری دل.

۲ - ترغیب مردم به برگشت از جبهه قبل از درگیری و تنها گذاشتن رسول خدا.

۳ - آماده بودن به بازگشت به شرک و اوضاع جاهلیت.

۴ - شکستن عهد خدا.

۵ - ترس از مرگ و کشته شدن که اخلاق یهود است.

۶ - علاقه شدید به حیات مادی.

۷ - ضعف نفس.

۸ - بازداشتن مردم از مبارزه در راه حق.

۹ - خشم و عصبانیت بی مورد.

۱۰ - بخل.

۱۱ - حرص.

۱۲ - بی ایمانی.

ص: ۲۹۳

۱۳ - کم کاری.

۱۴ - علاقه به دور بودن از مسائل الهی و اجتماعی.

شما را به خدا قسم و به حقیقت سوگند، کسانی که وجودشان ظرف این اوصاف است اوصافی که برخی از آنها علت غضب حق و طرد از رحمت رب و دچار کننده انسان به عذاب قیامت است، می توانند به عنوان عادل، مجتهد، معذور، اهل نجات و مورد اقتدا باشند؟!

این جاست که انسان منصف همانند بعضی از بزرگان اهل سنت به صدور روایت...:

أصحابی كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ. (۱)

یاران من چون ستارگانند، از هر کدام پیروی کنید هدایت یابید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شک می کند و به این نتیجه می رسد که به گفته رسول خدا:

روایت مخالف آیات قرآن از منبع وحی صادر نشده و چیزی جز تهمت به محمد صلی الله علیه و آله نیست.

اگر این روایت صحیح باشد، پس باید گفت می توان از صحابه ای که به فرموده قرآن در آیات دوازدهم تا بیستم سوره احزاب دارای چهارده خصلت شیطانی بودند پیروی کرد، در این صورت بین گفتار پیامبر و قرآن مجید که می فرماید از کافر و مشرک و منافق اطاعت مکن (۲) ضدیت است در حالی که اینچنین نیست، بر ماست که از اهل صدق پیروی کنیم و به این معنا یقین داشته باشیم که قرآن با سنت صادر شده از رسول اکرم یکی است.

ص: ۲۹۴

۱- (۱) - الکشاف: ۴۲۴/۲؛ [۱]التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۵/۲. [۲]

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۱۶؛ احزاب (۳۳): ۱؛ قلم (۶۸): ۸؛ - انسان (۷۶): ۲۴.

اشاره

قاضی عیاض مالکی از فحول اعلام اهل سنت می گوید:

چون در سلسله روایت این حدیث نام حارث بن قزین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیبی متّهم به کذب و دروغ برده شده قابل نقل نمی باشد.

و نیز در «شرح شفاء» قاضی عیاض و در کتاب بیهقی، نقاد تعدیل احادیث، حکم به موضوعیت این حدیث نموده و سند آن را ضعیف و مردود به شمار آورده اند.

در قسمتی از مقاله چهارم کتاب «سِرُّ الْعَالَمِین» آمده است که صحابی بودن مانع از دچار شدن به هوا و هوس و انحراف از جاده حق و حقیقت و بریدن از واقعیت ها و چشم پوشی از حقایق نیست.

خلافت در کلام غزالی

غزالی در آن مقاله می گوید:

«نسبت به خلافت، اُتفاق فریقین است بر این که حجاب از صورت دلیل برداشته شده، همه کس واقع و حقیقت را با کمال وضوح و آشکارا فهمیده است و از این رو هر گونه شک زایل و تردید مرتفع و به طور قطع و یقین امام علی علیه السلام جانشین و خلیفه بلافصل شناخته شده.

چه، آن که اجماع گروههای مختلف و جماهیر مسلمین بر صحت وقوع قضایای غدیر خم و شمول خطبه آن روز نسبت به مورد بحث منعقد است و به این ملاک هر اشکالی بی مورد و هر اعتراضی لغو و باطل است؛ زیرا همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن فرسائی خود را به پایان برد، فوری عمر مبادرت به تظاهر نموده تبریکات

لازمه را ضمن بیان «بَخُّ بَخٍّ لَكَ يَا عَلِيُّ» (۱) تقدیم نمود.

بدیهی است این نحوه تبریک گفتن تسلیم در برابر صدور فرمان جدید و رضایت به وقوع خلافت علی علیه السلام است. با این که او و دوستانش و عده ای دیگر با کمال طوع و رغبت سر تسلیم پیش آورده تشریفات بیعت و تبریک را فراهم نمودند، اما پس از وفات پیامبر، نفس اماره بر آنها غالب و حب ریاست و جاه طلبی، عواطف و مزایای انسانی را از آنها سلب، خرگاه خلافت سازی را بالا برده، سازمان سیاست مذموم خلیفه تراشی را در سقیفه تهیه نمودند.

چرا که شهوتشان به حرکت آمد، اشتیاق مفرط پیدا نمودند که پرچم های نیرو را در اهتزاز و صفوف سواره و پیاده را زیر فرمان خویش مشاهده نمایند. توسعه کشور و فتح بلاد کنند تا نام خود را به صفحات تاریخ به ودیعه بگذارند، لذا جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند و به قهقرا برگشتند. قرآن را پشت سر و احکام و سنت رسول الهی را ملعبه خود نموده، دین را به دنیا فروختند. چه معامله زشتی با خدا کردند که جز پنهان کردن حق و ورشکستگی در آخرت نتیجه دیگری نداشت.

اگر چنین نبود چرا به انکار حق علی برخاستند و در مرض موت پیامبر وقتی برای نوشتن آنچه لازم بود کاغذ و دوات طلبید در پاسخ:

إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ. (۲)

همانا این مرد هذیان و نامربوط می گوید.

گفتند؟ اگر در امر خلافت خود حربه اجماع به کار برند، بدون شک این حربه

ص: ۲۹۶

۱- (۱) - ینابیع الموده: ۲۴۹/۲؛ [۱] اعیان الشیعه: ۲۹۰/۱؛ [۲] الغدیر: ۲۸۲/۱، حدیث ۵۷.

۲- (۲) - المنتخب من الصحاح السنه، محمدحیاه الانصاری: ۸۲؛ بحار الأنوار: ۵۳۵/۳۰، به نقل از مسلم.

قابل نقض است چه آن که عباس و پسرانش و علی با زن و فرزندان و گروهی از اهل ایمان در آن اجماع شرکت نداشتند، همچنین بعضی از حاضران در سقیفه با آن اجماع مخالفت نموده، از آن جمع خارج شدند و پس از آنهم انصار به مخالفت برخاستند.» (۱) شما اگر به کتاب های «الغدیر»، «عقبات»، «مراجعات» و «نص در برابر اجتهاد» مراجعه کنید، وضع ناهنجار بعضی از صحابه را نسبت به خلافت، بیت المال، اخلاق و حقوق مردم خواهید دید، که تمام آن قضایا در آن کتب از معتبرترین روایات و حفاظ حدیث و مؤلفان عظیم القدر اسلامی نقل شده است.

برخورد متعصابه با حق گویان

راستی که کمال بی انصافی است، یک مدعی اسلام بر خلاف صریح آیات و روایات و تواریخ، تمام صحابه را بدون استثنا خالی از عیب و نقص بداند، و اگر متخلف بداند معذور و مخطی در اجتهاد بداند.

عده بسیاری از مسلمانان تصور می کنند، تنها شیعیان هستند که نسبت به بعضی از صحابه بدبین اند و آنان را متخلف از احکام صریح اسلام دانسته و ممنوع از رحمت الهی قلمداد می کنند، در صورتی که این طور نیست، بسیاری از کتب اهل سنت بازگوکننده مثال و معایب عده ای از صحابه اند و متأسفانه مؤلفان آنها محض حقه گویی و اقرار به بعضی از مسائل که قرآن هم بر آنها دلالت دارد در زمان خود به توسط متعصبه بانی که کورکورانه، عادت به قبول مسائل ناحق دارند به انواع بلاها و شکنجه ها و سختی ها دچار شدند و عمری را به در به در می گذرانند تا از دنیا رفتند و حتی آنان را در حالی که تا آخر عمر پایبند به مکتب اهل سنت و مدرسه خلفا بودند رافضی خواندند.

ص: ۲۹۷

حافظ ابن عقده ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی متوفی ۳۳۳ قمری از اکابر علمای اهل سنت است، علمای رجال از قبیل ذهبی و یافعی وی را توثیق نموده اند و در حالات وی می نویسند: سیصد هزار حدیث با سندهای آن از حفظ داشت. ولی چون در مجامع عمومی قرن چهارم هجری در کوفه و بغداد مثالب و معایب بعضی از صحابه مشهور را می گفته او را رافضی خواندند و از نقل روایاتش خودداری نمودند، چنانکه ابن کثیر و ذهبی و یافعی درباره او نوشته اند:

إِنَّ هَذَا الشَّيْخَ كَانَ يَجْلِسُ فِي جَامِعِ بَرَاثَا وَيُحَدِّثُ النَّاسَ بِمَثَالِبِ الشَّيْخَيْنِ، وَإِذَا تَرَكْتُ رِوَايَاتَهُ وَإِلَّا فَلَا كَلَامَ لِأَحَدٍ فِي صِدْقِهِ وَثِقَتِهِ. (۱)

این شیخ در مسجد براثا می نشست و معایب شیخین را برای مردم بازگو می کرد، برای همین خاطر روایات او را ترک نموده و از نقل احادیث او امتناع ورزیده اند، ورنه در صداقت و موثق بودن او احدی شک ندارد.

ببینید رجال شناسان بزرگ اهل سنت وی را در حدّ اعلاّی راستی و صداقت و وثاقت می دانند، اما به خاطر حقگویی اش از نقل روایات او امتناع می کنند. این است تعصّب جاهلی و چشم پوشی از حق، که انسان به راستی و درستی و وثاقت و امانت کسی یقین داشته باشد ولی حرف او را باور نکند!

برخورد متعصابه با طبری

محمد بن جریر طبری زمانی که در سنّ هشتاد و شش سالگی در سال ۳۱۰ در بغداد از دنیا رفت، به خاطر بیان بعضی از حقایق از ترس متعصبین و خطر احتمالی جنازه اش را شبانه در خانه خودش دفن کردند.

ص: ۲۹۸

۱- (۱) - نهاییه الدراییه، سید حسن صدر: ۵۲۳؛ ابوبکر بن ابی قحافه، علی خلیلی: ۳۲۹.

شما درباره کسانی که از حکم و پسرش مروان - که هر دو به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن شدند و برای همیشه امر به تبعید آنان داد - جانبداری کردند و آنان را پُست وزارت دادند و دست غارتشان را در بیت المال باز گذاشتند چه می گویند؟

شما درباره متخلفان از جیش اسامه که پیامبر اکرم صریحاً آنان را لعنت کرد و تمام کتب حدیث و تاریخ نقل کرده اند چه می گویند؟

شما درباره ده نفر صحابی مشهور که بعد از نزول آیه حرمت شرب خمر در مجلسی سرّی شراب خوردند و اشعاری در مرثیه کشته شدگان کفار جنگ بدر گفتند و کتاب های: بخاری در تفسیر آیه خمر در سوره مائده، مسلم بن حجاج در کتاب اشربه باب تحریم خمر، احمد بن حنبل در «مسند»، ابن کثیر در تفسیرش، سیوطی در «الدّر المنثور»، طبری در تفسیرش، ابن حجر عسقلانی در «الإصابة» و در «فتح الباری»، بدرالدین حنفی در «عمده القاری» و بیهقی در «سنن» (۱)، به نام و رسم آنان اشاره کرده اند چه می گویند؟

شما جهل و بی خبری برخی از صحابی مشهور را نسبت به قرآن و احکام اسلام - که جلد ششم «الغدیر» مفصل صد قسمت آن را از کتب اهل سنت و یک صحابی مشهور نقل کرده است و این بی خبری و بی خبری ها، باعث انحراف مسلمین از صراط مستقیم الهی شد - چه پاسخ می دهید؟

برخورد شیعه با صحابه

ما پیروان اهل بیت هزار و چهارصد سال است از پیروان مکتب سقیفه و مدرسه

ص: ۲۹۹

۱- (۱) - مسند احمد بن حنبل: ۱۸۱/۳، ۲۲۷؛ تفسیر ابن کثیر: ۹۳/۲، ۹۴؛ الدر المنثور: ۳۲۱/۲؛ تفسیر طبری: ۲۴/۷؛ الإصابة: ۲۲/۴؛ فتح الباری: ۲۴/۱۰؛ عمده القاری: ۸۴/۱۰؛ السنن الکبری، بیهقی: ۲۸۶ و ۲۹۰.

خلفا هزاران سؤال کرده ولی جواب قانع کننده متکی به قرآن و سنت نشیده ایم.

ما می گوئیم بیاید بدون تعصب، پیرو قرآن و حدیث صحیح باشید و کورکورانه در مسائل اسلامی و اجتماعی قضاوت نکنید.

ما می گوئیم کتب حدیث خود را با ترازوی قرآن و عقل و فطرت بسنجید و آنچه را خلاف حقایق می بینید از آن حذف کنید.

ما می گوئیم اجتهاد در برابر نص نکنید که این اجتهاد رأساً و ذاتاً باطل است.

ما می گوئیم بر اساس آیات قرآن و روایات کتب معتبره، مقام عصمت از مقامات انبیا و امامان از اهل بیت پیامبر است و غیر اینان معصوم از خطا نبوده اند و در خطای خود هم معذوریت ندارند. پس بیاید از دارندگان مقام عصمت پیروی کنید و خطا کاران و تابعان هوای نفس به خصوص آنان که دل رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکستند و از زبان حضرت مخاطب به لعن و نفرین شدند را رها کنید و نگویید همه اصحاب چون ستار گانند، به هر یک اقتدا کنیم به هدایت می رسیم. این منطق مخالف صریح قرآن است.

در اقتدای به معاویه و ابو هریره و خالد بن ولید قاتل و زناکار، و آن ده نفری که در مجلس سرّی شراب خوردند و پس از آنهم گرفتار انواع گناهان بودند چه هدایتی قرار دارد؟

شما را به خدا قسم، بیاید دست از عناد و لجاج و تعصب غلط که محصولی جز عذاب دنیا و آخرت ندارد، بردارید و به ما که دست برادریمان به سوی شما دراز است و دائم به عشق و وحدت و اتحاد زیستیم دست برادری بدهید تا مشکلات داخلی امت را در تمام زمینه ها حل کرده و شرّ دشمنان خارجی و استعمارگران بدتر از گرگ را از سر اقتصاد، اجتماع، فرهنگ و حکومت های ملل اسلامی از ریشه بر کنیم و ندای اسلام ناب محمدی را به گوش تمام جهانیان برسانیم و کره زمین را آماده پذیرفتن مکتب سعادت بخش قرآن کنیم و سفره عدل و حکمت و بینش و

بصیرت را در پهنه زمین پهن نماییم.

در هر صورت اوصاف پیروان واقعی و صحابه حقیقی وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله همان است که حضرت زین العابدین علیه السلام در دعای چهارم «صحیفه» بیان می کند، که هر کس خالی از این اوصاف باشد مورد رضای حق نیست گرچه عنوان صحابه بودن را با خود داشته باشد، چرا که بر اساس قرآن و معارف الهیه، رضایت حق متوجه ایمان، عمل صالح، اخلاق حسنه و تقوا و کرامت و صفا و وفا و صبر و استقامت و ادامه راه تا وقت خروج از دنیاست.

نشانه های اصحاب حقیقی رسول خدا

اشاره

در قسمت اول دعا به خصوصیات زیر درباره اصحاب واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره شده، خصوصیات که در قرآن مجید و روایات صحیحه هم به عنوان علائم اهل ایمان و اهل فلاح و رستگاری مطرح است.

۱ - نصرت و یاری پیامبر در تمام مواطن.

۲ - شتاب به ایمان آوردن.

۳ - پیشی گرفتن در قبول دعوت.

۴ - قبول رسالت در کنار برهان.

۵ - مفارقت از زن و فرزند برای اعلاهی کلمه حق: «هجرت».

۶ - جنگ با اقوام نزدیک و دور محض تثبیت نبوت.

نشانه های اصحاب حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن و روایات

« فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ »

ص: ۳۰۱

پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگاراند.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ « (۲)

پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان هم از خدا راضی هستند؛ برای ایشان بهشت هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا برای ابد جاودانه اند؛ این است کامیابی بزرگ.

پیشگامان در اسلام و هجرت

در آیه فوق اشاره به گروههای مختلف از مسلمانان راستین شده،

نخست: آنان که پیشگامان در اسلام و هجرت بوده اند: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ «.

دوم: آنها که پیشگام در نصرت و یاری پیامبر و یاران مهاجرش بودند:

وَالْأَنْصَارِ «.

سوم: آنها که بعد از این دو گروه آمدند و از برنامه های آنها پیروی کردند و با انجام

ص: ۳۰۲

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۱۵۷. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۱۰۰. [۲]

اعمال نیک و قبول اسلام و هجرت و نصرت آیین حق به آنها پیوستند.

پس از ذکر این گروه سه گانه می فرماید: هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی شده اند.

رضایت خدا از آنها به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده اند، و خشنودی آنان از خدا به خاطر پاداش های گوناگون و فوق العاده و پراهمیت است که به آنان ارزانی داشته.

خداوند برای آنها باغ هایی از بهشت فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارند. از امتیازات این نعمت آن است که جاودانی است و همواره در آن خواهند ماند، و مجموع این مواهب معنوی و مادی برای آنها پیروزی بزرگی است.

]

نخستین مسلمان

[

در این جا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه فوق این سؤال را مطرح کرده اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد چه کسی است؟

در پاسخ این سؤال همه متفقاً گفته اند: نخستین کسی که از زنان مسلمان شد خدیجه همسر وفادار و فداکار پیامبر بود. و اما از مردان، همه دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از علمای اهل سنت علی علیه السلام را نخستین کسی از مردان می دانند که دعوت رسول الهی را اجابت کرد.

شهرت این حقیقت در میان دانشمندان اهل سنت به حدی است که جمعی از آنان ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده اند.

]

نخستین مسلمان در نزد اهل سنت

[

حاکم نیشابوری در «مستدرک» می گوید:

لا أَعْلَمُ خِلَافًا بَيْنَ أَصْحَابِ التَّوَارِيخِ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

أَوْلَهُمْ إِسْلَامًا، وَإِنَّمَا اِخْتَلَفُوا فِي بُلُوغِهِ. (۱)

هیچ مخالفتی در میان تاریخ نویسان در این مسأله وجود ندارد که علی بن ابی طالب نخستین کسی است که اسلام آورده، تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند.

ابن عبدالبرّ در «استیعاب» می نویسد:

إِتَّفَقُوا عَلَى أَنَّ خَدِيجَةَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَصَدَّقَهُ فِيمَا جَاءَ بِهِ، ثُمَّ عَلِيٌّ بَعْدَهَا. (۲)

در این مسأله اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر آورد و او را در آنچه آورده بود تصدیق کرد، سپس علی بعد از او همین کار را انجام داد.

ابوجعفر اسکافی معتزلی می نویسد:

قَدْ رَوَى النَّاسُ كَافَّةً افْتِخَارَ عَلِيٍّ بِالسَّبْقِ إِلَى الْإِسْلَامِ. (۳)

عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص علی بن ابی طالب است.

روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز از خود علی علیه السلام و صحابه در این باره نقل شده که به حدّ تواتر می رسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۰۴

۱- (۱) - الغدير: ۲۳۸/۳ [۱] به نقل از المستدرک علی الصحیحین: ۲۲، کتاب المعرفة.

۲- (۲) - الاستیعاب: ۱۰۹۲/۳. [۲]

۳- (۳) - الغدير: ۲۳۷/۳، به نقل از ابوجعفر اسکافی در کتاب العقد الفريد: ۴۳/۳.

أَوْلَكُمْ وَإِدْرًا عَلَى الْحَوْضِ أَوْلَكُمْ إِسْلَامًا: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. (۱)

نخستین کس از شما که بر حوض کوثر وارد می شود کسی است که پیش از همه شما اسلام آورده و او علی بن ابی طالب است.

گروهی از دانشمندان اهل سنت به نقل «الغدیر» از پیامبر نقل کرده اند که آن حضرت دست علی را گرفت و فرمود:

إِنَّ هَذَا أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَهُوَ أَوْلُ مَنْ يُصَافِحُنِي، وَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ. (۲)

این مرد نخستین کسی است که به من ایمان آورده؛ این مرد نخستین کسی است که با من (در قیامت) مصافحه می کند، و این مرد صدیق بزرگ است.

و نیز آن حضرت طبق نقل «حلیه الأولیاء» (۳) فرمود:

يَا عَلِيُّ لَكَ سَبْعُ خِصَالٍ لَا يُحَاجُّكَ فِيهِنَّ أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَنْتَ أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ إِيْمَانًا، وَأَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَأَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ...

یا علی، هفت امتیاز داری که احدی در قیامت نمی تواند درباره آنها با تو گفتگو کند: تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی، و از همه نسبت به پیمان های الهی باوفاتری، و در اطاعت فرمان حق پابرجاتری...

در این زمینه روایات زیادی در کتب مختلف تاریخ و تفسیر و حدیث آمده که قسمت عمده ای از آنها را «الغدیر» (۴) نقل کرده اند.

جالب این که گروهی که نتوانسته اند سبقت علی علیه السلام را در ایمان و اسلام انکار کنند، به علی که ناگفته پیداست کوشش دارند آن را به نحو دیگری انکار یا کم اهمیت جلوه دهند، و بعضی دیگر کوشش دارند که بجای آن ابوبکر را بگذارند که

ص: ۳۰۵

۱- (۱) - المستدرک علی الصحیحین: ۱۳۶/۳؛ الاستیعاب: ۴۵۷/۲؛ [۱] شرح ابن ابی الحدید: ۲۵۸/۳. [۲]

۲- (۲) - الغدیر: ۳۱۳/۲، حدیث ۲؛ [۳] کنز العمال: ۶۱۶/۱۱، حدیث ۳۲۹۹۳.

۳- (۳) - حلیه الاولیاء: ۶۶/۱. [۴]

۴- (۴) - الغدیر: ۲۲۰/۳ - ۲۴۰؛ [۵] احقاق الحق: ۱۱۴/۳ - ۱۲۰.

گاهی می گویند: علی علیه السلام در آن هنگام ده ساله بود و طبعاً نابالغ، بنابراین اسلام او به عنوان اسلام یک کودک تأثیری در قوت و قدرت جبهه مسلمین در برابر دشمن نداشت.

این سخن را فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه فوق آورده است. و این به راستی عجیب است و ندر واقع ایرادی است بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله؛ زیرا می دانیم هنگامی که در یوم الدار پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را به عشیره و طایفه خود عرضه داشت هیچ کس آن را نپذیرفت جز علی که برخاست و اعلام اسلام نمود، پیامبر اسلامش را پذیرفت و حتی اعلام کرد که تو برادر و وصی و خلیفه منی.

و این حدیث که گروهی از حافظان حدیث از شیعه و سنی در کتب صحاح و مسانید و همچنین گروهی از مورخان اسلام نقل کرده و بر آن تکیه نموده اند، نشان می دهد که نه تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علی را در آن سن و سال کم پذیرفت، بلکه او را به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی نمود.

و گاهی به این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابوبکر نخستین مسلمان از مردان و علی نخستین مسلمان از کودکان بود خواسته اند از اهمیت آن بکاهند.

این تعبیر را مفسر معروف و متعصب، نویسنده «المنار» ذیل آیه مورد بحث ذکر کرده است. در حالی که اولاً همان گونه که گفتیم کمی سن علی علیه السلام در آن روز به هیچ وجه از اهمیت موضوع نمی کاهد، به خصوص این که قرآن درباره حضرت یحیی صریحاً می گوید:

وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ^(۱)

و به او در حالی که کودک بود، حکمت دادیم.

ص: ۳۰۶

و درباره عیسی علیه السلام نیز می خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آنها که درباره او گرفتار شک و تردید بودند گفت:

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا « (۱)

نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.

هنگامی که این گونه آیات را با حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در بالا نقل کردیم که او علی را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد، ضمیمه کنیم روشن می شود که سخن «المنار» گفتار تعصب آمیزی بیش نیست.

ابن ابی الحدید از دانشمند معروف ابو جعفر اسکافی معتزلی نقل می کند:

این که بعضی می گویند ابوبکر سبقت در اسلام داشته اگر صحیح باشد چرا خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده است و نه هیچ یک از هواداران او از صحابه چنین ادعائی را کرده اند؟ (۲) در هر صورت سبقت در اسلام و پابرجائی در آن تا آخر عمر از خصوصیات صحابه واقعی رسول خداست و در این زمینه خدیجه و علی علیه السلام گوی سبقت را از دیگران ربودند.

بحثی مجدد در عدالت صحابه

اشاره

به خاطر این که دانشمندان اهل سنت بر پایه این آیه شریفه معتقدند که همه یاران پیامبر پاک و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشتند، و این آیه را دلیل قاطعی بر ادعای خود گرفته اند بار دیگر چون صفحات گذشته این موضوع مهم را

ص: ۳۰۷

۱- (۱) - مریم (۱۹) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۲۴/۱۳.

که سرچشمه دگرگونی های زیادی در مسائل اسلامی می شود با نظر عقل و انصاف و وجدان تماشا می کنیم.

بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه فوق نقل کرده اند که حمید بن زیاد می گوید:

نزد محمد بن کعب قرظی رفتم و به او گفتم درباره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می گویی؟ گفت:

جَمِيعُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْجَنَّةِ، مُحْسِنُهُمْ وَمُسِيئُهُمْ.

همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشتند اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار.

گفتم: این سخن را از کجا می گویی؟ گفت: این آیه را بخوان:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ « (۱)

پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان هم از خدا راضی هستند؛ برای ایشان بهشت هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا برای ابد جاودانه اند؛ این است کامیابی بزرگ.

سپس گفت: اما درباره تابعین شرطی قائل شده و آن این است که آنها باید تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند. (فقط در این صورت اهل نجاتند و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند.)

ص: ۳۰۸

ردّ عدالت کل صحابه

ولی این ادعا به دلایل زیادی مردود و غیر قابل قبول است؛ زیرا:

اولاً: حکم مزبور در آیه فوق شامل تابعین هم می شود، و منظور از تابعان تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین و برنامه های آنها پیروی می کنند، بنابراین باید تمام امت بدون استثنا اهل نجات باشند!

و اما این که در حدیث محمد بن کعب از این موضوع جواب داده شده که خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده، یعنی از برنامه نیک و روش صحیح صحابه پیروی کنند نه از گناهانشان، این سخن از عجیب ترین بحث هاست. چرا که مفهومی اضافه فرع بر اصل است. جایی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آنها پیروی کنند، به طریق اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد.

و به تعبیر دیگر، خداوند در آیه فوق می گوید: رضایت و خشنودی او شامل حال همه مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه صحیحی بودند و همه پیروان آنهاست، نه این که می خواهد مهاجران و انصار را چه خوب باشند و چه بد مشمول رضایت خود قرار دهد، اما تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد.

ثانیاً: این موضوع با دلیل عقل به هیچ وجه سازگار نیست؛ زیرا عقل هیچ گونه امتیازی برای یاران پیامبر بر دیگران قائل نمی باشد. چه تفاوتی میان ابوجهل ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند سپس از آیین حق منحرف شدند؟

و چرا کسانی که سال ها و قرن ها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله قدم به این جهان گذاردند و فداکاری ها و جانبازی های آنها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر را نادیده شناختند و به او ایمان آوردند، مشمول این رحمت و رضایت الهی نباشند.

قرآنی که می گوید:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ « (۱)

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

چگونه این تبعیض غیر منطقی را می پسندد؟

قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می کند و آنها را مستوجب عذاب الهی می شمرد، چگونه این «مصونیت غیر منطقی صحابه» را در برابر کیفر الهی می پسندد؟ آیا این گونه لعن ها و تهدیدهای قرآن قابل استثناست و گروه خاصی از آن خارجند؟ برای چه و چرا؟

از همه گذشته آیا چنین حکمی به منزله چراغ سبز دادن به صحابه نسبت به هر گونه گناه و جنایت محسوب نمی شود؟

ثالثاً: این حکم با متون تاریخ اسلامی به هیچ وجه سازگار نیست؛ زیرا بسیار کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند و سپس از راه خود منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله که توأم با خشم و غضب خداست قرار گرفتند. آیا در آیات قرآن داستان ثعلبه بن حاطب انصاری را نخواندیم که چگونه منحرف گردید و مغضوب پیامبر صلی الله علیه و آله شد.

روشن تر بگوییم: اگر منظور آنها این است که صحابه پیامبر عموماً مرتکب هیچ گناهی نشدند و معصوم و پاک از هر معصیتی بودند این از قبیل انکار بدیهیات است.

و اگر منظور آن است که آنها گناه کردند و اعمال خلافی انجام دادند باز هم خدا از آنها راضی است، مفهومی این است که خدا رضایت به گناه داده است.

چه کسی می تواند طلحه و زبیر که در آغاز از یاران خاص پیامبر بودند و همچنین عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خون هفده هزار نفر مردم مسلمانی که خونشان در

ص: ۳۱۰

میدان جنگِ جمل ریخته شد تبرئه کند؟ آیا خدا به این خونریزی‌ها راضی بود؟

آیا مخالفت با علی علیه السلام خلیفهٔ پیامبر که اگر فرضاً خلافتِ منصوص او را نپذیریم حدّ اقل با اجماع امت برگزیده شده بود، و شمشیر کشیدن به روی او و یاران وفادارش چیزی است که خدا از آن خشنود و راضی باشد؟

حقیقت این است که طرفداران فرضیهٔ «تنزیه صحابه» با اصرار و پافشاری روی این مطلب، چهرهٔ پاک اسلام را که همه جا میزان شخصیت اشخاص را ایمان و عمل صالح قرار می دهد زشت و بدون منظر ساخته اند.

آخرین سخن این که: رضایت و خشنودی خدا که در آیهٔ فوق است روی یک عنوان کلی قرار گرفته و آن هجرت و نصرت و ایمان و عمل صالح است. تمام صحابه و تابعان مادام که تحت این عناوین قرار داشتند مورد رضای خدا بودند، و آن روز که از تحت این عناوین خارج شدند از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند.

از آنچه بازگو شد به خوبی روشن می شود که گفتار مفسّر دانشمند اما متعصب، یعنی نویسندهٔ «المنار» که در این جا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همهٔ صحابه، مورد سرزنش و حمله قرار می دهد کمترین ارزشی ندارد. شیعه گناهی نکرده، جز این که حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در این جا پذیرفته و به امتیازات واهی و نادرست متعصبان گوش فرا نداده است.» (۱)

جنایت های معاویه

اشاره

علمای مکتب خلفا معاویه بن ابی سفیان را کاتب وحی و صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند و به قول فخر رازی و صاحب تفسیر «المنار» در ذیل آیهٔ قبل و حدیث حمید بن زیاد، عادل و مجتهد و مورد وثوق و اهل نجات و رضایت حق می دانند، در حالی که کتب سنّی و شیعه گوشه ای از اعمال معاویه را به شرح زیر

ص: ۳۱۱

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۹۹/۸ - ۱۱۱، [۱] با کمی تلخیص.

۱ - جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین و کشتن بیش از پنجاه هزار نفر از مسلمانان و به خصوص عمار یاسر که پیامبر در حق او فرمود: عمار با حق است و حق با عمار، و او را گروه باغی و ستمگر به قتل می رسانند. (۱) ۲ - جنگ با سبط اکبر، حضرت مجتبی علیه السلام .

۳ - تخلف از عهد و پیمان و قراردادی که با امام حسن علیه السلام بسته بود.

۴ - دسیسه چینی برای قتل حضرت مجتبی علیه السلام به توسط دختر اشعث بن قیس.

۵ - خوشحالی شدید معاویه از کشته شدن حضرت مجتبی علیه السلام .

۶ - فرستادن بُسر بن اَظطاه بعد از داستان تحکیم به شهرهای تحت فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام برای کشتن مرد و زن و کودک به جرم تشیع و غارت اموال مردم و خراب کردن شهرها.

۷ - فرستادن ضحاک بن قیس فهری به مناطق مؤمن نشین و دستور به او جهت کشتار مردم و خرابی و غارت.

۸ - فرستادن عبدالله بن مسعوده به بادیه ها و مکه و مدینه جهت وادار کردن مردم به تسلیم در برابر حکومت و کشتن آنان در صورت امتناع.

۹ - مسلط کردن زیاد بن ابیه بر مردم بی گناه و جنایات بی شمار او بر مردم با تکیه بر قدرت معاویه.

۱۰ - کشتن حُجر بن عدی و یاران وفادارش به جرم ایمان و عشق به علی بن ابی طالب علیه السلام .

۱۱ - محاصره کردن عمرو بن حمق خزاعی و جدا کردن سر او از بدن بعد از مرگ.

۱۲ - کشتن صیفی بن فسیل به جرم محبت علی علیه السلام .

- ۱۳ - کشتن مسلم بن زیمیر و عبدالله بن نجی به جرم عشق به اسلام و امیر المؤمنین علیه السلام .
- ۱۴ - کشتن مالک بن اشتر نخعی که در امت اسلام در کرامت و ایمان و شخصیت کم نظیر بود.
- ۱۵ - کشتن محمد بن ابی بکر به شدیدترین وجه و سوزاندن جسد آن شهید به جرم عشق به علی علیه السلام .
- ۱۶ - مسلط کردن عمروعاص ستمکار بر مردم مصر.
- ۱۷ - هتک حرمت حق.
- ۱۸ - هتک حرمت مردم.
- ۱۹ - تشکیل سلطنت و شاهنشاهی خلاف قواعد اسلام.
- ۲۰ - آزدن صحابه و تابعین.
- ۲۱ - آزار همه جانبه به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله .
- ۲۲ - تطهیر زناکاران و زنازادگان بر خلاف قرآن.
- ۲۳ - خرید و فروش شراب و نوشیدن آن.
- ۲۴ - اشاعه فحشا در بلاد اسلامی.
- ۲۵ - حلال دانستن ربا و خوردن آن.
- ۲۶ - تمام خواندن نماز در سفر.
- ۲۷ - بدعت در امر اذان.
- ۲۸ - جمع بین دو خواهر در ازدواج.
- ۲۹ - تغییر دیات اسلامی.
- ۳۰ - قرار دادن خطبه نماز عید فطر و قربان قبل از نماز.
- ۳۱ - ترک حدود و سنت رسول حق.
- ۳۲ - نقض حکم عاهر و زناکار.

۳۳ - حکم به سب امیرالمؤمنین در قنوت نماز و خطبه های جمعه و عیدین و قرار دادن آن به صورت قانون حکومتی.

۳۴ - کشتن اصحاب بدر و اصحاب بیعت شجره.

۳۵ - پرداخت مال بی شمار جهت ساختن حدیث و بستن آن به رسول خدا.

۳۶ - به نیزه زدن سر بریده عمرو بن حَمِق و گرداندن در شهرها.

۳۷ - کشتن زنان و بچه ها و غارت اموال.

۳۸ - گرفتن شهادت زور از مردم.

۳۹ - انتقال منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه به شام.

۴۰ - پوشیدن لباس حریر و ابریشم و دیباج و آشامیدن از ظرف طلا و نقره.

۴۱ - برقرار کردن مجالس لهو و لعب و شنیدن موسیقی حرام.

۴۲ - مسلط کردن یزید شرابخوار، سگ باز، میمون باز، بی اعتقاد به جامعه اسلامی.

عقوبت جنایت های معاویه در قرآن و روایات

این است معاویه و اعمال او که نظر حضرت رب العزّه را در آیات زیر در قرآن مجید و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آن اعمال می خوانید:

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا « (۱) »

و هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود، و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده سازد.

ص: ۳۱۴

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا * وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا
اَكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا « (۱)

قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می کند، و برای آنان عذابی خوارکننده آماده کرده است. * و کسانی که مردان و زنان مؤمن را [با متهم کردن] به اعمالی که انجام نداده اند، می آزارند، بی تردید بهتان و گناه بزرگی بر عهده گرفته اند.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ « (۲)

و برای آنان که همواره پیامبر خدا را آزار می دهند، عذابی دردناک است.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ « (۳)

کسانی که ربا می خورند [در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی] به پای نمی خیزند، مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده [و تعادل روانی و عقلی اش را مختل ساخته] است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ « (۴)

کسانی که دوست دارند کارهای بسیار زشت [مانند آن تهمت بزرگ] در میان اهل ایمان شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند داشت، و خدا [آنان را] می شناسد و شما نمی شناسید.

ص: ۳۱۵

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۵۷ - ۵۸. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۶۱. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۲۷۵. [۳]

۴- (۴) - نور (۲۴) : ۱۹. [۴]

لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَشَارِبَهَا وَبَايَعَهَا وَ مُتَّبَاعَهَا. (۱)

خداوند شراب و خورنده اش و خریدار و فروشنده اش را لعنت کرده است.

لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آكِلَ الرِّبَا وَمُؤَكِّلَهُ. (۲)

رسول خدا، خورنده ربا و دستیارش را لعنت کرده است.

مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي، وَ مَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ. (۳)

هر کس علی را ناسزا گوید مرا ناسزا گفته، و هر کس مرا ناسزا گوید خدا را ناسزا گفته است.

لَا يُرِيدُ أَحَدٌ أَهْلَ الْمَدِينَةِ بِسُوءٍ إِلَّا أَذَابَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ ذَوْبَ الرِّصَاصِ أَوْ ذَوْبَ الْمِلْحِ فِي الْمَاءِ. (۴)

احدی اراده بدی به اهل مدینه نمی کند مگر این که خداوند چون قلع در آتش آتش کند، یا چون نمک در آب در عذاب ذوبش نماید.

مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ ظَالِمًا لَهُمْ أَخَافَهُ اللَّهُ وَكَانَتْ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. (۵)

هر کس به ظلم و جور اهل شهری را بترساند، خداوند وی را خواهد ترسانید و لعنت خدا بر اوست.

مسائل ذکر شده درباره معاویه را به طور مفصّل همراه با آیات و روایات در قرآن مجید، «صحیح بخاری»، «وفاء الوفاء»، «مجمع الزوائد»، «مروج الذهب»، «المحاسن والمساوی»، «شرح ابن ابی الحدید»، «صحیح مسلم»، «تاریخ ابن عساکر»، «انساب بلاذری»، «معارف ابن قتیبه»، «طبقات ابن سعد»، «أغانی»، «تاریخ

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۷۵/۱۷، باب ۲۳، حدیث ۲۰۸۰۵؛ عوالی اللآلی: ۱۶۶/۱، حدیث ۱۷۶. [۱]

۲- (۲) - من لا یحضره الفقیه: ۲۷۴/۳، حدیث ۳۹۹۳؛ وسائل الشیعه: ۱۲۷/۱۸، باب ۴، حدیث ۲۳۲۹۹؛ مستدرک الوسائل:

۳۳۶/۱۳، باب ۴، حدیث ۱۵۵۲۶. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۲۷/۲۷، باب ۱۰، حدیث ۲۶؛ [۳] جامع الاخبار: ۱۶۱. [۴]

۴- (۴) - الغدیر: ۳۴/۱۱؛ [۵] مسند احمد بن حنبل: ۱۸۵/۱. [۶]

۵- (۵) - الغدیر: ۳۵/۱۱؛ [۷] مسند احمد بن حنبل: ۵۶/۴. [۸]

طبری»، «مستدرک حاکم»، «مسند احمد بن حنبل»، «استیعاب»، «أشید الغابه» و به خصوص در «الغدیر» (۱) ملاحظه کنید، آن گاه از علمای مکتب خلفا و مفسرانی چون فخر رازی و صاحب «المنار» بپرسید:

معنای عدالت، وثاقت، اجتهاد، رضایت حق، نجات در قیامت این است؟!!

معنای اسلام، ایمان، هجرت، عمل صالح، اخلاق حسنه، مسلمانی، صفا، وفا، حقیقت، مهر، محبت این است؟!!

و از همه مهم تر معنای صحابی بودن و مصداق آیه **وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ** این است؟!!

سؤال کنید شما می خواهید قرآن و سنت و اسلام و مسلمانی را با چنین افرادی به دنیا عرضه کنید و از آنان بخواهید اسلام را با تمام وجود قبول کنند و آن را بهترین و برترین مکتب بدانند؟!!

هجرت در راه خدا

اشاره

از دیگر خصوصیت های صحابه حقیقی که در دعای چهارم اشاره شده، مفارقت و هجرت از زن و فرزند به خاطر اعلای کلمه حق است.

عده ای که جهت نان و نوا و اهداف دنیائی هجرت کردند، و گروهی از مهاجران که پس از هجرت با منافقان همدست شدند، و یا به گردونه ظلم و ستم و بی ایمانی درآمدند چنانکه در سطور گذشته خواندید، از رحمت حق ممنوع، و از رضایت حضرت محبوب دور شدند.

رحمت و رضوان از آن صحابه ای است که در هجرت خود نیتی جز اظهار کلمه حق نداشتند و تا خروج از دنیا بر ایمان و مقاومت خویش استوار بودند.

ص: ۳۱۷

عاشقی را جگری می باید احتمال خطری می باید
نتوان رفت درین ره با پای عشق را بال و پری می باید
گریه نیمه شبی در کار است دود آه سحری می باید
دیده را آب ده از آتش دل عشق را چشم تری می باید
دست در دامن آگاهی زن سوی او راهبری می باید
توانی تو به خود پی بردن مرد صاحب نظری می باید
چشم و گوش تو به شرک آلودست چشم و گوش دگری می باید
عاقبت نخل امید ما را از وصال تو بری می باید
(فیض کاشانی)

هجرت در قرآن کریم

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (۱)

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَمَّا كَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخُلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ » (۲)

پس کسانی که [برای خدا] هجرت کردند، و از خانه هایشان رانده شدند، و در راه من آزار دیدند، و جنگیدند و کشته شدند، قطعاً بدی هایشان را محو خواهم کرد و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۱۸. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۹۵. [۲]

است، وارد می‌کنم [که] پاداشی است از سوی خدا و خداست که پاداش نیکو نزد اوست.

تَعَرَّبَ بَعْدَ از هجرت

باب مفضّل و مهمّی در روایات فریقین است تحت عنوان تَعَرَّبَ بَعْدَ از هجرت، که در آن روایات آمده:

کسی که پس از معرفت خدا و رسول و کوشش در راه دین، از صراط مستقیم حق برگردد، آلوده به گناه کبیره شده و خود را از رحمت حضرت محبوب ممنوع کرده است.

و بر اساس کتب تاریخی و تفسیری، گروهی از صحابه به این گناه دچار شدند و گروه دیگر در برابر طوفان های اجتماعی و حوادث زمان استقامت ورزیدند تا به لقای خداوند نایل شدند. آنان برای اعلاّی کلمه حق با پدران و فرزندان و برادران و عموهایشان جنگیدند، و در این نبرد کمال اخلاص و خلوص را نشان دادند.

تَعَرَّبَ بَعْدَ از هجرت در کلام امیر مؤمنان علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» به این معنا اشاره می‌فرماید:

وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا، مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا وَمُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلْمِ وَجِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ.

وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخِرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ، يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَشِيقِي صَاحِبَهُ كَأَسَ الْمُتُونِ، فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا، وَمَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا.

فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُوْنَا الْكَبْتَ، وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتَّى

اسْتَقْرَأَ الْإِسْلَامَ مُلْقِيًا جِرَانَهُ وَمُتَّبِعًا أَوْطَانَهُ. وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ. وَأَيْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَمًا وَ لَتَتَّبِعُنَّهَا نَدَمًا. (۱)

ما در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، پدران و فرزندان و عموهای خود را به امر حق می کشتیم، و این مسئله جز بر ایمان و تسلیم و حرکت در راه راست و شکیبایی بر سوزش الم، و کوشش ما در جهاد با دشمن نمی افزود.

و مردی از ما و مردی از دشمن چون دو شیر نر با هم در می افتادند، و در صدد بر آوردن جان یکدیگر بودند تا کدام یک از آن دو جام مرگ را به کام دیگری بریزد. یک بار ما بر دشمن پیروز می شدیم، و یک بار دشمن بر ما.

چون خدواند راستی ما را دید دشمن ما را سرکوب کرد، و یاری خود را بر ما فرورستاد، تا آن وقت که اسلام همانند شتری که سینه و گردن برای استراحت به زمین نهد و در جای خود بخوابد استقرار یافت. به جانم قسم! اگر ما در آن زمان رفتاری مانند رفتار امروز شما داشتیم پایه ای از بنای اسلام برپا نمی شد، و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گشت. به خدا قسم! با این وضعی که دارید به جای شیر خون خواهید دوشید، و به دنبالش دچار ندامت خواهید شد.

در این خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام از صحابه ای سخن می گوید که با تمام وجود از اسلام دفاع می کردند، و حرمت قرآن و صراط حق را تا آخر نگاه داشتند، و از کسانی گلایه و شکایت می کند که از آن جهاد و کوشش و خلوص و اخلاص دست برداشتند و به مال و منال و شهوات و هواها روی کرده و از دفاع از اسلام در برابر هجوم مارقین و قاسطین و ناکثین دست برداشتند و امام معصوم را بر اثر سستی و

ص: ۳۲۰

روگردانی خود از قرآن، دل شکسته کردند.

وصف صحابه واقعی در کلام امام علی علیه السلام

امام در وصف صحابه واقعی که خود در رأس آنان بود می فرماید:

«در آن زمان که از همه علایق و تمایلات و روابط و ضوابط پوسیده گذشتیم و حتی جان خود را در راه هدف اعلای حیات بر کف نهادیم تا معنای واقعی علایق و تمایلات و روابط و ضوابط و حتی معنای جان را که اسلام برای ما توضیح می داد درک کنیم و در حیات معقول خود به کار ببریم. از پدران و فرزندان و همه شاخه ها و ریشه های وجود طبیعی خود بریدیم، تا انسان هایی ساختیم در دنیای جدیدی که آن علایق و تمایلات همگی دگرگون شدند و گام در صراط مستقیم نهادیم.

ما و دشمن هر دو در مرز زندگی و مرگ گریبان یکدیگر را می گرفتیم، ما در آن مرز پرشکوه که برای ما پل

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ « (۱)

ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.

بود؛ به امید برگرداندن جان به جان آفرین تلاش می کردیم. ولی دشمنان ما در آن مرز جز به تحریک عوامل لجاجت در برابر ما و اسارت در دست قدرت پرستان و پرستش بت های جامد و جاندار به منطوق دیگری تکیه نداشتند.

پیروزی ما در آن تلاش و تکاپوها و فداکاری ها مستند به انبوه سپاه و دیگر عوامل قدرت نبود. ما مسلح به سلاحی بالاتر از شمشیر و نیزه و دارای قوایی ما فوق دیگر نیروهای جنگی بودیم. این سلاح وقوا، صدق و اخلاص حقیقی ما بود.

ما در آن مرز زندگی و مرگ، خدا را می دیدیم و پیامبر خدا را که جلوه ای از صفات

ص: ۳۲۱

پروردگارمان بود می نگریستیم.

دشمنان ما به تحریک بت های جاندار به خودکشی می پرداختند و تسلیت آنان برای دلداری خود چنین بود که ما مرد جنگیم، ما قهرمانیم، ما نباید مغلوب شویم؛ و نمی دانستند که شکست و پیروزی آنان جز سقوط در عذاب الهی یا دوزخ اجتماعی که سوداگران جان های آدمیان برای آنان شعله ور می ساختند نتیجه ای دیگر در بر نداشت.» (۱)

با تویی خویش همه نرد وفا می بازم آه اگر آگه ازین کار شود غمّازم

ماجرای دل خون گشته زمن باز مپرس که من از دوست به خود باز نمی پردازم

دوستان شاد که این واقعه را پایانی است من در آن جامم و با بیخودیم آغازم

عشق چون پیر شد از طبع به مردن نرود این نه طفلی است که از دایه ستانی بازم

(وصال شیرازی)

ص: ۳۲۲

[«۵» وَمَنْ كَانَ مِنْ مُنْطَوِيْنَ عَلَى مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تَحَارَةً لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ «۶» وَالَّذِينَ هَجَرْتُمْ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ وَانْتَفَتْ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَيَّكُنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ «۷» فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَفِيكَ وَأَرْضَهُمْ مِنْ رِضْوَانِكَ وَبِمَا حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَيْكَ وَكَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاءَ لَكَ إِلَيْكَ «۸» وَأَشْكُرُهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ وَخُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ إِلَى ضَيْقِهِ وَمَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ]

و کسانی که به رشته محبت او پیچیده شدند، در مسیر دوستی و عشقش، تجارتی را امید دارند، که هرگز کسادی و زیان، در آن راه ندارد، و آنان که وقتی به دستگیره دین او آویختند، قبایل و عشایرشان از آنان دوری گزیدند، و زمانی که در سایه قرب به او آرمیدند، خویشاوندانشان از آنان کناره گرفتند. خدایا! لطف را برای اصحاب محمد به خاطر آنچه که محض تو، و در راه تو از دست دادند، از نظر دور مدار و آنان را از خشنودیت خشنود ساز!

و نیز به خاطر آن که مردم را پیرامون دینت گرد آوردند، و در حالی که خالصانه، ملت را به سوی تو دعوت می کردند، همراه فرستاده ات بودند، و برای این که در راه تو از شهر و دیار و قوم خود هجرت کردند و از فراخی معاش، به تنگی و سختی دچار شدند و افراد زیادی که برای بزرگداشت دینت ستم ها

تحمل کردند، پاداش عنایت کن.

حقیقت مودّت و لزوم آن

اشاره

در این قطعه از دعا به دو حقیقت بسیار مهم که در اعلائی کلمه حق اثر فوق العاده داشته اشاره شده است:

۱ - مودّت.

۲ - مهاجرت یاران حق به حبشه.

صاحب تفسیر «المنار» (۱) که از دانشمندان بنام عرب است، در معنای عداوت و مودّت در ذیل آیه پنجاه و هشتم سوره مائده می گوید:

تفسیر عداوت و مودت

عداوت به معنای کینه ای است که اثرش در قول و عمل ظاهر می شود. و مودّت عشق و محبتی است که نتیجه اش در گفتار و کردار آشکار می شود.

به هنگامی که دل انسان نسبت به کسی آغشته به کینه و عداوت شد، آن کینه و عداوت باعث می گردد که انسان از طرف مورد کینه اش جدا شده و از حالات و خصوصیات وی پرهیز نموده و وی را از دخالت در امورش منع نماید، و این اقتضای کینه و دشمنی است و کسی در ظهور آثار کینه و عداوت در گفتار و عمل تردید ندارد.

و به وقتی که قلب انسان نسبت به کسی محبت شدید پیدا کند و به تعبیر قرآن مجید دارای مودّت شود، آن عشق و محبت باعث می شود که انسان برای اتّصالش به حالات و خصوصیات محبوب بکوشد و خود را به هر قیمتی که باشد به محبوب برساند، و دست دخالت معشوق را در امور زندگیش باز بگذارد. این عشق و محبت

ص: ۳۲۴

عَلَّتْ تَامَهُ اِیْ اِسْتِ بَرای وِرودِ عَاشِقِ بَهِ گَرْدونَهُ اطاعت از معشوق، و این حقیقتی است که گمان نمی رود برای کسی جای انکار داشته باشد، و شاید بتوان گفت:

مَحَبَّت و عشقی که خالی از اثر باشد و کینه و عداوتی که جدای از عکس العمل باشد به هیچ عنوان نداریم، و آنان که عداوت و محبت را جدای از اثر می دانند، سخن آنان ارزشی ندارد، محبت جدای از عمل، و کینه فارغ از اثر کدام است؟...»

اسلام برای مودت مثبت، و کینه و عداوت قابل قبول، آیات و روایات بسیار مهمی دارد که مجموع آن آیات و روایات دو باب بسیار مهم تولی و تبری را تشکیل داده اند.

در آن آیات و روایات اعلام شده که هر کس خالی از تولی و تبری باشد مسلمان نیست. مؤمن باید با تمام وجود نسبت به حق و رسول حق و مردم مؤمن دارای مودت باشد، و نسبت به دشمنان خدا و رسول و مردم مؤمن دارای عداوت و کینه، تا آن مودت وی را به اخلاق حق و رسول الهی و مؤمنان واقعی بیاراید، و آن کینه و عداوت باعث جدائی از حالات و اخلاق و کردار دشمنان خدا و دین شود.

مودت اهل بیت علیهم السلام

این که در قرآن مجید اجر رسالت را مودت اهل بیت علیهم السلام قرار داده و نفعش را متوجه خود انسان می داند به این معناست که به اهل بیت عشق بورزید، عشقی که باعث اطاعت شما از امامان معصوم و علت آراسته شدنشان به اخلاق اولیا شود، که این اطاعت و آراستگی به نفع خود شماست.

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى « (۱)

بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان را [که

ص: ۳۲۵

بنابر روایات بسیار اهل بیت هستند [آرا نمی خواهیم].

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ « (۱)

بگو: هر گونه پاداشی که از شما خواستم، آن پاداش برای خودتان، پاداش من فقط بر عهده خداست، و او بر همه چیز گواه است.

آری، عشق مثبت به معشوق مثبت، در حیات فکری و نفسی و روحی و قلبی و عملی انسان معجزه می کند. عشق مثبت به معشوق مثبت، از آتش پرست سلمان، از بی سواد گمنام ابوذر، از سیاه حبشی بلال، از زن عصر جاهلی خدیجه، از غلام زاده عمار، و از آدم خاکی، موجودی افلاکی می سازد. (۲)

جان و دل و دین و رگ و پوست، عشق در همه اشیا به تکاپوست عشق

تخم بدل کاشته بی حاصلان غافل از این نکته که خودروست عشق

خواهی اگر خویش بسنجی به کار سنگ گران کن که ترازوست عشق

زو دل و بازوت ندارد گریز نیروی دل قوت بازوست عشق

زمزمه خلوت سر صفا همهمه ساحت مینوست عشق

(صفا اصفهانی)

این نکته را نباید ناگفته گذاشت که عشق و محبت و کینه و عداوت مثبت ثمره معرفت است.

انسان وقتی به آیات قرآن مجید که بازگو کننده اسما و صفات حق و حالات و

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - سبأ (۳۴) : ۴۷. [۱]

۲- (۲) - مرحوم استاد شهید مطهری در کتاب پرقیمت «جاذبه و دافعه علی علیه السلام» در بخش اول آن بحث مفصّلی در اکسیر محبت و عشق و آثار مثبت آن دارند که به جهت خودداری از تطویل، نقل نکردیم. شما می توانید برای تکمیل این بحث بدان مراجعه فرمایید. و نیز در کتاب «ولاءها و ولایتها» فصلی در ولای محبت آورده که لزوم محبت و مودت خاندان وحی را از کتاب و سنت به خوبی استنباط فرموده است که مطالعه آن بسیار سودمند می باشد.

اخلاق انبیا و اولیاست دقت کند و از این طریق به معرفت لازم آراسته شود، عاشق حق و انبیا و اولیا گشته و نسبت به دشمنان آنان که درونی سیاه و باطنی نازیبا و وحشت آور دارند، دشمن می شود. این عشق و محبت انسان را به سوی مقام قرب و وصال می برد، و آن کینه و عداوت آدمی را از ساحت دشمنان دور ساخته و انسان را در صورت حمله آنان به عرصه حیات انسانی تا سرحد جان باختن در راه معشوق مثبت آماده مبارزه و قتال می نماید.

وجوب عداوت با دشمنان خدا

اشاره

دشمنان حضرت رب که دشمنان رسول الهی و قرآن مجید و مردم مؤمن هم هستند و کینه و عداوت آنان با حقایق، معلول کبر و جهل و غرور و هوای نفس و دلبستگی شدید آنان به زندگی مادی چند روزه است و دارای چهره های گوناگونی هستند و هدفی جز خاموش کردن چراغ حق، کوبیدن فرهنگ رسول الله، بی ایمان کردن ملت اسلام و غارت سرمایه های معنوی و مادی اهل ایمان ندارند، دوستی و محبت با آنان و باز گذاشتن دستشان برای دخالت در امور مسلمانان گناه کبیره و خیانت به حضرت حق و انبیا و ائمه و ملت اسلام است، و کینه داشتن نسبت به آنان و جدا زیستن از اخلاق و رفتار و حالات آنان و بستن راهشان برای عدم دخالت در امور مسلمانان از اعظم واجبات الهیه است.

اگر ملت اسلام پس از وفات رسول حق، این قاعده قرآنی را نسبت به دشمنان مراعات می کردند، دچار آن همه بلا و به خصوص حکومت بنی امیه که در قرآن مجید از آن تعبیر به «شجره ملعونه» شده و حکومت بنی عباس و حکومت های پس از آن نمی شدند.

و اگر در این عصر هم ملت ها و دولت های مدعی اسلام مراعات این حقیقت را می نمودند، دچار حاکمیت استعمار نگشته و این همه بلا بر سرشان نمی آمد،

معادن آنان و فرهنگ و ناموسشان به غارت نمی رفت، به ذلت و مذلت دچار نمی شدند و سیادت و آقائی خود را از دست نمی دادند.

دشمنی با دشمنان خدا که قومی کافر، مشرک، فاسق، فاجر و حيله گرند باعث حفظ اسلام و رشد حق و عظمت مسلمانان است.

الگوی استعماری

مودت با حق و با انبیا و ائمه عليهم السلام علت شکوفایی استعدادها و سعادت دنیا و آخرت و ذلت و خواری و نابودی دشمنان است.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ « (۱)

مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سرپرست و دوست بگیرند؛ و هر کس چنین کند در هیچ پیوند و رابطه ای با خدا نیست، مگر آن که بخواهید به سبب دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیه کنید؛ خدا شما را از [عذاب] خود بر حذر می دارد، و بازگشت [همه] به سوی خداست.

«آیه شریفه در مقام یک درس مهم سیاسی و اجتماعی به مسلمانان است که بیگانگان را نه به عنوان دوست و نه به عنوان حامی و یار و یاور در هیچ کار خود نپذیرند و فریب سخنان جذاب و طرح های جالب و اظهار محبت های به ظاهر عمیق و صمیمانه آنها را نخورند؛ زیرا تاریخ نشان می دهد ضربه های سنگینی، مردم با ایمان و با هدف از این رهگذر خورده اند.

اگر در تاریخچه استعمار دقیق شویم، همیشه استعمارگران در لباس دوستی و

ص: ۳۲۸

دلسوزی و عمران و آبادی در اجتماعات استعمار شده نفوذ می کنند. آنها پس از محکم کردن پنجه های خود در ریشه های اجتماع استعمار شده، بی رحمانه بر آنها می تازند و همه چیز آنها را به یغما می برند.

برای اهمیت این موضوع، تهدید بسیار شدیدی در آیه آمده است و آن این که هر کس تن به چنین کاری دهد، هر گونه ارتباطش را از خدا قطع خواهد کرد.

جمله *مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ* اشاره به این است که در زندگی اجتماعی، هر کس ناچار است اولیا و دوستانی داشته باشد، ولی افراد با ایمان باید اولیای خود را از میان افراد با ایمان انتخاب کنند و کافران را بجای آنها قرار ندهند. ^(۱) *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا - وَدُوا مَا عَنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ * هِيَ أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ* ^(۲)

ای اهل ایمان! از غیر خودتان برای خود محرم راز نگیرید؛ آنان از هیچ توطئه و فسادى درباره شما کوتاهی نمی کنند؛ شدت گرفتاری و رنج و زیان شما را دوست دارند؛ تحقیقاً دشمنی [با اسلام و مسلمانان] از لابلای سخنانشان پدیدار است و آنچه سینه هایشان [از کینه و نفرت] پنهان می دارد بزرگ تر است. ما نشانه ها [ی دشمنی و کینه آنان] را اگر می اندیشید برای شما روشن ساختیم. * آگاه باشید! این شماست که آنان را دوست دارید، و آنان شما را دوست ندارند. و شما به همه کتاب ها [ی آسمانی] ایمان دارید [ولی آنان ایمان ندارند]. و چون با شما دیدار کنند، می گویند: ایمان آوردیم. و

ص: ۳۲۹

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۴۴۹/۲، [۱] با کمی تلخیص.

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۱۸ - ۱۱۹. [۲]

زمانی که با یکدیگر خلوت نمایند از شدت خشمی که بر شما دارند، سرانگشتان خود را می‌گزند. بگو: به خشتان بمیرید. یقیناً خدا به آنچه در سینه هاست، داناست.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَعُونَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١﴾

همان کسانی که کافران را به جای مؤمنان سرپرست و دوست خود می‌گیرند؛ آیا عزت و قدرت را نزد آنان می‌طلبند؟ یقیناً همه عزت و قدرت فقط برای خداست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿٢﴾

ای اهل ایمان! کافران را به جای مؤمنان، سرپرست و یار خود مگیرید. آیا می‌خواهید برای خدا بر ضد خودتان دلیلی آشکار [نسبت به عذابتان در دنیا و آخرت] قرار دهید؟!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٣﴾

ای اهل ایمان! یهود و نصاری را سرپرستان و دوستان خود مگیرید، آنان سرپرستان و دوستان یکدیگرند [و تنها به روابط میان خود وفا دارند]. و هر کس از شما، یهود و نصاری را سرپرست و دوست خود گیرد از زمره آنان است؛ بی تردید خدا گروه ستمکار را هدایت نمی‌کند.

آری، به وجود آمدن اسرائیل غاصب در این چهل ساله اخیر در دل ممالک

ص: ۳۳۰

۱- (۱) - نساء (۴) : ۱۳۹. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۱۴۴. [۲]

۳- (۳) - مائده (۵) : ۵۱. [۳]

اسلامی و آن همه جنایت و خیانتی که به اسلام و مسلمین و قرآن نموده، نتیجه دوستی دولت های به ظاهر اسلامی با یهود و نصاری غرب و پذیرش ولایت آنان بوده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ « (۱) »

ای مؤمنان! کسانی که دین شما را مسخره و بازیچه گرفته اند، چه از اهل کتاب و چه از کافران، سرپرستان و دوستان خود مگیرید؛ و اگر مؤمن هستید از خدا پروا کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنَّ اسْتِخْبَاءَ الْكُفْرِ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ « (۲) »

ای اهل ایمان! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را دوستان و سرپرستان خود مگیرید؛ و کسانی از شما که آنان را دوست و سرپرست خود گیرند، هم اینانند که ستمکارند.

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ « (۳) »

بگو: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی و کسادى اش می ترسید و خانه هایی که به آنها دل خوش کرده اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد

ص: ۳۳۱

۱- (۱) - مائده (۵) : ۵۷. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۲۳. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹) : ۲۴. [۳]

در راهش محبوب ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ « (۱)»

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزاندانشان یا برادرانشان یا خویشانانشان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درمی آورد، در آنجا جاودانه اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ « (۲)»

محمد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند.

قرآن مجید در سه آیه اول سوره ممتحنه می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ

ص: ۳۳۲

۱- (۱) - مجادله (۵۸) : ۲۲. [۱]

۲- (۲) - فتح (۴۸) : ۲۹.

وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسَبِّحُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ * إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ * لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ « (۱) »

ای اهل ایمان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خود مگیرید، شما با آنان اظهار دوستی می کنید، در حالی که آنان به طور یقین به آنچه از حق برای شما آمده کافرند، و پیامبر و شما را به خاطر ایمانتان به خدا که پروردگار شماست [از وطن بیرون می کنند،] پس آنان را دوستان خود مگیرید [اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودیم بیرون آمده اید] چرا [مخفیانه به آنان پیام می دهید که دوستشان دارید؟ در حالی که من به آنچه پنهان می داشتید و آنچه آشکار کردید داناترم، و هر کس از شما با دشمنان من رابطه دوستی برقرار کند، مسلماً از راه راست منحرف شده است. * اگر بر شما چیره شوند، دشمنانتان خواهند بود، و دست هایشان را [به اسارت، آزار و کشتن] و زبان هایشان را به [بدگویی، تحقیر و ناسزا] بر ضد شما می گشایند، و آرزو دارند که ای کاش شما هم کافر شوید. * روز قیامت [که کیفر دوستی با دشمنان داده شود] خویشان و فرزندانتان سودی به حال شما ندارند، خدا میان شما و آنان جدایی می اندازد، و خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست.

در هر صورت قسمت مهمی از بلاهایی که بر سر امت اسلام آمده، معلول

ص: ۳۳۳

دوستی عده ای از سردمداران ممالک اسلامی و مردم مسلمان با کفار و یهود و نصاری بوده، و وای به حال اینان از روزی که قرآن مجید در پیشگاه حضرت حق، به شکایت از آنان برخیزد و حضرت قهار به شکایت قرآن علیه آنان توجه کند.

افسوس که از حالت خود بیخبرانیم یک دهر همه کور و یک آفاق کرانیم

ره پُر چه و ما کور و ز نابدن فرمان هم از نظر افتاده صاحب نظرانیم

شه جاده کز آن قافله سالار گذشته گم کرده به هر کوره رهی ره سپرانیم

تنها نه همین خود شده مشغول به عصیان بل بر پدر و مادر عاصی سپرانیم

گو سنگ تته دگر ای چرخ میفکن خود رنجه مفرمای که ما خیره سرانیم

هر تخم کنی کشت همان بدروی آخر زنهار در این مزرعه ما بذر گرانیم

(صغیر)

وجوب مودت با دوستان حق

اشاره

همان طور که عداوت با دشمنان حق واجب است، مودت با دوستان حق نیز واجب است. باب مودت با اولیای حق باب رحمت و عنایت و لطف خداست.

اولیای حق که در رأسشان انبیا و ائمه علیهم السلام قرار دارند، منبع اسما و صفات حضرت محبوبند. تمام زیبایی های معنوی در آنان جمع است، قبول ولایت آنان از آب و نان برای انسان ضروری تر است. سعادت دنیا و آخرت در پذیرش ولایت آنان به دست می آید. اتصال به آنان آدمی را منبع آداب حق و مرکز تجلی انوار حضرت رب می نماید.

ادب انسانی و فطرت و وجدان و عقل اقتضا می کند که انسان برای ابد از دشمنان خدا و رسول و ائمه بریده و با اولیای الهی پیوند داشته باشد.

ص: ۳۳۴

سعادت دنیا و آخرت در تمسک به زیبایی های معنوی انبیا و ائمه علیهم السلام

در این قسمت دورنمایی از زیبایی های معنوی انبیا و ائمه علیهم السلام را بازگو می کنیم تا بیش از پیش توّسل خود را به آن منابع خیر بیشتر کرده و از این راه به آبادی دنیا و آخرت برسیم.

۱ - با تمام وجود مجذوب حضرت محبوبند.

۲ - در ایمان به حق و آخرت بی نظیرند.

۳ - به حقایق الهیه و آداب انسانیّه و امور طبیعیّه آگاهند.

۴ - عقل آنان مافوق تمام عقول است.

۵ - سخاوت، ذاتی آنان است.

۶ - در شجاعت نمونه ندارند.

۷ - دریای بی ساحلی از عفت نفستند.

۸ - همت آنان در رأس همه همت هاست.

۹ - بر تمام عباد حق مهربانند.

۱۰ - بردبار و حلیمند.

۱۱ - در عفو و گذشت نمونه و مثل ندارند.

۱۲ - دارای تمام محاسن اخلاقند.

۱۳ - ایثارگرند.

۱۴ - منبع کرم و بزرگواریند.

۱۵ - در تمام امور بر حضرت حق توکل دارند.

۱۶ - تسلیم حقتند.

۱۷ - راضی به قضای محبوبند.

۱۸ - منبع وقار و ادبند.

ص: ۳۳۵

داستان هجرت اصحاب به حبشه

در سال های اول بعثت، مسلمانان در اقلیت بودند. قریش و سایر قبایل، اهل ایمان را از هر جهت در مضیقه سخت قرار دادند. آنان برای جهاد با کفار و مشرکان از نظر عده و عده آماده نبودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ اسلام و جان مسلمانان و تهیه پایگاهی در خارج از منطقه حجاز به آنان دستور مهاجرت داد و حبشه را برای آنان انتخاب فرمود، و به آنان گوشزد کرد در آنجا زمامدار صالحی است که از ستم و ستمگری جلوگیری می نماید، شما به آنجا کوچ کنید، باشد که خداوند مهربان فرصت مناسبی در اختیار ما قرار دهد.

یازده مرد و چهار زن از مسلمانان عازم آن دیار شدند، و از طریق کشتی به سوی حبشه حرکت کردند. این مهاجرت که در ماه رجب به سال پنجم بعثت انجام گرفت مهاجرت اول نامیده شد.

چیزی نگذشت که جعفر بن ابی طالب و جمعی دیگر از مظلومان راه حق به حبشه رفتند و هسته اصلی یک جمعیت متشکل اسلامی را که از هشتاد و دو مرد و عده ای زن و کودک تشکیل می شد به وجود آوردند.

مسأله مهاجرت این گروه برای دشمنان خدا بسیار تلخ و دردناک بود؛ زیرا حس می کردند چیزی نخواهد گذشت که با یک جمعیت متشکل نیرومند از مسلمانان که تدریجاً اسلام را پذیرفته اند و به سرزمین امن و امان حبشه رفته اند روبه رو خواهند شد. برای به هم زدن این موقعیت دست به کار شده و دو نفر از جوانان باهوش و فعال و حيله گر و پشت هم انداز یعنی: عمرو بن عاص و عماره بن ولید را برای در

هم ریختن اوضاع مؤمنان انتخاب و به حبشه فرستادند.

این دو نفر در کشتی شراب خوردند و به جان هم افتادند، ولی به هر حال برای پیاده کردن نقشه خود وارد سرزمین حبشه شدند و با مقدماتی به حضور نجاشی بار یافتند و قبلاً با دادن هدایای گران بهایی به اطرافیان نجاشی موافقت آنها را جلب کرده و قول تأیید و طرفداری از آنان گرفتند.

عمرو عاص سخنان خود را از این جا شروع کرد، به نجاشی گفت: ما فرستادگان بزرگان مکه ایم، تعدادی از جوانان سبک مغز در میان ما پرچم مخالفت برافراشته اند و از آیین نیاکان خود برگشته و به بدگویی از خدایان ما پرداخته و آشوب و فتنه به پا کرده و در میان مردم تخم نفاق پاشیده اند و از موقعیت سرزمین شما سوء استفاده کرده و به این جا پناه آورده اند، ما از آن می ترسیم که در این جا نیز دست به اخلاصگری بزنند. بهتر این است که آنها را به ما بسپارید تا به محل خود بازگردانیم. این را گفتند و هدایائی را که با خود آورده بودند تقدیم داشتند.

نجاشی گفت: تا من با نمایندگان این پناهندگان به کشورم صحبت نکنم نمی توانم در این زمینه سخن بگویم و از آنجا که این بحث یک بحث مذهبی است باید از نمایندگان مذهبی نیز در جلسه ای در حضور شما دعوت شود.

روز دیگر در یک جلسه مهم که اطرافیان نجاشی و جمعی از دانشمندان مسیحی و جعفر بن ابی طالب به عنوان نمایندگی مسلمانان و نمایندگان قریش حضور داشتند، نجاشی پس از استماع سخنان نمایندگان قریش رو به جعفر کرد و از او خواست که نظر خود را در این زمینه بیان کند.

جعفر پس از ادای احترام چنین گفت: نخست از اینها بپرسید آیا ما جزء بردگان فراری این جمعیتیم؟

عمرو گفت: نه شما آزادید.

جعفر: و نیز سؤال کنید آیا آنها حقی و دینی بر ذمه ما دارند که آن را از ما

می طلبند؟

عمرو: نه، ما هیچ گونه طلبی از شما نداریم.

جعفر: آیا خونی از شما ریخته ایم که آن را از ما می طلبید؟

عمرو: نه، چنین برنامه ای در کار نیست.

جعفر: پس از ما چه می خواهید که این همه ما را شکنجه و آزار دادید. و ما از سرزمین شما که مرکز ظلم و بیدادگری بود بیرون آمدیم.

سپس جعفر رو به نجاشی کرد و گفت: ما جمعی نادان بودیم، بت پرستی می کردیم، گوشت مردار می خوردیم، انواع کارهای زشت و ننگین انجام می دادیم، قطع رحم می کردیم، نسبت به همسایگان بدرفتار بودیم و نیرومندان ما ضعیفان را می خوردند.

ولی خداوند مهربان پیامبری در میان ما مبعوث کرد که به ما دستور داده است:

هر گونه شبیه و شریک را از خدا دور سازیم و فحشا و منکرات و ظلم و ستم و قمار را ترک گوئیم. به ما دستور داده نماز بخوانیم، زکات بدهیم، عدالت و احسان پیشه کنیم و بستگان خود را کمک نماییم.

نجاشی گفت: عیسای مسیح نیز برای همین امور مبعوث شده بود.

سپس از جعفر پرسید: آیا چیزی از آیاتی که بر پیامبر شما نازل شده است حفظ داری؟

جعفر گفت: آری، و سپس شروع به خواندن سورهٔ مریم کرد.

حُسن انتخاب جعفر در مورد آیات تکان دهندهٔ این سورهٔ که مسیح و مادرش را از هر گونه تهمت های ناروا پاک می سازد اثر عجیبی گذاشت تا آنجا که قطره های اشک شوق از دیدگان دانشمندان مسیحی سرازیر گشت و نجاشی صدا زد: به خدا سوگند! نشانه های حقیقت در این آیات نمایان است.

هنگامی که عمرو خواست در این جا سخنی بگوید و تقاضای سپردن مسلمانان

را به دست وی کند، نجاشی دست بلند کرد و محکم بر صورت عمرو کوبید و گفت:

خاموش باش، به خدا سوگند! اگر بیش از این سخنی در مذمت این جمعیت بگویی تو را مجازات خواهم کرد. این جمله را گفت و رو به مأموران کرد و فریاد کشید:

هدایای آنها را به آنان برگردانید و آنان را از حبشه بیرون بریزید، و به جعفر و یارانش گفت: آسوده خاطر در کشور من زندگی کنید.

آری، اصحاب حقیقی رسول حق، در مکه به انواع شکنجه و آزار دچار شدند و از وسعت معیشت به ضیق اقتصاد افتادند، و محض حفظ اسلام مجبور به ترک وطن و اهل و عیال شدند، ولی به قول قرآن مجید و امام سجاد علیه السلام با سرمایه مودت و محبت به پیامبر و فداکاری در راه حضرت رب، به تجارت و معامله ای دست زدند که کساد در آن نبود و نتیجه و نفعش جاودانی و ابدی بود.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ * لِيُؤْتِيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿١﴾

قطعاً کسانی مانند [علی بن ابی طالب علیه السلام] که همواره کتاب خدا را می خوانند و نماز را برپا می دارند و از آنچه روزی آنان کرده ایم در نهان و آشکار انفاق می کنند، تجارتی را امید دارند که هرگز کساد و نابود نمی شود.

* [این همه را انجام می دهند] تا [خدا] پاداششان را کامل عطا کند و از فضلش بر آنان بیفزاید؛ یقیناً او بسیار آمرزنده و عطا کننده پاداش فراوان در برابر عمل اندک است.

ص: ۳۳۹

[«۹»اللَّهُمَّ وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ يَا حَسِيْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيْمَانِ « (۱) خَيْرَ جَزَائِكَ
«۱۰»الَّذِينَ قَصِدُوا سَبِيْلَهُمْ وَتَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ وَمَضَوْا عَلَيَّ شَاكِلَتِهِمْ « (۱۱) لَسْمَ يَثْنُهُمْ رَبِّي فِي بَصِيْرَتِهِمْ وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكِّي فِي قَفْوِ
آثَارِهِمْ وَالْإِيْتِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنْارِهِمْ مُكَانِفِيْنَ « (۱۳) وَمُوَازِرِيْنَ لَهُمْ يَدِيْنُونَ بِعِدِّيْنِهِمْ وَيَهْتَدُونَ بِهَدِيْيِهِمْ يَتَّفِقُونَ عَلَيْهِمْ وَلَا يَتَّهْمُونَهُمْ فِيمَا
أَدَّوْا إِلَيْهِمْ]

خدایا! به آنان که به خوبی و نیکی پیرو اصحاب پیامبرند؛ آن پیروانی که می گویند: « پروردگارا! ما و برادران ما را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز! » بهترین پاداشت را برسان؛ همانان که روش اصحاب را قصد کردند و سمت و سو و جهت آنان را برگزیدند، و شیوه آنان را دنبال کردند، در حالی که تردیدی در بینایشان خطور نکرد و شکی در پیروی آثارشان، و اقتدا به نشان هدایتشان، دل مشغولشان نساخت. کمک کاران و تقویت کنندگان اصحاب بودند؛ به دین آنان می گروند و به هدایت آنان راه می یابند و نسبت به اصحاب واقعی پیامبر اتفاق نظر دارند، و آنان را در برنامه هایی که از رسول اسلام به ایشان رساندند، متهم به دروغ و کذب نمی کنند.

ص: ۳۴۰

در این قسمت از دعا سخن از تابعانِ حقیقی صحابه واقعی که در رأس آن صحابه وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است به میان آمده و به اوصاف آنان توسط حضرت زین العابدین علیه السلام اشاره شده است.

پیشگامان دین

امام سجاد علیه السلام در فراز «وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ يَا حَسِيَانِ» به تجلیل از پیروان راه حق و رسالت می پردازد و بر آنان درود و تحیت می فرستد. این بخش از دعا اشاره به دو آیه شریفه دارد که می فرماید:

وَ الَّذِينَ حَيَّأُو مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِأَخَوَانَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَتَجْعَلَ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾

و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می گویند:

پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی.

و یا در آیه دیگر درباره سرانجام عاقبت پیروان دین می فرماید:

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٢﴾

پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان هم از خدا راضی

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - حشر (۵۹): ۱۰. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹): ۱۰۰. [۲]

هستند؛ برای ایشان بهشت هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا برای ابد جاودانه اند؛ این است کامیابی بزرگ.

تابعین، پیروان پس از مهاجران و انصار دین اسلام هستند؛ که پیامبر را ندیده اند ولی با صحابه محشور بودند و اظهار ارادت و مدح حضرت نسبت به آنان به خاطر سبقت در ایمان و پایمردی آنان در دین و عزت و شرف در شخصیت آنان است.

آنان با صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله ارتباط تنگاتنگ داشتند و هرگز بر پیامبر نسبت دروغی ندادند و در ادای امانت هم به خیانت متهم نساختند. با این ویژگی ها، آن کسانی که تا روز قیامت پیرو راه حق بوده و به گذشتگان وفادار باشند، اهل نجات هستند.

به فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود:

إِنَّ الْحَقَّ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ؛ إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ. (۱)

حق به شخصیت ها شناخته نمی شود، حق را بشناس تا پیروان آن را بشناسی.

بهترین میزان برای شناخت حق از باطل، اهل عصمتند؛ زیرا آنان حقایق نوری می باشند که از هر گونه پلیدی و آلودگی مبرا هستند. از این رو نور واحد و صراط مستقیم آنانند.

خداوند متعال می فرماید:

قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲)

بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان را [که بنابر روایات بسیار اهل بیت - علیهم السلام - هستند] را نمی خواهم. و هر

ص: ۳۴۲

۱- (۱) - روضه الواعظین: ۳۱؛ [۱] فیض القدير: ۲۷۲/۱.

۲- (۲) - شوری (۴۲): ۲۳. [۲]

کس کار نیکی کند، بر نیکی اش می افزاییم؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و عطاکننده پاداش فراوان در برابر عمل اندک است.

«دوستی ذوی القربی بازگشت به ولایت پذیری و رهبری ائمه معصومین علیهم السلام دارد که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ولایت الهیه اوست. و این پذیرش موجب سعادت انسان ها و بازگشت به خویشتن است.

درخواست پیامبران و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از امت، جنبه پاداش مادی و دنیایی نداشته است؛ بلکه آنان حق جویی و دوستی اهل بیت و سودمندی برای انسان و ادامه خط مکتب اسلام و پیروان آن، خواهش حقیقی شان بوده است.

و در حقیقت مودت و قبول ولایت وسیله ای برای پذیرش دعوت امت است و پیامبر هرگز مردم را دعوت نمی کند به این که خویشاوند خود را به خاطر فامیلی دوست بدانند بلکه آن محبت به خویشاوند را برای آن خوانده که محبت فی الله است.

احسان در آیات، هر گونه حسنه از جمله ایمان و اطاعت تا روز قیامت است، ولی منظور پاداش ها و اجرهای معنوی است. و در آیه شریفه، دو کلمه مودت و حسنه به معنای ارتباط قلبی است که از طریق نزدیکان و اهل بیت پیامبر علیهم السلام صورت می گیرد.

در ادامه آیه می فرماید: آن کس که عمل نیکی انجام دهد بر نیکی عملش می افزاییم، چرا که خداوند آمرزنده و عطا کننده پاداش است. چه حسنه ای از این برتر که انسان حب اهل بیت علیهم السلام را در دل گیرد و خط آنها را ادامه دهد. برای فهم کلام الهی در مسائلی که ابهام پیدا می کند از آنان تفسیر بخواهد و عمل آنان را ملاک قرار دهد و در رفتارشان آنان را الگو و اسوه خود سازد.

البته روشن است از این گونه تفسیرها، محدود بودن معنی حسنه به مودت اهل بیت علیهم السلام مقصود نیست، بلکه معنای وسیع و گسترده ای دارد ولی روشن ترین

تابعین کیانند؟

تابع در لغت یعنی: هر که به دیگری اقتدا کند هر چند هزاران سال فاصله باشد و به تعبیر امام معصوم تا روز قیامت ادامه دارد. تابعی در اسلام منسوب به تابع است که در تعریف مشهور محدثان کسی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را ندیده است ولی صحابهٔ مسلمان را ملاقات کرده و بر دین اسلام بمیرد.

در اصطلاح به کسانی گویند که: دورهٔ حیات پیامبر را درک نکرده اند ولی اصحاب و صحابه پیامبر را دیدار کرده اند و برتران مسلمانان در زمان حضرت رسول را مصاحب می نامیدند، در عصر دوم آنان که مصاحب بودند را تابعین و گروه بعدی را اتباع تابعین نامیده اند. (۲) در تفسیر نمونه آمده است:

«گرچه بعضی از مفسران مفهوم این جمله سبقونا بالایمان را محدود به کسانی کرده اند که بعد از پیروزی اسلام و فتح مکه به مسلمانان پیوستند ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت نیست، بلکه تمام مسلمانان را تا دامنهٔ قیامت شامل می گردد.

قابل توجه این که در این جا نیز اوصاف سه گانه ای برای تابعین ذکر می کند:

نخست این که: آنها به فکر اصلاح خویش و طلب آموزش و توبه در پیشگاه خداوند هستند.

دیگر این که: نسبت به پیشگامان در ایمان همچون برادران بزرگتری می نگرند که از هر نظر مورد احترامند و برای آنها نیز تقاضای آموزش از پیشگاه خداوند می کنند.

ص: ۳۴۴

۱- (۱) - برگرفته از تفسیر نمونه: ۴۰۳/۲۰ - ۴۲۴، ذیل آیهٔ ۲۳ سورهٔ شوری.

۲- (۲) - فی ظلال الصحیفه السجادیه: محمد جواد مغنیه: ۱۰۳.

سوم این که: آنها می‌کوشند هر گونه کینه و دشمنی و حسد را از درون دل خود بیرون بریزند و از خداوند رؤوف و رحیم در این راه یاری می‌طلبند و به این ترتیب خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان و دوری از کینه و حسد از ویژگی‌های آنهاست.

در این جا برخی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از مهاجران و انصار تابعین در آیه آمده باز اصرار دارند که همه صحابه را بدون استثنا پاک و منزّه بشمرند و کارهای خلافی که احياناً بعضی در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از او مرتکب شده‌اند با دیده اغماض بنگرند و هر کس را که در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته، چشم بسته محترم و مقدس بدانند.

در حالی که آیات گذشته پاسخ دندان شکنی به این افراد می‌دهد. با این حال ما چگونه می‌توانیم کسانی را که فی‌المثل در جنگ جمل حضور یافتند و روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند و نه سینه‌ها را از غل و کینه و حسد و بخل پاک ساختند، نه سبقت در ایمان علی علیه السلام را محترم شمردند؛ محترم بشمریم و هر گونه انتقاد از آنها را گناه بدانیم و چشم بسته در برابر سخنان این و آن تسلیم شویم.» (۱) خداوند در سوره توبه گروه تابعین را در زمره بهشتیان قرار داده است. همان طور که می‌دانید در هر انقلاب وسیع اجتماعی که بر ضد نابسامان اجتماعی صورت می‌گیرد، پیشگامانی هستند که پایه‌های انقلاب و نهضت به دوش آنهاست، آنها در واقع وفادارترین عناصر انقلابی هستند؛ زیرا به هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است گرد او را می‌گیرند، و با این که از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرهای از چهار طرف آنها را احاطه کرده، دست از یاری و فداکاری بر نمی‌دارند. مخصوصاً مطالعه تاریخ، آغاز اسلام را نشان می‌دهد که پیشگامان و

ص: ۳۴۵

مؤمنان نخستین، با چه مشکلاتی روبه رو بودند، چگونه آنها را شکنجه و آزار می دادند و ناسزا می گفتند، متهم می کردند، به زنجیر می کشیدند و نابود می نمودند، ولی با این همه گروهی با اراده آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردند و به استقبال انواع خطرهای رفتند. در این میان سهم مهاجران نخستین از همه بیشتر بود و به دنبال آنها انصار نخستین یعنی آنهایی که با آغوش باز از پیامبر به مدینه دعوت کردند و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن دادند و از آنها با تمام وجود خود دفاع کردند و حتی بر خویشتن نیز مقدم داشتند.

ولی با این حال آن چنان که روش همیشگی او است، سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان تابعین به احسان از تمام گروه هایی که در عصر پیامبر یا زمان های بعد به اسلام پیوستند، هجرت کردند، و یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند یاد می کند، و برای همه اجر و پاداش های بزرگی را نوید می دهد.

تبعیت به احسان از نظر علامه طباطبایی

و علامه طباطبایی در تفسیر خود به نکته ای قابل توجه اشاره می فرماید:

«و اما صنف سوم یعنی الذین اتبعوهم باحسان در این صنف نیز قیدی آورده که نکته ای را افاده می کند و آن قید باحسان است.»

مقدمه: باید دانست که در زبان عرب برای حرف «با» چند معنا است، گاهی به معنای «فی» به کار می رود و گاهی معنای سببیت را می رساند، و گاهی مصاحبت را.

در جمله مورد بحث نمی تواند به معنای «فی» بوده تا معنای جمله این باشد. و «کسانی که سابقین اولین را در احسان متابعت کرده اند» چون می دانیم، منظور آیه چنین می شود: «و کسانی که سابقین اولین را به خاطر احسان پیروی کرده اند» چون اگر به این معنا باشد و همچنین اگر به معنای «فی» بود کلمه احسان را با الف و لام می آورد و می فرمود: «بالاحسان» ولیکن کلمه نامبرده را بدون الف و لام آورده، و از

معنای «باء» مناسب تر با این کلمه همان معنای سوم است.

و در نتیجه مقصود از این قید این می شود: تبعیت آنان همراه با یک نوع احسان بوده باشد و خلاصه، احسان، وصف برای پیروی می شود.

خواهید گفت مگر پیروی چند جور است؟ در جواب می گوئیم: ما از خود قرآن استفاده می کنیم که پیروی دو جور است، یکی مذموم و ناپسند و دیگری ممدوح و پسندیده و قرآن کریم پیروی کورکورانه و از روی جهل و نیاکانشان را که جز متابعت هوی و شیطان انگیزه دیگری ندارد مذمت می کند. پس کسی که پیرویش اینچنین باشد پیرویش بد و مذموم و کسی که از حق پیروی کند پیرویش خوب و ممدوح است، و خدای تعالی درباره آن می فرماید:

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ» (۱)

آنان که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند، اینانند کسانی که خدا هدایتشان کرده.

و از جمله شرایط احسان در پیروی، یکی این است که عمل تابع، کمال مطابقت را با عمل متبوع داشته باشد که اگر نداشته باشد باز پیروی بد و مذموم است.

پس، ظاهراً منظور از طبقه سوم یعنی الذین اتبعوهم باحسان کسانی هستند که با پیروی نیک آن دو طبقه را پیروی کنند یعنی پیرویشان به حق باشد و یا به عبارتی پیرویشان برای این باشد که حق را با آنان ببینند. پس در حقیقت برگشت این قید به این شد که: پیروی دسته سوم از دو دسته اول پیروی از حق باشد، نه پیروی به خاطر علاقه ای که به ایشان دارند یا به خاطر علاقه و تعصبی که به اصل پیروی از آنان دارند و همچنین در پیرویشان رعایت مطابقت را بکنند.

این آن معنایی است که از اتباع به احسان فهمیده می شود نه آنکه دیگران

ص: ۳۴۷

گفته اند: که منظور این است که ایشان در کارهای نیک پیروی کنند و یا اعمال صالح و کارهای نیک انجام دهند. چون این دو معنا با نکره و بی الف و لام بودن «احسان» آن طور که باید نمی سازد. و به فرض هم که یکی از این دو معنا مراد باشد، باز چاره ای نیست جز این که آنان را مقید کنیم به این که پیرویشان پیروی از حق باشد؛ زیرا پر واضح است که پیروی حق و پیروی در حق مستلزم انجام کارهای نیک هست، ولی انجام کارهای نیک همیشه پیروی حق و یا پیروی در حق نیست.» (۱)

عَلَّتْ تَجْلِيلَ از صحابه

اشاره

در روایات تجلیل از صحابه و پیروان دین حق از جهت محبت و دوستی کامل و اعتقاد به راه رسالت بوده است و این روش از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام استمرار حکومت دینی است.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید:

وَ اعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَ لِنَبِيِّهِ عَنْ أَصْحَابِهِ طَائِفَةً أَكْرَمَهُمْ بِاجْلِ الْكِرَامَةِ وَ حَلَّاهُمْ بِحُلِيِّهِ التَّأْيِيدِ وَ النَّصِيرِ وَ الْإِسْتِقَامَةِ لِصُحْبَتِهِ عَلَيِ الْمَحْبُوبِ وَ الْمَكْرُوهِ وَ أَنْطَقَ لِسَانَ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِفَضَائِلِهِمْ وَ مَنَاقِبِهِمْ وَ كِرَامَاتِهِمْ وَ اعْتَقَدَ مَحَبَّتَهُمْ وَ اذْكُرْ فَضْلَهُمْ.

(۲)

بدان که: خداوند بزرگ از برای پیغمبر خویش اصحابی را برگزید. گروهی را به بزرگترین کرامت ارج نهاد. آنان را به زیور نیرومندی و یاری رسانی و استقامت در همراهی با حضرت در خوشی ها و ناخوشی ها زینت داد.

پس زبان آن حضرت را به یادآوری فضیلت ها و مناقب آنان گویا گرداند. پس حال دانستی که یاران پیغمبر چنین هستند، به دوستی آنان معتقد باش و

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - ترجمه تفسیر المیزان: ۵۰۶/۹ - ۵۰۷، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه.

۲- (۲) - مصباح الشریعه: ۶۸، باب ۲۹، [۱] فی معرفه الصحابه.

کمالات آنان را یاد کن.

آری، چنین است که گروهی از بندگان خدا در صف مبارزان حق قرار می گیرند. و در میدان عمل از مرز اعتقادات دفاع می کنند.

حقیقت مسابقه در روایات

حضرت علی علیه السلام در خطبه ای مردم را پس از هشدار نسبت به وظایف فکری و رفتاری آنان، به سرانجام امورشان توجه می دهد:

الْمِضْمَارُ الْيَوْمَ وَالسَّبَاقُ غَدًا فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ إِلَىٰ جَنَّةٍ أَوْ إِلَىٰ النَّارِ وَاسْتَغْفِرُ اللَّهُ لِي وَلكُمْ. (۱)

آگاه باشید که امروز میدان مسابقه است و فردا پیروز میدان روشن می گردد؛ پس نمی دانید که پایان آن به بهشت یا جهنم است. و از خداوند برای خودم و شما طلب آمرزش می کنم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره، هدف مسابقه را مشخص می فرماید:

السَّابِقُونَ إِلَىٰ ظِلِّ الْعَرْشِ طُوبَىٰ لَهُمْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمْ؟ فَقَالَ:

الَّذِينَ يَقْبَلُونَ الْحَقَّ إِذَا سَمِعُوهُ وَيَبْذُلُونَهُ إِذَا سُئِلُوهُ وَيَحْكُمُونَ لِلنَّاسِ كَحُكْمِهِمْ لِأَنفُسِهِمْ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَىٰ ظِلِّ الْعَرْشِ. (۲)

پیشگامان به سوی سایه لطف پروردگار، خوشا به حال آنان، پرسیده شده آنان چه کسی هستند؟ فرمود: آنان هنگامی که حق را می شنوند می پذیرند و در هنگام پرسش حق را در اختیار می گزارند. درباره مردم آن گونه که درباره خودشان حکم کنند، حکم می دهند.

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۸/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۳۶؛ [۱] الأملی، شیخ طوسی: ۶۸۶، حدیث ۱۴۵۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۹/۷۲، باب ۳۵، حدیث ۱۹؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۳۰۸/۱۱، باب ۳۴، حدیث ۱۳۱۱۸. [۴]

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

«من با پدرم بودم تا این که به قبر و منبر رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدیم، پس پدرم نزد گروهی از اصحابش ایستاد و به ایشان سلام کرد و فرمود: به خدا سوگند! من خود شما و بوی شما و روح های شما را دوست دارم، پس ما را به پرهیزگاری و کوشش یاری دهید. همانا شما به ولایت ما نمی رسید مگر به دوری از هوای نفس و تلاش. هر کسی از پیشوایی پیروی می کند پس عمل او را به کار گیرد و سپس فرمود:

شما خط اتصال خدایید، شا پیرو خدایید و شما پیشگامان نخستین و آخرین هستید، شما پیشگامان محبت ما در دنیا هستید و شما پیشگامان بهشت در آخرتید و ما به ضمانت الهی، بهشت را برای شما ضمانت می کنیم.» (۱)

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۶/۶۵، باب ۱۸، حدیث ۹۵؛ الأملی، شیخ طوسی: ۷۲۲، حدیث ۱۵۲۲.

[اللَّهُمَّ وَصِلْ عَلَيَّ التَّابِعِينَ مَن يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَعَلَى أَرْوَاجِهِمْ وَعَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَعَلَى مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ «١٤» صَلَاةً تَغْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَتَفْسَحَ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ وَتَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ وَتُعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَعَانُوكَ عَلَيْهِ مِنْ بِرٍّ وَتَقِيَهُمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ «١٥» وَتَبَعْتُهُمْ بِهَا عَلَى اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ وَالطَّمَعِ فِيمَا عِنْدَكَ وَتَزَكِ الثُّمَمَةَ فِيمَا تَحْوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ]

خدایا! از امروز تا روز قیامت، بر تابعین و همسران و فرزندانشان و بر هر که از آنان که تو را اطاعت کرده، درود فرست؛ درودی که به سبب آن از معصیت بازشان داری، و به آنان در باغ بهشت، وسعت و گشایش دهی و از نیرنگ شیطان مانعشان گردی، و به هر کار نیکی که نسبت به آن از تو مدد جویند، یاریشان دهی، و از حوادث شب و روز حفظشان کنی، مگر حادثه ای که به خیر می آید، و آنان را به سبب آن درود، بر اساس اعتقاد به امید نیک و نسبت به عنایات و لطف، و طمع به آنچه نزد توست و ترک بدگمانی درباره آنچه بندگان مالک و صاحب آنند، برانگیزی.

آری، وقتی قلب محل ایمان به حق و قیامت و مرکز انوار و فیوضات الهیه شد و نفس متخلّق به اخلاق حسنه گشت و برای روح فضای پروازی جز فضای ملکوت نماند و اعضای رئیسه جسم که چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت و قدم است آراسته به اعمال صالحه شد، رحمت خاصّ حضرت رحیم، آدمی را احاطه می کند و وی را در حصن حصین لطف محبوب جای می دهد، در این موقعیت از سرپیچی از دستوره‌های حضرت معبود محفوظ می ماند، مستحقّ بهشت عنبر سرشت می گردد، از حيله و مکر شیطان درونی و برونی در امان می ماند، در تمام امور خیر و برّ منصور به نصرت حق و مؤید به تأییدات الهی می گردد، از پیشامدهای خطرناک که در شب و روز بر دشمنان می بارد محفوظ می شود، به عنایت و لطف دوست امید نیک پیدا کرده، به رضوان و رحمتش رغبت شدید نشان می دهد و از این که حضرت حق را در قسمت کردن روزی به عبادش متهم به تقسیم بر خلاف عدل کند پرهیز می نماید.

عبد در چنین منزلی که منزل ایمان و رضا و تسلیم و توکل و عشق و محبت است، چشم دلش باز می شود و تمام جهان را چون نقشه ای منظم و بنائی محکم و گلستانی پر از گل و لاله می بیند و به نظر قلب می آورد که همه چیز در جای خود درست و صحیح است و هیچ گونه جای اتهامی به پروردگار بصیر و خیر و علیم و کریم و ودود و غفور و معطی و رحیم و لطیف و عزیز نیست.

ما جهانجوی و جهانبان دلیم رسته از مملکت آب و گلیم

هستی خویش به غم داده و باز از عنایات غم دل خجلیم

بنده مالک و مسجود ملک آدم منتظم معتدلیم

همره ماست دوصد قافله دل همگی بر همگی مشتملیم

همه مستغرق توحید صفا فانی و باقی و لا ینفصلیم

(صفا اصفهانی)

مرتبۀ عین الیقین یا بلوغ عیان

«سالک چون با قدم صدق به کمک قرآن و قواعد شرعیّه در سایه نبوت نبی و ولایت ولی صراط مستقیم را ببیماید، به رحمت خاص رسد و به توسط آن رحمت، مشکلات درونی و بیرونیش حل شود و آنچه به نظر وی اشکال می آمد مرتفع گردد، که این مرتبه را عین الیقین گویند و بلوغ عیان.

]

انواع بلوغ نزد عرفا

[

عرفا می گویند: بدان که بلوغ چهار نوع است:

یکی بلوغ اسلام است که مقام تقلید و انقیاد است، و در این مقام است که سالک خدای را به زبان یکی می گوید.

و یکی بلوغ ایمان است که مقام استدلال و علم است، و در این مقام است که سالک خدای را به دل یکی می داند.

و یکی بلوغ ایقان است که مقام اطمینان و آرام است، و در این مقام است که سالک خدای تعالی را گوئیا یکی می بیند.

و یکی بلوغ عیان است که مقام کشف غطا و شق شقاق است، و در این مقام است که سالک خدای تعالی را یکی می بیند.

مدّت فراق گذشت و وقت وصال آمد، شب هجران نماند و روز دیدار ظاهر شد.

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ

ص: ۳۵۳

[به او می گویند:] تو از این روز بزرگ در بی خبری و غفلت بودی، پس ما پرده بی خبری را از دیده [بصیرت] ات کنار زدیم در نتیجه دیده ات امروز بسیار تیزبین است.

]

کمال انواع بلوغ

[

بدان که هر بلوغ کمالی دارد، کمال بلوغ اسلام:

الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ. (۲)

مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او آسوده باشند.

و کمال بلوغ ایمان:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا « (۳) »

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید، و بر پروردگارشان توکل می کنند. * هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. * مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند.

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - ق (۵۰) : ۲۲.

۲- (۲) - الکافی: ۲/۲۳۴، حدیث ۱۲؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۴/۳۶۲، حدیث ۵۷۶۲؛ وسائل الشیعه: ۱۲/۲۷۸، باب ۱۵۲، حدیث ۱۶۳۰۰. [۲]

۳- (۳) - انفال (۸) : ۲ - ۴. [۳]

و کمال بلوغ ایقان:

لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا. (۱)

اگر پرده ها برداشته شود بر یقینم افزوده نگردد.

و کمال بلوغ عیان: مُعْتَقُ الْعِبَادِ وَمُقَطَّعُ التَّعَلُّقَاتِ، یعنی کمال بلوغ عیان حرّیت است و حرّیت، آزادی و قطع پیوند است، پس کمال آدمی بلوغ و حرّیت است. (۲)

ص: ۳۵۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۹/۶۶؛ غرر الحکم: ۱۱۹، حدیث ۲۰۸۶. [۱]

۲- (۲) - کشف الحقایق: ۱۲۵.

«۱۶» لِيُرَدَّهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَالرَّهْبَةِ مِنْكَ وَتُرْهَدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ وَتُحَبِّبَ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ وَالْإِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ
«۱۷» وَتُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَيْدَانِهَا «۱۸» وَتُعَافِيَهُمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحَادِثِ دَوْرَاتِهَا وَكَبِيَةِ النَّارِ
وَطُولِ الْخُلُودِ فِيهَا «۱۹» وَتُصَيِّرَهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ.

و به جانب شوق و رغبت به سویت، و بیم از حضرتت برگردانی و به فراخی دنیای زودگذر و فانی شدنی بی رغبتشان سازی، و عمل برای جهان آخرت، و آمادگی برای آنچه پس از مرگ است، محبوب آنان فرمایی و هر سختی و مشقت و اندوه و حزنی که روز بیرون رفتن جان ها از بدن ها بر آنان وارد می شود، آسان کنی، و آنان را از اموری که به سبب آنها، فتنه واقع می شود؛ فتنه هایی که از آن می پرهیزند، و از کانون و مرکز آتش و طول ماندگاری در آن، سلامت همه جانبه دهی، و به مقام امنی که جایگاه استراحت پرهیزکاران است، منتقل گردانی.

سعادت پیروان انبیا تا روز قیامت

امام علیه السلام در این قسمت از دعا برای پیروان انبیا تا روز قیامت واقعیت های زیر را درخواست نموده است:

۱ - رغبت به حق.

ص: ۳۵۶

۲ - ترس از عظمت حق.

۳ - زهد در دنیا.

۴ - استعداد برای جهان آخرت.

۵ - آسان شدن بلای مرگ.

۶ - به سلامت بیرون آمدن از آزمایش های سخت.

۷ - نجات از جهنم و قرار گرفتن در بهشت عنبر سرشت.

ص: ۳۵۷

رغبت به حق، یا به تعبیر روشن تر، شوق به یار و عشق به معشوق و حبّ به محبوب از آن کسانی است که او را شناخته باشند. و هر چه شناخت و معرفت بیشتر باشد عشق آتشین تر، شعله شوق تیزتر و درجات محبت بیشتر است.

عشق و رغبت انبیا و ائمه و اولیا به آن جناب فوق تصوّر انس و جنّ است، چرا که انبیا و ائمه و اولیای الهی حضرت او را به او شناختند، و این شناخت و معرفت باعث شد که هستی آنان در عشق محبوبشان فنا شود.

سرمایه واقعی انسان همین عشق و رغبت به حق است. عشق پر و بال پر قوتی است که انسان می تواند با آن به هدف اعلا و مقصد اسنی برسد و بلکه می توان گفت: انسان در این عرصه هستی جز عشق چیزی ندارد.

كَيْفَ يُنَكِّرُ الْعِشْقُ وَمَا فِي الْوُجُودِ إِلَهُو، وَلَوْلَاهُ مَا ظَهَرَ مَا ظَهَرَ وَمَا ظَهَرَ فَمِنَ الْحُبِّ ظَهَرَ وَبِالْحُبِّ ظَهَرَ وَالْحُبُّ سَارٍ فِيهِ، بَلْ هُوَ الْحُبُّ كُلُّهُ.

به هیچ عنوان نمی توان به انکار عشق برخاست، که در دار هستی جز عشق وجود ندارد، اگر عشق نبود چیزی لباس هستی نمی پوشید، آنچه تجلی کرده از عشق است و به عشق است، عشق در او ساری است، بلکه تمامش عشق است.

امام علی علیه السلام فرمود:

عَرَفْتُ اللَّهَ بِاللَّهِ وَعَرَفْتُ مَا دُونَ اللَّهِ بِنُورِ اللَّهِ. (۱)

خدا را به خدا شناختم، و ما سوای او را به کمک نور او معرفت پیدا کردم.

در سخن دیگر است:

ص: ۳۵۸

عَرَفْتُ رَبِّي بِرَبِّي. (۱)

پروردگارم را به خودش شناختم.

و همان جامع فضایل و دارنده کمالات و آئینه اسما و صفات فرمود:

مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَمَعَهُ وَبَعْدَهُ. (۲)

چیزی را ندیدم جز این که خدا را قبل از او و با او و بعد از او دیدم.

شناخت اسما و صفات حق

انبیا و ائمه طاهرين و اولیای کامل و کتب آسمانی به خصوص قرآن مجید راه شناخت او را که پایه رغبت و عشق است به انسان نمایانده اند، و در این زمینه نقطه عذری برای کسی بر جا نگذاشته اند.

راه شناخت او، توجه به اسما و صفات و عمق مفاهیم اسما و صفات اوست.

این اسما و صفات در بیش از دو هزار آیه قرآن و در دعاها به خصوص جوشن کبیر و در معارف الهیه و روایات وارده از ائمه علیهم السلام آمده است. معرفت به این صفات مولد عشق آتشی است که انسان بر اثر حرارت آن حرکت های عالی عبادی، پیدا می کند و به رشد و کمال می رسد و در جمال دلآرای محبوب فانی گشته، بقاء باللّه پیدا می کند.

طی این راه را برای تمام بندگان میسر فرموده، و ابتداءً کسی را از پیمودن این راه محروم نمی نماید، مگر این که خود انسان بر اثر کثرت گناه خود را محروم و ممنوع نماید.

ص: ۳۵۹

۱- (۱) - الحکمه المتعالیه: ۷/۸؛ شرح الأسماء الحسنی: ۳۶/۱.

۲- (۲) - شرح الاسماء الحسنی: ۱۸۹/۱.

عارف معارف، شیخ بهایی می گوید:

«حق تعالی چون آدمی را آفرید قابلیت آتش داد که او را بشناسد، پس از هر صفت بی پایان خود اندک اندک در وی تعبیه کرد، تا از این اندک آن بسیار و بی نهایت را تواند فهم کردن، چنانچه از مثنی گندم انباری را و از کوزه آبی جویی را، اندکی بینایی داد تا نموده شود که همه بینایی چه چیز است، و همچنین شنوایی، و دانایی و قدرت الی ما لا نهایت، همچو عطاری که از انبارهای بسیار اندک در طبه ها کند و به دکان آورده همچنان حنا و عود و شکر و عیبر و غیر آن تا آن طبه ها انموذج انبارها باشد. از این رو می گویند:

وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١﴾

و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده اند.

و مقصود علم تنها نیست، یعنی آن چنان که از علم اندکی دادم از هر صفت اندک اندک دادم، تا از این اندک آن بی نهایت معلوم شود.»

احصای اسمای الهی

بیان تمام اوصاف و اسمای حق از عهده این جزوه خارج است. برای نمونه به ذکر روایت بسیار مهمی که در کتب معتبره حدیث آمده قناعت می کنم، باشد که از این رهگذر معرفت به او بیش از پیش شود، و عشق و رغبت به جنابش رو به تزاید رود.

رَوَى فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ص: ۳۶۰

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَهِيَ:

اللَّهُ، الْوَاحِدُ، الْأَحَدُ، الصَّمَدُ، الْأَوَّلُ، الْآخِرُ، السَّمِيعُ، الْبَصِيرُ، الْقَدِيرُ، الْقَاهِرُ، الْعَلِيُّ، الْأَعْلَى، الْبَاقِي، الْبَدِيعُ، الْبَارِي، الْأَكْرَمُ، الظَّاهِرُ، الْبَاطِنُ، الْحَيُّ، الْحَكِيمُ، الْعَلِيمُ، الْحَلِيمُ، الْحَفِيفُ، الْحَقُّ، الْحَسِيبُ، الْحَمِيدُ، الْحَفِيُّ، الرَّبُّ، الرَّحْمَنُ، الرَّحِيمُ، الْمَدَارِي، الرَّزَّاقُ، الرَّقِيبُ، الرَّؤُوفُ، الرَّائِي، السَّلَامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهَيَّمِنُ، الْعَزِيزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، السَّيِّدُ، السُّبُوْحُ، الشَّهِيدُ، الصَّادِقُ، الصَّانِعُ، الطَّاهِرُ، الْعَيْدَلُ، الْعَفْوُ، الْعَفُورُ، الْغَنِيُّ، الْغِيَاثُ، الْفَاطِرُ، الْفَرْدُ، الْفَتَّاحُ، الْفَالِقُ، الْقَدِيمُ، الْمَلِكُ، الْقَدُّوسُ، الْقَوِيُّ، الْقَرِيبُ، الْقَيُّومُ، الْقَابِضُ، الْبَاسِطُ، قَاضِي الْحَاجَاتِ، الْمَجِيدُ، الْمَوْلَى، الْمَنَّانُ، الْمُحِيطُ، الْمُبِينُ، الْمُقَيَّتُ، الْمُصَوِّرُ، الْكَرِيمُ، الْكَبِيرُ، الْكَافِي، كَاشِفُ الضَّرِّ، الْوَتْرُ، النَّوْرُ، الْوَهَّابُ، النَّاصِرُ، الْوَاسِعُ، الْوَدُودُ، الْهَادِي، الْوَفِيُّ، الْوَكِيلُ، الْوَارِثُ، الْجَبْرُ، الْبَاعِثُ، التَّوَّابُ، الْجَلِيلُ، الْجَوَادُ، الْخَبِيرُ، الْخَالِقُ، خَيْرُ النَّاصِرِينَ، الدَّيَّانُ، الشُّكُورُ، الْعَظِيمُ، اللَّطِيفُ، الشَّافِي. (۱)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدای متعال را نود و نه اسم است، هر که آنها را احصا کند داخل بهشت شود. آنها عبارتند از: الله...

احصای اسمای الهی در کلام شیخ صدوق

صدوق بزرگوار در ذیل این حدیث با عظمت می گوید:

«احصا به معنای احاطه به این اسما و آگاهی از معانی ملکوتی و آسمانی

ص: ۳۶۱

۱- (۱) - التوحید: ۱۹۴، باب ۲۹، حدیث ۸؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۶۴/۵، باب ۵۷، حدیث ۵۸۳۴؛ [۲] علم الیقین: ۹۹؛ [۳]

صحیح مسلم، کتاب الذکر: ۵/۱۷؛ الدرّ المثور: ۱۴۸/۳. [۴]

آنهاست، معنای احصا شمردن آن با انگشت یا به تسبیح نیست.»

معلوم است که شمردن تنها برای انسان اثری ندارد، این توجه به معانی آن است که در مغز و قلب و روح اثر می گذارد و به انسان نسبت به تمام شئون زندگی جهت می دهد.

مثلاً توجه به عمق معنای رب که نمایشگر مالکیت حقیقی حق بر هستی، و مربی بودن آن جناب نسبت به تمام موجودات است، انسانی را از بند طواغیت درونی و برونی آزاد کرده، و از افتادن در دام مکتب های ضد الهی حفظ می کند.

فیض بزرگوار از سید فضل الله راوندی در «شرح شهاب» نقل می کند که: احصا به معنای تحمّل و انجام کار است به اندازه توان و قدرت، بنابراین معنای گفتار رسول الهی این می شود که: هر کس به اندازه قدرتش در عقیده و اخلاق و عمل، معانی این اسما را تحمّل کند و بر آن استقامت ورزد وارد بهشت می شود. (۱) و نیز آن مرد بزرگ در ذیل جملات بالا در کتاب پر قیمت «علم الیقین» (۲) می فرماید:

«احصا یعنی آراستن نفس به معانی این اسما به اندازه قدرت و طاقت، و این واقعیت همچون گفتار رسول حق است که می فرمود:

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ. (۳)

به اخلاق الهی آراسته شوید.»

و گر نه اگر کسی بدون توجه به معانی این اسما و نقش بستن حقایقش در وجود خود یک میلیون بار هم بر زبان جاری کند مانند حیوانی است که آوازش دهند و او

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - التوحید: ۱۹۵، باب ۲۹، ذیل حدیث ۹. [۱]

۲- (۲) - علم الیقین: ۱۰۲/۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۲۹/۵۸؛ [۲] شرح الاسماء الحسنی: ۴۱/۲؛ التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۷۲/۷، ذیل آیه ۳۱ سوره بقره.

از آن آواز معنایی درک نکند و غیر صدا و صوت چیزی نشنود، چنانکه خداوند عزیز در قرآن مجید می فرماید:

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١﴾

داستان [دعوت کننده] کافران [به ایمان]، مانند کسی است که به حیوانی [برای رهاوندنش از خطر] بانگ می زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا [آنهم آوا و صدایی که مفهومی را درک نمی کند] نمی شنود. [کافران، در حقیقت] کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی کنند.

احصای اسمای الهی در کلام فیض

فیض بزرگوار در این زمینه از کتاب «مقصد اسنی» نقل می کند: (۲) «کسی که جز شنیدن این الفاظ و فهم معنای لغوی آن و اقرار قلبی به این که این اسما و معانی اختصاص به حضرت الله دارد بهره ای نصیب او نیست، باید بداند که حظ و بهره اش بسیار ناچیز، و سرمایه اش در این زمینه فوق العاده اندک است، درجه علمی و حالی او کم، و چیزی در اختیارش نیست که به آن فخر و مباهات کند.

شنیدن الفاظ غیر از سلامت قوه سامعه چیزی لازم ندارد، و این مسأله ای است که هر چهار پایی از آن نصیب دارد.

فهم معنای لغوی و این که این مفهوم برای این لفظ وضع شده، غیر از دانستن زبان عرب برنامه ای نمی خواهد، و این چیزی است که ادیب لغوی حتی عرب بیابانی بی سواد و جاهل به حقایق داراست.

اما اعتقاد به ثبوت این معانی برای حق، بدون این که کشف و شهودی نسبت به

ص: ۳۶۳

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۷۱. [۱]

۲- (۲) - مقصد اسنی: ۲۱، باب ۴.

این حقایق در باطن انسان دست دهد، مایه ای جز دانستن معنا و تصدیق آن لازم ندارد، که عموم مردم عوام حتی کودکان از سلوک در این مرحله عاجز نیستند، چرا که وقتی لغتی را با معنایش به توده عوام یا کودکان ارائه کنند هم می فهمند و هم معنا را برای مصداق تصدیق می کنند.

متأسفانه اکثر اهل علم بیش از این درجه را دارا نیستند، و باید گفت هر کس در این زمینه در جا بزند و بالنسبه به اهل حال و آنان که به قلّه کمال رسیدند نقص دارد و از سرمایه ای عظیم و مایه ای سنگین محروم است.

]

مراتب معرفت اسمای الهی

بهره اهل حال و آنان که دل به محبوب داده اند و قصدی جز حضرت او ندارند و از تقوای بسیار بالا برخوردارند و چون ماهی در دریا در علم و عمل و اخلاق و صفا و وفا و کرامت و عبادت و خدمت به خلق غرقند، بر سه مرتبه است:

۱ - معرفت این معانی براساس مکاشفه و شهود، که نتیجه صفای باطن بر اثر علم و عبادت و تقواست. معرفتی که با برهان محکم، برهانی که خطا در آن راه ندارد نصیب آنان شده، در حدی که آن معانی همچون خورشید وسط روز در جانشان تجلی دارد، و آن را با صفات باطن نه با احساس ظاهر درک می کنند، و با چشم قلب نه با چشم سر می بینند، و چقدر فرق است بین این گونه توجه به معانی این اسما و توجهی که از طریق تقلید از پدران و معلّمان برای انسان حاصل می شود.

۲ - درک عظمت صفات جلال، به صورتی که از توجه به عظمت اسما و صفات، شوق و عشق عجیبی در دل آنان پدید می آید، شوقی که محرک آنان به متّصف شدن به آن صفات است تا از طریق آن به اوج قرب معنوی برسند و شبیه به ملائکه مقرب حق گردند.

۳ - کسب اتّصاف به عمق معانی صفات و آراسته شدن به زیبایی های اسمای

محبوب، تا جایی که موصوف به عید ریّانی و انسان الهی گردند، و رفیق و همراه و همراز ملاً اعلی شوند و بر بساط قرب دوست تا ابد جای گیرند. این منزل که منزل سوم است محصول مرتبه دوم که درک عظمت صفات و انبعاث شوق و عشق است می باشد.»

هیچ کسی به خویشان ره نبرد به سوی او بلکه به پای او رود هر که رود به کوی او

پرتو مهر روی او تا نشود دلیل جان جان نکند عزیمت دیدن مهر روی او

دل کشش نمی کند هیچ مرا به سوی او تا کششی نمی رود روی دلم به سوی او

تا که بُد از او طلب طالب او کسی نشد این همه جستجوی ما هست ز جستجوی او

هست همه دل جهان در سر زلف او نهان هر که دلی طلب کند گو بطلب ز کوی او

بس که نشست روبرو با دل خوپذیر من دل بگرفت جملگی عادت و خلق و خوی او

(شمس مغربی)

ص: ۳۶۵

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان قرارداد: صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۴ / حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹.

شابک: ۹۰۰۰۰۰ ریال دوره ۲-۶۰-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۱. ۹-۶۱-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۲. ۶-۶۲-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۳. ۳-۶۳-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۴. ۰-۶۴-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۵. ۷-۶۵-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۶. ۶-۶۶-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۷. ۱-۶۷-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۸. ۸-۶۸-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۹. ۵-۶۹-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۱۰. ۹۷۸-۶۶-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۱۱. ۸-۷۱-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۱۲. ۵-۷۲-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۱۳. ۱۳-۹۱-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴؛ ج. ۱۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۲-۳؛ ج. ۱۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۳-۰؛

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره: BP۲۶۷/۱ / ۸ص ۳۰۴۲۲۲۵ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۷۱۷

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۴

حسین انصاریان

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٥

استاد حسین انصاریان

ادامه دعای ۴ درود بر پیروان انبیای الهی علیهم السلام

«۱۶» لِتَرْدَهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَالرَّهْبَةِ مِنْكَ وَتُرْهَدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ وَتُحِبِّبَ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ وَالْإِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ
«۱۷» وَتُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَيْدَانِهَا «۱۸» وَتُعَافِيَهُمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحْدُورَاتِهَا وَكَبِّهِ النَّارَ
وَطَوَّلِ الْخُلُودَ فِيهَا «۱۹» وَتُصَيِّرْهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ .]

و به جانب شوق و رغبت به سویت، و بیم از حضرتت بر گردانی و به فراخی دنیای زودگذر و فانی شدنی بی رغبتشان سازی،
و عمل برای جهان آخرت، و آمادگی برای آنچه پس از مرگ است، محبوب آنان فرمایی و هر سختی و مشقت و اندوه و
حزنی که روز بیرون رفتن جان ها از بدن ها بر آنان وارد می شود، آسان کنی، و آنان را از اموری که به سبب آنها، فتنه واقع
می شود؛ فتنه هایی که از آن می پرهیزند، و از کانون و مرکز آتش و طول ماندگاری در آن، سلامت همه جانبه دهی، و به
مقام امنی که جایگاه استراحت پرهیزکاران است، منتقل گردانی.

اشاره

عبد برای رسیدن به مقام عبودیت و به دست آوردن رشد و کمال و تأمین سعادت دنیا و آخرت و از همه مهم تر جلب رضا و خشنودی حق، راهی جز دریافت مفاهیم حقیقی این اسما و محظوظ نمودن نفس و قلبش از این واقعیت ها ندارد.

۱ - الله

نام وجود مقدس حضرت اوست که جامع تمام صفات کمالیه است، و مالک و مربی تمام موجودات هستی.

نام جناب اوست که جز او، وجود حقیقی وجود ندارد و هر موجودی در وجودش فقیر و گدای وجود اوست، و موجودیتش را از وجود او که واجب الوجود است کسب می کند.

الله اخص و اعظم اسمای اوست و نشان دهنده تمام صفات آن محبوب واقعی و آن معشوق حقیقی. حظی که باید عبد از حقیقت این اسم ببرد این است که قلب و همت و اراده اش را متوجه آن وجود حقیقی کند، و غیر او را نبیند، و به ما سوای او التفات ننماید، و جز به او امید نبندد، و از غیر او نترسد.

حقیقت و مفهوم این اسم نشان دهنده این است که وجود حق و حقیقی فقط و فقط اوست، و ما سوا به تمام موجودیتش در برابر وجود او هالک و فانی است و به اوست که موجودات نمایش هستی و وجود دارد.

عبد باید موجودیت خود را در برابر حضرت او باطل و هالک بداند، و از زدن کوس وجود و این که هستم پرهیزد، و مواظبت کند که خیال غنا و استغنا وی را محاصره نکند، که در صورت دچار شدن به این خیال گرفتار روحیه استکباری

خواهد شد و به جای عیدِ «الله» شدن سر از فرعونیت و حالت طاغوتی در خواهد آورد.

اگر به وضع رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حالات و روحیات آن موجود بی نمونه دقت کنید، می بینید آن حضرت در طول شصت و سه سال عمرش برای یک لحظه در برابر جناب او خود را ندید، و کراً می فرمود:

بهترین و صادق ترین و زیباترین شعری که شاعر سروده قول کُنید است:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ .

هان، که همه چیز جز خدا باطل و غیر حقیقی است.

گر خواهی ای محتشم کز جمع درویشان شوی ترک خود کن تا تو نیز از زمره ایشان شوی

رو به دست عشق زنجیر ادب بر پای نه وانگه این در زن که اندر حلقه مردان شوی

گر وصال دوست خواهی دوست گردی عاقبت هر چه اول همّت باشد به آخر آن شوی

مردم بی عشق مارند و جهان ویرانه ای دل به عشق آباد کن تا گنج این ویران شوی

عشق سلطان است و بی عدلی او شهری خراب ملک این سلطان شو ار خواهی که آبادان شوی

عشق سلطانی و دنیا داشتن نان جستن است ای گدای نان طلب می کوش تا سلطان شوی

خویشتن را حبس کن در خانه ترک مراد گر به تن رنجور باشی ور به دل نالان شوی

عاقبت چون یوسف اندر مُلک مصر و مصر مُلک عزتی یابی چو روزی چند در زندان شوی

گر ز خار هجر گریبی سیف فرغانی چو ابر از نسیم وصل روزی همچو گل خندان شوی

(سیف فرغانی)

۲ و ۳ - الواحد، الأحد

وجود مقدّسش در ذات یگانه است، ابعاض و اجزا و اعضا ندارد، برای عدد و اختلاف در پیشگاه حضرتش راهی نیست، یکی است که دو ندارد، واحدی است که برایش نظیر نیست، احدی است که شبیه و مثل و کفو و مانند در برابرش وجود ندارد، که هر چیزی را شبه و نظیر و کفو باشد واحد حقیقی نیست او واحد و احد است نه واحد و احد عددی ازلاً و ابداً واحد و احد، بی شبه و نظیر و منهای احد و واحد عددی است.

شیئی قبل از او نیست و هر چه بعد از اوست مخلوق و مصنوع حضرت اوست و در برابر عظمت و جلال و ربوبیتش شیئی نیست،

فَهُوَ الْمُتَوَحَّدُ بِالْأَزَلِ وَالْأَبَدِ، وَمُتَفَرِّدٌ بِالْوَحْدَةِ وَالْأَحْدِيَّةِ .

أحد و واحد و هر لفظی که چنین هیئتی دارد، همه و همه مشتق از وحدت است، که آن وجود مقدّس را وحدت حقه حقیقیه است، و در دار وجود غیر از او وجودی نیست و کلّ موجودات پرتو وجود او بلکه هالک و فانی در وجود او هستند:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿١﴾

ص: ۱۰

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند.

كُلُّ شَيْءٍ ۤ إِلَّآ وَجْهَهُ ﴿١﴾

هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است، فرمانروایی [بر همه جهان هستی] ویژه اوست، و فقط به سوی او بازگردانده می شوید.

عبد در صورتی که بین امثال و اقرانش، در خصلت های پاک و عقاید حقّه و اعمال صالحه تک و منفرد افتد و در آدمیت و انسانیت و مروّت و فتوّت و صفا و وفا و درستی و فضیلت بی نمونه شود و انگشت نما گردد و آشنایان و دوستان و اقوام در حقّش بگویند: الحق که در خوبی نظیر ندارد، از اسم احد و صفت واحد حظ برده و در این مرحله به رنگ حضرت محبوب در آمده:

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ﴿٢﴾

رنگ خدا را [که اسلام است، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست ؟

توحید و حقیقت و ایمان و فضیلت و کرامت، رنگ خداست، و چه رنگی احسن از رنگ اوست.

امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای شریف کمیل همین حقیقت، یعنی منفرد افتادن در خوبی ها را در بین مردم از خداوند مهربان می خواهد:

وَاجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ نَصِيْبًا عِنْدَكَ ، وَأَقْرَبِهِمْ مَنَزِلَةً مِنْكَ وَأَخْصِيهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ . ﴿٣﴾

و مرا از بهترین بندگانت در نصیب در نزد خود، و نزدیکترین آنان به

ص: ۱۱

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۸۸.

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۳۸. [۱]

۳- (۳) - مصباح المتهدّج: ۸۴۹؛ [۲]المصباح، کفعمی: ۵۵۹، دعای کمیل. [۳]

خود، مخصوص ترین آنان در نزدیکی به خود قرار ده.

۴ - الصّمد

یعنی وجود مبارک و مقدّس که آقا و سرور است و تمام موجودات عرصه هستی در حوایج و نیازهای خود آهنگ او می کنند و به جانب وی برای رفع حوایج خود روی می آورند، در حالی که یقین دارند از پیشگاه با عظمتش دست خالی بر نمی گردند.

آری، انسانی که مردم در مهمّات دین و دنیا، و امروز و فردا، و حوایج مادی و معنوی و نیازهای ظاهری و باطنی به او رو می آورند و می دانند که وی در حدّ قدرت و طاقتش به نیازهای آنان جواب مثبت می دهد از اسم صمدیت حق بهره دارد و خداوند عزیز وی را از باب لطف و عنایتش بدین صفت عالی آراسته است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ. (۱)

از امام صادق علیه السلام است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله از محبوب ترین مردم در نزد حق سؤال شد، حضرت فرمودند: سودمندترین مردم برای مردم.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَيْرُ النَّاسِ مَنْ اِنْتَفَعَ بِهِ النَّاسُ. (۲)

بهترین مردم کسی است که مردم از او بهره مند شوند.

تانگردی با خلاق یار، بی عزّ و وقاری چون الف بی اتفاق نوع خود یک در شماری

ص: ۱۲

۱- (۱) - سفینه البحار: ۶۰۵/۲؛ [۱] الکافی: ۱۶۴/۲، حدیث ۷؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۳۹۰/۱۲، باب ۲۲، حدیث ۱۴۳۷۵. [۳]
۲- (۲) - سفینه البحار: ۶۰۵/۲؛ مستدرک الوسائل: ۳۸۸/۱۲، باب ۲۲، حدیث ۱۴۳۷۱؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۳/۷۲، باب ۳۴، حدیث ۱. [۵]

همنشین با زیر دستان شو مقام خود بیفزا کز سه صفر از یک ده و از ده صد و از صد هزاری

کن لباس خیر خواهی در برت تا خیر بینی گر گدای ژنده پوشی ورامیر تاجداری

(صغیر)

۵ و ۶ - الأُول، الآخر

وجود مقدّس او اوّل بدون ابتدا و آخر منهای انتهاست، یا نسبت به تمام موجودات اوّل وجود است، که تمام موجودات، وجود خود و هستی خویش را از وی گدایی می کنند. و باز نسبت به همه آخر است به این معنا که کلّ موجودات برگشت و رجوعشان به حضرت اوست.

و نسبت به منازل سلوک او اوّل است به این معنا که اوّل مایه اوّل منزل سالک عارف، معرفت و بصیرت نسبت به وجود مقدّس اوست و غیر توحید و توجه به آن محبوب هیچ چیز دیگر قادر به حرکت دادن انسان به سوی واقعیت ها و منازل سلوک نیست. و او آخر است به این معنا که رسیدن به وصال او و قرب حضرتش آخر درجه ای است که عارف به آن می رسد.

مقصد و مقصود نهایی و آخرین آرزوی عارف و عاشق و مرجع و مصیر مجذوبِ واله، حضرت اوست که در همه شئون و همه امور و همه حالات اوّل و آخر اوست.

غیر دلداری وفادار کسی دیگر نیست نیست اغیار و بجز یار کسی دیگر نیست

نیست در راسته بازار جهان غیر یکی خویش را اوست خریدار کسی دیگر نیست

ص: ۱۳

دیده دل بگشا تا که بینی به عیان که بجز واحد قهار کسی دیگر نیست

اهل عالم همه مستند ز صهبای فنا غیر آن ساقی هشیار کسی دیگر نیست

چشم بر هر چه گشودیم ندیدیم جز او شد یقین آن که در این دار کسی دیگر نیست

(فیض کاشانی)

۷ - السميع

صدایی بر حضرتش پنهان نیست، سرّ و نجوا، آشکار و پنهان را می شنود، دقیق تر از سرّ و نجوا هم براو پوشیده و مخفی نمی باشد، صدای پای مورچه سیاه بر سنگ سخت، در شب تاریک برایش آشکار است، او شنونده حمد حامدان، دعای نیازمندان، ناله عاشقان است، او با همه و در کنار همه است، او به فرموده خودش در قرآن از رگ گردن به انسان نزدیک تر است، او شنوای صدای نیت و اراده قلب موجودات زنده است.

آنی تو که حال دل نالان دانی احوال دل شکسته بالان دانی

گر خوانمت از سینه سوزان شنوی ور دم نزنم زبان لالان دانی

(بابا افضل کاشانی)

انسان اگر صدا و ندای حق را از قرآن بشنود، اگر صدای دعوت انبیا و ائمه را که صدای دعوت به سوی رشد و کمال و آبادی دنیا و آخرت است شنوا باشد، اگر به حرف حق و صدا و ندای هدایت گوش فرا دهد، و از این طریق در سلامت قلب و نفس و اخلاق و عمل بکوشد، از اسم سمیع حظ برده و بهره مند شده است.

ص: ۱۴

شکر و سپاس نعمت گوش به این است که به سخن حق و قول صواب و گفتار آموزنده گوش دهی، چنانکه اولیای حق اینچنین بودند، و امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه متقین در حق آنان فرموده است:

وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ . (۱)

گوش های خود را وقف شنیدن علمی کردند که برای آنان در جهت سعادت دنیا و آخرتشان سودمند است.

عبد باید توجه داشته باشد که حضرت محبوب سمیع است، بنابراین لازم است در تمام مدت عمر و در کلیه آنات و لحظات از سخن لغو و حرف باطل و هر کلامی که مولایش رضایت ندارد، پرهیزد که او سمیع است و سرّ و نجوای عبد بر آن جناب معلوم و روشن.

ای آن که با وجود تو دیگر وجود نیست ذاتی به جز تو در خور حمد و سجود نیست

تحصیل حاصل است تمنای جود تو بر ما هر آنچه از تو رسد غیر جود نیست

تو در درون جانی و آنجا که وصل توست صحبت ز قرب و بُعد و نزول و صعود نیست

(صغیر)

۸ - البصیر

او تمام واقعیت ها و حقایق غیب و شهود را می بیند، و ریز و درشتی از وی پنهان نیست، پنهان و آشکار برای او فرق نمی کند، خلوت و جلوت برای حضرتش

ص: ۱۵

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴، خطبه همام. [۱]

یکسان است، خانه هستی با تمام موجودات مُلکی و ملکوتیش در محضر مقدّس او حاضر است.

عبد اگر از چشم خود برای دیدن آیات آفاقی و عجایب سما و ارض، برای راه یافتن به منطقه توحید استفاده کند و از دیده قلب برای تماشای ملکوت و آیات شرعیه حق بهره برد، از اسم بصیر حظ برده و به رنگ این حقیقت در آمده است.

عبد اگر به مفهوم بصیر توجه کند، از ارتکاب هر گناهی در هر کجا که باشد چشم می پوشد، چرا که گناه را در محضر مولای بصیر می بیند، و عبد باحیا حاضر نمی شود در برابر دید مولایش مرتکب کاری شود که محصول آن کار غضب و خشم محبوب او و جدایی از رحمت و عنایت و لطف و مرحمت و کرم آقای اوست، که آقای او به ظاهر و باطن عالم و به خلوت و جلوت هستی بصیر و بیناست.

۹ و ۱۰ - القدير، القاهر

آن ذات مستجمع جمیع صفات کمال، قدرت و غلبه اش بی نهایت در بی نهایت است، او قادر و قاهر بر کلّ شیء است.

قدرت به ایجاد و بر حفظ و بر هدایت موجودات و غلبه و قهر بر آنها در هر حیثیت و شرایطی که باشند وقف وجود مقدّس اوست.

به وجود می آورد، سر پا می کند، نظام می دهد، منظم می نماید، زمان عنایت می فرماید محصول فعلش جهان می شود، آنگاه بر جهان و جهانیان از هر حیث غلبه دارد، سپس به هم می زند، در هم می ریزد، خاموش می نماید و دوباره به صورت دیگر سر پا می کند، نظام می دهد، منظم می نماید، تمام اولین و آخرین را حاضر می کند محصول فعلش قیامت می شود، قیامتی که بر هر چیز آن غالب و قاهر است و احدی را از جنّ و انس و مَلَمَك از ظلّ حکومتش راه فرار نیست که او قادر و غالب و قدیر و قاهر است.

وَبَقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ. (۱)

و به نیرویت که با آن بر همه چیره گشتی.

چون بخواهد بیافریند می آفریند و موجود را از موجود شدن راه امتناع نیست، و چون بخواهد بگیرد می گیرد که موجود را برابر قهر و غلبه اش جز محکومیت و ذلت چیزی نیست، او بر همه و همه چیز قادر و بر همه و همه چیز غالب است و احدی از موجودات در برابر قدرت و قهرش هیچ قدرت و قهری ندارند.

عبد اگر قدرتش را در عبادت و خدمت به خلق به کار بگیرد و از نیروی خود جز در راه خیر و سلامت استفاده نکند و بر شهوات و غرایز و امیال غلط و هوای نفس غالب باشد و خواسته های شیطانی از هر کس و هر چه باشد مقهور قهرش گردد، از معنا و مفهوم دو اسم قدیر و قاهر بهره برده و استفاده کرده است.

۱۱ و ۱۲ - العلیّ، الأعلیّ

اوست آن وجود مقدسی که رتبه ای فوق رتبه او نیست. او مسبب اسباب، معلل علل و مکمل کاملین و فاعل هر قابل است.

علیّ و اعلای مطلق اوست، صاحب قدرت و قهر و اقتدار است، علیّ و اعلای بر کلّ شیء است، بزرگتر و برتر از این است که او را شبه و ندّ و کفو و مثل باشد.

چون عبد در علم و عمل و اخلاق و معرفت و فضیلت از همجنسان خود برتر شد، از مفهوم این دو حقیقت بهره جسته و از معنای این دو اسم استفاده کرده است.

۱۳ - الباقی

وجود مبارکی است که موجودیتش از خود اوست، و واجب بالذات است.

ص: ۱۷

حادث نشده تا فانی شود که فنا نتیجه حدوث است.

این وصف را چون در ذهن اضافه به گذشته کنند موصوفش را قدیم، چون اضافه به زمان آینده کنند، موصوفش را باقی نامند.

او باقی مطلق است به این معنا که وجودش ابدی است و برای حضرتش نهایت نیست، و قدیم مطلق است به این معنا که اول ندارد. این که می‌گوییم واجب الوجود، یعنی ازلی و ابدی.

عبد با تسلیم شدن به حضرت او و آراسته شدن به واقعیت‌های الهیه، بقای همراه با نعیم مقیم پیدا می‌کند و به ابدیت، پیوند مثبت می‌خورد.

آن کو به در تو سر نهادست پای از دو جهان به در نهادست

در دام غم تو طایر وهم با بال شکسته پر نهادست

سلطان که به سگه نقش نامش بر چهره سیم و زر نهادست

تا باشدش آب روی حاصل بر خاک در تو سر نهادست

عاشق چه کند چو اندرین ره از بهر تو پای در نهادست

(سیف فرغانی)

۱۴ - البدیع

او مُبدعِ بدایع و به وجود آورنده اشیا بدون نسخه برداری از مثل و مانند است.

هر موجودی را ابداعاً به وجود می‌آورد. در به وجود آوردن موجودی، مماثل لازم ندارد، در پدید آوردن اشیا نیاز به ماکت ندارد، اراده می‌کند و به وجود می‌آورد و هر صورت و شکلی که بخواهد بدون توجه به مثل، به موجود می‌دهد.

او را قبل از خودش مثلی نیست، و هر چه بعد از اوست به قدرت حضرتش ایجاد شده، پس او بدیع مطلق است و او را این حقیقت ازلی و ابدی است.

اگر برای عبد در عبودیت و ایمان و اخلاق مثلی معهود نباشد از این صفت بهره

گرفته و از این حقیقت سود برده است، چنانکه برای نبوت محمد صلی الله علیه و آله به خاطر حقایقی که در وجود خود او بود و برای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر واقعیت هایی که در او تجلی داشت در گذشته از زمان مثلی معهود نبود و در آینده هم نخواهد بود، که نبوت آن جناب و ولایت آن حضرت دو امر بدیع از بدایع حضرت حق است.

۱۵ - الباری

او خالق خلاق، و باری برآیا، و مکنون اکوان، و به وجود آورنده سماوات و ارضین و موجودات مملکی و ملکوتی و غیبی و شهودی است.

اگر عبد با تصفیة خود و تخلیه و تجلیه و تحلیه و آراسته شدن به حقایق معنویه و اعمال صالحه به مقام قرب حضرت او برسد به اذن او می تواند در امر خلق و در مسائل تکوینیته دخالت کند، چنانکه در سوره آل عمران به این معنا اشاره فرموده است.

وَرَسُولًا - إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْمَآكِمَةَ وَالْمَأْبُرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

و به رسالت و پیامبری به سوی بنی اسرائیل می فرستد که [به آنان گوید:] من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه ای [بر صدق رسالتم] آورده ام؛ من از گل برای شما چیزی به شکل پرنده می سازم و در آن می دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده ای [زنده و قادر به پرواز] می شود؛ و کور مادرزاد و

ص: ۱۹

مبتلای به پیسی را بهبود می بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و شما را از آنچه می خورید و آنچه در خانه هایتان ذخیره می کنید خبر می دهم؛ مسلماً اگر مؤمن باشید این [معجزات] برای شما نشانه ای [بر صدق رسالت من] است.

۱۶ - الأكرم

وجود مقدّس او بخشنده تر، بزرگواری تر و بلندنظرتر از آن است که کسی بتواند به حساب بیاورد.

در این زمینه تمام عقول عاجزند، و حسابگران جهان از به حساب کشیدن این حقیقت ناتوانند.

کرم و کریمی و اکرمیت او را نهایت و حدی نیست. او اکرم الأکرمین است. جهان هستی با تمام موجودات مُلکی و ملکوتیش در کنار سفره کرامت و بزرگواری و بخشایشگری او نشسته اند و هر کس به اندازه طاقتش از سفره مادی و معنوی او بدون این که منعی به دنبالش باشد استفاده می کند.

عبد کریم، عبد بخشایشگر، عبد بزرگواری و بلندنظر، بنده سفره دار، بنده چشم پوش، انسان آقا و باکرامت، و آن که در جمع خصال ستوده و مایه های بزرگواری کوشیده است از کرم حق و اکرمیت حضرت رب نشانه گرفته و رنگ حضرت محبوب را به خود زده است.

۱۷ و ۱۸ - الظاهر، الباطن

به آیات آفاق و انفس که از شواهد قدرت حضرت اوست و به آثار حکمت و بینات و حججش که تمام ملائکه و جنّ و انس از آوردن مانند آنها چه کوچک و چه بزرگ، چه آسان و چه سخت، چه ظاهر و چه باطن عاجزند، برای همه ظاهر است.

وی را در آینه آیتش می توان دید، و او را از طریق دلایل عقلی می توان مشاهده کرد.

یار در این انجمن، یوسف سیمین بدن آینه خوان جهان او به همه روبروست

وجود مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام در دعای بی نظیر عرفه به پیشگاه حضرتش عرضه می دارد:

أَيُّكُونَ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؟ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟ وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ. (۱)

آیا برای غیر تو ظهوری هست که برای تو نیست، تا آن غیر وسیله ظهور تو باشد؟! کی پنهان بوده ای، تا نیازمند به دلیلی باشی که بر تو دلالت کند و کی دور بوده ای، تا آثار واصل کننده به تو باشد؟

«بار پروردگارا! در آن هنگام که حالت زودگذر روانیم را کنار می گذارم و به خود آمده و با دقت می نگرم می بینم روشنائی جمال و جلالت در جهان هستی آشکارتر از هر چیز است، و برای آن وجود خفا و پوشیدگی نیست که تا چراغی سر راهم بگیرم و بارگاه ربوبی تو را جستجو نمایم؛ زیرا هر آن گاه که حقیقتی را دلیل راهم فرض می کنم با کمی تأمل درک می کنم که سازنده همین دلیل و فروزنده همین چراغ راه تویی.»

اگر به طور مستقیم و ناخودآگاه اعضای مادی کالبدم را مورد توجه قرار دهم، غیر از مشتی گوشت و استخوان و رگ و پی و خون نخواهم دید، ولی همین که اعضای بدن را با خودآگاهی درک برمی نهم در این موقع می بینم اول خود را درک نموده
ام

ص: ۲۱

سپس اعضای کالبدم را که چراغ راه به سوی درک «من» می باشند.

خدایا! چگونه می توان تصوّر نمود که نقطه ای از نقاط جهان طبیعت بی اشراق فیض تو بتواند به وجود خود ادامه بدهد؟ مگر جهان طبیعت می تواند از ذات خود حرکتی و قانونی و سیستمی بسازد؟!

از بامدادان تا شبگیر ظلمانی، دیدگانم بر این صحنه بیکران طبیعت باز است، اشکال و الوان را می بینم، کوچک و بزرگ و حرکات و سکنت و زشت و زیباها را نظاره می کنم، همه چیز را می بینم و این نظاره را با تمام جرأت بینایی می نامم.

خداوندا، آیا در حقیقت دیدگان من باز است و می بینم؟ اگر دیدگان من باز است چرا نظارت تو را از همین بود و نمودها که بر دیدگانم می تابد مشاهده نمی کنم؟

پس چرا آن گاه که احاطه وجودی تو را بر تمام موجودات به یاد می آورم پلک های چشمان درونی و برونیم روی هم می افتند و شب پره وار خورشید فروزان را نادیده می گیرم؟

ای روشنایی بخش دیده ها، دست عنایتی فرود آر و با مهر خداوندیت نوری فرا راه این چشمان خیره بیفشان تا نظارت تو را بر تمام این کاینات و اشراق نور تو را بر دیدگانم درک کنم.» (۱)

عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا. (۲)

کور است آن دیده ای که نظارت تو را بر خود درک نمی کند.

باطن، به این معناست که وجود مقدّسش پنهان از اوهام است، که دست عقول جزئیّه و اوهام و خیالات و افکار و اندیشه ها به ساحت مقدّس او نمی رسد. کنه ذات حضرتش بر احدی معلوم نیست، دیدگان دل نسبت به آن جناب در حیرت

ص: ۲۲

۱- (۱) - نیایش حسین در عرفات: ۷۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۶/۹۵، باب ۲، دعای عرفه. [۱]

است و آن ذات یگانه را درک نمی کند. او باطن کلّ باطن و محتجب کلّ محتجب است، بالذات باطن است و ظهور حضرتش به آیات و نشانه های اوست. به افعال و آثار و عجایب و حکمت هایش او را می بینند و ظهورش را با قدرت قلب و عقل حس می کنند، ولی از علم و آگاهی و بصیرت به باطن ذاتش عاجزند.

عبد چون آثار اخلاقی و ایمانی و عملی را در میان مردم از خود ظهور داد، و برای هموعانش در تمام زمینه های کرامت و فضیلت اسوه شد، و برای انجام مناجات و عبادات و استغفار به خلوت شب پناه برد، و به دور از دیده بینندگان به بساط دعا و توبه و حال و ندبه و گریه و نماز شب نشست از دو حقیقت اسم ظاهر و باطن نیرو گرفته و بهره برده است.

۱۹ - الحی

وجود مبارکش فعال و مدبر است و بالذات حی است. موت و فنا به پیشگاه مقدّس او راه ندارد و هیچ نیازی به علل و عوامل حیات برای او نمی باشد.

جميع مدرّكات در سایه ادراك حضرت اوست و جميع موجودات در ظلّ فعل او هستند.

عبد چون به وسیله علوم و معارف، عقل خود را زنده کند و حیات علمی ببخشد، و قلب و باطن خویش را به حالات الهی و احساسات ملکوتی از مردگی نجات ببخشد، و بر اثر ایمان و عمل صالح به حیات طیبه برسد، از اسم حی و نور مفهوم آن بهره ور شده و ظاهر و باطنش منور گشته است.

مردان خدا جز ز خدا دل بیریدند در آینه جز طلعت معشوق ندیدند

در راه طلب پای ارادت بفشردند تا شاهد مقصود در آغوش کشیدند

از سر بگذشتند و ز پیمان نگذشتند وز جان بیریدند و ز جانان نبریدند

از دور فلک جز ستم و رنج نبردند وز جام قضا جز غم و محنت نچشیدند

گه پرده نشینان حریم ملکوتی گه چون مه و خورشید در آفاق دمیدند

سر در قدم یار نهادند و ز بازار جز بار غم دوست متاعی نخریدند

(رسا)

۲۰ - الحکیم

او به ظاهر و باطن هستی آگاه است و افعال و فعل آن حضرت در کمال اتقان و محکمی است و فساد در عمل و فعل او به هیچ وجه راه ندارد.

عبدی که اعمالش بر اساس معرفت و نیت خالص باشد، و معلوم عقل و قلب او افضل علوم و اجل آن که حضرت «الله» است می باشد، و خداترسی او در آن حد است که وی را به اجرای دستورهای حکیم علی الاطلاق و ادار می کند و از محرمات و منهیاتش باز می دارد حکیم است و در حقیقت از نور حکمت حضرت مولا برخوردار می باشد.

۲۱ - العلیم

حضرتش علیم بنفسه است، عالم به سرایر، مطلع بر ضمائر و علم و آگاهی جنابش محیط به کل شیء است.

مثقال ذره ای از وجود مقدسش مخفی نیست، به تمام اشیا قبل از به وجود آمدنش و بعد از حدوثش آگاه است.

سرّ و آشکار، ظاهر و باطن، اول و آخر، انجام و عاقبت، دقیق و جلیل، ریز و درشت، حاضر محضر اوست.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي

ص: ۲۴

و کلیدهای غیب فقط نزد اوست، و کسی آنها را جز او نمی‌داند. و به آنچه در خشکی و دریاست، آگاه است، و هیچ برگی نمی‌افتد مگر آن که آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی روشن [ثبت] است.

عبد چون به جنگ جهل رود، و به عرصه گاه دانش و معرفت راه یابد، و از مبدأ و معاد مطلع گردد و انبیا و ائمه و قرآن و حلال و حرام و طریق زندگی صحیح را بشناسد از رنگ علیمی حق رنگ گرفته و متخلّق به اخلاق حضرت محبوب شده است.

۲۲ - الحلیم

اوست آن وجود مهربانی که معصیت عباد را می‌بیند و مخالفت آنان را با انبیا و ائمه و قرآن مشاهده می‌کند، ولی بر آنان غضب نمی‌نماید و در عقوبت بدکاران عجله نمی‌کند بلکه به آنان مهلت توبه و بازگشت می‌دهد.

عبد باید در برابر آزار و اذیت و اشتباه زن و فرزند و اقوام و خویشان و برادران و خواهران مسلمان و سایر مردم دارای حلم و بردباری و حوصله باشد و به آنان مهلت دهد تا به اشتباه خود پی‌برند و به عرصه گاه حیا و خجالت درآیند.

عبد چون نسبت به مردم حلم ورزید و در برابر پیشامدها و ناگواری‌ها حوصله و بردباری به خرج داد، آراسته به مفهوم اسم حلیم شده و به مقام قرب دوست

ص: ۲۵

۲۳ - الحفیظ

او حافظ خانه هستی و ظاهر و باطن جهان و غیب و شهود و مُلک و ملکوت است.

حافظ تعادل نیروهای متضاد چون حرارت و برودت و تری و خشکی در وجود موجودات زنده است. حافظ تمام اشیا و عناصر و حیوان و انسان از انواع بلاها و مصایب و علل مرگ و فناست. حافظ تداوم و بقای موجودات بر صفحات کتاب هستی است.

حافظ دانه های نباتی در زیر خاک از فساد، و روئیده ها و گل ها و درختان و میوه ها و حیوانات بڑی و بحری و جوئی از انواع خطر هاست.

حافظ سماوات و ارض و میلیاردها ستاره در فضای بیکران و حافظ هوای زمین و آب دریاها و تمام موجودات ریز و درشت و ذره بینی و غیر ذره بینی است، و قدرت حفظ جناب او محیط بر نهان و آشکار عالم و تمام موجودات خانه خلقت و آفرینش است.

عبد اگر ظاهر و باطن و افعال و اخلاق و عقاید خود را از هجوم خطرات با کمک و عنایت حضرت او حفظ کند، متحقق به این حقیقت شده و قابلیت سعادت دنیا و آخرت را پیدا کرده است.

تکیه دارم بر تو و از مکر دشمن ایمنم دامنم از دست نگذارم خدایا تا منم

بنده ای ناچیز اما چون خدای من تویی حیف باشد پیش گردون سر فرود آوردنم

خلق کردی روزیم دادی عزیزم داشتی شکر یک از صد هزاران نعمت را چون کنم

بی نیازم کن به لطف خویشتن از این و آن تا خیال منت دونان نلرزاند تنم

۲۴ - الحق

حق به معنای مُحق، ثابت، یقین، قطع، عدل، موجود ثابت، مصدر، سلطنت، حزم، تدبیر، واقع شدن حتمی، واقع بودن قطعی و مقابل باطل آمده است.

آری، حضرت او بر تمام ظاهر و باطن هستی ذی حق است، وجودش ثابت و قطعی و یقینی است.

عدل محض است، مصدر هستی است، سلطان آفرینش است، حزم و تدبیرش بر تمام خلقت حاکم است و وجودش واجب بالذات می باشد.

ممتنع بالذات مطلقاً باطل است، واجب بالذات مطلقاً حق است، و ممکن بالذات که واجب بغیر است مثل تمام موجودات از جهتی حق و از جهتی باطل است.

از حیث ذات که وجودی برای او نیست باطل، و از جهت استفاده وجود از واجب الوجود حق است.

او ازلاً و ابداً حق می باشد و غیرش بالذات باطل و با تکیه اش به آن جناب حق است.

هر حقیقتی منشأش اوست و احق حقایق جناب حق است.

عبد باید ذات خود را هالك و باطل ببیند و غیر وجود مقدس حضرت ربّ العزّه را حق نبیند.

چون خود را از جهت ذات باطل دید و هر چه را در خویش مشاهده کرد از آن جناب دانست، به راه خیر و کمال افتاده و دست از دامن رحمت محبوب نخواهد کشید.

آنان که به خودیّت و متیّت گرفتارند در حقیقت دچار مایهٔ تمام امراضند و برای آنان از خطرات و وساوس و حیلہ های شیطانی و هوای نفس و غرور و تکبر مصوئیتی نیست.

۲۵ - الحسب

این اسم مبارک به این معناست که حضرت او کفایت کننده هستی و به خصوص بندگان خود از همه چیز است.

عبد چون به این حقیقت واقف شود از قید تمام بت های جاندار و بی جان آزاد گردد و به حریت واقعی رسد، چرا که غیر حضرت او کفایت کننده نیست.

معنای دیگرش این است که آن جناب احصا کننده کلّ شیء است و حساب همهٔ مخلوقات به دست باکفایت اوست.

معنای دیگرش این است که در قیامت به حساب تمام اعمال بندگان می رسد و به تمام آنها جزا می دهد.

عبد با توجه به این معانی، در تمام امور به او تکیه می کند و حساب وجود و رزق و روزی و امور خود را از او می داند و به اعمال و اخلاق و عقاید خود که در فردای قیامت به حساب خواهد آمد توجه می کند که درست و صحیح انجام گیرد و از خطرات شیاطین ظاهری و باطنی محفوظ و مصون ماند.

عبد با نظر به این اسم باید توجه و همّت و اراده اش را فقط و فقط متوجه حضرت رب کند و غیر او را اراده ننماید، حتّی همّت و توجّش را از بهشت و جهنّم برگیرد و یکپارچه غرق در حضرت او شود و فانی آن ذات باقی گردد.

۲۶ - الحمید

وجود مبارکش ستودهٔ صفات، ستودهٔ اسما و ستودهٔ افعال است، که حمید به

معنای محمود آمده است.

حامد ذات خود است ازلاً و ابداً و عبادش او را بر نعمت و غیر نعمت ستایش می کنند.

عبد حمید آن عبدی است که عقاید و اخلاق و اعمالش کلاً قابل ستایش باشد، چنین عبدی محمد صلی الله علیه و آله و سایر انبیا و ائمه و اولیا و عباد صالح حقند.

۲۷ - الحفی

این حقیقت صفت کسی است که اشیا را آن طور که شایسته است می شناسد و نوازش کننده و ارائه دهنده نیکی و برّ و احسان است. آن وجود مقدّس که ازلاً و ابداً چنین است حضرت ربّ العزّه است و بر عبد است که این امور را از جناب او درس گرفته و نسبت به خلق خداوند، اعمال نماید تا به اخلاق جناب حق آراسته شده باشد.

۲۸ - الربّ

این نام مقدّس در قرآن مجید و دعاها و روایات، بسیار زیاد آمده است و محققان از عرفا آن را اسم اعظم دانسته و کلید حلّ هر مشکلی قلمداد کرده اند.

البتّه حقیقت و مصداق این کلمه که جان هستی و مالک الملک خلقت و تکیه گاه آفرینش است اسم اعظم می باشد نه حرف «را» و «با».

ربّ در لغت به معنای مالک و مربّی است. وجود مقدّس حضرت محبوب مالک تمام هستی و مربّی جمیع موجودات آفرینش است.

عبد اگر توجه به این دو معنی کند از قید بندگی ارباب باطل رها شده و سر به هیچ مکتبی جز مکتب اسلام که مربّی و معلّم آن خداست فرود نمی آورد.

مالک ذاتی و حقیقی عرصه هستی و مربّی واقعی تمام موجودات ظاهری و

باطنی «الله» است، بنابراین معنا ندارد انسان در برابر غیر او به عبادت و بندگی برخیزد و از مدرسه ای جز مکتب او درس بگیرد.

انسان وقتی از هوا و هوا پرستان ببرد و از تعالیم غلط و باطل شیاطین بگیرد به فرموده قرآن مجید در سوره آل عمران «ربانی» می شود و از فیوضات الهیه بهره مند شده به حقیقت جهان و روح هستی متصل می گردد.

دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن

از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن از دوستان جانی مشکل توان بریدن

خواهم شدن به بستان چون غنچه با دل تنگ وانجا به نیکنامی پیراهنی دریدن

که چون نسیم با گل راز نهفته گفتن گه سر عشق بازی از بلبلان شنیدن

بوسیدن لب یار اول زدست مگذار کآخر ملول گردی از دست و لب گزیدن

فرصت شمار صحبت کز این دو راه منزل چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن

(حافظ شیرازی)

۲۹ و ۳۰ - الرحمن، الرحیم

این دو نام مبارک و پرمعنا مشتق از رحمت است و معنایش رحمت واسعه بر بندگان است از جهت رزق و انعام برایشان.

رحمت، افاضه خیر به محتاجان و عنایت به آنان است و این صفت از جانب حضرت رب نسبت به بندگان، تام و عام و کامل است.

تمامیت آن به این است که: آن جناب از باب عنایت به عباد، قضای حاجات آنان را اراده فرموده و نمی خواهد گدائی از پیشگاهش دست خالی برگردد.

عام بودن آن به این است که: رحمتش شامل مستحق و غیر مستحق و امور دنیایی و آخرتی و ضرورت و غیر ضرورت می شود.

کمالش به این است که: رحمتش از باب ترحمی نیست که وضع محتاج و

نیازمند، آن را در وجودش برانگیخته باشد، که تغییر و تحوّل در او نیست؛ و نیز از باب دفع الم و غرض شخصی از وجود مقدّسش نمی باشد، بلکه رحمت از باب آقایی و کرامت خود او به بندگان می رسد.

در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده:

إِنَّ الرَّحْمَنَ هُوَ بِجَمِيعِ الْعَالَمِ ، وَالرَّحِيمَ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً . (۱)

به حقیقت که رحمانیتش شامل تمام عالم، و رحیمیتش فقط متوجه مردم مؤمن است.

آراستگی عبد به مفهوم رحمانیت در این است که به بندگان غافل از حق و جاهل به قیامت و مسائل الهی ترحم کند، آنان را با وعظ و نصیحت آنهم از طریق لطف و مهربانی نه جبر و زور، از راه غفلت به راه حضرت حق آورد.

به عاصیان به چشم رحمت بنگرد، معصیت دیگران را همانند مصیبت بر خودش بدانند، به این معنا که همچون زحمتی که برای علاج خود می کشد برای رهایی آنان از معصیت و سخط خدا روا بدارد.

و آراستگی به رحیمیت در این است که: نیازِ نیازمند را برآورده کند، به همسایگان فقیر و محتاج برسد، با مال و آبرو و قدرت و توان و شفاعت و وساطت، دردِ دردمندان را دوا کند و اگر عاجز از همه این امور باشد با دعای در پیشگاه حق، به یاری آنان برخیزد.

در جهان لطف خداوند بود یار کسی که گشاید ز عنایت گره از کار کسی

خواهی ار پرده اسرار تو را کس ندرد پرده زنهار مکن پاره ز اسرار کسی

تا ستمگر نزند لطمه به بازار تو را ای ستم پیشه مزین لطمه به بازار کسی

نکشد هیچ کسش بار غم و محنت و رنج آن که در محنت و سختی نکشد بار کسی

ص: ۳۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۴/۴، باب ۳؛ [۱] التوحید: ۲۰۳، باب ۲۹.

طاعتی نیست پسندیده تر از خدمت خلق دل بدست آر و مزین دست به آزار کسی

(رسا)

۳۱ - الذاری

ذاری به معنای خالق است.

در «توحید» شیخ صدوق است:

ذَرَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ وَبَرَأَهُمْ ، أُنَى خَلَقَهُمْ . (۱)

آراستگی عبد به حقیقت این اسم به این است که: حقیقتاً خود را مخلوق و بنده خالق بداند و در مقام عبودیت و بندگی نسبت به خالق خود به هیچ عنوان فرو گذاری نکند، که تنها و تنها حضرت او مستحق عبادت است و بس، که خالق هستی را بر عهده مخلوق حق ولایت، حق اطاعت، حق ربوبیت، حق مالکیت و حق عبودیت است.

۳۲ - الرزاق

رزق و روزی را او آفریده و او آن را به موجودات زنده می رساند، و آن وجود مقدس است که وسایل بهره گیری از روزی را برای صاحبان حیات آماده می کند.

رزقی که حضرت حق برای بندگان آماده کرده است دو رزق است:

رزق ظاهری و مادی برای ابدان، و رزق باطنی و روحی برای قلوب.

رزق مادی، سبزیجات و میوه جات و حبوبات و گوشت حیوانات حلال گوشت است.

رزق معنوی و باطنی، علوم و اسرار است که در قرآن مجید و سخنان انبیا و ائمه

ص: ۳۲

۱- (۱) - التوحید: ۲۰۳، باب ۲۹؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۹۴/۴، باب ۳.

منعکس است و آن را با رزق مادی هیچ نسبت نیست؛ زیرا حیات ابد و نامحدود به رزق باطنی است و حیات محدود و معلوم به رزق مادی می باشد.

متولی و بانی هر دو رزق خداست، چیزی که هست برای هر کس که قابلیت دارد بسط می دهد و برای آن که قابلیت نشان ندهد بسط نمی دهد.

عبد باید مظهر اسم رزاق باشد، به این معنا که خود را در رساندن رزق حق به عباد و بندگان واسطه نماید و این واسطه بودن را در هر دو نوع رزق رعایت کرده و غنیمت بداند.

در حدیث آمده:

أَيُّدِي الْعِبَادِ خَزَائِنُ الْمَلِكِ الْجَوَادِ. (۱)

دست های بندگان، خزائن خدای بخشنده است.

و کسی را نمی رسد که در خزاین حق را به روی نیازمندان و محتاجان ببندد. باید دست را خزینه روزی مادی و زبان را خزینه روزی معنوی قرار داد.

۳۳ - الرقیب

حضرت او حفیظ علیم است، از چیزی در جهان هستی چه در نهان و چه در آشکار غفلت ندارد، ملاحظه او ملاحظه ازلی و ابدی است.

عبد باید به این معنی توجه داشته باشد که مولایش در هر حال و در هر لحظه مراقب ظاهر و باطن اوست.

وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ. (۲)

و خود فراتر از آنها مراقب من بودی.

ص: ۳۳

۱- (۱) - فیض القدیر: ۷۰۹/۳، حدیث ۴۲۲۱.

۲- (۲) - إقبال الأعمال: ۷۰۹؛ مصباح المتهجد: ۸۴۹، دعاء آخر و هو دعاء الخضر (علیه السلام)، دعای کمیل.

عبد باید متوجه باشد که نفس و شیطان دو دشمن خطرناک او هستند و منتظر فرصت که وی را به چاه غفلت و مخالفت با حضرت دوست در اندازند. توجه به مراقبت حضرت حق، انسان را از شرّ این دو دشمن در امان می برد. وقتی انسان رقیب بودن مولا را دائماً در لحاظ داشته باشد، از پیروی نفس و شیطان سر باز می زند و با آن دو به عشق حضرت محبوب مخالفت می کند و تمام منافذ و مجاری آنان را به سوی خویش با توجه به رقیب بودن حق سدّ می کند و از این که به وسیله این دو دشمن دچار معصیت و آلودگی شود می گریزد.

آخوند ملا حسینقلی همدانی می فرماید:

«آنچه این ضعیف از عقل و نقل استفاده نموده ام این است که اهمّ اشیا از برای طالب قرب، جدّ و سعی تمام در ترک معصیت است. تا این خدمت را انجام ندهی نه ذکرت، نه فکرت به حال قلبت فایده نخواهد داشت، چرا که پیشکش و خدمت کردن کسی که با سلطان در عصیان و انکار است بی فایده خواهد بود.

پس ای عزیز! چون این کریم رحیم، زبان تو را مخزن کوه نور، یعنی ذکر اسم شریف قرار داده، بی حیائی است مخزن سلطان را آلوده به نجاست و قاذورات غیبت و دروغ و فحش و اذیت و غیرها من المعاصی نمودن، مخزن سلطان باید محلّش پر عطر و گلاب باشد نه نجس مملوّ از قاذورات. و بی شک چون دقت در مراقبت نکرده ای نمی دانی که از جوارح سبعة یعنی گوش و زبان و چشم و دست و پا و بطن و فرج چه معصیت ها می کنی و چه آتش ها روشن می نمایی و چه فسادها در دین خودت بر پا می کنی و چه زخم های منکره به سیف و سنان زبانت به قلبت می زنی؛ اگر نکشته باشی بسیار خوب است.» (۱)

ص: ۳۴

۳۴ - الرؤوف

به معنای شدت رحمت است، که توضیح مفصل آن در رحمن و رحیم گذشت.

۳۵ - الرئی

به معنای عالم است و همچنین به معنای مبصر (بیننده)، که شرح آن در علیم و بصیر رقم زده شد.

۳۶ - السّلام

به این معناست که وجود مقدّسش و ذات بی مانندش از عیب، و صفاتش از نقص، و افعالش از شر، سالم است.

سلامت در تمام امور و در همه جهات و برای همه کس از جانب او صادر می شود او را عیب و نقص و زوال و انتقال و فنا و موت نیست و آثاری که برای مخلوق است برای حضرت او نمی باشد.

معنای سلامت در لغت، صواب و سداد است. عبد اگر در تمام امور ظاهر و باطن، در طریق صواب و سداد باشد و از غش و حقد و حسد و ریا و نفاق و شرک و بد دلی و جبن و حيله و مکر و خدعه و غلّ و سایر اوصاف ناپسند سالم باشد، در حدّ قدرت و توان خودش مشابهت با محبوب پیدا کرده است و در قیامت جایگاهش چنانکه در قرآن مجید آمده دارالسّلام است:

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ « (۱)

برای آنان نزد پروردگارشان خانه سلامت و امن است.

ص: ۳۵

وجود مقدّسش مصدر امن و امان در ظاهر و باطن آفرینش است. اوست که تمام طرق منتهی به امن و امان را به روی موجودات عالم باز کرده و اسباب و علل به چنگ آوردن امتیّت را در اختیار موجودات زنده قرار داده است.

امن و امان در دنیا از آفات و امراض و مهالک، و امن و امان در آخرت از عذاب و نقمات جز از طریق آن حضرت میسر نیست.

چنانکه در قرآن مجید به کرات اشاره فرموده: عَلَّتْ اِمْتِیَّتْ اِنْسَانٍ اِزْ عَذَابٍ وَ نَقْمَتِ اٰخِرَتِ، ایمان به حق و عمل صالح است؛ ایمان و عمل صالحی که در دنیا هم برای خانواده ها و اجتماع ایجاد امن و امان می کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْمُؤْمِنُ مَنْ اَتَمَّنَهُ النَّاسُ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ . (۱)

مؤمن کسی است که مردم وی را در اموال و جانشان امین بدانند و از جانب وی احساس امتیّت کنند.

آری، نصیب عبد از مفهوم این حقیقت باید آن چنان باشد که تمام مؤمنان و مسلمانان و مردم از وی در امان باشند و بلکه در هر خطر و خوفی برای نجات از بلا و ضرر به وی تکیه کنند و در دفع مهالک نفسی و دینی و دنیائی از همت و اراده و کمک او بهره جویند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

سُمِّيَ الْبَارِي عَزَّوَجَلَّ مُؤْمِنًا لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ مِنْ عَذَابِهِ مَنْ أَطَاعَهُ ، وَ سُمِّيَ الْعَبْدُ

ص: ۳۶

۱- (۱) - علم اليقين: ۱۱۲/۱؛ بحار الأنوار: ۵۱/۷۲، باب ۴۲، حدیث ۳؛ [۱] معانی الاخبار: ۲۳۹، حدیث ۱.

مُؤْمِنًا لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيَجِيزُ اللَّهُ أَمَانَهُ . (۱)

خالق دو جهان را مؤمن می نامند چون مطیع را از عذابش امان می دهد. و عبد را مؤمن می نامند چون بر خدا امان می بندد و خداوندش به خاطر ایمان و عمل صالح او جواز امان از عذاب قیامت می دهد.

۳۸ - الْمُهِيمِن

وجود مقدّسش با علم و استیلا و حفظش قائم بر اعمال و ارزاق و آجال عباد است.

وجودی که بر کُنه تمام امور مُشْرِف است و تمام ظاهر و باطن در استیلاي اوست و همه بر قدرت حفظ آن جناب تکیه دارند، او را مهیمن می خوانند.

عبدی که بر اسرار و پنهانی های دلش توجه دارد و بر احوال و اوصافش مستولی است و به طور دائم قیام به امور انسانیّت و مقتضای وضع دنیا و آخرتش دارد، بالنسبه به موجودیّت خویش مهیمن است و از این وصف و اسمی که در رابطه با مولایش می باشد بهره ور است.

۳۹ - الْعَزِيز

او غالب غیر مغلوب است، نسبت به چیزی عجز ندارد، قاهر بر کلّ شیء است.

وجودی است که مانند ندارد، تمام موجودات با همه وجودشان محتاج اویند و وصول به کُنه ذاتش مشکل و یا محال است.

ص: ۳۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۶/۴، باب ۳؛ [۱] التوحید: ۲۰۵، باب ۲۹؛ عده الداعی: ۳۲۵. [۲]

مؤمن باید اینچنین باشد، به این معنا که در خصوصیات ایمانی و عملی نظیرش کمتر یافت شود، در گاه لطفش در گاه عرض حاجات نیازمندان باشد و در برابر دشمنان ظاهری و باطنی شکستی برایش متصوّر نگردد، که قرآن مجید می فرماید:

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است.

۴۰ - الجبار

وجود مبارکی که مشیت و اراده اش بر سبیل اجبار در ظاهر و باطن هستی نفوذ دارد و مشیت احدی از موجودات راه به اراده و خواست او ندارد.

قاهری است که فوق قهرش چیزی نیست، عظمت و بزرگی و تجرّب و جبروتیت، فقط و فقط براننده اوست و بس. احدی از قبضه قدرتش خارج نیست، و چیزی از میدان جبروتش بیرون نمی باشد، موجودات عرصه هستی بخواهند یا نخواهند تکویناً فرمانبر او هستند.

در میان عباد و بندگان هستند کسانی که از دایره تبعیت از دیگران فراتر رفته و به درجه عالی متبوعیت رسیده اند، به نحوی که دیگران به طور قهر و جبر به هیئت و صورت آنان در می آیند، چنانکه خواجه انبیا علیهم السلام فرمود:

لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا تَبَاعِي. (۲)

اگر موسی علیه السلام زنده بود، چاره ای جز پیروی از من در همه امور نداشت.

خیال روی تو در همه طریق همره ماست نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

به رغم مدعیانی که منع عشق کنند جمال چهره تو حجت موجه ماست

بین که سبب زرخندان تو چه می گوید هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

(حافظ شیرازی)

ص: ۳۸

۱- (۱) - منافقون (۶۳): ۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۹/۲، باب ۱۴، حدیث ۵۴، الدعوات، راوندی: ۱۷۰، حدیث ۴۷۵.

وجود مقدّسی که عظمت و بزرگی شأن اوست و کلّ موجودات در پیشگاه بزرگیش باطل و هیچند.

او در مقابل ذات یگانه اش همه چیز را حقیر و کوچک می بیند، کبریائی و عظمت را جز برای خود نمی داند. نظرش به عباد و موجودات نظر مالک به مملوک، سلطان به رعیت، زنده به مرده، بزرگ به کوچک است، و این گونه نظر وقف حریم کبریایی اوست و کسی را نسزد که به چیزی چون او نظر بیندازد.

کسی که همه چیز را در باطن و اعتقادش نسبت به حضرت او حقیر و کوچک شمارد و حتّی به دنیا و آخرت نظر استقلالی نداشته باشد و از جز او نظر بیوشد از حقیقت این اسم نصیب و حظ برده است.

آقا و بزرگی که اطاعتش بر همگان واجب است، چنانکه از اطاعت و بندگیش سرپیچی کنند به راه هلاکت افتاده و به سعادت دنیا و آخرت خود لطمه زده اند.

در زمینه معنای سید روایتی به مضمون زیر در کتاب «توحید» صدوق آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! أَلَسْتَ سَيِّدَ الْعَرَبِ ؟ فَقَالَ :

أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ و عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! وَمَا السَّيِّدُ ؟ قَالَ : مَنْ افْتَرَضَتْ طَاعَتُهُ كَمَا افْتَرَضَتْ طَاعَتِي . (۱)

ص: ۳۹

۱- (۱) - التوحید: ۲۰۷، باب ۲۹؛ بحار الأنوار: ۱۹۸/۴، باب ۳؛ [۱] کنز العمال: ۶۱۹/۱۱، حدیث ۳۳۰۰۷.

علی سید و آقای عرب است. عایشه گفت: آیا شما سید عرب نیستی؟ فرمود:

من سید فرزندان آدمم. عرضه داشت: معنای سید چیست که در حقّ علی استعمال کردی؟ فرمود: کسی که اطاعتش واجب است چنانکه اطاعت از من واجب است.

هر کس از ایمان بالایی برخوردار شود و در ادای واجبات الهیه بکوشد و از تمام محرّمات بپرهیزد و به اخلاق حسنه آراسته گردد، به مقام سیادت به آن معنایی که رسول عزیر اسلام فرمود، رسیده است.

۴۳ - السُّبُوح

وجود مقدّسی که از آنچه لایق او نیست پاک و منزّه است و از آنچه جاهلان در حقّش می گویند برتر و بالاتر است، که وصفش در فهم نگنجد و کُنه ذاتش به دست عقل نیفتد.

باطن و ظاهر تمام موجودات گویای منزّه بودن وی از هر عیب و نقص است و حقیقت اشیا و عناصر نشان دهنده پاکی آن وجود مبارک.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ « (۱)

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] می ستایند، خدایی که فرمانروای هستی و بی نهایت پاکیزه و توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آن نه رویست که من وصف جمالش دانم این حدیث از دگری پرس که من حیرانم

ص: ۴۰

همه بینند نه این صنع که من می بینم همه خوانند نه این نقش که من می دانم

آن عجب نیست که سرگشته بود طالب دوست عجب این است که من واصل و سرگردانم

گفته بودی که بود در همه عالم سعدی من به خود هیچ نیستم هر چه تو گویی آنم

(سعدی شیرازی)

آنچه را خداوند سبوح در حالات قلب و امور نفس و مسائل اخلاقی و عملی و خانوادگی و اجتماعی عیب دانسته و به وسیله وحی و انبیا و ائمه علیهم السلام اعلام کرده است، عبد باید از آن دوری جسته و براساس خواسته حضرت محبوب به حقایق و پاکی ها آراسته شود، تا از مقام سبوحیت آن جناب بوئی به مشام جان او برسد و باغ وجود انسان از گل ها و لاله های معنوی و واقعیت های ملکوتی پر شود.

وقت است که یار ما به بستان آید سلطان جمال او به میدان آید

پیدا و نهان در دل و در جان آید کفر همه کافران به ایمان آید

۴۴ - الشهید

او به غیب و نهان و ظاهر و آشکار هستی شاهد است و حرکت و عملی در باطن و ظاهر موجودات از او پوشیده نیست.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ « (۱) »

بی تردید خدا بر همه چیز گواه است.

ص: ۴۱

وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿١﴾

در حالی که خدا بر آنچه انجام می دهید، گواه است.

عبد چون به حقیقت این اسم واقف شود و جانش به نور مفهوم این صفت منور گردد، با کمال مواظبت و مراقبت زندگی خواهد کرد و تمام حرکات و سکانات و آنات و لحظاته را که در مرأی و منظر حضرت محبوب است به مواظبت خواهد کشید، مبادا که شیطان و هوای نفس به او حمله کند و وی را از نظر رحمت حضرت حق دور ساخته، به سعادت دنیا و آخرتش لطمه بزند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ فَاسْتَحْيَيْتُ . (٢)

دانستم که خداوند بزرگ گواه و شاهد من و آگاه بر ظاهر و باطن انسان است، در برخورد به خلاف خواسته اش از او شرم کردم و بر عرصه گاه حیا نشستم.

۴۵ - الصادق

در وعده و در گفتارش صادق است و آنچه را از ثواب و اجر و مزد در برابر عبادت و طاعت به بندگانش وعده داده است، بدون این که کم بگذارد وفا می کند.

عبد باید در تمام حرکاتش صداقت و درستی و راستی را از مولایش درس بگیرد، و مصداق حقیقی صدق گردد، تا حظ و نصیب و بهره و سودش از پیشگاه حضرت محبوب به جایی رسد که خیر دنیا و آخرت وی را تأمین نماید.

ص: ۴۲

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۹۸ [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۱۷۲/۱۲، باب ۱۰۱، حدیث ۱۳۸۰۶؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۲۸/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۰. [۳]

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ « (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید [صادقانی که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند].

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ « (۲)

خدا فرمود: این روزی است که راستان را راستی و صدقشان سود دهد.

۴۶ - الصانع

او پدیده آورنده هر مصنوع و خالق هر مخلوق و مبدع جمیع بدایع عرصه هستی است.

آفریده هایش نشان دهنده این معنایند که او را در هیچ امری شبه و مانند نیست و فعلی از افعال خلق به فعل او نمی ماند.

صنعت او آسمان ها و زمین، ظلمت و نور، حجر و شجر، انسان و حیوان، برّ و بحر، گوشت و استخوان، پوست و خون، عصب و عروق، اعضا و جوارح، باطن و ظاهر، غیب و شهود و ذره بینی و غیر ذره بینی است، که شرح هر یک در جای خود، کتاب یا کتاب هاست.

اصولاً تمام کتاب هایی که در کتابخانه های بزرگ و کوچک جهان است، شرح صنعت و صنعت های اوست.

اول دفتر به نام ایزد دانا صانع و پروردگار، حیّ توانا

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

قسمت خود می خورند مُنعم و درویش روزی خود می برند پشه و عنقا

ص: ۴۳

۱- (۱) - توبه (۹) : ۱۱۹. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۱۱۹. [۲]

حاجت موری به علم غیب بدانند در بن چاهی به زیر صخره صَمّا

(سعدی شیرازی)

عبد در رابطه با این اسم باید صانع بهترین عبادت و بندگی و خُلق و خوی و رفتار و کردار براساس نقش های حضرت حق باشد.

عبد باید قدرت صنع خود را در ساختن رشد و کمال خود و آنچه برای بندگان حضرت محبوب مفید است به کار برد. خنداندن شیطان هنر نیست، هنر تجلّی دادن انواع منافع ظاهری و باطنی از ساختمان وجود خویش است.

۴۷ - الطاهر

وجود مقدّس او از اشباه، انداد، اضداد، امثال، حدود، زوال، انتقال، طول، عرض، قطر، سنگینی، سبکی، رقت، غلظت، دخول، خروج، اتّصال، جدائی، بو، مزه، رنگ، لمس، زبری، نرمی، گرما، سرما، حرکت، سکون، اجتماع، افتراق، تمکّن در مکان و... پاک و منزّه است، چرا که جمیع این امور مخلوق و حادث و از اوصاف ممکنات و مخلوقات و از نشانه های عجز و ناتوانی است. اینها موری است که نشان دهنده وجود صانع و محدث حادث است.

آری، اگر عبد بخواهد از این صفت در حدّ خودش بهره مند گردد، راهش پاک شدن از تمام ناپاکی های درون و برون است.

۴۸ - العدل

او نسبت به همه چیز و همه کس عادل است و اصولاً فعل او عدل است، ظلم و جور از او نیست و هرگز از او صادر نمی شود. در تمام عرصه گاه هستی، هر چیزی را به جای خودش قرار داده، و به هر موجودی مطابق ظرف و شأنش عطا و عنایت فرموده است.

تماشای حقیقت عدل، منوط به تماشای ظاهر و باطن تمام آفرینش است و این از عهده انسان خارج است، مگر این که ملکوت سماوات و ارض به اراده خود آن

حضرت به انسان ارائه شود تا مشاهده کند که به حقیقت در تمام هستی هر چیزی به جای اصلی خود قرار دارد.

آنچه ما از عدل می بینیم نمونه ای جزئی از حکومت عدل مطلق در پهنای خلقت و هستی است. شرح مسأله عدل به این آسانی میسر نیست، توفیقی عظیم از جانب او لازم دارد و علمی محیط به آسمان ها و زمین و موجوداتی که در این دو میدان در کار زندگی هستند.

عبد اگر بخواهد اتصال به مفهوم عدل پیدا کند بر او لازم است دو قوه غضب و شهوت و توابع آن دو را در سیطره حکومت عقل و دین قرار دهد؛ آنجا که عقل و جنودش خادم شهوت و غضب است ظلم محض است.

البته مقهوریت غضب و شهوت در دست عقل و دین، عدل فی الجمله است و تفصیل آن به این است که در تمام سکناات و حرکات قواعد شرع مطهر رعایت شود.

عدالت در حالات به این است که: حالات براساس قواعد الهی نظام گیرد.

عدالت در اعضا و جوارح به این است که: هر یک در آنجا که شرع فرموده به کار رود.

عدالت در خانه و اجتماع و اقوام و مردم به این است که: به حق هیچ یک تجاوز نشود و بلکه حق به خطر افتاده افراد را از خطر برهاند.

عدالت ایمانی هم به این است که: بر تدبیر و حکمت و فعل جناب حق اعتراض نشود و کار حضرت او را عین مصلحت به حساب آورد، چه این که موافق طبعش باشد یا مخالف.

نظام حضرت محبوب را نظام احسن و نظام متقن دانسته و کار او را در منتهای عدالت و لطف ببیند و با تمام وجود از حضرت حق بخواهد:

اللَّهُمَّ ارِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَاِرْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ ، وَاِرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَاِرْزُقْنَا

الهی حق را آن چنانکه هست به ما بنمایان و متابعت از آن را روزیمان گردان، و باطل را آن چنانکه هست به ما نشان بده و اجتناب از آن را توفیقمان ده.

آری، صفحه هستی آینه ای است که اگر انسان با چشم سر و دیده قلب در آن بنگرد به حق حق جز عدل و عدالت چیزی در آن نبیند.

۴۹ - العَفْوُ

وجود مقدّسش از باب لطف و عنایت و آقایی، محو کننده سیئات از پرونده تائبان و غرق شدگان در ایمان و عمل صالح است. آیات فراوانی در قرآن مجید بر این حقیقت نشاط آور دلالت دارد.

عبد باید نسبت به آزار و اشتباه برادران و خواهران مسلمانش و حتّی در مواردی نسبت به سایر مردم، مظهر این اسم باشد؛ به این معنا که از دیگران چشم پپوشد و سیئات آنان را نسبت به خود نادیده بگیرد و چون محبوبش در مقابل ستم دیگران اقدام به احسان و خوبی کند.

۵۰ - الغفور

اسمی است مشتقّ از مغفرت به معنای پرده پوشی، آن جناب بر گناهان عباد پرده پوشی کند و به آبروی کسی در بین مردم لطمه نزند.

ص: ۴۶

غفور نشان دهنده مبالغه در پرده پوشی است، آنهم پرده پوشی در نهایت درجه اش.

عبد هم باید مفهوم این حقیقت را از مولا-یش ارث داشته باشد، به این معنا که از بازگو کردن گناه و عیب مردم خودداری کند و از پرده دری بپرهیزد، تا خدایش پرده او ندرد و عیبش در برابر دیدگان مردم نمایان نسازد.

۵۱ - الغنی

آن جناب از تمام موجودات هستی بی نیاز است، چرا که ذات مقدّسش مستجمع جمیع صفات کمال می باشد. آن زمان که از هستی و موجوداتش خبری نبود چیزی کم نداشت و این زمان که هستی با تمام موجوداتش در تجلّی است چیزی به او اضافه نشده، او بوده و هست و خواهد بود، بدون این که به چیزی نیاز داشته باشد.

وجود مبارک او در ذات و صفات ذات از غیر بی نیاز است و از تعلق به اغیار منزّه و پاک؛ از کمک گیری از آلات و ادوات و کلّ اشیا مستغنی است. این موجودات هستند که به حضرتش محتاجند و برای جبران فقر خود به پیشگاه لطفش نیازمند.

عبد باید بداند که هیچ موجودی در کارگردانی حیات او جز ذات حق استقلال ندارد. عبد باید بر غیر حق تکیه نکند و نسبت به کلّ موجودات کوس غنا بزند و با زبان حال بگوید: تمام نیاز من متوجه ذات غنی اوست و مرا جز به لطف و رحمت و کرم او چشمداشتی نیست و شما ای موجودات هستی عواملی هستید که به اجازه محبوبم در طریق حیات من و همه عناصر آفرینش در کارید، نیاز من و احتیاج من بالاستقلال به شما نیست بلکه من با تمام هویت و وجودم گدای حضرت اویم.

مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست

واله و شیدا است دائم همچو بلبل در قفس طوطی طبعم ز عشق شکر و بادام دوست

زلف او دام است و خالش دانه آن دام، من بر امید دانه ای افتاده ام در دام دوست

سر ز مستی برنگیرد تا به صبح روز حشر هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست

(حافظ شیرازی)

۵۲ - الغیث

حضرتش فریادرس تمام فریاد خواهان و دادرس تمام دردمندان و نجات بخش تمام امیدواران و دستگیر همه گرفتاران و شفابخش کل بیماران و آزاد کننده همه اسیران و دلگرم کننده ناامیدان است.

عبد در برخورد با یاد شدگان بالا، باید به همان صورت و سیرت باشد، که رجوع نیازمند و دردمند و بیچاره و حاجت دار به انسان، عین عنایت و لطف حضرت حق به آدمی است و به داد شکستگان رسیدن از اخلاق خداوندی است.

۵۳ - الفاطر

او آفریننده هر شیء و ابتدا کننده صنعت تمام اشیای هستی بدون سابقه وجود و نوآور است.

عبد باید در اعتقادات و یقینش، حضرت او را اینچنین بداند و برای چیزی از موجودات هستی هر چند همراه با قدرت باشد استقلال فرض نکند، که خالق و صانع و مُبدِع و مُبدِء و فاطر فقط و فقط حضرت اوست.

۵۴ - الفرد

وجود مبارک او در ربوبیت و خالقیت و ذات و صفات یگانه است و کسی با

ص: ۴۸

حضرتش در اسما و صفت و ذات معیت ندارد.

قلب عبد باید با مفهوم این اسم یکی باشد و در تمام امورش یکتابین، یکتاخواه و یکتاگو گردد تا از فیوضات الهیه و عنایات ربانیه بهره مند گردد.

۵۵ - الفَاح

اوست آن وجود مقدسی که به عنایتش هر گرهی را باز می کند و به هدایتش هر مشکلی را به نقطه حلش می رساند.

اوست که حکومت را از دست دشمنانش خارج و به دست با کفایت صالحان قرار می دهد.

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا « (۱)

به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم آوردیم.

اوست که از قلوب عاشقان و دل عارفان و والهان بر اثر ریاضت و عبادت و تقوایشان هر حجابی را بر می دارد و ابواب ملکوت رفعت و جمال کبریائیش را به روی آنان باز می نماید.

مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ « (۲)

چون خدا رحمتی برای مردم بگشاید، بازدارنده ای برای آن نیست، و چون بازدارد، بعد از او فرستنده ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آری، وجود مبارک و عزیزی که تمام کلیدهای غیب و رزق و مُلک و ملکوت به

ص: ۴۹

۱- (۱) - فتح (۴۸) : ۱.

۲- (۲) - فاطر (۳۵) : ۲. [۱]

دست اوست سزاوار است که فتّاح خوانده شود.

عبدی که مظهر این اسم است، با زبان و آبرویش و قدرت و مالش و با دانش و علمش، بازکننده راه مشکلات دنیایی و آخرتی به روی مردم است، و چه نیکو بود که تمام عباد و بندگان برای مظهر شدن نسبت به این حقیقت عالی می کوشیدند تا مشکلی در هیچ برنامه ای برای کسی باقی نمی ماند.

۵۶ - الفالق

اوست آن خدائی که هر چیزی را آفرید و آن را برای طی کردن راه رشد و کمال شکافت.

دانه و هسته را در زیر خاک شکافت و از آن درخت و گیاه بیرون آورد، رَحِم را شکافت و از آن موجود زنده خارج نمود، زمین را شکافت و از آن آنچه برای نظام حیات لازم بود بیرون آورد، دریا را شکافت و به دنبال آن موسی و قومش را از سرّ فرعونیان خلاص کرد و...

عبد باید از این مفهوم حظّ و نصیب بگیرد، به این معنا که هر سدّی را که در برابر عقل و قلب و نفس خود دارد بشکافت و هر سدّی که در برابر امور معنوی و مادی مردم است با قدرت درایت و کفایت و علم و بصیرتش از میان بردارد.

۵۷ - القدیم

او بدون اوّل و آخر داشتن قدیم است، دائم بوده و دائم خواهد بود. چیزی بر حضرتش پیشی نگرفته، بر تمام هستی مقدّم است، که هر چیزی در عرصه گاه خلقت به اراده و خواسته و عنایت او حادث شده. اگر بر غیر او وصف قدیم استعمال گردد از باب مجاز است، که حقیقت ذاتی هر وصف مثبت و وقف حریم وجود مقدّس اوست.

ص: ۵۰

وجود مقدّس حضرتش در ذات و صفت از هر چیزی بی نیاز است و کلّ موجودات به درگاه خدائیش نیازمند.

هیچ چیز در هیچ برنامه ای نمی تواند از او بی نیاز باشد. ذات و صفات و وجود و بقای هر شیء به جناب او نیازمند است. وجود کلّ شیء از اوست یا از چیزی که از اوست. ما سوای او مملوک آن حضرت است چه در ذات و چه در صفات، تنها و تنها اوست که از هر کس و از هر چیز بی نیاز است.

عبد ازلاً و ابداً فقیر و محتاج اوست و در صورتی از مفهوم این حقیقت می تواند بهره داشته باشد که قلب و نفس و غضب و شهوت و زبان و چشم و دست و پا و تمام وجودش را با کمک عقل و نبوّت و امامت مملوک خود کند و از تمام خطرات شیطانی و هوایی آزاد، زندگی نماید.

زمانی که مالک این واقعیت ها شد و از سیطره تملک آنان در آمد و آن همه وی را اطاعت کردند و او سر از اطاعت آنان باز زد، در حدّ خودش به درجه ملک رسیده، و چون در حدّی از مردم بی نیاز شد و مردم بدو نیازمند گشتند به مرحله اعلا از این حقیقت دست یافته است.

انبیا که در هدایت و رشد و کمال و به دست آوردن حیات اخرویّه از غیر حضرت او بی نیاز بودند و تمام مردم محتاج آنان، در عالی ترین درجه این واقعیت قرار داشتند و در صف بعد از آنان عالمان ربّانی هستند که عباد به هدایت آنان محتاج و آنان از ارشاد شدن به وسیله مردم بی نیازند.

حضرت ربّ العزّه از هر وصفی که حسّ و خیال و وهم و باطن و اندیشه تصوّر

کند پاک و منزّه است. اگر در توضیح قدّوس بگوییم منزّه از عیب و نقص است سخنی دور از ادب نسبت به آن جناب گفته ایم. منظور از منزّه بودن حضرتش از هر وصف، اوصاف کمالیه ای است که اکثر عباد براساس فهم و درک خود به او نسبت می دهند، که به حقیقت، از اوصاف کمالی که بندگان با عقل محدود خود نسبت به آن جناب فرض می کنند پاک و منزّه است.

عبد باید برای متّصف شدنش به این وصف، علم و ارادتش را به طور کامل پاک و منزّه کند و ظاهر و باطن خود را از آلودگی ها دور نماید.

علمش را از خیالات و اوهام و آنچه بهایم در فهم آنها با انسان مشترک است منزّه نماید، محور دانش و بینش خود را امور شریفه کلّیه الهیه و معلومات متعلّقی به حقایق ازلیه و ابدیه قرار دهد، اراده و نیتش را از آنچه برگشت به شهوات و مَطعم و ملبس و مناظر عادی و امور جزئیّه و لذایذ حیوانی و مادی صرف می نماید پاک کند، اراده ای جز حضرت محبوب برایش نماند، غیر شوق و عشق به لقای دوست هوسی نداشته باشد، تمام ابتهاج و فرح و لذّتش خلاصه در رسیدن به قرب حق گردد و حتّی بهشت عنبر سرشت را از این که هدف نهایی و مقصد آخرش باشد از نیتش دور نماید، که در ذات قلب و حقیقت دل و عمق باطن جز حضرت محبوب چیزی نماند.

۶۰ - القوی

او بدون کمک گیری و استعانت از چیزی دارای قدرت است و قدرت حضرتش قدرت تامّه و قدرت بی نهایت در بی نهایت است.

عبد را باید از این مفهوم آن چنان نصیب باشد که در عبادت، تحصیل علم، به دست آوردن فضایل و کمالات و خدمت به عباد حضرت حق در کمال قوّت و قدرت دیده شود.

ص: ۵۲

حضرتش اجابت کننده دعا و درخواست بندگان است، چنانکه در قرآن مجید آمده:

فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ﴿١﴾

یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم.

بین او و مخلوقاتش حجاب راه و مسافت و مفارقت وجود ندارد، او ناظر به همه چیز و عالم به کلّ شیء و همراه کلّ شیء است، قریب به موجودات است بدون مماسیت، و جدای از آنهاست بدون راه و مسافت، تقرّب به حضرتش نه از جهت مکان و مسافت و طریق است، که عبد اگر بخواهد از این معنا حظّ و نصیب و قسمت داشته باشد باید از جهت طاعت و حسن عبادت و اخلاق حسنه به او تقرّب جوید.

آن جناب وجود مبارک و مقدّسی است که تمام موجودات هستی قائم به وجود او هستند، برای اشیا وجود و دوام وجودی جز به او متصوّر نیست، که قوام حضرت او به ذات خود و قوام کلّ شیء به جناب اوست.

عبد در تمام امورش به هر اندازه از غیر حق بی نیاز شود، از مفهوم این صفت بهره گرفته و مظهر این حقیقت شده است.

برای لغت قابض معانی متعددی است:

۱ - مالکیت، چنانکه در قرآن مجید آمده است:

وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ « (۱)

در حالی که زمین در روز قیامت یکسره در قبضه قدرت اوست.

۲ - فنا کردن شیء، چنانکه دربارهٔ میت می گویند: خداوندش قبض روح کرد، و در قرآن مجید آمده:

ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً * ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً « (۲)

آن گاه خورشید را برای [شناختن] آن سایه، راهنما [ی انسان ها] قرار دادیم. * سپس آن را [با بلند شدن آفتاب] اندک اندک به سوی خود باز می گیریم.

۳ - انداختن حجاب بر قلبی که لیاقت گیرندگی فیوضات الهیه و معارف ملکوتیه را از دست داده، تا جایی که آن قلب به قلب ضیق حرج و قلب قاسیه و قلب مریض وصف شود.

بسط دهندهٔ ارواح در اجساد، بسط دهندهٔ رزق مادی به عباد، بسط دهندهٔ روزی معنوی در قلوب و بسط دهندهٔ معارف ملکوتیه و آلاء و نعم معنویه در دل عارفان و مشتاقان و والهان است.

ص: ۵۴

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۶۷. [۱]

۲- (۲) - فرقان (۲۵) : ۴۵ - ۴۶. [۲]

و خداست که [روزی را] تنگ می گیرد و وسعت می دهد؛ و [همه شما برای دریافت پاداش] به سوی او بازگردانده می شوید.

مفصل دو مسأله بسط و قبض، در معارف الهیه و به خصوص در عرفان و فلسفه مطرح است که مشتاقان و علاقمندان می توانند برای یافتن عمق این دو حقیقت به کتب مربوطه مراجعه نمایند.

عبد اگر از پرداخت وقت و نیرو و حالات و حقایق وجودی خویش، به راهزنان راه حق امساک کرد و سفره قلب و جان و سر و باطن و روح و نفس خود را برای گرفتن معارف حقه باز کرد و در امور دنیایی و آخرتی برای بندگان حضرت محبوب ایجاد گشایش نمود، از اسم قابض و باسط حظ و نصیب برده است.

به بندگان نکنی لطف چون تو از یاری چگونه لطف خداوند را طمع داری

به بنده لطف کن و لطف حق طلب ورنه مجوی حاصل اگر دانه ای نمی کاری

طمع مدار که غیری تو را شود غمخوار اگر نکرده ای از غیر خویش غمخواری

بجز خضوع و خشوع و شکستگی نخرند به خویش غزه مشو از درست کرداری

نداده اند تو را قدرت و زبردستی که زبردست دل آزرده را بیازاری

(صغیر)

۶۵ - قاضی الحاجات

او به نحو کامل و تام و جامع برآورنده نیاز محتاجان و قضا کننده حاجت حاجتمندان است.

عبد باید در این زمینه به طور کامل متخلّق به اخلاق حق باشد، که هر کس

ص: ۵۵

آراسته به چنین واقعیتی گردد تمام سعادت دنیا و آخرت را نصیب خود نموده است.

۶۶ - المجید

ذات مقدّسش شریف است، افعالش جمیل و زیباست، عطا و نوالش جزیل و بزرگ است. شرف ذات وقتی به حُسن عمل مقارن شود «مجد» است.

عبد می تواند از ذات محبوب کسب شرف و از حسن عمل معبود درس بگیرد و شرف نفس را با حسن عمل مقارن کند تا مظهر صفت مجید گردد.

۶۷ - المولی

حضرت او یاری کننده مؤمنان و سرپرست آنان در همه امور است.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ﴿١﴾

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد.

اوست که متولی نصرت مؤمنان بر کافران، و متولی ثواب و کرامت عاشقان و عارفان، و ولی طفل صغیر و شیخ کبیر، و متولی اصلاح ظاهر و باطن تمام موجودات هستی است.

عبد باید نسبت به نفس و قلب خود برای یافتن خیر دنیا و آخرت، ولایت تربیتی پیدا کند و سرپرستی صحیح اهل بیت خود و بندگان حق را جهت آشنایی آنان با حضرت محبوب و وظایف و مسئولیتشان برای خدا به عهده بگیرد تا از نور

ص: ۵۶

ولایت بی نهایت در بی نهایت حضرت ربّ بهره مند شود و خود و موجودیّت و هویتش در ولایت دوست فانی گردد.

۶۸ - المَنان

وجود مقدّسی که به موجودات و به خصوص به بندگان، بسیار احسان می کند و در این دنیا به خاطر چیزی کسی را از عطایش منع نمی نماید. از او بخواهند یا نخواهند نعمتش را عطا می کند، و احسان و عطایش بغیر حساب است.

عبد باید به دنبال محبوب و مولایش به احسان بسیار به بندگان حق، به خصوص ضعیفان و فقیران و نیازمندان و محتاجان برخیزد و از این طریق اخلاق حضرت حق را از طریق حرکات صحیح خود به کار گیرد.

۶۹ - المحيط

آن وجود مقدّس به قدرت و علمش و به اراده و رحمتش، به ظاهر و باطن هستی و جسم و جان موجودات و به حقیقت و ذات همه اشیا و عناصر احاطه دارد و چیزی از حیطة نظر و عنایت و قدرت و لطف او خارج نیست.

عبد باید در یک مرحله به تمام مضرات و خطرات و فحشا و منکراتی که سعادت دارین او را تهدید می کند معرفت و احاطه داشته باشد تا خود را مصون و محفوظ بدارد، و در مرحله دیگر به واقعیت ها و حقایق و فضایل و درستی ها و معارف و فیوضات ربّانیّه احاطه به دست آورد تا وجودش را به زیبایی های معنوی بیاراید و به حقّ و حقیقت آراسته گردد، و از وجود خود منبعی گران و ظرفی پر ارزش به وجود آورد.

ص: ۵۷

آن وجود مبارکی که حکمت و آثار قدرتش را در عرصه گاه هستی می نمایاند و از این طریق راه رسیدن به نقطه معرفت را در اختیار بندگانش می گذارد.

وحی را به توسط صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و به وسیله کتب آسمانی بیان می کند و حقایق را جهت رشد بندگانش آشکار می سازد.

عبد باید ظهور دهنده حقایق و واقعیت ها و برنامه های مثبت و علم و معرفت از وجود خود باشد تا از این رهگذر مظهر اسلام مبین گردد و از محبوب و معشوقش نصیب وافر برد.

او آفریننده انواع اطعمه و رساننده به اجسام و ابدان است. او طعام دهنده به قلوب و نفوس است، معرفت را برای قلب و حسنات را برای نفس قرار داده است.

در مرحله دیگر گفته اند: معنای مّیّت استیلا و قدرت داشتن بر اشیا است که بازگشت این معنی به همان صفت علم و قدرت است، چنانکه در قرآن مجید آمده است:

وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا ﴿١﴾

و خدا همواره نگهبان بر هر چیزی است.

عبد این قدرت را دارد که برای گرسنگان مادی و معنوی سفره نان و علم و دانش بگسترده و برای هوای نفس و غرایز و امیال غلط خود چیره و مسلط شود تا درونش از نور اسم مّیّت منور گردد.

وجود مقدّسش در ارحام و ظلّات ثلاث به هر صورتی که بخواهد بر نطفه موجود زنده نقش می زند و وجود هر کسی را شکل و قیافه می دهد.

او مصوّر تمام تصاویر و نقّاش همه نقش هاست، ولی خود او به صورت و اعضا و به حدود و ابعاض وصف نمی شود، او به آیات و آثارش شناخته می شود و به قدرت و عظمت و جلال و کبریایی توصیف می گردد.

عبد باید تمام حرکاتش و اعمال و افعالش نقش مثبت و تصویر صحیحی بر جریده عالم باشد و از افعال ضدّ عقل و شرع و اخلاق بهیمی و سبّعی و شیطانی، به شدّت پرهیزد.

وجود عزیزی که چون انسان در بارگاه قدرت و مقامش قرار گیرد چشم پوشی کند، چون وعده دهد به وعده خود به طور حتم وفا نماید، چون عطا فرماید بخشش را به منتهی درجه امید و آرزوی خواهنده برساند و برای او باکی نباشد که چه اندازه عطا کند و به که عطا نماید.

از این که نیاز و حاجت به در خانه غیر برسد خشنود نباشد، حقّ آن را که به او پناه برد و نیاز و التجا به پیشگاهش ببرد ضایع ننماید.

او تمام این حقایق و واقعیت ها و برنامه ها را به اختیار و اراده انجام دهد نه به تکلف و جبر، که جبری در آن حریم مقدّس نیست، و تکلفی در آن پیشگاه مبارک راه ندارد.

عبد به اندازه امکان و قدرت خودش بدون شک می تواند تجلّی گاه کرم آن کریم شود و بدانگونه که حضرت حق با عبادش معامله می کند با خلق خدا معامله کند.

۷۴ - الکبیر

وجود بی نیازی که کبریایی، یعنی کمال ذات وقف حریم مقدّس اوست و کمالش از باب لطف و عنایت و رحمت و محبّت سرایت به غیر دارد.

کمال عبد در عقل و ورع و علم است و سریان آن حقایق به غیر خود.

کبیر به معنای عالم با تقوا و مرشد و معلّم مردم است که صلاحیت دارد تمام خلق خدا از انوار فضایل و معارف و علوم وی اقتباس کنند، به همین جهت حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

مَنْ عَلِمَ وَعَمِلَ وَعَلَّمَ عُدَّ فِي الْمَلَكُوتِ الْأَعْظَمِ عَظِيمًا. (۱)

کسی که بیاموزد و عمل کند و تعلیم دهد، در ملکوت آسمان از او به عنوان بزرگ و عظیم یاد می شود.

۷۵ - الکافی

آن آقا و بزرگواری که هر کس به او توکل کند او را کفایت نماید و نیازی برای رجوع به غیر برایش نگذارد.

بر عبد است که هر نیازمند خواهنده ای را به اندازه قدرت و وسعش کفایت کند، تا از نور اسم الکافی دلش منور گردد.

۷۶ - الکاشف

او به هر کس که به مشکل دچار شده و روی حاجت به درگاهش برد گشایش دهد. او برطرف کننده سوء و بدی از عبد، و اجابت کننده دعوت مضطر و گرفتار است.

ص: ۶۰

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۸۲/۱؛ [۱] ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۴/۱. [۲]

او دوست دارد عبد و بنده اش نیز اینچنین باشد، از رحمت آوردن بر دیگران و اجابت دعوت مضطر و برطرف کردن هم و غم مهموم و مغموم روی نگرداند.

۷۷ - النور

او در ذات و در صفات تنها و فرد است، و احدی از موجودات عرصه گاه هستی به حضرتش در هیچ واقعیتی شباهت ندارد. عبد باید از نظر علم و معرفت و تقوا و بصیرت و کمال و فضیلت و عبادت و خدمت به خلق در میان اقران و امثالش بی نمونه گردد و تنها متفرد شود.

۷۸ - النور

آن آشکار و ظاهری که ظهور هر چیزی به حضرت اوست، او ظهور محض است، اظهر از حضرت او نیست، منزّه از هر نقص و عیبی است و پاک و بری از هر ظلمتی است. آری، آن وجود مبارکی که کلّ اشیا را از تاریکی عدم به ظهور وجود آورد سزاوار این است که نور خوانده شود.

او نور سماوات و ارض و نور قلب و دل عاشقان و روشنایی جان عارفان و خالق نور و نازل کننده نور و منور نور است.

او چنانکه در آیات قرآنش آمده، انبیا و کتب آسمانی را جهت اخراج عباد از ظلمت و سفر دادن به منطقه نور فرستاده است، و چه نیکوست که عبد با توسّل به وحی و نبوت انبیا و آیات قرآن مجید به نور ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه منور شود و به نورانی شدن دیگران کمک نماید.

۷۹ - الوهاب

وجود مقدّسش به تمام موجودات بدون غرض و عوض و توقع ثنا و حمد و

ص: ۶۱

منهای شهرت و تخلص از مذمت و به غیر طلب کمال، کثیر الإعطا است.

او رادر عطایش هیچ منظور و مقصودی برای خود نیست، بلکه ذات مبارکش نسبت به تمام هستی، بخشنده فیض و عنایت کننده لطف و رحمت است، او از این طریق می خواهد نیازِ نیازمندان را برطرف و ناقصان جهان را به کمال برساند.

عبدی که موجودیت خود را بدون توقع بهشت و ترس از عذاب در راه خدا می دهد و حتی در زمینه گذشتن از جان در جبهه حق علیه باطل جز رضای محبوب را در نظر ندارد جواد و وهاب است و در این برنامه از مولایش رنگ گرفته است.

۸۰ - الناصر

آن ذات مبارکی که تمام موجودات جهان هستی را برای رسیدن به نقطه ای که باید برسند به خوبی یاری می دهد و به هنگام حوادث و گرفتاری ها در کمال لطف و محبت به انسان نصرت می رساند و درهای فتح و پیروزی را به روی یارانش می گشاید.

انسان نسبت به دیگران باید از چنین صفتی برخوردار باشد، به کمک محتاجان و یاری ناتوانان و نصرت مظلومان با تمام وجود برخیزد و در این زمینه از هیچ کوششی دریغ و مضایقه نکند که یاری دادن به مظلوم از پرارزش ترین اعمال و از پرثواب ترین عبادات است. علی علیه السلام در خطاب به حسنین علیهما السلام می فرماید:

كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا. (۱)

دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید.

۸۱ - الواسع

وجود مقدّسش به تمام ظاهر و باطن هستی سعه علم و قدرت و احسان و

ص: ۶۲

رحمت و لطف و کرامت دارد، که برای دریای علم و قدرت و سایر اوصاف جمالش ساحلی نیست و نهایی نمی باشد، هر سعه و عظمتی منتهی به اوست و در برابر وسعیت آن جناب چیزی نیست.

عبد اگر در علم و عبادت و فهم و فکر و اخلاقش بر اساس معارف الهیه وسعت دهد و از تنگی حقد و حسد و کبر و نفاق و سایر رذایل پرهیزد و متخلّق به اخلاق حضرت ربّ العزّه شده و به وصف واسع متّصف گشته است.

او باید آن چنان شود که هوای نفس و شیطان و فساد و مفسد بر او غلبه ننماید، که غلبه رذایل او را به خفقان روحی و قلبی دچار کرده به عرصه فنا و نابودی و شقاوت و هلاکت می رساند.

۸۲ - الودود

اوست آن پروردگار عزیزی که برای جمیع مخلوقات خیر و خوبی می خواهد.

اوست آن خالق مهربانی که در ابتدا نعمت عنایت می کند و موجودات هستی را در احسان و لطف خود غرق می نماید.

و دود از عباد کسی است که آنچه برای خود می خواهد برای دیگران هم بخواهد، و مرتبه بالاتر این که نسبت به عباد حق به ایثار برخیزد و کمال این ایثار در این است که خشم و کینه نسبت به طرف، وی را از احسان و محبت درباره او باز ندارد.

چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگامی که پیشانی و دندانش در جنگ احد شکسته بود دست به دعا برداشت و برای دشمنانش از حضرت رب طلب هدایت کرد:

اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ . (۱)

ص: ۶۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱/۲۰، باب ۱۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۹۲/۱، فصل فی غزواته. [۱]

خداوند! قوم مرا هدایت نما، که ایشان نمی دانند.

بد کرداری دشمن و جنایت های آنان و آن همه رنج و مشقتی که برای حضرت فراهم آوردند، مانع خیرخواهی آن حضرت در حق آنان نشد، که قلب و روح مطهرش اوسع اشیا در پهنه گاه هستی بود و مهر و محبتش نسبت به مردم، دریای بی ساحل و بحر بیکران می نمود.

یاد یاران که کنند از دل و جان یاری هم پا ز سر کرده روند از پی غمخواری هم

غم زداینده ز دلهای هم از خوشخویی بهره گیرند ز دانش به مددکاری هم

کم کنند از خود و افزونی یاران طلبند رنج راحت شمرند از پی دلداری هم

رنج بر جان خود از بهر تن آسایی یار حامل بار گران بهر سبکباری هم

همه چون غنچه به تنهایی و باهم چون گل تنگدل از خود و خندان به هواداری هم

خواب غفلت نگذارند که غالب گردد همه هم را بصرند و همه بیداری هم

راحت جان و طیبیان دل یکدگرند یار تیمار هم و صحت و بیماری هم

(فیض کاشانی)

۸۳ - الهادی

او هدایت کننده تمام موجودات آفرینش است. آسمان ها، ستاره ها، سحابی ها، کهکشان ها به عنایت او در مسیر لازم هدایت می شوند. طفل به هدایت او پستان مادر می گیرد. جوجه به هدایت او پس از بیرون آمدن از تخم دانه برمی چیند. زنبور به هدایت او آن خانه عجیب را در کندو بنا می کند. مورچه و موریانه به هدایت او لانه های عظیم در دل زمین می سازند و گیاه به هدایت او از زیر خاک سر برمی آورد.

او خواص عبادش را به معرفت ذاتش هدایت می کند، به طوری که بگویند:

يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ . (۱)

ای که خودت به سوی خودت رهنمایی.

و عرضه بدارند:

بِكَ عَرَفْتِكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ . (۲)

تو را به خودت شناختم، و تو مرا بر خودت ره نمودی.

تا جایی که وجود مقدّس او را شاهد بر وجود تمام اشیا و عناصر هستی بدانند.

و عوام عباد را به توجّه قلبی به مخلوقات هدایت می نماید، تا وجود اشیا را شاهد بر وجود او بدانند.

الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى « (۳)

او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

انبیا و ائمه علیهم السلام به طور کامل مظهر اسم هادی هستند، آنان از جانب حق نور هدایت تشریحی را جهت تأمین خیر دنیا و آخرت به عباد حق می رسانند و پس از آن بزرگواران، اولیا و علما و صلحا و ناصحان و دانشمندان تجلّی گاه اسم هادی اند.

۸۴ - الوفی

آنچه را به انبیا و عبادش وعده داد به آن وفا کرد و هر چه را در قرآن مجید وعده داد وفا می کند. خلف وعده در هیچ زمینه ای برای حضرتش متصوّر نیست، که:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ « (۴)

ص: ۶۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۹/۸۴، باب ۱۳، حدیث ۱۹؛ [۱] الأمالی، شیخ مفید: ۲۵۴، پاورقی.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۲/۹۵، باب ۶، حدیث ۲؛ [۲] المصباح، کفعمی: ۵۸۸، دعاء السحر لعلی بن الحسین علیه السلام . [۳]

۳- (۳) - طه (۲۰) : ۵۰. [۴]

۴- (۴) - رعد (۱۳) : ۳۱. [۵]

بی تردید خدا وعدهٔ خلافی نمی کند.

در قرآن مجید در آیات متعددی به بندگانش سفارش به وفای عهد کرده و آنان را در برابر تعهداتشان موظف و مسؤول شمرده، بر عبد لازم است در زمینهٔ وفای به عهد از مولایش متابعت کند و این اخلاق الهی را در همه جا به کار بندد، که وفای به عهد از علائم ایمان و از خصوصیات عاشقان حق و مردم مؤمن است.

۸۵ - الوکیل

آن ذات مبارکی که تمام امور هستی، موکول به اراده و قدرت و علم و عنایت و رحمت اوست.

عبد باید در امور ظاهر و باطنش بر آن حضرت تکیه کند و موجودیت و هویت و زندگی را به او واگذار نماید و کسی که وکیلش خدا است در همه جا و در همه چیز پیروز و فاتح است.

عبد باید در تمام برنامه های مثبت اعم از ظاهری و باطنی با کمال شور و نشاط قدم بردارد و بر ذات مقدّس حضرت رب توکل کند تا به مقصود برسد.

عبد باید چون مولایش وکیل و تکیه گاه مردم به خصوص ضعیفان و دردمندان و مستمندان باشد، تا از این راه مردم به خیر و سعادت برسند و او هم به جلب خشنودی حضرت حق و رضایت جناب محبوب موفّق شود.

۸۶ - الوارث

اوست آن وجود مقدّسی که تمام مُلک ها پس از فنای مَلّاک به او برمی گردد، چرا که وجود باقی اوست و دیگران در مسیر فنا هستند، او مرجع و مصیر کلّ شیء

ص: ۶۶

است، اوست که وقتی بگوید:

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

امروز فرمانروایی ویژه کیست؟

پاسخ گویی جز خودش نباشد:

لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ « (۱)

ویژه خدای یکتای قهار است.

آنان که در امور برای خود مالکیت و ملکیت قائلند از بینایی و بصیرت دورند.

آنان که ارباب فهم و بصیرتند در هر روز و در هر ساعت و در هر لحظه حقیقت لِمَنِ الْمُلْكُ را می بینند و یقین دارند که ازلاً و ابداً مالک حقیقی اوست، حقیقت وراثت و مالکیت ذاتی حق برای آنان چون آفتاب وسط روز است.

او وارث مردم مؤمن است و خیر الوارثینی، وقف حریم مبارک حضرت او می باشد.

عبد باید وارث صفات معبود باشد، عبد باید از انبیا، اخلاق و علم و معرفت و عمل به ارث ببرد، که در روایات آمده:

الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. (۲)

عالمان وارثان پیامبرانند.

و در زیارت وارث آمده که:

حضرت سید الشهداء علیه السلام تمام حسنات را از گذشتگان و به خصوص انبیای اولوالعزم به ارث برده است. (۳)

ص: ۶۷

۱- (۱) - غافر (۴۰): ۱۶. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۳۲/۱، حدیث ۲؛ [۲] وسائل الشیعه: ۷۸/۲۷، باب ۸، حدیث ۳۳۲۴۷. [۳]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۳۰۰/۱۰، باب ۴۵، حدیث ۱۲۰۵۴؛ المصباح، کفعمی: ۵۰۰.

وجود حضرت او محسن و نیکوکار است، او از فعل قبیح بری و مبراست، کلّ برّ و احسان از اوست.

عبد چون به احسان و برّ به والدین و خوبی به مردم اقدام کند خود را تجلّی گاه آن صفت عالی نموده و به تأمین خیر دنیا و آخرت خود برخاسته است.

اوست که تمام خلق را در روز قیامت مبعوث می کند و برای جزا دادن در عرصه محشر حاضر می نماید. او باعث مَنْ فِي الْقُبُورِ وَمُحْصَلٌ مَا فِي الصُّدُورِ است، و کسی را در این زمینه راه فرار از حکومت او نیست.

او مبعوث کننده انبیا به رسالت برای هدایت مردم است.

کسی که باعث نجات دیگری از جهل و فساد گردد و حیات علمی و فکری و اخلاقی در مملکت وجود انسان ها برانگیزد و عباد را به سوی حضرت ربّ العزّه بخواند و در حقیقت آنان را از نشأه مادی به نشأه معنوی و از حیات حیوانی به حیات طیبه برساند، مظهر اسم باعث است.

اوست که اسباب توبه را از قبیل ارائه آیات و عرضه تنبیهات و توجه به آیات عذاب و حقایق تحذیریه برای بندگان فراهم می آورد و راه بازگشت به حضرتش را برای عباد آسان می نماید.

به فضل و رحمتش گناهکار را از گناه پشیمان می نماید و وی را به راه توبه و انابه هدایت می نماید و توبه عبد را با عنایت خاصش قبول می نماید.

بر عبد است که به دنبال مولایش عذرِ عذرخواه را بپذیرد، و معذرت دوستان و رفیقان و آشنایان را قبول نماید، تا تخلّش را به اخلاق حضرت محبوب نشان دهد و بهره و نصیص را از اسم توّاب بنمایاند.

۹۰ - الجلیل

وجود عزیزش موصوف به صفات جلال، چون مُلک و تقدّس و علم و قدرت و سایر کمالات است.

گویی وصف کبیر دلالت بر کمالات ذات، و جلیل نشانگر کمال صفات، و عظیم نشان دهنده کمال ذات و صفات باهم است.

جلیل به معنای سید و عظیم و صاحب جلال و اکرام آمده است، و روشن است که تمام آقایی و عظمت و جلال و کرم از آن حضرت اوست. آنچه سیادت و آقایی و عظمت و بزرگواری و کمال و حسن و بها است از او و راجع به اوست.

جلیل و جمیل از عباد آن کسی است که صفات باطنش نیکو و زیباست، که جمال ظاهر را قدری نیست و نهایتش در هم ریختگی و فناست.

۹۱ - الجواد

وجود مبارکش محسن و منعم و کثیرالانعام و الإحسان است، سخاوتش را حدّ و نهایی نیست و دریای بخشش و کرمش را ساحل نمی باشد. جواد و کریم و به تعبیر دعاهاى وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام أجود الأجودین است.

عبد را باید از این صفت حظّ و نصیب باشد، که بخل امری مبعوض و منفور حضرت حق و پاکان عالم است و در شأن خلیفه الله نیست که آلوده به این صفت شیطانی و رذیلت ظلمانی باشد.

اوست آن ذات مقدّسی که اخبار باطنه از حضرتش پوشیده نیست، در مُلک و در ملکوت چیزی نمی گذرد و ذره ای حرکت نمی نماید و ساکن نمی شود و نفسی به اطمینان و اضطراب متّصف نمی گردد مگر این که خبرش نزد حضرت اوست.

خبیر به معنای علیم است، اما وقتی علم به امور نهائیه و خفایای باطنیه اضافه شود خبرگی، و صاحب آن علم خبیر است.

عبد باید خبیر به هویت و موجودیت و ماهیت جهان وجود و هستی خود باشد، به این معنا که بر خفایای قلبش آگاه بوده و بداند که در دنیای درونش چه می گذرد.

اگر آنچه می گذرد پسند مولاست بر حفظ و تداوم و ثبوت آن بکوشد، و اگر آنچه می گذرد منفور حضرت محبوب است در مقام زدودن و پاک کردن آن برآید، که قلب همراه با غشّ و خیانت و دغلی و حرص و کبر و حسد و ریا، پسند حضرت مولا نیست و جاهل به باطن از حریم رحمت حضرت دوست دور است.

تو به آموختن بلند شوی تا بدانی و ارجمند شوی

چون نهاد تو آسمانی شد صورتت سر بسر معانی شد

نه زمین راه بر تو داند بست نه فلک نیز بر تو یابد دست

چون شوی آن چنانکه می بایی چون تو با خویشتن نمی آیی

نظری کن در این معانی تو تا مگر خویش را بدانی تو

(اوحدی مراغه ای)

آنچه به اراده و عنایت حضرت او از عدم به دیار هستی می آید و خلق می گردد

نیازمند به تقدیر و اندازه است و اوست که اندازه و تقدیر اشیا به دست حضرتش می باشد.

عبد باید در تمام امورش به پیروی از مولای مهربانش دارای اندازه و تقدیر باشد تا درهای سعادت و فتح و پیروزی به رویش باز شود و از لطف حضرت محبوب بهره مند گردد.

۹۴ - خیر الناصرین

او بهترین یاری دهندگان است، خواهنده یاری و نصرت از درگاهش محروم و ناامید نمی رود و چه بسا که بدون درخواست و دعا به یاری و نصرت بنده اش گرچه غرق در گناه و نسیان است عنایت فرماید.

بر عبد است که از جناب حق درس گرفته و به یاری نیازمندان با نصرت و کمک اقدام کند، که خوش کردن دل مؤمن باعث جلب خشنودی خداست.

۹۵ - الدیان

اوست که مزد و جزای نیکوکاران و جریمه و عقاب بدکاران چه در دنیا و چه در آخرت به دست اوست.

قلب عبد باید مالا مال از مفهوم این حقیقت باشد تا در هر کاری و در هر برنامه ای تقوا را رعایت کند و از آنچه باعث جریمه دنیایی و آخرتی است بپرهیزد که دنیا و آخرت دار مکافات و عرصه گاه جزای تمام اعمال انسانی است.

۹۶ - الشکور

اوست آن وجود مقدسی که طاعت اندک را جزای کثیر می دهد و عمل محدود و معدود نیک را در آخرت ثواب و اجر نامحدود می بخشد.

ص: ۷۱

برای عمل انسان آخر هست، ولی جزا و مزدش را از جانب حق نهایت نیست.

شکر حق از عبد همان احسان و جزا و ثواب و انعام حضرت اوست.

تشکر عبد از خوبی و احسان عباد که گاهی به صورت ثنا و زمانی به شکل احسان است از خصال حمیده و از اخلاق الهی است و آن چنان از اهمیت برخوردار است که فرموده اند: «هر کس از مخلوق تشکر نکند از خالق تشکر نکرده است!» (۱) عبد باید با تمام وجود از احسان حق نسبت به خودش شکر کند و شکر او به این است که تمام نعمت های خداوند را در همان راهی که به او دستور داده اند خرج کند، که خرج نعمت در راه غیر او عین کفران و ناسپاسی است.

۹۷ - العظیم

اوست که متّصف به وصف عظمت و بزرگی است و غیر او حقیر و کوچک و فقیر و ناچیز است. عظمتش در ذات و صفات و افعال و غلبه اش بر اشیا و احاطه قدرتش بر تمام هستی آن چنان آشکار است که جای بحث و گفتگو و استدلال و برهان نیست.

عبد با آراسته شدن به عقاید حقّه و پیراسته شدن از رذایل و متّصف شدن به حسنات اخلاقیّه و اعمال صالحه می تواند کسب عظمت و سیادت و مجد و بزرگی کند.

۹۸ - اللطیف

وجود مقدّسش آگاه به دقائق مصالح، خالق و آفریننده موجودات غیر قابل رؤیت و نیکی کننده به عباد و نعمت بخش به موجودات و لطیف در تدابیر امور

ص: ۷۲

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۳۱۳/۱۶، باب ۸، حدیث ۲۱۶۳۸؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲۴/۲، باب ۳۱، حدیث ۲. [۱]

جهان هستی است.

چون عبد رفیق و نرمی به عباد پیشه کرد و در دعوت مردم به صراط مستقیم و شناخت حق و هدایت آنان به سعادت ابدی مهر و محبت به خرج داد و از عنف و زور و جبر نسبت به هر کسی در هر امری پرهیز داشت و خود نیز حق را در چهره ایمان و اخلاق به خوبی قبول کرد، مظهر اسم لطیف شده است.

توضیح لطف به این آسانی میسر نیست، که شرح مفهوم آن از گنجایش کتاب ها خارج است.

۹۹ - الشافی

اشاره

حضرتش با علل و اسباب و وسایل لازم، شفابخش بیماران، و با عنایت و لطف نجات دهنده جسم از امراض، و با نبوت و امامت و قرآن مجید شفا دهنده آلام و امراض عقلی و روحی و قلبی است.

وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می کنیم.

چون عبد با علم طب به معالجه دردمندان برخیزد، یا با معارف و علوم الهی امراض روحیه و قلبیه را به علاج برساند، تجلی گاه اسم شافی شده و از اخلاق محبوب و معبودش رنگ گرفته است.

معرف اسمای الهی

در پایان توضیح محدود و مختصر این اسما این نکته را ناگفته نگذارم که در کتب مهم حدیث از قول حضرت صادق علیه السلام آمده است:

ص: ۷۳

نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا. (۱)

به خدا قسم، ما اسمای حسناى اويم که عملی از بندگان جز از طریق معرفت به ما قبول نمی شود.

این روایت اشاره به این حقیقت است که شعاع نیرومند و پر قدرتی از مفاهیم آن اسما در وجود ماست که شناخت ما به شناخت حضرت او کمک می کند.

غرض و مقصد نهایی از معرفت اسمای الهی و احصای آن، این است که به این اسما و صفات ایمان داشته باشد پس از آن بکوشد در وجود خود پرتوی از مفاهیم آنها را منعکس سازد، در این صورت هم دعایش مستجاب می شود و هم اهل بهشت می گردد.

این نکته را نیز باید توجه کرد که شکی نیست صفات حضرت حق قابل احصا و شماره نمی باشد؛ زیرا کمالات او نامتناهی است و برای هر کمالی از کمالات او اسم و صفتی می توان انتخاب کرد. ولی چنانکه از احادیث استفاده می شود، از میان صفات او بعضی دارای اهمیت بیشتری می باشد و شاید اسمای حسنی اشاره به همین گروه ممتازتر است. (۲) در این جا به توضیح نکات پرارزش جملات آخر دعای چهارم که هفت نکته بود بر می گردیم:

ص: ۷۴

-
- ۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۱۰۳/۲؛ [۱] الکافی: ۱۴۴/۱، حدیث ۴؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۲۳۰/۵، باب ۳۵، حدیث ۵۷۶۰. [۳]
- ۲- (۲) - شیخ صدوق در کتاب التوحید: ۱۹۵ به بعد و فیض کاشانی در کتاب علم الیقین: ۱۰۶/۱ به بعد، هر اسمی از نود و نه اسم را توضیح مختصری داده و شرح آن را نیازمند به ده ها جلد کتاب دانسته اند. من از حضرت ربّ العزّه خواسته ام تا توفیق شرح مفصل این ۹۹ اسم را در کتابی جداگانه رفیق راهم کند، و امید به لطف و عنایت و رحمت و کرم او دارم که این برنامه پس از اتمام شرح «صحیفه سجادیه» صورت گیرد.

در نکتهٔ اوّل مسألهٔ رغبت به حق و شوق به جناب ربّ الأرباب مطرح بود، با ذکر حدیث بسیار مهم اسمای حسنی و توضیح هر اسم، این حقیقت را باید بازگو کنم که بدون معرفت به این اسما و شناخت مفاهیم ملکوتی این صفات، تحقق شوق و رغبت به حضرت او در قلب میسر نیست. هر کس طالب رغبت و شوق و عشق به محبوب هستی و معشوق عشاق و مولای موالی و ربّ ارباب و مالک وجود و محیط به کلّ شیء و خالق و رازق آفرینش است، باید به درک مفهوم این اسما نایل گردد و به تدریج مفاهیم این صفات را در خود تحقق دهد، تا عشق و رغبت انسان را فنای محبوب کند و به بقای او بقا پیدا نماید.

عبد چون از طریق آیات قرآن مجید و دعاها و روایات و مفاهیم اسمای حسنی به عرصه گاه معرفت راه پیدا کند و پس از آن به تقوا و عمل صالح آراسته شود، عظمت و مهابت حق به عنایت و لطف خود او در قلب تجلی می کند، در آن صورت غیر او را هیچ و پوچ و ذلیل و حقیر و فقیر و خاضع می بیند و خویش را با فقر و مسکنت و ذلت و حقارت در برابر عظمتی بی نهایت در بی نهایت مشاهده می نماید و قلبش را از شدت حقارت هستی و عظمت هستی بخش پر از خوف از مهابت و بزرگی حضرت محبوب احساس می نماید. خوفی که همکفۀ عشق و ترسی که همسنگ رغبت و محبت است و محصولش عبادت و اطاعت عاشقانه، سیر حرکت به سوی او، امید به وصال و لقای آن جناب و به دست آوردن خشنودی و رضایت آن حضرت است.

چون اینچنین خوف در قلب تحقق پیدا کند، ترس از مخلوق، هر که باشد و هر چه باشد، از حرم قلب رخت بر می بندد و آدمی را از هر نوع اسارت آزاد ساخته در تصرف مالک حقیقی و معبود حق می برد.

خوف از عذاب و ترس از تقصیر در عبادت نتیجه همین خوف است. این گونه خوف و ترس و رهبت از عظمت و مقام حق، مهار کننده هوا و هوس و مقهور کننده شیاطین ظاهری و باطنی به دست تقوا و عبادت و اخلاق و قدرت و قوت روحی انسان است.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ « (۱)

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛ * پس بی تردید جایگاهش بهشت است.

ص: ۷۶

اشاره

دنیا یعنی محلی که بقایی برای آن نیست، چند روزی انسان در آن مهمان است و سپس به عالم آخرت کوچ می کند، آنچه را بنا کرده یا به دست آورده باید بگذارد و برود و آماده حساب آن در پیشگاه حضرت حق گردد.

دنیا به تعبیر قرآن و روایات محلّ مسؤولیت، جای رشد، مرکز به دست آوردن معرفت و جایگاه عبادت و طاعت و خدمت به خلق است، نه جای ماندن و استقرار و جمع ثروت و به دست آوردن قدرت برای زور و زورگویی.

باید در دنیا به قدر نیاز از مواهب و نعمت ها استفاده کرد، و از جمع ثروت و ستم و ظلم و غفلت پرهیز داشت.

زهد در دنیا به معنای بی رغبتی به معصیت و ناپاکی و امور آلوده و حرام و پرهیز از حرص و بخل و سایر رذایل اخلاقی است. زهد به معنای نخوردن و نپوشیدن و نداشتن و ازدواج نکردن و معاشرت نداشتن با خلق خدا نیست. زهد، یعنی دوری از حرام و از دست ندادن حلال و واجبات الهیه است.

دنیاداری بر خلاف قواعد وحی به قیمت قطع رابطه با حق و دور شدن از فرهنگ انبیا و ائمه علیهم السلام و از دست دادن آخرت است. عبد باید به چنین چهره خطرناکی از دنیا، زهد بورزد و با تمام وجود به چنین قیافه موحشی بی رغبتی نشان دهد.

دنیایی که انسان را از حقیقت و حق و رشد و کمال و درستی و فضیلت و اولیای الهی دور کند باید از نظر انداخت و دست ارادت از دامن آن برچید.

دنیایی که انسان را با همکیشان و هموعان و برادران و اقوام و مردم صالح به جنگ و دعوا و اختلاف و تفرقه بیندازد باید از دست انداخت و نسبت به آن کمال بی رغبتی نشان داد و برابر او به زهد نشست.

اگر به آیات زیر که نشان دهنده چهره دنیایی است که باید به آن بی رغبت بود به دقت بنگرید و به مفاهیم ملکوتی آیات با چشم دل نظر بیندازید، نور زهد در باطن شما جلوه خواهد کرد و از آن پس آن چنان با دنیا روبرو خواهید شد که مولای محبوب شما از شما خواسته است:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ « (۱)

در حقیقت، داستان زندگی دنیا [در زود گذر بودن] مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم، پس گیاهان و رویدنی های زمین از آنچه مردم و چهارپایان از آن می خورند، با آن آب در آمیخت [و رشد و نمو یافت] تا آن گاه که زمین [سرسبزی و نهایت زیبایی و] زینتش را [از آن همه رویدنی های رنگارنگ هم چون عروس] بر خود گرفت، و اهل آن گمان کردند که قدرت [هر نوع بهره برداری را] از آن [چهره زیبا و آراسته] دارند، [که ناگهان] فرمان ما در شبی یا روزی [به صورت سرمای سخت یا صاعقه ای آتش زا یا توفانی بنیان کن] به زمین رسید، پس همه گیاهان را به صورت گیاهان خشک درو شده در آوردیم که گویی دیروز [چنین زراعتی] وجود نداشته. این گونه نشانه ها [ی قدرت خود] را برای گروهی که

ص: ۷۸

می اندیشند، بیان می کنیم. * و خدا [مردم را] به سرای سلامت و امنیت [که بهشتِ عنبر سرشت است] دعوت می کند و هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می نماید.

آنچه در آیه شریفه آمده، ترسیم روشن و گویایی از زندگی زودگذر و فریبنده و پر زرق و برق دنیای مادی است که نه مقام و ثروتش قابل دوام است و نه جای امیت و سلامت به معنای واقعی می باشد.

در آیه بعد با یک جمله کوتاه اشاره به نقطه مقابل این گونه زندگی کرده می فرماید:

خداوند به دارالسلام، خانه صلح و سلامت و امیت دعوت می کند، در آنجا که نه از این کشمکش های غارتگران دنیای مادی خبری است و نه از مزاحمت های احمقانه ثروت اندوزان از خدا بی خبر و نه جنگ و خونریزی و استعمار و استثمار.

هرگاه زندگی در این دنیا بر اساس فرهنگ حق بنا شود، و محصولی از عبادت رب و خدمت به خلق باشد، تبدیل به دارالسلام شده، از صورت آن مزرعه بلا دیده طوفان زده در می آید.

خدا هر کس را شایسته و لایق ببیند به سوی راه مستقیم، همان راهی که به دارالسلام و مرکز امن و امان منتهی می شود، دعوت می کند.

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلِ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا * الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا « (۱)

و زندگی دنیا را برای آنان وصف کن که [در سرعت زوال و ناپایداری]

ص: ۷۹

مانند آبی است که آن را از آسمان نازل کنیم، پس گیاه زمین به وسیله آن [به طور انبوه و در هم پیچیده] برآید، [و طراوت و سرسبزی شگفت انگیزی پدید آورد] آن گاه [در مدتی کوتاه] خشک و ریز ریز شود که بادهای آن را به هر سو پراکنده کنند؛ و خدا بر هر کاری تواناست. * مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

برای آنها زندگی دنیا را به قطره های آب باران که از آسمان نازل می کنیم تشبیه کن.

این قطره های حیات بخش بر کوه و صحرا می ریزد، دانه های آماده ای که در زمین های مستعد نهفته است با ریزش آن جان می گیرد و حرکت تکاملی خود را آغاز می کند.

پوست سخت و پرمقاومت دانه در برابر نرمش باران نرم می شود و به جوانه گیاه اجازه عبور می دهد، سرانجام جوانه نارس از دل خاک سر بر می آورد، آفتاب می درخشد، نسیم می وزد، مواد غذایی زمین کمک می کند و این جوانه نارس با نیرو گرفتن از همه این عوامل حیات، به رشد و نمو خود ادامه می دهد، آن چنان که بعد از مدّت کوتاهی گیاهان زمین سر بر سر هم می گذارند و در هم فرو می روند.

صفحه کوه و صحرا یک پارچه جنبش و حیات می شود، شکوفه ها و گل ها و میوه های یکی پس از دیگری زینت بخش شاخه ها می شوند، گویی همه می خندند، فریاد شادی می کشند، به وجد و رقص درآمده اند، ولی این صحنه دل انگیز دیری نمی پاید، بادهای خزان شروع می شود و گرد و غبار مرگ بر سر آنها می پاشد، هوا به سردی می گراید، آبها کم می شود و چیزی نمی گذرد که آن گیاه خرم و سبز و خندان به شاخه ها و برگ های پژمرده و بی فروغ تبدیل می شود.

آن برگ هایی که در فصل بهار آن چنان شاخه ها را چسبیده بودند که قدرت هیچ

طوفانی نمی توانست آنها را جدا کند، آن قدر سست و بی جان می شوند که هر باد و نسیمی آنها را جدا کرده و با خود به هر سو می برد. آری، خداوند بر هر چیزی توانا بوده و هست.

آیه بعد موقعیت مال و ثروت و نیروی انسانی را که دو رکن اصلی حیات دنیاست در این میان مشخص می کند و می گوید:

اموال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند، شکوفه ها و گل هایی می باشند که بر شاخه های این درخت آشکار می شوند، زود گذرند، کم دوامند و اگر از طریق قرار گرفتن در مسیر «الله» رنگ جاودانگی نگیرند بسیار بی اعتبارند.

به هر حال همان گونه که دیدیم پابرجاترین اموال که عبارت از باغ و زمین زراعتی و چشمه آب بود چگونه در چند لحظه نابود شد، در مورد فرزندان نیز گذشته از آن که حیات و سلامتشان همیشه آسیب پذیر است گاهی به صورت دشمنانی در می آیند که به جای کمک بودن، مزاحم سرسختی خواهند شد.

سپس اضافه می کند: باقیات صالحات، یعنی ارزش های پایدار و شایسته، نزد پروردگارت ثوابش بهتر و امیدبخش تر است.

این باقیات صالحات عبارت است از هر فکر و اندیشه صحیح که آثار و برکاتش به همه می رسد و نیز تمام عبادات و تقوا و خدمت به خلق و هر آنچه که برای دنیا و آخرت انسان سود دارد.

بنابراین به چنین دنیای پرزرق و برق و پرفریب که بسیار زودگذر و حاصلی برای انسان جز انواع گناهان و معاصی ندارد باید با تمام وجود بی رغبت بود و چیزی جز زهد نثارش نکرد.

اشاره

اگر به آیات قرآن مجید دقت کنید، آن جا که سخن از ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و خدمت به نوع و جهاد فی سبیل الله و انفاق و صدقه و سایر شئون الهی و انسانی به میان آمده، در حقیقت سخن از بروز دادن استعداد برای سفر آخرت و توشه گیری از دنیا جهت سعادت در آن جهان و به دست آوردن رضوان حق به میان آمده است.

آبادی جهان آخرت در پرتو حیات طیبه در این جهان است، و حیات طیبه محصول ایمان و عمل صالح می باشد.

آمادگی برای قرار گرفتن در نعیم ابد و بهشت عنبر سرشت و جوار رحمت حضرت ربّ و قرب جناب الله، در سایه تقوا و عبادت و خدمت به خلق و رعایت حلال و حرام خدا میسر است.

آمادگی برای مرگ در روایات

در معارف اسلامی بابتی تحت عنوان آمادگی برای موت آمده که به چند روایت بسیار مهم از آن فصل اکتفا می کنم:

قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ؟ قَالَ: أَدَاءُ الْفَرَائِضِ، اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ، وَالْإِسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ، ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ، وَاللَّهِ مَا يُبَالِي ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ. (۱)

به محضر مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشتند. راه استعداد یافتن برای مرگ چیست؟ فرمود: ادای واجبات، ترک محرمات، دارا بودن مکارم

ص: ۸۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۳/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۰۰/۲، باب ۱۷، حدیث ۱۵۳۴. [۲]

اخلاقی. چون این سه حقیقت پرونده آدمی را تشکیل دهد، باکی نیست که در کام مرگ افتد یا مرگ وی را بگیرد. به خدا قسم! پسر ابوطالب را از مرگ نگرانی نیست که در دهان مرگ قرار گیرد یا مرگ وی را دریابد.

علی علیه السلام در خطبه وسیله فرمود:

غائبی نزدیکتر از مرگ نیست، آن که بر پشت زمین می رود عاقبتش زیر زمین است، شب و روز از عمر می کاهد، هر صاحب حیاتی را در این جهان غذایی است و هر دانه ای را خورنده ای است، و تو غذای مرگی. آن کس که قدرشناس روزگار و ایام و شبانه روز و ساعات و لحظات عمر گرنامه‌ی باشد از آماده شدن برای مرگ و به آغوش گرفتن همای سعادت ابدیه غفلت نکند. ثروتمند را با ثروتش از چنگ مرگ گریزی نیست و فقر فقیر مانع از انتقال او به عالم آخرت نمی باشد. (۱)

قَالَ بَعْضُ الْأَئِمَّةِ : حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا، وَزِنُوا أَعْمَالَكُمْ بِمِيزَانِ الْحَيَاءِ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا. (۲)

از بعضی از ائمه هدایت، نقل شده: قبل از آن که در درگاه عدل الهی به حسابتان برسند به حساب خود برسید و کارهای خود را به ترازوی حیای از حق بسنجید، پیش از آن که به میزان دقیق قیامت بسنجند.

سلمان فارسی می فرماید:

سه چیز مرا به خنده آورده و سه برنامه مرا گریانده است.

سه مسأله ای که مرا به گریه نشانده: فراق عزیزانی چون محمد صلی الله علیه و آله و حزب او، ترس از اوضاع قیامت و ایستادن در دادگاه الهی است.

ص: ۸۳

۱- (۱) - الأملی، شیخ صدوق: ۳۲۱، حدیث ۸؛ بحار الأنوار: ۲۶۳/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۵/۶۸، باب ۷۶؛ [۲] مصباح الشریعه: ۸۵، باب ۳۸. [۳]

و سه برنامه ای که مرا به خنده آورده: دنبال رو دنیا است که مرگ به دنبال اوست، غافل که از وی غفلت ندارند، و آن که دهانش پر از خنده است و نمی داند خدا از او راضی است یا بر وی غضبناک می باشد. (۱)

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَدَّثَنِي بِمَا أَنْتَفِعُ بِهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا عُبَيْدَةَ! أَكْثَرَ ذِكْرِ الْمَوْتِ فَمَا أَكْثَرَ ذِكْرِ الْمَوْتِ إِنْسَانٌ إِلَّا زَهَدَ فِي الدُّنْيَا. (۲)

ابوعبیده به حضرت باقر علیه السلام عرضه داشت: فدایت شوم، سخنی برآیم بگو که از آن بهره مند شوم. حضرت فرمود: زیاد یاد مرگ کن، که هر انسانی زیاد به یاد مرگ باشد نسبت به دنیا (جمع ثروت و خورد و خوراک و شهوات و غرایز و قدرت و سطوت) بی میل می شود.

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسُ؟ قَالَ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا. (۳)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: زیرک ترین مؤمنان کیست؟ حضرت فرمود:

آن که بیشتر یاد موت کند و آمادگی فوق العاده تری پیدا نماید.

در «نهج البلاغه» آمده است.

مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ. (۴)

آن که زیاد یاد مرگ است، به کم دنیا خشنود است.

به حضرت سجّاد علیه السلام عرضه داشتند: بهترین مرگی که عبد با آن روبرو می شود

ص: ۸۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۵۳/۷۵، باب ۳۳، حدیث ۲۴؛ [۱] الاختصاص: ۲۳۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۶/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱۲. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۶۷/۶۸، باب ۷۶، ذیل حدیث ۱۳؛ [۳] الزهد: ۷۸، باب ۱۴، ذیل حدیث ۲۱۱. [۴]

۴- (۴) - نهج البلاغه: حکمت ۳۴۹، [۵] بحار الأنوار: ۲۶۷/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱۶. [۶]

کدام است؟ فرمود:

آن است که از بناها و خانه‌ها و قصورش آسوده گشته باشد. گفتند: یعنی چه؟ فرمود: منظورم توبه از گناه و استقرار بر خیرات است، که با داشتن توبه مقبول و پرونده پر از نیکی، ورود انسان بر خدا ورود محبوبانه و کریمانه است. (۱) امام صادق علیه السلام فرمود:

چون به رختخواب رفتی، بنگر که چه خوردی و روز گذشته ات چه به دست آوردی و بدان که مرگت حتمی است و بازگشت تو به حق، غیرقابل تردید است. (۲)

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب سروش عالم غییم چه مژده‌ها داد است

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تو را ز کنگره عرش می زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاد است

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است

ص: ۸۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۸/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱۷؛ الدعوات، راوندی: ۱۲۲، حدیث ۳۰۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۷/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱۷؛ الدعوات، راوندی: ۱۲۳، حدیث ۳۰۲.

غم جهان مخور و پند من مبر از یاد که این لطیفه عشقم ز رهروی یاد است
رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاد است
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل بنال بلبل بیدل که جای فریاد است
حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

(حافظ شیرازی)

آن کس که با توجه به آیات قرآن و گفتار انبیا و امامان، برای مرگ استعداد پیدا کند به سه حقیقت دیگری که در پایان دعای چهارم اشاره شده یعنی آسانی مرگ و به سلامت بیرون آمدن از آزمایش ها و نجات از عذاب و ورود به بهشت الهی خواهد رسید.

ویژگی های صحابه و تابعان حقیقی

در هر صورت صحابی و تابعی بودن کار آسانی نیست، صحابی و تابعی و پیرو واقعی کسی است که در حدّ قبول حضرت حق از ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه برخوردار باشد و در پیشگاه حق چه در دنیا و چه در آخرت، مصداق ظلم، فسق، فجور، خیانت، تعزّب بعد از هجرت، مارق، ناکث، قاسط، منافق، توبه شکن به حساب نیاید، که صحابی و تابعی مانند دیگران از این امور مصونیت نداشتند و

ص: ۸۶

تنها آنان که راه پر عظمت صراط مستقیم و تقوا را تا هنگام مرگ ادامه دادند از هجوم آن خطرات مصون ماندند و رضایت حق را برای خود نگاه داشتند و به عالم آخرت بردند، ولی گروهی که بیعت شکستند و از عنوان صحابی و تابعی و پیرو به در آمدند به حکم آیات قرآن به عذاب الهی دچار شدند.

معارف الهیه، علائم و صفات و خصوصیات برای مؤمن واقعی ذکر کرده اند که لازم است در پایان این جلد به قسمتی از آن ویژگی ها اشاره شود تا به قول قرآن مجید خبیث را از طیب تمیز دهید و بر خلاف حکم الهی حکم نکنید و چون فخر رازی نگویید که تمام صحابه پیامبر دارای مقام عصمت بودند و هر چه انجام دادند عین حقیقت بود، (۱) که دروغی چون این سخن در جهان علم و عقل و اندیشه و انصاف نظیر ندارد.

امام رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

الإيمانُ إقرارٌ باللسانِ ، و مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ ، و عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ . (۲)

ایمان اقرار به زبان، معرفت به قلب و عمل به اعضای جسم است.

آن که دلش منور به نور شناخت خداست و معبودی جز حضرت او ندارد و زبانش مترنم به امور ایمانی از قبیل شهادتین، نماز، امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و موعظه و پند، و چشم و گوش و دست و پا و شکم و شهوتش در تسخیر مسائل ایمانی والهی است به حق که مؤمن واقعی است. چنین انسانی با سیر و حرکتی که در صراط مستقیم حق دارد به تدریج به صفا و لطافت و فضیلت و حقیقت آراسته می گردد، تا جایی که جز محبوبش چیزی در عرصه گاه حیاتش نماند.

ص: ۸۷

۱- (۱) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۲۱۷/۲۵، ذیل حدیث اصحابی کالنجوم.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۷/۱۰، باب ۲۰، حدیث ۳؛ [۱] عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۲۷/۱، باب ۲۲، حدیث ۵. [۲]

او با هیچ قیمتی حاضر نمی شود معشوقش را از دست بدهد، آزار و شکنجه و سختی و شهادت در راه دوست برایش از غسل شیرین تر شود، وجودش برای دیگران چراغ راه می گردد و هویت و هستیش برای عباد خدا منبع برکت می شود.

بیداران راه دوست در حق چنین مؤمنی گفته اند:

«چون الله بنده را شایسته مقام قرب گرداند و او را شراب لطف ابد بچشاند ظاهر و باطنش را از ریا و نفاق صاف می کند، محبت اغیار را در باطن وی گنجایی نماند، مشاهده لطف خفی گردد، به چشم عبرت در حقیقت کون نظاره می کند، از مصنوع با صانع می نگرد و از مقدور به قادر می رسد، آن گاه از مصنوعات ملول گردد و به محبت صانع مشغول شود، دنیا را خطر نماند، عقسی را بر خاطر او گذر نماند، غذای او ذکر محبوب گردد، تنش در هیجان شوق معبود نازد، دل در محبت محبوب می گدازد، نه روی اعراض، نه سامان اعتراض.

چون بمیرد حواس ظاهرش از دور فلک بیرون آید، کل اعضایش از حرکت طبیعیش ممتنع گردد. این همه تغیر، ظاهر را بود ولیکن باطن از شوق و محبت پر بود.

أَمَوَاتٌ عِنْدَ الْخَلْقِ، أَحْيَاءٌ عِنْدَ الرَّبِّ . (۱)

نزد خلائق مردگانند و نزد پروردگار، زندگان.»

چیست تجرید، از علایق پاک شو در ره آزادگان چالاک شو

همچو مرغان بسته دانه مباش مبتلای خویش و بیگانه مباش

چون گل خندان برون شو تو ز پوست گر تو را معنی تجرید آرزوست

تمامیت ایمان

در «اصول کافی»، باب

«فِي أَنَّ الْإِيمَانَ مَبْتُوتٌ لِحَوَارِحِ الْبَدَنِ كُلِّهَا» و «وسائل

ص: ۸۸

«بَابُ الْفُرُوضِ عَلَى الْجَوَارِحِ وَوُجُوبِ الْقِيَامِ بِهَا» روایتی بسیار مهم و روشنگر از امام صادق علیه السلام نقل شده، که لازم است تمام مرد و زن مؤمن از متن آن روایت اطلاع پیدا کنند.

فشرده و خلاصه ای از آن روایت چنین است:

ابوعمر و زبیری می گوید: «به حضرت صادق علیه السلام اظهار کردم: دانشورا، روشنم کن که برترین عمل در پیشگاه خداوند چیست؟ فرمود: آنچه خدا هیچ عملی را جز با تحقق آن نمی پذیرد.

عرضه داشتم: آن چیست؟

فرمود: پذیرش الله که جز او اله و معبودی نیست.

عرضه داشتم: روشنم نمی کنید که این پذیرش، قول با عمل است یا قول تنهاست؟

فرمود: این پذیرش سرتاسر عمل است و قول گوشه ای از آن عمل.

گفتم: توضیح دهید.

فرمود: این پذیرش هر سه حوزه قلب و زبان و اندام (عقیده، ابلاغ و عمل) را فرا می گیرد.

اما آنچه به عهده قلب و عقل است، پس دریافت و شناخت و شکل گیری و رضامندی و تسلیم به این است که جز الله، الهی نیست، شریکی ندارد و او را همشأن و همسر و فرزندی نیست (نفی ادعاهای تزویرگران تاریخ که به نام شریک و همشأن و همسر و فرزند برای خدا، توده های خلق محروم را افسون داشته، حقوق انسانی آنان را تصاحب کرده و ایشان را به هر راه که می خواستند می رانده اند) و این وظیفه ای است که خدا بر دوش اندیشه و بینش نهاده است.

و اما آنچه را زبان عهده دار شده است، پس اظهار و ابلاغ و اعلام دریافت عقل و دل است، چه خدای متعال فرمان داده است که:

«اعلام کنید که الله خدا پروردگار ما و شماست.» (۱) در آیه دیگر می گوید:

«آنان که اعلام کردند که نقشبند و نظام بخش زندگی ما خداست سپس در این راه پایمردی کردند...» (۲) و این تعهدی است که خدا به دوش زبان گذاشته است و این عمل آن است.

و اما آنچه تعهد دست ها و اندام است، پس یورش بر آنانی است که خدا فرمان داده است که چونان باز بر آنان تازند و همچون صاعقه بر جانشان زنند؛ چه این ذات باری است که فرمان می دهد:

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا « (۳)

پس هنگامی که [در میدان جنگ] با کافران روبرو شدید، گردن هایشان را به شدت بزنید تا آن گاه که بسیاری از آنان را با سختی و غلظت از پای در آورید، در این هنگام [از دشمن اسیر بگیرید و] آنان را محکم ببندید، [پس از اسیر گرفتن] یا بر آنان منت نهید [و آزادشان کنید]، یا از آنان [در برابر آزاد کردنشان] فدیة و عوض بگیرید تا آنجا که جنگ بارهای سنگینش را بر زمین نهد.

یعنی حاکمیت مطلق و جهان شمول الهی مستقر گردد، و این تعهدی است که خدا بر جسم و اندام فرض کرده است، که سرکوبی دشمن کار بازو هاست.

تا آن که امام صادق علیه السلام فرماید:

وَبِتَمَامِ الْإِيمَانِ دَخَلَ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ، وَبِالنُّقْصَانِ دَخَلَ الْمُفْرَطُونَ

ص: ۹۰

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۱۵؛ « [۱] اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ ».

۲- (۲) - فصّلت (۴۱) : ۳۰. « [۲] إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا ».

۳- (۳) - محمّد (۴۷) : ۴. [۳]

با انجام تعهدات در هر سه مرحله دل و زبان و اندام (عقیده و ابلاغ و عمل) است که مؤمنان وارد بهشت می گردند، و با کوتاهی در هر یک از این سه زمینه است که ساده گزینان به آتش جهنم درافتند.

آیا می توان گفت، صحابی اگر کوتاهی در یکی از این سه زمینه داشته باشد از آیات عذاب مستثنی است؟

تاریخ نشان می دهد که عده ای از اصحاب بر اثر پیروی از هوا از جاده صواب منحرف شدند و بر اثر کوتاهی آنان ضربه های هولناکی به پیکر اسلام وارد آمد که هنوز جبران نشده است! روی این حساب چگونه می توان آنان را مجتهد و مصیب، دارای مقام عصمت و تقوا و از همه مهمتر مستثنای از آیات قرآن و معارف حقه الهیه دانست؟!

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کردند:

لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحَلِّيِّ وَلَا بِالتَّمَنِّيِّ وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مَا خُلِصَ فِي الْقَلْبِ وَصَدَّقَهُ الْأَعْمَالُ . (۲)

ایمان اموری ظاهر بدون ارتباط با قلب و آرزوی نجات در کنار اعتقاد منهای عمل نیست، ایمان حقیقی خالص در قلب است که اعمال انسان آن حقیقت را تصدیق کند.

ایمان حقیقی در کلام عارف مجذوب علی شاه

اشاره

عرفای بزرگ شیعه در زمینه ایمان حقیقی یعنی باور داشتن حق و انبیا و ملائکه

ص: ۹۱

۱- (۱) - الکافی: ۳۳/۲ - ۳۷، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۶۴/۱۵ - ۱۶۷، باب ۲، حدیث ۲۰۲۱۸، [۲] با کمی تلخیص.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۲/۶۶، باب ۳۰، حدیث ۲۶؛ [۳] تحف العقول: ۳۷۰؛ معانی الاخبار: ۱۸۷، حدیث ۳.

و کتب آسمانی و قیامت و عمل بر اساس ایمان و عقیده و نیز ضرر آلوده شدن به گناه می فرمایند:

«بدان که حق تعالی از ملکوت ارواح راهی به روح نهاده است، و از روح راهی به دل گشاده، و از دل راهی به نفس نهاده، و از نفس راهی به قالب صورت کرده، تا هر مدد و فیض که از عالم غیب به روح رسد، از روح بدان راه به دل رسد، و از دل راهی به نفس رسد، و از نفس اثری به قالب رسد، و از قالب عملی مناسب آن پدید آید.

و اگر بر صورت قالب عمل ظلمانی شیطانی پدید آید، اثر آن ظلمت به نفس رسد، و از نفس کدورتی بر دل رسد، و از دل غشاوتی به روح رسد، و نورانیت روح را در حجاب کند، چون هاله که گرد ماه در آید، به قدر آن حجاب، راه روح به عالم غیب بسته شود و از مطالعه آن عالم بازماند و مدد فیض به او کمتر رسد، و هر چند آن عمل ظلمانی بر قالب زیاده شود، اثر ظلمت به روح زیاده شود و حجاب او بیشتر گردد و به قدر حجاب، بینایی و گویایی و شنوایی و دانایی روح کمتر می شود.

اما اگر مطالعه بر قانون شریعت به او نرسد - العیاذ باللّه - خوف آن باشد که سوء الخاتمه به او پیوندد و به صفت:

صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱﴾

کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی کنند.

موصوف گردد، و این جمله چون طلسمی است که حق تعالی از جسمانی و روحانی به یکدیگر بسته اند و کلید طلسم گشایی آن «شریعت» کرده.

شریعت و طریقت

و شریعت را ظاهری است و باطنی، و ظاهر آن اعمال بدنی است، که کلید

ص: ۹۲

طلسم گشایی صورت قالب آمده و آن کلید را پنج دندان است:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ ، عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ ، وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ . (۱)

اسلام بر پنج پایه نهاده شده: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، و نسبت به هیچکدام به اندازه ولایت تأکید نشده است.

زیرا که طلسم صورت قالب را به پنج حواس بسته اند، به کلید پنج دندان: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ» توان گشود.

و باطن شریعت اعمال قلبی است و سرّی و روحی، و آن را «طریقت» خوانند، و طریقت کلید طلسم گشایی باطن انسان است تا به عالم حقیقت راه یابد.

انواع خلائق

و خلائق بر دو نوعند: انبیا: و امت ایشان. و انبیا را از در عالم حقیقت در آورند و به کلید مدد فیض فضل ربّانی و روحانیت، ایشان را به عالم غیب برسانند که قالب آن بوده اند در اصل فطرت، پس به کلید طریقت در طلسم دل ایشان را بگشایند تا مدد فیض به دل رسد، پس به کلید شریعت در طلسمات نفس بگشایند تا اثر فیض در رسد و صورت اعمال بدنی بر صورت ظاهر قالب پدید آید. و از روحانیت تا جسمانیت جمله بدان منور گردد چنانکه از حال جناب مقدّس نبوی صلی الله علیه و آله بدین قانون خبر می دهد که:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ

ص: ۹۳

۱- (۱) - الکافی: ۱۸/۲، حدیث ۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۸/۱، باب ۱، حدیث ۱۰. [۲]

و همان گونه [که بر پیامبران پیشین وحی کردیم] روحی را [چون قرآن] از امر خود به تو وحی کردیم. تو [پیش از این] نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانش را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم؛ بی تردید تو [مردم را] به راهی راست هدایت می نمایی.

اما امت را از در عالم صورت در آورند، اوّل به کلید صورت شرع، طلسم قالب ایشان را بگشایند؛ آنگه به کلید طریقت، طلسمات باطنی ایشان بگشایند، همچنین تا به عالم غیب راه یابند.

اما ابتدا تا داد تصرّف کلید شریعت بر قانون فرمان و متابعت ندهند از طلسم صورت خلاصی نیابند. و داد تصرّف کلید شریعت چنان توان داد که هر عضو را بدان مشغول کنی که امر فرموده اند و از آن عمل اجتناب نمایی که نهی کرده اند، تا دندانها را راست نشینند، و چون راست نشینند اثر راستی به زبان می رسد، و از زبان به دل می رسد، و از دل به غیب می رسد و نور ایمان از غیب به دل او پدید می آید که:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ « (۲) »

آنان که به غیب ایمان دارند.

و هر چند استقامت ایمان از غیب و اعمال بدنی بر قالب زیاده ظاهر می شود، نور ایمان از غیب در دل می افزاید که:

ص: ۹۴

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۵۲. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۳. [۲]

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ « (۱)

اوست که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید.

چون ترتیب صورت قالب بر قانون شریعت به کمال رسد، ایمان در دل به کمال رسیده باشد، چنانکه حدیث نبوی به بیان آن ناطق است:

لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ . (۲)

ایمان هیچ بنده ای راست نیاید تا دلش راست و استوار گردد.

حواس پنج گانه انسان در شریعت

فاما آن که پنج رکن شریعت، پنج دندانه کلید طلسم گشایی پنج حس است، از آن است که ایشان را به واسطه پنج حس، آفاتی و حجبی پدید آمده است که به مقام بهایم و انعام رسیده اند، بلکه فروتر رفته تا اگر در این مقام بماند و این طلسم نگشاید و از این صفت خلاص نیابد در حق او این فرمایند که:

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ « (۳)

آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند.

و بهایم و انعام را نقصان از تمتع ایشان است در مراتع عالم حیوانی سفلی به واسطه پنج حس که:

ص: ۹۵

۱- (۱) - فتح (۴۸) : ۴.

۲- (۲) - عوالی اللآلی: ۲۷۸/۱، حدیث ۱۱۱؛ [۱]مجموعه ورام: ۱۰۵/۱. [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۱۷۹. [۳]

یک: حس بصر است، همه آن خواهند که صورت خوب بینند و صورت غیر خوب نبینند.

دوم: حس سمع است، همه آن خواهند که آواز خوش شنوند و از صورت های ناخوش و آوازهای مهیب بترسند و برمند.

سیم: حاسه شَم است، همه آن خواهند که بوی خوش بویند و از بوی های ناخوش متوحش شوند.

چهارم: حاسه ذوق است، همه آن خواهند که چیزی خوش خورند و از مأكولات ناخوش احتراز کنند.

پنجم: حاسه لمس است، و آن به جمله تن تعلق دارد، تمامی استیفای شهوات و لذات بهیمی و انعامی به جمله تن خواهند که کنند، و ایشان را از عالم دیگر خبری نیست و آلتی دیگر ندارند که بدان از عالم علوی و آخرت باقی برخوردار یابند.

پس این پنج حس است که آدمی را دادند، با مدرکاتی که ادراک عالم غیب کند و بهایم را از آن ندادند. پس اگر به کلی به تمتع مراتع بهیمی و حیوانی مشغول شود از تمتعات عالم غیب به کلی باز ماند، چون بهایم و انعام باشد و گمراه تر از ایشان، زیرا که هر قوت شهوانی و حیوانی و آلائت آن که جملگی بهایم و سباع و وحوش و طیور و غیر ذلک دارند مجموع آنها انسان را هست، و او را شهوت دیگری است نفسانی که حیوانات دیگر را نیست.

پس چون انسان به کلی یک جهت تمتعات حیوانی شود، شهوات نفسانی را ضایع و معطل داشته است، و در حیوانات دیگر این امکان ندارد، و اگر آدمی به کلی ترک تمتعات بهیمی و حیوانی کند از تربیت قالب باز ماند و از فوائد آن محروم گردد.

و شریعت را فرستادند تا میل کردن آن به مراتع بهیمی و تمتعات حیوانی به فرمان باشد نه به طبع، زیرا که از طبع همه ظلمت و کدورت خیزد، و از فرمان همه نور و ایمان؛ زیرا که چون به طبع کند همه خود را بیند و حق را نبیند و این همه ظلمت است و حجاب، و چون همه به فرمان کند، آن همه حق بیند و خود را نبیند هیچ و این همه عین نور است و رفع حجب.

دیگر آن که هر ظلمت و حجاب که در قالب، به واسطه حرکات طبیعی پدید آید که بر وفق مراد نفس رفته باشد به واسطه اوامر شرعی که به خلاف مراد نفس می رود و بر می خیزد.

دیگر هر رکنی از ارکان شرع او را تذکری از قرارگاه اول و آمدن او از آن عالم ارشاد می کند او را به مراجعت به مقام خویش، و آن جوار رب العالمین است و او را در مراجعت معاونت کند، چنانکه کلمه لا اله الا الله او را خبر دهد از عالم وحدانیت و آن حالت که میان او و حضرت حق هیچ واسطه نبود؛ شوق آن عالم و ذوق آن حالت در دلش پدید آید، آرزوی مراجعت کند، دل از این عالم سفلی برگیرد، لذات شهوات بهیمی بر کام جانش تلخ شود، متوجه حضرت خداوندی گردد.»

(۱)

ایمان کامل در روایات

اشاره

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره ایمان کامل می فرماید:

الْإِيمَانُ فِي عَشْرَةٍ: الْمَعْرِفَةُ، وَالطَّاعَةُ، وَالْعِلْمُ، وَالْعَمَلُ، وَالْوَرَعُ، وَالْإِجْتِهَادُ، وَالصَّبْرُ، وَالْيَقِينُ، وَالرِّضَا، وَالْتَّسْلِيمُ، فَأَيُّهَا فَقَدَ صَاحِبُهُ بَطَلَ نِظَامُهُ. (۲)

ایمان در ده برنامه است: شناخت حقایق، اطاعت از خدا و رسول و امام، دانش، عمل، پرهیز و تقوا، کوشش در راه حق، صبر، یقین، رضا، تسلیم، که هر یک را صاحبش از دست دهد به همان اندازه نظام حیاتش از حق منحرف می گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۹۷

۱- (۱) - مراحل السالکین: ۴۳ - ۴۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۵/۶۶، باب ۳۲، حدیث ۲۸؛ [۱] کنز الفوائد: ۱۱/۲. [۲]

مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ ، وَأَعْطَى لِلَّهِ ، وَمَنَعَ لِلَّهِ ، فَهُوَ مِمَّنْ كَمَّلَ إِيْمَانَهُ . (۱)

هر کس برای خدا عشق ورزد، و محض خدا دشمنی کند و به خاطر خدا عطا کند، و برای خدا منع کند، ایمانش کامل است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثٌ مِنْ عِلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ: عِلْمُهُ بِاللَّهِ ، وَمَنْ يُحِبُّ ، وَمَنْ يُبْغِضُ . (۲)

سه حقیقت از نشانه های مؤمن است: معرفتش به ذات و صفات حق به اندازه وسعت و طاقت و ظرفیتی که دارد، عشق به انبیا و اوصیا و پیروان حقیقی آنان، دشمنی و نفرت نسبت به کفار و اهل ضلالت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الزُّمُومَا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ يُحِبُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْتَفِعُ عِنْدَ بَعْمَلِهِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا . (۳)

ملازم حریم عشق و اطاعت از ما اهل بیت باشید، که هر کس با محبت ما خدا را ملاقات کند بهره اش از برکت شفاعت ما بهشت است. به خدایی که جانم به دست اوست، عمل بدون معرفت و شناخت ما اهل بیت که دارای ولایت بر همه ایم، سود ندارد.

آری، قبول ولایت دیگران بنا به روایت بالا- و روایات مشابه و برتر از روایات بنابر آیات قرآن مجید، مانع قبولی عمل در پیشگاه حضرت حق است.

ولایت بر مردم نه در شأن هر کسی است، که حق ولایت را شرایطی است که آن شرایط در انبیا و امامان معصوم و اولیای خاص حق از تربیت شدگان مکتب قرآن و

ص: ۹۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۸/۶۶، باب ۳۶، حدیث ۱۰؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۶۹/۱۶، باب ۱۵، حدیث ۲۱۲۶۱. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۲۶/۲، حدیث ۹؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۶۸/۱۶، باب ۱۵، حدیث ۲۱۲۵۵. [۴]

۳- (۳) - الأمالی، شیخ مفید: ۱۳، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۰۱/۲۷، باب ۴، حدیث ۶۳. [۵]

اهل بیت جمع است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ فَكَّرَ فَعَلَّتْهُ السَّكِينَةُ ، وَاسْتَكَانَ فَتَوَاضَعَ ، وَقَنَعَ فَاسْتَغْنَى وَرَضِيَ بِمَا أُعْطِيَ ، وَأَنْفَرَدَ فَكُفِيَ الْأَحْزَانُ ، وَرَفُضَ الشَّهَوَاتِ فَصَارَ حُرًّا ، وَخَلَعَ الدُّنْيَا فَتَحَامَى الشُّرُورَ ، وَطَرَحَ الْحَسَدَ فَظَهَرَتِ الْمَحَبَّةُ ، وَلَمْ يُخَفِ النَّاسَ فَلَمْ يَحْفَهُمْ ، وَلَمْ يُذْنِبْ إِلَيْهِمْ فَسَلِمَ مِنْهُمْ ، وَسَخَتْ نَفْسُهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَفَازَ وَاسْتَكْمَلَ الْفَضْلَ ، وَأَبْصَرَ الْعَافِيَةَ فَأَمِنَ النَّدَامَةَ . (۱)

دارنده دین چون در وجود خودش فکر کند که ریشه اش خاک و اصل وجودش نطفه و پایانش جیفه شدن جسم و بدن در خاک است و در برابر حضرت حق قابل ذکر نیست، آرامش و اطمینان بر او دست دهد. از علو و فساد برکنار بماند پس به تواضع در برابر خالق و خلق برخیزد. به حلال حق قناعت کند پس استغنای از آنچه در دست مردم است برایش حاصل شود و به عنایت و داده خدا خوشود گردد. دل از علایق غلط به دنیا و مردم دنیا بردارد پس به این جهت از حزن و غصه راحت گردد. ترک شهوات نماید پس به آزادی رسد. دل از دنیای فانی برکند پس از شرور امان یابد. حسد را بگذارد پس محبت در قلبش ظهور نماید. مردم را نترساند پس به این خاطر از آنان نترسد. نسبت به آنان گناهی ننماید پس از سوی آنان به سلامت ماند. نفس از هر چیزی راحت کند پس به فلاح و رستگاری رسد و بر فضلش بیفزاید.

مواضع عافیت و سلامت در دنیا و آخرت را بشناسد پس بدین لحاظ بر حریم امن راه پیدا کند.

آری، از ویژگی های مؤمن عدم خودبینی است، چه آن که خودبینی ریشه و مادر

ص: ۹۹

۱- (۱) - الأمالی، شیخ مفید: ۵۲، حدیث ۱۴؛ بحار الأنوار: ۲۷۷/۶۶، باب ۳۷، حدیث ۱۲. [۱]

بسیاری از گناهان است، مؤمن چون خودبین نیست خدا بین است، و خدا بین آئینه صفات و اسمای حق است و باقی در رحمت حضرت محبوب.

خودبین چیزی ندارد و به جایی بند نیست، غرورش بیهوده و کبرش بی مورد و موجودی است که در برابر طوفان حادثه چون پر کاه از بین رفتنی است.

شناخت امامت و ولایت

امام باقر علیه السلام درباره شناخت امامت و ولایت می فرماید:

ذُرْوَةُ الْأَمْرِ، وَسَيِّئَاتُهُ، وَمِفْتَاحُهُ، وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرَضَى الرَّحْمَنِ : طَاعَةُ الْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ : مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا « (۱). (۲)

مرحله اعلای ایمان و شریف ترین جایگاه آن و کلید سایر امورش و دری که آدمی را به همه چیز می رساند و خشنودی حق، شناخت رهبر تعیین شده از جانب حق و اطاعت از اوست.

سپس فرمود: خداوند در قرآن می فرماید: هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست.] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم.

بر اساس مدارک بی شماری که در کتب اهل سنت و شیعه است، رهبر واجب الاطاعه پس از رسول خدا، علی علیه السلام است که پیامبر عزیز اسلام در روز هیجدهم ذوالحجه در کنار غدیر به دستور حضرت حق وی را برای رهبری امت معرفی کرد،

ص: ۱۰۰

۱- (۱) - نساء (۴) : ۸۰. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۲۶۸/۱۷، باب ۷، حدیث ۲۱۳۰۵، [۲] الأمالی، شیخ مفید: ۶۸ - ۶۹، حدیث ۴.

و آن روز تمام مردم و به خصوص ابوبکر و عمر با وی به عنوان خلافت از پیامبر و ولی مؤمنان بیعت کردند. آنان که تا آخر عمر بر بیعتش ماندند صحابی و پیرو حقیقی پیامبرند و آنان که بر خلاف عقل و سنت و به خصوص بر خلاف آیات قرآن با آن حضرت به مخالفت برخاستند، چگونه می توانند مدعی پیروی از خدا و رسول باشند و خود را مشمول رضایت حضرت حق بدانند در صورتی که رضایت حق در پیروی کامل از قرآن و دستورهای رسول خداست.

صاحبان اخلاق حسنه

امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کنند:

إِنَّ خِيَارَكُمْ أَوْلُوا النَّهْيِ ، قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَوْلُوا النَّهْيِ ؟ قَالَ : هُمْ أَوْلُوا الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ ، وَالْأَخْلَامِ الرَّزِيئَةِ ، وَصَلِّهِ الْأَرْحَامِ ، وَالْبِرَّةُ بِالْأُمَّهَاتِ وَالْآبَاءِ ، وَالْمُتَعَاهِدِينَ لِلْفُقَرَاءِ وَالْجِيرَانَ وَالْيَتَامَى ، وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ ، وَيُقْسُونَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ ، وَيُصَلُّونَ وَالنَّاسَ نِيَامًا غَافِلُونَ . (۱)

بهترین شما آنان هستند که دارای عقل و خرد هستند، عرضه داشتند:

دارندگان عقل و خرد کیانند؟ فرمود: صاحبان اخلاق حسنه، دارندگان حلمی که آنان را از انتقام باز می دارد، آنان که به ارحام خود می رسند، و به پدران و مادران نیکی می کنند، به فقرا و همسایگان و ایتم رسیدگی می کنند، اطعام طعام می نمایند، در جهان افشای سلام می کنند و به وقتی که مردم در خواب و بی خبری اند به نماز شب برمی خیزند.

امام علی علیه السلام فرمود:

طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ ، وَطَابَ كَسْبُهُ ، وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ ، وَحَسُنَتْ

ص: ۱۰۱

۱- (۱) - بحار الأنوار، ۳۰۵/۶۶، باب ۳۷، حدیث ۲۷؛ [۱] الکافی: ۲/۲۴۰، حدیث ۳۲. [۲]

خَلِيقَتُهُ ، وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ ، وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ لِسَانِهِ ، وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ ، وَوَسَعَتْهُ السُّنَّةُ ، وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى بَدْعِهِ . (۱)

خوشا کسی که نفسش به تواضع و فروتنی نشست، کسبش از مواضع حرمت و کراهت و شبهه پاک ماند، نیت و اعتقادش پسندیده شد، خلق و خویش نیکو گشت، اضافه ثروتش را به مستمندان داد، پرگویی زبانش را حفظ کرد، شرش را از مردم دور داشت و عمل به سیرت و روش پیامبر بر او ناگوار نیامد تا به بدعت و ضلالت کشیده شود.

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ، فَقَالَ : الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ ، وَصِلُهُ مَنْ قَطَعَكَ ، وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ ، وَقَوْلُ الْحَقِّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ . (۲)

مردی به محضر امام صادق علیه السلام آمد، عرضه داشت: ای پسر رسول خدا! مرا از مکارم اخلاق خبر ده، حضرت فرمود: گذشت از کسی که تو را آزرده، صله رحم نسبت به کسی که با تو جدایی نموده، پرداخت به کسی که تو را محروم کرده و گفتار حق گرچه به ضرر خودت باشد.

علی بن میمون می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يُدْخِلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي رَحْمَتِهِ ، وَيُسَيِّكُنْهُ جَنَّتَهُ ، فَلْيُحْسِنْ خُلُقَهُ ، وَلْيُعْطِ النَّصِيحَةَ مِنْ نَفْسِهِ ، وَلْيُرْحَمْ الْيَتِيمَ ، وَلْيُعِنِ الضَّعِيفَ وَلْيَتَوَاضَعَ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُ . (۳)

هر کس علاقه دارد خداوند عزوجل وی را در رحمتش وارد کند و در بهشتش ساکن نماید، باید اخلاقش را نیکو کند، از جانب خود به دیگران انصاف دهد،

ص: ۱۰۲

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۱۲۳؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۷۷/۲، باب ۵۳، حدیث ۲۲۳۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۸/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۶؛ [۳] معانی الاخبار: ۱۹۱، حدیث ۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۷۰/۶۶؛ باب ۳۸، حدیث ۱۲؛ [۴] الأمالی، شیخ صدوق: ۳۸۹، حدیث ۱۵. [۵]

به یتیم رحمت آورد، ضعیف را یاری کند و برای خدایی که او را آفریده تواضع نماید.

عَنْ جَرَّاحِ الْمِدَائِنِيِّ قَالَ : قَالَ لِي أَبُو عَظِيمٍ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلَا أَحَدَّثُكَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ؟ قُلْتُ : بَلَى ، قَالَ : الصَّفْحُ عَنِ النَّاسِ ، وَمُؤَاسَاةُ الرَّجُلِ أَخَاهُ فِي مَالِهِ ، وَذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا. (۱)

جَرَّاحِ مِدَائِنِيِّ مِي گويد: حضرت صادق عليه السلام به من فرمود: مي خواهي تو را از مكارم اخلاق خبر دهم ؟ گفتم: آري، فرمود: چشم پوشي و گذشت از مردم، برادر ديني را به هنگام شدت در مال خود شريك كردن، و زياد از خدا ياد نمودن.

رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: هفت نفر در قيامت در سايه رحمت حَقْنَد، روزي كه سايه اي به جز سايه آن رحمت واسعه نيست:

پيشواي عادل، جواني كه در عبادت نشو و نما كرده، مردى كه دل به مسجد داده آن چنانكه وقتي از آن بيرون مي رود دوباره باز مي گردد، دو نفرى كه بر اساس طاعت حق جمع مي شوند و متفرق مي گردند، مردى كه در خلوت ياد خدا كند و از دو ديده ببارد، مردى كه از جانب زنى به شهوت دعوت گردد و پاسخ دهد من از خدا مي ترسم و مردى كه در كمال پنهاني در راه خدا صدقه دهد. (۲) امام صادق عليه السلام مي فرمايد:

در يكي از جنگ ها تني چند اسير شدند، رسول خدا صلي الله عليه و آله دستور داد جز مردى از آنها بقيه را به قتل برسانند. آن مرد به آن حضرت عرضه داشت: پدر و مادرم

ص: ۱۰۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۲/۶۶، باب ۳۸، حديث ۱۸؛ [۱] معانى الأخبار: ۱۹۱، حديث ۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷۷/۶۶، باب ۳۸، حديث ۲۹؛ الخصال: ۳۴۳/۲، حديث ۷. [۲]

فدایت، چه شد که از این همه مرا آزاد ساختی؟ فرمود: جبرئیل از جانب حق به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خداوند و رسولش به آن خصلت ها عشق می ورزند:

غیرت شدید بر ناموست، سخاوت، حُسن خُلق، راستی در زبان، شجاعت.

آن مرد چون این حقایق را شنید مسلمان شد و اسلامش نیکو گشت و در جبهه ای در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به مجاهدت با دشمن برخاست تا به فیض شهادت رسید. (۱)

ای قوی پنجه که بازوی تواناست تو را دست گیر از ضعفای چو برجاست تو را

کن مهیا ز وفا خواسته محرومان ای که ناخواسته هر چیز مهیاست تو را

جرعه ای هم به حریفان تهی کاسه ببخش ای که پر می قدح و ساغر و میناست تو را

ای به هر دایره پرگار صفت سرگردان بشنو این نکته که آن حلّ معماست تو را

حاجت خویش به محتاج دگر عرضه مکن از خداوند طلب هر چه تقاضاست تو را

(صغیر)

ص: ۱۰۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۸/۱۸، باب ۱۱، حدیث ۸؛ روضه الواعظین: ۳۷۷/۲. [۱]

اشاره

انتقال روح از بدن و کوچ آن به سوی آخرت در سیر آیات شریفه، به لحظه های «سکره الموت یا غمرات الموت یا بلغت الحلقوم یا بلغت التراقی» (۱) تعبیر شده است.

این حالت از واژه سِکَر به معنی مسدود کردن راه آب است و چون انسان در این لحظه ها یک حال مستی و گیجی دارد پس این سدی میان انسان و عقل و احساس او می شود و گمراهی از جاده زندگی برای او پدید می آید.

در این لحظه ها انسان از چند سو در محاصره عوامل گوناگون قرار می گیرد. از یک سو فرشتگان مرگ برای قبض روح او آمده اند.

از یک سو ارواح مقدس معصومان و اولیای خدا برای بشارت به بهشت و نجات او از دوزخ بر بالین او حاضر می شوند.

از سوی دیگر شیطان و یارانش در دم آخر به وسوسه های نهایی می پردازند.

و از سویی دیگر علاقه به فرزند و مال و مقام دنیایی او را رها نمی کند.

و مهمتر این که ترسی از مرگ و امیدواری به خدا و معصومان: و اعتقادات و ارزش های دینی که یک عمر با آنها زیسته است او را مضطرب ساخته است.

قرآن بارها روی مسأله مرگ و مخصوصاً لحظه جان دادن تکیه می کند و به انسان ها هشدار می دهد که همگی چنین لحظه ای را در پیش دارند:

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحِيدُونَ (۲)

و سكرات و بیهوشی مرگ، حق را [که همه واقعیت های جهان پس از مرگ است] می آورد [و به محتضر می گویند:] این همان چیزی است که از آن

ص: ۱۰۵

۱- (۱) - سورة ق (۵۰) : ۱۹، انعام (۶) : ۹۳، واقعه (۵۶) : ۸۳ [۱] قیامت (۷۵) : ۲۶. [۲]

۲- (۲) - ق (۵۰) : ۱۹.

سکره مرگ حالتی شبیه به مستی است که بر اثر فرا رسیدن مقدمات مرگ به صورت هیجان و انقلاب فوق العاده ای به انسان دست می دهد، و گاه بر عقل او چیره می گردد و او را در اضطراب و ناآرامی شدیدی فرو می برد، چگونه چنین نباشد در حالی که مرگ یک مرحله انتقالی مهم است که باید انسان در آن لحظه تمام پیوندهای خود را با جهانی که سالیان دراز با آن خو گرفته بود قطع کند و در عالمی گام بگذارد که برای او کاملاً تازه و اسرارآمیز است.

به خصوص این که در لحظه مرگ انسان درک و دید تازه ای پیدا می کند، بی ثباتی این جهان را با چشم خود می بیند و حوادث بعد از مرگ را کم و بیش مشاهده می کند. این جا است که وحشتی عظیم سرتاپای او را فرا می گیرد و حالتی شبیه مستی به او دست می دهد ولی مست نیست. حتی انبیا و مردان خدا که در لحظه مرگ از آرامش کاملی برخوردارند از مشکلات و شداید این لحظه انتقالی بی نصیب نیستند. چنانکه در حالات معصومین علیهم السلام نقل شده است:

وَ كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عِنْدَ الْمَوْتِ : «اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ كَرِيمٌ ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ رَحِيمٌ» فَلَمْ يَزَلْ يُرَدِّدُهَا حَتَّى تُوفِّيَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ كَانَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ قَدَحٌ فِيهِ مَاءٌ وَ هُوَ فِي الْمَوْتِ وَ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي الْقَدَحِ وَ يَمْسُحُ وَجْهَهُ بِالْمَاءِ وَ يَقُولُ : اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى سَكَرَاتِ الْمَوْتِ . (۱)

حضرت سجاد علیه السلام در هنگام یاد مرگ همیشه می فرمود: «خدایا! به من رحم کن چون تو بزرگواری، خدایا! به من رحم کن چون تو مهربانی»؛ پس پیوسته این را تکرار می نمود تا این که از دنیا رحلت فرمود. در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ظرفی از آب در وقت رحلت و مرگ بود و ایشان دستش را در ظرف آب

ص: ۱۰۶

می کرد و به صورت می کشید و می فرمود: خدایا! مرا بر سختی های مرگ کمک بفرما.

این حالت چقدر سرنوشت ساز است که انسان همیشه در حال شک و امید به سر می برد و راهی برای فرار از آن آماده می کند. و قرآن در ادامه می فرماید: به کسی که در حال سکر است مرگ است گفته می شود این همان چیزی است که ناخوش داشتی و از آن می گریختی.

آری، مرگ واقعیتی است که غالب افراد از آن می گریزند به خاطر این که آن را فنا می دانند نه دریچه ای به عالم بقا؛ در حالی که جهان آخرت برای جاودانگی آفریده شده است.

و سکر موت هم مانند مرگ حق است و قابل انکار نیست یعنی آن حالت های سخت و جان گداز یک حقی به دنبال دارد که مرگ است و این به خاطر آن است که انسان هر باوری را درباره قیامت انکار کند نمی تواند این واقعیت را منکر شود که سرانجام مرگ در خانه همه را می کوبد.

مرگ تدریجی

در آیه دیگر می فرماید:

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالتَّفْتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ « (۱)

اینچنین نیست [که می پندارد]، هنگامی که جان به گلوگاه رسد، * و [کسان بیمار] گویند: درمان کننده این بیمار کیست؟ * و [بیمار] یقین می کند [که با رسیدن جان به گلوگاه] زمان جدایی [از دنیا، ثروت، زن و فرزند] فرا رسیده

ص: ۱۰۷

است! * و [از سختی جان کندن] ساق به ساق به هم پیچد؛ * آن روز، روز سوق و مسیر به سوی پروردگار توست.

آن روز که چشم برزخی او باز می شود و حجاب ها کنار می رود، نشانه های عذاب و کیفر را می بیند و به اعمال خود آگاه می شود و در آن لحظه ایمان می آورد ولی ایمانی که هرگز مفید به حال او نخواهد بود.

تراقی جمع ترقوه به معنی استخوان هایی است که دور گلو را گرفته است و رسیدن جان به گلوگاه کنایه از آخرین لحظات عمر است؛ زیرا هنگامی که روح از بدن بیرون می رود اعضایی که فاصله بیشتری از قلب دارند مانند دست و پاها زودتر از کار می افتند، گویی روح به تدریج از بدن بیرون رفته تا به گلوگاه برسد و این حالت ادامه دارد که هیچ کسی نمی تواند او را نجات دهد، ساق پاها به هم پیچیده می شود و اندک اندک اعضای بدن از روح خالی می شوند در این احتضار، یأس کامل در نزد انسان و بستگان او پدید می آید و فراق همیشگی اتفاق می افتد. و این آخرین وضعیتی است که شدت های دنیایی با شدت های آخرت پیچیده می شود.

در آیه دیگر می فرماید:

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ * وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ « (۱) »

پس چرا هنگامی که روح به گلوگاه می رسد، * و شما در آن وقت نظاره گر هستید [و هیچ کاری از شما ساخته نیست!]

ضعف و ناتوانی کامل انسان در این لحظات حساس آشکار می شود، نه تنها در زمان های گذشته که امروز با تمام تجهیزات فنی و پزشکی و درمانی نمی تواند ضعف و زبونی به هنگام احتضار را سامان دهد.

اطرافیان او از یک سو حال او را نظاره می کنند و از سوی دیگر ضعف و ناتوانی

ص: ۱۰۸

خود را مشاهده می نمایند و از سویی برتری قدرت خدا را بر همه چیز؛ حضور مرگ و پایان حیات در دست او را حس می کنند و خودشان نیز همچین سرنوشتی را در پیش دارند.

تعبیر جان به گلو رسیدن کنایه از واپسین لحظه های زندگی است که بیشتر اعضای بدن مانند دستان و پاها قبل از بقیه اعضا از کار می افتد و گلوگاه آخرین عضوی است که از کار می افتد. و پیکر به سوی متلاشی شدن به پیش می رود.

و در مراحل پایانی نفس انسان به جایگاه حقیقی خود باز می گردد که خداوند حال آن را چنین بازگو می فرماید:

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿١﴾

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.

پس از گذشت از وضعیت وحشت و عذاب روحی که در برزخ بین زندگی و مرگ رخ می دهد، ارواح دو دسته می شوند. یک گروه ارواح طیبه و مطمئن هستند که خداوند از آنها به نفس مطمئنه و روح آرامش یافته تعبیر می کند و می فرماید: «تو این روح آرام یافته به سوی پروردگارت باز گرد.» این بازگشت همان دعوت الهی به سوی خویش و رضایت محبوب و معبود حقیقی از روح مقدس است. سپس از او برای ورود و پذیرایی در بهشت برین، همه مقدمات وعده ها را آماده می سازد.

برخی از مفسران عقیده مندند که منظور از بازگشت به سوی پروردگار، بازگشت به ثواب و رحمت اوست. ولی بهتر آن است گفته شود: بازگشت به سوی خود اوست یعنی در جوار قرب او جای گیرد. ﴿٢﴾

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - فجر (۸۹): ۲۷ - ۲۸. [۱]

۲- (۲) - برگرفته از تفسیر نمونه: ۴۷۵/۲۶ - ۴۷۷، ذیل آیه ۲۷ - ۲۸ سوره فجر.

آیا این دعوت به بازگشت به سوی پروردگار تنها در قیامت است و یا از لحظه جان دادن آغاز می شود؟ به روایات اهل بیت علیهم السلام نگاهی می اندازیم:

امام صادق علیه السلام به سدیر می فرماید:

فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَمَا يُحِسُّ بِخُرُوجِهَا، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى :

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اِرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبْدِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۱)

ثُمَّ قَالَ : ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ وَرِعًا مُوَسِيًّا

لِإِخْوَانِهِ وَصَوْلًا لَهُمْ. (۲)

مؤمن، بیرون رفتن از دنیا را حس نمی کند و این سخن خدای متعال است که فرمود: «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته!، به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. پس در میان بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو.» سپس فرمود: و این حالت برای کسی است که پارسا باشد و با برادرانش همدردی و به آنها رسیدگی کند.

حضرت علی علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل فرمود:

إِنَّ أَشَدَّ شَيْعَتِنَا لَنَا حُبًّا يَكُونُ خُرُوجُ نَفْسِهِ كَشْرَبِ أَحَدِكُمْ فِي يَوْمِ الصَّيْفِ الْمَاءِ الْبَارِدِ الَّذِي يَنْتَفِعُ بِهِ الْقُلُوبُ وَ إِنَّ سَائِرَهُمْ لَيَمُوتُ كَمَا يُغْبَطُ أَحَدُكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ كَأَقْرَبِّ مَا كَانَتْ عَيْنُهُ بِمَوْتِهِ. (۳)

علاقه مندترین شیعیان به ما، جان کندنش مانند نوشیدن آب خنک روحبخشی است که یکی از شما در روز تابستان بنوشد و بقیه آنها در بستر خود به

ص: ۱۱۰

۱- (۱) - فجر (۸۹) : ۲۷ - ۳۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۶/۶، باب ۷، حدیث ۲۱؛ [۲] المحاسن: ۱۷۷/۱، باب ۳۹، حدیث ۱۶۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۲/۶، باب ۶، حدیث ۳۰؛ [۴] تأویل الآیات الظاهره: ۷۵۲.

خوشایندترین حالت می‌میرند، حالتی که هر یک از شما آرزوی چنان مردنی را کند.

راوی از امام صادق علیه السلام پرسید:

چرا هنگامی که روح از بدن خارج می‌شود احساس ناراحتی می‌کند ولی در هنگام وارد شدن روح به آن احساس نمی‌کند؟ فرمود: به خاطر آن که بدن با آن رشد کرده است. (۱) درست به این می‌ماند که دندان فاسدی از دهان بیرون کشند، در لحظه جدایی دردناک است ولی بعد از آن احساس آرامش می‌کنیم.

در حدیث معراج آمده است:

هر گاه بنده در حال مرگ قرار گیرد فرشتگانی بالای سر او می‌ایستند و دست هر فرشته ای جامی از آب کوثر است و جامی از شراب بهشتی و به روح او می‌نوشانند تا سستی و تلخی مرگ از او برود و نوید بزرگ را به او می‌دهند و می‌گویند: خوش باش و جایگاهت نکو باد. تو نزد پروردگار عزیز حکیم حبیب قریب می‌روی. (۲) امام علی علیه السلام ترسیم زنده و توصیف دقیق تر گویایی از لحظه مرگ و سکرات غافلگیر کننده از آن لحظه‌ها برای ما ارائه می‌فرماید:

اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَيِّكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفُوتِ ، فَفَتَّرَتْ لَهَا اطْرَافُهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا الْوَانُهُمْ ، ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وُلُوجًا ، فَحِيلَ بَيْنَ اَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ ، وَ اِنَّهُ لَبَيْنَ اَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِاِذْنِهِ عَلٰى صَحْحِهِ مِنْ عَقْلِهِ

ص: ۱۱۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۸/۶، باب ۶، حدیث ۱۷؛ علل الشرایع: ۳۰۹/۱، باب ۲۶۱، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۷/۷۴، باب ۲، حدیث ۶؛ مستدرک الوسائل: ۵۰۰/۷، باب ۱، حدیث ۸۷۴۳.

وَبَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ ، يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمْرِهِ ؟ وَفِيمَ أَذْهَبَ دَهْرُهُ ؟ وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا ، اِغْمَصَ فِي مَطَالِبِهَا ، وَ اخَذَهَا مِنْ مُصَيَّرَحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبَعَاتُ جَمْعِهَا ، وَ اشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا ، تَبَقَى لِمَنْ وَرَائِهِ يَنْعَمُونَ فِيهَا ، وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا ، فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِغَيْرِهِ وَ الْعَبْءُ عَلَى ظَهْرِهِ ، وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُهُونُهُ بِهَا ، فَهُوَ يَعْضُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَضَيَحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَ يَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَزْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمْرِهِ وَ يَتَمَنَّى أَنَّ الَّذِي كَانَ يَغِيظُهُ بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ!

فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعُهُ ، فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَ لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ ، يُرَدِّدُ طَرْفَهُ بِالنَّظْرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ السِّتِّهِمْ وَ لَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ التِّيَاطَا بِه ، فَقَبِضَ بَصِيرَتَهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعُهُ ، وَ خَرَجَتْ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ . (۱)

سکرات مرگ و اندوه بر آنچه از دستشان رفته یک جا آنان را در بر گرفت، اعضای بدنشان در برابر آن سختی ها به سستی گرایید، رنگشان تغییر کرد.

سپس مرگ بیشتر در وجودشان نفوذ نمود و بین آنان و سخن گفتنشان مانع شد و آن محتضر در میان اهل بیتش با دیده اش می بیند، و با گوشش می شنود در حالی که عقلش بجاست و فکرش باقی است، اندیشه می کند که عمرش را در چه راهی به باد داده و روزگارش را کجا برده، به یاد می آورد ثروتی را که جمع کرده و در به دست آوردنش توجه به حلال و حرام ننموده و از جایی که حلال و حرامش برخی روشن و برخی مشتبه بوده و به چنگ زده و فعلاً پایبند گناه جمع آوری آن ثروت است و مشرف بر جدا شدن از آن شده، ثروتی که برای وارثان می ماند و در آن خوش می گذرانند و از آن بهره مند

ص: ۱۱۲

می شوند، راحتی آن نعمت برای وارث و بار مسؤولیت آن بر دوش اوست و او در گرو این ثروت است. در پی آنچه وقت مردن برایش ظاهر می شود از حسرت دست به دندان می گزد، و به آنچه در ایام عمرش به آن رغبت داشته بی میل می شود و آرزو می کند ای کاش! آن کسی که قبل از این به ثروت او غبطه می خورد و به خاطر آن به او حسد می ورزید آن ثروت را به جای او گرد آورده بود. آن گاه مرگ در غلبه بر بدنش چندان پیش می رود که دیگر گوشش مانند زبانش از کار می ایستد در حالی که میان خانواده اش می ماند که قدرت سخن گفتن و قوت شنیدن ندارد، دیده به چهره اهل و عیالش می گرداند، حرکات زبانشان را می بیند ولی صدای کلام آنان را نمی شنود سپس پنجه مرگ با او گلاویز می شود، چشم او نیز، مانند گوشش از کار می افتد و روح از بدنش بیرون می رود، و لاشه ای شده بین خانواده اش می افتد....

حالات مرگ و حکمت آن

یکی از حکمت های بروز این حالت ها، در واقع رسیدن به سرنوشتی است که در انتظار اوست و انسان پیوسته در حال شک و تردید به سر می برد و حقیقت مطلب بر او روشن نیست. و این واقعیت به ویژه در انتظار کفار و مشرکین است که دین اسلام را انکار می کنند و مرگ و قیامت را به مسخره می گیرند، پس لحظاتی چند بین آرزوها و افکارشان فاصله می افتد و شبهه ها به یقین تبدیل می شود. اما آنان به آن یقینی می رسند که پوچی و بی هویتی باطل را به همراه دارد.

اما گروه دوم: ارواح خبیثه و شیطانی مانند ارواح کافران و منافقان هستند که به دوزخ دعوت می شوند.

جان کندن کافر از بلاهای دنیایی ناگوارتر است، چون او از هر گونه آلودگی

روحي و جسمي انباشته شده است و راه پاكي را هم نگذرانده است پس در لحظه تسليم جان، وسيله نجات دهنده اى كه او را از منجلا ب ها بيرون بكشد وجود ندارد و علاوه بر اين شيطان هم او را به انكار حق و ارزش ها تشويق مى كند و سپس رها مى كند، در اين وضعيت جان كندن بر او بسيار سخت شده و به بدترين حال از دنيا مى رود.

برخلاف آنچه مادي ن مى گويند كه مردن انسان تمام شدن و نابودى است؛ اين لحظه ها مانند انتقال جنين به دنيا به همراه درد و رنج فراوان است و زندگى جديدي آغاز مى شود.

مرگ در كلام امام سجاد عليه السلام

از على بن الحسين عليه السلام امام سجاد عليه السلام پرسيدند: مرگ چيست ؟ فرمود:

براي مؤمن مانند كندن لباس چركين و پرحشره است، و گشودن غل و زنجيرهاي سنگين و تبديل آن به فاخرترين لباس ها و خوشبوترين عطرها و راهوارترين مركب ها و مناسب ترين منزل هاست. و براي كافر مانند كندن لباس فاخر است و انتقال از منزل هاي مورد علاقه و تبديل آن به چرك ترين و خشن ترين لباس ها و وحشتناك ترين منزل ها و بزرگ ترين عذاب هاست. (۱)

مرگ در كلام امام كاظم عليه السلام

در روايت است كه، امام موسى بن جعفر عليه السلام وارد بر كسي شد در حالي كه غرق سكرات موت بود و به هيچكس پاسخ نمى گفت، جمعيت عرض كردند:

اى فرزند رسول خدا صلى الله عليه و آله ! دوست داريم حقيقت مرگ را براي ما شرح دهى و

ص: ۱۱۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۵/۶، باب ۶، ذيل حديث ۹؛ معانى الأخبار: ۲۸۹، حديث ۴.

بگویی بیمار ما اکنون در چه حالی است؟

فرمود:

مرگ وسیله تصفیه است که مؤمنان را از گناه پاک می کند و آخرین ناراحتی این عالم است و کفاره آخرین گناهان باقیمانده آنهاست. در حالی که کافران را از نعمت هایشان جدا می کند و آخرین لذت یا راحتی است که به آنها می رسد و آخرین پاداش کار خوبی است که احیاناً انجام داده اند. و اما این شخص محتضر به کلی از گناهانش پاک شد و از معاصی بیرون آمد و خالص گشت آن چنان که لباس چرکین با شستشو پاک می شود. و او هم اکنون شایستگی آن را پیدا کرده که در سرای جاوید همنشین ما اهل بیت باشد. (۱)

مرگ در کلام امام حسین علیه السلام

اکنون به تاریخ بنگریم آن سوی حقیقت را از دریچه نگاه اولیاء الله به مرگ مشاهده کنید.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به هنگام شدت گرفتن جنگ، تعبیر لطیفی درباره مرگ برای یارانش ارائه فرمود:

صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ! فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يَغْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِطَةِ، وَالنَّعِيمِ الدَّائِمِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمُ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ.

إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لِي إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ لِي إِلَى جَحِيمِهِمْ. (۲)

ص: ۱۱۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۵/۶، باب ۶، ذیل حدیث ۹؛ معانی الأخبار: ۲۸۹، حدیث ۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۴/۶، باب ۶، حدیث ۹. [۲]

شکيبايي کنيدي اي فرزندان مردان بزگوار، مرگ تنها پلي است که شما را از ناراحتي ها و رنج ها به باغ هاي وسيع بهشت و نعمت هاي جاودان منتقل مي کند. کدام يک از شما از انتقال يافتن از زندان به قصر ناراحتيدي؟ و اما نسبت به دشمنان شما همانند اين است که شخصي را از کافي به زندان و عذاب منتقل کنند.

پدرم از رسول خدا صلي الله عليه و آله نقل فرمود که: دنيا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ تنها پل آنها به باغ هاي بهشت و پل اينها به جهنم است.

پس نيکوست به سفارش هاي عملي اهل بيت عليهم السلام گوش جان بسپاريم:

حضرت صادق عليه السلام مي فرمايد:

هر که دوست دارد خدای عزوجل سکرات مرگ را بر او سبک گرداند بايد به خويشانش رسيدگي کند و به پدر و مادرش نيکي کند. اگر چنين کند، خداوند عزوجل سختي هاي مرگ را بر او آسان گرداند و در زندگيش هرگز به نداري نيفتد. (۱)

ص: ۱۱۶

۱- (۱) - الأملی، شيخ طوسی: ۴۳۲، حديث ۹۶۷؛ بحار الأنوار: ۸۱/۷۱، باب ۲، حديث ۸۲.

اشاره

فتنه در حقیقت به معنای وسیله آزمودن و آزمایش کردن است که در اصل به گداختن طلا- و زر در آتش برای امتحان ناخالصی آن گویند. این به جهت تجربه و آزمایش حسی است.

این واژه هنگامی که در آیات و روایات استفاده می شود، مقصود، گمراهی کفر و عذاب و خلاف و رسوایی است. و بیشتر در زمینه ای طرح می شود که امری سخت یا ناپسند مورد آزمایش قرار گیرد.

علامه طباطبایی در این زمینه می فرماید:

«فتنه عبارت است از وسیله آزمایش و امتحان و مراد از قرار دادن مؤمنان به عنوان وسیله برای آزمایش کفار، مسلط کردن کافران بر ایشان است. تا بدین وسیله خداوند آنان را در بوتۀ آزمایش گذارد تا هر تباهی و فسادى که در خود دارند بیرون بریزند. آنان مؤمنان را به خاطر این که ایمان آورده بودند انواع آزارها می دادند.» (۱) در جای دیگر می فرماید:

«تفاوت میان امتحان الهی و امتحانی که ما بشر می کنیم این است که ما غالباً از باطن و درون اشیا بی خبریم و لذا آن را امتحان می کنیم تا بدین وسیله وضعیت ناشناخته آن بر ما معلوم شود، در حالی که جهل و نادانی نسبت به خدای سبحان معنا ندارد و کلیدهای غیب در اختیار اوست، بنابراین تربیت و هدایت عامۀ الهی نسبت به انسان که به منظور فراخواندن او به نیک فرجامی و سعادت صورت می گیرد، امتحان است؛ زیرا با این کار وضعیت موجود که آیا اهل سرای ثواب است یا سرای عقاب و کیفر به منصه ظهور و تعیین می رسد. به همین دلیل است که خداوند متعال این عملکرد خود یعنی تشریح و جهت بخشیدن به حوادث را به نام

ص: ۱۱۷

بلا و ابتلا و فتنه نامبرده است. و به طور کلی و عام می فرماید:

«ما آنچه را بر روی زمین است زیور آن قرار دادیم تا مردم را بیازماییم که کدام یک بهتر عمل می کنند.» (۱) و چنانکه ملاحظه می شود آیات امتحان، بلا را به کلیه امور مربوط به انسان تعمیم می دهد چه آنهایی که به وجود او و اعضای وجود او مربوط می شود مانند گوش و چشم و زندگی و چه آنهایی که از حیطة وجود او خارج است اما به نحوی با او ارتباط دارد، مانند فرزند و همسر و ایل و تبار و دوست و مال و مقام و هر آنچه به نوعی از آن بهره مند می شود. نیز نقطه مقابل این امور مانند مرگ و دیگر مصیبت هایی که به انسان می رسد. خلاصه آن که این آیات هر جزئی از اجزای عالم و هر حالتی از حالات انسان را که با انسان ارتباط پیدا می کند، وسیله امتحان و آزمایش خداوند از انسان برمی شمارد. (۲) بر اساس آیات قرآن مجید، انسان در همه مراحل زندگی مورد آزمایش گوناگون قرار می گیرد. خداوند برای تربیت انسان همیشه او را در کوره های داغ امتحان قرار می دهد تا جاذبه های روحی و قلبی او را بیازماید.

مال و فرزند دو عامل مهم نزد خداوند است که می فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ « (۳)

و بدانید که اموال و فرزندان فقط وسیله آزمایش شماست، و خداست که پاداشی بزرگ نزد اوست.

فتنه گاه آزمون خیر و گاه آزمایش شر است. تا جوهره باطن در دو وضعیت مشخص شود که می فرماید:

ص: ۱۱۸

۱- (۱) - كهف (۱۸) : ۷.

۲- (۲) - تفسير الميزان: ۳۱/۴ - ۳۶، [۱] كلام في الامتحان و حقيقته.

۳- (۳) - انفال (۸) : ۲۸. [۲]

كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالْأَشْرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ « (۱)

هر کسی چشنده مرگ است و ما شما را [چنانکه سزاوار است] به نوعی خیر و شر [که تهیدستی، ثروت، سلامت، بیماری، امنیت و بلاست] آزمایش می کنیم، و به سوی ما بازگردانده می شوید.

امیّا مردم از این آزمایش ها خبر ندارند که تا سختی می بینند از جاده حقیقت بیرون می روند و خویشتن را گم می کنند. خداوند در این زمینه می فرماید:

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ « (۲)

پس چون انسان را آسیبی رسد، ما را [برای برطرف کردنش] بخواند، سپس هنگامی که [برای برطرف شدن آسیب] از سوی خود نعمتی به او می دهیم، می گوید: فقط آن را بر پایه دانش و کاردانی خود یافته ام! [چنین نیست که می پندارد] بلکه آن نعمت آزمایشی است [که آیا به خاطر آن سپاس گزاری می کند یا به طغیان برمی خیزد؟] ولی بیشتر آنان [به این واقعیت] معرفت و آگاهی ندارند.

ویژگی امتحان الهی

دو نکته اساسی در امتحان های الهی است:

۱ - امتحان خداوند برای آزمایش قوی از ضعیف است و همچنین پرورش برتری های عملی و فکری انسان هاست تا پاداش و کیفر عمل نیک و بد مشخص شود.

۲ - خداوند با امتحان ها؛ حجت و دلیل را بر همه انسان ها تمام می کند تا امتیاز و

ص: ۱۱۹

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۳۵. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹) : ۴۹. [۲]

ارزش های آدمیان معلوم گردد.

بنابراین انسان ها در برابر بلاها و حوادث چهار گروه می شوند:

الف - عده ای در برابر بلا فریاد کننده اند و همیشه از روزگار شکایت می کنند.

مانند: انسان های دنیا دوست و مال پرست که ترس از دست دادن مال، آنها را گله مند می کند.

ب - عده ای در بلاها صبور و شاکرند. مانند: حضرت ایوب علیه السلام که هر چه بیشتر بلا می دید شاکرتر بود.

ج - عده ای بلا را هدیه آسمانی می دانند. مانند: رزمندگان راه حق که شهادت را پاداش آسمانی می دانند.

د - عده ای هم به استقبال بلا می روند. مانند: جوانانی که عازم جبهه های جنگ حق علیه باطل می شوند و از حق دفاع می کنند.

پس در این گرداب و سراب دنیا، گروهی سرافراز از امتحان بیرون می آیند و گروهی سرافکنده در آزمایش ها مردود می شوند.

امتحان در روایات

در روایات آمده است که: دین و ایمان انسان ها مورد سنجش قرار می گیرد، آیا در آسایش و امنیت دیندارند و در مشکلات هم پایبند به اصول اعتقادی هستند.

حضرت علی علیه السلام اصل آزمایش را از مسلمات امر خداوند می داند و می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ .

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَاذَكُمْ مِنْ أَنْ يَجُورَ عَلَيْكُمْ وَلَمْ يُعِذْكُمْ مِنْ أَنْ يَبْتَلِيَكُمْ ، وَقَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ :

ص: ۱۲۰

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ « (۱). (۲)

ای مردم! به همین زودی زمانی بر شما می رسد که اسلام واژگون شود همچون ظرفی که با محتویاتش واژگون گردد. ای مردم! خدا شما را پناه داده از این که بر شما ستم روا دارد، ولی به شما این تأمین را نداده که در معرض آزمایش قرارتان ندهد، آن بزرگ ترین گوینده در قرآن فرمود: «در این برنامه نشانه هایی است و ما آزمایش کننده ایم».

آری، امتحان الهی از برنامه های حتمی است که هیچ گذشت و جدا کردنی برای هیچ کسی وجود ندارد حتی پیامبران و اولیای خدا با درجات بالاتر آزمایش می شوند. و حتی شیطان هم در اطاعت از حق آزموده شد.

شخصی به حضرت علی علیه السلام گفت: آیا امکان دارد خداوند ما را امتحان نکند؟!

حضرت فرمود:

لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ وَلَكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ . (۳)

کسی از شما نگوید: «الهی، از امتحان به تو پناه می برم» چه این که کسی نیست مگر این که مشمول امتحان است. اما اگر کسی خواست از خدا پناه جوید باید از فتنه های گمراه کننده پناه جوید.

مقصود حضرت این است که از خدا نخواهید که شما را امتحان نکند چرا که امتحان یقینی و همگانی است بلکه از او سرافرازی و موفقیت در امتحان را

ص: ۱۲۱

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۲. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: حکمت ۹۳. [۳]

بخواهید. محذورات فتنه در دعای امام سجاد علیه السلام همان مضلّات فتن است که به معنای سختی ها و ترس ها و امور گمراه کننده و فریبنده دنیا است.

حضرت صادق علیه السلام فرموده که حضرت علی علیه السلام به عبدالله بن یحیی فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ تَمْحِصَ ذُنُوبِ شِيعَتِنَا فِي الدُّنْيَا بِمُخْتَلِهِمْ لِتَسَلَّمَ بِهَا طَاعَاتُهُمْ وَ يَسْتَحِقُّوا عَلَيْهَا ثَوَابَهَا. (۱)

ستایش از برای خدایی است که زدودن گناهان پیروان ما را به سبب سختی ها و مشکلات در دنیا قرار داد. تا به این رنج ها و بلاها طاعات آنان؛ سلامت بماند و پاداشی سزاوار نصیب شان گردد.

به هر حال اهل حق و ایمان در فشار و شدت قرار می گیرند؛ که مدت آن اندک است و عافیت آن زیاد است. یعنی زمان بلا و صبر به مدت عمر انسان کوتاه و گذراست ولی زمان آسایش و راحتی آن بلند و همیشگی است که آن در آخرت است.

اگر در پی راهی اساسی می گردی پس به فرمایش مولا بنگر که راه چاره را چه پیشنهاد فرموده است:

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَ نُورًا مِنَ الظُّلْمِ وَ يُخَلِّدُهُ فِيهَا أَشْتَهَتْ نَفْسُهُ. (۲)

بدانید آن که تقوای الهی را رعایت کند خداوند راه خروج از فتنه ها را برایش باز کند، و به او نوری بنمایاند که از تاریکی برهد، و او را در آنچه که میل و آرزوی اوست جاویدان کند.

بنابراین از درگاه حق تعالی طلب کنیم که در دوران آزمایش های سخت و آسان که همگان در خواب غفلت به سر می بریم به سلامت گذر کنیم و به سوی بهشت

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۲/۶۴، باب ۱۲، حدیث ۴۸؛ [۱] تفسیر الامام العسکری: ۲۳، حدیث ۷. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۲. [۳]

عنبر سرشت فرود آییم.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

در بهشت منزل هایی است که بندگان با اعمال و کردارشان به آنها نمی رسند، نه بر فراز آن منزل ها آویزه ای و نه در زیر آن ستونی وجود دارد بلکه در آسمان معلقند. عرض شد: ای رسول خدا! اهل این منازل کیانند؟ فرمود: بلا کشیدگان اندوه دیده.

(۱)

ص: ۱۲۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۴/۷۸، باب ۱؛ أعلام الدین: ۲۷۷.

عالم حیات و زندگی همچون کاروانی است که از جهان عدم به حرکت درآمده و در مسیر بی انتهای خود به سوی بی نهایت که ذات پاک خداست پیش می رود، هر چند مخلوقات محدودند و محدود هرگز بی نهایت نخواهد شد ولی سیر او به سوی تکامل نیز متوقف نمی گردد، حتی پس از قیام قیامت باز این سیر تکاملی ادامه می یابد.

و از آنجا که آغاز این حرکت از ناحیه پروردگار شروع شده و نخستین جرقه حیات از او پدید آمده و این حرکت تکاملی نیز به سوی او است، تعبیر رجوع و بازگشت شده است.

حضرت حق می فرماید:

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿١﴾

بازگشت همه شما فقط به سوی اوست. [خدا شما را وعده داد] وعده ای حق و ثابت؛ بی تردید اوست که جهان آفرینش را می آفریند، سپس آن را [به قیامت] باز می گرداند تا کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به عدالت و انصاف پاداش دهد، و برای کسانی که کافر شدند به کیفر کفری که همواره می ورزیدند، شربتی از آب بسیار جوشان و عذابی دردناک است.

در آیه دیگر کوشش و تلاش نیکوکاران را تشبیه به یک مسابقه معنوی کرده که

ص: ۱۲۴

هدف نهایی آن آموزش الهی و نعمت های جاویدان بهشت است.

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٧﴾

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.

سارعوا از مسارعت به معنی کوشش و تلاش دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن در رسیدن به یک هدف است. و در کارهای نیک، قابل ستایش و در کارهای بد نکوهیده است.

در حقیقت قرآن در این جا از یک نکته روانی استفاده کرده که انسان برای انجام دادن یک کار اگر تنها باشد معمولاً کار را بدون سرعت و عادی انجام می دهد ولی اگر جنبه مسابقه به خود بگیرد آنهم مسابقه ای که جایزه باارزشی دارد، تمام نیرو و انرژی خود را به کار می گیرد و با سرعت هر چه بیشتر به سوی هدف پیش می تازد، اگر هدف این مسابقه در درجه اول مغفرت قرار داده شده برای این است که رسیدن به مقام معنوی بدون آموزش و شستشوی از گناه ممکن نیست، نخست باید خود را از گناه شست و سپس به مقام قرب پروردگار گام نهاد.

و مؤمنان چنین اند که در راه یابی به حقیقت آخرت در مسابقه اند.

خلود، یعنی ماندن همیشگی و جاودانگی ماندگار است. و مراد حضرت از این درخواست این است که؛ مسافران پرهیزگار، آخرت را از ورود در آتش دائمی و مطلق سالم نگه دارد و جایگاه آسایش را برای آنها فراهم کند.

مقیل، محل استراحت در نصف روز است. در روایات آمده است که خداوند در حسابرسی بر اهل بهشت به مقدار نصف روز دنیا در بهشت تخفیف می دهد و برای

ص: ۱۲۵

جهنمیان همچنین مقدار مقرر شده است. (۱) سپس به جایگاه ابدی منتقل می شوند.

و اما حضرت سجاد علیه السلام در دعای مورد شرح فرمود: «مَقِيلَ الْمُتَّقِينَ» که تنها متقیان به آن جایگاه عنبر سرشت، وعده همیشگی داده شده اند نه دیگران، همان طور که در سوره فرقان می فرماید:

قُلْ أَذْ لِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخَالِدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا * لَّهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا ﴿٢﴾

بگو: آیا این [آتش سوزان] بهتر است یا بهشت جاودانی که به پرهیزکاران وعده داده اند که پاداش و بازگشت گاه آنان است؟ * در آنجا هر چه بخواهند در حالی که جاودانه اند برای آنان فراهم است، این بر عهده پروردگارت وعده ای است درخواست شده [و مورد انتظار اهل ایمان از خدای بخشنده و کریم.]

زیرا که خداوند بهشت را به مؤمنان متقی وعده داده است و هیچ گونه حق و استحقاقی در کار نیست ولی به خاطر تقوای فوق العاده و پذیرش سختی های دنیا و دوری از لذت های مباح و غیرمباح باید پاداشی شایسته داشته باشند.

پرسشی در این جا مطرح است که چرا خداوند درباره مژده جایگاه دوزخیان و بهشتیان کلمه «خُلد» را به کار برده است؛ با این که اهل گناه اگر هدایت می شدند و یا گروهی در آزمایش های دشواری قرار می گرفتند؛ اهل طاعت نمی شدند و امور دنیا همه محدود است پس این جاودانگی بر اساس عدالت نیست؟

پاسخ این سؤال از دقت در مطالب گذشته روشن می شود که با مطالعه آیات و

ص: ۱۲۶

۱- (۱) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۷۲/۲۴ - ۷۳، ذیل آیه ۲۴ سوره فرقان.

۲- (۲) - فرقان (۲۵): ۱۵ - ۱۶. [۱]

روایت به دست می آید:

خداوند به مؤمنان پرهیزگار وعده بهشت ابدی با قید تقوا داده است و هرگز بنده ای حق یا استحقاقی نسبت به بهشت رفتن ندارد و حتی بسیاری از انسان ها با تخفیف در محاسبه و شفاعت و گذشت خداوند و اولیاء الله به بهشت می روند. و نکته دیگر این که همیشگی بودن پاداش و کیفر مؤمنان و کافران بر اساس نیت آنان است؛ زیرا قصد و علاقه و هدف اهل ایمان، انجام عمل صالح و طاعت الهی برای همیشه است پس اطاعت و پرهیزگاری دائمی حالتی سخت و کوبنده لذت است، پس عاقبت خوشی و راحتی است.

امّا اهل گناه نیت شان تا هنگامی که زندگی می کنند این است که به دنبال لذت ها و هوس ها و دوری از راه حق و انکار معاد باشند؛ پس سرانجام آنها درد و آتش است. با این حال هر کسی بر اساس نیت زندگی می کند و همان گونه جاودانه می ماند. بنابراین بر کسی یا گروهی ظلمی صورت نمی گیرد.

حضرت صادق علیه السلام این نکته را مستند به شاکله انسان می داند و می فرماید:

إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَيْدَاءً، وَأَمَّا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَيْدَاءً فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ « (۱) »

قال: عَلَى نِيَّتِهِ . (۲)

دوزخیان از این رو در آتش جاویدانند که در دنیا نیتشان این بود که چنانچه تا ابد زنده بمانند، خدا را نافرمانی کنند و بهشتیان در بهشت جاویدانند که در دنیا بر این نیت بودند که همیشه خدا را فرمان برند. پس به نیت ها هر دو گروه جاودانه هستند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «بگو هر کس بر پایه

ص: ۱۲۷

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۸۴ [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۸۵/۲، حدیث ۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۵۰/۱، باب ۶، حدیث ۹۶ [۳]

خلق و خوی و عادت های اکتسابی خود عمل می کند» و فرمود: یعنی با نیت خود.

مؤمنان با نیت های پاک و ضمیرهای مطمئن و امیدوار به دار امان وارد می شوند و در سرای امنیت و آسایش، تلخی های دنیا از بین می رود.

چقدر بهشت رفتن ارزان است؟! که با اطاعت و شکیبایی به دست می آید.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ بِالنَّارِ مُوَحَّدًا أَبَدًا. (۱)

سوگند به آن که مرا نوید دهنده برانگیخت، خداوند هرگز یکتاپرست را در آتش عذاب ندهد.

حضرت باقر صلی الله علیه و آله می فرماید:

بهشت در گرو گرفتاری ها و بردباری است. پس، هر که در دنیا بر ناملايمات صبر کند به بهشت رود و دوزخ در گرو لذت ها و خواهش های نفس است پس، هر که لذت و هوس ها را برآورده کند به جهنم رود. (۲) پس راه بهشت را باید شناخت و از صاحبانش کلید راه یابی را درخواست نمود که امام علی علیه السلام فرمود:

هر کس شش خصلت در او گرد آید به بهشت درآید و از آتش برهد: کسی که خدا را بشناسد و فرمانش برد و شیطان را بشناسد و نافرمانیش کند و حق را بشناسد و پیرویش نماید و باطل را بشناسد و از آن پرهیزد و دنیا را بشناسد و دورش افکند و آخرت را بشناسد و آن را بجوید. (۳)

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۳، باب ۱، حدیث ۱؛ [۱] التوحید ۳۱/۲۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۲/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۴؛ الکافی: ۸۹/۲، حدیث ۷. [۲]

۳- (۳) - مجموعه ورام: ۱۳۵/۱؛ [۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۶۴/۲۰.

و چون مؤمن به این خصلت ها دست یافت در منازلی سکونت خواهد گزید که مقدار آن به هیچ اندازه ای محاسبه نشود.

در این زمینه حضرت علی علیه السلام می فرماید:

منازل شیعیان ما در دیده بهشتیان چنان به نظر می رسد که هر انسانی ستارگان را در آسمان می بیند. [\(۱\)](#)

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۸/۸، باب ۲۳، حدیث ۷۸.

دعاى ۵: دعا در بارهٔ خود و دوستانش

اشاره

ص: ۱۳۰

«١» يَا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ «٢» وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةَ مُلْكِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْتَقَ رِقَابَنَا مِنْ نِقَمَتِكَ «٣» وَيَا مَنْ لَا تَفْنِي خَزَائِنَ رَحْمَتِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لَنَا نَصِيبًا فِي رَحْمَتِكَ «٤» وَيَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَيْهِ الْأَبْصَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأُذِنَا إِلَى قُرْبِكَ «٥» وَيَا مَنْ تَصْغُرُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكَرَّمْنَا عَلَيْكَ «٦» وَيَا مَنْ تَظْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَفْضَحْنَا لَدَيْكَ «٧» اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ هَيْبَةِ الْوَهَابِينَ بِهَيْبَتِكَ وَاكْفِنَا وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصِلَتِكَ حَتَّى لَا نَزْغَبَ إِلَى أَحَدٍ مَعَ بَدْلِكَ وَلَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ «٨» اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكِدْنَا لَنَا وَلَا تَكِدْ عَلَيْنَا وَامْكُرْ لَنَا وَلَا تَمْكُرْ بِنَا وَأَدِلْ لَنَا وَلَا تَدِلْ مِنَّا «٩» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَقِنَا مِنْكَ وَاحْفَظْنَا بِعَيْكَ وَاهْدِنَا إِلَيْكَ وَلَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ إِنَّ مَنْ تَقِيَ يَسْلَمْ وَمَنْ تَهَيْدِهِ يَعْلمُ وَمَنْ تَقَرَّبَهُ إِلَيْكَ يَغْنَمُ «١٠» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنَا حَيْدَ نَوَائِبِ الزَّمَانِ وَشَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ وَمَرَارَةَ صَوْلِهِ السُّلْطَانِ «١١» اللَّهُمَّ إِنَّمَا يَكْتَفِي الْمُكْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنَا وَإِنَّمَا يُعْطَى الْمُعْطُونَ مِنْ فَضْلِ جِدَّتِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْطِنَا وَإِنَّمَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنَا «١٢» اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَنْ وَالَيْتَ لَمْ يَضُرَّهُ خِذْلَانُ الْخَازِلِينَ

وَمَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصْهُ مَنَعَ الْمَانِعِينَ وَمَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهِ إِضْلَالُ الْمُضْطَلِّينَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ «١٣» وَامْنَعْنَا بِعِزَّتِكَ مِنْ عِبَادِكَ
وَأَغْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ بِإِزْفَادِكَ وَاسْتَيْلُكَ بِنَا سَبِيلَ الْحَقِّ بِإِزْشَادِكَ «١٤» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ سَيِّئَةَ لَامَةِ قُلُوبِنَا فِي ذِكْرِ
عَظَمَتِكَ وَفَرَاغِ أَبْدَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَانْطِلَاقِ أَلْسِنَتِنَا فِي وَصْفِ مِثَّتِكَ «١٥» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ
الدَّاعِينَ إِلَيْكَ وَهُدَاتِكَ الدَّالِّينَ عَلَيْكَ وَمِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

«۱» يَا مَنْ لَا تَنْفُضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْتُجِبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ «۲» وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةَ مُلْكِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْتَقَ رِقَابَنَا مِنْ نِقَمَتِكَ [

ای آن که، شگفتی های عظمتش به پایان نمی رسد! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از سرکشی و ستیزگی در برابر بزرگیت، حایل و مانع باش. و ای آن که دوران فرمان رواییش به نهایت نمی رسد! بر محمد و آل محمد درود فرست، و ما را از مجازات رهایی بخش.

در جملات زیبا و ملکوتی بالا به چند مسأله بسیار مهم اشاره شده است:

۱ - عجایب عظمت حق.

۲ - انحراف در اعتقاد به عظمت.

۳ - بی نهایت بودن قدرت حضرت حق.

۴ - رهایی از ننگ دنیا و عذاب آخرت.

۱ - عجایب عظمت حق

اشاره

اهل فن، عجایب عظمت حضرت محبوب را به دو گونه معنا کرده اند:

اول: کمال ذات، بلندی شأن، بزرگی قدرت، کمال شرف، شدت بی نیازی از خلق، نهایت احتیاج مخلوقات به او، دوام سلطنت و جریان ابدی حکومت بر

ص: ۱۳۵

ماسوا، که او مبدأ مقام هر صاحب مقام، و منتهای سلطنت هر صاحب سلطنت (۱)، و قدرت هر صاحب قدرت است. شأنی ارفع از شأن او و سلطنتی اعظم از سلطنت او و مقامی مافوق او ازلاً و ابداً وجود ندارد.

دوم: کیفیت و کمیت آفرینش موجودات و مخلوقات شگفت آور، که هر یک از آنها کمال عظمت خالق خود را می نمایانند.

عظمت حق از زبان قرآن مجید

به ذکر تمام آیات کتاب حق و تفسیر و توضیح هر یک در زمینه عظمت حق که تصورش برای هیچ قدرتی ممکن نیست احتیاجی نمی بینم. به چند آیه به عنوان نمونه اکتفا می نمایم، باشد که نور این آیات دور نمایی از عظمت حضرت رب العزه را به ما بنمایاند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا « (۲)

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و این که یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

خلقت هفت آسمان و زمین

مفسران متخصص براساس ششمین آیه سوره مبارکه صافات که می فرماید:

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكُوَكِبِ « (۳)

ص: ۱۳۶

۱- (۱) - ریاض السالکین: ۱۴۲/۲.

۲- (۲) - طلاق (۶۵): ۱۲. [۱]

۳- (۳) - صافات (۳۷): ۶. [۲]

همانا ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم.

می گویند:

آنچه ما می بینیم و دانش بشر تاکنون به آن رسیده تماماً در رابطه با آسمان اول است، و ماورای این همه ثوابت و سیارات که هنوز عددش بر کسی معلوم نیست، شش جهان دیگر وجود دارد که از دسترس دانش ما بیرون است. درباره هفت زمین هم نظر بسیاری از محققان همان نظر آنان در مسأله هفت آسمان است.

علم محدود بشر

مسأله خلقت و آفرینش، مسأله بهت آوری است. دست دانش گر چه به اوج کمال برسد از احاطه به اوضاع هستی، کوتاه خواهد بود. در این زمینه به دو آیه از قرآن مجید توجه نمایید:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۷﴾

و از تو درباره روح می پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده اند.

در روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

دانش بیست و هفت حرف است و مجموع آنچه پیامبران آورده اند دو حرف است و مردم تا آن روز بیش از آن دو حرف را نمی دانند و چون قائم قیام کند بیست و پنج حرف بقیه را برون آورده و در میان مردم منتشر می سازد و

ص: ۱۳۷

بدین سان مجموع بیست و هفت جزء دانش را نشر می دهد! (۱) تازه بقیه علمی که امام عصر آشکار می کند، همه علم نیست، که همه علم نزد خداوند است و بس:

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ « (۲)

اگر [برای نوشتن و ثبت کردن کلمات خدا که در حقیقت مخلوقات او هستند] آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا [مرکب] و هفت دریای دیگر آن را پس از پایان یافتنش مدد رسانند، کلمات خدا پایان نپذیرد؛ یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

کرات مشابه کره زمین

دانشمندان فلکی می گویند:

کراتی که مشابه کره زمین بر گرد خورشیدها در این جهان بزرگ گردش می کند حداقل سیصد میلیون کره است. و نیز تأکید می کنند که در کهکشان‌ها که منظومه شمسی جزء آن است، میلیون ها میلیون کره وجود دارد که در شرایطی مشابه کره زمین قرار گرفته. و این همه گوشه ای از قدرت و احاطه و علم حضرت اوست!

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لَهَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ . (۳)

این ستارگانی که در آسمان است شهرهایی همچون شهرهای روی زمین هستند.

ص: ۱۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۶/۵۲، باب ۲۷، حدیث ۷۳؛ الخرائج و الجرائح: ۸۴۱/۲.

۲- (۲) - لقمان (۳۱): ۲۷. [۱]

۳- (۳) - تفسیر القمی: ۲۱۸/۲، [۲] ذیل آیه ۱۸۲ سوره صافات.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا « (۱)

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست؛ و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ « (۲)

و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد، فقط در سیطره خداست، هر چه را بخواهد می آفریند، و خدا بر هر کاری تواناست.

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ « (۳)

و او در آسمان ها و در زمین، خداست که نهان و آشکار شما را می داند، و نیز به آنچه [از خیر و شر] به دست می آورید، آگاه است.

به قول عارف شوریده، شمس مغربی:

ای جمال تو در جهان مشهور لیکن از چشم انس و جان مستور

نور رویت به دیده ها نزدیک لیکن از دیدنش نظرها دور

غیر گرمی کجا کند ادراک ز آفتاب منیر تابان کور

گر چه باشد عیان چه شاید دید قرص خورشید را به دیده مور

هم به تو می توان تو را دیدن بل تویی ناظر و تویی منظور

(شمس مغربی)

عظمت حضرت ربّ از زبان نهج البلاغه

ص: ۱۳۹

۱- (۱) - نساء (۴) : ۱۲۶. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۱۷. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۳. [۳]

در خطبه ۴۹ «نهج البلاغه» حضرت مولی الموحّدين علیه السلام آمده:

ستایش خداوندی را، که به همهٔ امور پنهانی داناست، و نشانه های آشکار بر وجودش دلالت دارد، و به دیدهٔ بینا درنیاید. چشمی که او را ندیده انکارش نمی کند، و دل کسی که وجودش را باور کرده به گُنه ذاتش نمی رسد. در برتری از همه چیز پیش گرفته، و چیزی از او برتر نیست، به هر چیزی نزدیک است و چیزی نزدیک تر از او نیست. نه برتری مقامش او را از مخلوقات دور نموده، و نه نزدیکی او به موجودات موجب مساوی بودنش با آنها در مکان گشته. عقلها را بر بیان حدود صفتش آگاه نکرده، و آنها را از معرفت لازم در بارهٔ وجودش باز نداشته. او خدایی است که آثار هستی اقرار قلبی منکرش را گواهی می دهد. خدا از آنچه تشبیه کنندگانش به موجودات می گویند و از او هام منکراتش بسی بالاتر است.

در خطبه ۶۴ می فرماید:

موجودات را نه برای تقویت سلطنت خود آفرید، و نه به خاطر ترس از حوادث روزگار، و نه برای کمک گرفتن در دفع همتای پرخاشگر، و نه برای به دست آوردن نیرو برای پیکار با شریک پر نخوت و مخالف گردنکش، بلکه همهٔ آفریده ها پرورده شده و بندگانی ذلیل و خوارند. در اشیا حلول ننموده تا گفته شود خدا در آنهاست. آفریدن موجودات و تدبیر وضع آنان او را خسته و درمانده نکرده، و نسبت به آنچه آفریده عجزی به او دست نداده، و در آنچه حکم داده و مقدر نموده اشتباهی بر او وارد نگشته، بلکه کارش کاری است استوار، و علمی است محکم، و امری است قطعی. بندگان با وجود خشمش به او امیدوار، و با وجود نعمت هایش از او هراسانند.

در خطبه ۸۲ می فرماید:

ستایش خدا را که به قدرتش از همه چیز برتر، و به احسانش به همه چیز

ص: ۱۴۰

نزدیک است. بخشنده هر سود و فضل، و برطرف کننده هر بلائی عظیم و شدت است. او را بر کرمهای پی در پی، و نعمت های فراوان و کاملش سپاس می گویم، و به او ایمان می آورم که اول است و ابتدا کننده آفرینش، و از او هدایت می خواهم که نزدیک است و هدایت کننده، و از او کمک می طلبم که چیره است و توانا.

در خطبه ۸۹ می فرماید:

اوست خدایی که عذابش در عین وسعت رحمت، بر دشمنانش شدید است، و رحمتش در عین سختی عذابش بر عاشقانش گسترده است. به هر که بخواهد بر او غلبه کند مسلط است، و درهم کوبنده مخالف خود است، و خوارکننده کسی است که با او درگیری نمایند، و غالب بر هر که با او دشمنی ورزد.

در خطبه ۹۰ می فرماید:

ستایش خدا را که امساک و نپرداختن بر ثروتش اضافه نمی کند، و عطا و بخشش تهیدستش نمی نماید؛ زیرا هر بخشنده ای جز او ثروتش کم می شود، و هر منع کننده ای جز او شایسته مذمت است. اوست بخشنده انواع نعمت ها، و فراوانی بهره ها و نصیب ها. جمیع آفریده ها روزی خوار اویند، رزق همه را ضمانت کرده، و قوت و توشه آنان را مقدر نموده، و راه روشنش را به رغبت کنندگان و خواهندگان آنچه نزد اوست نشان داده، این طور نیست که جود و بخشش او در آنجا که از او بخواهند بیشتر از آنجا باشد که از او نخواهند.

همان اولی است که برای اولیتش قبلی نبوده تا پیش از او چیزی باشد، و آخری است که برای آخریتش بعدی نیست تا موجودی پس از او باشد، و مردمک دیده ها را از دیدن و درکش باز داشت. نه زمان بر او می گذرد تا از گذر زمان حالش دگرگون شود، و نه در مکانی است که انتقال برایش صورت

ص: ۱۴۱

بگیرد. اگر آنچه را که معادن کوهها نفس زنان بیرون می ریزند، و صدف های دریا خنده کنندگان ظاهر می سازند، از نقره خالص و طلای ناب، و درّ منثور و خوشهٔ مرجان، همه و همه را ببخشد در جود و سخایش اثر نگذارد، و وسعت نعمتش را پایان ندهد، و از ذخایر نعمت ها آن قدر نزد او هست که با خواسته های بندگان تمام نشود؛ زیرا او بخشنده ای است که درخواست خواهندگان از او نمی کاهد، و اصرار و دعای اصرار کنندگان او را بخیل ننماید.

ای پرستش کننده، به دقت بنگر، آنچه را قرآن از صفات خدا تو را به آن راهنمایی می کند پیروی کن، و از نور هدایت قرآن بهره مند شو. و آنچه را که شیطان تو را به یاد گرفتن آن واداشته از آنچه که در قرآن بر تو لازم نگشته، و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اثری نیامده، علمش را به خدای سبحان واگذار، که نهایت حق خداوند بر تو همین است. و آگاه باش که استواران در دانش آنانند که خداوند آنان را با اقرار به کل آنچه از آنها پنهان است و تفسیرش برای آنان روشن نیست، از ورود در ابواب و سراپرده های اسرار پنهانی بی نیاز فرموده، و اعترافشان را به ناتوانی از رسیدن به آنچه که داشتن آنها به آن احاطه ندارد ستوده، و ترک تعمق آنان را در چیزی که بحث از حقیقت آن را امر نفرموده استواری در علم نامیده. پس به همان اندازه که خداوند دانستن آن را مجاز دانسته اکتفا کن، و عظمت خداوندی را با ترازوی عقلت اندازه مگیر، که دچار هلاکت خواهی شد.

او توانایی است که اگر همهٔ اوهام برای شناخت نهایت قدرتش پیشرفت کنند، و اندیشه های به دور از وساوس شیطانی بخواهند اعماق غیوب ملکوتش را دریابند، و دل ها برای به دست آوردن چگونگی صفاتش عاشقانه بکوشند، و عقل ها را در نهایت دقت در آنجا که به درک صفاتش نمی رسند به شناخت

ذاتش برخیزند، همه و همه را پس زده در حالی که آنها همه راهها و تاریکی های عوالم غیب را سیر کرده، برای خلاص خود روی به درگاه او آورده اند، عاقبت از این راه برگشته در حالی که اعتراف دارند به این که با پیمودن راه و بی راه، رسیدن به عمق معرفتش میسر نیست، و هیچ خاطره ای برای اندازه زدن جلال عزّتش، بر قلب اندیشمندان خطور نمی کند. خدایی که آفریده ها را به وجود آورد بدون این که از نقشه دیگری اقتباس نماید، یا در به وجود آوردن آنها از به وجود آورنده ای پیش از خود الگو بردارد. و به اندازه ای از ملکوت قدرتش، و از شگفتی هایی که آثار حکمتش گویای آن است، و از اعتراف نیاز خلق به آنچه که با قدرتش آن را حفظ می کند به ما ارائه فرموده که ما را به قیام دلیل قطعی بر معرفت و شناختش راهنمایی نموده است. در ساخته های بدیعی آثار صنع، و نشانه های حکمتش آشکار است، از این رو آنچه آفریده حجت و دلیلی بر وجود اوست، و اگر موجودی بی زبان باشد تدبیر او در وجود آن موجود برهان گویایی بر وجود او، و دلیلی محکم بر آفرینندگی ذات پاک اوست.

خورشید رُخت چو گشت پیدا ذرات دو کون شد هویدا

مهر رخ تو چو سایه انداخت زان سایه پدید گشت اشیا

هم ذره ز نور مهر رویت خورشید صفت شد آشکارا

هم ذره به مهر گشت موجود هم مهر به ذره گشت پیدا

دریای وجود موج زن شد موجی بفکند سوی صحرا

آن موج فرو شد و بر آمد در کسوت و صورتی دل آرا

اجزا چو بود؟ مظاهر کل اشیا چه بود؟ ظلال اسما

اسما چه بود؟ ظهور خورشید خورشید جمال ذات والا

صحرا چه بود؟ زمین امکان کآن است کتاب حق تعالی

در خطبه ۱۰۸ می فرماید:

همه چیز فروتن برای او، و هر چیزی قائم به اوست. ثروت هر نیازمند، و عزت هر ذلیل، و قدرت هر ناتوان، و پناهگاه هر ستم رسیده است. سخن هر سخنگو را می شنود، باطن هر خاموش را می داند، روزی هر زنده ای به عهده اوست، و بازگشت هر که بمیرد به جانب او.

دیده ها تو را ندیده تا از تو خبر دهند، بلکه پیش از وصف کنندگان از آفریده هایت بوده ای. موجودات را برای ترس از تنهایی نیافریدی، و برای دریافت منفعت به کار نگرفتی، به دنبال هر که باشی از تو پیش نیفتد، و آن را که بگیری از چنگ تو بیرون نرود، عاصی از سلطنت کم نمی کند، و مطیع به حکومت اضافه نخواهد کرد، آن که از حکم تو خشمناک است قدرت برگرداندن فرمانت را ندارد، و هر که از فرمانت روی گرداند از تو بی نیاز نمی شود. به نزدت هر نهانی آشکار است، و هر غیبی در پیشگاهت حاضر است. تو ابدی هستی بنابراین زمانی برایت نیست، و تو منتهای هر چیز هستی از این رو گریزی از تو نیست، و تو میعادگاهی که نجاتی از تو جز به تو نیست. مهار هر جنبنده ای در کف تو، و بازگشت هر انسانی به سوی توست.

منزّهی از هر عیب، چه بزرگ است شأن تو! منزّهی، چه عظیم است آنچه از مخلوقات می بینم، و چه کوچک است عظمت آن در کنار قدرت تو! و چه دهشت آور است آنچه از ملکوت تو مشاهده می نمایم! و چه اندازه حقیر است آنچه دیده می شود، در برابر آنچه از سلطنت تو برای ما ناپیداست! نعمت هایت در این دنیا چه گسترده و فراوان است! و با این حال در برابر

نعمت آخرت چه کوچک است!

در خطبه ۱۳۳ می فرماید:

دنیا و آخرت با مهارهای خود فرمانبردار اویند، و آسمان ها و زمین ها کلید خود را تسلیم او کنند، درختان سرسبز در صبح و شام برای او سجده آرند، و از شاخه های خرّم خود برای او آتش روشن افروزند، و به فرمان او میوه های رسیده و قابل خوردن آورند.

در خطبه ۱۵۹ می فرماید:

خداوندا، تو را سپاس بر آنچه می گیری و بر آنچه می بخشی، و تو را سپاس بر عافیت و بر بیماری و بلا، سپاسی که پسندیده ترین و محبوب ترین و برترین سپاس به سویت و در پیشگاهت باشد. سپاسی که تمام فضای آفرینشت را پر کند، و تا جایی که اراده کنی برسد. سپاسی که از قبول رحمت محجوب نشود، و از رسیدن به محضرت قاصر نباشد. سپاسی که عددش به پایان نرسد، و پشتوانه اش فانی نگردد. ما کُنّه عظمت را نمی دانیم، جز این که می دانیم تو زنده و قائم به ذاتی، چرت و خواب تو را نمی گیرد. هیچ نظری به تو نمی رسد، و دیده ای تو را درک نمی کند. تو دیده ها را درک کرده و اعمال را شماره نموده، و مهار حیات همگان را به دست داری و آنچه از آفریده های تو می بینیم، و از آثار قدرتت به شگفتی می آییم، و آنچه از عظمت قدرت تو وصف می کنیم چه قدر و منزلتی دارند؟ حال آن که آنچه از ما پوشیده است، و دیده ما از دیدنش قاصر است، و عقول ما به درک آن نمی رسد، و پرده های غیب بین ما و آنها حایل شده بسی عظیم تر است! از این رو هر که دلش را از هر چیز فارغ کند، و اندیشه اش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرشت را به پا داشته ای، و چگونه موجودات را آفریده ای، و چسان کرات را در هوا معلق

ص: ۱۴۵

نموده ای، و چگونه زمین را بر امواج آب گسترانده ای، دیده اش وامانده، عقلش قرین شکست، و گوشش حیران، و فکرش سرگردان می شود.

سنایی غزنوی گوید:

ملِکَا ذکر تو گویم که تو پاکِی و خدایی نروم جز به همان ره که توام راهنمایی
همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی تو نماینده فضلِی، تو سزاوار ثنایی
بری از رنج و گدازی، بری از درد و نیازی بری از بیم و امیدی، بری از چون و چرایی
بری از خوردن و خفتن، بری از شرک و شبیهی بری از صورت و رنگی، بری از عیب و خطایی
نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی
(سنایی غزنوی)

عظمت حق از زبان حدیث

اشاره

انسان وقتی در برابر احادیثی که از ائمه معصومین علیهم السلام در باب معرفت حضرت ربّ العالمین رسیده قرار می گیرد، خود را با دریایی بی ساحل و بحری بی پایان و اقیانوسی بی کرانه روبرو می بیند.

احادیثی که در «التوحید»، «تحت العقول»، «بحار الأنوار»، «علم الیقین» و...

ص: ۱۴۶

آمده آدمی را مبهوت و حیران و شگفت زده می کند، از عظمت حضرت محبوب و از معلومات و معارف ائمه شیعه علیهم السلام .

به ذکر چند حدیث در محور این حقیقت اکتفا کرده و عزیزان را به مطالعه کتب مربوطه ارجاع می دهیم، باشد که با رجوع به آن منابع، نور بیشتری کسب کنند.

عظمت حق در کلام امام صادق علیه السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ، وَتَعَالَى ذِكْرُهُ، وَجَلَّ ثَنَاؤُهُ، سُبْحَانَهُ وَتَقَدَّسَ وَتَفَرَّدَ وَتَوَحَّدَ، لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ، وَهُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ، فَلَا أَوْلَ لِأَوْلِيَّتِهِ، رَفِيعاً فِي أَعْلَى عُلُوِّهِ، شَامِتُحُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، عَظِيمُ السُّلْطَانِ، مُنِيفُ الْأَلْيَاءِ، سَيِّدُ الْعُلِيَاءِ، الَّذِي عَجَزَ الْوَاصِفُونَ عَنْ كُنْهِ صِفَتِهِ، وَلَا يُطِيقُونَ حَمْلَ مَعْرِفَةِ إِلَهِيَّتِهِ، وَلَا يَحُدُّونَ حُدُودَهُ لِأَنَّهُ بِالْكَفَيْفِ لَا يُتَنَاهَى إِلَيْهِ. (۱)

اسم جلاله «الله» تنها و تنها به او اختصاص دارد و به قول اهل ادب، علم برای ذات مقدس اوست. این اسم نشان دهنده وجودی است که مستجمع صفات ذاتی و کمالات وجودی و جامع توحید افعالی است و به منزله همه صفات وجودی ذاتی و فعلی است.

همه برکات و آثار خیر که بر عوالم امکانی افزوده شده و تا ابد ادامه خواهد داشت از تجلیات حقیقت این اسم است، که این اسم و رسمش و این لفظ و حقیقتش و این کلمه و مفهومش، به حریم مبارک و پیشگاه با عظمت او اختصاص داشته و بر دیگری اطلاق نمی گردد.

او مستحق الوهیت و معبودیت است که عرصه گاه امکان را به نورش منور

ص: ۱۴۷

۱- (۱) - الکافی: ۱۳۷/۱، حدیث ۲؛ [۱] العقائد الاسلامیه، مرکز المصطفی: ۲۲۵/۱.

نموده، و انواع نعمت ها را بر خوان جهان نهاده، و همه موجودات از خرد و کلان و غیب و نهان و ظاهر و باطن با زبان وجودی و استعداد امکانی، کمال او را ارائه می دهند و تنها حضرت وی را شایسته تسبیح و تنزیه و پاک از نقص و عیب و نظیر و شبه نشان می دهند.

او متفرد و یگانه و یکتا و بی همتاست و هرگز نعمت ها و فیوضات ساحت قدس او قابل شماره نیست، چنانکه پیامبر بزرگوار اسلام بدان اشاره فرموده:

لا اِحصَى ثَنَاءً عَلَیْكَ ، اَنْتَ كَمَا اُثْنِیْتَ عَلَی نَفْسِكَ . (۱)

من هرگز ثنای بر تو را احصا نتوانم کرد، تو آن گونه ای که خود بر خود ثنا گفته ای.

در وحدت و یکتایی بی نظیر و بدون مانند است، او وجود لم یزل و لایزال می باشد، چرا که وجود او واجب و حقیقت وجود و ذات او عین بقا و ابدی و ازلی است و فنا در آن حریم پاک راه ندارد.

مبدأ و اصل پیدایش و اوّل هر چیزی، و نهایت هر موجودی است:

و هو الأوّل و الآخر، ظاهر و باطن است، ظهورش منشأ بطون می باشد، جهت ظهور کبریایی بعینه همان جهت بطون، و از همان جهت که ظاهر است از همان جهت باطن است. بر آغاز و اوّلیت او که اوّل هر چیزی است و ازلی، چیزی سابقه ندارد.

نهایت رفعت حقیقی را واجد است، که عقول از درک این رفعت و بلندی مقام عاجزند، چرا که عقول پای رفتن به عرصه بی نهایت در بی نهایت را ندارند.

حضرتش شامخ الأركان، و رفیع البیان است، آن چنانکه حتی عقول قدسیه و قدرت داران حریم ملکوت از فهم رفعت و شامخیت آن جناب عاجزند، و پر و بالی

ص: ۱۴۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۸۲، باب ۳۰، حدیث ۷؛ [۱] عوالی اللالی: ۱۱۴/۴، حدیث ۱۷۶. [۲]

برای پرواز به آن ساحت قدس و بارگاه مقدّس ندارند.

صاحب سلطنت و قدرت عظیم است آن چنان عظمتی که تمام موجودات در برابرش پست و ناچیزند. نعمت هایش خارج از شماره و همیشگی است.

صفات کریمه اش چنان ارجمند و رفیع است که واصفان هر چند از علم وسیعی برخوردار باشند از درک جزئی از حقیقت یک صفتش ناتوانند. پای قلوب اولیا و عارفان و عاشقان در این وادی لنگ است، برای رسیدن به این مقام برای کسی راه نیست که آن جناب از حدود بیرون است و احدی طاقت تحمّل معرفت الهیت او را ندارد، که با بیان کیفیت و چگونگی نتوان به آستان حضرت او رسید.

ای دیدن تو حیات جانم نا دیدنت آفت روانم

دل سوخته ای به آتش عشق بفروز به نور وصل، جانم

بی عشق وصال تو نباشد جز نام ز عیش بر زبانم

اکنون که دلم ربودی از من بی روی تو بود چون توانم

دردی است مرا در این دل از عشق درمانش جز از تو می ندانم

(سنایی غزنوی)

عظمت حق در کلام امام رضا علیه السلام

در قسمتی از یک روایت بسیار مهم از قول حضرت رضا علیه السلام نقل شده:

وَإِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ ، وَ أَنِّي يُوصَفُ الَّذِي تَعَجَزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ ، وَالْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ ، وَالْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ ، وَالْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهِ ؟ جَلَّ عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ ، وَتَعَالَى عَمَّا يَنْعَتُهُ النَّاعِتُونَ .

نَأَى فِي قُرْبِهِ ، وَقَرَّبَ فِي نَأْيِهِ ، فَهُوَ فِي نَأْيِهِ قَرِيبٌ ، وَفِي قُرْبِهِ بَعِيدٌ . كَيْفَ الْكَيْفَ فَلَا يُقَالُ : كَيْفَ ؟ وَأَيُّنَ الْأَيُّنَ فَلَا يُقَالُ : أَيُّنَ ؟ إِذْ هُوَ مُنْقَطِعُ الْكَيْفِ وَفَوْقِيهِ

احدی نمی تواند وجود مقدّس آفریدگار را توصیف نماید جز از طریقی که حضرت او خودش را وصف کرده، و آن در آیات قرآن و فرمایش های ائمه معصومین علیهم السلام است.

دانش انسان آمیخته به جهل است، آن را استعداد و قابلیت نیست که بتواند وجود بی نهایت در بی نهایت را وصف کند. چگونه انسان قدرت توصیف آن جناب را دارد در حالی که اساس و پایه دانش بشر نیروی حس است و حس از درک عظمت و جلال کبریایی ناتوان، و آن را تناسبی با ادراک حقایق و اسرار نیست، نیروی واهمه نیز از رسیدن به آن حقیقت محضه پایش لنگ است، که واهمه به طور دائم در معرض خاطرات بی اساس است. عقل اکتسابی هم به آن ساحت مقدّس عرصه با عظمت راه ندارد، که آنجا را که میدانی نامتناهی است با مرکب عقل نمی توان رفت. وجود مبارک حضرت ربّ العزّه برتر از آن است که به وصف واصفان در آید، و با ارزش تر از آن است که نعت ثنا گویان بتواند به نعتش برخیزد.

او را نسبت به تمام موجودات قرب ذاتی است، ولی در عین قرب در جهت مقام و علوّشان بسیار دور دست است. در دوریش نزدیک است، و در نزدیکیش دور؛ چرا که او قائم به ذات و ماسوای او قائم به او هستند، و چه فاصله ای دورتر از این که او قائم به خود و موجودات نسبت به او ربط محضند، و او واجب و دیگران ممکن، و حضرتش خالق و غیر او مخلوق است. فاصله او از موجودات همچون فاصله قیومیت از قوّم و نور از سایه است، ولی در عین این فاصله به تمام موجودات نزدیک است، چرا که او به وجود آورنده و نگهبان همه آنهاست.

چگونگی ها و عوارض و معروض آنها را حضرت او آفرید، براین اساس

ص: ۱۵۰

نمی توان گفت او چگونه است که چگونگی مخلوق است و او خالقِ چگونگی، خالق محال است و دارای اوصاف مخلوق باشد. او علت تام است، معنا ندارد به دایره معلولیت در آید، که علت تام نیروی فاعلیت و ایجاد است، و معلول و عرض تنها و تنها قابلیت و امکان، و جمع این دو از محالات حتمیه است؛ زیرا که مخلوق و معلول اوصاف خالق و علت را ندارد، و خالق و علت تام و وجود واجب، صفات ممکن و مخلوق را دارا نیست.

علت تام و خالق هرگز در رتبه مخلوق نخواهد بود، بلکه میان خالق و مخلوق بینونت کامل وجود دارد و ربط میان این دو ربط، معیت قیومی است. آری، خالق و مخلوق در نوع و ماهیت به هیچ عنوان یکسان نیستند و رنه خالقیت و قیومیت بی مفهوم خواهد ماند.

وجود ممکن آمیخته به قید عدمی و ماهیت است، ولی وجود مقدس حضرت رب العالمین حقیقت وجود و بساطت وجود است، که حقیقت تفاوت میان حق و ماسوا به امور عدمیه است که مراتب نقصان و قصور وجود می باشد او از چگونگی و مکان که هر دو از اوصاف مخلوقات است به کلی جدا و میراست.

اکنون خود قضاوت کنید، ماسوا که فقر و ربط و احتیاج محضند و همه در تمام حیثیات خود قائم به حضرت اویند و وصفی از اوصاف او آن چنان که هست در هیچ موجودی یافت نمی شود، آیا می توانند به درک کُنهِ صاحب و مالک و خالق خود برسند؟!

بی پرتو رخسار تو پیدا نتوان شد بی مهر تو چون ذره هویدا نتوان شد

جز از لب تو جام لبالب نتوان خورد جز در رخ تو واله و شیدا نتوان شد

تا موج تو ما را نکشد جانب دریا از ساحل خود جانب دریا نتوان شد

در خلوت اگر دیده ز اغیار نشد پاک از خلوت خود جانب صحرا نتوان شد

بی دیده نشاید به تماشا شدن ای دوست تا دیده نباشد به تماشا نتوان شد

(شمس مغربی)

عظمت حق در کلام امام علی علیه السلام

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: بِمَا عَرَفَنِي نَفْسُهُ. قِيلَ:

وَكَيفَ عَرَفَكَ نَفْسُهُ؟ قَالَ: لَا يُشْبِهُهُ صُورَةٌ وَلَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ، بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ، فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ ءَ وَلَا يُقَالُ شَيْءٌ ءَ فَوْقَهُ، أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ ءَ وَلَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ، دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَى ءَ دَاخِلٌ فِي شَيْءٍ ءَ، وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَى ءَ خَارِجٌ مِنْ شَيْءٍ ءَ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ، وَلِكُلِّ شَيْءٍ ءَ مُبْتَدَأٌ. (۱)

از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد به چه وسیله و چگونه حضرت ربّ العزّه پروردگار خود را شناختی؟ فرمود: به همان طوری که خودش وجود مبارک خود را به من شناساند. سائل عرضه داشت: آفریدگار بزرگ چگونه خودش را به حضرتت معرفی کرد؟ فرمود: به این که هیچ صورتی به حضرتش شباهت ندارد، و به حواس در نیاید، و با کسی مورد قیاس قرار نمی گیرد.

ساحت قدسش از نظر احاطه قیومیه ای که بر موجودات و مخلوقات دارد، و همچنین احاطه ای که فاعل بر فعل و اثر خود دارد بر هر موجود و آفریده ای احاطه دارد، و هر لحظه نور وجود بر آن می تابد و بدین وسیله هر موجودی پایدار بماند، و چنانچه لحظه ای از فیض وجود دریغ فرماید موجود نابود خواهد شد. و در اثر همین صفت قیومیت، ساحت کبریاییش به موجود، نزدیک و به همان جهت نهایت فاصله ذاتی و مقامی از تمام مخلوقات دارد.

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - الکافی: ۸۵/۱، حدیث ۲؛ [۱] التوحید، شیخ صدوق: ۲۸۵، باب ۴۱، حدیث ۲.

بر هر موجودی تَفَوُّق و برتری دارد، و هیچ موجودی فوق او نیست، چرا که حضرت او ذات واجب بی نهایت در بی نهایت است، و موجودات نسبت به آن حضرت معدومات و سایه و ربط و فقر محضند.

حضرت حق مبدأ و صانع و آفریدگار هر موجود و مخلوقی است، از این جهت بر کلّ مخلوقات تقدّم ذاتی و وجودی دارد و کسی را و چیزی را بر حضرتش تقدّم نیست.

از نظر قیومیت و صفت ربوبیت، در اعماق موجودات نور وجودش رسوخ دارد، و فیض هستی او همه ذرات و اعماق مخلوقات را فرا گرفته و هر لحظه فرا می گیرد نه مانند جزء خارجی و یا فرضی و ذهنی که جدا از اجزای دیگر باشد، بلکه به طور قیومیت که قوام هر ذره و اجزای هر مخلوقی وابسته به نور وجود و فیض هستی است که درون و اعماق هر پدیده ای را فرا بگیرد. و همچنین از نظر تَفَوُّق وجود و برتری ذاتی، از موجودات خارج و اجنبی نخواهد بود بلکه قوام هر ذره ای از اجزای بیکران موجودات وابسته به نور فیض اوست و هرگز انفصال پذیر نخواهد بود.

منزه است آن وجود مقدّسی که چنین است، و هیچ موجودی همانند او نیست، و او مبدأ تمام موجودات عالم هستی است.

عظمت حق در مناجات موسی علیه السلام

موسی در مناجاتش عرضه داشت:

يَا رَبِّ أَقْرَبُ أَنْتَ فَأُنَاجِيكَ ، أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ ، فَإِنِّي أَحْسُ حُسْنَ صَوْتِكَ وَلَا أَرَاكَ ، فَأَيْنَ أَنْتَ ؟ فَقَالَ اللَّهُ : أَنَا خَلْفَكَ
وَأَمَامَكَ وَعَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ ، يَا

موسی! اَنَا جَلِيسُ عَبْدِي حِيْنَ يَذْكُرْنِي، وَ اَنَا مَعَهُ اِذَا دَعَانِي. (۱)

الهی! آیا به من نزدیکی، تا با تو نجوا کنم، یا آن چنان تفوق ذاتی و علو مقامی داری که فریاد برآورم، من صدای دل نوازت را می شنوم ولی از شهود عظمت و کبریاییت بی بهره ام، محبوب من کجایی؟

از ساحت حضرتش پاسخ آمد که: قیومیت من از پشت سر و پیش رو و راست و چپ تو احاطه بر تو دارد، ای موسی! من همنشین آن کسی هستم که یادم کند، و با آن کس معیت دارم که مرا بخواند.

نخست دیده طلب پس آنگهی دیدار از آن که یار کند جلوه بر اولوالأبصار

تو را که دیده نباشد کجا توانی دید به گاه عرض تجلی جمال چهره یار

اگر چه جمله پرتو فروغ حُسن وی است ولی چو دیده نباشد کجا شود نظار

تو را که دیده نباشد چه حاصل از شاهد تو را که گوش نباشد چه سود از گفتار

در مقدمه شرح جملات اول دعای پنجم خواندید که اهل دل عجایب عظمت حضرت ربّ را به دو گونه تفسیر کرده اند:

اول: کمال ذات، که در سطور گذشته با کمک آیات و «نهج البلاغه» و پاره ای از روایات، قطره ای از آن دریای بی نهایت در بی نهایت را مشاهده کردید.

دوم: کمیّت و کیفیت آفرینش موجودات، که هر یک دلیلی بر عظمت خالق و صانع و به وجود آورنده آنهاست، که سطور آینده اشاره ای به معنای دوم است.

ص: ۱۵۴

«نور ستارهٔ ماکیان یازده سال نوری طول می کشد تا به ما برسد، یعنی فاصله می شود:

متر ۱۰۰۰ ۰۰۰ * ۳۰۰،۰۰۰ * ۶۰ * ۶۰ * ۲۴ * ۳۶۵ * ۱۱

ستارهٔ ابط الجوزا سیصد سال نوری از ما دور است و چهل میلیون (۴۰،۰۰۰،۰۰۰) بار از خورشید بزرگتر است و ۳۶۰۰ بار با حرارت تر و فروزان تر از خورشید است:

متر ۱۰۰۰ ۰۰۰ * ۳۰۰،۰۰۰ * ۶۰ * ۶۰ * ۲۴ * ۳۶۵ * ۳۰۰

در صورت فلکی **Dorado** ستاره ای است که به حرف **S** نمایش داده می شود و ۴۰۰،۰۰۰ بار از خورشید روشن تر است، و قطر ستارهٔ میزا در صورت فلکی فیطس چهار صد بار بزرگتر از خورشید است.

بیشتر کهکشان هایی که با تلسکوپ رصد خانهٔ مونت ویلسن دیده شده اند در فاصلهٔ ۵۰۰ میلیون سال نوری هستند و ما تازه آنها را در حال حاضر در وضعی می بینیم که ۵۰۰ میلیون سال قبل داشته اند.

فاصلهٔ دو کهکشان متجاوز از دو میلیون سال نوری است و در افق جهان تا جایی که دیده می شود متجاوز از صد میلیون کهکشان مجزا وجود دارد!

پرلمن در کتاب «شناخت نجوم» می نویسد:

واحد های طول زمینی به درد فواصل سماوی نمی خورند. ستاره شناسان از واحدهای به مراتب بزرگتر مدد می جویند.

برای اندازه گیری فواصل در حدود منظومهٔ شمسی، آنها فاصلهٔ متوسط زمین از خورشید را که ۱۴۹،۵۰۰،۰۰۰ کیلومتر است واحد می گیرند، اما چون نوبت بخش فواصل بین خورشید ما و سایر خورشیدها فرا می رسد واحدی که بدان اشاره شد نیز بسیار کوچک است.

مثلاً فاصلهٔ ما تا نزدیکترین ستاره، ستارهٔ پروکسیما در صورت فلکی قنطورس را که ستاره ای سرخ رنگ و از قدر یازدهم است و تقریباً چسبیده به ستارهٔ روشن آلفای قنطورس می باشد با ۲۶۰،۰۰۰ برابر چنین واحدی می توان بیان کرد یعنی واحد:

۱۴۹،۵۰۰،۰۰۰ * ۲۶۰،۰۰۰

تازه این نزدیکترین ستاره است و دیگران دورترند و واحدهای بزرگتری لازم است، مانند سال نوری و پارسک که سال نوری مسافتی است که پرتو نور در طی یکسال در فضا می پیماید. موقعی که به یاد آوریم که برای رسیدن نور خورشید به زمین فقط هشت دقیقه وقت لازم است می توانیم به عظمت این واحد پی ببریم.

بنابراین یک سال نوری همان اندازه بزرگتر است از شعاع مدار زمین به دور خورشید که یکسال بزرگتر از هشت دقیقه است! این واحد بر حسب کیلومتر عبارت از ۹،۴۶۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ کیلومتر خواهد بود، یعنی یکسال نوری تقریباً برابر با ۹۵۰۰ میلیارد کیلومتر است.

پارسک واحد دیگری است یعنی، یک پارسک:

۳۰،۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ سال نوری ۳/۲۶

فواصل برخی از روشن ترین ستارگان به حسب پارسک و سال نوری از این قرار است:

آلفای قنطورس ۴/۳ سال نوری ۱/۳۱ پارسک

شعرای یمانی ۸/۷ سال نوری ۲/۶۷ پارسک

شعرای شامی ۱۱ سال نوری ۳/۳۹ پارسک

الطیر ۱۵/۲ سال نوری ۴/۶۷ پارسک

اینها ستارگان نسبتاً نزدیک هستند، اما برای تصوّر بهتر این نزدیکی، باید در نظر داشت که برای بیان این فواصل به کیلومتر باید اعداد ستون آخر را در ۳۰ بلیون که هر بلیون یک میلیون میلیون است ضرب کرد. مثلاً:

۳۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ * ۴/۶۷

ولی باید بدانید که سال نوری و پارسک هم در نجوم و فیزیک آسمان ها بزرگترین آحاد مسافت نیستند. هنگامی که ستاره شناسان شروع به اندازه گیری فواصل و

ص: ۱۵۶

ابعاد مجموعه های اختری یعنی کهکشان های داخل افلاک نمودند که از میلیونها ستاره ترکیب یافته اند به واحدهای بزرگتری نیازمند شدند، آنها این واحدها را از پارسک ساختند همان سان که ما کیلومتر را از متر می سازیم، و بدین سان کیلوپارسک که برابر هزار پارسک و ۳۰،۸۰۰ بیون کیلومتر است به دست آوردند و با این واحد مثلاً قطر کهکشان را می توان با عدد ۳۰ و فاصلهٔ سحابی امره المسلسله را با عددی در حدود ۳۰۰ بیان کرد.

اما طولی نکشید که کیلوپارسک هم غیر کافی در آمد و ستاره شناسان ناچار شدند که مگاپارسک که برابر یک میلیون پارسک است به کار برند.

تجسم مگاپارسک عملاً غیرممکن است. اگر بنا باشد یک کیلومتر را به ضخامت یک موی سر تقلیل دهیم حتی در آن صورت هم تصوّر مگاپارسک برای آدمی دشوار خواهد بود؛ زیرا برابر ۱،۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ کیلومتر یا ده برابر فاصلهٔ زمین تا خورشید خواهد بود.

اینک مقایسه ای انجام می دهیم تا به خواننده امکان دهد عظمت مگاپارسک را بیابد:

نازکترین تار عنکبوت اگر بین تهران و تبریز که در حدود ۶۴۰ کیلومتر است کشیده شود در حدود ۱۰ گرم وزن خواهد داشت. تار عنکبوتی که بین زمین تا ماه کشیده می شود ۶ کیلوگرم و بین زمین تا خورشید ۲/۳ تن وزن خواهد داشت. حالا اگر بتوانیم تار عنکبوتی به طول یک مگاپارسک داشته باشیم وزن آن ۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ تن خواهد بود.» (۱) آنچه در سطور بالا خواندید گوشه ای بسیار ناچیز از جهان آسمان هاست، که درک همین مرحلهٔ اندک هم بسیار دشوار است.

ص: ۱۵۷

«عظمت همین گوشه کوچک از خلقت، بزرگترین اساتید علوم مادی زمان ما را وادار کرده که در برابر عظمت صاحب جهان و مدبر هستی و خالق خلقت سر تعظیم فرود بیاورند و در کتب علمی خود از حضرت ربّ العزّه سخن بگویند.

پرفسور دکتر اسکار استاد فیزیک و شیمی دانشگاه دولتی سن جوز کالیفرنیا می گوید:

علوم می توانند فقط ثابت کنند که دنیا مخلوق یک نیرو و حکمت عالیه است و بیش از این نمی توانند چیزی بگویند. علوم قادر نیستند که کیفیت عجیب و پیچیده اوضاع و قوانین طبیعی و علت آن را بیان کنند.

اولیور وندل طبیعی دان بزرگ آمریکایی می گوید:

فهم درست علوم، امکان ایمان به خدا را بیشتر می کند.

پرفسور دکتر والتر استاد علم وراثت در دانشگاه کالیفرنیا می گوید:

باید اقرار نمود که یک خالق حکیم موجودات زنده را طوری خلق نموده که می توانند در محیطهای مناسب به خوبی زندگی کنند، و در محیطهای نامناسب هم تا اندازه ای خود را با محیط سازش دهند.

ژان هانری فابر حشره شناس معروف فرانسوی می گوید:

در ایجاد و اداره دستگاه طبیعت اراده و مشیّت در کار است.

لرد کلونین که از بزرگترین علمای فیزیک است می گوید:

اگر نیکو بیندیشید، علم شما را ناچار از آن خواهد کرد که به خدا ایمان داشته باشید.

پرفسور دکتر جان کلیولند استاد ریاضی و فیزیک شیمی دانشگاه مینسوتای آمریکا در نوشته ای بسیار جالب و مهم می نویسد:

ماده به عنوان مجموعه ای از اتم ها و ملکول ها، و خود این ملکول ها و اتم ها و سازندگان آنها یعنی پروتون ها و نوترون ها و الکترون ها و الکتریسیته و خود انرژی، همه از قوانین خاصی پیروی می کنند و دستخوش تصادف و اتفاق نیستند، و این مطلب به اندازه ای صحت دارد که ۱۷ اتم از عنصر شماره ۱۰۱ برای شناختن آن کفایت کرده است.

جهان مادی بدون شک جهان مرتب و صاحب نظم است و جهان پریشانی و نابسامانی نیست، جهانی است که از قوانین تبعیت می کند و تصادف را بر آن دستی نیست. آیا هیچ آدم عاقل و مطلعی می تواند باور کند که ماده بی حس و بی شعور بنا به تصادف، خود را آغاز کرده و به خود نظم بخشیده و این نظم برای وی باقی مانده باشد؟

شک نیست که جواب این سؤال کلمه «نه» است. هنگامی که انرژی به ماده «نو» تبدیل می شود، این تبدیل مطابق قانونی صورت می گیرد، و ماده ای که به دست می آید از همان قوانینی پیروی می کند که ماده موجود پیش، از آن قوانین پیروی می کرد.

در شیمی این مطلب به دست آمده است که ماده روزی نابود می شود، منتهی نابودی پاره ای از مواد بی اندازه کند است، و نابودی پاره ای دیگر بی اندازه تند.

بنابراین، وجود ماده ازلی نیست و از این قرار آغازی داشته است.

شواهدی از شیمی و علوم دیگر نشان می دهد که این آغاز تند و تدریجی نبوده بلکه برعکس، پیدایش ماده ناگهانی صورت گرفته و حتی دلایلی زمان تقریبی پیدایش آن را نیز نشان می دهد.

از این قرار در زمان معینی جهان مادی آفریده شده، و از همان زمان پیرو قوانین بوده است نه دستخوش تصادف، چون ماده نمی تواند خود و قوانین حاکم بر خویش را بیافریند. عمل آفرینش ناچار باید به وسیله عاملی غیر مادی صورت

گرفته باشد.

عجایب حیرت انگیزی که در آن عمل آفرینش به نظر می رسد، نشان می دهد که آن عامل غیرمادی باید صاحب شعوری خارج از حدّ تصوّر ما بوده باشد و این شعور چنانکه می دانیم از مختصات عقل است، ولی برای آن که عقل در جهان مادی کار کند، به کار افتادن اراده ضرورت دارد و این کار تنها به وسیله یک شخص ممکن است صورت پذیرد. بدین ترتیب نتیجه منطقی و اجتناب ناپذیری که به آن رسیدیم این است که نه تنها آفرینش صورت گرفته، بلکه این آفرینش بنا به خواست و نقشه شخصی بسیار دانا و توانا انجام شده که توانسته است آنچه را خواسته به مرحله عمل درآورد و همه وقت، در همه جای این جهان حضور دارد. معنای این بیان آن می شود که ما بدون شک و تردید، وجود او، ذات اعلای روحانی، یعنی خدای آفریننده و مدبّر جهان را می پذیریم و به آن ایمان می آوریم.» (۱)

من و هزار گدا همچو من به نزد تو هیچ است گدا چه پادشهان زَمَن به نزد تو هیچ است

کجا رسند به حُسن تو دلبران ختایی بتان چین و ختا و ختن به نزد تو هیچ است

ندیده روی تو ورنه به بت کجا نگرستی نکوترین بتی از برهمن به نزد تو هیچ است

(فیض کاشانی)

نیوتن و جاذبه عمومی

نیوتن عالم مشهور انگلیسی قانون جاذبه عمومی را کشف کرد، که به موجب آن

ص: ۱۶۰

تمام کرات آسمانی متقابلاً به سوی هم کشیده می شوند به طوری که هیچ جرمی از تحت این قاعده بیرون نیست.

معلق بودن کرات در فضای خالی بدون چیزی که آنها را نگه دارد او را مجبور به این فرض علمی کرده است، ولی به مجرد دقت در احوال موجودات آسمانی و حرکت آنها بر ما معلوم می شود که فرضیه جاذبه عمومی کامل نیست؛ زیرا اگر اجرام سماوی کشش متقابل در یکدیگر داشته باشند می بایست همه یک گروه تشکیل دهند، مگر این که فرض شود اجرام نامتناهی هستند. علاوه بر این مجرد فرض جاذبه عمومی حرکات سیارات را برای ما توجیه نمی کند، بلکه تصور آن را از ذهن به دور می کند و خود نیوتن نیز به این نکته توجه داشته و گفته است:

باید دانست که تمام حرکات کنونی سیارات را نمی توان به قوه جاذبه منسوب دانست، زیرا این قوه اجسام را تنها به طرف خورشید می کشاند، بنابراین باید یک دست غیبی، سیارات را در محور خودشان به دور خورشید بچرخاند.

مسائل کیهانی در نظر دانشمندان

دانشمندان می گویند:

مسائل کیهانی با مسائل ذرات مادی ابتدایی ارتباط نزدیک دارد. ذرات مادی که کارمایه و انرژی بسیار دارند در گذر از میدان مغناطیسی کیهانی چگونه عمل می کنند؟

آیا در اشعه کیهانی ضد ذره وجود دارد و اگر وجود دارد به چه اندازه است؟

دانشمندان در این زمینه کارهایی انجام داده اند و نتایج متضاد اما بسیار چشمگیر به دست آورده اند.

جرم نهایی ستارگان به کمیت عددی جرم ذره مادی ابتدایی یعنی پروتون بستگی دارد. اگر جرم پروتون کوچکتر از مقدار کنونی آن بود، حد نهایی جرم

ستارگان بیشتر می شد. نتایج دیگر نشان می دهد که جرم کهکشان های بزرگ نیز از حدّ معین تجاوز نمی کند، یعنی در حدود هزار میلیارد برابر جرم خورشید است.

راستی چه مسائل عجیبی است، مسائلی که عقول از درک کُنه آن عاجز است.

مسائلی که بار عظمتش به سنگینی آسمان ها و زمین است. مسائلی که وسیلهٔ عشق انسان به آن یگانه محبوب است.

جز عشق که اشرف بود از جمله کمالات دیگر به کمالی نتوان کرد مباهات

جویم به دعا چندت و خوانم به مناجات من ذره تو خورشید، من و وصل تو هیهات

ما جمله به تو قائم و تو قائم بالذات تو شخصی و ما عکس تو، عالم همه مرآت

از طلعت یار است ظهور همه عالم خورشید بود آینهٔ جلوهٔ ذرات

بی خود همه کونین ز صهبای صفاتند تا چیست شرابی که بود در قدح ذات

گردد سرم آسوده ز سودای تو حاشا فارغ شوم دل ز تمنای تو هیهات

(میرسید علی حسینی اصفهانی، مشتاق)

نور خورشید

«نور خورشید با آزادی از سقف شیشه وارد گلخانه می شود ولی تشعشع فوق قرمزی که به وسیلهٔ گیاهان و دیگر اجسام محتوی در گلخانه منتشر می شود نمی تواند از سقف بیرون رود، به همین سبب که نور خورشید می تواند به آزادی

وارد شود، و تشعشع فوق قرمز نمی تواند به آسانی خارج گردد، درجه حرارت گلخانه بالا می رود.

جو زمین نیز همچون سقف گلخانه ای عمل می کند، بنابراین در حالی که به نور خورشیدی اجازه می دهد که کم یا بیش به آزادی در آن داخل شود، مستعداً به چنگ آوردن تشعشعی نیز هست که پیوسته از مواد سطحی زمین منتشر می گردد، بدین جهت درجه حرارت به طرز محسوس عیناً همان طور که در گلخانه پیش می آید بالا می رود. بالا رفتن درجه حرارت در جو، بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا بدون آن زمین در یک حالت سرمای دائمی فرو می رود.» (۱)

قدمت زمین

«زمینی را که ما کره می نامیم و عالم یا دنیای محیط ماست، روز اول عبارت از بخار مشتعلی بود که پس از مدت ها به حالت مایع و بعد به حالت جامد مبدل گردیده، پس جسمی شده که در نتیجه گردیدن به دور خود مدور و در جو لایتهای معلق مانده، و مطابق تحقیقات علمای زمین شناسی از سه قسمت مرکب شده:

۱ - از یک محیط بخار که قسمتی از آن هوای مجاور زمین است، و قسمت دیگر فضای بی پایانی است که آن را جو می نامند، ولی هنوز علم انسانی به تفکیک اقطار این دو قسمت واقف نشده و به طور تقریب قسمت اول را تا صد کیلومتر حدس می زنند.

۲ - از یک قشر جمادی که در اثر سرد شدن مواد آتشی، مثل فلزی که ذوب شده و به حال مایع بگذارند سرد بشود، تشکیل پست و بلندی هایی داده است.

۳ - هسته درونی یا مرکز مشتعل.

آیا تاکنون در خصوص این که عمر زمین چقدر است فکر کرده اید؟ دانشمندان،

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - نشانه های معرفت: ۶۳.

سنّ زمین را دست کم دو میلیارد سال تخمین می زنند. ممکن است سؤال کنید که از کجا می فهمند سنّ زمین این قدر زیاد است؟

دانشمندان از راههای مختلف عمر زمین را حساب کرده اند، فقط در سال های اخیر روشی یافته اند که گمان می رود مورد اعتماد باشد. این روش بر اساس متلاشی شدن عناصر سنگین نظیر اورانیوم و رادیوم بنا شده است.

اورانیوم، سنگین ترین عنصری است که در روی زمین شناخته شده. رادیوم از اورانیوم و سرب از رادیوم سبک تر است. اورانیوم به کندی متلاشی و به رادیوم تبدیل می شود. رادیوم به نوبه خود به کندی متلاشی گشته به سرب تبدیل می شود.

مقدار زمانی که برای انجام این تبدّلات لازم است به وسیله دانشمندان محاسبه شده است. در قدیمی ترین سنگ ها هر سه عنصر مذکور باهم یافته شده اند. با دانستن این که اورانیوم در چه مدّت به سرب تبدیل می شود توانسته اند عمر زمین را حساب کنند. بنابراین محاسبه سنّ قدیمی ترین سنگ های مورد مطالعه به دو میلیارد سال می رسد.» (۱)

خاک و موجودات زنده

«تمام موجودات زنده، به طور مستقیم یا غیر مستقیم به خاک بستگی دارند.

بیشتر عناصر موجود در غذاها از خاک حاصل می گردند. بیشتر گیاهان قسمتی از غذای خود را از خاک می گیرند. اگر زمین مانند شوره زار و سنگی بود، زندگی بود، زندگی امکان پذیر نمی گشت. از آنجا که ضخامت خاک زراعتی زیاد نیست بایستی برای نگهداری آن ترتیب عاقلانه ای داد.

علاوه بر خاک برگ، خاک باید مواد کانی نیز داشته باشد. به تدریج که گیاهان نمو می کنند، از کانی های خاک جذب می نمایند. از مواد کانی که جذب گیاهان می گردد

ص: ۱۶۴

کلسیم، فسفر، گوگرد، منیزیم و آهن را می توان نام برد. خاک یکی از عوامل مهمی است که زندگی روی زمین را ممکن می سازد.

می دانید که تمام عناصر جهان از ذراتی به نام اتم تشکیل موجودیت داده اند.

دنیای اتم دنیای عجیب و شگفت انگیزی است. بیشتر اتم ها می توانند با یکدیگر ترکیب شده مولکول هایی تشکیل دهند. اتم یک عنصر ممکن است با اتم های همانند خود ترکیب شود. مثلاً از ترکیب دو اتم اکسیژن مولکول اکسیژن تشکیل می شود، و نیز ممکن است اتمی با یک یا چند اتم از عناصر دیگر ترکیب شود و مولکول ها یا ترکیب های شیمیایی تشکیل دهد.

یکی از شگفتی های شیمی این است که از ترکیب دو عنصر مختلف جسم کاملاً متفاوتی با خواص تازه پدید می آید. ئیدروژن که بسیار قابل اشتعال است با اکسیژن ترکیب می شود و از ترکیب آنها آب به وجود می آید! از ترکیب گاز سمی کلر با سدیم که فلز سمی نرم و نقره فامی است نمک طعام پدید می آید!

قند از عناصر کربن، ئیدروژن و اکسیژن ترکیب یافته است. هر مولکول قند دارای ۱۲ اتم کربن، ۲۲ اتم ئیدروژن و ۱۱ اتم اکسیژن است! (۱) راستی انسان در برابر عظمت قدرت حق که تجلی در آفرینش موجودات دارد غرق در شگفتی و حیرت می شود و نمی داند چگونه اعجاب خویش را باز گو کند.

اقیانوس ها و عناصر آب

«نزدیک نیمی از عناصر طبیعی روی زمین را می توان در اقیانوس هایی یافت که هفت دهم روی این سیاره را پوشانده اند. میلیاردها تن از مواد معدنی را رودها همه سال شسته با خود به اقیانوس ها می ریزند.

سه متر مکعب آب دریا، که کافی است اتاق کوچکی را به ارتفاع ۳۰/۴ سانتی

ص: ۱۶۵

متر پر کند شامل مقادیر زیر از عناصر مختلف است:

۴۲/۵ گرم از ۴۰ عنصر گوناگون، از آن جمله طلا، مس، وانادیوم و ید.

۴۲/۵ گرم استرونیوم.

۲۰۷ گرم برم.

۳۱۲ گرم بیکربنات سدیم (سدیم، هیدروژن، کربن و اکسیژن).

۲/۷۲ کیلوگرم سولفات پتاسیم (پتاسیم، گوگرد و اکسیژن).

۴/۲۶ کیلوگرم سولفات کلسیم.

۱۶/۳۳ کیلوگرم نمک های منیزیوم که شامل تقریباً ۴/۰۸ کیلوگرم منیزیوم است.

۸۴/۳۷ کیلوگرم نمک طعام معمولی یعنی کلرور سدیم.

با این همه مواد معدنی موجود در اقیانوس جای شگفتی نیست که ۸۰۰۰ نوع گیاه و ۲۰۰،۰۰۰ نوع جانور در اقیانوس زیست می کنند!

از اقیانوس نه تنها سالی در حدود سی میلیون تن ماهی گرفته می شود، بلکه از آن عناصری مانند ید، برم، منیزیوم و به ویژه نمک به دست می آید. (۱)

زمین و عناصر آن

«زمین مانند هوا و اقیانوس خواص مشخصی دارد که معلول فراوانی و نوع و چگونگی ترکیب عناصر تشکیل دهنده آن است. ولی هرگاه زمین، هوا و دریا به نحوی از یکدیگر جدا شوند دیگر حیات بر روی سیاره ما وجود نخواهد داشت.

وجود حیات در سیاره ما وابسته به مبادله مداوم عناصر این سه جزء زمین است.

عناصر بسیاری را که آب از زمین شسته با خود به اقیانوس می ریزد، جو همراه باران به زمین باز می گرداند.

مبادله اکسیژن و انیدرید کربنیک و نیتروژن از آن پیچیده تر ولی مداوم تر است.

کلید اصلی این مبادله فتوسنتز است که به وسیله گیاهان سبز با استفاده از نور خورشید انجام می گیرد. در این عمل انیدرید کربنیک و آب به اکسیژن خالص و هیدرات های کربن مبدل می شود. هیدرات های کربن که مرکب از کربن، نیتروژن و اکسیژن است، جزء عمده گیاه و منبع اصلی خوراک ما را تشکیل می دهند. اکسیژن که به این طریق آزاد می شود، ذخیره اکسیژن جو را ترمیم می کند.

گیاهان برای رشد به عناصر دیگری نیز احتیاج دارند. آنها عناصر مهمی مانند فسفر، پتاسیم، آهن و ید را از خاک یا از دریا می گیرند. نیتروژن به خصوص برای رشد گیاه ضروری است، ولی با وجود این که هوا شامل میلیاردها تن نیتروژن است، این عنصر از نظر شیمیایی چندان فعال نیست و معدودی از موجودات زنده می توانند مستقیماً از آن استفاده کنند.

گیاهانی مانند شبدر و باقلا استثناء می توانند نیتروژن خود را به یاری باکتری های نیتروژن گیر که بر غده های روی ریشه آنها زندگی می کنند جذب کنند و تحلیل برند.

این دسته از گیاهان آن قدر نیتروژن می گیرند، یعنی آن را به ترکیبات قابل استفاده تبدیل می کنند، که هم برای مصرف خود آنها کافی است و هم برای ترمیم ذخیره نیتروژن خاک که گیاهان دیگر مصرف کرده اند!

جانوران از گیاهان تغذیه می کنند و ترکیبات نیتروژن دفع می کنند که زمین را حاصلخیز می سازد و قسمتی از آن نیز تجزیه شده و به صورت نیتروژن خالص به جو باز می گردد.» (۱) «این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود، از قدرتی بی نهایت، وجودی آگاه و منبعی کریم سرچشمه دارد، که انبیای عظامش در سایه وحی، انسان را به او هدایت نموده و از اسما و صفاتش قلوب را آگاه کرده تا در تمام شؤون حیات دست به دامان رحمتش زنند و آنچه هست از او دانند و هر حرکت و حالی را بر وفق خواسته او از

ص: ۱۶۷

خود بروز دهند، که راهی برای رسیدن به سعادت و کمال و بهشت عنبر سرشت و به دست آوردن رضایت دوست جز این نیست و به غیر این مسیر و ذوق و شوق باطنی نسبت به معشوق حقیقی دست نمی دهد، ذوق و شوقی که مایه حقیقی و سرمایه واقعی انسان در دنیا و آخرت است.

از وجود مقدس حضرت رسالت پناه، خاتم انبیا، گل سرسبد موجودات، مجلای اتم، سرور امم، نقل شده که:

الْإِيمَانُ كُلُّهُ ذَوْقٌ وَشَوْقٌ .

ذات ایمان همه مزه و خوشی است.

زاهدی را که ذوق و خوشی و مستی نباشد، او را مرده باید دانستن اگر چه زنده نماید؛ زیرا جان حقیقی ندارد. عکس جان است که بر وی زده است و او را زنده می دارد، چنانکه آفتاب در خانه ای تابد و خانه را روشن دارد، جاهلان پندارند که آن روشنی از خانه است، ندانند که مستعار است.» (۱)

مقبل آن قومی که با تو عشق دعوا کرده اند وز دو عالم قصد آن درگاه اعلا کرده اند

روضه مأوی نمی خواهند و نخلستان خلد بینوایانی که در کوی تو مأوا کرده اند

زندگی تن چو جان را مانع است از روی تو عاشقان زنده دل مردن تمنا کرده اند

عاشقان از بهر جانان ترک عالم گفته اند زاهدان از بهر جنت ترک دنیا کرده اند

ص: ۱۶۸

عاشق عالی نظر را کآرزو دیدار توست کحل چشم جانش از نور تجلاً کرده اند

(سیف فرغانی)

عجایب دنیای اتم

«اتم ذره بسیار ریزی است که با چشم دیده نمی شود. اتم هایی که تا کنون شناخته شده تعدادشان در حدود یکصد نوع است. بین آنها تنها اتم کربن است که موجب بقا و ادامه زندگی بشر می باشد.

این اتم در ترکیب سلول های زنده بدن وجود دارد و بنا بر معلومات اخیر دانشمندان دوام و بقای زندگی در جهان هستی بدون آن مقدور نیست.

از اتم های کربن که در عالم لایتناهی موجود است یکی را که در بدنمان وجود دارد مانند اتم «کروموزم» که نطفه آدمی است اختیار می کنیم. این اتم ریزترین ماده ای است که پس از باروری زن به جنین منتقل و سبب وراثت طفل خواهد شد و در یکی از سلول های بدن نوزاد مستقر می شود.

هیچ کس نمی داند شکل ظاهری اتم کربن چگونه است و معلوم نیست به چه چیز شباهت دارد؛ زیرا به طوری که ذکر شد به حدی ریز است که با چشم دیده نمی شود، ناچار باید آن را طور دیگر تحت مطالعه و دقت قرار دهیم.

ذرات متشکله اتم هر چه بوده باشند، خود آن کوچکترین جزء متشکله آن است.

طرز ساختمان کلیه اتم ها مانند اتم هیدروژن، اکسیژن، کربن، طلا، اورانیوم تقریباً یکسان است و تمامی آنها از ذرات خیلی ریزی که ساختمان اصلی آنها را تشکیل داده درست شده است.

هر اتم بر سه جزء بخش می گردد: پروتون که دارای قوه الکتریسیته مثبت، نوترون دارای الکتریسیته خنثی، الکترون دارای قوه منفی است.

ساختمان اصلی اتم ها با تفاوت کم همسانند. در مرکز هر اتم یک هسته وجود دارد که از «پروتون» و «نوترون» تشکیل گشته و این دو سخت به هم پیوسته اند. در قسمت برونی اتم الکترون ها می باشند که متحد الشکلند و مانند منظومه شمسی که به دور خورشید می گردد در حرکت و چرخشند!

وجه اختلاف و تمایز اتم ها از تعداد اجزایی که در ساختمان آنها به کار رفته معلوم و مشخص می گردد. مثلاً اتم ئیدروژن فقط یک پروتون دارد، و اتم هلیوم دارای دو پروتون است. همینطور که طبقه بندی یکصد نوع اتم ها، بالاتر می رود تعداد پروتون و نوترون هر کدام بیشتر خواهد بود.

اتم کربن که جزء طبقه ششم است دارای شش پروتون و شش نوترون است و به دور هسته آن شش الکترون در حرکتند.

هسته اتم و الکترون های آن چون دارای شارژ (بار) قوه مثبت و منفی می باشند یکدیگر را به سوی خود می کشانند. اتم کروموزم (نطفه انسانی) نیز دارای چنین خاصیتی است. هر اتم به خودی خود نمی تواند بخش و تفکیک گردد.

جریان عمل در هسته اتم به طور متفاوت صورت می گیرد و در آنجا پروتون ها که دارای شارژ مثبتند به هم فشار می آورند و از هم دور می شوند. متخصصین هنوز ندانسته اند چه علت و موجبی باعث فشردگی و دوری جستن پروتون ها از همدیگر می شود.

الهیون در جواب این مسأله عاجز نیستند، پاسخ این مسأله و هزاران نمونه آن در مسلک آنان یک کلمه است که همه چیز و همه حقایق در همین یک کلمه است و آن «الله» است.

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم پر است از تو و خالی است جای تو

هر چند کاینات گدای در تواند یک آفریده نیست که داند سوای تو

تاج و کمر چو موج حباب است ریخته در هر کناره ای ز محیط سخای تو

آینه خانه ای است پر از ماه و آفتاب دامان خاک تیره ز موج صفای تو
هر غنچه را ز حمد تو جزوی است در بغل هر خار می کند به زبانی ثنای تو
یک قطره اشک سوخته یک مهره گل است دریا و کان به پیش محیط سخای تو
در مشت خاک من چه بود لایق نثار هم از تو جان ستانم و سازم فدای تو
غیر از نیاز و عجز که در کشور من است این مشت خاک تیره چه سازد فدای تو
عمر ابد که خضر بود سایه پرورش سروی است پست بر لب آب بقای تو
صائب چه ذره است و چه دارد فدا کند ای صد هزار جان مقدس فدای تو
(صائب تبریزی)

]

پیدایش اتم کربن در کره زمین

[

وقتی که یک اتم را بشکافند و خرد کنند، به ذره های ریزی مبدل می شود که هر یک از آن ذرات از الکترون ها سنگین تر و از پروتون ها و نوترون ها سبک ترند. این ذره های عجیب را علمای فیزیک «مزون» می گویند و عمر آنها کمتر از یک میلیونیم ثانیه است. دانشمندان تصور می کنند سبب تحریک نیروی داخلی هسته اتم به واسطه همین مزون ها می باشد.

اتم کربن پیش از آن که در کره زمین پدیدار آید در یکی از کرات آسمانی به وجود آمده و داستان تکوین آن بس عجیب و حیرت آمیز است. این اتم از موقعی که سفر دور و دراز خود را در فضای نامحدود آسمان شروع کند تا زمانی که به زمین برسد و وارد نطفه آدمی گردد سه مرحله را طی خواهد نمود:

از ستاره جوانی شروع می شود که در آن توده های اتم ئیدروژن وجود داشته و دارای پروتون بوده اند. هسته های اتم های ئیدروژنی به علت حرارت فوق العاده آن ستاره با سرعت سرسام آوری به حرکت می افتند. گاه به گاه دو عدد از آن پروتون ها باهم پیکار نموده یکی بر دیگری غالب می شود. پروتون مغلوب مقدار الکتروسیته

خود را به هدر داده به نوترون تبدیل می گردد.

این نوترون تازه به دوران رسیده با پروتونی که غالب شده باهم جمع و متحد می شوند و هسته ای به نام دوتریوم (نیدروژن سنگین) متشکل می گردد و هنگام فرصت این هسته دوتریوم یک هسته پروتون و یک هسته نوترون را تحت اختیار خود در می آورد و مبدل به هسته اتم «هلیوم» می شود و به این نهج جریان احتراق، ذوب، اجتماع و اتحاد ذرات آن ستاره انجام و در نتیجه اتم های نیدروژن ستاره مزبور به ماده دیگری تبدیل می شود که اس و اساس آن ماده هلیوم خواهد بود.

ضمناً ناگفته نماند که اتم نیدروژن نخستین اتمی است که در عالم لایتناهی به وجود آمده است. در این جا مرحله پیدایش اتم های سنگین خاتمه می پذیرد.

پس از صدها میلیون سال که از عمر آن ستاره بگذرد، تقریباً تمام حجم ستاره مملو از ماده هلیوم می گردد و اتم های آن با یک روال منظم و موزونی باهم مصاف نموده، دو تا سه اتم در یک لحظه باهم شعله ور می شوند، و این جریان دومین مرحله پیدایش اتم کربن به حساب می آید.

اتم کربن میلیاردها سال است که بر اثر مصاف و تلاقی مذکور تکوین یافته و حال باید دانست این اتم چگونه به کره زمین رسیده است؟:

هر قدر عمر ستاره ای بیشتر شود، اتم های هلیوم، کربن و اتم های سنگین در آن ستاره فزون تر خواهد شد و تراکم اتم ها به تدریج به حدی می رسد که ستاره از مواد اتمی اشباع می گردد و سپس منفجر خواهد شد.

در نتیجه اتم های کربن و سایر اتم های موجوده آن، در کیهان و فضا پخش و با اتم های نیدروژن که در فضا پراکنده اند مخلوط و ممزوج می گردند. بعدها زمانی که ستاره جدیدی که با جذب اتم های نیدروژن تکوین و به وجود آمد اتم های موجود در فضا اتم کربن را نیز جذب می نمایند.

خورشید هم در چند میلیارد سال پیش به امر و اراده حضرت ربّ العزّه به همین

صورت پدید آمده، و ظاهراً بر اثر یک حادثه کیهانی، مواد مشتعل عظیمی از خورشید فوران و بیرون ریخته و همراه آن مواد، اتم کربن بوده و پس از سرد شدن، قشر و پوسته کره زمین از آن مواد تشکیل یافته است، و این جریان سومین مرحله پیدایش اتم کربن در کره زمین است که به تدریج در پیکره انسان، حیوان، جمادات نفوذ یافته و به حال ثابت و تغییرناپذیری باقی مانده است.

اتم کربن پس از جریان فوق با دو اتم نیدروژن ترکیب و متحد می گردد به «بی اکسید دو کربن» مبدل و به واسطه وزش باد به روی برگ نباتات و گیاهان می نشیند. چنانچه گاو یا گوسپندی آن گیاه را خورده و بعد گوشت یا شیر آنها را انسان های دوران گذشته خورده باشند، در این صورت آن افراد انسانی یا حیوانات، حامل اتم کربن گشته اند.

اتم کربن که در بدن انسان قرار یافت، ممکن است در نطفه او وارد و بعد در زهدان مادر داخل شود. در این حال موجودی پیدا می گردد که وارث صفات و اخلاق پدر و مادر خواهد شد و در تسلسل زنجیره بقای نسل بشری آن اتم از پدر به فرزند و به اعقاب او منتقل خواهد گشت!

زمانی که آدمی فوت شود اتم کربن به خاک برمی گردد، ممکن است گیاهی آن را جذب کند، آن وقت این اتم در جمع نباتات سپس در بدن حیوانات قرار گیرد، و نیز ممکن است که جزو ذرات متبلور ذغال سنگ یا دانه الماس گردد، و باز هم ممکن است اتم مذکور از ناحیه نبات یا حیوان مجدداً در بدن انسان وارد شود، در استخوان یا ناخن و یا تار از موی او جای گیرد.

به علاوه ممکن است «بی اکسید دو کربن» موجود در فضا را افرادی که در هزاران سال پیش تنفس نموده و از ریه های خود خارج کرده باشند، در زمان حاضر هوایی را که تنفس می کنیم آلوده و آمیخته به آن اتم باشد.

موقعی که دم می زنیم و نفس می کشیم، در هر لحظه که فرو می دهیم و خارج

می کنیم به طور تقریب شماره اتم های آن در حدود ده سنگتريون می باشد، یعنی عددی که سمت راست آن ۲۲ صفر قرار گرفته!

می توان گفت: اتم های کربن موجود در هوا، در ازمنه خیلی دور در ریه های افراد بشر و پیامبران و دانشمندان دوران های قدیم از راه تنفس آنها وارد و خارج شده، و این زمان هم ما آن هوا را می بلعیم، و ممکن است افرادی که بعد از ما خواهند آمد یا نابه هایی که به ظهور خواهند رسید از آن نیز تنفس کنند.

در گذشت زمان هر قدر دوران جهان باقی باشد و به جلو رود ممکن است اتم کربن در خون حیوانات و جانوران و موجوداتی که امروزه انواع آنها بر ما نامعلوم است رسوخ یافته و بعدها مجدداً به خاک بازگشت نماید و سپس در ترکیبات معادن قرار گیرد و میلیون ها سال در جمادات باقیمانده تا دو مرتبه در موجودات زنده ظهور یابد.

به هر تقدیر با گذشت بیش از چهار میلیارد سال که از عمر زمین می گذرد، هنوز در وضع اتم کربن تغییری حاصل نشده و دلیلی هم در دست نیست که روزی اتم مذکور معدوم گشته و از میان برود.

اگر بنا شود روزی خورشید، کره زمین را مشتعل ساخته و بسوزاند ممکن است اتم کربن دو مرتبه به فضا و کیهان برگشته و نواختران و ستاره های جوان آن را جذب کنند.

قریب به یقین معدوم گشتن اتم کربن تحقق نتواند یافت مگر زمانی که بین کرات آسمانی تصادم های شدید و سهمگین روی دهد که یکی یا هر دوی آنها متلاشی و ذراتشان در فضا پخش و پراکنده شوند و اتم های موجود در فضا بتوانند اتم های کربن را جذب نموده تحت اختیار و سلطه خود در آورند.

آن زمان است که دوره بقا و دوام این اتم سر خواهد آمد، لکن مانند آدمیان که پس از سپری شدن عمر، از خود نسل های جدیدتری به جای می گذارند، اتم های

کربن نیز در پیکره موجودات زنده ای که از اتم های تازه و جدیدتری ترکیب یافته اند قرار گیرند.» (۱) راستی داستان عجیبی است! از وضع یک ذره که با چشم دیده نمی شود، سراپای انسان غرق در حیرت می گردد. این وضع یک ذره است، در سراسر عالم چه خبر است؟ آیا کسی غیر از حضرت عظیم از خلقت عظیم اطلاع و آگاهی دارد؟

من سخت در شگفتم، نمی دانم چه بنویسم و از کجا بنویسم و از که و از چه دم بزنم؟

عجایب حیات

اشاره

«زمین در هر ۲۴ ساعت یکبار به دور محور خود می گردد، و از این قرار سرعت حرکت آن ساعتی هزار میل است. حال فرض کنید در عوض این مقدار سرعت، هر ساعتی صد میل می چرخید، و در آن صورت شب ها و روزهای ما ده برابر مدت فعلی می بود. آفتاب سوزان تابستان کلیه نباتات و رستنی ها را در آن روزهای بلند می سوزانید و معدوم می ساخت، و سرمای شب های دراز جوانه ها را منجمد می کرد و از بین می برد.

سطح خورشید که منبع حیات در روی کره ارض است دارای دوازده هزار درجه فارنهایت حرارت است و دوری زمین ما از آن به همان اندازه ای است که بتواند از این منبع فیض و حرارت به قدر کافی گرمی برای ادامه حیات ما اقتباس نماید.

مقدار حرارتی که به ما می رسد پیوسته ثابت و غیر متغیر است و در طول میلیون ها سال به همین وضع باقی بوده و در نتیجه ادامه حیات در زمین میسر شده است.

اگر حرارت زمین تغییر می کرد و مثلاً در عرض یکسال فقط در حدود پنجاه

ص: ۱۷۵

درجه کم و زیاد شده بود همه نباتات معدوم می شدند و بشر هم یا از فرط گرما کباب شده بود و یا از شدت سرما منجمد می گردید و از میان می رفت.

زمین به سرعت ۱۸ میل در هر ثانیه به دور آفتاب می چرخد و هر گاه سرعت سیر آن در عوض این مقدار ۶ میل یا چهل میل در هر ثانیه می شد آن وقت دوری و نزدیکی ما به آفتاب به درجه ای می شد که زندگانی کنونی ما غیر مقدور می گردید.

حجم ستارگان آسمان به طوری که می دانیم، متفاوت است. بعضی از آنها به درجه ای بزرگند که اگر فی المثل خورشید منظومه ما بودند به مدار زمین میلیون ها کیلومتر در داخل سطح آن ستاره ها قرار می گرفت. همچنین نوع تشعشع ستاره ها با هم متفاوت است. اشعه بعضی از آنها برای هر گونه آثار حیاتی مضر است و زندگانی را نابود می سازد. نیرو و مقدار تشعشع این ستاره ها هم گاهی کمتر از خورشید و گاهی تا ده هزار مرتبه بیشتر از آن است.

هر گاه تشعشع خورشید ما، به نصف مقدار فعلی تقلیل می یافت همه جانداران زمین از فرط سرما هلاک می شدند، و اگر مقدار این تشعشع دو برابر بیشتر می شد، آن وقت نطفه حیاتی در همان مرحله اول تکوین معدوم می گردید. بنابراین در میان میلیونها ستاره که در فضای نامحدود پراکنده اند تنها خورشید ماست که برای به وجود آوردن حیات مناسب می باشد.

زمین در زاویه ۲۳ درجه قرار گرفته و همین تمایل محور زمین ایجاد فصول چهارگانه را می نماید. اگر محور زمین متمایل نبود قطب شمال و جنوب الی الأبد در روشنایی نیم رنگ شفق باقی می ماند. بخار آب اقیانوس ها دائم از شمال به جنوب در حرکت می بود و قاره هایی از یخ ایجاد می کرد و چه بسا که مسافات بین خط استوا و نواحی قطبی را تبدیل به بیابان ها و صحاری نامسکون می کرد.

با تبخیر آب اقیانوس ها بستر شوره زار آنها نمودار می شد و رودخانه های قطبی همه جا اراضی را شسته و از میان درّه های عمیق می گذشت و مرداب های موقتی از

نمک مذاب در این بسترها به وجود می آورد.

فشار کوههای عظیم و سنگین یخ به قدری زیاد می شد که بر سطح هر دو قطب سنگینی کرده و آنها را فرو می برد و آن وقت خط استوا بر اثر همین فشار ترکیده و منطقه جدیدی احداث می کرد. اقیانوس ها خشک می شد و اراضی وسیعاً جدیدی به وجود می آمد و میزان بارندگی و رطوبت هم در اقطار جهان تقلیل می یافت و نتایج سهمگین آن دنیا را منقلب می نمود.

ما هرگز توجه نمی کنیم که حیات در روی کره ارض منحصر به قشری است که میان برف های قتل و جبال و گرمای مرکزی زمین قرار گرفته است. نسبت این قشر نازک با قطر زمین معادل نصف قطر یک ورق از کتاب هزار صفحه ای است. تاریخ حیات کلیه جانداران زمین فقط بر روی این ورقه نازک تدوین شده است.

اگر هوای محیط زمین به صورت مایع در می آمد همه سطح زمین را به عمق ۳۵ پا فرامی گرفت و این قشر آب گرفته، تازه یک ششصد هزارم فاصله تا مرکز زمین را تشکیل می دهد.

فاصله ماه تا زمین ۲۴۰،۰۰۰ میل است و هر روز دو مرتبه تولید جزر و مدّ می کند. جزر و مدّ دریاها در پاره ای نقاط تا ۶۰ پا می رسد و حتی قشر خاکی زمین هر روز دو مرتبه بر اثر جاذبه ماه به قدر چند اینچ کشیده می شود.

همه این اتفاقات به طوری منظم و آرام رخ می دهد که ما هرگز متوجه قدرت قاهره و عظیمی که آب دریاها را این قدر بالا می برد و حتی سطح زمین را با همه سختی و صلابت آن خم می کند نمی شویم.

کره مریخ نیز دارای قمری است که بسیار کوچک است و فقط شش هزار میل با آن فاصله دارد.

اگر ماه به جای مسافت فعلی مثلاً پنجاه هزار میل با زمین فاصله داشت آن وقت ارتفاع جزر و مد به قدری زیاد می شد که همه دشت های پنج قاره زمین را روزی دو

بار آب فرا می گرفت و فشار آب در هر نوبت به قدری شدید می بود که کوهها به زودی از روی زمین شسته می شد و هیچ یک از قاره ها فرصتی نمی یافت که از زیر آب بیرون بیاید و وجود خارجی پیدا کند. سطح زمین در زیر فشار این انقلابات خرد می شد و جریان هوایی که بر اثر این جزر و مدهای عظیم پیدا می شد هر روز گردبادهای هولناک در اطراف زمین پدید می آورد.

اگر قاره ها را آب فرا می گرفت عمق متوسط آبی که سطح زمین را احاطه می کرد به یک میل و نیم می رسید و در آن صورت هیچ گونه حیاتی در آن مقدور نبود جز به صورت حیواناتی در اعماق آب که آنها هم به تدریج از وجود یکدیگر تغذیه می کردند تا نسل آنها منقرض می شد.

آری، منظومه شمسی ما از مخلوط درهم درهم مواد و مصالحی که با حرارت دوازده هزار درجه از خورشید جدا شده و با سرعتی غیرقابل تصور در فضای بی پایان پراکنده شده به وجود آمده است. اما در همین آشفتگی و انقلاب جوئی، چنان نظم و ترتیب دقیق و منظمی ایجاد شده است که امروزه حتی دقایق و لحظات حوادث آینده آن را می توانیم پیش بینی کنیم. نتیجه این انتظام و ترتیب آن است که اوضاع فلکی ما هزار میلیون سال است به همین حال باقی مانده و تا آخر دنیا هم به همین وضع باقی خواهد ماند.

اینها همه مرهون قوانین و نظامات عمومی است و بر طبق همین قوانین، نظام عالم شمسی ما در جاهای دیگر افلاک نیز تکرار می شود.» (۱)

نظم آفرینش در قرآن

قرآن مجید در زمینه این نظم و مقررات و قوانین و نظامات، در آیات شریفه اش می فرماید:

ص: ۱۷۸

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ « (۱)»

آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیاید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم. * پس آنها را در دو روز به صورت هفت آسمان به انجام رسانید [و محکم و استوار ساخت]، و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد، و آسمان دنیا را با چراغ هایی آرایش دادیم و [از استراق سمع شیطان ها] حفظ کردیم، این است اندازه گیری توانای شکست ناپذیر و دانا.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ * مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ « (۲)»

و ما آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو است، به بازی نیافریده ایم؛ * ما آن دو را جز به درستی و راستی به وجود نیاورده ایم، ولی بیشترشان [به حقایق] معرفت و آگاهی ندارند.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ « (۳)»

و ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست، بیهوده نیافریده ایم، این پندار کافران است، پس وای بر آنان که کافرند از آتش دوزخ.

ص: ۱۷۹

۱- (۱) - فصلت (۴۱) : ۱۱ - ۱۲. [۱]

۲- (۲) - دخان (۴۴) : ۳۸ - ۳۹. [۲]

۳- (۳) - ص (۳۸) : ۲۷.

متجلی است ذاتش به صفات خودنمایی که کند از این تجلی همه دعوی خدایی
کسی ار به چشم بینش نگردد در آفرینش ز هر آیتی خدا راست ظهور خودنمایی
احد است و با جلالتش احدی نبوده هرگز که شریک ذاتش آید به سریر پادشایی
عجب است بنده ای را که خدا وجود باشد که نباشد از جهالت به وجودش آشنایی
(فؤاد کرمانی)

عجایب حیات در کلام دانشمندان

«دیوید هیوم می گوید:

سراسر دستگاه طبیعت بر وجود پروردگاری هوشیار گواه است و هیچ پژوهنده خردمند نیست که پس از آن که به جدّ و جهد
بیندیشد، دمی از گروهش به اصول خداشناسی و دینداری راستین تن زند.

کانت می گوید:

وجود حسّ دینی بشر دلیل وجود خدا است.

دکارت می گوید:

خلقت، عمل مداوم است و اگر آنی خداوند از خلقت نظر بردارد عالم معدوم می شود.

روسو می گوید:

ما از حقیقت جهان و روح بی خبریم، جز این که به وجود ذاتی که دارای ادراک و اراده و حکمت است و در کارهای عالم
مؤثر و متصرف می باشد نمی توان یقین

ص: ۱۸۰

نکرد. در حرکات عالم و جریان امور، آثار تدبیر و حکمت هویدا است.

لایب نیتس می گوید:

خدا صانعی عاجز نیست که هر آن مجبور باشد در ماشینی که ساخته است دست ببرد تا راه بیفتد، خداوند از آغاز که جهان را آفریده این ماشین را چنان کامل ساخته که تا ابد چرخ ها و اجزای آن با اتفاق هم به کار مشغول اند.

پاسکال فیلسوف شهیر می گوید:

قانونی بالاتر و برتر از طبیعت هست که بر همه جهان تسلط دارد و نمی توان آن را نادیده گرفت و باید به او ایمان آورد، و آن قانون آفرینش است که ما را به وجود آورده و هستی ما از اوست و ما نمی توانیم از او جدا باشیم؛ زیرا اگر نور از منبع خود جدا شود نور نیست. و پیروی از این قانون ایمان به خداست و همین ایمان مقدس، سازش دین با دانش و تنها راهی است که هر دو را بر خلاف میل بی دینان و ملحدان و علی رغم دلایل پوچ و فریبنده آنان باید پیمود. این است یگانه راه رسیدن به کمال و پیروزی حق بر باطل.» (۱) «با اختراع و تکمیل تدریجی تلسکوپ توانستیم بیش و بیشتر، اعماق فضا را شناسایی کنیم. ستارگان که ابتدا گمان می رفت نقطه های نورانی کوچکی هستند که به یک اندازه از زمین ما فاصله دارند، آشکار شد که کرات عظیمی از نور و حرارتند که میلیون ها بار از زمین ما بزرگترند. آنگاه کشف شد که بسیاری از این نقاط روشن، تنها یک ستاره بزرگ نیستند بلکه در حقیقت مجموعه ای از میلیون ها ستاره یا کهکشاند و بعضی از آنها به قدری عظیمند که نور پس از ۲۰۰،۰۰۰ سال از یک سر آنها به سر دیگرشان می رسد!

دوربین های نجومی جدید می توانند از مجموعه اختراعی که از ما ۶،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ سال نوری دورند عکس بگیرند و بدین ترتیب حوادثی را

ص: ۱۸۱

می بینیم که شش میلیارد سال پیش، یعنی پیش از آن که حیات در زمین به وجود آید، رخ داده است.

تعداد ستارگانی که اینک با تلسکوپ های نوین می توانیم بینیم به قدری زیادند که اگر صد سال تمام شب و روز به شمارش آنها پردازیم و در هر ثانیه یک ستاره بشماریم، پس از پایان این مدت هنوز همه آنها را نشمردہ ایم.

کهکشان، قرص عظیمی است که قسمت مرکزی آن ضخیم تر است و لااقل شامل $1,000,000,000$ ستاره است، درازای آن $100,000$ سال نوری و ضخامت آن در مرکز کهکشان $20,000$ سال نوری است.

وزن کهکشان یا درست تر بگوییم جرم آن $100,000,000,000$ برابر جرم خورشید است و عقیده دارند که کهکشان همچون چرخ به دور محورش می چرخد.

خورشید با سیاراتش که جزئی از این چرخ غول پیکر است، در دایره ای عظیم با سرعتی در حدود $1,000,000$ کیلومتر در ساعت در گردش است و احتمالاً هر دور گردش آن $250,000,000$ سال به طول می انجامد.

کهکشان ما به هیچ وجه تنها کهکشان جهان نیست، تا آنجا که ما می توانیم با بزرگترین دوربین های نجومی امروزی بینیم در جهان احتمالاً $150,000,000$ کهکشان وجود دارد و فاصله متوسط بین دو کهکشان همسایه $2,000,000$ سال نوری است.

جهان گسترش می یابد و میلیون ها میلیون کهکشان با سرعتی بیش از 800 کیلومتر در ثانیه از هم دور می شوند. این فقط سرعت احتمالی متوسط بین دو کهکشانی است که همسایه یکدیگرند. هر چه کهکشان ها از هم دورتر باشند سرعت بیشتر است.

با تلسکوپ آینه ای کوه پالومار کهکشان هایی دیده شده اند که با سرعت بیش از

حقیقت گسترش جهان

مسأله گسترش جهان حقیقتی است که قرآن مجید بدان اشاره کرده است:

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (۲)

و آسمان را به قدرت و نیرو بنا کردیم و ما [همواره] وسعت دهنده ایم.

آری، حضرت حق آسمان ها را آفریده و دائماً گسترش می دهد. علم امروز می گوید:

نه تنها کره زمین بر اثر جذب مواد آسمانی تدریجاً فربه و سنگین تر می شود، بلکه آسمان ها نیز در گسترشند، یعنی ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند به سرعت از مرکز کهکشان دور می شوند، حتی سرعت این گسترش را در بسیاری از مواقع اندازه گیری کرده اند.

در کتاب «مرزهای نجوم» نوشته فرد هویل، می خوانیم:

تندترین سرعت عقب نشینی کرات که تا کنون اندازه گیری شده نزدیک به ۶۶ هزار کیلومتر در ثانیه است!

کهکشان های دورتر در نظر ما به اندازه ای کم نورند که اندازه گیری سرعت آنها به سبب عدم نور کافی دشوار است. تصویرهایی که از آسمان برداشته شده آشکارا این کشف مهم را نشان می دهد که فاصله این کهکشان ها بسیار سریعتر از کهکشان های

ص: ۱۸۳

۱- (۱) - افق دانش: ۹۰.

۲- (۲) - ذاریات (۵۱): ۴۷. [۱]

نزدیک افزایش می یابد.

نامبرده سپس به بررسی این سرعت در کهکشان های ابرسنبله، واکلیل و شجاع و غیر آن پرداخته و بعد از محاسبه سرعت های عجیب و سرسام آوری را در این مسأله ارائه می دهد.

جان آلدِر می گوید:

جدیدترین و دقیق ترین اندازه گیری ها در طول امواجی که از ستارگان پخش می شود، پرده از روی یک حقیقت عجیب و حیرت آور برداشته، یعنی نشان داده است، مجموعه ستارگانی که جهان از آنها تشکیل می یابد پیوسته با سرعتی زیاد از یک مرکز دور می شوند و هر قدر فاصله آنها از این مرکز بیشتر باشد، بر سرعت سیر آنها افزوده می گردد. مثل این است که زمانی کلیه ستارگان در این مرکز مجتمع بوده اند و بعد از آن از هم پاشیده و مجموعه ستارگان بزرگی از آنها جدا و به سرعت به هر طرف روانه می شوند. دانشمندان از این موضوع چنین استفاده کرده اند که جهان دارای نقطه شروعی بوده است.

ژرژ گاموف در کتاب «آفرینش جهان» در این زمینه چنین می گوید:

فضای جهان که از میلیاردها کهکشان تشکیل یافته در یک حالت انبساط سریع است. حقیقت این است که جهان ما در حال سکون نیست بلکه انبساط آن مسلم است.

پی بردن به این که جهان ما در حال انبساط است کلید اصلی را برای گنجینه معمای جهان شناسی مهیا می کند، زیرا اگر اکنون جهان در حال انبساط باشد لازم می آید که زمانی در حال انقباض بسیار شدیدی بوده است.

جالب توجه این که تعبیر به *إِنَّا لُمُوسِبُونَ* (ما گسترش دهندگانیم) با استفاده از جمله اسمیه و اسم فاعل، دلیل بر تداوم این موضوع است و نشان می دهد که این گسترش همواره وجود داشته و همچنان ادامه دارد و این درست همان چیزی است که امروز به آن رسیده اند که تمام کرات آسمانی و کهکشان ها در آغاز در مرکز

ص: ۱۸۴

واحدی جمع بوده سپس انفجاری عظیم و بی نهایت وحشتناک در آن رخ داده و به دنبال آن اجزای جهان متلاشی شده و به صورت کرات درآمده و به سرعت در حالت عقب نشینی و توسعه است.» (۱)

موخدان که به لیل و نهار ساخته اند به یاد زلف و رخ آن نگار ساخته اند

به هیچ حيله در آغوش در نمی آیی مگر تو را از نسیم بهار ساخته اند

زالله زار تجلی ستاره سوختگان چو لاله با جگر داغدار ساخته اند

گشاده اند جگر تشنگان دهان طمع ز بس عقیق تو را آبدار ساخته اند

به وصل زلف و رخ او رسیدن آسان نیست کلید گنج ز دندان مار ساخته اند

به رنگ شبنم و گل بر زمین نمی مانند کسان که آینه را بی غبار ساخته اند

کمند همّت ما نیست نارسا چون موج محیط عشق تو را بی کنار ساخته اند

چراغ زنده دلی را که چشم بد مرصاد نصیب صائب شب زنده دار ساخته اند

(صائب تبریزی)

ص: ۱۸۵

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۳۷۲/۲۲، [۱] ذیل آیه ۴۷ سوره ذاریات.

خلقت آسمان ها و زمین در قرآن

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا « (۱)

و او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت فرمانروایی اش بر آب [که زیربنای حیات است] قرار داشت، تا شما را بیازماید که کدام یک نیکو کارترید؟

كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ. « (۲)

در آغاز به جز خداوند یکتا هیچ کس و هیچ چیز نبود.

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا « (۳)

پس آنها را در دو روز به صورت هفت آسمان به انجام رسانید [و محکم و استوار ساخت]، و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد.

این که ماده و مصالح ساختمان آسمان ها چگونه پدید آمد و آفرینش آنها به چه ترتیب صورت گرفت، جز آفریدگار بی همتا کسی را بر آن آگاهی نیست، چنانکه قرآن می فرماید:

مَا أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ « (۴)

من ابلیس و نسلش را در آفرینش آسمان ها و [در پدید آوردن]، زمین و در آفرینش خودشان شاهد و گواه نگرفتم [تا یاریم دهند]؛ و من گمراه کنندگان را یار و مددکار خود نگرفته ام.

ص: ۱۸۶

۱- (۱) - هود (۱۱) : ۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۳۴/۵۴؛ مصباح الأنس: ۷۸، حدیث ۳.

۳- (۳) - فصلت (۴۱) : ۱۲. [۲]

۴- (۴) - كهف (۱۸) : ۵۱. [۳]

دانشمندان امروز نیز به این حقیقت اعتراف دارند، چنانکه جان ففر می گوید:

مسألهٔ پیدایش ماده، اصولاً مسألهٔ ای است که بیرون از قلمرو تحقیقات و تفکرات ثمر بخش است. بایستی ماده را مفروض و موجود پنداشت و از آنجا جریان آفرینش کاینات را تعقیب کرد.

آنچه از نظرات قرآن و دانشمندان محقق است، این مصالح عبارت بودند از ذرات دود و گاز که در فضا سرگردان، اما چنان پراکنده بودند که به ندرت به یکدیگر بر می خوردند.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ ﴿١﴾

آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود.

سرجمس جینز دانشمند فلک شناس می گوید:

مادهٔ کون از گازهایی که در فضا انتشار دارد آغاز گشته و از تراکم این گازها، سدیم (مه رقیق) پدید آمده است.

دکتر گاموف استاد طبیعی دانشگاه واشنگتن می نویسد:

جهان در ابتدای پیدایش مملو از گازهایی بوده که در هوا پراکنده بوده است. این گازها از نظر تراکم و درجهٔ حرارت به حدی است که تصور آن برای ما امکان پذیر نیست.

به هر جهت آفریدگار متعال طی دو دوره از این گازها آسمان های هفتگانه را بنا نهاد:

ص: ۱۸۷

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ « (۱)

پس آنها را در دو روز به صورت هفت آسمان به انجام رسانید [و محکم و استوار ساخت].

و نقشه بنای این هفت آسمان را به صورت هفت طبقه یکی بر فراز دیگری ترسیم فرمود:

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا « (۲)

آیا ندانسته اید که خدا هفت آسمان را چگونه بر فراز یکدیگر آفرید؟

هفت آسمان محکم که هیچ گونه رخوت و سستی در آن راه ندارد:

وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شَدَادًا « (۳)

و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا نهادیم.

و به وسیله ستون های نامریی که امروزه از آنها به نیروی جاذبه عمومی تعبیر می شود کرات آسمانی را استوار گرداند:

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا « (۴)

آسمان ها را بدون ستون هایی که آنها را ببینند، آفریده.

و از آیات قیامت بر می آید که هیچ یک از این آسمان ها به دیگری راه ندارند، و تنها در روز رستاخیز گشوده و مفتوح می گردند:

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا « (۵)

ص: ۱۸۸

۱- (۱) - فَضَّلَتْ (۴۱) : ۱۲. [۱]

۲- (۲) - نوح (۷۱) : ۱۵. [۲]

۳- (۳) - نبأ (۷۸) : ۱۲. [۳]

۴- (۴) - لقمان (۳۱) : ۱۰. [۴]

۵- (۵) - نبأ (۷۸) : ۱۹. [۵]

و آسمان گشوده می شود، پس به صورت درهایی درمی آید.

آنگاه خداوند با آفرینش ستارگان به تزئین و چراغانی آسمان پایین که آسمان دنیای ما و نزدیکترین آسمان به ماست پرداخت:

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ ﴿١﴾

همانا ما آسمان دنیا را با چراغ هایی آراستیم.

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ﴿٢﴾

همانا ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم.

بدین ترتیب که میلیون ها ذره گاز و دود به شکل ابرهای عظیم به دور هم گرد آمدند... توده های ابر، ذرات را به سوی مرکز جذب می کرد، و بالأخره توده انبوه ابر جمع می گشت و ذرات آن به یکدیگر نزدیک می شد. این ذرات که به یکدیگر اصطکاک پیدا می نمود تولید گرما می کرد و گاهی در مرکز ابر، گرما چنان شدت می یافت که توده را به تابش می افکند و فضای تاریک را روشن می ساخت، سرانجام میلیونها توده ابر به صورت ستاره درآمدند و از آن پس در جهان تاریک، نور پدیدار گشت و آسمان پایین چراغانی گردید.

در بیابان بی پایان فضا ابری بی شکل و بی هیچ گونه تشخص در همه جا به طور یکنواخت پخش شده بود، ذرات ماده به هم برمی خوردند و با یکدیگر ترکیب می شدند. ابر به دریایی متلاطم و خروشان از گاز مبدل می گشت و شروع به چرخیدن می نمود.

این دریای دود و گاز همچنان می چرخید و می غزید و می خروشید و تلاطم

ص: ۱۸۹

۱- (۱) - ملك (۶۲) : ۵. [۱]

۲- (۲) - صافات (۳۷) : ۶. [۲]

نامرئی خیز آبها و شکستن امواج نامرئی که هر یک به بزرگی اقلیمی بود در دل این دریا طغیان برمی انگیخت... موجها به هم می خوردند و بر هم می لغزیدند و در دل هم فرو می رفتند و به هم می آمیختند.

در میان این دریای جوشان طرحی ماریچی از اثر چرخش ماده دَوّاری پیدا گردید. این صفحه مدور و پهن با میانی برآمده و بازوانی که آهسته آهسته شکل می گرفت، در سپیده دم بزرگ گیتی به پیدایش گرایید. این شکل ماریچی که آن را «کهکشان راه شیری» می نامند، ماده خورشید و منظومه شمسی و زمین ما در یکی از بازوان آن قرار داشت:

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿١﴾

و ماه را در میان آنها روشنی بخش، و خورشید را چراغ فروزان قرار داد.

در یکی از بازوان کهکشان راه شیری، طوفانی پر آشوب پدید آمد و جریان تند گازها آنها را به چرخش درآورد و همچنان که می چرخید به شکل فرفره ای پهن و عظیم درآمد و پاره های نورانی بر گرد آن روان گشتند.

این فرفره بزرگ در این کهکشان عظیم، همچنان می چرخید تا این که کم کم گازها به مرکز آن کشیده شد و در آنجا به صورت گوی عظیم و فروزانی تراکم یافت و سرانجام این گوی فروزان خورشید گردید.

آنگاه پاره های گاز و غباری که گرداگرد خورشید را هاله وار فرا گرفته بود از هم پاشید، و هر پاره ای از آن به صورت گردابی درآمد. هر گرداب مسیری جداگانه داشت و در آن مسیر به دور خورشید می گردید. برخی نزدیک به خورشید و بعضی از خورشید دور بودند.

در گرداب های نزدیک خورشید، گرما و در گرداب های دوردست سرما حکومت می کرد. در هر گرداب ذرات گاز و غبار پیوسته در گردش بود. از برخی ذرات گاز

ص: ۱۹۰

بخار آب پدید می‌آید و مانند شبنم به روی ذرات غبار می‌نشست و چون ذرات غبار به هم می‌رسیدند، رطوبت شبنم آنها را به یکدیگر می‌چسبانید و گاهی نیز به شکل پاره‌های یخ زده آب و گل در می‌آمدند.

در هر گرداب میلیون‌ها از این پاره‌ها در گردش بودند. نیروی جاذبه آنها را به سوی یکدیگر می‌کشید. این پاره‌ها به هم می‌پیوستند و توده‌های بزرگتر می‌ساختند و گوی عظیم و چرخانی پدید می‌آوردند. این گوی عظیم با نیروی جاذبه‌ای که داشت پاره‌های پیرامون خود را به سوی خود می‌کشید و روز به روز بزرگتر می‌شد و سرانجام این گوی، زمین شد.

و بعد سایر سیارات نیز از گرداب‌ها پدید آمدند. هر سیاره در مسیر خود، بر گرد خورشید می‌گردید. عطارد از همه به خورشید نزدیکتر بود و پس از آن زهره، زمین و مریخ بودند.

در آن سوی مریخ سیاره‌های عظیم مشتری، زحل، اورانوس و نپتون به دور خورشید گردش داشتند و بسی دورتر از نپتون سیاره پلوتون بود. (۱) راستی، چه بساط شگفت‌انگیزی و چه جهان‌اعجاب آوری است! کسی را آن حد نیست که به عظمت مخلوقات پی برد، تا چه رسد به بزرگی و عظمت حضرت خالق!

هم کوی تو از جهان برون است هم وصف تو از بیان برون است

اندر ره تو کسی قدم زد کاو را قدم از جهان برون است

طاق در ساکنان کویت از قبه آسمان برون است

در کون و مکان می‌نجویم کان حضرت از این و آن برون است

خرگاه جلالت از دو عالم چون خیمه عاشقان برون است

ص: ۱۹۱

بی بهره ز عشق تو چو دشمن از زمرهٔ دوستان برون است

دنیاطلب اندر این حرم نیست سگ از پی استخوان برون است

(سیف فرغانی)

شگفتی های جهان نباتات

«مسألهٔ نباتات و گیاهان و آنچه از زمین می روید، از اهمّ مسائل عرصه گاه خلقت و آفرینش است. انسان با همهٔ وسعت علم و دانشش، هنوز نتوانسته به شمارش و احصای نباتات موفق شود، چه رسد به عظمت و اسرار و شگفتی های این جهان حیرت انگیز.

انواع و اقسام گیاه در سطح خاک و درون دریاها و ژرف و بر دامنه و قله کوههای بلند، حتی بر روی صخره های عظیم و به صورت معلّق در هوا موجود است.

قسمتی از این گیاهان به اندازه ای کوچک و ریزند که فقط با چشم مسلّح دیده می شوند، و عدّه ای آن قدر بزرگند که عظیم ترین موجودات زندهٔ روی زمین به شمار می آیند. شمارهٔ انواع گیاه که تاکنون شناخته شده از صد هزار متجاوز است و هر یک دارای آثار مخصوصی است.

چون شناختن فرد گیاهان غیرمقدور است لذا علمای علم گیاه شناسی آنها را طبقه بندی نموده اند، و این طبقه بندی بر اساس اندام های گیاه مثل ریشه و ساقه و برگ و گل قرار گرفته است و طبق همین نظر در ابتدا آنها را به دو قسمت اصلی و سپس هر قسمت را به چند قسمت تقسیم نموده اند.

۱ - گیاهان گلدار: دارای ریشه و ساقه و برگ و گل بوده و عالی ترین گیاهان می باشند. این همه گل های رنگارنگ که سطح خاک را زینت بخشیده و در صحن بیابان و صفحهٔ باغستان مناظر زیبا و جالبی به وجود آورده اند و انواع میوه ها و سبزیجات که قسمت مهمی از احتیاجات زندگی انسان را تأمین نموده و غلات و

حبوباتی که نیازمندی های غذایی را رفع می کنند و بالأخره قسمت مهمی از گیاهانی که مصرف طبّی دارند، همه و همه جزء این دسته محسوب می گردند.

۲ - گیاهان بی گل: این دسته از گیاهان فاقد گل هستند، بنابراین تولید مثل در آنها بر خلاف گیاهان گلدار به طریق خاصی انجام می گیرد.

گیاهان بی گل نیز دارای اقسام مختلفی هستند به طوری که بعضی از آنها ریشه و ساقه و برگ داشته فقط گل ندارند، و برخی از آنها ساقه و برگ داشته ولی بدون ریشه و گل می باشند. این قسمت اغلب روی تنه درختان و نقاطی که آب و هوای معتدل دارند زیست می نمایند. و بالأخره قسمتی فاقد برگ و گل و ریشه و ساقه بوده و در پایین آنها رشته های تارمانندی وسیله جذب آب و سایر مواد غذایی بوده و باعث اتصال آنها به زمین می گردد، و ما نوعی از آنها را که «جُلبک» نامیده می شود در جویبارها و آبهای راکد و حوض ها، به مقدار زیاد می بینیم.

این را می دانیم که انواع حیواناتی که در عرصه گاه گیتی پراکنده شده و سطح زمین را میدان زندگی خود قرار داده اند شدیداً به غذا نیازمندند و برای ادامه حیات باید از عناصری که در روی زمین موجود است استفاده کنند و از طرف دیگر عناصری که در آب و خاک و هوا موجود است به همین صورت قابل استفاده و تغذیه حیوانات نیست؛ این جاست که گیاهان برای تأمین احتیاجات غذایی حیوانات، نقش مهمی را ایفا می کنند، زیرا آنها عناصر آب و خاک را به وسیله دستگانه های مخصوصی که در ساختمان آنها قرار دارد به صورت ساقه و برگ و میوه در می آورند و در نتیجه مواد غذایی حیوانات را در اختیار آنها می گذارند.

از این نظر طبقه انسان نیز با حیوانات دیگر یکسان است و انسان تا کنون نتوانسته است از عناصر زمین بدون واسطه گیاه استفاده کامل بنماید و احتیاجات غذایی خود را تأمین کند، بلکه همواره دست حاجت به سوی گیاه دراز کرده و از محصول کارگاه نبات بهره مند گردیده است.

در هوایی که تنفس می کنیم مقدار معینی «اکسیژن» موجود است و اکسیژن یک ماده حیاتی است که برای تولید حرارت غریزی حایز اهمیت فوق العاده ای است و زندگی بدون آن، پنج دقیقه هم ممکن نیست.

هنگام تنفس مقداری اکسیژن وارد ریه ها می شود و با خونی که در ریه ها موجود است ترکیب می گردد و دستگاه پخش خون آن را در تمام قسمت های بدن توزیع می کند و همین اکسیژن، غذا را در سلول های مختلف بدن آهسته و آرام با حرارتی ضعیف می سوزاند. در اثر احتراق غذا در سلول ها یک گاز سمی به نام «کربنیک» ایجاد و با خون داخل ریه می گردد و با تنفس های بعدی از بدن خارج شده به هوای محیط بر می گردد. به این ترتیب کلیه جانوران اکسیژن استنشاق می کنند و گاز کربنیک بیرون می دهند.

اگر این عمل به همین صورت ادامه پیدا می کرد، پس از مدت کوتاهی این ماده حیاتی یعنی اکسیژن که به اندازه معینی در هوا موجود است تمام می شد و گاز سنگین و غلیظ و سمی کربنیک جایگزین آن می گردید و آن وقت حیات کلیه حیوانات با خطر بسیار بزرگی مواجه می شد و رفته رفته می بایست همه جانوران مسموم شوند و از آنها در روی زمین اثری و خبری نماند و انسان هم از این پیشامد خطرناک البته مستثنی نمی گردید، زیرا هر فردی از انسان در ۲۴ ساعت در ضمن تنفس، معمولاً ۲۵۰ گرم کربن خالص از ریه خود بیرون می فرستد و روی این حساب در ظرف یکسال، دویست و هفتاد و سه میلیون و هفتصد و پنجاه هزار (۲۷۳،۷۵۰،۰۰۰) تن از این گاز سمی به وسیله سه میلیارد بشر تولید می شد، و چندین برابر این مقدار را حیوانات دیگر در ضمن تنفس تولید می نمایند.

این جاست که به اهمیت یکی از اعمال گیاهان پی می بریم و آن عمل کربن گیری است.

گیاهان در حرارت آفتاب گاز کربنیک را که از دو عنصر کربن و اکسیژن تشکیل

شده است تجزیه می کنند و اکسیژن را در هوا رها می سازند و کربن را در تنه خود نگه می دارند، و قسمت مهم وجود گیاهان از همین کربن تشکیل یافته است. این عمل یعنی عمل کربن گیری که به وسیله برگ های گیاهان انجام می گیرد درست به عکس تنفس جانوران است.

این تناسب عجیب و تعادل دقیقی که میان اکسیژن و گاز کربنیک برقرار گردیده تا نیازمندی حیات جانوران و گیاهان برای همیشه تأمین شود یکی از آیات بزرگ خداشناسی است.» (۱)

عجایب گیاهان در قرآن

اشاره

قرآن مجید به طور مکرر به مسأله گیاه و عجایب آن و خالق حکیم و عالمش اشاره کرده است:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ « (۲)

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد؛ پس برای خدا شریکان و همتیانی قرار ندهید در حالی که می دانید [برای خدا در آفریدن و روزی دادن، شریک و همتایی وجود ندارد].

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَيَّلَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى * كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - شگفتی های آفرینش: ۱۰.

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۲. [۱]

همان کسی که زمین را برای شما بستری گسترده قرار داد، و برای شما در آن [به خاطر آسان شدن رفت و آمدتان] راههایی پدید آورد، و از آسمان آبی نازل کرد، پس به وسیله آن انواعی از رویدنی های گوناگون بیرون آوردیم.

[خود از این نعمت های فراوان] بخورید و دام هایتان را بچرانید، یقیناً در این امور نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای صاحبان خرد است.

چهار بخش از نعمت های بزرگ حق

«در مجموع این مسائل به چهار بخش از نعمت های بزرگ حق اشاره شده است.

۱ - زمین، که مهد آرامش و آسایش انسان است و به برکت قانون جاذبه و همچنین قشر عظیم هوایی که اطراف آن را گرفته، انسان می تواند به راحتی و امن و امان روی آن زندگی کند.

۲ - راهها و جاده هایی که خداوند در زمین به وجود آورده است که تمام مناطق آن را به یکدیگر پیوند می دهد. همان گونه که غالباً دیده ایم در میان سلسله جبال سر به آسمان کشیده غالباً درّه ها و راههایی وجود دارد که انسان می تواند از آنها عبور کرده و به مقصد خود برسد.

۳ - آبی که مایه حیات است و سرچشمه همه برکات، از آسمان نازل کرده است.

۴ - گیاهان و نباتات گوناگون و مختلفی که به وسیله این آب از زمین می روید که قسمتی از آنها مواد غذایی انسان را تشکیل می دهند، و بخشی مواد دارویی، و

ص: ۱۹۶

قسمتی را انسان برای ساختن لباس مورد استفاده قرار می دهد، و قسمت دیگری را برای وسایل زندگی همچون درها و حتی خانه هایی که از چوب ساخته می شود و کشتی ها و بسیاری از وسایل نقلیه دیگر. (۱) *أَمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ اللَّهُ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ* (۲)

یا آن که آسمان ها و زمین را آفرید، و برای شما از آسمان آبی نازل کرد که به وسیله آن باغ هایی خرم و باطراوت رویانندیم، که رویاندن درختانش در قدرت شما نیست؛ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟ نه، نیست]، بلکه آنان مردمی منحرف اند [که برای او شریک می گیرند] .

باز از سمن و گل چمن آراست جهان را جان تازه شد ز لطف هوا پیر و جوان را

صورتگر اشجار ز عکس گل و نسرین سیمای سمن داد شب غالیه سان را

آینه خور خاصیت کاهربا یافت کز روی گل زرد رباید یرقان را

ابر از اثر لطف هوا در دل خارا شاخ گل صد برگ کند چوب شبان را

آب از هوس جلوه گل های بهاری جوید چو حباب از دل دریا جریان را

در آب روان جلوه دهد باد به صد ناز صد سرو خرامنده و شمشاد چمان را

عالم گذران است همان به که در این باغ بی غم گذرانیم جهان گذران را

دل جمع کن امروز و بین از گل این باغ آن جلوه که فردا بود انوار جنان را

ص: ۱۹۷

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۲۲۲/۱۳، [۱] ذیل آیه ۵۳ سوره طه. [۲]

۲- (۲) - نمل (۲۷) : ۶۰. [۳]

دن هرتاک متخصیص توارث نباتی و آمار حیاتی آن و برخی از علوم مربوط به نباتات در مقاله ای که در باب خداشناسی دارد می گوید:

مهم ترین کارخانه و ماشین مصنوع بشری با کوچک ترین کارخانه و ماشین پیچیده یک نبات، مثلاً دستگاه تصفیه، هضم، تبخیر، تولید مثل نباتات به هیچ وجه قابل مقایسه نیست.

همان عجایب و اسرار یا نظامات پیچیده ای که در ذرات این عالم به نام اتم ها و اسرار منظومه اتمی، و در فضای این عالم به نام منظومه ها و اختران، ما را به اعجاب و تحسین وامی دارد، در لباس دیگر و با وضعی دیگر در عالم نباتات ما را در دنیایی از تحیر فرو می برد و در عظمت مشیت و حکمت پروردگار غرق می سازد.

حس و حیات نباتات که هنوز درک آن از چشم علوم بشری پنهان است، دقت در سلول نباتات، تجزیه عناصر تشکیل دهنده این سلول ها، توجه به خاصیت هر یک، ترکیب هسته، غشای سلول، اعمال فیزیکی آن، کیفیت تولید نیرو، چگونگی تغذیه، اسرار مرموز نمو متناسب، تولید و تکثیر، نسوج نباتی، جهازات داخلی هر یک، خواص طبیعی آنها، کیفیت ساختمان ریشه ها، طبقات ریشه ها، استواری آنها، کیفیت جذب آب و املاح، جریان شیره خام، دفع مواد زاید، کیفیت دفع مبارزه ریشه ها با هم، ساختمان کلاهک یا سپر بر سر آنها، عناصر ترکیب کننده آنها، عملیات فیزیکی هر یک، تأثیر خاص رطوبت و نور و حرارت در نباتات، دستگاههای گیرایی این قوا در گیاه، وسایل تنفس گیاه، ساختمان برگ، ترکیبات و طبقات و انواع آنها، برگ های خاردار، عمل لقاح، ابزار و وسایل لقاح، کیفیت های گوناگون آن در انواع نباتات، حشرات و مگس های مأمور لقاح، بادهای و امواج مأمور، حساسیت خاص برخی از نباتات، گیاهان توانا و ناتوان، تعاون گیاهها با هم، درخت های گوشتخوار، نظام توارث در نباتات، اسرار میوه ها، اشکال گل ها، گلبرگ ها، شکوفه ها، گیاهان آبی و صحرايي، مقاومت گیاهان در برابر امراض گیاهی، امراض گیاهی، مرگ گیاه، هر یک از این امور و صدها امور نباتی دیگر

موضوع علم خاصی بوده و دارای میلیاردها قانون و نظام مستحکم می باشد و شرح آنها هرگز در چند دفتر ننگجد. به دو نمونه از اسرار و نظامات نباتات توجه نمایید:

اسرار نباتات

۱ - در حالی که نیروی جاذبه زمین همه چیز را به سمت پایین می کشد، ماده حیاتی نباتات که هنوز بشر را بر درک حقیقت آن راهی نیست، به منظور تقویت و رشد نبات، آب و مواد غذایی و معدنی و انرژی های فضایی را با ابزار گوناگون جذب کرده علی رغم جاذبه زمین به سمت بالا رشد می کند. در جنگل های بزرگ هند و آمریکا و آفریقا درخت های بسیار تنومند و بلندی وجود دارد که چنارهای ما در مقابل آن نهالی بیش نیست.

ملاحظه کنید: راز مبارزه با نیروی جاذبه هنوز به خوبی بر بشر کشف نیست، اما درخت های دانشمندان! صدها هزار قرن است چهل متر و کمتر و بیشتر مواد زمینی و آب و املاح را به بالا می برند! فکر نمی کنید قدرت و مشیت و اراده قاهری در این کار دخیل باشد؟

۲ - قارچ ها در اثر نداشتن ماده سبز رنگ «کلروفیل» (که در اکثر گیاهان برای کربن گیری موجود است و در ساختن قند و چربی و نشاسته مواد غذایی نباتات به کار می رود) همواره می کوشند تا با گیاه کلروفیل داری رفاقت کنند و بدین وسیله حیات نباتی خود را با تغذیه مناسب ادامه دهند، لذا با جلبک ها که آنها نیز به درد دیگری دچارند، یعنی دارای ریشه کافی که بتواند مواد معدنی و انرژی های زمینی را به خوبی جذب کنند نمی باشند، اما در عوض ماده کلروفیل فراوانی دارند رفیق و شریک می شوند.

با طرح این رفاقت یا سرمایه گذاری هر دو جانبه و تأسیس یک شرکت، قارچ از کلروفیل جلبک استفاده می کند و جلبک از ریشه های نیرومند قارچ. آیا این قارچ و

جلبک به طور مشترک می توانند با این تعاون عاقلانه خود ما را به مبدأ هشیار و بصیر و حکیمی هدایت کنند؟

هر گیاهی نظیر خود را تولید می کند و این تولید مثل، خود از عجیب ترین تشکیلات پیچیده نباتی است و روی مشیت و برنامه بسیار مفصلی انجام می گیرد.

گل ها و گروههای مختلف نباتی بر اثر دارا بودن کارخانه ها و غده های خاصّی، به تهیه انواع مختلف شیرها که هر یک از آنها مورد توجه نوع خاصّی از حشرات است پرداخته و حشرات خاصّه را به دور خود جمع می کنند تا در مقابل، حشرات نیز وسیله تلقیح آنها باشند، در نتیجه بذر لازم برای تولید نبات و گل های سال آینده و نسل آینده به وجود آید! این جا از آنجایی است که نباتات، حیوانات را استخدام می کنند! یا بهتر بگوییم نظامات الهی، حیوانات را در خدمت تولید نباتات گمارده است.

رابطه گیاهان و حیوانات در کلام دکتر جان ویلیام کلاتس

بهرتر است این بحث پیچیده و راز مهم را با دیده یک متخصص فن که استاد علم الحیات یا فیزیولوژی و علوم طبیعی و دکتر در فلسفه از «پیتسبورگ» و متخصص در وراثت چند نوع حشره می باشد یعنی دکتر جان ویلیام کلاتس ببینیم، می گوید:

«یکی از مسائل بغرنج عالم وجود یک نوع رابطه و علاقه اجباری است که در بین پاره ای از موجودات مثلاً یک گیاه خاص با یک حیوان خاص مشاهده می شود.

یکی از مصادیق آن ارتباط مرموز و عمیق، رابطه ای است که میان «گل یوکا» «مگس یوکا» وجود دارد.

گل یوکا سرش پایین است و مادگی یعنی قسمت ماده گل نیز از بساک یا قسمت نر گل پایین تر است. کلاله یا مادگی گل که باید گرده به آن وارد شود به شکلی است که ورود گرده به درون آن به خودی خود امکان ندارد. گرده یوکا توسط مگس ماده

یوگا کمی بعد از غروب آفتاب به مادگی حمل می شود، بدین ترتیب که مگس یوگا قسمتی از گرده را از بساک در دهانش گرفته به سوی کلاله پرواز نموده، تخمدان گل را می شکافد و چند دانه از تخم خود در آن می گذارد و سپس روی آن را با گرده ای که آورده می پوشاند. گل دانه های زیادی می دهد که قسمتی از آن را کرم های نوزاد مگس می خورند و قسمت دیگر گل های تازه تولید می کند. تولید مثل گل یوگا یا بهتر بگوییم بقای نسل این گل از آغاز پیدایش آن تا کنون تنها به وسیله این مگس انجام می گیرد! این گل نیز به نوبه خود محل مناسبی برای بقای نسل مگس یوگا است.

بین انجیرهای تجارتي و چند نوع از زنبور کوچک نیز همین رابطه برقرار است.

خوشه های درخت انجیر دو نوعند: عده ای هم گل های نر دارند و هم گل های ماده، و عده ای دیگر فقط گل های ماده دارند.

اما این همه گل ها به وسیله زنبورهای ماده تلقیح می شوند، بدین ترتیب که مدخل این گل ها در نتیجه وجود پوشش های مختلف به قدری صعب العبور است که حشره بینوا به زحمت می تواند به داخل آن راه یابد و غالباً بال هایش در سر این کار جدا می شود، اما عاملی مرموز او را با وجود این همه مشکلات تحریص می کند تا بالأخره به درون گل راه یابد. اگر گل از آنهایی است که هم قسمت نر دارد و هم قسمت ماده، زنبور ماده تخم گذاری می کند و خود می میرد.

تخم ها رشد کرده، زنبور می شوند، زنبورهای نر می میرند و زنبورهای ماده از گل بیرون شده به سوی گل های دیگر به پرواز می آیند ولی قبل از خروج از داخل گل با گرده درون گل آغشته می شوند تا آن را به گل های دیگر ببرند. اگر گل دیگر که زنبور بر آن می نشیند مثل اولی نر و ماده باشد که همان عمل گذشته تکرار می شود، و اگر گل جدید فقط ماده باشد به علت عمق زیاد این گل، زنبور بدون آن که بتواند تخم گذاری کند، پس از نشستن روی آن از آنجا می گذرد، ولی با همین مکث مختصر بر روی گل ماده، گل ماده را با گرده نر که به آن آغشته بود و به همراه داشت تلقیح کرده

است. در نتیجه این گل بزرگ شده و تبدیل به انجیر رسیده کاملی می شود.

نخستین درخت های انجیری که در آمریکا آورده شد میوه ندادند، بعدها متوجه شدند که موقع حمل این درخت ها آن زنبورها را با خود نیاوردند، وقتی زنبورهای مخصوص را نیز به آمریکا آوردند، درخت ها میوه دادند و انجیر از مال التجاره های مهم آن کشور شد.

دکتر جان ویلیام پس از آن که مثال های دیگر می آورد در آخر نتیجه می گیرد:

این زحمت کشان به فرمان چه کسی علی الدوام مأموریت خود را انجام می دهند؟ آیا این شواهد به وجود خداوند متعال دلالت نمی کند؟ خیلی مضحک و نامعقول و مشکل است که همه این کارهای منظم و منتج را از آغاز پیدایش این نوع گیاهان و درخت ها و این نوع حشرات به تصادف حمل کنیم! (۱)

روشنایی گیاهان، انگل ها، قارچ ها

دو گروه از گیاهان، انگل ها، قارچ ها هستند که دارای پیکری درخشانده می باشند. روشنایی آنها به نحوی است که در تاریکی شب کاملاً خود را نشان می دهند. روشنایی آنها از چیست؟ آیا چه ماده محترقه ای تمام نشدنی در پیکر آنها موجود است که این روشنایی از آن پدید می آید آیا این نورها به چه وسیله پخش می شود؟ به وسیله لامپ، یا وسیله دیگر؟ آیا نورافکن آنها در کدام کارخانه به دست کدام مهندس ساخته شده است، و چه کسی آن را نصب کرده است؟ آیا ماده، دانشمند است و می تواند مواد محترقه را از غیر محترقه تمیز بدهد؟ هرگز؛ چون ماده فاقد علم می باشد.

آیا مهندسین عالی مقام بشری می توانند از آب و هوا و غذاهایی که نباتات از زمین می خورند، چراغی نورانی به این کوچکی و ریزی بسازند؟ آنهام چراغی که

ص: ۲۰۲

خودش پیوسته ماده احتراقی خود را درست کند و نیازی به کمک خارجی نداشته باشد؟

اگر پزشکی، بیماری بیماران را به خوبی تشخیص دهد و داروی صحیح هر بیماری را بداند، عقلا او را دانشور و خردمند می خوانند.

اگر داروشناسی داروهای بیماری ها را خوب بشناسد و یکایک آنها را برای بهره برداری بیماران آماده داشته باشد عقلا وی را دانا و عاقل می دانند.

اگر کسی هم پزشک باشد و هم داروشناس، هم پزشکی را بداند و هم داروپزشکی، عقلا وی را بسیار دانا دانسته و در برابر دانش او سر تعظیم فرود می آورند.

اگر موجودی هم پزشک باشد و هم داروشناس و هم سازنده دارو و پدید آورنده دارو و هم گذارنده دارو به طور رایگان در دسترس بیماران، چنین وجودی بسیار دانا و توانا و حکیم و کریم و مهربان خواهد بود.

آیا وجود گیاهان دارویی در این جهان، از آغاز تا کنون و آینده به ما نمی گوید که پدیدآورنده آنها دانا و تواناست، حکیم و کریم و مهربان است؟

اوست که بیماری های بشر را یکایک دانسته و داروهای آنها را یکایک شناخته و داروها را یکایک ساخته و پرداخته و از نیستی به هستی آورده و به طور رایگان تحت اختیار بشر قرار داده است، ولی بشر خود را به نادانی می زند! این دانش نامتناهی را نادیده می گیرد، این قدرت نامتناهی را نمی بیند، این حکمت نامتناهی را به هیچ می انگارد، این کرم نامتناهی را نمی فهمد، این مهر نامتناهی را درک نمی کند! برنای کاشف پنی سیلین و مانند آن بسیار احترام و ارزش قائل است ولی آفریننده پنی سیلین و مانند آن را منکر می شود؛ نمک را می خورد و نمکدان را می شکند!

بزرگواری و رحمت او اقتضا می کند که برای مدتی از این گناه بزرگ بشر چشم

پوشی کند. کریم و مهربان است، اوست که بیماری های بشر را یکایک دانسته و داروی آنها را یکایک شناخته و داروها را یکایک ساخته و پرداخته است.

در بخش های استوایی کره زمین گیاهی می روید که هم گل می دهد و هم بر می دهد. برهای این گیاه به اندازه دانه باقلا می باشد. این گیاه به وسیله برگ های گل خود تنفس می کند، در صورتی که گل آن تحمل گرد و غبار را ندارد. وقتی که مقداری گرد روی برگ آن گل جمع شود، برگ ها از گازی که خود آن گیاه تولید کرده پر می شود و ناگهان منفجر می گردد. گل باز می شود و گردها ریخته می شود، در اثر انفجار گاز بیرون می آید و صدایی می دهد که شبیه سرفه کودک می باشد.

آیا این نشانه آن نیست که این گیاه، سازنده ای دارد بسیار دانا و حکیم و توانا، به طوری که دقیق ترین چیزها از نظرش محو نمی شود و قدرت بر هر چیزی دارد؟!

تا دیده ام فتاده به زنجیر موی دوست دل می کشد ز راه جنونم به سوی دوست

غیر از طریق عشق مرا خط سیر نیست تا گشته نقطه نظرم خال روی دوست

با این که پای بر سر هستی نهاده ام دستم نمی رسد که نهم پا به کوی دوست

خوشر بود ز ناله جانسوز چنگ و تار تازی اگر به چنگ من افتد ز موی دوست

گر چون دهان یار نماند ز من نشان از لوح سینه ام نرود آرزوی دوست

کی سر فرو برم چو صراحی (۱) به جام جم دستم اگر رسید به جام سبوی دوست
از آب دیده خاک وجود دهد به باد این آتشی که در دلم افکنده خوی دوست
چون نی که از نوازش نایی نوا کند از نای من به گوش رسد های و هوی دوست
بر ما گمان عقل ز دیوانگی مبر ای بی خبر ز سلسله مشکبوی دوست

داستان گل ها و گیاهان و مواد خوراکی و آثار عجیب آنها در حیات جانداران، مسأله ای نیست که در این دفتر بگنجد. در این زمینه تاکنون هزاران کتاب ارزشمند نوشته شده و هزاران محقق بزرگ عمر خود را در تحقیق مسائل این عرصه گاه اعجاب انگیز سپری کرده اند.

این وجیزه به گوشه ای بسیار ناچیز از این جهان بزرگ برای پی بردن به عظمت حضرت محبوب اشاره کرد، باشد که نوری از آن منبع بی نهایت در بی نهایت به قلب بتابد و آثار آن نور، سعادت دنیا و آخرت تهیدستان از حقیقت را تأمین نماید.

آری، به قول حضرت زین العابدین علیه السلام :

«یا مَنْ لَا تَنْقِضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ»

شگفتی های جهان حیوانات

ص: ۲۰۵

۱- (۱) - صراحی: قسمی از ظروف شیشه یا بلور با شکمی نه بزرگ و نه کوچک و با گلوگاهی تنگ و دراز.

به حقیقت که انسان با تمام نیروی عقل و دانشش در برابر عناصر جهان، به خصوص عناصری که از حیات برخوردارند غرق در تعجب و حیرت است.

نمی‌داند چه رشته علمی را انتخاب کند، نمی‌داند قدرت و قوت تحقیقش را در چه حقیقتی متمرکز کند؟ نمی‌داند به چه وسیله آثاری که از عناصر بروز می‌کند به شماره آورد.

همان تحیر و اعجابی که در جهان فضا و کواکب و جهان نباتات بر آدمی چیره می‌شود، چندین برابر آن در جهان حیوانات به آدمی دست می‌دهد.

این که می‌گوییم چندین برابر آن، به خاطر آن است که خورشید با آن همه عظمت فاقد عنصر حیات و حس و اراده است، اما در جهان حیوان عنصر ناشناخته حیات با همه پیچیدگی و ابهامش و با تشکیلات وسیع و عظیمش بر سایر عجایب عالم ماده افزون گردیده است.

در جهان حیوان، تشکیلات وسیع موجودات ذره بینی چون: ویروس‌ها و باکتری‌ها و سایر موجودات ذره بینی یا میکرب‌ها، گروه‌های گوناگون آنها، آثار مختلف حیاتی آنها، نقش یکایک اصناف آنها در سازمان این عالم خاصه در وضع حالات بشری، میکرب‌های موجد امراض، میکرب‌های زحمتکش و خدمتگزار، حشرات ریز، سازمان حیاتی آنها، قدرت احساس آنها، کیفیت تولد و تناسل گوناگون سراسر جانداران، تخم‌گذاری، تلقیح یا ترکیب تخم نر و ماده، حمل، تقسیم، اسرار اسپرماتوزید یا تخم نر، اسرار اوول یا تخم ماده، تشکیلات کرموزون‌ها، ژن‌ها، اسرار سلول حیوانی یا حیوان تک سلولی، شگفتی‌های درون سلول، اصناف حیوانات، خزندگان، پرندگان، پستانداران، حیوانات آبی، چهارپایان، سازمان و ساختمان یکایک آنها، نظامات زندگی آنها، عواطف و احساسات آنها، و میلیارد میلیارد موضوع دیگر، که هر یک از اینها رشته‌ای است طولانی و بس پر پیچ و خم که علوم گوناگون با همه ضعف علمی بشر به بیان اسرار و نظامات این موجودات و سازمان‌های آنها پرداخته‌اند.

ویروس‌ها چندین میلیون بار از یک مور ضعیف کوچکترند. شگفت آن که با این

حقارت جسمی از تمام تشکیلات وسیع یک موجود زنده برخوردارند! یعنی دارای وسایل حسّ و حرکت، جهازات تغذیه، دستگاه کامل گوارش، سلسله اعصاب و حواس یا وسایل ارتباطی با جهان خارج و داخل، ابزار و تشکیلات تولید مثل، وسایل تأمین بدل ما یتحلّل، جهازات تنفسی، قدرت تطبیق با محیط، قابلیت تأثر و عکس العمل در مقابل عوامل خارجی، جهازات رشد و نما و... می باشند.

این همه جهازات و وسایل حیاتی و خواص و نیروهای گوناگون را در یک جاننداری که حتی زیر دستگاههای میکروسکوپ الکترونیک بدون استفاده از اشعه و رنگ کردن این موجودات مشاهده نمی شوند و حداکثر اندازه یک ویروس از یکصدم مو تجاوز نمی کند، کدام قدرت گنجانیده است!؟

ای آن که قاصر است عقول از ثنای تو اوهام را نه راه به خلوتسرای تو

ای آن که عرش با همه شأن و علوّ خویش سنگ آستان بارگه کبریای تو

ای آن که آسمان و زمین سنگ ریزه ای در عرصه جلالت بی منتهای تو

ای آن که آفتاب جهانتاب ذره ای محو فنای جلوه نور و ضیای تو

ما را چه حدّ وصف تو جایی که هر زمان بر عجز خویش معترفند انبیای تو

تا عقل و فکر و منطق ما را تو خالق مخلوق کیست کاو بتواند ثنای تو

(امینی)

ص: ۲۰۷

اشاره

در میان حیوانات ملاحظه می شود بر اثر حکمت ها و اسرار، برخی از موجودات مثلاً فاقد چشمند و تمام حوایج خود را با وسایل مجهز دیگری که در اختیار دارند انجام می دهند. و برخی دیگر به جای دو چشم، چشم های گوناگون، و یا وسایل حسّی دیگر بسیار قوی دارند.

طبق تحقیق برخی از دانشمندان حشره شناس، اکثر حشرات دارای سه چشم یک سطحی و دو چشم چندین سطحی که در حقیقت چندین چشم محسوبند می باشند.

حشره «لیپریا» دارای دوازده چشم و مورچه ها بر حسب اختلاف نوع مورچه دارای دویست چشم الی ۴۰۰ چشم می باشند! حشره ای که شبیه به خفّاش است و آفت پنبه می باشد و به نام «اسفنکس کونفولی» موسوم است دارای ۲۷ هزار چشم می باشد.

حیوانات در کلام مترلینگ

مترلینگ که تحقیقات و نوشته هایش در باب برخی از حشرات معروف است، دربارهٔ زنبور عسل می نویسد:

«زنبورهای عسل اضافه بر چشم هایی که هر یک دارای شش تا هفت هزار سطح می باشند سه چشم دیگر در پیشانی آنهاست که به شکل قبه ها و دایره های خوش ترکیبی است و ما از کیفیت انعکاس اشیا در آنها اطلاعی نداریم.

لانه ای که عنکبوت برای زندگی خود و دام صید حشرات درست می کند، از نخستین زمان تاکنون به یک منوال است و هر تارهای از تارهای لانهٔ عنکبوت که از قنات مخصوصی از زیر دل این حشره بیرون می شود اگر چهار میلیارد از آنها با هم

تابیده شوند ضخامت آن به مقدار موی سر ما خواهد بود. این حشره با یک حوصله و دقتی از چنین آجر و سنگ ظریفی، ساختمان بنا می کند.

تمایلات غریزی در حیوانات با تمرین و تکرار تقویت نمی شوند، اولین لانه عنکبوت با آخرین لانه او به یک شکل است. به تعلیمات مادر نیز ضرور نیست.

بچه مرغابی را دور از نوع او بزرگ کردند، چون اولین بار او را به نهری انداختند به شنا پرداخت و ناگهان از توله سگی که اولین بار آن را می دید به همان روش نوع خود ترسید و زیر آب رفت، مسافتی زیر آب طی کرد تا خود را از خطر توله سگ دور ساخت.

در باب فعالیت ها و زندگی پر اعجاب و اسرار حیوانات مختلف مطالعات گوناگونی انجام گرفت و کتاب ها درباره شگفتی های جهان حیوانات نگاشته شد.

مثلاً در باب اسرار حیات و زندگی مورچه، «مترلینگ» احتمال می دهد که: دو شاخک مورچه به منزله آنتن رادیو و هوا سنج در مورچه و نیز وسیله تفهم و تفهیم و ارتباطات با هموعان باشد.

درباره شامه عجیب مورچه ها که در فاصله بسیار زیادی بوی اشایی که ما بوی آنها را درک نمی کنیم - مانند قند - و آنها درک می کنند داستان ها گفته اند، حتی گفته شده: مورها، خودی و بیگانه را از راه شامه تشخیص می دهند!

انبار زدن خواروبار مورها تماشایی است. دانه ها را در انبارهایی ذخیره می کنند که فاسد یا سبز نشود و غلات قابل فساد و مساعد سبز شدن را به خوبی شناخته آنها را دو نیم و سه نیم می کنند. برخی از غلات را در نقطه ای می گذارند تا سبز شود و مواد نشاسته ای آن به مواد قندی مبدل گردد، سپس جوانه ها را قطع و دانه ها را خشک می کنند.

بر روی دانه ها اعمال دیگری انجام می دهند که از فساد آنها جلوگیری می شود اما بر ما معلوم نیست، فقط از این جا به راز این کار واقف می شویم که اگر آنها را از

لانه بیرون کنیم پس از چندی دانه هاشان فاسد می شود.

مورچگان به اصول دامپروری نیز آشنا هستند! حشرات کوچکی را مانند «شته» که یک نوع ماده قندی از آنها ترشح می شود نگاهداری می کنند و حتی آنها را به چرا برده و باز می گردانند.» (۱)

عجایبی دیگر از حیوانات

اشاره

حیوانات دارای غریزه حبّ ذات هستند و به زندگی خود علاقمندند و حداکثر کوشش را برای حفظ حیات خود به کار می برند. در محلی که احساس خطر می کنند نمی روند و در صورتی که گرفتار خطری شدند با تمام قوا می کوشند که خود را نجات دهند. آنها دارای غریزه جنسی هستند، توالد و تناسل می کنند، در درون همان جثه کوچک خود دستگاه هاضمه و جاذبه و دافعه دارند.

در برخی حیوانات زندگی اجتماعی و تعاون همگانی عجیبی دیده می شود که حقا قابل توجه و شایان تعمق است.

یکی از نویسندگان معروف می نویسد:

یکی از روزها که در فیلیپین به سر می بردم، نزدیک سقف کج و کوتاهی ایستاده بودم. ناگاه چشمم به مور درشت سرخ رنگی افتاد که به لبه سقف نزدیک می شد.

برگ های درختی که نزدیک بنا روئیده بود در چند سانتی متری مور می جنبید. او می کوشید به یکی از این برگ ها بچسبد. برای این منظور به پاهای عقب تکیه کرد و بی ترس و بیم، جسمش را در فضا رها کرد و به تقلا پرداخت.

طولی نکشید که نسیم ملایمی وزید و برگی از درخت را به طرف مور رانده به طوری که توانست پاهای جلور را به آن بند کند، اما برخلاف انتظار روی برگ نپرید، بلکه بی حرکت اندامش را چون پلی میان برگ و لبه سقف کشید. در یک چشم

بهم

ص: ۲۱۰

زدن دهها مورچه که روی سقف می پلکیدند به این پل روی آوردند و یکایک از روی جسم کشیده مور عبور کردند و از سقف به درخت رسیدند. وقتی که آخرین مور گذشت، پاهای عقب را از سقف جدا کرد و روی برگ پرید و قافله موران در میان برگ های سبز به راه افتادند.

کلام رابرت رافیل در عجایب زندگی حیوانات

مجله «ریدرز دایجست» در مورد عجایب زندگی حیوانات می نویسد: رابرت رافیل ماکدونالد می گوید:

روزی در ارتفاعات سانتاکروز کالیفرنیا راه پیمایی می کردیم. به علفزار وسیعی رسیدیم که گله ای آهو در آن می چریدند. ناگهان دیدم که گله پراکنده شد و سرها از بیم لرزید. به طرفی که آهوها نگاه می کردند چشم دوختم. دو گربه وحشی بزرگ را در گوشه ای دور دست مشاهده کردم، خیال کردم همین الآن گله از ترس پا به فرار می گذارد. مسلماً نرهای بزرگ می توانستند خود را نجات دهند اما این کار به قیمت نابودی بقیه گله به دست گربه های وحشی تمام می شد. برخلاف انتظار هیچ نری پا به فرار نگذاشت و گله به مانور دفاعی عجیبی دست زد که به راستی مایه شگفتی بود:

هفت آهوی نر بزرگ به شکل عدد هفت «۷» صف کشیدند و در همین اثنا نرهای کوچک به طرف آهوهای کوچکتر روی آوردند و آنها را به میان این شکل «۷» رم دادند و خودشان در بالا جا گرفتند. گله به توده ای قوی و متراکم تبدیل شد که دورش را نرهای بزرگ احاطه کرده بودند و این همه در برابر گربه های وحشی جبهه گرفتند و آنگاه بر فرمانی که از طرف بزرگترشان صادر شد به یکباره سوی گربه ها یورش بودند.

برخورد پاهایشان با زمین، سر و صدای وحشتناکی ایجاد کرد. گربه ها که از این

وضع دستخوش حیرت و خوف شده بودند ماندن را صلاح ندانستند و پا به فرار گذاشتند. آن توده سهمگین آهوان با ترکتازی عجیب خود گربه‌ها را تا نقطه دوری تعقیب کردند و پس از آن پراکنده شدند و با خیال جمع به چرا پرداختند.

این مسائل بهت انگیز که ما در جهان حیوانات مشاهده می‌کنیم و هزاران نمونه دیگر، ما را بی اختیار به تکرار سخن ابا عبدالله الحسین علیه السلام وا می‌دارد که می‌فرماید:

عَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ. (۱)

خداوندا، کور است چشمی که تو را نبیند.

جاندارانی که آنان را فاقد عقل و هوش می‌دانیم، حیواناتی که از دیدگاه ما موجوداتی حقیر و کوچکنند، هر یک عالمی دارند که بشر دانشمند بایستی سال‌ها بررسی و دقت کند تا به گوشه‌ای از عالم اسرارآمیز آنان واقف گردد و در پرتو آن به عظمت پروردگار خود پی برد.

جای آن است که شاهان ز تو شرمنده شوند سلطنت را بگذارند و تو را بنده شوند

گر به خاک قدمت سجده میسر گردد سرفرازان جهان جمله سرافکنده شوند

بر سر خاک شهیدان اگر افتد گذرت کشته و مرده همه از قدمت زنده شوند

جمع خوبان همه چون کوب و خورشید تویی تو برون آی که این جمله پراکنده شوند

هیچ ذوقی به از این نیست که از غایت شوق چشم من گرید و لبهای تو در خنده شوند

ص: ۲۱۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۶/۹۵، باب ۲، دعای عرفه؛ إقبال الأعمال: ۳۴۹.

گر تو آن طلعت فرّخ بنمایی روزی تیره روزان همه با طالع فرخنده شوند

اگر این است هلالی شرف پایه عشق همه کس طالب این دولت پاینده شوند

(هلالی جغتایی)

مار زنگی در مطالعات جانورشناسی

یکی از جانورشناسان، مار زنگی را مورد مطالعه قرار داد و با کمال تعجب دید که این جانور در تاریکی، موش را که بهترین طعمه اوست به آسانی شکار می کند. تصور کرد دیدگان مار زنگی خلقت خاصی دارد که در تاریکی به خوبی می بیند، لذا چشمهای مار را بست. این بار نیز به آسانی مار زنگی طعمه خود را شکار کرد. بار دوم شنوایی و مرتبه سوم حس بویایی حیوان را از کار انداخت و هر دفعه مار زنگی در تاریکی به شکار موش موفق شد. پس ثابت گردید که مار زنگی از حس بویایی و شنوایی و بینایی برای شکار خود استفاده نمی کند.

کنجکاوی پرفسور بولون ادامه یافت و بالأخره متوجه شد که در دو طرف سر مار زنگی بین چشمها و منخرینش دو فرورفتگی وجود دارد که سلول های اطراف آن گرماگیر است! و این سلول ها که در هر سانتی متر مربع ۱۵۰۰۰۰ عدد است قادرند گرمای طعمه را در هر نقطه ای باشد به مغز حیوان گزارش دهند. با توجه به این که در هر سانتی متر مربع دست انسان فقط سه عدد سلول گرماگیر وجود دارد، می توان به اهمیت عجیب دستگاه گرماگیری مار زنگی پی برد!

ماهی در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود:

ص: ۲۱۳

«بین ماهی چگونه باید در آب زندگی کند، پا ندارد و چون مانند حیوانات خشکی نمی تواند نفس بکشد شش نیز ندارد. به جای دو پا دو بال های محکم در پهلوهای خود دارد که مانند پاروهای قایق رانان در موقع شنا کردن به آب می زنند.

بدنش را فلس های محکم مانند زره پوشانیده تا از آسیب محفوظ بماند. و چون بینایی چشمانش ضعیف است خداوند شامه قوی به آن عطا فرموده که بوی طعمه خود را از دور استشمام می کند. و از دهان آن به طرف گوش ها سوراخ هایی است که آبی را که می بلعد از آنها خارج می کند و این کار در ماهی به منزله نفس کشیدن است!» (۱)

عجایب زندگی موریانه

اشاره

لانه موریانه که نیمی از آن در زیر زمین و نیمی از زمین بالا آمده است به شکل مخروطی به ارتفاع شش الی هشت متر از دور دیده می شود. در هر یک از این لانه ها فقط یک ماده درشت یا ملکه قرار دارد و بقیه خواجه هستند.

ملکه در حدود ده تا ۱۵ سال عمر می کند و هر سال تعداد فرزندان وی زیاد می شود، زیرا ملکه در تمام مدت شبانه روز هر دو ثانیه یک تخم می گذارد. وی می تواند در مدت ۲۴ ساعت ۴۸۰۰۰ تخم بگذارد، چون ده تا پانزده سال زنده می ماند، در این مدت تخم هایش به صدها میلیون خواهد رسید.

اگر تعداد تخم هایی را که بچه های او خواهند گذاشت در نظر بگیریم خواهیم دید که ممکن است در مدت ده سال اولاد او نواحی گرمسیر را به قسمی اشغال کنند که هیچ انسانی یا موجود دیگری به روی زمین جا نداشته باشد. خوشبختانه چون موریانه ها پوست نازکی دارند، غذای مورد پسند حیوانات دیگر می باشند.

ص: ۲۱۴

ساختمان خانه موریا نه ها از چندین طبقه تشکیل گردیده که در ورودی آن در بالای عمارت قرار دارد. زندگی آنها داری تشکیلات انسانی است و طبقات ساختمانی موریا نه به شرح زیر است:

طبقه اول: از بالا: اطاق نگهبانی و مأمور کنترل ورود و خروج.

طبقه دوم: خوابگاه تابستانی کارگران.

طبقه سوم: اطاق ناهار خوری تابستانی.

طبقه چهارم: انبار آذوقه.

طبقه پنجم: سربازخانه.

طبقه ششم: مقر تابستانی ملکه.

طبقه هفتم: انبار تره بار.

طبقه هشتم: آغل حیوانات شیرده.

طبقه نهم: اطاق بچه ها.

طبقه دهم: اطاق بازی.

طبقه یازدهم: بیمارستان و تأسیسات پزشکی.

طبقه دوازدهم: خوابگاه زمستانی کارگران و گورستان.

طبقه سیزدهم: مقر زمستانی ملکه.

این کشور عجیب دو سه میلیونی را اگر خطری تهدید کند بلافاصله همه موریا نه ها به وسیله مأموران انتظامات یا فرد مطلع با خبر می شوند و برای دفاع در مقابل خطر آماده می گردند. هر گاه یکی از کارگران از کار کردن امتناع ورزد، مأمور انتظامات را خبر می کنند و تنبیه فرد خطا کار چندان وقتی نمی خواهد، مأمور مذکور فوری سر نافرمان را از تن جدا می کند!

موریانه ها مانند مورچه ها در تمام امور با هم همکاری می کنند و این همکاری همه جانبه دلالت دارد بر ارتباط مستقیم و دقیق همه آنها با یکدیگر. مثلاً در جامعه موریانه ها گرسنه وجود ندارد. پیداست بین ۲ تا ۳ میلیون موریانه که در یک لانه زندگی می کنند تا احتیاج خود را به همدیگر نفهمانند رفع آن مقدور نمی شود. پس گرسنه با سیر تماس می گیرد و احتیاج خود را با او در میان می گذارد و عاقبت این گفتگو منجر به سیر شدن گرسنه می شود که نحوه آن را در زیر می خوانید:

خمیری که موریانه های مأمور تهیه غذا از چوب فراهم می سازند پیش از آن که کاملاً هضم شود از ده معده مختلف عبور می کند. تقسیم آن بنا بر قاعده بسیار صحیحی انجام می گیرد. هر قدر موریانه ای گرسنه تر باشد از محتوی معده اجتماعی خود کمتر به دیگران می دهد و در عوض از عابرین بیشتر خوراک هضم شده می گیرد!

اگر موریانه سائلی که بسیار گرسنه است با موریانه ای که گرسنه تر از خود باشد برخورد نماید بدون تأمل قسمتی از غذای بسیار کمی را که در معده دارد به او می دهد. بدین طریق شرایط تغذیه در تمام کشور موریانه ها یکسان است. در جوار موریانه های سیر موریانه های گرسنه وجود ندارد، در کشور آنها فقیر و ثروتمند معنا ندارد، با این روش بسیار هوشمندانه و ساده، آنها جامعه کاملی را بنا نهاده اند!

عجایب زندگی ملخ ها

ملخ می تواند بیش از ۵۰۰ نوع صدای مختلف از خود بیرون آورد. برای تولید صدا این حشره ساق پای دنداندار خود را بر رگه های بال سخت خود می ساید.

صداهایی که ملخ ها ایجاد می کنند بنا به قواعد بسیار منظمی به جملات و کلمات و قسمت هایی منقسم می شوند. هر کدام از آنها با حرکت مخصوصی از ران دنداندار

حیوان پدید می آید. حیوان می تواند با تغییر نیرویی که پاهای خود را می مالد و یا با تغییر تعداد دندان‌ها که بر بالش می ساید صداهای مختلفی ایجاد کند.

در بسیاری از ملخ‌ها، ملخ نر و ماده در میان علفزارها آواز سر می دهند. هر نری آواز نوع خود را می خواند، اگر صدای او به گوش ماده ای برسد او از یک لحظه که صدای نر به گوش نرسد استفاده کرده و به او جواب می دهد. اگر آنها توافق کنند ملخ نر به سوی آوازه خوان نامرئی پرواز می کند.

گاهی ممکن است این ملخ با رقیب نری روبرو شود. به محض این که دو رقیب همدیگر را می بینند به شدت شاخک‌های خود را به حرکت در می آورند و پاهای عقب خود را نیز حرکت می دهند تا به هم بفهمانند که چقدر قوی هستند.

اگر رقیب از میدان در نرود با انبرک‌های برنده به جان هم می افتند تا عاقبت یکی پیروز شود. عجب این که در این کشمکش‌ها که دو دقیقه طول می کشد کمتر اتفاق می افتد که ملخ‌ها عضوی از یکدیگر را ناقص کنند!

ذخیره آب زنبورها

موجودات برون آب به سختی می توانند کارکردهای خود را حتی در هوای سرد برای دو تا سه روز حفظ کنند. موجود زنده همیشه باید دارای اندوخته آب باشد.

اصیل‌ترین روش ذخیره آب را زنبورهای عسل اختراع کرده اند. ادامه زندگی برای خانواده زنبور که متشکل از هزار حشره بالغ و تعداد زیادی سفیره می باشد محال است. اگر هوا برای پرواز نوزادان مساعد نباشد چه اتفاقی رخ خواهد داد؟

زنبورها این مسأله را به طریقی حل کرده اند. اگر کندوی زنبورها را باز کنید تعداد زیادی از زنبورهای کارگر را مشاهده خواهید کرد که بدون حرکت از شانه‌ها آویزان هستند. آنها خود منابع یا ذخایر آب زنده می باشند. زنبورهای حامل آب مقدار زیادی آب در شکم زنبورهای کارگر می ریزند، در نتیجه زنبورهای کارگر سنگین شده

و قدرت پرواز و خزیدن را موقتاً از دست می دهند. بعد از یکی دو روز هوای نامساعد، شکم زنبورها به حالت اول برگشته و منابع آب خالی می شوند!

عجایب زندگی گوزن ها

امواج دریای گرم و آرام، با کاهلی به ساحل و صخره های پوشیده از درخت در کنار آب، جایی که گوزن ها تمام روز را به چرا می پردازند می خورند. گوزن ها به این جا می آیند تا از نسیم و سایه درختان بلوط و کاج لذت ببرند. دریا امواج خود را به پای این گوزن های کوچک و زیبا می ریزد ولی احتمالاً توجه آنها را به خود جلب نمی کند.

وقتی گوزن ها تشنه می شوند در جستجوی چاله های کوچک مملو از آب گل آلود سر به کوهها می گذارند. این چاله ها باقیمانده چشمه های سرشار از آب زلال و تازه ای هستند که در فصل تابستان خشک می گردند. هیچ گوزن و یا حیوان دیگری در هنگام تشنگی به سراغ دریا نمی رود. سواحل پر پیچ و خم قاره ها با هزاران کیلومتر طول توسط اقیانوس ها احاطه شده، ولی هیچ رد پای حیوانی در آنجا به چشم نمی خورد، زیرا نمی تواند تشنگی خود را با آب دریا فرو نشاند.

افرادی که دچار کشتی شکستگی می شوند، در وسط دریای بی حد و مرز و سرشار از آب شور از تشنگی می میرند. آب دریا به دلیل این که حاوی املاح زیادی می باشد برای نوشیدن مناسب نیست. در هر لیتر آب ۳۵ گرم املاح گوناگون که شامل ۲۷ گرم نمک معمولی می باشد وجود دارد. چرا آب دریا برای نوشیدن مناسب نیست ؟

انسان، به بالغ بر سه لیتر آب در روز از جمله آبی که در غذا یافت می شود نیازمند است. اگر انسان مجبور به استفاده از آب دریا شود روزانه صد گرم از املاح وارد بدنش می شود، و اگر کلیه این املاح در آن واحد به خون نفوذ کند، عواقب و خیمی

به دنبال خواهد داشت.

خون در صورتی که همه شرایط جمع باشد، نمک اضافی را از بین می برد، کلیه خون را تصفیه می نماید. شخص بالغ روزانه حدود ۱/۵ لیتر ادرار و همچنین املاح سدیم، پتاسیم، کلسیم و سایر مواد مضر را دفع می نماید. متأسفانه غلظت املاح در آب دریا خیلی بیشتر از غلظت املاح ادرار می باشد، بنابراین به خاطر رهایی از املاح آب دریا باید مقادیر زیادی آب نوشیده شود.

حیات حیوانات دریایی

اشاره

چگونه حیوانات و ماهیان دریایی به زندگی ادامه می دهند؟ از کجا آب نوشیدنی پیدا می کنند؟ حقیقت این است که آنها به هر حال موفق به یافتن آب نوشیدنی می گردند.

مقدار کمی نمک در مایع بافتی خون ماهیان و سایر مهره داران وجود دارد، بدین ترتیب بسیاری از جانوران دریایی که از سایر جانوران دریا تغذیه می کنند مقدار آب مورد نیاز را از طریق غذای خود به دست می آورند. این مایعات برای انسان مفید می باشد.

سفر بمبارد و کشف مواد مفید دریاها

یک دکتر فرانسوی به نام بمبارد برای اولین بار موفق به کشف این مسأله شد.

بمبارد دست به آزمایش متهورانه ای زد و بدین ترتیب می خواست ثابت کند که اقیانوس ها حاوی موادی هستند که انسان برای زندگی به آنها نیازمند است.

همچنین ثابت نمود افرادی که دچار کشتی شکستگی می گردند با استفاده از نعمت هایی که در اقیانوس ها نهفته است می توانند از مرگ حتمی نجات یابند.

به این منظور در قایقی لاستیکی عازم اقیانوس اطلس شد. وی از خوردن هر

چیزی به جز ماهی خودداری کرد. به جای نوشیدن آب از مایعاتی که از بدن ماهیان به دست می آورد استفاده نمود. ۶۵ روز طول کشید تا از اروپا به امریکا رسید. گرچه سلامت وی به شدت لطمه دید، موفق شد ثابت نماید که می توان فقط از مواد موجود در اقیانوس ها تغذیه نمود.

انسان مایل است بداند که ماهیان، آب شیرین را از کجا تأمین می کنند؟ می دانیم بدن ماهیان به دستگاه تقطیر عجیبی مجهز است که با کُلیه فرق می کند.

کلیه ماهیان آن قدر کوچک است که در مورد تخلیه نمک نقشی به عهده ندارد دستگاه تقطیر ماهیان در آبشش قرار دارد. سلول های مخصوصی املاح موجود در خون را به طور متراکم و همراه با مخاط از بدن موجود زنده بیرون می راند.

حیات پرندگان دریایی

پرندگان دریایی نیز با مشکلاتی در مورد تهیه آب مواجه هستند. مرغ طوفان و مرغان دریایی که ساکنان اقیانوس می باشند دور از سواحل دریا سکونت دارند. آنها سالی یک بار برای تولید مثل به خشکی می آیند.

نوعی پنگوئن دریای شمال و قرن غار و بسیاری از مرغان نوروزی دریا با وجود این که نزدیک ساحل هستند هرگز از آب شیرین استفاده نمی کنند. بسیاری بر این عقیده بودند که آنها با استفاده از مایعی که از طریق شکار عایدشان می گردد خود را سیراب می سازند. ولی اخیراً ثابت شده است که آنها با شوق و علاقه از آب دریا استفاده کرده و حتی بعضی از آنها بدون آب دریا نمی توانند زندگی کنند.

سال ها قبل در باغ وحش های گوناگون مشاهده شد که بعضی از پرندگان نمی توانند در اسارت به سر برند. جانور شناسان از این موضوع که مرغان ظریف و کوچکی از قبیل مرغ مگس خوار، طوطی، شترمرغ، عقاب و جغد تحمل اسارت را داشتند، ولی مرغان بزرگی از قبیل مرغ نوروزی بعد از مدتی هلاک می شوند دچار

حیرت بودند. سرانجام چنین نتیجه گرفتند که این مرغان زیبای دریایی نمی توانند در قفس های تنگ زندگی کنند، زیرا دلتنگ عرصه پهناور اقیانوس ها می شوند. آنچه موجب مرگ آنان می شود اشتیاق به دریا یا اسارت در قفس های تنگ نیست، بلکه کمبود املاح مورد نیاز آنهاست که موجب مرگشان می شود. هنگامی که نمک به غذای آنها افزوده می گردد با شادکامی بسیاری به زندگی خود ادامه می دهند.

پرنده گان و خزندگان دریایی دستگاه تقطیر عجیبی دارند. این دستگاه کلیه آنها نیست، بلکه دستگاهی است که درون بینی آنها قرار دارد و به زبان علمی جدید به نمود نمک معروف است. این غده در پرنده گان در لبه بالایی کاسه چشم وجود دارد و ترشحات آن به داخل حفره بینی می ریزد. غلظت سدیم در مایعاتی که از این غده ترشح می شود پنج بار از خون و دو یا سه مرتبه از آب دریا بیشتر است.

مایعات مترشحه از سوراخ بینی روی نوک آنها به صورت شفافی ظاهر می شود که جانور هر چند وقت یکبار آنها را از خود دور می سازد. ده یا دوازده دقیقه بعد از این که غذای آمیخته به املاح به پرنده گان می دهیم، قطراتی از دماغش شروع به چکیدن می کند و حالتی به آنها دست می دهد که گویی از سرما خوردگی شدید رنج می برند.

مجرای ترشحاتی غدد نمکی بر عکس پرنده گان در خزندگان دریایی از قبیل لاک پشت آبی و مارمولک در گوشه چشمانشان قرار دارد و ترشحات از گوشه چشم آنها جاری می شود.

اشک تمساح

مدت ها قبل انسان متوجه شد که اشک تمساح به صورت قطرات روشنی جاری می شود. چنین تصور می شد که تمساح بعد از دریدن و بلعیدن طعمه خود به سوگواری می پردازد، به همین دلیل اصطلاح «اشک تمساح» برای نشان دادن

بدترین ریاکاری‌ها به کار می‌رود. اخیراً دانشمندان به این مسأله پی برده‌اند که اشک تمساح در واقع به عنوان وسیله‌ای برای دفع املاح جذب شده از طریق آب و غذا می‌باشند.

لاک پشت های دریایی

لاک پشت های دریایی تمام سال در اطراف دریا و اقیانوس های گرم به سر می‌برند. ماده این حیوان تنها سالی یک بار در تاریکی شب برای دفن تخم های خود به سواحل شنی روی می‌آورد، هنگام برگشت به شدت اشک می‌ریزد و قطرات اشک نمک آلود را به روی ساحل شزار خشک رها می‌سازد.

آیا به خاطر ترک محلی که مدت ها قبل در آنجا از تخم در آمده ناراحت است و یا به خاطر آن که نوزادان خود را به دست سرنوشت رها کرده گریه می‌کند؟ مسلماً چنین چیزی نیست، تنها موضوع آن است که غدد نمک جانور سرگرم کار همیشگی خود، یعنی دفع نمک اضافی می‌باشد و چنین چیزی اصلاً عجیب نیست. لاک پشت های آبی به خاطر اشک خود مشهورند، ولی مشاهده اشک آنها در آب غیر ممکن است و به همین دلیل مدت ها طول کشید تا انسان به این مسأله پی برد.

بز موش های صحرائی

بز موش های صحرائی که در بیابان های خشک استرالیا زندگی می‌کنند قادر به استخراج آب از خاک هستند. این موجودات عجیب و کوچک از دانه های خشک گیاهان تقریباً بدون آب تغذیه می‌کنند.

بز موش ها دانه هایی را که جمع کرده اند فوراً مصرف نمی‌کنند، بلکه دانه ها را در کیسه های گونه خود قرار می‌دهند و به حفره زیرزمینی خود منتقل می‌سازند. نه تنها صورت این حیوان بلکه دهانش نیز از موی پوشیده شده و بدین وسیله موی موش

صحرائی نه تنها بر صورت بلکه بر دهانش نیز می روید و از نفوذ بزاق به کیسه های گونه جلوگیری به عمل می آورد. این موضوع موجب می شود تا سر حد امکان در استفاده از رطوبت صرفه جویی شود.

دانه های کاملاً خشک که از سطح زمین برداشته شده و در سوراخ های زیر زمینی ذخیره می گردند، کوچکترین ذره رطوبت در خاک را جذب می کنند. فشار اسمزی دانه های خشک ۴۰۰ تا ۵۰۰ آتمسفر بوده و با همان نیرو آب را به بیرون می کشند.

بز موش صحرائی تا زمانی که دانه ها آغشته به آب نباشند از آنها استفاده نمی کند.

صدای حشرات

دانشمندان زنجره ها را به خاطر صدای بلند و منظمشان نوازنده جهان حشرات نامیده اند و بیش از دو هزار نوع زنجره تا به حال شناخته شده است.

دانشمند حشره شناس اس. د. فروست می گوید:

در جهان حشرات، جیرجیرک بغرنج ترین اندام های صوتی را داراست. این حشره نه تنها دارای پوستی شبیه پوسته طبل است و آن را به کمک عضلات نیرومند خود به نوسان و لرزش در می آورد، بلکه دارای یک سیستم بسیار کامل تشدید کننده صداست که در مقابل آن مگافون های ملخ های سبز مانند اسباب بازی های بچه هاست.

آوازهای این حشرات هر کدام معنای خاص خود را دارد، برخی از آنها پیام های عاشقانه است و بعضی برای جلب توجه ماده و برخی دیگر وجود خطر را خبر می دهند، بعضی هم خبر دهنده گرمای هواست، و معانی دیگری در این صداها هست که هنوز بشر به آنها آگاهی نیافته است.

حشرات نوازنده و موسیقی دان، گرماسنج های خوبی نیز هستند. زنجره ها هر چه هوا گرم تر شود تندتر می خوانند، ولی چون گرمی هوا به یکصد درجه فارنهایت

رسید ناگهان از صدا می افتند، از این روست که برخی از مردم گرمی هوا را از روی نغمه زنجره حدس می زنند و می گویند: اگر تعداد دفعاتی را که یک زنجره برفی در ۱۵ ثانیه از خود صدا در می آورد با عدد چهل جمع کنیم درجه درست هوا را به دست آورده ایم!

تمام حشرات دارای اندام شنوایی می باشند، اما محلّ قرار گرفتن این اندام ها انسان را دچار شگفتی می نماید. ملخ مهاجر دارای یک جفت گوش بر روی پاهای عقبی و ملخ معمولی دارای یک جفت گوش روی پاهای جلو می باشد. جیرجیرک ها نیز چنین هستند.

نکته قابل توجه این است که: گوش برای شنیدن آفریده شده تا موجود زنده را از خیلی چیزها آگاه کند. مثلاً گوش انسان وزوز پشه، ریزش آب، صدای طوفان، آواز پرنده، صدای دوست، سخن دشمن و صداهای بسیار دیگری را به مغزها مخابره می کند و آدمی را از وجود چیزهای مختلف آگاه می سازد. مسلماً گوش در حشرات و حیوانات هم برای این منظور مهم آفریده شده تا چون موضوعات مختلف و مطالب گوناگون را که به صورت صدا منعکس شده درک کند!

راستی، چه جهان عجیبی است. انسان با همه قدرت فکری و علمی در برابر عظمت این واقعیت ها به دریایی از حیرت فرو می رود و با تمام وجود در برابر آفریننده این عرصه گاه پر از عجایب، به فریاد می آید که:

یکی هست و هیچ نیست جز او وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

(هاتف اصفهانی)

آری، تدبّر در آفریده ها، آدمی را به آفریننده هدایت می کند و عقل و اندیشه را در برابر حریم با عظمت او به سجده دائمی وادار می نماید.

خراب یک نظر از چشم نیمخواب توایم به حال ما نظری کن که ما خراب توایم

سؤال ما به تو از حد گذشت لب بگشا که سال هاست که در حسرت جواب توایم

چه حد آن که توانیم هم عنان تو شد همین سعادت ما بس که در رکاب توایم

عتاب تو کُشد و ناز تو هلاک کند هلاک ناز تو و کشته عتاب توایم

عجب نباشد اگر از لبِت به کام رسیم که مست باده نازی و ما کباب توایم

ز مهر روی تو داریم داغها بر دل ستاره سوخته از تاب آفتاب توایم

من و هلالی از این در به هیچ جا نرویم چرا که همچو سگان بسته طناب توایم

(هلالی جغتایی)

اقسام ماهی ها

گودی اقیانوس ها به هزاران متر می رسد، ولی نور خورشید بیش از چهارصد متر از سطح دریا پایین نمی رود. پس دریا به دو بخش تاریک و روشن تقسیم می شود.

گیاهان دریایی به طور معمول در بخش روشن دریا می باشند. در این جا پرسشی پیش می آید که ماهی هایی که در بخش تاریک دریا زندگی می کنند و از نور خورشید محرومند و برای فعالیت های حیاتی به نور احتیاج دارند چه می کنند؟ آنهم ماهی های نیرومندی که می توانند صدها تن سنگینی آب را تحمل کرده، در ته دریا زندگی کنند.

ولی آفریدگار جهان این پرسش را پاسخ داده و این ماهی ها هر چه نور بخواهند در اختیارشان گذارده است. ماهی هایی را در آنجا آفریده که اشعه نورانی از خود پخش می کنند، مانند کرم شب تاب در زمین و پشه نوری در هوا! این ماهی ها قعر دریا را روشن می کنند. در برابر دستگاه نور پاش آنها صفحه شفاف قرار دارد تا نور بهتر منعکس شود.

این ماهی های نور افکن اقسامی دارند و دارای نورهای رنگارنگ می باشند؛ از گروهی نور قرمز، از گروهی نور سبز، از گروهی نور زرد می تابد؛ عجب این جاست

که برخی دارای چراغ های متعددی هستند.

در پشت ماهی قزل آلاهی کف دریا از سر تا دم دکه هایی است که مانند لامپ های کوچک نور می دهد. ماهی های سیاهرنگی هستند که بر پوست آنها صدها نقطه قرمز رنگ روشن دیده می شود. ستاره دریایی را از عمق ۹۰۰ متری بالا آوردند نوری سبز رنگ و تند و درخشان به صورت پنج پره از بدنش تراوش می کرد.

آیا این کارخانجات الکتریکی در پیکر این ماهی ها در ته دریا چگونه قرار داده شده؟ چگونه آب دریا این چراغ ها را خاموش نمی کند؟ آیا لامپ این چراغ ها از کدام شیشه ساخته شده که فشار آب چهار صد متری آن را نمی شکند، آیا حجم این کارخانجات الکتریکی چقدر است؟ آیا مواد سوختنی آنها چیست و از کجا می آید؟ آیا چه کسی آنها را به کار می اندازد و بر کار آنها نظارت می کند که از کار نیفتند. آیا ماده بی شعور می تواند تاریکی را از روشنایی تشخیص دهد تا برای تاریکی چراغی درست کند؟

نوزادان پستانداران

نوزادان پستانداران همانکه دمی چند از ولادتشان گذشت به جنبش درآمده می خیزند، و بو می کشند، تا خود را در آغوش مادر جای دهند، آنها می کوشند پستان مادر را پیدا کرده تا با حرکت لب های خود شیر بمکند. تنها کمکی که از طرف مادر پس از زاییدن به آنها می شود همان لیسیدن آنهاست و گرنه هیچ گونه کمک دیگری از طرف مادر به نوزادان نمی شود.

این حرکت کردن را در آغاز ولادت چه کسی به این نوزادان تعلیم کرده است؟ بوی مادر را که به آنها شناسانیده؟ پستان مادر را که به آنها نشان داده تا بدانند آن است که شیر می دهد و اعضای دیگر مادر شیر ندارد؟ حرکت لب و مکیدن شیر و

بلعیدن آن را چه کسی به آنها تعلیم داده است؟ این تعلیمات قبل از ولادت شده و یا بعد از آن؟ اگر معلّم این درس ها، پدر یا مادر باشند که خود آنها از درک این معنا عاجزند، و قابلیت تعلیم در نوزاد مفقود است، جنین در شکم مادر نمی خیزد و راه نمی رود و از دهان غذا نمی خورد، بلکه به وسیله ناف تغذی می کند.

البته نوزاد جانوران پستاندار این کارها را به وسیله غریزه انجام می دهد. این غریزه را که به این نوزاد داده است؟ چرا غریزه های دیگر را ندارد؛ چون غریزه خود به خود نمی تواند پیدا شود، پس به طور قطع پدید آورنده ای دارد.

پدیدآورنده ای که نیاز نوزاد را به این وظایف طبیعی دانسته و به وی عنایت کرده است؛ پدیدآورنده ای که می دانسته نوزاد به غریزه های دیگر نیاز ندارد؛ پدیدآورنده ای که داناست و توانا و کریم است و در ذات او بخل راه ندارد.

حیات عنکبوت

کارتونک که در زبان عربی به آن عنکبوت گفته می شود کارهای عجیبی انجام می دهد، بدون آن که از کسی یاد گرفته باشد و یا آنها را تمرین کرده باشد.

کارتونک برای شکار، دام را اختراع کرده است، دام وی تار اوست. تار وی از نخ های ابریشم مانند درست شده است، نخ هایی را که خودش ایجاد کرده و خودش ریسیده است، و از آن نخ ها تار را بافته است. کارتونک تار را به شکل هندسی و محکم در می آورد و برای شکار مگس دام قرار می دهد.

کارتونک پل را اختراع کرده است که به وسیله آن از جوی ها عبور می کند و از گودال های ژرف می گذرد. پل کارتونک نخی است باریک که خودش آن را ریسیده است و به وسیله باد دو سوی جو و گودال را به هم وصل می کند، آنگاه خود را با سرعتی عجیب روی آن می لغزاند تا از آن عبور کند.

آیا مقدار طول پل را کارتونک از کجا به دست آورده است که طول نخ را به همان اندازه قرار داده است؟ آیا ایصال پل را به وسیله باد که به وی تعلیم داده است؟ مقدار مقاومت پل را برای حمل خودش چه کسی به وی یاد داده است؟ گذشتن از روی پل را به وسیله لیز خوردن از چه کسی آموخته است؟

کارتونک، کشتی اختراع کرده است. برگ های درخت را جمع می کند و با نخ های حریری خودش برگ ها را به هم وصل می کند و می بندد، سپس آن را در آب می اندازد و آب این کشتی را تا آنجا که دلخواه اوست می برد و باری را که خودش نمی تواند ببرد کشتیش می برد! کارتونک خندق های زمینی و پناهگاه های محکم می سازد. و برای آنها درهای محکمی قرار می دهد و وسایل گریز از خطر را در آنها آماده می کند.

آیا این کارها نشانه آن نیست که آفریننده کارتونک بسیار دانا و توانا می باشد؟

آری، به قول حضرت سجاد علیه السلام :

«یا مَنْ لَا تَنْقِضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ»

منم این بی تو که پروای تماشا دارم کافرم گر دل باغ و سر صحرا دارم

بر گلستان گذرم بی تو و شرمم ناید در ریاحین نگرم بی تو و یارا دارم

که نه بر ناله مرغان چمن شیفته ام که نه سودای رخ لاله حمرا دارم

بر گل روی تو چون بلبل مستم واله به رخ لاله و نسرین چه تمنا دارم

گر چه لایق نبود دست من و دامن تو هر کجا پای نهی فرق سر آنجا دارم

با توأم یکنفس از هشت بهشت اولی تر من که امروز چنینم غم فردا دارم

سعدی خویشتم خوان، که به معنی ز توأم گر به صورت نسب از آدم و حوّا دارم

(سعدی شیرازی)

عجایب بال پرندگان

آیا تاکنون در نیرویی که در بال پرندگان موجود است و آنها را به مسافت های دور و دراز می برد اندیشیده اید؟ این چه نیرویی است و حقیقت آن چیست و چگونه در بال آنها جای دارد و در چه جای بال های آنها می باشد و به چه وسیله در بال ها نهاده شده است؟ چگونه این نیروی عظیم در بال کوچک آنها گنجانیده شده است؟ نیروهای محرّکه اگر کمک خارجی به آنها نرسد، می مانند و مقداری که کار کردند فرسوده می شوند و نیاز به تعمیر دارند، ولی نیروی پرش پرندگان نیاز به کمک خارجی و احتیاج به تعمیر ندارد.

آیا غذای پرندگان که معمولاً حشرات و یا برگ های درختان است چگونه تبدیل به این نیروی عظیم می شود؟ چه ماشین شیمیایی دقیقی و عظیمی در این جثّه کوچک نهفته است که آن غذای ساده را تبدیل به این نیروی بزرگ می کند؟

آری، اینها نشانه قدرت عظیم و دانش نامحدود پدیدآورنده پرندگان و نگاهدارنده آنهاست.

غالب حشرات نر با آواز خود ماده ها را به سوی خویش می خوانند و آنها را به طرف خود جلب می کنند مانند سوسک، ملخ، پشه و جیرجیرک.

ص: ۲۲۹

حشره شناسان تاکنون برای پشه ها سه نوع صدا و سخن تشخیص داده اند:

صدای خشم، صدای کمک و صدای طلب معشوق.

دانشمندان برای از بین بردن پشه های موذی صدای جنس نر آن را به گاهی که ماده را به سوی خود می طلبد ضبط کرده و در نقاط معینی پخش می کنند. وقتی پشه های ماده در اطراف دستگاه پخش صدا که زبان پشه نامیده می شود جمع می شوند آنها را به وسیله د.د.ت یا سم های دیگر معدوم می نمایند.

تقلید از سخن پشه های نر و آواز آنها برای گرد آوردن پشه ها از سم پاشی مزارع و کشتزارها بهتر و به صرفه تر است، زیرا سم، تنها حشره موذی را از بین نمی برد بلکه میلیونها حشرات مفید مانند زنبور عسل را نیز نابود می سازد و از میزان میوه ها و حبوبات هم می کاهد، زیرا حشرات به لحاظ گرده افشانی و تلقیح گل ها، میوه ها را فراوان می کنند، از طرف دیگر هزینه سمپاشی مزارع خیلی بیشتر و سنگین تر از سمپاشی اطراف دستگاه پخش صدای پشه می باشد.

عجایب کرگدن

کرگدن فقط یک دوست در دنیا دارد و آن پرنده کهنه خواری است که بر پشت او سوار است و کهنه های داخل چین های پوست پشتش را می گیرد. اگر در موقعی که کرگدن چرت می زند، چیزی به او نزدیک شود سر و صدای پرنده بلند می شود و او را آگاه می کند. این پرنده برای کرگدن مثل چشم است، زیرا اگر چه عضو بویایی حساس و حس شنوایی آن قوی است، ولی قدرت دیدش به مانند هوشش بی اندازه کم است.

پرنده گان کهنه خوار کوچک علاوه بر کهنه، خار و علف هایی را که بر پشت و

لایه های پوست کرگدن فرو می روند بیرون می آورند و می خورند. مراقب جوانب نیز هستند و خطر را با صدای مخصوص خود به کرگدن گزارش می دهند و ارباب خود را برای دفاع آماده و مهیا می سازند!

پس کرگدن ها به صدای پرنده هایی که به منزله محافظین آنها هستند آشنا می باشند، زیرا آنچه مسلم است این پرنده کوچک تنها یک صدا ندارد، بلکه احتیاجات خود را با نواهای مختلف اعلام می کند، ولی کرگدن وقتی آماده حمله می شود که صدای وحشت پرنده را بشنود، در غیر این صورت عکس العملی از خود نشان نداده با دوستان خود به گردش و چرا می پردازد، زیرا با خارج شدن خارها و کنه ها از چین و چروک پوست کرگدن، هم او احساس آرامش و راحتی می کند و هم پرنده ها از غذای آماده و مهیا شکمی از عزا درمی آورند.

صداهای مرغ و خروس

جانورشناسان برای مرغ و خروس هر کدام ۹ نوع صدا تشخیص داده اند و شگفت این جاست که صدای خروس در دو مورد با صدای مرغ مشابه است و در سایر موارد اختلاف دارد.

صدای مرغ خانگی وقتی جوجه ها را از خطر آگاه می کند خیلی جالب است.

وقتی جوجه ها در اطراف پراکنده اند و مشغول جمع کردن دانه اند اگر پرنده ای که مادر، او را مخالف و خطرناک تشخیص دهد در هوا پرواز کند، مرغ با صدای مخصوص، جوجه ها را از خطر آگاه می سازد، ناگهان تمام جوجه ها در هر نقطه ای که هستند به زمین می چسبند و مانند سربازانی که به سنگر می روند تکان نخورده و استتار می نمایند. بعد از لحظه ای که خطر مرتفع شد، مرغ صدای دیگری کرده همه جوجه ها از زمین برخاسته، سینه ها را راست نموده آماده حمله می شوند، ولی کاملاً در محل خود پا بر جا می ایستند، وقتی خطر به کلی رفع شد و مادر دانست که پرنده

از آن محیط دور شده است سومین صدا را از حلقوم خارج می کند که ناگهان جوجه ها به سرعت خود را به مادر رسانیده زیر بال های او پنهان می شوند. این منظره به قدری جالب است که تماشاچی انتظار می کشد بارها تکرار شود.

پرنده پارس کننده

در آمریکای مرکزی یک نوع پرنده شبیه کلنگ وجود دارد که مانند سگ پارس می کند و روستاییان از آن استفاده می نمایند و این پرنده با صدای خود به مرغان خانگی فرمان می دهد و آنها را برای تغذیه هدایت می کند و مرغ ها را شب به لانه می آورد و به وسیله آواز آنها را می خواباند و یا از خواب بیدار می کند، و به مجردی که خطری متوجه می شود، مثلاً عقاب یا سگ و گربه وحشی نزدیک مرغ ها شوند یک نفیر شدید به عنوان اعلام خطر می کشد و با صدای مخصوص به دشمن حمله می کند و با وجودی که منقار خیلی کوتاه دارد و فاقد چنگال است همیشه طرف را مغلوب می سازد!

پرنده آکسی کلوپ

عملی که پرنده آکسی کلوپ هنگام تخم گذاری انجام می دهد بسیار محیر العقول است. یکی از دانشمندان فرانسه به نام «وارد» درباره این حیوان می گوید:

من در حالات این پرنده مطالعاتی کرده ام، از خصایص او این است که وقتی تخم گذاری او تمام شد می میرد، یعنی هرگز روی نوزادان خود را نمی بیند، همچنین نوزادان هیچگاه روی پر مهر مادران خود را نخواهند دید.

هنگام بیرون آمدن از تخم، به صورت کرم هایی هستند بی بال و پر که قدرت تحصیل آذوقه و مایحتاج زندگانی را نداشته و حتی قدرت دفاع از خود را در مقابل حوادثی که با حیات آنها می جنگد ندارند، لذا باید تا یک سال به همین حالت در

یک مکان محفوظی بمانند و غذای آنها مرتب در کنار آنها باشد. به همین جهت وقتی مادر احساس می کند که موقع تخم گذاری او فرا رسیده است قطعه چوبی پیدا کرده و سوراخ عمیقی در آن احداث می کند، سپس مشغول جمع آوری آذوقه می شود و از برگ ها و شکوفه هایی که قابل استفاده برای تغذیه نوزادان او می باشد به اندازه آذوقه یکسال به جهت یکی از آنها تهیه کرده و در انتهای سوراخ می ریزد، سپس یک تخم روی آن می گذارد و سقف نسبتاً محکمی از خمیرهای چوب بر بالای آن بنا می کند، باز مشغول جمع آوری آذوقه می شود و پس از تأمین احتیاجات یک سال برای یک نوزاد دیگر و ریختن آن در روی اتاق اول، تخم دیگری در بالای آن گذارده و طاق دوم را روی آن می سازد، به همین ترتیب چندین طبقه را ساخته و پرداخته و بعد از اتمام عمل می میرد!

فکر کنید این پرندۀ ضعیف از کجا می داند که نوزادان او چنین احتیاجاتی را دارند، و این تعلیمات را از کجا آموخته؟ آیا از مادر خود آموخته در حالی که هرگز روی او را نمی بیند؟ یا این که به تجربه دریافته؟ با این که این عمل در طول زندگانی او یک مرتبه بیشتر رخ نخواهد داد، آیا نباید اعتراف کرد که این کار صرفاً متکی به یک الهام غیبی و غریزه ای است که دست قدرت و عظمت خداوند دانا در وجود او قرار داده است، خداوندی که عجایب عظمت او تمام شدنی نیست.

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِيْ عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ»

ای وجود تو اصل هر موجود هستی و بوده ای و خواهی بود

صانع هر بلند و پست تویی همه هیچند هر چه هست تویی

نقشبند صحیفه ازل یا وجود قدیم لم یزلی

نی ازل آگه از بدایت تو نی ابد واقف از نهایت تو

از ازل تا ابد سپید و سیاه همه بر سر وحدت تو گواه

ورق نانوشته می خوانی سخن ناشنیده می دانی

پیش تو طایران قدوسی بهر یک دانه در زمین بوسی

روی ما سوی توست از همه سو سوی ما روی توست از همه رو

در سجودیم رو به درگه تو پا ز سر کرده ایم در ره تو

(هلالی جغتایی)

من علاقه داشتم بیش از این در این زمینه توسن قلم را به جولان آورم، ولی فکر کردم مشت را نمونه خروار قرار دهم بهتر است تا از مسائل دیگر در حدی که لازم است باز نمانم.

شرح حیات اعجاب انگیز جانوران را در کتاب های «نشانه هایی از او»، «نطق و شعور جانوران»، «شگفتی های آفرینش»، نوشته های مترلینگ، «دنیای زیر آقیانوس ها»، «شگردهای طبیعت»، «راز آفرینش انسان»، «مجله شکار و طبیعت» و سایر کتب مربوط ملاحظه کنید، باشد که از این رهگذر به گوشه ای از عظمت قدرت حضرت ربّ العزّه واقف گردید.

خداوند بزرگ در بسیاری از آیات قرآن مجید، اوضاع عالم هستی، جهان نباتات و عالم حیوانات را از نشانه های قدرت و اراده و حکمت و عظمت خود دانسته و انسان را به مطالعه در آثار قدرتش فراخوانده و او را به درک حقایق هستی برای یافتن هستی آفرین تشویق کرده است. لازم است با قرآن مجید انس بگیرید و عقل تشنه خود را از این چشمه پرفیض الهی سیراب نمایید.

شگفتی های عالم انسان

اشاره

در مقدمه این فصل، لازم است به جملاتی از پروفیسور کارل که در این زمینه و مسائل دیگر عالی ترین تحقیقات را دارد اشاره کنم، سپس مطالب لازم را یادآوری

ص: ۲۳۴

«علمی که از موجودات زنده به طور عموم و از فرد آدمی به خصوص، بحث می کنند این قدر پیشرفت نکرده و هنوز در مرحله توصیفی باقی مانده اند. حقیقت این که انسان یک مجموعه پیچیده و مبهم و غیر قابل تفکیکی است که نمی توان او را به آسانی شناخت و هنوز روش هایی که بتوان او را در اجزا و در مجموعه و در عین روابطش با محیط خارج بشناسد، در دست نیست، چه برای چنین مطالعه ای دخالت تکنیک های فراوان و علوم مشخصی ضروری است، و هر یک از این علوم نیز که یک جنبه و یک جزء از این مجموعه پیچیده را مطالعه می کند نتیجه ای خاص به دست می آورد، و تا آن جا که تکامل تکنیکش اجازه می دهد در این راه به جلو می رود، ولی مجموعه این مفاهیم انتزاعی از درک واقعیت در مورد آدمی ناتوان است، زیرا هنوز نکات پرارزش و مهمی در تاریکی باقی می ماند و کالبدشناسی و شیمی و فیزیولوژی و روان شناسی و علم تربیت و تاریخ علم الاجتماع و اقتصاد و رشته های آنان به کنه وجود آدمی نمی رسند. بنابراین انسانی که متخصصین هر رشته از این علوم می شناسند نیز واقعی نیست و بلکه شبحی ساخته و پرداخته تکنیک های همان علم است.

از دریچه چشم علوم مختلف، انسان در عین حال بدنی است که کالبدشناسان آن را می شکافند، نفسی است که روانشناسان و روحانیون آن را توصیف می کنند، و شخصیتی است که هر یک از ما با درون بینی به آن بر می خوریم.

ذخیره سرشاری از مواد شیمیایی گوناگون است که بافت ها و مایعات بدن را می سازد. اجتماع شگفت انگیز سلول ها و مایعات تغذیه است که قوانین همبستگی آنها را فیزیولوژیست ها مطالعه می کنند. او ترکیبی از اعضا و نفس عاقله است که در بستر زمان کشانده می شود و متخصصین بهداشت و تعلیم و تربیت می کوشند آن را در این سیر به سوی تکامل غایی آن رهبری کنند.

انسان، ماشینی است که باید دائماً مصرف کند تا ماشین‌هایی که خود برده آنها گشته به کار خود ادامه دهند. او شاعر و قهرمان و مقدّس است و بالاخره نه تنها وجود بسیار پیچیده‌ای است که دانشمندان آن را با تکنیک‌های خاصی تجزیه می‌کنند بلکه در عین حال مجموعه‌ای از آرزوها و تصوّرات و امیال انسانیت نیز هست.

اطلاعاتی که از او داریم آمیخته با عوامل ماورای طبیعی نیز هستند و در این باره ابهام به حدّی است که ما نه تنها به انتخاب آنچه خوشایند ماست تمایل نشان می‌دهیم، بلکه در ایده‌ای که نسبت به انسان داریم معتقدات و احساسات ما نیز بی‌اثر نیست. یک عالم مادی و یک دانشمند روحانی هر دو یک تعریف را درباره کریستال‌های نمک طعام می‌پذیرند ولی در مورد وجود آدمی هم عقیده نمی‌شوند.

محققاً بشریت تلاش زیادی برای شناسایی خود کرده است، ولی با آن که ما امروز وارث گنجینه‌هایی از مطالعات دانشمندان و فلاسفه و عرفا و شعرا هستیم، هنوز جز به اطلاعات ناقص در مورد انسان دسترسی نداریم که آنها نیز زائیده‌ی روش‌های تحقیقی ماست و حقیقت وجود ما در میان جمع‌اشباحی که از خود ساخته‌ایم مجهول مانده است.

در حقیقت جهل ما از خود زیاد، و نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش‌هایی که مطالعه کنندگان زندگی انسان مطرح می‌کنند بدون پاسخ می‌ماند.

چگونه مولکول‌های اجسام شیمیایی در ساختمان پیچیده و موقّتی سلول‌ها سهم می‌گیرند و زندگی را در خود نگه می‌دارند؟ چگونه ژن‌های موجوده در هسته سلول‌های جنسی خصائص ارثی را مشخص و نمودار می‌کنند؟ سلول‌ها با اجتماعات خود چگونه اشکال بافتی و اندامی را به وجود می‌آورند؟ گویی اینها نیز مانند زنبور عسل و مورچه وظیفه‌ای را که در اجتماع به عهده دارند از پیش می‌دانند

ولی طرقي را كه آنها براي ايجاد يك بدن پيچيده و در عين حال ساده به كار مي برند نمي شناسيم.

ماهيت حقيقي عمر انساني يعني زمان رواني و زمان فيزيولوژيكي چيست؟ اگر چه مي دانيم كه تركيبي از بافت ها و اندام ها و هورمون ها و نفس عاقله هستيم ولي چگونگي روابط اعمال رواني با سلول هاي مغزي بر ما پوشيده است و ما حتي به فيزيولوژي سلول هاي مغزي آشنائي نداريم!

در چه حدودي اراده مي تواند در تغيير وضع موجود موثر باشد؟ چگونه حالت اعضا بر روحيه تأثير مي نمايد؟ خصائص عضوي و رواني كه هر كس از پدر و مادر خود به ارث مي برد چطور با شرايط خاص زندگي محيط و تحت تأثير مواد شيميايي اغذيه و آب و هوا و اصول فيزيولوژيكي و اخلاقي تغيير مي كند؟

ما هنوز براي شناسائي روابطي كه بين رشد استخوان ها و عضلات و اندام ها با فعاليت رواني و معنوي ما در كار است ناتوانيم، و همچنين عامل تأمين كننده تعادل دستگاه عصبي و مقاومت در برابر بيماري ها و خستگي را نمي شناسيم!

اهميت نسبي فعاليت هاي فكري و اخلاقي و جمالي و عرفاني تا چه اندازه است! شكل خاصي از انرژی كه موجد تليپاتي (۱) مي گردد کدام است؟ بلاشك بعضي عوامل بدني و رواني وجود دارند كه بدبختي و نيكبختي هر كس وابسته به آنهاست ولي اينها بر ما مجهولند، ما نمي توانيم با وسايل تصنعی خود را قرين خوشبختي سازيم. به خوبي واضح است كه مساعي تمام علمي كه انسان را مورد مطالعه قرار داده اند به جايي نرسيده است و شناسائي ما از خود هنوز نواقص زيادي دربردارد. (۲)

ص: ۲۳۷

۱- (۱) - تليپاتي: ارتباط فكري ميان دو تن از مسافت دور، انتقال فكر.

۲- (۲) - انسان موجود ناشناخته: ۱۴.

قرآن مجید در زمینه جهل انسان به یک رشته از واقعیت خودش می فرماید:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٧﴾

و از تو درباره روح می پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده اند.

این جهل شامل رشته های دیگری از نواحی وجود او نیز می گردد به صورتی که کارل در مقاله بالا اشاره کرده است. انسان در عین جهلی که به بسیاری از نواحی وجود خود دارد، به کشف واقعیت هایی از دستگاه آفرینش خود موفق شده که مطالعه آن کشفیات، اولاً: انسان را در دریایی از حیرت و تعجب فرو می برد، و ثانیاً، به گوشه ای از عظمت آفریدگار جهان واقف می سازد.

مطالبی درباره خون بدن

درباره خون بدن آورده اند:

خون مایه زندگی است و آن در انسان و مهره داران سرخ رنگ، و مرگب از دو قسمت است: سلول های خون و پلاسما. سلول های خون از سه گروه تشکیل یافته اند: گلبول های قرمز و گلبول های سفید و پلاکت ها.

گلبول های قرمز مأمور رسانیدن اکسیژن به بافت ها هستند؛ گلبول های سفید مدافع تن در برابر هجوم میکرب ها و ذرات خارجی اند و پلاکت ها مانع خونریزی می شوند. پلاسما غذای بافت ها را تأمین می نماید و مواد اضافی را از بافت ها گرفته

ص: ۲۳۸

از راه کلیه به نام ادرار خارج می سازد.

خون در ضمن گردش از غده های مترشح داخلی موادی می گیرد و برای انتظام تن، آنها را به همه جا می برد. مسلّم است در این گیرودار دسته ای از گلبول های خون پیر و فرسوده شده از دایره فعالیت خارج می شوند و گلبول های تازه نفس جانشین آنها می گردند.

عمر گلبول های قرمز در حدود چهار ماه، امّا عمر گلبول های سفید و پلاکت ها کوتاه تر است. پس کمبود خون از کجا تأمین می شود؟ در بدن دستگاه هایی وجود دارد به نام دستگاه های خون ساز و آنها شامل مغز استخوان های گرد و پهن و طحال و عقده های لنفاوی اند.

مغز استخوان ها مأمور ساختن گلبول های سفید هسته ای و پلاکت ها می باشند، طحال و عقده های لنفاوی سازنده گلبول های سفید یک هسته ای اند و این دو دستگاه در دوران زندگی دائم در کارند. در بدن هم قرنطینه ای وجود دارد و آن مأمور است عناصر فرسوده خونی را بازداشته و متلاشی سازد، در عوض دستگاه های خون ساز سلول های تازه نفس را وارد گردش خون می نماید. در مدّت زندگی انسان سالم این روش برقرار است. این است سرّ زندگی که آثار آن در هر جا به شکلی نمودار است!

اگر بقا طلبی روفنای جانان باش چو قطره راه به دریا بجوی و عمّان باش

اگر که از لب دلدار کام دل خواهی چو جام با دل پر خون مدام خندان باش

دهند جای تو را تا به چشم خود مردم بر آرزوی بهایم، به طبع انسان باش

به رغم غیر چو در بزم قرب جستی یار به روی یار چو آینه مات و حیران باش

(شکیب)

خون و محیط داخلی آن در کلام کارل

کارل که از اساتید بزرگ قرن معاصر است، درباره خون و محیط داخلی آن می گوید:

محیط داخلی، جزئی از بافت ها و از آن غیر قابل تفکیک است و ادامه زندگی برای اندام های بدن بدون آن ممکن نیست. تمام تظاهرات حیات عضوی و حالت سلسله عصبی و افکار و امیال و محبت ها و خشونت های ما و زشتی و زیبایی جهان در دیده ما با حالت فیزیکی شیمیایی این محیط بستگی دارد.

این محیط از خون که در شریان ها و وریدها گردش می کند، و مایعی که از جدار مویرگ ها می گذرد و در ما بین اندام ها و بافت ها نفوذ می کند تشکیل شده است و به این ترتیب می توان یک محیط عمومی شامل خون و محیطهای موضعی که به وسیله لنف بین بافتی ایجاد می شود تمیز داد.

هر عضوی به استخری مملو از نباتات آبی شبیه است که به وسیله نهر کوچکی سیراب می شود. آب را کد استخر نظیر با لنفی است که سلول ها در آن شناورند و مازاد تغذیه گیاهان و مواد شیمیایی دیگری که آزاد می کنند در آن ریخته می شود.

میزان رکود یا آلودگی این به سرعت حجم جویباری که در آن می ریزد بستگی دارد، همچنین ترکیب لنف بین بافتی نیز به وسیله مقدار خون شریان مغذی عضو تنظیم می شود. در هر حال خون است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم ترکیب محیطی را که در آن تمام سلول های بدن زندگی می کنند می سازد.

خون نیز بافتی مانند همه بافت های دیگر بدن است و تقریباً شامل ۳۰۰۰۰

ص: ۲۴۰

میلیارد گلبول قرمز و ۵۰ میلیارد گلبول سفید است.

این گلبول‌ها مانند سایر سلول‌های بدن در میان تار و پودی ثابت نشده‌اند، بلکه در مایعی به نام پلاسما شناورند و به این ترتیب خون، بافت سیالی است که تمام قسمت‌های بدن را فرا می‌گیرد و به هر سلول غذایی را که نیازمند است می‌رساند، در عین حال محصولات زاید زندگی بافتی را نیز جمع‌آوری می‌کند، به علاوه مواد شیمیایی لازم و سلول‌هایی که بتوانند نواحی آسیب‌دیده بدن را از نو ترمیم کنند نیز با خود دارد و با این عمل شگفت‌انگیزش بمانند سیلابی است که به کمک گل و لای و تنه‌های درختی که با خود کنده و آورده است خانه‌های خراب شده مسیرش را از نو ترمیم می‌کند.

ساختمان پلاسمای خون در حقیقت آن چیزی نیست که شیمیست‌ها تصور می‌کنند و علاوه بر موادی که آزمایش‌های ایشان نشان داده است عناصر فراوان دیگر نیز در خود دارد. از یک طرف محققاً محلولی از بازها و اسیدها و املاح و پروتئین‌هایی است که وان اسلیک و هندرسون قوانین تعادل فیزیکی شیمیایی آنها را کشف کرده‌اند و به علت این ترکیب خاص، خون می‌تواند با وجود ترشحات دائمی مواد اسیدی بافت‌ها، حالت یونی خود را که خیلی نزدیک به خنثی است حفظ کند و برای تمام سلول‌های بدن محیط تغییرناپذیری که نه زیاد قلیایی و نه اسید است بسازد، ولی از طرف دیگر شامل پروتئین‌ها و پلی‌پتیدها و اسیدهای آمینه و قندها و چربی‌ها و مایه‌ها و مقادیر ناچیزی از فلزات مختلف و محصول ترشحات غدد داخلی و بافت‌ها نیز هست و ما هنوز به خوبی ماهیت بسیاری از این مواد را نمی‌شناسیم و به زحمت می‌توانیم اعمال پیچیده و متعدد آنها را توجیه کنیم.

در پلاسمای خون برای هر بافتی غذای مخصوص همان بافت و موادی که اعمال آن را تند یا برعکس آهسته می‌کند وجود دارد و به این جهت مثلاً بعضی چربی‌ها توام با پروتئین‌های سرم می‌توانند از قدرت تقسیم سلولی بکاهند و حتی

آن را یکباره متوقف سازند. همچنین در سرم خون عناصری یافت می شود که می توانند مانع از رشد باکتری ها گردند. این مواد در نسوجی که مورد حمله میکرب ها قرار گرفته است تهیه می شود و برای دفاع به کار می رود، به علاوه در پلاسما ماده ای به نام فیبرینوژن موجود است که به شکل فیبرین در می آید و با چسبندگی خاص خود به زودی روی عروق زخمی شده را می پوشاند و از خونروی جلوگیری می کند.

سلول های خونی یعنی گلبول های سفید و قرمز وظیفه بزرگی را در تشکیلات محیط داخلی دارند. در حقیقت پلاسما نمی تواند جز مقدار کمی از اکسیژن هوا را در خود حل و ذخیره کند و اگر گلبول های قرمز مقدار کافی اکسیژن با خود حمل نمی کردند، تهیه این ماده حیاتی برای توده عجیب سلول های بدن که دائماً طلب اکسیژن می کنند به وسیله پلاسما غیر ممکن بود. گلبول قرمز سلول زنده ای نیست، بلکه کیسه کوچکی پر از هموگلوبین است که هنگام عبور از ریه، اکسیژن هوا را در خود می گیرد و چند لحظه بعد آن را به سلول های گرسنه بافت ها پس می دهد. در همین حال سلول ها اسید کربونیک و دیگر مواد زاید را نیز در خون می ریزند.

گلبول های سفید برعکس، سلول های زنده ای هستند که گاهی در میان پلاسمای خون شناورند و گاهی نیز از جدار مویرگ ها می گذرند و تا سطح سلول های مخاط روده و اندام های دیگر می خزند.

به وسیله این عوامل است که خون از عهده انجام وظایف خود مانند یک نسج سیال و عامل ترمیم نسوج فرسوده و در عین حال محیطی مایع و جامد بر می آید و به هر جا که وجودش لازم باشد خود را می رساند.

به وسیله خون در پیرامون میکرب هایی که به یک ناحیه بدن هجوم آورده اند به زودی توده بزرگی از گلبول های سفید حاضر می شوند و به مبارزه می پردازند.

همچنین خون برای ترمیم زخم های پوستی و اندام ها مواد ضروری را با خود همراه

می آورد. گلبول‌ها در این جا به شکل سلول‌های ثابت در می آیند و به دور خود رشته‌های هم‌بندی ایجاد و نسوج مجروح را مرمت می‌کنند.

مایعات و سلول‌هایی که از مویرگ‌ها خارج می‌شود، محیط موضعی بافت‌ها و اندام‌ها را می‌سازد. مطالعه این محیط تقریباً غیر ممکن است، چنانکه «رو» آزمایش کرده است اگر در بدن موجود مواد خاصی که رنگ آنها برحسب حالت اسیدی بافت‌ها تغییر می‌کند تزریق نمایند اندام‌ها به رنگ‌های گوناگونی در می‌آیند و به این ترتیب مشاهده اختلاف محیط‌های داخلی موضعی ممکن می‌گردد. در حقیقت این تغییرات عمیق‌تر از آن است که به نظر می‌آید ولی ما قادر به شناسایی تمام خصایص آن نیستیم.

در دنیای وسیع بدن آدمی، کشورهای مختلفی می‌توان یافت و با این که کشورها همه از انشعابات یک رودخانه سیراب می‌شود معیناً خواص آب دریاچه‌ها و استخرهای آنها با ساختمان زمین و نوع نباتات هر کشوری فرق می‌کند. هر بافتی و هر اندامی به کمک پلاسمای خون، محیط خاص خود را می‌سازد و سلامت یا بیماری و قدرت یا ضعف و سعادت و تیره‌روزی هر یک از ما با همکاری متقابل سلول‌ها و این محیط بستگی دارد.»

آری، به قول حضرت زین العابدین علیه السلام:

«يَا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظْمَتِهِ»

ای یار ناگزیر که دل در هوای توست جان نیز اگر قبول کنی هم فدای توست

غوای عارفان و تمنای عاشقان حرص بهشت نیست که شوق لقای توست

گر تاج می دهی غرض ما قبول تو و تیغ می زنی طلب ما رضای توست
گر بنده می نوازی و گر بند می کشی زجر و نواخت هر چه کنی رای رای توست
قومی هوای نعمت دنیا همی زند قومی هوای عقبی و ما را هوای توست
هر جا که پادشاهی و صدری و سروری است موقوف آستان در کبریای توست
سعدی ثنای تو نتواند به شرح گفت خاموشی از ثنای تو حدّ ثنای توست
(سعدی شیرازی)

اسکلت سر انسان

«اسکلت سر شامل سر، جمجمه و استخوان بندی صورت می باشد. کاسه سر جعبه ای است که در داخل آن مغز قرار گرفته، دارای یک سقف و یک قاعده غیر منظم است. کاسه سر هشت استخوان دارد که چهار عدد آن فرد، مرسوم به استخوان پیشانی و چهار عدد زوج.

در استخوان بندی صورت چهارده استخوان وجود دارد که به قسمت قدام و قاعده کاسه سر آویزان است و آرواره های فوقانی و تحتانی را تشکیل می دهد.

آرواره های فوقانی از سیزده استخوان تشکیل شده، آرواره تحتانی فقط از یک استخوان موسوم به استخوان فک اسفل تشکیل می یابد، بین استخوان صورت و کاسه سر حفره هایی وجود دارد که اعضای حواس باصره و شامه و ذائقه در آنها قرار می گیرند.

حنجره از قسمت های زیر ساخته شده است:

۱ - غضروف ها

۲ - مفاصل

۳ - عضلات

۴ - مخاط .

غضروف های ثابت یازده عددند که سه تا فرد و میانی و چهار تا زوج می باشند.

غضروف های غیر ثابت یکی فرد و میانی و دیگری زوج و طرفی است. حنجره زن کوچکتر از حنجره مرد است و هر قدر حنجره کوچکتر باشد صدا نازکتر است!

سازمان قلب

خون که در بدن یک انسان متوسط پنج تا شش لیتر حجم دارد، هر دفعه یک بار در مدار بسته ای به گردش در می آید. در هر ۲۴ ساعت قلب در حدود ده هزار لیتر خون دریافت داشته و از خود می راند. در دوران یک عمر متوسط که آن را هفتاد سال حساب کنیم قلب پانصد میلیون بار بدون حتی یک استراحت کوتاه و یک فرصت ترمیمی با نظم ثابت و لایتغیری ضربان دارد. معهذا باید بدانیم که بدون استراحت، هیچ عضله ای تاب مقاومت ندارد و قلب هم یک عضو است. فاصله کوتاهی که بین هر دوره انقباض قلب یعنی مابین هر دو ضربان قلب وجود دارد با تمام ناچیز بودنش برای استراحت قلب کافی است و قلب در همین لحظه کوتاه استراحت کرده برای ضربه بعدی نیرو ذخیره می کند.

قلب طبیعی مانند خود انسان، نیم بیشتری از عمرش را در استراحت و بی خبری می گذارند، به علاوه خود عضله قلب جیره غذایی اضافی دارد و از آنجا که مأمور پخش و توزیع غذا به بافته های بدن است درباره خود نوعی خاصه، خرجی اعمال می کند. گر چه وزن قلب برابر یک دویستم وزن بدن است، یک بیستم خون

ص: ۲۴۵

در بدن را صرف تغذیه خودش می کند.

دستگاه اعصاب

در میان شگفتی های حیات و وجود اسرارآمیز انسان، هیچ پدیده ای عجیب تر از چگونگی انتقال امواج عصبی از مغز در طول رشته های عصبی و رسیدن به عضلات یعنی در حقیقت مکانیسم تبدیل اندیشه به عمل نیست.

سال هاست که دو گروه از دانشمندان و محققان که هر یک طرفدار یک نظریه به خصوص هستند برای پی بردن به چگونگی این انتقال عصبی به تحقیق و تتبع مشغولند یک دسته از این محققان تصور می کنند که انتقال اندیشه و فکر از مغز و تبدیل آن به عمل و حرکت منشأ شیمیایی دارد و فرآورده های به خصوص شیمیایی عامل سیر امواج عصبی از مغز به اندام ها هستند.

دسته دیگر بیشتر طرفدار نظریه انتقال الکتریکی هستند و کیفیت عبور موج عصبی را در نتیجه ایجاد جریان های خفیف الکتریکی می دانند. تا این لحظه هیچ یک از این دو گروه نتوانسته اند چگونگی سیر امواج عصبی را کاملاً توجیه کنند، در حالی که تحقیقات آنها نشان می دهد که هر یک تا حدی به حقیقت و نتیجه نزدیک گردیده اند.»

ساختمان درونی بدن در کلام کارل

کارل در مقاله ای بسیار مهم در باب ساختمان درونی بدن، سلول ها و اجتماعات و ساختمان آنها، نژادهای مختلف سلولی می گوید:

«دنیای درونی ما هرگز به آن چیزی شبیه نیست که کالبدشناسی کلاسیک به ما می آموزد، زیرا این علم از وجود آدمی جز شبحی که مطلقاً ساختمانی و مجازی است توصیف نمی کند.

ص: ۲۴۶

تنها کافی نیست که جسد انسان را برای شناسایی ساختمان وی بشکافند، البته از این راه می توان عضلات انسان و استخوان بندی را که چون تار و پودی برای نگهداری وضع بدن به کار می رود دید و در میان قفسه ای که در پشت با ستون مهره ها و از اطراف با دنده ها و در جلو به وسیله عظم قَص (۱) محدود می شود قلب و ریتین را معلق یافت، و کبد و طحال و کلیه ها و معده و روده ها و غدد تناسلی را ملاحظه کرد که به وسیله چین های صفاق (۲) به سطح داخلی حفره بزرگ شکم چسبیده اند. همچنین ظریف ترین اندام های بدن یعنی مغز و نخاع را مشاهده نمود که در جعبه های استخوانی محکمی محفوظ گشته اند و بر علیه دیواره سخت آنها با واسطه پرده هایی چند و مایع میانی آنها نگهداری می شوند.

ولی روی جسد بی جان، فهم ساختمان حقیقی موجود زنده غیر ممکن است، زیرا در این حال او را فاقد اعمال و محروم از محیط طبیعی یعنی خون و هورمون ها می بینیم. در حقیقت یک عضو دور از محیط داخلی خود نمی تواند زیست. هنگام حیات خون با جریان مرتب خود همه جا گردش می کند، در شرابین می تپد، در وریدهای آبی رنگ می لغزد و مویرگ ها را پر می کند و تمام بافت ها را از لنف شفافی مشروب می سازد.

برای درک حقیقت دنیای درونی ما، تکنیک های دقیق تری از کالبدشناسی و بافت شناسی ضروری است. بایستی اندام ها را بر روی جانوران و انسان های زنده همان طوری که در جریان یک عمل جراحی می بینیم مطالعه کرد و فقط به جسد های بی جانی که برای کالبد شکافی آماده شده اند اکتفا نمود. همچنین باید ساختمان آنها را در عین حال روی برشهای میکروسکوپی بافت های مرده و روی بافت های زنده در حین عمل و فیلم های سینما که حرکاتشان رسم شده باشد

ص: ۲۴۷

۱- (۱) - قص: سینه یا سر سینه و یا استخوان او یا میانه او.

۲- (۲) - صفاق: پوست نازک که روی موی روید یا پوستی که روده ها را گرد گرفته یا تمام پوست شکم.

تحقیق نمود، زیرا ما نباید مصنوعاً بین سلول و محیطش، و میان شکل و عمل جدایی بیندازیم.

در داخل بدن سلول ها شبیه به جانوران کوچک دریایی هستند که در محیطی تاریک و نیم گرم شناورند. ترکیب این محیط نیز نظیر با آب دریاست ولی با نمک کمتر و عناصر متنوع تر و فراوان تر.

گلبول های سفید خون و سلول هایی که جدار عروق خونی و لنفوی را مفروش می سازند به ماهی هایی شباهت دارند که برخی به آزادی در میان آب شناورند و بعضی در شن های کف دریا می خزند، ولی سلول های بافت ها و اندام ها در مایع آزاد نیستند و آنها را می توان به ذو حیاتین شبیه دانست که هم در باتلاق ها و هم در شن های مرطوب ساحلی زندگی می کنند.

سلول ها مطلقاً تابع شرایط محیط خود هستند و دائماً موجد تغییراتی در این محیط می شوند و یا خود تحت تأثیر محیط تغییر می کنند. در حقیقت سلول ها از محیط خود جدایی ناپذیرند و چگونگی ساختمان و اعمال آنها به وسیله وضع فیزیکی و فیزیکی شیمیایی مایعی که آنها را احاطه کرده است تعیین می گردد. این مایع لنف بینابینی آنهاست که خود از خون حاصل می شود، و در عین حال نیز موجد خون است.

سلول و محیط ساختمان و عمل یک چیز است، معهداً برای فهم موضوع، ما مجبوریم این مجموعه غیر قابل تفکیک را به سلول ها و بافت ها از طرفی، و محیط و بین اندام ها یعنی خون و مایعات از طرف دیگر تقسیم کنیم. اجتماع سلول ها، بافت ها و اندام ها را می سازد، ولی مشابه دانستن آن با زندگی اجتماعی حشرات یا انسان خیلی سطحی است، زیرا فردیت سلول ها خیلی از انسان ها و حتی حشرات مشخص تر است. در هر کدام از این اجتماعات مقرراتی که افراد را به هم پیوند می دهد و نزدیک می کند معرف خصایص حیاتی آنهاست. شناسایی خصایص

افراد آدمی از اجتماعات انسانی آسان تر است، ولی در مورد اجتماعات سلولی بر عکس این است.

کالبد شناسان و فیزیولوژیست ها از مدت ها پیش خصایص عمومی بافت ها و اندام ها را می شناسند ولی جز اخیراً به مطالعه خواص سلولی یعنی واحد ساختمانی اعضا موفق نشده اند. به کمک طریقه هایی که کشت بافت های زنده را در آزمایشگاه ممکن می سازد، اطلاعات بیشتر و عمیق تری از زندگی سلولی به دست آمده است. در این موقع سلول ها از خود خصایص شگفت انگیز و قدرت مسلّمی نشان می دهند که گرچه در شرایط عادی زندگی نهان است، با تأثیر برخی حالات فیزیکی شیمیایی محیط ظاهر می شود. نه تنها خصایص آناتومیکی، بلکه این خصایص عملی است که آنها را به ساختن بدن موجود زنده قادر می کند.

هر سلول با وجود خردی خود وجود بسیار پیچیده و غامضی است و به هیچ وجه با انتزاعات شیمیدان ها، یعنی یک قطره ژلاتین که دورادورش را پرده نیمه تراوایی فرا گرفته باشد، شبیه نیست. همچنین در هسته یا بدن سلول جسمی را که بیولوژیست ها به آن پرتوپلازما نام داده اند نمی توان دید. امروز می توان تصویر سلول ها را به روی پرده های سینمایی از اندازه قد آدمی نیز بزرگتر کرد و مطالعه نمود، در این حال تمام نکات ساختمانی سلول قابل رؤیت خواهد بود.

هسته که مانند بالون بیضی شکلی با جدار قابل ارتجاع خود در آن غوطه ور است، و گویی به وسیله ژله کاملاً شفافی پر شده دو نوکلئول دارد که به آهستگی تغییر شکل می دهند. در اطراف هسته جنب و جوش زیادی حکمفرماست که مخصوصاً در مجاورت حباب هایی که کالبدشناسان به آن دستگاه گولژی یا رنو نام می دهند، بیشتر مشهود است.

دانه هایی غیر مشخص به مقدار زیاد در این ناحیه دائماً حرکت می کنند و حتی به پرده های سلول نیز می رسند. قسمت های جالب تر رشته های دراز میتوکندری

است که اغلب به مار و در برخی سلول ها به باکتری های کوتاهی شباهت دارد.

حباب ها و دانه ها و رشته ها نیز به شدت و دائماً در مایع بین سلولی جنبش و حرکت دارند.

هر چند ساختمان ظاهری سلول های زنده خیلی زیاد پیچیده به نظر می آید، ولی پیچیدگی حقیقی آن بیشتر از این است. هسته که گویی به جز نوکلئول ها چیزی در بر ندارد، معهداً مواد دیگری را شامل است که ماهیت شگفت انگیزی دارند و ساختمان ساده ای که شیمیست ها برای نوکلئول پروتیین های سازنده آن قائلند تصوری واهی است.

در حقیقت هسته سلول، ژن ها را شامل است. از این عوامل چیزی نمی دانیم جز این که خصایص ارثی را با خود نقل می کنند. ژن ها غیر قابل رؤیتند ولی به تحقیق در کروموزون ها جای دارند. کروموزون ها قطعات کوچکی هستند که هنگام تقسیم سلول در هسته پدیدار می شوند، چنانکه روی فیلم سینما دیده می شود. در این هنگام کروموزون ها مراحل مختلف تقسیم غیر مستقیم سلولی را طی می کنند و به شکل دو توده کوچک از یکدیگر جدا می شوند و بالأخره تکان های شدیدی در تمام جهات در بدن سلول دیده می شود و سرانجام سلول اولیه به دو سلول جدید تقسیم می گردد و به این ترتیب دو عنصر تازه جاندار به وجود می آید!

نژاد سلول ها

اشاره

«سلول ها نیز مانند جانوران نژادهای گوناگونی دارند. نژادهای سلولی در عین حال به وسیله خواص ساختمانی و خصایص عملی خود مشخص می گردند.

سلول های نواحی و اعضای مختلف بدن مانند غده تیروئید و طحال و پوست طبیعاً از یکدیگر متفاوتند، ولی عجب در این است که در مراحل مختلف زندگی سلول های یک ناحیه عضوی نیز، از یک نژاد نیست و می توان گفت که موجود زنده

در مکان نیز همچون زمان نامتجانس است.

اقسام سلول ها

دسته های سلولی را می توان تقریباً به دو طبقه تقسیم کرد:

یکی سلول های ثابت که برای ساختمان اندام ها به یکدیگر متصل می شوند، و سلول های متحرک که در تمام بدن گردش می کنند.

دسته اول نژاد سلول های هم بند و پوششی و سلول های شریف مغز و پوست و غدد مترشحه را شامل می گردد. سلول های هم بند تار و پود اندام ها را می سازد و در همه جا وجود دارد و اطراف آنها را مواد گوناگون غضروفی و استخوانی و بافت لیفی و رشته های قابل ارتجاع فرا می گیرد که به استخوان بندی و عروق خونی و دیگر اندام ها استحکام و سختی یا نرمی و قابلیت ارتجاع آنها را می بخشد، گاهی نیز به صورت عوامل قابل انقباضی مانند عضلات قلب و عروق و دستگاه گوارشی و ماهیچه های دستگاه حرکتی در می آیند.

گر چه این سلول ها بی حرکت به نظر می آیند و هنوز نام قدیمی سلول های ثابت روی آنها مانده است، ولی در حقیقت به طوری که تصاویر سینمایی نشان می دهد دارای حرکت اند ولی حرکتشان خیلی آهسته است و در محیط خود مانند روغنی که روی آب پخش می شود می لغزند و هسته خود را که در میان مایع درونی آنها شناور است با خود می کشانند. سلول های متحرک که شامل اقسام مختلف گلبول های سفید خون و بافت ها می گردد حرکتشان سریع است. گلبول های سفید چند هسته ای به آمیب ها شباهت دارند.

لمفوسیت ها خیلی آهسته تر و شبیه به کرم های کوچکی می خزند.

مونوسیت ها که بزرگترند شبیه به ستاره دریایی و علاوه بر بازوهای متعدد دورادور خود پرده مؤاجی نیز دارند که در چین های این پرده سلول ها و میکرب ها را

جای می دهند و سپس با ولع زیاد آنها را می خورند.

وقتی که انواع مختلف سلول ها را در آزمایشگاه رشد دهند، خصایص آنها نیز مانند نژادهای مختلف میکربی آشکار می گردد. هر دسته سلول یک رشته صفات مخصوص به خود دارد که حتی اگر سالیان دراز از بدن موجود جدا باشد باز آنها را نگه می دارد. نژادهای مختلف سلولی به واسطه طرز حرکت و چگونگی اجتماع و منظره کولونی های خود و میزان رشد و موادی که ترشح می کنند و غذای خاصی که بدان نیازمندند و همچنین شکل ظاهری خود مشخص می گردند.

قوانین اختصاصی هر مجموعه سلولی یعنی هر عضوی با خواص فردی سلول ها بستگی دارد. اگر سلول ها منحصرأً خواصی را که کالبدشناسان شناخته اند دارا بودند، نمی توانستند بدن را بسازند. سلول ها به کمک خصایص عادی و خواص بی شمار پوشیده ای که تنها در برابر تغییرات فیزیکی شیمیایی محیط آشکار می شود، با موقعیت های تازه ای که در جریان زندگی عادی و موارد بیماری پیش می آید مواجه می گردند و به صورت اجتماعات متراکمی در می آیند که ترتیب آن برحسب مصالح و احتیاجات ساختمانی و عملی بدن تنظیم می شود.

بدن انسان، واحد متراکم و متحرکی است و هماهنگی آن در عین حال به وسیله خون و رشته های عصبی بی شماری که به تمام بافت های بدن می رسد تأمین شده است. ادامه زندگی برای بافت ها بدون وجود یک محیط مایع ممکن نیست. شکل اندام ها را روابط بین سلول ها و عروق مغذی آنها و همچنین وضع مجاری دفع ترشحات غددی تعیین می کند.

تمام تشکیلات درونی بدن با احتیاجات غذایی عوامل تشریحی بستگی دارد و ساختمان هر عضوی بر حسب ضرورت به قسمی است که هر جا سلول ها هستند همیشه محیطی شامل مواد غذایی کافی در دسترس آنها باشد تا هیچ گاه به وسیله

باقی مانده و مازاد تغذیه خود در زحمت نیفتند و مسموم نشوند». (۱) راستی، مسأله خلقت بدن و ظاهر انسان و این واحدی که از اجتماع سلول ها به وجود آمده و چیزی جز محصول اراده حضرت حق نیست، بهت آور است، و تعجب در این است که علوم انسانی هنوز نتوانسته به تمام زوایای وضع یک سلول آگاه شود، تا چه رسد به تمام بدن و تا چه رسد به دنیای روان و روح و جهان عقل و نفس که از نظر گستردگی و اوضاع و احوال قابل مقایسه با ظاهر آدمی نیست. بیایید پس از توجه به قادر متعال، قلب خود را با گفتار حضرت سجاد علیه السلام آرام کنیم:

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ»

شکر و سپاس و منت و عزت خدای را پروردگار خلق و خداوند کبریا

دادار غیب دان و نگهدار آسمان رزاق بنده پرور و خلاق رهنما

اقرار می کند دو جهان بر یگانگیش یکتا و پشت عالمیان بر درش دوتا

گوهر ز سنگ خاره کند لؤلؤ از صدف فرزند آدم از گل و برگ گل از گیا

باری ز سنگ، چشمه آب آورد برون باری ز آب چشمه کند سنگ در شنا

گاهی به صنع ماشطه بر روی خوب روز گلگونه شفق کند و سرمه دُجی

دریای لطف اوست و گر نه سحاب کیست تا بر زمین مشرق و مغرب کند سخا

ارباب شوق در طلبت بیدلند و هوش اصحاب فهم در صفت بی سرنند و پا

گر خلق تکیه بر عمل خویش کرده اند ما را بس است رحمت و فضل تو متکا

یا رب به لطف خویش گناهان ما بیوش روزی که رازها فتد از پرده بر ملا

(سعدی شیرازی)

سخنان امام صادق علیه السلام با طبیب هندی در شگفتی های خلقت انسان

ربیع حاجب می گوید:

«روزی مردی هندی در مجلس منصور، در حالی که حضرت صادق علیه السلام حضور داشت کتاب طب می خواند. چون از

قرائت مسائل طب فراغت یافت به امام صادق علیه السلام عرضه داشت:

دوست داری از دانش خود به تو بیاموزم؟ حضرت فرمود: نه، زیرا آنچه من می دانم از دانش تو بهتر است. طبیب پرسید: تو

از طب چه می دانی؟ فرمود: من حرارت را با سردی، و سردی را با گرمی، و رطوبت را با خشکی، و خشکی را با رطوبت درمان می کنم، و مسأله تندرستی را به خدا وامی گذارم و برای تندرستی دستور پیامبر را به کار می برم که فرموده: «شکم خانه درد است، و پرهیز درمان هر دردی است، و تن را به آنچه خوی گرفته باید عادت داد.» اطیب گفت: طب جز این چیزی نیست.

امام فرمود: می پنداری که من این دستورها را از کتاب های بهداشتی یاد گرفته ام؟ گفت: آری، امام فرمود: من اینها را از خدا فرا گرفته ام. تو بگو من از جهت بهداشت دانایترم یا تو؟ طیب گفت: بلکه من.

ص: ۲۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۵/۱۰، باب ۱۳، حدیث ۹؛ الخصال: ۵۱۱/۲، حدیث ۳.

امام علیه السلام فرمود: اگر اینچنین است من از تو سؤالاتی می کنم تو پاسخ بده، گفت:

پرس.

امام فرمود: چرا در جمجمه سر چند قطعه است؟ طیب گفت: نمی دانم.

امام فرمود: چرا موی سر بالای آن است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا پیشانی مو ندارد؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: چرا در پیشانی خطوط و چین است؟ گفت: نمی دانم.

پرسید: چرا ابرو بالای دیده است؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا دو چشم مانند بادام است؟ گفت: نمی دانم.

پرسید: چرا بینی میان آنهاست؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا سوراخ بینی در زیر آن است؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا لب و سیل بالای دهان است؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا مردان ریش دارند؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان بادام شکن بلند است؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا کف دست ها موی ندارد؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: چرا ناخن و موی جان ندارد؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا دل مانند صنوبر است؟ جواب داد: نمی دانم.

فرمود: چرا شش دو پاره است و در جای خود حرکت کند؟ گفت: ندانم.

پرسید: کبد چرا خمیده است؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا کلیه چون دانه لویاست؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا دو زانو به طرف پشت خم و تا می گردد؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا گام های پا میان تهی است؟ گفت: ندانم.

امام فرمود: من عِلّت اینها را می دانم. طیب گفت: بیان کن.

امام فرمود: جمجمه چون میان تهی است از چند پارچه آفریده شده، هر گاه پاره پاره نبود ویران می شد، چون از چند پاره فراهم شده از این رو دیرتر می شکند. و موی بر فراز آن است چون از ریشه آن روغن به مغز می رسد و از سر موها که سوراخ است بخارات بیرون می رود و سرما و گرمایی که به مغز وارد می شود دفع شود.

پیشانی موی ندارد برای آن که روشنی به چشم برساند، و خط و چین آن محض آن است که عرق و رطوبتی که از سر فرو ریزد نگاه دارد و دیده را از آن نگاه داشته، به اندازه ای که انسان بتواند آن را پاک کند، مانند رودخانه ها که روی زمین آب های آن را نگاهداری می کنند. دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را به اندازه بدآنها برسانند. ای طیب، نمی بینی آن که نور زیادی بر وی افتد، دست خود را بالای دیدگان خود سپر می کند تا روشنی به اندازه به دیده اش برسد و از زیادی آن پیشگیری کند؟!

بینی را میان دو چشم نهاد تا روشنایی را برابر میان آنها پر کند. چشم را چون بادام ساخت تا میل دوا در آن فرو برود و بیرون آید، هر گاه دیده چهار گوش یا گرد بود، میل در آن درست وارد نمی شد و دوا را به همه آن نمی رسانید و درد آن درمان نمی گشت. سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فرو ریزد و بوی از آن بالا-رود، هر گاه در بالا-بود نه فضولات از آن فرود می آمد و نه بوی را در می یافت.

سیبیل و لب را بالای دهان آفرید تا فضولی که از مغز فرود آید نگاه دارد و خوراک و آشامیدنی به آن آلوده نگردد و آدمی بتواند آنها را از خویشتن دور گرداند. برای مردان محاسن آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن از یکدیگر جدا شوند.

دندانهای پیشین را تیز آفرید تا خاییدن و گزیدن آسان گردد، و دندان های کرسی

را پهن آفرید برای خرد کردن و خاییدن، و دندان نیش را بلند آفرید تا دندان های کرسی را استوار کند چون ستونی که در بنا به کار می رود. دو کف دست را بی مو آفرید تا سودن بد آنها واقع گردد؛ هر گاه موی داشت آدمی آنچه را دست می کشید در نمی یافت. موی و ناخن را بی جان آفرید، چون بلندی آنها بد نما و بریدن آنها نیکوست؛ هر گاه جان داشتند بریدن آنها همراه با درد سخت بود.

دل را مانند تخم صنوبر ساخت چون وارونه است، سر آن را باریک قرار داد تا در ریه ها در آید و از باد زدن ریه خنک شود. کبد را خمیده آفرید تا شکم را سنگین کند و همه آن به دور شکم بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارهای آن بیرون رود. کلیه را مانند دانه لوبیا ساخت زیرا منی قطره قطره در آن می ریزد و از آن بیرون می رود؛ هر گاه چهار گوش یا گرد ساخته می شد قطره اولین می ماند تا قطره دومین در آن می ریخت و آدمی از انزال لذت نمی برد؛ چون منی از محل خود که در فقرات پشت است به کلیه فرو ریخته شود و کلیه چون کرم بسته و باز می شود و به اندک اندک چون گلوله ای که از کمان پرت کنند، آن را به مثانه می رساند.

تا شدن زانو را به جهت پشت سر قرار داد، تا انسان به جهت پیش روی خود راه رود، و به همین علت حرکات وی میانه است، و اگر چنین نبود در راه رفتن می افتاد.

پا را از سمت زیر و دو سوی، میان باریک ساخت برای آن که هر گاه همه پا بر زمین می ماند مانند آسیا سنگ گران می شد. سنگ آسیا چون بر سر گردی خود باشد، کودکی آن را بر می گرداند و هر گاه بر روی زمین افتد، مرد بزرگی به سختی می تواند آن را مرتب کند.

آن طیب هندی گفت: اینها را از کجا آموخته ای؟ فرمود: از پدرانم و ایشان از پیامبر و او از جبرئیل امین وحی و او از پروردگار که مصالح همه اجسام را داند.

طیب در آن وقت مسلمان شد و گفت: تو داناترین مردم روزگاری. [\(۱\)](#) راستی، چه شگفت انگیز است که حضرت صادق علیه السلام بدون در دست داشتن ابزار امروزی که وسیله شناخت درون و برون انسانند، در گوشه شهر مدینه برای یک طیب هندی به شگفتی های خلقت انسان اشاره می فرماید؟!

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ»

ای حسن تو برتر از چه و چون سبحان الله ز حُسن بیچون

لعل تو فریب اهل ادراک قد تو بلای طبع موزون

شمشاد قدان فتنه انگیز بر فتنه قامت تو مفتون

سرو از قد تو فتاده برخاک گل از رخ تو نشسته در خون

آشفتۀ تو هزار فرهاد دیوانۀ تو هزار مجنون

آواره عشق توست خورشید سر گشته مهر توست گردون

شد غرق به خون دیده لاله زان چشم سیاه و لعل می گون

زلف تو شب دراز یلدا رخسار تو مهر روز افزون

از زلف تو کار ما پریشان وز خال تو حال ما دگوگون

جانم به لب آمد و نیامد از دل هوس لب تو بیرون

ص: ۲۵۸

۱- (۱) - الخصال: ۵۱۱/۲، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۲۰۵/۱۰، باب ۱۳، حدیث ۹؛ علل الشرایع: ۹۹/۱، باب ۸۷، حدیث ۱؛ لازم به تذکر است که این گونه بیانات، همه حکمت های این اعضاست نه علت آنها. و نیز هر کدام تنها یک حکمت ندارد بلکه دارای حکم و مصالح بسیاری است که امام علیه السلام به یکی از آنها اشاره فرموده است و مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار در شرح فقرات این روایت توضیحات مفیدی دارد که شایسته مراجعه می باشد.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ « (۱)

انسان را از گلی خشکیده مانند سفال آفرید.

«صد سال قبل اگر کسی می گفت که من می توانم یک میخ کوچک را فقط برای دو ساعت در فضا نگاهدارم همه او را دیوانه می خواندند و این عمل را غیر قابل اجرا می دانستند، ولی امروزه که هواپیماهای سنگین وزن با تعداد زیادی مسافر، آسمان ها را با سرعت زیاد سیر می کنند و به نقاط مختلف جهان می روند هیچ کس آن را با دیدهٔ اعجاب نمی نگرد و تصور می کند که عمل عادی و پیش پا افتاده است.

آری، معما چو حل گشت، آسان شود.

در چهارده قرن که نه صحبتی از میکروسکوب در میان بود و نه افراد، جهان را به این کمال و وضع شناخته بودند، نه کسی از ترکیب کامل بدن انسان اطلاع داشت و نه سلول های مختلف بدن و اعمال آن را می شناخت، اگر کسی ادعا می کرد که بشر از گل آفریده شده است آیا خنده آور نمی بود؟ آن وقت که بشر هنوز نمی دانست استخوان آدمی از مقدار زیادی املاح آهکی و منیزیم و فسفر تشکیل یافته است، آن وقت که بشر اطلاع نداشت در خون آدمی آهن، یعنی این عنصر سنگین به صورت ترکیب جریان دارد؛ آن وقت که بشر نمی توانست تصور کند در ساختمان عضلات آدمی منیزیم و آهک به کار رفته است که از جنس خاک و گل است، اگر کسی به این وضوح و شایستگی که قرآن در آیهٔ بالا فرموده، شرح داده باشد که آدمی از گل آفریده شده است تصور می کنم اول بار مورد تمسخر و خندهٔ شنوندگان قرار می گرفت و همین طور هم بود. ولی امروز که این معما حل شده و علم به خوبی ثابت کرده است که اجزای ترکیب کنندهٔ بدن آدمی همان اجسامی را شامل است که

ص: ۲۵۹

در خاک و گل موجود است، همه به عظمت این پیشگویی علمی قرآن سر تعظیم فرود می آورند.» (۱)

دنیای شگفت انگیز پوست

پوست، سطح خارجی بدن را می پوشاند و از نفوذ آب و گازها در آن جلوگیری می کند، همچنین مانع از ورود میکروب ها می گردد، به علاوه با موادی که ترشح می کند می تواند این عوامل زیانبخش را از بین ببرد. ولی موجودات خیلی ریز و خطرناکی که ویروس نام گرفته اند، می توانند به آسانی از آن بگذرند.

سطح خارج پوست در معرض نور و باد و رطوبت و خشکی و گرما و سرماست و سطح داخلی اش با دنیای مایعی تماس دارد که گرم و تاریک است و در آن سلول های بدن مانند جانوران آبی زندگی می کنند. پوست با وجود نازکی خود به خوبی محیط داخلی را از دستبرد تغییرات همیشگی دنیای خارج حفظ می کند و مرطوب و نرم و قابل کشش و فرسوده نشدنی است. فرسوده نمی شود، زیرا از چندین طبقه سلول هایی تشکیل شده است که دائماً زیاد می شوند. هر چه از عمق به سطح می آییم سلول ها پیرتر می شوند و در سطح خارجی این سلول های مرده، مانند قطعات منظمی ورقه ورقه قرار می گیرند، ورقه های رویی می افتند و ورقه های زیرین جای آنها را می گیرند، معهذا پوست همیشه به علت ترشح آب و چربی و غدد کوچکی که در خود دارد مرطوب می ماند.

در حدود بینی و دهان و مخرج و اورتر و مهبل، پوست به صورت مخاط که پرده پوششی سطوح داخلی بدن است ادامه می یابد، ولی این راهها به جز بینی، به وسیله حلقه های عضلانی همیشه بسته اند، بنابراین پوست، مرز دنیای سربسته ای است که به تمام وسایل دفاعی مجهز گردیده است.

با واسطه پوست بدن، آدمی با تمام اشیای محیطش مربوط می گردد؛ چه، در

ص: ۲۶۰

حقیقت تعدادی از اندام های حسی ما چون گیرنده هایی در آن جا گرفته است که بر حسب ساختمان طبیعی و خاص خود تغییرات و تحریکات دنیای خارجی را درک می کند. دانه های حس لمس که در تمام سطح پوست پراکنده اند نسبت به فشار و درد و گرما و سرما حساسند. آنها که در روی مخاط زبان قرار دارند، طعم و مزه اغذیه و حرارت آن را درک می کنند. ارتعاشات صوتی روی دستگاه پیچیده گوش داخلی با واسطه پرده صماخ و استخوان های گوش متوسط تأثیر می نماید. شبکه ای از اعصاب شامه که در مخاط بینی پراکنده است نسبت به بو حساسیت دارد؛ بالأخره مغز قسمتی از خود را به صورت عصب باصره و شبکه تا نزدیکی پوست می فرستد که از موجات نورانی بین قرمز تا بنفش متأثر می گردد.

پوست در این جا تغییر عجیب و شگفت انگیزی می کند، شفاف می شود و به صورت قرنیه و عدسی در می آید که به بافت های مجاور می پیوندد و در مجموعه خود دستگاه معجزه آسایی که آن را چشم می نامیم به وجود می آورد! از تمام این اعضا رشته های عصبی جدا می گردد که به مغز یا نخاع می رود و با واسطه این رشته ها دستگاه عصبی مرکزی مانند پرده ای در تمام سطح خارجی بدن یعنی جایی که با محیط خارجی در تماس است گسترده می شود.

منظره ای را که از دنیای خارجی درک می کنیم وابسته به ساختمان اندام های حسی و درجه حساسیت آنهاست. مثلاً اگر چشم ما از موجات اشعه تحت قرمز نیز متأثر می شد آن وقت دنیای خارج در دیده ما نمای دیگری داشت و تحت تأثیر حرارت رنگ آب و سنگ ها و درخت ها در فصول مختلفه، تغییر می یافت، و مثلاً روزهای درخشان تابستان که طبیعتاً مناظر و اشیا به وضوح دیده می شوند، به وسیله مه قرمزی کدر و تیره می گردید، زیرا امواج حرارتی نیز قابل رؤیت می شد و همه چیز را می پوشانید. بر عکس هنگام سرمای زمستان آسمان روشن تر و درخشان تر می نمود و حدود اشیا به وضوح دیده می شد، در حالی که قیافه

انسان ها کاملاً عوض و نیمرخ ایشان نامشخص و مبهم می گردید و ابر سرخ رنگی که از بینی و دهان منتشر می شد، صورتها را می پوشانید، و بعد از یک تمرین شدید عضلانی حجم بدن افزایش می یافت، زیرا حرارت مشعشه دورادور آن را مانند هاله سرخ رنگی فرا می گرفت. همچنین اگر چشم از امواج فوق بنفش و پوست از امواج نورانی متأثر می گردید، یا فقط حساسیت هر یک از اندام های حسی بی تناسب افزایش می یافت باز دنیای خارج برای ما جلوه تازه ای داشت.

ما از وجود چیزهایی که روی انتهای اعصاب حسی سطح بدن ما اثر نمی کند بی خبر می مانیم، به این جهت اشعه کسمیک را با این که از هر طرف ما را احاطه کرده است و از ما می گذرد اصلاً درک نمی کنیم، گویی هر چیز برای آن که به مغز ما برسد و درک شود باید خود را در راه یکی از حواس ما بگذارد، یعنی در یکجا شبکه عصبی بزرگی که پیرامون ما را فرا گرفته است متأثر سازد. فقط عامل مجهول تلپاتی از این قاعده مستثنی است، و گویی در روشن بینی انسان بدون استفاده از راههای عصبی معمولی حقایق دنیای خارجی را درک می کند، ولی چنین کیفیاتی نادر است. اعضای حسی چون درهایی است که از آنجا دنیای فیزیکی در ما وارد می شود. بنابراین حالت یک فرد از جهاتی وابسته به سطح بدن او نیز هست، زیرا مغز بر حسب پیغام ها و تحریکات دائمی که از محیط خارجی به او می رسد شکل می پذیرد. به این ترتیب نباید وضع پوشش بدن خود را با عادات زندگی به سرسری تغییر داد.

به طور مثال: ما هنوز دقیقاً نمی دانیم که اثرات مستقیم تابش نور روی پوست ما چیست، و تا روزی که این مسأله روشن نشود، نودیسیم و تیره رنگ کردن پوست بدن خواه به وسیله آفتاب و خواه با اشعه مافوق بنفش، نباید کورکورانه از طرف مردم پذیرفته شود. پوست و ضمائمش وظیفه نگهبان و مستحفظ دقیقی را برای ما دارد و به بعضی از عوامل دنیای فیزیکی اجازه ورود می دهد و از بقیه جلوگیری می کند،

زیرا این درها با آن که همیشه بازند معهدا تحت مراقبت دقیق دستگاه عصبی مرکزی می باشند. بنابراین بایستی آنها را مانند یکی از مظاهر مهم وجود آدمی تلقی کرد.» (۱)

غده شگفت انگیز فوق کلیوی

«غده فوق کلیوی در بالای کلیه ها قرار گرفته اند. هر غده از دو بخش تشکیل شده، یکی قسمت خارجی و دیگری قسمت مغزی داخلی. قشر فوق کلیوی قسمت اصلی غده را تشکیل می دهد و در ناحیه خارجی به رنگ زرد درخشان و در ناحیه داخلی به رنگ قهوه ای متمایل به قرمز است. قسمت مغز فوق کلیوی نازک و خاکستری رنگ است. قسمت قشری شامل طناب های سلولی است که توسط رگ های خونی مجزا می شوند. این قسمت در زیر کپسول ضخیمی از بافت همبندی فیبری قرار دارد.

سه منطقه در قسمت قشری مشاهده می شوند: منطقه نازک خارجی، منطقه گلوبولر نامیده می شود و از گروه های فشرده ای از سلول های ستونی تشکیل شده و دارای هسته های کروی شکل که هر کدام دو یا چند هسته دارند هستند.

سیتوپلاسم محتوی میتوکندری های رشته ای شکل و یک دستگاه گلژی در نزدیکی هسته و شبکه ای از وزیکول های هموار و رتیکولوم آندوپلاسمیک می باشد. این شبکه به صورت لوله هایی ظاهر می شود که در سراسر تنه سلول گسترش می یابند.

وزیکول های آندوپلاسمیک دانه دار با پولی ریبوزوم های آزاد و سانتروپول ها و پرزهای ریزینی که به داخل فضاها دور رگی گسترش می یابند نیز وجود دارد.

منطقه ضخیم مرکزی، منطقه فاسیکوله نامیده می شود و از سلول های چند

ص: ۲۶۳

وجهی که به صورت طناب هایی قرار گرفته اند تشکیل می شود. این طناب ها که از یک ردیف سلول تشکیل شده اند، توسط سینوزوئیدها از یکدیگر مجزا می گردند.

سلول ها یک یا دو هسته همراه با توده های کوچکی از کروماتین در اطراف دارند.

سیتوپلاسم محتوی قطرات ریز چربی است، و زیکول های با سطح هموار رتیکولوم آندوپلاسمیک بسیار وسیع هستند. کیسه های رتیکولوم آندوپلاسمیک دانه دار به صورت اشعه موازی دیده می شوند. میتوکنندری ها کمتر از سلول های ناحیه گلمرولی هستند، و بعضی از آنها محتوی تیغه هایی هستند که به جای این که قفسه های مسطحی باشند به شکل پرزهای لوله ای درآمده اند.

دستگاه گلژی بزرگ است، لیزوزوم ها وجود دارند، سلول ها محتوی غلظت زیادی کلاسترول و اسید اسکوریک هستند که در تولید هورمون های قشری مصرف می شوند. ناحیه داخلی قشر فوق کلیوی نسبتاً ضخیم است و ناحیه مشبک نامیده می شود، و در دنباله قسمت مغزی قرار می گیرد. این ناحیه از تورینه ای متشکل از طناب های سلولی پیوند شونده تشکیل می شود. در این قسمت هم سلول های روشن و هم سلول های تیره آشکار هستند. و زیکول های رتیکولوم آندوپلاسمیک بدون دانه و گرانول های پیگمان لیپوفوشین فراوان هستند.

مغز فوق کلیه از گروهها یا طناب هایی کوتاه و سلول های شبه اپی تلیال نامنظم که توسط مویرگ ها خونی احاطه می شوند، تشکیل شده است. این سلول ها محتوی تعداد زیادی گرانول های متراکم که توسط غشا احاطه شده اند هستند. سلول ها از نظر نوع گرانولی که دارند به دو دسته تقسیم می شوند، هر دو نوع محتوی میتوکنندری ها و رتیکولوم آندوپلاسمیک دانه دار است. گرانول ها در کیسه های دستگاه گلژی بسته بندی می شوند، مکانیسم دقیق آزاد شدن گرانول ها هنوز روشن نیست.

سه شریان به غدد فوق کلیوی خون می ریزند، شریان های فوق کلیوی فوقانی

شاخه های شریان های فرنیك تحتانی هستند. شریان های فوق کلیوی میانی از آئورت، و شریان های فوق کلیوی تحتانی از شریان های کلیوی منشعب می شوند.

این رگ ها شبکه ای را در کپسول تشکیل می دهند، شریان های قشری از شبکه کپسولی منشعب شده و به سینوزوئیدها و طناب های سلولی قشر فوق کلیوی خون می رسانند. در قسمت قشری هیچ نوع دستگاه وریدی وجود ندارد، زیرا وریدهای جمع کننده در محل اتصال بین قسمت قشری و قسمت مغزی تشکیل می شوند.

بعضی از شاخه های شریانی بزرگ که از شبکه کپسولی شروع می شوند، بدون دادن شاخه های جانبی از قسمت قشری گذشته و به مغز فوق کلیه می رسند. به مجردی که این شریان ها به مغز رسیدند، به طور مکرر منشعب شده و تورینه های مویرگی فراوانی را در اطراف توده ها و طناب های سلول های کرومافین تشکیل می دهند.

مغز فوق کلیه دارای یک جریان خون مضاعف است، یعنی علاوه بر جریان خونی که در بالا توصیف شد، مغز کلیه، خون را از سینوزوئیدهای قسمت قشری نیز دریافت می کند، این رگ ها با بسترهای مویرگی شریان های مغزی که مستقیماً از کپسول می آیند، پیوند می شوند. بسترهای مویرگی مغز فوق کلیه به داخل همان مجاری وریدی که خون قسمت قشری و کپسول را خارج می کنند تخلیه می شوند.

این وریدها شاخه های وریدهای فوق کلیوی هستند. مویرگ های مغز فوق کلیوی دارای سوراخ هایی در سلول های آندوتلیال هستند که توسط پرده های بسیار نازکی پوشیده می شوند. غشاهای پایه توسط دستجات کوچک رشته های کلاژنی نگاهداری می شوند!

انسان وقتی این حقایق کشف شده را در کتب علمی می خواند و به این مسائل شگفت انگیز آگاه می گردد، بی اختیار در پیشگاه مقدس خالق علیم و ربّ کریم فریاد بر می آورد:

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظْمَتِهِ»

خواهم فکندن خویش را پیش قد رعناى او تا بر سر من پا نهد یا سر نهم بر پای او
سرو قدش نوخاسته ماه رخس ناکاسته خوش صورتی آراسته حُسن جهان آرای او
گر در رهش افتد کسی کمتر نماید از خسی از احتیاج ما بسی بیش است استغناى او
تا دل به جان ناید مرا از دیده گو در دل درآ مردم نشین است آن سرا آنجا نخواهم جای او
غم نیست جان من اگر داغم نهادی بر جگر ای کاش صد داغ دگر می بود بر بالای او
گفتم هلالی دم بدم جان می دهد گفتا چه غم گفتم به سویش نه قدم گفتا کرا پروای او
(هلالی جغتایی)

شگفتی های نواحی مختلف جسم

«اسمیت و کپنهاور، بافت شناسان بزرگ معاصر در کتاب خود می نویسند که:

ضحامت قشر خاکستری مخ از ۱/۵ تا ۳/۵ میلی متر است و سطح آن به ۲۰۰،۰۰۰ میلی متر مربع می رسد و از ۱۴ میلیون نرون
«بافت عصبی» تشکیل شده که وظیفه آنها احساس درد است، و این مرکزیت احساس درد با ۳،۵۰۰،۰۰۰ نقطه گیرنده درد که
در سراسر بدن انسان قرار دارند مربوط است. به علاوه در سطح بدن ۲۵،۰۰۰ نقطه گیرنده سرما و ۳۰،۰۰۰ نقطه گیرنده گرما
و ۵۰،۰۰۰ نقطه درک تحریکات مکانیکی وجود دارد!

ص: ۲۶۶

با توجه به این که تعداد گلبول های قرمز در هر میلی متر مکعب خون ۵،۰۰۰،۰۰۰ است و سطحی که یک گلبول اشغال می کند، ۱۲۸ میکرون مربع است، بنابراین سطح مجموعی را که قادرند برای عمل تنفس در هر لیتر خون بسازند به ۳۸۴۰ متر مربع بالغ می شود. بدن انسان تقریباً دارای ۳۰ تریلیون گلبول قرمز و قطر هر گلبول هفت میکرون است، بنابراین اگر فرضاً گلبول های خون را پشت سر هم ردیف کنیم صفی به طول ۲۱۰،۰۰۰ کیلومتر ایجاد خواهد شد، و چون شعاع متوسط زمین ۶۳۶۶ کیلومتر است، بنابراین صف گلبول های بدن انسان به ۳۳ برابر شعاع کره زمین بالغ می گردد، و فاصله کره زمین تا ماه ۱/۸ برابر این صف عجیب طولانی است.

عجیب تر آن که هر گلبول قرمز خون از ۲۶۵،۰۰۰،۰۰۰ مولکول هموگلوبین تشکیل یافته و هموگلوبین، رنگ دانه قرمز است که مسئول حمل اکسیژن می باشد، بنابراین تعداد کل هموگلوبین حیاتبخش بدن انسان عدد ۷۹۵ را تشکیل می دهد که در برابر آن ۱۹ صفر گذاریم.

عمل بینایی ما به وسیله هفتاد میلیون سلول مخروطی شکل و قریب یکصد و هفتاد میلیون سلول میله ای انجام می گیرد که در شبکه چشم قرار دارند و بر طبق عقیده هلمهتر در گوش انسان ۶،۰۰۰ تار صوتی وجود دارد که هر تار با صوت و ارتعاشی خاص به لرزه می آید!

تنها لوله های کلیه ها تا ۴ میلیون عدد می رسد که طول مجموع آنها ۲۲ کیلومتر است و در هر شبانه روز ۱۷۰۰ لیتر خون از این کلیه ها عبور می کند، ولی خونی که شبانه روز از شش ها می گذرد به ۱۰،۰۰۰ لیتر بالغ می گردد. [\(۱\)](#) این که از قول انبیا و امامان و عشاقان و عارفان و والهان نقل شده:

خدا را همه جا و در همه چیز می توان مشاهده کرد، حقیقتی است که از

ص: ۲۶۷

خورشید روشن تر و از نور پرفروغ تر است.

به قول فیض آن شوریده شیدا و عاشق حضرت یکتا - جلّ جلاله -:

ای خفته رسید یار برخیز از خود بفشان غبار، برخیز

هین بر سر لطف و مهر آمد ای عاشق یار زار، برخیز

آمد بر تو طیب غمخوار ای خسته دل نزار، برخیز

ای آن که خمار یار داری آمد مه میگسار، برخیز

ای آن که به هجر مبتلایی هان مژده وصل یار، برخیز

ای آن که خزان فسرده کردت اینک آمد بهار، برخیز

فرصت تنگ است و کار بسیار بر خویش تو رحم آر، برخیز

کاری بکن ار تنت درست است و نیست شکسته وار، برخیز

رو چند به سوی پستی آری سر راست نگاه دار، برخیز

ترسم که نگون به چاه افتی برخیز از این کنار، برخیز

(فیض کاشانی)

شگفتی های باطن انسان

اشاره

از آیاتی که در قرآن مجید، مقام خلافت، کرامت، معرفت، هدایت و فضیلت انسان را بازگو کرده و این همه را مستند به حقیقت انسان و باطن وی نموده، عجایب عظمت عقل و روح و نفس انسان دیده می شود.

از روایات مهمی که در کتب روایی نقل شده، جامعیت انسان و برتری بر سایر موجودات و مقام والای باطنش فهمیده می شود.

فیض عظیم القدر در کتاب پرارزش و کم نظیر «صافی» حدیث بسیار مهم زیر را روایت می کند:

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَهِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ، وَهِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِحِكْمَتِهِ، وَهِيَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِينَ، وَهِيَ الْمُخْتَصِرُ مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ، وَهِيَ الشَّاهِدَةُ عَلَى كُلِّ غَائِبٍ، وَهِيَ الْحُجَّةُ عَلَى كُلِّ جَا حِدٍ، وَهِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ، وَهِيَ الْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ. (١)

انسان با تمام وجود و ماهیتش بزرگترین دلیل و حجت خدا بر سایر مخلوقات است، و هم او کتابی است که حضرت حق آن را به دست علم و قدرت و حکمتش نوشته، و هیکل و ساختمانی است که آن را بر اساس محکم کاری بنا نهاده، او موجودی است که مجموع خلقت در آن خلاصه شده، و اجمالی از لوح محفوظ، و شاهدهی بر حقایق غیبیه، و حجت و دلیلی بر هر منکر، و راه مستقیم به سوی هر خوبی، و پلی بین بهشت و جهنم است.

در حدیث قدسی آمده:

خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي. (٢)

اشیا را محض تو آفریدم، و تو را به خاطر خودم خلق کردم.

این حدیثی است که مفهوم بلند و آسمانیش در آیات قرآن مجید دیده می شود:

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا « (٣)

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ « (٤)

و جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدم.

ص: ۲۶۹

۱- (۱) - شرح الاسماء الحسنی : ۱۲/۱، به نقل از ابن ابی جمهور؛ تفسیر الصافی: ۹۲/۱، [۱] ذیل آیه ۲ سوره بقره.

۲- (۲) - الجواهر السنیه: ۳۶۱؛ ریاض السالکین: ۳۶۳/۱؛ شرح الاسماء الحسنی : ۱۳۹/۱.

۳- (۳) - بقره (۲) : ۲۹. [۲]

۴- (۴) - ذاریات (۵۱) : ۵۶. [۳]

و در عبادت و تحقّق حقیقت آن آمده است که:

انسان باید به سه مقام محو و طمس و محق برسد، ورنه عبادتش عبادت نخواهد بود.

مقام محو یعنی آن چنان شود که افعالش در فعل حق فنا گردد، و به عبارت دیگر اراده فعلش اراده حق شود.

مقام طمس یعنی آن چنان شود که صفاتش در صفات حق فانی گردد، و صفتی جز صفت حق برای وی نماند.

مقام محق یعنی ذاتش در ذات حق فانی گشته تا جایی که از خود و غیر بی خبر شود و خبری جز ذات حضرت احدیت در میان نماند.

باز در حدیث قدسی آمده:

الإنسانُ سرّی وأنا سرُّهُ. (۱)

انسان سرّ من و من سرّ او هستم.

این حدیث نیز مانند حدیث قبل با آیات قرآن و معارف الهیه هماهنگ است، چنانکه در قرآن مجید در باب آفرینش انسان تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ « (۲) فرمود: و او را به عنوان أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ « (۳) یاد کرد. این نمونه آیات معلوم می دارد که انسان سرّ خداست، و خداوند سرّ او، و انسان عالم کبیر، و جهان عالم صغیر است، و این همه مربوط به باطن اوست که تجلّی گاه روح خدایی است: وَنَفَخْتُ

ص: ۲۷۰

۱- (۱) - منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح: ۹۱/۲.

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳): ۱۴. [۱] خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

۳- (۳) - تین (۹۵): ۴. [۲] که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم.

ملا- مهدی نراقی که از اعظام فقها و دانشمندان و فیلسوفی بزرگ و عارفی کم نظیر و عاشقی واله و محبّی صادق است، در مقدمه کتاب «جامع السعادات» در عظمت معنوی انسان می فرماید:

«سپاس و ستایش خدای را که انسان را بیافرید، و وی را در زمره کاینات در مرتبه برین قرار داد، و او را رونوشتی ساخت از عوالم امکان که پدید آورده است.

شگفتی های قدرت فراگیر و بی پایان، و عجایب عظمت آشکار و نمایان خود را در او ظاهر ساخت. در وجود او ناسوت را به لاهوت پیوند داد، و در هستی او حقایق عوالم مُلک و ملکوت را به ودیعت نهاد. طینت وی را از نور و ظلمت بسرشت، و در ذاتش انگیزه های خیرات و شرور بهم آمیخت. خمیره هستیش را از مواد ناهمگون عجین کرد، و نیروها و صفت های متضاد را در او گرد آورد، آنگاه وی را به تربیت و تهذیب این قوا و صفات به نحو قوام و تعادل فرا خواند، و بعد از آن که راه تهذیب آنها را برایش هموار ساخت وی را به نیکوداشت آنها برانگیخت.» (۲) آنچه را از واقعیت های باطنی و حقایق ملکوتی نسبت به انسان دانستی، به صورت قوه و استعداد در آدمی جای دارد، که به هدایت وحی و اتصال به نبوت انبیا و امامت امامان باید به فعلیت برسد، تا انسان از مقامات بسیار بلندی که برایش مقرر شده بهره مند گردد. در این نقطه است که جایگاه تربیت و تزکیه و نقش انبیا و امامان، معلوم می شود.

در معارف الهیه آمده:

ص: ۲۷۱

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۲۹. [۱] پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم.

۲- (۲) - علم اخلاق اسلامی: ۲۵/۱؛ جامع السعادات: ۳۰/۱. [۲]

اگر قوای ظاهر و باطن را هماهنگ با مسائل الهی نمودی از فرشته برتر می شوی و چنانکه از صراط المستقیم حق روی گرداندی از حیوانات و درندگان پست تر می شوی.

جایگاه خود و حالات و نفسانیات خویش را در بین موجودات توجه کن و مواظب باش که دزدان راه انسانیت سرمایه های الهیه را که مجانی به تو عنایت شده و وسیله اعتلای تو به مقام قرب و وصل است از تو نربایند، و مایه های سعادت را به غارت و دزدی نبرند.

نصیحت انسان در کلام نراقی

مرحوم نراقی به عنوان موعظه و نصیحت در کتاب گران قدرش «جامع السعادات» می گوید:

«اکنون که دانستی که انسان در لذت عقلی با فرشتگان انباز است و در دیگر لذایذ حسی و متعلق به سه قوه دیگر، یعنی قوای سبعی و بهیمی و شیطانی، مشارک درندگان و چارپایان و شیاطین است، این را نیز بدان که هر کس یکی از این لذات چهارگانه بر او غلبه کند، مشارکت او با آن قوه ای که بدان منسوب است بیشتر خواهد بود تا آنجا که وقتی این غلبه تام و کامل شد او عین همان قوه خواهد بود.

پس ای دوست من، بنگر که نفس خود را در کدام جهت قرار می دهی، اگر غلبه با قوه شهوت تو باشد تا آنجا که بیشتر هم و اندیشه تو متوجه شهوات حیوانی، مانند خوردن و آشامیدن و آمیزش و دیگر شهوات بهیمی باشد یکی از چهارپایان خواهی بود. و اگر غلبه و چیره گی با قوه غضب تو باشد و میل تو بیشتر به مناصب و ریاست طلبی و آزار مردم و ضرب و شتم و دیگر حرکات درنده خویی باشد به منزله درندگان خواهی بود. و اگر غلبه با قوه شیطانی «قوه وهم» باشد تا آنجا که غالب سعی و کوشش تو صرف یافتن مکر و حيله برای رسیدن به مقتضیات دو قوه شهوت و غضب باشد و به انواع نیرنگ ها و تزویرهای وهمی دست یازی، در حزب شیطان داخل شده ای. و اگر غلبه با قوه عقل تو باشد تا آنجا که جد و جهد تو

مقصود بر فرا گرفتن معارف الهی و پیروی از فضایل اخلاقی باشد به مرتبه و افق فرشتگان راه یافته ای.

پس هر که عاقل باشد، و با خود دشمنی نکند بر او واجب است که بیشتر همت و کوشش خود را در تحصیل سعادت علمی و عملی و در زایل ساختن نقایص و کمبودهای نفس خویش صرف کند، و از امور شهوانی و لذات جسمانی به اندازه ضرورت اکتفا کند.

از غذا به آنچه مایه اعتدال مزاج و حفظ حیات است بس کند و قصدش از آن لذت جویی نباشد، بلکه رفع نیاز ضروری و دفع الم باشد، و وقت و عمر خویش را در به دست آوردن زیاده تباہ نکند، و اگر از این مقدار بیشتر خواهد، باری به قدری باشد که مقام و رتبه انسانیش حفظ شود و موجب پستی و ذلت نگردد. و از لباس به مقدار ضروری و دفع گرما و سرما بهره گیرد و اگر از این بیشتر خواهد به قدری باشد که به حقارت و خواری نکشاند و موجب اتهام سقوط از طرف اقران و همکاران نشود. و از آمیزش به اندازه ای که نوع حفظ شود و نسل باقی بماند بس کند و اگر بیش از این خواهد از حد سنت خارج نشود و از این که در مقتضیات شهوت و غضب فرو رود پرهیزد، زیرا چنین سقوطی مایه شقاوت همیشگی و هلاک ابدی است.

خدا را خدا را، ای برادران! مواظب و مراقب جان ها و نفوس خود باشید و پیش از آن که در دریای تباہی و مهلکه غرق شوید آنها را دریابید، و قبل از آن که راهها بر شما بسته شود از خواب غفلت بیدار شوید و پیش از آن که خوی ها و ملکات مهلک و عادات تباہ کننده جایگیر و استوار گردد به تحصیل سعادت پردازید، زیرا زایل کردن رذایل بعد از محکم و استوار شدن آنها در نهایت دشواری است، و مبارزه با حزب شیطان بعد از بزرگسالی کمتر مؤثر است، و غلبه بر نفس اماره پس از سستی و ضعف پیری بی اندازه مشکل است لکن به هر حال یأس و ناامیدی از لطف و

رحمت خداوند روا نیست و باید به قدر توانایی کوشید، که این کار البته از به سر بردن در باطل بهتر است، شاید خداوند با رحمت عظیم خود شما را دریابد.

]

مبارزه با نفس در پیری

[

شیخ فاضل ابن مسکویه، استاد علم اخلاق و نخستین کسی که در عالم اسلام به تدوین این علم پرداخت، گفته است:

«من در سنّ پیری و بعد از آن که عادت در من استوار و ریشه دار شده بود از خواب غفلت بیدار گشتم و بر آن شدم که عنان جان و نفس خویش را از ملکات رذیله بازگیرم و مجاهده ای بزرگ آغاز کردم تا این که خداوند مرا موفق گردانید که نفس خود را از آنچه مایهٔ هلاک او بود رهایی بخشم».

پس هیچ کس نباید از رحمت خدا مأیوس شود که امید نجات برای هر کسی که خواهان باشد هست و درهای فیض الهی همواره گشوده است.

پس ای برادران، به تهذیب نفوس پردازید پیش از آن که رئیس «عقل» زبردست و مرؤوس و مقهور شود و جوهر انسانی شما تباه و حقیقت شما مسخ گردد و واژگونی و نگونساری در اخلاق شما پدید آید، که این حالت، خروج از مرتبهٔ انسانی و دخول در زمرهٔ بهایم و درندگان و شیاطین است.

از این حال به خدا پناه می بریم و می خواهیم که ما را از خسران و زیانی که نهایت ندارد حفظ فرماید.

حکما کسی را که از سیاست و تدبیر نفسِ غافل خویش بازمانده و آن را رها کرده است، همانند کسی دانسته اند که یاقوت سرخ گران بهایی دارد و آن را در آتش شعله ور بيفکند تا بسوزد و سنگی بی ارزش شود.» (۱)

ص: ۲۷۴

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی

سفرهای علوی کند مرغ جانت گر از چنبر آز بازش پرانی

ولیکن تو را صبر عنقا نباشد که در دام شهوت به گنجشک مانی

ز صورت پرستیدنت می هراسم که تا زنده ای ره به معنی نداری

گر از باغ انست گیاهی برآید گیاهت نماید گل بوستانی

دریغ آیدت هر دو عالم خریدن اگر قدر نقدی که داری بدانی

همین حاصلت باشد از عمر باقی اگر همچینیش به آخر رسانی

(سعدی شیرازی)

امانت دار الهی

اشاره

هویت و عظمت باطن انسان که ظرف اسرار ملکوت، حرم حضرت محبوب، حریم واقعیت ها و مرکز کشف و انکشاف است برای هیچ موجود سمایی و ارضی نیست، از این جهت است که خدای تبارک و تعالی از میان تمام موجودات مملکی و ملکوتی، انسان را جهت حمل امانت برگزید.

انسان اگر به امانت حضرت ربّ العزّه توجه علمی و عملی بنماید و همت خود را برای رساندن بار امانت به منزل اصلی به کار گیرد از ملک برتر شود، و اگر نسبت به امانت حضرت دوست بی تفاوت بماند و همت و اراده خویش را در راه شکم و شهوت و به دست آوردن مظاهر مادی مصرف کند از هر حیوانی پست تر گردد.

امانت در قرآن

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

ص: ۲۷۵

وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا « (۱)

یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعیۀ سعادت بخش است] بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش [به سبب این که استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار، و [نسبت به سرانجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.

لفظ امانت و امانات در پنج جای قرآن آمده و در همه جا معنای پیمان و مطالبه و مسؤولیت را در بر گرفته است. در یکی از آیات سوره بقره که در سیاق محکم کاری در امر دیون نازل شده، می بینیم لفظ امانت در سپرده های مالی به کار رفته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِعَدِينِ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ « (۲)

ای اهل ایمان! چنانچه وامی به یکدیگر تا سر آمد معینی، دادید، لازم است آن را بنویسید. و باید نویسنده ای [سَنَدش را] در میان خودتان به عدالت بنویسد. و نباید هیچ نویسنده ای از نوشتن سند همان گونه که خدا [بر اساس قوانین شرعی] به او آموخته است دریغ ورزد.

در آخر آیه امانت، فقط به معنایی آمده که به کار سپرده ها و دیون مالی می خورد، ولی ما از این آیه به طور کلی در می یابیم که امانت به هر شکلی که باشد حقی است و رعایت آن واجب است، چنانکه تعلیم دانش نیز حقی است که یاد گیرنده نباید آن

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۷۲. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۸۲. [۲]

حق را فراموش کند.

اما در مواردی که امانت در سیاق سپرده ها و دیون مالی نیامده، دیگر مسلم است که معنای کلیش مراد بوده، گرچه به علت ویژه ای نازل گشته باشد، چون مناسبات نزول، مانع جریان حکم آیات به تمام موارد اطلاق آن، یا نسبت به هر کسی که در حال نزول آیه حاضر نبوده و بعد آن را شنیده، نمی باشد.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ « (۱)

خدا قاطعانه به شما فرمان می دهد که: امانت ها را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید.

اکثر مفسران فریقین می گویند:

مخاطب این آیه عموم مردمند و هر امانتی را شامل می گردد.

نویسنده تفسیر «الجواهر» می گوید:

آنچه نعمت در اختیار انسان قرار می گیرد، امانت است.

لفظ امانت و پیمانی که در سوره مؤمنون آمده:

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ « (۲)

و آنان که امانت ها و پیمان های خود را رعایت می کنند.

شامل تمام گونه های آن است. همچنین اماناتی که در سوره انفال آمده نیز بر این منوال عمومیت پیدا می کند.

به طور کلی می توان گفت: هر دستوری که در قرآن آمده، گرچه گاهی نظر به موارد خاصی بوده، ولی تمام مردم مخاطب آنند.

ص: ۲۷۷

۱- (۱) - نساء (۴) : ۵۸. [۱]

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳) : ۸. [۲]

امانتی که بر تمام کاینات عرضه شده و در آن میان تنها انسان بوده که آن را عهده دار گردیده، اعم از جهات خصوصی و عمومی ای است که مردم در برابر احکام الهی دارند. اما موضوع عرضه یک امر تکوینی و فطری است که عاقل و غیرعاقل، جاندار و بی جان، مخاطب به تبلیغ و غیر آن همه در برابر آن قرار گرفتند.

در این جا که قرآن سخن از این گونه فطرت به میان می آورد، تمام موجودات را در برابر فطرت انسانی مقایسه می کند، آنگاه می فهمیم چه امتیازی بشر با پذیرفتن این امانت پیدا کرده و تمام عواقب آن را نیز بر ذمه گرفته است. کشیدن بار چنین امانتی یعنی تحمّل عواقب آن نیز.

پس انسان، بسیار تجاوزکار و نادان است. انسان گاهی با علم به حدود تکالیف قدم به خطا بر می دارد که در این صورت بسیار تجاوزکار است، و گاهی هم ندانسته اشتباهی می کند، در این صورت به عنوان نادان بودن مذمت می گردد چه او می توانست برای رفع جهل خود از فروغ عقل مدد بگیرد ولی نگرفت. جز موجود صاحب عقل، کدام موجودی به تعدی و جهل موصوف می تواند گشت؟ غیر عاقل که حدودی نمی شناسد. تنها کسی را ظالم و جاهل می نامیم که دادگر و دانا نیز درباره اش اطلاق کنیم.

این فطرت که ویژه انسان هاست در جای دیگر قرآن به زبان تکریم یاد شده و انسان را برتر از بسیاری از مخلوقات و دارنده زمام کاینات معرفی کرده است:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿١﴾

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر

ص: ۲۷۸

مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم [سوار کردیم، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.

جمله «بسیاری از آفریده ها» که در آیه فوق مشاهده می کنید، شامل تمام موجوداتی است که ودیعه خیر و شر یا تکلیف را بر عهده نگرفته اند، یعنی این کار در صلاحیت فطرتشان نبوده است.

در این حکم عام، معنای «امانت» به طور کامل واضح شد و فهمیدیم که مراد از آن تنها یک چیز است: تکلیف. آن دسته از مفسران که به این صراحت مقصود را بیان نداشته اند، چندان از لوازم و متعلقات آن سخن رانده اند که جز بر معنای تکلیف بر چیز دیگری تطبیق نمی گردد.

فخر رازی می گوید:

این معنی نیز برای شما روشن باشد که خودداری کردن موجودات از پذیرفتن امانت مانند سرباز زدن ابلیس از سجده نبود، که قرآن درباره اش فرموده: «ابلیس از سجده خودداری کرد» (۱) زیرا به دو دلیل اینها باهم فرق دارند:

اول: در داستان ابلیس سجده واجب شده بود، اما در این جا امانت پیشنهاد گردید.

دوم: خودداری ابلیس ناشی از غرور و خودخواهیش بود، اما در موجودات از خود کم بینی سرچشمه گرفته؛ تمام موجودات خود را به چشم حقارت نگریستند و بار امانت را قبول نکردند، زیرا عبارت، وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا حال دردناک و شکست خورده آنها را بازگو می کند. (۲) در هر صورت این گونه آیات دلالت بر عظمت روحی و معنوی انسان دارد و

ص: ۲۷۹

۱- (۱) - بقره (۲) : ۳۴.

۲- (۲) - نخستین انسان: ۲۸.

باید گفت:

خوشا به حال کسی که به حضرت حق و تکالیفی که خالق بر عهده اش گذاشته، برای تأمین سعادت دنیا و آخرت خود، با تمام وجود توجه کند.

دلا دیگر به فکر کار خود باش چو خود یاری نداری یار خود باش

تو سلطانی و تخت عرش والاست به پستی جا مکن جای تو بالاست

برو جایی که ما را جا نباشد چه جای ما که جا را جا نباشد

رفیقان اندکی بودند و رفتند در این منزل نیاسودند و رفتند

تو هم برخیز و بنشین با رفیقان منه پا در طریق بی طریقان

ز عالم روی خود را بر یکی کن غم بسیار خود را اندکی کن

(هلالی جغتایی)

ص: ۲۸۰

[وَاحْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ]

الهی! ما را که در برابر عجایب عظمت تو و آفریده هایت چشم باز، فطرت آزاد، عقل فعال و قلب گیرنده داریم، از ستم و الحاد در برابر عظمت بازدار.

۲ - انحراف در اعتقاد به عظمت

اشاره

الهی! کدام ستم بالاتر از این است که حق روشن و عظمت معلوم را که چون خورشید وسط روز از افق اسما و صفات طلوع دارد منکر شویم، و از شگفتی ها و عجایب مخلوقات که هر یک در جای خود نشانگر عظمت و بزرگی تو هستند، غفلت ورزیم!

الهی! کدام ظلم بالاتر از این که به جای فرمان بردن از احکام و دستورهایت که دل را مستعد پذیرش انوارت می نماید، به گردونه معاصی و ناپاکی ها و آلودگی ها درافتیم و به دریای پرطوفان شهوات غرق گشته و از صعود به مقام قرب و وصل بازمانیم!

الهی! آنان که محجوب از عظمت تو هستند، بالاترین جرم و گناهشان این است که عقل عنایت شده تو را تعطیل کرده و به دامن جهل و جهالت تو سَل جسته اند.

محبوباً! آنان که محجوب از تماشای تو هستند، به مرض کبر و خودخواهی و غرور و عُجب دچارند.

الهی! ملحدان نسبت به عظمت تو، در کمال بی شرمی و بی حیایی، خود را میزان سنجش واقعیت ها گرفته و آنچه را با خودشان مطابق و همگون نمی بینند

ص: ۲۸۱

انکار می کنند.

ای معشوق عاشقان! چه پست اند آن بدبخت های تیره روزی که به جای فرستادگان و سفیران پاک و آگاه تو، بی خبران مغرور را به معلمی انتخاب کرده و تمام مایه های سعادت خویش را فدای آنان می کنند، در صورتی که تاریخ نشان داده در برابر این فداکاری احمقانه چیزی نصیب آنان نشده است.

پروردگارا! ای اول و آخر، و ای ظاهر و باطن، و ای علیم و خبیر، الحاد ملحدان داغ ننگی است که شیاطین جنّی و انسی بر پیشانی هویت آنان زده اند، تا از انسانیت و حقیقت و کرامت و فضیلت دور بمانند و تبدیل به جرثومه فساد گشته و منبع پستی و رذالت گردند.

وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِیْنَ یُلْحِدُونَ فِیْ أَسْمَائِهِ سَیُجْزَوْنَ مَا كَانُوا یَعْمَلُونَ ﴿۱﴾

و نیکوترین نام ها [به لحاظ معانی] ویژه خداست، پس او را با آن نام ها بخوانید؛ و آنان که در نام های خدا به انحراف می گرایند [و او را با نام هایی که نشان دهنده کاستی و نقص است، می خوانند] رها کنید؛ آنان به زودی به همان اعمالی که همواره انجام می دادند، جزا داده می شوند.

توجه به اسمای حسنی علماً و عملاً، آدمی را از دچار شدن به مکتب های انحرافی و شیاطین خطرناک حفظ نموده و ضامن تحقق سعادت دنیا و آخرت است.

در روایات بسیار مهمّ از امامان معصوم آمده که:

«به خدا قسم، اسمای حسنی خدا ماییم.» ﴿۲﴾

ص: ۲۸۲

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۱۸۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷/۲۷، باب ۱۴؛ شرح الاسماء الحسنی : ۲۱۵/۱.

آری، توسل به علوم و معارف اهل بیت و بهره گیری از قواعد تربیتی آن بزرگواران انسان را از الحاد و انحراف و میل به باطل و باطل شدن بازداشته و راه خوشبختی و تحقق خیر دنیا و آخرت را به روی انسان باز می کند.

بدبختی ملحدان در این است که گوش از شنیدن صدای ملکوتی انبیا و ائمه بسته، و گوش انسائیت را فروخته و گوش خر، خریده اند، که با آن گوش حیوانی جز صدای باطل و ندای شیطانی نمی شنوند. اینان به مایه های عالی ملکوتی وجود خود، بر اثر الحاد و انحراف لطمه زده و دنیای فانی را بر آخرت باقی ترجیح داده اند.

زنده نبود آن دلی کز عشق جانان بازماند مرده دان چون دل ز عشق و جسم از جان بازماند

جای نفس و طبع شد کز عشق خالی گشت دل ملک دیوان شد ولایت کز سلیمان بازماند

جان چون کار عشق نکند بار تن خواهد کشید گاو آخور شد چو رخس از پور دستان باز ماند

این عجب نبود که اندر دست خصمان اوفتد ملک سلطانی که از پیکار خصمان بازماند

عاشقان را نفرت است از لقمه دنیا طلب خوان سلطان را نشاید چون ز سگ نان بازماند

(سیف فرغانی)

الحاد به آیات الهی

آیات الهی اعم از آفاقی و انفسی و تربیتی که به ترتیب عبارت است از جهان خلقت و انسان و قرآن، همچون روز روشن در برابر دیدگان عقل و دو چشم قلب

ص: ۲۸۳

جهت تأمین ایمان به حق و قیامت و نبوت انبیا و امامت امامان و سعادت دنیا و آخرت می درخشد. آنان که به این آیات که کتاب زندگی و راهنمای انسان به سوی کمال است الحاد بورزند طرّفی نبسته و از علم حق پنهان نیستند و در پایان کار مایه ای جز خزی دنیا و عذاب آخرت برای آنان نخواهد ماند!

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَمَّا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١﴾

مسلماً کسانی که معانی و مفاهیم آیات ما را از جایگاه واقعی اش تغییر می دهند [و به تفسیر و تأویلی نادرست متوسل می شوند] بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی را که در آتش می افکنند، بهتر است یا کسی که روز قیامت در حال ایمنی می آید؟ هر چه می خواهید انجام دهید، بی تردید او به آنچه انجام می دهید، بیناست.

انحراف سالکان شهوات

عارف ناشناخته بزرگ، سالک سبیل حق، عاشق واله مرحوم آیت الله حاج شیخ ابراهیم امام زاده زیدی که دارای دم عیسوی بوده و در تربیت سالکان راه، جدی وافر داشته، در رساله پرقیمت «حکمت متعالیه و سیر و سلوک» خود می فرماید:

«ای برادر! احوال آنان که سالک سبیل اهل الله نیستند و افعال و حرکات و حالاتشان بر اساس خواسته و میل و مقتضای شهوات آنهاست و در منجلاب آلودگی و قذارت روحی و معاصی ظاهری و باطنی آن چنان غرقند که خداوند متعال در حق آنان فرموده:

ص: ۲۸۴

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ « (۱)

و اگر حق از هواهای نفس آنان پیروی می کرد، بی تردید آسمان ها و زمین و هر که در آنهاست از هم می پاشید.

آن قدر بیچاره و بدبخت اند، و به اندازه ای از سعادت و سلامت محرومند که حتی از رسیدن به خواسته های مادی و محدود خود ممنوع و از آنچه طبع حیوانی و میل شیطانی و اشتهای سَبْعِيّی آنان اقتضا دارد محجوبند، چنانچه قرآن در حق آنان فرموده:

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ « (۲)

و [در نتیجه] میان آنان و همه خواسته هایشان [به وسیله مرگ] جدایی انداخته شد.

این بی خبران بی خرد و ملحدان پست و افتادگان در چاه شهوت و منغمران در آرزوهای بی ارزش و غرق شدگان در هوای نفس، سرنگون در سخط حق و آتش غضب حضرت جبارند!

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ « (۳)

پس آیا کسی که [با طاعت و عبادت] از خشنودی خدا پیروی کرده، همانند کسی است که [بر اثر گناه] به خشمی از سوی خدا سزاوار شده ؟ و جایگاه او دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

ص: ۲۸۵

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۷۱. [۱]

۲- (۲) - سبأ (۳۴) : ۵۴. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۶۲. [۳]

اینان را متابعت هوای نفس به هاویه درانداخت و از آنچه در حال و هوای الهی باید لذت ببرند محروم ساخت. و به سرگردانی و اضطراب درونی دچار کرد؛ به سلاسل و اغلالی که صورت باطنی الحاد و گناهان و معاصی است مقید نمود، چنانچه عبید و ممالیک گریزپا را به ذلت زندان و غل و زنجیر دچار کنند.

اینان را مالک نفسشان که هوای لعنتی است تسلیم مهالک کرد، از پی این مالک و متصرف خائن است که خازن آتش را در قیامت، معارف الهیه «مالک» نامیده اند.

برای این سرگردانان در بیابان ضلالت و گم شدگان وادی هلاکت در برابر هر درجه ای از درجات اهل حق در که ای در جحیم و عذاب مقیم و آتش عظیم و نار الیم است. برای آنان در برابر درجه توکل در که خذلان است، چنانکه در قرآن مجید آمده است:

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ « (۱)

اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما چیره و غالب نخواهد شد، و اگر شما را واگذارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد داد؟

و در برابر درجه تسلیم، در که پستی و هوان و خواری است چنانکه در قرآن کریم فرموده:

وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ « (۲)

و کسی را که خدا خوار کند، گرامی دارنده ای برای او نیست؛ به یقین خدا هر چه را بخواهد انجام می دهد.

برای آنان در برابر درجه قرب و وصل در که طرد و لعنت است. چنانکه در قرآن مجید بدان اشارت رفته است:

ص: ۲۸۶

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۶۰. [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲) : ۱۸. [۲]

خدا لعنتشان می کند، و لعنت کنندگان هم لعنتشان می کنند.

چنانکه عارفان آگاه و عشاقان بینا در برابر حضرت محبوب از خویش با تمام وجود و به راستی و حقیقت، نفی قدرت و علم و وجود می کنند و از پی این تواضع و فنای فی الله به قدرت بی انتها و علم ذاتی و لدنی و وجود مخلد ابدی که عنایت خاص حضرت دوست به آنان است می رسند، ملحدان بدبخت، و منکران پست فطرت به خاطر الحاد و انکارشان به ناتوانی بی نهایت و جهل کلی و هلاکت سرمدی دچار می شوند و این همان خیزی عظیم است که نتیجه الحاد و محصول انکار و میوه تلخ میل به باطل می باشد، به راستی که خداوند بزرگ همه ما را از درافتادن به چنین ورطه هلاکتی حفظ فرماید. ﴿٢﴾ بیاید مرد میدان ایمان و عمل و طهارت و پاکی و سلامت و تقوا شویم. بیاید دنیای فانی را در برابر آخرت باقی انتخاب نکنیم و از این راه خود را به خسارت ابدی مبتلا- نسازیم. بیاید در برابر پیشگاه باعظمت حضرت حق سر تسلیم فرود آریم و از تمام دستورهای او که محض تأمین سعادت ما تنظیم شده پیروی کنیم.

بیاید همچون حضرت زین العابدین علیه السلام دست دعا به درگاه حضرت ربّ العزّه برداشته و در کمال عجز و نیاز به جناب بی انباز عرضه بداریم:

يا الهی و سیدی و مولای، یا أرحم الراحمین و یا أكرم الأكرمين:

«وَاحْتَجُّبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ»

به قول فیض آن سالک مسلک صدق:

چو مرد او شدی مردانه می باش چو مست او شدی مستانه می باش

ص: ۲۸۷

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۵۹. [۱]

۲- (۲) - حکمت متعالیه و سیر و سلوک، امام زاده زیدی: ۱۶۲.

اگر در سر هوای دوست داری ز خویش و آشنا بیگانه می باش
چو خواهی لذت مستی بیابی شراب عشق را پیمانہ می باش
چو درهای سعادت باز خواهی کلید عشق را دندانہ می باش
چو زلف او پریشان شد به صد دل در او آویز خود را شانہ می باش

(فیض کاشانی)

ص: ۲۸۸

[«۲» وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةَ مُلْكِهِ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ]

و ای آن که دوران فرمانرواییش به نهایت نمی رسد، بر محمد و آل محمد درود فرست.

۳ - بی نهایت بودن قدرت حضرت حق

اشاره

امام سجاد علیه السلام در این فراز از دعا، قدرت نمایی و توانمندی خداوند و اقتدار حقانی او را در پی بردن به اسرار و رازهای آفرینش که مایه قرب و صفا و روشنی دل است؛ ستایش می فرماید.

این فراز از دعا اشاره به آیاتی از قرآن مجید در محور مالکیت محض و قدرت یکتای خداوند دارد:

تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱)

همیشه سودمند و با برکت است آن که فرمانروایی [همه هستی] به دست اوست و او بر هر کاری تواناست.

لِلَّهِ الْمُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲)

مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه در آنهاست، فقط در سیطره خداست، و او بر هر کاری تواناست.

ص: ۲۸۹

۱- (۱) - ملك (۶۷) : ۱. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۱۲۰. [۲]

مقصود از مالکیت خداوند، قدرت برتر و توانایی تام در تصرف همه امور به امر و نهی است و از ویژگی های این برتری این است که پایان زمانی ندارد.

ملک، نامی برگرفته از ملک الناس است یعنی حاکم مطلق بر مردم خداوند است. و او متولی سلطنت بر آدمیان و همه موجودات انسی بنده فرمان اویند.

صفات خداوند

دانشمندان صفات خداوند را به دو رشته تقسیم کرده اند:

۱ - صفات ثبوتی یا صفات جمال.

۲ - صفات سلبی یا صفات جلال.

مقصود از صفات ثبوتی آن رشته از صفاتی است که جنبه وجودی دارند و اتصاف شخص به یکی و یا همه آنها موجب کمال می باشد و نبودن آن برای شخص یک نوع نقص شمرده می شود. مانند: علم و قدرت، از سوی دیگر صفات ثبوتی بازگشت به صفات ذاتی است. صفات ذات، صفاتی هستند که ذات خداوند را تشکیل داده و پیوسته ذات اقدس وی با آنها همراه می باشد. مانند علم و قدرت، این رشته از اوصاف را صفات ذات گویند. زیرا او دانا و تواناست و اگر او را تنها در نظر بگیریم و از همه موجودات و تمام افعال او چشم ببوشیم او را دانا و توانا و زنده خواهیم یافت.

یکی از صفات ثبوتی خداوند قدرت و یکی از نام های او قادر است و حقیقت قدرت دو معنا دارد:

۱ - کار از روی اختیار و اراده و با کمال حریت و آزادی انجام می دهد مثلاً می گوئیم: فلانی قادر به خواندن و نوشتن است یعنی با کمال آزادی می تواند بخواند و بنویسد.

۲ - مبدأ اثر بودن در برابر موجودی که مبدأ اثر نبوده و کاری از وجود او ساخته

نیست و مقصود از قدرت، این معنی دوّم است.

بنابراین «قدرت» از صفات ثبوتی الهی است یعنی که خداوند بر هر چیز قادر است. و «قادر» به کسی گویند که توانایی بر انجام و ترک کاری را با اراده و اختیار داشته باشد.

معنای قدرت

راغب اصفهانی درباره ریشه این واژگان می نویسد:

الْقُدْرَةُ إِذَا وُصِفَ بِهَا الْإِنْسَانُ فَاسْمٌ لِهَيْئِهِ لَهُ بِهَا يَتِمَّكُنُ مِنْ فِعْلِ شَيْءٍ مَا، وَإِذَا وُصِفَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا فَهِيَ نَفْيُ الْعَجْزِ عَنْهُ وَ مُحَالٌ أَنْ يُوصَفَ غَيْرُ اللَّهِ بِالْقُدْرَةِ الْمُطْلَقَةِ مَعْنَى وَأَنْ أُطْلِقَ عَلَيْهِ لَفْظًا بَلَّ حَقُّهُ أَنْ يُقَالَ قَادِرٌ عَلَى كَذَا،...

وَالْقَدِيرُ هُوَ الْفَاعِلُ لِمَا يَشَاءُ عَلَى قَدْرِ مَا تَقْتَضِي الْحِكْمَةُ ، لِأَزَائِدًا عَلَيْهِ وَ لَانْقِصًا عَنْهُ وَ لِذَلِكَ لَا يَصِحُّ أَنْ يُوصَفَ بِهِ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى.

(۱)

قدرت از صفاتی است که اگر انسان به آن متصف شود یعنی حالتی است که انسان توانایی بر انجام چیزی را دارد. و هر گاه خداوند به آن متصف شود یعنی ناتوانی و ضعف از او دور است. و از محالات است که از جهت معنی غیر خداوند به قدرت فراگیر متصف شود هر چند از جهت لفظ گفته می شود، بلکه حق آن این است که گفته شود توانایی بر چنین کاری دارد.

قدیر، به معنای کسی است که هر چه اراده کند به مقتضای حکمت انجام می دهد، نه کمتر و نه بیشتر و به همین جهت این وصف درباره غیر خداوند به کار نمی رود.

ص: ۲۹۱

اصل واژگان فوق از قدر گرفته شده که به معنای اندازه چیزی و نهایت آن است.

صاحب لسان العرب در این باره می نویسد:

الْقَدِيرُ وَالْقَادِرُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَكُونَانِ مِنَ الْقُدْرَةِ وَيَكُونَانِ مِنَ التَّقْدِيرِ... فَالْقَادِرُ إِسْمٌ فَاعِلٍ مِنْ قَدَرَ يَقْدِرُ وَالْقَدِيرُ فَعِيلٌ مِنْهُ وَهُوَ لِلْمُبَالَغَةِ وَالْمُقْتَدِرُ مُفْتَعِلٌ مِنْ إِقْتَدَرَ وَهُوَ أَبْلَغُ. (۱)

قدیر و قادر از صفات خداوند بزرگ است که از ریشه قدرت و تقدیر گرفته شده است... قادر اسم فاعل و قدیر صفت مبالغه است ولی مقتدر از آن بلیغ تر است.

تبارک، از ماده بَرَك به معنای سینه شتر است که او در هنگام نشستن سینه را بر روی زمین می گذارد ولی این واژه به معنی دوام و بقا و زوال ناپذیری به کار رفته است. وقتی می گویند نعمت با برکت است یعنی نعمت، دوام و بقا داشته باشد و به کارگیری این واژه بر ذات پاک خداوند به خاطر ازلیت و ابدیت اوست.

بیده الملک، نشانه انحصار است یعنی حکومت عالم هستی فقط به دست توانای اوست و مالک و متصرف در همه جهان تنها به قدرت اوست.

جمله و هو علی کل شی قدیر، مفهوم بسیار گسترده ای دارد که قدرت او را بر همه چیز بدون تغییر شامل می شود و واژه شیء از وسیع ترین مفاهیم است که تمام آنچه را در عالم امکان بگنجد فرا می گیرد.

در قرآن ۴۵ بار واژه قدیر و ۷ بار کلمه قادر و صفات دیگر مانند مقتدر، مقدور، قادرون و قادرین، واسع، غنی، غیرمعجزی الله به کار رفته است.

و اما آیاتی که در آنها واژه مقتدر به همراه پیشوند حاکمیت آمده است، مانند:

عزیز مقتدر، ملیک مقتدر، علی کل شیء مقتدر، علیهم مقتدرون، مفهومی فراتر از

ص: ۲۹۲

معنی قادر در آنها دیده می شود که قرآن مجید در هنگام قدرت شدید و یا خشم نهایی الهی از آنها استفاده کرده است.

توجه به این نکته لازم است که مَلِك (کسر میم) سلطه فردی بر چیزی است و مُلْك (ضم میم) حاکمیت را بر نظام کلی و اجتماعی بازگو می کند.

برخی مفسران واسع علیم را وسعت در کمال قدرت می دانند.

فخر رازی در ذیل آیه:

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾

و [نیز گفتند : در توضیح حقایق] جز به کسی که از دینتان پیروی می کند ، اطمینان نوزید [تا دیگران هدایت نیابند] . بگو : یقیناً هدایت ، هدایت خداست . سپس گفتند : گمان نکنید آنچه به شما اهل کتاب [از نبوت ، معجزه ، قبله مستقل و آیات آسمانی] داده شده به کسی [از عرب و غیر عرب] داده شود ، یا اینکه مؤمنان می توانند نزد پروردگارشان با شما محاجه و گفتگو کنند . [در پاسخ یاوه های آنان] بگو : فضل و رحمت [که از جلوه هایش نبوت ، کتاب ، معجزه و قبله است ،] به دست خداست ، به هر کس بخواهد می دهد ؛ و خدا بسیار عطا کننده و دانا است .

می نویسد:

«وسعت وجودی خداوند دلیل بر کمال قدرت او و علیم بودنش دلیل بر کمال علم اوست، پس چنین کسی به جهت جایگاه قدرت، هر فضل و لطفی را نسبت به هر که شایسته بداند؛ عطا می کند چرا که هم از نیازهای بندگان خود با خبر است و

ص: ۲۹۳

هم برای اعطای فضل و دانش و حکمت توانایی دارد.» (۱) پس قدرت خداوند هیچ گونه حد و مرز ندارد و آفرینش آسمان ها و پهناوری زمین و انواع موجودات و مرگ حیات از نشانه های این قدرت بی منتها است.

در آیات دیگر طرح مسأله قدرت و حاکمیت بی نهایت از طرف خداوند در نگاه اول اشاره به عمومیت قدرت خداوند است. که حق در مقام رد هر گونه عجز و ناتوانی از وجود اوست، چرا که ناتوانی یا ناشی از جهل و بی خبری یا ضعف در بدن است و قادر عالم نه در حوادث غافلگیر می شود و نه در مقابله ناتوان است.

و از نگاه دیگر گاهی تهدید و سرکوبی انسان های مغرور و لجوج است که با گردن کشی راه حق را سد می کنند و گاهی برای اطمینان دادن به بندگان صالح و مؤمن است تا حل همه مشکلات خود را از او بخواهند و تنها به او پناه ببرند.

دلایل قدرت بی پایان خداوند

اما دلایل قدرت بی پایان پروردگار چیست؟

۱- دلیل علمی:

در علوم تجربی، دیدن مناظر گوناگون طبیعت و عجایب آسمان ها و همچنین ساختمان منظم سلول ها و اتم ها و گسترش روز افزون علوم و اکتشافات، جهان تازه ای را در برابر چشم ما مجسم می کند. این تنوع پیچیده آفرینش همانند تدوین کتاب خداست که آن همه محتوا و معارف عظیم الهی را در قالب الفاظ ساده ریخته است. از مطالعه مجموع این مسائل به این حقیقت می رسیم که مبدأ عالم هستی قدرت بی پایان دارد.

۲- برهان وجوب و امکان:

در بحث توحید و یگانگی ذات خداوند ثابت شد که واجب الوجود در عالم

ص: ۲۹۴

۱- (۱) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۹۹/۸، ذیل آیه ۷۳ سوره آل عمران.

یکی بیش نیست و هر چه غیر از اوست ممکن الوجود است و تمام ممکنات نه تنها در آغاز که در بقای خود نیز متکی به او و مخلوق او هستند و این معنی قدرت مطلقه خداوند بر همه چیز است.

۳- برهان فلسفی:

ما اگر توانایی بر کاری نداشته باشیم به خاطر کمبود است و هر مشکلی که پیش می آید در واقع به محدودیت وجود ما منتهی می شود. پس وجودی که از هر نظر نامحدود است چگونه ممکن است چیزی خارج از حوزه قدرت او باشد. به تعبیر دیگر، او همه جا حاضر است و همه شرایط در اختیار اوست بنابراین هر گونه موانعی را برمی چیند و این دلیل قدرت او بر همه چیز است.

۴- قدرت اختیاری:

قدرت خدا آمیخته با اختیار است و ذات او ازلی و فعلش حادث است پس هر گاه چیزی را اراده کند در همان زمانی که اراده کرده موجود می باشد. و این نشانه احاطه اراده او بر همه موجودات است.

البته در میان فلاسفه و متکلمان مذاهب مختلف در عین این که قدرت خداوند را بدون گفتگو قبول دارند در ابدیت یا عمومیت قدرت به خاطر برخی اشکالات که از حل آن عاجز بوده اند تردید کرده اند و به همگی آنها در محل خودش پاسخ داده شده است. (۱) و اما آیات دیگری قدرت خداوند را از زاویه های مختلف بررسی می کند.

در سوره زمر می فرماید:

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ

ص: ۲۹۵

۱- (۱) - برگرفته از: راه خداشناسی و شناخت صفات او، جعفر سبحانی: ۲۹۳ - ۳۰۹، پیام قرآن، مکارم شیرازی: ۱۶/۴، صفات جمال و جلال در قرآن مجید.

و خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند، در حالی که زمین در روز قیامت یکسره در قبضه قدرت اوست، و آسمان ها هم درهم پیچیده به دست اوست؛ منزّه و برتر است از آنچه با او شریک می گیرند.

سرچشمه شرک عدم معرفت صحیح درباره خداوند است کسی که بداند:

اولاً: او وجودی بی پایان و نامحدود از هر نظر است.

ثانیاً: آفرینش همه موجودات از ناحیه اوست و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمندند.

ثالثاً: تدبیر عالم هستی و گشودن گره تمام مشکلات و همه ارزاق به دست با قدرت اوست و حتی اگر شفاعتی هم انجام گیرد به اذن و فرمان او خواهد بود، معنی ندارد که رو به سوی دیگری آرد. اصلاً چنین وجودی با این صفات دوگانگی برای او محال است؛ زیرا دو وجود نامحدود از جمیع جهات عقلاً غیرممکن است.

در آیه فوق برای بیان عظمت قدرت او از دو تعبیر کنایی قبضه و مطویات بینه استفاده کرده است.

«قبضه» به معنی چیزی است که در مشت می گیرند و معمولاً کنایه از قدرت مطلقه و سلطه کامل بر چیزی است. «مطویات» از ماده طی به معنی به هم پیچیدن است که گاه کنایه از گذشتن عمر یا عبور از چیزی است.

کسی که طوماری را در هم پیچیده و در دست راست گرفته کامل ترین تسلط را بر آن دارد مخصوصاً انتخاب یمین یعنی دست راست به خاطر آن است که غالب

ص: ۲۹۶

اشخاص کارهای مهم را با دست راست انجام می دهند و قوت و قدرت بیشتری در آن احساس می کنند.

بنابراین همه این تشبیهات و تعبیرات کنایه از سلطه مطلقه پروردگار بر عالم هستی در جهان دیگر است، تا همگان بدانند در عالم قیامت نیز کلید نجات و حل مشکلات در کف قدرت خداوند است تا به بهانه شفاعت و مانند آن به سراغ بت ها و معبودهای دیگر نروند. و در روز قیامت همگی به روشنی در می یابند که همه چیز از آن او و در اختیار اوست.

در آیه ای دیگر می فرماید:

قُلِ اللَّهُمَّ مَلَائِكَةُ الْمَلِكِ تُوْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱)

بگو: خدایا! ای مالک همه موجودات! به هر که خواهی حکومت می دهی و از هر که خواهی حکومت را می ستانی، و هر که را خواهی عزت می بخشی و هر که را خواهی خوار و بی مقدار می کنی، هر خیری به دست توست، یقیناً تو بر هر کاری توانایی.

منظور از اراده و مشیت الهی در این آیه این نیست که بدون حساب و بی دلیل چیزی را به کسی می بخشد و یا از او می گیرد، بلکه مشیت او از روی حکمت و مراعات نظام و مصلحت و حکمت جهان آفرینش و عالم انسانیت است. و گاه این حکومت ها به خاطر شایستگی ها است و گاه حکومت ظالمان هماهنگ با ناشایستگی امت هاست.

حکومت خداوند در کلام علامه طباطبائی

علامه طباطبائی رحمه الله درباره استناد حکومت و دیگر امور اعتباری به خدای سبحان می نویسد:

ص: ۲۹۷

«تردیدی نیست که زنجیره علیت در عالم به خداوند واجب الوجود ختم می شود و رابطه میان او و جزء و کل جهان هستی، رابطه علیت است. در مباحث علت و معلول روشن شده که پدیده علیت فقط در ناحیه وجود است به این معنا که در آنچه از وجود علت به معلول سرایت می کند وجود حقیقی در معلول است و غیر آن یعنی ماهیت، از صدور و نیاز به علت برکنار می باشد.

با توجه به این مطلب، مشکلی که در این جا پیش می آید، استناد امور صرفاً اعتباری به خدای متعال است؛ زیرا امور اعتباری اصولاً وجود حقیقی ندارند بلکه وجود و ثبوت آنها یک ثبوت و واقعیت اعتباری است که از ظرف اعتبار و جعل و از حیطة فرض فراتر نمی روند.

اوامر و نواهی و احکام و قوانین شریعت و نیز اموری چون حکومت و عزت و روزی و غیره همگی اموری اعتباری هستند. آنچه این گره را می گشاید این است که:

درست است این امور از وجود حقیقی عاری و بی بهره اند امّا دارای آثاری هستند که نام های آنها را حفظ می کنند و این آثار اموری حقیقی هستند که مقصود از اعتبار این امور نیز همین آثار است. و این آثار به خدای متعال نسبت وجودی دارند و همین نسبت است که نسبت این امور اعتباری را به خداوند، صحت می بخشد.

این سخن درباره عزت اعتباری و آثار خارجی آن و استنادش به علل حقیقی آن و همچنین درباره دیگر امور اعتباری مانند امر و نهی و حکم و جعل و غیره نیز صادق می باشد.

از این جا روشن می شود که تمام اعتبارات شرعی به واسطه استناد آثار آنها به خدای متعال به نحوی که زیننده ساحت قدس و عزت او باشد به واجب متعال استناد دارند.» (۱)

ص: ۲۹۸

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۱۴۹/۳ - ۱۵۰، ذیل آیه ۲۶ سوره آل عمران، [۱] بحث فلسفی.

جملهٔ بیدک الخیر با توجه به الف و لام استغراق در «الخیر» و مقدم شدن «بیدک» بر او نشان می‌دهد که تمام خیرها و برکات و نیک‌ها در دست خداست و در ضمن استفاده می‌شود که هم عزت خیر است و هم ذلت خیر است. بخشیدن حکومت و گرفتن آنهم هر کدام در جای خود خیر است و بر طبق قانون عدالت، شری و جودی ندارد جانیان و بدکاران، خیرشان در آن است که در زندان باشند و نیکوکاران با ایمان خیرشان در آزادی است. به تعبیر دیگر در جهان هستی شری وجود ندارد، این ما هستیم که خیرات را مبدل به شر می‌کنیم.

جملهٔ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در واقع دلیلی است بر تمام آنچه در آیه آمده است؛ زیرا وقتی او بر هر چیزی قادر است؛ حکومت و عزت و خیانت به دست اوست.

و نکته جالب این است که ابلیس هم در آغاز آفرینش خداوند، در بهشت به آدم گفت: «ای آدم! آیا می‌خواهی تو را به درخت جاویدان و مُلک فناناپذیر راهنمایی کنم؟» در واقع شیطان حساب کرد که آدم به زندگی جاویدان و رسیدن به قدرت بی زوال تمایل دارد؛ پس برای کشاندن او به مخالفت فرمان پروردگار از دو عامل جاودانگی و حکومت همیشگی برای فریب او بهره برد و شیطان هم برای گمراهی بشر بر روی آن دو نقطه حساس انگشت می‌گذارد.

به همین جهت در قیامت هم خداوند این پرسش را مطرح می‌کند که قدرت و حکومت از آن کیست؟ ولی پاسخ گوچه کسانی هستند؟

خداوند می‌فرماید:

يَوْمَ هُمْ بَرْزُونَ لَآيْخَفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱)

ص: ۲۹۹

روزی که همه آنان آشکار می شوند، [و] چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی ماند. [و ندا آید:] امروز فرمانروایی ویژه کیست؟ ویژه خدای یکتای قهار است.

این آیه در حقیقت سومین ویژگی آن روز یعنی حاکمیت مطلقه پروردگار را بازگو می کند. در آن روز منادی حق فریاد برمی آورد که امروز حاکمیت برای کیست؟ پاسخگو کیست؟ در آیه سخنی از آن به میان نیامده است.

عده ای از مفسران گفته اند: سؤال از ناحیه پروردگار مطرح می شود و جواب را همه مؤمنان و کافران می گویند.

بعضی گفته اند: سؤال و جواب هر دو از ناحیه خداست.

و بعضی معتقدند: منادی الهی این سؤال را آشکار مطرح می کند و خود او نیز پاسخ می دهد. ولی ظاهراً که این سؤال و جواب از سوی فرد خاصی عنوان نمی شود، سؤال از خالق و مخلوق و همگی به زبان حال به آن پاسخ می دهند. [\(۱\)](#) در تکمیل بحث زوایای قدرت الهی نکته ای قابل توجه است که، مرحوم شیخ طبرسی در ذیل آیه **إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** [\(۲\)](#) می نویسد:

«گفته اند که این سخن خداوند سبحان که فرمود: «همانا خداوند بر هر چیزی تواناست»، مفید عموم است که خداوند از سه بعد بر همه چیز قادر است:

۱ - بر معدومات قدرت دارد که آنها را ایجاد نماید.

۲ - بر موجودات که آنها را فانی سازد.

۳ - بر مقدورات غیر خودش (مانند فرشته، جن، بشر) که اندازه گیری آنها به دست قدرت اوست و نیز می تواند آنان را از قدرت باز دارد. [\(۳\)](#)

ص: ۳۰۰

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۵۸/۲۰، [۱] ذیل آیه ۱۶ سوره غافر.

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۰. [۲]

۳- (۳) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۱۲۰/۱، [۳] ذیل آیه ۲۰ سوره بقره.

در پی توصیف امام سجاد علیه السلام از بی نهایت بودن حکومت الهی؛ حضرت علی علیه السلام هم قدرت حق را چنین می ستاید:

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ . الْأَوَّلُ لِأَشْيَ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ لِأَغَايَةِ لَهُ . لَا تَقْعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفِهِ وَ لَا تُعْقَدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّتِهِ ، وَ لَا تَنَالُهُ التَّجْزِئَةُ وَ التَّبْعِيضُ وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَ الْقُلُوبُ . (۱)

شهادت می دهم معبودی جز الله نیست، یگانه ای است بی شریک. اولی است که چیزی پیش از او نبوده، و آخری است که او را انتهای نیست. اندیشه ها به هیچ یک از صفاتش نرسند، دل ها او را به کیفیتی تعیین و تحدید نمایند، تجزیه و تبعیض در حریمش راه ندارد، و دیده ها و دل ها به او احاطه پیدا نکند.

و در جای دیگر درباره قدرت خدا می فرماید:

أَنْتَ الْأَيْدُ فَلَإِ- أَمِيدَ لَمَكَ ، وَ أَنْتَ الْمُتَهَي فَلَإِ مَحِيصَ عَنكَ ، وَ أَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَإِ مَنجَى إِلَّا إِلَيْكَ . يَبِيدُكَ نَاصِيَتُهُ كُلُّ دَائِبَةٍ وَ إِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ .

سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ ! سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا أَصْغَرَ عَظْمَهُ فِي جُنْبِ قُدْرَتِكَ ! وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ ! وَ مَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ ! وَ مَا أَصْغَرَ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا ! وَ مَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ . (۲)

ص: ۳۰۱

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۸۴. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸. [۲]

تو ابدی هستی بنابراین زمانی برایت نیست و تو منتهای هر چیز هستی از این رو گریزی از تو نیست و تو وعده گاه هستی که نجاتی از تو جز به تو نیست.

مهار هر جنبه ای در کف تو، و بازگشت هر انسانی به سوی توست. منزهی از هر عیب چه بزرگ است شأن تو! منزهی، چه عظیم است آنچه از مخلوقات که می بینیم و چه کوچک است عظمت آن در کنار قدرت تو! و چه دهشت آور است آنچه از ملکوت تو مشاهده می نمایم! و چه اندازه حقیر است آنچه دیده می شود در برابر آنچه از سلطنت تو برای ما ناپیداست. نعمت هایت در این دنیا چه گسترده فراوان است و باین حال در برابر نعمت آخرت چقدر کوچک است.

از وجود مقدس حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره معنای

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» پرسیدند فرمود:

إِنَّا لَأَنْمَلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنا فَمَتَى مَلَكَنا ما هُوَ أَفْئَلُكَ بِهِ مِنَّا كَلَّفَنا وَ مَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفُهُ عَنَّا. (۱)

با وجود خدا دارنده چیزی نیستیم، و دارنده چیزی نمی شویم، جز آنچه او ما را دارنده آن نماید، بنابراین وقتی ما را دارنده چیزی نمود که خود نسبت به آن دارنده تر است وظیفه ای بر عهده ما گذاشته و هر گاه آن را از ما گرفت تکلیف آن را از ما برداشته است.

روایتی در باب اذان و اقامه؛ در معنای الله اکبر است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از اجدادش نقل فرموده است: که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

ما در مسجد نشسته بودیم؛ در این حال اذان گو بر بالای مناره رفت و گفت: الله اکبر، الله اکبر، پس امیر مؤمنان علی علیه السلام گریه کرد و ما هم با گریه او گریه کردیم؛ پس چون مؤذن اذان را به پایان رساند، فرمود: آیا می دانید مؤذن چه می گوید؟ گفتیم: خدا و

ص: ۳۰۲

رسولش داناتر است. حضرت فرمود: اگر می دانستید چه می گوید، اندک می خندیدید و بسیار گریه می کردید؛ سپس فرمود:

فَلَقَوْلِهِ اللَّهُ اكْبُرْ مَعْرَانٍ كَثِيرَةٌ مِنْهَا: أَنَّ قَوْلَ الْمُؤَذِّنِ: «اللَّهُ اكْبُرُ» يَقَعُ عَلَى قَدَمِهِ وَ أَرْزَلَتْهُ وَ أَيْدِيَّتِهِ وَ عِلْمِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ قُدْرَتِهِ وَ حِلْمِهِ وَ كَرَمِهِ وَ جُودِهِ وَ عَطَائِهِ وَ كِبْرِيَاءِهِ .

فَإِذَا قَالَ الْمُؤَذِّنُ: اللَّهُ اكْبُرُ؛ فَإِنَّهُ يَقُولُ اللَّهُ الَّذِي لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ وَ بِمَشِيئَتِهِ كَانَ الْخَلْقُ وَ مِنْهُ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ لِلْخَلْقِ وَ إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْخَلْقُ وَ هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ لَمْ يَزَلْ وَ الْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَزَالُ وَ الظَّاهِرُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُدْرِكُ وَ الْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَحُدُّ، فَهُوَ الْبَاقِي وَ كُلُّ شَيْءٍ دُونَهُ فَإِنْ .

وَ الْمَعْنَى الثَّانِي ، اللَّهُ اكْبُرُ أَي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ، عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ وَ الثَّلَاثُ ، اللَّهُ اكْبُرُ أَي الْقَادِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَقْدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ، الْقَوِيُّ لِقُدْرَتِهِ الْمُقْتَدِرُ عَلَى خَلْقِهِ ، الْقَوِيُّ لِذَاتِهِ ، وَ قُدْرَتُهُ قَائِمَةٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ... (۱)

پس گفته مؤذن «الله اکبر»، دارای مفاهیم زیاد است از جمله: این که گفتار اذان گو: «الله اکبر» بر قدیمی بودن و همیشگی و جاودانگی و دانش و نیرو و چیرگی و بردباری و لطف و بخشش و بزرگواری خداوند قرار گیرد پس هر گاه مؤذن گوید: الله اکبر، پس او می گوید: خداوند کسی است که برای او آفرینش و تقدیر است. و به اراده او آفریده می شود و از او همه چیز برای آفرینش است و به سوی او آفریدگان بازگشت می کنند. و او اول پیش از هر چیزی که همیشگی و آخر پس از هر چیز که نابود نگردد، آشکار و برتر هر چیزی که به فهم در نیاید و درون هر شی که در اندازه ننگند. پس او ماندگار

ص: ۳۰۳

و هر چیزی غیر او نابود شدنی است.

مفهوم دوّم، «اللّه اکبر» یعنی دانا و آگاه؛ و بر آنچه هست و باشد قبل از وجود آگاهی دارد.

مفهوم سوّم، «اللّه اکبر» یعنی توانایی بر هر چیزی دارد و هر چه اراده کند تقدیر کند؛ نیرومند در قدرت و حکومت است و بر آفرینش خود چیره دست است؛ در ذاتش نیرومند و قدرتش بر همه چیزها سلطه دارد. هر گاه بر امری حکم کند پس همانا گوید: باش، پس او موجود است.

ص: ۳۰۴

[وَأَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نَقِمَتِكَ]

و ما را از عذاب خود رهایی بخش

۴- رهایی از ننگ دنیا و عذاب آخرت

اشاره

آن که مسؤول سعادت و شقاوت انسان است، خود اوست.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ ﴿١﴾

هر کسی در گرو دست آورده های خویش است.

اوست که از جانب حضرت حق مجهز به عقل، فطرت، وجدان، تمکن و قدرت و اراده است و برای شکوفایی این مایه های رشد و کمال متنعم به نعمت هدایت، وحی، نبوت و امامت می باشد.

او با صد و چهارده کتاب آسمانی و در رأس آنها قرآن مجید که کتاب عزیز، حکیم، مجید، کریم، شفا، رحمت و هدایت است، و با صد و بیست و چهار هزار پیامبر آگاه، علیم و بصیر، و با دوازده امام معصوم و هزاران فقیه و عالم و عارف و بینا، برای به دست آوردن سعادت و مصون ماندن از شقاوت هدایت شده و این خط نورانی هدایت و صراط مستقیم حضرت محبوب است که زمینه خیر و برکت و منفعت و دوری از ضرر و خسارت و پوچی را برای او فراهم می آورد.

خداوند مهربان که عاشقی همچون او برای انسان نیست و انبیا و ائمه و هادیان

ص: ۳۰۵

دلسوز به او سفارش کرده اند که از عقل و فطرت و وجدان کمک بگیر و در حقایق ظاهریّه و باطنیه مطالعه کن، یا به بینایان راه دست توسل بزن و با انتخاب راه از چاه، به سیر و سفر در سبیل الله مشغول شو و از آنچه مایه جهل و نادانی و علت افتادن در شهوات حیوانی است پرهیز تا شاهد سعادت را در آغوش گیری و از ضربه های مهلک و خطرناک غول شقاوت در امان بمانی، که تو در برابر گوش و چشم و قدرت درک و همه نعمت های حق و برای به دست آوردن سعادت داری و دور شدن از شقاوت که مورث خزی دنیا و عذاب آخرت است، مسؤولی.

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿١﴾

و از چیزی که به آن علم نداری [بلکه برگرفته از شنیده ها، ساده نگری ها، خیالات و اوهام است] پیروی مکن؛ زیرا گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی اند] مورد بازخواست اند.

او که بدون اتصال به نبوت و امامت، به خود و به خدا و به جهان و سایر حقایق جهل دارد، نباید زمام حیات خویش را به دست دیو جهل بسپارد، که دیو جهل مایه تمام امراض و علت العلل تمام بدبختی ها و سرچشمه شقاوت و خزی دنیا و عذاب آخرت است، که شرعاً و عقلاً بر ما واجب است در آزادی خویش از عذاب و نعمت، با کمک ایمان و عمل صالح بکوشیم.

نصیحتی مشفقانه

از غرور و عجب و خودبینی و خودپسندی پرهیزید، در برابر حق و حقیقت، متکبر نباشید، بند بردگی دیگران را که مایه تمام بدبختی ها و سیه روزی است به

ص: ۳۰۶

گردن جان میفکنید، از افتادن به دام زر و زور و تزویر خود را حفظ نمایید، دل که حرم امن خداست به طناب و سوسه خناسان دچار مسازید، دستگاه با عظمت عقل را تعطیل ننمایید، مهار حیات را به دست بی خبران از حقایق هستی مسپارید، از طواف به دور مکتب های مادی و دست ساز خودداری کنید، خود و زن و فرزندان را و هر کس که در شعاع شما زیست می کند به بلای شهوات و غرایز آزاد دچار ننمایید، مظاهر فانی و زودگذر دنیا شما را نفریبد، از دزدان راه انسانیت و راهزنان صراط آدمیت بر حذر باشید، در پیچ و خم برنامه های مرئی و نامرئی شیطان گرفتار مشوید، باطن از آلودگی ها پاک دارید، به دامن جان و قلب و دانش و حقیقت راهنمایان راه حضرت ربّ العزّه، دست توسل بزنید، انبیا و اولیا و امامان معصوم و فرهنگ حیاتبخش آنان را بشناسید، عقل و فطرت را به دست آن دانایان و بینایان و عارفان و عاشقان آگاه بسپارید، در هر حرکت و عملی بر اساس خواسته های حضرت محبوب - جلّ جلاله - قدم بردارید. چشم به تماشای آیات دوست باز کنید و گوش به فرامین و دستورهای سعادت بخش حضرت الله بسپارید.

سالک الی الله شوید و در این مسیر به رحمت و لطف و عنایت او توکل نمایید، تسلیم بی قید و شرط مالک عالم و آدم شوید تا از قیود و اغلال و سلاسل شیاطین درون و برون که همتی جز هلاکت و نابودی شما ندارند آزاد گردید. در تمام شؤون و امور به کتاب حضرت دوست یعنی قرآن مجید که کتاب علم و زندگی و حیات و فضیلت و حق و حقیقت است پناه ببرید و به این نکته توجه داشته باشید که جز از این طریق راهی به سعادت و آزادی از شقاوت نیست.

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد

وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب بر دولت آشیان شما نیز بگذرد

باد خزان نکبت ایام ناگهان بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد

آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

(سیف فرغانی)

مهار شهوات با قدرت ایمان

اگر به غرایز و شهوات میدان تاخت و تاز داده شود، عقل و وجدان را سرکوب کرده و بین انسان و حقایق حایل گشته و آدمی را از تمام واقعیت ها جدا ساخته و چنانکه تاریخ حیات ثابت کرده از انسان موجودی بدتر از تمام حیوانات خواهند ساخت.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١﴾

قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی اندیشند!

مهار غرایز و شهوات را باید به دست قدرت ایمان به حق و روز قیامت، و عقل ملکوتی و اخلاق حسنه و حلال و حرام خدا سپرد تا در این قلمرو، استعدادها رشد کند و فضایل زنده گردد و در قلب به روی حقایق ربّانیه و واقعیت های ملکوتیه باز

ص: ۳۰۸

شود و سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین گردد و از خزی دنیا و عذاب آخرت رهایی حاصل شود.

به دانش دین که بیانگر حقایق الهی و انسانی و نشان دهنده صراط مستقیم و مبین حسنات اخلاقی است، آراسته شوید، آنگاه در مقام عمل به واقعیت های دین برآید و برای استوار ماندن ایمان و عمل خود با تمام وجود از در افتادن به چاله و چاه گناه پرهیزید، که گناه و معصیت خطرناک ترین عامل شقاوت و بر باد دهنده ایمان و آخرت و مورث خزی دنیا و عذاب جهنم است.

ترک گناه را شبانه روز به تمرین بگذارید و در این زمینه در مقام ریاضت شرعی برآید، که تکرار ترک، شما را به روح تقوا که بهترین حافظ و نگهبان انسان از خطرات است مجهز می کند و باعث باز شدن تمام درهای خیر به روی انسان می شود.

تقوا در نهج البلاغه

«نهج البلاغه» تقوا را به عنوان یک نیروی معنوی و روحی که بر اثر ممارست و تمرین پدید می آید و به نوبه خود آثار و لوازم و نتایج دارد و پرهیز از گناه را سهل و آسان می نماید، طرح و عنوان کرده است:

ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةً وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ، إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمُثَلَاتِ حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنِ تَقْجُمِ الشُّبُهَاتِ .

عهده ام در گرو درستی سخنم قرار دارد، و نسبت به آن ضامن و پای بندم.

کسی که عبرت های روزگار کیفرهای پیش رویش را بر او آشکار کند، تقوا او را از افتادن در اشتباهات مانع گردد.

تا آنجا که می فرماید:

ألا- وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخَلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَقَحَّحَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ. أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٌّ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا
وَأُعْطُوا أَزِمَّتْهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ. (۱)

بدانید خطاها اسبان سرکشند، که افسار گسیخته سواره های خود را به پیش می برند تا به جهنم وارد کنند. آگاه باشید که تقوا مرکب های راهوارند که مهارشان به دست سواره های آنها سپرده شده، در نتیجه آنان را وارد بهشت می نمایند.

در این خطبه تقوا به عنوان یک حالت روحی و معنوی که اثرش، ضبط و مالکیت نفس است ذکر شده است.

این خطبه می گوید: لازمه بی تقوایی و مطیع هوای نفس بودن ضعف و زبونی و بی شخصیت بودن در برابر محرکات شهوانی و هواهای نفسانی است. انسان در آن حالت مانند سوار زبونی است که از خود اراده و اختیاری ندارد و این مرکب است که به هر جا که دلخواهش هست می رود.

لازمه تقوا قدرت اراده و شخصیت معنوی داشتن و مالک حوزه وجود خود بودن است، مانند سوار ماهری که بر اسب تربیت شده ای سوار است و با قدرت و تسلط کامل، آن اسب را در جهتی که خود انتخاب کرده می راند و اسب در کمال سهولت اطاعت می کند.

إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ، وَالزَّمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ، حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ. (۲)

بندگان خدا، تقوای الهی اولیای خدا را از دچار شدن به حرامها بازداشت، و

ص: ۳۱۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۱۳. [۲]

دل‌هایشان را ملازم ترس از خدا کرد، تا جایی که آنان را به شب زنده داری واداشت، و در گرمای روز موفق به روزه نمود.

در این جا علی علیه السلام تصریح می کند که تقوا چیزی است که پرهیز از محرمات الهی و همچنین ترس از خدا از لوازم و آثار آن است.

فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِزْبُ وَالْجَنَّةُ ، وَ فِي غَدِ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ . (۱)

همانا تقوا در امروز دنیا برای انسان به منزله یک حصار و به منزله یک سپر است، و در فردای آخرت راه به سوی بهشت است. (۲) آری، بر اساس معارف اسلامی به خصوص منابعی چون «قرآن مجید» و «نهج البلاغه» و «صحیفه سجّادیه» و کتب معتبر روایی، آنچه بین انسان و بین نعمت، حجاب و حایل است و آنچه آدمی را از خزی دنیا و عذاب آخرت که همان نعمت است حفظ می نماید، پس از ایمان به حق و آخرت، عمل به دستوره‌های الهی و به خصوص مراعات تقواست.

طریق تحصیل سعادت

عالم ربّانی، حکیم صمدانی، فقیه الهی، ملا مهدی نراقی، در این که انسان چگونه می تواند از نعمت محفوظ بماند و خیر دنیا و آخرت خود را تأمین کند می فرماید: «این مسأله به چند چیز بستگی دارد:

از جمله، انتخاب و اختیار همنشینی ملکوتی و مصاحبت با نیکان و معاشرت با کسانی که دارای فضایل اخلاقی اند و فرا گرفتن نحوه رفتار آنان با خالق و مخلوق؛ و همچنین اجتناب از همنشینی با اشرار و بدکاران و صاحبان اخلاق زشت و ناپسند و

ص: ۳۱۱

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۳. [۱]

۲- (۲) - سیری در نهج البلاغه: ۲۰۳. [۲]

نشیدن داستان‌ها و حکایت‌های مربوط به آنان و کارها و مزخرفاتی که از آنها صادر می‌شود، زیرا مصاحبت و معاشرت با هر کسی قوی‌ترین انگیزه برای خو گرفتن به صفات و اخلاق اوست.

طبع آدمی آماده گرفتن نیک و بد دیگران است؛ سر این مطلب این است که:

نفس انسان دارای قوایی است که بعضی به نیکی‌ها و فضایل می‌خوانند و برخی متمایل به بدی‌ها و رذایل اند و هر گاه برای یکی از این دو کمترین انگیزه‌ای که مناسب و درخور طبع و سرشت اوست پدید آید به آن میل می‌کند و بر صاحب آن چیره می‌شود. و چون انگیزه‌های بدی و شرّ برای قوا، بیشتر از انگیزه‌های خیر است، تمایل به شرّ و بدی زودتر و آسان‌تر از تمایل به خیر و نیکی رخ می‌نماید، و از اینرو گفته‌اند: تحصیل فضایل به منزله صعود به قلّه‌های مرتفع است و کسب رذایل به مثابه نزول از آنهاست؛ و قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همین مطلب اشاره دارد که:

حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ. (۱)

بهشت با ناملازمات همراه است، و جهنّم با خواستنی‌ها قرین است.

و از جمله، به کار بردن قوا در راه کسب صفات شریف و مواظبت بر افعالی است که آثار و نتایج آن فضایل و ملکات است، و واداشتن نفس بر کارهایی که مقتضی و درخور اخلاقی است که حفظ آن مطلوب است. چنانکه کسی که می‌خواهد ملکه جود و سخاوت را حفظ کند، همواره باید به انفاق مال و بذل و بخشش بر مستحقان ادامه دهد و بر نفس خویش هنگامی که به امساک و بخل تمایل دارد مسلط باشد. و آن که می‌خواهد ملکه شجاعت را حفظ کند باید از اقدام به کارهای خطرناک و هول‌انگیز به شرط اشاره به فرمان عقل روی نگرداند و بر نفس خود هنگامی که

ص: ۳۱۲

۱- (۱) - مستدرک سفینه البحار: ۹۴/۶؛ مسند احمد بن حنبل: ۳۸/۲؛ [۱] صحیح مسلم: ۱۴۲/۸.

احساس جبین می کند خشم ورزد و سخت گیرد، و حال به همین منوال است در مورد دیگر صفات؛ و این کار به منزله ریاضت جسمانی در بهداشت بدنی است.

و از جمله، این که هنگام اقدام به هر فعلی تفکر و تأمل کند تا کاری از روی غفلت برخلاف آنچه مقتضی فضیلت است از او سر نزند و اگر احیاناً سرزد نفس خویش را به انجام ضد آن تنبیه و تأدیب کند و بعد از سرزنش و توبیخ، نفس را مورد عقوبت و سخت گیری قرار دهد، چنانکه وقتی می خواهد غذایی مضر بخورد باید خود را به روزه ادب کند، و اگر در واقعه ای خشم بی جا و ناپسندی از او صادر شود خود را در مانند آن واقعه بیفکند و صبر و تحمل ورزد و یا خود را با کارهای سخت و دشوار مانند نذر و صدقه و غیره تأدیب کند.

و شایسته است که سعی و کوشش را در تحصیل و حفظ آن از دست ندهد هر چند در این طریق به مقام والایی رسیده باشد، زیرا تعطیل و بطالت به تنبلی و کسالت می انجامد و این حالت موجب قطع فیوضات الهی خواهد شد و در نتیجه، صورت انسانی دگرگون می شود و هلاک ابدی در پی خواهد آمد.

این سعی و کوشش موجب افزایش تجرد و صفای نفس انسان و انس به حق و الفت با صدق خواهد شد و از دروغ و باطل متنفر خواهد گشت و در مدارج کمالات و مراتب سعادات بالا خواهد رفت، تا هنگامی که اسرار الهی بر او منکشف شود و همانند قدسیان و روحانیان و فرشتگان گردد. و کوشش وی در امور دنیا باید به قدر ضرورت باشد و تحصیل بیش از مقدار نیاز ضروری را بر خود حرام سازد، زیرا هیچ بدبختی و شقاوتی شدیدتر از صرف گوهر باقی نورانی در تحصیل خرمهره (۱) فانی ظلمانی که از دست او می رود و به دیگران می رسد، نیست.

و از جمله، از دیدن و شنیدن و تخیل آنچه شهوت و غضب را برمی انگیزد بپرهیزد، و کسی که این دو قوه را تهییج کند گویی سگ هار یا اسب سرکشی را

ص: ۳۱۳

۱- (۱) - خرمهره: نوعی مهره بزرگ سفید یا آبی که آن را بر گردن خر و اسب و استر آویزند.

برانگیزد، و آنگاه برای رهایی از آنها چاره جویی کند. و هر گاه آن دو قوه بالطبع به جنبش درآمدند در آرام ساختن آنها به قدری که منافعی سلامت نباشد بس کند و این همان اندازه ای است که عقل و شرع جایز می شمردند.

و از جمله، در جستجو و کشف عیب های پنهانی خود سعی و کوشش کند و چون به چیزی از آنها آگاه شد در دفع و ازاله آن جداً بکوشد. و چون نفس صفات و افعال خود را دوست دارد بسیار اتفاق می افتد که بعضی از عیوب از او پنهان می ماند.

بنابراین هر کسی که خواستار سلامت و نگهبان آن است باید از بعضی از دوستان خود بخواهد که از عیوب او تفحص کند و به آنچه آگاه شد وی را با خبر سازد. و چون از عیب خود اطلاع یافت باید از این آگاهی خشنود شود و به دفع و برطرف کردن آن پردازد تا این که دوستش به گفته او اطمینان پیدا کند و بداند که گوشزد کردن عیوب وی نزد او از هر چه دوست دارد بهتر است. و بسا که دشمن در این زمینه سودمندتر از دوست است، زیرا دوست غالباً عیب را می پوشاند و آن را آشکار نمی سازد، ولی دشمن در آشکار کردن آن اصرار می ورزد، بلکه بسا تا حدّ بهتان تجاوز می کند. و چون دشمنان عیوب وی را آشکار ساختند باید خدا را سپاس گزارد و به دفع آن عیوب مبادرت نماید.

و در این مقام سودمند است که مردم را آینه عیوب خویش قرار دهد و چون عیبی در آنان یافت در زشتی آن بیندیشد و بداند که اگر این عیب از او صادر شود همچنان زشت است و دیگران این زشتی را در می یابند، پس در دفع و ازاله آن بکوشد. و سزاوار است که در پایان هر روز و شب از خود حساب بکشد و همه کارهای خویش را بررسی کند، پس اگر کار زشت و ناپسندی از او سر نزده خدا را بر این برنامه نیک سپاس گزارد، و اگر کار بد و نکوهیده ای از او صادر شده خود را مورد

سرزنش قرار دهد و توبه کند و بکوشد که دیگر مانند آن از او سر نزند.» (۱) آری، اگر دل تجلی گاه اعتقاد و ایمان به حق شود و اعضا و جوارح از پی آن دل به اخلاق حسنه و اعمال صالحه آراسته گردند، درب سعادت به روی انسان باز می شود و چهره مقصود با تمام زیباییش، خود را نشان می دهد.

به قول عارف معارف الهیه، ملا احمد نراقی در کتاب «طاقدیس»:

ای خوشا آن دل که پرتو گاه اوست ساحت آن در گذار راه اوست

خوشر آن صاحبدلی کاندلر طلب منتظر باشد در دل روز و شب

در حریم کعبه دل سال و ماه در طواف و سعی چشمانش به راه

منتظر بنشسته در دل صبح و شام دیده هایش بر در و دیوار بام

در کنار گوشه دل در کمین چشمهایش بر یسار و بر یمین

تا مگر دیدار رخسار حبیب یک نظر آید نصیبش با نصیب

تا مگر روزی به دل آرد گذار آن نگار دلفریب جان شکار

لحظه ای غافل مشو از کار دل دیده افکن بر در و دیوار دل

(ملا احمد نراقی)

معامله با خدا برای رهایی از نقت

اگر چه آنچه در اختیار انسان است ملک او نیست و ملکیت نسبت به همه چیز وقف حریم مقدس کبریاست، که در قرآن مجید، این سند متین و محکم ملکوتی آمده:

ص: ۳۱۵

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره خداست، و خدا بر هر کاری تواناست.

اما از باب فضل و رحمت و عنایت و لطف، برای انسان مسأله مالکیت را نسبت به اشیایی که با سعی و کوشش صحیح به دست می آورد تجویز فرموده و فروش آنچه را در اختیار دارد مجاز دانسته و خود نیز در صف خریداران املاک و اجناس انسان قرار گرفته، تا آدمی در این معامله از نعمت و خزی دنیا و عذاب آخرت مصون بماند، که راهی برای نجات از نعمت جز معامله جان و مال با حضرت محبوب نیست و اگر کسی بدون معامله جان و مال و به تعبیر روشن تر بدون ایمان و عمل صالح و جهاد و تقوا، طمع در نجات داشته باشد و خود را از حضرت حق طلبکار مغفرت و رحمت بداند، طمع بی جایی است و امیدش وی را به آنچه منظور اوست نخواهد رساند. ثمن حضرت حق در برابر مُثْمَن انسان، براساس آیات قرآن مجید، بهشت و رضوان الهی است:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ﴿٢﴾

یقیناً خدا از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده.

آری، اگر در سایه ایمان، تمام حرکات برونی و درونی انسان و همچنین اموالش با حضرت حق معامله شود عاقبت کار، بهشت و رضوان الهی است. آنان که در کنار ثروت و اموالشان جود و سخاوت ندارند و از خرج کردن حرکات جسم و روح در راه خداوند مضایقه می کنند و با این حال امید به رحمت حق دارند و به بهشت عنبر سرشت طمع می بندند، آیا این امید و طمعشان بجا و به مورد و قابل قبول طبع سلیم است؟

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۸۹. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۱۱۱. [۲]

اینان مصوئیت از نعمت را در چه می جویند؟ مگر نه این است که معارف الهیه و آیات قرآنیّه مصوئیت از نعمت را در سایه معامله انسان با خدا می دانند. اینان باید زندگی انبیا و امامان و اولیا و عاشقان حضرت محبوب را مورد توجه قرار دهند و ببینند که این طایفه چگونه نفس و مال و فرزند خود را در راه دوست بذل کردند و آنچه را از فضل حق به دست آورده بودند به حضرت حق برگرداندند و حاضر نشدند با غیر یار معامله کنند و آنچه دارند به غیر دوست واگذار نمایند.

انبیا و اولیا این حقیقت را روشن تر از خورشید یافته بودند؛ که معامله با غیر حق جز خسارت و افتادن در نعمت و هلاکت ابدی و خزی دنیا و عذاب آخرت محصول دیگری ندارد.

ابراهیم عزیز با حمله به بت های بتخانه، جانش را در ترازوی معامله با حق گذاشت تا جایی که به هنگام قرار گرفتن در منجنیق برای افتادن در آتش و جانبازی در راه دوست، در پاسخ سؤال جبرئیل که به او گفت: اگر تو را حاجتی هست بگو، گفت: حاجت هست اما نه به تو؛ که به همین مقدار هم حاضر نشد با غیر محبوب به معامله برخیزد! او با یقین به یک خواب، فرزند با کرامتش را به سرزمین منی آورد و به طور جدّ و با تصمیمی قاطع برای قربانی کردن وی در راه حضرت دوست کرد به گلویش کشید! او از بذل مال در راه حضرت حق تا لحظات آخر عمر دریغ نکرد، تا جایی که ملائکه الهی داستان انتخابش را به مقام خلیل اللّهی در زمینه ایمان و عمل و اخلاقش یافتند.

قرآن مجید از آن مرد بزرگ و حکیم سترگ، قهرمان توحید، ظرف اخلاص و پاکی و پهلوان عمل و معرفت، به عنوان ابراهیم وفادار به تمام پیمان های الهی یاد کرد:

و [یا به آنچه در صحیفه های] ابراهیم [است] همان که به طور کامل [به پیمانش با خدا] وفا کرد [آگاهش نکرده اند؟] .

اهل خوف و سلامت در قیامت

طمع و امید به مغفرت و رحمت، بدون ایمان و عمل، محصول جدایی انسان از خوف ممدوح است. اگر بر گذشته منهای طاعت و آلوده به گناه و معصیت، و بر آینده ای که برای تهیدستان از عبادت و ایمان و اخلاق جز نقت و عذاب دردناک ابدی نیست، خائف بودیم و این خوف ما خوفی جدی و قطعی بود، به این طمع و امید غلط دچار نمی شدیم و در عبادت و طاعت، فقیر و تهیدست نمی ماندیم و ظرف وجودمان از انواع معاصی ظاهره و باطنه پُر نمی شد و زمینه دچار شدن به نقت برای ما فراهم نمی گشت. بیایید همچون سید سجّاد، آن عاشق واله، آن عابد زاهد، آن امام معصوم که عبادات و اخلاقیات و ایمان و ناله های شبانه و طاعات روزانه اش جهان را به بهت و حیرت انداخته، به پیشگاه حضرت محبوب دست به دعا برداشته و در کمال تضرّع و زاری عرضه بداریم:

«وَأَعْتَقُ رِقَابَنَا مِنْ نَقْمَتِكَ»

الهی! ای امید امیدواران، ای آرامش قلب عاشقان، ای محمود حامدان، ای انیس ذاکران، ای جلیس شاکران، ما را از عذاب و کیفر فردا، و جریمه های روز قیامت، و در یک کلمه از نقت آزاد فرما.

سلامت فردای قیامت از آن اهل خوف و ترس است و نجات از نقت و عذاب

ص: ۳۱۸

از آن آنان است، چنانکه قرآن مجید بر این معنا دلالت دارد:

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ « (۱)

و برای کسی که از مقام پروردگارش [که احاطه و تسلط او بر ظاهر و باطن هستی است] بترسد دو بهشت است.

ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ « (۲)

این [لطف و رحمت] ویژه کسی است که از مقام من بترسد، و از تهدید [به عذابم] بیم داشته باشد.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلَ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ * فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السُّمُومِ « (۳)

و به یکدیگر روی می کنند [و از احوالات گذشته] از هم می پرسند. * می گویند: ما پیش تر [در دنیا] در میان کسان خود [از عذاب امروز] ترسان بودیم؛ * ولی خدا بر ما منت نهاد و ما را از عذاب مرگبار حفظ کرد.

مصونیت از عذاب در نهج البلاغه

امیرالمؤمنین علیه السلام برای مصونیت انسان از نعمت و عذاب فردا، در خطبه های ملکوتی «نهج البلاغه» هشدارهای عجیبی می دهد:

فَاخْذَرُوا - عِبَادَ اللَّهِ - الْمَوْتَ وَقُرْبَهُ ، وَأَعِدُّوا لَهُ عِدَّتَهُ ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ ، وَخَطْبٍ جَلِيلٍ ، وَيَأْتِي بِخَيْرٍ لَا شَرَّ بَعْدَهُ أَبَدًا ، وَبِشَرٍّ لَا خَيْرَ بَعْدَهُ أَبَدًا ، فَمَنْ أَقْرَبُ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا؟ وَمَنْ أَقْرَبُ مِنَ النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا؟ وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ الَّذِي إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ ، الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ ، وَالدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ ،

ص: ۳۱۹

۱- (۱) - الرحمن (۵۵) : ۴۶ [۱]

۲- (۲) - ابراهیم (۱۴) : ۱۴ [۲]

۳- (۳) - طور (۵۲) : ۲۵ - ۲۷ [۳]

فَاخْذُرُوا نَاراً قَعْرُهَا بَعِيدٌ، وَخَرُّهَا شَدِيدٌ، وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ، وَحَلِيَّتُهَا حَدِيدٌ.

دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ، وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ، وَلَا تُفْرَجُ فِيهَا كَرْبَةٌ. (۱)

بندگان خدا! از مرگ و نزدیک بودنش حذر نمایید، و برای آن ساز و برگ آماده کنید، مرگ با امری عظیم، و حادثه ای بزرگ می آید. به خیری که با آن شری نیست، یا شری که با آن خیری نمی باشد. چه کسی به بهشت از کسی که کار بهشتی کند نزدیک تر است؟ و چه کسی به جهنم از آن که عمل جهنمی کند نزدیکتر است؟ شما رانده شده های مرگ هستید، اگر بایستید به دستش می افتید، و اگر فرار کنید شما را خواهد یافت، مرگ از سایه شما با شما همراه تر است، و با زلفتان گره خورده، و دنیا به دنبال شما در نور دیده می شود.

بر حذر باشید از آتشی که عمقش ناپیدا، و حرارتش شدید، و عذابش تازه است: جایی که رحمت در آن نیست، ناله و فریاد کسی را نمی شنوند، و اندوهی را برطرف نمی کنند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ، وَلَا تُسَخِّطُوهُ بِرِضَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ. (۲)

پس تقوای خدا پیشه کنید و برای خشنودی کسی خود را به سخط حضرت حق دچار نکنید.

به حقیقت بیا بیدار شو، و به عرصه گاه بینایی و آگاهی قدم بگذار و این معنا را که خدا و انبیا و امامان بر آن تأکید دارند به خود بیاوران که: در برابر کم و زیاد و کوچک و بزرگ و اندک و بیش حتی به اندازه آنچه که از تراش تخته و سنگ بر زمین می ریزد و به مقدار پوست نازک بین خرما و هسته آن و به قدر نخعی که وسط شکاف هسته خرما است در فردای قیامت مسئولی و مورد مؤاخذه قرار خواهی گرفت. این

ص: ۳۲۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۲۷. [۱]

۲- (۲) - أعلام الدین: ۲۴۸. [۲]

معنا را بدان که آنچه در درونت می گذرد و آنچه در برون داری حتی اشارات چشم و خیانت هایش به حسابت خواهد آمد.

راستی، اگر می خواهی قلبت خاشع شود و اعضایت به لرزه آید و اشک چشمت سرازیر گردد، برابر آنچه در قرآن مجید و گفتار انبیا و امامان درباره قیامت آمده، از احوال عظیمش و رنج و دردش و شدت و حدت مسائش همه و همه را در میدان نفس مجسم کن، باشد که از این طریق مصونیت خود را از خزی دنیا و عذاب آخرت تضمین نمایی و خود را از نقت امروز و فردا رهنیده و آزاد سازی و تا زنده ای دست نیاز به درگاه بی نیاز دراز کنی و با خضوع و خشوع از حضرت رب العزه بخواهی که:

«وَأَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نَقِمَتِكَ»

بلبل گلستان عشق، حافظ شوریده حال، خطاب به حضرت محبوب گوید:

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر خرمین سوختگان را همه گو باد ببر

ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

زلف چون عنبر خامش که ببوید هیئات ای دل خام طمع این سخن از یاد ببر

سینه گو شعله آتشکده فارس بکش دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر

(حافظ شیرازی)

اعضا و جوارح، شاهدان اعمال در قیامت

این را بدان که جوارح در قیامت شاهدان عمل، اعضایت جنود حق، ضمیرت جاسوسان او و پنهانت آشکار محضر حضرت رب الارباب است. چه بسیار گناهانی که فراموش شده، چه عبادت ها و طاعت ها که از آن غافل گذشتی و چه آلودگی هایی که بر قبضه مطلع شدی و بر آن شرمنده گشتی در حالی که شرمت

ص: ۳۲۱

فایده نداشت، و به وحشت افتادی در صورتی که ترس و وحشتت سودمند نبود، نمی دانم با چه قدمی و با کدام رویی می خواهی در برابر مولا قرار بگیری، و با چه زبانی به وقت عرض اعمال، پاسخ آن محبوب را بدهی و با کدام قلب می خواهی به اندیشه برخیزی؟!

اگر حضرت مولا در آن صحنه به تو بگوید:

بنده من! آیا از من حیا نکردی که با اعمال قبیحه به جنگ من آمدم، در حالی که از خجالت و حیایی که از بندگانم داشتی آن اعمال را به پنهانی انجام دادی؟ چه شد که از مردم شرم کردی ولی از من که همه جا با تو بودم خجالت نکشیدی؟ من خوبی هایت را در برابر مردم قرار دادم، تو با گناه و معصیت با من معامله کردی. آیا من در نزد تو از بندگانم سبک تر بودم؟! مرا کوچک شمردی و عبادم را بزرگ دانستی! این چه برنامه بود که دچارش بودی؟!

نجات از نقت و عذاب در روایات

اشاره

برای نجات از نقت و عذاب، به ایمان و عمل صالح و مکارم اخلاق یعنی عفو و حلم و کرم و گذشت و مهربانی و چشم پوشی و جود و سخا و خشوع و خضوع و رأفت آراسته شوید که خداوند مهربان به این امور دستور داده و بندگانش را ترغیب فرموده و آراسته به این حقایق را محبوب خود دانسته و تارک این واقعیت ها را از دیده محبت انداخته است.

مصونیت از نقت در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دوری از نقت در حدیث بسیار جالبی می فرماید:

لا تَجْلِسُوا إِلَّا عِنْدَ كُلِّ عَالِمٍ يَدْعُوكُمْ مِنْ خَمْسٍ إِلَى خَمْسٍ: مِنَ الشُّكِّ إِلَى الْيَقِينِ، وَ مِنَ الرِّيَاءِ إِلَى الْإِخْلَاصِ، وَ مِنَ الرَّعْبِ إِلَى الرَّهْبِ، وَ مِنَ الْكِبْرِ إِلَى

التَّوَّاضِعِ ، وَمِنْ الْعَشِّ إِلَى النَّصِيحَةِ . (۱)

منشینید جز در پیشگاه انسان بی‌نا و آگاهی که شما را از پنج چیز به پنج چیز دعوت کند: از شک به یقین، از ریا به اخلاص، از امید غلط به ترس حقیقی، از کبر به تواضع و از فریب و خیانت و خدعه به صافی و پاکی و سلامت.

و نیز فرمود:

مَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ تَخْرُجُ مِنْ عَيْنِهِ دُمُوعٌ ، وَلَوْ مِثْلُ رُؤُوسِ الدُّبَابِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ؛ وَ مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ قَطْرَةٍ دَمَعٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ! وَقَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ . (۲)

مؤمنی نیست که به اندازه سر مگس از خشیت حق اشک از دیده اش بریزد مگر این که خداوند وجودش را به آتش حرام کند. قطره ای در پیشگاه حضرت حق محبوب تر از اشک از خشیت، و قطره خون در راه خدا نیست.

و نیز فرمود:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا رَحِيمٌ . فَقِيلَ : كُنَّا نَزْحَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ : لَيْسَ رَحْمَهُ أَحَدِكُمْ فِي خُوَيْصِهِ أَهْلِهِ حَتَّى يَزْحَمَ النَّاسَ عَامَّةً . (۳)

جز رحیم وارد بهشت نمی شود. عرضه شد: همه ما اهل رحمت هستیم. فرمود:

رحمت فقط در اهل خود نیست، بلکه دخول بهشت با رحمت به تمام مردم میسر است.

ص: ۳۲۳

۱- (۱) - أعلام الدین: ۲۷۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۸۸/۷۱، باب ۱۳، حدیث ۱۸؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۳۲۷/۸، باب ۱۰، حدیث

۹۵۷۰. [۳]

۲- (۲) - أعلام الدین: ۲۷۴. [۴]

۳- (۳) - أعلام الدین: ۲۷۴؛ [۵] فیض القدیر: ۶۹۵/۱.

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا أَلْهَمَهُ الطَّاعَةَ ، وَالزَّمَهُ الْقَنَاعَةَ ، وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ ، وَقَوَّاهُ بِالْيَقِينِ ، فَأَكْتَفَى بِالْكَفَافِ ، وَآكْتَسَى بِالْعَفَافِ .
(۱)

چون محبت و عشق حق متوجه عبد شود، او را ملهم به طاعت و ملزم به قناعت و دین شناس می کند و با یقین به حقایق، بر قدرت معنوی و روحی او بیفزاید، پس کارش به جایی رسد که به کفاف از روزی حق اکتفا کند و به لباس عفاف خود را بپوشاند.

حسن بن یقطين از پدرش از جدش حکایت می کند که:

مردی از کاتبان یحیی بن خالد والی اهواز شد، مانده ای از مالیات بر عهده من بود که اگر می گرفت تهیدست و فقیر می شدم و چیزی در بساطم نمی ماند. به من گفتند: او اهل گذشت نیست، به انتظار باش که مانده مالیات را بر تو ادعا کند. از این که با او ملاقات کنم می ترسیدم، به حضرت رب العزه پناه بردم، به وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام راهنمایی شدم، مشکلم را به حضرت عرضه داشتم، آن منبع کرامت بر کاغذی کوچک نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : إِنَّ لِلَّهِ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا يَسِيكُنُهُ إِلَّا مَنْ نَفَسَ عَنْ أَخِيهِ كُؤُوبَهُ ، أَوْ أَعَانَهُ بِنَفْسِهِ ، أَوْ صَبَحَ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا
وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرِهِ ، وَهَذَا أَخُوكَ ، وَالسَّلَامُ . (۲)

به نام خداوند بخشنده مهربان: برای خداوند در سایه عرشش سایه ای است که در آنجا مسکن نمی گیرد مگر کسی که رنجی را از برادرش بردارد، یا وی

ص: ۳۲۴

۱- (۱) - أعلام الدین: ۲۷۸؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۶/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۱۴۶۷۱. [۲]

۲- (۲) - أعلام الدین: ۲۸۹؛ [۳] عده الداعی: ۱۹۳. [۴]

را در امر زندگی کمک دهد، یا کار نیکی در حَقِّش انجام بدهد گر چه به اندازه نصف خرما باشد، و آورنده نامه برادر توست.

مصونیت از نقت از کلام امام علی علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام برای مصونیت از نقت می فرماید:

تَبَّهُ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبُكَ، وَجَافَ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبُكَ، وَاتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ. (۱)

با اندیشه در واقعیت ها و حقایق دلت را بیداری و بینایی ده. به هنگام شب برای راز و نیاز با حق، پهلو از بستر بردار، و تقوا و پرهیز از هر حرامی را رعایت کن.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ . (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همانا اندیشه و تفکر در امور، کشاننده انسان به خوبی و عمل به آن است.

توضیح حدیث تفکر در کلام مجلسی

مغز متفکر علم حدیث حضرت علامه مجلسی - رضوان الله علیه - در شرح این روایت می فرماید:

تفکر وارد در این حدیث شامل همه اقسام اندیشه های درست است، چون تفکر در بزرگی و عظمت حق که دعوت می کند به ترس از مقام او و اطاعت از دستورهایش؛ و تفکر در فنای دنیا و لذت های زودگذر آن که دعوت می کند به ترک آن؛ و تفکر در سرانجام نیکوکاران که دعوت می کند به پیروی از آنان؛ و تفکر در

ص: ۳۲۵

۱- (۱) - الکافی: ۵۴/۲، حدیث ۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۸۳/۱۱، باب ۵، حدیث ۱۲۶۸۸؛ [۲] مجموعه ورام: ۱۸۳/۲. [۳]

۲- (۲) - الکافی: ۵۵/۲، حدیث ۵؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۱۸۶/۱۱، باب ۵، حدیث ۱۲۶۹۸. [۵]

عاقبت مجرمان که دعوت می کند به دوری از اعمال و اخلاق ایشان؛ و تفکر در اسرار عبادات و اهداف آن که دعوت می کند به دوری از اعمال و اخلاق ایشان؛ و تفکر در اسرار عبادات و اهداف آن که دعوت می کند به تکمیل طاعات و کوشش برای رفع نقایص آنها و تفکر در درجات ملکوتی آخرت که دعوت می کند برای تحصیل آن درجات و کمالات و... .

آری، هر اندیشه صحیحی انسان را به مقصد و منظور مثبتی رهنمون می شود، چه بسا که تفکر و اندیشه در وجود خویش در این که کیستم، از کجا می آیم، از کجا هستم، تا کی هستم، و به کجا می روم، در تمام حقایق را به روی انسان بگشاید.

مکارم اخلاق در کلام امام صادق علیه السلام

اشاره

امام صادق علیه السلام درباره مکارم اخلاق می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ، فَأَمَّتِحُنَا أَنْفُسِنَا كُمْ ، فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمِدُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ خَيْرٌ ، وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْتَأْذِنُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا . قَالَ : فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ : الْيَقِينُ وَالْفَنَاءُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءُ وَالغَيْرَةُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْمُرُوَّةُ . قَالَ : وَرَوَى بَعْضُهُمْ بَعْدَ هَذِهِ الْخِصَالِ الْعَشْرَةَ وَزَادَ فِيهَا الصَّدْقَ وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ . (۱)

خداوند عز و جل رسولانش را به مکارم اخلاق مخصوص نموده، پس خود را بیازمایید، اگر مکارم اخلاق در شما وجود دارد خدا را به این نعمت سپاس گویند و بدانید که این خیر است، و اگر در شما نباشد آن را از خدا خواهش کنید و به پیشگاه خدا برای به دست آوردن آنها ابتهال و زاری نمایید. راوی گوید امام صادق علیه السلام آنها را به ده شماره فرمودند:

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - الکافی: ۵۶/۲، حدیث ۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۷۱/۶۷، باب ۵۹، حدیث ۱۸. [۲]

یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، خوش خلقی، سخاوت، غیرت، شجاعت، مروّت. گوید: برخی این ده خصلت را روایت کرده و به آنها صدق و ادای امانت را نیز افزوده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثٌ مَنْ آتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أُوجِبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ : الْإِنْفَاقُ مِنْ إِفْتَارٍ ، وَالْبِشْرُ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ ، وَالْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ . (۱)

سه چیز است که هر کس با یکی از آنها به دیدار خدا رود بهشت را بر او واجب کند. در حال تنگدستی انفاق کند، با تمام مردم جهان خوشرویی نماید، و به دیگران نسبت به خود انصاف دهد (حق را بگوید اگر چه به زیان خودش باشد).

علل نعمت

گناهان تغییر دهنده نعمت

امام سجاد علیه السلام در حدیث ذیل به علل نَقَم اشاره می فرماید:

إِنَّ الدُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ : الْبُغْيُ عَلَى النَّاسِ ، وَالزَّوَالُ عَنِ الْعَادَةِ فِي الْخَيْرِ وَاصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ ، وَكُفْرَانُ النِّعَمِ ، وَتَزُكُّ الشُّكْرِ ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ « (۲)

گناهانی که باعث تغییر نعمت حق بر عباد است عبارت است از: ستم بر مردم، از دست دادن حالتی که مورث انجام خوبی است، تعطیل کردن نیکی به مردم، کفران نعمت و ترک شکر؛ خداوند می فرماید: یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را

ص: ۳۲۷

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۳/۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۶۱/۱۲، باب ۱۰۷، حدیث ۱۵۹۵۲. [۲]

۲- (۲) - رعد (۱۳): ۱۱. [۳]

[به سوی بلا، نکبت، شکست و شقاوت] تغییر نمی دهد تا آن که آنان آنچه را [از صفات خوب و رفتار شایسته و پسندیده] در وجودشان قرار دارد به زشتی ها و گناه تغییر دهند.

گناهان مورث پشیمانی

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُورِثُ النَّدَمَ : قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ ؛ قَالَ اللَّهُ فِي قِصَّةِ قَابِيلَ حِينَ قَتَلَ أَخَاهُ فَعَجَزَ عَنْ دَفْنِهِ : فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۱) «

، وَتَرْكُ

صَلَاةِ الرَّحِمِ حِينَ يَقْدِرُ، وَتَرْكُ الصَّلَاةِ حَتَّى يَخْرُجَ وَقْتُهَا، وَتَرْكُ الْوَصِيَّةِ وَرَدُّ الْمَظَالِمِ ، وَمَنْعُ الزَّكَاةِ حَتَّى يَحْضُرَ الْمَوْتُ وَيَنْغَلِقَ اللِّسَانُ .

گناهانی که باعث پشیمانی و ندامت است: ریختن خون انسان که خداوند آن را حرام فرموده؛ حضرت حق در داستان قابیل که در مقام کشتن برادرش هابیل برآمد و از دفن وی عاجز ماند می فرماید: نهایتاً از پشیمانان شد. و ترک صلوة رحم در زمان قدرت، و ترک نماز تا وقت بگذرد، و ترک وصیت، و ترک ردّ مظالم، و منع کردن زکات تا وقت حضور مرگ و بسته شدن زبان.

گناهان زایل کننده نعمت

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُزِيلُ النِّعَمَ : عَصْيَانُ الْعَارِفِ ، وَالتَّطَاوُلُ عَلَى النَّاسِ ، وَالِاسْتِهْزَاءُ بِهِمْ ، وَالسُّخْرِيَّةُ مِنْهُمْ .

گناهانی که باعث زوال نعمت است: با شناخت به گناه مرتکب گناه شدن، تعدی و تجاوز به حقوق مردم، ریشخند کردن انسان ها، خوار نمودن افراد.

ص: ۳۲۸

گناهان دافع نعمت

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَدْفَعُ الْقِسْمَ : إِظْهَارُ الْإِفْتِقَارِ ، وَالنُّومُ عَنِ صَلَاةِ الْعَتَمَةِ ، وَعَنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ ، وَاسْتِحْقَارُ النَّعْمِ ، وَشَكْوَى الْمَعْبُودِ عَزَّوَجَلَّ .

گناهانی که نمی گذارد روزی و نعمت به انسان برسد: اظهار فقر و احتیاج، خواب ثلث اول شب که باعث از دست رفتن نماز است، خوابیدن تا قضا شدن نماز صبح، کوچک شمردن نعمت، و شکایت و گلایه از حضرت معبود عز و جل .

گناهانی که باعث پرده دری است

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ : شُرْبُ الْخَمْرِ ، وَلَعْبُ الْقِمَارِ ، وَتَعَاطَى مَا يُضْحِكُ النَّاسَ ، وَاللَّغْوُ ، وَالْمُزَاحُ ، وَذِكْرُ عُيُوبِ النَّاسِ ، وَمُجَالَسَةُ أَهْلِ الرَّيْبِ .

گناهانی که باعث پرده دری می گردد: شرابخواری، قمار بازی، انجام کاری که به ناحق مردم را بخنداند (دلک بازی)، کار بیهوده، شوخی بی جا، گفتن عیوب مردم، و معاشرت با اهل شک و تردید.

گناهان نازل کننده بلا

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُنَزِّلُ الْبَلَاءَ : تَرْكُ إِغَاثَةِ الْمَلْهُوفِ ، وَتَرْكُ مُعَاوَنَةِ الْمَظْلُومِ ، وَتَضْيِيعُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ .

گناهانی که باعث نزول بلاست: ترک فریادرسی نسبت به انسان دلسوخته گرفتار، و ترک یاری مظلوم، و ضایع کردن امر به معروف و نهی از منکر.

گناه حمایت از دشمنان

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُدِيلُ الْأَعْدَاءَ: الْمُجَاهِرَةُ بِالظُّلْمِ ، وَإِعْلَانُ الْفُجُورِ ، وَإِبَاحَةُ الْمَخْطُورِ ، وَعِصْيَانُ الْأَخْيَارِ ، وَالْإِنْفِيَادُ إِلَى الْأَشْرَارِ .

گناهانی که باعث پیروزی دشمنان است: آشکارا ظلم کردن، معصیت در برابر همگان، حلال دانستن حرام، سرپیچی از خواسته نیکان، اطاعت از بدکاران.

گناه و مرگ زودرس

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ: قَطِيعَةُ الرَّحِمِ ، وَالْيَمِينُ الْفَاجِرَةُ وَالْأَقْوَالُ الْكَاذِبَةُ ، وَالزَّانَا ، وَسِدُّ طُرُقِ الْمُسْلِمِينَ ، وَادِّعَاءُ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقٍّ .

گناهانی که باعث مرگ زودرس است: قطع رحم، سوگند دروغ، گفتار به کذب، زنا، بستن راه مسلمین، و ادعای بی جای رهبری.

گناه و قطع امید از حق

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ: الْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ ، وَالْقَنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ، وَالثَّقَّةُ بِغَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَالتَّكْذِيبُ بِوَعْدِ اللَّهِ .

گناهانی که باعث قطع امید از رحمت حق است: ناامیدی از رحمت حضرت رب، دلسردی از عنایت حق، تکیه به غیر پروردگار متعال، تکذیب وعده الهی.

گناه و تیره شدن فضا

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُظْلِمُ الْهَوَاءَ: السَّحَرُ وَالْكِهَانَةُ وَالْإِيمَانُ بِالنُّجُومِ وَالتَّكْذِيبُ

بِالْقَدْرِ وَعَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ .

گناهانی که باعث تیره شدن فضاست، سحر و جادوگری، عقیده به این که ستارگان در سرنوشت دخالت دارند، تکذیب مقدرات الهی و عاق پدر و مادر شدن.

شکسته شدن حرمت بین حق و عبد

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَكْشِفُ الْغِطَاءَ: الْإِسْتِدَانَةُ بِغَيْرِ تَبَتُّهِ الْمَأْدَاءِ، وَالْإِسْرَافُ فِي النِّفَقَةِ عَلَى الْبَاطِلِ، وَالْبُخْلُ عَلَى الْأَهْلِ وَالْأَوْلَادِ وَذَوِي الْأَرْحَامِ، وَسُوءُ الْخَلْقِ، وَقَلَّةُ الصَّبْرِ، وَاسْتِعْمَالُ الضَّجْرِ وَالْكَسَلِ، وَالْإِسْتِهَانَةُ بِأَهْلِ الدِّينِ .

گناهانی که باعث برداشته شدن پرده حرمت بین حق و عبد است: وام گرفتن با نیت بازنگرداندن، زیاده روی در بیهوده خرج کردن، بخل ورزی نسبت به اهل و اولاد و خویشان، بدخلقی، کم صبری، اقامت در فضای تنبلی و کسالت، سبک شمردن اهل دین.

گناه و عدم استجاب دعا

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ: سُوءُ النَّيِّهِ، وَخُبْتُ السَّرِيرَةِ، وَالنِّفَاقَ مَعَ الْإِخْوَانِ، وَتَرَكَ التَّصَدِيقَ بِالْإِجَابَةِ، وَتَأْخِيرُ الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ حَتَّى تَذَهَبَ أَوْقَاتُهَا، وَتَرَكَ التَّقَرُّبَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْبِرِّ وَالصَّدَقَةِ، وَاسْتِعْمَالَ الْبُذَاءِ وَالْفُحْشِ فِي الْقَوْلِ .

گناهانی که باعث عدم استجاب دعاست: بدی نیت، آلودگی باطن، دورویی با برادران دینی، باور نداشتن اجابت دعا از جانب حق، تأخیر نماز واجب تا از بین رفتن وقت آن، ترک نیکی هایی که سبب تقرب به حق است، ترک صدقه، ناسزا و فحش در گفتار.

ص: ۳۳۱

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَحْبِسُ غَيْثَ السَّمَاءِ: جَوْرُ الْحُكَّامِ فِي الْقَضَاءِ، وَشَهَادَةُ الزُّورِ، وَكِتْمَانُ الشَّهَادَةِ، وَمَنْعُ الزَّكَاةِ وَالْقَرْضِ وَالْمَاعُونِ، وَقِسَاوَةُ الْقُلُوبِ عَلَى أَهْلِ الْفَقْرِ وَالْفَاقَةِ، وَظُلْمُ الْيَتِيمِ وَالْأَرْمَلِ، وَانْتِهَارُ السَّائِلِ وَرُدُّهُ بِاللَّيْلِ. (۱)

گناهانی که باعث حبس باران است: ستم داوران در مسأله قضا، شهادت به ناحق، کتمان شهادت، منع زکات و قرض، منع اشیایی از قبیل ظرف، فرش و اثاث و آنچه مردم و به خصوص همسایگان بدان نیازمندند، سخت دلی نسبت به اهل فقر و فاقه، ستم بر یتیم و بیوه زنان و تهیدستان و بیچارگان، راندن سائل به قهر و تلخی، رد کردن حاجتمند به وقت شب.

در روایت بالا، تقریباً به هفتاد و پنج گناه، از جانب جامع اسرار الهیه و ظرف انوار ربّانیه حضرت امام زین العابدین علیه السلام اشاره شده که مورث اقسام نعمت ها در دنیا است. اما نعمت هایی که هر یک از این گناهان در آخرت دارد و در قرآن مجید و روایات به آن اشاره رفته شرحش مساوی با مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد.

امام سجّاد علیه السلام پس از نماز شب خود، دعایی می خواند که در آن دعا به گوشه ای از عذاب جهنّم و نعمت آخرت اشاره داشت، سپس از حضرت حق نجات از گرفتاری فردا را درخواست داشت:

«پروردگارا! پناه می برم به تو از آتشی که آن را بر اهل معصیت سخت و شدید قرار داده ای، و فراگیری آن را نسبت به آنان که روی گردان از خشنودیت هستند

ص: ۳۳۲

۱- (۱) - تمام روایت در معانی الاخبار: ۲۷۰ - ۲۷۱، حدیث ۲؛ عده الدّاعی: ۲۱۲ - ۲۱۵؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۸۱/۱۶ - ۲۸۲، باب ۴۱، حدیث ۲۱۵۵۶. [۲]

وعده داده ای، از آتشی که نورش تاریکی، سهلش دردناک و دورش نزدیک است، آتشی که بعضی از آن بعض دیگر را می خورد و برخی از آن به برخی دیگر حمله و یورش می برد، آتشی که استخوان را خاکستر می کند و به اهلش حمیم می چشاند، و به کسی که در برابر او تضرع کند و از او مهربانی طلبد رحم نمی کند و بر کسی که در برابرش خاشع و تسلیم است قدرت تخفیف ندارد و به گرفتارانش سخت ترین درد را می چشاند. پناه می برم به تو از عقرب های جهنم که دهانشان باز است و مارهایی که دارای نیش پرزور و قوی هستند. پناه می برم به تو از آشامیدنی جهنم که امعا و احشای اهلش را قطع کرده و دل هاشان را از جا می کند.

الهی! مرا به طاعت و عبادت و اخلاق و عمل و ایمان و عشق که باعث نجات از آن عذاب است توفیق ده، که جز با عنایت و رحمت و لطف و مرحمت و کرم و آقایی تو کسی از آن عذاب رهایی ندارد.» (۱) [الهی](#) و ربی و سیدی و مولای:

اگر چون خاک پامالم کنی خاک درت گردم و گر چون گرد بر بادم دهی گرد سرت گردم

کشی خنجر که می سازم به دست خویش قربانت چه لطفست این که من قربان دست و خنجرت گردم

تو ماه کشور حسنی و شاه لشگر خوبان گدای کشورت باشم اسیر لشگرت گردم

پس از مُردن چو در پرواز آید مرغ جان من چو مرغان حرم بر گرد قصر و منظرت گردم

(هلالی جغتایی)

ص: ۳۳۳

«(۳) وَيَا مَنْ لَا تَفْنَى خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لَنَا نَصِيْبًا فِي رَحْمَتِكَ» (۴) وَيَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَتِهِ الْأَبْصَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَذْنِنَا إِلَى قُرْبِكَ» (۵) وَيَا مَنْ تَصِيغُرُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكَرَّمْنَا عَلَيْكَ» (۶) وَيَا مَنْ تَطْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَفْضَحْنَا لَدَيْكَ [

و ای آن که خزینه های رحمتش نابود نمی شود! بر محمد و آلش درود فرست، و از رحمت برای ما بهره و سهمی قرار ده.

و ای آن که دیده ها، از دیدنش قطع است! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را به قرب خود نزدیک کن. و ای آن که نزد عرصه گاه مقامش، همه مقام ها کوچک است! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را در پیشگاهت ارجمند دار، و ای آن که خبرهای پنهانی، نزدش آشکار می شود، بر محمد و آلش درود فرست.

و ما را نزد خود رسوا مکن.

در جملات ملکوتی و حکیمانه بالا به چند حقیقت بسیار مهم اشاره شده:

۱ - رحمت بی نهایت در بی نهایت.

۲ - مسأله با عظمت قرب.

۳ - کرامت عالی انسانی.

۱ - رحمت بی نهایت در بی نهایت

اشاره

مسأله بسیار مهم و با عظمت رحمت حضرت ربّ العزّه - جَلّ جلاله - در نزدیک به سیصد و چند آیه قرآن مجید این سند حقایق و منبع واقعیت ها، مطرح است.

رحمت رحمانیه شامل تمام موجودات هستی، و رحمت رحیمیّه شامل مکلفینی است که آراسته به ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه اند و در تمام شؤون حیات در عرصه گاه تقوا و پرهیز از گناه به سر می برند.

رحمت خداوند در قرآن مجید

رحمت جناب حق فناپذیر و نسبت به تمام مُلک و ملکوت فراگیر است:

رحمت واسعة خداوند

فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ ﴿١﴾

بگو: پروردگارمان صاحب رحمتی گسترده است.

وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢﴾

و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است، پس به زودی آن را برای کسانی که [از شرک، کفر، بت پرستی و ارتداد] می پرهیزند و زکات می پردازند و به آیاتم ایمان می آورند، مقرر و لازم می دارم.

ص: ۳۳۵

۱- (۱) - انعام (۶): ۱۴۷. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷): ۱۵۶. [۲]

رحمت الهی و نجات از قهر و عذاب

رحمت حضرت اوست که انسان شایسته رحمت را از قهر و عذاب می رهاوند و از چنگال سخط و غضب او که متوجه عاصیان و فتنه گران و ظالمان است نجات می دهد:

قَالَ سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ « (۱)

گفت: به زودی به کوهی که مرا از [این] آب ننگه دارد، پناه می برم. نوح گفت: امروز در برابر عذاب خدا هیچ ننگه دارنده ای نیست مگر کسی که [خدا بر او] رحم کند.

رحمت الهی در برابر نفس اماره

رحمت حضرت اوست که به هنگام حملات خطرناک نفس اماره و تمام مفسد فردی و خانوادگی و اجتماعی از انسان دستگیری کرده و باب نجات را به روی آدمی مفتوح و وی را از زیان ها و ضررها و خسارت های آن گرگ درنده حفظ می کند:

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّوْءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي « (۲)

زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند.

رحمت الهی، فریادرس روز قیامت

رحمت حضرت اوست که در عرصه گاه عجیب و غریب محشر، به فریاد اهل

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - هود (۱۱): ۴۳. [۱]

۲- (۲) - یوسف (۱۲): ۵۳. [۲]

دل و عاشقان واله و مؤمنان ثابت قدم و بیداران راه و بینایان آگاه و دارندگان اخلاق و عمل صالح می رسد:

يَوْمَ لَا يُعْنِي مَوْلَىٰ عَن مَّوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ « (۱)

همان روزی که هیچ دوستی چیزی از عذاب را از دوستش دفع نمی کند، و چون [آلوده به شرک و کفرند] یاری نمی شوند؛ * مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است؛ زیرا او توانای شکست ناپذیر و مهربان است.

رحمت الهی، مانع فروافتادن انسان در سیئات

رحمت حضرت اوست که مانع فرو افتادن انسان در سیئات است، که اگر عنایت و لطف او نباشد ذره ای خوبی از انسان صادر نمی شود:

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَن تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكُمُ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ « (۲)

و آنان را از عقوبت ها ننگه دار، و هر که را در آن روز از عقوبت ها ننگه داری بی تردید او را مورد رحمت قرار داده ای؛ و این همان کامیابی بزرگ است.

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم

غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم به شهر خود روم و شهریار خود باشم

ز محرمان سراپرده وصال شوم ز بندگان خداوند گار خود باشم

بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ و گرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

(حافظ شیرازی)

ص: ۳۳۷

۱- (۱) - دخان (۴۴) : ۴۱ - ۴۲. [۱]

۲- (۲) - غافر (۴۰) : ۹. [۲]

رحمت الهی برای رفع خسران

خسارت مسأله ای است که به طور مکرر در قرآن مجید به آن اشاره شده.

خسارت که محصول فروفتادن در گناه و عدم توبه است، اگر گریبانگیر انسان شود رهایی از آن مشکل و چنانکه انسان با آلوده بودن به آن به جهان دیگر رود برای همیشه به عذاب الیم دچار خواهد شد. تنها راه رهایی از خسارت، اتصال به رحمت رحیمیّه حضرت محبوب است که آنهم به توسط توبه و ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه به دست می آید:

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١﴾

گفتند: پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.

این آیه شریفه از ایمان و توبه و عمل صالح و اخلاق حسنه خبر می دهد:

رَبَّنَا: ایمان، ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا: توبه، تواضع و خضوع در برابر حق، عمل و اخلاق. که هر چهار حقیقت، علت جذب رحمت رحیمیّه به سوی انسان است.

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

(حافظ شیرازی)

رحمت الهی در اقامه واجبات

رحمت رحیمیّه حضرت محبوب شامل کسانی است که در مقام امر به معروف و نهی از منکر و بپا داشتن نماز و پرداخت زکات و اطاعت از خدا و پیامبر در همه

ص: ۳۳۸

شؤون باشند:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ « (۱)

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می دهند و از کارهای زشت و ناپسند
بازمی دارند، و نماز را برپا می کنند، و زکات می پردازند، و از خدا و پیامبرش اطاعت می نمایند؛ یقیناً خدا آنان را مورد
رحمت قرار می دهد؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

رسیدن به رحمت حق در پیروی از قرآن

پیروی از آیات قرآن مجید و آراسته شدن به حقایق این کتاب در جهت عقیده و عمل و اخلاق، و حفظ این واقعیت ها با
قدرت تقوا و پرهیز از گناه و معصیت، علت رسیدن به رحمت حضرت حق است:

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ « (۲)

و این [قرآن] کتابی پرفایده است که ما آن را نازل کردیم پس آن را پیروی کنید و [از مخالفت با آن] پرهیزید تا مشمول
رحمت شوید.

رحمت الهی در استماع قرآن

شنیدن قرآن با گوش جان و فرو بستن زبان فضولی به این معنا که در برابر قانون

ص: ۳۳۹

۱- (۱) - توبه (۹) : ۷۱. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۱۵۵. [۲]

خدا قانون نیاوردن، باعث رحمت الهی است:

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١﴾

و هنگامی که قرآن خوانده شود، به آن گوش فرا دهید و سکوت کنید تا مشمول رحمت شوید.

رحمت الهی و اصلاح بین برادران دینی

اصلاح بین برادران دینی و حل اختلافات مردم و مراعات تقوا، علت رسیدن رحمت حق به آدمی است:

فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَابِكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٢﴾

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید، و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید.

رحمت الهی در صبر

آنان که از آزمایش های الهی و ابتلائات دنیایی سرفراز بیرون آیند و برای حفظ دین و ایمان و اخلاق خویش در برابر حوادث صبر ورزند، به رحمت حضرت محبوب خواهند رسید:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۲۰۴. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹) : ۱۰. [۲]

و بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند] آزمایش می کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. * همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.

* آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.

رحمت الهی در اخلاق حسنه

نرم خویی با مردم، خوشرفتاری با هموعان و به کارگیری اخلاق حسنه و صفات حمیده، علامت اتصال انسان به رحمت حضرت ربّ العزّه است:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ « (۲) »

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۵۵ - ۱۵۷. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۵۹. [۲]

خلاصه مطلب در باب رحمت الهی

من اگر بخواهم تمام موارد رحمت را از قرآن مجید ذکر کنم سخن به درازا خواهد کشید، فکر می کنم آیات ذکر شده به عنوان نمونه کافی باشد. این آیات می گوید:

الف : حضرت محبوب رحمت را بر خود فرض فرموده.

ب : رحمت او رحمت واسعه یعنی بی نهایت در بی نهایت است.

ج : شامل کسانی است که واجد شرایط و دارای شایستگی باشند.

آیات قرآن مجید در مسأله رحمت رحیمه جز این سه حقیقت را دنبال نمی کند.

عزیزان بکشید که برای به دست آوردن رحمت حضرت دوست، واجد شرایط شوید که هر کس به دریای رحمت واسعه حق متصل شود، خیر دنیا و آخرت خود را به نحو کامل تأمین کرده است.

فیض آن عارف عالی قدر و بلبل شوریده گلستان محبت می فرماید:

ای کاش که این سینه دری داشته باشد تا یار ز دردم خبری داشته باشد

تا کی گذرد عمر کسی در غم هجران فرخنده شبی کان سحری داشته باشد

شد عمر گرانمایه ما صرف محبت ای کاش که آخر ثمری داشته باشد

سوزیم به یک آه زمین را و زمان را گر دود دل ما شرری داشته باشد

برداشته ام شب همه شب دست تضرع ای کاش دعاها اثری داشته باشد

(فیض کاشانی)

رحمت خداوند در روایات

طمع ابلیس به رحمت خدا

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إبْلِسُ فِي رَحْمَتِهِ . (۱)

به هنگامی که خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت رحمتش را بگستراند، گستردگی رحمت به صورتی است که ابلیس در رحمت رحیمیۀ حضرت او به طمع افتد.

تبدیل سیئات به حسنات

امام رضا علیه السلام از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تَجَلَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ فَيُوقِفُهُ عَلَى ذُنُوبِهِ ذَنْبًا ذَنْبًا، ثُمَّ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ، لَا يُطْلَعُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ مَلَكًا مُقْرَبًا وَلَا نَبِيًّا مُرْسَلًا، وَيَسْتُرُ عَلَيْهِ مَا يَكْرَهُ أَنْ يَقِفَ عَلَيْهِ أَحَدٌ، ثُمَّ يَقُولُ لِسَيِّئَاتِهِ: كُونِي حَسَنَاتٍ . (۲)

به هنگام قیامت، حضرت محبوب بر قلب عبد مؤمن تجلی می کند و او را به تک تک گناهانش آگاه ساخته، سپس به لطف و مغفرتش به نحوی که ملک مقرب و نبی مرسل از آن آگاه نشود عبد را مورد نوازش قرار داده از گناهانش می گذرد، و آنچه را که بنده اش از آن کراهت دارد بر وی می پوشاند، آنگاه به تمام سیئاتش خطاب می رسد: تبدیل به حسنات شوید.

حسن ظن به پروردگار

ابن رئاب می گوید:

از حضرت صادق علیه السلام شنیدم: عبدی را به صف محشر می آورند در حالی که در

ص: ۳۴۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۷/۷، باب ۱۴، حدیث ۱؛ [۱] الأملی، شیخ صدوق: ۲۰۵، حدیث ۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۷/۷، باب ۱۴، حدیث ۲؛ [۳] عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۳۳، باب ۳۱، حدیث ۵۷. [۴]

دنیا به خودش ستم کرده، به او خطاب می شود: آیا تو را به طاعت امر نکردم و از معصیت نهی نمودم؟ عرضه می دارد: چرا، ولی من مغلوب شهوت شدم، اگر به عذابم ببری به گناهم بردی و هیچ ظلمی در حق من نکرده ای. امر می شود او را به آتش ببرند. فریاد می زند: من چنین گمانی به تو نداشتم. خطاب می رسد: گمانت به من چه بود؟ عرضه می دارد: بهترین گمان. امر می شود او را به بهشت ببرید. سپس به عبد خطاب می رسد: در این ساعت، حُسن ظَنَّتْ به من برایت سودمند افتاد. (۱)

تفسیر آیه «إِلْمَن تَاب...» در کلام امام صادق علیه السلام

سلیمان بن خالد گفت:

در محضر حضرت صادق علیه السلام این آیه را قرائت کردم:

إِلْمًا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ « (۲)

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، که خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند.

حضرت فرمود: این آیه در حق شما شیعیان است، به این صورت که مؤمن گناهکار را به قیامت می آورند تا در برابر حضرت حق قرار گیرد، متولّی حساب او در آن روز خداوند مهربان است، حضرت محبوب عبد را به تک تک گناهانش توجه داده و به او می فرماید:

چنین گناهی را در چنان ساعتی در دنیا انجام دادی. عرضه می دارد می دانم، تا جایی که به تمام گناهانش مطلع می شود و در برابر هر کدام به اقرار می آید، آنگاه

ص: ۳۴۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۸/۷، باب ۱۴، حدیث ۴؛ المحاسن: ۲۵/۱، باب ۲، حدیث ۴.

۲- (۲) - فرقان (۲۵): ۷۰. [۱]

خطاب می رسد: این همه را در دنیا بر تو پوشاندم و امروز هم بر تو می بخشم، سیئات عبدم را تبدیل به حسنات کنید. آنگاه پرونده اش را در معرض دید اهل محشر قرار می دهند، مردم محشر به فریاد می آیند: سبحان الله! برای صاحب این پرونده یک گناه هم نیست؟ و این است ای سلیمان بن خالد معنی آیه ای که تلاوت کردی. (۱)

رحمت پروردگار در وسعت دادن بر بندگان

امام باقر علیه السلام از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

يُؤْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَرَجًا فَيَقَالُ: اِخْتِجَّ ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ خَلَقْتَنِي وَهَدَيْتَنِي فَأَوْسَيْعْتَ عَلَيَّ ، فَلَمْ أَزَلْ أَوْسِعْ عَلَيَّ خَلْقِكَ وَآيَسَّرْ عَلَيَّهِمْ لَكِنِّي تَشَسَّرَ عَلَيَّ هَذَا الْيَوْمَ رَحْمَتِكَ وَتُيَسَّرُهُ فَيَقُولُ الرَّبُّ - جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَعَالَى ذِكْرُهُ -:

صَدَقَ عَبْدِي، أَدْخَلُوهُ الْجَنَّةَ . (۲)

مردی را در عرصه گناه محشر حاضر می کنند، به او خطاب می رسد: آنچه بر من حجت داری بازگو کن، عرضه می دارد: پروردگارا! مرا آفریدی و هدایت کردی و به وسعت رزق و روزی سرافرازم نمودی، من هم تا بودم بر بندگان وسعت دادم و در همه امور به آنان آسان گرفتم تا امروز بال رحمت را بر من بگسترانی و در چنین گذرگاه و موقف مشکلی بر من آسان بگیری. از پیشگاه حضرت رب العزّه - جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَعَالَى ذِكْرُهُ - خطاب می رسد: بنده ام صادقانه سخن گفت، او را به بهشت ببرید.

ابی عبیده از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند:

ص: ۳۴۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۸/۷، باب ۱۴، حدیث ۴؛ [۱] المحاسن: ۱۷۰/۱، باب ۳۶، حدیث ۱۳۶.

۲- (۲) - الکافی: ۴۰/۴، حدیث ۸؛ [۲] وسائل الشیعه: ۵۴۵/۲۱، باب ۲۲، حدیث ۲۷۸۲۲. [۳]

خداوند مهربان در قیامت بر بنده اش مَنّت می گذارد، به او دستور می دهد به رحمت و عنایتش نزدیک شود. آنگاه وی را به تمام نعمت هایی که به او داده، آشنا نموده و می فرماید:

آیا در فلان روز و فلان روز نسبت به فلان برنامه و فلان مسأله دعا نکردی و من دعایت را اجابت نمودم؟

آیا در فلان روز و فلان روز، از من درخواست نمودی و من درخواستت را به تو عطا کردم؟

آیا در فلان روز از من کمک تقاضا نمودی و من آن رنج و درد را از تو برداشتم؟

آیا از من ثروت نخواستی من به تو مرحمت کردم؟

آیا از من کارگر نخواستی من به تو عنایت نمودم؟

آیا از من فلان دختری که در قبيله اش دارای موقعیت و شخصیت بود نخواستی، من وسیله ازدواجش را با تو فراهم آوردم؟

عبد عرضه می دارد: الهی! آنچه خواستم به من لطف کردی، ولی من در میان خواسته هایم از وجود مقدّس تو بهشت را هم خواستم.

خطاب می رسد: برایت مسلّم باشد که من این خواسته ات را نیز اجابت می کنم، این بهشت من، اکنون در اختیار توست، آیا خشنود شدی؟

مؤمن در پاسخ محبوب می گوید: آری، ای پروردگار من!، تو هم از من خشنود شدی؟

خطاب می رسد: من از اعمال خشنودم و همچنین بهترین جزا را نیز برایت راضیم که بهترین مزدی که نزد من است این است که تو را ساکن بهشت گردانم. (۱) تفصیل مسأله رحمت و برخورد حضرت حق با تائبان را، به خواست او، در دعای سی و یکم «صحیفه سجادیه» که در باب توبه و بازگشت است خواهید

ص: ۳۴۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۹/۷، باب ۱۴، حدیث ۸؛ تفسیر القمی: ۲۵۹/۲، ذیل آیه ۶۰ سوره غافر.

خواند.

الهی و ربّی و سیدی و مولای، ما را در دنیا و آخرت از رحمت رحیمیّه محروم و ممنوع مکن و زمینۀ برخورداری از عنایت و لطف را برای ما مهیا ساز، که ما اِلیّ الأبد محتاج و نیازمند رحمت توایم.

به قول کلیم کاشانی:

کی تمنّای تو از خاطر ناشاد رود داغ عشق تو گلی نیست که بر باد رود
نرود حسرت آن چاه زنخدان از دل تشنه را آب محال است که از یاد رود
در ره عشق جهانسوز چه شاه و چه گدا حکم سیلاب به ویرانه و آباد رود
اگر آینه نیابد ز قبولت نظری زلف جوهر همه از چهره فولاد رود
اشک سودی نکند عاشق دلباخته را چکند دانه چو دام از کف صیّاد رود
(کلیم کاشانی)

۲ - مسأله با عظمت قرب

اشاره

مقام قرب مقامی بس بزرگ و موقفی بس سترگ است که خداوند مهربان برای عباد و بندگانش مقرر فرموده و زمینۀ رسیدن به این مقام را برای همه فراهم آورده است. انسان با جمع کردن شرایطی که در آیات قرآن و معارف اسلامی گوشزد شده، می تواند در حدّ استعداد و قدرتش به این مقام برسد.

مقام قرب در قرآن مجید

قرآن مجید در آیات کریمه اش به این مقام و دارندگان این منصب اشاره فرموده است، باشد که دیگران نسبت به این مقام توجه نموده، خود را برای به دست آوردنش آماده سازند.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ

ص: ۳۴۷

عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ « (۱)

[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیت و آبرومندی و از مقربان است.

كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ « (۲)

قضا و سرنوشتی حتمی [برای نیکان] است. * مقربان آن را مشاهده می کنند.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ « (۳)

[آن] چشمه ای که همواره مقربان از آن می نوشند.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * اولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ « (۴)

و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آموزش] اند، * اینان مقربان اند.

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ « (۵)

پس اگر [جان به گلو رسیده] از مقربان باشد. * راحت و آسایش و بهشت پر نعمت [خواهد بود.]

تفسیر آیه «فمنهم ظالم لنفسه...» در کلام ائمه معصومین علیهم السلام

از آنجا که سوره مبارکه واقعه سابقون را به عنوان مقربون معرفی می کند، لازم است به آیه زیر هم که همین معنا را دنبال می کند توجه نمایید:

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۴۵. [۱]

۲- (۲) - مطفین (۸۳): ۲۰ - ۲۱. [۲]

۳- (۳) - مطفین (۸۳): ۲۸. [۳]

۴- (۴) - واقعه (۵۶): ۱۰ - ۱۱. [۴]

۵- (۵) - واقعه (۵۶): ۸۸ و ۸۹. [۵]

ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ « (۱)

سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان [در ترک عمل به کتاب] ستمکار بر خویش اند، و برخی از آنان میانه رو، و برخی از آنان به اذن خدا در کارهای خیر [بر دیگران] پیشی می گیرند، این است آن فضل بزرگ.

در ذیل این آیه مسائل مهمی از ائمه علیهم السلام نقل شده است که عنایت به برخی از آن مسائل ضروری است.

«معانی الاخبار» از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند:

الظَّالِمُ يَحُومُ حَوْمَ نَفْسِهِ ، وَالْمُقْتَصِدُ يَحُومُ حَوْمَ قَلْبِهِ ، وَالسَّابِقُ يَحُومُ حَوْمَ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ . (۲)

ستمگر کسی است که دور نفس می گردد و مقتصد کسی است که به تزکیه و تطهیر قلب اشتغال دارد و سابق کسی است که در طریق اخلاص و توجه تام به حضرت حق است.

ستمگر کسی است که دور نفس می گردد، به این معنا که تابع هوای نفس و شهوات و غرایز غلط است و کوششی جز برای به دست آوردن رضای نفس ندارد.

مقتصد به تزکیه و تطهیر قلب به وسیله زهد و عبادت اشتغال دارد.

سابق در طریق اخلاص و توجه تام به حضرت حق است و با تمام حرکات و افعالش غیر محبوب را نفی و در تمام شؤون حیات جز به خداوند عزیز نظری ندارد، و این است آن که خداوند در قرآن مجید از وی به عنوان مقرب یاد کرده

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۳۲ [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۳/۲۱۴، باب ۱۲، حدیث ۲؛ [۲] معانی الاخبار: ۱۰۴، حدیث ۱.

است.

امام باقر علیه السلام در این زمینه می فرماید:

السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ : الْإِمَامُ ، وَالْمُقْتَصِدُ : الْعَارِفُ لِلْإِمَامِ ، وَالظَّالِمُ لِنَفْسِهِ :

الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ . (۱)

منظور از سابق به خیرات امام معصوم، و مقتصد، عارف به امام معصوم، و ظالم کسی است که در حق امام معرفت ندارد.

و نیز می فرماید:

أَمَّا الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ مِمَّا فَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً. وَأَمَّا الْمُقْتَصِدُ فَهُوَ الْمُتَعَبَّدُ الْمُجْتَهِدُ. وَأَمَّا السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ فَعَلِيُّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ : وَمَنْ قُتِلَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ شَهِيداً. (۲)

ظالم به نفس از ما کسی است که دارای عمل صالح و نیز معصیت است، و مقتصد عبادت کننده کوشا، و سابق به خیرات علی علیه السلام و حضرت حسن و حسین و شهید از آل محمد است.

مقام قرب در روایات

مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ ... طُوبَى لِلْمُضْلِحِينَ بَيْنَ النَّاسِ ، أَوْلَيْكَ هُمْ الْمُقَرَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (۳)

در انجیل عیسی علیه السلام است: خوشا به حال اصلاح کنندگان بین مردم؛ اینان روز قیامت دارای مقام قربند.

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - الکافی: ۲۱۴/۱، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۲۳/۲۳، باب ۱۲، حدیث ۳۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۳/۲۳، باب ۱۲، حدیث ۳۴؛ [۳] المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۳۰/۴. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۰۴/۱۴، باب ۲۱، حدیث ۱۶؛ [۵] تحف العقول: ۳۹۲. [۶]

امام علی علیه السلام درباره قرب الهی می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِصِدْقِ الْإِخْلَاصِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ ، فَإِنَّهُمَا أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِينَ . (۱)

بر شما باد به درستی در اخلاص و نیکی یقین، که این هر دو از برترین عبادات بندگان مقرب است.

و نیز فرمود:

أَقْرَبُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَحْسَنُهُمْ إِيْمَانًا. (۲)

مقرب ترین مردم به حضرت حق، بهترین آنان از حیث ایمان است.

و نیز فرمود:

أَقْرَبُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَقُولُهُمْ لِلْحَقِّ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ ، وَأَعْمَلُهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنْ كَانَ فِيهِ كُرْهُهُ . (۳)

نزدیکترین بنده به خدا کسی است که حقگوتر باشد گر چه گفتارش به ضرر خودش تمام شود، و عامل ترین افراد به برنامه های حق باشد گر چه از آن عمل کراهت داشته و میلی به آن برایش نباشد.

فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا دَاوُدُ كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعِ عُونَ ، كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ . (۴)

در وحی حضرت حق به داود آمده: ای داود! چنانکه نزدیکترین بندگان به من متواضعان و فروتنانند، دورترین آنان متکبران می باشند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خداوند تبارک و تعالی نقل می کند:

ص: ۳۵۱

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۹۸، حدیث ۳۹۰۶. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۸۷، حدیث ۱۴۵۸. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۶۹، حدیث ۹۶۱. [۳]

۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۲۷۳/۱۵، باب ۲۸، حدیث ۲۰۴۹۴؛ [۴] الکافی: ۱۲۳/۲، حدیث ۱۱. [۵]

مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدِي بِمِثْلِ آدَاءٍ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ ، وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَهَلَّلُ إِلَيَّ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ ، وَمَنْ أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمِعًا وَبَصِيرًا وَيَدًا وَمَوْئِلًا ، إِنْ دَعَانِي أُجِبُّهُ ، وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ . (١)

بنده ام به چیزی مانند ادای واجبات به من تقرّب نمی جوید؛ او با زاری و گریه دائمش محبوب من است، هر کس محبوبم باشد گوش و چشم و دست و پناهگاهش هستم، چون دعا کند اجابت نمایم و چون بخواهد عطا کنم.

امام علی علیه السلام فرمود:

تَقَرَّبُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِإِخْلَاصٍ نِيَّتِهِ . (٢)

راه مقرب شدن عبد به حضرت رب، اخلاص نیت است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

كَانَ فِيمَا نَجَى اللَّهُ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الطُّورِ أَنْ يَا مُوسَى ، أبلغ قَوْمِكَ أَنَّهُ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ الْمُتَقَرَّبُونَ بِمِثْلِ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي ، وَمَا تَعَبَّدَ لِي الْمُتَعَبِّدُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي ، وَمَا تَزَيَّنَ لِي الْمُتَزَيِّنُونَ بِمِثْلِ الرُّهْدِ فِي الدُّنْيَا عَمَّا بِهِمُ الْغِنَا عَنْهُ .

فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ ، فَمَاذَا أَثْبَتْتَهُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ ؟ فَقَالَ يَا مُوسَى ، أَمَّا الْمُتَقَرَّبُونَ إِلَيَّ بِالْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي فَهُمْ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى لَا يَشْرَكُهُمْ فِيهِ أَحَدٌ . (٣)

در مناجات خداوند با موسی در کوه طور اینچنین خطاب شد: به قومت بگو، متقربان به برنامه ای مانند گریه از خشیت من به حضرت تم تقرّب نجویند، و

ص: ۳۵۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۳/۵، باب ۱۲، حدیث ۳؛ [۱] علل الشرایع: ۱۲/۱، باب ۹، حدیث ۷. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۴. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۴۹/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۳۷؛ [۴] ثواب الاعمال: ۱۷۲. [۵]

عبادت کنندگان به چیزی مانند خودداری از محرمات به عبادت من برنخاستند، و آرایش کنندگان به چیزی مانند بی رغبتی در دنیا به آنچه که از آن بی نیاز هستند برای من آرایش نکردند.

موسی علیه السلام عرضه داشت: ای اکرم الاکرمین، چه اجری برای ایشان قرار داده ای؟ جواب آمد: ای موسی، اما آنان که به گریه از خشیت من به من تقرب جستند، در رفیق اعلایند و در چنین مزدی احدی با آنان شرکت ندارد.

یا الهی و سیدی و ربی:

گر جدا سازی به تیغ جور بند از بند من از تو قطعاً ننگسلد سررشته پیوند من

تلخ کامم، زان لب شیرین کرم کن خنده ای چیست چندین زهر چشم ای شوخ شکر خند من

غمزه خونخواره ات را گر سر عاشق گشی است عاشق دیگر نخواهی یافتن مانند من

(هلالی جغتایی)

سفارش لقمان حکیم در قرب به حق

عَنْ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ : يَا بُنَيَّ أَحْكُمْكَ عَلَى سِتِّ خِصَالٍ لَيْسَ مِنْهَا خَاصِلَةٌ إِلَّا وَتَقَرَّبُكَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتُبَاعِدُكَ عَنْ سَخَطِهِ .

الأول: أن تعبد الله لا تُشرك به شيئاً: والثانية: الرضا بقدر الله فيما أحببت أو كرهت . والثالثة: أن تُحب في الله وتُبغض في الله . والرابعة:

تُحب للناس ما تُحب لنفسك. والخامسة: تكظم الغيظ، وتُحسن إلى من

ص: ۳۵۳

أَسَاءَ إِلَيْكَ. وَالسَّادِسَةُ: تَرْكُ الْهَوَى وَمُخَالَفَةُ الرَّدَى. (۱)

لقمان حکیم در سفارشش به فرزند خود فرمود: ای پسر! تو را به شش خصلت تشویق می کنم که به هر کدامش می توانی به رضوان حق نزدیک شده و از سخطش دور گردی:

اول: خدا را عبادت کن و برای حضرتش شریک قرار مده.

دوم: به آنچه خداوند برایت مقرر کرده راضی باش چه دوست داشته باشی یا مکروهت باشد.

سوم: برای خدا دوست داشته باش و به خاطر او دشمن باش.

چهارم: آنچه برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست داشته باش.

پنجم: خشم را فرو خور و به کسی که به تو بدی کرده نیکی کن.

ششم: هوای نفس را ترک کن و با امور پست مخالفت بورز.

در هر صورت راه قرب به حق، ادای واجبات به اخلاص و ترک محرمات و آراسته شدن به حسنات و قرار گرفتن در مدار یقین به حق و ایمان به روز قیامت است، که برای تقرّب به جز این مراحل راهی نیست.

«عارفان بیداردل که راه قرب را پیموده و به خاک حرم محبوب سر سوده، برای طیّ این طریق، رعایت اصولی را دستور می دهند:

اول: جوع: و به عبارت دیگر کم خوری، چنانکه از سید انام رسیده:

سَيِّدُ الْأَعْمَالِ الْجُوعُ. (۲)

آقای همه اعمال، گرسنگی است.

در فضایل جوع و کم خوری از انبیا و ائمه علیهم السلام روایات نابی رسیده که ذکر آن از

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۷۸/۱۱، باب ۴، حدیث ۱۲۶۸۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۵۷/۷۵، باب ۳۳.

۲- (۲) - جامع السعادات: ۵/۲.

حوصله این وجیزه بیرون است.

سفر کرده ها فرموده اند:

جوع و کم خوری مورث نورانیت دل و علت نشاط در عبادت و نردبان ترقی برای رسیدن به مقام وصال و لقای حضرت ربّ - جلّ و علا - است.

گر چه پر خوردن بود شیرین و چرب لیک شمس عمر را آرد به غرب

زان که کم خوردن به قول مصطفی می دهد دل را صفا، جان را ضیا

گفت در قرآن خدا گر چه «كُلُوا» از پی آن کرد امر «وَأَشْرَبُوا»

لیک بعد از هر دو ای جان عمو نهی سیری کرده با «لَا تُسْرِفُوا»

پرخوران رادل مکدر می شود پرخوران را عقل از سر می رود

هر که کم خور گشت پر ادراک شد جاننش از لوث قساوت پاک شد

وان که پرخور گشت پر آزار شد در کسالت اوفتاد از کار شد

دوم: صَمْت است: یعنی کم گویی و کم حرفی، که قیمت کم گویی آن چنان است که حضرت مولا فرمود:

يَا بُنَيَّ لَوْ أَنَّ الْكَلَامَ كَانَ مِنْ فَضِّهِ كَانَ يَنْبَغِي لِلصَّمْتِ أَنْ يَكُونَ مِنْ ذَهَبٍ . (۱)

ای فرزندم! اگر گفتن به منزله نقره باشد، هر آینه خاموشی طلاست.

و نیز فرمود:

مَنْ سَكَتَ فَسَلِمَ . (۲)

آن که ساکت زیست به نجات رسید.

ص: ۳۵۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۲/۹۰، باب ۱۹، حدیث ۲۱؛ [۱] الزهد: ۷۷، باب ۱۳، حدیث ۲۰۶.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵/۱۴، باب ۳، حدیث ۸؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۸۶/۱۲، باب ۱۱۷، حدیث ۱۶۰۳۹. [۳]

حضرت شیخ اجل ، بهاءالدین محمد عاملی می گوید:

گوش بگشا لب فرو بند از مقال هفته هفته ماه ماه و سال سال

صمت عادت کن که از یک گفتنک می شود زنارت این تحت الحنک

ای خوش آن کو رفت در حصن سکوت بسته دل در ذکر حی لا یموت

خامشی باشد زبان اهل حال گر بجنابند لب گردند لال

رو نشین خاموش چندین ای فلان که فراموش شود نطق و بیان

چند با این ناکسان بی فروغ باز پیمایی دروغ اندر دروغ

(شیخ بهایی)

سوّم: کم خفتن است، و قسمتی از شب را به عبادت و گریه و زاری و تضرع و ابتهال گذراندن، چنانکه از رسول انام صلی الله علیه و آله رسیده:

كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَعْيُنٌ : عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ ، وَعَيْنٌ سَيَّهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ ، وَ عَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ حَشْيِهِ اللَّهِ . (۱)

هر چشمی در قیامت گریان است مگر سه چشم: دیده ای که از نامحرم فرو افتد، چشمی که در طاعت خدا بیدار بماند، چشمی که از خشیت خدا بگرید.

عارف عاشق، حضرت راز شیرازی در این مقوله می گوید:

دلی کز عشق مست آمد سحر بیدار و هشیار است چه عاشق را به بزم حق سحر که نوبت بار است

صفیر مرغ عشق حق سحر در گوش دل آید به درب حق در آ عاشق که وقت وصل دلدار است

ص: ۳۵۶

سحر خیزی گزین ای دل چه صبح دولتت باید شب معشوق بیدار است و شب خفتن تو را عار است

نشان عشق و مستی دان سحر گه دیده گریان دل عشاق آتش جان به شب در ذکر جبار است

اگر گوید تو را زود است نفس دون خلافت کن که اندر راه حق نفست بسی سست است و مگار است

(راز شیرازی)

چهارم: عزلت و کناره گیری از مردمی است که نفس آنان برای انسان از زهر خطرناک تر است، که چنین عزلتی غیر رهبانیت است. رهبانیت در اسلام ممنوع، و عزلت از شیاطین و دزدان طریق انسانیت ممدوح است. شیخ بهایی در مدح عزلت می گوید:

هر که را توفیق حق آمد دلیل عزلتی بگزید و رست از قال و قیل

عزت اندر عزلت آمد ای فلان تو چه جویی ز اختلاط این و آن

پا مکش از دامن عزلت به در چند گردی چون گدایان در به در

گر ز دیو نفس می خواهی امان رو نهان شو چون پری از مردمان

گر تو خواهی عزت دنیا و دین عزلتی از مردم دنیا گزین

(شیخ بهایی)

پنجم: ذکر است، یعنی قلب را با یاد خدا منور کردن و زبان را به ذکر حضرت محبوب و ادا نمودن و تکرار این برنامه برابر با دستوری که از منابع وحی رسیده تا جایی که حقیقت و نورانیت ذکر در قلب استقرار یابد و به تمام جوانب هستی انسان پرتو اندازد تا غیر دوست در وادی جان نماند و عملی جز برای محبوب از اعضای انسان سر نزنند. در قرآن مجید در پنجاه و پنج آیه به طور صریح امر به ذکر شده و در

ص: ۳۵۷

این زمینه روایاتی بسیار مهم از معصومین علیهم السلام در مهم ترین کتب حدیث وارد شده است.» (۱)

۳ - کرامت عالی انسانی

اشاره

در کارگاه هستی و عرصه گاه حیات و خانه خلقت و در میان موجودات، انسان از موقعیتی خاص و موقفی کم نظیر برخوردار است. این موقعیت و موقف به خاطر استعدادهای فراوانی است که برای رسیدن انسان به لقای حق و به دست آوردن رشد و کمال، در وجود آدمی نهاده شده است. این استعدادهای که به صورت علل ظاهری و باطنی در گنجینه وجود انسان است همه و همه اسباب ظهور کرامت است.

کرامت حقیقتی است که از ارتباط انسان با واقعیت های هستی به دست می آید.

کرامت عنصری است که با کمک معرفت به اصول الهی و انسانی، چهره نشان می دهد.

کرامت در سایه یک سلسله حقایق باطنی و امور معنوی و حرکات مثبت نصیب انسان می شود.

کرامت مجموعه ای از عقاید صحیح، اعمال صالحه، اخلاق پسندیده و حسنات الهیه است.

کرامت کلید گنج سعادت، علاج مرض شقاوت، راهبر انسان به سوی ارادت، نتیجه همّت، زمینه حُسن نیت و راهبر عاشقان به سوی حریم حضرت ربّ العزّه است.

ص: ۳۵۸

۱- (۱) - مفصل این پنج برنامه در کتاب «جواهر الکلام در روش و آداب سلوک» آمده است.

ملائکه به دور از شهوت و مادیت و خالی از گناه و معصیت، دارنده عنوان کرامت اند:

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ « (۱)

آیا خبر مهمانان ارجمند و بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟

بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ « (۲)

بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند.

انسان های پاک و خالص و با تقوا و متصل به مقام نبوت و بهره گرفته از نور امامت، و نیکوکار و با معرفت و خلاصه آنان که سعی دارند با تمام حسنات آراسته شوند و از تمام سیئات مصون بمانند، همچون ملائکه الله معنون به عنوان کرامت هستند:

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ * أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ * فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ « (۳)

جز بندگان خالص شده خدا [که از هر کیفری در امانند، * برای آنان رزق و روزی معین و ویژه ای است، * میوه هایی] گوناگون [در حالی که مورد اکرام خواهند بود، * در بهشت های پر نعمت.

حبيب نجار (۴) آن انسان والا، و مجاهد فی سبیل الله، پس از شهادتش، در عالم

ص: ۳۵۹

۱- (۱) - ذاریات (۵۱) : ۲۴. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۲۶. [۲]

۳- (۳) - صافات (۳۷) : ۴۰ - ۴۳. [۳]

۴- (۴) - در روایات شیعه و سنی از او به مؤمن آل یاسین یاد کرده اند و وی را از صدیقین سه گانه برشمرده اند. در شهر انطاکیه که مردمانش بت پرست بودند سه پیامبر به نام های صدوق و صلوم و صادق مبعوث گردیدند و پیوسته دعوی پیامبری کردند لکن مردم ایمان نیاوردند و قصد کشتن آن سه پیامبر خدا نمودند، حبيب نجار به یاری پیامبران آمد و مردم بت پرست او را چندان بزدند که هلاک شد. دایره المعارف تشیع: ۶/۶۵، حبيب نجار، به نقل از قصص الانبیاء، ابن کثیر: ۱/۳۸۰ - ۳۸۵، در قصه قوم یس.

برزخ زبان جانش به این حقیقت مترنم شد:

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ « (۱)

[سرانجام به دست آن مشرکان شهید شد، و به او] گفته شد: به بهشت در آی.

گفت: ای کاش قوم من معرفت و آگاهی داشتند، * به این که پروردگارم مرا آمرزید و از کرامت یافتگان قرارم داد.

اگر استعداد های ظاهری و باطنی هماهنگ با وحی و دستورهای انبیا و خواسته های ائمه معصومین شود و در این هماهنگی، تقوای الهی یعنی خودداری از هر معصیت و گناهی، رعایت گردد، کرامت عالی انسانی دست می دهد و تمام درهای رحمت الهیه به روی قلب و جان باز می شود و نسیم رضایت الهی به جانب گلستان وجود آدمی وزیدن می گیرد، که قرآن در سوره مبارکه حجرات می فرماید:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ « (۲)

گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

ای انسان، کریمه و لقمه کرمنا بینی آدم و حملناهم فی البرّ و البحر « (۳) در شأن توست، از این بهتر در این عرصه گاه هستی چه می خواهی ؟

ص: ۳۶۰

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۲۶ - ۲۷. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹) : ۱۳. [۲]

۳- (۳) - اسراء (۱۷) : ۷۰. [۳] به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم.

حضرت سید الشهداء، پیشوای آزادگان، سرور عاشقان، شمع شبستان قلب عارفان، به شب عاشورا به مسأله کرامت که نتیجه اتصال علمی و عملی به مقام با عظمت نبوت است - نبوتی که راهگشای دل به سوی خدا و ایمان به قیامت و محرک انسان به سوی اخلاق حسنه و اعمال صالحه است - افتخار کرد:

أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ ... (۱)

خدا را ثنا می گویم به بهترین ثنا، و او را در خوشی و سختی حمد می کنم، الهی تو را سپاس می گویم که ما را به نبوت گرامی داشتی ...

او و اصحابش با اتصال علمی و عملی به نبوت، به مقامی از کرامت انسانی رسیدند که برای خود مثل و مانند و شبیه و نظیری نگذاشتند.

فیلسوف و فقیه کم نظیر مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای که بیش از هفتاد جلد کتاب پرارزش در معارف اسلامی به رشته تحریر کشید، درباره حضرت سیدالشهداء و یاران باکرامتش در جلد اول «عنصر شجاعت» می نویسد:

«به جای یک تن سرباز گمنام، هفتاد و دو تن شهید با نام، و به جای قهرمانان افسانه ای، یکصد تن از مردان حقیقت در دیار ما وجود دارد. فداکارانی که به جهان فهماندند عده اندکی با فداکاری، هر کار بزرگ را می توانند به عهده بگیرند، ولی عده افزون با داشتن هرگونه وسایل، و تمکن از هر پایه علم و ثروت، بی روح فداکاری نمی توانند کار رشید و شایسته ای بکنند. به فداکاری خود پیام دادند که شما آیندگان که با یک جهان وسایل هم آغوش ولی از ما عقب هستید برای این است که از فداکاری کسری دارید؛ و فداکاری و آخرین پایه تضحیه را به آموزش

ص: ۳۶۱

در اقدام به خدمت، در غیاب و حضور، نهفته و آشکار، هر گونه خدمت را به موقع خود انجام دادند، از دوندگی و داد بردن و مدد خواستن از خویش و بیگانه، و دعوت از کسان خود و از یاران، و از تبلیغ و سفارش به دمسازان قدمی فروگذار نکردند. در مقاومت با خطر، گرفتار تهدید جان و ویرانی خانمان، و راه بی آب و آبادانی، و جاژه های میان کوه و کمر و بیراهه رفتن، و جانفشانی بر فراز منبر و قصر شدند و مقاومت کردند. برابری با کوه کوه آهن، اندکی از مقاومت آنها نکاست.

سربازانی که با نیکنامی در پای نیکنامی در لَیْئَةُ گرداب خطر اقدام کردند. از وفاداری به نام سابقه پیغمبر خود، و سابقه پیمان خویش، کلمه وفا را به قیمت جان قیمت نهادند. از روح نظامی گری و نیروی جنگی، بهترین نمونه نظامیان صدر اول اسلامند، برجسته ترین سلحشور با آیین اند، که روح سلحشوری را با نیروی دین چنان به هم آمیخته دارند که گویی همه آیین است و سلحشوری نیست، یا همه سلحشوری است و آیین در سایه آن پیدا نیست.

از ادب، نگذاشتند در ناملایمات و در مرگ عزیز و فرزند، امام آنها منتی احساس کند یا ملالتی در خاطر راه دهد، بلکه گفتند: ما را به مشرق ببر یا به مغرب با کمال سربلندی برای ما و تو در دسری نیست و هیچ سرافکنندگی در کار نمی باشد. از دلداری، در دل سردار خود و هر شنونده ای نشاطی به ودیعه می گذاشتند که مرگ در ذایقه او شیرین و گوارا می نمود.

سخنورانی که سخن بافی را به دیگران واگذارند، گفتارشان به کردار آمیخته، چنانکه تو گویی کردار آنان گفتاری است مجسم، و گفتار آنان رفتاری یا روانی است اندک اندک رخ می نماید. گفتار گوهر بارشان گاهی تسلیت در مانده بود، و گاهی دلداری به افسرده می داد، روح تازه می دمید. در راه حقیقت، شجاعت و فداکاری می آموخت، در رساندن پیغام فضیلت از عهده مجسم کردن فضایل کاملاً برمی آمد.

می نمود که در تبلیغ پیام های پروردگار بیم و هراس از احدی ندارند، در پند و اندرز برای دشمن نیز بسان دوست، غمخواری می کردند.

از آسمان فضیلت، زبان آنان برای ترجمان وحی گویی انتخاب شده؛ زبان، زبان انبیا؛ پیام، پیام انبیا؛ اگر پیغمبر خود را به آنان رسانیده بود دهن آنان را می بوسید. از گریبان آنان ناطقه انسان نیروی خود را آشکارا می کرد، و محسوس می کرد که نفس ناطقه سپهد و مَهْمِن نیروهای دیگر انسان است، و گاهی این سپهد توانا برای ابراز منویات، گذشته از زبان و منطق، تمام اعضا و جوارح را استخدام می کرد و پیام فضیلت را در سر چهارسوی و بازار دنیا می رساند، به آوازی رسا این صدا را بلند می کرد که به هیچ جنجالی نتوان آن را نهفته کرد. و سخنوری آن است که در دیگران به حس اعتماد و حسن اعتقاد بیفزاید و امور جوهری در ذوات و نفوس بیافریند، با آن که آواز، خود، صدا، یعنی تموج هوایی بیش نیست.

اگر به این زندگان ابد عشق بورزیم جا دارد، چه از این زندگان تا ابد شعاع حیات بسان سرچشمه آب حیات، روان است. اگر نام آنان را تجدید کنیم روان خود را از رنج و فشار نجات داده ایم. اگر روش اقدام و کردار و روحیه آنان را تجدید کنیم به روح سلحشوری و وظیفه نظامی گری خدمت کرده ایم. اگر به جنبه خداپرستی آنان، آیین را تقویت کنیم، سزد که آنان را ذکر خدا خواهیم یافت. ما اگر همه فضایل را بخواهیم در یکجا بیابیم در میهن یعنی قبه و بارگاه جان و روان اینان خواهیم یافت.

علمای اخلاق ما اگر اخلاق را در پیرهن اینان ببینند، امیر لشگران ما اگر برای تهیه روح نظامی و رویه سلحشوری پیام آنان را بشنوند و بشنوند، هر دووان به سپاه صلاح و سلاح خود، ذخیره فناپذیر رسانده اند.

اگر عرفا تن در دهند که از ادعا به وادی حقیقت و عمل یک قدم بردارند، طرز گشودن درهای آمد و شد را به جهان ملکوت یاد خواهند گرفت، مردانی را خواهند دید که شوق پیایی، آنان را چنان کشانده که چون دیدند بقا با لقا سازگار نیست،

لباس بقا را کردند تا در لقا را کوبیدند.

حجت خدای بر خلائق، اگر اینان باشند، کار ما به رسوایی است، معلوم می شود عارف عذری ندارد که سلحشور نیست، سلحشور سخنی پا بر جا ندارد که مرد آیین نیست، و شاعر زبان آور معذور نیست که پشت کار ندارد. ولی تذکر آنان چنانکه مایه سرافکنندگی ماست، چه که به وزن واقعی خود پی می بریم، سبب شور و جوش و خروش پاسبانان وظیفه مقدس است.»

(۱)

راه به دست آوردن کرامت در سوره معارج

قرآن مجید در آیات متعددی راه به دست آوردن کرامت را به آنان که عاشق کرامت هستند نشان می دهد. در آیات ۲۳ تا ۳۵ سوره مبارکه معارج (۲)، نزدیک به ۹ برنامه را سبب کرامت در دنیا و آخرت قلمداد می کند:

۱ - آنان که در نماز و طاعت مقیمند و تا لحظه آخر عمر دست از عبادت نمی کشند.

۲ - در مال و دارایی و ثروت خویش برای سائل و محروم، حق معین و معلوم قرار می دهند.

۳ - قیامت را براساس معرفتی که کسب کرده با تمام وجود تصدیق دارند.

۴ - از قهر و عذاب خویش سخت ترسانند، عذابی که امانی برای هیچ کس جز

ص: ۳۶۴

۱- (۱) - عنصر شجاعت: ۵۹/۱.

۲- (۲) - «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ * وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعِيَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ»؛ معارج (۷۰): ۲۳ - ۳۵. [۱]

پاکان از آن نیست.

۵- از شهوات جنسی حرام خود را با یاد خدا و محشر حفظ می کنند و جز به زنان و کنیزان ملکی خویش نظر ندارند، که غیر این تعدی و تجاوز و ستمکاری است.

۶- در تمام امور امین و امانتدارند.

۷- عهد و پیمان خویش را رعایت می کنند.

۸- برای حفظ حقوق مردم به شهادت در دادگاه عدل قیام کنند.

۹- از نماز خود با رعایت وقت و شرایط و حضور قلب محافظت نمایند.

آنان که جامع این اوصافند در باغ های بهشت با عزت و احترام متنعمند. این را باید بدانیم که کرامت انسانی، در هر دو جهان محصول ایمان و عمل و اخلاق است، که بدون این حقایق از انسانیت انسان چیزی ظهور نخواهد کرد و جدای از این واقعیت های زیستن، آدمی را به پست ترین مرحله سقوط خواهد رساند.

کرامت انسان در کلام فیض

فیض کاشانی که در علوم منقول و معقول و حکمت و عرفان و فهم قرآن و احادیث، انسانی کم نظیر است، در رساله «زاد السالک» بر مبنای آیات قرآن و روایات، جهت کسب کرامت می فرماید:

«بدان - اَیْدَکَ اللّٰهُ بِرُوحٍ مِّنْهُ - همچنان که سفر صوری را مبدئی و منتهایی، و مسافتی و مسیری، و زادی و راحله ای، و رفیقی و راهنمایی می باشد، همچنین سفر معنوی را که سفر روح است به جانب حق - سبحانه و تعالی - همه هست.

مبدأش جهل و نقصان طبیعی است که با خود آورده ای از شکم مادر:

ص: ۳۶۵

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا « (۱)

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید.

و منتهایش کمال حقیقی است که فوق همه کمالات است و آن وصول است به حق سبحانه و تعالی:

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ « (۲)

و این که پایان [همه امور] به سوی پروردگارتوست.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ « (۳)

ای انسان! یقیناً تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی، پس او را [در حالی که مقام فرمانروایی مطلق و حکومت بر همه چیز ویژه اوست و هیچ حکومتی در برابرش وجود ندارد،] دیدار می کنی.

و مسافت راه، در این سفر، مراتب کمالات علمیّه و عملیّه است که روح طی آنها می کند شَیْئًا فَشَیْئًا، هر گاه بر صراط مستقیم شرع که مسلوک اولیا و اصفیاست سایر باشد:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ « (۴)

و مسلماً این [برنامه های محکم و استوار و قوانین و مقررات حکیمانه] راه راست من است؛ بنابراین از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید

ص: ۳۶۶

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۷۸ [۱]

۲- (۲) - نجم (۵۳) : ۴۲ [۲]

۳- (۳) - انشقاق (۸۴) : ۶ [۳]

۴- (۴) - انعام (۷) : ۱۵۳ [۴]

که شما را از راه او پراکنده می کند.

و این کمالات مترتب است بعضی بر بعضی؛ تا کمال متقدم طی نشود به متأخر منتقل نتوان شد، چنانکه در سفر صوری تا قطعه مسافت متقدمه طی نشود به متأخر نتوان راه یافت. و منازل این سفر، صفات حمیده و اخلاق پسندیده است که احوال و مقامات روح است، از هر یک به دیگری که فوق آن است منتقل می شود به تدریج.

منزل اول یقظه است که آگاهی است، و منزل آخر توحید است که مقصد اقصی است از این سفر. و مسیر این سفر، جدّ تمام و جهد بلیغ نمودن و همّت گماشتن است در قطع این منازل به مجاهده و ریاضت نفس به حمل اعبای تکالیف شرعی، از فرائض و سنن و آداب و مراقبه و محاسبه نفس آنآ فائاً و لحظه فلهظه، هموم را واحد گردانیدن، و منقطع شدن به حق سبحانه و تعالی:

وَ اذْکُرْ اِسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبْتِیلاً « (۱)

نام پروردگارت را [به زبان حال و قال] یاد کن [و از غیر او قطع امید نما] و فقط دل بر او بند.

وَ الَّذِیْنَ جَاهَدُوا فِیْنَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا « (۲)

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راههای خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم.

و زاد این سفر تقواست.

وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوَى « (۳)

ص: ۳۶۷

۱- (۱) - مَزْمَل (۷۳) : ۸. [۱]

۲- (۲) - عنكبوت (۲۹) : ۶۹. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۱۹۷. [۳]

و به نفع خود توشه برگیرید که بهترین توشه، پرهیزکاری است.

و تقوا عبارت است از قیام نمودن به آنچه شارع امر به آن فرموده است، و پرهیز کردن از آنچه نهی از آن کرده، از روی بصیرت، تا دل به نور شرع و صیقل تکالیف آن مستعدّ فیضان معرفت شود از حقّ و عزّوجلّ :

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ « (۱)

و از خدا پروا کنید و خدا [احکامش را] به شما می آموزد.

و همچنانکه مسافر صوری تا قوت بدن از زاد حاصل نکند قطع راه نتواند کرد، همچنین مسافر معنوی تا به تقوا و طهارت شرعیّه ظاهراً و باطناً قیام ننماید و روح را تقویت به آن نکند، علوم و معارف و اخلاق حمیده که بر تقوا مترتب می شود و تقوا از آن حاصل می شود، بر او فایض نمی گردد. و مثل این مثل کسی است که در شب تار چراغی در دست داشته باشد و به نور آن راهی را می بیند و می رود، هر یک گام که بر می دارد قطعه ای از آن راه روشن می شود و بر آن می رود، و تا گام بر ندارد و نرود روشن نشود، و تا روشن نشود نتواند رفت. آن دیدن به منزله معرفت است، و آن رفتن به منزله عمل و تقوا.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ أَوْرَثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ . (۲)

هر کس به آنچه از واقعیت های دینی که می داند عمل کند، خداوند آنچه را نمی داند به او می آموزد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۶۸

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۸۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۲/۸۹؛ [۲] الخرائج و الجرائح: ۱۰۵۸/۳.

الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ ، فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ازْتَحَلَ عَنْهُ . (۱)

دانش و معرفت به سوی عمل فریاد می زند، اگر اجابت کند به آثار معرفت می رسد، ورنه چراغ معرفت به خاموشی می گراید.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفِهِ ، وَ لَا مَعْرِفَهُ إِلَّا بِالْعَمَلِ . فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ ، وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ ، أَلَا إِنَّ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ . (۲)

خداوند عملی را بدون معرفت نمی پذیرد، و معرفت جز با عمل پا بر جا نمی ماند. معرفت راهنمای به سوی عمل است، بی عمل بی معرفت است.

بدانید قسمتی از ایمان مکمل قسمت دیگر است.

همچنانکه در سفر صوری کسی که راه را نداند به مقصد نمی رسد، همچنین در سفر معنوی کسی که بصیرت در عمل ندارد به مقصد نمی رسد:

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا تَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا . (۳)

آن که بدون بصیرت و شناخت حرکت می کند، مانند مسافری است که بیراهه می رود؛ سرعت سیرش جز دوری از مقصد برایش نمی آورد.

بیا ای رند عالم سوزِ بی باک به عصیان پرده عصمت مکن چاک

سر از شرم گنه در جیب خود کن حیا را پرده پوش عیب خود کن

کسی کاواز حیا خون از جبین ریخت کم آبروی خود را بر زمین ریخت

ص: ۳۶۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳/۲، باب ۹، حدیث ۲۹؛ [۱] عوالی الآلی: ۶۶/۴، حدیث ۲۶. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۴۴/۱، حدیث ۲؛ [۳] المحاسن: ۱۹۸/۱، باب ۲، حدیث ۲۵. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۴۴/۷۵، باب ۲۳؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۴/۲۷، باب ۴، حدیث ۳۳۱۱۰. [۶]

سری کاو از حیا در پیش باشد به حرمت پاسبان خویش باشد

سر خود از حیا گر افکنی پیش بیابی عاقبت گم کرده خویش

(هلالی جغتایی)

و راحله این سفر بدن است و قوای آن. و همچنان که در سفر صوری اگر راحله ضعیف و معلول باشد، راه را طی نتواند کرد، همچنین در این سفر تا صحت بدن و قوت قوی نباشد کاری نتوان ساخت. پس تحصیل معاش از این جهت ضروری است و آنچه از برای ضرورت است به قدر ضرورت باید، پس طلب فضول در معاش مانع است از سلوک؛ و دنیای مذموم که تحذیر از آن فرموده اند عبارت از آن فضول است که بر صاحبش وبال است، و اما قدر ضروری از آن داخل امور آخرت است و تحصیلش عبادت.

و همچنان که اگر کسی راحله ای را در سفر صوری در اثنای راه سر دهد تا خود سر می چرد راه او طی نمی شود.

همچنین در این سفر معنوی اگر بدن و قوی را بگذارد تا هر چه مشتهای آنهاست به فعل آورند و به آداب و سنن شرعیّه مقید نگرداند و لجام آن را در دست نداشته باشد راه حق طی نمی شود.

و رفیقان این راه علما و صلحا و عباد سالکانند که یکدیگر را مُمد و معاونند، چه هر کسی بر عیب خود زود مطلع نشود، اما بر عیب دیگری زود واقف می شود، پس اگر چند کس با هم بسازند و یکدیگر را از عیوب و آفات باخبر سازند، زود راه برایشان طی می شود و از دزد و حرامی دین ایمن می گردند، چه:

الشَّيْطَانُ إِلَى الْمُنْفَرِدِ أَقْرَبُ مِنْهُ إِلَى الْجَمَاعَةِ ، وَيَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ . (۱)

ص: ۳۷۰

۱- (۱) - قریب به این مضمون از امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» خطبه ۱۲۷ در خطاب به خوارج روایت شده است.

تسلط شیطان به فرد نزدیکتر است از سلطه او به جمع، و دست خدا بر سر جمع است.

اگر یکی از راه بیرون رود دیگری او را خبردار می گرداند، و اگر تنها باشد تا واقف شود هیئات است.

و راهنمای این راه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اند، که راه نموده اند و سنن و آداب وضع کرده و از مصالح و مفاسد راه، خبر داده اند و خود به این راه رفته اند و امت را به تأسی و اقتفای خود فرموده اند:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴿١﴾

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ﴿٢﴾

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

راههای کسب کرامت

«و محصل آنچه ایشان انجام می داده اند و به آن امر می فرمودند، چنانکه از روایات معتبره به طریق اهل بیت علیهم السلام مستفاد می شود از اموری که سالک را لابد است از آن، و اخلال به آن به هیچ وجه جایز نیست، بعد از تحصیل عقاید حقه، بیست و پنج چیز است:

اول - محافظت بر صلوات خمس، یعنی گزاردن آن در اول وقت به جماعت و سنن و آداب. پس اگر بی عذری از اول وقت تأخیر کند یا به جماعت حاضر

ص: ۳۷۱

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۲۱. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۳۱. [۲]

نشود یا سنتی از سنن یا ادبی از آداب آن را فرو گذارد الا نادراً، از سلوک راه بیرون رفته و با سایر عوام که در بیدای جهالت و ضلالت سرگردان می چرند و از راه و مقصد بی خبرند و ایشان را هرگز ترقی نیست، مساوی است.

دوم - محافظت بر نماز جمعه و عیدین و آیات با اجتماع شرایط، الا مع العذر المُسَقِط، که سه جمعه متوالی ترک نماز کند بی علتی، دل او زنگ گیرد به حیثیتی که قابل اصلاح نباشد.

سوم - محافظت بر نماز معهوده رواتب یومیه، که ترک آن را معصیت شمرده اند، الا چهار رکعت از نافله عصر و دو رکعت از نافله مغرب و وُتیره که ترک آن بی عذر نیز جایز است.

چهارم - محافظت بر صوم ماه رمضان و تکمیل آن، چنانچه زبان را از لغو و غیبت و دروغ و دشنام و نحو آن، و سایر اعضا را از ظلم و خیانت و فطور را از حرام و شبهه بیشتر ضبط کند که در سایر ایام می کرد.

پنجم - محافظت بر صوم سنت که سه روز معهود است از هر ماهی که معادل صوم دهر است، چنانکه بی عذری ترک نکند و اگر ترک کند قضا کند یا به مُدی از طعام تصدیق نماید.

ششم - محافظت بر زکات بر وجهی که تأخیر و توانی جایز ندارد مگر عذری باشد، مثل فقد مستحق، یا انتظار افضل مستحقین و نحو آن.

هفتم - محافظت بر انفاق حق معلوم از مال، یعنی مقرر سازد که هر روز یا هر هفته یا هر ماه چیزی به سائل یا محروم می داده باشد به قدر مناسب مال، چنانکه اخلال به آن نکند، و اگر کسی را نیز بر آن مطلع نسازد بهتر است.

هشتم - محافظت بر حجه الاسلام، چنانکه در سال و جواب به فعل آورد و بی عذری تأخیر روا ندارد. در حدیث دیگر وارد است که: هر امام را عهدی است بر گردن اولیا و شیعه خود، و از جمله تمامی وفای به عهد، زیارت قبور ایشان است.

نهم - زیارت قبور مقدسه پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام چه در حدیث آمده که: زیارت حسین علیه السلام فرض است بر هر مؤمن، هر که ترک کند حقی از خدا و رسول ترک کرده باشد.

دهم - محافظت بر حقوق اخوان و قضای حوایج ایشان، چه تأکیدات بلیغه در آن شده بلکه بر اکثر فرائض مقدم است.

یازدهم - تدارک نمودن هر چه از مذکورات فوت شده باشد وقتی که متنبه باشد مَهْمَا اَمَكُن.

دوازدهم - اخلاق مذمومه مثل کبر و بخل و حسد و نحو آن را از خود سلب کردن به ریاضت و مضادّت، و اخلاق پسندیده مثل حُسن خلق و سخا و صبر و غیر آن بر خود بستن تا ملکه شود.

سیزدهم - ترک منہیات جملہ، و اگر بر سبیل ندرت معصیتی واقع شود زود به استغفار و توبه و انابت تدارک نماید تا محبوب حق باشد:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ « (۱)

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همه آلودگی ها] پاکیزه می کنند. دوست دارد.

وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ مُّتَتِّبٍ تَوَّابٍ . (۲)

و به حقیقت که خداوند دوستدار هر انسانی است که به فتنه گناه دچار شده به عرصه گاه توبه آمده است.

فیض با کرامت می فرماید:

بی تو یکدم نمی توانم بود خسته غم نمی توانم بود

ص: ۳۷۳

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۲۲. [۱]

۲- (۲) - الفتوحات المکیه: ۱۴۲/۲؛ [۲] فیض القدیر: ۶۳/۳.

ذره ای تا ز من بود باقی با تو همدم نمی توانم بود

بی لقایتم نمی توانم زیست با لقا هم نمی توانم بود

نظری کن به من، ز من بستان همدم غم نمی توانم بود

(فیض کاشانی)

چهاردهم - ترک شبهات که موجب وقوع در محرمات است. و گفته اند:

هر که ادبی را ترک کند از سنتی محروم می شود، و هر که سنتی را ترک کند از فریضه ای محروم می شود.

پانزدهم - در مالا یعنی خوض نکردن، که موجب قسوت و خسران است، و فی الحدیث:

مَنْ طَلَبَ مَالًا يَغْنِيهِ فَاتَهُ مَا يَغْنِيهِ . (۱)

کسی که دنبال امور بی فائده و کارهای بیهوده باشد، کارهای بافایده از دستش می رود.

و اگر از روی غفلت صادر شود، بعد از توبه تدارک نماید به استغفار و انابت:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ * وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ « (۲)

مسئلاً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هرگاه وسوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه هایش نجات یابند]. * و برادران بی تقویان [که شیاطین هستند] همواره آنان را به عمق گمراهی می کشانند؛ سپس [در به گمراهی کشیدنشان] کوتاهی نمی ورزند.

ص: ۳۷۴

۱- (۱) - المناقب، خوارزمی: ۳۷۵؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن الدمشقی: ۱۵۲/۲.

۲- (۲) - اعراف (۷): ۲۰۱ - ۲۰۲. [۱]

و تا ترک مجالست بَطالین و مغتابین و آنهایی که سخنان پراکنده گویند و روز می گذرانند نکند از مالا یعنی خلاص نشود، چه هیچ چیز مثل این نیست در ایجاب قسوت و غفلت و تضييع وقت.

شانزدهم - کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن را شعار خود ساختن که دخل تمام در تنویر قلب دارد.

هفدهم - هر روز قدری از قرآن تلاوت کردن، و اقلش پنجاه آیه است، به تدبّر و تأمل و خضوع، و اگر بعضی از آن در نماز واقع شود بهتر است.

هیجدهم - قدری از اذکار و دعوات ورد خود ساختن در اوقات معینه، خصوصاً بعد از نمازهای فریضه، و اگر تواند که اکثر اوقات زبان را مشغول ذکر حق دارد و اگر چه جوارح در کارهای دیگر مصروف باشد زهی سعادت.

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که:

زبان مبارک ایشان اکثر اوقات مترنّم بوده است به کلمه طیبیه: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اگر چیزی می خورده اند و اگر سخن می گفته اند و اگر راه می رفته اند، اِلَى غیر ذلک، چه این مُبَمَد و معاونی قوی است مر سالک را، و اگر ذکر قلبی رانیز مقارن ذکر لسانی سازد به اندک زمانی فتوح بسیار روی می دهد. تا می تواند سعی نماید که دم به دم متذکّر حق می بوده باشد تا غافل نشود، که هیچ امری به این نمی رسد در سلوک، و این مددی است قوی در ترک مخالفت حق سبحانه و تعالی به معاصی.

نوزدهم - صحبت عالم و سؤال از او و استفاده علوم دینیّه به قدر حوصله خود تا می تواند، که علمی بر علم خود بیفزاید:

أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ . (۱)

داناترین مردم کسی است که علم دیگران را به علم خود بیفزاید.

ص: ۳۷۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۶۴، باب ۱، حدیث ۱؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۴/۳۹۵، حدیث ۵۸۴۰.

صحبت اعلم از خود را فوزی عظیم شمرد، و اگر عالمی یابد که به علم خود عمل کند، متابعت او را لازم شمرد و از حکم او بیرون نرود. و مراد از علم، علم آخرت است نه علم دنیا، و اگر چنین کسی نیابد و اعلم از خود نیز نیابد، با کتاب صحبت دارد و با مردم نیکوسیرت، که از ایشان کسب اخلاق حمیده کند، و هر صحبتی که او را خوشوقت و متذکر حق و نشأه آخرت می سازد از دست ندهد.

بیستم - با مردم به حسن خلق و مباسطت معاشرت کردن تا بر کسی گران نباشد، و افعال ایشان را محملی نیکو اندیشیدن و گمان بد به کسی نداشتن.

بیست و یکم - صدق در اقوال و افعال را شعار خود ساختن.

بیست و دوم - توکل بر حق - سبحانه و تعالی - کردن در همه امور، و نظر بر اسباب نداشتن، و در تحصیل رزق اجمال کردن و بسیار به جد نگرستن در آن، و فکرهای دور به جهت آن نکردن، و تا می توان به کم قناعت کردن و ترک فضول نمودن.

بیست و سوم - بر جفای اهل و متعلقان صبر کردن، و زود از جا در نیامدن و بدخویی نکردن، که هر چند جفا بیشتر می کشد و تلقی بلا بیشتر می کند زودتر به مطلب می رسد.

بیست و چهارم - امر به معروف و نهی از منکر به قدر وسع و طاقت کردن، و دیگران را نیز بر خیر داشتن و غمخواری نمودن، و با خود در سلوک شریک ساختن اگر قوت نفسی داشته باشد، و الا اجتناب از صحبت ایشان نمودن با مدارا و تقیه تا موجب وحشت نباشد.

بیست و پنجم - اوقات خود را ضبط کردن، و در هر وقتی از شبانه روز وردی قرار دادن که به آن مشغول می شده باشد، تا اوقاتش ضایع نشود، چه هر وقتی تابع موقوت له است، و این عمده است در سلوک.

این است آنچه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم به ما رسیده که خود انجام

می داده اند و دیگران را می فرموده اند».

عارف عاشق ملا احمد نراقی، در باب این سفر معنوی و سیر ملکوتی و روحانی می فرماید:

اندر این عالم مسافر روز و شب سوی منزل می رود با صد تعب

در جهان پاک لیکن ای عمو منزل آید جلد و چابک سوی او

سوی مقصد بایدت رفت این جهان مقصد آنجا سوی تو گردد روان

ور تو هم ره را نوردی روز و شب نی از آنت رنج باشد نی تعب

این سفر راه عراق و شام نیست طی راهش را پی و اقدام نیست

راه شهر هستی و ملک بقاست کی در این ره راهرو محتاج ماست

(ملا احمد نراقی)

۴ - رسوایی و افتضاح مجرمان

حضرت سجاد علیه السلام در مناجات تائبین به پیشگاه مقدس حضرت ربّ العزه عرضه می دارد:

فَوَا سَفَاهَةً مِنْ خَجَلْتِي وَأَفْتِضَاحِي، وَوَالْهَفَاةَ مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَاجْتِرَاحِي، أَسْأَلُكَ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ الْكَبِيرِ، وَيَا جَابِرَ الْعُظْمِ الْكَسِيرِ أَنْ تَهَبَ لِي مُوَبِقَاتِ الْجَرَائِرِ، وَتَسْتُرَ عَلَيَّ فَاضِحَاتِ السَّرَائِرِ. (۱)

پس آه و تأسف و حسرت از خجالت و رسوایی و افتضاح من، و وای و اندوه و غم از کردار زشت من. از تو در خواست می کنم ای بخشنده گناه بزرگ و ای جبران کننده هر شکسته استخوان، که گناهان مهلک خطرناکم را بیخشی، و زشتی های پنهانی فضاحت آور و رسوا کننده ام را بپوشانی.

ص: ۳۷۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۲/۹۱، باب ۳۲، [۱] مناجاه التائبین.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل عرضه می دارد:

فَاسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ أَنْ لَا يَحْجُبَ عَنْكَ دُعَائِي سُوءَ عَمَلِي وَفِعَالِي، وَلَا تَفْضَحْ عَنِّي بِخَفِيِّ مَا أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنْ سِرِّي، وَلَا تُعَاجِلْنِي بِالْعُقُوبَةِ عَلَيَّ مَا عَمِلْتَهُ فِي خَلَوَاتِي مِنْ سُوءِ فِعْلِي وَ إِسَاءَتِي، وَدَوَامِ تَفْرِيطِي وَجَهَالَتِي، وَكَثْرَةِ شَهَوَاتِي وَ غَفْلَتِي. (۱)

به عزت قسم که عمل بد و افعال زشت من، دعای مرا از اجابت منع نکنند، و به قبايح پنهانم که تنها تو بر آن آگاهی مرا مفتضح و رسوا نگردانی، و بر آنچه از اعمال بد و ناشایسته در خلوت بجا آورده ام و تقصیر و نادانی و کثرت اعمال با غفلت و شهوت که کرده ام زودم به عقوبت مگیر.

از این جملات و فرازهای نورانی که از منابع دانش حق همچون امام علی علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام و امثال این دو بزرگوار نقل شده و آیات قرآن مجید هم مؤید آن است معلوم می شود رسوایی و افتضاح انسان در دنیا و آخرت نتیجه جرم و عصیان و گناه و معصیت اوست. خطا و ذنب و دوری از طاعت و عبادت، ساختمان کرامت انسانی را خراب و مایه ننگ و رسوایی آدمی است.

ص: ۳۷۸

۱- (۱) - مصباح المتهجد: ۸۴۴، دعاء آخر و هو دعاء الخضر علیه السلام، دعای کمیل. [۱]

[«۷» اللَّهُمَّ اغْنِنَا عَنْ هَبِّهِ الْوَهَابِينَ بِهَيْتِكَ وَآكْفِنَا وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصَلَاتِكَ حَتَّى لَا نَرْغَبَ إِلَى أَحَدٍ مَعَ يَدِكَ وَلَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ «۸» اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكِدْ لَنَا وَلَا تَكِدْ عَلَيْنَا وَامْكُرْ لَنَا وَلَا تَمْكُرْ بِنَا وَأَدِلْ لَنَا وَلَا تُدِلْ مِنَّا]

خدایا! به عطا و احسانت، ما را از عطا و احسان دیگران بی نیاز ساز، و از ما غم و اندوه بریده شدن احسان دیگران را به احسان و جایزه ات کفایت فرما، تا با بذل و بخشش تو، به دنبال و بخشش احدی رغبت نکنیم، و با فضل و احسان تو از احدی نهراسیم. خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و به سود ما چاره فرما و به زبان ما چاره مساز، و به سود ما تدبیر کن و به زیان ما تدبیر مفرما، و ما را بر دیگران پیروزی ده، و دیگران را بر ما پیروز مگردان.

نیاز به خدا و بی نیازی از همه

این مسأله صحیح است که انسان مدنی الطبع و اجتماعی آفریده شده و در امور زندگی و حیات به کمک و معاونت دیگران نیازمند است و زندگی و ادامه حیات بدون ارتباط با هموعان برایش میسر نیست، ولی این همه اقتضای این را ندارد که انسان در تمام جوانب حیات، حتی حالات و احوالات در گرو خواسته های بی حد و مرز دیگران برود، و به خاطر امور مادی و نیازمندی ها به خصوص در مواقع گرفتاری که دیگران محض عواطف و احساسات یا اهداف دیگر به انسان کمک

بلاعوض می نمایند، آنان را به جای حضرت مالک الملوک، معبود خود گرفته و موجودیت خویش را در آنچه آنان می خواهند خرج کند.

گاهی نیازمندی های انسان، سنگری برای دشمنان خداست که اگر انسان توجه به حقیقت نداشته باشد از آن سنگر با ظاهری فریبنده به انسان حمله می شود و مغز و قلب به تصرف دشمن درآمده و آدمی عملۀ بی چون و چرای شیطان یا شیاطین می گردد.

در این مسیر باید ابوذروار برخورد کرد، به وقت نیاز، عطای دشمن را که برای به یغما بردن دین و ایمان انسان به کار گرفته می شود با کمال شجاعت رد کرد و رنج تبعید به بیابان ریزه را پذیرفت و در آنجا در حال سلامت دین و الگو شدن برای مجاهدان فی سبیل الله در آغوش لطف و محبت حضرت محبوب جان سپرد.

از دوری گزیدن آنان که قصد برده کردن انسان را دارند نباید وحشت کرد، و از تنها شدن از آنان که با حقیقت پیوند ندارند نباید ترسید. باید آن چنان در قید بندگی حق بود و عاشقانه در مدار عبادت راه پیمود که تدبیر الهی به سود انسان تمام شود، و به عبارت دیگر درهای رحمت الهیه به سوی انسان باز شده و نعمت های ظاهری و باطنی آن چنان به کار گرفته شود که محصول به کارگیری نعمت ها بهشت و رضوان حق شود، نه این که به صورتی هم آغوش با زندگی شد که چنگال گناه به همه نواحی حیات اتصال پیدا کند، آنگاه تدبیر الهی به مجازات همه جانبه انسان تعلق گیرد.

آن چنان هماهنگ با حق و حقیقت باید زیست که مشکلات آسان شود و گره های کور باز گردد و نور واقعیت در قلب بتابد و به قول حضرت سجاد علیه السلام:

مکر دوست به سود انسان شود، نه آن که به خاطر تخلف از حقیقت، و بغی و تجاوز و ستم، بدون این که انسان بفهمد، به تدریج دچار مشکلات گردد و گره ها به کار افتد و آدمی با مکر حق به چاه هلاکت و شقاوت سرنگون شود.

آنان که جز در صراطِ مستقیمِ دوست حرکت ندارند، آنان که قلبشان از عشق حضرت محبوب می تپد، آنان که بار غمی جز بار غم یار بر دوش جان ندارند، آنان که منور به نور معرفت هستند، آنان که غیر عمل صالح عملی ندارند و جز اخلاق حسنه مایه و سرمایه ای برای آنان نیست، آنان که هماهنگ با حیات انبیا و ائمه زیست می کنند و دلیلی جز قرآن نمی شناسند و لحظه ای از یاد حق و روز قیامت غافل نیستند و حقوق برادران و همنوعان را رعایت می کنند، همیشه و همه جا بر دشمنان پیروزند.

ص: ۳۸۱

[«۹»اللَّهُمَّ صِلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَقِنَا مِنْكَ وَاحْفَظْنَا بِكَ وَاهْدِنَا إِلَيْكَ وَلَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ إِنَّ مَنْ تَقِيهِ يَسْلَمْ وَمَنْ تَهْدِهِ يَظْلَمُ وَمَنْ تُقَرِّبُهُ إِلَيْكَ يَغْنَمْ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را از خشم خود نگاه دار و به عنایت محافظت فرما و به سوی خود هدایت کن و از حضرتت دور مساز؛ همانا هر که را تو حفظ کنی سالم می ماند، و هر که را تو هدایت فرمایی دانا می شود، و هر که را تو به خود نزدیک کنی، به بهره مندی می رسد.

خدا، پناهگاه انسان

اشاره

اگر خداوند، انسان را پناه دهد، او را از افراط و تفریط دور می کند و در واقع بنده مستقیم الحركات می شود و به راه مستقیم هدایت می شود و از انحراف در راستی و درستی و واقع شدن در هوا و هوس هلاک کننده سالم می ماند و چون هدایت حاصل شد مانع گمراهی از صراط مستقیم می شود و عبد به راه حق علم پیدا می کند و چون علم پیدا کرد و به طرف خداوند حرکت کرد قرب الهی برای او حاصل شده به سعادت ابد و به غنای حقیقی و ملک ابدی خواهد رسید که مستلزم سلامت و هدایت است و سلامت و هدایت مستلزم علم و قرب است و علم و قرب مستلزم غنای حقیقی و سعادت ابدی خواهد بود.

ص: ۳۸۲

زیر بنای سعادت

خودشناسی و یا معرفت نفس زیربنای سعادت بشر در جمیع شئون مادی و معنوی است. آدمی در پرتو خودشناسی به نیازهای درونی و برونی خویش پی می برد، عواملی را که مایه تعالی و تکامل اوست تشخیص می دهد، وظیفه شناس می شود، به پاکی و نیکی می گراید و سرانجام به کمالی که لایق مقام انسان است، نایل می شود.

سعادت و خودآگاهی

کسی که خواهان سعادت است باید خود را بشناسد و از ذخایر درونی و برونی خویش آگاه شود، طبق سنن آفرینش قدم بردارد، کلیه جهات مادی و معنوی را مورد توجه قرار دهد، تمایلات انسانی و غرایز حیوانی را به موازات هم، با رعایت تعادل و موازنه اقناع نماید و هیچ یک را فدای دیگری نکند، این خود برنامه اسلام و راه و رسم مسلمانان راستین و دین شناس است.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

لَيْسَ مِنْ مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ وَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ وَ تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ . (۱)

از ما نیست آن کس که دنیای خود را برای دین ترک گوید، یا دین خود را برای دنیا از دست بدهد. سپس خاطر نشان فرموده است که آیین خدا را به درستی بشناسید و با آگاهی از آن پیروی کنید.

خودشناسی و ارزش آن

اولیای گرامی اسلام ضمن روایات متعددی، اهمیت و ارزش خودشناسی را

ص: ۳۸۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۴۶/۷۵، باب ۲۶، حدیث ۴؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۲۳/۸، حدیث ۹۳۰۹. [۲]

تذکر داده و پیروان خویش را به این نکته متوجه کرده اند که معرفت نفس مایه پیروزی و موفقیت انسان ها و خودشناسی موجب سقوط و تباهی آنان است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ . (۱)

انسانی که اندازه خود را شناخت هلاک شد.

و نیز می فرماید:

نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ . (۲)

کسی که به خودشناسی دست یافته از بزرگترین خیر و خوبی برخوردار شده است.

و نیز می فرماید:

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَن سَبِيلِ النَّجَاهِ وَ خَبَطَ فِي الضَّلَالِ وَ الْجَهَالَاتِ . (۳)

کسی که خود را شناسد از مسیر صحیح و نجات بخش دور می شود و به راه جهل و گمراهی می گراید.

آری، اندیشه خودشناسی به انسان تحریک فکری می بخشد، پرده های غفلت و بی خبری را می برد، حس کنجکاوی و تجسس را بیدار می کند. نیروی خرد را به کار می اندازد و آدمی را به تعقل و مطالعه وا می دارد، کسی که از پی معرفت نفس می رود و می خواهد خویشتن را از جمیع جهات مادی و معنوی بشناسد و از آغاز و انجام خود آگاه شود، طبعاً با سؤالات گوناگونی از این قبیل مواجه می شود: من

ص: ۳۸۴

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۱۴۹. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۳۲، حدیث ۴۶۴۱. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۳۳، حدیث ۴۶۶۴. [۳]

کیستم؟ چگونه ساخته شده ام؟ کی مرا ساخته؟ از کجا آمده ام؟ برای چه آمده ام؟ در این سرا چه می کنم؟ وظیفه من چیست و از این جا به کجا می روم؟

روزها فکر من این است و همه شب سختم که چرا غافل ز احوال دل خویشتم

ز کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود به کجا می روم آخر، نمایی وطنم

مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم

تا به تحقیق مرا منزل و ره نمائی یک دم آرام نگیرم نفسی دم نزنم

ارزش خودشناسی انسان بر مقیاس پاسخ های صحیحی است که به این پرسش ها، البته به هر نسبتی که درک طبیعی و معلومات اکتسابی شخصی زیادتر باشد می تواند عمیق تر فکر کند، سوالات را در سطح وسیع تری طرح نماید، پاسخ های اساسی تری به آنها بدهد و خود را بهتر بشناسد.

قرآن چه زیبا در این زمینه می فرماید:

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١﴾

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خود فراموشی کرد؛ اینان همان فاسقانند.

«اصولاً خمیر مایه تقوی دو چیز است: یاد خدا یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال، و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه

ص: ۳۸۵

اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد مگر این که در آن ثبت می شود.

و به همین دلی توجه به دو اصل مبدأ و معاد در سرلوحه برنامه های تربیتی انبیا و اولیا قرار داشته و تأثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملاً چشمگیر است.

قابل توجه این که قرآن در این جا صریحاً می گوید: فراموش کردن خدا سبب «خودفراموشی» می شود، دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا از یک سو فراموشی پروردگار سبب می شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو رود و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.

از سوی دیگر فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک اوست که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن اوست و هر چه غیر اوست وابسته به او و نیازمند ذات پاکش می باشد و همین امر سبب می شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند و لیاقت های ذاتی خود را که خداوند در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته به دست فراموشی می سپرد و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است و چنین انسانی تا سر حد یک حیوان دزنده سقوط می کند و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود و اینها همه عامل اصلی فسق و فجور، بلکه این خود فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از اطاعت خداست و به همین دلیل در پایان آیه می گوید: چنین افراد فراموشکار فاسقند.» (۱)

خود فراموشی

خود فراموشی از جمله عیوب بزرگ معنوی و یکی از بیماری های خطرناک اخلاقی است. آدمی بر اثر این مرض دچار فرومایگی و دنائت روحی می گردد،

ص: ۳۸۶

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۵۴۱/۲۳، [۱] ذیل آیه ۱۹ سوره حشر.

انسانیت را از یاد می برد و از شرافت نفس غافل می شود، به ندای وجدان اخلاقی بی اعتنا می گردد و سجایای انسانی را ناچیز می شمرد چنین انسانی در معرض انواع آلودگی ها و سیئات اخلاقی قرار می گیرد و همواره در مسیر انحطاط و سقوط پیش روی می کند.

او در گفتار و رفتار خویش مطیع هوای نفس و تمایلات غریزی است و در کارهای غیرانسانی و خلاف اخلاق لأبالی و بی باک است و عدل و انصاف و حقیقت را نادیده می گیرد، به آسانی مرتکب گناه و ناپاکی می شود و برای رسیدن به شهوات و تمنیات نفسانی به زشت ترین عمل دست می زند، شرف انسانی را پایمال می نماید و خویشتن را از اوج انسانیت به حضيض حیوانیت تنزل می دهد.

آری، خود فراموشی مجازات کسانی است که از آفریدگار جهان غافل می شوند، خدا را فراموش می کنند، مسؤولیت خویش را در پیشگاه الهی از یاد می برند، سنن تکوینی و قوانین تشریحی را نادیده می گیرند و از برنامه های تعالی و تکامل سرباز می زنند.

ارزش عمر

در نظر مردان الهی عمر و زندگی زمانی ارزش دارد که با یاد خدا و در اطاعت باری تعالی طی شود و آمیخته به حق و فضیلت باشد و گرنه عمری که مایه افزایش اعمال ناروا و مجری افکار شیطانی است و با گناه و ناپاکی می گذرد بهتر است که نباشد، همچنان که امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

وَ عَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذُلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ

غَضَبُكَ عَلَيَّ . (۱) و مرا زنده دار، مادامی که عمرم در طاعت تو به کار رود، و هنگامی که عمرم بخواهد چراگاه شیطان شود، جانم را بستان پیش از آن که دشمنی و نفرت بر من پیشی گیرد، یا خشم نسبت به من محکم و استوار شود.

لذا از نظر خداشناسی روش پیغمبران این بود که در آغاز مردم را به ندای درونی خودشان متوجه می کردند و از معرفت فطری که با سرشتشان آمیخته است سخن می گفتند و حس خداجویی را در نهادشان بیدار می کردند. نیروی عقلشان را به کار می گرفتند، سپس از راه خودشناسی به آنان درس خداشناسی می دادند و آنان با آگاهی از آفرینش حکیمانه خویش به آفریدگار حکیم معتقد می ساختند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذُوا وَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ . (۲)

پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادعای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمتهای فراموش شده او را به یادشان آرند و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند.

ص: ۳۸۸

۱- (۱) - صحیفه سجادیه: دعای ۲۰. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱. [۲]

در واقع می توان گفت: مجموع برنامه های انسان سازی که پیامبران خدا به مردم آموخته اند به چهار مرحله منتهی می شود.

۱ - شناخت خدا.

۲ - شناخت نیروهایی که خداوند در وجود بشر مستقر ساخته است.

۳ - شناخت تعالیم الهی در بهره برداری از نیروها.

۴ - شناخت عواملی که آدمی را از وظیفه شناسی باز می دارد و از مسیر انسانیت منحرف می کند.

این چهار مرحله در ضمن فرمایش امام صادق علیه السلام متبلور است:

وَحَدَّثْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعِ أَوَّلُهَا: أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثَّانِي: أَنْ تَعْرِفَ مَا صَيَّرَكَ بِكَ وَالثَّلَاثُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَالرَّابِعُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا يَخْرُجُكَ مِنْ دِينِكَ. (۱)

اول: آن که خدای خود را بشناسی،

دوم: آن که بدانی صانع حکیم در ساختمان تو چه دقت های حکیمانه ای را به کار برده است.

سوم: آن که بدانی از تو چه خواسته است.

چهارم: آن که بدانی چه چیزهایی تو را از دین بیرون می برد.

خلاصه: بشر برای نیل به سعادت حقیقی باید خود را آن طور که هست، بشناسد جنبه های انسانی و حیوانی خویش را با هم به موازات هم مورد توجه قرار دهد و غرایز و شهوات را با معیارهای عقل و وجدان اخلاقی اندازه گیری کند و از افراط و تفریط پرهیزد و برنامه زندگی را با موازین خلقت و سنن آفرینش منطبق سازد.

اگر تمام مراحل معرفت را پشت سر گذاشت و موفق از این امتحان بیرون رفت، به شناخت الهی نایل گشته و در طریق هدایت، الله قرار می گیرد و اگر در طریق

ص: ۳۸۹

هدایت، الله قرار گرفت، مقرب در گاه او خواهد شد، و چون مقرب در گاه او شد دیگر وسوسه شیطان در او اثر نخواهد گذاشت.

همچنان که خداوند در قرآن می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿١﴾

مسلماً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هر گاه وسوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه هایش نجات یابند].

«طائف: به معنی «طواف کننده» است گویا وسوسه های شیطانی هم چون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد آنها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد و گرنه سرانجام در برابر این وسوسه ها تسلیم می گردد.

اصولاً هر کسی در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سالی که گاهی گرفتار وسوسه های شیطانی می گردد و گاه در خود احساس می کند که نیرو و محرک شدیدی در درون جانش آشکار شده است و او را به سوی گناه دعوت می کند که قرآن تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرایطی را نخست فراهم ساختن سرمایه «تقوی» و سپس «مراقبت» و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا، یاد الطاف و نعمت های او و مجازات دردناک خطارکاران است، می داند.

وسوسه های نفس و شیطان مانند میکرب های بیماری زا است که در همه وجود دارند ولی به دنبال بنیه های ضعیف و جسم های ناتوان می گردند تا در آنجا نفوذ

ص: ۳۹۰

کنند اما آنها که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند این میکرب ها را از خود دفع می کنند.

جمله فاذا هم مبصرون اشاره به این حقیقت است که وسوسه های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می افکند آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسند، ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می بخشد و قدرت شناخت واقعیت ها را به او می دهد. شناختی که نتیجه اش نجات از چنگال وسوسه هاست.» (۱)

ص: ۳۹۱

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۶۷/۷، [۱] ذیل آیه ۲۰۱ سوره اعراف.

[«۱۰» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ وَاكْفِنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ وَشَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ وَمَرَارَةَ صَوْلِهِ السُّلْطَانِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از شدت حوادث ناگوار زمان و شرّ دام های شیطان و قهر و خشم سلطان، کفایت فرما.

امنیت از شرّ حوادث ناگوار، دام شیطان، و شرّ حاکم ستمگر

اشاره

در آیات و روایات ما به انسان هشدار داده شده که از اموری در امان نیست و باید نگرش و تدبیری اساسی اندیشید.

انسان نباید به اندک عنایت و فیضی که به او می رسد دل خوش و فریفته گردد و در بستر عافیت و امنیت از ظرف بلا- و ابتلائی که حق تعالی بر مقتضای حکمت در جهت رشد و شکوفایی برای او فراهم می کند؛ غفلت ورزد.

بلکه باید در بستر عافیت، پیش از افتادن در گرفتاری برای در امان بودن خود از انحرافات و لغزش های احتمالی و درماندگی و واماندگی آن ایام، دست دعا به درگاه الهی بردارد و عاجزانه از حق بخواهد در هنگامی که در گرداب های شرارت گرفتار می شود؛ توجه به غیر نکند و در چنگال شرک و خودبینی اسیر نگردد.

اهل حکمت و اندیشه می گویند:

باید پیش از وقوع حوادث به پیش گیری آن پرداخت، دعا و صبر دو کلید اصلی برای کفایت از شر امور است.

خداوند به پیامبرش که در امواج استهزا و تکذیب مشرکان و کافران گرفتار شده

ص: ۳۹۲

است خطاب می فرماید:

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا» (۱)

پس صبر کن صبری نیکو [صبری که در کنارش جزع و ناخشنودی نباشد.]

«حضرت حق فرموده که ای پیامبر! در برابر آزار آنان نیکو شکبیا باش. «صبر جمیل» یعنی تحمل بسیار قابل توجه و آن استقامتی است که تداوم داشته باشد، یأس و نومیدی به آن راه نیابد و بی تابی و شکوه و ناله همراه آن نباشد که در غیر این صورت جمیل نیست.» (۲) کسی از حضرت باقر علیه السلام پرسید: مقصود از صبر جمیل چیست؟

حضرت فرمود: این صبری است که در آن نزد مردم گله و شکایت نمی شود. (۳) به طور کلی ایستادگی در حوادث یکی از ویژگی های مؤمن است و چون در برابر طوفان حادثه و آزمایش ها قرار می گیرد این صبر است که او را می سازد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْمُؤْمِنُ يُطَبِّعُ عَلَى الصَّبْرِ عَلَى النَّوَائِبِ. (۴)

سرشت مؤمن بر این است که در برابر سختی ها و مشکلات صبر کند.

حتی اهل بیت عصمت و طهارت شادی درون را نتیجه ایستادگی در برابر مشکلات می دانند که به دنبال آن آسایش و امنیت می آید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

السُّرُورُ فِي ثَلَاثِ خِلَالٍ: فِي الْوَفَاءِ وَرِعَايَةِ الْحُقُوقِ وَ النَّهُوضِ فِي

ص: ۳۹۳

۱- (۱) - معارج (۷۰): ۵. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۱۷/۲۵، [۲] ذیل آیه ۵ سوره معارج.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸۳/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۲۲؛ الکافی: ۹۳/۲، حدیث ۲۳. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۹۷/۶۸، باب ۶۲، ذیل حدیث ۶۳؛ [۴] مشکاه الأنوار: ۲۳. [۵]

شادی سه خصلت است: وفاداری، رعایت حقوق و ایستادگی در برابر سختی های زمانه.

چاره چیست؟ این جا سخن از ارزش صبر است که به انسان مقام و برتری می دهد.

این فرمایش امیرمؤمنان علی علیه السلام است که ما را آگاه می سازد:

هر که گرفتاری های زمانه پیاپی به او برسد، فضیلت صبر به او ارزانی می شود. (۲) بلکه کمال انسان در داشتن چنین شایستگی است که او را به درجات بالاتر می رساند:

و نیز حضرت علی علیه السلام فرمود:

سه چیز است که به آنها مسلمان کامل گردد: جستجو در دین، برنامه ریزی در زندگی و شکیبایی بر گرفتاری ها. (۳) و این سیره معصومان همچنان ادامه دارد و تجلی آن در مؤمنان و شیعیان دیده می شود که دعای امام سجاد علیه السلام در حق آنان است.

دام شیطان

خداوند در دو آیه وظیفه مهم رهبران و مبلغان را، روشن بینی در برابر شیوه های شیطنت شیطان می داند و می فرماید:

ص: ۳۹۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۷/۷۵، باب ۲۳، ذیل حدیث ۱۰۷؛ [۱] تحف العقول: ۳۲۲. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۸۱، حدیث ۶۲۵۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۱۰/۱، باب ۶، حدیث ۳؛ الخصال: ۱۲۴/۱، حدیث ۱۲۰. [۳]

وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿١﴾

و اگر [وسوسه ای از سوی] شیطان، تو را [به خشم بر مردم و ترکِ مهربانی و ملاحظت] تحریک کند، به خدا پناه جوی؛ زیرا خدا شنوا و داناست. * مسلماً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هر گاه وسوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه هایش نجات یابند.]

شیطان بر سر راه پرهیزگاران، همواره با وسوسه های شیطانی در شکل مقام، مال، شهوت، و امثال اینها خودنمایی می کند و شیطان و شیطان صفتان می کوشند آنها را از طریق این وسوسه ها از مسیرشان منحرف سازند و از هدفشان بازدارند.

قرآن دستور می دهد که اگر وسوسه های شیطانی متوجه تو شد به خدا پناه ببر و خود را به او بسپار و از لطفش مدد بخواه، زیرا او سخن تو را می شنود و از اسرار درونت آگاه و از وسوسه های شیاطین با خبر است.

وسوسه های شیطانی همچون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند. اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد آنها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد و گرنه سرانجام در برابر این وسوسه ها تسلیم می گردد.

وسوسه های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می افکند آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسند ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می بخشد و قدرت شناخت واقعیت ها را به او می بخشد.

ص: ۳۹۵

در روایات اسلامی، به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه های شیطانی اشاره شده است. حتی افراد بسیار با ایمان و دانشمند و با شخصیت همیشه در مقابل وسوسه های شیطانی احساس خطر می کردند و از طریق مراقبت، با نفس می جنگیدند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ای برای این موقعیت درخواست کمک می نماید:

وَ اَحْمَدُ اللّٰهَ وَ اَسْتَعِيْنُهُ عَلٰى مَدَاجِرِ الشَّيْطَانِ وَ مَزَاجِرِهِ وَ الْاِغْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَ مَخَاتِلِهِ. (۱)

خدا را سپاس می گویم، و از او در موجبات طرد و بازداشتن شیطان، و محفوظ ماندن از دچار شدن در دامها و فریبهایش یاری می خواهم.

در جای دیگر در مقام گریز از شیطان می فرماید:

فَاَحْرِذُوا عِبَادَ اللّٰهِ عَدُوَّ اللّٰهِ اِنْ يُعَدِّيْكُمْ بِدَائِهِ وَ اِنْ يَسْتَفِزُّكُمْ بِدَائِهِ وَ اِنْ يُجَلِبِ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَ رَجَلِهِ فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَيِّئِهِمُ الْوَعِيدِ وَ اَغْرَقَ لَكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ، وَ رَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيْبٍ. (۲)

بندگان خدا، از دشمن خدا حذر کنید، مباد آن که شما را به درد خود مبتلا کند، و با ندایش شما را به حرکت آورد، و با ارتش سواره و پیاده اش بر شما بتازد.

به جان خودم سوگند که تیری سهمناک علیه شما به کمان گذاشته و کمان را با شدت هر چه تمامتر کشیده، و از مکانی نزدیک به شما تیر انداخته.

در مواضع امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جنبد آمده است که:

يَا ابْنَ جُنْدَبِ اِنَّ لِلشَّيْطَانِ مَصَائِدَ يَصْطَادُ بِهَا فَتَحَامُوا شِبَاكَهُ وَ مَصَائِدَهُ .

قُلْتُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ وَ مَا هِيَ ؟

ص: ۳۹۶

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۱. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۴، خطبه قاصعه. [۲]

قَالَ : اَمَّا مَصَائِدُهُ فَصَدُّ عَنْ بَرِّ الْاِخْوَانِ وَ اَمَّا شِبَاكُهُ فَنَوْمٌ عَنْ قِصَاةِ الصَّلَاةِ الَّتِي فَرَضَهَا اللهُ ، اَمَّا اِنَّهُ مَا يُعْبَدُ اللهُ بِمِثْلِ نَقْلِ الْاَقْدَامِ اِلَى بَرِّ الْاِخْوَانِ وَ زِيَارَتِهِمْ ، وَيُلُّ لِلْسَاهِيْنَ عَنِ الصَّلَاةِ ، النَّائِمِيْنَ فِي الْخَلَوَاتِ الْمُسْتَهْزِئِيْنَ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ فِي الْفَتْرَاتِ . (۱)

ای پسر جنبد! شیطان دام هایی برای صید دارد خود را از گرفتار شدن به دام ها و ریسمان های او نگه دارید. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! دام های شیطان چیست؟ فرمود: دام های شیطان جلوگیری کردن از نیکی به برادران است و اما ریسمان های او خوابیدن از انجام نمازهای واجب است.

بدان که خدا پرستش نشده به اندازه قدم برداشتن برای نیکی به برادران و زیارت و دیدار آنها. وای بر کسانی که در نمازها سهل انگاری می کنند و آنهایی که در خلوت به خواب می روند و در ضعف ها و سستی ها خدا و آیاتش را به مسخره می گیرند.

شر حاکم ستمگر

و اما زندگی با سلطان ستمگر با آن تخت و تاج آلوده به غرور و غضب و تجملات دنیایی، انسان را از هستی حقیقی اش نابود می کند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسیار در این باره هشدار می دهند:

از ارتباط با سلطان پرهیزید که آن دین را می برد و از کمک کردن به او دوری گزینید؛ زیرا شما کارهای او را نمی پسندید. (۲) آری، حاکم ستمگر با زندگی نکبت خود گروهی از انسان ها را تباه می کند و با

ص: ۳۹۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۰/۷۵، باب ۲۴، حدیث ۱؛ [۱] تحف العقول: ۳۰۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۸/۱۰، باب ۲۰، حدیث ۷.

روان کردن مال حرام در زندگی مردم، آنها را به گمراهی می کشاند.

حضرت علی علیه السلام هم این نکته را به فرزندش، امام حسن علیه السلام یادآوری می کند که:

بَاعِدِ السُّلْطَانَ لِتَأْمَنَ خُدَعِ الشَّيْطَانِ . (۱)

از سلطان دوری کن تا از نیرنگ های شیطان ایمن مانی.

چه زیبا سخنی آن حضرت در نهج البلاغه فرمود:

همدم سلطان مانند کسی است که بر شیر سوار باشد مردم به حال او حسرت می خورند در حالی که خودش می داند در چه

وضعیت خطرناکی قرار دارد. (۲)

ص: ۳۹۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۷/۷۴، باب ۸، حدیث ۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۰۸/۱۲، باب ۳۵، حدیث ۱۴۱۶۳. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۲۶۳. [۳]

«۱۱» اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا يَكْتَفِي الْمَكْتُفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاکْفِنَا وَ اِنَّمَا يُعْطَى الْمُعْطُونَ مِنْ فَضْلِ جِدَّتِكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْطِنَا وَ اِنَّمَا يَهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنَا]

خدایا! جز این نیست که قناعت کنندگان، به فضل نیروی تو قناعت می کنند؛ پس بر محمد و آلش درود فرست و ما را از فضل نیروی خود کفایت فرما، و جز این نیست که بخشندگان از فضل جود تو می بخشند؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و از فضل جود خود بر ما ببخش، و جز این نیست که راه یافتگان، به نور وجه تو راه می یابند؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و ما را به نور وجه خود هدایت کن.

کفایت خداوند در قناعت

اشاره

برای فهم بهتر کفایت خداوند در قناعت، توجه به مقدمه ذیل ضروری به نظر می رسد:

اختیار داشتن انسان؛ فطری است و ما به طور فطری فاعل مختاریم و از دو جهت با نظام احسن در پیوند کامل قرار داریم.

نخست این که ما خود، جزئی از اجزای این نظامیم و دیگر آن که نظام در دست ماست. از جهت نخست که ما در مجموع نظام قرار گرفته ایم با این که در ظرف

اختیاریم، هیچ چیز حتی مختار بودن در دست ما نیست. اوست که در هر جا و هر زمان خواست، ما را در این نظام عملی می‌سازد.

از جهت دوّم که نظام در دست انسان است، انسان مظهر نظام احسن است و دست کم استعداد برای مظهر شدن در قابلیت انسان است. پس ما از جهت نسبت به خود یک ناظم هستیم و باید به اندازه توان در این نظام به بهترین گونه کار کنیم تا وصف فردی و جمعی نظام احسن در ظرف اختیار نیز بهترین باشد.

نظام احسن در ظرف ظهوری از این جهت که ظهور حسن و جمال حق است، احسن است. ولی از جهت مقایسه با کمال ذاتی، عین تعین، کاستی، ناداری است.

معصوم در ظرف اختیار - گذشته از تکوین - به لحاظ عصمت از جهت تشریح نیز مظهر اتم نظام احسن است. غیر معصوم نیز باید به اندازه توان، مظهر عصمت معصوم در جهت نظام احسن باشد و در صورت فعلیت گناه باید بداند که گناه در نظام احسن اختلال ایجاد می‌کند. از این رو برخی از گرفتاری‌هایی که به انسان می‌رسد به جای اعتراض به حق و نظام احسن الهی، باید در اعمال خود تجدید نظر کند.

خداوند می‌فرماید:

وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ * ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ « (۱)

و آنچه از نعمت‌ها در دسترس شماست از خداست، آن‌گاه چون آسیبی [مانند سلب نعمت] به شما رسد، ناله و فریادتان را به التماس و زاری به درگاه او بلند می‌کنید. * سپس هنگامی که آسیب را از شما برطرف کند [بر خلاف انتظار] گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌آورند!!

ص: ۴۰۰

قوت بر کمال قدرت اطلاق می شود و چون خداوند سبحان مستند همه موجودات و فیاض بر همه قابلیت ها و استعدادهاست. پس او عطا کننده به هر چیزی است که نیازمند به کمال قدرت او باشد. سپس یک قانون کلی که نتیجه اعمال صالح توأم با ایمان است از هر کسی به هر صورت تحقق یابد، حیات طیب نصیب او می شود.

حضرت حق می فرماید:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١﴾

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، می دهیم.

مولود عمل صالح و ایمان در این جهان زندگی روشن و پاکیزه ای است. یعنی پدید آمدن جامعه ای که در آن آرامش، امنیت، رفاه، صلح، محبت، قناعت، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود.

حیات طیبه

مفسران در معنی حیات طیبه تفسیرهای گوناگون آورده اند: از آن جمله روزی حلال، قناعت، رزق مستمر، عبادت همراه با روزی حلال، توفیق اطاعت فرمان خدا و...

پس حیات طیبه مفهومی گسترده است که همه مربوط به دنیا است و جزای احسن آن مربوط به آخرت است.

ص: ۴۰۱

حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید:

كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا وَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعْمِيًّا وَ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى:

فَلَنَحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً

فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ. (۱)

انسان را پادشاهی با گنج قناعت، و نعمت با حسن خلق کافی است. حضرت را از قول خداوند عزوجل: «بنده شایسته را حیات پاکیزه دهیم» پرسیدند، فرمود: حیات پاکیزه قناعت است.

این تفسیر محدود ساختن حیات طیبه به قناعت نمی باشد، بلکه بیان مصداق است، ولی مصداق روشن تر است، چرا که اگر تمام دنیا را به انسان بدهند ولی روح قناعت را از او بگیرند همیشه در آزار و رنج و نگرانی به سر می برد و به عکس اگر انسان روح قناعت داشته باشد، و از حرص و طمع برکنار گردد، همیشه آسوده خاطر و خوش است.

در جای دیگر می فرماید:

اگر خداوند پاک به وقت بعثت انبیای خود می خواست در گنج های طلا و معادن زر ناب، و باغ های سرسبز را به روی آنان باز کند و پرندگان آسمان، و جانوران زمین را همراه آنان نماید انجام می داد. ولی در این صورت جایی برای امتحان باقی نمی ماند و اجر و پاداش بی مورد می شد و اخبار آسمانی از بین می رفت و برای قبول کنندگان دعوت انبیاء، ثواب مبتلایان به رنج و سختی واجب نمی گشت...

ولی خداوند پاک پیامبرانش را در تصمیم هایشان نیرومند و از نظر برنامه های ظاهری ضعیف قرار داد با قناعتی که از بی نیازی چشم ها را پر

ص: ۴۰۲

می کرد و تهیدستی که دیده ها و گوش ها را از آن مملو می ساخت. (۱) مردی به امام صادق علیه السلام از حال روزگار شکایت کرد که طلب روزی می کند و به دست می آورد، اما قانع نمی شود و نفسش بیشتر از آن از او می طلبد.

عرض کرد: مرا چیزی بیاموز که مرا سود بخشد؟

حضرت فرمود:

اگر آن اندازه که کفایت می کند تو را بی نیاز سازد، کمترین چیز دنیا بی نیازت می سازد و اگر آنچه را تو را بس می کند بی نیازت نسازد، همه دنیا هم تو را بی نیاز نمی گرداند. (۲) از پندهای امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام این بود که:

لَا مَالَ أَذْهَبُ بِالْفَاقِهِ مِنَ الرِّضَا بِالْقُوَّةِ وَ مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغِهِ الْكَفَافِ تَعَجَّلَ الرَّاحَةَ وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَاةِ . (۳)

هیچ ثروتی فقرزداتر از خرسندی به قوت نیست و هر که به حاجت زندگی بسنده کند، به زودی به آسایش دست یابد و زندگی آسوده و مرفهی به دست آورد.

حضرت رضا علیه السلام در پاسخ این سؤال که قناعت چیست؟ فرمود:

قناعت، باعث خویشترنداری و ارجمندی و آسوده شدن از زحمت فزون خواهی و بندگی در برابر دنیا پرستان است. و راه قناعت را جز دو کس

ص: ۴۰۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۴، خطبه قاصعه. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۱۳۸/۲، حدیث ۱۰؛ [۲] وسائل الشیعه: ۵۳۱/۲۱، باب ۱۵، حدیث ۲۷۷۷۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۴۰/۷۴، باب ۹، حدیث ۱؛ [۳] الکافی: ۱۹/۸، حدیث ۴. [۴]

نیماید: یا عبادت پیشه ای که خواهان مزد آخرت است، یا بزرگواری که از مردمان فرومایه دوری کند. (۱)

فضل و جود و بخشندگی خداوند

اشاره

سبقت در فضیلت به معنای پیش تازی و برتری در علم، ادب، کمال، معرفتِ سخاوت و بخشش است. و دنیا میدان مسابقه کسب فضایل است. هر کسی بکوشد پاداش نیکو نصیبش گردد. در این فراز دعا حضرت سجاد علیه السلام در صدد روشن گری ارتباط غنای انسان با خداوند است. در باب فقر و غنی بیان گردیده است که مؤمن از خداوند دو درخواست عمده دارد:

۱ - غنای ظاهری؛ که در مال و ثروت و امکانات دنیوی به غیر محتاج نباشد و تنها از دریای جود و معدن کرم حق به او برسد، این بیان معصوم است که:

خدایا در هر حال از تو می خواهم که بی نیاز باشم و نادار نباشم تا به واسطه فقر؛ محتاج و بی آبرو و ذلیل خلق شوم.

۲ - غنای باطنی؛ که در درون و حال روحانی به غیر حق توجه نداشته باشد. و معصومان هم این توجه را به ما آموخته اند که: خدایا نیازمند نباشم چه به خوبان و چه به بدان، به خوب تا منتش را نینم، به بد تا رویگردانی او را دچار نشوم. این روش، وقار، عزت و سکینه اجتماعی است.

قرآن مجید یکی از اعمال برجسته ابرار را اخلاص می شمرد؛ آنان کسانی هستند که از روی فضل و بزرگی در حالی که طعام را دوست دارند به دیگران انفاق می کنند و می گویند:

ص: ۴۰۴

إِنَّمَا نُنْعِمُكُمْ لَوْجِهَ اللَّهِ لِأَنْتُمْ مِنْكُمْ جَزَاءٌ وَ لَشُكْرًا» (۱)

[و می گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.

این برنامه منحصر به اطعام نیست بلکه تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است. و هیچ چشم داشتی به پاداش مردم و تشکر آنها ندارند؛ زیرا نگاه آنان به فضل خداوند است. و خداوند متعال مستند همه موجودات و ممکنات در نیامندی است و در زنجیره حاجات نقطه وصل آنان، نظر به سوی اوست. پس هر معطی غیر او مجاز است. و این انحصار اعطا کنندگان در فضل جود خداوند اشاره به حقیقی بودن اعطای حق تعالی است.

جواد از نظر امام رضا علیه السلام

از امام رضا علیه السلام در حال طواف پرسیدند: جواد کیست؟ فرمود:

سخن تو دو صورت دارد:

اگر از مخلوق می پرسی، بخشنده کسی است که آنچه را خدا بر او واجب کرده پردازد و بخیل کسی است که از پرداختن آنچه خدا بر او فرض کرده است دریغ ورزد. ولی اگر مراد خالق است؛ او بخشنده است، چه عطا کند و چه نکند؛ زیرا اگر به بنده ای عطا کند به او چیزی داده است که از آن او نیست و اگر عطا نکند چیزی از او دریغ داشته است که از آن او نیست. (۲) بنده خدا در پی چه چیزی باشد؟ چه بخواهد؛ از که طلب کند، چگونه به این حقیقت برسد که آنچه را خواسته با فضل و برکت است؟

جود در کلام امام صادق علیه السلام

حضرت صادق علیه السلام این خواسته را برای فرزندش چنین تفسیر می فرماید:

ص: ۴۰۵

۱- (۱) - انسان (۷۶): ۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۱/۶۸، باب ۸۷، حدیث ۵؛ الکافی: ۳۸/۴، حدیث ۱. [۲]

يَا بَنِي إِذَا طَلَبْتَ الْجُودَ فَعَلَيْكَ بِمَعَادِنِهِ؛ فَإِنَّ لِلْجُودِ مَعَادِينَ وَ لِلْمَعَادِنِ أَصُولًا، وَ لِلأَصُولِ فُرُوعًا، وَ لِلْفُرُوعِ ثَمَرًا وَ لَا يَطِيبُ ثَمَرٌ إِلَّا بِفَرْعٍ وَ لَا فَرْعٌ إِلَّا بِأَصْلِ وَ لَا أَصْلٌ إِلَّا بِمَعْدِنٍ طَيِّبٍ . (۱)

ای فرزندانم! اگر جویای بخشندگی هستی به معدن های آن رجوع کن؛ زیرا بخشندگی را معدن هایی است و معدن ها را ریشه هاست و ریشه ها را شاخه ها و شاخه ها را میوه است و هر میوه ای به شاخه نیکوست و هر شاخه به ریشه ای است و هر ریشه ای با اصلش نیکو و پربرکت است.

این سخن پرگوهر از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خبری مهم را به ما می فرماید:

آیا شما را از بخشنده ترین بخشندگان خبر ندهم؟ خداوند، بخشنده ترین بخشندگان است و من بخشنده ترین فرزندان آدم می باشم. و بخشنده ترین آنها پس از من مردی است که دانشی را فرا گیرد و دانشش را بگستراند.

چنین کسی روز قیامت یک امت مبعوث می شود؛ و مردی که خویشتن را در راه خدا جانفشانی کند تا کشته شود. (۲) بخشی از محبوبیت انسانی به خاطر بخشش ها و گذشت های مادی و معنوی است که سرچشمه آن بزرگمنشی و وسعت کرامت نفس است، به ویژه اگر انسان دسترنج و نیازمندی خود را ببخشد که کاری بس بزرگ است، همان گونه که امام حسن مجتبی علیه السلام سه مرتبه در عمر با برکتش همه اموال خود را بخشید. حتی کفش خود را هدیه کرد تا به ما، درس پدر بزرگوارش را بیاموزد که فرمود:

جُودُوا فِي اللَّهِ وَ جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى طَاعَتِهِ يُعْظِمَ لَكُمْ الْجَزَاءَ وَ يُحْسِنُ

ص: ۴۰۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۱/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۳۳؛ [۱] کشف الغمه: ۱۵۸/۲. [۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۵۱/۱۰، حدیث ۲۸۷۷۱؛ الجامع الصغیر: ۴۳۹/۱، حدیث ۲۸۶۰.

برای خدا بخشش کنید و در راه طاعت او با نفسهایتان بجنگید تا پاداشتان را بزرگ و بخشش را نیکو گرداند.

راه یافتگان به نور الهی

اشاره

حضرت سجاد علیه السلام در این فراز از دعا «إِنَّمَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ» به هدایت بندگان در پرتو نور خداوندی اشاره دارد که ابزار آن را خداوند فراهم می سازد.

«حضرت موسی علیه السلام بعد از دریافت فرمان رسالت و دستور همه جانبه درباره چگونگی برخورد با فرعون از آن سرزمین مقدس حرکت کرد و با برادرش هارون در مصر همراه شده و هر دو به سراغ فرعون می آیند و با مشکلات زیادی می توانند به درون کاخ افسانه ای فرعون که افراد کمی به آن راه داشتند، راه پیدا کنند.

موسی در برابر فرعون فرمان رسالت را چنین بازگو می کند:

ما فرستادگان پروردگار توایم، بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را شکنجه و آزار مکن، ما دلیل و معجزه روشنی با خود از سوی پروردگارت آورده ایم.

سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند و این را نیز بدان که به ما وحی شده است که عذاب در انتظار کسانی است که تکذیب کنند و از فرمان خدا روی بگردانند.

هنگامی که فرعون این سخنان را شنید، گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟

موسی معرفی کوتاه و جامعی از پروردگار اعلام کرد:

ص: ۴۰۷

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى « (۱)

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

در این سخن کوتاه موسی علیه السلام اشاره به دو اصل اساسی آفرینش می کند؛

اول: خداوند به هر موجودی، آنچه نیاز داشته، بخشیده است.

دوم: هدایت و رهبری موجودات را به آنها آموخته است.

انسان ها دارای هدایت تکوینی هستند ولی چون انسان، موجودی برتر و دارای عقل و شعور است، خداوند هدایت تکوینیش را با هدایت تشریحی او به وسیله پیامبران همراه و همگام کرده است. « (۲)

تفسیر آیه در کلام علامه طباطبایی

«بازگشت معنای آیه به این می شود که خداوند بین هر پدیده ای به سبب نیروها و ابزارهایی که در وجودش قرار داده و بین آثار آن که او را به غایت وجودش می رساند، رابطه برقرار کرده است. برای مثال، جنین انسان که یک نطفه شکل یافته در صورت انسان است در درون خود مجهز به نیروها و ابزارهایی است؛ متناسب با افعال و آثاری که جنین را در جان و جسم به کمال می رساند. پس به نطفه آدمی، با استعدادی که در آن قرار داده شده، خلقت خاص یعنی همان وجود خاص انسانی داده است که به وسیله نیروها و ابزار در او به سوی مطلوب و غایت وجود انسانی و کمال نهایی مخصوص این نوع هدایت و حرکت داده شده است. « (۳)

هدایت و اراده خداوند

خداوند در آیات بسیاری به این حقیقت اشاره می فرماید که هدایت به اراده ماست حتی پیامبرش هم نمی تواند کاری کند؛ مگر ابزار آن را خداوند برای ایشان

ص: ۴۰۸

۱- (۱) - طه (۲۰) : ۵۰. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۲۱۷/۱۳ - ۲۱۹، [۲] ذیل آیه ۵۰ سوره طه.

۳- (۳) - تفسیر المیزان: ۱۶۶/۱۴، ذیل آیه ۵۰ سوره طه.

خداوند متعال به پیامبرش می فرماید:

إِنَّكَ لَأَتَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ « (۱)

قطعاً تو نمی توانی هر که را خود دوست داری هدایت کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می کند؛ و او به هدایت پذیران داناتر است.

او می داند چه افرادی لایق پذیرش ایمانند یا چه قلب هایی برای حق می تپد. او می ماند در چه سرهائی، سودای عشق خدایی است، این افراد شایسته را خوب می شناسد و به آنها توفیق می دهد و لطفش را رفیق راه آنها می سازد.

مقصود از هدایت در آیه فوق رسانیدن به سر منزل مقصود است و این تنها کار خداست که بذریع ایمان را در دل ها پیاشد و به دل های آماده نظر افکند سپس با نور آسمانی شکوفا سازد. و نتیجه این عنایت در بهشت هم نمایان شود که خداوند در وصف بهشتیان فرمود:

اول نعمت های روحانی را نصیب شان می سازد که سینه ها و دل هایشان را از کینه و حسد و صفات ناپسند پاک می سازد؛ سپس نعمت های جسمانی مانند: باغ و حوریه را به آنها عطا می کند و آنگاه بهشتیان رضایت و خشنودی کامل خویش را چنین بازگو می کنند:

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ « (۲)

ص: ۴۰۹

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۵۶. [۱]

۲- (۲) - أعراف (۷) : ۴۳. [۲]

و می گویند: و همه ستایش ها ویژه خداست که ما را به این [نعمت ها] هدایت کرد، و اگر خدا ما را هدایت نمی کرد هدایت نمی یافتیم، مسلماً پیامبران پروردگاران حق را به سوی ما آوردند، و ندایشان می دهند به پاداش اعمال شایسته ای که همواره انجام می دادید، این بهشت را به ارث بردید.

آری، آرامش حقیقی و جاویدان در سایه نور هدایت و راهنمای الهی است. و بلای حقیقی، جدایی و گمراهی از راه سعادت و کمال است. از این رو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و معصومان هم از خداوند، ماندگاری در هدایت را درخواست می کرده اند؛ زیرا که او هادی مطلق است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: عِبَادِي كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ وَكُلُّكُمْ فَقِيرٌ إِلَّا مَنْ أَعْنَيْتُهُ، وَكُلُّكُمْ مُذْنِبٌ إِلَّا مَنْ عَصَمْتُهُ. (۱)

خداوند جلّ جلاله فرمود: ای بندگان من! همه شما گمراهید، مگر کسی که من هدایتش کنم و همه شما نیازمندید مگر کسی که من توانگرش سازم و همه شما گنهکارید، مگر کسی که من او را حفظ نمایم.

روایت شده است که:

«داوود علیه السلام تنها به صحرا رفت. پس خداوند به او وحی فرمود: ای داود! چه شده است که تو را تنها می بینم؟ عرض کرد: معبودا، شوق دیدار تو در جانم شدت گرفته و میان من و خلق حایل گشته است. خداوند به او وحی فرمود:

به میان مردم باز گرد؛ زیرا اگر تو یک بنده گریز پا را نزد من بیاور، تو را در لوح

ص: ۴۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۸/۵، باب ۷، حدیث ۱۶؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۳۹۷/۴، حدیث ۵۸۴۸.

تقدیر با صفت ستوده ثبت کنم. (۱) این است که ائمه اطهار علیهم السلام که دلیل نور هدایت هستند، راه توفیق را هم به ما می آموزند.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ ، أَنَّهُ مَنِ اسْتَنْصَحَ اللَّهَ وَفَّقَ وَ مَنِ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هُدِيَ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ . (۲)

ای مردم، بدون شک آن که خیر خود را از خدا خواهد موفق گشته، و هر که گفتار حق را دلیل خود قرار دهد به استوارترین راه هدایت شده.

پس ما هم باید به مانند مولای متقیان علی علیه السلام به حق پناه بریم که ما را هم در پناه هدایت خود پیوسته مستدام بدارد.

و نیز فرمود:

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَعُوْذُ بِكَ اَنْ اَفْتَقِرَ فِىْ غِنَاكَ اَوْ اَضِلَّ فِىْ هُدَاكَ اَوْ اِضَامَ فِىْ سُلْطٰنِكَ اَوْ اِضْطَهَدَ وَالْاَمْرُ لَكَ . (۳)

الهی، به تو پناه می برم از این که در بی نیازی تو فقیر شوم، یا در هدایتت گمراه گردم، یا در سلطنتت مورد ستم واقع شوم، یا به خواری نشینم و حال این که امر به دست توست.

الهی! ما را از رحمت و عنایت و لطف و محبت و کرامت و مغفرت خود دور مکن و راه دور شدن از خودت را که جز گناه و آلودگی و عصیان و پلیدی چیزی نیست به روی ما ببند، که دوری از تو بدترین بلا و سنگین ترین مرض و شدیدترین عذاب است، چنانکه حضرت مولی الموحّدين در دعای کمیل اشاره فرموده:

ص: ۴۱۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۰/۱۴، باب ۳، حدیث ۲۶؛ ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۷۱/۱. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۴۷. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۲۰۶. [۳]

فَهَبْنِي يَا إِلَهِي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ!؟ (۱)

الهی! گیرم که بر عذاب دوزخت صبر کنم، اما بر دوری و هجرانت چگونه طاقت بیاورم!؟

هر آن نصیبه که پیش از وجود نهادست هر آن که در طلبش سعی می کند باد است

کلید گنج اقالیم در خزانه اوست کسی به قوت بازوی خویش نگشاد است

سر قبول ببايد نهاد و گردن طوع که هر چه حاکم کند نه بیداد است

به چشم طایفه ای کج همی نماید نقش گمان برند که نقاش آن نه استاد است

چو نیک درنگری آن که می کند فریاد ز دست خوی بد خویشان به فریاد است

تو پاک باش و مدار ای برادر از کس پاک به یاد دار که این پندم از پدر یاد است

رضا به حکم قضا اختیار کن سعدی که هر که بنده حق شد ز خلق آزاد است

(سعدی شیرازی)

ص: ۴۱۲

۱- (۱) - مصباح المتهدجد: ۸۴۷، دعای کمیل؛ [۱] البلد الامین: ۱۹۰. [۲]

[«۱۲» اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ مَنْ وَالَيْتَ لَمْ يَضُرُّهُ خِذْلَانُ الْخٰذِلِيْنَ وَمَنْ اَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصْهُ مَنَعُ الْمٰنِعِيْنَ وَمَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهْ اِضْلَالُ الْمُضِلِّيْنَ
فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ «۱۳» وَاَمْنَعْنَا بِعِزِّكَ مِنْ عِبَادِكَ وَاَعْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ يَا رُفَادَكَ وَاَسْأَلُكَ بِنَا سَبِيْلِ الْحَقِّ يَا رِشَادَكَ]

خدایا! هر که را تو یاری دهی، اقدام خوارکنندگان برای خوار کردنش زیانی به او نمی رساند، و هر که را تو عطا کنی، ممانعت کردن منع کنندگان از او نمی کاهد، و هر که را تو هدایت فرمایی، اقدام گمراه کنندگان برای گمراه کردنش او را به گمراهی دچار نسازد؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و به عزت ما را از شرّ بندگان باز دار و به عطایت از غیر خود بی نیاز کن، و به هدایت ما را به راه حق ببر.

نور خدا خاموش نمی شود

راستی عجیب است، در اعصار و قرون، بی خبران از حق و حقیقت، با تهمت و افترا و تکذیب و تصدیق ناحق، و با حبس و تبعید و ایجاد زجر و مشقت، و با یورش و حمله با کوه کوه اسلحه برای خاموش کردن چراغ نبوت و امامت پیا خاستند و در این راه از هیچ برنامه ای دریغ نمودند، ولی خذلان آن خاذلان نه این که کاری از پیش نبرد بلکه به عنایت و لطف حق و یاری و نصرت حضرت ربّ العزّه نور انبیا و ائمه و اولیا پرفروغ تر شد تا جایی که به فرموده قرآن مجید، عاقبت تمام اهل زمین را

در سایه نفوذ و سیطره خود قرار خواهد داد و بساط ظلم و بیدادگری را بر خواهد چید.

این نور به هیچ صورت و با هیچ حمله و حادثه و طوفانی خاموش نخواهد شد که قرآن کریم می فرماید:

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَا أَن يُنِيمَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١﴾

همواره می خواهند نور خدا را با سخنان باطل [و تبلیغات بی پایه] خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این که نور خود را کامل کند، نمی خواهد، هر چند کافران خوش نداشته باشند.

این نور به صورت حکومت شایستگان، تمام روی زمین را خواهد گرفت چنانکه قرآن مجید می فرماید:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿٢﴾

و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.

آری، هر کس را حضرت ربّ به نعمت ظاهر و باطن آراست و از عطا و لطفش وی را بهره مند ساخت، منع منع کنندگان از او نکاست که:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی گر نخواهد خدای

ص: ۴۱۴

۱- (۱) - توبه (۹) : ۳۲. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۵. [۲]

و به فرموده حکیم طوس:

خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد

چون نور هدایت حضرت حق به قلبی بتابد و سلسله و زنجیر طاعت دوست بر گردن کسی افتد و دل به مشاهده حضرت جمال نایل آید و آتش عشق حضرت جانان در باطن مشتعل شود، اغوای اغواگران و اضلال گمراهان همچون نَفَس مگسی است که بخواهد خورشید را خاموش کند!

ص: ۴۱۵

[«۱۴» اَللّٰهُمَّ صَيِّلْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ سَلَامَةً قُلُوْبِنَا فِى ذِكْرِ عَظَمَتِكَ وَفَرَاغَ اَبْدَانِنَا فِى شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَاَنْطَلِقَ اَلْسِنَتِنَا فِى وَصْفِ مِثَّتِكَ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و سلامت دل های ما را در یاد بزرگیت، و آسایش بدن هایمان را در شکر نعمت و گشوده شدن زبانمان را در وصف عطایت قرار ده.

سلامت دل در یاد خداوند

امام سجاد علیه السلام در این فراز «وَاجْعَلْ سَلَامَةً قُلُوْبِنَا فِى ذِكْرِ عَظَمَتِكَ»، سلامتی دل را در یادآوری بزرگی خدا؛ از عنایات رحمانی می داند که جایگزین آرزوهای خیالی و وساوس شیطانی و غفلت ها قرار دهد.

نفس ناطقه انسان یا ذاکر است یا غافل، تنبه و غفلت به مانند نطق شالوده و حقیقت انسان است. اگر حقیقت آدمی، تنبه، تذکر و بیداری، نور و روشنایی باشد، منبع همه کمالات الهی و انسانی می شود ولی اگر شاکله وی غفلت و بی خبری از خدا باشد، تا مرتبه حیوانات بلکه پایین تر از آن تنزل می کند و سرچشمه همه شرور و آفات می شود.

ذاکر بودن یعنی نفس ناطقه یا قلب در ذکر فعلیت داشته باشد و این گونه نباشد که در وقت حرکت، ذاکر نباشد و تنها در نماز ذاکر باشد انسان باید کاری کند که ذاکر همیشگی باشد؛ چرا که ذکر غیر حق اگر چه برای یک لحظه، غفلت است.
پس اگر

کسی به زبان ذاکر باشد، ولی ذکر حقیقت جاننش نشود و دلش به دنیا و آنچه در آن است، سرگرم باشد او نیز غافل است. ذکر چه جلی و چه خفی؛ در هر صورت یا در مقام دفع ضرر است یا در مقام جلب منفعت است.

ذکر حق، غافل از غیر حق بودن و اراده و توجه همیشگی به حق داشتن است؛ بر این پایه ذکر در بیداری کافی نیست، اگر در خواب نیز ذکر بگویند پس ذکر در جان و قلب ملکه شده است.

یکی از سرمایه های نجات بخش در قیامت، قلب سلیم است، در حالی که مال و فرزند سودی برای انسان ندارد؛ این قلب پاک است که ثمره اش عمل پاک می شود و در صحنه قیامت، نورانیت تولید می کند.

خداوند می فرماید:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿١﴾

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.

سلیم از ماده سلامت است؛ یعنی قلبی که از هر گونه بیماری و آفات اخلاقی و اعتقادی دور باشد یا قلبی که از عشق دنیا سالم باشد و غیر از خدا در آن نباشد.

امام صادق علیه السلام درباره این آیه فرمود:

دل سالم، دلی است که پروردگارش را دیدار کند در حالی که جز او درخود نداشته باشد، هر دلی که در آن شرک یا شک باشد ساقط است. (۲) یا فرمود:

قلب سالم، قلبی است که از دنیا دوستی سالم باشد. کسی که صداقت نیت

ص: ۴۱۷

۱- (۱) - شعراء (۲۶) : ۸۸ - ۸۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۳۹/۶۷، باب ۵۴، ذیل حدیث ۷؛ الکافی: ۱۶/۲، حدیث ۵. [۲]

داشته باشد قلب سلیم دارد؛ زیرا پاک و سالم بودن دل از هواجس نفسانی، نیت را در همه کارها برای خدا خالص می گرداند. (۱) امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِعْرَابُ الْقُلُوبِ عَلَى أَرْبَعِهِ أَنْوَاعٍ: رَفَعٌ وَفَتْحٌ وَخَفْضٌ وَوَقْفٌ، فَرَفَعُ الْقَلْبِ فِي ذِكْرِ اللَّهِ وَفَتْحُ الْقَلْبِ فِي الرِّضَا عَنِ اللَّهِ، وَخَفْضُ الْقَلْبِ فِي الْأَشْتِغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ، وَوَقْفُ الْقَلْبِ فِي الْغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ. (۲)

حرکات دل ها چهار نوع است: رفع و فتح و جرّ و وقف. رفع دل یاد خداست، فتح دل خشنودی از خداست، جرّ دل پرداختن به غیر خداست و وقف دل غفلت از خداست.

در حدیث قدسی آمده است:

هر گاه به دل بنده ام سر زخم و بینم که یاد من بر آن چیره گشته است، اداره و تربیت او را خود به عهده گیرم و همنشین و هم سخن و همدم او شوم. (۳) این حدیث ترجمان دیگری از آیه اطمینان قلب است که خداوند می فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ « (۴)

[بازگشتگان به سوی خدا] کسانی [هستند] که ایمان آوردند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد، آگاه باشید! دل ها فقط به یاد خدا آرام می گیرد.

منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و آگاهی و حاضر و ناظر بودنش گردد و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و

ص: ۴۱۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۹/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۵/۶۷، باب ۴۴، حدیث ۲۵؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۶۹/۱۲، باب ۱۰۱، حدیث ۱۳۷۹۹. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۲/۹۰، باب ۱، ذیل حدیث ۴۲؛ عده الدّاعی: ۲۴۹.

۴- (۴) - رعد (۱۳): ۲۸. [۴]

نیکی ها گردد و میان او و گناه سدّ محکمی ایجاد کند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

الدُّكْرُ ذِكْرَانِ : ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزًا. (۱)

ذکر دو گونه است: یاد خدا بودن به هنگام گرفتاری ها و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد کند.

به همین دلیل است که در برخی روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر دفاعی در برابر حوادث برای سلامتی دل برشمرده شده است.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: سپرهایی برای خود فراهم کنید؛ گفتند:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا در برابر دشمنان اطراف خود سپر بسازیم؟ فرمود: نه، از آتش دوزخ، بگویید:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ. (۲)

در این راستا امام سجاد علیه السلام هم در دعای خویش صفای دل خاصی را از درگاه حق طلب می کند:

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ و ما را از کسانی قرار ده که پرده های عصمت اولیا را بر روی آنها کشیدی و دل هایشان را به پاکی و صفا، ویژه گردانیدی و در سر منزل برگزیدگان، آن دل ها را به زیور فهم و شرم آراستی. (۳)

ص: ۴۱۹

۱- (۱) - الکافی: ۹۰/۲، حدیث ۱۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۳۷/۱۵، باب ۱۹، حدیث ۲۰۳۶۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۱/۹۰، باب ۲، حدیث ۱۳؛ وسائل الشیعه: ۱۸۶/۷، باب ۳۱، حدیث ۹۰۷۳.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۲۸/۹۱، باب ۳۲، ذیل حدیث ۱۹.

شکر منعم، ریشه در فطرت و نهاد آدمی دارد. و پایهٔ دیانت نیز بر این حقیقت روشن و استوار است. کفران و روی گردانی از عبادات و بندگی حق تعالی به ویژه راحت طلبی، ریشه در ناسپاسی نعمت و انکار منعم حقیقی دارد. در واقعیت نوعی پوشش بر حقیقت فطری و حرمان از حق خداوند است.

خداوند در قرآن مجید پس از شمردن نعمت های مادی برای مؤمنان به نعمت های معنوی اشاره می فرماید:

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ « (۱)

و می گویند: همه ستایش ها ویژه خداست که اندوه را از ما برطرف کرد؛ بی تردید پروردگاران بسیار آمرزنده و عطا کننده پادشاه فراوان در برابر عمل اندک است. * همان که از فضلش ما را در این سرای جاودان جای داد، که در آن هیچ رنجی و هیچ سستی و افسردگی به ما نمی رسد.

نعمت های دنیوی و مواهب مادی آمیخته با اضطراب و زوال است و ترس از نابودی مال و فرزند و مقام و شغل همیشه قلب انسان را تسخیر می کند مگر این که آسایش و لذت را در آخرت ببیند.

خداوند می فرماید: بهشتیان در بهشت می گویند سپاس سزاوار خداوند است که اندوه را از ما برطرف ساخت.

خداوند تعبیر به حَزَن کرده است که در اصل به معنای ناهمواری زمین است ولی از آنجا که اندوه و نگرانی، روح انسان را ناهموار و خشن می سازد، او را ناراحت

ص: ۴۲۰

می کند.

این حالت مخصوص دنیاست که آسایش مؤمن نسبی است. یعنی به اندازه عبادت و فعالیت و تشکر او نعمت به او می رسد ولی راحتی و آرامش ندارد، زیرا آسایش حقیقی مؤمن در بهشت است پس بهشتیان وقتی از اندوه دنیا یا فشارهای آخرت راحت می شوند زبان به حمد و شکر الهی باز می کنند که از حالت ترس و وحشت و آزار و فشارهای بیرونی و درونی رها شده ایم و به آرامگاه ابدی پیوسته ایم به هر حال شکر چه به معنای گرامی داشتن زبانی یا قلبی باشد یا به معنای عرفی که همه نعمت های الهی را در جای خودش مصرف کند، یاد هدایا و لطف های پروردگار است که باید بدن های ما وظیفه حق شناسی را ادا کند.

ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آیا شکر را حدی هست که چون بنده آن را به جای آورد، شاکر محسوب شود؟ حضرت فرمود: آری، عرض کردم: آن حد چیست؟ فرمود: خدا را بر هر نعمتی که در زمینه خانواده و مال به او می دهد شکر گوید و چنانچه در نعمتی که به مال او می دهد برای خدا حقی باشد آن را پردازد. (۱) به این خاطر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام خشنودی خویش را چنین ابراز داشته اند:

طُوبَى لِمَنْ اسْلَمَ وَ كَانَ عَيْشُهُ كَفَافًا وَ قَوْلُهُ سَدَادًا. (۲)

خوشا به حال کسی که اسلام اختیار کند و زندگیش به قدر کفایت باشد و در گفتارش استوار باشد.

ص: ۴۲۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۷؛ الکافی: ۹۶/۲، حدیث ۱۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۷/۶۹، باب ۹۵، ذیل حدیث ۲۷؛ [۲] الکافی: ۱۴۰/۲، حدیث ۲. [۳]

امام علی علیه السلام می فرماید:

وَمَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكِفَافِ فَقَدْ انْتَضَمَ الرَّاحَةَ ، وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ . (۱)

آن که به مقدار کفافش اکتفا کند به آسودگی پیوسته و در خوشی جای گرفته است.

در جای دیگر می فرماید:

شگفتا از این انسان با رسیدن به چیزی که از دستش نمی رفت خوشحال می شود و برای از دست دادن چیزی که به آن نمی رسید، اندوهگین می شود؛ حال آن که اگر می اندیشید می یافت که کارش تدبیر شده است و روزی او مقدر گشته و به آنچه میسر اوست بسنده می کرد و به آنچه برایش دشوار است نمی پرداخت. (۲) در حدیث معراج آمده است که خداوند می فرماید:

هر که برای خشنودی من عمل کند، سه خصلت با او همراه کنم: شکری را به او بشناسانم که با جهل آمیخته نباشد، و ذکرى را که با فراموشی نیامیخته باشد، و محبتى را که محبت مخلوقات را بر محبت بر من ترجیح ندهد. (۳) امام عارفان و اسوه سالکان راه حقیقت در وصف سالک راه خدا می فرماید:

قَدْ أَحْيَى عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبُرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَيَّلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَا فَعْتُهُ الْأَبْوَابَ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ ، وَ دَارَ الْإِقَامَةِ وَ تَبَتَّتْ رِجَالُهُ بِطَمَأْنِينِهِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ

ص: ۴۲۲

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۳۷۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۴/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۹۹؛ تحف العقول: ۲۱۵. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۸/۷۴، باب ۲، حدیث ۶؛ ارشاد القلوب، دیلمی: ۲۰۴/۱. [۳]

الرَّاحِهَ ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ ، وَ أَرْضَى رَبَّهُ . (۱)

همانا عقل خود را زنده کرد، و نفسش را میراند، به طوری که جسمش باریک، و دلش نرم شد، و نوری در نهایت فروزندگی برایش درخشید، که راه را برای او روشن کرد، و به آن نور راه را پیمود، ابواب سلوک او را به در سلامت و خانه اقامت راندند، و قدمهایش همراه آرامش تن در جایگاه امن و راحت استوار شد، چرا که قلبش را به کار گرفت و پروردگارش را خشنود ساخت.

حرکت زبان در بیان عطایای الهی

یکی از ابزارهای مأموریتی حضرت موسی علیه السلام؛ درخواست گره گشایی زبان در دعوت فرعون به پذیرش الوهیت است.

خداوند خواسته موسی علیه السلام را چنین بازگو می فرماید:

وَ اَخْلَلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي « (۲)

و گِرهی را [که مانع روان سخن گفتن من است] از زبانم بگشای، * [تا] سخنم را بفهمند.

موسی علیه السلام به خاطر دعوت؛ گشادگی سینه، گره گشایی زبان و پشتیبانی هارون را وسیله ای برای درک دعوت خود و رسیدن به هدف های مقدس قرار می دهد و می فرماید:

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا « (۳)

ص: ۴۲۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۰. [۱]

۲- (۲) - طه (۲۰): ۲۷ - ۲۸. [۲]

۳- (۳) - طه (۲۰): ۳۳ - ۳۴. [۳]

تا تو را [در میان مشرکان از داشتن شریک] بسیار و فراوان تنزیه کنیم، * و بسیار به یادت باشیم.

یعنی هنگامی که موسی علیه السلام می گوید: سختم را بفهمند مرادش این است که: از زبان من به وجود خدا ایمان آورند و به یاد پروردگار باشد و بسیار او را تسبیح و ستایش کنند؛ پس هدف نهایی موسی علیه السلام همان ستایش و بیان عطایای خداوند است.

مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می فرماید:

«ذکر و تسبیحی که با وزارت هارون هم ارتباط داشته باشد؛ ذکر و تسبیح علنی و در بین مردم است نه در خلوت و نه در دل؛ زیرا ذکر و تسبیح در خلوت و قلب، هیچ ارتباطی با وزارت هارون ندارد، پس مراد این است که آن دو در بین مردم و مجامع عمومی و مجالس آنان، هر وقت که شرکت کنند، ذکر خدای را بگویند، یعنی مردم را به سوی ایمان دعوت نموده و نیز او را تسبیح گویند.

در نتیجه این امر یعنی رسالت و دعوت در پیروزی سخت محتاج به تنزیه تو از شرک و ذکر ربوبیت و الوهیت تو دارد، تا در اثر کثرت این دو یاد تو در دل هاشان رخنه کرده، رفته رفته به خود آیند و ایمان آورند. و این ذکر و تسبیح بسیار؛ کاری نیست که از من به تنهایی برآید، پس هارون را وزیرم کن تا به اتفاق او بسیار تسبیح و ذکر تو گوئیم، بلکه به این وسیله امر دعوت، موفقیتی به دست آورد و سودی بخشد.» (۱) در این جا انطلاق از طلق لسان به معنای جاری و روان بودن زبان و شیوایی و شیرین سخنی است. و منت به معنای نعمت سنگین و بزرگ است.

خلاصه این که مراد حضرت سجاد علیه السلام در این فراز این است که زبان و شیرین

ص: ۴۲۴

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۱۴۷/۱۴ - ۱۴۸، ذیل آیات ۲۷ تا ۳۴ سوره طه.

سخنی ما در وصف حال نعمت های بزرگ و زیبای تو جاری باشد. و این راست ترین سخن است که معصوم به ما آموخته است، از این رو حضرت علی علیه السلام می فرماید:

أَصْدَقُ الْمَقَالِ مَا نَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْحَالِ . (۱)

راست ترین گفته، آن گفته ای است که زبان حال بگوید.

و حضرت زین العابدین علیه السلام حق زبان را چنین تشریح می فرماید:

حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَا وَ تَعْوِيدُهُ الْخَيْرِ، وَ تَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لافَائِدَةٌ لَهَا، وَ الْبُرُّ بِالنَّاسِ وَ حُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ . (۲)

حق زبان، منزه داشتن آن از زشتگویی است و عادت دادنش به خوبی و فرو گذاشتن زیاده گویی های بیهوده و نیکی به مردم و خوب گفتن درباره آنان است.

این خیر و برزبانی همان توصیف منت های الهی است که باید بر منوال درستی و راستی هدایت شود تا از لغزش ها مصون بماند و جایگاه واقعی اش را پیدا کند.

این است که امیر بیان؛ مولای متقیان از این بابت از خداوند پوزش می طلبد:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلِسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاطِ وَ سَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ ، وَ شَهَوَاتِ الْجَنَانِ وَ هَفَوَاتِ اللِّسَانِ . (۳)

الهی آنچه را که به زبانم به تو تقرب جستم ولی دلم برخلاف آن بود بر من ببخش. الهی اشارات چشم، و سخنان بیهوده، و مشتبهات دل و لغزش های زبانم را بر من ببخش.

ص: ۴۲۵

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۳۰۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۶/۶۸، باب ۷۸، حدیث ۴۱؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۷۲/۱۵، باب ۳، حدیث ۲۰۲۲۶. [۳]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۷۷. [۴]

عارف شوریده، فیض صادق می گوید:

ای سر هر سروری در پای تو خوبی هر خوبی از بالای تو

شد خراب چشم مستت ملک جان ای جهانی مست از صهبای تو

بر سر یکدیگر افتادست دل خسته مژگان بی پروای تو

هر دو عالم را به یک جو کی خرد عاشق شوریده شیدای تو

(فیض کاشانی)

ص: ۴۲۶

«۱۵» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ وَهِدَايَتِكَ الدَّالِّينَ عَلَيْكَ وَمِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از دعوت کنندگانی که به سوی تو دعوت می کنند، و راهنمایانی که به جانب تو، به دلالت بندگان برمی خیزند، و از ویژه بندگانت که در پیشگاه حضرتت اختصاص به تو دارند قرار ده، ای مهربان ترین مهربانان.

دعوت به حق

اگر به آیات قرآن و روایات و اخبار و معارف روح پرور اسلامی مراجعه کنید، به این حقیقت اقرار خواهید کرد که کاری در این عالم بالاتر و برتر و سودمندتر از دعوت مردم به سوی خدا نیست.

دعوت به سوی حق کار انبیا و ائمه و اولیای الهی و عاشقان از جان گذشته در راه محبوب است. دعوت به سوی حق، حلال مشکلات، زداینده ظلمات، علاج درد قلب ها، زمینه ساز عدل و عدالت و بر پا کننده حق و حقیقت است. دعوت به سوی حق، افضل اعمال، از بهترین خصال و از نیکوترین کارهای انسان است.

ایمان مؤمنان، اخلاق متخلفان، نیکی نیکوکاران، عبادت عابدان، عشق عاشقان، بصیرت بیداران، بینایی بینایان، محصول دعوت به سوی حق است.

مساجد روی زمین، مراکز تربیتی، بناهای خیر، دارالایتام، مدارس علمی و

حوزه های فکری، همه و همه نتیجه دعوت دعوت کنندگان به سوی حق است.

در روایات متعددی که شیخ صدوق در کتاب «عیون الأخبار» نقل می کند، آمده است:

اسلام و ایمان عبارت است از: «اعتقاد به قلب و عمل به اعضا و اقرار به زبان». (۱) اقرار از باب افعال است، یعنی با تبلیغ و دعوت جای پای دین را در قلوب و در همه صحنه های حیات محکم کردن، که اگر کسی به این مرحله اقرار عمل نکند از ایمان و اسلام آن چنان که باید بهره ندارد.

مسأله دعوت به حق از چنان اهمیت و ارزشی برخوردار است که از یکی از اولیای خدا که عمرش را در دعوت به سوی حق سپری کرده بود در لحظات آخر عمرش در حالی که نفس هایش به شماره افتاده بود، شنیدم: در خزانه هستی و در مملکت وجود، گوهری پربهاتر، و عنصری پرقیمت تر و با منفعت تر از تبلیغ و دعوت مردم به سوی حق نیست.

شیعه دعوت به سوی حق را از اهمّ وظایف خود می داند و در این راه از هیچ خطری نمی هراسد و عاقبت صحنه زمین را با دعوت خود آماده حکومت صالحان خواهد کرد.

مردم جز از طریق تبلیغ دین حق، خدا و انبیا و امامان و فرشتگان و کتب آسمانی و قیامت را نخواهند شناخت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ثواب هدایت کردن یک نفر در پرونده تو، از آنچه آفتاب بر آن می تابد بهتر است. (۲)

ص: ۴۲۸

۱- (۱) - عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۲۲۷/۱، باب ۲۲، حدیث ۳؛ [۱] الخصال: ۱۷۸/۱، حدیث ۲۴۰. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۲۸/۵، حدیث ۴؛ [۳] تهذیب الاحکام: ۱۴۱/۶، باب ۶۲، حدیث ۲.

مسأله تبلیغ و دعوت به سوی حق به اندازه ای مهم است که انبیا و ائمه علیهم السلام نفس های آخر خود را چنانکه در روایات آمده خرج دعوت به سوی حق کردند.

اصحاب و اهل بیت حضرت سید الشهداء در روز عاشورا تا قبل از این که به شرف شهادت نایل شوند، جنود ابلیس را به سوی حق دعوت کردند. بازگو کردن دعوت یک یک آنها و شرح و تفسیر دعوتشان هفتاد من کاغذ می خواهد، برای نمونه به دورنمایی از موقف یکی از آنان نسبت به حق اشاره می رود:

عظمت ابن ثبیط و تبلیغ دین

یزید بن ثبیط از شیعیان و از دوستان ابوالاسود دُثلی بوده و در قبیله خود از اشراف قلمداد می شده است. امام عصر علیه السلام در زیارت خود به او سلام داده:

السَّلَامُ عَلٰی یَزِیدَ بْنِ ثَبِیطِ الْقِیسی . (۱)

درود بر یزید بن ثبیط قیسی.

ابوجعفر طبری می گوید:

ماریه سعدیه یا عبدیه دختر سعد یا منقذ در بصره از شیعیانی بود که در تشیع سخت و استوار بود. همواره خانه او مجمعی بود برای شیعه که در آن گرد آمده الفت می گرفتند و حدیث بازگو می کردند، سخن می شنودند و می سرودند. به پسر زیاد در کوفه خبر رسید که حسین علیه السلام آهنگ عراق دارد. به کار گزار خود در بصره فرمان داد که دیده بانان بگمارد و راه را بر آینده و رونده بگیرد.

ابن ثبیط تصمیم گرفت که به قصد حسین علیه السلام از بصره بیرون بیاید. ده پسر داشت و آنها را دعوت کرد که همراه او شوند و فرمود:

ص: ۴۲۹

آیا کدام از شما با من پیشاپیش بیرون خواهید آمد؟ دو نفر از آنها (عبدالله و عبیدالله) دعوت او را پذیرفتند.

پس با یاران و همگنان خود که با او در خانه آن زن بودند گفت: من عزم جزم کرده ام و خواهم رفت، از شما که با من خواهد آمد؟ آنان گفتند: ما از اصحاب پسر زیاد هراس داریم. این مرد بزرگ به آنان فرمود:

اَما من به خدا قسم همین که بینم پای شترم به سر زمین سخت استوار و آشنا شود، دیگر باکی از تعقیب نخواهم داشت، هر که خواهد گو مرا دنبال کند.

این بزرگ مرد با ادهم بن امیه و بلندهمتان دیگر که با او همراهی کردند از بصره بیرون شتافتند. از بیراهه به مکه می آید، از مکه بیرون آمد، راه بیابان های دوردست را پیش گرفت تا خود را به حسین رسانید.

آری، راه بی سر و سامانی را پیمود تا به سامان رسید.

حسین علیه السلام در مکه در قسمت ابطح منزل گرفته بود. وی پس از استراحت در بنه خویش آهنگ دیدار امام کرد. به قصد حضرت او بیرون آمده، به کوی حسین روان شد. از طرف دیگر امام هم از آمدن او خبر یافته بود و به جستجوی او رفته تا در بُنه و آسایشگاه او وارد شده و آنجا به انتظار او نزول اجلال کرده، به عرض او رسانده شد که وی به سوی منزل شما رفته، امام در بُنه او نشسته بود، (زهی مهر و یگانگی، زهی بزرگی و بزرگواری)!

باری ابن ثیب به منزل حضرت که رسید و شنید که آن حضرت به سراغ او بیرن رفته است به منزل خود بازگشت و خط سیر امام را گرفت تا وقتی که رسیده، دید که امام علیه السلام در منزل اوست، گفت:

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا « (۱)

بگو: [این موعظه، دارو، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست، پس

ص: ۴۳۰

باید مؤمنان به آن شاد شوند.

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی خیمه سلطنت آنگاه سرای درویش

(سعدی شیرازی)

ترجمه آیه به فارسی چنین می آید: به فضل خدا و از رحمت اوست نه از باب استحقاق، خلاصه آن که این نه از بخت ماست بلکه فقط از فضل خداست که یار در منزل ماست.

پس از قرائت آن آیه بر امام سلام کرد و روبه روی حضرت او نشست، سپس امام را از قصد خویش خبر کرد، حضرت حسین علیه السلام درباره او دعای خیر کرد، سپس بنه و خرگاهش را ضمیمه خرگاه حضرت کرد.

چون حسین علیه السلام دعای خیر درباره او کرد، الحق خونش و کلیه شئونش به آن حضرت پیوسته شد. او به طور دائم با آن حضرت بود تا به کربلا آمد و در برابر چشم امام علیه السلام کشته شد. خودش به مبارزه و دو پسرش در حمله اول که لشکر امام علیه السلام صورت دفاع به خود گرفتند شهید شدند.

این مرد شرافتمند از دعوتی که در ابتدا از همقطاران کرد و از پافشاری خود و سربرناتافتن از کوی حقیقت و از سفر دور و دراز خود به سوی حسین علیه السلام و از تربت آرام خود پیامی می دهد که:

من چون منش اشرافیت را در پای حقیقت انداختم به دولت همقطاری با شهیدان کوی حسین علیه السلام رسیدم. در اقدامات خود به آرامی می گوید: در راه قدردانی از مرد آیین و فرد فضیلت من آن قدر کوشیدم که هفت نفر را به همراه خود به توفیق دولت رساندم. رمزی می آموزد که هراس و وحشت، جلوگیر راه مقصد نباید بشود، پیمودن بیابان دور و دراز و بی آب و بی آبادانی را در راه حقیقت، بزرگ

ص: ۴۳۱

مشمارید، برای موقع شناسی موقعی بهتر از فداکاری و صدق در راه (فرد حقیقت) نیست.

قرآن مجید از انبیای حق به عنوان: داعی الی الله، هادی، منذر، مبشّر، مجاهد فی سبیل الله، مبلغ رسالات الله و... یاد می کند. مسأله دعوت به سوی حق در درجه ای از ارزش و والایی است که حضرت سجّاد علیه السلام از حضرت معبود درخواست می کند:

«وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ الدّاعينَ إِلَيْكَ، وَهُدَاتِكَ الدّالّينَ عَلَيْكَ...»

زیرا که داعی به سوی حق و هادی به سوی حضرت محبوب که از برکت معرفتش آراسته به حقایق دعوت است از بندگان خاص حضرت ربّ العزّه در دنیا و آخرت است.

کردگارا به بی نیازی خویش به کریمی و کارسازی خویش

به سهی قامتان گلشن ناز به ملامت کشان کوی نیاز

به صفات جلال و اکرامت نظر خاص و رحمت عامت

به سلاطین مسند تحقیق سالکان مسالک توفیق

به اسیران و زاری ایشان به غریبان و خواری ایشان

به نوازندگان عالم گل که هنوز ایمنند از غم گل

به سفر کردگان عالم خاک کز جهان رفته اند با دل چاک

به رسولی که نعت اوست کلام سید المرسلین علیه السلام

نظری جانب هلالی کن دلش از مهر غیر خالی کن

(هلالی جغتایی)

ص: ۴۳۲

سرشناسه: انصاریان ، حسین ، ۱۳۲۳ -

عنوان قراردادی: صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۵ / حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان ، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹.

شابک: ۹۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۲-۶۰-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۶۱-۹-۱؛ ج. ۱؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۲-۶-۶-۲؛ ج. ۲؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۳-۳-۶۳-۳-۰-۴؛ ج. ۴؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۴-۷-۵-۷؛ ج. ۵؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۵-۶-۶-۶؛ ج. ۶؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۶-۴-۶۶-۴-۱-۷؛ ج. ۷؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۷-۱-۸-۸؛ ج. ۸؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۸-۵-۹-۵؛ ج. ۹؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۹-۱۰-۱۰؛ ج. ۱۰؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۰-۱-۷۰-۱-۱۱؛ ج. ۱۱؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۱-۸-۱۲-۵-۱۲؛ ج. ۱۲؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۲-۱۳-۱۳؛ ج. ۱۳؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۳-۱۴-۱۴؛ ج. ۱۴؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۴-۱۵-۱۵؛ ج. ۱۵؛ ۰-۹۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۱۵-۱۵؛ ج. ۱۵.

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره: BP۲۶۷/۱/ع۸ص ۳۰۴۲۲۲۵ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۷۱۷

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۵

حسین انصاریان

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٥

«۱» الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بِقُوَّتِهِ «۲» وَ مَيَّرَ بَيْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ «۳» وَ جَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَيْدًا مَحْدُودًا وَ أَمَدًا مَمْدُودًا
«۴» يُوَلِّجُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي صَاحِبِهِ وَ يُوَلِّجُ صَاحِبَهُ فِيهِ بِتَقْدِيرٍ مِنْهُ لِلْعِبَادِ فِيمَا يَغْذُوهُمْ بِهِ وَ يُنْشِئُهُمْ عَلَيْهِ «۵» فَخَلَقَ لَهُمُ اللَّيْلَ
لِيَسْتَكُونُوا فِيهِ مِنْ حَرَكَاتِ التَّعَبِ وَ نَهَضَاتِ النَّصَبِ وَ جَعَلَهُ لِبَاسًا لِيَلْبَسُوا مِنْ رَاحَتِهِ وَ مَنَامِهِ فَيَكُونَ ذَلِكَ لَهُمْ جَمَامًا وَ قُوَّةً وَ لِيَنَالُوا
بِهِ لَذَّةً وَ شَهْوَةً «۶» وَ خَلَقَ لَهُمُ النَّهَارَ مُبْصِرًا لِيَتَّبِعُوا فِيهِ مِنْ فَضْلِهِ وَ لِيَتَسَيَّبُوا إِلَى رِزْقِهِ وَ يَسْرَحُوا فِي أَرْضِهِ طَلَبًا لِمَا فِيهِ نَيْلُ الْعَاجِلِ
مِنْ دُنْيَاهُمْ وَ دَرَكُ الْآجِلِ فِي أُخْرَاهُمْ «۷» بِكُلِّ ذَلِكَ يُضِلُّكَ يُضِلُّكَ شَأْنُهُمْ وَ يَبْلُو أَعْبَادَهُمْ وَ يَنْظُرُ كَيْفَ هُمْ فِي أَوْقَاتِ طَاعَتِهِ وَ مَنَازِلِ
فُرُوضِهِ وَ مَوَاقِعِ أَحْكَامِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى «(۱)» ۸ اللَّهُمَّ فَلكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا فَلقْتَ
لَنَا مِنَ الْإِضْبَاحِ وَ مَتَّعْتَنَا بِهِ مِنْ ضَوْءِ النَّهَارِ وَ بَصَّرْتَنَا مِنْ مَطَالِبِ الْأَقْوَاتِ وَ وَقَيْتَنَا فِيهِ مِنْ طَوَارِقِ الْأَفَاتِ «۹» أَصْبَحْنَا وَ أَصْبَحَتِ
الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بِجَمَلَتِهَا لَكَ : سَمَاؤُهَا وَ أَرْضُهَا وَ مَا بَشَّتْ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا سَاكِنُهُ وَ مُتَحَرِّكُهُ وَ مُقِيمُهُ وَ شَاخِصُهُ وَ مَا عَلَا فِي
الْهَوَاءِ وَ مَا

ص: ۷

كُنَّ تَحْتَ الشَّرِّ «١٠» أَضِيْبِحْنَا فِي قَبْضَتِكَ يَحْيِيْنَا مُلْكِكَ وَ سُلْطَانِكَ وَ تَضْمُنَا مَشِيَّتِكَ وَ نَتَصَرَّفُ عَنُ أَمْرِكَ وَ نَتَقَلَّبُ فِي تَدْبِيرِكَ «١١» لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا مَا قَضَيْتَ وَ لَا مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ «١٢» وَ هَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ وَ هُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ إِنْ أَحْسَيْنَا وَ دَعْنَا بِحَمْدِهِ وَ إِنْ أَسَأْنَا فَارْقَنَا بِدَمِّ «١٣» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارزُقْنَا حُسْنَ مُصَاحَبَتِهِ وَ اعْصِمْنَا مِنْ سُوءِ مُفَارَقَتِهِ بِارْتِكَابِ جَرِيرَةٍ أَوْ اقْتِرَافِ صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ «١٤» وَ أَجْزِلْ لَنَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ أَخْلِنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَ ائْمَلْنَا لَنَا مَا بَيْنَ طَرَفَيْهِ حَمْدًا وَ شُكْرًا وَ أَجْرًا وَ ذُخْرًا وَ فَضْلًا وَ إِحْسَانًا «١٥» اللَّهُمَّ يَسِّرْ عَلَيَّ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ مُؤَوَّنَتْنَا وَ ائْمَلْنَا لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صِهَائِفْنَا وَ لَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِنَا «١٦» اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِهِ حَظًّا مِنْ عِبَادِكَ وَ نَصِيْبًا مِنْ شُكْرِكَ وَ شَاهِدًا صِدْقٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ «١٧» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اخْفِظْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا وَ مِنْ خَلْفِنَا وَ عَنُ أَيْمَانِنَا وَ عَنُ شِمَائِلِنَا وَ مِنْ جَمِيعِ نَوَاحِينَا، حِفْظًا عَاصِمًا مِنْ مَعْصِيَتِكَ ، هَادِيًا إِلَى طَاعَتِكَ ، مُسْتَعْمِلًا لِمَحَبَّتِكَ «١٨» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ وَفَّقْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَ لَيْلَتِنَا هَذِهِ وَ فِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ وَ هَجْرَانِ الشَّرِّ وَ شُكْرِ النِّعَمِ وَ اتِّبَاعِ السُّنَنِ وَ مُجَانَبَةِ الْبِدْعِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ حِيَاطِهِ الْإِسْلَامِ وَ انْتِقَاصِ الْبَاطِلِ وَ إِذْلَالِهِ وَ نُصْرَةِ الْحَقِّ وَ إِعْزَازِهِ وَ إِرْشَادِ الضَّالِّ وَ مُعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ وَ إِدْرَاكِ الْلَّهِيفِ «١٩» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْهُ أَيَّامَ يَوْمِ عَهْدِنَا وَ أَفْضَلَ صَاحِبِ صَحْبِنَا وَ خَيْرَ وَقْتِ ظَلَمْنَا فِيهِ «٢٠» وَ اجْعَلْنَا مِنْ

أَرْضَى مَنْ مَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ مِنْ جُحْمِهِ خَلْقِكَ أَشْكُرُهُمْ لِمَا أَوْلَيْتَ مِنْ نِعْمِكَ وَأَقْوَمُهُمْ بِمَا شَرَعْتَ مِنْ شَرَائِعِكَ وَأَوْقَفَهُمْ
عَمَّا حَذَرْتَ مِنْ نَهْيِكَ «٢١» اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَكَفَى بِكَ شَهِيداً وَأَشْهَدُ سَمَاءَكَ وَأَرْضَكَ وَمَنْ أَسْكَنْتَهُمَا مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَسَائِرِ
خَلْقِكَ فِي يَوْمِي هَذَا وَسَاعَتِي هَذِهِ وَلَيْلِي هَذِهِ وَمُسْتَقَرِّي هَذَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ قَائِمٌ بِالْقِسْطِ
عَدْلٌ فِي الْحُكْمِ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ مَالِكُ الْمُلْكِ رَحِيمٌ بِالْخَلْقِ «٢٢» وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَخَيْرُتُكَ مِنْ خَلْقِكَ حَمَلْتَهُ
رِسَالَتَكَ فَأَدَّاهَا وَأَمَرْتَهُ بِالنُّصْحِ لِأُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهَا «٢٣» اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَآتِهِ عَنَّا
أَفْضَلَ مَا آتَيْتَ أَحَداً مِنْ عِبَادِكَ وَاجْزِهِ عَنَّا أَفْضَلَ وَأَكْرَمَ مَا جَزَيْتَ أَحَداً مِنْ أَنْبِيَائِكَ عَنْ أُمَّتِهِ «٢٤» إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْجَسِيمِ
الْغَافِرُ لِلْعَظِيمِ وَأَنْتَ أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَنْجَبِينَ .

«۱» الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بِقُوَّتِهِ «۲» وَ مَيَّرَ بَيْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ «۳» وَ جَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَيْدًا مَحْدُودًا وَ أَمَدًا مَمْدُودًا «۴» يُؤَلِّجُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي صَاحِبِهِ وَ يُؤَلِّجُ صَاحِبَهُ فِيهِ بِتَقْدِيرٍ مِنْهُ لِلْعِبَادِ فِيمَا يَغْذُوهُمْ بِهِ وَ يُنْشِئُ لَهُمْ عَلَيْهِ «۵» فَخَلَقَ لَهُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ مِنْ حَرَكَاتِ التَّعَبِ وَ نَهَضَاتِ النَّصَبِ وَ جَعَلَهُ لِبَاسًا لِيَلْبَسُوا مِنْ رَاحَتِهِ وَ مَنَامِهِ فَيَكُونَ ذَلِكَ لَهُمْ جَمَامًا وَ قُوَّةً وَ لِيَنَالُوا بِهِ لَذَّةَ وَ شَهْوَةَ [

سپاس مخصوص خداست، که شب و روز را به نیرویش آفرید و به قدرتش میان آن دو جدایی ایجاد کرد و برای هر یک از آنها مرزی مشخص و زمانی گسترده قرار داد. هر کدام را در درون دیگری وارد می کند، به سرنوشت و تقدیری که از جانب او، برای بندگان مقرر شده، تا آنان را به این وسیله روزی رساند و رشد و پرورششان دهد. پس شب را برای بندگان آفرید، تا در آن از حرکات خستگی آور و برپا ایستادن های رنج زا بیاسایند و آن را پوششی قرار داد تا از آسایش و خوابش بهره مند شوند و نهایتاً از برکت نعمت شب، پیمانۀ وجودشان از نشاط و نیرو لبریز شود و به وسیله آن به لذت و کام دل رسند.

اشاره

نکاتی که در این فرازهای ملکوتی به آن اشاره شده عبارت است از:

۱ - خلقت شب و روز و افتراق بین آنها به قوت و قدرت حق.

۲ - محدود و معین بودن اوقات شب و روز.

۳ - غذاها و آنچه منشأ ادامه حیات و پرورش است.

۴ - شب برای بسیاری از موجودات به خصوص انسان، لباس استراحت است.

خلقت شب و روز

پدیده شب و روز و منافی که هر کدام برای حیات موجودات دارد، در حقیقت محصول و معلولی از وضع زمین و خورشید و رابطه میان آن دو موجود کیهانی است.

شب و روز در قرآن

در این قسمت لازم است به برخی از آیات قرآن مجید در رابطه با شب و روز و این که این دو پدیده از آیات حضرت حق است اشاره شود:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١﴾

بی تردید در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و

ص: ۱۱

کشتی‌هایی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روانند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده‌ای پراکنده کرده و گرداندن بادها و ابر مسخر میان آسمان و زمین، نشانه‌هایی است [از توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می‌اندیشند.

راستی، آیا پدیده شب و روز که نتیجه گردش زمین در هر بیست و چهار ساعت به دور خود و خورشید بر سطح زمین است، به وقتی که قسمتی از آن در حین گردش رو به روی این کره آتشین است، نشانه وجودی حکیم و قوی و قادر و علیم نیست؟!

آیا عقل در این معرکه جز به حضرت ربّ العزّه و وجود مقدّسی که آفریننده این پدیده‌هاست توجه می‌کند؟

اگر عقل به هنگام تماشای این واقعیت‌ها که سراسر باعث بهت و حیرت و تعجب و اعجاب است به غیر حق رو می‌کند، بگویند آن غیر، کیست؟

من آن نیم که دل از مهر دوست بردارم اگر ز کینه دشمن به جان رسد کارم

نه روی رفتنم از خاک آستانه دوست نه احتمال نشستن، نه پای رفتارم

کجا روم، که دلم پایبند مهر کسی است سفر کنید رفیقان که من گرفتارم

اگر هزار تعنت کنی و طعنه زنی من این طریق محبت ز دست نگذارم

(سعدی شیرازی)

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ « (۱) »

یقیناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌هایی [بر

ص: ۱۲

توحید ، ربوبیت و قدرت خدا [برای خردمندان است.

خردمندان و اهل انصاف و وجدان و آنان که از فطرت مستقیم و حال انسانی برخوردارند، چون به خلقت آسمان ها و زمین و پدیده شب و روز دقت کنند، صاحب آفرینش را می یابند و چنانکه آیه بعد می فرماید، در همه حال پیشانی تواضع در برابر عظمت آفریننده هستی به خاک ساینده و فریاد بر آورند که: آنچه را حضرت حق در صحنه شگفت انگیز آفرینش قرار داده عین واقعیت و بر اساس حق و حقیقت است:

الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (۱)

آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند ، و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند ، [و از عمق قلب همراه با زبان می گویند :] پروردگارا ! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی ، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی ؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ « (۲)

به یقین در رفت و آمد شب و روز و آنچه را خدا در آسمان ها و زمین پدید آورد ، برای گروهی که همواره تقوا پیشه اند ، نشانه هایی [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] است.

آری، هر آن که اندیشه و عقلش را از وساوس مکتب های الحادی و یورش های

ص: ۱۳

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۹۱. [۱]

۲- (۲) - یونس (۱۰) : ۶. [۲]

مدارس شیطانی و بندبازی های مادّیگران حفظ کند و به دور از تمام شوائب به آیات کتاب خلقت بنگرد، حضرت محبوب را یافته و به آغوش رحمتش درخواهد افتاد و تمام وجود خویش را تسلیم او نموده، همچون ستاره ای که در مدارش می گردد بر حول محور عبادت و اطاعت خواهد گشت.

وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١﴾

و اوست که حیات می دهد و می میراند و رفت و آمد شب و روز در سیطره خواست اوست ، آیا نمی اندیشید؟

وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٢﴾

و نشانه ای [از نشانه های قدرت و حکمت ما] برای آنها شب است که [پوشش] روز را از آن برمی کنیم ، پس ناگاه آنان به تاریکی درآیند.

وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا * وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا * وَ النَّهَارُ إِذَا جَلَّيْهَا * وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا ﴿٣﴾

سوگند به خورشید و گسترش روشنی اش * و به ماه هنگامی که از پی آن برآید * و به روز چون خورشید را به خوبی آشکار کند * و به شب هنگامی که خورشید را فرو پوشد.

«این آیات شواهدی از نظام مشهود روز و شب و تحوّل مناظر آن است که محور اصلی این اوضاع، جرم نورانی خورشید می باشد.

گویا از این جهت جرم نور افشان خورشید و تابندگی آن در یک آیه آمده که اگر تابش آن در میان نباشد روشنی در میان نیست و همه اجسام دیگر آن چنان در تاریکی می ماند که چیزی دیده نمی شود؛ زیرا روشنی هوا و رؤیت هر چیز اثر تابش

ص: ۱۴

۱- (۱) - مؤنون (۲۳) : ۸۰. [۱]

۲- (۲) - یس (۳۶) : ۳۷. [۲]

۳- (۳) - شمس (۹۱) : ۱-۴. [۳]

بر آنهاست. از این جهت در فضای دور که جسم بازتابنده ای نیست همه چیز جز اجرام نورانی، تاریک است.

نورائیت جرم ماه نیز هنگام در پی آمدن و مقابل شدن با خورشید صورت دیگری از بازتاب نور آفتاب است. تجلی نهار، صورت کامل تابندگی آن بر زمین می باشد؛ همین که قسمتی از زمین از سمت تابش خورشید روی گرداند روی خورشید پوشیده و سایه تاریک شب گسترده می شود.» (۱) وَ اللَّيْلُ إِذَا يَعْشَاهَا» (۲)

و به شب هنگامی که خورشید را فرو پوشد.

قرآن مجید درباره شب و روز می فرماید:

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا * وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» (۳)

و شب را پوششی * و روز را وسیله معاش مقرر کردیم .

«پرده شب، بدن و اعصاب را از شعاع نور می پوشاند و انسان و حیوان را در پناه تاریکی خود آسوده و مطمئن از چشم رقیب و دشمن می دارد. از اینرو انقطاع و آرامش کامل: «سُیَّبات» بر محیط و جنبندگان حاکم می گردد، چنانکه جنبش و آرامش جنبندگان پیرو گسترش و برگشت نور و سایه است، همین که هنگام عصر تابش نور لغزیده شد و سایه یکسره برگشت، همه جنبندگان اعم از انسان و حیوان از میدان زندگی با سستی و خستگی به سوی خانه و لانه و آشیانه خود برمی گردند و لباس تاریکی شب هر چه بیشتر فراگیرد، آرامش و خواب ها عمیق تر می گردد.

در مقابل، هرچه گسترش نور آفتاب و تابش شعاع آن بیشتر می گردد جنبندگان را

ص: ۱۵

۱- (۱) - پرتوی از قرآن: ۱۰۸، [۱] قسمت اول از جزء ۳۰.

۲- (۲) - شمس (۹۱) : ۴. [۲]

۳- (۳) - نبأ (۷۸) : ۱۰ - ۱۱. [۳]

بیشتر به میدان زندگی می کشاند. بالا آمدن آفتاب از سویی و محرک های احتیاج از سوی دیگر، جنبندگان را برمی انگیزد و میدان کوشش گرم می شود و قدرت های بدنی و فکری که در نتیجه خواب و آسایش شب ذخیره و آماده شده به کار می افتد.

این خواب و بیداری و تاریکی و روشنی و شب و روز، پی در پی منشأ و عامل مهم پرورش و تکامل است.» (۱) وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى « (۲)

سوگند به شب هنگامی که فرو پوشد * و به روز هنگامی که آشکار شود.

فعل های مضارع يَغْشَى، تَجَلَّى، « (۳) به حسب ماده لغوی و هیأت فعلی حدوث تدریجی و تصریح نشدن به مفعول آنها، اطلاق و تعمیم را می رساند.

شب همی پوشاند آنچه را که روز آشکارش می نماید و روز آشکار می نماید آنچه را شب می پوشاند.

سایه شب دامن می گسترد و جنب و جوش زندگان و طبیعت آهسته آهسته آرام می گیرد و بیشتر جنبندگان در جهت عکس دامنه تاریکی به سوی خانه و لانه و آشیانه خود روی می آورند و پوشیده می شوند.

در میان این پوشش ها چراغ های حواس و ادراکات، یکی پس از دیگری خاموش می شود تا آخرین حرکت خیال و شعور از کار می افتد و پوشیده می گردد. شب این گونه سراسر ظاهر و باطن عالم را می پوشاند.

سپس دیری نمی پاید که اشعه نور از آفاق دور می تابد و عناصر و قوای حیات را اندک اندک بیدار می نماید و برمی انگیزد و دامن های پرده شب را برمی چیند تا آن که همه افسردگان و خفتگان را گرم و بیدار و فعال می گرداند.

ص: ۱۶

۱- (۱) - پرتوی از قرآن: ۱۴، [۱] قسمت اول از جزء ۳۰.

۲- (۲) - لیل (۹۲) : ۱ - ۲. [۲]

۳- (۳) - در اصل تَجَلَّى بوده که طبق قاعده ادبیات عرب، یک تاء حذف شده است.

در میان این تناوبِ متضادّ شب و روز و تبادل نور و ظلمت و حرکت و سکون و گرمی و سردی و پوشیده شدن و نمایان شدن آفاق دور و نزدیک، از درون عناصر و فعل و انفعال های مرموز آن، حیات نمودار می شود و صورت هایی رخ می نماید که جز پروردگار بر آنها احاطه ندارد. (۱)

ای خدا از خود دو چشم کور کن از جمالت دیده ام پر نور کن
دارم از خود صد شکایت ای خدا با که گویم جز تو عیب خویش را
ای خدا دارم دلی از دست خویش شرحه شرحه پاره پاره ریش ریش
ای خدا آمد به ما از راستان این حدیث و نیست الا راست آن
کاین چنین گفت آن امام هفتمین کش روان بادا به صد رحمت قرین
کای تو اندر این سرای تنگنای صد هزارانت بلا اندر قفای
چونکه افتی از بلایی در مضیق کش نیننی مر خلاصی ای رفیق
رو کریمی از کریمان را بجوی حال خود را سر بسر با او بگوی

حرکت زمین و خورشید

اشاره

قوّت و قدرت که در جملات اوّل دعا به کار رفته و پدیده شب و روز را به آن نسبت داده، اشاره به خورشید و زمین است که نورافشانی کره با عظمت خورشید که نزدیک به یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین حجم دارد و گردش زمین در هر بیست و چهار ساعت به دور خودش که راستی دقیق تر از کارخانه ساعت است علت به وجود آمدن شب و روز است. و این دو پدیده هم معلول اعمال قوت و قدرت حق نسبت به خلقت خورشید و زمین و حرکت دقیق زمین به دور محور خود است.

ص: ۱۷

زمین با حرکات شناوری که در هر ثانیه سی کیلومتر است و حرکت وضعی که در ۲۴ ساعت یک بار به دور خود می‌گردد، منشأ تدبیر فصول و شب و روز و اختلاف آنها می‌شود.

از آثار منظم و دقیق و حکیمانه این حرکات، پرورش حیات و تکامل آنها می‌باشد. از وضع حرکات زمین می‌توان پی برد که همه حرکات و شناوری ثوابت و سیارات که حساب دقیق آن خارج از درک ما می‌باشد با نظم دقیق و تدبیر حکیمانه جریان دارد.

انرژی خورشید

مجموع انرژی که به صورت تشعشع نور و حرارت از کل سطح خورشید در هر سال منتشر می‌شود $۱/۲ * ۱۰^{۲۴}$ وات می‌باشد. در سطح خورشید حرارتی حدود ۶۰۰۰ درجه سانتیگراد وجود دارد. در چنین حرارتی همه عناصر به صورت گاز می‌باشد و از این گذشته، ترکیبات شیمیایی از هم گسسته و مخلوطی مکانیکی از عناصر بخار شده در حال فروزندی است.

در خورشید هم کربن وجود دارد و هم اکسیژن، بنابراین اولین چیزی که به خاطر می‌رسد این است که سوختن کربن این انرژی عظیم را تولید می‌کند، ولی حتی در درجه حرارت سطحی خورشید (۶۰۰۰) هم هیچ گونه ترکیب شیمیایی صورت نمی‌گیرد، چه رسد به درون آن که درجه حرارت به بیست میلیون درجه می‌رسد.

وانگهی انرژی حاصل از سوختن یک گرم زغال، نیم میلیون مرتبه از انرژی که یک گرم از جرم خورشید در طی عمر خود تشعشع کرده است کمتر می‌باشد، بنابراین سرچشمه انرژی تشعشعی خورشید جای دیگر باید باشد.

علم فیزیک قرن گذشته توانایی آن را نداشت این سرچشمه را برای ما تعیین کند ولی پس از کشف نمود انحلال و تجزیه تشعشعی ماده در اوایل قرن بیستم و امکان

تحویل عناصر به یکدیگر و تبدلات هسته ای زیر اتمی، روشنی خاصی بر این مشکل افکنده شد و این نکته به دست آمد که در ژرفنای ماده و در داخل هسته بی نهایت کوچک اتم ها مقادیر عظیمی از انرژی نهفته است که آن را انرژی زیر اتمی می نامند.

اگر نور و حرارت خورشید نتیجه سوختن ماده آن می بود در عرض چند قرن تمام جرم عظیم آن می سوخت و نابود می شد، ولی خورشیدی که انرژی خود را از سرچشمه زیر اتمی می گیرد میلیون ها سال پرتوافشانی کرده و خواهد کرد.

این سرچشمه عظیم و لایتناهی درونی خورشید، طبق آخرین نظریات علمی فیزیک که با مشاهدات نجومی اثبات شده عبارت است از:

یک رشته فعل و انفعالات هسته ای که به صورت حلقوی زنجیری صورت می گیرد و در طی این حلقه مقادیر عظیمی از انرژی آزاد می شود.

در طی این فعل و انفعال حلقوی، هسته های کربن و ازت دخالت مستقیم و نقش کاتالیزر دارند و سرانجام پس از طی یک دوره، هسته کربن یا ازت به همان حالت اولی خود برمی گردد و پروتون های آزاد نیدروژن تبدیل به هسته هلیوم می گردد.

انرژی که در جریان این فعل و انفعال در تحت درجه حرارت ۲۰ میلیون درجه آزاد می شود درست مطابق با همان مقدار انرژی است که در نتیجه تشعشع از خورشید صادر می شود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بِقُوَّتِهِ ، وَ مَيَّزَ بَيْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ «

محدود بودن اوقات شب و روز

بدون شک اگر حدود زمانی شب و روز بیش از این می بود که الآن هست، آثاری از حیات و رشد و پرورش موجودات در میان نبود. شب طولانی باعث از بین رفتن

حرارت لازم و حکومت سرمای غیر قابل تحمل و روز طولانی علت سوختن موجودات و بخار شدن تمام آب ها و تعطیل حیات و آثار حیات بود.

حکمت و علم و اراده حضرت ربّ العزّه، زمان شب و روز را آن چنان قرار داد که اولاً نور حیات در سطح زمین تجلی کند و ثانیاً آثار حیات که جز حضرت حق، احدی به آن علم ندارد ظهور و بروز کند.

حدود معین شب و روز به خاطر این است که زمین در ۲۴ ساعت با سرعت معین به دور خود می چرخد و این برنامه چند میلیارد سال است ادامه دارد و در آینده نیز ادامه خواهد داشت. و همچنین فاصله بین زمین و خورشید نزدیک به صد و پنجاه میلیون کیلومتر است که در اندازه گرفتن حرارت به وسیله زمین عامل مؤثری است و غیر از این هوایی است که چون پوششی، تمام زمین را پوشانده و برای زمین به خصوص در حفظ گرمای معین و سرمای معین مؤثر است.

قدرت غذاها در پرورش انسان

اشاره

قرار شب و روز به صورتی است که زمین استعداد پرورش انواع حبّه ها و دانه ها و خوراکی ها را برای انسان دارد.

اندازه شب و حدود روز، گرما و سرمای معین، نور و ظلمت کافی، آب و هوا و عوامل دیگر به طور مجموع زمینه ای برای رشد ما یحتاج انسان و پاسخگویی به نیازهای مادی آدمی است.

قرآن مجید به طور مکرر به مسأله مواد غذایی و تناسب آنها با بدن و عوامل مؤثر رشد و پرورش و تداوم حیات اشاره فرموده و از انواع مواد غذایی به عنوان نعمت حق یاد کرده و از استفاده کنندگان این سفره پر نعمت خواسته است که شکر منعم را بجای آورده و هر نعمتی را در همان جایی که صاحب نعمت دستور داده خرج کنند:

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهَا لَقَادِرُونَ * فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (۱)

و از آسمان ، آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جای دادیم ؛ و بی تردید به از بین بردن آن کاملاً توانمندیم . * پس به وسیله آن برای شما باغ هایی از درختان خرما و انگور پدید آوردیم که برای شما در آنها میوه های فراوانی است [که از فروش آنها زندگی خود را اداره می کنید] و [نیز] از آنها می خورید.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ» (۲)

خداست که آسمان ها و زمین را آفرید ، و از آسمان آبی نازل کرد ، و برای شما به وسیله آن از محصولات و میوه های گوناگون روزی بیرون آورد ، و کشتی ها را مسخر شما قرار داد تا به فرمان او در دریا روان شوند ، و نیز نهرها را مسخر شما کرد.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجْرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ * يُنبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (۳)

اوست که از آسمان ، آبی برای شما نازل کرد که بخشی از آن نوشیدنی است

ص: ۲۱

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۱۸ - ۱۹ . [۱]

۲- (۲) - ابراهیم (۱۴) : ۳۲ . [۲]

۳- (۳) - نحل (۱۶) : ۱۰ - ۱۱ . [۳]

و از بخشی از آن درخت و گیاه می روید که [دام هایتان] را در آن می چرانید . * برای شما به وسیله آن آب ، زراعت و زیتون و خرما و انگور و از همه محصولات می رویاند ؛ یقیناً در این [واقعیت ها شکفت انگیز طبیعی] نشانه ای است [بر توحید ، و ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ « (۱)

بی تردید خدا شکافنده دانه و هسته است ؛ زنده را از مرده بیرون می آورد ، و بیرون آورنده مرده از زنده است ؛ این است خدا ، پس چگونه [از حق] منصرفتان می کنند؟

اندیشه در غذا و تفسیر آن

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ * أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعَبْنَا وَقَضْبًا * وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا * وَحَدَائِقَ غُلْبًا * وَفَاكِهَةً وَأَبًّا « (۲)

پس انسان باید به خوراکش با تأمل بنگرد * که ما [از آسمان] آب فراوانی فرو ریختیم . * سپس زمین را [به صورتی سودمند] از هم شکافتیم . * پس در آن دانه های فراوانی رویاندیم ، * و انگور و سبزیجات * و زیتون و درخت خرما * و بوستان های پر از درخت تناور و بزرگ * و میوه و چراگاه.

ص: ۲۲

۱- (۱) - أنعام (۶) : ۹۵ . [۱]

۲- (۲) - عبس (۸۰) : ۲۴ - ۳۱ . [۲]

« فَلْيَنْظُرِ اَيْنَ اَنْسَانَ كَفَرَ پيشه و ناسپاس اكنون كه از آفرينش و تحولات خود ناآگاه است، يا از عالم نشر خود بي خبر است و آن را باور ندارد، يا براي آن كه اندكي تصور و باور كند كه چه قدرتي در آفريدن و به راه انداختن و آسان كردن راه او به كار رفته و چه سرمايه ها و استعدادها به وي داده شده و او حق نعمت و امر خدا را در انجام تكليف و مسؤليت خود انجام نداده، پس نظر و اندیشه در غذای خود نمايد، همين غذایی كه پيوسته به دست و كامش می رسد و در برابر چشمش می باشد، چه اندازه قدرت و قوا و عوامل طبيعت در فراهم ساختن و در دسترس قرار دادن آن به كار رفته و چگونه آماده و ساخته شده است.

در قرآن كريم، امر و دعوت به نظر و تفكر در آيات آفرينش با تعبيرات مختلف براي برانگيختن فكر و تحكيم ايمان به مبدأ و معاد آمده است. بيشتر سوره های کوتاه كه در آغاز وحی و در مكه نازل شده متضمن اين گونه آيات است، تا اذهان و نفوسی كه به جاهليت و شرك آلوده و پست شده بود برانگيخته شود و پاك و روشن گردد و از راه تفكر در آيات زمين و آسمان از واژگونی پرستش بت ها و هواهای پست رها بشوند و به جهان و جهان دار و حكمت و فرمان او بپيوندند.

همين آيات بود كه در زمان کوتاهی اذهان را روشن نمود، سپس آن همه علما و محققان و عرفا در سرزمين های اسلامی پديد آورد. اين اوامر و دعوت های قرآن حكيم بر طبق فطرت و طبيعت حواس و ادراكات بشری است كه بايد از طريق حس و شهود و تحقيق، با اسرار كاینات و قوانين طبيعت آشنا شود، آنگاه می تواند همين محسوسات و مشهودات را پایه تفكر و استدلال گرداند.

تا حكمت و قدرت و صفات پروردگار را در آينه جهان بنگرد و مقصود نهایی را دريابد و با تعالی فكري و اخلاقی و گشودن اسرار طبيعت می تواند زندگی دنیایی و معاش خود را سامان دهد و هر چه بيشتر از نیروها و بهره های نهفته در موجودات بهره گیرد.

این تحرک فکری را که بر اساس تفکر در عالم مشهود است نخست قرآن پدید آورد، سپس با برخورد به اساس فلسفه های یونانی و اندیشه های حکما و اندیشمندان شرقی مسیرش برگشت و نظر بیشتر علمای اسلامی یکسره از تفکر در مشهودات برید و به اندیشه در ماورای مشهود پرداختند و پایه استدلال و فلسفه عمومی و اسلامی بر مقدمات عقلی محض بنا شد و از آن مایه گرفت.

این پایه و مایه هر اندازه محکم و درست باشد در همه مطالب و برای همه اهل نظر راست نمی آید. از اینرو آمیخته با تخیلات و اوهام و فرضیه های بی اساس گردید و حالتی شبیه به احلام، سپس خواب و جمود برای عالم و جاهل که همه تحت تأثیر این گونه اندیشه ها قرار گرفته بودند، پیش آمد.

در این میان فقط طبقه فقها بودند که در حدود محدود آیات و روایاتی که درباره تکالیف و احکام است ماندند و از این آیات و اصول احکام، صدها اصول و هزارها فروع حکمی و قانونی استنباط کردند و اصول فقهی و حقوقی پیوسته کامل تر و سرشارتر گردید و هزارها کتاب در فقه و اصول آن نوشته شد، با آن که راجع به تکالیف و احکام عملی مختلف حدود پانصد آیه در قرآن می باشد.

درباره نظر و تفکر در کاینات بیش از هفتصد و پنجاه آیه به صورت امر و دعوت صریح آمده و بیشتر سوره های قرآنی با اشاره و صریح، آیاتی از این جهان مشهود و نظامات آن را نمایانده است.

اگر با همان روش مستقل فقها که آن همه قواعد و فروع در احکام تعبیدی و عملی از آیات و سنت استنباط کردند، دیگر متفکران اسلامی نیز با این اوامر صریح و هدایت و روش قرآن، درباره جهان و خلقت به بحث و تحقیق می پرداختند، هم اندیشه و افکار و در نتیجه زندگی مسلمانان بالا- می رفت و هم پایه های ایمان آنها محکم می شد و هم استقلال روحی و حریم زندگی مسلمانان حفظ می گردید.

اگر فقها اوامر صریح قرآن را درباره نظر و تفکر مانند اوامر و نواهی عملی به

عنوان واجب عینی به حسب توانایی مسلمانان یا واجب کفایی یا مستحب بیان می کردند و بابی در فقه راجع به این آیات می گشودند، وضع مسلمانان غیر از این بود.

فقه عملی، بیان احکام و روابط عبادی و حقوقی است و فقه نظری، حدود و تکلیف فکر و نظر در اسرار عالم را می نمایاند و اصول ایمان و استقلال فکر و اجتماع مسلمانان را تأمین می نماید.

أَنَا صَيِّبُ الْمَاءِ اشاره به آب باران یا نوع آب است. صَبٌّ، چنانکه از موارد استعمال آن استفاده می شود فرو ریختن سرشار و فراگیرنده از بالاست. صَبًّا مَبِينٌ نوعی خاص و شگفت انگیز ریزش است.

ثُمَّ شَقَقْنَا... سپس زمین را پس از پیوستگی، از هم شکافتیم نوعی شکافتن خاص و شگفت انگیز است.

این دو آیه و آیه بعد، ظهور در این مطلب دارد که نخست آبی سرشار و غیر عادی فرو ریخته شده و سپس با فاصله زمانی و در اثر آن زمین با وضع شگفت انگیزی از هم باز و شکافته شده، پس از آن گیاه روئیده شده است.

این لغات و این گونه تعبیر و ترتیب در دیگر آیات مکرری که درباره فرو ریختن باران و رویاندن گیاه است دیده نمی شود. این تعبیر و ترتیب خاص با ظهور فعل ماضی در زمان گذشته، می رساند که آیات از اطوار و اوضاع گذشته زمین تا زمانی که انواع گیاه در آن پدید آمده خبر می دهد.

فَأَنْبَتْنَا... پس از زمانی که آب را سرشار و با شدت و قدرت از بالا فرو ریختیم و زمین را از هم شکافتیم و آن چنان آن را زیر و زبر کردیم، زمین آماده و شکفته شد و از آن حَبِّ و انگور و میوه های بوته ای - یا انواع سبزی های دست چین - را رویاندیم.

وَزَيْتُونًا... چنین به نظر می رسد که هر یک از روئیدنی های بر شمرده در این آیات، نمونه نوعی از مواد اصلی غذای انسان می باشد و ترتیب ذکر هر یک گویا

اشاره به ترتیب در اهمّیت و احتیاج، یا ترتیب پیدایش و تکامل این انواع دارد:

نخست انواع حبوبات مانند گندم، جو، عدس و میوه های ساقه خفته و کوتاه و بوته ای: انگور، کدو، خیار، خربزه، سپس درخت های بلند و تنومند: زیتون و نخل و باغ های انبوهی که از این گونه درخت ها تشکیل می شود.

وَ فَاكِهَةً وَ اَبًا: مقصود از فاکهه، میوه های فرعی و تفنّنی است که بیشتر از جهت طعم و مزه مصرف می شود.

أَبّ، مراتع طبیعی تهیه شده برای تغذیه حیوانات است که خود غذای انسان می شوند.

با نظری که قرآن به آن امر کرده و دانشمندان ناآشنای به قرآن به آن رسیده اند، هر دانه گیاه ریز و درشت، سراپا دستگاه فعّال و کارخانه زنده ای است که پیوسته با ریشه هایی که در زمین خزانده، عناصر اصلی و آماده آن را پس از تحلیل و تذویب، جذب می کند. و از سوی دیگر برگ های گشوده خود را چون دست نیازمندان به سوی آسمان برمی آورد تا از فیض بی دریغ نور و هوا فراخور استعدادش بگیرد.

آنچه از عناصر تذویب شده زمین و فیض نور و هوا می گیرد در درون برگ ها ترکیب شده و به صورت غذای متناسب به اعضای مختلف آن می رسد و در نهایت میوه هایی برمی آورد که با رنگ ها و طعم ها و بوها، مواد غذایی متنوع انسان می گردد و بالای دست های خود در دسترس می گذارد.

این همه بهره ها و میوه هایی که از جهت کمّیت و رنگ و طعم و مواد غذایی متنوع است چنان با دقت و کم و بیش نمودن عناصر محدود زمین و هوا ترکیب و صورت بندی شده که هر نوع دارای مواد غذایی و رنگ و طعم مخصوص به خود می باشد.

با آن که اصول ساختمان گیاهان یکسان است، اعضای خاصّ جذب کننده عناصر و ترکیب کننده و نگاهدارنده آب و هوا و دیگر عناصر، در سرزمین ها و آب و

هوای خاص متفاوت می باشد.

گیاهان و درختان بیش از آن که دستگاه شیمیایی زنده و حکیمانه برای تهیه غذای بدن حیوان و انسان است، جمال و رنگ آمیزی و خط و خال منقش و منظم شکوفه و گل ها و سبزی و خرمی و عطرانگیزی آنها، روح انسانی را برمی انگیزد و چون آئینه، جمال مطلق را منعکس می نماید و هر ورق و برگشان دفتری است از حکمت پروردگار.

منظور قرآن از نظر؛ همین است: نظر در حکمت و جمال، نظر در حیات و پیدایش و اطوار آن، نظر در مواد و عناصری که به این صورت ها برآمده و غذای جسم و جان و بنیه ایمان شده است.» (۱)

آثار شگفت انگیز مواد غذایی

«آخرین تجسسات علمی نشان داده است که غذاها باید شامل مواد اصلی زیر باشد تا بتواند سلامت و نمو و تجدید حیات سلول های بدن را تأمین کند:

۱ - پروتیدها، یا مواد آلبومینوئید که آنها را مواد سازنده انساج می دانند و در گوشت، تخم مرغ، ماهی، شیر، پنیر، بسیاری از میوه جات، سبزیجات و بقولات از قبیل نخود، لوبیا، عدس، گردو، بادام، فندق و سیب زمینی موجود است.

۲ - لیپیدها (چربی ها) که آنها را غذاهای سوزاننده می دانند و در شیر و کره و پنیر و چربی های حیوانی و نباتی و بسیاری از میوه جات و سبزیجات و غلات مانند زیتون و گردو و بادام و فندق و بادام کوهی و گندم و مانند آنها فراوان است.

۳ - گلوکیدها (هیدرات دو کربن و مواد نشاسته ای و قندها) که آنها را جزو غذاهای مولد قوه و انرژی می دانند، در قند و عسل و اغلب میوه جات شیرین مانند انگور و خرما و سیب و گلابی و سبزیجاتی مانند چغندر و غلاتی مانند ذرت و گندم

ص: ۲۷

و جو و سیب زمینی و امثال آن زیاد است.

۴ - املاح معدنی که آنها را هم سازنده و هم تولید کننده قوا می دانند و در اغلب سبزیجات و غلات که سردسته آنها گندم است؛ موجود است.

۵ - سلولزها که آنها را جزء غذاهای پاک کننده محسوب می دارند و در اغلب سبزیجات و میوه جات، به مقدار زیاد یافت می شود.

۶ - فرمان ها یا کاتالیزورها که سبب آماده کردن غذاهای دیگر برای هضم و جذب می شود و در اغلب گیاهان مخصوصاً به طور خام موجود است.

۷ - ویتامین ها که آنها را جزء غذاهای حیاتی می دانند در اغلب میوه جات و سبزیجات موجود است.

انسان در شبانه روز به طور متوسط ۲۴۰۰ کالری مواد غذایی لازم دارد که از سه نوع اصلی غذاها یعنی: پروتیدها، لیپیدها و گلوکیدها باید به دست بیاید که این سه ماده اصلی غذایی بدون وجود مواد فرعی دیگر یعنی: املاح معدنی، فرمان ها و ویتامین ها و حتی سلولزها نمی توانند احتیاجات بدن را رفع کنند و اغلب آن مواد به تنهایی قابل جذب بدن نیستند.

و نیز باید دانست که تعادل بین غذاها از واجبات است و حتماً باید مخلوط باشد نه این که فقط با خوردن پروتید (مثل گوشت و تخم مرغ) و یا گلوکیدها (نان و پلو و...) تأمین گردد.

اکنون برای آن که بهتر مشخص شود که چگونه اصول بالا- و مواد ضروری برای تأمین تغذیه و رشد و نمو و تجدید حیات سلول های بدن انسان و حیوان، در خوراکی های یاد شده در (آیات ۲۴ تا ۳۱ سوره عبس) ملحوظ گردیده به طور اختصار به شرح ترکیب مواد اصلی سه گانه و املاح و ویتامین ها در صد گرم چند نمونه از خوراکی های مذکور می پردازیم:

الف - از دسته غلات (حَبًّا)، نمونه: گندم. ترکیب گندم در صد بدین شرح است:

پروتئین ۱۱/۲۹، چربی ۱/۱۱، گلوکید ۷۴/۹۸، پتاس ۳۱/۱۶، سود ۲/۰۷، آهک ۳/۲۵، منیزی ۱۲/۰۶، اکسید دوفر ۱/۲۸، اسید فسفریک ۴۷/۲۲، املاح معدنی دیگر ۱/۸۱، ویتامین ۵۶۱ B/میلی گرم، ویتامین ۲۰۱۲ B/میلی گرم، نیکوتیل آمید ۶۰۰/۴ میلی گرم، ویتامین E ۲/۲ میلی گرم و هر صد گرم گندم ۳۵۲ کالری ایجاد می نماید (ارزش غذایی).

ب - از دسته سبزیجات و بقولات (قَضْباً)، از هر کدام یک نمونه:

۱ - ترکیب نخود درصد بدین شرح است:

پروتئین ۲۴/۵، چربی ۱/۰، گلوکید ۶۱/۷، آب ۱۰، سدیم ۴۲، پتاسیم ۸۱ میلی گرم، کالسیم ۷۳، منیزیوم ۱۴، منگنز ۰/۱۹۹، آهن ۶، مس ۸۰۲/، فسفر ۳۹۷ میلی گرم، گوگرد ۱۹۶ میلی گرم، کلر ۴۴، ویتامین ۳۷ واحد، ویتامین ۱ B/۸۷ میلی گرم، ویتامین ۲۹۲ B/میلی گرم، نیکوتیل آمید ۳ میلی گرم، ویتامین ۲ - C میلی گرم و هر صد گرم ۳۵۴ کالری ایجاد می کند.

۲ - ترکیب اسفناج درصد بدین شرح است:

پروتئین ۲/۲، چربی ۳/، گلوکید ۳/۹، آب ۹۲/۱، سدیم ۸۴ میلی گرم، پتاسیم ۴۸۹ میلی گرم، کالسیم ۸۷/، منیزیوم ۵۵، منگنز ۸۲۸/، آهن ۳، مس ۱۹۷/، فسفر ۴۵، گوگرد ۲۷، کلر ۶۷، اسیداوریک ۷۲، پورین ۹۰/۲۴ میلی گرم، اسیدمالیک ۸۰۰ میلی گرم، اسیدسیتریک ۸۹۲ میلی گرم، اسیداکسالیک ۶۰۰۰ واحد بین المللی، ویتامین ۰/۰۸ میلی گرم، ویتامین ۱ B/۲۱ میلی گرم، ویتامین ۲ B/۵۲ میلی گرم، نیکوتیل آمید ۲۱/۵ میلی گرم، ویتامین C، مقدار جزئی، ویتامین E می باشد. هر صد گرم اسفناج تازه ۲۲ کالری تولید می نماید.

ج - از دسته میوه ها (فَاكِهَةً) که خود به دو دسته مهم، شیرین، چرب و نشاسته دار تقسیم می شوند.

۱ - میوه های شیرین که خود به سه گروه منقسم می گردند:

اول: میوه های شیرین که خود ترش مزه هستند. از این دسته به عنوان مثال، ترکیب درصد انگور (عنباً) را ذکر می کنیم:

درصد گرم انگور ۸۱/۶ گرم آب، ۸/ پروتئین ۴/ گرم چربی، ۱۶/۷ گرم گلوکید، ۲ گرم سدیم، ۲۵۴ گرم پتاسیم، ۱۷ گرم کلسیم، ۷ گرم منیزیم ۸۳/ گرم منگنز، ۱۶ گرم آهن، ۹۸/ گرم مس، ۲۱ گرم فسفر، ۹ گرم گوگرد، ۲ گرم کلر، ۸۰ واحد بین المللی ویتامین، ۰/۵ میلی گرم ویتامین ۰/۳۱، B میلی گرم ویتامین ۴۲، B میلی گرم نیکوتیل آمید و ۴ میلی گرم ویتامین C وجود دارد و هر صد گرم انگور ۷۴ کالری تولید می نماید.

دوم: میوه های شیرینی که از این دسته به عنوان مثال، ترکیب درصد خرما (نَخْلًا) را ذکر می کنیم:

در هر صد گرم خرما خشک ۲۰ آب، ۲/۲ پروتئین، ۶/ چربی، ۷۵ گلوکید، ۹/ سدیم، ۷۹۰ میلی گرم پتاسیم، ۶۵ کلسیم، ۶۵ منیزیم، ۵/۱ آهن، ۷۲ فسفر، ۶۵ گوگرد، ۲۸۳ میلی گرم کلر، ۱۸۰ واحد بین المللی ویتامین، ۰/۸ ویتامین ۰/۵، B ویتامین ۲/۱۸، B نیکوتیل آمید وجود دارد و هر صد گرم خرما ۳۱۴ کالری ایجاد می نماید.

سوم - میوه جاتی که جزء سبزیجات محسوب می گردند. به عنوان مثال، خیار را ذکر می کنیم:

درصد گرم خیار، ۸/ پروتئین، ۱/ چربی، ۳ گلوکید، ۹۵/۶ آب، ۸/ سدیم، ۱۴۰ میلی گرم پتاسیم، ۱۰ کلسیم، ۹ منیزیم، ۳/ آهن، ۲۱ فسفر، ۱۲ گوگرد، ۳۰ کلر، ۲۰۰ واحد بین المللی ویتامین، ۰/۴ ویتامین ۰/۵، B ویتامین ۱۸۲، B نیکوتیل آمید، ۱۰ میلی گرم ویتامین C و مقدار مختصر ویتامین ۶ B و ویتامین E دارد. هر صد گرم خیار ۱۳ کالری ارزش غذایی دارد.

۲ - میوه های چرب و نشاسته دار - در این دسته میوه های هسته دار وجود دارند

که به عنوان مثال، زیتون زیتوناً و بادام را ذکر می کنیم:

درصد گرم بادام ۴/۷ آب، ۱۸/۶ پروتئین، ۵۴/۱ چربی، ۱۹/۶ گلوکید، ۳ سدیم، ۶۹۰ میلی گرم پتاسیم، ۲۵۴ کلسیم، ۲۵۲ منیزیم، ۴/۴ آهن، ۴۷۵ فسفر، ۱۵۰ گوگرد، ۲۰ کلر، ۲۵/۱ ویتامین ۱، ۶۷۱ B/ ویتامین ۲ ۴/۵، B نیکوتیل آمید وجود دارد، هر صد گرم آن ۶۴۰ کالری ارزش غذایی دارد.

نکته دیگری که باید مورد توجه باشد این که: تا به امروز تقسیم بندی جامع کاملی که مشخص تمام خواص و جهات مختلف خوراکی ها باشد به وجود نیامده است و تقسیم بندی هایی که در علم غذاشناسی رایج شده است هر کدام به جهتی مورد استفاده است.

مثلاً تقسیم بندی بر حسب منشأ ایجاد خوراکی ها (غذاهای با منشأ حیوانی، غذاهای با منشأ گیاهی، غذاهای با منشأ معدنی) یا تقسیم بندی بر حسب نوع عمل و اثر (غذاهای مولد نیرو و غذاهای حمایت کننده) و از این قبیل تقسیم بندی ها. به همین جهت در تحقیقات و نشریات غذاشناسی و علوم تغذیه تا به امروز از روشی استفاده شده که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده یعنی به ترتیب از:

۱ - غلات حَبّاً گندم، جو، ذرت، چاودار، برنج و... و فرآورده های آنها.

۲ - سبزیجات و بقولات قَضَباً عدس، لوبیا، باقلا، نخود، سیب زمینی، هویج فرنگی، شلغم، ترب، چغندر، کلم پیچ، اسفناج، کاهو، کرفس، سیر، پیاز، تره، مارچوبه، کدو، خیار، گوجه فرنگی، بادنجان، ماش، جعفری، بابونه، نعنا، تره خودرو، ریحان، شنبلیله، قازیاغی، گشنیز، موسیر.

۳ - میوه ها فَاكِهَةً که خود دو دسته اند:

الف - میوه های شیرین مثل انگور عِنَباً خرما نَخْلًا.

ب - میوه های چرب و نشاسته دار مثل زیتون زیتوناً.

۴ - گوشت و تخم مرغ پرندگان، شیر و مشتقات آن که از فرآورده های حیوانی

است. (خود حیوانات برای تغذیه از علف ها و گیاهان خودرو، میوه ها، علوفه خشک اَباً تغذیه می کنند). بنابراین آیات مذکور ناظر به همه مواد غذایی لازم برای تغذیه انسان می باشند. «(۱) مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ» (۲)

تا مایه برخورداری شما و دام هایتان باشد.

این بود گوشه ای از منافع شب و روز که عامل حیات و ضامن تداوم بقا و علت پرورش و رشد انسان است.

«فِي مَا يَغْذُوهُمْ بِهِ وَ يُنْشِئُهُمْ عَلَيْهِ»

شب برای موجودات زنده و به خصوص انسان، ظرف آرامش، استراحت، تأمین نیرو و سبب خوشی و خوشگذرانی مشروع و خلاصه تمدد اعصاب است.

«فَيَكُونُ ذَلِكَ لَهُمْ جَمَاماً وَ قُوَّةً، وَ لِيُنَالُوا بِهِ لَذَّةً وَ شَهْوَةً»

شب و روز و منافع آن که در قرآن مجید به عنوان نشانه های حق ذکر شده، برای هر صاحب عقلی موزن حیرت و علت تعجب و شگفتی است.

در جان و دل چو آتش عشقش علم کشید سلطان صبر رخت به مُلک عدم کشید

مهرش چو جای کرد در اوراق خاطر بر حرفهای غیر یکایک قلم کشید

دل را که بود طایر قدسی بریخت خون شوخی نگر که تیغ به صید حرم کشید

ص: ۳۲

۱- (۱) - پرتوی از قرآن: ۱۵۴، [۱] قسمت اول جزء ۳۰.

۲- (۲) - عبس (۸۰): ۳۲. [۲]

شد زنده سر، که در قدم دوست خاک شد جان مُرد چون ز درگه جانان قدم کشید
در بزم عشق هر که به عیش و طرب نشست بس جرعه ها ز خون جگر دم بدم کشید
گر چه بسی کشید دلم از شراب عشق از جام بود و خُم و سبُو، بحر کم کشید
زنهار فیض دست مدار از شراب عشق تا آن زمان که بحر توانی به دم کشید

(فیض کاشانی)

ص: ۳۳

[«۶» وَ خَلَقَ لَهُمُ النَّهَارَ مُبْصِرًا لِيَبْتَغُوا فِيهِ مِنْ فَضْلِهِ وَ لِيَتَسَبَّحُوا إِلَيْهِ رِزْقِهِ وَ يَسْتَرْحُوا فِي أَرْضِهِ طَلَبًا لِمَا فِيهِ نَيْلُ الْعَاجِلِ مِنْ دُنْيَاهُمْ وَ دَرَكُ الْأَجْلِ فِي أُخْرَاهُمْ «۷» بِكُلِّ ذَلِكَ يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ وَ يَبْلُو أَعْبَارَهُمْ وَ يَنْظُرُ كَيْفَ هُمْ فِي أَوْقَاتِ طَاعَتِهِ وَ مَنَازِلِ فُرُوضِهِ وَ مَوَاقِعِ أَحْكَامِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» (۱)]

و روز را برای بندگان روشنی بخش آفرید، تا در آن به طلب فضل و احسانش برآیند، و آن را وسیله و ابزاری برای رسیدن به رزق و روزیش قرار دهند، و در زمین او از پی به دست آوردن آنچه در آن سود بدون تأخیر و سریع دنیای آنهاست، و نیز رسیدن به منفعت دائمی آخرتشان به راه افتند. به تمام این امور کارشان را اصلاح می کند، و کردارشان را می آزماید، و می نگرد که در اوقات طاعتش و جایگاه های واجباتش، و موارد احکامش چگونه اند. تا کسانی را که بد کردند، به خاطر کار زشتشان، جزا دهد و آنان را که خوبی کردند، با بهشت پاداش بخشد.

روز یا ظرف تهیه روزی و قیام به عبادت

اشاره

زمین با قدرت حضرت ربّ در عرصه گاه فضا، به دور خود می چرخد، نیمی از

ص: ۳۴

آن به طرف آفتاب عالمتاب، این منبع نور و انرژی قرار می گیرد و روز روشن و مبصر پدید می آید.

انسان به وقت روز، وظیفه و مسئولیت دارد برای به دست آوردن فضل حق و به چنگ آوردن وسایل لازم برای زندگی، از طریق دانداری، کشاورزی، صنعت، هنر، کار، کارگری، تجارت و آنچه سبب رسیدن به رزق و روزی است به فعالیت برخیزد.

این فعالیت و دنبال رزق و روزی رفتن که به دستور حضرت محبوب انجام می گیرد، در صورتی که به دور از حرص و بخل و بغی و تجاوز و پایمال کردن حقوق مردم باشد و پس از به دست آوردن در جهت صحیح برای خود و زن و فرزند و نیازمندان جامعه خرج شود، عین عبادت و محض اطاعت از حضرت حق و موژث ثواب های سنگین اخروی است.

اگر انسان به دستور حضرت حق در راه به دست آوردن رزق و روزی قدم بگذارد و به دستور حق در معاملات عمل کند و طبق خواسته او خرج کند، بدون شک دنیا و آخرت خود را آباد کرده است:

«نَيْلُ الْعَاجِلِ مِنْ دُنْيَاهُمْ وَ دَرْكُ الْأَجَلِ فِي آخِرَاهُمْ»

دنیا و آخرت در کلام نراقی

فقیه بزرگ عارف عاشق، ملاً مهدی نراقی می فرماید:

همه آنچه انسان به آن میل و رغبت دارد مذموم نیست؛ زیرا آنچه آدمی در دنیا به آن میل دارد اگر ثمره و نتیجه آن بعد از مرگ برایش بماند، یعنی دانش نافع و عمل صالح، در حقیقت به آخرت متعلق است و آن را به این اعتبار دنیا نامند که نزدیک و در دسترس است. و هر یک از عالم و عابد از علم و عبادت خود لذت می برد و حتی برای وی لذت بخش ترین چیزهاست، اگر چه حظ و بهره ای زودرس

در دنیاست لکن از دنیای مذموم نیست، بلکه در حقیقت از آخرت به شمار می رود، هر چند از حیث این که محسوس و مشهود است از دنیا محسوب می شود؛ زیرا هر چه در قلمرو حس و مشاهده است از عالم شهادت یعنی دنیاست.

و از اینرو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز را از دنیا شمرد و فرمود:

حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ : الطَّيِّبُ وَ النَّسَاءُ، وَ قَرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ . (۱)

سه چیز از دنیای شما نزد من محبوب است: بوی خوش و زنان و روشنایی چشم من در نماز است.

با این که نماز از اعمال آخرت است. پس دنیای مذموم عبارت است از حظ و بهره عاجل و زودرس که نه از اعمال آخرت است و نه وسیله ای برای آن و آن جز لذت بردن از معاصی و تنعم به چیزهای مباحی که زاید بر مقدار ضرورت است نیست.

تحصیل روزی در روایات

و اما تحصیل روزی به قدر ضرورت، از کارهای شایسته و نیکوست، چنانکه در اخبار به آن تصریح شده است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ . (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عبادت هفتاد جزء است که برترین آن طلب روزی حلال است.

و نیز فرمود:

ص: ۳۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۱/۷۳، باب ۱۹، حدیث ۸؛ [۱] الخصال: ۱۶۵/۱، حدیث ۲۱۸.

۲- (۲) - الکافی: ۷۸/۵، حدیث ۶؛ [۲] بحار الأنوار: ۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۳۶؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۳، باب ۳، حدیث

۱۴۵۸۵. [۴]

مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلِمَةً عَلَى النَّاسِ . (۱)

از رحمت خدا دور است هر کس که در امور زندگی سربار مردم باشد و از دسترنج دیگران بدون تحمل زحمت و کار استفاده کند.

امام سجّاد علیه السلام فرمود:

الدُّنْيَا دُنْيَاءُ اِنْ: دُنْيَا بِلَاغٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ . (۲)

دنیا دو گونه است: دنیایی رساننده (یعنی انسان را به سبب طلب قدر کفاف و ضرورت، به طاعت و قرب خدا می رساند) و دنیایی که ملعون است (یعنی آدمی را که در جستجوی بیش از حدود خود است از رحمت حق و سعادت دور می کند).

امام باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا اسْتِغْفَافًا عَنِ النَّاسِ وَسَعِيًّا عَلَى أَهْلِهِ وَ تَعَطُّفًا عَلَى جَارِهِ لَقِيَ اللَّهَ عِزًّا وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ .

(۳)

هر که برای بی نیازی از مردم و وسعت و گشایش بر اهل و عیال خود و نیکی و عطف با همسایگان، در دنیا به طلب روزی برود، در قیامت خدای عز و جل را ملاقات خواهد کرد در حالی که چهره اش مانند شب چهاردهم می درخشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا . (۴)

ص: ۳۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۲/۷۴، باب ۷، حدیث ۲۰، [۱] الکافی: ۷۲/۵، حدیث ۷. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰/۷۰، باب ۱۲۲، ذیل حدیث ۹؛ [۳] وسائل الشیعه ۹/۱۶، ذیل حدیث ۲۰۸۲۲. [۴]

۳- (۳) - تهذیب الاحکام: ۳۲۴/۶، باب ۹۳، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعه: ۲۱/۱۷، باب ۴، حدیث ۲۱۸۷۶. [۵]

۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۶۰/۱۷، باب ۱۸، حدیث ۲۱۹۸۰؛ [۶] من لایحضره الفقیه: ۱۵۷/۳، حدیث ۳۵۷۶.

در طلب روزی تنبلی مکنید که پدران ما در این راه تلاش می کردند و به دنبال روزی می رفتند.

شخصی به آن حضرت عرض کرد: «ما دنیا را می طلبیم و دوست داریم که به ما رو آورد.» فرمود: می خواهی با آنچه کنی؟ عرض کرد: خود و عائله ام از آن منتفع شویم و به آن صلۀ رحم و تصدق کنیم و حج و عمره بجا آوریم. فرمود: این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرت است. ^(۱) حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام در زمینی کار می کرد به طوری که قدم هایش را عرق فراگرفته بود، شخصی عرض کرد: فدایت شوم، کارگران شما کجایند؟ فرمود:

کسی که از من و پدرم بهتر است با دست خود در زمین کار می کرد. پرسید: او کدام شخص بود؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و همه پدرانم با دست خود کار می کردند و این کار انبیا و مرسلین و اوصیای ایشان و صالحان است. ^(۲) با دستورهایی که برای طلب دنیای حلال آمده است اگر کسی گردن نهد، باطنش نورانی می شود و حال عبادت به او دست می دهد. در آن صورت به وقت صبح نماز صبحش را بجای آورد و به وقت ظهر بدون این که کسب و کار مانعش شود، به نماز ظهر و عصر حاضر گردد و به غیر نماز به مستحبات دیگر و به واجبات دیگر نیز روی کند و نگذارد که خدمت به خلق و دستگیری از مستحق و عیادت مریض و تشییع جنازه و زیارت اخوان و دیدار مردم مؤمن و خلاصه هر خیری از او فوت گردد و به قول قرآن مجید از این نوع آزمایش های الهی سرفراز بیرون آید و آنچه باید از جانب حضرت حق برای آخرتش ذخیره گردد:

ص: ۳۸

۱- (۱) - الکافی: ۷۲/۵، حدیث ۱۰؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۴/۱۷، باب ۷، حدیث ۲۱۹۱۰.

۲- (۲) - من لایحضره الفقیه: ۱۶۲/۳، حدیث ۳۵۹۳؛ عوالی اللآلی: ۲۰۰/۳، حدیث ۲۲.

«و کسانی را که کار نیک کرده اند ، همان کار نیکشان را به آنان پاداش دهد.»

اما اگر از دستورهای حق در طلب رزق و روزی روی گردان شود و به حرام مالی و عملی دچار گردد، باطنش تاریک می شود و حال عبادت از او سلب می شود. و تمام حرکات و سکنااتش بر اساس امور مادی محض نظام می گیرد و از او انسانی چون قارون، عاشق دلباخته مال و جدای از عبادت و اطاعت و کار خیر به وجود می آید و در انواع گناهان و معاصی غرق شده، روزگار به غفلت بگذرانند و نعمت های حق را در جای غیر خود مصرف کرده، موجب سخط حق می شود و در آینده به جریمه های سخت دچار می گردد:

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَؤُا بِمَا عَمِلُوا» (۲)

تا کسانی را که مرتکب گناه شده اند ، همان گناهانشان را به آنان کیفر دهد.

راهی یزن که آهی بر ساز آن توان زد شعری بخوان که با او رطل گران توان زد

بر آستان جانان گر سر توان نهادن گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد

قد خمیده ما سهلت نماید اما بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد

در خانقه ننگجد اسرار عشقبازی جام می مغانه هم با مغان توان زد

درویش را نباشد برگ سرای سلطان ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد

ص: ۳۹

۱- (۱) - نجم (۵۳) : ۳۱. [۱]

۲- (۲) - نجم (۵۳) : ۳۱. [۲]

اهل نظر، دو عالم در یک نظر ببازند عشق است و داد اول بر نقد جان توان زد

گر دولت وصال خواهد دری گشودن سرها بدین تخیل بر آستان توان زد

عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

شد رهن سلامت زلف تو وین عجب نیست گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد

حافظ به حق قرآن کز شید و رزق باز آی باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد

(حافظ شیرازی)

جزای نیکی در روایات

اشاره

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يا عَلِيُّ أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: مَنْ آوَى الْيَتِيمَ، وَ رَحِمَ الضَّعِيفَ، وَ أَشْفَقَ عَلَى الْوَالِدِيهِ وَ رَفِقَ بِمَمْلُوكِهِ. (۱)

ای علی! چهار چیز است که در هر کس باشد، خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا می کند: پذیرش سرپرستی یتیم، ترحم به ضعیف، مهربانی به پدر و مادر، نرمی با زیر دست.

و نیز فرمود:

ص: ۴۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۱/۷۴، باب ۳، ذیل حدیث ۳؛ [۱] مکارم الاخلاق: ۴۳۶. [۲]

مُجَالَسَهُ أَهْلَ الدِّينِ شَرَفٌ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . (۱)

همنشینی با دینداران، شرافت آدمی در دنیا و آخرت است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ مُسْلِمٍ أَقْرَضَ مُسْلِمًا قَرْضًا يُرِيدُ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا اِحْتَسَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَهَا بِحِسَابِ الصَّدَقَةِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِ . (۲)

مسلمانی که برای خدا به مسلمان دیگر قرض بدهد، تا قرض برگردد، اجرش همچون صدقه در راه خداست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَطْعَمَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ ، كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ مَنْ أَطْعَمَ فِتْمًا . قَالَ : قُلْتُ : مَا الْفِتْمُ ؟ فَقَالَ : مِائَةُ أَلْفٍ مِنَ النَّاسِ . (۳)

هر کس برادر دینیش را اطعام دهد، اجرش همچون طعام دهنده فتم است.

راوی می گوید: عرضه داشتم: فتم چیست؟ فرمود: صد هزار انسان.

حضرت رضا علیه السلام پیوسته می فرمود:

مَنْ دَعَا لِإِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ]

وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ]

وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ عَنْ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَلَكًا يَدْعُو لَهُ . (۴)

هر کس برای برادران [و خواهران مؤمن و مسلمان] خود دعا کند، خداوند به هر مؤمنی ملکی موكّل او کند تا برایش دعا نماید.

ص: ۴۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۹۹، باب ۴، حدیث ۲؛ [۱] ثواب الاعمال: ۱۳۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۳۹، باب ۱، حدیث ۶؛ [۳] أعلام الدین: ۳۹۱. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۷۱/۳۷۶، باب ۲۳، حدیث ۷۳؛ [۵] أعلام الدین: ۳۹۰. [۶]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۹۰/۳۸۶، باب ۲۶، حدیث ۱۲؛ [۷] ثواب الاعمال: ۱۶۱. [۸]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ عَادَ مَرِيضًا فِي اللَّهِ، لَمْ يَسْأَلِ الْمَرِيضَ لِلْعَائِدِ شَيْئًا إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ. (۱)

هر کس عیادت مریض کند و نظری جز به خدا نداشته باشد، مریض درخواست نمی کند چیزی را مگر این که خداوند دعایش را در حق عیادت کننده مستجاب کند.

جزای بدی در روایات

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالْعُفْلَةَ، فَإِنَّهُ مَنْ عَفَلَ فَإِنَّمَا يَعْغُلُ عَنْ نَفْسِهِ. وَإِيَّاكُمْ وَالتَّهَاوُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنَّهُ تَهَاوَنَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَهَانَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۲).

از غفلت و بی توجهی نسبت به حقایق پرهیزید که هر کسی غفلت ورزد به خود ضرر زده. و امر خدا را پست و کوچک نشمارید که هر کسی برنامه های الهی را (که در قرآن منعکس است) پست بشمارد، خداوند در قیامت او را پست و خوار کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَهُودِيًّا وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بَغَيْرِ وَلَايَتِنَا لَأَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنَحْرِيهِ فِي النَّارِ. (۳)

ص: ۴۲

۱- (۱) - أعلام الدّین: ۳۹۸؛ [۱] مکارم الأخلاق: ۳۶۱؛ [۲] عدّه الدّاعی: ۱۲۶. [۳]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۷/۶۹، باب ۱۱۲، حدیث ۳؛ [۴] ثواب الاعمال: ۲۰۳. [۵]

۳- (۳) - أعلام الدّین: ۴۰۰؛ [۶] بحار الأنوار: ۲۰۱/۲۷، باب ۷، حدیث ۶۸. [۷]

هر کس ما اهل بیت را دشمن بدارد، خداوند او را یهودی وارد محشر کند. و هر آینه اگر کسی هزار سال بین رکن و مقام خدا را عبادت کند، سپس بدون ولایت و قبول حکومت و سرپرستی ما به قیامت وارد شود، خداوند او را به رو به آتش جهنم خواهد افکند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ حَتَّى يَرَى وَبِالْهَنِّ : الْبُغْيُ ، وَ الْكُذْبُ ، وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ . (۱)

سه خصلت است که صاحبش از دنیا نمی رود مگر این که بدی عاقبت آن را ببیند: تجاوز به حق مردم، دروغ، قطع رحم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ وَ جَلَالِ كِبْرِيَائِهِ ، فَمَنْ طَعَنَ عَلَيْهِ أَوْ رَدَّ قَوْلَهُ فَقَدَ رَدَّ عَلَى اللَّهِ فِي عَرْشِهِ ، وَ لَيْسَ هُوَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ أَنْمَا هُوَ شِرْكٌ شَيْطَانٍ . (۲)

خداوند مؤمن را از نور عظمت و جلال کبریایی خود آفریده است، پس هر کس به او طعنه زند، یا گفتارش را مردود سازد، هر آینه خدا را در عرش رد کرده، چنین کسی با خدا ارتباط ندارد، به حقیقت که شیطان در نطفه او شرکت داشته است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۴۳

۱- (۱) - أعلام الدّین: ۴۰۱؛ [۱] ثواب الاعمال: ۲۲۰، [۲] با کمی اختلاف.

۲- (۲) - أعلام الدّین: ۴۰۳؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۴۶/۷۲، باب ۵۶، حدیث ۱۷، [۴] با کمی اختلاف.

مَنْ كَانَ لَهُ دَارٌ فَاحْتِاجْ مُؤْمِنٌ إِلَى سُكْنَاهَا فَمَنْعَهُ إِيَّاهَا، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ :

مَلَائِكَتِي، عَبْدِي بَخِلَ عَلَى عَبْدِي بِسُكْنِي الدُّنْيَا، لَا وَعِزَّتِي لَا يَسْكُنُ جَنَانِي أَبَدًا. (۱)

کسی را که خانه ای باشد و مؤمنی به سکونت در آن نیازمند است و او از جای دادن مؤمن در آن خانه خودداری کند، خدای عز و جل می فرماید: ای ملائکه من، بنده ام خانه دنیا را از بنده ام دریغ داشت، نه، به عزتم قسم هرگز او را بهشت ساکن نمی کنم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ رَوَى عَنْ مُؤْمِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْئًا وَ هَدَمَ مَرْوَتَهُ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ ، أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ . (۲)

کسی که سخنی را از مؤمنی حکایت کند و قصدش توهین به آن مؤمن و از بین رفتن آبرویش و افتادن از چشم مردم باشد، خداوند او را از ولایتش بیرون برده، به ولایت شیطان منتقل کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَرْبَعٌ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا وَاحِدَةً مِنْهُمْ إِلَّا خَرِبَ وَ لَمْ يُعْمَرْ بِالْبِرِّ كِهَ : الْخِيَانَةُ ، وَ السَّرْقَةُ ، وَ شُرْبُ الْخَمْرِ ، وَ الرَّبَا. (۳)

چهار چیز است که داخل خانه ای نمی شود مگر این که آن خانه از رحمت و معنویت خراب گردد و برکت نبیند: خیانت، دزدی، خوردن شراب و ربا.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

إِذَا غَضِبَ اللَّهُ عَلَى أُمَّهِ وَ لَمْ يُنْزَلْ بِهِمُ الْعَذَابُ غَلَّتْ أَسْعَارُهَا، وَ قَصَرَتْ

ص: ۴۴

۱- (۱) - أعلام الدین: ۴۰۴؛ [۱] الکافی: ۳۶۷/۲، حدیث ۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۵۴/۷۲، باب ۶۶، حدیث ۳۶؛ [۳] أعلام الدین: ۴۰۴. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۷۲، باب ۵۸، حدیث ۲؛ [۵] أعلام الدین: ۴۰۴. [۶]

أَعْمَارُهَا، وَ لَمْ يَزْبِجْ تُجَارُهَا، وَ لَمْ تَزْكُ ثِمَارُهَا، وَ لَمْ تَغْزُرْ أَنْهَارُهَا، وَ حُبِسَ عَنْهَا أَمْطَارُهَا، وَ سُلِّطَ عَلَيْهَا شِرَارُهَا. (۱)

هر گاه خداوند بر امتی غضب کند و آنان را به عذاب آسمانی دچار نماید، اجناسشان گران شود، عمرهاشان کوتاه گردد، تجارشان سود نبرند، میوه هاشان زیاد نشود، نهرهای آبشان پر نگردد، باران از آنان منع شود و اشرار قوم بر آنها مسلط گردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَنَعَ مُؤْمِنًا شَيْئًا مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ أَوْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِ، أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ، مُزْرَقَةً عَيْنَاهُ، مَغْلُولَةً يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، فَيَقَالُ: هَذَا الْخَائِنُ الَّذِي خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ. ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ. (۲)

هر مؤمنی که مؤمنی را از برآوردن نیایش منع کند در حالی که قدرت بر رفع احتیاج مؤمن داشته باشد یا با کمک دیگری بتواند رفع نیاز مؤمن نماید، خداوند او را در قیامت سیاه رو و کبود چشم (کور) نگاه می دارد، در حالی که دو دستش به گردنش بسته، پس گفته می شود: این خائنی است که به خدا و رسول خیانت کرده. سپس امر می شود او را به آتش دراندازد.

آری، گناه و معصیت و ساعات روز را به آلودگی پر کردن و به تعبیر بعضی از روایات با ایام دشمنی کردن، سودی جز خواری در دنیا و عذاب در آخرت ندارد.

اگر غرایز و شهوات را با احکام الهی مقید کنیم، اگر تقوا را مهار هوای نفس قرار دهیم، اگر به یاد خدا و روز قیامت باشیم، ساعات عمر ما را خیر و خوبی پر می کند و در فردای محشر به نتایج خوبی های خود بر اساس وعده الهی در قرآن خواهیم

ص: ۴۵

۱- (۱) - أعلام الدین: ۴۰۷؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۵۷/۷۴، باب ۷، حدیث ۱۲۸، [۲] با کمی اختلاف.

۲- (۲) - أعلام الدین: ۴۰۴؛ [۳] ثواب الاعمال: ۲۳۹. [۴]

رسید.

هلالی در رساله «صفات العاشقین» می سراید:

زلیخا مدّتی در عهد یوسف ندیدی غیر اندوه و تأسف

ز کار خویش بهبودی ندیدی ز سوداهای خود سودی ندیدی

اگر یوسف شدی چون ماه طالع شدی پیشش در و دیوار مانع

وگر خود سوی یوسف بر گذشتی به رگمش از ره دیگر گذشتی

غم پیری نمی بر سنبلش ریخت ز آسیب خزان برگ و گلش ریخت

سیه بادام او از جور ایام شد از عین سفیدی مغز بادام

بیاض روی او شد معجز او بین کآخر چه آمد بر سر او

فشاند از چشمه های چشم خونبار هزاران قطره همچون دانه بار

بدینسان بود حال او که ناگاه دلش را بر غلط کردند آگاه

بتی در خانه از مردم نهان داشت که او را قبله حاجت گمان داشت

درون خانه کارش بت پرستی برون از عشق یوسف شور و مستی

به دل گفتا که ای در عشق معیوب محب را کی روا باشد دو محبوب

شد این بت سنگ راه آرزویم از آن یوسف نمی آید به سویم

ز بهر بت شکستن سنگ برداشت به عزم صلح، راه جنگ برداشت

شکست آن را به چالاکی و چُستی وز آن افتاد در کارش درستی

به آن سنگی که بت را خُرد بشکست تو گفتی رخنه ایمان خود بست

چوبار دیگر آمد بر سر راه بر آمد یوسف توفیقش از چاه

ترحم کرد یوسف بر زلیخا جوانی را گرفت از سر زلیخا

سیه شد مردم چشم سفیدش برآمد کوب صبح امیدش

تو نیز ای دل اگر بت را شکستی ز غوغای بتان جستی و رستی

ص: ۴۶

الهی از بتان ما را نگه دار دل گمراه ما را روبه ره آر

زالال معرفت در کام ما ریز شراب وحدت اندر جام ما ریز

(هلالی جغتایی)

ص: ۴۷

«۸» اللَّهُمَّ فَالِكِ الْحَمِيدُ عَلَي مَيَا فَلَقْتِ لَنَا مِنَ الْإِضِيحِ بَاحٍ وَ مَتَّعْتِنَا بِهِ مِنْ ضَوْءِ النَّهَارِ وَ بَصَّرْتِنَا مِنْ مَطَالِبِ الْأَقْوَاتِ وَ وَقَيْتَنَا فِيهِ مِنْ طَوَارِقِ الْأَفَاتِ «۹» أَصْبَحْنَا وَ أَصْبَحَتِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بِجَمَلَتِهَا لَكَ :

سَمَاوَهُيَا وَ أَرْضُهَا وَ مَيَا بَشَّتْ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا سَاكِنُهُ وَ مُتَحَرِّكُهُ وَ مُقِيمُهُ وَ شَاخِصُهُ وَ مَا عَلَا فِي الْهَوَاءِ وَ مَا كُنَّ تَحْتَ الثَّرَى «۱۰» أَصْبَحْنَا فِي قَبْضَتِكَ يَحْوِينَا مُلْكُكَ وَ سِلْطَانُكَ وَ تَضُمُّنَا مَشِيَّتِكَ وَ تَتَصَرَّفُ عَنْ أَمْرِكَ وَ نَتَقَلَّبُ فِي تَدْبِيرِكَ «۱۱» لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا مَا قَضَيْتَ وَ لَا مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ «۱۲» وَ هَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ وَ هُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ إِنْ أَحْسَيْنَا وَ دَعْنَا بِحَمْدٍ وَ إِنْ أَسَأْنَا فَارْقَنَا بِدَمٍّ]

خدایا! فقط تو را سپاس، بر این نعمت: که تاریکی شب را شکافتی، و روشنی صبح را آشکار کردی، و ما را به شکافتن تاریکی شب از روشنی روز بهره مند ساختی و در راه به دست آوردن خوردنی ها بی‌افرمودی، و از پیشامدهای ناگوار بلاها نگاه داشتی. شب را برای تو صبح کردیم، و همه آفریده ها برای تو قدم در عرصه صبح گذاشتند. آسمان و زمینشان، و آنچه در هر کدام از آنها پراکنده ای، ساکن و جنبنده اش ایستاده و رونده اش، و آنچه در هوا بالا رفته و آنچه زیر خاک پنهان شده، در عرصه گاه ملکیت تو صبح کردیم.

فرمانروایی و پادشاهیت ما را گرد آورده، و ارادت ما را جمع کرده. از برکت فرمانت، در کارها تصرف می کنیم، و در سایه تدبیرت دگرگون می شویم. جز آنچه فرمانت بر آن صادر شده، برای ما کار و مطلبی نیست، و جز آنچه را به ما بخشیدی، خیری وجود ندارد.

امروز روز آفریده شده جدیدی است، و او بر ما گواه آماده ای است. اگر خوبی کنیم، ما را با سپاس ترک می کند و اگر بدی کنیم، نکوهش کنان از ما جدا می شود!

حکمت گردش شب و روز

آفرینش جهان هستی و نظام شب و روز و آفرینش ماه و خورشید و ستارگان همگان در تدبیر و تسخیر ذات وجود اقدس باری تعالی است. که می فرماید:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿١﴾

به یقین پروردگار شما خداست که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر تخت [فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش] چیره و مسلط شد، شب را در حالی که همواره با شتاب روز را می جوید بر روز می پوشاند، و خورشید و ماه و ستارگان را که مسخر فرمان اویند [پدید آورد]؛ آگاه باشید که آفریدن و فرمان [نافذ نسبت به همه موجودات] مخصوص اوست؛ همیشه سودمند و با برکت است، پروردگار عالمیان.

جهان همان گونه که در پیدایش نیازمند به اوست در تدبیر و ادامه گردش حیات

ص: ۴۹

و ادارهٔ شبانه روز نیز وابسته به اوست و اگر لحظه ای لطف خدا از آن گرفته شود، نظامش به کلی گسسته و نابود می گردد.

آفرینش طبیعت و موجودات و برقراری قوانین و انضباطی که به فرمان پروردگار در عالم هستی حاکم است؛ در مسیر معینی حرکت می کند.

از این حرکت پربرکت، اسبابِ طبیعت که مهمترین آنها پی در پی بودن شبانگاه و صبحگاه است و همه موجودات دنیا بر روال آنها تلاش و آرامش دارند و چرخهٔ رزق و روزی بندگان و حیوانات و گیاهان بر دایرهٔ حرکت و برکت آنها می چرخد؛ از وجود مبارک خداوند است.

وجود حق تعالی سرمایه ای ذاتی و پر خیر و برکت است که آثار فیض سرشار او تا ابد باقی بماند و هرگز زوال نپذیرد.

لایق ترین وجود برای صفت مبارک، وجود خداوند است که سرچشمهٔ همه نیکی ها و خیرات، پیوسته از او جاری است و باران رحمت و حیات او بر همه موجودات عالمگیر و فراگیر می گردد؛ پس ستایش از مقام مقدس و مبارک ربوبی به این است که فرمود: تبارک الله رب العالمین».

از نشانه های آشکار قدرت نمایی الهی، رفت و آمد شب و روز است. همگی در کارند تا آنانی که اهل درک و اندیشه هستند در پرتو تقوا و پرهیز از گناه، صفای روح و روشن بینی یافته و چهرهٔ حقیقت و جمال یار را ببینند.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿١﴾

به یقین در رفت و آمد شب و روز و آنچه را خدا در آسمان ها و زمین پدید آورد، برای گروهی که همواره تقوا پیشه اند، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است.

ص: ۵۰

اگر نورانیت نور روز که پرتویی از سرچشمه نور خورشید است و تاریکی و سکوت شب که از پنهانی منبع نور آفتاب است به صورت یکنواخت و پیوسته بود، سردی و گرمی بر اوضاع عالم غلبه می کرد و همه موجودات نابود می شدند ولی خداوند این دو را پشت سر یکدیگر قرار داده تا بستر زندگی و کوشش در کره زمین آماده گردد. و این از موهبت های خداوند کریم است که همه زمینه های حیات و بقای آدمی را فراهم می سازد ولی آدمیزاده ناسپاس با کفران و طغیان خود را هلاک می سازد و راه سعادت و کامیابی را به جهنم سوزان ختم می کند.

امام سجّاد علیه السلام در دعایش هنگام رؤیت هلال چنین زمزمه می فرمود:

أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ الدَّائِبُ السَّرِيعُ الْمُتَرَدُّ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ، الْمُتَصَيَّرُ فِي فَلَكِ التَّدْبِيرِ آمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِكَ الظُّلْمَ وَ أَوْضَحَ بِكَ الْبُهْمَ وَ جَعَلَكَ آيَةً مِنْ آيَاتِ مُلْكِهِ وَ عَلَامَةً مِنْ عَلَامَاتِ سُلْطَانِهِ وَ امْتَهَنَكَ بِالزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ وَ الطُّلُوعِ وَ الْأُفُولِ وَ الْإِنَارَةِ وَ الْكُفُوفِ فِي كُلِّ ذَلِكَ أَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ وَ إِلَيَّ إِرَادَتِهِ سَرِيعٌ . (۱) ای آفریده فرمانبردار و پوینده دائم و شتابان، رفت و آمد کننده در منازل معین شده و تصرف کننده در فلک تدبیر، ایمان آوردم به کسی که به سبب تو تاریکی ها را روشن کرد، آنچه را با حواس به سختی می توان یافت، به وسیله تو آشکار ساخت و تو را دلیلی از دلایل فرمانروایی بر هستی و نشانه ای از نشانه های سلطنت و قدرتش قرار داد و تو را به زیادی و نقصان و طلوع و غروب و تابندگی و گرفتگی، به خدمت گرفت. در تمام این حالات فرمانبردار اویی و به سوی خواسته اش شتابانی.

ص: ۵۱

برخی انسان های ساده لوح به شب و روزها بدبین هستند و از آنها ابراز تنفر می کنند و گاهی روزی را نحس و شوم می دانند، یا شبی را عامل بدبختی و سیاهی زندگی خود می پندارند یا به سالی و ماهی و فصلی حالت خوش یمنی یا بدشگونی و سیه روزی می دهند و گروهی به روزگار و طبیعت مشکوک هستند و همه عوامل بدبختی خود را به زمین و آسمان نسبت می دهند، ولی اینان نمی دانند که نظام عالم هستی و آفرینش خداوند مَنان کمبود و عیبی ندارد و چرخه زمانه به طور طبیعی به دلخواه فرد یا گروه خاصی نیست که بر وفق مراد کسی باشد و دیگری را ناامید و محروم سازد. گردش روزگار و تدبیر امور با قدرت خداوند به گونه ای است که همه موجودات و امکانات در حساب و نظم و ویژه ای حرکت می کنند ولی بر پایه اراده الهی فراز و نشیب دارد که باید بر اساس مصالح و حکمت هایی مورد آزمایش یا مقامات قرار بگیرند تا به اهداف عالی برسند، امّا انسان نادان به جای این که به نفس خود مظنون باشد و از شر هوای آن به حق تعالی پناه ببرد به مظاهر طبیعت و مقدسات دینی اهانت می کند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به نکته مهمی به نقل از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اشاره می فرماید:

اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمْسِي إِلَّا وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ ، فَلَا يَزَالُ زَارِيًا عَلَيْهَا وَ مُسْتَرِيدًا لَهَا. (۱)

بندگان خدا، بدانید که مؤمن شب را به روز و روز را به شب نمی برد مگر آن که به نفس خود بدگمان است، همواره از خود عیبجویی می کند و خواهان افزایش کار نیک از نفس است.

پس باید بر حرکات شیطنت آمیز نفس اماره نظارت بیشتر کرد تا هوای دوست را

ص: ۵۲

با دود گناه و وسوسه شیطانی آلوده نسازیم.

شخصی به امام باقر علیه السلام گفت: چگونه صبح کردی؟ فرمود:

در حالی صبح کردیم که غرق نعمتیم و آلوده به گناهان بسیار، پروردگارانمان با نعمت هایش به ما اظهار محبت می کند و ما با گناهانمان با او دشمنی می ورزیم در حالی که ما به او نیازمندیم و او از ما بی نیاز است. (۱)

بینش در بهره گیری از نعمت ها و بلاها

اندازه شناسی و شناخت قدر نعمت ها و حکمت حوادث و آفات انسان را در رساندن به کمالات برتر موقوف می سازد؛ به ویژه اگر به اسرار باطنی خلقت اشیا بیشتر نگریسته شود به معرفت حقیقی نزدیکتر می شود.

اگر آدمی

«سَرَّ الْقَدَر» داشته باشد و همه چیز را مانند آب و آتش بشناسد پی می برد که چرا خداوند حکیم، صفت خوبی را به فرد زشتی داده یا زیبایی را به فرد ناشایست و نادان داده است. اگر تیز نگر شود، پاسخ همه این پرسش ها به عدالت و حکمت حق می رسد.

هنگامی که انسان سَرَّ قَدَر هر چیزی و حکمت حق در آن را نشناسد، همیشه از خود می پرسد، چرا و چگونه چنین کرده است؟ اگر به سَرَّ درون آفرینش برسد، همه اشکالات و شبهات او از بین می رود.

بیشتر ناله ها و شکایت های بشر از روی جهل به راز هستی و آفرینش است و ظاهربینی و ساده نگری و به کار نگرفتن عقل و اندیشه، او را به موجودی مادی و حیوانی تبدیل می کند که همه همت او صرف شکم چرانی و سرگرمی در دنیا است ولی چراغ زندگی و عقلش تعطیل است.

ص: ۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۰۳/۴۶، باب ۶، حدیث ۵۲؛ الأملی، شیخ طوسی: ۶۴۱، حدیث ۱۳۳۱.

یکی از صفات شیعه ژرف نگری در امور حقیقی دنیاست که امام علی علیه السلام در این باره به اصحاب فرمود:

شِيعَتُنَا هُمْ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ ، أَهْلُ الْفَضَائِلِ ، النَّاطِقُونَ بِالصَّوَابِ ، مَا كَوَّلَهُمُ الْقُوَّةُ وَ مَلَبَسَهُمُ الْاِقْتِصَادُ وَ مَشِيَهُمُ التَّوَّاضِعُ ...

تَحَسَّبُهُمْ مَرَضَى وَ قَدْ خُوِلُوا وَ مَا هُمْ بِهَذَاكَ ، بَيْلُ خَامَرِهِمْ مِنْ عَظَمَةِ رَبِّهِمْ وَ شِدَّةِ سُلْطَانِهِ مَا طَاشَتْ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ ذَهَلَتْ مِنْهُ عُقُولُهُمْ ، فَإِذَا اشْتَأَقُوا مِنْ ذَلِكَ بَادَرُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْأَعْمَالِ الزَّكِيَّةِ لَا يَزُضُونَ لَهُ بِالْقَلِيلِ وَ لَا يَسْتَكْثِرُونَ لَهُ الْجَزِيلَ فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ . (۱)

شیعیان ما آنانند که خداشناسند، به فرمان خدا عمل می کنند، اهل فضایلند؛ زبانشان گویای راستی و درستی است؛ خوراکشان بخور و نمیر است.

پوشاکشان میانه روی است، راه رفتنشان با فروتنی است...

آنان را بیمار و دیوانه می پنداری در حالی که چنین نیستند، بلکه عظمت پروردگارشان و شکوه قدرت او چنان در آنان اثر گذاشته که دل‌هایشان دیوانه‌ او، خرده‌هایشان در برابرش حیران و سرگشته شده است، اشتیاق آنان سبب گشته که با کارهای پاک و پاکیزه به سوی خدای تعالی بشتابند، به عمل اندک برای او رضایت نمی دهند و اعمال زیاد را برای خود زیاد نمی شمارند، پیوسته خود را متهم می دارند و از اعمال خویش بیمناکند.

بخشی از رزق و سرمایه انسان، اموالی است که از راه کسب حلال به دست می آید و در راه حق و حمایت از ضعیفان مصرف می گردد. و گاهی آدمی در اثر هوا و هوس از راه باطل درآمدی بیاندوزد و در راه شیطان خرج می کند که هر دو بر باد رفته است.

ص: ۵۴

«عده ای از مردم خراسان خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند. حضرت بی مقدمه فرمود: هر کس مالی را از «مهاوش» به دست آورد، خداوند آن را در «نهابر» از بین ببرد. عرض کردند: فدایت شویم معنی این جمله را نمی فهمیم، حضرت فرمود: از باد آید به دم بشود. (۱)» (۲) این برداشت همان ضرب المثل خود ماست که گفته اند: باد آورده را باد ببرد.

بنابراین باید از وزر و وبال این مال ترسید که عاقبتش دوزخ است.

از اینرو پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ أَيِّ بَابِ اِكْتَسَبَ الدِّينَارَ وَالدَّرْهَمَ لَمْ أُبَالِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ النَّارِ اُدْخَلْتَهُ . (۳)

خدای متعال فرمود: هر کس پروایی نداشته باشد از چه راهی درهم و دینار کسب کند روز قیامت باکی نداشته باشم که از کدام درهای دوزخ واردش کنم.

و این حالت مال اندوزی یک نوع آفت زدگی نفس است که روح و قلب را هم آلوده می سازد و سپس انسان را به موجودی مانند قارون و فرعون تبدیل می کند که ادعای ملک و ملکوت را شیوه حکومت خود قرار می دهد.

بنده ذلیل پس به کجا باید توقف کند و در چه آغوشی پناه گیرد که راه نجات او باشد.

امیرالمؤمنین در مناجات خود به درگاه الهی این پناهندگی را درخواست می فرماید:

ص: ۵۵

۱- (۱) - امام صادق علیه السلام جواب این سؤال را به فارسی بیان کرده اند.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۴/۴۷، باب ۵، حدیث ۷۷؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۱۸/۴؛ [۲] بصائر الدرجات: ۳۳۶، حدیث ۱۴.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۱/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۴۶؛ [۳] الإختصاص: ۲۴۹.

خدایا! برای من پیکری آفریدی و در آن ابزارها و اندام‌هایی نهادی که من با آنها تو را فرمان می‌برم و نافرمانی می‌کنم، تو را به خشم می‌آورم و خشنودت می‌سازم و در نفس من انگیزه به سوی شهوات قرار دادی و مرا در سرایی آکنده از آفات جای دادی و آن گاه به من فرمودی باز ایست. پس من به کمک تو باز می‌ایستم و به تو توسل می‌جویم و به تو پناه می‌برم و با یاری تو خودم را حفظ می‌کنم و برای انجام آنچه خشنودت می‌سازد، از تو توفیق می‌طلبم. (۱) پس باید سپری از ابزار دفاع معنوی برگزید که حضرت علی علیه السلام فرمود:

لَا تُخْلِ نَفْسَكَ مِنْ فِكْرِهِ تَزِيدُكَ حِكْمَهُ وَعِبْرَهُ تُفِيدُكَ عِصْمَهُ. (۲)

خود را از اندیشه‌ای که بر فرزاندگی تو می‌افزاید و از عبرت آموزی که تو را از لغزش نگاه می‌دارد؛ خالی مدار.

آفرینش در خدمت خداوند

مالکیت خداوند بر اشیا و انسان‌ها از نوع مالکیت در میان انسان‌ها نیست؛ زیرا ملکیت بشر اعتباری و مجازی است که برای حفظ اعتبار حقیقی و حقوقی خود قوانینی را جعل نموده به گونه‌ای که با سلب ملکیت از فردی نسبت به مال معین در خارج، او دیگر صاحب آن نیست. اما نسبت به ذات حق تعالی ملکیت مطلق است و در آن اعتبار و تعلق معنی ندارد؛ زیرا وابستگی و ارتباط حیاتی موجودات به رابطه معلول با علت است که مبدأ آفرینش هستی سبب پدید آمدن آنان شده است و پدیده‌ها ربط محض به خدایند و همه معارف عمیق در جهان بینی از این مبادی

ص: ۵۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۷/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۱۴؛ البلد الأمين: ۳۱۷.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۵۷، حدیث ۵۵۴. [۱]

وحی به دست آمده است. جملگی با زبان حال می گویند: آنچه در فضا یا خاک در حرکت است از سیطره خداوند بر هستی است.

و آن قانون هستی که عبارت از حکمت رابطه های گوناگون بین مخلوقات و تدبیر امور و تنظیم حرکات و سکناات بر پایه نظم و حساب است؛ از مدیریت تکوینی قادر حکیم بر همه آفرینش است.

حضرت علی علیه السلام درباره آفرینش جهان فرمود:

أَنْشَأَ الْخَلْقَ أَنْشَاءً، وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً بِلَا رَوِيَّةٍ اجَالَهَا وَلَا تَجْرِبَةً اسْتَفَادَهَا، وَلَا حَرَكَهَ أَحَدَتْهَا، وَلَا هَمَامَهُ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا. أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا، وَلَا لَاءَمَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا، وَغَرَزَ غَرَائِزَهَا، وَالزَّمَهَا اشْبَاحَهَا، عَالِمًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا، مُحِيطًا بِحُدُودِهَا وَانْتِهَائِهَا، عَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَاخْتَائِهَا. (۱)

بی سابقه ماده و مواد مخلوقات را لباس هستی پوشاند و آفرینش را آغاز کرد، بدون به کارگیری اندیشه و سود جستن از تجربه و آزمایش و بدون آن که حرکتی از خود پدید آورده و فکر و خیالی که تردید و اضطراب در آن روا دارد. موجودات را پس از به وجود آوردن به مدار اوقاتشان تحویل داد و بین اشیای گوناگون ارتباط و هماهنگی برقرار کرد، ذات هر یک را اثر و طبیعتی معین داد و آن اثر را لازمه وجود او نمود، در حالی که به تمام اشیا پیش از به وجود آمدنشان دانا و به حدود و انجام کارشان محیط و آگاه و به اجزا و جوانب همه آنها آگاه و آشنا بود.

به راستی، شکوه و عظمت آفرینش بر ما پنهان مانده است که خود را در برابر بزرگی چون خداوند منان عددی فرض می کنیم. بزرگی را باید از کلام بزرگان آموخت که در عظمت خلقت او متحیر مانده اند.

ص: ۵۷

امام علی علیه السلام درباره آن شکوهمندی چنین می فرماید:

منزهی از هر عیب چه بزرگ است شأن تو! چه عظیم است آنچه از آفرینش تو می بینیم! و چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت تو! چه دهشت آور است آنچه ما از ملکوت تو می بینیم! و چه اندازه حقیر است آنچه دیده می شود در برابر آنچه از سلطنت تو برای ما ناپیداست. چه نعمت هایت در این دنیا گسترده و فراوان است و با این حال در برابر نعمت های آخرتت چقدر کوچک است. (۱) آیات قرآن تنها برای خواندن نیامده است، بلکه برای فهم و درک اهل ایمان و عمل فرستاده شده است که:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَمَآئَةٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٢﴾

یقیناً در آفرینش آسمان ها و زمین ، و آمد و رفت شب و روز ، نشانه هایی [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است . * آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند ، و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند ، [و از عمق قلب همراه با زبان می گویند :] پروردگارا ! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی ، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی ؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار .

اندیشه در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین به انسان آگاهی و بینش می دهد و

ص: ۵۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۹۰ - ۱۹۱. [۲]

نخستین اثر آن توجه به هدفمند بودن آفرینش است و این که همگان در خدمت دستگاه خداوندند.

صاحبان عقل و خرد پس از اعتراف به وجود هدف در خلقت به یاد شریف ترین موجود در آفرینش می افتند که انسان میوه این جهان هستی می باشد و همه حرکت و گردش کرات و طبیعت به خاطر تربیت و پرورش و تکامل انسان است.

«نوف بکالی که از یاران صمیمی امام علی علیه السلام بود گفت: شبی در خدمت حضرت بودم هنوز چشم مرا خواب نگرفته بود، دیدم امام از بستر برخاست و به ستارگان آسمان چشم دوخت و سپس مرا صدا زد و فرمود: ای نوف! خوابی یا بیداری؟ عرض کردم بیدارم یا امیر. فرمود: ای نوف! خوشا به حال زاهدان در دنیا و دلدادگان به آخرت، آنان مردمی هستند که زمین را فرش و خاکش را بستر و آبش را خوشگوار قرار دادند، قرآن را لباس دل و دعا را جامه رو نموده و دنیا را بر روش مسیح از خود بریدند چه بریدنی!» (۱) مرحوم علامه در تفسیر المیزان نگاشته است:

«اندیشیدن و دقت در آفرینش اشیا و این که هر یک اجزایشان متناسب با یکدیگر و مجموع وجودشان برای رسیدن به کامل و سعادت به نحو تمام و کمال؛ مجهز به ابزار و وسایل هستند؛ نشان می دهد که هر پدیده ای در جای خود از کمال حسن و نیکویی برخوردار است.» (۲) امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر می فرماید:

ای مفضل! نخستین پسند و دلیل بر وجود آفریدگار، پدید آوردن جهان و ترکیب اجزای آن و نظم بخشیدن آن اجزا به شکل کنونی است. هر گاه درباره این جهان به اندیشه دقت کنی آن را همانند خانه ای یابی که هر آنچه بندگانش

ص: ۵۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۱۰۴. [۱]

۲- (۲) - تفسیر المیزان: ۲۴۹/۱۶، ذیل آیه ۷ سوره سجده.

بدان نیاز دارند در آن فراهم است. آسمان همچون سقف برافراشته شده و زمین همانند فرش گسترده است و ستارگان مانند چراغ‌ها کنار هم چیده شده‌اند و گوهرها همانند گنجینه‌ها در دل زمین اندوخته شده‌اند و هر چیز عالم به جای خود فراهم گشته است و انسان همچون مالک و صاحب وسایل و لوازم آن است. انواع گیاهان برای اهداف او آماده گشته و حیوانات گوناگون در خدمت مصالح و منافع او می‌باشند. (۱) در عهد سلیمان بن داود مردم گرفتار خشکسالی سختی شدند. پس به آن حضرت شکایت کردند و از ایشان خواستند که طلب باران کند.

سلیمان فرمود: بعد از نماز صبح برای طلب باران بیرون خواهم رفت. چون نماز صبح خواند به همراه مردم بیرون رفت. در راه مورچه‌ای را دید که بر دو پای خود ایستاده دست به آسمان برداشته است و می‌گوید: پروردگارا! ما نیز از آفریدگان تو هستیم و از روزی تو بی‌نیاز نیستیم، ما را به سبب گناهان آدمیان هلاک مفرما.

در این هنگام سلیمان به مردم گفت: برگردید که به سبب موجوداتی غیر از شما باران داده شدیدی. پس در آن سال بارانی آمد که هرگز مانند آن را به خود ندیده بودند. (۲)

روز از نو، روزی از نو

اهل لغت یوم را به سه گونه تفسیر کرده‌اند:

۱- فاصله طلوع خورشید تا غروب آفتاب یا طلوع فجر صادق تا غروب خورشید

۲- زمان حاضر

۳- مطلق زمان

ص: ۶۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۱/۳، باب ۴؛ توحید المفضل: ۴۷.

۲- (۲) - الکافی: ۲۴۶/۸، حدیث ۳۴۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۶۰/۶۱، باب ۱۰، حدیث ۹.

چرخش روزها و نو شدن روزها به مانند صندوقچه ای از اعمال نیک و بد انباشته است که در قیامت در آن را بکشایند. خداوند در روز قیامت بیست و چهار مخزن را باز می کند؛ بعضی پر از نور و بعضی پر از آتش و بعضی خالی است. این مخازن کنایه از بیست و چهار ساعت شبانه روز است که انسان در آن به عمل نیک یا عمل گناه مشغول بوده و یا وقت خود را به بیکاری و ولگردی گذرانده است.

زمان به تنهایی از شاهدان و گواهان اعمال انسان است که در روز رستاخیز زبان زمان به گویش آید و گذشته را برای دادگاه حق گزارش کند. همه رخدادهای و حوادث شبانه روز در ظرف زمان ثبت می شود سپس به روز حساب به مانند دستگاه حافظه نگار آن را ارائه دهد.

خداوند مَنّان در آیات کتاب خود به موقعیت زمان اشاره فرموده است:

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿١﴾

هر که در آسمان ها و زمین است از او درخواست [حاجت] می کند ، او هر روز در کاری است .

هر روز کار خداوند در برنامه ای است هر لحظه طرحی نو در می اندازد. این مقتضای طبیعت آفرینش و پاسخگویی به نیازهای موجودات است، روزی به قومی قدرت می دهد و روزی دیگر آنها را شکست می دهد. یک روز سلامتی و جوانی می بخشد، روز دیگر بیمار و ناتوان می کند، زمانی مایه اندوه و افسردگی می آورد و وقتی غم را از دل بزدايد.

گاهی بر اساس حکمت و نظام احسن پدیده تازه و حادثه جدیدی به وجود می آید. موضوعات بدیع و بی سابقه اتفاق می افتد که نشانه نظارت خدای متعال به امور است. بنابراین برنامه آفرینش و تدبیر حق لحظه ای تعطیل بردار نیست.

ص: ۶۱

از مراحل امور خداوند در عبودیت این است که گناهی را می بخشد و رنجی را برطرف می سازد، گروهی را بالا می برد و دیگرانی را می کوبد. گاهی بندگانی را ناز و نوازش می دهد و برخی را به بلایی چوب می زند و در حقیقت خداوند با این حالات گوناگون با موجودات و بندگان عشق می کند، حالی می دهد و حالی می گیرد تا او را بشناسند.

پیروز کسی است که امروز در عمل خود را بسازد و کوتاهی های دیروز را جبران نماید، دنیا که ساعتی بیش نیست لحظه ای دردی و لحظه ای شادی، از آینده هم خبری نداریم. پس آن ساعت را در طاعت باشیم بهتر است یا در معصیت غرق باشیم!؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ ذَلِكَ الْيَوْمُ: يَا بْنَ آدَمَ، أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ. فَافْعَلْ بِي خَيْرًا وَاعْمَلْ فِيَّ خَيْرًا، أَشْهَدُ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَدًا. (۱)

هیچ روزی بر فرزند آدم نیاید مگر این که آن روز بگوید: ای پسر آدم! من روزی نو هستم و بر تو گواهم پس به وسیله من کار نیک کن و در من نیکی به جای آر، تا در روز قیامت به سود تو گواهی دهم، چه دیگر مرا هرگز نخواهی دید.

برخی بزرگان گفته اند:

این فرمایش حضرت زبان حال می باشد که سزاوار است مؤمن به گوش دل بگیرد و عمل کند هر چند به این حقیقت اشاره دارد که زمان پر و زمان خالی در آخرت عبارت از بروز درون زمان ها یعنی تجلی ظرف زمان به صورت مظروف آن

ص: ۶۲

۱- (۱) - الکافی: ۵۲۳/۲، حدیث ۸؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۲۵/۷، باب ۱۶، حدیث ۲۰. [۲]

که اعمال به عرصه ظهور در آیند چنانکه زمان پر برکت به زمانی گویند که در آن خیرات و برکات بسیار باشد و زمان نحس به هنگامی که فیض و نیکی در آن نباشد.

پس هر که زمان را شناخت در گرداب نکبت و ذلت گرفتار نیاید.

امام علی علیه السلام انسان را متوجه این روزها می کند و می فرماید:

هان! روزها سه روزند: روزی که گذشته و امیدی به آن نداری و روزی که ماند و گریزی از آن نیست و روزی که می آید و به آن اطمینان نداری. دیروز پند و اندرز است و امروز غنیمت و فردا را نمی دانی از آن کیست. (۱) گاهی اوقات خداوند متعال دلخوری از بندگانش را به وسیله پیامبران خود با احترام به همگان می فهماند که در احادیث قدسی با بیانی خوش و خطابی آرام یادآوری می کند. به عنوان نمونه به حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

يَا بَنَ آدَمَ مَا مِنْ يَوْمٍ جَدِيدٍ إِلَّا وَ يَأْتِي فِيهِ رِزْقُكَ مِنْ عِنْدِي وَ مَا لَيْلِهِ إِلَّا وَ تَأْتِي الْمَلَائِكَةُ مِنْ عِنْدِكَ بِعَمَلٍ قَبِيحٍ ، خَيْرِي إِلَيْكَ نَازِلٌ وَ شَرُّكَ إِلَيَّ صَاعِدٌ. (۲)

ای فرزند آدم! هر روز تازه ای نیست مگر روزی تو از نزد من می آید و هر شب فرشتگان کار زشتی را از تو نزد من می آورند؛ برکت من به سویت روان است ولی بدی تو به سوی من بالا می آید.

این نکته برای اهل فهم و عمل بس است که بعضی نمک خورند و نمکدان شکنند. چقدر برای خداوند رشوه و بهانه می آوریم و قول تهذیب و پاکی نفس می دهیم اما به روز آسایش و رفاه مادی ناسپاسی می کنیم و حق مولا را ادا نمی کنیم.

مؤمن باید هر روز پیوسته از درگاه رب العالمین، گشایش روزی معنوی و توفیق

ص: ۶۳

۱- (۱) - تحف العقول: ۲۲۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۶۰/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۱۳۷.

۲- (۲) - الجواهر السنیه: ۷۹، باب ۷. [۲]

قدردانی نعمت های او و ترک گناهان را بخواهد تا هر روزش به مانند عید مبارک باشد.

کلام فیض الاسلام در فرازی از دعا

مرحوم فیض الاسلام در توضیح جمله اخیر فرموده است:

«گفته اند گفتار و گواهی دادن روز به زبان حال است و آنچه در آن واقع می شود در علم خدای تعالی به منزله شهادت و گواهی است، پس سزاوار است مؤمن گفتار آن را به گوش دل بشنود و به مقتضای آن عمل نماید.

و گفته اند: آن از باب تجسم ایام و اعمال در روز قیامت است و حق هم همین است، چنانکه روایات بر آن گویاست و از آن جمله روایتی است که سید علیخان رحمه الله در «شرح صحیفه» خود از کتاب «کافی» نقل نموده است:

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

روزی نیست که بر پسر آدم بیاید جز آن که به او می گوید: ای پسر آدم! من روز نو هستم و بر تو گواهم و پس از این هرگز مرا نخواهی دید؛ بنابراین اگر کسی روزی کار بدی انجام داد و پس از آن پشیمان شد نباید بگوید: فلان روز، روز بدی بود چون روز، بد نکرده است.» (۱) عمق این قسمت از دعا به ما می گوید همه اشیا و تمام عناصر مملوک حَقِّند و از خود استقلالی ندارند، کارگردان آنان در تمام زمینه ها خداست و این همه چرخ به اراده حضرت او در گردش است. این بالاترین خیانت است که انسان از ربوبیت و مالکیت حضرت حق غافل شود و مریوب و مملوک غیر او گردد که هر کس مملوک غیر حضرت ربّ الارباب شود، به دست خود خانه شخصیت و کرامتش را ویران نموده و به راه دارالبوار در افتاده است.

ص: ۶۴

آن که مجذوب غیر حق می شود استعدادهایش در مسیر غلط به کار می افتد و از وجود وی در حدّ خودش فرعونی خطرناک به وجود می آید و عاقبت به خذلان دچار شده و به تازیانه عذاب گرفتار می آید و از چشم رحمت الهی می افتد!

ای که داری هوس طلعت جانان دیدن نیست باید شدنت وانگهش آسان دیدن

آن جمالی که فروغش کمر کوه شکست کی توان از نظر موسی عمران دیدن

نشود تا دلت از قید علایق آزاد نتوان جلوه آن سرو خرامان دیدن

تار موی خرد از دیده دل بیرون کن تا به نورش بتوانی ره عرفان دیدن

چشم خفّاش بمان چشم دگر پیدا کن نور خورشید ازل کی بود آسان دیدن

زنگ دل پاک کن از اشک و به دل بینا شو کان جمالی است که نتوانش به چشمان دیدن

جان تو را باید و پاید، غم تن چند خوری بگذر از تن اگر هست سر جان دیدن

بر درش چند بدی آری و نافرمانی هیچ شرمت نشود زین همه احسان دیدن

مزن ای فیض از این بیش ز گفتار نفس اگر هست سر آینه جان دیدن

(فیض کاشانی)

«۱۳» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنَا حُسْنَ مُصَاحَبَتِهِ وَاعْصِمْنَا مِنْ سُوءِ مُفَارَقَتِهِ بِارْتِكَابِ جَرِيرَةٍ أَوْ اقْتِرَافِ صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ
«۱۴» وَاجْزَلْ لَنَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ أَخْلِنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و نیکو همنشینی با این روز را نصیب ما گردان، و از بد جدا شدن با او، همراه دست زدن به گناه، و ارتکاب معصیت کوچک یا بزرگ، ما را حفظ فرما، و در آن بهره ما را از خوبی ها سرشار و فراوان قرار ده و از زشتی ها تهی کن.

حقیقت رفاقت با روز

رفاقت و مصاحبت نیکو با روز در سایه ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه، میسر است. میلیاردها چرخ در کارگاه هستی به اراده حضرت رب العزه می چرخد تا ساعات روز و شب در اختیار انسان قرار گیرد؛ انسان اولاً: نباید این ساعات را مجانی از دست بدهد، ثانیاً: نباید اجازه دهد ساعات بازیچه شیطان و گوی ملامه ابلیس و ظرف آلودگی های هوا و هوس و شهوات غلط گردد.

روز را باید با دیده عقل و هدایت و چشم وجدان و انصاف نظاره کرد تا ظرف پاکی ها، درستی ها، کرامت ها و حقایق گردد و از وجود انسان، موجودی ملکوتی و معنوی و آسمانی ساخته شود که اگر روز را با چشم شهوت و شکم و ضلالت و گمراهی تماشا کنیم به سعادت دنیا و آخرت خود ضربه زده و هیزم خشک جهنم

تفسیری از آیه نهم سوره اعلی

صاحب کتاب پرتوی از قرآن می نویسد:

«این انسان است که اگر چشم عقلش باز و بازتر نشد و دچار گمراهی و هواهای نفسانی شد و استعدادها و قوایش خاموش و به هم پیچیده ماند و از قوانین حیات سرپیچی نمود، گرفتار رنج ها و سختی ها می شود و هرگونه انعکاس و برخورد اوضاع و حوادث با دیوارهای نفس گرفته و اندیشه محدودش به صورت صاعقه مرگ و آوای مصیبت نمودار می شود و پیوسته در هر قدم و اقدامش، سراب آب و زشتی ها زیبا می نماید و چون به جلو تاخت جز رنج و آلام و خستگی چیزی برایش نمی ماند.

و اگر با نور هدایت، آفاق دیدش به مبادی و نهایت زندگی باز شد و با چنین دیدی هر چه را به جای خود و با چشم حکمت بین و جمال آرا دید و به قوای درونی خود پی برد و عقده هایش گشوده شد و دیوار اندیشه های محدودش از میان رفت و خود را جزء عالم و عالم را کلّ خود دانست، چنین انسانی استعدادهایش شکفته می شود و ذهنش در پرتو هدایت، همه چیز را چنانکه هست می نگرد و قوای درونیش هماهنگ و نیرومند به حرکت درمی آید و بال و پر عقلش باز می شود و آهنگ تسبیح سر می دهد و پیوسته عقربه هدایت را با هدف های عالی و عالی تر تطبیق می نماید. چنین انسانی در مسیر بلند خود، دیگر تاریکی و مانع و مشکلی نمی بیند و با جاذبه حق و رشته های صفات ربوبی اوج می گیرد و از بالا و کنار امواج مخالف و ابرهای متراکم عبور می نماید و از مشاهده قدرت و نظم و حکمت و جمال مشهود - خلق و تسویه و تقدیر و هدایت - به سوی اصل و از محدود به سوی سرچشمه صفات و اسمای حسنی - به سوی دریای بیکران قدرت و حیات، آسان

می گراید.» (۱) اگر با دید هدایت به روز بنگریم، حسن مصاحبت محقق می شود و اگر دچار ضلالت باشیم، روزی را پشت سر خواهیم گذاشت که سراسرش آلوده به معصیت و گناه و غرق در خطا و آلودگی و آغشته به سخط و غضب حضرت جبار است. در این صورت از روز به بدی مفارقت کرده و ساعاتی از عمر را تلف نموده و به ناشکری و ناسپاسی دچار گشته و خود را در دالان بدبختی و شقاوت قرار داده ایم.

قسمتی از ساعات روز را به خرید و فروش اختصاص دهید، ولی در خرید و فروش، حلال و حرام خدا را رعایت نمایید که این گونه کسب و کار جزئی از عبادت رب، بلکه از افضل عبادات است.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

مَنْ بَاعَ وَاشْتَرَى فَلْيُحْفَظْ خُمْسَ خِصَالٍ وَالْأَفْلَا بِيَعْنَ وَلَا يَشْتَرِينَ : الرِّبَا، وَالْحَلْفَ ، وَ كِتْمَانَ الْعَيْبِ ، وَالْحَمِيدَ إِذَا بَاعَ ، وَالذَّمَّ إِذَا اشْتَرَى . (۲)

آن که می خواهد وارد خرید و فروش شود، باید پنج خصلت را مواظبت نماید، ورنه از خرید و فروش خودداری کند. ربا، سوگند، پوشاندن عیب جنس، تعریف به وقت فروش و مذمت به وقت خرید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که مشغول فروش خرما بود، فرمود: «آیا نمی دانی که هر کس در معامله و خرید و فروش حيله کند از مسلمانان نیست»؟! (۳) اگر بتوانید قسمتی از روز را به کشاورزی اختصاص دهید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست کشاورزی را بوسید و فرمود: این دست در قیامت با آتش تماس پیدا

ص: ۶۸

۱- (۱) - تفسیر پرتوی از قرآن: ذیل آیه ۹ سوره اعلی.

۲- (۲) - الکافی: ۱۵۰/۵، حدیث ۲؛ [۱] الخصال: ۲۸۶/۱، حدیث ۳۸.

۳- (۳) - الکافی: ۱۶۰/۵، حدیث ۲؛ تهذیب الاحکام: ۱۲/۷، باب ۱، حدیث ۴۹.

نمی کند. (۱) ساعات روز را جهت خدمت به ملت و کشور در دامداری و صنعت و هنر خرج کنید که این گونه برخورد با روز، قدردانی و سپاس از ساعات روز است.

بعضی از ساعات روز را به حلّ مشکل مردم، عیادت مریض، دیدن مؤمن، خواندن قرآن، ادای فرائض الهی و دوستی با پاکان اختصاص دهید که مصاحبت نیکو با روز جز با این امور میسر نیست.

خداوندا به ذات کامل خویش به دریاهاى لطف شامل خویش

به آن ذاتی که مانندى ندارد جهان جز وی خداوندی ندارد

به آن سروی که از بطحا سرافراخت عَلم بر عالم بالا برافراخت

به آن شاهی که ماه آسمان شد شب اسری مکانش لامکان شد

به دین پاک جمع پاکدینان در ایوان فلک بالانشینان

به شب های دراز ناامیدی که در وی نیست امید سفیدی

به آه دردناک صبحگاهی به فیض رحمت و نور الهی

که فیضی بخشی از نور حضورم کنی مستغرق دریای نورم

هلالی را هوای آشنایی است به خورشید آشنایی روشنایی است

به مهر خویشتن روزش برافروز چو مهر عالم افروزش برافروز

(هلالی جغتایی)

ص: ۶۹

[وَأَمَلْنَا لَنَا مَا بَيْنَ طَرْفَيْهِ حَمِيداً وَشُكْرًا وَأَجْرًا وَذُخْرًا وَفَضْلاً وَإِحْسَانًا «۱۵» اللَّهُمَّ يَسِّرْ عَلَيَّ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ مُؤَوَّنَتْنَا وَآمَلْنَا لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صَحَائِفَنَا وَلَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِنَا]

و از ابتدا تا پایانش را، برای ما از سپاس و شکر و پاداش و اندوخته آخرتی و فضل و احسان پُر فرما. خدایا! سختی و دشواری ما را به برکت تقوا و اعمال شایسته، بر کرام کاتبین که فرشتگان نویسنده اعمالند، آسان ساز، و صفحات پرونده ما را از خوبی ها پر کن، و ما را نزد فرشتگان نویسنده اعمال، به کردارهای زشتان رسوا مساز.

جهانی از حقایق

اشاره

در این قسمت از دعا به شش حقیقت؛ حمد، شکر، أجر، دُخر، فضل، احسان، اشاره شده است.

۱ - حمد در قرآن مجید

سراسر ساعات روز ما اگر هماهنگ با خواسته های حضرت حق و سنت رسول صلی الله علیه و آله و دستوره های ائمه معصومین علیهم السلام سپری شود، به این معنی که درباره مردم جز حسن نیت و خیرخواهی در قلب خویش نیتی نداشته باشیم و اعضا و جوارح ما جز عمل صالح عملی از خود بروز ندهند و زبان ما جز خیر و حق و عدل

ص: ۷۰

و حقیقت کلامی نداشته باشد، خداوند مهربان را قلباً و عملاً و قولاً سپاس و ستایش نموده و در واقع به آیاتی که در قرآن مجید ما را امر به سپاس و ستایش می فرماید عمل کرده ایم.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿١﴾

پس [برای دفع دلتنگی] پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش تسبیح گوی و از سجده کنان باش .

و قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا ﴿٢﴾

و بگو : همه ستایش ها ویژه خداست که نه فرزندی گرفته و نه در فرمانروایی شریکی دارد و نه او را به سبب ناتوانی و ذلت یار و یآوری است . و او را بسیار بزرگ شمار .

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿٣﴾

پس در برابر آنچه [مشرکان] می گویند ، شکبیا باش ، و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش تسبیح گوی ، و [نیز] در بخشی از ساعات شب و اطراف روز تسبیح گوی تا [به سنت ها و تدبیرهای او] خشنود شوی .

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ﴿٤﴾

ص: ۷۱

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۹۸ . [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷) : ۱۱۱ . [۲]

۳- (۳) - طه (۲۰) : ۱۳۰ . [۳]

۴- (۴) - نمل (۲۷) : ۵۹ . [۴]

بگو: همه ستایش‌ها ویژه خداست، و درود بر آن بندگانش که آنان را برگزیده است.

۲ - شکر در قرآن مجید

شکر حقیقتی بس عظیم و واقعیتی بس بزرگ است که قرآن مجید و روایات، ادایش را در برابر هر نعمتی از نعمت‌های حق واجب می‌دانند.

اگر تمام مردم جهان قیام به شکر کنند، یعنی هر نعمتی که به آنان عنایت شده در همان مسیری خرج کنند که صاحب نعمت معین فرموده، بساط ظلم و فساد و خیانت و جنایت از سطح زمین برچیده می‌شود، چرا که شکر به فرموده اهل الله، صرف نعمت در جایی است که خدا فرموده و حقیقت شکر اجتناب از محارم الهی است.

قرآن کریم در آیات متعددی، انسان را امر به شکر می‌کند و آن را بر عهده انسان از واجبات الهیه می‌داند:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿١﴾

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت نکنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾

ای اهل ایمان! از انواع میوه‌ها و خوردنی‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید و خدا را سپاس گزارید، اگر فقط او را می‌پرستید.

فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣﴾

ص: ۷۲

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۵۲. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۷۲. [۲]

۳- (۳) - عنکبوت (۲۹): ۱۷. [۳]

پس رزق را نزد خدا بجوید و او را بندگی کنید و او را شکر کنید که [فقط] به سوی او بازگردانده می شوید.

منافع شکرگزاری

قرآن در آیاتی تذکر می دهد که بازگشت منافع شکر به خود شماست و این شماست که در صورت شکرگزاری به خیر و آخرت می رسید.

وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿١﴾

و هر کس که سپاس گزاری کند، به سود خود سپاس گزاری می کند و هر کس ناسپاسی ورزد، [زیانی به خدا نمی رساند]؛ زیرا پروردگرم بی نیاز و کریم است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٢﴾

و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم که نسبت به خدا سپاس گزار و شاکر باش و هر که سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس می گزارد، و هر که ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی زند؛ زیرا] خدا بی نیاز و ستوده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣﴾

بنابراین از خدا پروا کنید، باشد که سپاس گزاری نمایید.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤﴾

ص: ۷۳

۱- (۱) - نمل (۲۷) : ۴۰. [۱]

۲- (۲) - لقمان (۳۱) : ۱۲. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۲۳. [۳]

۴- (۴) - نحل (۱۶) : ۷۸. [۴]

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید ، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید.

شکرگزاری در روایات

امام صادق علیه السلام فرمود:

شُكْرُ النِّعَمِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ ، وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ : الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . (۱)

شکر نعمت های الهی دوری از تمام گناهان است و تمام شکر به این است که انسان با تمام وجود بگوید، «الحمد لله رب العالمین.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ ، وَ الْمُعَافَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَالْمُبْتَلَى الصَّابِرِ وَالْمُعْطَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمَحْرُومِ الْقَانِعِ . (۲)

برای خورنده شکر گزار اجری همچون اجر روزه داری است که رنج روزه داری را به حساب خدا گزارد و اجر آن را از خدا خواهد. و برای سالم شاکر اجر همانند مبتلای صابر است و برای آن در برابر نعمت های عنایت شده به او شاکر است، اجری همانند اجر محروم قانع است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۷۴

۱- (۱) - المحججه البيضاء: ۱۴۹/۷؛ الکافی: ۹۵/۲، حدیث ۱۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۰/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۲۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۱؛ [۳] الکافی: ۹۴/۲، حدیث ۱. [۴]

يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِيَقُمَ الْحَمِيْدُونَ ، فَيَقُومُ زُمْرَةٌ ، فَيُنْصَبُ لَهُمْ لَوَاءٌ ، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ . قِيلَ : وَ مِنْ الْحَمِيْدُونَ ؟ فَقَالَ : الَّذِينَ يَشْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى كُلِّ حَالٍ . وَ فِي لَفْظٍ آخَرَ : الَّذِينَ يَشْكُرُونَ اللَّهَ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ . (۱)

روز قیامت فریاد کننده ای فریاد برمی دارد: حمادون بیا خیزید؛ عدّه ای برمی خیزند، پس برای آنان پرچمی قرار داده می شود، سپس وارد بهشت می شوند. عرضه داشتند، حمادون کیانند؟ فرمود: آنان که در هر حالی خدا را شکر کردند. و در حدیث دیگری آمده: آنان که در راحت و سختی خدا را شکر کردند.

بیا ای رفته همچون ناسپاسان به راه باطل حق ناشناسان

بگو آخر که کافر نعمتی چیست حرامت باد، این بی حرمتی چیست

نمی شاید حق نعمت نهفتن شکایت چیست؟ باید شکر گفتن

گرت از شکر باشد صد حکایت ز ترک شکر خود می کن شکایت

ز بهر شکر اگر فرزند آدم به قدر هر یک از ذرات عالم

زبانی بر کند همچون زبانه زبان شکر او باشد زمانه

در آن کوشش کند چندانکه خواهی نگوید ذره ای شکر الهی

ص: ۷۵

تو را چون هم زبان دادند و هم گوش سخن بشنو مباش از شکر خاموش

به شکر دست و پا می گو ثنایی به راه شکر می زن دست و پایی

چو داری چشم، چشم خود به راه دار دلت دادند، دلها را نگه دار

به شکر ظاهر و باطن پرداز به ظاهر باطن خود را یکی ساز

چو کامت تلخ شد در شکر زن گام کز آنت چون شکر شیرین شود کام

کسی کو شکر گوید روز سختی رسد آخر به روز نیک بختی

و گر شاکر نباشد روز راحت از آن راحت بسی بیند جراح

(هلالی جغتایی)

۳ - اجر در قرآن مجید

اگر ساعات روز به کسب و کار حلال، ادای واجبات، اخلاق حسنه، خدمت به خلق و برنامه های الهی بگذرد، برای انسان در پیشگاه حضرت حق اجر و مزد خواهد بود.

قرآن نزدیک به صد آیه به مسئله اجر پاکان و مزد نیکوکاران اشاره نموده که برخی از آن آیات را ملاحظه می کنید:

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

ص: ۷۶

فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ « (۱)

پاداش آنان آمرزشی است از سوی پروردگارشان ، و بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است ، در آن جاودانه اند ؛ و پاداش عمل کنندگان ، نیکوست.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ « (۲)

[شهودان] به نعمت و فضلی از سوی خدا و این که خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی کند ، شادمان و مسرورند.

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ « (۳)

برای نیکوکاران و تقواییشان از کسانی که خدا و رسول را پس از آن که زخم و جراحت به آنان رسیده بود [برای جنگی دیگر بعد از جنگ احد] اجابت کردند ، پاداشی بزرگ است.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ « (۴)

خدا به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند ، وعده داده است که برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ « (۵)

و آنان که به کتاب [آسمانی] چنگ می زنند [و عملاً به آیاتش پای بندند] و نماز را بر پا داشته اند [دارای پاداشند] یقیناً ما پاداش اصلاح گران را ضایع

ص: ۷۷

۱- (۱) - آل عمران (۲) : ۱۳۶. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۲) : ۱۷۱. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۲) : ۱۷۲. [۳]

۴- (۴) - مائده (۵) : ۹. [۴]

۵- (۵) - اعراف (۷) : ۱۷۰. [۵]

نمی کنیم.

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» (۱)

مگر کسانی که [در خوشی ها و آسیب ها] شکیبایی ورزیدند و کارهای شایسته انجام دادند ، اینانند که برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» (۲)

مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند [پاداششان داده خواهد شد]؛ زیرا ما پاداش کسانی را که کار نیکو کرده اند ، تباه نمی کنیم.

۴ - ذخیر در قرآن مجید

اگر کسی با ساعات و دقایق و لحظات روز برخورد سالم و صحیح داشته باشد، آن برخورد، با عنایت و لطف حضرت محبوب برایش ذخیره می شود و او پس از انتقال از دنیا به آخرت به ذخیره اش می رسد و تا بی نهایت از آن ذخیره استفاده می نماید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ « (۳)

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید؛ و هر کسی باید با تأمل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است، و از خدا پروا کنید؛ یقیناً خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ

ص: ۷۸

۱- (۱) - هود (۱۱) : ۱۱. [۱]

۲- (۲) - كهف (۱۸) : ۳۰. [۲]

۳- (۳) - حشر (۵۹) : ۱۸. [۳]

عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (۱)

و نماز را برپا دارید ، و زکات بپردازید ، و آنچه از کار نیک برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت . مسلماً خدا به آنچه انجام می دهید ، بیناست .

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَ أَكْبَرَ أَجْرًا وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۲)

و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و وام نیکو به خدا بدهید ؛ و آنچه را از عمل خیر برای خود پیش می فرستید ، آن را نزد خدا به بهترین صورت و بزرگ ترین پاداش خواهید یافت ؛ و از خدا آمرزش خواهید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است .

۵ - فضل در قرآن مجید

چون ساعات روز را در مسیر الهی بگذاری و به طاعت و عبادت خرج کنی ، مستحق فضل حضرت حق شوی که چون فضل الهی تو را دریابد سعادت دنیا و آخرت تأمین شود و اگر محروم از فضل او شوی به خسارت ابدی دچار گردی .

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ « (۳)

ص: ۷۹

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۱۰ . [۱]

۲- (۲) - مزمل (۷۳) : ۲۰ . [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۶۴ . [۳]

آن گاه بعد از [پیمان گرفتن ، از وفا کردن به آن] سرپیچی کردید ، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود ، قطعاً از زیانکاران بودید .

وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١﴾

در حالی که خدا هر که را بخواهد به رحمت خود اختصاص می دهد ؛ و خدا دارای فضل بزرگی است.

وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

و از شما در گذشت ؛ و خدا بر مؤمنان دارای فضل است.

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿٣﴾

پس با نعمت و بخششی از سوی خدا [از میدان جنگ] بازگشتند ، در حالی که هیچ گزند و آسیبی به آنان نرسیده بود ، و از خشنودی خدا پیروی کردند ؛ و خدا دارای فضلی بزرگ است.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسْبَ أَوْلِيَكَ رَفِيقًا * ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٤﴾

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند ، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان ، اخلاق و عمل صالح] داده ؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند . * این [رفاقت با آنان] بخشش و فضلی از سوی خداست ، و [در استحقاق این کرامت و فضل] کافی است که خدا [به نیات و اعمال مطیعان] داناست.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٥﴾

ص: ۸۰

۱- (۱) - بقره (۲) : ۶۴.

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۰۵.

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۵۲. [۱]

۴- (۴) - آل عمران (۳) : ۱۷۴. [۲]

۵- (۵) - نساء (۴) : ۶۹ - ۷۰. [۳]

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود ، یقیناً همه شما جز اندکی ، از شیطان پیروی می کردید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَا اللَّهَ يَجْعَلُ قُرْآنًا وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ « (۱)

ای اهل ایمان ! اگر [در همه امورتان] از خدا پروا کنید ، برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می دهد ، و گناهانتان را محو می کند ، و شما را می آمرزد ؛ و خدا دارای فضل بزرگ است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ * قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ « (۲)

ای مردم ! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده ، و شفاست برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست ، و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان. * بگو : [این موعظه ، دارو ، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست ، پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می کنند ، بهتر است.

آری ، برای انسان سرمایه و مایه ای بالاتر و بهتر و سودمندتر از فضل الهی نیست ، فضلی که تجلیش در دنیا قرآن و نبوت و امامت و توفیق عبادت و اطاعت و در آخرت بهشت و رضوان الهی است.

باید از دنیا به اندازه ای که زندگی بگذرد برداشت کرد و بقیه را تبدیل به توشه

ص: ۸۱

۱- (۱) - انفال (۸) : ۲۹. [۱]

۲- (۲) - یونس (۱۰) : ۵۷ - ۵۸. [۲]

آخرت نمود. و این جز با معرفت به قرآن و توسل به پیامبر و امام معصوم میسر نیست.

ما در خلوت به روی خلق بستیم از همه باز آمدیم و با تو نشستیم
هر چه نه پیوند یار بود بریدیم و آنچه نه پیمان دوست بود شکستیم
مردم هوشیار زین معامله دورند شاید اگر عیب ما کنند، که مستیم
مالک خود را همیشه غصه گدازد ملک پری پیکری شدیم و برستیم
شاگرد نعمت به هر طریق که بودیم داعی دولت به هر مقام که هستیم
در همه چشمی عزیز و نزد تو خواریم در همه عالم بلند و پیش تو پستیم
ای بت صاحب‌دلان مشاهده بنمای تا تو ببینیم و خویشتن نپرستیم
دیده نگه داشتیم تا نرود دل با همه عیاری از کمند نجستیم
تا تو اجازت دهی که در قدمم ریز جان گرامی نهاده بر کف دستیم
دوستی آن است سعدیا که بماند عهد وفا هم بر این قرار که بستیم
(سعدی شیرازی)

۶- احسان در قرآن مجید

انسان وقتی به فکر می نشیند، می یابد که از همه طرف و از همه جهت چه در زمینه مادی و چه در زمینه معنوی غرق احسان خدا است و بر او واجب است که احسان الهی را با تمام وجود شکر کند، تا در معرض نسیم رضایت حق قرار گرفته از سخط او در امان بماند.

وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ
لَأُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ « (۱)

در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی ، و سهم خود را از

ص: ۸۲

دنیا فراموش مکن ، و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است ، و در زمین خواهان فساد مباش ، بی تردید خدا مفسدان را دوست ندارد .

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَنِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد ، و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند . شما را اندرز می دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی ، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست .]

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ * فَبِأَيِّ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢﴾

آیا پاداش نیکی جز نیکی است ؟* پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید ؟

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ ﴿٣﴾

همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت ، و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد .

رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ﴿٤﴾

[و آن] پیامبری [است] که آیات روشن خدا را بر شما می خواند ، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند از تاریکی ها به سوی نور

ص: ۸۳

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۹۰ . [۱]

۲- (۲) - الرحمن (۵۵) : ۶۱ - ۶۰ . [۲]

۳- (۳) - سجده (۳۲) : ۷ . [۳]

۴- (۴) - طلاق (۶۵) : ۱۱ . [۴]

بیرون آورد. و هر کس به خدا ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، او را در بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، درآورد، در حالی که در آنها جاودانه اند. همانا رزق و روزی را برای او نیکو قرار داده است.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ « (۱)

[این گونه عمل می کنند] تا خدا آنان را بر [پایه] نیکوترین عملی که انجام داده اند پاداش دهد، و از فضلش برای آنان بیفزاید، خدا به هر که بخواهد بی حساب روزی می دهد.

قُلْ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوْا رَبَّكُمُ الَّذِيْنَ اَلْحَسَنُوْا فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ اَرْضُ اللّٰهِ وَ سَعَةٌ اِنَّمَا يُؤَفِّى الصّٰبِرِيْنَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ « (۲)

بگو: ای بندگان مؤمنم! از پروردگارتان پروا کنید. برای کسانی که در این دنیا اعمال شایسته انجام داده اند، پاداش نیکی است و زمین خدا گسترده است [بر شماست از سرزمینی که دچار مضیقه دینی هستید به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید]. فقط شکیبایان پاداششان را کامل و بدون حساب دریافت خواهند کرد.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا اِذَا مَيَا تَقَوْا وَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ ءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ اَحْسَنُوا وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ « (۳)

بر کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند نسبت به آنچه

ص: ۸۴

۱- (۱) - نور (۲۴) : ۳۸. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹) : ۱۰. [۲]

۳- (۳) - مائده (۵) : ۹۳. [۳]

[پیش از حکم تحریم ، از مسکرات و منافع قمار و سایر مُحرّمات] خورده اند ، گناهی نیست ، هر گاه بپرهیزند و ایمان [واقعی] آورند و [خالصانه] کارهای شایسته انجام دهند ؛ سپس پرهیزکاری را تداوم بخشند و ایمان خود را ادامه دهند ، و بر پرهیزکاری پافشاری ورزند و کار نیک بجا آورند ؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد .

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١﴾

و در راه خدا انفاق کنید و [با ترک این کار پسندیده، یا هزینه کردن مال در راه نامشروع] خود را به هلاکت نیندازید، و نیکی کنید که یقیناً خدا نیکوکاران را دوست دارد .

فَأَتَاهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ تَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿٢﴾

پس خدا پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا فرمود ؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد .

فرشتگان حافظ اعمال

در جملات پایانی این بخش از دعا، حضرت زین العابدین علیه السلام عرضه می دارد:

«الهی زحمت و رنج ما را بر نویسندگان گرامی آسان گردان و نامه های ما را از حسنات و نیکی های ما پُرساز و ما را نزد آنان به بدی کردارمان مفتح و رسوا مساز.»

مسأله کتاب یا پرونده یا نامه اعمال که امروز بسته و در فردای قیامت باز است،

ص: ۸۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۹۵. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۴۸. [۲]

مسأله ای عظیم و وحشت آور و حقیقتی است که در قرآن مجید به طور مکرر به آن اشاره شده است و کتاب خدا در این زمینه به انسان هشدار داده که مواظب و مراقب باشد که پرونده اش با خطوط گناه و معصیت سیاه نشود.

قرآن مجید، کرام کاتبین و رقیب و عتید، دست و پا و پوست و زمین را حافظ اعمال انسان و تکمیل کنندگان پرونده آدمی می داند.

قرآن کریم، خداوند و پیامبر و ائمه معصومین را شاهدان اعمال انسان معرفی فرموده و راه هر عذری را به روی انسان بسته است.

وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ * إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١﴾

و بی تردید بر شما نگهبانانی گماشته اند * بزرگوارانی نویسنده * که آنچه را [از خیر و شر] انجام می دهید ، می دانند [و ضبط می کنند] . * به یقین نیکان در نعمت فراوانی قرار دارند * و مسلماً گناهکاران در دوزخ اند.

«این حافظان، فرشتگان و قدرت های مافوق و محیط بر انسانند که اعمال و آثار را حفظ و ثبت می کنند و به صورت ثابت نگه می دارند. آن چنانکه صفات و خواصّ ثبت و متراکم شده در صفحه های ذرات هسته یاخته های نسلی و نطفه و در سراسر ساختمان انسان، از نظرهای نافذ و علمی نهان است و جز از طریق وحی، اوصاف آنها را نمی توان دریافت.

این آیات، این گونه فرشتگان و مبادی ناپیدا را به چهار صفت توصیف نموده است که سه صفت آن به صورت اسمی آمده و دلالت بر ثبات دارد. آخرین صفت، یا جمله فعلیه ای است که مبین استمرار است و «ما» در میان دو فعل دلالت بر تعمیم دارد: این نگهبانان گرامی و نویسندگانند، آنها می دانند هر چه را که انجام

ص: ۸۶

می دهید.

بیان این اوصاف خاص: حافظین، کرام، کاتبین، یعلمون... در آن حدّ و برای آن است که انسان دچار غرور و غفلت نشود و مراقب اندیشه ها و اعمال خود باشد.

وصف کرام در بین این اوصاف، انسان گناهکار را امیدوار می نماید؛ زیرا این فرشتگان حافظ و کاتب چون کرام و نماینده ربّ کریم اند از ثبت و ابقای گناه تا می توانند چشم می پوشند و اعمال و نیات خیر و مؤثر در کمال را اگرچه اندک باشد ثبت و نگهداری می کنند و آن را می افزایند و از این طریق انسان را در مسیر کرامت و تکامل که قانون اصیل عالم است پیش می برند.

آنچه در روایات معصومین در اوصاف این فرشتگان آمده مطابق همین حقیقت است.

کلام شیخ صدوق درباره فرشتگان

خلاصه این روایات را شیخ صدوق رحمه الله چنین بیان کرده است:

«هیچ بنده ای نیست مگر آن که بر او دو فرشته گماشته شده است که همه اعمال او را می نویسند. کسی که قصد کار نیکی نماید و آن را انجام ندهد، برایش یک حسنه می نویسند و اگر انجام دهد ده حسنه می نویسند. او اگر قصد سیئه نماید آن را نمی نویسند تا آن که انجام دهد و چون انجام داد تا هفت ساعت از نوشتن آن خودداری می کنند، تا اگر توبه کرد نمی نویسند و اگر توبه نکرد یک سیئه می نویسند. (۱) این فرشته ها هر عمل کوچک و بزرگ تا دمیدن در خاکستر را می نویسند؛ تا مرد مسلمان ساکت است «محسن» نوشته می شود و چون سخن گفت «محسن» یا «مُسیء» شمرده می شود.

ص: ۸۷

حفظ و ثبت اعمال به وسیله این گونه حافظان به صورت محیط سرسبز و نعمت های پایداری درمی آید که ابرار در آن با خوشی و رفاه به سر می برند و به صورت دوزخ درمی آید که فجّار در آن می سوزند.

شیخ صدوق رحمه الله از ائمه معصومین علیهم السلام نقل می کند که:

جای این دو فرشته از وجود فرزند آدم، در ترقوتین (۱) می باشد. آن که سمت راست است نیکی ها را می نویسد و آن که سمت چپ است بدی ها را؛ اعمال بنده را دو فرشته در روز و دو فرشته در شب می نویسند. (۲) این بیان که جای این نوع فرشتگان را از وجود آدمی در ترقوتین نشان داده است، مثل و تشبیهی است مانند:

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۳)

و ما به او از رگ گردن نزدیک تریم.

و شاید محلّ واقعی یا جای عمل این گونه فرشتگان از این جهت در ترقوتین می باشد که مرکز اعصاب و معبر شریان ها و وریدهای بزرگ و مفصل میان سر و بدن است؛ از همین مرکز، اراده و فرمان منجز به سوی اعضا و عمل و حرکت می گذرد و احساسات و انفعال ها که در سراسر بدن و خون و قلب حادث می شود به دستگاه مغز می رسد و پیوسته محلّ بروز عمل و عکس العمل می باشد.

دیگر دستگاه های بدن و نسوج مختلف، متأثر از انعکاسات پی در پی و مختلفی می گردند که به وسیله اعصاب و جریان خون از این مفصل در آنها منعکس و ثبت می شود و همه سلول های بدن صفحاتی برای ثبت این انعکاسات می باشند و سپس از آنها در نسل و صفحات نفوس و اعضای انسان و اجزا و طبیعت و زمان ثبت

ص: ۸۸

۱- (۱) - ترقوتین: نام دو استخوان بالای سینه و گردن در سمت راست و چپ بدن.

۲- (۲) - الاعتقادات، شیخ صدوق: ۶۹.

۳- (۳) - ق (۵۰) : ۱۶.

مراقبان انسان در کلام امام علی علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام منشأ و محلّ و رستگاه این مراقبان و نگهبانان را، در نفس و همه جوارح انسان نشان داده است:

«بدانید بندگان خدا که بر شما مراقبانی (رَصَدًا) از نفوس شما و جاسوسانی (عُیُونًا) از جوارح شما و نگهبانان راستینی (حُفَاطَ صِدْقٍ) هست که پیوسته اعمال شما و شماره نفوس های شما را نگه می دارند.

نه تاریکی شب دیجور شما را از چشم آنان پوشیده می دارد و نه درهای سخت و بسته از نفوذ آنها شما را دربر می گیرد.»
(۱) از این بیان امیرالمؤمنین علیه السلام معلوم می شود که این نگهبانان از اعماق نفس و جوارح انسان که مراکز اندیشه و عمل اند رسته اند، بنابراین صفحات ثبت و ضبط آنها باید نخست، نفس انسان و جوارح باشد.

وَ كُلِّ إِنْسَانٍ الزُّمْنَةُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقِيهِ مَنشُورًا * أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۲)

و عمل هر انسانی را برای همیشه ملازم او نموده ایم ، و روز قیامت نوشته ای را [که کتاب عمل اوست] برای او بیرون می آوریم که آن را پیش رویش گشوده می بیند . [به او می گویند :] کتاب خود را بخوان ، کافی است که امروز خودت بر خود حسابگر باشی.

از این آیه نیز معلوم می شود که نامه اعمال و نویسندگان آن در وجود و با خود

ص: ۸۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۶. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷) : ۱۳ - ۱۴. [۲]

انسان هستند؛ نامه هر کس پیچیده و فشرده است و در روز قیامت گشوده و باز می شود.» (۱)

تفسیری بر سجین و کتاب مرقوم

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينٍ * وَ مَا أَدْرِيكَ مَا سَجِّينٌ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ» (۲)

اینچنین نیست که می پندارند [در آن روز] یقیناً پروندهٔ بدکاران در سجین است . * و تو چه می دانی که سجین چیست ؟ * قضا و سرنوشتی حتمی [برای خائنان] است .

سجین به قرینهٔ وزن مبالغه و تقابل با علین، به معنای زندان بس سخت می باشد که گویا سختی و تنگی آن افزوده می شود: گمان و ناباوری مطففین هیچ درست نیست؛ چه، در حقیقت نوشته یا نوشتن تبهکاران درباره و در شأن، یا در محیط یا در جهت سجین است؛ بنابراین معنی سجین زندان و محیط عذاب و رنج است که اندیشه و عمل تبهکاران در جهت آن پیش می رود و ثبات می یابد.

این معنا موافق است با آنچه مفسران گفته یا نقل کرده اند:

«روح تبهکاران از آسمان ها به سوی زمین و از زمین به سوی سجین رانده می شود که محلّ سپاهیان ابلیس است.»

سجین از چاههای جهنم است، سجین نام کتاب جامع دیوان شرّ است که در آن اعمال آنها ثبت می شود. زندان ابدی تبهکاران را که همیشه و با انواع عذاب در آن گرفتارند با تمثیل و تشبیه و مقایسه با سخت ترین زندان های دنیا نمی توان شناخت.

ص: ۹۰

۱- (۱) - پرتوی از قرآن: ۲۲۵، [۱] قسمت اول از جزء ۳۰.

۲- (۲) - مطففین (۸۳) : ۷ - ۹. [۲]

آن زندان را به صورت ثبت شده اعمال تبهکاران و ستمکاران می سازد و با اصرار به تبهکاری و گناه، دیوارهای آن هر چه ضخیم تر و بلندتر و اعماق آن بیشتر می گردد و از در و دیوار و محیط آن دود و آتشی برمی خیزد که آتشگیره و افروزنده اش انسان گناه پیشه و اعمال او می باشد و در آن نسیم رحمتی نمی وزد. آن زندان را جز از طریق وحی و اندیشه برتر نمی توان شناخت: «وَمَا أَدْرِيكَ مَا سَجِينٌ».

دو کلمه: کتاب مَرَقُومٌ تعریف و توصیف کوتاهی است برای اهل نظر و اندیشمندان، تا رابطه عمل و ثبات آن را با نهایت بروز آن دریابند و از دریچه این آیه و از دور به چگونگی سَجین نظر کنند.

سَجین کتاب است، چون صورت ثبت شده اعمالی است که در جهت محدود و اقشار طبیعت و هبوطگاه غرایز حیوانی و در خلاف جهت تعالی انسان می باشد؛ مَرَقُومٌ است؛ زیرا تا اعمال، سخت و بارز و محکم نشود و از هر سو انسان را فرانگیرد، با تحوّل و توبه راه گریز از آن باز است، همین که اعمال به صورت عادات سپس ملکات و خویهای بارز و ثابت درآمد و بندها و دیوارهای آن محکم شد راه گریز از آن دشوار یا محال می شود و از هر سو و هر جهت دیدگاه بینش را می پوشاند و روح آزاد و بلندپرواز آدمی را در بند می گیرد و منافذ ادراک را جز در مسیر سَجین و به سوی جهنم می بندد.

تبهکاران سرکش و ستم پیشه که با طوفان شهوات و خودخواهیشان بندهای اخلاقی و وجدانی و قانونی را پاره می کنند و می کوشند تا از هر قید و بندی آزاد شوند چنان در همین جهان رفتار و خواهیشان مکتوب و مَرَقُومٌ می گردد و به بندهای عادات و در میان دیوارهای گناه و سرکشی سَجین خود گرفتار و زندانی می شوند که دیگر هیچ گونه خیر و صلاح خود و دیگران را نمی بینند و در آن نمی اندیشند و چنان گرفتار انعکاس اعمال و تضاد و کشمکش درونی و

وحشت زدگی ناشی از آنها می گردند که از سایه خود می هراسند و از لذات عقلی و بهره مندی از جمال هستی یکسره محروم می شوند و تنها راه آسایش و خوشی را در تخدیر احساس و اغفال عقل خود می یابند و چنان از قلوب و عواطف خلق و رحمت خالق رانده می گردند که با همه به دشمنی برمی خیزند و با نظر بد و کینه توزی می نگرند؛ اینها در میان دوستان و محافظان خود محروم و زندانی می شوند و این زندان پیوسته تنگتر و دشوارتر می گردد تا سراسر جهان و هستی برای چنین زندانی، بندی به صورت زندانی وحشت زا و پر از شکنجه می نماید.» (۱) حضرت سجاد علیه السلام به پیشگاه حضرت ربّ العزّه عرضه می دارد:

«الهی! زحمت و رنج ما را بر نویسندگان گرامی آسان گردان و نامه های ما را از حسنات و نیکی های ما پُر ساز و ما را نزد آنان به بدی کردارهای خود رسوا مکن.»

اگر کسی بخواهد پرونده و کتابی پاک و نورانی و ملکوتی و مورد رضایت حق داشته باشد و در قیامت در صف سر بلندان و عاشقان و مخلصان قرار گیرد، باید در وادی معرفت قدم زند و دل از نور حقیقت با کمک نبوت و امامت روشن سازد و تمام حرکات و اعمال خود را هماهنگ با واقعیت های الهیه نماید و پروانه سان در عشق محبوب بسوزد تا از او هویتی جز هویت حق نماند و پروانه سان در عشق محبوب بسوزد تا از او هویتی جز هویت حق نماند که ادعا و سهل انگاری و سستی و عافیت طلبی نه این که نفعی ندارد، بلکه محرک هایی است که انسان را از آسمان به زمین رانده و به چاه سحّین در می اندازد.

در هر صورت ساعات پرقیمت روز را با توجه به حضرت حق و یاد قیامت و این که فرشتگان مأمور حفظ عمل، تمام حرکات انسان را به دستور خداوند می نویسند و ثبت و ضبط می کنند و با عمل صالح و ادای واجبات و کسب حلال و رفع حاجت حاجتمندان و نیاز نیازداران، قدردانی کنید تا به سعادت ابدی نایل

ص: ۹۲

گشته و از حسرت و پشیمانی غیر قابل جبران در امان مانده، به لطف و عنایت و رحمت واسعه حضرت محبوب به بهشت عنبر سرشت و رضوان الله اکبر و همنشینی با انبیا و شهدا و صدیقین و صالحین برسد.

محاسبه اعمال در روایات

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَ زِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا، وَ تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ. (۱)

خودتان به حساب خود برسید قبل از این که در دادگاههای قیامت به حسابتان برسند. و خویش را وزن کنید تا معلوم شود چه اندازه بار معنوی دارید، قبل از این که شما را با میزان های قیامت وزن نمایند. و برای برخورد به عرض اکبر و قیامت کبری خود را آماده کنید.

حضرت امام کاظم علیه السلام فرمود:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا زَادَ اللَّهُ شُكْرًا ، وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ . (۲)

از ما نیست آن که در هر روز به محاسبه خود برنخیزد؛ اگر نیکی انجام داده به شکر حق بیفزاید و اگر بدی انجام داده استغفار کند و از عمل زشتش باز گردد.

امام حسن مجتبی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ

ص: ۹۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۳/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۲۶؛ [۱] محاسبه النفس: ۱۳. [۲]

۲- (۲) - محاسبه النفس: ۱۳؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۵۳/۱۲، باب ۹۵، حدیث ۱۳۷۵۹. [۴]

بنده، مؤمن نیست مگر آن که از خودش حساب بکشد سخت تر از شریک از شریکش و مولا از عبدش.

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش حضرت باقر علیه السلام نقل می کند:

مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ ذَلِكَ الْيَوْمَ : يَا بَنَ آدَمَ ، أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ ، فَافْعَلْ بِي خَيْرًا ، وَاعْمَلْ فِيَّ خَيْرًا
أَسْهَلُ لَكَ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَدًا . (۲)

هیچ روزی بر فرزند آدم نمی رسد مگر آن که آن روز به انسان می گوید: ای آدمیزاده، من روز جدیدی هستم و از جانب خدا بر تمام برنامه های تو شاهدم، با من به نیکی برخورد کن و ساعات مرا به عمل خیر بگذران، تا در محاسبات قیامت بر تو آسان باشم. به حقیقت بدان که پس از این مرا نخواهی دید.

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

إِنَّ الْمَلَكَ الْمُوَكَّلَ بِالْعَبْدِ يَكْتُبُ فِي صَحِيفَةِ أَعْمَالِهِ ، فَأَعْمَلُوا بِأَوَّلِهَا وَ آخِرِهَا خَيْرًا يُعْفَرُ لَكُمْ مَا بَيْنَ ذَلِكَ . (۳)

فرشته مأمور به انسان، اعمال را در پرونده می نویسد، اول و آخر صفحه عمل را به خیر و نیکی بنویسید، ما بین آندو بر شما بخشیده شود.

ص: ۹۴

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۹۹/۱۶، باب ۹۶، حدیث ۲۱۰۸۳؛ [۱] محاسبه النفس: ۱۳. [۲]

۲- (۲) - محاسبه النفس: ۱۴؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۲۰۴/۵، باب ۲۵، حدیث ۵۶۹۸، [۴] با کمی اختلاف.

۳- (۳) - محاسبه النفس: ۱۴؛ [۵] بحار الأنوار: ۳۲۸/۵، باب ۱۷، حدیث ۲۵. [۶]

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

طُوبَى لِمَنْ وُجِدَ فِي صَحِيفَةِ عَمَلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْتَ كُلِّ ذَنْبٍ أَسْتَعْفَرَ اللَّهَ . (۱)

خوشا به حال کسی که در پرونده عملش در قیامت کنار هر گناهی توبه یافت شود.

دنیای امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام وارد بازار بصره شد، مشاهده نمود مردم عجیب سرگرم تجارت و داد و ستد هستند، گریه سختی کرد و فرمود:

يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا وَ عُمَّالَ أَهْلِهَا، إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ تَحْلِفُونَ ، وَ بِاللَّيْلِ فِي فُرْشِكُمْ تَنَامُونَ ، وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَعْمَلُونَ ، فَمَتَى تَحْرُزُونَ الزَّادَ وَ تُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ . (۲)

ای بندگان دنیا و کارگران مادیگران، شما که روزها سرگرم سوگند خوردنید و به شب در رختخواب به خواب اندرید و در بین روز و شب از آخرت غافلید، پس چه وقت زاد و توشه برای آینده تهیه می کنید و چه زمان به فکر قیامت می افتید؟

سعی کنیم دنیای ما دنیای مبعوض حق نشود که چنین دنیایی انسان را به هلاکت ابدی و شقاوت دائمی و سرمدی دچار می کند. ما می توانیم از دنیای خود بر اساس دستورهای حضرت حق مزرعه آخرت را بسازیم.

اگر برنامه های باطنی و ظاهری ما هماهنگ با حقایق ملکوتیه و واقعیت های الهیه باشد، دنیای ما مزرعه آخرت، ورنه دنیای ما مسیری به سوی سجین و جهنم است.

ص: ۹۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۰/۹۰، باب ۱۵، حدیث ۱۵؛ [۱] محاسبه النفس: ۱۵. [۲]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۲۷۴/۱۳، باب ۲۱، حدیث ۱۵۳۳۵؛ [۳] الأملی، شیخ مفید: ۱۱۸، حدیث ۳. [۴]

محمد بن مسلم بن شهاب می گوید:

«از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سؤال شد: چه عملی نزد خداوند افضل است؟ فرمود: بعد از معرفت خدا و رسول، برنامه ای بالاتر از بغض دنیای مذموم و زندگی غلط نیست که برای این بغض جهات کثیره ای از صفات حسنه و اعمال صالحه هست.

برای معاصی شعبه های زیادی هست. اول چیزی که به آن معصیت خدا شد کبر از پذیرش حق بود و آن معصیتی بود که ابلیس دچار آن شد، از قبول حق ابا کرد و استکبار به خرج داد و از کافران شد. و حرص بود که آدم و حوّا دچارش شدند، چنانکه در قرآن مجید فرموده:

فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ « (۱)

و از هر جا [و هر نوع میوه ای] که خواستید بخورید ، و به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران [بر خود] خواهید شد. چیزی که به آن نیاز نداشتند در حالی که از آن نهی شده بودند به طرفش رفتند و این صفت به فرزندانشان منتقل شد به نحوی که اکثر چیزی که مردم به دنبال آن می روند به آن حاجت ندارند.

سپس حسد بود و آن گناهی بود که فرزند آدم دچارش شد و به سبب آن برادرش را به قتل رساند.

از اینهاست که عشق شدید به زن و دنیا و ریاست و راحت و عافیت و اضافه سخن گفتن و برتری جویی و ثروت پدید می آید.

تمام این خصال ناپسند در عشق غلط به دنیا جمع است. انبیا و علما بعد از

ص: ۹۶

شناختی که از این واقعیت های داشتند فرمودند:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ . وَالدُّنْيَا دُنْيَاءَان: دُنْيَا بِلَاغٍ وَدُنْيَا مَلْعُونَةٌ . (۱)

عشق زیاد به دنیا رأس هر گناهی است. و دنیا دو دنیا است: دنیایی که انسان را به کمال و رشد و حقیقت می رساند و دنیایی که آدمی را از تمام واقعیت ها محروم می نماید.

حضرت باقر علیه السلام از امام سجّاد حضرت زین العابدین علیه السلام دربارهٔ برخورد صحیح اولیای الهی به دنیا روایت می کند:

«بدانید که دنیا به شما پشت کرده و آخرت به شما روی آورده؛ برای هر یک از این دو فرزندان است، پس شما از فرزندان آخرت باشید و از این که فرزند دنیا قرار گیرید بپرهیزید.

بیاید نسبت به دنیایی که حجاب بین شما و خداست بی رغبت گردید و به آخرت میل پیدا کنید.

بی رغبتان، زمین را بساط زندگی قرار داده و خاک را فرش خود نموده و آب را غذای پاکیزهٔ خود انتخاب کرده اند. آن چنان از دنیا بریده اند که گویی در آن نیستند.

آگاه باشید، مشتاق به بهشت خالی از شهوات است و بیمناک از جهنم بریده از محرمات.

آن که زاهد است سختی ها بر او آسان است. خدا را بندگانی است دارای بصیرتی بالا؛ همچون آنانند که اهل بهشت را در بهشت جاودانه می بینند و همچون که اهل جهنم را در عذاب همیشگی مشاهده می کنند. همهٔ مردم از شرّ آنان در امانند و ایشان را قلبی محزون و نفسی عقیف و حاجاتی خفیف است.

ص: ۹۷

۱- (۱) - الکافی، ۱۳۰/۲، حدیث ۱۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۸/۱۶، باب ۶۱، حدیث ۲۰۸۲۲؛ [۲] المحجّه البیضاء: ۳۶۵/۵.

ایام دنیا را که ایام کمی است در برابر عبادت و مصیبت و معصیت صبر می کنند و از این راه به راحت جاوید که در آخرت میسر است می رسند.

به هنگام شب برای عبادت بر پا می ایستند در حالی که اشک دیدگانشان بر صورت جاری است، برای آزادی از عذاب فردا به درگاه حضرت ربّ الارباب به تضرّع و زاری اند.

به هنگام روز در بردباری، در بصیرت، در نیکوکاری و در پرهیزکاری به سر می برند.

از خوفی که در عبادت از عظمت محبوب و عذاب قیامت دارند بدنشان فوق العاده نحیف و لاغر است، هر کس به آنان بنگرد، گوید مریض است، در حالی که مریض نیستند، یا گوید مجنون است، در حالی که جنون ندارد، اینان را از یاد جهنّم و آنچه در اوست امری عظیم به جان رسیده است.» (۱) فیض عاشق، آن سالک عارف، می فرماید:

ز خود سری بدر آرم چه خوش بود به خدا ز پوست مغز بر آرم چو خوش بود به خدا

فکنده ام دل و جان را به قَلْزَمِ غم عشق اگر دُری به کف آرم چه خوش بود به خدا

کنم ز خویش تهی خویش را ز خود بَرَهَمِ ز غم دمار بر آرم چه خوش بود به خدا

زدیم از رخ جان زنگ نقش هر دو جهان که رو به روی تو آرم چه خوش بود به خدا

ص: ۹۸

۱- (۱) - الکافی: ۱۳۱/۲ - ۱۳۲، حدیث ۱۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۳/۷ - ۴۴، باب ۱۲۲، حدیث ۱۸؛ المحجّه البیضاء: ۳۶۴/۵.

کنم ز صورت هر چیز رو به معنی آن عدد دگر شمارم چه خوش بود به خدا

(فیض کاشانی)

ص: ۹۹

[«۱۶» اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِهِ حَظًّا مِنْ عِبَادِكَ وَ نَصِيبًا مِنْ شُكْرِكَ وَ شَاهِدَ صِدْقٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ «۱۷» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ احْفَظْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا وَ مِنْ خَلْفِنَا وَ عَن شَمَائِلِنَا وَ مِنْ جَمِيعِ نَوَاحِينَا، حَفْظًا عَاصِمًا مِنْ مَعْصِيَتِكَ ، هَادِيًا إِلَى طَاعَتِكَ ، مُسَدِّدًا لِمَحَبَّتِكَ «۱۸» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ وَفَّقْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَ لَيْلَتِنَا هَذِهِ وَ فِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ وَ هِجْرَانِ الشَّرِّ وَ شُكْرِ النِّعَمِ وَ اتِّبَاعِ السُّنَنِ وَ مُجَانَبَةِ الْبِدْعِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ حِيَاطِهِ الْإِسْلَامِ وَ انْتِقَاصِ الْبَاطِلِ وَ إِذْلَالِهِ وَ نُصْرَةِ الْحَقِّ وَ إِعْزَازِهِ وَ إِرْشَادِ الضَّالِّ وَ مُعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ وَ إِدْرَاكِ اللَّهِيْفِ]

خدایا! در هر ساعتی از ساعات روز بهره ای از بندگیت، و سهمی از شکر گزاریت، و شاهد راستی از فرشتگان برای ما قرار ده.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از پیش رو، و پشت سر و طرف راست و جانب چپ و از تمام سمت و سویمان، حفظ کن، حفظی که ما را از نافرمانیت باز دارد، و به فرمانبرداریت راهنمایی کند، و برای عشق و محبتت به کار گیرد.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را در این روز و شبمان، و در تمام ایامان برای این امور موفق بدار: به کارگیری خیر، و دوری از شر، و شکر نعمت ها و پیروی از روش های نیک، و دوری از بدعت ها، و امر به معروف، و نهی از منکر، و پاسداری از اسلام و کم کردن و خوار ساختن باطل، و یاری و گرامی داشت حق، و راهنمایی گمراه، و کمک کردن به ناتوان، و پناه دادن به درمانده و گرفتار.

سه حقیقت مهم برای انسان های صالح

۱ - ملاقات با عباد صالح حق و نفس و گفتار و اخلاقشان، سراسر درس و موجب نورانیت و روشنایی قلب و حیات دل و رشد روح است.

۲ - ادای شکر نعمت های باطنی و ظاهری و توفیقاتی که در همه امور نصیب انسان می گردد.

۳ - با انجام عبادات و طاعات و هر عمل خیر و تقوا و پرهیزکاری و دوری از حرام و معصیت، فرشتگان نویسنده را شاهد صادق بر خود قرار دهد. اینها همه حظ و نصیبی است که خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردای انسان را تأمین می نماید.

حصینِ حصینِ حفظ و امان حق

اشاره

انسان از ابتدای ولادت تا لحظه خروج از دنیا به خصوص وقتی که در مدار تکلیف و مسئولیت است، در معرض انواع خطرهای و طوفان هایی است که اگر از خود مراقبت و مواظبت ننماید، درخت سعادت جاودانیش با آتش آن خطرات و طوفان ها از ریشه خواهد سوخت.

مراقبت و مواظبت از هویت الهی و ملکوتی خود، در سایه عقاید صحیح و

اخلاق حسنه و اعمال صالحه میسر است و جز این، راهی برای سلامت ماندن از خطر وجود ندارد. در این مسیر باید باطن و ظاهر خویش را تسلیم خواسته های الهی کرد و یک لحظه از هجوم شیاطین و خناسان غافل نماند.

ابلیس و ارتش خطرناکش که جاهلان و معاندان و دشمنان حقیقت هستند، کمترین رحمی به انسان ندارند و راحت آنان در این است که خوبی های انسان را به باد داده و آدمی را به قعر جهنم رهنمون شوند. او و دستیارانش، دشمنان قسم خورده انسانند و در پیشگاه حضرت احدیت سوگند شدید یاد کرده که از همه طرف و از همه جانب به انسان حمله کرده و او را از حق و حقیقت جدا سازند.

خداوند هم به آنان هشدار داده که شما را بر عباد من سلطه و سلطنت و تسلط و حکومت نیست، تنها کاری که از شما بر می آید اغواگری است که اگر انسان ها با فراهم بودن تمام وسایل هدایت به اغوای شما تن دهند من جهنم را از شما و پیروانتان پر خواهم کرد.

شیطان و حزبش کاری جز کینه و حقد و حسد و دشمنی با ما ندارند و هدف ایشان بریدن ما از حق و حقیقت است و تنها راه محفوظ ماندن ما از خطرات آنان، ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب و نبوت و امامت و آراستگی به حسنات و پیراستگی از رذایل و انجام واجبات و ترک محرّمات که حصن حصین الهی و منطقه امن و امان ملکوتی است می باشد، از شیطان و منطقه او خود را حفظ کرده و در امان حضرت ربّ العزّه قرار خواهیم گرفت.

قرآن مجید هجوم زیان آور شیطان را از هر جهت به انسان گوشزد فرموده است:

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَأَنْتَبِهَنَّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ * قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ

گفت: به سبب این که مرا به بیراهه و گمراهی انداختی، یقیناً بر سر راه راست تو [که رهروانش را به سعادت ابدی می‌رساند] در کمین آنان خواهم نشست. * سپس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از جانب چپشان بر آنان می‌تازم و [تا جایی آنان را دچار وسوسه و اغواگری می‌کنم که] بیشترشان را سپاس گزار نخواهی یافت. * خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت نکوهیده و مطرود بیرون شو که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، بی تردید جهنم را از همه شما لبریز خواهد کرد.

پیش رو، پشت سر، راست و چپ، اصطلاح است، می‌گوییم فلانی از چهار طرف محاصره شد.

حضرت باقر علیه السلام در ذیل این آیه می‌فرماید:

مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ

مَعْنَاهُ: أَهْوَنُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ الْآخِرَةِ،

منظور شیطان از پیش رو، سبک کردن امر آخرت در نظر بنی آدم است.

مَنْ خَلْفِهِمْ

أَمْرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَالْبُخْلِ بِهَا عَنِ الْحُقُوقِ لِيَتَّبِعِي لَوَرَثَتِهِمْ،

و منظورش از پشت سر، امر به جمع مال و بخل ورزیدن از حقوق مالی است، تا بدون بهره‌گیری از مال برای آخرت، بمیرند و محصول زحمات خود را برای ورثه بگذارند.

عَنْ أَيْمَانِهِمْ

أَفْسِدُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ بِتَزْيِينِ الضَّلَالَةِ وَتَحْسِينِ

ص: ۱۰۳

منظورش از دست راست، آن است که: با جلوه دادن گمراهی و ضلالت و نیکو نشان دادن شبهه، امر دین و دینداری را بر آنان فاسد می کنم، تا از لباس حقیقت عریان شوند و به چاه عمیق ضلالت سرنگون گردند.

عَنْ شَمَائِلِهِمْ

بِتَحْيِيبِ اللَّذَاتِ إِلَيْهِمْ وَ تَغْلِيْبِ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِهِمْ . (۱)

منظورش از دست چپ آن است که: لذات غلط را محبوب آنان نموده و شهوات سعادت سوز را بر قلبشان حاکم می کنم.

الهی! اگر عنایت و رحمت تو نباشد و اگر توفیق خاص تو رفیق راه نگردد، به هیچ صورت راه نجاتی برای ما ضعیفان نخواهد بود.

به قول فیض آن شوریده شیدا:

الهی به کامم شرابی فرست شرابی ز جام خطابی فرست

مرا کُشت رنج خمار الّت دگر باره از نو شرابی فرست

دلّم تا صفا یابد از زنگ غم به دُردی کشانت که تابی فرست

ز سر جوش خمخانه حبّ خویش به جام شرابم حبابی فرست

به لب تشنه چشمه معرفت به ساقی کوثر که آبی فرست

به عصیان سراپای آلوده ام ز جام طهورم شرابی فرست

به معمار می کن حوالت مرا امیری به ملک خرابی فرست

به دل تخم امید کِشتم بسی بدین کِشترارم سحابی فرست

ز دریای غفران و ابر کرم مرا رحمت بی حسابی فرست

برای براتم ز آتشکده ز سوی یمینم کتابی فرست

ز قشر سخن فیض دلگیر شد ز معنای بکرم لبابی فرست

١- (١) - مجمع البيان فى تفسير القرآن: ٢٢٧/٤، ذيل آية ١٧ سورة اعراف؛ تفسير نور الثقلين: ١١/٢، حديث ٣٣. [١]

برای هر کدام از سیزده موردی که امام سجّاد علیه السلام در ضمن دعا بیان کرده اند توضیحی مختصر بیان می شود.

۱- کار خیر

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ، وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ وَأَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ. (۱)

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: خیر چیست؟ حضرت فرمود: خیر این نیست که مال و فرزندان فراوان شود، خیر در این است که بر دانش افزوده گردد و حلم و بردباریت عظیم شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْفَقَ النَّاسُ مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبَّ مِنْ قَوْلِ الْخَيْرِ. (۲)

سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، مردم انفاقی محبوب تر از گفتار نیک نکرده اند.

حضرت موسی بن جعفر از امام صادق علیه السلام روایت می فرماید:

أَحْسَنُ مِنَ الصَّدَقِ قَائِلُهُ، وَ خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ. (۳)

بهتر از راستگویی، شخص راستگو و بهتر از نیکی، شخص نیکوکار است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا أَرَدْتَ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ فَلَا تُؤَخِّرْهُ. (۴)

ص: ۱۰۵

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۹۴، [۱] بحار الأنوار: ۱۴۰/۷۲، باب ۵۴، حدیث ۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۱/۶۸، باب ۷۹، حدیث ۸؛ [۳] المحاسن: ۱۵/۱، باب ۹، حدیث ۴۱. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۰۴/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۱۰۹؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۹۲/۱۶، باب ۱، حدیث ۲۱۵۷۸. [۶]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۱۵/۶۸، باب ۶۶، حدیث ۱۴؛ [۷] الکافی: ۱۴۲/۲، حدیث ۵. [۸]

چون قصد خیر کردی آن را به تأخیر مینداز.

۲ - دوری از شرّ

منظور از شرّ در اینجا انواع گناهان و معاصی و خطاهاست که همه و همه محصول غرایز سرکش و شهوات شیطنی و هوای نفس و شیاطین و خناسان است که در قرآن مجید به همه آنها اشاره شده است.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ « (۱)

از زیان مخلوقاتی که [با انحرافشان از قوانین الهی به انسان] ضرر می رسانند، * و از زیان شب هنگامی که با تاریکی اش درآید [که در آن تاریکی انواع حیوانات موذی و انسان های فاسق و فاجر برای ضربه زدن به انسان در کمین اند].

ما دلالت بر تعمیم و شمول دارد و اضافه شر به آن و فعل «خَلَقَ» و نسبت آن به خالق، اشاره به آن است که شر از خلق و ترکیب و امتزاج و تفصیل کاینات و مواد و قوا برمی آید، نه از عوالم امر و اراده فاعلی خالق، این شرور فقط همان مضاف به «ما خلق» است و در واقع، نمایشی از چگونگی نظر و اندیشه و دریافت انسان از حوادث متضاد می باشد و وجود عینی و مستقلی ندارند.

پس اگر انسان خود را برتر آورد و در حریم قدرت رب رساند و به او ایمان آورده و پناهنده شود و با نظر ربوبی به حوادث و پدیده های جان بنگرد، از مواجهه با آنچه شر می نماید امنیت می یابد و در درون هر حادثه شر نمای خیری یا مقدمه خیری می نگرد و با بینش وسیع و نیروی اراده ای که در حریم رب می یابد، می تواند

ص: ۱۰۶

هر حادثه ای را رو به خیر و مقاصد برتر بگردانند و بالای امواج حوادث به سوی ساحل خیر پیش رود. و به عکس برای فرد تنها و بی پناه که خود را از حریم پناهندگی رب بر کنار داشته و درون حوادث واقع شده، هر موج حادثه و هر پدیده ای که از گریبان آفرینش یا از درون اجتماع یا از باطن اندیشه ها سرزند شر می نماید و در مسیر شرّش پیش می برد.

نکره آمدن غاسق و قید اذا و قب شامل هر گونه تاریکی فشرده و فراگیرنده ای می شود که همه محیط و ظرف تابش را پر کند و هر روزنه نوری را مسدود نماید. مثال بارز «غاسق» تاریکی شب دیجور است که در آن راهزنان و جانوران و احلام و اوهام وحشت انگیز از لانه ها و کمین گاههای زیر زمین و خلال نفوس سربرمی آورند و تاخت و تاز می نمایند.

تاریکی فراگیرنده کفر و جهل و هوا و خشم و شهوت، مثال های دیگری از «غاسق إذا و قب» است که شر آنها از نفس آدمی و در اوست و خطیرتر از هر شرّی می باشد.

همین که این تاریکی های نفسانی، محیط درونی آدم را فرا گرفت و نور ایمان و پرتو عقل و شعاع وجدان را خاموش داشت، غرایز و خویهای حیوانی و عقده ها از بندها و کمین گاههای درونی رها می شوند و چون جانورهای متنوع و متلون به تاخت و تاز درمی آیند و به مرکز فرمان و اراده یورش می آورند تا همین که آن را به دست گرفتند، همه قوا و جوارح را به خواست خود و در مسیر انجام شهوات و اوهام و زبانه های خشم خود به هر سو می گردانند و در این مسیر هر حد و قید و مانع قانونی و اخلاقی را از میان برمی دارند و هر استعداد و شخصیتی را درهم می شکنند و هر قدرت و نیرویی را در اختیار خود می گیرند. (۱)

ص: ۱۰۷

شکر، یاد نعمت‌ها و اظهار آن است. یعنی سپاس‌گویی و نیکوگفتن از احسان‌کننده که در حقیقت اعتراف به نعمت همراه با تعظیم و احترام است. تشکر بنده بر نعمت‌های ظاهری و باطنی که خداوند در اختیار او نهاده و از واجبات حتمیه و اولیه است.

خداوند در قرآن مجید بسیار بر شکرگزاری تأکید نموده است که بندگان همواره خود را ممنون او دانند و در نتیجه سر به طاعت او نهند و تسلیم فرامینش باشند.

امام علی علیه السلام اسوه شاکران و مولای ستایشگران ربوبی می‌فرماید:

أَوَّلُ مَا يَجِبُ عَلَيْكُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ شُكْرُ آيَاتِهِ وَ اِئْتِغَاءُ مَرَاذِيهِ. (۱)

نخستین چیزی که بر شما در برابر خدای سبحان واجب است، سپاسگزاری از نعمت‌های او و فراهم آوردن موجبات خشنودی اوست..

خداوند درباره یکی از بندگان صالح خویش یعنی لقمان حکیم می‌فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (۲)

و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم که نسبت به خدا سپاس گزار و شاکر باش و هر که سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس می‌گزارد، و هر که ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی‌زند، زیرا] خدا بی‌نیاز و ستوده است.

«هر چند حکمت معانی گسترده‌ای دارد از جمله گفته‌اند:

مجموعه‌ای از معرفت و علم و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت است. ولی اساس و هدف از اعطای حکمت از سوی خداوند به لقمان حکیم، شکرگزاری بوده

ص: ۱۰۸

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۸۱، حدیث ۳۳۸۹. [۱]

۲- (۲) - لقمان (۳۱: ۱۲).

است. و لقمان به خاطر امتیازهای عالی به مقام شکر دست یافت. انسان هر گاه نعمت های الهی را در جای خود به کار بگیرد سودش به خود او برمی گردد ولی اگر کفران نعمات کند، ضررش در وهله اول به خودش، سپس به دیگران می رسد.

در پایان آیه می فرماید: **غَنِيٌّ حَمِيدٌ** یعنی شکر گزار در برابر انسان های عادی یا نعمتی را به بخشنده می دهد و یا اگر چیزی نمی دهد با ستایش او مقامش را در نزد مردم بالا می برد ولی در مورد خداوند هیچکدام معنی ندارد؛ زیرا او از همگان بی نیاز است و همه ستایشگران به ویژه فرشتگان حمد او می گویند.

یک نکته پیرامون آیه قابل توجه است که کلمه شکر با صیغه فعل مضارع آمده که نشانه استمرار و همیشگی است ولی کفر با صیغه ماضی آمده که بر یک مرتبه هم صدق می کند، اشاره به این است که: کفران حتی یکبار سرانجام دردناکی دارد، اما شکرگزاری باید مستمر باشد تا انسان مسیر تکاملی خود را طی کند. **(۱)** حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى: يَا مُوسَى اشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي، فَقَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ، وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَ أَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟! فَقَالَ: يَا مُوسَى شَكَرْتَنِي حَقَّ شُكْرِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي. (۲)

خدای تعالی به موسی وحی فرمود: ای موسی! مرا چنانکه باید شکر کن.

موسی عرض کرد: پروردگارا! چگونه تو را چنانکه باید شکر گویم حال آن که هر شکری که تو را می گویم خود نعمتی است که تو به من ارزانی داشته ای؟ فرمود: ای موسی! وقتی که بدانی توفیق آن شکر را هم من به تو داده ام، حق شکر مرا ادا کرده ای.

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۳۶/۱۷ - ۳۸، [۱] ذیل آیه ۱۲ سوره لقمان.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۱/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۴۱؛ [۲] قصص الأنبياء، راوندی: ۱۶۱، حدیث ۱۷۸. [۳]

پس شکر کامل، اعتراف خاضعانه زیان درون در برابر خدای تعالی به عجز و ناتوانی از به جا آوردن کمترین شکر اوست؛ زیرا که توفیق شکرگزاری نعمت جدیدی است که باید بر آن شکر نمود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بر ناقه خود سوار بود که ناگاه فرود آمد و پنج بار سجده کرد و دوباره سوار ناقه شد. همسفران پرسیدند:

ای رسول خدا! ما از شما رفتاری دیدیم که پیش از این ندیده بودیم؟ حضرت فرمود: «آری، جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و مرا از جانب خدای عزوجل بشارت هایی داد. از اینرو خدا را در سجده سپاس گفتم و بر هر بشارتی سجده نمودم.» (۱)

۴ - پیروی از سنت

مقصود از سنت، هر روش نیک و پسندیده ای که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام به آن عمل کرده اند و مسلمانان هم از آن الگو می گیرند که سیره عملی آنان می شود. در حقیقت پیروی از شیوه عملی پیامبر صلی الله علیه و آله در شرعیات و مستحبات است که هر مسلمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در آن امور نمونه عملی خود قرار می دهد.

خداوند در سوره احزاب این نمونه را با ویژگی هایش به ما معرفی می فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲)

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می کند.

ص: ۱۱۰

۱- (۱) - الکافی: ۹۸/۲، حدیث ۲۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۵/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۱۹.

۲- (۲) - احزاب (۳۳): ۲۱. [۲]

بهترین الگو برای شما نه تنها در میدان جنگ که در تمام زندگی، وجود پیامبر صلی الله علیه و آله است روحیات عالی معنوی و اخلاقی و عمل به دستورهای خداوند در رسالت، از او مردی مقتدر و جذّاب ساخته بود.

اسوه، به معنی حالتی است که انسان به هنگام پیروی از دیگران به خود می گیرد.

و به دیگری اقتدا و همراهی می کند. و یاران و مسلمانان هم دوره ایشان در همه مراحل زندگی حتی در جنگ ها همگام با حضرت وظایف دینی را می آموختند تا جائی که مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

وقتی تنور معرکه سرخ می شد، خود را به رسول الله صلی الله علیه و آله حفظ می کردیم، پس هیچکدام از ما به دشمن نزدیک تر از پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. (۱) معنای آن این است که وقتی ترس از دشمن زیاد می شد و جنگ به نهایت سختی می رسید، مسلمانان به جانبی که شخص رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ بود پناهنده می شدند و خداوند به برکت آن حضرت پیروزی را بر آنان نازل می کرد و به خاطر او از آنچه بیم داشتند ایمنی می یافتند.

و این پیروی برگرفته از سنت الهی و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که همه ما را به آن دعوت کرده اند.

امام علی علیه السلام برترین وسیله ای که متوسّلان می توانند با آن به سوی خداوند تقرب جویند ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می داند و می فرماید:

وَ اقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ وَ اسْتَتُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ . (۲)

به روش پیامبرتان اقتدا کنید که آن برترین روش و به سنت او رفتار نمایید

ص: ۱۱۱

۱- (۱) - نهج البلاغه: ۸۲۸، فصل نذکر فيه شيئاً من إختيار غريب كلامه عليه السلام المحتاج إلى التفسير: حديث ۹. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبة ۱۰۹. [۲]

که آن رهنماترین سنت هاست.

و رسول الله صلی الله علیه و آله هم به نیکی راهنمایی فرموده است که:

لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ، وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِتَيْبَةٍ، وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا تَيْبَةً إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ . (۱)

هیچ گفتاری جز با کردار ارزش ندارد و هیچ گفتار و کرداری جز با نیت و هیچ گفتار و کردار و نیتی ارزشمند نیست مگر با سنت منطبق باشد.

به هر حال معیار قرار دادن سنت در اعمال، ملاک قبولی و ارزشمندی آنها می شود.

حضرت سجّاد علیه السلام به این نکته اشاره فرمود:

إِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ مَا عُمِلَ بِالسُّنَّةِ وَ أَنْ قَلَّ . (۲)

برترین کارها نزد خداوند، آن است که بر طبق سنت عمل شود گرچه اندک باشد.

اما گاهی عده ای دانشمند نمای حسود با ساختن روش های نو یا وارد کردن امور غیرشرعی در دین که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده است به صورت علنی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مخالفت کرده اند؛ زیرا هر آنچه با کتاب خدا و سنت و اجماع بزرگان مخالف باشد بدعت و گمراهی است. و بدعت گذار در جایگاه بدی قرار می گیرد.

رسول الله صلی الله علیه و آله به چنین افرادی هشدار داده و می فرماید:

«هان! هر عبادتی را جوش و خروشی است که سرانجام فروکش می کند. پس، هر کسی خروش عبادتش به سنت آرام گیرد هدایت شده است. و هر که با

ص: ۱۱۲

۱- (۱) - الکافی: ۷۰/۱، حدیث ۹۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۰۸/۱، باب ۵، حدیث ۶. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۷۰/۱، حدیث ۷؛ [۳] المحاسن: ۲۲۱/۱، حدیث ۱۳۳. [۴]

سنت من مخالفت کند گمراه شده است و عملش بر باد رفته است.» (۱) امام صادق علیه السلام در نامه ای به یارانش این انحراف در دین را با بیانی شیوا تذکر می فرماید:

بر شما باد آثار پیغمبر خدا و سنت و روش آن حضرت و آثار ائمه هدایت علیهم السلام از خاندان پیغمبر، پس از او و سنت آنان؛ چون هر که به چنین روشی ملتزم بود به راه هدایت رفته و هر که این را رها ساخت و از آن روی گرداند گمراه شد؛ زیرا آنان تنها کسانی هستند که خداوند به پیروی از آنها امر فرموده است.

به یقین پدرمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مداومت بر عمل در راه آثار و سنت ها، گرچه اندک باشد، مورد رضای پروردگار است و نزد خداوند سودمندتر است از کوشش در اعمال بی پایه که ساخته و پرداخته هواس است. آگاه باشید که پیروی از هواهای نفسانی و بدعت ها بدون این که از سوی خدا در آن هدایتی رسیده باشد؛ گمراهی است. و هر گمراهی بدعت و هر بدعت سرانجامش دوزخ خواهد بود. (۲)

۵ - دوری از بدعت

بدعت به برنامه ای گفته می شود که انسان از جانب خود به شرع مطهر نسبت دهد و آن را به عنوان برنامه دینی بر مردم حاکم نماید.

بدعت جنایتی بس بزرگ و گناهی بس عظیم است که انسان اگر به جبرانش برنخیزد معلوم نیست به رحمت حضرت حق برسد.

ص: ۱۱۳

۱- (۱) - الکافی: ۸۵/۲، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۰۹/۶۸، باب ۶۶، حدیث ۱.

۲- (۲) - الکافی: ۸/۸، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۲۱۷/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۹۳.

امام صادق علیه السلام بدعت را از گناهان کبیره به حساب آورده و از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرموده است:

مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ مُبْتَدِعٍ فَقَدْ أَعَانَ عَلَى هَدْمِ دِينِهِ . (۱)

هر کس در برابر بدعت گذاری تبسم کند، به نابودی دینش کمک کرده است.

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ مَشَى إِلَى صَاحِبِ بَدْعٍ فَوَقَّرَهُ فَقَدْ مَشَى فِي هَدْمِ الْإِسْلَامِ . (۲)

هر کس برای احترام به صاحب بدعت قدم بردارد، برای نابودی اسلام قدم برداشته است.

۶ و ۷ - امر به معروف و نهی از منکر

قرآن مجید امر به معروف و نهی از منکر را دو فریضه و واجب الهی می داند و مردم را به آن امر کرده و ترک آن را گناه و موجب عذاب حق می شمارد و سلامت جامعه را در گرو آن دانسته و این دو واجب را از اوصاف مردم مؤمن قلمداد کرده است:

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ « (۳)

ص: ۱۱۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۷/۴۷، باب ۷، حدیث ۴؛ [۱] سفینه البحار: ۲۴۳/۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۰۴/۲، باب ۴۴، حدیث ۴۴؛ [۳] سفینه البحار: ۲۴۳/۱؛ [۴] من لایحضره الفقیه: ۵۷۲/۳، حدیث ۴۹۵۷.

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۱۰۴. [۵]

و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر [اتحاد ، اتفاق ، الفت ، برادری ، مواسات و درستی] دعوت نمایند ، و به کار شایسته و پسندیده وادارند ، و از کار ناپسند و زشت بازدارند ؛ و اینانند که یقیناً رستگارانند.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ « (۱)»

از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند .

لعنت شدنشان برای این بود که [نسبت به فرمان های خدا و انبیا] سرپیچی داشتند و همواره [از حدود الهی] تجاوز می کردند . * آنان یکدیگر را از کارهای زشتی که مرتکب می شدند باز نمی داشتند . مسلماً بد بود آنچه را انجام می دادند.

وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبِّيَّاتُونَ وَ الْأُخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ « (۲)»

و بسیاری از آنان را می بینی که در گناه و تجاوز [از حدود خدا] و حرام خوری خود می شتابند ؛ همانا بد است اعمالی که همواره انجام می دادند .

* چرا دانشمندان الهی مسلک [و کاملان در دین] و عالمان یهود ، آنان را از گفتار گناه آلود و حرام خواری باز نمی دارند ؟ بسیار زشت است سکوتی که همواره پیش می گرفتند.

ص: ۱۱۵

۱- (۱) - مائده (۵) : ۷۸ - ۷۹ . [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۶۲ - ۶۳ . [۲]

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاتِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ « (۱)

همان کسانی که از این رسول و پیامبر « ناخوانده درس » که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می یابند ، پیروی می کنند ؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد ، و از اعمال زشت باز می دارد ، و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید ، و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند ، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره ها [ی جهل ، بی خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی دارد ؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند ، فقط آنان رستگاراند.

وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ « (۲)

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند ؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می دهند و از کارهای زشت و ناپسند بازمی دارند ، و نماز را برپا می کنند ، و زکات می پردازند ، و از خدا و پیامبرش اطاعت می نمایند ؛ یقیناً خدا آنان را مورد رحمت قرار می دهد ؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

ص: ۱۱۶

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۱۵۷. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۷۱. [۲]

امر به معروف و نهی از منکر در روایات

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوَلَّى اللَّهُ أُمُورَكُمْ شِرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ دَعَاؤُكُمْ . (۱)

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که خداوند اشرار قوم را بر شما مسلط کند، آنگاه دعا می کنید ولی دعایتان مستجاب نمی شود.

و نیز فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ ؛ لَمْ يَرْضَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ أَنْ يُعْصَى فِي الْأَرْضِ وَ هُمْ سِيكُوتٌ مُذْعِنُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ . (۲)

به حقیقت که خداوند برای اولیایش رضایت نداده که در زمین معصیت شود و آنان ساکت باشند و از امر به معروف و نهی از منکر خودداری نمایند.

و نیز فرمود:

لَعَنَ اللَّهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ ، وَ النَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ . (۳)

لعنت خدا بر آمران به معروفی که خود تارک معروفند؛ و ناهیان از منکری که خود آلوده به منکرند.

۸ و ۹ و ۱۰ - حفظ اسلام و خوار نمودن باطل و نصرت حق

اسلام که عبارت از ایمان و عمل و اخلاق است، یادگار انبیا و امامان معصوم و

ص: ۱۱۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۷/۹۷، باب ۱، حدیث ۳۰؛ [۱] مستدرک سفینه البحار: ۲۱۸/۱۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۲۶/۳۲، باب ۱۲، حدیث ۴۴۲؛ [۲] مستدرک سفینه البحار: ۲۱۹/۱۰.

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۲۹؛ [۳] مستدرک سفینه البحار: ۲۲۰/۱۰.

صدیقین و شهدا و صالحین و عالمان ربّانی و عارفان عاشق و حکیمان آگاه برای هدایت و رشد و کمال انسان است.

هر مسلمان و مؤمنی در برابر حیثیت و حفظ اسلام و تداوم آن شدیداً مسؤول و مکلف است. جهاد با جان و مال، جهاد با زبان و قلم، جهاد با عمل و اخلاق، راه حفظ اسلام و تداوم این فرهنگ مبارک و مدرسه سعادتبخش است. انبیاء و امامان و تربیت شدگان آن بزرگواران برای حفظ اسلام از هیچ کوششی مضایقه نکرده و در این مسیر از جانبازی دریغ نمودند.

همه ما در این زمینه باید پیرو انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام باشیم، تا آیین الهی به نسل های بعد برسد و ما در پیشگاه حضرت محبوب سرافکنده نگردیم. با تمام وجود باید در برابر باطل به هر شکلی که هست بایستیم و در به ذلت کشیدن و خواری آن فعالیت کرده تا جایی که ریشه باطل بسوزد و حق و حقیقت از شرّ آنان در امان بماند.

حق را در تمام جوانبش یاری دهیم و به اعزاز آن برخاسته و برای پابرجایی آن از هیچ کوششی دریغ نوزیم که این همه در دنیا و آخرت به نفع ما و زن و فرزند و دوستان و نسل امروز و فردای ماست.

۱۱ - راهنمایی گمراه

ارشاد بندگان خدا از مهمترین وظایف بزرگان رسالت حق است. ارشاد از کلمه رشد است یعنی سخن و رفتار اهل عمل و راهنمایی آنان سبب پیشرفت و صلاح انسان می شود تا به کمال نزدیکتر شود.

قرآن مجید که راهنمای اصلی راه خیر و صلاح انسان هاست می فرماید:

أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ

پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی؟ و خدا او را از روی علم و آگاهی خود [بر این که شایسته هدایت نیست] گمراه کرد، و بر گوش و دلش مَهر [تیره بختی] نهاد، و بر چشم [دلش] پرده ای قرار داده است، پس چه کسی است که بعد از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر [حقایق] نمی شوید؟

سکان دار حقیقی هدایت خداوندست که اراده خود را به نتیجه می رساند، یعنی ارشاد و راهنمایی، نشانه گیری مطلوب همراه با لطف و محبت است چه به مقصود برسد یا نرسد، ولی این که در واقع به هدف برسد به لطف حق تعالی است. پس آن کسی که گمراه است شایستگی هدایت را نداشته و راه را گم کرده است؛ زیرا او هوای نفس و مظاهر دنیا را خدای خود قرار داده و نشانه های حقیقی از جمله قرآن و اهل بیت و ائمه علیهم السلام را رد کرده است و به جاده باطل منحرف شده است.

کسی که معبود خود را «هوا» قرار می دهد، زمینه های راهیابی را از بین می برد و اندک اندک در سرایشی گمراهی و هلاکت می افتد.

همان گونه که در ابتدای سوره جن خداوند به این نکته اهمیت داده و به پیامبرش در مورد جن و شنیدن آیات قرآن می فرماید که:

قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ﴿٢﴾

بگو: به من وحی شده که گروهی از جن [به قرآن] گوش دادند و گفتند:

همانا ما قرآن شگفت آوری شنیدیم، * که به سوی راه راست هدایت می کند،

ص: ۱۱۹

۱- (۱) - جاثیه (۴۵) : ۲۳. [۱]

۲- (۲) - جن (۷۲) : ۱ - ۲. [۲]

پس به آن ایمان آوردیم و هرگز احدی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد .

هدف اصلی تأسیس قرآن به خاطر هدایت به سوی راه راست است و همه زمینه ها و ابزارها به کمک قرآن می آیند تا به هدفش برسد.

آری، خداوند با علم این که آنان استحقاق هدایت ندارند، گمراه کرده است. و آنان با دست و برنامه خود چراغ های هدایت را شکسته و پل های بازگشت به پشت سر خود ویران کرده اند؛ بنابراین خداوند لطف و رحمت خود را می گیرد و آنان تا پایان عمرشان در تاریکی به سر می برند.

مردی از مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره پایین ترین درجه گمراهی پرسید، حضرت فرمود:

وَأَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالًّا أَنْ لَا يَعْرِفَ حُجَّةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ شَاهِدَهُ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِطَاعَتِهِ وَ فَرَضَ وَّلَايَتَهُ . (۱)

کمترین چیزی که بنده به واسطه آن گمراه شود، این است که حجت خدای تبارک و تعالی و گواه او بر بندگانش که به فرمانبری او فرمان داده و ولایتش را واجب گردانیده است، را نشناسد.

پس باید چگونه شناخت پیدا کرد و چگونه در پی کسب وظیفه بود؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:

یتیم تراز یتیمی که پدرش را از دست داده، کسی است که از امام خود بریده شده و توان دسترسی به او را ندارد و حکم مسائل دینی مورد ابتلایش را نمی داند. بدانید که هر کس از شیعیان ما به علوم ما آگاه باشد، این شخصی که به شریعت ما آگاه نیست و دسترسی به ما ندارد یتیمی در دامن اوست، بدانید

ص: ۱۲۰

۱- (۱) - الکافی: ۴۱۵/۲، حدیث ۱؛ [۱] تفسیر المیزان: ۴/۴۱۲، [۲] ذیل آیه ۷۰ سوره نساء.

که هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت و احکام ما را به او بیاموزد در جمع بهشتیان با ما خواهد بود. (۱) از اینرو رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه فراوان برای هدایت بندگان ارزش قائل بود که حتی به جانشین خود علی بن ابی طالب علیه السلام سفارش می فرماید که ارشاد تو باید قبل از جنگ باشد تا خون کسی بدون هدف ریخته نشود.

هنگامی که حضرت را به یمن فرستاد فرمود:

ای علی، هرگز با کسی جنگ مکن تا این که او را از قبل به اسلام دعوت کرده باشی، به خدا سوگند! اگر خداوند مردی را به دست تو هدایت کند برای تو از آنچه آفتاب بر آن طلوع و غروب کند بهتر است و تو ولایت بر او داری، یا علی. (۲) پس از بهترین بندگان حق کسی است که دلش را به نور هدایت روشن کند و با کمترین امکانات به سوی حق حرکت کند تا گرفتار دام های گمراه کننده و سوزان نیفتد. در همین راستا حضرت علی علیه السلام در صحیفه عارفان، نهج البلاغه می فرماید:

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ، وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ، فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ. (۳)

بندگان خدا، محبوب ترین بندگان در پیشگاه خداوند بنده ای است که خداوند به تسلط بر نفسش او را یاری داده، پس اندوه را شعار خود کرده و خوف از عذاب را تن پوش خویش، از اینرو چراغ هدایت در دلش روشن شده و

ص: ۱۲۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲/۲، باب ۸، حدیث ۱؛ الإحتجاج، طبرسی: ۱۶/۱. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۲۸/۵، حدیث ۴؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۶۱/۲۱، باب ۳۴، حدیث ۳.

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۸۶. [۳]

طاعت و عمل برای روز مرگ آماده کرده... .

چه بسیار بد شومی است! که کسی با این همه ابزار و نشانه های هدایت از حق گریزان باشد و با بهانه های واهی شیرینی حق را به جان خود نوش نکند و به اشارات راهنما هم توجه نکند که باید به ذات حق پناه برد.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَقِرَ فِي غِنَاكَ أَوْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ أَوْ أُضَامَ فِي سُلْطَانِكَ ، أَوْ اضْطَهَدَ وَالْأَمْرُ لَكَ . (۱)

الهی، به تو پناه می برم از این که در بی نیازی تو فقیر شوم، یا در هدایتت گمراه گردم، یا در سلطنتت مورد ستم واقع شوم، یا به خواری نشینم و حال این که امر به دست توست.

۱۲ - کمک کردن به ناتوان

مؤمن حق ندارد مالش را در هر راهی به مصرف برساند، چرا که در این صورت مالش را ضایع کرده است. و خداوند تباه نمودن ثروت مادی را دشمن می دارد.

کسانی که انفاق می کنند تا جایگاهی پیدا کنند، راه به جایی نمی برند ولی برخی انسان ها مسیر صرف مال را برای رسیدن به دیگران قرار می دهند.

حضرت سلیمان علیه السلام رزق و مکنت را تنها برای خود نمی خواست بلکه برای دستگیری و رسیدگی دیگران طلب می کرد تا اراده حق را پیاده کند و مکارم اخلاقی و انسانی را در جامعه آن روز عملی سازد. او هرگز از مال و مقام به دید ابزار نادرست و خوش گذرانی که خلاف رضایت خدا بود، نگاه نمی کرد بلکه الگوی مصرف صحیح را در بین مردم رواج می داد. از رزق های معنوی و ملکوتی این است که انسان از خداوند بخواهد، توفیق یاری به نیازمندان نصیب او بشود.

ص: ۱۲۲

قرآن مجید این توفیق را یک گردنه می داند و انسان ناسپاس از آن گردنه مهم بالا نرفته است؛ پس با داشتن آن همه وسایل سعادت، راه نجات را نیموده است که خداوند او را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد و می فرماید:

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ « (۱)

پس شتابان و با شدت به آن گردنه سخت وارد نشد؛ * و توجه می دانی آن گردنه سخت چیست؟ * آزاد کردن برده، * یا طعام دادن در روز گرسنگی و قحطی، * به یتیمی خویشاوند، * یا مستمندی خاک نشین.

به این ترتیب این گردنه سخت گذر را که انسان های ناسپاس هرگز خود را برای گذشتن از آن آماده نکرده اند، مجموعه ای از اعمال خیر بر محور خدمت به خلق و کمک به ضعیفان و ناتوان ها، دور می زند.

گذشتن از این گردنه با توجه به علاقه شدیدی که بیشتر مردم به مال و ثروت دارند کار آسانی نیست. این آزمایش به لطف الهی و با استمداد از ایمان و اخلاص به انجام می رسد.

عقبه چیست؟

بعضی عقبه را «هوای نفس» تفسیر کرده اند که جهاد با آن را جهاد اکبر نامیده اند.

«هوای نفس» گردنه اصلی عبور انسان از دره حیوانی به مقام روحانی است.

بعضی از مفسران گفته اند:

عقبه، گردنه سختی در قیامت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرموده است:

پیش روی شما گردنه صعب العبوری است که سنگین باران از آن نمی گذرند

ص: ۱۲۳

و من می خواهیم بار شما را برای عبور از این گردنه سبک کنم. (۱) سبغ به معنی گرسنگی است. و یوم ذی مسغبه یعنی روز گرسنگی است که در بیشتر جوامع بشری گروهی همیشه از گرسنگان هستند و آیه تأکیدی بر اطعام گرسنه ها در روزهای قحطی و خشکسالی و مانند آن است.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ أَشْبَعَ جَائِعًا فِي يَوْمِ سَعْبٍ ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ ، لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلَ . (۲)

کسی که گرسنه ای را در ایام قحطی سیر کند، خدا او را در قیامت از دری از درهای بهشت وارد می سازد که هیچ شخص دیگری از آن وارد نمی شود، جز کسی که عملی همانند او انجام داده باشد.

و از بهترین صدقه ها این است که به یاری ناتوان بشتابیم؛ چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

عَوْنُكَ الضَّعِيفَ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ . (۳)

از برترین خیرات کمک تو به ناتوان است.

«علی بن موسی الرضا هنگامی که می خواست غذا میل کند، دستور می فرمود سینی بزرگی کنار سفر بگذارند و از هر غذایی که در سفره بود از بهترین آنها برمی داشت و در آن سینی می گذاشت سپس دستور می داد آنها را برای نیازمندان ببرند. سپس این آیه را تلاوت می فرمود: فَلَا افْتِحَمَ الْعَقَبَةَ سِيسَ فرمود: خداوند

ص: ۱۲۴

۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۵۸۳/۵، حدیث ۲۳؛ تفسیر نمونه: ۲۶/۲۷ - ۲۸، [۱] مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۳۶۵/۱۰، [۲] ذیل آیه ۱۱ سوره بلد.

۲- (۲) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۳۶۵/۱۰، [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۵۵/۵، حدیث ۲؛ [۴] وسائل الشیعه: ۱۴۱/۱۵، باب ۵۹، حدیث ۲۰۱۷۰، [۵]

متعال می دانست که همه قادر بر آزاد کردن بردگان نیستند؛ پس غذا دادن را راهی به سوی بهشت خود قرار داد.» (۱) گاهی اوقات انسان به خاطر گناه زنگار دل می گیرد یعنی قلب او در اثر معاصی مانند سنگ سفت و سیاه می شود و اندک اندک ارزش ها نزد او بی حاصل می شود.

در روایت است که:

مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و از قساوت قلبش شکایت کرد. (قلب او در اثر بی توجهی به خیرخواهی و یاری به دیگران سخت شده است) حضرت فرمود: آیا دوست نداری نرم دل شوی و به خواسته ات برسی؟ به یتیم مهربانی کن و دست محبت بر سر او بکش و از غذایت به او بده، پس دلت نرم شود و به خواسته ات می رسی. (۲) در اینجا به اندرز حضرت امیر مؤمنان علیه السلام خوب بیندیشید که به چه کسی تذکر فرموده و چه انتظاری از ما دارد؟!

در نامه خود به عثمان بن حنیف، کارگزار خویش در بصره نوشت:

وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَ غَيْبُهُمْ مَدْعُوفٌ... فَاتَّقِ اللَّهَ يَا بَنَ حُنَيْفٍ وَ لَتُكْفِكَ أَفْرَاضُكَ ، لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ . (۳)

خیال نمی کردم مهمان شدن به سفره قومی را قبول کنی که محتاجشان را به جفا می رانند و توانگرشان را به مهمانی می خوانند!... پسر حنیف! از خدا پروا کن و قرص های نان خودت تو را بس باشد، تا این روش موجب خلاصی ات از آتش جهنم گردد.

ص: ۱۲۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۷/۴۹ حدیث ۱۱، باب ۷؛ الکافی: ۵۲/۴، حدیث ۱۲. [۱]

۲- (۲) - مشکاه الأنوار: ۱۶۸. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: نامه ۴۵. [۳]

عدالت خداوند اقتضا می‌کند که همهٔ بندگان، دارای نعمت باشند؛ اما بعضی انسان‌ها بیش از حد خود می‌خواهند. بنابراین حدّ و مرز انسانیت را فراموش می‌کنند و دچار زیاده‌خواهی در انباشتن مال و منال می‌شوند و حق مستمندان و ضعیفان را می‌خورند. اما خدای متعال به صالحان وعده داده است که پاداششان را کامل خواهد بخشید.

وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَأِيحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١﴾

و اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، خدا پاداششان را به طور کامل می‌دهد؛ و خدا ستمکاران را [که به دین کافر شدند، یا از دین فقط به اسم آن قناعت کردند] دوست ندارد.

صالحان کسانی هستند که در رعایت حقوق ضعیفان و درماندگان اهتمام جدی دارند و حق را به حق دار می‌رسانند.

«لهیف» به ضعیفی گفته می‌شود که عزّت و نیرو ندارد و قدرت جلوگیری از ستم و شکست را هم ندارد، پس ستم‌دیده و مضطر است.

مراد از «ادراک الّهیف» یعنی خواسته‌ای برای کمک و فریادرسی که در آن نجات باشد.

زید شحّام گفت: من از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

هر که به فریاد برادر مؤمن ناتوان و دادخواه خود که در کارش بی‌تاب شده برسد و گره از کار او بگشاید و بر انجام حاجتش کمک نماید؛ برای او نزد خداوند هفتاد و دو رحمت است که یکی از آنها را زود به او برساند که با آن

ص: ۱۲۶

کار زندگی را بسازد و هفتاد و یک رحمت خود را برای هول و هراس های روز قیامت ذخیره کند. (۱)

دادرسی و عدالت

در مکتب اهل بیت دادرسی بندگان ضعیف از نمونه های عدالت بر شمرده شده است که امام علی علیه السلام می فرماید:

أَحْسَنُ الْعَدْلِ نُصْرَةُ الْمَظْلُومِ . (۲)

بهترین عدالت، یاری دادن ستمدیده است.

داود نبی علیه السلام خطاب به پروردگار گفت: کدام بنده نزد تو محبوب تر است ؟

خدای تعالی به داود وحی فرمود که:

ای داود! هیچ بنده ای نیست که ستمدیده ای را یاری رساند یا در ستمی که بر او رفته همدردی کند، مگر این که گام های او را در آن روزی که گام ها می لغزد، استوار نگه دارد. (۳) صادق آل محمد علیه السلام ، یاری رساندن حق به امداد رسانان را از برترین اعمال عبادی و روحانی می دانند و می فرماید:

هیچ مؤمنی، مؤمن ستمدیده ای را یاری نرساند، مگر آن که این کار او برتر از یک ماه روزه و اعتکاف در مسجد الحرام باشد و هیچ مؤمنی نیست که بتواند برادر خود را یاری رساند و یاریش دهد، مگر این که خداوند در دنیا و آخرت او را یاری کند و هیچ مؤمنی نیست که بتواند برادرش را یاری دهد اما تنها و

ص: ۱۲۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۱۹/۷۱، باب ۲۰، حدیث ۸۵؛ الکافی: ۱۹۹/۲، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۴۴۶، حدیث ۱۰۲۱۰. [۲]

۳- (۳) - کنز العمال: ۸۷۲/۱۵، حدیث ۴۳۴۶۷؛ الدر المنثور: ۲۵۵/۲.

بی یاورش گذارد، مگر این که خداوند در دنیا و آخرت او را تنها و بی یاور گذارد. (۱) معصومان ما در سلوک های اخلاقی به ما آموختند که باید تا می توانید هوای ضعیفان را داشت و جانب آنها را رعایت نمود؛ حتی امیرمؤمنان علیه السلام در وصیت نامه خویش به فرزندانش این سفارش را تأکید می کند که دشمن ستمگر و یار ستمدیده باشید؛ زیرا حمایت و جانبداری ضعیفان از سیره عملی و حقیقی اهل بیت بوده است.

حضرت علی علیه السلام درباره بیعت خود به مردم چنین فرمود:

... أَيُّهَا النَّاسُ ، اعِينُونِي عَلَى انْفُسِكُمْ ، وَ اِيْمُ اللّٰهِ لَأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُوْمَ مِنْ ظَالِمِهِ ، وَ لَأَقُوْدَنَّ الظّٰلِمَ بِخِزَامَتِهِ ، حَتّٰى اُوْرِدَهُ مِنْهَلِ الْحَقِّ وَ اِنْ كَانَ كَارِهًا. (۲)

... ای مردم! مراد راه سرکوبی نفس سرکش خود یاری کنید، به خدا قسم داد ستمدیده را از ستمکار می گیرم و افسار ستمکار را می کشم تا به آبشخور حق وارد سازم گرچه به آن میل نداشته باشد.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

مرا در میان ضعیفان بجوئید؛ زیرا شما به واسطه مردمان ضعیف است که روزی می خورید و یاری می شوید. (۳) پس باید از حقوق درماندگان و ستمدیدگان دفاع کرد و حق را به جای آورد تا از ظلمت های قیامت در امان بمانیم و نوری برای روزی حشر اندوخته سازیم.

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰/۷۲، باب ۳۳، حدیث ۱۷؛ ثواب الأعمال: ۱۴۷. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۳۶. [۲]

۳- (۳) - کنز العمال: ۱۷۳/۳، حدیث ۶۰۱۹؛ المستدرک علی الصحیحین: ۱۰۶/۲.

مولای متقیان علی علیه السلام در عهدنامه جامعی که برای مالک اشتر فرستاده است؛ فرمود:

وَلَيْسَ شَيْءٌ ادْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةٍ بِاللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ اِقَامَةِ عَلَى ظُلْمٍ ، فَإِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَ هُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمَرْصَادِ . (۱)

چیزی در تغییر نعمت خدا و سرعت دادن به عقوبت او قوی تر از ستمکاری نیست که خداوند شنوای دعای ستمدیدگان و در کمین ستمکاران است.

هر گاه معصومی از درگاه خداوند عذر می خواهد و اظهار تقصیر می کند به یقین در بندگان ضعیف؛ کوتاهی و غفلت می بیند پس با دعا و مناجات عاشقانه در صدد توجه به آن است.

حضرت سجاد علیه السلام در مناجات خویش با حق تعالی می فرماید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ مَظْلُومٍ ظَلِمَ بِحَضْرَتِي فَلَمْ أَنْصِرْهُ وَ مِنْ مَعْرُوفٍ أُسَيْدِي إِلَيَّ فَلَمْ أَشْكُرْهُ وَ مِنْ مُسِيءٍ اعْتَدَرَ إِلَيَّ فَلَمْ أَعْدِرْهُ وَ مِنْ ذِي فَاقِهِ سَأَلَنِي فَلَمْ أُؤْتِرْهُ . (۲)

خدایا! از تو پوزش می خواهم درباره ستمدیده ای که در حضور من به او ستم شد و من یاریش ندادم و از احسانی که نسبت به من شده و سپاسش را به جا نیاوردم و از بد کننده ای که از من پوزش خواسته و من پوزش او را نپذیرفتم و از نیازمندی که از من درخواست کرده و من او را به خود ترجیح ندادم.

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۵۳. [۱]

۲- (۲) - صحیفه سجادیه: دعای ۳۸. [۲]

[«۱۹» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْهُ اَيْمَنَ يَوْمِ عَهْدِنَا وَافْضَلِ صِدَاقِ صِدْقِنَا وَخَيْرِ وَقْتِ ظَلَلْنَا فِيهِ «۲۰» وَاجْعَلْنَا مِنْ اَرْضِ مَنْ مَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ مِنْ جُمْلَةِ خَلْقِكَ اَشْكُرُهُمْ لِمَا اَوْلَيْتَ مِنْ نِعْمِكَ وَاقْوَمُهُمْ بِمَا سَرَعْتَ مِنْ شَرَائِعِكَ وَاقْفَهُمْ عَمَّا حَذَرْتَ مِنْ نَهْيِكَ «۲۱» اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَشْهَدُكَ وَكَفَى بِكَ شَهِيدًا وَاشْهَدُ سَمَاءَكَ وَارْضَكَ وَمَنْ اَسْكَنْتَهُمَا مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَسَائِرِ خَلْقِكَ فِى يَوْمِىْ هَذَا وَسَاعَتِىْ هَذِهِ وَلَيْلَتِىْ هَذِهِ وَمُسْتَقَرِّىْ هَذَا اَنِّىْ اَشْهَدُ اَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ الَّذِىْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ قَائِمٌ بِالْقِسْطِ عَدْلٌ فِى الْحُكْمِ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ مَالِكٌ الْمُلْكِ رَحِيْمٌ بِالْخَلْقِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و امروز را فرخنده ترین روزی که تا کنون شناخته ایم، و برترین همشینی که با او همراه بوده ایم و بهترین زمانی که در آن به سر برده ایم قرار ده، و ما را از میان تمام آفریده هایت، از خشنودترین کسانی که شب و روز بر آنها گذشته، و شاکرترین کسانی که نعمت هایت را به آنان داده ای، و مستقیم ترین آنان، در عرصه گاه آیین هایى که وضع کرده ای، و خویشان دارترین مردمی که از نافرمانیت بیمشان داده ای، قرار ده.

خدایا! قاطعانه تو را گواه می گیرم، و تو از نظر گواه بودن کافی هستی و آسمان و زمینت و فرشتگانی که میان آسمان و زمینت ساکن کرده ای، و دیگر

آفریده هایت را در امروزم و این ساعت و این شبم، و این جایگاهم گواه می گیرم، که من شهادت می دهم که همانا تویی خدا؛ که خدایی جز تو نیست، بر پایه قسط، عادل در حکم، مهربان به بندگان، مالک هستی، رحیم به آفریده هایی.

عدالت گستری خداوند

عدالت، بنیانی است که جهان بر آن استوار است، شیرین تر از آبی که انسان تشنه به آن می رسد. هر چند اندک باشد ولی اگر عادلانه در عرصه گیتی پیاده گردد؛ بسی گسترده است.

خداوند عدالت و قسط را برای آرامش دلها و سامان یافتن و اصلاح امور مردم قرار داده است تا به سبب آن برکت ها افزون تر شود.

امام علی علیه السلام در فرازی جامع به این حقیقت گسترده شهادت می دهد و می فرماید:

إِنَّ الْعَدْلَ مِيزَانُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الَّذِي وَضَعَهُ فِي الْخَلْقِ ، وَ نَصَبَهُ لِإِقَامَةِ الْحَقِّ ، فَلَا تُخَالِفُهُ فِي مِيزَانِهِ ، وَلَا تُعَارِضُهُ فِي سُلْطَانِهِ . (۱)

عدالت ترازوی خدای سبحان است که آن را در میان خلق خود نهاده و برای برپاداشتن حق نصب کرده است. پس برخلاف ترازوی او عمل مکن و با قدرتش مخالفت موز.

عدل و عدالت یکی از اصول دین و زیربنای فکری مسلمانان است. و از مهمترین ارکان تقوا و خودسازی نفس است که بارها در قرآن به آن اشاره شده است، از جمله خداوند منان می فرماید:

ص: ۱۳۱

۱- (۱) - غرر الحکم: ۹۹، حدیث ۱۶۹۶. [۱]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّ مِينَ لِلّٰهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١﴾

ای اهل ایمان! همواره [در همهٔ امور] قیام کننده برای خدا و گواهان به عدل و داد باشید. و نباید دشمنی با گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نورزید؛ عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است. و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

پروردگار هستی، عدالت را از پایه های پرهیزگاری دانسته است که اگر کسی متقی باشد، خواهان عدالت و امنیت در بین مردم است. و ستمگران ناتوان؛ از عدالت و مساوات گریزانند.

حضرت زین العابدین علیه السلام در دعای روز قربان و جمعه دلیل عادل بودن خداوند را چنین بیان می فرماید:

من به این حقیقت پی برده ام که در حکم و فرمانت ستمی نیست و در کيفرت شتاب و عجله ای وجود ندارد و جز این نیست که کسی در کيفر شتاب می ورزد که بیم از دست رفتن فرصت را دارد و کسی به ستم نیازمند است که ناتوان است و تو ای خدای من از این امور و بسیار بالاتری. (۲) مقصود حضرت این است که من به استواری تو ای پروردگار ایمان آورده ام که جهان پهناور هستی را بر پایهٔ تعادل و توازن برپا کرده ای. گواه ما بر این حقیقت، فرمایش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که فرمود:

ص: ۱۳۲

۱- (۱) - مائده (۵): ۸. [۱]

۲- (۲) - صحیفهٔ سجّادیه: دعای ۴۸. [۲]

بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ (۱).

آسمان ها و زمین، بر پایه عدل استوار شده اند.

این جمله رساترین تعبیری است که درباره عدالت شده است. یعنی نه تنها زندگی محدود بشر در کره خاکی بدون عدالت برپا نمی شود بلکه سرتاسر جهان هستی و آسمان و زمین در پرتو عدل و تعادل نیروها و جایگاه هر چیزی در محل مناسب خود برقرار هستند. و اگر آنی به مقدار سر سوزنی از اصل منحرف شوند رو به نیستی خواهند رفت.

بنابراین، معنای عدل الهی از نگاه کلی به نظام جهان هستی در مقابل بی تناسبی است و از نگاه جزئی به افراد موجودات در مقابل ظلم است.

چنین عدلی از شؤون حکیم و علیم بودن خداوند باشد که به اقتضای علم و حکمت خود برای هر موجودی به اندازه نیازش مقدر فرموده است.

خداوند متعال؛ تحقق حیات باطنی بشر را به صداقت و عدالت در انسان می داند و تربیت صحیح نفوس انسانی را بر پایه این دو اصل ریشه ای بنا نهاده است که فرمود:

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَأُمْبَدِلَ لِكَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ « (۲)

و سخن پروردگارت از روی راستی و عدل کامل شد، سخنان او را تغییر دهنده ای نیست؛ و او شنوا و داناست.

پس خداوند حجت خود را بر بازوی همه معصومان و ائمه اطهار علیهم السلام در هنگام ولادت با آیه فوق بیان کرده است؛ زیرا که آن پاکان رهبران و مربیان عادل و راستین بشر هستند؛ و این درخواست حضرت حجه بن الحسن، مهدی علیه السلام، درباره یکی از

ص: ۱۳۳

۱- (۱) - عوالی اللالی: ۱۰۳/۴، حدیث ۱۵۰؛ تفسیر الصافی: ۱۰۷/۵، [۱] ذیل آیه ۷ سوره الرحمن.

۲- (۲) - أنعام (۶)؛ ۱۱۵. [۲]

ویژگی های بارز حاکمان اسلامی، عدالت گستری و مهرورزی در بین مردم است که در دعای منسوب به ایشان آمده است.

و تَفَضَّلْ ... عَلَى الْأُمَرَاءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَةِ . (۱)

خدایا، به فرمان داران، عدالت گستری و مهربانی عطا بفرما.

پس باید در اجرای فرامین الهی، زمینه های تحقق عدالت عینی را فراهم نمود و شایستگی های لازم را کسب نمود که حضرت سجاد علیه السلام این آمادگی را در فرازی دیگر با مکارم اخلاق چنین بازگو می فرماید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَلِّئِي بِحِلِّيهِ الصَّالِحِينَ وَالْبِسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ فِي بَسِطِ الْعَدْلِ . (۲)

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا به زیور شایستگان بیارای و زینت پرهیزکاران را به من بپوشان که زیور و زینت آنان در گسترش عدالت و...

است.

مهرورزی با بندگان

یکی از صفات جمال حق «ستار» است. پنهان کردن عیوب بندگان و خوب جلوه دادن انسان از صفات بارز الهی است. چنانکه در دعای اهل بیت المعمور به درگاه پروردگار آمده است:

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ ، يَا مَنْ لَا يُؤَاخِذُ بِالْجَرِيرَةِ . (۳)

ای خدایی که زیبایی ها را آشکار می کنی و زشتی ها را می پوشانی و ای

ص: ۱۳۴

۱- (۱) - البلد الأمين: ۳۵۰، [۱] المصباح، كفعمی: ۲۸۱. [۲]

۲- (۲) - صحیفه سجادیه: دعای ۲۰.

۳- (۳) - البلد الأمين: ۱۸؛ [۳] بحار الأنوار: ۷۵/۸۳، باب ۳۹، حدیث ۱۰.

خدایی که بندگان را بر جسارت ارتکاب گناهان مؤاخذه نمی‌کند.

پرده داری و پوشش دادن به اعمال انسان ناشی از مهربانی و رحمت حق تعالی است که در روانشناسی به آن اصل تغافل می‌گویند.

حضرت حق بسیاری از باطن رفتار و کلام ما را آشکار نمی‌سازد بلکه نیکی‌ها و زیبایی‌ها را نمایان می‌کند که بنده اش در نظر دیگران خوش سیرت نشان دهد. اگر تغافل و چشم پوشی خداوند در روش و منش انسان نبود، او بارها و بارها خود را رسوا می‌ساخت و انگشت نمای عام و خاص می‌شد.

در بسیاری از آیات، امید را در کنار بیم قرار داده است تا انسان بر روی مرز خوف و رجا حرکت کند و گرفتار عمل افراط و تفریط نشود مانند آیه شریفه ای که درباره تجسم اعمال در قیامت است می‌فرماید:

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّخَضَّراً وَمِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمِيداً بَعِيداً وَيَحِذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (۱)

روزی که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده و آنچه را از کار زشت مرتکب شده حاضر شده می‌یابد، و آرزو می‌کند که ای کاش میان او و کارهای زشتش زمان دور و درازی فاصله بود. و خدا شما را از [عذاب] خود برحذر می‌دارد؛ و خدا به بندگان مهربان است.

این آیه معجونی از بیم و امید است. از یک سو به انسان اعلام خطر می‌کند و هشدار می‌دهد که ترس از عذاب و کیفر در کار است؛ تا مغرور نشود و از سوی دیگر بندگان را به لطفش امیدوار می‌کند که امید به نجات داشته باشند. تا تعادلی بین میزان خوف و رجا که عامل مهم تربیت انسان است؛ برقرار گردد. این دو جمله در آیه شریفه تأکید یکدیگر است که در عین حالی که احساس خطر می‌کند، مهربانی

ص: ۱۳۵

هم می ورزد مانند مادری که می داند داروی بیمار تلخ است ولی با محبت و ناز به فرزندش می خوراند.

این ترازوی امید و مهربانی و ترس از چوب خدا همیشه زندگی مؤمن را یکسان نگه می دارد تا هدف را بر اساس آن دو تنظیم کند.

پس باید به حق گمان نیک داشت تا مهربانی را بر ما بگستراند.

امام کاظم علیه السلام درباره این نیک پنداری می فرماید:

فَمَا ظَنُّكَ بِالرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَتَوَدَّدُ إِلَى مَنْ يُؤْذِيهِ بِأَوْلِيَائِهِ ، فَكَيْفَ بِمَنْ يُؤْذِي فِيهِ ؟! وَ مَا ظَنُّكَ بِالتَّوَّابِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَتُوبُ عَلَى مَنْ يُعَادِيهِ ، فَكَيْفَ بِمَنْ يَتَرَضَّاهُ وَ يَخْتَارُ عِدَاوَةَ الْخَلْقِ فِيهِ ؟! (۱)

چه گمان بری به آن مهرورز مهربانی که به آن کس که با آزار دوستانش او را می آزارد دوستی می کند، چه رسد به کسانی که در راه او آزار می بینند و چه گمان بری به آن توبه پذیر مهربانی که از دشمنش توبه می پذیرد، چه رسد به کسی که خشنودیش را می جوید و دشمنی مردم را به خاطر او برمی گزیند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خدای تعالی صد رحمت بیافریده که از آنها یکی در میان آفریدگان اوست که به سبب آن به یکدیگر ترحم و دلسوزی می کنند، نود و نه رحمت دیگر را برای دوستانش اندوخته است. (۲) عمرو می گوید: عده ای اسیر نزد پیامبر آوردند، ناگهان زنی از اسیران که چشمش به کودکی اسیر افتاده بود، دوید و او را در آغوش گرفت و شیرش داد. پیامبر صلی الله علیه و آله به ما فرمود: آیا فکر می کنید این زن کودک خود را در آتش می اندازد؟ عرض کردیم:

ص: ۱۳۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۱۴/۷۵، باب ۲۵، حدیث ۱؛ [۱] تحف العقول: ۳۹۹.

۲- (۲) - کنز العمال: ۹۷/۳، حدیث ۵۶۶۸؛ المعجم الکبیر: ۴۱۷/۱۹.

خیر، تا قدرت داشته باشد این کار را نمی کند. پیامبر فرمود: خداوند به بندگان خود مهربان تر از این مادر به فرزند خود است. (۱) امام زین العابدین علیه السلام در مناجات خویش مهربانی ویژه ای طلب می کند:

يَا مَنْ هُوَ أَبُّ بِي مِنَ الْوَالِدِ الشَّفِيقِ ، وَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنَ الصَّاحِبِ اللَّزِيقِ أَنْتَ مَوْضِعُ أَنْسَى فِي الْخُلُوهِ إِذَا أَوْحَشَنِي الْمَكَانُ وَ لَفَطْتَنِي الْأَوْطَانَ . (۲)

ای آن که از پدر دلسوز بیشتر به من نیکی می کنی و از دوست همدم به من نزدیکتری، آن گاه که خلوت، مرا می هراساند، وطن ها مرا می راند، تو در تنهایی و غربت انیس و همدم منی.

رحمت حضرت حق به اندازه ای گسترده است که به پیامبرش یک دستور کلی می دهد که هر گاه افراد با ایمان هر چند گناه کار باشند به سوی تو آیند، آنها را بپذیر و رحمت من را به آنها برسان.

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۳)

و هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان می آورند به نزد تو آیند، بگو: سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود لازم و مقرر کرده؛ بنابراین هر کس از شما به نادانی کار زشتی مرتکب شود، سپس بعد از آن توبه کند و [مفاسد خود را] اصلاح نماید [مشمول آمرزش و رحمت خدا شود]؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

ص: ۱۳۷

۱- (۱) - کنز العمال: ۲۷۳/۴، حدیث ۱۰۴۶۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۷/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۲۲؛ [۱] صحیح البخاری: ۷۵/۷.

۳- (۳) - أنعام (۶): ۵۴. [۲]

مفهوم آیه یک معنی کلی و وسیع دارد که به صورت قانون رحمت درآمده است.

سلامی که در آیه ابلاغ شده چه از ناحیه خداوند و چه به وسیله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیده باشد به خاطر پذیرایی و استقبال گرم و دوستی با مردم است و سلامی که از سوی خداوند باشد رحمتی برای همگان است. پس هر کسی که برای توبه به درگاه خداوند روی می آورد؛ علاوه بر بخشش، رحمت خداوند هم او را فرا می گیرد که می فرماید: غفورٌ رحیم

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام در توصیف آفرینش آدم علیه السلام می فرماید:

ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ وَ لِقَاءِ كَلِمَةِ رَحْمَتِهِ وَ وَعْدَهُ الْمَرَدِّ إِلَى جَنَّتِهِ . (۱)

آن گاه خدای سبحان در توبه را به رویش گشود و کلمه رحمت را به او تلقین کرد و بازگشت به بهشت را به او وعده داد.

و چون دایره رحمت را برای همه موجودات گسترانده، پس مهربانی را دوست دارد و مهربانان را هم دوست می دارد و دست مهر خود را بر سر هر مهرورزی می کشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ مِائَةَ رَحْمَةٍ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، كُلُّ رَحْمَةٍ مِنْهَا طِبَاقٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، فَاهْبَطَ رَحْمَةً مِنْهَا إِلَى الْأَرْضِ فِيهَا تَرَاحِمَ الْخَلْقِ ، وَ بِهَا تَعَطَّفُ الْوَالِدَةُ عَلَى وَلَدِهَا وَ بِهَا تَشْرَبُ الطَّيْرُ وَالْوُحُوشُ مِنَ الْمَاءِ وَ بِهَا تَعِيشُ الْخَلَائِقُ . (۲)

خدای تعالی روزی که آسمان ها و زمین را آفرید، صد رحمت بیافرید که هر

ص: ۱۳۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱. [۱]

۲- (۲) - کنز العمال: ۲۷۴/۴، حدیث ۱۰۴۶۴.

رحمتی به اندازه فاصله آسمان و زمین است. پس از آن رحمت ها یکی به زمین فرود آمد که به سبب آن خلاق به یکدیگر ترحم می کنند و مادر به فرزندش مهر می ورزد و پرندگان و حیوانات آب می نوشند و مردمان زندگی می کنند.

اگر انسان اندازه رحمت خدا را می دانست به حق به آن تکیه می کرد و تعجب از این است با این همه رحمت چگونه محروم است؟!

«به امام سجّاد علیه السلام گفتند: که حسن بصری می گوید: از این که کسی هلاک شود جای تعجب نیست، بلکه از نجات یافته عجب است که نجات یافته است. حضرت فرمود: من می گویم از این که کسی نجات یافته تعجب نیست، بلکه تعجب از هلاک شده ای است که چگونه با وجود رحمت گسترده خداوند هلاک گشته است.» (۱) به هر حال آن گونه که سرآغاز خلقت آدم، در رحمت حق به سوی پذیرش آدم باز شد و در پایانش هم باید رحمت او آدم را بهشت برد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرمود:

لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ أَحَدٌ إِلَّا بِرَحْمَةِ اللَّهِ . قَالُوا: وَلَا أَنْتَ قَالَ: وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَّعَمَدَنِي اللَّهُ . (۲)

هیچ کس به بهشت نرود مگر با رحمت خدا. عرض کردند: نه شما هم؟ فرمود:

و نه من، مگر این که خدا مرا مشمول رحمت خود کند.

مالکیت خداوند

همان طور که در فصول پیشین گذشت، خداوند فرمانروایی و حکومت مطلق را

ص: ۱۳۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۳/۷۵، باب ۲۱، حدیث ۱۷؛ أعلام الوری: ۲۶۰.

۲- (۲) - کنز العمال: ۲۵۴/۴، حدیث ۱۰۴۰۷؛ مسند احمد بن حنبل: ۵۲/۳. [۱]

از آن خود می داند. و یک دلیل این را در آخرت به ما نشان می دهد که در سوره غافر فرمود:

«روزی که همه آنان آشکار می شوند، چیزی از خدا پنهان نمی ماند؛ ندا می آید؛ امروز فرمانروایی ویژه کیست؟ ویژه خدای یکتای پیروزمند است.» (۱) گویا خداوند که همه موجودات را، حتی فرشتگان مقرب را، میراند به خود می گوید: چه مانده است؟ کجا رفتند مدعیان ملک و املاک؟ پس آن همه طغیان گری چه شد؟ جوابی نمی آید، پس خدای متعال به خود می فرماید: اکنون مالکیت و حاکمیت مطلق از آن من است.

در آیه ای دیگر برای بیداری انسان، بازگشت به سوی خود را بیان می فرماید:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ * فَتَعَلَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ « (۲)

آیا پنداشته اید که شما را بیهوده و عبث آفریدیم، و این که به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟ * پس برتر است خدا آن فرمانروای حق [از آن که کارش بیهوده و عبث باشد]، هیچ معبودی جز او نیست، [او] پروردگار عرش نیکو و با ارزش است.

این دو جمله کوتاه و پرمعنی یکی از زنده ترین دلایل رستاخیز و جزای اعمال را بیان می کند و اگر قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا بیهوده خواهد بود؛ زیرا زندگی این جهان با تمام مشکلات که دارد و با تشکیلات و مقدمات و برنامه هایی که خدا برای آن چیده است؛ اگر فقط برای همین چند روز باشد، بسیار پوچ و بی معنی می باشد.

ص: ۱۴۰

۱- (۱) - غافر (۴۰): ۱۶.

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳): ۱۱۵ - ۱۱۶. [۱]

این گفتار که خلقت عبث نیست، سخن مهمی است که نیاز به دلیل محکم دارد و در آیه بعدی آن را با کلماتی پرمغز بیان می کند.

فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ « (۱)

پس برتر است خدا آن فرمانروای حق [از آن که کارش بیهوده و عبث باشد]، هیچ معبودی جز او نیست، [او] پروردگار عرش نیکو و با ارزش است.

این برهان به صورت تنزیه خداست که خود را به چهار وصف ستوده است:

اول؛ الملک این که خدا فرمانروای حقیقی عالم است.

دوم؛ الحقّ او حق است و باطل در او راه ندارد.

سوم؛ لا اله الا هو ربّ معبودی به غیر او نیست.

چهارم؛ العرش الکریم مدبر عرش کریم است.

در حقیقت کسی کار پوچ و بی هدف می کند که جاهل و ضعیف و ناتوان یا در ذاتش وجودی باطل و مضر باشد؛ اما خداوندی که جامع صفات کمالیه مانند الله، ملک، حق، ربّ العرش، کریم است که هر یک از صفت ها جامعیت و گستردگی آن معنی را در موصوف می فهماند و برازنده موجودی مطلق و حق تعالی می باشد.

چون فرمانروای حقیقی است هر حکمی درباره هر چیزی براند ایجاد باشد؛ چه مرگ و چه حیات و چه رزق، حکمش نافذ و امرش گذرا است و چون حق است آنچه از او صادر می شود و هر حکمی که میراند حق محض است؛ چون از حق محض غیر از حق سر نمی زند پس در امر او باطل و عبث راه ندارد.

پس خداوند با دارایی صفات کمال و اطلاق مالکیت، و حاکمیت او در دنیا و آخرت، همه موجودات تسلیم اویند و بازگشت شان به سوی اوست.

حال باید ببینیم که سرانجام کار چیست؟ و ما در کجای راه هستیم؟

ص: ۱۴۱

در روایتی که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند عزیز نقل می فرماید؛ دقت کنید:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَقُولُ (اللَّهُ) ابْنُ آدَمَ مَلِكِي مَلِكِي، وَ مَالِي مَالِي، يَا مَسْكِينُ! أَيْنَ كُنْتَ حَيْثُ كَانَ الْمَلِكُ وَ لَمْ تَكُنْ؟ وَ هَلْ لَكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ أَوْ لَبِسْتَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَبْقَيْتَ؟ إِمَّا مَرْحُومٌ بِهِ وَ إِمَّا مُعَاقَبٌ عَلَيْهِ؟ (۱)

ای پسر آدم! ملک من از آن من است و مال من به من تعلق دارد. ای بینوا! کجا بودی تو، آن گاه که ملک و پادشاهی بود و تو نبود؟ آیا جز همان مقدار که می خوری و از بین می بری و می پوشی و کهنه اش می کنی، یا صدقه می دهی و باقی می گذاری، به سبب همین مقدار یا مشمول رحمت و آمرزش می شوی یا کیفر می بینی؛ بیشتر از آن توست؟

یعنی چه چیز بیشتر عاید انسان می شود؟ به غیر از جواب دادن به خدا که با آن همه نعمت ها و حقوق مجازی چه کردی؟ یا او بخشیده می شود یا عذاب می گردد.

این است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مردم هشدار داده است که کسی حق ندارد بگوید من پادشاه یا شاه شاهان هستم؛ زیرا حق تعالی چنین اجازه ای به احدی نداده است و اگر کسی چنین ادعایی کند؛ او منفورترین انسان هاست.

همان طور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

أَغِيظُ رَجُلًا عَلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَحْبَبُهُ وَ أَغِيظُهُ عَلَيْهِ رَجُلٌ كَانَ يُسَمِّي مَلِكًا الْأَمْلَاكِ؛ لَا مَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. (۲)

در روز قیامت بیشترین خشم و نفرت خدا برای پلیدترین مردی است که خود را شاهنشاه می نامید، حال آن که فرمانروایی جز خدای عز و جل نیست.

پس پروردگار به پیامبرش در مقام یادآوری به بندگان می فرماید:

ص: ۱۴۲

۱- (۱) - مصباح الشریعه: ۸۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۵۶/۶۸، باب ۸۷، حدیث ۱۷. [۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۴۲۹/۱۶، حدیث ۴۵۲۷۱؛ مسند احمد بن حنبل: ۳۱۵/۲. [۳]

«بگو: خدایا! ای مالک همه موجودات! به هر که خواهی حکومت می دهی و از هر که خواهی حکومت را می ستانی و هر که را خواهی عزت می بخشی و هر که را خواهی خوار و بی مقدار می کنی، هر خیری به دست توست، یقیناً تو بر هر کاری توانایی.» (۱)

ص: ۱۴۳

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۲۶.

[«۲۲» وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ خَيْرُتُكَ مِنْ خَلْقِكَ حَمَلْتَهُ رِسَالَتِكَ فَأَدَّاهَا وَ أَمَرْتَهُ بِالنُّصْحِ لِأُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهَا]

و شهادت می دهم که محمد، بنده و فرستاده و برگزیده ات، از میان آفریده های توست. رسالت را برعهده اش گذاشتی و او حق آن رسالت را ادا کرد و حضرتش را به خیرخواهی برای امتش دستور دادی، و او برای امت خیرخواهی کرد.

نصیحت و خیرخواهی در رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

وجود حق تعالی شخص حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت دین خود برگزید؛ زیرا نقش شریف حضرت شایستگی پذیرش انوار نبوت را داشت.

این برگزیده، از بهترین خلق است برای امری بس بزرگ که همان، دعوت مردم به حق بود.

رسول الله صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

خدای متعال آفریدگان خویش را بیافرید و آنان را به دو گروه تقسیم کرد و مرا در بهترین گروه قرار داد. سپس آنان را قبیله قبیله ساخت و مرا در بهترین قبیله جای داد آنگاه آنان را به خاندان تقسیم نمود و مرا در بهترین

خاندان آنها قرار داد، بنابراین من از بهترین قبیله و بهترین خاندان هستم. (۱) «رسالت» در لغت به معنای توجه و نظر داشتن به چیزی است ولی مراد از این کلمه، امر خداوند به بنده ای که به واسطه فرشته ای بر او آشکار شود و به زبان او سخن گوید؛ و این برای دعوت مردم و تبلیغ احکام الهی بالاترین درجه نبوت است.

رساندن احکام شریعت به وسیله انسانی وارسته که در شرایط بسیار سخت، مأموریت تبلیغ دین را به عهده گرفت.

نصیحت، کلمه ای گسترده است که معنای آن خواندن به آنچه صلاح و خیر و نهی کردن از آنچه فساد است.

امت در این فراز امت دعوت است یعنی عمومی کسانی که پیامبر برای آنها دعوت شده است و به روش نصیحت با محتوایی مانند: امر به معروف و نهی از منکر، دفع ضرر و حسن خلق آنان، دعای مغفرت برای نادانی آنان و بذل نیکی ها و نعمت ها به آنها.

چنین شخصیتی بزرگ با مسئولیتی سنگین، شایسته احترامی فوق العاده است که همه وجودش در خدمت اسلام و قرآن و اخلاق بود و سخن و سلوک و سیره اش در بین مردم و اهل بیت و خانواده اش سرمشق همه مسلمانان است.

«گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شدند و گفتند: چه خوب است کسی را نزد همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرستیم و از نحوه رفتان آن حضرت در خانه اش سؤال کنیم تا بلکه آنان را سرمشق خود قرار دهیم. آنان کسی را پیش یکایک همسران پیامبر فرستادند و آن فرستاده یک پاسخ آورد: شما از اخلاق پیامبران می پرسید؟

ص: ۱۴۵

اخلاق او همان قرآن است. رسول خدا صلی الله علیه و آله شب ها نماز می خواند و می خوابد و روزه می گیرد و افطار می کند و با خانواده خود می آمیزد.» (۱) یکی از عواملی که می تواند روح سرکش انسان و غرایز طوفانی و عصیانگر او را مهار کند و دانش و هنر و صنعت را آرامش عمومی و زندگی را ایده آل کند، اخلاق واقعی است که از ایمان به خدا سرچشمه می گیرد.

آموزه های اخلاقی پیامبران بهترین وسیله ای است که می تواند بشر را به زندگی مطلوب رساند. اخلاق برای تمام افراد بشر چه در زندگی فردی و چه در زندگی اجتماعی لازم است. امّا برای کسانی که بار مسؤولیت رهبری و هدایت جامعه را برعهده دارند ضروری تر است؛ زیرا کسی که مربی اجتماع است باید خود نمونه ای از صفات برجسته انسانی باشد و انسان بدون داشتن اخلاق کامل نمی تواند مشکلات راه هدایت را تحمل کند.

بنابراین خداوند پیامبران خود را از میان افرادی انتخاب کرد که دارای روحی بلند، بردباری و گذشت بسیار و حوصله شنیدن سخن و درددل مردم را دارا هستند و در هر حالی همدل و همزبان و همدرد انسان ها باشند. اخلاق عالی و دعوت عملی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امواج تحوّل مقدسی در دل مردم جاهلی پدید آورد که نخست جامعه عرب و سپس در همه جهان انقلابی معنوی ایجاد کرد. انسان هایی چون سلمان، ابوذر، اویس قرنی و... تربیت شدند که همگی تا ابد نمونه های اخلاق به شمار می آیند.

پروردگار عالم با فرستادن پی در پی پیامبران در هر عصری حجت خود را بر مردم تمام نمود و کمال آن رسالت را در وجود شریف پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله قرار داد.

امیرمؤمنان در خطبه اشباح که از خطبه های بسیار با عظمت مولای عاشقان است درباره این حجت نهایی می فرماید:

وَلَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ مِمَّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رَبُّوبِيَّتِهِ ، وَ يَصِلُ بَيْنَهُمْ وَ

ص: ۱۴۶

بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ ، بَلْ تَعَاهَدَهُمْ بِالْحَجِّ عَلَى السُّنَنِ الْخَيْرَةِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَ مَتَحَمَلِي وَ دَائِعِ رِسَالَتِهِ قَوْلًا فَرَزْنَا ، حَتَّى تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حُجَّتُهُ وَ بَلَغَ الْمَقْطَعِ عُذْرُهُ وَ نُذْرُهُ . (۱)

پس از قبض روح آدم، حیات بندگان را از حجت ربوبی و طریق اتصال بین آنان و معرفت خود خالی نگذاشت، بلکه به وسیله حجت هایی که بر زبان برگزیدگان از انبیایش ارسال کرد و همه آنان به دنبال هم در هر دوره ای ابلاغ کننده پیام های او بودند با مردم رابطه برقرار نمود، تا به وسیله پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله حجتش تمام شد و جای عذری باقی نماند و تهدیدش درباره مجرمان به نهایت رسید.

یکی از راه های دعوت به خدا که بیشتر انبیا و نبی اکرم اسلام از آن بهره گرفته اند شیوه نصیحت و اندرز است و این روش در بسیاری از امور تبلیغی بهترین تأثیر گذار است؛ زیرا با دل و جان مردم سازگار است.

بشارت دادن و ترساندن مردم در راه خیر و صلاح و دوری از گناهان، افراد زیادی را تربیت کرده است که به مقامات بلند عرفانی دست یافته اند حتی یک کلمه ای از زبان مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله جاری می شد؛ گاهی یک انسانی را چنان متحوّل می کرد که او را برای همیشه شیفته و علاقمند به خود و دین می کرد و تا حد و مرز شهادت پیش می برد.

این نقش نصیحت در کنار رسالت است که در آیاتی از سوره اعراف، برخی پیامبران مانند نوح، هود، شعیب، صالح، موسی به قوم خود می گفتند: ما پیام ربّ خود رساندیم و برای شما خیرخواهی نمودیم. اما در اثر کفر و لجاجت این اقوام؛ حجت ها بر دل های سیاه آنان قرار نمی گرفت و به سوی نابودی کشیده می شد.

حتی عطف و خیرخواهی در پیام رسانی پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله به مردم بیشتر از انبیای گذشته بود ولی خداوند سه روش را به حضرت پیشنهاد می کند و می فرماید:

ص: ۱۴۷

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدْ لَهُم مَّا تَلِيهِ هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ
بِالْمُهْتَدِينَ « (۱) »

[مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن ، و با آنان به نیکوترین شیوه به بحث [و مجادله] پرداز ،
یقیناً پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه شده اند و نیز به راه یافتگان داناتر است .

الف) حکمت ؛ مجموعه ای از ارزش های دینی و علمی و عقلی و قلبی است.

ب) موعظه ؛ اندرزها و پندهایی است که قلب را نورانی می کند.

ج) مجادله ؛ روشی برای گفتگو با طرف مقابل و متقاعد کردن اوست.

پس اگر این شیوه ها مؤثر نبود؛ راه بشارت و تهدید را پیش گیرد که در سوره احزاب می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا « (۲) »

ای پیامبر ! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم . * و تو را دعوت کننده به سوی خدا به
فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم .

در آیه ای دیگر می فرماید:

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ « (۳) »

یقیناً ما تو را در حالی که مژده دهنده و هشدار دهنده ای ، به حق و راستی فرستادیم ، و هیچ امتی نبوده مگر آن که در میان
آنان بیم دهنده ای گذاشته

ص: ۱۴۸

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۱۲۵ . [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۴۵ - ۴۶ . [۲]

۳- (۳) - فاطر (۳۵) : ۲۴ . [۳]

بشارت و هشدار از جمله نصایحی است که گروهی این گونه هدایت می شوند.

ابن عباس می گوید:

وقتی آیه یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا نازل شد، پیامبر خدا به علی و معاذ دستور داد که به یمن روند در همین زمان به آن دو فرمود: بروید نوید دهید و فراری ندهید و آسان گیرید و سخت گیری نکنید؛ زیرا آیه یا أَيُّهَا النَّبِيُّ...

بر من نازل شده است. (۱) یک یهودی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از معنای نام های پیامبر مانند: محمد، احمد، ابوالقاسم و بشیر و نذیر و داعی پرسید، حضرت فرمود:

«... ائیا داعی از آن روست که من مردم را به دین پروردگارم عزوجل دعوت می کنم، اما نذیر از آن روست که هر کس نافرمانیم کند او را به آتش بیم می دهم و اما بشیر از آن روست که هر کس اطاعتم کند، او را به بهشت بشارت می دهم.» (۲) بنابراین رسول الله صلی الله علیه و آله با ابزار نصیحت و موعظه و پشتیبانی حق به میدان آمد و دل های خفته و خسته از جهالت و گمراهی را بیدار می ساخت.

مولا علی علیه السلام این حرکت پیامبر را چنین توصیف می فرماید:

أَرْسَلَهُ بِحُجَّتِهِ كَافِيَةٍ وَ مَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ وَ دَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ ... (۳)

خداوند او را با دلیل کافی و پندی شفا بخش و دعوتی که مردم را از گمراهی ها برهاند فرستاد. دستورهای ناشناخته دین را به وسیله او آشکار نمود....

ص: ۱۴۹

۱- (۱) - الدرّ المثور: ۲۰۶/۵؛ تفسیر ابن کثیر: ۵۰۵/۳، ذیل آیه ۴۵ سوره احزاب. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۹۵/۹، باب ۲، حدیث ۵؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۱۸۹. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۰. [۳]

چه مثل زیبایی رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امت خود بیان می فرماید که:

حکایت من و شما حکایت مردی است که آتش افروخته و پروانه ها و ملخ ها خود را به درون آن می اندازند و او آنها را از آتش دور می کند. من هم کمربند شما را گرفته ام و از آتش دورتان می کنم و شما از دستان من می گزیدید. (۱) این مثال، ارتباط پیامبر با امت را تصویر می کند که چگونه مردم مانند حشرات به دور آتش گمراهی و لجاجت می چرخند تا خود را نابود کنند؛ اما نور حقیقت و نجات رسالت به دنبال هدایت آنان است تا وسیله ای برای دلگشایی و راه یابی به دروازه سعادت بگشاید.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

هنگامی که موسی بن عمران یاران خود را اندرز می داد ناگهان مردی برخاست و پیراهن خود را پاره کرد. خداوند عزوجل به موسی وحی فرمود:

ای موسی به او بگو: پیراهنت را از هم ندر بلکه دلت را برای من بگشای. (۲) پندگیری و به جان خریدن آن، مایه حیات و جریان قلب است؛ زیرا در گذرای روزگار، قلب انسان در اثر گناه و عادت های روزمره نیمه جان می شود پس باید با موعظه حق؛ خون در رگ های قلب جاری ساخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با موعظ خود دل های کویر خشک بسیاری از آدمیان را آباد گردانید.

رسول الله صلی الله علیه و آله در پندی به جابر بن عبدالله انصاری می فرماید:

مَالِي أَرَى حُبَّ الدُّنْيَا قَدْ غَلَبَ عَلَيَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ ، حَتَّى كَانَ المَوْتُ فِي

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - كنز العمال: ۴۱۰/۱۱، حدیث ۳۱۹۲۰؛ مسند احمد بن حنبل: ۳/۳۶۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۲/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۴۵؛ الكافي: ۱۲۹/۸، حدیث ۹۸.

هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى غَيْرِهِمْ كُتِبَ!

أَمَا يَتَعَبُّ آخِرُهُمْ بِأَوْلِيهِمْ؟! لَقَدْ جَهِلُوا وَ نَسُوا كُلَّ مَوْعِظَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، وَ أَمِنُوا شَرَّ كُلِّ عَاقِبَةٍ سُوءٍ. (۱)

چه شده است که می بینم دنیا دوستی بر بسیاری از مردم چیره آمده است تا جایی که گویی مرگ در این دنیا برای غیر آنان رقم خورده است.

آیا ماندگان از رفتگان پند نمی گیرند؟ اینان نمی دانند، همه اندرزه‌های کتاب خدا را از یاد برده اند و از شر هر فرجام بدی آسوده خاطرند.

ص: ۱۵۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۷/۷۴، باب ۶، حدیث ۳۲؛ [۱] تحف العقول: ۲۹.

[«۲۳» اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَآتِهِ عَنَّا أَفْضَلَ مَا آتَيْتَ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ وَاجْزِهِ عَنَّا أَفْضَلَ وَ أَكْرَمَ مَا جَزَيْتَ أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَائِكَ عَنْ أُمَّتِهِ «۲۴» إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْجَسِيمِ الْغَافِرِ لِلْعَظِيمِ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَنْجَبِينَ.]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، بیش از آنچه بر احدی از آفریده هایت درود فرستاده ای، و از جانب ما بهترین چیزی که به یکی از بندگانت داده ای، به او عنایت کن، و از ناحیه ما برترین و کریمانه ترین پاداشی که به یکی از پیامبرانت از طرف امتش داده ای، به او بده؛ همانا تو بسیار احسان کننده ای؛ احسان کننده به نعمت های تنومند، و آمرزنده ای؛ آمرزنده گناه بزرگ، و تو از هر مهربانی مهربان تری، پس بر محمد و آل پاکیزه و پاکش که نیکوکاران برگزیده اند، درود فرست.

دعاهای هفته در کلام امام سجّاد علیه السلام

اشاره

در مفاتیح الجنان برای هر روز دعایی از امام سجّاد علیه السلام آمده است؛ که در سطور زیر به آن اشاره می شود:

ص: ۱۵۲

روز یکشنبه

پروردگارا! نماز و روزه ام را بپذیر و فردایم و پس از آن را بهتر از این ساعت و روزم قرار ده، در عشیره و قومم مرا عزیز کن و در بیداری و خواب از من محافظت فرما، با عنایت خاصّی از من نگهداری کن و با انقطاع از غیر خودت و بریدن از ما سوایت و مشمول شدن مغفرت عمرم را به پایان بر، که تو آمرزنده و رحیمی.

روز دوشنبه

الهی! آغاز این روزم را صلاح و میانه اش را رستگاری و پایانش را کامیابی قرار ده.

الهی! در این روز پیامبرت را از من خشنود کن و رحمت را به من ارزانی ده.

خداوندا! در روز دوشنبه دو نعمت به من ارزانی ده: خوشبختی به طاعت و عبادت در آغازش و رسیدن به مغفرت در انجامش، ای آن که اوست معبود و جز او کسی گناهان را نیامرزد.

روز سه شنبه

الهی! اصلاح ده بر من دین مرا؛ زیرا دین است که مرا از جمیع خطرات حفظ می کند و اصلاح کن بر من آخرتم را؛ زیرا که آن جا خانه همیشگی من است.

پروردگارا! حیات و زندگی مرا مایهٔ زیادتی خیر قرار ده و مرگم را آسوده شدن از هر شری مقرر فرما.

در این روز سه شنبه بر من سه چیز ببخش: گناهی را مگذار مگر آن که آن را ببخشی، اندوهی را مگذار مگر آن که آن را از من ببری، دشمنی را مگذار مگر آن که شرّش را از من دفع نمایی و خاتمهٔ کارم را غفران خود قرار ده، ای صاحب احسان.

روز چهارشنبه

پروردگارا! شفاعت و مصاحبت با رسولت را در قیامت نصیب من کن.

و در این روز چهارشنبه چهار برنامه به من عنایت فرما: توانایم را در طاعت و عبادت قرار ده، نشاطم را در بندگی خودت بگذار، رغبتم را متوجه ثواب آخرت کن و زهدم را در آنچه سبب عذاب دردناک می شود قرار ده.

روز پنج شنبه

پروردگارا! در این روز و سایر روزها و شب ها به ارتکاب حرام و اکتساب گناهان دردناکم مکن، خیر این روز و سایر روزها را نصیبم کن و شرّ این روز و سایر روزها را از من دور فرما.

در این روز پنج برنامه به من مرحمت کن: روزم را احاطه نکند مگر کرمت و به من نرسد جز نعمت، سلامتتم صرف طاعتت شود. به عبادتی موفق گردم که مستحق ثواب شوم و از رزق حلال برایم فراوانی قرار ده.

الهی! در این روز مرا از مواقف وحشت و ترس امان ده و از برخورد با غصه ها و هموم و حوادث حفظم کن، بر محمد و آلش درود فرست و توسلّم را به حضرتش شفاعت سود دهنده ای برای قیامت قرار ده، ای بهترین رحم کنندگان.

روز جمعه

الهی! تا زنده ام مرا بر دینت پابرجا و استوار و ثابت قدم قرار ده، دلم را بعد از هدایتت ملغزان و از پیشگاه مبارکت برای من رحمت قرار ده که تو بخشنده فوق العاده هستی.

الهی! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از متابعان و شیعیان آن بزرگوار قرار ده و در زمره آنان محشورم کن.

خداوندا! بر واجبات و فرائض روز جمعه موقم فرما که تو عزیز و حکیمی.

روز شنبه

الهی! از شکر نعمت هایت آن را به من عطا کن که نهایت رضا و خشودیت به من برسد.

الهی! در طاعت و التزام به عبادت مرا یاری ده و به لطف و عنایت استحقاق ثوابم مرحمت کن.

الهی! تا زنده ام با حفظ از گناه مورد رحمت و محبتم قرار ده و تا هستم به آنچه برای من منفعت دارد موقم گردان. با اتصال به قرآن مجید شرح صدرم بده، با تلاوت کتابت گناهانم را بریز، سلامت در دین و نفس عطایم کن، اهل انسم را از من هراسان مگردان و در بقیه عمر احسانت را بر من تمام کن چنانکه در گذشته از عمر، مرا از احسانت بهره مند فرمودی، ای بهترین رحم کنندگان.

ص: ۱۵۵

دعای ۷: پیشامدهای سخت و اندوهناک

اشاره

ص: ۱۵۶

«١» يَا مَن تَحِيلُ بِهِ عُقْدَ الْمَكَارِهِ وَيَا مَن يُفْثَأُ بِهِ حَيْدُ الشَّدَائِدِ وَيَا مَن يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرُجُ إِلَى رَوْحِ الْفَرَجِ «٢» ذَلَّتْ لِقُدْرَتِكَ الصَّعَابُ وَتَسَبَّتْ بِطُفِكَ الْأَسْبَابُ وَجَرَى بِقُدْرَتِكَ الْقَضَاءُ وَمَضَتْ عَلَى إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ «٣» فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ وَبِإِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ «٤» أَنْتَ الْمِدْعُوُّ لِلْمُهَمَّاتِ وَأَنْتَ الْمَفْرُوعُ فِي الْمُلَمَّاتِ لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلَّا مَا دَفَعْتَ وَلَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلَّا مَا كَشَفْتَ «٥» وَقَدْ نَزَلَ بِي يَا رَبِّ يَا رَبِّ مَا قَدْ تَكَادَنِي ثِقْلُهُ وَ أَلَمَّ بِي مَا قَدْ بَهَطَنِي حَمْلُهُ «٦» وَبِقُدْرَتِكَ أُوْرِدْتَهُ عَلَيَّ وَ بِسُلْطَانِكَ وَجَّهْتَهُ إِلَيَّ «٧» فَلَا مُصِيدَ لِي لِمَا أُوْرِدْتَ وَلَا صَارِفَ لِمَا وَجَّهْتَ وَلَا فَاتِحَ لِمَا أَعْلَقْتَ وَلَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحْتَ وَلَا مُيسِّرَ لِمَا عَسَّرْتَ وَلَا نَاصِرَ لِمَن خَذَلْتَ «٨» فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ افْتَحْ لِي يَا رَبِّ بَابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِكَ وَ اكسِرْ عَنِّي سُلْطَانَ الْهَمِّ بِحَوْلِكَ وَ أَنْلِنِي حُسْنَ النَّظْرِ فِيْمَا شَكَوْتُ وَ أذِقْنِي حَلَاوَةَ الصُّنْعِ فِيْمَا سَأَلْتُ وَ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ فَرَجًا هَنِيسًا وَ اجْعَلْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجًا وَحِيًّا «٩» وَ لَا تَشْغَلْنِي بِالْإِهْتِمَامِ عَن تَعَاهِدِ فُرُوضِكَ وَ اسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ «١٠» فَقَدْ ضَيَّعْتُ لِمَا نَزَلَ بِي يَا رَبِّ دَرْعًا وَ امْتَلَأْتُ بِحَمْلِ مَا حَدَثَ عَلَيَّ هَمًّا وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى كَشْفِ مَا مُنِيتُ بِهِ وَ دَفْعِ مَا وَقَعْتُ فِيهِ فَافْعَلْ بِي ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْكَ يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ .

[«۱» يَا مَنْ تُحَلِّ بِهٖ عُقْدُ الْمَكَارِهٖ وَيَا مَنْ يُفْثَأُ بِهٖ حَدُّ الشَّدَائِدِ وَيَا مَنْ يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلَى رَوْحِ الْفَرَجِ]

ای آن که گره های امور رنج آور، به وسیله او گشوده می شود، و ای آن که تندی و تیزی سختی ها، به عنایت او فرو می نشیند، و ای آن که بیرون آمدن از تنگی و فشار، و قرار گرفتن در راحتی گشایش، و رهایی از غم و اندوه، از او خواسته می شود.

پیشامدها و سختی ها

اشاره

طبیعت حیات و زندگی، جاذب سختی ها و پیشامدهاست. بافت حیات، بر دشواری ها و رنج و تعب و مشکلات و مصایب است. آفرینش انسان بنایی است که عناصرش را درد و غم و دشواری و بلا و ابتلا تشکیل داده است. این رنج ها و سختی ها و دردها، پله های نردبان ترقی و رشد و تکامل هستند.

برخورد انسان اگر با مصایب و مکاره و سختی ها و دردها هماهنگ با دستورهای حضرت حق باشد سعادت همه جانبه انسان در پرتو آن تضمین می گردد.

جهان از خداست، انسان از خداست، رقم پرونده هر موجودی از خداست، حرکات منظم تمام موجودات از خداست و صحنه پنهان آفرینش از خداست، این انسان است که باید این واقعیت ها را با عمق قلب خود لمس کند تا تحمّل مشکلات و سختی ها که کلید حلّش به دست خداست بر او آسان گردد و از آزمایش الهی سربلند بیرون آمده به مقام قرب و توحید صفاتی و افعالی و ذاتی برسد و به سبب

هموار کردن سختی‌ها به مقامات عالیّه ملکوتی نایل گردد.

چشیدن حقیقت توحید، آدمی را برای برخورد صحیح با مکاره و مشکلات آماده می‌کند و انسان را از این طریق به اوج کمال انسانی می‌رساند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه متّین یکی از صفات برجسته اهل دل را صبر و حوصله و بردباری در مکاره و شداید شمرده و مقام شکیبایی را کلید حلّ مشکلات و رسیدن به آسانی بعد از سختی دانسته است. (۱)

هم آنان را ز تسلیم و توکل به هر سختی بود صبر و تحمل

چه سختیها که گیتی در پی انگیخت چو نیروی صبوری دید بگریخت

بیابان جهان پُر خار و خاشاک صبوری بر مثال رخس چالاک

چو رخس صبر باشد نرم رفتار گذارد پا به نرمی بر سر خار

جهان صحرا و سختی‌ها سبک باد صبوری هم چو کوه سخت بنیاد

شکیبایی ظفر بخشد سرانجام نیابد بی صبوری هیچ کس کام

چو سختی روی آرد مرد هوشیار به پای صبر بشتابد پی کار

به جانس صابر و آرام بخشد فلاحت دست گیرد کام بخشد

نگردد تنگدل در هیچ سختی بر آرد شاخ صبرش نیکبختی

پیشامدها برای اهل توحید

اهل توحید در پیشامدها شکست نمی‌خورند، چرا که اصل و حقیقت پیشامدها و ریشه سختی‌ها را برای رشد جان از هر چیزی مقوی‌تر می‌دانند و برای کام‌قلب از غسل شیرین‌تر به حساب می‌آورند که تمام انبیا و ائمه و اولیا از این مسیر عبور کرده تا به مقام وصال و کشف و شهود و فنا و بقا رسیدند.

ص: ۱۶۱

آنان زندگی و حیات را با تمام عوارض و مشکلات و سختی هایش گذرگاه رسیدن به حضرت محبوب می دانند و به این خاطر از حوادث و مکاره که عاقبت گره هایش به دست رحمت حق گشوده می شود با جان و دل استقبال می کنند.

صاحبان قلب و دارندگان مغز و اهل حال، زندگی را به نفس کشیدن و خوردن و خوابیدن و لذت و شهوت معنا نمی کنند. حیات و زندگی همراه با توحید و عمل صالح و اخلاق حسنه، برای بیداردلان، لذت و خوشی دارد که منهای این واقعیت ها برای زندگی و حیات معنایی جز حیوانیت و سُبُعیت و شیطنت نیست.

آنان که در بلاها و رنج ها و سختی ها و مصایب، تا گشوده شدن گره ها به دست لطف حضرت حق، صبر و تحمل نمی کنند و برای شکستن شدت و حدت مکاره، از کرامت و بزرگواری و درستی و فضیلت خود دست برمی دارند و شکست در برابر طوفان حوادث را بر پیروزی بر مکاره ترجیح می دهند، بسی پست و بی ارزشند.

اینان باید بدانند که مدت حادثه اندک و گره سخت گشودنی است؛ و درد و اندوه، بدون شک پایان یافتنی است.

فلاح و رستگاری، نصر و پیروزی، فضیلت و کرامت و سعادت و حقیقت از آن مردمی است که گردن به خواست حق نهادند و بر مصایب صبر کردند تا به میوه شیرین استقامت در برابر مکاره رسیدند.

قرآن مجید برخورد با ابتلا و رنج و سختی و مکاره و مصایب را جهت رسیدن به کمال و رشد، برای هر انسانی اجتناب ناپذیر دانسته و حلّ مشکل را به سرپنجه لطف حضرت حق امری مسلم می داند.

مصایب و مکاره در قرآن

کتاب خدا بلا- و ابتلا- و مصایب و مکاره را، گاهی معلول ایمان و عمل صالح انسان دانسته و منبع مولد مکاره را برای اهل ایمان، دشمنان خدا و شیاطین معرفی

می نماید، شیاطین و دشمنانی که تحمل اهل ایمان و کردار پسندیده آنان را نداشته و خود را در برابر موج ایمان مؤمنان نابودشدنی می بینند، از این جهت دست به آزار و اذیت زده و تا سرحدّ از بین بردن اهل دل می کوشند و انواع آزار و اذیت را متوجه آنان می نمایند، ولی مکر و ظلم آنان به جایی نمی رسد و عاقبت گره مشکلات اهل ایمان به نفع دین و دنیا و آخرت آنان، به دست عنایت حق گشوده می شود.

لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَسْتُمْ مَعْنَى الَّذِينَ آوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١﴾

یقیناً در اموال و جان هایتان امتحان خواهید شد، و مسلماً از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شده و [نیز] از کسانی که شرک آوردند، سخنان رنج آور بسیاری خواهید شنید، و اگر [در برابر آزار اینان] شکیبایی ورزید و [از تجاوز از حدود الهی] پرهیزید [سزاوارتر است .] این اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

به وقتی که اهل ایمان، با دستور خدا و گسترش اسلام، از مکه به مدینه هجرت کردند و از خانه و زندگی و کسب و تجارت خود دور شدند، اموال و املاکشان به دست مشرکان به غارت رفت و آنان که دچار ظلم و ستم گشتند، به انواع شکنجه ها از آزارهای بدنی و زبانی مبتلا شدند.

زمانی که جمع اهل ایمان در مدینه به پیامبر پیوستند، گرفتار آزار یهود و سرزنش و بدگویی بدزبانان و پس از مدتی اندک دچار جنگ با مشرکین که پیروزی بر آنان اخلاص در عمل و نثار جان و مال می طلبید، شدند و این راه سخت که پیچیده به انواع مکاره و مصایب و بلاها بود، صبر و استقامت می خواست و چاره ای جز

ص: ۱۶۳

تحلیل مشکلات تا گشوده شدن گره ها به دست حق نبود که تحمل مصایب آنهم از دست نابخردان، تا رسیدن به پیروزی، ضامن تداوم تابش خورشید اسلام بر صحنه حیات انسان و انسانیت بود، از این جهت خداوند مهربان آیه فوق را در همین زمینه نازل کرد.

اصحاب با وفای رسول خدا صلی الله علیه و آله همچون سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار، بلال، خباب، یاسر و نیز یاران ائمه طاهرین علیهم السلام همچون مالک اشتر، میثم تمّار، سهل بن حنیف، ابوالهیثم بن التّیهان، حُجر بن عدی، رُشید هَجْری، کمیل، سعید بن جُبَیر، ابوحمزه ثمالی، زُرارَه بن اَین، هِشام بن حکم، محمّد بن مسلم، ابن اَبی عُمَیر، صفوان بن یحیی، ابوهاشم جعفری، زکریّا بن آدم، در راه اسلام و ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه به انواع مصایب و بلاها دچار شدند و در این راه برای رضای حق صبر پیشه ساختند، تا گره مکاره به دست رحمت حق باز شد و آنان به فوز عظیم و سعادت سرمدی رسیدند.

خداوند مهربان گره مشکلاتی را که برای اهل ایمان به وجود می آید؛ باز می کند.

الْمَ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ * فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۱)

آیا سینه ات را [به نوری از سوی خود] گشاده نکردیم؟ * و بار گرانت را فرو نهادیم؟ * همان بار گرانی که پشتت را شکست. * و آوازه ات را برایت بلند نکردیم؟ * پس بی تردید با دشواری آسانی است. * [آری] بی تردید با دشواری آسانی است.

در تفسیر آیات فوق آمده است:

«خداوند مهربان می دید که بنده برگزیده اش محمد صلی الله علیه و آله به واسطه مأموریتی

ص: ۱۶۴

عظیم که به وی داده و بار مسؤلیت سنگینی که بر دوشش نهاده سخت گرفتار است، شداید از همه سو او را در میان گرفته و سر و کارش با مردمی است که شدیدترین اقوام جهان در کفر و نفاقند، جمود و تعصب آنها در پرستش خدایانی که خود از سنگ و چوب و خرما ساخته و می سازند بی نهایت است، اخلاقشان فاسد و اعمالشان زشت است، سنگدل و سفاک و نادان و در منجلاب فساد فرو رفته اند، هر چه در رهایی آنها می کوشد به نتیجه مطلوب نمی رسد، سینه اش تنگ می شود، سرگردان و پریشان می گردد، با لطف و عنایت و رحمت و رأفتش، پیامبر محبوبش را مورد محبت خاص قرار می دهد، دلش را روشن و سینه اش را فراخ می سازد، بیشتر از دیگر پیامبران مصمم، به وی عزمی آهنین و همتی بلند و شکیبایی و بردباری مرحمت می نماید.

راه نفوذ و چاره کار را به او نشان می دهد، نیکوترین وسیله نجات بشر را در اختیارش می گذارد و با نزول وحی، وی را تقویت می کند و دلداری می دهد و تفقد و خبرگیری و دلجویی می نماید و پریشانی او را برطرف می فرماید.

چنان عظمت روح و قوت قلب و ظرفیتی شگفت به او می بخشد که حوادث روزگار هر چند بزرگ باشد دریای وجودش را طوفانی نمی سازد و آن کوه وقار را متزلزل نمی کند. در همه احوال قلبش قوی و اندیشه اش استوار و خاطرش مطمئن و اعتمادش به تأیید و یاری پروردگارش کامل است و علم قطعی و یقینی دارد به این که آن کس که او را فرستاده است یاریش خواهد کرد و دشمنش را پیروزی نخواهد داد.» (۱) *الْم نَشْرُح لَكَ صَدْرَكَ* « (۲)

آیا سینه ات را [به نوری از سوی خود] گشاده نکردیم؟

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - تفسیر نوین: ۲۳۲.

۲- (۲) - انشراح (۹۴): ۱. [۱]

سختی و سنگینی توانفرسای برنامه‌هایی که بر دوش جانت بود، با لطف خاص خود از تو برداشتیم، آن سختی‌ها و مصایب و بارهای سنگینی که حتی برای تو که عظیم‌ترین روح و قلب را داری کمرشکن بود.

یاد و نامت را بالا بردیم، «چون همه اصول معارف عالی ایمانی و فضایل و شریعت انسانی و حق و عدل و خیر در شخصیت و دعوت آن حضرت تحقق و تمثیل یافت، یاد و نمودار اینها یاد او می‌باشد.

هر کس و در هر زمان، حق و عدلی را متذکر شود و نمونه روشن آن را بجوید، در راه و روش و گفتار و تعالیمش نمونه برتر آن را می‌یابد.

هر حکیم و عارفی که در اسرار و مبادی و غایات آفرینش بینش یابد، در وحی و تعالیم او، برتر از آن را می‌نگرد. هر قانون‌شناس و قانونگذاری بخواهد نظامات و روابط حقوقی بشر را بشناسد، در شریعت محمّدی اصول عمیق و پایدار آنها را می‌یابد.

نام و یاد او مانند خورشید و ماه در افق و مدار بلندی است که بر همه کس و در هر زمان و فراخور استعدادها می‌تابد و تیرگی اوهام و اندیشه‌ها و انحراف‌های بشری نمی‌تواند آن را از تابندگی بازدارد یا بیالاید.

آوای گواهی به رسالتش با شهادت به توحید خداوند جهان، پیوسته و در قرون متمادی و مفاصل حیات و آفاق مختلف، بلند است و با همه دشمنی‌ها و تیرگی‌ها روز به روز وسعت بیشتر می‌یابد.

مگر نور نبوتش در اندک زمانی نخست جزیره العرب تاریک، آنگاه شرق و غرب و جنوب و شمال را روشن نکرد و شعاع آن قلوب پراکنده را بهم نپیوست و از اندلس تا هند نام محمّد صلی الله علیه و آله و تعالیم او بر نام و تعالیم ساکنان این سرزمین‌ها برتری نیافت؟!

آیا آن بلند آوازی یتیم عیالمنند و بی‌پناه و درس‌نخوانده و در میان مردمی جاهل

و بیابانگرد و گمراه، آنهم با این سرعت، جز به یاری خداوند و لطف و قهر او بود؟ آیا تاریخ می تواند نمونه ای از این رفعت و سرعت نشان می دهد؟ (۱) وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ « (۲)

و آوازه ات را برایت بلند نکردیم.

و این معنای واضح و روشن گره گشایی حضرت حق از مشکلات و مکاره است که:

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا « (۳)

پس بی تردید با دشواری آسانی است. * [آری] بی تردید با دشواری آسانی است.

روی از خلق بگردان که به حق راه این است سرّ و معنی توکلت علی الله این است

چون بریدی طمع از خلق، ز خود دست بدار زانکه زادِ ره حق آن و حق راه این است

از سر خواست نگویم ز سرِ دل برخیز دل چو نبود نتوان گفت که دلخواه این است

جای آن است که بر نفس کنی حمله شیر که سگی صنعت او، حیلۀ روباه این است

بارگیری است تن کاهل تو جان تو را می کند میل به دنیا که چراگاه این است

ص: ۱۶۷

۱- (۱) - پرتوی از قرآن: ۱۵۶، [۱] قسمت دوم از جزء ۳۰.

۲- (۲) - انشراح (۹۴): ۴. [۲]

۳- (۳) - انشراح (۹۴): ۵-۶. [۳]

جان بیرون به غم عشق و تنت را بگذار کاندر این ره خر عیسی تو را گاه این است
تو میندار که تن آب روان را دلو است بلکه مر یوسف مه روی تو را چاه این است
سیف فرغانی افعال نکو کن پس از این زانکه تو نیک نه ای و ز تو در افواه این است
(سیف فرغانی)

راه های خروج از مشکلات

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (۱)

و هر که از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدن [از مشکلات و تنگناها را] قرار می دهد. * و او را از جایی که گمان نمی برد روزی می دهد، و کسی که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است، [و] خدا فرمان و خواسته اش را [به هر کس که بخواهد] می رساند؛ یقیناً برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است.

«نمونه این آیات در قرآن مجید فراوان است، فقط دل امیدوار و قلب بیدار می خواهد که بر این آیات تکیه کند و یقین نماید که حضرت دوست، حلال تمام مشکلات است و بداند که هیچ صاحب بلیت از خفایای لطف باری تعالی در کشف بلیات نباید نومید باشد و در نظرش دستگیری زمره ای که پایمال حوادث باشند در اعادت نعمت و ازاله شدت، عجیب نیاید.

ص: ۱۶۸

آنان که عاشق جمالند در راه وصال، از شدت و حدت و از مصیبت و محنت که از عوارض این طریق و قطعیات این مسیر است نهراسند بلکه مکاره را بر جان بخرند و در راه محبوب بر شداید حوصله کنند، تا گره کار به دست یار وفادار باز شود و معشوق در برابر دیدگان قلب عاشق چهره نماید... که نصیب عاشقان در عشق جز غم نیست، غمشان وصول است و در این وصول جز آتش و نم نیست.

زیرکان دیوانه اند، آشنایان بیگانه اند، مجنونان هشیارند، سینه بر روح گوا دارند، دل و جان را در عشق معشوق برای فنا دارند، مرغان قفس شکنند، باغبانان گل بدنند، رهروان بی برگند، زندگان بی مرگند، سفرشان جز حقیقت نیست، سرمه دیده شان جز خاک کوی شریعت نیست. حران رهنند، سیارگان سماوات یقینند، جان حرشان بنده عشق است، زانکه مرغ روحشان قفس جسم بشکست.

در باغ عشق را به سر پیش شوند، در دریای عشق را به جان خویش شوند، ویران کنان سرای طبیعتند، بیخودان راه حقیقتند، رخس دلشان جز بار محبت نکشد، لب جانشان جز شراب الفت نچشد، عشوه خران بی مقصود و استادان بی مزدورند، در ره عشق از افسردگی دورند.

نازکان دلخوشند، مهرویان کشند، شربتشان جز خون جگر نباشد، زانکه ابر عشق جز اشک غم در دل ایشان نباشد.

شب ایشان همه روز است، روز ایشان همه نوروز است، به طریق خیال دزدان خانه جانانند، چه کنند که جز دزدی نمی دانند، طاران یار فریبنند، جز در کوچه یار از دست غم نگریزند، سحر نمایان هندند.

خلقشان جوانمردی است، طریقتشان پارسایی و مردی است، در محل طاعت تواضع کنند، اولیا را به حضرت به شفاعت برند.

می سوزند و می سازند، می دانند و می باشند، ترنم نوای دردشان، سماع خوش مزارم مُزیل گردشان، به شهرود عشق نوای آشفته زنند؛ زیرا که بلبل دردشان در

عشق واله و جان بوالعجیشان به روی یار مایل است.

در راه جانان جان و دل بگدازند، تا کار جدایی براندازند، در کوچه یار مناجاتی باشند، در صومعه زهاد خراباتی باشند، هر چند گویی نشنوند و در عشق یار یک دم نغنونند، ملوکان زمانه را پیش ایشان قدم نیست؛ زیرا که عشق ایشان از ملک دو جهان کم نیست.

در طلب مشهود ازل خون های دیده بریزند، چرخ جز بار عشق ایشان نکشد، دهر در مجلس دردشان جز شربت غم نچشد، چون بگریند ابر بگرید، چون بنالند کوه بنالد، کاینات در میزان عشقشان سبکسار است.

آوه کنان غمزده اند، مصیبت زدگان دلشده اند، خوردنشان مدد جان است، خفتنشان منهاج ایمان است. «(۱) أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» (۲)

آیا خدا برای بنده اش [در همه امور] کافی نیست؟

آیا خداوندی که مستجمع جمیع صفات کمال است، کفایت کننده عبد از جمیع شرور و مکاره نیست؟

عجیب این است که حضرت حق با علم به این که اگر گروهی را از مکاره و شداید برهاند در وقت راحت به غفلت دچار آیند و دست به معصیت زنند باز به دعا و درخواست آنان توجه نماید و بلا و مکاره را از آنان بگرداند.

صاحب اثر «فرج بعد از شدت» می نویسد:

و هیچ دلیلی بر اعانت فریادخواهان و دستگیری پرگناهان و رهانیدن درماندگان بیش از آن نیست که در آیات قرآن کریم خود اعلام می کند از حال جمعی که به

ص: ۱۷۰

۱- (۱) - عبهر العاشقین: ۵۱. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹): ۳۶. [۲]

ضرورت به نصرت او اعتصام نمودند و علم او بدان شامل بود که چون آن بلیت مکشوف و آن بند مرفوع گردید، جز به کفران نعمت و ناسپاسی و حق ناشناسی مشغول نباشند و معهداً چون استغاثت بدو کردند دستگیری نمود و چون استعانت از او خواستند نصرت فرمود، چنانکه چند جایگه در تنزیل، بیان آن فرموده است. (۱)

آیاتی دیگر در مصایب و مکاره و رفع آن

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ « (۲)

و چون انسان را گزند و آسیبی رسد، ما را [در همه حالات] به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده [به یاری] می خواند، پس زمانی که گزند و آسایش را برطرف کنیم، آن چنان به راه ناسپاسی و گناه می رود که گویی هرگز ما را برای برطرف کردن گزند و آسیبی که به او رسیده [به یاری] نخوانده است!! این گونه برای اسراف کاران اعمالی که همواره انجام می دادند، آراسته شده [تا جایی که زشتی اعمالشان را نمی فهمند .

آری، این معنی را بدکاران هم می دانند که جز حضرت الله کسی را قدرت بر حل مشکلات و گشودن گره ها نیست.

شاعری در این زمینه چه زیبا سروده:

ص: ۱۷۱

۱- (۱) - فرج بعد از شدت: ۱۶.

۲- (۲) - یونس (۱۰): ۱۲. [۱]

تَمَسَّكَ بِحَبْلِ اللَّهِ وَاقْرَأْ كَلَامَهُ أَلَيْسَ بِكَافٍ عَبْدَهُ اللَّهُ وَحَدَّهُ إِذَا كُنْتَ تَخْشَىٰ مِخْنَهُ فَأَعْتَصِمْ بِهِ هُوَ اللَّهُ بِالْإِفْضَالِ يَعِصِمُ عَبْدَهُ

به ریسمان حضرت الله چنگ بزن و گفتار جنابش را در قرآن بخوان که فرموده: آیا خداوند به تنهایی برای کفایت بنده اش از تمام شرور و مکاره کافی نیست؟

به هنگامی که از محنت و درد و غم و رنج و مصیبت بترسی، به حضرت او پناه ببر و به دامن عنایت او چنگ بزن که وجود مقدس حق با فضل و عنایتش بنده خود را پناه می دهد و از آفات و بلیات حفظش می نماید.

قُلْ مَنْ يَنْجِيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبُرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * قُلِ اللَّهُ يُنَجِّكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كُزْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿١﴾

بگو: چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا نجات می دهد؟ در حالی که او را [برای نجات خود] از روی فروتنی و زاری و مخفیانه به کمک می طلبید؛ [و می گوئید] که اگر ما را از این [تنگناها و مهلکه ها] نجات دهد، بی تردید از سپاس گزاران خواهیم بود. * بگو: خدا شما را از آن [سختی ها] و از هر اندوهی نجات می دهد، باز شما به او شرک می ورزید [و به ناسپاسی می گرایید] .

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ إِنَّ اللَّهَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢﴾

ص: ۱۷۲

۱- (۱) - أنعام (۶) : ۶۳ - ۶۴ . [۱]

۲- (۲) - نمل (۲۷) : ۶۲ . [۲]

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آن که وقتی در مانده ای او را بخواند اجابت می کند و آسیب و گرفتاریش را دفع می نماید ، و شما را جانشینان [دیگران در روی] زمین قرار می دهد ؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد ؟ !] اندکی متذکر و هوشیار می شوند.

و ذَالْتُونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاظَةً بِأَفْظَنِّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ « (۱)

و صاحب ماهی [حضرت یونس] را [یاد کن] زمانی که خشمناک [از میان قومش] رفت و گمان کرد که ما [زندگی را] بر او تنگ نخواهیم گرفت ، پس در تاریکی ها [ی شب ، زیر آب ، و دل ماهی] ندا داد که معبودی جز تو نیست تو از هر عیب و نقصی منزهی ، همانا من از ستمکارانم . * پس ندایش را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم ؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم.

هله عاشقان بکوشید که چو جسم و جان نماند دلتان به چرخ پزد چو بدن گران نماند

دل و جان به آب حکمت ز غبارها بشوید هله تا دو چشم حسرت سوی خاکدان نماند

نه که هر چه در جهانست نه که عشق جان آنست جز عشق هر چه بینی همه جاودان نماند

عدم تو همچو مشرق، اجل تو همچو مغرب سوی آسمان دیگر که به آسمان نماند

ص: ۱۷۳

ره آسمان درونست، پرِ عشق را بجنبان پرِ عشق چون قوی شد غم نردبان نماند

تو مبین جهان ز بیرون که جهان درون دیده است چو دو دیده را ببستی ز جهان جهان نماند

دل تو مثال بام است و حواس ناودانها تو ز بام آب می خور که چو ناودان نماند

تو ز لوح دل فرو خوان بتمامی این غزل را منگر تو در زبانم که لب و زبان نماند

تن آدمی کمان و نَفَس و سخن چو تیرش چو برفت تیر و ترکش عمل کمان نماند

(مولوی)

مصایب و ابتلاهای انبیاء علیهم السلام

اشاره

آیات کتاب حق، ناطق به این معناست که تنها گره گشای مشکلات خداست و این انسان است که نباید از مکاره و مصایب هراسی به خودراه دهد بلکه باید بداند که مکاره و دردها و مشکلات و سختی ها، نردبان ترقی و عوامل رشد و کمالند، چیزی که هست باید به پیشگاه حریم حرم دوست دست دعا بردارد و از جناب او بخواهد که در حل مشکل به او کمک دهد که او حلال تمام مشکلات است، چنانکه در جمله اول آمد:

«یا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقْدُ الْمَكَارِهِ»

قرآن مجید به ابتلا و مصیبت بعضی از انبیا اشاره دارد و به بیان این معنی در این زمینه می پردازد که آن پاکان سرباخته در راه محبوب، به وقت گرفتاری، به حضرت

ص: ۱۷۴

دوست پناه برده و از قدرت حکیمانه و اراده عادلانه اش درخواست نجات نمودند، آن معشوق عاشقان هم با حفظ مصلحت و توجه به خیر دنیا و آخرت آنان، گره از کارشان گشود و از دریای غم به ساحل نجاتشان رهنمون گشت.

آدم و مکاره

آن وجود ذی جود چون به اغوای شیطان در معیت همسرش حوا به شجره منهیه نزدیک شد و قدم در گذرگاه خطرناک حرص گذارد، لباس بهشتی از وی گرفته شد و به امر حضرت ربّ همراه همسرش به زمین هبوط کرد.

در زمین به خاطر بی توجهی نسبت به امر حضرت ذوالاحسان و از دست دادن بهشت و عریان شدن از لباس کرامت و تاریکی درون و برگشتن رنگ چهره، به اندوهی سخت و دردی طاقت فرسا و رنجی عظیم و غصه ای ناگفتنی گرفتار شد. با توفیق خود حضرت محبوب و راهنمایی امین وحی، دست نیاز به درگاه بی نیاز برداشت و به پیشگاه مقدّس حضرت ربّ العزّه همی اغاثه و زاری و اصرار نمود.

«تا باری تعالی اغاثت او به لطف خفی و اعانت او به فرج قوی ارزانی داشت و ذکر مقامات و رفع درجات و کشف بلیات او در چندین موضع از مصحف مجید مذکور گردانید.

و چون وجود او از مادر «کُنْ» متولد گشت، در مکتب وجودش به تعلّم:

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (۱)

و خدا همه نام ها [ی موجودات] را به آدم آموخت.

مشغول گردانید و مسجود مقربان حضرتش کرد و جنّت عدن را تماشاگه او گردانید.

ص: ۱۷۵

بعد از آن به افعالش مؤاخذه کرد و انگشت بر حرف او نهاد که:

أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ « (۱)

آیا من شما را از آن درخت نهی نکردم؟

پس از آن که به هشت بهشت آسوده بود، به غرامت آن ترک به ضرورت بهشت بهشت و به خاکدان دنیا هبوط کرد و به فراق جنت و هجر حوّا مبتلا گشت و به خجالت گناهکاری در مانده شد و دویست سال به نوحه و ناله:

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا « (۲)

پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم.

روزگار گذاشت و هر لحظه دلش پر خون تر و غمش روز افزون تر بود تا ارحم الراحمین به تضرّع و دموع و استکانت و خضوع او ببخشید و خلعت:

فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَةً فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ « (۳)

پس آدم کلماتی را [مانند کلمه استغفار و توسل به اهل بیت: که مایه توبه و بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد و [پروردگار] توبه اش را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

در گردن او انداخت و محتش را به نعمت مبدل گردانید و حوّا را به او رسانید.

پس آدم اول کسی بود که دعا کرد و اجابت آمد و استغاثت کرد و اعانت یافت و غمش به شادمانی و سختیش به آسانی بدل گشت و به تجدید نعم و ازاله نقم از حضرت قدم مخصوص و ممتاز گشت.

او رحیمی و پادشاهی است که چون از وی رحمت طلبند بخشایش فرماید و

ص: ۱۷۶

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۲۲. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۲۳. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۳۷. [۳]

نوح و مکاره

جناب نوح نهصد و پنجاه سال مردم را به توحید و اعمال صالحه و اخلاق حسنه دعوت کرد. (۲) او می خواست مردم را از آلودگی ها برهاند و به حسنات آراسته نماید و خیر دنیا و آخرت مردم را تضمین کند.

او از ابتدای بعثت و رسالتش تا نهصد و پنجاه سال همراه با انواع مشکلات و مشقات و مکاره و مصایب مردم را به فضیلت دعوت و از رذیلت نهی فرمود.

از مردم زمان عدّه ای بسیار کم به او ایمان آورده و دعوتش را پذیرفته، رسالتش را تصدیق کردند. اما آنان که خداوند مهربان بر دلپایشان نهاده بود و قلم ازل شقوت را بر ایشان ثبت کرده بود ایمان نیاورده و هدایت نشدند.

بیشتر آنان از طبقه اول و دوم جمعیت بودند که در میان قوم و ملت موقعیت و مقامی داشتند. اینان نه تنها به وی ایمان نیاوردند بلکه کارشکنی هم می کردند و در آخر کار آشکارا او را استهزا نموده طرز فکر او را سفیهانه خوانده می گفتند:

«تو بشری مانند ما هستی، اگر خدا می خواست رسولی نزد ما بفرستد فرشته ای انتخاب می کرد و در آن صورت ما هم به گفته هایش گوش فرا داده و دعوتش را می پذیرفتیم. علاوه اگر دعوت تو حق بود یک مشت اراذل و اوباش و صاحبان مشاغل پست و فاقد افکار پخته که اقبال و ادبار و ردّ و قبولشان کورکورانه و بدون تحقیق است، به قبول دعوتت بر ما سبقت نمی گرفتند بلکه ما مردم فطین و با فراست و صاحبان اذهان صاف و افکار روشن پیشدستی کرده و به ایمان به تو و

ص: ۱۷۷

۱- (۱) - فرج بعد از شدت: ۲۲ با اندکی تصرف.

۲- (۲) - «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سِنٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» عنكبوت (۲۹):

اقتدا به هدایت از آنان سبقت می‌جستیم.»

آنگاه در جدال خود لجاجت و پافشاری کرده گفتند:

«ما هرگز برای تو و یارانت فضیلتی بر خود نمی‌بینیم، نه در عقل و درایت و نه در دوراندیشی و تشخیص و رعایت مصالح و نه در شناختن معاد و سرانجام گردون گردان، بلکه ما تو و یارانت را مردمی دروغگو می‌شناسیم.»

نوح علیه السلام بدون این که سفاهت ایشان حوصله اش را به سر آورد و یا روش و رأی و اندیشه او را از آنچه بود تغییر داده باشد، در جوابشان فرمود:

«به من انصاف دهید آیا اگر من بر صدق دعوایم از ناحیه خدا دارای حجت باشم و خداوند مرا مشمول رحمت و فضل خود کرده باشد و لکن شما در اشتباه بوده و راه حق را گم کرده باشید و بخواهید آفتاب را با دست های خود مستور سازید و ستارگان را کور کنید، راستی بگویید آیا می‌توانم با این حال رسالت خود را بر شما تحمیل نموده و شما را به ایمان مجبور سازیم؟»

گفتند: «ای نوح! اگر مقصودت از ایمان آوردن ما هدایت ماست و می‌خواهی که ما یاریت کرده مزید بر شوکت شویم، باید نخست ارادل و اوباشی را که دوروبرت را گرفته اند از خود دور ساخته و از یاریشان چشم‌پوشی، چون ما طاقت این را نداریم که خود را همدوش ایشان نموده و همکاریشان کنیم، حتی حاضر نیستیم در ایمان آوردن به توفیقین ایشان باشیم؛ چطور دینی را بپذیریم که میانه اشراف و سفلیگان و شاه و گدا فرقی نمی‌گذارد؟!»

نوح علیه السلام در پاسخ گفت: «دعوت من عمومی و برای همه طبقات شماست و در این دعوت فرقی میانه افراد روشن فکر و بی‌سواد، و افراد سرشناس و دورافتادگان و مردمان توانگر و تهیدستان و رؤسا و مرئوسین نیست، بپذیرم که درخواست شما را پذیرفته و منظور شما را تأمین کرده، این دسته از مردم را از خود طرد نمودم، آن وقت در نشر دین و تأیید رسالتم به چه کسانی اعتماد کنم؟ به شما که همه در فکر

لذات ناپایدار دنیاید؟ من تا یاد دارم همواره از ایشان یاری و مددکاری دیده ام و از شما خذلان و شانه خالی کردن، از ایشان پذیرفتن دعوت و از شما انکار و لجاجت، علاوه به این که این طائفه دین مرا بپا داشته اند، اگر من ترکشان گویم و از من نزد خدای تعالی شکایت برده و با من به محاجه برخیزند و بگویند که تو زحمات و خیر ما را کفران نموده و نیکی های ما را نادیده گرفتی، من چه جوابی خواهم داشت؟ به راستی شما مردمی نادانید.»

وقتی این گفتگوها در میان نوح و قومش شدت یافت و زمینه بحث و جدل توسعه پیدا کرد، مردم از وی به ستوه آمده و سینه ها تنگ شده گفتند:

«ای نوح! تو با ما به جدال برخاستی و در جدالت زیاد اصرار کردی و از حد گذراندی، اگر واقعاً راست می گویی کار را یکسره کن و آن عذابی که ما را از آن بیم می دهی حاضر ساز.»

نوح در جواب گفت: «شما خود نفهمی را از حد گذرانیده و حماقت را به منتها درجه رسانیده اید، آخر مگر اختیار عذاب خدا به دست من است که یا آن را بیاورم و یا از آمدنش جلوگیرم؟ آیا من جز بشری هستم که خداوندم به من وحی می فرستد؟ اختیار عذاب به دست معبود شماست و معبود من و شما یکی است و من مأمور ابلاغ پیام های اویم و به ثواب او شما را بشارت و از عذابش بیمتان می دهم، اگر تا حال این معنا را نفهمیده اید؛ اکنون بدانید که بازگشت هر چیزی به سوی خداست، اگر او بخواهد هدایتتان می کند و اگر بخواهد آن عذابی که از من مطالبه اش می کنید بر شما نازل خواهد ساخت و چنانچه صلاح بداند عذاب را تأخیر انداخته و شما را مهلت می دهد تا عقاب روز رستاخیزتان را بیفزاید و بدبختی و خواریتان را عمیق تر سازد.» (۱) خداوند انبیاء علیهم السلام را برای این که رسالتش را به نحو اکمل برسانند، صبر و

ص: ۱۷۹

استقامت در برابر اذیت و نیروی غیر عادی در مبارزه ارزانی داشته است، همچنانکه دامنه همت و آرزوهایشان را نیز وسعت داده تا بعد از آمدن ایشان دیگر حجتی برای مردم باقی نماند و کفار عذری نداشته باشند.

نوح علیه السلام که از انبیای اولوالعزم و قوی الاراده بود، به همین جهت نهصد و پنجاه سال آزار قوم و استهزای ایشان را به امید رسیدن به هدف مقدس خویش تحمیل نمود و لکن روز به روز مردم بر لجاج و طغیان خود می افزودند و دعوتش در ایشان جز نفرت اثر نمی گذارد، تا رفته رفته رشته امیدش سست گشته، به ناچار به درگاه خداوند شکایت برد و از او یاری و راه چاره طلب کرد، خداوند به وی وحی فرستاد که:

وَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿١﴾

و به نوح وحی شد که از قوم تو جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند، هرگز کسی ایمان نخواهد آورد؛ بنابراین از کارهایی که همواره [بر ضد حق] انجام می دادند، اندوهگین مباش.

نوح چون دانست که قلم قضا بر کفر ایشان رانده شده و خداوند مهر بر دلهاشان نهاده و هیچ امیدی به ایمان آوردنشان نیست و دیگر در برابر برهان او خاضع نخواهند شد، عرضه داشت:

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَجْرًا كَفَّارًا ﴿٢﴾

و نوح گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار *

ص: ۱۸۰

۱- (۱) - هود (۱۱): ۳۶. [۱]

۲- (۲) - نوح (۷۱): ۲۶ - ۲۷. [۲]

که اگر آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی بدکار و ناسپاس زاد و ولد نمی کنند.

خداوند مهربان به مشکلات و مکاره نوح پس از دعا و استغاثه اش پایان داد و نفرینش را درباره قوم محقق ساخت و با فرستادن طوفان، مولدان بلا و مکاره را غرق کرد و نوح و مردم مؤمن را از بلا و هم و غم نجات بخشید.» (۱)

ابراهیم و مکاره

آن بزرگ مرد الهی و وجود ملکوتی، در میان مردمی می زیست که دچار بت تراشی و بت پرستی بودند و فرهنگ طاغوت خطرناکی چون نمرود بر آنان حکومت داشت. او که از ابتدا قلب و روح پاکش در مدار با عظمت توحید می گشت، از برخورد با اعمال و اخلاق قوم زمان حتی نزدیکانش رنج می برد.

او می خواست مردم را از تحمیلات هوای نفسی و حکومت نمرودیان نجات دهد و دست قلب مردم را از بت پرستی کوتاه کند و به جبل الهی و دین توحیدی متصل نماید. او از این که مردم دچار اغیار و نامحرمان و کاهنان و خرافاتیان بودند و بر اساس اندیشه های انحرافی زندگی می کردند در عذاب سخت روحی بود.

او در یک روز معین که تمام مردم شهر به مناسبتی به صحرا و دشت رفته بودند وارد بتکده شهر شد و پس از این که دید بت ها جواب او را نمی دهند، با تبری که در دست داشت تمام خدایان قلابی و معبودهای باطل را درهم شکست و تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت و سپس با خوشحالی از این که در راه حضرت حق به مجاهده برخاسته به خانه خود روان شد.

او منتظر ماند تا ملت جاهل و طاغوتی در برابر آن حادثه چه عکس العملی از

ص: ۱۸۱

خود نشان می دهند.

قوم تیره روز و عمله های شیطانی نمرود، از صحرا برگشتند و خود را با سرنگونی و از بین رفتن بت ها رو به رو دیدند. غریو و فریاد از آن مردم بی خبر برخاست و هر کس از مسبب حادثه جويا شد. تنی چند فریاد کشیدند این برنامه جز عمل جوانی به نام ابراهیم نیست که دائماً از خدایان ما بیزاری می جست و آنها را پست و خوار و بیکاره به حساب می آورد:

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿١﴾

گفتند: از جوانی شنیدیم که از بتان ما [به عنوان عناصری بی اثر و بی اختیار] یاد می کرد که به او ابراهیم می گویند.

چون بر مردم شهر مسلم شد که این حادثه را حادثه آفرینی به نام ابراهیم است، همه با هم احضارش را خواستار و قبل از این که دستگیر شود؛ حکم اعدامش را صادر کردند. دژخیمان نمرودی وی را دستگیر کرده و بدینگونه محاکمه اش را شروع کردند:

قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَتْنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿٢﴾

گفتند: ای ابراهیم! آیا تو با معبودان ما چنین کرده ای؟

ابراهیم که زمینه را در این سؤال برای توجه دادن مردم به بطلان بت پرستی آماده دید، جهت سخن را برگردانده و پاسخی به مردم داد که انتظارش را نداشتند و آن این بود:

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٣﴾

ص: ۱۸۲

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۶۰. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۶۲. [۲]

۳- (۳) - انبیاء (۲۴) : ۶۳. [۳]

گفت: بلکه [سالم ماندن بزرگشان نشان می دهد که] بزرگشان این کار را انجام داده است؛ پس اگر سخن می گویند، از خودشان بپرسید.

این پتک محکمی بود که بر سر آن غافلان زد، آنان را سر در گریبان کرد و به حیرت دچار ساخت، جواب صحیحی در برابر گفتار ابراهیم نیافتند، تنها سخنی که در پاسخ او گفتند این بود: ای ابراهیم! برای تو روشن است که این بت ها سؤالی را جواب نمی دهند، چگونه از ما می خواهی از آنان بر این مسأله گواهی بخواهیم؟ آنان بعد از این که اعتراف کردند بت ها هیچکاره اند ولی باز بر باطل خود پافشاری دارند، آنان را سرزنش کرد:

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ « (۱)

گفت: [با توجه به این حقیقت] آیا به جای خدا چیزهایی را می پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی رسانند؟! * اف بر شما و بر آنچه به جای خدا می پرستید؛ پس آیا نمی اندیشید؟

احتجاج ابراهیم و دلایل دندان شکنش بر قلب سنگین و سخت آن مردم لجوج و متعصب در باطل اثر نکرد، منطق را کنار گذاشته و به زور متوسل شدند، یکجا اینچنین که قرآن حکایت فرموده حکم کردند:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ « (۲)

ص: ۱۸۳

۱- (۱) - انبیاء (۲۱): ۶۶ - ۶۷. [۱]

۲- (۲) - عنکبوت (۲۹): ۲۴. [۲]

پس جواب قوم ابراهیم جز این نبود که گفتند : او را بکشید یا بسوزانیدش .

پس خدا او را از آن آتش رهایی بخشید ، مسلماً در این [حادثه] برای مردمی که ایمان دارند ، عبرت هاست .

آن تیره روزان تا جایی که توانستند وسایل آتش افروزی فراهم کردند و برای آتش افروختن محوطه بزرگی را آماده نمودند ، سپس آن انسان الهی را در منجنیق قرار داده و به داخل آتش پرتاب کردند . ذات اقدس حضرت ربّ العزّه به آتش خطاب کرد :

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿۱﴾

پس او را در آتش افکندند [گفتیم : ای آتش ! برابر ابراهیم سرد و بی آسیب باش !

و چنین بود که خداوند مهربان بنده عزیزش را از کید خائنان و مکر مکاران نجات بخشید و گره از مشکل او باز کرد .

ما رند و خراباتی و دیوانه و مستیم پوشیده چه گوئیم همینیم که هستیم

زان باده که در روز ازل قسمت ما شد پیداست که تا شام ابد سرخوش و مستیم

آواز آلت آمد و گفتیم بلی را زان گفته بلاکش همه از عهد الستیم

دوشینه شکستیم به یک توبه دو صد جام امروز به یک جام دو صد توبه شکستیم

یکباره ز هر سلسله پیوند بریدیم دل تا که به زنجیر سر زلف تو بستیم

بگذشته ز سر پا به ره عشق نهادیم برخاسته از جان به غم یار نشستیم

در دست سر رشته تجرید گرفتیم خود سلسله عالم تقیید گسستیم

در نقطه وحدت سر تسلیم نهادیم وز دایره کثرت موهوم برستیم

ص: ۱۸۴

در ملکوت عالم، سخن در این مسأله بود که امروز در روی زمین، در محراب عبادت و عرصه گاه شکر بهتر از ایوب نیست. شب او شب عبادت و روزش روز تعلیم معارف الهیه و دستگیری از مستمندان و دواکردن درد دردمندان است.

ابلیس که در آن زمان از گفتگوی فرشتگان با خبر می شد، پس از شنیدن تمجید ایوب از کروییان عالم ملکوت، تصمیم گرفت در عبادت و حال ایوب ایجاد اخلال کند، اما خود را در برابر آن بنده مخلص حق عاجز دید، از این جهت به حضرت ربّ العزّه عرضه داشت:

ایوب از روی میل و اراده اشتغال به عبادت ندارد بلکه به خاطر آن ثروت و مکنت و اعتباری است که به او مرحمت کرده ای و این عبادت به طمع حفظ ثروت و دام ها و کشتزارها و زن و فرزندان اوست، البته این همه نعمت به دست شخصی چون ایوب اقتضای این همه عبادت و شکرگزاری را دارد، او در وحشت است که نعمت ها از او سلب شود، بنابراین عبادتش از روی میل و طمع است نه اخلاص و ارادت. خداوند به ابلیس فرمود: عبادت بنده من از روی خلوص و عشق به من است و هیچ کدام از این نعمت ها محرک او در عبادت و بندگی نیست.

ثروت و مکنت، دام و دامداری، کشت و کشاورزی، غلامان و کارگران، همه و همه از ایوب گرفته شد. چون خبر از بین رفتن این همه نعمت بدو رسید گفت:

امانتی نزد من بود به صاحبش برگشت. بعد از آن فرزندانش در حادثه ای سخت و سهمگین جان دادند. چون خبر به او رسید گفت: حمد می کنم خدای را به هنگامی که اولاد عنایت کرد و هنگامی که از من گرفت. سپس سلامتی بدنش از وی سلب شد، آن مرد الهی به جرگه بیماران و زمین گیران پیوست اما به ایمان و عشقش نسبت به حضرت حق افزوده شد و شکر و شکرگزاریش اضافه گشت.

مدّت ها این برنامه های عجیب گذشت، او با تواضع و فروتنی و خضوع و خشوع

به درگاه حضرت محبوب عرضه داشت:

وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ « (۱)

و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی . * پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف نمودیم ، و خانواده اش را [که در حادثه ها از دستش رفته بودند] و مانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم که رحمتی از سوی ما و مایهٔ پند و تذکری برای عبادت کنندگان بود.

او سال ها دچار سخت ترین مشکلات بود و این مشکلات و سختی ها دُرّ ایمان و اخلاص وی را آبدیده تر کرد، آنگاه که از امتحان الهی سرفراز بیرون آمد خداوند مهربان گره از مشکلاتش گشود و وی را به نعمت بیشتر و عنایت برتر مخصوص گردانید.

مقام عبودیت آن بنده راست که راضی به تقدیر و حکم قضاست

اگر بنده شد قابل وصل دوست نشان وصالش ورود بلاست

بود وصل پروانه در سوختن از آن رو که او را بقا در فناست

مقرب نگردد در این ره کسی که با حبّ دنیای دون مبتلاست

چنین گفت پروردگار مجید که کمتر ز بال مگس این سراسر است

جهان، سجن مؤمن بهشتِ عدو به فرمودهٔ سید اولیاست

به درگاه حق عبد صالح کسی است که اندر بلا اهل سلیم و رضا است

(واحدی)

ص: ۱۸۶

داستان ولادت حضرت موسی علیه السلام و بلایی که مادر آن جناب در جنب دستگاه فرعون کشید داستان ساده ای نیست. تعقیبی که مأموران دژخیم فرعون خانه به خانه جهت نوزادان پسر برای جلوگیری کردن از رشد موسی داشتند، هر لحظه برای مادر موسی دردی جانکاه و رنجی عظیم بود. تا به او الهام شد که طفل را شیر دهد، یا وی را در دامن دریا رها کند و از این مسأله ترس و اندوهی به خود راه ندهد که طفل با رسیدن به مقام نبوت به او برمی گردد!

وَ اَوْحَيْنَا إِلَىٰ امِّ مُوسَىٰ اَنْ اَرْضِعْهُ فَاِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَاَلْقِيْهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي اِنَّا رَاٰوْهُ اِلَيْكَ وَ جَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ «
(۱)

و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده ، پس هنگامی که [از سوی فرعونیان] بر او بررسی به دریایش انداز ، و مترس و غمگین مباش که ما حتماً او را به تو باز می گردانیم ، و او را از پیامبران قرار می دهیم.

طفل در برابر دیدگان مادر به امواج دریا سپرده شد. آب خروشان جعبه حامل امانت حق را مستقیماً به دربار فرعون برد و در آغوش دشمن قرار داد. مادر از لحظه افتادن طفل به دریا تا رسیدن به فرعون، در عین تکیه به حضرت محبوب، در رنجی سخت بود. خداوند مهربان با قرار دادن مهر شدیدی از کودک در قلب دشمن، هم زمینه رشد کودک را فراهم ساخت و هم مادر طفل را از دریای غم و اندوه نجات داد.

خداوند در سوره قصص می فرماید:

«چون فرعون به سعایت مردم قصد قتل آن طفل را نمود، همسرش به او گفت:

این کودک را نکشید که مایه نشاط دل و نور دیده من و تو باشد و در خدمت ما

ص: ۱۸۷

سودمند افتد یا وی را به فرزندى خود قبول کنیم. و آنان از حقیقت حال بی خبر بودند.

صبحگاه مادر موسی قلبش از هر چه جز توجه به موسی فارغ بود، به اندازه ای غم و اندوه دلش را فراگرفت که اگر ما دلش را بر جای نگه نمی داشتیم تا ایمانش برقرار بماند، نزدیک بود راز درونش را آشکار سازد.

آنگاه مادر موسی به خواهر گفت که از پی موسی بیرون شو، خواهر همه جا رفت تا گذرش به دربار فرعون افتاد، موسی را از دور دید و شناخت ولی آل فرعون او را نشناختند.

و ما شیر هر دایه ای را بر آن کودک حرام کردیم و آل فرعون با عشق پرشوری که به کودک داشتند در پی دایه ای که موسی سینه اش را بگیرد بودند ولی طفل سینه هیچ زنی را نمی گرفت!

در آن حال خواهر گفت: آیا مایلید من شما را به خانواده ای رهنمون شوم که دایه این طفل شوند و وی را به مهربانی تربیت کند؟

بدین وسیله کودک را به آغوش مادر بازگردانیدیم تا دیده اش به جمال عزیزش روشن شود و حزن و اندوهش برطرف گردد و به طور یقین برایش روشن شود که وعده خدا ثابت و پابرجاست ولی اکثر مردم از این حقیقت بی خبرند.» (۱) او پس از آن که جوان رشیدی شد، برای دفاع از مظلوم درگیری سختی با قبطیان و گروه فرعون پیدا کرد که بر اثر آن درگیری زمینه اعدامش حتمی بود ولی خداوند مهربان وی را از آن مشکل نجات داد و پس از مدتی رهنوردی در دشت و بیابان با شعیب پیغمبر آشنا ساخت.

او نزدیک به ده سال در وادی مدین به چوپانی به سر برد و سرانجام با دختر با کرامت شعیب ازدواج کرد و آنگاه برای دیدار با اقوام از شعیب اجازه خواست که

ص: ۱۸۸

رهسپار دیار مصر گردد.

آن حضرت در مسیر حرکت به سوی مصر در وادی سینا به منطقه نور قدم گذاشت و به شرف رسالت و نبوت آنهم در مقام اولوالعزمی از جانب حضرت ربّ العزّه مشرف و مفتخر شد.

آری، پس از تحمّل آن همه مشکلات و مصایب و سختی ها، گلیم پوش بیابانی کلیم الله از کار درآمد. وجود مقدس موسی علیه السلام سال ها با فرعون و فرعونیان و قارون و قارونیان و سامری و سامریان در پیکار و مبارزه سخت بود و آن همه را برای خاطر تداوم فرهنگ حق تحمّل نمود تا سرانجام به پیروزی بر دشمنان و فلاح و رستگاری در آخرت دست یافت.

ای آن که گشته ای به غم و رنج مبتلا آید فرح، مباش تو نومید از خدا

غم گر چه بی شمار بود شادی از پس است شدت اگر چه دیر بماند شود رجا

شب گر چه دیر باز بود هم رسد به صبح روز ار چه میغ ناک بود هم دهد ضیا

آمد شفا و صحت اندر پس مرض باشد بهار خرم اندر پس شتا

بر هر صفت که هست جهان را ثبات نیست هر مال را که هست بود در عقب فنا

شادی، و غم، عطا و بلا، صحت و مرض اقبال و مدبری و کراهیت و رضا

هر یک به ضد خویش شود عاقبت بدل هر حال را که هست بود بی شک انتها

هر چیز را چو عاقبتش ضد آن شود غم به زشادمانی و درویشی از غنا
آدم فراق جنت و حوا کشید از آن مخصوص گشت زود به تشریف اجتبا
هر چند نوح نوحه گری کرد مدتی وز قوم خویش دید بسی رنج و ابتلا
هم عاقبت به کام دل خویششان بدید در آب غرقه گشته به آتش شده سزا
نی بر خلیل آتش سوزان بهشت گشت؟ بهر ذبیح نی ز بهشت آمد آن فدا؟
یونس به بطن ماهی اگر ماند مدتی شد مستجاب دعوت و شد حاجتش روا
یوسف به چاه و به زندانش گر خواره ای کشید آخر عزیز مصر شد و گشت پادشا

مکاره یعقوب و یوسف

یعقوب نزدیک به چهل سال در آتش فراق عزیزش سوخت و پسر پس از جدا شدن از دامن مهر پدر دچار بی رحمی برادران، تاریکی چاه، بی رغبتی کاروان، فروخته شدن به دراهم معدوده، گرفتار شدن به چنگال عفریت هوای نفس زن درباری و محکوم شدن به زندان بلند مدت، همراه آزار و شکنجه شد.

فرزند دلبند یعقوب تمام آن مصایب سهمگین و شکنجه های طاقت فرسا را محض عشق حق تحمل کرد و با یک جهان سرافرازی از آن امتحانات و ابتلائات قبول و مقبول بیرون آمد تا جایی که خداوند عزیز نقطه به نقطه زندگی و حیات و

اعمال و اخلاق و گفتارش را سرمشق جهانیان قرار داد و در قرآن از زندگی آن حضرت به عنوان نیکوترین داستان یاد فرمود.

انبیای خدا از آدم تا خاتم و اولیای الهی از امم گذشته تا امت اسلامی، همه و همه دچار مکاره سنگین و ابتلائات سخت شدند ولی با توجه و توکل به حضرت محبوب، کرامت انسانی خود و آیین و فرهنگ حضرت حق را از دستبرد حوادث حفظ کردند و در کمال سربلندی و افتخار به کسب سعادت دنیا و آخرت نایل شدند که:

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا* إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (۱)

بی تردید با دشواری آسانی است . * [آری] بی تردید با دشواری آسانی است.

در این زمینه حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

«يَا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقْدُ الْمَكَارِهِ وَ يَا مَنْ يُفْتَأُ بِهِ حَدُّ الشَّدَائِدِ»

رفتن ز درت کار من دل نگران نیست گر کشته شوم خونم از آن کوی روان نیست

باتیر بلا چون هدفم روی گشاده گر کوه شود درد غم عشق گران نیست

حال من بی برگ و نوارا چه شناسد آن سرو که آگاه ز تاراج خزان نیست

رسوایی ما را ز کفن پرده شناسد گر شمع به فانوس رود باز نماند نیست

ص: ۱۹۱

شمشیر تو خوب است که بی خواست برآید فیضی نرساند به دل آبی که روان نیست

طالع مددی گر نکند کی به کف آبی بی یاری کس تیر در آغوش کمان نیست

(کلیم کاشانی)

حقیقت بلا در کلام بهاء الدین ولد

در «معارف بهاء‌ولد» آمده است که:

«سؤال کرد که دوستان را چندین بلا چگونه می دهد که: أَشَدُّ الْبَلَاءِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ» (۱)، گفتم که بلا به معنی نیکویی باشد، اگر چه به ظاهر مبین رنج است، یعنی بر تن رنج نماید ولیکن دل به زیر آن رنج خندان باشد، همچون ابر بهاری که او همی گرید و گُل همی خندد، همچنانکه تنشان چون از روی ظاهر از دنیاست و دنیا سرای بلاست لاجرم بلا بر تن فرو می آید، اما دل چون آن جهانی بود در ریاض خرم بود.

باز تن چون از حساب مردگان است، شادی را سزاوار نبود و دل چون موضع دریافت است شادی نصیب او بود. باز آن همه باز گونگی از اهل دنیاست که ایشان شادی را به تن آرند و غم را به دل نهند، اما آن دلق پوش مخلص را بینی که دل را چو بستان خندان دارد.

آری، هماره دیوار بستان درم باشد، یعنی دیوار کالبد ظاهر اهل دنیا روشن و تازه چو برف باشد و در زیر همه شکوفه ها فسرده باشد. اما دل چو جای دریافت است، چون به خوشی آن جهانی اش صرف کردی رنج کجا باشد او را؟ از ملک همّت که دارد ننگ آیدش که اندیشه ملوک دنیا به خاطرش آید.

ص: ۱۹۲

۱- (۱) - الکافی: ۲۵۲/۲، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۲۰۰/۶۴، باب ۱۲، حدیث ۳.

بدانکه اخلاص دو بال دارد و هر دو بالش را پرهاست، یک پرش محبت است بر پنج نماز و یکی روزه داشتن و زکات دادن و برعیال خود نفقه راست داشتن و غیر آن از فروض. و آن یکی بال دیگر پرها دارد، یکی دشمن داشتن اهل کفر و ناساختن با اهل معصیت و نهی منکر کردن و قتال کافران کردن.» (۱)

توبه و رفع مکاره

اشاره

مکاره ای که بر اثر گناه و معصیت به انسان هجوم می کند گره اش با توبه و انابه و توجه به حضرت حق بدون شک قابل گشوده شدن است.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ « (۲)

«بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

توبه علاج سختی ها و بلاها

در تایخ آمده است که:

بعضی از گناه کاران مانند متخلفان و فراریان از جنگ تبوک به پیامبر صلی الله علیه و آله اصرار داشتند که توبه آنها را بپذیرد ولی خداوند اشاره می فرماید که پذیرش توبه مخصوص ماست:

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ

ص: ۱۹۳

۱- (۱) - معارف بهاء ولد: ۶۲/۱. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹): ۵۳. [۲]

آیا ندانسته اند که فقط خداست که از بندگانش توبه را می پذیرد و صدقات را دریافت می کند؟ و یقیناً خداست که بسیار توبه پذیر و مهربان است .

نه تنها پذیرنده توبه اوست، بلکه زکات یا صدقات دیگری که به عنوان کفاره گناه و تقرب به پروردگار می دهند را نیز خدا دریافت می کند. پوزش خواهی از خدا تنها پشیمانی از گناه نیست بلکه باید همراه با اصلاح و جبران گذشته نیز باشد و روح از آلودگی به گناه و فساد با عمل صالح و خیر شستشو شود تا پاکی نخستین و فطری خود را بازیابد.

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلِمَ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۲)

و هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان می آورند به نزد تو آیند، بگو: سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود لازم و مقرر کرده؛ بنابراین هر کس از شما به نادانی کار زشتی مرتکب شود، سپس بعد از آن توبه کند و [مفاسد خود را] اصلاح نماید [مشمول آمرزش و رحمت خدا شود]؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است .

برخی از بلاهایی که به سوی انسان می آید در اثر ستم به نفس خود یا به دیگران است و گاهی این حالت انتقال از وضعیت قبل نیاز به تحوّل زیاد دارد که باید زمينه

ص: ۱۹۴

۱- (۱) - توبه (۹): ۱۰۴. [۱]

۲- (۲) - أنعام (۶): ۵۴. [۲]

دگرگونی در نفس و دل فراهم شود تا موفق به توبه شود.

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۱)

پس کسی که بعد از ستم کردنش توبه کند و [مفاسد خود را] اصلاح نماید، یقیناً خدا توبه اش را می پذیرد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

روزی حضرت موسی علیه السلام از کنار یکی از یاران خود می گذشت وی را به حال سجده دید؛ پس از مدتی که از آن راه باز می گشت دید او هنوز در سجده است.

موسی نزد خود گفت: اگر حاجتش به دست من بود آن را برآورده می ساختم. وحی آمد ای موسی! اگر او آن قدر سجده کند که گردنش قطع شود از او نپذیرم تا گاهی که وی از حالی که نزد من ناپسند است به حالی برگردد که من آن را می پسندم. (۲) بنابراین هر گناهی که بنده می کند؛ هر چند آگاه باشد که قصد معصیت کند جاهل است. همان گونه که خداوند در حکایت حضرت یوسف علیه السلام با برادرانش که در دوره قحطی مصر به نزد یوسف آمدند گفت: «آیا زمانی که نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟» یوسف به آنها نسبت جهل داده چون نیت عصیان کرده بودند. اما چرا این حالت پیش می آید باید به وضعیت درونی انسان بنگریم:

علت وجوب توبه در کلام غزالی

«ابوحامد غزالی در علت وجوب توبه برای همگان و در همه حال می نویسد:

«و اما بیان وجوب توبه به طور مستمر و همیشگی این است که هیچ بشری خالی از معصیت نیست، یا با اعضا و جوارح خود نافرمانی خدا می کند، یا اگر در برخی حالات از معصیت با جوارح خالی باشد؛ نیت گناه در دل او راه پیدا می کند و اگر از آهنگ گناه خالی باشد از وسوسه های شیطان که افکار گوناگون و غافل کننده از یاد

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - مائده (۵) : ۳۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۲/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۴۵؛ الکافی: ۱۲۹/۸، حدیث ۹۸.

خدا در دل او می افکند، به دور نیست و اگر از این هم به دور باشد از غفلت و قصور در شناخت و صفات و افعال او خالی نیست؛ اینها همه نقص است. و این نقص اسبابی دارد و رها کردن این اسباب با پرداختن به عوامل ضد آنها و بازگشت از یک راه است به راهی مخالف آن و مراد از توبه بازگشت است.

به هر حال خالی بودن آدمی از این نقص قابل تصوّر نیست ولی اندازه این نقص در انسان ها تفاوت می کند ولی اصل آن گریزناپذیر است.

به همین دلیل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

گاه دلم را غباری می گیرد تا جایی که در شبانه روز هفتاد مرتبه از خدا آمرزش می طلبم. (۱) و خداوند آن حضرت را گرامی داشته است به آیه:

لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ (۲)

تا خدا [با این پیروزی آشکار] آنچه را [به وسیله دشمنان از توطئه ها و موانع و مشکلات در راه پیشرفت دعوت به اسلام] در گذشته پیش آمده و آینده پیش خواهد آمد از میان بردارد .

تا خداوند گناهان قبل و بعد تو را ببخشد. وقتی پیامبر خدا چنین حالی داشته باشد، دیگران چه حالی خواهند داشت؟! (۳) به این جهت امیدواری به توفیق توبه هم انگیزه ای برای توبه کردن است.

ص: ۱۹۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۳/۶۰، باب ۳؛ مستدرک الوسائل: ۳۷۵/۵، باب ۴۰، حدیث ۶۱۳۱. [۱]

۲- (۲) - فتح (۴۸) : ۲.

۳- (۳) - المحججه البيضاء: ۱۷/۷.

امام علی علیه السلام می فرماید:

گناهان سه دسته اند: گناهی که آمرزیده می شود، گناهی که آمرزیده نمی شود، گناهی که برای مرتکب آنهم امیدواریم و هم بیمناک هستیم... و اما گناه سوم گناهی است که خداوند آن را از بندگانش پوشیده داشته و توبه از آن را نصیب گنهکار کرده است و لذا از گناه خویش ترسناک و به پروردگارش امیدوار گشته است. ما نسبت به این شخص همان حالی را داریم که او نسبت به خود دارد. (۱) پس با هجوم اقسام بلاها و گرفتاری ها به سوی مؤمن باید به آغوش خداوند پناه برد تا محبت الهی او را فرا گیرد و از دریای لطف او سیراب گردد.

مولای عارفان حضرت امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

تُوبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَادْخُلُوا فِي مَحَبَّتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَ الْمُؤْمِنُ تَوَّابٌ . (۲)

به درگاه خدای عزوجل توبه برید و به حلقه محبت او درآید؛ زیرا خداوند عزوجل توبه گران و پاکان را دوست می دارد. و مؤمن توبه گر است.

و در نامه ای به امام حسن مجتبی علیه السلام در بازگشت از صفین فرمود:

وَ فَتِيحَ لِمَكَ بَابِ الْمَتَابِ وَ بَابِ الْإِسْتِعَابِ ، فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاءَكَ وَ إِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ ، فَافْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ ، وَابْتَسْتُهُ ذَاتَ نَفْسِكَ ، وَ شَكَوْتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ ، وَ اسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ وَ اسْتَتَعْتَهُ عَلَى أُمُورِكَ ، وَ سَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى اعْطَائِهِ غَيْرُهُ ، مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ وَ

ص: ۱۹۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹/۶، باب ۲۰، حدیث ۳۵؛ الکافی: ۴۴۳/۲، حدیث ۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۴؛ [۱] الخصال: ۶۲۳/۲.

باب توبه و باب خشنودیش را به رویت گشوده، هرگاه او را بخوانی صدایت را بشنود، چون با او به راز و نیاز برخیزی رازت را بداند، پس نیاز به سوی او می بری و راز دل با او در میان می گذاری، از ناراحتی هایت به او شکایت می بری و چاره گرفتاری هایت را از او می خواهی، بر امورت از حضرتش یاری می طلبی، از خزائن رحمتش چیزهایی را می خواهی که غیر او را بر عطا کردنش قدرت نیست، از قبیل زیاد شدن عمرها، سلامت بدن ها و گشایش رزق ها.

حضرت سیدالسادین علیه السلام در مناجاتش از خداوند درخواست نوشاندن آب توبه نموده و می فرماید:

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، ما را از آنان قرار ده که درخت های گناهان را در برابر دیدگان دل خود نشانند و با آب توبه سیرابشان کردند تا آن که برایشان میوه پشیمانی به بار داد. پس ایشان را از پوشیده های عالم برین آگاه ساختی و از ترس ها و اندوه ها و درختان ایمنشان گردانیدی. (۲) به خواست حضرت محبوب و لطف و عنایت جناب دوست، در شرح دعای سی و یکم که در باب توبه و انابه است، مطالب لازم به طور مفصل خواهد آمد.

مکاره ای که به واسطه حوادث طبیعی، همچون زلزله، سیل، طوفان و یا مشکلات اجتماعی و اقتصادی به انسان رو می کند، گره اش با حوصله و صبر و دعا و درخواست از حق قابل گشوده شدن است.

ص: ۱۹۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۳۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲۷/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۱۹.

صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست بیار نفخه ای از گیسوی معنبر دوست
به جان او که به شکرانه جان برافشانم اگر بسوی من آری پیامی از بر دوست
وگر چنانکه در آن حضرتت نباشد بار برای دیده بیاور غباری از در دوست
من گدا و تمنای وصل او هیهات مگر به خواب بینم خیال منظر دوست
دل صنوبریم همچو بید لرزان است ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست
اگر چه دوست به چیزی نمی خرد ما را به عالمی نفروشیم مویی از سر دوست
چه باشد ارشود از بند غم دلش آزاد چو هست حافظ مسکین غلام و چاکر دوست
(حافظ شیرازی)

حکایات فرج پس از شدت

فرمانفرمایی قتیبه بن کلثوم

قُتیبه بن کلثوم بر بعضی از بلاد یمن فرمانفرما بود. نوبتی به عزم حجّ اسلام از مملکت خود بیرون آمده، چون از مناسک حجّ فارغ شده متوجه وطن گشت.

قبیله بنوعقیل به واسطهٔ عداوت قدیمی سر راه بر او گرفتند. چون با قتیبه جمعی قلیل بودند مغلوب گشته اسیر شد و مدّت سه سال در آن قبیله محبوس

مانده، اهل یمن تصور کردند که قتیبه به قتل رسیده. لاجرم از جستجوی او پای کوتاه کردند. چون مدت محنت او امتداد یافت، نوبتی، مردان آن قبیله بالتمام به جایی بودند، قتیبه از زنی که محافظت وی می نمود التماس نمود که مرا رخصت ده تا بر سر این پشته رفته لحظه ای در این صحرا نظر کنم شاید که تراکم غم از خاطر کم شود.

پیر زن اجازت داده، قتیبه بر زبر آن پشته برآمد زنجیر کشان و نالان، چون نظرش بر سمت کعبه افتاد روی به قبله دعا آورده گفت:

«یا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِینَ وَ یا مُجِیبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَّرِّینَ» (۱)، به عزّت و جلالت که مرا از این محنت و ملال، خلاص ارزانی دار.

در این اثنا شتر سواری به نظر قتیبه آمد که به تعجیل تمام از زیر آن پشته می گذشت، قتیبه از او پرسید که نام تو چیست؟ جواب داد که طلحان نام دارم و به جانب یمن می روم. چون لفظ یمن بر زبان طلحان گذشت آب حسرت از دیده قتیبه روان شده گفت: ای جوان! اگر پیغام من به قبایل و عشایر من رسانی ضامن می شوم که صد شتر سرخ موی به تو دهند. طلحان گفت: تو کیستی؟ گفت: من قتیبه بن کلثوم که در فلان سال به حج آمده بودم و اهل این قبیله با من محاربه نموده مرا اسیر ساختند. طلحان گفت: شاید خویشان تو سخن باور نداشته باشند. قتیبه گفت:

فروود آی تا من بیتی چند بر پالان شتر بنویسم تا به ایشان نمایی. طلحان فرود آمده، قتیبه بیتی چند که ترجمه آن به فارسی این است بر پالان نوشت:

از حال من شکسته دلان را خبر کنید کای صفدران ز بهر خلاصم سفر کنید

لشگر سوی ولایت دشمن بیاورید خون حسود دولت ما را خبر کنید

بر گردنم که جایگه طوق ملک بود بینید غلّ و بند، سخن مختصر کنید

و همچنین به برادر خود نوشت که صد شتر به طلحان دهد. طلحان به یمن رسیده قضیه قتیبه را فراموش کرد، تا روزی دو زن را دید که حکایت قتیبه با یکدیگر می گفتند و بر او نوحه می کردند، طلحان از ایشان نشان برادر قتیبه پرسیده، نزد وی رفته، نوشته قتیبه به وی نمود.

آن جوانمرد فی الفور صد شتر تسلیم نموده، لشگر جمع کرد و از برادر معدیکرب و قیس بن معدیکرب استمداد نمود. قیس گفت: اگر در زیر علم من سیر کنی تو را مدد کنم. ابن ام کلثوم خواست که امتناع نماید، اقارب او را از این سرکشی منع کردند و قیس با بنوزبید و سپاه یمن با بنوعقیل محاربه نموده ایشان را شکست داد و قتیبه را از اسارت خلاص ساخت. ۱

منتظر آن و این مباش که ایزد کار تو بی رنج انتظار بسازد

طاعت او را تو بنده وار بسر بر تا همه کارت خدای وار بسازد

ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

سَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ ، وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ . (۲)

فضل خدای را مسألت کنید که حضرت حق مسألت شما را دوست دارد و برترین عبادت، انتظار فرج و گشایش است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

ص: ۲۰۰

۱- (۱) - زینه المجالس: ۷۰۰.

۲- (۲) - کنز العمال: ۷۹/۲، حدیث ۳۲۲۵؛ المعجم الأوسط: ۲۳۰/۵؛ کشف الخفاء: ۲۰۶/۱.

أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى. (۱)

برترین اعمال امت من انتظار فرج از حضرت حق تعالی است.

رسول الله صلى الله عليه و آله به عبدالله بن عباس رحمه الله فرمود:

أَلَا أَعْلَمُكَ بِكَلِمَاتٍ يُنْتَفَعُ بِهِنَّ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أَحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ، أَحْفَظِ اللَّهَ تَجِدَهُ أَمَامَكَ، تَعْرِفُ اللَّهَ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفُكَ فِي الشَّدَّةِ، وَإِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ. جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ، فَلَوْ جَهَّدَ الْعِبَادُ أَنْ يَنْفَعُوكَ بِمَا لَمْ يَكْتُبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكَ لَمْ يَقْمِدُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا اسْتَطَعْتَ أَنْ تُعَامِلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِالصَّدَقِ وَالْيَقِينِ فَافْعَلْ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَإِنَّ الصَّبْرَ عَلَى مَا يُكْرَهُ خَيْرٌ كَثِيرٌ. وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْبِ، وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. (۲)

بیا موزم تو را کلماتی که از آن سودمند شوی و تو را در نعمت نافع و در بلیت دافع باشد؟ گفت: آری، یا رسول الله. فرمود: خدای را نگاه دار تا خدای تو را نگاه دارد، (و نگاه دارنده زمین و آسمان در نگهداشت بنده ای از بندگان ننگنجد، معنا آن باشد که به انقیاد و امتثال اوامر و نواهی، او را محافظت کن و در نگهداشت جانب دوستان و بندگان او مبالغه کن تا به نگاهداشت او از زوال نعمت و وقوع در بلیت محفوظ مانی و به نظر عنایت و عاطفت او ملحوظ گردی.) خدای را نگاه دارد تا او را پیش روی خود بیابی.

خدای را در خوشی بشناس تا تو را در رنج و ناراحتی توجه کند. چون بخوانی، خدا را بخوان و چون طلب کمک کنی از او کمک بخواه. قلم بر آنچه

ص: ۲۰۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۸/۵۲، باب ۲۲، حدیث ۲۱؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۴۲۶/۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۳/۶۷، باب ۵۲، ذیل حدیث ۵۲؛ [۳] فرج بعد از شدت: ۴۷؛ مشکاه الأنوار: ۲۰. [۴]

باید باشد رقم زده (که چیزی در علم او زیاده و نقصان نگیرد). اگر تمام خلایق بکوشند تا نفعی که خدا نخواسته بر تو رسانند به جایی نمی رسند. اگر بتوانی در تمام امورت با حضرت محبوب به صدق یقین معامله کنی معامله کن، ورنه صبر بر آنچه که کراهت داری خیر کثیر است و بدان که پیروزی نتیجه صبر و فرج همراه با شدت و آسانی با سختی است.

با توجه به گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرزند عباس، انسان نباید از حادثه و سختی و مکروه بترسد بلکه باید با قدرت حوصله و صبر و استقامت و ا تکمال به حضرت محبوب به استقبال حادثه رفته و به انتظار گشایش و فرج از جانب حضرت ربّ باشد.

لذت زندگی

مرحوم فاضل در کتاب «سخنان علی» می گوید:

«لذت زندگی در آشوب و غوغای آن است، دنیای خاموش شده به گورستان شبیه تر است که هیاهوی زندگی از آن شنیده نمی شود. گوشه گیران که از ترس لغزش و سقوط به کنج عزلت می نشینند، در حقیقت زندگانی هستند که پیش از مرگ همچنان زنده دفن شده اند.

ای خوش آن سر که در او سودایی است و آن دل که کانون شورش و غوغاست.

جوانان زنده دل و با نشاط هرگز در جهان آسوده و آرام نمی نشینند، آنان پیوسته از آشوب و انقلاب، هیاهو و جنجال لذت می برند؛ زیرا سیر تکامل آنها در خانه هستی با فتنه و غوغا همدم و همراز است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در بیانیه حکمت آمیز خود بر این مسأله بزرگ حیاتی نگران است که می فرماید:

«جان و تن هر دو در زندگی ممکن است کسل و فرسوده شوند، آن از سنگینی این و این از پرواز آن به ستوه آید. جان را به دانش حکمت بیارایید و زنگ این آینه

را با صیقل اخلاق ستوده و پندار پاک بزداييد، تا مراسم معاشرت را در اجتماع با بردباري و صبر برگزار كنيد و در محفل همنشينان به حسن مشرب و لطف آميزش معروف گرديد و در نتيجه بار زندگي را آسان به منزل رسانيد.

تن را به كار و كوشش واداريد و هرگز به سستي و خمود نگراييد تا به قوه فعاليت و عمل همچون روح با نشاط و سبك باشيد و پرنده وار شايسته پرواز و طيران گرديد.

هرگز از خداوند متعال نخواهيد كه شما را از غوغاي زندگي بركنار دارد و با آرامش و سكون از اين جهان بيرون برد. خدا راضي نيست كسي به هنگام مناجات بگويد: خدايا! مرا از فتنه دور بدار؛ زيرا مرد خدا آن كسي است كه قدم در پيكار هستي گذارد و نبرد زندگي را با پيروزي و پاكدامني برگزار كند و فقط در اين مبارزه لازم است كه مرام حق و حقيقت نصب العين باشد و با خلوص عقيده و طهارت وجدان پيكار درگيرد.

خداوند متعال در كتاب مجيد فرموده: «فرزندان و ثروت در زندگاني بشر فتنه است.» بنابر اين اگر كسي از فتنه بگريزد به عبارت آشكارتر از هستي و حيات گريزان و بيزار است.

تيره بخت كه كنج عزلت مي گيرد و از هياهو محيط فرار کرده، به گوشه خموشي پناه مي برد، نمي داند كه فلسفه آفرينش و راز وجود چيست، او نمي داند كه براي گوشه نشيني و انزوا خلق نشده است بلكه بايد با بقاي ناموس حيات در آشوب جهان شركت كند و همچون زندگان به جنب و جوش برخيزد، قامتي بيارايد و قدمي فراگذارد، از بينوايي دستگيري كند و ناداني را به دانش و كمال هدايت نمايد.

آري، در غوغاي زندگي بيش از آنچه شكست و فساد پديد مي آيد، صلاح و عمران صورت مي گيرد. اگر وظيفه آدميزاد در عالم به سكوت و خمود منحصر باشد

یکباره خداشناسان باید از هم پراکنده شده، هر یک به گوشه ای خزند و در گلوی درّه های تنگ و غارهای ژرف فرو روند؛ جهان را همچنان سرگشته و گمراه بگذارند و تنها گلیم خود را از آب کشیده، به حفظ جان خویش بشر را به دست غرقاب فنا و امواج نیستی بسپارند.

من نمی گویم که لجام گسیخته و خیره خیره خود را در میان جامعه اندازید و بیهوده آشوب و انقلاب بر پا کنید، این عمل را نمی ستایم و بدان اجازه نمی دهم، اما گوشه مگیرید و خموش منشینید و آسایش خود را بر رفع مظالم بندگان خدای و تصفیۀ اختلافات مردم ترجیح مدهید.

ممکن است که انسان به قسمت خود هم راضی باشد و از تقدیر هم خرسند، اما این رضایت ایجاب نمی کند که سرافکنده به کنج بخزد و زبان بریده از گفت و شنود و خلط و آمیزش آرام و برکنار ماند.

خداوند دانا، مردان نبرد را در فتنه اندازد و بدینوسیله جوهر جانشان را آزمایش کند تا بنگرد بردبار و صبور کیست، تا معلوم شود پرهیزکار و پاکدامن کدام، تا بنده را به روز رستاخیز بر خدای حجّت نباشد و کس در آن باز پرسى نیازموده قدم نگذارد.

پس برخیزید و دامن همت بر کمر زنید، بکوشید و بجوشید و غوغای زندگی را بر پا دارید، مرد باشید و با دامن پاک و پندار عالی در صحنۀ نبرد قدم گذارید، تا هم از لذت حقیقی حیات بهره برید و هم به وظایف انسانیت خویش قیام نمایید، نه همچون زنده به گوران که بر نفس خود اتکا و اعتماد ندارند و به همین جهت از غوغای زندگی کناره می گیرند.» (۱)

دانی که را سزد صفت پاکی آنکو وجود پاک نیلاید

در تنگنای پست تن مسکین جان بلند خویش نفرساید

ص: ۲۰۵

دزدند خودپرستی و خودکامی با این دو فرقه راه نیماید
تا خلق از او رسند به آسایش هرگز به عمر خویش نیاساید
آن روز کآسمانش برافرازد از توسن غرور به زیر آید
تا دیگران گرسنه و مسکینند بر مال و جاه خویش نیفزاید
در محضری که مفتی و حاکم شد زر بیند و خلاف نفرماید
تا بر برهنه جامه نبوشاند از بهر خویش بام نیفزاید
تا کودکی یتیم همی بیند اندام طفل خویش نیاراید
مردم بدین صفت اگر یابی گر نام او فرشته نهی شاید
(پروین اعتصامی)

داستان رهایی از غار

از سید تَقَلَّین و سرور خَافِقَین، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده اند که وی فرمود:

از نوادر اخبار بنی اسرائیل و عجایب امم سالفه که به الهام ربّانی و وحی آسمانی بر آن مطلع بود این است که: سه شخص از بنی اسرائیل در راهی با یکدیگر رفیق بودند و به مراقبت و موافقت یکدیگر مستظهر و مفتخر و راهی سخت و مقصدی دور فرایش گرفته بودند و به همکلامی و مکالمت یکدیگر سختی و مشقت سفر را تخفیفی می نمودند و فایده

«الرَّفِیقُ ثُمَّ الطَّرِیقَ» (۱) را محقق می گردانیدند که ناگاه ابری چون روز عاشقان، سیاه و بادی چون دم مفلسان، سرد برخاست.

سحاب چون دست کریمان، عالم را مستغرق احسان خود گردانید، اما جهان بر آن مسافران چون سینه لثیمان تنگ و تاریک گشت، پناه به غاری بردند تا از خطر باد ایشان را حمایت کند ولی نمی دانستند که به سبک پایی از قضا نمی توان گریخت و

ص: ۲۰۶

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۰۹/۸، باب ۲۴، حدیث ۹۲۷۲؛ المحاسن: ۳۵۷/۲، باب ۱۵، حدیث ۶۱. [۱]

با این ضعفی که در انسان است با قَدَر نمی توان آویخت و پناه جز به درگاه خدا نباشد و مرد زیرک اگر از قضا گریز جوید خود را باژگونه خواسته باشد که:

«لَا مَرَدَّ لِقَضَاءِ اللَّهِ، وَ لَا مَفَرَّ مِنْ قَدَرِهِ.» (۱)

هنوز در آن غار نشسته بودند که قیامت برخاست و هنوز از حرکت ساکن نشده بودند و از باران ایمن نگشته که کوه ثابت قدم از زلزله چون دل خائنان در اضطراب آمد. سنگی بزرگ همراه سیلاب باران در حرکت آمد و بر در غار نشست، آن چنانکه دهانه غار بسته شد و ایشان همچون مردگان در گور تاریکی غار به حبس دچار شدند.

جز به فضل حق دست آویزی و جز به رحمت ایزدی جای گریزی نداشتند، گفتند: این آن ساعت است که جز اخلاص و دعا موجب خلاص نشود و جز صدق نیت و خلوص عقیدت و طوئیت، از این ورطه نرھاند، بیایید تا هر یک از ما خدای را به تضرع و استکانت و خضوع و خشوع بخوانیم و فاضل ترین طاعت و با اخلاص ترین عملی که در مدت عمر بر آن اقدام نموده ایم وسیله استجاب دعا با خود سازیم.

پس یکی گفت که خداوندا، تو می دانی که مرا دخت عمویی بود در غایت زیبایی و ملاحظت و نهایت لطافت و ظرافت و مدت ها عاشق جمال و شیفته حسن و کمال او بودم و بارها در طلب او به لطایف حیل و مکارم عمل، ریاضت ها می کشیدم و مجاهده ها می نمودم، تا بعد از آن که مال بسیار بر آن کار صرف نمودم و روزگار دراز در آن مشقت بودم، روزی بر مراد خود قادر گشتم و او را تنها در موضعی بی زحمت اغیار بیافتم، خواستم که از آن گنج روان بهره ای برگیرم و از آن چشمه حیوان که شکرستان لبش معدن نبات بود شربتی نوش کنم و مرادی که در چنان حالی مطلوب و از چنان محبوبی مرغوب باشد حاصل گردانم، آن دختر گفت:

ص: ۲۰۷

إِتَّقِ اللَّهَ يَا بَنَ عَمِّ وَلَا تَتَّقِصِ الْخَاتَمَ .

ای پسر عم، تقوای خدا پیشه کن و دامن عفت و عصمت مرا به سرپنجه شهوت حیوانی آلوده مکن.

چون گفت از خدای بترس، از سر آن مراد برخاستم و پای بر هوای نفس نهادم و دست از آن معصیت کوتاه گردانیدم. خدایا! اگر می دانی که ترک آن معصیت محض جلب خشنودی و رضایت تو بود، ما را از این درماندگی فرج و از این ورطه سخت نجات ارزانی دار. هنوز این سخن در دهان داشت که ثلثی از آن سنگ بیفتاد و منفذی در آن سنگ پدید آمد.

شخص دوم گفت: خداوندا، علم شامل تو بدین محیط است که مادری و پدری داشتم بسیار مسن، آن چنانکه پیری قامت چون تیر ایشان را کمان گردانیده و مُشک عارضشان به کافور بدل شده بود، طراوت و شباب آنان را رها کرده و آثار خزان عمر بر سر و صورتشان دیده می شد، از کسب بازمانده و از حرکت عاجز بودند، من به امثال امر:

و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ « (۱)

و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید.

شب و روز به خدمت ایشان مشغول بودم و دائماً از آن خائف که مباد از برکات وجود ایشان محروم شوم.

شبی در تهیّۀ غذا و وظیفۀ خود به انجام رساندم، چون به محضر آنان رفتم هر دو را در خواب ناز دیدم. بر بیدار کردن آنان جرأت نکردم که مبادا عیش خواب و لذت نیام بر آنان حرام گردد، دلم راضی نشد بر گردم، چرا که ترسیدم از خواب برخیزند و طلب غذا کنند و من در خدمت آنان حاضر نباشم، آن شب را تا صبح در کنار بستر

ص: ۲۰۸

آنان بیدار ماندم. خداوندا، تو می دانی که این خدمت خاص محض خشنودی تو انجام گرفت، اگر راست می گویم در بسته بر ما گشاده گردان. در آن حال ثلثی دیگر از آن سنگ بیفتاد.

شخص سوم گفت: الهی! تو دانای اسرار و عالم بر امور پنهانی و از سرایر و ضمائر کاینات مطلعی و می دانی که من در وقتی اجیری داشتم، چون مدت آن سپری شد اجرت بدو رساندم، گفت: اجرت کار من بیش از این است و آنچه می دادم قبول نکرد، گفت: میان من و تو روزی خواهد بود که حق مظلوم از ظالم بستانند. از نزد من قهر کرد و آن اجرت به من گذاشت.

من از آن سخن سخت متأثر شدم و از تو که خداوند منی بترسیدم و به آن اجرت گوسپند خریدم و رعایت و محافظت بجای آوردم تا در اندک مدت بسیار شد و بعد از زمانی آن اجیر باز آمد و گفت: از خدای بترس و آن حق من به من رسان. اشارت بدان گله گوسپند کردم و گفتم: حق تو این است، برو بردار. آن مرد سخن مرا مسخره و استهزا پنداشت، گفت: حقم را نمی دهی کفایت نیست، مرا هم مسخره می کنی؟ گفتم: گمان بد مبر که این گوسپندان تمام ملک توست و این همه از رعایت اجرت تو و محافظت مزدت پدید آمده.

الهی! اگر این سخن من بر صدق و راستی است ما را از این شدت فرجی و از این مشقت مخرجی عنایت فرما. در حال تمامت آن سنگ از در غار کنار رفت و ایشان از آن ورطه هلاکت به دعا و خضوع و خشوع و عمل خالص نجات یافتند.

مقامات و درجات انسان

سعید الدین فرغانی در «شرح تائیه ابن فارض» می گوید:

«مقدمه اول: باید دانست که هر چند در طریق حق و وصول به وی مقامات و درجات بسیار است، لکن اصول و کلیات آن سه مقام است: اول سلام و دوم ایمان

و سوم احسان؛ زیرا که چون آن سرّ وجودی [انسان] از مراتب استیداع افلاک و عناصر و مولّدات و مرتبه استقرار که رحم مادر است تجاوز کرد و به صورت این نفس و مزاج انسانی ظاهر شد، به سبب ملایست احکام کثرت عناصر و مولّدات، حکم وحدت و طهارت و بساطتش در این آثار کثرت حرکات و سکّات طبیعی و احکام انحرافات او مغلوب گشت و به آن سبب از مبدأ وحدت خود و لا بدی رجوع به وی و طرق ظاهر و باطن آن رجوع، به یکبارگی محبوب ماند.

پس اگر به واسطه تقلید پدر و مادر و مربّی، یا دعوت رسولی و امامی از آن آگاهی می یابد، نخست اثر آن آگاهی به ظاهر نفس و جهت تدبیری او مر مزاج و قوا و اعضای او را می رسد و از او به قوا و اعضا سرایت می کند تا از کثرت و نامضبوطی حرکات و سکّات قولاً و فعلاً و ظهور به صور انحرافات اعراض می کنند و به وحدت و عدالتی که در احکام شرع مندرج است روی می آرند و آن را انقیاد می نماید و آن زمان، دخول ایشان در دایره مقام اسلام که انقیاد اوامر و زواجر شرع است درست می شود.

و آنگاه ارتباط این شخص انسانی که به مسلمانی درآمده است، با حق و اسما و صفات مقدس او به طریق تعلّق ثابت می افتد؛ زیرا که مربوب را به اسم رب و صفت ربوبیت و مخلوق را به اسم خالق و صفت خلق و مهدی را به اسم هادی و صفت هدایت و توبه کننده را به اسم توّاب و قابل التّوب و مغفور را با اسم غفّار و صفت مغفرت و هلمّ جزّاً، تعلّق ضروری است و همچنین در مقام اسلام که تقید است به عالم حکمت، تعلّق به اسباب و علل و اضافت هر چیزی به سببی و علّتی ظاهراً و رؤیت اشیا مضاف به این اسباب و علل ضروری است که فی الحقیقه آن اسباب و علل هم مظاهر آثار این اسمایند.

و تا دایره اسلام درنیامده است تعلّقش با بعضی اسما و صفات است دون البعض و چون به حقایق مقام اسلام متحقّق شد چنانکه تعلّقش با همه اسما و صفات

تمام می گردد و بعد از آن، اثر آن آگاهی از مبدأ و معاد و طریق عود به قوای باطنی و حواس نفس می رسد تا به تکلف و تَلَطُّف جهد می کند و خود را از مضیق:

صُمُّ بُكُمْ عُمِّي فَهَمْ لَا يَزِجُونَ « (۱)

کر و لال و کورند، به این سبب آنان [از گمراهی و ضلالت به سوی هدایت و حقیقت] باز نمی گردند.

می رهند و نطق و سمع و بصر و فکرت و وهمش را که به فضول و مالا یعنی از ذکر و فکر و آثار و عبر، به کلی محجوب بود در کار می آرد و خویشان را به اسم سمیع و بصیر و عالم و قائل متخلّق می گرداند.

و همچنین قوای باطن را از حسیض نقایص و انحرافات جهل و بخل و طیش (۲) و ظلم و قساوت، الی غیر ذلک، به اوج کمالات و صور اعتدالات عقل و کرم و حلم و رأفت خواهد که برساند.

حینئذ از مقام اسلام به مقام ایمان ترقّی کرده باشد و در اثنای سیر در کلیات مقامات ایمانی چون توبه و زهد و ورع و توکل و رضا و جزئیات هر مقامی، خود را به اسمای حق چون کریم و حلیم و علاّم و رؤوف و امثال آن بر وفق:

تَخَلَّفُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ . (۳)

به اخلاق الهی آراسته شوید.

متخلّق می کند و مقام ایمان را از این جهت مقام تخلّق گویند.

پس چون احکام انحرافات از ظاهر و باطن نفس منتفی گردد، صورت وحدت و عدالتی که در مشیمه نفس کامن بود متولد شود و نام آن صورت، دل است، پس این

ص: ۲۱۱

۱- (۱) - بقره (۲)؛ ۱۸. [۱]

۲- (۲) - طیش: سبک سری، سبک مغزی.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۲۹/۵۸؛ شرح الأسماء الحسنی: ۴۱.

«وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي...» (۱) محلّ تجلّی اسمی شود از توابع اسم ظاهر حق که منشأ تعین نفس و مزاج این شخص بوده باشد و در وقت سقوط نطفه و نفخ روح و زمان ولادت، محکوم تأثیر و تربیت آن اسم افتاده و حیثند به آن اسم متحقق شود، اَعْنَى در وقت تجلّی آن اسم در دل او، اسم و رسم او به کلی از میان برخیزد تا همه آن اسم باشد و آنگاه از مقام ایمان به مقام احسان ترقّیش محقق شود و آن اسم که در دل او تجلّی کرده است و اثری از آثار آن اسمای ذات مذکور است، حیثند سمع و بصر و لسان و ید و رِجْل و عقل او گردد، تا از اخباری که در حقیقت این مقام تحقّق وارد است لطایف آن را فهم کند.

پس در مراتب اسما، سیر کردن گیرد و تحقّق به هر اسمی او را مستعد تحقّق به اسمی دیگر می گرداند تا به همگی اسما که اسم ظاهر، جامع ایشان است متحد شود.

آنگاه سیر در باطن روح آغازد تا به همه اسمای باطن تنزیهی تحقّق یابد، آنگاه به تجلّی جمعی کمالی رسد و این سیر مضاف به سایر کاملان است. اما سیر مصطفوی از این حضرت جمع قاب قَوْسین است تا به مقام احدیت جمع أوْ أَدْنَى که لا اَعْلَى و لا اَكْمَلَ مِنْهُ .

مقدمه دوم: آن است که از خصایص کامل، آن است که غالباً به باطن و سرّ خود مشاهد حضرت غیب باشد. و به روح و نفس، مطالع حضرت ارواح و علوم آن در مقام احسان. و به حواس ظاهر و باطن در مقام ایمان و مشغول آثار و عِبَر بود و مزاج و قوای او مقیّد باشد به مقام اسلام. و به عبادات بدنی و ملازمت همه انواع احکام ابتلائات شرعی، اوقات او معمور و مستغرق.

اما فایده تقیّد سرّ و نفس شریفش به حضرت غیب و مقام احسان، تجلیات ذاتی و علوم حقیقی و مکاشفات صحیح است. و فایده تقیّد حواس و قوای ظاهر و

باطنش به مقام ایمان، در این نشأت دنیا التذاذ اوست به ذکر و فکر و سماع و عبرت ها و در نشأت آخرت به رؤیت دائم بالبصر (۱) و سماع کلام بی واسطه و غیر آن.

و فایده تقید مزاجش به مقام اسلام تحقق باشد به ابتلائات احکام شریعت در این نشأت و تلذذ بدان و کشف دقایق حکمت و در هر حکمی از احکام شرعی و علت تعیین و تحدید اعداد و اوقات و مقادیر در نماز و روزه و زکات و حج و غیر آن و کمال انبساط حقیقت او در جمیع عوالم و نشأت دنیوی و برزخی و حشری و جنانی و کثیبی (۲) و غیر آن به آن تقید مزاج به مقام اسلام باز بسته است و برخورداری از صور و نتایج آن اعمال و عبادات شرعی در برزخ و حشر که جنات و حور و قصور، عین آن صور است هم بدان متعلق و هر چند اوقات باشد که نفس و حواس و مزاجش هم رنگ سر گردد، اما به حکم نشئات و آن حکمت های مذکور آن را ثباتی و دوامی بیشتر نتواند بود.

مقدمه سوم: در بیان تحقیق تجسد اعمال و اقوال در نشئات برزخی و حشری و جنانی و جحیمی.

بدان و ففک الله که: همچنانکه افلاک و کواکب، صور و مظاهر حقایق و اسمای الهی اند و تشکلات اتصالات ایشان مظاهر توجّهات و اجتماعات حقایق و اسماء؛ و از این جهت در این عالم مؤثرند و صور نتایج آن تشکلات و اتصالات اینجا در این نشئات دنیا به صور امزجه و اشخاص و اقوال و اعمال و احوال ایشان متشخص و متجسد می شوند، همچنین قوا و اعضای این صورت انسانی که مجمل همه عالم است، مظاهر و صور همان حقایق و اسمای الهی اند و تشکلات و اتصالات این صور نیز که اعمال و اقوال عبارت از ایشان است هم مظاهر توجّهات و اجتماعات

ص: ۲۱۳

۱- (۱) - مرا دو چشم دل است که در فرمایش رسول حق به آن اشاره شده است.

۲- (۲) - کثیب: توده ریگ، تل ریگی.

همان حقایق و اسما است، هر چند این صور انسانی را از آن مظهریت آگاهی نیست، لا-جرم همچنانکه صور و نتایج آن تشکلات و اتصالات اگر چه اعراضند، اینجا ظاهر و متجسد می شوند، همچنین این صور اقوال و اعمال انسانی هر چند اعراضند اما در افلاک و اطباق متجسد می گردند و جمله صور برزخی و حشری و جنانی و غیر آن عین آن هیئات متجسده اند و نفوس انسانی در برزخ به آن صور متعلق می شوند و نعمت و نعمت ایشان در برزخ از حیثیت آن صور به ایشان می رسد.

اما هر فعلی و عملی و قولی که به قصدی و نیتی صحیح مقرون می باشد به حسب قوت نسبت آن نیت به وحدت و اخلاص، تجسد او در فلکی عالی تر مقدر می شود، تا اگر حکم وحدت و اخلاص بر قولی و عملی غالب آید به حکم:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ﴿١﴾

حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد.

آن به کلی به عالم وحدت مرتفع شود و در این افلاک هیچ صورت نپذیرد.

و إليه الإشارة بقوله صلى الله عليه وآله في جملة حديث:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، لَيْسَ لَهَا دُونَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى تَخْلُصَ إِلَيْهِ. ﴿٢﴾

ذکر لا اله الا الله نزد خداوند بدون هیچ مانعی منتهی به قبولی می شود.

و بقوله عليه الصلاة والتحيه:

مَا قَالَ عَبْدٌ لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَطُّ مُخْلِصًا إِلَّا فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّى يُفْضِيَ إِلَى الْعَرْشِ. ﴿٣﴾

ص: ۲۱۴

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۱۰. [۱]

۲- (۲) - تفسیر الثعالبی: ۳۶۰/۲، [۲] ذیل آیه ۶ سورة مائده؛ کنز العمال: ۴۶۲/۱، حدیث ۲۰۰۱.

۳- (۳) - فقه السنه: ۵۸۳/۱؛ کنز العمال: ۴۲۳/۱، حدیث ۱۸۱۵.

بنده ای هرگز با اخلاص ذکر لا اله الا الله نگفت مگر این که درهای آسمان به روی او گشوده شده تا به عرش برسد.

و اما هر فعلی و قولی که از نیتی و قصدی صحیح خالی ماند یا به یکبارگی هبأً منثوراً شود تا از این عالم خاک و آب و هوا و آتش تجاوز نکند و در نشأت آخرت منضمّ با صورت جسمانش مصور گردد و در جسمش افزوده موجب شدت عذاب صاحبش شود، أعاذن الله من ذلك.

و الإشارة إليه بقوله صلى الله عليه و آله :

إِنَّ غِلْظَ جِلْدِ الْكَافِرِ اثْنَيْنِ وَ أَرْبَعِينَ (۱) ذِرَاعاً وَ إِنَّ ضِرْسَهُ مِثْلُ أَحَدٍ، وَ إِنَّ

مَجْلِسَهُ مِنْ جَهَنَّمَ مَا بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ . (۲)

ضخامت پوست کافر چهل و دو ذراع و دندانش همانند احد و جای نشستنش چون در جهنم بین مکه تا مدینه است.

و دیگر اشارات نصوص قرآن و احادیث صحاح با نظر ارباب کشف صحیح مطابقند که سطح کرسی کریم، زمین بهشت است و سقفش عرش.

اما اشارت قرآن عزیز آن است که به چیزی که سعت کرسی را وصف فرموده است به عین همان چیز عرض بهشت را وصف کرده است، قوله تعالى:

وَ سِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ « (۳)

تخت [حکومت، قدرت و سلطنت]ش آسمان ها و زمین را فرا گرفته است.

و قوله تعالى:

ص: ۲۱۵

۱- (۱) - اثنان و اربعون - ظ .

۲- (۲) - الجامع الصغير: ۳۵۱/۱، حدیث ۲۳۰۳؛ کنز العمال: ۵۲۹/۱۴، حدیث ۳۹۵۱۹.

۳- (۳) - بقره (۲): ۲۵۵. [۱]

وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ « (۱)

و بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.

و اما دلالت حدیث، قوله صلی الله علیه و آله :

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ ، بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ مِنْهَا مِثْلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، الْفِرْدَوْسُ أَعْلَاهَا دَرَجَةٌ وَ مِنْهَا تَفْجُرُ الْأَنْهَارُ الْأَرْبَعَةُ وَ مَنْ فَوْقَهَا يَكُونُ الْعَرْشُ . (۲)

در بهشت صد درجه است، بین درجه ای تا درجه دیگر همچون بین آسمان و زمین است و فردوس بالاترین درجه آن است و از آن چهار نهر مشهور سرچشمه می گیرد و فوق آن عرش است.

و از این اقوال و اعمال آنچه به مقاصد صحیح مؤیدتر باشد در این بهشت به صورت حدائق و اشجار و ثمار و انهار و حور و قصور متجسد می شود و الدلیل علیه قوله تعالی:

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَى الْجَزَاءَ الْأَوْفَى « (۳)

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره ای] نیست، * و این که تلاش او به زودی دیده خواهد شد؛ * سپس به تلاشش پاداش کامل خواهند داد .

و قوله تعالی:

ص: ۲۱۶

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۳۳. [۱]

۲- (۲) - ریاض السالکین: ۷۰/۶، شرح دعای ۴۴؛ الدر المنثور: ۲۵۴/۴. [۲]

۳- (۳) - نجم (۵۳) : ۳۹ - ۴۱. [۳]

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ « (۱)

پس هر کس هم وزن ذره ای نیکی کند ، آن نیکی را ببیند.

و شک نیست که سعی و عمل عَرَضند

وَ الْعَرَضُ لَا يَبْقَى زَمَانَيْنِ عَلَى الصَّحِيحِ، فَكَيْفَ يُرَى فِي الزَّمَانِ الثَّانِي؟ وَ نَصَّ صَرِيحٌ، رُوِيَ عَيْنِ سَعْيٍ وَ عَمَلِ اثْبَاتٍ مِى كُنْدٍ
پس آن رؤیت جز به این طریق تجسّد نتواند بود. و قوله صلى الله عليه و آله :

رَأَيْتُ اِبْرَاهِيْمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةَ اَسْرِي بِي فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ، اَقْرَأْ اَمَّتَكَ مِئِي السَّلَامِ وَ اَخْبِرْهُمْ اَنَّ الْجَنَّةَ طَيِّبَةُ التُّرْبَةِ ، عَيْدِبَةُ الْمَاءِ، وَ
اَنَّهَا قِيَعَانٌ وَ غِرَاسَهَا سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ. (۲)

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: شب معراج ابراهيم را ملاقات کردم، به من گفت: از جانب من امت خود را سلام برسان
و بگو: بهشت را خاک پاک و آب شیرین است و اکنون دشت و هامون می باشد، به حقیقت که نهال های آن سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله والله أكبر است.

پس به واسطه این تجسّد مذکور، حقیقت کامل منبسط می شود و بنای کمالش به آن انبساط محکم می گردد.

مقدمه چهارم: آن است که هر مرتبه ای و عالمی و حضرتی را مبدئی و منتهائی و وسطی حقیقی است و کامل را در هر عالمی
صورتی که مدد اهل آن عالم از حیثیت آن صورت می دهد و آن وسط حقیقی هر عالمی و مرتبه ای از مُلک و ملکوت و
جبروت محل آن صورت کامل است و هر عملی و معرفتی و حکمتی که از احکام و خواص هر مرتبه ای و عالمی ظاهر
خواهد شد آن جمله نتیجه بیان آن کامل خواهد

ص: ۲۱۷

۱- (۱) - زلزال (۹۹): ۷. [۱]

۲- (۲) - المعجم الكبير: ۱۷۳/۱۰، حدیث ۱۰۳۶۳؛ کنز العمال: ۴۶۰/۱، حدیث ۱۹۹۰.

بود، از حیثیت آن صورت کمالیت که او راست در هر مرتبه ای و مقامی.

اما علوم حقیقت نتایج بیان اوست از حیثیت مقام احسان و تحقّق به اسما و صورتی که او راست در وسط حقیقی عالم ارواح و مثال و علوم شریعت و اسرار و دقایق حکمت های احکام شرعی مستنبط باشد از بیان او

«مِنْ حَيْثُ مَقَامِ الْإِسْلَامِ وَ التَّعَلُّقِ بِالْأَسْمَاءِ وَ خَصَائِصِ أَعْمَالِهِ وَ أَقْوَالِهِ الْمُخْتَصَّصَهُ بِمِزَاجِهِ الْكَامِلِ الْوَاقِعِ فِي حَاقِّ الْوَسْطِ وَ الْإِعْتِدَالِ» (۱)

از بیانات فوق استفاده می شود که هر کس با سعی و کوشش و جدّ و جهد خویش به مرتبه اسلام و ایمان و احسان برسد:

أولاً: تمام مسائل مادی و دنیایی به هر صورت که باشد در نظرش سهل و آسان و از دست رفتنی جلوه کند.

و ثانیاً: تمام همّت خود را بعد از معاش حلال، صرف رشد عقل و فکر و قلب و روح نماید، تا جایی که مظهر اسما و صفات شود.

ثالثاً: با فیوضات اخروی اتحاد پیدا کرده، در آن جا آثار وجودی خویش را که متولّد از اسلام و ایمان و احسان بوده به صورت فردوس و یا جنت و رضا و خشنودی حق خواهد یافت.

اینچنین انسان در برابر حوادث و ابتلائات و فتنه ها و آزمایش ها، بی شکست است و بلکه تمام مکاره برای او زمینه تذکر و توجه نسبت به حضرت محبوب است و گشایش کار خویش را هم جز به دست رحمت و لطف دوست نخواهد دانست.

آری، انسان عجیب ترین موجود جهان از نظر باطن و ملکوت وجود است که با کمک اسلام یعنی عمل به شریعت و ایمان یعنی خلوص و اخلاص و احسان یعنی فنای در حق می تواند به وصال محبوب واقعی یعنی حضرت ربّ العزّه برسد.

ص: ۲۱۸

ای رونق هر گلشنی، وی روزن هر خانه ای هر ذره از خورشید تو، تابنده چون دُرذانه ای
ای غوث هر بیچاره ای، واگشت هر آواره ای اصلاح هر مکاره ای، مقصود هر افسانه ای
ای حسرت سرو سهی، ای رونق شاهنشهی خواهم که یاران را دهی، یک یار بی یارانه ای
در هر سری سودای تو، در هر لبی هیهای تو بی فیض شربتهای تو، عالم تهی پیمانہ ای
هر خسروی مسکین تو، صید کمین شاهین تو وی سلسلهٔ تقلیب تو، زنجیر هر دیوانه ای
هر نور را ناری بود، با هر گلی خاری بود بهر حرس ماری بود، بر گنج هر ویرانه ای
(مولوی)

داستان ابوجعفر همدانی و عقد مروارید

«چون معتصم بر سریر حکومت نشست، ابوجعفر همدانی را به منادمت خویش مخصوص ساخت. شبی به او گفت: داستانی بگو تا لحظه ای خاطر من مشغول گردد.»

ابوجعفر گوید: گفتم: اگر فرمان باشد قصه ای که در جوانی به من گذشت عرض کنم، گفت: بگوی.

بر زبان آوردم که روزگاری به واسطهٔ بیکاری، تنگ دستی عظیم پیش من آمد و چون مدتی در محنت فقر و فاقه گذرانیدم درهمی چند قرض کردم و به خدمت ابودلف خزرچی پیوستم و به جبل دولت او تمسک جست. روزی ابودلف گفت:

ص: ۲۱۹

جمعی حسودان و اصداد، بهتانی بر محمد مغیث حاکم ارمیّه بسته بودند و خلیفه را در آن باب چنان گرم ساخته که به اخذ و قید او فرمان داده بود و چون او را به بغداد آوردند، خلیفه از او استفسار نموده و پس از تفحص بلیغ، براثت ساحت او وضوح یافت؛ فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که محمد بن مغیث نوبتی دیگر به سر عمل خود رود. و چون میان من و او محبت قدیم بود گفتم: می خواهم کسی را به ارمیّه فرستم تا زبان به تهنیت او بگشاید، اگر رغبت کنی تو را بدین مهم نامزد کنم. گفتم: فرمانبردارم. و ابودلف هزار درهم به من داد تا به اخراجات ضروریّه خود مصروف دارم و من به ارمیّه رفته رسوم تهنیت و سفارت به تقدیم رسانم.

محمد بن مغیث در شأن من التفتات موفور نموده پیوسته مرا به مجلس خود می طلبید و من همیشه نقلی سوای گوشت قدید آهو نمی دیدم و به سبب اکل آن، طبیعت من نیز مایل به گوشت قدید شده، روزی محمد بن مغیث به جهت من آهوایی فرستاد، غلام را گفتم این آهو را ذبح کن و گوشت آن را قدید ساز.

در این اثنا که غلام به ترتیب گوشت های او می پرداخت و آن را ریزه ریزه می ساخت، زاغی به طمع گوشت از هوا درآمده، عقد مروارید که در منقار داشت بیفکند و قدری گوشت در ربود. من چون آن عقد مروارید را دیدم که در منقار داشت در لطافت و قیمت آن حیران بماندم.

چون محمد بن مغیث مرا رخصت مراجعت داد هزار دینار به نزد من فرستاد و من با حصول مطالب و مآرب به بغداد رفتم و آن عقد مروارید را به صرافی فروختم به پانزده هزار درم و به خدمت ابودلف رفته تشریفی و انعامی لایق به من داد و چون مبلغی خطیر به دست من درآمده بود ترک ملازمت کرده به مصر رفتم و با خواجه صاحب ثروت و نعمت از قبیلّه همدان که ساکن آن دیار بود آشنایی پیدا کردم و میان ما قواعد محبت و داد استحکام یافته، به مصاهرت انجامیده، دختر خود را در حباله نکاح من درآورده، میان ما و آن دختر موافقت و الفتی عظیم روی نمود.

روزی غلام من بر بام خانه نشسته گوشت قدید می کرد بر همان امید که مگر بار دیگر زاغ عقد مرواریدی بیاورد، ناگاه لقلقی ماری در منقار داشت، چون به سر غلام رسید مار از منقار او جدا شده در کنار غلام افتاد و آن بیچاره را زخمی زده هلاک گردانید. زن گفت: لعنت بر لقلق و زاغ باد. من گفتم: خیانت لقلق معلوم است اما جرم زاغ چیست که لعنت بر او می کنی؟ دختر گفت: روزی بر بام خانه خود نشسته بودم و عقد مروارید قیمتی پیش خود نهاده ناگاه به سخنی مشغول شدم، زاغی بیامد و آن را در ربود، پدرم جمعی در عقب او فرستاد و از آن اثری نیافتند. آخر الامر آن را در بازار بغداد در دکان صرافی دیدم، به پانزده هزار درم خریده به نزد من آوردند. من تبسم کردم و صورت حال بیان نمودم و این معنی از نوادر اتفاقات است.» (۱)

داستانی در رزاقیت خدا

«قاضی برنی حکایت کرد که: زنی را دیدم در بادیه که سرما آمده بود و زراعت وی را به آسیب سخت دچار کرده بود، زراعتی که سبب معاش و مایه ارتزاق او بود.

مردمان او را در آن مصیبت تعزیت می دادند و به صبر امر می کردند که او در آن میان دست به دعا برداشت و روی به آسمان کرد و گفت:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَيِّمُونَ لِأَحْسَنِ الْخَلْفِ ، وَ بِيَدِكَ التَّعْوِيزُ عَمَّا تَلَفَ ، فَأَفْعَلْ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ ، فَإِنَّ أَرْزَاقَنَا عَلَيْكَ ، وَ آمَالُنَا مَصِيرُوفُ إِلَيْكَ .

الهی! تویی قابل اعتماد برای حفظ بهترین چیزی که بجا مانده و بر آنچه تلف شده تو بهترین جبران کننده ای، به آن صورت که اهلیت داری نعمت را بر من ارزانی دار و آن چنانکه لایق آنی از دستگیری درماندگان و یاری بیچارگان از من دستگیری کن که روزی ما بر عهده توست و امید ما به عنایت و لطف

ص: ۲۲۱

تو بسته است.

هنوز از آن محل فراتر نرفته بود که مردی ثروتمند بدان موضع رسید و آن حال با او حکایت کردند؛ فی الحال پانصد دینار زر به آن آسیب دیده بخشید.» (۱) آری، حضرت محبوب و ربّ مطلوب در نزدیکترین حال، دعای دلسوخته را مستجاب و مکروه بیچاره ای با فرج قریب گشود.

با یکی غمزه مستانه خراب کردی چهره افروختی از ناز و کبابم کردی

تا که زد چنگ غمت بر دلم ای آفت جان روز و شب هم نفس چنگ و ربابم کردی

خواستم ساغری از دست تو نوشم جانا خون به ساغر صنما جای شرابم کردی

دیده بستم مگر ای فتنه به خوابت بینم زان دو چشمان سیه رخنه به خوابم کردی

عقل و ایمان و دل و صبر و قرارم بردی خانه آباد! عجب خانه خرابم کردی

عاشق روی تو و دست ز خود شسته منم از من ای دوست چه سر زد که جوابم کردی

به سر کوی تو منصوری دیوانه منم خوشم از این که تو دیوانه خطابم کردی

(منصوری)

ص: ۲۲۲

«در روزگار عبدالملک مروان، مردی در مدینه مغضوب وی شد، عبدالملک خون او را هدر گردانید و فرمان داد که او را هر کجا یابند به قتل برسانند و گفت: هر کس به وی پناه دهد، او نیز به اعدام محکوم می گردد.»

آن مرد از ترس جَبَّار شام و خون آشام حزب ننگین اموی حیران و خائف، گرد کوه و کمر و دشت و بیابان می گشت و در هر موضع یک روز یا دو روز بیشتر مقام نمی گرفت، از گفتن نام و نشان خویش به مردم خودداری می کرد، گاه چون نخجیر بر کمر کوه بودی و گاه چون آهو در میان بیابان و گاه چون ابر در صعود قطرات عِبْرَات می باریدی و گاه چون سیل در آن حدود سر بر سنگ زنان می غلطیدی و گاه چون سایه در پس دیوار می افتادی و زبان حال اینچنین می سرودی.

تاکی از حادثه دل‌تنگ و پریشان بودن چند از جور فلک بی سر و سامان بودن

گاه چون سیل نهادن به ره دریا سر گاه چون ابر شدن بر گه و گریان بودن

گاه چون نخجیر از این کوه به آن کوه شدن گاه چون آهو در دشت و بیابان بودن

گاه چون سایه نشستن ز پس هر خس و خار گه چو خورشید به تنهایی پویان بودن

روزی در میان بیابانی بر این حال می رفت، بزرگی را دید محاسن سپید که جامهٔ سپید پوشیده نماز می کرد، در موافقت او به نماز مشغول گشت، چون آن بزرگ نماز را سلام داد، پرسید از کجایی و اینجا چه می کنی؟ گفت: گریخته ام، متواریم، از جور سلطان خائف شده و بر جان خود نایمن گشته ام، وادی به وادی می گردم و از

بیابانی به بیابانی ره می سپرم، ساعت به ساعت هلاک خود را انتظار می کشم. آن بزرگ به او گفت:

فَأَيْنَ أَنْتَ مِنَ السَّبْعِ؟

از هفت گانه به کجایی؟

گفتم: کدام هفت که شش جهت و پنج حس و چهار طبع من چنان مستغرق خوف و وحشت گشته اند که دو ساعت در یک موضع نتوانم بود، چه دانم که کدام هفت می گویی، من از اندوه نه هفت می دانم و نه هشت. گفت: گوش دار تا از زبان من بشنوی و به برکات این دعا چشم بدوزی؛ و این دعا بخواند:

سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ، سُبْحَانَ الَّذِي لَيْسَ غَيْرُهُ، سُبْحَانَ الْقَائِمِ الْقَدِيمِ الَّذِي لَا بَدَأَ لَهُ، سُبْحَانَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ، سُبْحَانَ الَّذِي كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ مَا يُرَى وَ خَلَقَ مَا لَا يُرَى، سُبْحَانَ الَّذِي عَلِمَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ غَيْرِ تَعْلِيمٍ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَ حُرْمَتِهِنَّ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا. (۱)

و چند بار اعاده کرد تا یاد گرفتم و سپس امن و سکونی در دل من پدید آمد و از آن خوف و رعب هیچ در خاطر من نماند و هم از آن موضع به آرزویی فسیح و امیدی هر چه تمام تر روی به عبدالملک آوردم و به در سرای او رفتم و دستوری خواستم، مرا دستوری دادند، چون به عبدالملک رسیدم گفت: ساحری آموختی که بدان استظهار چنین جرأت نمودی؟ گفتم: نه، امر و حال خود با او حکایت کردم و دعا بر خواندم، مرا امان داد و نیکی بسیار کرد و از آن بلا و محنت به برکت دعا نجات یافتم و لذت فرج بعد از شدت را چشیدم.»

ص: ۲۲۴

دعای کرب و اثر آن

«ولید بن عبدالملک در روزگار حکومت خود به صالح بن عبدالله که عامل مدینه بود به دستخط خویش نوشت که حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام را که محبوس است از حبس بیرون آور و در مسجد رسول خدای دستور بده تا پانصد تازیانه بر او بزنند!

صالح بر فراز منبر شد تا فرمان ولید را برخواند و بعد از آن دستور ولید را بر آن سلاله نبوت اجرا نمایند. هنوز در میان خواندن بود که وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام از در درآمد و مردمان راه او را گشاده کردند تا نزدیک حسن بن حسن رسید و فرمود: پسر عمو چه بوده است تو را؟ خدای را به دعای کرب بخوان تا حضرت محبوب تو را از این مکروه فرج آورد. حسن گفت: ای پسر عمو، دعای کرب کدام است؟ فرمود: بگو:

لا- إله إلا- الله الحليم الكريم ، لا- إله إلا الله العلي العظيم ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

هیچ معبودی جز آن خدای حلیم کریم نیست، هیچ معبودی جز آن خدای بلند جایگاه عظیم نیست. منزّه است خدای صاحب آسمان های هفتگانه و مالک زمین های هفتگانه و خدای عرش بزرگ؛ و سپاس خدای را که پروردگار عوالم هستی است.

سپس برگشت. حسن بن حسن این دعا را تکرار می کرد که صالح از منبر فرود آمد و گفت: او را باز گردانید که از سیمای او مردی مظلوم می بینم، در کار او به امیر رجوع کنم. و حال او عرضه داشت، در مدت نزدیک جواب آمد که او را آزاد

کنید!» (۱)

به کوی وصل تو هر کس که ره برد یارا کی آرزو بنماید بهشت اعلا را

به مهر زُهره جبینان کجا سپارد دل کسی که دید جمال تو ماه سیما را

اگر چه سرو سَهی در چمن بود آزاد ولیک بنده بود آن قد دل آرا را

حجاب بین تو و دوست جز من و ما نیست به یک طرف بزن این پرده من و ما را

علاج درد متیت به غیر او نبود به او دوا کن اگر طالبی مداوا را

ز جوی عقل کجا آب می خورد دیگر کسی که یافت چو لامع ز عشق دریا را

(لامع)

داستان زندان ابراهیم تیمی با شخصی از بحرین

«ابراهیم تیمی حکایت کرد که چون حجاج بن یوسف مرا محبوس گردانید موضعی دیدم تنگ و تاریک تر از دل عاشقان و دیده معشوقان، مردم زیادی در حبس بودند و هر دو نفر را یک بند نهاده و هر کس را چندان بیش جای نبود که

ص: ۲۲۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۳/۹۲ - ۲۳۴، باب ۱۰۷، حدیث ۲۹؛ مهج الدعوات: ۳۳۱.

نشسته بودند، مصلی و مسجد و مرقد و محلّ قضای حاجت یکی بود و ما از تنگی موضع و وحشت منزل بدین حالت بودیم که مردی را از اهل بحرین درآوردند، جایگاه نشستن نیافت و محبوسان او را راه نمی دادند و به یکدیگر می انداختند. مرد گفت: صبر کنید که من امشب بیش اینجا نخواهم بود.

چون شب در آمد برخاست و نماز گزارد و گفت:

یا رَبِّ ، مَنْنْتَ عَلَیْ بِدینِکَ ، وَ عَلَّمْتَنِ کِتَابِکَ ، ثُمَّ سَلَّطْتَ عَلَیَّ شَرَّ خَلْقِکَ ! یا رَبِّ ، اللَّیْلَةَ اللَّیْلَةَ لا اَصْبِحُ فِیْهِ .

الهی! به فرهنگ پاکت بر من منت گذاردی و قرآنت را به من آموختی، آن گاه شریرترین موجود را بر من مسلط نمودی! ای مالک من، همین امشب، همین امشب که آزادی من به صبح نینجامد.

هنوز صبح سر از گریبان مشرق بر نیاورده بود که در زندان بگشادند و آن مرد را آواز دادند. گفتم: مگر برای سیاست و قتل بیرون می برند! در حال قید از پای او برگرفتند و خلاص دادند. بیامد و بر در زندان بایستاد و بر ما سلام کرد و گفت:

أَطِيعُوا اللَّهَ لا یُعْصِیْکُمْ .

خدا را اطاعت کنید، تا خداوند خواسته شما را روا گرداند.

چشم بگشا روی جانان کن نگاه بفرکن از رأس خود اینجا گه کلاه

لون دیگر باید اندر پوشش جوش دیگر باید اندر جوشش

تو به خود وامانده ای ای کور دل پای تو رفته است اینجا گه به گل

پای بیرون کش از این قارون زمین گر همی خواهی تو سرخی جبین

سرمه بینش بکش در دیده ات تا شود روشن عیان دیده ات

دیده معنی گشا در روی یار تا خزانست گردد اینجا گه بهار

تو به این دیده کجا بینی ورا گر هزاران سال باشی دیده را

گر تو پیوندی کنی با اهل راز در شود از وصل بر روی تو باز

لوح دل را پاک باید ساختن تا توان بر او نظر انداختن

من نظر در خوبرویان کرده ام لوح زشتی را ز زشتان شسته ام

در سیاهی روز کی پیدا بود چشم نابینا کجا بینا بود

(عطار نیشابوری)

داستان ابوسعید بقال در زندان حجاج

«ابوسعید بقال حکایت کند که من و ابراهیم تیمی در حبس حجاج بودیم. یک شب به وقت نماز مغرب با هم سخن می گفتیم که شخصی را در آوردند. گفتم:

يا عبيدالله ما قضيتك؟ از حال او و سبب حبس او سؤال کردیم، گفت: هیچ موجب دیگر نمی دانم الا آن که رئیس محل از من بدینگونه سعایت کرده که او نماز بسیار می خواند و روزه بسیار می گیرد، همانا که مذهب خوارج دارد. بدین تهمت مرا گرفته و محبوس کرده اند؛ به خدا قسم این مذهبی است که هرگز نپسندیده ام و هوای آن بر دل من نگذشته است و دوست نداشته ام آن مذهب را و اهل آن مذهب را. بعد از آن گفت: بفرماید تا مرا آب وضو دهند. التماس کردیم تا به جهت او آب وضو آوردند، وضو ساخت و چهار رکعت نماز بگزارد و بعد از آن بگفت:

اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ إِسَاءَتِي وَ ظُلْمِي وَ إِسْرَافِي، لَمْ أَجْعَلْ لَكَ وَلَدًا وَ لَا نِدًّا وَ لَا صَاحِبَةً وَ لَا كُفْوًّا، فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِعَدْلِكَ، وَ إِنْ تَغْفِرْ عَنِّي فَإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا مَنْ لَا يُغْلِطُهُ الْمَسَائِلُ، وَ يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَن سَمْعٍ، وَ يَا مَنْ لَا يُبْرِمُهُ الْإِلْحَاحُ الْمُلْحِينَ، أَنْ تَجْعَلَ لِي فِي سَاعَتِي هَذِهِ فَرْجًا وَ مَخْرَجًا مِنْ حَيْثُ أَرْجُو...

خداوندا، تو کردار زشت و ستم و اسراف مرا می دانی، برای تو فرزند و همتا و همسر و شریکی ننهاده ام، پس اگر عذابم کنی از روی عدالت توست و اگر از من درگذری تو را سزد که تو بسیار بخشنده و مهربان و عزیز و حکیمی.

خداوندا! ای که درخواست های گوناگون او را به اشتباه نیفکند، ای که هیچ

شنیدنی او را از شنیدنی دیگر سرگرم نسازد، ای که پافشاری اهل اصرار او را دلتنگ نکند، از تو می خواهم که در همین ساعت برای من فرج و راه گریزی از آن جا که امید دارم قرار دهی...

چند نوبت همین بگفت. بدان خدایی که جز او خدایی نیست، هنوز دعا تمام نکرده بود که در زندان بگشادند و او را آواز دادند. برخاست و گفت: اگر عافیت باشد به خدا که شما را در دعا فراموش نکنم و اگر حالی دیگر بود خدای در دنیا به رحمت و ثواب در آخرت جمع گرداند. روز دیگر شنیدیم که دست تعرض از او کوتاه کردند و او را مطلق العنان گردانیدند، به برکت اخلاص این دعا.»

دعای خفی اللطف و نجات از مرگ

«هارون الرشید روزی به یکی از خدمتکاران خود گفت که چون شب درآید به فلان حجره رو و در بگشا و آن کس که در آن جا یابی بگیر و به فلان صحرا رو و در فلان موضع قرار بگیر که آن جا چاهی است آماده، او را زنده در آن چاه افکن و چاه را به خاک انباشته کن و باید که فلان حاجب با تو باشد.»

آن شخص به موجب فرمان، آن حجره بگشاد، در آن جا نوجوانی دید در غایت جمال و لیاقت و ظرافت و لطافت که آفتاب از نور روی او خجل شدی. او را بگرفت و به جبر هر چه تمام تر روی را به طرف محل مقصود حرکت داد. جوان گفت: از خدای بترس که من فرزند رسول خدایم، الله الله که فردای قیامت جدّ مرا بینی و خون من در گردن تو باشد!

مأمور هارون سخن وی را هیچ التفات نکرد و آن جوان را کشان کشان در آن موضع برد که هارون دستور داده بود. جوان چون هلاک خود معاینه دید، از جان نومید گشت و گفت: ای فلان در هلاک من تعجیل مکن که هر گه که خواهی توانی، مرا چندان امان ده که دو رکعت نماز بگذارم، بعد از آن تو دانی بدانچه تو را

فرموده اند. برخاست و دو رکعت نماز بگزارد و آن موکلان شنیدند که در نماز می گفت:

يَا خَفِيَّ اللُّطْفِ اَعْنِي فِي وَقْتِي هَذَا، وَ اللُّطْفُ بِي لَطْفِكَ الْخَفِيِّ .

ای آن که لطف پنهان داری، مرا در این گاه یاری رسان و با لطف پنهان خویش مورد نوازشم قرار ده.

گفتند: دعا هنوز تمام نشده بود که بادی سخت برخاست و غبار تیره پدید آمد چنانکه یکدیگر را نتوانستیم دید و از صعوبت آن حال به روی درافتادیم و به خویشتن چنان مشغول شدیم که پروای آن جوان نبود. بعد از آن غبار نشست و باد ساکن گشت، جوان را طلب کردیم، نیافتیم و آن بندها را دیدیم که در وی بود آن جا افتاده. با یکدیگر گفتیم نباید که امیر را گمان افتد که ما او را آزاد کردیم و اگر دروغ گوئیم تواند بود که خبر آن جوان بعد از این به وی رسد و اگر راست گوئیم باشد که باور ندارد و ما را هلاک کند.

بعد از این با یکدیگر گفتیم که دروغ ما را از بلا- نخواهد رهانید، راستی بهتر خواهد بود. چون نزدیک هارون در آمدیم صورت حال را به راستی با وی حکایت کردیم. رشید گفت: خَفِيَّ اللُّطْفِ او را از هلاک برهانید، بروید به سلامت و این سخن به هیچکس نگوئید.»

در هر دو جهان غیر توأم یار نباشد جز عشق جمال تو مرا کار نباشد

کردیم به عالم نظر از دیدهٔ تحقیق در دار جهان غیر تو دیار نباشد

اشیای جهان جمله چو آئینه و در آن جز روی نکوی تو پدیدار نباشد

بی پرده چو خورشید جمال تو بتابد خفّاش ولی لایق دیدار نباشد

دشوار بود گر چه ره عشق ولیکن با بدرقهٔ لطف تو دشوار نباشد

(لامع)

«ابوالحسن بن ابی طاهر می گوید:

ابوجعفر محمد بن ابی القاسم در آن وقتی که براریکه قدرت و در منصب وزارت القاهر بود، بر من و پدرم خشم گرفت، در جایی به غایت تنگ و تاریک ما دو نفر را حبس کرد، هر روز ما را به محاکمه کشیده و پدرم و مرا به مال مصادره و مطالبه می کردند و در برابر چشم پدر مرا به شکنجه و آزار دچار می ساختند.

در آن حبس شداید و مشقات بسیار کشیدیم، تا روزی پدرم مرا گفت که ما را با این نگاهبانان زندان آشنایی حاصل شده، لازم است به مراعات حال اینان برخاست؛ به فلاں صرّاف که دوست من است کاغذی بنویس تا سه هزار درهم به نزد ما فرستد و ما در بین این زندانبانان تقسیم کنیم.

من آنچه فرموده بود بجای آوردم. چون سه هزار درهم برسد خواستم تسلیم مأموران کنم، هر چند کوشیدم قبول نیفتاد. از امتناع ایشان تفحص کردم و در کشف حقیقت پافشاری نمودم، عاقبت به من گفتند: وزیر امشب بر قتل شما عزم بسته است و حکم جزم کرده که شما را از بین ببرد؛ در چنین حالتی قبیح است ما چیزی از شما قبول کنیم.

من از شنیدن این خبر بی آرام گشتم و اضطرابی هر چند تمام تر در من پدید آمد و رنگ صورتم برگشت. چون پدر را از آن حال آگاهی دادم گفتم: درهم برگردان. چنان کردم.

پدرم در آن ایام که در حبس بود، پیوسته صائم بودی، چون شب می رسید غسل می کرد و به نماز و دعا و خضوع و خشوع مداومت می نمود و من با او موافقت می کردم، تا آن که آن شب نماز خفتن بگزارد و به زانو درآمد و مرا گفت: تو نیز اینچنین حالت بر خود بگیر. من نیز همانند پدر به حال خضوع در برابر حریم حضرت محبوب برآمدم. پدر روی به جانب حق کرد و عرضه داشت: یارب، وزیر

القاهر بر من ستم روا داشت، مرا چنانکه می بینی به حبس انداخت و قصد جان من و پسر من نمود.

فَأَنَا بَيْنَ يَدَيْكَ قَدْ اسْتَعْدَيْتُ إِلَيْكَ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ، فَأَحْكُم بَيْنَنَا.

من پیش روی تو هستم و از تو کمک خواستم و تو حاکم ترین داوران هستی، پس بین ما داوری کن.

و بر این دعا هیچ اضافه نکرد و بعد از آن آوازی نیک بلند برداشت و این جمله را تکرار کرد:

«فَأَحْكُم بَيْنَنَا.» تا آن که چهار ساعت از شب بگذشت، والله که هنوز گفتن فاحکم بیننا قطع نکرده بود که آواز در شنودم. شک نکردم که جهت اعدام ما آمده اند. از غایت هول و سختی آن حال بترسیدم و بیهوش گشتم. چون نیک بنگریستم خادم القاهر با شمع ها و مشعل ها به زندان آمده بود، آواز داد که ابن ابی طاهر کدام است؟ پدرم برخاست و گفت: اینک منم. گفت: پسرت کجاست؟ گفت:

این است پسر من. گفت: بسم الله، بازگردید به سلامت و عافیت و مکرّم و محترم.

چون بیرون آمدم معلوم شد که وزیر را گرفته اند و قاهر بر او به شدت غضبناک شده و خداوند مهربان بر ما لطف و رحمت آورده. وزیر بیچاره سه روز در قید و بند و در تنگنای زندان زیست تا ملک الموت او را از رنج دنیا خلاص و به عذاب آخرت دچار ساخت.»

بدان ای دل اگر هستی تو عاقل که یکدم می نشاید بود غافل

به روز و شب عبادت کرد باید دل و جانت قرین درد باید

از آن بخشیدت ای جان زندگی را که تا بندی کمر مر بندگی را

به راه بندگی چون اندر آیی به قدر وسع خود جهدی نمایی

کلید معرفت آمد عبادت به شرط آن که گویی ترک عادت

عبادت را اساس راه دین دان عبادت بود مقصودش یقین دان

چو مرد از اصل فطرت مستعدّ است همه کار وی اندر دین مجدّد است

چو گشتی مستعدّ این سعادت مکن تقصیر در عین عبادت

عبادت چون کنی از علم باید که تا کاری تو را زانجا گشاید

اگر بی علم باشد کار و بارت یقین بر هیچ پاید روزگارت

(عطار نیشابوری)

داستان محمد بن زید علوی و شخصی از بنی امیه

«در تواریخ معتبره آورده اند که:

عبادت محمد بن زید علوی معروف به داعی که حاکم طبرستان بود بر این قرار داشت که در ابتدای هر سال که کار گزاران دولت مشغول به تحصیل مالیات می شدند، در بیت المال نظر می کرد و هر چه از سال گذشته باقی مانده بود بر جماعتی از قریش که در آن ولایت بودند، بر حسب اختلاف شأنشان قسمت می کرد و هر یک را فراخور حسب و نسب نصیبی می داد.

یک سال بنا بر عادت مقرر بر مقرر حکمرانی نشسته بود تا مرسومات و ارزاق را به اهل استحقاق برساند. اول بنی هاشم را نصیب فرمود. چون از تمامت بنی هاشم فارغ شد فرمود: تا بنی عبد مناف را آواز دادند. مردی برخاست و گفت: من از بنی عبد منافم. داعی گفت: از کدام قبیله ای؟ گفت: از بنی امیه. گفت: از کدام بطن؟ آن مرد خاموش شد. گفت: مگر از فرزندان معاویه ای؟ گفت: آری. داعی گفت: از کدام فرزند؟ باز خاموش شد. گفت: مگر از فرزندان یزیدی؟ گفت: بلی. گفت:

بداندیشه ای است تو را و خطا تدبیری افتاده است که قصد این ولایت کرده ای که ولّات این ولایت آل ابی طالبند و ایشان را از شما طلب خون قصاص است به جهت سید ایشان حسین بن علی علیهما السلام و تو را از این به بعد هرگز چاره نبود، چه اگر غرض استمداد و استعانت بود در شام و عراق جمعی توانستی یافت که به جدّ تو تولا

کردندی و اسلاف تو را دوست داشتندی، با تو مبرّت و احسان کردند. اگر این اختیار از سر جهل و نادانی کرده ای تمام تر از این جهل نمی باشد و اگر دانسته و متعمداً ارتکاب این مخاطره کرده ای، خود را به دست خویش در ورطه هلاک انداخته و به پای خود به گورستان آمده ای!

علویان چون این سخن بشنیدند هر یک به نظر عداوت و چشم حقارت در وی نگریستند و خواستند که قصد او کنند، داعی بانگ بر ایشان زد و گفت: ساکت باشید و مپندارید که کشتن او قصاص خون حضرت سیدالشهداء علیه السلام خواهد بود، او را چه جرم است در این مسأله؟ خدای تعالی حرام کرده است که کسی را به جرم کس دیگر مؤاخذت کنند چنانکه فرمود:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ﴿١﴾

و هیچ بردارنده بار گناهی بار گناه دیگری را به دوش خود بر نمی دارد .

والله اگر کسی متعرض او شود آن کس را قصاص کنم. پس گفت: بشنوید حکایتی و آن را در کارها اسوه و دستور خویش سازید. پدر من با من حکایت کرد و از پدر خود روایت فرمود که ابومنصور، حاکم عباسی، آن سال که به حج رفته بود گوهری قیمتی بر وی عرضه داشتند که مثل آن ندیده بود و از آن تعجب نمود. بعد از آن به او گفتند که محمد بن هشام بن عبدالملک گوهری از این بهتر و پرقیمت تر و فاخرتر دارد. منصور ربیع حاجب را گفت تا محمد بن هشام بن عبدالملک را طلب کند و آن گوهر را از او بستاند. پسر هشام هم بعد از این واقعه پنهان شد.

منصور گفت: فردا که در مسجدالحرام من نماز جمعه گزارم تو بگو تا همه درها را فرو بندند و قفل بر نهند و معتمدان و ثقات را بر آن درها موکل گردان و بعد از آن یک در بگشای و خود بر آن در بنشین و باید هیچ کس از آن در بیرون نرود الا آن که

ص: ۲۳۴

تو او را بشناسی؛ در هر صورت چون محمد بن هشام در این مسجد باشد بدین طریق ظاهر شود.

چون روز دیگر شد. ربیع آنچه دستور داشت بجای آورد. چون درهای مسجد را فرو بستند، محمد بن هشام به علت این که از قضیه گوه‌ر واقف بود دانست که مقصود و مطلوب اوست و به هر حال در معرض گرفتاری است. از خوف جان و بیم هلاک حیران و مدهوش بماند و اثر آن حیرت بر وی ظاهر گشت.

در آن حال چشم محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بر وی افتاد، چون او را به غایت اندوهگین و غمناک و متفکر یافت با خود گفت این مرد، کار افتاده و صاحب واقعه می نماید، اعانت و اغاثت او از لوازم کرم ذاتی و طهارت نسب باشد. پس روی بدو آورد و گفت: ای مرد! بس پریشان خاطر و متفکر و پراکنده ضمیر و متوهم خاطرت می بینم، تو چه کسی و واقعه تو چیست و خوف و رعب تو از کیست؟ با من بگویی و در امان خدا و ضمان سلامت باشی و از تو پذیرفتم که هر سعی که امکان دارد بجای آرم تا از آنچه موجب ملالت توست و از آن که خائفی تو را ایمن گردانم.

گفت: منم محمد بن هشام بن عبدالملک، اکنون تو بفرمای که نام تو چیست و نسب به که می رسانی؟ گفت: من محمد بن زید بن علی بن الحسین ام. محمد بن هشام گفت: اَنَا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ. اگر تو مکافات آنچه پدر من با پدر تو کرده است بخواهی مرا دل از جان بر باید گرفت و طمع از امان بیاید برید.

محمد بن زید گفت: باک مدار ای پسر عم که کشنده زید تو نیستی و به کشتن تو جبران آن شکستگی و سد آن ثلمه و قصاص آن خون و انتقام آن ظلم، حاصل نخواهد شد و امروز من بدین سزاوارم که دستت گیرم نه بدان که به دست دشمنت باز دهم و به من آن لایق است که پایمردت باشم نه آن که پایمالت گردانم، اما مرا معذور دار که اگر از برای مصلحتی مکروهی به تو رسانم یا ناسزایی در روی تو بر

زبان رانم، چون آن ایداء متضمّن خلاص و آن جفا مقتضی آزادی باشد باید که قبول نمایی. گفت: **الْأَمْرُ إِلَيْكَ وَ أَنَا مُمَسَّكٌ بَيْنَ يَدَيْكَ**. هیچ توقّف و تأخیر منمای و آنچه مصلحت است بفرمای.

محمد بن زید ردای خود را بر سرش انداخت و او را با رداء در هم پیچید و گریبانش با آن رداء یکجا بگرفت و به زور جبر او را به سوی در بکشید. چون چشم ربیع بر وی افتاد، محمد بن زید لطمه ای سخت و طپانچه ای محکم بر روی محمد بن هشام زد و همچنانش پیش ربیع آورد و گفت: یا اباالفضل، این خبیث شتربانی است از شتربانان کوفه، اشتران خود را به کرایه به من داده بدان شرط که مرا باز به کوفه برد ولی از من بگریخته است و اشتران را به بعضی از سپهسالاران خراسانی به کرایه داده است، چند موکل با من بفرست تا این خبیث را با من به نزد قاضی آورند و اگر خراسانیان در راه من تعدی کنند مانع شوند.

ربیع گفت: سمعاً و طاعةً یابن رسول الله؛ و دو سرهنگ با او بفرستاد. چون از پیش ربیع چندان برفتند که ایمن شدند، محمد بن زید گفت: یا خبیث حق مرا می گذاری؟ گفت: آری، یابن رسول الله، پس سرهنگان را گفت چون اقرار کند شما باز گردید. ایشان باز گشتند، محمد بن زید رداء را از گردن محمد بن هشام بیرون کرد و گفت: اکنون تو را هر کجا باید، برو.

محمد بن هشام سر محمد بن زید را ببوسید و گفت: پدر و مادر من فدای تو باد! یابن رسول الله،

اللَّهُ اعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ « (۱)

خدا داناتر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد.

پس آن گوهر نفیس و جوهر گرانمایه را بیرون کرد و گفت: طمع می دارم که به

ص: ۲۳۶

قبول آن منت بر من نهی و به پذیرفتن این هدیه مرا مشرف گردانی. محمد بن زید قبول نکرد و گفت: ما از اهل آن خاندانیم که اگر نیکویی به کسی رسانیم از او مکافات نستائیم و من بزرگتر از این را از تو بگذاشته‌ام و آن خون زید بن علی است، برو به عافیت و سلامت، هر چند زودتر از این شهر بروی بهتر؛ زیرا که ربیع به طور جدی در طلب توست. محمد بن هشام برفت و متواری شد و به واسطه محمد بن زید از آن بلا بجات و از آن ورطه برست.

چون داعی این حکایت به آخر رسانید بفرمود تا آن اموی را هم چندان که دیگران را از بنی عبد مناف بداد نصیب دادند.»

حکایتی از اثر دیانت و امانت

«یکی از بازرگانان کرخ بغداد حکایت کرد که من در بغداد سمساری و دلّالی کردم و یکی از تجّار خراسان با من معامله داشت و بر دکان من نشستی با مال بسیار و منال بی شمار، چنانکه هر سال از او به وجه سمساری چندین هزار درهم به من رسیدی و وجه معاش و سبب معیشت من از وی بود.

یکسال به وقت موسم نیامد و به سبب تأخیر او آن منفعت از من باز افتاد و اختلال تمام و اثری فاحش در حال من پدید آمد و به همان جهت محنت بر من متوالی و متواتر گشت و وام بسیار بر من جمع شد و بدان طریق تا مدت سه سال نیامد و من در دکان فرو بستم و از بیم قرض خواهان متواری گشتم. چون سال چهارم وقت موسم شد، گفتم از حال خراسانی جو یا شوم شاید که آمده باشد و حال من به سبب او نیکو شود.

به سوق یحیی آمدم و تجسس و تفحص بجای آوردم هیچ کس از وی مرا خبر نداد. به هنگام بازگشتن به کنار دجله رسیدم. چون ایام تابستان بود و هوا به شدت گرم، لحظه ای در آب دجله نشستم تا سوزش آتش اندوه و تپش آفتاب بدان کمتر

گردد. چون از دجله برآمدم و پای بر خاک نهادم قدری گِل به پایم چسبید و از زیر آن تسمه ای چرمی به نظر رسید. من جامه در پوشیدم و آن تسمه را بکشیدم، همیانی از زیر آن بیرون آمد نظر کردم همیانی پُر بود، برگرفتم و در زیر جامه پنهان کردم و به خانه آوردم. چون بگشادم در آن هزار دینار زر یافتم.

به سبب آن زر قوتی در من ظاهر شد و با خدای تعالی عهد کردم که چون حال من نیکو شود صاحب این همیان را طلب کنم، چون بیابم تمامت آن زر را بدو رسانم و کار خویش را با طلبکاران پس از یافتن همیان قراری دادم و در دکان بگشادم و خدای مهربان در رزق و ربح بر من گشاد و در مدت دو سال سرمایه من چندین هزار دینار شد.

چون موسم حج درآمد، من در تعریف همیان و شناخت صاحبش کوشش کردم ولی هیچ نشانی نیافتم. یک روز در دکان نشسته بودم مردی بیامد با موی بالیده و حالی ژولیده و جامه های کهنه که اثر فقر و اضطراب بر وی ظاهر بود. گمان کردم که مگر این بنده خدا یکی از فقراي خراسان است. قصد کردم که درمی چند بدو دهم او بدانست پشت بگردانید و به سرعت هر چه تمام تر برفت. من در شک افتادم و در عقب او بدویدم، چون نیک نگاه کردم آن بازرگان خراسانی بود که مرا هر سال از او چندان منفعت رسیدی.

من از آن حال تعجب بماندم و گفتم: ای فلان، این چه زی و هیئت است و تو را چه واقعه ای پیش آمد؟ و آن مال و منال و خوبی و جمال تو کجا رفت؟ او بگریست و گفت: حدیث من طولانی و عجیب است با نشیب و فراز!

او را به منزل بردم و به حمام فرستادم و دستاری لطیف و درّاعه ای نظیف در او پوشاندم و چون از طعام و آشامیدنی و ضیافت و آنچه از لوازم آن باشد پرداختم التماس کردم که سبب تغییر حال و موجب آن تقریر فرمای.

گفت: حال من در ثروت بر تو پوشیده نبود، یکسال بر عادت مستمرّه استعداد

آمدن این طرف می کردم که روزی امیر شهر مرا طلبید و گفت: گوهری قیمتی دارم که جز خلیفه را نشاید و آن را به من سپرد و گفت: وقت رفتن به بغداد همراه خود ببر و آن را به خلیفه بفروش و نمونه هایی از قماش به من داد و درخواست کرد به بعضی از بهای این گوهر برایم اقمشه بخر و باقی را به صورت نقد نزد من آور.

من آن گوهر را گرفتم و همیانی از پوست جهت محافظت آن دوختم - صفت آن همیان که باز می گفت همان بود که من آن را کنار دجله یافته بودم - آن گوهر را همراه هزار دینار زر نقد در آن همیان نهادم. چون به بغداد رسیدم، به جزیره سوق یحیی به دجله فرو رفتم و در آب نشستم. چون از آب برآمدم همیان را در آن موضع فراموش کردم و تا دیگر روز مرا به یاد نیامد. چون به یاد آمد به طلب همیان بدان موضع شدم باز نیافتم و من این مصیبت را بر نفس خود مهم نگرفتم، با خود فکر کردم که قیمت آن گوهر سه هزار دینار بیش نباشد، سه هزار دینار زر از مال خود به امیر شهر دهم. از بغداد برفتم و حج گزارده سپس به شهر خود برگشتم. سه هزار دینار زر به امیر شهر فرستادم و کیفیت واقعه را به او شرح دادم.

امیر در تمام اموال من طمع کرد و گفت: قیمت آن گوهر پنجاه هزار دینار است.

دستور داد مرا گرفتند و هر قدر مال و منال که داشتم و در تصرف من بود از ناطق و صامت از من سلب کردند و به انواع ضرب و شتم شکنجه و تعذیب گرفتارم کردند تا از بود و نبودم دست برداشتم، با این همه هفت سال هم به زندان محکوم شدم. در این هفت سال به انواع رنج ها دچار بودم تا به شفاعت بعضی از مردمان نجات یافتم. بعد از خلاصی دچار شماتت اعدا شدم، از شهر خود دل بریدم و به اینجا آمدم تا با تو مشورت کنم که در چه کاری وارد شوم تا زندگی به قناعت بگذرانم و محتاج خلق نشوم و به ذلت سؤال دچار نیایم.

گفتم: ای فلاں، خداوند مهربان مقداری از مال توبه تو رسانید و تو را از مردم بی نیاز گردانید. آن همیان که تو وصفش کردی نزد من است و آن هزار دینار من

برگرفته ام و با خدای تعالی عهد کرده بودم که هر کس وصف همیان گوید به او رسانم؛ برخاستم و کیسه ای که در آن هزار دینار بود بیاوردم و پیش وی نهادم.

پرسید: آن همیان بعینه برجاست؟ گفتم: آری. نعره ای زد و بیهوش شد. پس از ساعتی که به هوش آمد گفتم: بفرمای آن همیان را بیاورند. خودم رفتم و همیان را آوردم. کاردی بخواست و سر آن همیان بشکافت آن گوهر را که به اندازه کف دست بود بیرون آورد، خدای را بی اندازه شکر گفتم و به هزار دینار نظر نینداخت. گفتم:

زر نیز برگیر که از آن توست. سوگند خورد که الا به مقدار استری و وجه نفقه راه برنگیرد. بسیار کوشیدم تا سیصد دینار برگرفتم و باقی را به من بخشید و استعداد رجوع به خانه و دیار خویش نمود که شاید کارش استقامتی یابد. چون همسفر یافت به سرعت هر چه تمام تر به خراسان رفت.

چون سال دیگر شد باز آمد، حال او نیکو شده به ثروت و نعمت رسیده بود.

حالش را جويا شدم، گفتم: چون باز گشتم صورت حادثه را با بزرگان و اعیان شهر گفتم و آن یاقوت پاره را به ایشان نمودم و از آنان خواستم مرا نزد امیر شهر برند. آنان مرا به نزد او بردند. یاقوت پاره را از من گرفت و دستور داد هر چه از من مصادره کرده بودند به من باز گردانند، علاوه بر آن بر من از مال خود نیز انعام زیادی داد و حال من به مرتبه اول بلکه بهتر رسید و این همه از برکت دیانت و امانت تو بود. (۱)

آن که بر خوان غم عشق تو مهمانم کرد خاطرش شاد که شرمنده احسانم کرد

گفته بودم که نوشم می و عشرت نکنم فصل گل آمد و از گفته پشیمانم کرد

ص: ۲۴۰

جان من از مرض عشق به فرمان تو شد نازم آن درد که شایسته درمانم کرد
هدهد باد صبا نامه بلقیس وشی بر من آورد و از آن نامه سلیمانم کرد
آن که از برگ گلش خار خَلد بر کف پا چشم بد دور که جا بر سر مژگانم کرد
گر دلت سنگ بود می شود از غصه کباب گر بگویم که فراق تو چه با جانم کرد
دوش از زلف شکن در شکنت باد صبا بس که آشفته به من گفت پریشانم کرد
بی تو ای غنچه دهان، سیر گلو گردش باغ غنچه سان تنگدل و سر به گریبانم کرد

ص: ۲۴۱

دشواری ها در برابر قدرتت آسان گردد.

آسانی دشواری ها به قدرت او

آن وجود مقدسی که آسمان ها را برافراشته و میلیون ها کهکشان و سحابی و میلیاردها ستاره نورانی که بعضی از آنها چندین میلیون برابر خورشید است، در این فضای با عظمت قرار داده، دشواری ها به قدرت او آسان می گردد.

آن وجود عزیز و حکیمی که زمین را با تمام برنامه های حیرت انگیزش مهد حیات موجودات قرار داد و هوای مفرح و ممد حیات را به او پیچید و قسمت اعظم آن را آب قرار داد و قشرش را برای پرورش گیاهان مستعد فرمود و انواع گیاهان و حیوانات را در آن پرورش داد، دشواری ها به قدرت او آسان می گردد. آن قادر متعالی که فاصله زمین و خورشید و فاصله زمین و ماه و فاصله ماه تا خورشید و فاصله هر ستاره ای را تا ستاره دیگر و فاصله کهکشانی تا کهکشان دیگر را بر اساس عدل و نظم و حکمت و علم قرار داد، دشواری ها به قدرت او آسان می گردد.

آن ذات مقدسی که باران را به موقع و به اندازه از سحاب رحمت، جهت پرورش موجودات و سیراب کردن تشنگان و طهارت موجودات بر سطح زمین می بارد، دشواری ها به قدرت او آسان می گردد.

آن وجود مبارکی که جهت تداوم حیات زمینیان، فصول چهارگانه قرار داد و این فصول را معلول گردش بسیار منظم زمین به دور خورشید قرار داد و شب و روز را با

گردش وضعی زمین پدید آورد، دشواری ها به قدرت او آسان می گردد.

آن محبوبی که در تمام هستی اعم از بزرگترین پیکره و کوچکترین آن نظمی برقرار فرموده که عقل عاقلان و عرفان عارفان و عشق عاشقان در آن سرگردان است و هرگز در امور هستی کمترین و کوچک ترین اشتباهی رخ نمی دهد، دشواری ها به قدرت او آسان می گردد.

آن حکیم علی الاطلاق که جهان را با همه وسعتش از گازهای مملو و منبسط در فضا و کیهان ساخته و به صورت صدها میلیارد توده عظیم منظم کهکشانی در آورده که هر یک دارای صدها میلیون خورشیدند و برخی از خورشیدها سیصد میلیون سال نوری دورتر از خورشید ما و بزرگتر از آن است. نور خورشید پس از گذشت هشت دقیقه و کسری به زمین می رسد و نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر (پنجاه هزار فرسخ) سیر می نماید، پس خورشیدی که سیصد میلیون سال نوری با زمین فاصله دارد، در چه مدت نورش به زمین می رسد؟! آری، با قدرت چنین حکیمی و با لطف و رحمت چنین قادری دشواری ها آسان می گردد.

«ذَلَّتْ لِقُدْرَتِكَ الصَّعَابُ»

در کنار قدرت حق، وسعت سماوات را تا جایی که توانسته اند با ابزار علمی مشاهده کنند، تا یک میلیارد سال نوری تخمین زده اند.

هرگاه بخواهیم کره زمین را در برابر عظمت جهان های دور بسنجیم زمین مانند یک قطره آب در برابر اقیانوس هاست در حالی که قطر کره زمین معادل ۱۲۸۰۰ کیلومتر و طول خط استوا ۴۰/۰۷۶ کیلومتر و حجم زمین برابر ۱۸۲,۸۴۱,۳۱۰,۰۰۰ کیلومتر مکعب است. قدرتی که این همه عظمت و شگفتی در برابرش چیزی به حساب نمی آید، دشواری ها از پرتو عنایت او آسان می گردد.

آن ذات یگانه ای که به هر یک از موجودات، خواص و آثار عجیبی عنایت کرد و

بین تمام موجودات و آثار خواص آنها ایجاد هماهنگی فرمود و خلاصه به هر موجودی آنچه را که لایق بود مرحمت فرمود، با قدرتش که بی نهایت در بی نهایت است دشواری ها آسان می شود.

آری، مسأله از این قرار است و در این حقیقت هیچ شک و شبهه ای نیست و اوضاع و احوال هستی و به خصوص حیات فرزندان آدم هم جز این نشان نمی دهد، پس اضطراب و دلهره و هیجان و آشوب باطن به هنگام سختی، در حالی که با لطف حضرت او آسان می شود، معنا ندارد.

ای به دل خسته من نور عشق سینه من از غم تو طور عشق

حسرت دیدار رخت بر دلم شعله عشق تو به دل حاصلم

جاذبه عشق توام مست کرد نیست بدم نیست، مرا هست کرد

روشنی لطف تو مرا زنده کرد تا به ابد زنده و پاینده کرد

محو سر کوی تو شد جان من عشق تو شد گوهر ایمان من

عشق خود اندر دلم انداختی با دل دیوانه من ساختی

ای غم تو عشق دل زار من جستن لطف تو بود کار من

بنده شرمنده کوی توام تا به ابد زنده ز بوی توام

(میرشمس الدین هندی)

آن پروردگار مهربان و رؤوفی که نطفه را در رحم مادر و در ظلمات ثلاث به همه چیز رساند و آن را ظرفِ سمع و بصر، روح و جان، روان و نفس، قلب و عقل، فکر و اندیشه، پوست و گوشت، خون و استخوان، رگ و پی، دهان و دندان، لب و ابرو و... قرار داد و صدای قلب مادر را در جهان رحم برای کودک آرام بخش و در آغوش مادر سینه رشد و آرامش مقرر فرمود، سختی ها به قدرت او آسان شود.

امام صادق علیه السلام در شهر مدینه که فاقد ابزار علمی و وسایل پیشرفته امروز بود، به مادران توصیه سخت داشت به این که کودکان شیرخوار خود را در طرف چپ بخوابانند.

این توصیه قرن ها چون یک سفارش زاید یا بی مورد جلوه می کرد علتش این بود که هیچ کس به فایده این سفارش پی نمی برد و بعضی هم به کار بستن این سفارش را خطرناک می دانستند و فکر می کردند که اگر طفل شیرخوار در طرف چپ مادر خوابانیده شود ممکن است که مادر هنگام خواب بغلطلد و طفل را زیر تنه خود خفه کند.

از محمد بن ادریس شافعی که در سال ۱۵۰ هجری و دو سال پس از درگذشت امام صادق علیه السلام در غزه متولد شد و در سال ۱۹۹ هجری در قاهره زندگی را بدرود گفت، پرسیدند که آیا مادر طفل شیرخوار را باید در طرف راست خود بخواباند یا در طرف چپ؟ در جواب گفت: بین چپ و راست تفاوتی وجود ندارد و مادر می تواند طفل را در هر طرف خود که راحت تر است بخواباند.

گاهی هم فرمایش حضرت صادق علیه السلام را مغایر با عقل سلیم می دانستند، چون از نظر آنها راست بیش از چپ احترام داشت و فکر می کردند که مادر بایستی طفل را در طرف راست خود بخواباند تا این که کودک از کرامت راست برخوردار شود.

نه کسی در شرق برای این توصیه امام صادق علیه السلام ارزش قائل شد نه در غرب و حتی در دوره تجدد دانشمندان با دیده انتقاد هر موضوع علمی را مورد توجه قرار دادند. و درصدد برنیامدند که بفهمند آیا آن گفته از نظر علمی ارزش و فائده دارد یا نه؟

قرون شانزدهم و هفدهم و هیجدهم میلادی که قرون دوره تجدد بود گذشت و قرن نوزدهم میلادی فرا رسید و در نیمه دوم آن قرن دانشگاه کورنیل در آمریکا

ساخته و شروع به کار کرد.

«عزرا کورنیل، بانی دانشگاه کورنیل که دوران شیرخوارگی و کودکی بسیار سخت را گذرانیده بود، تصمیم گرفت که در آن دانشگاه، یک انستیتوی مخصوص تحقیق در نوزادان و کودکان شیرخوار به وجود آورد. این انستیتو در اولین سال شروع به تدریس از طرف دانشگاه کورنیل به وجود آمد و منضم به دانشکده پزشکی گردید و اینک متجاوز از یک قرن است که به تحقیق در مورد نوزادان و کودکان شیرخوار ادامه می دهد.

در مسائل مربوط به نوزادان و کودکان شیرخوار، چیزی وجود ندارد که مورد تحقیق این مؤسسه قرار نگرفته باشد و در جهان هیچ مرکز علمی از لحاظ داشتن اطلاعات راجع به نوزادان و کودکان شیرخوار به پای این مرکز نمی رسد. محال است که یک موضوع مربوط به نوزادان و کودکان شیرخوار وجود داشته باشد و این مؤسسه راجع به آن تحقیق نکند، حتی تابلوهایی که شکل نوزادان و کودکان شیرخوار روی آنها کشیده شده مورد تحقیق این مؤسسه قرار گرفته است.

در نیمه اول قرن بیستم محققان این مؤسسه تابلوهای مربوط به نوزادان را در موزه های دنیا از نظر گذرانیده و از ۴۶۶ تابلو که در موزه های معروف جهان به نظرشان رسید، دیدند که اکثریت با تابلوهایی است که در آنها مادران، کودکان خود را در طرف چپ بغل گرفته اند.

در ۳۷۳ تابلو، مادران، کودک خود را در طرف چپ در بغل داشتند و در ۹۳ تابلو در طرف راست. بنابراین در هشتاد درصد از تابلوها که در موزه های معروف به نظر رسید، مادران کودکان را در طرف چپ بغل گرفته بودند.

در ایالت نیویورک، چند زایشگاه وابسته به مرکز تحقیق مربوط به نوزادان و شیرخواران دانشگاه کورنیل است و دکترهایی که در آن زایشگاه کار می کنند، نتیجه مطالعات و معاینات خود را برای مرکز تحقیق مربوط به نوزادان و شیرخواران

از گزارش هایی که در طی یک مدّت طولانی از طرف آن دکترها به مرکز تحقیق می رسید، این نتیجه به دست می آمد که در روزهای اول بعد از تولد، وقتی نوزاد در طرف چپ مادر می خوابد آسوده تر از آن است که در طرف راست بخوابد و اگر او را در طرف راست مادر بخوابانند، در فواصل نزدیک از خواب بیدار می شود و شیون می کند.

محققان مرکز تحقیق، مطالعات خود را منحصر به نژاد سفید پوست آمریکایی نکردند بلکه درصدد برآمدند بدانند که آیا در نژادهای سیاه و زرد نیز این موضوع صدق دارد یا نه؟ بعد از یک دوره طولانی تحقیق در نژادهای دیگر، متوجه شدند که این موضوع در تمام اقوام صدق می کند و در همه جا نوزادان، به خصوص در روزهای اول تولد، اگر در طرف چپ مادر بخوابند آرام تر از آن هستند که در طرف راست مادر به خواب بروند و این واقعیت اختصاص به نژاد سفید پوست ندارد و یک واقعیت جهانی است.

مرکز تحقیق دانشگاه کورنیل، بدون انقطاع این موضوع را مورد مطالعه قرار می داد. ساعت ها شکم زن باردار از طرف پزشکان مرکز تحقیق به وسیله اشعه مجهول مورد معاینه قرار می گرفت تا این که جنین را در شکم مادر بینند، اما از دیدن جنین چیزی بر اطلاعاتشان افزوده نمی شد تا این که هولوگرافی (۱) اختراع کردند. بعد از اختراع هولوگرافی پزشکان مرکز تحقیق درصدد برآمدند که با هولوگرافی در حالی که اشعه مجهول جنین را در شکم مادر روشن کرده از آن عکس بردارند و آن وقت دیدند که امواج صدای ضربان قلب مادر که در تمام بدن پخش می شود به گوش جنین می رسد.

ص: ۲۴۷

۱- (۱) - هولوگرافی: دستگاهی که از اشیای خیلی کوچک عکسبرداری می کند و قدرت عکسبرداری سه بعدی دارد، حتی از صدا هم عکس برداری می کند.

بعد از این مرحله و برای وقوف بیشتر، لازم بود بدانند توقّف ضربان قلب مادر، آیا در جنین عکس العمل به وجود می آورد یا نه؟ چون نمی توانستند قلب مادر را متوقّف کنند؛ زیرا سبب هلاک آنها می شد، تحقیق را در جانوران پستاندار ادامه دادند و هر بار که قلب جانوری را که جنین در زندان داشت متوقّف می کردند، می دیدند که در جنین واکنش به وجود می آید.

آزمایش های مکرر در مورد چند نوع پستاندار، ثابت کرد که وقتی ضربان قلب مادر متوقّف می شود، در جنین واکنش به وجود می آید و بعد از مرگ مادر، جنین به هلاکت می رسد. برای این که جنین از خون قلب مادر که به وسیله شریان بزرگ موسوم به آئورت برایش فرستاده می شود، تغذیه می نماید و وقتی قلب مادر متوقّف گردید، غذا به جنین نمی رسد و هلاک می شود.

بعد از آزمایش های متعدد، دانشمندان مرکز تحقیق دانشگاه کورنیل دانستند که طفل در شکم مادر نه فقط عادت به شنیدن ضربان قلب او می کند، بلکه ضربان به حیات وی نیز وابستگی دارد و هرگاه ضربان ادامه نیابد، طفل در شکم مادر از گرسنگی می میرد.

عاداتی که جنین قبل از تولد، به شنیدن صدای ضربان قلب مادر دارد، طوری در وی نافذ می شود که بعد از تولد هم اگر صدای قرعه های قلب مادر را نشنود، احساس اضطراب می نماید و هوش کودک نوزاد به خوبی صدای قرعه های قلب مادر را تشخیص می دهد و به همین جهت وقتی نوزاد در طرف چپ مادر قرار بگیرد چون صدای قرعه های قلبش را می شنود، آرام می گیرد، لیکن در طرف راست چون آن صدا به گوشش نمی رسد مضطرب می شود.

اگر بانی دانشگاه کورنیل، یک مرکز تحقیق راجع به نوزادان و شیرخواران در آن دانشگاه به وجود نمی آورد و آن مرکز به طور مستمر راجع به نوزادان و شیرخواران تحقیق نمی کرد، معلوم نمی شد گفته امام صادق علیه السلام که به مادران توصیه کرد

فرزندان شیرخوار خود را در طرف چپ خود قرار بدهند و بخوابانند، مبتنی بر چه مصلحت و فایده می باشد.

امروز در تمام شیرخوارگاه های وابسته به مرکز تحقیق دانشگاه کورنیل در اطاقی که نوزادان خوابیده اند، دستگاهی است که صدای قرعَات قلب مادر را به وجود می آورد و در تختخواب هر نوزاد یک گوش می باشد که قرعَات مصنوعی قلب مادر را به گوش کودک می رساند.

قلب انسان بالغ، زن یا مرد، به طور عادی در هر دقیقه ۷۲ بار می تپد. در شیرخوار گاههایی که وابسته به مرکز تحقیق دانشگاه کورنیل می باشد، بارها آزموده اند که اگر شماره قرعَات مصنوعی قلب مادر در هر دقیقه یک صد و ده یا یکصد و بیست قرعه شود صدای شیون تمام کودکان که در یک اطاق هستند به گوش می رسد و بایستی شماره قرعَات مصنوعی قلب مادر در هر دقیقه ۷۲ قرعه باشد تا این که کودکان مضطرب نشوند و به شیون درنیایند.

در شیرخوار گاه های وابسته به مرکز تحقیق، چند بار این آزمایش را کرده اند، عده ای از نوزادان را در اطاقی قرار داده اند که در آن جا صدای قرعَات مصنوعی قلب مادر به گوش کودکان نمی رسد و عده ای را هم در اطاقی قرار دادند که نوزادان در آن جا صدای قرعَات مصنوعی قلب مادر را می شنیدند، هر دفعه که این آزمایش را کردند، معلوم شد که در اطاقی که آن جا قرعَات مصنوعی قلب مادر شنیده می شود وزن کودکان سریع تر از کودکان اطاق دیگر زیاد می شود، در صورتی که غذایی که به کودکان دو اطاق داده می شود از حیث نوع مشابه است! اما در اطاقی که صدای قرعَات مصنوعی قلب مادر شنیده می شود، کودکان با اشتهای زیادتر غذا می خورند و کودکان اطاقی که صدای قرعَات مصنوعی قلب مادر در آن جا به گوش نمی رسد کم اشتها می شوند.

در شیرخوار گاه های وابسته به مرکز تحقیق دانشگاه کورنیل راجع به صدای

مصنوعی قلب مادر از لحاظ شدت آنهم تحقیق کرده اند و متوجه شده اند که اگر آن صدا شدیدتر از صدای طبیعی قرعات قلب مادر باشد کودکان را مضطرب می کند و به گریه درمی آیند.

یکی از پزشکان مرکز تحقیق دانشگاه کورنیل ضمن سفرهایی که در قاره های جهان می کرد دقت می نمود که بدانند مادران در کشورهای مختلف، در معابر، فرزندان خود را چگونه در آغوش می گیرند. این پزشک که به اسم دکتر «لی سالک» خوانده می شود و اکنون در مرکز تحقیق دانشگاه کورنیل مشغول کار است می گوید که اکثر زنها در تمام قاره های دنیا در معابر، فرزندان خود را در طرف چپ بغل می گیرند.» (۱) خداوندی که پاره گوشتی را در سینه مادر، با قدرت کامله خود منبع این همه آثار و فیوضات جهت آرامش و اطمینان و رشد و کمال و زمینه ساز اشتها برای کودک گهواره قرار داده، در سایه قدرتش دشواری ها آسان می گردد.

اگر شما در هنگام دچار شدن به بند دشواری ها، با تضرع و زاری و انابه و توبه و توکل و اعتماد و بصیرت و دوربینی به پیشگاه مقدس حضرت ربّ العزّه رو کنید، با کلید قدرت حق و رحمت و رأفت جناب او دشواری های شما به طور قطع آسان می گردد.

توکل و توسل، اعتماد و یقین، تضرع و زاری، ورع و زهد، انفاق و خوشدلی، رأفت و رحمت و به خصوص توبه و دعا و زاری و مناجات، عجیب در حلّ مشکلات و آسان کردن دشواری ها موثر است.

آری، او وجود مقدس و مبارکی است که حضرت زین العابدین، امام عارفان و قبله عاشقان، درباره اش می گوید:

ص: ۲۵۰

تعلیمات آسمانی اسلام از زبان ائمه معصومین علیهم السلام

امامان شیعه که منابع علوم مُلکی و ملکوتی، سرّی و ظاهری، نهان و آشکار، مادی و معنوی و دنیایی و آخرتی هستند و قرآن مجید و روایات به صراحت، آنان را راسخون در علم معرفی کرده و دانش و بصیرت آنان را مافوق دانش و بصیرت تمام جهانیان تا روز قیامت می داند در دعاها حکیمانۀ خود که از آنها به زبان عرفان تعبیر به قرآن صاعد شده، به ما تعلیم می دهند که حضرت حق جلّ شأنه به قدرت و به رحمت و به رأفت خود مشکلات و سختی ها و دشواری ها را آسان می نماید به شرطی که انسان در بروز مشکلات حوصله و صبر به خرج دهد و روی دعا و نیاز و انکسار و ذلّت و خشوع و خضوع از حضرت او برنگرداند و به آن نحوی که دستور داده شده از مشکلات و حوادث و پیشامدها بهره صحیح گرفته شود.

دعای حضرت زهرا علیها السلام در سجده

در دعای سجده بعد از نماز حضرت زهرا علیها السلام آمده است:

يَا مَنْ لَيْسَ غَيْرُهُ رَبُّ يُدْعَى . يَا مَنْ لَيْسَ فَوْقَهُ إِلَهٌ يُخْشَى . يَا مَنْ لَيْسَ دُونَهُ مَلِكٌ يُتَّقَى . يَا مَنْ لَيْسَ لَهُ وَزِيرٌ يُؤْتَى . يَا مَنْ لَيْسَ لَهُ حَاجِبٌ يُرْشَى . يَا مَنْ لَيْسَ لَهُ بَوَّابٌ يُعْشَى . يَا مَنْ لَا يَزْدَادُ عَلَى كَثْرَةِ السُّؤَالِ إِلَّا كَرَمًا وَجُودًا، وَ عَلَى كَثْرَةِ الذُّنُوبِ إِلَّا عَفْوَاً وَ صَفْحًا، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَافْعَلْ بِي كَذَا وَ كَذَا. (۱)

ای آن که جز او صاحب و مالکی نیست که بخوانندش. ای آن که فوق او

ص: ۲۵۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۱/۸۸، [۱] صلاه فاطمه علیها السلام، حدیث ۷؛ مصباح المتهجد: ۳۰۲، [۲] صلاه فاطمه علیها السلام

معبودی نیست که عارفانه ترسندش. ای آن که غیر او فرماندهی نیست که پرهیزندش. ای آن که او را وزیری نیست که آیندش. ای آن که حریم حضرتش را پرده داری نیست که رشوه دهندش. ای آن که وی را درباری نیست که به نزد او روند. ای آن که حاجت خواهی از او جز به کرم و جودش نیفزاید و کثرت گناه جز عفو و چشم پوشی نیاوردش، بر محمد و آل محمد درود فرست و مشکلات و دشواری های مرا اعم از مادی و معنوی آسان گردان.

دعای امام سجّاد علیه السلام بعد از نماز

در دعای بعد از نماز حضرت زین العابدین علیه السلام، آمده است:

يا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ ، وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ ، يا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجُرَيْرِهِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ ، يا عَظِيمَ الْعَفْوِ ، يا حَسَنَ التَّجَاوُزِ ، يا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ ، يا باسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ ، يا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى ، يا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى ، يا كَرِيمَ الصَّفْحِ يا عَظِيمَ الرَّجَاءِ ، يا مُبْتَدِئاً بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا ، يا رَبَّنَا وَ سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا ، يا غَايَةَ رَغْبَتِنَا ، أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. (۱)

ای آن که اعمال و کارها و برنامه های زیبا را ظاهر ساخت و کار زشت و نازیبا را جهت حفظ آبروی انسان پنهان داشت. ای آن که به سرعت، بر گناه و عصیان توبیخ و مؤاخذه نکرد و پرده حرمت عاصی را ندرید. ای بزرگ گذشت، ای نیکو درگذرنده، ای فراخ آرمزش، ای دو دست گشاده به رحمت، ای دانای هر سخن نهان، ای مرجع نهایی هر شکایت، ای گرامی چشم پوش،

ص: ۲۵۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۷/۸۸، [۱] صلاه امام زین العابدین علیه السلام، ذیل حدیث ۱۱؛ جمال الأسبوع: ۲۷۵. [۲]

ای بس بزرگ مایه امید، ای آغاز کننده به نعمت ها پیش از لیاقت موجودات به آنها، ای مالک ما و آقای ما و مولای ما، ای نهایت میل و عشق و علاقه ما، از تو می خواهیم که بر محمد و آل محمد درود فرستی.

راستی، در این فرازهای بلند و ملکوتی و جملات حکیمانه و عاشقانه دقت کنیم تا آن طور که باید خدای خود و اسما و صفاتش را بیشتر بشناسیم و از این به سعادت و سلامت خود بیفزاییم و به کسب خیر دنیا و آخرت نایل آییم.

نقش رخ تو دایره نقطه دل است بیرون شدن ز دایره بر نقطه مشکل است

هر جا که می کنم نظر از شرق تا به غرب نقش خیال روی توأم در مقابل است

چندان که گرد خرمن هستی برآمدم گاهی نیافتم که ز ذکر تو غافل است

نقش تو صورتی است که در پرده ضمیر مهر تو مهره ای است که در حقه دل است

گر بی تو تشنه جان بدهم ننگرم در آب کآب حیات بی تو مرا زهر قاتل است

(عماد الدین نسیمی)

دعای امام صادق علیه السلام بعد از نماز

در دعای بعد از نماز حضرت صادق علیه السلام آمده:

یا صَانِعُ كُلِّ مَصْنُوعٍ ، یا جَابِرُ كُلِّ كَسِيرٍ ، و یا حَاضِرُ كُلِّ مَلَأٍ ، و یا شَاهِدُ كُلِّ نَجْوَى ، و یا عَالِمُ كُلِّ خُفْيَةٍ ، و یا شَاهِدُ غَيْرِ غَائِبٍ ، و غَالِبُ غَيْرِ مَغْلُوبٍ ، و یا قَرِيبُ غَيْرِ بَعِيدٍ ، و یا مُوَسِّسُ كُلِّ وَحِيدٍ ، و یا حَيُّ مُحْيِي الْمَوْتَى ، و مُمِيتُ الْأَحْيَاءِ ، الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ، و یا حَيًّا حِينَ لَا حَيَّ ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. (۱)

ای سازنده هر ساخته شده، ای مرمت کننده هر شکسته، ای حاضر در میان هر

ص: ۲۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۸/۸۸، [۱] صلاه امام الصادق علیه السلام ، ذیل حدیث ۱۱؛ جمال الأسبوع: ۲۷۶. [۲]

جمع، ای گواه هر سخن نهانی، ای دانای هر پنهان، ای حاضر بی غیب و غالب بدون مغلوبیت، ای نزدیک غیر دور، ای همدم هر تنها، ای زنده زنده کننده مردگان و میراننده زندگان، ایستنده بر سر هر جانی به موجب آنچه کسب کرده است و ای زنده به هنگامی که زنده ای نبود، جز تو معبودی نیست، بر محمد و آل محمد درود فرست.

دعای امام کاظم علیه السلام بعد از نماز

در دعای بعد از نماز حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است:

إِلَهِي خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِمَكَ ، وَ ضَلَّتِ الْأَحْلَامُ فَيْكَ ، وَ جَلَّ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ ، وَ هَرَبَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَيْكَ ، وَ ضَاقَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَكَ ، وَ مَلَأَ كُلَّ شَيْءٍ نُورُكَ ، فَانْتَ الرَّفِيعُ فِي جَلَالِكَ ، وَ أَنْتَ الْبَهِيُّ فِي جَمَالِكَ ، وَ أَنْتَ الْعَظِيمُ فِي قُدْرَتِكَ ، وَ أَنْتَ الَّذِي لَا يُؤْوِدُكَ شَيْءٌ ، يَا مُنْزِلَ نِعْمَتِي ، يَا مُفْرَجَ كُرْبَتِي ، وَ يَا قَاضِيَ حَاجَتِي ، أَعْطِنِي مَسْأَلَتِي بِإِلَهِ إِلَّا أَنْتَ ... (۱)

معبودا، صداها در برابرت رام و آرام گشته، خردهای اندیشمند در درک وجودت گم گشته، از مهابتت هر موجودی احساس ترس کرده و هر چیزی به سویت گریخته، بدون تو تمام برنامه ها تنگ آمده، همه چیز را نورت پر کرده، در جلال و برجستگی ات بلند پایه ای و در زیبایی و جمالت با رونقی و در قدرتت بس بزرگی و هیچ چیز سنگینی تو را خسته نکند، ای فرود آورنده نعمتم، ای گشاینده غمزدگیم، ای برآورنده حاجتم، درخواستم را عطا کن به حق خودت که جز تو کسی نیست....

ص: ۲۵۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۸/۸۸، [۱] صلاه امام موسی بن جعفر علیه السلام، ذیل حدیث ۱۱؛ جمال الأسبوع: ۲۷۶. [۲]

دعای امام جواد علیه السلام

در دعای حضرت جواد علیه السلام است:

اللَّهُمَّ رَبَّ الْأَرْوَاحِ الْفَانِيَةِ وَالْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ ، أَسْأَلُكَ بِطَاعَةِ الْأَرْوَاحِ الرَّاجِعَةِ إِلَى أَجْسَادِهَا ، وَبِطَاعَةِ الْأَجْسَادِ الْمُتَلْتِمَةِ بِعُرُوقِهَا ، وَبِكَلِمَتِكَ النَّافِذَةِ بَيْنَهُمْ ، وَأَخْذِكَ الْحَقِّ مِنْهُمْ ، وَالْخَلِيقُ بَيْنَ يَدَيْكَ يَنْتَظِرُونَ فَضْلَ قَضَائِكَ ، وَيَرْجُونَ رَحْمَتَكَ ، وَيَخَافُونَ عِقَابَكَ ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَاجْعَلِ النُّورَ فِي بَصِيرِي ، وَالْيَقِينَ فِي قَلْبِي ، وَذِكْرَكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ عَلَى لِسَانِي ، وَعَمَلًا صَالِحًا فَارْزُقْنِي. (۱)

ای پروردگار! روان های فانی و پیکرهای پوسیده، به حق فرمانبری آن روان های بازگردنده به اجساد و به حق فرمانبری آن پیکرهای جوش خورده به رگهایشان و به حق فرمانروایت در میان آنها، و به حق ستانیت از آنها، در حالی که خلاق در پیشاپشت نگران صدور حکم نهایی تواند و امیدوار به رحمت و در ترس از مجازات، از تو درخواست می کنم. بر محمد و آل محمد درود فرست و قرار ده نور را در چشمم و یقین را در قلبم و یادت را در شب و روز بر زبانم و عملی شایسته را روزی من گردان.

دعای امام هادی علیه السلام

در دعای حضرت هادی علیه السلام آمده:

يَا بَارُ، يَا وَصُولُ، يَا شَاهِدَ كُلِّ غَائِبٍ، وَيَا قَرِيبُ غَيْرِ بَعِيدٍ، وَيَا غَالِبُ غَيْرِ مَغْلُوبٍ، وَيَا مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ لَا تُبْلَغُ قُدْرَتُهُ، أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الْمَكُونِ الْمَخْرُوجِ الْمَكْتُومِ عَمَّنْ شِئْتَ، الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْمُقَدَّسِ

ص: ۲۵۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۹/۸۸، [۱] صلاه محمد بن علی علیه السلام، ذیل حدیث ۱۱؛ جمال الأسبوع: ۲۷۸. [۲]

النُّورِ التَّيَامِ، الْحَيِّ الْقَيُّومِ الْعَظِيمِ، نُورِ السَّمَاوَاتِ وَ نُورِ الْأَرْضِينَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ الْعَظِيمِ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. (۱)

ای بسیار نیکوکار، ای پیوند دهنده، ای گواه هر غائب، ای نزدیک غیر بعید، ای غالب بی مغلوبیت، ای آن که کسی نداند که او چگونه است مگر خود او، ای آن که به قدرتش نرسند، خدایا از تو می خواهیم به حق نام مستور مخزون پنهانت از هر که خواستی، آن نام پاک بسیار پاک مقدس نورانی کامل زنده قائم به ذات بس بزرگ، نور آسمان ها و زمین ها، دانای غیب و شهود، بزرگ فرازند، بس بزرگ، درود فرست بر محمد و خاندان او.

دعاهای پس از نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و حضرت مجتبی و حضرت سید الشهداء و حضرت عسگری و امام عصر علیهم السلام مفصل و مضامین قسمتی از جملاتش همانند دعاهایی است که در سطور قبل ملاحظه کردید.

این واقعیت ها را وقتی از نظر می گذرانیم به این حقیقت بیشتر آگاه می شویم که آسان شدن مشکلات به دست قدرت حق امری بسیار سهل و برنامه ای فوق العاده خفیف و سبک است، به خصوص وقتی که انسان در پیشگاه مقدس او تواضع و خشوع و زاری و انابه نشان دهد، و گرنه اگر اراده حضرت او نباشد هیچ قدرتی نمی تواند گره از کار انسان بگشاید و مشکل و دشواری او را آسان نماید.

وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بَصْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ أَنْ يُرْذِكَ بَخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ «
(۲)

و اگر خدا گزند و آسیبی به تو رساند، آن را جز او برطرف کننده ای نیست، و اگر برای تو خیری خواهد فضل و احسانش را دفع کننده ای نیست؛ خیرش را

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۹/۸۸، [۱] صلاه علی بن محمد الهادی علیه السلام، ذیل حدیث ۱۱؛ جمال الأسبوع: ۲۷۸. [۲]

۲- (۲) - یونس (۱۰): ۱۰۷. [۳]

به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند و او بسیار آمرزنده و مهربان است.

فرازهایی از دعای سمات

در دعای سمات آمده است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا سَيِّدَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزَّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَخَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِلْفَتْحِ بِالرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَضَائِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرَجِ انْفَرَجَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تَيَسَّرَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْأَمْوَاتِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى كَشْفِ الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَائِ انْكَشَفَتْ ... (۱)

الهی، از تو می خواهم به حق نام بزرگ و بس بزرگتر و عزیزتر و برجسته تر و گرامی تر که چون خوانده شوی با آن برای باز شدن درهای سخت بسته آسمان، به رحمت باز شود و چون خوانده شوی با آن برای گشایش درهای تنگ زمین، گشوده شود و چون خوانده شوی با آن برای آسانی سختی ها، آسان شود و چون خوانده شوی با آن برای از نو زنده شدن مردگان، زنده شوند و چون خوانده شوی با آن برای برداشتن تنگ دستی و پریشان حالی، برداشته شود.

وَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي خَلَقْتَ بِهَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَ بِحِكْمَتِكَ الَّتِي صَيَّرْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ، وَ خَلَقْتَ بِهَا الظُّلْمَةَ وَ جَعَلْتَ لَيْلاً وَ جَعَلْتَ اللَّيْلَ سَيِّكناً، وَ خَلَقْتَ بِهَا النُّورَ وَ جَعَلْتَهُ نَهَاراً وَ جَعَلْتَ النَّهَارَ نُشُوراً مُبْصِراً، وَ خَلَقْتَ بِهَا الشَّمْسَ وَ جَعَلْتَ الشَّمْسَ ضِيَاءً، وَ خَلَقْتَ بِهَا الْقَمَرَ وَ جَعَلْتَ الْقَمَرَ نُوراً، وَ خَلَقْتَ بِهَا الْكَوَاكِبَ وَ جَعَلْتَهَا نُجُوماً وَ بُرُوجاً وَ مَصَابِيحَ وَ زِينَةً وَ

ص: ۲۵۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۷/۸۷، باب ۸، ذیل حدیث ۱۲؛ [۱] مصباح المتهجد: ۴۱۶. [۲]

رُجُومًا، وَجَعَلَتْ لَهَا مَشَارِقَ وَ مَغَارِبَ ، وَ جَعَلَتْ لَهَا مَطَالِعَ وَ مَجَارِيَ وَ جَعَلَتْ لَهَا فَلَكَأً وَ مَسَابِحَ ، وَ قَدَّرَتْهَا فِي السَّمَاءِ مَنَازِلَ ، فَأَحْسَنْتَ تَقْدِيرَهَا، وَ صَوَّرْتَهَا فَأَحْسَنْتَ تَصْوِيرَهَا... (۱)

و به آن کلمه ات که اراده و فرمان تکوینی توست که به آن آسمان ها و زمین را آفریدی و به حکمت آن چنانیت که با آن پدیده های شگفت آور ساختی و آفریدی با آن تاریکی را و قراردادی آن را شب و قراردادی شب را سکون و آرامش و آفریدی با آن روشنایی را و قراردادی آن را روز و قراردادی روز را جهت فعالیت و کار و رستاخیز عمل و فعالیت برای موجودات و روشن برای آنها و قراردادی از عجایب حکمت خورشید را جهت تابش و آفریدی به آن ماه را و قراردادی آن را نور و آفریدی با آن اختران را و قراردادی آنها را ستارگانی و چراغ ها و آرایش و سنگ پران و قراردادی برای آنها مشرق ها و مغرب ها و قراردادی برای آنها برآمدن گاهها و راه ها و مدار و شناگاهها و اندازه گرفتی برای آنها در آسمان جایگاههایی را، پس زیبا نمودی اندازه گیری آنها را و اندام بخشیدی به آنها پس زیبا نمودی اندام سازی آنها را.

وَ جَبُرُوكَ التِّي لَمْ تَشْتَقِلْهَا الْأَرْضُ ، وَ أَنْخَفَصَتْ لَهَا السَّمَاوَاتُ ، وَ أَنْزَجَرَلَهَا الْعُمُقُ الْأَكْبَرُ، وَ رَكَدَتْ لَهَا الْبِحَارُ وَ الْأَنْهَارُ، وَ خَضَعَتْ لَهَا الْجِبَالُ ، وَ سَكَنْتْ لَهَا الْأَرْضُ بِمَنَاجِبِهَا، وَ اسْتَسَلَمَتْ لَهَا الْخَلَائِقُ كُلُّهَا، وَ حَفَقَتْ لَهَا الرِّيَّاحُ فِي جَرَيَانِهَا، وَ حَمَدَتْ لَهَا التَّيْرَانُ فِي أَوْطَانِهَا. (۲)

و به جبروتت که زمین، اندک تابی در برابر آن ندارد و آسمان ها در برابرش به زانو درآمده و قعر زمین در مقابلش رانده و فشرده شده به قعر بزرگترش و

ص: ۲۵۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۷/۸۷، باب ۸، ذیل حدیث ۱۲؛ [۱] مصباح المتهدجد: ۴۱۷. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۸/۸۷، باب ۸، ذیل حدیث ۱۲؛ [۳] مصباح المتهدجد: ۴۱۹. [۴]

دریاها در برابرش ایستاده و چشمه ها از جوش و خروش افتاده و کوهها فروتن گشته و زمین با شانه هایش باز ایستاده و همگی مخلوقات در برابرش مطیع شده و وزیدن گرفت در برابر آن بادهای صداکنان در روان شدنشان و فرو نشست آتش ها در آتشکده ها.

فرازی از دعای مشلول

اگر در زمینه برنامه های حق به دعای مشلول مراجعه کنید، در آن جا به مسائل و مطالب بهت انگیزی برمی خورید که شما را در معرفت نسبت به حضرت رشد می دهد و این معنا را در قلب شما یقینی می نماید که کسی در این پهنه گاه هستی جز وجود مقدس او شأنی ندارد و تمام چرخ ها در این بزم آفرینش به اراده او می چرخد و یک چرخ به فرمان کسی نیست و کلید حل تمام مشکلات فقط و فقط به دست حضرت اوست و احدی را در این مسائل سهمی نیست که بقیه اسباب و ابزار اراده اویند و جز به خواست وی کاری از دستشان بر نمی آید.

در قسمتی از آن دعا می خوانیم:

یا رازِقَ الْبَشَرِ، یا مُقَدِّرَ كُلِّ قَدَرٍ، یا عَالِيَ الْمَكَانِ، یا شَدِيدَ الْأَرْكَانِ، یا مُبَدِّلَ الزَّمَانِ، یا قَابِلَ الْقُرْبَانِ، یا ذَا الْمَنِّ وَالْإِحْسَانِ، یا ذَا الْعِزَّةِ وَالسُّلْطَانِ، یا رَحِيمٌ یا رَحْمَنٌ، یا مَنْ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ، یا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ، یا عَظِيمَ الشَّأْنِ، یا مَنْ هُوَ بِكُلِّ مَكَانٍ، یا سَامِعَ الْأَصْوَاتِ، یا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ، یا مُنْجِحَ الطَّلِبَاتِ، یا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ، یا مُنْزِلَ الْبَرَكَاتِ، یا رَاحِمَ الْعِبْرَاتِ، یا مُقِيلَ الْعَثْرَاتِ، یا كَاشِفَ الْكُرْبَاتِ، یا وَلِيَّ الْحَسِنَاتِ، یا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ، یا مُؤْتِيَ السُّؤَالَاتِ، یا مُجِيبَ الْأَمْوَاتِ، یا جَامِعَ الشَّنَاتِ، یا مُطْلِعاً عَلَى النَّبِيَّاتِ، یا رَادّاً مَا قَدَفَاتِ، یا مَنْ لَا تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ، یا مَنْ لَا تُضْجِرُهُ الْمَسْأَلَاتُ، وَ لَا تَغْشَاهُ الظُّلْمَاتُ، یا نُورَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ، یا

ای روزی دهنده بشر، ای اندازه گیر هر اندازه، ای والا جاه، ای استوار پایه، ای گرداننده روزگار، ای پذیرنده قربانی، ای منت گذار نیکوکار، ای دارای شکوه و سلطنت، ای مهربان، ای بخشنده، ای کسی که هر روز در کاری است، ای آن که کاری از کار دیگر بازش ندارد. ای بلند مرتبه، ای آن که در هر جا هست، ای شنونده نجواها، ای اجابت کننده دعاها، ای برآورنده خواسته ها و نیازها. ای فروفرستنده برکات، ای رحم کننده بر اشک ها، ای درگذرنده از لغزش ها، ای برطرف کننده ناراحتی ها. ای سرچشمه خوبی ها، ای بالابرنده درجات، ای دهنده خواسته ها، ای زنده کننده مردگان، ای گرد آورنده پراکنده ها، ای آگاه از نیت ها، ای برگرداننده آنچه از دست رفته، ای کسی که نجواها بر او مشتبه نشود، ای کسی که درخواست ها او را به ستوه نیاورد و تاریکی ها او را فرا نگیرد، ای روشنی زمین و آسمان ها، ای فروریز نعمت ها، ای دفع کننده بدفرجامی ها... .

این است آن وجود مقدس و منبع فیضی که تمام کارها به دست قدرت اوست و تمام موجودات از رحمت و وسعه حضرتش بهره مندند و دشواری و مشکلی نیست مگر آن که با قدرت قاهره اش آسان و سهل می گردد.

چه بیچاره اند آنان که او را نمی شناسند و پناهی جز او برای خود گرفته اند و یاری غیر او انتخاب نموده اند.

عجایب خلقت و گره گشایی خداوند

اشاره

در قرآن مجید، بسیار در مقام پرسش آمده است که این همه عجایب خلقت و

ص: ۲۶۰

شکفتی های آفرینش و موجودات گوناگون و مخلوقات بی شمار و گره گشایی ها به وسیله کیست ؟ آیا این همه از به وجود آورنده هستی است یا قدرت و معبودی غیر او؟! اوست که به تنهایی با اراده و قدرت مطلقه اش این مسائل را در مجاری خلقت به جریان می اندازد، یا شریکی با اوست ؟ اگر غیر اوست آن غیر کیست ؟ اگر او را در برنامه هایش شریکی هست آن شریک کیست ؟

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ءِإِلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُلُونَ * أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ءِإِلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ءِإِلَهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ * أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ءِإِلَهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ * أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ءِإِلَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١﴾

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آن که آسمان ها و زمین را آفرید ، و برای شما از آسمان آبی نازل کرد که به وسیله آن باغ هایی خرم و باطراوت رویانندیم که رویانندن درختانش در قدرت شما نیست ؛ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد ؟ نه ، نیست] ، بلکه آنان مردمی منحرف اند [که برای او شریک می گیرند .] * [آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آن که زمین را [برای موجوداتش] آرام و قرارگاه ساخت و در شکاف هایش نهرهایی پدید آورد ، و برای آن کوه هایی استوار

ص: ۲۶۱

قرار داد [تا زیر پای اهلش نلرزد] ، و میان دو دریا [ی شیرین و شور] مانع و حایلی قرار داد [که با هم مخلوط نشوند] ؛ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد] ؟ [نه ، نیست] بلکه بیشترشان اهل معرفت و دانش نیستند . * [آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آن که وقتی در مانده ای او را بخواند اجابت می کند و آسیب و گرفتاریش را دفع می نماید ، و شما را جانشینان [دیگران در روی] زمین قرار می دهد ؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد ؟] ! اندکی متذکر و هوشیار می شوند . * [آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آن که شما را در تاریکی های خشکی و دریا [به وسیله ستارگان و دیگر نشانه ها] راهنمایی می کند ؟ ! و کیست که پیشاپیش [باران] رحمتش بادهای را مژده رسان می فرستد ؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد ؟] ! خدا برتر است از آنچه برای او شریک قرار می دهند . * [آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آن که مخلوقات را می آفریند ، آن گاه آنان را [پس از مرگشان] باز می گرداند ؟ ! و کیست آن که از آسمان و زمین شما را روزی می دهد ؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد ؟] بگو : اگر راستگویی دلیل خود را بیاورید .

خوشبخت آن کس است که آن یار، یار اوست خرم دلی که در او خار، خار اوست

کاری که فال خیر دو دنیاست عاشقی است فرخنده طالع است که اینکار، کار اوست

رفتیم زیر بار غم یار و می رویم خندان و شاد کام که این بار، بار اوست

آتش گرفت و سوخت و خاکش به باد رفت بیچاره دلخوش است که این نار، نار اوست

سردار عشق بر سردار فنا سرود این دار و هر چه هست در این دار، دار اوست

(مفتون)

فرازی از دعای عرفه

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه عرضه می دارد:

يا مَنْ كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى الْمَاءِ، وَ سَيِّدَ الْهَوَاءِ بِالسَّمَاءِ، يا مَنْ لَهُ أَكْرَمُ الْأَسْمَاءِ، يا ذا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لا يَنْقَطِعُ أَبَداً، يا مُقَيِّضَ الرِّكْبِ لِيُوسِّفَ فِي الْبَلَدِ الْفَقْرَ وَ مُخْرِجَهُ مِنَ الْجُبِّ وَ جَاعِلَهُ بَعِيدَ الْعُبُودِيَّةِ مَلِكاً، يا رَادَّهُ عَلَى يَعْقُوبَ بَعِيداً أَنْ ائْتِيَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ، يا كاشِفَ الضَّرِّ وَ الْبَلْوَى عَنْ أَيُّوبَ، وَ مُمَسِّكَ يَدَيِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ ذَبِيحِ ابْنِهِ بَعِيدَ كِبَرِ سِنِّهِ وَ فَنَاءِ عُمُرِهِ، يا مَنْ اسْتِجَابَ لِزَكْرِيَّا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيَى وَ لَمْ يَدْعُهُ فَرِداً وَ حَيْداً، يا مَنْ أَخْرَجَ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ، يا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَنْجَاهُمْ وَ جَعَلَ فِرْعَوْنَ وَ جُنُودَهُ مِنَ الْمُعْرَقِينَ، يا مَنْ أَرْسَلَ الرِّياحَ مُبَشِّرَاتٍ بَيْنَ يَدَيِ رَحْمَتِهِ، يا مَنْ لَمْ يَجْعَلْ عَلَى مَنْ عَصَاهُ مِنْ خَلْقِهِ، يا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ وَ قَدْ عَدُوا فِي نِعْمَتِهِ يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ وَ يَعْبُدُونَ غَيْرَهُ وَ قَدْ حَادُّوهُ وَ نَادُّوهُ وَ كَذَّبُوا رُسُلَهُ، يا اللَّهُ ... (۱)

ای آن که زمین را بر آب انباشتی و هوا را به آسمان مسدود کردی، ای آن که تو را گرامی ترین نام هاست. ای دارای آن چنان معروف و خوبی و احسانی

ص: ۲۶۳

که بریده نشود. ای برانگیزنده همت سواران برای نجات یوسف در بیابان بی آب و گیاه و برآورنده اش از تاریکی چاه و قراردهنده اش پس از بندگی، فرمانروا. ای بازگرداننده او بر یعقوب پس از آن که چشمانش از شدت مصیبت فراق، سفیدی آورد. ای برطرف کننده بدحالی و بلا- از ایوب و جلودار ابراهیم از بریدن سر فرزندش بعد از پیری و فناشدن عمرش. ای مستجاب کننده دعای زکریا و بخشنده یحیی به او تا از تک و تنهایی درآید.

ای آن که یونس را از شکم ماهی بیرون آوردی و دل دریا را برای نجات بنی اسرائیل شکافتی و دشمن آنان، فرعون را، با ارتشش غرق نمودی.

ای آن که بادها را مژده دهنده هایی در پیشاپیش باران رحمت خویش فرستاده ای. ای آن که بر مجازات عاصیان از آفریدگانت شتاب نکردی. ای آن که ساحران عصر موسی را از ورطه هلاکت رهانیدی پس از آن انکار طولانی نسبت به حق و حقیقت، در حالی که در نعمت حق بودند و روزی او را می خوردند و غیر او را می پرستیدند، با حق مخالفت می کردند و با جنابش رقابت می نمودند و فرستادگانش را تکذیب می کردند. ای خدا...

دعای بعد از زیارت ائمه سامرا علیهم السلام

در دعای بعد از زیارت ائمه سرّ من رأی علیهم السلام می خوانیم:

يا ذَا الْقُدْرَةِ الْجَامِعَةِ، وَالرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ، وَالْمَنِّ الْمُتَّبِعَةِ، وَالْأَلَاءِ الْمُتَوَاتِرَةِ، وَالْأَيَادِي الْجَلِيلَةَ، وَالْمَوَاهِبِ الْجَزِيلَةَ. (۱)

ای دارای قدرت همه جانبه و رحمت بی نهایت در بی نهایت و منت های پی در پی و عطایای پیایی و بخشش های برجسته و موهبت های فراوان.

ص: ۲۶۴

الهی سینه ام را غرق غم کن در آن سینه دلم همچون حرم کن
بزن برقی که سوزد حاصلم را فنا سازد همه آب و گلم را
در رحمت به رویم بازگردان مرا با عاشقان همراز گردان
بود عشق وصال آرزویم همین باشد سراپا های و هویم
روان تیره ام بنمای روشن ببر از گلخنم یا رب به گلشن
مرا از بند نفس آزاد بنمای دلم از لطف و رحمت شاد بنمای

(مؤلف)

ص: ۲۶۵

[وَتَسَبَّيْتُ بِطُفِكَ الْأَسْبَابُ وَجَزَى بِقُدْرَتِكَ الْقَضَاءُ]

وسایل زندگی و اسباب حیات، به لطف فراهم آید، و فرمان و حکم به نیرویت جریان یابد.

در توضیح جمله اول اشاره ای به واقعه بسیار مهم جنگ بدر کرده، سپس مصداقی از مصادیق جمله دوم را به نگارش می آورم.

واقعه بدر و فراهم آمدن اسباب پیروزی

اشاره

«مهاجرین مکه که به دستور حضرت حق و طرح پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله از وطن خود آواره و به دیار غربت یعنی شهر مدینه آمده بودند، سر و سامانی نداشتند تا آن که عقد اخوت میان آنان و مسلمانان مدینه برقرار گردید و یار و همسایه و مددکار یکدیگر شدند، اما در عین حال آزار و شکنجه های مردم مکه را از یاد نمی بردند و نمی توانستند علاقه به وطن را هم فراموش کنند. همواره در مقام برمی آمدند خبری از وطن بگیرند و از شهری که در آن جا نشو و نما نموده، از آب و هوایش استفاده کرده بودند و هم اکنون فرزندان و اقارب، دایی ها و عموها و خویشاوندان تازه و قدیمشان در آن جا به سر می بردند کسب اطلاعی کنند.

لاجرم چنین به نظرشان رسید که باید کاری کرد که قریش از نیرو و شوکت ما با خبر شود و مجبور گردد از ترس ما با ما کنار بیاید و بدین وسیله راه برای نشر دعوت دینی باز گردد و چاره اش این است که بر سر راه قافله مال التجاره آنان رفته راه را بر آن

بیندیم و ضرب شستی به ایشان نشان دهیم.

همین کار را کردند. در سال دوم هجرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله عبدالله بن جحش را با جماعتی از مهاجران گسیل داشت و نامه ای به وی داد و فرمود تا قبل از دو روز سر نامه را نگشاید و بعد از دو روز راه، نامه را قرائت نموده بر طبق دستوری که خداوند به وی داده رفتار نماید و احدی از همراهان را مجبور نکند.

عبدالله به راه افتاد بدون این که بداند به کجا می رود، همی پیش راند و به خاطر این که دستور خدا در کار بود به منظور تنفیذ فرمان، با اعتماد و اطمینان به او، خود را یکسره به او سپرد و سریع پیش می رفت. دو روز تمام راه پیمود، آنگاه نامه را گشوده قرائت کرد، دید نوشته است: وقتی این نامه را از نظر گذراندی پیش برو تا به نخله که بین مکه و طائف است بررسی، در آن جا در کمین قریش می باش و مرتب اخبار قریش را به دست آورده برای ما بفرست.

عبدالله پس از قرائت نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرات خود را از مضمون آن آگاه ساخت و گفت: رسول الهی صلی الله علیه و آله به من دستور داده تا به سوی نخله روم و در آن جا در کمین قریش بنشینم و اخبار قریش را برای آن جناب بفرستم و نیز امر فرموده که احدی از شما را مجبور به کاری نکنم. اینک هر یک از شما میل دارد به درجه شهادت برسد با ما بیاید و هر کدام از شما حاضر نیست، از همین جا باز گردد و من خود، امر پیامبر را اطاعت نموده به راه می افتم.

نفرات عبدالله همگی با وی موافقت کرده، آمادگی خود را اعلام داشتند و همه به سوی هدف رهسپار شدند در حالی که امید به خدا پیشاهنگ و اطمینان و اعتماد به او رهبرشان و عنایت پروردگاری نیز نیروبخش دل هاشان بود و لکن در بین راه شتری از ایشان گم شد و در جستجوی آن در بیابان شده و پاره ای از ایشان اسیر قریش گشتند.

عبدالله و بقیه نفراتش همچنان می راندند تا به نخله رسیدند و در آن جا کاروانی

از قریش که حامل مال التجاره ایشان بود می گذشت و به محض آن که به عبدالله و یارانش برخوردند دچار دهشت و ترس عجیبی گردیدند.

اصحاب عبدالله نیز متحیر شدند که چه کنند، اگر با آنان مصاف دهند در ماه حرام جنگیده اند که خود عمل حرامی است و اگر مصاف ندهند اینان فردای همین شب به مسجد الحرام می رسند و دیگر دستشان به ایشان نخواهد رسید.

لاجرم لحظه ای متحیر ماندند، لکن سرانجام رأیشان بر این قرار گرفت که بر ایشان حمله برند و مال التجاره ایشان را به غنیمت برگیرند. همین کار را انجام دادند.

چیزی نگذشت که واقد بن عبدالله تمیمی با انداختن تیری، عمرو بن حضرمی را هدف قرار داده و از پایش درآورد. عثمان بن عبدالله و حکم بن کیان هم اسیر شدند و خداوند همه اموال و مال التجاره را نصیب لشکر اسلام گردانید.

عبدالله بن جحش با همراهان به سوی مدینه بازگشتند و اموال و اسیران را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. به محض این که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان افتاد فهمید که میان آن دو گروه کارزار افتاده و مشرکین فراری شده اند و اموالشان نصیب مسلمانان گشته، فرمود: من به شما دستور ندادم در ماه حرام دست به جنگ زنید و حاضر نشد آن اموال را تصرف کند و به انتظار رسیدن وحی توقف کرد تا حضرت حق تکلیفش را روشن سازد.

لشکریان اسلام متأثر گشته ترسیدند، نکند مرتکب گناهی شده باشند، سایر مسلمانان هم شروع کردند به خرده گیری که چرا بدون دستور خدا به چنین عملی اقدام کردید. از آن سو قریش نیز به خشم آمده، گفتند: محمّد و یارانش حرمت ماه های حرام را نگاه نداشتند و در ماه حرام دست به خونریزی زدند و اموال دشمن خود را به غارت برده و از آنان اسیر گرفتند.

در چنین حالی خدای تعالی درباره جنگجویان مجاهد اسلام آیه زیر را فرستاد و آنان را مشمول عنایت و لطف خود قرار داده فرمود:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَيْدٌ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ « (۱) »

از تو دربارهٔ جنگ در ماه حرام می پرسند . بگو : هر جنگی در آن [گناهی] بزرگ است ، ولی هر نوع بازداشتن [مردم] از راه خدا و کفرورزی به او و [بازداشتن مردم از] مسجد الحرام و بیرون راندن اهلس از آن ، نزد خدا بزرگ تر [از جنگ در ماه حرام] است ؛ و فتنه [شرک و بت پرستی] از کشتار بزرگ تر است .

وقتی این آیه شریفه نازل شد مسلمین از آن ترسی که داشتند اندکی آسوده شده خوشحال گردیدند و مخصوصاً نفراتی که مباشر جنگ بودند مسرور گشتند و رسول الهی اموال و اسیران را قبول کرد.

قریش فرستاده ای نزد آن حضرت گسیل داشتند و خواستار آن شدند که آن حضرت بهای اسیران را گرفته و ایشان را آزاد سازد. حضرت در جواب فرمود: این کار را به شرطی می کنم که شما نیز دو تن مسلمانی که اسیر گرفته اید آزاد سازید، چه ما از شما به جان آنان می ترسیم و منتظریم تا اگر شما اسیران ما را کشتید ما نیز اسیران شما را بکشیم.

قریش ناگزیر شدند شرط آن جناب را بپذیرند و اسیران آن حضرت را نزد وی روانه سازند، خداوند بدین وسیله نعمت را بر مسلمین تمام کرد و وعدهٔ نصرتی که داده بود عملی فرمود.

اما عبدالله بن جحش و همراهانش به نازل شدن این آیه قناعت ننموده و اندوهشان زایل نگردید، چون انتظار داشتند آیه ای در اجر و ثوابشان نازل شود، لذا

ص: ۲۶۹

به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: آیا می شود جنگی پیش بیاید که ما در آن شرکت جسته و خداوند به ما اجر مجاهدان را مرحمت فرماید؟ خدای تعالی در جواب آنان این آیه را فرستاد:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۱)

یقیناً کسانی که ایمان آورده ، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند ، به رحمت خدا امید دارند ؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

با نازل شدن این آیه اندوه ها زایل شد و دل ها آرامش یافت و مسرت تمام وجود مؤمنان را گرفت، چه می دیدند نعمت خدا و رحمت او ایشان را فرا گرفته است.

نتایج واقعه بدر

این سیریه اولین جنگی بود که سیاست و روش حکومتی اسلام را روشن ساخت و در حقیقت اساسنامه نظام آن بود و چند نتیجه داشت که اشاره می شود:

نتیجه اول: این که جواب مشرکین را داد که جنگ و خونریزی در ماه حرام گناه بزرگی است.

نتیجه دوم: این که فهماند که خود مشرکین مرتکب گناہانی شده و می شوند که بسی بزرگتر از آن است. و آن یکی این است که آنان از راه خدا جلوگیری به عمل آورده اند و در مقام برآمدند تا با تهدید و زور، مسلمانان را از دین اسلام برگردانند.

دیگر این که به خدا کفر ورزیدند و نیز این که سکنه مسجدالحرام را از آن جا بیرون کردند. و به خاطر همین جرائم بود که خداوند قتال با آنان را تجویز کرد.

نتیجه سوم: این که در اثر این جریان، قریش از این ضربت و این که هم اموالش به

ص: ۲۷۰

غارث رفت و هم عده ای کشته داد و هم دو نفر اسیر شدند، از آن غرور و نخوتی که داشت پایین آمد و به همین جهت تصمیم گرفت مسأله جنگ در ماه حرام را بهانه کرده و شبه جزیره عربستان را علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش بشورانند و کار جنجال را به جایی رسانید که مسلمین یقین کردند دیگر هیچ امیدی به سازش و اصلاح نیست.

در چنین وضعی روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسلمانان خبر داد که ابوسفیان، فرزند حرب، کاروان قریش را از شام به سوی مکه می راند و اموال و سرمایه تجارت قریش با آن کاروان است و شما می توانید هم اکنون بر سر راهشان شده و با آنان کارزار کنید، باشد که خداوند نیروی شما را با آن اموال تقویت نماید.

از آن سو ابوسفیان هم که داستان نخله را داشت در تجسس اخبار رسول الله صلی الله علیه و آله و یارانش بود، هر که را در راه می دید از حال آن جناب می پرسید تا آن که خبر یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله یاران خود را به تعقیب کاروان وی روانه کرده. از ترس مال التجاره و حرصی که بر اموال خود داشت سخت در اندیشه شد، تصمیم گرفت به هر نحوی شده قریش را از این جریان آگهی دهد، لاجرم ضمیم بن عمرو غفاری را اجیر نموده روانه مکه کرد و به وی گفت: باید خود را به قریش برسانی و آنان را به سر وقت اموالشان بیاوری و به ایشان بگویی که محمد و یارانش متعرض اموال ایشان شده اند.

ضمیم در حالی که بینی شترش را پاره کرد و بار آن را وارونه بسته و پیراهن خود را از عقب و جلو دریده بود به درب مسجد الحرام آمد و فریاد زد:

ای گروه قریش!، مال التجاره، مال التجاره، ای فریاد و ای فغان که ابوسفیان با اموال شما مورد حمله محید و یارانش قرار گرفت، ای داد و بیداد، گمان نمی کنم بتوانید او را دریابید!

مردم همه در وحشت و اضطراب شدند و به سرعت اجتماعی تشکیل داده به

مشورت پرداختند و سرانجام قرار شد هر چه زودتر حرکت کنند و همین کار را کرده بدون استثنا همه شرکت کردند و اگر برخی از آنان حرکت نکرده کسی را به عوض روانه ساخت، از آن جمله ابولهب بود که مردی را به مبلغ چهارهزار درهم که از او طلب داشت اجیر کرد تا با لشگر قریش برای نابودی اسلام و مسلمین حرکت کند.

بعد از آن که همه از تدارک اسباب سفر فراغت یافته و آماده حرکت شدند، به یادشان افتاد که ما همین چندی قبل با قبیله کنانه جنگ داشتیم، یکی از آن میان گفت: اگر ما حرکت کنیم احتمال دارد کنانی ها از دنبال بر سر ما بتازند و ما از رفتن به کمک ابوسفیان بازمانیم.

اما سراقه بن مالک که از اشراف کنانه بود گفت:

من به شما پناه می دهم و همه در امان من هستید، بروید و از قبیله من نگرانی نداشته باشید، من نمی گذارم از قبیله کنانه به شما آسیبی برسد. در اینجا رأی آنهایی که می گفتند باید هر چه زودتر حرکت کرد تقویت شد و همه به راه افتادند.

از آن سو رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون شد در حالی که پیشاپیش لشگرش دو بیرق سیاه در اهتزاز بود، یکی به دست علی بن ابی طالب و آن دیگر به دست انصار و با همراهان به دنبال شتران قریش به راه افتاد. در بین راه به مردی برخورد کرده از وی خبر کاروان قریش را پرسید، ولکن خبر نزد او نیافت و شب و روز به سرعت می راند تا به نزدیکی صفراء رسیدند. حضرت شخصی را فرستاد تا از ابوسفیان خبری گیرد و خود پیش همی راند تا به ذفران یکی از بیابان های پیرامون دهکده صفراء رسید، در آن جا بار گرفت و خبر گزاران به نزدش آمده گزارش دادند که قریش همه از مکه بیرون شده و به کمک ابوسفیان شتافته اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون دید مطلب رنگ دیگری به خود گرفت با یاران خود به مشورت پرداخت. آری، دیگر قافله مال التجارة ابوسفیان مطرح نیست، باید با لشگری روبه رو شود که نیرو و نفراش چندبرابر نیروی اوست.

از میان اصحاب، مقداد بن عمرو برخاست و عرض کرد: به هر جا که خدایت دستور داده برو و ما یک قدم از تو جدا نمی شویم، ما آن کلامی را که بنی اسرائیل در پاسخ دعوت موسی به میان آورده، گفتند:

فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هُنَا قَاعِدُونَ ﴿١﴾

پس تو و پروردگارت بروید [با آنان] بجنگید که ما [تا پایان کار] در همین جا نشسته ایم.

در جواب تو نخواهیم گفت؛ بلکه ما می گوئیم: تو و پروردگارت به کارزار دشمن بروید، ما نیز همراه شما هستیم و به همراه شما کارزار می کنیم و به آن خدایی که تو را به حق مبعوث فرموده اگر ما را به دورترین نقاط زمین گرچه حبشه باشد ببری همراهت می آییم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دعای خیرش فرمود، آنگاه رو به سایر یاران کرد و فرمود: ای مردم! رأی خود را اظهار دارید. مقصودش از مردم طایفه انصار بود. از میان مردم انصار، سعد بن معاذ برخاست و گفت: ای رسول خدا! گویا مقصودت ما انصار بوده؟ حضرت فرمود: آری، سعد گفت: ما به تو ایمان آورده و تو را تصدیق نموده و شهادت دادیم بر آن که آنچه آورده ای حق است و بر ایمان و شهادت خود عهد و پیمان سپردیم و آن این بود که در هر حال تو را اطاعت کنیم.

بنابراین یا رسول الله! هر چه می خواهی انجام ده و هر تصمیمی که می خواهی بگیر که ما با تویم و از تو جدا نمی شویم و به خدایی که تو را به حق مبعوث فرموده، سوگند، اگر ما را به دریا عرضه بداری و بفرمایی که ما خود را به همراه تو در آن بیفکنیم خواهیم افکند و یک تن هم از ما تخلّف نخواهد کرد و هیچ ملاحظه ما را مکن؛ زیرا که کوچک ترین کراهتی از جنگیدن با دشمنانمان نداریم و ما خویشندار

ص: ۲۷۳

در جنگ و هم‌آوردان میدان کارزاریم و امیدواریم خداوند از ما به تو رفتاری نشان دهد که مایه خرسندی و روشنی چشمت باشد، ما را راه بینداز و از خدا توفیق و مدد بخواه.

هنوز گفتار سعد تمام نشده بود که آثار خرسندی در رخساره رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودار شد، آنگاه فرمود: حرکت کنید و امیدوار ظفر باشید، چه خدای تعالی مرا به یکی از این دو بشارت داده: ما به طور مسلم یا به قافله آنان ظفر می‌یابیم و یا بر لشگریان آنان و گویا من هم اکنون قتلگاه آنان را می‌بینم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران از آن منزل حرکت کرده در نزدیکی بدر پیاده شدند و آن جناب برخی از یاران خود را به سوی چاه بدر روانه کرد تا آن جا از قافله و یا لشگر قریش خبری بگیرند. فرستادگان به دو نفر رسیدند که مشغول آب کشی بودند، معلوم شد آب را برای لشگر قریش می‌برند، پرسیدند به کجا می‌روید و از چه قبیله‌ای هستید و هدفتان چیست؟ گفتند: ما سقایان قریش هستیم، ما را فرستاده‌اند تا برای آنان آب ببریم.

فرستادگان باور نکردند که این دو نفر وابسته به لشگر قریش باشند، احتمال دادند سقایان قافله مال التجاره ایشان باشند، به همین جهت آن دو را تحت شکنجه قرار دادند و آنها را مفضل زدند، وقتی خوب از کارشان درآوردند ناچار گفتند: ما از قافله ابوسفیانیم، مسلمانان از کتک زدنشان باز ایستادند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول نماز بود، وقتی اصحاب خود را مشاهده کرد نماز را تمام کرده، فرمود: اگر راست گویند کتکشان می‌زنید؟ و چون دروغ گویند: ره‌آشان می‌کنید! در حالی که به خدا سوگند راست می‌گویند و از لشگر قریشند نه از کاروان ایشان.

آنگاه رو به آن دو تن کرده، فرمود: به من بگویید بینم قریش کجا هستند، گفتند:

به خدا سوگند در پشت همین تل که از دور نمودار است اردو زده‌اند. رسول

خدا صلی الله علیه و آله پرسید عده شان چند است ؟ گفتند بسیار است. فرمود چند نفرند؟ گفتند:

نمی دانیم. فرمود: خوراکشان در روز چند شتر است ؟ گفتند: یک روز نه شتر و روز دیگر ده شتر. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و فرمود: لشکر قریش بین نهصد و هزارند. آنگاه رو به همه مسلمان کرد و فرمود: بدانید که مکه همه جگر گوشه های خود را در اختیار شما قرار داده است.

حال ببینیم ابوسفیان کاروان را به کجا سوق داد. او وقتی به گزارش جاسوسان خود از جایگاه مسلمانان خبر یافت و فهمید که مسلمانان بنای تعرض به کاروان وی را دارند مسیر کاروان را تغییر داده و از راه معمولی کنار رفت و بدر را در دست چپ قرار داده به کلبه از نظر مسلمان پنهان و ناپدید گردید. وقتی کاملاً مطمئن شد که کاروان را از دستبرد مسلمان نجات داده، رسولی نزد قریش فرستاد که شما به منظور نجات دادن اموال خود از مکه بیرون شدید و اینک من اموال را حفظ کردم، بنابراین هر جا که هستید به مکه بازگردید.

ابوجهل گفت: به خدا سوگند باز نمی گردیم تا آن که به کناره چاه بدر برسیم و سه روز در آن جا به عیش و نوش و میگساری پردازیم و خنیاگران برایمان موسیقی بنوازند و عرب وحدت کلمه نیروی ما را بفهمد و از این پس خیال حمله به ما را در سر نپروراند.

اخنس بن شریق با این رأی مخالفت کرد و گفته های ابوجهل را پاسخ داد و به قبیله بنی زهره که هم سوگند با قریش بودند گفت: اموال و افراد شما به سلامت نجات یافتند و منظور شما هم همین بود، اینک باز گردید و دیگر وجهی ندارد بیهوده به دیاری سفر کنید که در آن جا منافی در نظر ندارید؛ خیرخواهی مرا بپذیرد و گوش به حرف این مرد مغرور ندهید. و از آنجایی که اخنس در میان قبیله بنی زهره محبوبیت و وجهه خوبی داشت یک نفر زهری از گفته او سرباز نزد و هیچ کدام به بدر نیامدند.

صبح روز بعد به مسلمین که در جستجوی کاروان ابوسفیان بودند خبر رسید که ابوسفیان مال التجاره را به منزل رسانید و اینک باید با لشکر قریش که در فاصله مختصری قرار دارد روبه رو شوند و در نتیجه آرزویی که مسلمین به امید رسیدن به آن خرسندی می کردند مبدل به یأس گردید و جماعتی از ایشان به رسول الهی اصرار می ورزیدند که به مدینه بازگردد و با لشکر قریش مصاف ندهد و در جنگ وارد نشود.

خدای متعال درباره ایشان می فرماید:

وَ إِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِخِيدِي الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ « (۱) »

و [یاد کنید] هنگامی را که خدا پیروزی بر یکی ازدو گروه [سپاه دشمن یا کاروان تجارتي قریش] را به شما وعده داد ، و شما دوست داشتید بر کاروان تجارتي قریش دست یابید ، ولی خدا می خواست پیروزی در میدان جنگ را با فرمان نافذی [که دایر بر پیروزی مؤمنان و شکست دشمنان جاری ساخته بود] تحقق دهد و ریشه کافران را قطع کند.

پس از مختصری مسلمانان یکدل و یک جهت بر آن شدند که با لشکر قریش مصاف دهند، به همین جهت خود را زودتر به آب بدر رسانیده و چاه را تصرف کردند. خدای تعالی بارانی فرستاد تا بیابان شنزار و لغزنده جهت آنان محکم و استوار گردد و قسمت لشکر گاه قریش که زمینی خاکی بود گل و لغزنده شود و بالأخره لشکر اسلام توانست خود را قبل از قریش به محل مناسب یعنی کنار اولین چاه در قسمت پایین بدر برساند.

آنگاه خود را آماده قتال کرده به مشورت پرداختند. در حالی که گفتگو می کردند

ص: ۲۷۶

سعد بن معاذ پیش آمد، عرض کرد: ای پیامبر خدا! اجازه می دهی ساییانی جهت شما بر پا کنیم تا شما در آن جا قرار گیرید و مرکب های شما را در کنار آن آماده نگهداشته و خود با دشمن مصاف دهیم؟ اگر پیروز شدیم که هیچ و اگر خدای نخواستہ کشته گشتیم تو بر مرکب سوار شده به پیروانت در مدینه ملحق شوی، چه آن مسلمانان که در مدینه مانده اند کمتر از ما به تو معتقد و علاقمند نیستند و اگر احتمال می دادند کار تو سرانجام به جنگ منتهی می شود هرگز تخلف نمی کردند و اگر چنین پیشامدی رخ دهد ایشان شر دشمن را دفع می کنند و از در خیرخواهی با کمک تو به جهاد می پردازند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بستود و در حقش دعا کرد. سعد با یاران به ساختن سایبان پرداخت تا اگر پیروزی و فتح نصیب او و یارانش نشد، آن منبع کرامت و عظمت به دست دشمن گرفتار نشود و بتواند خود را به باقی اصحاب برساند و دعوت خود را ادامه دهد، چه اسلام برای طائفه معینی نیامده بود، اگر همه اهل مدینه هم کشته شوند، او باید بماند و سایر قبایل عرب و دیگر ملل دنیا را رهبری کند.

قریش نیز آماده جنگ شدند و شخصی را فرستادند تا از مسلمانان خبری بیاورد.

آن شخص بازگشت و خبر آورد که اصحاب محمد سیصد نفر و یا کمی کمتر و یا بیشترند و هیچ کمینی هم ندارند و از آب هم بسیار دورند، ولکن با همه این احوال مردمی هستند که جز شمشیر پناهگاهی برای خود قائل نیستند و جز به ایمان ثابت و یقین استوار خود اتکایی ندارند.

این خبر، رعب و وحشتی در دل های قریشیان ایجاد کرد و برخی از عقلای آنان به این فکر فرو رفتند که اگر سپاه اسلام همه آنان را بکشند حرمتی برای مکه باقی نخواهد ماند. از میان آنان عتبه بن ربیعہ برخاست و گفت: ای گروه قریش، به خدایم سوگند! شما از این که با محمد و یارانش مصاف دهید کاری از پیش نمی برید؛ زیرا اگر او را بکشید پیوسته چشمتان به روی مردمی باز می شود که یا پسر عمویش را

کشته اید و یا پسر خاله اش را و یا مردی از عشیره اش را؛ پس بهتر این است که باز گردید و او را به عرب بسپارید، چه اگر سایر طوائف عرب او را بکشند شما به مقصود خود نایل آمده اید و اگر او بر عرب فایق آمد شما کاری که مایه کراهت و ندامتتان شود نکرده اید.

کلام عتبه به گوش ابوجهل رسید، او پر از خشم و غیظ شد و کینه های دیرینه ای را که با مسلمین داشت یادآوری کرد. و همین معنی باعث شد که همه بر قتال سپاه اسلام یکدل و یک جهت شوند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی کثرت عدد دشمنان و بسیاری نیروی آنان را دید به میان یاران آمد و با سخنان گرم و دلنشین خود روحیه آنان را تقویت کرده و به تنظیم صفوف ایشان پرداخت و دستور داد قبل از آن که وی فرمان دهد حمله نکنند و فرمود:

چنانچه دشمن را محاصره کردید با تیر به ایشان حمله کنید. آنگاه به عریش خود یعنی سایبان بازگشت در حالی که از سرانجام کار یاران نگران بود، در آن جا به درگاه خدای سبحان ملتجی گشته و از او درخواست پیروزی و تنجیز وعده می نمود و تضرع و زاری همی کرد و گفت:

بارالها! این قریش متکبر و متعصب است که همواره با تو مخالفت و دشمنی می ورزید و فرستاده ات را تکذیب می کرد، اینک روی آورده تا با پیغمبرت بجنگد.

پروردگارا! آن نصرت که مرا بدان وعده فرمودی بفرست. بارالها! اگر امروز این گروه که با من هستند کشته شوند دیگر کسی تو را پرستش نخواهد کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنان دعا همی می کرد و رو به قبله دست به دعا بلند داشت تا ردایش از شانه اش بیفتاد و آن قدر ادامه داد تا خواب او را گرفت، در عالم رؤیا یاری خدا را به چشم دید و نیز به حالت وحی درآمد و این آیه بر وی نازل شد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ

يَغْلِبُوا مَا تَيْنَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ « (۱)

ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ برانگیز که اگر از شما بیست نفر صابر باشند بر دویست نفر چیره می شوند، و اگر از شما صد نفر [صابر] باشند بر هزار نفر از کافران چیره می شوند؛ زیرا آنان گروهی هستند [که حقایق توحید و قدرت خدا را] نمی فهمند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از گرفتن این وحی، به میان سپاه خود آمد و آنان را بر قتال با کفار تحریص کرده و فرمود: به آن خدایی که جان محمد در دست اوست هیچ یک از شما امروز با این کفار نمی جنگد و با صبر و پایداری کشته نمی شود مگر این که خدای تعالی تو را به بهشت درخواهد آورد. آنگاه مثنی خاک از دست امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته و آن را به جانب کفار پاشید و فرمود:

شَاهَتِ الْوُجُوهَ . (۲)

زشت باد رویتان.

سپس به یاران فرمود: کمر همت ببندید. مسلمانان قویدل گشته یکصدا فریاد زدند: أحد: أحد. خدای تعالی ملائکه را نیز به مدد ایشان فرستاد تا بر فتح و پیروزی بشارتشان دهد و ایمانشان را قوی تر سازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در قلب معركة قرار گرفته مردم را تشجیع می نمود و به نصرت خدا نوید می داد.

بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان صفوف ایشان از یک سو و کمک ملائکه از سوی دیگر، اثر عمیقی در روحیه مسلمانان داشت و به همین جهت کشتار زیادی از لشکر دشمن کرده که در تاریخ کم نظیر و بی مانند بود و افتخاری بزرگ در تاریخ اسلام

ص: ۲۷۹

۱- (۱) - انفال (۸) : ۶۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۹/۱۹، باب ۱۰، غزوه بدر الكبرى.

برای همیشه به یادگار گذاشتند و بدریون در اصحاب پیامبر از دیگران ممتازند.

غبار معرکه بر روی اجساد بی جان کفار فرو نشست و اهل مکه با وضع فزونی فرار کردند. سپاه اسلام با افتخار و پیروزی و غنیمت بسیاری به سوی مدینه بازگشتند، در حالی که از یاری و نصرتی که خدای تعالی ارزانی شان داشته خوشحال و شکرگزار بودند. (۱) در داستان با عظمت بدر، بارانی که بارید، دعایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، قوت قلبی که به مردم مؤمن داده شد و نزول ملائکه و رعبی که از عظمت معنوی ارتش اسلام به دل کافران افتاد، همه و همه اسبابی بود که خداوند مهربان به لطف خود جهت پیروزی مردم مؤمن فراهم آورد. آری، به قول حضرت زین العابدین علیه السلام که فرمود:

«وَتَسَبَّبَتْ بِلُطْفِكَ الْأَشْبَابُ»

دل به تماشای دوست رفته به صحرای دوست رفته به صحرای دوست دل به تماشای دوست

همت والای دوست رحمت بی منتهاست رحمت بی منتهاست همت والای دوست

خاک کف پای دوست سرمه چشم رضاست سرمه چشم رضاست خاک کف پای دوست

طور تجلای دوست سینه سینای ماست سینه سینای ماست طور تجلای دوست

غرقه دریای دوست به که نیابد خلاص به که نیابد خلاص غرقه دریای دوست

ص: ۲۸۰

دل به تمنای دوست از همه عالم برید از همه عالم برید دل به تمنای دوست

هر که ز پروای دوست از سر جان درگذشت از سر جان درگذشت هر که ز پروای دوست

بر رخ زیبای دوست دیده الهی گشود دیده الهی گشود بر رخ زیبای دوست

(مهدی الهی قمشه ای)

ص: ۲۸۱

[وَمَضَتْ عَلَى إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءَ «۳» فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ وَبِإِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنَزَّجَةٌ]

و همه چیز بر اساس و اراده ات می گذرد؛ پس همه موجودات به خواست تو بی آن که فرمان قوی دهی، فرمان برند، و به اراده ات، بی آن که با گفتار نهی کنی از کار باز ایستند.

خواست حق

درون حضرت ابراهیم علیه السلام از عواطف پدری نسبت به اسماعیل موج می زد. او را همواره به یاد می آورد و جانش برای دیدار او طوفان شوق و مهر داشت. از تقدیر الهی سر نمی پیچید، اما از احساسات انسانی هم تهی نبود.

رضای حضرت محبوب را بر خشنودی خود مقدم می دانست و لکن دلش در گرو عطوفت فرزندش نیز بود، به خصوص که او را به فرمان خدا در بیابانی خشک و سوزان، بی آب و نان با مادری بی پناه رها کرده بود و نمی دانست در این امر الهی چه مصلحتی است و آینده چگونه می شود؟

گاهی حوادث روزگار بسیار سنگین و خردکننده است اما مردان بزرگ و خداپرست می دانند که تا گندم نرسد آن را آرد نمی کنند، این است که حوادث و وقایع آنها را پخته می کند، از خامی بیرون می آورد و احساس سنگینی پیشامدها برای ایشان پر از لذت و خوشی است.

ابراهیم که گاه گاه به دیدار فرزند می شتافت و نان و آبی برای او می برد، با دلی

قوی امید تغییر وضع و دستور جدید خداوند را داشت.

شب‌ی در خواب دید که از جانب پروردگار مأموریت یافته که فرزندش اسماعیل را ذبح کند! ابراهیم یقین داشت که رؤیای انبیا، خواب پریشان و وساوس و پندارهای موهوم نیست و معتقد بود که حقیقتی است که در خواب به او الهام شده و برای انجام آن باید بدون کم و کاست پیاخیزد و اقدام کند: قربان کردن فرزند! سر بریدن همان اسماعیل که خداوند به او عنایت کرده است!

باید اندیشید که این کار چه اندازه دشوار و سخت است، کدام پدر می تواند خود را راضی و حاضر کند که سر فرزندش را به دست خود ببرد؟ کدام دلی است که از این اندیشه فرو نریزد؟ و کدام دستی است که توانایی چنین کاری داشته باشد و نلغزد و از کار نیفتد؟!

انجام این گونه فرامین جز آثار ایمان و نمودهای عقیده و اعتقاد به حق و حقیقت نمی تواند باشد. این محنت کوهها را در هم فرو می ریزد و جانها را زیر و زبر می کند اما ابراهیم بزرگ هیچ گونه تزلزل و سستی به خود راه نمی دهد. او خدا را بزرگتر از هر چیز و مقدم بر کل هستی می داند و رضای او را بر رضا و میل خود ترجیح می دهد.

اسماعیل اندک اندک جوانی برومند و با نشاط و قوت شده بود، بازوان ستبر و شانه های پهن و پیشانی بلندش جان پدر پیر را قوت و نیرو می بخشید، اما چه کند، مأمور شده او را قربان کند.

پدر فرمان الهی را به پسر گفت تا او را هم از سرنوشت عجیب و شگفت انگیزش که از تولد گام به گام همراه او بود آگاه سازد. اسماعیل چون سخن پدر را شنید بدون تأمل اظهار رضایت کرد و خود را تسلیم نمود. این چه تربیت و ایمان محکمی بود که به این صورت و با آن رضامندی و چهره گشوده، از مرگ به خاطر اطاعت فرمان خدا استقبال می شد؟ خدا خود داناتر است.

پدر پیر پسر جوان را در آغوش کشید و بوسه های گرم و پرسوزی نثارش کرد، سپس دست و پای او را بست و با دلی سرشار از ایمان و لبریز از رضا، کارد را بر کشید و بر گلوی اسماعیل نزدیک کرد در حالی که تمام ملکوت نگران کار او بودند.

ابراهیم کارد را به گلوی اسماعیل کشید، بار دوم و سوم نیز تکرار کرد اما اثری از بریدگی و جاری شدن خون ندید و تغییر حالتی هم در قربانی مشاهده نمود.» (۱) گویی به زبان حال بر سر کارد تیز فریاد زد: چرا نمی بُری؟ و کارد هم به زبان حال به او پاسخ داد:

الْخَلِيلُ يَا مُرْنِي، وَالْجَلِيلُ يَنْهَانِي.

ابراهیم تو می خواهی من سر فرزندت را جدا کنم، ولی صاحب هستی مرا از بریدن نهی می کند!
آری:

«وَمَضَتْ عَلَى إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَ إِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ»

ص: ۲۸۴

[«۴» أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهَمَّاتِ وَ أَنْتَ الْمَفْرُوعُ فِي الْمَلِمَاتِ لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلَّا مَا دَفَعْتَ وَ لَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلَّا مَا كَشَفْتَ «۵» وَ قَدْ نَزَلَ بِي يَا رَبِّ مَا قَدْ تَكَادَنِي ثِقْلُهُ وَ أَلَمَ بِي مَا قَدْ بَهَطَنِي حَمْلُهُ]

تنها تو را در دشواری ها می خوانند، و در بلاهای سخت و دشوار، تنها تو پناهگاهی. بلاهای سخت و دشوار از انسان دور نمی شود، مگر آنچه را که تو دور کنی، و از گره های رنج آور، چیزی گشوده نمی شود، مگر آنچه را تو بگشایی. پروردگارا! بلایی بر من نازل شده، که سنگینی اش مرا به زحمت و رنج انداخته، و سختی و مشکلی به دردم آورده، که تحملش مرا در فشار قرار داده.

پناهندگی به خداوند در حل مشکلات و دفع بلاها

حضرت سجّاد علیه السلام در هنگام ترس و گرفتاری ها با حال تضرّع به پناهندگی خداوند اصرار می ورزد؛ زیرا در وقت هجوم انواع بلاها و حوادث و گناهان تنها پناهگاه انسان خداست نه غیر او.

ای فراز از دعای امام علیه السلام آموزشی به بندگان خداست که در وقت فشار گرفتاری و غم ها به غیر از خدا توجه نکنند، چون این حالت های روحی و جسمی که در اثر بسته شدن در رحمت و نعمت خداوند و روی آوردن انواع بلاها و سختی ها برای انسان است به خاطر این است که خداوند می خواهد، بندگانش به سوی او روی

آوردند و با او گفتگو کنند و به وجود حق عشق بورزند. و خدای متعال این حالت بنده را دوست دارد.

چه کسی می تواند حضرت یوسف علیه السلام را از صحنه گناه نجات دهد و او را در پناه خود نگه دارد. آن صحنه هایی که اگر برای هر یک از ما اتفاق بیفتد به یقین آلوده به گناه می شویم. چگونه اگر برهان ربّ نبود یوسف در منجلاب شهوت غرق می شد و همه پرده عصمت و هیبت او دریده می شد. پس یک قدرت برتر و نقطه امیدی باید دست او را بگیرد. در آن هنگام که همه راه ها را به سوی لغزش و خیانت مشاهده کرد و درهای نجات را بسته دید در پاسخ به همسر عزیز مصر به یک جمله کوتاه بسنده کرد:

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ ﴿١﴾

یوسف گفت: پناه به خدا، او پروردگار من است، جایگاهم را نیکو داشت.

مَعَاذَ اللَّهِ یعنی تنها پناهگاه خداست. در چنین شرایطی سخت و بحرانی برای رهایی از چنگال وسوسه های شیطانی، تنها راه فرار را پناه بردن به خدا می دانند، خدایی که خلوت و جلوت برای او یکسان است. یوسف با یاد حق اول به یگانگی خداوند در عقیده و پناه جویی خدا را در عمل؛ اعتراف می کند و همچنین حق شناسی خود را نسبت به عزیز مصر هم که ربّ و آقای اوست نشان می دهد که او مرا تربیت کرده و گرامی داشته است چگونه به او خیانت کنم؟! این ارزش های اخلاقی انبیا و صالحان و عمل مؤمنان سبب می شود که جامعه از جرم و جنایت مصون بماند.

خداوند در آیات دیگر برای تحکیم پایه های توحید و شکستن بت های شرک و کفر دستورهای اساسی صادر می فرماید:

ص: ۲۸۶

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّيَ وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا * قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا * قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» (۱)

بگو: من فقط پروردگارم را می پرستم، و هیچ کس را شریک او قرار نمی دهم. * بگو: من اختیار زیان و هدایتی را برای شما ندارم. * بگو: [اگر از او نافرمانی کنم] هرگز کسی در برابر [عذاب] خدا مرا پناه نمی دهد، و هرگز پناهگاهی غیر او نمی یابم.

ملتحد از ماده لحد به معنی پناهگاه مطمئن است که در اصل همان گودالی است که برای مرده آماده می سازند که در یک طرف آن حفره ای برای دفن مرده است تا خاک به روی او ریخته نشود و از آسیب جانوران نیز محفوظ بماند.

این آیات از یک سو اعتراف به عبودیت کامل در پیشگاه خداست و از سوی دیگر هر گونه غلو را در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله نفی می کند. و از سوی دیگر شخص پیامبر نیز با آن عظمت شأن پناه مستقلی در برابر عذاب خدا نمی تواند باشد. ولی می تواند از خدا تقاضای حل مشکلات برای مردم کند یا درخواست هدایت برای افراد شایسته بنماید.

در روایات اهل بیت عصمت آمده است:

انسانی که در امورش خود را در پناه خدا بداند یا نیت خود را نیک سازد، خواسته هایش هم زیبا و نیکو می شود و همچنین از آسیب ها و خطرات آسمانی و زمینی حفظ می ماند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

إِعْتَصِمْ فِي أحوَالِكَ كُلِّهَا بِاللَّهِ، فَإِنَّكَ تَعْتَصِمُ مِنْهُ سُبْحَانَهُ بِمَانِعٍ

ص: ۲۸۷

در همه حالات به خدا پناه جوی که در این صورت با سنگری نیرومند خود را حفظ می کنی.

حضرت در یک فراز از مناجات خویش که دریای معرفت و اقرار به درگاه الهی است عرضه می دارد:

خدایا! برای من پیکری آفریدی و در آن ابزارها در اندام هایی نهادی که من با آنها تو را فرمان می برم و نافرمانی می کنم، تو را به خشم می آورم و خشنودت می سازم و در نفس من انگیزه به سوی شهوات قرار دادی و مرا در سرایی آکنده از آفات جای دادی و آن گاه به من فرمودی: باز ایست، پس من به کمک تو از گناه باز می ایستم و به تو توکل می جویم و به تو پناه می برم و به یاری تو خود را حفظ می کنم و برای انجام آنچه خشنودت می سازد، از تو توفیق می طلبم. (۲) «نوف بکالی می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که به سرعت می رود؛ عرض کردم: کجا می روی سرورم؟

فرمود: رهیم کن، ای نوف! که امید و آرزوهایم مرا به سمت معشوق می برد؟

گفتم: مولای من آرزویتان چیست؟

فرمود: آن که امید و آرزویم به اوست خود می داند و نیازی نیست برای غیر او باز گویم، در ادب بنده همین بس که در خوشی ها و نیازهایش کسی جز خداوندگار

ص: ۲۸۸

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۹۸، حدیث ۳۹۲۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۷/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۱۴؛ البلد الأمين: ۳۱۷.

خود را شریک نگرداند. گفتیم: ای امیرالمؤمنین! من از چشم اندازی به طمع های دنیوی بر خود بیمناکم.

حضرت فرمود: چرا به پناهگاه خائفان و غار عارفان پناه نمی بری؟ عرض کردم:

مرا به آن راهنمایی کن.

حضرت فرمود: خداوند علیّ عظیم است. امیدت را به حسن تفضل او پیوند بزن و اندوه و غم خود را متوجه او گردان و دلت را از هر گونه مصیبتی روی گردان ساز، اگر عرصه را بر تو تنگ کرد من گشایش آن را ضمانت می کنم و با تمام وجود به خداوند سبحان رو کن؛ زیرا او می فرماید:

به عزّت و جلالم سوگند! امید هر کسی که به غیر من امید بندد به ناامیدی تبدیل سازم و جامه خواری در میان مردم بر قامت او می پوشانم و او را از نزدیک خودم دور می سازم و پیوندم را با او قطع می کنم...» (۱) پس با این اوصاف که مولای مؤمنان چنین درد دل می کنند یعنی انسان باید سخت مراقب اعمال خود باشد تا پناه خود را از دست ندهد و گرنه گرفتار گرداب دام هایی می شود که تا پایان عمرش ذلت و رسوایی می بیند. چقدر فتنه هایی برای آدم پیش می آید که اگر لطف خدا نباشد در همان دم اول خود را می بازد.

«علی بن ابی طالب علیه السلام به مردی که می گفت: بار خدایا! از فتنه به تو پناه می برم، فرمود: می بینم که از مال و فرزندت به خدا پناه می بری.

خدای متعال می فرماید: «همانا دارایی هایتان و فرزندانان مایه آزمایش هستند.» بلکه بگو: خدایا! از گمراهی های فتنه ها به تو پناه می برم.» (۲) بیشترین مشکلات انسان از این جاست که ظاهر خود را زیبا جلوه می دهد. ولی قلب و درون خود را که جایگاه پروردگار و محل امن و آرامش است؛ رازش می سازد. مولا علی علیه السلام در حکمت های حکیمانه خود نکته اساسی را می فرماید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تَخْسُنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ عَلَائِيَّتِي ، وَ تَقْبَحُ فِيمَا

ص: ۲۸۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۴/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۱۲؛ مستدرک الوسائل: ۲۲۱/۱۱، باب ۱۲، حدیث ۱۲۸۰۰.

۲- (۲) - أعلام الدین: ۲۱۰؛ بحار الأنوار: ۳۲۵/۹۰، باب ۱۸، حدیث ۷.

أَبْطِنُ لَكَ سِرِّي. (۱)

خداوندا! به تو پناه می برم از این که ظاهرم در دیده مردم نیکو جلوه کند و درونم در آنچه از تو پنهان می کنم زشت نماید.

ص: ۲۹۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۲۷۶. [۱]

«۶» وَ بِقُدْرَتِكَ أَوْزَدْتَهُ عَلَيَّ وَ بِسُلْطَانِكَ وَجَّهْتَهُ إِلَيَّ «۷» فَلَا مُضِدَّ لِمَا أَوْزَدْتَ وَ لَا صَارِفَ لِمَا وَجَّهْتَ وَ لَا فَاتِحَ لِمَا أَغْلَقْتَ وَ لَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحْتَ وَ لَا مُيَسِّرَ لِمَا عَسَّرْتَ وَ لَا نَاصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ [

و تو آن را به قدرتت بر من وارد کرده ای، و به اقتدارت به سوی من فرستاده ای؛ دور کننده ای برای آن وجود ندارد، و چیزی را که تو بسته ای گشاینده ای برایش نمی باشد، و چیزی را که تو بگشایی، کسی قدرت بستنش را ندارد، و آنچه را که تو دشوار کرده ای، آسان کننده ای برایش نیست، و کسی را که تو بی یار و یاور گذاشته ای یآوری برای او وجود ندارد.

یا رب نظر تو برنگردد

سلطنت خدا یعنی قدرت مالکانه خدا که اخص از قدرت مطلق است همه اموری که اسباب و ابزار آن زیر نظر خداوند است همسو با اراده و عنایت الهی است. هرگز دخالت غیر او در امرش راه ندارد؛ زیرا شرکت مستقیم موجودی ضعیف و محدود به نام انسان حکمت ها و مصلحت ها را بر هم می زند. پس گاهی که انواع بلاها و خطرها و ضررها به انسان هجوم می آورد تنها وسیله ای که می تواند بلاگردان و نگهبان انسان باشد، نظر خداوند است.

وقتی که می گوئیم توجه خدا به بنده یک عامل سعادت است یعنی چه؟

توجه از ماده و وجه به معنای ذات، صورت، چهره، سمت، هدف و... است.

گاهی خداوند قادر یک نگاه ویژه ای به بنده می کند که به سوی او رو می کند و می خواهد به او یک عنایت داشته باشد؛ حال این توجه حق به جهت دادن یک نعمت و امتیازی یا برگرداندن بلا و عذابی یا آزمایش و ادب است. در مقابل گاهی بنده مضطر هم یک توجه خاصی به خدا دارد که از درون خالصانه به وجه الله نظر دارد.

«وجه الله» یعنی خداوندی که صاحب جاه با قدرت و ملک است و نفوذ او فراگیر است. ذات حق در همه لحظه ها و مکان ها حضور حسی دارد.

خداوند می فرماید:

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَسَّعَ عَلِيمٌ ﴿١﴾

مالکیت مشرق و مغرب فقط ویژه خداست؛ پس به هر کجا رو کنید آن جا روی خداست. یقیناً خدا بسیار عطا کننده و داناست.

مقصود حق از مشرق و مغرب دو جهت جغرافیایی نیست بلکه این تعبیر، کنایه از تمام جهات و همه دنیاست.

حق تعالی می خواهد به ما بفهماند که قبله عالم در همه جا خداست. به هر سو که رو آورید و بنگرید خدای بی نیاز و دانا را می یابید چنین نیست که اگر شما از رفتن به مساجد و پایگاه های عبادی دوری کنید راه بندگی خدا بسته شود. خداوند موجودی ازلی و ابدی و نامحدود است به هر سو که او را بخوانی در حضور توست.

اگر وجودت را تسلیم خدا کنی و نیکوکار هم باشی، می بینی که خداوند حاجت و فرمان تو را هم بدون پرسشی می پذیرد و می فرماید:

بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

ص: ۲۹۲

آری ، کسانی که همه وجود خود را تسلیم خدا کنند در حالی که نیکوکارند ، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است ، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند .

اگر تسلیم به روی حق با تمام وجه باشد؛ آنگاه انسان آن روی خوش خداوند را می بیند که با بنده اش چه می کند؟ روشن ترین دلیل برای تسلیم در برابر چیزی آن است که انسان با تمام صورت متوجه آن شود. مؤمنانی که با عمل نیت خود؛ وجود خویش را تسلیم فرمان پروردگار می کنند، خدای منان هم با همه وجه خود به بنده اش روی می آورد.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ أَصْلَحَ جَوَائِبَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ بَرَائِيَهُ وَمَنْ أَرَادَ وَجْهَ اللَّهِ أَنَالَهُ اللَّهُ وَجْهَهُ وَوُجُوهَ النَّاسِ . (۲)

هر که میان خود و خدا را اصلاح کند، خداوند میان او و مردم را اصلاح گرداند و هر که درونش را درست کند، خداوند بیرونش را درست گرداند و هر که رضایت خدا را بطلبد، خداوند رضایت خودش و مردم را نصیب او گرداند.

رضایت خداوند به این است که به سوی او رو کنی و از او طلب حاجت یا دفع بلا و گرفتاری کنی تا در وقت نیازمندی وجهه الله را ببینی. و گرنه تلخی هایی پیش آید که دو چندان باید خرج کنی تا حق آن را ادا کنی و لکه ننگ ریا و نفاق را پاک سازی.

امام علی علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۹۳

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۱۲. [۱]

۲- (۲) - کنز العمال: ۷۹۸/۱۵، حدیث ۴۳۱۶۶.

كُلِّ حَسَنَةٍ لَا يُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ تَعَالَى ، فَعَلَيْهَا قُبْحُ الرِّيَاءِ وَ ثَمَرُهَا قُبْحُ الْجَزَاءِ. (۱)

هر کار نیکی که برای رضای خدای بزرگ انجام نگیرد، زشتی ریا بر آن است و میوه اش زشتی کیفر باشد.

این بنده عصیانگر چه باید بکند تا پل های بازگشت به سوی پناه خداوند را خراب نکند و حلقه وصل و پیوند فطرت با اصل خویش را نشکند مولای حق پویان امیرمؤمنان علی علیه السلام در امیدی را بر روی ما باز می کند و می فرماید:

وَ كُنْ لِلَّهِ مُطِيعاً وَ بِذِكْرِهِ آنساً وَ تَمَثَّلْ فِي حَالِ تَوَلِّيكَ عَنْهُ إِقْبَالَهُ عَلَيْكَ ، يَدْعُوكَ إِلَى عَفْوِهِ وَ يَتَغَمَّدُكَ بِفَضْلِهِ ، وَ أَنْتَ مُتَوَلِّ عَنَّهُ إِلَى غَيْرِهِ! (۲)

خدا را بنده باش و به یاد او انس بگیر و در حال روی گرداندن از خدا روی آوردن او را به سوی خود مجسم کن که تو را به عفو دعوت می کند و به فضلش می پوشاند و تو از او روی می گردانی و به غیر او روی می آوری!

از احادیث قدسی که در زبور حضرت داود علیه السلام آمده است، خداوند فرموده است:

ای فرزند آدم! حاجت از من می طلبی ولی من برآورده نمی کنم چرا که به منافع تو آگاهم سپس تو نسبت به خواسته ات اصرار می کنی، در نتیجه آنچه که می خواهی به تو می دهم. آنگاه از همان داده هایم بر گناه کردن کمک می جویی. پس اراده می کنم که آبروی تو را بریزم و تو دست به دعا بلند می کنی و من آبروی تو را حفظ می کنم. چقدر من با تو به خوبی برخورد می کنم و تو چقدر با بدی و زشتی با من معامله می کنی. نزدیک است نسبت

ص: ۲۹۴

۱- (۱) - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۶۲۸. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۴. [۲]

به تو به گونه ای خشمگین شوم که بعد از آن هیچگاه راضی نگردم. (۱) این صحنه رویارویی بنده با خداست که حق روی خوش نشان می دهد ولی بنده نادان با بی شرمی برای خلاف خود به خدایش رشوه می دهد.

این است که مولای ما امیر متقیان در مناجات شعبانیه به درگاه ربوبی التماس می کند که:

إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الْمَذْنُوبُ وَ مَمْلُوكُكَ الْمُنِيبُ (الْمَعِيبُ)، فَلَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ صَرَفَتْ عَنْهُ وَجْهَكَ وَ حَجَبَهُ سَيِّئُهُ عَنْ عَفْوِكَ. (۲)

خدایا! من بنده ناتوان گنهکار توام و مملوک توبه کننده به پیشگاهت، مرا از کسانی که رویت را از آنان بر گرداندی قرار مده و نه از کسانی که غفلتشان از بخشش محروم شان نموده است.

ص: ۲۹۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۵/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۹۸؛ عده الدّاعی: ۲۱۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۹/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۱۳؛ [۱] إقبال الأعمال: ۶۸۷. [۲]

[«۸» فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَافْتَحْ لِي يَا رَبُّ يَا رَبَّ الْفَرْجِ بِطَوْلِكَ وَ اكْسِرْ عَنِّي سُلْطَانَ الْهَمِّ بِحَوْلِكَ وَ أَنْلِنِي حُسْنَ النَّظَرِ فِيمَا شَكَّوتُ]

پس بر محمد و آلش درود فرست، ای پروردگارم! به توان و توانیبت در گشایش و فرج را به روی من باز کن، و به چاره سازی، تسلط غم و اندوه را از من بشکن و مرا در موردی که از آن شکایت دارم، به تأمل و تدبّر نیک برسان.

گشایش در کارها

پوینده راه حق و حقیقت باید پیوسته گشایش معنوی خود را از خداوند درخواست کند و در امور معنوی به کسانی که در اوج قله های کمال هستند، بنگرد تا به افزونی عمل خود ننازد.

اما در گشایش های مادی باید به فقیران و زیردستان نگاه کند تا خود را در حد کفایت ببیند و به حق خود قانع باشد.

گشایش در امور زندگی از سنت های الهی است که بر اساس رسم روزگار سختی و راحتی پی در پی هم می آیند و خوشی ها به ناراحتی ها نزدیک می شوند.

پروردگار عالم، انسان را در دو حالت گرفتاری و آسایش می آزمايد تا او را کمال و شخصیت دهد؛ زیرا انسان در مسیر رفاه و خوشی به جایی نمی رسد بلکه با غرور و لجاجت خود را نابود می کند. بلکه در راه سختی ها و گرفتاری ها صاحب فضل و دانش و تجربه می شود. اما گاهی بلاها و مشکلات او بیشتر می شود و او در این

وضعیت ساخته می شود و سپس در آسایش به روی او باز می شود و او در خوشی ها و لذت های هر چند زودگذر به سر می برد. و این حالت در خوبی و بدی پیوسته ادامه دارد تا به جایگاه اصلی خود بازگردد.

واژه فتح در لغت به معنی از بین بردن پیچیدگی و گشودن است و آن بر دو گونه است: گاهی با چشم دیده می شود مانند گشودن قفل و گاهی با اندیشه درک می شود مانند گشودن پیچیدگی اندوه و غم ها یا گشودن راز و اسرار علوم و عجایب خلقت یا داوری کردن میان دو نفر در گشودن مشکل مخاصمه و اختلاف نظرها.

یکی از اسمای الهی الفَتَّاح است یعنی خداوند درهای رزق و رحمت را به سوی بندگان باز می کند و همچنین بین آنان حکم می کند.

در بعضی روایات ذکر یا فِتَّاح برای حل مشکلات تأکید شده است. چرا که این نام بزرگ حضرت حق تعالی که به صورت صیغه مبالغه آمده است بیانگر قدرت پروردگار بر گشودن قفل مشکلات و برطرف کننده هر اندوه و غم و فراهم سازنده اسباب پیروزی و موفقیت است. و در حقیقت کلید همه درهای بسته در دست با کفایت اوست.

سوره شرح یا انشراح در قرآن در همین زمینه بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده است که به وجود مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله گشایش روحی و جسمی عطا فرموده تا در تحمّل وظیفه سنگین رسالت و هدایت، احساس نگرانی نداشته باشد. برای دلداری به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۱)

پس بی تردید با دشواری آسانی است. * [آری] بی تردید با دشواری آسانی است.

ص: ۲۹۷

در این دو آیه به پیامبرش مهمترین بشارت را می دهد و نور امید را بر قلب پاکش می اندازد که با سختی آسانی است، باز تأکید می فرماید، به یقین با هر سختی آسانی است.

پیام این آیات این است که غم مخور مشکلات و سختی ها به این صورت باقی نمی ماند، مخالفت دشمنان و محرومیت های مادی و اقتصادی و فقر مسلمانان ادامه نمی یابد پس از آن همه فشارها و آزارهای روحی و جسمی که بر رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمانان وارد شد، میوه شیرین هدایت انسان ها نمایان شد و راه اسلام برای پذیرش حق و حقیقت در مدینه و دیگر شهرها و... باز شد. این وعده الهی است که در زبان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله جاری گشته است که فرمود:

... وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ وَ أَنَّ الْفَرْجَ مَعَ الْكُرْبِ وَ أَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. (۱)

... بدان که با هر شکیبایی موفقیتی است و با هر مشکلی گشایشی است و با هر سختی آسایشی است، با هر دشواری راحتی است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله درباره آیه اَلَمْ نَشْرَحْ ... فرمود:

اگر دشواری در لانه ای باشد، آسانی نزد او می رود تا بیرونش آورد. سپس تلاوت فرمود: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. (۲)

هر چه امور دارای سختی و تلخی بسیار باشد به دروازه رهایی و آرامش نزدیک تر است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۲۹۸

۱- (۱) - من لایحضره الفقیه: ۴/۴۱۳، حدیث ۵۹۰۰؛ بحار الأنوار: ۱۸۳/۶۷، باب ۵۲، حدیث ۵۲. [۱]

۲- (۲) - کنز العمال: ۲/۴۷، حدیث ۳۰۶۳؛ الدر المنثور: ۶/۳۶۴، [۲] ذیل آیه ۵ - ۶ سوره انشراح. [۳]

أَضِيقُ الْأَمْرَ أَدْنَاهُ مِنَ الْفَرْجِ . (۱)

دشوارترین امور، نزدیکترین آنها به گشایش است.

به هر حال چرخه روزگار یکسان نمی چرخد در اوج و فرودها بسیاری از حقیقت باطن ها و ضمیر دلها بر هر فرد و جامعه ای آشکار می شود.

امام علی علیه السلام در بیان حکیمانه خویش نوید فضای باز حیات را می دهد:

عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَةِ تَكُونُ الْفُرْجَةُ وَ عِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ. (۲)

زمان اوج سختی مرحله گشایش و هنگام تنگی حلقه های بلا نوبت آسایش است.

«زنی به نزد حضرت امیرمؤمنان شکایت کرد که همسرش به او خرجی زندگی و نفقه نمی دهد، در حالی که مرد او بسیار تنگ دست بود، علی علیه السلام از این که همسرش او را به زندان بیاورد خودداری کرد و در جواب آن زن فرمود: با هر تنگ دستی، راحتی است و او را به صبر و تحمل دعوت کرد.» (۳) بنابراین باید کلیدهای گشایش را شناخت تا درهای رحمت گشوده شود.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله یادآوری فرمود:

اگر آسمان و زمین؛ بر بنده ای بسته شود؛ و او تقوی پیشه کند، خداوند برای او راه گشایش و خروج از گرفتگی آن دو را فراهم کند. (۴)

ص: ۲۹۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۶/۷۴، باب ۷، حدیث ۲؛ عوالی اللالی: ۲۹۱/۱، حدیث ۱۶۱. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۳۵۱. [۲]

۳- (۳) - تهذیب الأحکام: ۴۵۴/۷، حدیث ۲۵؛ وسائل الشیعه: ۴۱۸/۱۸، باب ۷، حدیث ۲۳۹۶۱.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۸۵/۶۷، باب ۵۶، ذیل حدیث ۸؛ عدّه الدّاعی: ۳۰۵.

امام صادق علیه السلام به سفیان ثوری در سفارشی اساسی می فرماید:

ای سفیان! هر گاه از سوی حاکم یا دیگران اندوهی به تو رسید بسیار بگو:

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» هیچ قدرت و قوتی نیست مگر به اتکای خداوند که آن کلید گشایش و گنجی از گنج های بهشت است. (۱) صاحب کتاب بحار الأنوار، در جلد ۹۲ دعاهایی برای رفع شدت بلاها، دفع دشمن و خطرات و ادعیه انبیا جهت رهایی از زندان و آفت ها و بلاها در سه باب مستقل ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸ آورده است:

از ادعیه انبیا، دعاء النبی صلی الله علیه و آله که معروف به دعای فرج است و بخشی از آن چنین است:

... أَسْأَلُكَ بِهٖ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تُيَسِّرَ لِي مِنْ أَمْرِي مَا أَخَافُ عُشِيرَهُ وَتُفَرِّجَ عَنِّي الْهَمَّ وَالْغَمَّ وَالْكَرْبَ وَمَا ضَاقَ بِهِ صَدْرِي وَعَيْلَ بِهٖ صَبْرِي فَإِنَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَيَّ فَرَجِي سِوَاكَ وَافْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَهْلَ التَّقْوَى وَ أَهْلَ الْمَغْفِرَةِ يَا مَنْ لَا يَكْتَسِفُ الْكَرْبَ غَيْرُهُ وَلَا يُجَلِّي الْحُزْنَ سِوَاهُ وَلَا يُفَرِّجُ عَنِّي إِلَّا هُوَ أَكْفِنِي شَرَّ نَفْسِي خَاصَّةً وَ شَرَّ النَّاسِ عَامَّةً وَ أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ وَ أَصْلِحْ أُمُورِي وَ أَفْضِلْ لِي حَوَائِجِي وَ اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَ مَخْرَجًا فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَ لَا أَعْلَمُ وَ تَقْدِرُ وَ لَا أَقْدِرُ وَ أَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ . (۲)

سؤال می کنم تو را به حق آن نام که رحمت فرستی بر محمد و آل او و آن که آسان گردانی برای من آنچه را که از دشواریش می ترسم و برطرف نمایی از من اندوه و غم و حزن را و آنچه را به سبب آن سینه من تنگ شده است و به سبب آن صبر من برطرف شده است. پس به درستی که قادر نیست بر خلاصی

ص: ۳۰۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۱/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۲۹؛ كشف الغمّه: ۱۵۶/۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۲/۹۲، باب ۱۰۸، حدیث ۴؛ [۱] مهج الدعوات: ۹۲. [۲]

من غیر تو و بجای آور برای من به آنچه که سزاوار آنی.

ای اهل پرهیزگاری و اهل آموزش، ای کسی که اندوه را تنها تو برطرف سازی و دلگیری را تنها تو زایل کنی؛ و او بر من گشایش نماید. مرا از شر نفس به ویژه و از شر مردم همیشه کفایت نماید.

همه حال مرا نیکو گردان و امور مرا اصلاح فرما و حاجت های مرا برآور و در کار من گشایش و خروجی قرار ده. پس به درستی که تو می دانی و من نمی دانم و تو قادر و توانایی و من قادر نیستم و تو بر همه چیز بسیار توانایی، به حق مهربانی تو ای مهربان ترین مهربانان.

ص: ۳۰۱

«وَأَذِقْنِي حَلَاوَةَ الصُّنْعِ فِيمَا سَأَلْتُ وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَفَرَجًا هَيِّئًا وَاجْعَلْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجًا وَحَيًّا» (۹) «وَلَا تَشْغَلْنِي بِالْإِهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهُدِ فُرُوضِكَ وَاسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ» [

و در آنچه از تو درخواست می‌کنم، شیرینی اجابت را بچشان، و از جانب خودت، رحمت و گشایشی گوارا به من ببخش، و برای من از نزد خود، راه نجاتی سریع قرار ده. و مرا به خاطر غمگینی و حزن و اندوه از رعایت واجبات، و به کار گرفتن مستحبات باز مدار.

شیرینی اجابت خواسته‌ها

اشاره

خواسته‌های بندگان وسیله ارتباط درونی با خداوند است. و حاجت بنده راه محبت و پیوند خالق با مخلوق است. شیرینی دریافت پاسخ حق تعالی این است که یاد و پرسش او در قلب و ذهن پیوسته باشد.

ماهیت پرسش در این است که انسان نیازهای فکری یا قلبی دارد که باید از دیگری خواسته خود را برآورده سازد تا به حق مطلب برسد. بنابراین اگر پروردگار از بندگان پرسش می‌کند، چون آنان نقص دارند، باید به حقایق آگاهی یابند و دانش خویش را تکمیل کنند. ولی پرسش انسان از حق دلیل بر نقص خداوند نیست؛ زیرا حق تعالی کمال نهایی و فاعل محض است و نقص و ضعف در او راه ندارد.

این مطلب در روان‌شناسی ثابت است که از هر کسی سؤالی شود و نتواند پاسخ

مناسبی به آن دهد، ناراحت می شود؛ زیرا او ضعف و محدودیت دارد ولی خدا این گونه نیست که اگر از او پرسشی شود غضبناک گردد؛ زیرا او کامل است و می تواند هر پرسشی را به مقتضای حال پرسشگر پاسخ دهد. در نتیجه حضرت حق این حالت پرسشگری را دوست می دارد.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

...إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطَلَّبَ مَا عِنْدَهُ . (۱)

همانا خدای تعالی دوست دارد که از او درخواست شود و آنچه را نزد اوست بخواهند.

انواع خواسته ها

درخواست بنده از حق به سه گونه است:

الف - زبانی: مانند درخواست نیکی و خیر در دنیا و آخرت:

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲)

و گروهی از آنان می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا نیکی و در آخرت هم نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش نگاه دار.

امام جواد علیه السلام در این باره می فرماید:

نیازها با خواهش خواسته می شود و با قضای الهی نازل شود و عافیت بهترین عطاست. (۳)

ص: ۳۰۳

۱- (۱) - الکافی: ۴۷۵/۲، حدیث ۴؛ [۱] وسائل الشیعه: ۵۸/۷، باب ۲۰، حدیث ۸۷۱۵ [۲]

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۰۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۶۵/۷۵، باب ۲۷، ذیل حدیث ۵؛ أعلام الدین: ۳۰۹.

ب - حالی: مانند نیازمندی که دست نیاز به سوی بی نیازی دراز می کند، بدون آن که چیزی بگوید و با زبان حال عرض حاجت می کند به این معنا که بنده ای از حال خود خبر دارد که عنایتی از سوی حق به او می شود و باید آن را درخواست کند؛ پس منتظر فرا رسیدن زمان فیض آن است. خداوند مَنان در این باره می فرماید:

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿١﴾

پروردگارتان را از روی فروتنی و زاری و مخفیانه بخوانید [و از آداب و شرایط دعا تجاوز نکنید]؛ یقیناً خدا متجاوزان را دوست ندارد .

چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

همانا برای پروردگارتان در روزهای زندگیتان، زمانی است که نسیم های معنوی می وزد، آگاه باشید و خود را در محل آن قرار دهید. (۲)ج - استعدادی: مانند همه موجودات به فراخور استحقاق و ظرفیت وجودیشان از حق تعالی درخواست می کنند.

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٣﴾

هر که در آسمان ها و زمین است از او درخواست [حاجت] می کند ، او هر روز در کاری است .

این وضعیت موجودات آسمانی و زمینی برحسب اقتضای هستی و آفرینش آنان است که شب و روز در انتظار باران رحمت حق هستند؛ زیرا گنجایش درخواست آنان افزونتر از خواسته های بشر است. که همگان باید در خدمت انسان

ص: ۳۰۴

۱- (۱) - أعراف (۷) : ۵۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۱/۶۸، باب ۶۶، ذیل حدیث ۳۰؛ عوالی اللآلی: ۱۱۸/۴، حدیث ۱۸۸.

۳- (۳) - الرحمن (۵۵) : ۲۹. [۲]

باشند و آفرینش آن دو حتی از خلقت آدم هم مهمتر است ولی بیشتر مردم این مطالب را نمی دانند. پس خداوند به همه موجودات توجه دارد و در پاسخ به حالت انتظار آنان خطاب می فرماید:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ « (۱)

و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

همگی مرا بخوانند تا در بی نیازی را بر روی آفرینش باز کنم، حق مرا ادا کنید تا درهای رحمت را بگشایم، به تعهد و پیمان ها عمل کنید تا من هم به پاسخگویی وفا کنم؛ زیرا وعده خداوند به اجابت خواسته یک وعده مشروط است نه مطلق؛ زیرا برای قبولی حاجات شرایطی هست که تا ارتباط دو طرفی باشد خداوند از حال دعا و خواهش بنده لذت می برد و به نزد فرشتگان افتخار می کند پس بنده هم برای دریافت حتمی حاجت باید مقدمات راهیابی را فراهم کند تا به مقامات بالاتر برسد از اینرو امام صادق علیه السلام به میسر می فرماید:

إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلِهِ . (۲)

در نزد خداوند مقامی است که تنها با دعا و درخواست به آن رسیده می شود.

چگونه باید رسید به درجاتی که پله های آن را باید در دنیا با دعا و مناجات گذراند. تا لذت شیرینی شرفیابی به حضور حق را احساس کرد. عبدالله بن سنان گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

بسیار دعا کنید؛ زیرا دعا کلید بخشش خداوند و وسیله رسیدن به هر حاجت است. در نزد پروردگار نعمت ها و رحمت هایی است که تنها با دعا می توان به آن رسید. (۳)

ص: ۳۰۵

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۶۰. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۴۶۶/۲، حدیث ۳؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۴/۷، باب ۶، حدیث ۸۶۳۹. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۴۷۰/۲، حدیث ۷؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۹۵/۹۰، باب ۱۶، ذیل حدیث ۲۳.

وقتی که ما نیایش می کنیم خود را به قوه پایان ناپذیری که تمام کاینات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می سازیم. (۱)

فیوضات واجبات و مستحبات در روایات

کسانی که خوشی و ناخوشی در حال آنان نسبت به واجبات الهیه و سنن اسلامیّه اثر می گذارد، به خاطر غم و اندوهی که عاقبتش زایل شدنی است خود را از برکات و فیوضات محروم می نمایند.

در توضیح فراز بالا لازم است به مختصری از فیوضاتی که از واجبات و مستحبات نصیب انسان می گردد اشاره می شود.

از امام باقر علیه السلام روایت شده:

عَشْرٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ بِهِنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ : شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ ، وَ إِيْتَاءُ الزَّكَاةِ ، وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَ حُجُّ الْبَيْتِ وَ الْوَلَايَةُ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ ، وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ ، وَ اجْتِنَابُ كُلِّ مُشْكِرٍ. (۲)

ده صفت است که هر کس خدا را با آنها ملاقات کند داخل بهشت خواهد شد:

شهادت به وحدانیت خدا و به رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اقرار و اعتراف به آنچه از جانب خدا آورده و پیا داشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و انجام حج خانه خدا و دوستی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان حضرت

ص: ۳۰۶

۱- (۱) - آیین زندگی: ۱۵۶.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷۷/۶۵، باب ۲۷، حدیث ۲۴؛ [۱] ثواب الاعمال: ۱۴ - ۱۵. [۲]

ربّ و دوری کردن از هر چه مست کننده است.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

مَنْ تَوَضَّأَ لِلْمَغْرِبِ كَانَ وَضُوءُهُ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي نَهَارِهِ مَا خَلَا الْكَبَائِرَ، وَ مَنْ تَوَضَّأَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ كَانَ وَضُوءُهُ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي لَيْلَتِهِ مَا خَلَا الْكَبَائِرَ. (۱)

هر کس برای نماز مغرب وضو بگیرد، این وضوی او کفاره گناهان گذشته روز اوست به غیر از گناهان بزرگ. و هر کس برای نماز صبح وضو بگیرد این وضو کفاره گناهان گذشته شب اوست به استثنای گناهان بزرگ.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يُنَجِّيكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ ، وَ يُدِيرُ رِزْقَكُمْ ؟ قَالُوا: نَعَمْ ، قَالَ :

تَدْعُونَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ ، فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ. (۲)

آیا شما را راهنمایی ننمایم بر اسلحه و ساز و برگی که شما را از دشمنان نجات بخشد و روزی شما را زیاد گرداند؟ گفتند: چرا، یا رسول الله. فرمود:

در شب و روز خدا را بخوانید و دعا کنید، چون یگانه اسلحه مؤمن دعاست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ مَشَى إِلَى الْمَسْجِدِ لَمْ يَضَعْ رِجْلَهُ عَلَى رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا سَبَّحَتْ لَهُ الْأَرْضُ إِلَى الْأَرْضِينَ السَّابِعَةِ . (۳)

هر کس پیاده به سوی مسجد روان شود، پای خود را بر هیچ تر و خشکی نمی گذارد مگر آن که از آن جا تا زمین هفتم برای او پروردگار را تسبیح می نمایند.

ص: ۳۰۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۱/۷۷، باب ۲، حدیث ۴؛ [۱] ثواب الاعمال: ۱۷. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۹۱/۹۰، باب ۱۶، حدیث ۱۴؛ [۳] ثواب الاعمال: ۲۶. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۳/۸۱، باب ۸، حدیث ۹۱؛ [۵] ثواب الاعمال: ۲۷. [۶]

در شرح این روایت آمده است:

از آنجایی که به فرموده قرآن، همه موجودات تسبیح خوان حَقْنَد و شعور توحید در ذات آنان هست، قدمی که در راه حق برداشته شود از بس با ارزش است بر روی هر چیزی که واقع شود از آن نقطه تا طبقه هفتم زمین از روی بهجت و سرور، تسبیح خدا را می گویند و این تسبیح را به نفع رونده به سوی مسجد قرار می دهند.

امام رضا علیه السلام فرمود:

عَلَيْكُمْ بِصِيَةِ اللَّيْلِ ، فَمَا مِنْ عَبِيدٍ مُؤْمِنِينَ يَقُومُ آخِرَ اللَّيْلِ فَيُصَلِّي ثَمَانِي رَكَعَاتٍ وَ رَكَعَتِي الشَّفَعِ وَ رَكَعَةَ الْوَتْرِ ، وَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فِي قُنُوتِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا أُجِرَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ ، وَ مَدَّ لَهُ فِي عُمْرِهِ ، وَ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي مَعِيشَتِهِ .

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْبُيُوتَ الَّتِي يُصَلِّي فِيهَا بِاللَّيْلِ يَزْهَرُ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ . (۱)

شما را به نماز شب سفارش می کنم، مؤمنی نیست که آخر شب برخیزد و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر را همراه با هفتاد مرتبه استغفار در قنوت بجای آورد مگر این که از عذاب قبر و عذاب جهنم امان داده می شود و در عمرش اضافه می گردد و وسعت رزق به او مرحمت خواهد شد.

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: خانه هایی که در آن نماز شب بجای آورده می شود، نورش برای اهل آسمان همچون نور ستاره پر فروغ برای اهل زمین می درخشد.

امام باقر علیه السلام فرمود:

ص: ۳۰۸

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۳۳۱/۶، باب ۳۳، حدیث ۶۹۳۳؛ [۱] روضه الواعظین: ۳۲۰/۲. [۲]

إِذَا صَلَّيْتَ الْعَصِيرَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَقُلْ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ، وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ، وَالسَّلَامَ عَلَيْهِمْ وَعَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.» فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهَا بَعْدَ الْعَصِيرِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ أَلْفِ حَسَنَةٍ، وَمَحَا عَنْهُ مِائَةَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ، وَقَضَى لَهُ بِهَا مِائَةَ أَلْفِ حَاجَةٍ، وَرَفَعَ لَهُ بِهَا مِائَةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ. (١)

چون نماز عصر را در روز جمعه بجای آوردی این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَالسَّلَامَ عَلَيْهِمْ وَعَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.»

به حقیقت که هر کس این دعا را بخواند، خداوند برای او صد هزار حسنه می نویسد، صد هزار گناه محو می کند و صد هزار حاجت او را برآورده می نماید و صد هزار درجه به او مرحمت می نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَا مِنْ صَلَاةٍ تَحْضُرُ وَقْتُهَا إِلَّا نَادَى مَلَكٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ النَّاسِ: قُومُوا إِلَى نيرانِكُمْ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَى ظُهُورِكُمْ، فَأَطْفِئُوهَا بِصَلَاتِكُمْ. (٢)

وقت نمازی نمی رسد مگر این که ملکی در برابر مردم فریاد می زند: به سوی آتشی که برای خود برافروخته اید و آن را به پشت می کشید برخیزید و برای خاموش کردنش با نماز خویش اقدام کنید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

صَلَاةٌ فَرِيضَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِشْرِينَ حِجَّةً، وَحِجَّةٌ خَيْرٌ مِنْ بَيْتٍ مَمْلُوءٍ مِنْ

ص: ۳۰۹

۱- (۱) - الأُمالي، شيخ طوسي: ۴۴۰، حديث ۹۸۶؛ [۱] روضه الواعظين: ۳۲۳/۲. [۲]

۲- (۲) - روضه الواعظين: ۳۱۸/۲؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۰۹/۷۹، باب ۱، حديث ۲۱. [۴]

الذَّهَبُ يُنْصَدَّقُ بِهِ حَتَّى يَفْنَى . (۱)

یک نماز واجب بهتر از بیست حج است و یک حج بهتر از خانه ای است که از طلا پُر باشد و همه آن را در راه خدا صدقه بدهند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ كَانَ الْقُرْآنَ حَدِيثَهُ ، وَالْمَسْجِدَ بَيْتَهُ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ . (۲)

هر کس، قرآن سخنش و مسجد خانه اش باشد خداوند در بهشت خانه ای برای او بنا کند.

ای غم تو راحت و ریحان من یاد رُختِ هم‌نفس جان من

لعل لب‌ت پسته خندان من دانه خال تو سپندان من

این من و تو خیزد اگر از میان هر چه بود زانِ تو هست آنِ من

لعل لب‌ت مَهر سلیمان من دیو و پری جمله به فرمان من

عرصه شش سوی زمین کرده اند تا به فلک ساحت زندان من

ساحت زندان که چنین دلگشاست تا چه بود صحن گلستان من

از ازل آمیخته در یکدگر با دل و جان تو دل و جان من

فاتحه و خاتمه در مدح توست هر چه نوشته است به دیوان من

دُرّ معانی که در او سفته ام از لب لعل تو سخن گفته ام

روایات در باب فرائض و سنن بسیار زیاد است، آنچه نقل شد قطره ای از دریا بود. در این زمینه می توانید به کتابهای «مجموعه ورام»، «روضه الواعظین»، «بحار الأنوار»، «وسائل الشیعه»، «ثواب الاعمال»، «المحجّه البیضاء» مراجعه نمایید.

ص: ۳۱۰

۱- (۱) - روضه الواعظین: ۳۱۸/۲؛ [۱] الکافی: ۲۶۵/۳، حدیث ۷، [۲] با کمی اختلاف.

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۱۹۸/۵، باب ۳، حدیث ۶۳۲۱؛ [۳] روضه الواعظین: ۳۳۷/۲. [۴]

در هر صورت از خداوند مهربان بخواهیم که به سبب غم و اندوه، از رعایت واجبات و اجرای سنت ها بازماندیم که بازماندن از فرایض و جدایی از سنت ها، محرومیت از فیض الهی و رحمت خاصه حضرت رب العزه است و مؤمن را نشاید که بین خود و بین آن همه فیوضات ملکوتیه حایل ایجاد کند.

انسان نباید خود را در حوادث و مکاره و غم و غصه ها حبس نماید، او باید در فضای الهی زندگی کند تا حوادث وی را از مسائل الهی به خصوص واجبات و سنت ها محروم ننماید.

واجبات بدنی و مالی و حقوقی، منافع بسیار سنگینی در دنیا و حسنات غیر قابل شمارشی در آخرت نصیب انسان می نماید. چه قبیح است که آدمی به خاطر هجوم شداید و مکاره از آن همه منافع دنیایی و آخرتی بازماند.

اجرای حقوق زن و فرزند، پدر و مادر، اقوام و نزدیکان، رسیدگی به یتیم و مریض، زیارت مردم مؤمن، تشییع جنازه، دستگیری از مردم، از سننی است که راه انسان را به بهشت و خشنودی حضرت محبوب نزدیک می کند، غم و غصه و شدت و حدت و مکاره و رنج ها چیزی نیست که ما را از این همه فیوضات محروم سازد.

[«۱۰» فَقَدْ ضِيقْتُ لِمَا نَزَلَ بِي يَا رَبِّ ذُرْعاً وَ امْتَلَأْتُ بِحَمَلٍ مَا حَدَّثَ عَلَيَّ هَمًّا وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَيَّ كَشَفِ مَا مُنِيتُ بِهِ وَ دَفَعِ مَا وَقَعْتُ فِيهِ فَافْعَلْ بِي ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْكَ يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.]

پرور گارا! به سبب بلایی که بر من نازل شده، درمانده شده ام و از تحمل آنچه برای من پیش آمده، دلم از اندوه و غصه پر شده، و تو به برطرف کردن آنچه که به آن گرفتار شده ام، و دور کردن بلایی که در آن افتاده ام، توانایی؛ بنابراین قدرت و تواناییت را درباره من به کار گیر؛ اگر چه از جانب تو سزاوار آن نیستم. ای دارای عرش بزرگ!

لطف خداوند در رفع گرفتاری بدون استحقاق عبد

حزن، حالتی از حالات روحی روانی است که به طور طبیعی در شرایط ویژه ای برای آدم پیش می آید. البته با توجه به روحیات و مراتب وجودی انسان ها، ظروف ویژه برای بروز و ظهور چنین حالتی نسبت به افراد انسانی متفاوت است، به گونه ای که می توان با توجه به این تفاوت ها به مرتبه وجودی افراد پی برد.

بنابراین می توان گفت: ظروف خاص برای بروز و ظهور چنین حالتی در دنیا خواهان با ظروف خاص اهل آخرت و اهل کمال و معرفت تفاوت اساسی دارد.

اهل دنیا پیوسته در پی رسیدن به خوشی ها و لذت های ناپایدار نفسانی هستند و چون شالوده دنیا با اندوه و خواری پیچیده است پس آنان به سرعت ناامید

می شوند.

همچنانکه امام صادق علیه السلام می فرماید:

الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُورِثُ الْغَمَّ وَالْحُزْنَ وَالزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا رَاحَةُ الْقَلْبِ وَالْبَدَنِ . (۱)

میل به دنیا موجب اندوه و ناراحتی می شود و پارسایی در دنیا سبب آسایش دل و بدن است.

ولی چنین ظرفی برای اهل آخرت، شوق رسیدن به نعمت ها و لذت های معنوی اهل بهشت و شدت حب و عشق به وصال حق می باشد.

اهل معرفت به مرتبه ای از شدت حب و عشق به وصال حق می رسند که به حزن و اندوه دچار می شوند. حضرت یعقوب علیه السلام از فراغ یوسفش محزون می شود که به درگاه خداوند شکایت می کند:

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بِنِيِّ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ « (۲)

گفت: شکوه اندوه شدید و غم و غصه ام را فقط به خدا می برم و از خدا می دانم آنچه را که شما نمی دانید .

شکایت انبیای الهی عین بندگی و ابراز عشق به ذات مقدس خداوند است.

بنابراین اگر انبیا و اولیای الهی اهل صبر و استقامت و تسلیم و رضا هستند شکایت و حزن آنان برای چیست ؟

براساس احادیث نبوی و معصومین علیه السلام آنچه که با مقام صبر و بندگی خداوند ناسازگار است که بنده در گرفتاری ها و بلاها که از طرف خدا برای او پیش می آید، بی تابی نماید و بیش از مصیبتی که به او رسیده است به خدا شکوه کند، ولی اگر

ص: ۳۱۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۰/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۸؛ [۱] تحف العقول: ۳۵۸.

۲- (۲) - یوسف (۱۲): ۸۶. [۲]

گرفتاری و مشکلات خود را به نزد حق ببرد، بدون آن که بی تابی کند، همان عبودیت و بندگی است.

امام علی علیه السلام این حالت را برای مسلمانان چنین وظیفه می داند و می فرماید:

هر گاه مسلمانان در تنگنا و سختی قرار گیرد نباید با حالت بی تابی از خدا شکایت کند بلکه تنها باید به سوی کسی که کلید دار امور و گشاینده کارهاست شکایت برد. (۱) پس نباید خداوند بزرگ را متهم ساخت و او را محکوم کرد که تو مرا آزار می دهی و از نعمت ها محروم می کنی، بلکه بگو به من لطف می کنی و مرا مستحق ثواب و پاداش آخرتی قرار می دهی حتی از گناهان من گذشت می کنی که من سزاوار عفو و بخشش بسیار تو نیستم.

درمواظ امام صادق علیه السلام آمده است که:

شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید: با کرامت ترین خلق خدا کیست؟ حضرت فرمود: کسی که بیشترین ذکر و یاد حق تعالی را داشته باشد. پرسید:

منفورترین خلق در نزد خدا کیست؟ حضرت فرمود: کسی که خداوند را متهم می کند. گفت: آیا کسی هست که خدا را متهم سازد؟ فرمود: بله، کسی که از خداوند خیر و برکت درخواست کند پس خیر برای او در شکل بلا و گرفتاری بدی پیش می آید و او خشمگین می شود. این همان متهم ساختن حق تعالی است.

پرسید: چه کسی این گونه است؟ حضرت فرمود: کسی که به خداوند شکوه می کند. پرسید: آیا کسی هست که از خدا شکایت کند؟ حضرت فرمود: بله، کسی که هنگام گرفتاری، شکایتش بیش از آن گرفتاری و بلاست که به او

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۶/۶۹، باب ۱۱۹، حدیث ۵؛ الخصال: ۶۲۴/۲، حدیث ۱۰. [۱]

رسیده است.

پرسید: چه کسی این گونه است؟ حضرت فرمود: کسی که هر گاه به او نعمتی داده شود سپاس گزاری نمی کند و در هنگام بلا و گرفتاری صبر و بردباری نمی نماید... (۱) در سوره انبیا به تسبیح گویی حضرت یونس در شکم نهنگ و نجات یافتنش پرداخته است و می فرماید:

وَ ذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْرِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَّلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ « (۲)

و صاحب ماهی [حضرت یونس] را [یاد کن] زمانی که خشمناک [از میان قومش] رفت و گمان کرد که ما [زندگی را] بر او تنگ نخواهیم گرفت ، پس در تاریکی ها [ی شب ، زیر آب ، و دل ماهی] ندا داد که معبودی جز تو نیست تو از هر عیب و نقصی منزهی ، همانا من از ستمکارانم . * پس ندایش را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم ؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم .

خداوند سبحان، چند شبانه روز حضرت یونس علیه السلام را زنده و سالم در شکم نهنگ نگه داشت. حضرت یونس می دانست حبس بلایی است که خداوند او را، به خاطر ترک محل مأموریت، بدان گرفتار نموده است؛ حتی اعتراف به ستمکاری خویش نمود. ولی خداوند منان به لطف خود دعای یونس را اجابت نمود و او را از اندوه و عذاب وجدان رهانید و دوباره به سوی قومش رفت و نجات حتمی نصیب

ص: ۳۱۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۷/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۸؛ تحف العقول: ۳۶۴. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۸۷ - ۸۸. [۲]

خود او و قوشم گردید. اگر گذشت و لطف پروردگار به دادش نمی رسید به یقین پس از حادثه دریا با نكوهش به خشکی می افتاد و همه زحمات رسالت او به هدر می رفت. پس پروردگار او را برگزید و از صابرين قرار داد.

بنابراین گاهی پروردگار بر اساس حکمت ها و مصلحت ها، بلايا و اندوه هایی بر انسان وارد می سازد که سزای اعمال او نیست، بلکه حق تعالی بلا-واندوه را وسیله ارتباط و سازندگی نفس او قرار می دهد تا به درجات عالی برسد. پس درجه شایستگی انسان با میزان شناخت او از حقایق معین می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

راههای نجات و نابودی خود را بشناس تا مبادا از خدا چیزی را به گمان این که نجات تو در آن است بخواهی، حال آن که سبب نابودی تو می شود خدای عزوجل فرموده است:

«و انسان به همان صورت که نیکی ها را می طلبد [بدون توجه به عواقب امور و به سبب جهل به مصالح و مفسد خویش، گزند و آسیب و] بدی ها را می طلبد و انسان بسیار شتاب زده و عجول است. (۱)» (۲) بسی جای تعجب است که اهل نجات بسیار اندک هستند ولی اهل گمراهی و تباهی به وفور یافت می شوند پس باید چاره ای اندیشید!؟

امام علی علیه السلام درباره روح مؤمن می فرماید:

إِذَا صَعَدَتْ رُوحُ الْمُؤْمِنِ إِلَى السَّمَاءِ تَعَجَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ وَقَالَتْ: عَجَبًا! كَيْفَ نَجَا مِنْ دَارٍ فَسَدَ فِيهَا خَيْرُهَا. (۳)

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۱۱.

۲- (۲) - مصباح الشریعه: ۱۳۲، باب ۶۲؛ بحار الأنوار: ۳۲۲/۹۰، باب ۱۷، حدیث ۳۶.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۴۳، حدیث ۲۵۵۵. [۱]

آن گاه که روح مؤمن به آسمان بالا رود فرشتگان تعجب کنند و گویند:

شگفتا! چگونه از سرایی که نیکان در آن تباه شدند، نجات یافت.

بنابراین خواسته امام سجّاد علیه السلام و حکمتِ بارش غم و اندوه را دریاب تا شایستگی رهایی از آنها را به لطف الهی کسب نمایی.

ص: ۳۱۷

دعای ۸ : پناه بردن به حق

اشاره

ص: ۳۱۸

« ١ » اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْبَانِ الْحَزْصِ وَ سَوْرَةِ الْغَضَبِ وَ غَلْبَةِ الْحَسَدِ وَ ضَعْفِ الصَّبْرِ وَ قَلْبِهِ الْقَنَاعَةِ وَ شَكَاةِ الْخُلُقِ وَ إِحْسَابِ الشُّهُورِ وَ مَلَكَهَ الْحَمِيَّةِ « ٢ » وَ مُتَابَعَةِ الْهَوَى وَ مُخَالَفَةِ الْهُدَى وَ سِنَةِ الْغَفْلَةِ وَ تَعَاطِي الْكُلْفَةِ وَ إِثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ وَ الْإِضْرَارِ عَلَى الْمَأْثَمِ وَ اسْتِضْيَاءِ الْمَعْصِيَةِ بِهِ وَ اسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ « ٣ » وَ مُبَاهَاةِ الْمُكْتَبِرِينَ وَ الْإِزْرَاءِ بِالْمُقَلِّبِينَ وَ سُوءِ الْوِلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا وَ تَزَكِّي الشُّكْرِ لِمَنْ اضْطَنَعَ الْعَارِفَةَ عِنْدَنَا « ٤ » أَوْ أَنْ نَغْضَبَ مَدْ ظَالِمًا أَوْ نَخْذُلَ مَلْهُوفًا أَوْ نَزُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ أَوْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بَغْيِيرَ عِلْمٍ « ٥ » وَ نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غِشٍّ أَحَدٍ وَ أَنْ نُعْجَبَ بِأَعْمَالِنَا وَ نَمُدَّ فِي آمَالِنَا « ٦ » وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ وَ اخْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ وَ أَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ أَوْ يَنْكَبِنَا الزَّمَانُ أَوْ يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ « ٧ » وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ وَ مِنْ فَقْدَانِ الْكِفَافِ « ٨ » وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ شَمَاتِهِ الْأَعْيَادِ وَ مِنْ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ وَ مِنْ مَعِيشِهِ فِي شِدَّةٍ وَ مَيْتَةٍ عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ « ٩ » وَ نَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرِهِ الْعُظْمَى وَ الْمُصْةِ بِيهِ الْكُبْرَى وَ أَشَقَى الشَّقَاءِ وَ سُوءِ الْمَأْبِ وَ حِرْمَانِ الثَّوَابِ وَ حُلُولِ الْعِقَابِ « ١٠ » اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِزَّنِي مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِرَحْمَتِكَ وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

[«۱»اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحِرْصِ وَ سَوْرَةِ الْغَضَبِ وَ غَلْبَةِ الْحَسَدِ وَ ضَعْفِ الصَّبْرِ وَ قَلْبِهِ الْقَنَاعَةِ وَ شَكَاةِ الْخُلُقِ وَ إِحْسَاحِ الشَّهْوَةِ وَ مَلَكَةِ الْحَمِيَّةِ]

خدایا! به تو پناه می آوریم، از توفان حرص و تندی و شدت خشم، و چیرگی حسد و ناتوانی صبر، و کمی قناعت و ناسازگاری اخلاق، و پافشاری و سماجت شهوت و صفت تعصب.

حضرت سجاد علیه السلام در این دعا به چهل و چهار مسأله که هر یک علتی است برای هلاکت و نابودی انسان اشاره فرموده است:

- ۱ - هیجان حرص ۲ - غضب ۳ - حسد ۴ - کم صبری ۵ - قناعت ۶ - سوء خلق ۷ - افراط در شهوت ۸ - تعصب بی جا ۹ - پیروی از هوا ۱۰ - مخالفت با هدایت ۱۱ - خواب غفلت ۱۲ - مشقت های بی جا ۱۳ - گزینش حق بر باطل ۱۴ - مداومت بر گناه ۱۵ - کوچک شمردن گناه ۱۶ - سختی و سنگینی در برابر طاعت ۱۷ - فخر فروشی ثروتمندان ۱۸ - خوار شمردن تهیدستان ۱۹ - بد رفتاری با زیردستان ۲۰ - ناسپاسی در برابر خوبی دیگران ۲۱ - یاری ستمگران ۲۲ - خوار کردن ستمدیدگان ۲۳ - طلب ناحق ۲۴ - از روی نادانی سخن گفتن ۲۵ - غش و خدعه ۲۶ - عجب در عمل ۲۷ - آرزوی دراز ۲۸ - بدی باطن ۲۹ - کوچک شمردن گناه صغیره ۳۰ - تسلط شیطان ۳۱ - سختی های روزگار ۳۲ - ستمگری پادشاه ۳۳ - اسراف ۳۴ - نیافتن روزی ۳۵ - شماتت دشمنان ۳۶ - نیاز به مثل خود ۳۷ - زندگی در سختی ۳۸ - مرگ

ص: ۳۲۱

بدون توشهٔ اخروی ۳۹ - تأسف و حسرت بزرگ ۴۰ - مصیبت اعظم ۴۱ - بدترین بدبختی ۴۲ - فرجام ناخوش ۴۳ - محرومیت از پاداش ۴۴ - افتادن در عقاب و عذاب قیامت.

بصیرت بر نفس

اشاره

خود شناختن و خود دیدن برای درک خویش و پی بردن به موقف و موقعیت خود به این که احوالات باطنی و خُلقیات روحی و نفسی انسان در چه مرتبه ای است، آیا آراسته به حسنات است یا آلوده به رذایل، بصیرت بر نفس است.

مؤمن آل فرعون که یک سوره به نامش در قرآن مجید آمده، آسیه، همسر فرعون که آیاتی در عظمتش نازل شده، سَیْحَرَةُ زمان فرعون که آیات سوره طه دلالت بر بزرگواری و شخصیت ایمانی آنان دارد، حَزْر بن یزید ریاحی که چراغی فرا راه تائبان و پشیمان شده های از گناه است، پُشْر حافی، فَضَیل عیاض که داستان حیات هر کدامشان دارای عبرت ها و پندهاست همه و همه محصول بصیرت بر نفس اند.

آنان با اندک توجّهی که معلول توفیق حق و بارقه الهی و جرّقه ملکوتی است وضع خود را یافتند و ملاحظه کردند که اگر آن وضع ادامه یابد و اسیر آن حالات بمانند به هلاکت ابدی و عذاب سرمدی می رسند، از اینرو، دست از تمام حالات غلط و احوالات شیطانی باطن شستند و خود را از منجلاب شقاوت نجات داده، با کشتی بصیرت به دریای رحمت وارد شده و با سیر معنوی و اخلاقی و عملی تا رسیدن به آغوش رضای حق ره سپردند.

از امام موحدان، پیر عارفان، نور عاشقان، امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است:

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَابًا لِأَوْلِيَائِهِ إِذَا شَرِبُوا سَكِرُوا، وَ إِذَا سَكِرُوا طَرِبُوا، وَ إِذَا طَرِبُوا طَابُوا، وَ إِذَا طَابُوا ذَابُوا، وَ إِذَا ذَابُوا خَلَصُوا، وَ إِذَا خَلَصُوا طَلَبُوا، وَ إِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا، وَ إِذَا وَجَدُوا وَصَلُوا، وَ إِذَا وَصَلُوا اتَّصَلُوا، وَ إِذَا اتَّصَلُوا

ص: ۳۲۲

همانا برای خدا شرابی مخصوص اولیائش است، چون بنوشند مست شوند و چون مست شوند خوشحال شوند، چون خوشی یابند پاکیزه گردند، چون به پاکیزگی برسند ذوب شوند، چون ذوب شوند خالص گردند، چون خالص شوند در مقام طلب برآیند و چون دست به طلب بزنند بیابند و چون بیابند، وصل شوند و چون وصل شوند بین آنان و حبیبشان فرق و جدایی نماند.

این شراب بصیرت است که قرآن مجید آن را صفت انبیا و اولیا می داند و با این صفت به تمام کمالات و مقام فناء فی الله رسیدند.

ما معمولاً در حالتی هستیم که از خود به خارج می نگریم، مثلاً دیدگان ما در بدن ما قرار دارد، در زیر پیشانی ما و با این دو چشم به خارج خود نگاه می کنیم. همچنین حس لامسه ای که در بدن ما هست به وسیله این حس، خارج بدن خود را، یعنی آنچه بیرون از ما هست، لمس می کنیم.

راست است که با چشم ها دست و پای خود را نیز می بینیم و با این دست آن دست را لمس می کنیم، به اعضای تن خودمان هم می نگریم و با دست لمس می کنیم، امّا غالباً چنین است وقتی که با این حواسّ به اشیای خارج از خود می نگریم، حکم چراغی را داریم که نورش پرتو می افکند به محیط و پیرامونش، همچنین با قوّه خیال و با قوّه وهم و با قوّه عاقله که اینها هر کدام مرتبه ای از ادراکات باطنی ما هستند، با این قوای ادراکیه هم غالباً به خارج از خود می نگریم و آنچه را که بیرون از ما هست به آسانی هم می توانیم مورد نظر و ادراک قرار بدهیم.

مثلاً ما آدم ها به آدم های دیگر به خوبی نظر می کنیم و در مورد آنها نیکو دقت می کنیم، گفتار پسند و ناپسند آنها را، رفتار نیک و بد آنها را، خوب از یکدیگر باز

می شناسیم. در مواقعی که با گرمی و شیرینی گرد هم می نشینیم و به غیبت هم می پردازیم ببینید که با چه باریک بینی تمام خوبی ها و بدی های اشخاص را از هم جدا می کنیم.

با این دقت و روشنی که ما می توانیم به اشیای خارج از خود بنگریم متأسفانه به خودمان با همین دقت نمی نگریم. وجود ما از برای ما حکم سنگر را دارد و ما مانند سربازی هستیم که در سنگر نشسته و از سوراخ آن مواظب بیرون می باشیم. اگر ما بتوانیم به توفیق حضرت حق و با توجه و فکر و اندیشه در عواقب امور، از خود خارج گردیم و از خارج وجود خودمان به خودمان بنگریم آن چنانکه دیگران به ما می نگرند، در آن صورت خود ما خواهیم توانست از برای خود معلم و مربی نیکویی باشیم که این قدم اول بصیرت است.

در دستورهای حکیمانه آمده:

طیب خود باش. یعنی تو مریضی، عنایت کن که طیب خودت باشی، به امراض و دردهای خود هم واقف باش و درصدد علاج آن امراض و مداوای آن دردها باش که بی خبران از خود در ورطه هلاکت و نابودی هستند. خود را فهمیدن و به عیب خود واقف شدن، خیری است که حضرت ربّ العزّه به انسان عنایت می فرماید.

بصیرت نفس در روایات

از امام صادق علیه السلام روایت شده:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا، زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا، وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ، وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهَا، وَ مَنْ أَوْتِيَهُنَّ فَقَدْ أَوْتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . (۱)

ص: ۳۲۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۵/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۲۸؛ [۱] الکافی: ۱۳۰/۲، حدیث ۱۰. [۲]

چون خداوند خیری را به بنده اش اراده کند، او را زهد در دنیا، فهم در دین و بصیرت به عیوب نفس عنایت کند و هر کس این حقایق به او مرحمت شود، خیر دنیا و آخرت به او رسیده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ لَهُ قُفْلَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ فِيهِ الْيَقِينَ وَ الصَّدَقَ ، وَ جَعَلَ قَلْبَهُ وَاعِيًا لِمَا سِيَلَكَ فِيهِ ، وَ جَعَلَ قَلْبَهُ سَلِيمًا ، وَ لِسَانَهُ صَادِقًا ، وَ خَلِيقَتَهُ مُسْتَقِيمَةً ، وَ جَعَلَ أُذُنَهُ سَمِيعَةً وَ عَيْنَهُ بَصِيرَةً . (۱)

چون خداوند خیری را برای بنده ای اراده کند، قفل قلبش را می گشاید و در آن یقین و صدق قرار می دهد و دل او را فراگیر آنچه بدان راه می یابد قرار می دهد و دلش را از حالات شیطانی، سالم و زبانش را به صدق و اخلاقش را به مستقیم بودن آراسته می کند و نیز گوشش را شنوا و دیده اش را منور به نور بصیرت می فرماید.

از رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِأَهْلِ الْبَيْتِ خَيْرًا ، فَقَهَّهُمْ فِي الدِّينِ ، وَ وَقَّرَ صَغِيرَهُمْ كَبِيرَهُمْ ، وَ رَزَقَهُمُ الرِّفْقَ فِي مَعِيشَتِهِمْ وَ الْقَصِدَ فِي نَفَقَاتِهِمْ ، وَ بَصَّرَهُمْ عُيُوبَهُمْ فَيَتُوبُوا مِنْهَا ، وَ إِذَا أَرَادَ بِهِمْ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَهُمْ هَمَلًا . (۲)

چون خداوند به خانواده ای اراده خیر فرماید، آنان را دین شناس می کند و کوچکترهاشان را حس احترام به بزرگتر عنایت می فرماید، در امر معیشت و زندگی رفق و مداراشان می دهد و آنان را در مسأله دخل و خرج در خط میانه روی می اندازد و عیوبشان را به آنان می نمایاند تا درون و برون را از

ص: ۳۲۵

۱- (۱) - کنز العمال: ۹۶/۱۱، حدیث ۳۰۷۶۸؛ الجامع الصغیر: ۶۲/۱، حدیث ۳۸۷.

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۳۷/۱۰، حدیث ۲۸۶۹۱؛ الجامع الصغیر: ۶۲/۱، حدیث ۳۸۸.

آن شستشو دهند. و چون نظر لطف و مرحمت به آنان نداشته باشد مهمل و بی قید آنان را رها می کند تا به هر بدبختی که می خواهند دچار شوند.

بدون شک وقتی انسان با توفیق حضرت محبوب عیوبش را شناخت، علاجش آسان است. ولی وقتی وجود ما دارای عیب باشد و ما آن را نبینیم البته علاجش امکان پذیر نیست. با کمال تأسف اکثر مردم به عیوب خود جاهلند و بر اثر این جهل است که برای خود و دیگران مشکلات فراوان به وجود می آورند. از پی این جهل است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

خاشاک را در چشم دیگران می بینند و شاخه را در چشم خود نمی بینند. (۱) علت عقب افتادگی فرد و خانواده و جامعه همین است و بس. کفر عیب است، شرک عیب است، نفاق و بد دلی، کینه و عجب، کبر و حسد و حرص و مئیت و... همه و همه عیب است. اگر انسان این عیوب را در خود بفهمد و ضرر دنیایی و آخرتی این صفات ناپسند را واقف شود، البته درصدد علاج و مداوای این امراض برمی آید.

اهل بصیرت، میدان بینش، عاشقان حقیقت، چون به عیوب خود بنگرند، قدم در میدان مبارزه و جهاد با رذایل گذاشته و تمام تلاش و سعی خود را در این می گذارند که هدف بعثت انبیا که تزکیه نفوس بوده و به خصوص هدف بعثت رسول با کرامت اسلام را که رساندن آدمی به مکارم و حسنات اخلاقی بوده، در وجود خویش تحقق دهند.

اینان با تمام وجود در درجه اول خود را مدیون حضرت حق و در مرحله بعد خویش را مدیون انبیا و مخصوصاً رسول اسلام و ائمه طاهرین علیهم السلام می دانند و ادای دین را در این می بینند که علاوه بر ایمان و عمل، آراسته به واقعیت های اخلاقی

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - کنز العمال: ۱۲۲/۱۶، حدیث ۴۴۱۴۱؛ فیض القدر: ۵۹۱/۶، حدیث ۹۹۹۲.

شوند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ . (۱)

همانا من برای کامل نمودن مکارم اخلاق، از جانب خدا برانگیخته شده ام.

و نیز فرمود:

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ حُسْنَ الْأَخْلَاقِ . (۲)

همانا من برای تکمیل نمودن حسن اخلاق، مبعوث به رسالت شده ام.

حضرت مولا، علی علیه السلام می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا رِفْعَةٌ ، وَإِيَّاكُمْ وَ الْأَخْلَاقَ الدَّيِّيَّةَ فَإِنَّهَا تَضَعُ الشَّرِيفَ ، وَ تَهْدِمُ الْمَجْدَ . (۳)

بر شما باد به مکارم اخلاق که آن رفعت و بزرگی است و از اخلاق پست پرهیزید که بلند مرتبه را پست و مجد و بزرگی را منهدم می کند.

حُسن خلق

اشاره

حسن خلق از زمان بعثت اولین پیامبر حضرت آدم علیه السلام جهت ارزش یافتن انسان مورد توجه حضرت ربّ العزّه بوده و به آدم ابوالبشر سفارش و وصیت شده است.

بدون زدودن آلودگی های اخلاقی و پیراستن نفس و روی آوردن به جانب حسنات آراستن نفس و حسن خلق امکان پذیر نیست.

برای ایجاد حسن خلق، شناخت رذایل و فضایل، قدم اول؛ و کوشش به خرج

ص: ۳۲۷

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۸۷/۱۱، باب ۶، حدیث ۱۲۷۰۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۱۰/۱۶، باب ۹. [۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۶/۳، حدیث ۵۲۱۸؛ الطبقات الکبری: ۱۹۳/۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۳/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۸۹؛ [۴] تحف العقول: ۲۱۵.

دادن و ریاضت کشیدن برای پاک شدن نفس از رذایل و آراسته شدن درون به حسنات، قدم دوم؛ و حفظ حقایق متحقق در نفس با توجه دائم، قدم سوم و آخر است.

بدون حسن خلق مشکلات فردی و خانوادگی و اجتماعی قابل حل نیست.

مؤمن بد اخلاق در پیشگاه حضرت حق موجودی بی ارزش و مؤمن خوش اخلاق از بهترین عباد خداست. ایمان انسان، با حسن خلق قابل تقویت است و با سوء خلق در معرض خطر و نابودی است.

حسن خلق در روایات

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْإِيمَانَ قَالَ: اللَّهُمَّ قَوِّنِي، فَقَوَّاهُ بِحُسْنِ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءِ. وَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْكُفْرَ قَالَ: اللَّهُمَّ قَوِّنِي، فَقَوَّاهُ بِالْبُخْلِ وَ سُوءِ الْخُلُقِ. (۱)

چون ایمان به لباس هستی درآمد به حضرت حق عرضه داشت: مرا نیرو بده، او را به حسن خلق و سخاوت نیرو بخشید. و چون کفر ظهور کرد عرضه داشت: مرا تقویت کن، خداوند او را به بخل و سوء خلق نیرو داد.

رسول با کرامت اسلام فرمود:

الإِسْلَامُ حُسْنُ الْخُلُقِ. (۲)

اسلام حسن خلق است.

راستی، حسن خلق چه ارزش سنگین و والایی دارد که صدرنشین مُلک و

ص: ۳۲۸

۱- (۱) - المحججه البيضاء: ۹۰/۵، کتاب ریاضه النفس؛ میزان الحکمه: ۷۹۸/۱، حدیث ۱۰۹۸.

۲- (۲) - میزان الحکمه: ۷۹۸/۱، حدیث ۱۰۹۹؛ کنز العمال: ۱۷/۳، حدیث ۵۲۲۵.

ملکوت، اسلام را به حسن خلق معنا فرموده است! آری، حسنات اخلاقی ریشه در صفات و اسمای حضرت محبوب دارد، ورنه اسلام بدین صورت معنی نمی شد.

حسن خلق را چه منزلت عظیمی است که حضرت مجتبی علیه السلام در روایتی بی نظیر، آن را بهترین نیکی ها دانسته اند.

أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْوَارِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ عَلِيٍّ السَّرْحَسِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِمْرَانَ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ، عَنْ الْحَسَنِ، عَنْ الْحَسَنِ: «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ، الْخُلُقُ الْحَسَنُ». (۱)

راویان روایت از ابوالحسن و او از ابوالحسن و او نیز از ابوالحسن، از حسن، از حسن، از حسن روایت کرده اند که بهترین نیکی ها خلق حسن است. (۲) حضرت باقر علیه السلام ایمان کامل را شعاع اخلاق نیکو دانسته است:

إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا. (۳)

کامل ترین مؤمنان از جهت ایمان خوش اخلاق ترین آنانند.

وجود حسن خلق محصول میانه روی بر علیه افراط و تفریط در قوه شهوت و غضب است و ظهور این معنی در معاشرت نیکو با مردم و محبت با آنان، و صمله و صدق و لطف و نیکوکاری، حسن مصاحبت و زندگی پاک و رعایت حقوق خلق خدا و مواسات و مساوات و نرم خویی و حلم و صبر و تحمل رنج مردم و مهربانی با

ص: ۳۲۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۶/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۳۰؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۵۳/۱۲، باب ۱۰۴، حدیث ۱۵۹۲۹. [۲]

۲- (۲) - ابوالحسن اول در روایت محمد بن عبدالرحیم شوشتری، و ابوالحسن دوم علی بن احمد بصری تمّار، و ابوالحسن سوم علی بن محمد واقدی است. اما حسن اول حسن بن عرفه العبّدی، و حسن دوم حسن بن ابی الحسن بصری، و حسن سوم، وجود مقدس حضرت مجتبی - علیه آلاف التحیّه و الثناء - است.

۳- (۳) - الکافی: ۹۹/۲، حدیث ۱؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۴۸/۱۲، باب ۱۰۴، حدیث ۱۵۹۰۴. [۴]

ایشان است.

در سفارش های حضرت ختمی مرتبت است که:

خَالِقِ النَّاسِ بِخُلُقٍ حَسَنِ . (۱)

با حسن خلق با مردم معاشرت داشته باش.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ . (۲)

در ترازوی اعمال هر شخصی در قیامت چیزی بهتری از اخلاق نیکو نمی باشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمِيلَ إِيمَانِهِ ، وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا لَمْ يَنْقُصْهُ ذَلِكَ ، قَالَ : وَ هُوَ الصِّدْقُ ، وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ ، وَ الْحَيَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ . (۳)

چهار واقعیت است در هر کس باشد ایمانش کامل می شود و اگر از سر تا قدمش را گناه گرفته باشد کاهشی در آن پدید نمی آورد: راستی، ادای امانت، حیا و حسن خلق.

این چهار حقیقت در مرحله ای مانع از بسیاری از گناهان در آینده و باعث آمرزش گناهان گذشته و زمینه ساز توفیق توبه برای انسان است.

روزه در تابستان عملی بس مشکل و دارای اجری فوق العاده است، به اندازه ای که خداوند فرموده:

ص: ۳۳۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۲/۶۸، باب ۷۰، حدیث ۳؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۰۸/۸، باب ۲۳، حدیث ۹۲۶۶. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۹۹/۲، حدیث ۲؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۵۱/۱۲، باب ۱۰۴، حدیث ۱۵۹۱۶. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۹۹/۲، حدیث ۳؛ [۵] تهذیب الاحکام: ۳۵۰/۶، باب ۹۳، حدیث ۱۱۱.

روزه از من است و من به آن جزا می دهم. (۱) شب زنده داری آنهم با خستگی از کار روزانه کاری مشقت و عملی سخت است، به همین خاطر ثواب شب زنده داران ثوابی سنگین و اجری غیر قابل تصور است، تا جایی که از حضرت حق در بسیاری از کتب روایی و عرفانی نقل شده:

أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ ، وَلَا أذنٌ سَمِعَتْ ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ . (۲)

برای بندگان شایسته ام چیزی فراهم کرده ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده است.

ثواب بسیاری برای روزه دار، شب زنده دار، است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

إِنَّ صَاحِبَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ . (۳)

اجر دارنده حسن خلق همچون روزه دار شب زنده دار است.

مسأله تقوا، یعنی حسن معامله با حضرت ربّ العزّه و حسن خلق یعنی حسن معامله با مردم، به اندازه ای پر ارزش است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ : تَقْوَى اللَّهِ ، وَ حُسْنُ الْخُلُقِ . (۴)

بیشتر چیزی که امتم با آنها وارد بهشت می شوند تقوا و حسن خلق است.

حسن خلق، می خوشگوار خمخانه عالم لاهوت و جهان ملکوت است که به هر کس بچشانند، آلودگی هایش علاج و به حقایق معنوی آراسته می گردد.

ص: ۳۳۱

۱- (۱) - الکافی: ۶۳/۴، حدیث ۶؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۹۷/۱۰، باب ۱، حدیث ۱۳۶۷۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۲/۸، باب ۲۳؛ [۲] عوالی اللالی: ۱۰۱/۴، حدیث ۱۴۸. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۷۵/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۵؛ [۴] الکافی: ۱۰۰/۲، حدیث ۵. [۵]

۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۱۵۰/۱۲، باب ۱۰۴، حدیث ۱۵۹۱۱؛ [۶] بحار الأنوار: ۳۷۵/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۶. [۷]

حرارت معنوی حسن خلق به اندازه ای است که حضرت صادق علیه السلام فرموده:

إِنَّ الْخُلُقَ الْحَسَنَ يَمِثُّ الْخَطِيئَةَ كَمَا تَمِثُّ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ. (۱)

حسن خلق، گناه در پرونده انسان را چنانکه آفتاب یخ را آب می کند، آب می نماید.

فضیلت حسن خلق در ملاً اعلی به اندازه ای است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيُعْطِي الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا يُعْطِي الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَغْدُو عَلَيْهِ وَيُرُوْحُ. (۲)

خداوند به صاحب خلق اجری که عنایت می فرماید همانند اجری است که به رزمنده در راه خدا مرحمت می شود، آنهم رزمنده ای که شب و روز در رزم با دشمن باشد.

و این معنی بعید نیست؛ زیرا دارنده حسن خلق بر اثر جهاد با نفس که جهاد اکبر است موفق به تحصیل حسن خلق شده است.

ارزش و عظمت حسن خلق به اندازه ای است که کمی عبادت را در پرونده قیامت می تواند جبران کند. این معنی را رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

إِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتِ الْآخِرَةِ وَ شَرَفَ الْمَنَازِلِ وَ إِنَّهُ لَضَعِيفُ الْعِبَادَةِ. (۳)

عبد با حسن خلقش به درجات بزرگ آخرت و منازل شریفه اش می رسد، در صورتی که از نظر عبادت ضعیف بوده است.

عاقبت حسن خلق بهشت و نتیجه سوء خلق جهنم است. این واقعیتی است که

ص: ۳۳۲

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۰/۲، حدیث ۷؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۴۹/۱۲، باب ۱۰۴، حدیث ۱۵۹۰۹. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۰۱/۲، حدیث ۱۲؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۵۱/۱۲، باب ۱۰۴، حدیث ۱۵۹۱۸. [۴]

۳- (۳) - المعجم الکبیر: ۲۶۰/۱، حدیث ۷۵۴؛ کنز العمال: ۵/۳، حدیث ۵۱۴۹؛ المحججه البیضاء: ۹۳/۵.

حضرت رضا علیه السلام از پدران‌ش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ ، فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَأَمْحَالَةٌ . وَ أَيْكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَأَمْحَالَةٌ . (۱)

بر شما باد به اخلاق نیکو، که مسلماً خلق نیکو در بهشت است و پرهیزید از بدی اخلاق که مسلماً آتش را به دنبال دارد.

مردم مؤمن به طور غالب در قنوت نمازهای خود آیه شریفه:

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲)

و گروهی از آنان می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا نیکی و در آخرت هم نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش نگاه دار.

را می خوانند، امام صادق علیه السلام در توضیح این آیه می فرماید:

حَسَنَةُ آخِرَتِ رِضْوَانِ اللَّهِ وَ بَهْشَتٌ وَ حَسَنَةُ دُنْيَا وَسَعَتٌ دَر رِزْقٍ وَ مَعَاشٍ وَ حَسَنٌ خُلُقٍ اسْت. (۳) امام صادق علیه السلام می فرماید:

اسیرانی را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، آن بزرگوار به قتل همه آنان جز یک نفر فرمان داد. آن یک نفر به حضرت عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، چه شد که دستور آزادی ما دادی؟ حضرت فرمودند: جبرئیل به من خبر داد که پنج خصلت در تو هست که خداوند مهربان و رسولش آنها را دوست می دارند: غیرت شدید نسبت به ناموست، سخاوت، حسن خلق، راستی در

ص: ۳۳۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۹/۱۰، باب ۲۰، حدیث ۱۹؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۵۲/۱۲، باب ۱۰۴، حدیث ۱۵۹۲۰. [۲]

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۰۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۸۳/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۱۸؛ وسائل الشیعه: ۹/۱۷، باب ۱، حدیث ۲۱۸۴۳.

گفتار، شجاعت.

اسیر چون این واقعیت ها را شنید مسلمان شد مسلمانان نیکو و سپس در جنگ سختی همراه با رسول الهی شرکت کرد تا جایی که به مقام با عظمت شهادت رسید. (۱) رسول با عظمت اسلام فرمود:

الْخُلُقُ الْحَسَنُ نِصْفُ الدِّينِ . (۲)

حسن خلق نصف دین است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

حُسْنُ الْخُلُقِ خَيْرُ قَرِينٍ . (۳)

حسن خلق را بهترین رفیق انسان شمرده است.

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

أَقْرَبُكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ . (۴)

نزدیکترین مردم به من در قیامت کسانی اند که دارای اخلاق بهتر و به اهل و عیال از همه نیکوکارترند.

و این معنی بعید نیست؛ زیرا دارنده حسن خلق و نیکو رفتار به اهل و عیال هم‌رنگ پیامبر است و طبق قاعده جذب و انجذاب باید چنین مردمی در قیامت از

ص: ۳۳۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۴/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۲۵؛ روضه الواعظین: ۳۷۷/۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۵/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۲۸. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۸۷/۶۸، باب ۹۲، ذیل حدیث ۳۴؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۵۳/۱۲، باب ۱۰۴، حدیث ۱۵۹۲۵. [۴]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۸۷/۶۸، باب ۹۲، ذیل حدیث ۳۴؛ [۵] وسائل الشیعه: ۱۵۳/۱۲، باب ۱۰۴، حدیث ۱۵۹۲۷. [۶]

مردم دیگر به پیامبر با کرامت نزدیکتر باشند.

از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد:

ما حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ ، قَالَ : تُلِينُ جَانِبَكَ ، وَ تُطِيبُ كَلَامَكَ ، وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرِ حَسَنِ . (۱)

حدِّ حسن خلق چیست ؟ حضرت فرمود: نرمخویی، پاکیزگی در کلام و برخورد با برادر مسلمان با خوشرویی.

رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمودند:

يَا أَبَا ذَرٍّ ، لَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ ، وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ ، وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ . (۲)

عقلی چون تدبیر در امور و ورعی چون خودداری از محرمات و حسبی همچون حسن خلق نیست.

حسن خلق و سخاوت در پیام جبرئیل

امام سجّاد علیه السلام می فرماید:

سه نفر از بت پرستان هم قسم شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند، امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی به سوی هر سه شتافت، یکی از آنها را کشت و دو نفر دیگر را به حضور پیامبر عزیز اسلام آورد.

حضرت فرمودند: علی جان یکی از این دو نفر را نزدیک بیاور. علی علیه السلام یکی از آن دو را پیش پیامبر برد. حضرت فرمود: به وحدانیت حق و رسالت من شهادت بده. آن احمق گفت: کشیدن سنگینی کوه ابوقبیس برای من خوشتر از اقرار به

ص: ۳۳۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۹/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۴۲؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۴۱۲/۴، حدیث ۵۸۹۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۹/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۴۳؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۹۰/۱۵، باب ۳۶، حدیث ۲۰۵۴۱. [۳]

وحدانیت خدا و رسالت توست! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: او را از من دور کنید و گردن بزنید.

سپس فرمود: آن دیگری را بیاور. او را آوردند، فرمود: به وحدانیت خدای تعالی و رسالت من اقرار کن. گفت: مرا هم به دوستم ملحق نما. حضرت فرمان قتل او را دادند. علی علیه السلام جهت کشتن او برخاست که امین وحی به رسول الهی نازل شد، عرضه داشت: خدایت سلام می رساند و می فرماید او را نکش؛ زیرا دارای حسن خلق و صفت سخاوت در قوم و قبیله اش می باشد.

حضرت صدا زدند: یا علی از کشتن او دست نگه دار که فرستاده حق جبرئیل امین از حسن خلق و سخاوت او به من خبر داده و گفته به خاطر این دو صفت از قتل او در گذر.

مشرک در زیر شمشیر مولا به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: با جدیت فرستاده خدایت چنین گفت؟ حضرت فرمود: آری، گفت: همین طور است، به خدا قسم با بودن برادری از ممنوعم خود را هرگز مالک درهمی ندانستم و در جنگ به هیچ عنوان روترش نکردم، اکنون به وحدانیت حضرت محبوب اقرار کرده و به رسالت تو شهادت می دهم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کردند و فرمودند: این مرد از کسانی است که حسن خلق و سخاوتش وی را به جنات نعیم کشید. [\(۱\)](#)

با غم عشق تو دل کیست که محرم باشد با لب لعل تو جان کیست که همدم باشد

هر که را دولت سودای تو شد دامنگیر فارغ از محنت و آسوده دل از غم باشد

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۹۰/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۴۹؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۱۰۵، حدیث ۴.

نسبت روی تو چندان نتوان کرد به ماه که به حسن از رخ زیبای تو پر کم باشد
خنک آن جان که شد از آتش سودای تو گرم خرم آن دل که به غم های تو خرم باشد
گر دمی دست دهد روی تو دیدن ما را حاصل از عمر گرانمایه همان دم باشد
مفلس کوی مغان را به خرابات غمش دولت جام به از مملکت جم باشد
گر به بوسیدن پایت برسد دست کمال او بدین پایه به عشاق مقدم باشد
(کمال خجندی)

روایاتی دیگر در حسن خلق

مردی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرضه داشت: ای رسول خدا، دین چیست؟ فرمود: حسن خلق. از دست راست آمد و پرسید: دین چیست؟ فرمود:

حسن خلق. از دست چپ آمد و پرسید: دین چیست؟ فرمود: حسن خلق. از پشت سر آمد و پرسید: دین چیست؟ فرمود: مگر دین را نفهمیدی؟ دین این است که خشمگین نشوی. (۱) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است:

حُسْنُ الْخُلُقِ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ صَاحِبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِغُضِّهَا يَحْجِ ذِبُّهُ
إِلَيْهَا. (۲)

ص: ۳۳۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۹۳/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۶۳؛ [۱]مجموعه ورام: ۸۹/۱. [۲]

۲- (۲) - مصباح الشریعه: ۴۰؛ بحار الأنوار: ۳۹۳/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۶۱. [۳]

حسن خلق درختی است در بهشت که دارنده آن به شاخه آن درخت وصل است و آن شاخه وی را به بهشت می برد. و بدخلقی درختی است در جهنم که دارنده آن به شاخه آن درخت وصل است و آن شاخه وی را به جهنم می کشد.

از حضرت مولی الموحدين علی علیه السلام روایت شده است:

حُسْنُ الْخُلُقِ فِي ثَلَاثٍ: اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ، وَ طَلْبُ الْحَلَالِ وَ التَّوَسُّعُ عَلَى الْعِيَالِ . (۱)

حسن خلق در سه چیز است: دوری از محرمات مالی و بدنی و حقوقی و در طلب حلال و در وسعت دادن در زندگی اهل و عیال.

كَفَى بِالْقِنَاعِ مُلْكًا، وَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا. (۲)

قناعت سرمایه ای بس سنگین و حسن خلق نعمتی بس قابل توجه است.

حُسْنُ الْخُلُقِ رَأْسُ كُلِّ بَرٍّ. (۳)

حسن خلق ریشه هر خوبی است.

زندگی دارای تلخی و شیرینی است، تلخی زندگی به حادثه و مصیبت نیست و شیرینی زندگی به شهوت و مالداری نمی باشد. معارف الهیه شیرینی حیات را در حسن خلق و تلخی آن را در بد خلقی می داند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَا عَيْشَ أَهْنًا مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ . (۴)

ص: ۳۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۹۴/۶۸، باب ۹۲، ذیل حدیث ۶۳؛ [۱]مجموعه ورام، ۹۰/۱. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۲۲۹؛ [۳]بحار الأنوار: ۳۴۵/۶۸، باب ۸۶، ذیل حدیث ۲. [۴]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۵۴، حدیث ۵۳۶۰. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۸۹/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۴۱؛ [۶]الکافی: ۲۴۴/۸، حدیث ۳۳۸. [۷]

هیچ لذتی گواراتر از اخلاق نیکو نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْبَهِكُمْ بِي خُلُقًا؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا أَغْظَمُكُمْ حِلْمًا، وَأَبْرُكُم بِقَرَابَتِهِ، وَأَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ
إِنْصَافًا. (۱)

تو را به شبیه ترین شما به من از نظر اخلاق خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، یا رسول الله. فرمود: خوش خلق ترین شما بردبارترین شما و نیکوکارترین شما به اقوام و با انصاف ترین شما از جانب خود نسبت به مردم است.

از پا فتاده را به کرم دستگیر باش در سرزمین نیکی و پاکی امیر باش

یا دست در نبرد مزین یا مکن فرار دشمن اگر چو شیر بود شیرگیر باش

پا در گل از چه روی به نیزار مانده ای گرنای هفت بندنگشتی حصیر باش

نعمت به سفره داری نصرت به کار خویش با ایندو بهر جامعه نِعَمَ النصیر باش

شکرانه ای که رنج فقیری ندیده ای هان ای غنی به فکر گروهی فقیر باش

تا قدرت جوانیت از کف نرفته است پشت و پناه عاجز و مسکین و پیر باش

طفل صغیر چشم به لطف تو دوخته است یار یتیم و یاور طفل صغیر باش

ص: ۳۳۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۹/۷۴، باب ۳، حدیث ۳؛ [۱] مکارم الأخلاق: ۴۴۲. [۲]

در بوستان فیض چو بوی بهار شو در آسمان جود چو مهر منیر باش

احسان به بیکسان کن و منت به کس منه در کار خیر بی نظر و بی نظیر باش

حالت به کلبه های فقیران تیره روز چون مهر نور بیفکن و روشن ضمیر باش

(حالت)

امیرالمؤمنین علیه السلام به تمام مردم برای آراسته شدن به حسن خلق فرمان واجب می دهد. اطاعت از حضرت مولا بر اساس آیات قرآن مجید و تأکیدات بیست و سه ساله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به حکم عقل و وجدان بر تمام مردان و زنان تا قیامت واجب و فریضه الهی است.

مطیع حضرت مولا اهل بهشت و مخالف او بدون شک اهل دوزخ است.

امام علیه السلام در فرمایش خود می فرماید:

رُؤُوسُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ ، فَإِنَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ يَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ . (۱)

نفس خود را بر اساس اخلاق حسنه تربیت کنید که بنده مسلمان، با حسن خلقش به درجه روزه گیر شب زنده دار می رسد.

امام صادق علیه السلام ده خصلت از حسن خلق رسول خدا صلی الله علیه و آله را می شمارد و می فرماید:

خود را به ده خصلت امتحان کنید، اگر در شما هست خدا را سپاس گوید و در زیاد شدنش

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۸/۱۰، باب ۷، حدیث ۱؛ [۱] الخصال: ۶۲۱/۲، حدیث ۱۰.

رغبت نمایید:

یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت، مروّت. (۱) روایات در باب حسن خلق و این که این حقیقت حلال مشکلات دنیا و آخرت و ضامن تداوم ایمان و حافظ عمل است و در باب سوء خلق و این که این برنامه پیا کننده سختی ها و باعث نابودی ایمان و عمل است، در کتب حدیث و تفسیر بسیار زیاد است.

اکنون که این روایات را ملاحظه کردید به اهمیت دعای هشتم صحیفه که به چهل و چهار مسأله در باب سوء خلق اشاره دارد بیش از پیش پی می برید. پس از این مقدمه لازم است که به شرح هر یک به توفیق حق اقدام شود.

۱ - هیجان حرص

امام سجّاد علیه السلام به پیشگاه مقدس حضرت ربّ عرضه می دارد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحِرْصِ»

خداوندا، با تمام وجود از تو می خواهم که به قوّت و قدرتت، به منّت و لطفت، به عنایت و به حفظت، مرا از طوفان حرص در حریم امن پناه دهی که من از این خطر سنگین و از این هیجان مهلک و از این طوفان دین و دنیا و آخرت و ایمان بر انداز به تو پناه می آورم.

غفلت از حق، بی توجهی به خود، نشناختن هستی، دور ماندن از حریم نبوت و امامت و مسائل تربیتی، جدا زیستن از قرآن مجید که کتاب علم و حکمت و رشد و هدایت است و حبّ شدید و به دور از عقل و منطق به ظواهر فریبای دنیا، همه و همه علت ایجاد حرص و سپس هیجان آن است.

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۸/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۵؛ من لایحضره الفقیه: ۵۵۵/۳، حدیث ۴۹۰۱.

بدون شك کسی که از حضرت حق غافل است و از پی این غفلت، خود را ایمن از عذاب فردا، حساب می کند و بلکه یاد فردا نیست و از حق و حقیقت و یاد جناب او و آیات شریفه قرآن و فرمایش های اولیای الهی روگردان است، آماده آلوده شدن به رذایل به خصوص مسأله حرص و هیجان و طوفان خطرناک آن است.

هنگامی که انسان به این معانی توجه داشته باشد که جز مالکیت حضرت حق بر جهان هستی مالکیتی وجود ندارد و آنچه به عنوان ملک در اختیار مردم است با حادثه ای از حوادث و یا با مرگ از کف آنان می رود و آدمی چند روز بیش در این دنیا مهمان نیست و هر کس را بر سر سفره نعمت، حقی است و نمی توان همه حقوق را مخصوص به خود دانست و تکاثر در ثروت در حالی که انسان بیش از یک خانه و خوراک و پوشاک و مرکب چیزی لازم ندارد، عین حماقت و ظلم به دیگران و پایمال کردن حقوق مظلومان و محرومان است، برای حرص و هیجان و طوفانش مگر در قلب جایی می ماند؟!

قلبی که با ایمان به حضرت حق دارای آرامش است و برای این باور زندگی می کند که همه چیز از اوست و ما مهمان او و هرگز از پرداخت روزی حلال به مهمان غافل نیست و قلبی که این معنا را می داند که روزی باید بمیرد و در این چند روزی که در دنیاست باید حق خدا و مخلوق خدا را در همه زمینه ها رعایت کند و قلبی که نبوت و امامت و قیامت و سؤال و جواب و کتاب و میزان و بهشت و جهنم را باور دارد، کجا و برای چه به حرص مبتلا می شود، تا چه رسد به هیجان و طوفان حرص که خانمان برانداز و سوزاننده ریشه دین و ایمان و مهر و محبت و عاطفه و وجدان است.

اسلام از انسان تنبل و سست اراده و آن که دنبال کار و کسب و معیشت و آبادی زمین و هنر و صنعت نمی رود سخت بیزار است. انسان در این دنیا وظیفه شرعی و وجدانی دارد که با کار و کوشش و همت و اراده، خیمه زندگی را به تناسب نیازهای

خود و برابر با شأن خود و زن و فرزندانش بر پا کند و از زر و زیور و زینت دنیا تا جایی که احتیاج دارد و غریزه لذت‌ش را جواب گوید استفاده نماید.

اسلام همچنانکه به کار و کوشش و فعالیت مادی تشویق می‌کند، همچنان به استقامت در چهارچوب قواعد الهی و رعایت حلال و حرام تشویق می‌نماید.

اسلام به اندازه‌ای که برای عبادات معنوی اهمیت قائل است، به همان اندازه برای کسب و کار و صنعت و کشاورزی ارزش قائل است.

اسلام، زحمت و فعالیت انسان را در چهارچوب امور مادی به شرط رعایت حلال و حرام مساوی با جهاد در راه خدا دانسته و عرقی را که از پیشانی مردم زحمت کش برای آبادی دنیا می‌ریزد، همچون ریختن خون رزمنده در راه خدا می‌داند.

فکر مسلمان و حرکت مؤمن و اراده او به خاطر نور ایمان، بیش از دیگران است، معنا ندارد مثنی کافر و عدّه‌ای مسیحی در قاره اروپا و آمریکا در امور زندگی آن قدر از مسلمانان جلو افتاده تر باشند که ملت اسلام در بسیاری از امور نیازمند آنان باشند و آنان هم به خاطر نیازمندی اینان دست به عمل ننگین استعمار و استثمار بزنند و ملت اسلام را برده خود کرده، از آنچه خداوند به اینان عنایت فرموده، آن نابکاران غارت کنند و به دنیا و آخرت امت اسلامی لطمه بزنند.

زمین و معادن و جمعیت و اندیشه و فکر و عقل و فرهنگ ما کمتر از آنان نیست، قسمت اعظم معادن جهان در ممالک اسلامی است، نیروی انسانی ما فعلاً قریب به یک میلیارد است، فرهنگ ما قرآن و سنت رسول الله و ائمه طاهرین علیهم السلام است، ما با توجه به ثروت و ملت و فرهنگ خویش می‌توانیم به استقلال کامل رسیده و بر همه ملت‌ها آقایی و سیادت الهی و معنوی خود را حاکم کرده و از این رهگذر، جهان را به آغوش فرهنگ با عظمت الهی درآوریم.

محصل تنبل، عالم سست اراده، استاد بیکار، دولت خمود، خانواده سست،

انسان بی نشاط و هر کس که دارای هنر است ولی هنر خود را معطل کرده و هر کس توان و قدرت خدمت به نوعی از انواع برای جامعه دارد ولی در ظهور دادن خدمتش سستی می ورزد، بر اساس روایات ملعون و از رحمت خدا محروم است.

خداوند مهربان، دنیا را محلّ عبادت و کار و کوشش و زحمت و فعالیت قرار داده و از انسان خواسته است با تمام وجود دنیایت را بر اساس قواعد الهیّه آباد کن، تا از دنیای آباد آخرت آباد بیایی.

از تنبلی و سستی و بار بر دیگران بودن و خوردن و خوابیدن و بی فکری و لمیدن نتیجه ای جز افتادن به کام اژدهای استعمار و خرابی آخرت به دست نمی آید.

از نماز و روزه تنها و مشتی عبادات بی روح و گوشه مسجد یا کنج خانه خزیدن، نتیجه ای جز از دست رفتن مملکت و به غارت رفتن دین و ثروت و محروم ماندن از رحمت حضرت حق و بر باد رفتن آخرت به دست نمی آید.

تمام عناصر جهان از ریز و درشت و از اتم تا کهکشان همه و همه در کار و فعالیت اند که بدینگونه صفحه هستی از زیبایی و جمال و کمال و جلال بهره مند است.

چنانکه امیر مؤمنان در دعای کمیل فرموده است:

وَبِعَظَمَتِكَ الَّتِي مَلَأْتَ كُلَّ شَيْءٍ، وَبِسُلْطَانِكَ الَّذِي عَلَا كُلَّ شَيْءٍ، وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ، وَبِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ. (۱)

به بزرگیت که هر چیزی را پر کرده؛ به قدرت و سلطنت که بر هر چیزی بلندی دارد؛ و به اسمائت که ستون های وجودی هر چیزی را پر کرده و به نور وجهت که هر چیزی برای آن روشن است.

ص: ۳۴۴

فَعَالِيَّتِهَا و کوشش‌ها و زحمت‌ها و رفت و آمدهای موجودات از هر صنفی و طبقه‌ای باعث می‌شود که میدان هستی تجلّی‌گاه اسما و صفات و نور وجه حضرت ربّ العزّه شود.

انسان که بر بسیاری از موجودات برتری دارد، به نحو قوی‌تر و گسترده‌تر می‌تواند تجلّی‌گاه اوصاف و اسمای حضرت حق شود و اگر برای رسیدن به این مقام از طریق کوشش مادی و معنوی نکوشد، گناه غیر قابل بخشش و معصیت غیر قابل جبران و خطای بسیار عظیم مرتکب شده است و بدون شک به خود و به ملت اسلام ظلم عظیم کرده و به افتادن مسلمین در کام هلاکت و دهان استعمار کمک نموده است.

انسان بر اساس آیات و روایات، با کار و کوشش صحیح مادی و با عبادت و بندگی، مظهر واقعیت‌های ملکوتی می‌گردد و در صورت انحراف از این راه که صراط المستقیم حضرت حق است تبدیل به شیطان و یا مظهر شیطان می‌شود.

حضرت الهی‌قمشه‌ای در قصیده‌ی نعمانیّه که از قصاید پرمعنای دیوان اوست به این حقیقت اقرار و اعتراف نموده است.

خَرَدِ مَرغِ خُوشِ الحانِ است و گیتی نغز بستانش جهان را کرده شیرین کام شورانگیز دستانش

چه بستانی زهر برگش روشن شعله‌طوری چه دستانی که هر حرف است وحی پور عمرانش

زهر سویی خرامان سرو بالا، ماه رخساری به هر کویی شتابان عاشقی در دام هجرانش

به هر بزمی است خندان شاهی تُرک سیه چشمی شهید عشق را در خون کشیده تیر مژگانش

زمین را باغ مشک افشان کند از سنبل و نسرین زند دست صبا چون شانه بر زلف پریشانش

به ده نعمان و صد کاخش تو بر باد فراموشی خورنق (۱) کاخ گردون بین و مهر و ماه نعمانش

سپهر نیلگون را کاخ زرین سازدی هر گه سر از جیب افق بیرون کند خورشید رخشانش

زبی باکی نه طبع انگیخت با گل خار خونریزش به ناپاکی نه دهر آمیخت اصداد آخشيجانش (۲)

ر این گلشن چو گل رسم ادب بگرین و خندان شو به دیده غیر زیبایی مبین در نقش کیهانش

(مهدی الهی قمشه ای)

کار و کوشش مادی و معنوی گرچه بدن و جسم را پس از مدتی خسته می کند و بالأخره از کار می اندازد، ولی روح و قلب را نشاط می دهد و پس از مرگ به خصوص در قیامت بدنی تر و تازه و جوان و چهره ای زیبا و تابناک به انسان برمی گرداند تا با آن قالب تازه و جسم ارزنده روح و قلب بتواند از تمام نعمت های بهشت عنبر سرشت در سایه رضوان حق استفاده کند.

آری، بدن با کار و کوشش مادی و معنوی از بین نمی رود بلکه تبدیل به بدنی نیکو و جسمی احسن می گردد، چرا که وقتی انسان در تمام حرکاتش به دستور حضرت حق عمل کند، در حقیقت آنچه از چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و شهوت خرج می شود، در خزانه رحمت حق، آن ماده خرج شده ذخیره می گردد

ص: ۳۴۶

۱- (۱) - خورنق: محلی در یک مایلی شرقی نجف در عراق که به سبب قصری که نعمان بن امرؤالقیس برای یزدگرد اول ساسانی ساخت، مشهور است.

۲- (۲) - آخشيج: ضد و نقیض و مخالف.

و در قیامت به صورتی قوی و نو به انسان برگشت داده می شود تا با آن همیشه در سایه عنایت حق زیست کند.

این حقیقتی است که از آیات قرآن استفاده می شود که:

چشم مؤمن در جهان آخرت چشم تیزبین می شود به نحوی که تا عمق حقایق و اسرار ملکوت را می بیند:

فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا ﴿١﴾

پس ما پرده بی خبری را از دیده [بصیرت] ات کنار زدیم در نتیجه دیده ات امروز بسیار تیزبین است .

آن چشم در آن روز به دیدار انبیا و صدیقان و شهدا و صالحان روشن خواهد شد:

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ﴿٢﴾

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند ، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان ، اخلاق و عمل صالح] داده ؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

آن چشم در آن روز توفیق دیدار ملائکه رحمت و تماشای بهشت و انواع نعمت های آن را پیدا خواهد کرد:

جَنَّاتٌ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَىٰ

ص: ۳۴۷

۱- (۱) - ق (۵۰) : ۲۲.

۲- (۲) - نساء (۴) : ۶۹. [۱]

بهشت های جاویدی که آنان و پدران و همسران و فرزندان شایسته و درست کارشان در آن وارد می شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان در آیند.

* [و به آنان گویند :] سلام بر شما به پاس استقامت و صبرتان [در برابر عبادت ، معصیت و مصیبت] پس نیکوست فرجام این سرای.

چشمی که در طلب حلال و در دیدار آثار صنع حق و زیارت مردم مؤمن و گریه نیمه شب و نوحه بر اهل بیت خرج شود و در ایام پیری به کم نوری و بی نوری مبتلا گردد، نباید آن را از بین رفته انگاشت بلکه آن چشم، نورش را به تدریج در خزانه رحمت محبوب بایگانی کرده تا در قیامت برگردد.

گوشی که جز صدای حق و ندای ملکوت و سخن علم و درد دردمندان و ناراحتی مستمندان نشنید و این همه برای این بود که در راه حق و حقیقت افتد، چگونه در ایام پیری آن را از کار افتاده و از بین رفته می پندارید که عنصر گوش با خرج شدنش به سوی خزانه رحمت پر کشیده و در آن جا ذخیره شده تا در قیامت قوی و پر قدرت برای شنیدن صدای حق و ملائکه و انبیا به صاحبش برگردد و ندای

إِرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً « (۲)

به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است ، باز گرد .

را از محبوب حقیقی و معشوق واقعی بشنود و صدای دلربای سلام حضرت

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - رعد (۱۳) : ۲۳ - ۲۴ . [۱]

۲- (۲) - فجر (۸۹) : ۲۸ [۲]

رب را لمس کند:

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ﴿١﴾

با سلام [ی پرارزش و سلامت بخش] که گفتاری از پروردگاری مهربان است.

شکم و شهوتی که در مدت عمر، جز طریق حق نیموده و غیر حلال نخوایسته و از حرام دوری جسته، در پیری مؤمن آن دو را کهنه و از بین رفته منگرید که هر دو در طریق خرج شدن در مسیر حلال در خزانه رحمت بایگانی شده، تا در قیامت به صاحبش برگردد به نحوی که با کمال قدرت بتواند از نعمت های بهشت و حورالعین و هر چه بخواهد و میلش باشد استفاده کند:

الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ * ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهُهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلْمِذُ الْأَعْيُنِ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢﴾

همانان که به آیات ما ایمان آوردند و همواره تسلیم [فرمان ها و احکام] ما بودند . * [ندا آید :] شما و همسرانتان در نهایت خوشحالی و شادمانی به بهشت درآید. * ظرف هایی از طلا [که پر از طعام است] و جام هایی [زرین که پر از شراب طهور است] گرداگرد آنان می گردانند ، و در آن جا آنچه دل ها می خواهد و چشم ها از آن لذت می برد ، آماده است ، و شما [ای پرهیزکاران !] در آن جاودانه اید . * این بهشتی است که شما به پاداش اعمالی که همواره انجام می دادید ، میراث یافتید . * شما را در آن جا

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۵۸. [۱]

۲- (۲) - زخرف (۴۳) : ۶۹ - ۷۳. [۲]

میوه هایی فراوان است که از آنها می خورید .

زبان و دست و پا و روح و جان هم مانند چشم و گوش و شکم و شهوت است، بنابراین از طرفی جسم و بدن بر اثر کوشش و فعالیت مادی و معنوی خسته و پیر و ناتوان می شود و از طرف دیگر به صورتی زنده و نو و پرنشاط در میدان قیامت کبری برای لذت ابدی به انسان برمی گردد.

در برابر، آنان که تن و جان را به تنبلی و سستی و خوردن و خوابیدن و گناه و معصیت از بین می برند، واقعاً از بین می رود و در پایان کار جز مستی استخوان از آنان نمی ماند که آنهم به تعبیر قرآن مجید جز هیزم جهنم چیزی نیست:

وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (۱)

ولی منحرفان هیزم دوزخ اند.

در هر صورت جهان را چون تجارت خانه و دنیا را همچون بازار و خود را تاجری ورزیده که دارای سرمایه عقل و وجدان و هدایت الهی است؛ به حساب آورید و لحظه ای از تجارت که همان ایمان و اخلاق و عمل صالح است و به عبارت دیگر آبادی دنیا و آخرت می باشد غافل نمانید تا مرغ وجودتان از قفس دنیای محدود با بال همت و کوشش و عبادت و معنویت به باغ ملکوت به پرواز آید.

حجت حضرت حق بر همه تمام است و احدی را در پیشگاه حضرت دوست عذر قابل قبول نخواهد بود. کسی که در امور مادی و معیشت و در برخورد با دنیا و عناصرش، در صراط مستقیم حضرت ربّ العزّه نباشد و دلش به قید محبت حق و ایمان به آخرت و پاداش عمل مقید نباشد و در اخلاق و عمل با انبیای الهی و ائمه طاهرین علیهم السلام هماهنگی نکند، البته دچار حرص و زیاده خواهی خواهد شد، آن زیاده خواهی که جز حفظش از حادثه و آفت شغلی برای انسان باقی نمی گذارد و غیر بخل و عشق بی اندازه حاصلی نخواهد داشت و عاقبت هم حوادث سخت و یا

ص: ۳۵۰

مرگ، همه را از دست انسان خواهد گرفت و جز حسرت و اندوه چیزی بجا نخواهد گذاشت و در آخرت هم در برابر میزان الهی باید حساب سخت آن پس داده شود.

حریص هیچ چاره ای جز از دست دادن خدا و قیامت و بهشت عنبر سرشت و فضایل عالی آدمیت ندارد. هیجان و طوفان حرص در ریشه کن کردن واقعیت ها از وجود انسان و درهم ریختن ملکوت وجود بیداد می کند. به همین خاطر است که حضرت زین العابدین علیه السلام عرضه می دارد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحِرْصِ»

راستی، از خطر حرص و طوفان بیدادگرش باید با تمام وجود به حضرت حق پناه برد و از آن قدرت بی نهایت در بی نهایت خواست که تا لحظه خروج از دنیا انسان را از این صفت شیطانی و هیجانش حفظ نماید.

الهی ز غفلت دلم شد سیاه در این لجه ام گشت کشتی تباه

مجاز از حقیقت مرا کرده دور در آتش فتادم به امید نور

ز شرم گنه نیست روی خطاب کجا راه یابم به چندین حجاب

چو با نور پاکت سراپم سخن چو خورشید لرزد زبان در دهن

چراغ دگر خواهد این جستجو زبان دگر خواهد این گفتگو

بیانی بده چون زبان داده ای دل روشنی ده چو جان داده ای

ره هر نگه می کشد سوی تو بود منزل هر قدم کوی تو

سخن گشته نام تو بر هر زبان هوای تو هر سینه را داده جان

حرص در کلام نراقی

اشاره

فقیه بزرگ، ملا مهدی نراقی در باب حرص می فرماید:

«حرص حالت و صفتی است نفسانی که آدمی را بر جمع آوردن آنچه بدان نیاز

ندارد برمی انگیزد، بی آن که به حدّ و مقدار معینی اکتفا کند. و آن نیرومندترین شاخه های دوستی دنیا و مشهورترین انواع آن است و شکی نیست که خُلق و خویی هلاک آور و صفتی گمراه کننده است، بلکه بیابانی است تاریک و بیکران و درّه ای بس عمیق که ژرفای آن ناپیداست. هر که در آن گرفتار آمد گمراه و نابود شد و هر که در آن افتاد به هلاکت رسید و بازنگشت.

از مشاهده و تجربه و اخبار و آثار آشکار است که حریص هرگز به حدّی که در آن جا توقّف کند منتهی نمی شود، بلکه پیوسته در گرداب های دنیا فرو می رود تا غرق شود و از سرزمینی دیگر می افتد تا سرانجام به هلاکت رسد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَاِدِيَانٍ مِنْ ذَهَبٍ لَأَبْتَغَى وَرَاءَهُمَا ثَالِثًا، وَ لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، وَ يَتُوبُ عَلَى مَنْ تَابَ. (۱)

اگر برای فرزند آدم دو وادی طلا باشد وادی سومی می طلبد و جز خاک چیزی شکم این انسان را پر نمی کند و خداوند توبه هر که را توبه کند می پذیرد.

و نیز فرمود:

مَنْهُمَا لَيْشَبَعَانِ: مَنْهُوَ الْعِلْمُ وَ مَنْهُوَ الْمَالِ. (۲)

دو گرسنه اند که سیر نمی شوند: گرسنه دانش و گرسنه ثروت.

و فرمود:

يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَ تَشِبُّ فِيهِ حَخْصَلَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ. (۳)

ص: ۳۵۲

۱- (۱) - روضه الواعظین: ۴۲۹/۲؛ [۱] مجموعه ورام: ۱۶۳/۱. [۲]

۲- (۲) - جامع السعادات: ۷۸/۲؛ [۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۷۴/۲۰. [۴]

۳- (۳) - جامع السعادات: ۷۸/۲. [۵]

آدمیزاد پیر می شود و دو خصلت در او جوان می گردد: حرص و آرزوی دراز.

امام باقر علیه السلام فرمود:

مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا كَمَثَلِ دُودِهِ الْقَزِّ كُلَّمَا ازْدَادَتْ مِنْ الْقَزِّ عَلَى نَفْسِهَا لَفًّا كَانَ أْبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا. (۱)

حریص بر دنیا مانند کرم ابریشم است، هر چه بیشتر برگرد خود می پیچد راه بیرون آمدنش دورتر و بسته تر می شود تا از غصه بمیرد.

یکی از بزرگان فرموده است:

«از شگفتی های انسان این است که اگر او را خیر دهند که در دنیا همیشه خواهی ماند، حرص او بر جمع کردن مال بیش از این نخواهد بود که اکنون با این عمر کوتاه و بهره مندی اندک و انتظار مرگ حرص می ورزد.»

و چه زیان و خسروانی بیشتر و بدتر از این که انسان در طلب چیزی برآید که هلاکش در آن است؟ و چه جای اندیشه و تردید است که هرگاه انسان بر اموال دنیا حرص بورزد همین هلاک کننده اوست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب قناعت که ضد حرص است فرمود:

طُوبَى لِمَنْ هَدَى لِلْإِسْلَامِ ، وَ كَانَ عَيْشُهُ كَفَافًا وَ قَنَعَ بِهِ . (۲)

خوشا حال آن که به اسلام هدایت یابد و معیشت او به قدر کفاف باشد و به آن قناعت ورزد.

ص: ۳۵۳

۱- (۱) - الکافی: ۱۳۴/۲، حدیث ۲۰؛ [۱]مجموعه ورام: ۱۹۴/۲. [۲]

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۱۶۳/۱؛ [۳]مستدرک الوسائل: ۲۳۱/۱۵، باب ۱۰، حدیث ۱۸۰۹۲؛ [۴]جامع السعادات: ۷۸/۲. [۵]

و نیز فرمود:

كُنْ وَرِعًا تَكُنْ عَبْدَ النَّاسِ ، وَ كُنْ قَانِعًا تَكُنْ أَشْكَرَ النَّاسِ ، وَ أَحَبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا. (۱)

پرهیزکار باش تا عابدترین مردم بحساب آئی و قانع باش تا سپاس گزارتر از همه باشی و هر چه برای خود خواهی برای مردم بخواه تا مؤمن باشی.

رُويَ أَنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ تَعَالَى وَ قَالَ أَيُّ عِبَادِكَ أَغْنَى ؟ قَالَ : أَفْنَعُهُمْ لِمَا أُعْطِيَتْهُ . (۲)

موسی از حضرت حق تعالی پرسید کدامیک از بندگان تو غنی ترند؟ پاسخ آمد هر کدام قانع ترند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ابْنُ آدَمَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ أَيْسَرَ مَا فِيهَا يَكْفِيكَ ، وَ إِنْ كُنْتَ إِثْمًا تُرِيدُ مَا لَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ كُلَّ مَا فِيهَا لَا يَكْفِيكَ . (۳)

ای پسر آدم! اگر از دنیا به اندازه کفایت می خواهی اندکی از آن تو را کافی است و اگر زیادتر از کفایت می طلبی همه آنچه در آن است تو را کفایت نمی کند.

ثروتی که از باب لطف و رحمت و از مسیر حلال نصیب انسان می شود، نباید نزد انسان جمع شود و در خرج کردن آنهم نباید به راه اسراف رفت، به هنگام ثروتمند شدن هم باید قناعت پیشه کرد، به این معنی که به اندازه کفایت از ثروت خرج شود و مازاد آن در راه خدا قرار گیرد.

تکاثر و اسراف و تبذیر و افراط و تفریط و حرص و بخل در هر صورت حرام

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۱/۱۶۳؛ [۱] ارشاد القلوب، دیلمی: ۱/۱۱۸؛ [۲] جامع السعادات: ۲/۷۹. [۳]

۲- (۲) - جامع السعادات: ۲/۷۹؛ [۴] مجموعه ورام: ۱/۱۶۳. [۵]

۳- (۳) - الکافی: ۲/۱۳۸، حدیث ۶؛ [۶] وسائل الشیعه: ۲۱/۵۳۱، باب ۱۵، حدیث ۲۷۷۷۵؛ [۷] جامع السعادات: ۲/۷۹. [۸]

شرعی و مایه گرفتاری در دنیا و برزخ و قیامت است.

راه علاج حرص

بزرگان دین جهت علاج حرص دو پیشنهاد کرده اند:

۱ - علاج علمی: خوبی و شرافت و عزت نفس و فضیلت آزادگی را که در قناعت نهفته است به یاد داشته باشد و بدی و پستی و تحمیل و خواری و ذلت و پیروی از شهوت و هوای نفس را متذکر باشد و بداند هر که عزت نفس را بر شهوت و شکم برنگزیند کم عقل و ناقص الایمان است.

سپس توجه کند که جمع کردن مال و ثروت چه آفات دنیوی و عقوبت های اخروی در پی دارد و بیندیشد که بزرگان از انسان ها و شریف ترین و عزیزترین آدمیان یعنی پیامبران و اوصیای ایشان و پیروان پارسای آنان چگونه به اندکی از دنیا قناعت و شکیبایی کردند. و در شیوه کافران از یهود و نصارا و مردمان فرومایه و مال اندوز و پول پرست بنگرد که چگونه در خوشگذرانی و تن پروری و جمع ثروت به سر می برند.

بعد از این تأمل گمان نمی رود که در پیروی و اقتدا به بهترین آدمیان تردید نماید و راه و رسم مردم پست و فرومایه دنیا را برگزیند، بلکه انسان اندیشمند می داند که حریص سگ صفت که همتش لذات دنیاست از مرتبه انسانیت بیرون است و در زمره چارپایان به شمار می رود؛ زیرا حرص بر شهوت های شکم و فرج از لوازم بهیمنیت است و حریص ترین مردم بر شهوات در این صفت به درجه چارپایان نمی رسد. هیچ حریص شکم پرستی نیست مگر این که خوک از او بیشتر می آمیزد و آشکار است که حریص در مرتبه خوکان و خران و یهودیان است و قانع در مرتبت جز با انبیا و اولیا انباز و همانند نیست و سنجیده نمی شود. و بعد از تأمل در آنچه

گفته شد معالجه علمی تمام می شود و بدان وسیله برطرف کردن آزمندی و اکتساب قناعت آسان می گردد.

۲ - علاج عملی: این است که در امر معیشت میانه روی پیش گیرد و تا آن جا که ممکن است درهای مخارج را ببندد و به اندازه لازم اکتفا کند؛ زیرا کسی که پرخرج باشد قناعت برای او ممکن نیست.

درآمد ممکن است از جانب حضرت حق فراوان باشد، ولی درآمد فراوان نباید انسان را به پرخرجی بیندازد، باید برای خود به اندازه خرج کرد و مازادش را در راه خدا برای دیگران خرج کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ما عالٍ مَنْ اقْتَصَدَ. (۱)

هر که میانه روی پیشه کند محتاج نگردد.

و نیز فرمود:

ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ : خَشْيَةُ اللَّهِ فِي السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ ، وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَاءِ وَالْفَقْرِ ، وَالْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ . (۲)

سه چیز نجات دهنده است: ترس از خدا در نهان و آشکار و میانه روی در توانگری و فقر و عدالت در حال خشنودی و خشم.

و نیز آن حضرت فرمود:

التَّوْبَةُ نِصْفُ الْمَعِيشَةِ . (۳)

ص: ۳۵۶

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۱۶۷/۱؛ [۱] جامع السعادات: ۴۲/۲؛ [۲] كنز العمال: ۴۹/۳، حدیث ۵۴۳۱.

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۱۶۷/۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۶/۶۷، باب ۴۱، حدیث ۲. [۴]

۳- (۳) - مجموعه ورام: ۱۶۷/۱؛ [۵] غرر الحکم: ۳۵۴، حدیث ۸۰۷۶. [۶]

تدبیر نیمی از زندگی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الْقَصْدُ مَثْرَاهُ، وَالسَّرْفُ مَتَوَاهُ. (۱)

میان‌ه روی ثروت خیز و زیاده روی هلاک‌انگیز است.

امام سجّاد علیه السلام فرمود:

لِيُنْفِقَ الرَّجُلُ بِالْقَصْدِ وَبُلْغَةِ الْكَفَافِ، وَ يُقَدِّمَ مِنْهُ الْفَضْلَ لِآخِرَتِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَبْقَى لِلنَّعْمَةِ، وَ أَقْرَبُ إِلَى الْمَزِيدِ مِنَ اللَّهِ وَ أَنْفَعُ فِي الْعَافِيَةِ. (۲)

مرد باید به اندازه کفاف و به اقتصاد خرج کند و زیادی مال را برای آخرت فرستد که این روش نعمت را پایدارتر می‌سازد و به افزوده شدن از جانب خدای تعالی نزدیک تر و به عافیت نافع تر است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ، وَ إِنَّ السَّرْفَ أَمْرٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ، حَتَّى طَرَحَكَ النَّوَاهُ فَإِنَّهَا تَصْلُحُ لِشَيْءٍ، وَ حَتَّى صَبَبَكَ فَضْلَ شَرَابِكَ. (۳)

خداوند میان‌ه روی را دوست و اسراف را دشمن دارد، حتی دورانداختن هسته خرما را که آنهم به کار می‌آید و حتی دور ریختن زیادتی آب آشامیدنی را.

و نیز آن حضرت به عبید فرمود:

ص: ۳۵۷

۱- (۱) - الکافی: ۵۲/۴، حدیث ۴؛ [۱] وسائل الشیعه: ۵۵۲/۲۱، باب ۲۵، حدیث ۲۷۸۴۴. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۵۵۱/۲۱، باب ۲۵، حدیث ۲۷۸۴۱؛ [۳] الکافی: ۵۲/۴، حدیث ۱، [۴] با کمی اختلاف.

۳- (۳) - ثواب الاعمال: ۱۸۶؛ [۵] الکافی: ۵۲/۴، حدیث ۲. [۶]

يَا عَيْبُدُ إِنَّ السَّرْفَ يُورِثُ الْفَقْرَ، وَإِنَّ الْقَصْدَ يُورِثُ الْغِنَاءَ. (۱)

اسراف فقر می آورد و میانه روی بی نیازی و توانگری.

«انسان در معیشت و مال دنیا نباید به بالاتر از خود نگاه کند بلکه به پست تر از خود بنگرد که شیطان نظر هر کسی را در امر دنیا به بالاتر از خود متوجه می سازد و به او می گوید در طلب دنیا کوتاهی و سستی مکن که مالداران تنعم و خوشگذرانی می کنند و خوراک های لذیذ می خورند و جامه های نیکو می پوشند؛ و در کار دین چشم آدمی را به پست تر از خود می گشاید و می گوید: چرا بر خود تنگ و سخت می گیری و این قدر از خدا می ترسی و حال آن که فلان از تو عالم تر است و از خدا نمی ترسد.» (۲)

سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حرص

ابوذر فرمود: خلیل من، رسول الله مرا سفارش کرد که در امر دنیا به پایین تر از خود بنگرم نه به بالاتر از خود.

إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فَضَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ فِي الْمَالِ وَالْخَلْقِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ مِمَّنْ فَضَّلَ عَلَيْهِ. (۳)

وقتی یکی از شما به کسی می نگرد که خداوند در مال و جمال وی را برتری داده، باید به پست تر از خود نیز نگاه کند.

در هر صورت حرص ورزی به مال، شهوت، مقام، نتیجه ای جز هلاکت دنیا و

ص: ۳۵۸

۱- (۱) - الکافی: ۵۳/۴، حدیث ۸؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۱۷۴/۳، حدیث ۳۶۵۹.

۲- (۲) - علم اخلاق اسلامی: ۱۳۷/۲ - ۱۴۶ با تلخیص.

۳- (۳) - جامع السعادات: ۸۲/۲؛ [۲] مجموعه ورام: ۱۶۹/۱. [۳]

آخرت ندارد و این حقیقتی است که علم و تجربه و تاریخ ثابت کرده است.

الهی به پاس خراباتیان الهی به عجز مناجاتیان

به فعلی که ناجی از آن گشت نوح به قولی که مقبول شد ز آن نصوص

به مستان از خویشتن شسته دست سر از پا ندانان روز الست

به گم کرده راهان شبهای تار به دریا نوردان دور از کنار

به کامل مریدان ردّ و قبول به پاک اعتقادان دین رسول

که لب تشنه در وادی محشرم رسانی به سرچشمه کوثرم

مگر ساقی بزم پر شور و شین دهد جام لطفم به یاد حسین

کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در باب حرص

از امیرالمؤمنین علیه السلام در باب حرص و حریص، حکمت های پرمغزی روایت شده که لازم است به قسمتی از آنها اشاره شود:

الْحَرِیصُ تَعَبٌ . (۱)

آدم حریص در رنج است.

الْحَرِصُ مَطِیئُهُ التَّعَبُ . (۲)

حرص مرکب رنج و مشقت است.

الْحَرِصُ عَلَامَةُ الْفَقْرِ . (۳)

حرص نشانه فقر [عقلی و قلبی و روحی] است.

الْحَرِیصُ لَا یُکْتَفَى . (۴)

حریص به هیچ چیز قناعت نمی کند.

- ١- (١) - غرر الحكم: ٢٩٤، حديث ٦٥٨٦. [١]
- ٢- (٢) - غرر الحكم: ٢٩٤، حديث ٦٥٧٨. [٢]
- ٣- (٣) - غرر الحكم: ٢٩٥، حديث ٦٦٢٧؛ [٣] الكافي: ٢٣/٨، خطبه لامير المؤمنين عليه السلام. [٤]
- ٤- (٤) - غرر الحكم: ٢٩٥، حديث ٦٦٣٥. [٥]

الْحَرِيصُ عَبْدُ الْمَطَامِعِ . (۱)

حریص برده طمع کاری هاست.

الْحَرِصُ عَلَامَةُ الْأَشْقِيَاءِ . (۲)

حرص نشانه تیره بختان است.

الْحَرِصُ يُفْسِدُ الْإِيْقَانَ . (۳)

حرص تباه کننده یقین است.

الْحَرِصُ يُذِلُّ وَ يُشْقِي . (۴)

حرص ذلیل و بدبخت می کند.

الْحَرِصُ يَنْقُصُ قَدْرَ الرَّجُلِ ، وَ لَا يَزِيدُ فِي رِزْقِهِ . (۵)

حرص جاه مرد را کم می کند و چیزی به رزقش نیفزاید.

الْحَرِصُ فَقِيرٌ وَ لَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِحَذَا فِيرَهَا . (۶)

حریص تهیدست است گرچه تمام دنیا را مالک شود.

لَا حَيَاءَ لِحَرِيصٍ . (۷)

برای حریص حیا نیست.

الْحَرِصُ مُوقِعٌ فِي كَثِيرِ الْعُيُوبِ . (۸)

حرص آدمی را در بسیاری از عیوب می افکند.

ص: ۳۶۰

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۹۵، حدیث ۶۶۳۶؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۶۱/۱۲، باب ۶۴. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۹۵، حدیث ۶۶۰۹؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۶۱/۱۲، باب ۶۴. [۴]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۹۵، حدیث ۶۶۳۷؛ [۵] مستدرک الوسائل: ۶۱/۱۲، باب ۶۴. [۶]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۲۹۵، حدیث ۶۶۱۰؛ [۷] مستدرک الوسائل: ۶۲/۱۲، باب ۶۴. [۸]

- ٥- (٥) - غرر الحکم: ٢٩٥، حدیث ٦٦٢٨؛ [٩] مستدرک الوسائل: ٦٢/١٢، باب ٦٤. [١٠].
- ٦- (٦) - غرر الحکم: ٢٩٥، حدیث ٦٦٣٠. [١١].
- ٧- (٧) - غرر الحکم: ٢٩٦، حدیث ٦٦٤٥. [١٢].
- ٨- (٨) - غرر الحکم: ٢٩٥، حدیث ٦٦٣٩. [١٣].

قَتَلَ الْحِرْصُ رَاكِبَهُ . (۱)

حرص قاتل حریص است.

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيُّ ذُلٍّ أَدْلُ ؟ قَالَ : الْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا . (۲)

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: کدام پستی پست تر است؟ فرمود: حرص بر دنیا.

الْحَرِيصُ أَسِيرٌ مَهَانَةٌ لَا يُفَكُّ أُسْرَهُ . (۳)

حریص اسیر نوعی از پستی است که رهایی از آن ندارد.

روایاتی دیگر در باب حرص

ابوبصیر می گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود:

أَمَا تَحْزَنُ ؟ أَمَا تَهْتُمُّ ؟ أَمَا تَأْلُمُ ؟ قُلْتُ : بَلَى وَاللَّهِ ، قَالَ : فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ مِنْكَ فَادْكُرِ الْمَوْتَ وَوَحِدَتَكَ فِي قَبْرِكَ ، وَ سَيِّلَانَ عَيْنِكَ عَلَى خَدَيْكَ ، وَ تَقَطُّعَ أَوْصَالِكَ ، وَ أَكْلَ الدُّودِ لِحِمَمِكَ وَ بِلَاكَ ، وَ انْقِطَاعَكَ عَنِ الدُّنْيَا ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَحُثُّكَ عَلَى الْعَمَلِ ، وَ يَوَدُّعُكَ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْحِرْصِ عَلَى الدُّنْيَا . (۴)

آیا محزون و مهموم و غصه دار نمی شوی؟ عرضه داشتم: چرا، به خدا قسم، فرمود: چون چنین شدی مرگ و تنهایی ات را در قبر به یادآور و زمانی که دو چشمت بر صورتت می ریزد و روابط بدنت از هم می گسلد و کرم گوشتت را می خورد و بدنت می پوسد و از دنیا جدامی شوی که چنین توجهی تو را ترغیب به عمل برای خدا می کند و از بسیاری از حرص بر دنیا بازت

ص: ۳۶۱

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۹۴، حدیث ۶۶۰۵. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۵۹/۱۲، باب ۶۴، حدیث ۱۳۵۰۴؛ [۲] وسائل الشیعه: ۸۳/۷، باب ۳۱، حدیث ۸۷۹۰. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۹۵، حدیث ۶۶۱۲. [۴]

۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۴۳۶/۲، باب ۲۳، حدیث ۲۵۷۴؛ [۵] بحار الأنوار: ۳۲۲/۷۳، باب ۶۲، حدیث ۵. [۶]

می دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

حُرِّمَ الْحَرِيصُ حَصْلَتَيْنِ ، وَلَزِمَتْهُ حَصْلَتَانِ : حُرْمَ الْقِنَاعَةِ فَافْتَقَدَ الرَّاحَةَ ، وَ حُرْمَ الرِّضَا فَافْتَقَدَ الْيَقِينَ . (۱)

حریص دو خصلت را از دست می دهد و دچار دو خصلت می شود: قناعت را از دست می دهد و دچار ناراحتی می گردد و از رضا به داده حق محروم می شود و گرفتار شک و تردید و اضطراب خواهد شد.

امام صادق علیه السلام از پدراننش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

مِنْ عَلَامَاتِ الشُّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ ، وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ ، وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ ، وَالْإِضْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ . (۲)

چهار چیز از نشانه های بدبختی است: خشکی چشم، سنگدلی، شدت حرص در طلب رزق و پافشاری بر گناه.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

چون نوح از کشتی پیاده شد ابلیس به نزد او آمد و گفت: مردی در روی زمین بزرگتر از تو به من منت ندارد، از خدا خواستی این جمعیت فاسق نابود شود، بنابراین من از دنبال کردن مردم راحت شدم، آیا دو پند به تو نیاموزم؟ از حسد پرهیز که با من آن کرد که می بینی و از حرص دوری کن که به آدم ابوالبشر آن کرد که دیدی. (۳)

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۱/۷۰، باب ۱۲۸، حدیث ۶؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۰/۱۶، باب ۶۴، حدیث ۲۰۸۵۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۲/۷۰، باب ۱۲۸، حدیث ۱۱؛ [۳] الکافی: ۲۹۰/۲، حدیث ۶. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۳/۷۰، باب ۱۲۸، حدیث ۱۷؛ الخصال: ۵۰/۱، حدیث ۶۱. [۵]

غضب قوه ای است که خداوند مهربان در وجود آدمی جهت دفاع از خودش در برابر باطل قرار داده است. این قوه باید برای حفظ حق و جلوگیری از تجاوز دشمن و کوبیدن امور شیطانی به کار رود.

این قوه آتشی است که باید بر خرمن معاندان و مخالفان واقعیت افتد و لازم و واجب است انسان مواظبت کند که این آتش در برابر اشتباهات خانواده یا پدر و مادر و یا برادران مسلمان و مؤمن شعله نکشد.

خطاها و اشتباهات ممنوعان و همکیشان و مؤمنان و مسلمانان را باید با رأفت و رحمت و لطف و مرحمت تذکر داد و با زبانی نرم و ملایم به آنان فهماند که شما در این مسأله اشتباه کرده و لازم است از خطای خود برگشته و استغفار نمایید و پس از امر به معروف و نهی از منکر، باید به گذشت و عفو و احسان پناه برد و در این مرحله خداوند عزیز و مهربان را از خویش راضی نمود.

کظم غیظ و فروخوردن خشم به فرموده قرآن مجید از نشانه های مردم باتقوا و محسن است:

و سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ
الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ « (۱)

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان ها و زمین است بشتابید ؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است ؛ * آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند ، و خشم خود را فرو می برند ، و از [خطاهای] مردم در می گذرند ؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

ص: ۳۶۳

اعمال خشم و غضب، نوعی آزمون الهی می باشد و فرونشاندن آن نیز یک تکلیف انسانی و اخلاقی است. انسان موجودی است که با انواع عوامل خوشی و لذت و عوامل رنج و نفرت در محاصره قرار گرفته است و از بندگان خداوند که در چنین حصاری قرار دارند از لحاظ عمل و رفتاری که در پیش می گیرند آزمون و امتحان به عمل می آید تا صدق و کذب ادعای آنان در ایمان و انسائیت ظهور کند.

شکی نیست که غضب قوه ای است که از جانب حق در نهاد آدمی قرار داده شده و آن گاه که انسان در پرتگاه غضب می لغزد، در واقع با چنین نیروی آتشین انس و ارتباط برقرار می سازد.

آدمی از خاک آفریده شده است که سمبل و نمودار آرامش و وقار است، ولی شیطان از آتش سر برآورده که دچار لهیب و اضطراب می باشد. اگر انسان قوه غضب را بی جا مصرف نماید به اخلاق شیطان گراییده و از خدا دوری جسته و وسیله ممنوعیت خود را از رحمت الهی فراهم آورده و از حقیقت خود که سرشته وقار و بزرگواری است منحرف شده است.

آن که مالک غضب و خشم خویش است اهل خدا و هر کس غضب و خشمش بی قید و بند است برده شیطان و آلوده به شیطنت است. انسان اجازه ندارد هر کجا و در برابر هر کسی دچار خشم و غضب شود، برای غضب و خشم جای معین مقرر شده که بجا مصرف کردنش عبادت و بی جا مصرف نمودنش گناه و خطا و معصیت و شیطنت است.

رسول خدا علیه السلام فرمود:

لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصَّرْعَةِ ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ . (۱)

قهرمان و پهلوان (یعنی انسان با صلابت و نیرومند) با کشتی گرفتن ارزیابی

ص: ۳۶۴

۱- (۱) - روضه الواعظین: ۳۸۰/۲؛ [۱] مشکاه الأنوار: ۳۰۸؛ [۲] الجامع الصغیر: ۴۵۱/۲، حدیث ۷۵۷۷؛ کنز العمال: ۵۲۱/۳، حدیث ۷۷۰۵.

نمی شود، بلکه پهلوان عبارت از کسی است که زمام نفس خود را به گاه خشم و غضب در اراده و اختیار خویش گیرد.

یکی از آثار و نتایج سوء غضب بی جا کینه و حسد است و این حالت آدمی را به بیماری و تیرگی و اختلال طبیعت سوق می دهد. لذا ضرورتی است که موقعیت غضب مشخص گردد تا آدمی بتواند جنبه نکوهیده آن را از خود دور سازد و به تعدیل و درمان آن پردازد و نیز باید فضیلت فرونشاندن خشم و غضب و ارزش بردباری و عفو و مدارای با دیگران برای او روشن شود.

حضرت حق، غضب را در نهاد انسان قرارداد تا او را از تباهی و نابودی صیانت کند و عوامل زیانبار به سلامتی را از وی دفع نماید. در کیفیت تکوین و ایجاد انسان و در اندرون او حرارت و رطوبت به کار رفته است که در حال تضاد و تعاند با یکدیگر به سر می برند. حرارت همواره رطوبت را به تحلیل می برد و آن را تبخیر و سرانجام خشک می سازد و اگر مدد تغذیه پیاپی برای تأمین رطوبت به بدن نرسد، موجود زنده از میان می رود، لذا خداوند متعال غذای موافق و متناسب با سازمان موجود زنده را آفرید و در نهاد او غریزه تمایل به غذا را نیز خلق کرده است.

اما در خارج و بیرون از وجود انسان، غضب به خاطر این است که چون آدمی در معرض خطر قرار می گیرد، باید دارای قوه و نیرویی باشد که به گاه نیاز و هنگام ضرورت، آن نیرو به فیضان و فوران و هیجان افتد. غضب و خشم آدمی به منزله عکس العمل در برابر تجاوز عوامل زیانبخش به انسان است، لذا به هنگام مواجهه با زمینه های نامساعد و عوامل زیانبار، آتش غضب آدمی در روان او فروزان می گردد همان گونه که آتش در میان آتشدان و کوره لهیب می کشد.

حرارت لهیب آتش خشم آدمی در چهره و سیمای فرد خشمناک خود را می نمایاند، گونه و چشمان آدمی همچون آتش سرخ فام می گردد تا نشانگر محتوایی باشد که در پس این حالت کمین کرده است و آن عبارت از سرخی خون

بدن است، آن چنانکه شیشه از ورای خود محتوای خویش را می نمایاند.

مرکز و کانون نیروی غضب، عبارت از قلب آدمی است و مفهوم آن همان به جوش آمدن و غلیان خون دل است که ناشی از حالت انتقام جویی است. این نیرو از آن جهت به فوران می افتد تا فرد، ضرر و زیان را قبل از وقوع آن از خود دفع نموده و پس از وقوع آن قلبش با اِعمال غضب تشفی یافته و به انتقام جویی دست یازد.

انتقام، غذا و خوراک نیروی غضب و خواسته آن است و آدمی از رهگذر اعمال غضب احساس لذت و رضایت می نماید. انسان خشمگین جز با انتقام آرام نمی گیرد، فقط فرد با ایمان است که علی رغم اسائه و آزار دیگران از تجاوزکار صرف نظر کرده و عفو و اغماض می کند:

وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿١﴾

و هنگامی که [به مردم] خشم می گیرند، راه چشم پوشی و گذشت را برمی گزینند.

در خرابات مغان منزل نمی یابد گرفت چون گرفتی کین کس در دل نمی باید گرفت

یا نمی باید ز آزادی زدن چون سرو لاف یا گره از بی بری در دل نمی باید گرفت

سدّ راه عالم بالاست معشوق مجاز دامن این سرو پا در گل نمی باید گرفت

خونبها بهتر ز حفظ آبروی عشق نیست در قیامت دامن قائل نمی باید گرفت

ص: ۳۶۶

تا توان سرپنجه دریا چو طوفان تاب داد تیغ موج از قبضه ساحل نمی باید گرفت
طالب حق را چو تیری کز کمان بیرون رود هیچ جا آرام تا منزل نمی باید گرفت
صاف چون آئینه می باید شدن با نیک و بد هیچ چیز از هیچ کس در دل نمی باید گرفت
آه و افسوس است صائب حاصل موج سراب دامن دنیای بی حاصل نمی باید گرفت
(صائب تبریزی)

تفریط در اعمال غضب

اشاره

تفریط و دریغ ورزیدن بی مورد از اعمال غضب، نمایانگر ضعف و ناتوانی این نیرو است و مسلماً چنین حالتی را نمی توان حالت مطلوبی در آدمی برشمرد بلکه باید آن را حالتی نکوهیده تلقی کرد.
یکی از بزرگان فرموده:

«کسی که باید به مورد و بجا دچار و خواهان خشم گردد ولی او را خشم نگیرد حیوانی بیش نیست»؛ زیرا فقدان نیروی غضب را باید یکی از کمبودهای روانی انسان به شمار آورد، چون خداوند متعال می فرماید:

أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ « (۱)

بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند .

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ « (۲)

ص: ۳۶۷

۱- (۱) - فتح (۴۸) : ۲۹.

۲- (۲) - تحریم (۶۶) : ۹. [۱]

ای پیامبر! با کافران و منافقان جنگ کن و بر آنان سخت بگیر.

اما افراط و زیاده روی در غضب عبارت از پافراثر نهادن از حدّ و حالتی عصبی است که آدمی را از عقل و حکمت و دین بیرون می برد و در نتیجه برای انسان بینش و نظر و اندیشه و قدرت حسن انتخاب در رابطه با اعمال و رفتارش باقی نمی ماند و حالت سبّیت و درندگی بر انسان مسلط می گردد، حالتی که باید آن را نیرویی در نفس اماره برشمرد که بازده آن گرایش به تشفی و انتقام است.

برخی از نابخردان، افراط و فزون گرایی در غضب را شجاعت و مردانگی به شمار آورده و آن را بسان حالتی ستوده چهره می بخشند.

گاهی یکی از همین سبک مغزان می گوید:

«من درباره هیچ فردی حاضر به صبر و خویشتن داری نیستم و در برابر هیچ کس تحمیل نمی کنم»، این سخن نابخردانه مفهومی است که این فرد بینوا فاقد عقل و حلم و بردباری و حکمت و دانایی و هشیاری است.

پاره ای از مردم تحت تأثیر چنین داعیه های فاسد و فسادآموز واقع می شوند و طبع و سرشت خشم روایی بر روان آنها تسلط می یابد و در جرگه چنین نادانانی در دامن زدن به آتش غضب جا خوش کرده و در رده آنان قرار می گیرند و هر چند که آنها را اندرز می دهند نمی خواهند در خویشتن نیرو و حسّ انعطافی بهم رسانده و گوش شنوایی داشته باشند، چون در حال فقدان بینایی و هشیاری در برابر هر موعظه و نصیحتی موضع گرفته اند و بلکه به عکس در برابر نصیحت و اندرز دیگران آتش غضب آنها پر لهیب تر می گردد و دنیا در برابر دیدگان شان تیره و تاریک می شود و آن گاه که به خود مراجعه می کنند و خویشتن را نیز به داوری می گیرند برای خاموش کردن این آتش سعادت سوز و شقاوت ساز، توانی در خود نمی یابند؛

زیرا نور عقل در روان آنان رو به خاموشی می گذارد، لذا پیرامون وجود خود را نمی توانند بیابند و سرانجام مسیر یک جانور سرگردان را در پیش می گیرند.

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

در حال خشم و اِعمال غضب، دوده متراکم و تیره ای به طرف مغز آدمی اوج می گیرد و بر معادن و سرمایه های اندیشه او مستولی می گردد و بلکه احیاناً این دوده ها به مراکز حسّی نیز سرایت می کند و چشمان آدمی در حال خشم تیره شده و رو به سیاهی می گذارد. در چنین حالتی است که انسان همچون فرد نابینا جایی را نمی بیند. (۱) گاهی آتش غضب آن چنان در وجود آدمی پایگاهی فراهم می آورد که فرد نمی تواند نه از درون و نه از بیرون، این آتش سعادت سوز را خاموش سازد و این آتش سوزی همچنان پیشروی می کند تا گوهر گران بهای وجود آدمی را در زیر فشار لهیب خود بسوزاند و به خاکستر تبدیل کرده و نابودی شخصیت او را فراهم سازد.

و احیاناً بر اثر شدت خشم، مایه حیات قلب انسان می خشکد و آدمی از شدت خشم و کینه دچار مرگ زودرس می گردد و سگته و مرگ ناگهانی او در می رسد، چون خطر یک کشتی که در دریایی ژرفناک و گرفتار طوفان حرکت می کند از خطر حالت روانی فرد که مالا مال از خشم و کینه است کمتر است؛ زیرا ناخدایان کشتی در نجات این مرکبی که گرفتار تلاطم است می کوشند، ولی در حالت غضب، قلب انسان، ناخدای کشتی وجود و شخصیت روانی اوست، بدیهی است که این ناخدا در حال خشم روایی نیرویی است فرسوده و از کار افتاده که تراکم تیرگی های خشم، بصیرت آن را از کار انداخته و نابینایش ساخته است. چنین قلبی که خارهای خشم در چشم بصیرت او خلیده نمی تواند چاره سازی کند. (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۶۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۷۲/۷۰، باب ۱۳۲؛ مجموعه ورام: ۱۲۳/۱؛ مسند احمد بن حنبل: ۶۱/۳؛ الدر المنثور: ۷۴/۲.

۲- (۲) - روانشناسی اسلامی: ۱۶۲.

ألا- إِنَّ الْغَضَبَ جَمْرَةٌ تُوقَدُ فِي جَوْفِ ابْنِ آدَمَ ، ألا- تَرَوْنَ إِلَى حُمْرِهِ عَيْنِهِ وَانْتِفَاحِ أُوْدَاجِهِ ؟ فَإِذَا أَحَدُكُمْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَالْأَرْضُ الْأَرْضُ . أَلَا إِنَّ خَيْرَ الرِّجَالِ مَنْ كَانَ بَطِيءَ الْغَضَبِ ، سَرِيعَ الرِّضَا ، وَشَرَّ الرِّجَالِ مَنْ كَانَ سَرِيعَ الْغَضَبِ ، بَطِيءَ الرِّضَا .
(۱)

به هوش باشید که غضب پاره آتش و گدازه ای است که در قلب آدم برافروخته می گردد، برای پی بردن به چنین حقیقت به سرخی چشمان و برجستگی رگهای چنبره گردن آدم خشمگین بنگرید. اگر کسی خود را در چنین حالت بیابد بر زمین نشیند. بدانید که بهترین مردم کسانی هستند که دچار غضب زودرس نمی گردند، در خشم روایی گامشان کند و آهسته است، ولی در رضا و خشنودی پیشتاز و سریع هستند. و بدترین مردم آنانند که به سرعت خشم می گیرند و به کندی تن به رضا و خوشحالی می دهند.

کسی به ملک رضا خشمگین نمی باشد در این ریاض گل آتشین نمی باشد

ز خنده گل صبح این دقیقه روشن شد که عیش جز نفس واپسین نمی باشد

دراز دستی ما کرد کار بر ما تنگ و گرنه جامه بی آستین نمی باشد

به هر طرف نگری دور باش برق بلاست به گرد خرمن ما خوشه چین نمی باشد

ز سرافرازی ما این قدر تعجب نیست همیشه دانه به زیر زمین نمی باشد

تمام مهر و سراپا محبت صائب به عالمی که منم خشم و کین نمی باشد

(صائب تبریزی)

آثار غضب

آثار ظاهری غضب در ناسزاگویی و تجاوز و یورش به دیگران و سخنان زشت،

ص: ۳۷۰

۱- (۱) - مسند احمد بن حنبل: ۱۹/۳؛ [۱] کنز العمال: ۹۲۲/۱۵، حدیث ۴۳۵۸۷.

چهره خود را می نمایاند و مظاهر آن در اندام، عبارت از ضرب و جرح و قتل و تهاجم هایی است که بدون مبالا و نابخردانه صورت می گیرد.

اگر فرد خشمگین نتواند خشم خود را در مورد شخص اعمال کند آثار سوء آن به خود او باز می گردد، لذا جامعه خویش را می درد و بر گونه خویش طپانچه و سیلی می زند و زمین و در و دیوار را می کند و می خراشد و احیاناً به سرعت و نامتعادل می دود و به زمین می افتد و یا خود را بر زمین می افکند و کارهای جنون آمیزی از او سر می زند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده:

إِنَّ الْغَضَبَ مِنَ الشَّيْطَانِ ، وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ خُلِقَ مِنَ النَّارِ ، إِنَّمَا يُطْفِئُ النَّارَ الْمَاءَ ، فَإِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ . (۱)

غضب از ناحیه شیطان به هم می رسد و شیطان از آتش آفریده شده و آتش نیز با آب خاموش می شود، پس اگر یکی از شما گرفتار حالت خشم گردد وضو بگیرد.

آثار غضب در قلب این است که کینه و حسد و بدخواهی و شماتت دیگران و خوشحالی از غم دیگران و اندوه از تنعم و رفاه سایرین و افشاگری اسرار و پرده دری حیثیت و استهزای مردم در آن پدید می آید،

لذا رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا يَحْكُمُ أَحَدٌ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَ هُوَ غَضْبَانٌ . (۲)

هیچ یک از شما نباید در حالی که دستخوش حالت خشم و غضب است میان دو نفر داوری نماید.

ص: ۳۷۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۷۲/۷۰، باب ۱۳۲؛ [۱] مجموعه ورام: ۱۲۳/۱. [۲]

۲- (۲) - مسند احمد بن حنبل: ۴۶/۵، [۳] صحیح مسلم: ۱۳۲/۵؛ بهداشت روانی در اسلام: ۱۶۳.

خشم و غضب در صورتی که برای دفاع از خود در برابر خطر و دفاع از اسلام در مقابل کفار به کار گرفته نشود حالتی شیطانی و آثار و عواقبش خطرناک و زمینه ای برای آلوده شدن به گناهان کبیره است.

در صورتی که برای دفاع از خود و مردم مؤمن و به خصوص دفاع از حریم قرآن و اسلام به کار گرفته شود، حالتی الهی و آثار و عواقبش بسیار عالی و زمینه ای برای انجام گرفتن پرمفعت ترین عبادت در پیشگاه حضرت ربّ العزّه است. خشم و غضبِ مطلوب، خشمی است که همپای با داوری عقل بوده و هماهنگ با دین به مرحله اجرا درمی آید.

خشم و غضب توازن خود را از عقل و دین می تواند کسب کند و در سایه رهنمود این دو قدرت آن استقامت و موازنه ای را تحقق بخشد که همه بندگان خدا به چنین استقامت و توازن دعوت شده و بدان مکلف هستند: و آن عبارت است از انتخاب امور زندگی هماهنگ با آیین الهی.

کسی که خشم او به سستی می گراید، روان او گرفتار ضعف و کم توازنی است و گویا سستی و ضعف غضب نمایانگر فرومایگی و خواری شخصیت روانی انسان و نشانه پذیرایی از ظلم و تجاوز است. و نیز کسی که از نظر روانی به خشم مفرط گرایش دارد این حالت روانی، وی را به بی باکی و رفتارهای زشت و ناخوشایند سوق می دهد. (۱)

راه علاج غضب

اگر کسی دچار مرض خطرناک خشم و غضب باشد، در صورتی که علاقه نشان بدهد و به پذیرفتن نسخه شفابخش الهی که از زبان قرآن و حدیث تنظیم شده تن دهد و به قبول دستورهای الهیه برخیزد و آن دستورهای را با جان و دل به کار بندد،

ص: ۳۷۲

قطعاً از آن مرض نجات پیدا خواهد کرد.

مشکل بیماران روحی این است که از آگاهی به طریق علاج و عمل به مقررات لازمه روی گردانند. اگر انسان به علل مرض و راه درمان آن معرفت پیدا کند و آن معرفت را به دایره عمل و صحنه حرکت بیاورد، بدون شک از مسیر شیطان نجات پیدا کرده و به صراط مستقیم الهی خواهد رسید.

مريض خشم و غضب باید در اخبار وارده در مذمت غضب و آثار مترتبه بر غضب اندیشه کند و به این معنا واقف گردد که زبان وحی، گرفتاران به بیماری خشم را دور از خدا و رحمت رحیمیه حضرت رب العزه می داند و آنان را همپالگی شیطان و حزب ابلیس به حساب می آورد.

غضب در روایات

اشاره

از حضرت ختمی مرتبت روایت شده:

الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ . (۱)

خشم و غضب ایمان را فاسد می کند، چنانکه سرکه عسل را.

حضرت مولی الموحدين، امام عارفان، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ . (۲)

غضب نوعی از دیوانگی است؛ زیرا به محض فرو نشستن، صاحبش پشیمان می شود و اگر پشیمان نشد دیوانگی او ثابت و استوار است.

حضرت باقرالعلوم علیه السلام می فرماید:

ص: ۳۷۳

۱- (۱) - الکافی: ۳۰۲/۲، حدیث ۱؛ [۱] ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۷۷/۱. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۲۵۵؛ [۳] غرر الحکم: ۳۰۱، حدیث ۶۸۶۱. [۴]

إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تُوَقَّدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ ، وَ إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَ انْتَفَخَتْ أُوْدَاجُهُ وَ دَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ ، فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ فَلْيَلْزِمِ الْأَرْضَ فَإِنَّ رِجْزَ الشَّيْطَانِ لَيَذْهَبُ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ . (١)

به حقیقت که غضب پاره آتشی است از شیطان که در دل انسان برافروخته می شود، پس دیدگانش را سرخ و رگ های بدنش را باد می کند، در چنین وقتی باطن او جایگاه شیطان می شود. اگر کسی از این واقعه وحشت دارد باید بر زمین بنشیند که در این صورت پلیدی شیطان از او می رود.

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش حضرت باقر روایت می فرماید:

أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ يَغْضِبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ ، وَ يَقْدِفُ الْمُحْصَنَةَ . (٢)

چه چیزی از خشم سخت تر است؟ راستی مرد غضب می کند و در حال و هوای غضب قتل نفسی که خدا حرام کرده مرتکب می شود و زن پاکدامن را به زنا متهم می نماید.

در خدمت حضرت باقر علیه السلام سخن از غضب به میان آمد حضرت فرمود:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضِبُ فَمَا يَرْضَى أَبَدًا حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ . (٣)

به راستی مرد به خشم آید و خشنود نشود تا به دوزخ درآید.

آری، رضایت و خشنودی خشمگین، به انتقام و تشفی قلب است، گرچه این انتقام او را به بدترین گناهان آلوده کند و زمينه جهنم رفتن او را فراهم نماید.

ص: ۳۷۴

۱- (۱) - الکافی: ۳۰۴/۲، حدیث ۱۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۶۰/۱۵، حدیث ۲۰۷۴۲. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۳۰۲/۲، حدیث ۴؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۵۹/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۳۷. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۳۰۲/۲، حدیث ۲؛ [۵] وسائل الشیعه: ۳۵۸/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۳۴. [۶]

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ. (۱)

خشم و غضب کلید تمام بدی هاست.

این روایت بسیار پر قیمت را به صورت تابلویی در خانه و محل کار و مساجد نصب کنیم تا با دوری از غضب از امراض جسمی و روحی در امان بمانیم.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

مَا غَضِبَ أَحَدٌ إِلَّا أَشْفَى عَلَى جَهَنَّمَ. (۲)

غضب نمی کند احدی مگر این که مشرف بر جهنم می شود.

در روایت آمده است:

قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ عَلَيَّ؟ قَالَ: غَضَبُ اللَّهِ. قَالَ: فَمَا يُبْعِدُنِي مِنْ غَضَبِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا تَغْضَبْ. (۳)

مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: چه چیزی بر من سخت تر است؟ فرمود: غضب خدا. عرضه داشت: کدام برنامه مرا از غضب خدا دور می کند؟ فرمود: غضب مکن.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ. (۴)

هر کس جلوی خشم خود را بگیرد، خداوند عیب او را می پوشاند.

ص: ۳۷۵

۱- (۱) - الکافی: ۳۰۳/۲، حدیث ۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۵۸/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۳۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۷/۷۰، باب ۱۳۲، ذیل حدیث ۲۱؛ [۳] منیه المرید: ۳۲۰؛ [۴] المحججه البیضاء: ۲۹۲/۵.

۳- (۳) - المحججه البیضاء: ۲۹۲/۵؛ الدر المنثور: ۷۴/۲. [۵]

۴- (۴) - الکافی: ۳۰۳/۲، حدیث ۶؛ [۶] وسائل الشیعه: ۳۶۰/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۳۹. [۷]

کلام روح افزای بعضی از حکماست که فرموده اند:

السَّفِينَةُ الَّتِي وَقَعَتْ فِي اللَّحْجِ الْعَامِرَةِ ، وَاضْطَرَبَتْ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِمَةِ وَ غَشِيَتْهَا الْأَمْوَاجُ الْهَائِلَةُ أَرْجَى إِلَى الْخَلَاصِ مِنَ الْغَضَبَانِ الْمُلْتَهَبِ . (۱)

آن کشتی که در دریا به موج های شدید گرفتار شده و به سبب بادهای تند و سخت مضطرب گشته و موج های هولناک آن را فرا گرفته، امید نجات و خلاصی در او بیشتر است از شخصی که غضبناک شده و رگ های گردنش از خون پر گردیده و جایی را نمی بیند و چیزی را نمی شنود و کسی را نمی شناسد.

مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: مرا به عملی امر کن و امرت را کوتاه بگو. حضرت فرمود: غضب مکن، سپس برگشت و سؤال کرد، باز حضرت فرمود:

غضب مکن. (۲) ابن مسعود می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مَا تَعْدُونَ الصَّرْعَةَ فِيكُمْ؟ قُلْنَا: الَّذِي لَا يَصْرَعُهُ الرَّجَالُ . قَالَ: لَيْسَ ذَلِكَ ، وَ لَكِنَّ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ . (۳)

شما چه کسی را پهلوان به حساب می آورید؟ گفتیم: کسی که پشت او را در پهلوانی به زمین نرسانند. فرمود: نه، پهلوان کسی است که خود را به وقت غضب نگاه دارد.

حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام به فرزندش فرمود:

يَا بُنَيَّ إِنِّي إِذَاكَ وَ كَثْرَةَ الْغَضَبِ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْغَضَبِ تَسْتَخِفُّ فُؤَادَ الرَّجُلِ

ص: ۳۷۶

۱- (۱) - جامع السعادات: ۲۵۷/۱؛ [۱] الشفاء الروحي: ۲۳۳.

۲- (۲) - صحيح البخاری: ۹۹/۷؛ مسند احمد بن حنبل: ۳۴/۵.

۳- (۳) - المحججه البيضاء: ۲۹۱/۵؛ صحيح مسلم: ۳۰/۸؛ كنز العمال: ۷۸۵/۳، حديث ۸۷۵۱.

فرزندم، از غضب زیاد پرهیز که خشم فراوان قلب مرد حلیم و بردبار را از ارزش و عظمت می اندازد.

ابوالدرداء به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت:

دُنِّي عَلَى عَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ ، قَالَ : لَا تَغْضَبْ . (۲)

مرا به کاری راهنمایی کن که به بهشتم درآورد. فرمود: غضب مکن.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَعْظَمُ النَّاسِ سُلْطَانًا عَلَى نَفْسِهِ مَنْ قَمَعَ غَضَبَهُ وَ أَمَاتَ شَهْوَتَهُ . (۳)

نیرومندترین مردم کسی است که غضبش را مقهور سازد و شهوت غلطش را بمیراند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ . (۴)

کسی که خشمش را از مردم نگاه دارد، خداوند او را از عذاب قیامت نگاه می دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْغَضَبُ مَمْحَقَةٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ . وَقَالَ : مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ . (۵)

خشم، دل حکیم را نابود می کند. و فرمود: هر کس مالک خشم خود نیست

ص: ۳۷۷

۱- (۱) - المحججه البيضاء: ۲۹۱/۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۲۸۴/۲۲؛ [۱] كشف الخفاء: ۱۰۷/۲.

۲- (۲) - المحججه البيضاء: ۲۹۱/۵؛ بحار الأنوار: ۲۶۷/۷۰، باب ۱۳۲، ذیل حدیث ۲۱؛ [۲] منیه المرید: ۳۲۰. [۳]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۲، باب ۵۳؛ [۴] غرر الحکم: ۳۰۲، حدیث ۶۸۶۶. [۵]

۴- (۴) - الکافی: ۳۰۵/۲، حدیث ۱۵؛ [۶] وسائل الشیعه: ۳۶۱/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۴۳. [۷]

۵- (۵) - الکافی: ۳۰۵/۲، حدیث ۱۳؛ [۸] وسائل الشیعه: ۳۶۰/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۴۱. [۹]

مالک عقل خود نیز نیست.

از امام صادق علیه السلام نقل شده:

مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله، مرا تعلیم ده، فرمود: برو غضب مکن، آن مرد گفت: همین مرا بس است. به سوی خاندان خود رفت و به ناگاه میان تیره و تبارش جنگی برپا بود، همه صف بسته و سلاح جنگ برداشته بودند. چون چنین دید سلاح جنگ خود را برداشت و سپس در صف قوم و قبیله اش شرکت جست.

در آن جا به یاد گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد که: خشم مکن. سلاح را بر زمین انداخت و به نزد مردمی که دشمن تیره و تبارش بودند رفت و گفت: ای مردم! هر چه زخم و کشتار و زدن بی اثر بر شماها وارد شده به عهده من باشد، من از مال خودم غرامت می دهم. در پاسخ گفتند: هر چه از این بابت باشد از آن خود شما، ما خودمان سزاوارتریم که آنها را تلافی کنیم. فرمود: آن مردم با هم صلح و سازش کردند و خشم از میان رفت. (۱) از حضرت باقر علیه السلام روایت شده:

مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ فِيمَا نَجَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهٖ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا مُوسَى، أَمْسِكْ غَضَبَكَ عَمَّنْ مَلَكَتْكَ عَلَيْهِ أَكْفٌ عَنْكَ غَضَبِي. (۲)

در مناجات حضرت حق با موسی در تورات است: ای موسی! جلوی خشمت را از هر که زیر دست توست بگیر، تا من هم جلوی خشمم را از تو بگیرم.

به حکیمی گفته شد: فلانی، سخت و شدید بر خودش مسلط است. گفت: در

ص: ۳۷۸

۱- (۱) - الکافی: ۳۰۴/۲، حدیث ۱۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۸۵/۲۲، باب ۳۷، حدیث ۳۵. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۳۰۳/۲، حدیث ۷؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۶۰/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۴۰؛ [۴] المحججه البیضاء: ۲۹۳/۵.

این صورت شهوات او را ذلیل نمی کنند و هوای نفس او را مغلوب نمی نماید و غضب بر او حاکم نمی گردد. (۱) گفته اند: برای کفر چهار رکن است:

غضب، شهوت، دروغ بافی، طمع. (۲) بعضی از حکما فرموده اند:

رأسِ حماقت تندی است و رهبرِ تندی غضب است. کسی که راضی به جهل باشد خود را از علم بی نیاز می داند. حلم زینت و منفعت است، جهل پستی و ضرر است، سکوت از جواب احمق جواب اوست؟ (۳)

فرو خوردن خشم در روایات

روشن شد که غضب چه آثار ناپسندی در زندگی انسان و دیگران دارد، در این بخش نظر اسلام در باب فرو خوردن خشم و کظم غیظ بیان می شود.

کظم غیظی که از اخلاق انبیا و ائمه علیهم السلام و از اوصاف قابل توجه مؤمنان و اولیای الهی است.

از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمودند:

ما احبُّ انَّ لی بذلُّ نفسی حُمَرَ النَّعْمِ ، وَ ما تَجَرَّعْتُ جُرْعَةً احَبَّ اِلَیَّ مِنْ جُرْعَةٍ غَیْظٍ لا اکافی بها صاحبها. (۴)

من دوست ندارم در برابر خوار شدنم، شتران سرخ مو بگیرم که عزت مؤمن بالاتر از هر چیزی است. و من جرعه ای محبوب تر از جرعه غیظی که طرفم را

ص: ۳۷۹

۱- (۱) - المحججه البيضاء: ۲۹۴/۵.

۲- (۲) - المحججه البيضاء: ۲۹۵/۵.

۳- (۳) - المحججه البيضاء: ۲۹۴/۵.

۴- (۴) - الکافی: ۱۰۹/۲، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۷۶/۱۲، باب ۱۱۴، حدیث ۱۶۰۰۳. [۲]

بدان مجازات نکرده باشم نوشیدم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

نَعَمْ الْجُرْعَةُ الْغَيْظُ لِمَنْ صَبَرَ عَلَيْهَا، فَإِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لِمَنْ عَظِيمَ الْبَلَاءِ، وَ مَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ . (۱)

چه جرعه نیکی است خشم برای کسی که نسبت به آن صبر می ورزد؛ زیرا مزد بزرگ برای بلائی بزرگ است، خداوند مردمی را دوست ندارد جز آن که آنان را گرفتار کند.

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزًّا وَ حِلًّا عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ « (۲)

وَ أَثَابَهُ اللَّهُ مَكَانَ غَيْظِهِ ذَلِكَ . (۳)

بنده ای نیست که خشمش را فرو خورد جز این که خداوند عز و جل عزت او را در دنیا و آخرت بیفزاید و خداوند در قرآن فرموده: «آن کسانی که خشم خود را فرو خورند و از مردم در گذرند و خدا دوستدار نیکوکاران است» و خداوند بجای این خشم به او ثواب دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ لَوْ شَاءَ أَنْ يُمَضِّيَهُ أَمْضَاهُ ، مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِضَاءً . (۴)

ص: ۳۸۰

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۹/۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۷۶/۱۲، باب ۱۱۴، حدیث ۱۶۰۰۲. [۲]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۳۴. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۱۱۰/۲، حدیث ۵؛ [۴] وسائل الشیعه: ۱۷۶/۱۲، باب ۱۱۴، حدیث ۱۶۰۰۶. [۵]

۴- (۴) - الکافی: ۱۱۰/۲، حدیث ۶؛ [۶] وسائل الشیعه: ۱۷۷/۱۲، باب ۱۱۴، حدیث ۱۶۰۰۹؛ [۷] المحججه البیضاء: ۳۱۰/۵.

هر کس خشم خود را فرو خورد، در صورتی که می توانست آن را اجرا نماید، خداوند در قیامت دلش را از خشنودی خود لبریز کند.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى إِفْضَائِهِ حَسَا اللَّهُ قَلْبَهُ أَمْنًا وَ إِيْمَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (۱)

هر که خشم خود را فرو خورد در حالی که بر انجام آن توانا باشد، خداوند روز قیامت دلش را پر از امن و ایمان کند.

رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمودند:

مِنْ أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جُرْعَتَانِ : جُرْعَةُ غَيْظٍ تَرُدُّهَا بِحِلْمٍ ، وَ جُرْعَةُ مُصِيبَةٍ تَرُدُّهَا بِصَبْرٍ . (۲)

از محبوب ترین راه ها به سوی خدای عزّ و جلّ دو جرعه است: یک جرعه خشمی که با بردباری برگردانی و جرعه دیگر، مصیبتی که با صبر درمان کنی.

حقیقت بردباری

اشاره

علامه مجلسی در توضیح لغت حلم و بردباری می فرماید:

«حلم، خودداری از این است که در برابر ناملایمات از جا به در رود و کار ناهنجار کند، یا گفتار ناستوده از او سرزند.» (۳)

ص: ۳۸۱

۱- (۱) - الکافی: ۱۱۰/۲، حدیث ۷؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۷۸/۱۲، باب ۱۱۴، حدیث ۱۶۰۱۰؛ [۲] المحجّه البیضاء: ۳۱۰/۵.

۲- (۲) - الکافی: ۱۱۰/۲، حدیث ۹؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۷۶/۱۲، باب ۱۱۴، حدیث ۱۶۰۰۵. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۰۳/۶۸، باب ۹۳، ذیل حدیث ۱۲. [۵]

از حضرت رضا علیه السلام روایت شده:

لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا، وَإِنَّ الرَّجُلَ كَانَ إِذَا تَعَبَّدَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يُعَدَّ عَابِدًا حَتَّى يَضِيْمَتْ قَبْلَ ذَلِكَ عَشْرَ سِنِينَ. (۱)

مرد عابد نباشد تا بردبار نباشد و به راستی مرد در بنی اسرائیل خود را به عبادت وامی داشت و او را عابد نمی گفتند تا آن که ده سال پیش از آن خموشی گزیند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَنَّهُ لَيُعْجِبُنِي الرَّجُلُ أَنْ يُدْرِكَهُ حِلْمُهُ عِنْدَ غَضَبِهِ. (۲)

امام سجّاد علیه السلام می فرمود: من خوشم می آید از مردی که هنگام خشم بردباریش او را دریابد.

از امام باقر علیه السلام است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْحَيَّيَّ الْحَلِيمَ. (۳)

به راستی خدای عزّ و جلّ با حیای بردبار را دوست دارد.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

مَا أَعَزَّ اللَّهَ بِجَهْلٍ قَطُّ وَلَا أَدَلَّ بِحِلْمٍ قَطُّ. (۴)

ص: ۳۸۲

۱- (۱) - الکافی: ۱۱۱/۲، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۶۵/۱۵، باب ۲۶، حدیث ۲۰۴۶۳. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۱۲/۲، حدیث ۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۲۶۵/۱۵، باب ۲۶، حدیث ۲۰۴۶۴. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۱۱۲/۲، حدیث ۴؛ [۵] بحار الأنوار: ۴۰۴/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۱۴. [۶]

۴- (۴) - الکافی: ۱۱۲/۲، حدیث ۵؛ [۷] وسائل الشیعه: ۲۶۶/۱۵، باب ۲۶، حدیث ۲۰۴۶۸؛ [۸] بحار الأنوار: ۴۰۴/۶۸، باب ۹۳،

حدیث ۱۵. [۹]

خداوند هرگز به نادانی کسی را عزیز نکرده و به سبب بردباری احدی را خوار ننموده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

كَفَى بِالْجِلْمِ ناصِراً. وَقَالَ: إِذَا لَمْ تُكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ. (۱)

بردباری یاوری بسنده است. و فرمود: اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار.

حضرت صادق علیه السلام خدمتکار خود را دنبال کاری فرستاد و او دیر کرد، امام علیه السلام به دنبالش رفت، وی را در حال خواب دید، بالای سرش نشست و بادش زد تا بیدار شد، چون بیدار شد حضرت به او فرمود: ای فلانی به خدا حق نداری هم شب بخوابی و هم روز، شب از آن توست و روز از آن ما. (۲)

كَانَ مِنْ دُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْعِلْمِ، وَزَيِّنِي بِالْحِلْمِ، وَ أَكْرِمْنِي بِالتَّقْوَى، وَ جَمِّلْنِي بِالْعَافِيَةِ. (۳)

از دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود: خداوند مرا به دانش بی نیاز کن و به بردباری زینت بده و به تقوا گرامیم دار و به تندرستی نیکویم گردان.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِبْتِغُوا الرِّفْعَةَ عِنْدَ اللَّهِ، قَالُوا: وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ، وَ تَحْلُمُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ أَوْ جَهَلَ عَلَيْكَ. (۴)

از پیشگاه مبارک حضرت حق طلب برتری و رفعت و بلندی مقام کنید، گفتند:

ص: ۳۸۳

۱- (۱) - الکافی: ۱۱۲/۲، حدیث ۶؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۶۶/۱۵، باب ۲۶، حدیث ۲۰۴۶۹. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۱۲/۲، حدیث ۷؛ [۳] بحار الأنوار: ۵۶/۴۷، باب ۴، حدیث ۹۷. [۴]

۳- (۳) - المحججه البيضاء: ۳۱۱/۵؛ مصباح المتهدج: ۵۴۴. [۵]

۴- (۴) - المحججه البيضاء: ۳۱۱/۵؛ الکامل، عبدالله بن عدی: ۹۶/۷.

رفعت چیست؟ فرمود: صله کن با کسی که با تو قطع کرده، عطا کن به کسی که از تو دریغ داشته و بردباری به خرج ده در برابر کسی که به تو ستم کرده یا بر تو بیخردی نموده است.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خَمْسٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ: الْحَيَاءُ، وَالْحِلْمُ، وَالْحِجَامَةُ، وَالسَّوَاكُ، وَالتَّعَطُّرُ. (۱)

پنج چیز از روش انبیاست: حیا، بردباری، خون گرفتن، مسواک، عطر زدن.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ، وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ، وَ يَعْظُمَ حِلْمُكَ، وَ أَنْ لَا تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ، فَإِذَا أَحْسَنْتَ حَمِدَتِ اللَّهُ، وَ إِذَا أَسَأْتَ اسْتَغْفَرَتِ اللَّهُ. (۲)

خیر و خوبی اضافه کردن مال و اولاد نیست، بلکه خیر، افزایش علم و عظمت پیدا کردن بردباری است و این که عبادت را به رخ مردم نکشی، پس چون خوبی کردی، خدا را سپاس گویی و به هنگامی که بدی کردی از خداوند طلب مغفرت نمایی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

چون خداوند خلاق را در قیامت جمع کند، فریاد کننده ای فریاد برمی دارد: اهل فضل کجایند؟ گروهی برمی خیزند و به سرعت به سوی بهشت حرکت می کنند، ملائکه با آنان رو به رو شده و می گویند، شما را در حرکت سریع به سوی بهشت می بینیم! پاسخ می دهند: اهل فضیلم، سؤال می کنند: فضل شما چیست؟ جواب

ص: ۳۸۴

۱- (۱) - المحججه البيضاء: ۳۱۱/۵؛ المعجم الكبير: ۲۹۴/۲۲، الجامع الصغير: ۶۱۱/۱، حدیث ۳۹۵۸.

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۱۲۵/۱؛ [۱] نهج البلاغه: حکمت ۹۴؛ [۲] المحججه البيضاء: ۳۱۳/۵.

می دهند: بر ستم دیگران صبر کردیم، بدی مردم را بخشیدیم، جهل جاهلان را بردباری نمودیم. ملائکه گویند: وارد بهشت شوید که اجر عاملین اجر خوبی است. (۱)

فضیلت عفو و گذشت در روایات

گذشت و عفو از کسی که به نادانی یا به خاطر سوء اخلاق و کم ظرفیتی در حق انسان بدی کرده، از اخلاق حق و روش انبیا و اولیای الهی است.

آیات قرآن مجید از مردم مؤمن می خواهد که عفو و گذشت را از برنامه های جدی خود قرار دهند؛ روایات باب عفو روایات بسیار مهمی است که لازم است تمام مردان مؤمن و زنان مؤمنه از آن روایات که از منابع وحی و علم و دانش و بینش و نورانیت و صداقت و تقوا و فضیلت رسیده مطلع گردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از سخنرانی های خود، خطاب به مردم فرمودند:

أَلَا- أَخْبَرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ، وَ الْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ. (۲)

آیا شما را خبر ندهم به بهترین شیوه های دنیا و آخرت؟ گذشت از هر که به تو ستم کرده، پیوست با هر که از تو بریده، احسان به هر که به تو بدی کرده و بخشش به هر کس که از تو دریغ داشته است.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ، فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا، فَتَعَاَفَا يُعِزُّكُمْ اللَّهُ. (۳)

ص: ۳۸۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۱۹/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۴۸؛ المحججه البيضاء: ۳۱۳/۵؛ مجموعه ورام: ۱۲۴/۱. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۱۰۷/۲، حدیث ۱؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۷۲/۱۲، باب ۱۱۳، حدیث ۱۵۹۹۳. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۱۰۸/۲، حدیث ۵؛ [۴] وسائل الشیعه: ۱۶۹/۱۲، باب ۱۱۲، حدیث ۱۵۹۸۴. [۵]

بر شما باد به گذشت، عفو و گذشت جز عزت برای عبد نیفزاید، از هم بگذرید تا خدا به شما عزت دهد.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

النَّدَامَةُ عَلَى الْعَفْوِ أَفْضَلُ وَ أَيْسَرُ مِنَ النَّدَامَةِ عَلَى الْعُقُوبَةِ . (۱)

پشیمانی بر گذشت بهتر و آسان تر از پشیمانی بر کیفر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ، أَيُّ عِبَادِكَ أَعَزُّ عَلَيْكَ؟ قَالَ: الَّذِي إِذَا قَدَرَ عَفَا. (۲)

موسی به پروردگار عرضه داشت: الهی، کدام بنده نزد تو عزیزتر است؟ فرمود: آن که به وقت قدرت گذشت کند.

در روایت است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا فَتَحَ مَكَّةَ طَافَ بِهَا بَيْتِ وَ سَعَى وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ أَتَى الْكَعْبَةَ فَأَخَذَ بِعِضَادَتِي الْبَابِ فَقَالَ: مَا تَقُولُونَ وَ مَا تَظُنُّونَ؟ قَالُوا: نَقُولُ:

أَخِي وَابْنُ عَمِّ حَلِيمٍ رَحِيمٍ - قَالُوا ذَلِكَ ثَلَاثًا - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي يُوسُفُ: لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَعْفُزُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ « (۳)

قَالَ: فَخَرَجُوا كَأَنَّمَا نُسِرُوا مِنَ الْقُبُورِ فَدَخَلُوا فِي

الإسلام. (۴)

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، خانه خدا را طواف و صفا و مروه را سعی کرد، آنگاه دو رکعت نماز گزارد، سپس کنار کعبه آمد و چهار چوب

ص: ۳۸۶

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۸/۲، حدیث ۶؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۷۰/۱۲، باب ۱۱۲، حدیث ۱۵۹۸۶. [۲]

۲- (۲) - المحججه البيضاء: ۳۱۹/۵؛ منه المرید: ۳۲۳. [۳]

۳- (۳) - یوسف (۱۲): ۹۲. [۴]

۴- (۴) - المحججه البيضاء: ۳۱۹/۵؛ تفسیر السمرقندی: ۴۴/۲، [۵] الدر المنثور: ۳۴/۴. [۶]

دریبت را گرفت و به مردم فرمود: چه می گوئید و چه گمان می برید؟ گفتند:

می گوئیم برادر و پسر عموی مایی و تو را بردباری و رحمت است - این جمله را سه بار تکرار کردند - حضرت فرمود: من هم همان را می گویم که برادرم یوسف گفت: «بروید، آزادید، امروز بر شما سرزنشی نیست، خداوند از شما درگذرد و او بهترین رحم کنندگان است.» راوی می گوید: آن چنانکه مردگان از قبر درآیند، از مسجد خارج شدند و اسلام را پذیرفتند.

عفو و گذشت مردان الهی

اشاره

شخصی به خواجه نصیر الدین طوسی به هنگامی که بر مسند قدرت بود نامه ای بسیار تند که در آن به خواجه توهین بدی شده بود نوشت، ولی خواجه بزرگوار که از اولیای الهی بود از او گذشت.

در روایت آمده است که:

شخصی در وسط بازار به مالک اشتر نخعی در آن هنگام که از جانب امیرالمؤمنین امیر ارتش اسلام بود، توهین کرد در حالی که مالک را نشناخته بود، مالک از نزد او رفت، مردم آن شخص را نسبت به عمل زشتش سرزنش کردند، او به دنبال مالک رفت و وی را در مسجد یافت، تا عذرخواهی کند، مالک به او فرمود:

من بدینجا آمدم و برای تو دو رکعت نماز خواندم و سپس از خداوند برای تو طلب مغفرت نمودم. (۱)

مسأله رفق و مدارا و دوستی

چون به سبب مجاهدت، برنامه غضب و آتش خشم و آب کظم غیظ فرو نشست و حالت بردبار و حلم، انسان را به عرصه گاه عفو و گذشت رهنمون شد، نوبت رفق

ص: ۳۸۷

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۲/۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۵۷/۴۲، باب ۱۲۴، حدیث ۲۵.

و مدارای با مردم می رسد، مدارا و رفقی که مورد علاقه حق و دستور جناب او در قرآن و کتب آسمانی و از اخلاق انبیا و اولیای الهی است.

رفق و مدارا در روایات

روایات و اخبار کتب معتبره شیعه در این زمینه رهنمودهای مهمی دارند:

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قُفْلًا، وَقُفْلُ الْإِيمَانِ الرَّفْقُ . (۱)

به راستی که برای هر چیزی قفلی است و قفل ایمان نرمش است.

علامه مجلسی در زمینه حدیث بالا می فرماید:

رفق عبارت از نرمی و مهر و ترک بزرگ منشی و سختگیری است در گفتار و کردار بر مردم در هر حال خواه آن که به او بی ادبی کرده باشند یا نه.

و در اینجا ایمان به گوهر نفیسی تشبیه شده که باید نسبت به نگهداریش توجه شود و دل گنجینه آن است و نرمش قفل آن که ایمان را از دستبرد شیاطین و دزدان راه حق حفظ نماید. (۲) سختی کردن و دشنام و قهر زدن و تباهی های دیگر مایه کاستی و نابودی ایمان گردند.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند:

الرَّفْقُ يُمْنٌ ، وَالْحُرْقُ شُوْمٌ . (۳)

نرمش میمنت دارد و سختگیری شوم است.

ص: ۳۸۸

۱- (۱) - الکافی: ۱۱۸/۲، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۶۹/۱۵، حدیث ۲۰۴۷۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۵/۷۲، باب ۴۲، ذیل حدیث ۲۰.

۳- (۳) - الکافی: ۱۱۹/۲، حدیث ۴؛ [۳] وسائل الشیعه: ۴۹۸/۲، باب ۹، حدیث ۲۷۴۲. [۴]

از امام باقر علیه السلام روایت شده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ ، وَ يُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ . (۱)

به راستی خدای عز و جل دارای رفق و نرمش است و رفق را دوست دارد و به نرمش عوض و اثری دهد که به سختگیری ندهد.

امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

إِنَّ الرَّفْقَ لَمْ يُوضَعْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ ، وَلَا نُزِعَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ . (۲)

رفق را به چیزی ننهند مگر آن که آن را زیور بخشد و از چیزی نگیرند جز آن که زشتش نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

إِنَّ فِي الرَّفْقِ الزِّيَادَةَ وَ الْبَرَكَهَ ، وَ مَنْ يُحْرَمِ الرَّفْقَ يُحْرَمِ الْخَيْرِ . (۳)

به راستی در نرمش افزونی و برکت است، هر که از نرمش محروم است از خیر محروم است.

هشام بن أحمد، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قَالَ لِي - وَ جَرَى بَيْنِي وَ بَيْنَ رَجُلٍ مِنَ الْقَوْمِ كَلَامٌ فَقَالَ لِي : ارْفُقْ بِهِمْ فَإِنَّ كُفْرَ أَحَدِهِمْ فِي غَضَبِهِ ، وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ كَانَ كُفْرُهُ فِي غَضَبِهِ . (۴)

هشام بن احمد می گوید: در حالی که میان من و مردی از مردم سخنی رفته بود، حضرت ابی الحسن به من فرمودند: با آنان نرمش کن؛ زیرا هر کدامشان

ص: ۳۸۹

۱- (۱) - الکافی: ۱۱۹/۲، حدیث ۵؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۶۹/۱۵، باب ۲۷، حدیث ۲۰۴۷۸. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۱۹/۲، حدیث ۶؛ [۳] وسائل الشیعه: ۴۹۸/۲، باب ۹، حدیث ۲۷۴۱. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۱۱۹/۲، حدیث ۷؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۷۱/۱۵، باب ۲۷، حدیث ۲۰۴۸۶. [۶]

۴- (۴) - الکافی: ۱۱۹/۲، حدیث ۱۰؛ [۷] وسائل الشیعه: ۲۷۱/۱۵، باب ۲۷، حدیث ۲۰۴۸۸. [۸]

به محض این که خشم گیرند به کفر گرایند و خیری نباشد در کسی که کفر او در خشم است.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

الرَّفْقُ نِصْفُ الْعَيْشِ . (۱)

نرمی و خوشخویی و لطف، نیمی از زندگی است.

رسول خدا علیه السلام فرمودند:

لَوْ كَانَ الرَّفْقُ خَلْقًا يُرَى مَا كَانَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ شَيْءًا أَحْسَنَ مِنْهُ . (۲)

اگر رفق و نرمش به چشم دیده می شد، آفریده ای از آن زیباتر و نیکوتر نبود.

حضرت صادق از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید که:

مَا اضْطَحَبَ اثْنَانِ إِلَّا كَانَ أَعْظَمُهُمَا أَجْرًا وَأَحَبُّهُمَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْفَقُهُمَا بِصَاحِبِهِ . (۳)

دو کس با هم مصاحبت و دوستی نکنند، جز آن که مزد بیشتر و محبوبیت فزون تر نزد خداوند از آن کس است که به دوست خود نرمش و لطف بیشتر دارد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ كَانَ رَفِيقًا فِي أَمْرِهِ نَالَ مَا يَرِيدُ مِنَ النَّاسِ . (۴)

هر که در کار خود دارای نرمش باشد، بدانچه از مردم خواهد، برسد.

ص: ۳۹۰

۱- (۱) - الکافی: ۱۲۰/۲، حدیث ۱۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۷۰/۱۵، باب ۲۷، حدیث ۲۰۴۸۳. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۲۰/۲، حدیث ۱۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۲۷۰/۱۵، باب ۲۷، حدیث ۲۰۴۸۲. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۱۲۰/۲، حدیث ۱۵؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۷۱/۱۵، باب ۲۷، حدیث ۲۰۴۹۰. [۶]

۴- (۴) - الکافی: ۱۲۰/۲، حدیث ۱۶؛ [۷] وسائل الشیعه: ۲۷۲/۱۵، باب ۲۷، حدیث ۲۰۴۹۲. [۸]

در این باب قرآن مجید و روایات برنامه های مهمی را ارائه کرده اند:

امام صادق علیه السلام به یارانسان می فرمودند:

إِتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً ، مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ ، مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ ، تَرَافُؤُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَذَاكَرُوا أَمْرَنَا وَ أُخْيُوهُ . (۱)

از خدا پروا کنید (تقوا و اجتناب از محرّمات پیشه کنید) و برادران نیک رفتاری باشید، در راه خدا به همدیگر دوستی کنید، پیوند با هم داشته باشید، نسبت به یکدیگر مهربانی نمایید، به زیارت و دیدار هم بروید، برنامه ما را به هم یادآوری کرده و آن را زنده بدارید.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

تَوَاصَلُوا وَ تَبَارَّوْا وَ تَرَاحَمُوا وَ كُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ . (۲)

با هم پیوند داشته باشید، به هم نیکی کنید، به هم مهربانی نمایید و برادران خوشرفتاری باشید، چنانکه خداوند عزّ و جلّ شما را به آن امر فرموده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْإِجْتِهَادُ فِي التَّوَاصُلِ ، وَ التَّعَاوُنِ عَلَى التَّعَاطُفِ ، وَ التَّمُوسَاةِ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ ، وَ تَعَاطُفِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ

مُتَرَاحِمِينَ ، مُغْتَمِّينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ مَعْشَرُ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ . (۳)

ص: ۳۹۱

۱- (۱) - الکافی: ۱۷۵/۲، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۲/۱۲، باب ۱۰، حدیث ۱۵۵۳۹. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۷۵/۲، حدیث ۲؛ [۳] بحار الأنوار: ۴۰۱/۷۱، باب ۲۸، حدیث ۴۶. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۱۷۵/۲، حدیث ۴؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۱۵/۱۲، باب ۱۲۴، حدیث ۱۶۱۱۹. [۶]

بر مسلمانان است که کوشا باشند در پیوستن با هم و کمک کردن به هم در مهرورزی و همراهی با نیازمندان و در محبت به یکدیگر، تا آن چنانکه خداوند شما را امر فرموده: «مهربانان در بین خودشان» مهرورز به یکدیگر باشید و غمناک شوید برای آنچه از مسلمانان در دسترس ندارید، بر همان روشی که انصار در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند.

اگر عالم همه پر خار باشد دل عاشق همه گلزار باشد

وگر بیکار گردد چرخ گردون جهان عاشقان بر کار باشند

همه غمگین شوند و جان عاشق لطیف و خرم و عیار باشد

به عاشق ده تو هر جا شمع مرده است که او را صد هزار انوار باشد

وگر تنهاست عاشق نیست تنها که با معشوق پنهان یار باشد

شراب عاشقان از سینه جوشد حریف عشق در اسرار باشد

(مولوی)

ص: ۳۹۲

سرشناسه: انصاریان ، حسین ، ۱۳۲۳ -

عنوان قراردادی: صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۶ / حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان ، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

فروست: مجموعه آثار ؛ ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ .

شابک: ۹۰۰۰۰۰۰ ریال دوره ۲-۶۰-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۶۱-۹ ؛ ج. ۱. ۹-۶۱-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۶۲-۶ ؛ ج. ۲. ۶-۶۲-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۶۳-۳ ؛ ج. ۳. ۳-۶۳-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۶۴-۰ ؛ ج. ۴. ۰-۶۴-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۶۵-۷ ؛ ج. ۵. ۷-۶۵-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۶۶-۴ ؛ ج. ۶. ۴-۶۶-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۶۷-۱ ؛ ج. ۷. ۱-۶۷-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۶۸-۸ ؛ ج. ۸. ۸-۶۸-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۶۹-۵ ؛ ج. ۹. ۵-۶۹-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۷۰-۱ ؛ ج. ۱۰. ۱-۷۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۱۱-۸ ؛ ج. ۱۱. ۸-۷۱-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۱۲-۵ ؛ ج. ۱۲. ۵-۷۲-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴-۱۳-۹۱ ؛ ج. ۱۳. ۹۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۱۴-۹۷۸-۹۶۴-۱۵-۹۳ ؛ ج. ۱۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۲-۳ ؛ ج. ۱۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۳-۰ ؛ ج. ۱۶. ۰-۹۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ، ۳۸ - ۹۴ق.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره: BP۲۶۷/۱ /ع/ص ۳۰۴۲۲۵ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۷۱۷

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۶

حسین انصاریان

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٥

اشاره

استاد حسین انصاریان

ادامه دعای ۸ : پناه بردن به حق

[«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحِرْصِ وَ سَوْرَةِ الْغَضَبِ وَ غَلْبَةِ الْحَسَدِ وَ ضَعْفِ الصَّبْرِ وَ قَلَّةِ الْقَنَاعَةِ وَ شَكَاةِ الْخُلُقِ وَ إِجْحَاقِ الشَّهْوَةِ وَ مَلَكَهَ الْحَمِيَّةِ»]

خدایا! به تو پناه می آوریم، از توفان حرص و تندی و شدت خشم، و چیرگی حسد و ناتوانی صبر، و کمی قناعت و ناسازگاری اخلاق، و پافشاری و سماجت شهوت و صفت تعصب.

ص: ۷

اشاره

بدون شک اگر انسان، آشنای با قرآن و حقایق الهیه و برنامه های نبوت و امامت و عارف به نفس خویش و عظمت مقام انسان و حقیقت ربوبیت حضرت حق نباشد، قلبش مرکز حسد و غلبه و حکومت این صفت هلاک کننده و عامل نابودی خیر دنیا و آخرت می گردد.

حسد به این معنی است که انسان چشم دیدن نعمت را از هر نوعی که باشد، به دیگران نداشته و علاوه بر آن آرزوی زوال و از بین رفتن آن و بدبختی و سیه روزی طرف مقابل را آرزو کند.

بزرگان علم اخلاق در پرتو آیات قرآن و روایات، مباحثی جالب در زمینه حسد دارند که دانستن آن برای هر مؤمن و مسلمان، جهت مصون ماندن از ضربه های مهلک این صفت، لازم است.

حسد در کلام علامه نراقی

مرحوم ملاّ مهدی نراقی در کتاب پرقیمت «جامع السعادت» که برای استفاده عموم مردم تحت عنوان «علم اخلاق اسلامی» ترجمه شده می فرماید:

«حسد، آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمان است، از نعمت هایی که صلاح او باشد. البته اگر زوال نعمت را از او نخواهد، بلکه مثل آن را برای خود آرزو نماید «غبطه و منافسه» است و اگر زوال چیزی را از کسی بخواهد که صلاح او نیست آن را «غیرت» خوانند.

بیان تفصیلی آن، این است که اگر انگیزه حسد صرفاً حرص بر این باشد که آن نعمت به تو برسد، این از پستی و زبونی قوه شهویه است و اگر انگیزه آن تنها رسیدن مکروهی به محسود باشد از ردایل قوه غضبیه است و از نتایج کینه توزی است و اگر باعث آن ترکیبی است از هر دو، این از پستی و زبونی هر دو قوه است. و ضدّ حسد

«خیرخواهی» است، یعنی درخواست دوام نعمت از حضرت حق بر برادر مسلمان که صلاح او در آن است.

و شکی نیست که حکم قطعی به این که این نعمت صلاح است یا فساد، ممکن نیست. چه بسا که چیزی در آغاز و در نظر اول نعمت شمرده شود و سرانجام بر صاحب خود وبال و فساد باشد. پس ملاک و مناط در این امر ظنّ و گمان غالب است، بنابراین اگر ظنّ غالب این است که به صلاح اوست، خواستن زوال و نابودی آن «حسد» است و تمنّای دوام آن خیرخواهی است و آنچه گمان رود که موجب فساد باشد، خواستن زوال آن «غیرت» است.

اما آنچه صلاح و فساد آن بر تو مشتبه است، نظری و حالتی نسبت به آن نداشته باش تا از حسد در امان بمانی و در طریق خیرخواهی قرار بگیری. معیار و میزان در خیرخواهی این است که آنچه را برای خود می خواهی برای برادر خود نیز بخواهی و آنچه را برای خود نمی خواهی و نمی پسندی برای او نیز نخواهی و نپسندی.

و معیار در حسد این است که آنچه برای خود نمی خواهی برای او بخواهی و آنچه را برای خود می خواهی برای او نخواهی.

حسد، سخت ترین و دشوارترین بیماری های روانی و بدترین و پلیدترین رذایل است و صاحب خود را به عقوبت دنیا و عذاب آخرت گرفتار می سازد؛ زیرا در دنیا لحظه ای از حزن و الم خالی نیست و به هر نعمتی که در دست دیگران می بیند رنج می برد و نعمت های خدای بزرگ نامتناهی است و هرگز از بندگان بریده و منقطع نمی شود، پس حسود پیوسته در اندوه و رنج است و وبال و سرانجام بد آن گریبانگیر خود او خواهد شد و اصلاً به محسود ضرری نمی رساند، بلکه موجب ازدیاد حسنات و بالارفتن درجات او می شود، از اینرو که حسود بر او عیب می گیرد و آنچه در شرع جایز نیست درباره او می گوید.

پس نسبت به محسود، ظالم است و قسمتی از وزر و وبال محسود را بر دوش

خود می گیرد و اعمال شایسته خود را به دفتر اعمال او منتقل سازد، بنابراین حسد وی برای محسود جز خیر و نفع اثری ندارد.

و با وجود این در مقام عناد و ضدیت با آفریدگار بندگان است؛ زیرا اوست که نعمت ها و خیرات را بر بندگان چنانکه اراده فرموده به مقتضای حکمت و مصلحت خود ارزانی داشته است. پس حکمت حق و عنایت و مصلحت او چنین اقتضا کرده که آن نعمت بر آن بنده حاصل و باقی باشد و حسود بیچاره زوال آن را می خواهد و آیا این چیزی جز ناخشنودی از قضای الهی در برتری دادن بعضی بندگان بر بعض دیگر است؟ و این نیست مگر آرزوی قطع فیوضات الهی که بر حسب حکمت بالغه مقدر و صادر شده و خواستن خلاف آنچه خداوند به مقتضای مصلحت اراده فرموده است.

بلکه حسود طالب نقص بر خدای سبحان است و نمی خواهد خدا را متّصف به صفات کمالیه بداند؛ زیرا افاضه نعمت ها از سوی خداوند در وقت شایسته و در جای مستعد، از صفات کمالیه خدای تعالی است که عدم آنها نقص است بر او و حسود ثبوت این نقص را می خواهد.

از سوی دیگر حسود، چون زوال نعمت های الهی را که وجوداتند می خواهد و بازگشت شرور و بدی ها به عدم است پس وی طالب شرّ و دوستدار آن است و حکما تصریح کرده اند: هر که به شرّ، اگر چه برای دشمن، راضی و خشنود باشد در واقع شریر است.

پس حسد بدترین رذایل و حسود شریرترین مردم است و چه معصیتی بالاتر از این که کسی از راحت مسلمانی بدون آن که برای وی ضرری داشته باشد ناراحت و متألّم شود و از اینرو در آیات و اخبار از این صفت مذمت شدید شده است. خدای سبحان در بدی و پستی این صفت و تیره بختی و شقاوت گرفتار این رذیلت، می فرماید:

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ « (۱)

بلکه آنان به مردم [که در حقیقت پیامبر و اهل بیت اویند] به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده ، حسد می ورزند .
نمی خواهند نبوت و امامت، حکومت و رهبری صحیح، علم و دانش، مال و ثروت، اخلاق و فضیلت، زیبایی و نشاط را بر
بندگانم ببینند، آن قدر پست و زبون و بی مرّت هستند که آرزوی زوال این نعمت ها را از بندگانم دارند.

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ « (۲)

بسیاری از اهل کتاب پس از آن که حق برای آنان روشن شد به سبب حسدی که از وجودشان شعله کشیده ، دوست دارند که
شما را پس از ایمانتان به کفر باز گردانند .

إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا « (۳)

اگر به شما خیر و خوشی [و پیروزی و غنیمت] رسد ، آنان را بدحال [و دلتنگ] می کند ، و اگر بدی و ناخوشی [و حادثه
تلخی] رسد به سبب آن خوشحال می شوند.

]

انگیزه ها در حسد

[

انگیزه های حسد هفت چیز است:

اول - خباثت نفس و بخل نسبت به خیر بندگان خدا، در گوشه و کنار عالم کسانی را می یابی که از گرفتاری و رنج و
مصیبت بندگان شاد و خوشدل می شوند و

ص: ۱۱

۱- (۱) - نساء (۴) : ۵۴ . [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۰۹ . [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۲۰ . [۳]

از راحت و نیکویی حال و وسعت معاش آنان ناراحت و محزون می گردند.

چنین شخصی هرگاه نگرانی و اضطراب احوال مردم و گرفتاری و ادبار و تنگی معیشت آنان را بشنود، به سبب خبث باطن و رذالت طبع در خود احساس شکفتگی و شادمانی می کند هر چند میان او و ایشان هیچ گونه سابقه دشمنی و رابطه آشنایی نبوده باشد و تفاوتی در حال او از رسیدن به جاه و یا مال و مانند اینها حاصل نشود و هرگاه خوبی حال و سر و سامان داشتن زندگی یکی از بندگان خدا را بشنود بر او گران می آید اگر چه هیچ نقص و ضرری به نرسد.

این بیچاره نسبت به نعمت های خدا بر بندگان بخل می ورزد بدون این که قصد و غرضی داشته باشد و یا تصور کند که آن نعمت به وی منتقل می شود، پس این خوی ناشی از خبث نفس و پستی و پلیدی طبع است.

دوم - دشمنی و کینه توزی و این بزرگترین اسباب حسد است؛ زیرا هر انسانی - مگر کمی از اهل مجاهده با نفس - به گرفتاری و رنج دشمن خود شاد و فرحناک می گردد، یا به گمان این که این حال، مکافاتی است که خداوند به خاطر او به طرف مقابل رسانده، یا برای این که طبعاً ضعیف و نابودی دشمن را دوست دارد. و هرگاه نعمتی به دشمن رسد ناراحت می شود؛ زیرا ضدّ مراد و خواهش اوست و گاه تصور کند که خود او در نزد خدا منزلتی ندارد که انتقام او را از دشمن نگرفته و بلکه به او نعمت داده و از این خیالات اندوهگین می شود.

سوم - حبّ ریاست و حب مال و جاه، پس کسی که نام و آوازه را دوست دارد، طالب مدح و ستایش است، از این که او را در فنّ خود وحید زمان و یگانه عصر خوانند و از حیث شجاعت یا علم یا عبادت یا صنعت یا جمال یا غیر اینها مشهور و معروف گردد، اگر بشنود که در دورترین نقاط جهان نظیر و مانند او هست ناراحت و بد دل می شود و به مرگ او یا زوال نعمتی که در آن با او مشارک است شاد می گردد، تا در فنّ خود از همه برتر و در ستایشی که از صفت او می شود یکتا و بی همتا باشد.

چهارم - ترس از بازماندن از مقصود و مطلوب خود و این مخصوص دو نفر است که هر دو یک چیز را بخواهند، پس هر یک از آن دو در وصول به مقصود به دیگری حسد می ورزد، از این جهت که آن را در انحصار خود می خواهد، مثل حسد هووها نسبت به یکدیگر در مسائل همسری و حسد برادران با هم در نزدیکی به پدر و مادر برای دست یافتن به مال آن دو و حسد شاگردان به یکدیگر در مورد یک استاد برای جلب توجه او و حسد ندیمان و خواص بزرگان در نیل به منزلت و مقام در نزد او و حسد و عاظ و فقهای که اهل یک شهرند با هم در رسیدن به درجه قبول و به دست آوردن مال، اگر غرض و مقصود آنها همین باشد.

پنجم - تعزز و آن عبارت است از این که بر او گران باشد که یکی از همگانش از او بالا- و برتر شود، به این گمان که اگر آن شخص به نعمت هایی دست یابد بر او تکبر خواهد کرد و او را کوچک خواهد شمرد و او به واسطه این که می خواهد عزیز و ارجمند شمرده شود خواهان آن است که آن نعمت به او نرسد.

ششم - تکبر و آن عبارت است از این که صفت تکبر بر طبع کسی غالب باشد و بخواهد بر یکی از اقران برتری نماید و از او توقع انقیاد و دنباله روی داشته باشد، پس اگر نعمتی به وی رسد، چنین تصور کند که دیگر متحمل تکبر او نخواهد شد و از اطاعت و خدمت او سرباز خواهد زد، یا داعیه برابری با او یا برتری از او را خواهد داشت و بدین سان خادم وی مخدوم او خواهد شد، از این جهت در رسیدن نعمت به وی حسد می برد و حسد بیشتر کفار نسبت به رسول صلی الله علیه و آله از این قبیل بوده، چنانکه می گفتند: چگونه جوانی فقیر و یتیم بر ما مقدم شود!

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿١﴾

و گفتند: این قرآن چرا بر مردمی بزرگ از میان یکی از این دو شهر [مکه و

ص: ۱۳

هفتم - تعجب و این در وقتی است که محسود در نزد حاسد حقیر و نعمتی که به وی رسیده بزرگ باشد و از رسیدن مثل وی به چنان نعمتی در شگفت شود و حسد ورزد و زوال آن را بخواهد و از این قبیل است حسد امت ها نسبت به پیامبران خود که می گفتند:

مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا» (۱)

شما جز بشرهایی مانند ما نیستید.

گاهی این اسباب و عوامل یا بیشتر آنها در یک نفر جمع می شود و بدینگونه حسد در او نیرومند می گردد به حدی که دیگر نمی تواند آن را پنهان دارد و دشمنی را آشکار می سازد و گاه حسد چندان نیرومند شود که حسود آرزو کند که هر نعمتی را نزد هر کسی می بیند از او زایل شود و به دست وی برسد. (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ: يَا بَنَ عِمْرَانَ، لَا تَحْسِدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي، وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى ذَلِكَ وَ لَا تُتْبِعُهُ نَفْسَكَ، فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاحِطٌ لِنَعْمِي، صَادُّ لِقَسِيمِي الَّذِي قَسَيْمَتْ بَيْنَ عِبَادِي، وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي. (۳)

ای پسر عمران! از فرآورده های فضل و رحمتم بر مردم حسادت موز و به این نعمت ها و مزایای زندگانی آنها چشم مدوز و در قلب و روان خود آن را پی گیری مکن؛ زیرا انسان حسود نسبت به احسان من در باره مردم خشمگین

ص: ۱۴

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۱۵. [۱]

۲- (۲) - علم اخلاق اسلامی: ۲۵۶/۲ - ۲۷۰ با تلخیص.

۳- (۳) - الکافی: ۳۰۷/۲، حدیث ۶؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۵۸/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۶۷. [۳]

است و می خواهد از کم و کیف مزایا و بهره هایی که میان مردم توزیع کرده ام جلوگیری نماید، اگر او بدینسان باشد من از او نیستم و او نیز از آن من نخواهد بود.

حسدی که مذموم و ناستوده است عبارت از همان چاه و پرتگاهی است که مؤمن و کافر ممکن است در آن سقوط کنند. فرد حسود حالت روانی خود را در نگرانی از نعمت دیگران و علاقه به زوال این نعمت از دیگران ظاهر می سازد.

آنگاه که می بیند دیگران از نظر دین و یا دنیا از مزیتی برخوردارند و یا به او خبر می دهند که فلان کس سرشار از رفاه و نعم الهی است، این خبر و آگاهی چنان برای او ناخوشایند و دردناک است که نمی خواهد آن را بشنود و در آرزوی زوال این نعمت و تباه شدن خوشبختی وی خود را رنج می دهد.

حسد در کلام راوندی

راوندی در «شرح شهاب» آورده است:

«حسد دارای تأثیری کارساز و نیرومندی در طرز نگرش روانی انسان است. چون حسود از دیدگاه روانی خاصّ به خودش خواهان زوال نعمت از محسود و در آرزوی آن می باشد، به همین جهت این حالت روانی او، وی را بر آن می دارد که کشتن او و یا از میان بردن مال و ثروتش و یا تباه کردن زندگانش را آهنگ نماید. گویا او می کوشد که سرنوشت دیگران را مغلوب خواسته های اعوجاج آمیز خود سازد، چون خداوند متعال خیر و نعمت را برای فردی که محسود است مقدر فرموده است، ولی حسود در جهت از میان بردن آنها کوشش خود را به کار می اندازد.

فردی که مبتلای به بیماری حسد است همواره با زبان خود مکنونات قلبی خویش را اظهار می کند تا سرانجام به انحراف از راه راست کشانده می شود.

نتیجه و آثار عملی آن ایدای دیگران و دست یازی و یورش بر کسانی است که

مشمول نوعی از نعمت و احسان پروردگار هستند، چنانکه برادران یوسف با یوسف همین رفتار را در پیش گرفته بودند.

إِذَا قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * اقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَاطِرَ حُوهُ أَرْضاً يَخُلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿١﴾

[یاد کن] هنگامی را که برادران گفتند: با این که ما گروهی نیرومندیم، یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما محبوب ترند، و قطعاً پدرمان در اشتباه روشن و آشکاری است. * [یکی گفت:] یوسف را بکشید و یا او را در سرزمین نامعلومی بیندازید، تا توجه و محبت پدرتان فقط معطوف به شما شود. و پس از این گناه [با بازگشت به خدا و عذرخواهی از پدر] مردمی شایسته خواهید شد.

داستانی عجیب در حسد

حسد بیماری مهلک و عجیبی است که گاهی آتش این بیماری خود انسان را گرفته و به دیار عدم و نیستی و مرگ و هلاکت می برد.

نویسنده کتاب «الضوء اللامع» داستان عجیبی درباره حسد نوشته است:

«مردی که معاصر با موسی الهادی بود و در بغداد می زیست، نسبت به یکی از همسایگان خود حسد می ورزید و با تمام امکاناتش علیه او می کوشید، ولی نتوانست به او زیانی برساند. برده خردسالی را خریداری کرد و او را تربیت نمود تا سرانجام پا به سن جوانی و رشد گذاشت. روزی به او دستور داد که وی را روی پشت بام منزل حریف و مورد حسدش به قتل رساند تا همسایه او را به جرم قتلش

ص: ۱۶

دستگیر کرده و اعدام کنند.

کاردی تهیه کرده آن را تیز و بُزان ساخت و در اختیار غلامش قرار داده و گواهینامه یا وصیت نامه ای را نوشت که بر طبق آن، غلام مذکور پس از مرگش باید آزاد شود و حدود یک ثلث از اموالش را به او بپردازند. این فرد حسود شفاهاً نیز به غلام گفت: پس از کشتن من آزادی و به هر کجا که دلت می خواهد می توانی مسافرت کنی.

مرد حسود غلام را پس از آن که از چنین کاری سخت امتناع می ورزید وادار به اطاعت از فرمان خود ساخت. غلام به او می گفت: من از خدا نسبت به جان تو بیمناک هستم، ای مولای من! چرا برای کاری که معلوم نیست بر وفق مرادت انجام گیرد جانت را به خطر می اندازی؟ و بر فرض هم که مطابق میل تو، این کار به ضرر همسایه ات تمام شود پس از مرگ تو چه سودی عاید تو خواهد ساخت؟

مرد حسود نیمه های شب از بستر بیرون آمد و غلام را از خواب بیدار کرد. غلام با چهره ای سرشار از بیم و هراس از جا برخاست، چاقوی تیز را در اختیار غلام قرار داد و آرام آرام روی بام خانه همسایه رفتند، روی زمین خوابید و بدنش را در برابر قبله قرار داد و به غلام گفت: زودتر کار را تمام کن.

غلام هم چاقو را به حلق او آشنا ساخته و رگ های گردن او را برید و به بستر خود بازگشت و او را در حالی که در خون خویش در می غلطید رها کرد.

بامدادان اهل منزل دیدند که از پدر بچه ها خبری نیست، سرانجام پس از تجسس کافی بدن بی سر او را بر روی پشت بام همسایه یافتند و همسایه را دستگیر کردند. اما وقتی برای موسی الهادی حقیقت قضیه مکشوف گردید او را آزاد ساختند.»
(۱) حسد تا این پایه در آدمی پیشروی می کند که انسان، خود را برای رسیدن به

ص: ۱۷

هدف خویش در حسد ورزیدن به کشتن می دهد، علاوه بر آن که خود می خواهد با سرنوشت و تقدیر الهی نیز به ستیز برخیزد.

منصور فقیه می گوید:

أَلَا قُلْ لِمَنْ كَانَ لِي حَاسِدًا أَتَدْرِي عَلَيَّ مَنْ أَسَاءَتِ الْأُدْبَ

أَسَاءَتِ عَلَيَّ اللَّهُ فِي فِعْلِهِ إِذَا أَنْتَ لَمْ تَرْضَ لِي مَا وَهَبَ

جَزَاؤَكَ مِنْهُ الزِّيَادَاتُ لِي وَ أَنْ لَا تَنَالَ الَّذِي تَطْلُبُ (۱)

هان، به کسی که نسبت به من حسد می ورزد بگو، آیا می دانی به چه کسی اسائه ادب می کنی؟ به حضرت حق در کارهایش اسائه ادب می نمایی، آنگاه که از بخشش او نسبت به من احساس بی تابی و اظهار نارضایی می نمایی.

جزا و عوائد تو از رهگذر حسد این است که بر پاداش من افزوده گردد و تو به مطلوب خویش دست نیابی.

چه خوب است انسان در همه امور، دیده از همه چیز برگیرد و جز به حضرت محبوب ننگرد، در این صورت است که درون و باطن و نفس و روان از آرامش عجیبی برخوردار می شود و دیو رذیلت انسان را رها کرده و جای خود را به فرشته فضیلت خواهد داد. آنان که بدون او زندگی می کنند، البته باید دچار رذایل اخلاقی گردند و از پی آن گرفتار اضطراب و ناامنی درون شوند.

احکام حسادت

فقهای بزرگ شیعه نسبت به حسود فتاوی جالبی دارند که قسمتی از آن را می خوانید:

شیخ مفید آن بزرگ مرد عالم اسلام می فرماید:

ص: ۱۸

گواهی و شهادت فاسق و کینه دار و حسود پذیرفته نمی شود.

ابن ادریس در «سرائر» فرموده:

حسد، حرام و نگاهداری خود از آن واجب است.

عَلَمَةُ حَلِّي که در علم و عمل وجودی کم نظیر است می فرماید:

حسد حرام است و همچنین دشمنی مؤمن و آشکار کردن آن، دو برنامه ای است که ثابت کننده بی عدالتی است.

محقق در کتاب با عظمت «شرایع» می فرماید:

حسد گناه است و همچنین دشمنی مؤمن و آشکار ساختن آن فاسد کننده عدالت است.

شهید اول در کتاب «دروس» در شماره گناهان کبیره که منافی با عدالت است فرموده:

آشکار کردن حسد به مؤمن و دشمنی با او گناه کبیره است.

شهید ثانی در «مسالک» فرموده:

بین فقهای اسلام در حرام بودن حسد و دشمنی مؤمن مخالفی نیست و نهی از آن و وعده عذاب بر آن در اخبار فراوان است و هر دو از گناهان کبیره و فاسد کننده عدالتند، خواه تنها در دل نهان باشد و یا به وسیله دست و زبان آشکارش کنند.

آقا جمال خوانساری در شرح این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود:

دوری کن از حسد؛ زیرا آن بدتر خصلتی و زشت تر خوبی است و خوی شیطان است. (۱) می فرماید:

حسد آن است که کسی آرزو کند زوال نعمت دیگری را مثل مال یا جاه یا علم و

ص: ۱۹

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۰۰، حدیث ۶۸۰۰؛ [۱] شرح آقا جمال بر غرر الحکم: ۲/۲۹۳، حدیث ۲۶۵۳. [۲]

مانند آن، خواه بخواهد که به او برسد یا نه و این مذموم و حرام است.

از کسانی که حرمت حسد را مسلم دانسته محقق مازندرانی در «شرح اصول کافی» است.

فاضل مقداد در «کشف اللثام» فرموده:

حسد حرام است و چون امر نهانی است، تظاهر به آن ضرر رساننده به عدالت است. و از «مبسوط» شیخ طوسی نقل می کند که اگر حاسد حسادت خود را به سب و ستم آشکار کرد فاسق است.

علامه مجلسی در «شرح کافی» و «بحار الأنوار» فرموده: مشهور فقها فرموده اند:

حسد حرام است مطلقاً، یعنی خواه آن را آشکار کند یا نکند و برخی از فقها به ملاحظه پاره ای از اخبار، آشکار کردن آن را حرام دانسته اند؛ تا این که گوید:

صرف نظر از آیات فراوان و اخبار متواتره که در نکوهش و نهی از حسادت رسیده، عقل، به طور صریح به زشتی آن حکم می کند؛ زیرا حسد خشم نمودن به قضای خداست که به زیادتی که به برخی از بندگانش داده خشم می کند و چه گناهی بالاتر از این که ناراحت و ناراضی شود از این که مسلمانی در راحتی است، در حالی که راحتی او هیچ زیانی برای آن بدبخت ندارد. (۱)

حسد در روایات

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده:

إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ . (۲)

حسد ایمان را می خورد، چنانکه آتش هیزم را.

ص: ۲۰

۱- (۱) - قلب سلیم: ۶۸۰. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۳۰۶/۲، حدیث ۲؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۴۴/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۲. [۳]

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

از خدا بپرهیزید و به یکدیگر حسد نبرید، راستی عیسی بن مریم را شریعت بر پایه گردش در جهان بود. در یکی از گردش های خود بیرون شد و مرد کوتاه قدی از دوستانش به همراهش بود و بسیار ملازم خدمت آن حضرت. چون عیسی به دریا رسید از روی یقین صحیح نام خدا را برد و روی آب به راه افتاد. چون آن مرد کوتاه به عیسی نظر کرد که بر روی آب راه رفت، او هم با یقین کامل نام خدا را برد و به روی آب به راه افتاد و تا به عیسی رسید. در آن حال خودبینی او را فراگرفت و با خود گفت: این روح الله است که به روی آب راه می رود و من هم به روی آب راه می روم، او را بر من چه است؟

به محض این که چنین اندیشه ای برایش آمد به زیر آب رفت، عیسی را به یاری خود طلبید، آن حضرت او را از زیر آب بیرون آورد، سپس به او فرمود:

ای کوتاه قد، چه گفتی که زیر آب رفتی؟ در جواب گفت آنچه را خیال کرده بود، عیسی فرمود: خود را به جایی واداشتی جز آن جا که خدایت واداشته، خداوند از اندیشه و گفتارت غضبناک شد، از آنچه گفتی توبه کن. آن مرد توبه کرد و به مقامش بازگشت؛ از خدا بپرهیزید و به یکدیگر حسد نبرید. (۱) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا، وَ كَادَ الْحَسَدُ أَنْ يَغْلِبَ الْقَدَرَ. (۲)

چه بسیار نزدیک است که فقر به کفر انجامد و چه اندازه نزدیک است که حسد بر مقدر چیره شود.

راوندی فرمود: فقیر بر اثر سختی حال خود و عیالش در معرض این است که به

ص: ۲۱

۱- (۱) - الکافی: ۳۰۶/۲، حدیث ۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۴۴/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۳.

۲- (۲) - الکافی: ۳۰۷/۲، حدیث ۴؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۶۵/۱۵، باب ۵۵، حدیث ۲۰۷۵۷. [۳]

دزدی و خیانت و غصب افتد و چه بسا که دست به قتل بزند و یا به خدمت ظلمه درآید و خلاصه از در غصب و ظلم، نان بخورد و این اعمال بر اساس بی ایمانی و کفر انجام می شود.

و در پی مسأله حسد فرمود: حسد مایه زوال نعمت خود حسود شود و بر مقدر او تأثیر کند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده:

آفَهُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ. (۱)

آفت دین، حسد و خودبینی و فخر فروشی است.

و نیز فرمود:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغِطُ وَلَا يَحْسُدُ، وَالْمُنَافِقُ يَحْسُدُ وَلَا يَغِطُ. (۲)

مؤمن غبته می خورد ولی حسد نمی ورزد و منافق حسد می ورزد و غبته ندارد.

از رسول خدا علیه السلام روایت شده:

أَقَلُّ النَّاسِ لَذَّةَ الْحَسُودِ. (۳)

در میان مردم، آن کس که از همه کمتر لذت و بهره می برد حسود است.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده:

لَا يُؤْمِنُ رَجُلٌ فِيهِ الشُّحُّ وَالْحَسَدُ وَالْجُبْنُ. (۴)

ایمان ندارد مردی که در او بخل و حسد و ترس است.

ص: ۲۲

۱- (۱) - الکافی: ۳۰۷/۲، حدیث ۵؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۶۶/۱۵، باب ۵۵، حدیث ۲۰۷۵۸. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۳۰۷/۲، حدیث ۷؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۶۶/۱۵، باب ۵۵، حدیث ۲۰۷۶۰. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۵۰/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۸؛ [۵] مستدرک الوسائل: ۱۹/۱۲، باب ۵۵، حدیث ۱۳۳۹۲. [۶]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۰۱/۷۲، باب ۷۵، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۴۰/۹، باب ۵، حدیث ۱۱۴۷۳. [۷]

امام صادق علیه السلام می فرماید: لقمان به فرزندش فرمود:

لِلْحَاسِدِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ : يَغْتَابُ إِذَا غَابَ ، وَ يَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ ، وَ يَشْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ . (۱)

برای حسود سه نشانه است: پشت سر غیب می کند، در حضور تملق می گوید و در مصیبت سرزنش می نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ ، أَنهَاكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ عِظَامٍ : الْحَسَدِ ، وَ الْحِرْصِ ، وَ الْكُذْبِ . (۲)

یا علی، تو را از سه خصلت بزرگ نهی می کنم: حسد، حرص، دروغ.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ . (۳)

حسود راحتی ندارد.

و نیز حضرت فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَتَعَوَّذُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ سِتِّ : مِنَ الشُّكِّ وَ الشُّرْكِ وَ الْحَمِيَّةِ وَ الْغُضَبِ وَ الْبُغْيِ وَ الْحَسَدِ . (۴)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه روز از شش چیز به حضرت رب العزه پناه می برد:

شک، شرک، نخوت، خشم، تجاوز، حسد.

امام صادق علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

ص: ۲۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۱/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۱۱؛ [۱] الخصال: ۱۲۱/۱، حدیث ۱۱۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۵۱/۷۰، باب ۱۳۱، ذیل حدیث ۱۱؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۶۷/۱۵، باب ۵۵، حدیث ۲۰۷۶۲. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۵۲/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۱۲؛ [۴] الخصال: ۱۶۹/۱، حدیث ۲۲۲.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۵۲/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۱۴؛ [۵] الخصال: ۳۲۹/۱، حدیث ۲۴.

لا تَتَحَاسَدُوا، فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ الْيَاسِسَ . (۱)

به یکدیگر حسد نورزید، به راستی که حسد ایمان را می خورد چنانکه آتش چوب خشک را.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

بَيْنَمَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ يُنَاجِي رَبَّهُ وَ يُكَلِّمُهُ إِذْ رَأَى رَجُلًا تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ ، فَقَالَ : يَا رَبِّ مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ أَظْلَمَهُ عَرْشُكَ ؟
فَقَالَ : يَا مُوسَى ، هَذَا مِمَّنْ لَمْ يَحْسُدِ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ . (۲)

موسی بن عمران در مناجات و سخن گفتن با حضرت حق بود، ناگهان مردی را در سایه عرش خدا دید، عرضه داشت: الهی! این کیست که در سایه عرش توست؟ خطاب رسید: ای موسی! این کسی است که بر عنایات من بر مردم حسد نورزیده است.

گفته اند: حسود از شش جهت با حضرت رب العالمین به جنگ است؛

«دشمن هر نعمتی است که از جانب حق به غیر او داده شده، بر قسمت حق خشمگین است، با قضای الهی در تضاد است، ولی خدا را خوار دارد، دشمن خدا را معاون و یار است و با مقدرات الهی سر ستیز دارد.» (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضْرَّةً وَ غَيْظًا يُوهِنُ قَلْبَكَ ، وَ يُمْرِضُ جِسْمَكَ وَ شَرُّ مَا اشْتَشَعَرَ قَلْبُ الْمَرْءِ الْحَسَدُ . (۴)

ص: ۲۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۴/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۲۲؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۷/۱۲، باب ۵۵، حدیث ۱۳۳۸۷. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۵۵/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۲۵؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۵/۱۲، باب ۵۵، حدیث ۱۳۳۸۴. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۶۱/۷۰، باب ۱۳۱، ذیل حدیث ۳۲. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۵۶/۷۰، باب ۱۳۱، ذیل حدیث ۲۹؛ [۶] مستدرک الوسائل: ۱۷/۱۲، باب ۵۵، ذیل حدیث ۱۳۳۸۸. [۷]

حسد جز ضرر و خشمی که قلب را از عظمت می اندازد چیزی جلب نمی کند، جسم را به مرض آلوده می نماید. و بدترین چیزی که شعار قلب مرد است حسد است.

مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

الْحَاسِدُ مُغْتَاظٌ عَلَى مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ إِلَيْهِ ، بَخِيلٌ بِمَا لَا يَمْلِكُهُ . (۱)

حسود نسبت به کسی که گناهی بر او نیست خشمگین و نسبت به آنچه در ملکیت او نمی باشد بخیل است.

الْحَسَدُ آفَةٌ الدِّينِ ، وَ حَسْبُ الْحَاسِدِ مَا يَلْقَى . (۲)

حسد آفت دین است و برای حسود آنچه از ضرر حسدش با آن روبه رو می شود کافی است.

لَا مُرْوَةَ لِكَذُوبٍ ، وَ لَارَاحَةَ لِحَسُودٍ . (۳)

برای آن که دچار دروغ زیاد است جوانمردی نیست و برای حسود راحت و آسایش نمی باشد.

الْحَسُودُ مَغْمُومٌ ، وَ اللَّئِيمُ مَذْمُومٌ . (۴)

آدم حسود اندوهگین و آدم پست نکوهیده است.

ص: ۲۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۶/۷۰، باب ۱۳۱، ذیل حدیث ۲۹؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۷/۱۲، باب ۵۵، ذیل حدیث ۱۳۳۸۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۵۶/۷۰، باب ۱۳۱، ذیل حدیث ۲۹؛ [۳] کنز الفوائد: ۱۳۶/۱. [۴]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۱۷/۱۲، باب ۵۵، ذیل حدیث ۱۳۳۸۸؛ [۵] بحار الأنوار: ۲۵۶/۷۰، باب ۱۳۱، ذیل حدیث ۲۹. [۶]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۵۶/۷۰، باب ۱۳۱، ذیل حدیث ۲۹؛ [۷] مستدرک الوسائل: ۱۷/۱۲، باب ۵۵، ذیل حدیث ۱۳۳۸۸. [۸]

اشاره

بی صبری و کم صبری، ضعف در بردباری از رذایل اخلاقی و امور شیطانی است. کم صبری و بی صبری عامل شکست انسان در برابر حوادث مادی و معنوی است. مردم بی صبر و کم صبر، از عنایت و محبت و عطف حضرت ربّ العزّه محرومند.

از مفهوم آیات قرآن و روایات استفاده می شود که خداوند عزیز، مردم بی صبر و ضعیف الاراده را دوست ندارد. در این مسأله تردیدی نیست که انسان از ولادت تا مرگ در معرض انواع حوادث و بلاها و طوفان ها و مصایب مادی و معنوی است.

صبر و استقامت آدمی را در حوادث، آبدیده تر و باعث نیرومندتر شدن انسان در برابر دشمن است.

دشمن مادی یا معنوی بر اثر استقامت و پایداری انسان، از پیشرفت در هدف که نابودی دنیا و آخرت آدمی است باز می ماند و با تداوم صبر، در مقابل انسان از پا در آمده و میدان را برای صابر خالی می کند.

حمله دشمن به کشور و ملت، حوادث طبیعی از قبیل زلزله، طوفان، سیل، مصایبی همچون مرگ اولاد، زن، قوم و خویش، حادثه ورشکستگی به خاطر نوسانات امور اقتصادی و از همه بدتر و سنگین تر، حادثه هوای نفس، همه و همه با نیروی صبر و استقامت به نفع انسان می شود و آدمی از این راه علاوه بر به دست آوردن پیروزی، مشمول عنایات خاصیه حضرت حق می گردد.

صبر در قرآن

اشاره

صبر و بردباری و استقامت و ایستادگی نخستین نیرویی است که خداوند مهربان در برابر آن وعده پیروزی داده است.

در آیه ای کوتاه و پرمعنا تمام عوامل پیروزی درج شده و هر مسلمانی را می سزد که آن را همیشه در خاطر محفوظ نگاهدارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ « (۱)

ای اهل ایمان! [در برابر حوادث] شکیبایی کنید، و دیگران را هم به شکیبایی وادارید، و با یکدیگر [چه در حال آسایش چه در بلا و گرفتاری] پیوند و ارتباط برقرار کنید و از خدا پروا نمایید تا رستگار شوید.

صبر و عوامل پیروزی

«بر اساس این آیه شریفه اسباب پیروزی چهار چیز است:

بردباری در امور فردی،

بردباری دسته جمعی،

پاییدن، پرهیزکاری.

هنگامی که قرآن مجید به این امور دستور می دهد مؤمنان را خطاب می کند؛ زیرا صفت ایمان مستلزم همین امور است و باید پیروزی و رستگاری خود را در سایه کلمه و معنای ایمان اینچنین به دست آورد.

۱ - صبر یا بردباری یک نیروی مثبت است که به وسیله آن با عوامل ضعف و اضطراب مبارزه می شود و مؤمن به همین نیروست که راه خود را با کمال متانت و بردباری در برابر مشکلات باز می نماید.

صبر هرگز معنای تن دادن به ناملایمات و سوختن و ساختن نیست و نه می توان

ص: ۲۷

در رفع مشکلات منتظر قضا و قدر بود؛ زیرا منظور از قضا و قدر آن است که به مقدرات و احکام و نوامیس الهی گردن نهیم.

می دانیم که احکام و نوامیسی که در آیات قرآنی بیان گردیده ما را در برابر وظایف و تکالیف عجیبی قرار می دهد و با گردن نهادن در برابر این احکام است که انسان به نتایج مثبت و مطلوب می رسد.

مثلاً در باب پیروزی بر انواع دشمنان چنین مقدر گردیده که آن را باید از راه کوشش و استقامت به دست آورد. بنابراین آنان که صبر را اعتقاد به قضا و قدر پنداری خود معنا می کنند، خلاف معنای قضا و قدری است که حضرت حق آن را پذیرفته است.

قضا در اصطلاح قرآن به معنای حکم خدا و قدر در فرهنگ حق به معنای اندازه در امور است.

باید مردم مؤمن و مسلمان به این مطلب توجه پیدا کنند و قانون حضرت حق را در تأمین شرف زندگی و پیروزی و تکامل، یا انحطاط و پستی و سقوط دریابند و این معنای صبر است.

۲ - بردباری همگانی: کلمه مصابرت که در آیه فوق آمده، معنایش تحمّل شدايد همگانی است که باید غول مشکلات جامعه را با استقامت و پیکار دسته جمعی به زانو درآورند. مردم همگی در برابر ظلم و زشتی ها، تجاوز و قلدری ها و به خاطر اصلاح انحرافات دیگران و رفع نادانی و افکار ناپسند و گمراه اجتماع، باید پایدار و استوار باشند و مبارزه کنند. این معنای مصابرت یا صبر و بردباری همگانی است.

۳ - پاییدن: مراقبت بر رخنه گاه دشمنان و پاییدن مرزها از این که مبادا راهی برای بیگانگان باز شود، همچنین مشق های نظامی و مجهز ساختن مردم به دانش مفید و اخلاق نیکو، همه مشمول کلمه مرابطت است که در آیه عنوان شده آمده است.

آنگاه که انسان رخنه گاه شرور و تمام اقسام بدی ها را سد کرد می تواند فارغ البال

بنابراین، بردباری فردی و همگانی، برای پیشگیری از مشکلات وارده است، ولی مسأله آمادگی و پاییدن برای جلوگیری از مشکلاتی است که بروزش انتظار می رود. ملاحظه کنید که هرگاه این سه اصل مراعات شود اوضاع کنونی و آینده زندگی ملل اسلامی تا چه اندازه بهبودی می پذیرد و هر لحظه پیشروی می کند.

۴ - پرهیزکاری باید در همه حال ملاک کار مردان با ایمان باشد تا کارهایی که انجام می دهند در پرتو این اصل به نتیجه مطلوب و هدف قطعی خود برسند.

تقوا آدمی را در جمیع احوال از بزهکاری و اخلال در انجام وظیفه مصون می دارد و حالت تقوا که مربوط به قلب و روح و نفس و باطن است، دستورها و شرایع الهی را آن چنانکه شایسته است به مرحله اجرا می گذارد.

هان ای افراد با ایمان! مردمی که به داشتن ایمانی راسخ دل خوش هستید، این است اسباب پیروزی که در ضمن چهار اصل از طرف قرآن برای شما معرفی گردیده، اینک باید دل های خود را سرشار از درک معانی آن کنید و در مقام عمل برآیید.

وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (۱)

سوگند به عصر [ظهور پیامبر اسلام] * بی تردید انسان در زیان کاری بزرگی است ؛ * مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند و یکدیگر را به حق توصیه نموده و به شکیبایی سفارش کرده اند .

بیاید دعوت خدا و پیامبر را به سوی آنچه که مایه زندگی شماست بپذیرید» (۱) «إِصْبِرُوا»: نخستین ماده از چهار برنامه است که ضامن سربلندی و پیروزی مسلمین است. استقامت و صبر و ایستادگی در برابر حوادث است که در حقیقت ریشه اصلی هرگونه پیروزی مادی و معنوی را تشکیل می دهد و هر چه درباره نقش و اهمیت آن در پیشرفت های فردی و اجتماعی گفته شود کم است، این همان چیزی است که حضرت مولا در کلمات قصارش آن را به منزله سر در برابر بدن معرفی کرده است:

فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ. (۲)

هر آینه نسبت صبر به ایمان مانند سر به بدن است.

صابرُوا: مصابره به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دیگران است. بنابراین، قرآن نخست به افراد با ایمان دستور استقامت می دهد (که هرگونه جهاد با نفس و مشکلات زندگی را شامل می شود) و در مرحله دوم دستور به استقامت در برابر دشمن می دهد و این خود می رساند که تا ملتی در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف درونی پیروز نشود، پیروزی او بر دشمن ممکن نیست و بیشتر شکست های ما در برابر دشمنان به خاطر شکست هایی است که در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف خود، دامنگیر ما شده است.

و از این دستور «صابرُوا» استفاده می شود که هر قدر دشمن بر استقامت خود بیفزاید ما نیز باید بر پایداری و استقامت خود بیفزاییم.

رابطُوا: این جمله از ماده ربط گرفته شده و آن در اصل به معنی بستن چیزی

ص: ۳۰

۱- (۱) - سیری در تعالیم اسلامی: ۲۸۶.

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۸۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۳۲/۶۴، باب ۱۲، ذیل حدیث ۴۷. [۲]

در مکانی است (مانند بستن اسب در یک محل) و به همین جهت به کاروانسراها «رباط» می گویند. و ربط قلب به معنی آرامش دل و سکون خاطر است، گویا به محلی بسته شده است.

و «مرابطه» به معنی مراقبت از مرزها آمده است؛ زیرا سربازان و مرکب ها و وسایل جنگی را در آن محل نگاهداری می کنند.

این جمله به مسلمانان دستور آماده باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدات کشورهای اسلامی می دهد تا هرگز گرفتار حملات غافلگیرانه دشمن نشوند و نیز به آنها دستور آماده باش و مراقبت همیشگی در برابر حملات شیطان و هوس های سرکش می دهد تا غافلگیر نگردند، لذا در بعضی از روایات از امیرالمؤمنین علیه السلام این جمله به معنی مواظبت و انتظار نمازها یکی بعد از دیگری تفسیر شده است؛ زیرا کسی که با این عبادت مستمر و پی در پی دل و جان خود را بیدار می دارد همچون سربازی است که در برابر دشمن حالت آماده باش به خود گرفته است.

خلاصه این که «مرابطه» معنای وسیعی دارد که هرگونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل می شود. در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مرابطه» یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می شود که احکام خاصی برای آن بیان شده است.

در بعضی از روایات به علما و دانشمندان نیز مرابط گفته شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عُلَمَاءُ شَيْعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيَّتَهُ وَ يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضِعْفِ شَيْعَتِنَا، وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ. (۱)

دانشمندان پیروان ما همانند سربازان هستند که در برابر لشکر ابلیس صف

ص: ۳۱

۱- (۱) - الاحتجاج: ۳۸۵/۲؛ [۱] تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۳۴۳، حدیث ۲۲۱. [۲]

کشیده اند و از حمله کردن آنها به افرادی که قدرت دفاع از خود ندارند جلوگیری می کنند.

در ذیل حدیث مقام و موقعیت آنان برتر و بالا-تر از افسران و مرزدارانی که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می کنند شمرده شده است و این به خاطر آن است که آنها نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلامند، در حالی که اینها حافظ مرزهای جغرافیایی هستند، مسلماً ملتی که مرزهای عقیده ای و فرهنگی او مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدّت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد.

وَأَتَّقُوا اللَّهَ: بالأخـره آخرین دستور که همچون چتری بر همه دستورهـای سابق سایه می افکند دستور به پرهیزکاری است و استقامت و مصابره و رابطه باید آمیخته با تقوا و پرهیزکاری باشد و از هرگونه خودخواهی و ریاکاری و اغراض شخصی به دور گردد.

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: شما در سایه به کار بستن این چهار دستور می توانید رستگار شوید و با تخلف از آنها راهی به سوی رستگاری نخواهید داشت. (۱)

کسی معنی بحر فهمیده باشد که چون موج بر خویش پیچیده باشد

چو آینه پر ساده است این گلستان خیال تو رنگی تراشیده باشد

کسی را رسد ناز مستی که چون خط به گرد لب یار گردیده باشد

به گردون رسد پایه گرد بادی که از خاکساری گلی چیده باشد

طراوت در این باغ رنگی ندارد مگر انفعالی تراویده باشد

در این ره شود پایمال حوادث چو نقش قدم هر که خوابیده باشد

به وحشت قناعت کن از عیش امکان گل این چمن دامن چیده باشد

ص: ۳۲

ز گردی کز این دشت خیزد حذر کن دل کس در این پرده نالیده باشد

ندارم چو گل پای سیر بهارت به رویم مگر رنگ گردیده باشد

جهان در تماشاگه عرض نازت نگاهی در آینه بالیده باشد

بود گریه دزدیدن چشم بیدل چو زخمی که او آب دزدیده باشد

(بیدل دهلوی)

تفسیر صبر در کلام علامه طباطبایی

قرآن مجید در آیات کریمه اش مردم مؤمن را امر به صبر در برابر حوادث می کند و پیروزی های مردم مؤمن و امم خداپرست گذشته را معلول صبر می داند و برای صابران در راه خدا و در برابر طاعت و معصیت و مصیبت اجرا قائل است که انسان از درک آن عاجز است.

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأَنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿١﴾

از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید و بی تردید این کار جز بر کسانی که در برابر حق قلبی فروتن دارند دشوار و گران است.

صاحب «المیزان» در توضیح این آیه می فرماید:

استعانت یعنی مدد جستن و آن در جایی است که انسان به تنهایی نتواند از عهده مشکلات و حوادث برآید و چون در واقع مددکاری جز خدا نیست بنابراین مدد و کمک در برابر مشکلات عبارت است از ثبات و مقاومت و اتصال و توجه به ذات مقدس پروردگار و این همان صبر و نماز است و در حقیقت این دو بهترین وسیله برای این موضوعند؛ زیرا صبر و شکیبایی هر مشکل عظیمی را کوچک

ص: ۳۳

می سازد و توجه به خدا و پناه بردن به او روح ایمان را در انسان بیدار می کند و او را متوجه می سازد که تکیه گاهی دارد بس محکم و وسیله ای دارد ناگسستی.

آیاتی دیگر در صبر

وَلَنْبَلُوَنكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١﴾

و بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند] آزمایش می کنیم . و صبرکنندگان را بشارت ده . * همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند : ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم . * آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارش بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند .

و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا ﴿٢﴾

و وعده نیکوتر و زیباتر پروردگارت بر بنی اسرائیل به [پاداش] صبری که [بر سختی ها و بلاها] کردند تحقق یافت .

وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٣﴾

و شکیبایی ورزید ؛ زیرا خدا با شکیبایان است.

ص: ۳۴

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۵۵ - ۱۵۷ . [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۱۳۷ . [۲]

۳- (۳) - انفال (۸) : ۴۶ . [۳]

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ « (۱)

و از آنچه به سویت وحی می شود ، پیروی کن و [در برابر پیشامدها و تکذیب منکران] شکیبیا باش تا خدا [میان تو و مخالفانت] داوری کند ؛ و او بهترین داوران است.

وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ « (۲)

و شکیبیایی کن که یقیناً خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ الْمُحْسِنِينَ « (۳)

بی تردید هر کس پرهیزکاری کند و شکیبیایی ورزد ، [پاداش شایسته می یابد] ؛ زیرا خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ « (۴)

و برای به دست آوردن خشنودی پروردگارشان [در برابر گناهان و انجام وظایف و حوادث] شکیبیایی ورزیدند ، و نماز را بر پا داشتند ، و بخشی از آنچه را روزی آنان کردیم در نهان و آشکار انفاق نمودند ، و همواره با نیکی [عبادت] زشتی و پلییدی [گناه] را دفع می کنند [و با خوبی های خود نسبت به مردم ، بدی های آنان را نسبت به خود برطرف می نمایند] ، اینانند که فرجام نیک آن سرای ، ویژه آنان است.

وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ

ص: ۳۵

۱- (۱) - یونس (۱۰) : ۱۰۹ . [۱]

۲- (۲) - هود (۱۱) : ۱۱۵ . [۲]

۳- (۳) - یوسف (۱۲) : ۹۰ . [۳]

۴- (۴) - رعد (۱۳) : ۲۲ . [۴]

الْآخِرَةَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿١﴾

و آنان که پس از ستم دیدنشان برای به دست آوردن خشنودی خدا هجرت کردند ، یقیناً آنان را در این دنیا در جایگاه و مکانی نیکو جای دهیم ، و قطعاً پاداش آخرت بهتر و برتر است ، اگر می دانستند [که دارای چه کمیت و کیفیتی است .] * همانان که [در برابر مصایب و حوادث و آزار دیدن از دیگران] صبر کردند و فقط بر پروردگارشان توکل می کنند.

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢﴾

آنچه [از ثروت و مال] نزد شماست ، فانی می شود و آنچه [از پاداش و ثواب] نزد خداست ، باقی می ماند ، و قطعاً آنان که [برای دینشان] شکیبایی ورزیدند ، پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند ، می دهیم .

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ * فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ * إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٣﴾

[به یاد دارید که] گروهی از بندگان من بودند که می گفتند : پروردگارا ! ما ایمان آوردیم ، پس ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین رحم کننده گانی .

* ولی شما آنان را به مسخره گرفتید ، تا [دل مشغولی شما به مسخره آنان] یاد مرا از خاطرتان برد ، و شما همواره به [ایمان ، عمل و دعاهای] آنان می خندیدید !! * من امروز آنان را در برابر صبری که [نسبت به مسخره و خنده شما] کردند پاداش دادم که همه آنان کامیابند .

ص: ۳۶

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۴۱ - ۴۲ . [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۹۶ . [۲]

۳- (۳) - مؤمنون (۲۳) : ۱۰۹ - ۱۱۱ . [۳]

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ * الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ « (۱)

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند حتماً آنان را در قصرهایی رفیع و با ارزش از بهشت که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، جای خواهیم داد، در آن جا جاودانه اند؛ چه نیکوست پاداش عمل کنندگان. * همانان که [برای حفظ ایمان، اخلاق و عمل صالح] شکیبایی ورزیدند و همواره بر پروردگارشان توکل می کنند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ « (۲)

پس [بر آزار و یاوه گویی این تیره بختان] شکیبایی کن که یقیناً وعده خدا [در مورد یاری و پیروزی تو] حق است، و مبادا آنان که یقین [به وعده های حق و برپا شدن قیامت] ندارند تو را به ناشکیبایی و سبک ساری وادارند.

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ « (۳)

بگو: ای بندگان مؤمنم! از پروردگارتان پروا کنید. برای کسانی که در این دنیا اعمال شایسته انجام داده اند، پاداش نیکی است و زمین خدا گسترده است [بر شماست از سرزمینی که دچار مزیقه دینی هستید به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید]. فقط شکیبایان پاداششان را کامل و بدون حساب دریافت خواهند کرد.

وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا « (۴)

ص: ۳۷

۱- (۱) - عنكبوت (۲۹) : ۵۸ - ۵۹. [۱]

۲- (۲) - روم (۳۰) : ۶۰. [۲]

۳- (۳) - زمر (۳۹) : ۱۰. [۳]

۴- (۴) - انسان (۷۶) : ۱۲. [۴]

و آنان را برای این که [در برابر تکالیف دینی و حوادث روزگار] شکیبایی ورزیدند ، بهشتی [عنبر سرشت] و لباسی ابریشمین پاداش می دهد .

الهی به مستان صهبای فیض نهنگ آشنایان دریای فیض
به شادابی جام گوهر نثار که شبنم نگار گل است و بهار
به آزادی دست ساغر به دست که هرگز در فیض بر کس نبست
به سرگرمی پای میخانه سیر ز سودای آن گنج ویرانه سیر
به رخساره زرد ارباب درد که چون آفتاب است در زیر گرد
به شب زنده داران ناموس دل که بر عرش بستند فانوس دل
چو اعرابیم گویی و آب شور که در یوزه دارم شراب طهور
لبم را به یک قطره شرمنده کن به یک جرعه خمیازه ام خنده کن

صبر در روایات

اشاره

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده:

الصَّبْرُ رَأْسُ الْإِيمَانِ . (۱)

صبر و شکیبایی سرِ ایمان است.

و نیز فرمود:

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ، كَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِيمَانُ . (۲)

صبر نسبت به ایمان به منزله سر است نسبت به بدن، پس چون سر برود تن هم می رود، همچنین وقتی صبر رفت ایمان هم رفته است.

١- (١) - الكافي: ٨٧/٢، حديث ١؛ [١] وسائل الشيعة: ٢٥٧/٣، باب ٧٦، حديث ٣٥٦٨. [٢]

٢- (٢) - الكافي: ٨٧/٢، حديث ٢؛ [٣] وسائل الشيعة: ٢٥٨/٣، باب ٧٦، حديث ٣٥٧٣. [٤]

حضرت باقر علیه السلام فرموده است:

الصَّبْرُ صَبْرَانِ : صَبْرٌ عَلَى الْبَلَاءِ حَسَنٌ جَمِيلٌ ، أَفْضَلُ الصَّبْرَيْنِ الْوَرَعُ عَنِ الْمَحَارِمِ . (۱)

صبر، بر دو نوع صبر است: صبر بر بلا، که نیکو و زیباست و بهترین دو صبر، ورع از محرمات است.

امام صادق علیه السلام در روایتی طولانی و مهم به حفص بن غیاث فرمود:

ای حفص! هر کس صبر کند، اندکی صبر کرده (زیرا زمان اقامت انسان در دنیا بسیار کم است) و هر که جزع و بیتابی کند، اندکی بیتابی کند.

سپس فرمود: ای حفص! در کار و برنامه ات صبر پیشه کن؛ زیرا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد و او را به صبر و نرمش دستور داد و فرمود:

وَ اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا * وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَ مَهْلَهُمْ قَلِيلًا (۲)

و بر گفتار [و آزار] مشرکان شکیبا باش و از آنان به شیوه ای پسندیده دوری کن ، * و مرا با تکذیب کنندگان توانگر و نازپرورده واگذار و آنان را اندکی مهلت ده.

وَ لَا تَسْتَوِيَ الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَ مَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ (۳)

نیکی و بدی یکسان نیست . [بدی را] با بهترین شیوه دفع کن ؛ [با این

ص: ۳۹

۱- (۱) - الکافی: ۹۱/۲، حدیث ۱۴؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۳۷/۱۵، باب ۱۹، حدیث ۲۰۳۷۱. [۲]

۲- (۲) - مزمل (۷۳) : ۱۰ - ۱۱. [۳]

۳- (۳) - فصلت (۴۱) : ۳۴ - ۳۵. [۴]

برخورد متین و نیک [ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است] چنان شود [که گویی دوستی نزدیک و صمیمی است . *
این بهترین شیوه را جز کسانی که [در زمینه خودسازی و تزکیه] پایداری کردند ، نمی یابند ، و جز کسانی که بهره بزرگی]
از ایمان و تقوا [دارند به آن نمی رسند .

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر آنهمه شداید و مصایب صبر کرد تا به او تهمت های بزرگی زدند: ساحر، مجنون،
کذاب. از آن پس سینه او تنگ شد و دلتنگی عجیبی به خاطر بدبختی مردم برای او آمد، خداوند عزّ و جلّ فرمود:

وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ أَنْتَكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ « (۱)

ما می دانیم که تو از آنچه [مشرکان] می گویند ، دلتنگ می شوی . * پس [برای دفع دلتنگی] پروردگارت را همراه با
سپاس و ستایش تسبیح گوی و از سجده کنان باش.

باز هم با کمال وقاحت او را تکذیب نموده و متهم کردند، چنانکه از آن وضع غمناک شد، خدای عزّ و جلّ اینچنین او را
دلدار داد:

قَدْ نَعَلْنَا إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بَايَتِ اللَّهَ يَجْحَدُونَ * وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا
عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ « (۲)

آنچه را کافران و مشرکان [بر ضد قرآن و تو] می گویند می دانیم که تو را غمگین می کند . پس آنان تو را تکذیب نمی
کنند ، بلکه ستمکاران آیات خدا

ص: ۴۰

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۹۷ - ۹۸ . [۱]

۲- (۲) - أنعام (۶) : ۳۳ - ۳۴ . [۲]

را تکذیب می نمایند . * مسلماً پیش از تو رسولانی تکذیب شدند [و مورد آزار قرار گرفتند] و بر تکذیب و آزاری که دیدند ، شکیبایی ورزیدند تا یاری ما به آنان رسید ، [تو نیز شکیبایی کن تا یاری ما به تو برسد . این سنت خداست ،] و سنت های خدا را تغییر دهنده ای نیست . و قطعاً بخشی از سرگذشت پیامبران [در آیاتی که پیش از این نازل شده] به تو رسیده است .

ای حفص! پیامبر خود را به صبر و شکیبایی گرفت و آنان جنایت را از حد گذراندند، خدا را به زبان آوردند و او را تکذیب کردند، پیامبر فرمود: من بر خودم و خاندانم و آبرویم صبر کردم و بر معبود خود صبر نتوانم.

خدای عزّ و جلّ این آیت بر او فرستاد:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ * فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ ﴿١﴾

همانا ما آسمان ها و زمین و آنچه را میان آنهاست در شش روز آفریدیم ، و هیچ رنج و درماندگی به ما نرسید . * پس [بر آزار مشرکان] شکیبیا باش .

پیامبر در هر حال صبر کرد تا مزدهٔ عترت که پس از او امامان هدایتند به او داده شد و آنها را هم خداوند متعال توصیف به صبر کرد:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢﴾

و برخی از آنان را چون [در برابر مشکلات ، سختی ها و حادثه های تلخ و شیرین] صبر کردند و همواره به آیات ما یقین داشتند ، پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند .

ص: ۴۱

۱- (۱) - ق (۵۰) : ۳۸ - ۳۹ .

۲- (۲) - سجده (۳۲) : ۲۴ . [۱]

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

صبر از ایمان چون سر برای بدن است. (۱) خداوند عزّ و جلّ از او قدردانی کرد و این آیه را برای او فرستاد:

وَأُورِثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسَيْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ « (۲)

و به آن گروهی که همواره ناتوان و زبونشان شمرده بودند ، نواحی شرقی و غربی آن سرزمین را که در آن [از جهت فراوانی نعمت ، ارزانی و حاصل خیزی] برکت قرار داده بودیم ، بخشیدیم ؛ و وعده نیکوتر و زیباتر پروردگارت بر بنی اسرائیل به [پاداش] صبری که [بر سختی ها و بلاها] کردند تحقق یافت ، و آنچه را که همواره فرعون وفرعونیان [از کاخ و قصرهای مجلل] و سایه بان های خوش نشین می افراشتند ، نابود کردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این مژده و انتقام است. و خدای عزّ و جلّ برای او نبرد با مشرکان را مباح کرد و این آیه را فرستاد:

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَخْضِرُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۳)

پس هنگامی که ماه های حرام سپری شود ، مشرکان را هر جا یافتید ، بکشید و به اسیری بگیرید و محاصره کنید و در هر کمین گاهی به کمین آنان بنشینید ؛

ص: ۴۲

۱- (۱) - الکافی: ۸۷/۲، حدیث ۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۸۳/۱۸، باب ۱، حدیث ۱۳.

۲- (۲) - اعراف (۷): ۱۳۷. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹): ۵. [۳]

ولی اگر توبه کردند و نماز را بر پا داشتند و زکات پرداختند، پس آزادشان گذارید؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُواكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ « (۱)

و آنان را [که از شرک و کفر و هیچ ستمی باز نمی ایستند] هر کجا یافتید، به قتل برسانید و از جایی که شما را بیرون کردند بیرونشان کنید و فتنه [که شرک، بت پرستی، بیرون کردن مردم از خانه و کاشانه و وطنشان باشد] از قتل و کشتار بدتر است.

خداوند آنها را به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستانش کشت و ثواب صبرش را برای او مقّرر داشت با آنچه در آخرت برایش ذخیره کرد. هر که صبر کند و تقرب به خدا جوید، از دنیا نرود تا خدا دیده او را درباره دشمنانش روشن کند، با آنچه در آخرت برای او ذخیره کند. (۲) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُومُ عُنُقُ مِنَ النَّاسِ فَيَأْتُونَ بِأَبِ الْجَنَّةِ فَيَقَالُ: مَنْ أَنْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَهْلُ الصَّبْرِ، فَيَقَالُ لَهُمْ: عَلَى مَا صَبَرْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ:

كُنَّا نَصْبِرُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَنَصْبِرُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ. فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ:

صَدَقُوا، أَدْخِلُوهُمْ الْجَنَّةَ. وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (۳)

إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ « (۴)

چون روز قیامت شود گروهی از مردم برخیزند و به سوی در بهشت روند، به

ص: ۴۳

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۹۱. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۸۸/۲، حدیث ۳؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۶۱/۵، باب ۲۵، حدیث ۲۰۴۵۴. [۳]

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۲۳۶/۱۵، باب ۱۹، حدیث ۲۰۳۶۸؛ [۴] الکافی: ۷۵/۲، حدیث ۴. [۵]

۴- (۴) - زمر (۳۹): ۱۰. [۶]

آنان گفته شود: کیستید؟ پاسخ دهند: اهل صبر، سؤال شود: بر چه صبر کردید؟ جواب دهند: بر انجام طاعت حق و دوری از معصیت خدا. پس پروردگار می فرماید: راست گفتند، آنان را وارد بهشت نمایید. و این است قول خدای عزّ و جلّ «همانا کامل داده می شود اجر صابران بدون حساب.»

حضرت مولا علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

الصَّبْرُ صَبْرَانِ : صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ ، وَ أَحْسَنُ مِنْ ذَلِكُ الصَّبْرُ عِنْدَمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْكَ . وَ الذِّكْرُ ذِكْرَانِ : ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ ، وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزاً. (۱)

صبر دو نوع صبر است: صبر در مصیبت که خوب و پسندیده است و بهتر از آن صبری است که در برابر آنچه خداوند حرام کرده به خرج دهی تا از ارتکاب گناه در امان بمانی.

و یاد دو نوع یاد است: یاد خدا در وقت مصیبت و برتر از آن یاد خداست در برابر آنچه خدا بر تو حرام کرده تا آن یاد مانع تو از کار حرام شود.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

لَمَّا حَضَرَتْ عَلِيٌّ بَنَ الْحُسَيْنِ الْوَفَاةَ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ : يَا بُنَيَّ ، اوصيكَ بِمَا أوصاني بِهِ أَبِي حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ وَ بِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أوصاهُ بِهِ : يَا بُنَيَّ ، إصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ مُرّاً. (۲)

زمانی که حضرت علی بن الحسین را وقت وفات رسید مرا به سینه گرفت و فرمود: پسر من، تو را به آنچه که پدرم حضرت سیدالشهداء به وقت رسیدن

ص: ۴۴

۱- (۱) - الکافی: ۹۰/۲، حدیث ۱۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۳۷/۱۵، باب ۱۹، حدیث ۲۰۳۶۹. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۲۳۷/۱۵، باب ۱۹، حدیث ۲۰۳۷۰؛ [۳] الکافی: ۹۱/۲، حدیث ۱۳. [۴]

شهادت وصیت کرد سفارش می کنم و بدانچه یادآور شد که پدرش به او وصیت کرده و آن این است: فرزندم بر آنچه حق است صبر کن گرچه تلخ باشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا، وَ ابْتُلِيَ قَوْمًا بِالْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً . (۱)

خداوند عز و جل بر مردمی نعمت داد پس شکر نکردند، برای آنان وبال شد و مردمی را گرفتار کرد پس صبر نمودند، برای آنان نعمت شد.

و نیز فرمود:

مَنْ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أُجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ . (۲)

هر مؤمنی که گرفتار شود و بر آن گرفتاری صبر کند، برای او مانند اجر هزار شهید است.

و نیز فرمود:

إِصْبِرُوا عَلَى الدُّنْيَا فَإِنَّمَا هِيَ سَاعَةٌ ، فَإِنَّ مَا مَضَى مِنْهُ لَا تَجِدُ لَهُ أَلْمًا وَلَا سُرُورًا ، وَمَا لَمْ يَجِيءْ فَلَا تَدْرِي مَا هُوَ ، وَإِنَّمَا هِيَ سَاعَتُكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا ، فَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ ، وَاصْبِرْ فِيهَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ . (۳)

در این مدت زمانی که در دنیا هستید بر حوادث و بلاها و طوفان ها و پیشامدهایش صبر کنید که دنیا ساعتی بیش نیست؛ زیرا از گذشته آن الم و رنج و درد و سرور و خوشحالی نمی یابی، چون گذشته و رابطه ای اکنون با

ص: ۴۵

۱- (۱) - الکافی: ۹۲/۲، حدیث ۱۸؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۵۹/۳، باب ۷۶، حدیث ۳۵۷۷. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۹۲/۲، حدیث ۱۷؛ [۳] وسائل الشیعه: ۲۵۵/۳، باب ۷۶، حدیث ۳۵۶۰. [۴]

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۲۳۷/۱۵، باب ۱۹، حدیث ۲۰۳۷۲؛ [۵] الکافی: ۴۵۴/۲، حدیث ۴. [۶]

آن نداری، نیامده را هم از آن بی خبری، این تویی و ساعتی که در آن به سر می بری، در این ساعت بر انجام طاعات و ترک محرمات صبر کن.

فقیه بزرگ، شیخ مفید، نقل می کند:

أَتَى رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَوْصِنِي، فَقَالَ: لَا يَفْقِدُكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ، وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ. قَالَ: زِدْنِي، قَالَ: لَا أُجِدُّ. (۱)

مردی به محضر مبارک حضرت صادق علیه السلام آمد و عرضه داشت: مرا سفارش فرما. امام علیه السلام فرمود: خداوند تو را تارک عبادت و آلوده به گناه نبیند.

عرضه داشت بیشتر بفرمایید، فرمود: غیر از این نیست.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد درآمد، ناگاه مردی را غمناک و سر به گریبان دید، به او فرمود: در چه حالی؟ چه خبر است؟ تو را چه می شود؟ عرضه داشت: پدر و مادر و برادرم مرده اند، می ترسم، زهره ترک شوم!

حضرت به او فرمود: بر تو باد به تقوا و صبر، تا فردای قیامت با این دو سرمایه به محضر حق شرفیاب شوی.

صبر در امور چون سر است از تن، چون سر از تن جدا گردد تن فاسد شود و چون در کارها صبر نباشد همه کارها فاسد گردد. (۲) امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ، وَ صَبْرٌ عَنِ الْمُعْصِيَةِ. فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ

ص: ۴۶

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۲۳۹/۱۵، باب ۱۹، حدیث ۲۰۳۸۱؛ [۱] المستطرفات: ۶۵۰؛ الحکایات، شیخ مفید: ۹۵. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۹۰/۲، حدیث ۹؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۸۸/۴۲، باب ۱۲۵، حدیث ۶.

ثَلَاثُمَائِهِ دَرَجِهِ ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ . وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّمَائِهِ دَرَجِهِ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَخُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ . وَ مَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعَمَائِهِ دَرَجِهِ ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ . (۱)

صبر سه صبر است: صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از گناه. هر که در مصیبت صبر کند تا آن را به تسلی خوبی جواب گوید خداوند برایش سیصد درجه نويسد که میان هر درجه تا درجه دیگر به مانند میان آسمان است تا زمین. و هر که بر طاعت صبر کند، خداوند برایش ششصد درجه نويسد که میان درجه ای تا درجه دیگر از عمق زمین است تا عرش. و هر که بر معصیت صبر کند، خدا برایش نهصد درجه نويسد که میان هر درجه تا درجه دیگر از عمق زمین تا پایان عرش باشد.

کلام خواجه نصیرالدین طوسی درباره صبر

خواجه نصیرالدین طوسی در باب صبر می فرماید:

«صبر، خودداری از جزع به هنگام رنج و درد و حادثه و بلاست. دارنده این واقعیّت از امتیّت باطن برخوردار است و زبان شکایت از حضرت حق در حضور خلق ندارد و اعضای او چون چشم و زبان و دست و پا از حرکات غیر عادی مصون است.»

(۲)

ص: ۴۷

۱- (۱) - الکافی: ۹۱/۲، حدیث ۱۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۳۹/۷۹، باب ۱۸، حدیث ۲۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۸/۶۸؛ نهج السعادة: ۲۸۳/۷؛ مستدرک سفینه البحار: ۱۵۰/۶.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

آزاد، آزاد است در تمام حالاتش، اگر رنج و مشقت و درد به او برسد بر آن صابر است و اگر مصایب کوبنده سنگین بر او حمله ور شوند دچار شکست نمی شود. او در اسارت و در چنگال دشمن و به وقت افتادن در بند بردگی دیگران آزاد است. به آزادی یوسف صدیق امین، بندگی عزیز مصر و اسارت و قهر و غلبه دشمن و تاریکی چاه و آنچه به او رسید ضرر نزد خداوند بزرگ از پی صبر یوسف بر او منت نهاد تا جایی که جبار سرکش مصر بنده او شد پس از آن که کوس مالکیت بر یوسف را می نواخت، خداوند او را به پیامبری انتخاب کرد و به سبب او بر امتی رحمت آورد. اینچنین است استقامت و صبر که خیر و خوبی از پی دارد. ای شیعیان ما! صبر کنید و خویش را برای تحمل صبر آماده نمایید تا به اجر و ثواب حضرت حق برسید. (۱) حضرت مولی الموحدین علیه السلام فرمود:

ثَلَاثٌ بِهِنَّ يَكْمُلُ الْمُسْلِمُ: التَّقْوَةُ فِي الدِّينِ، وَ التَّقْدِيرُ فِي الْمَعِيشَةِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّوَائِبِ. (۲)

سه چیز است که مسلمان به آن کامل می شود: دین شناسی، اندازه نگاه داشتن در معیشت، صبر بر ناراحتی ها.

ص: ۴۸

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۲۵۷/۳، باب ۷۶، حدیث ۳۵۶۶؛ الکافی: ۸۹/۲، حدیث ۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۵/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۳۱؛ [۲] الخصال: ۱۲۴/۱، حدیث ۱۲۰.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود به محمد حنفیه فرمود:

إِيَّاكَ وَالْعُجْبَ ، وَ سُوءَ الْخُلُقِ ، وَقَلَّةَ الصَّبْرِ ، فَإِنَّهُ لَا يَسْتَقِيمُ لِمَكَ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ صَاحِبٌ ، وَ لَا يَزَالُ لَكَ عَلَيْهَا مِنَ النَّاسِ مُجَانِبٌ . (۱)

از خودبینی و بداخلاقی و کم صبری پرهیز، به حقیقت که با این سه خصلت مصاحب و یاری برای تو نخواهد ماند و به طور دائم مردم از تو کناره گیر خواهند بود.

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:

أَخَذُوا النَّاسَ ثَلَاثَةً مِنْ ثَلَاثَةٍ : أَخَذُوا الصَّبْرَ عَنْ أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ الشُّكْرَ عَنْ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ الْحَسَدَ عَنْ بَنِي يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (۲)

مردم سه چیز را از سه نفر گرفتند: صبر را از ایوب، شکر را از نوح و حسد را از فرزندان یعقوب.

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

عَلَامَةُ الصَّابِرِ فِي ثَلَاثٍ : أَوَّلُهَا أَنْ لَا يَكْسَلَ ، وَ الثَّانِيَةُ أَنْ لَا يَضْجِرَ ، وَ الثَّلَاثَةُ أَنْ لَا يَشْكُوَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، لِأَنَّهُ إِذَا كَسَلَ فَقَدْ ضَيَعَ الْحَقَّ ، وَ إِذَا ضَجَرَ لَمْ يُؤَدِّ الشُّكْرَ ، وَ إِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَصَاهُ . (۳)

نشانه صابر در سه چیز است: اول: کسل و سست و بیحال نمی شود.

دوم: دل‌تنگ و بی قرار نمی گردد. سوم: از خدای خود شکایت نمی کند؛ زیرا اگر کسل شود حق را (که ادامه راه برای رسیدن به سعادت دنیا و

ص: ۴۹

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱/۱۳۶، باب ۲۱، حدیث ۱۹۴؛ [۱] الخصال: ۱/۱۴۷، حدیث ۱۷۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۶/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۳۴؛ [۲] عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲/۴۵، باب ۳۱، حدیث ۱۶۴. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸۶/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۳۵؛ [۴] وسائل الشیعه: ۱۶/۲۳، باب ۶۶، حدیث ۲۰۸۶۲. [۵]

آخرت است) ضایع می کند و اگر دلتنگ گردد به شکر بر نمی خیزد و اگر از حضرت محبوب شکایت کند به راه عصیان رفته است.

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می فرماید:

ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ: سَخَاءُ النَّفْسِ ، وَ طَيْبُ الْكَلَامِ ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى. (۱)

سه چیز از موارد نیکی است: سخاوت، پاکیزگی سخن و صبر بر آزار مردم.

جابر بن عبدالله انصاری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند:

مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ الْبُرِّ، وَ اخْفَاءُ الْعَمَلِ ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا، وَ كِتْمَانُ الْمَصَائِبِ . (۲)

نیکی و پنهان داشتن عمل برای دوری از ریا و صبر بر ناراحتی ها و کتمان مصیبت ها از گنج های بهشت است.

امام صادق علیه السلام می فرماید خداوند به داود خطاب کرد:

همنشینت در بهشت خلاده دختر اوس است، نزد او برو و این خبر را به او برسان و به جنت بشارتش ده و او را آگاه کن که قرین تو در آخرت است.

داود در خانه او آمد و در کوید، خلاده بیرون شد، داود فرمود: خلاده دختر اوسی؟ عرضه داشت آن که تو او را می طلبی من نیستم. داود دوباره پرسید، گفت:

چرا خبر حق را در اختیارش گذاشت، خلاده گفت: شاید دیگری باشد که با من تشابه اسمی دارد، داود گفت: به من دروغ گفته نشده و من هم دروغ نگفته ام، تو همانی.

خلاده گفت: به خدا قسم دروغ نمی گویم، والله در خودم آنچه را گفتم نمی یابم.

داود فرمود: از باطنت به من خبر ده، عرضه داشت: دردی به من نمی رسد به هر

ص: ۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۹/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۴۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۴۲۱/۸، باب ۷۱، حدیث ۹۸۶۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۵/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۵۹؛ [۳] تحف العقول: ۲۰۰.

صورت که باشد و مرضی عارض نمی گردد و گرسنگی به من هجوم نمی آورد مگر این که صبر می کنم و رفعتش را از او نمی خواهم تا خود حضرت او، مشکلم را آسان نماید، من بر آنچه می گذرد خدا را شکر و سپاس می گویم. داود فرمود: به همین خاطر به آن مقام رسیده ای.

آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم این است دینی که خداوند برای بندگان شایسته خود پسندیده است. (۱)

۵ - قَلت قناعت

اشاره

قناعت در برابر حرص است و آن حالتی است که از توجه به حضرت حق و عبرت گرفتن از زندگی حریصان و قارون ها و یاد مرگ و برزخ و قیامت و حساب و کتاب و بهشت و جهنم و درس گرفتن از زندگی پاکان و اهل قناعت و متذکر بودن این معنی که عمر کوتاه و دنیا زودگذر و مال از دست رفتنی است به دست می آید.

اگر کسی به معانی ملکوتی و آسمانی واقعتی های بالا توجه ننماید در درجه اول دچار حرص سپس بخل و آنگاه غفلت از حق می گردد و با دست خویش وسایل هلاکت خود و از بین رفتن خیر دنیا و آخرت را فراهم می نماید.

حلال و حرام در تمام امور زندگی در صد و چهارده کتاب الهی به خصوص قرآن مجید و فرمایش های انبیاء و ائمه طاهرین علیهم السلام مطرح است.

کسی که در همه امور، خود را مقید به حلال الهی کند و با کمال جدیت از حرام بپرهیزد او را قانع، و گرنه حریص می خوانند اگر در فیوضات مادی به روی اهل قناعت باز شود، باز هم میانه روی در زندگی را از دست نمی دهند و از اسراف و افراط پرهیز کرده و مازاد بر نیاز زندگی خود را در راه خدا، در امور خیر و کمک به بندگان الهی صرف می کنند.

ص: ۵۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۷/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۶۴؛ مشکاه الانوار: ۲۳. [۱]

کسی که در تمام شؤون زندگی اعم از مادی و معنوی و دنیایی و اجتماعی و خانوادگی و رابطنی و حقوقی به حق خود قانع است، از بندگان شایسته خدا است.

ارزش قناعت، این صفت والای ملکوتی، زمانی برای شما معلوم می گردد که بخش هیجان حرص را که در قسمت اول دعا بود با دقت مطالعه کنید.

اگر کسی در امر شهوت به حلال خدا قناعت کند آراسته به ورع و تقوا و حفظ نفس و تزکیه باطن می شود و از گناهان کبیره ای چون زنا، زنای محصنه، لواط، استمناء، چشم چرانی، در پی ناموس دیگران رفتن که هر یک به تنهایی ممکن است زندگی را به باد دهد و انسان را مستحق عذاب ابد کند، در امان می ماند.

اگر کسی در مسئله مال به حلال خدا که از طریق فعالیت مشروع به دست می آید قناعت کند، از حرص، بخل، تکبر، نخوت، غضب، ربا، دزدی، کم فروشی، لواط، اسراف، تبتدیر که هر یک به تنهایی می تواند عامل سیه روزی انسان گردد و آدمی را برای همیشه به عذاب سخت قیامت دچار کند، در امان مانده و به خیر دنیا و آخرت می رسد و اگر کسی در شؤون اجتماعی و خانوادگی و رابطنی به حق خود قناعت ورزد از ظلم و ستم بر دیگران و غضب و خشم و سلطه جویی و فرعون منشی مصون مانده و عاقبت خوشی در این جهان و آن جهان پیدا خواهد کرد:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلوّاً فِي الْأَرْضِ وَلَا فَساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ « (۱)

آن سرای [پرارزش] آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فساد را نمی خواهند؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

ص: ۵۲

یکی از شاگردان دوره اول درس مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حایری برایم حکایت کرد. او از قول حاج شیخ نقل کرد که من و حاج میرزا حسین نائینی از شاگردان برجسته استاد بزرگ فقه و اصول مرحوم حاج سید محمد فشارکی بودیم.

پس از وفات میرزای بزرگ حضرت آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی، به در خانه استاد رفتیم، استاد در را باز کرد و به چهارچوب در تکیه زد و گفت: شما را چه حاجت است؟ عرضه داشتیم: ما شما را بعد از میرزا اعلم علمای شیعه می شناسیم، از شما می خواهیم که خود را برای مرجعیت و ریاست بر مسلمین آماده کنید.

استاد با شنیدن سخن ما اشک در چشمش حلقه زد و آیه بالا را تلاوت کرد و در را بست و به اندرون خانه رفت!

ما نعره به شب زنیم و خاموش تا در نرود درون هر گوش

تا بو نبرد دماغ هر خام بر دیگ وفا نهیم سرپوش

بخلی نبود ولی نشاید این شهره گلاب و خانه موش

شب آمد و جوش خلق بنشست برخیز کز آن ماست سرجوش

امشب ز تو قدر یافت و عزت بر دوش ز کبر می زند دوش

یک چند سماع گوش کردیم بردار سماع جان بیهوش

ای تن دهنه پر از شکر شد پیشت گله نیست هیچ مخروش

ای چنبر دف رسن گسستی با چرخه و دلو و چاه کم کوش

چون گشت شکار شیر جانی بیزار شد از شکار خرگوش

خرگوش که صورتند بی جان گرمابه پر از نگار منقوش

با نفس حدیث روح کم گوی وز ناقه مرده شیر کم دوش

(مولوی)

قناعت در فرهنگ اسلام تضادّی با فعالیت و کار و کوشش و زحمت و حرکت در امور دنیایی ندارد.

انسان قانع بدون این که دنیا را معبود و بت خود قرار دهد و آن را هدف ببیند، دنبال همه نوع فعالیت مشروع است و از برکت قناعت به حق خود در ضمن آن همه حرکت، لحظه ای از یاد خدا و قیامت و حقوق مردم غافل نیست که قناعت در حقیقت سدّی در برابر حرام و حصنی حصین در مقابل اغواگری های شیطان و اعوان و انصار اوست که می خواهند دنیا را سبب و وسیله فریب انسان قرار دهند تا آدمی از یاد حقایق باز بماند و یکپارچگی همت و اراده اش خرج مال دنیا گردد.

اهل قناعت بیکار نبوده و بیکار نیستند، اهل قناعت دنیای خود را مزرعه آخرت قرار می دهند، اهل قناعت از آنچه به دست می آورند به اندازه نیاز خود و زن و فرزند و حاجاتشان استفاده می کنند و در پرداخت مازاد آن در چهار چوب خمس و زکات و صدقات و انفاق هیچ کوتاهی نمی کنند.

اهل قناعت در عین وارد بودن به خرید و فروش و تجارت، با تمام وجود غرق در یاد حق هستند و صبح و شامشان در خدمت به حق و خلق می گذرد.

دنیاداری و بیع و تجارت و صنعت و کشاورزی و دامداری و آبیاری و هنر و کسب برای اهل قناعت به گونه ای است که اسلام همه آنها را برای آنان عبادت به حساب آورده است.

خانه اهل قناعت همچون مسجد و حرف و نفس آنان به منزله تسبیح حق و شب و روزشان غرق در نور لطف و رحمت الهی و بیع و تجارتشان نردبان ترقّی به سوی خیر دنیا و آخرت است و همه را قرآن کریم در سوره مبارکه نور بیان فرموده است:

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

الْأَصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَاقَامِ الصَّلَاةِ وَآتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ * لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ « (۱)

[این نور] در خانه هایی است که خدا اذن داده [شأن و منزلت و قدر و عظمت آنها] رفعت یابند و نامش در آنها ذکر شود ، همواره در آن خانه ها صبح و شام او را تسبیح می گویند . * مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد ، [و] پیوسته از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و رو می شود ، می ترسند . * [این گونه عمل می کنند] تا خدا آنان را بر [پایه] نیکوترین عملی که انجام داده اند پاداش دهد ، و از فضلش برای آنان بیفزاید ، خدا به هر که بخواهد بی حساب روزی می دهد .

آری ، هر کانونی که به فرمان خدا بر پا شده و نام خدا در آن برده شود و هر صبح و شام مردم با ایمانی که زندگی مادی آنها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی کند به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند ، چنین خانه هایی مرکز مشکات انوار الهی و ایمان و هدایت است.

«در واقع این خانه ها چند ویژگی دارد:

نخست این که به فرمان خدا بنیان شده است. دیگر این که پایه ها و دیوارهایش آن چنان محکم و مرتفع است که آن را از نفوذ شیاطین حفظ می کند. و دیگر این که مرکز یاد خداست و سرانجام این که مردانی از آن پاسداری می کنند که صبح و شام به تسبیح خدا مشغولند و جاذبه های دنیای فریبنده آنها را از حق غافل نمی سازد.

این خانه ها با این ویژگی ها سرچشمه هدایت و ایمان است.

ص: ۵۵

در این آیه هم «تجارت» آمده و هم «بیع» با این که به نظر می رسد هر دو یک معنی داشته باشد ولی ممکن است تفاوت این دو از این نظر باشد که تجارت اشاره به یک کار مستمر و مداوم است ولی بیع برای یک مرحله و به صورت گذرا است.

توجه به این امر نیز ضروری است که نمی فرماید آنها مردانی هستند که به سوی تجارت و بیع نمی روند، بلکه می گوید که تجارت و بیع، آنها را از یاد خدا، بر پاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند.» (۱) چنین انسان هایی که بدین صورت مورد لطف و عنایت و رحمت و محبت حق قرار گرفته اند و بدین سان در قرآن مجید از آنان یاد شده و آنان را مرکز نشر ایمان و هدایت معرفی کرده است، آراسته به صفات حسنه و اخلاق حمیده و به خصوص در بیع و تجارت، منقش به نقش الهی قناعت هستند.

آری، قناعت که حالتی نفسانی و معلول و محصول توجه به واقعیت های الهیه و حقایق ملکوتیه است هیچ تضادی با کسب و کار و بیع و تجارت و دنبال دنیا رفتن ندارد. این صفت، دارندگانش را از دیگران در پاکی و آلودگی در تمام شؤون حیات ممتاز می گرداند.

اسلام با عزلت، سستی، کسالت، بیکاری، بیعاری و در عین حال با فعالیت و کوشش و حرکت در مسیر غیر خدا که محصولی جز آلوده شدن به حرام ندارد، سخت و شدید مخالف است.

آری، باید هر روز به دنبال سر و صورت دادن به معیشت رفت و در برخورد با مال و ثروت از قناعت کمک گرفت و چهارچوب حیات را با تمام شؤونش خرج خدمت به حق و خلق کرد.

آن جا که انسان حس می کند امور مادی می خواهد وی را از یاد خدا غافل کند و قدمش را به عرصه گاه حرام ببرد، باید با تمام وجود ایستادگی کند و در این نقطه

ص: ۵۶

خطرناک به حصار الهی قناعت پناه ببرد.

الا چند از پی دنیا کشی رنج تو را کُنْج قناعت بهتر از گنج

ز خوان رزق اندک توشه ای گیر قناعت کن ز عصیان گوشه ای گیر

چه از رزق مقدر بیش جویی چه از روز مقرر پیش جویی

ز تقدیر خدا بیزاری است این ز خود رأیی خدا آزاری است این

اگر شخصی به قدر بهره خویش شود از خوان نعمت قسمت اندیش

ولی آن بنده دور از سعادت نگردد قانع و جوید زیادت

یقین کز مهر او افسرده گردد از او یکبارگی آزرده گردد

تو هم ای بنده قانع باش و خرسند مشو در بند آزار خداوند

ز دنیا گر به اندک توشه سازی نسازی خرمن و با خوشه سازی

نبیند رنج گردون خرمن تو شود از خوشه پر در دامن تو

سر خویش از طمع در پا مینداز قناعت کن به گردون سر برافراز

(هلالی جغتایی)

حیات طیبه و قناعت

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (۱)

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم.

در تفسیر آیه شریفه آمده است:

«مراد از حیات طیبه رزق حلال است.

این معنی از ابن عباس و سعید بن جبیر و عطا روایت شده که به حق رزق حلال،

محصول صفت عالی قناعت است.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است:

مراد از حیات طیبه قناعت و رضا و خشنودی به عطای خداست. ^(۱) و از حضرت مولا علی علیه السلام آمده:

حیات طیبه قناعت است. ^(۲)

قناعت در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَ عَمِلَ لِلْحِسَابِ، وَ قَنَعَ بِالْكَفَافِ، وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ. ^(۳)

خوشا به حال کسی که به یاد قیامت و روز بازگشت باشد و برای حساب کار کند و به اندازه خویش در باب روزی قناعت ورزد و از حضرت حق راضی و خشنود باشد.

حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه می فرماید:

وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ، وَ ضَعَفَهُ فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعِهِ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَ الْعُيُونَ غِنًى وَ خِصَاصَهُ تَمَلُّ الْأَبْصَارَ وَ الْأَسْمَاعَ أَدًى. ^(۴)

ولی خداوند پاک پیامبرانش را در تصمیم هایشان نیرومند و قوی و از نظر

ص: ۵۸

۱- (۱) - مجمع البيان في تفسير القرآن: ۱۹۸/۶، ذیل آیه ۹۷ سوره نحل؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۹۸/۱۱.

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۲۲۹. [۱]

۳- (۳) - نهج البلاغه: حکمت ۴۴؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۵۴/۳، باب ۷۵، حدیث ۳۵۵۸. [۳]

۴- (۴) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۴؛ [۴] بحار الأنوار: ۴۶۹/۱۴، باب ۳۱، حدیث ۳۷. [۵]

برنامه های ظاهری ضعیف قرار داد، با قناعتی که از بی نیازی چشمها را پر می کرد و تهیدستی و فقری که دیده ها و گوش ها را از آن مملو می ساخت.

و نیز فرموده است:

أَلْهَمَ نَفْسَكَ الْقُنُوعَ . (۱)

قناعت را به خورد نفس بده.

نِعْمَ حَظُّ الْمَرْءِ الْقِنَاعَةَ . (۲)

چه نیکوست لذت مرد را قناعت!

اِنْتَقِمَ مِنْ حِرْصِكَ بِالْقُنُوعِ كَمَا تَنْتَقِمُ مِنْ عَدُوِّكَ بِالْقِصَاصِ . (۳)

از حرصت با قناعت انتقام بگیر، چنانکه از دشمنت با قصاص انتقام می گیری.

أَشْكُرُ النَّاسَ أَقْنَعَهُمْ ، وَ أَكْفَرُهُمْ لِلنِّعَمِ أَجْشَعُهُمْ . (۴)

شاکرترین مردم قانع ترین آنان و ناسپاس ترینشان نسبت به نعمت ها طمع کارترین آنهاست.

كَفَى بِالْقِنَاعَةِ مُلْكًا وَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا . (۵)

پادشاهی در قناعت است و حسن خلق نعمت بزرگی است.

مَا أَحْسَنَ بِالْإِنْسَانِ أَنْ يَقْنَعَ بِالْقَلِيلِ وَ يَجُودَ بِالْجَزِيلِ . (۶)

چه نیکوست انسان را که به اندک قانع باشد و به بیشتر جود و احسان نماید.

ص: ۵۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸/۷۵، تتمه باب ۱۵، حدیث ۶۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۳۲/۷۴، باب ۸؛ [۱] تحف العقول: ۸۳.

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۶۲/۱۲، باب ۶۴؛ [۲] غرر الحکم: ۳۹۱، حدیث ۸۹۸۱. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۴۲۴/۷۴، باب ۱۵، ذیل حدیث ۴۰؛ [۴] الارشاد، شیخ مفید: ۳۰۴/۱. [۵]

۵- (۵) - نهج البلاغه: حکمت ۲۲۹؛ [۶] بحار الأنوار: ۳۴۵/۶۸، باب ۸۶، ذیل حدیث ۲. [۷]

۶- (۶) - غرر الحکم: ۳۷۶، حدیث ۸۴۸۳. [۸]

مَنْ قَعَّتْ نَفْسُهُ ، أَعَانَتْهُ عَلَى النَّزَاهَةِ وَالْعِفَافِ . (۱)

کسی که نفسش آراسته به قناعت شود، در پاکی و عفت به کمک صاحبش بر خواهد خاست.

مِنْ شَرَفِ الْهِمَّةِ لُزُومُ الْقِنَاعَةِ . (۲)

از بلندی همت، ملازمت با قناعت است.

مِنْ عِزِّ النَّفْسِ لُزُومُ الْقِنَاعَةِ . (۳)

از عزت نفس التزام به قناعت است.

الْقِنَاعَةُ سَيْفٌ لَا يُثْبَوُ . (۴)

قناعت شمشیری است که کند نمی شود.

خِيَارُ أُمَّتِي الْقَانِعُ ، وَ شِرَارُهُمُ الطَّامِعُ . (۵)

بهترین امتم قانع و بدترین آنها طمع ورز است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

امام علی بن ابیطالب علیه السلام از خرمایی نوش جان فرمود، سپس آب میل فرمود، آنگاه به شکمش زد و گفت: آن کس که شکم او را به آتش برود از خدا دور باد.

روایاتی دیگر در باب قناعت

روایات زیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام در باب قناعت آمده:

ص: ۶۰

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۳۳/۱۵، باب ۱۰، ذیل حدیث ۱۸۰۹۵؛ [۱] غرر الحکم: ۳۱۸، حدیث ۷۳۴۷. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۹۱، حدیث ۸۹۹۹. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۹۲، حدیث ۹۰۲۶. [۴]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۹۶/۶۸، باب ۶۲، ذیل حدیث ۶۱؛ غرر الحکم: ۳۹۱، حدیث ۸۹۷۸. [۵]

۵- (۵) - کنز العمال: ۳۹۱/۳، حدیث ۷۰۹۵؛ الجامع الصغیر: ۶۱۴/۱، حدیث ۳۹۷۲.

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ. (۱)

قناعت ثروتی است که پایان ندارد.

الْقَنَاعَةُ تُغْنِي. (۲)

قناعت بی نیاز کننده است.

طَلَبْتُ الْغِنَى فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْقَنَاعَةِ ، عَلَيكُمْ بِالْقَنَاعَةِ تَسْتَعْنُوا. (۳)

بی نیازی خواستم جز در قناعت نیافتم، قناعت کنید بی نیاز شوید.

الْقَنَاعَةُ غُنْيَةٌ ، وَ الْاِقْتِصَادُ بُلْغَةٌ . (۴)

قناعت بی نیازی است و میانه روی زندگی رساننده (به هدف) است.

الْقَانِعُ غَنِيٌّ وَ اِنْ جَاعَ وَ عَرِيَ . (۵)

قانع بی نیاز است گرچه گرسنه و برهنه باشد.

الْقَنَاعَةُ رَأْسُ الْغِنَى. (۶)

قناعت ریشه ثروت است.

لَا كَنْزٌ اَغْنِي مِنَ الْقَنَاعَةِ . (۷)

گنج و ثروتی بی نیاز کننده تراز قناعت نیست.

ص: ۶۱

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۴۷۵؛ وسائل الشیعه: ۲۷۸/۱۵، باب ۳۱، حدیث ۲۰۵۰۸.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۹۲، حدیث ۹۰۲۹. [۱]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۱۹۲/۱۱، باب ۶، حدیث ۱۲۷۱۸؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۹۹/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۹۱. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۰/۷۵، [۴] تتمه باب ۱۵، حدیث ۶۷.

۵- (۵) - مستدرک الوسائل: ۲۲۸/۱۵، باب ۹، حدیث ۱۸۰۸۰؛ [۵] غرر الحکم: ۳۹۲، حدیث ۹۰۳۵. [۶]

۶- (۶) - غرر الحکم: ۳۹۲، حدیث ۹۰۳۰. [۷]

۷- (۷) - نهج البلاغه: حکمت ۳۷۱؛ [۸] بحار الأنوار: ۴۱۱/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۱۲۸. [۹]

مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ . (۱)

آن کس که به روزی پاک و حلال خدا قناعت کند، از بی نیازترین مردم است.

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَصَعْتُ الْغِنَى فِي الْقَنَاعَةِ وَهُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي كَثْرَةِ الْمَالِ فَلَا يَجِدُونَهُ . (۲)

خداوند بزرگ به داود وحی کرد: ثروت را در قناعت گذاشته ام، مردم در زیادی مال می جویند ولی نمی یابند.

إِنزِلْ سَاحَةَ الْقَنَاعَةِ بِاتِّقَاءِ الْحِرْصِ ، وَادْفَعْ عَظِيمَ الْحِرْصِ بِإِيثَارِ الْقَنَاعَةِ . (۳)

با نگهداری خود از حرص در عرصه گناه قناعت قرار گیر و حرص بزرگ را، با به میدان آوردن همه وجودت در مرحله قناعت دفع کن.

لَنْ تُوجِدَ الْقَنَاعَةَ حَتَّى يُفْقَدَ الْحِرْصُ . (۴)

بدون از بین رفتن حرص، هرگز به قناعت دسترسی نیست.

يَتَّبِعِي لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ أَنْ يَلْزَمَ الْقَنَاعَةَ وَالْعِفَّةَ . (۵)

سزاوار است انسان خودشناس ملازم قناعت و پاکی شکم و شهوت باشد.

ثَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الْعِزُّ . (۶)

میوه قناعت عزت و آبرو است.

ص: ۶۲

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۱۹۵/۲؛ [۱] الکافی: ۱۳۹/۲، حدیث ۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۵۳/۷۵، باب ۳۳، حدیث ۲۱؛ [۳] عدّه الدّاعی: ۱۷۹. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۳/۷۵، باب ۲۲، حدیث ۱؛ [۵] تحف العقول: ۲۸۴. [۶]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۳۹۳، حدیث ۹۰۸۲. [۷]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۳۹۱، حدیث ۹۰۰۶. [۸]

۶- (۶) - غرر الحکم: ۳۹۲، حدیث ۹۰۱۵. [۹]

وَ اقْنَعْ بِمَا اوتَيْتَهُ يَخْفَ عَلَيْكَ الْحِسَابُ . (۱)

و به آنچه داده شدی قناعت ورز، تا حساب قیامت بر تو سبک و آسان گردد.

مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالْيُسْرِ مِنَ الْمَعَاشِ رَضِيَ اللَّهُ مِنْهُ بِالْيُسْرِ مِنَ الْعَمَلِ . (۲)

هر کس به داده‌اندک حق در امر معاش خشنود باشد، خدا به عمل اندک او رضایت خواهد داد.

أَنْعَمُ النَّاسُ عَيْشًا مَنْ مَنَحَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْقَنَاعَةَ ، وَ أَصْلَحَ لَهُ زَوْجُهُ . (۳)

در بهترین ناز و نعمت در زندگی آن کسی قرار دارد که خداوند پاک قناعت روزیش فرموده و زوجه و همسرش را صالح و شایسته قرار داده است.

الْقَنَاعَةُ أَهْنًا عَيْشٍ . (۴)

قناعت خوشگوارترین زندگی است.

مشو به ملک سلیمان و مال قارون شاد که ملک و مال بود در ره حقیقت باد

کنند خلق جهانت چو سوسن آزادی اگر چو سرو سهی گردی از جهان آزاد

کجا به دست تو افتد ممالک جمشید بدین صفت که نگینت به دست دیو افتاد

از این سراچه خاکی در طمع در بند چرا که هیچ کس از وی ندیده است گشاد

ص: ۶۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۹/۷۴، باب ۷، ذیل حدیث ۱۰، شماره ۳۷؛ [۱] أعلام الدین: ۳۴۴، حدیث ۳۷. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۳۸/۲، حدیث ۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۵۳۰/۲۱، باب ۱۵، حدیث ۲۷۷۷۲. [۴]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۹۳، حدیث ۹۰۷۶. [۵]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۳۹۳، حدیث ۹۰۷۳. [۶]

جهان سَفله اگر با کسی وفا کردی ز کيقباد کجا منتقل شدى به قباد

کسى که آمد و بنهاد رسم سردارى به عاقبت نشيندى که رفت و سر بنهاد

اگر عمارت شَداد شد بهشت برين بين که بر چه طريقش بهشت و شد شَداد

به پيره زال جهان دل مده که در همه عمر نبوده است دمى پور زال از او دلشاد

مگو حکايت شيرين که خسرو از غم او هلاک گشت به تلخى و جان شيرين داد

غلام همت آنم که بهر راحت خلق نهد چو بانى اين بقعه گوشه اى بنياد

(خواجوى کرمانى)

۶ - سوء خلق

اشاره

بداخلاقى و تندخويى و به تعبير حضرت سجاد عليه السلام شُکاست (۱) خُلق از قوى ترين عوامل سياه روزى و تيره بختى و سوزنده ريشه سعادت و سلامت و بر باد دهنده خير دنيا و آخرت است.

در تمايلات نفسانى و امساک از خواهش هاى درونى هر انسانى دو قدرت مثبت و منفى وجود دارد.

قدرت مثبت، هدفش جلب لذت ها و ارضاي غرايز است. او ميل دارد کليه خواهش هاى طبيعى، بدون قيد و شرط برآورده شود. اين نیرو که نیک و بد را درک

ص: ۶۴

۱- (۱) - شکاست: تندخویی و بخیل بودن.

نمی شناسد و تنها به لذت و خوشی می اندیشد در وجود هر بشری سبب نمایش چهره زشت اخلاق است.

در قرآن مجید این قدرت درونی به «نفس اماره» تعبیر شده است که بنده اش را در آزمایش دشواری قرار داد.

وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَآمَارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿١﴾

من خود را از گناه تبرئه نمی کنم؛ زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند؛ زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است.

قدرت منفی در باطن انسان، آدمی را از رسیدن به گناهان لذیذ و ناپاکی بازمی دارد. و تمایلات را تعدیل می کند و نفس اماره سرکش را ملامت و مهار می نماید. این توان از نیکی و پاکی حمایت می کند و بدی را دفع می کند.

در قرآن کریم از این نیروی بازدارنده و تعدیل کننده به «نفس لوّامه» یاد شده است.

وَ لَا اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّٰوَاْمَةِ ﴿٢﴾

و به نفس سرزنش گر قسم می خورم.

بر اساس بیان قرآن انسان دارای فطرت توحیدی است و از طریق آن به وجود خداوند با صفات جمیله پی می برد و از راه فطرت نیز با مکارم و رذایل اخلاقی آشنا می شود که فضیلت آن را تقوای نفس و رذیلت را فجور نفس می نامند.

ص: ۶۵

۱- (۱) - یوسف (۱۲): ۵۳. [۱]

۲- (۲) - قیامه (۷۵): ۲. [۲]

وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا * فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (۱)

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود، * پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد.

حسن خلق و مکارم اخلاقی لازمه شخصیت ملکوتی انسان است. در حالی که سوء خلق و مفسد اخلاقی در نتایج شخصیت دنیوی انسان است. صاحبان شخصیت معنوی دارای باطن نیکو و سالمی هستند که در پی کسب حلال ها و نیکی ها و دوری از محرّمات و پستی هایند.

اما صاحبان قلوب دنیوی همراه با ریا و نفاق است که به دنبال کسب مقامات ظاهری و اندوختن اموال و سرمایه های مادی اند. با توجه به همه این آثار و برکات روحی و معنوی اخلاق، برای نفس که از سوی عمل به دستوره های اخلاقی و معارف دینی می تواند آثار سازنده و مفید داشته باشد، چرا بشر از آن بهره نمی برد تا سلامت و سعادت دنیایی خود را تأمین کند. و همچنان به خلقیات ناپسند خود اصرار می ورزد.

مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام به همه بشریت توصیه فرموده است:

وَ عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا رِفْعَةٌ وَ آيَاتُكُمْ وَ الْأَخْلَاقَ الدَّيِّئَةَ فَإِنَّهَا تَضَعُ الشَّرِيفَ وَ تَهْدِمُ الْمَجْدَ. (۲)

به شما باد به تحصیل مکارم اخلاق که آن مایه سربلندی است. و از خوی های پست دوری کنید که آن انسان های شریف را پست می کند و بزرگواری را از بین می برد.

ص: ۶۶

۱- (۱) - شمس (۹۱) : ۷ - ۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۳/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۸۹؛ [۲] تحف العقول: ۲۱۵.

پس راه موفقیت و نجات در این است که در طلب مکارم اخلاق باشیم هر چند امیدی به بهشت رفتن و ترسی از دوزخ هم در کار نباشد.

عذاب نفس

در بین روایات برای نفس هم عذابی در دنیا مشخص شده است.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ. (۱)

هر که بد اخلاق باشد خودش را عذاب دهد.

چه عذابی که نه تنها نفس، بلکه آثار دیگری هم در پی دارد؛ برخی از آنها عبارتند از: هر که بد اخلاق باشد خانواده اش از او دلتنگ و بیزار شوند، هر که تندخو شود آسایشش اندک گردد. هر که بدخلق گردد از پیدا کردن دوست و رفیق درماند، هر که اخلاقش بد باشد روزیش تنگ شود، آدم بد خوی بسیار خطا کند و زندگیش تلخ شود.

رسول الله صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:

آیا شما را از کم شباهت ترینتان به خودم آگاه نسازم؟ عرض کردند: بلی، ای رسول خدا. فرمود: زشتگوی، بی آبرو، بی شرم، بخیل، متکبر، کینه توز، حسود، سنگدل، کسی که هیچ خیری از او بر نمی خیزد و کسی از شرش در امان نیست. (۲) یکی از عوامل جداکننده انسان ها از یکدیگر بدخویی است که امیرمؤمنان به این نکته گوشزد فرموده است:

وَ إِنَّمَا أَنْتُمْ أَخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ، وَ سُوءُ

ص: ۶۷

۱- (۱) - الکافی: ۳۲۱/۲، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۲۸/۱۶، باب ۶۹، حدیث ۲۰۸۷۸. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۲۹۱/۲، حدیث ۹؛ [۲] بحار الأنوار: ۱۰۹/۶۹، باب ۹۹، حدیث ۹.

الضَّمَائِرِ، فَلَا تَوَازُرُونَ وَلَا تَنَاصِحُونَ وَلَا تَبَاذُلُونَ وَلَا تَوَادُّونَ . (۱)

شما بر مبنای دین خدا برادر هستید، چیزی جز آلودگی درون ها و بدی نیت ها شما را از هم جدا نکرده، به این لحاظ یکدیگر را یاری نمی دهید و خیرخواهی نمی کنید و به هم بذل و بخشش ندارید و با یکدیگر دوستی نمی کنید.

این حالات از آثار علاقمندی افراطی به دنیا و آرزوهای نفسانی است که عده ای به اندک مال دنیا شاد می شوند و نگران بازپرسی از عملکرد خود در آخرت نمی باشند.

بنابراین باید برای پالایش درون به سفارش امام علی علیه السلام که از سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله گرفته اند توجه نمود که فرمود:

طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ وَ طَابَ كَسْبُهُ وَ صَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ ، وَ حَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ . (۲)

خوشا به حال کسی که نزد خود خوار و کسبش پاک و باطنش شایسته و اخلاق نیکوست.

۷ - افراط در شهوت

اشاره

شهوت به معنای، اشتها، خواستن، میل، میل به غذا و میل به شهوت جنسی آمده است.

خواسته و میلی که خداوند بزرگ از باب مصلحت در وجود انسان قرار داده در صورتی که با تعالیم وحی و قواعد تربیتی انبیا و ائمه طاهرین و حکما و عرفا کنترل نشود و در این عرصه گاه، ریاضت شرعیّه برای خرج شدن میل در امور مثبتّه تحمّل

ص: ۶۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۱۲. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۱۲۳. [۲]

نگردد، سر به تجاوز، افراط و اصرار نسبت به تمام امور مادی از قبیل مال، مقام، شهرت و شهوت جنسی زده و به تعبیر قرآن تبدیل به هوای نفس می گردد.

طوفان هوا، انسان را در مال مبدل به قارون و در مقام تبدیل به فرعون و هیتلر و در شهوت جنسی تبدیل به حیوان درنده و خطرناکی می کند که حتی به محارم خود هم رحم نخواهد کرد و در برنامه شکم مبدل به غاصب، دزد، محترک، ثروت اندوز، مشروب خوار و حرام خوار خواهد نمود.

وقتی انسان از شناخت موقف و موقعیت و جایگاهش در آفرینش غافل بماند، زمانی که بشر از حقایق ملکوتیه دور بماند، آنگاه که از مالک حقیقی و صاحبش حضرت حق و مرگ و برزخ و قیامت و حساب و کتاب غفلت کند، و وقتی از رشته خیر و سلامت و درستی و سعادت و خدمت به هموعان در بی خبری فرو رود برای زندگی و حیاتش محوری جز شهوت باقی نمی ماند.

شهوتی که به دور از تربیت و کنترل است، از انسان چه می خواهد؟! مال خواهی و مقام خواهی و شهرت خواهی و لذت خواهی و جولان شهوت جنسی را به چه صورت از انسان می طلبد؟! در چنین موقعیتی کدامیک از حسنات اخلاقی در وجود مرد و زن پابرجا می ماند و کدامیک از رذایل و سیئات اخلاقی از ضربه زدن به شخصیت الهی انسان کنار می ماند؟

شهوت بی قید و شرط در غرب

با تفکر در وضع مرد و زن در آمریکای فعلی و اروپا و کشورهای که تابع آنها هستند، شما را به ضرر و ضربه های سعادت سوز شهوت بی قید و شرط بیشتر واقف کند و توجهی به حیات انبیا و امامان و پاکان، شما را بیشتر به عظمت کنترل شهوات که تنها راه به سوی سلامت و به دست آوردن خیر دنیا و آخرت است آگاه می سازد.

«اکثریت جوامع و ملل تا اوایل قرن رنسانس در کنترل شهوات کم اراده و ضعیف بودند، جنایات جنسی در حدی البته در بیشتر موارد به صورت پنهان و به دور از چشم دیگران در جهت حفظ آبرو و موقعیت وجود داشت، ولی در عصر رنسانس و به خصوص از زمانی که یهودیان و دانشمندان آنان تحت عنوان روانشناس و اقتصاددان و جامعه شناس، میدان تاخت و تاز در حیات انسان پیدا کردند همان اراده کم و ضعیف را که گاهی حافظ شرف بود؛ در پهنه گاه زندگی دچار نمودند که در تاریخ حیات انسان سابقه نداشت. تسلط فرهنگ بی بند و باری بر اثر روابط بین المللی بر ممالک آسیا و اروپا، گروه کثیری از مردم این نواحی را همانند آن حیوانات وحشی به چاه جهنمی فساد کشید.

حاکمان جهان می بایست با قواعد الهی و منطقی و عقلی، اراده ضعیف مردم را نسبت به کنترل شهوات تقویت می کردند تا جهان تبدیل به گلستانی از واقعیت ها و حقایق می شد و هر کس در هر برنامه ای قانع به حق خود، زندگی می کرد ولی با کمال تأسف حاکمان در روی زمین، خودشان از نیروی اراده بی نصیب و در بسیاری از برنامه ها غرق در شهوات بی قید و شرط بودند و جهانیان از باب:

النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ . (۱)

مردم بر آیین و روش حاکمانشان می باشند.

به این فصاحت و رسوایی درافتادند.

کار فصاحت انسان در مسأله هوا و هواپرستی و شهوت و شهوات به جایی رسیده که برای اقناع خود، به دست دست اندرکاران علوم مادی، منکر فضایل اخلاقی شده و حقایق انسانی و خصال ملکوتی را که با ذات بشر و فطرت او عجین است و خمیرمایه شرف و کرامت و فضیلت اوست اموری اعتباری و معلول

ص: ۷۰

جوئی که بر زندگی و حیات غربی ها با جملات پر زرق و برق و کلماتی که لباس علمی به آن پوشانده بودند حاکم شد کاری کرد که اروپا از قید اخلاق آزادی یافت؛ زیرا آن را بار گرانی می دانست که مردم بدون اختیار و از روی تقلید کورکورانه از دوران تاریک بشریت به ارث برده اند.

اروپایی ها اظهار کردند: قیود اخلاقی تنها به درد ایام کودکی بشر می خورد، یعنی آن روزی که هواپیما وجود نداشت و نمی شد با یک گردش سریع و مدت چند ساعتی، جهان را بمباران کرد، روزگاری که انسان غیرت داشت و ناموس و عرض خود را در اختیار حیوانات گرسنه قرار نمی داد، همچنین دورانی که ما نادان بودیم و نمی فهمیدیم که انرژی جنسی تنها یک موضوع بیولوژیکی است و هیچ گونه ارتباطی با اخلاق ندارد!

این شرف فروخته ها و برده های شهوت می گویند:

تمایلات جنسی فقط یک بحث حیوانی است که آدمی باید مثل سگ و سایر چهارپایان آن را به کار برد. بنابراین دیگر کنترل و محدودیت اخلاقی معنایی ندارد، ما آن ایامی که مقید به حدود اخلاقی بودیم، در نفاق به سر می بردیم و مردم اجتماع را شریف می پنداشتیم، ولی سزاوار آن است که دل و روح و جسم خود را همیشه بیالاییم و با پیروی از طبایع حیوانی خویش، خود را از دورویی نجات بخشیم.

تمدن جدید غرب که بر مادیت محض بنیان گذارده شده در موضوع زندگی و روان توجیهات نارسایی کرده است، از قبیل توجیهات اقتصادی در تاریخ، توجیهات مادی در احساسات انسان، توجیهات جنسی در سایر شؤون مختلف زندگی، سپس این امور که به عنوان علم به خورد انسان جاهل داده شده باعث گردید که شخصیت انسان لکه دار گردد و ما در تمام مقدسات وی نظر تشکیک

بیفکنیم. اندیشهٔ خانواده و روابط عاطفی افراد نیز که در محیط خانواده به دست می‌آید در ضمن این کشاکش مورد حمله قرار گرفته است.

سپس برای این که این اوضاع شوم را با نظرات علمی نیز تثبیت کنند از دانشمندان در اختیار خود خواستند تا به نام بحث و انتقاد علمی به یاوه‌سرایی و ابراز نظریه‌هایی بی‌اساس اشتغال ورزند.

این دانشمندان پول پرست و مقهور شهوت و خادمان استعمار و استثمار تا آن جا که نیرو داشتند بشر را آلوده معرفی کردند، به طوری که گویی از طرف قوای مرموز موظف بودند که در این راه مبالغه کنند.

کار را به جایی رساندند که با تلقینات پی در پی و به عنوان مسائل علمی فریاد می‌زدند که: امروز عصر تمدن است و دیگر دوران بربریت گذشته و برای زن و مرد قیود قبل از عصر تمدن معنا ندارد. اکنون باید همه بدانند که وضع دنیا برگشته و همه به خصوص جنس زن از اسارت رهایی یافته، به تنهایی می‌تواند برای خود کاسبی کند. آری، زن آزاد شده و دیگر آن اضطراب گذشته در کار نیست، بنابراین نیازی ندارد که خود را منحصر به یک مرد بداند، شبی در آغوش جوانی که عشقش به او کشیده می‌خوابد و فردا شب که از او سیر شد به دامان مردی دیگر که عضلاتی قوی دارد می‌آرمد، کسی نیز حق ندارد که او را از کارهایی که دلش می‌خواهد و انجام می‌دهد باز دارد!

ملاحظه کنید چه جوّی و چه میدان و عرصه‌گاهی برای شهوات مرد و زن ساخته‌اند! در چنین محیط متمدنی دستورهای دینی و اخلاقی و سایر مقررات اجتماعی همه و همه اموری دست و پاگیر و جهنمی هستند.

بنا به عقیدهٔ ایشان اخلاق تابع اوضاع اقتصادی است و هر نظامی برای خود مقررات خاصی در زمینهٔ اخلاقیات مردم دارد. در این دوره که در شرق و در غرب سیستم‌های اقتصادی تحوّل یافته ناچار «اخلاق» نیز به شکل جدیدی آشکار

گردیده، مثلاً همه به زن حق داده اند که در فعالیت های اقتصادی کاملاً آزاد باشد.

بدیهی است که به دنبال این آزادی فاحشه گری نیز بلامانع خواهد بود.

اهل ذوق فرموده اند: بزرگترین خوشبختی بشر عشق است ولی به شرط آن که انسان در مراحل طبیعی عشق حرکت کند و بخواهد در زندگی یار مناسبی برای خود اتخاذ نماید. ولی اگر عشق، سراسر زندگی آدمی را احاطه کرد همچنانکه غرب افسار گسیخته اکنون به این حالت درآمده است، دیگر آن نور درخشنده خدایی نیست و آن جدّابیت روحی در آن جا یافت نمی گردد، بلکه عشقی است که تنها لذّت جسمانی و انگیزش غریزه شهوانی را منظور کرده و ما از نظر ارزش روانی هرگز نباید برای چنین عشق هایی خود را به زحمت مبتلا کنیم.

مسیح روح را مریم حجاب است بهشت وصل را آدم حجاب است

دلا در عاشقی محرم چه جویی که پیش عاشقان محرم حجاب است

برو خود همدم خود باش اگر چه بر صاحب‌دلان همدم حجاب است

مکش جعدش که پیش روی جانان شکنج طرّه پرخم حجاب است

ز هستی درگذر زیرا که در عشق نه هستی، شور و مستی هم حجاب است

(خواجوی کرمانی)

اجتماع آلوده غرب

در اجتماع آلوده غرب که وجدان و انصاف و عواطف انسانی و احساسات ملکوتی در آتش شهوات آزاد سوخته، پسر و دختر با هم، ولی بدون آن که دلبستگی دائمی نسبت به هم در فکرشان خطور کند، آمیزش می کنند.

در چنین حالت پستی که حتی حیوانات از آن ابا دارند، باید به خدا پناه ببریم. در جهان حیوانات روابط نر و ماده تنها بر پایه شهوت نیست، عوامل فطری دیگر هم وجود دارد که میان آنها ایجاد انس و الفت می کند. آیا غرب منحلّ و منحط حاضر

است که بر خود گواهی دهد که به قدری شرافت انسانی را تنزل داده که در موضوع عواطف از کیوتر و میمون نیز پست تر گردیده است؟!

این همه حوادث انتحار جوانان و هیجان‌ات روحی و بیماری های عصبی که دکان روانشناسان را رونق بخشیده است از چیست؟ آیا اینها دلیل نیست که نظام بی بند و بار مادی، با فطرت هماهنگ نبوده و همواره بر خلاف طبایع و سنن اصیل انسانی قدم برمی دارد؟!

مرد به زن احتیاج دارد و زن نیز نیازمند به مرد است، ولی این احتیاج تنها به خاطر رفع غریزه شهوت نبوده، بلکه هر یک از آن دو تحت «احساساتی» از قبیل انس و دوستی و همزیستی قرار گرفته و به سوی یکدیگر کشیده می شوند. مرد نمی تواند شکل کامل این احساسات را در وجود مردی دیگر بیابد و نه زنی در وجود زن دیگر. همچنین نمی توان با اضطراب و هیجان، آنها را در میان کوچه و خیابان تأمین کرد. آخر چگونه دو نفر رهگذر که پس از جدایی همدیگر را دیگر نخواهند دید میانشان دوستی عمیق برقرار می شود؟ دو شخصی که مانند دو قطار هستند که فقط در وسط راه از پهلو هم عبور می کنند چگونه با هم انیس و یار می گردند!

احساسات لطیفی که از درون روان فرد می جوشد، باید در فضایی آرام و مکانی ثابت و مستقر به جریان افتد، و گرنه آتش غریزه آن چنان تند و شعله ور می شود که با وجود هرگونه وسایل زندگی و سامان وضع اقتصادی، باز انسان ناراحت و ناراضی و مضطرب خواهد بود.

زن و مرد نیازمند به ایجاد تفاهم و داشتن هماهنگی در بین خود هستند، تا با تبادل مشاعر و عواطف به همدیگر کمک کنند و راز موفقیت خویش را در تکاپوی زندگی به دست آورند. همیشه کلید حل مشکلات به دست دو قلب پیوسته به هم سپرده شده است. انسان مجرد که از مجانست و همزیستی عاطفی کناره گرفته است

هرگز از زندگی بهره‌درستی ندارد.

اینها واقعیت‌هایی است که گاهی قوه‌خیال، مصادیق آن را به قالب شعر می‌ریزد، ولی آنها در حقیقت شعر نیستند، حقایق علمی اند که در ادوار مختلف زندگانی بشر همواره مورد تأیید و گواهی انسان‌ها بوده‌اند.

بنابراین ثابت شد که استقرار عواطف یکی از مهم‌ترین نیازمندی‌های روانی زن و مرد است و تمام لذایذ بدنی و شئون آزادی در امر اقتصاد نمی‌تواند جایگزین آن گردد.

همچنین در این راه خطرناکی که دنیای غرب دیوانه‌وار به آن افتاده و اطرافش را امواج پرخروش ناکامی‌ها و رنج‌ها فراگرفته است، ممکن نیست که قرار عاطفی عاید انسان گردد. عواطف فقط در محیط خانواده به آرامش می‌گراید، ولی اینان زندگی خود را در خیابان و معابر گذرانده و حتی با ازدواج نیز نتوانسته‌اند خود را از این سرگردانی و دلهره‌رها سازند.

این بود نتیجه‌طبیعی برای هر نظامی که هدف خود را فقط لذت بردن از مظاهر شهوی قرار می‌دهد. بشر هیچ‌گاه تمام اوصاف مطلوب خود را در وجود یار نمی‌یابد و قهراً افراد دیگری نیز با او تماس پیدا می‌کند که اوصاف زنده‌تر و جلوه‌های فریبنده‌تری دارند. اگر زن و شوهر به هم قانع نباشند و تمام مشاعر و احساسات خود را وقف یکدیگر نمایند، هرگز در زندگی زناشویی خوشبخت نمی‌شوند.

شیوع امراض عصبی و روانی در این میدان بی‌بند و باری به اندازه‌ای است که تاکنون بشریت به این وضع مخوف نرسیده، حتی در آن دوران که در جنگل و غار به سر می‌برد! (۱)

ص: ۷۵

آقای کاظم زاده ایرانشهر که سالیان درازی از عمر خود را در اروپا سپری ساخت و از نزدیک با جوامع غربی تماس داشت و به روحيات و وضع آنان آشنا بوده می نویسد:

دلایل علمایی که تزئید احتیاجات و ترقیات و اختراعات را (که جدای از تربیت الهی است) مایه بدبختی بشر می دانند و سبب انحطاط تمدن غرب می شمارند به قرار ذیل است:

اول: تمدن غرب به وسیله تزئید عدد ماشین آلات، کارهای دستی و حرفه های خصوصی خانگی را از دست مردم گرفته و میلیون ها کارکن را چنانکه امروز می بینیم بی کار و کسب گذاشته و دچار گرسنگی و بدبختی و اسارت ساخته است، به طوری که بعضی از مردم ماشین ها را بلای ناگهانی تصویر و یا آلت شیطانی فرض می کنند که نان و کار ایشان را از دستشان گرفته و می گیرند.

بعضی از متفکرین به این عقیده گرویده اند که اگر قسمتی از ماشین ها را در یک مملکت که دو سه کارگر بیکار دارد از کار بیندازند برای آن عده بیکار، کار پیدا خواهد شد.

این مسأله بیکاری که از عوامل بسیار مهم بروز انواع مفاسد است و فعلاً در شرق اصلاً موضوعی ندارد، امروز در غرب یکی از مهم ترین مسائل حیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شده است، ولی ممالک مشرق زمین نیز ناچار به زودی با این مسأله رو به رو خواهند شد.

دوم: این ترقیات و اختراعات مادی به قدری احتیاج های زندگی بشر را زیاد کرده است که هر شخص کارکنی تمام وقت خود را باید صرف رفع این احتیاج ها کند، تا به قدر کافی وسیله یک زندگی متوسط را فراهم آورد.

بدین قرار مردم مانند حیوانات بارکش تمام روز باید کار کنند و دیگر نه حالی و نه فرصتی برای تفکر و اشتغال با تربیت روحی و با صنایع ظریفه و علوم معنوی، یعنی برای تغذیه روح و عقل خود دارند و بدین وجه نمی توانند حساً و فکراً ترقی نموده به مراتب عالی تکامل برسند. از اینرو افراد طبقات پایین یعنی غیر شهری ها و نیز کارگران همیشه در جهالت مانده و وقت خودشان را باید صرف فراهم آوردن خوراک و پوشاک و غیره سازند و اگر یک روز دست از کار بکشند بی نان و بی چراغ خواهند ماند.

سوم: این اختراعات فنی ناچار سرمایه را در دست یک عده اشخاص مخصوصی جمع می کند و فرقه کارگران و ارباب حرفت را اجیر و اسیر ایشان می سازند و آنگاه آن کارهای دستی که در خانه ها و به دست پیرزنان و مردان علیل به عمل آورده می شد از میان رفته، این فرقه را هم محتاج نان کرده به گردن حکومت می اندازند، به طوری که حکومت مجبور به ساختن دارالمعجزه ها و بیمارستان ها و پرستارخانه ها و صرف مخارج کلی برای نگهداری ضعفا و فقرا می گردد.

ولی بدتر از همه، این حال قسمت بزرگی از افراد ملت را مزدور کارخانه ها و بنده ماشین آلات و بلکه مبدل به ماشین می سازد و هر روز که ماشین ها کار ندارند و یا نخواهند کار کنند، این مزدوران هم بیکار و بی نان می مانند.

این حال به تدریج حس استقلال و آزادی را که بزرگترین نعمت خدادادی به بشر است، در قلوب طبقه کارگران که اکثریت نفوس ممالک متمدنه را تشکیل می دهند نابود می سازد و ایشان را از فعالیت آزادانه و کسب نان و مایحتاج خود به دست خود محروم می دارد. امروز ماشین فرمانروای گروه کارگر و برزگر گشته و این طبقه از مردم محتاج مرحمت و مروّت این حکمران جبار بی زبان گردیده است.

چهارم: جمع شدن سرمایه ها در دست اشخاص معدود سبب می شود که ایشان به مقتضای حرص بشری که حدود ندارد برای تزئید منافع و تمول خود به قدر کافی

حقوق به مزدوران و کارگران را مجبور به تشکیل مؤسسه ها و انجمن ها و اتحادیه های کارگران کرده، برای حفظ حقوق و منافع خود ایشان را وادار به پروردن حس کدورت و نفاق و کینه و حسد و خصومت خواهد نمود.

به این سبب تخم عداوت در دل های افراد یک طبقه بزرگ ملت نسبت به طبقه دیگر کاشته می شود و ایشان را دشمن یکدیگر ساخته باعث جنگ ها و شورش ها و تعطیل اشتغال و فساد اخلاق می گردد.

پنجم: این اختراعات بی حدود و تزیید احتیاج های زندگی نه تنها کارگران را اسیر کارخانه و ماشین می سازد، بلکه چون مزدی که کارگران می گیرند کافی برای رفع احتیاج های زندگی یک خانواده نمی شود از این نظر نه تنها زن کارگر بلکه گاهی دختران و پسران او هم مجبور می شوند که در بیرون از خانواده کار کنند تا وسایل زندگی را فراهم آورند، به این سبب رشته ارتباط و محبت خانوادگی که رکن اساسی هر جامعه می باشد از هم گسیخته می گردد. تربیت اولاد ناقص می ماند و به جهت محرومی ایشان از آتش مقدس محبت مادری که از کانون دل مادر شعله ور می شود مانند نباتات و گل های وحشی باز می آیند.

محبت و اطاعت و فداکاری و حس حرمت از میان اعضای خانواده رخت برمی بندد، به خصوص که زن و مرد و دختر و پسر در محیطهای مختلف، روزها را به سر می برند و با اشخاص مختلف مصاحبت و مخالطت می نمایند و به تدریج تابع عقاید و افکار متضاد سیاسی و دینی و اجتماعی می شوند و بدین وسیله رشته الفت و یگانگی و همدردی و تعاون و مسؤولیت متقابل به کلی گسیخته می گردد و افراد خانواده به همدیگر نا آشنا گشته، به چشم بیگانه به هم نگاه می کنند و فقط از راه ناچاری و ضرورت و فقر با هم در یکجا زندگی می نمایند و مثل این که مسافران بیگانه ای هستند که در یک کشتی با هم سفر می کنند و هیچ رابطه محبت و علاقه و ارتباط قلبی و روحی در میان ایشان نبوده و نیست و از اینرو همه حرکات و

معاملات و حتی سلام و آداب ایشان نسبت به یکدیگر فقط از راه رسوم و عادات معموله و بی اراده می باشد نه از راه محبت خالص و پاک قلبی و یگانگی.

در نتیجه این حالات ناگوار زندگی مادی و روحی، زیستن در خانه برای افراد آن سخت و تلخ گشته، زن و مرد و فرزندان بیشتر اوقات از همدیگر جدا می مانند و در میخانه ها و قهوه خانه ها و جاهای تعیش و قماربازی و یا در مجالس سیاسی به سر می برند و به خصوص مرد تا نصف شب در خارج مانده مست و بیخود با حالت پریشان و غم آلود و با احساساتی پر از نفرت و غضب و حیوانیت به خانه برمی گردد و آسایش چند ساعتی خانواده را بر هم می زند.

این حال ناچار شیرازه خانواده را از هم می گسلد و سبب ابتلا به الکل و امراض مسریه و فساد کلی اخلاق گشته، هیئت جامعه را مسموم و بنیان خانواده را رخنه دار و روح فعال و قدرت معنوی نژاد و ملت را علیل و ضعیف می سازد.

مشاهده حال یک چنین خانواده، هر انسان با حس و با بصیرت را از زندگی بیزار و از تمدن متنفر می کند.

ششم: این ازدیاد احتیاج های زندگی و این همه تأسیسات و طبقه بندی ها و اتحادیه های کارگران و سرمایه داران و رقیبان و فتنه جویان و حریصان نفع پرست که همواره درصدد استفاده از ضعف و ناتوانی دیگران در کمینند، تولید زد و خوردهای سخت و انقلاب های داخلی کرده حکومت ها را وادار به زیاد کردن ادارات و مأموران و به خصوص تزئید قوه نظمیه و دفاعیه مملکت می کند و از این جهت قسمت بزرگی از مردم را از کار تولید ثروت به وسیله زراعت و تجارت و حرفت بازداشته اجیر کاغذ و قلم می سازد و چون حقوقی که حکومت به مأموران خود می دهد برای رفع احتیاج های تازه و بی شمار زندگی و برای تسکین حرص ها و آرزوهای تازه پیدا شده کافی نمی باشد، ناچار فساد اخلاقی مانند رشوه گرفتن و دزدی و تقلب و دروغ و خیانت در میان مأموران حکومت انتشار و رواج پیدا می کند

و این اخلاق خانه برانداز کم کم به مقتضای تقلید عوام از بزرگان و مأموران دولت به طبقات دیگر ملت نیز سرایت می نماید و مردم برای پیش بردن کارهای خود مجبور از تعقیب و تقلید این اخلاق می شوند و بدین قرار حالت روحیه جامعه و ملت، ضعیف و دچار مرض مزمن فساد اخلاق می گردد و درخت تناور شرافت و نجابت او از درون، گرفتار نیش های کرم های اجتماعی گشته رو به پوسیدن می گذارد. بدین ترتیب اسباب ویرانی و پریشانی و انقراض تمدن فراهم می شود.

هفتم: این اوضاع حکومت ها را مجبور می سازد که برای جلوگیری از هرگونه شورش و انقلاب های داخلی و برای کنندن ریشه ناراضیان و دشمنان سیاسی و برای پرداختن حقوق اجزا و ادارات زیاد شده خود، از یک طرف آزادی کامل در فحشا و هوسرانی و خوشگذرانی و استعمال مسکرات و انواع بازی ها و نفس پرستی ها به ملت بدهد تا او را بیهوش و مشغول و سرگرم سازد و از طرف دیگر نیز مالیات های زیاد بگیرد و فشارهای سخت به مردم وارد آورد.

به این واسطه به طور غیرمستقیم افراد ملت به خصوص جوانان را که قوه تمیز و تعقل هنوز در ایشان تکامل نیافته است به فساد اخلاق و ترک قوه ضبط نفس به شهوترانی و دزدی و تقلب و گول زدن و غارت و ظلم و خیانت وادار می نماید و ارزش شرافت و مردانگی و فضیلت را از دل ایشان بیرون می کند.

هشتم: از آن جا که نفس انسانی بیشتر مایل به هوا و هوس و شهوت و پیروی اخلاق مذمومه می باشد و از آن جا که اخلاق فاسده زودتر از اخلاق نیک نفوذ و سرایت پیدا می کند و از آن جا که توده ملت به آسانی تقلید از افکار و عادات جدید که موافق تمایلات نفسانی او باشد می نماید و از آن جا که قوه تعقل و تمیز در توده ملت بیش از اندازه به قبول نفوذ و تأثیرات خارجی یا بیگانه آماده و مستعد است، از این جهت در نتیجه این اوضاع که شرح داده شد طبقات پایین ملت نیز بیش از همه اسباب و وسایل هوسرانی را استقبال می کند.

و چون در نتیجه انتشار علوم مادی و طبیعی پایه ایمان و اعتقاد مردم نیز سست گشته و احکام دین و تعلیمات اخلاقی نیز قدرت و نفوذ خود را کم کرده و از دست داده است، بنابراین توده ملت به زودی مغلوب پنجه قوای حیوانی می گردد و چون نه مانع خارجی و نه رادع باطنی مانند وجدان در جلوی خود می بیند خود را به کلی تسلیم دیو شهوت و فواحش می سازد و این حال طوری تا اعماق دل و ریشه مغز او نفوذ می رساند که اساساً نه تنها از دین و مذهب و مکارم اخلاق روگردان می شود، بلکه اینها را جزو خرافات و اوهام می شمارد و اعتقاد به خداوند و ایمان به وجود احکام آسمانی و هدایت فرستادگان خدا و وجود نوامیس روحی و باطنی و وجدانی را قصه و افسانه می پندارد و بی دینی و افراط در هوسرانی و آزادی در فحشا و صرف مسکرات را از شرایط تربیت و آزادی و تمدن و کمال می شمارد و مایه افتخار و امتیاز خود می انگارد.

نهم: در نتیجه این حالات و اوضاع سیاسی و اجتماعی و دینی، آتش مقدس آسمانی یعنی وجدان اخلاقی در کانون دل توده ملت خاموش می گردد و آن امر باطنی یعنی عقل خدایی که نگهبان و دارنده نظم و آسایش انسان می باشد در پس پرده یأس و نومیدی پنهان می ماند و میدان تسلط و حکمرانی را به نفس حیوانی بازمی گذارد.

آنگاه روح علوی و ملکوتی انسان که رهنمای حقیقی اوست از اجرای وظایف خود ناامید گشته دم فرو می بندد و انسان به حال حیوان بارکش و بلکه بدتر از آن می افتد، زندگانی را عبارت از پیروی کورکورانه تمایلات طبیعت حیوانی خود می داند و فقط برای تسکین هوا و هوس خود کار می کند و تنها از ترس پلیس و محکمه و حبس و زجر، خودداری از دزدی و ظلم و غارت و تقلب و خیانت می نماید، نه برای این که این حال به خودی خود بد است و شایسته مقام و شرافت انسانی او نیست.

دهم: در زیر تأثیر این عوامل و مؤثرات خارجی و داخلی و سیاسی و اجتماعی که بیشتر آن محصول عقاید و فلسفه ماده پرستی است، توده ملت زندگی را فقط عبارت از خوردن و خوابیدن پنداشته و تمدن را عبارت از آراستن بدن و تعقیب حظوظ و لذایذ جسمانی می شمارد و فضایل اخلاقی را جزو آثار عتیقه می داند که فقط برای تماشا و وقت گذرانی و تعجب نمودن از کوتاهی نظر و سادگی اسلاف، خوب و مفید می باشد.

شجاعت را در گول زدن دیگران و در غارت کردن مال ضعیفان و یتیمان می بیند و تقلب و چاپلوسی و تملق و نادرستی را عین هوشیاری و ذکاوت می پندارد و بر حال مردم متدین و با فضیلت و با عفت می خندد و ایشان را استهزا می کند و نیکبختی را فقط در بر آوردن حاجات نفس حیوانی خود می داند.

بهترین نمونه و عبرت بخش ترین مثال برای این حال همانا اوضاع اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی و دینی ملت های متمدن کنونی غرب است؛ زیرا در اینجا می بینیم که هرگز به قدر امروز مردم این ممالک در کوشش و کار کردن سعی نبوده اند و هرگز این ملت ها تا این درجه دارای ثروت و عظمت و شکوه و جلال و ترقی مادی نبوده اند و هرگز به اندازه کنونی حکومت های با قدرت و با نفوذ فرمانروایی نداشته اند و هرگز دایره اختراعات و کشفیات فنی و وسایل زندگی و ترقیات مادی و اقتصادی ملت ها تا این پایه وسعت پیدا نکرده بوده است، ولی با وجود این، بیکاری و بدبختی و گرسنگی و ظلم و بی قراری و اضطراب و ناامنی و کینه ورزی و غارتگری و خونریزی و خودکشی و نارضایی و فساد اخلاق نیز در هیچ قرنی و دوری تا این اندازه فراوان و حکمران نبوده است. (۱) پروردگارا! اگر در شهوات، شهوت غریزی، شهوت مال خواهی، شهوت مقام، شهوت خوراک، لطف و عنایت دست ما را نگیرد به چاهی از بدبختی و پستی و

ص: ۸۲

نکبت درافتیم که نجات از آن برای ما ممکن نباشد.
سالها شد که مهر عالم سوز تیغ کین تیز می کند هر روز
وه که تا مهر چرخ بود کبود در کبودی چرخ مهر نبود
جانب هر که بنگرم به نیاز ننگرد جانب من از سرِ ناز
در ره هر که سر نهم به وفا پا نهد بر سرم ز راه جفا
چند بیداد بینم از هر کس ای کس بی کسان به دادم رس
چند پامال عام و خاص شوم دست من گیر تا خلاص شوم
همتی ده که بگذرم ز همه رو به سوی تو آورم ز همه
سوی خود کن رخ نیاز مرا به حقیقت رسان مجاز مرا
زلف خوبان مشوشم دارد لعل ایشان در آتشم دارد
از بتان چون در آتشم شب و روز روز حشرم بدین گناه مسوز
مهوشانم چو سوختند به ناز ز آفتاب قیامت مگذار
بس بود این که سوختم یک بار

وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ

(هلالی جغتایی)

هوای نفس در روایات

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

إِنَّ طَاعَةَ النَّفْسِ وَ مُتَابَعَةَ أَهْوِيَّتِهَا أَسُّ كُلِّ مِخْنَةٍ ، وَ رَأْسُ كُلِّ غَوَايَةٍ . (۱)

به درستی که اطاعت نفس و پیروی از هواهای آن ریشه هر بلا و رأس هر گمراهی است.

١- (١) - غرر الحکم: ٢٣٧، حدیث ٤٧٨٠؛ [١] مستدرک الوسائل: ١١٤/١٢، باب ٨١ ذیل حدیث ١٣٦٦٨. [٢]

الْهَوَى، هَوَى إِلَى أَسْفَلِ السَّافِلِينَ . (۱)

خواهش های غلط ، کشاننده انسان به پست ترین درجات است.

الْهَوَى مَطِيئُهُ الْفِتْنِ . (۲)

خواهش های نفسانی مرکب فتنه هاست.

قَالَ زَيْدُ بْنُ صُوحَانَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَيُّ سُلْطَانٍ أَغْلَبَ وَ أَقْوَى ؟ قَالَ :

الْهَوَى . (۳)

زید بن صوحان به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: چه پادشاهی نیرومندتر و غالب تر است؟ حضرت فرمود: هوای نفس.

الْهَوَى قَرِينٌ مُهْلِكٌ . (۴)

هوای نفس، همنشینی هلاک کننده است.

الشَّهَوَاتُ سُمُومٌ قَاتِلَاتٌ . (۵)

شهووات سم های کشنده اند.

الشَّهَوَاتُ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ . (۶)

شهووات دام های شیطان است.

أَهْجُرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا تَقُودُكُمْ إِلَى رُكُوبِ الذُّنُوبِ وَ التَّهْجُمِ عَلَى السَّيِّئَاتِ . (۷)

ص: ۸۴

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۱۳/۱۲، باب ۸۱ ذیل حدیث ۱۳۶۶۸؛ [۱] غرر الحکم: ۳۰۶، حدیث ۶۹۹۷. [۲]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۱۱۳/۱۲، باب ۸۱ ذیل حدیث ۱۳۶۶۸؛ [۳] غرر الحکم: ۳۰۶، حدیث ۷۰۲۶. [۴]

۳- (۳) - من لایحضره الفقیه: ۳۸۱/۴، حدیث ۵۸۳۳؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۳۹۴، حدیث ۴. [۵]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۳۰۶، حدیث ۷۰۱۴. [۶]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۳۰۴، حدیث ۶۹۳۹. [۷]

۶- (۶) - غرر الحکم: ۳۰۴، حدیث ۶۹۳۷؛ [۸] مستدرک الوسائل: ۳۴۳/۱۱، باب ۴۲، ذیل حدیث ۱۳۲۱۷. [۹]

٧- (٧) - غرر الحکم: ٣٠٥، حدیث ٦٩٧٢؛ [١٠] مستدرک الوسائل: ٣٤٣/١١، باب ٤٢، ذیل حدیث ١٣٢١٧. [١١]

از شهوات دوری کنید که شما را به گناهان سوق می دهد و آلوده به بدی ها می نماید.

أَوْصِيكُمْ بِمُجَابَّتِهِ الْهَوَى فَإِنَّ الْهَوَى يَدْعُو إِلَى الْعَمَى ، وَهُوَ الضَّلَالُ فِي الْآخِرَةِ وَالدُّنْيَا. (۱)

شما را به دور شدن از هوا سفارش می کنم که هوا کشاننده به کوردلی است و کوردلی گمراهی در دنیا و آخرت است.

مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ أَعْمَاهُ وَ أَصَمَّهُ ، وَ أَذَلَّهُ وَ أَضَلَّهُ . (۲)

هر کس متابعت از هوا کند، به کوری و کری و ذلت و گمراهی دچارش می کند.

رَأْسُ الدِّينِ مُخَالَفَةُ الْهَوَى . (۳)

سرآغاز دین مخالفت با خواهش های غلط نفسانی است.

مِلَاكُ الدِّينِ مُخَالَفَةُ الْهَوَى . (۴)

نشانه دینداری مخالفت با هوای نفس است.

رَدُّعِ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَى الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ . (۵)

بازگرداندن نفس از هوا جهاد اکبر است.

إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ أَحْيَا عَقْلَهُ ، وَ أَمَاتَ شَهْوَتَهُ ، وَ أُنْعَبَ نَفْسَهُ بِصَلَاحِ آخِرَتِهِ . (۶)

ص: ۸۵

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۱۳/۱۲، باب ۸۱ حدیث ۱۳۶۶۶؛ [۱] دعائم الاسلام: ۳۵۰/۲، باب ۱، حدیث ۱۲۹۷. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۶۵، حدیث ۸۳۶؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۱۵/۱۲، باب ۸۱ ذیل حدیث ۱۳۶۶۸. [۴]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۴۱، حدیث ۴۸۷۵؛ [۵] مستدرک الوسائل: ۱۱۴/۱۲، باب ۸۱ ذیل حدیث ۱۳۶۶۸. [۶]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۲۴۱، حدیث ۴۸۹۴. [۷]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۲۴۱، حدیث ۴۸۷۶. [۸]

۶- (۶) - غرر الحکم: ۵۰، حدیث ۳۰۸. [۹]

برترین مردم در پیشگاه حق کسی است که عقلش را زنده کند و شهوت نابابش را بمیراند و نفس را در جهت آبادی آخرت به مشقت طاعت اندازد.

۸ - تعصب بی جا

اشاره

حمیت و عصبیت به معنای پافشاری و اصرار در امر باطل و ضد حقیقت است و این حالت خوبی بس ناپسند و عاملی برای ورود در انواع گناهان و منشأ بسیاری از بدبختی ها در خانواده و اجتماع است.

طرفداری از ناحق در هر زمینه ای که باشد امری ناپسند و بسیار زشت و موجب غضب حضرت حق است. انسان در هر حالتی و هر موقعیتی و نسبت به هر کسی با تمام وجود باید طرفدار حق باشد، گر چه این طرفداری به ضرر او انجام شود.

از امام سجّاد علیه السلام درباره عصبیت سؤال شد، حضرت فرمودند:

الْعَصَبِيَّةُ الَّتِي يَأْتِيهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلَ شَرَّارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخَرِينَ ، وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَكِنْ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُعِينَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ . (۱)

عصبیتی که دارنده آن معصیت کار است، آن است که شخص بیدان قوم خود را بهتر از نیکان قوم دیگران ببیند. البته محبت انسان به اقوامش از عصبیت نیست، عصبیت کمک دادن به اقوام در راه ظلم و ستمکاری است.

آنان که در زمینه های باطل و ناحق حمیت و عصبیت به خرج می دهند، به فرموده حضرت زین العابدین علیه السلام سخط حضرت حق را به رضایت مخلوق

ص: ۸۶

۱- (۱) - الکافی: ۳۰۸/۲، حدیث ۷؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۷۳/۱۵، باب ۵۷، حدیث ۲۰۷۷۸. [۲]

تعصّب و ماجرای حدیبیه

قرآن مجید حمیت و عصیت بی جا را از شئون کفر دانسته و این حالت حیوانی را که مولود جهل و غرور و خشم و غضب است در سوره فتح مردود دانسته است:

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَيِّئَاتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمُ الْكَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۱)

[یاد کن] هنگامی را که کافران [پس از قرارداد صلح حدیبیه] دل هایشان را از تعصّب و خشم شدید جاهلی آکنده کردند ، پس خدا هم آرامشش را بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد و روح تقوا را [که حقیقت و جان توحید است] ملازم آنان نمود ، و آنان به [روح تقوا] سزاوارتر و شایسته آن بودند ؛ و خدا همواره به هر چیز داناست.

آیه شریفه اشاره به ماجرای حدیبیه دارد. نخست به یکی از مهم ترین عوامل بازدارنده کفار از ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و تسلیم در مقابل حق و عدالت اشاره کرده می گوید:

«به خاطر بیاورید هنگامی که کافران در دل های خود نخوت و خشم جاهلیت را قرار دادند» و به خاطر آن مانع ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان به خانه خدا و انجام مراسم عمره و قربانی شدند و گفتند: اگر اینها که در میدان جنگ پدران و برادران ما را کشته اند وارد سرزمین و خانه های ما شوند و سالم بازگردند، عرب درباره ما چه خواهد گفت و چه اعتبار و حیثیتی برای ما باقی می ماند؟!»

این کبر و غرور و تعصّب و خشم جاهلی، حتی مانع از آن شد که هنگام تنظیم صلحنامه حدیبیه نام خدا را به صورت: بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند، با این که

ص: ۸۷

آداب و سنن آنها می گفت که زیارت خانه خدا برای همه مجاز و سرزمین مکه حرم امن است، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در آن سرزمین یا در مراسم حج و عمره می دید مزاحم او نمی شد.

آنها با این عمل هم احترام خانه خدا و حرم امن او را شکستند و هم سنت های خود را زیر پا گذاشتند و هم پرده ضخیمی میان خود و حقیقت کشیدند و این اثرات مرگبار حمیت های جاهلیت است.

حمیت در اصل از ماده «حمی» بر وزن حمد به معنی حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن به وجود می آید. و به حالت خشم و همچنین نخوت و تعصب خشم آلود نیز حمیت می گویند.

این حالتی است که بر اثر جهل و کوتاهی فکر و انحطاط فرهنگی مخصوصاً در میان اقوام جاهلی، (و جوامع دچار جاهلیت قرن بیستم) فراوان است و سرچشمه بسیاری از جنگ ها و خونریزی های آنها می شود.

در مقابل آن، خداوند حالت سکینه و آرامش را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود.

این آرامش که مولود ایمان و اعتقاد به خداوند و اعتقاد بر لطف او بود، آنها را به خونسردی و تسلط بر نفس دعوت کرد و آتش خشمشان را فرو نشانند، تا آن جا که برای حفظ اهداف بزرگ خود حاضر شدند جمله بسم الله الرحمن الرحیم را که رمز اسلام در شروع کارها بود بردارند و بجای آن بسمک اللهم که از یادگارهای دوران گذشته عرب بود در آغاز صلحنامه بنگارند و حتی لقب رسول الله را از کنار نام گرامی محمد صلی الله علیه و آله حذف کنند و حاضر شدند که بر خلاف عشق و علاقه سوزانی که به زیارت خانه خدا و مراسم عمره داشتند از همان جا به سوی مدینه باز گردند و شترهای خود را بر خلاف سنت حج و عمره در همان جا قربانی کنند و بدون انجام

آری، حاضر شدند دندان بر جگر بگذارند و در برابر همه این ناملايمات صبر و شکیبایی به خرج دهند، در صورتی که اگر حمیت جاهلیت بر آنها حاکم بود هر یک از اینها کافی بود که آتش جنگ را در آن سرزمین شعله ور سازد.

آری، فرهنگ جاهلیت (یعنی فرهنگ جدای از خدا) دعوت به حمیت و تعصب و خشم جاهلی می کند، ولی فرهنگ اسلام به سکینه و آرامش و تسلط بر نفس.

آنگاه می فرماید: خداوند آنها را به کلمه تقوا ملزم ساخت، یعنی روح تقوا را در قلوبشان افکند و آنها از هر کس سزاوارتر و شایسته تر و اهل و محل آن بودند.

به هر حال مسلمانان در آن لحظات حساس گرفتار خشم و عصبانیت و تعصب و نخوت نشدند و سرنوشت درخشانی را که خداوند در ماجرای حدیبیه برای آنها رقم زده بود با آتش جهل و خشم نسوزاندند؛ زیرا می گوید: مسلمانان از همه سزاوارتر به تقوا بودند و اهل و محل آن.

بدیهی است از یک مشت جمعیت خرافی و نادان و بت پرستان جز حمیت جاهلیت انتظار نمی رفت، ولی از مسلمانان موحدی که سالیان دراز در مکتب قرآن پرورش یافته بودند چنین خلق و خوی جاهلی غیر منتظره بود، آنچه از آنها انتظار می رفت همان سکینه و وقار و تقوا بود که در حدیبیه به نمایش گذاردند، هر چند نزدیک بود بعضی از تندخویان ناشکیبا که شاید رسوباتی از گذشته را با خود داشتند این سدّ نیرومند را بشکنند و جنجالی برپا کنند، اما سکینه و وقار پیامبر صلی الله علیه و آله همچون آبی بر این آتش ریخته شد و خاموش گشت.

در پایان آیه می فرماید: و خداوند به هر چیزی عالم و آگاه بوده و هست. او هم نیات سوء کفار را می داند و هم پاکدلی مؤمنان راستین را، در اینجا سکینه و تقوا

نازل می کند و در آن جا حمیت جاهلیت را مسلط می سازد که خداوند هر قوم و ملتی را به مقدار شایستگی هایشان مشمول لطف و رحمت خود می سازد و یا خشم و غضبش.

به هر حال شک نیست که وجود چنین حالتی در فرد یا جامعه باعث عقب ماندگی و سقوط آن جامعه است، پرده های سنگینی بر عقل و فکر انسان می افکند و او را از درک صحیح و تشخیص سالم بازمی دارد و گاه تمام مصالح او را به باد فنا می دهد.

بهترین راه مبارزه با این خوی زشت و طریق نجات از این مهلکه بزرگ تلاش و کوشش برای بالابردن فرهنگ و فکر و ایمان هر قوم و جمعیت است.

در حقیقت داروی این درد را قرآن مجید در همین آیه مورد بحث بیان کرده، آن جا که در نقطه مقابل آن از مؤمنانی بحث می کند که دارای سکینه و روح تقوا هستند، بنابراین آن جا که ایمان و سکینه و تقواست حمیت جاهلیت نیست و آن جا که حمیت جاهلیت است ایمان و سکینه و تقوا نیست. (۱)

نور جان در ظلمت آباد بدن گم کرده ام آه از این یوسف که من در پیرهن گم کرده ام

وحدت از یاد دوئی اندوه کثرت می کند در وطن ز اندیشه غربت وطن گم کرده ام

چون نم اشکی که از مژگان فرو ریزد به خاک خویش را در نقش پای خویشتن گم کرده ام

از زبان دیگران درد دلم باید شنید کز ضعیفی ها چونی راه سخن گم کرده ام

ص: ۹۰

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۹۵/۲۲ - ۱۰۰، [۱] ذیل آیه ۲۶ سوره فتح.

هیچ جا بیدل سراغ رنگهای رفته نیست صد نگه چون شمع در هر انجمن گم کرده ام

(بیدل دهلوی)

حمیت و عصیت در کلام نراقی

حمیت و عصیت در صورتی که در مسیر حق به کار گرفته شود از نظر اولیای دین ممدوح است.

ملاً مهدی نراقی می فرماید: غیرت و حمیت عبارت است از سعی در محافظت آنچه نگاهبانی آن لازم است.

و آن نتیجه شجاعت و بزرگی و قوت نفس و از ملکات شریفه است و مردانگی به آن تحقق می یابد و فاقد آن از مردان به شمار نمی رود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ، وَ الْمُؤْمِنُ يَغَارُ، وَ غَيْرَهُ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ . (۱)

خداوند غیرتمند است و مؤمن دارای غیرت است و غیرت خدا این است که مؤمن مرتکب کاری شود که خدا حرام کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَيُورٌ وَ يُحِبُّ الْغَيْرَةَ ، وَ لِعَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا . (۲)

خدای تعالی غیرتمند است و غیرت را دوست دارد و از سر غیرت اوست که

ص: ۹۱

۱- (۱) - جامع السعادات: ۲۳۹/۱؛ [۱] صحیح مسلم: ۱۰۱/۸؛ سنن الترمذی: ۳۱۷/۲.

۲- (۲) - الحدائق الناضرة: ۱۵۲/۲۳؛ جامع السعادات: ۲۳۹/۱؛ [۲] الکافی: ۵۳۵/۵، حدیث ۱. [۳]

تمام گناهان ظاهری و باطنی را حرام نموده است.

و از جهت مقتضای حمیت در دین این است که در نگهداری آن از بدعت های مبتدعان و دعوی اهل باطل بکوشد و آنان را که مرتد شوند، قصاص نماید و اهانت اهل اهانت را به دین و همچنین شبهات اهل انکار را دفع نماید و در ترویج احکام دین مجاهدت نماید و در بیان حلال و حرام خدا سعی بلیغ کند و در امر به معروف و نهی از منکر مسامحه ننماید.

و مقتضای غیرت و حمیت در حرم و ناموس این است که از مقدمات و موجبات انحراف ناموس خود غفلت نکنند و اهل خود را از مردان بیگانه و رفتن به مراکزی که بیم فساد آنان می رود، حفظ نماید.

و مقتضای حمیت نسبت به اولاد این است که از زمان حمل تا آن جا که لازم باشد از همه شؤنش اعم از شیر خوردن از زن شایسته و تأمین غذای حلال و انتخاب نام نیکو و تربیت شایسته و گرفتن همسر خوب برای او محافظت کند.

و حمیت نسبت به مال این است که از حلال کسب کند و در راه مشروع بدون افراط و تفریط و اسراف و تبذیر خرج نماید.»

(۱)

ص: ۹۲

۱- (۱) - برای تفصیل مطالب بالا به کتاب «جامع السعادات» ۲۳۸/۱ به بعد [۱] مراجعه نمایید.

[«۲» وَ مُتَابِعِهِ الْهَوَىٰ وَ مُخَالَفِهِ الْهُدَىٰ وَ سِنِّهِ الْغَفْلَةَ وَ تَعَاظِي الْكُلْفَةَ وَ إِثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ]

و پیروی از هوای نفس و عقب ماندن از هدایت، و خواب غفلت و انجام کار سخت و پرمشقت و ترجیح دادن باطل بر حق.

۹ و ۱۰ - پیروی از هوا و مخالفت با هدایت

هر گاه سالک فی الله که متخلّق به اخلاقی الهی است به هوای نفس و نفسانیت دچار نشود خداوند حق و حقیقت را در وجود او متجلّی می سازد. اما اگر انسانی افسار نفس را رها کند که شیطان در هوای آن بچرد و هر گونه خواهشی را پاسخ دهد؛ این حالت، آدمی را به سوی ستم و نفس و خوی و حشیگری می کشاند.

خداوند در قرآن بارها عملکرد ظالمان را به حیوانات تشبیه می فرماید و به عنوان نمونه فرمود:

اگر که ما می خواستیم به وسیله آیات قرآن انسان را بالا- ببریم؛ این کار را می کردیم. ولی او به امور ناچیز و لذت های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفس خود پیروی نمود. سرگذشت او مانند داستان سگی است که اگر به او هجوم ببری زبان از کام بیرون می آورد و اگر به حال خودش واگذاری باز زبان از دهان بیرون آورد. (۱)

ص: ۹۳

این حقیقت ستم به نفس است که در هر حال حق را به تمسخر می گیرد. چه بد است حکایت گروهی که آیات خداوند را تکذیب می کنند و همواره به خود ستم می کنند. این گونه مثال های روشن برای صاحبان اندیشه است نه ظالمان هواپرست بی دانش که پرده های جهل و غفلت بر قلب آنها فروافتاده و خرافات و تعصبات جاهلی فضای فکر آنان را تاریک ساخته است.

از اینرو که از فیض هدایت الهی محروم شده اند، یآوری در دنیا و آخرت ندارند خداوند در وصف حال آنان می فرماید:

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ « (۱)

[اعتقاد و عمل مشرکان بر پایه تعقل نیست] بلکه آنان که [با شرک ورزی] ستم کرده اند از روی جهل و نادانی از هواهای نفسانی خود پیروی نموده اند؛ پس کسانی را که خدا [به کیفر پیروی از هواها] گمراه کرده است، چه کسی هدایت می کند؟ و آنان هیچ یاری کننده ای [که از گمراهی و عذاب نجاتشان دهد] نخواهند داشت.

در این آیه به جای کلمه

«أَشْرَكُوا» از

«ظَلَمُوا» استفاده فرموده که اشاره به این نکته است که ستم به نفس و پیروی از هوا بدون آگاهی خود زمینه ساز شرک بلکه بالاتر از شرک به خداست؛ زیرا ظلم بر خویشتن علاوه بر این که راه فطرت و توحید را سد می کند؛ تمام سرمایه های معنوی وجود را به باد داده و به بیراهه می رود و این ظلم مقدمه گمراهی و سرگردانی در وادی دنیاست و چون راه هدایت را جستجو نمی کند خداوند او را یاری نمی کند و به حال خود وامی گذارد.

به این ترتیب سرنوشت شوم حیرت و ذلت به سراغ او می آید چرا که آنان

ص: ۹۴

مرتکب بزرگترین ظلم ها شده اند و عقل و اندیشه خود را از کار انداخته اند و به آفتاب دانش و کمال پشت کرده اند و در تاریکی جاده کفر مانده اند.

پس خداوند از آن سلب توفیق می کند و در دریای نکبت ها رها می سازد.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

كُفَّ أَذَاكَ عَنْ نَفْسِكَ وَ لَا تُتَابِعْ هَوَاهَا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ ؛ إِذْ تُخَاصِمُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ وَ يَسْتُرَ. (۱)

حضرت فرمود: آزار خود را از نفست بازدار و در معصیت خدا از هوس های آن پیروی مکن؛ زیرا در این صورت، روز قیامت نفس تو با تو به دشمنی برمی خیزد و یکدیگر را لعن و نفرین می کنی، مگر این که خداوند بیامرزد و پرده پوشی کند.

امام علی علیه السلام در خطبه معروف به دیباج می فرماید:

وَ إِنَّ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ ، وَ مَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى تَضُرُّهُ الضَّلَالَةُ وَ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْيَقِينُ يَضُرُّهُ الشَّكُّ . (۲)

به راستی که هر کس را حق سود ندهد، باطل زیانش رساند و هر که به راه هدایت نرود، به کجراهه گمراهی افتد. و هر که یقین او را سود نبخشد، شک زیانش رساند.

گاهی شک و حیرت در دنیا به اندازه ای انسان را مست می کند که همه چیز را از دریچه مادیات و لذت می بیند پس از چشم دل کور می شود.

حضرت امیر علیه السلام به فرزندان و یاران خویش و همه مسلمانان چنین فرمود:

وَ أَوْصِيكُمْ بِمُجَانَبَةِ الْهَوَى فَإِنَّ الْهَوَى يَدْعُو إِلَى الْعَمَى ، وَ هُوَ الضَّلَالُ فِي

ص: ۹۵

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۹۶/۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۹۵/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۲؛ [۲] تحف العقول: ۱۵۲.

الْآخِرَةَ وَالدُّنْيَا... وَإِنَّ أَوَّلَ الْمَعَاصِي تَصْدِيقُ النَّفْسِ وَالرُّكُونُ إِلَى الْهَوَى . (۱)

شما را به دوری گزیدن از هوس سفارش می کنم؛ زیرا هوس به کوری فرا می خواند و آن گمراهی در آخرت و دنیاست... و همانا از اولین گناهان تأیید کردن نفس و اعتماد به هوای نفس است.

حضرت در صحیفه بلاغت خویش در بیان مقایسه صفات متقین و صفات فاسقان چنین می فرماید:

عِبَادَ اللَّهِ ، إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبِيداً أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ ،... فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ قَدْ زَمَ نَفْسَهُ الْعَيْدَلُ ، فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ ، يَصِفُ الْحَقَّ وَ يَعْمَلُ بِهِ ،...

وَ آخَرَ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَ لَيْسَ بِهِ ، فَاقْتَبَسَ جِهَائِلَ مِنْ جُهَالٍ ، وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ ، وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَكَاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلٍ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ ، يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعِظَائِمِ . وَ يَهْوُونَ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ ، يَقُولُ : اقِفْ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ . وَ فِيهَا وَقَعَ وَ يَقُولُ : اعْتَرَلُ الْبِدْعَ ، وَ بَيْنَهَا اضْطَجَعَ فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ ، وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ ، وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ . فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ . (۲)

بندگان خدا، محبوب ترین بندگان در پیشگاه خداوند بنده ای است که خداوند به تسلط بر نفسش او را یاری داده... پس او از معادن دین خدا و میخ های زمین اوست. خود را ملزم به عدالت کرد و اول عدلش نفی هوا از نفس خود است. حق را وصف می کند و خود به آن عمل می نماید...

ص: ۹۶

۱- (۱) - دعائم الإسلام: ۳۵۰/۲، حدیث ۱۲۹۷. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۸۶. [۲]

و دیگری خود را دانشمند نامیده ولی دانشمند نیست، جهالت هایی از جاهلان و گمراهی هایی از گمراهان به دست آورده و دام هایی از ریسمان های فریب و گفتارهای مزورانه برای مردم نصب کرده، قرآن را بر آرای خود تطبیق داده و حق را بر اساس هوای خود تفسیر نموده، مردم را از خطرات بزرگ ایمنی می دهد و گناهان کبیره را آسان جلوه می دهد. می گوید: از شبهات خوددارم، ولی در آنها افتاده. و اعلام می کند که از بدعت ها کنارم، ولی در بستر بدعت ها خوابیده. صورت صورت انسان است و قلب قلب حیوان. آگاه به هدایت نیست تا از آن پیروی کند و آشنای به گمراهی نیست تا از آن دست بردارد. اینچنین آدمی مرده ای است در میان زنده ها.

صاحبان خرد در روایت نفس آورده اند که:

پرهیزید از هوای نفس که بد دشمنی است. زبان به سخنان یاوه و بیهوده گشودن یاور آن هوست.

در این باره حضرت صادق علیه السلام فرمود:

همان گونه که از دشمنان خود حذر می کنید، از هوس هایتان دوری کنید؛ زیرا برای مردان دشمنی بدتر از پیروی از هوس هایشان و گفتارهای زبانشان نیست. (۱) بنابراین مراقبت از حرکات نفس و کمین شیطان و خروج از جاده مستقیم و سقوط در درّه هلاکت؛ لازم است و در این حال باید خویش را در پناه خداوند منان قرار داد.

حضرت سجّاد علیه السلام در مناجات انجیلیه که منسوب به ایشان است، حراست ویژه ای را برای نفس می طلبد:

ص: ۹۷

۱- (۱) - الکافی: ۳۳۵/۲، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۸۲/۶۷، باب ۴۶، حدیث ۱۷.

خدایا! دل و زبانم از آن توست و رهایی و امانم به دست توست و تویی دانا به نهان و آشکار من، پس صفحه دلم را از دشمنی و کینه پاک ساز و زبانم را از زشتگویی خاموش گردان و نهادم را از تعلقات هوس ها پیرایش کن و مرا با امان خود از گزندها و ناملايمات حفظ کن و درون مرا بر مراقبت از خودت بگمار و بیرونم را با فرمانبری از خودت سازگار نما و مرا پیکری روحانی و دلی آسمانی و همتی پیوسته به خودت و یقینی، عطا فرما... (۱) پیروی از هوا موجب هلاکت ابدی و مخالفت با هدایت، علت شقاوت همیشگی و باعث در افتادن انسان در دوزخ است.

۱۱ - خواب غفلت

اشاره

«انسان مرکب از جسم و روح عقل و قلب و حالات معنوی و مادی است. جسم جهت گذران امور دنیا و قلب و روح و عقل جهت راه یافتن به ملکوت عالم و شناخت حق و ارتباط گرفتن با انبیا و امامان و معاد روز قیامت است.

انسان برای رسیدن به رشد و کمال و به دست آوردن حالات الهی و ربّانی و تبدیل شدن به منبع خیر، باید هر یک از نواحی وجود خویش را با کمک هدایت الهی رعایت نماید.

بی توجهی به خویش که نتیجه اش بی توجهی به نظام خلقت و ربوبیت حضرت ربّ العزّه و نبوت انبیا و امامت امامان و حقوق مردمان است، در فرهنگ دین به عنوان خواب غفلت ملاحظه شده است.

گرفتاران خواب غفلت در معرض چه بلاها و حوادث و گناهان و سیئاتی هستند و از چه خیرات و مبرّات و فیوضات و برکاتی محرومند.

ص: ۹۸

اگر انسان خویشتن خویش را بشناسد، حیات ابدی خود را بیش از هر چیزی می بیند و نسبت به او مهر می ورزد، و اگر به حیات ابد دل نمی بندد برای آن است که خودش را نمی شناسد و آنچه باعث شد خودش را نشناسد سرگرمی او به عالم طبیعت و لذایذ حسی آن است.

هر چه انسان به لذایذ حسی تن در بدهد از شناخت خویش غافل می شود و هر چه از خویشتن غافل بماند، هم از مبدأ آفرینش خود غفلت می کند و هم از معاد و بازگشت خویش غافل می ماند.

قرآن کریم سرّ غفلت انسان از مبدأ را همان غفلت انسان از خویشتن خویش می داند و می فرماید: چون انسان خود را فراموش کرد خدای خود را فراموش کرد و چون خود را نشناخت و به یاد خود نبود و نیست، قیامت را فراموش کرد و به یاد روز جزا نیست.

در پایان سوره یس چنین آمده:

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ﴿١﴾

در حالی که آفرینش نخستین خود را از یاد برده برای ما مثلی زد [و] گفت :

چه کسی این استخوان ها را در حالی که پوسیده اند ، زنده می کند؟

اگر نفس خود را ببیند، نه آن که او را بفهمد، بلکه با علم حضوری خود را مشاهده کند که ذاتش عین ربط به خداست، حتماً مربوطاً الیه که خدای سبحان است به مقدار شهودش مشهود او می شود.

اگر کسی خود را ببیند یقیناً خدای خود را با چشم جان مشاهده خواهد کرد، چون خود را مشاهده می کند و خودش حقیقتی است عین ربط به خدای سبحان، پس خداوند را هم می بیند، لکن نه با چشم حسی؛ زیرا:

ص: ۹۹

لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (۱)

چشم ها او را در نمی یابند ، ولی او چشم ها را درمی یابد ، و او لطیف و آگاه است.

بلکه با حقایق ایمانی و دیده جان، چنانکه در کلمات نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است.

و این شناخت فطری همان شناخت حضوری و شهودی است.

بنابراین اگر کسی خود را ببیند خدای خود و قیامت خود را هم می بیند، چون خودش هم از طرف آغاز پیدایش به مبدأ غایی مرتبط است و هم از طرف انجام خلقت به مبدأ غایی وابسته است، هم به هُوَ الْأَوَّل مرتبط است، هم به هُوَ الْآخِر. پس چگونه ممکن است کسی نفس خود را مشاهده کند و خدا را که هُوَ الْأَوَّل است مشاهده نکند و مبدأ خویش را نبیند! و چگونه ممکن است جان خود را مشاهده بکند و خدا را که هُوَ الْآخِر است مشاهده نکند و معاد خویش را نشناسد.» (۲) بنابراین، آثار مخرب و مهلک خواب غفلت بیشتر روشن می شود، خواب غفلتی که منشأ جدایی از حق و قیامت است، آن فرقت و جدایی که زمینه آلوده شدن انسان به تمام معاصی درونی و بیرونی است.

غفلت در روایات

از حضرت مولی الموحدین علیه السلام روایت شده:

الْغَفْلَةُ أَضْرُّ الْأَعْدَاءِ. (۳)

ص: ۱۰۰

۱- (۱) - أنعام (۶): ۱۰۳. [۱]

۲- (۲) - تفسیر موضوعی، جوادی آملی: ۱۹۶/۵.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۶۵، حدیث ۵۷۴۴. [۲]

زیانبارترین دشمنان غفلت است.

الْغَفْلَةُ ضَلَالُ النَّفُوسِ وَ عِنَاؤُ النَّحُوسِ . (۱)

غفلت، گمراهی نفوس و دیباچه نحسی هاست.

الْغَفْلَةُ تَكْسِبُ الْإِغْتِرَارَ، وَ تُدْنِي مِنَ الْبُؤَارِ . (۲)

غفلت، آورنده غرور و نزدیک کننده به هلاکت است.

وَيْلٌ لِمَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ ، فَانْسَى الرَّحْلَةَ وَ لَمْ يَسْتَعِدَّ . (۳)

وای بر کسی که غفلت بر او پیروز گردد، پس حرکت و رفتن خود را از دنیا فراموش نموده و آماده جهان آخرت نگردد.

إِخْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَ الْجَفَاءِ، وَ قَلَّ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ . (۴)

از منازل غفلت و آزار رسانی و کمی یاور بر طاعت خداوند بپرهیز.

أَلَا مُسْتَيْقِظٌ مِنْ غَفْلَتِهِ قَبْلَ نَفَادِ مُدَّتِهِ ؟ (۵)

آیا کسی نیست که قبل از سپری شدن عمرش از خواب غفلت بیدار شود؟

مَالِي أَرَأَيْكُمْ أَشْبَاحًا بِلَا أَرْوَاحٍ ، وَ أَرْوَاحًا بِلَا أَشْبَاحٍ ، وَ نُسَاكًا بِلَا صَلاَحٍ ، وَ تُجَارًا بِلَا أَرْبَاحٍ ، وَ أَيْقَاطًا نُومًا ، وَ شُهُودًا غُيْبًا . (۶)

چه شده که شما را چون پیک بی جان و جان بی پیکر می بینم ؟ (کنایه از این که بعضی چون مردگان بی چشم و گوش و برخی با چشم و گوش ولی دنیاپرست). چه شده که شما را عبادت کنندگان بی تقوا و تاجران بدون سود و

ص: ۱۰۱

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۶۵، حدیث ۵۷۴۶. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۶۶، حدیث ۵۷۵۹. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۴۶، حدیث ۲۶۵۶. [۳]

۴- (۴) - نهج البلاغه: نامه ۶۹؛ [۴] غرر الحکم: ۲۶۶، حدیث ۵۷۴۸. [۵]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۱۴۶، حدیث ۲۶۵۴. [۶]

۶- (۶) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۷؛ [۷] بحار الأنوار: ۲۴۰/۳۴، باب نوادر. [۸]

بیداران چون خواب و حاضران چون غایب می نگرم.

چنین مسائلی در وجود انسان، بی شک و تردید معلول خواب غفلت است.

أَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِقْلَالِ الْغَفْلَةِ عَنْهُ ، وَ كَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ ؟! (۱)

شما را به یاد مرگ سفارش می کنم و این که غفلت خود را نسبت به این مسأله کم کنید، چگونه غافل هستید از چیزی که از شما غفلت ندارد.

أَيُّهَا الْغَافِلُونَ غَيْرِ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ ، وَ التَّارِكُونَ الْمَأْخُودَ مِنْهُمْ ، مَا لِي أُرَاكُمْ عَنِ اللَّهِ ذَاهِبِينَ ، وَ إِلَى غَيْرِهِ رَاغِبِينَ ؟ (۲)

ای مردمی که از حقایق غافل بوده و از شما غافل نیستند! ای کسانی که بر اثر فریب دنیا طاعت خدا و رسول را ترک کرده و به زودی آنچه را دارند از ایشان خواهند گرفت، چه شده شما را می بینم از خدا دوری جسته و به غیر او رو آورده و دوستی نموده اید؟!

فِيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً ، وَ أَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شَقْوَةٍ . (۳)

پس چه بسیار است حسرت برای دارنده غفلت به این که عمرش بر او حجت است و ایام حیاتش او را به شقاوت می رساند.

لقمان بزرگوار به فرزندش فرمود:

وَ لِلْغَافِلِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ : اللَّهْوُ وَ السَّهْوُ وَ النَّشْيَانُ . (۴)

برای غافل سه نشانه است: سرگرمی، اشتباه و فراموشی.

ص: ۱۰۲

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۰. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۴. [۲]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۱۸۹/۶، باب ۷، حدیث ۶۷۳۷؛ [۳] غرر الحکم: ۱۵۸، حدیث ۳۰۱۶. [۴]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۴۱۵/۱۳، باب ۱۸، حدیث ۸؛ [۵] الخصال: ۱۲۲/۱، حدیث ۱۱۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده:

كَفَى بِالْمَرْءِ غَفْلَةً أَنْ يُضَيِّعَ عُمُرَهُ فِيمَا لَا يُنْجِيهِ . (۱)

در مسأله غفلت برای مرد همین بس است که عمرش را در آنچه مایه نجات او نیست خرج کند.

عطار در کتاب «لسان الغیب» در شرح حال دنیای فانی و مغروران به آن می گوید:

این جهان دارد هزاران قرن یاد تخت شاهان را بسی داده به باد

میهمان در این جهان پرگشته است بر سر خاک کسان بنوشته است

نیست او را باک از مردم کشی در خوشی خویش دارد ناخوشی

نیست او را باک از مهمان خود گرچه بنهادست اینجا خوان خود

او ندارد ذره ای پروای کس این ندا در کاروان داده جرس

خون مهمان خورده و پرواش نیست اندر این جنگی چنین پرواش نیست

او بود دزد و بگیرد کاروان چون جرس بردارد او ناگه فغان

هر که خورده لقمه از احسان او در عوض داده است اینجا جان او

ص: ۱۰۳

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۶۰، حدیث ۳۰۶۳؛ [۱] عیون الحکم و المواعظ: ۳۸۶.

گر تو مردی از جهان پرهیز کن بهر قتلش تیغ تقوا تیز کن
گر تو مرد او نه ای بگریز از او روز و شب می باش در پرهیز از او
هر چه جاندار است قربان وی است حکم عزرائیل فرمان وی است
واصلان چون گوی از این میدان برند جان فدای صاحب این جان کنند
پیش واصل این جهان چون ذره ای است نُه فلک با چرخ گردون قطره ای است
(عطار نیشابوری)

۱۲ - مشقت های بی جا

فرهنگ الهی چه در برنامه های مادی و چه معنوی با تحمل مشقت های طاقت فرسا که کارگاه وجود انسان را به سرعت از کار بیندازد به شدت مخالف است.

هیچ نیازی نیست که انسان برای آبادی آخرت آن چنان خود را به زحمت و رنج عبادت شبانه روزی دچار کند به طوری که دنیایش تباه و معیشتش فاسد گردد و حرام است که تمام وقت را جهت ثروت و مال و به چنگ آوردن دنیا مصرف کرد، در حدی که آخرت از دست برود و داغ ننگ شقاوت ابدی به پیشانی جان بخورد.

اقتصاد و عدالت را باید در دو زمینه مادی و معنوی، البته برابر با دستوره های حضرت محبوب رعایت کرد.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ بَرَأَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ ثَلَاثٍ : أَنْ يَقُولَ عَلَى اللَّهِ ، أَوْ يَنْطِقَ عَنْ هَوَاهُ ، أَوْ

يَتَكَلَّفُ . (۱)

خداوند متعال، محمد صلی الله علیه و آله را از سه چیز سالم و پاک نگه داشت: از نسبت دادن برنامه ای به حضرت حق، از سخن گفتن از روی هوای نفس و از به مشقت انداختن خویش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ بُرَاءٌ مِنَ التَّكَلُّفِ . (۲)

ما گروه انبیا و اولیای الهی از تکلف و مشقت بی قاعده بیزاریم.

در دعاهاى اسلامى آمده:

وَارْحَمْنِي أَنْ أَتَكَلَّفَ مَا لَا يَغْنِيُنِي . (۳)

به من رحمت آر، از این که خود را در اموری که به سودم نیست به مشقت بیندازم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا، وَحَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا، وَنَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا، وَسَيَّئَكُم لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعُوهَا نِسْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا. (۴)

خداوند بر شما واجب نموده واجبات شرعیه را، پس آنها را ضایع مکنید و معین نموده حدودی پس از آنها تجاوز ننمایید و شما را از چیزهایی بازداشته

ص: ۱۰۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۸/۲، باب ۲۳، حدیث ۲۶؛ [۱]المحاسن: ۲۷۱/۱، باب ۳۷، حدیث ۳۶۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۹۴/۷۰، باب ۱۴۳، حدیث ۱؛ [۳]مصباح الشریعه: ۱۴۰. [۴]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۳۸۶/۴، باب ۴۵، حدیث ۴۹۸۷؛ [۵]بحار الأنوار: ۲۸۹/۸۶، باب ۳، حدیث ۳؛ [۶]مصباح المتهدج:

[۷]. ۲۶۴

۴- (۴) - نهج البلاغه: حکمت ۱۰۵؛ [۸]بحار الأنوار: ۲۶۰/۲، باب ۳۱، حدیث ۱۴. [۹]

پس پرده حرمت آنها را ندرید و برای شما از چیزهایی خاموشی گزیده و آنها را از روی نسیان ترک فرموده، پس در به دست آوردن آن خود را به مشقت نیندازید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ . (۱)

عبادات را نزد خود ناخوشایند مدارید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله است:

يَا عَلِيُّ ، إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بَرِّقْ وَلَا تُبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ . (۲)

یا علی! به حقیقت که این دین متین و محکم و استوار است، با مدارا در آن وارد شو و عبادت حضرت حق را مبعوض خویش مگردان.

مشقت بیهوده و بی جا در امور دینی روا نیست و قرآن و روایات از آن نهی می کنند به طریق اولی در امور دنیویّه جایز نمی باشد. در هر صورت مؤمن نباید بر خود و بر دیگران بار سنگین و مبدأ و منشأ کلفت و سختی باشد.

دلا سود عالم زبانی نیززد همای سپهر استخوانی نیززد

بر این خوان هر روزه این قرص زرّین بر اهل معنی به نانی نیززد

چو فانی است گلدسته باغ گیتی به نوباوه بوستانی نیززد

چراغی کز او شمع مجلس فروزد به درد دل دودمانی نیززد

زبان درکش از کار عالم که عالم به آمد شد ترجمانی نیززد

ص: ۱۰۶

۱- (۱) - الکافی: ۸۶/۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۰۸/۱، باب ۲۶، حدیث ۲۶۵. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۸۷/۲، حدیث ۶؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۱۰/۱، باب ۲۶، حدیث ۲۷۰. [۴]

به قاف بقا آشیان کن چو عنقا که این خاکدان آشیانی نیرزد

زمانی بیا تا دمی خوش برآریم که بی ما زمانه زمانی نیرزد

برافروز شمع دل از آتش عشق که شمع خرد شمعدانی نیرزد

چو خواجه گر اهل دلی جان برافشان چه یاری بود کاو به جانی نیرزد

(خواجوی کرمانی)

۱۳ - گزینش حق بر باطل

تمام مفاسدی که در تمام روزگاران دامن حیات انسان را لگه دار کرد و از او که ذاتاً موجودی پاک و لایق خلافت رب الافلاک بود، حیوانی وحشی، درنده ای بی نظیر، آلوده ای ظالم و بدمستی زنگی ساخت، انتخاب باطل بر حق، نور بر ظلمت و سلامت بر مرض و دنیا بر آخرت و حقیقت بر غیرحقیقت بود.

این اختیار و انتخاب، ناشی از هوای نفس و طغیان غرایز و شهوات و خودخواهی و عافیت طلبی و تکبر و غرور است. انتخاب نمرود بر ابراهیم، فرعون بر موسی، ستمگران یهود بر عیسی، ابوسفیان بر احمد صلی الله علیه و آله، معاویه بر امام علی علیه السلام و امام حسن علیهما السلام و یزید پلید بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و.... چه ستم سنگین و ظلم قبیحی بود که بر پیکره انسانیت در طول تاریخ فرود آمد.

عجیب است که بعضی از آدمیان در حالی که حقیقت حق را که همراه با دلیل و برهان و حجت از آفتاب روشن تر است و بدون شک ضامن سعادت دنیا و آخرت است رها کرده و برای عیش و نوش چند روزه به اختیار باطل و انتخاب شیطان دست می زنند.

اگر این مسأله نبود، عدالت همه شئون حیات انسان را فرا می گرفت و حق به حق دار می رسید و انسانیت و کرامت اوج خود را نشان می داد.

ص: ۱۰۷

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد به زیر آن درختی رو که او گلهای تر دارد
در این بازار عطاران مرو هر سو چو بیکاران به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد
ترازو گر نداری پس تو را زوره زند هر کس یکی قلبی بیاراید تو پنداری که زر دارد
تو را بر در نشاند او به طزاری که می آید تو منشین منتظر بر در که آن خانه دو در دارد
به هر دیگی که می جوشد میاور کاسه و منشین که هر دیگی که می جوشد درون چیزی دگر دارد
نه هر کلکی شکر دارد، نه هر زیری زبر دارد نه هر چشمی نظر دارد، نه هر بحری گهر دارد
بنال ای بلبل دستان، ازیرا ناله مستان میان صخره و خارا اثر دارد اثر دارد
بنه سرگر نمی گنجی که اندر چشمه سوزن اگر رشته نمی گنجد از آن باشد که سر دارد
چراغ است این دل بیدار، به زیر دامنش می دار از این باد و هوا بگذر هوایش شور و شر دارد
چو تو از باد بگذشتی مقیم چشمه ای گشتی حریف همدمی گشتی که آبی بر جگر دارد
چو آبت بر جگر باشد درخت سبز را مانی که میوه نو دهد دائم درون دل سفر دارد

(مولوی)

ص: ۱۰۸

[وَ الْإِصْرَارِ عَلَى الْمَأْثِمِ وَ اسْتِصْغَارِ الْمَعْصِيَةِ وَ اسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ]

و پافشاری بر گناه، و کوچک شمردن معصیت و سنگین دانستن طاعت.

۱۴ - مداومت بر گناه

گناه و معصیت معلول و محصول تخلف از فرامین و دستورهای حضرت حق و انبیا و ائمه و اولیای الهی است.

گناه آتشی است که با دست خود انسان بر خرمن فضایل و حسنات و حالات ملکوتی و احوالات ربّانیش می افتد.

گناه همچون خوره ای است که از بر ریشه انسانیت می افتد و تا از پا انداختن درخت کرامت از پا نمی نشیند.

انبیا و اولیا از هر نوع گناهی اعم از کبیره و صغیره مردم را نهی می کردند و به گناهان بزرگ وعده حتمی عذاب می دادند.

گناهکار مسرف بر نفس است و خداوند مردم مسرف را دوست ندارد:

وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ « (۱)

و از اسراف [در خوردن و خرج کردن] بپرهیزید که قطعاً خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

ص: ۱۰۹

مسرف که طبعی توخالی و اعمال و اخلاقش شیطانی و رفتار و اطوارش حیوانی است، از هدایت حق محروم و بی بهره می باشد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿١﴾

زیرا خدا کسی را که اسراف کار و بسیار دروغگوست، هدایت نمی کند.

بزرگان دین همچون شهید ثانی و شیخ بهایی و امثال این دو بزرگوار در کتب فقهی و دینی خود، بر اثر آیات و روایات، خطرات سنگین گناه را بازگو کرده و مردم را از کبیره و صغیره آن نهی کرده اند.

این مسائل وقتی است که انسان پافشاری و اصرار و مداومت بر گناه نداشته باشد، ولی زمانی که در عرصه مداومت بیفتد خطر همه جانبه می شود تا جایی که در تمام روزنه های رحمت به روی انسان بسته گشته و عذاب ابد برای آدمی مهیا می گردد.

بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢﴾

[نه چنین است که می گویند] بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه، سراسر وجودشان را فرا گرفت، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه اند.

نجات برای کسانی است که از گناه و اصرار و مداومت بر آن دست بردارند و به گفته قرآن مجید و روایات به توبه حقیقی که همان ترک گناه و تدارک و جبران کمبودهای عبادتی گذشته است برخیزند.

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَئِكَ

ص: ۱۱۰

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۲۸. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۸۱. [۲]

جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ « (۱)

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده‌اند، پا فشاری نمی‌کنند؛ * پاداش آنان آمرزشی است از سوی پروردگارشان، و بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند؛ و پاداش عمل‌کنندگان، نیکوست.

اساس راه دین را بر ادب دان مقرب از ادب گشتند مردان

ادب شد اصل کار و وصل و هجران هم او شد مایه هر درد و درمان

نشاید بی ادب این ره بسر برد نشاید هیچ کس را داشتن خرد

به چشم حرمت و تعظیم در پیر نگه کن در همه کاین هست توقیر

به روزی هر که باشد مهتر از تو چنان می‌دان که هست او بهتر از تو

به جان می‌کوش در تعظیم هر پیر که تا در دل نیابی زحمت از پیر

ادب با خالق و خلقان نگه دار که تا کشت امیدت بر دهد بار

(عطار نیشابوری)

۱۵ - کوچک شمردن گناه

گرچه گناهان به کبیره و صغیره، تقسیم شده‌اند، ولی عده‌ای از محققان معتقدند، چون گناه مخالف با حضرت حق است، صغیره بودن آن معنا ندارد، پس هیچ گناهی را نسبت به ذات آن گناه نباید صغیره دانست و اصولاً اعراض از

ص: ۱۱۱

حضرت محبوب به وسیله گناه کوچک نیست.

قرآن مجید دستور می دهد از تمام گناهان چه ظاهری و چه باطنی دوری کنید:

وَذُرُوا ظَاهِرَ الْأَثَمِ وَبَاطِنَهُ « (۱)

گناه آشکار و پنهان را رها کنید.

و در آیه دیگر می فرماید:

وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ « (۲)

و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

اجْتِنَابُ السَّيِّئَاتِ أَوْلَى مِنْ اكْتِسَابِ الْحَسَنَاتِ . (۳)

اجتناب از گناه بهتر از کسب حسنات است.

حضرت مولا علی علیه السلام می فرماید:

عَجِبْتُ لِأَقْوَامٍ يَحْتَمُونَ الطَّعَامَ مَخَافَةَ الْأَذَى ، كَيْفَ لَا يَحْتَمُونَ الذُّنُوبَ مَخَافَةَ النَّارِ . (۴)

تعجب می کنم از مردمی که از ترس ناراحتی و مرض از غذا می پرهیزند، چگونه از ترس عذاب از گناهان پروا ندارند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبدالله بن مسعود سفارش فرمود:

إِحْذَرْ سُكْرَ الْخَطِيئَةِ ، فَإِنَّ لِلْخَطِيئَةِ سُكْرًا كَسُكْرِ الشَّرَابِ بَلْ هِيَ أَشَدُّ سُكْرًا

ص: ۱۱۲

۱- (۱) - أنعام (۶) : ۱۲۰. [۱]

۲- (۲) - أنعام (۶) : ۱۵۱. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۸۵، حدیث ۳۵۱۴. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۴۱/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۲۶؛ [۴] تحف العقول: ۲۰۴.

مِنْهُ ، (۱) يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: صُمُّ بُكُمْ عَمِّي فَهُمْ لَا يَزِجُونَ « (۲)

از مستی گناه اجتناب کن که برای گناه همانند مستی شراب مستی است و بی خبری، بلکه حالت بی خبری و مستی که معلول گناه است از حالت بی خبری از شراب شدیدتر است، خدای بزرگ می فرماید: کر و گنگ و کورند، پس ایشان به راه هدایت باز نمی گردند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الذُّنُوبُ الدَّاءُ، وَ الدَّوَاءُ الإِسْتِغْفَارُ، وَ الشِّفَاءُ أَنْ لَا تَعُودَ. (۳)

گناهان مرض است، استغفار دارو است و شفا به این است که به گناه بازنگردی.

کوچک شمردن گناه مرض بسیار خطرناکی است که انسان را تا پرتگاه سقوط و هلاکت می کشاند.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

الذُّنُوبُ كُلُّهَا شَدِيدَةٌ ، وَ أَشَدُّهَا مَا نَبَتَ عَلَيْهِ اللَّحْمُ وَ الدَّمُ . (۴)

تمام گناهان شدید و بزرگ است و شدیدترین آنها گناهی است که بر آن گوشت و خون بروید.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

أَعْظَمُ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ذَنْبٌ صَغَرَ عِنْدَ صَاحِبِهِ . (۵)

ص: ۱۱۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۴/۷۴، باب ۵، حدیث ۱؛ [۱] مکارم الأخلاق: ۴۵۳. [۲]

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۸. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۹۴، حدیث ۳۷۷۸؛ [۴] عیون الحکم و المواعظ: ۵۶.

۴- (۴) - الکافی: ۲۷۰/۲، حدیث ۷؛ [۵] بحار الأنوار: ۳۱۷/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۵. [۶]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۱۸۷، حدیث ۳۵۷۱؛ [۷] مستدرک الوسائل: ۳۴۹/۱۱، باب ۴۳، ذیل حدیث ۱۳۲۲۴. [۸]

بزرگترین گناهان نزد خدای سبحان، گناهی است که به نظر کننده اش کوچک آید.

و نیز آن حضرت می فرماید:

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَحَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ . (۱)

شدیدترین گناهان آن است که کننده اش را سبک بشمارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ أَنْ يَطْلُبَ إِلَيْهِ فِي الْجُرْمِ الْعَظِيمِ ، وَيُبْغِضُ الْعَبْدَ أَنْ يَسْتَحِفَّ بِالْجُرْمِ الْيَسِيرِ . (۲)

خداوند دوست دارد بنده ای را که از او جهت جرم بزرگش طلب مغفرت کند و دشمن دارد عبدی را که گناه مختصرش را کوچک بشمارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابن مسعود فرمود:

لَا تُحَقِّرَنَّ ذَنْبًا وَلَا تُصَغِّرَنَّهٗ ، وَاجْتَنِبِ الْكِبَائِرَ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا نَظَرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى ذُنُوبِهِ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ قَيْحًا وَ دَمًا . (۳)

گناهی را حقیر و کوچک مشمار و از کبایر دوری گزین، به حقیقت که وقتی عبد در قیامت به گناهانش بنگرد از دو چشمش از شدت ناراحتی چرک و خون سرازیر گردد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر می فرماید:

ص: ۱۱۴

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۴۷۷؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۱۲/۱۵، باب ۴۳، حدیث ۲۰۶۰۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۹/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۸۰؛ [۳] الکافی: ۴۲۷/۲، حدیث ۶. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۰۳/۷۴، باب ۵، حدیث ۱؛ [۵] مستدرک الوسائل: ۳۵۰/۱۱، باب ۴۳، حدیث ۱۳۲۲۶؛ [۶] مکارم

الأخلاق: ۴۵۲. [۷]

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ تَحْتَ صَخْرَةٍ يَخَافُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ ، وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ ذُبَابٌ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ . (١)

هر آینه مؤمن گناهش را آن چنان می بیند که گویی زیر تخته سنگی است، می ترسد که بر او فرود آید. و کافر گناهش را چنان می پندارد که مگسی است بر بینی اش عبور می کند.

حضرت مسیح علیه السلام به یارانش فرمود:

إِنَّ صِغَارَ الذُّنُوبِ وَ مُحَقَّرَاتِهَا مِنْ مَكَائِدِ إِبْلِيسَ ، يُحَقِّرُهَا لَكُمْ ، وَيُصَغِّرُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ فَتَجْتَمِعُ وَ تَكْتُرُ فَتَحِيطُ بِكُمْ . (٢)

به حقیقت که گناهان کوچک و حقیر از خدعه های ابلیس است، آنها را در نظر شما خوار و کوچک می کند، پس بدین صورت باری سنگین از گناهان جمع می شود و زیاد می گردد تا جایی که تمام جوانب وجود شما را می گیرد و درهای رحمت الهی را به روی شما می بندد.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

الصَّغَائِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طُرُقٌ إِلَى الْكِبَائِرِ ، وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ فِي الْقَلِيلِ لَمْ يَخَفْهُ فِي الْكَثِيرِ . (٣)

گناهان کوچک راهی به سوی گناهان بزرگ است و کسی که خدا را در گناهان کم نترسد در گناهان بزرگ نمی ترسد.

ص: ۱۱۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۹/۷۴، باب ۴، حدیث ۳؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۲۹/۱۱، باب ۴۰، حدیث ۱۳۱۷۵؛ [۲] الامالی، شیخ طوسی: ۵۲۷، ذیل حدیث ۱۱۶۲. [۳]

۲- (۲) - بحار الانوار: ۳۰۷/۷۵، باب ۲۵، حدیث ۱؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۳۵۰/۱۱، باب ۴۳، حدیث ۱۳۲۲۸؛ [۵] تحف العقول: ۳۹۲.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۵۳/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۵۵؛ [۶] عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱۸۰/۲، باب ۴۴، حدیث ۴. [۷]

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

أَشَدُّ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ذَنْبٌ اسْتَهَانَ بِهِ رَاكِبُهُ. (۱)

سخت ترین گناهان در پیشگاه حق، گناهی است که انجام دهنده اش آن را سبک بشمارد.

آمزش من از تو خدا غریب نیست از بنده جرم و عفو ز مولا غریب نیست

وهابی و جوادی و مُعطی و ذوالمنن بنوازی ار به لطف گدا را غریب نیست

افتاده ام به خاک درت از ره نیاز راهی دهم به عالم بالا غریب نیست

سودی نمی رسد به تو از طاعت کسی گر بگذری ز جرمِ برآیا غریب نیست

از بنده دور نیست که جرم و خطا کند بخشیدن از خدای تعالی غریب نیست

اقرار می کنم به گناهان خویشانِ رحمی کن ای کریم و ببخشا غریب نیست

گر معصیت سزا نبود معصیت مبین بیچارگی بین ز تو اینها غریب نیست

از من غریب نیست که سوزم در آتشت و تو دهی به نزد خودت جا غریب نیست

ص: ۱۱۶

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۸۷، حدیث ۳۵۷۰؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۴۹/۱۱، باب ۴۳، حدیث ۱۳۲۴۴. [۲]

از حدّ خود زیاده اگر می‌کنم طلب در حضرت کریم تمنا غریب نیست
فیض است و در گه تو از این در کجا رود الحاح بر در تو خدایا غریب نیست
دارم محبت نبی و دگر خاندان او گر در جوارشان دهیم جا غریب نیست
(فیض کاشانی)

۱۶ - سختی و سنگینی در برابر طاعت

عبادات و طاعات از باب عنایت حق به انسان و به اقتضای مصلحت دنیا و آخرت آدمی واجب شده است.
عبادات و طاعات، واجبات و محرّمات، به صورتی نیست که انسان از عهده انجامش بر نیاید.
فرامین و دستورهای حضرت حق مادون قدرت انسان جعل شده، به طوری که قرآن مجید بر این معنا صراحت دارد:

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (۱)

خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی‌کند .

قرآن مجید عبادات و طاعات و خیرات و مبرّات و عقاید و اعمال و اخلاق حسنه و پسندیده و مجموعه مسائل الهی را که
عبارت از دین است، بار و مشقّت و رنج و زحمت بر عهده انسان نمی‌داند:

ص: ۱۱۷

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ « (۱)

و بر شما در دین هیچ مشقت و سختی قرار نداد .

دین ضامن خیر دنیا و آخرت و مایهٔ سعادت امروز و فردا و حافظ حقوق فرد و خانواده و اجتماع است.

دین و دستورهایش می خواهد انسان را از مقام حیوانیت بیرون آورده و به کمال انسانیت برساند.

سنگینی و مشقت و رنج و زحمت در اجرای برنامه های الهی برای کسی است که در برابر حق تواضع و خضوع نداشته باشد و از سعادت و سلامت خود، محض عیش و نوش چند روزه دنیا روگردان باشد.

آری، آنان که آخرت را به دنیا فروخته و حق را با باطل معامله کرده و ظلمت را بر نور ترجیح داده اند، طاعات و عبادات را سنگین و با زحمت و همراه رنج و مشقت حس می کنند، از این جهت از مسائل ملکوتیه و فیوضات ربّانیه روگردان و به سوی اسفل الدركات جهنّم در حرکت و وجودشان در دنیا مزاحم دیگران است.

قرآن مجید، این سند حق و حقیقت، دربارهٔ آنان که عبادات را ضامن خیر دنیا و آخرت می دانند و در مذاق آنان از غسل شیرین تر است، می فرماید:

إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنَ الْأنْهَارِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعَوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ « (۲)

بی تردید کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند ، پروردگارشان آنان را به سبب ایمانشان به بهشت های پر نعمت که نهرها از

ص: ۱۱۸

۱- (۱) - حج (۲۲)؛ ۷۸. [۱]

۲- (۲) - یونس (۱۰) : ۹ - ۱۰. [۲]

زیر [قصرهای] آنها جاری است ، راهنمایی می کند . * [آغاز] نیایششان در آن جا [این است که] : خدایا ! از هر عیب و نقصی منزهی ، و درود خدا در آن جا به آنان عطا کردن سلامتی کامل است ، و پایان بخش نیایششان این است که همه ستایش ها ویژه خدا مالک و مربی جهانیان است .

قرآن مجید روگردانان از عبادات و طاعات را دچار مرض استکبار می داند که از پس این مرض به بی دینی و جدایی از حقایق و واقعیت ها گراییده و به دنیا و آخرت خود لطمه و ضربه جبران ناپذیر می زنند .

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿١﴾

از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید و بی تردید این کار جز بر کسانی که در برابر حق قلبی فروتن دارند دشوار و گران است .

در هر صورت سنگین دانستن عبادات و تلقین این معنی که آراسته شدن به حقایق الهیه بسی سخت و دشوار است ، انسان را از خدا و کمالات و فضایل دور کرده و تبدیل به حیوانی شریر و موجودی فاسق و فاجر نموده و باعث بسته شدن هشت در بهشت و باز شدن هفت در جهنم به روی انسان است .

مرد حق از دین و دنیا فارغ است چونکه این بتخانه دنیا شکست

مرد حق را جبه و دستار نیست یا بد و نیک جهانش کار نیست

مرد حق خود را به حق پیوسته است بر سر تخت سما بنشسته است

رو که از اسرار مردان غافل مانده ای اینجا به دام جاهلی

اندر اینجا مانده ای در قید تن چاک کن بر خویشتن این پیرهن

تو به ناز و نعمت و تن پروری همچو حیوان در شماران خری

ص: ۱۱۹

از خریّ خویش گم کردی تو راه لاجرم گیرند از فرقت کلاه

راه حق دارد امانی نه خطر اندرو بنشین مکن از خیر و شر

راه حق دارد حقیقت ها بسی مرد حق بین اندرو باشد کسی

(عطار نیشابوری)

ص: ۱۲۰

[«۳» وَ مَبَاهَاهِ الْمُكْتَثِرِينَ وَ الْإِزْرَاءِ بِالْمُقَلِّينَ وَ سُوءِ الْوِلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا وَ تَرَكَ الشُّكْرَ لِمَنْ اصْطَنَعَ الْعَارِفَةَ عِنْدَنَا «۴» أَوْ أَنْ نَعْصِدَ ظَالِمًا أَوْ نَخْذُلَ مَلْهُوفًا أَوْ نَزُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ أَوْ نُقُولَ فِي الْعِلْمِ بَعْضَ عِلْمٍ]

و فخر فروشی ثروتمندان و تحقیر تهی دستان و بدی سرپرستی نسبت به زیردستان، و ترک سپاس نسبت به کسی که به ما احسان و خوبی کرده.

خدایا! به تو پناه می آوریم از این که ستمگری را یاری کنیم، یا ستم دیده ای را تنها گذاریم، یا آنچه که برای ما حق نیست بخواهیم، یا بدون آگاهی در امور علمی سخن گوئیم.

۱۷ و ۱۸ – فخر فروشی ثروتمندان و خوار شمردن تهیدستان

اشاره

نازیدن به خود و مباحات نمودن به خویش به خاطر ثروت و مال، در مقابل کوچک شمردن تهیدستان و نیازمندان، حالت بسیار بدی است که گروهی از مردم در تاریخ حیات به آن دچار بوده و اکنون هم به آن دچارند.

این کوردلان غفلت زده و این فراموشکاران بدبخت، به چیزی می نازند که در گذشته عمرشان از آن تهیدست بوده و در آینده از زمانشان نیز از آن تهیدست می گردند.

اینان به چیزی فخر می نمایند که اگر در عدالت به دست نیاید و به اقتصاد و قسط و برابر با قوانین الهی خرج نشود، محصولی جز حسرت ابدی و عذاب دائمی

و همیشگی نخواهد داشت:

وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ « (۱) »

و کسانی را که طلا- و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند ، به عذاب دردناکی مژده ده . * روزی که آن اندوخته ها را در آتش دوزخ به شدت گرما دهند و پیشانی و پهلو و پشتشان را به آن داغ کنند [و به آنان نهیب زنند] این است ثروتی که برای خود اندوختید ، پس کیفر زراندوزی خود را بچشید .

اینان به چیزی می نازند که قدرت بهره گیری از همه آن را ندارند و جز خورد و خوراک و پوشاک و مرکب و مسکن و عیش و نوش محدود سودی نصیب آنان از ثروت اندوخته نمی گردد، علاوه بر این به خاطر غرور و نخوتشان نسبت به مال که نمی گذارد مقدار لازم آن را در راه خداوند خرج کنند، آخرتشان بر باد می رود و حاصلی برای آنان بجای نمی ماند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ « (۲) »

کسی که زراعت آخرت را بخواهد ، بر زراعتش می افزاییم و کسی که زراعت دنیا را بخواهد ، اندکی از آن را به او می دهیم ، ولی او را در آخرت هیچ بهره و نصیبی نیست.

اینان به چیزی می بالند و بر عنصری فخر می نمایند و بر ماده ای دل خوش

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - توبه (۹) : ۳۴ - ۳۵ . [۱]

۲- (۲) - شوری (۴۲) : ۲۰ . [۲]

می کنند و به خاطر آن بر دیگران کبر می ورزند و عدّه ای را خوار می شمارند که با حادثه ای چون سیل، طوفان، جنگ، آتش سوزی و سرانجام با مرگ از دست می رود.

اینان به چیزی می نازند که اگر با آن صحیح برخورد نشود موّث بخل، حسد، حرص، طمع، کبر، غرور و نخوت است و این همه، حالات پلید و آلوده ای است که در هر کس ظهور نماید از دید محبت حضرت حق می افتد و جناب او با وی دشمن می شود.

اینان به چیزی دل خوشند که از نظر حضرت حق ارزش آن را ندارد که به آن دلخوش شوند و با از دست رفتنش به غم و غصه فرو روند.

اینان هماهنگ و تابع کسی هستند که قرآن مجید وی را سبیل جمع ثروت و بخل و کبر و خودبینی و فخر فروشی می شناسد و او را مستحق عذاب الیم حضرت جبار می داند.

داستان قارون و ثروت او

«قارون بهره عظیمی از ثروت داشت، خزینه ها و صندوق ها و انبارهایش انباشته از مال و جنس بود که قرآن می فرماید:

إِنَّ مِفْتَاحَهُ لَتَنْوَأُ بِالْعُصْبَةِ اُولَى الْقُوَّةِ « (۱)

حمل کلیدهایش بر گروهی نیرومند گران و دشوار می آمد .

قارون در میان قوم خود روزگار را به عیاشی و خوشگذرانی سپری می کرد و لباس های فاخر می پوشید و با تجمل و آرایش از خانه بیرون می آمد.

قصرها برای خود ساخته و در آن جا خدمتگزاران مخصوص به کار گرفته بود و

ص: ۱۲۳

همیشه در تلاش زیاد کردن غلامان و حشم خویش وقت سپری می کرد و در پی این بود که از هر لذتی خود را برخوردار و سیر سازد و حرص و عطش خود را فرو نشاند، او می خواست به آخر حد تنعم رسیده چشم و دلش سیر شود.

مال دنیا از آغاز، اساس زینت و بهجت دنیا بوده و وسیله زندگی و قوام آن است، ولی این مرد شیطان زده آن را وسیله طغیان و مایه تکبر ساخته و با داشتن آن، غرور و نخوت می فروخت.

بیچاره گمان می کرد او تافته جدا بافته است و کسی نه حق دارد و نه می تواند همدوش او باشد، تا چه رسد به این که او را مقهور خود سازد.

او چنین می پنداشت که همه مردم مسخر و زیردست اویند و لذا وقتی صحبت می کرد باید همه سرها را به زیر افکنند و هر وقت اشاره می کند باید به خدمتش حاضر باشند. غلامانش همین معانی را معمول می داشتند، هر وقت صدا می زد: پسر بیا؟ در شتافتن به سویش از یکدیگر سبقت می جستند.

او توقع داشت این انسان های زیردستش بنده های خالص باشند و آن بیچارگان هم این معنا را بر خود واجب دانسته، وای بر آن خدمتگزاری که خیال نافرمانی وی را به دل بگذراند و محرومیت نصیب آن غلامی که در اطاعتش دیر بجنبد.

قارون در تاریخ بشریت مردی استثنایی و نوظهور نبود، هستند مردمی که راه و رسمشان این است که چون در خود قدرتی دیدند پا از گلیم خود بیرون می کنند و به مردم ظلم کرده، سلطنت و قدرت خود را بر دیگران تحمیل می نمایند و علی رغم ایشان جبروت و سطوت خود را به خورد آنان می دهند.

ای کاش این طبقه توانگر کمی کوتاه می آمدند و معنای زندگی صحیح را می فهمیدند و راه روشن آن را می یافتند.

آری، اگر می یافتند می فهمیدند که تنها داشتن مال گردن مردم را برای انسان خاضع نمی کند و مردم به طوع و رغبت در برابر انسان سر فرود نمی آورند، بلکه

بنده احسانند، وقتی این مردم را می توان مطیع ساخت که آنان را از خیر خود سرشار نمود و شکم گرسنه شان را سیر گردانید، تنها در این صورت دل ها به سوی انسان معطوف گشته و انسان می تواند خوبی ها را جلب و شرور زیادی را از خویش دور سازد و علاقه مردم را متوجه خویش ساخته و آنان را به دور خود گرد آورد.

علاوه بر این می تواند از این راه رضای خدا را هم به دست آورده و خوبی های مردم را با ثواب و جزای خدایی تلافی کند و در نتیجه به خیر دنیا و آخرت برسد.

ولی چه باید کرد که مال دنیا چشم دل را کور و غرور ناشی از زرق و برق آن بصیرت ها را از بین می برد، لذا به هر اجتماعی سر بزنییم از برخی از مردم جز ریاکاری نمی بینیم و جز تعارفاتی حاکی از نفاق نمی شنویم و جز با محرومیت و ناله مظلومان برخورد نمی نماییم.

نمی بینم در این میدان یکی مرد زنانه این سبک عقلا ن بی درد

ندیدم مرد حق هر چند بر دم به گرد این جهان چشم جهانگرد

گرفته گرد گرداگرد عالم نمی بینم سواری زیر آن گرد

سواری هست پنهان از نظرها ز نامحرم زنان پنهان بود مرد

بود مرد آن که حق را بنده باشد به داغ بندگی مرد است هر مرد

بود مرد آن که او زد بر هوا پای رگ و ریشه هوس از سر بدر کرد

بود مرد آن که دل کند از دو عالم به یک جا داد و گشت از خویشتن فرد

بود مرد آن که با حق انس بگرفت به او پیوست و ترک ماسوا کرد

بود مرد آن که او رست از من و ما بر آورد از نهاد خویشتن گرد

بود مرد آن که فانی گشت از خود ز تشریف بقای حق بقا کرد

خداوندا ز فضل خود مدد کن که ره یابم به مردی تا شوم مرد

به مردی می رسی ای فیض و مردی به شرط آن که گردی از خودی فرد

(فیض کاشانی)

مردم می دیدند هر چه گرسنگان بیشتر می شوند او بیشتر در پی جمع آوری ثروت می افتد و هر چه برهنگان زیادتر می گردند او با لباس های فاخر خود بیشتر تجمل و آرایش می کند، علاوه بر این که غرور و بزرگی هم می فروشد و همچنان راه طغیان و ظلم خود را دنبال می کند.

لاجرم جمعی تصمیم گرفتند روح خیر را در او تحریک کرده از آن خواب گرانس بیدار سازند، لذا از در خیرخواهی نصیحتش کردند که مال نباید وسیله گمراهی انسان گشته و میان او و احسان به مردم و نادیده گرفتن لغزش های محتاجان و خوشدل نمودن و تلافی بر بیچارگان حایل گردد، بلکه بهترین وسیله است برای این که انسان بتواند به چنین کارهای نیکی توفیق یافته نام نیک دنیا و ثواب آخرت را به دست آورد.

مضافاً بر این که احسان به خلق بهتر از خود انسان مال را نگهداری کرده، باقی می گذارد.

سپس اضافه کردند که ما برای مال تو کیسه طمع ندوخته ایم، این تو و آن امالت، هر چه می خواهی از آن استفاده کن، ما پیشنهاد دیگری به تو داریم که خیرش عاید خودت می شود و آن این است که مگر مقصود تو غیر این است که از رزق طیب حلال دنیا کام برگیری؟ البته بگیر، لکن فقرا را هم در نظر داشته باش و کامیابی از دنیا، محتاجان را از یادت نبرد و به شکرانه این که خداوند به تو احسان کرده تو نیز به ایشان احسان کن تا نعمت برایت محفوظ مانده و ثروت برکت کند و از آن فقط خیر بینی و مایه درد سرت نشود.

لکن یک مرد طاغی کجا گوشش بدهکار نصیحت است و چگونه ممکن است اندرز را تا پرده دل او نفوذ داد؟ علاقه به مال شراشر دل قارون را پر کرده و جایی برای نصیحت باقی نگذاشته، به علاوه در او علو و استکبار به بار آورده، دیگر کجا از افراد خیر خواه حرف می شنود؟ به نظر او این افراد کسی نیستند که به او دستور

دهند و او اطاعتشان کند؟ اصولاً به اینها چه ربطی دارد که در کار او مداخله کرده و به رفتارهای خصوصی او دست اندازی نمایند!

او در ردّ گفتار آنان با کمال خشونت گفت: من احتیاجی به نصیحت و خیر خواهی شما ندارم، عقل من خیلی از عقل شما بیشتر و فکرم بسیار از فکر شما تیزتر است، شما گمان کرده اید هر کسی می تواند چنین مالی به دست آورد؟ این عقل و فکر من بود که چنین موفقیتی نصیبم کرد، علاوه من نسبت به این مال سزاوارتر از دیگرانم، پس خواهش می کنم این خیرخواهی را برای خود نگه دارید و با آن امور خود را اصلاح نمایید.

آنگاه برای این که دل مردم را بیشتر به درد آورد با تجمل و جلال و شکوه هر چه تمام تر از خانه بیرون آمده و نمونه ای از بسیار و مستی از خروار ثروت خود را به رخ مردم کشید.

مردم فقیر که او را دیدند با چه لباس های فاخر و چه اسب های قیمتی بیرون آمده و خدم و حشم وی از عقبش روانند، چشم هایشان خیره گشته و همه به تماشایش نزدیک آمده، دل هایشان چاک شد از این که او را در آن ناز و نعمت و خود را در این فقر و نکبت بینند، به یکدیگر می گفتند:

يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿١﴾

ای کاش مانند آنچه به قارون داده اند برای ما هم بود ، واقعاً او دارای بهره بزرگی است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً وَلَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٢﴾

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده بود ، گفتند : وای بر شما پاداش

ص: ۱۲۷

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۷۹. [۱]

۲- (۲) - قصص (۲۸) : ۸۰. [۲]

خدا برای کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند بهتر است . و [این حقیقت الهیه را] جز شکیبایان در نمی یابند.

موسی علیه السلام هر چه به قارون در این خصوص اصرار کرد سود نبخشید و فایده ای نداشت و قارون به گفتار موسی اعتنا نکرد و خود را بالاتر از آن دید که به فرمان حق سرفرود آورد.

موسی پس از مدتی زیاد که قارون را به راه خدا دعوت کرد و وی را با مواعظ حسنه پند داد ولی از به راه آمدن وی مأیوس شد از خدا خواست تا عذابش را بر او نازل کند و مردم را از فتنه و اغوای وی نجات دهد.

خدا دعای موسی را مستجاب کرد و زمین را فرمود تا او و خانه او را در خود فرو برد.

آن روز از اموال و خدم و حشم کسی که او را یاری کند نبود، تنها خدا بود که می توانست به فریادش برسد و لکن او از خدا کمک نخواست.

فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ﴿١﴾

پس او و خانه اش را در زمین فرو بردیم ، و هیچ گروهی غیر از خدا برای او نبود که وی را [برای رهایی از عذاب] یاری دهد ، و خود نیز نتوانست از خود دفاع کند.

زمین قارون و اموالش را بلعید و داستانش مایه عبرت قوم موسی و پیروان فقیرش گردید و چون مردم سرانجام وی را دیدند از آن آرزوهایی که کرده بودند پشیمان گشته و حضرت حق را شکر کردند که مثل قارون نشدند. ﴿٢﴾

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۸۱ . [۱]

۲- (۲) - تاریخ انبیاء: ۲۱۷.

البته این عذاب و خواری فقط مخصوص قارون نبوده، بلکه بر اساس سنت حتمیه الهیه دامنگیر هر ثروتمند فخر فروش و متکبر خودبین است.

۱۹ - بدرفتاری با زیردستان

سفارشی که فرهنگ پاک اسلام نسبت به زیردستان اعم از فرزندان و کارگران مراکز کار و منازل دارد، در تاریخ مکاتب اعتقادی و سیاسی و اجتماعی سابقه ندارد.

قرآن مجید به مطلق نیکوکاری و به خصوص نیکی به زیردستان اصرار و امر واجب دارد.

وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١﴾

و نیکی کنید که یقیناً خدا نیکوکاران را دوست دارد.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ ﴿٢﴾

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

وَ دِينُهُمُ الْوَرَعُ وَالْعِفَّةُ - إِلَىٰ أَنْ قَالَ - وَ حُسْنُ الصُّحْبَةِ وَ حُسْنُ الْجَوَارِ. ﴿٣﴾

فرهنگ و آیین ائمه علیهم السلام ورع و عفت... و نیکو معاشرت کردن با همه و نیکو همسایه داری است.

از حضرت باقر علیه السلام وارد شده:

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۹۵. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶): ۹۰. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۸/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۸؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۳۱۵/۸، باب ۲، حدیث ۹۵۳۵. [۴]

أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: مَنْ آوَى الْيَتِيمَ، وَرَحِمَ الضَّعِيفَ، وَ أَشْفَقَ عَلَى الْوَالِدِيَّةِ، وَ رَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ. (۱)

چهار خصلت است که در هر کس باشد خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا می کند: پناه دادن به یتیم، ترحم به ضعیف و ناتوان و آن که زیر دست است، مهربانی به پدر و مادر و نرمی با آن که در اختیار انسان است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يُدْخِلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي رَحْمَتِهِ وَيُسْكِنَهُ جَنَّتِهِ، فَلْيُحْسِنْ خُلُقَهُ وَلْيُعِطِ النَّصِيحَةَ مِنْ نَفْسِهِ، وَلْيُرْحَمْ الْيَتِيمَ، وَلْيُعِنِ الضَّعِيفَ، وَلْيَتَوَاضَعَ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُ. (۲)

کسی که علاقه دارد خداوند او در رحمتش جای دهد و وارد بهشتش کند، باید که اخلاقش نیکو بماند، از جانب خود به همگان انصاف دهد، به یتیم رحمت آورد، به ضعیف و زبردست کمک کند و برای خداوندی که وی را آفریده تواضع نماید.

۲۰ - ناسپاسی در برابر خوبی دیگران

ادب انسانی و اسلامی اقتضا می کند که انسان در برابر خوبی و احسان دیگران به شکر و سپاس برخیزد.

آنان که نیکی های دیگران را توجهی نمی کنند و خوبی های مردم را نسبت به خود به نظر نمی آورند و در برابر احسان دیگران به سپاس و شکر بر نمی خیزند، انسان هایی دور از واقعیت و جدای از حقایق فضایل اخلاقیه اند.

اسلام از انسان می خواهد خوبی دیگران را به عملی بهتر از عمل آنان یا مثل آن

ص: ۱۳۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۰/۷۱، باب ۴، حدیث ۶؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۳۸/۱۶، باب ۱۹، حدیث ۲۱۷۰۷. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷۰/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۱۲؛ [۳] الأملی، شیخ صدوق: ۳۸۹، حدیث ۱۵. [۴]

پاسخ گوید:

وَ إِذَا حُيِّنُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً (۱)

و هنگامی که به شما درود گویند، شما درودی نیکوتر از آن، یا همانندش را پاسخ دهید؛ یقیناً خدا همواره بر همه چیز حسابرس است.

در روایات بسیار مهم آمده، سپاس در برابر نیکی دیگران در حقیقت سپاس خدا است. امام رضا علیه السلام می فرماید:

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عِزُّ وَ جَلُّ . (۲)

هر کس احسان و انعام و محبت دیگران را سپاس نگوید، خداوند عز و جل را شکر نگفته است.

در روایت آمده: خداوند به بنده ای از بندگانش در روز قیامت می فرماید: آیا فلانی را سپاس گفتی؟ عرضه می دارد: الهی تو را شکر کردم. خطاب می رسد: اگر او را شکر نکردی مرا شکر نمودی. (۳) قرآن مجید تشکر از خوبی دیگران را سفارش می کند:

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۴)

و انسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش به او حامله شد [در حالی که] سستی به روی سستی [به او دست می داد] و باز گرفتنش [از

ص: ۱۳۱

۱- (۱) - نساء (۴): ۸۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۴/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۴۷؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۱۳/۱۶، باب ۸، حدیث ۲۱۶۳۸. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۹۹/۲، حدیث ۳۰؛ [۴] وسائل الشیعه: ۳۱۰/۱۶، باب ۸، حدیث ۲۱۶۲۶.

۴- (۴) - لقمان (۳۱): ۱۴. [۵]

شیر [در دو سال است] و سفارش کردیم [که برای من و پدر و مادرت سپاس گزاری کن ؛ بازگشت [همه] فقط به سوی من است.

جوانی سر از رأی مادر بتافت دل دردمندش به آذر بتافت
چو بیچاره شد پیشش آورد مهد که ای سست مهر فراموش عهد
نه گریان و درمانده بودی و خُرد که شبها ز دست تو خوابم نبرد
نه در مهد نیروی و حالت نبود مگس راندن از خود مجالت نبود
تو آنی که از یک مگس رنجه ای که امروز سالار و سرپنجه ای
به حالی شوی باز در قعر گور که نتوانی از خویشتن دفع مور
دگر دیده کی بر فروزد چراغ چو کرم لحد خورد پیر دماغ
چو پوشیده چشمی بینی که راه نبیند همی وقت رفتن به چاه
تو گر شکر کردی که با دیده ای و گرنه تو هم چشم پوشیده ای
معلم نیاموختت علم و رای سرشت این صفت در وجودت خدای
گرت حق ندادی دل حق نیوش حقت عین باطل نمودی به گوش
(سعدی شیرازی)

۲۱ و ۲۲ - یاری ستمگران و خوار کردن ستمدیدگان

اشاره

عقل و شرع حکم می کنند که هرگونه کمکی به ستمگران که آنان را در ظلم و ستمشان تشجیع کند و باعث ذلت و خواری ستمدیده گردد و ضعیف را زیر بار ظلم آنان به انواع سختی ها دچار نماید، حرام و به شدت ممنوع است.

آنان که از ستمگران متابعت می کنند و در هر کاری از آنان فرمان می برند و دستورهای ظالمانه آنان را اجرا می نمایند، اگر از این ظالمان ستم پیشه و خائنان به انسان و انسانیت دست بردارند، البته آتش ظلم و ستم خاموش و مظلومان از اسارت و مشقت نجات پیدا می کنند و به حقوق فردی و خانوادگی و اجتماعی و

سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود می رسند و جهان تبدیل به بوستان عشق و محبت و صفا و صمیمیت می شود.

ستمگران در قرآن

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۱)

و هرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما [به قصد شبهه اندازی] به یاوه گویی و سخن بی منطق می پردازند از آنان روی گردان [و مجلسشان را ترک کن] تا در سخنی دیگر در آیند . و اگر شیطان تو را [نسبت به ترک مجلسشان] به فراموشی اندازد ، پس از یاد آوردن [به سرعت بیرون برو و] با گروه ستمکاران منشین.

وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ * وَاتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ « (۲)

و اینان قوم عاد بودند که آیات پروردگارشان را انکار کردند ، و از پیامبران او نافرمانی نمودند ، و فرمان هر سرکش ستیزه جویی را پیروی کردند . * و در این دنیا و روز قیامت با لعنتی بدرقه شدند .

وَ لَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ « (۳)

و به کسانی که [به آیات خدا ، پیامبر و مردم مؤمن] ستم کرده اند ، تمایل و

ص: ۱۳۳

۱- (۱) - أنعام (۶) : ۶۸ . [۱]

۲- (۲) - هود (۱۱) : ۵۹ - ۶۰ . [۲]

۳- (۳) - هود (۱۱) : ۱۱۳ . [۳]

اطمینان نداشته باشید و تکیه مکنید که آتش [دوزخ] به شما خواهد رسید و در آن حال شما را جز خدا هیچ سرپرستی نیست ، سپس یاری نمی شوید.

به دانشمندی گفتند: فلان شخص، نویسنده و دفتردار فلان ستمگر شده و تنها کاری که می کند نوشتن خرج و دخل است و از این بابت مزد و اجرت دریافت می نماید و تأمین زندگی می کند و گرنه خود و خانواده اش دچار مشکل می شوند. در پاسخ گفت:

آیا گفتار حضرت موسی آن مرد صالح را در سوره قصص نخوانده اید؟

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمِينَ « (۱)

گفت : پروردگارا ! به خاطر قدرت و نیرویی که به من عطا کردی ، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم شد.

ستمگران در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ دَلَّ جَائِراً عَلَى جَوْرِ كَانَ قَرِيناً هَامَاناً فِي جَهَنَّمَ . وَقَالَ مَنْ تَوَلَّى خُصُومَةَ ظَالِمٍ أَوْ أَعَانَ عَلَيْهَا ثُمَّ نَزَلَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ قَالَ لَهُ : أَبَشِّرْهُ بِلَعْنَةِ اللَّهِ وَنَارِ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ . وَقَالَ : أَلَا وَ مَنْ عَلَّقَ سَوْطاً بَيْنَ يَدَيْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ السَّوْطَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُعْبَاناً مِنَ النَّارِ طُولُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً يُسَلِّطُ عَلَيْهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ . وَ نَهَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عَنْ إِجَابَةِ الْفَاسِقِينَ إِلَى طَعَامِهِمْ . (۲)

کسی که ستمگری را بر ستمی دلالت کند، در جهنم همنشین هامان خواهد بود.

ص: ۱۳۴

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۱۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۹/۷۲، باب ۸۲، ذیل حدیث ۳. [۲]

و هر کس مدافع ستمگری باشد یا وی را بر ظلم و ستمش یاری دهد، چون ملک الموت بر او نازل گردد گوید: تو را به لعنت خدا و آتش جهنم که بدمکانی است بشارت باد. و هر کس تازیانه دار ظالمان و ستم پیشگان باشد، خداوند آن تازیانه را در قیامت تبدیل به اژدهایی از آتش با هفتاد ذرع طول کند تا در جهنم بر وی مسلط باشد و جهنم بد بازگشت گاهی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله از اجابت دعوت فاسق حتی برای یک وعده غذا نهی فرمود.

عیسی علیه السلام به بنی اسرائیل فرمود:

لا تُعِينُوا الظَّالِمَ عَلَى ظُلْمِهِ فَيَبْطُلَ فَضْلُكُمْ . (۱)

به ستمکاران یاری ندهید که خوبی های شما نزد خداوند باطل می شود.

امام صادق علیه السلام از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيُّنَ الظَّالِمَةِ وَ أَعْوَانُهُمْ؟ مَنْ لاقَ لَهُمْ دَوَاءً، أَوْ رَبَطَ لَهُمْ كَيْسًا أَوْ مَدَّ لَهُمْ مِدَّةَ قَلَمٍ فَاحْشُرُوهُمْ مَعَهُمْ (۲).

چون روز قیامت شود منادی ندا کند، ستمکاران و کمک دهندگانشان کجایند؟ هر کس برای آنان ليقه دوات آماده کرده، یا جیبی دوخته، یا قلمی را برای آنان به دوات زده، آنان را با ستمکاران یکجا قرار دهید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا عَلَى مَظْلُومٍ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ سَاحِطًا حَتَّى يَنْزِعَ عَنْهُ مَعُونَتَهُ . (۳)

کسی که ستمکاری را در ستم بر مظلومی یاری دهد، دائم در غضب خداست

ص: ۱۳۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۰/۷۲، باب ۸۲، حدیث ۷؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۲۶/۱۳، باب ۳۵، حدیث ۱۴۹۷۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷۲/۷۲، باب ۸۲، حدیث ۱۷؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۲۷/۱۳، باب ۳۵، حدیث ۱۴۹۷۴. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۷۳/۷۲، باب ۸۲، حدیث ۲۲؛ [۵] وسائل الشیعه: ۵۷/۱۶، باب ۸۰، حدیث ۲۰۹۶۹. [۶]

تا از آن عمل زشت دست بردارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ مَشَى مَعَ ظَالِمٍ لِيَعِينَهُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ . (۱)

کسی که با ظالمی برای کمک به او حرکت کند در حالی که بداند او مردی ستمگر و ظالم است، از اسلام خارج شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شَرُّ النَّاسِ الْمَثَلُ ، قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمَثَلُ ؟ قَالَ : الَّذِي يَسْعَى بِأَخِيهِ إِلَى السُّلْطَانِ فَيُهْلِكُ نَفْسَهُ ، وَيُهْلِكُ أَخَاهُ ، وَيُهْلِكُ السُّلْطَانَ . (۲)

بدترین مردم مثلث است. عرضه داشتند: مثلث چیست؟ فرمود: کسی که علیه برادر مسلمانانش نزد ستمگر سعایت و سخن چینی می کند و بدین سبب خودش و برادرش و ستمگر را به هلاکت می اندازد (برادرش را به دست سلطان و خود و سلطان را با عذاب جهنم).

کمک به مظلومان

اعانت مظلوم در برابر ظالم و یاری او جهت نجات از ستم ستمکار از اوجب واجبات در اسلام است، تا جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ . (۳)

ص: ۱۳۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۷/۷۲، باب ۸۲، حدیث ۳۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۲۵/۱۳، باب ۳۵، حدیث ۱۴۹۶۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷۷/۷۲، باب ۸۲، ذیل حدیث ۳۵؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۲۵/۱۳، باب ۳۵، حدیث ۱۴۹۶۷. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۱۶۳/۲، حدیث ۱؛ [۵] وسائل الشیعه: ۳۳۶/۱۶، باب ۱۸، حدیث ۲۱۷۰۱؛ [۶] بحار الأنوار: ۳۳۷/۷۱، باب ۲۰،

حدیث ۱۱۶. [۷]

کسی که صبح کند و اهتمام به امور مسلمانان نرزد، مسلمان نیست.

۲۳ - طلب ناحق

انسان گاهی در اموری، همانند مقام، مال، عنوان، در صورتی که حق او نیست برای به دست آوردنش اهتمام می ورزد و در این زمینه مجبور به پایمال کردن حقوق دیگران می شود و این کاری است که آیات و روایات از آن نهی کرده اند و آن را عملی حرام و گاهی خیانت به خدا و رسول او و مردم مؤمن دانسته اند.

حضرت سجاد علیه السلام در این قسمت از دعا از حضرت حق می خواهد وی را از طلب آنچه حق او نیست حفظ فرماید.

اگر انسان از ابتدای زندگی جلوی طمع ورزی خود را بگیرد، به این بلیه سخت و مصیبت مهلک دچار نمی شود.

امام صادق علیه السلام درباره کسی که مثلاً ریاست بر مردم حق او نیست ولی در طلب آن کوشش می کند می فرماید:

مَنْ طَلَبَ الرِّيَاسَةَ هَلَكَ . (۱)

هر کس طالب ریاست باشد هلاک می شود.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَسَ ، مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا ، مَلْعُونٌ كُلُّ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ . (۲)

از رحمت خدا دور است کسی که به ناحق ادعای ریاست کند، ملعون است آن که اهتمام به آن ورزد و از رحمت الهی دور است هر کس با خود از ریاست سخن بگوید.

ص: ۱۳۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۰/۷۰، باب ۱۲۴، حدیث ۲؛ [۱] الکافی: ۲۹۷/۲، حدیث ۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۱/۷۰، باب ۱۲۴، حدیث ۵؛ [۳] الکافی: ۲۹۸/۲، حدیث ۴. [۴]

مَنْ طَلَبَ الرِّيَاسَةَ لِنَفْسِهِ هَلَكَ ، فَإِنَّ الرِّيَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا. (۱)

هر کس برای خود طلب ریاست کند هلاک گردد، به حقیقت که ریاست جز برای اهلش صلاح نیست.

سایر اموری که نیز حق انسان نیست، اگر آدمی در طلبش برآید و به این خاطر حق دیگران پایمال گردد، از رحمت حق محروم می شود.

۲۴ - از روی نادانی سخن گفتن

آنچه را انسان به آن علم ندارد، وقتی درباره آن وارد سخن می گردد، یا منتهی به تهمت، یا گمراهی دیگران، یا آشوب در یک خانواده، یا یک اجتماع، یا از بین رفتن مال، یا آبروی یک انسان بی گناه، یا رد یک حق و یا استقرار امر باطل می گردد که گناه هر کدام از اینها در پیشگاه حضرت حق گاهی از کوهها سنگین تر است.

امام صادق علیه السلام از شخص حکیمی روایت می کند:

الْبُهْتَانُ عَلَى الْبَرِيِّ أَثْقَلُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ . (۲)

تهمت زدن به پاکدامن از کوههای استوار سنگین تر است.

گناه گمراه کردن دیگران بنابر تفسیر حضرت صادق علیه السلام از آیه:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا (۳)

هر کس انسانی را جز برای حق، [قصاص] یا بدون آن که فسادی در زمین کرده باشد، بکشد، چنان است که همه انسان ها را کشته.

ص: ۱۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۴/۷۰، باب ۱۲۴، حدیث ۱۲؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۸۱/۱۱، باب ۵۰، حدیث ۱۳۳۱۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۴/۷۲، باب ۶۲، حدیث ۳؛ [۳] الأمالی، شیخ صدوق: ۲۴۵، حدیث ۱. [۴]

۳- (۳) - مائده (۵): ۳۲. [۵]

از کشتن تمام انسان ها سنگین تر است.

و نیز آشوب ایجاد کردن در بین مردم و خانواده ها و باعث ریخته شدن آبروی مردم یا از بین رفتن مال بی گناه، گناهانی بس عظیم و اعمالی بس قبیح است. در این زمینه ها تمام مردم را یک آیه در قرآن مجید بس است که می فرماید:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۱)

و از چیزی که به آن علم نداری [بلکه برگرفته از شنیده ها ، ساده نگری ها ، خیالات و اوهام است] پیروی مکن ؛ زیرا گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی اند] موردِ بازخواست اند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

تو را از دو خصلت باز می دارم که در آن دو خصلت مردم تباه شدند: یکی آن که خدا را از روی نادرستی بپرستی و دیگر آن که از روی نادانی برای مردم حکمی و فتوایی صادر کنی. (۲) زراره بن اعین می گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم:

مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ، وَ يَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ. (۳)

حق خدا بر بندگان چیست؟ فرمود: این که بگویند آنچه می دانند و باز ایستند از آنچه نمی دانند.

ص: ۱۳۹

۱- (۱) - اسراء (۱۷): ۳۶. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۴۲/۱، حدیث ۲؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۱/۲۷، باب ۴، حدیث ۳۳۱۰۲.

۳- (۳) - الکافی: ۴۳/۱، حدیث ۷؛ [۳] الأمالی، شیخ صدوق: ۴۲۰، حدیث ۱۴. [۴]

[«۵» وَ نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غَشِّ أَحَدٍ وَ أَنْ نُعْجَبَ بِأَعْمَالِنَا وَ نَمِيدَ فِي آمَالِنَا «۶» وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ وَ اخْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ وَ أَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ أَوْ يَنْكَبَنَا الزَّمَانُ أَوْ يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ «۷» وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ وَ مِنْ فَقْدَانِ الْكَفَافِ «۸» وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتِهِ الْأَعْدَاءِ وَ مِنْ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ وَ مِنْ مَعِيشِهِ فِي شِدَّةٍ وَ مَيْتَةٍ عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ «۹» وَ نَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخَسْرَةِ الْعُظْمَى وَ الْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى وَ أَشَقَى الشَّقَاءِ وَ سُوءِ الْمَيَّابِ وَ حَزْمَانِ الثَّوَابِ وَ حُلُولِ الْعِقَابِ «۱۰» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِزَّنِي مِنْ كُلِّ ذَلِكِ بِرَحْمَتِكَ وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .]

و به تو پناه می آوریم از این که راه خیانت به کسی را به پیماییم، و نسبت به کردارمان خودپسندی کنیم، و آرزوهای خود را دور و دراز سازیم و به تو پناه می آوریم، از بدی باطن و ناچیز شمردن گناه کوچک، و این که شیطان بر ما چیره شود، یا روزگار ما را به عرصه بلا و نکبت اندازد، یا پادشاه بر ما جور و ستم روا دارد.

و به تو پناه می آوریم، از رسیدن به اسراف، و از دست دادن آنچه که در زندگی به اندازه و کافی است و به تو پناه می آوریم از سرزنش دشمنان و از

احتیاج به هم نوعان، و از معیشت در سختی، و از مرگ بدون توشه.

و به تو پناه می آوریم، از حسرت عظیم تر و بلائی بزرگ تر، و بدترین بدبختی و بدی بازگشت، و محرومیت از ثواب، و داخل شدن مجازات.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا و تمام مؤمنین و مؤمنات را به رحمت از همه این امور زشت پناه ده، ای مهربان ترین مهربانان!

۲۵ - غش و خدعه

مکر و فریب و حيله و خدعه و به تعبیر روایات غش با مردم عملی شیطانی و مورد نفرت حق و جاذب لعنت و شقاوت برای مرتکب آن است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنْ كَانَ الْعَرُضُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقًّا فَالْمَكْرُ لِمَاذَا؟ (۱)

اگر عرضه شدن تمام برنامه ها بر حضرت حق امری مسلم و حتمی است پس خدعه و حيله برای چیست؟

امام رضا علیه السلام از پدراناش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود:

از امین وحی شنیدم:

إِنَّ الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ. ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَيْسَ مِنْ غَشِّ مُسْلِمًا، وَ لَيْسَ مِنْ خَانَ مُسْلِمًا. (۲)

مکر و خدعه و فریب و غش در آتش است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از ما نیست هر کس مسلمانی را بفریبد و از ما نیست هر کس به مسلمانی خیانت ورزد.

ص: ۱۴۱

۱- (۱) - من لایحضره الفقیه: ۳۹۳/۴، حدیث ۵۸۳۶؛ الخصال: ۴۵۱/۲، حدیث ۵۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۴/۷۲، باب ۷۲، حدیث ۲؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۴۱/۱۲، باب ۱۳۷، حدیث ۱۶۱۹۸. [۳]

در منهیات رسول خدا صلی الله علیه و آله است:

مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا فِي شِرَاءٍ أَوْ بَيْعٍ فَلَيْسَ مِنَّا، وَ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الْيَهُودِ لِأَنَّهُمْ أَغَشُّوا الْخَلْقَ لِلْمُسْلِمِينَ . وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ بَاتَ وَ فِي قَلْبِهِ غِشٌّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بَاتَ فِي سَخَطِ اللَّهِ وَ أَصْبَحَ كَذَلِكَ حَتَّى يَتُوبَ . (۱)

هر کس در خرید یا فروش با مسلمانی خدعه کند از ما نیست و در قیامت با یهود محشور می شود؛ زیرا یهود خائن ترین مردم به مسلمانانند. و نیز فرمود:

هر کس شب را به سر برد در حالی که در نیتش خدعه با مسلمان باشد، شب را در غضب حق به سر برده و همچنان صبح می کند تا توبه نماید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الْمُؤْمِنُ لَا يَغُشُّ أَخَاهُ، وَ لَا يَخُونُهُ، وَ لَا يَخْذُلُهُ، وَ لَا يَتَّبِعُهُ، وَ لَا يَقُولُ لَهُ أَنَا مِنْكَ بَرِيءٌ. (۲)

مومن با برادر دینی خدعه نمی کند، به او خیانت نمی ورزد، وی را بی یاری نمی گذارد، به او تهمت نمی زند و از وی برائت و بی زاری نمی جوید.

۲۶ - عجب در عمل

عجب در لغت، به معنای خودپسندی، خودبرتربینی، تکبر و از خود راضی بودن است.

همین حالت زشت است که گروهی را در جوامع عزیز بی جهت کرد و نفاق و دوئیت و بدبینی و جنگ ها و برتری نژاد را بر جامعه انسانی تحمیل نمود.

انسان از خود راضی، به چیزی و به کسی رحم نمی کند و میل دارد انسان ها در

ص: ۱۴۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۴/۷۲، باب ۷۲، حدیث ۳؛ [۱] الأمالی، شیخ صدوق: ۴۲۹، ذیل حدیث ۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۵/۷۲، باب ۷۲، حدیث ۴؛ [۳] الخصال: ۶۲۲/۲، حدیث ۱۰.

همه شئون به او تعظیم کرده و برده او باشند و اگر تسلیم خواسته های وی نگردند به اشد مجازات محکوم شوند.

انسان به نژاد و رنگ و علم و عمل و هنر خود نباید عجب بورزد، بلکه باید در پیشگاه حضرت محبوب در هر شأنی که هست متواضع باشد، تا به اندازه استعداد و لیاقتش مورد ستایش و مدح حضرت حق قرار گیرد و یا اولیای الهی از او به نیکی یاد کنند.

قرآن مجید می فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿١﴾

آیا به کسانی که خود را به پاکی می ستایند ، ننگریستی ؟ [این خودستایی هیچ ارزشی و اعتباری ندارد] بلکه خداست که هر که را بخواهد [بر اساس ملاک های تعیین شده از سوی خود] می ستاید ، و [گروهی که به ناحق ، خود را می ستایند در کیفر و مجازات] به اندازه رشته میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی گیرند.

هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴿٢﴾

او به شما از هنگامی که شما را از زمین به وجود آورد و از هنگامی که در شکم مادرانتان جنین بودید ، داناتر است ؛ پس خودستایی نکنید . او به کسی که پرهیزکاری پیشه کرده است ، آگاه تر است .

راستی، چه معنا دارد که انسان خاکی خودش یا عمل نیکش را بزرگ و شایسته

ص: ۱۴۳

۱- (۱) - نساء (۴) : ۴۹ . [۱]

۲- (۲) - نجم (۵۳) : ۳۲ . [۲]

به حساب آورد و به آن شادی و خوشحالی کند و خود یا کارش را به رخ مردم بکشد.

ما که یک زمانی خاک، سپس نطفه، آنگاه جنین و پس از چندی طفل خردسال و پس از آن دارای جسمی معمولی و روزی هم به خاک گور می رویم چه جای عجب و خودپسندی داریم؟

البته خوشحالی از عمل از باب شکر و توفیقی که رفیق راه شده، از نظر قواعد شرعی مانعی ندارد. باید مواظبت کرد که کار انسان به عجب نکشد، عجبی که زمینه تحقق هرگونه ظلم به مردم و پایمال کردن حقوق انسان هاست.

اسحاق بن عمار می گوید: حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

عابدی نزد عالمی رفت، عالم به او گفت: نمازت چگونه است؟ گفت: از مثل منی درباره عبادتش می پرسند؟ من سال هاست خدا را عبادت می کنم، گفت:

گریه ات چگونه است؟ گفت: به اندازه ای که اشکم بر چهره ام می ریزد، عالم گفت:

اگر خنده می کردی و خائف و ترسناک از عاقبت بودی، بهتر از این بود که گریه کنی و به آن فخر بفروشی که کوشش و سعی فخر فروش به جایی نمی رسد! (۱) امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَ . (۲)

عجب بر هر کس وارد شود هلاک می گردد.

علامه مجلسی می فرماید: مراد از هلاکت، استحقاق عذاب الهی است.

از حضرت باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت شده:

دو نفر وارد مسجد شدند، یکی عابد و دیگری فاسق، سپس هر دو از مسجد

ص: ۱۴۴

۱- (۱) - الکافی: ۳۱۳/۲، حدیث ۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۰۷/۶۹، باب ۱۱۷، حدیث ۲.

۲- (۲) - الکافی: ۳۱۳/۲، حدیث ۲؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۰۱/۱، باب ۲۳، حدیث ۲۴۱. [۳]

خارج شدند در حالی که فاسقِ صدیق و عابدِ فاسق شده بود.

این بدین علت بود که عابد در عبادتش اهلِ فخر و خودپسندی گشت و فاسق بر گنااهش دچار پشیمانی شد و از حضرت حق طلب مغفرت نمود. (۱) خداوند به داود علیه السلام خطاب فرمود:

يَا دَاوُودُ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ . قَالَ : كَيْفَ أَبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْذِرُ الصَّادِقِينَ ؟! قَالَ : يَا دَاوُودُ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ ، وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ ، وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ أَلَّا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصَبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ . (۲)

ای داود! گناهکاران را بشارت بده و صدیقان را بترسان. عرضه داشت:

چگونه آلودگان را بشارت دهم و پاکان را بترسانم؟ خطاب رسید: به گناهکاران بشارت قبول توبه بده و این که از معاصی آنان عفو می کنم و پاکان را بگو به اعمال خود عجب نوزند که احدی نیست که برایش میزان اعمال پیا کنم مگر این که هلاک گردد.

معنای جمله آخر این است که خوبی ها و شکر انسان با نعمتی از نعمت های حق برابری نمی کند، اگر بخواهند نعمت ها را با عبادات و نیکی ها بسنجند برای کسی چیزی باقی نمی ماند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در جملاتی بسیار زیبا و پرمعنا می فرماید:

الْعُجْبُ هَلَاكٌ ، وَ الصَّبْرُ مِلَاكٌ . (۳)

عُجْبٌ هَلَاكٌ وَ صَبْرٌ مِلَاكٌ نَجَاتٌ اسْت.

ص: ۱۴۵

۱- (۱) - الکافی: ۳۱۴/۲، حدیث ۶؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۰۱/۱، باب ۲۳، حدیث ۲۴۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۲/۶۹، باب ۱۱۷، حدیث ۸؛ [۳] الکافی: ۳۱۴/۲، حدیث ۸. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۱۵/۶۹، باب ۱۱۷، حدیث ۱۷؛ [۵] الخصال: ۵۰۶/۲، حدیث ۳.

لَا وَحْدَهُ وَلَا وَحْشَهُ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ . (۱)

تنهایی و وحشتی وحشتناک تر از عُجب نیست.

سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ . (۲)

آن بدی که تو را بدحال کند و بیازارد، در پیشگاه خدا بهتر است از حسنه ای که تو را به عُجب آورد.

ای پسر در جهل ماندی تا ابد چون ندانستی ز اسرار صمد

رد کنی مرد خدا را در جهان لاجرم گیرد به مرگت این لسان

وای بر آن کس که او را رد کند بیخ اسرار دل خود را کند

ای ز نادانی خود حیران شده همچو گمراهان سرگردان شده

حیف اوقاتی که داری در جهان می روی زینجا به صد حسرت بدان

تو یقین که دوست را نشناختی زان جهت نقد تنت درباختی

این جهان بهر تو پیدا آمده واندر او صد شور و غوغا آمده

دیده معنی تو داری درنگر تا شوی واقف ز حالات بشر

صورت خیرالبشر همراه توست عرش اعظم نیز منزلگاه توست

اندر این عالم وجود کاملی بلکه بهتر از جمیع حاملی

تو دُر دریای سَرّ داوری بلکه روشن تر ز شمع خاوری

تو به دنیا بهر کاری آمدی اندر او مقصود یاری آمدی

این جهان بشناس و رواز وی برون تا نیفتی اندر این غرقاب خون

(عطار نیشابوری)

ص: ۱۴۶

٢- (٢) - نهج البلاغه: حكمت ٤٦؛ [٣] بحار الأنوار: ٣١٦/٦٩، باب ١١٧، حديث ٢٥. [٤]

امید یا آرزو از عوامل حرکت چرخ های زندگی انسان هاست. در حقیقت این امید و آرزو دلیل اصلی فعالیت و تلاش مردم است تا نظام زندگی شکل بگیرد و رفیق راه و آینده بشر می باشد.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

امید و آرزو مایه رحمت است و با آن مادر فرزند را شیر می دهد و باغبان به درختکاری می پردازد. (۱) «روزی حضرت عیسی علیه السلام در کناری نشسته بود، پیرمردی با بیل زمین را شیار می کرد، عیسی دعا کرد: خدایا! آرزو را از او بگیر. همان زمان پیرمرد بیل را به کنار انداخت و دراز کشید. ساعتی گذشت و عیسی گفت: خدایا! آرزو را به او بازگردان.

پیرمرد برخاست و شروع به کار کرد.» (۲) آرزو و امیدها را پایانی نیست و آثار بسیاری بر رفتار و کردار انسان دارد. چنانچه این عامل حیات و حرکت از حد بگذرد و به صورت آرزوی دور و دراز درآید، بدترین وسیله انحراف و بدبختی می شود چنان انسان را به خود مشغول می کند و غرق در دنیای تخیلات می سازد که از هدف کلی آفرینش غافل می شود.

خداوند متعال در ابتدای سوره حجر درباره کافران لجوج می فرماید:

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ * ذَرَهُمْ يَا كُفُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهَبُهُمُ اللَّهُمُّ الْأَمْثَلَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ « (۳)

کافران [هنگام روبرو شدن با عذاب] چه بسا آرزو می کنند که کاش تسلیم

ص: ۱۴۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۵/۷۴، باب ۷، ذیل حدیث ۸؛ أعلام الدین: ۲۹۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۹/۱۴، باب ۲۱، حدیث ۵۷؛ مجموعه ورام: ۲۷۲/۱.

۳- (۳) - حجر (۱۵): ۲ - ۳. [۱]

[فرمان های خدا] بودند . * بگذارشان تا بخورند و [با لذایذ مادی و زودگذر] کامرانی کنند ، و آرزوها ، سرگرمشان نماید ؛ سپس [حَقَائِیتِ اسلام و فرجام شوم خود را] خواهند فهمید .

این است که حضرت امیرمؤمنان بر سرانجام آن ترسناک بود می فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ مَا أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ : اتِّبَاعُ الْهَوَى ، وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصِيءُ عَنِ الْحَقِّ . وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ . (۱)

ای مردم، ترسناک ترین چیزی که بر شما می ترسم دو چیز است: یکی پیروی هوای نفس و دیگری بی مرز بودن آرزو. اما پیروی هوای نفس انسان را از حق باز می دارد و بی مرز بودن آرزو آخرت را از یاد می برد.

در نزد ایشان بدترین مردم کسانی هستند که آرزویشان دراز و کردارشان ناپسند باشد. به راستی چه افراد با استعداد و شایسته ای که بر اثر گرفتاری در دام آرزوهای خام و خیالی به موجودات ضعیف و مسخ شده تبدیل شدند. که نه تنها به حال جامعه شان مفید نبودند بلکه منافع شخصی خود را نیز پایمال کردند و از هر گونه تکامل بازماندند و أجل خود را نزدیک ساختند.

همان طور که مولی علی علیه السلام در مناجات خویش فرمود:

وَ حَبَسَنِي عَنْ نَفْعِي بَعْدَ أَمَلِي . (۲)

و دوری آرزوهایم مرا از منفعت واقعی ام محروم ساخته است.

چه محرومیت از این بیشتر که پیوسته انسان را در رنج و رفاه کاذب قرار می دهد و او شب و روز باید تلاش کند به گمان خود که به دنبال سعادت و آسایش می رود در حالی که توشه ای از بدبختی و گوشه گیری برای او فراهم می شود و توبه او را به

ص: ۱۴۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۴۲. [۱]

۲- (۲) - مصباح المتهجد: ۸۴۵؛ البلد الأمين: ۱۸۸. [۲]

تأخیر می اندازد.

مردی از حضرت علی علیه السلام درخواست موعظه کرد حضرت به او فرمود:

از آنانی مباش که بدون عمل امید به آخرت دارند و به آرزوی طولانی توبه را به تأخیر می اندازند... (۱) بیشتر این گونه افراد با حالت بدی جان می دهند و زندگی دردناکشان و سرانجام غم انگیز آنها مایه عبرت دیگران می شود.

حضرت سجاد علیه السلام در مناجات خود از دست نفس چنین می نالد:

إلهی الیک أشکو نفساً بالسوء أماره... وَ تَجْعَلَنی عِنْدَكَ أَهْوَنَ هَالِكٍ ، كَثِيرَةَ الْعِلَلِ ، طَوِيلَةَ الْأَمَلِ . (۲)

خدایا! از نفسی که فراوان به بدی فرمان می دهد به تو شکایت می کنم که...

هستی مرا نزد تو از پست ترین تباه شدگان قرار می دهد. بیماری هایش بسیار، آرزویش دراز است.

نقش شیطان در آرزوسازی و زیبا جلوه دادن آن در وجود انسان از مهمترین تلاش های شیطانی اوست که حتی به انبیا هم طمع ورزید تا در آنها تصرف کند.

تمنی به معنای آرزوست و شیطان امید داشت تا در آرزوهای پیامبران هم القائات وارد می کند که آن را آلوده کند ولی خداوند با آیات و حکمت خود امور را محکم می کند.

أمّی آرزوهای دراز آثار عجیبی در دنیا و آخرت دارد از جمله آنها: خداوند حق تعالی در مناجاتی به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

ای موسی! درد دنیا آرزوی دراز مکن که قلبت سخت می شود و انسان سخت

ص: ۱۴۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۱۵۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۳/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۲۱، [۲] مناجاه الشاکین.

دل از من دور است. (۱) درازی آرزو و امیدها، اعمال را زشت می کند، یاد مرگ را کم می سازد، پاداش عمل را ناچیز می کند و آخرت را از یاد آدمی می برد و دنیا را باب میل قرار می دهد.

پس امیر بیان مولای عارفان هشدار ماندگاری می فرماید:

هر که آرزو داشته باشد که فردا زنده بماند، در حقیقت آرزوی زندگی همیشگی را کرده است. و هر که آرزوی زندگی ماندگار کند، قلبش سخت شود و به دنیا روی آورد. و در چیزی که خداوند تبارک و تعالی به آن وعده داده است؛ بی علاقه گردد. (۲) خدایا! به تو پناه می برم از این که مرا دچار آرزوهای طولانی گردانی، آرزوهایی که جز حایل شدن بین من و حق و به فراموشی دادن آخرت سودی ندارد.

خدایا! به تو پناه می آورم از بدی نهفته در درون که عبارت از سوء نیت نسبت به مردم، یا خیال گناه، یا سیئات اخلاقی باشد.

خدایا! پناه به تو از کوچک شمردن گناه صغیره و از دست یافتن شیطان بر امورم، یا روزگاری که عامل بدبختی است و از ستم سلطان ستمکار و از اقدام بر اسراف و از نیافتن رزق و روزی به اندازه کفاف.

خدایا! به تو پناه می برم از شماتت دشمنان به وقتی که رنج و مصیبتی از باب آزمایش به من برسد و از نیازمندی به کسی که مانند خودم می باشد و از زندگی در سختی.

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - الکافی: ۳۲۹/۲، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۹۸/۷۰، باب ۱۴۵، حدیث ۳.

۲- (۲) - الجعفریات: ۲۴۰؛ مستدرک الوسائل: ۱۰۶/۲، باب ۱۸، حدیث ۱۵۵۲.

انسان موجودی ناشناخته و پیچیده است که در درون او محیطی پر از اسرار فطری و غریزی است که تنها خداوند و بنده او از نهایانها باخبرند. این انسانی که از آبی جهنده و خاکی خشکیده آفریده شده و برای هدفی عالی به صحنه دنیا آورده شده است؛ پس از حرکت های جسمی و قلبی و حالاتی که از آنها بروز می کند به بازگشتی بزرگ می رسد که یوم السرائر در آخرت است. این بازگشت روزی تحقق می یابد که اسرار پنهان، آشکار می شود و انسان ها با رنگ های گوناگون، درون خود را مشاهده می کنند. آن جا که حضرت حق تعالی می فرماید:

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴿١﴾

روزی که رازها فاش می شود .

تُبَلَى از ماده بَلَوَى به معنای آزمایش است. از آن جهت که به هنگام آزمایش حقیقت اشیا آشکار می شود، در روز قیامت اسرار نهفته بروز می کند و حقایق عالم درون آدمی بر همگان آشکار می شود.

سرائر جمع سریره به مفهوم حالات و صفات و نیات درونی و پنهانی است. به عبارت دیگر آنچه در قلب به صورت سرّی و مخفی مانده مانند نیت ها، اعتقادات، خطورات قلبی، وساوس شیطانی، الهامات رحمانی و گاهی به اعمال مخفیانه، سوء السریره گفته می شود؛ یعنی هر عمل قبیحی که انسان او را در باطن می پوشاند یا پنهانی مرتکب می شود.

در روایتی معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله از تفسیر سرائر در آیه شریفه پرسید:

«او می گوید: از حضرت پرسیدم: چه اسرار پنهانی است که خداوند بندگان را در

ص: ۱۵۱

حضرت فرمود: سرائر شما، همان اعمال شما همچون نماز و روزه و زکات و وضو و غسل جنابت و هر واجبی است؛ زیرا همه اعمال در حقیقت باطن پنهان است، اگر انسان بخواهد می گوید: نماز خوانده ام، در حالی که نخوانده است، یا می گوید وضو گرفتم در حالی که وضو نگرفته است، این تفسیر کلام خداوند است؛ روزی که حقیقت نهان ها آشکار می شود.» (۱) در آن روز که یوم البروز و یوم الظهور است اسرار درون نمایان می شود که عبارتند از ایمان و کفر و نفاق و نیت خیر و شر، ریا، اخلاص و... این ظهور و بروز برای مؤمنان مایه افتخار و مزید بر نعمت است. و برای مجرمان مایه سرافکنندگی و خواری و خفت و افزونی غضب الهی است.

بنابراین مردم از نظر خیر و شر درونی چهار دسته اند:

الف - عده ای ظاهر و باطنشان بر خیر و نیکی است. این وضعیّت انبیا و اصحاب آنان و مؤمنان و اولیای الهی است که در قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام برگزیده بودن آنان از میان نیکان خلق اشاره شده است.

ب - عده ای ظاهر و باطنشان بر شر و پلیدی است مانند: گروهی از اهل کتاب که خداوند کتاب آسمانی بر آنان نازل می فرمود، یا وعده پیروزی پیامبران را به آنان می داد، آنان انکار می کردند و حق را نمی پذیرفتند. پس خداوند کافران را لعنت نموده است.

ج - عده ای ظاهری شرور دارند ولی در باطن قلبی سلیم ولی پیچیده به خیر دارند. آنان کسانی اند که اهلیت بازگشت به دایره حق و حقیقت را دارا هستند. و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره آنان فرمود:

ص: ۱۵۲

خِيَارُ أُمَّتِي أَحْدَاؤُهُمُ الَّذِينَ إِذَا غَضِبُوا رَجَعُوا. (۱)

نیکان امت من راسخان در دینند، آنان هر گاه خشمناک شدند به حق بازمی گردند.

آنان در رسیدن به امور خیر بانشاط و شتاب کننده اند و در اجرای اصول دستوره‌های دینی و کارهای خیر باصلابت و محکم هستند. و در گستره رحمت خداوند آشکارا می خندند و در نهان از ترس عذاب پروردگارشان می گریند.

د - عده ای ظاهری خیر دارند ولی در باطن شرورند. این وضعیت جمع شدن خیر و شر همان حالت نفاق است. این گروه دارای باطنی خبیث که منشأ آن شیطنت پلید همراه با غضب افراطی و حسد اسرافی است. به تعبیر آیات قرآن، آنان منافقند که در دل‌هایشان مرض شک و ریاست و همه وعده های پیروزی و یاری خداوند را فریب می دانند. (۲) گفته شده که: «هرگاه درون و برون یکسان باشد، این عدل است. و هرگاه درون بهتر از برون باشد احسان است و هرگاه برون بهتر از درون باشد این تجاوز و ستم آشکار است.» (۳) بنابراین سخن فوق اگر درون انسان دچار آفت ها و مفسد اخلاقی گردد اندک اندک اثر زشتی سیرت به صورت انسان می رسد و او را بدشکل می کند و در حالت تداوم آن حتی دامن بزرگان و حاکمان را هم می گیرد.

امیرمؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید:

آفَةُ الْمَلِكِ سُوءُ السَّيْرِ، آفَةُ الْوَزَرَائِ خُبْتُ السَّرِيْرِهِ. (۴)

ص: ۱۵۳

۱- (۱) - كنز العمال: ۱۲۷/۳، حدیث ۵۸۰۵؛ الجامع الصغیر: ۶۱۵/۱، حدیث ۳۹۷۷.

۲- (۲) - ریاض السالکین: ۳۸۲/۲، تبصره.

۳- (۳) - مجموعه وزام: ۱۴/۱؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۱۹۱/۶، ذیل آیه ۹۰ سوره نحل.

۴- (۴) - غرر الحکم: ۳۴۷، حدیث ۷۹۹۳ - ۷۹۹۴. [۱]

آفت شاهی، بدرفتاری است، آفت وزیران پلیدی درون است.

در دعاهای وارده از معصومین علیهم السلام آمده است که:

برخی از گناهان و صفات رذیله، دعا و حاجت را رد می کند و یا جلوگیر و پرده رسیدن به درگاه خدا می شود. سید ساجدین، زین العابدین علیه السلام درباره این گونه گناهان می فرماید:

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ، سُوءُ النَّيِّهِ، وَخُبْتُ السَّرِيرَةَ وَالنَّفَاقُ مَعَ الْإِخْوَانِ. (۱)

و گناهایی که مانع قبولی دعاست عبارت از بدبختی، پلیدی باطن و دورویی با برادران می باشد.

پس هر گاه انسان برای اصلاح خود رسیدگی می کند، نادرستی درونش ظاهر می شود و به فکر پاک کردن سیاهی و زنگار از دل می افتد. هیچ کس صفت زشتی را در دل پنهان نکرد مگر این که آن ویژگی در لغزش های زبان و حرکات چهره اش نمودار می گردد.

امام صادق علیه السلام از ریشه های فساد باطنی پرده برداشته است که فرمود:

پلیدی ظاهر ناشی از پلیدی باطن است و هر که درون خود را درست کند، خداوند ظاهرش را خوب نماید؛ بزرگترین تباهی آن است که بنده به غفلت از خدای تعالی خرسند باشد؛ این تباهی زاییده آرزوی دراز و آزمندی و تکبر است، چنانکه خدای عزوجل در داستان قارون از این نکته خبر داده است که می فرماید: «خواهان تباهی بر روی زمین مباش که خداوند مفسدان را

ص: ۱۵۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۶/۷۰، باب ۱۳۸، حدیث ۱۲؛ [۱] معانی الأخبار: ۲۷۱، حدیث ۲.

دوست ندارد.» (۱) این خصلت ها کار قارون و باور او بود و همگی ریشه در دنیا دوستی دارد. (۲)

۲۹ - کوچک شمردن گناه صغیره

اشاره

در روایات معصومین علیهم السلام به طور کلی از کوچک شمردن و اندک دانستن عمل خیر یا شر نهی شده است؛ زیرا عمل اندک و سبک هر چند به نظر ناچیز آید ولی با توجه به نتیجه آن اثرات بسیاری دارد:

الف - زمینه سازی

عمل خیر اندک زمینه ساز کارهای خیر بزرگتر می شود؛ و هر گاه اندیشه انسان در کار نیک کوچک پیوسته باشد احساس خیرخواهی و خیررسانی در او تقویت می شود هر چند این خیر در دعا یا حاجت یا صدقه و یاری به دیگران باشد و بی توجهی به ارزش آن موجب ناامیدی و بی هویتی در وظیفه انسانی می گردد. و کوچک دانستن عمل خیر، آثار روانی و عقوبت بسیاری دارد که در روایات آمده است:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

کار خوب را هرگز اندک مشمار؛ زیرا فردای قیامت آن را می بینی و شادمانت می کند. (۳) امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

کار خوب را انجام دهید و چیزی از آن را دست کم نگیرید؛ زیرا کوچک آن

ص: ۱۵۵

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۷۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۹۵/۷۰، باب ۱۴۴، حدیث ۱؛ مصباح الشریعه: ۱۰۷.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۸۱/۶۸، باب ۶۴، حدیث ۳۷؛ ثواب الأعمال: ۱۳۴. [۱]

بزرگ است و اندک، آن بسیار. (۱) عادت به کارهای خیر و نیک اندک، مقدمه بر گزاری امور خیر بسیاری می شود.

ب - اندک انگاری حق خدا

گاهی کوچک دانستن عملی، سبک شمردن حق خداوند می باشد، یعنی خدا را هیچ حساب کردن و صاحب حق را بی ارزش انگاشتن است.

روایات ما درباره گناه این گونه بیان کرده است که در حقیقت سرزدن گناه کوچک، کم اهمیت انگاشتن حق پروردگار است و این تفکر سبب ضایع کردن حقوق الهی می شود. و مقام رب العالمین را در قلب کوچک می نماید و مخالفت او را فراهم می سازد.

حضرت علی علیه السلام به این نکته اشاره فرموده است:

هر گاه گناه را بزرگ بشماری؛ پس حق خدا را بزرگ شمردی و هر گاه گناه را کوچک بشماری پس حق خدا را کوچک دانستی. بنابراین هر گناهی که در اندیشه بزرگی دارد نزد خدا کوچک است و هر گناهی که کوچک انگاشته می شود نزد خداوند بزرگ است. (۲) این فرمایش امام علی علیه السلام تأیید اندرز رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوذر است که فرمود:

يَا أَبَا ذَرٍّ لَا تَنْظُرْ إِلَى صِغَرِ الْخَطِيئَةِ وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ . (۳)

ص: ۱۵۶

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۱۱/۳، ذیل آیه ۴ سوره آل عمران.

۲- (۲) - طه (۲۰): ۱۲۴.

۳- (۳) - تفسیر نور الثقلین: ۴۰۵/۳، حدیث ۱۷۰، ذیل آیه ۱۲۴ سوره طه.

ای ابوذر به کوچکی گناه منگر، بلکه به آن که نافرمانیش می کنی بنگر.

این که فرمود: گناه اندک نزد خداوند بزرگ است، یعنی حق مولای بزرگواری در کار است که با ارتکاب گناهان کوچک و نافرمانی عصیانگرانه با وسوسه های شیطانی، به تدریج از بین می رود.

گناه صغیره چیست ؟

گناه کوچک در برابر گناه بزرگ شناخته می شود که در قرآن مجید از آن تعبیر به لمم و سیئه شده است.

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ ﴿١﴾

کسانی که از گناهان بزرگ و زشت کاری ها جز لغزش های کوچک دوری می کنند [مورد آموزش اند] یقیناً آموزش پروردگارت گسترده و وسیع است .

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ﴿٢﴾

اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می شوید دوری کنید ، گناهان کوچکتان را از شما محو می کنیم ، و شما را به جایگاهی ارزشمند و نیکو وارد می کنیم .

راغب اصفهانی در واژه لمم نوشته است:

لمم برگرفته از امام به معنی نزدیک شدن به چیزی بدون انجام دادن آن است. و گاهی به چیز کم و ناچیز هم اطلاق شده است. در اینجا مقصود نزدیک شدن به گناه است و از گناه صغیره به لمم تعبیر شده؛ زیرا مرتکب صغیره، لحظه به لحظه به گناه

ص: ۱۵۷

۱- (۱) - نجم (۵۳) : ۳۲. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۳۱. [۲]

بزرگ نزدیک می شود و این موجب انباشته شدن گناهان می شود. لَمَم و سیئه هر دو در توهین و بی حرمتی به حق و مقام ربوبی باری تعالی مشترکند.

اما لَمَم ویژگی هایی دارد که در روایات و تفاسیر اهل فن آمده است:

۱- یکی از صفات غالبه بر نفس و فعل قبیحی است که حد ندارد و وعده عذاب به آن داده نشده است و بازخواستی از آن نشود.

۲- گناهی که شامل صغیره و کبیره است؛ مشروط بر این که عادت نشده باشد و گاهی که اتفاق بیفتد، انسان متوجه شده و توبه کند.

۳- گناهی که گاهی انسان به سراغ آن می رود و سپس از آن استغفار می کند.

۴- گناهی که از انسان سرزند و خودداری کند و بار دیگر آلوده شود و پی در پی ادامه دارد ولی طبیعت و عادت او نیست. (۱) بنابراین ممکن است مسلمانی لغزش داشته باشد ولی گناه بر خلاف فطرت و طبیعت و سجه اوست؛ زیرا روح و قلب او پاک است و آلودگی ها جنبه عرضی دارد. پس با ارتکاب گناه کوچکی، از ظلم به نفس پشیمان می شود و از خداوند تقاضای بخشش می کند سپس مغفرت واسعة الهی شامل حال او می گردد.

امیر مؤمنان در نامه ای به والیان حکومت چنین سفارش می فرماید:

فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسْأَلُكُمْ مَعَشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنَ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ وَالظَّاهِرَةِ وَالْمُسْتُورَةِ ، فَإِنْ يُعَذِّبُ فَانْتُمْ أَظْلَمُ ، وَ أَنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ . (۲)

ای بندگان حق، خداوند بزرگ از کوچک و بزرگ اعمالتان و ظاهر و نهانتان بازپرسی می کند، پس اگر عذابتان کند به عذاب مستحق ترید و اگر عفو کند او کریم تر است.

ص: ۱۵۸

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۵۳۷/۲۲، [۱] ذیل آیه ۵۳ سوره نجم؛ الکافی: ۴۴۱/۲، باب اللمم.

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۲۷. [۲]

در فرمایش‌های معصومین علیهم‌السلام به اثرات و خطرات بی‌اعتنایی به خطاهای کوچک اشاره شده است.

امام علی علیه‌السلام فرمود:

خداوند خشم خود را در معصیتش پنهان کرده است؛ بنابراین هیچ گناهی را کم‌شمارید؛ زیرا چه بسا که آن با خشم خدا همراه باشد و تو ندانی. (۱) امام باقر علیه‌السلام فرمود:

مصیبتی چون کوچک شمردن گناهت و رضایت دادن به وضعیت موجودت نیست. (۲) امام صادق علیه‌السلام به اُبی‌اسامه زید شحام فرمود:

از گناهان خُرد پنداشته پرهیزید که این گناهان آمرزیده نمی‌شود. عرض کردم: گناهان کوچک چیست؟ فرمود: آدمی گناه کند و بگوید: چه خوب می‌شد اگر غیر این گناهی دیگر نمی‌داشتم. (۳) امام کاظم علیه‌السلام فرمود:

مسیح به حواریون فرمود: همانا گناهان کوچک از نیرنگ‌های ابلیس است. او گناهان را در نظر شما کوچک جلوه می‌دهد و در نتیجه گناهان انباشته و زیاد شده و شما را در میان می‌گیرد. (۴)

ص: ۱۵۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۴۹/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۴۳؛ معانی الأخبار: ۱۱۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۵/۷۵، باب ۲۲، حدیث ۱؛ تحف العقول: ۲۸۶. [۲]

۳- (۳) - الکافی: ۲۸۷/۲، حدیث ۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۳۴۵/۲، باب ۱۳۷، حدیث ۲۹.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۰۷/۷۵، باب ۲۵، حدیث ۱؛ تحف العقول: ۳۹۲. [۴]

گناهان اندک مسیر گناهان بزرگند و کسی که از خداوند در گناه کم، ترس نداشته باشد در زیاد نیز از او نترسد. (۱)

۳۰ - تسلط شیطان

از ویژگی های سرنوشت منافقان چیرگی شیطان بر آنهاست. از اینرو یاد خدا از خاطر آنها زدوده شده است. و یاد شیطان بر آنها غلبه کرده است.

به این دلیل خداوند آنان را حزب شیطان نامیده و می فرماید:

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَسِرُونَ « (۲)

شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان حزب شیطانند، آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیان کارانند!

اسْتَحْوَذَ از ماده حُوذَ به معنای پشت ران شتر است و از آن جا که ساربان به هنگام راندن شتران بر پشت ران های آنها می زند به مفهوم تسلط یافتن و شتاب در راندن آمده است.

از ویژگی های بارز منافقان اعطای تام نفس در اختیار و سوسه های شیطانی است. و فرد منافق با فراموشی ذکر حق، حزب شیطانی تشکیل می دهد و گروهی از انسان های نادان را هم گمراه می سازد و فجایع بسیاری را پدید می آورد؛ آنانی که آتش فتنه ها و بدعت ها را می افروزند و باطل را با حق می آمیزند؛ و حوادث ناگواری مانند جنگ جمل و قیام عاشورا را به وجود می آورند، مریدان دربست شیطانند که

ص: ۱۶۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۳/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۵۵؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱۸۰/۲، حدیث ۴.

۲- (۲) - مجادله (۵۸): ۱۹. [۱]

راه حق و معصومان علیهم السلام را سدّ می کنند و باطل را تقویت می نمایند.

پس در این حالت سرنوشت ایشان با اراده شیطان گره می خورد که امیرمؤمنان درباره آنان فرمود:

فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَىٰ أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَىٰ . (۱)

در این وقت شیطان بر دوستانش مسلط می شود و آنان که لطف حق شاملشان شده نجات می یابند.

آنچه از آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام به دست می آید:

غلبه یا سلطه شیطان بر انسان از مشکل ترین گرفتاری های انسان است؛ زیرا شیطان فریبکاری های بی شماری دارد که اساس آن هوای نفس است. پس هیچ انسان صاحب نفس که دارای مقام یا مال یا مدرک باشد از فتنه های او در امان نیست مگر اندک افراد مُخْلِص و متقی مصون می مانند.

و بسیاری از مردم حتی بدون وسوسه شیطانی زمینه سلطه جویی شیطان را بر خود فراهم می سازند سپس صحنه های عصیان را به دست آنان به وجود می آورد در حقیقت غلبه هوایی و خواهش های نفسانی جاده را برای شیاطین صاف می کند.

حضرت مولا علی علیه السلام به این ریشه اشاره فرموده:

مِنِ اسْتِفَادَةِ هَوَاهُ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ . (۲)

هر که خواهش های او از او فایده برد؛ شیطان بر او مسلط گردد.

هر چند خداوند متعال به شیطان مهلت فریب و دام گستری را تا روز موعود داده است ولی هرگز حق حکومت همیشگی و سلطه گری بر فرشتگان و آدمیان نداده

ص: ۱۶۱

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۵۰. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۰۷، حدیث ۷۰۴۹. [۲]

است. ولی چون شیطان که سالیان دراز در درگاه ربوبی به عبادت و پرستش پرداخته بود به او اجازه داد تا تصرفاتی در وجود انسان بنماید. البته نه بر فطرت و دین و ولایت و محبت اهل بیت، بلکه در حدود اعمال بدنی و اخلاقی که می تواند زمینه های آمادگی گناه را مانند تشویق، زیبا نمایی، تحریک شهوت، برافروختن غضب فراهم سازد و هرگز مستقیم وارد امور خلاف نمی شود.

بنابراین در روز قیامت شیطان در دفاع خود به کافران و منافقان شاکی می گوید:

وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ « (۱)

و شیطان [در قیامت] هنگامی که کار [محاسبه بندگان] پایان یافته [به پیروانش] می گوید: یقیناً خدا [نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب] به شما وعده حق داد، و من به شما وعده دادم [که آنچه خدا وعده داده، دروغ است، ولی می بینید که وعده خدا تحقق یافت] و [من] در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود، فقط شما را دعوت کردم [به دعوتی دروغ و بی پایه] و شما هم [بدون اندیشه و دقت دعوتم را] پذیرفتید، پس سرزنشم نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شمایم، و نه شما فریادرس من، بی تردید من نسبت به شرک ورزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را همچون اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و منکرم؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است.

ص: ۱۶۲

در حقیقت شیطان با نیروهای غریزی در وجود انسان یاری می‌شود.

حکمای اسلامی در تفسیر ریشه‌های اغواگری شیطان گفته‌اند:

«در بدن انسان نیروهای چهارگانه است که سبب از دست رفتن سعادت‌های روحانی می‌گردد:

۱- نیروی خیال و محسوسات و تصویر آن در ذهن و فکر

۲- نیروی وهم در غیر محسوسات

۳- نیروی شهوت و امیال

۴- نیروی غضب و خشم

از این نیروها حالاتی تولید می‌شود که موجب زوال کامیابی معنوی و حضور شیاطین خارجی در اطراف انسان می‌شود؛ تا زمانی که این نیروها فعال نباشند، وسوسه‌ای هم در کار نیست که سبب جهت‌گیری نیروهای چهارگانه باشد.» (۱) علاوه بر آنها، حواس ظاهری و باطنی و نیروهای بدنی هم به کمک شیطان می‌روند و انسان به دست خود مقدمات گمراهی و تباهی را آماده می‌سازد. اما این که درباره پیامبران و اولیای الهی نمی‌تواند نفوذ مؤثر داشته باشد؛ زیرا اصولاً هر کسی با اراده و میل نفس خویش دریچه‌های قلب را به روی شیطان می‌گشاید و گرنه او بدون اجازه از این دروازه نمی‌گذرد و پیامبران خدا و اولیای حقیقی خداوند هرگز اجازه نظر به او نمی‌دهند تا روح و روان و دل آنان آلوده شود.

مقصود از این راه‌یابی شیطانی این است که آدمی بر اثر ضعف ایمان و بی‌توجهی به حق و حقوق الهی و انسانی، قلب را در اختیار تسخیر شیطان قرار می‌دهد در نتیجه ارتکاب گناه در ذهن او آسان می‌شود.

امور مهمی در روایات اهل بیت آمده است که زمینه تسلط شیطان بر آدمی را بیان می‌کند که عبارتند از:

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۳/۶۰، باب ۳؛ به نقل از التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۴۱/۱۴، ذیل آیه ۱۷ سوره اعراف.

۱ - خودپسندی

۲ - زیاد دیدن عمل

۳ - کوچکی گناه

۴ - همنشینی با هوسرانان

۵ - علاقه به مدح و ستایش

۶ - اختلاف سازی

۷ - سرگرم شدن به مال و فرزند

۸ - حسد ورزی

۹ - حرص خوردن

۱۰ - خلوت گزینی

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

از توفیق پرهیزگاری، توجه به حالت های شیطانی است که در پیرامون انسان با تقوا می چرخد تا راه نفوذ را پیدا کند.

فَاتَّقَى عَبْدُ رَبِّهِ نَفْسَهُ، وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ، فَإِنَّ اجَلَ مَسْتُوْرٍ عَنْهُ وَامَلَهُ خَادِعٌ لَهُ وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرْكَبَهَا وَيَمْنِيَهُ التَّوْبَةَ لِيَسُوْفَهَا، حَتَّى تَهْجَمَ مَيِّتُهُ عَلَيْهِ اغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا. (۱)

آن عبدي تقواپيشه شد كه خيرخواه خودگشت و توبه اش را پيش انداخت و بر شهوتش پيروز شد؛ زيرا زمان اجل انسان مخفي است و آرزويش گول زننده اوست، شيطان موكل آدمي است كه معصيتش را در نظرش مي آرايد تا مرتكب آن شود و توبه را به صورت آرزو براي آينده جلوه مي دهد تا آن را

ص: ۱۶۴

به تأخیر افکند، تا مرگ بر آدمی بتازد زمانی که نسبت به آن غافل تر از هر چیز باشد.

این است حال اولیای خداوند که پیش از روز محاکمه به درگاه خدا از وسوسه های رنگارنگ شیطانی شکایت می برند.

امام سجّاد علیه السلام در مناجات شاکین که در حقیقت نجوای دردمندان است عرضه می دارد:

الهی! از دشمنی که مرا گمراه می کند و از شیطانی که مرا به انحراف می کشاند به تو شکایت می کنم. او سینه مرا از وسوسه آکنده و زمزمه های او قلبم را در میان گرفته است. در پیروی از خواهش های نفس مرا یاری می رساند و دنیا دوستی را در نظرم می آراید و میان من و طاعت و قرب به تو مانع می شود... (۱)

۳۱ - سختی های روزگار

حضرت سجّاد علیه السلام از تلخی های زمانه به خداوند پناه می برد چرا که زندگی در دنیا هیچ گاه خالی از دغدغه ها و دست اندازها نیست، کمترین آنها بیماری بدن انسان است که جسم او با درد و بلا همدم می شود و گاهی تا دم مرگ با آن همراه است. و این حقیقت زنده تا همیشه دهر ادامه دارد.

در فرهنگ لغت عرب آمده است:

«النَّكْبَةُ» یا «نَكْبَةُ الدَّهْرِ» یعنی آنچه از سختی های مصیبت بار زمانه و طوفان حوادث روزگار به انسان برسد. (۲)

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۳/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۲۱، مناجاه الشاکین.

۲- (۲) - لسان العرب: مادة «النكبة».

گاهی چرخهٔ زمان برای بعضی آدمیان، بمباران بلا و حادثه به وجود می آورد و این وضعیت امتحان الهی است تا پندی برای همگان باشد.

ایوب علیه السلام پیامبر خدا هم از این قاعده دنیایی بی نصیب نماند بلکه او در بدترین شرایط قرار گرفت که خداوند دربارهٔ او فرمود:

وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرًا لِلْعَابِدِينَ « (۱)

و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی . * پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف نمودیم ، و خانواده اش را [که در حادثه ها از دستش رفته بودند] و مانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم که رحمتی از سوی ما و مایهٔ پند و تذکری برای عبادت کنندگان بود .

ولی او از همه حوادث پیچیده که در طوفان بیماری و نابودی مال و مرگ فرزندان و غلامان برایش پیش می آمد، خم به ابرو نداد تا آزمونش کم بها نشود.

خداوند در ادامه از ماجرای ایوب علیه السلام درس بزرگی را به ما می آموزد که فرمود:

«این ماجرا برای عبادت کنندگان یادآوری باشد.» تا همانند او صبر و شکیبایی پیشه کنند. همان گونه که او در دنیا و آخرت ثواب دریافت کرد، آنها نیز به ثواب الهی برسند؛ زیرا هر گاه که بلاها و گرفتاری ایوب و صبر او را که برترین مرد زمان خود بود به یاد آورند، خویشان را برای بردباری در دشواری های دنیا آماده می سازند. و این اسلحهٔ هر پیامبر یا رهبر یا فرد مصلح است که با تحمیل مشکلات به موفقیت دست یابد. خواهی نخواهی زندگی دنیا آمیخته با انبوه بلا و فقر و بیماری و کمبودهاست؛

ص: ۱۶۶

و کسانی که روحیه استقامت ندارند همیشه نسبت به پیشامدهای آینده نگرانند، امّا کسانی که صبورند از حوادث باکی ندارند؛ اگر به پاداش آن برسند آرزوی بارش بلاهای بیشتری را می کنند؛ چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله درباره بیماری که ابراز درد و بی تابی می کرد؛ با تبسم به او نگاه نمود و فرمود:

در شگفتم از مؤمن و بی تابی او در بیماری؛ اگر مؤمن می دانست پاداشی را که خداوند در برابر سختی امراض به او می دهد هر آینه آرزو می کرد که همیشه در گرفتاری های آن غوطه ور باشد تا وقتی که پروردگارش را ملاقات کند. (۱) و نمونه آن حضرت صادق علیه السلام فرموده اند:

هر گاه مردی گرفتار دردی شود و صبر کند، خداوند مانند پاداش هزار شهید برایش مقرر نماید. (۲) و بنابر مفهوم بیشتر روایات معصومان علیهم السلام راه بهشت، عبور از گذرگاه بلایای زمینی و آسمانی است.

روزگار هیچگاه در کام رهبران و مؤمنان خوش نیامده است؛ زیرا بروز فتنه ها و آشوب ها در حکومت ها از موانع اصلی حکومت صالحان بوده است.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در نکوهش زمان خود می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ ، أَنَا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ وَ زَمَنٍ كَنُودٍ ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا ، وَ يَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُتُوًّا ، لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا وَ لَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحِلَّ بِنَا . (۳)

ص: ۱۶۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۶/۷۸، باب ۲، حدیث ۱۲؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۵۰۱، حدیث ۱۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰۶/۷۸، باب ۲، حدیث ۱۴؛ وسائل الشیعه: ۴۰۳/۲، باب ۱، حدیث ۲۴۷۳.

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۳۲. [۲]

ای مردم، ما در روزگاری منحرف و زمانی غرق کفران درآمده ایم، زمانی است که نیکوکار بدکار شمرده می شود و ستم پیشه بر طغیانش می افزاید، از آنچه دانیم سودی نبریم و از آنچه ندانیم نپرسیم، از خطرات ترسی نداریم تا بر سرمان فرود آید.

سپس حضرت حالات مردم را بر چهار دسته می کند:

۱ - فسادگران زمین

۲ - آشوبگران حکومتی

۳ - منافقان خیانتکار

۴ - صالحان و متقیان

این چهار گروه محصول فراز و نشیب های روزگارند که برخی مانند کاه بر روی آب شناور در حزب باد هستند و برخی مانند آب گل آلوده، تفرقه افکن و شرورند و برخی مانند آب زلال، مایه سرافرازی و حیات جامعه اسلامی هستند.

بنابراین فرمایش، هیچ اعتمادی به روزگار دنیا نیست که رنجوری آن بسیار است.

امام علی علیه السلام در کلامی دیگر، روزگار را چنین وصف می کند:

روزگار بدن ها را می فرساید و آرزوها را تازه می کند و مرگ را نزدیک می گرداند و امیدها را دور می سازد. هر که به روزگار دست یابد به رنج افتد و هر که از دستش بدهد رنجور شود. (۱) پس چه جای خوشحالی و آرامش است که تیرهای غیبی بلا و حادثه در کمین

ص: ۱۶۸

خوشی ها و مستی هاست تا آدمیزاد در خواب غفلت نماند.

و نیز آن حضرت فرمود:

مردم کسی را نگفتند: خوشا به حال او، مگر این که روزگار برای او روز بدی را پنهان کرد. (۱) و همچنین به فرزندش حسن علیه السلام سفارش فرمود:

فرزندم! بدان که روزگار همواره چهره عوض می کند و دگرگون می شود پس چون کسی مباش که سخت سرزنش می کند و عذرش نزد مردم اندک است. (۲) آیا راه چاره ای هست که از دشواری های زمانه آسوده گذر کنیم.

حضرت صادق علیه السلام برای اهلش چنین سفارش می فرماید:

مؤمن را آسایش حقیقی نباشد مگر آن گاه که خداوند را دیدار کند. و به غیر این آسایش در چهار چیز است: سکوتی که به آن از احوال دل و نفس خود با آفریدگارت پی ببری، خلوتی که به آن از گزند پیدا و ناپیدای زمانه نجات یابی، گرسنگی که به آن شهوت ها و وسوسه های شیطانی را بمیرانی و شب زنده داری که به آن دلت را روشن و نهادت را با صفا و روح و روانت را پاک سازی. (۳)

۳۲ - ستمگری پادشاه

از نشانه های فرومایگی و پستی روزگار مردم، حکومت ستمگران جور است هر چند بر پایه اسناد اسلامی و تجربه تاریخی دوره سلطه گری ظالم همیشگی نیست ولی آثار تلخ و ناشایسته ای بر اوضاع جامعه باقی می گذارد؛ که تا چندین نسل

ص: ۱۶۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۲۸۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۲/۷۴، باب ۸، حدیث ۱؛ تحف العقول: ۸۳.

۳- (۳) - مصباح الشریعه: ۱۱۵؛ بحار الأنوار: ۶۹/۶۹، باب ۹۶، حدیث ۱.

رنجوری آن آشکار است.

«هنگامی که سلیمان نامه ای به وسیله هدهد به سوی ملکه سبا فرستاد تا تسلیم حق شوند و دست از پرستش بتان بردارند. ملکه سبا در ابتدای تصمیم با بزرگان قوم خود مشورت کرد که با سلیمان چگونه برخورد کند تا آنان گفتند: ما قدرت کافی داریم و مرد جنگیم ولی تصمیم نهایی با توست. تصور ملکه این بود که پادشاهان چون تصمیم به تصاحب سرزمینی می گیرند با ابزارهای قدرت و فشار نظامی وارد می شوند پس گفت:

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَّبَ لِكَ يَفْعَلُونَ» (۱)

گفت: همانا پادشاهان هنگامی که [با ابزار، ادوات جنگی و سپاهی رزمی] وارد شهری می شوند، آن را تباه می کنند و عزیزان اهلش را به ذلت و خواری می نشانند و [آنان] همواره چنین می کنند!

این شیوه فکری او درباره سلاطین صحیح بود؛ زیرا تأکید کرد: «آری، اینچنین می کنند.» در حقیقت ملکه سبا که خود پادشاه بود شاهان را خوب شناخته بود که برنامه آنان در دو چیز خلاصه می شود: فساد انگیزی و ذلیل ساختن عزیزان. (۲) چرا که پادشاهان به آخور منافع خود می اندیشند نه حقوق ملت ها و آبادی و سربلندی دولت ها، بنابراین اسباب اصلی عقب ماندگی امت ها آنانند.

به این جهت مولا علی علیه السلام فرمود:

آفَهُ الْعُمَرَانِ ، جَوْرُ السُّلْطَانِ . (۳)

ص: ۱۷۰

۱- (۱) - نمل (۲۷) : ۳۴. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۴۵۴/۱۵، [۲] ذیل آیه ۳۴ سوره نمل.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۴۶، حدیث ۷۹۶۴. [۳]

آسیب آبادانی، ستم پادشاه است.

یا حکمای اسلامی گفته اند:

لَا قَحْطَ أَشَدُّ مِنْ جَوْرِ السُّلْطَانِ . (۱)

هیچ کمیابی سخت تر از ستم شاهی نیست.

دگرگونی زمانه بسیار زمینه عبرت آموزی است به ویژه که حاکمان، حامیان ستمگری که دلگرم به تاج و تخت هستند در امواج روزگار زیان کارند.

امام علی علیه السلام آن عارف و حق بین به این واقعیت اشاره فرمود:

هر که زمانه را امین داند همو به وی خیانت کند و هر که بر او بزرگی کند، خوار و حقیرش سازد و هر که بر وی خشم گیرد او نیز وی را به خشم آورد و هر که بدو پناه برد، او تسلیمش کند؛ چنین نیست که هر تیراندازی به هدف زند و هر گاه سلطان تغییر کند، زمانه دگرگون شود. (۲) شناخت زمان و سرگرمی های او نباید از نگاه عمیق مؤمن دور بماند؛ زیرا گاهی از سوی دیگر، سست عنصری حاکم سبب هرج و مرج در جامعه می شود که اثر آن کمتر از ستمگری او نیست بلکه بیشتر است.

از این رو امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

خَوْرُ السُّلْطَانِ أَشَدُّ عَلَى الرَّعِيَّةِ مِنْ جَوْرِ السُّلْطَانِ . (۳)

سستی پادشاه بر مردم سخت تر از ستمکاری پادشاه است.

زیرا ستم سلطان از فرد او صادر می شود ولی ضعف و ناتوانی او در اداره امور

ص: ۱۷۱

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۹۴/۱۱. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۳۱. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۴۱، حدیث ۷۷۸۸. [۳]

کشور سبب ظلم و بی عدالتی در بین مردم می شود و هر کسی به کسی دیگر ظلم می کند در نتیجه ستمکاری افزون تر می شود.

البته اطرافیان سلطان هم در شرارت و تجاوزهای او نقش اساسی دارند؛ زیرا که آنان اسباب حمایت روحی و جسمی او را در جرأت دادن بر جنایت ها فراهم می سازند.

«در مجلس امام صادق علیه السلام گفته شد: یا همسایه پادشاه باش یا همسایه دریا.

حضرت فرمود: این ناممکن است، درستش این است که نه باید با پادشاه همسایه شد و نه با دریا؛ زیرا پادشاه تو را می آزارد و دریا سیرابت نمی کند.» (۱) یعنی شاه به خاطر غرورش تو را رنج می دهد و دریا هم با طوفانش نابودت می سازد. به هر حال خوشی هر دو زود گذر است.

صاحب کتاب جامع السعادات در باب اصلاح نفس قبل اصلاح غیر، اشرف اقسام عدالت را، عدالت سلطان می داند و می نویسد:

«پنهان نماند که برترین و مهمترین و بالاترین صور سیاست ها و شمول آن، عدالت سلطان است و دیگر ارکان عدالت وابسته و در مرتبه بعدی آن است و با ستم سلطان؛ موج های آشوب به حرکت درآید و گروه آزمایش ها انباشته گردد و بلاهای زمانه فشرده شود. سختی های روزگار نو به هم رسد. کمال و ارزش را مانند سرگردان در بیابان بجویند ولی راهی برای رسیدن آن و راهنمایی و هدایت گری برای نقشه آن نیابند. میدان علم و عمل و بررسی آثار و جایگاه آن دو در گوشه و کنار مورد ستم قرار گیرد. پس یافت نشود که معیار و میزان در کسب کامیابی و خوشبختی ها چیست؟...» (۲) بنابراین با دگرگونی این نظم و نظام امور؛ طبیعت اذهان و اعمال نفوس مختل

ص: ۱۷۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۸/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۶؛ کشف الغمه: ۲۰۳/۲.

۲- (۲) - جامع السعادات: ۹۴/۱ - ۹۵، تتمیم.

می گردد و انسان ها در برنامه ریزی و شکل گیری کارهایشان دچار سردرگمی می شوند. این قانون طبیعی دنیاست که هر انسانی ستم پیشه باشد بنیان خود را سست کرده است و وسیله شکست خود را فراهم می سازد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام سرانجام چنین کسی را این گونه بیان می فرماید:

مَنْ جَارَ فِي سُلْطَانِهِ وَ أَكْثَرَ عُدْوَانَهُ ، هَدَمَ اللَّهُ بُنْيَانَهُ وَ هَدَّ أَرْكَانَهُ. (۱)

هر که در سلطنت خود ستم کند و دشمنی خود را بسیار سازد، خداوند پایه و ریشه او را ویران نماید.

۳۳ - اسراف

اشاره

در قرآن مجید از صفات ممتاز عباد الرحمن عدالت خواهی و دوری از هر گونه زیاده روی و کوتاهی در امور زندگی، به ویژه مسائل مالی است.

انفاق و بخشش یکی از وظایف اخلاقی هر مسلمان است که باید بدون اسراف و بخل باشد. و انحراف هر یک از آنها سبب نامیزان شدن تعادل روحی انسان می شود.

خداوند متعال در وصف حال بندگان خاص خود می فرماید:

وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۲)

و آنان که وقتی انفاق می کنند، نه از حد معمول [و متعارف] می گذرند و نه تنگ می گیرند، و [انفاقشان] همواره میان این دو در حد اعتدال است .

در تفسیر اسراف و اقتار که نقطه مقابل یکدیگرند، نکته های بسیاری بیان شده است ولی منظور کلی این است:

ص: ۱۷۳

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۴۶، حدیث ۷۹۷۷. [۱]

۲- (۲) - فرقان (۲۵) : ۶۷. [۲]

اسراف، تجاوز و فزونی از حد بدون حق و جایگاه است و اقتار، کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد.

قوام، به معنی، استقامت و حد وسط میان دو چیز است. وقتی چیزی قوام دارد یعنی او مایهٔ اعتدال و ایستادگی در محل آن است.

حق مداری و محل داشتن مصرف هر چیز از ملاک های قوام است. از رسول الله صلی الله علیه و آله در تفسیر آیهٔ فوق پرسیدند، فرمود:

هر که بی جا و به ناحق عطا کند اسراف کرده است و هر که بجا و به حق خرج نکند سختگیری و خواری ورزیده است. (۱) از امام صادق علیه السلام از کمترین حد اسراف پرسیدند، فرمود:

کمترین اندازه آن این است که لباس بیرون را لباس خانه قرار دهی و ته مانده ظرفت را دور بریزی و خرما بخوری و هسته هایش را به اطراف بیندازی. (۲) هر چند میانه روی در کسب مال، مایهٔ زیاد شدن مال می شود ولی نباید از مرز صحیح مصرف، گذراند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در رعایت حق مالی به اصحابش می فرماید:

مَنْ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَيَّاهُ وَ الْفَسَادَ فَإِنَّ إِعْطَاءَ كَ الْمَالِ فِي غَيْرِ وَجْهِهِ تَبْدِيرٌ وَ اسْرِافٌ وَ هُوَ يَرْفَعُ ذِكْرَ صَاحِبِهِ فِي النَّاسِ وَ يَضَعُهُ عِنْدَ اللَّهِ. (۳)

هر که ثروتی دارد مبادا آن را تباه کند؛ زیرا صرف کردن بی دلیل آن زیاده روی و از حد گذراندن است و این کار او را در میان مردم بلند آوازه

ص: ۱۷۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۱/۶۶، باب ۳۷؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۳۱۱/۷.

۲- (۲) - الکافی: ۵۶/۴، حدیث ۱۰؛ [۱] جامع احادیث الشیعه: ۷۱۹/۱۶، حدیث ۲۵۳۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۷/۷۵، باب ۱۷، حدیث ۲؛ [۲] تحف العقول: ۱۸۵. [۳]

می کند، اما نزد خداوند بی مقدار می سازد.

گرچه اسراف و ولخرجی زیاد انسان، بیشتر در مال و مصرف خوردنی و نوشیدنی و پوشاکی است.

و در مفهوم اسراف گفته اند:

مصرف مال بیشتر از اندازه جایز شرعی و عقلی یا انفاق مال زیاد با غرض فرومایگی یا انفاق مال بدون سودمندی و رعایت حق و مقدار درست آن باشد.

ولی اسراف به مصرف بی رویه در مال تنها اختصاص ندارد؛ بلکه هر چیزی که در غیر جایگاه خود قرار بگیرد و حق و حدی در آن منظور نشود، اسراف است.

همانند قوم لوط که در مسائل شهوی اسراف می کردند و از حلال خدا تجاوز نمودند یا فرعون در روی زمین ادعای برترین کرد و در دریای غرورش غرق شد.

اثرات و مفسد اسراف

بر اساس آیات و روایات، اسراف اثرات نکوهیده و مفسد بسیاری دارد، مانند:

۱ - اسراف سبب ضایع شدن حقوق می شود.

۲ - اسراف سبب جهل به مقدار مال و آن موجب ماندن نفس در خواری نیازمندی و خواهش های نفسانی می شود و نادانی کلید هر شری است.

۳ - اسراف سبب فقر و تهیدستی شود.

۴ - اسراف سبب حق کشی و ستم به دیگران می شود.

۵ - اسراف سبب تجمل گرایی، حرام خوری، خون ریزی می گردد.

۶ - اسراف سبب تولید امراض جسمی و روانی مانند وسواسی، چاقی، اعتیاد و... و سرانجام نفس را به هلاکت می رساند.

۷ - اسراف سبب زیان های بسیاری شود که ضررش بیشتر از بخل و احتکار است.

۸- اسراف در دنیا سبب همدمی انسان با شیطان و در آخرت همنشینی با اهل دوزخ است.

مفاسد اسراف تنها در اموال و اعمال شر و ناپسند است؛ اما در امور خیر و افعال نیک و شایسته هر چه انسان در راه خیر تلاش و مصرف کند، اندوخته آخرتی آن زیاد است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

اسراف در هر چیزی ناپسند است مگر در کارهای خیر. (۱) و اکنون مشاهده می کنید که مردم در امور ناپسند که گرفتاری دنیا و آخرت، در پی دارد چه بسیار مال و وقت و عمر خویش را اسراف می کنند و باطل را در هدفش یاری می رسانند. اما در امور خیریه که موجب سازندگی روح و روان و پاداش اخروی است و زمینه های آن در جامعه اسلامی فراهم است، کوتاهی می کنند. پس اهل زمانه را بشناسید.

نشانه های اسرافکار

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

نشانه اسرافکار چهار چیز است:

۱- به کارهای باطل می نازد.

۲- آنچه فراخور حالش نیست می خورد.

۳- در کارهای خیر بی رغبت است.

۴- هر کسی را که به او سودی نرساند، انکار می کند. (۲)

ص: ۱۷۶

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۵۹، حدیث ۸۱۲۰؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۷۱/۱۵، باب ۲۳، حدیث ۱۸۲۱۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲۲/۱، باب ۴، حدیث ۱۱؛ تحف العقول: ۲۲.

در مسئله روزی خواه مادی یا معنوی، حکمت الهی وجود دارد. خداوند در رزق موجودات تفاوت و اندازه بر اساس گنجایش هر مخلوقی مقرر داشته است. و بر پایه علم و بینشی که نسبت به قابلیت و استعداد هر یک از بندگانش دارد، فراخور حالش روزی می دهد. همه انسان ها نمی توانند از روزی های مادی و معنوی به طول یکسان بهره مند باشند؛ زیرا چنانکه آیه شریفه می فرماید:

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱)

یقیناً پروردگارت رزق را برای هر که بخواهد وسعت می دهد، و [برای هر که بخواهد] تنگ می گیرد؛ زیرا او به [مصلحت] بندگانش آگاه و بیناست .

هیچ کاری را حق تعالی بدون حساب و علت انجام نمی دهد؛ پس تقدیر و مقدرات حکیم مطلق بر اساس آن احاطه فیاض بر ماهیت و سرنوشت موجود است. و انسان چون دارای صفات و ظرفیت محدود است و در زمان و مکان معینی جای می گیرد پس بر گذشته و آینده خویش احاطه ندارد، بنابراین بر صلاح و فساد امورش آگاه نیست و زمینه گمراهی و تباهی خود را فراهم می سازد.

در آیه دیگر می فرماید:

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲)

و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می کند؛ یقیناً او به بندگانش آگاه و

ص: ۱۷۷

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - شوری (۴۲) : ۲۷. [۲]

بسیاری از عوامل تباهی انسان ها از فزونی رزق و مال زیاد است که بنده خدا از راه حرام کسب می کند و آن را به حساب زرنگی و تلاش زیاد خود قرار می دهد. و این را نمی داند که داشتن امکانات و اندازه طبیعی دارایی و قناعت ورزی است که انسان را در سیر معنوی موفق می کند و سبب رشد و کمال معنوی او می شود. و حرص و زیادخواهی و فقر روحی باعث رکود روانی و بی توفیقی است که زمینه ساز شکست درونی انسان می شود.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ ، وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّائِبِهِ ، وَ تَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ . (۱)

همه کمال حقیقی، عبارت از فهم در دین و شکیبایی در برابر بلای سخت و اندازه نگه داشتن در خرج زندگی است.

در این سخن باید اندیشه کرد چه نیکوست که جایگاه کسب روزی هم پاکیزه باشد که این نشانه خوشبختی بنده خوش روزی است.

«ابوعبیده به امام صادق علیه السلام عرض کرد: دعا کن که خداوند روزی مرا در دست بندگانش قرار ندهد. امام فرمود: خداوند چنین کاری نمی کند. او روزی بندگان را در دست یکدیگر قرار داده است، اما از خدا بخواه که روزیت را در دست بندگان خوبش قرار دهد که این از خوشبختی است.» (۲) و گاهی تنگی و گسترش روزی ها، جهت آزمایش روحیه انسان است تا سپاسگزار از ناسپاس معلوم گردد. و توانگر از تهیدست و تنگ دست؛ بازشناخته شوند.

ص: ۱۷۸

۱- (۱) - الکافی: ۳۲/۱، حدیث ۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۷۲/۷۵، باب ۲۲، ذیل حدیث ۵. [۲]

۲- (۲) - تحف العقول: ۳۶۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۴۴/۷۵، باب ۷۳، حدیث ۱۰۸.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در وصیت خود به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

اگر توانی کاری کنی که از کسی جز خداوند نعمتی به تو نرسد، چنین کن؛ زیرا تو به قسمت خویش خواهی رسید و سهم خود را خواهی گرفت. و البته روزی اندکی که از سوی پروردگار پاک رسد ارزشمندتر است از نعمت بسیاری که از آفریدگان او به تو رسد؛ گرچه همه چیز از اوست. (۱) گاهی محرومیت از رزق یا اندک شدن برکت مال به جهت عوامل سوزاننده سرچشمه فیض آن است که در بیان معصومان علیهم السلام اسباب آن آمده است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هر که حقی از حقوق برادر مسلمان خود را پایمال سازد، خداوند برکت روزی را بر او حرام گرداند مگر آن که توبه کند. (۲) امام باقر علیه السلام فرمود:

بنده گناه می کند و به سبب آن روزی از او گرفته می شود. (۳) امام صادق علیه السلام فرمود:

حرام خواری زیاد؛ روزی را نابود می سازد. (۴) بنابراین کسی که به اندازه کفافش بسنده می کند، به آسایش دست می یابد و از زندگی آسان و بانشاطی برخوردار می شود. و از کمی رزق و روزی گلایه نمی کند؛ زیرا این خواسته پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که به ابوذر فرمود:

ص: ۱۷۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۳۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۹۳/۱۰۱، باب ۱۰، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۳۲۵/۲۷، باب ۹، حدیث ۳۳۸۵۰.

۳- (۳) - الکافی: ۲۷۰/۲، حدیث ۸؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۱۸/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۶.

۴- (۴) - تحف العقول: ۳۷۲؛ بحار الأنوار: ۲۵۶/۷۵، باب ۲۳، ذیل حدیث ۱۰۸.

ای اباذر! من دعا کردم که خداوند بزرگ مرتبه روزی دوستداران مرا به قدر کفاف عطا کند و به دشمن من مال و فرزند زیاد دهد. (۱) از دعاهای حضرت علی علیه السلام است که حفظ حرمت انسانی را در کرامت روزی می طلبد:

اللَّهُمَّ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَلَا تَبْذُلْ جَاهِي بِالْأَقْتَارِ، فَاسْتَرْزِقْ طَالِبِي رِزْقَكَ وَاسْتَعْطِفْ شَرَارَ خَلْقِكَ، وَابْتَلِي بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي، وَافْتَنَّ بِذَمِّ مَنْ مَنَعَنِي وَانْتَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ كُلِّهِ وَلِيُّ الْأَعْطَاءِ وَالْمَنْعِ أَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (۲)

بار خدایا! آبرویم را به بی نیازی حفظ فرما و حرمتم را به تنگ دستی نشکن، تا از آنان که روزی تو را خواهند روزی خواهم و از شرار مردم خواستار عطوفت باشم و به ثنای کسی که به من ببخشد دچار آیم و به بدگویی آن که از بخشیدن به من دریغ ورزد مبتلا گردم و تو ماورای این همه، اختیار دار بخشش و منعی، چه این که بر هر چیز توانایی.

۳۵ - شماتت دشمنان

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

إِنَّمَا سُمِّيَ الْعَدُوُّ عَدُوًّا لِأَنَّهُ يَعْدُو عَلَيْكَ فَمَنْ دَاهَنَكَ فِي مَعَايِكَ فَهُوَ الْعَدُوُّ وَالْعَادِي عَلَيْكَ. (۳)

دشمن را عدو نامیده اند؛ زیرا بر تو تجاوز و ستم می کند. پس هر که در

ص: ۱۸۰

۱- (۱) - مکارم الأخلاق: ۴۶۳.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۶. [۱]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۴۶۱، حدیث ۱۰۵۶۹. [۲]

عیب هایت با تو مسامحه کند؛ دشمنی است که بر تو تجاوزگری می کند.

«به طور کلی دشمن بر دو گونه است:

الف - دشمن باطنی که ذات و ماهیتش با حس درک نمی شود.

ب - دشمن ظاهری که با احساس و شهود قابل درک است.

دشمنان باطنی عبارتند از:

۱ - «شیطان» که اصل هر دشمنی است و کینه توزی ذاتی و ریشه ای او بر اساس حسادت و غروری است که در اصل خلقت آدم پدید آمده است و خداوند در آیاتی از قرآن مجید، بسیار از دشمنی شیطان پرهیز داده است.

۲ - «نفس اماره» که از اقسام نفس و همکار شیطان در دعوت به گناه و زشتی هاست و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این زمینه فرموده است:

خطرناک ترین دشمن تو نفس توست که میان دو پهلویت قرار دارد. (۱) و حضرت یوسف علیه السلام در ماجرای خویش با همسر عزیز مصر از این نفس به خدا پناه برد که او را تا مرز نافرمانی حق نزدیک نمود.

دشمنان ظاهری سه گونه اند:

۱ - «انسان شیطان صفت»، آدم بد ذات و کینه جو که باطنی درنده خو و سنگدل دارد و برای ضرر زدن به دیگران به آنان یورش می برد و نابود می سازد. و آن شیاطین انسی هستند که حق تعالی در سوره ناس فرمود: بخشی از وسوسه ها در سینه آدمی به وسیله این گروه صورت می گیرد. کافران و منافقان از این گروهند.

۲ - «انسان بدخواه»، کسی که یا مخالف برتری عقلی یا علمی و عرفانی اهل فضل و دانش است. مانند دشمنی که نادانان با عاقلان و عالمان دارند؛ که در حقیقت دشمن چیزی هستند که نمی دانند.

ص: ۱۸۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۱؛ عده الداعی: ۳۱۴.

امام رضا علیه السلام فرمود:

سه چیز است که بر سه چیز گماشته شده است: رنج و مشقت روزگار بر دارندگان آداب کامل، چیرگی محرومیت بر پیشکسوت اهل حرفه و فن و دشمنی عوام بر اهل معرفت. (۱) یابه سبب جاذبه دنیایی مانند حسادت نسبت به مقام ریاست و مال و ملک دیگری و یا حسادت نسبت به فامیل و همسایه و دوستان است.

امام علی علیه السلام فرمود:

عَدَاوَةُ الْأَقَارِبِ أَمْرٌ مِنْ لَسَعِ الْعَقَابِ . (۲)

دشمنی نزدیکان تلخ تر و دردناکتر از گزیدن عقرب هاست.

۳- «انسان مُودی»، آنانی که درگیری و نافرمانی ایشان سبب شکنجه روحی و اذیت به حال انسان است ولی قصد تجاوز یا نابودی ندارند مانند فرزندان و همسران که پروردگار در سوره تغابن به پرهیز از آنان و مدارا و گذشت از رفتارشان سفارش فرموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۳)

ای اهل ایمان! به راستی برخی از همسران و فرزندان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های خدا و پیامبر] دشمن شمايند؛ بنابراین از [عمل به خواسته های بی جای] آنان [که مخالف احکام خداست] پرهیزید، و اگر [از آزار و رنجی که به شما می دهند] چشم پوشی کنید و سرزنش کردن آنان را

ص: ۱۸۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۱/۲، باب ۱۰، حدیث ۵.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۴۰۷، حدیث ۹۳۳۷. [۱]

۳- (۳) - تغابن (۶۴): ۱۴. [۲]

ترک نمایید و از آنان بگذرید [خدا هم شما را مورد الطاف بی کرانش قرار می دهد]؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است .

البته دسته سوم و اموال انسان همگی از ابزارهای آزمایش الهی است که باید مؤمن به آنها سنجیده شود. (۱) مراد حضرت سجاد علیه السلام از شماتت اعدا، شیطان جنی و انسان های شیطان صفت ملامت گرند که در وقت بروز بلاها و مشکلات روحی و جسمی و ارتکاب معصیت او را سرزنش می کنند و نفس لؤامه هم به خاطر اطاعت از هوای نفس، وجدان فطری او را محکوم می سازد.

بزرگان دین و پیامبران خدا و اولیای الهی از گزند دشمنان و ملامتگر مصون نبودند و هر یک به فراخور مقامات خویش مورد شماتت بدخواهان بوده اند.

«ایوب نبی علیه السلام از این وضعیت رنج آور به درگاه ربوبی شکوه برد و گفت:

وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ « (۲)

و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی .

در تفسیر قمی در ذیل آیه:

وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرِي لِأُولِي الْأَلْبَابِ « (۳)

و خانواده اش را [که در حادثه ها از دستش رفته بودند] و مانندشان را همراه با آنان به او بخشیدیم تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای خردمندان باشد .

آمده است: خداوند از خانواده ایوب کسانی را که پیش از ابتلای او مرده بودند و

ص: ۱۸۳

۱- (۱) - ریاض السالکین: ۳۹۱/۲ - ۳۹۲.

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۸۳ [۱]

۳- (۳) - ص (۳۸) : ۴۳.

همچنین کسانی که پس از ابتلای او در گذشته بودند به وی برگرداند. و همه آنها را برای ایوب زنده گرداند و آنان با او به زندگی ادامه دادند.

بعد از آن که خداوند ایوب را بهبودی بخشید، از او پرسیدند: از میان بلاهایی که به سر تو آمد کدام یک برایت سخت تر بود؟ فرمود: شماتت دشمنان. ^(۱) امام صادق علیه السلام دربارهٔ زمینه سازی شیطان برای سرزنش ایوب علیه السلام فرمود:

«چون مدّت بلا و گرفتاری بر ایوب به درازا کشید و ابلیس صبر او را دید، نزد عدّه ای از یاران ایوب علیه السلام که در کوه های دور به گوشه نشینی رفته بودند، رفت و گفت: بیایید نزد این بنده بلازده برویم و از حال او جو یا شویم. پس بر استرانی خاکستری سوار شدند و چون به نزدیک ایوب رسیدند از بوی ناخوش او رم کردند ولی یاران و جوانان به نزد ایوب علیه السلام نشستند و عرض کردند:

ای ایوب! کاش به ما می گفتی که چه گناهی کرده ای، چون اگر از خدا پرستش کنیم ما را هلاک سازد. به نظر ما گرفتار شدن تو به این رنج و بلایی که کسی به آن مبتلا نشده؛ به خاطر مسأله ای است که آن را پنهان داشته ای؟

ایوب علیه السلام فرمود: به عزت پروردگارم سوگند که او می داند من هیچ غذایی نخوردم مگر این که یتیمی یا بینوایی با من می خورد و هیچ گاه با دو امر که هر دو طاعت خدا بود روبه رو نشدم مگر این که آن کاری را که برای بدنم سخت تر بود برگزیدم.

یکی از جوانان گفت: وای به حال شما! پیامبر خدا را سرزنش کردید به طوری که مجبور شد آنچه از عبادت پروردگارش که تا کنون پوشیده می نمود بر ملا سازد.

پس ایوب فرمود: پروردگارا! اگر روزی در مجلس داوری تو بنشینم آن گاه اقامهٔ حجت و دلیل خواهم کرد...» ^(۲)

ص: ۱۸۴

۱- (۱) - تفسیر القمی: ۲/۲۴۲، ذیل آیهٔ ۴۳ سورهٔ ص.

۲- (۲) - تفسیر المیزان: ۱۷/۲۱۳ - ۲۱۴.

به هر حال ایوب موفق گردید از همهٔ آزمون های الهی که در برابر خواستهٔ شیطان برای ارزیابی مقام شکرگزاری او در حالت سختی و بلا بود؛ سرافراز بیرون آید. او حتی به خواهش همسرش که گفت: تقاضای شفا و سلامتی از درگاه الهی بنما، فرمود: وای بر تو! ما هفتاد سال در نعمت بودیم. حال باید به همین اندازه در گرفتاری و سختی نیز صبور باشیم. و اندکی نگذشت که بهبود یافت.

جاحظ می گوید: «هیچ سرنیزه ای نافذتر از ملامت دشمنان ندیدم.» (۱) این وضعیت در صحنه ای از قیامت هم برپاست که در محاکمه عمومی مستضعفان گناهکار به مستکبران جنایتکار می گویند:

شما بودید که با مکر و فریب ما را نسبت به خداوند کافر و مشرک نمودید و مستکبران چون عذاب را مشاهده می کنند از سرزنش ها سخت پشیمان می شوند. (۲)

۳۶ - نیاز به مثل خود

اشاره

بعضی انسان ها در زندگی دچار کوتاهی یا زیاده روی در فقر و غنی می شوند در حالی که فقر گوهر مردان بزرگمنش و آشکار کنندهٔ خصلت های فاضله است. زمانی که خدای متعال می فرماید:

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ « (۳)

در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است ، ولی منافقان

ص: ۱۸۵

۱- (۱) - ربيع الأبرار: ۱۴۶؛ رياض السالكين: ۳۹۳/۲.

۲- (۲) - سبأ (۳۴) : ۳۳.

۳- (۳) - منافقون (۶۳) : ۸. [۱]

[به این حقیقت [معرفت و آگاهی ندارند .

بنابراین است که مؤمنان نباید ذلت و خواری داشته باشند. اگر برای آنان در زندگی سختی و کمبودهایی پیدا شد و یا به بلایی گرفتار آمد، یا برای امتحان و شناخت درونی است یا برای پاکی از گناهی که در هر صورت مایه ارتقای معنوی در کمال آدمی است.

کلمه

«أكفاء» در دعا به معنای امثال و اشیاء در نسب و حسب است. و نسبت دادن فقر به آن از جهت شدت درد نیازمندی به نزدیکان و یا نیازمندی به دیگران باشد هر گاه انسان محتاج به مانند خود باشد در حقیقت اسیر او شود و دیگری بر او ریاست می کند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

... اِحْتَجَّ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ وَ اسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ . (۱)

دست نیاز سوی هر که دراز کنی، بنده او می شوی و از هر که بی نیازی جویی، همتای او خواهی بود.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا . (۲)

نزدیک است که فقر به کفر انجامد.

فقر در کلام علامه مجلسی

مرحوم مجلسی رحمه الله در توضیح این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«این روایت از روایات مشهور میان شیعه و سنی است و نکوهش عظیمی از فقر دارد. اما اخباری که گذشت و روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

ص: ۱۸۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۱۱/۷۱، باب ۳۰، حدیث ۲۱؛ [۱] الخصال: ۴۰/۲، حدیث ۱۴.

۲- (۲) - الکافی: ۳۰۷/۲، حدیث ۴؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۴۶/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۴.

فقر افتخار من است و من به آن بر سایر انبیا علیهم السلام می نازم. (۱) و نیز فرمود:

بار خدایا! مرا مستمند، زنده بدار و مستمند بمیران و در زمره مستمندان محشور فرما. (۲) با روایت فوق تعارض دارد. البته این روایت با روایتی که اهل سنت از پیامبر نقل می کنند:

أَلْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ. (۳)

فقر مایه روسیاهی هر دو جهان است.

را تأیید می کند.

بزرگان در یکنواختی و سازش میان دوگانگی احادیث نظرات مختلفی بیان کرده اند.

فقر در کلام راغب اصفهانی

راغب اصفهانی نوشته است: فقر در چهار معنا به کار می رود: (۴) ۱- وجود نیاز ضروری. این معنا همه انسان ها را تا زمانی که در دنیا هستند و همه موجودات تا ابد را شامل می شود و آیه:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۵)

ص: ۱۸۷

-
- ۱- (۱) - عوالی اللآلی: ۳۹/۱، حدیث ۳۸؛ بحار الأنوار: ۳۰/۶۹، باب ۹۴، ذیل حدیث ۲۶.
 - ۲- (۲) - عوالی اللآلی: ۳۹/۱، حدیث ۳۷؛ بحار الأنوار: ۳۰/۶۹، باب ۹۴، ذیل حدیث ۲۶.
 - ۳- (۳) - عوالی اللآلی: ۴۰/۱، حدیث ۴۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۰/۶۹، باب ۹۴، ذیل حدیث ۲۶. [۲]
 - ۴- (۴) - مفردات الفاظ القرآن: ماده «فقر».
 - ۵- (۵) - فاطر (۳۵): ۱۵. [۳]

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا، و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

اشاره به همین معناست که فقر مطلق الی الله در ذات ممکنات است و نازیدن و افتخار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به فقر از این معناست.

۲ - تهیدستی که در آیات:

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَئِنْ تَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ « (۱)

[صدقات] حق نیازمندی است که در راه خدا [به سبب جنگ یا طلب دانش یا بیماری یا عوامل دیگر] در مضیقه و تنگنا افتاده اند [و برای فراهم کردن هزینه زندگی] نمی توانند در زمین سفر کنند؛ فرد ناآگاه آنان را از شدت پارسایی و عفتی که دارند توانگر و بی نیاز می پندارد. [تو ای رسول من!] آنان را از سیمایشان می شناسی. [آنان] از مردم به اصرار چیزی نمی خواهند. و شما ای اهل ایمان! آنچه از مال [با ارزش و بی عیب] انفاق کنید، یقیناً خدا به آن داناست.

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ « (۲)

صدقات، فقط ویژه نیازمندان و تهیدستان [زمین گیر] و کارگزاران [جمع و پخش آن] و آنان که باید [به خاطر تمایل به اسلام] قلوبشان را به دست آورد، و برای [آزادی] بردگان و [پرداخت بدهی] بدهکاران و [هزینه کردن] در راه خدا که شامل هر کار خیر و عام المنفعه می باشد [و در راه

ص: ۱۸۸

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۷۳. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۶۰. [۲]

ماندگان است؛ [این احکام] فریضه ای از سوی خداست، و خدا دانا و حکیم است.

۳- نیاز نفس که عبارت از آزمندی و سیری ناپذیری است و مقصود حدیث نبوی که فرمود:

نزدیک است که فقر به کفر انجامد. (۱) همین معناست. و در مقابل آن، حدیث توانگری، توانگری نفس است، قرار دارد. و مقصود از این جمله:

کسی که قناعت نداشته باشد، مال و ثروت او را توانگر و بی نیاز نمی کند. (۲) نیز همین توانگری است.

۴- نیازمندی به خدا؛ که حدیث نبوی می فرماید:

بار خدایا! با نیازمندی به خودت مرا بی نیاز گردان و با بی نیازی از خودت مرا نیازمند مگردان. (۳) و همچنین آیه:

فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۴)

و گفت: پروردگارا! به آنچه از خیر بر من نازل می کنی، نیازمندم.

مقصود همین معنا از فقر است. فقیر در اصل به معنای کسی است که ستون فقراتش شکسته است. این توجیه، بهترین سخنی است که در این باب گفته شده

ص: ۱۸۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹/۶۹، باب ۹۴، حدیث ۲۶؛ عوالی اللآلی: ۴۰/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱/۶۹، باب ۹۴، ذیل حدیث ۲۶؛ غرر الحکم: ۳۹۳، حدیث ۹۰۹۱. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۱/۶۹، باب ۹۴، ذیل حدیث ۲۶؛ [۲] عون المعبود: ۲۸۳/۴.

۴- (۴) - قصص (۲۸): ۲۴. [۳]

است. بعضی هم روسیاهی (سواد الوجه) را حمل به مدح و ستایش کرده اند، یعنی فقر همچون خال سیاهی است بر رخسار محبوب که او را زیبا می کند نه زشت.

به قولی، مراد از وجه، ذات ممکن است و مراد از فقر، نیاز آن در وجود دیگر صفات کمالیه به غیر؛ و تعبیر از احتیاج به روسیاهی لزوم آن با ذات ممکن است به طوری که سیاهی از محل خود زایل نمی شود، احتیاج نیز از ذات ممکن جداشدنی نیست. بعید بودن این دو توجیه پوشیده نیست. بهتر آن است که به فرض درست بودن حدیث، حمل بر فقر مذموم و نکوهیده شود.

فقر در کلام غزالی

غزالی در شرح این حدیث می نویسد:

«زیرا فقر توأم با اضطرار به چیزی که از آن چاره ای نیست آدمی را در پرتگاه کفر قرار می دهد، چرا که موجب حسادت به توانگران می شود و حسد هم حسنت و خوبی ها را از بین می برد و باعث شود که انسان فقیر در برابر ثروتمندان اظهار ذلت و خواری کند که این خود به آبرو و دین او لطمه می زند و سبب ناخشنودی به قضای الهی و ناراضی بودن از روزی می شود و این جهت اگر کفر نباشد به کفر می کشاند به این دلایل است که پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله از فقر به خدا پناه برده است.»^(۱) به این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْتَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِ غَيْرِهِ . (۲)

هر که می خواهد توانگرترین مردم باشد، باید به آنچه در دست خداست

ص: ۱۹۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۱/۶۹، باب ۹۴، ذیل حدیث ۲۶.

۲- (۲) - الکافی: ۱۳۹/۲، حدیث ۸؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۷۸/۷۰، باب ۱۲۹، حدیث ۲۰. [۲]

اطمینان بیشتری داشته باشد تا به آنچه در دست غیر اوست.

لقمان حکیم به فرزندش فرمود:

قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ ، اَعْلَمُ أَيُّ بَنِي إِيْنِي قَدْ دُقْتُ الصَّبْرَ وَ أَنْوَاعِ الْمُرِّ فَلَمْ أَرْ أَمْرًا مِنَ الْفَقْرِ فَإِنْ افْتَقَرْتَ يَوْمًا فَاجْعَلْ فِقْرَكَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ . (۱)

لقمان به فرزندش فرمود: بدان ای فرزندم! که من صبر را و نیز انواع تلخی ها را چشیدم، اما تلخ تر از فقر ندیدم. پس اگر روزی فقیر شوی، نیازت را میان خود و پروردگارت نگه دار و از ناداریت با مردم سخن مگوی که نزد آنان خوار و بی مقدار می شوی... .

امام زین العابدین علیه السلام سرور عارفان به حقیقت، از اثرات فقر می فرماید:

طَلَبُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ مِذْلَةٌ لِلْحَيَاءِ وَ مِذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ وَ اسْتِخْفَافٌ بِالْوَقَارِ وَ هُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ وَ قَلُّهُ طَلَبُ الْحَوَائِجِ مِنَ النَّاسِ هُوَ الْغِنَى الْحَاضِرُ. (۲)

نیاز خواهی از مردم مایه خواری در زندگی و از بین برنده شرم و حیاست و از وقار و شکوه آدمی می کاهد و آن، فقر حاضر است و کمتر نیازخواهی، ثروت حاضر است.

۳۷ - زندگی در سختی

اشاره

گاهی به طور کلی درهای زندگی به روی انسان بسته می شود و انسان دست به هر کاری می زند با درهای بسته روبرو می شود که در روایات از آن تعبیر به تنگی معیشت کرده اند و به تعبیر قرآن معیشت ضنک است.

ص: ۱۹۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۳/۶۹، باب ۹۴، حدیث ۸۴؛ [۱] کنز الفوائد: ۶۶/۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۶/۷۵، باب ۲۱، ذیل حدیث ۳؛ [۳] تحف العقول: ۲۷۹.

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند ، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود.

ضنک به معنی سختی و تنگی است که در اثر فشار و شدت مسائل گوناگون انسانی و طبیعی صورت می گیرد. این فشار زندگی تنها به خاطر درآمد اندک و فقر نیست، بلکه در اثر بخل و حرص و آرزوهای دراز آدمی، عرصه را بر او تنگ می کند و دیگر علاقه ای به ایثار و بخشش و لطف به دیگران ندارد.

از مهمترین زمینه های بروز سختی های و فشارهای مادی و معنوی روگردانی از یاد حق است. یادی که مایه آرامش و اطمینان جان و دل است و نبود آن سبب احساس اضطراب و ترس و افسردگی در روان می گردد. هنگامی که انسان مسؤولیتش را فراموش می کند از یاد حق غافل می شود و غرق در شهوات و حرص و طمع می گردد، زندگی در تنگنای معنوی قرار می گیرد، نه عرفانی که جانش را بسازد و نه اخلاقی که او را در برابر طوفان شهوات آرام کند.

در حقیقت تنگی روزگار بشر بیشتر به خاطر کمبودهای معنوی است که به خاطر عدم اطمینان به آینده و ترس از نابودی امکانات و وابستگی به جهان ماده است. و آن دل به حق سپرده، از این نگرانی در امان است.

مضيقه زندگی در کلام علامه طباطبائی

علامه طباطبائی رحمه الله در شرح آیه فوق؛ دلیل مضيقه زندگی را چنین بیان می فرماید:

«این که خداوند می فرماید: «زندگیش سخت شود» یعنی تنگنایی؛ دلیلش این

ص: ۱۹۲

است که هر کس پروردگار خود را فراموش کند و از یاد او برود راهی برایش نمی ماند غیر این که به دنیا چنگ زند و آن را تنها مطلوب و هدف خویش قرار دهد. و برای تحصیل آن بکوشد و تمام همت خود را صرف درست کردن زندگی و گسترش آن کند. زندگی چنین کسی، کم باشد یا زیاد او را بسنده نیست؛ زیرا هر چه به دست آورد باز راضی نشود و سعی می کند بیشتر و بیشتر به چنگ آورد. بنابراین هر چه به دست آورد دلش افزون تر می طلبد؛ به علاوه غم و نگرانی و اضطراب و ترس از پیشامدها و بلاهای ناگواری چون مرگ و بیماری و آفت و حسادت بدخواهان و توطئه دشمنان و ناکامی در کوشش ها و از دست دادن کسان و چیزهایی که دوست دارد او را پیوسته دلتنگ و بی قرار می سازد. در صورتی که اگر مقام و عظمت پروردگار خویش را می شناخت و همواره به یاد او بود و یقین می یافت که نزد پروردگارش حیاتی جاودانه و نیامیخته با مرگ و نیستی دارد و ملکی زوال ناپذیر و عزتی ناب و تهی از خواری و شادی و مقام و کرامتی بی پایان در انتظار اوست و درمی یافت دنیا گذرگاه است و زندگی آن در قیاس با زندگی اخروی ناچیز است. اگر این نکته ها را درمی یافت، به همان مقدار از دنیا که برایش مقدر شده قناعت می کرد و معیشتی که بهره اش گشته است کفایتش می کرد و خود را در تنگنا و سختی قرار نمی داد.» (۱) ایشان در بحث دیگری با عنوان گفتاری درباره معنای عذاب در قرآن می نویسد:

همچنانکه در تفسیر آیه:

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ « (۲)

و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در این بهشت سکونت گیرید.

ص: ۱۹۳

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۲۲۵/۱۴، ذیل آیه ۱۲۴ سوره طه.

۲- (۲) - بقره (۲): ۳۵. [۱]

توضیح دادیم: حقیقت امر آن است که خوشحالی و غم و شادی و اندوه و امید و ترس انسان و سختی کشیدن و آسایش دیدن او، همگی نخست بر محور دید او درباره خوشبختی و بدبختی می چرخد و سپس نعمت و عذاب و اموری از این قبیل بسته به چیزی است که به آن نسبت داده می شود. مثلاً روح برای خود نوعی خوشبختی و بدبختی دارد و جسم نوعی دیگر. همچنین این دو مقوله برای حیوان مفهومی دارد و برای انسان مفهومی به همین ترتیب...

انسان ماده پرست دنیاخواه که خلق و خوی های الهی را به خود نگرفته و به آداب و تربیت های او پرورده نشده است. خوشبختی را همان خوشبختی مادی می داند و به سعادت روح یعنی خوشبختی معنوی اهمیتی نمی دهد. از اینرو در راه به دست آوردن مال و فرزند و مقام و در راه سلطه جویی و قدرت طلبی، آزمندانه می کوشد. او گرچه پیش از همان چیزی را می خواسته که اکنون به آن رسیده است، اما در حقیقت، خواهان نعمت و لذت های خالص خیالی خود بوده است. به همین علت وقتی به لذتی می رسد آن را همراه با هزاران درد و غم می یابد.

بنابراین تا زمانی که به آنچه می خواهد نرسد آن چیز برایش آرزو و مایه حسرت است و همین که به آن رسید می بیند آن خواسته او نیست؛ زیرا در آن عیب ها و کاستی ها می بیند که با غم و دردها و عوامل بی ارزش که به آنها دل خوش کرده بود همراه است. از طرف دیگر به چیزی فراتر از این امور مادی هم که مایه آرامش دل و تسلی خاطر در برابر از دست رفته ها باشد، دل نبسته است.

بنابراین باز گرفتار حسرت می شود. پس آنچه به دست می آورد مایه غم و درد او می شود و از اینرو رهایش می کند و به سراغ چیزی بهتر از آن می رود تا شاید دل دردمندش را شفا دهد و آنچه به دست نمی آورد مایه دردمندی و دریغ خوردن های او می شود. چنین است حال او وقتی چیزی را به دست می آورد و حال او که چیزی

را به دست نمی آورد...» (۱)

تفسیر آیه شریفه در کلام امام صادق علیه السلام

در برخی روایات از امام صادق علیه السلام، درباره مراد از آیه:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا (۲)

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود.

پرسیدند؟ حضرت فرمود:

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. و ناینایی در آخرت از کوردلی در دنیا است که ولایت علی بن ابی طالب را نپذیرفته است و او در قیامت سرگردان است. (۳) این حالت آشفته؛ مجازات روی گردانی از هدایت حق یا ولایت امام علی علیه السلام که موجب ناینایی درون و بیرون می گردد. و هر کس از الگوی حق در دنیا اعراض کند گرفتار شرایط سخت معیشتی و بد دلی شود که اثر آن در قیامت آشکار می شود.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ اضْيَحَّ وَ الدُّنْيَا اكْبُرَ هَمِّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ وَ أَلْزَمَ قَلْبُهُ أَرْبَعَ خِصَالٍ : هَمًّا لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ أَيْدَاءٌ، وَ شُغْلًا لَا يَنْفَرِحُ مِنْهُ أَبَدًا وَ فَقْرًا لَا يَبْلُغُ غَنَاهَ أَبَدًا، وَ أَمَلًا لَا يَبْلُغُ مُنْتَهَاهُ أَبَدًا. (۴)

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۱۱/۳، ذیل آیه ۴ سوره آل عمران.

۲- (۲) - طه (۲۰): ۱۲۴. [۱]

۳- (۳) - تفسیر نور الثقلین: ۴۰۵/۳، حدیث ۱۷۰، ذیل آیه ۱۲۴ سوره طه.

۴- (۴) - مجموعه ورام: ۱۳۰/۱. [۲]

کسی که صبح کند و بزرگترین تلاش او دنیا باشد، نزد خدا هیچ مرتبه ای ندارد و چهار خصلت پیوسته گریبانگیرش باشد:

۱ - اندوهی که هرگز از او جدا نشود.

۲ - گرفتاریی که هرگز از آن رهایی نیابد.

۳ - فقری که هرگز به بی نیازی و توانگری نینجامد.

۴ - و آرزویی که هرگز پایان نپذیرد.

امام باقر علیه السلام در فراز از دعایی که معروف به دعای جامع است، می فرماید:

أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ الرَّفَاهِيَةَ فِي مَعِيشَتِي مَا أَبْقَيْتَنِي ، مَعِيشَةً أَقْوَى بِهَا عَلَى طَاعَتِكَ وَ أَبْلُغُ بِهَا رِضْوَانَكَ وَ أَصِيرُ بِهَا إِلَى دَارِ الْحَيَاةِ غَدًا
وَ لَا تَزُقُنِي رِزْقًا يُطْغِينِي وَ لَا تَبْتَلِنِي بِفَقْرٍ أَشْقَى بِهِ مُضَيِّقًا عَلَيَّ . (۱)

خدایا! از تو می خواهم تا زنده هستم زندگی مرا در آسایش قرار دهی، چندان که در طاعت تو نیرومندتر گردم و به خشنودی تو دست یابم. و فردای قیامت به وسیله آن به بهشت که خانه زندگی من است، بروم. به من آن چنان روزی مده که سرکشم کند و به فقری گرفتارم مکن که در تنگنای بدبختی افتم و

۳۸ - مرگ بدون توشه اخروی

اشاره

مرگ ابتدای جهان آخرت است، کسی که در دنیا اهل ایمان و تقوا و عمل صالح و اخلاق حسنه بوده، در حقیقت توشه جهان دیگر را فراهم آورده و مرگ برای او به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله تحفه الهی است. (۲) اما کسی که به فرمان خدا نبوده و از انبیای الهی اطاعت ننموده و آراسته به اخلاق حسنه و تقوا نشده و کار خیری انجام نداده، دستش خالی و به هنگام حرکت به سوی آخرت بی توشه است.

ص: ۱۹۶

۱- (۱) - الکافی: ۵۸۹/۲، حدیث ۲۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۶۹/۹۱، باب ۴۳، حدیث ۳. [۲]

۲- (۲) - برگرفته از المحجّه البيضاء: ۲۴۰/۸ و ۲۴۳، ذکر الموت.

اگر در آیات قرآن در رابطه با قیامت که بیش از هزار آیه است دقت نمایید، مسأله زاد و توشه و راحله برای جهان دیگر را در آن آیات خواهید دید.

آمادگی برای مرگ در روایات

قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا الْأَسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ؟ قَالَ: أَدَاءُ الْفَرَائِضِ، وَاجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ، وَالْإِسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ، ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ، وَاللَّهُ مَا يُبَالِي ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ. (۱)

به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: استعداد برای موت چیست؟ فرمود: ادای واجبات (شرعی، اخلاقی، عملی، مالی، حقوقی) دوری از محرمات (عملی، اخلاقی، اجتماعی، حقوقی) و دارا بودن حسنات و مکارم اخلاقی.

سپس باکی نیست که او سراغ مرگ برود یا مرگ سراغ او آید. به خدا قسم! پسر ابی طالب را از مرگ باک نیست که او سراغ مرگ رود یا مرگ سراغ او آید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد:

أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسُ؟ قَالَ: أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا. (۲)

کدام یک از مؤمنان زرنگ تر و بافراست تر است؟ فرمود: آن که زیاد از موت یاد می کند و آمادگی بیشتری برای سفر آخرت دارد.

به حضرت سجّاد علیه السلام گفته شد:

مَا خَيْرٌ مَا يَمُوتُ عَلَيْهِ الْعَبْدُ؟ قَالَ: أَنْ يَكُونَ قَدْ فَرَغَ مِنْ أُبَيْتِهِ وَدُورِهِ وَ

ص: ۱۹۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۳/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۰۰/۲، باب ۱۷، حدیث ۱۵۳۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۷/۶۸، باب ۷۶، ذیل حدیث ۱۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۴۳۵/۲، باب ۲۳، حدیث ۲۵۷۱. [۴]

قُصُورِهِ . قِيلَ : وَ كَيْفَ ذَلِكَ ؟ قَالَ : أَنْ يَكُونَ مِنْ ذُنُوبِهِ تَائِبًا وَعَلَى الْخَيْرَاتِ مُقِيمًا ، يَرُدُّ عَلَى اللَّهِ حَبِيبًا كَرِيمًا . (۱)

بهترین حالی که عبد بر آن می میرد چیست ؟ فرمود: فراغت بال از ساختمان و خانه و قصر. عرضه داشتند: چگونه ؟ فرمود: از گناهان با توبه درآمده باشد و بر خیرات پابرجایی حاصل نموده باشد، در این صورت با محبوبیت و کرامت بر خداوند وارد می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَتْرُكْ دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ أَغْنَى مِنْهُ . (۲)

کسی که بمیرد و درهم و دیناری از خود بجای نگذارد (کنایه از این که اضافه مالش را با خدا معامله کرده باشد) ثروتمندتر از او وارد بهشت نمی شود.

۳۹ - نأسف و حسرت بزرگ

اشاره

الهی، به تو پناه می برم از بزرگترین حسرت که حسرت روز قیامت است به خاطر خالی بودن دست از اعمال صالحه و اخلاق حسنه و خیرات و مبرّات و از بزرگترین مصیبت که مصیبت در دین است و از بدترین بدبختی که افتادن در آتش جهنّم است و از بدی بازگشت و نومیدی از ثواب و رسیدن به کیفر و عذاب.

الهی، بر محمّد و آل محمّد درود فرست و مرا و همه مردان و زنان با ایمان را به رحمت پناه ده، ای مهربان ترین مهربانان.

عقاید و اوصاف و اعمال انسان در زندگی دارای صورت های خاصی هستند.

بین آنها یک سلسله ارتباط و نسبت هایی وجود دارد که شخصیت درونی را

ص: ۱۹۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۷/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱۷؛ [۱] الدّعاوات: ۱۲۲، حدیث ۳۰۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۷/۶۸، باب ۷۶، ذیل حدیث ۱۷؛ [۲] الدّعاوات: ۱۲۳، حدیث ۳۰۱.

می سازد. انسان در محدوده اعتقادات و افکار انتخابی خود قرار گرفته و زیر سلطه آنهاست. و به مرور در سیطره اوصاف و اخلاق اکتسابی قرار می گیرد. و با تکرار آنها اعمال و رفتار شکل می گیرد و به روش عملی و دایره شخصیتی تبدیل می شود. این ارتباط و نسبت ها در عالم آخرت هم ادامه دارد. در قیامت کبری این عقاید و اوصاف و اعمال دارای صورت هایی متناسب با هر فردی بروز می کند. و امور مسلط دنیایی بر انسان در آن عالم هم مسلط است. پس از باب آنچه خداوند فرمود:

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ ﴿١﴾

هر کسی در گرو دست آورده های خویش است .

یعنی انسان در گیر آنچه گرد آورده، می باشد. بهشتیان و دوزخیان آنچه را آورده اند، می بینند. اصحاب یمین و صالحان که حب حضرت حق بر آنها حاکم بوده است؛ در آزادی مطلق قرار می گیرند ولی مجرمان و کافران که در اسارت نفس و شیطان بوده اند؛ در فشار عذاب و آتش گرفتار می شوند و این بازتاب اوصاف و اعمال آنان در دنیاست.

حسرت در لغت از ماده حسر به معنی برهنه کردن و کنار زدن لباس است ولی مقصود در اینجا این است که با ندامت پرده جهل کنار می رود، ندامت و اندوه شدید بر آنچه از دست رفته باشد و امکان بازگشت نباشد.

در قرآن مجید هر جا سخن از قیامت و حشر و نشر انسان هاست به کلماتی که نشان از تأسف و حسرت بزرگ است؛ مانند ای کاش، افسوس، وای بر من، متأسفانه، بازگشت به دنیا و... اشاره می کند؛ زیرا انسان با مشاهده آیات حق و نعمت ها و کیفرهای آخرت و کوتاهی در کسب اعمال نیک و معرفت حقیقت، به اندوهی بزرگ دچار می شود. خداوند به بندگان این وضعیت جانسوز را هشدار می

ص: ۱۹۹

فرماید:

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسِرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لِمَنْ السَّخِرِينَ * أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ *
أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ « (۱)

تا مبادا آن که کسی بگوید: دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم، و بی تردید [نسبت به احکام الهی و آیات ربانی] از مسخره کنندگان بودم. * یا بگوید: اگر خدا هدایت می کرد، بی تردید از پرهیزکاران بودم، * یا چون عذاب را ببیند، بگوید: ای کاش مرا [به دنیا] بازگشتی بود تا از نیکوکاران می شدم.

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ « (۲)

و آنان را از روز حسرت - آن گاه که کار از کار بگذرد - بترسان، در حالی که آنان در بی خبری [شدیدی] هستند و ایمان نمی آورند.

از آیات فوق استفاده می شود که انسان وارد عرصه محشر می شود و نتیجه کوتاهی ها و مسامحه کاری ها و خلاف کاری ها و شوخی گرفتن دستورها را در برابر چشم خود می بیند؛ فریادش به واحسرتا بلند می شود. اندوهی سنگین همراه با ندامتی عمیق بر قلب او سایه می افکند و این حالت درونی خود را بر زبان می آورد.

حالت های گوناگون مجرمان در قیامت

بنابراین مجرمان در سه جایگاه، حالت های گوناگونی از خود نشان می دهند:

۱ - با ورود به محشر اظهار حسرت و تأسف می کنند.

ص: ۲۰۰

۱- (۱) - زمر (۳۹): ۵۶ - ۵۸. [۱]

۲- (۲) - مریم (۱۹): ۳۹. [۲]

۲ - با مشاهده پاداش پرهیزکاران، آرزوی سرنوشت آنان را می نمایند.

۳ - با مشاهده عذاب الهی، آرزوی بازگشت به دنیا و جبران گذشته می کند.

رسول الله صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:

به راستی که فرزند آدم از آنچه بر آن خلق شده غافل است... وقتی قیامت فرا رسد فرشته مأمور ثبت خوبی ها و فرشته مأمور ثبت بدی ها بر وی فرود می آیند و نامه ای را که به گردنش بسته شده است می گشایند. سپس با او به صحنه محشر می آیند در حالی که یکی او را به جلو می راند و دیگری به کارهایی کرده است گواهی می دهد. سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا شما امری عظیم پیش رو دارید که طاقت آن را ندارید؛ پس از خدای بزرگ کمک بطلبید. (۱) در روایات ما قیامت نام های دیگری مانند یوم الحسره، یوم الندامه، یوم المحاسبه دارد و درباره یوم الحسره آمده است:

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

هر گاه اهل بهشت وارد بهشت شوند و اهل جهنم وارد آتش شوند. می نوشند و می نگرند و در این حال مرگ را به صورت گوسفندی سیاه و سفید می آورند و به آنان می گویند: مرگ را می شناسید، پاسخ می دهند: بله، این طور و آن طور بود و همه آن را می شناسند، پس در پیش همگان او را سر می برند، سپس ندا می شود، ای اهل بهشت! جاوید بمانید مرگ ندارید و ای اهل دوزخ! جاوید بمانید مرگ ندارید. (۲) در روایت دیگر است:

ص: ۲۰۱

۱- (۱) - کشف الغمه: ۳۴۷/۲؛ تفسیر المیزان: ۳۵۷/۱۸، ذیل آیه ۲۴ سوره ق.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۴۵/۸، باب ۲۶؛ مسند احمد بن حنبل: ۹/۳؛ کنز العمال: ۵۱۴/۱۴، حدیث ۳۹۴۴۹.

اهل بهشت بسیار خوشحال می شوند که اگر کسی آن روز مرگی بود؛ از شادی می مرد و اهل جهنم با حسرت فریاد بلند می کشند؛ که اگر کسی می مرد، از حزن و اندوه می مرد. (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ذیل آیه *يَحْسِرَتْنَا عَلَي مَا فَرَّطْنَا فِيهَا* (۲) «دریغا که کوتاهی کردیم.» فرمود:

افسوس آنان که آیات حق را تکذیب می کردند؛ از اینروست که دوزخیان جایگاه بهشتی خود را در بهشت می بینند و این موجب حسرت می گردد. (۳) و همگان جای خود را در بهشت و جهنم ابدی خواهند دید و بازگشتی در کار نیست.

تفسیر جنب الله

در برخی روایات از جنب الله به ائمه اطهار علیهم السلام تفسیر شده است.

امام موسی بن جعفر صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه:

يَحْسِرَتِي عَلَي مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ « (۴) فرموده است:

جنب الله امیر مؤمنان علیه السلام است و همچنین اوصیای بعد از او هستند که مقام والایی دارند تا آخرین نفر آنان. (۵) افسوس شان بر این است که در کنار مکتب امامان و اهل بیت بوده اند ولی پیروی

ص: ۲۰۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۴۵/۸، باب ۲۶؛ الدرّ المنثور: ۲۷۲/۴؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۴۲۴/۶، [۱] ذیل آیه ۳۹ سوره مریم.

۲- (۲) - أنعام (۶): ۳۱. [۲]

۳- (۳) - الدرّ المنثور: ۹/۳، ذیل آیه ۳۱ سوره أنعام.

۴- (۴) - زمر (۳۹): ۵۶. [۳]

۵- (۵) - الکافی: ۱۴۵/۱، حدیث ۹؛ [۴] بحار الأنوار: ۱۹۳/۲۴، باب ۵۳، حدیث ۱۰.

نکرده اند؛ و اطاعت خدا را نادیده گرفتند.

در حدیثی معتبر، مصداق روشن حسرت خواران روز قیامت را عالمان بی عمل معرفی می کند که حقی را بیان می کنند ولی در عمل عکس آن را می پیمایند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ وَصَفُوا الْعَدْلَ ثُمَّ خَالَفُوهُ... (۱)

بیشترین افسوس را در روز قیامت مردمی دارند که سخن از عدالت بگویند و خود با دیگران به عدالت رفتار نکنند.

از اینرو حجت الله، امیر عارفان، در خطبه ارزشمند خود آن روز را یادآوری می فرماید:

فِيهَا حَسْرَةٌ عَلَى ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً، وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ! نَسَأَلُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ وَلَا تُقْصِرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةٌ وَلَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَلَا كَابَةً. (۲)

حسرت و اندوه بر آن بی خبری که عمر نابوده شده اش بر او حجت است و پایان زندگیش شقاوت! از خدا درخواست دارم ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمت آنان را به طغیان نیندازد و هدفی آنان را در عبادت پروردگار خود مقصر نسازد و پس از مرگ، ندامت و اندوه بر او فرود نیاید.

بنابراین باید از موقعیت اندوهناک آن روز به خداوند پناه برد؛ روزی که پناهگاهی غیر از رحمت الهی نیست.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

کسی که به خودش ستم کرده باشد، در آن روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال

ص: ۲۰۳

۱- (۱) - المحاسن: ۱۲۰/۱، باب ۶۴، حدیث ۱۳۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۰/۲، باب ۹، حدیث ۱۵. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۶۳. [۳]

نگهداشته می شود، چندان که خداوند اندوه را به درون او می برد سپس به او رحم می کند و به بهشت می رود. فرمود: سپاس خدا را که اندوه از ما بزدود، خدایی که در طول مدت محشر، اندوه و حسرت به درون آنها وارد می کند. (۱) از جمله حسرات آخرت این است که:

کسی مالی را نابجا مصرف کرده یا از راه حرام گردآورده و در غیر طاعت خدا قرار داده است و وارثان او آن را در راه خدا خرج کنند؛ اینان به بهشت می رود و او به دوزخ راه یابد.

یا کسی که از عدالت سخن می گوید ولی خودش خلاف عقایدش رفتار می کند.

و یا کسی از دانش و بینش خود بهره نگیرد و دیگران هم از او سودی نبرند. اینها خسارت ها و حرمان های روز قیامت است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ أَمِنْ يَوْمِ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ: إِذَا أُعْطِيَ شَيْئًا قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَإِذَا أذُنِبَ ذَنْبًا قَالَ: اسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَإِذَا أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ قَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَإِذَا كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ سَأَلَ رَبَّهُ وَإِذَا خَافَ شَيْئًا لَجَأَ إِلَى رَبِّهِ. (۲)

چهار چیز است که در هر کسی باشد از آن روز وحشت بزرگ در امان است:

هر گاه چیزی به او داده شود بگوید: «الحمد لله»، هر گاه گناهی کند بگوید:

«أستغفر الله»، هر گاه مصیبتی به او برسد بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و هر گاه نیازی داشته باشد آن را از پروردگارش بخواهد و هر گاه از چیزی بترسد به پروردگارش پناه برد.

ص: ۲۰۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۸/۷، باب ۶، حدیث ۸؛ تفسیر فرات الکوفی: ۳۵۰، ذیل حدیث ۳۴۹.

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۲۳۷/۲. [۱]

اشاره

بیشتر نارسایی های روحی و روانی و جسمی انسان تا آسیب های اجتماعی و زیستی او در هر زمان به ویژه دوران تمدن بشری معلول فقر دینی و اخلاقی و وابستگی شدید به ظاهر پر زرق و برق دنیای فریبنده است. و همه دردهای بشری در سایه عمل به دستورهای انبیا و اولیاء الله قابل درمان است. در قیامت دوزخیان نمی توانند از نعمت های بهشتی بهره گیرند این محرومیت در حقیقت یک نوع تحریم تکوینی است؛ زیرا قرآن دلیل این محرومیت را بازیچه قرار دادن دین و آیین برشمرده است و با ذکر صفات دوزخیان از جمله آن سرنوشت شوم را به دست خودشان فراهم ساخته اند که می فرماید:

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿١﴾

آنان که دینشان را سرگرمی و بازی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفت ، پس ما امروز از یاد می بریمشان ، همان گونه که آنان دیدار امروزشان را از یاد بردند و همواره آیات ما را انکار می کردند .

این امور سبب شد که آنها در لجن زار شهوات فروروند و مؤاخذه رستاخیز را به دست فراموشی بسپارند. گفتار پیامبران و آیات حق را انکار کنند. پس خداوند هم آنان را فراموش کند که بدترین درد در قیامت است. چون کسی که مسائل سرنوشت ساز خود را جدی نگیرد به کفر مطلق و انکار همه حقایق می رسد. و دین برای او دردمند و دست و پاگیر خواهد بود.

در مواضع حضرت علی علیه السلام آمده است:

ص: ۲۰۵

پیرمردی رنج سفر کشیده از ایشان درباره شدیدترین مصیبت پرسیدند، فرمود: مصیبت در دین. (۱) دین گریزی، بزرگترین مصیبت است. آن که دین را از دست دهد در ورطه کفر و گمراهی می افتد و در حقیقت دین غارت شده، که بد دردی است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

إِذَا حَضَرَتْ بِلَيْتِهِ فَمَا جَعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ، وَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلُهُ فَمَا جَعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ وَ الْحَرِيبَ مَنْ حُرِبَ دِينُهُ. (۲)

چون بلایی فرا رسد مال های خود را سپر جان هایتان کنید و چون حادثه ای پیش آید جان هایتان را فدای دینتان کنید. و بدانید که هلاک گشته کسی است که دینش هلاک شده باشد و غارت شده کسی است که دینش به غارت رفته باشد.

حضرت صادق علیه السلام درباره وضعیت مرد مؤمن آل فرعون در ذیل آیه: فَوَقَاَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا...» (۳) فرمود:

منظور مؤمن آل فرعون است به خدا سوگند او را قطعه قطعه کردند اما خداوند نگذاشت که به دینش آسیب برسانند. (۴) حکایت بسیاری از انبیای الهی و صالحان زمین این گونه است که جسمشان در زیر آماج شکنجه ها و آزارهای سخت قرار می گرفت ولی هرگز آنان دینشان را با دنیای مشرکان و کافران معامله نکردند.

ص: ۲۰۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۰/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۱؛ معانی الأخبار: ۱۹۹.

۲- (۲) - الکافی: ۲۱۶/۲، حدیث ۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۱۲/۶۵، باب ۲۳، حدیث ۲. [۲]

۳- (۳) - غافر (۴۰) ۴۵. [۳]

۴- (۴) - تفسیر القمی: ۲۵۸/۲، ذیل آیه ۴۵ سوره غافر.

به این جهت حضرت صادق علیه السلام در هر مصیبتی دعا می فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ مُصِيبَتِي فِي دِينِي . (۱)

خدا را سپاس که مصیبت مرا در دینم قرار نداد.

ریشه های گریز از دین

بخش عمده از مصایب دینی مربوط به ریشه های گریز از دین است. از نظر قرآن مجید گریزهای انسان برگرفته از خلق و خو و روحیات اوست. راه دین روشن و هموار است ولی دل بیمار و چشم آلوده، تاریک بین است. با بررسی آیات ریشه های اصلی دین گریزی به شرح زیر است:

۱ - اندیشیدن در آفرینش جهان و نیاز انسان به خالق قادر، او را به مبدأ هستی و برنامه دین رهنمون می سازد ولی بی خردی و تفکر نکردن در هدف و آثار و نشانه های خلقت، انسان را به کوردلی و بیهودگی و پوچی می رساند.

۲ - دین خدا با سرشت و فطرت آدمی هماهنگ و استوار است ولی گروهی از مردم از حقیقت فطری فرار می کنند و دین باور نیستند.

۳ - توجه به راهنمایی انبیا و برنامه های تربیتی اولیای الهی در ساختن بشر مؤثر است ولی بی اعتنایی به آموزه های انسان ساز؛ بشر را گمراه می سازد.

۴ - آیات و پندهای قرآن مجید وسیله شناخت حق و باطل و خیر از شر است ولی انسان ضعیف از کتاب الله فاصله می گیرد و بهره کافی نمی برد.

۵ - استدلال و معجزات و نشانه های آفرینش، ابزاری برای اثبات حقایق دین است. ولی مردم با بهانه جویی و مشکل تراشی با آیات حق مقابله می کنند.

۶ - سنت های غلط و خرافات و باورهای نادرست پیشینیان سدی در برابر

ص: ۲۰۷

۱- (۱) - الکافی: ۲۶۲/۳، حدیث ۴۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۴۷/۳، باب ۷۳، حدیث ۳۵۳۶. [۲]

پیشرفت دین است و مردم با پیروی از نیاکان خود از دین باوری می‌گریزند.

۷- نیازمند بودن انسان به غنی مطلق؛ وابستگی روحی و روانی در وجود او پدید می‌آورد، اما رفاه و آسایش زیاد به خاطر غرق شدن در مادیات او را از خالق یکتا غافل می‌کند. و سبب پیدایش روحیه خودخواهی و غرور و فراموشی عیوب نفس می‌گردد.

۸- پیروی از هوای نفس و آرزوهای دراز و حسدورزی از انگیزه‌های رد دعوت پیامبران و انکار ولایت جانشینان برحق آنان بوده است. یکی از مصایب بزرگ دینی که بر بشر کنونی وارد شده، کنار زدن جانشینان برحق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود؛ پس منافقان مسیر اسلام را منحرف ساختند و جمعیت مسلمان را متفرق نموده و مذاهب پراکنده به وجود آوردند.

۹- دنیادوستی، ریشه بسیاری از مفاسد است. علاقه زیاد به دنیا و دنیاپرستی سبب می‌شود که عده‌ای این را در اعتقاد یا در عمل کنار بگذارند. هر چند سرچشمه همه اینها بی‌خردی و بی‌سوادی است. ولی از عوامل اصلی مبارزه مستکبران با پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام و مجریان دین، حب دنیا بوده که دین را مانع هواهای نفسانی و راه حق را مزاحم خواهش‌های حیوانی می‌دیده‌اند.

۱۰- بیماری‌های اخلاقی مانند دورویی، کوردلی، خودبینی، چشم‌تنگی، ناشنوایی مصلحتی، از موانع بزرگ تسلیم و پذیرش دین حق بوده است؛ پس تکبر کافران و منافقان صدر اسلام اجازه نمی‌داد که آیات خداوند یا اندرزهای پیامبر خدا را بشنوند بلکه آنها را وعده فریب می‌دانستند و حتی در مقابله با حق درخواست عذاب می‌کردند؛ زیرا تکبر آنان ریشه در تکبر شیطان داشت و کبر سبب انکار حق و حقیقت می‌شود.

امام صادق علیه السلام به عبدالله بن سنان می‌فرماید:

سُئِبْتُمْ شُبُهَةً فَتَبْتُونَ بِمَا عَلِمْتُمْ يُرَى وَلَا إِمَامٌ هُدَى وَلَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ

دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ . قُلْتُ : كَيْفَ دُعَاءُ الْغَرِيقِ ؟ قَالَ : يَقُولُ : « يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ . »
(۱)

به زودی به شبهه ای گرفتار خواهید شد که نه نشانه ای برای پیدا کردن راه خواهید دید و نه پیشوایی که هدایتان کند، از آن شبهه تنها آن کسی رهایی یابد که دعای غریق را بخواند. عرض کردم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: می گویی خدایا! بخشایشگر! مهربانا! ای دگرگون کننده دل ها! دل مرا بر دینت استوار بدار.

۴۱ - بدترین بدبختی

اشاره

شدت شقاوت و بزرگی نامحدود آن در ذات عمل سبب دخول در آتش است.

امام علی علیه السلام فرمود:

وَارِدُ النَّارِ مُؤَبَّدُ الشَّقَاءِ . (۲)

آن که به دوزخ درآید برای همیشه بدبخت است.

اعطای آرامش و امنیت از سوی حق تعالی در قیامت، تنها در گرو ایمنی از شر نفس و ایمنی دیگران از شر نفس او در دنیا است.

کسی که از شرارت نفس اماره خود در امان نیست و دیگران از بازی های نفسانی او امنیت ندارند هرگز در روز معاد به نجات دست نمی یابد.

امروز روز عمل و شتاب در گردآوری گنجینه های ثواب و خیر است. امروز می توان به در خانه خدا رفت و برای آینده خود محصولی کاشت تا در روز جزا حرمان درو نکنی و حسرت نخوری.

ص: ۲۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۸/۵۲، باب ۲۲، حدیث ۷۳؛ [۱] کمال الدین: ۳۵۲/۲، حدیث ۵۰. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۶۹، حدیث ۳۳۳۸. [۳]

چه بسیار حضرت حق تعالی هشدار داد و فرمود:

فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى * لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى * الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى « (۱)

پس شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم می دهم . * [که] جز بدبخت ترین مردم در آن در نیایند . * همان که [دین را] تکذیب کرد و از آن روی گردانید .

شقاوت به معنای فراهم آوردن اسباب کیفر و مجازات و بلاست و شقاوت‌مندان در دل دوزخ و انواع عذاب ها گرفتارند که نتیجه اعمال و گفتار و نیات انسان در دنیاست. این سرانجام شوم و تاریکی مطلق و سوزناک بازتاب عملکرد آدمی در زندگی است که به دست خود آتش ساخته است.

آن گاه خداوند می فرماید:

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ « (۲)

اما تیره بختان [که خود سبب تیره بختی خود بوده اند] در آتش اند ، برای آنان در آن جا ناله های حسرت بار و عربده و فریاد است .

در آتش بودن از همین دنیاست ولی پرده خاکی بر آن کشیده شده، آدمیان در خیر و شر آزاد باشند و آب زندگی در جریان باشد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

مؤمن پیوسته از بدفرجامی هراسان است و تا زمان جان کندن و ظاهر شدن ملک الموت؛ یقین ندارد که به رضوان و خشنودی الهی خواهد رسید؟! (۳) مولا علی علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۱۰

۱- (۱) - لیل (۹۲): ۱۴ - ۱۶. [۱]

۲- (۲) - هود (۱۱): ۱۰۶. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۶/۲۴، باب ۲۵، حدیث ۴؛ [۳] تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۲۳۹، حدیث ۱۱۷.

إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَ إِنْ حَقِيقَةَ الشَّقَاءِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاءِ. (۱)

خوشبختی حقیقی آن است که کار انسان به خوشبختی ختم شود و بدبختی واقعی آن است که فرجام کارش با بدبختی همراه شود.

از حضرت علی علیه السلام پرسیدند:

أَيُّ الْخَلْقِ أَشْقَى؟ قَالَ مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ. (۲)

کدام مردم بدبخت ترند؟ فرمود: آن که دینش را به دنیای دیگری بفروشد.

دین فروشی از آن دسته خسارت های بزرگی است که عاقبت انسان را به شر سوق می دهد و انسان را رسوای آخرت می سازد. و برخی هم دنیا را به خاطر پستی آن رها می کنند پس از ارزش های دنیای خوب دوری می کنند و آنها هم ضرر می بینند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: بدبخت بزرگ کیست؟ فرمود:

بدبخت کسی است که دنیا را به خاطر دنیا رها نماید و بدین سبب دنیا را از دست دهد و آخرت را زیان کند. (۳) پس حضرت خطاب به قاضی شریح بن حارث فرمود:

فَانظُرْ يَا شَرِيحُ لَا تَكُونُ ابْتِغَتْ هَذِهِ الْمَدَارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ أَوْ نَقَدْتَ التَّمَنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَ دَارَ الْآخِرَةِ. (۴)

ای شریح، مواظب باش که این خانه را از غیر مال خود نخریده، یا قیمت آن را

ص: ۲۱۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۴/۶۸، باب ۹۰، حدیث ۳؛ [۱] معانی الأخبار: ۳۴۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۰۱/۷۲، باب ۷۶، حدیث ۱؛ [۲] الأمالی، شیخ طوسی: ۴۳۵، حدیث ۹۷۴. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۴/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۶۸؛ [۴] عدّه الدّاعی: ۱۰۳.

۴- (۴) - نهج البلاغه: نامه ۳. [۵]

از غیر مال حلال نداده باشی که در این صورت دچار خسارت دنیا و آخرت شده ای.

سخت ترین عذاب ها

در بررسی روایات معصومین علیهم السلام سخت ترین عذاب ها و جاودانگی آنها در قیامت برای افراد خاصی دردناک تر است.

۱ - دانشمندی که دانشش بر او بهره نداشته باشد

۲ - کسی که پیامبری را کشته باشد یا به دست پیامبری کشته شده باشد.

۳ - پیشوایی که مردم را به گمراهی بکشاند.

۴ - کسی که پیکر تراش و نمونه خدایی را می سازد.

۵ - شخصی که خوبی را با بدی جواب می دهد.

۶ - آن کس که از قضای الهی خشمگین و ناخشنود باشد.

۷ - کسی که بنده حرص و طمع باشد.

۸ - انسان جاهل و نادانی که راهی نمی شناسد.

بنابراین باید همتی کرد و دامن از آتش بدی برچید که حضرت علی علیه السلام مولای عارفان فرمود:

إِجْعَلْ كُلَّ هَمِّكَ وَ سَعْيِكَ لِلْخَلَاصِ مِنْ مَحَلِّ الشَّقَاءِ وَ الْعِقَابِ وَ النَّجَاهِ مِنْ مَقَامِ الْبَلَاءِ وَ الْعَذَابِ . (۱)

تمام کوشش و تلاشت را برای رهایی از جایگاه بدبختی و کیفر و نجات از سرای بلا و عذاب قرار ده.

ص: ۲۱۲

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۴۴، حدیث ۲۵۹۱. [۱]

جایگاه بازگشت آدمی به اصل خویش که مبدأ آفرینش اوست از مسائل یقینی در مدارک اسلامی است و از جمله لحظه های سخت روحی و روانی می باشد.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ :

السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكُ الْمَوْتِ .

وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ .

وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ؛ فَإِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ... (۱)

سخت ترین لحظات آدمیزاد سه لحظه است:

لحظه ای که فرشته مرگ را می بیند؛

و لحظه ای که از گورش برمی خیزد؛

و لحظه ای که در برابر پروردگار تبارک و تعالی می ایستد یا به سوی بهشت می رود یا به سوی دوزخ...

رجوع به حق بعد از هدایت یا گمراهی آدمی از حساس ترین زمان های انتقال او به دوره جدید حیات اوست. و گروهی حتی برای لحظه ای تاب و استقامت آن وضعیت را ندارند.

حضرت سجاد علیه السلام در قنوت و تر خود از آن وضعیت دردآور به حق تعالی پناه برده و می فرماید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ كُرْبِ الْمَوْتِ وَ مِنْ سُوءِ الْمَرْجِعِ فِي الْقُبُورِ وَ مِنْ

ص: ۲۱۳

النَّدَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، أَسْأَلُكَ عَيْشَهُ هَيْئَةً وَ مَيَّتَهُ سَوِيَّةً وَ مُتَقَلِّبًا كَرِيمًا غَيْرَ مُخْزٍ وَ لَا فَاضِحٍ . (۱)

خداوند! از درد و رنج های مرگ و از بد بازگشتن در گور و از پشیمانی در روز قیامت به تو پناه می آورم. زندگانی گوارا و مرگی پس از آمادگی برای آن و بازگشتی کریمانه بی آن که خوار ساز و رسوا کننده باشد، از تو درخواست می کنم.

در بین آیات و روایات دینی ما؛ معاد یا بازگشت به آخرت دو گونه تفسیر شده است:

۱ - بازگشت همراه با فشار و تلخی در قبر یا به برزخ و انتقال ناگهانی به صحنه قیامت که پس از قبض ارواح اتفاق می افتد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

عیسی بن مریم از جبرئیل پرسید: قیامت کی برپا می شود؟ جبرئیل چنان بی تاب شد که از هوش رفت و چون به هوش آمد گفت: ای روح الله! من در این باره بیشتر از تو نمی دانم؛ ولی آنچه برای خدا در زمین و آسمان هاست قیامت به طور ناگهانی و بی خبر بر شما وارد می شود. (۲) - بازگشت همراه با عذاب و سوختن در جهنم ابدی است که در آیه شریفه به این مراد اشاره شده که می فرماید:

هَذَا وَ إِنَّ لِلطَّغِينِ لَشَرَّ مَآبٍ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبئسَ الْمِهَادُ (۳)

این [همه برای پرهیزکاران است] ، و مسلماً برای سرکشان ، بدترین

ص: ۲۱۴

۱- (۱) - مفتاح الفلاح: ۳۳۷؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۹۹/۸۴، باب ۱۲، حدیث ۸۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۲/۶، باب ۱۰، حدیث ۱۱؛ قصص الأنبياء، راوندی: ۲۷۱، حدیث ۳۱۹.

۳- (۳) - ص (۳۸) : ۵۵ - ۵۶.

بازگشتگاه خواهد بود . * دوزخ که در آن وارد می شوند و چه بد آرامگاهی است !

«جهنم»، در آیه عطف بیان یا بدل از شرّ مأب است که توضیح محل بازگشت بدی هاست. ستمگران در جهنمی وارد می شوند که درون آن می سوزند، کسی خیال نکند که جهنم را از فاصله دور می بینند یا در کنار او قرار می گیرند یا به آتش عادت می کنند، نه پیوسته با آن زندگی آتشی دارند.

«مهاده»، یعنی بستری که برای خواب و استراحت گسترده می شود یعنی بسترشان آتش دوزخ است که با انواع نوشابه های سیاه و سوزان پذیرایی می شوند.

فرشتگان در کمین اهل عذابند که در گذرگاه عبور همگانی ربوده می شوند تا به دوزخ انداخته شوند.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِلطَّغِينِ مَأْبًا (۱)

بی تردید دوزخ کمین گاه است . * جایگاه بازگشت برای سرکشان و طاغیان است .

این جایگاه سرانجام منافقان و خوارج نهروانی است که مولا علی علیه السلام در شأن آنها فرمود:

فَأُوبُوا شَرَّ مَأْبٍ وَ ارْجِعُوا عَلَىٰ آثَرِ الْأَعْقَابِ ... (۲)

به بدترین سرنوشت بروید و از راهی که آمده اید به جهالت گذشته برگردید!...

ص: ۲۱۵

۱- (۱) - نبأ (۷۸) : ۲۱ - ۲۲ . [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۵۷ . [۲]

در قرآن و شرح آیات آن، هر جا سخن از خسران و خاسرین به میان می آید؛ مراد محرومیت از پاداش های معنوی و برکات اخروی است که در اثر نپذیرفتن دین اسلام و ایمان به حق و ولایت ائمه اطهار علیهم السلام اسباب هلاکت نفس را به وجود می آورد.

از آن آیات هشدار دهنده است که می فرماید:

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿١﴾

و هر که جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

انتخاب نابجا در دین و مذهب و گذران زندگی پوچ در دنیا به محرومیت حقیقی و خسارت ابدی در آخرت می انجامد.

ثواب در لغت، جزا و پاداش خیر است و کسی از ثواب منع و محروم می شود یعنی بهره خوب عمل برای او شمارش نمی شود و سودی برایش مقرر نمی گردد.

این بازتاب؛ بازگشت نتیجه اعمال بر انسان است که حضرت حق تعالی می فرماید:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٢﴾

پس هر کس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند. * و هر کس هم وزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند.

چه چیز خیر و چه چیز شر را می بیند؟ آیا خود عمل را می بیند یا نامه عمل را یا

ص: ۲۱۶

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۸۵. [۱]

۲- (۲) - زلزال (۹۹): ۷-۸. [۲]

جزای عمل را، به هر حال خوبی و بدی در عرصه قیامت کبری را مشاهده می کند.

همه کیفرها و پاداش ها بر این محور است که انسان به جایگاه حقیقی خویش برسد؛ همان گونه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بیان حکمت ها می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَصَّعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ ، ذِيَادَةَ لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ ، وَ حَيَاشَهُ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ . (۱)

خداوند سبحان پاداش را بر طاعت و کیفر را بر گناه قرار داده، تا بندگان را از خشمش بازدارد و آنان را به بهشتش روانه نماید.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

بلا و گرفتاری انبیا از همه مردم بزرگتر بود سپس کسانی که شباهت بیشتر به آنان داشتند؛ خداوند ایوب نبی علیه السلام را به آن بلا بزرگ که در نظر مردم کوچک گردید، مبتلا ساخت تا هر گاه نعمت های بزرگی را که خداوند می خواهد در آینده به او عطا کند؛ دیدند، درباره او ادعای ربوبیت نکنند و به این وسیله بفهمند که ثواب و پاداش خداوند دو گونه است: استحقاقی و اختصاصی و همچنین دریابند که هیچ ناتوان و نادار و بیماری را به خاطر فقر و کمبود، کوچک نشمارند و بدانند که خداوند هر کس را بخواهد به بیماری مبتلا می سازد و هر کس را بخواهد، به هر گونه شفا می بخشد و این گرفتاری ها و شفا بخشیدن ها را برای هر که بخواهد، مایه عبرت قرار می دهد.

و برای هر که بخواهد موجب شقاوت یا سعادت می گرداند. خداوند عزوجل در کلیه این امور به عدالت حکم می کند و کارهایش از روی حکمت است و آن کاری را برای بندگان می کند که بیشتر به صلاح آنان باشد و هر نیرویی

ص: ۲۱۷

از آن اوست. (۱) به هر حال باید کف ترازوی عمل را با پاداش کار نیک سنگین نمود و از برتری گناهان دوری جست که زیانی بس بزرگ است.

مولای متقیان در این باره به همه پویندگان راه ثواب توصیه می فرماید:

فَوَاللَّهِ لَوْ حَنَنْتُمْ حَنِينَ الْوَالِدِ الْعِجَالِ وَ دَعَوْتُمْ بِهَيْدِيلِ الْحَمَامِ ، وَ جَاؤْتُمْ جُؤَارَ مُتَبَلِّلِ الرَّهْبَانِ وَ خَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ ،
الْتِمَاسَ الْقُرْبَى إِلَيْهِ فِي ارْتِفَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ ، أَوْ غُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَيْتَهَا كُتُبُهُ وَ حَفِظَهَا رُسُلُهُ لَكَانَ قَلِيلًا فِيمَا ارْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ وَ
اخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ . (۲)

به خدا قسم! اگر همچون شتر فرزند مرده غمزده بنالید و به مانند کبوتر دور از همدم صدا کنید و به مثل راهبی تارک دنیا زاری نمایید و در راه خدا از اموال و فرزندان دل بردارید، برای درخواست قرب حق در مرتبه ای بالا یا برای آموزش گناهانی که کتاب های حق شماره کرده و فرشتگانش آن را حفظ نموده، هر آینه در برابر پاداشی که برای شما از خدا امید دارم و عقابی که از آن بر شما می ترسم، کم و اندک است.

۴۴ - افتادن در عقاب و عذاب قیامت

اشاره

حلول عذاب و اجل حتمی بر کیفر گناهکار از سنت الهی است. و عقوبت به معنای در پی داشتن سزای گناه، از لوازم طبیعی ارتکاب معصیت است. ولی گاهی

ص: ۲۱۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۴۸/۱۲، باب ۱۰، حدیث ۱۳؛ الخصال: ۴۰۰/۲، حدیث ۱۰۸. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۵۲. [۲]

بر اساس مصلحت ها و محاسباتی؛ اجرای مجازات الهی به تأخیر می افتد تا بندگان خدا در پناه رحمت و لطف خداوند به زندگی عادی خود ادامه دهند و ثواب و عذاب اعمالشان به قیامت حواله می شود تا در آن عالم به یکایک عمل ها رسیدگی کنند و حق از ناحق آشکار گردد.

حضرت حق تعالی می فرماید:

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿١﴾

و اگر سنت و روشی از پروردگارت [نسبت به تأخیر افتادن عذاب از آنان] نگذشته بود و نیز مدتی که [برای زندگی آنان] مشخص و معین شده است ، قطعاً عذاب خدا بدون تأخیر بر آنان لازم و حتم می شد .

سنت الهی در قرآن با عنوان « کلمه » از آن یاد شده که اشاره به حکمت آفرینش بر اساس آزادی انسان هاست؛ زیرا اگر هر عملی بدون هیچ گونه مهلت، مجازات در پی داشته باشد، ایمان و اعمال صالح جنبه اضطراری و اجباری پیدا می کند و بیشتر به خاطر ترس و وحشت از کیفر انجام می شود. پس باید مهلتی باشد تا گنهکاران به خود آیند و راه اصلاح در پیش گیرند و هم فرصتی برای خودسازی برای همه پویندگان راه حق و کمال داده شود.

به این جهت در آیاتی که خداوند وعده عذاب داده است، به رحمت و مغفرت و بهشت تمام کرده است تا بندگان فرصت توبه و بیداری را درک کنند. همان گونه که خداوند می فرماید:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢﴾

بدانید مسلماً خدا [نسبت به نافرمانی بندگان] سخت کیفر ، و [نسبت به طاعت آنان] بسیار آمرزنده و مهربان است .

در این آیه شدید العقاب را بر غفران و رحمت مقدم نموده است؛ اشاره به این

ص: ۲۱۹

۱- (۱) - طه (۲۰) : ۱۲۹. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۹۸. [۲]

نکته است که آتش مجازات سخت الهی را می توان با آب توبه شست و به دریای رحمت و کرامت ربوبی وارد گشت.

حضرت علی علیه السلام از این وضعیت شگفت زده گردیده و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَخْتَمِي الطَّعَامَ لِأَذِيَّتِهِ كَيْفَ لَا يَخْتَمِي الذَّنْبَ لِأَلِيمِ عُقُوبَتِهِ . (۱)

تعجب دارم از کسی که از خوردنی آزار دهنده باز می ایستد ولی از گناه که جزای دردناکی دارد باز نمی ایستند.

عَجِبْتُ لِمَنْ عَلِمَ شِدَّةَ انْتِقَامِ اللَّهِ مِنْهُ وَ هُوَ مُقِيمٌ عَلَى الْإِضْرَارِ . (۲)

تعجب دارم از کسی که از سختی انتقام کشیدن خدا خبر دارد و برای پافشاری بر نافرمانی ایستادگی می کند.

در برخی تفاسیر قرآن کلمه اجل و وعید را به حلول عقاب تعبیر کرده اند. (۳) یعنی هر گاه قرآن می فرماید: اجل کسی یا امتی فرا می رسد یا وعده ما حتمی است یعنی زمان کیفر موعود فرا می رسد و مرحله اول عذاب و انتقام خداوند آغاز می گردد.

کیفر بدکاران بسی سخت است. قبر چنان فشارشان می دهد که استخوان هایشان درهم می شکند؛ از درخت زقوم که میوه برگ و خار آن از آتش است خورانده می شوند؛ از آب جوشان که اندرون آنان را ریزه ریزه کند، می آشامند.

جامه هایی از آتش بر آنها پوشند؛ فرشتگان با گرزهای آتشین بر سرشان کوبند، همراه و همدمشان شیطان و مار و عقرب باشد و از بوی گندشان وادی برهوت، آشفته حال گردد.

ص: ۲۲۰

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۶۶، حدیث ۳۲۶۲. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۶۶، حدیث ۳۲۳۹. [۲]

۳- (۳) - تفسیر الثعلبی: ۲۳۱/۴، ذیل آیه ۳۴ سوره اعراف.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره شدت عذاب برزخیان می فرماید:

سَلَكُوا فِي بُطُونِ الْبُرْزَخِ سَبِيلًا - سِيلَطَتِ الْأَرْضُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَآكَلَتْ مِنْ لُحُومِهِمْ وَ شَرِبَتْ مِنْ دِمَائِهِمْ . فَأَصْرَبِحُوا فِي فَجْوَاتِ قُبُورِهِمْ جَمَادًا لَا يَنْمُونَ وَ ضِعْمَارًا لَا يُوحِي دُونَ . لَا يُفْزِعُهُمْ وُرُودُ الْأَهْوَالِ وَ لَا يَحْزِنُهُمْ تَنَكُّرُ الْأَحْوَالِ ، وَ لَا يَحْفَلُونَ بِالرَّوْاجِفِ وَ لَا يَأْذَنُونَ لِلْقَوَاصِفِ . (۱)

راهی را در درون برزخ پیمودند که در آن راه، زمین بر آنان مسلط شد، خاک گور گوشتشان را خورد و خونشان را نوشید. در شکاف قبورشان چنان بی جان شدند که برای آنها رشدی نیست و غایبی گشتند که امید یافتنشان نیست، حوادث هول انگیز دنیا آنان را نمی ترساند و بدی حالات غصه دارشان نمی کند، از زلزله ها دچار اضطراب نمی گردند و به نعره رعدهای سخت گوش نمی دهند.

هولناک ترین لحظات آدمی

خروج از قبر از هولناک ترین لحظات آدمی است؛ زیرا شدیدترین حالت های عمر انسان در سه مرحله است:

۱ - هنگام تولد و بیرون آمدن با فشار از خانه ای تنگ و تاریک.

۲ - هنگام مرگ و خروج روح با شدت جان کندن از کالبد انسان.

۳ - هنگام قیامت و ورود به صحنه محشر و محاسبه اعمال نیک و ناپسند.

حضرت صادق علیه السلام از گوشه دریای عذاب به ما گزارش می فرماید:

کسی را در قبرش نشانند و به او گفتند: ما مأموریم که صد تازیانه از عذاب الهی به تو بزنیم. گفت: از عذابم در گذرید که طاعت آن را ندارم. پس از گفت

ص: ۲۲۱

و گوی میان او و فرشتگان وی را گفتند: چاره ای نیست مگر این که یک تازیانه بر تو زده شود. گفت: به چه دلیل باید عذاب شوم. گفتند: به خاطر این که روزی نماز را سبک شمرده و بی وضو نماز خواندی، دیگر این که بر ضعیفی گذشتی و کمکش نکردی؛ پس او را تازیانه ای زدند که در اثر آن، قبرش از آتش شعله ور شد. (۱)

ص: ۲۲۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۱/۶، باب ۸، حدیث ۱۸؛ علل الشرایع: ۳۰۹/۱، حدیث ۱. [۱]

«١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَيِّرْنَا إِلَىٰ مَحْبُوبِكَ مِنَ التَّوْبَةِ وَارْزُقْنَا عَن مَّكْرُوهِكَ مِنَ الْإِضْرَارِ «٢» اللَّهُمَّ وَتَمِّمْ وَفَقِّنَا بَيْنَ نَقْصَيْنِ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَأَوْقِعِ النَّقْصَ بِأَسْرَعِهِمَا فَنَاءً وَاجْعَلِ التَّوْبَةَ فِي أطولِهِمَا بَقَاءً «٣» وَإِذَا هَمَمْنَا بِهَمِّينِ يُرْضِيكَ أَحَدُهُمَا عَنَّا وَ يُسِيءُ خُطُوكَ الْآخَرَ عَلَيْنَا فَمِلْ بِنَا إِلَىٰ مَا يُرْضِيكَ عَنَّا وَ أَوْهِنْ قُوَّتَنَا عَمَّا يُسِيءُ خُطُوكَ عَلَيْنَا «٤» وَ لَا تُخَلِّ فِي ذَلِكَ بَيْنَ نَفْسِنَا وَ اخْتِيَارِهَا فَإِنَّهَا مُخْتَارَةٌ لِلْبَاطِلِ إِلَّا مَا وَفَّقْتَ أَمَارَةً بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمْتَ «٥» اللَّهُمَّ وَ إِنَّا مِنَ الضُّعْفِ خَلَقْتَنَا وَ عَلَى الْوَهْنِ بَنَيْتَنَا وَ مِنْ مَيِّمٍ مَهِينٍ ابْتَدَأْتَنَا فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ وَ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ «٦» فَأَيِّدْنَا بِتَوْفِيقِكَ وَ سَدِّدْنَا بِتَسْدِيدِكَ وَ أَعْمِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا عَمَّا نَخَافُ مَحَبَّتَكَ وَ لَا تَجْعَلْ لِسُنَىٰ مِنْ جَوَارِحِنَا نُفُودًا فِي مَعْصِيَتِكَ «٧» اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ هَمَسَاتِ قُلُوبِنَا وَ حَرَكَاتِ أَعْضَائِنَا وَ لَمَحَاتِ أَعْيُنِنَا وَ لَهَجَاتِ أَلْسِنَتِنَا فِي مُوجِبَاتِ ثَوَابِكَ حَتَّىٰ لَا تَفُوتَنَا حَسَنَةٌ نَسِيَتْ حَقَّ بِهَا جَزَاءَكَ وَ لَا تَبْقَىٰ لَنَا سَيِّئَةٌ نَسْتَوْجِبُ بِهَا عِقَابَكَ .

[«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَيِّرْنَا إِلَىٰ مَحْبُوبِكَ مِنَ التَّوْبَةِ وَأَزِلْنَا عَنْ مَكْرُوهِكَ مِنَ الْإِضْرَارِ»]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و راه ما را به جانب توبه که محبوب توست تغییر ده، و وجودمان را از پافشاری بر گناه که مورد نفرت توست، دور ساز.

حقیقت توبه

اشاره

انبیای با کرامت حق و امامان بزرگوار، در سایه وحی خداوندی، راه خیر و شر را به انسان نمایاندند. اولیای عظام الهی هر آنچه را به خیر آدمیان بود و آنچه جز شر و بدی برای آنان نداشت بیان کردند. آنان جامعه انسانی را در برابر آراسته شدن به خوبی ها و پیراسته شدن از بدی ها، آن چنان هدایت کردند که حجت بر تمام مردم تا صبح قیامت تمام شد.

پیامبران و امامان علیهم السلام، رضوان و بهشت و سعادت و سلامت را در صورت صالح شدن مردم بشارت دادند و انسان را در مقابل آلوده شدن به شرور و منکرات، به غضب و سخط و عذاب جهنم و خواری دنیا و آخرت وعده فرمودند.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ « (۱)

ص: ۲۲۶

مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یک دست بودند [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند]، پس [از پدید آمدن اختلاف و تضاد] خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند.

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱)

پیامبرانی که مژده رسان و بیم دهنده بودند تا مردم را [در دنیا و آخرت در برابر خدا] پس از فرستادن پیامبران، عذر و بهانه و حجّتی نباشد؛ و خدا همواره توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

وَ مَا نُزِّلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲)

و پیامبران را جز مژده دهنده و بیم رسان نمی فرستیم؛ پس کسانی که ایمان بیاورند و [مفاسد خود را] اصلاح کنند نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

از جمله واقعیت‌هایی که انبیا و امامان بر اساس وحی، مردم را نسبت به آن، به رضوان حق و بهشت ابد بشارت داده، آن را عمل صالح و بلکه ریشه و مایه عمل صالح دانسته اند، مسأله با عظمت توبه است.

اگر دری تحت عنوان توبه به روی انسان باز نمی شد، آدمی هرگز از اسارت گناه نجات نمی یافت.

ص: ۲۲۷

۱- (۱) - نساء (۴): ۱۶۵. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶): ۴۸. [۲]

توبه پاک کننده انسان از آلودگی و نزدیک کننده بشر به حضرت حق است.

پلیدی گناه از پرونده انسان جز با برگشت به سوی محبوب و ترک معاصی میسر نیست.

حضرت سجاد علیه السلام در ابتدای دعا یادآور می شود که «توبه محبوب خداست.»

به حقیقت که توبه محبوب خداست؛ زیرا دارویی است که قلب و نفس و اعضای گنهکار را معالجه می کند و او را از بند خطرناک هوای نفس و شیطان رها کرده، به عرصه گاه عشق و دوستی و محبت حضرت حق رهنمون می شود.

توبه، وسیله ای است که باعث می شود گنهکار دست از آلودگی و آلوده کردن دیگران بردارد و خود و خانواده و جامعه اش را از ظلم و پایمال شدن حقوق برهاند و به رعایت حق خداوند و انبیا و اولیا و پاکان و هادیان راه حضرت رب العالمین، توفیق یافته و به حصن حصین الهی راه یابد.

محبوبیت توبه در پیشگاه وجود مقدس حضرت حق به خاطر این است که آدمی را از چاه ضلالت بیرون آورده به شاهره هدایت راهنمایی می کند.

محبوبیت توبه به علت این است که انسان را از صف شیاطین درآورده، در صف نیکان و پاکان می برد.

محبوبیت توبه، فلسفه اش در این است که راهزن راه مردم همچون فضیل را بر مسند عرفان قرار داده، وی را معلم اخلاق و مهذب نفوس می نماید.

محبوبیت توبه نزد حق برای این است که رخنه ای سخت در صف ناپاکان و هواپرستان به وجود می آورد و در برابر آن صف شیطانی، صف موحدان و پاکان و نیکان را محکم تر می نماید.

محبوبیت توبه، به خاطر این است که راه های نفوذ شیاطین را در شؤون حیات آدمی بسته، طرق جلب رحمت دوست را به روی انسان باز می کند.

محبوبیت توبه، به خاطر این است که آدمی را از نظر آلودگان و پلیدان می اندازد

و وی را مورد نظر اولیا و انبیا و امامان به خصوص در معرض نسیم عنایت حضرت حق قرار می دهد.

محبوبیت توبه برای آن است که حضرت ربّ العزّه را خشنود و دل بندگان خالص خداوند را شاد می نماید.

محبوبیت توبه، به علّت آن است که انسان را از افتادن در ورطه هلاکت ابدی حفظ می کند و به سعادت ابدی و سلامت دائمی و سرمدی رسانده و انسان را در آغوش رحمت حضرت رحیم قرار می دهد.

محبوبیت توبه برای آن است که زنگار گناه از قلب می شوید و حالات و احوالات درون را تغییر می دهد و حجاب هایی که محصول معصیت است از برابر دیده دل بر می دارد و آتش عشق به حبیب را در کانون باطن شعله ورتر می سازد.

محبوبیت توبه، به خاطر آن است که به انسان لیاقت تشرف به محضر حضرت ربّ العزّه را ارزانی می دارد و آدمی را به بارگاه قدس کشانده و در بساط انس می نشاند و سفره مغفرت و رحمت او را در برابر جان و روح انسان می گشاید.

توبه از آن جایی که محبوب خداست، در میدان وجود هر کس جای گیرد او را به دنبال خود، محبوب حضرت جانان می نماید و بر فرش محبت آن جناب می نشاند.

قرآن مجید که سند تمام حقایق هستی از ظاهر و باطن است، بدین صورت که در آیه زیر آمده عشق و محبت حضرت ربّ العزّه را به تائبان حقیقی اعلام می دارد:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ « (۱)

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همه آلودگی ها] پاکیزه می کنند. دوست دارد.

بیاید پیمانۀ وجود خویش را از آلودگی گناه پاک کنیم و ظرف هستی خویش را

ص: ۲۲۹

از خبیث معصیت شستشو دهیم تا ساقی وجود، با ساغر وحی، شراب طهور توبه و انابه و تضرع و زاری و بازگشت همه جانبه به سوی خود را در کام جان ما می ریزد.

در تفسیر:

وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (۱)

و پروردگارشان باده طهور به آنان می نوشاند .

کلامی معجز نظام، از سلاله نبوت، صادق - آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین - مروی است که مسحه ای از علم الهی و قبسی از نور مشکات رسالت و نفعه ای از شمیم ریاض امامت است و امین الاسلام طبرسی آن را بدین صورت روایت کرده است:

أَيُّ : يُطَهِّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ ، إِذْ لَا طَاهِرَ مَنْ تَدَنَسَ بِشَيْءٍ مِنَ الْمَأْكُونِ إِلَّا اللَّهُ ، رَوَوْهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَام . (۲)

آنان را از هرچه جز خداست پاک می کند؛ زیرا پاک از آلودگی اشیا و عناصر جز خدا نیست.

استاد حسن زاده در مقدمه کتاب «مفتاح الفلاح» اثر عارف بزرگ شیخ بهائی، در ذیل این روایت می فرماید:

من در امت خاتم صلی الله علیه و آله از عرب و عجم کلامی بدین پایه که از صادق آل محمد - صلوات الله عليهم - در غایت قصوای طهارت انسانی روایت شده است از هیچ عارفی نه دیده ام و نه شنیده ام.

حدیث به صورت مفرد، یعنی «رُوی» روایت نشده است، بلکه به صورت صیغه جمع یعنی «رَوَوْهُ» مروی است، پس حدیث ریشه دار است که جمعی آن را روایت

ص: ۲۳۰

۱- (۱) - انسان (۷۶) : ۲۱. [۱]

۲- (۲) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۲۲۳/۱۰، ذیل آیه ۲۱ سوره انسان؛ تفسیر الثعلبی: ۱۰۵/۱۰. [۲]

کرده اند.

ربّ ابرار، ساقی ابرار است. و در این ربّ و اضافه آن به «هم» نیز مطلبی است که:

نهفته معنی نازک بسی است در خط یار تو فهم آن نکنی ای ادیب من دانم

(شیخ کمال خجندی)

«طهور» در لغت عرب صیغه مبالغه طاهر است، یعنی «طاهر» پاک و «طهور» پاک کننده است.

پس شرابی که از دست ساقیشان می نوشند، علاوه بر این که پاک است پاک کننده هم هست. آب مضاف ممکن است که طاهر باشد اما مسلماً طهور نیست و لکن مطلق آن، هم طاهر است و هم طهور.

این شراب، ابرار را از چه چیز تطهیر می کند؟ امام علیه السلام فرمود: از هر چه جز خدا؛ زیرا طاهر از دنس اکوان جز خدا نیست.

«دنس» چرک است و «اکوان» موجودات و مراد نقص امکان است که خداوند از نواقص ممکنات طاهر است؛ زیرا که صمد حق است.

این شراب انسان را از ما سوی الله شستشو می دهد و این چنین انسان به تماشای نور شهود راه می یابد که:

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ «(۱)»

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به همه چیز داناست.

و حقیقت:

ص: ۲۳۱

فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ « (۱)

پس به هر کجا رو کنید آن جا روی خداست .

در عبارات اهل دل که خطاب به ساقی می شود و شراب طلب می کنند مراد همین:

سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا « (۲)

و پروردگارشان باده طهور به آنان می نوشاند .

است.

و شراب این آیه و خمر در آیات دیگر را به فارسی تعبیر به «می» می کنند و «کأس» را گاهی به قدح و گاهی به جام و پیمانه و پیاله تعبیر می نمایند. (۳) ملاً مهدی نراقی می گوید:

بیا ساقیا من به قربان تو فدای تو و عهد و پیمان تو

میی ده که افزایش عقل و جان فتد در دلم عکس روحانیان

شنیدم ز قول حکیم مهین فلاطون مه ملک یونان زمین

که «می» بهجت افزا و اندوه زداست همه دردها را شفاء و دواست

نه زان می که شرع رسول انام شمرده خبیث و نموده حرام

از آن که پروردگار غفور نموده است نامش شراب طهور

بیا ساقی ای مشفق چاره ساز بده یک قدح زان می غم گداز

(ملاً مهدی نراقی)

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۱۵. [۱]

۲- (۲) - انسان (۷۶): ۲۱. [۲]

۳- (۳) - مقدمه مفتاح الفلاح: ۸۳.

انبیای عظام الهی و امامان با کرامت و اولیاء الله با تمام وجود عاشق دلباخته توبه بودند، چنانکه این معنا از کلمات و دعاهاى روایت شده مشهود است.

محدث قمی در اعمال ماه رجب روایت می نماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تَنْفَعُ خَزَائِنُهُ ، وَلَا يَخَافُ آمِنُهُ ، رَبِّ اِزْتَكَيْتُ الْمَعَاصِيَ فِدْلِكَ ثِقَةً بِكَرَمِكَ ، اَنَّكَ تَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِكَ ، وَ تَغْفُو عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ تَغْفِرُ الزَّلَالَ ، فَاِنَّكَ مُجِيبٌ لِـدَعَائِكَ وَ مِنْهُ قَرِيبٌ ، وَ اَنَا تَائِبٌ اِلَيْكَ مِنَ الْخَطَايَا ، وَ رَاغِبٌ اِلَيْكَ فِي تَوْفِيرِ حَظِّي مِنَ الْعَطَايَا... (۱)

ستایش خدای را که گنج هایش پایان نمی پذیرد و اطمینان یابنده اش وحشت نکند. ای مالک و صاحبم، اگر دچار گناهان شدم ناشی از اعتماد محکم به بزرگواری تو بوده؛ تویی که بدون تردید پذیرنده توبه ای از بندگانت و گذشت کننده از بدی های آنان و آمرزنده لغزش های عباد خود و تویی اجابت کننده دعای خوانندگان و هم نزدیک به ایشانی و منم توبه کننده به درگاہت از تمام خطاها و میل کننده به سویت در کامل کردن بهره ام از بخشش هایت... .

حضرت فیض می گوید:

چاره ها رفت زدست دل بیچاره من تو بیا چاره من شو که تویی چاره من

دربیبان طلب بی سر و پا می گردد که تو را می طلبد این دل آواره من

ص: ۲۳۳

در طلب پا نکشم در رهش از سربرود تا نیاید به کف آن دلبر عیاره من
پخت در بوتۀ سوداش دل خام طمع سوخت در آتش هجرش جگر پاره من
شاد و خرم خورد از شهد و شکر شیرین تر هر غمی کز تو رسد این دل غمخواره من
گر تو صد بار برانی ز در خود دل را باز سوی تو گراید دل خودکاره من
پاره های دل صد پاره به صد پاره شود گر تو یکبار بگویی دل صد پاره من
یاد حق چون نکنی شاعریت آید فیض بار بیکار بکش ای دل بیکاره من
(فیض کاشانی)

حقیقت گناه

اشاره

خطرناک ترین برنامه ای که در طول تاریخ حیات بر انسان هجوم آورده گناه است.
گناه، سرپیچی از دستورهای حق و مخالفت با انبیا و امامان و مبارزه با سعادت و سلامت است.
گناه، زمینه ساز نابودی شخصیت، خاموش کننده نور حقیقت، بر باد دهنده فضیلت و درهم شکننده شرافت انسانی است.
گناه، تیشه ای بر ریشه انسان، تاریک کننده جان، خوشحال کننده شیطان و به غضب آورنده حضرت رحمان است.
گناه، عبادت کردن شیطان و جدا گشتن از یزدان و پاره کننده پرده حیا و فراهم

آورنده عذاب روز جزاست.

گناه، در اندازنده انسان به چاه ضلالت، مسدود کننده راه هدایت، ایجاد کننده بلاهت و به وجود آورنده سفاهت و از بین برنده صفای آدمیت و بر باد دهنده غیرت و حمیت است.

گناه طوفانی بس خطرناک است که چون از سرزمین وجود انسان برخیزد، خیر دنیا و آخرت آدمی را دستخوش زوال نموده و ارکان انسانیت را به لرزه آورده و سعادت امروز و فردای انسان را به باد می دهد.

گناه، به فرموده حضرت حق در آیات قرآن مجید، مرض است و ادامه آن تمام شئون حیات انسانی را دستخوش بیماری کرده و به هلاکت ابدی آدمی منجر می گردد.

بیماری گناه

انسان بر اساس آیات قرآن مجید، چون قدم به دنیا می گذارد، از سلامت و پاکی برخوردار است و بر پایه فطرت توحید زندگی خود را شروع می نماید. او از گناه و معصیت و انحراف و خطا چیزی نمی داند، جز به کمال و سعادت میلی ندارد، از توجه به حقیقت لذت می برد و از درک حقایق و فهم واقعیت ها خوشحال می شود.

می خواهد در چهارچوب درستی و راستی و صدق و صفا و محبت و وفا مطرح شود و احترام همگان را در پرتو فروغ صفات حسنه و اخلاق انسانی به سوی خود جلب کند.

چون پدر و مادر و خانه و کاشانه و کوچه و بازار و مدرسه و محیط به او توجه نکنند و احساسات و امیال و غرایز او بر اساس قرآن و قواعد تربیتی انبیا و امامان علیهم السلام نباشد، بر اثر جاذبه های مادی و جسمی و کشش های شهوانی و غریزی آلوده می شود و چون لذت گناه را چشید به تدریج میل به گناه، طبیعت ثانوی او

ص: ۲۳۵

می شود و به بیماری عصیان و سرپیچی از حقایق الهیه دچار می گردد.

البته این بیماری بدون دارو نیست، اگر به او توجه کنند و خود او هم نسبت به خودش بیدار و بینا گردد، معالجه اش با داروی توبه و متذکر شدن جهان پس از مرگ و جریمه جرم ها در قیامت میسر می شود.

به علت این که راه بازگشت و طریق به دست آوردن سلامت از دست رفته قلب و روح و اعضا و جوارح به روح انسان باز است، از گناه و معصیت تعبیر به مرض شده، مرضی که بدون شک و تردید قابل علاج و معالجه است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى ، وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ ، فَصَيِّ لِحِ الْمَرْضَى فِيمَا يَعْمَلُهُ الطَّيِّبُ وَ يُدَبِّرُهُ ، لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَقْتَرِحُهُ . (۱)

ای بندگان حق، شما چون بیماران هستید، و پروردگار جهانیان نسبت به شما همچون طیب، پس صلاح و مصلحت بیمار در عمل و تدبیر طیب است نه در اشتباهی مریض و آنچه انتخاب می کند.

حضرت مسیح از خانه زن بدکاره ای بدر آمد و به آنان که او را دیدند فرمود:

جامعه را دو گونه مریض است، مریضی که با پای خود به طیب مراجعه می کند و بیماری که باید طیب به عیادتش برود و این زن بیماری بود که باید طیب به عیادت او می رفت.

شبی در شهر ناصریه به حضرت مسیح عرضه داشتند: بیماران ما را شفا بده، فرمود: به وقت صبح تمام آنان را در این جا حاضر کنید تا شفایشان دهم. چون به هنگام صبح چشمش به بیماران افتاد، آنان را کمتر از ده نفر دید، فرمود: اگر اهل سلامت در این شهر به این تعداد باشند برایم اعجاب انگیز است.

ص: ۲۳۶

۱- (۱) - عده الداعی: ۳۷؛ [۱] مجموعه وزام: ۱۱۷/۲. [۲]

خوشا به حال بیماری که درد بیماریش را حس کند و برای علاج مرض به طیب مراجعه کرده خود را از شرّ مرض خلاص کند.

فؤاد کرمانی می گوید:

آمد گه آن که بگسلم بند در بند قرار و صبر تا چند

تا کی به کمند تن گرفتار تا چند به دام نفس در بند

تا کی به خیال هیچ خشنود تا کی به وصال هیچ خرسند

از ریشه بکن به تیشه فکر این هستی همچو کوه الوند

پیوند ببر ز ما سوی الله با غیر خدا مبند پیوند

بگشای یکی دو چشم تحقیق وین گوش مقلدی فرو بند

ای خواجه دهان تلخ هر گز شیرین نشود به صحبت قند

بگذر ز خودی که هر چه بینی بینی همه جلوه خداوند

هر اسم به غیر حق طلسمی است سمت به طلسم اندر افکند

باید چو فؤاد این طلسمات بشکست به بازوی هنرمند

(فؤاد کرمانی)

بیماری گناه در قرآن

آیاتی از قرآن مجید که گناه را بیماری می داند:

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ « (۱)

[به گمان باطلشان] می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند ، در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند ، ولی [این حقیقت را] درک نمی کنند . * در

دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناک است.

فَسَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿١﴾

کسانی که در دل هایشان بیماری [دورویی] است، می بینی که در دوستی با یهود و نصاری شتاب می ورزند و [بر پایه خیال باطلشان که مبدا اسلام و مسلمانان تکیه گاه استواری نباشند] می گویند: می ترسیم آسیب و گزند ناگواری به ما برسد [به این سبب باید برای دوستی به سوی یهود و نصاری بشتابیم]. امید است خدا از سوی خود پیروزی یا واقعیت دیگری [به نفع مسلمانان] پیش آرد تا این بیماردلان بر آنچه در دل هایشان پنهان می داشتند، پشیمان شوند.

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢﴾

و [یاد کنید] هنگامی را که منافقان و آنان که در دل هایشان بیماری [شک و تردید نسبت به حقایق] است، می گفتند: مؤمنان را دینشان [با این جمعیت اندک و اسلحه ناچیز برای شرکت در میدان نبرد] فریفت، و [آنان باور نمی کردند که] هر کس بر خدا توکل کند [بی تردید پیروز می شود]؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

ص: ۲۳۸

۱- (۱) - مائده (۵) : ۵۲. [۱]

۲- (۲) - انفال (۸) : ۴۹. [۲]

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١﴾

اما کسانی که در دل هایشان بیماری [نفاق] است ، پس پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند .

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٢﴾

[آزاد گذاشتن شبهه اندازی شیطان] برای این [است] که خدا آنچه را شیطان می اندازد برای آنان که در دل هایشان بیماری است و برای سنگدلان وسیله آزمایش قرار دهد ؛ و قطعاً ستمکاران در دشمنی و ستیزی بسیار دور [نسبت به حق و حقیقت] قرار دارند .

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٣﴾

آیا در دل هایشان بیماری [نفاق] است یا [در دین خدا] شک کرده اند یا می ترسند که خدا و پیامبرش بر آنان ستم کند ؟ [چنین نیست] بلکه اینان خود ستمکارند .

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٤﴾

و آن گاه که منافقان و آنان که در دل هایشان بیماری [ضعف ایمان] بود ، می گفتند : خدا و پیامبرش جز به فریب ، ما را وعده [پیروزی] نداده اند !

ص: ۲۳۹

۱- (۱) - توبه (۹) : ۱۲۵ . [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲) : ۵۳ . [۲]

۳- (۳) - نور (۲۴) : ۵۰ . [۳]

۴- (۴) - احزاب (۳۳) : ۱۲ . [۴]

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ « (۱)

بلکه کسانی که در دل هایشان بیماری است، گمان کردند که خدا کینه هایشان را آشکار نخواهد کرد.

با حق و حقیقت و با واقعیت روشن و با وحی الهی و نبوت انبیای و امامت امامان و صدق و راستی و عقل مستقیم نباید به چون و چرا برخاست، چرا که با این حقایق که محصول جهل و تعصب بی جا و کبر و لجاجت است، درون را مریض و اعضا و جوارح را به معصیت و گناه می کشاند و آدمی را از فیوضات ربّانیه و کرامات انسانیّه محروم می نماید.

اگر کسی هم دچار خطا و اشتباه و آلوده به معصیت و گناه است، تا مرض مهلک عصیان حاکم بر شئون ظاهری و باطنی وی نگشته، چه نیکوست توبه کند و به حضرت حق برگردد و از اصرار و پافشاری بر گناه خودداری ورزد، تا از خزی دنیا و عذاب آخرت مصون بماند.

پروین اعتصامی گوید:

همی با عقل در چون و چرائی همی پوینده در راه خطایی

همی کار تو کار ناستوده است همی کردار بد را می ستایی

گرفتار عقاب آرزویی اسیر پنجه باز هوایی

کمین گاه پلنگ است این چراگاه تو همچون برّه غافل در چرایی

سرانجام ازدهای توست گیتی تو آخر طعمه این ازدهایی

ازو بیگانه شو کاین آشنا کش ندارد هیچ پاس آشنایی

جهان همچون درختست و توبارش بیفتی چون در آن دیری بیایی

از این دریای بی کنه و کرانه نخواهی یافتن هرگز رهایی

ص: ۲۴۰

زیرآموز اکنون راستکاری که مانند کمان فردا دوتایی

به ترک حرص گوی و پارسا شو که خوش نبود طمع با پارسایی

چه حاصل از سر بی فکرت و رای چه سود از دیده بی روشنایی

نهنگ ناشتا شد نفس پروین بیاید کشتنش از ناشتایی

(پروین اعتصامی)

اصرار بر گناه

در روایات آمده است که: بر گناه و معصیت اصرار نوزید که اصرار و پافشاری بر گناه، خود گناه دیگری است و حتی اصرار بر صغیره، صغیره بودن را از حالت صغیره می اندازد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

لَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ وَلَا كَبِيرَةَ مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ. (۱)

اصرار و پافشاری بر گناه صغیره معنا ندارد، و با طلب مغفرت از حضرت حق کبیره ای برجا نماند.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ « (۲)

قَالَ: الْإِصْرَارُ هُوَ أَنْ يُدْنِبَ الذَّنْبَ فَلَا يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا يُحَدِّثُ

نَفْسَهُ بِتَوْبِهِ، فَذَلِكَ الْإِصْرَارُ. (۳)

حضرت باقر علیه السلام در توضیح کلمه و لَمْ يُصِرُّوا فرمودند: اصرار بر گناه این است که کسی گناهی کند و از خداوند آمرزش نخواهد و همچنین در اندیشه توبه و بازگشت به حق هم نباشد، این است اصرار ورزیدن بر گناه.

ص: ۲۴۱

۱- (۱) - الکافی: ۲/۲۸۸، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۳۸/۱۵، باب ۴۸، حدیث ۲۰۶۸۱. [۲]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۳۵. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۲/۲۸۸، حدیث ۲؛ [۴] مجموعه وزّام: ۱۸/۱. [۵]

ابوبصیر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

لَا وَاللَّهِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ عَلَى الْإِصْرَارِ عَلَى شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِيهِ. (۱)

نه، به خدا سوگند که خدا هیچ طاعتی را با اصرار بر هر گناهی که باشد قبول نکند.

کسی که بر گناه صغیره ای اصرار ورزد، مثل مردی که همیشه جامه ابریشم بپوشد، یا دائم به طلا زینت کند، یا هر روز چشم به نامحرم دوزد، گناهش کبیره محسوب شود و آثار و عذاب گناه کبیره بر آن مترتب گردد.

شهید رحمه الله فرموده است:

«عزم بر تکرار گناه هم به منزله اصرار است. و توبه و استغفار، گناه کبیره و صغیره را محو کرده، باقی نگذارد، ولی اعمال صالحه مانند وضو و نماز و روزه گناه صغیره را جبران کند.»

پافشاری بر گناه، ریشه گناه خواهی را در سرزمین قلب محکم خواهد کرد، آن چنانکه با توبه؛ قلع و قمع کردن ریشه، کار بسیار سختی خواهد بود. توفیق نداشتن در بسیاری از گناهکاران برای بازگشت به حق و جبران مافات، معلول همین پافشاری بر گناه بوده است. اصرار ورزی بر گناه حتی باعث تکذیب حقایق و انکار واقعیت های مسلم هستی می گردد:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ « (۲)

آن گاه بدترین سرانجام، سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند به سبب

ص: ۲۴۲

۱- (۱) - الکافی: ۲/۲۸۸، حدیث ۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۳۷/۱۵، باب ۴۸، حدیث ۲۰۶۷۹. [۲]

۲- (۲) - روم (۳۰): ۱۰. [۳]

این که آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آنها را به مسخره می گرفتند .

وقتی معصیت فراوان شد و عاصی بر گناه و خطا اصرار ورزید، دل تاریک می شود و نور حق در قلب به خاموشی می گراید، آنگاه نوبت استهزای به حق و تکذیب آیات خداوند در می رسد.

قرآن مجید آمرزش گناه و مغفرت حق را نسبت به معصیت، مشروط به ترک اصرار نموده:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ وَكَمْ يَصْتَرُ مَا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ « (۱)

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند ، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند ؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد ؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند ، پا فشاری نمی کنند ؛ * پاداش آنان آمرزشی است از سوی پروردگارشان ، و بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است ، در آن جاودانه اند ؛ و پاداش عمل کنندگان ، نیکوست .

ص: ۲۴۳

[«۲»اللَّهُمَّ وَ مَتَى وَقَفْنَا بَيْنَ نَقْصَيْنِ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَأَوْقِعِ النِّقْصَ بِأَسْرِعِهِمَا فَنَاءً وَ اجْعَلِ التَّوْبَةَ فِي أَطْوَلِهِمَا بَقَاءً «۳» وَ إِذَا هَمَمْنَا بِهِمَّيْنِ يُرِضُ بِكَ أَحَدَهُمَا عَنَّا وَ يُسِخِطُكَ الْآخَرَ عَلَيْنَا فَمَلِّ بِنَا إِلَى مَا يُرِضُ بِكَ عَنَّا وَ أَوْهِنِ قُوَّتَنَا عَمَّا يُسِخِطُكَ عَلَيْنَا «۴» وَ لَا تُخَلِّ فِي ذَلِكَ بَيْنَ نَفْسِنَا وَ اخْتِيَارِهَا فَإِنَّهَا مُخْتَارَةٌ لِلْبَاطِلِ إِلَّا مَا وَفَّقْتَ أَمَّارَةً بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمْتَ]

خدایا! هر گاه در ارتباط با دین یا دنیا، میان دو کاهش قرار گرفتیم، کاهش را بر دنیامان که زودتر از دست می رود، وارد کن، و توبه و انابه را در دینمان که با دوام تر است قرار ده.

و زمانی که دو برنامه را قصد کردیم که یکی از آنها تو را از ما خشنود می کند، و آن دیگری تو را بر ما خشمگین می سازد، ما را به جانب آن کاری که تو را از ما خشنود می کند، رغبت ده، و قدرت و توانمان را از عملی که تو را بر ما خشمگین می کند، سست کن و در این امور ما را میان نفوسمان و انتخابشان رها مکن که نفس انتخاب کننده باطل است، مگر آن که تو در انتخاب حق توفیقش دهی، و فراوان دستور دهنده به زشتی و بدی است، مگر آن که رحمتش آری.

اشاره

بدون شک در خزانه حضرت حق، گوهری با ارزش تر از دین وجود ندارد. به حقیقت که در دریای هستی و در صدف دو جهان دَرّی گرانمایه تر از دین نیست.

خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا و سلامت همه جانبه انسان در تمام شؤون در پرتو دین و دینداری است.

دین حقیقتی است که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و دوازده امام و حکیمان الهی و عارفان عاشق، برای نجات مردم از خواری دنیا و عذاب آخرت، مبلّغ آن بوده اند.

دین واقعی است که اولیای الهی برای پابرجایی آن از هیچ کوششی دریغ نورزیده و تا آن جا استقامت کردند که جان شیرین خود را برای آن نثار کردند.

خداوند عزیز دین خود را جهت رشد و کمال مردم به وسیله انبیا علیهم السلام ارائه فرموده و به غیر آن رضایت نمی دهد:

وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا (۱)

و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم .

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲)

و هر که جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است .

دین چراغ راه انسان و خورشید تابناک حیات و فروغ جان آدمی است. دین

ص: ۲۴۵

۱- (۱) - مائده (۵) : ۳. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۸۵. [۲]

صیقل روح، تزکیه کننده نفس، مطهر عمل و پاک کننده انسان از رذایل است.

دین مجموعه ای از عقاید صحیح و اعمال صالحه و حسنات اخلاقیه است.

دین باعث آرامش باطن، شفای دردهای درون و رشد دهنده جان و کمال انسان و زمینه ساز پاکی ظاهر و باطن است.

تمام حرکات مثبت انسان در سایه دین و دینداری، عبادت و مورث جزای الهی در دنیا و آخرت است.

دین در ظرف وجود هر کس قرار بگیرد، سلامت و سعادت، تقوا و بینش، فضیلت و کرامت، عشق و محبت، علم و نورانیت، آگاهی و صداقت، وقار و آبرو، صفا و حیا، وفا و درستی، شخصیت و عظمت و زمینه همنشینی با انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین را همراه خود می آورد.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»
(۱)

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

دین و دینداری باعث جلب رضایت و خشنودی حضرت ربّ العزّه به سوی انسان است و کدام حقیقت برای انسان پربهاتر از رضایت و خشنودی خداست؟ دین و دینداری حقیقتی است که در فروغ جاودانه آن، انسان برترین خلق خدا خواهد شد. دین و دینداری واقعی است که در قیامت به صورت بهشت های ابدی تجلی خواهد کرد و انسان را در آن جایگاه عنبر سرشت به طور جاوید جای خواهد داد.

ص: ۲۴۶

این ارزش ها که محصول دین و دینداری است در دو آیه آمده است:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ « (۱)

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، اینانند که بهترین مخلوقاتند. * پاداششان نزد پروردگارشان بهشت های پاینده ای است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنها جاودانه اند، خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خوشنودند؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

فؤاد کرمانی در زمینه ایمان و توجه به حضرت حق می گوید:

دانی که چیست وحدت، در کثرت آرمیدن دل بر خدا بستن و زماسوا بریدن

چشمی بجو که هر سو، روی خدا ببینی زان رو که کور چشمی است روی خدا ندیدن

عمری چو پرده بستیم بر دیده خدا بین عمری دگر بباید این پرده ها دریدن

زین باغ، بی تأمل، همچون نسیم بگذر کز بوستان دنیا شرط ست گل نچیدن

دام دل است این جا کام دل ای برادر با کام دل نخواهی از دام دل رهیدن

ص: ۲۴۷

دانی که چیست لذت، با عارفان نشستن سمع خدا گشودن، صوت خدا شنیدن

درمان درد دل را گر از فؤاد جوئی درمان درد دل نیست جز درد دل کشیدن

(فؤاد کرمانی)

آثار دین و دینداری

دین و دینداری انسان را از ضربه های مهلک فحشا و منکرات حفظ کرده و زندگی آدمی را در تمام عرصه تبدیل به زندگی کریمانه خواهد کرد و محو صغایر و سیئات را از پرونده در پی خواهد داشت. قرآن در این زمینه می فرماید:

إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (۱)

اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می شوید دوری کنید، گناهان کوچکتان را از شما محو می کنیم، و شما را به جایگاهی ارزشمند و نیکو وارد می کنیم.

دین و دینداری مورث نعمت های ابدی حق و ازواج مطهره و دخول در سایه رحمت الهی است:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدَا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (۲)

و کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به زودی آنان را در بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، وارد کنیم، در

ص: ۲۴۸

۱- (۱) - نساء (۴) : ۳۱. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۵۷. [۲]

آن جا جاودانه اند؛ آنان را در آن جا همسرانی پاکیزه است، و آنان را در زیر سایه ای پایدار [و دلپذیر، آرام بخش و خنک] درآوریم.

دین و دینداری باعث آرمزش گناهان و اجر عظیم در پیشگاه حضرت ربّ العزّه است و این وعده ای است قطعی از جانب حقّ که سند آن قرآن مجید است.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ « (۱)

خدا به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده داده است که برای آنان آرمزش و پاداشی بزرگ است.

دین و دینداری عامل تجلی عدالت در تمام شؤون حیات، و احسان و نیکوکاری و رسیدگی به اقوام و خویشان و دوری از اعمال زشت و منکر و تجاوز به حقوق دیگران است.

دین و دینداری فضای خانه و خانواده و جامعه را از تمام آلودگی ها پاک و به تمام حسنات می آراید و آرامش ظاهر و باطن زندگی را تأمین و باعث ایجاد امتیّت همه جانبه و راحت و سعادت در زندگی است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ « (۲)

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد، و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند. شما را اندرز می دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست].

مشکلات ظاهری و باطنی جامعه انسانی منهای ایمان به حقّ و اعتقاد به روز قیامت قابل حلّ نیست و بدون دین و دینداری نمی توان فرد و خانواده و جامعه

ص: ۲۴۹

۱- (۱) - مائده (۵) : ۹. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۹۰. [۲]

دین و دینداری در روایات

قواعد دین و دینداری گویی از پهنه دریا وسیع تر است. در این زمینه به روایاتی اشاره می شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ ، وَ انْفَقَ مِنْ مَالٍ اِكْتَسَبَهُ مِنْ غَيْرِ مَعْصِيَةٍ ، وَ خَالَطَ اَهْلَ الْفِقْهِ وَ الْحِكْمَةِ ، وَ جَانَبَ اَهْلَ الدُّلِّ وَ الْمَعْصِيَةِ . (۱)

خوشا به حال کسی که رسیدگی به عیوب خودش وی را از دنبال کردن عیوب دیگران باز دارد و به انفاق مالی که از راه مشروع به دست آورده اقدام نماید و با اهل فهم و حکمت معاشرت کند و از مردم بی شخصیت و آلوده به گناه، پرهیزد.

و نیز فرمود:

حَصِيْلَةٌ مَنْ لَزِمَهَا اطَاعَتُهُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ وَ رِبْحَ الْفَوْزِ بِقُرْبِ اللَّهِ تَعَالَى فِي دَارِ السَّلَامِ قِيلَ : وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : التَّقْوَى ، مَنْ ارَادَ أَنْ يَكُونَ اعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ : « وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ » (۲). (۳)

یک خصلت است که هر کس ملازم آن باشد دنیا و آخرت در اطاعت او درآید

ص: ۲۵۰

۱- (۱) - مسند الشهاب، ابن سلامه: ۳۵۸/۱، حدیث ۶۱۳؛ ذیل تاریخ بغداد، ابن النجار البغدادی: ۱۱/۵؛ الزواشح السماویة: ۲۸۶.

۲- (۲) - طلاق (۶۵): ۲ - ۳. [۱]

۳- (۳) - مجموعه ورام: ۱۱۷/۲؛ [۲] معدن الجواهر: ۲۱. [۳]

و در دارالسلام به فوز قرب حق رسد، عرضه داشتند: چیست؟ فرمود:

خودداری از تمام گناهان ظاهر و باطن که تعبیر قرآنی آن تقواست؛ هر کسی میل دارد، عزیزترین مردم باشد به تقوای الهی رو کند.

سپس این آیه شریفه را قرائت فرمود: «هر کس تقوای الهی را مراعات کند، خداوند راه بیرون رفتن از تمام مشکلات را بر وی هموار سازد و از جایی که گمان نمی برد روزیش دهد.

و نیز فرمود:

خَيْرُ أَعْمَالِكُمْ مَا أَصْلَحْتُمْ بِهِ الْمَعَادَ، خَيْرُ الْعَمَلِ أَدْوَمُهُ وَإِنْ قَلَّ، خَيْرُ الْإِخْوَانِ الْمُسَاعِدُ عَلَى أَعْمَالِ الْآخِرَةِ، خَيْرُ أُمَّتِي أَرْهَدُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ أَرْعَبُهُمْ فِي الْآخِرَةِ، خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. (۱)

بهترین اعمال شما آن است که به وسیله آن آخرت خود را اصلاح نمایید.

بهترین کار شما بادوام ترین آن است گرچه اندک باشد. بهترین برادران دینی آنان هستند که شما را در برنامه های آخرت یاری دهند.

بهترین ائمتی اهل زهد نسبت به دنیا و اهل ذوق نسبت به آخرت اند. بهترین برادران شما آنانند که عیوب شما را جهت اصلاح حال به شما تذکر دهند.

و نیز آن حضرت فرمود:

خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ أَعَانَكَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَصَدَّكَ عَنْ مَعْصِيَةِ، وَ أَمَرَكَ بِرِضَاةٍ. (۲)

بهترین برادران آن است که تو را در طاعت حق کمک دهد و از معصیت خداوند باز دارد و تو را به جلب خشنودی حضرت ربّ العزّه وادارد.

ص: ۲۵۱

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۱۲۳/۲. [۱]

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۱۲۳/۲. [۲]

و نیز فرمود:

كُنْ وَرِعًا تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ ، وَ كُنْ قَنِعًا تَكُنْ أَشْكَرَ النَّاسِ ، وَ أَحَبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا. (۱)

پاکدامن و پارسا باش تا عابدترین مردم به حساب آیی، و به حلال حقّ از حرام قناعت کن تا شاکرترین عباد قلمداد گردی و آنچه برای خود دوست داری برای مردم دوست داشته باش تا مؤمن به حساب آیی.

فیض بزرگوار می فرماید:

در کار دینم مردِ مرد، عقل این تقاضا می کند و ز شغل دنیا فرد فرد، عقل این تقاضا می کند

تقواست زاد ره مرا، علم است چشم و زهد پا ره شاهراه مصطفی عقل این تقاضا می کند

دنیا نمی خواهم مگر، باشد تنم را ما حضر تن مرکبستم در سفر عقل این تقاضا می کند

حرفی نخواهم زد جز آه، اسرار می دارم نگاه دارم ز کتمان صد پناه عقل این تقاضا می کند

صد گون مدارا می کنم تا در دلی جا می کنم دشمن ز سر و ا می کنم عقل این تقاضا می کند

با اهل علمم گفتگوست و ز سرّ کارم جستجوست با جاهلانم خلق و خوست عقل این تقاضا می کند

ص: ۲۵۲

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۱۶۳/۱؛ [۱] ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۱۸/۱. [۲]

چون غایت هر ره خداست هر ره که میبویم رواست لیکن من و این راه راست عقل این تقاضا می کند

من بعد فیض و عاقلی، ترک هوا و جاهلی فرمانبری بی کاهلی عقل این تقاضا می کند

(فیض کاشانی)

روایاتی دیگر در دین و دینداری

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَحْسِنُ مُجَاوِرَةَ مَنْ جَاوَرَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا، وَأَحْسِنُ مُصَاحَبَةَ مَنْ صَاحَبَكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا، وَاعْمَلْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ تَكُنْ عَابِدًا، وَارْضَ بِقِسْمِ اللَّهِ تَكُنْ زَاهِدًا، وَارْهَدْ فِيمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ يُحِبِّكَ النَّاسُ، وَارْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُحِبِّكَ اللَّهُ. (۱)

همسایه نیکوکاری برای همسایه ات باش تا مسلمان باشی، با دوستت با نیکی و خوبی مصاحبت کن تا مؤمن باشی، به واجبات حضرت حق عمل کن تا بنده مولا باشی، به قسمت خداوند راضی باش تا زاهد باشی، به آنچه در دست مردم است بی رغبت باش تا مردم دوستت باشند و در دنیا بی رغبت باش تا محبوب خدا باشی.

و نیز فرمود:

لَا تَغْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ، وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، لَا تَحْرِقَنَّ عَلَى أَحَدٍ سِرًّا، لَا

ص: ۲۵۳

۱- (۱) - المواعظ العددیه: ۴۷؛ [۱] این حدیث به صورت پراکنده در مصادر مختلف آمده است؛ مستدرک الوسائل: ۱۱/۱۷۵،

باب ۴، حدیث ۱۲۶۷۶؛ [۲] بحار الأنوار: ۱۱۶/۷۴، باب ۶، حدیث ۶؛ [۳] الأمالی، شیخ طوسی: ۱۲۰، حدیث ۱۸۷. [۴]

تُحَقَّرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا، وَلَا تُوَاعِدْ أَخَاكَ مَوْعِدًا فَتَخْلُفَهُ . (۱)

از مسلمانان غیبت نکنید، به دنبال زشتی های مردم نباشید، پرده حرمت کسی را پاره نکنید، چیزی از خوبی را کوچک شمارید و به برادر دینی وعده ای ندهید که نسبت به آن دچار تخلف شوید.

و نیز فرمود:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَتَرَ عَلَى عِيَالِهِ ، لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَشَبَّهَ بِغَيْرِنَا، لَيْسَ مِنَّا مَنْ يَتَعَنَّى بِالْقُرْآنِ ، لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُوقِّرِ الْكَبِيرَ وَ يَرْحَمِ الصَّغِيرَ، وَيَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ. (۲)

از ما نیست کسی که خداوند او را وسعت روزی مرحمت فرموده و او بر اهل و عیالش سخت بگیرد، از ما نیست کسی که در امور ظاهر و باطنش به دشمنان ما شباهت پیدا کند، از ما نیست کسی که با قرآن الهی همراه با صدایش به بازیگری برخیزد، از ما نیست کسی که به بزرگتر احترام نکند و بر کوچک رحمت نیاورد و امر به معروف و نهی از منکر نکند.

و نیز فرمود:

خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ بِالْقُرْآنِ وَ عَلَّمَهُ ، خَيْرُكُمْ خَيْرٌ لِأَهْلِهِ ، خَيْرُكُمْ مَنْ يُرْجَى خَيْرُهُ وَ يُؤْمَنُ شَرُّهُ . (۳)

ص: ۲۵۴

۱- (۱) - المواعظ العددیه: ۵۴؛ [۱] این حدیث به صورت پراکنده در مصادر مختلف آمده است؛ نهج الفصاحه: ۶۷۳۰،

حدیث ۲۴۷۰؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۱۹/۹، باب ۱۳۲، حدیث ۱۰۴۱۱؛ [۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۴۸/۱۹. [۴]

۲- (۲) - المواعظ العددیه: ۶۵؛ این حدیث به صورت پراکنده در مصادر مختلف آمده است؛ عوالی اللآلی: ۲۵۵/۱، حدیث

۱۵؛ [۵] نهج الفصاحه: ۶۶۴، حدیث ۲۴۱۷. [۶]

۳- (۳) - المواعظ العددیه: ۶۸؛ [۷] این حدیث به صورت پراکنده در مصادر مختلف آمده است؛ نهج الفصاحه: ۴۷۳، حدیث

۱۵۲۴. [۸]

بهترین شما کسی است که قرآن را فرا بگیرد و به دیگران نیز تعلیم دهد، بهترین شما آن است که خیر و خوبی او برای اهلس بیشتر باشد، بهترین شما آن انسانی است که به خیرش امید و از شرش ایمنی باشد.

و نیز فرمود:

الْوَحِيدُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ، وَالْجَلِيسُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحِيدِ، وَإِمْلَاءُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ السُّكُوتِ، وَالسُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْ إِمْلَاءِ الشَّرِّ. (۱)

تنهایی از همنشینی بد بهتر است و همنشین شایسته از تنهایی نیکوتر است.

گفتار خوب از سکوت بهتر و سکوت از سخن زشت و کلام شرّ روا تر است.

و نیز فرمود:

أَصْدَقُ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَ أَوْثَقُ الْعُرَى كَلِمَةُ التَّقْوَى، وَ أَحْسَنُ الْهَدْيِ هَدْيُ الْأَنْبِيَاءِ. (۲)

صادقانه ترین سخن قرآن کریم و محکم ترین دستگیره نجات تقوا و بهترین روش، روش پیامبران است.

و آن حضرت فرمود:

أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ اللُّسَانُ، إِنَّ أَفْضَلَ الصَّدَقَةِ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ، أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ عَلَى ذِي الرَّحِمِ الْكَاشِحِ، أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ، أَفْضَلُ عِبَادَةِ امَّتِي قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ. (۳)

بهترین صدقه انداختن زبان در مجرای خیر است و بهترین کار اصلاح بین دو نفر و برترین صدقه عطا بر قوم خویش که دشمن توست و بهترین عبادت انتظار گشایش و عالی ترین مسیر بندگی امّت قرآن است.

ص: ۲۵۵

۱- (۱) - المواعظ العددیه: ۶۸؛ [۱] نهج الفصاحه: ۷۹۷، حدیث ۳۱۹۴. [۲]

۲- (۲) - المواعظ العددیه: ۷۰؛ بحار الأنوار: ۱۳۵/۷۴، باب ۶، حدیث ۴۳؛ [۳] الاختصاص: ۳۴۲.

۳- (۳) - المواعظ العددیه: ۶۹.

امام علی علیه السلام می فرماید:

العقل شجرة أصلها التقى، و فروعها الحياء. و تمرتها الورع. فالتقوى تدعو إلى خصال ثلاث: إلى الفقه في الدين، و الزهد في الدنيا، و الألتطاع إلى الله تعالى و الحياء يدعو إلى ثلاث خصال: إلى اليقين، و حُسن الخلق، و التواضع و الورع يدعو إلى ثلاث خصال: إلى صدق اللسان، و المُسارعة إلى البر، و ترك الشُّبهات. (١)

عقل درختی است که ریشه آن پرهیزکاری و تقواست، تنه آن حیا و میوه اش پاکدامنی است. تقوا و پرهیزکاری آدمی را به سه خصلت آراسته می کند:

١. دین فهمی. ٢. بی رغبتی به دنیای غلط. ٣. بریدن دل از ما سوی الله.

و حیا انسان را به سه حقیقت جذب می نماید: ١. یقین نسبت به واقعیت ها. ٢.

تخلق به اخلاق حسنه. ٣. تواضع و فروتنی.

و پاکدامنی مورث سه خصلت است:

١. راستی در گفتار. ٢. سرعت گرفتن در کار نیک. ٣. ترک شبهات.

و نیز فرمود:

مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ سُنَّةُ اللَّهِ وَ سُنَّةُ رَسُولِهِ وَ سُنَّةُ أَوْلِيَائِهِ فَلَيْسَ فِي يَدِهِ شَيْءٌ. قِيلَ: وَ مَا سُنَّةُ اللَّهِ؟ قَالَ: كِتْمَانُ السِّرِّ، قِيلَ وَ مَا سُنَّةُ رَسُولِهِ؟ قَالَ:

المُداراة. قِيلَ: وَ مَا سُنَّةُ أَوْلِيَائِهِ؟ قَالَ: اِحْتِمَالُ الْأَذَى. (٢)

هر کس آراسته به سنت خدا و روش رسول خدا و برنامه اولیای الهی نباشد.

تهیدست است. عرضه داشتند: سنت خدا چیست؟ فرمود: نگاهداشتن اسرار مردم. پرسیدند: روش رسول خدا چیست؟ فرمود: مدارای با مردم. سؤال کردند: برنامه اولیای حق چیست؟ فرمود: تحمل آزار مردم.

ص: ٢٥٦

١- (١) - المواعظ العددیه: ٢٦٩؛ [١] موسوعه العقائد الاسلامیه: ٢٥٥/١، حدیث ٣٦٢. [٢]

٢- (٢) - المواعظ العددیه: ٢٧٤.

و در حدیثی دیگر فرمود:

ثَلَاثٌ بِهِنَّ يَكْمَلُ الْمُسْلِمُ: التَّقْوَةُ فِي الدِّينِ، وَ التَّقْدِيرُ فِي الْمَعِيشَةِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّوَابِ. (۱)

سه واقعیت است که مسلمان در پرتو آن به کمال می رسد: دین شناسی، اندازه نگاه داشتن در زندگی، ایستادگی در برابر ناملایمات.

و حضرت در وصیتی به فرزندش محمد حنفیه فرمود:

إِيَّاكَ وَ الْعُجْبَ وَ سُوءَ الْخُلُقِ وَ قَلَّةَ الصَّبْرِ، فَإِنَّهُ لَا يَسْتَقِيمُ لَكَ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ صَاحِبٌ، وَ لَا يَزَالُ لَكَ عَلَيْهَا مِنَ النَّاسِ مُجَانِبٌ. (۲)

از خودنمایی و بداخلاقی و کم صبری بر حذر باش که با این سه خصلت شیطانی دوستی برایت نمی ماند و دائماً مردم از تو فراری باشند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثَةٌ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَ تَاجِرٌ صَدُوقٌ، وَ شَيْخٌ أَفْنَى عُمُرِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. وَ أَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّذِينَ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي النَّارِ بِغَيْرِ حِسَابٍ: فِإِمَامٌ جَائِرٌ، وَ تَاجِرٌ كَذُوبٌ، وَ شَيْخٌ زَانٍ. (۳)

سه طایفه را حضرت حق بدون حساب وارد بهشت می کند: رهبر عادل، تاجر راستگو و پیرمردی که عمرش را در عبادت حق تمام کرده، اما سه طایفه ای که خداوند آنان را بدون حساب وارد آتش می کند، حاکم ستمگر و تاجر دروغگو و پیرمرد زناکار است.

دین وسیله ارتباط انسان با حضرت محبوب و عامل شکوفایی استعدادهای

ص: ۲۵۷

۱- (۱) - المواعظ العددیه: ۲۷۰؛ بحار الأنوار: ۲۱۰/۱، باب ۶، حدیث ۳؛ [۱] الخصال: ۱۲۴/۱، حدیث ۱۲۰.

۲- (۲) - المواعظ العددیه: ۲۷۰؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۹۸/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۱۶؛ [۳] الخصال: ۱۴۷/۱، حدیث ۱۷۸.

۳- (۳) - المواعظ العددیه: ۲۸۵؛ [۴] بحار الأنوار: ۳۳۶/۷۲، باب ۸۱، حدیث ۵؛ [۵] الخصال: ۸۰/۱، حدیث ۱.

انسان و نور قلب، صفای جان و روشنایی حیات و حرارت بخش زندگی و علت سلامت باطن و مایه خیر دنیا و آخرت است.

دین که عبارت از عقاید حقّه، اخلاق حسنه و اعمال صالحه است، چون در وجود انسان تحقق یابد و تمام شؤون آدمی به آن آراسته شود، از اسارت بندهای عالم خاک رهایی یافته و به عالم پاک راه پیدا کند و در خم خانه وحدت جای گیرد و از ساقی هستی پیمانه دریافت نماید و به اذن او شراب وصل نوشد و به فوز عظیم نایل آید.

به قول عارف شیدا مرحوم لامع:

آنان که آرزوی روی تو ای ماهرو کنند باید که سینه پاک زهر آرزو کنند

آنان که یافتند تو را در حریم دل دیگر کجا به کعبه و بتخانه رو کنند

آلوده است خرقة به لوث ریا و زرق مستان مگر به آب می آتش شستشو کنند

یابند آبرو به بر دوست آن کسان با چهره خاک میکده را زُفت و رو کنند

با گلشن جمال تو عشاق کی دیگر باغ بهشت روضه خُلد آرزو کنند

جز طاق ابروی تو نسازند سجده گاه آنان که خون خویشان آب وضو کنند

(لامع)

دنیا و دنیاپرستان

اشاره

اگر رابطه انسان با دنیا و عناصر آن بر اساس خواسته های حق باشد به نحوی که دنیا را برای ادامه امور معیشت خود و زن و فرزندش و در جهت خدمت به خلق خدا از طریق انفاق، صدقه، زکات، خمس و برای نیروگرفتن در راه عبادت حضرت حق و آبادی و آخرت بخواهد، این دنیا داری و دنیا خواهی عین عبادت و محض خیر و سعادت است و اسلام نه این که مخالفی با چنین رابطه ای ندارد بلکه مشوق انسان در مسیر چنین تعلق و رابطه ای است.

ص: ۲۵۸

وَاجْتَبِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿١﴾

در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی ، و سهم خود را از دنیا فراموش مکن ، و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است ، و در زمین خواهان فساد مباش ، بی تردید خدا مفسدان را دوست ندارد .

تمکن در زمین که عبارت از جمع تمام امور اعم از مال، ریاست، علم، آبرو، در مسیر خداست از اعظم نعمت های الهی به بندگان شایسته است. آنان که نسبت به نعمت تمکن شاکر باشند، عنایت و رحمت حضرت محبوب را در دنیا و آخرت جلب می کنند.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٢﴾

این گونه یوسف را در سرزمین مصر مکانت بخشیدیم [تا زمینه فرمانروایی و حکومتش فراهم شود] و به او از تعبیر خواب ها بیاموزیم ؛ و خدا بر کار خود چیره و غالب است ، ولی بیشتر مردم نمی دانند . * و هنگامی که یوسف به سنّ کمال رسید ، حکمت و دانش به او عطا کردیم ، و ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم .

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيًّا * فَاتَّبَعِ سَبِيلًا ﴿٣﴾

ما به او در زمین ، قدرت و تمکن دادیم و از هر چیزی [که برای رسیدن به

ص: ۲۵۹

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۷۷. [۱]

۲- (۲) - یوسف (۱۲) : ۲۱ - ۲۲. [۲]

۳- (۳) - کهف (۱۸) : ۸۴ - ۸۵. [۳]

هدف هایش نیازمند به آن بود [وسیله ای به او عطا کردیم . * پس [با توسل به وسیله ،] راهی را [برای سفر به غرب] دنبال کرد .

الَّذِينَ إِن مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (۱)

همانان که اگر آنان را در زمین قدرت و تمکن دهیم ، نماز را برپا می دارند ، و زکات می پردازند ، و مردم را به کارهای پسندیده وا می دارند و از کارهای زشت بازمی دارند ؛ و عاقبت همه کارها فقط در اختیار خداست .

آنان که در دنیا به دنبال معصیت و خوشگذرانی در فضای غفلت و دچار امور باطله و پایمال کردن حقوق حق و خلق و طول امل و آرزو و برده هوای نفس و غرق در شهوات حیوانی و خلق و خوی سَبَّعی و اطوار شیطانی اند ، دنیای آنان مذموم و ملعون است و بدین سبب از فیوضات ملکوتیه و حالات الهیه محرومند .

اگر دنیا در مسیر درستی و راستی و حق و حقیقت و شرافت و فضیلت و عبادت رب و خدمت به خلق باشد ، دنیای ممدوح و صاحب آن در معرض نفحات ربانیه و عنایات خاصه الهیه است .

انبیای الهی و امامان معصوم چنین دنیایی را می خواستند و در راه به دست آوردن آن زحمت می کشیدند و از حضرت حق برای زندگی در چنین عرصه گاه پاکی طول عمر می طلبیدند .

از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده است:

عَمْرُوْنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ ... (۲)

ص: ۲۶۰

۱- (۱) - حج (۲۲) : ۴۱ . [۱]

۲- (۲) - صحیفه سجادیه: دعای ۲۰ . [۲]

خدایا، مرا عمر طولانی بخش تا زمانی که عمرم در راه طاعت و عبادت خرج شود، پس زمانی که عمرم چراگاه شیطان شود، مرا به سوی خود ببر.

و برای خود در دنیا از حضرت حق چنین درخواست می کرد:

اللَّهُمَّ اِنِّي ضَعِيفٌ فَفَوِّ فِي رِضَاكَ ضَعْفِي ، وَ خُذْ اِلَى الْخَيْرِ بِنَاصِيَتِي ، وَ اجْعَلِ الْاِيْمَانَ مُنْتَهَى رِضَايَ ، وَ بَارِكْ لِي فِيْمَا قَسَمْتَ لِي ، وَ بَلِّغْنِي بِرَحْمَتِكَ كُلَّ الَّذِي اُرْجُو مِنْكَ ، وَ اجْعَلْ لِي وُدًّا وَ سُرُورًا لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ عَهْدًا عِنْدَكَ . (۱)

خدایا! من ناتوانم، پس ناتوانی مرا در راه رضای خود قوی ساز و قلبم را پیوسته به سوی خیرات و طاعات متوجه ساز و ایمان را آخرین درجه‌خشنودیم قرار ده و برایم در آنچه که روزیم کرده ای برکت نه و به رحمت مرا به آنچه که از سوی تو امیدوارم برسان و برایم دوستی و سروری برای اهل ایمان قرار ده (به طوری که مرا دوست دارند و با دیدن من خوشحال شوند) و برایم در پیشگاهت عهد و پیمان برقرار کن.

اَنْ تَهْدِيَنِي اِلَى سُبُلِ مَرْضَاتِكَ ، وَ تُبَسِّرَ لِي اَسْبَابَ طَاعَتِكَ ، وَ تُوفِّقَنِي لِابْتِغَاءِ الزُّلْفَةِ بِمُؤَالَاهِ اَوْلِيَائِكَ ، وَ اِدْرَاكِ الْخُطْوَةِ مِنْ مُعَادَاهِ اَعْدَائِكَ ، وَ تُعَيِّنَنِي عَلَى اَدَاءِ فُرُوضِكَ ، وَ اسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ ، وَ تُوفِّقَنِي عَلَى الْمَحَجَّةِ الْمُؤَدِّيَةِ اِلَى الْعِتْقِ مِنْ عَذَابِكَ ، وَ الْفَوْزِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ . (۲)

خدایا! از تو می خواهم که مرا به راه خشنودیت رهنما باشی و اسباب طاعت خود را برایم میسر کنی، و برای نزدیکی و قرب به تو با دوستی اولیائت و برای رسیدن به هدف دشمنی با دشمنان توفیقم دهی و مرا بر انجام واجبات

ص: ۲۶۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۳/۸۴، باب ۲، حدیث ۱۸، [۱] مفتاح الفلاح: ۱۸۷. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۰/۸۳، باب ۴۶، ذیل حدیث ۱؛ [۳] مفتاح الفلاح: ۲۱۳؛ [۴] المصباح، کفعمی: ۱۴۱. [۵]

و به کارگیری سنت خودت یاریم فرمایی و بر راهی که به آزادی از عذاب و دستیابی به رحمت می انجامد ثابت قدم بداری،
به رحمت ای مهربان ترین مهربانان.

پروین اعتصامی می گوید:

ای خوشا مستانه سر در پای دلبرداشتن دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن
نزد شاهین محبت بی پر و بال آمدن پیش باز عشق آیین کبوتر داشتن
سوختن، بگداختن چون شمع و بزم افروختن تن به یاد روی جانان اندر آذر داشتن
اشک را چون لعل پروردن به خوناب جگر دیده را سوداگر یاقوت احمر داشتن
هر کجا نورست چون پروانه خود را باختن هر کجا نار است خود را چون سمندر داشتن
آب حیوان یافتن بیرنج در ظلمات دل زان همی نوشیدن و یاد سکندر داشتن
همچو مور اندر ره همّت همی پا کوفتن چون مگس همواره دست شوق برسر داشتن
(پروین اعتصامی)

دنیا و دنیاپرستی در روایات

اما دنیایی که شعله ور کننده آتش حرص و آلوده کننده دل به بخل و آورنده کبر و

ص: ۲۶۲

غرور و مانع انسان از طاعت و خدمت و باعث کاستی و نقص در دین باشد قابل اعتنا نیست و فاقد ارزش و قیمت و عامل خزی و عذاب در آخرت است.

چنین دنیایی باید ننگ آلودگی و خبائثتش از دامن حیات زدوده شود تا مقام معنوی انسان در برابر کاستی و نقصش افزون گردد که این کاسته شدن نقص صد در صد به نفع انسان و بلکه دریچه نجات و سبب جلب خیر در دنیا و آخرت است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا. (۱)

سرآغاز هر خطائی عشق ورزی به دنیاست.

از حضرت سجّاد علیه السلام پرسیده شده که:

أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ قَالَ: مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلَ مِنْ بَعْضِ الدُّنْيَا. (۲)

بهترین عمل نزد خداوند چیست؟ فرمود: هیچ عملی بعد از شناخت خدا و رسولش، برتر از کینه به دنیا نیست.

امام سجّاد علیه السلام فرمود:

إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ اِزْتَحَلَّتْ مُدْبِرَةً وَ إِنَّ الْأَخْرَةَ قَدْ اِزْتَحَلَّتْ مُقْبِلَةً، وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بُنُونٌ فَكُونُوا مِنْ أُنْبَاءِ الْأَخْرَةِ، وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أُنْبَاءِ الدُّنْيَا. (۳)

دنیا پشت کرده و آخرت رو نموده و برای هر یک از آن دو فرزندانی است، شما از فرزندان آخرت باشید و از گرفتار شدن به دنیا پرهیزید.

ص: ۲۶۳

۱- (۱) - الکافی: ۳۱۵/۲، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۸/۱۶، باب ۶۱، حدیث ۲۰۸۲۱. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۳۰/۲، حدیث ۱۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۹/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۹. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۳/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۱۸؛ [۵] الکافی: ۱۳۱/۲، حدیث ۱۵. [۶]

حضرت عیسیٰ علیه السلام فرمود:

لَا تَتَّخِذُوا الدُّنْيَا رَبًّا فَتَنَحَّيْكُمْ الدُّنْيَا عِبِيدًا، اَكْتَبُوا كَنْزَكُمْ عِنْدَ مَنْ لَا يُضَيِّعُهُ لَكُمْ فَإِنَّ صَاحِبَ كَنْزِ الدُّنْيَا يَخَافُ عَلَيْهِ الْآفَةَ، وَ صَاحِبُ كَنْزِ اللَّهِ لَا يَخَافُ عَلَيْهِ الْآفَةَ. (۱)

دنیا را صاحب و مالک خود نگیرید که شما را به بردگی و عبادت خود می برد. گنج خود را نزد کسی بگذارید که آن را ضایع نماید؛ به حقیقت که دارنده گنج دنیایی از رسیدن آفت به گنج می ترسد، ولی صاحب گنج خدایی از ضایع شدن سرمایه ترسی ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَلَّ تَنَائُؤُهُ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا، وَ إِنَّهُ لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهَا مُنْذُ خَلَقَهَا. (۲)

خداوند چیزی را نزد خود مبغوض تر از دنیا قرار نداده و از روزی که دنیا را آفریده به آن نظر ننموده است.

آن حضرت فرمود:

الدُّنْيَا دَارٌ مَنْ لَا دَارَ لَهُ، وَ مَالٌ مَنْ لَا مَالَ لَهُ، وَ لَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ، وَ عَلَيْهَا يُعَادَى مَنْ لَا عِلْمَ لَهُ، وَ عَلَيْهَا يَحْسُدُ مَنْ لَا فِقْهَ لَهُ، وَ لَهَا يَسْعَى مَنْ لَا يَقِينَ لَهُ. (۳)

دنیا خانه مردم بی آخرت و ثروت مردم بی عبادت است، بی عقل به جمع آن اقدام می کند و بی دانش به خاطر آن دشمنی می ورزد و بی فهم به خاطر آن

ص: ۲۶۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۷/۱۴، باب ۲۱، حدیث ۴۷؛ [۱] مجموعه ورام: ۱۲۹/۱. [۲]

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۱۲۹/۱؛ [۳] الدر المنثور: ۳۴۱/۶. [۴]

۳- (۳) - مجموعه ورام: ۱۳۰/۱؛ [۵] مشکاه الانوار: ۲۶۸. [۶]

حسادت می کند و بی یقین برای به دست آوردنش می دود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَصْبَحَ وَالدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ، وَ أَلْزَمَ قَلْبَهُ أَرْبَعَ خِصَالٍ : هَمًّا لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ أَبَدًا، وَ شُغْلًا لَا يَنْفَرِجُ مِنْهُ أَبَدًا، وَ فَقْرًا لَا يَبْلُغُ غِنَاهُ أَبَدًا، وَ أَمَلًا لَا يَبْلُغُ مُنْتَهَاهُ أَبَدًا. (۱)

کسی که صبح کند و همّ و غمش دنیا باشد چیزی از عنایت حق نصیب او نیست و خداوند متعال قلبش را ملازم با چهار خصلت کند.

۱. غصه ای که قطع شدنی نیست.

۲. گرفتاری و اسارتی که فراغتی در آن نمی باشد.

۳. فقری که به دنبالش غنا نیاید.

۴. آرزویی که به پایش نرسد.

رُويَ أَنَّ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِنُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَطْوَلَ الْأَنْبِيَاءِ عُمرًا كَيْفَ وَجَدْتَ الدُّنْيَا؟ قَالَ : كَدَارَ لَهَا بَابَانِ ، دَخَلْتُ مِنْ أَحَدِهِمَا، وَ خَرَجْتُ مِنَ الْآخَرِ. (۲)

روایت شده جبرئیل به نوح علیه السلام گفت: ای کسی که در میان انبیا بیش از همه عمر کردی، دنیا را چگونه یافتی؟ گفت: مانند منزلی دو در که از دری وارد شدم و از دری بیرون رفتم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اِخْذَرُوا الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا أَسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ. (۳)

از دنیا بپرهیزید که از هاروت و ماروت جادوگرتر است.

ص: ۲۶۵

۱- (۱) - مجموعه ورام؛ ۱/۱۳۰. [۱]

۲- (۲) - مجموعه ورام؛ ۱/۱۳۱؛ [۲] تفسیر السمعی: ۱۷۱/۴، ذیل تفسیر آیه ۱۴ سوره عنکبوت.

۳- (۳) - مجموعه ورام؛ ۱/۱۳۱؛ [۳] کنز العمال: ۱۸۲/۳، حدیث ۶۰۶۵.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْ تَعَلَّمُونَ مَا أُعْلِمَ لِبِكَيْتِكُمْ كَثِيرًا، وَ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا، وَ لَهَانَتْ عَلَيْكُمْ الدُّنْيَا، وَ لَا تَرْتُمُومُ الْآخِرَةَ . (۱)

اگر آنچه را من می دانستم شما می دانستید هر آینه زیاد می گریستید و اندک می خندیدید و به راستی که دنیا نزد شما پست می شد و به انتخاب آخرت بر می خاستید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِجَدِي أَسْكَكَ مُلْقَى عَلَى مَرْبَلَهٍ مَيْتًا، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ : كَمْ يُسَاوِي هَذَا؟ فَقَالُوا: لَعَلَّهُ لَوْ كَانَ حَيًّا لَمْ يُسَاوِ دِرْهَمًا. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَيَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا الْجَدِي عَلَى أَهْلِهِ . (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بزغاله مرده گوش بریده ای که در مزبله ای افتاده بود، عبور کردند، به اصحاب فرمودند: ارزش این بزغاله مرده چند است؛ عرضه داشتند: اگر زنده بود شاید به درهمی هم نمی ارزید. فرمود: به خدایی که جانم در کف قدرت اوست دنیا از ارزش این بزغاله مرده در نزد اهلش در نزد حضرت حق بی ارزش تر است!

دنیاپرستی در آیات قرآن

قرآن مجید دنیای منهای حق را زینت قلب کافران، غرور معاندان، لهو و لعب بازیگران، علت سقوط تبهکاران و مایه بدبختی فاسقان می داند.

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ يَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا

ص: ۲۶۶

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۱/۱۳۴؛ [۱] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۹/۲۸۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۵/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۲۷؛ [۳] الکافی: ۲/۱۲۹، حدیث ۹. [۴]

فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۱)

زندگی [زودگذر] دنیا برای کافران آراسته شده، و [به این سبب] مؤمنان را مسخره می کنند، در حالی که پروا پیشگان در روز قیامت [از هر جهت] برتر از آنان هستند، و خدا هر که را بخواهد، بی حساب روزی می دهد.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (۲)

هر کسی مرگ را می چشد؛ و بدون تردید روز قیامت پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود. پس هر که را از آتش دور دارند و به بهشت درآوردند مسلماً کامیاب شده است؛ و زندگی این دنیا جز کالای فریبنده نیست.

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظَلَمُونَ فَتِيلًا» (۳)

بگو: متاع دنیا اندک، و آخرت برای آنان که تقوا ورزیده اند بهتر است؛ و به اندازه رشته میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی گیرند.

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسِلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعِدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَأُؤْخَذَ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ ابْسَلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» (۴)

و کسانی که دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا آنان را فریفت، و اگذار؛ و [مردم را] با قرآن اندرز ده؛ که مبدا کسی [در روز

ص: ۲۶۷

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۱۲. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۸۵. [۲]

۳- (۳) - نساء (۴): ۷۷. [۳]

۴- (۴) - انعام (۶): ۷۰. [۴]

قیامت [به] کیفر [آنچه] از گناهان [مرتکب شده] از رحمت و ثواب [محروم ماند] و به هلاکت سپرده شود [؛ و او را جز خدا سرپرست و یاور و شفیع نباشد ؛ و اگر] برای رهایی اش از عذاب [هر گونه عوض و فدیة ای بدهد از او پذیرفته نشود . آنانند که به سبب آنچه [از اعمال زشت] مرتکب شده اند [از رحمت و ثواب] محروم مانده [و به هلاکت سپرده شده] اند . و به خاطر آن که همواره [به آیات الهی] کفر می ورزیدند برای آنان نوشابه ای از آب جوشان و عذابی دردناک است .

پروین اعتصامی می گوید:

کار مده نفس تبه کار را در صف گل جا مده این خار را

کشته نکودار که موش هوا خورده بسی خوشه و خروار را

چرخ و زمین بنده تدبیر توست بنده مشو درهم و دینار را

همسر پرهیز نگرده طمع با هنر انباز مکن عار را

ای که شدی تاجر بازار وقت بنگر و بشناس خریدار را

دست هنر چید نه دست هوس میوه این شاخ نگونسار را

رو گهری جوی که وقت فروش خیره کند مردم بازار را

در همه جا راه تو هموار نیست مست مپوی این ره هموار را

(پروین اعتصامی)

اگر چنین دنیای فریب دهنده و غرور آفرین و مست کننده و نکبت آور و عامل ذلت و شقاوت برای انسان فراهم نگردهد و یا اگر هست از دست برود و رو به نقصان و کاستی گذارد و به جایش دین و ایمان استقرار یابد، البته درد دنیا و آخرت به سود انسان است.

امام سجّاد علیه السلام پس از بیان این معنی که چون بین دو کاستی قرار گرفتیم کاستی

ص: ۲۶۸

در دین یا دنیا، کاستی را در آن قسمت قرار بده که فانی شدنی است و توبه و بازگشت و در نتیجه عفو و مغفرت و رحمت و عنایت را در عرصه گاه دینداری من قرار بده، به دو حقیقت دیگر اشاره می نماید:

چون به دو برنامه تصمیم گرفتیم که یکی از آن دو تو را خشنود و دیگری تو را به خشم می آورد، پس ما را به آنچه تو را از ما خشنود می کند توفیق ده و نیروی ما را از آنچه تو را به غضب می آورد سست گردان.

تصمیم نیک و بد

نیت و تصمیم اساس و ریشه عمل است، بدون تصمیم و اراده قدم به سوی عمل پیش نمی رود. فرهنگ پاک الهی از تمام مردم خواسته نیت و تصمیم خود را در تمام امور، در جهت خیر قرار دهند و از تصمیم بد و شیطانی چه نسبت به خود و چه نسبت به دیگران پرهیزند و چنانچه به عللی دچار تصمیم غلط و نیت آلوده شدند، با توجه از حضرت حق بخواهند که نیت آنان را از مسیر شرّ برگردانده، در راه درستی و پاکی و خدمت به بندگان خدا قرار دهد که این درخواست و دعا از واقعیت هایی است که استجاب حضرت محبوب را به دنبال دارد.

روایت عجیبی در زمینه تصمیم و نیت سوء، نقل شده که دانستن و دقت کردن در مفهومش لازم است:

«عیسی علیه السلام به حواریون امر فرمود: موسی نبی خدا علیه السلام به قومش دستور داد که زنا نکنید، ولی من به شما امر می کنم که فکر زنا هم نکنید؛ زیرا تصوّر زنا با باطن شما همان کاری را می کند که دود تیره هیزمی روشن در خانه ای زیبا می نماید؛ گرچه خانه آتش نگیرد.» (۱) نیت سوء، دل را آلوده و روح را تاریک و باطن را تیره و جان را دودآلود می کند و

ص: ۲۶۹

فراهم آورندهٔ مقدمهٔ گناه و زمینه ساز افتادن در ورطهٔ معصیت است. گرچه خداوند مهربان از باب کرامت و لطفش نیت سوء و تصمیم بد را در پروندهٔ انسان ثبت نمی کند اما باید مواظب و مراقب بود که عنایت حضرت دوست وسیلهٔ بریدن از او نشود. راه پاک شدن از تصمیم باطل و نیت شیطانی، تمرین ترک و توجه به حضرت حق و متذکر شدن اوضاع و احوال قیامت است. از عللی که انسان را وادار به رو آوردن به تصمیم سوء می کند باید دوری جست.

این معنا را باید در نظر گرفت که انبیای الهی و امامان معصوم و اولیای حق و عاشقان حقیقت، هرگز قلب پاک و دل صافی خود را به نیت سوء آلوده نمی کردند، پس چه بهتر که خانهٔ دل را شعبه ای از کعبهٔ قلب آنان قرار داده و از این که دل دستخوش بازی بت خطرناک تصمیم سوء و همت آلوده گردد حذر نماییم.

حضرت ربّ العزه از باب رحمت و کرامت و عشق و محبت، هر نیت پاکی را گرچه به مرحلهٔ عمل نرسد در پروندهٔ انسان منظور می نماید و همچون کاری انجام گرفته در کتاب اعمال ثبت می نماید. روی این حساب چرا قلب را به منور شدن به نور نیت پاک سوق ندهیم و این عرش رحمانی را از دست اندازی شیطان دور نگاه نداریم؟

چنانکه حضرت زین العابدین علیه السلام در دعایش از حضرت حق خواسته است یا ربّ العالمین و یا اکرم الاکرمین، به هنگامی که ما انسان ها بین دو تصمیم قرار گرفتیم یکی نیت سوء و دیگر تصمیم پاک، ما را در ارتباط با نیت پاک قدرت عنایت کن تا از این طریق رضایت و خشنودی تو را جلب کنیم، ای مهربان پروردگاری که به ذات قلوب و آنچه در دل ها از خوب و بد می گذرد، آگاهی.

امیر المؤمنین علیه السلام در باب نیت پاک می فرماید:

لَا يَفُوزُ بِالْجَنَّةِ إِلَّا مَنْ حَسَنَتْ سَرِيرَتُهُ ، وَ خَلَصَتْ نِيَّتُهُ . (۱)

به بهشت الهی نرسد مگر کسی که نیکو باطن و پاکیزه نیت باشد.

و نیز آن حضرت نیت پرقیمت را محصول معرفت و دانش و بینش دانسته و برای نیت مردم خالی از علم و جدای از توجه به واقعیت ها ارزشی قائل نیست.

لَا يَتَّبِعُ لِمَنْ لَا عِلْمَ لَهُ . (۲)

برای آنان که از بینش و آگاهی دورند و اتصالی به حقایق و واقعیت ها ندارند نیتی نیست.

چه سعادت‌مند است کسی که در همه امور رضای رضای حضرت حق را بجوید گرچه بسیاری از مردم از وی خشمگین باشند؛ و چه بدبخت و تیره روز‌گار است کسی که رضای مردم را بطلبد گرچه دچار سخط حضرت مولا شود.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا سَيِّدِي أَخْبِرْنِي بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . فَكَتَبَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ طَلَبَ رِضَى اللَّهِ بِسِيِّئِ خَطِّ النَّاسِ كَفَاهُ اللَّهُ أُمُورَ النَّاسِ ، وَ مَنْ طَلَبَ رِضَى النَّاسِ بِسِيِّئِ خَطِّ اللَّهِ وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ ، وَالسَّلَامُ . (۳)

مردی از کوفه به محضر مبارک امام حسین علیه السلام نوشت: ای آقای من، از خیر

ص: ۲۷۱

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۶۸، حدیث ۳۳۲۵. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۶۴، حدیث ۸۰۷؛ [۲] الموعظ العددیه: ۵۰۳، حدیث ۳۸۴۵. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۲۶/۷۵، باب ۲۰، حدیث ۸؛ [۴] الاختصاص: ۲۲۵؛ مستدرک الوسائل: ۲۰۹/۱۲، باب ۱۰، حدیث

۱۳۹۰۲. [۵]

دنیا و آخرت مرا با خبر کن. امام در جوابش نوشت:

آن که در برابر خشم مردم در جستجوی خشنودی خداست، حضرت حق وی را از امور مردم کفایت خواهد کرد. و هر کس در برابر غضب حق به دنبال خشنودی مردم است، خداوند او را از عنایاتش محروم و به دست همان مردم می سپارد. والسلام.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِحَسَنَةٍ كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، فَإِذَا عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ. وَإِذَا هَمَّ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ، فَإِذَا عَمِلَهَا اجْتَلَّ تِسْعَ سَاعَاتٍ، فَإِنْ نَدِمَ عَلَيْهَا وَاسْتَغْفَرَ وَتَابَ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ وَ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ وَاحِدَةٌ. (۱)

به هنگامی که عبد تصمیم بر عملی پاک و کاری نیک بگیرد، اگر نیتش را به مرحله عمل در آورد برای او در پرونده اش ده حسنه نوشته شود و اگر به مرحله عمل نیاورد، یک حسنه و چون تصمیم بدی برگزیند، در نامه عملش ثبت نشود و اگر نیت آلوده اش را جامعه عمل بپوشد به اندازه نه ساعت به او مهلت می دهند، اگر پشیمان شد و به راه توبه رفت، ثبت نمی کنند، ورنه همان یک گناه را در نامه اش ضبط می کنند.

حضرت باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند:

إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا رَبِّ، سَلَطْتَ عَلَيَّ الشَّيْطَانَ وَ أَجْرِيئَهُ مَجْرَى الدَّمِ مِنِّي، فَاجْعَلْ لِي شَيْئًا أَضِيرُفُ كَيْدَهُ عَنِّي. قَالَ: يَا آدَمُ قَدْ جَعَلْتُ لَكَ أَنْ مَنْ هَمَّ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بِسَيِّئَةٍ لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ، وَ مَنْ هَمَّ مِنْهُمْ بِحَسَنَةٍ وَ لَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، فَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرَةٌ. قَالَ: يَا رَبِّ زِدْنِي. قَالَ: يَا آدَمُ، قَدْ جَعَلْتُ

ص: ۲۷۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۶/۶۸، باب ۷۱، حدیث ۲؛ [۱] الخصال: ۴۱۸/۲، حدیث ۱۱.

لَكَ أَنْ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ بِسَيِّئِهِ ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غُفِرَتْ لَهُ . قَالَ : يَا رَبِّ زِدْنِي . قَالَ : قَدْ جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ - أَوْ بَسَّطْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ - حَتَّى تَبْلُغَ النَّفْسُ الْحَنْجَرَةَ .

قَالَ : يَا رَبِّ حَسْبِي . (۱)

آدم علیه السلام به حضرت حق عرضه داشت: الهی! شیطان را به من راه دادی تا جایی که همچون خون بتواند در تمام شئون حیات من جریان داشته باشد؛ چیزی برای من قرار ده که بتوانم حیلۀ او را از خود برطرف کنم. خطاب رسید این واقعیت را برایت قرار دادم که اگر کسی از فرزندان تصمیم بر بدی گرفت در پرونده اش نوشته نشود و چون بر خوبی نیت کرد و آن را به عمل نیآورد یک حسنه برایش ثبت شود و چون عمل کرد ده حسنه نوشته شود.

عرضه داشت: الهی! بر من بیفزای. خطاب رسید: اگر از ذرّیه ات گناهی سر زد سپس توبه کرد او را می بخشم. آدم درخواست عنایت بیشتری کرد، پاسخ آمد، برای تمام آنان توبه قرار دادم و وقت توبه را تا رسیدن جان به حنجره مقرر کردم. گفت: پروردگارا! مرا کفایت می کند.

انسان وقتی دورنمایی از کرم و لطف حضرت حق را در آیات قرآن و روایات می بیند ذوق و شوق و حال و عشق عجیبی در درونش پدیدار می شود و سر از پا نشناخته، زبانش به غزل زیبای زیر مترّم می شود:

چو مهر روی تو دارم نظر به ماه ندارم به مهر و ماه ز شوق سرنگاه ندارم

به روی و موی تو از آن زمان که دل شده مایل خبر ز روز سپید و شب سیاه ندارم

ص: ۲۷۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۸/۶۸، باب ۷۱، حدیث ۱۱؛ [۱] الکافی: ۴۴۰/۲، حدیث ۱، [۲] با کمی اختلاف.

فدای عشق تو شد عقل و دانش و دینم بیا ببین که دگر در بساط آه ندارم
گواه عشق من است آه و اشک و دامن پر خون تویی گواه و از این خوبتر گواه ندارم
بجز به سوی تو این بس مرا که روی نکردم بجز به کوی تو شادم از این که راه ندارم
مرنج ای گل اگر خار داردم ز تو غافل که گاه سوی تو دارم نگاه و گاه ندارم
مران مرا از در ای مایه امید، خدا را که غیر در گه لطفت دگر پناه ندارم
همین بس است خطایت که غافلی ز عطایش همین گناه بود گویی ار گناه ندارم

(رنجی)

ص: ۲۷۴

[«۵»اللَّهُمَّ وَإِنَّكَ مِنَ الضَّعِيفِ خَلَقْتَنِي وَعَلَى الْوَهْنِ بَنَيْتَنِي وَمِنْ مَيِّءٍ مَهِينٍ ابْتَدَأْتَنِي فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ وَلَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ
«۶» فَأَيِّدْنَا بِتَوْفِيقِكَ وَسِدِّدْنَا بِتَسْدِيدِكَ وَأَعْمِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا عَمَّا خَالَفَ مَحَبَّتَكَ وَلَا تَجْعَلْ لِسُنِّي مِنْ جَوَارِحِنَا نُفُودًا فِي
مَعْصِيَتِكَ]

خدایا! ما را از ناتوانی آفریدی، و بر سستی بنا کردی، و از آب ناچیز و بی مقدار به وجود آوردی؛ پس ما را جز به نیروی تو
چاره و تدبیر نیست، و جز به یاریت قوت و قدرت نمی باشد؛ پس ما را به توفیق تو بخش و به هدایت استوار دار، و دیده
قلوبمان را از آنچه مخالف عشق توست کور کن، و برای هیچ یک از اعضای ما راه نفوذی به جانب معصیت قرار مده.

خلقت معنوی انسان

اشاره

انسان در دایره خلقت از عجایب مخلوقات حضرت حق است. او به عنوان خلیفه خدا در روی زمین قرار داده شده و هر گونه
نیازی که دارد بر سر سفره آفرینش جهت او آماده و مهیا گشته است. برای او بدن، قلب، نفس، عقل، صدر و روح قرار داده
شده که هر یک مدار علمی و محور دانشی و دنیایی بس عظیم است.

با پیشرفتی که در علوم مختلفه نصیب انسان شده کسی از عهده تشریح وضع انسان در دو جهت باطن و ظاهرش بر نمی آید.
چنانکه این مختصر بخواهد به هر یک از نواحی وجود انسان اشاره کند، مجلداتی بس مفصل باید تهیه ببیند، در این

صورت از آنچه در نظر دارد، باز می ماند. روی این حساب به شرح فزازهایی که نشانی از ناتوانی ظاهر انسان به خاطر وضع ساختمان ظاهرش نشان می دهد بسنده، می شود.

انسان، بدون واقعیت های باطنیش و منهای اتصالش به ملکوت عالم و به دور از انعکاس حقایق هستی در آینه قلبش و جدای از حالات معنوی و ربطش به فیوضات ربّانیه و عنایات الهیه و بریده از مسائل عالی تربیتی، بدون شک از کوچکترین و ضعیف ترین موجودات خانه هستی است.

او اگر به وضع ظاهرش که چیزی جز مقداری پوست و گوشت و خون و پی و عصب نیست بنگرد که اولش نطفه و پایانش جیفه ای بیش نیست، از بند غرور و کبر، حسد و حرص، متیت و سایر اوصاف حیوانی رسته و برای جبران ضعف و ناتوانیش در بارگاه لاجول و لاقوه الا بالله به گدایی برخاسته و تمام ضعف و ناتوانی خود را با حضرت او که غنی بالذات است جبران خواهد کرد.

او از نظر وضعیت ظاهر و بنای ساختمان مادّیش در برابر عظمت آسمان ها، ستارگان، کهکشان ها، سحابی ها، دریاها، صحراها، کوهها و موجودات زنده قوی چیز قابل ذکری نیست.

او در برابر هجوم حوادث، از قبیل زلزله، بادهای سخت، سیلاب ها، گرما و سرما، امراض مختلفه و حیوانات قوی، مغلوب و منکوب و بیچاره و بی نواست. او اگر تکیه بر غیر خود در تمام امور نداشته باشد، زمین خورده بدبختی است که در برابر کمترین حادثه یارای مقاومت نخواهد داشت.

شنیدستم که هر کوب جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است

زمین در جنب این افلاک مینا چو خشخاشی بود در قعر دریا

تو خود بنگر کز این خشخاش چندی سزد تا بر غرور خود بخندی

(نظامی گنجوی)

قرآن کریم در آیات زیادی به ضعف او و این که مایه اصلی ساختمان ظاهرش آبی بدون ارزش است اشاره می کند، باشد که از خواب خرگوشی و غفلت حیوانی برخیزد و به داد خود برسد و با عنایات و الطاف حضرت حق، بیچارگی خود را جبران نماید.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ» (۱)

خداست که شما را از ناتوانی آفرید ، سپس بعد از ناتوانی قدرت و نیرو داد ، آن گاه بعد از نیرومندی و توانایی ، ناتوانی و پیری قرار داد ؛ هرچه بخواهد می آفریند و او دانا و تواناست .

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (۲)

خدا می خواهد [با تشریع ازدواج با زنان مؤمن ، و ازدواج با کنیزان مؤمن ، و ازدواج موقت ، بار مشکلات زندگی و مشقت های روابط نامشروع جنسی را] بر شما سبک کند ؛ و انسان [در برابر مشکلات و شهوات جنسی] ناتوان آفریده شده است .

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ * مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۳)

ص: ۲۷۷

۱- (۱) - روم (۳۰) : ۵۴. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۲۸. [۲]

۳- (۳) - حج (۲۲) : ۷۳ - ۷۴. [۳]

ای مردم! [برای شما و معبودانتان] مثلی زده شده است ؛ پس به آن گوش فرا دهید ، یقیناً کسانی که به جای خدا می پرستید ، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند اگر چه برای آفریدن آن گرد آیند و اگر مگس ، چیزی را از آنان برباید ، نمی توانند آن را از او باز گیرند ، هم پرستش کنندگان و هم معبودان ناتوانند . * خدا را آن گونه که سزاوار اوست ، نشناختند ، بی تردید خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است .

اگر این انسان ناتوان تحصیل معرفت می کرد ، گردن زیر بار بت پرستی خم نمی نمود ، راستی که بت و بت پرستی هر دو ضعیف و ناتوانند .

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (۱)

گفت : پروردگارا ! به راستی استخوانم سست شده و [موی] سرم از پیری سپید گشته ، و پروردگارا ! هیچ گاه درباره دعا به پیشگاهت [از اجابت] محروم و بی بهره نبودم .

وَوَضَّيْنَا لِلْإِنْسَانَ بُولَدِيهِ حَمَلَتُهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَمَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ» (۲)

و انسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم ، مادرش به او حامله شد [در حالی که] سستی به روی سستی [به او دست می داد] و باز گرفتنش [از شیر] در دو سال است [و سفارش کردیم] که برای من و پدر و مادرت سپاس گزاری کن ؛ بازگشت [همه] فقط به سوی من است .

در دعاهایی که از ائمه معصومین علیهم السلام و اولیای الهی رسیده و به طور دائم به

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - مریم (۱۹) : ۴ . [۱]

۲- (۲) - لقمان (۳۱) : ۱۴ . [۲]

ضعف و ناتوانی انسان اشاره شده و این که این ناتوانی و سستی جز با قوت و قدرت حضرت حق قابل جبران نیست و اگر عنایت او نباشد ذره ای خوبی و درستی به وسیله خود انسان قابل جلب و قابل حفظ نمی باشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: نوح پیغمبر هر گاه داخل صبح می شد ده بار و هر گاه به شب می رسید ده بار به خواندن این دعا مبادرت می ورزید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّهُ مَا أَصْبَحَ بِي مِنْ نِعْمَةٍ وَ عَافِيَةٍ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ ، وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ ، لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ حَتَّى تَرْضَى وَ بَعْدَ الرُّضَا. (۱)

خداوندا! تو را گواه می گیرم که هر نعمت و عافیتی در دین یا دنیا به من برسد از جانب توست، تو را شریکی نیست، حمد و سپاس نسبت به عنایات تو بر عهده من است، آن اندازه حمد و سپاس تا از من خرسند شوی و پس از خرسندی نیز ادامه داشته باشد.

نوح علیه السلام می خواهد بگوید: خدایا! در جلب هیچ نعمت و عافیتی مرا قدرت و قوت نیست، این تویی که با الطاف بی پایان، من ضعیف و ناتوان را نوازش می دهی و این منم که با توفیق تو به حمد و سپاس اقدام می کنم.

و نیز حضرت می فرماید: امیرمؤمنان علی علیه السلام هر گاه داخل صبح می شد پیوسته ذکر سبحان الله الملیک القدوس می خواند و سپس این دعا را زمزمه می کرد:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ ، وَ مِنْ تَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ ، وَ مِنْ فُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ ، وَ مِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ ، وَ مِنْ شَرِّ مَا سَبَقَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ .

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزِّهِ مُلْكِكَ ، وَ بِشِدَّةِ قُوَّتِكَ ، وَ بِعِظَمِ سُلْطَانِكَ ، وَ

ص: ۲۷۹

۱- (۱) - مفتاح الفلاح: ۱۶؛ [۱] تفسیر العیاشی: ۲/۲۸۰، حدیث ۱۷؛ [۲] ذیل آیه ۳ سوره اسراء.

بِقُدْرَتِكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا. (۱)

الهی! از زدوده شدن نعمت و از برگشت عافیت و از به ناگاه وارد شدن عقوبت و از دریافت شقاوت و از آنچه در شب و روز به سوی ما پیشی گرفته و مرا قدرتی در جلب این خوبی ها و دفع این بدی ها نیست به تو پناه می برم.

الهی، از تو درخواست می کنم به غلبه پادشاهیت و به شدت نیرویت و به بزرگی سلطنتت و به توانایی تو بر آفریدگانت که برایم همه نوع خیری بخواهی.

قرآن مجید از کلام حضرت ابراهیم بازگو می کند که او خود را فاقد همه چیز دانسته و دارایی خود را از حضرت حق می دید.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ * رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ * وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ * وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ « (۲)

همان کسی که مرا آفرید و هم او مرا هدایت می کند ، * و آن که او طعامم می دهد و سیرابم می کند * و هنگامی که بیمار می شوم ، او شفایم می دهد * و آن که مرا می میراند سپس زنده ام می کند * و آن که امید دارم روز جزا خطایم را بر من بیامزد . * پروردگارا ! به من حکمت بخش ، و مرا به شایستگان ملحق کن . * و برای من در آیندگان نامی نیک و ستایشی

ص: ۲۸۰

۱- (۱) - مفتاح الفلاح: ۱۶ - ۱۷؛ [۱] المصباح، کفعمی: ۸۱ - ۸۲.

۲- (۲) - شعراء (۲۶): ۷۸ - ۸۵. [۲]

والا مرتبه قرار ده ، * و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان .

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

أَوْ لَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوْلِيَيْنَ مُرْدَجْرٌ، وَ فِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبَصَّرَهُ وَ مُعْتَبِرٌ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ؟! أَوْلَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ، وَ إِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَا يَتَّقُونَ؟ أَوْلَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُصْبِحُونَ وَ يُمْسُونَ عَلَى أَحْوَالِ شَتَّى؟: فَمَيِّتٌ يُبْكِي، وَ آخِرٌ يُعْزَى، وَ صَيْرِيعٌ مُبْتَلَى، وَ عَائِدٌ يَعُودُ، وَ آخِرٌ بِنَفْسِهِ يَجُودُ، وَ طَالِبٌ لِلدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ، وَ غَافِلٌ وَ لَيْسَ بِمَعْفُولٍ عَنْهُ، وَ عَلَى أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي؟!

أَلَا، فَادْكُرُوا هَازِمَ اللَّذَاتِ، وَ مُنْغَصَّ الشَّهَوَاتِ، وَ قَاطِعَ الْأُمْتِيَّاتِ، عِنْدَ الْمَسَاوِرَةِ لِلْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ، وَ اسْتَعِينُوا اللَّهَ عَلَى أَدَاءِ وَاجِبِ حَقِّهِ، وَ مَا لَا يُحْصَى مِنْ أَعْدَادِ نِعْمِهِ وَ إِحْسَانِهِ. (۱)

آیا برای شما در آثار گذشتگان مایه خودداری از گناه نیست؟ آیا برای شما در سرگذشت پدرانتان بینش و عبرتی نیست اگر اهل تعقل باشید؟ آیا ندیدید که گذشتگان از شما بر نمی گردند و برای ماندگان بقایی نیست؟ مگر مردم دنیا را نمی نگرید که شبانه روز دارای حالانی گوناگون هستند؟ مرده ای است که بر وی می گریند و دیگری را تسلیت می دهند، یکی مبتلا به بیماری شده بر زمین افتاده و آن دیگر به عیادت مریض می رود، یکی در حال جان کندن است و دیگری به دنبال دنیا است در حالی که مرگ او را دنبال می کند و یکی در بی خبری است و خدا از او غافل نیست و به دنبال گذشته باقی مانده هم می گذرد.

آگاه باشید، از نابود کننده لذات و بر هم زنده عیش ها و قطع کننده آرزوها، یاد کنید آن زمان که شتابان به سوی گناهان می روید. و برای ادای حق واجب خداوند و سپاس نعمت ها و احسان بی شمارش از او کمک بجوید.

ص: ۲۸۱

اگر تمام مردم دنیا به این حقیقت یعنی ضعف همه جانبه خود و قدرت و قوت بی نهایت در بی نهایت حضرت حق توجه داشتند، از شرک و کفر و فسق و فجور و سیئات عمل و رذایل اخلاقی خلاص می شدند، ولی افسوس که اکثر مردم جهان دچار غفلت و غرور و کبر و بی خبری و جهل و بی خردی هستند و به همین خاطر از دیدن ضعف خود و وهن خویش و قوت و قدرت حضرت محبوب غافلند و از بی این غفلت به انواع معاصی و مظالم دچارند.

شمس مغربی می گوید:

ای کاینات، ذات تو را مظهر صفات وی پیش اهل دیده، صفات تو به ز ذات

تا روی دلفریب تو آهنگ جلوه کرد شد جلوه گاه روی تو مجموع کاینات

تا آفتاب حسن و جمالت ظهور کرد ظاهر شدند جمله ذرات ممکنات

از بس که ابر فیض تو بارید بر عدم سر بر زد از زمین عدم چشمه حیات

یا اجمل الجمال و یا املح الملاح یا الطف اللطایف و یا نکته النکات

یا اشمال المظاهر و یا اکمل الظهور یا برزخ البرازخ و یا جامع الشتات

(شمس مغربی)

ص: ۲۸۲

[«۷»اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ هَمَمَاتِ قُلُوبِنَا وَحَرَكَاتِ أَعْضَانِنَا وَكَلِمَاتِ أَلْسِنَتِنَا فِي مُوجِبَاتِ ثَوَابِكَ حَتَّى لَا تَفُوتَنَا حَسَنَةُ نَسْتَحِقُّ بِهَا جَزَاءَكَ وَلَا تَبْقَى لَنَا سَيِّئَةٌ نَسْتَوْجِبُ بِهَا عِقَابَكَ.]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و رازهای دل‌مان و حرکات اعضا‌مان، و نگاه‌های چشم‌هایمان، و گفتارهای زبان‌مان را در موجبات ثوابت قرار ده، تا جایی که کار نیکی که به خاطر آن مستحق پاداش تو می‌شویم، از دست ما نرود و کار بدی که به سبب آن سزاوار مجازات می‌شویم، برای ما نماند.

موجبات ثواب و عقاب

خاطرات قلبی، اثرات سرنوشت‌سازی را برای انسان رقم می‌زند. صفحه‌ شفاف دل، حرم الهی است که با حراست از ورودی‌ها به طور یقین‌خانه امن باقی می‌ماند.

حرکات اعضای بدن و حواس ظاهری و قوه خیال و وهم از درها و کانال‌های ورودی شیطان هستند که به مرور قلب را تسخیر کرده و به تاریکی و سیاهی می‌انجامد.

در این جا باید دید که چه موجودی بر دل حکومت می‌کند. اگر حاکمیت با عقل باشد همه حواس و اعضای بدن در خدمت اویند؛ بنابراین هشت در بهشت را می‌سازند که ثواب و پاداش اعمال در آن جا ذخیره می‌شود و اگر ریاست با شیطان

نفس باشد همه اعضا و جوارح انسان بنده اویند، پس هفت در جهنم را فراهم می کنند که انواع گناهان و کیفرها از آنها انباشته می شود. اعمال صالح و اعمال فاسد؛ به ذخیره ای از جزای خیر و جزای شر تبدیل می شود.

واردات قلبی به دو گونه خاطرۀ شیطانی و الهام ربّانی صورت می گیرد. انسان تا هنگامی که گرفتار نفس اماره و شیطنت است از تیررس و سوسه ها در امان نیست.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ لِلَّهِ عُقُوبَاتٍ فِي الْقُلُوبِ وَالْأَبْدَانِ : ضَنْكُكَ فِي الْمَعِيشَةِ وَوَهْنٌ فِي الْعِبَادَةِ وَ مَا ضُرِبَ عَبْدٌ بِعُقُوبِهِ أَعْظَمَ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ . (۱)

همانا خداوند را بر دلها و پیکرها کیفرهایی است، تنگی زندگی و سستی در عبادت و هیچ بنده ای به کیفری سخت تر از سنگدلی مبتلا نشده است.

برای رسیدن به الهامات خالص ربّانی ناگزیر باید به طور کامل از میدان و دایرۀ نفس اماره بیرون رفت تا به نفس مطمئنه رسید؛ پس دل نورانیت و صفایی پیدا کند و از گیرندگی ویژه ای نسبت به امور غیبی برخوردار می گردد و این به برکت تقوا و تهذیب نفس است و هر گاه عمل پاکیزه گردد؛ الهامات ربّانی پی در پی نازل می شود و انسان پیوسته در زیر باران فیض الهی قرار می گیرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ اسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَابًا الْبُرُّ وَإِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عِقَابًا الْبَغْيُ . (۲)

پاداش نیکوکاری زودتر از هر کار خوب دیگری می رسد و کیفر ستم و تجاوز زودتر از هر کار بد دیگری گریبان می گیرد.

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۶/۷۵، باب ۲۲، ذیل حدیث ۵؛ [۱] تحف العقول: ۲۹۶.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۵/۶۹، باب ۱۰۵، حدیث ۱۸؛ [۲] ثواب الأعمال: ۱۶۶. [۳]

و حضرت ده نشانه نیکوکار را چنین معرفی می کند:

۱ - برای خدا دوست می دارد.

۲ - برای خدا دشمنی می ورزد.

۳ - برای خدا یار و همراه می شود.

۴ - برای خدا جدا می شود.

۵ - برای خدا خشم می گیرد.

۶ - برای خدا خشنود می شود.

۷ - برای خدا کار می کند.

۸ - در جستجوی خداوند است.

۹ - در برابر خدا فروتن و ترسان و هراسان و پاک و با اخلاص و با حیا و مراقب خویش است.

۱۰ - در راه خدا احسان و نیکی می کند. (۱) این امور اهم اسباب جلب ثواب و خیرات در بین مردم است که چون اراده یا نظر خداوند در آنهاست زمینه محبت و علاقه را ایجاد می کند.

حضرت صادق علیه السلام از جمله کارهای نیکی را که از اسباب ورود به بهشت است به راوی اعلام می فرماید:

مِنْ صَالِحِ الْأَعْمَالِ الْبُرُّ بِالْإِخْوَانِ وَالسَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ، فَفِي ذَلِكَ مَرْغَمَةٌ لِلشَّيْطَانِ وَ تَرْخُوحٌ عَنِ النَّيْرَانِ وَ دُخُولُ الْجَنَانِ ، أَخْبِرْ بِهَذَا غَرَرَ أَصْحَابِكَ ، قَالَ : قُلْتُ مَنْ غَرَّرَ أَصْحَابِي ؟ جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَالَ : هُمُ الْبُرَّةُ بِالْإِخْوَانِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ. (۲)

ص: ۲۸۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۲۱، باب ۴، حدیث ۱۱؛ تحف العقول: ۲۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۲/۷۱، باب ۲۰، ذیل حدیث ۶۹؛ [۱] روضه الواعظین: ۳۸۴/۲. [۲]

از جمله کارهای شایسته، نیکی کردن به برادران و کوشش در برطرف ساختن نیازهای آنان است این کارها بینی شیطان را به خاک می مالد و سبب دور شدن از آتش و ورود به بهشت است. این مطلب را به یاران شریف خود برسان. راوی گفت: فدایت شوم یاران شریف من کیانند؟ فرمود: آنانی که در سختی و آسایش به برادران نیکی می کنند.

جهان هستی نظام احسن است و با گناه و طغیان سازگار نیست؛ زیرا نظام احسن در ظرف ظهوری از جهت ظهور، حسن جمال حق است ولی از جهت مقایسه با کمال ذاتی، عین تعین، کاستی، ناداری، سرکشی و رویارویی است.

معصوم در تکوین و تشریح مظهر اتم نظام احسن است. ولی غیرمعصوم نیز باید به اندازه توان در رسیدن به درجه های عصمت در آن نظام کوشا باشد و در صورت ارتکاب گناه استغفار کند. باید دانست که گناه در نظام احسن ایجاد اختلال می کند و بر پایه آن نظام با واکنش جدی رو به رو می شود و مورد بازخواست و کیفر حق قرار می گیرد.

همان گونه که خداوند می فرماید:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١﴾

در خشکی و دریا به سبب اعمال زشتی که مردم به دست خود مرتکب شدند ، فساد و تباهی نمودار شده است تا [خدا کیفر] برخی از آنچه را انجام داده اند به آنان بچشانند ، باشد که [از گناه و طغیان] برگردند .

ص: ۲۸۶

از این رو برخی از کیفرهایی که به انسان می رسد به جای اعتراض به حق باید در اعمال خود تجدید نظر کند. به این حال، اعمال انسان پیوسته در بوتۀ آزمایش است تا به سرانجام حقیقت برسد.

مولا علی علیه السلام می فرماید:

بدانید که خدای بزرگ، بندگان را در بوتۀ آزمایش نهاد نه این که آنچه را در درون و ضمائر خود نهفته داشتند نمی دانست؛ بلکه تا آنان را بیازماید که عمل کدام یک بهتر است تا ثواب پاداش و عقاب کیفر باشد. (۱) حضرت علی علیه السلام در ستایش خدای سبحان می فرماید:

وَلَا تَحْجِزُهُ هِبَةٌ عَنْ سَلْبٍ وَلَا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ وَلَا تُؤَلِّهُهُ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ. (۲)

و عطایش به کسی مانع سلب عطا از دیگری نمی گردد و غضبش او را از رحمتش باز نمی دارد و رحمتش بر کسی او را از کیفر دیگری غافل نمی کند.

البته یک تفاوت اساسی در باب رحمت و غضب خداوند این است که رحمت حق بر خشم او مقدم است و نیز بر هر کسی که وعده پاداش دهد آن را عملی می سازد. امّا به هر که برای کردار زشتی بیم کیفر بدهد اختیار با اوست که عملی سازد یا ببخشد و این از اثرات احاطۀ رحمت بر عالمین است.

ص: ۲۸۷

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۴۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۱۵/۵، باب ۱۵، حدیث ۱۱.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۶؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۱۶/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۱۵. [۳]

دعای ۱۰: پناه بردن به خداوند

اشاره

ص: ۲۸۸

«١» اللَّهُمَّ إِنْ تَشَأْ تَعْفُ عَنَّا فَبِفَضْلِكَ وَإِنْ تَشَأْ تُعَذِّبْنَا فَبِعَدْلِكَ «٢» فَسَهِّلْ لَنَا عَفْوَكَ بِمَنِّكَ وَ أَجِرْنَا مِنْ عَذَابِكَ بِتَجَاوُزِكَ فَإِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَدْلِكَ وَلَا نَجَاهَ لِأَحَدٍ مِنَّا دُونَ عَفْوِكَ «٣» يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ هَا نَحْنُ عِبَادُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ أَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ فَاجْبُرْ فَاقْتِنَا بِوَسِيْعِكَ وَ لَا تَقْطَعْ رَجَاءَنَا بِمَنْعِكَ فَتَكُونُ قَدْ أَشَقَيْتَ مِنِ اسْتِسْقَاءِ عَدْبِكَ وَ حَرَمْتَ مِنِ اسْتَرْفَادِ فَضْلِكَ «٤» فَإِلَى مَنْ حِينِيذٍ مُنْقَلَبِنَا عَنْكَ ؟ وَ إِلَى أَيْنَ مِذْهَبِنَا عَنْ بَابِكَ ؟ سُبْحَانَكَ نَحْنُ الْمُضْطَرُّونَ الَّذِينَ أَوْجِبَتْ إِحْرَابَتُهُمْ وَ أَهْلُ السُّوءِ الَّذِينَ وَعِدَتْ الْكَشْفَ عَنْهُمْ «٥» وَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِمَشِيَّتِكَ وَ أَوْلَى الْأُمُورِ بِكَ فِي عَظَمَتِكَ رَحْمَهُ مِنِ اسْتِرْحَمَكَ وَ غَوْثُ مَنْ اسْتَعَاثَ بِكَ فَارْحَمْ تَضَرُّعَنَا إِلَيْكَ وَ أَعْنِنَا إِذْ طَرَحْنَا أَنْفُسَنَا بَيْنَ يَدَيْكَ «٦» اللَّهُمَّ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ شَمِتَ بِنَا إِذْ شَايَعَنَا عَلَى مَعْصِيَتِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تُشْمِتُهُ بِنَا بَعْدَ تَرْكِنَا إِلَيْهِ لَكَ وَ رَغْبَتِنَا عَنْهُ إِلَيْكَ .

[«۱» اَللّٰهُمَّ اِنْ تَشَاءُ تَعْفُ عَنَّا فَيَفْضَلِكَ وَ اِنْ تَشَاءُ تُعَذِّبُنَا فَيَعْدِلُكَ «۲» فَسَهِّلْ لَنَا عَفْوَكَ بِمَنِّكَ وَ اَجِرْنَا مِنْ عَذَابِكَ بِتَجَاوُزِكَ فَاِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعِدْلِكَ وَ لَا نَجَاةَ لِاَحَدٍ مِّنَّا دُونَ عَفْوِكَ «۳» يَا غَنِيَّ الْاَغْنِيَاءِ هَا نَحْنُ عِبَادُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ اَنَا اَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ اِلَيْكَ فَاجْبُرْ فَاقْتِنَا بِوُسْعِكَ وَ لَا تَقْطَعْ رَجَاءَنَا بِمَنْعِكَ فَتَكُوْنُ قَدْ اَشْقَيْتَ مَنْ اسْتَسْعَدَ بِكَ وَ حَرَمْتَ مَنْ اسْتَرْوَدَ فَضْلَكَ]

خدایا! اگر بخواهی ما را عفو کنی، به فضل و احسانت عفو می کنی، و اگر بخواهی عذابمان کنی، به عدالتت عذاب می کنی. عفو را از سر منتت بر ما آسان کن، و ما را به چشم پوشی و گذشتت، از عذابت پناه ده. مسلماً ما را نسبت به عدالتت تاب و توان نیست، و برای احدی از ما بدون عفو، نجاتی میسر نمی باشد.

ای بی نیازترین بی نیازان! اینک ما بندگانت پیش روی توایم، و من تهیدست ترین تهیدستان در پیشگاه توام. تهیدستی و نداری ما را، به توانایت جبران کن، و امید ما را به بازدارندگیت قطع مفرما! که اگر چنین کنی، به تحقیق کسی که خود را به تو خوشبخت خواسته، بدبخت کرده ای، و آن که فضل و احسانت را طلبیده، محروم ساخته ای.

اشاره

انسان در عرصه گاه آفرینش به اراده حضرت ربّ العزّه از جایگاه ویژه ای برخوردار است که سایر موجودات هستی را به آن جایگاه راهی نیست و این به خاطر مایه هایی است که جهت رشد و کمال انسان و رسیدنش به وصال و لقای حق در او قرار داده شده است.

با ارزش ترین و پرمفعت ترین گوهر خزانه خلقت حق در او قرار داده شده است و عقل در وجود آدمی به عنوان امانت حق، درخشندگی دارد.

برای انسان لیاقت و استعدادی در ظهور دادن واقعیت ها و حقایق از افق جانش وجود دارد که برای سایر موجودات نظیرش نیست. انسان در پهنه زمین آینه ای است که اگر صافی و پاکی آن را از غبار کدورت ها و گرد و خاک معاصی حفظ کند، منعکس کننده اسما و صفات حق می شود.

انسان دریای عظیمی است که او را اول هست ولی برایش از جانب دوست آخری قرار داده نشده! او را قدمی برای سیر و سلوک و طی منازل عرفان و رسیدن به نقطه عشق و معراج جان و نورانیت قلب داده اند که چنین عنایتی به موجود دیگر نکرده اند. او مجلای صفات جلال و میدان اوصاف جمال و مشکات نور ذات ذوالجلال و جانشین حضرت محبوب در گهواره حیات است.

اگر جهان جسم است، انسان جان این جسم و اگر عرض است انسان در برابر آن، جوهر و اگر ماهیت است او برای این ماهیت به عنوان وجود در تجلی است.

عالمیان همه رعیت و انسان الهی امیر این رعیت و میدان دار این صحنه و محل بروز حقیقت و بازار فضیلت و کرامت است. او مدار حقایق، عرصه گاه وقایع، نقطه پرگار دقایق، زنده ناطق و امیر هفت اقلیم عشق و سرّی مخصوص از اسرار حضرت ربّ است.

زهد، کرامت، اصالت، شرافت، معیت با حق، خشوع، خضوع، جود، سخا،

صداقت، امانت، عبادت، اطاعت، ورع، تقوا، نورانیت حقیقت و... همه و همه اوصافی هستند که ظرفی جز وجود این موجود خاکی که روح از عالم پاک دارد، ندارند.

خضر نبوت، ولی و والی ملک امامت، خورشید واقعیت، شمس عزت، ابر رحمت، داروی مغفرت، جملگی در پی انسان و در جستجوی اویند.

او را در طور معانی طوری دیگر و در سرزمین محبت مرحله ای دیگر و در قدم صدق جایی دیگر و در نقش بندگی سیری دیگر است که جن و ملک را اینچنین از جانب محبوب نصیبی نیست!

از نظر ظاهر موجودی است ناسوتی، ولی وی را استعدادی است لاهوتی که با کمک جبرئیل عشق به معراجی روحانی می رود که از سیر و سفرش و مقام و قدرتش تملک ملک معنا، انگشت تحیر به دندان می گیرد. او می تواند در سلوکش به سوی معشوق حقیقی از مقام ظاهر بگذرد و به مملکت باطن درآید و در دریای فناء فی الله غرق شود و برای ابد در حریم عشق دوست، مست و مدهوش افتد.

انسان را لیاقتی است که بر اثر آن لیاقت در ملک اعظم عبادت راه است و او را توانی است که می تواند تاج ولایت حق بر سر جان گذارد.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (۱)

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند .

او را مقامی است که جن و ملک از به دست آوردنش عاجزند که این مقام را می تواند به شرط خروج از ظلمات و ورود به منطقه نور به اذن حضرت معبود به دست آورد:

ص: ۲۹۴

آنان را از تاریکی ها [ی جهل ، شرک ، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان ، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد .

او را دعوت کرده اند تا به مقام نظر کردن به ملکوت آسمان ها و زمین برسد و آنچه نادیدنی است ببیند و از این که با این همه استعداد و نیرو در چهارچوب زمین بماند و خود را به این مقام با عظمت نرساند از او گله و شکوه کرده اند:

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ « (۲)

آیا در [فرمانروایی و] مالکیت [و ربوبیت] بر آسمان ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و این که شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته اند.

و اگر در نیستی را با قدم صدق بکوبد و با تمام وجود، ندای:

لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ « (۳)

من غروب کنندگان را دوست ندارم .

سر دهد، سر از هستی درآورد و به مقام حضور و عرصه گاه شهود رسد و با کرامتی خاص به بارگاه قدس درآید و به آنچه ناگفتنی است نایل شود.

او می تواند در همین دنیای خاکی و این میدان مادی و این بزم محدود به قیامت تجرید قدم نهد و از مقام کثرت، رجوع به وحدت نماید و ذائقه جانش مزه شیرین

ص: ۲۹۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۵۷. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۱۸۵. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۷۶. [۳]

توحید خاصّ الخاص را بیچشد:

قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرُهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ « (۱)

بگو: خدا، سپس آنان را رها کن تا در باطل گویی و خرافاتشان بازی کنند.

انسان سرزمین پاکی است که به دست اراده و محبت و عشق و رحمت حق بنایش ساخته شده که اگر خود را در معرض ابر رحمت خواسته های دوست قرار دهد گل و شکوفه اخلاق حسنه و اعمال صالحه از او برآید و نمونه ای از بهشت عنبر سرشت حضرت مولا گردد:

وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ « (۲)

و زمین پاک است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می آید.

قلبی که به انسان عنایت شده خزینة خداست، عرش الهی است، جایگاه عشق اوست، نموداری از عالم کبیر و سرچشمه خیر کثیر و محل ظهور حکمت و جای ارادت ورزیدن به حضرت ربّ العزّه است.

خداوند به موسی فرمود:

یا موسی! جَرَّدَ قَلْبِكَ لِجُبِّي، فَإِنِّي جَعَلْتُ قَلْبَكَ مَيِّدَانِ حُبِّي، وَ بَسَّطْتُ فِي قَلْبِكَ أَرْضاً مِنْ مَعْرِفَتِي، وَ بَنَيْتُ فِي قَلْبِكَ بَيْتاً مِنَ الْإِيمَانِ بِي، وَ أَجْرَيْتُ فِي قَلْبِكَ شَمْساً مِنْ شَوْقِي، وَ أَضَأْتُ فِي قَلْبِكَ قَمَراً مِنْ مَحَبَّتِي، وَ أَسْرَيْتُ فِي قَلْبِكَ نُجُوماً مِنْ مُرَادِي، وَ جَعَلْتُ فِي قَلْبِكَ غَيْماً مِنْ تَفَكُّرِي، وَ أَذْرَيْتُ فِي قَلْبِكَ رِيحاً مِنْ تَوْفِيقِي، وَ أَمْطَرْتُ فِي قَلْبِكَ مَطْراً مِنْ تَفْضُلِي، وَ زَرَعْتُ فِي قَلْبِكَ زَرْعاً مِنْ صِدْقِي، وَ أَنْبَتُ فِي قَلْبِكَ أَشْجاراً مِنْ طَاعَتِي، وَ جَعَلْتُ أَوْراقها مِنْ وَقَائِي، وَ أَوْلَيْتُ ثَمَرها حِكْمَةً مِنْ مُنَاجَاتِي، وَ أَجْرَيْتُ فِي قَلْبِكَ

ص: ۲۹۶

۱- (۱) - انعام (۶) : ۹۱. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۵۸. [۲]

أَنْهَاراً مِنْ دَقَائِقِ عُلُومِ أَرْزَلَيْتِي، وَ وَضَعْتُ فِي قَلْبِكَ جِبَالاً مِنْ يَقِينِي. (۱)

ای موسی! قلبت را برای تجلی محبت من از هر چیزی خالی کن که من دلت را میدان محبتم قرار داده ام و در قلبت سرزمینی از معرفتم پهن کرده و خانه ای از ایمان به خودم بنا نهاده ام. در دلت آفتابی از شوقم به گردش درآورده و ماهی از محبتم روشن و درخشان کرده و ستارگانی از خواسته ام در قلبت به جریان آورده و ابری از اندیشه ام در آسمان دلت پدید آورده ام.

نسیمی از توفیقم در قلبت پراکنده و بارانی از فضل و بخششم در قلبت باریده ام، از صدق و درستی چمنزاری در این سرزمین کاشته و درختانی از طاعت و عبادت در آن پرورش داده ام، برگ های آن درختان را از تقوا تعبیه کرده و میوه اش را حکمتی از مناجاتم قرار داده و در قلبت نهلهایی از دقائق دانش ازلی ام جاری کرده و کوههایی از یقین در سرزمین دلت استوار ساخته ام.

حکیم صفای اصفهانی در مقام انسان می فرماید:

گذشت در گه شاهی ز آسمان سرما که خاک در گه درویش توست افسر ما

زند کیوتر ما در هوای بام تو پر شکار سرّ حقیقت کند کیوتر ما

ستاره ایم نه بل شاهباز دست شهیم که آفتاب بود زیر سایه پر ما

ص: ۲۹۷

شدیم بنده سلطان فقر و از افراد ممالک ملک و ملک شد مسخر ما

کتاب جمع وجودیم ما به مدرّس خود که هر چه هست بود آیت مفسّر ما

مس نواقص امکان زر و جوب شود چو طرح بر او گرد کیمیاگر ما

صفای گوشه نشینم و هست روشن تر ز آفتاب فلک طینت منور ما

نگاهبان سرّ و گنج و افسر ملکیم که شاهوارتر از گوهرست گوهر ما

(صفا اصفهانی)

انسان اگر بدان گونه که حضرت ربّ، وی را خلق کرده و آن استعدادهای شگفت را در وجودش به ودیعت نهاده و او را برای رسیدن به کمال مطلق و لقا و وصال محبوب آماده نموده خود را بشناسد و قدم در صراط مستقیم بگذارد به ریشه نیک بختی و شاخه سعادت اتصال پیدا کرده، در این صورت باید منتظر جلوه مقامات ملکوتیه و ظهور صفات الهیه از شجره طیبه وجود خود باشد.

ثمره معرفت به حقایق

صدرالمتألّهین شیرازی در بخش اول کتاب «اسرار الآیات» در ثمره معرفت به حقایق می فرماید:

اصل نیک بختی ها و اساس و ریشه خوبی ها عبارت است از کسب حکمت حقّه الهیه. منظور ما از حکمت حقّه، معرفت به حضرت حق و صفات و افعال و ملک و ملکوت آن جناب - عزّ شأنه - است.

و همچنین دانش و بینش نسبت به روز قیامت و منازل و مقامات آخرت، از حشر

ص: ۲۹۸

و نشر و نامه اعمال و میزان و حساب و بهشت و جهنم است.

این است آن ایمان حقیقی و خیر کثیر و فضل بزرگی که خداوند در کتاب حکیم بدان اشارت فرموده:

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ^(۱)

و آن که به او حکمت داده شود، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند .

و چون در مقام خود مقرر است که نفس ناطقه انسانی در کمالات علمی از حد هیولانی که جوهری است نفسانی بالفعل ولی دارای ماده و استعداد روحانی، ترقی می نماید تا به سرحد عقل بالفعل که جوهری است عقلی و نورانی و در آن جوهر عقلی صورت تمام موجودات بر گونه ای برتر و مبرّا از آمیزش ماده و جرم، منطبق و نقش گردیده است و آن جوهر عقلی نوری است که اشیا به صورت های اصلی خود در آن منعکس و حاضرند و این عقل بسیط و این نور شریف توسط دقت نظر در حقایق موجودات و تدبّر و تفکر در آیات وجودی خداوند در زمین و آسمان حاصل می گردد، نه روی گرداندن و توجه نمودن به آنها همچنان که می فرماید:

وَ كَأَيُّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ^(۲)

و [برای هدایت مردم] در آسمان ها و زمین چه بسیار نشانه هاست که [در غفلت و بی خبری] بر آنها می گذرند در حالی که از آنها روی می گردانند .

و از آنچه ما را بر لزوم نظر و تفکر و کسب حکمت و معرفت راهنمایی می نماید فرموده الهی است که:

قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ

ص: ۲۹۹

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۶۹. [۱]

۲- (۲) - یوسف (۱۲) : ۱۰۵. [۲]

بگو: با تأمل بنگرید که در آسمان ها و زمین [از شگفتی های آفرینش و عجایب خلقت] چه چیزها هست؟ ولی نشانه ها و هشدارها به حال گروهی که ایمان نمی آورند، سودی نمی دهد.

و نیز خداوند فرمود:

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿٢﴾

آیا در [فرمانروایی و] مالکیت [و ربوبیت] بر آسمان ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و این که شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته اند؟ [و اگر به قرآن مجید، این کتاب هدایتگر ایمان نیاورند] پس بعد از آن به کدام سخن ایمان می آورند؟!

بدون شک و تردید نزدیکی و تقرب به خداوند و رسیدن به سعادت عالم آخرت همان کسب علم و معرفت است. و جهل و دوری از این دانش های الهی و ستیزگی با آنها با وجود استعداد و نیروی یادگیری و امکان آموختن آن، اصل تمام بدبختی ها و عذاب هاست.

جهل به واقعیت ها الهیه ریشه تمام امراض و دورویی درونی و محل کشت هر درخت لعنت شده و پلید و ناپاک دور از درگاه حق در دنیا و آخرت است. آن نادانی و ستیزگی با حق بدون تردید اصل و ماده عذاب دردناک و زیان بزرگ و مورد افسون و پشیمانی در روز رستاخیز است.

خدای سبحان در حقّ اینان می فرماید:

ص: ۳۰۰

۱- (۱) - یونس (۱۰) : ۱۰۱. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۱۸۵. [۲]

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ « (۱)

اینان کسانی هستند که خدا بر دل و گوش و چشمشان مهر [شقاوت] زده، و اینان بی خبران واقعی اند.

و نیز فرموده:

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسَيْتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى « (۲)

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم. * می گوید: پروردگارا! برای چه مرا نابینا محسور کردی، در حالی که [در دنیا] بینا بودم؟ * [خدا] می گوید: همین گونه که آیات ما برای تو آمد و آنها را فراموش کردی این چنین امروز فراموش می شوی.

با این استعداد و لیاقتی که برای کسب معرفت و حکمت حقه و آراسته شدن به اخلاق حسنه و اعمال صالحه، به انسان عنایت شده است. اگر انسان دچار طوفان هوای نفس شود و خود را به محاصره شیاطین اندازد و از حکمت الهیه و اجرای دستورهای ربّانیه دور بماند و خدای نکرده به گناه و معصیت و خطا و شیطنت دچار شود و سال ها در این وادی تاریک عمر بگذارند و از عبادت و اطاعت و فضایل و کمالات تهیدست بماند، ناگهان بارقه ای الهی بر جان او بزند و چراغ

ص: ۳۰۱

۱- (۱) - نحل (۱۶): ۱۰۸. [۱]

۲- (۲) - طه (۲۰): ۱۲۴ - ۱۲۶. [۲]

معرفت در خانه قلبش روشن شود و آه ندامت و حسرت و ناله و فریاد پشیمانی از جانش درآید و به خود آید و در مقام جبران گذشته برآید و در راه ادای واجبات و قضای مافات و ترک معاصی قدم بگذارد و با تضرع و زاری و ذلت و انکسار و خضوع و خشوع، از حضرت محبوب طلب عفو کند و از حضرتش بخواهد که به جای عدل که محصولش اجرای عقاب در برابر کردار زشت گذشته است، عفوش را نصیب او نماید و از طریق فضل و بخشش با او معامله کند و از عذابش نسبت به او بگذرد و راه رسیدن عبد را به عفوش آسان نماید و از جریمه جرایم، وی را پناه دهد و از کرم نامتناهیش با فقیری تهیدست بلکه فقیرترین فقیران، روبه رو گردد و با سعه رحمتش از گدایی بدبخت استقبال نماید و وی را از رحمت بی نهایتش منع ننماید و خواهان سعادت و فضل را محروم ننماید، بدون شک او را قبول و در دریای عفو و رحمت و فضلش شستشو داده وی را از تمام گذشته های آلوده پاک خواهد فرمود، چنانکه از فحواى ناله های جگر سوز حضرت زین العابدین علیه السلام در جملات اول دعای دهم استفاده می شود که هر کس به پناه عفو و فضل و رحمت او رود، مورد قبول واقع می شود و بر اندام جانش لباس عفو و بخشش می پوشانند.

عفو در قرآن مجید

عفو در آیات قرآن آن چنان گسترده است که آوردن تمام آیات مربوط به آن و توضیح و تفسیرش از حوصله این قسمت خارج است، ولی برای نمونه آیاتی ذکر می شود:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ « (۱) »

ص: ۳۰۲

قطعاً کسانی از شما روزی که [در نبرد احد] که دو گروه [مؤمن و مشرک] با هم رویاروی شدند ، به دشمن پشت کردند ، جز این نیست که شیطان آنان را به سبب برخی از گناهانی که مرتکب شده بودند لغزانید ، و یقیناً خدا از آنان در گذشت ؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و بردبار است .

حضرت محبوب اگر اراده کند و بخواهد از گناه بگذرد گرچه گناه بزرگی چون فرار از جنگ در روز احد باشد می گذرد و عفو او را به جای عدل متوجه گنهکار می کند.

بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی در آزار و اذیت نسبت به آنحضرت بیداد کردند و به گناهان زیادی آلوده شدند، ولی حضرت حق از جهت اتمام حجّت، از آنان در گذشت.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١﴾

سپس بعد از آن [کار زشت] از [گناه] شما در گذشتیم ، تا سپاس گذاری کنید .

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾

و اوست که توبه را از بندگانش می پذیرد و از گناهان درمی گذرد و آنچه را انجام می دهید ، می داند .

حضرت حق حسنۀ بعد از سیئه و پاکی بعد از آلودگی و طاعت پس از معصیت را از باب فضل و سعۀ رحمتش موجب غفران و آمرزش گناه قرار داده، روی این حساب بر ماست که دفتر خود را از حسنات پرکنیم تا باعث پاک شدن سیئات ما گردد.

ص: ۳۰۳

۱- (۱) - بقره (۲) : ۵۲. [۱]

۲- (۲) - شوری (۴۲) : ۲۵. [۲]

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ « (۱)

و نماز را در دو طرف روز و ساعات نخستین شب برپا دار که یقیناً نیکی ها ، بدی ها را از میان می برند ، این برای یادکنندگان تذکر و یاد آوری است .

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا « (۲)

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند که خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند ؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است .

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۳)

مگر کسی که ستم کند [که او باید بترسد] ؛ ولی زمانی که پس از بدی نیکی را [که ایمان و کار شایسته است] جایگزین آن نماید [از عذاب من در امان است و نباید بترسد] ؛ زیرا من بسیار آمرزنده و مهربانم .

عفو در روایات

حضرت سجّاد علیه السلام در این باره می فرماید:

اللَّهُمَّ إِنْ تَشَأْ تَعَفُّ عَنَّا بِفَضْلِكَ .

خدایا! اگر بخواهی ما را عفو کنی، به فضل و احسانت عفو می کنی.

امام باقر علیه السلام فرمود:

ص: ۳۰۴

۱- (۱) - هود (۱۱) : ۱۱۴ . [۱]

۲- (۲) - فرقان (۲۵) : ۷۰ . [۲]

۳- (۳) - نمل (۲۷) : ۱۱ . [۳]

ما أَحْسَنَ الْحَسَنَاتِ بَعْدَ السَّيِّئَاتِ وَ مَا أَقْبَحَ السَّيِّئَاتِ بَعْدَ الْحَسَنَاتِ ! (۱)

چه نیکوست خوبی ها از پس بدی ها! و چه زشت است بدی ها از بعد نیکی ها!

امام صادق علیه السلام می فرماید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا عَلِيُّ ، مَا مِنْ دَارٍ فِيهَا فَرْحَةٌ إِلَّا يَتَّبِعُهَا تَرْحَةٌ ، وَ مَا مِنْ هَمٍّ إِلَّا وَ لَهُ فَرْجٌ إِلَّا هُمُ النَّارِ ، فَإِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَاتَّبِعْهَا بِحَسَنَةٍ تَمْحُهَا سَرِيعًا ، وَ عَلَيْكَ بِصَنَائِعِ الْخَيْرِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مَصَارِعَ الشُّؤْمِ . (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: خانه ای نیست که در آن خوشی باشد مگر این که به دنبالش غم و اندوه است و غم و اندوهی نیست که از پس آن گشایش نیاید مگر اندوه اهل جهنم؛ چون عمل بدی انجام دادی به دنبالش عمل نیکی بیاور که آن نیکی به سرعت بدی را محو کند؛ بر تو باد به انجام خوبی که دفع کننده بدی است.

از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَوْ قَفَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ عَرَضَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ ، فَيَنْظُرُ فِي صِحْفَتِهِ ، فَأَوَّلُ مَا يَرَى سَيِّئَاتِهِ فَيَتَغَيَّرُ لِذَلِكَ لَوْنُهُ ، وَ تَرْتَعِشُ فَرَائِضُهُ ، ثُمَّ يَعْضُ عَلَيْهِ حَسَنَاتِهِ ، فَيَفْرَحُ لِذَلِكَ نَفْسُهُ ، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : يَدُلُّوا سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ أَظْهَرُوهَا لِلنَّاسِ فَيُبَدِّلُ لَهُمْ ، فَيَقُولُ لَهُمْ ، فَيَقُولُ النَّاسُ ؛ أَمَا كَانَ لَهُؤُلَاءِ سَيِّئَةٌ وَاحِدَةٌ ؟! وَ هُوَ قَوْلُهُ : يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ « (۳)

ص: ۳۰۵

۱- (۱) - الأمالی، شیخ صدوق: ۲۵۳، حدیث ۱؛ [۱] ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۸۲/۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۴۲/۶۸، باب ۷۰، حدیث ۲؛ [۳] تفسیر القمی: ۳۶۴/۱، [۴] ذیل آیه ۲۲ سوره رعد.

۳- (۳) - بحار الانوار: ۲۴۲/۶۸، باب ۷۰، حدیث ۴؛ [۵] تفسیر القمی: ۲۶/۲، [۶] ذیل آیه ۷۰ سوره فرقان. [۷]

چون قیامت برپا گردد؛ خداوند مردم مؤمن را در پیشگاهش قرار دهد، عمل را بر آنان عرضه نماید، چون پرونده خود را نظر کنند اول چیزی که ببینند بدی هاست؛ رنگ آنان تغییر کند، گوشت دو پهلویشان بلرزد، سپس حسنات و خوبی هایشان عرضه شود و از دیدن اعمال پاکشان خوشحال شوند، پس خداوند مهربان فرمان دهد سیئات اینان را به حسنات تبدیل کنید و در معرض تماشای مردم بگذارید. پس از بدل شدن، مردم می گویند: آیا در پرونده اینان یک گناه هم وجود ندارد؟! و این است قول حق در قرآن: **يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** . (۱)

استغفار، روی آوردن به واجبات، ترک محرمات، اندیشه و نیت پاک، آراسته شدن به حسنات اخلاقی و انجام خیرات و مبرات، برطرف کننده سیاهی گناه از نامه عمل و جلب کننده عفو خداست.

ای خدایی که کشی ناز دلم امشب را تو شنو راز دلم

ای مرا منبع احسان و کرم نه به دامان عنایت سرم

ای انیس شب تنهایی من همدم این دل شیدایی من

بی کسم غیر توام یاری نیست جز توام در دو جهان کاری نیست

درد دل با تو فقط می گویم در بدر گشته تو را می جویم

همه گویند که من مجنونم از غم هجر کسی محزونم

آری ای دوست که مجنون توام دل و جان سوخته محزون توام

روز و شب ذکر تو را می گویم گل احسان تو را می بویم

تا بمیرم نروم از بر تو نکشم دست ز خاک در تو

ص: ۳۰۶

تو پناه من و جانان منی تو بهشت من و رضوان منی
میهمانم به سر خوان تو من نکشم دست زدامان تو من
من گدای توام و بنده تو غرق در خجالت و شرمنده تو
شاد کن از کرم و لطف دلم گرچه از حضرت تو من خجلم
من مسکین به تو آورده بنه دارم امید به تو یا الله

(مؤلف)

ص: ۳۰۷

[«۴» فَإِلَىٰ مَنْ حِينِدِ مُتَقَلِّبِنَا عَنْكَ؟ وَ إِلَىٰ أَيْنَ مَذْهَبِنَا عَنْ بَابِكَ؟ سُبْحَانَكَ نَحْنُ الْمُضْطَّرُّونَ الَّذِينَ أُوجِبَتْ إِجَابَتُهُمْ وَ أَهْلُ الشُّوْءِ الَّذِينَ وَعَدْتَ الْكُشْفَ عَنْهُمْ «۵» وَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِمَشِيَّتِكَ وَ أَوْلَى الْأُمُورِ بِكَ فِي عَظَمَتِكَ رَحْمَهُ مِنْ اسْتِرْحَمَكَ وَ غَوْثُ مَنْ اسْتَعَاثَ بِكَ فَارْحَمْ تَضَرَّعْنَا إِلَيْكَ وَ أَعْنِنَا إِذْ طَرَحْنَا أَنْفُسَنَا بَيْنَ يَدَيْكَ]

در این وقت از پیشگاه تو، به سوی چه کسی بازگردیم و با محرومیت از در رحمتت، راه ما به کجا خواهد افتاد؟

پاک و منزهی. ما درماندگانی هستیم که پذیرش دعایشان را واجب کرده ای، و گرفتارانی هستیم که برطرف کردن گرفتاری آنان را وعده فرموده ای.

خدایا! شبیه ترین چیزها به خواسته ات و سزاوارترین امور به حضرتت، در عرصه عظمت و بزرگیت، رحمت آوردن بر کسی است که از تو رحمت خواسته، و فریادرسی نسبت به کسی است که به تو فریاد خواهی کرده، پس زاری ما را به پیشگاهت رحمت آر و به فریاد ما رس؛ چون وجودمان را در برابرت انداخته ایم.

مناجات با معبود

ای مولای مهربانی که از آنچه شایسته تو نیست منزّه و پاکی، ما بیچارگانی

هستیم که اجابت دعایمان را طبق وعده ای که در قرآن داده ای بر خود واجب فرموده ای.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ الشُّوْءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ إِنَّ اللَّهَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آن که وقتی درمانده ای او را بخواند اجابت می کند و آسیب و گرفتاریش را دفع می نماید ، و شما را جانشینان [دیگران در روی] زمین قرار می دهد ؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد ؟ !] اندکی متذکر و هوشیار می شوند .

الهی! خواسته ما بیچارگان را برآور و هر رنج و غم و اندوه و حسرتی را از ساحت زندگی ما دور ساز. ای مولای مهربانی که شبیه ترین واقعیت ها به اراده و خواست تو و سزاوارترین کارها به ذات پاکت در عظمت و بزرگیت، رحمت و لطف و عنایت و کرم بر کسی است که برای درخواست رأفت تو به پیشگاهت روی آورده و برای فریادرسی به درگاه با عظمت پیشانی گدایی سوده است.

ای ارحم الراحمین، ای اکرم الاکرمین، ای پناه درمانده، ای امید وامانده، یا رب العالمین، بر تضرع و زاری ما به درگاهت رحم کن و ما را که بی قید و شرط خود را در اختیار انداخته ایم از هر چیزی جز کرم و لطف بی نیازمان فرما، ای معبود مهربانی که هرگز گدا را از درگاهت محروم نکنی و بیچاره بی نوا را از پیشگاهت نرانی و افتاده مسکین را از الطاف بی کرانت منع نمایی، ای امید ناامیدان و نور قلب مشتاقان، یا ارحم الراحمین.

ای ساقی بزم محبت، ای منبع لطف و کرامت، ای چشمه جود و برکت، ای دریای رحمت و عظمت، ای بانی هستی، ای پدیدآورنده بالا و پستی، گدایان

ص: ۳۰۹

در گاهت از هر سرمایه ای تهیدستند و خاضعان پیشگاه جلالت در فقر محضند، خداوندا! بر اثر نداشتن معرفت و گرفتار بودن به جهل و ضلالت، برهه ای از عمر خود را بدون این که ذره ای با حضرتت سر عناد داشته باشند به گناه و معصیت سپری کردند و اکنون که جرعه امید به قلبشان زده ای، به محضرت آمده و از تو می خواهند که از باب فضل و کرم با عفو با آنان معامله کنی و از این که در معرض عدلت قرار گیرند، آنان را ببخشی.

ای صاحب اسمای حسنی و صفات علیا، ای سُبُوح و قدوس و ربّ ملائکه و روح، یا احد و یا صمد، یا حسن التجاوز، یا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ ای قدرت بی نهایی که از خاک ناچیز برای ملکوت هستی خلیفه ساختی و نفوس موجودات را به دم رحمت زنده کردی و از گل سیاه و زمین سخت بیابان لاله و یاسمن ظاهر کردی، ای جان موجود، ای سلطان آفرینش، ای محبت محض، ای ظهور دهنده فیض اقدس و وجود مقدّس، ای کارگردان خانه خلقت، ای نور قلب عاشق، ای خورشید روح عارف، ما نیازمندان بینوا، ما دردمندان بی دوا، ما بیچارگان مضطر، ما که خواهان نیکبختی و طالب احسان توایم، از درگاهت به کدام درگاه روی آوریم و از پیشگاهت به کجا برویم؟ مگر کسی که غیر تو هست که ما را بپذیرد و از گناه ما بگذرد و آلودگی ما را به پاکی مبدّل کند و از عذاب جهنّم ما را امان دهد؟ عنایتی کن و به غربت ما ترخّم آور و ما را در دریای عفو و مغفرت غرق نما که ما را به حق تو و قسم به تو جز این امیدی نیست.

«۶» اَللّٰهُمَّ اِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ شَمِتَ بِنَا اِذْ شَايَعَنَا عَلٰى مَعْصِيَتِكَ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ لَا تُشْمِتْهُ بِنَا بَعْدَ تَرْكِنَا اِيَّاهُ لَكَ وَ رَغْبَتِنَا عَنْهُ اِلَيْكَ .

خدایا! شیطان ما را سرزنش کرد؛ چون او را در نافرمانیت همراهی کردیم.

پس بر محمد و آلش درود فرست، و پس از این که او را به خاطر تو رها کردیم و از او روی گردانده، به سوی تو آمدیم، وی را با دوباره گرفتار شدن به دست او، شیرین کام مکن.

شماتت شیطان

وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْاَمْرُ اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَّكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَاخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِيْ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰنٍ اِلَّا اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاَسْتَجِبْتُمْ لِيْ فَلَا تَلُوْمُوْنِيْ وَ لُوْمُوْا اَنْفُسَكُمْ مَا اَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَ مَا اَنْتُمْ بِمُصْرِحِيْ اِنِّيْ كَفَرْتُ بِمَا اُشْرَكْتُمْ مِنْ قَبْلُ اِنَّ الظّٰلِمِيْنَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ « (۱) »

و شیطان [در قیامت] هنگامی که کار [محاسبهٔ بندگان] پایان یافته [به پیروانش] می گوید: یقیناً خدا [نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب] به شما وعدهٔ حق داد، و من به شما وعده دادم [که آنچه خدا وعده داده، دروغ است، ولی می بینید که وعدهٔ خدا تحقق یافت] و [من] در

ص: ۳۱۱

وعده ام نسبت به شما وفا نکردم ، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود ، فقط شما را دعوت کردم [به دعوتی دروغ و بی پایه] و شما هم [بدون اندیشه و دقت دعوتم را] پذیرفتید ، پس سرزنشم نکنید ، بلکه خود را سرزنش کنید ، نه من فریادرس شمایم ، و نه شما فریادرس من ، بی تردید من نسبت به شرک و رزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را همچون اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و منکرم ؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است .

خداوند مَنان در کتب آسمانی، به انسان درباره هويت شیطان و یاران او بسیار آگاهی داده است به ویژه دشمنی با آدم را تذکر داده و حتی برای دوری از نفس پلید و اهداف شوم او به وضوح به انسان سفارش اُکید کرده و از بشر تعهد گرفته است که می فرماید:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَىٰ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿١﴾

ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را پرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟ * و این که مرا پرستید که این راهی است مستقیم .

این سفارش و پیمان در عالم تکوین به زبان عقلی و حالی از انسان گرفته شده و عقل سالم گواهی می دهد که انسان نباید فرمان کسی را اطاعت کند که از روز نخست کمر به دشمنی او بسته و پدر و مادرش را از بهشت بیرون کرده و به فریب دادن فرزندانش سوگند خورده است.

و همچنین در فطرت و سرشت همه انسان ها که بر توحید و اطاعت ذات پاک

ص: ۳۱۲

پروردگار است، پرستش مخصوص حق تعالی است که با ارسال پیامبران و کتاب و پیشوایان دین این انحصار به امضا رسیده است. و همه حجت ها در هدایت بشر تمام گردیده است.

پس جای ملامت و توبیخ برای خداوند باقی است که مجرمان را روز قیامت سرکوب نماید همچنان که شیطان هم در دنیا و آخرت از فرصت شیطنت خویش استفاده می کند و فرزندان آدم را سرزنش و سرکوب می کند. و همه بدبختی ها را به گردن انسان می اندازد.

به حضرت ایوب علیه السلام پس از عافیت و سلامت یافتن از آزمایش ها و بیماری های جسمی گفتند: چه چیزی بر تو از گذشته سخت است ؟

فرمود: شماتت دشمنان که همان وسوسه های شیطان برای امتحان سخت الهی بود؛ زیرا شیطان به سراغ مردم رفت و به آنها گفت: این ایوب مریض و نجس است او را بیرون کنید و حتی به همسرش اجازه ندهید که به او خدمت کند. ایوب از این جریان به شدت آزرده شد ولی به خداوند شکایت نکرد. شیطان همه اسباب آزار و اذیت و سرزنش ایوب را فراهم کرد و سرانجام از ماجرا فرار کرد.

حضرت علی علیه السلام برای کمیل شیوه کار شیطان را تا نهایت ملامت گری چنین بیان می فرماید:

يَا كُمَّيْلُ اَقْسِمُ بِاللّٰهِ لَسَيَجْعُتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ يَقُوْلُ : اِنَّ الشَّيْطَانَ اِذَا حَمَلَ قَوْمًا عَلٰى الْفَوَاحِشِ مِثْلِ الزَّوْنِ وَ شَرْبِ الْخَمْرِ وَ الرَّبَا وَ مَا اَشْبَهَ ذٰلِكَ مِنَ الْخِنَايَةِ وَ الْمَيْثِمِ حَبَّبَ اِلَيْهِمُ الْعِبَادَةَ الشَّدِيْدَةَ وَ الْخُشُوْعَ وَ الرُّكُوْعَ وَ الْخُضُوْعَ وَ السُّجُوْدَ، ثُمَّ حَمَلَهُمْ عَلٰى وَّلَايَةِ الْاَيْمَةِ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُوْنَ . (۱)

ص: ۳۱۳

سوگند به خدا که شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هر گاه شیطان مردمی را به ارتکاب زشتی ها مانند زنا، میگساری، رباخواری و پلیدی ها و گناهانی اینچنین وادارد؛ پس عبادت شدید و خشوع و رکوع و خضوع و سجود را محبوب آنان گرداند و سپس ایشان را به ولایت و پیروی از پیشوایانی که به آتش فرا می خوانند وادار کند که روز قیامت یاری نشوند.

پس باید برای از میان برداشتن کیده‌های شیطانی مراقب نقشه های نفس اماره بود که طرح های بهره برداری شیطان را آماده می سازد و اعتقادات را متزلزل می سازد.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

شیطان از طریق اعمال و کردارهایتان نزد شما آمده و بر شما زور نشده است.

حالا از این راه عقاید به سراغتان آمده است تا شما را بلغزاند. هر گاه چنین چیزی برای یکی از شما پیشامد خدا را به یگانگی یاد کنید. (۱) یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد:

گاهی در سینه های خود وسوسه شیطان را می یابیم که اگر هر یک از ما از ثریا سقوط کند، برایش خوشتر از آن است که آن وسوسه ذهنی را به زبان آورد. حضرت فرمود: آیا به راستی چنین احساسی می یابید؟ عرض کردند: آری. حضرت فرمود:

این ایمان ناب است. شیطان در بالاتر از این چیزها قصد انحراف بنده می کند و هر گاه بنده از خطر او مصون ماند با این گونه وسوسه ها به سراغ او می آید. (۲) امام متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام در وصف فرشتگان خدا می فرماید:

وَلَمْ تَطْمَعْ فِيهِمُ الْوَسْوَسُ فَتَقْتَرِعَ بِرَيْنِهَا عَلٰى فِكْرِهِمْ. (۳)

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - الکافی: ۴۲۶/۲، حدیث ۵؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۶۸/۷، باب ۱۶، حدیث ۹۰۲۶.

۲- (۲) - کنز العمال: ۴۰۱/۱، حدیث ۱۷۱۵؛ السنن الکبری، بیهقی: ۱۷۲/۶، حدیث ۱۰۵۰۸.

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۹۰. [۲]

و وسوسه ها به آنان طمع ندوخته تا شک و تردید با آلودگی خود بر اندیشه پاکشان قرعه زند.

در رستاخیز که تمام اهل عالم در پیشگاه عدل الهی حاضر می شوند دو گروه بیش از همه با یکدیگر درگیر هستند؛ یکی رهبران باطل که مردم را گمراه کرده اند و به روز سیاه نشانیده اند و دیگری پیروان آنان که با تقلید کورکورانه از آنها دستور گرفته اند این فریب خوردگان مستضعف که گول فریب کاری مستکبران را خورده اند و عامل بدبختی های خود و ضعیفان شده اند، می گویند: ما پیرو شما بودیم و به خاطر رهبری شما به این عذاب گرفتار شده ایم. آیا ممکن است شما هم سهمی از عذاب های ما را بپذیرید تا تخفیفی برای ما باشد. اما پیشوایان ستمکار می گویند:

اگر خدا ما را به سوی رهایی از عذاب هدایت کرده بود، ما نیز شما را هدایت می کردیم ولی افسوس که کار از این حرفها گذشته است.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ « (۱) »

و [در عرصه قیامت] همگی در پیشگاه خدا ظاهر می شوند؛ پس ناتوانان [ی که بدون به کار گرفتن عقل ، بلکه از روی تقلید کورکورانه پیرو مستکبران بودند] به مستکبران می گویند : ما [در دنیا بدون درخواست دلیل و برهان] پیرو [مکتب] شما بودیم ، آیا امروز چیزی از عذاب خدا را [به پاداش آنکه از شما پیروی کردیم] از ما برطرف می کنید ؟ می گویند : اگر خدا

ص: ۳۱۵

ما را [در صورت داشتن لیاقت] هدایت کرده بود ، همانا ما هم شما را هدایت می کردیم ، [اکنون همه سرمایه های وجودی ما و تلاش و کوششمان بر باد رفته] چه بیتابی کنیم و چه شکیبایی ورزیم ، برای ما یکسان است ، ما را هیچ راه گریزی نیست .

سپس قرآن مجید به گفتگوی ملامت آمیز شیطان با پیروان خود می پردازد:

وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسِكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ « (۱)

و شیطان [در قیامت] هنگامی که کار [محاسبه بندگان] پایان یافته [به پیروانش] می گوید : یقیناً خدا [نسبت به برپایی قیامت ، حساب بندگان ، پاداش و عذاب] به شما وعده حق داد ، و من به شما وعده دادم [که آنچه خدا وعده داده ، دروغ است ، ولی می بینید که وعده خدا تحقق یافت] و [من] در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم ، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود ، فقط شما را دعوت کردم [به دعوتی دروغ و بی پایه] و شما هم [بدون اندیشه و دقت دعوتم را] پذیرفتید ، پس سرزنشم نکنید ، بلکه خود را سرزنش کنید ، نه من فریادرس شمایم ، و نه شما فریادرس من ، بی تردید من نسبت به شرک ورزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را همچون اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و منکرم ؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است .

این صحنه محاکمه سرزنش گرانه شیطان با اهل کفر و باطل است که در اجتماع دوزخیان به اذن پروردگار روی خود رابه سوی پیروان خود کرده و همه را نکوهش و

ص: ۳۱۶

ملامت می کند. چون دعوت او با ابزار تزئین و تشویق و تسویف است. و هرگز تسلط بر آدم به اجبار و تهدید جدی ندارد؛ پس حق دفاع از خویش را هم برای خود حفظ می کند.

در این معنا آیات دیگری بر مضامین گوناگونی آمده است که تسلط شیطان را به کسانی نسبت می دهد که ولایت و سرپرستی او را پذیرفته اند و او را مورد اطاعت قرار داده اند و گرنه شیطان هیچ گونه قدرتی ندارد که بخواهد کسی را به اجبار و زور به سوی گناه و عصیان کشاند؛ او تنها مردم را وسوسه می کند و به سوی گمراهی و فساد دعوت می کند. و کار دیگری از او ساخته نیست.

به هر حال توبیخ و سرزنش شیطان پیروانش را در صحنه قیامت یک نوع مجازات روحی و روانی است که شکنجه آن از آتش سوزان دردناک تر است.

در این جا بهترین روش برای مقابله با شماتت شیطانی، تفکر در قدرت خداوند است. اندیشه در قدرت و توانمندی های الهی و اقتدار حقانی در چهره خلق و پی بردن به اسرار و رازهای آفرینش که مایه قرب و صفا و روشنی دل است.

دعاى ۱۱ : عاقبت به خیرى

اشاره

ص: ۳۱۸

«١» يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ وَيَا مَنْ شُكْرُهُ فَوْزٌ لِلشَّاكِرِينَ وَيَا مَنْ طَاعَتُهُ نَجَاهٌ لِلْمُطِيعِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اشْغَلْ قُلُوبَنَا بِعِدِّكَ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ وَ أَلْسِنَتَنَا بِشُكْرِكَ عَنْ كُلِّ شُكْرٍ وَ جَوَارِحَنَا بِطَاعَتِكَ عَنْ كُلِّ طَاعَةٍ «٢» فَإِنْ قَدَّرْتَ لَنَا فَرَاغًا مِنْ شُغْلٍ فَاجْعَلْهُ فَرَاغٌ سَيِّئًا لَمْ يَلْمِهِ لَّا تُدْرِكُنَا فِيهِ تَبِعُهُ وَ لَّا تَلْحَقُنَا فِيهِ سَيِّئَةٌ حَتَّى يَنْصِرِفَ عَنَّا كِتَابُ السَّيِّئَاتِ بِصِحْفِهِ خَالِيَهُ مِنْ ذِكْرِ سَيِّئَاتِنَا وَ يَتَوَلَّى كِتَابُ الْحَسَنَاتِ عَنَّا مَسْرُورِينَ بِمَا كَتَبُوا مِنْ حَسَنَاتِنَا «٣» وَ إِذَا انْقَضَتْ أَيَّامُ حَيَاتِنَا وَ تَصَرَّ مَتَّ مِيدُدُ أَعْمَارِنَا وَ اسْتَحْضَرَ رَتْنَا دَعْوَتَكَ الَّتِي لَّا بُدَّ مِنْهَا وَ مِنْ إِجَابَتِهَا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ خِتَامَ مَا تُحْصِي عَلَيْنَا كِتَابَهُ أَعْمَالِنَا تَوْبَةً مَقْبُولَةً لَّا تُوقِنَا بَعِيدَهَا عَلَى ذَنْبِ اجْتِرَاحِنَاهُ وَ لَّا مَعْصِيَةٍ بِهِ اقْتَرَفْنَاهَا «٤» وَ لَّا تَكْشِفْ عَنَّا سِتْرًا سَيَّرْتَهُ عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ يَوْمَ تَبْلُو أَخْبَارَ عِبَادِكَ «٥» إِنَّكَ رَحِيمٌ بِمَنْ دَعَاكَ وَ مُسْتَجِيبٌ لِمَنْ نَادَاكَ .

[«۱» يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ وَيَا مَنْ شُكْرُهُ فَوْزٌ لِلشَّاكِرِينَ وَيَا مَنْ طَاعَتُهُ نَجَاةٌ لِلْمُطِيعِينَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اشْغَلْ قُلُوبَنَا بِذِكْرِكَ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ وَ أَلْسِنَتَنَا بِشُكْرِكَ عَنْ كُلِّ شُكْرٍ وَ جَوَارِحَنَا بِطَاعَتِكَ عَنْ كُلِّ طَاعَةٍ]

ای آن که یادش، برای یادکنندگان مجدد و بزرگواری است، و ای آن که سپاس گزاریش، برای سپاس گزاران پیروزی و رستگاری است، و ای آن که فرمان برداریش برای فرمانبرداران، نجات و رهایی است! بر محمد و آلش درود فرست، و دل های ما را به یادت از هر یادی، و زبانمان را به سپاس گزاریت از هر سپاسی، و اعضمان را به طاعتت از هر طاعتی غافل کن.

یاد حق

اشاره

در این فرازهای ملکوتی مسائل مهمی را حضرت زین العابدین علیه السلام متذکر شده است که فکر از فهم باطنش عاجز است و قلم از شرح و تفسیر ناتوان. دلی در این زمینه لازم است که غرق طهارت معنوی باشد تا بتواند سرّ این واقعیت ها را درک کند. راستی، این جا همان جایی است که باید گفت: دست ما کوتاه و خرما بر نخیل.

الهی! آن قلبی که بتواند اسرار این واقعیت ها را لمس کند به ما عنایت کن که جز با کمک تو نمی توان سالک این راه شد. اگر لطف تو به کمک برنخیزد قدمی در این راه نمی توان برداشت. خداوندا، تمام امید ما به توست که ما را جز تو یار و یابوری و

معین و کمکی نیست.

از آیات قرآن مجید و روایات و اخبار و دعاهای وارده از ائمه معصومین علیهم السلام استفاده می شود که یاد خدا از اعظم عبادات و بلکه روح طاعات و حقیقت بندگی و پرمفعت ترین واقعیتی است که در حیات انسان تجلی می کند.

مفهوم ذکر از اعظم مفاهیم و حقیقت ذکر از اصول واقعیت ها و نتیجه ذکر بالاترین نتیجه هاست.

بعثت انبیا، امامت امامان، نزول کتب آسمانی، نظام حلال و حرام، مسأله واجبات و محرمات و برنامه حسنات اخلاقی همه و همه به این خاطر است که یاد حضرت محبوب به طور دائم حاکم بر قلب باشد و از قلب به صورت اذکار بر زبان جاری و اثرش در اعضا و جوارح آشکار گردد. چون قلب، کرامت ملکوتی را از انبیا دریافت کند:

عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبَوَّةِ . (۱)

با نبوت پیامبران اکرام و بزرگ داشتنی ما را.

و جان، نور ولایت را از امامت امامان هدایت، کسب نماید.

زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود:

بَيْنِي وَالْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ . قَالَ زُرَّارَةُ : فَقُلْتُ : وَ أَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ ؟ قَالَ : الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ . (۲)

اسلام بر پنج حقیقت بنا شده: نماز، زکات، روزه، حج، رهبری امامان به حق .

زراره می گوید: به حضرت عرضه داشتم: از این پنج حقیقت کدامیک

ص: ۳۲۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۹۲/۴۴، باب ۳۷؛ [۱] الارشاد، شیخ مفید: ۹۱/۲. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۸/۲، حدیث ۵؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۳/۱، باب ۱، حدیث ۲. [۴]

بالا ترند؟ فرمود: رهبری امامانی که از جانب خداوند انتخاب شده اند؛ زیرا امامت و ولایت کلید همه این حقایق است و نماز و روزه و زکات و حجّ حقیقی با دلالت امام هدایت، قابل تحقق است.

زمانی که نفس از آلودگی های اخلاقی پیراسته شد و سینه از حقایق دین الهی گشایش یافت و اعضا و جوارح در تصرف عمل صالح آمد و از محرمات محفوظ ماند، صاحب چنان قلب و جان و نفس و سینه و اعضا و جوارحی از نظر فرهنگ پاک الهی، ذاکر و دارای شرف و عظمت است.

آن که قلبش از ایمان و کرامت تهی است و جانش منور به نور ولایت نیست و نفسش تابلوی رذایل اخلاقی است و اعضا و جوارحش در تصرف معصیت و گناه است، گرچه روزی صد هزار بار زبانش مترنم به اذکار وارد باشد، غافل است و او را جز پستی و دنائت و بی شرفی و ذلت چیزی نیست.

راهی برای کسب شرف جز آنچه امام عارفان و مقصود سالکان بیان فرموده، نیست:

«يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ»

یاد حق در قرآن مجید

توجه به مفاهیم قرآن، روایات، دعاها، خواندن نماز همراه با شرایطش، ترک گناه به خاطر خدا، خدمت به مردم، متذکر بودن واقعیت های قیامت، از میزان و حساب، صراط، بهشت، جهنم همه و همه ذکر است.

اندیشه و تفکر در حقایق خلقت و آفرینش، برای رسیدن به رشد و کمال و آشنایی با حضرت محبوب که بپا کننده خانه هستی است، ذکر است.

خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١﴾

[و گفتیم :] آنچه را [از آیات کتاب آسمانی] به شما داده ایم ، با قدرت و قوت دریافت کنید ، و آنچه را در آن است [برای اجرا کردن] به یاد داشته باشید تا پرهیزکار شوید .

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢﴾

و نعمت خدا را بر خود و آنچه از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده که شما را به آن پند می دهد ، به یاد آرید . و از خدا پروا کنید و بدانید که خدا به همه چیز داناست .

فَإِذَا أَمِنتُمْ فَأذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

و هنگامی که امنیت یافتید ، خدا را [با خواندن نماز] یاد کنید ، نمازی که آن را در ضمن سایر برنامه های دینی که دانای به آنها نبودید ، به شما آموخت .

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الِّدَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤﴾

و نعمت خدا را بر خود و پیمانش را که [در لزوم اطاعت از او و پیامبرش] با شما محکم و استوار کرد ، یاد کنید ، هنگامی که گفتید : شنیدیم و اطاعت کردیم . و از خدا پروا کنید ؛ زیرا خدا به آنچه در سینه هاست ، داناست .

يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءً ﴿٥﴾

ص: ۳۲۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۶۳. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۳۱. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۲۳۹. [۳]

۴- (۴) - مائده (۵) : ۷. [۴]

۵- (۵) - مائده (۵) : ۲۰. [۵]

ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد.

وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١﴾

و شما را در آفرینش [جسم و جان] نیرومندی و قدرت افزود، پس نعمت های خدا را به یاد آورید تا رستگار شوید.

فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٢﴾

پس نعمت های خدا را یاد کنید و در زمین تبهارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٣﴾

ای اهل ایمان! خدا را بسیار یاد کنید.

در هر صورت، ذکر حقیقتی است قلبی که از توجه به حضرت حق و قیامت و اندیشه در کاینات و تفکر در قرآن و انجام فرائض، به دست می آید و ثمره اش در حرکت زبان با ذکر الفاظی و حرکات مثبت در اعضا و جوارح پدید می آید و تحققش در این سه مرحله، شرف و عظمت ذاکر است.

«يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ»

محدود نبودن ذکر

«رساله نور علی نور ذکر و ذاکر و مذکور» که در مقدمه «مفتاح الفلاح» شیخ بهایی آمده، می نویسد:

خداوند در هر چیز به کمیت اکتفا کرده است و حدّ برای آن معین فرموده، مثلاً نماز پنج مرتبه، روزه یک ماه، زکات از نصاب معین، ولی برای ذکر حدّی معین

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۶۹. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۷۴. [۲]

۳- (۳) - احزاب (۳۳) : ۴۱. [۳]

نفرموده است.

ابن قَدَّاح از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود:

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَكَهُ حُدُّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذُّكْرُ، فَلَيْسَ لَهُ حُدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ :

فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْفَرَائِضَ فَمَنْ أَدَاهُنَّ فَهُوَ حُدُّهُنَّ ، وَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَمَنْ صَامَهُ فَهُوَ حُدُّهُ ، وَ الْحَجَّ فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حُدُّهُ ، إِلَّا الذُّكْرَ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ ، وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حُدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ . ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً» (۱)

، فَقَالَ :

لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ حُدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ . (۲)

چیزی نیست مگر این که خداوند برای آن حدی معین کرده که به آن حد تمام می شود و پایان می پذیرد مگر ذکر که برایش حد و پایانی نیست. نمازهای واجب را بر عهده مردم لازم دانسته، هر کس آنها را بیاورد، آوردن و بجا آوردنش حد آنهاست؛ روزه ماه رمضان را هر کس بگیرد حد روزه را بجا آورده؛ حج را هر کس ادا کند، حدش را به پایان برده، مگر ذکر که خداوند بزرگ به کم آن رضایت نداده و برای آن مرزی برقرار نکرده. سپس آیه شریفه را تلاوت کرد که حضرت معبود فرموده است: «ای اهل ایمان، خدا را به یاد آورید یاد آوردن بسیار و او را به صبح و شب تسبیح کنید». سپس فرمود: خداوند برای ذکر حدی قرار نداده است که پایان پذیرد.

حد نداشتن ذکر برای این است که انسان باید جزئیات کار خود را موافق با حکم الهی قرار دهد و همواره با حفظ مراقبت و حضور به یاد حق سبحانه باشد:

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ

ص: ۳۲۷

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۴۱ - ۴۲. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۴۹۸/۲، حدیث ۱؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۵۴/۷، باب ۵، حدیث ۸۹۸۶. [۳]

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد .

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَا بَأْسَ بِذِكْرِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَبُولُ فَإِنَّ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَسَنٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ ، فَلَا تَسْأَمُ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ . (۲)

به هنگام قرار گرفتن در مستراح باکی نیست که به یاد خدا باشی؛ به حقیقت که یاد خدای عزوجل در همه حالی خوب است، پس هیچ گاه ملول و ناراحت از یاد خدا نباش.

خداوند سبحان فرمود:

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ (۳)

یقیناً نماز از کارهای زشت ، و کارهای ناپسند باز می دارد ؛ و همانا ذکر خدا بزرگ تر است .

و نیز فرمود:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۴)

و نماز را برای یاد من برپا دار .

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۲۸

۱- (۱) - نور (۲۴) : ۳۷ . [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۴۹۷/۲، حدیث ۶؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۱۰/۱، باب ۷، حدیث ۸۱۸ . [۳]

۳- (۳) - عنکبوت (۲۹) : ۴۵ . [۴]

۴- (۴) - طه (۲۰) : ۱۴ . [۵]

جُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ . (۱)

نور چشم من در نماز است.

نماز سبب مشاهده است و مشاهده محبوب، قره عین محب است؛ زیرا که صلاه مناجات بین حق تعالی و عبد اوست چنانکه فرمود:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ « (۲)

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

و رسولش فرمود:

الْمُصَلِّيُّ يُنَاجِي رَبَّهُ . (۳)

نماز گزار با پروردگارش سخن می گوید.

و چون صلاه مناجات است، پس صلاه ذکر حق است و کسی که ذکر حق کند همنشین حق است و حق همنشین اوست و کسی که جلیس ذاکر خود است او را می بیند ورنه جلیس او نیست.

از این رو حضرت امیر علیه السلام فرمود:

مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ . (۴)

عبادت نکنم؛ پروردگاری را که با چشم دل ندیده ام.

پس صلاه مشاهده و رؤیت است، یعنی مشاهده عیانی روحانی؛ و شهود روحی در مقام جمعی است و رؤیت عینی در مظاهر فرقی است. و به عبارت کوتاهتر، مشاهده در مقام جمعی است و رؤیت در مظاهر فرقی، پس اگر مصلی صاحب بصر

ص: ۳۲۹

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۱۴۴/۲، باب ۸۹، حدیث ۱۷۵۴؛ [۱]مجموعه وزّام: ۹۱/۱. [۲]

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۵۲. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۱۶/۶۸، باب ۶۶، حدیث ۱۷. [۴]

۴- (۴) - الکافی: ۹۸/۱، حدیث ۶؛ [۵] التوحید، شیخ صدوق: ۱۰۹، باب ۸، حدیث ۶.

و عرفان نباشد که نداند حق تعالی برای هر چیز و از هر چیز متجلی است حق را نمی بیند.

جمله: وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ يَكُ وَجْهَ آن این است که:

ذکر خداوند در نماز بزرگترین چیزی از اقوال و افعال که صلاه شامل آنهاست می باشد، یعنی هیچ یک از آنها به بزرگی ذکر الهی نیست.

و وجه دیگر آن این که: ذکر خداوند عبدش را بزرگتر از ذکر عبد مر او راست؛ زیرا کبریا حق تعالی راست.

پس عبارت هم شامل است ذکر خداوند عبد را و هم ذکر عبد خدا را، چنانکه فرمود: فَادْكُرُونِي اَدْكُرْكُمْ وَ فرمود: جَزَاءً وَفَاءً»

(۱)

وفاق مصدر دوم باب مفاعله است که از دو طرف است پس: اَدْكُرُونِي اَدْكُرْكُمْ جَزَاءً وَفَاءً است.

فضیلت و اسرار و لطایف ذکر

در فضیلت و اسرار ذکر لطایفی است از آن جمله:

وَ مَا أَحْسَنَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «أَلَا ابْتِئُكُمْ بِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَفْضَلُ مِنْ أَنْ تَلْقُوا عِيدَكُمْ فَتَضْرِبُوا رِقَابَهُمْ وَ يَضْرِبُونَ رِقَابَكُمْ؟ ذِكْرُ اللَّهِ».

وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ قَدْرَ هَذِهِ النَّشْأَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَّا مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ الدُّكْرَ الْمَطْلُوبَ مِنْهُ، فَإِنَّهُ تَعَالَى جَلِيسٌ مِنْ ذِكْرِهِ، وَ الْجَلِيسُ مَشْهُودٌ الدَّاكِرِ، وَ مَتَى لَمْ يُشَاهِدِ الدَّاكِرُ الْحَقَّ الَّذِي جَلِيسُهُ فَلَيْسَ بِدَّاكِرٍ. (۲)

چه نیکو فرموده است رسول الله صلی الله علیه و آله که: «آیا شما را خبر ندهم به آنچه که بهتر از جهاد و غزوه شما در راه خداست؟ آن ذکر باری سبحانه است».

ص: ۳۳۰

۱- (۱) - نبأ (۷۸) : ۲۶. [۱]

۲- (۲) - شرح فصوص الحکم: ۹۷۹؛ مسند احمد بن حنبل: ۴۴۷/۶.

در توضیح روایت آمده است که: زیرا قدر این نشأه انسانی را نمی‌داند مگر آن کسی که خدا را به ذکر مطلوب یاد می‌کند، چه این که حضرت حق جلیس ذاکرش می‌باشد و جلیس، مشهود ذاکر است و هرگاه ذاکر، جلیس خود را مشاهده نکند ذاکر نیست.

سعی کن که قلب ذکر را بگوید که عمده حضور قلب است و گرنه ذکر با قلب ساهی، پیکر بی‌روان و کالبد بی‌جان است.

و در حدیث آمده است:

لَيْسَ الذُّكْرُ قَوْلًا بِاللِّسَانِ فَقَطُّ . (۱)

ذکر، فقط گفتار زبانی نیست.

بلکه خداوند سبحان فرمود:

وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُزُطًا» (۲)

و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیانش] از یاد خود غافل کرده ایم و از هوای نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده روی است، اطاعت مکن .

و فرمود:

فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَوْلَتْكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ « (۳)

پس وای بر آنان که دل هایشان از یاد کردن خدا سخت است ، اینان در گمراهی آشکار هستند .

و فرمود:

ص: ۳۳۱

۱- (۱) - منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح: ۳۸.

۲- (۲) - كهف (۱۸): ۲۸. [۱]

۳- (۳) - زمر (۳۹): ۲۲. [۲]

وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ * إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ « (۱) »

و پروردگارت را در دل خود بامدادان و شامگاهان از روی فروتنی و زاری و بیم و ترس به صدایی آرام و آهسته یاد کن و [نسبت به ذکر خدا] از بی خبران مباش. * یقیناً مقربان و نزدیکان خدا هیچ گاه از عبادت و بندگی اش تکبر نمی ورزند، و همواره او را تسبیح می گویند، و پیوسته برای او سجده می کنند.

در این آیه کریمه تدبّر داشته باش که کسانی که در نزد او هستند چگونه اند؟ آری، آن که با جمال و جلال و حسن مطلق محشور است سخنی جز او ندارد.

در اوّل ذکر آرد انس با یار در آخر ذکر از انس است و دیدار

چنانکه مرغ تا بیند چمن را نیارد بستنش آنگه دهن را

شود مرغ حق آن فرزانه سالک که با ذکر حق است اندر مسالک

چگونه مرغ حق ناید به حق حق چو می بیند جمال حسن مطلق

اگر خواهی که یابی قرب در گاه حضوری می طلب در گاه و بیگاه

اگر خواهی مراد خویش حاصل زیاد حق مشو یک لحظه غافل

چو قلب آدمی گردید ساهی ز ساهی می نبینی جز سیاهی

دل ساهی دل قاسی عاصی است دل عاصی است کاو از فیض قاصی است

همّت در استقامت باید نه قناعت به حال فقط، که اصحاب حال ممکن است اهل قیل و قال شوند، اما شهود طلعت سعادت و اعتلای به جنت قرب و مکاشفات انسانی اهل همّت راست.

ص: ۳۳۲

خداوند سبحان فرمود:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ « (۱)

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند.

وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا « (۲)

و اگر [انس و جن] بر طریقه حق پایداری کنند حتماً آنان را از آب فراوانی سیراب خواهیم کرد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آن فرمود:

قَالَ مَعْنَاهُ: لَأَفْذَنَاهُمْ عِلْمًا كَثِيرًا يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ . (۳)

معنای ماء غدق، علم بسیار است که به ایشان از طریق امامان هدایت افاده می کنیم.

و فرمود:

لَوْ اسْتَقَامُوا

عَلَى وَلايِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ قَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَ نَهَيْتَهُمْ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا

يَقُولُ: لَأَشْرِبْنَا قُلُوبَهُمُ الْإِيمَانَ . (۴)

اگر بر قبول رهبری و امامت و ولایت امیر المؤمنین و جانشینان آن حضرت که یازده فرزند اویند استقامت ورزند، آنان را آب فراوان بنوشانیم؛ منظور این است که قلوبشان را از ایمان سیراب کنیم.

ص: ۳۳۳

۱- (۱) - فضلت (۴۱): ۳۰. [۱]

۲- (۲) - جن (۷۲): ۱۶. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۱/۲، باب ۱۹، حدیث ۳۳؛ [۳] تأویل الآيات الظاهرة: ۷۰۳.

۴- (۴) - الكافي: ۲۲۰/۱، حدیث ۱؛ [۴] تفسیر فرات الكوفی: ۵۱۲، [۵] ذیل تفسیر آیه ۱۶ سوره جن. [۶]

آب به علم تفسیر شده است؛ زیرا که آب صورت علم است چه این که علم سبب حیات ارواح است و آب سبب حیات اشباح، چنانکه ابن عیّاس «ماء» را در آیه أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً (۱) به علم تفسیر کرده است و ایمان نیز علم است؛ زیرا که ایمان تصدیق است و علم یا تصوّر است و یا تصدیق، بلکه علوم و ادراکاتی فوق تصوّر و تصدیق و فوق طور علم اند و ایمان بر تمام مراتب و مراحل آن علوم و ادراکات نیز صادق است.

و هر عمل و ذکر که کمتر از اربعین باشد، چندان اثر بارزی ندارد و خاصیت اربعین در ظهور فعلیت و بروز استعداد و قوه و حصول ملکه، امری است که در آیات و اخبار است و در ادامه عمل به یکسال تا ادراک لیل القدر شود.

ذکر در روایات

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

رَوَى عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: ارْتَعُوا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ . فَقَالُوا: وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ ؟ فَقَالَ : الذُّكْرُ غُدُوًّا وَ رَوَاحًا ، فَادْكُرُوا . وَ مَنْ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنْزِلَةُ اللَّهِ عِنْدَهُ ؟ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُنَزِّلُ الْعَبْدَ حَيْثُ أَنْزَلَ اللَّهُ الْعَبْدُ مِنْ نَفْسِهِ . أَلَا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ وَ أَرْكَاهَا عِنْدَ مَلِكِكُمْ وَ أَرْفَعَهَا عِنْدَ رَبِّكُمْ فِي دَرَجَاتِكُمْ وَ خَيْرٌ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ ذِكْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى ، وَ قَدْ أَخْبَرَ عَن نَفْسِهِ فَقَالَ : «أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذَكَرْنِي» . وَ أَيُّ مَنْزِلَةٍ أَرْفَعُ مِنْ مَنْزِلَةِ جَلِيسِ اللَّهِ تَعَالَى !؟ (۲)

در باغ های بهشت به گشت و گذار پردازید. گفتند؛ باغ های بهشت چیست؟ فرمود: یاد خدا به روز و شب، پس یاد خدا کنید. کسی که علاقه دارد مقام

ص: ۳۳۴

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳): ۱۸. [۱]

۲- (۲) - ارشاد القلوب، دیلمی: ۶۰/۱؛ [۲] عدّه الدّاعی: ۲۵۳. [۳]

خود را نزد خدا بدانند، بنگرد که منزلت خدا نزد او چون است؟ خداوند بنده را از چشم عنایت می اندازد، چون بنده خدا را از خود دور می کند. آگاه باشید بهترین و برترین اعمال شما و نیکوترین چیزی که خورشید بر آن می تابد، یاد خداوند سبحان است، حضرت حق از جانب خود فرموده: «من همنشین کسی هستم که به یاد من است» و راستی چه مقامی بالاتر از مقام همنشین خداست!؟

فیما ناجی اللّٰهُ تَعَالٰی بِهٖ مُوسٰی عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ : یَا مُوسٰی ، لَا تَنْسِنِیْ عَلٰی کُلِّ حَالٍ ، فَاِنَّ نِشِیَانِیْ یُمِیْتُ الْقَلْبَ . (۱)

در مناجات حضرت حق با بنده محبوبش حضرت موسی علیه السلام آمده: ای موسی مرا در هیچ حالی فراموش مکن که از یاد بردن من باعث مرگ قلب است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِنْ قَلَّ . (۲)

محبوب ترین اعمال نزد خداوند عزوجل ، عملی است که عبد بر آن مداومت کند؛ گر چه کم باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَسْوُ الْقَلْبِ .

إِنَّ أْبَعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْقَلْبُ الْقَاسِي . (۳)

سخن خود را در غیر ذکر خدا زیاد نکنید که کلام زیاد تاریکی دل است.

دورترین مردم از خداوند دارنده قلب سنگ است.

ص: ۳۳۵

۱- (۱) - الکافی: ۴۹۸/۲، حدیث ۱۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۵۵/۷، باب ۵، حدیث ۸۹۸۹. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۸۲/۲، حدیث ۲؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۱۹/۶۸، باب ۶۶، حدیث ۲۵. [۴]

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۱۹۴/۱۲، باب ۱۱۹، حدیث ۱۶۰۶۴؛ [۵] الأمالی، شیخ طوسی: ۳، حدیث ۱. [۶]

حضرت سجّاد علیه السلام در مناجات ذاکرین عرضه می دارد:

وَ آنَسِينَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ ... فَلَا تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ إِلَّا بِذِكْرِكَ ... أَسْتَتَعْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ ، وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ اُنْسِكَ ، وَ مِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ . (۱)

مرا با یاد خودت در باطن و سرّ وجودم انس بده... معلوم است که دل ها جز به یاد حضرتت آرامش نگیرد... از هر لذّتی به جز عبادت استغفار می کنم و نیز از هر راحتی به غیر انس تو و از هر سروری به غیر قرب تو.

و فکر و ذکر را دو بال مرغ ملکوتیت در طیران و عروج به اوج سعادت بدان و بدانکه خیالات تو تنها کاری که برای تو کرده اند این است که تو را از سیر به دیار ملکوت یعنی از این طیران و عروج باز داشته اند، خیالات را برای حیوانات بگذار، تو انسانی، با عقل و عاقل و معقول باش.» (۲) باباطاهر عریان چه زیبا می سراید:

خوشا آنان که تن از جان ندانند تن و جانی بجز جانان ندانند

به دورش خو کردند سالان و ماهان به درد خویشتن درمان ندانند

به روی ماهت ای ماه ده و چار به سرو قدت ای زیننده رخسار

که جز عشقت خیالی در دلم نی به دیاری ندارم مو سرو کار

زدل نقش جمالت درنشی یار خیال خط و خالت درنشی یار

مژه سازم به دور دیده پرچین که تا وینم خیالت درنشی یار

جدا از رویت ای ماه دل افروز نه روز از شوشناسم نه شو از روز

وصالت گر مرا گردد میسر همه روزم شود چون عید نوروز

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۱/۹۱، باب ۳۲، [۱] مناجاه الذاکرین.

۲- (۲) - منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح: ۵۲.

مو آن دلدادۀ یکتاپرستم که جام شرک و خودبینی شکستم

منم طاهر که در بزم محبت محمد را کمینه چاکرستم

به سر شوق سرکوی تو دیرم به دل مهر مه روی تو دیرم

بت من کعبه من قبله من ته ای هر سو نظر سوی تو دیرم

(باباطاهر عریان)

ص: ۳۳۷

[«۲» فَإِنْ قَدَّرْتَ لَنَا فَرَاغًا مِنْ شُغْلٍ فَاجْعَلْهُ فَرَاغَ سَيِّئَةٍ لَا تُدْرِكُنَا فِيهِ تَبَعُهُ وَلَا تَلْحَقُنَا فِيهِ سَيِّئَةٌ حَتَّى يَنْصِرِفَ عَنَّا كِتَابُ السَّيِّئَاتِ بِصَحِيفَةٍ خَالِيَةٍ مِنْ ذِكْرِ سَيِّئَاتِنَا وَ يَتَوَلَّى كِتَابُ الْحَسَنَاتِ عَنَّا مَسْرُورِينَ بِمَا كَتَبْنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا]

و اگر در جنب کار و کوشش، فراغت و آسایشی برای ما مقدر فرموده ای، آن فراغت و آسایش را قرین سلامت قرار ده که در عرصه گناه آن، پی آمد بدی به ما نرسد، و ملالت و دل تنگی به ما نیوندد، تا فرشتگان نویسنده بدی ها، با پرونده ای پاک و خالی از ثبت بدی های ما برگردند، و فرشتگان نویسنده خوبی ها، به سبب خوبی هایی که از ما نوشته اند، خوشحال و شادان باز آیند.

فراغت و آسایش بدون گناه

بسیاری از بندگان که خداوند آنان را از انواع گرفتاری ها رها کنید و از باب لطف و محبت به آنان استراحت و فراغت مرحمت فرمود و کنج خلوت و راحتی در اختیارشان گذاشت، ولی آنان بجای این که از آن فرصت الهی، کمال منفعت را در جهت معرفت و عمل نصیب خود کنند به گناه و معصیت و غفلت و بی خبری آلوده شدند.

آنان خدا را از خود ناراضی و نویسندگان عمل را از خود رنجیده و دفتر عمل را به سیئات آلوده و ریشه پاکی ها را با تیشه گناه از سرزمین هستی خویش زدند.

آدمی باید به زندگی و حالات خود فکر کند، آنگاه می بیند که بسیاری از کارها در شأن او نیست و در پی بسیاری از چیزهایی که نیاز داشته نرفته است.

بر اساس روایات معصومین علیهم السلام فراغ و صحت لازم و ملزوم یکدیگرند. یعنی هرگاه انسان در زمانی فارغ از کاری باشد باید سلامتی و آسایش جسمی و روحی در آن باشد و گرنه افکار شیطانی و مفسده هایش و گناهان و آثار آن، اوقات را پر می کند.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ﴿۱۱﴾

پس هنگامی که [از کار بسیار مهم تبلیغ] فراغت می یابی ، به عبادت و دعا بکوش * و مشتاقانه به سوی پروردگارت رو آور

در حقیقت سفارش آیه حق متوجه به باب رسالت و هدایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. یعنی که چون از امر مهم ابلاغ دین فارغ می شوی هرگز بیکار نمان و تلاش و کوشش را کنار نگذار، پیوسته مشغول عبادت و ارتباط با خدا باش. رضایت و خشنودی او را جستجو کن و به سوی قرب او بشتاب.

سپس خطاب کنایی آیه به همه بندگان مؤمن است که از این اصل پیروی کنند.

آیه بیانگر یک اصل کلی می باشد؛ و هدف آن است که پیامبر را به عنوان الگو و سرمشق اشتغال به کار نیک و تلاش پیوسته و پی گیری در زندگی معرفی نماید.

و اصولاً- بیکاری و فراغت بی حاصل مایه خستگی، بی نشاطی، تنبلی و فرسودگی و در بسیاری از مراحل زندگی به ویژه جوانی مایه فساد و تباهی و تولید امراض روانی می گردد. بر اساس آمارهای فرهنگی در فصول تعطیلی مراکز علمی و آموزشی، میزان فساد نوجوانان و جوانان به شدت بالا- می رود که عامل مهم بروز آن؛ نداشتن برنامه ریزی برای پر کردن اوقات فراغت است.

ص: ۳۳۹

در روایات سیره نبوی آمده است:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا نَظَرَ الرَّجُلَ فَأَعْجَبَهُ ، قَالَ : هَلْ لَهُ حِرْفَةٌ ، فَإِنْ قَالُوا : لَا ، قَالَ :

سَقَطَ مِنْ عَيْنِي ، قِيلَ : كَيْفَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ! قَالَ : لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ حِرْفَةٌ يَعِيشُ بِدِينِهِ . (۱)

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی نگاه می کرد و از وی خوشش می آمد می فرمود: آیا شغلی دارد؟ اگر می گفتند بیکار است، می فرمود: از چشمم افتاد. عرض می شد: ای رسول خدا! برای چه از چشم شما افتاد؟ فرمود: زیرا مؤمن وقتی بیکار است دین خود را اسباب معیشت قرار می دهد.

این حدیث دو پیام آموزنده و تأثیرگذار دارد:

اول، فراغت خالی از فایده زمینه ساز مفاسد اجتماعی است.

دوم، اشتغال به کار و تلاش به ویژه برای جوانان از ضروریات زندگی است و آنان را نسبت به تشکیل خانواده و حضور در جامعه امیدوار و مسئول بار می آورد و اسلام هم نسبت به کار و فعالیت در اجتماع حساس است تا درآمدها حلال و پاکیزه باشد.

چنانچه انسان دانشمند یا ثروتمند سالم باشد ولی کاری نداشته باشد و از فقیران و بیماران و زبردستان دل جویی نکند، همین اسباب غفلت است. این آدم اگر مال نداشت یا از دانش محروم بود شاید برای او بهتر بود؛ زیرا گاهی ممکن است، هدایت و آسایش انسان در فقر و کمبود مالی یا علمی باشد؛ فقری که او را از گناه دور سازد. چه بسا علمی که با شیطنت و سلطه گری همراه شود یا مالی که با شهوت و شهرت آمیخته گردد و بنیان آدمی را تباه سازد. پس آسایش در سایه تلاش مفید و خدمت به بندگان خدا نیکوست.

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۳۸؛ [۱] جامع الأخبار: ۱۳۹. [۲]

مراد و خواسته حضرت سجاد علیه السلام در این فرازها همین است که اگر ما از کارهای مهم خلاص شدیم به ما توفیق دوری از گناه و بیماری و آفات دنیایی و آخرتی عنایت کن که فراغتمان را با یاد تو بگذرانیم؛ زیرا فراغت خالی از برنامه سبب تعطیلی سازمان بدن می شود. پس هر عضوی که حرکتی نکند، معطل می ماند در نتیجه هیئت آدمی از تحرک باز می ماند و موجب تنبلی و افسردگی می شود. در حالی که خداوند همه اعضای بدن را برای کار و تلاش در اختیار انسان قرار داده است. چقدر سزاوار است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد که هیچ مزاحمی او را از آن لحظه های گرانبها باز ندارد تا به درون خود بیاندیشد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به زمان و حسرت و اندوه اتلاف آن لحظه ها اشاره می فرماید:

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ الدُّنْيَا دَارٌ بَلِيَّةٌ لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرَعَتْهُ عَلَيْهِ حَسْرَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (۱)

آگاه باش که دنیا خانه آزمایش است و دارنده دنیا ساعتی در آن راحت نمانده مگر آن که راحتی آن ساعت در روز قیامت مایه حسرتش گردد.

بسیاری از هوا و هوس ها برخاسته از فراغت و بی خیالی است. اگر کار کردن مایه رنج و زحمت است ولی در مقابل، بیکاری موجب ننگ و گمراهی می شود.

حضرت زین العابدین علیه السلام در دعای مکارم اخلاق عرضه می دارد:

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از کاری که اهتمام به آن (عبادت) بازم می دارد؛ بی نیاز گردان و مرا به کاری وادار که فردا (قیامت) درباره آن از من بازخواست می کنی و روزهای مرا در راه آنچه که برای آن آفریده شده ام صرف نما.

ص: ۳۴۱

تندرستی و صحتی که با عبادت بگذرد و فراغتی که با پاکدامنی همراه باشد؛ روزیم فرما. (۱)

فرشتگان نویسنده اعمال نیک و شر

اشاره

طبیعت انسان تلاش دارد هر خیری را با شری از بین ببرد. از آن جهت که انسان نمی خواهد کاری را به رایگان انجام دهد باید همیشه پاداش خیر را از خدا بخواهد تا از کسی که برایش انجام داده انتظار جبران نداشته باشد.

و بعضی انسان های مغرور نمی دانند که اعمال خیر و شرشان در پرونده محاسبه ثبت می شود و فرشتگان بامدادان و شامگاه با دستی پر با کارنامه ای سفید یا سیاه به سوی حق باز می گردند و گزارش کار بندگان را مو به مو، حضور حضرت حق می رسانند.

خداوند متعال هم برای از بین بردن عوامل غرور و غفلت و تقویت ایمان به معاد می فرماید:

وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَتِيبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ « (۲)

و بی تردید بر شما نگهبانانی گماشته اند، * بزرگوارانی نویسنده * که آنچه را [از خیر و شر] انجام می دهید، می دانند [و ضبط می کنند] .

فرشتگان مراقب همراه و همگام با انسان برای انجام مأموریت آماده اند:

إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ « (۳)

ص: ۳۴۲

۱- (۱) - صحیفه سجادیه: دعای ۲۰.

۲- (۲) - انفطار (۸۲) : ۱۰ - ۱۲. [۱]

۳- (۳) - ق (۵۰) : ۱۷ - ۱۸.

[یاد کن] دو فرشته ای را که همواره از ناحیه خیر و از ناحیه شر ، ملازم انسان هستند و همه اعمالش را دریافت کرده و ضبط می کنند . * هیچ سخنی را به زبان نمی گوید جز این که نزد آن [برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است .

بدون شك خدای مّان قبل از هر کس و بهتر از هر واسطه ای شاهد و ناظر اعمال آدمی است ولی برای تأکید بیشتر و اطمینان انسان، مراقبان برتری را قرار داده است.

شخص زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید:

علت وجود فرشتگان مأمور ثبت اعمال نیک و ناپسند چیست ؟ در حالی که ما می دانیم خداوند دانا به آشکار و نهان هاست و از پنهان ترین ها هم آگاه است ؟

حضرت فرمود: خداوند با این کار فرشتگان را به بندگی گرفته و آنان را گواه بر خلق خویش قرار داده است تا بندگان به خاطر همراه بودن فرشتگان با آنان نسبت به طاعت خدا مواظبت بیشتری نشان دهند و از نافرمانی او بیشتر خودداری کنند.

ای بسا بنده ای که قصد گناه می کند، اما به یاد آن دو فرشته موکل بر خود می افتد و در نتیجه از گناه خودداری می ورزد و خویشتن را نگه می دارد؛ زیرا می گوید:

پروردگرم مرا می بیند و فرشتگان مراقب من به این گناه من گواهی خواهند داد.

خداوند همچنین از سر لطف و رأفت خود فرشتگان را بر بندگانش گماشته است تا شیطان های سرکش و حشرات آزار دهنده زمین و بسیاری از آفات و گزنده های دیگر را به اذن خدا به طوری که خودشان هم متوجه نشوند، از ایشان دفع کنند تا آنگاه که فرمان خدای عزوجلّ در رسد. (۱) سعید بن قیس همدانی گوید: روزی در میدان جنگ متوجه مردی شدم که دو

ص: ۳۴۳

جامه در برداشت، اسب خود را به سوی او حرکت دادم ناگهان دیدم امیر المؤمنین علیه السلام است. پرسیدم: ای امیرمؤمنان در چنین جایی؟ فرمود: آری، ای سعید! هیچ بنده ای نیست مگر این که خداوند برای او حافظ و نگهدارنده ای قرار داده است. او دو فرشته دارد که او را حفظ می کنند تا از بالای کوهی سقوط نکند و یا در چاهی نیفتد ولی هرگاه اتفاقی پیش آید او را رها می کنند.» (۱) البته در این حرکت حضرت که به جای زره و سپر دو لباس در جنگ پوشیده است؛ مقصود این نیست که به تقدیرات الهی توجه نداشته است، بلکه خواسته به سائل بفهماند که ما دو فرشته حافظ و مراقب داریم که در اعمال و آفات و بلاها نظارت دارند و به امر خداوند عمل می کنند.

امام باقر علیه السلام درباره آیه:

لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِّن خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِّن أَمْرِ اللَّهِ « (۲)

برای انسان از پیش رو و پشت سر، مأمورانی است که همواره او را به فرمان خدا [از آسیب ها و گزندها] حفظ می کنند.

فرمود: به فرمان خدا او را از این که در جایی بیفتد یا دیواری بر سرش خراب شود یا آسیبی به او برسد، حفظ می کنند و همین که مجلس رسید او را با آن تنها می گذارند و به سوی مقدراتش می رانند. این معقبات عبارتند از دو فرشته که در شب از او مراقبت می کنند. و دو فرشته که در روز محافظتش می نمایند و این کار را به نوبت انجام می دهند. (۳) از آیات و روایات استفاده می شود این دسته از فرشتگان که مأموریت ثبت احوال و اسناد انسان ها را به عهده دارند؛ مسؤولیت پاسداری از جان آدمی از

ص: ۳۴۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۴/۶۷، باب ۵۲، حدیث ۱۳؛ الکافی: ۵۹/۲، حدیث ۸. [۱]

۲- (۲) - رعد (۱۳): ۱۱. [۲]

۳- (۳) - تفسیر القمی: ۳۶۰/۱، [۳] ذیل آیه ۱۱ سوره رعد؛ بحار الأنوار: ۱۷۹/۵۶، باب ۲۳، حدیث ۱۶.

حوادث ناگوار و آفات و وسوسه های شیاطین را هم در دستور کار دارند.

و این برنامه نگرهبانی تنها بخش اندکی از زمینه های ضمانت سلامتی و نگه داری از بشر است.

نوشتن اعمال در کلام شیخ صدوق

شیخ صدوق در باب اعتقادات امامیه نوشته است:

«اعتقاد ما در باب نوشتن اعمال آن است که هیچ بنده ای نیست مگر آن که دو ملک موکلند که کل اعمالش را بنویسند پس هر که قصد عمل خیری کند یک حسنه برایش نوشته می شود و اگر عمل کند ده حسنه ثبت می گردد. و اگر قصد معصیت نماید بر او نوشته نمی شود تا عمل از او سرزند و چون مرتکب شود همان یک بر او نوشته گردد و لکن از وقتی که مرتکب آن شده تا هفت ساعت مهلت داده می شود اگر در این مدت توبه نماید نوشته نمی شود و گرنه ثبت گردد و آن دو ملک هر چیزی را حتی دمیدن در خاکستر را هم بر بنده می نویسند که حق تعالی در قرآن فرمود:

به درستی که گماشته بر شمایند هر آینه حافظان اعمال، نویسندگان گرامی می دانند چه می کنید. [\(۱\)](#) امیرمؤمنان علیه السلام به مردی گذشت که حرف های بیهوده می زد فرمود:

هر آینه به فرشتگان خود دیکته می کنی؛ نوشته ای را برای پروردگارت، پس بگو چیزی را که به کارت می آید و چیزی که سودی برایت ندارد، رها کن.» [\(۲\)](#)

ص: ۳۴۵

۱- (۱) - انفتار (۸۲) : ۱۰ - ۱۲.

۲- (۲) - اعتقادات الإمامیه و تصحیح الاعتقاد، شیخ صدوق: ۶۸/۱، باب ۲۳.

نیت انسان در تمام وجود او اثر می‌گذارد و فرشتگان از اسرار درونش به وسیله آثار بیرونی آگاه می‌شوند، به یقین اگر آگاه نباشند نمی‌توانند اعمال انسان را به خوبی ثبت کنند، چرا که چگونگی نیت، در اخلاص و آلودگی عمل بسیار مؤثر است.

مولا امیرمؤمنان علیه السلام در باب تشویق به پرهیزکاری و نظارت بر اعمال می‌فرماید:

اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيْكُمْ رَضِيداً مِنْ أَنْفُسِكُمْ ، وَ عُيُوناً مِنْ حَوَارِحِكُمْ وَ حُضَاظَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ وَ عِدَدَ أَنْفَاسِكُمْ لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةٌ لَيْلٍ دَاجٍ وَ لَا يُكِنُّكُمْ مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رِتَاجٍ . (۱)

بندگان خدا، بدانید که بر شما از خود شما مراقبانی قرار داده شده و از اندامتان جاسوسانی بر وجودتان گمارده‌اند و محافظانی که از روی راستی اعمال و شماره نفس‌هایتان را ضبط می‌کنند. تاریکی شب تار شما را از دید آنان نمی‌پوشاند و درب بزرگی که محکم بسته شده شما را از آنان پنهان نمی‌کند.

ص: ۳۴۶

[«۳» وَإِذَا انْقَضَتْ أَيَّامُ حَيَاتِنَا وَتَصَيَّرَ مَتَّ مُدَدُ أَعْمَارِنَا وَاسْتَحْضَرَ تَنَا دَعْوَتُكَ الَّتِي لَا بُدَّ مِنْهَا وَ مِنْ إِبْجَابَتِهَا فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ خِتَامَ مَا تُحْصِي عَلَيْنَا كِتَابَهُ أَعْمَالِنَا تَوْبَةً مَقْبُولَةً لَا تُوقِفُنَا بَعْدَهَا عَلَيَّ ذَنْبٍ اجْتَرَحْنَاهُ وَ لَا مَعْصِيَةٍ اقْتَرَفْنَاهَا]

و هنگامی که روزگار زندگیمان سپری شود، و مقدار عمرمان بگذرد و به پایان برسد و دعوتت به مرگ که چاره از آن و اجابتش نیست، ما را آماده افتادن به کام مردن کند. پس بر محمد و آلش درود فرست، و پایان آنچه نویسندگان اعمال ما در پرونده ما خواهند نوشت، توبه پذیرفته شده قرار بده، توبه ای که پس از آن ما را بر گناهی که کسب کرده ایم و معصیتی که مرتکب شده ایم، نایستانی.

عاقبت به خیری در دنیا و آخرت

اشاره

در باب امتحان الهی، کلیدهای غیب و حکمت در اختیار خداوند است، هدایت و تربیت عامه الهی نسبت به انسان که به منظور فراخواندن او به نیک فرجامی و سعادت صورت می گیرد امتحان است؛ زیرا با این برنامه وضعیت موجود که آیا اهل سرای ثواب است یا سرای عقاب و کیفر، به مرحله ظهور و عینی می رسد. پس ما اگر بخواهیم موجودی را در مقصدی به کار ببریم، در مرحله نخست یک سلسله اعمالی بر روی آن پیاده می کنیم تا صلاحیت یا عدم صلاحیت آن را دریابیم و

ص: ۳۴۷

ظرافت او را در رسیدن به کمال نهایی به دست آوریم. در نتیجه اصل هدایت و تربیت بشر و اعطای ابزار حرکت و تلاش و بهشت و جهنم و قیامت، همه و همه در راه رساندن انسان به سرانجام نیک و عاقبت به خیری در دنیا و آخرت است.

خداوند این مقاصد را در چند آیه بیان فرموده است:

وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبَّرَ عَلَيْهَا لَأَنْشُلَكَ رِزْقًا نَحْنُ نَزُوقُكَ وَ الْعَقِبَةُ لِلتَّقْوَى « (۱) »

و خانواده ات را به نماز فرمان بده و خود نیز بر آن شکیبایی ورز؛ از تو رزقی نمی طلبیم، ما به تو روزی می دهیم و عاقبت نیک برای پرهیزکاری است.

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ « (۲) »

آن سرای [پرارزش] آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فساد را نمی خواهند؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

از دیدگاه قرآن و روایات اسلامی؛ ایمان، نماز، صبر، تسلیم و رضای حق، تقوا، توبه، شهادت در راه خدا، نیکوکاری، گذشت، تربیت و هدایت مردم، اندیشیدن، خدمت به مردم، دعای پدر و مادر، دوست و همسر خوب، سپاس گزاری، خیرات و مبرات برای اموات از عوامل مهم نیک سرانجامی است و در منابع دیگر هم بر آن تأکید شده است.

علامه طباطبایی رحمه الله در فصل پانزدهم از گفتاری که پیرامون روابط اجتماعی در

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - طه (۲۰) : ۱۳۲. [۱]

۲- (۲) - قصص (۲۸) : ۸۳. [۲]

«دین حق سرانجام جهان را فرا می گیرد؛ و عاقبت، از آن پرهیزگاری است؛ زیرا نوع انسانی به موجب فطرتی که در او به ودیعه سپرده شده است در پی تحصیل سعادت حقیقی خویشتن است و سعادت واقعی او در این است که زندگی جسم و جان او هر دو تأمین شود و از دنیا و آخرتش هر دو بهره مند گردد و این همان اسلام و آیین توحید است. و اما انحرافات که در حرکت انسان به سوی هدفش و صعود او به اوج کمالش پیش می آید. این در حقیقت ناشی از خطا و اشتباه در تطبیق است؛ نه این که فطرت باطل باشد. و هدفی که دستگاه آفرینش دنبال می کند دیر یا زود به ناچار تحقق پیدا خواهد کرد...» (۱) امام صادق علیه السلام تفاوت اراده خداوند و حرف مردم در عاقبت انسان را، چنین بیان می کند:

يُسَيِّلُكَ بِالسَّعِيدِ طَرِيقَ الْأَشْقِيَاءِ حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ: مَا أَشْبَهَهُ بِهِمْ، بَلْ هُوَ مِنْهُمْ! ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ السَّعَادَةُ. وَقَدْ يُسَيِّلُكَ بِالشَّقِيّ طَرِيقَ السُّعْدَاءِ حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ مَا أَشْبَهَهُ بِهِمْ بَلْ هُوَ مِنْهُمْ! ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ الشَّقَاءُ. إِنَّ مَنْ عَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى سَعِيداً وَإِنْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا فَوْاقُ نَاقِهِ خَتَمَ لَهُ بِالسَّعَادَةِ. (۲)

گاه انسان خوشبخت راه زیانکاران را می پیماید چندان که مردم می گویند چقدر او شبیه نگون بختان است بلکه یکی از آنان است. امّا سرانجام خوشبختی به سراغش می آید و گاه انسان بدبخت راه سعادت‌مندان را می پیماید تا آن جا که مردم می گویند: چقدر شبیه رستگاران است بلکه از آنان است. امّا سرانجام بدبختی او فرا می رسد. کسی که علم خدا بر

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۱۳۱/۴ - ۱۳۲.

۲- (۲) - الکافی: ۱۵۴/۱، حدیث ۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۵۹/۵، باب ۶، حدیث ۱۵. [۲]

خوشبختی او تعلق بگیرد اگر از عمر دنیا به اندازه فاصله بین دو دوشیدن شتر باقی مانده باشد، سرانجام خوشبخت می شود.

حضرت علی علیه السلام روزی درباره شکافته شدن قبر و برانگیخته شدن در قیامت، به دوستانش فرمود:

اگر پایان کارت با نیکبختی همراه شود، به سوی نعمت ها خواهی رفت و تو پادشاه فرمانبردار خواهی شد و در امان و به دور از هراس خواهد بود، فرزندان با جام هایی از چشمه خوشگوار و سفید که نوشندگان را لذت بخشد، چونان رشته مروارید بر گرد شما بچرخند. (۱) به این منظور عمل فرد در نهایت، حقیقت امرش به خیر یا شر تأثیر به سزایی دارد.

امام علی علیه السلام در این باره می فرماید:

إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ ، وَإِنَّ حَقِيقَةَ الشَّقَاءِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاءِ . (۲)

حقیقت خوشبختی این است که کار آدمی به خوشبختی بینجامد و بدبختی حقیقی این است که کارش به سیه کامی پایان یابد.

بنابراین عاقبت به خیری انسان به این معناست که پایان کار وی همراه با کرامت و شرافت انسانی و ایمان به خدا باشد. البته متأسفانه بعضی از مردم فکر می کنند عاقبت به خیری این است که کسی عمری را خوش باشد و در پایان عمر توبه کند و عمل نیکو انجام دهد، حال آن که این شیوه صحیح نیست؛ در حقیقت عاقبت به خیر یعنی انسان زندگی جدیدی را برپا کند و با نیت و عمل شایسته از دنیا برود.

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۳/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۳۵؛ الأملی، شیخ طوسی: ۶۵۲، حدیث ۱۳۵۳.

۲- (۲) - معانی الأخبار: ۳۴۵؛ بحار الأنوار: ۳۶۴/۶۸، باب ۹۰، حدیث ۳. [۱]

به ویژه هر گاه انسانی در دنیا از نظر مالی به یاری بندگان مؤمن بشتابد از کرامت و لطف و رحمت الهی خاصی برخوردار می شود. انفاق مالی به صورت صدقه و قرض از اسباب آمرزش گناهان، نجات از آتش دوزخ و بهره مندی از نعمت های فراوان بهشت است. و اگر با قصد رضای الهی باشد سرانجام خیری مؤثر برای انسان در پی خواهد داشت.

در روایتی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از مسلمانان فرمود:

می خواهی تو را به موضوعی راهنمایی کنم که با عمل به آن خداوند تو را به بهشت ببرد؛ او گفت: بلی ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از آنچه خداوند به تو داده تو هم به نیازمندان بده. او گفت: اگر خودم نیازمندتر از او باشم چه کنم؟

حضرت فرمود: مظلوم را یاری کن. او گفت: اگر خودم ناتوان تر از او باشم چه کنم؟

فرمود: برای نادان کاری انجام بده، یعنی راهنمایی اش کن. عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم چه کنم؟

حضرت فرمود: زبانت را به غیر از خیر خاموش نگه دار. آیا شاد نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و به بهشت برده شوی.» (۱) این حکایت نشانگر این است که یاری رسانی مؤمن منحصر به کمک مالی تنها نیست؛ بلکه هر گونه حرکتی که سبب نجات شخصی از گرفتاری مالی و کاری و جانی، حتی مشکلات علمی و دینی گردد از شیوه های ختم به خیر و کامروایی است.

از سوی دیگر ترس از عاقبت سوء و شومی سرانجامی، دل های اهل معرفت را جریحه دار ساخته و بر آن ناله ها از سینه و اشک ها از دیدگان برآمده است. گروهی از

ص: ۳۵۱

اهل عرفان از درك آن حالت ناتوان شده اند و قدم هایشان لرزیده است. بنابراین اهل حق و سعادت، با دعا و ذکر و اشتیاق به حق تعالی، طلب حسن عاقبت می کنند و تداوم بر این حال را تا دم مرگ، خواستارند.

مقام محب در نزد حبیب دارای ذوق و شوقی است که تنها با حب و علاقه درك می شود. همان طور که برای ذکر مراتبی است برای ذاکر هم به حسب جایگاه او درجاتی است که در سلوک به معرفت حق و نیک عاقبتی برقرار گردیده است.

پس ذکر برای انسان وسیله ای است برای دلدادگی به محبوب تا در حب ذات حق فانی گردد.

سُئِلَ سَهْلٌ (۱): مَا الذُّكْرُ؟ قَالَ: الطَّاعَةُ. قُلْتُ: مَا الطَّاعَةُ؟ قَالَ: الإِخْلَاصُ. قُلْتُ:

مَا الإِخْلَاصُ؟ قَالَ: المُشَاهِدَةُ. قُلْتُ: وَمَا المُشَاهِدَةُ؟ قَالَ: العُبُودِيَّةُ. قُلْتُ: مَا العُبُودِيَّةُ؟ قَالَ: الرِّضَا. قُلْتُ: مَا الرِّضَا؟ قَالَ: الإِيفْتِقَارُ. قُلْتُ: مَا الإِيفْتِقَارُ؟ قَالَ:

التَّضَرُّعُ وَالإِلْتِجَاءُ، سَلَّمَ ثُمَّ سَلَّمَ إِلَى المَمَاتِ. (۲)

از سهل پرسیده شد: ذکر چیست؟ گفت: فرمانبری، گفتم: فرمانبری چیست؟ گفت: خالص گردانیدن، گفتم: خالص چیست؟ گفت: دیدن، گفتم: دیدن چیست؟ گفت: بندگی، گفتم: بندگی چیست؟ گفت: خشنودی، گفتم: خشنودی چیست؟ گفت: نیازمندی، گفتم: نیازمندی چیست؟ گفت: زاری و پناهندگی و تسلیم سپس تسلیم، تا مرگ.

داستانی در سوء عاقبت

امام خمینی رحمه الله نقل کردند که:

ص: ۳۵۲

۱- (۱) - سهل ابن عبدالله تستری از بزرگان اهل تصوف و طریقت می باشد. (لغت نامه دهخدا).

۲- (۲) - تفسیر السلمی: ۱۴۶/۲، ذیل آیه ۳۵ سورة احزاب؛ لوامع الأنوار العرشیه فی شرح الصحیفه السجادیه: ۵۷۰/۲، دعای

مردی در زمان جوانی من در شهری پس از عمری زحمت در راه تحصیل امور مادی خانه ای مجلل برای خود و فرزندانش بنا کرد، چند روزی از نشستن در آن خانه نگذشته بود که مرگش فرارسید، کلمه طیبه لا اله الا الله به او تلقین کردند و او با ترشروی از گفتن آن سرمی پیچید و با اوقات تلخی گفت: عمری برای فرزندانم و ساختن خانه زحمت کشیدم، اکنون که فرزندانم بزرگ شده اند و می خواهم کنار آنان در این خانه روزی چند خوش باشم خدا می خواهد مرا به جهان دیگر انتقال دهد؟ من هرگز از خدا راضی نخواهم بود. این بگفت و با ناراضی بودن از حق چشم از جهان بست.

در اصحاب رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام کسانی بودند که ابتدای بسیار خوبی داشتند، ولی به عاقبت بسیار بدی دچار شدند، معاذبن جبل، سعد بن وقاص، زبیر، طلحه از نمونه های بارز آن افرادند.

عبدالملک مروان و عاقبت او

عبدالملک مروان مدتی از کثرت عبادت و رفت و آمد در مسجد به کبوتر مسجد، معروف شده بود. ولی پس از رسیدن به مقام و قدرت، از تمام عبادات و خیرات و مسائل الهی جدا شد و به یکی از پلیدترین چهره های ظلم و ستم مبدل گشت.

در آخرین روز زندگی، دستور داد رختخوابش را به اطافی در طبقه دوم ساختمانش که از چهار طرف مشرف به اطراف دمشق بود ببرند. در آن جا نگاهی به اطراف انداخت و فریاد زد: خداوندا، سراسر دفترم از گناه سیاه است، روانم آلوده و سنگین است، می خواهم از گناه توبه کنم ولی چون از تو بدم می آید توبه نمی کنم.

این بگفت و جان به مالک دوزخ سپرد.

او سال ها خدا را بندگی کرده بود، کارش به جایی رسیده بود که دیوانه ها و آنان که دچار امراض روانی بودند، برای معالجه نزد او آورده و نتیجه می گرفتند.

روزی زنی صاحب شرف را برادران وی نزد عابد آوردند و او را برای معالجه در صومعه وی گذاشتند، تا پس از علاج از مرض برگردند و او را بر خود ببرند. صورت زیبای زن، عابد را دچار وسوسه سخت کرد و کاری که نباید بشود، شد. پس از چند روز آثار حاملگی در زن دید، او را به قتل رساند و جنازه اش را در بیابان دفن کرد.

داستان در نزد حاکم فاش شد، او را دستگیر کردند، به عملش اقرار کرد و به فرمان امیر به دار رفت. شیطان نزدش مجسم شد گفت: آن وسوسه کار من بود، اکنون برایم سجده ای کن تا تو را نجات دهم. گفت: بر این دار مرا قدرت سجده نیست. آن دشمن خدا گفت: اشاره ای مرا کافی است. چون به اشاره رفت در همان حال هم جان داد و به این خاطر تمام خوبی هایش به باد رفت.

ابن عباس شاگرد حضرت علی علیه السلام این داستان را بر آیه ذیل تطبیق داده است. (۱) كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ « (۲)

[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت : کافر شو . هنگامی که کافر شد ، گفت :

من از تو بیزارم .

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۸۶/۱۴ - ۴۸۷، باب ۳۲؛ [۱] قصص الأنبياء، جزائری: ۴۶۰؛ مستدرک سفینه البحار: ۳۳۰/۱.

۲- (۲) - حشر (۵۹): ۱۶. [۲]

ای خوش آن عارف سالک که ز راه آگاه است حاصل بندگیش دیدن روی شاه است
گر جهان بینی و بس، فرق تو با حیوان چیست چشم انسان همه بینای جمال الله است
سرکویت شده از خون شهیدان دریا مگر ای جان جهان کوی تو قربانگاه است
خود که باشی تو که هر جامه بدوزم از وصف پیش بالای تو چون آورم آن کوتاه است
آه اگر لطف توام بدرقه ره نشود که گهر دارم و صد راهزنم در راه است
گر من از خود نیم آگاه صغیرا غم نیست بنده پیر مغانم که زمن آگاه است
(صغیر)

عاقبت به خیری فضیل

کارش سرقت بود، کاروان های تجارتی از دست او امان نداشتند، با نوچه هایش راه را بر کاروان ها می بستند و اموال آنان را به غارت می بردند.

شبی از پشت بامی برای دزدی و شهوترانی بالا رفت، در آن ساعت ملکوتی که بسیاری از مردم خواب بودند، مردی از عاشقان حق مشغول قرائت قرآن بود، این آیه را با صدای حزین تلاوت می کرد، آیه ای که صیقل دل و زداینده زنگار از روح بود:

ص: ۳۵۵

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ « (۱)

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟

با شنیدن این آیه، انقلابی عجیب در درونش پدید شد. بر همان بام به حضرت حق عرضه داشت: اگر به من می گویی، چرا، وقتش رسیده. از بام به زیر آمد و حرکت کرد. به وقت سحر به محلی رسید که کاروانی بار انداخته بود. قافله سالار، اهل قافله را آرام آرام صدا می زد که برخیزید بار کنید، مبادا به حمله فضیل عیاض برخورد کرده سرمایه خود را از دست بدهیم. با گریه ای حزین و دلی شکسته صدا زد: قافله سالار، قافله را مترسان، سگی که از او می ترسیدید نیمه شب گذشته او را به بند کشیده و مردم را از شرش خلاص کردند.

او به تدریج صاحبان کالاها را راضی و به منافع معرفت رو آورد، تا پس از مدتی از عارفان عاشق شد و شاگردانی عارف تربیت کرد و کلمات نورانی در مسائل عرفانی و تربیتی از خود به یادگار گذاشت.

حکایت قوم یونس و بهلول نباش و بشر حافی، شناخته شده تمام اهل ایمان است که با جرّقه ای الهی و بارقه ای ملکوتی عاقبت به خیر شدند و از شر دنیا و آخرت در امان رفتند.

مسأله عاقبت به خیری آن قدر مهم است که انبیا و امامان و اولیای الهی در دعاهاى خود از حضرت حق با اصرار درخواست آن را داشتند.

عراقی شوریده حال می گوید:

ای هوای تو مونس جانم مایه درد و اصل درمانم

ص: ۳۵۶

مرغ جان تا بیافت دیده باز در هوای تو می کند پرواز
گفتگوی تو روز و شب یارم جست و جوی تو حاصل کارم
دلم از عشق توست دیوانه تا تو شمعی تو راست پروانه
نیک در کار خویش حیرانم درد خود را دوا نمی دانم

(فخرالدین عراقی)

ص: ۳۵۷

[«(۴) وَلَا تَكْشِفْ عَنَّا سِتْرًا سَتَرْتَهُ عَلَي رُءُوسِ الْأَشْهَادِ يَوْمَ تَبْلُو أَخْبَارَ عِبَادِكَ» (۵) إِنَّكَ رَحِيمٌ بِمَنْ دَعَاكَ وَ مُسْتَجِيبٌ لِمَنْ نَادَاكَ [۰]

و پرده ای که بر ما پوشانده، در برابر حاضران روز قیامت، از روی گناهان ما بردار، روزی که خبرهای بندگانت را آشکار می کنی. مسلماً تو نسبت به کسی که می خواندت، مهربانی و نسبت به کسی که صدایت می زند، جواب دهنده ای.

رحمت حق

آنان که در میان مردم برای آبرو و حیثیت خود ارزش قائل نیستند و در برابر دیدگان جمع از هیچ گناه و معصیتی باک ندارند چگونه مورد پوشش عنایت حق و رحمت حضرت رحیم قرار بگیرند؟

آنان که آبروی بین مردم را سرمایه و مایه زندگی و خمیر عزت و شخصیت خود می دانند و در حد خود سر و سری هم با حضرت محبوب دارند، چون آلوده به گناه شوند و بر خلاف رضای دوست قدمی بردارند، ستار العیوبی حق، عیوب آنان را می پوشاند و آبروی آنان را حفظ می نماید.

یا سَتَارَ الْعُيُوبِ ، وَ یا كَاشِفَ الْكُرُوبِ . (۱)

ص: ۳۵۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۴۱/۸۴، باب ۱۳، حدیث ۱۹؛ [۱] المصباح، کفعمی: ۲۴۷. [۲]

ای پرده انداز بر عیوب و ای برطرف کننده رنج ها و ناراحتی ها.

وَ بِرَحْمَتِكَ أْخْفَيْتَهُ ، وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ . (۱)

تویی آن آقایی که معاصی و گناهانم را با رحمت پنهان داشتی و با فضل و عنایت بر جرمم پرده پوشیدی.

در آن روزی که درباره آن فرموده ای:

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۲)

روزی که رازها فاش می شود .

و نیز فرموده ای:

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ سَتَرُوْنَ اِلَى عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ « (۳)

و بگو: عمل کنید یقیناً خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را می بینند، و به زودی به سوی دانای نهران و آشکار بازگردانده می شوید، پس شما را به آنچه همواره انجام می دادید، آگاه می کند.

ستار العیوب

از اوصاف جمالی و مظهر منانی حق تعالی؛ ستار العیوب است. آن خدایی که زیبایی ها را آشکار می کند و زشتی ها را می پوشاند؛ خدایی که بندگان را به خاطر جسارت بر ارتکاب معاصی کیفر نمی دهد و حریم بندگان را پرده دری نمی کند.

مؤمن که جامه پرهیزکاری و صداقت بر تن دارد به واسطه این که مظهر صفات

ص: ۳۵۹

۱- (۱) - مصباح المتهجد: ۸۴۹، دعاء الخضر علیه السلام، دعای کمیل؛ [۱] إقبال الأعمال: ۷۰۹. [۲]

۲- (۲) - طارق (۸۶): ۹. [۳]

۳- (۳) - توبه (۹): ۱۰۵. [۴]

الهی و فراگیر اسمای الهی است باید از حق بیاموزد و پوشش عیوب نماید.

پنهانی هایی را که از بندگان می داند یا می بیند آشکار ننماید.

هتک اسرار مردم از دیدگاه حضرت حق سخت مبغوض است و به همین جهت کسانی را که اسرار را منتشر می کنند در محضر قیامت و دیدگاه حاضران؛ علنی مجازات می کند؛ زیرا قیامت زمان ظهور واقعیت ها و برطرف شدن حجاب ظاهری دنیاست؛ به گونه ای که تمام رنگ ها و نقاب های دروغین برطرف می شود. از این روی قیامت را؛

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۱)

روزی که رازها فاش می شود .

نامیده اند.

درخواست پرده پوشی و ترس از رسوایی در آخرت آنگاه حتمی می شود که همین راه و روش زندگی حیوانی را در دنیا بگذرانیم و سپس منتظر محاکمه حق باشیم تا پس از محاسبه گناهان و عصیانگری و برداشتن خیرات و حسنات نامه عمل؛ در پایان کار با دستی خالی روانه دوزخ شویم.

حضرت علی علیه السلام پرده داری بین حرمت خداوند و حیای انسان را لازم می داند و می فرماید:

إِتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَى وَ إِنْ قَلَّ ، وَ اجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَ إِنْ رَقَّ . (۲)

خدا را بپرهیز اگر چه کم باشد و بین خود و خداوند پرده حرمت قرار داده اگر چه نازک باشد.

بنابراین حفظ حریم الهی به این است که باید پلی برای ارتباط و پوششی برای

ص: ۳۶۰

۱- (۱) - طارق (۸۶) : ۹ . [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۲۴۲ . [۲]

التفات خداوند باقی گذاشت تا در هنگام گرفتاری و رسوایی بتوان به دامن حق بازگشت و پناهی مطمئن انتخاب کرد.

مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

أَحِبُّ أَنْ يَسْتُرَ اللَّهُ عَلَيَّ عُيُوبِي قَالَ: اسْتُرْ عُيُوبَ إِخْوَانِكَ يَسْتُرُ اللَّهُ عُيُوبَكَ . (۱)

دوست دارم خداوند عیب هایم را بپوشاند، حضرت فرمود: عیب های برادرانت را بپوشان تا خداوند عیب های تو را بپوشاند.

بر اساس این فرمایش پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله ، پرده پوشی از صفات نیک مؤمن است.

مَنْ سَتَرَ أَخَاهُ فِي فَاحِشِهِ رَأَاهَا عَلَيْهِ سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . (۲)

هر که از برادر خود کار زشتی مشاهده کند و آن را بپوشاند خداوند در دنیا و آخرت عیب پوش او باشد.

بخشندگی از بزرگترین خصلت های خداوند است که موجب نزدیکی خدا و بنده اوست. بخشندگی یکی از درختان بهشت است که شاخه های آن در دنیا آویزان است. بنابراین هر که بخشنده باشد به یکی از شاخه های آن آویزان شده و آن شاخه او را به طرف بهشت می کشاند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

السَّخَاءُ سَتْرُ الْعُيُوبِ . (۳)

بخشش گری، پوشش عیب هاست.

ص: ۳۶۱

۱- (۱) - کنز العمال: ۱۲۹/۱۶، حدیث ۴۴۱۵۴.

۲- (۲) - کنز العمال: ۲۵۰/۳، حدیث ۶۳۹۲؛ کشف الخفاء: ۲۵۲/۲، حدیث ۲۴۹۷.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۷۹، حدیث ۸۵۶۶. [۱]

روپوش عیب ها، بخشش و مناعت طبع است.

چگونه بخشش و بزرگواری معایب را می پوشاند؟

همان گونه که خداوند تعالی با بخشش و گذشت از خطاها و عیب های بندگان زمینه های زندگی طبیعی و نیکوتر را فراهم می سازد و آنان را به مرز توبه و اصلاح نفس می رساند، نسبت به مؤمن هم این گونه است که بزرگ منشی و بخشش او پوششی بر معایب است.

بنابراین امیرمؤمنان علیه السلام نشانه ای از فضیلت خردمند را چنین بیان می فرماید:

إِحْتِمَالٌ مَا يَمُرُّ عَلَيْكَ ؛ فَإِنَّ الْأَحْتِمَالَ سَتْرُ الْعُيُوبِ وَإِنَّ الْعَاقِلَ نِصْفُهُ احْتِمَالٌ وَنِصْفُهُ تَغَافُلٌ . (۲)

آنچه را بر تو می گذرد تحمیل کن؛ زیرا تحمیل پوشش عیب هاست و همانا عاقل نصف او بردباری و نصف او چشم پوشی است.

به تعبیر دیگر از حوادث روزگار شکوه و ناله نکن؛ زیرا در بردباری و آسان گیری ناخوشی ها و چشم پوشی از نادانی ها و کمبودهای اخلاقی مردم، نشانه ای از خردمندی است. از اثرات آن بخشندگی ها تحوّل انسان هاست.

جماعتی را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. آن حضرت به امیرمؤمنان علیه السلام دستور داد گردنشان را بزند و سپس امر فرمود: یک نفر از آنان را جدا کند و او را نکشد.

آن مرد پرسید: چرا مرا از دوستانم جدا کردی در حالی که جنایت من و دوستانم یکسان است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجلّ وحی فرمود: تو بخشنده قوم خود هستی؛ تو

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۷۹، حدیث ۸۵۶۹. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۸۴، حدیث ۶۳۶۱. [۲]

را نکشم.

مرد گفت: پس من نیز گواهی می‌دهم که خدایی نیست مگر الله و تو رسول خدایی. (۱) هر گاه خداوند سبحان مصلحت بنده ای را بخواهد، کم گویی و کم خوری و کم خوابی را در دل او قرار می‌دهد چون هر که در سخن و خوراک و خواب زیاده روی کند خطاهای او بسیار می‌شود بی‌شرم و بی‌حیا شده سپس پارسایش کم می‌گردد، بعد دلش می‌میرد و به آتش دوزخ می‌رود.

بر این اساس امام علی علیه السلام به همه دوستان اهل بیت علیهم السلام سفارش می‌فرماید:

اگر علاقمند جان خود و پوشیده ماندن عیب‌هایت هستی، کمتر سخن بگو و بیشتر خاموش باش، تا اندیشه ات فزونی گیرد و دلت نورانی شود. (۲) پس نادان، اسیر زبان خویش است و با سخنی نابجا و نپخته نفس خود و جان دیگران را به زحمت می‌اندازد و به آلودگی‌ها و لغزش‌های اخلاقی دامن می‌زند.

از این رو حضرت علی علیه السلام در این باره فرموده:

قَلَّ الْكَلَامُ يَسْتُرُ الْعُيُوبَ وَيُقَلِّلُ الذُّنُوبَ . (۳)

کم گویی، عیب‌ها را می‌پوشاند و گناهان را می‌کاهد.

خلاصه این که: تلافی آنچه به خاطر خاموشی از دست برود، آسانتر از جبران چیزی است که به موجب فک زدن از بین رفته باشد و نگهداری آنچه در ظرف است با بستن در آن امکان‌پذیر است.

ص: ۳۶۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۴/۶۸، باب ۸۷، حدیث ۱۶؛ الإختصاص: ۲۵۳.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۱۱، حدیث ۴۰۹۳.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۱۱، حدیث ۴۰۹۳. [۱]

دعاى ۱۲ : اعتراف به گناه و توفيق توبه

اشاره

ص: ۳۶۴

«١» اللَّهُمَّ إِنَّهُ يَحْجُبُنِي عَنْ مَسْأَلَتِكَ خِلَالَ ثَلَاثٍ وَتَحْدُونِي عَلَيْهَا خَلَّةٌ وَاحِدَةٌ «٢» يَحْجُبُنِي أَمْرٌ أَمَرْتُ بِهِ فَأَبْطَأْتُ عَنْهُ وَنَهَى نَهَيْتَنِي عَنْهُ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ وَنِعْمَهُ أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ فَفَضَّرْتُ فِي شُكْرِهَا «٣» وَيَحْدُونِي عَلَى مَسْأَلَتِكَ تَفْضُلِكَ عَلَيَّ مَنْ أَقْبَلَ بَوَجْهِهِ إِلَيْكَ وَوَدَّ بِحُسْنِ ظَنِّهِ إِلَيْكَ إِذْ جَمِيعُ إِحْسَانِكَ تَفْضُلٌ وَإِذْ كُلُّ نِعْمِكَ ابْتِدَاءٌ «٤» فَهَا أَنَا ذَا يَا إِلَهِي وَاقِفٌ بِيَابِ عِزِّكَ وَقُوفٌ الْمُسْتَسْلِمِ الدَّلِيلِ وَسَائِلُكَ عَلَى الْحَيَاءِ مِنْ سُؤَالِ الْبَائِسِ الْمُعِيلِ «٥» مُقَرَّرٌ لَكَ يَا إِلَهِي إِقْرَارِي عِنْدَكَ بِسُوءِ مَا أَكْتَسَيْتُ؟ وَ هَلْ يُنْجِينِي مِنْكَ اعْتِرَافِي لَمْ أَحْمِلْ فِي الْحَالَاتِ كُلِّهَا مِنْ امْتِنَانِكَ «٦» فَهَلْ يَنْفَعُنِي يَا إِلَهِي إِقْرَارِي عِنْدَكَ بِسُوءِ مَا أَكْتَسَيْتُ؟ وَ هَلْ يُنْجِينِي مِنْكَ اعْتِرَافِي لَكَ بِقِيحِ مَا ارْتَكَبْتُ؟ أَمْ أُوجِبْتُ لِي فِي مَقَامِي هَذَا سِيْءَ خَطِّكَ؟ أَمْ لَزِمَنِي فِي وَقْتِ دُعَايَ مَقْتِكَ؟ «٧» سُبْحَانَكَ لَا أَيْتَسُ مِنْكَ وَ قَدْ فَتَحْتَ لِي بَابَ التَّوْبَةِ إِلَيْكَ بَلْ أَقُولُ مَقَالَ الْعَبْدِ الدَّلِيلِ الظَّالِمِ لِنَفْسِهِ الْمُسْتَخْفِ بِحُزْمِهِ رَبِّهِ «٨» الَّذِي عَظُمَتْ ذُنُوبُهُ فَجَلَّتْ وَ أَدْبَرَتْ أَيَّامُهُ فَوَلَّتْ حَتَّى إِذَا رَأَى مِدَّةَ الْعَمَلِ قَدْ انْقَضَتْ وَ غَايَةَ الْعُمُرِ قَدْ انْتَهَتْ وَ أَيَقِنُ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهُ مِنْكَ وَلَا مَهْرَبَ لَهُ عَنكَ تَلَقَّاكَ بِالْإِنَابَةِ وَ أَخْلَصَ لَكَ التَّوْبَةَ فَاقَامَ إِلَيْكَ بِقَلْبٍ طَاهِرٍ نَقِيٍّ ثُمَّ دَعَاكَ بِصَوْتِ حَائِلٍ خَفِيٍّ «٩» قَدْ تَطَاطَأَ لَكَ فَانْحَنَى وَ نَكَّسَ رَأْسَهُ فَانْتَنَى قَدْ أَرَعَشْتَ خَشِيَّتَهُ رَجَلَيْهِ وَ غَرَقْتَ دُمُوعَهُ

خَدَّيْهِ يَدْعُوكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَيَا أَرْحَمَ مِنَ انْتَابِهِ الْمُسْتَرْحِمُونَ وَيَا أَعْظَمَ مِنْ أَطَافٍ بِهِ الْمُسْتَغْفِرُونَ وَيَا مَنْ عَفْوُهُ أَكْثَرُ مِنْ نِقْمَتِهِ وَيَا مَنْ رِضَاهُ أَوْفَرُ مِنْ سَخَطِهِ «١٠» وَيَا مَنْ تَحَمَّدَ إِلَى خَلْقِهِ بِحُسْنِ التَّجَاوُزِ وَيَا مَنْ عَوَّدَ عِبَادَهُ قَبُولَ الْإِنَابَةِ وَيَا مَنْ اسْتَصْلَحَ فَاسَدَهُمْ بِالتَّوْبَةِ وَيَا مَنْ رَضِيَ مِنْ فِعْلِهِمْ بِالْيَسِيرِ وَيَا مَنْ كَفَى قَلِيلَهُمْ بِالْكَثِيرِ وَيَا مَنْ ضَمِنَ لَهُمْ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ وَيَا مَنْ وَعَدَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ بِتَفْضُلِهِ حُسْنَ الْجَزَاءِ «١١» مَا أَنَا بِأَعْيَى مِنْ عَصَاكَ فَغَفَرْتَ لَهُ وَمَا أَنَا بِاللَّوْمِ مِنْ اعْتَدَارِ إِلَيْكَ فَقَبِلْتَ مِنْهُ وَمَا أَنَا بِأَظْلَمَ مَنْ تَابَ إِلَيْكَ فَعِيدَتْ عَلَيْهِ «١٢» أَتُوبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا تَوْبَةً نَادِمَ عَلَى مَا فَرَطَ مِنْهُ مُشْفِقٍ مِمَّا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ خَالِصِ الْحَيَاءِ مِمَّا وَقَعَ فِيهِ «١٣» عَالِمٌ بِأَنَّ الْعَفْوَ عَنِ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ لَا يَتَعَاظُمُكَ وَ أَنَّ التَّجَاوُزَ عَنِ الْإِثْمِ الْجَلِيلِ لَا يَسْتَضِيْعُ بِكَ وَ أَنَّ احْتِمَالَ الْجِنَايَاتِ الْفَاحِشَةِ لَا يَتَكَادُّكَ وَ أَنَّ أَحَبَّ عِبَادِكَ إِلَيْكَ مَنْ تَرَكَ الْإِسِيْتِكْبَارَ عَلَيْكَ وَ جَانَبَ الْإِصْرَارِ وَ لَزِمَ الْإِسْتِغْفَارَ «١٤» وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ أَنْ أَسِيْتَكْبِرَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُصِرَّ وَ أَسِيْتَعْفُرُكَ لِمَا قَصَرْتُ فِيهِ وَ أَسِيْتَعِينُ بِكَ عَلَى مَا عَجَزْتُ عَنْهُ «١٥» اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لِي مَا يَجِبُ عَلَيَّ لَكَ وَ عَافِنِي مِمَّا أَسِيْتَوَجِبُهُ مِنْكَ وَ أَجِرْنِي مِمَّا يَخَافُهُ أَهْلُ الْإِسَاءَةِ فَإِنَّكَ مَلِيٌّ بِالْعَفْوِ مَرْجُوٌّ لِلْمَغْفَرَةِ مَعْرُوفٌ بِالتَّجَاوُزِ لَيْسَ لِحَاجَتِي مَطْلَبٌ سِوَاكَ وَ لَا لِذَنْبِي غَافِرٌ غَيْرُكَ حَاشَاكَ «١٦» وَ لَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا إِيَّاكَ إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفَرَةِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْضِ حَاجَتِي وَ أَنْجِحْ طَلِبَتِي وَ اغْفِرْ ذَنْبِي وَ آمِنْ خَوْفَ نَفْسِي إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ ذَلِكَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ .

[«۱» اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ يَحْجُبُنِيْ عَنْ مَسْأَلَتِكَ خِلَالَ ثَلَاثٍ وَ تَحْدُوْنِيْ عَلَيَّهَا خَلَّةٌ وَّ اِحْدَهٗ «۲» يَحْجُبُنِيْ اَمْرٌ اَمْرَتْ بِهٖ فَاَبْطَأْتُ عَنْهُ وَ نَهَى نَهْيَتِيْ عَنْهُ فَاَسْرَعْتُ اِلَيْهِ وَ نِعْمَةٌ اَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ فَقَصَّرْتُ فِيْ شُكْرِهَا]

خدایا! مسلماً سه خصلت، مرا از درخواست از حضرتت مانع می شود، و یک خصلت، مرا به جانب درخواست از تو پیش می برد. آن سه خصلتی که مانع درخواست من می باشد این است:

۱. کار خوبی که مرا به آن فرمان دادی، و من در انجامش کندی کردم.

۲. کار زشتی که مرا از آن بازداشتی، و من در ارتکابش شتاب ورزیدم.

۳. نعمتی که به من دادی، و من در سپاس گزاریش کوتاهی کردم.

تکالیف الهیه

اشاره

انسان، موجود با عظمت و این ظرف حقایق لاهوتی که او را به عنوان خلیفه صاحب خلقت در این سیاره خاکی قرارش داده اند، به خاطر گوهر بی نظیر اختیار و قوه عقل و درک، داشتن روح الهی، برای ظهور دادن استعدادهای ملکوتیش از جانب حق مکلف به تکالیفی عملی و اخلاقی و اعتقادی است.

عینیت دادن آن تکالیف برای او واجب عینی است و در صورت تحقق دادن به آن تکالیف در عرصه گاه عقیده و اخلاق و عمل، از ملائکه برتر می رود:

امام رضا علیه السلام از پدرانیش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ ، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ . (۱)

مؤمن در پیشگاه خدای عزوجل همانند ملک مقرب است و به حقیقت که مؤمن در نزد حق رتبه اش از ملک مقرب عظیم تر است.

و در صورتی که دچار نفاق و فسق و زندقه گردد و به خاطر لذت های زودگذر مادی، در برابر تکالیف الهیه و حقایق ملکوتیه جهت گیری نماید، در سعادت را به روی خود بسته و ارزش خویش را از هر حیوانی پست تر کرده است.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ « (۲)

یقیناً بدترین جنبندها نزد خدا کسانی هستند که کافرند و [به سبب لجبازی و عنادشان] ایمان نمی آورند .

در پیشگاه حضرت محبوب، بین آنان که اجرا کننده تکالیف الهیه هستند و آنان که از برنامه های حق روگردانند هیچ وجه مشترکی وجود ندارد، رو آورندگان به اوامر حق از ارزش والایی در دنیا و آخرت برخوردارند و فراریان از مسائل الهی همراه با پستی و ذلت و تیره بختی اند، گرچه به آن توجه نداشته و اسیر غفلت و ندیدن وضع خود باشند.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ * وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ * وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحُرُورُ * وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ « (۳)

نابینا و بینا [کافر و مؤمن ،] یکسان نیستند ، * و نه تاریکی ها و نه

ص: ۳۷۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۲، باب ۸۶، حدیث ۱۳۶۹۵. [۲]

۲- (۲) - انفال (۸): ۵۵. [۳]

۳- (۳) - فاطر (۳۵): ۱۹ - ۲۲. [۴]

روشنایی ، * و نه سایه و نه باد گرم سوزان ، * و زندگان و مردگان هم یکسان نیستند . بی تردید خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می شنواند ؛ و تو نمی توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند بشنوانی .

آنان که سختی اجرای تکالیف را تحمّل می کنند و دو روزه دنیا را با آخرت معامله نمی نمایند و سر در راه دوست گذاشته به طاعت و خدمت مشغولند از خوشبخت ترین مردم اند و آنان که در برابر خواسته های حضرت حق موضع گرفته و کام جان به لذت حرام شیرین می کنند و اجرای خواسته های حضرت حق موضع گرفته و کام جان به لذت حرام شیرین می کنند و اجرای خواسته های حق را برای خود بار سنگینی فرض می نمایند از زیانکارترین مردم روی زمین هستند.

دستورهای حق و اجرای اوامر و فرامین الهی، عامل خیر دنیا و آخرت و روشن کننده قلب است. بدون تردید اگر اوامر حضرت ربّ العزّه به سود انسان و به مصلحت آدمی نبود، از جانب حق صادر و به وسیله انبیا تبلیغ نمی شد.

امر به نماز، روزه، حج، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر و تولّی و تبرّی و خدمت به بندگان همچون پدر و مادر، زن و فرزند، اقوام و اقربا و تمام مردم که هر یک دارای منافع دنیوی و اخروی است به مصلحت انسان می باشد و بدون این اوامر، زندگی و حیات معنا ندارد.

اجرای اوامر الهی و ادای تکالیف، به تدریج خانه قلب را منور به نور معنا می کند و آن نور چراغی فرا راه مبدأ و معاد انسان می گردد، تا جایی که آن نور، به تمام هستی و مملکت وجود آدمی سریان پیدا می کند و انسان نور محض و محض نور می شود.

نور مؤمن در روایات

در روایتی آمده است:

ص: ۳۷۱

فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةٌ أَنْوَارٌ: نُورُ الْمَعْرِفَةِ ، وَ نُورُ الْعَقْلِ ، وَ نُورُ الْعِلْمِ . فَ نُورُ الْمَعْرِفَةِ كَالشَّمْسِ ، وَ نُورُ الْعَقْلِ كَالْقَمَرِ ، وَ نُورُ الْعِلْمِ كَالْكَوْكَبِ ، فَ نُورُ الْمَعْرِفَةِ يَسِيْرُ الْهَوَى ، وَ نُورُ الْعَقْلِ يَسِيْرُ الشَّهْوَةَ ، وَ نُورُ الْعِلْمِ يَسِيْرُ الْجَهْلَ ، فَ نُورُ الْمَعْرِفَةِ يَرَى الْحَقَّ ، وَ نُورُ الْعَقْلِ يُقْبِلُ الْحَقَّ ، وَ نُورُ الْعِلْمِ يُعْمَلُ بِالْحَقِّ . (۱)

در قلب مؤمن سه گونه نور است: نور معرفت، نور عقل، نور علم. نور معرفت همچون خورشید، نور عقل همانند ماه و نور علم به مانند ستاره است. نور معرفت پوشاننده هوا، نور عقل پوشاننده شهوت و نور علم پوشاننده جهل است. به نور معرفت، حق دیده می شود، به نور عقل، حق قبول می گردد و به نور علم، به حق عمل می شود.

آن کسی که حضرت حق سعادتش را بخواهد در دلش مایه نور قرار می دهد، سپس آن نور می درخشد، آنگاه اشعه می اندازد، سپس همچون ستاره می شود، پس از مدتی ماه و در نتیجه همچون خورشید به جلوه گری می رسد.

چون نور به قلب آید آدمی نسبت به دنیای غلط و امور آن دلسرد می شود؛ و وقتی آن نور درخشید دنیا را ترک و از آن مفارقت نماید؛ چون ستاره شود از لذات و شهواتش بگذرد؛ و وقتی قمر شود نسبت به دنیا و آنچه در آن است زهد ورزد؛ زمانی که آن نور، خورشید شود نه دنیا بیند نه آخرت، بلکه جز خدا نشناسد؛ جسد و قلب و کلام وی نور محض گردد و وجودی نور علی نور شود.

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند:

الْمُؤْمِنُ يُتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّوْرِ، مَدْخَلُهُ نُورٌ، وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ، وَ عِلْمُهُ

ص: ۳۷۲

نُورٌ، وَ كَلَامُهُ نُورٌ، وَ مَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى النُّورِ. (۱)

مؤمن در پنج نور می غلظد: ورودش نور، خروجش نور، دانشش نور، کلامش نور و چهره پاکش در قیامت نور است.

انسان در کلام پیامبر

انسان به تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله همچون معدن است:

الْإِنْسَانُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ. (۲)

مردم گوهرهایی مثل طلا و نقره هستند.

در این معدن گوهرهای ناب ملکوتی و حقایق لاهوتی به ودیعت گذاشته شده، ظهور این حقایق و گوهرها فقط و فقط در گرو اجرای تکالیف شرعی و مسئولیت های انسانی است.

اگر آدمی به انجام واجبات و فرائض قیام نکند همچون معدن در بسته ای می ماند که به کشف اشیای قیمتی آن اقدام نشده و با اجرای سنن حضرت محبوب، رضایت و خشنودی او در دنیا و آخرت و بهشت عنبر سرشت در عرصه گاه قیامت به دست می آید.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

الْفَرَائِضُ الْفَرَائِضُ ، أَدْوَاهَا إِلَى اللَّهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ ، إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ ، وَ أَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ . (۳)

ص: ۳۷۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷/۶۵، باب ۱۵، حدیث ۲۴؛ [۱] الخصال: ۲۷۷/۱، حدیث ۲۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۵/۵۸، باب ۴۲، حدیث ۵۱؛ [۲] من لایحضره الفقیه: ۳۸۰/۴، حدیث ۵۸۲۱.

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۶. [۳]

واجبات! واجبات! آنها را به پیشگاه خداوند ادا کنید تا شما را به بهشت برسانند. خداوند چیزهایی را که بر شما مجهول نیست حرام کرد و چیزهایی را که در آن عیبی نیست حلال کرد.

وجود ما همچون سرزمین با استعداد و تکالیف الهیه به مانند دانه های نباتی است، این دانه ها چون به دست با کفایت نبوت و ولایت در عرصه گاه هستی ما کاشته شود و نور توفیق و رحمت حق بر آن بتابد و ثمره قبول از آن بروید به سعادت دنیا و آخرت رسیده و به منفعت ابدی دست یافته ایم.

با اجرای واجبات حق و دوری گزیدن از محرمات، بدون تردید در دایره شکر نعمت افتاده و حق حضرت محبوب را رعایت نموده و به قدردانی از الطاف آن معبود یگانه موفق شده ایم.

خرّم آن کس که ز وصل تو نوائی دارد یا به سر از غم عشق تو هوایی دارد

به چمن بلکه به گلشن ندهم مرغی را که به یاد گل روی تو نوایی دارد

گر تو را کس به دو عالم بدهد مغبون است با یکی چون تو دو عالم چه بهایی دارد

بر کسی رشک بُردست دلم در همه عمر جز بر آن کس که سر کوی تو جایی دارد

سرمویش به متاع دو جهان می ارزد ماهرویی که به دل مهر و وفایی دارد

به گلستان نرود بلکه به گلزار جنان هر که در کوی دل آرام سرایی دارد

کوه اگر بانگ دهد زنده نمی خوانندش نیست داود هر آن کس که صدایی دارد

عاقبت همچو گدا بر سر ره نشیند پادشاهی که نظر سوی گدایی دارد

از چه اینقدر کشی رنج مداوای غمام مگر این خسته بیمار شفایی دارد

(غمام همدانی)

محرمات الهیه

تردیدی در این برنامه نیست که بسیاری از امور برای انسان ضرر فاحش و خطر

سنگین دارد. پاره ای از برنامه ها برای ناحیه عقل و عده ای از امور برای ناحیه قلب و یک سلسله حرکت باطل برای ناحیه نفس و قسمتی از برنامه ها برای ناحیه جسم ضرر فراوان دارد، ضرری که از انسان متوجه دیگران هم می شود.

مجموع این امور مضره را جز ذات اقدس حق کسی آگاه نیست، از این جهت تمام آنچه را که برای انسان ضرر داشته حرمت آن را به توسط کتب آسمانی، یا انبیا و امامان اعلام داشته و بی تفاوت نسبت به محرمات و مرتکب آن را اهل عذاب و عقاب سخت دانسته است.

ارتکاب محرمات و آلوده شدن به معاصی، ساختمان با عظمت عقل و دنیای با صفای جان و نقش زیبای نفس و خانه پر قیمت قلوب و دنیای جسم را به تباهی می کشد و امروز و فردای انسان را به باد فنا می دهد.

ضرر محرمات و خطر منهیات، چیزی است واضح و حقیقتی است روشن، چنانکه نیاز به دلیل و برهان و احتیاج به منطق و استدلال ندارد.

روی آوردن به محرمات و منهیات، عین نادانی و محض ضلالت و در حقیقت نوشیدن زهر قاتل و تیشه نابودی به ریشه خودزدن است.

محرمات الهی در قرآن

«وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» (۱)

و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند .

«وَمَا أَرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَأَكُمُ عَنْهُ إِنَّ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (۲)

ص: ۳۷۵

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۹۰. [۱]

۲- (۲) - هود (۱۱) : ۸۸. [۲]

و من نمی خواهم آنچه که شما را از آن باز می دارم خود مرتکب شوم؛ تا جایی که قدرت دارم جز اصلاح [شما را] نمی خواهم؛ و توفیقم فقط به [یاری] خداست؛ بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم.

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أَحَلَّتْ لَهُمْ وَ بَصِيَّاتِهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا * وَ أَخَذِهِمُ الرَّبُّ وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١﴾

پس به کيفر ستمی که یهودیان [به آیات خدا و بر خود و دیگران] روا داشتند، و به سزای آن که بسیاری از مردم را از راه خدا بازداشتند، چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود [مانند صید ماهی و خوردن چربی و شیر و گوشت حیوانات] حرام کردیم. * و [نیز به سبب] ربا گرفتنشان با آن که از آن نهی شده بودند، و خوردن اموال مردم به باطل و نامشروع [پاکیزه های حلال شده را بر آنان حرام کردیم] و ما برای کافران عذابی دردناک آماده کرده ایم.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * بَلْ يَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٢﴾

اگر هنگامی که آنان را بر آتش [دوزخ] نگه داشته اند ببینی [حالتی ذلت بار و وضعی هول انگیز می بینی] می گویند: ای کاش به دنیا باز گردانده می شدیم، و در آن جا آیات پروردگاران را تکذیب نمی کردیم، و از مؤمنان می شدیم. * [ولی آرزوی آنان از روی صدق و راستی نیست] بلکه آنچه

ص: ۳۷۶

۱- (۱) - نساء (۴): ۱۶۰ - ۱۶۱. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶): ۲۷ - ۲۸. [۲]

[از حَقَائِیتِ توحید و نبوت و معاد] پیش از این پنهان می داشتند برای آنان آشکار شده [که این گونه آرزو می کنند]، و اگر به دنیا بازگردانده شوند، یقیناً به کفر و شرکی که از آن نهی شده اند بازمی گردند؛ و مسلماً آنان دروغگویند.

فَلَمَّا عَنَّا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ « (۱)

و هنگامی که از آنچه نهی شدند سرکشی کردند، به آنان گفتیم: به شکل بوزینگانی رانده شده درآید!

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَ كُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ « (۲)

بگو: من از پرستیدن کسانی که شما به جای خدا می پرستید نهی شده ام. بگو:

من از هواهای نفسانی شما پیروی نمی کنم که در آن صورت گمراه شده ام و از راه یافتگان نخواهم بود.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا « (۳)

اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می شوید دوری کنید، گناهان کوچکتان را از شما محو می کنیم، و شما را به جایگاهی ارزشمند و نیکو وارد می کنیم.

محرمات الهی در روایات

امام علی علیه السلام در باب محرمات الهی می فرماید:

ص: ۳۷۷

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۱۶۶. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۵۶. [۲]

۳- (۳) - نساء (۴) : ۳۱. [۳]

أَهْجِرِ اللَّهُوَ فَإِنَّكَ لَمْ تُخَلِّقْ عَبْتًا فَتَلَّهُوْ، وَ لَمْ تُتْرِكْ سُدًّا فَتَلْغُوْ. (۱)

از آنچه بازیچه و بیهوده و بی منفعت است بپرهیز که بیهوده آفریده نشده ای تا سرگرم بیهوده کاری شوی و سر خود رهایت نخواهند کرد تا هرزه گر باشی.

و نیز فرمود:

إِحْذِرِ الْحَيْفَ وَ الْجَوْرَ، فَإِنَّ الْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ ، وَ الْجَوْرَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَ يُعَجِّلُ الْعُقُوبَةَ وَ الْإِنْتِقَامَ . (۲)

از جفا و ستمکاری برحذر باش که محصول ظلم و ستم، جنگ و خونریزی است. جور و ستم مورث هجرت و دوری و طرد و باعث نزدیک شدن کیفر و انتقام است.

و نیز فرمود:

ارْضَوْا هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا ذَمِيمَةٌ فَقَدْ رَفَضْتُ مَنْ كَانَ اشْعَفَ بِهَا مِنْكُمْ . (۳)

این حبّ دنیای مذموم را از دست دل رها کنید؛ زیرا این دنیا گذشتگانی را که پیش از شما دل بسته به آن بودند رها کرد و به دور انداخت.

و نیز فرمود:

أَهْجِرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا تَقُودُكُمْ إِلَى رُكُوبِ الذُّنُوبِ وَ التَّهْجُمِ عَلَى السَّيِّئَاتِ . (۴)

از شهوات و امیال و خواسته های غلط کناره گیری کنید که آنها شما را به سوی در افتادن در گناه و یورش به سوی زشتی ها رهنمون می شوند.

ص: ۳۷۸

۱- (۱) - غرر الحکم: ۴۶۰، حدیث ۱۰۵۴۰. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۴۵۷، حدیث ۱۰۴۴۷. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۳۸، حدیث ۲۴۱۴؛ [۳] عیون الحکم و المواعظ : ۸۸.

۴- (۴) - غرر الحکم: ۳۰۵، حدیث ۶۹۷۲؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۳۴۳/۱۱، باب ۴۲. [۵]

و نیز فرمود:

اتَّقُوا الْبَغْيَ فَإِنَّهُ يَجْلِبُ النِّقَمَ ، وَ يَسْلُبُ النِّعَمَ ، وَ يُوجِبُ الْغَيْرَ . (۱)

از کجروی بپرهیزید که باعث جلب نعمت و سلب نعمت و تغییر و تحوّل کمرشکن در زندگی است.

و نیز فرمود:

إِخْذِرِ الْهُزْلَ وَ اللَّعِبَ وَ كَثْرَةَ الْمُزَاحِ وَ الضُّحْكَ وَ التَّرَهَاتِ . (۲)

از سبکی و بازیگری و شوخی زیاد و پرخندیدن و سخنان یاوه گفتن خودداری کنید.

در هر صورت ارتکاب محرمات دارای ضرر فوق العاده ای است که آن ضرر مستقیماً متوجه دنیا و آخرت گناهکار است.

ای خداوند مهربان، ای آن که عاشق تر از تو نسبت به انسان وجود ندارد، ای مهر تابان قلب محبان، ای چراغ شب عاشقان، ای لطف بی نهایت در بی نهایت، امر و نهی تو تجلی عشق تو به بندگان توست، به آنچه انسان را امر کرده ای و از آنچه نهی فرموده ای به مصلحت او بوده، اجرای امر و نهی تو دنیای انسان را به معنای حقیقی آباد و آخرتش را عرصه گاه عیش راضیه می نماید، این درویشان خاک نشین و فقیران تهیدست و دردمندان محتاج را برای اجرای تمام اوامر و ترک معاصی و دورشدن از منہیات و محرمات توفیق عنایت کن و آنان را از افتادن در شهوات و امیال غلط به لطف و محبت حفظ فرما که ما را تکیه گاهی جز تو و طیبی غیر تو نمی باشد.

ص: ۳۷۹

۱- (۱) - غرر الحکم: ۴۵۶، حدیث ۱۰۴۲۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۸۷/۱۲، باب ۷۴. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۴۶۱، حدیث ۱۰۵۴۷. [۳]

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی آراسته با شکل مهیبی سرو بر را
گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را
یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار یا بشکنی از مادر و خود سینه و سر را
یا آن که بنوشی دوسه جامی تو از این می تا آن که بیوشم زهلاک تو نظر را
لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را
گفتا پدر و مادر من هر دو عزیزند هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را
لکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد نوشم دو سه جامی و کنم دفع خطر را
نوشید دو جامی و چو شد خیره زمستی هم مادر خود را زد و هم کشت پدر را
ای کاش شود خشک بُن تاک خداوند زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

(ایرج میرزا)

کوتاهی در شکر نعمت

اشاره

شکر نعمت ها حقیقتی است عملی که هیچ برنامه ای جای آن را نمی گیرد. این واقعیتی است که از قول حضرت حق به داود علیه السلام استفاده می شود به وقتی که از

ص: ۳۸۰

پروردگار سبحان می پرسد: شکر چیست؟ جواب می شنود: مصرف کردن نعمت در جایی که خواسته خود من است.

وقتی انسان عاقل و بیدار، سستی و تنبلی خویش را نسبت به اجرای اوامر الهیه و سرعت خود را در آلوده شدن به محرمات و تقصیرش را در برابر نعمت ها برای شکر و سپاس حضرت دوست می بیند، از دعا و درخواست و عرض حاجت و نیاز به پیشگاه پروردگار باز می ماند، چرا که بر اثر این سه برنامه غرق خجالت و حیاست.

سرشت طبیعی انسان این است که در برابر نیکی سپاس گزار باشد و اگر کسی برخلاف سجیه فطری خود رفتار کند مورد سرزنش خردمندان قرار می گیرد.

در این باره امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید:

اللُّؤْمُ أَنْ لَا تَشْكُرَ النُّعْمَةَ . (۱)

پستی این است که انسان سپاسگزار نعمت نباشد.

امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسَيْئَةٍ لَا تُغْفَرُ . (۲)

نعمتی که سپاس گزاری نشود مانند گناهی است که آمرزیده نشود.

یعنی گناهکاری در زشتی و زیان، آثاری دارد که ناسپاسی همان وضعیت را داراست.

از این رو رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بسیار به ادای حق الهی اهمیت داده و می فرماید:

ص: ۳۸۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۵/۷۵، باب ۱۹، حدیث ۴؛ تحف العقول: ۲۳۳. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۸۰، حدیث ۶۲۱۲. [۲]

من درباره شما از نعمت‌ها بیشتر از گناهان بی‌منامکم؛ بدانید که نعمت‌هایی که شکر آن گزارده نشود، هلاکت قطعی است. (۱) گاهی اوقات انسان به بلایی امیدوار باشد بهتر است از ناسپاسی که درباره نعمتی روا کند چو بلاکشی و صبر در مصیبت دارای اجر و پاداش است؛ اما عاقبت ناسپاسی زوال نعمت و محاکمه خداوند و ورود به جهنم است.

خدای متعال در آیاتی از کوتاهی بندگان گله مند است که می‌فرماید:

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٢﴾

و شما را در زمین جای دادیم، و در آن برای شما وسایل و ابزار زندگی قرار دادیم، ولی بسیار اندک و کم، سپاس می‌گزارید.

و یا در جای دیگر پس از یادآوری نعمت‌ها و برکاتی که به اهل داود علیه السلام عنایت فرمود؛ به خاندان او می‌فرماید:

اعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُ ﴿٣﴾

ای خاندان داود! به خاطر سپاس‌گزاری [به فرمان‌ها حق] عمل کنید؛ و از بندگانم اندکی سپاس‌گزارند.

حضرت امام صادق علیه السلام در بیان خواسته به حق خداوند می‌فرماید:

اگر نزد خداوند عبادتی بهتر از شکرگزاری در همه حال وجود داشت که بندگان مخلصش با آن عبادتش کنند، هر آینه آن کلمه را درباره همه مخلوقات به کار می‌برد؛ اما چون عبادتی بهتر از آن نبود، از میان عبادات آن

ص: ۳۸۲

۱- (۱) - نهج الفصاحه: ۶۲۱، حدیث ۲۲۰۲. [۱]

۲- (۲) - أعراف (۷): ۱۰. [۲]

۳- (۳) - سبأ (۳۴): ۱۳. [۳]

را خاص قرار داد و صاحبان آن را ویژه گردانید و فرمود: و اندکی از بندگان من سپاس گزارند....

سپس جامع تر می فرماید:

شکر کامل، اعتراف خاضعانه زبان درون در برابر خدای تعالی است به عجز و ناتوانی از به جا آوردن کمترین شکر او، چرا که توفیق شکر، خود نعمت تازه ای است که باید شکر آن را به جای آورد. (۱) برخی از انسان ها نه تنها به اصل شکرگزاری اهمیت نمی دهند بلکه به پیامدهای ناشکری هم توجه نمی کنند و در نتیجه گرفتار بلاهایی می شوند که گاهی درمان ندارد.

مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام در این باره توجه می دهند:

إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفِرُوا أَقْصَاهَا بِقَلْبِهِ الشُّكْرِ. (۲)

زمانی که مقدمات نعمت ها به شما رسید، پایان آن را با کمی سپاس از خود مرانید.

در وصف بنده غفلت زده همین بس که ذات اقدس الهی، بسیار به بنده اش مهلت ادامه حیات و تنفس می دهد و حتی توفیق کاری را فراهم می سازد و نعمت های زیاد فرو می ریزد. ولی بنده خدا خیال می کند که خداوند او را دوست دارد در حالی که گناهان او انباشته گشته و در فرصت مناسبی حال او گرفته می شود.

خداوند به دروغگویان و منکران آیات حق هشدار می فرماید:

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ

ص: ۳۸۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۲/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۷۷؛ مصباح الشریعه: ۲۴.

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۱۳. [۱]

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی دانند [به ورطه سقوط و هلاکت می کشانیم تا عاقبت به عذاب دنیا و آخرت دچار شوند .] * و به آنان مهلت می دهیم؛ [زیرا از سیطره قدرت ما بیرون رفتنی نیستند] یقیناً تدبیر و نقشه من استوار است .

استدراج و مهلت دهی خداوند

امام حسین علیه السلام، «استدراج» خداوند را چنین معنا می فرماید:

مهلت دهی از خداوند سبحان به بنده اش این است که به او نعمت های فراوان دهد و توفیق شکرگزاری را از وی بگیرد. (۲) از امام صادق علیه السلام درباره مهلت دهی خداوند پرسیدند، فرمود:

معنایش این است که بنده گناه می کند و خداوند به او فرصت می دهد و با وجود گناه باز به او نعمت دهد تا از این نعمت او را از طلب آمرزش برای آن گناه باز دارد. چنین کسی بدون آن که بفهمد به مرور به خشم و کيفر خداوند نزدیک شده است. (۳) در حقیقت غفلت از بخشنده نعمت و کوتاهی در قدردانی از آن؛ سبب غرور نفسانی و زیاده خواهی می گردد و سپس در اثر افزون طلبی دچار طغیان شده و بعد آمرزش خواهی را فراموش کند و به کيفر دردناک گرفتار می شود.

به این جهت پرهیز از این روال خطرناک باید مد نظر مؤمن خردمند باشد.

ص: ۳۸۴

۱- (۱) - أعراف (۷) : ۱۸۲ - ۱۸۳ . [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۷/۷۵، باب ۲۰، حدیث ۲؛ تحف العقول: ۲۴۶. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۱۸/۵، باب ۸، حدیث ۱۰؛ الکافی: ۴۵۲/۲، حدیث ۲. [۳]

امام علی علیه السلام به این وضعیت نگران کننده آدمی، نگاه ویژه ای داشته و می فرماید:

يَا بْنَ آدَمَ ، اِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَ اَنْتَ تَعْصِيهِ فَاخْذِرْهُ . (۱)

ای فرزند آدم، چون ببینی که خداوند پاک نهاد نعمت هایش را پی در پی به سوی تو می فرستد در حالی که او را نافرمانی می کنی از وی برحذر باش.

اعتراف به تقصیر و گناه

یک پرسشی که همیشه در ذهن عارفان و سالکان راه حقیقت بوده است این که حضرات معصومان علیهم السلام که نمایندگان و واسطه فیض حق تعالی بر روی زمین هستند و برحسب واژه و معنی از مقام عصمت برخوردارند، چرا و چگونه اعتراف به تقصیر و خطا می کنند؟

بعضی بزرگان این سؤال پاسخ داده اند:

۱ - معصومان علیهم السلام نفس خویش را در مقام بنده ذلیل و گنهکار قرار می دهند و از آن مرتبه به درگاه حق راز و نیاز و مناجات می کنند؛ زیرا آنان به حقیقت نفس انسانی و باطن و ظاهر و فضایل و رذایل آدمی آگاهند؛ پس برای آموزش و آشنایی بندگان خدا با شیوه ارتباط با حضرت حق؛ به نمایندگی از انسان به درگاه الهی خطاب یا شکایت می کنند.

۲ - معصومان علیهم السلام در مقام محاسبه نفس و خوف از مقام الهی از این که کوتاهی یا عصیانی در اعمال و افکار به خاطر غلبه هوای نفس یا فریب شیطان اتفاق می افتد و روح و روان آدم را آزرده می سازد؛ یک ریاضیت روحانی در افق معنوی برای

ص: ۳۸۵

رسیدن به حُبّ و قرب الهی در برنامهٔ عبادی خود قرار می دهند که هر کس این روش را پیاده کند در طریقت آنان عارف به حق خواهد شد.

بنابراین سستی و کوتاهی در عمل به تکالیف الهی و شرعی و اخلاقی و ناتوانی در سپاس گزاری و ادای حقوق خداوند از صفات بارز انسان جهول و کفور است و همهٔ ما بر این تقصیرها و خطاها معترفیم.

ص: ۳۸۶

[«۳» وَ يَحْدُونِي عَلَى مَسْأَلَتِكَ تَفَضُّلِكَ عَلَيَّ مَنْ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ إِلَيْكَ وَ وَفَدَ بِحُسْنِ ظَنِّهِ إِلَيْكَ إِذْ جَمِيعُ إِحْسَانِكَ تَفَضُّلٌ وَ إِذْ كُلُّ نِعْمِكَ ابْتِدَاءٌ «۴» فَهِيَ أَنَا ذَا يَا إِلَهِي وَ أَقِفْ بَبَابِ عِزِّكَ وَ قُوفِ الْمُسْتَسْلِمِ الدَّلِيلِ وَ سَائِلِكَ عَلَى الْحَيَاءِ مِنِّي سُؤَالَ الْبَائِسِ الْمُعِيلِ «۵» مُقِرُّ لَكَ بِأَنِّي لَمْ أَسْتَسْلِمْ وَقْتُ إِحْسَانِكَ إِلَّا بِالْإِقْلَاعِ عَنْ عِضْيَانِكَ وَ لَمْ أَخْلُ فِي الْحَالَاتِ كُلِّهَا مِنْ امْتِنَانِكَ]

و آنچه مرا به جانب درخواست از تو پیش می برد، احسان توست به کسی که با نیت خالص به سوی تو آمد، و با خوش گمانیش به پیشگاه حضرتت وارد شد؛ زیرا تمام احسانت تفضل و همه نعمتت، آغاز و ابتدایی از جانب تو نسبت به آفریده هاست. ای معبود من! اینک منم که به پیشگاه عزت ایستاده ام؛ ایستادن فرمان بردار خوار، و بر اساس حیا و شرمم از تو درخواست کننده ام، درخواست کننده بی نوای عیال وار.

اقرار دارم به این که هنگام احسانت، جز برکنار ماندن از نافرمانیت، فرمانی نبرده ام، و در تمام حالات از نیکی و احسانت، بی بهره نبودم.

در فرازهای ملکوتی بالا، دو محور بیان شده است:

۱ - حسن ظنّ

۲ - تفضّل حق

حسن ظنّ

اشاره

انسان به هنگامی که در محدوده قدرت و وسعتش، قلب را به نور ایمان منور کرد و پیوندش را با حضرت ربّ العزّه بر اساس معرفت و شناخت استحکام بخشید و به عرصه با عظمت محشر و روز قیامت به دیده یقین نظر کرد و تابلوی نفس را به نقش حسنات اخلاقی بیاراست و اعضای رئیسه جسم را هماهنگ با عمل صالح کرد و از زشتی های گذشته تائب شد و دست برداشت، باید در این که حضرت محبوب او را می پذیرد و از گذشته اش در می گذرد و حسناتش را قبول می نماید و بدنش را بر عذاب، حرام و ورودش را به بهشت لازم می نماید، حسن ظنّ و خوش گمانی جدی به پروردگار مهربان نشان دهد که امام رضا علیه السلام می فرماید خداوند متعال فرموده:

من با حسن ظنّ عبدم به من، با او معامله می کنم. (۱) قَالَ عَذَابِي اصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءَ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ « (۲)

عذابم را به هر کس بخوادم می رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است، پس به زودی آن را برای کسانی که [از شرک، کفر، بت پرستی و ارتداد] می پرهیزند و زکات می پردازند و به آیاتم ایمان می آورند، مقرر و لازم می دارم.

ص: ۳۸۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۶/۶۷، باب ۵۹، حدیث ۱۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۵۱/۱۱، باب ۱۶، حدیث ۱۲۹۰۷.

۲- (۲) - اعراف (۷): ۱۵۶. [۲]

بر اساس این آیه هر کسی دست از گناه بردارد و ظاهر و باطن به تقوا آراسته نماید و از پرداخت حقوق خدایی بخل نوزد و به تمام آیات الهی ایمان آورد، باید به رحمت حق امید ببندد و نسبت به مولایش در این که دست او را گرفته و از افتادن در ورطه هلاکت حفظ می کند و وی را در پوششی سنگین از رحمتش قرار می دهد، حسن ظنّ نشان بدهد.

در صورتی که انسان برابر با برنامه های الهی دست از گناه بردارد و در راه ایمان و یقین قرار گیرد و به عمل صالح آراسته شود، آنگاه بدگمان به حق باشد و تصوّرش بر این مبنا قرار گیرد که حضرت او مرا نمی پذیرد و به تعبیر روایات بدگمان به مولا- باشد، حالت زشتی به خود گرفته و اتفاقاً حضرت محبوب هم در برزخ و قیامت مساوی با بدگمانی وی با او معامله خواهد کرد.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَغْفِرٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ « (۱)

و قطعاً پروردگارت نسبت به مردم با ظلم و ستمی که می کنند صاحب آمرزش است ، و مسلماً پروردگارت سخت کیفر است .

وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ « (۲)

و کسانی که از خدا و پیامبرش اطاعت کنند و از خدا بترسند و از او پروا نمایند ، پس آنان همان کامیابانند .

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ « (۳)

قطعاً ما امیدواریم که چون نخستین ایمان آورندگان [از این قوم] بودیم ، پروردگارمان خطاهای ما را ببامرزد .

ص: ۳۸۹

۱- (۱) - رعد (۱۳) : ۶. [۱]

۲- (۲) - نور (۲۴) : ۵۲. [۲]

۳- (۳) - شعراء (۲۶) : ۵۱. [۳]

وَحَدَّثَنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ وَهُوَ عَلَى مِثْرِهِ : وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِلَّا بِحَسَنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ رَجَائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلُقِهِ وَ الْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ . وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤْمِنًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْاسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ تَقْصِيرٍ مِنْ رَجَائِهِ مِنْ سُوءِ خُلُقِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ . وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ بِاللَّهِ إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ ، لِأَنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ بِيَدِهِ الْخَيْرَاتُ يَسْتَحْيِي أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ وَ الرَّجَاءَ ثُمَّ يُخْلِفُ ظَنَّهُ وَ رَجَاءَهُ ، فَأَحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ ، وَ ارْغَبُوا إِلَيْهِ . (١)

در کتاب علی علیه السلام یافتیم که پیامبر بر بالای منبر فرمودند:

قسم به خدایی که معبودی جز او نیست، هرگز به عبد مؤمن خیر دنیا و آخرت عنایت نشده مگر به خاطر حسن ظنش به خدا و امید به حضرت او و نیکی اخلاق و خودداری از غیبت مردم مؤمن. و قسم به معبودی که جز او معبودی نیست، خداوند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نمی کند مگر به خاطر سوء ظنش به خدا و کم امیدی وی به رحمت دوست و بدخلقیش و غیبتش از مردم مؤمن. و قسم به خدایی که جز او خدایی وجود ندارد، بنده مؤمن به خدا حسن ظن نمی ورزد مگر این که خدا در کنار حسن ظن اوست؛ زیرا که حضرت حق آقا و بزرگوار است، تمام خوبی ها و خیرات به دست اوست، حیا می کند به حسن ظن عبد و امید به رحمت او توجه نکند و خلاف آن با عبدش رفتار کند، پس به حضرت معبود حسن ظن بورزید و به او رغبت کنید.

ص: ۳۹۰

عراقی به پیشگاهش عرضه می دارد:

مرا درد تو درمان می نماید غم تو مرهم جان می نماید

مراکز جام عشقت مست باشم وصال و هجر یکسان می نماید

چو من تن در بلای عشق دادم همه دشوارم آسان می نماید

به جان من غم تو شادمان باد هر آن لطفی که بتوان می نماید

اگر یک لحظه ننماید مرا سوز دگر لحظه دو چندان می نماید

دلم با این همه اندوه ز شادی بهار و باغ و بستان می نماید

خیالت آشکارا می برد دل اگر روی تو پنهان می نماید

لب لعل تو جانم می نوازد بنفشه آب حیوان می نماید

ندانم تا چه خواهد فتنه انگیخت که زلفش بس پریشان می نماید

به دوران توزان تنگ است دلها که حسن تو فراوان می نماید

چو ذره در هوای مهر رویت عراقی نیک حیران می نماید

(فخرالدین عراقی)

تفصّل حق

فضل و تفصّل بنا بر آنچه بیداران راه محبوب از آیات و روایات استفاده کرده اند به معنای احسان و نیکی از جانب خدا به عبد است بدون حقی و کار و کوششی از طرف انسان که احسان جزای آن باشد.

فضل و تفصّل یعنی لطف و بخشش مجانی حضرت ربّ العزّه به نیازمند و دردمند و فقیر و محتاج و مستمند و آزمند. البته لطف و بخشش حضرت او به عبد به صورت مجانی و بدون حق مقابل، منافات با عملی که سبب ورود به بهشت است ندارد که برای ورود در بهشت عمل و اخلاق و اعتقاد لازم است و پس از ورود به بهشت که در برابر عمل است، فضل او هم به انسان می رسد، چنانکه تمام

انسان ها در دنیا از فضل و احسان حضرتش بدون حقّ مقابل برخوردارند.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١﴾

آن گاه بعد از [پیمان گرفتن ، از وفا کردن به آن] سرپیچی کردید ، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود ، قطعاً از زیانکاران بودید

وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢﴾

در حالی که خدا هر که را بخواهد به رحمت خود اختصاص می دهد ؛ و خدا دارای فضل بزرگی است .

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣﴾

خدا نسبت به مردم دارای فضل و احسان است ، ولی بیشتر مردم سپاس نمی گزارند .

قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٤﴾

[در پاسخ یاوه های آنان] بگو : فضل و رحمت [که از جلوه هایش نبوت ، کتاب ، معجزه و قبله است ،] به دست خداست ، به هر کس بخواهد می دهد ؛ و خدا بسیار عطا کننده و دانا است . * هر که را بخواهد ، به رحمت خود اختصاص می دهد و خدا دارای فضل بزرگ است .

وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥﴾

ص: ۳۹۲

۱- (۱) - بقره (۲) : ۶۴ . [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۰۵ . [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۲۴۳ . [۳]

۴- (۴) - آل عمران (۳) : ۷۳ - ۷۴ . [۴]

۵- (۵) - آل عمران (۳) : ۱۵۲ . [۵]

و از شما در گذشت ؛ و خدا بر مؤمنان دارای فضل است .

فَأَنْقَلِبُوا بِنِعْمِهِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلِهِ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١﴾

پس با نعمت و بخششی از سوی خدا [از میدان جنگ] بازگشتند ، در حالی که هیچ گزند و آسیبی به آنان نرسیده بود ، و از خشنودی خدا پیروی کردند ؛ و خدا دارای فضلی بزرگ است .

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢﴾

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود ، یقیناً همه شما جز اندکی ، از شیطان پیروی می کردید .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٣﴾

ای اهل ایمان ! اگر [در همهٔ امورتان] از خدا پروا کنید ، برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می دهد ، و گناهانتان را محو می کند ، و شما را می آمرزد ؛ و خدا دارای فضل بزرگ است .

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٤﴾

بگو : [این موعظه ، دارو ، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست ، پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می کنند ، بهتر است .

کتاب خدا از جزء اول تا جزء آخر به مناسب های گوناگون از فضل حضرت ذوالفضل خبر می دهد.

ص: ۳۹۳

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۷۴ . [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۸۳ . [۲]

۳- (۳) - انفال (۸) : ۲۹ . [۳]

۴- (۴) - یونس (۱۰) : ۵۸ . [۴]

عاقل است آن که بود عاشق و دیوانه تو شمع جمع است هر آن کو شده پروانه تو

خال تو دانه بود، زلف تو دام دل من من به قربان تو و دام تو و دانه تو

ساکن کوی تو را با حرم و دیر چکار آشنای تو ندارد سر بیگانه تو

می رود نشئه می در دو جهان از سر وی هر که یک جرعه خورد باده زیمانه تو

ممتی بر سرم از لطف نه ای باده فروش رخصتی ده که نهم پای به میخانه تو

ای دل از هر دو جهان صحبت یاری بگزین تا تو را سود دهد همت مردانه تو

واعظا من به فنون تو نگردم مفتون که نباشد اثری هیچ در افسانه تو

خانه از مردم بیگانه پرداز ای جان تا که جانانه نهد پاک به کاشانه تو

گر به گنجینه اسرار رسیدی رنجی می توان گفت که گنجی است به ویرانه تو

(رنجی)

ص: ۳۹۴

«(۶) فَهَلْ يَنْفَعُنِي يَا إِلَهِي إِقْرَارِي عِنْدَكَ بِسُوءِ مَا اكْتَسَبْتُ؟ وَ هَلْ يُنْجِينِي مِنْكَ اعْتِرَافِي لَكَ بِقَبِيحِ مَا ارْتَكَبْتُ؟ أَمْ أَوْجِبَتْ لِي فِي مَقَامِي هَذَا سُخْطُكَ؟ أَمْ لَزِمَنِي فِي وَقْتِ دُعَايِ مَقْتُكَ؟» [

ای معبود من! اقرارم نزد تو به زشتی اعمالی که مرتکب شده ام، آیا برایم سودی خواهد داشت؟ و اعترافم به محضر حضرتت به بدی کرداری که از من صادر شده، آیا مرا از عذاب تو نجات خواهد داد؟ یا در این وضعی که هستم، خشم و غضبت را بر من حتم و واجب نمودی، یا در وقت درخواستم، دشمنیت ملازم من گشته؟!]

اقرار به گناه و نجات از غضب خدا

اشاره

بی بهره بودن از عنایت رب جلیل زوایای گوناگونی دارد، به گونه ای که احساس نیاز را در نهاد آدمی برمی انگیزد که به طور طبیعی انسان نیازمند را وادار می کند که به دنبال پناهگاه امنی برود و در نزد او زانو بزند ولی از آن جا که نهاد آدمی حقیقتی نامحدود و نیازهای او نیز بی نهایت است، تنها حقیقت نامحدود می تواند ظرف بی نهایت را پر کند، بر این پایه؛ ظرف ماده با همه گستردگی که دارد چون محدود است، هیچ گاه نمی توان نیاز حقیقی نامحدود را برآورده نماید. ناگزیر انسان برای برطرف کردن نیازمندی و کمبودهای مادی و معنوی خود باید به آن حقیقت بی انتها وصل گردد تا به صورت دعا یا مناجات عارفانه یا اعتراف به گناه؛ به خواسته

اعتراف به خطاکاری اسباب رحمت و حلم و احسان را فراهم می کند و هر که به خداوند حسن ظن داشته باشد به یقین اقرار او به عفو و گذشت الهی منجر شود و این اقرار باید بسیار خاضعانه و خالصانه باشد و اعتقاد بر آن که اعمال و کردار او مانند جاهلان به قدرت خداوند یا منکران لطف حق است.

حضرت امام سجاد علیه السلام در دعا این وضعیت روحی را چنین توصیف می فرماید:

«هَذَا مَقَامٌ مَنْ تَدَاوَلَتْهُ أَيْدِي الدُّنُوبِ وَقَادَتْهُ أَرْمَهُ الْخَطَايَا وَاسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ فَقَصَرَ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ تَفْرِيطاً وَتَعَاطَى مَا نَهَيْتَ عَنْهُ تَغْرِيراً كَالْجَاهِلِ بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهِ أَوْ كَالْمُنْكَرِ فَضَلَ إِحْسَانِكَ إِلَيْهِ» (۱) این جایگاه کسی است که دست های گناهان او را دست گردان کرده اند، و مهارهای خطاها او را به دنبال خود کشیده اند، و شیطان بر او چیره شده و از باب ضایع کردن امر نسبت به آنچه امر فرمودی کوتاهی کرده، و به خاطر غفلتش از عاقبت کار، آنچه را نهی کردی مرتکب شده، مانند کسی که قدرتت را بر وجودش جاهل و فراوانی احسانت را نسبت به خودش منکر است.

سپس حضرت در جای دیگر طلب عفو و ترحم از درگاه خداوند می فرماید:

«مَوْلَايَ اَرْحَمِ كَبُوتِي لِحُرِّ وَجْهِي وَزَلَّهَ قَدَمِي وَعُدَّ بِجِلْمِكَ عَلَيَّ جَهْلِي وَبِإِحْسَانِكَ عَلَيَّ إِسَاءَتِي فَأَنَا الْمُقَرَّرُ بِذَنْبِي الْمُعْتَرِفُ بِخَطِيئَتِي وَهَيْدِي يَدِي وَنَاصِيَتِي أَسْتَكِينُ بِالْقَوْدِ مِنْ نَفْسِي» (۲) سقوط و به رو در افتادنم، و لغزش گامم را رحمت آر، و به نادانیم

۱- (۱) - صحیفه سجادیه: دعای ۳۱. [۱]

۲- (۲) - صحیفه سجادیه: دعای ۵۳. [۲]

با بردباریت و به بدکرداریم با احسانت به من بازگرد. من به گناهم اقرار دارم و به خطایم اعتراف می کنم. این دست و سر من است که برای قصاص از نفسم آن را به زاری تسلیم می کنم.

و ذات حق تعالی هم همین حال را می خواهد که زمینه گذشت و مغفرت آماده گردد که حضرت باقر علیه السلام بر این قصد پروردگار سوگند یاد می فرماید:

لَا وَاللَّهِ مَا أَرَادَ اللَّهُ مِنَ النَّاسِ إِلَّا خِصْلَتَيْنِ أَنْ يُقَرُّوا لَهُ بِالنَّعْمِ فَيَزِيدَهُمْ وَبِالدُّنُوبِ فَيَغْفِرَ لَهَا لَهُمْ . (۱)

نه به خدا قسم، خداوند از مردم دو چیز خواسته است: یکی این که اقرار به نعمت های الهی کنند تا بیفزاید و دیگر این که اقرار به گناهان کنند تا بپامزد.

و می فرماید:

وَاللَّهِ مَا يَنْجُو مِنَ الذَّنْبِ إِلَّا مَنْ أَقْرَبَهُ . (۲)

به خدا سوگند از گناه نجات نیابد مگر کسی که به آن اعتراف کند.

معاویه بن عمار گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا خَرَجَ عَبْدٌ مِنْ ذَنْبٍ بِإِصْرَارٍ وَ مَا خَرَجَ عَبْدٌ مِنْ ذَنْبٍ إِلَّا بِإِقْرَارٍ . (۳)

هر آینه به خدا سوگند هیچ بنده به اصرار بر گناه از آن بیرون نرود و هیچ بنده ای از گناه مگر به اعتراف بر آن خارج نشود.

سرچشمه اقرار به خطای نفس و غلبه شهوات، اعتراف به ربوبیت الله و رسالت پیامبران او و آنچه که از نزد آنان رسیده است، می باشد.

ص: ۳۹۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶/۶، باب ۲۰، حدیث ۵۵؛ [۱] الکافی: ۴۲۶/۲، حدیث ۲. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۴۲۶/۲، حدیث ۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۳۶/۶، باب ۲۰، حدیث ۵۶. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۴۲۷/۲، حدیث ۴؛ [۵] وسائل الشیعه: ۵۹/۱۶، باب ۸۲، حدیث ۲۰۹۷۶. [۶]

امام رضا علیه السلام به فضل بن شاذان؛ در بیان علت لزوم ایمان به خدا و فرستادگان او و هر چه از سوی حق آمده است، فرمود:

ایمان به دلایل فراوانی ضرورت دارد از جمله این که اگر کسی به وجود خدای عزوجل اعتراف نمی کرد و از معاصی او دوری نمی جست و از ارتکاب گناهان بزرگ باز نمی ایستاد و در پیروی از خواهش های نفسانی و لذت بردن از فساد و ستم و حق کشی از کسی نمی ترسید، هر گاه مردم دست به این کارها می زدند و هر فردی بدون ترس و پروا از کسی دنبال هوس های خود می رفت، بی گمان مردم همه به فساد و تبهکاری کشیده می شدند و به ناحق به جان یکدیگر می افتادند و خون ها ریخته می شد و به ناموس و اموال هم تجاوز می کردند و به ناچار دنیا خراب شده و خلائق هلاک گشته و زراعت و نسل تباہ می گردید.

یکی دیگر از دلایل این است که ما یافته ایم که مردم در نهان و به دور از چشم مردم دست به فساد و خلاف می زنند. پس اگر اقرار به وجود خدا و ترس از عالم غیب نبود، هیچ کس در خلوت خود و تنهایی خواسته نفسانی اش از کسی نمی ترسید و ترک معصیت نمی کرد و به حرمت دیگران دست درازی می کرد و گناهان کبیره را مرتکب می شد؛ در نتیجه بین همه مخلوقات هلاکت پیدا می شد.

پس قوام خلق و صلاح آنان، ممکن نیست مگر به این که آنان اعتراف به دانای آگاهی کنند که از اسرار و نهان باخبر بوده و به مصلحت امر و از فساد نهی می نماید و هیچ امر نهانی از او پنهان نیست تا به این وسیله از انواع و اقسام فساد متنفر گردند. (۱) البته این اقرار قلبی به جنایت نفس و غضبناک کردن حق تعالی باید در پوشش درونی دل باشد و تنها او و خداوند بدانند و هرگز کسی را خبر نکند.

ص: ۳۹۸

۱- (۱) - عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۹۹/۲، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۰/۳، باب ۱، حدیث ۲۳.

اصبغ بن نباته می گوید:

مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و گفت: ای امیر مؤمنان! من زنا کردم مرا پاک گردان، امیر روی خود را از او برگرداند، سپس فرمود: بنشین. آنگاه رو به مردم کرد و فرمود: اگر کسی از شما این گناه را مرتکب شود آیا نمی تواند آن را بپوشاند، همچنان که خدا بر او پوشانده است؟ (۱) پس از این برخورد حضرت معلوم شد که اعتراف به گناه نزد مردم به طور کلی ناپسند و شکستن حرمت بنده خداست.

از آداب دعا کردن، اقرار به گناه است، خواننده حق باید در شروع خواسته به گناهان مقرّر و معترف و توبه کننده باشد.

حضرت صادق علیه السلام در آداب دعا چنین می فرماید:

در دعا ابتدا باید خدا را ستود، سپس به گناه اعتراف نمود و آنگاه حاجت را خواست؛ سوگند به حق که بنده تنها با اقرار به گناه از گناه خارج می شود. (۲) بنابراین در اقرار به گناه پنج فایده است:

اول: انقطاع به خدای تعالی.

دوم: شکستگی قلب که فضیلت بسیار دارد.

سوم: حصول رقت و دلسوزی که نشانه اخلاص است و آن هنگام پذیرفته می شود.

چهارم: اقرار و اعتراف باعث گریه شود که از بهترین آداب دعاست.

پنجم: موافقت با امر امام صادق علیه السلام است که روایت آن گذشت. (۳)

ص: ۳۹۹

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۳۸/۲۸، باب ۱۶، حدیث ۳۴۱۵۹؛ من لایحضره الفقیه: ۳۱/۴، حدیث ۵۰۱۷.

۲- (۲) - الکافی: ۴۸۴/۲، حدیث ۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۱۴/۹۰، باب ۱۷، ذیل حدیث ۱۹.

۳- (۳) - عده الدّاعی: ۱۶۷.

[«(۷) سُبْحَانَكَ لَا- أَيْسُسُ مِنْكَ وَ قَدْ فَتَحْتَ لِي بَابَ التَّوْبَةِ إِلَيْكَ بَلْ أَقُولُ مَقَالَ الْعَبِيدِ الدَّلِيلِ الظَّالِمِ لِنَفْسِهِ الْمُسِيءِ تَخَفٌ بِحُزْمِهِ رَبِّهِ
«(۸) الَّذِي عَظُمَتْ ذُنُوبُهُ فَجَلَّتْ وَ أَدْبَرَتْ أَيَّامُهُ فَوَلَّتْ حَيْتِي إِذَا رَأَى مِدَّةَ الْعَمَلِ قَدْ انْقَضَتْ وَ غَايَةَ الْعُمْرِ قَدْ انْتَهَتْ وَ أَيْقَنَ أَنَّهُ لَا
مَحِيصَ لَهُ مِنْكَ وَلَا- مَهْرَبَ لَهُ عَنِكَ تَلَقَّاكَ بِالْإِنَابَةِ وَ أَخْلَصَ لَكَ التَّوْبَةَ فَقَامَ إِلَيْكَ بِقَلْبٍ طَاهِرٍ نَقِيٍّ ثُمَّ دَعَاكَ بِصَوْتٍ حَائِلٍ
خَفِيٍّ]

پاک و منزهی، از تو ناامید نمی شوم و حال آن که در توبه به محضرت را به رویم گشوده ای؛ بلکه سخن می گویم، سخن بنده ای خوار؛ بنده ای ستم کننده به خویش؛ بنده ای که حرمت پروردگارش را سبک شمرده؛ بنده ای که گناهانش بزرگ شده و روی هم انباشته گشته و روزگارش از او روی گردان شده، و به او پشت کرده، تا جایی که چون نظر می کند، می بیند زمان عمل سپری شده، و نهایت عمر به پایان رسیده. یقین می کند که برای او گریزگاهی از عذابت، و پناهگاهی از کيفرت وجود ندارد. همراه انابه و ناله با حضرتت روبه رو می شود و بازگشت و توبه را برای تو خالص می کند، پس با دلی پاک و پاکیزه در پیشگاهت می ایستد. سپس با ناله ای سوزناک و آهسته تو را می خواند.

اشاره

انسان دو چهره حقیقی دارد: چهره ای که قوس صعود است و چهره ای که قوس نزول است و سیر هر دو بی نهایت است و بین آن دو صورت رابطه مستقیم برقرار است. هر اندازه انسان در چهره بندگی پیش رود و در مسیر عبودیت محض سیر کند چهره او شکوفاتر می شود. و برعکس، هر اندازه از صورت بندگی او کاسته شود، صورت ربوبی در او کم رنگ شود. پس هر اندازه متیت و خودیت در ظرف عبودیت از دست برود، صورت پروردگاری به دست می آید و رشد می نماید و هر قدر چهره ربوبی از دست برود، می توان با تقویت چهره بندگی آن را دریافت نمود و به درجات معرفت و کمال رسید.

مؤمن به جایی می رسد که نه تنها داشتن استعداد بروز گناه را گناه می داند بلکه حقیقت امکان ابراز خویش را هم در برابر حقیقت وجودی حق گناه می شمارد، از این رو در نمازش کاستی می بیند، اگر چه نماز او از جهت توان و ادای وظیفه تمام باشد.

امام معصوم علیه السلام در مقام شهود توانمندی های استعداد خود که می گوید:

«خدایا! مرا ببخش» خود او ظهور حق است و من او بقای بعد از فناست، از این جهت امام علیه السلام می خواهد به واسطه بخشش حق از این مقام به مقام کامل تری برسد تا جایی که در من تعینی نماند و به مطلق کمال وصل گردد.

قرآن راه بازگشت همراه با امیدواری را به روی همه بندگان خطاکار می گشاید؛ زیرا هدف اصلی از همه این امور تربیت و هدایت است نه انتقام گیری و خشونت، بلکه با بیانی از روی لطف و محبت؛ آغوش رحمتش را برای بندگان باز کرده و فرمان قبولی آنها را صادر نموده است:

وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا

و اوست که توبه را از بندگانش می پذیرد و از گناهان درمی گذرد و آنچه را انجام می دهید ، می داند .

یا در جای دیگر مژدهٔ آمرزش و گذشت را پس از تصفیهٔ نفس از آلودگی ها را داده است:

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۲)

پس کسی که بعد از ستم کردنش توبه کند و [مفاسد خود را] اصلاح نماید ، یقیناً خدا توبه اش را می پذیرد ؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است .

به راستی از کسی که رحمتش بر غضبش پیشی گرفته و بندگان را برای رحمت و کرامت آفریده نه خواری، و عذاب و دریای کرم و آفتاب فیض او نامحدود است؛ به غیر از این انتظاری نیست.

آیهٔ فوق در بازگشت به حق را به سوی دزدان و رهنان اموال مردم باز گذاشته است که اگر کسی پیش از اثبات عمل سرقت در دادگاه دنیایی؛ توبه کند حد سرقت از او برداشته می شود و چنانچه به دنبال اصلاح امور نفسی و مالی برآید بدون نگرانی بخشیده می شود. البته این توبه باید اختیاری یا عنایتی باشد که قبل از گرفتاری در زندان آهنی به گناه خود در محضر حق اعتراف کند و گرنه توبهٔ اضطراری به هنگام مشاهدهٔ عذاب خداوند یا آثار مرگ، ارزشی ندارد.

بنابراین کسی نباید از رحمت خدا ناامید گردد؛ شاید در قیامت هم مشمول شفاعت رسول الله صلی الله علیه و آله واقع شود تا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هم به آزادی او از آتش

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۲۵. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۳۹. [۲]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

توبه ریسمان خدا و سپاه عنایت اوست. بنده باید پیوسته در هر حال بر توبه همت گمارد. هر گروهی از بندگان را توبه ای است: توبه پیامبران از فاش شدن راز است و توبه برگزیدگان از دم زدن است و توبه اولیا از رنگارنگی خطورات دل و توبه خاصان از پرداختن به غیر خدا و توبه عوام از گناهان است. (۱) پس امام علی علیه السلام بازگشت همیشگی به حق را از صفات بارز مؤمن می داند و می فرماید:

تُوبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَادْخُلُوا فِي مَحَبَّتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَ الْمُؤْمِنُ تَوَّابٌ. (۲)

به درگاه خداوند عزیز و بلند مرتبه توبه برسد و به حلقه محبت او درآید؛ زیرا خداوند توبه گران و پاکیزگان را دوست می دارد و مؤمن بسیار توبه کننده است.

تا فرصت باقی است و حجت خدا بر روی زمین واسطه فیض حق است؛ در بساط رحمت حق، جرعه ای آب توبه بنوشیم؛ چون حجت برداشته شود، درهای توبه بسته می شود، آنگاه ایمان آوردن و اعتراف به گناه سودی ندارد که حضرت فرمود:

مَنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أُمِرَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْهِ، وَ بِقَاعُ الْأَرْضِ أَنْ

ص: ۴۰۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۱/۶، باب ۲۰، حدیث ۳۸؛ مصباح الشریعه: ۹۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۴؛ [۱] الخصال: ۶۲۳/۲.

تَكْتُمَ عَلَيْهِ وَ أَنْسِيَتِ الْحَفْظَهُ مَا كَانَتْ تَكْتُبُ عَلَيْهِ . (۱)

هر کس توبه کند خداوند او را بیمارزد و به جوارح او و جای جای زمین دستور داده شود که آبروی او را حفظ کند و عیب هایش را بپوشاند و گناهان که فرشتگان حافظ اعمال برایش نوشته اند از یاد آنان برده شود.

امام رضا علیه السلام در پاسخ به این پرسش که چرا خداوند فرعون را با آن که ایمان آورد و به یگانگی او اعتراف کرد غرق ساخت ؟ فرمود:

زیرا او هنگامی ایمان آورد که عذاب را مشاهده کرد و ایمان به حق در وقت فشار و کیفر پذیرفته نیست. (۲) اکنون ای انسان به راه توبه بازگرد و تا درهای آسمان را گشوده اند؛ به جبران گذشته پرداز.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

ثَمَرَةُ التَّوْبَةِ ، إِسْتِدْرَاكُ فَوَارِطِ النَّفْسِ . (۳)

نتیجه بازگشت به خدا، جبران زیاده روی های نفس است.

مناجات عاشقان

با درد خستگان درمان چه کار دارد با وصل کشتگان هجران چه کار دارد

ص: ۴۰۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸/۶، باب ۲۰، حدیث ۳۲؛ [۱] ثواب الأعمال: ۱۷۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۳/۶، باب ۲۰، حدیث ۲۵؛ علل الشرایع: ۵۹/۱، حدیث ۲. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۹۵، حدیث ۳۸۴۰. [۴]

از سوز بی دلانت مالک خبر ندارد با عیش عاشقانت رضوان چه کار دارد
در لعل توست پنهان صد گونه آب حیوان از بیدلی لب من با آن چه کار دارد
هم دیده تو باید تا چهره تو بیند کآن جا که آن جمالست انسان چه کار دارد
عاشق گر از در تو نشنید مرحبائی چون حلقه بر در تو چندان چه کار دارد
گر بر درت نیام شاید که باز پرسند پوسیده استخوانی با خوان چه کار دارد
در دل که عشق نبود معشوق کی توان یافت جائی که جان نباشد جانان چه کار دارد
در دل غم عراقی وانگاه عشق باقی در خانه طفیلی مهمان چه کار دارد

(فخرالدین عراقی)

[«۹» قَدْ تَطَّأْتَ لَكَ فَاَنْحَنِي وَ نَكَسَ رَأْسَهُ فَانْتَنَى قَدْ اَزْعَشْتَ خَشِيَّتَهُ رَجْلَيْهِ وَ غَرَقْتَ دُمُوعَهُ خَدَّيْهِ يَدْعُوكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ يَا اَرْحَمَ مَنْ اَتَّابَهُ الْمُسْتَرْحِمُونَ وَ يَا اَعْطَفَ مَنْ اَطَّافَ بِهِ الْمُسْتَغْفِرُونَ وَ يَا مَنْ عَفُوهُ اَكْثَرُ مِنْ نَقْمَتِهِ وَ يَا مَنْ رِضَاةٌ اَوْفَرُ مِنْ سَخَطِهِ]

در جایی که در برابرت، سر تواضع و فروتنی پایین انداخته، تا جایی که از شدت فروتنی خمیده گشته و از خواری سر به زیر افکنده؛ به طوری که قامت راستش کج شده، بیم و ترسش از عظمت تو، قدم هایش را به لرزه انداخته، و اشک هایش صفحه رخسارش را فراگرفته. تو را با این جملات می خواند: ای مهربان ترین مهربانان! و ای رحیم ترین کسی که درخواست کنندگان رحمت به او توجه می کنند، و ای عطف ترین کسی که آمرزش خواهان گرد او گردند، و ای آن که گذشتش از انتقامش بیشتر، و خشودیش از خشمش افزون تر است.

تواضع در برابر خداوند

فروتنی باطنی و تسلیم محض درونی انسان؛ اگر از حالت ترس و وحشت باشد که با توحید و حق نگری سازگاری ندارد، اما اگر به خاطر تجلی نور الهی و ظهور هیبت حق تعالی در وجود موجودات به ویژه انسان صورت بگیرد از بهترین الطاف خداوند به موجود خویش است.

آنان که دارای مقام عصمتند؛ هنگامی که خود را در پیشگاه مطلق و بی نهایت حضرت حق می بینند، احساس عجز و شرمندگی می کنند و کمالات خود را نسبت به کمالات حق اندک می انگارند؛ چرا که نهایت عرفان، رسیدن به فقر مطلق در برابر اوست. آن حضرات، خوبی های خود را بدی می پندارند. نه اعتراف به خطاهایشان حقیقی بوده و نه اشک و ناله هایشان مجازی و ظاهری، بلکه آنان ظهورهای تام و مقدس و معصوم با ادراک عجز و ناتوانی خود در برابر حق، یک لحظه کندی در سرعت به سوی کمال بی نهایت را بزرگترین گناه و خطا و سرپیچی از پروردگار می دانسته اند. به گونه ای که نفس شریف خود را در ردیف جنایتکار و طغیانگر قلمداد می نمودند سپس در اوج حال انکسار و شکست نفس به پیشگاه ربّ جلیل به شکایت از نفس و جسارت های شهوات می پرداختند.

معرفت برتر عقلانی و عرفانی معصومین علیهم السلام، رادمردان را به خشوع و زاری فوق العاده می رساند. تا آن جا که آرامش را از آنان سلب کرده و در تب و تاب ترس به انابه و التهاب وا می دارد. اگر صحیفه سجادیه، پر از تضرع و زاری و امر به توبه و تصویر عاقبت گناه و گناهکاران است. سرّ آن عظمت کار و حیرت از عاقبت امر است و تمام همت امام معصوم، متوجه هشدار به بی خبران است. شاید غافلان، دل از نامحرمان بریده و بر محرم اسرار روی آورده و خود را نجات دهند.

پس اگر انسان عظمت و قدرت را در موجودی متمرکز بداند و این که صاحب قدرت در اوج رأفت و رحمت است، می تواند؛ لحظه ای او را معدوم کند در همه حال حتی لحظه ارتکاب گناه با تمام هستی اش که در دست قدرت قاهره حق تعالی است او می تواند هر طور که بخواهد او را عذاب و مجازات کند. بنابراین او مقایسه ای در ذهن صورت می دهد:

۱ - در برابر ابعاد نامحدود حق، احساس ناتوانی می کند و خویش را کوچک می شمارد.

۲ - به اندازه کوتاهی و تقصیر، خود را مستحق عذاب می پندارد.

۳ - در برابر لطف و مهربانی مولای عزیز احساس شرمندگی وجودش را فرامی گیرد.

۴ - به میزان شرمساری و کم توجهی به خشوع و فروتنی روی می آورد.

۵ - سرانجام به معبود حقیقی متصل می شود و به مقام فنا دست می یابد.

قرآن وصف عاشقان حق را چنین توصیف می کند؛

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (۱)

و گریه کنان به رو در می افتند و [شنیدن قرآن] بر فروتنی و خشوعشان می افزاید .

يَخِرُّونَ یعنی آنان بی اختیار به زمین می افتند. خداوند در آیه به جای يَسْجُدُونَ، کلمه يَخِرُّونَ را به می برد که اشاره به نکته ارزشمندی دارد و آن این که آگاهان بیدار دل به هنگام شنیدن آیات قرآن چنان مجذوب و شیفته سخنان الهی می شوند که بدون اختیار به سجده می افتند و دل و جان را در راه آن از دست می دهند. و تأکید بر درستی معنای «یخرون» در آیه این است که پس از آن واژه «اذقان» به معنای چانه آمده است و بعضی از مفسران هم احتمال داده اند که در سجده معمولی انسان ساجد نخست پیشانی بر خاک می گذارد ولی کسی که همچون مدهوشان بر خاک می افتد اول چانه او بر زمین قرار می گیرد و سپس به کار بردن فعل دیگری در آیه که می فرماید: وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا دلیل دیگری است که هرگز در یک حال توقف نمی کنند و همیشه به سوی قلّه تکامل پیش می روند و در هر زمان خشوع آنان افزون می گردد، در برابر حقیقت بی نهایت؛ محو یاد او می شوند.

ص: ۴۰۸

امام صادق علیه السلام، خشوع را راه رسیدن به یقین می داند و می فرماید:

فَلَا يُقْبَلُ إِلَّا الْإِيمَانُ وَ لَا إِيْمَانٌ إِلَّا بِعَمَلٍ ، وَ لَا عَمَلٌ إِلَّا بِيَقِيْنٍ ، وَ لَا يَقِيْنٌ إِلَّا بِالْخُشُوْعِ . (۱)

قبولی نیست مگر به ایمان، ایمان نباشد مگر با عمل، عمل نباشد مگر با یقین و یقین نباشد مگر با خشوع.

برای دعا بهترین یاور، خشوع قلبی است که تا دل تسلیم اراده او نشود راه راست هموار نشده و حق شناخته نگردد.

در حدیث معراج آمده است:

يَا اَحْمَدُ مَا عَرَفَنِي عَبْدٌ وَ خَشَعَ لِي اِلَّا خَشَعَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ . (۲)

ای احمد! هیچ بنده ای مرا نشناخت و در برابرم خاشع نشد مگر آن که همه اشیا در برابر او خشوع کردند.

اگر دل برای خدای سبحان خاشع شود، همه اعضای بدنش فروتن می گردد و در برابر امر الهی هم تسلیم می شود.

از وحی های خدای تعالی به موسی و هارون این است:

همانا دوستان من با خواری و خشوع و ترس که در دل‌هایشان خانه کرده و بر بدن‌هایشان آشکار شده است این چنین حالتی ظاهر و باطن آنان را تشکیل می دهد و موجب نجاتشان است تا به درجاتی که آرزوی را دارند نایل آیند. عظمت آنان در همین فروتنی است و بدان افتخار هم می کنند و چهره آنان به این حالت شناخته می شود. (۳)

ص: ۴۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۲/۷۵، باب ۲۴، حدیث ۱؛ [۱] تحف العقول: ۳۰۳. [۲]

۲- (۲) - الجواهر السنیه: ۱۹۷، باب ۱۱؛ [۳] ارشاد القلوب، دیلمی: ۲۰۳. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۹/۱۳، باب ۲، حدیث ۱۸؛ عدّه الدّاعی: ۱۶۰.

تواضع داشتن در نماز و این که بنده با تمام دل و وجود به پروردگارش روی می آورد از سیره الگویی انبیای الهی و معصومان پاکیزه سرشت بوده است و لرزش بدن و پیا و رنگ و رخسار زرد و کبود آنان در وقت نماز، نشان از خوف بی حد آنان از محضر ربّ است.

رسول الله صلی الله علیه و آله این نشانه ها را برای ما بیان می کند و می فرماید:

وَأَمَّا عَلَامَةُ الْخَاشِعِ فَأَرْبَعَةٌ : مُرَاقِبَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَرُكُوبُ الْجَمِيلِ وَالتَّفَكُّرُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْمُنَاجَاةُ لِلَّهِ . (۱)

نشانه خاشع چهار چیز است:

۱ - حساب بردن از خدا در نهان و آشکار

۲ - انجام کارهای نیک

۳ - اندیشیدن برای روز قیامت

۴ - راز و نیاز با خدا

ص: ۴۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۲۰، باب ۴، حدیث ۱۱؛ [۱] تحف العقول: ۲۰.

[«۱۰»] وَ يَا مَنْ تَحَمَّدَ إِلَى خَلْقِهِ بِحُسْنِ التَّجَاوُزِ وَ يَا مَنْ عَوَّدَ عِبَادَهُ قَبُولَ الْإِنَابَةِ وَ يَا مَنْ اسْتَضِيحَ فَاسِدَهُمْ بِالتَّوْبَةِ وَ يَا مَنْ رَضِيَ مِنْ فِعْلِهِمْ بِالْيَسِيرِ وَ يَا مَنْ كَافَى قَلِيلَهُمْ بِالْكَثِيرِ]

و ای آن که باگذشت نیکویش ستوده بودنش را به مخلوقش می نمایاند، و بندگان را به پذیرفتن توبه عادت می دهد، و اصلاح شدن تباه کارشان را به توبه می خواهد، و ای آن که از عمل بندگان، به اندکش خشنود است، و عمل اندک آنان را پاداش فراوان می دهد.

پاداش فراوان در برابر عمل اندک

عبادت بندگان در همه شبانه روز؛ نتواند پاسخ شکرانه یکی از نعمت های کوچک حضرت حق را ادا کند. پس خداوند مَنَّان از بندگان خود انتظار حقیقی ادای حق خویش را ندارد؛ زیرا هیچ کسی توانایی برگزاری حقوق الهی را به فراخور شأن الله تبارک و تعالی را دارا نمی باشد مگر به مقام عصمت رسیده باشد.

دریای فضل و رحمت گسترده خداوند هم بسیار انسان های گناهکار و کافر و منافق و جاهل را هم فرا گرفته است و ساحل نجات و آغوش بازگشت را با کمترین بهانه باز گذاشته است تا عده ای که گمراه و سرگردانند به دامان پرمحبت و لطف او باز گردند.

الطاف بی شمار و ناپایان را بر سر بندگان می باراند تا بنده ذلیل جسارت عرضه

حال به محضر ربوبی داشته باشد؛ و بگوید «أَنَا الَّذِي» من آنم که چنین و چنانم، این اجازه تشریفی از سوی ذات اقدس خداوند به بندگان از والاترین نعمت های اوست که شرافت و شخصیت به انسان می دهد و او را به بندگی حق امیدوار می سازد.

از آن جا که دایره تکالیف الهی وسیع است و حضرت حق به قدر توان و طاقت انسان، وظیفه طلب می کند و حرج و سختی در ادای عبادت و امور شرعیه را شایسته بندگان مؤمن نمی داند و رأفت و رحمت او بر غضب و عذابش پیشی دارد؛ بنابراین به کمترین اطاعت و بندگی با عنایت به مقدار تحمل آنان رضایت می دهد و پاداشی چندین برابر در انجام حسنات و اعمال خیر عطا می فرماید و گناهان را با کمترین تنبه و توبه می بخشاید از این رو پنج نوبت نماز، یک بار حج واجب و یک ماه روزه و پرداخت خمس و زکات مال و... از جمله تکالیفی هستند که پیامبر عظیم الشأن در معراج، به مقدار طاقت تخفیف آن را از محضر الهی دریافت کرده است و در عوض خداوند پاداش بسیار آنها را به امت محمد صلی الله علیه و آله هدیه نموده است.

گاهی آسان پذیری و پذیرش اندک اعمال ما هم به تلافی سپاسگزاری نعمت های الهی و نیکوکاری به بندگان خدا صورت می گیرد. و هر گاه خداوند پاداش حسنات را چند برابر می دهد یعنی از حسنۀ ما سپاسگزار است و شکرانۀ نعمت و همت عبادت گزاری را از ما پذیرفته است.

وقتی پروردگار در سوره تغابن می فرماید:

إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضْعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ « (۱)»

اگر به خدا وام نیکو دهید، آن را برای شما دو چندان می کند و شما را می آمرزد و خدا عطا کننده پاداش فراوان در برابر عمل اندک می باشد و بردبار است.

ص: ۴۱۲

یعنی حق مَنان به اندک مال قرض انسان جزای دو چندان می دهد. چه تعبیر عجیبی که بارها در مورد انفاق در راه خدا تکرار فرموده است، خدایی که آفریننده اصل و فرع وجود ما و بخشنده تمام نعمت ها و مالک املاک زمین و آسمان است، از انسان وام طلب می کند و در برابر آن مژده اجر دو چندان می دهد و آمرزش می بخشد و نیز از ما تشکر می کند، محبت از این بالاتر و بزرگواری و رحمت فراتر قابل تصور است؟! ما که هستیم که به او وام دهیم و ما چه داریم که از او طلبکار شویم و چرا این همه پاداش بسیار بگیریم. اینها همه نشانه احسان آدمی از یکسو و لطف بی پایان خداست. و دلیل بر این است که خداوند از بندگانش به وسیله پاداش های برتر قدردانی می کند و با آمرزش گناهان و صبر در عذاب آنان، بزرگواری می نماید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالْقَلِيلِ مِنْ عَمَلِهِ أَظْهَرَ اللَّهُ لَهُ أَكْثَرَ مِمَّا أَرَادَ النَّاسُ بِالْكَثِيرِ مِنْ عَمَلِهِ فِي تَعَبٍ مِنْ بَدَنِهِ وَ سَيِّئِهِ مِنْ لَيْلِهِ أَبِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا أَنْ يُقَلَّلَهُ فِي عَيْنِ مَنْ سَمِعَهُ . (۱)

هر که اندک عمل خود را برای خدای عزوجل انجام دهد، خداوند بیشتر از آنچه خواسته برایش نمایان سازد و هر که عمل بسیار خود را با تحمل رنج جسمی و شب زنده داری برای مردم انجام دهد، خدای عز و جل اعمال او را در چشم کسانی که اعمالش را می شنوند؛ اندک جلوه دهد.

گواراترین زندگی را کسی دارد که به آنچه قسمت او کرده اند؛ خرسند باشد و این سبب اندوه زدایی و آسایش روحی و روانی خواهد بود و به فرسودگی جسمی و بیماری های بدنی گرفتار نشود.

ص: ۴۱۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۰/۶۹، باب ۱۱۶، حدیث ۱۳؛ [۱] الکافی: ۲۹۶/۲، حدیث ۱۳. [۲]

امام صادق علیه السلام می فرماید: در تورات نوشته شده است:

آدمیزاد! هر گونه خواهی باش، هر گونه که باشی جزا بینی؛ هر که به روزی اندک خدا قانع باشد، خداوند نیز به اندک عمل او قناعت کند و هر که به اندک مال حلال رضایت دهد زحمتش کم شود و درآمدش پاکیزه گردد و از مرز زشتکاری بیرون برود. (۱) پس آن که به اندک قسمت خود رضایت بدهد، خداوند به او برکت می دهد و اعمال کوچک او را هم می پذیرد و نورانیت در چشم و دل او پدید می آید. و کسی که به اندک دنیا قانع باشد ثروت بسیار آن، هر چه هم گرد آورده باشد او را بی نیاز نمی کند و حساب خود را در قیامت سنگین تر می سازد.

در روایت آمده که:

تفسیر «حساباً یسیراً» یعنی حسابرسی آسان که عبارت از پاداش دادن به کارهای نیک و چشم پوشی از گناهان است. اگر کسی در حساب کشتی، سؤال پیچ شود و چون و چرا در کار بیاید به یقین عذاب می شود. (۲) بنابراین ارتباط با خدا و اخلاص و پرهیزکاری از اسباب آسان پذیری خداوند است هر چند عمل به نظر انسان ناچیز آید ولی حق تعالی او را به پاداش بزرگ برابری خواهد نمود.

امام صادق علیه السلام در جبران اندک ها و کاستی ها به لطف الهی می فرماید:

إِجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ وَ أَنَا شَابٌّ فَقَالَ لِي أَبِي : يَا بَنِي دُونَ مَا أَرَاكَ تَصْنَعُ ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا رَضِيَ عَنْهُ بِالْيُسْرِ . (۳)

ص: ۴۱۴

۱- (۱) - الکافی: ۱۳۸/۲، حدیث ۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۷۵/۷۰، باب ۱۲۹، حدیث ۱۶.

۲- (۲) - تفسیر نور الثقلین: ۵۳۷/۵، حدیث ۱۴؛ تفسیر جوامع الجوامع: ۷۵۳/۳.

۳- (۳) - الکافی: ۸۷/۲، حدیث ۵؛ [۲] بحار الأنوار: ۵۵/۴۷، باب ۴، حدیث ۹۵. [۳]

زمانی که جوان بودم در عبادت بسیار می کوشیدم. پدرم به من فرمود: پسر! کمتر از آنچه می بینم عبادت کن؛ زیرا خداوند عزیز و بزرگ، هرگاه بنده ای را دوست داشته باشد به عبادت اندک او خرسند گردد.

امام کاظم علیه السلام هم در این زمینه به هشام بن حکم می فرماید:

يا هِشامُ! قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَاقِلِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ وَ كَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَىٰ وَالْجَهْلِ مَزْدُودٌ. (۱)

ای هشام! کار اندک خردمند پذیرفته و دو چندان می شود و کار بسیار اهل هوس و نادانی رَد می شود.

ص: ۴۱۵

۱- (۱) - تحف العقول: ۳۸۷؛ بحار الأنوار: ۳۰۱/۷۵، باب ۲۵، حدیث ۱. [۱]

[وَايَا مَنْ ضَمِنَ لَهُمْ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ وَيَا مَنْ وَعَدَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ بِتَفْضِيلِهِ حُسْنَ الْجَزَاءِ]

و ای آن که اجابت دعایشان را ضامن شده، و به احسانش، پاداش نیکو را به آنان وعده داده.

ضمانت استجابت دعا

قبول مسئولیت بر آوردن نیازها و حاجات انسان از الطاف خداوند مَنَّان است و پروردگار حق رسیدگی به خواسته های آدمی را بر خویش ضمانت کرده است تا آفریده خود را در سایه حاجات به درجات عالی کمال برساند.

انسان در سیر معنوی، هدفی جز رسیدن به محبوب راستین ندارد، پس ارتباط باطنی با معبود و پیوند با آنان که با حق در رابطه اند از ابزارهای دوستی بین دو موجود است. همنشینی با پاکدامنان و راستگویان و خردمندان و نیکوکاران و نیک رفتاری در جامعه انسانی، زمینه ساز پذیرش الهی و پیوند بین مردم می گردد. و حضرت حق، دعا را وسیله ای برای ارتباط خود و بندگانش قرار داده است تا جایگاه ربوبی خداوند و نقش بندگی انسان در نظام آفرینش برقرار باشد و از این رهگذر با خواسته و اصرار آدمی و قبولی یا ردّ حاجت او از سوی خدای منان، محبت ایجاد گردد نیاز بنده و ناز بنده پرور و عشق متقابل، موجب تداوم زیبایی خلقت می شود.

ارزش معنوی دعا از عبادات بالاتر است و هیچ عاملی بنده با ایمان را به اندازه

دعا به خدا نزدیک نمی‌کند. دعا کننده به طور مستقیم با پروردگار گفتگو می‌کند بی آنکه نزد مردم کمترین آسیبی به شخصیت او وارد شود. انسان به گناهان بزرگی که مرتکب شده اعتراف می‌کند و آمرزش می‌خواهد؛ تهیدستی خویش را شرح می‌دهد و درخواست گشایش می‌نماید. از بیماری پنهان خود شکایت می‌کند و خواهش بهبودی می‌کند کسی بر آنها آگاه نمی‌شود. پس منزلت دعا به قدری مهم است؛ که ارتباط بدون واسطه و افشای اسرار نزد دیگران، به طور خودکار عمل می‌کند.

حضرت علی علیه السلام در نامه حکیمانۀ خود به فرزندش امام مجتبی علیه السلام نوشته است:

وَاعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ إِذِنَ لِمَكَ فِي الدُّعَاءِ وَتَكْفَلُ لِمَكَ بِالْإِجَابَةِ وَأَمَرَكَ أَنْ تَشَاءَ اللَّهُ لِيُعْطِيَكَ وَتَشْتَرِحْمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُهُ عَنْكَ وَ لَمْ يُلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ . (۱)

آگاه باش آن که خزائن آسمان ها و زمین در اختیار اوست به تو اجازه دعا داده و اجابت آن را ضمانت نموده و دستور داده از او بخواهی تا ببخشد و رحمتش را بطلبی تا رحمت آرد و بین خودش و تو کسی را حاجب قرار نداده و تو را مجبور به توسل به واسطه ننموده.

دعایی که باب رحمت و اسعۀ الهی است می‌تواند بزرگترین مشکل را با کوچکترین خواهش حل کند و مهمترین تمنای خواننده را به آسانی برآورده سازد.

امام باقر علیه السلام فرمود:

خداوند مرد بادیه نشینی را برای دو کلمه دعا که به زبان آورد مشمول

ص: ۴۱۷

رحمت خود قرار داد. عرض شد: آن دو کلمه چه بود؟ فرمود: به پیشگاه خداوند عرض کرد: خدایا! اگر عذابم نمایی من شایسته عذابم و اگر ببخشی تو شایسته عفو هستی، پس خداوند او را بخشید. (۱) گاهی در انسان خواسته هایی از خداوند پدید می آید. ولی به خاطر شک یا تردید در برآورده شدن یا شریک کردن دیگران در آن کار، حسن ظن او به پروردگار از بین می رود.

بزنطی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد:

فدایت شوم، من چند سال است که از خدا حاجتی می خواهم و از تأخیر در اجابتش در دلم شبهه ای پدید آمده است، حضرت به من فرمود: بگو بدانم، اگر من سخنی به تو بگویم به آن اعتماد می کنی؟ عرض کردم: فدایت شوم، اگر به حرف شما اعتماد نکنم به چه کسی اعتماد کنم، حضرت فرمود: پس به خدا بیشتر اعتماد داشته باش؛ زیرا خداوند به تو وعده اجابت داده است مگر نه این که خدای تبارک و تعالی می فرماید: هر گاه بنده گانم درباره من از تو پرسند، پس من نزدیکم و اجابت کنم دعای آن که مرا بخواند. (۲) یکی از اموری که در دعا اهمیت دارد و باید همواره در خاطر دعاگو باشد این است که درخواستش برخلاف قوانین خلقت و سنت های آفرینش نباشد، مثلاً دعا کند که پیر نشود یا هرگز خواب و استراحت نداشته باشد یا حافظه اش ضعیف نشود یا یک شبه پولدار شود و...

این گونه دعا کردن ها با حکمت و تقدیرات الهی نمی سازد؛ زیرا نظم و طبیعت آفرینش را برهم می زند و تدبیر خداوند را مختل می کند.

ص: ۴۱۸

۱- (۱) - الکافی: ۵۷۹/۲، حدیث ۸؛ [۱] بحار الأنوار: ۹۱/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۷/۹۰، باب ۲۴، حدیث ۱؛ قرب الاسناد: ۱۷۱.

امام علی علیه السلام می فرماید:

إِنَّ كَرَمَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لَا يَنْقُضُ حِكْمَتَهُ فَلِذَلِكَ لَا يَقَعُ الْإِجَابَةُ فِي كُلِّ دَعْوَةٍ . (۱)

همانا کرم خدای سبحان، حکمت او را باطل نمی کند پس هر دعایی مستجاب نمی شود، یعنی مصلحت و حکمت او هماهنگ است.

ابن سینا در این موضوع می نویسد:

«علت اجابت دعا؛ تلاقی و توافق اسباب و علت ها در حکمت الهی با یکدیگر است. به این معنا که دعای کسی که درباره چیزی دعا می کند با سبب تحقق آن چیز از سوی آفریدگار برخورد می کند. پس اگر پرسیده شود که آیا ممکن است چیزی بدون توافق دعا با سازگاری حق صورت گیرد، می گوئیم: خیر؛ زیرا علت هر دو یکی است و آن آفریدگاری است که سبب هستی یافتن آن چیز را در دعا قرار داده است. همچنان که سبب سلامتی بیمار را خوردن دارو قرار داده تا او دارو مصرف نکند بهبود نمی یابد. دعا نیز این گونه است، چیزی که برای به دست آوردنش دعا می کنیم بنا به حکمتی، برحسب مقدرات و قسمت ها به علت وجودی آن چیز برخورد کند، پس دعا کردن لازم است و انتظار اجابت دعا نیز ضروری است.» (۲) امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: من خدا را می خوانم ولی اجابتی نمی بینم؟

حضرت فرمود: چون تو خدا را با صفاتی به غیر او وصف می کنی، همانا دعا را چهار خصلت باشد:

ص: ۴۱۹

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۹۳، حدیث ۳۷۶۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۱/۹۰، باب ۲۲، ذیل حدیث ۲۳.

اخلاص باطنی، حضور نیت، شناخت وسیله، انصاف داشتن در خواسته، آیا تو با آگاهی از این چهار نکته دعا می کنی؟

عرض کرد: خیر.

حضرت فرمود: پس آنها را بشناس. (۱) حتی معصومان علیهم السلام هم اعتقاد دارند که با رعایت شرایط پذیرش دعا، قبول حتمی است.

امام حسن مجتبی علیه السلام با عبدالله بن جعفر دیدار نمود و فرمود:

چگونه مؤمن، ایمان دارد که تقدیر خود را ناپسند و مقام خویش را کوچک می داند و حال آن که خدا بر او حکومت می کند؛ من ضمانت می کنم برای کسی که در دلش هوایی جز خشنودی خدا نباشد، دعایش مقبول افتد. (۲) حضرت صادق علیه السلام در آداب دعا می فرماید:

آداب دعا را رعایت کن و اگر شرایط دعا را به جا نیاوردی منتظر جواب مباش... بدان که: اگر خداوند ما را به دعا کردن فرمان نداده بود ولی ما خالصانه او را می خواندیم، باز از روی فضل و کرامت اجابت می کرد، چه رسد به این که خود او اجابت دعای کسی را که شرایط آن را به جا آورده ضمانت کرده است. (۳) بنابراین خداوند برای کسی که از او پروا داشته، تعهد کرده است که هر ناخوشایندی را برای او خوشایند سازد و از جایی که گمان نمی برد روزیش را برساند.

ص: ۴۲۰

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۳۰۲/۱. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۶۲/۲، حدیث ۱۱؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۵۱/۴۳، باب ۱۶، حدیث ۲۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۲۲/۹۰، باب ۱۷، حدیث ۳۶؛ مصباح الشریعه: ۱۳۲ - ۱۳۳.

نگارا کی بود کامیدواری بیابد بر در وصل تو باری
چه خوش باشد که بعد از ناامیدی بکام دل رسد امیدواری
بده کام دلم مگذار جانا که دشمن کام گردد دوستداری
دلی دارم گرفتار غم تو ندارد جز غم تو غمگساری
چنان خو کرد با دل غم که گوئی به جز غم خوردن او را نیست کاری
بیا ای یار و دل را یاری کن که بیچاره ندارد جز تو یاری
به غم شادم از آن کاندرا فراق ندارم از تو جز غم یادگاری
چه خوش باشد که جان من برآید ز محنت و اَرَهَم یک باره باری
عراقی را ز غم جان بر لب آمد چه می خواهد غمت از دل فکاری
(فخرالدین عراقی)

«۱۱» مَا أَنَا بِأَعْصِي مَنْ عَصَاكَ فَغَفَرْتَ لَهُ وَمَا أَنَا بِاللَّوْمِ مَنِ اعْتَدَرَ إِلَيْكَ فَقَبِلْتَ مِنْهُ وَمَا أَنَا بِأَظْلَمَ مَنْ تَابَ إِلَيْكَ فَعُدْتَ عَلَيْهِ
«۱۲» أَتُوبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا تَوْبَةً نَادِمٍ عَلَى مَا فَرَطَ مِنْهُ مُشْفِقٍ مِمَّا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ خَالِصِ الْحَيَاءِ مِمَّا وَقَعَ فِيهِ «۱۳» عَالِمٍ بِأَنَّ الْعَفْوَ
عَنِ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ لَا يَتَعَاظُمُكَ وَ أَنَّ التَّجَاوُزَ عَنِ الْإِثْمِ الْجَلِيلِ لَا يَسْتَضْعِبُكَ [

خدایا! من نه از گناهکارترین گناهکارانم که او را آمرزیده ای، و نه از نکوهیده ترین کسانی که از پیشگاهت عذر خواسته اند، و تو عذرشان را پذیرفته ای، و نه از ستم کارترین کسانی که به سویت بازگشته اند، و تو بازگشتشان را قبول کرده ای.

خدایا! در این مقام و وضعی که هستم، به درگاهت توبه می کنم؛ توبه پشیمانی که بی اختیار گناهی از او سرزده و از آنچه بر سرش آمده، در وحشت و ترس است، و از امور زشتی که در آن افتاده خالصانه شرمگین است. دانایم به این که گذشت از گناه بزرگ، در نظرت بزرگ نمی آید، و بخشیدن معصیت گران بر تو سخت نمی باشد.

گذشت از گناهان بزرگ

اشاره

عفو الهی نسبت به معصومان علیهم السلام از جهت روحیات اخلاقی و رسیدن به فنای

ص: ۴۲۲

ذاتی حق است؛ اما بندگان و رهپویان صالح که قصد رسیدن به مقامی بس بلند بر پایه اراده تام و خالص الهی به دور از هر گونه شرک و دوگانگی دارند، تنها در سایه کسب فیض از دریای عفو خداوند توفیق می یابند.

در این فراز که حضرت سجاد علیه السلام می فرماید:

ستم و جنایت بر تو گران و سخت نمی آید.

مقصود این نیست که خداوند بی اراده و بی توجه به نظام امور است. و هر اتفاقی رخ می دهد بر باد فنا برود و برای حق تعالی مهم نباشد که به آنچه از ظلم و گناه و تجاوز در سراسر دنیا به خاطر آزمایش انسان یا کوتاهی و نادانی بشر پدید می آید، بی تفاوت گذر کند؛ بلکه مراد این است که همه چیز در مقابل عظمت حضرت حق بی نهایت کوچک است و هر امر بزرگی و حیرت انگیزی که تفکر و محاسبه ما از آن در بماند در برابر قدرت برتر او ناچیز است و دریای وجود فیاض و خلّاق حق سراسر آفرینش را فرا گرفته است.

از آن جمله عفو و غفران الهی که مانند ابری پر برکت بر وجود انسان سایه انداخته است و او را تا رسیدن به مقصد نهایی یاری می رساند، البته آنچه که از منابع لغوی و تفاسیر معصومان علیهم السلام به ویژه در این باب استفاده می شود؛ واژه «عفو» در هر زمینه ای به کار رفته، مفهومی بالاتر از معنای غفران و مغفرت دارد. به عنوان نمونه در آیات شریفه آمده است:

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا (۱)

یقیناً خدا همواره گذشت کننده و بسیار آمرزنده است.

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا (۲)

ص: ۴۲۳

۱- (۱) - نساء (۴) : ۴۳ [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۹۹ [۲]

پس اینانند که امید است خدا از آنان درگذرد؛ و خدا همواره گذشت کننده و بسیار آمرزنده است.

لَيُنْصِرَنَّ اللَّهُ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ غَفُورٌ» (۱)

یقیناً خدا او را یاری می دهد؛ زیرا خدا باگذشت و بسیار آمرزنده است.

در حقیقت آوردن دو واژه عفو و غفران در کنار هم تأکید مهمی بر لطف بزرگ و رحمت واسعه الهی است که خداوند علاوه بر آمرزش، گذشت و چشم پوشی می کند و به همه بندگان مؤمن هم سفارش فرموده است که پس از بخشیدن، از روی بزرگواری گذشت کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (۲)

ای اهل ایمان! به راستی برخی از همسران و فرزندانان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های خدا و پیامبر] دشمن شمايند؛ بنابراین از [عمل به خواسته های بی جای] آنان [که مخالف احکام خداست] بپرهیزید، و اگر [از آزار و رنجی که به شما می دهند] چشم پوشی کنید و سرزنش کردن آنان را ترک نمایید و از آنان بگذرید [خدا هم شما را مورد الطاف بی کرانش قرار می دهد]؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

تفاوت آن دو کلمه چه در کنار هم یا در یک جمله آمده باشد در مفهوم بسیار روشن است؛ زیرا غفران از ماده

«الغفره» به معنای پوشاندن چیزی یا سرپوش و پوشش دادن بر چیزی است ولی در اصطلاح آیات و روایات، آمرزش و بخشیدن

ص: ۴۲۴

۱- (۱) - حج (۲۲): ۶۰. [۱]

۲- (۲) - تغابن (۶۴): ۱۴. [۲]

در زبان و عمل است.

اما عفو به مفهوم گذشت و پاک کردن اثر و نشانه و دوری از گناه است آنگاه که در تعقیبات نماز آمده است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ وَالْمُعَافَاةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ . (۱)

بار خدایا! از تو بخشش و تندرستی و آسایش را در دنیا و آخرت خواستارم.

ریشه آن سه کلمه همگی در دوری و پرهیز از عذاب و بیماری و سختی است.

در جای دیگر این تفاوت ها بیشتر مشخص می گردد که در دعا آمده است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر کسی بخواهد که نامه عمل او در قیامت باز گشایی نشود و به رسوایی نکشد؛ بخواند:

اللَّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ أَرْجَى مِنْ عَمَلِي وَإِنَّ رَحْمَتَكَ أَوْسَعُ مِنْ ذَنْبِي اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ ذَنْبِي عِنْدَكَ عَظِيمًا فَعَفُوكَ اعْظُمْ مِنْ ذَنْبِي . (۲)

بار خدایا! همانا آمرزش تو از عمل من امیدوار کننده تر و مهربانی تو از گناه من گسترده تر است، بار خدایا! اگر گناهم نزد تو بزرگ است، گذشت تو از گناه من بزرگتر است.

یعنی آمرزش پروردگار از اعمال و کردار آدمی امیدوارتر و در مقابل رحمت و عفو خداوند از گناه بنده گسترده تر و بزرگتر است.

بنابراین آمرزش و بخشش خداوند از ظواهر اعمال و حرکات زبانی است ولی گذشت و پاکسازی اثر گناهان؛ دوری از مجازات روحی و باطنی است که از الطاف رحمانیه حق تعالی است.

ص: ۴۲۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۱/۸۳، باب ۳۸، حدیث ۵۶؛ [۱]المصباح، کفعمی: ۲۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷/۸۳، باب ۳۸، حدیث ۴۴؛ [۳]المصباح، کفعمی: ۲۰. [۴]

درخواست کنندگان عفو باید سه رویه را سیره خود قرار دهند:

۱ - خویش را در برابر حق، بزرگ نبیند و هر که خود را جداگانه فرض کند، غرور بی نیازی و کمال کاذب به او دست می دهد، در نتیجه از حق دور می شود.

۲ - از تکرار اعمال خلاف پرهیز کند و با توبه، گذشته را جبران کند؛ زیرا اصرار بر گناه کوچک، غفلت از محضر الهی است و این سبب ارتکاب گناهان بزرگ می شود و کوتاهی در برابر گناه کوچک هم از گناهان بزرگ است.

۳ - پیوسته در طلب مغفرت و عذرخواهی باشد؛ زیرا قلب انسان گاهی در اثر آلودگی های نفس زنگار می گیرد و به وسوسه های شیطانی تمایل پیدا می کند پس بنده حق هر چه با خدا آشنا تر شود، در مراتب بالاتر خود را مقصرتر و تکالیف را بر خویش سنگین تر می یابد و با افزایش معرفت به کمال مطلق نزدیکتر می شود پس احساس کمبود و نقص بر او نمایان تر می شود و حالت شرمندگی و حیای شدید او را فرا می گیرد و به مکارم بیشتری دست می یابد. که از آن مکرمت ها، اهل عفو شدن است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْعَفْوُ تَأْجِ الْمَكَارِمِ . (۱)

گذشت و بخشودن، افسر خصلت های والای انسانی است.

به ویژه در هنگام اوج قدرت؛ فضیلت گذشت آشکار می شود. زمانی که قدرت کسی به همراه گذشت باشد و بخشندگی تهیدست به همراه نیازمندی او؛ پس او را به کمال می رساند و بزرگواری بی نهایت می شود.

ص: ۴۲۶

عربی بادیه نشین به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! روز قیامت چه کسی به حساب خلا-یق می رسد؟

فرمود: خدای عز و جل .

عرب گفت: به خداوند کعبه سوگند نجات یافتیم.

حضرت پرسید: چگونه، ای بادیه نشین؟

عرض کرد: زیرا کریم هر گاه قدرت یابد ببخشد. (۱) به این جهت امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جندب می فرماید:

وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ كَمَا أَنْتَ تُحِبُّ أَنْ يُعْفَى عَنْكَ فَأَعْتَبِرْ بِعَفْوِ اللَّهِ عَنْكَ . (۲)

از کسی که به تو ستم کرده گذشت کن، همچنان که دوست داری از تو گذشت شود. از بخشایش خدا نسبت به خودت پند گیر.

ص: ۴۲۷

۱- (۱) - کنز العمال: ۶۲۷/۱۴، حدیث ۳۹۷۴۹؛ مجموعه ورام: ۹/۱.

۲- (۲) - تحف العقول: ۳۰۵؛ بحار الأنوار: ۲۸۴/۷۵، باب ۲۴، حدیث ۱. [۱]

وَأَنَّ اخْتِمَالَ الْجَنَائِبِ الْفَاحِشَةِ لَا يَتَكَادُكَ وَ أَنَّ أَحَبَّ عِيَادِكَ إِلَيْكَ مَنْ تَرَكَ الْإِسْمَ تِكْبَارَ عَلِيٍّ وَ جَانِبَ الْإِضْيَارِ وَ لَزِمَ
الِاسْتِغْفَارَ «۱۴» وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ أَنْ أُسْتَكْبَرَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُصِرَّ وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا قَصَرْتُ فِيهِ وَ أَسْتَعِينُ بِكَ عَلَى مَا عَجَزْتُ
عَنْهُ]

و تحمل جنایات زشت و ناپسند که از مردم بدکار صادر می شود، تو را به مشقت و زحمت نمی اندازد.

و آگاهم به این که محبوب ترین بندگانت نزد تو کسی است که از سرکشی و تکبر نسبت به تو دست بردارد، و از پافشاری بر
گناه اجتناب کند و استغفار را بر خود واجب بداند. من از این که در برابر تو سرکشی کنم بیزارم، و از این که بر گناه پافشاری
ورزم، به تو پناه می آورم، و نسبت به آنچه کوتاهی کردم، از تو آمرزش می خواهم، و بر آنچه از انجامش عاجزم، از تو یاری
می طلبم.

اصرار بر گناه و اجتناب از آن

شناخت حق از جنس نور است چنانکه امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

المَعْرِفَةُ نُورُ الْقَلْبِ . (۱)

شناخت؛ روشنی دل است.

ص: ۴۲۸

بر این پایه برای رسیدن به آن باید موانع رسیدن و نزدیک شدن به نور را از میان برداشت. هر گاه پرده های شناخت مبدأ هستی کنار برود، روشنی دانش و سپیده حق در دل انسان جلوه گر می شود، سپس حُب و قُرب به حق پیدا می گردد. هر گاه عشق پدید آمد، آتش آن رفته رفته بنده را در حق فانی می سازد و او را به قرب حق و مقام بندگی می رساند. پس حقیقت آزادی، آزادی از خود و تعلقات آن است.

چنانکه مولا علی علیه السلام فرمود:

مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانَ حُرًّا. (۱)

کسی که خواهش های نفسانی را رها سازد، آزاده است.

به عبارت دیگر کسی از هوای نفس آزاد نمی شود، مگر آن که به شناخت دوست برسد و دوستی خداوند آتشی است که از چیزی گذر نمی کند مگر آن که او را می سوزاند پس هر گاه محبت خداوند در دلی بیفتد، دلش را از همه سرگرمی ها و خواهش های غیر حق رها می سازد و جان را از یاد هر چه دوست نماست؛ خالی می نماید.

از این رو در پیرامون کلام خداوند که می فرماید: دوستان در روز قیامت همه دشمنند، مگر پرهیزگاران؛ امام صادق علیه السلام می فرماید:

لِأَنَّ أَضَلَ الْحُبِّ التَّبَرُّيَّ عَنِ سِوَى الْمُحِبُّوبِ. (۲)

ریشه و حقیقت دوستی، دوری جستن از هر کس و هر چیزی به غیر از معشوق است.

گناه از موانع راه شناخت دوست است چه رسد که بر عمل آن اصرار ورزد؛ زیرا پافشاری بر ارتکاب جرم علاوه بر این که همکاری با شیطان است؛ از یک سو نشانه

ص: ۴۲۹

۱- (۱) - تحف العقول: ۹۹؛ بحار الأنوار: ۹۱/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۹۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۵۱/۶۶، باب ۳۶، حدیث ۳۰؛ [۲] مصباح الشریعه: ۱۹۴. [۳]

بالاترین بی ادبی به محضر خداوند است؛ زیرا آن پروردگاری که بر همه اسرار وجودی بندگان گواه است؛ قدرت و اختیار حرکت وجود را به انسان بخشیده است. و از سوی دیگر نشانگر این است که انسان بی خبر از حقیقت خود و خدای خود است نه منظری می شناسد و نه ناظر را می یابد. پس معنای شناخت حق و عبودیت و حضور را درک نمی کند تا با او ارتباط و پیوند ایجاد کند. اگر از نظارت جناب حق تعالی آگاه شود. به آن چنان مراقبه ای برسد که کمترین خطایی از او سر نزد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که گل سرسبد معصومان است هر روز هنگام غروب آفتاب، هفتاد بار استغفار می نمود و می فرمود:

إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي ، حَتَّى اسْتَغْفِرَ اللَّهُ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً . (۱)

گاهی پرده ای رقیق بر قلب من قرار می گیرد؛ تا این که من هر روز هفتاد بار از خدا آمرزش می طلبم.

رسول عزیز اسلام که اهل گناه و جرم و خطا نیست این گونه می اندیشد؛ چه رسد به بنده که اهل عصمت و پرهیز و مراقبه نیست، باید شبانه روز در حال استغفار و توبه باشد که نظام حق و حقیقت را با غرور و نافرمانیش دگرگون می سازد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

الِاسْتِغْفَارُ مَعَ الْإِصْرَارِ ذُنُوبٌ مُجَدَّدَةٌ . (۲)

آمرزش خواهی با وجود ادامه دادن گناه، گناهایی تازه اند.

در حقیقت کسی که از گناهی طلب بخشش می کند و باز در فرصتی جدید در پی انجام آن است مانند آدمی مسخره کننده است که پروردگار را به سبکی انگاشته و او

ص: ۴۳۰

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۳۷۵/۵، باب ۴۰، حدیث ۶۱۳۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۸۳/۶۰، باب ۳. [۲]

۲- (۲) - تحف العقول: ۲۲۳؛ بحار الأنوار: ۶۳/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۱۵۰. [۳]

را از نگاه بزرگی انداخته است.

بنابراین آنان که امید بخشش خداوند را دارند نباید بر خطاها عادت کنند؛ زیرا خدای مهربان هم صبری دارد که گاهی لبریز می شود و می فرماید:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَتَعَفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١﴾

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند ، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند ؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد ؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند ، پافشاری نمی کنند .

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق و مفهوم اصرار می فرماید:

اصرار بر گناه این است که بنده گناه کند و آمرزش نطلبد و در فکر توبه هم نباشد. پس این پافشاری است. (۲) زیرا اصرار بر گناه به معنای ایمن دانستن خویش از عذاب و کیفر خداوند است و تنها زیانکارانند که خود را از مکر و مهلت خداوند محفوظ می دانند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

در شگفتم از کسی که سختی انتقام خداوند را از خود می داند و همچنان بر گناه اصرار می ورزد. (۳) بنابراین حضرت نتیجه می گیرد و می فرماید:

ص: ۴۳۱

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۳۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲/۶، باب ۲۰، حدیث ۴۰؛ تفسیر العیاشی: ۱/۱۹۸، حدیث ۱۴۴.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۶۶، حدیث ۳۲۳۹. [۲]

أَعْظَمُ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ ذَنْبُ أَصْرٍ عَلَيْهِ عَامِلُهُ . (۱)

بزرگترین گناه نزد خداوند گناهی است که مرتکبش بر آن اصرار دارد.

حتی اگر از گناه، لذتی یا شادی روحی یا جسمی به وجود آمد، نباید سبب آرامش خاطر یا آسایش ظاهر باشد؛ چون سرعت تأثیر گناه در وجود آدمی از تأثیر برندگی چاقو در گوشت بیشتر است و نشانه های آن در فرزندان و نسل های بعد حتی در زمان پیری نمایان می شود و شخص به بیماری های سخت و طاقت فرسا مبتلا می شود که علاجی به غیر از مرگ ندارد. پس این شادی ها و سرگرمی های دروغین نه تنها مفید نیست بلکه بسیار ضرر آنها دو چندان است.

امام زین العابدین علیه السلام در این باره می فرماید:

إِيَّاكَ وَالْإِيْتِهَاجَ بِالذَّنْبِ ، فَإِنَّ الْإِيْتِهَاجَ بِهِ أَعْظَمُ مِنْ رُكُوبِهِ . (۲)

از شادمانی گناه پرهیز؛ زیرا شاد شدن از گناه در زشتی بزرگتر از ارتکاب آن است.

پس این سفارش حضرت صادق علیه السلام را آویزه گوش جان قرار دهیم که فرمود:

هر گاه آهنگ عمل بدی را داشتی، آن را انجام مده؛ زیرا گناه خداوند بنده را در حال معصیت می بیند. و می فرماید: به عزت و جلال خودم سوگند از این پس هرگز تو را نمی بخشم. (۳)

از در یار گذر نتوان کرد رخ سوی یار دگر نتوان کرد

ناگذشته ز سر هر دو جهان بر سر کوش گذر نتوان کرد

زان چنان رخ که تمنای دل است صبر از این بیش مگر نتوان کرد

ص: ۴۳۲

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۸۷، حدیث ۳۵۸۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۹/۷۵، باب ۲۱، ذیل حدیث ۱۹؛ [۲] کشف الغمّه: ۱۰۸/۲. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۱۴۳/۲، حدیث ۷؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۲۴/۶۸، باب ۶۶، حدیث ۳۶.

با چنین دیده که پرخونابست به چنان روی نظر نتوان کرد
چون حدیث لب شیرینش رود یاد حلوا و شکر نتوان کرد
سخن زلف مشوش بگذار دل از این شیفته تر نتوان کرد
قصه درد دل خود چکنم راز خود جمله سمر (۱) نتوان کرد
غم او مایه عیش و طربست از طرب بیش حذر نتوان کرد
گرچه دل خون شود از تیمارش غمش از سینه بدر نتوان کرد
ابتلائی است در این راه مرا که از آن رنج هیچ خبر نتوان کرد
گفتم ای دل بگذر زین منزل محنت آباد مقر نتوان کرد
گفت جائی که عراقی باشد زود از آنجای سفر نتوان کرد
(فخرالدین عراقی)

ص: ۴۳۳

«۱۵» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ وَّ هَبْ لِيْ مِمَّا يَجِبُ عَلٰى لِمَكَ وَّ عَافِنِيْ مِمَّا اَسْتَوْجِبُهُ مِنْكَ وَّ اَجِرْنِيْ مِمَّا يَخَافُهُ اَهْلُ الْاِسَاءَةِ
فَاِنَّكَ مَلِيٌّ بِالْعَفْوِ مَرْجُوٌّ لِلْمَغْفِرَةِ مَعْرُوْفٌ بِالتَّجَاوُزِ لَيْسَ لِحَاجَتِيْ مَطْلَبٌ سِوَاكَ وَّ لَا لِذَنْبِيْ غَافِرٌ غَيْرُكَ حَاشَاكَ «۱۶» وَّ لَا اَخَافُ
عَلٰى نَفْسِيْ اِلَّا اِيَّاكَ اِنَّكَ اَهْلُ التَّقْوٰى وَّ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و حقوقی که بر عهده من داری بر من ببخش، و از عذابی که از جانب تو سزاروار آنم، مرا به سلامت دار، و از اموری که بدکاران از آن می ترسند پناهم ده. مسلماً به گذشت از گنهکار قدرت داری و برای آمرزش، مورد امیدی، به بخشیدن معصیت معروفی، برای حاجتم محلّ طلبی جز تو نیست، و برای گناهم آمرزنده ای غیر تو وجود ندارد. حاشا که چنین نباشی، من بر خود به غیر تو نمی ترسم. تو اهل تقوا و آمرزشی. بر محمد و آل محمد درود فرست.

امیدواری به خدا

اشاره

حیات ابدی و زندگانی جاودانه و حقیقی سرای باقی در گرو امید به رحمت و مغفرت خداوند است؛ زیرا امیدواری بر دو گونه است:

۱ - امید به امور مادی و ابزاری؛ مانند شغل، زن، فرزند، علم، پول و... که هر یک

در موقعیت زمانی و مکانی ویژه ای در خدمت انسان هستند.

۲- امید به امور معنوی و اعتقادی؛ مانند رحمت، مغفرت، لطف، کرامت، شفاعت،... و این امیدواری را کافر هم دارد چون موجود بی امید و آرزو مرده است.

گرچه امید مشرک و کافر به سنگ و چوب و بت و مال دنیا است؛ ولی تنها امید به رحمت و آمرزش پروردگار، پدیده ای ابدی است که سلامتی حیات باقی انسان را تأمین می نماید و ابدیت حقیقتی است که روح آن امید و اطمینان نفس است و خداوند متعال این صفت را از ویژگی های مؤمنان و مهاجران و مجاهدان راه حق برمی شمرد و می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

این گروه رزمنده و فرمانبر رسول الله صلی الله علیه و آله به خاطر داشتن استواری در ایمان و هجرت و جهاد مشمول عنایت ها و آمرزش الهی می گردند و اگر مرتکب خطاهایی بشوند به خاطر ارزش هایشان مورد بخشش قرار می گیرند. پس هدف امید را باید به سوی خدای مَنَّان قرار داد که نجات در آن است.

حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید:

إِجْعَلُوا كُلَّ رَجَائِكُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ لَا تَرْجُوا أَحَدًا سِوَاهُ ، فَإِنَّهُ مَا رَجَا أَحَدٌ غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا خَابَ . ﴿٢﴾

هر چه امید دارید به خدای سبحان داشته باشید و به کسی جز او امید مبندید؛

ص: ۴۳۵

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۱۸. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۹۶، حدیث ۳۸۶۱. [۲]

زیرا هیچ کس به غیر خدای متعال امید نیست مگر آن که ناکام ماند.

زیرا امیدهای دروغین انسان را گرفتار ترس حقیقی می کند و به درهای بسته ای برمی خورد که چاره ای غیر از بازگشت به سوی حق ندارد.

امید و رجا در کلام نراقی

مرحوم ملا احمد نراقی در فصل بیان صفت رجا می نویسد:

«ضد یأس از رحمت خدا امیدواری به اوست که آن را صفت رجا گویند و رجا عبارت است از انبساط سرور در دل به جهت انتظار امر محبوبی و این سرور و انبساط را وقتی رجا و امیدواری گویند که آدمی بسیاری از اسباب رسیدن به محبوب را تحصیل کرده باشد... و اگر کسی بعضی اسباب را تحصیل نکرده که حصول محبوب مشکوک فیه باشد آن را آرزو و تمنی گویند، مثل آن که تخم را به زمین قابلی افکنند اما در آب دادن کوتاهی و تقصیر نمایند...

طریقه تحصیل آن این است که در اسباب امیدواری تأمل کند و آنها را بر دل خود نقش کند و تکرار کند و پیوسته متذکر آنها بوده باشد، پس ملاحظه نماید در نعمت های فراوان و کرامت های بی پایان که در دنیا به بندگان خود نموده...» (۱) در نکوهش صفت ناامیدی همین بس که آدم را از دوستی خدا که سرآمد همه فضایل و بالاترین آنهاست، باز می دارد؛ زیرا تا کسی به کسی امیدوار نباشد او را دوست نمی دارد. پس گمان نیک به خدا موجب فراگیری رحمت خداوند می گردد.

در روایت آمده است:

«مردی در بنی اسرائیل مردم را از رحمت و لطف خداوند ناامید می کرد و آنان را می ترساند؛ در روز قیامت خدا به او خواهد فرمود: امروز من تو را از رحمت خود

ص: ۴۳۶

محروم می کنم همچنان که بندگان مرا از من ناامید ساختی.» (۱)

مدعیان دروغین امیدواری

حضرت علی علیه السلام درباره مدعیان دروغین امیدواری می فرماید:

يَدْعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ ، كَذَبَ وَالْعَظِيمِ ! مَا بِاللَّهِ لَا يَتَّبِعُنُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ ؟ فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرْفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ وَكُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ . يَرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ وَ يَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ ، فَيُعْطَى الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطَى الرَّبَّ فَمَا بَالُ اللَّهِ حَيْلَ ثَنَاؤُهُ يُقْصَرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ ؟ أَتَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِبًا أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعًا وَ كَذَلِكَ أَنْ هُوَ خَافَ عِبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ اعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطَى رَبَّهُ ، فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِمَارًا وَ وَعِيدًا . وَ كَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ ، آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَ صَارَ عِبْدًا لَهَا .

(۲)

بر اساس گمانش مدعی امید به خداست. به خدای بزرگ قسم دروغ گفته، چرا حالت امیدواریش در کردارش پیدا نیست؟! زیرا هر که را به چیزی امید است اثر امیدش در عملش دیده می شود مگر امیدی که مردم به خدا بسته اند که دارای عیب است و هر بیمی در اموری مادی محقق و ثابت است مگر بیم از حق که در اغلب مردم بی پایه است! در کارهای بزرگ به خدا امید دارند و در کارهای کوچک به بندگان امید می بندند، اما آن چنان که حق بندگان را رعایت می کنند حق خدا را مراعات نمی نمایند. چه شده که حق خداوند کمتر از حق بندگان رعایت می شود؟! آیا می ترسی در امیدی که به حق داری

ص: ۴۳۷

۱- (۱) - معراج السعادة: ۱۴۸، [۱] صفت سوم یأس از روح الله و ناامیدی از رحمت خدا.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۹. [۲]

دروغگو باشی؟ یا او را آن چنان که باید سزاوار امید نمی دانی؟! اگر از یکی از مردم بترسند تا حدی از او حساب می برند که در آن حد از خدا حساب نمی برند. بنابراین ترس از بندگان را نقد و ترس از خدا را نسیه و وعده غیرقابل عمل قرار داده اند. همچنین کسی که دنیا در نظرش عظیم جلوه کند و موقعیت آن در دلش وانمودی بزرگ داشته باشد، دنیا را بر خدا مقدم دارد و از هر چه غیر دنیاست بریده و نهایتاً برده دنیا گردد.

به هر حال هر امیدواری جوینده دستگیره نجات است تا در پرتو آن به رحمت حق برسد و هر ترسانی از آنچه هراسان است می گریزد و سرانجام به دره هلاکت سقوط می کند.

ص: ۴۳۸

[وَأَقْضِ حَاجَتِي وَانْجِحْ طَلِبَتِي وَاعْفُ ذَنْبِي وَآمِنْ خَوْفَ نَفْسِي إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَذَلِكُمْ عَلَيْكَ يَسِيرٌ آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ.]

و حاجتم را روا کن و خواسته ام را بر آور و گناهم را بیامرز، و ترسم را ایمنی ده. همانا تو بر هر چیز توانایی، و اموری که از تو خواستم، روا کردنش برای تو آسان است. دعایم را مستجاب کن ای پروردگار جهانیان!

امنیت از ترس و وحشت

میان آدم و عالم شباهت است با این تفاوت که به لحاظ پیکره، عالم هستی بزرگ و آدم جزئی از آن و عالم کوچک است. ولی به لحاظ معنا و حقیقت، آدم عالم بزرگ و عالم هستی مظهري از آدم است. به تعبیر دیگر آدم، آیه کبرای انفسی و درونی و عالم گیتی آیه صغرای آفاقی و برونی است، پس در اثر این ارتباط هر گونه اطمینان و آرامش و امنیت در آدم که مظهر تجلی صفات الهی است پدید آید و در سیر آفاقی هستی تأثیر بسزایی دارد.

دانشمندان پس از تحقیقات گسترده درباره تأثیرات اعمال انسان بر طبیعت و چرخه زمین و سیارات فلکی نوشته اند:

حوادث غیرمنتظره ای که در دنیا به وجود می آید نقش مستقیم از عملکرد انسان دارد. از جمله در قرن اخیر در پژوهش های نجومی به دست آمده است که لکه های سیاهی بر روی خورشید پدید آمده؛ که در اثر جرم و جنایت و عصیان آدمیان است

و خورشید هم گرفتار اعمال سیاه انسان ها شده است.

حالت آرامش و سکونت نفس از ویژگی اولیا و صالحان الهی است که خویشتن را از مرکز طوفان شهوات و تعلقات نفسانی دور نگه می دارند.

رهپویان راه حق تا از دایره نفس که مرکز گردباد درگیری و تضاد و غیربینی هاست بیرون نرود و به کانون نفس مطمئنه که محل نسیم و نفحات فرح بخش قرب و وصل به حق است، نرسد. نهاد پرتلاطم او هیچ گاه به آرامش درونی و راستین نخواهد رسید، نه خود آرام می گیرد و نه مایه آرامش دیگران است و نه پناهگاهی برای برپایی عدالت و یاری ستمدیدگان و نیازمندان، بلکه به عکس، مایه وحشت و ترس و ناامنی در وجود خود و جامعه خواهد بود.

انسان وقتی حکایات پیامبران را در تاریخ و قرآن مجید بررسی می کند، می فهمد آنان چه بسیار در فضای ناامنی قرار می گرفته اند ولی استقامت نشان می دادند تا دشمنان احساس رضایت و برتری نکنند؛ مانند حضرت ابراهیم علیه السلام که گرفتار قوم نمرودیان شد و برای مجازات او کوهی از هیزم گرد آوردند و آتش هولناکی برافروختند، زبانش از ذکر خدا بازنايستاد و يك لحظه نهراستيد، خليل خدا و همه انبيای الهی، امن و امان را در اطاعت حق می دانستند پس به اذن الهی به درون آتش انداخته شد ولی چون نسیم رحمت خداوند او را در برگرفت به گلستان نجات تبدیل شد و همه نمرودیان از رویارویی با رسول خدا ناامید شدند.

ابراهیم عافیت را در ورود به آتش آزمون پروردگار یافت نه تمنای گذشت و عفو از بارگاه طاغوتیان؛ زیرا اگر چنین بود و او لحظه ای درنگ می کرد در آتش غضب حق می سوخت.

بندگان مخلص خدا آزاد مردانی هستند که وجود آنان به هیچ چیزی غیرخدا پیوند نخورده است، آنان نه به موجود دیگری طمع دارند و نه از او هراسانند و نه بیگانه را مؤثر می دانند و نه به منافع شخصی خویش می اندیشند، بلکه در ذهن آنان

کمال مطلق دلدادگی به یگانه هستی است.

اما سرکشان یاغی که در برابر احکام خداوند به قدرت های پوشالی و خودباخته و ناتوان دل بسته اند، در فضای کیفر خداوند از کاخ ها فرار می کنند و در شکاف های زمین مانند حیوانات لانه می گزینند، اینان هرگز در امان نیستند.

بنابراین تنها ایمان آورندگان موحدند که در دایره امتیت آسوده اند و خداوند در حق آنان می فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿١﴾

کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی [چون شرک] نیامیختند ، ایمنی [از عذاب] برای آنان است ، و آنان راه یافتگانند .

ریشه نامنی در وجود انسان شک در خالق هستی و ظلم به نفس است ولی چون که آیات قرآن در بسیاری از موارد چند معنا را در بر دارد و یکی از دیگری گسترده تر است، این احتمال هست که امتیت در آیه اعم از امتیت از مجازات پروردگار و یا امتیت از حوادث دردناک اجتماعی باشد.

به این معنا که مفاسد فردی و اجتماعی و جنایت های نفسی و گروهی در اثر کمبود امتیت اصولی است. آرامش روحی و روانی وقتی به دست می آید که در جامعه انسانی دو اصل حکومت کند:

۱ - اصل ایمان

۲ - اصل عدالت

اگر پایه های ایمان به خدا و احساس مسئولیت سست گردد و عدالت اجتماعی جای خود را به ستم و خود محوری بسپارد، امتیت حیاتی بشر به خطر می افتد، بر

ص: ۴۴۱

همین اساس بیشتر اندیشمندان دینی جهان کوشش خود را برای برچیدن بساط ناامنی و تجاوز به کار بسته اند؛ اما به دلیل فاصله گرفتن سیاست از اصول اخلاقی به ویژه امتیّت روانی و آرامش فکری مردم؛ ستمگری در دنیا بیداد می کند.

بنابراین تأثیر ایمان در آرامش و امتیّت روحی برای هیچ انسانی پوشیده نیست همان گونه که ناراحتی وجدان و تزلزل روانی و سست باوری نوع بشر، به خاطر ستم بر نفس و طغیان هوای نفس است. و هم اکنون دنیا هم به این نتیجه رسیده است که در سایه ایمان و نماز و دعا و نیایش، انسان به آرامش روحی و جسمی می رسد و در بیمارستان ها برای بهبود بیماران، دعا و نیایش حق توصیه می شود. پس تا انسان در پرتو ایمان و ولایت حق قرار نگیرد به نفس مطمئنه نمی رسد.

حضرت علی علیه السلام در وصف سالکان، امتیّت روان را مورد توجه قرار می دهد و می فرماید:

قَدْ أَحْيَى عَقْلَهُ ، وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ ، وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبَرْقِ ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ ، وَ سَيَّلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَاعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ وَ ثَبَّتَتْ رِجْلَاهُ بِطَمَأْنِينِهِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَ أَرْضَى رَبُّهُ (۱).

همانا عقل خود را زنده کرد و نفسش را میراند، به طوری که جسمش باریک و دلش نرم شد و نوری در نهایت فروزندی برایش درخشید که راه را برای او روشن کرد و به آن نور راه را پیمود، ابواب سلوک او را به در سلامت و خانه اقامت راندند و قدمهایش همراه آرامش تن در جایگاه امن و راحت استوار شد، چرا که قلبش را به کار گرفت و پروردگارش را خوشنود ساخت.

خوف از خدا جایگاهی بزرگ برای امتیّت حیاتی انسان است؛ چنانکه حضرت

ص: ۴۴۲

علی علیه السلام فرمود:

حَفِيَ اللَّهُ خَوْفَ مَنْ شَغَلَ بِالْفِكْرِ قَلْبَهُ فَإِنَّ الْخَوْفَ مَظْنَةُ الْأَمْنِ وَ سِجْنُ النَّفْسِ عَنِ الْمَعَاصِي . (۱)

از خداوند چونان کسی بترس که دل خویش را با اندیشه خدا مشغول داشته است؛ زیرا ترس جایگاه امن و بازداشتگاه نفس از گناهان است.

ترس و وحشت انسان از پیرامون خود به خاطر نبود ترس از پروردگار است؛ زیرا حق تعالی درگاه خود را محل امن قرار داده و ترس از مقام حق سبب آرامش نفس، دوری از شیطان و زندگی در سایه ایمان است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

پنج صفت است که هر کس یکی از آنها را دارا نباشد، زندگی پویسته گرفتار کمبود و فکرش سرگردان و دلش سرگرم است:

۱ - تندرستی

۲ - امیت

۳ - روزی فراوان و گسترده

۴ - همدم سازگار، راوی پرسید: منظور از همدم همراه چیست؟ فرمود: همسر خوب، فرزند نیک، دوست صالح.

۵ - آسایش که جامع همه آنهاست. (۲) حضرت فیض کاشانی به درگاهش چنین عرضه داشته است:

بده پیمانۀ سرشار امشب مرا بستان زمن ای یار امشب

ندارم طاقت بار جدایی مرا از دوش من بردار امشب

ص: ۴۴۳

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۹۱، حدیث ۳۶۹۹. [۱]

۲- (۲) - الخصال: ۲۸۴/۱، حدیث ۳۴؛ [۲] بحار الأنوار: ۱۸۶/۷۱، باب ۱۳، حدیث ۵.

نقاب من ز روی خویش برگیر بر افکن پرده از اسرار امشب
ز خورشید جمالت پرده بردار شبم را روز کن ای یار امشب
بیا از یکدیگر کامی بگیریم فلک در خواب و ما بیدار امشب
ببالیم دمی از لطف بنشین مرا مگذار بی تیمار امشب
به دست خویشتن تیمار من کن مرا مگذار با اغیار امشب
نخواهم داشت از دامان جان دست سرفیض است و پای یار امشب

(فیض کاشانی)

ص: ۴۴۴

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۷

حسین انصاریان

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٥

«۱» اللَّهُمَّ يَا مُتَّهِىَ مُطَلِّبِ الْحَاجَاتِ «۲» وَيَا مَنْ عِنْدَهُ نَيْلُ الطَّلِبَاتِ «۳» وَيَا مَنْ لَا يَبِيعُ نِعْمَهُ بِالْأَثْمَانِ «۴» وَيَا مَنْ لَا يُكَدِّرُ عَطَايَاهُ بِالْأَمْتِنَانِ «۵» وَيَا مَنْ يُسْتَعْنَى بِهِ وَلَا يُسْتَعْنَى عَنْهُ «۶» وَيَا مَنْ يُرْغَبُ إِلَيْهِ وَلَا يُرْغَبُ عَنْهُ «۷» وَيَا مَنْ لَا تُفْنَى خَزَائِنُهُ الْمَسَائِلُ «۸» وَيَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ «۹» وَيَا مَنْ لَا تَنْقَطِعُ عَنْهُ حَوَائِجُ الْمُحْتَاجِينَ «۱۰» وَيَا مَنْ لَا يَعْنِيهِ دُعَاءُ الدَّاعِينَ «۱۱» تَمَدَّخْتَ بِالْغِنَاءِ عَنْ خَلْقِكَ وَأَنْتَ أَهْلُ الْغِنَى عَنْهُمْ «۱۲» وَنَسَبْتَهُمْ إِلَى الْفُقْرِ وَهُمْ أَهْلُ الْفَقْرِ إِلَيْكَ «۱۳» فَمَنْ حَاوَلَ سَيْدَ خَلْقِهِ مِنْ عِنْدِكَ وَرَامَ صَرْفَ الْفُقْرِ عَنْ نَفْسِهِ بِحِكِّكَ فَقَدْ طَلَبَ حَاجَتَهُ فِي مَطَانِهَا وَأَتَى طَلِبَتَهُ مِنْ وَجْهِهَا «۱۴» وَمَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ جَعَلَهُ سَيِّبَ نُجْحِهَا دُونَكَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْحِزْمَانِ وَاسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَوْتَ الْإِحْسَانِ «۱۵» اللَّهُمَّ وَلى إِلَيْكَ حَاجَةٌ قَدْ قَصَّرَ عَنْهَا جُهْدِي وَتَقَطَّعَتْ دُونَهَا حِيلِي وَسَوَّلْتُ لِي نَفْسِي رَفَعَهَا إِلَى مَنْ يَرْفَعُ حَوَائِجَهُ إِلَيْكَ وَلَا يَسْتَعْنَى فِي طَلِبَاتِهِ عَنْكَ وَهِيَ زَلَّةٌ مِنْ زَلَلِ الْخَاطِئِينَ وَعَثْرَةٌ مِنْ عَثَرَاتِ الْمُدْنِيِّينَ «۱۶» ثُمَّ انْتَبَهْتُ بِتَذَكِيرِكَ لِي مِنْ غَفْلَتِي وَنَهَضْتُ بِتَوْفِيقِكَ مِنْ زَلَّتِي وَرَجَعْتُ وَنَكَّصْتُ بِشِدِيدِكَ عَنْ عَثْرَتِي «۱۷» وَقُلْتُ: سُبْحَانَ رَبِّي كَيْفَ يَسْأَلُ مُحْتَاجٌ مُحْتَاجًا؟ وَأَنَّى

يَرْغَبُ مُعِيدٌ إِلَى مُعْدِمٍ؟ «١٨» فَقَصَّ دُتْكَ؟ يَا إِلَهِي بِالرَّغْبَةِ وَ أَوْفَدْتُ عَلَيْكَ رَجَائِي بِالثَّقَةِ بِكَ «١٩» وَ عَلِمْتُ أَنَّ كَثِيرَ مَا أَسْأَلُكَ
يَسِيرٌ فِي وُجْدِكَ وَ أَنَّ خَطِيرَ مَا أَسْتَوْهَبُكَ حَقِيرٌ فِي وُسْعِكَ وَ أَنَّ كَرَمَكَ لَا يَضِيقُ عَنْ سُؤَالِ أَحَدٍ وَ أَنَّ يَدَكَ بِالْعَطَايَا أَعْلَى مِنْ
كُلِّ يَدٍ «٢٠» اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ احْمِلْنِي بِكَرَمِكَ عَلَى التَّفْضُلِ وَ لَا- تَحْمِلْنِي بِعَيْدِكَ عَلَى الْإِسِيْتَحْقَاقِ فَمَا أَنَا بِأَوَّلِ
رَاغِبٍ رَغِبَ إِلَيْكَ فَأَعْطَيْتَهُ وَ هُوَ يَسِيْتَحَقُّ الْمَنْعَ وَ لَا بِأَوَّلِ سَائِلٍ سَأَلَكَ فَأَفْضَلْتَ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَسْتَوْجِبُ الْحِرْمَانَ «٢١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ كُنْ لِإِدْعَائِي مُجِيبًا وَ مِنْ نِدَائِي قَرِيبًا وَ لِتَضَرُّعِي رَاحِمًا وَ لِصَوْتِي سَامِعًا «٢٢» وَ لَا- تَقْطَعْ رَجَائِي عَنْكَ وَ لَا تَبِتَّ
سَبَبِي مِنْكَ وَ لَا تُوجِّهْنِي فِي حَاجَتِي هَذِهِ وَ غَيْرَهَا إِلَى سِوَاكَ «٢٣» وَ تَوَلَّنِي بِنُجْحِ طَلِبَتِي وَ قَضَاءِ حَاجَتِي وَ نَيْلِ سُؤْلِي قَبْلَ زَوَالِي
عَنْ مَوْفِقِي هَذَا بِتَيْسِيْرِكَ لِي الْعَسِيْرِ وَ حُسْنِ تَقْدِيرِكَ لِي فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ «٢٤» وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صِيْلَةَ دَائِمَةٍ نَامِيَةً لَا
انْقِطَاعَ لِأَبِيدِهَا وَ لَا مُنْتَهَى لِأَمِيدِهَا وَ اجْعَلْ ذَلِكَ عَوْنًا لِي وَ سَبَبًا لِنُجَاحِ طَلِبَتِي إِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ «٢٥» وَ مِنْ حَاجَتِي يَا رَبِّ كَذَا وَ
كَذَا (وَ تَذَكَّرْ حَاجَتِكَ ثُمَّ تَسَبَّحْ وَ تَقُولُ فِي سُبُحُودِكَ) فَضْلُكَ أَنَسِيْنِي وَ إِحْسَانُكَ دَلَّنِي فَاسْأَلُكَ بِحُكِّكَ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا تَرُدَّنِي خَائِبًا.

[«۱» اَللّٰهُمَّ يَا مُنْتَهٰى مَطْلَبِ الْحَاجَاتِ «۲» وَ يَا مَنْ عِنْدَهُ نَيْلُ الطَّلِبَاتِ «۳» وَ يَا مَنْ لَا يَبِيعُ نِعْمَهُ بِالْاَثْمَانِ «۴» وَ يَا مَنْ لَا يُكَدِّرُ عَطَايَاهُ بِالْاِمْتِنَانِ «۵» وَ يَا مَنْ يُسَدِّتْغْنٰى بِهِ وَ لَا يُسْتَغْنٰى عَنْهُ «۶» وَ يَا مَنْ يُرَغَّبُ اِلَيْهِ وَ لَا يُرَغَّبُ عَنْهُ «۷» وَ يَا مَنْ لَا تُفْنٰى خَزَائِنُهُ الْمَسَائِلُ «۸» وَ يَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ «۹» وَ يَا مَنْ لَا تَنْقَطِعُ عَنْهُ حَوَائِجُ الْمُحْتَاجِيْنَ «۱۰» وَ يَا مَنْ لَا يُعْنِيهِ دُعَاءُ الدَّاعِيْنَ]

خدایا! ای نهایت خواستن حاجات، و ای آن که رسیدن به تمام خواسته ها به دست قدرت اوست، و ای آن که نعمت هایش را به بها و قیمت نمی فروشد، و ای آن که بخشش هایش را، به منت گذاشتن، تیره و ناصاف نمی کند، و ای آن که به او بی نیاز می شود، و از او بی نیاز نمی شوند، و ای آن که به او رغبت می کنند، و از او روی برتابند، و ای آن که درخواست ها، گنج هایش را از بین نمی برد، و دست آویزها، حکمتش را تغییر نمی دهد، و رشته حوایج نیازمندان از او قطع نمی شود، و دعای دعا کنندگان او را خسته و درمانده نمی کند.

عطای نعمت بدون منت

حقیقت این است که بیشتر احسان و خیرسانی انسان، از روی خودبینی و

انتظار است و حقیقتی الهی ندارد. پس هرگاه انفاق و لطفی به مردم می کند، در کرامت او طمع و توقع خیرات از دیگران پنهان است، بنابراین گاهی صدقات به همراه منت و اذیت است.

حق مَنان با صراحت این تفکر غلط را به اهل ایمان یادآوری می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا تَبْتَغُوا صِدْقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَيِّفٍ مُّوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (۱)

ای اهل ایمان! صدقه هایتان را با منت و آزار باطل نکنید، مانند کسی که مالش را به ریا به مردم انفاق می کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد که وصفش مانند سنگ سخت و خارایی است که بر آن [پوششی نازک از] خاک قرار دارد و رگباری تند و درشت به آن برسد و آن سنگ را صاف [و بدون خاک] واگذارد [صدقه ریایی مانند آن خاک است و این ریاکاران] به چیزی از آنچه کسب کرده اند، دست نمی یابند و خدا مردم کافر را هدایت نمی کند.

زیرا با منت گذاشتن در کار خیری که انجام داده می شود مهر بطلان بر روی آن زده می شود و این گونه اعمال ریاکارانه و انفاق های آمیخته با آزار روحی از دل های سخت و قساوت مند سرچشمه می گیرد و صاحبانش هیچ بهره ای از آن نمی برند و تمام زحمت شان به هدر می رود.

پس مولای متقیان، امیرمؤمنان، نیکوکاران را به پرهیز از منت منشی دعوت می فرماید:

ص: ۱۰

يَا أَهْلَ الْمَعْرُوفِ وَالْإِحْسَانِ لَا تَمُنُّوا بِإِحْسَانِكُمْ، فَإِنَّ الْإِحْسَانَ وَالْمَعْرُوفَ يُبْطِلُهُ قُبْحُ الْإِمْتِنَانِ. (۱)

ای اهل نیکی و نیکوکاری، به احسان خود منت مگذارید پس همانا که زشتی منت گذاری ارزش نیکی و نیکویی را از بین ببرد.

از نشانه های مردانگی مردان خدا این است که روش احسان را با منت آلوده نسازند.

يُسْتَدَلُّ عَلَى مُرْوَةِ الرَّجُلِ بِبَثِّ الْمَعْرُوفِ وَبَذْلِ الْإِحْسَانِ وَتَرْكِ الْإِمْتِنَانِ. (۲)

از نشانه های جوانمردی مرد، پراکندن نیکی و لطف و نیکوکاری و خودداری از منت نهادن است.

انفاق کنندگان حقیقی کسانی هستند که تنها به خاطر خشنودی خدا و پرورش فضایل انسانی و تثبیت سجایای ارزشمند در درون خود و پایان دادن به نگرانی ها و اضطراب که به خاطر احساس مسؤولیت در برابر محرومان در وجدان آنها پیدا می شود، توفیق نیکوکاری نصیبشان می گردد.

بر این اساس حضرت علی علیه السلام می فرماید:

جَمَالُ الْإِحْسَانِ تَرْكُ الْإِمْتِنَانِ. (۳)

زیبایی نیکی کردن، منت نهادن است.

از آن جا که منت گذار در انگیزه اش جبران کمبود ذاتی یا اخلاقی خویش است یا برای ارضای نفس خود و برتری طلبی بر دیگران می کوشد، همیشه در بین مردم

ص: ۱۱

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۹۰، حدیث ۸۹۵۹. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۸۴، حدیث ۸۷۳۵. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۹۰، حدیث ۸۹۵۹. [۳]

پست و خوار باشد.

امّا حق مطلق هیچ گونه نیاز و نقص و نگرانی ندارد و در انتظار هیچ سود و پاداشی نیست؛ پس منت و آزار بندگان بر او محال است؛ زیرا غرض و کمال نهایی خود اوست و هدف تمامی افعال آفرینش، ذات حق است و همه موجودات به سوی کمال سیر می کنند و او کمال مطلق اوّل و آخر و ظاهر و باطن اشیا است.

نعمت همان ظرف تجلّی جمال حق است که غذای حقیقی انسان است.

پذیرایی از بنده در ظرف ظهورات و تجلیات جمالی حق، عطایی بدون منت است.

هر چه انسان در سر سفره بندگی حق از کاستی ها دست بردارد تغذیه او در ظهورات ربوبی کامل تر می گردد و بنده در نعمت های حق تعالی از سلامتی روحی و روانی بهتری برخوردار می گردد و اگر از قرب ربوبی بهره نبرد و در ظرف تجلیات جلالی حق غرق شود، نعمت و محرومیت او شامل حالش شود و از دایره الطاف بیرون ماند. بنابراین باید منت و تفضّل و لطف الهی او را فراگیرد تا زمینه ادامه حیات او فراهم شود.

یکی از اسباب مهم امتحان الهی وفور نعمت است و به حسب اتفاق، آزمایش با نعمت از آزمایش با بلا سخت و پیچیده تر است. همانند حضرت ایوب علیه السلام که با انواع نعمت های مادی و معنوی مورد امتحان قرار گرفت و عاقبت به خیر گردید؛ زیرا طبیعت فزونی نعمت بی منت، غفلت و غرق شدن در لذایذ و شهوات است. و این وضعیت انسان را از خدا دور می سازد و میدان را برای فعالیت شیطان آماده می کند، تنها کسانی می توانند از عوارض نامطلوب فزونی وفور نعمت در امان بمانند که به طور پیوسته به یاد خدا باشند و با یادآوری همیشه خانه قلب را از نفوذ شیاطین حفظ نمایند.

آری، او چه خدای بزرگ و مّانی است که با هر ناز و ناله بنده اش می سازد ولی این انسان چقدر مغرور و بخیل است که با کوچکترین دردی می نالد و با کمترین

نعمتی می بازد.

هنگامی که پروردگارش به او اکرام می کند و نعمت به او می بخشد؛ با غرور و نخوت می گوید:

خداوند مرا گرامی داشته است. پس او به هنگام روی آوردن نعمت چنان می پندارد که مقرب درگاه خدا شده و این نعمت دلیل بر آن قرب است.

اما هنگامی که روزی بر او تنگ شود با ناامیدی می گوید:

خداوند مرا خوار کرده است. از حق ناخشنود می شود و با او قهر می کند و به زمین و زمان می تازد، غافل از این که نعمت و نعمت هر دو وسیله آزمایش اویند.

در جملات ملکوتی و آسمانی بالا، وجود مقدس پروردگار از زبان امام سجاد علیه السلام معرفی شده و حضرت، انسان را به این معنا توجه داده اند که در وقت نیاز و حاجت که از ابتدای عمر تا لحظه آخر آن است، باید عرض نیاز و فقر و احتیاج را فقط به پیشگاه مقدس حضرت ربّ العزّه برد که کلید حلّ هر مشکلی به دست اوست و خزائن ملک و ملکوت در کف قدرت آن منبع لطف و کرامت است و تنها او می باشد که اسباب و وسایل رفع حاجت را چه به وسیله امور طبیعی و یا به دست انسان ها فراهم می آورد.

ذات مقدّسی که بی نهایت در بی نهایت لطف، کرم، رحمت و عنایت، مهر و مرحمت، عشق و محبت، قدرت و سطوت، کرامت و عظمت است.

وجود مبارکی که تمام هستی و اجزایش به اراده حکیمانه او به وجود آمده و به اراده حکیمانه او ادامه حیات می دهد.

خداوندی که مخلوقات را آفریده و هر یک را به راهی که باید هدایت فرموده و روزی آنان را به فراخور حالشان از سفره رحمت و لطف عنایت می فرماید.

پروردگاری که بر اساس مصلحت موجودات زمینه حیات را برای آنان فراهم آورده و کلّ عناصر هستی نیاز خود را به او برطرف کرده و به پیشگاهش عاشقانه

رغبت دارند.

خزائن هستی او و منابع نعمتش با دعا و درخواست موجودات که هر یک به اندازه خود و بیش از اندازه از آن خزائن و منابع خرج می کنند، تمام نمی شود.

خداوند مهربانی که شرط روزی دادنش فقط و فقط بودن مخلوق است و بس.

عزیزی که خواهنده و خواننده ای از پیشگاهش مأیوس و ناامید بر نمی گردد.

مهربان مولائی که در حریمش عرض حاجت پایان نمی پذیرد؛ زیرا تمام موجودات در ظاهر و باطن وجودشان گدا و محتاج او هستند.

پروردگاری که قدری و علتی نمی تواند مانع از عطایش گردد و حاجبی بین او و بندگانش وجود ندارد.

کریمی که به خاطر گناه بندگان مانع از رسیدن روزی به آنان نیست.

حضرت فیض کاشانی به پیشگاه حضرتش عرضه می دارد:

بی دل و جان بسر شود بی تو بسر نمی شود بی دو جهان بسر شود بی تو بسر نمی شود

بی سر و پا بسر شود بی تن و جان بسر شود بی من و ما بسر شود بی تو بسر نمی شود

درد مرا دوا تویی رنج مرا شفا تویی تشنه ام و سقا تویی بی تو بسر نمی شود

در دل و جان من تویی گنج نهان من تویی جان و جهان من تویی بی تو بسر نمی شود

یار من و تبار من مونس غمگسار من حاصل کار و بار من بی تو بسر نمی شود

آب حیات من تویی فوز و نجات من تویی صوم و صلوات من تویی بی تو بسر نمی شود

ص: ۱۴

گر ز تو رو کنم بغیر، ور به تو رو کنم زغیر جانب توست هر دو سیر بی تو بسر نمی شود

گر زبرت جدا شوم یا زغمت رها شوم خود تو بگو کجا روم بی تو بسر نمی شود

فیض زحرف بس کند پنبه درین جرس کند ذکر تو بی نفس کند بی تو بسر نمی شود

(فیض کاشانی)

موقعیت دعا

اشاره

انسان در هر موقعیتی که باشد و در هر مکان و منزلتی که قرار بگیرد، در هیچ شأنی از شؤون حیات بی نیاز از حضرت بی نیاز نمی شود.

در راحت و رنج، در خوشی و ناخوشی، در سلامت و مرض، در جوانی و پیری، در امتیث و ناامنی به سلسله امور و مسائلی برخورد می کند که وی را در مشکل و بن بست قرار می دهد و با حوادثی روبه رو می گردد که زندگی را در کامش از هر زهری تلخ تر می کند که راهی برای خروج از بن بست و تبدیل تلخی به لذت جز دعا و عرض نیاز به حکیم علی الاطلاق و طیب دردمندان و حلال مشکلات در پیش پای زندگیش نیست.

مشکلات و تلخی ها، آلام و اسقام، سختی ها و مشقات، شاه و گدا، عالم و جاهل، عارف و عامی، شهری و دهاتی، غنی و فقیر، پیر و جوان، مریض و سالم نمی شناسد، برنامه هایی است که گریبان هر انسانی را می گیرد و برای رهایی از گاهی راهی به جز دعا نیست؛ زیرا غیر حضرت حق از حل آن عاجز و جز دست قدرت او گره گشایی در آن زمینه ها وجود ندارد.

در کنار بعضی از گرفتاری ها که راه حلی جز دعا ندارد، اگر تکبر از دعا شود،

هلاکت ابدی انسان حتمی است.

دعای نیازمند به درگاه بی نیاز و درخواست دردمند به پیشگاه طیب هستی و عرض حاجت حاجتمند به پیشگاه مولای موجودات و ولی آفرینش به اندازه ای محبوب است که آیات قرآن مردم را به این معنا فراخوانده و دعا را از عبادات پرفیض دانسته و متکبر از آن را مستحقّ عذاب معرفی کرده است.

روایات بسیار مهمی در کتب روایی در باب دعا در فصل های گوناگون وارد شده که تنها کتاب با عظمت کافی به شصت فصل آن اشاره دارد و این از باب اهمیتی است که دعا در نزد حق و انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام دارد.

گریه و زاری در دعا و به عبارت دیگر اتصال موجودی ناچیز و بلکه معدومی سیه رو به منبع فیض هستی از بهترین حالات و خوش ترین لحظات حیات آدمی است.

البته این معنا را باید توجه داشت که هر دعایی قابل استجاب نیست، دعائی از جانب حضرت محبوب مستجاب می شود که تمام شرایط لازم در آن جمع باشد.

شرایط دعای قابل استجاب در قرآن مجید و روایات و احادیث ذکر شده که می توانید به کتاب با عظمت کافی مراجعه نمایید.

گاهی شرایط استجاب جمع است، ولی جوابی از جانب محبوب نمی رسد، در این وقت هرگز نگران نشوید که آنچه را در دنیا مستجاب نمی کنند، در آخرت به اجابت می رسانند؛ زیرا دوست ندارند آنچه به دعا کننده می رسد، اندک باشد و چه بسا دعاکنندگانی که دعایشان در دنیا مستجاب شود، چون به آخرت قدم گذارند و اجابت دعاهای مستجاب نشده در دنیا را در عالم آخرت ببینند، آرزو کنند که ای کاش تمام دعاهای ما در آخرت مستجاب می شد.

دعا در زندگی چه در سازندگی ظاهر حیات، چه در ساختن باطن حیات آن قدر اهمیت دارد که تمام انبیای الهی و ائمه طاهرین و اولیا و عاشقان و عارفان و

مشتاقان به این حقیقت در تمام شؤون زندگی و بلکه در تمام لحظات حیات پیوند قلبی و عملی و حالی داشتند.

دعا در قرآن

اشاره

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (۱)

هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند، [بگو:] یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم؛ پس باید دعوتم را بپذیرند و به من ایمان آورند، تا [به حق و حقیقت] راه یابند [و به مقصد اعلی برسند].

«ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (۲)

پروردگارتان را از روی فروتنی و زاری و مخفیانه بخوانید [و از آداب و شرایط دعا تجاوز نکنید]؛ یقیناً خدا متجاوزان را دوست ندارد.

«وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ» (۳)

و خدا را از روی بیم و امید بخوانید که یقیناً رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

او را بخوانید تا شما را از عذابی که می ترسید، دور کند و وسایل استحقاق شما را برای ورود به بهشتی که به آن امید دارید، فراهم آورد.

بخواهید که قلب شما را نسبت به هر گناهی از تنفر و خشم پر کند تا ربط شما به گناه قطع گردد و لذت و شیرینی عبادت و اطاعت و خدمت به مردم را به شما

ص: ۱۷

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۸۶. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷): ۵۵. [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷): ۵۶. [۳]

بچشانند، تا به هر عبادتی که زمینه ساز ورود به بهشت است روی آورید.

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿١﴾

بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید [ذات یکتای او را خوانده اید] نیکوترین نام ها [که این دو نام هم از آنهاست] فقط ویژه اوست.

به هر نامی که می خواهید، حضرتش را بخوانید و درد خود را با او در میان گذارید که او دعای شما را به اجابت نزدیک می کند.

وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِيْنَ يَشْتَكِبُوْنَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِيْنَ ﴿٢﴾

و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی خوار و رسوا به دوزخ در آیند.

آدم علیه السلام با همسرش چون از بهشت رانده شد و به درد مهجوری و محرومیت از فیوضات معنوی و مادی دچار شد، از پی الهام حضرت محبوب، برای نجات از آن مشکل و سختی چاره ای جز دعا ندید، به پیشگاه حضرت ربّ العزه عرضه داشت:

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ﴿٣﴾

گفتند: پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.

چون با تضرع و زاری و ذلت و خواری و خشوع و خضوع به دعا برخاست

ص: ۱۸

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۱۱۰. [۱]

۲- (۲) - غافر (۴۰) : ۶۰. [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۲۳. [۳]

دعایش را به اجابت رساندند، تقصیرش را بخشیدند و رحمت واسعه نصیصش نمودند:

فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١﴾

پس آدم کلماتی را [مانند کلمه استغفار و توسل به اهل بیت : که مایه توبه و بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد و [پروردگار] توبه اش را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

تفسیر کلمات در آیه شریفه

حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام در تفسیر کلمات نقل می کند:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَعْفِرْ لِي وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ.

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَعْفِرْ لِي وَأَرْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. ﴿٢﴾

معبودی نیست جز تو، خدایا تو منزّه و ستوده ای و به خود ستم کردم، پس مرا بیامرز که تو بهترین آمرزنده ای.

معبودی نیست جز تو، خدای تو منزّه و ستوده ای، و به خود ستم کردم، پس مرا بیامرز و رحمت فرما که تو مهربانترین مهربانانی.

معبودی نیست جز تو، خدایا تو منزّه و ستوده ای و به خود ستم کردم، توبه مرا بپذیر؛ زیرا تو بسیار توبه پذیر و مهربانی.

ص: ۱۹

۱- (۱) - بقره (۲) : ۳۷. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۳۰۴/۸، حدیث ۴۷۲؛ [۲]مفتاح الفلاح: ۲۶۱. [۳]

حضرت حق را خواند و به پیشگاه مبارک محبوب با این کلمات روی نیاز آورد و از اجابت آن جناب دعایش قبول افتاد و دوباره به حریم حرم دوست راه یافت.

این فقیر دل شکسته و از راه حضرت دوست مانده با کمال عجز و انکسار به دربار رحمتش عرضه داشته ام:

به وصلت دردم ار درمان نگرده مرا مشکل دگر آسان نگرده

دوائی بر علاج درد من نیست اگر عشقم دواى جان نگرده

هر آنکو شد مقیم محفل عشق چرا او بی سر و سامان نگرده

ز عشقت هر که نوشد جرعه ای می چرا مدهوش و جاویدان نگرده

هر آنکو در طواف کویت آید چرا چون چرخ سرگردان نگرده

بقا هرگز نیابد عاشق مست اگر قربانی جانان نگرده

نیابد قرب هر کو هست با خویش نیابد جان اگر قربان نگرده

نبیند روی جانان هم چو مسکین اگر دل در رهش حیران نگرده

(مؤلف)

دعای موسی و هارون

موسی و هارون برای نجات از مشکلاتی که فرعون برای آنان و مردم و مملکت به وجود آورده بود به پیشگاه حضرت رب الارباب به دعا برخاستند و حضرت محبوب درخواست آن دو نفر بنده خالص را به اجابت رساند.

قَالَ قَدْ اجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (۱)

[خدا] فرمود : دعای شما دو نفر پذیرفته شد ؛ بنابراین [در ابلاغ پیام خدا] پابرجا و استوار باشید و از روش کسانی که جاهل و نادانند ، پیروی نکنید .

ص: ۲۰

قرآن مجید دعاهایی از اولیای خدا و مردم مؤمن نقل می کند، سپس اجابت آن دعاها را اعلام می فرماید:

آنان که خدای را ایستاده و نشسته و بر پهلویشان یاد می کنند و در آفرینش آسمان ها و زمین اندیشه می نمایند: پروردگار ما! این پهنه گاه آسمان ها و زمین را باطل نیافریدی، از هر عیب و نقصی منزهی، پس ما را از عذاب آتش در پناه امن وامانت نگاهدار.

پروردگار ما! به حقیقت که تو هر کس را وارد آتش کنی به خواری و ذلت افکنده ای و بر ستمکاران هیچ یاور و یاری نیست.

پروردگار! به درستی که ما شنیدیم نداکننده ای ندا می کرد از برای ایمان که به پروردگارتان ایمان آورید، پس ما ایمان آوردیم، الهی! بدین جهت ما را از گناهان بیامرز و بدی های ما را بپوشان و ما را همراه نیکان بمیران.

خداوندا! آنچه را بر رسولانت وعده دادی به ما مرحمت فرما و روز قیامت ما را دچار ذلت و خواری مگردان، به حقیقت که تو خلاف وعده نمی کنی. (۱) فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ (۲)

پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [که] یقیناً من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را از مرد یا زن که همه از یکدیگرند تباہ نمی کنم .

دعای پیامبر در جنگ بدر

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر عده و عده خود را از دشمن بسیار کمتر دید.

ظاهر برنامه شکست ارتش اسلام را نشان می داد، آن حضرت همراه با دوستان و یارانش دست نیاز به درگاه بی نیاز برداشتند و به محضر حضرت ربّ العزه عرضه

ص: ۲۱

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۹۱ - ۱۹۴ . [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۹۵ . [۲]

داشتند: اگر ما در این جنگ، با شکست روبرو شویم، از این پس کسی در روی زمین تو را عبادت نکند.

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْدَفِينَ ﴿١﴾

[یاد کنید] هنگامی را که [در حال مشاهده دشمن تا دندان مسلح با دعا و زاری] از پروردگارتان یاری خواستید ، و او درخواست شما را اجابت کرد که من مسلماً شما را با هزار فرشته که پی در پی نازل می شوند ، یاری می دهم .

دعای پیامبران در قرآن

دعای یوسف علیه السلام

یوسف عزیز در تاریک خانه زندان به محضر مبارک حضرت ربّ الارباب عرضه داشت:

قَالَ رَبِّ السِّجْنِ أَحِبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ * فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٢﴾

یوسف گفت : پروردگارا ! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند ، و اگر نیرنگشان را از من نگردانی به آنان رغبت می کنم و از نادانان می شوم . * پس پروردگارش خواسته اش را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بگردانید ؛ زیرا خدا شنوا و داناست .

ص: ۲۲

۱- (۱) - انفال (۸) : ۹ . [۱]

۲- (۲) - یوسف (۱۲) : ۳۳ - ۳۴ . [۲]

و نُوْحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» (۱)

و نوح را [یاد کن] هنگامی که پیش از این [پیامبران یاد شده] ندا کرد :

[پروردگارا ! مرا از این قوم فاسد و تبهکار نجات بخش .] پس ندایش را اجابت کردیم ، و او و خانواده اش را از آن اندوه بزرگ نجات دادیم .

دعای ایوب علیه السلام

وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ» (۲)

و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی . * پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف نمودیم ، و خانواده اش را [که در حادثه ها از دستش رفته بودند] و ماندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم که رحمتی از سوی ما و مایهٔ پند و تذکری برای عبادت کنندگان بود .

اگر از دل به حق آهی برآید زمان غصه و محنت سرآید

تمام مشکلات جان شود حل اگر وقت سحر دل بر درآید

به عجز و لابه و افغان و زاری تمام حاجت سائل برآید

بینی شاهد جان را برابر اگر دل در حریمش مضطر آید

ص: ۲۳

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۷۶. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۸۳ - ۸۴. [۲]

بسر من دارم از لطف وی افسر به غیر این چگونه باور آید

عنایت کن غریبم بی نوایم که دل سوی تو با چشم تر آید

چه خوش باشد به وقت مرگ مسکین به بالین سر تو حیدر آید

(مؤلف)

دعای یونس علیه السلام

از دعای یونس که در تاریکی های دریا در شکم ماهی گرفتار بود و راه حلی جز دعا نداشت بدینگونه در قرآن مجید یاد می کند:

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ» (۱)

و صاحب ماهی [حضرت یونس] را [یاد کن] زمانی که خشمناک [از میان قومش] رفت و گمان کرد که ما [زندگی را] بر او تنگ نخواهیم گرفت ، پس در تاریکی ها [ی شب ، زیر آب ، و دل ماهی] ندا داد که معبودی جز تو نیست تو از هر عیب و نقصی منزهی ، همانا من از ستمکارانم . * پس ندایش را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم ؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم .

دعای زکریا علیه السلام

زکریا به وقت پیری از نداشتن فرزند در اندوه عجیبی به سر می برد، حل این مشکل رنج دهنده را جز از طریق دعا ندید، به پیشگاه حضرت حق روی آورد.

ص: ۲۴

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» (۱)

و زکریا را [یاد کن] زمانی که پروردگارش را ندا داد : پروردگارا ! مرا تنها [و بی فرزند] مگذار ؛ و تو بهترین وارثانی . * پس [ندای] او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و نازایی همسرش را برای وی اصلاح نمودیم ، آنان همواره در کارهای خیر می شتافتند ، و ما را از روی امید و بیم می خواندند ، و پیوسته در برابر ما فروتن بودند .

دعا در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

تمام انسان ها به دعا نیازمندند، چرا که در زندگی همه آنان مشکلات و بن بست هایی پیش می آید که راه حلی جز دعا و نیایش ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الدُّعَاءُ جُنْدٌ مِنْ أَجْنَادِ اللَّهِ مُجَنَّدٌ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ أَنْ يُبْرَمَ. (۲)

دعا سپاهی از سپاهیان مجهز حضرت حق است و به اندازه ای قدرت دارد که قضای محتوم را دفع می کند.

و آن حضرت فرمود:

الدُّعَاءُ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ لَا يُرَدُّ. (۳)

دعا بین اذان و اقامه در طریق استجاب است و از جانب حق مردود نمی شود.

ص: ۲۵

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۸۹ - ۹۰ . [۱]

۲- (۲) - الجامع الصغیر: ۶۵۵/۱، حدیث ۴۲۶۳؛ کنز العمال: ۶۳/۲، حدیث ۳۱۱۹.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۴۸/۹۰، باب ۲۱، ذیل حدیث ۱۴؛ الدعوات، راوندی: ۳۶، حدیث ۸۷؛ مفتاح الفلاح: ۴۶ [۲]

الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ. (١)

دعا اسلحه مؤمن است.

الدَّاعِي وَالْمُؤْمِنُ فِي الْأَجْرِ شَرِيكَانِ. (٢)

آن که دعا می کند و آن که آمین می گوید در پاداش شریکند.

الدُّعَاءُ مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ، وَالْوُضُوءُ مِفْتَاحُ الصَّلَاةِ، وَالصَّلَاةُ مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ. (٣)

دعا کلید رحمت و وضو کلید نماز و نماز کلید بهشت است.

الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ. (٤)

دعا همان عبادت است.

الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْبَلَاءَ. (٥)

دعا دفع کننده بلا است.

الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ. (٦)

دعا دفع کننده قضا است.

الدُّعَاءُ يَنْفَعُ مِمَّا نَزَلَ وَمِمَّا لَمْ يَنْزَلْ، فَعَلَيْكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِالْدُّعَاءِ. (٧)

دعا درباره آنچه به سرتان آمده و نیامده نافع است، بندگان حق در هر برنامه ای بر شما باد به دعا.

ص: ۲۶

۱- (۱) - الکافی: ۴۶۸/۲، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۸/۷، باب ۸، حدیث ۸۶۵۴. [۲]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۳۴۰/۵، باب ۳۷؛ حدیث ۵۷۷۵؛ [۳] الجعفریات: ۳۱. [۴]

۳- (۳) - کنز العمال: ۶۲/۲، حدیث ۳۱۱۶؛ فیض القدر: ۷۲۲/۳، حدیث ۴۲۵۷.

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۱۶۰/۵، باب ۱، حدیث ۵۵۵۸؛ [۵] بحار الأنوار: ۳۰۰/۹۰، باب ۶، ذیل حدیث ۳۷. [۶]

۵- (۵) - وسائل الشیعه: ۴۳/۷، باب ۹، حدیث ۸۶۷۰؛ [۷] بحار الأنوار: ۸۹/۹۱، باب ۳۱، حدیث ۱. [۸]

۶- (۶) - نهج الفصاحه: ۹۵، حدیث ۴۴۶؛ [۹] مستدرک الوسائل: ۱۷۷/۵، باب ۶، حدیث ۵۶۱۰؛ [۱۰] بحار الأنوار: ۲۹۶/۹۰،

باب ۱۶، ذیل حدیث ۲۳. [۱۱]

٧-٧) - كنز العمال: ٤٣/٢، حديث ٣١٢٢؛ المستدرک علی الصحیحین: ٤٩٣/١.

دعا مغز عبادت است.

دعا در کلام بزرگان

صاحب رساله «نور علی نور» درباره دعا می فرماید:

دعا کلید عطای و وسیله قرب الی الله تعالی و منج عبادت و حیات روح و روح حیات است.

دعا کوبه باب رحمت رحیمیه و سبب فتوح برکات شرح صدر و نور و ضیای سر است.

دعا موجب رسوخ حب ذکر الهی در دل و منزّه نفس از رین شواغل است.

دعا توشه سالکان حرم کبریای لایزال و شعار عاشقان قبله جمال و دثار عارفان کعبه جلال است.

دعا سیر شهودی و کشف وجودی اهل کمال و تنها رابطه انسان با خدای متعال است.

دعا معراج عروج نفس ناطقه به اوج وحدت و ولوج به ملکوت عزت است.

دعا مرقات ارتقای انسان به مقام ولایت و رفراف اعتلای وی به مرتبت خلّت است.

دعا واسطه اسم اعظم گردیدن انسان و دست یافتن به کنوز قرآن و دارا شدن رموز تصرف طبایع اجرام و ارکان است. دعا

کاسر قلب و جابر آن به انا عند المنکسره قلوبهم» (۲) است.

ص: ۲۷

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۲۷/۷، باب ۲، حدیث ۸۶۱۵: [۱] بحار الأنوار: ۳۰۰/۹۰، باب ۱۶، ذیل حدیث ۳۷. [۲]

۲- (۲) - «من پیش دل های شکسته هستم.» منیه المرید: ۱۲۳، فصل فی فضل العلم من الآثار. [۳]

یعنی دل از ذکر و دعا شکسته شود و دل شکسته درست ترین و ارزنده ترین کالای بازار هستی است که خدا در دل شکسته است.

دعا، یاد دوست در دل راندن و نام او به زبان آوردن و در خلوت با او جشن ساختن و در وحدت با او نجوی گفتن و شیرین زبانی کردن است.

«دل بی دعا بها ندارد و دل بی بها، بها ندارد».

قُلْ مَا يَعْبُؤُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ (۱)

بگو: اگر دعایتان نباشد پروردگارم به شما ارجی نهد.

صادق آل محمد صلی الله علیه و آله فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالْدُعَاءِ فَإِنَّكُمْ لَا تَقْرُبُونَ بِيَمِينِهِ. (۲)

بر شما باد به دعا که شما همانند آن برای رسیدن به مقام قرب حق، چیزی ندارید.

جمود عین و خمول لسان از کوردلی است، هر چند که محبت و عشق اساس ذکر و دعایند، ولی در آغاز از ذکر و مناجات و دعا محبت به بار آید و در انجام، محبت، ذکر و دعا و سوز و گداز می آورد.

بابای شوریده حال دامن الوند می فرماید:

دل نازک بسان شیشه دیرم اگر آهی کشم اندیشه دیرم

سرشکم گر بود خونین عجب نیست مو آن نخلم که در خون ریشه دیرم

بسر شوق سر کوی تو دیرم به دل مهر مه روی تو دیرم

بت من کعبه من قبله من ته ای هر سو نظر سوی تو دیرم

مو که چون اشتران قانع بخارم جهازم چوب و خرواری ببارم

بدین مزد قلیل و رنج بسیار هنوز از روی مالک شرمسارم

ص: ۲۸

٢- (٢) - الكافي: ٤٦٧/٢، حديث ٦؛ [٢] وسائل الشيعة: ٣٠/٧، باب ٣، حديث ٨٦٢٧. [٣]

مو از قالوا بلی تشویش دیرم گنه از برگ و باران بیش دیرم

اگر لاتقنطوا دستم نگیرد مو از یاولنا اندیش دیرم

هزاران غم به دل اندوته دیرم هزار آتش بجان افروته دیرم

به یک آه سحر کز دل برآرم هزاران مدعی را سوته دیرم

به غیر تو دگر یاری ندیرم به اغیاری سرو کاری ندیرم

به دکان تو آن کاسد متاعم که اصلاً روی بازاری ندیرم

دلم زار و حزینه چون ننالم وجودم آتشینه چون ننالم

بمو واجن که طاهر چند نالی چو مرگم در کمینه چون ننالم

مو کز سوته دلانم چون ننالم مو کز بی حاصلانم چون ننالم

به گل بلبل نشیند زار نالد مو که دور از گلانم چون ننالم

شبی خواهم که پیغمبر ببینم دمی با ساقی کوثر نشینم

بگیرم در بغل قبر رضا را در آن گلشن گل شادی بچینم

خوش آن ساعت که دیدار تو وینم کمند عنبرین تار ته وینم

نوینه خرمی هرگز دل من مگر آن دم که رخسار ته وینم

(باباطاهر عریان)

آیات و روایاتی دیگر در منزلت دعا

اشاره

در مکانت و منزلت دعا و مقامات آن آیات قرآنی را لسان مبین است و روایاتی در اسرار و آداب دعا از پیشوایان دین است که مشایخ علم را برانگیختند و بر آن داشته اند تا در دعا کتابها نوشته اند و صحیفه ها گردآورده اند و در پیرامون آن با تنويع موضوعات عدیده بحث ها پیش کشیده اند و درهایی از رحمت به سوی نفوس مستعده گشوده اند و به نام های دل نشین و طرب انگیز و جان فزا از قبیل: مفتاح الفلاح، عدّه الدّاعی، منهاج العارفین و منهاج النّجاح و نظایر آنها نامیده اند، تا از این

اسامی عطر آگین نیز مشام ارواح را معطر سازند و قلوب را به ریاض قدس سوق دهند و نفوس را به مجالس انس کشانند.

ادعیه مأثوره هر یک مقامی از مقامات انشائی و علمی ائمه دین است.

لطایف شوقی و عرفانی و مقامات ذوقی و شهودی که در ادعیه نهفته اند و ازمستفاد می شوند، در روایات وجود ندارند و دیده نمی شوند؛ زیرا در روایات مخاطب مردمند و به فراخور عقل و فهم و ادراک و معرفت آنان، با آنان تکلم می کردند و سخن می گفتند نه به کنه عقل خودشان.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ. (۱)

رسول خدا هرگز با حقیقت عقلش با مردم سخن نگفت!!

اما در ادعیه و مناجات ها، با جمال و جلال و حسن مطلق و محبوب و معشوق حقیقی به راز و نیاز بودند، لذا آنچه در نهانخانه سرّ و نگارخانه عشق و بیت المعمور ادب داشتند به زبان آوردند و به کنه عقل خودشان مناجات و دعا داشتند.

عارفان عاشق عقیده دارند بعد از تلاوت قرآن مجید، عبادتی که بر زبان جاری می شود همچون دعا نیست. (۲) دعا یاد خدا با دل و جان و گفتگوی عاشق با معشوق به توسط زبان است.

دعا اظهار حاجت و نیازمندی از جانب فقیر، به محضر ربّ غنی و خداوند کریم است.

خداوند متعال در آیات زیادی فرموده است: خدا را یاد کنید تا خداوند مهربان شما را یاد کند:

ص: ۳۰

۱- (۱) - الکافی: ۲۶۸/۸، حدیث ۳۹۴؛ [۱] الأُمّالی، شیخ صدوق: ۴۱۹، ذیل حدیث ۶. [۲]

۲- (۲) - المحججه البیضاء: ۲۶۵/۲؛ الکافی: ۲۳/۱، حدیث ۱۵؛ بحار الأنوار: ۸۵/۱، باب ۱، حدیث ۷.

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (۱)

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

و نیز خداوند کریم را زیاد یاد کنید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (۲)

ای اهل ایمان! خدا را بسیار یاد کنید.

قرآن مجید از آنان که خدا را زیاد یاد نمی کنند مذمت فرموده و از آنان به عنوان منافق یاد فرموده است:

وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (۳)

و خدا را جز اندکی به یاد نمی آورند.

سُئِلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: أَنْ تَمُوتَ وَ لِسَانُكَ رَطْبٌ بِذِكْرِ اللَّهِ. (۴)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: کدام عمل برتر از همه اعمال است؟ حضرت فرمودند: بمیری در حالی که زبانت به ذکر خدا مترنم باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت حق روایت می فرماید:

إِذَا ذَكَرْنِي عَبْدِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِذَا ذَكَرْنِي فِي مَلَأَ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأَ خَيْرٍ مِنْ مَلَأَهُ، وَإِذَا تَقَرَّبَ مِنِّي شَبْرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا، وَإِذَا تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، وَإِذَا مَشَى إِلَيَّ هَرَوَلْتُ إِلَيْهِ. (۵)

چون بنده ام در درونش از من یاد کند، در کنه وجودم از او یاد کنم و هرگاه در

ص: ۳۱

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۵۲. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳): ۴۱. [۲]

۳- (۳) - نساء (۴): ۱۴۲. [۳]

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۲۸۶/۵، باب ۱، حدیث ۵۸۷۲؛ [۴] جامع الأخبار: ۱۸۱؛ [۵] المحججه البيضاء: ۲۶۷/۲.

۵- (۵) - شرح نهج البلاغه: ۱۵۴/۱۰، ذکر الخوف و ماورد فيه من الآثار؛ المحججه البيضاء: ۲۶۷/۲.

آشکار از من یاد کند، در آشکاری بهتر از آشکار او از وی یاد کنم و هرگاه یک وجب به سویم بیاید، به اندازه یک ذراع به او نزدیک می شوم و چون ذراعی به من نزدیک شد به اندازه یک باع به او نزدیک می گردم و چون قدمی به سویم بیاید، هروله کنان به سویش می روم.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ. (۱)

آن که در بین مردم غافل، از خدا یاد می کند؛ مانند زنده بین مردگان است.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَا مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا يَذْكُرُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يُرِيدُونَ بِذَلِكَ إِلَّا وَاوَجَّهُهُ إِلَٰهًا نَادَاهُمْ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ قَوْمًا مَغْفُورًا لَكُمْ، قَدْ يُدَلَّتْ سَيِّئَاتُكُمْ حَسَنَاتٍ. (۲)

جمعیتی به یاد خدا خالصانه جمع نمی شود مگر این که ندادهنده ای از عالم بالا ندا می دهد، برخیزید در حالی که غفران خدا شما را شامل شده است و به حقیقت که بدی های شما به حسنات تبدیل شد.

دعای حضرت علی علیه السلام

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است:

يَا نُورِي فِي كُلِّ ظُلْمَةٍ، وَيَا انْسِي فِي كُلِّ وَحْشَةٍ، وَيَا رَجَائِي فِي كُلِّ كَرْبَةٍ، وَيَا ثِقَتِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَيَا دَلِيلِي فِي الضَّلَالَةِ، أَنْتَ دَلِيلِي إِذَا انْقَطَعَتْ دَلَالَةُ الْأَدْلَاءِ، فَإِنَّ دَلَالَتَكَ لَا تَنْقَطِعُ، وَلَا يَضِلُّ مَنْ هَدَيْتَ، أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَأَسْبِغْتَ، وَرَزَقْتَنِي فَوْفَتْ، وَغَدَّيْتَنِي فَأَحْسَنْتَ غِدَائِي، وَ أَعْطَيْتَنِي

ص: ۳۲

۱- (۱) - المحججه البيضاء: ۲۶۷/۲.

۲- (۲) - المحججه البيضاء: ۲۷۰/۲؛ كنز العمال: ۴۳۸/۱، حديث ۱۸۸۹؛ مسند احمد بن حنبل: ۱۴۲/۳. [۱]

فَأَجَزَلْتُ بَلَا اسْتِحْقَاقٍ لِدَلِكِ بِفِعْلٍ مِّنِّي وَلَكِنْ اِبْتِدَاءً مِنْكَ لِكِرْمِكَ وَجُودِكَ. (۱)

ای روشنائی من در هر ظلمت، ای انیس من در هر وحشت، ای امید من در هر غصه و ناراحتی، ای تکیه گاه من در هر شدت و بلا، ای چراغ راه من در گمراهی، تو دلیل و راهنمای منی، به وقتی که دلالت دلیلان قطع شود، به حقیقت که دلالت تو قطع نمی گردد و آن را که هدایت کردی گمراه نمی شود، بر من نعمت عنایت کردی پس آن را کامل فرمودی و به من روزی عنایت کردی و آن را بر من پر نمودی و غذایم دادی پس تغذیه ام را نیکو قرار دادی و بدون استحقاق به من عطا کردی و این عطای تو بر من به خاطر جود و کرمت ابتداء شد.

دعای امام باقر علیه السلام

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ عَافِيَتَكَ فِي أُمُورِي كُلِّهَا، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَ عَذَابِ الآخِرَةِ. (۲)

بار پروردگارا! از تو درخواست می کنم از هر خیری که دانشت به آن احاطه دارد و پناه می برم به تو از هر سوء و شری که علمت نسبت به آن فراگیر است.

خداوندا! عافیت تو را در همه امورم از تو تقاضا نمودم و از ذلت در دنیا و عذاب آخرت به تو پناه می برم.

ص: ۳۳

۱- (۱) - الکافی: ۵۹۵/۲، حدیث ۳۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۰۲/۸۸، باب ۲، ذیل حدیث ۵. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۵۷۸/۲، حدیث ۳؛ [۳] تهذیب الاحکام: ۱۰۸/۲، باب ۸، حدیث ۱۷۵؛ المحججه البیضاء: ۳۲۸/۲.

دعای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

جبرئیل دعائی از عالم ملکوت آورد و با خوشحالی و بشارت آن را نازل کرد و به من گفت: خداوند مرا با هدیه ای نزد تو فرستاد، گفتم: آن هدیه چیست؟ گفت:

جملاتی از گنج های عرش که تو را به آن سرفراز فرموده، گفتم: چیست؟

این دعا را بر من خواند:

يا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ، وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ، يا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ، يا عَظِيمَ الْعَفْوِ، يا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ،
يا بِاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ، يا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى، وَ مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى، يا كَرِيمَ الصَّفْحِ، يا عَظِيمَ الْمَنِّ، يا مُبْتَدِئًا بِالنَّعْمِ قَبْلَ
اسْتِحْقَاقِهَا، يا رَبَّنَا وَ يا سَيِّدَنَا وَ يا مَوْلانا وَ يا غَايَةَ رَغْبَتِنَا، أَسْئَلُكَ يا اللهُ أَلَّا تُشَوِّهَ خَلْقِي بِالنَّارِ. (۱)

ای خدایی که خوبی های بندگان را آشکار می کنی، ای بزرگواری که بدی را پنهان نمایی، ای آن که به گناه مؤاخذه نمی نمایی، ای مهربان آقایی که پرده دری نداری، ای صاحب گذشت بزرگ، ای درگذرنده نیکو، ای دارای مغفرت وسیع، ای وجود مبارکی که دو دست قدرتت به رحمت باز است، ای آن که در کنار هر گفتار پنهانی، ای آن که عاقبت تمام شکایاتی، ای آن که با بزرگواری از بنده ات گذشت داری، ای که احسان و نعمت، عظیم است، ای ابتدا کننده نعمت بدون این که نعمت گیرنده مستحق باشد، ای مالک ما، ای آقای ما، ای مولای ما، ای نهایت رغبت و خواست ما، از تو می خواهیم که زیبایی آفرینشم را به آتش جهنم زشت نکنی.

ص: ۳۴

۱- (۱) - المحججه البيضاء: ۳۲۹/۲ - ۳۳۰؛ بحار الأنوار: ۱۹۸/۹۲، باب ۱۰۶، حدیث ۳۲؛ [۱] عدّه الدّاعی: ۳۳۷. [۲]

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَفَقِّهْنِي فِي الدِّينِ، وَحَبِّبْنِي إِلَى الْمُسْلِمِينَ، وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، وَارْزُقْنِي هَيِّئْهُ الْمُتَّقِينَ، يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَشِيئْ لَكَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عَلَيْكَ عَظِيمٌ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَسْتَعْمِلَنِي بِمَا عَرَفْتَنِي مِنْ حَقِّكَ، وَأَنْ تَبْسُطَ عَلَيَّ مَا قَدَّرْتَ مِنْ رِزْقِكَ. (۱)

الهی! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا دین شناس کن و وجودم را محبوب مسلمانان فرما و نام و یادم را در زبان آیندگان نیکو قرار ده، هیبت اهل تقوا را نصیب کن، ای الله، ای الله، ای الله، به حق آن که حقش بر تو بزرگ است بر محمد و آتش درود فرست و مرا در اجرای حقوقی که از خود بر من داری بکار گیر و روزی مقدم را بر من گشایش ده.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الطَّاهِرِ الطُّهْرِ الْمُبَارَكِ وَأَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَسُلْطَانِكَ الْقَدِيمِ، يَا وَاهِبَ الْعَطَايَا، وَيَا مُطْلِقَ الْأَسَارِ، وَيَا فَكَّاكَ الرَّقَابِ مِنَ النَّارِ، أَشِيئْ لَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا، وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ آمِنًا، وَأَنْ تَجْعَلَ دُعَائِي أَوَّلَهُ فَلَاحًا وَأَوْسَطَهُ نَجَاحًا، وَآخِرَهُ صِيْلَاحًا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلَّامُ الْغُيُوبِ. (۲)

الهی! از تو می خواهم به نام مخزون مکنون طاهر پاک مبارک و می خواهم به نام عظیم و سلطان قدیم، ای بخشنده عطایا و آزاد کننده اسیران و رها کننده انسان ها از عذاب، می خواهم که بر محمد و آتش درود فرستی و مرا از عذابت نجات دهی و از دنیا به آخرت به سلامت انتقال دهی و در کمال ایمنی به بهشتم وارد نمایی و اول دعایم را رستگاری و وسطش را پیروزی و

ص: ۳۵

۱- (۱) - المصباح، کفعمی: ۲۳؛ [۱] مصباح المتهجد: ۵۵، [۲] با کمی اختلاف؛ بحار الأنوار: ۴۶/۸۳، باب ۳۸، حدیث ۵۴. [۳]
۲- (۲) - المصباح، کفعمی: ۲۳ - ۲۴؛ [۴] مصباح المتهجد: ۵۷. [۵]

آخرش را صلاح قرار دهی، به حقیقت که تو بر اعماق پنهانی‌ها آگاه و دانایی.

اللَّهُمَّ إِنَّ عَظَمَتَ ذُنُوبِي فَأَنْتَ أَعْظَمُ، وَإِنَّ كِبَرَ تَفْرِيطِي فَأَنْتَ أَكْبَرُ، وَإِنَّ دَامَ بُخْلِي فَأَنْتَ أَجْوَدُ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي عَظِيمَ ذُنُوبِي بِعَظِيمِ عَفْوِكَ، وَكَبِيرَ تَفْرِيطِي بِظَاهِرِ كَرَمِكَ، وَاقْمَعْ بُخْلِي بِفَضْلِ جُودِكَ، اللَّهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ. (۱)

الهی اگر گناهم بزرگ است، تو بزرگتری و اگر کم گذاشتنم از عبادت، کبیر است تو اکبری و اگر بخلم پردوام است تو جوادتری، الهی به بزرگی عفو تو گناه بزرگم را بیمارز و به کرمت تفریط کبیرم را ببخش و به فضل جودت مرا از بخل بازدار، الهی آنچه نعمت در اختیار ماست از توست، معبودی جز تو نیست: از تو طلب مغفرت می‌کنم و به تو باز می‌گردم.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ النُّورَ فِي بَصْرِي، وَالبصيرةَ فِي دِينِي، وَاليقينَ فِي قَلْبِي، وَالإخلاصَ فِي عَمَلِي، وَالسَّلامَةَ فِي نَفْسِي، وَالسَّعةَ فِي رِزْقِي، وَالشُّكرَ لَكَ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي. (۲)

الهی! تو را می‌خوانم به حق محمد و آل محمد، این که بر محمد و آلش درود فرستی و از تو می‌خواهم که چشمم را از نور لطفت قرار دهی و قلبم را در دینت بصیرت بخشی و دلم را خانه‌ی یقین گردانی و در عملم اخلاص قرار دهی و سلامت در نفس نصیبم فرمائی و روزیم را گشایش دهی و تا هستم مرا توفیق شکر دهی.

مولوی چه زیبا سروده است:

ص: ۳۶

۱- (۱) - المصباح، کفعمی: ۳۳؛ [۱] مصباح المتهجد: ۶۳. [۲]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۹۹/۵، باب ۲۶، حدیث ۵۴۳۳؛ [۳] المصباح، کفعمی: ۳۹. [۴]

منگر به هر گدایی که تو خاص از آن مایی مفروش خویش ارزان که تو بس گران بهایی

به عصا شکاف دریا که تو موسی زمانی بدران قباى مه را که ز نور مصطفایی

بشکن سبوی خوبان که تو یوسف جمالی چو مسیح دم روان کن که تو نیز از آن هوایی

به صف اندر آی تنها که سفندیار وقتی در خیر است بر کن که علی مرتضایی

بستان ز دیو خاتم که تویی بجان سلیمان بشکن سپاه اختر که تو آفتاب رای

چو خلیل رو در آتش که تو خالصی و دلخوش چو خضر خور آب حیوان که تو جوهر بقایی

(مولوی)

ص: ۳۷

[«۱۱» تَمِيدَحَتْ بِالْغِنَاءِ عَنِ خَلْقِكَ وَ أَنْتَ أَهْلُ الْغِنَى عَنْهُمْ «۱۲» وَ نَسَبْتَهُمْ إِلَى الْفَقْرِ وَ هُمْ أَهْلُ الْفَقْرِ إِلَيْكَ «۱۳» فَمَنْ حَاوَلَ سَدَّ خَلْتَهُ مِنْ عِنْدِكَ وَ رَامَ صِرْفَ الْفَقْرِ عَنْ نَفْسِهِ بِكَ فَقَدْ طَلَبَ حَاجَتَهُ فِي مَظَانِّهَا وَ أَتَى طَلِبَتَهُ مِنْ وَجْهِهَا «۱۴» وَ مَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ نُجْحِهَا دُونَكَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْحِرْمَانِ وَ اسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَوْتَ الْإِحْسَانِ]

وجودت را به بی نیازی از همه آفریده ها ستوده ای، و حضرتت به بی نیازی از آنها شایسته است. آفریده ها را به نیازمندی نسبت داده ای، و آنان هم بی چون و چرا نیازمند به تو هستند. پس کسی که ترمیم خلأ و شکاف زندگی را از تو بخواهد، و تغییر تهیدستی و فقرش را از تو درخواست کند، محققاً حاجتش را از جایگاه اصلی اش خواسته و به دنبال مطلبش، از راه صحیح و درستش آمده، و کسی که برای حاجتش به یکی از آفریده های تو رو کند، یا او را به جای تو وسیله رسیدن به نیازش قرار دهد، محققاً خود را در معرض محرومیت قرار داده، و سزاوار از دست رفتن احسان تو گشته است.

حقیقت فقر و غنا

اشاره

در این جملات ملکوتی به دو موضوع مهم اشاره شده است:

ص: ۳۸

۱ - غنای خالق و فقر مخلوق.

۲ - بدی رجوع به خلق به وقت حاجت.

قسمت اول دعا اشاره به آیه ای است که می فرماید:

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۱)

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا، و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

این آیه شریفه بهترین آینه برای دیدن خود و خدا، برای تماشای خود که فقر محضیم و از خود چیزی نداریم و تماشای حضرت محبوب که مستجمع جمیع صفات کمالیه است.

بهترین دارو برای علاج کبر و عجب و ریشه کن کردن متیت و قوی ترین دوا برای معالجه تمام امراض روحی و روانی است.

اگر انسان فقر مطلق خود و نیازمندی همه جانبه اش را درک کند و به غنای مطلق و بی نیازی حضرتش پی ببرد، از رذایل نجات پیدا کرده و به تمام حسنات آراسته می شود.

در مفهوم آیه شریفه چه حقیقت پرارزشی تذکر داده شده که موقعیت ما را در عرصه عالم هستی در برابر هستی بخش روشن می سازد و بسیاری از معماها را می گشاید و به سؤالات زیادی پاسخ می گوید.

آری، بی نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عالم هستی یکی است و او خدا است، همه انسان ها و تمام موجودات سراپا نیاز و فقر و وابسته به آن وجود مستقل هستند و اگر لحظه ای ارتباطشان قطع شود، هیچ و پوچ می باشند.

همان گونه که او بی نیاز مطلق است، انسان ها فقر مطلقند و همان گونه که او قائم به ذات است همه مخلوقات قائم به او هستند، چرا که او وجودی بی نهایت از هر

ص: ۳۹

نظر و واجب الوجود در ذات و صفات است.

با این حال او چه نیازی به عبادت ما دارد؟ نیاز در پیشگاه او نیست، این ما هستیم که از طریق عبادت و اطاعت او، راه تکامل را می‌پیماییم و به آن مبدأ بی‌پایان فیض در پرتو عبودیتش لحظه به لحظه نزدیک تر می‌شویم و از انوار ذات و صفاتش بهره می‌گیریم.

و در حقیقت آیه توضیحی است برای آیات قبل که فرمود:

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ» (۱)

این است خدا پروردگار شما، فرمانروایی، ویژه اوست.

بنابراین انسان‌ها نیازمند به او هستند و نه غیر او، لذا هرگز نباید سر تعظیم و تسلیم بر آستان غیر او بگذارند و رفع نیازمندی خود را از غیر او بطلبند که آنها نیز همه مانند خودش نیازمند و محتاجند، حتی بزرگداشت پیامبران الهی و پیشوایان حق به خاطر آن است که فرستادگان و نمایندگان اویند نه این که از خود استقلال دارند.

بنابراین او هم «غنی» و هم «حمید» است. یعنی در عین بی‌نیازی آن قدر بخشنده و مهربان است که شایسته هرگونه حمد و سپاسگزاری است و در عین بخشندگی و بنده نوازی از همگان بی‌نیاز می‌باشد.

توجه به این واقعیت دو اثر مثبت در انسان‌های مؤمن می‌گذارد، از یک سو آنها را از مرکب غرور و خودخواهی و طغیان پیاده می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد که چیزی از خود ندارند که به آن ببالند، هرچه هست امانت‌های پروردگار نزد آنهاست.

و از سوی دیگر دست نیاز به درگاه غیر او دراز نکنند و طوق عبودیت غیر خدا را بر گردن نهند، از رنگ همه تعلقات آزاد باشند تا همگان غلام همشان گردند.

ص: ۴۰

مؤمنان با این دید و جهان بینی هر چه در عالم می بینند از پرتو وجود او می دانند و هرگز توجه به اسباب، آنها را از مسبب الاسباب غافل نمی کند.

تمام موجوداتی که در این جهان می بینیم همه روزی معدوم بوده اند، سپس لباس وجود بر تن کرده اند و یا به تعبیر دقیق تر روزی هیچ نبوده اند و سپس وجود شده اند، این دلیل بر آن است که آنها «معلول» وجود دیگری هستند و از خود هستی ندارند.

و می دانیم هر وجود معلولی وابسته و قائم به «علت» خویش و سراپا نیاز و احتیاج است و اگر آن علت نیز معلول علت دیگری باشد او هم به نوبه خود محتاج و نیازمند خواهد بود و اگر این امر تا بی نهایت تسلسل پیدا کند، مجموعه ای از موجودات نیازمند و فقیر خواهیم داشت، مسلم است که چنین مجموعه ای هرگز وجود نخواهد یافت، چرا که بی نهایت نیاز، نیاز است و بی نهایت فقر، فقر، هرگز از بی نهایت صفر عددی به وجود نمی آید و از بی نهایت وابسته استقلالی حاصل نمی شود.

از این جا نتیجه می گیریم که سرانجام باید به وجودی برسیم که قائم به ذات است و مستقل از تمام جهات و علت است و معلول نیست و او واجب الوجود است.

این سؤال پیش می آید که چرا در این آیه تنها سخن از انسان ها و نیاز آنان به خدا است؟ در حالی که فقر جنبه عمومی در عالم هستی است؟ پاسخ این است که اگر انسان که گل سرسبد موجودات این جهان است سراپا نیاز به اوست، حال بقیه موجودات روشن است و به تعبیر دیگر بقیه نیز در علت فقر که همان امکان وجود است با انسان شریکند.

سخن از خصوص انسان به خاطر این است که هدف این بوده که انسان را از مرکب غرور پیاده سازد و به نیازش در همه حال و در همه چیز و در همه جا به خدا

توجه دهد، همان توجهی که ریشه اصلی صفات فضیله و ملکات اخلاقی است، همان توجهی که رمز تواضع، ترک ظلم و ستم، ترک غرور و نخوت، ترک بخل و حرص و حسد است و انگیزه تواضع در برابر حق می باشد.» (۱)

تکبر در برابر خداوند

اشاره

آری، توجه به این آیه شریفه، انسان را در همه امور و در تمام شؤون متوجه حضرت حق می کند و حداقل منفعت فهم عمق این جملات نورانی، خروج از تاریکی کبر در برابر غنی مطلق و ورود به دریای نور فروتنی و تضرع و زاری و توسل و توکل به حضرت بی نیاز جل و علاست.

آنان که دچار گناه بسیار بزرگ غرور و خودبینی هستند علت حقیقی و فلسفه واقعی اش در وجودشان چیست؟ حس می کنند در ابتدای امر معدوم نبوده و زمانی به صورت خاکی زیر پای گذشتگان نرم نشده اند؟

اول کارشان نطفه و در آخر جیفه بدبو و گندیده ای در خانه قبر نیستند؟ وجود و هستی آنان قائم به خود است، قدرت و ثروت و علم و نیروهای دیگر آنان بالاستقلال از آنهاست؟

از ازل بوده اند و تا ابد خواهند بود، محکوم قدرتی مافوق قدرت خود نیستند؟ موجودی ثابت و حاکم بر تمام حوادث و مشرف بر تمام حقایقند؟

نه اینطور نیست، انسان زمانی نبوده، به اراده قادری حکیم از نیستی به هستی آمده، چند روزی در حالی که در برابر تمام نظامات هستی محکوم است مهمان این سیاره خاکی است، سپس به علت پیری و هزار درد از این خانه رخت بر می بندد، جسمش به گور می رود و روحش در برزخ در گرو اعمال و رفتار و اخلاقش خواهد رفت، چون اول و وسط و آخرش چنین است و بویی از استقلال و آزادی ندارد و

ص: ۴۲

اندک آزادیش برای اجرای اوامر و نواهی خدا و رسیدن به مقام قرب و وصال است، بر او تکبر نیامده و خودبینی و عجب پسندیده نیست.

کبریایی حق وجود مقدسی است که در تمام شؤون وجودی خود غنی مطلق و ذاتی قائم به ذات خود است، این ضعیف ناتوان و اول نطفه و آخر جیفه و به تعبیر قرآن کریم این فقیر و نیازمند و این مسکین و محتاج و این مستکین و ضعیف باید با عبادت و اطاعت و بندگی و توکل در حوزه هدایت و صراط مستقیم حرکت کند، تا به سعادت دنیا و آخرت برسد و رضا و خشنودی حضرت حق را همراه با جنت نعیم او در جهان آخرت و صبح قیامت به دست آورد.

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿١﴾

آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست؟

قِيلَ ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢﴾

[به آنان] گویند: از درهای دوزخ درآیید در حالی که در آن جاودانه اید؛ پس جایگاه متکبران چه بد جایگاهی است.

تکبر در روایات

تکبر صفت بسیار زشتی است و متکبر در حقیقت کافر به حق و فاقد شخصیت و ارزش است.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه فرموده است:

أَوَّلُ مَنْ تَكَبَّرَ ابْلِيسُ، وَ إِنَّ الْمُتَكَبِّرَ مَلْعُونٌ غَاصِبٌ حَقَّ اللّهِ. ﴿٣﴾

ص: ۴۳

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۶۰. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹) : ۷۲. [۲]

۳- (۳) - مستدرک سفینه البحار: ۷/۹.

اول کسی که نسبت به خواسته حق گردنکشی کرد ابلیس بود، به حقیقت که متکبر در برابر حق ملعون و غضب کننده حق خداست.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

يَا أَبَا ذَرٍّ أَكْثَرَ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ الْمُتَكَبِّرُونَ. (۱)

ای ابوذر! بیشتر کسانی که وارد جهنم می شوند و به عذاب ابدی خدا دچار می گردند؛ متکبران هستند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

وَمَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلًا فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ. (۲)

و آن کس که خود را برتر از دیگران بیند پس او از اهل کبر است.

امام کاظم علیه السلام به هشام فرموده است:

يَا هِشَامُ أَيَاكَ وَالْكِبْرُ؛ فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ كِبْرٍ. (۳)

ای هشام، از کبر و غرور بپرهیز؛ زیرا وارد بهشت نمی شود کسی که در دلش به وزن ذره ای کبر باشد.

حضرت سجّاد علیه السلام فرمود:

عَجَبًا لِلْمُتَكَبِّرِ الْفُخُورِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً وَهُوَ غَدًا جِيفَةً. (۴)

تعجب است از متکبر فخرفروشی که دیروز نطفه نجس بدبو بوده و فردای

ص: ۴۴

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۷/۱۲، باب ۵۸، حدیث ۱۳۴۱۷؛ [۱]مجموعه ورام: ۶۶/۲. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۲۸/۸، حدیث ۹۸؛ [۳]مجموعه ورام: ۱۳۷/۲. [۴]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۲۹/۱۲، باب ۵۸، حدیث ۱۳۴۲۳؛ [۵]بحار الأنوار: ۱۵۲/۱، باب ۴، حدیث ۲۹. [۶]

۴- (۴) - كشف الغمّة: ۷۶/۲؛ [۷]بحار الأنوار: ۴۲/۷، باب ۳، حدیث ۱۴؛ [۸]المحاسن: ۲۴۲/۱، باب ۲۴، ذیل حدیث ۲۳۰. [۹]

روزگار جیفه ای گندیده در میان گور است.

امام صادق علیه السلام به یارانش سفارش فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالْعُظْمَةَ وَالْكِبْرَ، فَإِنَّ الْكِبْرَ رِذَاءُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَمَنْ نَازَعَ اللَّهَ رِذَاءَهُ قَصَمَهُ اللَّهُ وَ أَذَلَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

از خود بزرگ بینی و کبر دوری جوئید، کبریایی مخصوص خداست، هر کسی در این صفت خود را روبه روی حضرت حق قرار دهد، خداوند او را می شکند و در قیامت ذلیل و بیچاره وارد محشرش می نماید.

فیض بزرگوار می فرماید:

ای خنک آن نیستی که دعوی هستی کند با کمال عجز اظهار زبردستی کند

چون در آید از ره معنی بر اوج معرفت در حسیض جهل معنی افتد و پستی کند

هستی آن دارد که هستی بخش هر هستی است او غیر او را کی رسد کو دعوی هستی کند

نیست هستی در حقیقت جز خدای فرد را مستش ار دعوی کند هستی ز سر مستی کند

آن زبردست است کو قوت نهد در دستها آن که زور از خود ندارد چون زبردستی کند

رفعت آن دارد که جز او جمله در فرمان اوست هر که فرمانبر بود ناچار او پستی کند

ص: ۴۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۴/۷۵، باب ۲۴، حدیث ۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۷۶/۱۵، باب ۵۸، حدیث ۲۰۷۸۹. [۲]

جاهلست آن مست غفلت کو کند دعوی هوش دعوی هوش آن کند کز عشق او مستی کند

(فیض کاشانی)

رجوع به خلق در وقت حاجت

اشاره

اگر کسی بگوید خداوند متعال بنای زندگی را به صورتی پایه گذاری کرده که تمام موجودات به خصوص انسان ها در تمام امور حیات و شؤون زندگی به یکدیگر نیاز و احتیاج دارند و چاره ای جز رجوع به همدیگر ندارند، علاوه بر این در آیات قرآن و روایات بسیار مهم اسلامی تعاون به برّ و تقوا و رفع نیاز نیازمندان و ادای حاجات مستمندان، دردمندان، فقیران، سؤال کنندگان امری بسیار با ارزش و عملی فوق العاده پسندیده شمرده شده و بر این کار اجر عظیم و مزد جزیل، از جانب حق مقرر گشته، چگونه است که امام معصوم و پیشوای محبوب، حضرت سجاد علیه السلام رجوع به خلق را به وقت نیاز و حاجت سبب حرمان و عتّ فوت احسان از جانب حضرت حق دانسته است؟

پاسخ به این پرسش این است که منظور حضرت در این جملات نورانی روی گردانی از توحید و توکل و غفلت از خدا و بی توجهی به واقعیت های الهی و روی آوردن به بت های بی جان و جاندار و خلاصه شرک و کفر و طاغوت زدگی و فروش شخصیت به ستمکاران و ظالمان و عمل جنایات ارباب زر و زور و شهوت و فجور است.

و گرنه حاجت و گرفتاری خود را اگر انسان مؤمنی به اذن حضرت محبوب به بندگان مؤمن و مسلمانان باصفا و چهره های خوشرو و با کرامت و اهل عطا و بخشش بگوید هیچ منافاتی با توحید و توکل ندارد.

عرض حاجت به عباد صالح دوست به اذن دوست امری است لازم و برآوردن

حاجت حاجتمند در صورت امکان امری واجب است.

اگر در جامعه ای طاغوتی سبز شود و مرکز قدرت و ثروت گردد و اعلام نماید که هر کس امور مرا اداره کند خواسته هایش را برآورده می کنم و نیازش را برطرف می نمایم، روی آوردن افراد به او عملی زشت و کاری ناروا و کمک به هدم اسلام و مسلمین و تعاون بر اثم و عدوان است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اگر مردم به بنی امیه نمی پیوستند و اداره امور آنان را به دست نمی گرفتند و نیاز و حاجت خود را با اتصال به آنان تأمین نمی کردند، این همه بلا به سر اولیا و امامان نمی آمد و اسلام از این همه ضربات سنگین آنان صدمه نمی خورد!! (۱) آری، عرض حاجت و نیاز در این صورت به غیر خدا عملی زشت و موجب حرمان و فوت احسان است، ولی جایی که رجوع به خلق به اذن شرع مطهر انجام بگیرد، بدون این که رجوع کننده استقلالی برای رجوع شونده قائل باشد و بلکه رجوع شونده را واسطه فیض بین خود و خدا بداند و از آن بالاتر روا شدن حاجتش را از خدا و عنایت و لطف او ببیند و از واسطه غفلت داشته باشد عین توحید و محض اخلاص است.

حاجت و قضای آن در قرآن

آیاتی از قرآن که در باب حاجت است:

وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا

ص: ۴۷

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۶/۵، حدیث ۴؛ [۱] تهذیب الاحکام: ۳۳۱/۶، باب ۹۳، حدیث ۴۱.

اخْرَزْتَنِي إِلَىٰ اجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصْدَقْ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ» (۱)

و از آنچه روزی شما کرده ایم انفاق کنید ، پیش از آن که یکی از شما را مرگ در رسد و بگوید : چرا مرا تا مدتی نزدیک مهلت ندادی تا صدقه دهم و از شایستگان باشم !

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ اطِيعُوا وَ انْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقْ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲)

بنابراین به اندازه استطاعتی که دارید از خدا پروا کنید و [دعوت حق را] بشنوید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است ؛ و کسانی که خود را از بخل و حرص بازدارند آنان رستگارانند .

الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» (۳)

آنان که همواره بر نمازشان مداوم و پایدارند * و آنان که در اموالشان حقی معلوم است * برای درخواست کننده [تهیدست] و محروم [از معیشت و ثروت] ،

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَ اعْظَمَ اجْرًا» (۴)

و نماز را برپا دارید و زکات پردازید و وام نیکو به خدا بدهید ؛ و آنچه را از

ص: ۴۸

۱- (۱) - منافقون (۶۳) : ۱۰ . [۱]

۲- (۲) - تغابن (۶۴) : ۱۶ . [۲]

۳- (۳) - معارج (۷۰) : ۲۳ - ۲۵ . [۳]

۴- (۴) - مزمل (۷۳) : ۲۰ . [۴]

عمل خیر برای خود پیش می فرستید ، آن را نزد خدا به بهترین صورت و بزرگترین پاداش خواهید یافت .

وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِاتُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا
عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا * فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا» (۱)

و غذا را در عین دوست داشتنش ، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند . * [و می گویند :] ما شما را فقط برای خشنودی
خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم . * ما از پروردگاران در روزی که روز عبوس و بسیار
هولناکی است می ترسیم . * پس خدا نگره دار آنان از آسیب و گزند آن روز است و شادابی و شادمانی به آنان عطا می کند .

كَلَّا بَلْ لَاتُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ * وَلَآتِحَاضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ * وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا * وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» (۲)

این چنین نیست که می پندارید ، بلکه [زبونی ، خواری و دور شدن شما از رحمت خدا برای این است که] یتیم را گرامی
نمی دارید * و یکدیگر را بر طعام دادن به مستمند تشویق نمی کنید * و میراث خود را [با میراث دیگران بی توجه به حلال
و حرام بودنش] یک جا و کامل می خورید * و ثروت را بسیار دوست دارید .

فَأَمَّا مَنْ آغَى وَآتَقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَى
* وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» (۳)

اما کسی که [ثروتش را در راه خدا] انفاق کرد و پرهیزکاری پیشه ساخت * و وعده نیکوتر را [که وعده خدا نسبت به
پاداش انفاق و پرهیزکاری است]

ص: ۴۹

۱- (۱) - انسان (۷۶) : ۸ - ۱۱ . [۱]

۲- (۲) - فجر (۸۹) : ۱۷ - ۲۰ . [۲]

۳- (۳) - لیل (۹۲) : ۵ - ۱۱ . [۳]

باور کرد؛ * پس به زودی او را برای راه آسانی [که انجام همه اعمال نیک به توفیق خداست] آماده می کنیم * و اما کسی که [از انفاق ثروت] بخل ورزید و خود را بی نیاز نشان داد * و وعده نیکوتر را تکذیب کرد، * پس او را برای راه سخت و دشواری [که سلب هرگونه توفیق از اوست] آماده می کنیم، * و هنگامی که [به چاه هلاکت و گودال گور] سقوط کند ثروتش [چیزی از عذاب خدا] را از او دفع نمی کند.

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ﴿١﴾

و اما [به شکرانه این همه نعمت] یتیم را خوار و رانده مکن * و تهیدست حاجت خواه را [به بانگ زدن] از خود مران.

در هر صورت از آیات خدا استفاده می شود که رفع نیاز نیازمندان و حاجت حاجتمندان و مسکنت مسکینان و فقر فقیران و سؤال سائلان و درد دردمندان، به وقت رجوعشان به انسان که این رجوع هیچ مانع شرعی و فقهی ندارد، امری واجب و از اعظم عبادات و وسیله قرب عبد به حضرت مولا و باعث سعادت دنیا و آخرت و نجات از عذاب الهی است و بخل ورزیدن در این زمینه ها بسیار زشت و عملی نکوهیده و برابر صریح آیات قرآن موزن عذاب و آتش غضب الهی است.

وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٢﴾

و کسانی را که طلا- و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، به عذاب دردناکی مژده ده. * روزی که آن اندوخته ها را در آتش دوزخ به

ص: ۵۰

۱- (۱) - ضحی (۹۳) : ۹ - ۱۰. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۳۴ - ۳۵. [۲]

شدت گرما دهند و پیشانی و پهلو و پشتشان را به آن داغ کنند [و به آنان نهیب زنند] این است ثروتی که برای خود اندوختید ، پس کیفر زراندوزی خود را بجشید .

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (۱)

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می ورزند ، گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است ، بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود . به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می شود . و میراث آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست ، و خدا به آنچه انجام می دهید ، آگاه است .

جود و سخاوت و مروّت و جوانمردی و دلسوزی به حال مردم و رسیدگی به وضع ناتوانان و کرم و کرامت از اخلاق انبیا و پاکان و عباد صالح و اولیای الهی است .

جود و گشاده رویی در روایات

امام علی علیه السلام در این باره می فرماید:

سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَسْحِيَاءُ وَفِي الْآخِرَةِ الْأَتْقِيَاءُ. (۲)

آقا و بزرگ مردم در دنیا سخاوتمندان و در آخرت پرهیزکارانند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۵۱

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۸۰ . [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۰/۶۸، باب ۸۷، حدیث ۱؛ [۲] غرر الحکم: ۳۷۹، حدیث ۸۵۵۷ . [۳]

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَضِيَ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا، فَأَحْسِنُوا صُحْبَتَهُ بِالسَّخَاءِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ. (۱)

به حقیقت که خداوند متعال اسلام را برای شما به عنوان دین رضایت داده، شما بیائید دین خود را با سخاوت و حسن خلق نیکو بدارید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

خِيَارُكُمْ سَمَحَاؤُكُمْ، وَ شِرَارُكُمْ بُخْلَاؤُكُمْ وَ مِنْ صَالِحِ الْأَعْمَالِ الْبِرُّ بِالْإِخْوَانِ وَ السَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ وَ فِي ذَلِكَ مَرْعَمَةٌ لِلشَّيْطَانِ، وَ تَزْخُرُحُ عَنِ النَّيْرَانِ، وَ دُخُولُ الْجَنَانِ. (۲)

بهترین شما سخاوتمندان و بدترینتان بخیلانند، از اعمال صالحه، نیکی به برادران و کوشش در رفع نیاز آنان است که این کوشش دماغ شیطان را به خاک می مالد و شما را از آتش جهنم دور و سبب ورود به بهشت است.

امام صادق علیه السلام بعد از این جملات به جمیل فرمودند:

ای جمیل! این حدیث را به یاران شریف خود برسان، جمیل به حضرت عرضه داشت: فدایت شوم یاران شریفم کیانند؟ فرمود: آنان که نسبت به برادران دینی خود نیکوکارند چه در سختی و چه در راحت، سپس فرمود: ای جمیل! برای آن کس که از ثروت و مال بهره دارد، رسیدگی به محتاجان کار ساده و آسانی است.

خداوند متعال از آنان که به وقت نداری خود، به دیگران رسیدگی می کنند تعریف فرمود:

ص: ۵۲

۱- (۱) - الکافی: ۵۶/۲، حدیث ۴؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۵۴/۱۲، باب ۱۰۴، حدیث ۱۵۹۳۲. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۴۲۹/۹، باب ۲۸، حدیث ۱۲۴۰۸؛ [۳] الأملی، شیخ طوسی: ۶۸، حدیث ۹۸. [۴]

وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱)

و آنان را بر خود ترجیح می دهند گرچه خودشان را نیاز شدیدی [به مال و متاع] باشد. و کسانی را که از بخل و حرصشان بازداشته اند، اینان همان رستگارانند.

حضرت باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید که حضرت حق فرمود:

الْمَعْرُوفُ هَدِيَّةٌ مِّنِّي إِلَىٰ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ، فَإِنْ قَبِلَهَا مِنِّي فَبِرَحْمَةٍ مِّنِّي، فَإِنْ رَدَّهَا فَبِدَنْبِهِ حُرْمِهَا وَمِنْهُ لَا مَنِّي. وَإِنَّمَا عَبْدٌ خَلَقْتَهُ فَهَدَيْتُهُ إِلَىٰ الْإِيمَانِ وَحَسَنْتُ خُلُقَهُ وَ لَمْ أَبْتَلُهُ بِالْبُخْلِ فَإِنِّي أَرِيدُ بِهِ خَيْرًا. (۲)

نیکی، هدیه ای از جانب من به سوی بنده مؤمن است اگر بپذیرد به سبب رحمت من پذیرفته اگر قبول ننماید به خاطر گناهش آن را نپذیرفته و این محرومیت از جانب خود اوست نه من و من هر بنده ای را خلق کنم و او را به سوی ایمان هدایت نمایم و اخلاقش را نیکو گردانم و وی را از بخل حفظ کنم، به حقیقت که برای او خیر خواسته ام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

السَّخَاءُ شَجَرَةٌ أَضَلُّهَا فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ مُطَّلَّةٌ عَلَى الدُّنْيَا، مَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْهَا اجْتَرَّهُ إِلَى الْجَنَّةِ. (۳)

ص: ۵۳

۱- (۱) - حشر (۵۹) : ۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۱/۶۸، باب ۸۷، حدیث ۴؛ [۲] الأمالی، شیخ طوسی: ۲۴، حدیث ۲۹. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۵۳/۶۸، باب ۸۷، حدیث ۱۳؛ [۴] وسائل الشیعه: ۱۹/۹، باب ۲، حدیث ۱۱۴۱۴، [۵] با کمی اختلاف.

سختی درختی است که ریشه آن در بهشت است و این درخت تا دنیا کشیده شده، هر کس به شاخه ای از آن چنگ بزند، او را به بهشت خواهد کشید.

امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش حضرت حسن علیه السلام فرمود:

يَا بُنَيَّ مَا السَّمَاخَةُ؟ قَالَ: الْبُدْلُ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ. (۱)

پسرم گذشت و بلند نظری چیست؟ عرضه داشت: بخشش مال به تهیدستان در تنگ دستی و دارایی.

در هر صورت حرص ورزی برای جمع مال و اندوختن ثروت و بخل داشتن همه و همه بر اساس آیات قرآن و روایات مورث عذاب دردناک و باعث شقاوت و تیره بختی و علت خشم و غضب الهی است و جود و سخا و کرم و کرامت و گشاده رویی و توجه به فقیران و محتاجان و رفع نیاز دردمندان و پاسخگویی به سؤال سائلان، باعث خشنودی و رضای حق و عامل نجات انسان در دنیا و آخرت و مورث ورود به بهشت عنبر سرشت است.

دوری گزیدن از محتاجان و در به روی آنان بستن و خود را از دسترس آنان ممنوع کردن و نسبت به آنان روی ترش نمودن و خلاصه طرد و رد و منع آنان عملی بسیار زشت و کاری فوق العاده قبیح و ایجاد حرمان در وجود خویش از رحمت و احسان الهی است.

داستانی عجیب از ثروتمند و فقیر

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی ثروتمند، پاکیزه لباس، کنار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت، در آن حال انسانی تهیدست و چرک لباس به محضر آن حضرت آمد، ثروتمند لباس خود را جمع کرد و

ص: ۵۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۳/۶۸، باب ۸۷، حدیث ۱۴؛ [۱] الکافی: ۴/۴۱، حدیث ۱۱. [۲]

از خود مواظبت نمود!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ترسیدی از فقر او چیزی به تو برسد؟ عرضه داشت: نه، فرمود: ترسیدی از ثروتت به او منتقل شود؟ گفت: نه، فرمود: ترسیدی لباست آلوده گردد؟ عرضه داشت: نه، فرمود: پس این چه کاری بود از تو سر زد؟ عرض کرد: یا رسول الله! نفس اماره ای که هنوز حاکم بر من است بدی را نزد من خوبی و خوبی را بدی جلوه می دهد، من نصف ثروتم را به این فقیر بخشیدم.

حضرت به آن تهیدست فرمود: می پذیری؟ عرضه داشت: نه، فرمود: چرا؟ گفت: می ترسم من هم به آنچه او مبتلاست مبتلا شوم. (۱)

ای دل ارخواهی که جا در بزم آن سلطان کنی باید اول کاخ حرص و آز را ویران کنی

پشت پا زن بر جهان و کار او مردانه وار مشکلات عشق اگر خواهی به خود آسان کنی

زیر زین آور براق عشق کثرت سوز را در فضای لامکان خواهی اگر جولان کنی

نفس شیطانست از شیطان نفس ایمن مباش قرب حق جوئی چو خود را دور از این شیطان کنی

بی من و ما در منای عشق چون محرم شوی باید اول نفس کافر کیش را قربان کنی

باید اول کام و لب شوئی ز آب سلسبیل گر هما خواهی که مدح شاه جم دربان کنی

ص: ۵۵

۱- (۱) - الکافی: ۲/۲۶۲، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار: ۱۳/۶۹، باب ۹۴، حدیث ۱۳.

آفتاب آسمان دین امیر المؤمنین آن که عالم را به مدح او بهارستان کنی
مهر او جو تا منور آسمان جان شود مدح او گو تا معطر گلشن ایمان کنی
شعله نیران گلستان بر تو گردد چون خلیل باولایش جا اگر در شعله نیران کنی

توجه به فقرا در روایات

حضرت موسی بن جعفر از پدران‌ش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت فرموده است:

لَا تَسْتَحْفُوا بِفُقَرَاءِ شِيعَةِ عَلِيٍّ وَ عِترَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيَسْتَفَعُ فِي مِثْلِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ. (۱)

فقرای شیعه علی و امامان بعد از او را سبک شمارید که یکی از آنها به اندازه جمعیت دو قبیله ربیع و مضر را در قیامت شفاعت می نماید.

در آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی فرموده، آمده است:

أَلَا وَ مَنْ اسْتَحَفَّ بِفَقِيرٍ مُسْلِمٍ فَقَدْ اسْتَحَفَّ بِحَقِّ اللَّهِ، وَ اللَّهُ يَسْتَحِفُّ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا أَنْ يُتُوبَ.

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : مَنْ أَكْرَمَ فَقِيرًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ. (۲)

بدانید هر کس فقیر مسلمانی را سبک شمارد، به حقیقت که حق خدا را سبک شمرده است و خداوند او را در قیامت سبک انگارد، مگر توبه کند.

ص: ۵۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۹/۸، باب ۲۱، حدیث ۸۰؛ [۱] الأُمالی، شیخ صدوق: ۳۰۷. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۳۲/۷۳، باب ۶۷، ذیل حدیث ۱؛ [۳] الأُمالی، شیخ صدوق: ۴۲۹. [۴]

و نیز حضرت فرمود: هر کس تهدست مسلمانی را گرامی بدارد، خدا را در قیامت ملاقات می کند در حالی که از او خشنود است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

مَنْ لَقِيَ فَقِيرًا مُسْلِمًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ خِلَافَ سَلَامِهِ عَلَى الْغَنِيِّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ. (۱)

هر کس فقیر مسلمانی را ببیند و به او سلام کند ولی سلامش به فقیر مانند سلام به غیر فقیر نباشد خدا را در قیامت در حال غضب بر خود ملاقات می کند.

امیر المؤمنین علیه السلام به وقت وفات به حضرت مجتبی علیه السلام فرمود:

أَوْصِيكَ بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ وَ مُجَالَسَتِهِمْ. (۲)

حسن جان! تو را وصیت می کنم به عشق ورزیدن به از کار افتادگان و محتاجان و معاشرت و نشستن با آنان.

و آن حضرت فرمود:

لَا تُحَقِّرُوا ضِعْفَاءَ إِخْوَانِكُمْ، فَإِنَّهُ مَنِ احْتَقَرَ مُؤْمِنًا لَمْ يَجْمَعْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُمَا فِي الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يُتُوبَ. (۳)

برادران دینی خود را که از نظر مالی ضعیف هستند کوچک شمارید، به حقیقت که هر کس مؤمنی را کوچک بشمارد، خداوند در بهشت بین او و مؤمن کوچک شمرده فاصله اندازد مگر این که توبه کند.

ص: ۵۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸/۶۹، باب ۹۴، حدیث ۳۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۶۴/۱۲، باب ۳۶، حدیث ۱۵۶۵۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۱/۶۹، باب ۹۴، حدیث ۴۳. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۲/۶۹، باب ۹۴، حدیث ۴۵؛ [۴] تحف العقول: ۱۰۴.

حضرت رضا از پدران‌ش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند:

مَنْ اسْتَدَلَّ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ حَقْرَهُ لِفَقْرِهِ أَوْ قَلَّ ذَاتِ يَدِهِ شَهْرَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَفْضَحُهُ. (۱)

هر کس مرد مؤمن یا زن با ایمانی را خوار کند، یا به خاطر فقر و نداریش او را کوچک بشمارد، خداوند متعال وی را در قیامت شهره مردم نموده و او را رسوا کند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَبْوَابُ الْجَنَّةِ مَفْتَحَةٌ عَلَى الْفُقَرَاءِ، وَالرَّحْمَةُ نَازِلَةٌ عَلَى الرَّحْمَاءِ، وَاللَّهُ رَاضٍ عَنِ الْأَسْخِيَاءِ. (۲)

درهای بهشت به روی محتاجان باز است و رحمت خدا متوجه اهل مهر و محبت است و خداوند از مردم باسخاوت راضی و خشنود است.

لقمان به فرزندش گفت:

يَا بُنَيَّ لَا تَحْقِرَنَّ أَحَدًا بِخُلُقَانِ ثِيَابِهِ، فَإِنَّ رَبَّكَ وَرَبَّهُ وَاحِدٌ. (۳)

ای پسر! کسی را به کهنه بودن لباسش کوچک و حقیر مشمار، به حقیقت که خدای تو و او یکی است.

ابراهیم علیه السلام از حضرت حق پرسید:

يَا رَبِّ مَنْ أَطْعَمَ جَائِعًا فَمَا جَزَاؤُهُ؟ قَالَ: جَزَاؤُهُ الْغُفْرَانُ وَ أَنْ كَانَ ذُنُوبُهُ يَمَلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ. (۴)

ص: ۵۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۴/۶۹، باب ۹۴، حدیث ۵۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۶۷/۱۲، باب ۱۴۶، حدیث ۱۶۲۷۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۶/۶۹، باب ۹۴، ذیل حدیث ۵۷؛ [۳] روضه الواعظین: ۴۵۴/۲. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۷/۶۹، باب ۹۴، ذیل حدیث ۵۷؛ [۵] روضه الواعظین: ۴۵۵/۲. [۶]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۴۷/۶۹، باب ۹۴، ذیل حدیث ۵۸؛ [۷] جامع الاخبار: ۱۰۹. [۸]

ای پروردگار من! جزای کسی که گرسنه ای را سیر کند چیست؟ فرمود:

آمزش گناه گرچه گناهِش بین آسمان و زمین را پر کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سَأَلُوا الْعُلَمَاءَ، وَ خَاطَبُوا الْحُكَمَاءَ، وَ جَالَسُوا الْفُقَرَاءَ. (۱)

دانشمندان را مورد پرسش قرار دهید، با حکیمان گفتگو کنید و با تهیدستان مجالست نمایید.

خداوند به حضرت داود علیه السلام خطاب کرد:

بنده ای از بندگانم در قیامت با یک حسنه بر من وارد می شود و من به خاطر آن حسنه، حکم می کنم او را وارد بهشت کنند.

داود عرضه داشت: خدایا! آن حسنه چیست؟ خطاب رسید: به قدر یک خرما یا نصف خرما شادی بر مؤمنی وارد کند، داوود

عرضه داشت: الهی آن کس که تو را شناخت، حق است که از حضرتت قطع امید نکند! (۲)

گرچه رویت ندیده ایم ای دوست وصف حسنت شنیده ایم ای دوست

گفته بودی که ما از آن توایم اثری زان ندیده ایم ای دوست

سال ها بر امید صافی وصل درد هجران چشیده ایم ای دوست

آخری کرده ایم کار جهان کاول از سر بریده ایم ای دوست

ما چون مرغان به بال همت و جهد در هوایت پریده ایم ای دوست

در جهان برگزیده همه ایم تا تو را برگزیده ایم ای دوست

ص: ۵۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۶/۷۴، باب ۷، حدیث ۴۰؛ [۱] تحف العقول: ۴۱.

۲- (۲) - الکافی: ۱۸۹/۲، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه: ۳۵۱/۱۶، باب ۲۴، حدیث ۲۱۷۳۹.

هر کسی در بلا گرفتار است ما به نعمت رسیده ایم ای دوست

به زرت چون عماد نفروشیم که به جانت خریده ایم ای دوست

(عماد فقیه کرمانی)

رجوع نیازمند به مؤمن کریم هیچ گونه مانع شرعی ندارد و قضای حاجت او به وسیله مؤمن امری است واجب و لازم و مورث ثواب و جزای الهی و طرد کردن و حقیر شمردنش، گناهی بزرگ و موجب عذاب الهی است.

رجوعی که باعث حرمان از رحمت و احسان حضرت حق است، رجوع به طاغوت و رجوع به مشرک و کافر است، آن رجوعی که باعث ذلت اسلام و مسلمین و موجب رشد و تقویت مخالفان خدا است.

ص: ۶۰

[«۱۵» اَللّٰهُمَّ وَ لِيْ اِلَيْكَ حَاجَةٌ قَدْ قَصَرَ عَنْهَا جُهْدِيْ وَ تَقَطَّعَتْ دُونَهَا حِيلِيْ وَ سَوَّلْتَ لِيْ نَفْسِيْ رَفَعَهَا اِلَى مَنْ يَرْفَعُ حَوَائِجَهُ اِلَيْكَ وَ لَا يَسْتَعْنِيْ فِيْ طَلِبَاتِهِ عَنْكَ وَ هِيَ زَلَّةٌ مِنْ زَلَلِ الْخَاطِئِيْنَ وَ عَثْرَةٌ مِنْ عَثْرَاتِ الْمُذْنِبِيْنَ]

خدایا! برای من در پیشگاه حضرت حاجتی است که دست طاقت و توانم، از دست یابی به آن کوتاه است، و رشته چاره ام، بدون لطف تو بریده است، و نفسم در نظرم چنین آراسته که رفع نیازم را از کسی بخواهم که رفع نیازهایش را از تو می خواهد، و در حاجاتش از تو بی نیاز نیست. این درخواست حاجت از غیر تو لغزشی است، از لغزش های خطاکاران، و افتادنی است، از افتادن های گناهکاران.

فقر و امتحان الهی

اشاره

فقر و تهیدستی امتحانی از امتحانات الهی است، در چنین موضعی هوشیاری و آگاهی کافی لازم است که فشار نفس، انسان را به جایی که حضرت حق راضی نیست نکشاند و برای رفع حاجت و نیاز، آدمی را به دامن طاغوت و طاغوتیان نیندازد که صبر و حوصله بر فقر و نیاز، تا رفع آن به لطف و کرم حضرت ربّ الارباب ثواب عظیمی در نزد حق دارد.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حکیمی گفته است:

ص: ۶۱

غَنَى النَّفْسِ اغْنَى مِنَ الْبُحْرِ. (۱)

بی نیازی نفس از آن که باید از او بی نیاز بود، حالتی گسترده تر از دریاست.

جبرئیل در جملاتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت:

إِنَّ شَرَفَ الرَّجُلِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ، وَعِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ. (۲)

به حقیقت که شرافت مرد به عبادت در دل شب و عزت و بزرگواریش در بی نیازی از مردم است.

حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

خَيْرُ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ. (۳)

بهترین بی نیازی، بی نیازی نفس است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثَةٌ هُنَّ فَخْرُ الْمُؤْمِنِ وَزِينَةٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: الصَّلَاةُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ، وَيَأْسُهُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَوَلَايَةُ الْإِمَامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (۴)

سه برنامه افتخار مؤمن و آراستگی او در دنیا و آخرت است: نماز شب، نداشتن چشم داشت به مال مردم و قبول رهبری و ولایت امامان معصوم.

بی نیازی مردم در کلام مجلسی

اشاره

علامه مجلسی در باب بی نیازی از مردم در توضیح روایات می فرماید:

مراد به بی نیازی قطع طمع از مردم و قناعت به مقدار کفایت و تکیه بر خدا و

ص: ۶۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۴۷/۷۵، باب ۳۳، حدیث ۷؛ [۱] الأملی، شیخ صدوق: ۲۴۴. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۱۵۵/۸، باب ۳۹، حدیث ۱۰۲۸۸؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۰۶/۷۲، باب ۴۹، حدیث ۲. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۰۶/۷۲، باب ۴۹، حدیث ۵؛ [۵] الأملی، شیخ صدوق: ۴۸۸، حدیث ۱. [۶]

٤- (٤) - بحار الأنوار: ١٠٧/٧٢، باب ٤٩، حديث ٤؛ [٧] الكافي: ٢٣٤/٨، حديث ٣١١. [٨]

متوسل نشدن به مردم و قطع سؤال و درخواست و اظهار حاجت در غیر ضرورت است، ورنه دنیا خانه حاجت و نیاز است و انسان موجودی اجتماعی و همه در امور زندگی و معیشت محتاج به یکدیگر، اما هر چه حاجات و درخواست ها و نیازها کمتر باشد، عزت آدمی نزد مردم بیشتر است و به هر مقدار که قلب خالی از طمع به مال مردم باشد، کمک حق به رفع نیاز انسان و آسان شدن کار بیشتر است. (۱) آری، صبر بر نیاز و حاجت و استقامت ورزی بر مشکلات تا حل آن به عنایت خدا و به وسیله علل و امور شرعی عبادتی بس بزرگ و مورث عزت در دنیا و جنت در آخرت است.

ارزش فقرا در روایات

حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

طُوبَى لِلْمَسَاكِينِ بِالصَّبْرِ، وَ هُمْ الَّذِينَ يَرَوْنَ مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. (۲)

خوشا به حال مردم مسکین به خاطر صبری که در برابر مشکل دارند، [و اجازه نمی دهند، نفس و شهوت و غریزه و میل، آنان را به گناه و معصیت برای حل مشکل وادار کند]، اینان مردمی هستند که لیاقت تماشای ملکوت سماوات و زمین در آنان شکفته شده و می بینند از حقایق آنچه را که دیگران نمی بینند.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

ص: ۶۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۹/۷۲، ذیل حدیث ۱۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵/۶۹، باب ۹۴، حدیث ۱۵؛ [۱] الکافی: ۲/۲۶۳، حدیث ۱۳. [۲]

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُنَادِيًا يُنَادِي بَيْنَ يَدَيْهِ: إِنَّ الْفُقَرَاءَ؟ فَيَقُومُ عَنْقُ مِنَ النَّاسِ كَثِيرٌ فَيَقُولُ: عِبَادِي! فَيَقُولُونَ لَبَّيْكَ رَبَّنَا، فَيَقُولُ: أَنِّي لَمْ أَفْقِرْكُمْ لِهَوَانٍ بِكُمْ عَلَيَّ وَلَكِنْ أَنَّمَا اخْتَرْتُكُمْ لِمِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ، تَصَيَّفُوا وَجُوهَ النَّاسِ فَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا لَمْ يَصْنَعْهُ إِلَّا فِيَّ فَكَافُوهُ عَنِّي بِالْجَنَّةِ. (۱)

هنگام قیامت، خداوند امر می کند، منادی از طرف او ندا در دهد فقرا کجایند؟ بسیاری از مردم بر می خیزند، خطاب می رسد بندگانم. پاسخ می دهند، لبیک ای خدای ما، خطاب می کند، من نه به خاطر سبک انگاشتن شما به فقر و نداری مبتلایان کردم، بلکه شما را برای مثل امروزی انتخاب نمودم، در بین مردم جستجو کنید هر کس به خاطر من با شما خوبی کرد، از جانب من بهشت را به عنوان جزای خویش در اختیارش بگذارید.

راوی می گوید حضرت صادق علیه السلام به من فرمود:

وارد بازار شدی، میوه را و آنچه میل داشتی نمی خواستی بخری؟ عرضه داشتم:

چرا؟ فرمود: برای تو به هر چیزی که می خواستی ولی قدرت خرید آن را نداشتی حسنه ای است. (۲)

ص: ۶۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴/۶۹، باب ۹۴، حدیث ۱۷؛ [۱] الکافی: ۲/۲۶۳، حدیث ۱۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۵/۶۹، باب ۹۴، حدیث ۱۹؛ الکافی: ۲/۲۶۴، حدیث ۱۷. [۳]

[«۱۶» ثُمَّ انْتَبَهْتُ بِتَذْكِيرِكَ لِي مِنْ غَفْلَتِي وَ نَهَضْتُ بِتَوْفِيقِكَ مِنْ زَلَّتِي وَ رَجَعْتُ وَ نَكَصْتُ بِتَسْدِيدِكَ عَنْ عَثْرَتِي «۱۷» وَ قُلْتُ: سُبْحَانَ رَبِّي كَيْفَ يَسْأَلُ مُحْتَاجٌ مُحْتَاجًا؟ وَ أَنِّي يَرْغَبُ مُعْدِمٌ إِلَى مُعْدِمٍ؟]

آن گاه به یادآوری تو، از خواب غفلت بیدار شدم و به توفیق تو از عرصه گاه لغزشم برخاستم و به راهنمایی تو از افتادنم به وادی خطر پس آمدم، و از علل در افتادنم به گمراهی دست برداشتم، و گفتم: منزّه و پاک است پروردگرم، چگونه نیازمندی از نیازمند دیگر طلب حاجت کند، و از کجا تهی دستی به تهی دستی دیگر میل و رغبت نشان دهد؟!

دست نیاز به سوی بی نیاز

در صورتی انسان می تواند به اوج کمال برسد که عشق به ذات خویش را در پرتو ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد. چرا که اگر دید بنده در به دست آوردن حاجت گرفتار دو نگرینی شود به گونه ای دل او به سوی کرم خداوند است ولی چشمش به دست مردم باشد، از یاد خدا غافل شده یعنی دیده و دل بنده نیازمند؛ دو گانه سوز می گردد.

با آن که فضل و کرم را در دست بی نیاز می بیند ولی دل در گرو نیازمند قرار می دهد. بنابراین بنده از درجات کمال و معرفت حق محروم شود و در خواسته اش سرگردان می ماند. پس چه بهتر اگر بخواهد دستی دراز کند به سوی اهل معرفت و

امام حسین علیه السلام در این باره به مرد فقیری می فرماید:

... لَا تَرْفَعِ حَاجَتَكَ إِلَّا إِلَى أَحَدٍ ثَلَاثَةٍ: إِلَى ذِي دِينٍ، أَوْ مُرُوَّةٍ، أَوْ حَسَبٍ، فَأَمَّا ذُو الدِّينِ فَيَصُونُ دِينَهُ، وَأَمَّا ذُو المُرُوَّةِ فَإِنَّهُ يَسْتَحْيِي لِمُرُوَّتِهِ وَأَمَّا ذُو الحَسَبِ فَيَعْلَمُ أَنَّكَ لَمْ تُكْرِمْ وَجْهَكَ أَنْ تَبْدُلَهُ فِي حَاجَتِكَ فَهُوَ يَصُونُ وَجْهَكَ أَنْ يَرُدَّكَ بِغَيْرِ قَضَاءِ حَاجَتِكَ.

(۱)

نیاز خودت را به نزد سه نفر ببر: ۱- دیندار ۲- جوانمرد ۳- بزرگ زاده

زیرا دیندار برای حفظ دین خود نیازت را برآورده می سازد و جوانمرد از مردانگی خود شرم می کند و بزرگ زاده می داند که تو با روانداختن به او آبرویت را فروختی، با برآوردن نیازت آبروی تو را حفظ می کند.

البته بندگان نیکوکار و نمایندگان حق در بین مردم همان لطف الهی است.

احمد بن عیسی می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

هر گاه مردی دست نیاز به سوی من دراز کند، در برآوردن نیاز او شتاب می ورزم؛ زیرا ترس آن می رود که کار از کار بگذرد و کمک من در مشکل او به کارش نیاید. (۲) باید از بنده نوازی خداوند مَنان سپاس گزار بود که اجازه نمی دهد بنده اش به کسی که توان برآوردن حاجت او را ندارد، روی آورد؛ زیرا این حرکت جسارت به محضر پروردگار است و عقل هم نمی پسندد که نیازمند به سوی مانند خودش دست نیاز بگشاید و اعتبار فطری خود را تباه سازد.

پس به این اعتبار سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه عرضه می دارد:

ص: ۶۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱۸/۷۵، باب ۲۰، ذیل حدیث ۲؛ [۱] تحف العقول: ۲۴۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۷/۷۱، باب ۲۰، حدیث ۷۶؛ الأمالی، شیخ طوسی: ۶۴۴، حدیث ۱۳۳۷.

إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي، إِلَهِي أَنَا الْجَاهِلُ فِي عِلْمِي فَكَيْفَ لَا أَكُونُ جَهُولًا فِي جَهْلِي. (۱)

خدایا! در عین توانگری تهیدستم، پس چگونه در تهیدستی، تهیدست نباشم، خدایا! در عین دانایی نادانم، پس چگونه در نادانی، نادان نباشم.

منظور حضرت این است که خدایا! من که با تمام دانشم؛ نادان هستم، همان طور در بی نیازی هم نیازمندم؛ زیرا حاجت و دانش ذاتی نیست بلکه امانت و لطفی از ناحیه توست.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

التَّقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمَسْأَلَتِهِ وَ إِلَى النَّاسِ بِتَرْكِهِمَا. (۲)

مقرب شدن نزد خدای متعال با دراز کردن دست نیاز به سوی او شدنی است و محترم شدن نزد مردم به ترک پرسش از آنان است.

چون دست نیازمند به سوی مردم دراز کردن عزت را می رباید و غیرت و شرم را می برد و چشم کنندن از آنچه در دست مردم است، مایه عزت مؤمنان است.

مردی نیازمند به نزد حضرت علی علیه السلام از حاجت خود شکوه کرد و از روی گردانی دنیا از او ناله سر داد. حضرت فرمود:

إِعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ تُصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا فَوْقَ قُوَّتِكَ فَإِنَّمَا أَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِعَیْرِكَ. (۳)

بدان که هر چه از دنیا بیش از روزی و نیازت به تو می رسد؛ تو نگهبان آن برای دیگران هستی.

ص: ۶۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۵/۹۵، باب ۲، ذیل حدیث ۳؛ [۱] إقبال الأعمال: ۳۴۸.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۹۹، حدیث ۳۹۵۳. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۰/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۶۱؛ [۳] الخصال: ۱۶/۱، حدیث ۵۸.

حضرت کلمه خازن را به جهت احترام به مرد محتاج فرموده که دل او بیشتر شکسته نشود و گرنه در حقیقت او بارکش مال دیگران است.

«سلمان فارسی در هنگام مرگ اظهار تأسف کرد؛ پرسیده شد: چرا ای بنده خدا! افسوس می خوری؟ گفت: اندوهم برای دنیا نیست، بلکه چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما سفارش کرد که باید قوت روزانه هر یک از شما به اندازه ره توشه یک مسافر باشد من با این همه اثاثیه در اطرافم می ترسم از دستور آن حضرت سرپیچی کرده باشم سپس با دستش به آنها اشاره کرد و گفت: آن بالش و شمشیر و کاسه.» (۱) پس توجه داشته باش کجا هستی و با کی هستی، قدری با خود خلوت کن، به صحرا و کوه و بیابان برو و کمی نماز بخوان و بگو خدایا! من یقین می خواهم.

حضرت شیخ بهایی می فرماید:

از هوس بگذر رها کن کش و فش پا ز دامان قناعت در مکش

گر نباشد جامه اطلس تو را کهنه دلقی ساتر تن بس تو را

ور مزعفر نبودت با قند و مشک خوش بود دوغ و پیاز و نان خشک

ور نباشد مشربت از زرناب با کف خود می توانی خورد آب

ور نباشد مرکب زرین لجام می توان هم زد بیای خویش گام

ور نباشد دور باش از پیش و پس دور باش نفرت خلق از تو بس

ور نباشد خانه های زرنگار می تواند بردن به سر در کنج غار

ور نباشد فرش ابریشم طراز با حصیر کهنه مسجد بساز

ور نباشد شانه ای از بهر ریش شانه بتوان کرد با انگشت خویش

(شیخ بهایی)

ص: ۶۸

[«۱۸» فَقَصِّ دُتُّكَ؟ يَا إِلَهِي بِالرَّغْبَةِ وَ أَوْضَدْتُ عَلَيْكَ رَجَائِي بِالثَّقَةِ بِكَ «۱۹» وَ عَلِمْتُ أَنَّ كَثِيرَ مَا أَسْأَلُكَ يَسْتَبِيرُ فِي وُجْدِكَ وَ أَنَّ خَطِيرَ مَا أَسْتَوْهَبُكَ حَقِيرٌ فِي وُسْعِكَ وَ أَنَّ كَرَمَكَ لَا يَضِيقُ عَنْ سُؤَالِ أَحَدٍ وَ أَنَّ يَدَكَ بِالْعَطَايَا أَعْلَى مِنْ كُلِّ يَدٍ]

روی این حساب، با اشتیاق و شوق آهنگ تو کردم، و از باب اطمینان به تو، امیدم را به جانب حضرتت آوردم، و دانستم آنچه را از تو می خواهم، هر چند زیاد باشد، در کنار دارایت اندک است، و چیزهای با ارزشی که بخشش را از تو درخواست می کنم، در جنب توانایت کوچک و بی مقدار است، و دایره کرم و بزرگواریت با تقاضای هیچ کس تنگ نمی شود، و دست بخشندگیت از هر دستی برتر است.

قدرت بخشش و لطف حق

از خصلت های کریمانه خداوند، بخشش های بزرگ و بدون عوض است مانند عقل و قوه فهم و شعور که فرمانده اصلی زندگی انسان و راهنمای جاده هدایت بشر به سوی خوشبختی و نیک سرانجامی است.

خردها از عطایای الهی هستند ولی کمال ادب به صورت اکتسابی و تلاش به دست می آید.

در محضر امام رضا علیه السلام سخن از عقل و ادب به میان آمد، حضرت فرمود:

الْعَقْلُ حِبَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَالْأَدَبُ كُفَّهٖ، فَمَنْ تَكَلَّفَ الْأَدَبَ قَدَرَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَكَلَّفَ الْعَقْلَ لَمْ يَزِدْ بِذَلِكَ إِلَّا جَهْلًا. (۱)

خرد بخششی از سوی خداست و ادب با زحمت و تلاش به دست می آید، پس هر که در راه کسب ادب و تربیت کوشش کند به آن دست یابد و هر که در راه افزودن خرد، خود را به سختی اندازد بر نادانیش افزوده شود.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

خداوند خرد را از نوری آفرید که در علم ازلی او اندوخته و نهفته بود و هیچ پیامبری فرستاده نشده و فرشته بارگاه خداوند از آن آگاهی نداشت. (۲) پس پروردگار در اولین زمان آفرینش آدم علیه السلام نعمت عقل را در برترین جای کالبد آدمی قرار داد و فرمان هدایت فطری و حرکتی را برعهده او گذاشت و با گسترش نسل آدم عقل ها گسترده گردیده و از تولدها، اندیشه ها پدید آمده است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْعَقْلُ وِلَادَةٌ وَالْعِلْمُ إِفَادَةٌ وَ مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ. (۳)

عقل در سرشت و فطرت و دانش فراگرفتنی است و همنشینی با دانشمندان افزونی است.

عقل و علم مانند دو برادر با ریسمانی به هم بسته شده و از یکدیگر دور نمی شوند؛ زیرا هر دو از جنس نورند که دو بال پرواز تکامل بشر هستند. در کسب دانش باید کوشید ولی اصل آن نوری است که در ظرف سینه برخی انسان ها گذاشته می شود و آن توفیق رسیدن به شناخت و عبادت حق را فراهم می سازد. دانش نور و

ص: ۷۰

۱- (۱) - الکافی: ۲۳/۱، حدیث ۱۸؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۴۲/۷۵، باب ۲۶، ذیل حدیث ۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۷/۱، باب ۱۰۴، حدیث ۳؛ معانی الأخبار: ۳۱۳؛ حدیث ۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۰/۱، باب ۴، حدیث ۳۹؛ [۳] أعلام الدین: ۱۷۱. [۴]

روشنایی است که خداوند در دل های اولیا و دوستان، فضیلت قرار می دهد.

عنوان بصری به امام صادق علیه السلام عرض کرد: دعا فرمایید خداوند مرا توفیق دهد که از علم شما سود برم و هر چه از شما پیرسم پاسخ بشنوم؛ حضرت فرمود:

لَيْسَ الْعِلْمُ بِاللَّعْلَمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ... (۱)

علم به فرا گرفتن نیست بلکه نوری است که از طرف خداوند متعال بر دل هر که بخواهد او را هدایت کند می تابد...

این نور دانش عطیه ای الهی است که به سینه های انسان های برگزیده و با صلاحیت فرستاده می شود که بتوانند امتی را راهنمایی نمایند.

رسول الله صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود:

آیا شما را از بخشنده ترین بخشنده خبر دهم؟ خداوند، بخشنده ترین بخشنده است و من بخشنده ترین فرزند آدم هستم و بعد از من بخشنده ترین شما مردی است که دانش را آموزش دهد و از این راه دانش او پخش شود. او در روز قیامت به تنهایی همچون یک امت برانگیخته می شود. (۲) بنابراین تک تک نعمت ها ظهور تام حق و نظام احسن هستند. و همگی ساخته و پرداخته دست اوست که به جهت بهره گیری در سیر و سلوک انسان به کار می روند.

هر مقدار نیاز آدمی بزرگ جلوه کند در نزد حق تعالی بزرگتر از خود انسان نیست؛ زیرا وجود انسان مرکز هدف آفرینش هستی و کاینات است.

اگر خداوند قدرت فیاضی دارد که مقاماتی بلند مرتبه را به اشرف موجودات بدهد، چرا مقام رضا که مقام فنای اراده رهرو در اراده حق است، را به او لطف نکند.

ص: ۷۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۵/۱، باب ۷، حدیث ۱۷؛ [۱] منیه المرید: ۱۴۸. [۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۵۱/۱۰، حدیث ۲۸۷۷۱؛ ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۴/۱. [۳]

تا انسان به این مقام نرسد، اعمالش مورد پذیرش و رضایت حق قرار نمی گیرد. پس باید زمینه بهره گیری از این سرمایه بی منت را فراهم ساخت.

بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: از خدا پرس چه عملی است که اگر ما آن را انجام دهیم خدا از ما راضی می شود؟ موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! شنیدی آنچه را بنی اسرائیل گفتند؟ خطاب آمد: ای موسی! به آنان بگو: از من راضی شوید تا من از شما راضی شوم. (۱) اگر شخصی به این مقام برسد؛ دیگر نه ناله و آهی می ماند و نه خواهش و خواری؛ زیرا رضایت را در رضای حق می بیند.

و آن که در زندگی پیوسته از کمبودها و نعمت های کمیاب شکایت می کند؛ از الطاف حق درک درستی ندارد و به مقام های معنوی و عرفانی که او را به درجات بالا برساند باور حقیقی نمی آورد.

در دعای شب مبعث آمده است:

اللَّهُمَّ أَنْكَ تَرَى وَلَا تُرَى وَ أَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى وَ أَنَّ إِلَيْكَ الرَّجْعِي وَ الْمُتَّهِي، وَ أَنَّ لِمَكَ الْمَمَاتَ وَ الْمَحْيَا، وَ إِنَّ لَكَ الْآخِرَةَ وَ الْأُولَى. (۲)

الهی تو می بینی ولی دیده نمی شوی و تو بر دیدگان فرازتری و بازگشت و سیر نهایی به سوی توست و چگونه زیستن و مردن از توست و آخرت و دنیا برای تو و در تصرف توست.

در دعای ام داود آمده است:

وَ اسْئَلُكَ بِأَنَّكَ مَلِيكٌ، وَ أَنَّكَ مَا تَشَاءُ مِنْ أَمْرٍ يَكُونُ، وَ أَنَّكَ عَلَى مَا تَشَاءُ

ص: ۷۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۳/۷۹، باب ۱۸، ذیل حدیث ۲۶؛ مسکن الفؤاد: ۸۴.

۲- (۲) - البلد الأمين: ۱۸۳؛ [۱] المصباح، کفعمی: ۵۳۶. [۲]

و از تو درخواست می کنم به حق این که تویی از زمامدار ملک و ملکوت هستی و به این که تو هر کاری را خواهی بشود می شود و به این که تو بر هر چیزی که خواهی توانائی.

يَا مَنْ إِلَهَ التَّدْبِيرِ وَ لَهُ الْمَقَادِيرُ، وَ يَا مَنْ الْعَسِيرُ عَلَيْهِ سَهْلٌ يَسِيرٌ، يَا مَنْ هُوَ عَلَى مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ، يَا مُرْسِلَ الرِّيَّاحِ، يَا فَالِقَ الْإِصْبَاحِ، يَا بَاعِثَ الْمَرْوَاحِ، وَ يَا ذَا الْجُودِ وَ السَّمَّاحِ، يَا رَادًّا مَا قَدْ فَاتَ، يَا نَاشِئَ الْأَمْوَاتِ، يَا جَامِعَ الشَّتَاتِ، يَا رَازِقَ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ، وَيَا فَاعِلَ مَا يَشَاءُ كَيْفَ يَشَاءُ. (۲)

ای آن که تدبیر و نقشه کشی با اوست و اندازه ها در قدرت او قرار دارد. و ای آن که هر دشواری بر او هموار و آسان است، ای آن که بر هر چه بخواهد تواناست، ای روان کننده بادهای، ای شکافنده صبح روشنی بخش، ای برانگیزنده روانها ای دارای جود و بخشش سهل، ای بازگرداننده آنچه رفته، ای زنده کننده مردگان، ای گردآورنده پراکنده گی، ای بی حساب روزی دهنده به هر کس که خواهد، ای انجام دهنده هر چه خواهد به هر گونه که خواهد.

ای مونس و غمگسار عاشق وی چشم و چراغ و یار عاشق

ای داروی فربهی و صحت از بهر تن نزار عاشق

ای رحمت و پادشاهی تو بر بوده دل و قرار عاشق

ص: ۷۳

۱- (۱) - البلد الأمين: ۱۸۲؛ [۱] مصباح المتهجد: ۸۱۱. [۲]

۲- (۲) - البلد الأمين: ۱۸۲؛ [۳] مصباح المتهجد: ۵۳۴. [۴]

ای کرده خیال را رسولی در واسطه یادگار عاشق

آن را که به خویش بار ندهی کی بیند کار و بار عاشق

از جذب و کشیدن تو باشد آن ناله زار زار عاشق

ای لاف اَبِیْتُ عِنْدَ رَبِّیْ آرایش و افتخار عاشق

لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاکَ نُهْ چرخ به اختیار عاشق

(مولوی)

ص: ۷۴

[«۲۰» اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْمِلْنِي بِكَرَمِكَ عَلَى التَّفَضُّلِ وَلَا تَحْمِلْنِي بِعَدْلِكَ عَلَى الْإِسْتِحْقَاقِ فَمَا أَنَا بِأَوَّلِ رَاغِبٍ رَغِبَ إِلَيْكَ فَأَعْطَيْتَهُ وَهُوَ يَسْتَحِقُّ الْمَنَعَ وَلَا بِأَوَّلِ سَائِلٍ سَأَلَكَ فَأَفْضَلْتَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَسْتَوْجِبُ الْجَزْمَانَ «۲۱» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكُنْ لِدُعَائِي مُجِيبًا وَمِنْ نِدَائِي قَرِيبًا وَ لِتَضَرُّعِي رَاحِمًا وَ لِصَوْتِي سَامِعًا «۲۲» وَلَا تَقْطَعْ رَجَائِي عَنْكَ وَلَا تَبْتِ سَبَبِي مِنْكَ وَلَا تُوجِّهْنِي فِي حَاجَتِي هَيْدَهُ وَ غَيْرَهَا إِلَى سِوَاكَ «۲۳» وَ تَوَلَّنِي بِنُجْحِ طَلِبَتِي وَ قَضَاءِ حَاجَتِي وَ نَيْلِ سُؤْلِي قَبْلَ زَوَالِي عَنْ مَوْقِفِي هَذَا بِتَيْسِيرِكَ لِي الْعَسِيرِ وَ حُسْنِ تَقْدِيرِكَ لِي فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا به کرم و بزرگواریت بر دست یافتن به احسانت کمک فرما، و از باب عدالتت بر کیفری که سزاوار آنم دچار مکن.

من اولین رغبت کننده ای نیستم که به حضرتت رو آورده، پس به او عطا کرده ای، و حال آن که سزاوار ممنوع شدن از عطایت بوده، و اولین خواهنده ای نیستم که از تو طلب حاجت کرده و تو بر او احسان کرده ای در حالی که مستحق محرومیت از احسان توست.

خدایا! بر محمد و آتش درود فرست و مستجاب کننده دعایم باش و به ندایم توجه کن، و به زاریم رحمت آر، و صدایم را شنوا باش، و امیدم را از حضرتت قطع مکن، و دست آویز مرا از خود جدا مساز، و در این حاجتم و دیگر حوایجم، مرا به سوی غیر خودت روانه مکن، و به برآورده شدن خواسته ام، و روا شدن حاجتم و رسیدن به مطلبم، پیش از برخاستن از جایم و با آسان ساختن مشکلم و با سرنوشت خوبی که در تمام امور برایم رقم می زنی، کار ساز من باشد.

دریای کرم

هر کسی که بخواهد به واقعیت های انسانی و نفسانی دست یابد، باید از درستی روش و منش رسیدن به حقیقت آگاه باشد. البته برای تعیین درستی و نادرستی هر چیز و میزان حقیقی یا دروغی بودن آن به اهل فن مراجعه کند، چنانکه در مورد میزان برخورداری آدمی از صحت و سلامتی بدن به نزد پزشک متخصص و متبحر می رود.

در باب معرفت الهی تعیین سلامت راه و مشاهده نشانه عظم پروردگار به عهده اهل راه یعنی پیامبران الهی و اولیای معصومین است که همگی آینه حق نما هستند. از این روش های معرفتی، شناخت کرامت نفس بر گرفته از کرامت حقیقی خداوند است که آثار آن در زندگی بزرگوارانه نمایان می شود.

امام صادق علیه السلام در بیانی شیوا به بعضی از رفتارهای کرامت وار اشاره می فرماید:

ثَلَاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: تَعَفُّوا عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتَصِلُ مِنْ قَطْعِكَ وَتَحَلُّمْ إِذَا جُهِلَ عَلَيْكَ. (۱)

سه چیز از کرامت های بلند اخلاقی در دنیا و آخرت است:

ص: ۷۶

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۷/۲، حدیث ۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۹۹/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۳. [۲]

۱ - گذشت نسبت به کسی که به شما ستم روا داشته است.

۲ - ارتباط با کسی که پیوند خویش را با تو بریده است.

۳ - بردباری با کسی که رفتار جاهلانه داشته است.

بر پایه این بیان حضرت، عشق ورزیدن، نسبتی بین آفریدگار و بندگان خداست و شالوده دین هم همین عشق و محبت خالص، نسبت به خدا و اولیای خدا و همه ظهورات حق است. در میان مردم معروف است که همیشه گنجینه در ویرانه ها یافت می شود. بر این پایه، مؤمن در راه وصال دوست تا از هواهای نفسانی و خودبینی خراب و فانی نشود، به بقای کریمانه حق آباد نمی شود.

کسی که می خواهد در سفر معنوی به دریای کرامت های الهی برسد، نیازمند عزمی محکم و نیتی جدی و خالص است. اتصال کامل در صورت بریدن از غیر است. اگر در میان راه تنزلی کند و به بیگانه اندکی چشمداشت پیدا کند چنان سقوط می نماید که از نظر پروردگار می افتد؛ چرا که به هر اندازه انسان به سوی حق اوج بگیرد، سقوط او به دره نیستی شدیدتر خواهد بود. پس با کنترل شدید نفس می توان از شک و تردید در راه سفر معنوی از سیر قهقرایی و عقب گرد جلوگیری نمود.

امام علی علیه السلام یک چشمه از راهیابی به دریای کرامت را به ما نشان داده و می فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ، وَ نُورًا مِنَ الظُّلْمِ، وَ يُخَلِّدُهُ فِي مَا اشْتَهَتْ نَفْسُهُ، وَ يُنَزِّلُهُ مَنَرًا الْكَرَامَةِ عِنْدَهُ فِي دَارِ اصْطِنَاعِهَا لِنَفْسِهِ، ظُلُّهَا عَرَّشُهُ، وَ نُورُهَا بَهْجَتُهُ، وَ زُورُهَا مَلَأَتْكَتُهُ، وَ رُفَقَاؤُهَا رُسُلُهُ. (۱)

ص: ۷۷

بدانید آن که تقوای الهی را رعایت کند خداوند راه خروج از فتنه ها را برایش باز کند و به او نوری بنمایاند که از تاریکی برهد و او را در آنچه که میل و آرزوی اوست جاویدان کند، وی را نزد خود در خانه کرامت وارد سازد، خانه ای که برای خود انتخاب نموده که سایه اش عرش، روشنایش شادمانی او، زیارت کنندگانش فرشتگان و دوستانش انبیای او هستند.

بنابراین سزاوار نیست کسی که بزرگی خدا را می شناسد، خود را از کرامت حق بی نیاز بداند؛ زیرا بلندی مرتبه کسی که حق را می شناسد این است که افتادگی را پیشه کند و در نزد خداوند اظهار بندگی و ذلت نماید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ بَرِيَ مِنَ الْكِبَرِ نَالَ الْكِرَامَةَ. (۱)

هر که از خود بزرگ بینی پاک شود به بزرگواری دست یابد.

یعنی احترام نهادن به همان اندازه که برای شخص اهل کرامت سازنده است؛ برای انسان فرومایه تباه کننده است و کرامت نتیجه دوراندیشی است.

از پیامبر اسلام درباره اهل کرامت و بزرگواری پرسیدند، فرمود:

کسانی که در مسجد، محفل و جلسه یاد خداوند را برپا می کنند. (۲) به این منظور اسلام، احترام و عزت مخصوصی برای مساجد گذاشته است.

امام صادق علیه السلام در باب آداب مراقبت در مسجد می فرماید:

هر گاه به در مسجد رسیدی... در پیشگاه او به ناتوانی و تقصیر و درویشی

ص: ۷۸

۱- (۱) - تحف العقول: ۳۱۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۲۹/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۷. [۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۴۴۷/۱، حدیث ۱۹۳۱؛ صحیح ابن حبان: ۹۸/۳.

خود اعتراف کن؛ زیرا که تو برای پرستش و همدمی با او آمده ای. رازهایت را با او در میان بگذار و بدان که همه اسرار درون مردم یا آشکارشان بر او پوشیده نیست. در برابر او چونان نیازمندترین بندگانش باش و دلت را از هر دل مشغولی که حجاب میان تو و پروردگارت شود خالی کن؛ زیرا که او تنها از پاکترین و خالص ترین می پذیرد. بنگر از کدام دیوان نامت بیرون می آید، اگر شیرینی مناجات با او و لذت گفتگو با وی را چشیدی و بر اثر روی خوش او به تو و پذیرشش، جام رحمت و کرامت او را سرکشیدی، هر آینه لایق چاکری و خدمتگزاری او شده ای. اینک به مسجد درآی که در امن و امان خواهی بود. [\(۱\)](#) بنابراین بزرگواری به بنده نوازی است و وعده بزرگوار نقد و بی درنگ می رسد و با فراوانی احسان بزرگواری ها مشخص می شود.

ص: ۷۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۳/۸۰، باب ۸، حدیث ۴۰؛ مصباح الشریعه: ۱۳۰.

«۲۴» وَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَاةً دَائِمَةً نَامِيَةً لَا انْقِطَاعَ لِأَيِّدِهَا وَ لَا مُنْتَهَى لِأَمْرِدِهَا وَ اجْعَلْ ذَلِكَ عَوْنًا لِي وَ سَبَبًا لِنَجَاحِ طَلِبَتِي
إِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ «۲۵» وَ مِنْ حَاجَتِي يَا رَبِّ كَذَا وَ كَذَا (وَ تَذَكَّرْ حَاجَتَكَ ثُمَّ تَسْجُدْ وَ تَقُولُ فِي سُجُودِكَ) فَضْلُكَ أَنَسِنِي وَ
إِحْسَانُكَ دَلَّنِي فَأَسْأَلُكَ بِكَ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا تُرْذِنِي خَائِبًا.]

و بر محمد و آلش درود فرست؛ درودی دائمی و فزاینده که برای مدتش انقطاعی، و برای زمانش پایانی نباشد. این درود را
برایم مدد، و جهت برآورده شدن حاجتم سبب قرار ده؛ همانا تو واسع و کریمی و ای پروردگار! از جمله درخواست هایم
چنین و چنان است. (و نیاز به درخواستت را می گویی، سپس به سجده می روی، و در سجده ات می گویی:)

عطا و بخشش به من آرامش می دهد، و احسانت راهنماییم می کند. به حق خودت و به حق محمد و آلش که درودت بر
آنان باد، از تو می خواهم که مرا از پیشگاهت ناامید برنگردانی.

دعای ۱۴ : ستم و ستمدیده

اشاره

ص: ۸۰

«١» يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَنْبَاءُ الْمُتَظَلِّمِينَ «٢» وَيَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ فِي قَصَصِهِ هِمَّ إِلَى شَهَادَاتِ الشَّاهِدِينَ «٣» وَيَا مَنْ قَرَّبَتْ نُصْرَتُهُ مِنَ الْمَظْلُومِينَ «٤» وَيَا مَنْ بَعِدَ عَوْنُهُ عَنِ الظَّالِمِينَ «٥» قَدْ عَلِمْتَ يَا إِلَهِي مَا نَالَنِي مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِمَّا حَظَرْتَ وَانْتَهَكَهُ مِنِّي مِمَّا حَظَرْتَ عَلَيْهِ بَطْرًا فِي نِعْمَتِكَ عِنْدَهُ وَاعْتِرَارًا بِبُكْرِكَ عَلَيْهِ «٦» اللَّهُمَّ فَصِلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخُذْ ظَالِمِي وَعِدْوِي عَنْ ظُلْمِي بِقُوَّتِكَ وَأَفْلُلْ حَيْدَهُ عَنِّي بِقُدْرَتِكَ وَاجْعَلْ لَهُ شُغْلًا فِيمَا بَيْنَهُ وَعَجْزًا عَمَّا يُنَاوِيهِ «٧» اللَّهُمَّ وَصِلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تُسَوِّغْ لَهُ ظُلْمِي وَأَحْسِنْ عَلَيْهِ عَوْنِي وَاعْصِمْنِي مِنْ مِثْلِ أَفْعَالِهِ وَلَا تَجْعَلْنِي فِي مِثْلِ حَالِهِ «٨» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعِزَّنِي عَلَيْهِ وَعِدْوِي حَاضِرَةً تَكُونُ مِنْ غَيْظِي بِهِ شِفَاءً وَمِنْ حَنَقِي عَلَيْهِ وَفَاءً «٩» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعَوِّضْنِي مِنْ ظُلْمِهِ لِي عَفْوِكَ وَأَبِيدْنِي بِسُوءِ صَيْبِهِ بِي رَحْمَتِكَ فَكُلُّ مَكْرُوهِ جَلُّ دُونَ سَيِّئِكَ وَكُلُّ مَرْزُوقٍ سِوَاءٍ مَعَ مَوْجِدِكَ «١٠» اللَّهُمَّ فَكَمَا كَرِهْتَ إِلَيَّ أَنْ أَظْلَمَ فَقِنِي مِنْ أَنْ أَظْلَمَ «١١» اللَّهُمَّ لَا أَشْكُو إِلَيَّ أَحَدٍ سِوَاكَ وَلَا أَسْتَعِينُ بِحَاكِمٍ غَيْرِكَ حَاشَاكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ دُعَائِي بِالْإِجَابَةِ وَاقْرَأْ شِكَايَتِي بِالتَّغْيِيرِ «١٢» اللَّهُمَّ لَا تَفْتِنِّي بِالْقُنُوطِ مِنْ إِنْصَافِكَ وَلَا تَفْتِنَّهُ بِالْأَمْنِ مِنْ إِنْكَارِكَ فَيُصِيبَ عَلَيَّ ظُلْمِي وَيُحَاضِرَنِي بِحَقِّي وَعَرْفُهُ عَمَّا قَلِيلٍ مَا أَوْعَدْتَ الظَّالِمِينَ وَعَرَّفَنِي مَا

وَعَدْتِ مِنْ إِجَابَةِ الْمُضْطَرِّينَ «١٣» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَوَفِّقْنِي لِقَبُولِ مَا قَضَيْتَ لِي وَعَلَيَّ وَرَضْنِي بِمَا أَخَذْتَ لِي وَمَنِّي
وَاهْدِنِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَسْلَمُ «١٤» اللَّهُمَّ وَإِنْ كَانَتْ الْخَيْرَةُ لِي عِنْدَكَ فِي تَأْخِيرِ الْأَخْذِ لِي وَتَرْكِ الْإِنْتِقَامِ
مِمَّنْ ظَلَمَنِي إِلَى يَوْمِ الْفَضْلِ وَمَجْمَعِ الْخِصْمِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنِي مِنْكَ بَيْتَهُ صِدْقَهُ وَصَبْرٍ دَائِمٍ «١٥» وَأَعِدْنِي مِنْ
سُوءِ الرَّغْبَةِ وَهَلَعِ أَهْلِ الْحِرْصِ وَصَوِّرْ فِي قَلْبِي مِثَالَ مَا ادَّخَرْتَ لِي مِنْ ثَوَابِكَ وَأَعِدِّدْ لِي خَصْمِي مِنْ جَزَائِكَ وَعِقَابِكَ وَ
اجْعَلْ ذَلِكَ سَبَبًا لِقِنَاعَتِي بِمَا قَضَيْتَ وَثِقْتِي بِمَا تَحَيَّرْتُ «١٦» آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ.

«۱» يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَنْبَاءُ الْمُتَظَلِّمِينَ «۲» وَ يَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ فِي قِصَصِهِمْ إِلَى شَهَادَاتِ الشَّاهِدِينَ «۳» وَ يَا مَنْ قَرَّبَتْ نُصِيرَتَهُ مِنَ الْمَظْلُومِينَ «۴» وَ يَا مَنْ بَعُدَ عَوْنُهُ عَنِ الظَّالِمِينَ «۵» قَدْ عَلِمْتَ يَا إِلَهِي مَا نَالَنِي مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِمَّا حَظَرْتَ وَ أَنْتَهَكَهُ مِنِّي مِمَّا حَظَرْتَ عَلَيْهِ بَطْرًا فِي نِعْمَتِكَ عِنْدَهُ وَ اغْتَرَارًا بِنِكَيرِكَ عَلَيْهِ]

ای آن که اخبار شاکیان از ستم بر او پنهان نیست! و ای آن که نسبت به ستمی که بر ستم دیدگان رفته، نیاز به شهادت شاهدان ندارد! و ای آن که یاری و نصرتش به ستم دیدگان نزدیک، و مددکاریش از ستمگران دور است! ای خدای من! محققاً می دانی، از فلاینی فرزند فلاینی ستمی به من رسیده که او را از آن ستم نهی کردی، و پرده حرمتم را دریده که دریدنش را بر او منع فرمودی. این ستم گری و پرده دری، از باب طغیان در نعمت توست که در اختیار اوست، و براساس غفلت و بی اعتنایی به خشم و غضب توست که گریبان او را خواهد گرفت.

مظلوم و ظالم

اشاره

در این قسمت از دعا به چند مسئله مهم در باب مظلوم و ظالم اشاره شده است:

۱ - وضع مظلوم و فریاد و زاری و استغاثه اش از حضرت او پنهان نیست.

۲ - مظلوم از ظلمی که بر وی رفته نیازی به آوردن شاهد در پیشگاه حق به وقت رسیدگی به پرونده ندارد؛ زیرا بهترین گواه و شاهد بر اعمال بندگان، خداست.

۳ - کمک و یاری حضرت حق به مظلوم نزدیک و از ستمکار دور است.

۴ - وجود مقدس حضرت رب العزّه تمام بندگان را از ظلم و ستم منع فرموده و آنان را از هتک نسبت به دیگران باز داشته است.

۵ - ظلم و ستم معلول کفران نعمت خدا و نتیجه طغیان و سرکشی در نعمت است.

همه در محضر الهی

اشاره

حقیقت و مفهوم جمله بالا- برای تمام خداپرستان روشن است؛ زیرا آنان خداوندی را می پرستند که قرآن مجید و فرمایش های انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام او را معرفی نموده است.

خدای قرآن، خداوندی است که در تمام اسما و صفات وجودی، بی نهایت در بی نهایت است. خدای قرآن خداوندی است که ملک و ملکوت هستی در دست قدرتش همچون ذره ای بیش نیست.

خدای قرآن، خداوندی است که علم و دانش و آگاهی نسبت به ظاهر و باطن موجودات علم تفصیلی است و هیچ چیزی از نظر حضرتش پنهان نیست.

خدای غیر قرآن و معارف اسلامی، مخلوق ذهن محدود و عقل ناقص بشری است و نمی تواند به عنوان معبود حق و معشوق حقیقی مورد توجه قرار بگیرد.

خدای غیر قرآن از اسما و صفاتی برخوردار نیست که انسان از عظمت و هیبتش سر تعظیم به خاک تواضع بساید و به خاطر علم فراگیرش از گناه و معصیت و ظلم و ستم پرهیزد و از مقام و مرتبه اش و عذاب و انتقامش بترسد.

خدای تورات و انجیل تحریف شده، خدای اوستا و زند و پازند کتاب زرتشتیان،

خدای بودا و بوداییان، خدایی ساختگی، قلبی، خیالی، وهمی، ضعیف، بی قدرت، بدون علم فراگیر، کنار کشیده از خلقت و بدون قاعده و قانون مهربان و سازگار با هر ظلم و ستم و پشتیبان ظالم و خائن و تکیه گاه عاصی و فاسد است.

به خاطر ایمان به چنین خدایی است که یهودیان و مسیحیان و خلاصه هر ملت و جامعه ای که آن چنان خدایی را باور دارد، به انواع مفسد، مظالم، خیانت، جنایت، پستی، آلودگی، پوکی، پوچی، گناه، معصیت، گرفتار و دچار است و تمام این دردهایش درد بی درمان و امراض فکری و روحیش امراض غیر قابل علاج است.

مدرسه ها، دبیرستان ها، دانشگاه ها، علوم گوناگون نفسی و روانی، تاکنون نتوانسته اند بشر لجام گسیخته جدای از خدای حقیقی را در جنایاتی که دارد، کنترل کنند و راهی هم برای کنترل این افسار گسیختگان وحشی تر از تمام حیوانات وحشی، جز تابش نور توحید ناب قرآنی در قلبشان وجود ندارد.

چون نور توحید ناب قرآنی و اسلام ناب محمدی بر قلوب بتابد و انسان با ذات و فطرت و عمق دلش این معنا را لمس کند که در تمام امور در دست قدرتی بی نهایت در بی نهایت و در کنار خدایی عادل و عالم به همه چیز و وجود مقدسی که نسبت به اهل طاعت و عبادت رحیم و نسبت به عاصی و پلید و ظالم و ستمکار اشد المعاقبین قرار دارد، از دایره عصیان و غفلت و گناه و معصیت و ظلم و ستم به درآمده، به عرصه گاه تقوا و کرامت و درستی و انسانیت قدم نهد و مصداق حقیقی خلیفه الله گردد و وجودش تبدیل به منبع کرامت و شرف و فضیلت شده، تمام روی زمین از پی ایمان و اخلاق و عمل صالحش بهشت عنبر سرشت گردد.

آیاتی در جهت آگاهی و فراگیری حق نسبت به ظاهر و باطن و ملک و ملکوت تمام اجزای هستی اشاره می رود تا برای مظلوم روشن تر شود که ظلمی که بر او رفته در برابر ربّ بصیر رفته و ناله اش در کنار خدای سمیع است و برای ظالم معلوم گردد

که حضرت جبار از جنایات و ستم او بر مردم ضعیف آگاه است و به وقت لازم انتقام مظلوم را از ظالم خواهد گرفت و جزای ستم ستمکار را در دنیا و آخرت به ستمکار خواهد رساند.

حکومت خدا در بیان قرآن

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعَلِّمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۱)

و کلیدهای غیب فقط نزد اوست ، و کسی آنها را جز او نمی داند . و به آنچه در خشکی و دریاست ، آگاه است ، و هیچ برگی نمی افتد، مگر آن که آن را می داند ، و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین ، و هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی روشن [ثبت] است .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» (۲)

یقیناً چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نیست .

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَ مَا نُعَلِنُ وَ مَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» (۳)

پروردگارا ! یقیناً تو آنچه را ما پنهان می داریم و آنچه را آشکار می کنیم ، می دانی و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست .

ص: ۸۸

۱- (۱) - انعام (۶) : ۵۹ . [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۵ . [۲]

۳- (۳) - ابراهیم (۱۴) : ۳۸ . [۳]

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۱)

روزی که همه آنان آشکار می شوند، [و] چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی ماند. [و ندا آید :] امروز فرمانروایی ویژه کیست ؟ ویژه خدای یکتای قهار است .

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِقُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (۲)

مسلماً کسانی که معانی و مفاهیم آیات ما را از جایگاه واقعی اش تغییر می دهند [و به تفسیر و تأویلی نادرست متوسل می شوند] بر ما پوشیده نیستند . آیا کسی را که در آتش می افکنند ، بهتر است یا کسی که روز قیامت در حال ایمنی می آید ؟ هر چه می خواهید انجام دهید ، بی تردید او به آنچه انجام می دهید ، بیناست .

وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا اخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ» (۳)

من به آنچه پنهان می داشتید و آنچه آشکار کردید؛ دانانترم .

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۴)

بگو: اگر آنچه [از نیت های فاسد و افکار باطل] در سینه های شماست ، پنهان دارید یا آشکار کنید ، خدا آن را می داند . و نیز آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است ، می داند و خدا بر هر چیز تواناست .

ص: ۸۹

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۱۶ . [۱]

۲- (۲) - فصلت (۴۱) : ۴۰ . [۲]

۳- (۳) - ممتحنه (۶۰) : ۱ . [۳]

۴- (۴) - آل عمران (۳) : ۲۹ . [۴]

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ، وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ. (۱)

سپاس خداوندی را که به همه امور پنهانی داناست و نشانه های آشکار بر وجودش دلالت دارد.

و نیز می فرماید:

كُلُّ عَزِيزٍ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ، وَ كُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ، وَ كُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ، وَ كُلُّ عَالِمٍ غَيْرُهُ مُتَعَلِّمٌ، وَ كُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَ يَعْجُزُ، وَ كُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ وَ يُصَمُّهُ كَبِيرُهَا وَ يَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا، وَ كُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَغْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَ لَطِيفِ الْأَجْسَامِ. (۲)

و هر عزیزی غیر از او خوار و هر قوییی غیر از زبون و هر مالکی غیر از مملوک و هر عالمی غیر از نیازمند به فراگیری و هر صاحب قدرتی غیر از او گاه توانا و گاه ضعیف و هر شنونده ای غیر از شنیدن صداهای آهسته ناشنوا و از شنیدن آوازهای بلند کر و از شنیدن صداهای دور محروم است. و هر بیننده ای غیر از دیدن رنگهای پنهان و اجسام لطیف کور.

براساس آیات و روایات انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام این معنا باید در قلب انسان یقینی باشد که ظاهر و باطن هستی در پیشگاه حضرت حق حاضر و ریز و درشتی از نظر او مخفی نیست.

او بر تمام امور آگاه و نسبت به هر صدایی و ناله ای شنواست، پس از ظلم و ستم بر مردم ضعیف و بر هر موجود زنده ای پرهیزد که ستم و ظلم شما، در معرض علم و آگاهی او و ناله دادخواهی و شکایت مظلوم در کنار شنوایی حضرت اوست.

ص: ۹۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۴۹. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۶۴. [۲]

إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (۱)

یقیناً خدا شنوا و بیناست .

وقتی آگاهی حضرت حق نسبت به همه چیز و همه کس و نسبت به ظاهر و باطن و امور پنهان و آشکار، علم فراگیر باشد، این معنی که حضرت حق نسبت به هر عمل و هر حرکتی از هر موجودی شاهد است و به وقت بازپرسی و محاکمه در محکمه عدالت و در دادگاه قیامت و اثبات حقی به غارت رفته و مالی غصب شده و حقوقی بر باد رفته و ستمی که بر مظلومی واقع شده، هیچ نیازی به توضیح و تفسیر ندارد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ» (۲)

بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می ورزید؟ در حالی که خدا بر آنچه انجام می دهید، گواه است .

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۳)

من به آنان جز آنچه را که به من دستور دادی نگفتم، [گفتم:] خدایی را پرستید که پروردگار من و شماست . و تا زمانی که در میان آنان بودم گواشان بودم، و چون مرا [از میان آنان به سوی خود] برگرفتی، خود

ص: ۹۱

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۲۰. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۹۸. [۲]

۳- (۳) - مائده (۵) : ۱۱۷. [۳]

مراقب و نگاهبانان بودی ؛ و تو بر همه چیز گواهی .

قُلْ اَيُّ شَيْءٍ اَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللّٰهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» (۱)

[به کافران و مشرکان که برای حق بودن نبوت گواه می طلبند] بگو : گواهی چه کسی از همه گواهان بزرگ تر است [تا او را بر حَقانیت نبوت برای شما گواه آورم] ؟ بگو : خدا میان من و شما گواه است [که گواهی اش بزرگترین و مطمئن ترین و صحیح ترین گواهی هاست] .

وَ اَمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اَوْ تَتَوَفَّيَنَّكَ فَالِئِنَّا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللّٰهُ شَهِيدٌ عَلٰى مَا يَفْعَلُونَ» (۲)

اگر پاره ای از عذاب هایی را که [به سبب کفرشان] به آنان وعده می دهیم ، به تو نشان دهیم [می بینی که عذابی سخت و دردناک است] یا اگر [پیش از آن که عذاب آنان را به تو نشان دهیم] تو را قبض روح کنیم [اندوه مخور که در قیامت ، عذابشان را خواهی دید] پس باز گشتشان به سوی ماست ؛ خدا بر آنچه انجام می دهند ، گواه است .

اِنَّ اللّٰهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۳)

حتماً خدا روز قیامت میانشان داوری می کند [تا گرویدگان به حق از آلودگان به باطل جدا شوند و حق پیشگان به بهشت و باطل گرایان به دوزخ درآیند] ؛ بی تردید خدا بر همه چیز گواه است .

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۴)

ص: ۹۲

۱- (۱) - انعام (۶) : ۱۹ . [۱]

۲- (۲) - یونس (۱۰) : ۴۶ . [۲]

۳- (۳) - حج (۲۲) : ۱۷ . [۳]

۴- (۴) - بروج (۸۵) : ۹ . [۴]

خدایی که مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین در سیطره اوست و خدا بر همه چیز گواه است .

عظمت خالق در نهج البلاغه

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ، وَ خَبَرَ الضَّمَائِرَ، لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَالْغَلْبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَالْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ. (۱)

به نهنها آگاه است و از اندیشه ها باخبر است، به هر چیزی احاطه دارد و بر هر چیزی غالب است و بر همه چیز تواناست.

به قسمتی از خطبه معروف به اشباح توجه کنید، تا بیش از پیش به عظمت خالق و حضورش در ظاهر و باطن هستی واقف شوید و نیز به معجزه ای از معجزات حضرت مولای امام عارفان، پیشوای پرهیزکاران، شمع قلب عاشقان، غالب کل، علی بن ابیطالب علیه السلام آگاه گردید.

خداوند متعال بر کسانی که راز خود را نمان کنند، دانا و آگاه است و به پنهان گویی آنان که سخن با یکدیگر آهسته رانند مطلع و بیناست. و به اندیشه هایی که از ظن و گمان در دل قرار گیرد و به آنچه با یقین، تصمیم بر آن گرفته شود و به نگاه کردن های زیر چشم که از روی دزدی و آهستگی انجام می گیرد و به آنچه در قلوب پنهان شده و به نادیدنی ها که در زیر حجاب ها و پرده ها مستور است وقوف کامل دارد.

به سخنانی که سوراخ های گوش ها به دزدی و آهستگی می شود و به روزنه هایی که موران کوچک در تابستان و حشرات و گزندگان در زمستان در آن جای می گیرند و

ص: ۹۳

به صدای با آه و ناله و گریه زنانی که میان ایشان و فرزندانشان مفارقت و جدایی افتاده و به صدای آهسته قدم ها و به جای نمو میوه که در غلاف های رگ و ریشه درختان است و به جای پنهان شدن حیوانات در غارها و درّه ها و کوهها و به جای پنهان شدن پشه ها میان ساق ها و پوست های درختان و به جای اتصال برگ ها به شاخه ها و به رحم هایی که نطفه های آمیخته به خون که از صلب ها خارج شده در آن قرار گیرد و به ابرهای درآمده در هوا و جای پیوستن آنها و به باریدن دانه باران در جای روی هم آمدن ابرها و به آنچه گردبادها بر روی زمین می پاشند و به فرو رفتن و حرکت حشرات در ریگستان ها و به جایگاه پرندگان بر سر کوهها بلند، به نغمه سرائی مرغان خواننده در آشیان های تاریک و به آنچه در میان صدف ها است و امواج دریا، در دل خود آن را پرورش داده و به آنچه تاریکی شب آن را پوشانده و یا آفتاب بر آن تابیده و به آنچه پی در پی پرده های تاریکی و درخشندگی های روشنی بر آن وارد گردیده و به نشانه هر گامی و به صدای آهسته هر حرکتی و به آوای هر سخنی و به حرکت و جنبش هر لبی و به جای هر جاننداری و به مقدار و وزن هر ذره ای و به همه و صدای آهسته هر جاننداری که دارای عزم و اراده است و به آنچه بر روی زمین است از قبیل میوه درخت، یا برگی فرو افتاده یا رحمی نطفه دار، همراه با شئون آفرینش از قبیل خون بسته، پاره گوشت، یا دارای شکل و صورت، یا طفل متولد شده، به همه و همه آگاه و بینا و نسبت به تمام، حاضر و شاهد است! (۱)

به طواف خانه تا کی نظر افکنی بنا را به حریم دل قدم نه که نظر کنی خدا را

قدحی ز زمزم عشق اگرت نصب افتد چو خضر دگر نجوئی سرچشمه بقا را

ص: ۹۴

عرفات درگه دل، طلب و وقوف بنما که از آن وقوف یابی جلوات کبریا را
بصفای جان نما سعی و گذر زمروه تن که مگر در آن بینی رخ یار دلربا را
به منای عشق قربان کنی ار منی خود را ز وصال دوست یابی به خدا تو هر منا را
نه به ذبح گوسپندی به جهان تو راست عیدی به تو عید گردد آنگه که بُری سر هوا را
چو در این طریق نفست به خلاف این بخواند تو به دست عشق بر او عددی بزن حصا را
بگذر ز راه صورت بسپار راه معنی که جز از طریق معنی نبود رهی خدا را

(لامع)

چنین آگاهی و علمی، به وقت محاکمه ستمگر و رساندن مظلوم به حقی که از او به غارت رفته، چه نیازی به گواه گواهان
دارد که او گواه بر تمام عالم و شاهد بر تمام شئون هستی و حاضر بر سرّ و نهان و ناظر بر آشکار و پنهان است.
راستی، اگر تمام مردم روی زمین به این معنا توجه قلبی داشتند و خود را در تمام لحظات در محضر حضرت او می دیدند و
آن محبوب را با تمام وجود لمس می کردند، روزگار آنان و برخوردشان با یکدیگر چگونه بود؟

یار مظلومان و دشمن ظالمان

اشاره

حضرت حق، چون انسان را بیافرید، خورشید نبوت و امامت و چراغ پر فروغ

ص: ۹۵

عقل و خرد را فراراه او قرار داد، تا به اسرار و رموز جهان و به عظمت شخصیت خود و به قوانین و مقرراتی که سلامت همه جانبه وی را در زندگی دنیا و سعادت و خوشبختی او را در قیامت تضمین می کند، واقف و آگاه گردد.

رسالت انبیا و امامت امامان عطیه ای عظیم و نعمتی بزرگ از جانب حضرت محبوب به انسان بود.

حیات طیبه و زندگی پاک و ثواب آخرت و بهشت عنبر سرشت، معلول پیروی از انبیا و نتیجه اطاعت از سفیران پاک الهی است.

نبوت و امامت حصن حصین حضرت حق و ضامن حفظ انسان از خطر و عامل شکوفایی همه استعدادهای بشر و ترسیم کننده صراط مستقیم حضرت ربّ برای انسان است.

انبیا و امامان علیهم السلام راه زندگی صحیح را به انسان نمایاندند و هر آنچه در مسیر هدایت و رشد و کمال نیاز داشت به او فهماندند و وی را به تمام منافع و خطرات مادی و معنوی آگاه کردند.

انبیا و ائمه علیهم السلام کلیه مسائل مربوط به عقاید حقه و حسنات اخلاقی و اعمال صالحه را در اختیار بشر قرار دادند و در این زمینه از چیزی فروگذار نکرده و برای هدایت و دستگیری انسان تا سر حدّ نثار جان در راه خدا کوشیدند.

انبیا و امامان علیهم السلام با کتابهای الهی خود و دستورها و قوانین جامعی که داشتند، انسان را دعوت به آبادی دنیا و عمارت آخرت کردند.

آن بزرگواران از آدمیان خواستند در تمام امور حیات به حقوق مربوط به خود قانع باشند و در همه زمینه ها حق و حقوق دیگران را رعایت نمایند.

آنان از مردم خواستند از هر گونه ظلم و ستمی به دیگران و حتی به حیوانات بپرهیزند و آنچه مربوط به دیگران است بگذارند در دست آنان بماند و از غارت و غصب و دزدی و رشوه و خیانت و جنایت و غل و غش و حيله و مکر و ثروت

اندوزی و تعطیل حق دیگران خودداری نمایند.

در حالی که وجود مقدّس حضرت ربّ، حجت همه جانبه خود را نسبت به بندگان تمام کرده و زمینه ای برای تجاوز باقی نگذاشته، چنانچه ظلمی به کسی واقع شود، آتش غضب و خشمش نسبت به ظالم افروخته می گردد و مظلوم را پناه داده، زمینه انتقام او را یا به دست خودش، یا به وسیله دیگران از ظالم فراهم می نماید و چنانچه بنا به عللی در دنیا، از ستم پیشه انتقام مظلوم را نگیرد، وی را در قیامت به عذابی دچار می کند که راه نجاتی برای او نباشد.

این معنا از ابتدای زندگی انسان در دنیا عملاً نسبت به ظالم و مظلوم مسلم بوده و موضوعی است که نسبت به وضع قیامتی آن، هیچ گونه شک و تردیدی وجود ندارد.

حق مظلوم در این دنیا و در جهان آخرت محال است از بین برود و انتقام از ظالم چیزی نیست که فراموش گردد که حضرت حق عالم به همه امور و سمیع و بصیر و خبیر و علیم و نسبت به کلیه برنامه ها گواه و شهید و آگاه و شاهد است.

حضرت او به کسی که به ناحق مورد ظلم واقع شده رحیم و مهربان و نسبت به ظالم و ستمگر خصم و دشمن است.

مظلوم با شخصیت و صابر که قدمی از راه حق فراتر نمی نهد و در تمام امور برابر با خواسته های حق زندگی می کند و منتظر می ماند تا خداوند زمینه انتقام را برایش فراهم آورد، تا به دست خود و یاری مردم مؤمن حقش را از ظالم بگیرد محبوب خدا می باشد و ستمگر نابکار و متکبر غدار و فخر فروش از خود راضی، منفور و مبعوض خدا است.

یاری حضرت حق به فرموده حضرت سجّاد علیه السلام به مظلوم نزدیک و کمک حضرت جبار و صاحب انتقام از ستمکار دور است.

ظلم و ستم یا به عبارت دیگر تجاوز به حق خود، یا به حق دیگران، یا به حقوق حضرت حق، عملی بسیار زشت و برنامه ای ناباب و کاری پلید و حرکتی زیان آور است.

وجود مقدس حضرت حق در کتب آسمانی، به خصوص قرآن مجید، انسان را از هر عمل زشتی و سوء خلقی و نیت آلوده ای، به خصوص ظلم نهی فرموده و به ظالم در صورتی که توبه نکند و دست از ستم بردارد، وعده عذاب دردناک داده است. آیات و روایات در این زمینه خواهد آمد.

نتیجه طغیان در نعمت

روشن است که اولاً: نعمت های حضرت حقّ چه مادی و چه معنوی قابل شماره نیست و ثانیاً: خداوند مهربان به هر کسی به اندازه لیاقت و سعی و کوشش او نعمت عنایت فرموده و ثالثاً: راه مصرف نعمت را به وسیله کتب آسمانی و تعلیمات انبیا و امامان علیهم السلام به انسان آموخته است.

اگر نعمت زیبایی و نعمت جسم و نعمت حالات قلب و نعمت غرایز و شهوات و نعمت مال و ثروت و نعمت علم و فهم و نعمت قدرت و قوت و سطوت و مکنّت در راه آبادی دنیا و سلامت زندگی و خوشبختی حقیقی خانواده و جامعه و طاعت و عبادت و رشد و کمال و خیر و سعادت و حل مشکلات بندگان خدا خرج شود، عین عدالت و مورث رضا و خشنودی حق و رسیدن انسان به اجر کریم و ثواب عظیم است.

و اگر آن نعمت ها خرج خیانت و غلّ و خدعه و شهوات حرام و قمار و شراب و گناه و معصیت و حبس حقوق از دیگران و فروپاشی نظام خانه و اجتماع و تکاثر و

ثروت و کبر و فخر فروشی و... شود باعث نفرت حق و شعله ور شدن آتش غضب حضرت جبار و لعنت خدا و ملائکه و لعنت کنندگان و عذاب مقیم و آتش ابد در قیامت خواهد شد و ظلم و ستم جز این معنایی ندارد، ظلم یعنی طغیان و سرکشی در نعمت و یا به عبارت دیگر، نعمت را در غیر جای خودش مصرف کردن است.

تبدیل کردن نعمت به معصیت، ظلمی سنگین، عملی زشت و حرکتی فوق العاده قبیح است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ آحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ» (۱)

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند ، ندیدی؟ * [سرای نابودی و هلاکت ، همان] دوزخی است که در آن وارد می شوند ، و بد قرارگاهی است .

ای کاش آنان که نعمت های الهی را در گناه و کوبیدن بندگان حق و ظلم و ستم خرج می کنند، از وضع ستمگران قبل از خود عبرت می گرفتند و افتادن آنان را به بند انتقام و مالیده شدن دماغشان را به خاک مذلت با چشم دل مشاهده می نمودند، تا از ظلم دست برداشته و قدم به راه پاکی و درستی و صدق و صفا می نهادند.

ای دل اساس خانه عمر استوار نیست سرمایه خوش است ولی پایدار نیست

نشکفت بر نهال گلستان روزگار یک گل که رنگ عارض او مستعار نیست

با شادی زمانه غم بی شمار هست در جام روزگار می بی خمار نیست

ص: ۹۹

صورت میند راحت بی رنج در جهان کین نقش بر صحایف لیل و نهار نیست
در جستجوی یار مکن نقد عمر صرف ای یار فکر یار رها کن که یار نیست
درویش اگر عزیز نباشد بچشم خلق خوارش مخوان که در نظر شرع خوار نیست
چون فخر بهترین خلایق به فقر بود گرما گدا و بی سروپائیم عار نیست

ص: ۱۰۰

[«۶»اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخُذْ ظَالِمِي وَعَدُوِّي عَنْ ظُلْمِي بِقُوَّتِكَ وَأَفْلُلْ حَدَّهُ عَنِّي بِقُدْرَتِكَ وَاجْعَلْ لَهُ شُغْلًا فِيمَا بَلِيهِ وَعَجْزًا عَمَّا يُنَاوِيهِ «۷»اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَسَيِّوْغْ لَهُ ظُلْمِي وَأَحْسِنْ عَلَيْهِ عَوْنِي وَاعْصِمْنِي مِنْ مِثْلِ أَفْعَالِهِ وَلَا تَجْعَلْنِي فِي مِثْلِ حَالِهِ «۸»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعِزَّنِي عَلَيْهِ عِدُوِّي حَاضِرَةً تَكُونُ مِنْ غِيْظِي بِهِ شِفَاءً وَمِنْ حَنَقِي عَلَيْهِ وَفَاءً «۹»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعَوِّضْنِي مِنْ ظُلْمِهِ لِي عَفْوَكَ وَأَبِدْنِي بِسُوءِ صَنِيعِهِ بِي رَحْمَتَكَ فَكُلُّ مَكْرُوهِ جَلَلٌ دُونَ سَخَطِكَ وَكُلُّ مَرْزِيَةٍ سِوَاءٍ مَعَ مَوْجِدَتِكَ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ستم کننده بر من و دشمنم را با نیرویت از ستم بر من بازدار، و با قدرتت تندی و تیزی ستمش را بر من بشکن، و برایش در آنچه که دوست دارد، مشغولیت و سرگرمی قرار ده، تا از ستم ورزی غافل گردد، و بر وجودش در برابر مظلومی که به دشمنی برمی خیزد، داغ عجز و ناتوانی زن.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست. و ستم کار را رخصت ستم بر من مده، و یاریت را نسبت به من، در برابر او نیکو قرار ده، و مرا از دست زدن به کارهایی مانند کار او حفظ کن، و در حالتی مانند حال او قرار مده.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا بر دشمنم یاری ده؛ یاری دادن بی درنگی که خشمم را نسبت به او شفا، و کینه ام را در برابر او وفا باشد.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و عفو و بخشش را، در برابر ستمی که دشمن به من روا می دارد عوض ده و به جای رفتار بدش نسبت به من، رحمت را قرار ده، پس هر شدتی و رای خشم تو ناچیز، و هر بلایی با وجود غضب تو معتدل است.

بازداشتن از ستم دیگران

اشاره

ادب بندگی و بنده نوازی در این است که بنده پیوسته خداوند کریم را از هر گونه عیب و نقصی دور بداند و در هر کمال، تنها او را عنصر موثر و فیاض بشناسد پس کمالات و ارزش ها را به سوی حق بداند و تقصیرها و خطاکاری را به خود نسبت دهد.

امام سجّاد علیه السلام از دیدگاه برتر از بشر عادی؛ ظلم دیگران را نادیده گرفته است ولی به حال آن ستمگر خفته دل نگران است و از خداوند خواسته که او را از ستمگری باز دارد؛ زیرا قدرت بخشیدن به ستمکار سبب پیشگی در بین انسان ها می شود و هر انسانی با به دست آوردن اسلحه قدرت و توانایی نظامی به خود اجازه تجاوز و ستمگری می دهد و جنایات بشری که در طول تاریخ اتفاق افتاده است در اثر این احساس قدرت پوشالی است.

معنای رویارویی با ستمکار، ستم کردن در حق او نیست؛ زیرا در این صورت ستم دیگری پدید می آید. انسان عدالت پیشه کسی است که با دشمن خود جانب انصاف و عدالت را نگه دارد، چنانکه رفتار و منش امیرمؤمنان علی علیه السلام در برابر دشمنانی مانند معاویه بر همین اصل بوده است؛ همچنین قاتل خود ابن ملجم را نیز از چشمه عدالت بی بهره نفرمود و به فرزند بزرگوارش امام حسن مجتبی علیه السلام

فرزندم چنانچه من زنده ماندم، خود بهتر می دانم با ابن ملجم چه کنم، ولی اگر زنده نماندم و شما خواستید او را مجازات کنید حق ندارید او را قطعه قطعه کنید، او یک ضربه شمشیر بر من وارد ساخته است شما نیز یک ضربه بر او وارد سازید و در صورتی که با آن ضربه هلاک نشد، حق زدن ضربه دیگر را به او ندارید. و تا هنگامی که او را قصاص نکرده اید از همان خوارکی که به من می دهید به او نیز بخورانید. (۱) مؤمن وارسته که از خویش فانی گشته و چیزی را از خود نمی داند و دست و زبان و قدرت و غضب و انتقام همگی را از خدا و برای خدا می داند، هرگز به خود اجازه نمی دهد از ابزار قدرت به غیر از راه حق و حقیقت و برپایی عدالت و پاکی و تقوا در جامعه بهره ببرد. بر این پایه معصومان علیهم السلام آن جا که پای شخص و مسائل خصوصی در میان بوده و درباره ستم و ستمکار به صبر و بردباری و گذشت دعوت می نموده اند ولی هر جا که پای حقوق دیگران به میان می آمد مانند این که جان و مال و ناموس مسلمانان به خطر می افتاد یا خانه و کاشانه و جامعه و مرزهای کشور مورد تجاوز قرار می گرفت، هرگز در برابر این گونه موارد سکوت نمی کرده اند، بلکه در برابر آنان تا سر حد جان هم ایستادگی می کرده و پیروانشان را نیز به مبارزه با ستم و ریشه کن کردن آن تشویق می نمودند. بنابراین خداوند هم از اصل ستمکاری و ستم پذیری بیزاری جسته است و می فرماید:

وَلَا تَتَّكِبُوا إِلَى الدِّينِ ظَلْمًا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» (۲)

ص: ۱۰۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۶/۴۲، باب ۱۲۷، حدیث ۱۰؛ قرب الأسناد: ۶۷.

۲- (۲) - هود (۱۱): ۱۱۳. [۱]

و به کسانی که [به آیات خدا، پیامبر و مردم مؤمن] ستم کرده اند، تمایل و اطمینان نداشته باشید و تکیه مکنید که آتش [دوزخ] به شما خواهد رسید و در آن حال شما را جز خدا هیچ سرپرستی نیست، سپس یاری نمی شوید.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و معصومان دیگر بر پرهیز از ستم به خودی ها، سفارش بسیار کرده اند.

انواع ظلم

امام علی علیه السلام می فرماید:

الَا- وَ أَنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ، فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ وَ ظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ وَ ظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشُّرْكَ بِاللَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ

وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهِنَاتِ. وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا... (۱)

بدانید ستم سه گونه است: ستمی که بخشیده نشود و ستمی که بازخواست شود و ستمی که بخشیده شود و بازخواست نشود.

اما ستمی که آمرزیده نشود شرک به خداوند است، خداوند سبحان فرموده:

«خداوند این گناه را که به او شرک آورند نمی آمرزد.» اما ستمی که آمرزیده شود ستم عبد بر خود است در ارتکاب بعضی از گناهان کوچک.

اما ستمی که بازخواست شود ستم بعضی از مردم بر بعضی دیگر است.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

ص: ۱۰۴

دیوان های اعمال نزد خداوند سه گونه است:

۱ - دیوانی که خداوند نسبت به آن سخت گیری نمی کند.

۲ - دیوانی که خداوند از آن چیزی فرو نمی گذارد.

۳ - دیوانی که خداوند از آن نمی بخشاید.

اما دیوانی که خداوند آن را نمی بخشد، شرک است و فرموده است: هر که به خدا شرک ورزد همانا خداوند بهشت را بر او حرام می کند.

و دیوانی که خداوند به آن هیچ اهمیت نمی دهد، ظلم بنده به خود اوست در کارهایی که به رابطه او و خدا مربوط می شود، مانند روزه خواری، بی نمازی و... و خداوند اینها را می بخشد و گذشت می کند. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

و دیوانی که خداوند از کمترین چیزی از آن نمی گذرد، ستم بندگان به یکدیگر است که باید جواب پس دهد و بس. **(۱)** بنابراین، ضد ظلم به معنای عدالت خاصی است که ظلم ستیزی دو جانبه می باشد.

مرحوم ملا احمد نراقی در بیان عدالت با مردمان می فرماید:

... و مخفی نماند که ضد ظلم به این معنی عدالت به معنی اخص است. و آن عبارت است از بازداشتن خود از ستم به مردمان و دفع ظلم دیگران به قدر امکان از ایشان و نگاهداشتن هر کسی را بر حق خود همچنان که اشاره به آن شده در غالب مراد از عدالت که در اخبار و آیات ذکر می شود. **(۲)** برای زایل شدن نعمت های خدا و شتاب بخشیدن در خشم او و انتقام او هیچ چیز کارگرتراز ستمگری نیست؛ زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را می شنود و همواره در کمین ستمگران است.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به نامه نجاشی، حاکم اهواز که درخواست راهنمایی و سفارش برای کار کرده بود؛ نوشتند:

ص: ۱۰۵

۱- (۱) - کنز العمال: ۲۳۳/۴، حدیث ۱۰۳۱۱؛ الجامع الصغیر: ۶۵۹/۱، حدیث ۴۲۸۹.

۲- (۲) - معراج السعاده: ۳۷۰، [۱] صفت سوم، ظلم.

گفته ای که گرفتار فرمانداری اهواز شده ای، از این خبر هم خوشحال و هم ناراحت شدم. علت خوشحالی من از سرپرستی تو این است که با خودم گفتم:

شاید خداوند به وسیله تو؛ گرفتاری یکی از دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله را فریادرسی کند و خوار و گرفتار آنها به وسیله تو عزیز شوند و برهنگان از این گروه پوشیده گردند و ناتوانان آنان قوی شوند و آتش خشم مخالفان به وسیله تو از آنان برطرف گردد. و اما علت ناراحتی من و کمترین ترس و نگرانیم برای ولایت تو این است که یک وقت نسبت به دوستی از دوستان ما دچار کوتاهی و لغزشی شوی و در نتیجه هرگز بوی بهشت را احساس نکنی. [\(۱\)](#) این روش امام حساسیت به حق مردم است که حضرت صادق علیه السلام را وادار می کند؛ در جواب مسئولی ابراز نگرانی نماید و با ستمگری به مبارزه برخیزد.

ص: ۱۰۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۷۱/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۱۲؛ وسائل الشیعه: ۲۰۷/۱۷، باب ۴۹، حدیث ۲۲۳۵۴.

[«۱۰» اللَّهُمَّ فَكِّرْهُنَا كَرِهَاتٍ إِلَيْنَا أَنْ أَظْلَمَ فَعِنِّي مِنْ أَنْ أَظْلَمَ «۱۱» اللَّهُمَّ لَا أَشْكُو إِلَيْ سِوَاكَ وَلَا أَسْتَعِينُ بِحَاكِمٍ غَيْرِكَ حَاشَاكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَلِّ دُعَائِي بِالْإِجَابَةِ وَاقْرَأْ شِكَايَتِي بِالتَّغْيِيرِ «۱۲» اللَّهُمَّ لَا تَفْتِنِّي بِالقُنُوطِ مِنْ إِنْصَافِكَ وَلَا تَفْتِنَهُ بِالْأَمْنِ مِنْ إِنْكَارِكَ فَيَصِرَّ عَلَيَّ ظَلَمِي وَيُحَاضِرَنِي بِحَقِّي وَعَرِّفْهُ عَمَّا قَلِيلٍ مَا أُوْعَدَتِ الظَّالِمِينَ وَعَرِّفْنِي مَا وَعَدَتِ مِنْ إِجَابَةِ الْمُضْطَرِّينَ «۱۳» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَوَقِّفْنِي لِقَبُولِ مَا قَضَيْتَ لِي وَعَلَيَّ وَرَضْنِي بِمَا أَخَذْتَ لِي وَمِنِّي وَاهْدِنِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَسْلَمُ]

خدایا! همان طور که ستم کردن دیگران را بر من در نظرم ناخوشایند جلوه دادی، مرا از این که بر دیگران ستم ورزم حفظ فرما.

خدایا! به کسی غیر تو شکایت نمی کنم، و از هیچ حاکمی غیر تو یاری نمی خواهم؛ حاشا که چنین کنم. پس بر محمد و آلش درود فرست و دعایم را به اجابت برسان، و شکایتم را به تغییر وضع فعلی ام مقرون ساز.

خدایا! مرا به ناامیدی از عدل و انصاف آزمایش نکن، و دشمن را به ایمنی از کیفیت امتحان مفرما تا بر ستمش نسبت به من پافشاری کند، و بر حقم چیره شود، و به زودی او را به عذابی که ستمکاران را به آن تهدید کردی آشنا کن، و

مرا با اجابتی که نسبت به دعای بیچارگان وعده دادی آگاه فرما.

خدایا! بر محمّد و آلش درود فرست، و مرا به پذیرفتن هر سود و زیانی که برایم مقدور کرده ای موفق دار، و مرا به آنچه از دیگری برای من، و از من برای دیگری می ستایی، خشنود ساز، و به راست ترین راه هدایت من کن، و به سالم ترین برنامه به کارم گمار.

توفیق انسان در سود و زیان

هر آدمی در هر شرایطی خواه طبیعی یا اتفاقی، باید توانایی ها و کمبودها و بهره های خود را شناسایی کند و از حق تعالی برای طرف کردن کاستی ها و ضررها کمک بخواهد. انسان باید در ابتدای ورود به عرصه های مختلف اجتماعی و فرهنگی و معنوی خود را محاسبه کند و حالات و روحیات و متعلق عادات و اضطراب خود را در همه موقعیت ها بسنجد و در حل مشکلات خود بکوشد.

وقتی که خداوند در قرآن مجید به حال بحرانی انسان سوگند یاد می فرماید:

وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۱)

سوگند به عصر [ظهور پیامبر اسلام] * [که] بی تردید انسان در زیان کاری بزرگی است .

این سوگند به خاطر ارزش قسمتی و بخشی از روز است؛ زیرا زمان، دگرگونی نظام زندگی انسان ها را در پی دارد و کارهای روزانه پایان می گیرد، انسان ها به خانه هایشان می روند، پرندگان و حیوانات به لانه های خود بازمی گردند، خورشید سر در افق مشرق می برد و آسمان رو به تاریکی می رود. این دگرگونی انسان را به قدرت بزرگ الهی متوجه می سازد و نشانه های یقینی اراده جهان و عالم هستی را

ص: ۱۰۸

بازگو می کند.

سپس با توجه و شدت می فرماید:

به طور یقین همه انسان ها در زیانند یعنی سرمایه های وجودی خود را چه بخواهند یا نخواهند از دست می دهند و سال ها و ماه ها و لحظه ها به سرعت می گذرد، نیروهای معنوی و مادی به تحلیل می رود.

همانند کسی که سرمایه عظیمی در اختیار دارد بی آنکه بخواهد، هر روز بخشی از آن سرمایه ها را از او بگیرند. این طبیعت زندگی دنیاست.

خسران به معنای کم شدن سرمایه است که گاهی به نفس انسان نسبت داده می شود و آن بیشتر در خسارت های معنوی و اخلاقی است و گاهی به عمل انسان مربوط است که در معامله و تجارت ها اتفاق می افتد. قرآن مجید خسران را در سرمایه های درونی مانند سلامتی، عقل، ایمان، ثواب، تقوا و... به حساب می آورد و به پیامبرش می فرماید:

قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (۱)

بگو: بی تردید زیانکاران [واقعی] کسانی هستند که روز قیامت سرمایه وجودشان و کسانشان را به تباهی داده باشند؛ آگاه باشید! که آن همان زیان آشکار است.

وجود انسان و خانواده اش از سرمایه ابدی است ولی گروهی آنها را در قیامت از دست می دهند و هر چه برای آن تلاش کرده اند به باد فنا می دهند. مانند کسی که کارش یخ فروشی است و در زیر آفتاب سرمایه اش به هدر می رود.

در تفسیر فخر رازی در ذیل آیه فوق آمده است:

ص: ۱۰۹

معنای این سوره را از مرد یخ فروشی دریافتم که فریاد می زد و می گفت: به کسی که سرمایه اش ذوب می شود رحم کنید، به کسی که سرمایه اش ذوب می شود مهربانی کنید. به نفس خود گفتم: این معنای **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ** است که عصر و زمان بر او می گذرد و عمرش پایان می گیرد و ثوابی کسب نمی کند در این حال زیانکار است. **(۱)** این خاصیت دنیاست که مانند بازاری پر از زرق و برق و هیجان است. برخی می برند و برخی می بازند؛ همان گونه که امام هادی علیه السلام می فرماید:

الدُّنْيَا سُوقٌ رَبِحَ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ. **(۲)**

دنیای بازاری است که گروهی در آن سود برند و گروهی در آن زیان بینند.

یعنی همه در گرداب محرومیت و زیان گرفتارند مگر کسانی که در چهار اصل توفیق به دست آورند:

۱ - ایمان به مقدسات حقیقی

۲ - اعمال شایسته و خالصانه

۳ - دعوت به حق و واقعیت

۴ - دعوت به استقامت و صبر

این اصول چهارگانه جامع ترین برنامه حیات و سعادت انسان است که همان کسب پاداش و بهره اخروی است.

رسول الله صلی الله علیه و آله وضعیت تجارت دنیایی و آخرتی را چنین توصیف می فرماید:

تاجِرُ الدُّنْيَا مُخَاطِرٌ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ وَ تاجِرُ الآخِرَةِ غَانِمٌ رابِحٌ وَ أَوَّلُ رِبْحِهِ

ص: ۱۱۰

۱- (۱) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۸۵/۳۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۶/۷۵، باب ۲۸، ذیل حدیث ۱؛ [۱] تحف العقول: ۴۸۳.

نَفْسُهُ ثُمَّ جَنَّهُ الْمَأْوَى. (۱)

معامله گر دنیا خودش و مالش را به خطر می افکند و معامله گر آخرتی ذخیره و سود می برد. نخستین سود او نفس او و سپس بهشت اعلی است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

وَلَا تِجَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ وَلَا رِبْحَ كَالثَّوَابِ. (۲)

هیچ داد و ستدی چون عمل شایسته نیست و هیچ سودی همچون ثواب و پاداش نیست.

امام علی علیه السلام از سود سرشار و بی حساب خبر می دهد و می فرماید:

مَنْ اتَّخَذَ طَاعَةَ اللَّهِ بِضَاعَةً أَتَتْهُ الْأَرْبَاحُ مِنْ غَيْرِ تِجَارَةٍ. (۳)

هر که فرمانبری از خدا را کالای خویش سازد، بی آنکه معامله ای انجام دهد، سودها به طرف او سرازیر می شود.

ص: ۱۱۱

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۱۲۰/۲. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۱۱۳. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۸۳، حدیث ۳۴۴۳. [۳]

[«۱۴» اللَّهُمَّ وَإِنْ كَانَتْ الْخَيْرَةُ لِي عِنْدَكَ فِي تَأْخِيرِ الْأَخْذِ لِي وَتَرْكِ الْإِنْتِقَامِ مِمَّنْ ظَلَمَنِي إِلَى يَوْمِ الْفَضْلِ وَمَجْمَعِ الْخِصْمِ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآيِدْنِي مِنْكَ بِنَيْتِهِ صَادِقَةٍ وَصَبْرٍ دَائِمٍ «۱۵» وَاعْزِزْنِي مِنْ سُوءِ الرَّغْبَةِ وَهَلَعِ أَهْلِ الْحَرْصِ وَصَوِّرْ فِي قَلْبِي مِثَالَ مَا أَدَّخَرْتَ لِي مِنْ ثَوَابِكَ وَأَعِدِّدْ لِي خِصْمِي مِنْ جَزَائِكَ وَعِقَابِكَ وَاجْعَلْ ذَلِكَ سَبَبًا لِقَنَاعَتِي بِمَا قَضَيْتَ وَثِقْتِي بِمَا تَخَيَّرْتَ «۱۶» آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.]

خدایا! اگر خیر من نزد تو در این است که در گرفتن حقم تأخیر افتد و انتقام از کسی که به من ستم روا داشته، تا روز جدا شدن حق از باطل و جایگاه گرد آمدن مدعیان متروک گذاشته شود، همان را در حق من عملی فرما. پس بر محمد و آلش درود فرست، و مرا از جانب خود، به نیت صادقانه، و پایداری همیشگی یاری فرما، و از میل و رغبت بد و بی قراری اهل حرص پناه ده و نقشی از ثوابی که برای من ذخیره کرده ای، و کیفر و عقابی که برای دشمنم مهیا ساخته ای، در دلم به تصویر آر، و آن را وسیله ای برای خرسندی و رضایت من نسبت به آنچه که برایم مقدر کرده ای، و اطمینان به آنچه که برایم انتخاب فرموده ای قرار ده.

ای پروردگار جهانیان! دعایم را مستجاب کن؛ همانا تو داری احسان بزرگی و بر هر کاری توانایی.

اهل لغت ظلم را به ستم، خوردن حق مردم، کار ضد عدالت، چیزی را در غیر محل خود قرار دادن معنا کرده اند.

در معارف اسلامی انواع ظلم ها را تحت سه عنوان آورده اند:

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ: ظُلْمٌ يَغْفِرُهُ اللَّهُ، وَ ظُلْمٌ لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ، وَ ظُلْمٌ لَا يَدْعُهُ. فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَالشُّرْكُ بِاللَّهِ، وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يَغْفِرُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَظُلْمُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَدْعُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَالْمُدَايَنَةُ بَيْنَ الْعِبَادِ.

(۱)

ظلم سه نوع است: ظلمی که خداوند می بخشد و ظلمی که نمی بخشد و ستمی که مکافاتش را در دنیا و آخرت وانمی گذارد.

اما ستمی که نمی بخشد شرک است، اما ظلمی که می بخشد گناهی است که مؤمن بین خود و خدا دارد و اما ستمی که وا نمی گذارد کلیه حقوقی است که مردم به یکدیگر دارند و در موارد آن حقوق ظلم شده است.

مشرک ظالم است؛ زیرا غیر خدا را که مخلوقی ضعیف و ذلیل و فقر محض است، شریک خدا قرار داده و عبادت را در غیر محلش برده و به جای طاعت از حق، معصیت گذاشته. البته مشرک اگر به خود آید و دست از شرک بردارد و به توبه و انابه متوسل شود مورد آمرزش قرار می گیرد.

و مؤمن معصیت کار هم ظالم است؛ زیرا از خواسته مولا و محبوبش روی گردانده و دچار هوا و هوس شده و قدرت و قوت خویش را به جای این که خرج عمل صالح کند مصرف گناه نموده است.

ص: ۱۱۳

اما متجاوز به حقوق مردم ظالم است؛ زیرا آنچه حق مردم بوده، به زور و عنف و به جبر و قدرت از مردم سلب کرده و یا حقی که از پدر و مادر و زن و فرزندان و سایر مردم بر عهده داشته، رعایت ننموده است.

ظلم در قرآن مجید

کلیه آیات قرآن و روایات در رابطه با ظلم خارج از این سه عنوان نیست که قرآن در سی و شش مرحله آن را بیان کرده است:

۱ - پایمال کردن حقوق زن

پایمال کردن حقوق زن چه در زمانی که در قید زوجیت است و چه وقتی که زمینه طلاق شرعی پیش آید ظلم است.

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٍ بِاِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّا آتَيْتُمُوْهِنَّ شَيْئًا اِلَّا اَنْ يَخَافَا اَلَّا يَتِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَا يَتِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهٖ تِلْكَ حُدُوْدُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوْهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ ﴿۱﴾

طلاق [رجعی که برای شوهر در آن حق رجوع و بازگشت به همسر است] دوبار است . [شوهر در هر مرتبه از رجوع] باید [همسرش را] به طور شایسته و متعارف نگه دارد، یا [با ترک رجوع ، او را] به نیکی و خوشی رها کند . و برای شما حلال نیست از آنچه [به عنوان مهریه] به آنان پرداخته اید چیزی را بازستانید ، مگر آن که هر دو بترسند که حدود و مقررات خدا را [در روش همسر داری] برپا ندارند . پس شما [حاکمان شرع] اگر بترسید که آن

ص: ۱۱۴

دو نفر حدود خدا را برپا ندارند در آنچه زن برای رهایی خود [عوض طلاق] فدیة بپردازد، گناهی بر آنان نیست. اینها حدود خداست؛ پس از آنها تجاوز نکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند، آنان بی تردید ستمکارند.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١﴾

و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به پایان عدّه خود نزدیک شدند، آنان را [با رجوع کردن] به طور شایسته و متعارف، نگه دارید یا [با ترک رجوع] به نیکی و خوشی رها کنید. و آنان را برای آزار رساندن و زیان زدن نگه ندارید تا بر آنان تعدی و ستم کنید. و هر که چنین کند قطعاً به خود ستم کرده است. و آیات خدا را به مسخره نگیرید و نعمت خدا را بر خود و آنچه از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده که شما را به آن پند می دهد، به یاد آرید. و از خدا پروا کنید و بدانید که خدا به همه چیز داناست.

«این که فرموده ظلم به همسر ظلم به نفس است، شاید به خاطر این است که؛

اولاً: رجوعی که بر اساس حق کشی باشد، دیگر هیچ گونه آرامشی در آن نمی توان یافت.

ثانیاً: از نظر قرآن زن و مرد در نظام خلقت جزء یک پیکرند بنابراین پامال کردن حقوق زن، تعدی و ظلم به خود خواهد بود.

ثالثاً: کسی که به دیگری ستم می کند در واقع به استقبال کیفر الهی می رود و در

ص: ۱۱۵

حقیقت به خویشتن ظلم کرده است.

معمولاً بعضی از مردم هزاران خلافکاری مرتکب می‌شود، ولی برای رهایی از فشار وجدان و فرار از عذاب الهی، به حيله‌ها و کلاه‌های شرعی متوسل شده و ظواهر احکام و آیات را در دستاویز خود قرار می‌دهند.

قرآن این روش را یک نوع استهزای آیات و مقررات الهی می‌داند و متأسفانه این انحراف در موارد زیادی از احکام به چشم می‌خورد که یکی از آنها همین طلاق است؛ زیرا حق رجوع برای مرد همان طور که گذشت به خاطر این است که ازدواج هر چه بیشتر پایدار بماند، ولی بعضی درست بر خلاف این منظور گام بر می‌دارند یعنی با استفاده از حق رجوع درصدد انتقام جوئی و آزار زن بر می‌آیند و در زیر نقاب عمل به قانون چهره واقعی ستمگرانه خود را می‌پوشانند.

این همان استهزای به قرآن و قانون است، آیه مورد بحث می‌گوید: آیات خدا را بازیچه قرار ندهید و به یاد نعمت بزرگ آیین خدا و کتاب آسمانی که برای سعادت شما آمده است، باشید.

دین و مجموعه مقررات آن از نظام ثابت همین جهان سرچشمه گرفته و با اتکای به مصالح واقعی انسان وضع گردیده است، بنابراین نباید با چشم پوشی از مصالح و چسبیدن به ظاهر، قسمتی از احکام، قالب‌های بی‌روحی بسازید که هم منافع شما را به خطر بیندازد و هم دهن کجی به آیات خدا محسوب شود.

در آخر آیه برای دفاع از حقوق زن و جلوگیری از سوء استفاده از احکام الهی، این حقیقت را به خاطر می‌آورد که از خدا پرهیزید و بدانید او از تمام کارهای شما و همه اسرار این جهان آگاه است. [\(۱\)](#) مضامین دو آیه مورد بحث با شدتی بیشتر در اولین آیه سوره مبارکه طلاق آمده است.

ص: ۱۱۶

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۱۷۸/۲ - ۱۷۹، [۱] ذیل آیه ۲۳۱ بقره.

ایمان نیاوردن به حضرت حق، در صورتی که زمینه تحقق ایمان برای هر انسانی آماده است و پاسخ ندادن به دعوت انبیا که انسان را به خدا و قیامت و عمل صالح و اخلاق حسنه دعوت می کنند، ظلم است:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * فَاصْبِرْ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (۱)

آیا [کافران و مشرکان] جز این که فرشتگان [قبض کننده ارواح] به سویشان آیند ، یا فرمان پروردگارت [در مورد عذابشان] در رسد ، انتظار می برند ؟ کسانی هم که پیش از آنان بودند [در برابر حق] چنین کردند ، و خدا [در عذاب کردنشان] به آنان ستم نورزید ، بلکه آنان همواره [با مرتکب شدن انواع گناهان] به خودشان ستم می کردند . * پس [کیفر] بدی هایی که انجام دادند به آنان رسید ، و عذابی که همواره مسخره می کردند ، بر آنان نازل شد .

قَالَتْ رَبِّ انِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۲)

[ملکه سبا] گفت : پروردگارا ! قطعاً من به خود ستم کردم ، اینک همراه سلیمان ، تسلیم [فرمان ها و احکام] خدا ، پروردگار جهانیان شدم .

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» (۳)

سپس بعد از پیامبران گذشته موسی را با آیات خود به سوی فرعون و اشراف

ص: ۱۱۷

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۳۳ - ۳۴ . [۱]

۲- (۲) - نمل (۲۷) : ۴۴ . [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۱۰۳ . [۳]

و سران قومش فرستادیم؛ ولی آنان به آن آیات ستم ورزیدند. پس با تأمل بنگر که سرانجام مفسدین و تبهکاران چگونه بود ؟

۳ - تخلف از دستورهای پروردگار

تخلف از دستورهای حق معصیت و ظلم است:

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾

مگر کسی که ستم کند [که او باید بترسد]؛ ولی زمانی که پس از بدی نیکی را [که ایمان و کار شایسته است] جایگزین آن نماید [از عذاب من در امان است و نباید بترسد]؛ زیرا من بسیار آمرزنده و مهربانم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسٌ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢﴾

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید، و اگر مؤمن [واقعی] هستید آنچه را از ربا [بر عهده مردم] باقی مانده رها کنید. * و اگر چنین نکردید [و به رباخواری اصرار ورزیدید] به جنگی بزرگ از سوی خدا و رسولش [بر ضد خود] یقین کنید؛ و اگر توبه کردید، اصل سرمایه های شما برای خود شماست [و سودهای گرفته شده را به مردم بازگردانید] که در این صورت نه ستم می کنید و نه مورد ستم قرار می گیرید.

وَآتَخَذَ قَوْمٌ مُّوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ أَنَّهُ

ص: ۱۱۸

۱- (۱) - نمل (۲۷) : ۱۱. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۷۸ - ۲۷۹. [۲]

لَا يَكْفُرُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ» (۱)

و قوم موسی پس از [رفتن] او [به میعادگاه پروردگار]، از زیورهای خود مجسمه گوسال های ساختند که صدای گاو داشت! آیا نمی دیدند که آن مجسمه با آنان سخن نمی گوید و آنان را به راهی هدایت نمی کند؟! [ولی با روشن بودن این حقیقت که مجسمه ای بیش نیست و هیچ کاری از دستش بر نمی آید] آن را [به عنوان معبودی برای پرستش] گرفتند و [در صورتی که در این انتخاب] از ستمکاران بودند .

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۲)

گفتند: پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود .

۴- بت پرستی و شرک

بت پرستی و غیر خدا را با خدا شریک قرار دادن که ظلم عظیم است:

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۳)

و [یاد کن] هنگامی که لقمان به پسرش در حالی که او را موعظه می کرد،

ص: ۱۱۹

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۱۴۸. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۲۳. [۲]

۳- (۳) - لقمان (۳۱) : ۱۳. [۳]

گفت: پسرکم! به خدا شرک نوز، بی تردید شرک ستمی بزرگ است.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۱)

و [یاد کنید] زمانی که موسی به قومش گفت: ای قوم من! قطعاً شما به سبب معبود گرفتن گوساله به خودتان ستم ورزیدید، پس به سوی آفریننده خود بازگردید، و [افرادی از] خودتان را [که گوساله را به پرستش گرفتند] بکشید که این [عمل] برای شما در پیشگاه آفریدگارتان بهتر است. پس خدا [به دنبال اجرا کردن دستورش] توبه شما را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (۲)

و به جای خدا چیزی را که سودی به تو نمی رساند و زیانی نمی زند، مپرست؛ که اگر پرستی قطعاً از زیانکاران خواهی بود.

۵ - فراموش کردن خداوند

رخ تابیدن از یاد خدا و برنامه های حق سبب گرفتار شدن در دامن شیطان است و عذاب آخرت، ظلم است:

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَأَنْهُمْ لِيَصِيدُوا نَفْسَهُمْ مِنَ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ * حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا آيَاتُ بَنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ * وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ» (۳)

ص: ۱۲۰

۱- (۱) - بقره (۲): ۵۴. [۱]

۲- (۲) - یونس (۱۰): ۱۰۶. [۲]

۳- (۳) - زخرف (۴۳): ۳۶ - ۳۹. [۳]

و هر کس خود را از یاد [خدای] رحمان به کوردلی و حجاب باطن بزند، شیطانی بر او می گماریم که آن شیطان ملازم و دمسازش باشد. * و بی تردید شیطان ها چنین کسانی را از راه خدا باز می دارند، در حالی که [با این گمراهی سخت] گمان می کنند راه یافتگان واقعی آنانند؛ * تا زمانی که [در قیامت] نزد ما آیند [به شیطانش] گوید: ای کاش میان من و تو فاصله و دوری مشرق و مغرب بود، پس بد همنشینی بودی! * و [به آنان گویند:

امروز این گفتگو و آرزوی دوری از شیطان] هرگز به شما سودی نمی دهد؛ زیرا [در دنیا] ستم ورزیدید [و] اکنون همه با هم در عذاب مشترک خواهید بود.

نیمی ز عمر در عقب قیل و قال شد نیم دگر ز عمر گران صرف حال شد

که شربت وصال خوردند گاه زهر هجر این چند روز عمر به هجر و وصال شد

دنیا امان نداد که عقبی طلب کنم ای دیده خون بیار که از کف مجال شد

پیری رسید و ماه جوانی غروب کرد آن قامت الف صفتم شکل دال شد

این چند روز عمر که بودم در این جهان کارم تمام غیبت و وزر و وبال شد

سرمایه شد تمام و نکردم تجارتمی دیدی چگونه بدر تمامم هلال شد

(ساعی)

۶- تبدیل احکام الهی

تبدیل حکم حضرت حق به غیر ظلم است:

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (۱)

ولی ستمکاران، سخنی را که [بیرون دروازه شهر] به آنان گفته شده بود [پس از ورود به شهر] به سخنی دیگر تبدیل کردند [به جای درخواست ریزش گناهان، درخواست امور مادی کردند]. ما هم بر ستمکاران به سبب آن که همواره نافرمانی می کردند، عذابی از آسمان فرود آوردیم.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ» (۲)

پس ستمکاران از آنان، سخنی را که [بیرون دروازه شهر] به آنان گفته شده بود [پس از ورود به شهر] به سخنی دیگر تبدیل کردند، [به جای درخواست ریزش گناهان درخواست امور مادی نمودند] نهایتاً به کیفر ستمی که همواره مرتکب می شدند، عذابی از آسمان بر آنان فرستادیم.

خداوند هر گونه ظلم و ستمی را از خود نفي می کند و ستم را مخصوص به خود انسان می داند:

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ» (۳)

ص: ۱۲۱

۱- (۱) - بقره (۲) : ۵۹. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۱۶۲. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۰۸. [۳]

اینها [که سرگذشت اهل کتاب ، مژده ها ، بیم ها و امور مربوط به آخرت است] آیات خداست که آن را به درستی و راستی بر تو می خوانیم ؛ و خدا هیچ ستم و بیدادی بر جهانیان نمی خواهد.

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۱)

داستان آنچه [کافران] در این زندگی دنیا انفاق می کنند ، مانند بادی آمیخته با سرمایی سخت است که [به عنوان مجازات] به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده اند برسد و آن را نابود کند ؛ و خدا به آنان ستم نکرده است ، ولی آنان به خویشتن ستم می ورزند .

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتَّبِعُ» (۲)

و ما بر آنان ستم نکردیم ، ولی آنان بر خویشتن ستم ورزیدند ، پس هنگامی که عذاب پروردگارت فرا رسید ، معبودانی که به جای خدا می پرستیدند ، چیزی [از عذاب را] از آنان دفع نکردند ، و به آنان جز خسارت و هلاکت نیفزودند .

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۳)

و آنچه را پیش از این برای تو شرح دادیم ، بر یهود حرام کردیم ، ما به آنان ستم نورزیدیم ، بلکه آنان خودشان به خود ستم می کردند.

ص: ۱۲۳

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۱۷. [۱]

۲- (۲) - هود (۱۱) : ۱۰۱. [۲]

۳- (۳) - نحل (۱۶) : ۱۱۸. [۳]

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» (۱)

یقیناً خدا هیچ ستمی به مردم روا نمی دارد ، ولی مردم [با روی گردانی از حق] بر خود ستم می ورزند .

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ» (۲)

و ما بر آنان ستم نکردیم ، ولی آنان خود ستمکار بودند .

۸ - عذاب ستمکاران در دنیا و آخرت

عذاب ستمکاران در دنیا و آخرت سخت است:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرْوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (۳)

و برخی از مردم به جای خدا معبودهایی انتخاب می کنند که آنها را آن گونه که سزاوار است خدا را دوست داشته باشند ، دوست می دارند ؛ ولی آنان که ایمان آورده اند ، محبت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی تر است . و اگر کسانی که [با انتخاب معبودهای باطل] ستم روا داشتند ، هنگامی که عذاب را ببینند ، بی تردید بفهمند که همه قدرت ویژه خداست [و معبودهای باطل ، هیچ و پوچ اند] و خدا سخت کیفر است .

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ» (۴)

ص: ۱۲۴

۱- (۱) - یونس (۱۰) : ۴۴ . [۱]

۲- (۲) - زخرف (۴۳) : ۷۶ . [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۱۶۵ . [۳]

۴- (۴) - نساء (۴) : ۱۴ . [۴]

و هر که از خدا و رسولش نافرمانی کند و از حدود او تجاوز نماید ، خدا او را در آتشی درآورد که در آن جاودانه است و برای او عذابی خوارکننده است .

أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١﴾

آیا به بخشی از کتاب [آسمانی] ایمان می آورید و به بخشی دیگر کفر می ورزید ؟ [حرام بودن جنگ و آواره کردن را مردود می شمارید ، و وجوب آزاد کردن هم کیشان را از اسارت قبول می کنید !] پس کیفر کسانی از شما که چنین تبعیضی را [در آیات خدا] روا می دارند ، جز خواری و رسوایی در زندگی دنیا نیست ، و روز قیامت به سوی سخت ترین عذاب بازگردانیده می شوند ، و خدا از آنچه انجام می دهید ، بی خبر نیست .

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢﴾

کیفر آنان که با خدا و پیامبرش می جنگند ، و در زمین به فساد و تباهی می کوشند ، فقط این است که کشته شوند ، یا به دارشان آویزند ، یا دست راست و پای چپشان بریده شود ، یا از وطن خود تبعیدشان کنند . این برای آنان رسوایی و خواری در دنیاست ، و برای آنان در آخرت عذابی بزرگ است .

ص: ۱۲۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۸۵ [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۳۳ [۲]

ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ» (۱)

[آنهم] با حالتی متکبرانه و مغرورانه که سرانجام مردم را از راه خدا گمراه کند؛ برای او در دنیا رسوایی است و روز قیامت عذاب سوزان به وی می چشانیم .

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» (۲)

برای آنان بستری از دوزخ و بر فرازشان پوشش هایی از آتش است ، و ما این گونه ستمکاران را پاداش می دهیم .

۹ - آلودگان به ظلم

اهل ستم و آلودگان به ظلم را حضرت حق پذیرفته است:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» (۳)

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند ، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند ؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد ؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند ، پافشاری نمی کنند ؛ * پاداش آنان آمرزشی است از سوی پروردگارشان ، و بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است ، در آن جاودانه اند ؛ و پاداش عمل کنندگان ، نیکوست .

ص: ۱۲۶

۱- (۱) - حج (۲۲) : ۹ . [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۴۱ . [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۳۵ - ۱۳۶ . [۳]

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (۱)

و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» (۲)

و هر کس کار زشتی کند یا بر خود ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را بسیار آمرزنده و مهربان خواهد یافت.
فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۳) پس کسی که بعد از ستم کردنش توبه کند و [مفاسد خود را] اصلاح نماید، یقیناً خدا توبه اش را می پذیرد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ» (۴)

و قطعاً پروردگارت نسبت به مردم با ظلم و ستمی که می کنند صاحب آمرزش است، و مسلماً پروردگارت سخت کیفر است.

شیدم که مستی زتاب نبید (۵) به مقصوره مسجدی در دوید

بنالید بر آستان کرم که یارب فردوس اعلی برم

مؤذن گریبان گرفتش که هین سگ و مسجد ای غافل از عقل و دین

ص: ۱۲۷

۱- (۱) - نساء (۴) : ۶۴. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۱۱۰. [۲]

۳- (۳) - مائده (۵) : ۳۹. [۳]

۴- (۴) - رعد (۱۳) : ۶. [۴]

۵- (۵) - نبید: شراب. از باب ضرورت شعری با دال آمده است.

چه شایسته کردی که جوئی بهشت نمی زبیدت ناز با روی زشت

به گفت این سخن پیر و بگریست مست که از من بدار ای جوانمرد دست

عجب داری از لطف پروردگار که باشد گنه کاری امیدوار

تو را می نگویم که عذرم پذیر در توبه باز است و حق دستگیر

همی شرم دارم ز لطف کریم که خوانم گنه پیش عفوش عظیم

کسی را که پیری در آرد زبای چو دستش نگیری نخیزد ز جای

من آنم زپا اندر افتاده پیر خدایا! بفضل خودت دست گیر

نگویم بزرگی و جاهم ببخش فروماندگی و گناهم ببخش

اگر یاری اندک زلل داندم به نابخردی شهره گرداندم

تو بینا و ما خائف از یکدیگر که تو پرده پوشی و ما پرده در

برآورده هر دم زیرون خروش تو با بنده در پرده و پرده پوش

به نادانی ار بندگان سرکشند خداوند گاران قلم در کشند

اگر جرم بخشی به مقدار جود نماند گنه کاری اندر وجود

گرم دست گیری بجائی رسم و گر بفکنی بر نگیرد کسم

و گر خشم گیری بقدر گناه بدوزخ فرست و ترازو مخواه

بضاعت نیاوردم الا امید خدایا! ز عقوم مکن ناامید

(سعدی شیرازی)

۱۰ - مداومت بر ظلم

تداوم ظلم و ستم و عصیان و معصیت تا وقت مرگ باعث بسته شدن در توبه است.

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارًا أُولَٰئِكَ

اعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا

ص: ١٢٨

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد [و در آن لحظه که تمام فرصت ها از دست رفته] گوید :

اکنون توبه کردم . و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می روند ، توبه نیست . اینانند که عذابی دردناک برای آنان آماده کرده ایم .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»
(۲)

بی تردید کسانی که کافر شدند و [به آیات الهی ، به خود و به دیگران] ستم ورزیدند ، خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد و به راهی [مستقیم و استوار] هدایت کند . * مگر به راه دوزخ که در آن جاودانه اند ؛ و این کار بر خدا آسان است .

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۳)

در نتیجه ریشه کسانی که [به آیات ما و به مردم] ستم ورزیدند ، بریده شد ؛ و همه ستایش ها ویژه خدا مالک و مربی جهانیان است .

۱۱ – دعا درباره ستمکاران

دعا درباره ستمکاران معاند مستجاب نیست:

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - نساء (۴) : ۱۸ . [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۱۶۸ - ۱۶۹ . [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۴۵ . [۳]

لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (۱)

و نوح [پیش از توفان] پروردگارش را ندا داد و گفت : پروردگارا ! به راستی که پسر من از خاندان من است و یقیناً وعده ات [به نجات خاندانم] حق است و تو بهترین داورانی . * خدا فرمود : ای نوح ! به یقین او از خاندان تو نیست ، او [دارای] کرداری ناشایسته است ، پس چیزی را که به آن علم نداری از من نخواه ، همانا من تو را اندرز می دهم که مبادا از ناآگاهان باشی .

أَسِيءٌ تَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسِيءٌ تَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسِيءٌ تَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (۲)

برای آنان [که عیب جویان مسخره کننده اند] چه آمرزش بخواهی چه نخواهی [یکسان است] اگر برای آنان هفتاد بار هم آمرزش بخواهی ، خدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید ؛ زیرا آنان به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند .

۱۲ - اعتماد به ستمکاران

میل و اعتماد و رغبت به ظالمان امری ممنوع و حرام است:

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» (۳)

و به کسانی که [به آیات خدا ، پیامبر و مردم مؤمن] ستم کرده اند ، تمایل و اطمینان نداشته باشید و تکیه نکنید که آتش [دوزخ] به شما خواهد رسید

ص: ۱۳۰

۱- (۱) - هود (۱۱) : ۴۵ - ۴۶ . [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۸۰ . [۲]

۳- (۳) - هود (۱۱) : ۱۱۳ . [۳]

و در آن حال شما را جز خدا هیچ سرپرستی نیست ، سپس یاری نمی شوید .

در تفسیر نمونه چند نکته مهم در این باره آمده است:

الف: رکون از ماده «رکن» به معنای ستون و دیواره هائی است که ساختمان یا اشیای دیگر را بر سر پا می دارد و سپس به معنی اعتماد و تکیه کردن بر چیزی به کار رفته است.

گرچه مفسران، معانی بسیاری برای این کلمه در ذیل آیه آورده اند، ولی همه یا غالب آنها به یک مفهوم جامع و کلی باز می گردد، مثلاً بعضی آن را به معنی تمایل و بعضی به معنی همکاری و بعضی به معنی اظهار رضایت یا دوستی و بعضی به معنی خیر خواهی و اطاعت ذکر کرده اند که همه اینها در مفهوم جامع اتکا و اعتماد و وابستگی جمع است.

ب: در چه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد؟ بدیهی است که در درجه اول نباید در ظلم ها و ستمگری هایشان شرکت جست و از آنها کمک گرفت و در درجه بعد اتکای بر آنها در آنچه مایه ضعف و ناتوانی جامعه اسلامی و ملت محمدی و از دست دادن استقلال و خودکفایی و تبدیل شدن به یک عضو وابسته و ناتوان می گردد، باید از میان برود که این گونه رکون ها جز شکست و ناکامی و ضعف جوامع اسلامی نتیجه ای نخواهد داشت.

اگر مسلمانان با جوامع غیر مسلمان روابط تجاری یا علمی بر اساس حفظ منافع مسلمین و استقلال و ثبات جوامع اسلامی داشته باشند نه داخل در مفهوم رکون به ظالمین است و نه چیزی است که از نظر اسلام ممنوع بوده باشد و در عصر خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اعصار بعد همواره چنین ارتباطی وجود داشته است.

ج: فلسفه تحریم رکون به ظالمان: تکیه بر ظالم، مفاسد و نابسامانی های فراوانی می آفریند که به طور اجمال بر هیچ کس پوشیده نیست ولی هر قدر در این مسئله کنجکاوتر شویم به نکات تازه ای دست می یابیم.

تکیه بر ظالمان باعث تقویت آنهاست و تقویت آنها باعث گسترش دامنهٔ ظلم و فساد و تباهی جامعه هاست، در دستورهای اسلامی می خوانیم که انسان تا مجبور نشود (و حتی در پاره ای از اوقات مجبور هم شود) نباید حق خود را از طریق یک قاضی ظالم و ستمگر بگیرد، چرا که مراجعه به چنین قاضی و حکومتی برای احقاق حق مفهومی به رسمیت شناختن ضمنی و تقویت اوست و ضرر این کار گاهی از زیانی که به خاطر از دست دادن حق می شود، بیشتر است.

تکیه بر ظالمان در فرهنگ فکری جامعه آرام و آهسته اثر می گذارد و زشتی ظلم و گناه را از میان می برد و مردم را به ستم کردن و ستمگر بودن تشویق می نماید.

اصولاً تکیه و اعتماد بر دیگران که در شکل وابستگی آشکار گردد، نتیجه ای جز بدبختی نخواهد داشت، تا چه رسد به این که این تکیه گاه ظالم و ستمگر باشد.

یک جامعه پیشرو و پیشتاز و سربلند و قوی، جامعه ای است که روی پای خود بایستد، همان گونه که قرآن در مثال زیبایی می فرماید: فَاسْتَوِيَ عَلَى سِوْقِهِ. «(۱) همانند گیاه سرسبزی که روی پای خود ایستاده و برای زنده ماندن و سرفرازی نیاز به وابستگی به چیز دیگر ندارد.

یک جامعهٔ مستقل و آزاد، جامعه ای است که از هر نظر خود کفا باشد و پیوند و ارتباطش با دیگران، پیوندی بر اساس منافع متقابل باشد، نه بر اساس اتکای یک ضعیف بر قوی، این وابستگی خواه از نظر فکری و فرهنگی باشد یا نظامی یا اقتصادی و یا سیاسی، نتیجه ای جز اسارت و استثمار به بار نخواهد آورد و اگر این وابستگی به ظالمان و ستمگران باشد، نتیجه اش وابستگی به ظلم آنها و شرکت در برنامه های آنها خواهد بود.

البته فرمان آیهٔ فوق مخصوص به روابط جامعه ها نیست، بلکه پیوند و رابطهٔ دو فرد را با یکدیگر نیز شامل می شود که حتی یک انسان آزاده و با ایمان هرگز نباید

ص: ۱۳۲

متکی به ظالم و ستمگر بوده باشد که علاوه بر از دست دادن استقلال، سبب کشیده شدن به دایره ظلم و ستم او و تقویت و گسترش فساد و بیدادگری خواهد بود.

منظور از الَّذِينَ ظَلَمُوا تمام کسانی هستند که دست به ظلم و فساد در میان بندگان خدا زده اند و آنها را بنده و برده خود ساخته اند و از نیروهای آنها به نفع خود بهره کشی کرده اند.

ولی مسلم است کسانی که در زندگی خود ظلم کوچکی را مرتکب شده اند و گاهی مصداق این عنوان بوده اند داخل در مفهوم آیه نیستند؛ زیرا در این صورت کمتر کسی از آن مستثنی خواهد بود و رکون و اتکا به هیچکس مجاز نخواهد شد، مگر این که معنی رکون را اتکا و اعتماد در همان جنبه ظلم و ستم بدانیم که در این صورت حتی کسانی را که یکبار ستم کرده اند؛ شامل می شود. (۱)

نمی دانم جهان تار است یا من تار می بینم نمی دانم که خواب آلوده یا بیدار می بینم

نمی دانم چرا آزادگان را خوار می بینم نمی دانم طیبیان را چرا بیمار می بینم

نیم یوسف ولکن گرگ آدمخوار می بینم یکی در گوشه ویرانه افتاده به صد خواری

یکی از مال و دارائی زده بر طبل بی عاری یکی از دست این بی رحم مردم می کند زاری

یکی از مستراح خانه اش را کرده گلکاری

عجب سیری بزیر گنبد دوار می بینم

ص: ۱۳۳

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۲۶۲/۹ - ۲۶۳، [۱] ذیل آیه ۱۱۳ سوره هود.

یکی از بی‌نوایی چون نی و نائی نوا دارد یکی از فرط سیری جنگ خونین با خدا دارد

یکی از جور ظالم در دل خود ناله‌ها دارد یکی چون مرغ پرکنده هزاران زارها دارد

یکی را گرسنه با ناله‌های زار می‌بینم

۱۳ - صرف نعمت حق در شهوات

نعمت حق را در شهوات و لذات حرام بردن، ظلم و عاملش از نظر قرآن مجید مترف است:

فَلَوْلَا كَانَتْ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّتِهِ يَسْتَهْزِئُونَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١﴾

پس چرا در میان امت‌هایی که پیش از شما بودند، مصلحانی دلسوز نبودند که [مردم را] از فساد در زمین بازدارند؟ مگر اندکی که [به سبب بازداشتن مردم از فساد] نجاتشان دادیم. و آنان که ستم کردند، دنباله‌رو [و دل‌بسته] چیزی از نعمت و ثروت شدند [که در آن به سرکشی و طغیان افتادند] و آنان گنهکار بودند.

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَوْمِهِ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ * فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّ بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ﴿٢﴾

ص: ۱۳۴

۱- (۱) - هود (۱۱): ۱۱۶. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱): ۱۱ - ۱۵. [۲]

و چه بسیار از شهرهایی که [اهلش] ستمکار بودند، درهم شکستیم، و پس از آنان قومی دیگر پدید آوردیم. * پس هنگامی که عذاب ما را احساس کردند، ناگهان از آن می گریختند. * [از روی استهزا و تحقیر به آنان گفتند:] فرار نکنید، و به سوی زندگی مرفه‌ی که در آن ناز پرورده [و مغرور] بودید و خانه هایتان بازگردید تا [بار دیگر به وسیله تهیدستان و مستمندان] از شما درخواست کمک شود [و شما آنان را با کبر و نخوت برانید.] * [با دیدن عذاب فریاد برداشتند و] گفتند: ای وای بر ما که ما قطعاً ستمکار بودیم! * پس همواره سخنان همین بود تا آن که آنان را ریشه کن و خاموش ساختیم.

۱۴ - ستمگران در روز قیامت

ستمگران در روز قیامت از حضرت حق نجات از جهنم می خواهند ولی به آنان پاسخ داده نمی شود:

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبِ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ نَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ
مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ ﴿١﴾

و مردم را از روزی که عذاب به سویشان می آید، هشدار ده. پس کسانی که ستم ورزیده اند، می گویند: پروردگارا! ما را تا [سرآمدی نزدیک و] مدتی کوتاه مهلت ده تا دعوت را اجابت کنیم، و از پیامبران پیروی نماییم. [ولی به آنان گویند:] شما نبودید که پیش از این سوگند یاد می کردید که هرگز برای شما زوال و فنا نیست؟!

ص: ۱۳۵

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ * رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَلِمُونَ * قَالَ اخْسُوا فِيهَا وَلا تُكَلِّمُونَ» (۱)

می گویند: پروردگارا! تیره بختی و شقاوت ما بر ما چیره شد، و ما گروهی گمراه بودیم. * پروردگارا! ما را از دوزخ بیرون آر، پس اگر [به بدی ها و گمراهی ها] باز گشتیم، بی تردید ستمکار خواهیم بود. * [خدا] می گوید:

[ای سگان!] در دوزخ گم شوید و با من سخن مگویید!

۱۵ - عذاب ستمکاران

ستمکاران در عذاب جهنم؛ تخفیف ندارند:

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (۲)

اینان کسانی اند که زندگی [زودگذر] دنیا را به جای آخرت خریدند؛ پس نه عذاب از آنان سبک شود و نه یاری شوند.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» (۳)

و چون که ستمکاران عذاب را ببینند [می یابند که هیچ راه گریزی از آن ندارند] پس [به کیفر ستمشان] نه عذاب از آنان سبک می شود، و نه مهلتشان دهند.

۱۶ - تمسخر وحی

بازیچه گرفتن وحی و تمسخر به خبر انبیای الهی ظلم است:

ص: ۱۳۶

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳): ۱۰۶ - ۱۰۸. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۸۶. [۲]

۳- (۳) - نحل (۱۶): ۸۵. [۳]

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ * لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَكُمْ
أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ» (۱)

هیچ یادآوری و پند تازه ای از سوی پروردگارشان برای آنان نمی آید مگر آن که آن را می شنوند و در حالی که سرگرم بازی هستند [آن را مسخره می کنند .] * دل هایشان [به امور مادی ، خوشگذرانی و معصیت] مشغول است ؛ و آنان که ستم پیشه اند رازگویی خود را پنهان داشتند [و گفتند :] آیا این پیامبر جز این است که بشری مانند شماست ؟ آیا شما با چشم باز و شناخت و آگاهی به سوی سحر می روید؟ !

کلمه ذکر در آیه فوق اشاره به هر سخن بیدار کننده است و تعبیر به «مُحَدَّث» (۲) اشاره به این است که کتب آسمانی یکی پس از دیگری نازل می گردد و سوره های قرآن و آیات آن هر کدام محتوای تازه و نوی دارد که از طرق مختلف برای نفوذ در دل های غافلان وارد می شود، اما چه سود برای کسانی که همه اینها را به شوخی می گیرند.

گویا آنها از تازه ها وحشت دارند، با همان خرافات قدیمی که از نیاکان خود به ارث برده اند دل خوش کرده، گویی پیمان جاودانه بسته اند که با هر حقیقت تازه ای مخالفت کنند، در حالی که اساس قانون تکامل بر این است که هر روز انسان با مسائل تازه و نوینی مواجه می سازد.

باز برای تأکید بیشتر می گوید: آنها در حالی هستند که دل هایشان در لهو و بی خبری فرو رفته است؛ زیرا آنها از نظر ظاهر، همه مسائل جدی را لعب و بازی و شوخی می پندارند و از نظر باطن، گرفتار لهو و اشتغال فکر به مسائل بی ارزش و

ص: ۱۳۷

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۲ - ۳. [۱]

۲- (۲) - محدث: تازه و جدید.

غافل کننده هستند و طبیعی است چنین کسانی هرگز راه سعادت را نخواهند یافت.

بعد به گوشه ای از نقشه های شیطانی آنها اشاره کرده می فرماید:

این ستمگران گفتگوهای درگوشی خود را که برای توطئه انجام می دهند، پنهان می دارند و می گویند: این پیغمبر یک بشر عادی همچون شماست، حال که او یک بشر عادی بیش نیست لابد این کارهای خارق العاده او و نفوذ سخنش چیزی جز سحر نمی تواند باشد، آیا شما به سراغ سحر می روید با این که می بینید؟

۱۷ - پشیمانی ظالم در قیامت

عذر ظالم در قیامت به هیچ عنوان پذیرفته نیست:

با بعثت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و امامت دوازده امام و عقل و فطرت و وجدان و حکمت حکیمان و نصیحت ناصحان و عرفان عارفان که همه و همه در راه هدایت انسان قرار داده شده برای بشر در قیامت عذر قابل پذیرش وجود نخواهد داشت.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿١﴾

پس در آن روز کسانی که [به آیات ما و پیامبران] ستم کرده اند ، عذرخواهی شان به آنان سود نمی دهد ، و نه از آنان می خواهند که [برای به دست آوردن خشنودی خدا] عذرخواهی کنند .

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٢﴾

همان روزی که عذرخواهی ستمکاران سودشان ندهد و برای آنان لعنت خدا و سرای سخت و بدی است .

ص: ۱۳۸

۱- (۱) - روم (۳۰) : ۵۷. [۱]

۲- (۲) - غافر (۴۰) : ۵۲. [۲]

تقاضای بی جا در حالی که از جانب حق همه چیز برای انسان فراهم است ظلم است:

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ اِيَاماً آمِنِينَ * فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ اَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ اَحَادِيثَ وَ مَرْفَاَهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱)

و میان مردم سبا و شهرهایی که در آنها برکت نهادیم ، آبادی های به هم پیوسته و نمایان قرار دادیم ، و سیر و سفر را در [میان] آنان متناسب و به اندازه مقرر داشتیم ، [و گفتیم :] شب ها و روزها با امانت در آنها مسافرت کنید . * پس [این مغرورشدگان به رفاه و خوشی و ناسپاسان در برابر نعمت] گفتند : پروردگارا ! میان سفرهای ما ، دوری و فاصله انداز . [این را درخواست کردند تا تهیدستان و پا برهنگان نتوانند در کنار آنان سفر کنند] ، و [این گونه آنان] بر خودشان ستم کردند ، پس ما آنان را داستان هایی [برای عبرت آیندگان] قرار دادیم و جمعشان را به شدت متلاشی و تار و مار کردیم ، همانا در این [سرگذشت ها] برای هر صبرکننده سپاس گزاری عبرت هاست .

در تفسیر نمونه شرح دو آیه بالا آمده است:

«سرزمین آنها را تا آن حد آباد کردیم که نه تنها شهرهایشان را غرق نعمت ساختیم بلکه میان آنها و سرزمین هایی را که برکت به آن داده بودیم شهرها و آبادی های آشکار قرار دادیم. در حقیقت در میان قوم سبا و سرزمین مبارک

ص: ۱۳۹

آبادی های متصل و زنجیره ای وجود داشت و فاصله این آبادی ها به اندازه ای کم بود که از هر یک دیگری را می دیدند.

این از نظر آبادی، ولی از آن جا که تنها عمران کافی نیست و شرط مهم و اساسی آن امنیت است، اضافه می کند: ما در میان این آبادی ها فاصله های مناسب و نزدیک مقرر کردیم و به آنها گفتیم: در میان این قریه ها؛ شب ها و روزها در این آبادی ها در امنیت کامل مسافرت کنید.

به این ترتیب آبادی ها فواصل متناسب و حساب شده ای داشت و از نظر حمله و حوش و درندگان بیابان، یا سارقین و قطاع الطریق نیز در نهایت امنیت بود، به گونه ای که مردم می توانستند بدون زاد و توشه و مرکب، بی آن که احتیاج به حرکت دسته جمعی و استفاده از افراد مسلح داشته باشند بدون هیچ خوف و ترس از جهت ناامنی راه یا کمبود آب و آذوقه به مسیر خود ادامه دهند.

مقدم داشتن لیالی بر ایام ممکن است از این جهت باشد که مهم وجود امنیت در شب هاست، هم امنیت از نظر دزدان راه و هم وحوش بیابان و گرنه تأمین امنیت در روز آسانتر است.

ولی این مردم ناسپاس در برابر آن همه نعمت های بزرگ الهی که سرتاسر زندگی آنها را فرا گرفته بود، مانند بسیاری دیگر از اقوام متنعم، گرفتار غرور و غفلت شدند، مستی و نعمت و کمی ظرفیت، آنها را بر آن داشت که راه ناسپاسی پیش گیرند، از مسیر حق منحرف شوند و به دستورهای الهی بی اعتنا گردند.

از جمله تقاضاهای جنون آمیز آنها این که از خداوند تقاضا کردند که در میان سفرهای آنها فاصله افکند، گفتند: میان سفرهای ما دوری افکن تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند!!

منظورشان این بود که در میان این قریه های آباد فاصله ای بیفتد و بیابان های خشکی پیدا شود، به این جهت که اغنیا و ثروتمندان مایل نبودند افراد کم درآمد

همانند آنها سفر کنند و به هر جا می خواهند بی زاد و توشه و مرکب بروند، گویی سفر از افتخارات آنها و نشانه قدرت و ثروت بود و می بایست این امتیاز و برتری همیشه برای آنان ثبت شود.

به هر حال آنان با این تقاضای بی جا به خودشان ستم کردند، آری، اگر فکر می کردند به دیگران ستم می کردند در اشتباه بودند، خنجری برداشته و سینه خود را می شکافتند و دود همه این آتش ها در چشم خودشان فرو رفت.

به دنبال این جمله که درباره سرنوشت دردناک آنها بیان می کند می فرماید:

چنان آنها را مجازات کردیم و زندگانشان را درهم پیچیدیم که آنها را سرگذشت و داستان برای دیگران قرار دادیم.

از آن همه زندگانی با روتق و تمدن درخشان و گسترده چیزی جز اخباری بر سر زبان ها و یادی در خاطره ها و سطور بر صفحات تاریخ باقی نماند «و آنها را سخت متلاشی و پراکنده ساختیم».^(۱) به یقین در این سرگذشت آیات و نشانه های عبرتی برای صابران و شاکران است.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِيْلَهَا
قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبُطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسِيْكَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ
اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»^(۲)

و [یاد کنید] هنگامی که گفتید: ای موسی! ما هرگز بر یک نوع غذا صبر نمی کنیم، پس از پروردگارت بخواه تا از آنچه زمین می رویاند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش را برای ما آماده کند. [موسی] گفت: آیا شما

ص: ۱۴۱

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۶۳/۱۸ - ۶۶، [۱] ذیل آیه ۱۸ - ۱۹ سوره سبأ.

۲- (۲) - بقره (۲): ۶۱. [۲]

به جای غذای بهتر، غذای پست تر را می خواهید؟! [اکنون که چنین درخواست ناروایی دارید] به شهری فرود آید که آنچه خواستید، برای شما آماده است. و [داغ] خواری و بیچارگی و نیاز بر آنان زده شد و سزاوار خشم خدا شدند؛ این [خواری و خشم] به سبب آن بود که آنان همواره به آیات خدا کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند؛ این [کفرورزی و کشتن پیامبران] به علت آن بود که [از فرمان من] سرپیچی نمودند و پیوسته [از حدود حق] تجاوز می کردند.

۱۹ - عذاب ستمگر در قیامت

از ظالم و ستمگر در قیامت برای رفع عذاب چیزی نمی پذیرند:

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَّرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلُّ عَدْلٍ لَأَيُّوْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» (۱)

و کسانی که دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا آنان را فریفت، و اگذار؛ و [مردم را] با قرآن اندرز ده؛ که مبادا کسی [در روز قیامت] به [کیفر] آنچه [از گناهان] مرتکب شده [از رحمت و ثواب] محروم ماند [و به هلاکت سپرده شود]؛ و او را جز خدا سرپرست و یاور و شفیع نباشد؛ و اگر [برای رهایی اش از عذاب] هر گونه عوض و فدیة ای بدهد از او پذیرفته نشود. آنانند که به سبب آنچه [از اعمال زشت] مرتکب شده اند [از رحمت و ثواب] محروم مانده [و به هلاکت سپرده شده] اند. و

ص: ۱۴۲

به خاطر آن که همواره [به آیات الهی] کفر می ورزیدند برای آنان نوشابه ای از آب جوشان و عذابی دردناک است .

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۱)

اگر [در قیامت] برای هر کسی که ستم کرده همه ثروتی که در زمین است فراهم باشد، یقیناً آن را برای بازخرید خود [از عذاب جاودانه] می پردازد؛ و زمانی که عذاب را ببینند [از شدت شرمساری] پشیمانی و اندوه خود را پنهان می کنند، و میان آنان به عدالت و انصاف داوری می شود و مورد ستم قرار نخواهند گرفت .

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ» (۲)

و اگر برای کسانی که [به آیات خدا] ستم ورزیده اند، همه آنچه در زمین است و مانندش با آن باشد، بی تردید حاضرند آن را برای رهایی خود از عذاب سخت روز قیامت عوض دهند، و از سوی خدا آنچه را که [از عذاب های گوناگون] نمی پنداشتند، آشکار می شود .

۲۰ - مظلومان در آخرت

خداوند مهربان به آنان که از طرف ستمکاران مورد ظلم واقع می شوند، در دنیا و آخرت عنایت خاص می نماید:

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

ص: ۱۴۳

۱- (۱) - یونس (۱۰) : ۵۴. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹) : ۴۷. [۲]

وَلَا جُرْأَلَاخِرَهُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (۱)

و آنان که پس از ستم دیدنشان برای به دست آوردن خشنودی خدا هجرت کردند، یقیناً آنان را در این دنیا در جایگاه و مکانی نیکو جای دهیم، و قطعاً پاداش آخرت بهتر و برتر است، اگر می دانستند [که دارای چه کمّیت و کیفیتی است .] * همانان که [در برابر مصایب، و حوادث و آزار دیدن از دیگران] صبر کردند و فقط بر پروردگارشان توکل می کنند.

در تفسیر نمونه در ذیل این دو آیه آمده است:

«مقام مهاجران در اسلام مقام فوق العاده پر ارجی است، هم خود پیامبر و هم مسلمانان بعد، همگی برای آنها احترام خاصی قائل بودند، چرا که آنها به تمام زندگی خویش برای گسترش دعوت اسلام پشت پا زدند، بعضی جان خود را به خطر انداختند و بعضی از همه اموال خود چشم پوشیدند و جالب این که خود را در این معامله نیز برنده می دانستند.

اگر فداکاری آن مهاجران در آن روزها نبود، محیط خفقان بار مکه و عناصر شیطانی که بر آن حکومت می کردند هرگز اجازه نمی داد صدای اسلام به گوش کسی برسد و این صدا را برای همیشه در گلوی مؤمنان خفه می کردند، اما آنها با این جهش حساب شده نه تنها مکه را زیر سیطره خود درآوردند، بلکه صدای اسلام را به گوش جهانیان رساندند و این سنتی است برای همه مسلمانان در چنین شرایطی و در همه تاریخ.

تعبیر به هَاجِرُوا فِي اللَّهِ که حتی کلمه «سییل» هم در آن ذکر نشده اشاره به نهایت اخلاص این مهاجران است که تنها برای خدا و در مسیر الله و به خاطر

ص: ۱۴۴

رضای او و حمایت و دفاع از آیینش دست به چنین هجرتی زدند نه برای نجات جان خود و یا استفاده مادی دیگر.

جمله مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا نشان می دهد که نباید فوراً میدان را خالی کرده بلکه باید تا آن جا که ممکن است ایستاد و تحمل نمود، اما هنگامی که تحمل آزار دشمن جز جرأت و جسارت و تضعیف مؤمنان ثمری نداشته باشد در این جا باید دست به هجرت زد، تا با کسب قدرت بیشتر و فراهم ساختن سنگرهای محکم تر، جهاد در تمام زمینه ها از موضع بهتری تعقیب شود و به پیروزی طرفداران حق در زمینه های نظامی و فرهنگی و تبلیغاتی منتهی گردد.

جمله لَتَبُوَنَّهْمُ فِي الدُّنْيَا حَسْبَهُ نَشَان می دهد که مهاجران راستین اگر چه در آغاز کار، امکانات مادی خود را از دست می دهند ولی سرانجام حتی از نظر زندگی دنیا پیروزی با آنهاست.

چرا انسان زیر فشار ضربات دشمن بماند و ذلیلانه بمیرد، چرا با شجاعت مهاجرت نکند و از موضع تازه ای به مبارزه برنخیزد تا حق خویش را بگیرد؟

انتخاب دو صف صبر و توکل برای مهاجران دلیلش روشن است؛ زیرا در چنین حوادث سخت و طاقت فرسا که در زندگی انسان پیش می آید در درجه اول شکیبایی و صبر و استقامت لازم است، استقامتی به عظمت حادثه و یا برتر و بیشتر، سپس توکل و اعتماد بر خدا و اصولاً اگر انسان در این گونه حوادث تکیه گاه محکم و مطمئن معنوی نداشته باشد، صبر و استقامت برای او ممکن نیست.

بعضی گفته اند: انتخاب صبر به خاطر این است که در آغاز این مسیر به سوی الله شکیبایی و استقامت در برابر خواسته های نفس لازم است و انتخاب توکل به خاطر این است که پایان این مسیر به انقطاع و بریدن از هر چه غیر خدا است و پیوستن به او می انجامد بنابراین صف اول آغاز راه است و دوم پایان آن.

و به هر حال هجرت بیرون، بدون هجرات درونی ممکن نیست، انسان، نخست

باید از علایق پست مادی درونی ببرد و به سوی فضایل اخلاقی هجرت کند تا بتواند در بیرون دست به چنین هجرتی بزند و از دارالکفر با پشت پا زدن به همه چیز به دار الایمان منتقل گردد. «(۱) اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (۲)

به کسانی که [ستمکارانه] مورد جنگ و هجوم قرار می گیرند، چون به آنان ستم شده اذن جنگ داده شده، مسلماً خدا بر یاری دادن آنان تواناست.

۲۱ - حسرت ظالمان در دنیا و آخرت

ستمگران و ظالمان در دنیا و آخرت بر اثر اعمال ناشایسته و اخلاق سوء دچار حسرت و اندوه می شوند، حسرت و اندوهی که دائمی و همیشگی است و علاجی ندارد:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسِيرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ» (۳)

مسلماً کسانی که کافرند، اموالشان را هزینه می کنند تا مردم را از راه خدا بازدارند، و به زودی همه اموالشان را [برای جلوگیری از گسترش اسلام] خرج می کنند؛ سپس [این عمل] برای آنان مایه حسرت و ندامت می شود [زیرا خواهند دید که ثروتشان را از دست داده اند و اسلام هم گسترش یافته] و آن گاه مغلوب می شوند، و آنان که کافرند به سوی دوزخ گردآوری خواهند شد.

ص: ۱۴۶

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۲۳۷/۱۱ - ۲۳۹، [۱] ذیل آیه ۴۱ - ۴۲ سوره نحل.

۲- (۲) - حج (۲۲): ۳۹. [۲]

۳- (۳) - انفال (۸): ۳۶. [۳]

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (۱)

و آنان را از روز حسرت - آنگاه که کار از کار بگذرد - بترسان ، در حالی که آنان در بی خبری [شدیدی] هستند و ایمان نمی آورند .

وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسِرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» (۲)

و آنان که [به جای خدا از پیشوایان شرک و کفر] پیروی کردند ، گویند : کاش برای ما بازگشتی [به دنیا] بود تا ما هم از آنان بیزاری می جستیم ، همان گونه که آنان از ما بیزاری جستند . خدا این گونه اعمالشان را که برای آنان مایه اندوه و دریغ است ، به آنان نشان می دهد و اینان هرگز از آتش بیرون آمدنی نیستند .

۲۲ - ولایت کفار

انتخاب کفار به ولایت و سرپرستی و سردمداری ظلم است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَائِكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۳)

ای اهل ایمان ! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند ، آنان را دوستان و سرپرستان خود مگیرید ؛ و کسانی از شما که آنان را دوست و سرپرست خود گیرند ، هم اینانند که ستمکارند .

ص: ۱۴۷

۱- (۱) - مریم (۱۹) : ۳۹ . [۱]

۲- (۲) بقره (۲) : ۱۶۷ . [۲]

۳- (۳) - توبه (۹) : ۲۳ . [۳]

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (۱)

آنان دوست دارند همان گونه که خود کافر شده اند، شما هم کافر شوید، تا [در کفر و ضلالت] با هم برابر و یکسان باشید. بنابراین از آنان دوستانی انتخاب نکنید تا آن که در راه خدا [برای پذیرش دین] هجرت کنند؛ پس اگر [از هجرت] روی برتافتند [و به خیانت و جنایتشان بر ضد شما ادامه دادند] آنان را هر کجا یافتید بگیرید و بکشید، و از آنان یار و یآوری نگیرید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» (۲)

ای اهل ایمان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خود مگیرید، شما با آنان اظهار دوستی می کنید، در حالی که آنان به طور یقین به آنچه از حق برای شما آمده کافرند.

۲۳- رستگار نشدن ستمکاران

ستمکاران و ظالمان در صورت ادامه ظلم تا لحظه مرگ از فلاح و پیروزی و نجات و سعادت برای ابد محرومند:

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَي مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (۳)

بگو: ای قوم! تا جایی که در قدرت شماست [برای مبارزه با من و آیینم] بکوشید، من هم [در انجام دادن وظایفم] می کوشم، سپس خواهید دانست

ص: ۱۴۸

۱- (۱) - نساء (۴): ۸۹. [۱]

۲- (۲) - ممتحنه (۶۰): ۱. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶): ۱۳۵. [۳]

که سرانجام خوش و نیکوی سرای آخرت برای کیست؟ قطعاً ستمکاران رستگار نمی شوند.

وَقَالَ مُوسَى رَبِّي اعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (۱)

و موسی گفت: پروردگارم به کسی که از نزد او هدایت آورده و به کسی که سرانجام نیک برای اوست داناتر است؛ بی تردید ستمکاران پیروز نمی شوند.

۲۴ - ستمکاران در گمراهی

ستمکاران در گمراهی آشکارند:

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۲)

این است آفرینش خدا. پس به من نشان دهید آنها که غیر اویند [و شما به عنوان معبود برگزیده اید] چه چیزی آفریده اند؟ [آنها چیزی نیافریده اند] بلکه ستمکاران در گمراهی آشکاری هستند.

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصُرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۳)

آنان روزی که به سوی ما می آیند [نسبت به حقایق] چه شنوا و چه بینا می شوند، ولی امروز ستمکاران در گمراهی آشکارند.

ص: ۱۴۹

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۳۷. [۱]

۲- (۲) - لقمان (۳۱) : ۱۱. [۲]

۳- (۳) - مریم (۱۹) : ۳۸. [۳]

ستمکاران در روز قیامت که تمام مردم نیاز به یار و یاور دارند، هیچ گونه پشتیبان و یآوری ندارند:

رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿١﴾

پروردگارا! بی تردید هر که را تو در آتش در آوری، قطعاً خوار و رسوایش کرده ای، و برای ستمکاران هیچ یاری وجود ندارد.

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأُزْفِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿٢﴾

و آنان را از روز نزدیک بیم ده، آنگاه که [از شدت ترس] جان ها به گلوگاه رسد، در حالی که همه وجودشان پر از غم و اندوه است. برای ستمکاران هیچ دوست مهربانی و شفיעی که شفاعتش پذیرفته شود، وجود ندارد!

۲۶ - احتجاج ملائکه با ستمکاران

ملائکه با ستمکاران به وقت مرگ احتجاج می کنند و ستمگران در این احتجاج و گفتگو محکوم می شوند:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٣﴾

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۹۲. [۱]

۲- (۲) - غافر (۴۰): ۱۸. [۲]

۳- (۳) - نساء (۴): ۹۷. [۳]

مشرکان [بر خویش ستم کردند] هنگامی که [فرشتگان آنان را قبض روح می کنند ، به آنان می گویند :] از نظر دین داری و زندگی [در چه حالی بودید ؟ می گویند : ما در زمین ، مستضعف بودیم . فرشتگان می گویند : آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید ؟ ! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است .

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءِ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ * فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبَسَ مَتَوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿١﴾

همانان که فرشتگان جانشان را در حالی که ستمکار بر خود بوده اند ، می گیرند ؛ پس [در آن موقعیت] از در تسلیم در آیند [و گویند :] ما هیچ کار بدی انجام نمی دادیم . [به آنان گویند : یقیناً انجام می دادید] و مسلماً خدا به آنچه همواره انجام می دادید ، داناست . * بنابراین از درهای دوزخ وارد شوید در حالی که در آن جاودانه اید ؛ و بد جایی است جایگاه مستکبران .

۲۷ - ستمکاران و فرار از مرگ

ستمکاران و ظالمان از مرگ فراری و ترسان هستند:

قِيلَ إِنَّ كَآنْتَ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ * وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَیْدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢﴾

بگو: اگر [آن گونه که می پندارید] سرای آخرت [با همه نعمت هایش] نزد

ص: ۱۵۱

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۲۸ - ۲۹ . [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۹۴ - ۹۵ . [۲]

خدا ویژه شماست نه مردم دیگر ، پس چنانچه راستگوییید مرگ را آرزو کنید .

* و آنان هرگز مرگ را به سبب گناهی که مرتکب شده اند ، آرزو نمی کنند ؛ و خدا به ستمکاران دانااست.

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَيُّدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ
أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» (۱)

بگو : ای یهودیان ! اگر گمان می کنید که فقط شما دوستان خدایید نه مردم دیگر ، پس آرزوی مرگ کنید اگر راستگوییید]
چون دوستان خدا برای رسیدن به لقای او مشتاق مرگ هستند . [* ولی آنان به سبب گناهی که مرتکب شده اند هرگز
آرزوی مرگ نمی کنند ، و خدا به ستمکاران دانااست .

۲۸ - محرومیت از هدایت الهی

ظالم تا در ظلمت کفر و عناد و فساد است از هدایت الهی محروم است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ
إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۲)

آیا [با دیده عبرت] ننگریستی به کسی که چون خدا او را پادشاهی داده بود [از روی کبر و غرور] با ابراهیم درباره
پروردگارش به مجادله و ستیز و گفتگوی بی منطق پرداخت ؟ ! هنگامی که ابراهیم گفت : پروردگارم کسی

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - جمعه (۶۲) : ۶ - ۷ . [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۵۸ . [۲]

است که زنده می کند و می میراند [او] گفت : من هم زنده می کنم و می میرانم . [و برای مشتبه کردن کار بر مردم ، دستور داد دو زندانی محکوم را حاضر کردند ، یکی را آزاد و دیگری را کشت .] ابراهیم [برای بستن راه مغالطه و تزویر به روی دشمن] گفت : مسلماً خدا خورشید را از مشرق بیرون می آورد ، تو آن را از مغرب برآور ! پس آن که کافر شده بود ، متحیر و مبهوت شد . و خدا گروه ستم گر را [به خاطر تجاوز ، ستم ، پافشاری بر عناد و لجاجشان] هدایت نمی کند .

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١﴾

پس ستمکارتر از کسی که به خدا دروغ بنهد تا مردم را از روی نادانی و جهالت گمراه کند ، کیست ؟ ! مسلماً خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند .

۲۹ - لعنت ستمگران

ستمگران مورد لعنت خداوند و ملائکه و تمام مردم می باشند:

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعِيدَ إِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٢﴾

چگونه خدا گروهی را هدایت کند که بعد از آن که ایمان آوردند ، و به حقایق رسول اسلام شهادت دادند ، و دلایل روشن و آشکار برای آنان آمد ، کافر شدند ؟ و خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند . * اینان کیفرشان این است

ص: ۱۵۳

۱- (۱) - انعام (۶) : ۱۴۴ . [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۸۶ - ۸۷ . [۲]

که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است .

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١﴾

و ستمکارتر از کسانی که به خدا دروغ بندند چه کسی است؟ اینان [در قیامت] بر پروردگارشان عرضه خواهند شد ، و گواهان [اعمال] می گویند :

اینان کسانی هستند که بر پروردگارشان دروغ بستند ؛ آگاه باشید ! لعنت خدا بر ستمکاران باد .

۳۰ - کناره گیری از ستمگران

یکی از دعاهای اهل ایمان به پیشگاه حضرت حق این است که آنان را از قرار گرفتن با ستمکاران حفظ کند:

وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢﴾

و چون بهشتیان ، چشمانشان ناخواسته به سوی دوزخیان گردانده شود ، گویند : پروردگارا ! ما را با گروه ستمکاران قرار مده

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٣﴾

پس پروردگارا ! مرا در میان گروه ستمکاران قرار مده [و با آنان قرین عذاب مکن .]

ص: ۱۵۴

۱- (۱) - هود (۱۱) : ۱۸. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۴۷. [۲]

۳- (۳) - مؤمنون (۲۳) : ۹۴. [۳]

۳۱ - ستمکار و مؤمن در قیامت

ستمکار و مؤمن در پیشگاه خداوند مساوی نیستند:

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۱)

آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را مانند [عمل] کسی قرار داده اید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟! [این دو] نزد خدا برابر و یکسان نیستند و خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (۲)

با این حال آیا کسانی که مؤمن اند مانند کسانی هستند که فاسق اند؟ [نه هرگز این دو گروه] مساوی و یکسان نیستند.

۳۲ - جاسوسی و ظلم

۳۲ - جاسوسی علیه مردم مسلمان خیانت و از مصادیق بارز ظلم و ستم است:

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» (۳)

اگر [هم] با شما بیرون می آمدند، جز شرّ و فساد به شما نمی افزودند و مسلماً خود را برای سخن چینی [و تمامی] در میان شما قرار می دادند تا [برای از

ص: ۱۵۵

۱- (۱) - توبه (۹): ۱۹. [۱]

۲- (۲) - سجده (۳۲): ۱۸. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹): ۴۷. [۳]

هم گسستن شیرازه سپاه اسلام [فتنه جویی کنند و در میان شما جاسوسانی برای آنان هستند] که به نفعشان خبرچینی می کنند [؛ و خدا به ستمکاران دانا است .

شرکت نکردن افراد تاریک دل در میدان جهاد نه تنها جای تأسّف نیست، بلکه شاید جای خوشحالی باشد؛ زیرا آنها نه فقط مشکلی را نمی گشایند، بلکه با آن روح نفاق و بی ایمانی و انحراف اخلاقی سرچشمه مشکلات تازه ای خواهند شد.

آیه شریفه در حقیقت به مسلمانان یک درس بزرگ می دهد که هیچ گاه در فکر افزودن سیاهی لشگر و تعداد نباشند، بلکه به فکر این باشند که افراد مخلص و با ایمان انتخاب کنند هر چند نفراشان کم باشد، این درسی بود برای دیروز مسلمانان و برای امروز و فردای آنان.

اگر آنها همراه شما به سوی میدان جهاد حرکت می کردند نخستین اثر شومشان این بود که چیزی جز تردید و اضطراب بر شما نمی افزودند.

به علاوه آنها با سرعت کوشش می کنند در میان نفرات لشگر نفوذ کنند و به ایجاد نفاق و تفرقه و از هم گسستن پیوندهای اتحاد پردازند.

در میان شما پاره ای از افراد هستند که برای گروه منافقان جاسوسی می کنند و فیکم سَمَاعُونَ لَهُمْ.

خداوند همه ستمگران را می شناسد، آنها که آشکارا و آنها که پنهانی ستم به خویش یا جامعه می کنند از دیدگاه علم او مخفی نیستند.

۳۳ - ستمگران مبعوض خدا

ستمگران مورد محبت خدا نیستند:

وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

ص: ۱۵۶

پاداش بدی [چون قتل و زخم زدن و اتلاف مال] مانند همان بدی است ؛ ولی هر که بگذرد و [میان خود و طرف مقابلش را] اصلاح نماید . پاداشش بر عهده خداست ؛ یقیناً خدا ستمکاران را دوست ندارد .

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (۲)

و اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند ، خدا پاداششان را به طور کامل می دهد ؛ و خدا ستمکاران را [که به دین کافر شدند ، یا از دین فقط به اسم آن قناعت کردند] دوست ندارد .

۳۴ - ستمکارترین مردم

ستمکارترین مردم کیانند؟:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَيَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۳)

و چه کسانی ستمکارتر از کسانی می باشند که از بردن نام خدا در مساجد خدا جلوگیری کردند ، و در خرابی آنها کوشیدند ؟ آنان را شایسته نیست که در آن [مراکز عبادت] در آیند ، جز در حال ترس [از عدالت و انتقام خدا] . برای آنان در دنیا خواری و زبونی است و در آخرت عذابی بزرگ است .

ص: ۱۵۷

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۴۰. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۵۷. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۱۱۴. [۳]

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (۱)

وستمکارتر از کسی که شهادتی را که از خدا نزد اوست پنهان کند ، کیست ؟ و خدا از آنچه انجام می دهید ، بی خبر نیست .

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (۲)

ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بسته ، یا آیات او را تکذیب کرده ، کیست ؟ یقیناً ستمکاران ، رستگار نخواهند بود .

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۳)

پس ستمکارتر از کسی که به خدا دروغ بنهد تا مردم را از روی نادانی و جهالت گمراه کند ، کیست ؟ ! مسلماً خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند .

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ» (۴)

پس ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بنهد یا آیاتش را تکذیب کند ، کیست ؟ یقیناً گنهکاران ، رستگار نخواهند شد .

۳۵ - رفیق گمراه کننده

انتخاب رفیق گمراه کننده ظلم است:

ص: ۱۵۸

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۴۰. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۲۱. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۴۴. [۳]

۴- (۴) - یونس (۱۰) : ۱۷. [۴]

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» (۱)

و روزی که ستمکار ، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به دندان] می گزد [و] می گوید : ای کاش همراه این پیامبر راهی به سوی حق برمی گرفتم ، * ای وای ، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی گرفتم ، * بی تردید مرا از قرآن پس از آن که برایم آمد گمراه کرد . و شیطان همواره انسان را [پس از گمراه کردنش تنها و غریب در وادی هلاکت] وامی گذارد .

در شأن نزول آیات بالا در تفسیر نمونه آمده است که:

«در عصر رسول خدا دو نفر دوست در میان مشرکان به نام عقبه و ابی بودند، هر زمان عقبه از سفر می آمد غذایی ترتیب می داد و اشراف قومش را دعوت می کرد و در عین حال دوست می داشت به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله برسد هر چند اسلام را نپذیرفته بود.

روزی از سفر آمد و طبق معمول ترتیب غذا داد و دوستان را دعوت کرد، در ضمن از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دعوت نمود.

هنگامی که سفره را گسترده و غذا حاضر شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از این سفره غذا نمی خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی، عقبه شهادتین بر زبان جاری کرد.

این خبر به گوش رفیقش ابی رسید، گفت: ای عقبه از آیینت منحرف شدی؟ او گفت: نه به خدا قسم من منحرف نشدم، اما مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از

ص: ۱۵۹

غذایم بخورد جز این که شهادتین بگوییم، من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد بی آن که غذا خورده باشد لذا شهادت دادم.

ابی گفت: من هرگز از تو راضی نمی شوم مگر این که در برابر او بایستی و سخت توهین کنی! عقبه این کار را کرد و مرتد شد و سرانجام در جنگ بدر در صف کفار به قتل رسید و رفیقش ابی نیز در روز جنگ احد کشته شد.

آیات فوق سرنوشت مردی را که در این جهان به انتخاب دوست گمراه و گمراه کننده دست می زند و به گمراهی کشیده می شود شرح داد.» (۱)

۳۶ - یار مظلومان

خداوند یار مظلومان و ستمدیدگان است:

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوِئِئِهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (۲)

و کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده [و به جانس حرمت نهاده] جز به حق نکشید، و هر کس مظلوم [و به ناحق] کشته شود، برای وارثش تسلطی بر قاتل [جهت خونخواهی، دیه و عفو] قرار داده ایم، پس وارث مقتول نباید در کشتن زیاده روی کند؛ زیرا او [با قوانین صحیح و درستی چون دیه و قصاص] مورد حمایت قرار گرفته است.

ظلم در روایات

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

ص: ۱۶۰

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۶۸/۱۵ - ۶۹، [۱] ذیل آیه ۲۷ - ۲۹ سوره فرقان.

۲- (۲) - اسراء (۱۷) : ۳۳. [۲]

لَمَّا حَضَرَتْ عَلِيٌّ بَنَ الْحُسَيْنَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاءَ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا بُنَيَّ اوصِيكَ بِمَا اَوْصَانِي بِهِ اَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ حَضَرْتَهُ الْوَفَاءَ، وَبِمَا ذَكَرَ اَنَّ اَبَاهُ اَوْصَاهُ بِهِ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ اِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا اِلَّا اللّٰهَ. (۱)

چون وقت وفات امام سجاد عليه السلام رسید مرا به سینه گرفت، سپس فرمود: ای پسر! تو را به آنچه پدرم به وقت وفاتش به من وصیت کرد سفارش می کنم، سپس یادآور شد که پدرش به او وصیت فرمود: ای پسر! بر حذر باش از ستم به کسی که بر تو یاری جز خدا ندارد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

مَنْ خَافَ رَبَّهُ كَفَّ ظُلْمَهُ. (۲)

هر که از خدا بترسد؛ جلوی ستم خود را بر مردم می گیرد.

و نیز فرمود:

بُنْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ. (۳)

ستم بر بندگان خدا، چه توشه بدی برای معاد است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ لِلظَّالِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَ مَنْ دُونَهُ بِالْعُلْبَةِ، وَ يُعِينُ الظَّالِمَةَ. (۴)

لقمان به فرزندانش گفت: برای ستمکار سه علامت است: به بالاتر از خودش با نافرمانی ستم می کند و به پائین تر از خودش با زورگوئی و غلبه و به

ص: ۱۶۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۰۸/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۱؛ [۱]مجموعه ورام: ۱۶۳/۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۰۹/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۳؛ [۳]الأمالی، شیخ صدوق: ۳۲۲، حدیث ۸. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۰۹/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۴؛ [۵]مستدرک الوسائل: ۹۷/۱۲، باب ۷۷، حدیث ۱۳۶۲۳. [۶]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۱۰/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۸؛ [۷]الخصال: ۱۲۱/۱، حدیث ۱۱۳.

ستمکاران کمک می دهد.

امام صادق علیه السلام از پدران‌ش علیهم السلام روایت می کند که امیر المؤمنین علیه السلام پیوسته می فرمود:

الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ، وَ الْمُعِينُ عَلَيْهِ، وَ الرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَةٌ. (۱)

ستمگر و کمک کار به او و راضی از عمل ظالم سه شریک در گناهند.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

لُظْمٌ فِي الدُّنْيَا هُوَ الظُّلْمَاتُ فِي الآخِرَةِ. (۲)

ستم در دنیا نتیجه اش تاریکی ها در آخرت است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِ اخِيهِ ظُلْمًا وَ لَمْ يَرُدَّهُ عَلَيْهِ أَكَلَ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۳)

هر کس از مال برادر دینی خود، به ستم و ظلم بخورد و آن را به صاحبش برنگرداند، در قیامت آتش سرخ شده خواهد خورد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

يَا يُونُسُ مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ اِقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَمْسِمِائَةَ عَامٍ عَلَى رِجْلَيْهِ حَتَّى يَسِيلَ مِنْ عَرْقِهِ اَوْدِيَةٌ وَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: هَذَا الظَّالِمُ الَّذِي حَبَسَ عَنِ اللَّهِ حَقَّهُ. قَالَ: فَيَوَّبُخُ اِرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ اِلَى

ص: ۱۶۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۱۲/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۱۶؛ [۱] الخصال: ۱۰۷/۱؛ حدیث ۷۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۲/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۱۸؛ [۲] وسائل الشیعه: ۴۹/۱۶، باب ۷۷، حدیث ۲۰۹۴۹. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۱۳/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۲۴؛ [۴] وسائل الشیعه: ۵۳/۱۶، باب ۷۸، حدیث ۲۰۹۶۰. [۵]

ای یونس! هر کس حق مؤمنی را حبس کند خداوند در قیامت پانصد سال او را در روی دو پایش نگاه می دارد در حدی که رودها از عرق از او جاری شود و ندا دهندد ای از جانب خداوند ندا می دهد: این است ستمگری که حقش از جانب خدا حبس شده، سپس فرمود: او را چهل روز سرزنش می کنند، آنگاه امر می شود که به آتش واردش کنند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَبَسَ مُؤْمِنًا عَنْ مَالِهِ وَهُوَ يَخْتِاجُ إِلَيْهِ لَمْ يَذُقْ وَ اللَّهِ مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ وَلَا يَشْرَبُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ. (۲)

هر مؤمنی مؤمن دیگر را از مالش منع کند، در حالی که به آن محتاج است، به خدا قسم از غذای بهشت نچشد و از باده ناب و پاکیزه بسته شده نیاشامد.

حضرت صادق علیه السلام از پدراناش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهُمُّ بِظُلْمِ أَحَدٍ. (۳)

برترین جهاد انسان صبح کردن اوست در حالی که قصد ستم به کسی از مردم را نداشته باشد.

حضرت رضا علیه السلام از پدراناش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

إِيَّاكُمْ وَالظُّلْمَ فَإِنَّهُ يُخْرِبُ قُلُوبَكُمْ. (۴)

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - الکافی: ۳۶۷/۲، حدیث ۲؛ [۱]المحاسن: ۱۰۰/۱، باب ۳۳، حدیث ۷۲؛ [۲]ثواب الاعمال: ۲۴۰. [۳]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۴/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۳۱؛ [۴]المحاسن: ۱۰۰/۱، باب ۳۳، ذیل حدیث ۷۲. [۵]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۱۴/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۳۲؛ المحاسن: ۲۹۲/۱، باب ۴۷، حدیث ۴۴۹. [۶]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۱۵/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۳۴؛ [۷]مستدرک الوسائل: ۱۰۳/۱۲، باب ۷۷، حدیث ۱۳۶۳۵. [۸]

از ظلم و ستم بپرهیزید که این عمل دل ها را ویران می کند.

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا در سخنرانی خود می فرمودند:

سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فِسْقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ، وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةُ اللَّهِ، وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ. (۱)

ناسزا گفتن به مؤمن فسق و جنگ با او کفر و غیبت او معصیت خدا و احترام مالش همچون احترام خون اوست.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

مَنْ ظَلَمَكَ فَقَدْ نَفَعَكَ وَ اضَرَّ بِنَفْسِهِ. (۲)

آن کس که به تو ستم می کند به حقیقت که به تو سود می رساند و به خود ضرر می زند.

پیرمردی از قبیله نخع گفت: به حضرت باقر علیه السلام عرضه داشتم:

إِنِّي لَمَ أَزَلْ وَالِيًا مُنْذُ زَمَنِ الْحَجَّاجِ إِلَى يَوْمِي هَذَا فَهَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ:

فَسَكَتَ ثُمَّ أَعَدَّتْ عَلَيْهِ، فَقَالَ: لَا، حَتَّى تُؤَدِّيَ إِلَى كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ. (۳)

من به طور دائم تا امروز از طرف حجاج بن یوسف ثقفی آن ستمکار بی بدیل فرماندار بودم، آیا برای من از این عمل توبه ای هست؟ می گوید امام باقر در جوابم سکوت کرد، دوباره سؤالم را تکرار کردم حضرت فرمود: نه، مگر این که حق هر صاحب حقی که در ایام حکومت از بین رفته به او باز گردانی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ ظَلَمَ مَظْلَمَةً أَخَذَ بِهَا فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي مَالِهِ أَوْ فِي وُلْدِهِ. (۴)

ص: ۱۶۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۰/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۴۶؛ [۱] من لا یحضره الفقیه: ۵۶۹/۳، حدیث ۴۹۴۶.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۰/۷۲، باب ۷۹، ذیل حدیث ۴۸؛ [۲] الدّعوّات، راوندی: ۲۹۳، حدیث ۴۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۲۹/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۵۹؛ [۳] وسائل الشیعه: ۵۲/۱۶، باب ۷۸، حدیث ۲۰۹۵۹. [۴]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۳۰/۷۲، باب ۷۹، ذیل حدیث ۶۲؛ [۵] الکافی: ۳۳۲/۲، حدیث ۹. [۶]

کسی که ستمی مرتکب شود، انتقام آن ستم از او یا مال او یا فرزندان او گرفته می شود.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثَةٌ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، وَ ثَلَاثَةٌ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ. فَأَمَّا الَّذِينَ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَأَمَامٌ عَادِلٌ وَ تاجرٌ صَدُوقٌ وَ شَيْخٌ أَفْنَى عُمُرِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَ أَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّذِينَ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَأَمَامٌ جَائِرٌ وَ تاجرٌ كَذُوبٌ وَ شَيْخٌ زَانٍ. (۱)

خداوند سه نفر را بدون حساب وارد بهشت می کند و سه نفر را بدون حساب به جهنم می برد. اما آنان که بدون حساب به بهشت می روند:

رهبر عادل، تاجری که شدیداً راستگو است و پیرمردی که عمرش را در طاعت خدا به سر برده است و اما سه نفری که بدون حساب وارد جهنم می شوند:

رهبر ستمگر و تاجر دروغگو و پیرمرد زناکار است.

حضرت صادق علیه السلام از پدران علیهم السلام از علی علیه السلام روایت می کند:

إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رَحَى تَطْحَنُ، أَفَلَا تَسْأَلُونِي مَا طَحْنُهَا؟ فَقِيلَ لَهُ: فَمَا طَحْنُهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: الْعُلَمَاءُ الْفَجْرَةُ، وَ الْقُرَاءُ الْفَسَادُ، وَ الْجَبَابِرَةُ الظُّلْمَةُ، وَ الْوُزَرَاءُ الْخَوْنَةُ، وَ الْعُرَفَاءُ الْكُذْبَةُ. وَ أَنَّ فِي النَّارِ لِمَدِينَةٍ يُقَالُ لَهَا:

الْحَصِينَةُ أَفَلَا تَسْأَلُونِي مَا فِيهَا؟ فَقِيلَ: وَ مَا فِيهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ:

فِيهَا أَيْدِي النَّاكِثِينَ. (۲)

در جهنم آسیائی است که آرد می کند، از من نمی پرسید آرد آن آسیا چیست؟

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۷/۷۲، باب ۸۱، حدیث ۵؛ [۱] الخصال: ۸۰/۱، حدیث ۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۳۸/۷۲، باب ۸۱، حدیث ۱۴؛ [۲] الخصال: ۲۹۶/۱، حدیث ۶۵.

عرضه داشتند چیست؟ فرمود: علمای گناهکار، قاریان فاسق، سلاطین ستمگر، وزیران خائن، خبر گزاران دروغگو. و در آتش شهری است که به آن حصینه می گویند، از من نمی پرسید در آن چیست؟ عرضه داشتند چیست؟ فرمود: بیعت شکنان.

فدای دوست نکردیم جان و دل صد حیف زاختر نرستیم ز آب و گل صد حیف

ز عشق حق نزدیم آتشی بجان نفسی همیشه ز آتش دیویم مشتعل صد حیف

بکام دوست نبودیم یک نفس صد آه رسید دشمن آخر بکام دل صد حیف

جهاز عقبی باقی نمی کنیم دمی بکار دینی فانیم مشتغل صد حیف

گذشت عمر نکردیم از سر اخلاص عبادتی که زند سر ز نور دل صد حیف

نیافت آینه دل صفا ز صیقل ما بماند در دل ما زنگ ز آب و گل صد حیف

(فیض کاشانی)

دعای ۱۵: بیماری یا اندوه و گرفتاری

اشاره

ص: ۱۶۶

«١» اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا لَمْ أزلُ أَتَصَيَّرُ فِيهِ مِنْ سِلامِهِ يَدِينِي وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَحَدَثْتَ بِي مِنْ عِلْمِهِ فِي جَسَدِي «٢» فَمَا أَدْرِي يَا إِلَهِي أَيُّ الْحَالَيْنِ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ؟ وَ أَيُّ الْوَقْتَيْنِ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ؟ «٣» أَوْ قَتِ الصَّحَّةَ الَّتِي هَنَأْتَنِي فِيهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ وَ نَشِطْتَنِي بِهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ فَضْلِكَ وَ قَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ «٤» أَمْ وَقَتِ الْعِلَّةِ الَّتِي مَحَصَّتَنِي بِهَا وَ النُّعْمِ الَّتِي أَتَحَفَّتَنِي بِهَا تَخْفِيفاً لِمَا ثَقُلَ بِهِ عَلَيَّ ظَهْرِي مِنَ الْخَطِيئَاتِ وَ تَطْهِيراً لِمَا انْغَمَسْتُ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَ تَنْبِيهاً لِتَنَاوُلِ التَّوْبَةِ وَ تَذْكِيراً لِمَحْوِ الْحُوبِ بِقَدِيمِ النُّعْمَةِ «٥» وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ مَا كَتَبَ لِي الْكَاتِبَانِ مِنْ زَكَاةِ الْأَعْمَالِ مَا لَا قَلْبٌ فَكَّرَ فِيهِ وَ لَا لِسَانٌ نَطَقَ بِهِ وَ لَا جَارِحَةٌ تَكَلَّفَتْهُ بَلْ إِفْضالاً مِنْكَ عَلَيَّ وَ إِحْساناً مِنْ صَبْرِكَ عَلَيَّ «٦» اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ حَبِّبْ إِلَيَّ مَا رَضَيْتَ لِي وَ يَسِّرْ لِي مَا أَخَلَّتْ بِي وَ طَهِّرْ لِي مِنْ دَنْسِ مَا أَسِيلْتُ وَ امْحُ عَنِّي شَرَّ مَا قَدَّمْتُ وَ أَوْجِدْ لِي حَلَاوَةَ الْعَافِيَةِ وَ أذِقْنِي بَرْدَ السَّلَامَةِ وَ اجْعَلْ مَخْرَجِي عَنْ عِلَّتِي إِلَى عَفْوِكَ وَ مَتَحَوَّلِي عَنْ صِرْعَتِي إِلَى تَجَاوُزِكَ وَ خِلاصِي مِنْ كَرْبِي إِلَى رَوْحِكَ وَ سِلامَتِي مِنْ هَذِهِ الشَّدَّةِ إِلَى فَرَجِكَ «٧» إِنَّكَ الْمُتَفَضِّلُ بِالْإِحْسانِ الْمُتَطَوِّلُ بِالْإِمْتِنانِ الْوَهَّابُ الْكَرِيمُ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ.

[«۱» اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا لَمْ اَزَلْ اَتَصَيَّرْ فِيْهِ مِنْ سَيِّئَاتِيْ وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا اُحْدِثْتُ بِيْ مِنْ عِلَّةٍ فِيْ جَسَدِي «۲» فَمَا اَدْرِيْ يَا اِلٰهِيْ اَيُّ الْحَالِيْنَ اَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ؟ وَ اَيُّ الْوَقْتِيْنَ اَوْلٰى بِالْحَمْدِ لَكَ؟ «۳» اَمْ وَقْتُ الصُّحُوْحِ الَّتِيْ هِنَا تُنِيْ فِيْهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ وَ نَشْطَتِيْ بِهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ فَضْلِكَ وَ قُوَّتِيْ مَعَهَا عَلٰى مَا وَفَّقْتَنِيْ لَهٗ مِنْ طَاعَتِكَ «۴» اَمْ وَقْتُ الْعِلَّةِ الَّتِيْ مَحَّضْتَنِيْ بِهَا وَ النُّعْمِ الَّتِيْ اَتَحَفَّتَنِيْ بِهَا تَخْفِيفًا لِمَا ثَقُلَ بِهِ عَلٰى ظَهْرِيْ مِنَ الْخَطِيْئَاتِ وَ تَطْهِيْرًا لِمَا انْغَمَسْتُ فِيْهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَ تَنْبِيْهًا لِتَنَاوُلِ التَّوْبَةِ وَ تَذَكِيْرًا لِمَحْوِ الْحُوْبَةِ بِقَدِيْمِ النُّعْمَةِ]

خدایا! تو را سپاس بر تندرستی بدنم که پیوسته از آن برخوردار بودم، و تو را سپاس بر بیماری و مرضی که در جسمم پدید آوردی.

ای خدای من! کدام یک از این دو حال، برای سپاس گزاری به درگاهت سزاوارتر، و کدام یک از این دو وقت، برای سپاس و ثنا به پیشگاهت شایسته تر است؟ آیا زمان سلامت که روزی های پاکیزه ات را در آن برایم گوارا فرمودی، و به سبب آن برای به دست آوردن خشنودی و احسانت به من نشاط دادی، و مرا همراه آن، بر آنچه که از اطاعتت توفیق دادی، نیرو بخشیدی. یا هنگام بیماری که مرا به وسیله آن از ناخالصی ها خالص ساختی، و نعمت هایی که به من

هدیه دادی، برای سبک کردن گناهانی که پشتم را گران و سنگین کرده، و پاک کردن زشتی هایی که در آن فرو رفته ام، و آگاهی دادن برای این که توبه را فراگیرم، و به یاد آوردن نعمت های قدیم، برای محو کردن گناهان بزرگ از پرونده ام؟

سلامت جسم و طهارت بدن و لباس

قواعد و قوانین تمام مکتب های معنوی و مادی، در بهداشت بدن و لباس و خوراک و شهر و دیار، به اندازه یک دهم مقررات عالی اسلام نباشد.

قرآن و روایات و دستوره های حکیمانه بزرگان اسلامی، حاوی بسیاری از مسائل بهداشتی است.

یکی از امتیازات دین اسلام، اهمیت زیادی است که برای طهارت و نظافت قائل شده تا آن جا که نظافت را جزء ایمان قرار داده است:

النُّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ. (۱)

پاکیزگی نشانه ایمان است.

در فقه اسلامی طهارت شرط اساسی نماز و بعضی دیگر از عبادات است و به خاطر اهمیت آن فقها در کتابهای خود به بحث طهارت پرداخته اند.

امروزه با پیشرفت بشر در علوم و بهداشت و کشف میکرب و تهیه دستگاه های لابراتوار، اهمیت نظافت و طهارت اسلام و ارتباط آن با سلامتی انسان به خوبی آشکار می شود.

بسیاری از مسائل طهارت و نظافت اسلامی که امروز برای ما امری عادی به نظر می آید تا یک قرن پیش ناشناخته بود و اروپائیان تا قرن شانزدهم میلادی نه تنها به

ص: ۱۷۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۱/۵۹، باب ۸۹؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۱۹/۱۶، باب ۹۲، حدیث ۲۰۰۱۶. [۲]

این مسائل آشنا نبودند، بلکه فرسنگ‌ها از نظافت و پاکیزگی به دور بودند.

چنانکه استاد «دریبر» در «منازعه بین علم و دین» می‌نویسد:

«در این زمان (عصر تمدن اسلامی) مردم پاریس معنای نظافت را نمی‌دانستند و مدفوعات حیوانات و آشغال‌های آشپزخانه‌ها را جلو اطاق‌های خود می‌ریختند و بوی تعفن و مسموم‌کننده از آن بلند بود.

اسلام برای این که مسلمانان همیشه نظیف و پاکیزه باشند، طهارت و نظافت را عبادت و مقدمه نماز که روزی پنج بار تکرار می‌شود و طواف به دور خانه خدا قرار داده است.

طهارت اسلامی تنها نظافت ظاهری بدن و لباس از آلودگی‌ها نیست، بلکه بعضی از آنها مانند وضو، مایه نشاط و روشنائی جسم و روح نیز هست و برخی مانند غسل گذشته از دو اثر فوق، موجب ترمیم آب کاهش یافته بدن نیز خواهد بود و بعضی مانند اسلام پاک‌کننده پلیدی‌های درونی همچون شرک و کفر می‌باشد.

باید خود را از شرک و کفر که پلیدی باطنی است، پاک کرد؛ و از کسانی که آلوده به آن هستند دوری شود که قرآن فرموده است:

إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ (۱)

جز این نیست که مشرکان پلیدند.

پاره‌ای از اوصاف مشرکان

۱ - مشرکان از نظر قرآن کسانی هستند در برابر موحدان که نه تنها اربابان و قدرت‌های مادی را در برابر الله نفی نمی‌کنند، بلکه در برابر صاحب قدرت‌های مادی، رؤسا و سلاطین کرنش می‌ورزند و آنها را مانند خداوند دوست دارند.

ص: ۱۷۲

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» (۱)

و برخی از مردم به جای خدا معبودهایی انتخاب می کنند که آنها را آن گونه که سزاوار است خدا را دوست داشته باشند ، دوست می دارند .

۲ - نیز مشرکان کسانی هستند که در میان مردم تفرقه و اختلاف دینی می افکنند و بجای اتحاد، احزاب گوناگون پدید می آورند و هر کدام تنها حزب و گروه خود را حق و سایرین را باطل می شمارند، قرآن به ما هشدار می دهد که:

وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۲)

و از مشرکان نباشید . * مشرکانی که دینشان را بخش بخش کردند و [سرانجام] گروه گروه شدند ، در حالی که هر گروهی به آنچه [از بخشی از دین] نزد آنان است [به تصور این که حق است] شادمانند !

۳ - و از ویژگی های دیگر اغلب مشرکان، پای بند نبودن به عهد و پیمان است.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَهِدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقِيمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (۳)

چگونه مشرکان را نزد خدا و پیامبرش پیمانی [استوار] تواند بود [در صورتی که همواره پیمان شکنی می کنند] مگر کسانی که با آنان در کنار مسجد الحرام پیمان بسته اید ، پس تا زمانی که [به پیمانشان] با شما پایداری کنند ، شما هم به پیمانتان با آنان پایداری کنید ؛ زیرا خدا پرهیزکاران را دوست دارد .

ص: ۱۷۳

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۶۵. [۱]

۲- (۲) - روم (۳۰) : ۳۱ - ۳۲. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹) : ۷. [۳]

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (۱)

آنان که دینشان را سرگرمی و بازی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفت ، پس ما امروز از یاد می بریمشان ، همان گونه که آنان دیدار امروزشان را از یاد بردند و همواره آیات ما را انکار می کردند .

۱ - کافران همانها هستند که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفته اند.

۲ - زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته است.

۳ - وعده دیدار آخرت را فراموش کرده و خداوند هم در آخرت آنها را فراموش خواهد کرد.

۴ - و چون به آیات الهی می رسند بی دقت دست به انکار می زنند.

۵ - صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۲)

[کافران ، در حقیقت [کر و لال و کورند ، به همین سبب [درباره حقایق [اندیشه نمی کنند .

۶ - وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (۳)

و کسانی که کافر شدند ، سرپرستان آنان طغیان گراند.

۷ - إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ» (۴)

[یاد کن [هنگامی را که کافران [پس از قرارداد صلح حدیبیه [دل هایشان را از تعصب و خشم شدید جاهلی آکنده کردند.

ص: ۱۷۴

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۵۱ [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۷۱ [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۲۵۷ [۳]

۴- (۴) - فتح (۴۸) : ۲۶ [۴]

در رساله نوین درباره معنای کافر چنین آمده است:

«کافر کسی است که از اسلام برگردد و یا مسلمان بوده ولی منکر ضروریات دین مانند نماز، روزه و حج شود، به طوری که انکارش به انکار رسالت یا تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله یا ناقص شمردن شریعت مقدس اسلام برگردد، یا گفتار و کردار کفرآمیز از وی صادر شود، خواه مرتد «برگشته از اسلام» و خواه کافر اصلی، خواه حربی «کسی که با مسلمانان سرچنگ دارد» و خواه ذمی «کسی که در پناه اسلام به سر می برد».

نواصب، «دشنام دهندگان به ائمه علیهم السلام» و خوارج «قیام کنندگان علیه امام» و غالی «غلو کننده درباره ائمه به طوری که موجب انکار الوهیت یا توحید و یا نبوت شود» کافرند. (۱) در هر صورت طهارت در اسلام امری مهم و برنامه ای فوق العاده است که شامل تمام امور ظاهر و باطن می باشد.

از جمله اموری که در اسلام مراعات آن لازم شمرده شده، بهداشت در غذا و اعتدال در خوراک و رعایت نظافت و پاکیزگی و سلامت بدن می باشد و به اندازه ای در اسلام حائز اهمیت است که؛ از بزرگان دین نقل شده است:

الْعَقْلُ السَّلِيمُ فِي الْجِسْمِ السَّلِيمِ. (۲)

عقل سالم در بدن سالم است.

برای حفظ سلامت جسم و صحت بدن که بالاترین سرمایه برای عبادت و کار و کوشش و انجام کار خیر و خلاصه تأمین سعادت دنیا و آخرت است، دستورهای زیاد و مفیدی در قرآن و روایات وارد شده است:

ص: ۱۷۵

۱- (۱) - رساله نوین: ۴۷.

۲- (۲) - الشفاء الروحی، بغدادی: ۳۲۵؛ النظام السياسي فی الاسلام، قرشی: ۲۹۵.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» (۱)

ای اهل ایمان! هنگامی که به [قصد] نماز برخیزید، صورت و دست هایتان را تا آرنج بشویید و بخشی از سرتان و روی پاهایتان را تا برآمدگی پشت پا مسح کنید و اگر جنب بودید، غسل کنید.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (۲)

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همه آلودگی ها] پاکیزه می کنند؛ دوست دارد.

وَتِيَابِكُمْ فَطَهِّرُوا» (۳)

و جامه ات را پاک کن.

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ» (۴)

از پلیدی کناره گیری کنید.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» (۵)

سپس باید آلودگی های خود را [که در مدت مُحرم بودن و قربانی کردن و سر تراشیدن بر بدن هایشان قرار گرفته] برطرف کنند.

سلامتی تن و زیبایی و شادابی آن، از جمله اموری است که جزء رسالت اسلام

ص: ۱۷۶

۱- (۱) - مائده (۵) : ۶ [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۲۲ [۲]

۳- (۳) - مدثر (۷۴) : ۴ [۳]

۴- (۴) - حج (۲۲) : ۳۰ [۴]

قرار گرفته است، بطوری که شخص در ترازوی اسلام، آن وزن و احترام شایسته را پیدا نمی کند، مگر این که به نظافت بدن و مسائل بهداشتی با جدّیت پایبند بوده و در خوراک و پوشاک و مسکن و وضع ظاهرش از چرک و کثافات و حالات نفرت آور به دور باشد.

سلامتی و پاکی بدن نه تنها از لحاظ مادی مایه سعادت است بلکه اثر عمیقی هم در تربیت روحی و معنوی و موفقیت در قیام به وظایف زندگی دارد، آن چنان وظایفی که قیام به آنها بدون داشتن بدن چابک و تن سالم و بنیه نیرومند و با ظرفیت، ممکن نیست.

اسلام هم، بدن را گرامی شمرده، لذا پاکی کامل آن را اساس ضروری برای هر نماز قرار داده و نماز را هم در شبانه روز پنج نوبت واجب کرده که در آنها باید اعضای ظاهری از قبیل دست ها و آرنج ها و سر و پاها که در معرض گرد و خاک و کثافات و غیره، بیشتر قرار می گیرد، با آب پاک و نظیف شسته شود، علاوه بر این، در حالاتی هم از قبیل جنابت، شستشوی تمام بدن را واجب کرده است.

آیات فوق موضوع دیگری، یعنی آرایش و تجمّل و پوشیدن زیباترین و نظیف ترین جامه ها را نیز در هنگام شرکت در مجالس عمومی که مساجد را نمونه مهم آنها شمرده است توصیه می کند.

البته این تجمّل ساده و طبیعی غیر از آن تجمّل های جلف و سبک و مصنوعی بی شخصیت ها می باشد. بلکه مقصود تجمّل و نظافتی است توأم با وقار و شخصیت، توأم با نظافت و زیبایی روح که از آن، به توبه کاری، یعنی روگردانی از گناه و به تعبیر دیگر آرایش روحی تعبیر کرده است، پس مردمی که دارای این حالند، آنان به مصداق این آیه (۱)، نظیف واقعی بوده و محبوب خدایند. (۲)

ص: ۱۷۷

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۲۲.

۲- (۲) - اخلاق قرآن: ۸۳.

برون نرفته زخود حسن یار نتوان دید درون بیضه صفای بهار نتوان دید

خط عذار تو بارست بر دل عشاق که چشم آینه را درغبار نتوان دید

بریز خون مرا و خممار خود بشکن که چشم مست تو را در خممار نتوان دید

لطافت رخ ازین بیشتر نمی باشد که بی نقاب تو را آشکار نتوان دید

تلاش دیدن آن گلغذار ساده دلی است به دیده ای که ره انتظار نتوان دید

ره صلاح به دست آر در جوانی ها که پیش پا به چشم مزار نتوان دید

(صائب تبریزی)

آیاتی که در قرآن مجید دربارهٔ منافع آب و این که از مهمترین مطهرات است و هر موجود زنده از این مایه «حیات مایه» هستی گرفته، نازل شده از معجزات شگفت آور کتاب خداست.

آب در روایات

در بحار الانوار مسائل مهمی دربارهٔ آب ذکر شده، تا بیش از پیش روشن شود که اسلام چه اندازه برای بهداشت بدن و سلامت جسم و نظافت همه جانبه زندگی اهمیت و ارزش قائل است. (۱) امام صادق علیه السلام فرمود:

سرور نوشابهٔ اهل بهشت، آب است. (۲) و نیز حضرت فرمود:

آب زمزم درمان است. (۳)

ص: ۱۷۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۴۵/۶۳، باب ۱ - ۴، کتاب السماء و العالم.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۵۰/۶۳، باب ۱، حدیث ۱۶؛ مکارم الاخلاق: ۱۵۵، الفصل السابع فی منافع المیاه. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۵۰/۶۳، باب ۱، ذیل حدیث ۱۶؛ مکارم الأخلاق: ۱۵۵. [۲]

آب زمزم، درمان هر درد و امان از هر ترس است. (۱) حضرت صادق علیه السلام به خالد بن جریر فرمود: که اگر من نزد شماها بودم هر روز سر نهر فرات می رفتم و غسل می کردم و هر روز یک دانه انار می خوردم. (۲) علی علیه السلام فرمود: بر تب دار آب سرد بپاشید که گرمی بدن آن را براندازد. (۳) حضرت صادق علیه السلام فرمود: آب خنک، داغی را خاموش کند و صفرا را آرام نماید و خوراک را در معده آب کند و تب را از میان بردارد. (۴) و نیز حضرت فرمود: هر کدام به حمام روید سه مشت از آب داغ بنوشید که چهره را خرم تر کند و درد تن را از بین ببرد. (۵) و نیز حضرت فرمود: آب جوشیده برای هر چه خوبست و به هیچ چیز زیان ندارد. (۶) امام رضا علیه السلام فرمود: آب هفت جوش که هر بار در ظرفی جوشیده، تب را از بین ببرد و ساق ها و گام ها را قوت بخشد. (۷) از ابن عباس روایت شده: آب زمزم تب و سردرد را معالجه کند و سرکشیدن در آن دیده را روشن نماید، هر که برای درمان نوشد؛ خداوند شفایش بخشد و هر که برای گرسنگی از آن بیاشامد خداوند سیرش کند. (۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آب سرور نوشابه ها در دنیا و آخرت است. (۹)

ص: ۱۷۹

-
- ۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۵۰/۶۳، باب ۱، ذیل حدیث ۱۶؛ مکارم الأخلاق: ۱۵۶. [۱]
 - ۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۵۰/۶۳ - ۴۵۱، باب ۱، ذیل حدیث ۱۶؛ مکارم الاخلاق: ۱۵۶. [۲]
 - ۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۵۰/۶۳ - ۴۵۱، باب ۱، ذیل حدیث ۱۶؛ مکارم الاخلاق: ۱۵۶. [۳]
 - ۴- (۴) - بحار الأنوار: ۴۵۱/۶۳، باب ۱، ذیل حدیث ۱۶؛ مکارم الأخلاق: ۱۵۷. [۴]
 - ۵- (۵) - بحار الأنوار: ۴۵۱/۶۳، باب ۱، ذیل حدیث ۱۶؛ مکارم الأخلاق: ۱۵۷.
 - ۶- (۶) - بحار الأنوار: ۴۵۰/۶۳ - ۴۵۱، باب ۱، ذیل حدیث ۱۶؛ مکارم الاخلاق: ۱۵۶. [۵]
 - ۷- (۷) - بحار الأنوار: ۴۵۰/۶۳ - ۴۵۱، باب ۱، ذیل حدیث ۱۶؛ مکارم الاخلاق: ۱۵۷.
 - ۸- (۸) - بحار الأنوار: ۴۵۱/۶۳، باب ۱، ذیل حدیث ۱۷؛ مستدرک الوسائل: ۱۸/۱۷، باب ۱۳، حدیث ۲۰۶۱۷.
 - ۹- (۹) - بحار الأنوار: ۴۵۱/۶۳، باب ۱، حدیث ۱۸؛ مستدرک الوسائل: ۵/۱۷، باب ۱۳، حدیث ۲۰۵۶۶.

آب ناودان درمان بیمار است، آب باران درمان همه دردهاست.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: دو چیز در درون در نیاند مگر این که برای آن بهبودی آورند: انار و آب نیم گرم. (۱) حضرت علی علیه السلام فرمود: گرمی تب را با بنفشه و آب سرد بشکنید. (۲) و نیز حضرت فرمود: آب باران را بنوشید که تن را پاک کند و بیماری ها را علاج نماید. خداوند در سوره انفال فرموده است:

وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَ كُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ» (۳)

و برایتان آبی از آسمان نازل کرد تا شما را به وسیله آن [از آلودگی ها] پاک کند، و وسوسه شیطان را [که از بدترین کثافات است] از شما برطرف نماید، و دل هایتان را استحکام دهد، و گام هایتان را به آن استوار و پا برجا کند. (۴) این آیه در جنگ بدر نازل شد، آن جا که مسلمانان بر تپه خاکی منزل داشتند که پا در آن فرو می رفت و بی آب بود و خوابیدند و بیشتر شان محتلم شدند و شبانه باران بر آنها بارید تا در وادی روان شد، مسلمانان غسل کردند و زمین زیر پای آنان محکم شد، گام هایشان برای جنگ استوار گشت و پلیدی شیطان که جنابت و وسوسه بود از آنان دور شد و دلشان به اعتماد بر لطف حق به هم پیوست.

ابن ابی طیفور پزشک می گوید: بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم و ایشان را از نوشیدن آب نهی کردم، حضرت فرمود: آب باکی ندارد، خوراک را در معده هموار می سازد و

ص: ۱۸۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۵۳/۶۳، باب ۱، حدیث ۲۴؛ وسائل الشیعه: ۳۳/۲۵، باب ۱۰، حدیث ۳۱۰۸۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۵۳/۶۳، باب ۱، حدیث ۲۶؛ وسائل الشیعه: ۲۹/۲۵، باب ۱۰، حدیث ۳۱۰۷۷.

۳- (۳) - انفال (۸): ۱۱. [۱]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۴۵۳/۶۳، باب ۱، حدیث ۲۷؛ الکافی: ۳۸۷/۶، حدیث ۲. [۲]

خشم را فرو می‌نشاند و خرد را بیفزاید و صفرا را خاموش کند. (۱) مردی به نام صارم روایت می‌کند که:

یکی از هم‌کیشان ما در مکه بیمار شد تا به بستر مرگ افتاد و من به امام صادق علیه السلام در راه برخورددم و فرمود: ای صارم! فلانی چه کرد؟ گفتم: من او را در حال مرگ وانهادم فرمود: اگر من در آن جا بودم او را از آب ناودان (باران) می‌نوشاندم. آنگاه آن را از هر که جستجو کردیم نیافتیم، در این میان بودیم که ابری برآمد و غزید و درخشید و بارید، سپس نزد کسی در مسجد رفتم و یک درهم به او دادم و یک ظرف از او گرفتم و آب ناودان را در آن ریخته بالای سر بیمار رفتم و به او نوشاندم، از کنارش برنخاسته بودم که جرعه‌ای خورد و بهبودی یافت. (۲) آب از پاک‌کنندگان است و شستشوی بدن و لباس و منزل و غسل کردن با آن و مداومت وضو به این مایه حیات و طهارت و نوشیدن آن و مداوای به این نعمت بی‌نظیر حق، لازمه حیات و برای مردم مؤمن که در مسیر عبادت حق و خدمت به خلق به سر می‌برند، دارای ثواب اخروی است.

البته اسراف در آب، در فرهنگ مقدس اسلام همانند اسراف در سایر نعمت‌های الهی مذمت شده و انسان مسرف از دایره محبت الهی خارج است.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (۳)

زیرا خدا اسراف‌کنندگان را دوست ندارد.

ص: ۱۸۱

۱- (۱) - الکافی: ۳۸۱/۶، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۳۷/۲۵، باب ۴، حدیث ۳۱۷۸۲؛ المحاسن: ۵۷۲/۲، باب ۱، حدیث ۱۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۵۷/۶۳، باب ۱، حدیث ۴۴؛ المحاسن: ۵۷۴/۲، باب ۳، حدیث ۲۴.

۳- (۳) - اعراف (۷): ۳۱.

آن که در مصرف کردن نعمت ها، هماهنگ با دستورهای حضرت حق است، محبوب خدا است و محبوب خدا به تمام فیوضات الهی راه دارد.

میان کعبه و ما گرچه صد بیابان است در پیچه ای زحرم در سراچه جان است

بجان ملازم آن آستانه باش ای دل که بار تن به کعبه بردن آسان است

اگر عزیمت خاک در حرم داری کفن بپوش چو آبی چنانکه فرمان است

زبوستان رخت گل کسی تواند چید که خار بادیه اش در نظر چو ریحان است

به بال همت اگر می پری زخار مپرس چرا که طایر قدس ایمن از مگیلان است

بیا و بنگر اگر چشم خرده بین داری که سنگریزه بطحا عقیق و مرجان است

مپای خواجه که خضر از برای خدمت تو زلال بر کف و موقوف در بیابان است

شنیده ام که به حجاج عاشقی می گفت که کعبه من سرگشته کوی جانان است

طواف کعبه دل گر میسرت گردد عماد حج من سرگشته در جهان آن است

(عماد فقیه کرمانی)

حفظ سلامت بدن و بهداشت دهان و دندان و مواد خوراکی و پوشاکی و شهر و دیار بر هر مسلمانی واجب شرعی و ضربه زدن به بدن به هر شکل و صورتی حرام و در قیامت همراه با عذاب است.

اسلام عزیز، برای بهداشت بدن و تمام امور زندگی اهمیت زیادی قائل است تا جای که دستورهای بسیار مهمی برای تداوم سلامت یا بازگشت به سلامت در قرآن مجید و روایات ارائه فرموده و امت را از آنچه برای سلامت انسان زیان دارد؛ بر حذر داشته است.

اسلام و دستورهای بهداشتی

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ * إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ
وَمَا أَهْلَ بِهِ لَعْنِ اللَّهِ

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَاعَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱)

ای اهل ایمان! از انواع میوه ها و خوردنی های پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم، بخورید و خدا را سپاس گزارید، اگر فقط او را می پرستید. * جز این نیست که خدا [برای مصون ماندن شما از زیان های جسمی و روحی] مردار و خون و گوشت خوک و حیوانی را که [هنگام ذبح] نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام کرده. پس کسی که [برای نجات جانش از خطر] به خوردن آنها ناچار شود، در حالی که خواهان لذت نباشد و از حد لازم تجاوز نکند، گناهی بر او نیست؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

آیه کریمه تصریح می کند به این که لاشه و خون و گوشت خوک و قربانی غیراسلامی را نباید خورد؛ زیرا طبیعی است حیوانی که مرده، بر اثر مرض یا به سبب پیری از بین رفته است، هرگاه بر اثر مرضی مرده باشد شکمی نیست که جسم آن از مواد غیر طبیعی و مضر مسموم گردیده و آثار این قبیل سموم به قدری قوی است که حتی اگر میکرب آن را به وسیله آتش عقیم نمایند باز زیان آن از بین نمی رود.

جسم مرده در چنین حالتی شبیه غذای تخمیر شده ای است که هر چه میکرب های آن را به وسیله حرارت عقیم نمایند با این حال برای انسان مضر است و چه بسا خوردن آن منتهی به مرگ گردد.

همین طور خون؛ زیرا قسمت عمده خون که از بافت هاست و مهم ترین عنصری که در آن وجود دارد گلبول های قرمزی است که مرکب از سلول های زنده است و نیز

ص: ۱۸۳

مقداری ترشحات بدن با خون ترکیب شده است که به وسیله بول یا عرق بایستی از جسم خارج شود.

بنابراین خون ممزوجی است مرکب از مقداری مواد مفید و بسیاری از مواد مضر که بایستی به صورت ترشح از بدن خارج شود، پس اگر خون از حیوان مریض باشد خوردنش مضرتر خواهد بود و خوردن گوشت پیش از آن که خون از بافت های آن بیرون رود بسیار زیان آور است؛ زیرا خون دارای مواد مضرّی است که با سرعت در بافت های جسم حیوان ایجاد تخمیر می کند و گوشت را برای خوردن ناسازگار می سازد و هرگاه مرگ حیوان بر اثر پیری باشد ضررش مانند ضرر مرده ای است که مرض باعث مرگش شده؛ زیرا معنی پیری انحلال تدریجی بافت های جسم است و مسلم است که انحلال هیچ یک از بافت ها جز به واسطه ضعیف طبیعی یا مرض تدریجی که در گوشت حیوان محسوس است صورت نمی گیرد، در این صورت از ارزش غذایی و قابلیت هضم آن می کاهد.

از نظر پزشکی مسلم است که گوشت حیوان سالمی که ذبح شود و خونش گرفته شود بهترین غذاهاست و هیچ گونه ضرری در آن وجود ندارد، بر خلاف حیوان مریض و مرده ای که گوشتش با خون آمیخته باشد.

خوک غالباً مبتلا به امراضی می شود که خوردن گوشتش زیان آور است و ثابت می باشد که ضرر گوشت خوک از سودش بیشتر است.

قسمتی از خوک ها در پاره ای از نواحی آمریکا دچار مرضی موسوم به «ترکتیا» هستند و آن یک نوع کرم خطرناکی است که اگر انسان مبتلا به آن گردد به طور عموم مسموم می شود و از عوارض آن ایجاد اسهالی مانند وباست که گاهی منتهی به مرگ می گردد و مهم تر این که گوشت خوک آلوده را ممکن نیست به سهولت از این مرض تطهیر نمایند، حتی جوشاندن مختصر در آب گرم، یا داغ کردن آن نیز کافی نیست و هرگاه آلودگی گوشت زیاد باشد پس از تطهیر طبعی نیز قابل تغذیه نخواهد بود، این جا حکمت دین اسلام در اجتناب از ضرری که پرهیز از آن ممکن نیست آشکار می شود و بدیهی است بهترین طریقه احتراز، امتناع از خوردن آن است.

موادی که برای بدن لازم است و نوشیدنی هائی که مورد احتیاج جسم است، با دست لطف حضرت حق به طور گسترده بر سر سفره طبیعت قرار داده شده و هر کسی در حد امکانش می تواند به آن دسترسی داشته باشد، از این جهت هیچ انسانی در هیچ عصری نیاز به عناصری که حرام اعلام شده پیدا نمی کند.

حلال خوری در اخلاق و رفتار و حالات و مسائل باطنی و روانی انسان نیز اثر بسزائی دارد، چنانچه برای مواد حرام و خبیث اثر معکوسی در تمام شؤون زندگی است، در حدی که در مقتل آمده است: حضرت حسین علیه السلام خطاب به لشکریان عمر بن سعد لعین فرمود:

فَقَدْ مَلِئْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ. (۱)

شکمهایتان از حرام خدا پر شده است.

و این حرام در شؤون معنوی و حالات روانی ایشان، آن چنان اثر بدی گذاشت که دست به کشتن پاک ترین انسان ها آلوده گردید!

ای دل ار آشنای این کوی وصل بیگانگان چه می جویی

بگذر از خود که در حریم وصال درنگنجی اگر چه یک مویی

رقص ها کن ز زخم چو گانش که به میدان عشق چون گویی

جوی جویان به سوی دریا رو از چه سرگشته اندرین جویی

چون بدان بحر آشنا گشتی بکش از تن لباس در تویی

غرقه بحر وحدت ارباشی خود نماند تویی و هم اویی

چون به معنی رسیدی از صورت از تو زیبا بود اگر گویی

که جهان صورتست و معنی یار لیس فی الدار غیره دیار

(منصور حلاج)

ص: ۱۸۵

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۱)

ای اهل ایمان! روزه بر شما مقرر و لازم شده، همان گونه که بر پیشینیان شما مقرر و لازم شد، تا پرهیزکار شوید.
برای روزه سه فائده است:

اول: از جهت روحی که مهم ترین فلسفه این واقعیت است به عهده علوم روحی و عرفانی است.

دوم: از جهت اخلاقی و این بر عهده دانشمندان علم اخلاق اسلامی است.

سوم: از جهت مادی، بهداشت جسم است.

مسلم است که روزه در حالات زیادی مفید است و در پاره ای از امور، علاج منحصر می باشد و گاهی بهترین راه علاج است.

علاج امراج با روزه

برای معالجه در موارد زیر از روزه استفاده می شود:

۱ - اضطرابات مزمن امعاء و هنگامی که همراه با تخمیر مواد زلالیه و مواد نشاسته ای باشد.

در این موقع روزه مخصوصاً از جهت نیاشامیدن آب میان دو خوراک و ایجاد فاصله طولانی نوبت های غذا علاج قطعی است و این خصوصیات در مورد روزه ماه رمضان کاملاً رعایت شده است.

۲ - هنگام زیاد شدن وزن که ناشی از زیادی خوراک و کمی حرکت باشد، در این

ص: ۱۸۶

مورد روزه با رعایت اعتدال در غذا و وقت افطار و اکتفای به آب هنگام سحر از هر قسم معالجه مفیدتر است.

۳- زیادی فشار خون، این مرض بر اثر پرخوری و انفعالات نفسانی رو به ازدیاد می رود و در چنین هنگامی ماه رمضان ماه نعمت و برکت است، مخصوصاً اگر وزن شخص بیشتر از وزن طبیعی امثالش باشد.

۴- مرض قند، آن نیز مانند فشار خون رو به انتشار می رود، البته در اوائل غالباً توأم با سنگینی بدن است، در این صورت باز روزه علاج نافع می باشد؛ زیرا مرض قند با تقلیل در چاقی تخفیف می یابد، در مواردی که مرض قند به طور خفیفی وجود داشته باشد پنج ساعت پس از خوردن غذا، قند در خون به کمتر از میزان طبیعی پایین می آید و پس از ده ساعت به کمترین حدّ طبیعی می رسد.

حتی بعد از پیدایش آمپول انسولین «مخصوصاً وقتی که وزن مریض از حدّ طبیعی تجاوز کند» مهم ترین معالجه روزه است.

۵- در مورد التهاب حاد و مزمن کلیه که مقرون با ترشح و تورّم باشد.

۶- در مورد امراض قلب که توأم با تورّم باشد.

۷- التهاب مزمن مفاصل، خاصه وقتی که توأم با امراض چاقی باشد، به طوری که غالب زنها پس از سن چهل سالگی به آن مبتلا می شوند.

در ماه رمضان عوارض این مرض به درجات خفیف تر از مواقعی است که برق و خون گرفتن و ادویه و تمام وسایل طبّ جدید به کار برده می شود.

ممکن است بگویند در مورد امراض که روزه علاج قاطع شناخته می شود محتاج به دستور پزشک است و روزه اسلامی وظیفه اشخاص سالم و تندرست است.

در پاسخ؛ این بیان صحیح است، ولی فایده روزه برای افراد سالم همانا جلوگیری از این امراض است، خصوصاً امراضی که در ارقام ۱ و ۲ و ۳ و ۷، ذکر

شد.

نکته دیگر این است که: تمام این امراض در انسان تدریجاً بروز می نمایند، به طوری که در آغاز پیدایش تشخیص صحیح آن ممکن نیست، به این معنی که نه شخص مریض و نه پزشک هیچ کدام نمی توانند در اول ظهور مرض آن را بشناسند؛ زیرا طب هنوز آن قدر پیشرفت ننموده است که همه موجبات و علل امراض را بشناسد، ولی چیزی که از نظر طبّی برای جلوگیری از این امراض قطعاً باید اجرا شود، فقط روزه گرفتن است.

طبق آمار؛ قطعی شده است که هرگاه در بدن چربی زیاد و چاقی پدید آید، برای قبول مرض قند، وزیادی فشار خون و التهاب مزمن مفاصل و غیر آن مستعد و از طرف دیگر به هر نسبت که از وزن بدن کاسته شود به همان نسبت استعداد پذیرفتن این امراض نیز کمتر خواهد شد و از این رو شرکت های بیمه جز با شرایط سنگین، حاضر نیستند سلامتی اشخاص را که وزن آنها زیاد است بیمه نمایند.

در هر حال سالی یک بار روزه گرفتن بهترین وسیله برای جلوگیری از همه این امراض می باشد.

مضرات شراب

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا» (۱)

درباره شراب و قمار از تو می پرسند ، بگو : در آن دو ، گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است ، و گناه هر دو از سودشان بیشتر است .

شراب از هر نوعش ماده الکلی است، این ماده به مقدار کمی در جسم انسان

ص: ۱۸۸

برای هضم مواد قندی، مانند عسل دارای فوائد طَبّی است.

ولی چیزی که مسلم است این است که فایده وجود الکل در بدن منحصر به همین مقدار مختصر است و هرگاه از این حدّ تجاوز کرد ایجاد زیان های زیادی می نماید، باعث التهاب مزمن اعصاب و کلیه و تصلّب شرابین و تَجَرّ کبد و ضعف قلب خواهد گردید.

چرا از خوردن مقدار کمی از شراب ممنوع باشیم؟ زیرا الکل با سایر مواد فرق دارد، به این معنا که حتی مقدار مختصر آن از نیروی اراده و قدرت نفس می کاهد و انفعالات نفسانی به وسیله آن فزونی می گیرد و جای خطر همین است؛ زیرا شخصیت انسان را عوض می کند و اراده آدمی را از صورت طبیعی و حقیقی خارج می سازد.

در حالت عادی با این که اشخاص می دانند افراط در شرب الکل تا چه حد مضر است، از خوردن آن خودداری نمی کنند، بدیهی است هرگاه مقدار کمی از آن را مصرف نمودند و تحت تأثیر آن قرار گرفتند به طریق اولی قادر بر جلوگیری از مقدار بیشتر نخواهد بود!

اسلام برای حفظ سلامت بدن و خانواده و اجتماع و اقتصاد، مردم را از نوشیدن و خرید و فروش هر نوع شرابی و هر مقدار آن منع می کند و خوردن و خرید و فروش آن را چه کم و چه زیاد معصیت می داند و مرتکب آن مستحق عذاب آخرت است.

حرمت شراب در روایات

نعمان بن بشیر می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مِنَ الْعَنْبِ خَمْرًا، وَإِنَّ مِنَ الزَّيْبِ خَمْرًا، وَإِنَّ مِنَ التَّمْرِ خَمْرًا،

ص: ۱۸۹

وَ أَنَّ مِنَ الشَّعِيرِ خَمْرًا، إِلَّا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْهَاكُمْ عَنْ كُلِّ مُشْكِرٍ. (۱)

ای مردم! از انگور و از کشمش و از خرما و از جو شراب هست، آگاه باشید که من شما را از هر مست کننده ای نهی می کنم.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

يَأْتِي شَارِبُ الْخَمْرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ، مُدْلِعًا لِسَانَهُ، يَسِيلُ لُعَابُهُ عَلَى صَدْرِهِ، وَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَسْقِيَهُ مِنْ بئرِ خَبَالٍ. قَالَ: قُلْتُ: وَمَا بئرُ خَبَالٍ؟ قَالَ: بئرٌ يسيلُ فيها صديدُ الزَّناهِ. (۲)

مشروب خور با چهره سیاه وارد محشر می شود، در حالی که زبانش از کام به درآمده و آب دهانش بر سینه می ریزد و بر حضرت حق است که او را از چاه خبال بنوشاند، راوی می گوید: به حضرت عرضه داشتیم: چاه خبال کدام است؟ فرمود: چاهی است که از آن چرک و خون زناکاران جاری است.

امام صادق علیه السلام به یونس بن ظبیان فرمود:

يَا يُونُسُ ابْلِغْ عَنِّي أَنَّهُ مَنْ شَرِبَ جُرْعَةً مِنْ خَمْرٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ أَنْ شَرِبَهَا حَتَّى يَشِيكَرَ مِنْهَا نُزِعَ رُوحُ الْإِيمَانِ مِنْ جَسَدِهِ وَ رُكِبَتْ فِيهِ رُوحٌ سَخِيفَةٌ حَبِيثَةٌ مَلْعُونَةٌ. (۳)

از جانب من به عطیه بگو، به حقیقت هر کس پیمانه ای از شراب بنوشد، خدا و ملائکه و انبیا و تمام اهل ایمان او را لعنت کنند و اگر تا حدّ مستی بخورد،

ص: ۱۹۰

-
- ۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۲۵/۲۸۰، باب ۱، حدیث ۳۱۹۱۰؛ [۱] الأملی، شیخ طوسی: ۳۸۱، حدیث ۸۱۸. [۲]
۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۲۵/۲۹۶، باب ۹، حدیث ۳۱۹۴۷؛ [۳] تهذیب الاحکام: ۹/۱۰۳، باب ۲، حدیث ۱۸۳.
۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۲۵/۲۹۷، باب ۹، حدیث ۳۱۹۴۹؛ [۴] تهذیب الاحکام: ۹/۱۰۵، باب ۲، حدیث ۱۹۱.

روح ایمان از او بیرون رود و به جای آن روح پست خبیثه ملعونه ای وارد گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ شَرِبَ شَرْبَةً مِنْ خَمْرٍ لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ صَلَاتُهُ اَرْبَعِينَ يَوْمًا. (۱)

کسی که پیمانه ای از شراب بخورد، تا چهل روز نمازش قبول نشود.

مفضل بن عمر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: خداوند به چه سبب شراب را حرام کرد؟ فرمود: به این خاطر حرام کرد که در خوردن آن فساد وجود دارد، مشروب خوار دچار ارتعاش می شود و آبرویش بر باد می رود و ساختمان جوانمردیش خراب می گردد و مستی مشروب او را به انجام تمام محرمات و خونریزی و زنا وادار می کند و از این که به محرم خویش تجاوز کند ایمنی ندارد. (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شَارِبُ الْخَمْرِ لَا يُعَادُ إِذَا مَرِضَ، وَلَا يُشْهَدُ لَهُ جَنَازَةٌ، وَلَا تُرَكُّوهُ إِذَا شَهِدَ، وَلَا تُزَوِّجُوهُ إِذَا خَطَبَ، وَلَا تَأْتِمُونَهُ عَلَى أَمَانِهِ. (۳)

مشروب خور به وقتی که مریض شد، عیادت نشود و بر جنازه اش حاضر نگردد و چون بر چیزی شهادت داد، برای شهادتش زمینه قبول به وجود نیارید و چون از شما دختر خواست به او دختر ندهید و او را در امانت گذاشتن نزدش امین بدانید.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

إِنَّ الْخَمْرَ رَأْسُ كُلِّ آثَمٍ. (۴)

ص: ۱۹۱

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۲۹۸/۲۵، باب ۹، حدیث ۳۱۹۵۳؛ [۱] تهذیب الاحکام: ۱۰۸/۹، باب ۲، حدیث ۲۰۲.

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۳۰۵/۲۵، باب ۹، حدیث ۳۱۹۷۰، [۲] علل الشرایع: ۴۷۶/۲، حدیث ۲. [۳]

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۳۱۰/۲۵، باب ۱۱، حدیث ۳۱۹۸۱؛ [۴] الکافی: ۳۹۶/۶، حدیث ۴. [۵]

۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۳۱۵/۲۵، باب ۱۲، حدیث ۳۱۹۹۳؛ [۶] الکافی: ۴۰۲/۶، حدیث ۳. [۷]

به حقیقت که شراب در رأس تمام گناهان است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالَ، وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ. (۱)

خداوند برای بدی قفل ها قرار داده که کلید این قفل ها شراب است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مُدْمِنُ الخَمْرِ يَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ كَعَابِدٍ وَثَنٍ. (۲)

دائم الخمر در قیامت خدا را همچون بت پرست ملاقات می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا انْحَبَسَتْ صَلَاتُهُ اَرْبَعِينَ يَوْمًا، فَإِنْ مَاتَ فِي الْأَرْبَعِينَ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَ اِنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ. (۳)

هر کس مست کننده بنوشد، نمازش چهل روز از قبولی حبس می شود و اگر در آن چهل روز بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده و اگر توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ، وَ مَا اسْكُرَ كَثِيرُهُ فَفَقِيلُهُ حَرَامٌ. (۴)

هر مست کننده ای حرام است و هر ماده ای که زیادش مست کند، کم آنها هم حرام

ص: ۱۹۲

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۳۱۵/۲۵، باب ۱۲، حدیث ۳۱۹۹۴؛ [۱] الکافی: ۴۰۳/۶، حدیث ۵. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۳۱۸/۲۵، باب ۱۳، حدیث ۳۲۰۰۲؛ [۳] الکافی: ۴۰۴/۶، حدیث ۴. [۴]

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۳۲۴/۲۵، باب ۱۴، حدیث ۳۲۰۲۱؛ [۵] الکافی: ۴۰۰/۶، حدیث ۱. [۶]

۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۳۳۷/۲۵، باب ۱۷، حدیث ۳۲۰۶۲؛ [۷] الکافی: ۴۰۹/۶، حدیث ۷. [۸]

عَنْ قَائِدِ بْنِ طَلْحَةَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيذِ يُجْعَلُ فِي الدَّوَاءِ، قَالَ:

لَا يَتَّبَعِي لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَشِفِي بِالْحَرَامِ. (۱)

قاید بن طلحه می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم شراب را به وقت لزوم جزء داروی درد به حساب بیاورند؟ حضرت فرمود: سزاوار نیست کسی از حرام شفا بخواند.

سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ دَوَاءٍ عُجِنَ بِخَمْرٍ، فَقَالَ: مَا أَحَبُّ أَنْ أَنْظَرَ إِلَيْهِ وَلَا اسْمُهُ فَكَيْفَ اتَدَاوَى بِهِ؟ (۲)

از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از دوائی که با شراب آمیخته شده، حضرت فرمود: دوست ندارم به آن نظر کنم و بویش را استشمام نمایم، چگونه آن را داروی درمان قرار دهم؟

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

لَا تُجَالِسُوا شُرَابَ الْخَمْرِ فَإِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا نَزَلَتْ عَمَّتْ مَنْ فِي الْمَجْلِسِ. (۳)

با مشروب خواران مجالست نکنید که لعنت خدا وقتی برسد، تمام اهل مجلس را می گیرد.

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ: وَنَهَى عَنْ بَيْعِ النَّزْدِ وَانْ يُشْتَرَى الْخَمْرُ وَانْ يُشَقَى الْخَمْرُ قَالَ: وَقَالَ: عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَغَارِسَهَا، وَعَاصِرَهَا، وَشَارِبَهَا، وَسَاقِيَهَا، وَبَايِعَهَا، وَمُشْتَرِيَهَا، وَآكِلَ ثَمَنِهَا، وَحَامِلَهَا، وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ. (۴)

ص: ۱۹۳

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۳۴۵/۲۵، باب ۲۰، حدیث ۳۲۰۸۵؛ [۱] الکافی: ۴۱۴/۶، حدیث ۸. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۳۴۵/۲۵، باب ۲۰، حدیث ۳۲۰۸۶؛ [۳] بحار الأنوار: ۹۰/۵۹، باب ۵۲، حدیث ۲۱. [۴]

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۳۷۴/۲۵، باب ۳۳، حدیث ۳۲۱۶۲؛ [۵] من لایحضره الفقیه: ۵۷/۴، حدیث ۵۰۹۰.

۴- (۴) - من لایحضره الفقیه: ۸/۴، حدیث ۴۹۶۸؛ وسائل الشیعه: ۲۲۴/۱۷، باب ۵۵، حدیث ۲۲۳۸۷؛ [۶] مجموعه وزام: ۲۵۸/۲.

از حضرت صادق علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث مناهی آمده که رسول خدا از خرید و فروش نرد و شراب و خوردن شراب نهی فرمود.

روای می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند شراب و برزگر انگور آن و سازنده آن و خورنده اش و خورنده اش و فروشنده و مشتری آن و خورنده پولش و راننده اش و آن که را به سوی او حمل می شود همه و همه را یک جا لعنت کرده است!

راستی، تعجب است از مردمی که با دست خود به وسیله مواد مست کننده، عقل و وجدان و دین و آبرو و امور اقتصادی و سلامت بدن خود را و بهداشت اعضا و جوارح را مورد حمله قرار می دهند و علاوه بر آن، خویشان را مستحق عذاب ابد الهی می کنند و در رحمت الهی را به روی خود بسته و وسیله محرومیت خویش را از شراب طهور الهی در کمال شقاوت و بدبختی فراهم می نمایند.

شیر مادر، بهترین مایه برای سلامت کودک

اشاره

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ» (۱)

و مادران باید فرزندانشان را دو سال کامل شیر دهند. [این حکم] برای کسی است که می خواهد دوران شیرخوارگی [کودک] را تکمیل کند.

در تحقیقات علمی دانشمندان مسلم است که شیر مادر از هر نوع شیر مصنوعی برای کودک بهتر است.

فایده شیر دادن برای مادر هم بسیار مهم است؛ زیرا شیر دادن مادر، برای خودش در حکم ترشح پاره ای از مواد زایدی است که برای این منظور در حال

ص: ۱۹۴

مدت حمل تولید گردیده است، به علاوه شیر دادن در اصل برای اعضای تناسلی مفید است و در بعضی مزاج ها استعداد تجدید حمل را از بین می برد و از حمل بی موقع (که از نیروی طبیعی مادر می کاهد) جلوگیری می کند.

نظریات طبّی درباره مدت شیرخوارگی متفاوت است، بعضی اطبا معتقد بودند که مدت شیرخوارگی فقط بایستی ۹ ماه باشد و گاهی هم تا دو سال تجویز می نمودند، ولی آخرین نظریه که در موضوع فایده طبیعی رضاع برای بدن و دندان نوزاد در سال ۱۹۳۳ بیان گردیده می گوید: مدت شیر خوارگی بایستی از یکسال بیشتر باشد و اگر دو سال کامل شد مستحسن است.

اهمیت شیر مادر

در کتاب «تغذیه و تربیت کودک» درباره اهمیت شیر مادر که محصولی صددرصد طبیعی برای نوزاد است و هیچ غذایی در جهان جای آن را نمی گیرد آمده است:

«بر طبق یک اصل کلی، انجام هر کاری از طریق طبیعی بمراتب صحیح تر است، مگر این که مطلقاً مطمئن باشید راه بهتری وجود دارد. تغذیه با شیر مادر مزایای مسلم و محققى دارد که ما از آنها مطلعیم و شاید محاسن دیگری هم داشته باشد که هنوز آنها را نشناخته ایم. تغذیه با شیر مادر از نظر جسمانی به مادر کمک می کند؛ زیرا وقتی نوزاد شیر مادر می خورد، جدار عضلانی رحم شدیداً منقبض شده بازگشت آن را به حالت و موقعیت طبیعی تسریع می سازد.

نوزادانی که با شیر مادر تغذیه می شوند نسبت به نوزادانی که مصنوعی تغذیه می گردند کمتر دچار اختلالات هاضمه ای می شوند. مزیت بزرگ شیر مادر تمیز بودن همیشگی و دائمی آن است و نوزاد از این طریق دچار عفونتی نمی شود.

از نظر علمی، تغذیه با شیر مادر سبب صرفه جوئی در وقت است؛ زیرا بطری

ای وجود ندارد تا گرم و جوشانده شود، احتیاج به اختلاط با آب و جوشاندن ندارد و نداشتن یخچال باعث نگرانی نیست، خصوصاً در مسافرت ارزش شیر مادر را بهتر و بیشتر خواهد شناخت و بالاخره از نظر مادی نیز تغذیه با شیر مادر پس انداز قابل توجهی را تشکیل می دهد.

مزیت مهم دیگری که شیر مادر دارد و کمتر تذکر داده می شود، عبارت از ارضای غریزه مکیدن طفل است؛ زیرا طفل می تواند تا مدتی که احتیاج دارد پستان را بمکد تا این غریزه را تسکین دهد.

به همین دلیل تصور می کنم در میان نوزادانی که با شیر مادر تغذیه شده اند، نسبت به عده کودکانی که مصنوعی تغذیه شده اند و انگشت خود را می مکند به مراتب کمتر باشد.

قانع کننده ترین دلیل مزیت تغذیه با شیر مادر اظهارات مادرانی است که این کار را کرده اند، از ملاحظه کمال عشق نوزاد به پستان و از احساس نزدیکی فوق العاده اش به او، در این مادران ترضیه نفس بسیار شدیدی حاصل می شود که قابل تصور نیست، به علاوه چند هفته بعد از شروع رضاع، در مادران شیرده نیز یک حالت لذت بخشی در هنگام شیردادن ایجاد می شود.

زن، تنها به این دلیل که به نوزاد حیات و زندگی بخشیده است، نمی تواند احساس مادری کند و یا از مادر بودن خود لذت ببرد و یا احساس عشق مادرانه نسبت به طفلش پیدا کند، بلکه زن، خصوصاً در بچه اول، وقتی احساس حقیقی مادری می کند که از طفلش شخصاً پرستاری و مراقبت نماید.

هر چه موفقیت مادر در انجام این کار بیشتر باشد و هر چه طفل رضایت خاطر بیشتری از پرستاریش حاصل کند، احساس مادرانه زن بیشتر خواهد بود، لذا به همین دلیل، تغذیه با شیر مادر در مناسبات مادر و فرزند نقش مهم و شگفت انگیزی را بازی می کند و موجب سرور و رضایت نفس هر دو و عشق روز افزون آنها

به یکدیگر می شود.» (۱) اسلام عزیز در جهت بهداشت و سلامت جسم، و امور معنوی و تربیتی نوزاد به مسئله شیر مادر در حدی اهمیت داده است که فوق آن تصور نمی شود.

به دو روایت بسیار مهم در این زمینه توجه نمایید:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمودند:

بَلَى إِذَا حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ كَانَتْ بِمَنْزِلَةِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُجَاهِدِ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِذَا وَضَعَتْ كَانَتْ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا يُدْرَى أَحَدًا مَا هُوَ لِعَظَمِهِ، فَإِذَا أَرْضَعَتْ كَانَتْ لَهَا بِكُلِّ مَصَّةٍ كَعَدْلِ عُنُقٍ مُّحَرَّرٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ، فَإِذَا فَرَعَتْ مِنْ رِضَاعِهِ ضَرَبَ مَلَكٌ كَرِيمٌ عَلَى جَنْبِهَا وَ قَالَ: إِسْتَأْنَفِي الْعَمَلَ فَقَدْ غُفِرَ لَكَ. (۲)

آری، چون زن به فرزندى حامله شود بمانند روزه دار شب زنده داری رزمنده ای است که با جان و مالش در راه خدا جانفشانی کند و چون وضع حمل نماید، اجرى دارد که عظمت آن اجر برای احدی روشن نیست و چون طفلش را شیر دهد، به هر بارى که کودک پستانش را بمکد، ثواب آزاد کردن برده ای از اولاد اسماعیل نصیب او گردد و چون از شیر دادن فارغ شود، ملکی به او گوید: عملت را از سر بگیر که خداوند تو را بخشید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ لَبْنٍ رَضَعَ بِهِ الصَّبِيُّ اعْظَمَ بَرَكَهَ عَلَيْهِ مِنْ لَبْنِ امِّهِ. (۳)

هیچ شیری برای طفل شیرخوار، برکتش عظیم تر از شیرمادر نیست.

ص: ۱۹۷

۱- (۱) - تغذیه و تربیت کودک: ۶۹.

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۴۵۱/۲۱، باب ۶۷، حدیث ۲۷۵۵۷؛ [۱] الأمالی، شیخ صدوق: ۴۱۱، حدیث ۷. [۲]

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۴۵۲/۲۱، باب ۶۸، حدیث ۲۷۵۵۹؛ [۳] من لایحضره الفقیه: ۴۷۵/۳، حدیث ۴۶۶۳.

دل و جانم فدای جانانست هر چه دارم برای جانان است
آن که دم می زند زسلطانی چون غلامان گدای جانان است
نیست بیگانه از خدا به خدا عارفی کاشنای جانان است
خلوت دل مقام حضرت اوست دیگری کی به جای جانان است
مبتلای بلا اگر نالد راحت من بلای جانان است

دل و جان را دهد به باد هوا هر که را او هوای جانان است

(شاه نعمت الله ولی)

خوراک و اهمیت آن

اشاره

در کتاب السماء و العالم «بحار الأنوار» مسائل مهم زیر که در بهداشت و سلامت انسان بسیار مؤثر است از بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است: (۱) ۱ - تا در خود اشتها نیافته اید، دست به طعام دراز نکنید و همچنان که در خود اشتها احساس می کنید دست از طعام بردارید.

۲ - معده کانون همه دردهاست.

۳ - اساس هر مداوا گرم نگاه داشتن موضع درد و بیماری است.

۴ - در خوراک گرم برکت اندک است، برکت زیاد در خوراک های سرد یافت می شود.

۵ - به هنگام غذا خوردن پای خود را از کفش به در آورید؛ زیرا پای شما آسوده خواهد ماند و این سنت، سنت زیبایی است.

۶ - آن کس که از دو چوب استفاده می کند (مسواک و خلال) از زحمت دو سگ (کلبتین) محفوظ خواهد بود (مراد از کلبتین وسیله دندان کشیدن است).

۷ - پس از غذا بلافاصله دندان های خود را خلال کنید و دهانتان را به وسیله

١- (١) - بحار الأنوار: ٢٩٠/٥٩، باب ٨٩، كتاب السماء و العالم.

مضمضه با آب بشوید، تا دندان های انیاب و ثنایای شما آرام گیرند.

۸- از خلال استفاده کنید؛ زیرا خلال کردن نوعی نظافت است و نظافت از ایمان است و ایمان با صاحب خود (مؤمن) در بهشت قرار خواهد داشت.

۹- آن کس که کمتر می خورد حساب او به روز قیامت نیز سبک تر خواهد بود.

۱۰- در حال ایستادن از نوشیدن پرهیزید.

۱۱- سحرخیز باشید تا برکت آسمان ها را دریابید.

۱۲- آنان که پیش از غذا اندکی نمک می چشند از سیصد و سی بلا در امان خواهند بود.

۱۳- غذای خود را با نمک آغاز کنید.

۱۴- آنان که به زیاد خوردن و زیاد نوشیدن عادت کرده اند مردمی سنگین دل اند.

۱۵- آن کس که از میوه تنها تناول کند زیانی نخواهد دید.

۱۶- به زنان حامله شیر بنوشانید؛ زیرا شیر در مشاعر کودک حسن تأثیر خواهد داشت.

۱۷- پنیر را با گردو تناول کنید.

۱۸- شیر مایعی مفید است که استخوان ها را قوی و مغز را کامل و ذهن را روشن خواهد ساخت و عارضه فراموشی را از ضمیر انسان به در خواهد برد.

۱۹- این سه عمل قلب را شادمان و جسم را فربه خواهد ساخت.

الف: استشمام بوی خوش

ب: پوشیدن لباس نرم

ج: نوشیدن عسل.

۲۰- وقتی که خرما به بازار می آید به من تهنیت گوئید و وقتی فصل خرما بسر می رسد مرا تسلیت دهید.

۲۱ - خرما را ناشتا صرف کنید تا کرم های اندرون شما را نابود سازد.

۲۲ - افطارتان را با خرما آغاز کنید و اگر به خرما دسترسی ندارید اندکی آب بنوشید.

۲۳ - آب انار اندرون آدمی را پاک می کند.

۲۴ - از کدو استفاده کنید؛ زیرا این سبزی به مغز شما نیرو می دهد.

۲۵ - سفره های خود را با سبزی بیارایید؛ زیرا سبزی شیاطین را از سفره شما خواهد راند.

خواص سیر

امام صادق علیه السلام می فرماید: به وسیله سیر، دردهای خود را درمان کنید، اما با دهان بودار به مسجد نروید. (۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سیر شفای هفتاد بیماری است. (۲) در روزگار پیامبر و ائمه کسی این گیاه پیش پا افتاده را نمی شناخت، ولی در این قرن که قرن علوم است، علمای طب خواص سیر را با تحقیقات عمیق خود دریافته اند.

دکتر ریم فرانسوی تحت عنوان «خوش به آنان که سیر می خورند» می نویسد:

برای تقویت بدن و پیش گیری از بیماری های گوناگون، سیر اثری بسزا دارد.

و نیز تجربه پزشکان معروفی مانند: سالین، بروت، لوتر، دوبرویه و دیگران از خواص پزشکی این گیاه سودمند نتیجه های درخشانی داده و حاصل تجربه به این جا رسیده که سیر در تقویت بنیه و جلوگیری از تصلب شرایین و پایین کشیدن فشار خون دوايي کامل و کافی است.

ص: ۲۰۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۹/۶۳، باب ۲۰، حدیث ۱۲؛ الکافی: ۳۷۵/۶، حدیث ۲.

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۴۳۲/۱۶، باب ۱۰۰، حدیث ۲۰۴۶۴؛ مکارم الاخلاق: ۱۸۲. [۱]

در طب جدید، سیر داروئی مستقل و مؤثر شناخته شده است.

سیر به عضلات قلب نشاط می دهد.

سیر جریان خون را در رگ ها تنظیم می کند و خون را صاف می کند، به طبیعت جسم نیرویی می بخشد که بر بیماری های دموی غلبه کند، به همین جهت زنانی که به ناراحتی های «رگل» دچار هستند اگر از سیر استفاده کنند دیگر ناراحت نخواهند بود.

سیر در پیری های زودرس که نتیجه فساد خون است و روماتیسم و بواسیر اثری شفا بخش دارد.

سیر بیماری های زیر را علاج می کند یا دست کم تخفیف می دهد:

- ۱ - سل ریوی ۲ - آنفلونزا ۳ - کدورت رنگ پوست ۴ - تنگی نفس ۵ - سوء هاضمه و عفونت روده ها ۶ - دیفتری ۷ -
- تیفوئید ۸ - سیاه سرفه ۹ - التهابات معدی ۱۰ - زخم معده خواه کهنه خواه تازه ۱۱ - تصفیة مجرای ادرار و حیض ۱۲ -
- تصفیه کلیه ۱۳ - کرم هایی که در امعاء کودکان به وجود می آید.

خواص ترب

پزشکان درباره ترب گفته اند:

ترب گیاهی است که ادرار را زیاد کند و کلیه را شستشو دهد و اشتها را برانگیزد. و ترشحات معده را تنظیم کند و عمل هضم را آسان سازد و بیماری روماتیسم را بهبودی بخشد و گاز شکم را فرو نشاند و سینه را سبک کند و سرفه را شفا بخشد و رسوبات کبد را بشکند و بلغم را از جا بکند، این تحقیق علم طب در عصر حاضر است.

ولی ائمه اطهار علیهم السلام فرمودند:

ترب صرف کنید؛ زیرا برگ این گیاه گاز معده را درهم می شکند و مغزش جریان

ادرار را آسان سازد و ریشه اش بلغم را ببرد. (۱) دانش امروز دربارهٔ میوه و سبزی سخنان بدیعی می گوید: و این دو موهبت طبیعی را در زندگانی و بهداشت بشری بسیار مؤثر و نافع می شناسد.

پزشکان مردم را به خوردن سبزی و میوه تشویق می کنند، مخصوصاً بیمارانی را که عارضه ریوی و مرض نقرس دارند، به خوردن سبزی و میوه می گمارند؛ زیرا تحقیق کرده اند که در این دو مادهٔ حیاتی نسبت قابل توجهی مواد اسیدی و قندی و ازتی یافت می شود، به همین جهت گروهی از میوه و سبزی برای لیت مزاج و گروه دیگر برای ادرار و دسته ای جهت هضم غذا و دستهٔ دیگری به خاطر تقویت مزاج است.

پزشکان گفته اند: میوه و سبزی را پیش از خوردن بشویند تا از آلودگی های گوناگون پاک شود.

ولی امام صادق علیه السلام فرمود:

میوه ها عموماً مسموم هستند، وقتی به دستتان برسد ابتدا آن را با آب بشوید و در آب فرو ببرید. (۲)

خواص انگور

حضرت می فرماید:

انگور فائده اش آن است که اعصاب را محکم می کند و خستگی را برطرف می سازد و به نفس انسان نشاط می بخشد. (۳) و فرمود:

ص: ۲۰۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۱/۶۳، باب ۱۶؛ الکافی: ۳۶۸/۶، حدیث ۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۸/۶۳، باب ۲، حدیث ۷؛ الکافی: ۳۵۰/۶، حدیث ۴. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۴۹/۶۳، باب ۵، حدیث ۸، با کمی اختلاف؛ المحاسن: ۵۴۷/۲، باب ۱۱۲، حدیث ۸۶۷.

حضرت نوح علیه السلام به درگاه حق شکایت کرد که اندوهگین است، خطاب رسید:

انگور تناول کن تا از اندوه رها شوی. (۱) پزشکان گفته اند در انگور سه خاصیت موجود است:

۱ - معده را لینت و نرمی می دهد.

۲ - خون را صاف می کند.

۳ - به بدن غذا می رساند.

آب انگور قوای فرسوده را تجدید می کند و گردش خون را آسان می سازد و مواد تخمیر شده معده را می شکند و برای کبد و کلیه سودمند است و نیز سوء هاضمه و نقرس و امراض قلبی و صفرا و گاز معده و بواسیر را شفا می دهد و از سل و سرطان نیز تا حدی جلوگیری می کند، در انگور ویتامین «آ - ب - ث» موجود است و دردهای ناشی از تب را نیز برطرف می سازد.

اکنون بیان مختصر و مفید امام رانسبت به فوائد انگور با آنچه اطبا و علمای این قرن کشف کرده اند بسنجیم و درباره فکر و اطلاع امام علیه السلام قضاوت می کنیم.

بهداشت و پاکیزگی باطن

از آن جا که بدن انسان در معرض بلایا و امراض گوناگون این جهان قرار دارد، روح انسان نیز از همه جهت به خطر فساد و مرگ تهدید می شود. و پیشوایان آسمانی به خاطر حفظ صحت بدن دستورها داده اند، در حفظ صحت روح نیز کوشیده اند و آنان پیش از آن که طیب جسم باشند، طیب روح بوده اند.

بیماری های بدنی، بدن را از کار می اندازد و آدم را از پای درمی آورد و به عمر انسان پایان می دهد و بیماری های روحی اگر خدای نکرده جان آدمیزاده را هدف هجوم خود قرار دهد موجب مرگ روح می شود.

ص: ۲۰۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۹/۶۳، باب ۵، حدیث ۹؛ المحاسن: ۵۴۸/۲، باب ۱۱۲، حدیث ۸۶.

هنگامی که صفات رذیله و شهوات حیوانیه و عواطف پست برجان شما چیره شود، صحت جان ضعیف گردد و رونق روحانیتش فرو بشکند و امتیازات عالیه از کفش برود. در یک چنین حال دیگر آن روح، روح نیست؛ زیرا روحانیت و صفای روحانی نخواهد داشت.

فلاسفه و علمای حکمت و معرفت و طبای روانشناس با همه علم و فضل و فن و تجربه خود، تنها راهی را که برای علاج امراض روحی مستقیم و سودبخش شناخته اند، دین است.

به این نتیجه رسیده اند که جز دین هیچ درمانی نمی تواند به داد روح بیمار برسد و غیر تعلیمات آسمانی انبیا هیچ وسیله ای نیست که جان های بیمار را شفا دهد.

مسلم است که جز خدای متعال که آفریننده جان است کسی نمی تواند جان و امراض جان و شفای آن امراض را بیان کند.

دین مبین اسلام که در تمام تعلیماتش سرآمد ادیان الهی است و هیچ مکتبی در بیان حقایق ظاهری و باطنی به پای آن نمی رسد در فن علاج امراض روحی معجزه می کند.

قرآن کریم در این باب اشارات کامل و روشنی دارد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (۱)

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت می کنند اجابت کنید .

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (۲)

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم.

ص: ۲۰۴

۱- (۱) - انفال (۸) : ۲۴. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۹۷. [۲]

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ» (۱)

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده، و شفاست برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست.

وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (۲)

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می کنیم و ستمکاران را جز خسارت نمی افزاید. علاوه بر این رسول اکرم صلی الله علیه و آله برنامه نبوت و هدف رسالت خویش را در این جمله بیان فرموده است:

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. (۳)

همانا مرا مبعوث به رسالت کرده اند تا مکارم اخلاق شما را تکمیل کنم.

معنای روشن تر که بشریت را از آسیب بیماری های روحی نجات بخشم.

و به هنگام رحلت هم از جانب خویش قرآن و اهل بیت خود یعنی دوازده امام معصوم را خلیفه خود قرار داد و آنان را طبیب بیماری های روحی بشر معرفی فرمود. کتاب خدا که صامت است و عترت او که همان کتاب الله ناطق هستند، بجای او مردم را از بیماری ها و خطرها نجات دهند.

عصر امام صادق علیه السلام به خاطر وضع خاص زمان و درگیری های بنی امیه و بنی عباس و به خصوص هجوم فرهنگ های بیگانه در میان اعصابی که سایر امام می زیستند آشفته تر بود.

خطر عقاید و مذاهب باطل و اختلافات در آن عصر به نهایت رسیده بود و

ص: ۲۰۵

۱- (۱) - یونس (۱۰): ۵۷. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷): ۸۲. [۲]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۱۸۷/۱۱، باب ۶، حدیث ۱۲۷۰۱؛ [۳] مکارم الاخلاق: ۸؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۱۰/۱۶، باب ۹. [۵]

صحت و سلامت ارواح و نفوس به طرز هولناکی به انحراف گراییده بود، امام با همت ملکوتی خود در زمان خویش به معالجه و درمان دردمندان روحی پرداخت.

او می دانست که تنها طیب مسئول در عصر خود است، آری، او کتاب ناطق حق و جانشین رسول خدا و دستگیر بشریت در آن عهد تاریک و آشفته بود، عهدی که فضایل نفسانی و کرامات انسانی سخت ضعیف شده بود. رذایل بشری با طغیانی کم سابقه بر فضایل چیره شده بود.

هم اکنون به گوشه ای از درمان های روحی حضرت صادق علیه السلام اشاره نموده و روش او را در درمان های روحی بیان می نمایم.

خشم و غضب

اشاره

غضب یک حالت طغیانی روحی است که وقتی بجنبند، عقل را از فعالیت باز دارد، در این هنگام فشار خون به قلب هجوم کند و خون از قلب با حدّت و حرارت عادی به رگ ها فشار آورد و به سوی مغز بالا رود، چهره خشمناک را گلگون سازد، شقیقه هارابه ضربان اندازد، خون در سینه بجوشد و چین های مخوفی به پیشانی قرار دهد و حالت انقباضی به لب ها افکند، تا آن جا که دندان ها را نمایان سازد.

در چنین حالت، انسان خشمناک جز انتقام نخواهد، عطش خون ریختن، عطش خون خوردن و عطش انتقام، جان خشمناک را به طاقت آورد.

شاعر عرب به این مناسبت گوید:

من در میان دشمنان بشر، پس از یک امتحان دقیق هیچ دشمن را عنودتر و لجوج تر از غضب ندیده ام.

عوامل خشم و غضب و آثار آن

دانشمندان و پزشکان معتقدند عوامل خشم عبارتند: ۱- وراثت ۲- حساسیت

افراطی اعصاب ۳- سوء تربیت ۴- سوء تغذیه.

و نیز گفته اند: این عوامل انگیزه خشم را تحریک می کنند:

۱- نخوت و کبریاپی ۲- خود خواهی و خویشتن دوستی ۳- شوخی ۴- مسخرگی ۵- ننگ و بدنامی ۶- حيله گيری ۷- حرص بسیار در جمع مال و کسب مقام.

این هفت خصلت که عموماً در ردیف اخلاق نکوهیده قرار دارند غضب را برانگیزانند و مسلم است تا این خصلت ها ترک نشوند، از شرّ خشم رهایی نخواهد بود.

عوارض خطرناک و مخوفی که از غضب به جان انسان خواهد افتاد.

۱ - بیماری استخوان فرسای سل ریوی.

۲ - اختلال دستگاه گوارش .

۳ - التهاب اعصاب.

۴ - خون ریزی به اقسام گوناگون.

۵ - مشهور است که اشخاص زود خشم به یک بیماری شبیه به بیماری هاری دچار می شوند و اگر در آن حمله عصبی کسی را گاز بگیرند به مرگ دردناک طرف منجر خواهد شد و به این دلیل آشکار می شود که آب دهان مردم خشمناک نه تنها برای خودشان بلکه برای دیگران هم سم کشنده است.

خشم یک درد روحی است که به نوبت خود بلایی خطرناک است، این بیماری نه تنها شخص خشمناک را از پای درمی آورد، بلکه از خشمناک به دیگران نیز زیان می رساند.

خشم شدید، خشمناک را دیوانه وار به حملات جنون آمیزی وامی دارد که مسلم است در حال عادی به یک چنین حمله ها اقدام نمی کرد.

چه بسیار دانشمندان و فلاسفه و پزشکان و حکما به درمان این بیماری با داروهای گوناگون پرداختند، اما نتوانستند نتیجه ای به دست آورند. ولی دین مبین

اسلام که منبع حکمت و معرفت است توانست به آسانی مرض خطرناک غضب را در آنان که گرفتار آن بودند علاج کند.

امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام نقل فرمود: نزد ایشان از غضب سخن به میان آمد، فرمود:

چه بسا مرد به خشم آید و دیگر راضی نشود تا به دوزخ درآید. هر انسانی که در نفس خود این عارضه را ادراک می کند اگر ایستاده است بنشیند و اگر نشسته است بخوابد و اگر نتوانست بدینگونه خشم خود را فرو نشاند با آب سرد وضو بگیرد یا غسل کند؛ زیرا آتش را تنها آب خواهد فرو نشانید. (۱)

درس هایی از طبّ النبی (صلی الله علیه و آله) و طبّ الصادق (علیه السلام)

اشاره

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

۱ - غضب کلید همه بدی ها و شرور است. (۲) - غضب قلب حکیم را به تیرگی و ظلمت خواهد کشانید. (۳) - آن که نتواند بر غضب خویش حکومت کند نخواهد توانست اراده خویش را تحت اختیار خود درآورد. (۴) - بهترین یاور شما بردباری است. (۵) - آن کس که خشمش آشکار شود، کینه اش رشد خواهد کرد و آن کس که هوسش قوت گیرد، احتیاطش ضعیف خواهد شد.

ص: ۲۰۸

-
- ۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۷۲/۷۰، باب ۱۳۲؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۳۴۰، حدیث ۲۵. [۱]
 - ۲- (۲) - الکافی: ۳۰۳/۲، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۳۵۸/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۳۳.
 - ۳- (۳) - الکافی: ۳۰۵/۲، حدیث ۱۳؛ وسائل الشیعه: ۳۶۰/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۴۱.
 - ۴- (۴) - الکافی: ۳۰۵/۲، حدیث ۱۳؛ وسائل الشیعه: ۳۶۰/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۴۱.
 - ۵- (۵) - الکافی: ۱۱۲/۲، حدیث ۶؛ بحار الأنوار: ۴۰۴/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۱۶.

دروغ انحراف نفس از صحت و سلامتی و راستی است. انسان دروغگو روحی بیمار است و عوارض این مرض، تزویر و نفاق و فریب و حيله و خیانت و ریا و خلف وعده و عهد شکنی و انحطاط از انسانیت است.

علاوه بر این که صفت دروغ در نفس خود صفت قبیحی است، انسان دروغگو را همچون عضو فاسدی، در اجتماع به خرابی مبانی اجتماعی می گمارد. بدیهی است که این عضو فاسد موجبات فساد اعضا دیگر را نیز فراهم خواهد ساخت.

حضرت صادق علیه السلام در باب این بیماری خطرناک روحی چنین می فرماید:

۱ - هیچ دردی کینه توزتر از دروغ نیست.

۲ - آن کس که دروغش بیشتر باشد، فروغ جانش ضعیف تر است.

۳ - آن کس که زبانش راست می گوید کردارش پاک و مقدّس است.

۴ - شراب و دروغ کلید مفاسد و دروغ بدتر از شراب است. (۱) ۵ - زنهار، از همنشینی با دروغگویان پرهیزید؛ زیرا دروغگو در حالی که می خواهد به شما سودی برساند، زیان خواهد رسانید، دروغگو دور را برای تو نزدیک و نزدیک را برای تو دور خواهد ساخت.

حسد

حسد خصلتی است که حسود را همیشه دشمن کمال ها و نیکویی ها و خیرات می دارد.

حسود از توفیق و سعادت دیگران همواره رنج می برد و پیشرفت مردم پیشرو و فعال را مکروه می شمارد. بدبختی حسود این است که شب و روز به خوشی های مردم خوشبخت می اندیشد و از اندیشه خود عذاب می بیند.

ص: ۲۰۹

درد حسد از درد بخل، استخوان گدازتر است؛ زیرا بخیل مال خود را دودستی نگاه می دارد و از اعطا و انعام می پرهیزد، ولی حسود سعی می کند جلوی نعمای الهی را ببندد و از عطایای حق به بندگانش جلوگیری می کند.

حسود بی جهت دشمن مردم است، بی جهت دوست می دارد که خوشبختان بدبخت شوند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مردمی نیز در این جهان به سر می برند که با نعمت های خدا دشمن هستند، گفته شد: دشمن نعمت های الهی کیست؟ فرمود: آنان که بر دیگران حسد می برند. (۱) در روایات دیگر درباره این بیماری روحی چنین آمده است:

۱ - حسودان هرگز دل آسوده نخواهند بود. (۲) - حسودان هرگز روی توانگری و بی نیازی را نخواهند دید. (۳) - حسود همیشه ناراحت و سرگردان و غصه دار است. (۴) - حسود با آن غم جانگداز که در سینه دارد پیوسته مریض است. (۵) - حسد ایمان انسان را می خورد، آن چنان که شعله های آتش توده های هیزم را می بلعد. (۶)

تکبر

این خصلت انسان را در حدود شخصیت برانگیزاند که خود را همیشه بزرگ و

ص: ۲۱۰

-
- ۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۶/۷۰، باب ۱۳۱، ذیل حدیث ۲۶؛ جامع الاخبار: ۱۵۹.
 - ۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۹۹، حدیث ۶۷۹۵؛ مستدرک الوسائل: ۲۱/۱۲، باب ۵۵، ذیل حدیث ۱۳۴۰۱.
 - ۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۹۹، حدیث ۶۷۸۹؛ مستدرک الوسائل: ۱۷/۱۲، باب ۵۵، ذیل حدیث ۱۳۳۸۸.
 - ۴- (۴) - غرر الحکم: ۳۰۱، حدیث ۶۸۵۰؛ مستدرک الوسائل: ۲۲/۱۲، باب ۵۵، ذیل حدیث ۱۳۴۰۱.
 - ۵- (۵) - غرر الحکم: ۳۰۰، حدیث ۶۸۱۷؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۱/۱۲، باب ۵۵، ذیل حدیث ۱۳۴۰۱.
 - ۶- (۶) - بحار الأنوار: ۲۵۷/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۳۰؛ عوالی اللآلی: ۱۰۴/۱، حدیث ۳۶.

دیگران را کوچک شمارد.

انسان بدبختی که به مرض نخوت دچار است چون خود را در مقامی فوق دیگران می بیند، چنان اسیر خویشتن است که همیشه در نفس خود نقص و نقیصه ای نمی شناسد. انسان متکبر موجودی فرومایه و کوتاه بین و تنگ چشم است که در خود هر چه می بیند کمال و در دیگران هر چه می بیند نقص می انگارد، بی آن که از نقص خود و کمال دیگران آگاه باشد.

عوارضی که این مرض در وجود انسان می گذارد، علاوه بر قباحت نفس مرض، غرور و ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و کینه و حسد و سرپیچی از مقررات و قوانین و فرار از نصیحت و اعراض از هدایت و ارشاد است.

حضرت صادق علیه السلام متکبر را چنین توصیف می کند:

۱ - متکبر موجود ذلیلی است که چون ذلت را در نفس خود ادراک می کند، می کوشد تا در سایه تکبر این نقص ننگین را در ذات خود بپوشاند.

۲ - آن کس که متکبر است هرگز از زبان مردم، گفتار دلپذیر توقع نداشته باشد.

۳ - هیچ نادانی ای از خودپسندی زیان آورتر نیست. (۱)۴ - سرآغاز احتیاط تواضع است.

۵ - تکبر - دورویی - ستم؛ این سه صفتی است که جز دشمنی مردم حاصلی نمی آورد. (۲)

خلف وعده

آنچه این مرض مهلک را به بار می آورد، بی اعتمادی مردم به متخلف و انحطاط مقام اجتماعی است. آن کس که به این بیماری دچار شود هرگز میان خلق محبوب و

ص: ۲۱۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۱۵/۶۹، باب ۱۱۷، حدیث ۱۹؛ علل الشرایع: ۵۶۰/۲، باب ۳۵۲، حدیث ۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۹/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۷؛ تحف العقول: ۳۱۶.

مطمئن نخواهد بود.

هیچ طبیب روانشناس و هیچ درمان روحی چاره این بیماری را نمی داند، تنها دین است که می تواند با قدرت قاهره ای که بر نفوس دارد به درمان این مرض پردازد.

حضرت صادق علیه السلام برای علاج این بدینگونه مریض را راهنمایی می کند:

۱ - آنان که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، باید به وعده های خود وفادار باشند. (۱) ۲ - این سه فرقه هرگز به خدا ایمان نیاورده اند، هر چند نماز گزار و روزه دار باشند.

اول: آن فرقه که دروغ می گویند.

دوم: طایفه ای که در امانت خیانت می کنند.

سوم: آنان که به وعده خویش وفادار نیستند. (۲)

حرص

مرض حرص از افراط در طلب مال و عطش شدید به جمع درهم و دینار سرچشمه می گیرد. وقتی بیماری بهیمی بر عقل آدمیزاد غلبه کند وی را موجودی مریض و آزمند به بار می آورد.

عوارض حرصی یک نوع فقر مستمر است که همواره حریص را گدا و بیچاره و مستمند نگاه می دارد، هر چند که وی مالک گنج های قارون باشد.

علاج این مرض در دست قناعت است، به همین جهت گفته اند: «توانگر آن کسی است که فطرتی مستغنی داشته باشد.»

ص: ۲۱۲

۱- (۱) - الکافی: ۳۶۴/۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۶۵/۱۲، باب ۱۰۹، حدیث ۱۵۹۶۵.

۲- (۲) - الکافی: ۲۹۰/۲، حدیث ۸؛ وسائل الشیعه: ۳۳۹/۱۵، باب ۴۹، حدیث ۲۰۶۸۷.

قناعت گنجی است که پایان پذیر نیست.» (۱) حضرت صادق علیه السلام فرمود:

۱ - بی نیازترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد. (۲) - آن کسی که به قسمت خویش رضا باشد از همه مردم بی نیازتر است. (۳) - کلید خستگی ها و ناراحتی ها حرص است، این حرص است که انسان را به رنج و دشواری و گناه و فرومایگی و ذلت دراندازد.

۴ - حرص سرچشمهٔ عیوب است.

۵ - حریص از دو نعمت محروم است: نعمت قناعت و نعمت راحت.

۶ - حریص هرگز مقام رضا و یقین را نخواهد یافت. (۴)

خودنمایی

شهوة خودنمایی مرضی است که همچون جذام انسان را از اجتماع براند و به دشمنی و نفرت مردم دچار سازد. آنان که در راه خودنمایی به تحقیر و توهین دیگران اقدام کنند و در محفل، لب به فضل و فضیلت فروشی بکشایند جز کینهٔ مردم حاصلی به دست نخواهند آورد.

از عوارض این مرض کافی است که انسان را در میان مردم تک و تنها وبی کس و کار و امی گذارد.

حضرت صادق علیه السلام این بیماری روحی را با ارشاد و تعالیم عالی خود چنین

ص: ۲۱۳

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۲۶/۱۵، باب ۹، ذیل حدیث ۱۸۰۷۲؛ روضه الواعظین: ۴۵۶/۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۰/۷۰، باب ۱۲۸، حدیث ۲؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۲۱، حدیث ۴.

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۲۵۸/۱۵، باب ۲۳، حدیث ۲۰۴۴۳؛ مستدرک الوسائل: ۲۲۳/۱۵، باب ۹، حدیث ۱۸۰۶۳.

۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۲۵۸/۱۵، باب ۲۳، حدیث ۲۰۴۴۳؛ مستدرک الوسائل: ۲۲۳/۱۵، باب ۹، حدیث ۱۸۰۶۳.

علاج می کند:

۱ - مؤمن کسی است که با مردم مدارا کند نه آن که خویشان را به دیگران بنمایاند.

۲ - معنی جهل، خودنمایی و تکبر و غفلت از پروردگار متعال است.

۳ - قومی که به منظور خودنمایی با مردم به بحث و جدل بر می خیزند، اعمال صالح خویش را به فساد بیالایند. «(۱) اگر در تمام برنامه های زندگی اعم از برنامه های جسمی و روحی قوانین الهی و طبیعی مراعات شود، آدمی از بهداشت و طهارت ظاهری و باطنی نصیب خواهد گرفت.

ندانم کین همه ترک ادب چیست حد خود را نمی دانی سبب چیست

ادب خواهی ز حد بیرون منه پای زهر جانب که هستی در میان آی

ادب آرایش افعال باشد ادب آسایش احوال باشد

فروغ ظاهر از آرایش اوست فراغ باطن از آسایش اوست

ادب مجموعه حسن و جمالست بهاری در کمال اعتدالست

همه کارت بقدر خویش باید ز قدر خود نه کم نه بیش باید

بدین میزان اگر خود را بسنجی نرنجد از تو کس خود هم نرنجی

(هلالی جغتایی)

روایات بسیار مهمی در باب بهداشت همه جانبه در معتبرترین کتب روایی وارد شده که این نوشتار مختصر، اگر بخواهد در هر زمینه ای به روایتی اشاره کند بسیار مفصل خواهد شد، چه بهتر که مطالعه کنندگان محترم در این بخش به کتابهای مهم رجوع کنند، تا هم از مسائل بهداشتی اسلام در رابطه با جسم و جان مطلع شوند و

ص: ۲۱۴

۱- (۱) - ترجمه طب النبی صلی الله علیه و آله و طب الصادق علیه السلام، روش تندرستی در اسلام، یعقوب مراغی: ۱۵۸ -

۱۶۷.

هم برای آنان ثابت شود که هیچ مکتبی و مدرسه ای در تمام جهان به اندازه اسلام در مسئله بهداشت قانون ندارد و هم، قانونی فوق قانون اسلام برای آنها نیست.

اصول کلی بهداشت

در پایان این قسمت لازم می دانم به اصول کلی بهداشت اشاره کنم، تا در سایه سلامت خود، بهتر بتوانید در راه بندگی حق و خدمت به خلق قدم بردارید.

۱ - اکثر افراد اسیر عادت می باشند و خود را مجبور می بینند چه سیر باشند و چه گرسنه، صبحانه و نهار و شام بخورند، حال آن که ما باید در موقعی که اشتها نداریم از خوردن غذا صرف نظر کنیم، چه این غذا صبحانه باشد و چه نهار و چه شام، اگر ما این روش را در پیش نگیریم، غذایی را که تناول می کنیم به جای سود، زیان خواهد رساند.

۲ - اغلب افراد غذا را نجویده فرو می دهند، حال آن که به قول بعضی ۳۲ دندان به ما داده شده که هر لقمه را ۳۲ بار بجویم، وقتی که غذا را خوب نجویم، بزاق دهان با آن لقمه نجویده به اندازه کافی مخلوط نمی شود در نتیجه کار بیشتری بر جهاز هاضمه تحویل می گردد.

۳ - باید در خوردن غذا و هم در نوشیدن آب رعایت اعتدال را بنماییم، زیاده روی در هر دو ضرر دارد؛ زیرا فشار فوق العاده بر جهاز هاضمه وارد می کند.

۴ - موقعی که خسته ایم و یا تحت فشار عاطفی می باشیم نباید غذا بخوریم؛ زیرا در این گونه حالات جهاز هاضمه ما مختل می گردد و قادر نیست غذا را آن طور که باید و شاید هضم کند.

۵ - مصرف غذاهای زیاد چرب و ثقیل، بار فوق العاده بر معده وارد می کند و در نتیجه کبد خسته می شود و قادر به دفع مواد زاید از بدن نمی گردد و این امر موجب بروز بیماری می شود، به همین جهت باید همیشه و یا لاقلاً در اکثر اوقات غذای

ساده تناول کنید تا جهاز هاضمه بتواند به خوبی از عهده انجام وظایف خود برآید.

۶- ممکن است غذاهای چرب و رنگارنگ سفره را زیبا کند ولی موقعی که به داخل معده شما رفت وضع آن را مختل می کند، هیچ وقت در یک وعده دو نوع گوشت یا چند نوع خورش و غذا میل نکنید، حتی المقدور سعی کنید یک نوع غذا بخورید و آنهم غذای ساده و مقوی.

۷- نوشیدن آب و نوشابه های نوع دیگر در حین صرف غذا جهاز هاضمه را مختل می کند، آب را باید پس از صرف غذا و آنهم به مقدار کم نوشید.

شیر، عصاره پرتقال، عصاره گوجه فرنگی، سوپ سبزی، خود به تنهایی غذاست، موقع صرف این نوع نوشابه ها غذای دیگری صرف نکنید و سعی کنید این نوشابه ها را با تائی و آرامش بنوشید.

۸- صرف غذا با خنده و خوشحالی تأثیر زیاد در هضم آن به نحو احسن خواهد داشت، لذا بهتر است غذا را با شرکت دیگران و در محیطی زیبا و فرح بخش صرف کنید.

۹- سالاد، حاوی مقداری زیاد ویتامین و املاح معدنی است و به علاوه معده را شستشو می دهد، سعی کنید همیشه با غذا سالاد میل کنید و اگر با مزاج شما مناسب نبود با پزشک تماس بگیرید.

۱۰- گاه گاه روزه گرفتن و غذای کمتر و ساده تر خوردن کمک می کند که جهاز هاضمه شما استراحت کند، این نوع استراحت در سلامتی شما تأثیر فراوان خواهد داشت، لااقل هفته ای یک بار روزه بگیرید.

۱۱- از خوردن غذاهای مانده و کنسرو شده خودداری کنید و همچنین میوه های گندیده و یا کال میل نکنید و در مصرف چربی و مواد نشاسته ای به زیاده روی پردازید و رعایت اعتدال را از دست مدهید.

۱۲- ورزش پس از غذا توأم با خطر است، به خصوص ورزش های شدید و

سنگین ممکن است منجر به مرگ شود.

۱۳ - سعی کنید از غصه و تشویش و نگرانی بر حذر باشید؛ زیرا غصه و اضطراب اثرات سوئی روی بدن می گذارد و آدمی را به سوی بیماری و مرگ سوق می دهد.

۱۴ - از شب زنده داری مستمر پرهیزید، به اندازه کافی در وقت شب بخوابید و استراحت کنید، به یاد داشته باشید همان طور که بدن به فعالیت محتاج است، به استراحت هم احتیاج دارد و به هیچ وجه جایز نیست استراحت را قربانی کار دیگری نمایید.

۱۵ - داشتن تفریح و سرگرمی بهترین وسیله برای مبارزه با غم و نگرانی است، سعی کنید چند سرگرمی برای خود داشته باشید و در اوقات فراغت، از تفریح سالم و برنامه های نشاط آور استفاده نمایید.

۱۶ - عادت کنید هر روز در هوای پاک و آزاد، نفس های عمیق بکشید، تا اکسیژن بیشتری به بدنتان جذب شود، از زندگی و رفت و آمد در مناطق شلوغ و پرجمعیت و دارای سرو صدای زیاد حتی الامکان خودداری کنید.

۱۷ - تا می توانید حمام بروید، لااقل هفته ای یک بار استحمام کنید، در تابستان ها سعی کنید خود را با آب سرد بشوید؛ زیرا آب سرد برای اعصاب مفید است.

۱۸ - تاجائی که ممکن است از مصرف دارو خودداری کنید و فقط موقعی دارو مصرف نمایید که چاره ای دیگر نباشد؛ زیرا هر چند دارو گاهی مفید واقع می شود، ولی بی ضرر هم نیست، بنابراین اگر مصرف نشود بهتر است.

۱۹ - از دخانیات و مواد مخدر هر چند که به نظر می رسند قاتل درد هستند بر حذر باشید؛ زیرا اثر تخریبی این نوع مواد موقت است و اثرات بعدی آن بسیار وحشت زاست.

۲۰ - هر چند روابط جنسی طبیعی و مفید است، ولی زیاده روی در آن فوق العاده ضرر دارد و آدمی را دچار پیری پیش رس می کند و قوای او را تحلیل می برد، بنابراین بهتر است در این قسمت رعایت اعتدال را نموده، حداکثر سعی کنیم نیروی جوانی را از طریق شهوت رانی های مفرط و بی فایده، بی جا از دست ندهیم. (۱) شرح این بیست بخش که اصول کلی بهداشت جسم را دربر دارد، در روایات اسلامی منعکس است، شما می توانید به بخش طهارت و نکاح و خوردن و آشامیدن کتاب با عظمت وسائل الشیعه مراجعه نمایید.

از حرص، ریا، بخل، عجب، حسد، دروغ، تهمت، غیبت، کینه توزی، دورویی، تکبر، سوءظن، نیز پرهیزید تا بهداشت و طهارت روان شما تأمین شود و از نظر ظاهر و باطن انسانی سالم و تندرست باشید.

آری، رعایت مسائل الهی در تمام شؤون زندگی ضامن سلامت و صحت جسم و جان و آبادی دنیا و آخرت است.

چه نیکوست که هر انسانی دستور العمل حیات و زندگی را از بارگاه حکیمانه حضرت رب العالمین و از پیشگاه با عظمت نبوت و امامت دریافت نماید.

اهل دل کوی تو را جنت اعلی خوانند پرتو روی تو را نور تجلی خوانند

باده لعل تو را شربت کوثر گویند سرو بالای تو را غیرت طوبی خوانند

هرنسیمی که ز انفاس تو بویی دارد عارفانش دم جان پرور عیسی خوانند

ص: ۲۱۸

ورق صورت زیبایی تو را اهل نظر جامع خوبی و مجموعه معنی خوانند

هر که را صحبت جانان نفسی دست دهد آن نفس را سزد ار حاصل دینی خوانند

گل مقصود زبستان وصال تو دمد لاجرم وصل تو را اصل تمنی خوانند

(عماد فقیه کرمانی)

طبابت در روایات

در بخش مهمی از روایات درمسئله رجوع به طبیب و استعمال دارو و طلب شفا از حضرت حق و این که چه داروهائی برای درمان درد مفید است و ثوابی که طبیب در علاج مریض دارد و ثواب خدمت به بیمار از جانب اهل و عیالش و همچنین دوستان و برادران ایمانیش و به خصوص عیادت مریض نکات پرارزشی هست که لازم است به پاره ای از آنها اشاره شود.

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

تا می توانید از مراجعه به پزشک خودداری کنید، چون مانند ساختمان است که اندکش به بسیار کشاند. (۱) امام صادق علیه السلام فرمود:

هر که سلامتیش به بیماریش بچربد و با چیزی خود را درمان کند و بمیرد، من به خدا از او بیزارم. (۲)

ص: ۲۱۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۳/۵۹، باب ۵۰، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۴۰۹/۲، باب ۴، حدیث ۲۴۹۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۴/۵۹، باب ۵۰، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه: ۴۰۹/۲، باب ۴، حدیث ۲۴۹۲.

محمد بن مسلم می گوید: از حضرت باقر علیه السلام سؤال شد، از مردی که طیب ترسا و یهودی او را درمان کند و برای او دارو فراهم سازد فرمود:

باکی ندارد، همانا درمان به دست خدای تعالی است. (۱) در اخبار امامان علیهم السلام آمده است:

مدارا کنید که خدا دردی نداده جز این که دوائی در کنارش قرار داده مگر مرگ که درمانی ندارد. (۲) و نیز فرموده اند:

بر پزشک است که باید از خدای سبحان در آنچه با بیمار کند بترسد و برای مریض خیرخواهی نماید و درمان جستن از پزشک یهودی و ترسا برای مسلمانان باکی نیست. (۳) و نیز فرموده اند:

چون جسم زن بیمار شود و ناچار به مداوا نزد طیب مرد گردد، مانع ندارد. (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دو کس بیمارند: تندرستی که پرهیز کند و بیماری که همه چیز بخورد. (۵)

ص: ۲۲۰

-
- ۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۵/۵۹، باب ۵۰، حدیث ۹؛ وسائل الشیعه: ۲۲۶/۲۵، باب ۱۳۶، حدیث ۳۱۷۵۴.
 - ۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۳/۵۹، باب ۵۰، حدیث ۲۹؛ مستدرک الوسائل: ۴۳۶/۱۶، باب ۱۰۶، حدیث ۲۰۴۷۵.
 - ۳- (۳) - بحار الأنوار: ۷۳/۵۹، باب ۵۰، حدیث ۳۱؛ دعائم الاسلام: ۱۴۴/۲، باب ۴، حدیث ۵۰۱.
 - ۴- (۴) - بحار الأنوار: ۷۳/۵۹، باب ۵۰، حدیث ۳۲؛ دعائم الاسلام: ۱۴۴/۲، باب ۴، حدیث ۵۰۲.
 - ۵- (۵) - بحار الأنوار: ۶۶/۵۹، باب ۵۰، حدیث ۱۳؛ وسائل الشیعه: ۴۰۹/۲، باب ۴، حدیث ۲۴۹۵.

و نیز آن حضرت فرمود:

تا بدنت تاب درد دارد از دارو پرهیز و چون بی تاب شد دارو به کار ببر. (۱) و آن بزرگ مرد آسمانی فرمود:

مداوا کنید؛ زیرا آن که درد داده دارو هم داده است. (۲) حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

پیامبری از پیامبران بیمار شد و گفت: درمان نکنم تا همان که بیمارم کرده درمان نماید، خداوند به او وحی فرمود: شفایت ندهم تا مداوا نکنی، شفا از من است و دوا هم از من است. (۳) محمد بن مسلم می گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از طبیبی که معالجه درد مردمی می کند و مزد می گیرد فرمود: باکی ندارد. (۴) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

پزشک باید خداترس و خیرخواه و کوشا باشد. (۵) و نیز آن حضرت فرمود:

شیر گاو دوا است و از آن جناب از نوشیدن بول گاو پرسیدند فرمود، اگر برای دوا نیاز دارد باکی ندارد. (۶) امام صادق علیه السلام فرمود:

سیب بخور برای آن که حرارت را خاموش نماید، شکم را خنک کند و تب را

ص: ۲۲۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۶/۵۹، باب ۵۰، حدیث ۱۴؛ وسائل الشیعه: ۴۰۹/۲، باب ۴، حدیث ۲۴۹۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۸/۵۹، باب ۵۰، حدیث ۲۰؛ مستدرک الوسائل: ۴۴۰/۱۶، باب ۱۰۶، حدیث ۲۰۴۹۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶۶/۵۹، باب ۵۰، حدیث ۱۵؛ وسائل الشیعه: ۴۰۹/۲، باب ۴، حدیث ۲۴۹۶.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۷۲/۹۵، باب ۵۰، حدیث ۲۶؛ من لایحضره الفقیه: ۱۷۵/۳، حدیث ۳۶۶۰.

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۷۴/۵۹، باب ۵۰، حدیث ۳۳؛ دعائم الاسلام: ۱۴۴/۲، باب ۴، حدیث ۵۰۳.

۶- (۶) - بحار الأنوار: ۸۴/۵۹، باب ۵۲، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۱۱۴/۲۵، باب ۵۹، حدیث ۳۱۳۶۲.

قطع نماید. (۱) چون از تب، نزد حضرت صادق علیه السلام یاد کردند فرمود:

راستی ما خاندانی هستیم که مداوا نکنیم جز با تن شوئی با آب خنک و خوردن سیب. (۲) و آن حضرت فرمود:

اگر مردم اثر سیب را می دانستند بیماران خود را جز با آن معالجه نمی کردند. (۳) و نیز فرمود:

تب از نفس دوزخ است آن را با آب سرد خاموش کنید. (۴) حضرت رضا علیه السلام فرمود:

نشانه های خون (کثیفی خون) چهار است: خارش، جوش تن، چرت، سر گیجه. (۵) حضرت باقر علیه السلام فرمود:

بیرون کردن تب از بدن به سه چیز است: استفراغ، عرق کردن، شکم رفتن. (۶) حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۲۲۲

-
- ۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۳/۵۹، باب ۵۳، حدیث ۱؛ المحاسن: ۵۵۱/۲، باب ۱۱۵، حدیث ۸۸۹.
 - ۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۳/۵۹، باب ۵۳، حدیث ۲؛ المحاسن: ۵۵۱/۲، باب ۱۱۵، حدیث ۸۹۰.
 - ۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۳/۵۹، باب ۵۳، حدیث ۴؛ المحاسن: ۵۵۱/۲، باب ۱۱۵، حدیث ۸۹۱.
 - ۴- (۴) - بحار الأنوار: ۹۵/۵۹، باب ۵۳، حدیث ۸؛ وسائل الشیعه: ۴۳۲/۲، باب ۲۱، حدیث ۲۵۶۰.
 - ۵- (۵) - بحار الأنوار: ۹۷/۵۹، باب ۵۳، حدیث ۱۲؛ الخصال: ۲۵۰/۱، حدیث ۱۱۵. [۱]
 - ۶- (۶) - بحار الأنوار: ۹۹/۵۹، باب ۵۳، حدیث ۲۰؛ مستدرک الوسائل: ۴۴۲/۱۶، باب ۱۰۸، حدیث ۲۰۴۹۵.

دارو چهار است: حجامت، سعوپ (۱)، تنقیه، استفراغ. (۲) حضرت باقر علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله : در سر و میان دو شانه و در پشت، هر سه حجامت کرده و یکی را سودمند و دیگری را فریادرس و سومی را نجات بخش نامیده است. (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حجامت، خرد را بیفزاید و حافظه را نیرو بخشد. (۴) و نیز آن حضرت فرمود:

شفا در سه چیز است: خوردن عسل، تیغ حجامت، حرارت دادن. (۵) آری، عسل نرم کننده مزاج و نیرو دهنده به بدن و مقوی قلب و حجامت تمیز کننده خون و رگها از مواد زاید و حرارت تخفیف دهنده هر دردی است.

چنانچه قسمت عمده ای از فیزیوتراپی در این زمان که پیشرفت علم طب شگفت انگیز است با حرارت انجام می گیرد.

امام رضا علیه السلام فرمود:

پرهیز «کم خوری یا نخوردن بعضی از غذاها و میوه جات به هنگام مرض»

ص: ۲۲۳

۱- (۱) - سعوپ: دارویی است که در بینی کشند.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۸/۵۹، باب ۵۴، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۱۱۷/۱۷، باب ۱۳، حدیث ۲۲۱۳۴.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۱۲/۵۹، باب ۵۴، حدیث ۱۲؛ معانی الاخبار: ۲۴۷، حدیث ۱. [۱]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۲۶/۵۹، باب ۵۴، حدیث ۸۲؛ مکارم الاخلاق: ۷۶.

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۱۳۵/۵۹، ذیل حدیث ۱۰۷؛ مستدرک الوسائل: ۴۳۸/۱۶، باب ۱۰۶، حدیث ۲۰۴۸۳.

آرامش تن است. (۱) و نیز آن حضرت فرمود:

اگر مردم در خوراک کوتاه می آمدند بدن هاشان سالم بود. (۲) موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

پرهیز ترک کامل نیست ولی سبک خوردن است. (۳) حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

رسول خدا چون سردرد می گرفت روغن کنجد به بینی می چکاند. (۴) امام صادق علیه السلام فرمود:

مسواک کردن، چشم را روشن کند. (۵) پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله فرمود:

برادرم عیسی به شهری گذر کرد، همه مردمش زرد چهره و چشم کبود بودند، بدو بانگ برداشتند و از بیماری های خود نالیدند، به آنها فرمود:

داروی آن با خود شماست، چون گوشت خورید آن را نشسته می پزید و هیچ چیز از جهان نرود جز به سزای جنایتی، پس از آن گوشت را شستند و بیماری

ص: ۲۲۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۱/۵۹، باب ۵۵، حدیث ۴؛ مستدرک الوسائل: ۴۵۱/۱۶، باب ۱۰۹، حدیث ۲۰۵۱۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۳۴/۶۳، باب ۵، حدیث ۱۷، با کمی اختلاف.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۴۲/۵۹، باب ۵۵، حدیث ۱۱؛ الکافی: ۲۹۱/۸، حدیث ۴۴۳.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۴۳/۵۹، باب ۵۶، حدیث ۱؛ الکافی: ۵۲۴/۶، حدیث ۱. [۱]

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۱۲۹/۷۳، باب ۱۸، حدیث ۱۴؛ الکافی: ۴۹۶/۶، حدیث ۶. [۲]

آنان علاج شد. (۱) حضرت علی علیه السلام فرمود:

سرکه انگور بخورید؛ زیرا کرم های شکم را می کشد. (۲) و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ناشتا خرما بخورید زیرا کرم های شکم را از بین می برد. (۳) حضرت صادق علیه السلام فرمود:

گلابی بخورید که دل را روشن کند و دردهای درون را به خواست خدا آرام نماید. (۴) محمد بن مروان می گوید:

نزد حضرت صادق علیه السلام بودم، اسهال سختی داشت، چون از نزد آن جناب رفتم سخت نگران بودم، فردا خدمت حضرت رسیدم آرام بود، از حال آن حضرت پرسیدم فرمود: مقداری برنج شسته و پس از خشک شدن کوبیدم و از آن کف کردم شکمم بسته شد. (۵) تفصیل برنامه های دردها و داروها را به جلد ششم ترجمه «آسمان و جهان» که ترجمه جلد چهاردهم بحار الأنوار است، مراجعه کنید، تا معجزه امامان شیعه علیهم السلام را در درمان بیماری های ببینید.

ارزش نعمت سلامتی در روایات

حضرت صادق علیه السلام از پدران شیعه علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

ص: ۲۲۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۱/۵۹، باب ۵۹، حدیث ۶؛ علل الشرایع: ۵۷۵/۲، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۵/۵۹، باب ۶۰، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۲۵/۲۵، باب ۱۰، حدیث ۳۱۰۵۸.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۵/۵۹، باب ۶۰، حدیث ۲؛ مستدرک الوسائل: ۳۹۰/۱۶، باب ۵۷، حدیث ۲۰۲۸۱.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۷۱/۵۹، باب ۶۲، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۱۷۰/۲۵، باب ۹۶، حدیث ۳۱۵۵۵.

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۱۷۲/۵۹، باب ۶۳، حدیث ۱؛ المحاسن: ۵۰۲/۲، باب ۸۳، حدیث ۶۳۱.

قدر و ارزش دو نعمت از نظر مردم پنهان است: امتیت و سلامتی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ فَقَدَ مِنْهُنَّ وَاحِدَةً لَمْ يَزَلْ نَاقِصَ الْعَيْشِ، زَايِلَ الْعَقْلِ، مَشْغُولَ الْقَلْبِ. فَأُولَاهَا صِحَّةُ الْبَدَنِ، وَ الثَّانِيَةُ الْأَمْنُ، وَ الثَّلَاثَةُ السَّعَةُ فِي الرِّزْقِ، وَ الرَّابِعَةُ الْأَنْبَسُ الْمُوَافِقُ. قُلْتُ: وَ مَا الْأَنْبَسُ الْمُوَافِقُ؟ قَالَ:

الرَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ، وَالْوَلَدُ الصَّالِحُ، وَالْخَلِيطُ الصَّالِحُ، وَ الْخَامِسَةُ وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ الدَّعَى. (۲)

پنج خصلت است، کسی هر یک را نداشته باشد، همیشه عیشش ناقص، عقلش زایل و دلش گرفتار است:

سلامت بدن، امتیت، گشایش رزق، یار موافق، راوی گوید عرضه داشتم: یار موافق چیست؟ فرمود: همسر شایسته، فرزند صالح، دوست درستکار و پنجم از آن آرامش و سکون و راحت است که جامع این خصال محسوب می شود.

عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَمَرَّ بِرَجُلٍ يَدْعُو، هُوَ يَقُولُ:

اسْئَلُكَ اللَّهُمَّ الصَّبْرَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: سَأَلْتَ الْبَلَاءَ فَاسْتَلِ اللَّهَ الْعَافِيَةَ. (۳)

معاذ بن کثیر می گوید: با رسول خدا بودم به مردی گذشت که در دعایش می گفت: خداوندا! به من صبر عنایت کن، حضرت به او فرمود: از خدا بلا خواستی، دعایت را بدینگونه تغییر بده: خدایا! به من عافیت عنایت کن.

ص: ۲۲۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۷۸، باب ۱، حدیث ۱؛ [۱] الخصال: ۳۴/۱، حدیث ۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۱/۷۸، باب ۱، حدیث ۴؛ [۲] مکارم الاخلاق: ۱۹۹. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷۲/۷۸، باب ۱، حدیث ۷؛ [۴] معانی الأخبار: ۲۳۰، حدیث ۱.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

النَّعِيمُ فِي الدُّنْيَا الْأَمْنُ وَصِحَّةُ الْجِسْمِ، وَتَمَامُ النِّعَمِ فِي الْآخِرَةِ دُخُولُ الْجَنَّةِ، وَ مَا تَمَّتِ النِّعْمَةُ عَلَى عَبْدٍ قَطُّ مَا لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ. (۱)

نعمت در دنیا عبارت از امنیت و سلامت بدن است و تمام نعمت در جهان آخرت ورود به بهشت است و بر بنده ای هرگز نعمت تمام نمی شود تا داخل بهشت نگردد.

راوی می گوید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که از ابوذر نقل می کنند: سه چیز را مردم دشمن دارند ولی من عاشق آن سه چیزم: مرگ، فقر، بلا.

حضرت فرمود: به این سادگی نیست که از قول آن مرد بزرگ حکایت می کنند، او از این مسائل منظور و هدفی داشته و آن این است که: مرگ در طاعت خدا خوش تر از حیات در معصیت است و نداری در طاعت نیکوتر از غنای در معصیت و بلا و سختی در طاعت حق، محبوب تر از صحت و سلامت در ارتکاب گناه است. (۲) در حکمت های آل داود آمده:

الْعَافِيَةُ الْمُلْكُ الْخَفِيُّ. (۳)

سلامتی، سلطنت پنهان است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

آگاه باشید وسعت مال از نعمت های الهی است و بهتر از آن سلامت بدن و برتر از سلامت بدن تقوای قلب است. (۴)

ص: ۲۲۷

۱- (۱) - معانی الاخبار: ۴۰۸، حدیث ۸۷؛ بحار الأنوار: ۱۳۵/۹۲، باب ۹۷، حدیث ۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۳/۷۸، باب ۱، حدیث ۹؛ [۲] الکافی: ۲۲۲/۸، حدیث ۲۷۹.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷۳/۷۸، باب ۱، [۳] الدعوات، راوندی: ۱۱۴، حدیث ۲۶۰.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۷۵/۷۸، باب ۱، حدیث ۱۲؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۱۴۳/۲، باب ۳۹، حدیث ۱۶۵۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الْحَسَنَةُ فِي الدُّنْيَا الصِّحَّةُ وَالْعَافِيَةُ، وَفِي الْآخِرَةِ الْمَغْفِرَةُ وَالرَّحْمَةُ. (۱)

خوبی در دنیا سلامت جسم و عافیت از بلا و در آخرت آمرزش و رحمت حضرت حق است.

خداوندا دری از غیب بگشای جمال شاهد لاریب بنمای

به حمد خویش گویا کن زبانه پر از شهد شهادت کن دهانم

کلامی بر دلم خوان از ره گوش که چون آید درون بیرون رود هوش

بده شرمی بدین چشم گنهکار که رویم را سیه کرد این سیه کار

خطا بر دست من مپسند چندان که گیرم پشت دست خود به دندان

بکش خار مواع را زپایم که بی مانع روان سوی تو آیم

زپا بوس بتان مستغنیم ساز سرم را بیش از این در پامینداز

دلم از گرد ظلمت پاک گردان تنم در راه پاکان خاک گردان

زخاکم چون برانگیزی که برخیز زلال رحمتی بر کام من ریز

چو آخر وقت پیچاپیچ گردد همه اسباب دنیا هیچ گردد

مرا در عقده پرپیچ مگذار زفضل و رحمت خود هیچ مگذار

(هلالی جغتایی)

ارزش معنوی بیماری

اشاره

رعایت بهداشت در تمام امور زندگی از آثار ایمان و معرفت است و چه بسا که حفظ بهداشت درپاره ای از امور واجب شرعی باشد.

١- (١) - بحار الأنوار: ١٧٤/٧٨، باب ١؛ [١] اللّٰعوات، راوندى: ١١٥، حديٲ ٢٤٣.

انسان تا جایی که ممکن است باید خود را از افتادن در بیماری نگاه دارد و از عواملی که باعث هجوم مرض است پرهیزد، چرا که هر کس به طور عمد خود را در مسیر بیماری و مرض قرار دهد، دچار گناه و معصیت شده و فردای قیامت نزد حضرت حق مسئول خواهد بود.

اما اگر ناخود آگاه یا بر اثر غفلت یا حادثه ای طبیعی برای انسان بیماری و مرض بیش آمد و در آن مدّت برای خدا صبر کرد، براساس روایت یا آن مرض کفّاره گناه است، یا باعث عنایت و رحمت الهی و صبر بر آن لطف خاص حق به بیمار است.

بیماری در روایات

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است:

حُمِّي يَوْمِ كَفَّارَةٍ سَنَةٍ. (۱)

تب یک روز کفّاره یک سال است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

مردی عرب با رسول خدا گذشت حضرت به او فرمود: «اُمّ ملدم» را می شناسی؟ عرضه داشت: اُمّ ملدم چیست؟ فرمود: دردی که متوجه سر می شود و عارضه ای است که جسم را می گیرد.

مرد عرب گفت: من تاکنون به این گونه رنج ها مبتلا نشده ام، چون از نزد حضرت گذشت فرمود: هر کس می خواهد نفری از اهل آتش را بنگرد به این مرد نظر کند. (۲) این حدیث می خواهد بگوید مبتلا شدن مؤمن باعث جلب رحمت حضرت محبوب به سوی اوست و آن کس که از این دایره بیرون است گوئی از رحمت حضرت حق بی نصیب است.

ص: ۲۲۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۶/۷۸، باب ۱، ذیل حدیث ۱۳؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۵۱/۲، باب ۱، حدیث ۱۳۷۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۶/۷۸، باب ۱، حدیث ۱۴؛ مستدرک الوسائل: ۵۲/۲، باب ۱، حدیث ۱۳۸۱.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هنگامی که گناه و معصیت عبدی زیاد شود و در برابرش عامل جبرانی نیابد، خداوند وی را به غصه و اندوه در دنیا مبتلا می کند تا جبران شود، و گرنه در بدنش مرضی پدید آورد تا کفاره گناهانش گردد، و گرنه مرگ را جهت جبران گناه بر وی سخت نماید و گرنه عذاب قبر بر او بگمارد، تا روز قیامت پاک و پاکیزه وارد شود و چیزی بر گناه او شهادت ندهد. (۱) حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَهْوُلُ عَلَيْهِ فِي مَنَامِهِ فَتَغْفِرُ لَهُ ذُنُوبَهُ، وَإِنَّهُ لَيُمْتَتِنُ فِي بَدَنِهِ فَتَغْفِرُ لَهُ ذُنُوبَهُ. (۲)

مؤمن در خوابش دچار هول و ترس می شود، این هول و ترس باعث آرمزش گناه اوست و همچنین مؤمن در بدنش دچار مرض می گردد و به خاطر این مرض گناهش آمرزیده می گردد.

امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

مَنْ مَرِضَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فَلَمْ يَشْكُ إِلَى عَوَادِهِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ حَتَّى يَجُوزَ الصَّرَاطَ كَالْبُرْقِ اللَّامِعِ. (۳)

هر کس یک شبانه روز مریض شود و به عیادت کنندگانش از خدا شکایت نبرد، در قیامت با ابراهیم خلیل الرحمن مبعوث می شود و چون برق زودگذر از صراط عبور می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۲۳۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۶/۷۸، باب ۱، حدیث ۱۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۵۲/۲، باب ۱، حدیث ۱۳۸۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۷/۷۸، باب ۱، حدیث ۱۶؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۵۳/۲، باب ۱، حدیث ۱۳۸۳. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷۷/۷۸، باب ۱، حدیث ۱۷؛ [۵] وسائل الشیعه: ۴۰۷/۲، باب ۳، حدیث ۲۴۸۵. [۶]

إِذَا ارَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ عَجَلَ عُقُوبَتَهُ فِي الدُّنْيَا، وَ إِذَا ارَادَ بَعْدَ سُوءٍ أَمْسَكَ عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ حَتَّى يُوَافِيَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

چون خداوند خوبی بنده ای را بخواهد، به واسطهٔ مرض یا گرفتاری و بلا عقوبت گناهانش را در دنیا تلافی کند و چون بدی عبدی را اراده کند، از عقوبت گناهانش در دنیا خودداری کرده، تا در قیامت از وی تلافی نماید.

از حضرت باقر علیه السلام روایت است:

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَظَرَ إِلَيْهِ، فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ اتَّحَفَهُ مِنْ ثَلَاثِهِ بِوَاحِدَةٍ: أَمَا صُدَاعٍ، وَ أَمَا حُمَّى، وَ أَمَا رَمَدٍ. (۲)

زمانی که خداوند بنده ای را دوست داشته باشد به او نظر می کند، چون به او نظر کند یکی از سه چیز را به او تحفه دهد: سردرد، تب، چشم درد.

اصْبَغَ بنُ نُبَاتَةَ مِی گوید: شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

مطلبی را با شما در میان بگذارم که لازم است هر مسلمانی آن را حفظ کند، سپس به سوی ما روی آورد و گفت: خداوند مؤمنی را در این دنیا عقوبت نکند، جز این که از عقوبتش در قیامت بگذرد؛ زیرا خداوند حلیم تر و بزرگوarter و جوادتر و کریم تر از آن است که مؤمن را پس از عقوبت در دنیا، در قیامت هم عقوبت نماید و آنچه را در دنیا از عیوب مؤمن بپوشاند و از وی عفو نماید، بزرگوarter تر و جوادتر و کریم تر از آن است که در قیامت از وی پرده دری کند و او را به عقوبت دچار سازد، سپس فرمود:

وَ مَا اَصَابُكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبْتُمْ اِيْدِيَكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (۳)

ص: ۲۳۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۷/۷۸، باب ۱، حدیث ۱۸؛ [۱] الخصال: ۲۰/۱، حدیث ۷۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۸/۷۸، باب ۱، حدیث ۲۰؛ [۲] الخصال: ۱۳/۱، حدیث ۴۵.

۳- (۳) - شوری (۴۲) : ۳۰. [۳]

و هر آسیبی به شما رسد به سبب اعمالی است که مرتکب شده اید، و از بسیاری [از همان اعمال هم] درمی گذرد.

وَ حَتَّىٰ يَبْدِيَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

اصبغ می گوید: امیر المؤمنین مسئله عفو حق از بسیاری از گناهان را سه بار با دست مبارکش اشاره فرمود و شمرد. (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به یارانش فرمود:

از رحمت خدا دور است هر مالی که پاک و پاکیزه نشده، ملعون است هر جسدی که تزکیه به او راه پیدا نکرده، گرچه در هر چهل روز یکبار، به حضرت عرضه داشتند: یا رسول الله! زکات مال برای ما معلوم است، زکات بدن ها چیست؟ به آنان پاسخ داد: رسیدن آفات به بدن است.

راوی می گوید: چون این مسئله را مردم شنیدند رنگ از صورتشان پرید، حضرت چون رنگ پریده اصحاب را دیدند فرمودند، قصد مرا متوجه شدید، گفتند نه، یا رسول الله! فرمود: منظورم از آفات در بدن انسان، وارد آمدن خراش، یا افتادن در نکبت، یا زمین خوردن، یا دچار شدن به مرضی اندک، یا فرو رفتن خار در بدن و هر چه شبیه اینهاست، حتی به حرکت آمدن چشم بدون اختیار. (۲) حسن بن علی بن فضال می گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم فرمود:

مَا سَلِبَ أَحَدٌ كَرِيمَتَهُ إِلَّا عَوَّضَهُ اللَّهُ مِنْهُ الْجَنَّةَ. (۳)

عضو ارزشمندی از انسان گرفته نمی شود، مگر این که خداوند به عوض آن

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - تفسیر القمی: ۲/۲۷۶، ذیل آیه ۳۰ سوره شوری؛ بحار الأنوار: ۱۷۹/۷۸، باب ۱، حدیث ۲۵.

۲- (۲) - قرب الاسناد: ۳۳؛ الکافی: ۲/۲۵۸، حدیث ۲۶. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۸۲/۷۸، باب ۱، حدیث ۳۰؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۲/۵۴، باب ۱، حدیث ۱۳۸۶. [۳]

بهشت عنایت می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُتَلَى فِي جَسَدِهِ إِلَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ: اكْتُبُوا لِعَبْدِي أَفْضَلَ مَا كَانَ يَعْمَلُ فِي صِحَّتِهِ. (۱)

مسلمانی به مرض دچار نمی شود، مگر این که خداوند عزوجل به ملائکه می فرماید: برای بنده ام بهترین آنچه را که در ایام سلامت عمل می کرد در پرونده اش ثبت کنید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

الْمَرَضُ لِلْمُؤْمِنِ تَطْهِيرٌ وَ رَحْمَةٌ، وَ لِلْكَافِرِ تَغْذِيبٌ وَ لَعْنَةٌ، وَ أَنَّ الْمَرَضَ لَا يَزَالُ بِالْمُؤْمِنِ حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ. (۲)

مرض برای مؤمن پاک کننده از گناه و رحمت الهی است و برای کافر عذاب و لعنت است و به حقیقت که مرض با مؤمن هست در حدی که گناهی بر او نماند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

صُدَاعٌ لَيْلَهُ تَحُطُّ كُلُّ خَطِيئَةٍ إِلَّا الْكِبَائِرَ. (۳)

سردرد یک شب هر گناهی جز گناهان کبیره را از پرونده می ریزد.

عشق در سر دارم و خزم دل و روشن روانم تا تو را دارم چه غم گر بی کس و بی خانمانم

داغ پیری خورده بر پیشانی پرچینم اما تا دلم از آتش عشقی است سوزان من جوانم

ص: ۲۳۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۳/۷۸، باب ۱، حدیث ۳۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۴۰۴/۲، باب ۱، حدیث ۲۴۷۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۳/۷۸، باب ۱، ذیل حدیث ۳۵؛ [۳] وسائل الشیعه: ۴۰۱/۲، باب ۱، حدیث ۲۴۶۵. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۸۴/۷۸، باب ۱، ذیل حدیث ۳۵؛ [۵] ثواب الاعمال: ۱۹۳. [۶]

دوست ای عمرم مبادا بگذرد یک لحظه بی تو ای به عشقت سال ها بگذشته روزان و شبانم

با خیال روی تو چون روز بنشینم به کنجی بوسه از پیشانی خورشید هر ساعت ستانم

زنده بادا عشق کاندر سایه اقبال او من روز و شب در وصل و هجر و شادی و غم کامرانم

کار ما امروز کام دل گرفتن باشد از عمر تا چه خواهد بود فردا کار ما و دل ندانم

دوستان شادند از سوز و گداز من نظاما من از این شادم که همچون شمع بزم دوستانم

روایاتی دیگر در ارزش بیماری

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا از سلمان هنگامی که بیمار بود، عیادت کرد، سپس به او فرمود:

ای سلمان! در بیماری تو سه خصلت برای تو است. در یاد حضرت حقی، دعایت در این بیماری مستجاب است، بیماری، گناهی برایت نمی گذارد مگر این که از پرونده تو می ریزد، خداوند تاوقت مرگ تو را عافیت دهد. (۱) حضرت صادق علیه السلام فرمود:

سَهْرٌ لَيْلِهِ فِي الْعِلَّةِ الَّتِي تُصِيبُ الْمُؤْمِنَ عِبَادَةَ سَنَةٍ. (۲)

بیداری یک شب در بیماری که متوجه مؤمن می شود عبادت یک سال است.

ص: ۲۳۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۵/۷۸، باب ۱، حدیث ۳۷؛ [۱] الأمالی، شیخ صدوق: ۴۶۷، حدیث ۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۶/۷۸، باب ۱، ذیل حدیث ۳۹؛ [۳] وسائل الشیعه: ۴۰۲/۲، باب ۱، حدیث ۲۴۷۱. [۴]

عَنْ امير المؤمنين عليه السلام في المَرَضِ يُصِيبُ الصَّبِيَّ قَالَ: كَفَّارَةٌ لِوَالِدَيْهِ. (۱)

از امیر المؤمنین علیه السلام است در مرضی که به فرزند انسان می رسد، فرمود:

بیماری کودک کفاره ای برای گناهان پدر و مادر است.

راوی می گوید از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام شنیدم که فرمود:

مَا اخْتَلَجَ عِرْقٌ وَلَا صُدِعَ مُؤْمِنٌ قَطُّ إِلَّا بِذَنْبِهِ وَ مَا يَغْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ، وَ كَانَ إِذَا رَأَى الْمَرِيضَ قَدْ بَرِيَ قَالَ لَهُ: لِيَهَيِّتَكَ الطُّهُرَ - ائِ
مِنَ الذُّنُوبِ - فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ. (۲)

رگی در بدن مؤمن حرکت نمی کند یا نمی شکافد مگر به خاطر گناهش و آنچه را خداوند از مؤمن عفو می کند و آن را به جرمه و عقاب نمی برد بیش از آن است و چون امام زین العابدین مریض شفا یافته ای را می دید به او می فرمود، پاکی را به تو تهنیت می گویم. یعنی پاکی از گناهان را، عمل را از سر بگیر که حال به خاطر بیماریت از گناهانت پاک شده ای.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ انِينُ الْمَرِيضِ تَسْبِيحٌ، وَ صِيَاحُهُ تَهْلِيلٌ، وَ نَوْمُهُ عَلَى الْفِرَاشِ عِبَادَةٌ، وَ تَقَلُّبُهُ جَنْبًا إِلَى جَنْبٍ فَكَأَنَّمَا يُجَاهِدُ عَدُوَّ اللَّهِ، وَ يَمْشِي فِي النَّاسِ وَ مَا عَلَيْهِ ذَنْبٌ. (۳)

یا علی! ناله مریض تسبیح و فریادش تهلیل و خوابش در رختخواب عبادت و از این پهلو به آن پهلو غلتیدنش همچون جهاد با دشمن خدا است، یا علی او

ص: ۲۳۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۶/۷۸، باب ۱، حدیث ۴۰؛ [۱] وسائل الشیعه: ۴۰۴/۲، باب ۲، حدیث ۲۴۷۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۶/۷۸، باب ۱، حدیث ۴۱؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۵۴/۲، باب ۱، حدیث ۱۳۸۷. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۸۹/۷۸، باب ۱، ذیل حدیث ۴۵؛ [۵] الدعوات، راوندی: ۲۲۴، حدیث ۶۱۷.

در بین مردم حرکت می کند در حالی که به خاطر آن بیماری گناهی بر او نیست.

عبدالرحمن بن جندب می گوید:

زمانی که همراه با امیر المؤمنین علیه السلام از صفین برگشتیم و خانه های کوفه را دیدیم ناگهان چشم ما به پیرمردی افتاد که در سایه خانه اش نشسته بود و آثار مرض درقیافه اش دیده می شد، علی علیه السلام به او فرمود: صورتت را رنگ پریده می بینم، آیا به خاطر بیماری است؟ عرضه داشت: آری، فرمود: آیا از این بیماری کراهت داری؟ عرضه داشت: دوست ندارم چنین مرضی را کسی دچار شود، امام فرمود: آنچه را که به تو رسیده به حساب خدا نمی گذاری؟ عرضه داشت: چرا؟ فرمود: تو را به رحمت پروردگارت بشارت باد و بدان که به خاطر این بیماری گناهت آمرزیده شده است. (۱) حضرت صادق علیه السلام فرمود:

سَاعَاتُ الْأَوْجَاعِ يَذْهَبْنَ بِسَاعَاتِ الْخَطَايَا. (۲)

ساعات دردها، از بین برنده ساعات خطاهاست.

جابر بن عبدالله رحمهم الله می گوید:

مردی کربلای به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به نزد حضرت ایستاد و سپس با دست اشاره کرد، حضرت فرمود: صفحه ای به او بدهید تا آنچه می خواهد بنویسد، بر صفحه نوشت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

حضرت فرمود: برای او بنویسد که تو را به بهشت بشارت باد، مسلمانی نیست که عضو اصلی خود را یا زبان یا گوش، یا دست یا پا را از دست بدهد، پس خدا را سپاس گوید بر آنچه به او رسیده و آن را نزد خدا به حساب آورد، مگر این که

ص: ۲۳۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۹/۷۸ - ۱۹۰، باب ۱، حدیث ۴۶؛ مستدرک الوسائل: ۵۸/۲، باب ۱، حدیث ۱۴۰۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۱/۷۸، باب ۱، ذیل حدیث ۴۹؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۶۰/۲، باب ۱، حدیث ۱۴۰۶. [۳]

خداوند او را از آتش نجات دهد و به بهشت ببرد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بلا کشیده گان در دنیا را هر آینه در آخرت درجاتی است که به اعمال خود به آن درجات نمی رسند، ثوابی که برای بلا کشیده های از اهل توحید در قیامت مقدر است به نحوی است که بیننده آن ثواب می گوید: ای کاش بدنم در دنیا در راه خدا با قیچی قطعه قطعه می شد تا به چنین بهره ای نایل می شدم، البته ای امت من بدانید که خداوند عملی را در اتصال به غیر مکتب اسلام نخواهد پذیرفت. (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

جبرئیل به زیباترین صورت بر من فرود آمد و گفت: ای محمد خداوند تو را سلام می رساند و می گوید: من به دنیا وحی کردم بر اولیای من تلخ و تنگ و شدید باش تا عاشق لقای من باشند و بر دشمنانم راحت و خوش و آسان و پاکیزه باش تا لقای مرا دشمن بدانند، من دنیا را زندان اولیایم و بهشت دشمنانم قرار دادم. (۲) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ آدَبٌ، وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ، وَ لِلنَّبِيِّاءِ دَرَجَةٌ، وَ لِلأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ. (۳)

به حقیقت بلا و ناراحتی برای ستمگر ادب و برای مؤمن امتحان و آزمایش و برای انبیا درجه و برای اولیای کرامت و بزرگواری است.

صبر بر امراض

ابی بصیر می گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم و عرضه داشتم: شما وارث

ص: ۲۳۷

-
- ۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۳/۷۸، باب ۱، ذیل حدیث ۵۰؛ مستدرک الوسائل: ۶۶/۲، باب ۲، حدیث ۱۴۳۰.
 - ۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۴/۷۸، باب ۱، ذیل حدیث ۵۲؛ [۱] أعلام الدین: ۲۷۷. [۲]
 - ۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۹۸/۷۸، باب ۱، حدیث ۵۵؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۴۳۸/۲، باب ۶۵، حدیث ۲۴۰۰. [۴]

رسول خدا هستید؟ فرمود: آری، عرضه کردم: رسول خدا وارث علوم انبیا است؟ فرمود: آری، گفتم: شما قدرت دارید مرده زنده کنید و کور مادر زاد و دارندهٔ مرض پیسی را علاج کنید؟ فرمود: به اذن خدا، آری. سپس فرمود: نزدیک من بیا، دست مبارکش را بر چشم و صورتم کشید، به ناگاه آفتاب و آسمان و زمین و خانه ها و هر چه در آن بود دیدم، حضرت فرمود: دوست داری بینا باشی و هر آنچه برای مردم است برای تو باشد و آنچه در قیامت از حساب و کتاب به آنان می رسد به تو برسد، یا به همان حال باز گردی و بهشت بی زحمت برای تو باشد، عرضه داشتم: به همان حال برگردم، حضرت دوباره به چشم و صورتم دست کشید و من به همان حال اول برگشتم. (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَرْبَعٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ: كِتْمَانُ الْفَاقِهِ، وَ كِتْمَانُ الصَّدَقَةِ، وَ كِتْمَانُ الْمُصِيبَةِ، وَ كِتْمَانُ الْوَجَعِ. (۲)

چهار چیز از گنج های بهشت است: پنهان داشتن نیاز و فقر، پنهان داشتن صدقه، پنهان داشتن مصیبت و پنهان داشتن درد.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: إِذَا وَجَّهْتُ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِي مُصِيبَةً فِي بَدَنِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ وَلَدِهِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ ذَلِكَ بِصَبْرٍ جَمِيلٍ اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ أَنْصِبَ لَهُ مِيزَانًا أَوْ أَنْشُرَ لَهُ دِيوَانًا. (۳)

خداوند متعال می فرماید: زمانی که به مصیبتی در بدن، یا مال یا فرزند به

ص: ۲۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۱/۷۸، باب ۱، حدیث ۵۹؛ [۱] الکافی: ۴۷۰/۱، حدیث ۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰۸/۷۸، باب ۲، حدیث ۲۳؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۶۸/۲، باب ۳، حدیث ۱۴۳۵. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۰۹/۷۸، باب ۲، ذیل حدیث ۲۵؛ [۵] مستدرک الوسائل: ۵۸/۲، باب ۱، حدیث ۱۴۰۱. [۶]

بنده ام رو کنم، سپس او با صبر جمیل از برنامه من استقبال کند، در قیامت از او حیا کنم که برایش ترازو یا نامه عمل برپا کنم.

داستانی از حاج محمد تهرانی

دوستی داشتم به نام حاج محمد تهرانی که از سواد خواندن و نوشتن بهره ای نداشت ولی از نظر ایمان و یقین و عمل صالح مردی فوق العاده بود. یک بار در عرفات و بار دیگر در کاظمین خدمت مولای بزرگوارمان حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه رسیده بود. در اواخر عمر مبتلای به بیماری رعشه سخت در هر دو دستش شده بود به طوری که از جابجا کردن یک استکان آب عاجز بود.

برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به مشهد مشرف شد، بالای سر حضرت طلب شفا کرد، نیمه شب همان شب در عالم رؤیا به خدمت حضرت رضا علیه السلام رسید، امام به او فرمود: به خاطر این رعشه در دست، مقامی در قیامت برایت مقرر شده که بسیار عالی است.

چنانچه در این چند روزه باقی مانده عمر بخواهی از خدا برای تو طلب شفا کنم ولی در مقابل شفای این بیماری آن مقام آخرتی از دستت خواهد رفت، عرضه داشت که تا پایان عمر با این بیماری صبر می کنم؛ زیرا مقام آخرتی بالاتر از سلامت دست من است، سپس از خواب بیدار شد و تا روز مرگ با همان رعشه در حالی که قلبی راضی از حضرت حق داشت به سر برد.

صبر بر بیماری تا هنگام شفا دارای ثواب زیادی است و بر مریض است که شکایت خود را از بیماری فقط و فقط متوجه حضرت حق کند که صبر بر مرض و لب فرو بستن از شکایت باعث شفای زودرس است.

ابن عباس می گوید:

إِنَّ امْرَأَةَ أَيُّوبَ قَالَتْ لَهُ يَوْمًا: لَوْ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يَشْفِيكَ، فَقَالَ: وَيَحِكُ كُنَّا فِي

النَّعْمَاءِ سَبْعِينَ عَامًا فَهَلَمَّ نَضِيرٌ فِي الضَّرَاءِ مِثْلَهَا، فَلَمْ يَمَكْتُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى عُوْفِي. (۱)

همسر ایوب یک روز به او گفت: اگر از خدا بخواهی شفا می دهد، ایوب بر او فریاد زد ما به مدت هفتاد سال در نعمت و خوشی بودیم بر ماست به مدت هفتاد سال در این مصیبت و سختی صبر کنیم، مدت زیادی نگذشت مگر این که از تمام رنج ها راحت شد.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

الْمَرِيضُ فِي سَجْنِ اللَّهِ مَا لَمْ يَشْكُ إِلَى عَوَادِهِ تُمَحِّي سَيِّئَاتُهُ. وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَاتَ مَرِيضًا مَاتَ شَهِيدًا، وَ كُلُّ مُؤْمِنٍ شَهِيدٌ، وَ كُلُّ مُؤْمِنَةٍ حَيُّورَاءُ، وَ أَيُّ مَيْتَةٍ مَاتَ بِهَا الْمُؤْمِنُ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَ تَلَا- قَوْلَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: (۲) وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (۳)

بیمار در زندان خدا است و تا زمانی که از بیماری خود نزد عیادت کنندگانش شکایت نکنند، سیئاتش محو می شود و هر مؤمنی در بیماری بمیرد شهید است و تمام مؤمنان شهیدند و تمام زنان مؤمنه حورا هستند. به هر مرگی مؤمن بمیرد شهید است، سپس آیه شریفه را تلاوت کردند: و کسانی که ایمان به خدا و رسولان آوردند، اینان صدیقون و شهداء نزد پروردگارشان هستند.

مریض مستحب است در وقت بیماری این دعا را بخواند و تکرار کند:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا

ص: ۲۴۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۰/۷۸، باب ۲، ذیل حدیث ۲۵؛ [۱] دعائم الاسلام: ۲۱۷/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۱/۷۸، باب ۲، ذیل حدیث ۲۹؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۶۹/۲، باب ۳، حدیث ۱۴۳۷. [۳]

۳- (۳) - حدید (۵۷): ۱۹. [۴]

طَيِّباً مُبَارَكاً فِيهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيراً، كَبِيراً رَبَّنَا وَجَلَالُهُ وَقُدْرَتُهُ بِكُلِّ مَكَانٍ. اللَّهُمَّ أَنْ كُنْتُ امْرَضْتَنِي لِقَبْضِ رُوحِي فِي مَرَضَتِي هَذَا فَاجْعَلْ رُوحِي فِي أَرْوَاحِ مَنْ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنْكَ الْحُسْنَى، وَبَاعِدْنِي مِنَ النَّارِ كَمَا بَاعَدْتَ أَوْلِيَاءَكَ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنْكَ الْحُسْنَى. (۱)

نیست خدایی جز خدایی یکتا و شریک ندارد و همکاری برای او نیست، سلطنت و سپاس مختص ذات اوست که می میراند و زنده می کند و اوست که زنده است و هرگز نمی میرد و از بین نمی رود، منزّه است خدایی که پروردگار بندگان و آبادی هاست، حمد و سپاس مختص خدایی است که فراوان و مداوم و در همه حال خدایی بزرگ و بزرگتر و بلند پایه است، پروردگار ما و قدرت توانایش به همه جا حکمفرماست، بار خدایا! اگر مرا بیمار گردانیده ای که در این بیماری جانم را بگیری، بارالها! جانم را در زمره کسانی قرار ده که آنها را مورد احسان خود واقع ساختی و مرا از آتش غضبت به دور دار همان طوری که دوستانت را که مورد احسان تو هستند، از آتش دور داشته ای.

ارزش عیادت مریض در روایات

از جمله حقوقی که برادر مؤمن نسبت به برادر ایمانش دارد عیادت اوست به وقتی که دچار بیماری و مرض می شود.

در عیادت مؤمن و بیمار مسلمان بهره و ثواب عظیم از جانب حضرت حق مقرر شده است. عیادت باعث خوشحالی مریض و رفع دلتنگی از او و برطرف کننده هم و غم عیادت کننده است.

عیادت کننده علاوه بر زیارت بیمار باید به این مسئله بسیار مهم توجه داشته

ص: ۲۴۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۲/۷۸، باب ۲، ذیل حدیث ۳۰؛ [۱] مکارم الاخلاق: ۳۸۹. [۲]

باشد که بیمار از نظر طیب و دارو و خرج خانه و اهل و عیال در مضیقه و سختی نباشد، در صورتی که بیمار دچار مضیقه در معیشت است، عیادت کننده وظیفه دارد به این مهم الهی اقدام نماید و بدین وسیله رضایت و خشنودی حضرت حق را جلب کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ عَادَ مَرِيضًا نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ: يَا فُلَانُ طِبْتَ وَ طَابَ مَمَشَاكَ، تَبَوَّأَتْ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا. (۱)

هر کس مریضی را عیادت کند ندادهنده ای از آسمان وی را به اسم ندا دهد که ای فلان پاکیزه شدی و رفتنت پاک شد، برای خود در بهشت جایگاهی آماده کردی.

امام صادق علیه السلام از پدراناش علیهم السلام روایت می کند که رسول الهی صلی الله علیه و آله مردم را به هفت برنامه امر فرموده:

أَمَرَهُمْ بِعِيَادَةِ الْمَرَضِيِّ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَابْتِرَارِ الْقَسَمِ، وَتَسْمِيَةِ الْعَاطِسِ، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَافْشَاءِ السَّلَامِ، وَاجَابَةِ الدَّاعِي. (۲)

عیادت بیماران، تشیع جنازه، راستی در قسم، دعای به عطسه کننده، یاری مظلوم، افشای سلام و قبول دعوت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ عَادَ مَرِيضًا فَإِنَّهُ يَخُوضُ فِي الرَّحْمَةِ، وَ أَوْمَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِلَى حَقْوِيهِ، فَإِذَا جَلَسَ عِنْدَ الْمَرِيضِ غَمَرَتْهُ الرَّحْمَةُ.

(۳)

ص: ۲۴۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۴/۷۸، باب ۴، حدیث ۱؛ [۱] مکارم الاخلاق: ۳۶۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۴/۷۸، باب ۴، حدیث ۲؛ [۳] قرب الاسناد: ۳۴. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۱۵/۷۸، باب ۴، حدیث ۶؛ [۵] مستدرک الوسائل: ۷۳/۲، باب ۶، حدیث ۱۴۴۹. [۶]

هر کس مریضی را عیادت کند در رحمت افتاده و آن حضرت اشاره به قسمت پهلو کرد؛ و چون نزد مریض بنشیند رحمت الهی او را فرا گیرد.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده:

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ عَادَ مُؤْمِنًا خَاصَّ الرَّحْمَةَ خَوْضًا، فَإِذَا جَلَسَ غَمَرَتْهُ الرَّحْمَةُ، فَإِذَا انْصَرَفَ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَ يَتَرَحَّمُونَ عَلَيْهِ وَ يَقُولُونَ طِبَّتْ وَ طَابَتْ لِمَكَ الْجَنَّةُ إِلَى تَلَمَّكَ السَّاعَةِ مِنْ غَدٍ، وَ كَانَ لَهُ يَا أبا حَمْرَةَ خَرِيفٌ فِي الْجَنَّةِ. قُلْتُ: وَ مَا الْخَرِيفُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: زَاوِيَةٌ فِي الْجَنَّةِ يَسِيرُ الرَّكِبُ فِيهَا أَرْبَعِينَ عَامًا. (۱)

هر مؤمنی عیادت کند مؤمنی را وارد رحمت شده وارد شدنی، چون بنشیند رحمت حق او را فرا گیرد و چون از عیادت باز گردد، خداوند هفتاد هزار ملک را وادار کند برایش استغفار نمایند و به وی رحمت آورند و بگویند پاکیزه شدی و پاک باد بر تو بهشت تا این ساعت از فردا و ای ابا حمزه برای عیادت کننده در بهشت خریف قرار داده شده، ابا حمزه می گوید: عرضه داشتیم خریف چیست؟ فرمود: زاویه ای در بهشت که سواره آن را در چهل سال می پیماید.

حضرت صادق علیه السلام از پدرانیش علیهم السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ سَعَى لِمَرِيضٍ فِي حَاجِهِ قَضَاهَا أَوْ لَمْ يَقْضِهَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنْ كَانَ الْمَرِيضُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَوْ لَيْسَ ذَاكَ أَغْظَمَ اجْرًا إِذَا سَعَى فِي حَاجِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (۲)

ص: ۲۴۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۶/۷۸، باب ۴، ذیل حدیث ۷؛ [۱] وسائل الشیعه: ۴۱۵/۲، باب ۱۰، حدیث ۲۵۱۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۷/۷۸، باب ۴، حدیث ۹؛ [۳] مکارم الاخلاق: ۴۳۱. [۴]

کسی که در حاجت و نیازی برای مریضی بکوشد، چه موفق شود و چه نشود، از گناهانش خارج می شود بمانند روز ولادت از مادر، مردی از انصار عرضه داشت: اگر مریض از اهل بیت خودش باشد و در حاجت او بکوشد آیا اجر بزرگتر نیست؟ حضرت فرمود: آری.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

كَانَ فِيمَا نَاجَى بِهِ مُوسَى رَبَّهُ أَنْ قَالَ: يَا رَبِّ اغْلِمْنِي مَا بَلَغَ مِنْ عِيَادَةِ الْمَرِيضِ مِنَ الْأَجْرِ؟ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: أَوْكُلُّ بِهِ مَلَكًا يُعُودُهُ فِي قَبْرِهِ إِلَى مَحْشَرِهِ. (۱)

موسی علیه السلام در مناجاتش به حضرت حق عرضه داشت: ای پروردگام! اجری که عیادت کننده مریض به آن می رسد چیست؟ خداوند فرمود: ملکی را وادار می کنم او را در قبرش تا رسیدن محشر عیادت کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وَمَنْ عَادَ مَرِيضًا فَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا حَتَّى يَرْجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ، وَ يُمْحَى عَنْهُ سَبْعُونَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ، وَ يُرْفَعُ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ دَرَجَةٍ، وَ وُكِّلَ بِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يُعُودُونَهُ فِي قَبْرِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۲)

و هر کس بیماری را عیادت کند به هر قدمی که بر می دارد تا به منزلش مراجعت کند، هفتاد هزار هزار حسنه برای اوست و هفتاد هزار هزار سیئه از او برداشته شود و هفتاد هزار هزار درجه برای او بالا رود و هفتاد هزار هزار ملک موکل او شوند تا در قبرش از او عیادت نمایند و تا روز قیامت برای او طلب مغفرت کنند.

ص: ۲۴۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۷/۷۸، باب ۴، حدیث ۱۱؛ [۱] الکافی: ۱۲۱/۳، حدیث ۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۸/۷۸، باب ۴، حدیث ۱۴؛ [۳] ثواب الاعمال: ۲۹۲. [۴]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يُعَيِّرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ: عَبْدِي مَا مَنَعَكَ إِذَا مَرِضْتُ أَنْ تَعُودَنِي؟ فَيَقُولُ: سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ أَنْتَ رَبُّ الْعِبَادِ لَا تَأَلَّمُ وَلَا تَمْرُضُ، فَيَقُولُ: مَرَضَ اخْوَاكَ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ تَعُدَّهُ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَوْ عُدَّتَهُ لَوْحِدْتَنِي عِنْدَهُ ثُمَّ لَتَكَفَّلْتُ بِحَوَائِجِكَ فَفَضَّيْتُهَا لَكَ وَ ذَلِكَ مِنْ كَرَامَةِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ، وَ أَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. (۱)

خداوند بنده ای از بندگانش را در قیامت سرزنش می کند، پس به او می گوید:

بنده من چه چیز تو را مانع شد که مرا در بیماریم عیادت کنی؟ بنده عرضه می دارد: منزهی تو، منزهی تو، ای پروردگار بندگان! تو را درد و بیماری نیست، خداوند می فرماید: برادر مؤمنت مریض شد او را عیادت نکردی به عزت و جلالم اگر به عیادتش می رفتی مرا نزد او می یافتی، سپس خودم کفیل حوایج تو می شدم پس همه آنها را برای تو برآورده می کردم و این از کرامت بنده مؤمن من است و منم رحمان و رحیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ قَامَ عَلَى مَرِيضٍ يَوْمًا وَ لَيْلَةً بَعَثَهُ اللَّهُ مَعَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ، فَجَازَ عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبُرْقِ اللَّامِعِ. (۲)

هر کس یک شب و یک روز در خدمت مریض باشد، خداوند او را در قیامت با ابراهیم خلیل الرحمن مبعوث کند و از صراط چون برق درخشنده بگذرد.

ص: ۲۴۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۹/۷۸، باب ۴، حدیث ۱۸؛ [۱] وسائل الشیعه: ۴۱۷/۲، باب ۱۰، حدیث ۲۵۱۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۵/۷۸، باب ۴، ذیل حدیث ۳۵؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۹۳/۲، باب ۱۲، حدیث ۱۵۱۲. [۴]

«(۵) وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ مَا كَتَبَ لِي الْكَاتِبَانِ مِنْ زَكِيِّ الْأَعْمَالِ مَا لَا قَلْبٌ فَكَّرَ فِيهِ وَلَا لِسَانٌ نَطَقَ بِهِ وَلَا جَارِحَةٌ تَكَلَّفَتْهُ بَلْ إِفْضَالًا مِنْكَ عَلَيَّ وَ إِحْسَانًا مِنْ صَيِّبِكَ إِلَيَّ «(۶) اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ حَبِّبْ إِلَيَّ مَا رَضَيْتَ لِي وَ يَسِّرْ لِي مَا أَخَلَّتْ بِي وَ طَهِّرْ بِي مِنْ دَنَسٍ مَا أَسِيلْتُ وَ امْحُحْ عَنِّي شَرَّ مَا قَدَّمْتُ وَ أَوْجِدْ لِي حَلَاوَةَ الْعَافِيَةِ وَ أَدْفِنِي بِرِزْدِ السَّلَامَةِ وَ اجْعَلْ مَخْرَجِي عَنْ عَلْتِي إِلَى عَفْوِكَ وَ مُتَّحِي وَ لِي عَنْ صِرْعَتِي إِلَى تَحِيٍّ أَوْزِكَ وَ خَلَاصَتِي مِنْ كَرْبِي إِلَى رَوْحِكَ وَ سِيَامَتِي مِنْ هَيْدِهِ الشَّدْهِ إِلَى فَرَجِكَ «(۷) إِنَّكَ الْمُتَفَضَّلُ بِالْإِحْسَانِ الْمُتَطَوَّلُ بِالْإِثْمَانِ الْوَهَّابُ الْكَرِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ».

و در اثنای آن بیماری، از جمله تحفه هایی که به من عنایت کردی این است که فرشتگان نویسنده به حساب من اعمال پاکیزه ای نوشتند؛ اعمالی که نه دلی در آن فکر کرده، و نه زبانی به آن گویا شده، و نه عضوی در انجامش رنج برده، بلکه بخششی از جانب تو بر من و احسانی از ساختۀ تو به سوی من بود.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و آنچه را برایم پسندیده ای محبوب من ساز، و آنچه را بر من وارد کرده ای آسان کن، و از آلودگی اعمال زشتی که در گذشته انجام داده ام پاکم فرما، و شر آنچه که پیش از این مرتکب شده ام، از

صفحه وجودم محو کن، و از شیرینی عافیت کامیابم ساز، و گوارایی تندرستی را به من بچشان، و راه بیرون رفتن از بیماریم را به سوی بخشش و عفو و جابه جا شدنم را از بستر بیماری به جانب گذشتت، و نجاتم را از اندوهم به عرصه رحمتت، و تندرستیم را از این دشواری به دایره گشایشت قرار ده، همانا تو تفضّل کننده به احسان و عطا کننده به نعمتی، بسیار بخشنده و بزرگواری؛ دارای جلال و اکرامی.

ص: ۲۴۷

دعای ۱۶ : طلب عفو از گناهان و عیوب

اشاره

ص: ۲۴۸

«١» اللَّهُمَّ يَا مَنْ بِرَحْمَتِهِ يَسْتَعِيْثُ الْمُدْبِيْوْنَ «٢» وَيَا مَنْ اِلَى ذِكْرِ اِحْسَانِهِ يَفْرَعُ الْمُضْطَرُّوْنَ «٣» وَيَا مَنْ لِخِيفَتِهِ يَنْتَجِبُ الْخَاطِئُوْنَ «٤» يَا اُنْسَ كُلِّ مُسِيْئٍ تَوْحِشٍ غَرِيْبٍ وَيَا فَرَجَ كُلِّ مَكْرُوْبٍ كَيْبٍ وَيَا غَوْثَ كُلِّ مَخْذُوْلٍ فَرِيْدٍ وَيَا عَضْدَ كُلِّ مُحْتَاجٍ طَرِيْدٍ «٥» اَنْتَ الَّذِي وَسَعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَ عِلْمًا «٦» وَ اَنْتَ الَّذِي جَعَلْتَ لِكُلِّ مَخْلُوْقٍ فِيْ نِعْمِكَ سَهْمًا «٧» وَ اَنْتَ الَّذِي عَفَوْتَ اَعْلَى مِنْ عِقَابِهِ «٨» وَ اَنْتَ الَّذِي تَسِيْعِي رَحْمَتُهُ اَمَامَ غَضَبِهِ «٩» وَ اَنْتَ الَّذِي عَطَاؤُهُ اَكْثَرُ مِنْ مَنَعِهِ «١٠» وَ اَنْتَ الَّذِي اَتَّسَعَ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ فِيْ وَسِيْعِهِ «١١» وَ اَنْتَ الَّذِي لَا يَزْعَبُ فِيْ جِزَاءٍ مِنْ اَعْطَاهُ «١٢» وَ اَنْتَ الَّذِي لَا يُفْرِطُ فِيْ عِقَابٍ مِنْ عَصَاهُ «١٣» وَ اَنَا يَا اِلٰهِي عَدِيْدَكَ الَّذِي اَمَرْتَهُ بِالِدُّعَاءِ فَقَالَ: لَيْبِكَ وَ سِيْعِدَيْكَ هَا اَنَا ذَا يَا رَبِّ مَطْرُوْحٍ بَيْنَ يَدَيْكَ «١٤» اَنَا الَّذِي اَوْقَرْتِ الْخَطَايَا ظَهْرَهُ وَ اَنَا الَّذِي اَفْنَيْتِ الذُّنُوْبَ عُمْرَهُ وَ اَنَا الَّذِي بِجَهْلِهِ عَصَاكَ وَ لَمْ تَكُنْ اَهْلًا مِنْهُ لِذٰلِكَ «١٥» هَلْ اَنْتَ يَا اِلٰهِي رَاحِمٌ مِنْ دَعَاكَ فَاُبْلِغُ فِي الدُّعَاءِ؟ اَمْ اَنْتَ غَافِرٌ لِمَنْ بَكَكَ فَاُسْرِعْ فِي الْبُكَاءِ؟ اَمْ اَنْتَ مُتَجَاوِزٌ عَمَّنْ عَفَّرَ لَكَ وَجْهَهُ تَذَلُّلًا؟ اَمْ اَنْتَ مُغْنٍ مِنْ شِكَا اِلَيْكَ فَقَرَّهُ تَوَكُّلًا؟ «١٦» اِلٰهِي لَا تُخَيِّبْ مَنْ لَا يَجِدُ مُعْطِيًّا غَيْرَكَ؟ وَ لَا تَحْذُلْ مَنْ لَا يَسْتَعِيْنِيْ عَنْكَ بِاِحْدٍ دُوْنَكَ «١٧» اِلٰهِي فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ؟ وَ لَا تُغْرِضْ عَنِّيْ وَ قَدْ اَقْبَلْتُ عَلَيْكَ؟ وَ لَا تَحْرِمْنِيْ وَ قَدْ رَغِبْتُ اِلَيْكَ وَ لَا تَجْبِهْنِيْ بِالرَّدِّ وَ قَدْ اِنْتَصَبْتُ بَيْنَ

يَدَيْكَ «١٨» أَنْتَ الَّذِي وَصَفْتَ نَفْسَكَ بِالرَّحْمَةِ فَضَّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْحَمَنِي وَأَنْتَ الَّذِي سَمَّيْتَ نَفْسَكَ بِالْعَفْوِ فَاعْفُ عَنِّي «١٩» قَدْ تَرَى يَا إِلَهِي فَيْضَ دَمْعِي مِنْ حَيْفَتِكَ وَوَجِيبَ قَلْبِي مِنْ خَشْيَتِكَ وَانْتِفَاضَ (انْتِفَاضَ) جَوَارِحِي مِنْ هَيْبَتِكَ «٢٠» كُلُّ ذَلِكَ حَيَاءٌ مِنْكَ لِسُوءِ عَمَلِي وَإِلَذَاكَ خَمِيدٌ صَوْتِي عَنِ الْجَارِ إِلَيْكَ وَكَلَّ لِسَانِي عَنْ مُنَاجَاتِكَ «٢١» يَا إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ فَكَمْ مِنْ عِيَانِيهِ سَتَرْتَهَا عَلَيَّ فَلَمْ تَفْضَحْنِي وَكَمْ مِنْ ذَنْبٍ غَطَّيْتَهُ عَلَيَّ فَلَمْ تَشْهَرْنِي وَكَمْ مِنْ شَائِبَةٍ أَلَمَمْتُ بِهَا فَلَمْ تَهْتِكْ عَنِّي سِتْرَهَا وَ لَمْ تُقْلِدْنِي مَكْرُوهَ شَنَاةِهَا وَ لَمْ تُبَيِّدِ سُوءِهَا لِمَنْ يَلْتَمِسُ مَعَايِبِي مِنْ جِيرَتِي وَ حَسَدِهِ نِعْمَتِكَ عِنْدِي «٢٢» ثُمَّ لَمْ يَنْهِنِي ذَلِكَ عَنْ أَنْ جَرَيْتُ إِلَى سُوءٍ مَا عَهَدْتُ مِنْهُ!! فَمَنْ أَجْهَلُ مِنْهُ «٢٣» يَا إِلَهِي بِرُشْدِهِ؟ وَمِنْ أَعْفَلٍ مِنْهُ عَمِنَ حَظُّهُ؟ وَمَنْ أَبْعَدُ مِنْهُ مِنْ اسْتِضَاءِ لَاحِ نَفْسِهِ حِينَ أَنْفَقَ مَا أُجْرَيْتُ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ فِيمَا نَهَيْتَنِي عَنْهُ مِنْ مَعْصِيَتِكَ؟ وَمَنْ أَبْعَدُ غَوْرًا فِي الْبَاطِلِ وَ أَشَدُّ إِقْدَامًا عَلَى السُّوءِ مِنْهُ حِينَ أَقْفُ بَيْنَ دَعْوَتِكَ وَ دَعْوَةِ الشَّيْطَانِ فَاتَّبِعَ دَعْوَتَهُ عَلَى غَيْرِ عَمِي مِنْهُ فِي مَعْرِفِهِ بِهِ وَ لَا نِسْيَانٍ مِنْ حِفْظِي لَهُ؟ «٢٤» وَ أَنَا حِينَئِذٍ مُوقِنٌ بِأَنْ مُنْتَهَى دَعْوَتِكَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مُنْتَهَى دَعْوَتِهِ إِلَى النَّارِ «٢٥» سُبْحَانَكَ مَا أَعْجَبَ مَا أَشْهَدُ بِهِ عَلَى نَفْسِي! وَ أَعْمَدُهُ مِنْ مَكْتُومِ أَمْرِي! «٢٦» وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ أَنَا تَكَّ عَنِّي وَ إِطْلَاؤُكَ عَنِّي مُعَاجِلَتِي وَ لَيْسَ ذَلِكَ مِنْ كَرَمِي عَلَيْكَ بَلْ تَأْنِيًا مِنْكَ لِي وَ تَفْضُلًا مِنْكَ عَلَيَّ لِأَنْ أُرْتَدِعَ عَنْ مَعْصِيَتِكَ الْمُسِيخَةَ وَ أَقْلَعَ عَنِ سَيِّئَاتِي الْمُخْلِقَةِ وَ لِأَنَّ عَفْوَكَ عَنِّي أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ عُقُوبَتِي «٢٧» بَلْ أَنَا يَا إِلَهِي أَكْثَرُ ذُنُوبًا وَ أَفْجَحُ آثَارًا وَ أَشْنَعُ أَفْعَالًا وَ أَشَدُّ فِي

الْبَاطِلِ تَهَوُّرًا وَ أضعفُ عِنْدَ طَاعَتِكَ تَبَقُّظًا وَ أَقَلَّ لَوْعِيدِكَ انْتِبَاهًا وَ ارْتِقَابًا مِنْ أَنْ أَحْصِيَ لَكَ عُيُوبِي أَوْ أَقْدَرَ عَلَيَّ ذِكْرَ ذُنُوبِي
 «٢٨» وَ إِنَّمَا أُوبِخُ بِهَذَا نَفْسِي طَمَعًا فِي رَأْفَتِكَ الَّتِي بِهَا صَيَّرْتَنِي بِهَا فَكَاكُ رِقَابِ الْخَاطِئِينَ
 «٢٩» اللَّهُمَّ وَ هِذِهِ رَقَبَتِي قَدْ أَرَقْتَهَا الذُّنُوبُ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعْتَقْهَا بِعَفْوِكَ وَ هِذَا ظَهْرِي قَدْ أَثْقَلْتَهُ الْخَطَايَا فَصَلِّ عَلَيَّ
 مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ خَفِّفْ عَنْهُ بِمَنِّكَ «٣٠» يَا إِلَهِي لَوْ بَكَيتُ إِلَيْكَ حَتَّى تَسْقُطَ أَشْفَارُ عَيْنَيَّ وَ انْتَحَبْتُ حَتَّى يَنْقَطِعَ صَوْتِي وَ قُمتُ لَكَ
 حَتَّى تَتَنَشَّرَ قَدَمَايَ وَ رَكَعْتُ لَكَ حَتَّى يَنْخَلِعَ صُلبِي وَ سَجَدْتُ لَكَ حَتَّى تَتَفَقَّأَ حِدَقَتَايَ وَ أَكَلْتُ تُرَابَ الْأَرْضِ طُولَ عُمْرِي وَ
 شَرِبْتُ مِيَاءَ الرَّمَادِ آخِرَ دَهْرِي وَ ذَكَرْتُكَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ حَتَّى يَكِلَ لِسَانِي ثُمَّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِي إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ اسْتِحْيَاءً مِنْكَ مَا
 اسْتَوْجَبْتُ بِذَلِكَ مَحْوَ سَيِّئِهِ وَاحِدِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي «٣١» وَ إِنْ كُنْتُ تُغْفِرُ لِي حِينَ اسْتَوْجِبُ مَغْفِرَتَكَ وَ تَعْفُو عَنِّي حِينَ اسْتَحِقُّ عَفْوَكَ
 فَإِنَّ ذَلِكَ غَيْرُ وَاجِبٍ لِي بِاسْتِحْقَاقٍ وَ لَا أَنَا أَهْلٌ لَهُ بِاسْتِحْجَابٍ إِذْ كَانَ جَزَائِي مِنْكَ فِي أَوَّلِ مَا عَصَيْتُكَ النَّارَ فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَأَنْتَ
 غَيْرُ ظَالِمٍ لِي «٣٢» إِلَهِي فَإِذَا قَدْ تَعَمَّدْتَنِي بِسِرِّكَ فَلَمْ تَفْضَحْنِي وَ تَأْتَيْتَنِي بِكَرَمِكَ فَلَمْ تُعَاجِلْنِي وَ حَلَمْتَ عَنِّي بِتَفْضِيلِكَ فَلَمْ تُغَيِّرْ
 نِعْمَتَكَ عَلَيَّ وَ لَمْ تُكَدِّرْ مَعْرُوفَكَ عِنْدِي فَارْحَمْ طُولَ تَضَرُّعِي وَ شِدَّةَ مَسْكَتِي وَ سُوءَ مَوْقِفِي «٣٣» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ
 قِنِي مِنَ الْمَعَاصِي وَ اسْتَعْمِلْنِي بِالطَّاعَةِ وَ ارزُقْنِي حُسْنَ الْإِنَابَةِ وَ طَهِّرْني بِالتَّوْبَةِ وَ أَبْدِنِي بِالْعِصْمَةِ وَ اسْتَصْلِحْ لِي بِالْعَافِيَةِ وَ اذْقْنِي
 حَلَاوَةَ الْمَغْفِرَةِ وَ اجْعَلْ لِي طَلِيقَ عَفْوِكَ وَ عَتِيقَ رَحْمَتِكَ وَ اكْتُبْ لِي أَمَانًا مِنْ سُخْطِكَ وَ

بَشْرَنِي بِعَدْلِكَ فِي الْعَاجِلِ دُونَ الْآجِلِ بُشْرَى أَعْرِفُهَا وَ عَرَّفَنِي فِيهِ عَلامَهُ أَتَبَيَّنُهَا «(٣٤) إِنَّ ذَلِكَ لَا يَضَعُ يِقُ عَلَيْكَ فِي وُسْعِكَ وَلَا
يَتَكَاؤُدُكَ فِي قُدْرَتِكَ وَلَا يَتَصَيِّعُكَ فِي أَنَاتِكَ وَلَا يُؤُودُكَ فِي جَزِيلِ هَيَاتِكَ الَّتِي دَلَّتْ عَلَيْهَا آيَاتُكَ إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَ
تَحْكُمُ مَا تُرِيدُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[«۱» اَللّٰهُمَّ يَا مَنْ بِرَحْمَتِهِ يَسْتَعِيْثُ الْمُذْتَبِيْنَ «۲» وَيَا مَنْ اِلَى ذِكْرِ اِحْسَانِهِ يَفْرَعُ الْمُضْطَرُّوْنَ «۳» وَيَا مَنْ لِحَيْفَتِهِ يَنْتَحِبُ الْخَاطِئُوْنَ]

خدایا! ای آن که گنهکاران از رحمتش یاری می طلبند، و ای آن که بیچارگان به جانب یاد احسانش پناه می برند، و ای آن که خطاکاران از بیم عذابش به شدت گریه می کنند!

نیروهای خدادادی انسان

اشاره

خاک با اراده حکیمانه حضرت حق، بر اساس رحمت و عشق از هزاران جاده پر پیچ و خم عبور کرد، تا در صلب پدر تبدیل به نطفه شد و نطفه در رحم مادر در جایی استوار قرار گرفت، نطفه علقه شد و علقه مضغه و مضغه اسکلت استخوانی و بر استخوان گوشت قرار گرفت، سپس روح در آن دمیده شد و پس از مدتی به صورت انسانی آراسته، پای به بسط زمین گذاشت.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلٰلٰتِهٖ مِنْ طِيْنٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِيْ قَرَارٍ مَّكِيْنٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ اَنْشَاْنَاهُ خَلْقًا اٰخَرَ فَتَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الْخٰلِقِيْنَ «(۱)»

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده ای از گل آفریدیم ، * سپس آن را

ص: ۲۵۵

نطفه ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم . * آنگاه آن نطفه را علقه گردانیدیم ، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم ، پس آن پاره گوشت را استخوان هایی ساختیم و بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم ، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم ؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است .

دین قیم

در این خزانه بی نظیر آفرینش و گوهر پر بهای فطرت، یعنی نیروی کشش به سوی توحید و حقایق، دین قیم قرار داده شد:

فَاقِمِ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۱)

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور ، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است، باش برای آفرینش خدا هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیست ؛ این است دین درست و استوار ؛ ولی بیشتر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند .

دین قیم و نور الهی و کشش به سوی آن، واقعیتهایی است که در ذات انسان نهاده شده، هر چند گروهی از مردم به آن توجهی نداشته باشند.

در این ظرف وسیع و گسترده میوه ای شیرین و با منفعت چون عقل که همچون نورافکنی قوی برای زدودن تاریکی هاست نهاده شده، تا راه انسان برای پذیرش حقایق و واقعیت ها که نسبت به آن جاذبه و خواسته درونی دارد آسان گردد.

ص: ۲۵۶

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ * يُنبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَمَآيَةٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَسَخَّرْنَا لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱)

اوست که از آسمان ، آبی برای شما نازل کرد که بخشی از آن نوشیدنی است و از بخشی از آن درخت و گیاه می روید که [دام هایتان] را در آن می چرانید . * برای شما به وسیله آن آب ، زراعت و زیتون و خرما و انگور و از همه محصولات می رویاند ؛ یقیناً در این [واقعیات شگفت انگیز طبیعی] نشانه ای است [بر توحید ، و ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند . * و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخر شما قرار داد ، و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده اند ؛ قطعاً در این [حقایق] نشانه هایی است [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقل می کنند .

نور عقل

نور عقل با ابزار و جنودی که در اختیار دارد، راه را برای دریافت حقایق غیبی و شهودی باز می کند و در قسمت عمده ای از اصول، حجت الهی را برای انسان تمام می نماید و در آن زمینه ها راه هر گونه عذری را در آلوده شدن به پلیدی ها می بندد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۲۵۷

اِسْتَرَشِدُوا الْعَقْلَ تَرَشِدُوا، وَلَا تَعْصُوهُ فَتَنْدَمُوا. (۱)

راهنمای خود را خرد خویش قرار دهید تا به راه راست و به مسیر رشد و کمال هدایت شوید و با آن مخالفت ننمایید که پشیمان می شوید.

امام علی علیه السلام فرمود:

لَا عِلْمَ كَالْتَفَكْرِ، وَلَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ. (۲)

هیچ علمی مانند تفکر و هیچ شرفی مانند علم نیست.

تقوا مایه اصلی کرامت

تقوا که عظیم ترین حقیقت و پرمفعت ترین سرمایه و مایه اصلی کرامت برای انسان در دنیا و آخرت است، بنا به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله محل و مکانش قلوب عاقلان است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لِكُلِّ شَيْءٍ مَّعْدِنٌ وَ مَعْدِنُ التَّقَى قُلُوبُ الْعَاقِلِينَ. (۳)

برای هر چیزی در این پهنه آفرینش معدنی است و معدن تقوا قلوب عاقلان است.

و نیز حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ نُورٍ مَحْزُونٍ مَكْنُونٍ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ نَبِيُّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، فَجَعَلَ الْعِلْمَ نَفْسَهُ، وَ الْفَهْمَ وَجْهَهُ، وَ الزُّهْدَ رَأْسَهُ، وَ الْحَيَاءَ عَيْنَيْهِ، وَ الْحِكْمَةَ لِسَانَهُ، وَ الرَّأْفَةَ هَمَّهُ، وَ الرَّحْمَةَ

ص: ۲۵۸

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۰۷/۱۱، حدیث ۱۲۷۵۲؛ [۱] مستدرک سفینه البحار: ۳۱۴/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۹/۱، باب ۱، حدیث ۶۳؛ روضه الواعظین: ۱۰/۱.

۳- (۳) - روضه الواعظین: ۴/۱؛ [۲] ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۵/۱. [۳]

ثُمَّ غَشَاهُ وَقَوَّاهُ بِعَشْرَةِ أَشْيَاءَ: بِالْيَقِينِ، وَالْإِيمَانِ، وَالصِّدْقِ، وَالسَّكِينَةِ، وَالْإِخْلَاصِ، وَالرَّفْقِ، وَالْعَطِيَّةِ، وَالْقُنُوعِ، وَالتَّسْلِيمِ، وَالشُّكْرِ.

(۱)

خداوند بزرگ، عقل را از نور مخزون مکنون در علم گذشته اش که نبی مرسل و ملک مقرب بر آن آگاهی نداشت آفرید. علم را نفس عقل و فهم را صورت و زهد را سر و حیا را دو چشم و حکمت را زبان و رأفت را همت و رحمت را قلب آن قرار داد، سپس آن را به ده چیز تقویت کرد: یقین، ایمان، صدق، آرامش، اخلاص، رفق، بخشش، قناعت، تسلیم، شکر.

جذبه فطرت و نور عقل، حجاب ها را از برابر دیده قلب کنار می زنند و انسان را به تماشای حقایق موفق می کنند و راه قبول واقعیت ها را برای آدمی سهل و آسان می سازند.

ولی آنان که راه فطرت و عقل را با طوفان گناه و سیل شهوات می بندند، از درک حقایق و لمس واقعیت ها محروم می شوند و همچنان که جاهل به دنیا آمده اند، جاهل از دنیا می روند و نصیبی از رحمت خدا در جهان دیگر برای آنان نیست.

صابر همدانی می سراید:

تا که مرآت دل از زنگ هوس پاک نشد دل تجلی گه آن روی فرحناک نشد

مهر تا یک طبق از نور رخس وام نکرد روشنی بخش مه و انجم و افلاک نشد

صورتی بیند و از معنی آن بی خبر است آن که چون آینه اش مشعر و ادراک نشد

ص: ۲۵۹

گوهر خود بنما گرچه لگد کوب شوی تا نگویند خبر از هنر تاک نشد
فاسدان را نبود راه به سرحد کمال ای بسا دانه که بیرون زدل خاک نشد
خار گلزار تعلق شودش دامنگیر آن که چون برق در این مزرعه چالاک نشد
شمع گیرم که پس از کشتن پروانه گریست قاتل از گریه بی جا گنهدش پاک نشد
همت عالی ارباب سخا چون گهری است که قرین با خرف پستی و امساک نشد
صابر اندیشه صائب دل من سوخت که گفت صاف با ما دل آن شعله بی باک نشد

(صابر همدانی)

وجدان انسان

در این منبع احسن تقویمی دادگاهی عالی چون دادگاه قیامت و به تعبیر قرآن مجید نفس ملامت گر و به قول روانشناسان وجدان اخلاقی و به زبان عامه وجدان، قرار داده، تا در برابر نیکی هایی که از انسان سر می زند سرور و نشاط و شادی و خوشی پخش کند و در برابر زشتی ها انسان را ملامت کرده و به سختی سرزنش نماید و وی را به اندوه و غم و حسرت و پشیمانی و ناراحتی محکوم کند.

لا اقسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ * وَلَا اقسِمُ بِالنَّفْسِ اللّوَامَةِ» (۱)

ص: ۲۶۰

به روز قیامت سوگند می خورم ، * و به نفس سرزنش گر قسم می خورم .

در تفسیر «نمونه» ذیل آیه فوق آمده است:

«حقیقت این است که یکی از دلایل وجود «معاد» وجود «محکمه وجدان» در درون جان انسان است که به هنگام انجام کار نیک روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می کند و از این طریق به او پاداش می دهد و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می کند، به حدی که گاه برای نجات از عذاب، وجدان اقدام به خودکشی می کند.

یعنی در واقع وجدان حکم اعدام او را صادر کرده و به دست خودش اجرا می کند.

بازتاب نفس لؤامه در وجود انسان ها بسیار گسترده و از هر نظر قابل دقت و مطالعه است.

وقتی عالم صغیر یعنی وجود انسان در دل خود محکمه و دادگاه کوچکی دارد، چگونه عالم کبیر با آن عظمتش محکمه عدل عظیمی نخواهد داشت.

ما از وجود «وجدان اخلاقی» پی به وجود «رستاخیز و قیامت» می بریم و نیز از همین جا رابطه جالب این دو سوگند روشن می شود و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلی بر سوگند اول است.

دادگاه وجدان آن قدر عظمت و احترام دارد که خداوند به آن سوگند یاد می کند و آن را بزرگ می شمرد و به راستی بزرگ است، چرا که یکی از عوامل مهم نجات انسان محسوب می شود، به شرط آن که وجدان بیدار باشد و بر اثر کثرت گناه ضعیف و ناتوان گردد. (۱) به هر حال این «نفس لؤامه»، رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که

ص: ۲۶۱

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۲۷۵/۲۵ - ۲۷۶، [۱] ذیل آیه ۱ - ۲ سوره قیامت.

بعد از انجام یک کار خوب یا بد، بلافاصله محکمه آن در درون جان تشکیل می گردد و به حساب و کتاب او می رسد.

لذا گاه در برابر یک کار نیک و مهم چنان احساس آرامش درونی می کند و روح او لبریز از شادی و نشاط می شود که لذت و شکوه و زیبایی آن، با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست.

و به عکس گاهی به دنبال یک خلاف و جنایت بزرگ چنان گرفتار کابوس وحشتناک و طوفانی از غم و اندوه می گردد و از درون می سوزد که از زندگی به کلی سیر می شود و حتی گاه برای رهایی از چنگال این ناراحتی خود را آگاهانه به مقامات قضایی معرفی و به چوبه دار تسلیم می کند.

شباهت های محکمه وجدان با دادگاه رستاخیز

این دادگاه عجیب درونی شباهت های عجیبی به دادگاه رستاخیز دارد.

۱ - قاضی و شاهد و مجری حکم در حقیقت در این جا یکی است، همان طور که در قیامت چنین است:

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱)

[ای] دانای نهان و آشکار! تو خود در میان بندگان بر سر آنچه [از عقاید و عبادات] اختلاف می کردند ، داوری خواهی کرد .

۲ - این دادگاه وجدان توصیه و رشوه و پرونده سازی بشری را نمی پذیرد، همان طور که درباره دادگاه قیامت نیز می خوانیم:

وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ

ص: ۲۶۲

مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (۱)

و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می کند، و نه از کسی شفاعتی می پذیرند، و نه از کسی [در برابر گناهانش] فدیة و عوضی می گیرند، و نه [برای رهایی از آتش دوزخ] یاری می شوند.

۳ - محکمه و جدان مهم ترین و قطورترین پرونده ها را در کوتاه ترین مدت رسیدگی کرده، حکم نهایی خود را به سرعت صادر می کند، نه استیناف در آن هست نه تجدید نظر و نه ماه ها و سال ها سرگردانی، همان طور که در رابطه با دادگاه رستاخیز می خوانیم:

وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لِمُعَقَّبٍ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (۲)

و خدا حکم می کند؛ و هیچ بازدارنده ای برای حکمش نیست، و او در حسابرسی سریع است.

۴ - مجازات و کیفرش بر خلاف مجازات های دادگاههای رسمی این جهان، نخستین جرقه هایش در اعماق دل و جان افروخته می شود و از آن جا به بیرون سرایت می کند، نخست روح انسان را می آزارد، سپس آثارش در جسم و چهره و دگرگون شدن خواب و خوراک او آشکار می شود، همان طور که درباره دادگاه قیامت نیز می خوانیم:

نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِنْدَةِ» (۳)

آتش برافروخته خداست * [آتشی] که بر دل ها برآید و چیره شود.

۵ - این دادگاه و جدان چندان نیاز به ناظر و شهود ندارد، بلکه معلومات و

ص: ۲۶۳

۱- (۱) - بقره (۲) : ۴۸. [۱]

۲- (۲) - رعد (۱۳) : ۴۱. [۲]

۳- (۳) - همزه (۱۰۴) : ۶ - ۷. [۳]

آگاهی های خود انسان متهم رابه عنوان شهود به نفع یا بر ضد او می پذیرد، همان طور که در دادگاه رستاخیز نیز ذرات وجود انسان حتی دست و پا و پوست، گواهان بر اعمال او هستند چنانکه می فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَابْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ» (۱)

وقتی به آتش می رسند ، گوش و چشم و پوستشان به اعمالی که همواره انجام می دادند ، گواهی می دهند .

این شباهت عجیب در میان این دو دادگاه نشانه دیگری بر فطری بودن موضوع معاد است؛ زیرا چگونه می توان باور کرد در وجود یک انسان که قطره کوچکی از این اقیانوس عظیم هستی است، چنان حساب و کتاب و دادگاه مرموز و اسرار آمیزی وجود داشته باشد، اما در درون این عالم بزرگ مطلقاً حساب و کتاب و دادگاه و محکمه ای وجود نداشته باشد، این باور کردنی نیست.

فیض بزرگوار در بزرگی و جلالت انسان می فرماید:

دارد شرف برانجم و افلاک خاک ما آینه خدای نما جان پاک ما

تا امر و خلق جمله شود دوست، دست صنع کشته است تخم مهر گیاهی به خاک ما

در ما فکنده دانه ای از مهر خویشتن تا کاینات جمع شود در شباک ما

در بدو آفرینش و تخمیر آب و گل با آب و تاب عشق سرشتند خاک ما

ص: ۲۶۴

مستان پاک طینت میخانه‌الست گیرند باده های مروق (۱) زتاک ما

ما را درون سینه خود جای داده اند هستند آسمان و زمین سینه چاک ما

فردوس جای ما و ملک همنشین و حور کز خاک آن سرای بود خاک پاک ما

مسجود هر فرشته و محبوب روح قدس یارب چه گوهرست نهان زیر خاک ما

فیض از زبان خویش نمی گوید این سخن حرفی است از زبان امامان پاک ما

(فیض کاشانی)

کتاب و نبوت و امامت

برای رشد و کمال و درک سعادت دنیا و آخرت، برای این گنجینه فطرت و عقل و وجدان که دریایی بی کران از نیروی اراده و اختیار در اختیار اوست سه سرمایه سنگین و سه گوهر گران بها همچون نبوت و کتاب و امامت در کنار او نهاد، تا با کمک از فرهنگ رسالت و قرآن مجید و امامت امامان و با تکیه بر فطرت و عقل و وجدان به عبادت حق قیام کند و وجودش را به حسنات اخلاقی بیاراید و از رذایل و خصایل پست دوری گزیند و سفره عدل و قسط را در زمین پهن کند و آنچه خیر است از وجود خود بروز و ظهور دهد و دنیایی آباد و آخرتی مورد رضایت حق برای راحت ابدی و سلامت و سعادت سرمدی بسازد.

آنان را به این همه حقایق آراستی و مائده نعمت های معنوی و مادی در

ص: ۲۶۵

۱- (۱) - مروق: صاف شده، شراب که در آن غش و درد نباشد.

برابرشان قرار دادی، تا در سایه هدایت تو که به توسط انبیا و کتب آسمانی و امامان، به آنان ارائه فرمودی، تمام نعمت هایت را در مسیر عبادت و درستی و رشد و کمال و آبادی دنیا و آخرت به کار گیرند و حجت خود را در تمام زمینه ها به آنان تمام کردی و جایی برای گناه نگذاشتی و راهی برای عصیان و خطا و معصیت و شیطنت به سوی آنان باز نکردی.

افسوس که عده ای از فرزندان آدم تمام نعمت هایت را ندیده گرفتند و فطرت و عقل و وجدان را بر اثر کثرت گناه لگدمال کردند و روی از دعوت انبیا و آیات و امامان برتافتند و با دست خود، راه بیچارگی و ذلت و فرود آمدن عذاب جهنم را بر خویش باز کردند.

کتاب، نبوت و امامت در روایات

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

سُبْحَانَكَ خَالِقاً وَمَعْبُوداً، بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ، خَلَقْتَ دَاراً، وَجَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُبَهُ مَشْرَباً وَمَطْعَمًا وَازْوَاجاً وَخَدَمًا وَقُصُورًا وَانْهَارًا وَزُرُوعًا وَثَمَارًا، ثُمَّ ارْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا، فَلَا الدَّاعِيَ اجَابُوا، وَلَا فِيهَا رَغَبَتَ إِلَيْهِ رَغِبُوا، وَلَا إِلَى مَا شَوَّقَتْ إِلَيْهِ اشْتَقُوا، أَقْبَلُوا عَلَى جَيْفِهِ قَبْدًا افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا، وَاصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا، وَمَنْ عَشَقَ شَيْئًا اعْشَى بِصَيْرَةٍ، وَامْرَضَ قَلْبُهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَامَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَوَلَّهَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ. (۱)

منزه آفریدگار و معبود هستی، به نیکویی نعمتت بر بندگان است که سرایی چون آخرت به وجود آورده ای و در آن سفره ای قرار داده ای دارای

ص: ۲۶۶

آشامیدنی و خوردنی و همسران و خدمتکاران و قصرها و نهرها و زراعت‌ها و میوه‌ها؛ سپس دعوت‌کننده‌ای را فرستادی تا مردم را به آن دعوت کند. ولی نه دعوت‌کننده را پاسخ گفتند و نه در آنچه ترغیب کردی رغبت نمودند و نه به آنچه تشویق فرمودی مشتاق شدند. به سوی مرداری رو کردند که با خوردنش رسوا شدند و بر عشق به آن سازش نمودند و هر که عاشق چیزی شود چشمش را کور و دلش را بیمار می‌کند، آنگاه با چشمی غیر سالم نظر می‌کند و با گوش‌های غیر شنوا می‌شنود، خواهش‌های نفسانی عقلش را دریده و دنیا دلش را میرانده و او را بر امور مادی واله و شیدا نموده است.

حضرت درباره رسولان حق می‌فرماید:

بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ، وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ، لِنَلْمَا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْأَعْيَادِ إِلَيْهِمْ، فَمَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصُّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ. (۱)

خداوند پیامبرانش را با مخصوص گرداندن آنان به وحی خود به رسالت برانگیخت و آنان را حجت خود بر بندگانش قرار داد، تا عذری برای مردم به خاطر بستن راه‌های عذر به روی آنان نباشد، پس آنان را با زبان صدق به راه حق دعوت کرد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يُعْرِفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ، وَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ. (۲)

زمین همیشه نباید جز آن که برای خدا در آن حجتی باید که حلال و حرام را به

ص: ۲۶۷

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۴۴. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۱۷۸/۱، حدیث ۳؛ [۲] بصائر الدرجات: ۴۸۴، باب ۱۰، حدیث ۱. [۳]

مردم بفهماند و تمام انسان ها را به سوی خدا بخواند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَوْ بَقِيَ اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ عَلَى صَاحِبِهِ. (۱)

اگر دو کس بیشتر در زمین نمانند به روشنی یکی از آنها بر دیگری حجت خدا است.

امیر المؤمنین علیه السلام درباره ائمه طاهرين عليهم السلام می فرماید:

وَ أَنْمِيَ الْأَمِّيَّةَ قَوَامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ عَرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ، لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ. (۲)

امامان از اهل بیت از جانب خداوند تدبیر کننده امور مردم و مراقبان حق بر بندگانشانند. به بهشت وارد نمی شود مگر کسی که آنان را بشناسد و آنان هم او را بشناسند و به جهنم وارد نمی گردد مگر کسی که آنان را انکار نماید و آنان هم او را از خود ندانند.

در حدیث قدسی آمده است:

يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ لَمْ تَكُ شَيْئًا، وَ نَفَخْتُ فِيكَ مِنْ رُوحِي كَرَامَةً مَنِي أَكْرَمْتُكَ بِهَا حِينَ أَوْجَبْتُ لَكَ الطَّاعَةَ عَلَى خَلْقِي جَمِيعًا، فَمَنْ اطَاعَكَ فَقَدْ اطَاعَنِي، وَ مَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي، وَ أَوْجَبْتُ ذَلِكَ فِي عَلِيٍّ وَ نَسَلِهِ مَنِ اخْتَصَصْتُ مِنْهُمْ لِنَفْسِي. (۳)

ای محمد! من تو را در حالی که نبودی آفریدم و از روحم در تو دمیدم، کرامتی از جانب من بود که تو را به آن گرامی داشتم.

ص: ۲۶۸

۱- (۱) - الکافی: ۱۷۹/۱، حدیث ۲؛ [۱] بصائر الدرجات: ۴۸۸، باب ۱۱، حدیث ۳. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۲. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۲۷/۲۳، باب ۷، حدیث ۵۷؛ [۴] الأملی، شیخ صدوق: ۶۰۴، حدیث ۵. [۵]

بر تمام خلائق اطاعت از تو را واجب کردم، هر کس از تو پیروی کند از من پیروی کرده و هر کس از تو سرپیچی نماید از من سرپیچی نموده، این برنامه را در علی و نسل او نیز واجب کردم، آن که او را برای خود برگزیده ام و به مقام امامت آراسته ام.

مقام انبیا و امامان که از جانب خدا برای هدایت انسان آمده اند، مقامی است که قلم از بازگو کردن آن عاجز است.

انبیا و امامان با ایمان و اخلاق و عمل و فرهنگ عالی خود و معجزاتی که در اختیار داشتند به تمام افراد بشر حجت را تمام کرده و راه هر عذری را بسته اند.

منبعی که ما را به رسالت و امامت راهنمایی می کند قرآن است و صدق گفتار قرآن و معجزه بودن آن از خورشید وسط روز روشن تر و آشکارتر است.

کسی که با قرآن مجید هدایت نشود، به یقین با برنامه ای دیگر هدایت نخواهد شد و آن کس که قرآن را بپذیرد و به برنامه هایش عمل کند، سعادت دنیا و آخرت را نصیب خود نموده است.

حضرت باقر علیه السلام به سعد فرمود:

يَا سَعْدُ، تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ صُورِهِ فَيُنَادِيهِ اللَّهُ تَعَالَى: يَا حُجَّتِي فِي الْأَرْضِ، وَ كَلَامِي الصَّادِقَ النَّاطِقَ، سَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشْفَعْ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: كَيْفَ رَأَيْتَ عِبَادِي؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، مِنْهُمْ مَنْ صَانِنِي وَ حَافِظَ عَلَيَّ وَ لَمْ يُضَيِّعْ شَيْئاً، وَ مِنْهُمْ مَنْ ضَاعَ عَنِّي وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّي وَ كَذَّبَ بِي فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَازْتِفَاعِ مَكَانِي لِأَثْبِينَنَّ عَلَيْكَ الْيَوْمَ أَحْسَنَ الثَّوَابِ، وَ لَأُعَاقِبَنَّ عَلَيْكَ الْيَوْمَ الْيَمَّ الْعِقَابِ. (۱)

ص: ۲۶۹

ای سعد! قرآن را فراگیرید، به روشنی قرآن در قیامت به زیباترین صورت تجلی کند، پس خداوند به او خطاب نماید: ای حجت من در روی زمین و کلام راست و گویایم که واقعیت‌ها و حقایق و شرایع من را برای بندگانم بیان کردی، از من بخواه من عطایت کنم و شفاعت کن تا شفاعتت را بپذیرم.

سپس حضرت حق خطاب به قرآن می‌فرماید: ای قرآن! بندگانم را چگونه یافتی؟ عرضه می‌دارد: ای مالک من! بعضی از آنان مرا در زندگی خود پیروی کردند و از حلال و حرامم محافظت نمودند و چیزی از آیات مرا ضایع نکردند و برخی از مردم مرا ضایع نمودند و حق عظیم مرا سبک انگاشتند و به تکذیب من برخاستند، پس حضرت حق می‌فرماید: سوگند به عزّت و جلالم و بلندی مقام و مکانتم، به خاطر تو بهترین ثواب را به پیروانت می‌دهم و محض تو عذاب دردناکم را نصیب مهجوران از تو می‌نمایم!!

انسان خزانه فطرت و عقل و وجدان و اراده و اختیار است که برای شکوفائی این حقایق، نسیم نبوت و امامت و قرآن را بر او وزیده‌اند، تا به قلّه و اوج رشد و کمال برسد و در این مدت کوتاهی که از عمر نصیب اوست دنیا و آخرتش را آباد نماید و تمام مدارج بندگی را پیماید و به زیارت سعادت دنیا و آخرت نایل گردد.

مشتی خاک به خاطر تحقق این اهداف عالیّه تبدیل به موجودی زنده به نام انسان شد که حضرت حق از هر جهت نسبت به تمام موجودات و به خصوص انسان بی‌نیاز است و این موجودات و مخصوصاً انسان است که در هر شأنی از شؤون نیازمند به حضرت اوست و بدون اتصال به فطرت و عقل و وجدان و نبوت و امامت و قرآن به آن هدفی که خداوند از خلقت او به نفع خود او داشته، نخواهد رسید.

حضرت حق به داود نبی علیه السلام خطاب کرد:

قُلْ لِعِبَادِي: لَمْ أَخْلُقْكُمْ لِأَرْبِحَ عَلَيْكُمْ وَلَكِنْ لَتُؤْتُوا عَلَيَّ. (۱)

به بندگانم بگو، من شما را از عالم خاک به جهان انسانیت نیاورده ام تا سودی به من برسد، بلکه شما آفریدم تا از من سود سرشار ابدی نصیب شما گردد.

عَبْدِي خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي، وَ هَبْتُكَ الدُّنْيَا بِالْإِحْسَانِ، وَ الْآخِرَةَ بِالْإِيمَانِ. (۲)

بنده من، اشیا را به خاطر تو آفریدم و تو را محض خودم به وجود آوردم، دنیا را از باب احسان به تو بخشیدم و آخرت را از طریق ایمان به تو ارزانی داشتم.

در حدیث دیگر: ای بندگانم! نیافریدم تا کم را برای خود زیاد کنم و در کنار آفریده ها از وحشت تنهایی درآیم، یا از مخلوقات به خاطر ناتوانی کمک بگیرم، تا برای خود سودی جلب کنم، یا ضرری از خود دفع نمایم، اگر تمام مخلوقات آسمان ها و زمین بر طاعت و عبادت من اجتماع و اتفاق کنند و شب و روز خود را در بندگی بگذارند، چیزی به من و سلطنت و ربوبیت من اضافه نمی کنند که من منزّه و برتر از این امورم. (۳) در معارف اسلامی بر این حقیقت، زیاد اصرار شده که خود را بشناس و به این معنا واقف شو که از کجایی و از کیستی و در کجایی و به کجا می روی و برای چه آفریده شده ای و تو را چه مسئولیتی بر عهده است که اگر به هر یک از این مسائل جواب عملی داده شود، راه گناه بسته گردد و راه صواب و ثواب باز شود، فطرت شکفته گردد، عقل به حرکت آید، وجدان به نشاط گراید، آثار نبوت و امامت و قرآن در خزانه وجود آدمی ظاهر شود و از انسان منبعی از ایمان و عمل صالح و حسنات

ص: ۲۷۱

۱- (۱) - ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۱۰/۱؛ [۱] شجره طوبی: ۴۱۱/۲.

۲- (۲) - کلمه الله: ۱۶۹.

۳- (۳) - کلمه الله: ۱۶۹.

گفتاری از شیخ عزیز نسفی

شیخ عزیز نسفی در کتاب «مقصد اقصی» ما را به مسائلی توجه می دهد:

«بدان که تا به این جا که گفته شد آدمی با دیگر حیوانات شریک است، یعنی در این سه روح:

روح نباتی و روح حیوانی و روح نفسانی، از جهت آن که جمله آدمیان و جمله حیوانات این سه روح را دارند و آدمیان چیزهای دیگر دارند که حیوانات آن ندارند.

اول نطق است و آدمیان که ممتاز می شوند از دیگر حیوانات در اول به این نفس ناطقه ممتاز می شوند و این نفس ناطقه را هم عقل گویند و این عقل است که از معرفت خدای بی بهره و بی نصیب است و این عقل است که پادشاه روی زمین است و این عقل است که بر روی زمین آبها روان کند و مزرعه ها ساز دهد و باغ و بوستان پیدا کند و بر روی دریا کشتی ها روانه کند و رخت به مشرق و به مغرب برد و رخت مغرب به مشرق کشد و مانند این بسیار می کند.

و آن عقل که رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که:

الْعَقْلُ نُورُ الْقَلْبِ يُفَرِّقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. (۱)

عقل نوری است در باطن که با کمک او بین حق و باطل تمیز داده می شود.

آن عقل دیگری است، کار آن عقل عمارت جان و دل می کند و عقل معاش عمارت آب و گل می کند. و آدمیان تا به روح انسانی نرسند به این عقل که حضرت رسول فرموده است، نرسند.

و روح انسانی را روح اضافی گویند، از جهت آن که خدای تعالی روح انسانی را

ص: ۲۷۲

به خود اضافه کرد و فرمود:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (۱)

پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده کنان بیفتید.

و چند نوبت گفته شد که روح اضافی اسامی بسیار دارد. عقل اول و قلم اعلی و روح اعظم و روح محمدی و مانند این آمده است. ای درویش! تا از مرتبه بهایم و از مرتبه سباع و از مرتبه شیاطین و از مرتبه ملائکه درنگذر، به مرتبه انسانی نرسد و چون به مرتبه انسانی رسد تا استعداد حاصل نکند به این روح اضافی رسیدند، بعضی در بیست سالگی و بعضی در سی سالگی، و بعضی در چهل سالگی و بعضی در شصت سالگی رسیدند، سال را اعتبار نیست، به استعداد موقوف است، هرگاه که استعداد حاصل کردند به این روح زنده شدند.

ای درویش! اگر می خواهی که بدانی که تودر کدام مرتبه ای؟ بدان که اگر می خوری و می خسبی و شهوت می کنی و کاری دیگر نمی کنی و چیزی دیگر نمی طلبی از بهایمی.

و اگر با وجود آن که می خوری و می خسبی و شهوت می کنی و غضب می کنی و با مردم جنگ می کنی و آزار می کنی از سباعی.

و اگر با وجود آن که می خوری و می خسبی و شهوت می کنی و مکر و حیل می اندیشی و با مردم به مکر و حیل زندگانی می کنی و دروغ می گویی از شیاطینی.

و اگر می خوری و می خسبی و شهوت می کنی و آزار نمی رسانی، بلکه راحت می رسانی و مکر و حیل نمی کنی و دروغ نمی گویی بلکه با همه کس راست گفتار و راست کرداری از ملائکه ای.

ص: ۲۷۳

و اگر می خوری و می خسبی و شهوت می کنی و آزار نمی رسانی بلکه راحت می رسانی و مکر و حیلت نمی کنی و دروغ نمی گویی، بلکه با همه کس راست گفتار و راست کرداری، و در طلب علم و معرفتی تا خود را بشناسی و خدای را بدانی از آدمیانی.

اکنون وقت آن است که استعداد حاصل کنی و به روح اضافه زنده شوی و گفته شد استعداد آن است که از اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسندیده، تمام پاک شوی و به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده، تمام آراسته گردی و چون از اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسندیده تمام پاک شدی، طهارت ساختی و چون به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده تمام آراسته گشتی، بندگی حق بجای آوردی و چون بندگی بجای آوردی به روح اضافی زنده شدی و باقی گشتی و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است که:

کمال آدمی نیست الا در تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» (۱) و خلاص آدمی نیست الا در تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ . و بقای آدمی نیست الا در تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ و چون به روح اضافی زنده شدی، باقی گشتی و زنده جاوید شدی و از این جا گفته اند که:

آدمی ابتدا دارد اما انتها ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: خَلَقَهُمْ لِلْآبِدِ» (۲). و چون به روح اضافی زنده شدی اگر در کار باشی و عمر خود ضایع نکنی زود باشد که به نور خاص هم بررسی کما فی قوله تعالی. يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» (۳) و چون به نور خاص رسیدی عروج را تمام کردی و هر کس به این نور خاص نتواند رسید الا به پاکبازی، جانبازی، مجردی، تمام اخلاقی. حضرت رسول اکرم می فرماید که:

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - انسان را خلق کرد برای همیشه بدان معنا که دنیا آخرین منزل او نیست.

۲- (۲) به اخلاق الهی آراسته شوید

۳- (۳) - نور (۲۴) : ۳۵. [۱]

من به این نور خاص رسیدم و به این نور خاص زنده ام و این نور خاص: ذات خدای تعالی و تقدس است و از این جا می فرماید که:

مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ. (۱)

هر کس مرا ببیند و درک کند مسلماً خدا را درک کرده است.

دیگر فرموده که: هر که با من بیعت کرد با خدای بیعت کرد و این از آن است که به این نور خاص رسیده بود و عروج را تمام کرده بود. (۲)

با دست نیستی کن خرق حجاب هستی تا بر تو کشف گردد سر خدا پرستی

از کعبه حقیقت هرگز نشان نیاید آن را که سد راهست کوه بلند هستی

در سخت و سست دنیا غافل مباش از حق زیرا که کار عالم در سختی است و سستی

شکسته باش ای دل کز روی حکمت آمد انجام هر شکستن آغاز هر درستی

پیمان بندگی را بستی نخست ای دل لیکن چه سود کآخر عهد ازل شکستی

در بحر عشق وحدت خود را فنا نکردی ماندی بدام کثرت پنداشتی که رستی

(فؤاد کرمانی)

در هر صورت غفلت از خود، نسیان نفس و بی توجهی به اهداف عالیه حق از خلقت انسان و روی گرداندن از حقیقت و غرق شدن در لذات و شهوات حیوانی، موجب خسران عظیم و عامل بر باد رفتن سرمایه های معنوی و باعث تعطیل عقل و خاموشی فطرت و مرگ وجدان و جدائی از آثار نبوت و قرآن و امامت است.

گفتاری از کشف الحقایق

صاحب کشف الحقایق می نویسد:

ص: ۲۷۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۵/۵۸، باب ۴۵؛ [۱] کنز العمال: ۳۸۲/۱۵، حدیث ۴۱۴۷۵.

۲- (۲) - مقصد اقصی: ۲۶۳. [۲]

«بدان که اهل شریعت و اهل حکمت می گویند که حیات دنیا چند روز بیش نیست، و حیات آخرت را هرگز انقطاع نیست، پس هر که حقیقت دنیا را شناخت و غرض و مقصود حیات را دانست و اجتماع نور را با ظلمت، یعنی اجتماع روح که نور محض است با قالب جسم که ظلمت محض است معلوم کرد و دانست که فایده وی چیست و حیات دنیا را به همان کار که غرض و مقصود است صرف کرد و حیات دنیا را فدای حیات آخرت گردانید و در این حیات دنیا همه رنج و مجاهده اختیار کرد، به امید آن که در حیات آخرت همه آسایش و مشاهده باشد، یعنی تمام حیات دنیا را به کسب عمل صالح و به طلب علم نافع که تخم حیات طیبه و سبب لذات دائمه است مصروف گردانید در حیات آخرت در آسایش و راحت افتاد.

و هر که حیات دنیا را نشناخت و ندانست که غرض و مقصود از حیات دنیا چیست و در حیات دنیا همه راحت و آسایش اختیار کرد، یعنی تمام حیات دنیا را به طلب لذات و شهوات بدنی که تخم عذاب و عقوبت است مصروف گردانید در حیات آخرت به عذاب و عقوبت گرفتار باشد، این است معنی:

الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ. (۱)

دنیا محل کشت برای آخرت است.

و این است معنی:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲)

کسی که زراعت آخرت را بخواهد، بر زراعتش می افزاییم و کسی که زراعت دنیا را بخواهد، اندکی از آن را به او می دهیم، ولی او را در آخرت هیچ بهره

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - عوالی اللالی: ۲۶۷/۱، حدیث ۶۶؛ [۱] مجموعه ورام: ۱۸۳/۱. [۲]

۲- (۲) - شوری (۴۲): ۲۰. [۳]

و نصیبی نیست .

و این است معنی:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْرِفُهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا * وَ مَنْ ارَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿١﴾

هر کس [همواره] دنیای زودگذر را بخواهد [چنین نیست که هر چه بخواهد بیابد بلکه] هر چه را ما برای هر که بخواهیم ، به سرعت در همین دنیا به او عطا می کنیم ، آنگاه دوزخ را در حالی که نکوهیده و رانده شده از رحمت خدا وارد آن می شود ، برای او قرار می دهیم . * و کسانی که آخرت را در حالی که مؤمن هستند بخواهند و با تلاشی کامل [و خالصانه] برای [به دست آوردن] آن تلاش کنند ، پس تلاششان به نیکی مقبول افتد [و به آن پاداششان دهند] .

ای درویش! در این حیات دنیا به تکثیر اموال و اولاد و به طلب لذات و شهوات بدنی مشغول بودن کار عاقل نباشد که حیات دنیا و کثرت اموال و اولاد و اسباب و لذات و شهوات بدنی همچون گل و ریاحین است که در بهاران در بیابان پیدا شود و مردم از طراوت و جوانی آن در عجب مانند، ناگاه در مدت اندک باد خزان بر می آید و جمله را زرد می کند و جمله خشک می شوند و از هم فرو می ریزند چنانکه گویی هرگز نبوده اند.

پس هر که در این حیات دنیا به تکثیر اموال و اولاد از جهت مفاخرت و بزرگی و به طلب لذات و شهوات بدنی از جهت خوش آمدن نفس مشغول است چند روز بعد معدود بیش نخواهد بود و در حیات آخرت که آن را انقطاع نیست به عذاب و

ص: ۲۷۷

شاید گرفتار خواهد شد. و هر که در حیات دنیا، برابر با دستور حق، ترک لذات و شهوات بدنی کرد و به مال و جاه فریفته نشد و امتثال اوامر و اجتناب نواهی کرد و کسب عمل صالح و به طلب علم مشغول گشت، در حیات آخرت که آن را انقطاع نیست به مغفرت و رضوان خداوند خواهد رسید. این است معنی:

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ اَعْتَجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١﴾ (٢)

بدانید که زندگی دنیا [یی که دارنده اش از ایمان و عمل تهی است] فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است، [چنین دنیایی] مانند بارانی است که محصول [سبز و خوش منظره اش] کشاورزان را به شگفتی آورد، سپس پژمرده شود و آن را زرد بینی، سپس ریز ریز و خاشاک شود!! [که برای دنیاپرستان بی ایمان] در آخرت عذاب سختی است و [برای مؤمنان که دنیای خود را در راه اطاعت حق و خدمت به خلق به کار گرفتند] از سوی خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

گفتاری از میرهاشم کرمانی

اشاره

ابو عبدالله میرهاشم کرمانی در مثنوی مظهر الآثار می گوید:

چند شوی صورت این لوح خاک صورت خود ساز از این لوح پاک

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۲۰. [۱]

۲- (۲) - کشف الحقایق: ۲۱۲.

تا به کی از پستی این نفس شوخ محو گل و آب شوی چون کلوخ
ترک هوا گیر و زپستی در آی یک قدم از پایه هستی بر آی
تکیه بر این عالم فانی مکن باش سبک روح و گرانی مکن
تا بتوان جام فنا نوش کن رو همه ذرات فراموش کن
چیست فنا شیوه جان باختن شمع صفت سوختن و ساختن
مرد بلا عافیت اندیش نیست در طلب عاقبت خویش نیست
هر که در این سلسله فانی نشد کاشف اسرار نهانی نشد
مشرب توحید فنا در فناست نفی فنا عین ظهور بقاست
چیست فنا از همه یکسو شدن یک جهت و یکدل و یک رو شدن
هر الف اشهد ان لا اله هست به توحید احد یک گواه
شین که در او شهد سعادت بود در خور انگشت شهادت بود
ها که بود دایره ماه و مهر هست هم از روزن قصر سپهر
دال که راکع شده بهر سجود خم شده گویا به سلام شهود
نون که بود خورده تدریس کن کشف بر او ختم سواد کهن
لاکه به نفی عرض ما سواست حجت اثبات وجود خداست
لام که سر زد زمحیط جلال آمده قلاب دل اهل حال
ها که بود خاتمه لا اله خط زده بر دایره ما سوا
باقی حق باقی مطلق بود مست می جام هوالحق بود
گر نبود ذکر تو جز فکر دوست لازم فکر تو بود ذکر دوست
ذاکر و مذکور زهم دور نیست کیست که مستغرق مذکور نیست

وادی عزلت که حریم صفاست مقصد مردان بساط خداست

(میرهاشم کرمانی)

ص: ۲۷۹

این همه حکمت، عرفان، فقه، دلیل و برهان و حجت، نعمت مادی و معنوی، عنایت و رحمت و لطف و مرحمت و رأفت و کرامت از جانب حق به انسان، عقل و فطرت و وجدان، اراده و اختیار، بعثت صد و بیست و چهار هزار پیامبر، امامت امامان اثنی عشر، فقاقت فقیهان، سفره گسترده زمین، پهنه هفت طاق آسمان، ماه و خورشید، شب و روز، دریا و صحرا، حیوانات وحشی و رام، خوان بی دریغ حضرت رحمان و میلیارد میلیارد نعمت ظاهری و باطنی که انسان را همچون حلقه انگشتری در آغوش گرفته، برای این است که:

اول: انسان به جایگاه و موقف و مکان خود در این میدان آفرینش واقف شود،

و دوم: این وقوف و معرفت را که در حد اعلی می توان از طریق راهنمایان راه حق و غور در قرآن و گفتار ائمه هدایت به دست آورد صرف تحقق ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه نماید و از خود منبع سودی برای خویش و برای دیگران به وجود آورد و خیر و سعادت دنیا و آخرت خود و دیگران را به توفیق حق تأمین نماید که حرکت و سلوک در غیر این مسیر، حرکت به سوی تاریکی و بیعت با شیطان است و محصولی جز ذنب عظیم و گناه بزرگ و آلودگی به سیئات، و به تعبیر حضرت زین العابدین علیه السلام مذنب شدن ندارد.

و چه اندازه بی شرمی و وقاحت، و ننگ و بی حیایی است که انسان مدّت مدیدی از حضرت حق عمر بگیرد و با تمام وجود بر سر سفره عقل و فطرت و وجدان و انواع نعمت های مادی بنشیند و هادیان عاشقی چون انبیا و ائمه علیهم السلام و کتابی چون قرآن مجید در کنارش باشد، ولی روی از همه اینها برتابد و مراد شیطان و هوای نفس گردد و به جای ایمان، تکذیب حقایق و به جای عمل صالح، عمل شر و به جای اخلاق حسنه، اخلاق رذیله و در عوض سعادت، شقاوت و در برابر آخرت، دنیا و به جای خدا، شیطان و به جای انبیا و ائمه علیهم السلام دوستان گمراه و گمراه

کننده و به جای بهشت، دوزخ و به جای رضای حق، سخط رحمان و به جای نور، ظلمت را انتخاب کند و از این بدتر به این انتخاب غلط و شیطانی خود خوشحال باشد، و تصور کند که راهی را که برگزیده راهی نیکو و صراطی زیباست.

خسران جهل مرکب

قرآن درباره فریب خوردگان بدبخت، و این بیچارگان تهیدست که تصور کرده اند ثروت و خوشی عبارت از مال دنیا، و غلتیدن در بستر شهوات است می فرماید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَاءِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا * ذَٰلِكَ جزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَتَّخِذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا (۱)

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟ * [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند. * آنان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و دیدار [قیامت و محاسبه اعمال] را به وسیله او منکر شدند، در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر شده است، پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی کنیم. * این است [وضع و حال زیانکاران] به سبب آن که کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به مسخره گرفتند.

برای تحریک حس کنجکاوی شنوندگان در چنین مسئله مهمی آن را در شکل یک سؤال مطرح می کند و خداوند به پیامبر دستور می دهد:

ص: ۲۸۱

بگو آیا به شما خبر دهم زیانکارترین مردم کیست؟!

بلافاصله خود پاسخ می گوید تا شنونده مدت زیادی در سرگردانی نماند؛

زیانکارترین مردم کسانی هستند که کوشش هایشان در زندگی دنیا گم و نابوده شده، با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند.

«مسئلاً مفهوم خسران تنها این نیست که انسان منفعی را از دست بدهد، بلکه خسران واقعی آن است که اصل سرمایه را نیز از کف دهد، چه سرمایه ای بالا-تر از عقل و هوش و نیروهای خداداد و عمر و جوانی و سلامت است، همین ها که محصولش اعمال انسان است و عمل ما تبلوری از نیروها و قدرت های ما است.

هنگامی که این نیروها تبدیل به اعمال ویرانگر یا بیهوده ای شود، گویی همه نابود شده اند، درست مانند این است که انسان سرمایه عظیمی همراه خود به بازار ببرد، اما در وسط راه آن را گم کند و دست خالی برگردد.

البته در صورتی که انسان بداند سرمایه خویش را از دست داده گرچه خسران کرده، اما خسران خطرناکی نیست، چرا که این زیان درس هائی برای آینده به او می آموزد که گاهی این درس ها برابر آن سرمایه یا بیشتر از آن است، و به این ترتیب در واقع چیزی را از دست نداده است.

اما زیان واقعی و خسران بالا-تر آن جاست که انسان سرمایه های مادی و معنوی خویش را در یک مسیر غلط و انحرافی از دست دهد، و گمان کند کار خوبی کرده است، نه از این کوشش ها نتیجه ای برده، نه از زیانش درسی آموخته، و نه از تکرار این کار در امان است.

جالب این که در این جا تعبیر «اخرین اعمالاً» شده در حالی که باید «اخرین عملاً» باشد، این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که آنها فقط در یک بازار عمل گرفتار خسران و زیان نشده اند، بلکه جهل مرکب این بیچارگان سبب خسران در همه برنامه های زندگی و تمام اعمال و کارهایشان شده است.

و به تعبیر دیگر گاه انسان در یک رشته تجارت زیان می کند، و در یک رشته دیگر سود، و در پایان سال آنها را روی هم محاسبه کرده می بیند چندان زبانی نکرده است، ولی بدبختی آن است که انسان در تمام رشته هائی که سرمایه گذاری کرده زیان کند.

و تعبیر به «گم شدن» گویا اشاره به این حقیقت است که اعمال انسان به هر صورت در عالم نابود نمی شود، همان گونه که ماده و انرژی های جهان هر چند همیشه تغییر شکل می دهند، اما به هر حال از بین نمی رود ولی گاه گم می شوند، چون آثار آنها به چشم نمی خورد و هیچ گونه از آن استفاده نمی گردد، همانند سرمایه های گم شده ای که از دسترس ما خارج و بدون استفاده است.

آیات بعد به معرفی صفات و معتقدات این گروه زیان کار می پردازد و چند صفت که ریشه تمام بدبختی های آنهاست بیان می دارد.

نخست می فرماید: آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان کافر شدند. آیاتی که چشم و گوش را بینا و شنوا می کند، آیاتی که پرده های غرور را در هم می درد و چهره واقعیّت را در برابر انسان مجسم می سازد و بالاخره آیاتی که نور است و روشنائی و آدمی را از ظلمت اوهام و پندارها بیرون آورده به سرزمین حقایق رهنمون می گردد.

دیگر این که آنها بعد از فراموش کردن خدا به «معاد» و لقاء الله کافر گشتند. آری، تا ایمان به معاد در کنار ایمان به مبدأ قرار نگیرد و انسان احساس نکند که قدرتی مراقب اعمال او است و همه را برای یک دادگاه بزرگ و دقیق و سختگیر حفظ و نگهداری می کند، روی اعمال خود حساب صحیحی نخواهد کرد و اصلاح نخواهد شد.

سپس اضافه می کند: به خاطر همین کفر به مبدأ و معاد اعمالشان حبط و نابود شده است، درست همانند خاکستری در برابر یک طوفان عظیم است.

و چون آنها عملی که قابل سنجش و ارزش باشد ندارند، لذا روز قیامت وزن و میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد.

چرا که توزین و سنجش مربوط به جایی است که چیزی در بساط باشد، آنها که چیزی در بساط ندارند چگونه توزین و سنجشی داشته باشند.

سپس ضمن بیان کیفر آنها سؤمین عامل انحراف و بدبختی و زیانشان را بیان کرده می گوید: کیفر آنها جهنم است به خاطر آن که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به باد استهزا و سخریه گرفتند.

و به این ترتیب آنها سه اصل اساسی «مبدأ، معاد و رسالت انبیا» را انکار کرده و یا بالاتر از انکار، آن را به باد مسخره گرفتند.» (۱) با توجه به یادآوری قسمتی بسیار اندک از احسان حضرت حق و اشاره به رحمت او و این که جداً باید از عاقبت گناه ترسید. سه جمله اول دعا تا اندازه ای روشن شده باشد آنجا که امام علیه السلام عرضه می دارد:

خداوندا، ای آن که گناهان و از راه ماندگان و معصیت کاران به وسیله رحمتش فریادرس می طلبند.

وقتی انسان به توفیق او بیدار شود و به این معنا برسد که این همه نعمت حق، محض عبادت و زندگی با صلاح و سداد و ادب و تربیت و رشد و کمال است، و این همه گناهی که از او صادر شده، خیانت به هدف پاک حضرت محبوب بوده و او وجود مبارکی است که توبه گناهکار و آشتی معصیت کار را با تجلی دادن رحمت و مغفرت و عفو می پذیرد، با یاری جستن از رحمت بی نهایت در بی نهایتش او را به فریادرسی خود می خواند و حضرت او هم خواسته گناهکار تائب را اجابت می کند، به نحوی که در پرونده معصیت کار اثری از معصیت نماند و از آتش روز قیامت هم مصونیت یابد.

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۵۵۹/۱۲ - ۵۶۲، [۱] ذیل آیه ۱۰۳ - ۱۰۴ سوره کهف.

خدایا! ای آن که بیچارگان به یاد احسان و خوشرفتاریش به او پناه می برند. کدام احسان بالاتر از این که مшти خاک مرده را تبدیل به موجودی زنده، همراه با عقل و شعور و فطرت و وجدان کرد و برای رسیدنش به مقام قرب و وصال و لقا و رضا، انبیا و امامان و کتب آسمانی را بدرقه راهش نمود.

انسان وقتی متذکر احسان های مادی و معنوی حضرت او می شود، دریغش می آید که به شکر این همه احسان برنخیزد و کدام شکری بالاتر از این که تمام گناهان را ترک کند و به حقایق و واقعیت ها روی آورد و گذشته آلوده خود را با توبه حقیقی جبران کند.

و ای خداوندی که خطاکاران از ترس او به شدت گریه سر می دهند. راستی، چرا گناهکار از آن همه گناه خود که تیشه به ریشه اش بوده و سبب انهدام شخصیتش با معاصی فراهم آمده و از این طریق به خود و دیگران ضربه کاری زده و حضرت حق را به غضب آورده و آتشی سنگین و عذابی الیم به خاطر آن همه جنایت برای خود فراهم آورده، نترسد و غرق در وحشت نباشد؟

یارب از رحمت رها از قید زحمت کن مرا فارغ از بیم و امید و رنج و راحت کن مرا

آنچه می پویم مجاز است آنچه می جویم مجاز روی دل زین گمراهی سوی حقیقت کن مرا

در دل تاریکم افکن از تجلی پرتوی همچو آینه سراپا غرق حیرت کن مرا

زین نحوست بار عمر عاریت در زحمت مگر راحت بخشش و از اهل سعادت کن مرا

گرچه باشد نامه من چون دل کافر سیاه همچو مؤمن روسفید اندر قیامت کن مرا

گر بسوزانی بجان و دل سزاوارم و لیک من گنه گر می کنم باری تو رحمت کن مرا

تا مگر زین مرتبت بر آسمان ساید سرم آستان بوس در شاه ولایت کن مرا

رستگاری خواهی ار گلچین بگو از روی صدق گمراهم یا رب به سوی خود هدایت کن مرا

ص: ۲۸۶

[«(۴) يَا أُنْسَ كُلِّ مُسْتَوْحِشٍ غَرِيبٍ وَ يَا فَرَجَ كُلِّ مَكْرُوبٍ كَيْبٍ وَ يَا غَوْثَ كُلِّ مَخْذُولٍ فَرِيدٍ وَ يَا عَضْدَ كُلِّ مُحْتَاجٍ طَرِيدٍ]

ای آرامش هر ناآرام غریب! ای گشایش هر اندوهگین دل شکسته! ای کمک کننده هر خوار شده تنها! و ای یاری دهنده هر نیازمند رانده شده!

پناه بی پناهان

اشاره

یافتن این معنا که در تمام هستی و آفرینش جز ذات مقدس او، پناه و تکیه گاهی وجود ندارد و غیر او یار و یابوری نیست و تنها اوست که در تمام گرفتاری ها و در دل غربت و تنهایی و به هنگام درماندگی و بیچارگی و به وقتی که همه انسان را از خود رانده اند به فریاد انسان می رسد و درد دردمندان را دوا می کند و بی پناه را پناه می دهد، احتیاج به دقت در آیات قرآن و تاریخ امم و ملل دارد.

وَإِنْ يَمَسَّ سَكَّ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسَّ سَكَّ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (۱)

و اگر خدا تو را آسیب و گزند رساند ، کسی جز او برطرف کننده آن نیست ، و اگر تو را خیری رساند [حفظ و دوامش فقط به دست اوست] ؛ پس او بر هر کاری تواناست . * اوست که بر بندگانش چیره و غالب است ، و او حکیم و

ص: ۲۸۷

آگاه است .

وَ أَنْ يَمْسَيْ شَكَ اللَّهُ بِضُرِّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ أَنْ يُرَدِّكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»
(۱)

و اگر خدا گزند و آسیبی به تو رساند ، آن را جز او برطرف کننده ای نیست ، و اگر برای تو خیری خواهد فضل و احسانش را دفع کننده ای نیست ؛ خیرش را به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند و او بسیار آمرزنده و مهربان است .

اجرام آسمانی، عناصر زمینی، افراد، مال، ثروت، قدرت، مقام و هر چیز دیگر، در حیات انسان و سایر موجودات مقهور قهر حضرت حقند و در برابر اراده خداوند پوک و پوچند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ، وَ أَنَّ مَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ، وَ أَنَّ الضَّارَّ النَّافِعَ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.
(۲)

بنده مزه ایمان را نچشد تا بداند که آنچه باید به او برسد می رسد و آنچه نباید به او برسد نمی رسد و این که تنها زیان بخش و سودبخش فقط حضرت حق است.

نجات غمدیدگان دل شکسته

سدید الدین محمد عوفی در کتاب «جوامع الحکایات» نقل می کند:

«تاجری معروف و آبرودار و مورد توجه مردم زیارت کعبه الهی کرد، جهت مخارج سفر مقداری زر مهیا نمود و گوهری نفیس که قیمت آن سه هزار دینار بود با

ص: ۲۸۸

۱- (۱) - یونس (۱۰): ۱۰۷. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۵۸/۲، حدیث ۷؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۰۱/۱۵، حدیث ۷، حدیث ۲۰۲۷۶. [۳]

آن زر در همیانی نهاد و بر کمر بست.

در منزلی از منازل راه به قصد قضای حاجت از کاروان فاصله گرفت، همیان از میان بگشاد و به کناری گذاشت و مشغول قضای حاجت شد، چون از کار خود فراغت یافت، برداشتن همیان را فراموش کرد و به راه خود ادامه داد، پس از مدتی از همیان یاد آورد به محل قضای حاجت بازگشت ولی همیان را نیافت چون اموال دیگر در اختیار داشت و می توانست ادامه سفر دهد، از گم شدن همیان غصه ای به خود راه نداد.

پس از ادای حج و بجا آوردن مناسک به وطن اصلی مراجعت نمود، در حالی که در وطن انواع محنت ها به او حمله ور شد و کار به جایی رسید که جهت حلّ مشکل هر تیری به ترکش می گذاشت و می انداخت به خطا می رفت و هر تجارت که از راه تجربه پیش می گرفت دچار خسران می شد.

در مدتی اندک تمام مال و منال او از دست برفت، از خوف مردم و ترس طلب کار و شرمساری از دوستان و خلاصه شدت رنج و غم، وطن اصلی را وداع کرد و ترک شهر و دیار نمود.

او با زن و فرزند در حرکت بود، نه منزلی پدید و نه مقصدی معین و نه راحله ای مهیا و نه زادی پیدا، همان طور در حرکت بود تا به دهی رسید، در سرایی خراب فرود آمد، فصل زمستان رنج و مشقت آنان را بیش از پیش کرد، در چنین وضعیتی همسر او دچار وضع حمل شد، به مرد گفت: آخر ترتیب کار من بساز و چراغی برافروز و به جهت من غذایی مناسب حال تهیه کن.

مرد را بیش از اندکی پول نقره نبود، می گوید: در آن شب تاریک برخاستم و به دگان بقالی رفتم و او را التماس کردم تا دگان خود را باز کرد، شرح حال بدو باز گفتم قدری روغن و شکر به من داد، ظرف روغن و کیسه شکر به سوی منزل می بردم، پایم به سنگی سخت آمد، با سر بیفتادم کاسه روغن شکست و آن روغن با گل و

لای مخلوط شد، هر ذره شکر به جایی ریخت، در حالی که فریاد از نهادم برآمد از جای برخاستم و به آواز بلند گریه سر دادم و بر خود و این همه رنجی که به من رسیده نوحه کردم، ناگهان مردی سر از پنجره خانه بیرون کرد و آواز داد:

ای مرد تو را چه می شود که در این نیمه شب به فریاد آمده ای و مزاحم خواب مردمان شده ای، گفتم: عیالم دچار وضع حمل است، دو درهمی پول نقره داشتم روغن و شکر خریدم آنهم از دستم برفت.

گفت: ای مرد برای دو درهم نقره عزا لازم نیست و گریه و زاری معنا ندارد، گفتم:

درد من همین نیست مرا وقتی ثروتی و نعمتی وافر بود، در حدی که سه هزار دینار همراه گوهری گران از دست دادم و ذره ای غصه نخوردم، اما امروز این دو درهم برای من مالی بود و گوشه ای از درد مرا دوا می کرد، تضرع و زاریم و فریاد و ناله ام بی جا نیست، در این موقعیت جای سرزنش نمی باشد.

صاحب خانه مرا نزد خود دعوت کرد و گفت: وصف همیان خود را باز گوی، گفتم: ای خواجه از سر این داستان بگذر و بیچارگان را به سخن بی معنا میازار، خواجه گفت: این سؤال به شوخی نمی کنم و قصد آزار تو را ندارم، برای من بگو در چه وقت و در کجا این همیان از دست داده ای؟

تمام قصه زندگی خود را برای او باز گفتم، به من گفت: اکنون عیال تو کجاست، آن سرای خراب به او نشانی دادم عده ای از خدمتکاران خود را فرستاد و عیال مرا به خانه خود آورد و دستور داد به احسن صورت از زن و بچه ام پذیرایی کنند، سپس گفت: تو مقصدی معین نداری اگر این جا بمانی تو را سرمایه دهم که به آن داد و ستد نمایی، پیشنهادش پذیرفتم مرا سیصد دینار زر مایه به کف نهاد و من آن را در خرید و فروش به کار بردم و در مدتی اندک منافع آن به پانصد دینار رسید.

تمام آن به خدمت خواجه بردم، مرا گفت: اکنون تو را ثروتی به حاصل آمد و سرمایه به دست افتاد و از محنت فقر و فاقه خلاصی یافتی و آماده ای تا مسئله ای

برایت بگویم، گفتم: بگو گفت: اگر آن همیان خود را بینی شناسی، گفتم: آری، همیانم را آورد با تعجب دیدم مهر آن از سرش برنداشته و همچنان دست نخورده باقی مانده، به من گفت: من در همان شب تاریک خواستم همیان را به تو بازگردانم، اما چون تو را در فقر و فاقه عظیم دیدم و در شدت نگرانی ترسیدم که تو را طاقت آن لذت و خوشحالی نباشد و خدای ناکرده رنجی به تو رسد، سیصد دینار به تو دادم تا چشمت پر شود و دست فراخ گردد و روحیه ات آماده شود آنگاه همیان را به تو برگرداندم.

من آن همیان را بگشادم و آن مال پیش او نهادم و گفتم: چندان که خواهی بردار، گفت: ای خواجه سال هاست که من به حفظ این مبتلا بودم و این ساعت وجود مقدس حق مرا خلاصی داد و حق به حق دار رسید، من بر آن مرد بزرگوار دعا کردم و مال خود در تصرف آوردم و پس از اندکی به توفیق حق و گشوده شدن در رحمت دولت و اقبالم به استقبال آمد و از رنج و محنت به راحت افکند، آری» (۱) «يَا اُنْسَ كُلُّ مُسْتَوْحِشٍ غَرِيبٍ وَ يَا فَوْجَ كُلِّ مَكْرُوبٍ كَثِيبٍ»

نجات یونس از قعر دریا و شکم ماهی

یونس در منطقه نینوا، در کنار بت و بت پرستی و در ظلمات شرک و جهل، چراغ توحید را شعله ور می سازد و خطاب به مردم آن سرزمین می گوید:

«اندیشه و تفکر و عقل شما برتر و والاتر از آن است که بت را بپرستید و پیشانی های شما باقیمت تر از آن است که در برابر این موجودات بی جان به سجده گذارید.

به خود آئید و به واقعیت ها بنگرید و در موجودات فکر کنید و به این حقیقت

ص: ۲۹۱

پی ببرید که جهان را خالقش باشد خدا نام، وجود مقدسش فرد و بی نیاز و حکیم و خیر است، شایسته شما نیست که غیر او را بپرستید و روی به درگاه وی نیاورید.

خداوند مهربان مرا برای دستگیری شما فرستاده که در حق شما لطف و رحمت آورده باشد. من شما را به سوی او راهنمایی می کنم و راه او را به شما می نمایانم، ای ملت بت پرست، نادانی بر دل های شما نفوذ کرده و حال نمی توانید حقایق را درک کنید، پرده غفلت روی دیده باطن شما افتاده، به این سبب از دقت در واقعیت ها دور افتاده اید.

قوم از کلمات یونس که تا آن وقت نشنیده بودند وحشت کردند، صحبت از معبودی شنیدند که تا آن زمان او را نشناخته بودند، بر آنان سخت آمد که یک نفر از خودشان بدین صورت علیه عقاید و رسوم بی پایه آنان قیام نماید و بگوید من از جانب جهان آفرین برای نجات شما مبعوث به رسالتم.

مردم متعصب نینوا به یونس گفتند، این سخنان بی ارزش چیست؟ این خدایی که ما را به سوی او می خوانی کیست؟ چه خبر تازه ای شده و چه حادثه ای اتفاق افتاده که ما دست از مذهب خود برداریم و به مکتبی نو و تازه رو کنیم، تو را چه شده که ما را به دین جدید دعوت می کنی و در راه آن چنین خود را به زحمت می اندازی؟!

یونس گفت: پرده های تقلید را از چشم دل بردارید، حجاب های خرافات را از چهره عقل کنار زنید، اندکی فکر کنید.

آیا این بت هایی که صبح و شب مورد توجه قرار می دهید و در برآمدن حاجات خود و یا دفع شر از خودتان به آنها اعتماد می کنید، کاری از دستشان برمی آید، یا برای شما نفعی ایجاد می کنند، یا قدرت دفع ضرری را دارند، آیا این موجودات بی جان چیزی را خلق می کنند و یا مرده ای را زنده می نمایند، یا مریضی را شفا می دهند و یا گم شده ای را هدایت می کنند؟!

آیا اگر من بخواهم به بت‌ها ضرری برسانم می‌توانند این ضرر را برطرف سازند، و یا اگر اراده کنم آنها را بشکنم و ریز ریز نمایم می‌توانند از خود دفاع نمایند و موجودیت خویش را حفظ کنند؟!!

در هر صورت پس از مدّت‌ها تبلیغ، برای آخرین بار ملت نینوا را مورد خطاب قرار داد: چرا از مکتبی که شما را به سوی آن دعوت می‌کنم روی بر می‌گردانید؟

این دین به شما فرمان می‌دهد: امور خود را اصلاح کنید و وضع خود را بررسی کرده به داد جامعه برسید، امر به معروف و نهی از منکر کنید، از ظلم و ستم نفرت داشته باشید، این مکتب صلح و عدالت را مورد توجه قرار می‌دهد، به شما امتیّت و اعتماد می‌دهد، شما را وامی‌دارد که به مستمندان و نیازمندان کمک کنید، به بینوایان لطف داشته باشید، گرسنگان را سیر کنید، اسیران را آزاد نمایید، این دین شما را به کارهای شایسته و اصلاح امور و استحکام برنامه‌ها دستور می‌دهد.

او در تبلیغ مسائل الهی پافشاری کرد، ولی ملت نادان نینوا دعوت او را پاسخ نگفتند و مطالب پوچ و یاوه تحویل آن رسول دلسوز الهی دادند، به او گفتند: تو مانند یکی از همین افراد ملّتی، ما نمی‌توانیم برای قبول دعوت تو خود را آماده کنیم و در راه تو قدم بگذاریم و گفته‌هایت را تصدیق کنیم، دست از تبلیغ خود بردار، کمتر سخن بگو، آنچه تو می‌خواهی برای ما پاسخ آن مشکلاتی دارد و در راه این کار موانعی موجود است.

یونس فرمود: من با زبان خوش و با اخلاقی نرم و حالتی ملاطفت آمیز با شما روبه‌رو شدم، به بهترین روش با شما به بحث و گفتگو نشستم، اگر گفتار من در اعماق جان شما اثر گذاشته، به هدفی که من به آن امیدوار بوده‌ام و به ایمانی که طالبش بودم رسیده‌ام، اما اگر مطالب من در قلب شما اثر نگذاشته، به شما اعلام خطر می‌کنم که عذابی سخت شما را دنبال می‌کند و بلایی هولناک در کمین شماست، به زودی پیش در آمد عذاب را می‌بینید و آثار آن در برابرتان ظاهر

مردم گفتند: ای یونس! گوش ما به دعوت تو بدهکار نیست، ما از این تهدیدها هراس و وحشت نداریم، آن عذابی که ما را از آن می ترسانی، اگر راست می گویی برای ما بیاور.

کاسه صبر آن رسول حق لبریز شد، زندگی برای او اندوهبار گشت، امیدش از اصلاح مردم ناامید شد، به حالت خشم و غضب دست از مردم شست و شهر را به امان خود گذاشت.

مردم لجوج و سرسخت نینوا ایمان نیاوردند، از دقت در مطالب یونس سرباز زدند، به بیانات روشن او گوش نکردند، یونس فکر کرد که وقت تبلیغات تمام است و حجت بر بندگان عاصی تمام شده است.

شاید اگر تبلیغات خود را ادامه می داد، در میان مردم افرادی به او ایمان می آوردند، ولی آن حضرت اعتنائی به این برنامه نکرد. از شهر دور شد تا فرمان خدا و نتیجه زحمات خود را از جانب حق ببیند.

هنوز از شهر دور نشده بود که مردم پیش در آمد عذاب را دیدند، هوای اطرافشان تغییر کرد، رنگ از چهره آنان پرید، صورتشان دگرگون شد، اضطراب آسمان قلبشان را گرفت، ترس و وحشت به اعماق وجودشان حمله ور شد، آن وقت بود که فهمیدند دعوت یونس حق بوده و اعلام خطرش جدی و بدون تردید عذاب الهی بر آنان فرو خواهد بارید و آنچه بر سر قوم نوح و عاد و ثمود می دانستند هم اکنون به جان خودشان خواهد ریخت.

به این فکر افتادند که اکنون که جای یونس خالی است، ولی جای خدای یونس که خالی نیست، اگر یونس رفت خدای او که نرفته، باید به حضرت محبوب ایمان آورد، از گناهان گذشته از حضرت دوست عذرخواهی نمود.

به همین منظور بر بالای کوهستان ها و میان درّه ها و بیابان ها رفتند و با ناله و آه و

گریه و فریاد به درگاه حضرت حق شتافتند، بین مادران و اطفال، حیوانات و بچه هایشان جدایی ایجاد کردند و همگی با سوز دل به فریاد آمدند.

الهی ای نوای نای عاشق الهی ای حبیب قلب صادق

تو نور قلب جمله گمراهانی زلطف افتادگان را می رهانی

تو می باشی جهان را کارفرمای توگیری دست هر افتاده از پای

تویار جمله بی یاران عالم صفا بخش دل تاریک آدم

تو نور بزم شام مستمندی شفای قلب زار دردمندی

تو باشی ره گشای هر که گمراه دلیل آن که دور افتاده از راه

تو باشی یارمن در صحنه جنگ مرا چون نفس دون بنماید آهنگ

چه بنمایم ز نفس خود حکایت کز او باشد مرا صدها شکایت

عنایات تو باشد ره گشایم بدین در محض لطفت جبهه سایم

اگر دل از گناهان دور گردد به یمن عشق تو پرنور گردد

اگر لطف تو گردد حاصل من شود از هر جهت حل مشکل من

اگر آید برون پایم از این گل شود در بزم عشقت منزل دل

اگر مسکین شود از نفس معزول دلش گردد به فکر دوست مشغول

(مؤلف)

صیحه مادران، ناله اطفال، فریاد پرسوز جانداران، صدای تضرع و زاری پیران، آه سوزان جوانان از هر طرف به گوش می رسید.

اکنون موقع آن شده بود که حضرت ربّ العزه، خداوند کریم و رحیم، بال و پر رحمت خویش را بر آنان گشوده و ابرهای عذاب خود را از آنان برطرف سازد و توبه آنان را قبول نماید و به ناله آنان توجه فرماید؛ زیرا در توبه و بازگشت خود بی ریا بودند و نسیم صدق و راستی از ایمانشان می وزید.

حضرت حق عقاب و عذاب را از آنان برداشت، مردم با امانت کامل و خوشحالی تمام به شهر بازگشتند و امیدوار بودند که یونس به آنان برگردد و رهبری آنان را به سوی حق و حقیقت به عهده بگیرد.

اما یونس به سرعت از منطقه دور شد، تا به دریا رسید، در آن جا دید گروهی می خواهند از دریا عبور کنند، از آنان درخواست کرد که او را به عنوان همسفر بپذیرند و با مرکب خود وی را به سفر ببرند.

پیشنهادش را با آغوش باز پذیرفتند، مقام او را گرامی داشتند و به وی احترام گذاشتند؛ زیرا در چهره او نور بزرگواری و عظمت خواندند و از پیشانی وی فروغ پرهیزکاری و درستی و صداقت مشاهده کردند.

کشتی خیلی از ساحل دور نشده بود و از خشکی چندان فاصله ای نگرفته بود که دریا به طوفانی سخت دچار شد. سرنشینان کشتی عاقبت سختی را در پیش روی خود دیدند، چشم ها خیره شد، قلب ها در حال توقف بود، دست و پای اهل کشتی از شدت ترس می لرزید، راهی برای نجات خود جز سبک کردن بار کشتی ندیدند، با هم به مشورت نشستند، تصمیم بر قرعه گرفتند، قرعه به نام آن پیامبر بزرگوار افتاد، به خاطر احترامی که برای او قائل بودند، به این کار راضی نشدند، بار دیگر قرعه انداختند باز هم به نام یونس افتاد، این بار هم از این برنامه سر برتافتند، بار سوم قرعه ریختند باز هم به نام یونس افتاد!!

یونس فهمید در این سه بار قرعه که به نام او اصابت کرده رمزی در کار است و خدای حکیم را در این حادثه تقدیری فوق تدبیر است، او به این حقیقت توجه کرد که باید دور شدن از مردم به دستور حق باشد نه محض غضب بر مردم، به همین جهت در برابر دیدگان اهل کشتی خود را به دریا انداخت و جان شیرین تسلیم آماج طوفان کرد، خداوند به نهنگ دریایی دستور داد یونس را ببلعد و وی را در شکم خود حبس کند!!

از بلعیدن او به وسیله ماهی بزرگ جز زندانی شدنش منظور دیگری در کار نبود، لذا به نهنگ دستور دادند او را هضم نکن و استخوانش را در هم شکن که او پیامبرمست، نقشه ای کشیده به هدف نرسیده، کاری را نباید عجله می کرد، اما خود را به عجله سپرد.

یونس در شکم ماهی قرار گرفت، ماهی امواج دریا را شکافت و به اعماق آب فرو رفت و در تاریکی پشت تاریکی قرار گرفت، حوصله یونس به آخر رسید، غمش افزون شد، با حالتی دردمندانه و با تضرع و زاری به درگاه خدا شتافت، به درگاهی که پناه مصیبت دیدگان، ملجأ ستم کشیده هاست، درگاهی که دارای رحمتی بی نهایت در بی نهایت و جای قبول توبه و بخشش خطا و گناه از مردم و ترک اولی از انبیا و اولیاست.

در دل آن تاریکی ها فریاد زد:

وَ ذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (۱)

و صاحب ماهی [حضرت یونس] را [یاد کن] زمانی که خشمناک [از میان قومش] رفت و گمان کرد که ما [زندگی را] بر او تنگ نخواهیم گرفت ، پس در تاریکی ها [ی شب ، زیر آب ، و دل ماهی] ندا داد که معبودی جز تو نیست تو از هر عیب و نقصی منزهی ، همانا من از ستمکارانم .

ای ز عنایات تو روشن دلم لطف تو در هر دو جهان حاصلم

قلب مرا نور و صفایی بده درد و غم را تو شفایی بده

مست رخ خویش نما جان من ای کرم و رحمت و احسان من

نیست مرا غیر غمت مایه ای یا که بجز عشق تو سرمایه ای

ص: ۲۹۷

کن تو علاج دل زار ای طیب خسته بار گنهم ای حیب

خاطرم از قید غم آزاد کن این دل ناشاد مرا شاد کن

رحمتی ای دلبر و دلدار من خوش بنما عاقبت کار من

یک نظری بر من شرمنده کن این نفس مرده من زنده کن

روح مرا باز جلایی بده تیره دلم را تو صفایی بده

ای غم تو گنج دل زار من ای همه جا یاور و هم یار من

غیر توام در دو جهان یار نیست جز تو مرا دلبر و دلدار نیست

یاور آواره بیچاره این خون جگر و زار و اسیرم بین

مستم و مسکینم و بی یاورم مرحمتی کن که تویی داورم

خداوند دعایش را اجابت کرد و وی را از غم و غصه نجات داد و هر مؤمن گرفتاری را از طریق دعا و انابت و تضرع و زاری نجات می دهد:

فَاسْتَجِبْنَآلَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

پس ندایش را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم .

به ماهی دریا فرمان داد، مهمان خود را در کنار ساحل پیاده کن، ماهی، یونس را با بدنی لاغر و جسمی مریض کنار ساحل انداخت، رحمت الهی بوله کدویی را در کنارش رویاند، بدنش را در سایه برگ کدو گرفت و از میوه اش خورد و به این طریق جان به سلامت برد.

به او وحی شد به دیار خود بازگرد و به زادگاه خویش و در بین طائفه ات برو؛ زیرا آنها ایمان آورده اند و ایمانشان برای آنان سودمند افتاد، بت ها را رها کردند و اکنون به جستجوی تواند.

ص: ۲۹۸

آن رسول الهی به شهر بازگشت، بت پرستان دیروز را خداپرست امروز دید.

ملت پناه برده به خدا از عذاب و یونس پناه برده به خدا از زندان شکم ماهی نجات یافتند.

ص: ۲۹۹

[«۵» أَنْتَ الَّذِي وَسَّعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا «۶» وَأَنْتَ الَّذِي جَعَلْتَ لِكُلِّ مَخْلُوقٍ فِي نِعْمِكَ سَهْمًا «۷» وَأَنْتَ الَّذِي عَفَوْتَ أَعْلَى مِنْ عِقَابِهِ «۸» وَأَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ «۹» وَأَنْتَ الَّذِي عَطَاؤُهُ أَكْثَرُ مِنْ مَنَعِهِ «۱۰» وَأَنْتَ الَّذِي اتَّسَعَ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ فِي وَسْعِهِ «۱۱» وَأَنْتَ الَّذِي لَا يَزْغَبُ فِي جَزَاءٍ مَنْ أَعْطَاهُ «۱۲» وَأَنْتَ الَّذِي لَا يُفْرِطُ فِي عِقَابٍ مَنْ عَصَاهُ.]

تویی که از جهت رحمت و دانش، همه چیز را فرا گرفته ای و تویی که برای هر آفریده ای، سهم و نصیبی از نعمت هایت قرار داده ای، و تویی که عفو و بخشش از عقابش برتر است، و تویی که رحمتش پیشاپیش غضبش حرکت می کند، و تویی که عطا و بخشش از منع کردنش بیشتر است، و تویی که همه آفریده ها را در سعه رحمتش فرا گرفته، و تویی که هر کسی را نعمت عطا کردی، از او انتظار پاداش نداری، و تویی که در کیفر کسی که از تو نافرمانی کرده، از اندازه نمی گذاری.

صفات حمیده حضرت حق

اشاره

البته در فرازهای ملکوتی و جملات عرشى این قسمت از دعا به گوشه ای بسیار اندک از صفات بی نهایت در بی نهایت حق اشاره کرده است.

ص: ۳۰۰

کسی را حدّ و ظرفیت آن نیست که بتواند به عمقی از اعماق یک صفت و به نوری از انوار یک وصف حضرت محبوب برسد.

بخش عمده ای از آیات قرآن و روایات و بسیاری از فرازهای نورانی دعاها بیان اوصاف حضرت حق است.

جملات مورد شرح در آیات قرآن مجید ریشه دارد.

حضرت زین العابدین علیه السلام به هنگام انشای این دعا به آیات نظر داشته است، از باب تیمن و تبرک و تا جائی که لازم باشد به آن آیات اشاره می شود:

۱ - علم و رحمت الهی

جمله عرشی: تویی که علم و رحمت همه چیز را فراگرفته است:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» (۱)

فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون آن هستند، همراه سپاس و ستایش، پروردگارش را تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان آمرزش می طلبند، [و می گویند:] پروردگارا! از روی رحمت و دانش همه چیز را فرا گرفته ای، پس آنان را که توبه کرده اند و راه تو را پیروی نموده اند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ ننگه دار.

این آیه شریفه به تمام مردم مؤمن دلگرمی می دهد که شما هیچ وقت تنها نیستید، هرگز احساس غربت نکنید که ملائکه مقرب حق دعاگوی شما هستند و پیروزی و بهروزی شما را در دنیا و آخرت از حضرت حق می طلبند.

ص: ۳۰۱

خداوند بزرگ علمش به ملک و ملکوت علم احاطی است و به کلیات و جزئیات و به ظاهر و باطن هستی اشراف کامل دارد.

وجود مقدس او از ریز و درشت پرونده ما با اطلاع است و علل گناه و معصیت و جای گناه و عصیان و مقدار خطا و اشتباه ما را می داند.

او به حال و احوال ما آگاه است و از پشیمانی قلبی ما باخبر است و علم به اندوه و حسرت ما نسبت به گناه دارد و راستی و دروغ توبه ما را مطلع است و رحمت و واسعۀ اش هم چنانکه تمام آفرینش را فرا گرفته، توبه تائب را نیز در وسعت خود جای می دهد و از ذنوب بندگانش درمی گذرد و اشتباه کاران بدبخت و مستمندان دردمند را مورد عفو و بخشش و رحمت و رأفت قرار می دهد.

فرمان به حق انبیا و رسل علیهم السلام این بوده است که: همه گناه کاران و امیدگان از درگاه ما را بخوانید و احسان و فضل و جود و کرم و رحمت ما را بازگو نمایید، تا ایشان به درگاه ما آیند، چنانکه به داود علیه السلام فرمود:

بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ. (۱)

گناه کاران را بشارت ده و صدیقان را بترسان، تا گناه کاران نومید نگردند و صدیقان ایمن نشوند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اللَّهُ أَرْحَمُ بِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ مِنَ الْوَالِدَةِ الشَّفِيقَةِ بَوْلِدِهَا. (۲)

خداوند بر بنده مؤمن خود، از مادر مشفق و مهربان، رحیم تر و مهربان تر است.

مسئله بسیار با عظمت رحمت و واسعۀ حق در شرح دعای سی و یکم درباره توبه

ص: ۳۰۲

۱- (۱) - الکافی: ۳۱۴/۲، حدیث ۸؛ [۱] وسائل الشیعه: ۹۹/۱، باب ۲۳، حدیث ۲۳۶. [۲]

۲- (۲) - روضه الواعظین: ۵۰۳/۲؛ [۳] مشکاه الأنوار: ۱۱۸.

خواهد آمد.

جلال الدین می گوید:

در خدا گم شو وصال این است و بس گم شدن گم کن کمال این است و بس

ای برادر گریه و زاری تو هست هم آثار هشیاری تو

راه فانی گشته راه دیگرست زانکه هشیاری گناه دیگرست

این خیرهاست از خبر ده بی خبر توبه تو از گناه تو بتر

حیرتی باید تو را از ذوالعیان که ننگچی در زمین و آسمان

جستجوی از ورای جستجو من نمی دانم تو می دانی بگو

حال و قالی از ورای حال و قال غرقه گشته در جمال ذوالجلال

غرقه ای که نی خلاصی باشدش تا بجز دریا کسی بشناسدش

گفت قائل در جهان درویش نیست و بود درویش آن درویش نیست

(مولوی)

۲ - نعمت های الهی

جمله نورانی: و تویی آن وجود مبارکی که برای هر آفریده ای در نعمت های خود بهره قرار داده ای.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۱)

و هیچ جنبه ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست، و [او] قرارگاه واقعی و جایگاه موقت آنان را می داند؛ همه در کتابی روشن ثبت است.

ص: ۳۰۳

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (۱)

بی تردید خدا خود روزی دهنده و صاحب قدرت استوار است .

الرَّزَّاقُ اسم مبالغه است، اشاره به این حقیقت می باشد که در عین کثرت و متنوع بودن موجودات که شماره آنها را احدی جز حضرت او نمی داند، بدون این که کسی از قلم بیفتد و فراموش شود روزی او را می دهد.

ذوالقوه به معنای صاحب قدرت و اقتدار است و این که او بی نهایت قوی است.

و المتین هم که از اسمای حق تعالی است همان معنا را افاده می کند.

و این سه اسم مبارک: رزاق، ذوالقوه، متین دلالت بر انحصار روزی دهی در او دارد و این که در رساندن رزق به موجودات هستی اعم از غیبی و شهودی ضعفی در او راه ندارد. «(۲) وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۳)

چه بسیارند جنبندگانی که قدرت ندارند [به دست آوردن] روزی خود را بر عهده بگیرند ، خداست که به آنان و شما روزی می دهد ، و او شنوا و داناست .

«قرآن مجید مردم با ایمان ضعیف را و آنان که نسبت به رزق و روزی کج فکر هستند دلگرمی می دهد که:

غم روزی را نخورید و ننگ ذلت و اسارت و افتادن در حرام را نپذیرید، روزی رسان خداست، نه تنها شما بلکه جنبندگانی که حتی نمی توانند روزی خود را حمل

ص: ۳۰۴

۱- (۱) - ذاریات (۵۱) : ۵۸. [۱]

۲- (۲) - ترجمه تفسیر المیزان: ۵۸۴/۱۸، ذیل آیه ۵۸ سوره ذاریات.

۳- (۳) - عنکبوت (۲۹) : ۶۰. [۲]

کنند و هرگز ذخیره غذایی در لانه خود ندارند و هر روز روزی نو می خواهند، ولی خداوند مهربان آنها را گرسنه نمی گذارد و روزی می دهد و هم او نیز روزی شما را می رساند.

در میان جنبندگان و حیوانات و حشرات انواع کمی هستند که همچون مورچگان و زنبورداران عسل مواد غذایی خود را از صحرا و بیابان به سوی لانه حمل و ذخیره می کنند، یعنی هر روز باید دنبال روزی تازه ای بروند و میلیون ها میلیون از آنها در اطراف ما در نقاط دور و نزدیک، در بیابان ها و اعماق دره ها، بر فراز کوهها و درون دریاها وجود دارند که همه از خوان نعمت بی دریغش روزی می خورند.

و تو ای انسان که از آنها برای به دست آوردن روزی و ذخیره کردن با هوش و تواناتری، چرا این چنین از ترس قطع روزی به زندگی آلوده و ننگین چسبیده ای و زیر بار هر ظلم و ستم و خواری و مذلت می روی؟ تو هم از درون این محدوده زندگی تنگ و تاریک خود بیرون آی و بر سر سفره گسترده پروردگارت بنشین و غم روزی به خود راه مده، در آن روز که به صورت جنین ضعیف و ناتوانی در شکم مادر محبوس بودی و هیچ کس حتی پدر و مادر مهربانت به تو دسترسی نداشتند پروردگارت تورا فراموش نکرد و آنچه را نیاز داشتی در اختیار تو گذاشت، امروز که موجودی توانا و نیرومندی.

خداوند سخن همه را می شنود و حتی زبان حال شما و همه جنبندگان را می داند، از نیازهای همه به خوبی باخبر است و چیزی از دایره علم بی پایان او پنهان نیست.» (۱) آیاتی که گذشت در رابطه با روزی تمام جنبندگان و موجودات بود و درس و عبرتی برای انسان که او هم روزی خور خدا است و نباید برای این چند روزه زندگی

ص: ۳۰۵

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۳۳۲/۱۶ - ۳۳۳، [۱] ذیل آیه ۶۰ سوره عنکبوت.

که مهمان حضرت حق است برای پرکردن سفره خود دست از پا خطا کند و خود را به هر آب و آتشی بزند و آلوده به حرام گردد و لقمه ای که حق دیگران است از گلوی آنان بیرون بکشد!

رزق و روزی حلال و تفسیر آن

آیات زیادی هم درباره روزی انسان است که با قید طیبات و حلال مقید است:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۱)

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.

در این باره در تفسیر نمونه آمده است:

«در این جا این نکته جلب توجه می کند که چرا خداوند از میان تمام مواهبی که به انسان بخشیده نخست به مسئله حرکت او در خشکی و دریا اشاره می کند؟»

این ممکن است به آن جهت باشد که بهره گیری از طیبات و انواع روزی ها بدون حرکت امکان پذیر نیست و حرکت انسان بر صفحه زمین نیاز به مرکب راهوار دارد، حرکت مقدمه هر گونه برکت است.

و یا به این جهت که می خواهد سلطه او را بر کل پهنای زمین، اعم از دریا و صحرا مشخص کند، چرا که هر یک از انواع موجودات بر قسمتی از محدوده زمین سلطه دارند، تنها انسان است که بر کل این کره خاکی حکومت می کند.

ص: ۳۰۶

در این که خداوند انسان را به چه چیز گرامی داشته که در آیه فوق به طور سربسته می گوید: ما انسان را گرامی داشتیم، در میان اهل تفسیر اختلاف است:

بعضی به خاطر اعطای قوه عقل و نطق و استعدادهای مختلف، آزادی اراده می دانند.

بعضی اندام موزون و قامت راست.

بعضی موهبت انگشتان که انسان با آن بسیار کارهای ظریف و دقیق را می تواند انجام دهد و همچنین قدرت بر نوشتن دارد.

بعضی به این که انسان تقریباً تنها موجودی است که می تواند غذای خود را با دست بخورد.

بعضی به خاطر سلطه او بر تمام موجودات روی زمین .

و بعضی به خاطر شناخت خدا و قدرت بر اطاعت فرمان او می دانند.

ولی روشن است که این مواهب در انسان جمع است و هیچ گونه تضادی با هم ندارند، بنابراین گرامیداشت خدا نسبت به این مخلوق بزرگ با همه این موهبت و غیر این مواهب است.

و روح انسان علاوه بر امتیازات جسمی، مجموعه ای است از استعدادهای عالی و توانایی بسیار برای پیمودن مسیر تکامل به طور نامحدود.

میان کَرْمَنَا و فَضَّلْنَا چه تفاوتی است؟ نظرات گوناگونی اظهار شده است:

بعضی گفته اند کَرْمَنَا اشاره به مواهبی است که خداوند ذاتاً به انسان داده است و فَضَّلْنَا اشاره به فضایلی است که انسان به توفیق الهی اکتساب می کند.

این احتمال نیز بسیار نزدیک است که جمله کَرْمَنَا به جنبه های مادی اشاره می کند و فَضَّلْنَا به مواهب معنوی؛ زیرا کَلِمَةُ فَضَّلْنَا غالباً در قرآن مجید به همین معنا آمده است.

معنی کثیر در این جا چیست؟

ص: ۳۰۷

بعضی از مفسران آیه فوق را دلیل بر فضیلت فرشتگان بر کل بنی آدم دانسته اند، چرا که قرآن می گوید: ما انسان ها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم و طبعاً گروهی در این جا باقی می ماند که انسان برتر از آنها نیست و این گروه جز فرشتگان نخواهند بود.

ولی با توجه به آیات آفرینش آدم و سجود و خضوع فرشتگان برای او، با تعلیم علم اسما به آنها از سوی آدم، تردید باقی نمی ماند که انسان از فرشته برتر است.

بنابراین کثیر در این جا به معنی جمیع خواهد بود و به گفته مفسر بزرگ طبرسی در قرآن و مکالمات عرب بسیار معمول است که این کلمه به معنی جمیع می آید.

مرحوم طبرسی می گوید معنی جمله این است:

إِنَّا فَضَّلْنَا هُمْ عَلَىٰ مَنْ خَلَقْنَا هُمْ وَ هُمْ كَثِيرٌ. (۱)

ما انسان را بر سایر مخلوقات برتری بخشیدیم و سایر مخلوقات بسیارند.

قرآن درباره شیاطین می گوید:

وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ» (۲)

و بیشتر شیطان ها دروغگویند .

و به هر حال اگر این معنی را خلاف ظاهر بدانیم، آیات آفرینش انسان قرینه روشنی برای آن خواهد بود.

چرا انسان برترین مخلوق خدا است؟ پاسخ این پرسش چندان پیچیده نیست؛ زیرا می دانیم تنها موجودی که از نیروهای مختلف مادی و معنوی، جسمانی و روحانی تشکیل شده و در لابه لای تضادها می تواند پرورش پیدا کند و استعداد

ص: ۳۰۸

۱- (۱) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۲۷۴/۶.

۲- (۲) - شعراء (۲۶): ۲۲۳. [۱]

ملائکة و انسان

حدیث معروفی که از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل شده نیز شاهد روشنی بر این مدعاست:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أَمْ بَنُو آدَمَ؟ فَقَالَ: قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلا شَهْوَةٍ، وَرَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلا عَقْلٍ، وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْتَهُمَا، فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ. (۱)

عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: فرشتگان برترند یا انسان ها، حضرت می فرماید: امام علی علیه السلام فرمود: به درستی که خداوند فرشتگان را با عقل و بدون شهوت آفرید؛ و حیوانات را با شهوت و بدون عقل آفرید؛ و انسان را با عقل و شهوت آفرید؛ پس کسی که عقلش بر شهوتش پیروز شود برتر از فرشتگان است و کسی که شهوتش بر عقلش پیروز گردد از حیوانات پست تر و بدتر می باشد.

در این جا یک سؤال باقی می ماند و آن این است که آیا همه انسان ها از فرشتگان برترند؟ در حالی که گروهی بی ایمان و شرور و ستمگر هستند که از پست ترین خلق خدا محسوب می شوند و به تعبیر دیگر آیا بنی آدم در آیه مورد بحث همه انسان ها را شامل می شود، یا تنها گروهی از آنها را.

ص: ۳۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۹/۵۷، باب ۳۹، حدیث ۵؛ [۱] علل الشرایع: ۴/۱، حدیث ۱؛ [۲] تفسیر نور الثقلین: ۱۸۸/۳، حدیث ۳۱۶. [۳]

پاسخ این سؤال را در یک جمله می توان خلاصه کرد و آن این که: آری، همه انسان ها برترند، اما بالقوه و بالاستعداد، یعنی همگی این زمینه وشایستگی را دارند، حال اگر از آن استفاده نکنند و سقوط نمایند مربوط به خودشان است.

گرچه برتری اساسی انسان بر سایر موجودات، روی جنبه های معنوی و انسانی اوست، ولی به گفته دانشمندان، انسان حتی از نظر نیروهای جسمانی در بعضی از جهات از سایر جانداران قوی تر و نیرومندتر است.

گفتار کارل درباره انسان

کارل نویسنده کتاب «انسان موجود ناشناخته» می گوید:

بدن انسان دارای استحکامات و ظرافت فوق العاده ای می باشد و در مقابل هر نوع حادثه ای استقامت می ورزد، همچنین در مقابل بی غذایی، بی خوابی، خستگی، غصه افراطی، درد، بیماری، رنج، پرکاری و در مورد حفظ موازنه و تعادل حیرت انگیز بدن و روح خویش تحمل عجیبی از خود نشان می دهد، حتی می توان گفت که انسان از تمام حیوانات پر دوام تر، پرتلاش تر است، با این توانایی جسمی و فکری شگرفش توانسته است، این همه امور، صنایع و تمدن کنونی را به وجود آورد و برتریش را بر همه جانداران به اثبات رساند. (۱)

رزق کلیه موجودات در آیات و روایات

يا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲)

ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه

ص: ۳۱۰

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۱۹۷/۱۲ - ۲۰۱، [۱] ذیل آیه ۷۰ سوره اسراء.

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۶۸. [۲]

است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

از آیه شریفه استفاده می شود که حلال خدا را نباید بر خود حرام کرد و در زمینه خوردنی ها به دنبال هوای نفس نباید رفت و از شیطان نباید پیروی کرد.

در هر صورت بر اساس این گونه آیات که سند محکم الهی است روزی هر موجود زنده ای تا آخرین نفسش مقرر است که کانال به دست آوردن آن کسب حلال و کوشش مشروع و زحمت و رنج در راه صحیح است.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

أَنْظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صِعْرِ جُثَّتِهَا، وَلَطَافِهِ هَيْئَتِهَا، لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلِحْظِ الْبَصَرِ، وَلَا بِمُسْتَدْرِكِ الْفِكْرِ، كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا، وَ صَبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا، تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى جُحْرِهَا، وَ تَعُدُّهَا فِي مَسِيدٍ تَقَرَّرَهَا، تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبُرْدِهَا، وَ فِي وِرْدِهَا لِصَدْرِهَا، مَكْفُولَةٌ بِرِزْقِهَا، مَرْزُوقَةٌ بِوَفْقِهَا، لَا يُغْفَلُهَا الْمَنَانُ، وَلَا يَحْرُمُهَا الدِّيَانُ. (۱)

مورچه را با جثه کوچک و ظرافت اندامش بنگرید، به گونه ای است که نمی توان او را با گوشه چشم دید و به اندیشه درک کرد، چگونه به نرمی روی زمین راه می رود و بر رزقش می جهد، دانه را به لانه می برد و در قرارگاهش قرار می دهد، به تابستان برای زمستان جمع می کند و به وقت آمدن برای زمان بازگشتن مهیا می نماید، خدایش ضامن روزی او شده و او را موافق حالش رزق داده، خداوند منان از او غفلت ندارد و پروردگار دیان محرومش نمی گذارد.

ص: ۳۱۱

در قسمتی دیگر از همین خطبه می فرماید:

فَهَذَا غُرَابٌ، وَ هَذَا عُقَابٌ، وَ هَذَا نَعَامٌ، دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ وَ كَفَّلَ لَهُ بِرِزْقِهِ. (۱)

این کلاغ، این عقاب، این کبوتر و این شترمرغ است، هر پرنده ای را به نامش خوانده و رزقش را ضامن گشته.

در جملات زیبایی از دعای اول صحیفه آمده است:

وَ جَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ قُوَّتًا مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ، لَا يَنْقُصُ مِنْ زَادِهِ نَقِصٌ، وَلَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ.

برای هر جاننداری معلوم مقرر قرار داده که فراخی آن را کاهنده ای نمی کاهد و کاستی آن را افزایشده ای نمی افزایی.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

لِكُلِّ ذِي رَمَقٍ قُوَّةٌ. (۲)

برای هر صاحب رمقی، روزی معین است.

و نیز می فرماید:

عِيَالُهُ الْخَلَائِقُ، ضَمِنَ اِرْزَاقَهُمْ، وَ قَدَّرَ اَقْوَاتَهُمْ. (۳)

موجودات نانخور حضرت حقتند، روزی آنان را ضامن شده، وقوت آنان را اندازه قرار داده.

ص: ۳۱۲

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۲۷. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۲۲/۸، ذیل حدیث ۴؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۳۲۱، حدیث ۸. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۰۶/۵۴، حدیث ۹۰، [۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۳۹۸/۶. [۴]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَلَا وَ إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا. (۱)

آگاه باشید، امین وحی در قلبم دمید که جاننداری از دنیا نمی رود، مگر آن که روزی خود را کامل کند.

از اشتباهات بسیار بزرگ مردم دنبال حرام رفتن است، آنان توجه ندارند که خداوند مهربان روزی آنان را تا لحظه آخر حیات مقرر فرموده و واسطه به دست آوردن آن را کار و کوشش مشروع قرار داده، چنانچه در به دست آوردنش از حرام تأمین کنند، به اندازه آن حرام از رزق حلال آنان کم می شود و باید به یقین بدانند که حرام اضافه درآمدی نیست که آنان به چنگ آورده اند.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

لَيْسَ مِنْ نَفْسِ الْمَا وَقَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَهَا رِزْقَهَا حَلَالًا يَأْتِيهَا فِي عَافِيَةٍ، وَ عَرَضَ لَهَا بِالْحَرَامِ مِنْ وَجْهِ آخَرَ، فَإِنْ هِيَ تَنَاوَلَتْ مِنَ الْحَرَامِ شَيْئًا قَاصًّا بِهِ مِنَ الْحَلَالِ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ وَ عِنْدَ اللَّهِ سَوَاهُمَا فَضْلٌ كَبِيرٌ. (۲)

انسانی نیست مگر آن که خداوند برای او روزی حلال واجب فرموده که این روزی از راه سلامت و عمل مشروع و کار صحیح به او می رسد، از غیر این راه حرام در برابرش قرار می گیرد، اگر چیزی از آن حرام بردارد، به مقدار آن از حلال واجبش تقاص می شود و نزد خداوند به غیر حلال و حرام، فضل بزرگ برای انسان هست.

ص: ۳۱۳

۱- (۱) - عدّه الدّاعی: ۸۳؛ [۱] عوالی اللّالی: ۲۰۲/۳، حدیث ۳۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۷/۵، باب ۵، حدیث ۶؛ [۳] الکافی: ۸۰/۵، حدیث ۲. [۴]

حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ اسْتِثْنَاءُ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِشَيْءٍ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَسَمَ الْأَرْزَاقَ بَيْنَ خَلْقِهِ حَلَالًا وَ لَمْ يُقَسِّمْهَا حَرَامًا، فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ صَبَرَ اتَاهُ رِزْقُهُ مِنْ حَلَلٍ وَ مَنْ هَتَكَ حِجَابَ سِتْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَخَذَهُ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ قُصَّ بِهِ مِنْ رِزْقِهِ الْحَلَالِ وَ حُوسِبَ عَلَيْهِ. (۱)

کندی چیزی از روزی و رزق الهی، شما را وادار نکند که آنچه لازم دارید از طریق معصیت خدا به دست آورید، به حقیقت که خداوند متعال ارزاق را از طریق حلال نه از حرام در میان بندگانش قسمت فرموده، کسی که تقوای الهی پیشه کند و به راه صبر و استقامت برود، روزیش از حلال می رسد و آن که در برابر حضرت حق پرده دری کند و از غیر حلال به کسب معاش برخیزد، به همان اندازه ای که از حرام به دست آورده از رزق حلالش کم می کنند و او را به محاسبه می کشند.

رزق الهی در کلام علامه طباطبائی

علامه طباطبائی می فرماید:

«از کتاب و سنت، پس از تدبیر در آن دو منبع ملکوتی و الهی به دست می آید که:

حلال مصداق رزق الهی است و حرام از دایره رزق و روزی خارج است.

روی این حساب یک انسان حرام خوار که شدیداً دچار هوای نفس و از راه عناد و لجاج تابع شیطان است نمی تواند بگوید: چه کنم روزی من از این راه قرار داده شده. این سخن تهمت عظیمی است که بر اثر جهل و نادانی به حضرت رب العزه وارد می کند.

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۸/۵، باب ۵، حدیث ۱۳؛ [۱] الکافی: ۸۰/۵، حدیث ۱. [۲]

حرام خوار باید بداند که عذرش در پیشگاه خداوند به خاطر آلوده بودنش به حرام قبول نخواهد شد.» (۱)

رزق مقدر

ابن ابی الحدید نقل می کند:

«علی علیه السلام وارد مسجد شد و به مردی گفت: استر مرا نگاهدار. آن مرد بدبخت دهنه بند استر را باز کرد و با خود برد، علی علیه السلام پس از نماز در حالی که دو درهم در دست مبارکش بود و قصد داشت به عنوان مزد به آن مرد بدهد از مسجد خارج شد، دید آن مرد دهنه بند را دزدیده و استر را به حال خود رها کرده، دو درهم را به یکی از خدمتکاران داد تا دهنه بندی برای استر بخرد.

خدمتکار دهنه بند دزدیده شده را در بازار مشاهده کرد که صاحب مغازه به دو درهم خریده بود، به همان دو درهم آن را از صاحب مغازه گرفت و به مولا علیه السلام برگرداند. حضرت علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْعَبْدَ لِيُحْرِمُ نَفْسَهُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ بِتَرْكِ الصَّبْرِ، وَلَا يُزَادُ عَلَى مَا قُدِّرَ لَهُ. (۲)

به حقیقت که عبد با افتادن در عجله و ترک صبر و استقامت روزی حلال الهی را بر خود حرام می کند و چیزی از مقدار مقدر شده به وسیله حضرت حق به خود اضافه نمی کند!!»

انسان از جان کردن مردم در طلب آنچه که برای آنان مقدر نشده، تعجب می کند، آنهم آنچه که می گذارند و می روند.

ص: ۳۱۵

۱- (۱) - ترجمه تفسیر المیزان: ۲۲۴/۳، ذیل آیه ۲۷ سوره آل عمران.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۶۰/۳. [۱]

لقمان فرزندش را در باب مسئله روزی بدینگونه نصیحت می کرد:

آن که در طلب روزی و رزق و معیشت زندگی، یقینش کمبود دارد و اراده و نیتش ضعیف و سست است، باید از این واقعیت عینی درس بگیرد که: حضرت حق در سه موقعیت او را از نظر رزق و روزی وانگذاشت، در حالی که دست او در آن سه موقعیت از کسب و درآمد به وسیله خودش به کلی کوتاه بود و راه چاره و تدبیر به رویش بسته بود و خدای مهربان در حالت چهارم که دستش برای کسب و کار و جدّ و جهد باز است، بدون تردید روزی او را می رساند و نیازهایش را برطرف می سازد.

آن سه موقعیت عبارت بود از زمانی که در رحم مادر بود، وقتی که در آغوش مادر به صورت شیرخوار جای داشت، زمانی که کودک و نوجوان بود و از درآمد پدرش استفاده می کرد، چون بزرگ شد و به کاسبی روی آورد و عقلش را در خرید و فروش و ارزیابی اجناس به کار انداخت، در موردی دچار مزیقه گشت انواع گمان های منفی را نسبت به حضرت محبوب پیدا کرد و از پرداخت حقوق مالی سرباز زد و بر خود و اهلس سخت گرفت، مبادا که به کلی دستش خالی شود و حضرت ربّ العزّه او را در امر روزی واگذارد!! (۱) بلبل باغ معرفت حضرت فیض می فرماید:

اهل دنیا از جان کندن چه حظ از عنای جان و رنج تن چه حظ

مرگ را نشناختن تا وقت مرگ غافلان را از چنین مردن چه حظ

سعی کردن بهر دنیا روز و شب ناگهانی مردن و ماندن چه حظ

خواجه را از جمع کردن ها چه سود تخم حسرت در جهان کشتن چه حظ

عاقلان را از مراعات رسوم جز مشقت های جان و تن چه حظ

ص: ۳۱۶

اهل عزّت را از عزّ و سروری جز مراعات گران کردن چه حظ

کار عقبا را پس افکنندن چه سود فوت کردن وقت تا رفتن چه حظ

زینت دنیا ندارد چون بقا عاقلان را دل در آن بستن چه حظ

فیض را زین پندهای بیهده گفتن و بنوشتن و خواندن چه حظ

(فیض کاشانی)

۳ - بخشش و کيفر الهی

جمله ملکوتی: تویی آن خدایی که بخششت از کيفرت بلندتر و مهتر بر غضبت پیشی می گیرد، ریشه در قسمتی از آیات قرآن و معارف الهیه ائمه معصومین علیهم السلام و مسائل عالی خلقت دارد که بر اثر گناه و معصیت، مستحق غضب و سخط الهی است، با اتصال به توبه و انابه، مورد عفو و رحمت قرار می گیرد و آتش غضب و سخط از او برداشته می شود.

انسانی که به حقیقت برای خود آتش فراهم آورده، چنانچه قبل از فرا رسیدن آخرت، توفیق بازگشت و انابه و تسلیم پیدا کند، رحمت واسعه حق شامل حال او می شود.

در حالی که بنده در ابتدا به معصیت و بی تقوایی علاقمند می شود و به طور طبیعی حضرت هم او را باید غضب و طرد کند و او را به عنوان مجرم به جایگاه جریمه بکشد، ابتدای به توبه و رحمت و مغفرت می کند و از خطا کار دعوت به توبه و انابه می نماید.

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ

ص: ۳۱۷

و هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان می آورند به نزد تو آیند، بگو: سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود لازم و مقرر کرده؛ بنابراین هر کس از شما به نادانی کار زشتی مرتکب شود، سپس بعد از آن توبه کند و [مفاسد خود را] اصلاح نماید [مشمول آمرزش و رحمت خدا شود]؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۲)

بگو: مالکیت و فرمانروایی آنچه در آسمان ها و زمین است در سیطره کیست؟ بگو: در سیطره خداست که رحمت را بر خود لازم و مقرر کرده.

فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ» (۳)

بگو: پروردگاران صاحب رحمتی گسترده است.

رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۴)

رحمتم همه چیز را فرا گرفته است.

يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ» (۵)

ای آن که رحمتش بر غضبش پیشی گرفته است.

در این که حضرت حق در تمام امور انسان ابتدای به رحمت و عنایت فرموده،

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - انعام (۶): ۵۴. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۲. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶): ۱۴۷. [۳]

۴- (۴) - اعراف (۷): ۱۵۶. [۴]

۵- (۵) - البلد الأمين: ۴۰۴؛ [۵] المصباح، کفعمی: ۲۴۹؛ دعای جوشن کبیر. [۶]

حضرت زین العابدین علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی عرض می کند:

«منم آن کودکی که او را پروریدی، منم آن نادانی که او را دانا نمودی، منم آن گمراهی که او را راهنمایش شدی و آن افتاده ای که او را بلند نمودی و آن ترسویی که ایمنی اش بخشیدی و آن گرسنه ای که سیرش کردی و آن تشنه ای که سیرابش نمودی و آن برهنه ای که پوشانیدی و آن فقیری که توانگرش کردی و آن ناتوانی که نیرومندش فرمودی و آن ذلیلی که عزتش دادی و دردمندی که به درمانش رسانیدی و خواهنده ای که عطایش فرمودی و گنهکاری که پرده بر گنااهش پوشیدی و اندکی که بسیارش نمودی و مستضعفی که یاریش کردی و رانده ای که در آغوشش گرفتی...»

قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْحَسَنَ الْبُصَيْرِيَّ قَالَ: لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ، وَ إِنَّمَا الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَا كَيْفَ نَجَا؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَا أَقُولُ: لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَا كَيْفَ نَجَا؟ وَ إِنَّمَا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ مَعَ سَعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ. (۱)

به حضرت زین العابدین علیه السلام عرض شد، حسن بصری گفت: تعجب نیست از کسی که هلاک شده، چگونه هلاک شده، تعجب از آن است که نجات یافته، چگونه همای نجات رادر آغوش گرفته؟ حضرت فرمود من می گویم: از آن که نجات یافته تعجب نیست، بلکه تعجب از کسی است که با رحمت و اسعۀ حق چگونه هلاک شده است؟!

آیات و روایات باب عفو و رحمت در شرح دعای سی و یکم که در رابطه با مسئله با عظمت توبه است، با خواست حضرت محبوب خواهد آمد.

دلالتا به کی از در دوست دوری گرفتار دام سرای غروری

نه بر دل تو را از غم دوست دردی نه بر چهره از خاک آن کوی گردی

ص: ۳۱۹

ز گلزار معنی نه رنگی نه بویی در این که نه گنبد نه هائی نه هویی

تو را خواب غفلت گرفته است در بر چه خواب گران است الله اکبر

چرا این چنین عاجز و بی نوایی بکن جستجوئی بزن دست و پای

سؤال علاج از طبیبان دین کن تو سئل به ارواح آن طبیبان کن

دو دست دعا را بر آور به زاری همی گو به صد عجز و صد خواستاری

الهی به خورشید اوج هدایت الهی الهی به شاه ولایت

الهی به زهرا الهی به سبطین که می خواندشان مصطفی قرّه العین

الهی به سجاد آن معدن علم الهی به باقر شه کشور حلم

الهی به صادق امام اعظم الهی به اعزاز موسی کاظم

الهی به شاه رضا قائد دین بحق تقی خسرو ملک تمکین

الهی به حق نقی شاه عسکر بدان عسگری کز ملک داشت لشکر

الهی به مهدی که سالار دین است شه پیشوایان اهل یقین است

که بر حال زار بهائی عاصی سر دفتر اهل جرم و معاصی

که در دام نفس و هوا اوفتاده به لهو و لعب عمر بر باد داده

ببخشا و از چاه حرمان بر آرش به بازار محشر مکن شرمسارش

برون برش از خجالت روسیاهی الهی، الهی، الهی، الهی

(شیخ بهایی)

۴ - عطا و منع الهی

جمله نورانی: «تویی آن که بیشتر عطا می کنی و کمتر منع می نمایی» نیز ریشه در قرآن و معارف اسلامی دارد.

خداوند متعال، اگر می خواست بر اثر معصیت بندگان، نعمت هایش را از آنان دریغ دارد، می بایست یک لقمه نان و یک

قطره آب به احدی از خلائق به جز پاکان

ص: ۳۲۰

و معصومان نرسد، ولی منع حضرت او بسیار کم و عطای حضرت رب العزه بی شمار و بیرون از حد و وصف و عقل و اندیشه و فکر ما بنی آدم است.

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (۱)

و هر آسیبی به شما رسد به سبب اعمالی است که مرتکب شده اید، و از بسیاری [از همان اعمال هم] درمی گذرد.

امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می فرماید:

خَيْرُ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَةُ. يَا عَلِيُّ مَا مِنْ خَدَشٍ عُوْدٍ وَلَا نَكْبَةٍ قَدَمٍ إِلَّا بِحَدَنْبٍ، وَمَا عَفَا اللَّهُ عَنْهُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَعُوْدَ فِيهِ، وَمَا عَاقَبَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يَتَّبِعَنِي عَلَى عَبْدِهِ. (۲)

بهترین آیه در قرآن مجید این است: ای علی! خراشی از چوبی بر بدن نمی رسد و قدمی به لغزش نمی افتد، مگر نتیجه گناهی است که از عبد سر زده است. آنچه خداوند در دنیا می بخشد گرامی تر از آن است که در قیامت نسبت به آن تجدید نظر کند و آنچه را در دنیا عقوبت می نماید عادل تر از آن است که در آخرت یک بار دیگر کیفر دهد.

در این جا ممکن است این شبهه پیش آید که آن همه بلا و رنج و مصیبتی که به انبیا و ائمه و اولیا وارد شد، مگر نتیجه گناه بوده است؟ آنان که دارای مقام عصمت و مصونیت از گناهند، این مسئله را چگونه باید حل کرد؟

امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ این شبهه می فرماید:

إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ آدَبٌ، وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ، وَ لِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ، وَ لِلْأَوْلِيَاءِ

ص: ۳۲۱

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۶/۷۰، باب ۱۳۷، ذیل حدیث ۳؛ [۲] مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۵۳/۹، [۳] ذیل آیه ۳۰ سوره شوری.

بلا برای ستم پیشه تأدیب و برای اهل ایمان امتحان و برای انبیا درجه و مقام و برای اولیا کرامت است.

حضرت سید الشهداء علیه السلام در دعای عرفه به محضر حضرت حق عرضه می دارد:

إلهی ما الطَّفَکَ بی مَعَ عَظِیمِ جَهْلِی! وَ ما اَرْحَمَکَ بی مَعَ قَبیحِ فِعْلی! (۲)

ای خدای من! با این که به مقام شامخ ربوبی تو و به موقعیت واقعی خود در جهان هستی نادانم، اما چه الطاف شایانی که شامل حالم نفرموده ای! و با این کردارهای ناشایستم چه رحم و عطفی که برایم ابراز نمی کنی!

«نادانی ما به موجودیت خود از یک طرف، جهل ما به عظمت و لطف تو از طرف دیگر، مانع جریان لطف عمومی تو نخواهد گشت.

ما چگونه می توانیم ریزش فیض عظیم تو را در هر لحظه به تمام کاینات و موجود انسانی درک کنیم؟ ما که محبوس قوانین طبیعت هستیم و برای ما بسیار مشکل است که جریانات زیر بنای کون و فساد را درک کنیم. ما چشم به دنیا گشوده و همیشه درخشندگی نور وجود را بر در و دیوار اجزای تمام موجودات مشاهده نموده ایم. ما آن شیشه های شفافیم که نور دائماً در آن نفوذ می کند و او گمان می نماید نور از خود آن شیشه است.

روح ما را در لانه کوچکی به نام بدن جا داده ای و مانند آن کرم ناچیز که تمام موجودیت خود را ساخته شده در لانه محقر یک شاخه درختی می بیند و درک نمی کند که درخت به واسطه ریشه نهفته در زمین آب را جذب نموده و تا بلندترین شاخه و کوچک ترین برگ، حیات خود را مرهون همان آب است و همان آب است

ص: ۳۲۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۸/۷۸، باب ۱، حدیث ۵۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۴۳۷/۲، باب ۶۵، حدیث ۲۴۰۰۰. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۵/۹۵، باب ۲، [۳] اعمال مخصوص یوم عرفه؛ إقبال الأعمال: ۳۴۸، دعای عرفه.

که اساس زندگی اوست،، او دربارهٔ باغبان و کیفیت و کمیت فعالیت او هیچ گونه توجهی ندارد.

پشه کی داند که این باغ از کی است کو بهاران زاد و مرگش در دی است

(مولوی)

اما آن شیشه خواه بداند نور درخشنده ای که او را شفاف نموده است از منبع دیگری است یا نداند، ذات شیشه ظلمانی است و آن کرم محقر بداند که حیات و موجودیت او نتیجهٔ آب و خاک و کوشش باغبان است یا نداند، نور به شیشه خواهد تابید و باغبان فعالیت نموده و آب به بلندترین شاخه ها و کوچک ترین برگ ها از ریشهٔ درخت خواهد رسید.

ولی ای پروردگار لطیف، گاه گاهی که به خود می آیم در یک لحظه زودگذر که به لطف خداوندی تو متوجه می گردیم، نه تنها درک می کنیم قوام تنها موجودیت ما بسته به لطف توست، بلکه گمان می کنیم که به غیر از ما به چیز دیگری پرداخته ای، فقط تو خدای مایی.

چنان لطف تو شامل هر تن است که هر بنده گوید خدای من است (۱)

عطا و بخشش حضرت او از باب آقائی و کرمش از ناحیهٔ محبت و لطفش از منعمش بیشتر است و اگر در تمام مدت عمر انسان، منعی از جانب او برسد، یا از باب عقوبت گناه و یا به قول امیرمؤمنان علیه السلام از باب امتحان عبد است، تا استعدادهای انسان در کشتزار بلا و مصیبت شکوفا شود.

ص: ۳۲۳

اندیشه در قدرت و توانمندی های پروردگار و ظهور اقتدار حقیقت هستی در چهره خلقت و پی بردن به اسرار و رموز آفرینش؛ مایه تقرب و صفا و روشنی دل هر بنده خداست.

هر کسی به خاطر وسوس شیطانی و خیالات بی پایه در برابر قدرت ازلی و ابدی گمان و شک به خود راه دهد، از دریای رحمت و عزت خداوند بی بهره شود و در منجلاب غفلت و تاریکی دل باقی خواهد ماند.

اندیشیدن در حکمت امور الهی و قدرت نفوذ حق در پهنای هستی از بهترین عبادت هاست.

از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَقْدِرُوا قَدْرَهُ. (۱)

در نعمت های خداوند اندیشه کنید همانا شما نمی توانید آن را اندازه گیری نمایید.

معمّر بن خلّاد از امام رضا علیه السلام درباره کیفیت عبادت پرسید، حضرت فرمود:

لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. (۲)

عبادت به بسیار نماز خواندن و روزه گرفتن نیست بلکه عبادت اندیشیدن در امر و دستور خداوند متعال است.

مرحوم مجلسی در توضیح این روایت می فرماید:

«مقصود این است که عبادت منحصر به نماز و روزه نیست یعنی عبادت کامل

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۲/۶۸، باب ۸۰، ذیل حدیث ۳؛ [۱] جامع السعادات: ۱۶۱/۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۲/۶۸، باب ۸۰، حدیث ۴؛ [۳] الکافی: ۵۵/۲، حدیث ۴. [۴]

تفکر در امر خداوند است. منظور از تفکر در امر خدا، علم و آگاهی به کیفیت عمل و آداب و شرایط اعمال و عبادت است که عبادت بدون اینها باطل است. و خلاصه مطلب این که نماز و روزه زیاد بدون توجه به شرایط و چگونگی و احکام آنها عبادت نیست. و این احتمال است که نماز و روزه زیاد بدون تفکر در مسائل شناخت خدا و رسول و ائمه هدایت علیهم السلام همچنان که مخالفان چنینند؛ پذیرفته نبوده و موجب دوری از حق می گردد.» (۱) امام علی علیه السلام درباره قدرت بیکران و رحمت گسترده حق در امر آفرینش می فرماید:

كُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَهٗ، وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ. غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ، وَ عِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَ مَفْرُوعٌ كُلُّ مَلْهُوفٍ. مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَ مَنْ مَاتَ فَالَيْهِ مُنْقَلَبُهُ. (۲)

همه چیز فروتن برای او و هر چیزی قائم به اوست. ثروت هر نیازمند و عزت هر ذلیل و قدرت هر ناتوان و پناهگاه هر ستم رسیده است. سخن هر سخنگو را می شنود، باطن هر خاموش را می داند، روزی هر زنده ای به عهده اوست و بازگشت هر که بمیرد به جانب او.

در خطبه معروف به اشباح که در توصیف صفات کمال ذات حق تعالی است می فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفِرُّهُ الْمُنْعُ وَالْجُمُودُ، وَ لَا يُكْذِبُهُ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ، إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَفِصٌ سِوَاهُ، وَ كُلُّ مَانِعٍ مَيْدُمُومٌ مَا خَلَاهُ، هُوَ الْمَنَّانُ بِفَوَائِدِ النِّعَمِ، وَ عَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَالْقَسَمِ. عِيَالُهُ الْخَلَائِقُ، ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ، وَ قَدَرَ أَقْوَاتَهُمْ، وَ

ص: ۳۲۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۲/۶۸، باب ۸۰.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸. [۱]

نَهَجَ سَبِيلَ الرَّاعِبِينَ إِلَيْهِ، وَ الطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ، وَ لَيْسَ بِمَا سُئِلَ بِأَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلُ. (۱)

سپاس خدای را که امساک و جمود بر ثروتش اضافه نمی کند و عطا و بخشش تهیدستش نمی نماید؛ زیرا هر بخشنده ای جز او ثروتش کم می شود و هر منع کننده ای جز او شایسته مذمت است. اوست بخشنده انواع نعمت ها و فراوانی بهره ها و نصیب ها. جمیع آفریده ها روزی خور اویند، رزق همه را ضمانت کرده و قوت و توشه آنان را مقدر نموده، و راه روشنش را به رغبت کنندگان و خواهندگان آنچه نزد اوست نشان داده و این طور نیست که جود و بخشش او در آن جا که از او بخواهند بیشتر از آن جا باشد که از او نخواهند.

بنابراین هیچ موجود زمینی و آسمانی توانایی قدرشناسی توانگری مطلق خداوند را ندارد همان طور که در چند جای قرآن خداوند به این نکته اشاره فرموده است:

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحٰنَهُ وَ تَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲)

و خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند، در حالی که زمین در روز قیامت یکسره در قبضه قدرت اوست، و آسمان ها هم درهم پیچیده به دست اوست؛ منزّه و برتر است از آنچه با او شریک می گیرند.

آری، سرچشمه شرک به خدا بی معرفتی در حق بزرگ پروردگار است، کسی که بداند او وجودی نامحدود است و همه آفرینش از ناحیه اوست و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمندند و تدبیر هستی و گشودن گره تمام

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۹۰. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹): ۶۷. [۲]

مشکلات و گسترش رزق‌ها به دست با قدرت اوست و حتی شفاعت به اذن او صورت می‌گیرد، پس چه جای انکار حق و سرپیچی از ارادهٔ پروردگار بزرگ است.

مشرکان، خدا را به حق نشناختند که اگر می‌پذیرفتند راه کفر و عصیان را نمی‌رفتند، معنایش این است که مؤمنان خداپرست او را به حق و حقانیت شناخته‌اند، بنابراین از این که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اعتراف می‌فرماید:

مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ. (۱)

حق تو را در عبادت به جای نیاوردیم و حق تو را در شناخت واقعی تو نشناختیم.

باید دانست که معرفت دارای مراحل است:

مرحلهٔ بالای آن پی بردن به کنه ذات خداست که برای هیچ موجودی ممکن نیست که مقصود حضرت همین مرتبه است.

اما مراحل پایین تر که در حد استعداد انسان هاست و آن شناخت اجمالی از صفات و افعال اوست که به فراخور اندیشه و برداشت عقل بشری می‌باشد و این «معرفه الله» به عموم خردمندان و مردم سفارش شده است. ولی مشرکان و کفار از همین مرحله هم محروم ماندند.

۶ - انتظار مزد نداشتن در برابر بخشش‌های خداوند

نفس آدمی این گونه است که بدون قناعت، آسایش و آرامش ندارد.

در روایات آمده است: انسان اگر می‌تواند یک اتاق برای خود و یک اتاق برای کارهای دنیوی و یک اتاق برای خانواده داشته باشد اتاق چهارم در اختیار شیطان است. یعنی اگر بخواهد بیش از این داشته باشد گرفتار مال پرستی و نگه داری آن

ص: ۳۲۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳/۶۸، باب ۶۱، ذیل حدیث ۱. [۱]

می شود و در نتیجه او نگهبان؛ مال خود است.

قناعت در جان ما جا نیفتاده است و در تهیه امکانات باید کفایت را در خانه جا داد چون می خواهیم ماشین و تلفن و جهیزیه را از راه حلال و حرام فراهم کنیم و در حد کفایت تلاش نمی شود؛ اگر آنها را جمع کنی مستی؛ رها کنی دشتی است. یعنی بیشتر از آن زیاد است و دشت رها شده انسانی که نمی شناسد؛ و روز به روز بیشتر در افزون خواهی فرو می رود.

آدم قانع که از خواسته خود می گذرد و اهل کفایت است نسبت به زیادی درخواستی ندارد تا از آن بگذرد و این کمال بالاتری است، مانند مقام تسلیم و رضا که در مقام تسلیم می گویی: خدایا، تو عطا و بخشش بنما؛ من چیزی نمی گویم. ولی در مقام رضا می گویی: خدایا، تو هر لطفی انجام بدهی، من راضی هستم. به هر حال خداوند در برابر لطف و بخشش خود از بنده اش انتظار جبران یا حق متقابل درخواست نمی کند ولی به اقتضای بزرگواری حق، وظیفه هر انسانی است که به تکالیف دینی خود عمل کند.

خداوند در این زمینه به کرامت لطف خویش اشاره می فرماید:

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١﴾

هر که بدی کند جز به مانند آن کیفر نیابد، و از مردان یا زنان کسانی که کار شایسته انجام دهند در حالی که مؤمن باشند، آنان در بهشت درآیند و در آن بی حساب روزی یابند.

حضرت رب در این آیه به لطف حساب شده خویش اشاره می کند و از یکسو با عدالت در مورد مجرمان به مقدار جرمشان جریمه می شوند.

ص: ۳۲۸

و از سوی دیگر با فضل بی انتهای خود؛ در برابر یک عمل صالح پاداش بی حساس به مؤمنان می دهد و هیچ گونه موازنه ای در آن رعایت نخواهد شد.

پاداشی که هیچ چشمی ندیده و گوش نشنیده و حتی به فکر بشری خطور نکرده است و حضرت حق در برابر این همه پاداش ها در دنیا و آخرت دریافتی ندارد.

وقتی که می فرماید: **بَغَيْرِ حِسَابٍ** اشاره به این نکته است که محاسبه عطا و بخشش مخصوص کسانی است که مواهب محدود دارند، می ترسند اگر حساب را نگه ندارند گرفتار کمبود شوند، اما کسی که گنجینه نعمت های او نامعلوم و بی پایان است هر قدر ببخشد کاستی در آن پیدا نمی شود تا نیاز به حسابگری داشته باشد و در برابرش از دیگران حساب بکشد، بنابراین کسی که در برابر یک عمل نیک ده برابر پاداش می دهد ولی در برابر یک گناه یک چوب می زند و یا در برابر احسان به هفتصد پاداش و بیشتر بالا- می برد و یا ثواب نماز جماعت ده نفر به بالا به حساب فرشته هم در نمی آید؛ چگونه می تواند خواهشی داشته باشد؟

رابطه عمل و پاداش در کلام علامه طباطبائی

اشاره

علامه طباطبائی رحمه الله در توضیح رابطه عمل و پاداش می نویسد:

«امر و نهی های عقلایی و قوانینی که در میان عقلا حکمفرماست چنانچه به کار بسته شوند پیامدهای خوب و زیبایی دارند که همان ثواب و پاداش است. چنانچه از آنها نافرمانی شود پیامدهای بد و ناپسندی دارند که به نام کیفر خوانده می شود.

این پاداش و کیفر به مانند راه چاره ای است که برای کار بستن امر و نهی ها اندیشیده می شوند. پاداش خوب در برابر اطاعت از دستورهای الهی و کیفر بد در برابر سرپیچی و مقابله با حق است و ترساندن از پیروی راه باطل که سرانجام آن گمراهی و سرنگونی است...

پس کمی و زیادی و شدت و ضعف پاداش و کیفر، نسبت به نیاز به کار تفاوت

می کند. هر چه نیاز بیشتر باشد، مزد و پاداش افزایش می یابد و هر چه نیاز کمتر باشد، پاداش کمتر است؛ زیرا فرمانده و فرمانبر و تکلیف دهنده و فرد مکلف به منزله فروشنده و خریدار هستند...

این چیزی است که در میان عاقلان جامعه وجود دارد. خداوند سبحان نیز در سخنان خود با ما همان شیوه ای را در پیش گرفته که ما با یکدیگر در پیش گرفته ایم و خوشبختی ما را که از طریق دین خود به سوی آن راهنمایی فرموده، در قالب سنت ها و قوانین اجتماعی ریخته است و امر و نهی و پاداش و تنبیه و بشارت و بیم و وعده پاداش و کیفر داده است، پس با همان سادگی که قوانین اجتماعی را پذیرفته ایم، دین را هم دریافت می کنیم و خداوند متعال پس از هشدار به ما فرموده است:

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا (۱)

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، هرگز احدی از شما [از عقاید باطل و اعمال و اخلاق ناپسند] پاک نمی شد.

تنها تکیه و امید همه باید رحمت و عطای نعمت بی منت او باشد تا در دایره لطف او قرار گیریم. (۲) رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: لَا يَتَّكِلُ الْعَامِلُونَ عَلَى أَعْمَالِهِمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِي فَإِنَّهُمْ لَوَاجِتَهُدُوا وَ اتَّعَبُوا أَنْفُسَهُمْ أَعْمَارَهُمْ فِي عِبَادَتِي كَانُوا مُقْصَرِينَ غَيْرَ بِالْغَيْنِ فِي عِبَادَتِهِمْ كُنْهَ عِبَادَتِي فِيمَا يَطْلُيُونَ عِنْدِي مِنْ كَرَامَتِي وَ النَّعِيمِ فِي جَنَّتَاتِي وَ رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي جَوَارِي وَلَكِنْ بِرَحْمَتِي

ص: ۳۳۰

۱- (۱) - نور (۲۴) : ۲۱. [۱]

۲- (۲) - تفسیر المیزان: ۳۷۴/۶ - ۳۷۵، ذیل آیه ۱۱۸ سوره مائده. [۲]

فَلْيَتَّقُوا وَفَضْلِي فَلْيَزُجُوا وَإِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِي فَلْيَطْمَئِنُّوا. (۱)

خداوند متعال می فرماید: عمل کنندگان به اعمالی که برای کسب پاداش من انجام می دهند، تکیه نکنند؛ زیرا اگر تمام عمرشان را در عبادت من بکوشند و به زحمت افتند باز کوتاهی کرده باشند و به کنه عبادتم به سبب آن کرامتی که نزد من است و نعمت های بهشتم و درجه ای بلند مرتبه را می جویند؛ نرسند بلکه باید به رحمت و بخشایش من تکیه کنند؛ و به لطف من امیدوار باشند و با خوش گمانی به من اطمینان کنند.

بنابراین نیکوکاران را از سخنانی می توان شناخت که خداوند درباره آنان بر زبان بندگان خویش جاری می سازد، پس باید که دوست داشتنی ترین اندوخته در زندگی، کار نیک باشد که ره توشه آخرت و نور راه تاریک محشر است.

۷ - عدالت در مجازات مجرمان

از وعده های حتمی خداوند در قرآن مجید و هشدارهای معصومان دین، برخورد با مجرمان و ستمگران است؛ زیرا گاهی سخن از حقوق شخصی و مسائل جزئی و اخلاقی فرد است که از روش حق تعالی و سیره معصومان علیهم السلام در چنین حوزه ای، منش بزرگواری و بخشش کریمانه است و همین شیوه بیشتر اوقات سبب هدایت و بیداری دیگران شده است.

امام صادق علیه السلام در سفارش های خویش به عنوان بصری می فرماید:

وَ أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْحِلْمِ فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي، وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ

ص: ۳۳۱

وَمَنْ وَعَدَكَ بِالْخَنَىٰ فَعِدُّهُ بِالنَّصِيحَةِ وَالرَّعَاءِ. (۱)

و اما آن چیزهایی که دربارهٔ بردباری است این که: اگر کسی به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا می شنوی، در پاسخش بگو اگر ده تا بگویی یکی هم نخواهی شنید. اگر کسی به تو ناسزا گفت، به او بگو: اگر آنچه می گویی راست باشد، از خداوند می خواهم که مرا بیامرزد و اگر دروغ باشد، از خداوند می خواهم که تو را بیامرزد. اگر کسی به تو وعدهٔ اذیت و آزار دهد تو او را به نصیحت و مدارا وعده بده.

و گاهی حقوق دیگران و سرمایهٔ عمومی جامعه مطرح است که جان و مال و ناموس و خانه و مرز کشوری در خطر تجاوز و نابودی قرار می گیرد.

خداوند متعال و پیامبران اعظم و اولیای الهی هرگز در برابر ستم و گناه و فساد سکوت نکرده اند بلکه با خطاب های تهدیدی و هشدارهای تنبیهی؛ فرد یا گروهی را از عمل مجرمانه بازداشته اند و یا در زمان مناسب او را مجازات کرده اند و یا در قیامت به حساب او رسیدگی می کنند. به ویژه اگر مهلتی هم داده شود؛ کیفرشان سخت تر است.

خداوند در این زمینه می فرماید:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۲)

و کسانی که کافر شدند، گمان نکنند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان خواهد بود، جز این نیست که مهلتشان می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند، و برای آنان عذابی خوار کننده است.

ص: ۳۳۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۶/۱، باب ۷، حدیث ۱۷؛ [۱] مشکاه الأنوار: ۳۲۷ - ۳۲۸. [۲]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۷۸. [۳]

در دگرگونی نعمت خداوند و سرعت بخشیدن به خشم و انتقام خداوند، چیزی نافذتر از ستمگری نیست؛ زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستمگران است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

وَلَيْنُ امْهَلَ اللَّهُ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ اخْذُهُ وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ وَبِمَوْضِعِ الشَّجِي مِنْ مَسَاغِ رِيقِهِ. (۱)

اگر خداوند ستمکار را مهلت دهد هرگز فرصت مؤاخذة او از دستش نمی رود و بر سر راه او در حالی که گلویش در دست قدرت اوست در کمین است.

عدل خداوند و مجازات های دنیوی و اخروی

عده ای پرسشی را در باب عدل الهی مطرح کرده اند که آیا انواع مجازات های دنیوی و اخروی و تفاوت اعمال انسان با عدل خداوند تناسب دارد یا نه؟

در پاسخ شهید مطهری رحمه الله در بحث مجازات های اخروی با پرداختن به تفاوت های دو جهان و قوانینی که بر هر یک از آنها حاکم است و آثار و نتایجی که در سرنوشت موجودات دارد و ارتباطهایی که بین دو جهان برقرار است، مانند این که اذکار و کلام ما در دنیا موجب ساختن بهشت یا آتش در آخرت می شود؛ به عنوان مقدمه می گوید:

در روایات داریم که با فرستادن اذکار و دعاهایی که در تسبیح و تقدیس خداوند است در نشئه دیگر تبدیل به درختان بهشت یا مصالح ساختمانی می شود. و گروهی بنا مشغول ساختن کاخ ها و باغ های سرسبزند تا هنگامی که مؤمن به قیامت وارد می شود جای همیشگی خود را زیبا می بیند یعنی همچنان که انسان با کارهای

ص: ۳۳۳

نیک در این جهان، درختان و آجرهای بهشت را به وجود می آورد، با اعمال ناپسند و بد خویش نیز آتش جهنم را شعله ور می سازد و گاهی ممکن است این آتش گناه، حسنات او را هم نابود سازد.

انواع مجازات

شهید مطهری برای تناسب دادن مجازات های دنیا با کیفرهای آخرت می نویسد:

«مجازات بر سه گونه است:

۱ - مجازات قراردادی (تنبيه و عبرت)

۲ - مجازاتی که با گناه رابطه تکوینی و طبیعی دارد. (مکافات دنیوی)

۳ - مجازاتی که تجسم خود جرم است و چیزی از آن نیست. (عذاب اخروی)

]

مجازات قراردادی

[

نوع اول؛ مجازات همان کیفرها و مقررات جزائی است که در جوامع بشری به وسیله مقتنین الهی یا غیرالهی وضع گردیده است. فایده این گونه مجازات ها دو چیز است یکی جلوگیری از تکرار جرم به وسیله خود مجرم یا دیگران از طریق رعبی که کیفر دادن ایجاد می کند، به همین جهت می توان این نوع مجازات را «تنبيه» نامید.

فایده دیگر، تشفی و تسلی خاطر ستمدیده است و این در مواردی است که از نوع جنایت و تجاوز به دیگران باشد.

قوانین جزائی برای تربیت مجرمان و برای برقرار نظم در جامعه ضروری و لازم است؛ هیچ چیز دیگر نمی تواند جانشین آن گردد. و این گونه مجازات ها در جهان آخرت معقول نیست.

مجازات دنیوی

دومین نوع؛ از انواع مجازات ها، کیفرهایی است که رابطه علی و معلولی با جرم دارند، یعنی معلول جرم و نتیجه طبیعی آن است. این کیفرها را مکافات عمل یا اثر وضعی گناه می نامند. بسیاری از گناهان، اثرات وضعی ناگواری در همین جهان برای ارتکاب کننده به وجود می آورد. مثلاً شرابخواری علاوه بر این که زیان های اجتماعی به بار می آورد، صدمه ای بر روان و جسم شرابخوار وارد می سازد که موجب اختلال اعصاب و تصلب شرایین و ناراحت های کبدی می گردد و فحشا ممکن است سوزاک و سفلیس تولید کند. اینها اثر ذاتی گناه است و کیفر قانونی نیست تا گفته شود که باید تناسب جرم و مجازات در آن رعایت گردد. بدی کردن با والدین در همین جهان کیفر دارد مخصوصاً اگر آن بدی کشتن والدین باشد. حتی اگر پدر و مادر انسان فاسق و یا کافر هم باشند باز هم بدی نسبت به آنها بی عکس العمل نمی ماند.

مجازات اخروی

سومین نوع، مجازات های جهان دیگر، رابطه تکوینی قوی تر با گناهان دارند، رابطه عمل و جزا در آخرت نه مانند نوع اول و نه نوع دوم بلکه از آنها هم یک درجه بالاتر است. در این جا رابطه عینیت و اتحاد حکمفرماست، یعنی آنچه که در آخرت به عنوان پاداش یا کیفر به نیکوکاران و بدکاران داده می شود، تجسم خود عمل آنهاست.

مجازات آخرت، تجسم یافتن عمل است. نعیم و عذاب آن جا همین اعمال نیک و بد است که وقتی پرده کنار رود تجسم و تمثیل پیدا می کند، تلاوت قرآن صورتی زیبا می شود و در کنار انسان قرار می گیرد، غیبت و رنجاندن مردم به صورت خورش سگان جهنم درمی آید.

بنابراین رعایت تناسب در مورد کیفرهای اجتماعی و قرار دادی؛ این گونه کیفرها، قانونگذار باید متناسب بودن کیفر را با جرم در نظر بگیرد. اما در کیفرهایی که رابطه تکوینی با عمل دارد یعنی معلول واقعی و اثر حقیقی کردار است یا کیفری که با گناه، رابطه عینیت و وحدت دارد و در حقیقت خود عمل است. دیگر مجالی از برای بحث تناسب داشتن و نداشتن نیست.»^(۱) این معصیت و گناه است که نتیجه اخروی آن، آتش جهنم و عذاب ابدی است.

گناهکار برای دفع عذاب، واقعیتی همچون توبه و انابه و تسلیم شدن در برابر اوامر و نواهی حضرت محبوب در مقابل دارد.

گناهکار می تواند، باتوسل به توبه و بازگشت و جبران گذشته، از مغفرت و رحمت حضرت حق بهره بگیرد و آتشی را که خود برافروخته خاموش نماید.

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - عدل الهی، شهید مطهری: ۱۸۹ - ۲۱۳، بخش هفتم: مجازات های اخروی.

وَأَنَا يَا إِلَهِي عَبْدُكَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالدُّعَاءِ فَقَالَ: لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ هَا أَنَا ذَا يَا رَبِّ مَطْرُوحٍ بَيْنَ يَدَيْكَ «١٤» أَنَا الَّذِي أَوْقَرْتِ
الْخَطَايَا ظَهْرَهُ وَ أَنَا الَّذِي أَفْنَتِ الدُّنُوبَ عُمُرَهُ وَ أَنَا الَّذِي بَجَهْلِهِ عَصَاكَ وَ لَمْ تَكُنْ أَهْلًا مِنْهُ لِذَاكَ «١٥» هَلْ أَنْتَ يَا إِلَهِي رَاحِمٌ مَنْ
دَعَاكَ فَأُبْلِغَ فِي الدُّعَاءِ؟ أَمْ أَنْتَ غَافِرٌ لِمَنْ بَكَكَ فَأُسْرِعَ فِي الْبُكَاءِ؟ أَمْ أَنْتَ مُتَجَاوِزٌ عَمَّنْ عَفَرَ لَكَ وَجْهَهُ تَذَلُّلاً؟ أَمْ أَنْتَ مُغْنٍ
مَنْ شَكَا إِلَيْكَ فَقَرَهُ تَوَكُّلاً؟]

و من ای خدای من! بنده توام؛ که او را به دعا دستور دادی؛ پس لیبک و سعدیک گفت. اینک منم ای پروردگارم! که
انداخته شده در برابر توام؛ منم که خطاها پشتم را سنگین کرده؛ و منم که گناهان عمرم را نابود ساخته؛ و منم که به نادانیم، تو
را نافرمانی کردم، و تو شایسته این نبودی که من این گونه با تو معامله کنم.

ای خدای من! آیا حضرتت به کسی که تو را بخواند، رحم می کنی، تا در خواندن تو اصرار ورزد، یا کسی که به درگاہت
گریه و زاری کند می آمرزی تا در گریه شتاب کند، یا گذشت می کنی از کسی که از باب فروتنی، صورت به خاک
درگاہت ساید؟ یا کسی که از باب توکل و اعتماد، از تهی دستی خودش به تو شکایت کند، بی نیاز می سازی؟

آیات قرآن و روایات و کلمات حضرت سجاد علیه السلام در دعا‌های دیگر پاسخ تمام این سؤالات را داده است.

«معصیت کاری که عصیان‌ش بر اثر جهل بوده، صد در صد توبه اش قبول است.

او به تمام دعاکنندگان به بهترین وجه ترحم می فرماید، اشک گنهکار را وسیله خاموش کردن آتش جهنم قرار می دهد و صورت بر خاک نهادن را در دنیا و آخرت رفعت و شوکت و عظمت و آبرو می دهد و فقر فقیر چه فقر مادی و چه فقر معنوی را به بهترین صورت از خزانه کرمش تبدیل به بی نیازی می کند.

گریه ای که برای خدا و در راه خدا باشد، خاموش کننده آتش درون و نابود کننده عذاب بیرون است.

با دقت در وضع روانی مردان الهی، می توان گریه های آنها را به انواعی تقسیم کرد:

۱ - ندامت از گناهان و معاصی.

۲ - احساس ابهام در بازگشت نهایی به سوی خدا.

۳ - احساس عظمت .

۴ - شوق و نشاط.

۵ - خوف و خشیت.

ملائک مقدس بودن گریه های الهی، بستگی به اوج و اعتلای روحی دارد، هر اندازه که هیجان و رقت قلب، مولود توجهات علوی برتر بوده باشد، گریه های ناشی از آن توجهات با عظمت تر و با ارزش تر خواهد بود. [\(۱\)](#) آری، انسانی که دچار فقر معنوی است و به طور کامل به این فقر توجه دارد و می داند جز ذات اقدس حضرت حق، احدی نمی تواند این فقر را جبران کند، به

ص: ۳۳۸

حالت دعا می افتد و دست نیاز به سوی بی نیاز دراز می کند و با تضرّع و ندبه، دریای رحمت الهی را به جوش آورده، انوار توفیق را متوجه خود می نماید و کمبودهای درونی خود را بدین وسیله جبران می نماید.

ص: ۳۳۹

[«۱۶» إِلَهِي لَا تُخَيِّبْ مَنْ لَا يَجِدُ مُعْطِيًا غَيْرَكَ؟ وَلَا تَخْذُلْ مَنْ لَا يَسْتَعِينِي عِنْدَكَ بِأَحَدٍ دُونِكَ «۱۷» إِلَهِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ؟ وَلَا تُغْرِضْ عَنِّي وَ قَدْ أَقْبَلْتُ عَلَيْكَ؟ وَلَا تَحْرِمْنِي وَ قَدْ رَغِبْتُ إِلَيْكَ وَ لَا تَجْبِهْنِي بِالرَّدِّ وَ قَدْ انْتَصَيْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ «۱۸» أَنْتَ الَّذِي وَصَيْفْتَ نَفْسِيكَ بِالرَّحْمَةِ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْحَمْنِي وَ أَنْتَ الَّذِي سَمَّيْتَ نَفْسَكَ بِالْعَفْوِ فَاعْفُ عَنِّي «۱۹» قَدْ تَرَى يَا إِلَهِي فَيْضَ دَمْعِي مِنْ خَيْفَتِكَ وَ وَجِيبَ قَلْبِي مِنْ خَشْيَتِكَ وَ انْتِقَاصَ (انْتِفَاضَ) جَوَارِحِي مِنْ هَيْبَتِكَ «۲۰» كُلُّ ذَلِكَ حَيَاءً مِنْكَ لِشَوْءٍ عَمَلِي وَ لِذَاكَ خَمَدَ صَوْتِي عَنِ الْجَارِ إِلَيْكَ وَ كَلَّ لِسَانِي عَنِ مُنَاجَاتِكَ]

ای خدای من! کسی را که جز تو عطا کننده ای نمی یابد، ناامید مکن و کسی را که از تو به احدی غیر تو بی نیاز نمی شود، خوار و بی یار رها مکن.

خدای من! بر محمّد و آلش درود فرست، در حالی که به تو روی آورده ام، از من مگردان و اکنون که به تو رغبت کرده ام، مرا از لطف و رحمت محروم مکن. اینک که در برابرت قرار گرفته ام، دست ردّ به سینه ام مزن، و با من برخورد تلخ و بد نداشته باش؛ تویی که وجود مقدّست را به رحمت وصف کرده ای، بر محمّد و آلش درود فرست، و به من رحم کن، و تویی که خود را

خطابخش نامیده ای؛ بنابراین مرا ببخش ای خدای من! جریان اشکم را به خاطر ترسی که از تو دارم، و لرزیدن دلم را محض خشیتی که نسبت به عظمت تو دارم، و حرکت و تکان اعضايم را در برابر بيمی که از تو دارم مشاهده می کنی.

همه اینها محصول شرمساری من از حضرت توست؛ آنهم به خاطر اعمال زشتی که از من سرزده؛ به همین سبب صدایم از این که به در گاهت به زاری بلند شود، خاموش شده و زبانم از راز و نیاز با تو باز مانده.

مناجات با خدا

اشاره

«ای محبوب من و آقای بزرگوارم، نمی دانم که بین ساکنان این کره خاکی، نظرت نسبت به من چگونه است؛ و در آن سرای وحشتناک با من چگونه رفتار خواهی کرد؟»

مولای من کاش می دانستم که در پاسخ دعای من چه می گویی؟ اگر بگویی نه، پس وای بر من وای بر من و وای از این بیچارگی.

وای بر عقلم، اگر پروردگار او را از خود براند و از مقام نور و شرف حضور و مرتبه تمکین دور گردد و بنده هوا و هوس و مطیع خوک شهوت و خادم سگ غضب گردد و از مجاورت با پاکیزگان محبوب و از نزدیکی به پروردگار محروم شود، در این صورت از حقیقت خود مسخ گشته و شیطانی فتنه گر و ابلیسی حيله باز خواهد گشت.

وای بر روح من، اگر از جوار خداوندی منع و از تعلق به عزّ قدس محروم و از حضور مجلس انس طرد و از ورود به مرتبه علیین محجوب گشته و در درکات سجين جای گزیند و با شیاطین قرین گردد.

ای وای بر قلبی مثل قلب من، اگر از یاد خدا منع و از محبت خداوند محروم گشته و هوای شیطان کند و عاشق این دنیای پست شده و شیدای محبت او گشته و

در دام او بیفتد و به زمین بچسبد که آن وقت مثلش، مثل سگ است که اگر آهنگ او کنی بر تو پارس خواهد کرد و در نتیجه از ظلمت معاصی سیاه گشته و یاد خدا را از یاد خواهد برد و به جای کسب علم و دانش گرفتار وسواس خواهد گشت.

ای سر من، چگونه خواهی بود اگر غضب الهی تو را بگیرد و در این دنیا بخواهد تو را عذاب کند و به سر خوک و یا میمونی تو را مسخ گرداند، یا این که چهره ات را سیاه گردانیده و بین همه عالمیان تو را رسوا و مفتضح سازد، یا این که بینایی یا شنوایی و یا گویایی تو را از تو بگیرد و یا چهره ات را زشت گرداند، آیا نشنیده ای که بسیار از گناهکاران بودند که خداوند بر آنان غضب نمود و آنان را بدینگونه در همین دنیا عذاب فرمود، یا این که آتشی فرستاد که در همین دنیا آنها را سوزانید و سپس به آتش دوزخ روانه کرد! حالت چگونه خواهد بود اگر پس از مرگ به عذاب الهی گرفتار شوی که آن عذاب به مراتب دردناک تر خواهد بود!!

آیا احوال قبر و پوسیدگی بدن را در گور در نظر نمی آوری، آنگاه که بهره ات را از این دنیا گرفتی، زود است که خاک قبر، گوشتِ بدنت را بخورد و کرم ها در بینی ات، داخل شوند و حلقه های چشم به گونه ات جاری گردد و این منظر نظیف و جمال لطیف به جیفه گندیده ای مبدل شود و گوشت صورتت بر خاک ریزد و چرک و خون با هم درآمزد!!

بدان که گناهکاران در آتشی افکنده می شوند که حرارتش شدید و گودی آن بسیار و زیورآلات آن زنجیره ای آهنین و شرابش آب جوش و چرک و خون است!

آه، ای خدای من! وای از این بی حیائی، آه، از این فضاحت، ای مولا و آقای من، این چه جرأتی بود که من بر تو داشتم، این چه حسرتی بود که برای خود فراهم آوردم، به عزت و جلالت سوگند ای محبوب من، اگر مرا طاقت بر عذاب تو و قدرتی در مقابل انتقام تو بود، هرگز عفو و بخششت را خواستار نمی شدم، بلکه عذاب و عقاب مربوط به گناهانم را می طلبیدم.

مراچه شده که پس از این همه کرامات که بر من ارزانی داشتی باز تو را معصیت کردم و با این که رو سویم نمودی از تو روی برگرداندم، منزهی تو ای مهربان خدای من، سبحان الله از این همه حلم و این همه لطف که با همه این امور باز برای من و امثال من از گناهکاران فرو مایه پست، باب توبه را گشوده و ما را از بازگشت به جوار خود منع ننموده و برای تائبان وعده قبول و عفو گناهان و تبدیل آن به چندین برابر از حسنات مقرر فرموده ای.» (۱)

یا رب گناه اهل جهان را به ما ببخش ما را سپس به رحمت بی منتها ببخش

هر چند ما نه ایم سزاوار رحمتت ما را بدانچه نیست سزاوار ما ببخش

گفتی که مستجاب کنم گر دعا کنی توفیق هم عطا کن و حال دعا ببخش

بگذر از آن گناه که سدره دعاست هم بر دعای ما اثری بر ملا ببخش

تا هم چو دیگران به نوایی مگر رسیم ما را به سوز سینه هر بی نوا ببخش

دلهای ما که تیره شد از زنگ معصیت یا رب به نور معرفت خود صفا ببخش

دور از کاروان سعادت فتاده ایم ما را به رهروان طریق وفا ببخش

روزی که هر کس به شفیع برد پناه ما را به آبروی شه انبیا ببخش

گر از خواص امت مرحومه نیستیم ما را به لطف عام شه اولیا ببخش

ما را ز اهل بیت ولایت امیدهاست تقصیر ما به حرمت خیر النسا ببخش

گیرم به ما معاویه نفس چیره شد ما را به رأفت حسن مجتبی ببخش

تا بر حسین عقل سلیم اقتدا کنیم عصیان ما به خامس آل عبا ببخش

از شیخ و شاب چون همه بیمار غفلتیم در سایه امام چهارم شفا ببخش

در راه علم و معرفت از ما قصور شد ما را به علم باقر احمد سخا ببخش

تا جز طریق صدق و صفا راه نسپریم ما را به زهد صادق حیدر عطا ببخش

ص: ۳۴۳

زین تنگنای محبس تن تا برون رویم ما را به حلم موسی جعفر بیا ببخش
از قریب ار به غربت دنیا فتاده ایم عصیان ما به ساحت قدس رضا ببخش
ما را به آبروی جواد آن سپهر جود یعنی تقی به علم و عمل مرتقی ببخش
یا رب به سیدالنقیاء شاه دین نقی ما را به راه دین نظر کیمیا ببخش
هر چند رحمت تو فزونتر ز جرم ماست ما را به حق عسگری ذوالعطا ببخش
عمری زما اگر چه ندیدی بجز خطا یا ذالکرم به مهدی صاحب لوا ببخش

ص: ۳۴۴

«۲۱» يَا إِلَهِي فَلِمَكَ الْحَمِيدُ فَكَمْ مِنْ عِيَابِيهِ سَتَرْتَهَا عَلَيَّ فَلَمْ تَفْضَحْنِي وَ كَمْ مِنْ شَائِبِهِ
 أَلَمَّمْتُ بِهَا فَلَمْ تَهْتِكْ عَنِّي سِتْرَهَا وَ لَمْ تُقَلِّدْنِي مَكْرُوهَ شِنَارِهَا وَ لَمْ تُبْدِ سَوْءَاتِهَا لِمَنْ يَلْتَمِسُ مَعَايِي مِنْ جِيرَتِي وَ حَسَدِهِ نِعْمَتِكَ
 عِنْدِي «۲۲» ثُمَّ لَمْ يَنْهَنِي ذَلِكَ عَنْ أَنْ جَرَيْتُ إِلَى سُوءِ مَا عَهَدْتَ مِنِّي!! فَمَنْ أَجْهَلُ مِنِّي «۲۳» يَا إِلَهِي بِرُشْدِهِ؟ وَ مَنْ أَغْفَلُ مِنِّي عَنْ
 حَظِّهِ؟ وَ مَنْ أَبْعَدُ مِنِّي مِنْ اسْتِضَاءِ لَاحِ نَفْسِهِ حِينَ أَنْفَقَ مَا أُجْرَيْتَ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ فِيمَا نَهَيْتَنِي عَنْهُ مِنْ مَعْصِيَتِكَ؟ وَ مَنْ أَبْعَدُ غَوْرًا
 فِي الْبَاطِلِ وَ أَشَدُّ إِقْدَامًا عَلَى السُّوءِ مِنِّي حِينَ أَقْفُ بَيْنَ دَعْوَتِكَ وَ دَعْوَةِ الشَّيْطَانِ فَاتَّبَعْتُ دَعْوَتَهُ عَلَى غَيْرِ عَمِّي مِنِّي فِي مَعْرِفِهِ بِهِ وَ
 لَا نِسْيَانٍ مِنْ حِفْظِي لَهُ؟ «۲۴» وَ أَنَا حِينِنْدُ مُوقِنٌ بِأَنْ مُنْتَهَى دَعْوَتِكَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مُنْتَهَى دَعْوَتِهِ إِلَى النَّارِ

ای خدای من! تو را سپاس، چه بسیار عیوبی که بر من پوشانیدی، و مرا رسوا نکردی، و چه بسیار گناهی که مستور داشتی، و به
 آنم مشهور نساختی، و چه بسیار خیانت و نیرنگ و امور هوسناکی که مرتکب شدم، ولی پرده آنها را به خاطر حفظ آبرویم
 ندریدی، و حلقه عار و ننگ آنها را به گردنم نیاویختی، و

زشتی‌هایم را نزد همسایگانی که به دنبال عیوب من هستند، و حسودانی که نعمت‌هایت را نزد من می‌بینند، آشکار نکردی. سپس این همه الطاف و عنایات نسبت به من، مرا از گرایش به بدی‌هایی که از من سراغ‌داری بازداشت مفرما.

ای خدای من! نادان‌تر از من به صلاح کار خود کیست؟ و غافل‌تر از من به نصیب و بهره‌اش کدام انسان است؟ و چه کسی از اصلاح وجودش، دور افتاده‌تر از من است، آنگاه که تمام نعمت‌هایی که به من می‌دهی، در گناهانی که مرا از آن نهی فرمودی صرف می‌کنم؟!

و چه کسی بیش از من در غرقاب باطل فرو رفته و سخت‌تر از من اقدام به زشتی کرده، زمانی که میان دعوت تو، و دعوت شیطان می‌ایستم، ولی از دعوت او پیروی می‌کنم، با این که او را، به صورتی که باید می‌شناسم، و نسبت به وضع او فراموشی ندارم، و من در این موقعیت، یقین دارم که نهایت دعوت تو به سوی بهشت، و عاقبت دعوت او به جانب جهنم است.

در فرازهای ملکوتی و عرشی بالا به چند حقیقت بسیار مهم از جانب امام عاشقان، پناه‌درمندان، شفای‌بیماران، راهنمای عابدان، وجود مبارک حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام اشاره شده که هر کدام را به تناسب حال و موقعیت مقام به توفیق حضرت پروردگار توضیح می‌دهم:

۱ - پرده پوشی حضرت حق بر گناه‌بندگان.

۲ - غفلت.

۳ - اصلاح نفس

۴ - محل مصرف رزق و روزی.

۵ - عاقبت دعوت خدا و شیطان.

ص: ۳۴۶

رازداری و پرده پوشی و ستّاریت و غفّاریت حضرت حق بسیار در قرآن مجید و روایات و دعاها آمده است.

انسان گناه می کند، مرتکب معصیت و اشتباه و خطا می گردد، از او امر حضرت محبوب سرپیچی می کند، به محرمات و نواهی الهیه خود را آلوده می سازد، بی حیایی و بی شرمی را به اعلا- مرتبه می رساند، روزی حق را می خورد و در کمال جسارت و پررویی با حضرت او به مخالفت بر می خیزد، عدل و انصاف و عقل و وجدان حکم می کنند که حضرت زمینه ای فراهم آورد، تا آبروی گناهکار در بین اقوام و نزدیکان و مردم کوچه و بازار بریزد، اما مسئله برخورد پروردگار با بنده گناهکار به طور کامل بر عکس این برنامه است.

تا جایی که عبد با دست خودش در میان مردم نسبت به آبرو و شخصیتش پرده دری نکند، محال است حضرت ربّ العزه نسبت به او پرده دری کند و به آبرویش لطمه بزند.

به خصوص که عبد از ایمان و اخلاق هم برخوردار باشد و از این که آبرویش بریزد واهمه و ترس داشته و در مقام خوف و خشیت به سر برد.

لغت شناسان عرب، در توضیح لغت «غفر» آن را به معنای پوشاندن و مستور داشتن معنا کرده اند، روی این حساب، می توان صفت غافر را در حضرت حق به معنای ساتر و پوشاننده دانست.

راغب در مفردات می نویسد:

إِعْفِرُوا هَذَا الْأَمْرَ بِغُفْرَتِهِ أَيِ اسْتُرُوهُ بِمَا يَجِبُ أَنْ يُسْتَرَّ بِهِ. (۱)

آنگونه که واجب است و بایستی پوشیده شود او را مستور دار.

ص: ۳۴۷

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ان تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (۱)

ای اهل ایمان! اگر [در همه امورتان] از خدا پروا کنید، برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می دهد، و گناهانتان را محو می کند، و شما را می آمرزد؛ و خدا دارای فضل بزرگ است.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي آيَاتِكُمْ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا اخْتَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲)

ای پیامبر! به اسیرانی که در اختیار شمایند، بگو: اگر خدا خیری در دل های شما بداند، بهتر از مالی که [در برابر آزادی شما] از شما گرفته اند به شما می دهد، و گناهانتان را می آمرزد و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (۳)

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و سخن درست و استوار گوید. * تا [خدا] اعمالتان را برای شما اصلاح کند و گناهتان را بر شما بیامرزد. و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، بی تردید رستگاری بزرگی یافته است.

تفصیل آیات غفران و عفو با خواست حق در تفسیر سی و یکم در باب توبه خواهد آمد.

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - انفال (۸) : ۲۹. [۱]

۲- (۲) - انفال (۸) : ۷۰. [۲]

۳- (۳) - احزاب (۳۳) : ۷۰ - ۷۱. [۳]

کتمان سرّ که از اوصاف حضرت حق تعالی است در بیان حضرت رضا علیه السلام چنین آمده است:

لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ، وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ، وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ. فَالْسُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ كِتْمَانُ سِرِّهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ...» (۱). (۲)

مؤمن از ایمان بی بهره است مگر در او سه خصلت باشد: خصلتی از خدا و خصلتی از پیامبر و خصلتی از امام.

اما خصلت از خدا رازداری اوست، در قرآن مجید فرموده: آگاه به پنهان اوست و هیچ کس را از آن پنهان آگاه نمی کند مگر رسولانی که انتخاب کرده...

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ النَّبِيِّ عَلَى نَبِينَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا دَاوُدُ، إِنَّ عَيْدِي الْمُؤْمِنِ إِذَا اذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ رَجَعَ وَ تَابَ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ وَ اسْتَحْيَى مِنِّي عِنْدَ ذِكْرِهِ غَفَرْتُ لَهُ وَ انْسِيْتُهُ الْحَفْظَةَ وَ اِبْدَلْتُهُ الْحَسَنَةَ، وَ لَا اِبَالِي وَ اَنَا اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. (۳)

خداوند عز و جل به داود پیغمبر خطاب کرد: ای داود! هرگاه بنده من گناهی مرتکب شد، سپس به من برگشت و از آن گناه توبه کرد و به وقتی که به یاد آن گناه

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - جن (۷۲) : ۲۶ - ۲۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۸/۷۲، باب ۴۵، حدیث ۲؛ الکافی: ۲۴۱/۲، حدیث ۳۹. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۸/۶، باب ۲۰، حدیث ۳۰؛ [۳] وسائل الشیعه: ۷۴/۱۶، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۱۷. [۴]

آمد، از من شرمنده شد، او را می بخشم و حافظان عمل را نسبت به آن گناه فراموشی می دهم و آن را تبدیل به حسنه می کنم و از این همه باکی ندارم که من مهربانترین مهربانانم!

پرده پوشی حق در ادعیه

در دعای جوشن کبیر آمده است:

یا حَیْبَ مَنْ لَا حَیْبَ لَهُ، یا طَیْبَ مَنْ لَا طَیْبَ لَهُ، یا مُجِیْبَ مَنْ لَا مُجِیْبَ لَهُ، یا شَفِیْقَ مَنْ لَا شَفِیْقَ لَهُ، یا رَفِیْقَ مَنْ لَا رَفِیْقَ لَهُ، یا مُغِیْثَ مَنْ لَا مُغِیْثَ لَهُ، یا دَلِیْلَ مَنْ لَا دَلِیْلَ لَهُ یا اَنِیْسَ مَنْ لَا اَنِیْسَ لَهُ، یا رَاحِمَ مَنْ لَا رَاحِمَ لَهُ، یا صَاحِبَ مَنْ لَا صَاحِبَ لَهُ. (۱)

ای دوست آن که برای او دوستی نیست، ای طیب آن که برای وی طیبی نیست، ای پاسخ دهنده آن که جوابگو ندارد، ای غمخوار بی غمخوار، ای رفیق بی رفیق، ای فریادرس بی فریادرس، ای راهنمای بی راهنما، ای همدم بی همدم، ای رحم کننده بر آن که رحم کننده ندارد، ای همنشین بی همنشین.

این واقعیت ها وقتی به گناه کار ارائه شود، چه حالی نسبت به حضرت حق پیدا می کند؟ گنهکار به خاطر گناهان زیادش احساس غربت، بی حالی، سرگستگی، مرض، تنهایی و هزار درد می کند، وقتی آگاه شود خدا کیست و دارای چه اوصاف حمیده ای است، برای پرواز به سوی او بال و پر باز می کند و به آموزش خویش و این که با چنین خدایی پرده از کارش برداشته نمی شود، امیدوار می گردد.

یا عُیْدَتِی عِنْدَ شِدَّتِی، یا رَجَائِی عِنْدَ مُصِیْبَتِی، یا مُوْنَسِی عِنْدَ وَحْشَتِی، یا صَاحِبِی عِنْدَ غُرْبَتِی، یا وَوَلِیِّی عِنْدَ نِعْمَتِی، یا غِیَاثِی عِنْدَ کُرْبَتِی، یا دَلِیْلِی

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - البلد الامین: ۴۰۷؛ [۱] المصباح، کفعمی: ۲۵۴، دعای جوشن کبیر. [۲]

عِنْدَ حَيْرَتِي، يَا غِنَائِي عِنْدَ افْتِقَارِي، يَا مَلْجَأِي عِنْدَ اضْطِرَارِي، يَا مُعِينِي عِنْدَ مَفْزَعِي.

ای توشه ام در سختیم، ای امیدم در گرفتاریم، ای همدمم در وحشتم، ای هم صحبتتم در غربتم، ای سرپرستم در نعمتم، ای فریادرسم در غم زدگیم، ای راهنمایم در سرگردانیم، ای دارایم در تهیدستی ام، ای پناهم در ناچاریم، ای پشتیبانم در پریشانیم.

يَا عَلَّامَ الْغُيُوبِ، يَا عَصَاَ الدُّنُوبِ، يَا سِتَّارَ الْغُيُوبِ، يَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ، يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ، يَا طَيِّبَ الْقُلُوبِ، يَا مُنَوِّرَ الْقُلُوبِ، يَا نَاسِ الْقُلُوبِ، يَا مُفَرِّجَ الْهُمُومِ، يَا مُنْفَسَ الْعُمُومِ.

ای دانای غیب ها، ای آمرزنده گناهان، ای پوشاننده عیوب، ای برطرف کننده غمها، ای دگرگون کننده دلها، ای پزشک دلها، ای روشن کننده دلها، ای همدم دلها، ای زداینده اندوه ها، ای راحتگر از غمها.

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ، يَا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ، يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ، يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ، يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى، يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى. (۱)

ای آن که زیبا را آشکار نمود و کار زشت را پوشاند، ای آن که به سرعت به جنایت مؤاخذه نکرد. ای آن که پرده دری نمود، ای بزرگ گذشت، ای صاحب نیکو گذشت، ای پهناور آمرزش، ای هر دو دست گشای به رحمت، ای مصاحب با هر گفتگوی سزی، ای مرجع نهائی هر شکایت.

در دعای شریف کامل است:

ص: ۳۵۱

۱- (۱) - البلد الأمين: ۴۰۴؛ [۱] المصباح، کفعمی: ۲۵۰، دعای جوشن کبیر. [۲]

اللَّهُمَّ مَوْلَايَ كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ. (۱)

الهی، مولای من، چه بسیار کار زشتی که با لطف و رحمت بر من گنهکار پوشاندی.

وَ كُلِّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتِ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي، وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُودًا عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي، وَ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ، وَ الشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَ بِرَحْمَتِكَ اخْفَيْتَهُ وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ. (۲)

با دستورت هر عمل زشتی را نویسندگان بزرگوار در پرونده من ثبت کنند و آنان را گواهانی علیه من قرار دادی به همراه اعضا و جوارحم و خودت نیز از دنبال آنان مراقب من بودی و گواه بر آنچه از آنها پوشیده و مخفی می ماند و این تو بودی که بر اثر رحمت پوشاندی و به فضل از چشم آنان دور داشتی.

در دعای عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام می خوانیم:

يَا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرِي فَلَمْ يَحْرِمْنِي، وَ عَظُمَتْ خَطِيئَتِي فَلَمْ يَفْضَحْنِي، وَ رَأَى عَلَيَّ الْمَعَاصِيَ فَلَمْ يَشْهَرْنِي.

ای آن که شکر من در برابر نعمت هایش بسیار کم بود، ولی او مرا از سفره احسانش محروم نکرد و گناه من بس بزرگ بود ولی رسوایم ننمود و مرا در انواع معاصی دید ولی به بدنامی شهره ام نفرمود!

يَا مَنْ سَتَرَنِي مِنَ الْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ أَنْ يَزُجُرُونِي، وَ مِنَ الْعَسَائِرِ وَ الْأَخْوَانِ أَنْ يُعَيِّرُونِي، وَ مِنَ السَّلَاطِينِ أَنْ يُعَاقِبُونِي، وَ لَوْ أَطَّلَعُوا يَا مَوْلَايَ عَلَيَّ مَا

ص: ۳۵۲

۱- (۱) - البلد الأمين: ۱۸۸؛ [۱] مصباح المتعجد: ۸۴۵؛ دعای کمیل. [۲]

۲- (۲) - البلد الأمين: ۱۹۰؛ [۳] مصباح المتعجد: ۸۴۹. [۴]

أَطَلَعَتْ عَلَيْهِ مِنِّي إِذَا مَا انْظُرُونِي وَ لَرَفُضُونِي وَ قَطَعُونِي. (۱)

ای آن که مرا از پدران و مادران نسبت به گناهانم در پوشش و پنهانی قرار داد از این که با تندی و تلخی از خود براندم و از خویشان و برادران از این که به من عیب گیری نمایند و از حکومت ها از این که به مجازاتم اقدام کنند و چنانچه اینان از آنچه تو بر من آگاه بودی با خبر می شدند در این صورت مهلتم نمی دادند و هر آینه ترکم می کردند و رابطه آنان با من قطع می شد!

۲ - غفلت

اشاره

راغب اصفهانی می نویسد:

«غفلت، سهو و لغزشی است که به خاطر کمی مراقبت و کمی هوشیاری و بیداری دامنگیر انسان می شود.» (۲) وقتی انسان بر اثر غرق شدن در مادیات و لذات جسمی و خوشی های زودگذر و دچار شدن به ثروت اندوزی و نشست و برخاست با بازیگران و بی خبران و دوری از مدرسه و مسجد و ترک رابطه با عالم ربانی، دچار غفلت از واقعیت ها و حقایق و عبادات و حسنات و یاد آخرت شود، البته از فیوضات الهیه محروم و ممنوع و به تدریج درهای سعادت دنیا و آخرت بر او بسته می گردد!

غفلت به معنای جهل به واقعیت ها و نادانی نیست، بلکه غافل کسی است که کثرت امور مادی و شهوانی و دوستان ناباب و معاشران ناجنس و طمع کاری و حرص، بین او و بین آنچه به آن توجه داشته جدای انداخته است.

ص: ۳۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۰/۹۵، باب ۲، [۱] اعمال مخصوص یوم عرفه؛ إقبال الأعمال: ۳۴۴، دعای عرفه. [۲]

۲- (۲) - المفردات، راغب اصفهانی: کلمه «غفلت».

بسیاری از مردم از زمان کودکی مسئله بسیار مهم قیامت را از پدر و مادر و آموزگار و معلم و عالمان ربانی شنیده اند و چه بسا تا مدتی از عمر به آن توجه داشتند و بر مبنای ایمان به قیامت فعالیت می کردند، اما با روی آوردن دنیا به آنان و پیدایش زمینه های شهوات و جاه و مقام و کار زدگی و حالت حرص و طمع و تکاثر، نسبت به روز جزا بی توجه شدند و از آن حقیقت عظیمه الهیه غفلت کردند و از پی آن غفلت به زیان و خسران ابدی دچار شدند.

غفلت در آیات قرآن

«اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» (۱)

حسابرسی [آنچه در مدت عمرشان انجام داده اند] نزدیک شده در حالی که آنان با [فرو افتادن] در غفلت [از دلایل اثبات کننده معاد] روی گردانند .

وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ امْرُؤً فُضُطًا» (۲)

با کسانی که صبح و شام ، پروردگارشان را می خوانند در حالی که همواره خشنودی او را می طلبند ، خود را پایدار و شکیبا دار ، و در طلب زینت و زیور زندگی دنیا دیدگانت [از التفات] به آنان [به سوی ثروتمندان] برنگردد ، و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیانش] از یاد خود غافل کرده ایم و از هوای نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده روی است ، اطاعت مکن .

غفلت در روایات

در باب غفلت، کلمات نورانی و حکیمانه ای از مولای عارفان حضرت امیر

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۱ [۱]

۲- (۲) - کهف (۱۸) : ۲۸ [۲]

مؤمنان علیه السلام است:

الْغَفْلَةُ ضَلَالَةٌ. (۱)

غفلت، گمراهی است.

الْغَفْلَةُ فَقْدٌ. (۲)

غفلت، نداشتن است.

الْغَفْلَةُ ضِدُّ الْحَزْمِ. (۳)

غفلت، ضد تدبیر است.

وَيْلٌ لِمَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ فَنَسِيَ الرَّحْلَةَ وَ لَمْ يَشْتَعِدَّ. (۴)

وای بر کسی که غفلت بر او غلبه کند، پس مسئله سفر به سوی آخرت را فراموش نماید و برای روز قیامت خود را آماده ننماید.

فِيهَا لَهَا حَسْرَةٌ عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً، وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ. (۵)

آه ای حسرت و اندوه بر صاحب غفلتی که ایام عمرش بر او حجت است و او روزگارش را به شقاوت می سپارد!

در حدیث معراج آمده است:

يَا أَحْمَدُ، اجْعَلْ هَمَّكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَاجْعَلْ لِسَانَكَ لِسَانًا وَاحِدًا، وَ اجْعَلْ

ص: ۳۵۵

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۱۰، حدیث ۷۱۷۰. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۵۷، حدیث ۵۸۱. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۶۶، حدیث ۵۷۵۸. [۳]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۱۴۶، حدیث ۲۶۵۶. [۴]

۵- (۵) - نهج البلاغه: خطبه ۶۳؛ [۵] الکافی: ۲۹۹/۱، حدیث ۶؛ [۶] بحار الأنوار: ۲۰۷/۴۲، باب ۱۲۷، حدیث ۱۱. [۷]

بَدَنَكَ حَيًّا لَا تَغْفُلُ عَنِّي، مَنْ يَغْفُلُ عَنِّي لَا ابَالِي بِأَيِّ وَاِدٍ هَلَكَ. (۱)

ای احمد، اراده و همتت را اراده واحد و زبانت را یک زبان قرار ده و بدنت را با عبادت زنده بدار و از من غفلت مکن، کسی که از من غافل گردد، باک ندارم که او را در چه سرزمینی هلاک کنم.

گرفتاران دام غفلت، اگر چه مغز و قلبشان انبان علم باشد و از اصطلاحات چیزی بدانند، حرکتشان بی نور و زندگیشان شب دیجور و جام روحشان پر از شراب غرور است.

علم های اهل دل حمالشان علم های اهل تن احمالشان

علم چون بر دل زند یاری شود علم چون بر تن زند باری شود

گفت ایزد یحمل اسفاره بار باشد علم کان نبود زهو

علم کان نبود زهو بی واسطه آن نیاید همچو رنگ ماشطه

لیک چون این بار را نیکو کشی بار برگیرند و بخشندت خوشی

هین بکش بهر خدا این بار علم تا بینی در درون انبار علم

تا که بر رهوار علم آئی سوار آنگهان افتد تو را از دوش بار

از هواها کی رهی بی جام هوای ز هو قانع شده با نام هو

(مولوی)

۳ - اصلاح نفس

اشاره

عفت و پاکی نفس و آراسته بودن این موجود عظیم که حقیقت و کنه آن بر

ص: ۳۵۶

احدی روشن نیست، به واقعیت های اخلاقی و حسنات الهی موجب سعادت ابدی و آلودگی و ناپاکی و پستی و خست آن باعث شقاوت و سرشکستگی و خسران دائمی و سرمدی است.

آنچه نفس را به صلاح و سداد می رساند و هر آنچه این امانت الهیه را به ضعف و زبونی و ذلت و شقاوت دچار می نماید در معارف الهی بیان شده و در این زمینه حجت خدا بر فرد فرد بنی آدم تمام گشته است.

شاید بتوان ادعا کرد که کلیه ابواب عبادات و معاملات و واجبات و مستحبات و مکروهات و محرمات و به خصوص مسائل عالی اخلاقی، محض اصلاح نفس، از جانب حضرت حق و انبیا و امامان علیهم السلام نظام گرفته و با توجه به مسئله با عظمت وحی و بعثت رسولان و امامت امامان و توان و قدرتی که حضرت محبوب به انسان عنایت فرموده، اصلاح نفس بر عهده انسان تکلیف واجب و بلکه از اوجب واجبات است.

اصلاح نفس در آیات قرآن

آنچه انسان را در سنین تکلیف به سوی خوشبختی و یا به گمراهی سوق می دهد نفس است:

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (۱)

زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد.

نفس است که به تزکیه احتیاج دارد:

وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ» (۲)

و هر کس [از آلودگی ها] پاک شود به سود خود پاک می شود.

نفس است که باید در جستجوی رضا و خشنودی خدا باشد، تا مشمول عنایات

ص: ۳۵۷

۱- (۱) - یوسف (۱۲) : ۵۳. [۱]

۲- (۲) - فاطر (۳۵) : ۱۸. [۲]

و رأفت الهی گردد:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۱)

و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می فروشد [مانند امیر المؤمنین علیه السلام] و خدا به بندگان مهربان است .

نفس است که باید از خدا بترسد و بداند که خداوند به جریانات ذهنی همه آگاه است و با جلوگیری از هوا و هوس ها راهی به رحمت الهی و بخشیده شدن گناهانش بیابد:

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ» (۲)

و بدانید که خدا آنچه در دل دارید می داند ؛ بنابراین از [مخالفت با] او بپرهیزید ، و بدانید که خدا بسیار آمرزنده و بردبار است .

نفس است که باید از خدعه و نیرنگ زدن به خداوند و اهل ایمان دور باشد، چه این که باید به این معنی توجه داشته باشد که این نیرنگ و فریب ضررش متوجه خود اوست:

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (۳)

[به گمان باطلشان] می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند ، در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند ، ولی [این حقیقت را] درک نمی کنند .

نفس است که حتی اهل ایمان نیز باید از آن سخت بر حذر باشند تا مبادا بعد از

ص: ۳۵۸

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۰۷. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۳۵. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۹. [۳]

هدایت شدن، آنها را به ضلالت و گمراهی اندازد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (۱)

ای اهل ایمان! مراقب [ایمان و ارزش های معنوی] خود باشید؛ اگر شما هدایت یافتید، گمراهی کسی که گمراه شده به شما زیانی نمی رساند.

در صورت مراقبت نکردن، گمراهی گمراهان، نفس آدمی را تحت تأثیر قرار داده و به تدریج انسان را به بلای ضلالت دچار می کند!

نفس است که باید در راه خدا مجاهدت کند تا به درجات بزرگ در پیشگاه الهی نایل آید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» (۲)

آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان هایشان در راه خدا به جهاد برخاستند، منزلتشان در پیشگاه خدا بزرگ تر و برتر است، و فقط اینانند که کامیابند.

نفس است که باید همیشه در جریان سود و زیان اعمال خود باشد و هر روز به حساب خود برسد و ببیند که برای فردای خود چه فرستاده است:

وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» (۳)

باید با تأمل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است.

نفس است که در گرو کرده های خویش است:

ص: ۳۵۹

۱- (۱) - مائده (۵) : ۱۰۵. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۲۰. [۲]

۳- (۳) - حشر (۵۹) : ۱۸. [۳]

كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةً» (۱)

هر کسی در گرو دست آورده های خویش است .

نفس است که باید به خاطر رستگاری خود، بخل ورزیدن را در تمام امور مثبتی از خود دور سازد:

وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲)

و کسانی که خود را از بخل و حرص بازدارند آنان رستگارند .

و بالأخره نفس است که هرگاه در ایمان به خداوند و رسول او به درجه اطمینان رسید و مطابق کتاب خدا، پاکی را پیشه خود ساخت و در هر کاری رضای حضرت معبود را طلب نمود، می تواند خطاب خداوند را نسبت به خود بشنود: (۳) یا اَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي اِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّاتِي» (۴)

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته ! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است ، باز گرد . * پس در میان بندگانم در آی * و در بهشتم وارد شو .

در سراپرده دل خانه خدا را طلبید اینچنین خانه خدا بهر خدا را طلبید

در خرابات فنا ساغر می نوش کنید آنگه از ساقی ما جام بقا را طلبید

گر بیابید عطائی همه آن را جوید و بلایی برسد جمله بلا را طلبید

می ببخشید به رندان و مجوید بها کار خیر است در کار دعا را طلبید

ص: ۳۶۰

۱- (۱) - مدثر (۷۴) : ۳۸ . [۱]

۲- (۲) - تغابن (۶۴) : ۱۶ . [۲]

۳- (۳) - عصر ایمان و عمل : ۱۶۵ .

۴- (۴) - فجر (۸۹) : ۲۷ - ۳۰ . [۳]

در نظر دیده ما بحر محیطی دارد هر چه خواهید بیاید چو ما را طلبید

(شاه نعمت الله ولی)

۴ - محل مصرف رزق و روزی

از دیدگاه شیعه بسیاری از امور قَدَری است و خیلی از مسائل عالم برپایه تقدیرات و قسمت ها تفسیر می شود. مانند یک خانواده که همه خوش صورت و باهوشند و کمبود و ناتوانی در آنها دیده نمی شود. یا در تاریخ می خوانیم قبیله بنی امیه مردانی شرور و بی باک و جنایتکار بوده اند ولی قبیله بنی هاشم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت از آن دسته اند، زیبارو، شجاع و با اخلاق زیسته اند.

یکی از موضوعات قَدَری، گشایش روزی و مصارف صحیح آن است. برخی بدون زحمت و تلاش مالی به دست می آورند و در غیر محل درست آن خرج می کنند و برخی با تلاش بسیار امتیازهایی فراهم می کنند و در جای خود به کار می گیرند در نتیجه در سرنوشت خانواده و جامعه شریک می شوند و اینان از اسراف و مفاسد آن به دور هستند. ولی گروهی از موقعیت ها سوء استفاده می کنند، خداوند منان در توصیف حال نامردمان که حقوق را رعایت نمی کنند می فرماید:

وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَأْدِي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفِينِعْمَهُ اللَّهُ يَجْحَدُونَ» (۱)

خدا برخی از شما را در رزق و روزی بر برخی فزونی داده است ؛ پس آنانکه فزونی یافته اند ، حاضر نیستند از روزی خود [به صورتی قابل توجه و به اندازه لازم] به بردگان خود پردازند که در بهره وری از رزق و روزی باهم برابر باشند ؛ پس آیا [با این تبعیض ظالمانه ای که به بردگان و زیردستان خود

ص: ۳۶۱

روا می دارند [نعمت خدا را] که عطای اوست و خود اختیار و استقلالی در تأمینش ندارند [منکرند]؟!

«در تفسیر نمونه آمده که بعضی مفسران گفته اند:

آیه فوق اشاره به پاره ای از اعمال احمقانه و اسرافکارانه مشرکان است که برای بتان و خدایان دروغین خود، سهمی از حیوانات و کشت و زراعت خود را نذر می کردند؛ در حالی که این سنگ و چوب های بی ارزش کمترین نقشی در زندگی نداشتند ولی حاضر نبودند همان را در اختیار بردگان بیچاره ای بگذارند که شب و روز به آنها خدمت می کردند.» (۱) یکی از دلیل هایی که خداوند روزی بسیار در اختیار مردم قرار نمی دهد بد مصرف کردن است، یعنی مال اندوزی و حرص و طمع برای گردآوری مال دنیا سبب طغیانگری و شهوترانی و تجمل گرایی انسان ها می گردد، در نتیجه قارون ها و فرعون ها و شاهان ستمگری پیدا می شوند که خون مردم را در شیشه می کنند.

خداوند برای کنترل بشر بی معرفت او را در محدوده معینی قرار می دهد و می فرماید:

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ نُنزِلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲)

و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می کند؛ یقیناً او به بندگانش آگاه و بیناست.

به تعبیر دیگر مردم با حرص هر چه شدیدتر به دنبال زرق و برق جهان مادی

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۳۱۱/۱۱، [۱] ذیل آیه ۷۱ سوره نحل.

۲- (۲) - شوری (۴۲): ۲۷. [۲]

می روند و برای دست یابی به آن از هیچ جنایتی فروگذاری نمی کنند و دستوره‌های زیادی از جانب خداوند وارد می شود و آنها را به ناپایداری دنیا و بی ارزش بودن مال و جاه توجه می دهد. و روایات هم تأکید می کند که روزی دست خداست و بهره هر کسی را خدا تعیین کرده، در حقیقت برای پایان دادن به حرص و دنیاپرستی و فعالیت بی حد و مرز برای کسب درآمد بیشتر است.

اسلام پایه کسب روزی و تلاش و فعالیت صحیح و حلال و سازنده را به دور از هر گونه افراط و تفریط قرار می دهد تا در نتیجه مصارف آن در مسیر خوبی قرار بگیرد.

هنگامی که معصوم علیه السلام می فرماید:

هیچ گاه مال فراوان را ندیدم مگر آن که در دو طرف آن مالی را ضایع شده یافتیم، می فهمیم که یک طرف آن مال حق الله است مانند خمس و زکات و طرف دیگر آن حق الناس است. و امام خبر از واقعیت می دهد؛ زیرا امام علیه السلام در همین دنیا حس جوهریابی حقایق امور را دارد و آنها را آنگونه که هست می بیند و بر آنها احاطه دارد. او همه عالم را مانند کف دست می بیند. ممکن است کسی این طرف دنیا اسراف کرده و آن طرف دنیا اثرش ظاهر شده باشد با آن که ما از آن بی خبریم ولی معصوم علیه السلام از آن خبر دارد.

کمبود شخصیت اسراف کننده روشن است و نسبت به منافع دیگران بخیل است، پس در اسراف خود و امساک از دیگران در جهت منافع نفسانی خود حرکت می کند.

فقر و فسق و فجور و گناه و دیگر مفاسد اجتماعی در جامعه از این پدیده شوم به وجود می آید. و برکت مصرف نعمت های خداوندی از بین می رود.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ حَبَسَ عَنِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ شَيْئًا مِنْ حَقِّهِ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَرَكَهَ الرَّزْقِ إِلَّا أَنْ

هر که حقی از حقوق برادر مسلمان خود را پایمال سازد، خداوند برکت روزی را بر او حرام گرداند مگر آن که توبه کند.
در روایت آمده است:

نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ قَيْلٍ وَقَالَ وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ وَإِضَاعَةَ الْمَالِ. (۱)

نبی اکرم صلی الله علیه و آله از سخنان بیهوده و درخواست بسیار و تلف کردن مال پرهیز دادند.

مرحوم مجلسی در ادامه حدیث می نویسد:

«گفته اند ضایع کردن مال دو صورت دارد:

۱ - صرف مال در راه گناه و نافرمانی خداوند، کم یا زیاد باشد و این اسراف است که خداوند آن را نکوهیده و نهی فرموده است.

۲ - پرداخت مال بی موقعیت به صاحب آن که خداوند متعال می فرماید:

یتیمان را آزمایش کنید تا بالغ شوند؛ اگر به فهم و رشد فکری رسیدند؛ اموالشان را بدهید.» (۲) کیست که نداند بر سر سفره روزی حق، انواع نعمت ها به تناسب نیازهای انسان قرار داده شده است.

نهاده شدن این همه نعمت های رنگارنگ بدون شک بدون هدف نیست. آیات قرآن مجید منظور و مقصود از این همه لطف را عبادت می داند.

انسان لازم است از انواع نعمت ها برای ادامه حیات و تقویت جسم و جان استفاده کند و چون از نعمت حق قوت گرفت باید با کمال خلوص و شکر حضرت

ص: ۳۶۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۳/۱۰۱، باب ۱۰، حدیث ۲؛ [۱] مکارم الاخلاق: ۴۳۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۰۴/۷۲، باب ۷۸، حدیث ۴؛ معانی الأخبار: ۲۷۹.

حق که همان عبادت و اطاعت و فرمانبرداری از اوامر محبوب و دوری از محرّمات است اقدام کند.

خوردن نعمت و دست زدن به عصیان عین خیانت به پروردگار و به تمام نظام هستی و عرصه گاه آفرینش است.

۵ - عاقبت دعوت خدا و شیطان

غفلت و لجاجت از بهترین ابزار دعوت شیطان است که با آنها به دشوارترین هدف خود می رسد؛ زیرا هرگاه بتواند راه عقل و دل انسان را ببندد و صحنه را تیره و تار سازد، جلوداری بر سر راهش نخواهد بود و او با تمام وجود در اختیار شیطان قرار می گیرد.

هدایت گران برای بیرون آوردن انسان از سلطه شیطان به راحتی نمی توانند او را نجات دهند، چه بسا چنان وجودش در وجود شیطان ذوب شده و در زمره یاران او درآید که دورترین آدم از رحمت خداوند گردد. رحمتی که باید هزینه راه سعادت خود کند، در راه پیروی از شیطان خرج کرده و از درهای گشوده مغفرت حق بگریزد و به سوی دام ذلت باطل فرود آید. او همانند بیماری ترسان و نالان از دست طبیب دلسوز به سوی مواد مخدّری سوزنده فرار می کند و سرانجام در آن لجن زار می میرد؛ زیرا آنگاه که پیام رسان الهی در قیامت فریاد برمی آورد و می فرماید:

وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّا قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْءَانَ مَهْجُورًا * وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿١﴾

و پیامبر [در قیامت] می گوید: پروردگارا! همانا قوم من این قرآن را متروک گذاشتند! * و ما این گونه برای هر پیامبری دشمنانی از مجرمان قرار

ص: ۳۶۵

دادیم، و کافی است که پروردگارت [برای تو] راهنما و یاری دهنده باشد.

پس آن ظالمی که از هدایت الهی محروم گشته و به بیگانه اعتماد کرده است با گزیدن دست خود چنین حالی دارد که می گوید:

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلْتَمِنَنِي اَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَوْمَئِذٍ لَّيِّنِي لِمَ اَتَّخَذْتُ فُلَانًا حَلِيلًا * لَقَدْ اَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطٰنُ لِلْاِنْسٰنِ خَدُوْلًا ﴿١﴾

و روزی که ستمکار، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به دندان] می گزد [و] می گوید: ای کاش همراه این پیامبر راهی به سوی حق برمی گرفتم، * ای وای، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی گرفتم، * بی تردید مرا از قرآن پس از آن که برایم آمد گمراه کرد. و شیطان همواره انسان را [پس از گمراه کردنش تنها و غریب در وادی هلاکت] وامی گذارد.

بنابراین او از دشمن شناسی و دوری از آن غفلت ورزیده است، در تمامی عمر خود یک روز در نیک بختی چشم باز نکرده و آفتاب هدایت را در وجودش نتابانیده است.

مراد حضرت سجاد علیه السلام از این که فرمود:

«أَقْفُ بَيْنَ دَعْوَتِكَ وَ دَعْوَةِ الشَّيْطَانِ»

یعنی انسان آمادگی پذیرش هدایت و گمراهی را دارد و تابلوهای راهنمایی هم در سراسر جاده زندگی نصب شده است ولی او با بی توجهی به راهنما به سوی درّه نیستی حرکت می کند.

ص: ۳۶۶

حقیقت دعوت خداوند بر اساس برهان عقلی و شرعی برای مکلفین روشن است تا به سوی معرفت و توحید و طاعت او رهبری شوند؛ ولی دعوت شیطان بر پایه وسوسه ها و تشویق ها و زینت های حرام صورت می گیرد تا بندگان خدا را به خود نزدیک سازد. سپس در دستان خود نگه دارد و از کج راه ها عبور دهد بدون آن که حکومت بر آنها داشته باشد. تنها او میل شدید بر ارتکاب گناهی را در نفس آدم فراهم می سازد و تا مرحله انجام آن یاری می دهد و پس از پایان عمل او را رها می کند.

از ابن عباس نقل شده که گفت:

هر چه با قرآن مخالف باشد از گام های شیطان است. [\(۱\)](#) علامه طباطبائی رحمه الله در این باره می نویسد:

«مقصود از پیروی کردن از گام های شیطان پیروی از تمام دعوت های باطل او نیست؛ بلکه مقصود پیروی کردن از او در مسائل مربوط به دین است؛ به این معنا که باطل را به لباس و زیور حق می آراید و بر روی چیزهای غیردینی نام دین می گذارد و انسان هم ندانسته و بدون آن که متوجه واقعیت باشد از آنها پیروی می کند.» [\(۲\)](#) از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فتنه های پدید آمده به وسیله شیطان خبر می دهد و می فرماید:

در آینده فتنه ها و حوادث گمراه کننده ای پیش خواهد آمد که انسان صبح خود را با ایمان آغاز می کند و شب که فرا می رسد به کفر افتاده است، مگر کسی که خدای تعالی او را به دانش و آگاهی زنده کرده باشد. [\(۳\)](#)

ص: ۳۶۷

۱- (۱) - الدر المثور: ۱/۱۶۷.

۲- (۲) - تفسیر المیزان: ۱۰۱/۲، ذیل آیه ۲۰۸ سوره بقره.

۳- (۳) - کنز العمال: ۱۲۵/۱۱، حدیث ۳۰۸۸۲؛ الجامع الصغیر: ۵۱۵/۱، حدیث ۳۳۵۸.

امام علی علیه السلام در خطبه قاصعه راه گریز از شیطان را چنین بیان می فرماید:

فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَدِّيَكُمْ بِدَائِهِ، وَأَنْ يَسِيْرَ تَفَزَّكُمْ بِدَائِهِ وَأَنْ يُجَلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجَلِهِ. فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمًا
الْوَعِيدِ وَاغْرَقَ لَكُمْ بِالتَّنَزُّعِ الشَّدِيدِ وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالَ: رَبِّ بِمَا اغْوَيْتَنِي لِأَزِيْنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ،
قَدْ فَا بَغَيْبٍ بَعِيدٍ، وَرَجْمًا بَظُنٍّ غَيْرِ مُصِيبٍ، صَدَقَهُ بِهِ ابْنَاءُ الْحَمِيَّةِ وَ اخْوَانُ الْعَصِيَّةِ وَ فُؤَسَانُ الْكِبْرِ وَ الْجَاهِلِيَّةِ... (۱)

بندگان خدا، از دشمن خدا حذر کنید، مبادا آن که شما را به درد خود مبتلا کند و با ندایش شما را به حرکت آورد و با ارتش سواره و پیاده اش بر شما بتازد.

به جان مردم سوگند که تیری سهمناک علیه شما به کمان گذاشته و کمان را با شدت هر چه تمامتر کشیده و از مکانی نزدیک به شما تیر انداخته و گفته:

«پروردگارا! برای آن که مرا اغوا کردی، زر و زینت دنیا را در زمین در برابر دیده آنان جلوه می دهم و همه را به ضلالت دچار می نمایم.» به تاریکی تیری به هدفی دور انداخت و گمانی ناصواب و خطا بر زبان راند، ولی زادگان کبر و نخوت با عمل خود ادعایش را تصدیق کردند و برادران عصیّت و سواران کبر و جاهلیت آن گفتار کج و باطل را راست آورند... .

بنابراین باید شیوه مقابله با دعوت های مفسده انگیز شیطان و انصارش را جدی گرفت؛ که امام کاظم علیه السلام در سفارش خویش به هشام که پرسید با چه دشمنانی باید مبارزه نمود؟ حضرت فرمود:

دشمنی تو با ابلیس باید سخت باشد و نباید که او در تلاشش برای نابودی تو، شکیاتر و در مبارزه ات با او پایدارتر از تو باشد؛ زیرا ابلیس با همه قدرتش

ص: ۳۶۸

از تو ناتوان تر است و با همه بدیش کمتر از تو می تواند ضربه زند. اگر تو به خداوند پناه ببری هر آینه به راهی راست هدایت شده ای. (۱)

ص: ۳۶۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۱۵/۷۵، باب ۲۵، حدیث ۱؛ [۱] تحف العقول: ۳۹۹. [۲]

[«۲۵» سُبْحَانَكَ مَا أَعْجَبَ مَا أَشْهَدُ بِهِ عَلَى نَفْسِي! وَ أَعَدُّهُ مِنْ مَكْتُومِ أَمْرِي! «۲۶» وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ أَنَا تُكَ عَنِّي وَ إِبْطَاؤُكَ عَن مَعِاجِلَتِي وَ لَيْسَ ذَلِكَ مِنْ كَرَمِي عَلَيْكَ بَلْ تَأْنِيًا مِنْكَ لِي وَ تَفْضُلًا مِنْكَ عَلَيَّ لِأَنَّ أَرْتَدَعَ عَن مَعْصِيَتِكَ الْمُسِيخَةَ وَ أَقْلَعَ عَن سَيِّئَاتِي الْمُخْلِقَةَ وَ لِأَنَّ عَفْوَكَ عَنِّي أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ عُقُوبَتِي «۲۷» بَلْ أَنَا يَا إِلَهِي أَكْثَرُ ذُنُوبًا وَ أَفْحِشُ آثَارًا وَ أَشْنَعُ أَفْعَالًا وَ أَشَدُّ فِي الْبَاطِلِ تَهَوُّرًا وَ أَضْعَفُ عِنْدَ طَاعَتِكَ تَبْقُظًا وَ أَقْلُ لَوْعِيدِكَ انْتِبَاهًا وَ ارْتِقَابًا مِنْ أَنَّ أُحْصِيَ لَكَ عُيُوبِي أَوْ أَقْدَرَ عَلَيَّ ذِكْرَ ذُنُوبِي «۲۸» وَ إِنَّمَا أُوَيِّحُ بِهَذَا نَفْسِي طَمَعًا فِي رَأْفَتِكَ الَّتِي بِهَا صَلَاحُ أَمْرِ الْمُذْنِبِينَ وَ رَجَاءً لِرَحْمَتِكَ الَّتِي بِهَا فَكَاحُ رِقَابِ الْخَاطِئِينَ]

پاک و منزهی تو؛ چه شگفت است که به زیان خود شهادت می دهم، و امور پنهان خود را شماره می کنم، و شگفت تر از آن بردباریت نسبت به من، و درنگت از مؤاخذه سریع این بنده گنهگار است. سببش این نیست که من در آستان حضرتت انسانی گران قدرم؛ بلکه علتش، مدارایت با من و تفضل وجود مقدست بر من است، برای این که از نافرمانیت که موجب خشم توست باز ایستم، و وجودم را از عرصه گناهانی که فرسوده کننده هویت و شخصیت من

است در آوردم؛ به خاطر این که گذشتت نسبت به من نزد تو، از مجازات کردن من محبوب تر است، و گرنه ای خدای من، گناهانم فراوان تر و آثارم زشت تر و کردام ناپسندتر و گستاخیم در باطل شدیدتر، و بیداریم نزد طاعتت ضعیف تر، و هشیاری و مراقبتم در برابر تهدیدت، ناچیزتر از آن است که بتوانم عیوبم را برایت شماره کنم، یا توان ذکر کردن گناهانم را داشته باشم. جز این است که خود را به این صورت نکوهش می کنم، در حالی که به مهربانی بیش از اندازه ات که صلاح کار گنهکاران به آن است، چشم طمع دارم، و به رحمت که آزادی خطاکاران، در گروی آن است امیدوارم.

درنگ درباره‌ی خواست انسان

سیر حرکت طبیعت هستی بر صورت تدریجی و مرحله ای به پیش می رود و هر پدیده ای بر اساس قانون تکامل از اصل تا پایان زمان او مراحلی را باید بگذراند. اگر گاهی امری یا حادثه ای ناگهانی اتفاق می افتد. به خاطر این است که آن زنجیره طبیعی دچار بحران و دگرگونی گشته پس حقیقت حرکت آن، وارونه شده است.

خدای متعال در نظام قانونمند، مقدمات خاصی برای تربیت قدم به قدم انسان تدبیر فرموده است. از خلقت نطفه؛ تا رسیدن به کمال مراحل تکاملی می پیماید و هرگز در مجازات آن موجود شتاب نمی کند، چون انسانی در جوانی به کارهای خلاف و ناهنجار دست می زند؛ پس از زمانی در برخی افکار یا اعمالش تجدید نظر می کند و سرانجام او به نیکی پایان می پذیرد. یا گاهی وضعیت ناگوار مانند فقر، بیماری، یا سلطه دشمن سبب توکل یا توسل بنده خدا می شود و با دل شکستگی از کردار گذشته خود توبه می کند یا گاهی در سفر زیارت اماکن مقدس یا دیدار دانشمندان و عارفان و یا مطالعه کتابهای اخلاقی در او تحوّل پیدا شده و در پی اصلاح خود رفته است.

بنابراین حکمت پروردگار حکیم بر پایه رحمت و بنده پروری و طبیعت آفرینش او مقتضی تأخیر و تقدیر در جزای اعمال موجودات می گردد. هر چند ممکن است مدارا کردن حق موجب طغیان و شقاوت در باطن فردی گردد و به خیالش در زندگی حساب و کتابی وجود ندارد ولی او مسیر کمال خود را عوض می کند، پس سنت الهی بر صبر و قدرت رو به تکامل موجودات است؛ اگر همگام با هدایت رسولان و اولیا در صراط مستقیم قرار گیرد؛ به مقام مقربان می رسد و اگر در راه باطل گام بردارد؛ در دامن شیطان به چاه گمراهی و سرگردانی سقوط می کند.

هر گاه بنده ای به زیبایی ارشاد و هدایت الهی آگاه و دست گیری شود؛ آینه تمام نما و جلوه کامل جمال و جلال حق می شود و اسما و صفاتش را ظهور می دهد و این زیبایی تنها با برداشتن علاقه های دنیایی و میل های خلقی و رسیدن به درگاه قرب و فنا حاصل می گردد.

اگر بنده ای با زشتی عصیان گری و غرور، خویش را بیاراید و بفریبد او آینه جلوه گری شیطنت و افسون گری ابلیس شود؛ و رابطه فطری خود را با پروردگار بریده است در نتیجه مانند شیطان در مرحله استدراج و فرصت انتظار قرار می گیرد؛ سپس در کمین خدا به سخت ترین حالت نابود می شود.

بنابراین عزت و ذلتی که خداوند به بندگان می دهد در اثر شکیبایی بی حد حق برای رسیدن به هدف آفرینش است ولی بندگان به جهت شتاب و بی خردی از حق خود محروم می شوند؛ سپس در قیامت درخواست بازگشت به دنیا می کنند.

این هوشیاری و زیرکی در هر انسانی باید پیوسته باشد؛ که خداوند با او چه می کند؟ زیرا گاهی خداوند در اثر پی در پی فرستادن نعمت ها یا فیض معنوی سرشار یا رسیدن امور خیر و برکت به نسل دیگر یا آزمایش بندگان یا ایجاد ارتباط با موجودات، عمری طولانی به بندگان می بخشد و حتی با کافران همچنین می کند ولی متأسفانه نقش خداوند در امور فراموش می شود پس خداوند با صبر عجیب

خود راه تحوّل را هموار می سازد.

امام سجاد علیه السلام در مناجات شاکران به این نکته اشاره می فرماید:

أَلْهِى أذْهَلْنِي عَنْ إِقَامِهِ شُكْرِكَ تَتَابِعُ طَوْلِكَ وَاعْجَزَنِي عَنْ احْتِصَاءِ ثَنَائِكَ فَيُضْ فَضْلِكَ وَشَغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ مَحَامِدِكَ تَرَادُفُ عَوَائِدِكَ وَاعْيَانِي عَنْ نَشْرِ عَوَارِفِكَ تَوَالِي أَيَادِيكَ. (۱)

خدایا! پیایی آمدن کرم، برپاداشتن سپاست را از یاد من برد و فراوانی بخششت مرا از شمارش ستایشت در مانده ساخت، در پی هم آمدن احسانت مرا از یاد اوصاف نیکت بازداشت و پشت سرهم رسیدن نعمت هایت مرا از گسترش خوبی هایت در مانده نمود.

و گاهی حضرت جسارت در خطاب را به خاطر بندگان نادان و غفلت زده بالا برده و به محضر حق عرضه می دارد:

إِلْهِى لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ وَلَا تَمْكُرْ بِي فِي حِيلَتِكَ مِنْ أَيْنَ لِي الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلَا يُوحِدُ الْإِلَهَ مِنْ عِنْدِكَ وَ مِنْ أَيْنَ لِي النِّجَاهُ وَ لَا تُسْتَطَاعُ الْإِبْكَ. (۲)

خدایا! مرا با کيفرت ادب منما و با نقشه ای با من نیرنگ مکن، پروردگارا! از کجا برایم خیری هست، در حالی که جز نزد تو یافت نمی شود و از کجا برایم نجاتی است در حالی که جز به تو فراهم نمی گردد.

در جای دیگر با صفای دل، پرده پوشی های خداوند را می ستاید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَحَبَّبَ إِلَيَّ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنِّي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَحْلُمُ عَنِّي

ص: ۳۷۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۶/۹۱، باب ۳۲، ذیل حدیث ۲۱، [۱] مناجاه الشاکرین.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۲/۹۵، باب ۶، حدیث ۲؛ [۲] البلد الأمين: ۲۰۵؛ [۳] مصباح المتهجد: ۵۸۲، دعای سحر ماه رمضان. [۴]

حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي فَرَبِّي أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي وَ أَحَقُّ بِحَمْدِي. (۱)

سپاس خدایی را که با من دوستی ورزیده در حالی که از من بی نیاز است و سپاس خدای را که بر من بردباری می کند تا آن جا که گویی مرا گناهی نیست! پروردگرم ستوده ترین موجود نزد من بوده و به ستایش سزاوارتر است.

این گونه فرازها و خطابه های دیگر اهل عصمت که در برابر ستم حاکمان، از حق و قدرت خداوند دفاع می کردند؛ نمایش تحمل افزون رب جلیل است. و او هرگز به باطل امان سروری را نمی دهد، کمی با مهلت ولی با خفت او را نفس گیر و به خاک مذلت می نشانند.

حضرت علی علیه السلام در مقایسه یاران بی وفای خود با یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و نگرانی از آینده آنان فرمود:

وَلَيْنُ امْهَلَ اللَّهُ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذَهُ، وَ هُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ، وَ بِمَوْضِعِ الشَّجِي مِنْ مَسَاغِ رِيقِهِ. (۲)

اگر خداوند ستمکار را مهلت دهد هرگز فرصت مؤاخذه او از دستش نمی رود و بر سر راه او در حالی که گلایش در دست قدرت اوست در کمین است.

جز از فراق یار ندارم شکایتی الا حدیث عشق ندانم حکایتی

آمال من تویی و امیدم به فضل توست از فضل کن مرا به سوی خود هدایتی

ای قلمزم (۳) کرم به من خسته ضعیف چشم حقیقتی ده و نور درایتی

ص: ۳۷۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۳/۹۵، باب ۶، حدیث ۲؛ [۱] البلد الأمين: ۲۰۵؛ [۲] مصباح المتهجد: ۵۸۲. [۳]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۹۶. [۴]

۳- (۳) - قلمزم: دریا، رود بزرگ.

با تو خدای غافر و ذوالجود و ذوالکرم شرم آید به غیر برم استعانتی

آیا شود که هجر مبدل شود به وصل این دل شکسته را برسانی به راحتی

یا غافر الذنوب ببخشا و عفو کن گر جای شکر رفته ز طوطی شکایتی

(طوطی ترشیزی)

ص: ۳۷۵

[«۲۹»اللَّهُمَّ وَ هِدِهِ رَقَبَتِي قَدْ أَرَقَّتْهَا الذُّنُوبُ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعْتِقْهَا بِعَفْوِكَ وَ هَذَا ظَهْرِي قَدْ أَثْقَلْتَهُ الْخَطَايَا فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ خَفِّفْ عَنْهُ بِمَنِّكَ «۳۰» يَا إِلَهِي لَوْ بَكَيتُ إِلَيْكَ حَتَّى تَسْقُطَ أَشْفَارُ عَيْنَيَّ وَ انْتَحَبْتُ حَتَّى يَنْقَطِعَ صَوْتِي وَ قُمتُ لَكَ حَتَّى تَنْشَرَ قَدَمَيَّ وَ رَكَعْتُ لَكَ حَتَّى يَنْخَلِعَ صُلْبِي وَ سَجَدْتُ لَكَ حَتَّى تَتَفَقَّأَ حِدَقَتَايَ وَ أَكَلْتُ تُرَابَ الْأَرْضِ طُولَ عُمْرِي وَ شَرِبْتُ مِيَاءَ الرِّمَادِ آخِرَ دَهْرِي وَ ذَكَرْتُكَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ حَتَّى يَكِلَ لِسَانِي ثُمَّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِي إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ اسْتِحْيَاءً مِنْكَ مَا اسْتَوْجَبْتُ بِذَلِكَ مَحْوَ سَيِّئِهِ وَاحِدِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي «۳۱» وَ إِنْ كُنْتُ تَغْفِرُ لِي حِينَ اسْتَوْجِبُ مَغْفِرَتَكَ وَ تَعْفُو عَنِّي حِينَ اسْتَحِقُّ عَفْوَكَ فَإِنَّ ذَلِكَ غَيْرُ وَاجِبٍ لِي بِاسْتِحْقَاقٍ وَ لَا أَنَا أَهْلٌ لَهُ بِاسْتِجَابٍ إِذْ كَانَ جَزَائِي مِنْكَ فِي أَوَّلِ مَا عَصَيْتُكَ النَّارَ فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَأَنْتَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِي]

خدایا! این وجود من است که گناهان او را به بند بردگی کشیده؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و وجودم را به عفو از بند بردگی گناهان آزاد کن، و این پشت من است که خطاها آن را گران و سنگین کرده؛ پس بر محمد و آلش درود

فرست، و به احسانت آن را سبک فرما ای خدای من!

اگر به درگاهت گریه کنم تا جایی که پلک های دو چشمم روی هم افتد، و چنان به شدت ناله زنم تا صدایم قطع شود، و چندان به پیشگاهت بایستم که پایم ورم کند، و آن مقدار برایت رکوع کنم که استخوان های پشتم از جا کنده شده و زدوده گردد، و به اندازه ای سجده کنم که چشم هایم از کاسه درآید، و در طول عمرم خاک زمین را بخورم، و تا پایان حیاتم آب آلوده به خاکستر بنوشم، و در اثنای این اوضاع و احوال، چندان ذکر تو گویم که زبانم از کار بماند، آنگاه از روی شرمساری از تو، چشم به آفاق آسمان باز نکنم، با این همه سزاوار محو یک گناه از تمام گناهانم نیستم.

و اگر زمانی که سزاوار آمرزشت شوم، مرا بیامرزی، و هنگامی که مستحق عفو تو گردم، مرا عفو کنی؛ همانا این آمرزش و عفو، به خاطر استحقاق من نسبت به من واجب نیست، و من مستحق وجوب آمرزش و عفو نیستم؛ زیرا پاداش من از جانب تو، در اولین باری که مرتکب معصیت شدم آتش بود، بنابراین اگر مرا عذاب کنی، ستمکار بر من نیستی.

خوف و خشیت و شرم و حیا

اشاره

به حقیقت اگر قلبی با توفیق و عنایت حضرت حق مزین به مقام خوف و خشیت از عظمت خداوند و عقاب روز قیامت گردد و شرم و حیای از محبوب را در برابر آن همه احسانی که به انسان نموده شعار خود سازد، دیگر به چه صورت شیطان می تواند عرصه گاه آن قلب را مرکز تاخت و تاز خود نماید و برای میکرب گناه و معصیت چراگاه بسازد.

اسلام عزیز با تأکید و پافشاری اعلام می کند که باید ترس و بیم آدمی فقط از خدا باشد، ترسی که مایه پیش گیری از گناه و سرمایه نجات انسان از مهالک است.

ترس از حوادث، یا ترس در جبهه جنگ، یا ترس از روزی، یا ترس از فرا رسیدن مرگ، ترسی مذموم و بی جاست، بجای این همه ترس بی ارزش، باید با توجه به عظمت حق، قلب را مرکز ترس از مقام مقدس حضرت الله قرار داد، تا در سایه این ترس، آراسته به حسنات و پیراسته از رذایل شد.

فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ اَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

پس اگر مؤمن هستید از آنان نترسید و از من بترسید .

خوف از خداوند متعال در صورتی که در ژرفای درون انسان نفوذ کند، او را از ارتکاب اعمال مهلک و جرمها باز داشته و به کار نیک و مسابقه و پیشتازی در عرصه فضیلت وامی دارد.

ترس از ارتکاب گناه و آلوده شدن به جرم، همان خوف واقعی و در خور انسانیت انسان است؛ زیرا چنین ترسی است که آدمی را از سقوط در گناه صیانت کرده و باعث می شود که از کیفر الهی و اخروی و حتی شکنجه دنیوی در امان بماند.

حضرت حق راجع به دوستان مؤمن خود که از او می ترسند و از نافرمانی نسبت به او بیمناک می باشند چنین می فرماید:

قُلْ اِنِّي اَخَافُ اَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٢﴾

بگو: مسلماً اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

وجود ترس و احساس خوف و پرهیز از عذاب خداوند و بیم از انتقام او در دنیا و آخرت موجب ترس واقعی انسان از ارتکاب گناه می شود.

ص: ۳۷۸

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۷۵. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۵. [۲]

دهشت های روز قیامت و سختی بلاهای آن، همان عواملی است که باید انسان از آن بترسد و این ترس است که باعث دوری از تمام محرمات و ایفای تمام واجبات الهی است.

قرآن کریم از دهشت های هول انگیز و هراس آوری که انسان در روز قیامت مشاهده می نماید، چنین خبر می دهد:

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (۱)

روزی که آدمی فرار می کند، از برادرش * و از مادر و پدرش * و از همسر و فرزندانش * در آن روز هرکسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می کند [تا جایی که نمی گذارد به چیز دیگری پردازد .]

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» (۲)

ای مردم ! از پروردگارتان پروا کنید ، بی تردید زلزله قیامت ، واقعه ای بزرگ است . * روزی که آن را ببینید [مشاهده خواهید کرد که] هر مادر شیر دهنده ای از کودکی که شیرش می دهد ، بی خبر می شود ، و هر ماده بارداری بار خود را سقط می کند ، و مردم را مست می بینی در حالی که مست نیستند ، بلکه عذاب خدا بسیار سخت است .

خوف از مقام حق و ترس از عذاب الهی، عامل تحقق ارزش ها در وجود انسان و

ص: ۳۷۹

۱- (۱) - عبس (۸۰) : ۳۴ - ۳۷ . [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲) : ۱ - ۲ . [۲]

باعث درخشندگی و صفای روان و علت نجات از شکنجه دنیا و آخرت و مایه سلامت قلب و شکوفایی تقوا در درون انسان است.

شرم و حیای از حق در روایات

شرم و حیای از حق، نیز همچون خوف مایه نجات از مهالک و باعث آراسته شدن جان به حقایق و پیراستگی نفس از رذایل و علت جلب رحمت حق و کلید هشت در بهشت است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ، وَالْإِيمَانُ فِي الْجَنَّةِ. (۱)

حیا از ایمان انسان به حضرت حق مایه دارد و ایمان سبب ورود مؤمن به بهشت است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

الْحَيَاءُ وَالْعِفَافُ وَالْعُيُ - اغْنَى عَنِ اللِّسَانِ لَا عَى الْقَلْبِ - مِنَ الْإِيمَانِ. (۲)

حیا و عفت و کم گوئی - و به عبارت دیگر کندی زبان نه کندی دل - از ایمان است.

از یکی از دو امام - حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام - روایت شده:

الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ، فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ. (۳)

حیا و ایمان همراهند و در یک رشته بسته اند چون یکی از آنان برود دیگری هم می رود.

ص: ۳۸۰

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۶/۲، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۶۶/۱۲، باب ۱۱۰، حدیث ۱۵۹۷۰. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۰۶/۲، حدیث ۲؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۶۷/۱۲، باب ۱۱۰، حدیث ۱۵۹۷۲. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۱۰۶/۲، حدیث ۴؛ [۵] وسائل الشیعه: ۱۶۶/۱۲، باب ۱۱۰، حدیث ۱۵۹۶۹. [۶]

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

لا إيمانَ لِمَنْ لا حياءَ لَهُ. (۱)

ایمان ندارد کسی که حیا ندارد.

از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا بَدَّلَ اللَّهُ حَسَنَاتٍ: الصُّدُقُ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالشُّكْرُ. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که در هر که باشد و از سر تا پایش گناه باشد خدا همه آن گناهان را به حسنه تبدیل کند: راستگوئی، حیا، خوش خلقی، شکرگزاری.

تبدیل سیئات به حسنات در کلام مجلسی

علامه مجلسی می فرماید:

در تبدیل سیئات به حسنات نکاتی گفته شده است:

۱ - گناهان پیشین به سبب توبه محو شود و به جای آنها طاعات آینده ثبت گردد.

۲ - روحیه گناه کاری محو گردد و روحیه فرمانبرداری به جای آن نشیند.

۳ - خداوند توفیق کارهایی به او دهد که ضد کارهای پیشین او باشد.

۴ - به جای هر کیفری ثوابی برای او ثبت کند.

حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

لَمْ يَتَّقِ مِنْ امثالِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا قَوْلُ النَّاسِ: إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا

ص: ۳۸۱

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۶/۲، حدیث ۵؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۶۶/۱۲، باب ۱۱۰، حدیث ۱۵۹۷۱. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۰۷/۲، حدیث ۷؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۶۷/۱۲، باب ۱۱۰، حدیث ۱۵۹۷۳. [۴]

از مثل های انبیا چیزی باقی نمانده مگر این که مردم می گویند: زمانی که حیا نکنی پس هر چه خواهی انجام ده!

حضرت صادق علیه السلام از پدراناش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود:

إِسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ، قَالُوا: وَ مَا نَفْعُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: فَإِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ فَلَا يَبِيْتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَ أَجْلُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَ لِيُحْفَظَ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى، وَ الْبُطْنَ وَ مَا وَعَى، وَ لِيُذْكَرَ الْقَبْرَ وَ الْبَلَى، وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ فَلْيَدْعُ زِينَةَ الْحَيَاءِ الدُّنْيَا. (۲)

از خدا حیا کنید حق حیا را، گفتند: یا رسول الله چه کنیم؟ فرمود: اگر اهل حیا هستید، احدی از شما شب را صبح نکند مگر این که مرگ در برابرش باشد و چشم و گوش و زبان و شکم و شهوت را از گناه حفظ کند و قبر و متلاشی شدن بدن را متذکر گردد و کسی که آخرت خواه است زینت دنیای فانی را که غیر از ایجاد غرور و غفلت اثری ندارد، رها کند.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

حَفِيَ اللَّهُ تَعَالَى لِقُدْرَتِهِ عَلَيْكَ، وَ اسْتَحْيَ مِنْهُ لِقُرْبِهِ مِنْكَ. (۳)

از خدا بترس برای قدرتی که در همه زمینه ها بر تو دارد و از حضرت او حیا

ص: ۳۸۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۳/۶۸، باب ۸۱، حدیث ۸؛ [۱] الأملی، شیخ صدوق: ۵۱۰، حدیث ۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۳۳/۶۸، باب ۸۱، حدیث ۹؛ [۳] الأملی، شیخ صدوق: ۶۱۶، حدیث ۲. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۳۳/۶۸، باب ۸۱، حدیث ۲۲؛ [۵] أعلام الدین: ۲۲۹. [۶]

کن به خاطر این که به تو نزدیک است و ظاهر و باطن تو را حاضر و ناظر است.

قِيلَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : اَوْصِنِي، قَالَ: اسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ كَمَا تَسْتَحْيِي مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ مِنْ قَوْمِكَ. (۱)

به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد مرا وصیت کن، حضرت فرمود: از خدا حیا کن، چنانکه از مردی شایسته از اقوامت حیا می کنی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَوَّلُ مَا يَنْزِعُ اللَّهُ مِنَ الْعَبْدِ الْحَيَاءُ، فَيَصِيرُ مَاقِتًا مُمَقِتًا، ثُمَّ يَنْزِعُ مِنْهُ الْأَمَانَةَ، ثُمَّ يَنْزِعُ مِنْهُ الرَّحْمَةَ، ثُمَّ يَخْلَعُ دِينَ الْإِسْلَامِ عَنْ عُنُقِهِ فَيَصِيرُ شَيْطَانًا لَعِينًا. (۲)

بر اثر گناه پی در پی اول چیزی که خداوند از بنده ریشه کن می کند حیا است، بدین سبب بنده مورد خشم و غضب قرار می گیرد، سپس امانت، سپس رحمت، آنگاه رشته دین را از گردنش باز می کند، پس از این، بنده تبدیل به شیطان ملعون می شود.

ای که زجود تو بود بود ما لطف تو سرمایه پرسود ما

رسم کریمان نه که خوان گسترند سیر چو شد ضیف به نیران برند

خاصه کریمی چو تو ای پادشاه خیل گداییم همه روسیاه

گر نه نمک خواره خوان توایم ریزه خور نعمت و نان توایم

حاصل ما گر شده بیچارگی محو نشد رسم نمک خوردگی

گر به جزمان بنمائی نسق نامه سیاهیم ورق بر ورق

باز مکن نامه اعمال ما ای کرم غایب آمال ما

ص: ۳۸۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۶/۶۸، باب ۸۱، حدیث ۲۰؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۴۶۶/۸، باب ۹۳؛ ذیل حدیث ۱۰۰۲۷. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۳۵/۶۸، باب ۸۱، حدیث ۱۷؛ [۳] معانی الاخبار: ۴۱۰، حدیث ۹۴.

محو کن از لطف تباهی ما ساز بدل نامه سیاهی ما

مقصد از این راه مرا سود نیست غیر توام مقصد و مقصود نیست

در دلم ای شاهد ذوالاقتدار هست تجلی تو ای کردگار

(طوطی ترشیزی)

ص: ۳۸۴

[«۳۲» إِلَهِي فَإِذْ قَدْ تَعَمَّدَنِي بِسِتْرِكَ فَلَمْ تَفْضَحْنِي وَ تَأْتَيْتَنِي بِكَرَمِكَ فَلَمْ تُعَاجِلْنِي وَ حَلَمْتَ عَنِّي بِتَفْضُلِكَ فَلَمْ تُغَيِّرْ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ وَ لَمْ تُكَدِّرْ مَعْرُوفَكَ عِنْدِي فَارْحَمْ طُولَ تَضَرُّعِي وَ شِدَّةَ مَسْـِٔاتِي وَ سُوءَ مَوْفِقِي «۳۳» اَللّٰهُمَّ صِدِّ لِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ قِنِي مِنَ الْمَعَاصِي وَ اسْتَعْمِلْنِي بِالطَّاعَةِ وَ ارْزُقْنِي حُسْنَ الْاِنْبَاءِ وَ طَهِّرْنِي بِالتَّوْبَةِ وَ اَيِّدْنِي بِالْعِصْمَةِ وَ اسْتَصْرِ لِحْنِي بِالْعِافِيَةِ وَ اَذِقْنِي حَلَاوَةَ الْمَغْفِرَةِ وَ اجْعَلْنِي طَلِيقَ عَفْوِكَ وَ عَتِيقَ رَحْمَتِكَ وَ اَكْتُبْ لِي اَمَانًا مِنْ سِيْخِطِكَ وَ بَشِّرْنِي بِجَدْلِكَ فِي الْعَاجِلِ دُونَ الْاَجْلِ بُشْرَى اَعْرَفُهَا وَ عَرَّفْنِي فِيهِ عَلَامَةً اَتَّبِعُهَا «۳۴» اِنَّ ذٰلِكَ لَا يَصِيْقُ عَلَيْكَ فِي وُسْعِكَ وَ لَا يَتَكَادُكَ فِي قُدْرَتِكَ وَ لَا يَتَّصِعُدُكَ فِي اَنَاتِكَ وَ لَا يُؤُوْدُكَ فِي جَزِيلِ هِبَاتِكَ الَّتِي دَلَّتْ عَلَيْهَا آيَاتُكَ اِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَ تَحْكُمُ مَا تُرِيدُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ.]

خدای من! اکنون که مرا به پرده پوشیت در پوشیده ای و رسوایم نکردی، و به کرمت با من مدارا کرده، و به کیفرم شتاب نورزیدی و به احسانت از من گذشتی و نعمت را نسبت به من تغییر ندادی و نزد من نیکی و خوبیت را تیره و تار نکردی، پس بر طول زاریم، و سختی بیچارگیم و بدی جایگاهم رحمت آر.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا از گناهان حفظ کن، و به طاعت و فرمانبرداری از خود به کار گیر، و نیکو بازگشت را روزیم فرما، و به توبه پاکم کن، و به دوری از گناه، یاریم ده، و به سلامت همه جانبه، زندگیم را اصلاح کن و شیرینی آموزش را به من بچشان، و مرا رها شده عفت و آزاد شده رحمت قرار ده و از خشم خود خطّ امانم بده، و هم اکنون نه در آینده، به مژده آن خوشحالم فرما، مژده ای که آن را بشناسم، و به نشانه ای که، آن را آشکارا بینم، آگاهم کن که این کار در عرصه گاه سعه رحمت، بر تو دشوار نیست، و تو را در میدان قدرتت به مشقت نمی اندازد، و در حوزه بردباریت، تو را دچار سختی نمی کند، و در فضای بخشش های فراوانت که آیاتت بر آنها گواه است، تو را در فشار و تنگنا قرار نمی دهد. همانا هر چه بخواهی انجام می دهی و هر چه را اراده فرمایی حکم می کنی، مسلماً بر هر کاری توانایی.

بشارت الهی

اشاره

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَّهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١﴾

آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

* آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند. * آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده ها و بشارت های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ.

ص: ۳۸۶

«بنابراین اولیای الهی کسانی هستند که میان آنان و خدا حایل و فاصله ای نیست.

حجاب ها از قلبشان کنار رفته و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک، خدا را با چشم دل چنان می بینند که هیچ گونه شک و تردیدی به دل هایشان راه نمی یابد و به خاطر همین آشنایی با خدا که وجود بی انتها و قدرت بی پایان و کمال مطلق است ماسوای خدا در نظرشان کوچک و کم ارزش و ناپایدار و بی مقدار است.

کسی که با اقیانوس آشناست قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشید را می بیند نسبت به یک شمع بی فروغ بی اعتناست.

روشن می شود که چرا آنان ترس و اندوهی ندارند؛ زیرا خوف و ترس انسان از نابودی نعمت هائی که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینده او را تهدید کند ناشی می شود، همان گونه که غم و اندوه نسبت به گذشته و فقدان امکاناتی می باشد که در اختیار داشته است.

اولیا و دوستان راستین خدا از هر گونه وابستگی و اسارت جهان ماده آزادند و زهد به معنی حقیقیش بر وجود آنها حکومت می کند، نه با از دست دادن امکانات مادی جزع و فزع می کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می دارد.

بنابراین غم ها و ترس هایی که دیگران را دائماً در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می دارد در وجود آنها راه ندارد.

یک ظرف کوچکی آب از دمیدن یک انسان متلاطم می شود، ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفان ها کم اثر است. و به همین دلیل اقیانوس آرامش می نامند.

لَکَیْلًا تُأْسَوْنَ عَلٰی مَا فَاتَکُمْ وَلَا تَفْرَحُوْنَ بِمَا آتَاکُمْ» (۱)

تا [با یقین به این که هر گزند و آسیبی و هر عطا و منعی فقط به اراده خداست

ص: ۳۸۷

و شما را در آن اختیاری نیست [بر آنچه از دست شما رفت ، تأسف نخورید ، و بر آنچه به شما عطا کرده است ، شادمان و دلخوش نشوید .

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ» (۱)

کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی [چون شرک] نیامیختند ، ایمنی [از عذاب] برای آنان است ، و آنان راه یافتگانند .

و یا:

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۲)

دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد .

اولیای الهی آن چنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آن چنان محو مشاهده ذات پاک او می باشند که غیر او را به دست فراموشی می سپرند.

روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت نیاز به تصور از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی وجود دارد، کسی که غیر خدا در دل او نمی گنجد و به غیر او نمی اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی شود، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس و وحشتی داشته باشد.

از آنچه گفتیم این حقیقت نیز آشکار شد که منظور غم های مادی و ترس های دنیوی است، و گرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالا مال است، ترس از عدم انجام وظایف و مسئولیت ها، و اندوه بر آنچه از موفقیت ها از آنان فوت شده، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی اوست، به عکس ترس و اندوه های مادی که مایه انحطاط و تنزل است.

ص: ۳۸۸

۱- (۱) - انعام (۶) : ۸۲. [۱]

۲- (۲) - رعد (۱۳) : ۲۸. [۲]

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف «همام» که حالات اولیای خدا، در آن به عالی ترین وجه ترسیم شده، می فرماید:

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ. (۱)

دل‌هایشان محزون، همگان از آزارشان در امان.

و نیز می فرماید:

وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَفِرِّزُوا حُهُمُ فِي اجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. (۲)

و اگر خداوند برای اقامتشان در دنیا زمان معینی را مقرر نکرده بود از شوق به ثواب و بیم از عذاب به اندازه چشم بر هم زدنی روحشان در بدنشان قرار نمی گرفت.

قرآن مجید نیز درباره مؤمنان می فرماید:

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ» (۳)

همانان که در پنهانی از پروردگارشان می ترسند و از قیامت هم بیمناکند .

بنابراین اولیای الهی خوف و ترس دیگری دارند، ماورای خوف و ترس که مردم عادی با آن دست بگریباندند.

اولیای الهی کسانی هستند که ایمان آورده اند و به طور مداوم تقوا و پرهیزگاری را پیشه خود ساخته اند.

ایمان را به صورت فعل ماضی آورده و تقوا را به صورت ماضی استمراری، اشاره به این که ایمان آنها به سرحد کمال رسیده ولی مسئله تقوا که در عمل روزمره

ص: ۳۸۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴، خطبه همام. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴، خطبه همام. [۲]

۳- (۳) - انبیاء (۲۱) : ۴۹. [۳]

منعکس می شود هر روز و هر ساعت کار تازه ای می طلبد و جنبه تدریجی دارد برای آنها به صورت یک برنامه و وظیفه دائمی در آمده است.

آنان با داشتن این دو رکن اساسی دین و شخصیت، چنان آرامشی در درون جان خود احساس می کنند که هیچ یک از طوفان های زندگی آنها را تکان نمی دهد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ. (۱)

همچون کوه در برابر تندباد حوادث استقامت به خرج می دهند.

]

کلام مفسران درباره بشارت

[

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» (۲)

آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است.

مؤمنان نه تنها ترس و غمی ندارند، بلکه بشارت و خوشحالی و سرور به خاطر نعمت های فراوان و مواهب بی پایان الهی، هم در این زندگی و هم در آن زندگی نصیب آنان می شود.

البشری با الف و لام جنس و به صورت مطلق ذکر شده و انواع بشارت ها را شامل می شود.

باز برای تأکید اضافه می کند: سخنان پروردگار و وعده های الهی تغییر و تبدیل ندارد و خداوند به این وعده خود نسبت به دوستانش وفا می کند.

درباره بشارتی که خداوند در آیات فوق به دوستانش در دنیا و آخرت ارزانی داشته، میان مفسران اختلاف است:

ص: ۳۹۰

۱- (۱) - شرح اصول الکافی: ۱۸۱/۹؛ الفضایل و الرذایل: ۴۵.

۲- (۲) - یونس (۱۰): ۶۴. [۱]

بعضی آن را مخصوص به بشارتی دانسته اند که فرشتگان در آستانه مرگ و انتقال از این جهان به مؤمنان می دهند و می گویند:

وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (۱)

و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد.

و بعضی دیگر آن را اشاره به وعده های پیروزی پروردگار و غلبه بر دشمنان و حکومت در روی زمین مادام که مؤمنند و صالحند، می دانند.

در بعضی از روایات این بشارت به خواب های خوش که مؤمنان می بینند تفسیر شده است.» (۲)

رؤیای صادقانه

احتمالاً منظور حضرت زین العابدین علیه السلام از جمله:

«وَبَشِّرْنِي بِذَلِكَ فِي الْعَاجِلِ دُونَ الْآجِلِ بُشْرَى أَعْرِفُهَا»

در آخر جملات دعا از این نمونه خواب ها باشد، که در معارف اسلامی از آن تعبیر به رؤیای صادقانه و بخشی اندک از نبوت شده است.

حضرت عبدالمطلب خواب دید درختی بر پشتش روئیده که سر به آسمان دارد، و شاخه هایش شرق و غرب را گرفته، و نوری از آن جلوه گر است که از نور خورشید عظیم تر می باشد. این خواب را برای کاهنی نقل کرد، او خواب را تفسیر کرد:

از صلب تو فرزندی به وجود می آید که مالک شرق و غرب می شود و در میان

ص: ۳۹۱

۱- (۱) - فَصَّلَتْ (۴۱) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۳۳۳/۸ - ۳۳۷، [۲] ذیل آیه ۶۲ سوره یونس.

مردم از جانب خداوند به عنوان پیامبر ظاهر می گردد. (۱) قرآن مجید می فرماید:

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ اِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (۲)

[یاد کن] آنگاه که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!

«یعقوب سالخورده با دقت به سخنان یوسف نورسته اش گوش داد و ماجرای رؤیای پسر معنای فرزند عزیزش را درست در نظر عقل خود مجسم ساخت و با کمک استعداد فطری و صفای صاحبان وحی و رجال آسمانی دریافت که رؤیای یوسف پاک طینت و مهذب نه از قبیل خواب های آلوده است که از افکار روزانه و خیالات مختلف تلفیق می شود و نه از رؤیاهایی است که از هیجانات عصبی و نظیر اینها به وجود می آید، بلکه یک رؤیای صد در صد صحیح و ملکوتی و الهی است و دل با صفای یوسف عزیز در عالم خواب که تا حدودی از جهان طبیعت و ماده جدا گشته و با عالم دیگری ارتباط دارد؛ دورنمایی از حقایق و واقعیت های آینده در نظرش مجسم گشته است و این خواب ملکوتی مژده موفقیت بزرگ و آینده درخشانی را می دهد.

یعقوب بزرگوار به بیان آنچه که به کمک معلومات خود از خواب یوسف استنباط کرده بود پرداخت و به وی گفت:

ص: ۳۹۲

۱- (۱) - مستدرک سفینه البحار: ۲۰/۴.

۲- (۲) - یوسف (۱۲): ۴. [۱]

یوسف! همان گونه که آن منظره ملکوتی و آسمانی با آن جلال و کبریا در آن محیط با صفای ماورای ماده در نظرت مجسم گشت و این لطفی بود که مستقیماً از عالم غیب نصیب تو شد.

از این خواب چنین می فهم که: سه لطف دیگر نیز در انتظار توست:

۱ - همان دست توانایی که تو را تربیت کرد؛ تو را بر می گیرند و یک نوع حقیقت و خلوص و جلالت شأن و عظمت مقام به تو می دهد که از شخصیت های ممتاز و برجسته اجتماع گردی.

۲ - قسمتی از تعبیر خواب را به تو می آموزد.

۳ - نعمت و رحمتش را بر تو و خانواده من تمام می کند، چنانچه در سابق بر دو جد بزرگوارت ابراهیم و اسحاق لطف و عنایتش را تمام کرد، بدون تردید پروردگارت هر چه می کند از روی علم و حکمت می کند. [\(۱\)](#) بشارتی برای اولیای الهی در دنیاست که می فرماید:

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ [\(۲\)](#)

آنان را در زندگی دنیا و آخرت مزده و بشارت است.

یکی از نمونه واقعی اش همین خواب یوسف و خواب حضرت عبدالمطلب است که در قرآن و روایات آمده است.

حضرت فیض می سراید:

دوشم آن دلبر غمخوار به بالین آمد شاد و خندان بگشاد دل غمگین آمد

گفت برخیز زجا فیض سحر را دریاب ملک از بام سماوات به پایین آمد

ص: ۳۹۳

۱- (۱) - جمال انسانیّت: ۱۹.

۲- (۲) - یونس (۱۰): ۶۴. [۱]

بوی رحمان که در آفاق جهان مستتر است عطر آن روحفزای دل مسکین آمد
بر هوا نفخه ای از گلشن فردوس وزید عطر پیمای گلستان و ریاحین آمد
با عروسان حقایق که نه جن دیده نه انس موسم خطبه و گستردن کابین آمد
خیز از جای و سر نافه اسرار گشای که ز صحرای قدس آهوی مشکین آمد
جامی از چشمه تسنیم بکش از کف حور شادی آن که دلت، رازکش دین آمد
تا کی از غم به فغان آمده شادی طلبی مژده بادت که بکام آن بشد و این آمد
از ره فقر بخواه آنچه تو را می باید صدقات از همه جا بهر مساکین آمد
مژدگانی بده ای غم زده ای باده طلب که زمیخانه معنی می رنگین آمد
سخن فیض تماشا کن و بنگر در او دُرر بحر معانی به چه آیین آمد
این جواب غزل حافظ هشیار که گفت سحرم دولت بیدار به بالین آمد

(فیض کاشانی)

ص: ۳۹۴

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان قرارداد: صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۸ / حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹.

شابک: ۹۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۰-۲: ج. ۱. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۱-۹: ج. ۲. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۲-۶: ج. ۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۳-۳: ج. ۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۴-۰: ج. ۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۵-۷: ج. ۶. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۶-۴: ج. ۷. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۷-۱: ج. ۸. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۸-۸: ج. ۹. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۹-۵: ج. ۱۰. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۰-۱: ج. ۱۱. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۱-۸: ج. ۱۲. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۲-۵: ج. ۱۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۱-۶: ج. ۱۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۲-۳: ج. ۱۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۳-۰:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره: ۱/۲۶۷/BP ۸ص ۳۰۴۲۲۲۵ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۷۱۷

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۸

حسین انصاریان

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٥

«١» اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ كَيْدِهِ وَ مَكَائِدِهِ وَ مِنَ الثَّقَةِ بِأَمَانِيهِ وَ مَوَاعِيدِهِ وَ غُرُورِهِ وَ مَصَائِدِهِ «٢» وَ أَنْ يُطْمِعَ نَفْسَهُ فِي إِضْلَالِنَا عَنْ طَاعَتِكَ وَ امْتِهَانِنَا بِمَعْصِيَتِكَ أَوْ أَنْ يَحْسُنَ عِنْدَنَا مَا حَسَنَ لَنَا أَوْ أَنْ يَثْقُلَ عَلَيْنَا مَا كَرِهَ إِلَيْنَا «٣» اللَّهُمَّ احْسِبْهُ عَنَّا بِعِبَادَتِكَ وَ اكْبِتْهُ بِمَدُورِنَا فِي مَحَبَّتِكَ وَ اجْعَلْ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُ سِتْرًا لَا يَهْتِكُهُ وَ رَدْمًا مُضِيحًا لَا يَفْتُقُهُ «٤» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اشْعَلْهُ عَنَّا بِبَعْضِ أَعْيَادِكَ وَ اعْصِمْنَا مِنْهُ بِحُسْنِ رِعَايَتِكَ وَ اكْفِنَا خَيْرَهُ وَ وَلْنَا ظَهْرَهُ وَ اقْطَعْ عَنَّا إِثْرَهُ «٥» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَمْتِعْنَا مِنَ الْهُدَى بِمِثْلِ ضَلَالَتِهِ وَ زَوِّدْنَا مِنَ التَّقْوَى ضِدَّ عَوَائِيهِ وَ اسْلُكْ بِنَا مِنَ التَّقَى خِلَافَ سَبِيلِهِ مِنَ الرَّدَى «٦» اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ لَهُ فِي قُلُوبِنَا مِدْخَالَ وَ لَا تُوطِّنْ لَهُ فِيهَا لَمَدَيْنَا مَنَزِلًا «٧» اللَّهُمَّ وَ مَا سَوَّلَ لَنَا مِنْ بَاطِلٍ فَعَرِّفْنَاهُ وَ إِذَا عَرَّفْتَنَاهُ فَفِقْنَاهُ وَ بَصُرْنَا مَا نُكَانِدُهُ بِهِ وَ أَلْهَمْنَا مَا نُعِدُّهُ لَهُ وَ أَيْقِظْنَا عَنْ سِنَنِ الْغَفْلَةِ بِالرُّكُونِ إِلَيْهِ وَ أَحْسِنْ بِتَوْفِيقِكَ عَوْنَنَا عَلَيْهِ «٨» اللَّهُمَّ وَ أَشْرِبْ قُلُوبَنَا إِنْكَارَ عَمَلِهِ وَ الطُّفَّ لَنَا فِي نَقْضِ حِيلِهِ «٩» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ حَوِّلْ سُلْطَانَهُ عَنَّا وَ اقْطَعْ رَجَاءَهُ مِنَّا وَ اذْرَاهُ عَنِ الْوُلُوعِ بِنَا «١٠» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ آبَاءَنَا وَ أُمَّهَاتِنَا وَ أَوْلَادَنَا وَ أَهَالِينَا وَ ذَوَى أَرْحَامِنَا وَ قَرَابَاتِنَا وَ جِيرَانَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ

الْمُؤْمِنَاتِ مِنْهُ فِي حَزْزِ حَارِزٍ وَ حِصْنِ حَافِظٍ وَ كَهْفِ مَانِعٍ وَ أَلْبَسِيهِمْ مِنْهُ جُنَّاقِيَةً وَ أَعْطِهِمْ عَلَيْهِ أَسْلِحَةً مَاضِيَةً «١١» اللَّهُمَّ وَ اعْمَمْ
بِذَلِكَ مَنْ شَهِدَ لَكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ أَخْلَصَ لَكَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ عَادَاهُ لَكَ بِحَقِيقَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَ اسْتَظْهَرَ بِكَ عَلَيهِ فِي مَعْرِفَةِ الْعُلُومِ الرَّبَّانِيَّةِ
«١٢» اللَّهُمَّ احْلُلْ مَا عَقَدَ وَ افْتُقْ مَا رَتَقَ وَ افسَحْ مَا دَبَّرَ وَ تَبَّطُّهُ إِذَا عَزَمَ وَ انْقُضْ مَا أَبْرَمَ «١٣» اللَّهُمَّ وَ اهْزِمِ جُنْدَهُ وَ أَبْطِلْ كَيْدَهُ وَ اهْدِمِ
كَهْفَهُ وَ أَرْغِمِ أَنْفَهُ «١٤» اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا فِي نِظْمِ أَعْدَائِهِ وَ اغْزِلْنَا عَنْ عِدَادِ أَوْلِيَائِهِ لَا نَطِيعَ لَهُ إِذَا اسْتَهْوَانَا وَ لَا نَسْتَجِيبُ لَهُ إِذَا دَعَانَا نَأْمُرُ
بِمَنَاوَاتِهِ مَنْ أَطَاعَ أَمْرَنَا وَ نَعِظُ عَنْ مُتَابَعَتِهِ مَنْ اتَّبَعَ زَجْرَنَا «١٥» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ أَعْدَانَا وَ أَهَالِينَا وَ إِخْوَانِنَا وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِمَّا اسْتَعَدْنَا مِنْهُ وَ أَجْرْنَا مِمَّا اسْتَجْرْنَا بِكَ مِنْ خَوْفِهِ
«١٦» وَ اسْمَعْ لَنَا مَا دَعَوْنَا بِهِ وَ أَعْطِنَا مَا أَعْفَلْنَاهُ وَ احْفَظْ لَنَا مَا نَسِينَاهُ وَ صَيِّرْنَا بِذَلِكَ فِي دَرَجَاتِ الصَّالِحِينَ وَ مَرَاتِبِ الْمُؤْمِنِينَ آمِينَ
رَبِّ الْعَالَمِينَ.

[«۱» اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوْذُ بِكَ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ وَ كَيْدِهِ وَ مَكَائِدِهِ وَ مِنْ الثَّقَةِ بِاَمَانِيهِ وَ مَوَاعِيْدِهِ وَ غُرُوْرِهِ وَ مَصَائِدِهِ «۲» وَ اَنْ يُطْمَعْ نَفْسَهُ فِيْ اِضْلَالِنَا عَنْ طَاعَتِكَ وَ اِمْتِهَانِنَا بِمَعْصِيَّتِكَ اَوْ اَنْ يَحْسُنَ عِنْدَنَا مَا حَسَنَ لَنَا اَوْ اَنْ يَثْقُلَ عَلَيْنَا مَا كَرِهَ اِلَيْنَا «۳» اَللّٰهُمَّ اَخْسَاْهُ عَنَّا بِعِبَادَتِكَ وَ اَكْبِتْهُ بِدُوْبِنَا فِيْ مَحَبَّتِكَ وَ اجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ سِتْرًا لَا يَهْتِكُهُ وَ رَدْمًا مُصْمِتًا لَا يَفْتُقُهُ]

خدایا! به تو پناه می برم از فتنه انگیزی های شیطان رانده شده، و از نیرنگ و مکرهایش، و از اطمینان به دروغ ها و وعده ها و فریب کاری و دام هایش، و این که خود را در گمراه کردن ما از راه بندگیت، و خوار کردنمان بر اثر معصیتت، به طمع اندازد یا نزد ما نیکو شود زشتی هایی که او در نظر ما نیکو جلوه می دهد، یا گران و سخت شود، خوبی هایی که او در نظر ما زشت نشان می دهد.

خدایا! به عبادت و بندگی ما، او را از عرصه گاه زندگیمان دور کن و به سبب جدیت و تلاشمان در راه محبتت، او را ذلیل و خوار گردان، و بین ما و او پرده ای قرار ده که آن را ندرد، و حجابی ضخیم برقرار کن که آن را نشکافد.

در مسئله شیطان و شیطنت او چه در قرآن مجید و چه در روایات، مطالب بسیار مهم و پر ارزشی وجود دارد که با توفیق حضرت حق به اهم آن مطالب اشاره خواهد شد.

بسیار اتفاق افتاده که این سؤال برای انسان مطرح می شود، چرا خداوند شیطان را آفرید، و انسان را به چنین دردسر خطرناکی مبتلا کرد، اگر شیطان در نظام خلقت نبود، انسان از ابتدای زندگی راه خیر و سلامت را تا پایان حیات می پویید، و احدی دچار شقاوت و بدبختی و تیره روزی نمی شد؟

پاسخ این سؤال بسیار ساده است:

اولاً: وجود مقدس حضرت حق که علم و عدل و حکمت و رحمت و رأفت بی نهایت در بی نهایت است، در نظام آفرینش موجودی را با هویت ابلیسی و شیطانی نیافرید، حضرت حق هر چه را آفرید بر مبنای پاکی و درستی و سرشت توحیدی آفرید.

انسان ها دارای اراده و اختیار بودند که بر اثر هوا و هوس و حرص و طمع و شهوت و غرور و کبر، به جای انتخاب و اختیار راه سعادت و طریق سلامت، به انتخاب راه ضلالت و طریق شقاوت دست زدند، و به جای توبه و انابه با کبر مخصوص به خودشان راه مخالفت را ادامه دادند، تا به صورت شیطان یعنی موجود خبیث، پلید، از حق دور، عاصی، متمرد و مخالف حق و حقیقت درآمدند، و به خاطر حسادتی که به مقام انسان و انسانیّت داشتند، در کمین انسان نشستند تا او را نیز به مانند خود از رحمت حضرت حق دور و به عذاب ابد دچار کنند.

این گونه موجودات گمراه و گمراه کننده به فرموده قرآن در سوره ناس هم در میان انسان ها و هم در بین موجودات نادیدنی، فراوانند.

اینان در طریق انسان و انسانیّت سرگرم و سوسه فرزندانشان آدمند، و این فرزندان آدمند که باید از خود مواظبت و مراقبت کنند تا به دام شیاطین و سوسه های آنان گرفتار نشوند.

باید توجه داشت که مراقبت و مواظبت از خویش در برابر مکاید شیطان همان جهاد اکبر است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : بَعَثَ سِرِّيَّهُ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرَّحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله لشگری را به جبهه حق علیه باطل فرستاد، چون ارتش آزادیبخش اسلام از جبهه بازگشت، حضرت فرمود: آفرین بر طایفه ای که جهاد اصغر را به سر بردند، و جهاد اکبر بر عهده آنان باقی است، عرضه داشتند: جهاد اکبر چیست؟ فرمود: ایستادن در برابر هواها و هوس ها.

اگر با دقت عرفانی به داستان شیطان و شیطنت او بنگریم، می بینیم اگر چنین موجودی در کنار ما نبود که ما به دستور خدا تا پایان عمر با سوسه های او و نیرنگ ها و فریب هایش مبارزه کنیم، از خیرات و فیوضات الهی در دنیا و آخرت محروم می شدیم.

آنان که تصور می کنند خداوند؛ ابلیس را با هویت ابلیسی و شیطان را با هویت شیطانی آفرید، تا به آزار بنی آدم اقدام کنند، و وی را از سعادت دو جهان محروم نمایند، و دائم در دنیای ذهن خود نسبت به آفرینش شیطان علیه حضرت ربّ العزّه چون و چرا دارند، در حقیقت به وجود مقدّس حق تهمت می زنند، و در دنیای

ص: ۱۱

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۱۶۱/۱۵، باب ۱، حدیث ۲۰۲۰۸؛ [۱] الأمالی، شیخ صدوق: ۴۶۶، حدیث ۸. [۲]

باطن خود، گناه بزرگی مرتکب می شوند.

ابلیس و شیطان هم مانند تمام موجودات پاک و بی عیب و مجذوب حق آفریده شدند، و می توانستند برای همیشه در عرصه گاه پرفیض بندگی و عبودیت قرار بگیرند، و از فیوضات بی نهایت حق برای ابد بهره مند شوند، ولی این موجودات مرئی و نامرئی و به قول قرآن کریم: «مَنْ الْجِنَّهٗ وَ النَّاسِ» (۱) دچار سوء اختیار شدند و خود را به لعنت الهی دچار ساختند، و از باب لجبازی با حضرت حق، برای گمراه کردن انسان به سراغ او آمدند.

خداوند مهربان انسان را در پوششی از عقل و اندیشه و وجدان و فطرت و خلقتی احسن و نزول کتب آسمانی و بعثت انبیا و امامت امامان و حکمت حکیمان و عرفان عارفان قرارداد و از وی خواست با این همه سرمایه سنگین معنوی قدم در طریق مستقیم بردارد و از شیطان و شیطنت هایش پیروی نکند.

وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (۲)

و از گام های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

کسی که از انسان دعوت می کند، از خدا جدا شو، به قیامت و عاقبت فکر مکن، هر چه به دست آوردی بخور، هر چه دوست داشتی انجام بده، به هر کاری دست بزن، حق هر کسی را غارت کن، نمی تواند دوست انسان باشد.

لغت شیطان که به معنای خبیث و پلید و موجود شریر است، عام و دارای میلیون ها مصداق در طایفه جن و انس است.

آن که خود را از هدایت حق محروم کرده، و عاشق محروم کردن دیگران از هدایت الهی است؛ شیطان است.

ص: ۱۲

۱- (۱) - ناس (۱۱۴) : ۶. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۶۸. [۲]

روی این حساب ممکن است پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزند، دایی، عمو، و رفیق و دوست انسان، شیطان انسان بوده، یعنی موجوداتی گمراه و گمراه کننده باشند.

وظیفه واجب و تکلیف شرعی هر انسان مؤمنی است که در برابر شیطان و دعوت و شیطنت او و مکر و حيله و وسوسه اش مقاومت کند، و عبادت حضرت حق را که همراه با فیوضات ابدی و سعادت سرمدی است با عبادت و اطاعت شیطان که همراه شقاوت و بدبختی همیشگی است عوض نکند.

عدم سلطه شیطان بر انسان

ممکن است بعضی تصور کنند، خداوند متعال برای شیطان علیه انسان قدرت سلطه قرار داده، و انسان در برابر هجوم شیطان محکوم است و هیچ گونه قدرت دفاع از خود ندارد.

باید گفت: این هم یکی از تهمت های عظیمی است که بی خبران بی خرد به حضرت حق می زنند، در پاسخ اینان باید گفت، شیطان تنها کاری که از دستش برمی آید دعوت به شرّ است، و قدرت این که دست و پای کسی را ببندد و به معصیت مجبورش کند، ندارد.

شیطانی مثل یزید از مردم شام و عراق دعوت کرد که حادثه جانگداز کربلا را به وجود بیاورند، آنان که در برابر دعوت یزید قرار داشتند نزدیک به هفتاد هزار نفر بودند، به جای قبول دعوت یزید می توانستند دعوت حضرت حسین علیه السلام را بپذیرند، و مختار بودند از دعوت یزید سرپیچی کنند، یزید یک نفر بود و هیچ گونه تسلطی بر هفتاد هزار نفر نداشت، این هفتاد هزار نفر به سرپرستی عمر سعد می توانستند به شام رفته و شیطان را از تخت به زیر بکشند و به عمر ننگین وی خاتمه دهند، و راه به پا شدن حکومت اسلامی را هموار نمایند.

ولی با سوء اختیار خود دعوت یزید را اجابت کردند، و وسوسه های شیطانی آنها را پذیرا شدند، و دست به کاری زدند که صفحه تاریخ سیاه شد، و خودشان را برای ابد به عذاب الیم قیامت دچار کردند!!

این خود مردم کوفه و شام بودند که سلطه یزید را پذیرفتند، نه این که در اصل خلقت برای یزید سلطه بر مردم قرار داده شده بود.

روی این حساب، ملت های مخالف انبیا و مریدان فرعون ها و نمرودها و معاویه ها و ابولهب ها و یزیدها و هارون ها و مأمون ها، و اجابت کنندگان دعوت شیطان های غربی و شرقی، در روز قیامت در محضر عدل الهی نمی توانند متوسل به این عذر شوند که الهی ما در برابر شیاطین محکوم و مجبور بودیم و برای دفع سلطه آنان قدرتی نداشتیم.

این عذر به دو علت پذیرفته نیست:

خداوند عزیز در سوره ابراهیم از گفتگوی شیطان با انسان گمراه شده در دادگاه قیامت پرده برمی دارد و به این معنی اشاره می فرماید:

شیطان در برابر انسانی که می گوید تمام معاصی من به گردن شیطان است، فریاد می زند:

وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ ﴿١﴾

مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود.

قرآن مجید تهدید شیطان بر گمراهی انسان را چنین بیان می کند:

اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنٌ اِلَّا مَنۡ اَتٰبَكَ مِنَ الْغٰوِيۡنَ * وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمۡ اَجْمَعِيۡنَ ﴿٢﴾

ص: ۱۴

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴) : ۲۲. [۱]

۲- (۲) - حجر (۱۵) : ۴۲ - ۴۳. [۲]

تو را بر بندگانم تسلطی نیست، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند. * و مسلماً دوزخ، وعده گاه همگی آنان است.

در هر صورت آیات قرآنی، و معارف الهیه ما را نسبت به این معانی هشدار می دهد که:

۱ - ابلیس و شیطان از ابتدا پلید و خبیث و شرور خلق نشدند، آنان هم مانند سایر موجودات بر مبنای فطرت توحیدی ساخته شدند. و می توانستند در گردونه عبادت حق، ادامه حیات دهند، ولی دچار کبر و غرور شده، خود را از رحمت الهی محروم ساختند، و بر اثر این محرومیت دچار خباث و آلودگی و شر شدند، و از باب لجاج بازی با حق، دست به گمراه کردن انسان زدند.

۲ - ابلیس و جنودش جز وسوسه و دعوت به معصیت، برای هلاکت انسان، برنامه ای دیگر ندارند و هرگز برای آنان علیه انسان سلطه و قدرتی نیست.

۳ - انسان از جانب حضرت حق با قوائی مانند عقل، وجدان، فطرت، جسم و جان، وحی، نبوت، امامت، رحمت الهیه همراه است و در هر کجا و تحت هر شرایطی قدرت مقابله با ابلیس را دارد و می تواند دعوتش را اجابت نکند و به جهاد اکبر لیبیک گوید.

۴ - هیچ انسانی به خاطر عصیان و خطایش در دادگاه الهی، نمی تواند عذر قابل قبولی به جناب حق ارائه کند که هر عذری از انسان در عرصه محشر مردود است و عاصی و خطاکار و مطیع و برده شیطان همراه خود شیطان به جهنم رفته و به عذاب الهی دچار خواهد بود.

ویژگی های شیطان

حضرت حق، ابلیس را که از دستور سجده بر آدم سرپیچی کرد با هویت ابلیسی نیافرید، و هر انسان یا جنی که مصداق کلمه شیطان است با هویت شیطانی خلق نکرد.

ابلیس موجودی ناری بود که به خاطر عبادت و طاعت طولانی، همنشینی با ملائکه الهی نصیب او شد، وی از ابتدا خلقت جدای از جنس ملائکه بود:

این که گروهی وی را در ماهیت با ملائکه یکی می دانند، خلاف صریح قرآن است.

فَسَجِدُوا إِلَّا ابْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ ﴿١﴾

پس همه سجده کردند، جز ابلیس که از گروه جن بود.

حضرت مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

او از عبادت کنندگان سخت کوش بود، ولی تعصب بی جا و کبر و خودبینی و حسد بر او غلبه کرد و با نافرمانی از فرمان حق تمام عبادات خود را به باد داد و در هر خیری را به روی خود بست، و با تصمیم شدیدی که نسبت به گمراهی آدم و فرزندانش گرفت تبدیل به موجودی پست و خبیث و پلید شد.

فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِابْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ، وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي مِنْ سِنِي الدُّنْيَا مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كَثِيرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ. ﴿٢﴾

از برنامه حضرت حق در رابطه با شیطان عبرت بگیرید که اعمالی طولانی، و سخت کوشی او را به خاطر یک ساعت تکبر تباه کرد. در صورتی که خداوند را شش هزار سال بندگی کرد که معلوم نیست از سال های دنیایی است یا سال های آخرتی (که هر روزش هفتاد هزار سال دنیایی است).

پیمودن راه ابلیس یعنی سرپیچی از فرمان حق تا نقطه جدایی از هدایت و

ص: ۱۶

۱- (۱) - كهف (۱۸) : ۵۰. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۴، خطبه قاصعه. [۲]

محرومیت از رحمت، همان راهی که ابلیس پیمود، هر انسان یا جنی را از پیشگاه حق می راند و وی را تبدیل به شیطان می کند.

شیطان اسم جنس است که شامل ابلیس و هر شریر خبیث عصیانگری که راه را بر بندگان الهی ببندد، می شود.

پس با دقت در اوصاف و اعمال این نابکاران تبهکار که به صورت های گوناگون در حیات آدمی موجودند، به شناخت آنان بیش از پیش برخیزیم و به این معنی واقف و آگاه شویم که تا لحظه آخر عمر چه دشمنان خطرناکی در کمین ما قرار دارند که اگر با عبادت و طاعت و با ورع و تقوا در پناه خدا نرویم به بلای ابدی و عذاب سرمدی دچار خواهیم شد.

به قول حضرت فیض:

ای دل بیا که تا بخدا التجا کنیم وین درد خویش را زدر او دوا کنیم

امید بگسلیم زیگانگان تمام زین پس دگر معامله با آشنا کنیم

سردر نهیم در ره او هرچه باد باد تن در دهیم هر چه رسد مر جفا کنیم

چون دوست دوست دارد ما خون دل خوریم از دشمن حسود شکایت چرا کنیم

او هر چه می کند چو صوابست و محض خیر پس ما چرا حدیث زچون و چرا کنیم

چون امر و نهی او همه بهر صلاح ماست فاسد شویم گر ز اطاعت ابا کنیم

(فیض کاشانی)

قرآن مجید وضع ابلیس و سایر شیاطین انسی و جنی را از نظر اوصاف و اعمال، در سی و سه مرحله بیان می فرماید:

اطاعت نکردن امر حق

۱ - خودداری کردن از اطاعت امر حق و بازایستادن از عبادت که با حالت «إِبا» نشان داد.

وَ اذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ» (۱)

و [یاد کن] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، [پس] سجده کردند مگر ابلیس که سر پیچید و تکبر ورزید و از کافران شد.

هدف حضرت حق از فرمان سجده به ملائکه، نشان دادن عظمت و مقام و شرافت آدم بود.

فرشتگان می بایست در برابر کسی که دارای مقام خلافت از خداست سر تعظیم فرود می آوردند.

آدم دارای مقام علم الاسمائی و نیابت از حق، و منبع همه گونه استعداد و تکامل و کمال و از همه مهمتر ریشه انبیا و اولیا و حکیمان و عارفان و عباد شایسته الهی بود.

علت بی توجهی ابلیس از اطاعت حق، غرور و تکبر و تعصب بی جا بود که بر فضای اندیشه اش غلبه کرد، و پنداشت از آدم بالاتر و والاتر است و نمی باید دستور سجده متوجه او می شد!!

ص: ۱۸

حالت ایبای از فرمان حق، در هر که ظهور کند و این حالت تا آخر عمر با او باشد، هم اخلاق ابلیس شده و در دنیا و آخرت از حزب او محسوب خواهد شد.

تشویق به گناهکاری

۲ - واداشتن دیگران به گناه و معصیت، در حدّی که در برنامه زشتی ها و گناهان چون دیگ جوشان به خروش و شورش آیند.

قرآن مجید از این موضوع تعبیر به «از» فرموده است:

أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمُ آزًا (۱)

آیا ندانسته ای که ما شیطان ها را بر کافران فرستادیم تا آنان را به شدت به سوی گناهان و شهوات برانگیزند .

«از» به معنای غلیان و جوشش دیگ و زیر و رو شدن مواد در آن به وقت حرارت زیاد است (۲)، و در آیه شریفه کنایه از این که شیاطین بر هواپرستان چنان مسلط می شوند که به هر صورتی بخواهند آنان را به حرکت درآورده و زیر و رو می کنند.

سلطه شیطان بر انسان، سلطه اجباری نیست، انسان قدرت دارد شیطان را در همه زمینه ها از خود دفع کند و طوفان هجومش را با تقوا و عبادت بشکند.

این لذت گرایان و هوس رانان هستند که زمینه تسلط شیطان را بر جان و مال خود فراهم می کنند، و چشم و گوش بسته تسلیم این دشمن خانمانسوز می گردند.

پیروی از هوا و هوس

۳ - زمینه سازی برای پیروی از هواها و هوس های حیوانی و گم کردن راه خدا

ص: ۱۹

۱- (۱) - مریم (۱۹) : ۸۳. [۱]

۲- (۲) - ترجمه مفردات الفاظ قرآن: ۱۶/۱: ذیل آیه ۸۳ سوره مریم.

است.

قُلْ اٰتَدْعُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَّ لَا يَضُرُّنَا وَّ نُرَدُّ عَلٰى اَعْقَابِنَا بَعِيْدًا اِذْ هٰدٰنَا اللّٰهُ كَالَّذِيْ اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِيْنُ فِى الْاَرْضِ حَيْرٰنًا لَّهٗ اَصْحٰبٌ يَدْعُوْنَهُ اِلَى الْهُدٰى اٰتِنَا قُلْ اِنَّ هُدٰى اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰى وَّ اٰمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ» (۱)

بگو: آیا به جای خدا معبودی را پرستیم که نه سودی به ما رساند و نه زیانی؟ و پس از آن که خدا ما را هدایت کرد [به سبب شرک و بت پرستی] به فرهنگ و فضای جاهلیت بازمان گردانند، مانند کسی که شیاطین عقلش را ربوده اند و در زمین سرگردان [و بی هدف و گمراه] است، در حالی که برای او یارانی است که وی را به سوی هدایت دعوت می کنند که به جانب ما بیا [ولی او به سبب سرگردانی و حیرت زدگی نمی پذیرد.] بگو: یقیناً هدایت خدا همان هدایت [واقعی] است، و ما مأموریم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.

ایجاد لغزش و انحراف

۴- ایجاد لغزش و انحراف از راه صواب و حق، و وادار کردن به خطا و سیئه و معصیت که به تعبیر قرآن مجید «ازل» و «استزل» است.

فَاَزَلَّهُمَا الشَّيْطٰنُ عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيْهِ وَّ قُلْنَا اهْبِطُوْا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَّلَكُمْ فِى الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَّ مَتَاعٌ اِلَى حِيْنٍ» (۲)

پس شیطان، هر دو را از [طریق] آن درخت لغزانی و آنان را از آنچه در آن

ص: ۲۰

۱- (۱) - انعام (۶) : ۷۱. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۳۶. [۲]

بودند [چه مقام و مرتبه معنوی ، و چه منزلت و جایگاه ظاهری] بیرون کرد .

و ما گفتیم : [ای آدم و حوا و ای ابلیس !] در حالی که دشمن یکدیگرید [و تا ابد ، بین شما آدمیان و ابلیسیان صلح و صفایی نخواهد بود ، از این جایگاه] فرود آید و برای شما در زمین ، قرارگاهی [برای زندگی] و تا مدتی معین ، وسیله بهره وری اندکی خواهد بود .

بیرون کردن انسان از بهشت

۵- زمینه سازی برای خارج شدن انسان از رحمت الهی و بهشت در روز قیامت.

يا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» (۱)

ای فرزندان آدم ! شیطان ، شما را نفریبید چنانکه پدر و مادرتان را [با فریبکاریش] از بهشت بیرون کرد.

امر به فحشا و منکر

۶- امر به فحشا و منکر در تمام زمینه های اعتقادی، اخلاقی، عملی.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۲)

ای مؤمنان ! از گام های شیطان پیروی نکنید ؛ و هر که از گام های شیطان پیروی کند [هلاک می شود]؛ زیرا شیطان به کار بسیار زشت و عمل ناپسند فرمان می دهد ؛ و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود ، هرگز احدی از شما [از

ص: ۲۱

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۲۷. [۱]

۲- (۲) - نور (۲۴) : ۲۱. [۲]

عقاید باطل و اعمال و اخلاق ناپسند [پاک نمی شد، ولی خدا هر که را بخواهد پاک می کند؛ و خدا شنوا و داناست .

اگر شیطان را به معنی وسیع کلمه یعنی هر موجود موذی و تبه‌کار و ویرانگر تفسیر کنیم، گستردگی این هشدار در تمام ابعاد زندگی روشن می شود. هرگز این انسان پاکدامن و با ایمان را یک مرتبه نمی شود در آغوش فساد پرتاب کرد، بلکه گام به گام این راه را می سپرد:

گام اول: معاشرت و دوستی با آلودگان

گام دوم: شرکت در مجالس آنان.

گام سوم: فکر گناه.

گام چهارم: ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات.

گام پنجم: انجام گناهان صغیره.

و بالاخره در گام های بعد گرفتار بدترین کبایر می شود، درست مانند کسی که زمام خویش را به دست جنایتکاری سپرده، او را گام به گام به سوی پرتگاه می برند تا سقوط کند و نابود گردد. (۱)

ایجاد سرگرمی های لهو

۷- ایجاد سرگرمی هائی که انسان را از حضرت حق دور کند، و وی را از عبادات و طاعات باز دارد، به وسیله آرزوها به خصوص آرزوهای فریبنده که قرآن به «یمنی» تعبیر می کند.

يَعِدُّهُمْ وَيُؤْمِنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۲)

ص: ۲۲

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۴۱۲/۱۴؛ [۱] ذیل آیه ۲۱ سوره نور.

۲- (۲) - نساء (۴) : ۱۲۰. [۲]

شیطان به آنان وعده [دروغ] می دهد، و در آرزوها [ی سراب وار] می اندازد، و جز وعده فریبنده به آنان نمی دهد.

راستی، این آرزوهای طولانی و دراز و بی پایه که برای رسیدن به همه آن، زمانی در اختیار نیست، چه بلاها که بر سر جوامع انسانی نیاورده، و چه خسارت های جبران ناپذیری که به حیات انسان نزده است.

اگر همه انسان ها به پیروی از انبیا و اولیا و امامان معصوم، به دنبال خیر دنیا و آخرت بودند، از این مشکلاتی که همه انسان ها با آن دست به گریبان هستند، خبری نبود.

هر که از دوست زنده شد جاننش نرود دل به باغ و بستانش

کشته عشق را که زنده کند بار دیگر نسیم جانانش

نیست عاشق که پیش غمزه دوست دیده برهم نهد زیبکانش

تا بود نوح ناخدا ای دل چه غم از موج و بحر طوفانش

یا مده دل بدست دوست هما یا بنه سر به خط فرمانش

(رضاعلی خان شیرازی، هما)

چیرگی بر عقل

۸- زمینه سازی برای چیره شدن به عقل و مشاعر و احساسات و همه ظاهر و باطن انسان، برای دور کردنش از حق و انداختن به راه باطل است.

إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۱)

شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان

ص: ۲۳

حزب شیطانند، آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیان کارانند!

رواج قمار و شراب

۹- ایجاد دشمنی سخت و شدید در بین مردم به وسیله رواج قمار و شراب، و بازداشتن انسان از ذکر حق و نماز و به تعبیر قرآن ایجاد «بغضاء» است.

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ
(۱)

مسلماً شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه [سخت] اندازد، و از یاد خدا و نماز بازتان دارد؛ آیا شما [از این امور با همه زیان ها و خطراتی که دارد] خودداری خواهید کرد؟

حضرت رضا علیه السلام در نامه ای به مأمون نوشتند:

ایمان، ادای امانت و اجتناب از تمام گناهان کبیره است. ایمان، معرفت به قلب، اقرار به زبان و عمل به ارکان است.

مقصود از اجتناب کبایر، قتل نفسی است که خداوند حرام کرده، و زنا، سرقت، شرب خمر، عقوق والدین، فرار از جبهه، خوردن مال یتیم به ستم، خوردن گوشت میت و خون و گوشت خوک و آنچه برای غیر خدا ذبح شده بدون ضرورت. و خوردن ربا، و مال حرام و قمار، و کم گذاشتن در ترازو، و تهمت به پاکدامن، و زنا، و لواط، و ناامیدی از رحمت خدا، و ایمنی از مکر حق، و دلسردی از عنایت الهی، و کمک به ستمگران، و میل به ظالمان، و قسم دروغ، و حبس حقوق مردم، و دروغ در گفتار، و اسراف، و تبذیر، و خیانت، و سبک شمردن حج، و جنگ با اولیای الهی، و

ص: ۲۴

سرگرمی با لهو و لهب، و پافشاری بر گناه است. (۱)

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يُونُسُ ابْلُغْ عَطِيَّتَهُ عَنِّي أَنَّهُ مَنْ شَرِبَ جُرْعَةً مِنْ خَمْرٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ أَنْ شَرِبَهَا حَتَّى يَشْكُرَ مِنْهَا نُزِعَ رُوحُ الْإِيمَانِ مِنْ جَسَدِهِ وَ رُكِبَتْ فِيهِ رُوحٌ سَخِيفَةٌ حَبِيئَةٌ مَلْعُونَةٌ. (۲)

حضرت صادق علیه السلام به یونس بن ظبیان فرمود از گفته من به عطیه بگو:

هر کس جرعه ای از شراب بخورد، خدا و ملائکه و انبیا و تمام مردم مؤمن او را لعنت می کنند، و اگر تا حالت مست کردن بنوشد، روح ایمان از وجودش کنده می شود و بجای آن روح پست و آلوده و لعنت شده قرار می گیرد.

حضرت هادی علیه السلام در توضیح آیه ای که در آن به حرمت قمار اشاره شده می فرماید:

كُلُّ مَا قَوْمَرٍ بِهِ فَهَوَ الْمَيْسِرُ، وَ كُلُّ مَيْسِرٍ حَرَامٌ. (۳)

آنچه که به آن برد و باخت شود تحت عنوان قمار است، و هر نوع قماری حرام است.

حرام در قرآن و روایات به آن عملی گفته می شود که حضرت حق به آن وعده عذاب داده است.

ص: ۲۵

۱- (۱) - تحف العقول: ۴۲۲؛ بحار الأنوار: ۳۶۵/۱۰، باب ۲۰، ادامه حدیث ۲.

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۲۹۷/۲۵، باب ۹، حدیث ۳۱۹۴۹؛ [۱] الکافی: ۳۹۹/۶، حدیث ۱۶. [۲]

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۳۲۵/۱۷، باب ۱۰۴، حدیث ۲۲۶۷۵؛ [۳] تفسیر العیاشی: ۱۰۵/۱، [۴] ذیل آیه ۲۱۹ سوره بقره.

۱۰- ایجاد ترس و وحشت در قلوب مردم نسبت به آنچه که در رابطه با خدا و مسئله هدایت و حلال و حرام الهی است و به تعبیر قرآن کریم «تخویف» است.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

در حقیقت این شیطان است که دوستانش را [با شایعه پراکنی و گفتار وحشت زا، از رفتن به جهاد] می ترساند؛ پس اگر مؤمن هستید از آنان نترسید و از من بترسید.

تفسیر نمونه در ذیل این آیه می گوید:

«اگر در قلبی ترس از غیر خدا پیدا شود، نشانه عدم تکامل ایمان و نفوذ وسوسه های شیطانی است؛ زیرا می دانیم در عالم بی کران هستی تنها پناهگاه خداست، و مؤثر بالذات فقط اوست، و دیگران در برابر قدرت او قدرتی ندارند.

اصولاً اگر مؤمنان ولی خود را که خداست با ولی مشرکان و منافقان که شیطان است مقایسه کنند، می دانند که آنها در برابر حق هیچ هستند و به همین دلیل نباید کمترین وحشتی داشته باشند.

نتیجه این سخن این است که هر کجا ایمان نفوذ کرد، شهادت و شجاعت نیز به همراه آن نفوذ خواهد کرد.

کشاندن انسان به بند گمراهی

۱۱ - سیاست گام به گام برای کشاندن انسان به بند ضلالت و گمراهی و به تعبیر قرآن مجید «خطوات» است.

ص: ۲۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (۱)

ای اهل ایمان! همگی در عرصه تسلیم و فرمان بری [از خدا] در آید، و از گام های شیطان پیروی نکنید که او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

خوار کننده انسان

۱۲ - با تمام قدرت و قوت، خوار کننده انسان در دنیا و آخرت است، و به بیان قرآن مجید «خذول» است.

وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» (۲)

و شیطان همواره انسان را [پس از گمراه کردنش تنها و غریب در وادی هلاکت] وامی گذارد.

دعوت کننده انسان به عذاب الهی

۱۳ - شیطان با انواع حيله ها و مکرها، و ایجاد زمینه های خدعه و فریب دعوت کننده انسان به عذاب الهی و آتش دوزخ است.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» (۳)

و چون به آنان گویند: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید، می گویند:

[پیروی نمی کنیم] بلکه ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافته ایم، پیروی

ص: ۲۷

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۰۸. [۱]

۲- (۲) - فرقان (۲۵): ۲۹. [۲]

۳- (۳) - لقمان (۳۱): ۲۱. [۳]

می کنیم . آیا [کورکورانه از گذشتگان پیروی می کنند] و هرچند که شیطان آنان را با این پیروی به عذاب فروزان دعوت کند ؟!

رجیم بودن شیطان

۱۴ - شیطان موجودی است که به خاطر کبر و حسد و کفر و عصیّت از پیشگاه رحمت حضرت رب العزّه رانده شد، و چون انسان را باعث رانده شدن خود می داند، درصدد است تا بتواند بندگان را با درافکندنشان به چاه گناه و معصیت از درگاه لطف حضرت حق براند و به تعبیر قرآن «رجیم» است.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿١﴾

[خدا] گفت : از این [جایگاه والا که مقام مقربان است] بیرون رو که رانده شده ای * و بی تردید تا روز قیامت لعنت بر تو خواهد بود .

زینت دادن مسائل مادی

۱۵ - شیطان با قدرت و وسوسه گری عجیبی که دارد، امور باطل، و به خصوص مسائل مادی را آن چنان در برابر انسان زینت می دهد تا انسان از طریق هر معصیتی به آنها دچار شود و بین او و حضرت حق فاصله افتد.

وَعَادًا وَ ثَمُودَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٢﴾

و [قوم] عاد و ثمود را [نیز نابود کردیم] ، و از خانه های [خراب شده و خالی] آنان [سرنوشت شومشان] برای شما نمایان است ، و شیطان

ص: ۲۸

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۳۴ - ۳۵ . [۱]

۲- (۲) - عنکبوت (۲۹) : ۳۸ . [۲]

عمل های [زشت] آنان را برایشان آراست، در نتیجه آنان را از راه [خدا] باز داشت در حالی که [برای تشخیص حق از باطل] بصیرت داشتند.

انسان باید در تمام جهات زندگی به معیارهای الهی برای شناخت حق از باطل توجه داشته باشد، و سروکارش را هرگز با عالم ربانی و خضر راه قطع نکند، تا دچار خوب دیدن بد و بد دیدن خوب نشود.

دوستی و همنشینی با شیطان

۱۶ - دوستی و همنشینی، بدترین و زشت ترین و آلوده ترین همنشین با انسان که به تعبیر قرآن مجید، «سوء قرین» شیطان است.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (۱)

و آنان که اموالشان را از روی ریا و خودنمایی به مردم انفاق می کنند، و به خدا و روز قیامت ایمان ندارند [شیطان، همدم آنان است]. و هر کس شیطان همدم او باشد بی تردید بد همدمی است.

تسویل شیطان

۱۷ - هنگامی که هواها و هوس ها بر باطن و ظاهر انسان چیره شوند، میدان جلوه دادن بدترین اعمال و زشت ترین جنایات، به طوری که انسان آنها را برنامه هائی پاک و مقدس تصور کند برای شیطان باز می شود. و او با تمام قدرت و قوت دست به این کار می زند، کاری که قرآن مجید از آن به عنوان «تسویل شیطان» یاد می کند:

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ

ص: ۲۹

بی تردید کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آنان [به همان عقاید باطل و کردار ناپسندشان] برگشتند [و دست از قرآن و پیامبر برداشتند] شیطان زشتی هایشان را در نظرشان آراست و آنان را در آرزوهای دور و دراز انداخت .

همیشه تمایل مفرط نسبت به یک برنامه به خصوص وقتی توأم با مفساد اخلاقی باشد، پرده ای سنگین و حجابی سخت روی قدرت تشخیص می اندازد، و واقعیت های هستی را طوری دیگری در نظر انسان جلوه می دهد.

بازداشتن از راه حق

۱۸ - شیطان با برنامه ریزی مختلف، و حيله های گوناگون، و ظرافت مخصوص سعی می کند انسان را به هر قیمتی که شده از راه حضرت حق و پیمودن صراط مستقیم باز دارد که به تعبیر قرآن کریم «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» گردد.

وَجَدْتُمْهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّ هُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ» (۲)

او و قومش را یافتم که به جای خدا برای خورشید سجده می کنند و شیطان، اعمال [زشتشان] را برای آنان آراسته و در نتیجه آنان را از راه [حق] بازداشته است به این سبب هدایت نمی یابند .

ص: ۳۰

۱- (۱) - محمد (۴۷) : ۲۵. [۱]

۲- (۲) - نمل (۲۷) : ۲۴. [۲]

۱۹ - شیطان این موجود خطرناک که به صورت جن یعنی نادیدنی و به طور اکثر به صورت انسان های گمراه و گمراه کننده فراوانند، و روی آشتی با حق و حقیقت را ندارند، با بکارگیری تمام وسایل لازم از قبیل پول، مقام، و انواع عوامل گناه و معصیت، سعی دارند انسان را دچار ضلالت و افتادن در بیراهه بعید نمایند تا همیشه رابطه انسان با توبه قطع شود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (۱)

آیا به کسانی که گمان می کنند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند ، ننگریستی که می خواهند [در موارد نزاع و اختلافشان] داوری و محاکمه نزد طاغوت برند ؟ [همان حاکمان ستمکار و قاضیان رشوه خواری که جز به باطل حکم نمی رانند ،] در حالی که فرمان یافته اند به طاغوت کفر ورزند ، و شیطان [با سوق دادنشان به محاکم طاغوت] می خواهد آنان را به گمراهی دوری [که هرگز به رحمت خدا دست نیابند] دچار کند .

شأن نزول آیه شریفه

در شأن نزول آیه در تفاسیر آمده است:

«یکی از یهودیان مدینه با مسلمانی منافق و پست اختلاف داشت. هر دو پذیرفتند که برای خاتمه اختلاف کسی را به عنوان داور برای خود انتخاب کنند.

یهودی چون به عدالت و بی نظری رسول خدا صلی الله علیه و آله یقین داشت به داوری آن

ص: ۳۱

حضرت راضی شد ولی آن مرد منافق به داوری کعب بن اشرف که از بزرگان یهود بود گردن نهاد؛ زیرا می دانست می تواند وی را با رشوه و هدیه بخرد و زمینه را برای جلب منفعت خود فراهم نماید.

طاغوت از ماده طغیان است، طغیان و سرکشی و شکستن تمام حدود و حقوق و قوانین است. آنان که داوری به باطل می کنند بدون شک طاغوت هستند، و بردن داوری و خواستن دادخواهی از آنان، حرام است.

ناگفته پیداست که آیه شریفه همچون سایر آیات قرآن، یک حکم عمومی و جاودانی را برای همه مسلمانان در سراسر اعصار و قرون بیان می کند، و به آنان اخطار می نماید که مراجعه کردن به حکام باطل و داوری خواستن از طاغوت، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست، به علاوه انسان را از مسیر حق به بیراهه هائی پرتاب می کند که فاصله آن از حق بسیار زیاد است، مفسد چنین داوری ها در به هم ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچ کس پوشیده نیست، و یکی از عوامل عقب گرد اجتماعات محسوب می شود.» (۱)

دشمنی آشکار

۲۰ - با توجه به مسائلی که تمام مردم از دورترین روزگار درباره شیطان و اوصاف و اعمالش شنیده اند، گمان نمی رود کسی او را به عنوان دشمن شناسد، به همین خاطر است که قرآن مجید در بسیاری از آیات از او به عنوان دشمن آشکار «عدومبین» یاد می کند.

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ احْسَنُ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا (۲)

ص: ۳۲

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۴۹۰/۳ - ۴۹۳. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷): ۵۳. [۲]

و به بندگانم بگو: سخنی را که نیکوتر است، بگویند؛ زیرا شیطان میان آنان [به سبب سخنان زشت و بی منطق] دشمنی و نزاع می افکند؛ زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

وعدۀ دروغ

۲۱ - شیطان با دمیدن انواع و سوسه ها، باطن انسان را نسبت به بسیاری از امور غرق غرور می کند و از این راه ضربه های مهلک و خانمان براندازی به انسان می زند:

وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (۱)

و شیطان آنان را جز از روی باطل و دروغ وعده نمی دهد.

فتنه گری شیطان

۲۲ - شیطان در عرصه گاه حیات انسان جز فتنه گری برنامه ای ندارد، و هدفش از فتنه، بسته شدن راه بهشت به سوی انسان است.

ممکن است انسان بر اثر ایمان و عمل صالح مستحق بهشت شود، شیطان حسود و این دشمن خطرناک سعی می کند با فتنه های خود زمینه خروج انسان را از این استحقاق فراهم نماید.

قرآن مجید در این موضوع به تمام مردم هشدار جدید می دهد:

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» (۲)

ای فرزندان آدم! شیطان، شما را نفریبد چنانکه پدر و مادرتان را [با

ص: ۳۳

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۶۴. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۲۷. [۲]

فریکاریش [از بهشت بیرون کرد .

جان سلیمانست و تن چون اهرمن خاتم شاهیست عقل مؤتمن

اهرمن چون خاتم شاهی ربود شد سلیمان دور از ملک وجود

بار دیگر چون که خاتم یافت او اهرمن از ملک او برتافت رو

هی بکش این نفس کافر کیش را فارغ از این اهرمن کن خویش را

خاتم جان را بگیر از دیوتن ملک را بستان زدست اهرمن

ناسپاسی شیطان

۲۳ - شیطان با همه نعمتی که از جانب حق در اختیار دارد، موجودی بسیار ناسپاس است، و می خواهد عباد الهی را نیز مانند خود به ناسپاسی وادارد، این انسان مؤمن و بیدار است که هرگز گول او را نمی خورد، و در برابر نعمت های حق به ناسپاسی بر نمی خیزد، آن که با داشتن نعمت های فراوان الهی به ناسپاسی برخیزد برادر شیطان است.

إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۱)

بی تردید اسراف کنندگان و ولخرجان ، برادران شیاطین اند ، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است .

حضرت صادق علیه السلام در روایت مهمی، مبذر را بدین صورت معرفی می کنند:

مَنْ أَنْفَقَ شَيْئًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَهُوَ مُبَدِّرٌ، وَ مَنْ أَنْفَقَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَهُوَ مُقْتَصِدٌ. (۲)

کسی که در غیر راه اطاعت حق مالی بپردازد، تبذیر کننده، و آن که در راه خدا انفاق کند میانه رو محسوب می شود.

ص: ۳۴

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۲۷. [۱]

۲- (۲) - تفسیر العیاشی: ۲۸۸/۲، [۲] ذیل آیه ۲۶ سوره اسراء؛ تفسیر الصافی: ۱۸۸/۳، [۳] ذیل آیه ۲۶ سوره اسراء.

۲۴ - شیطان موجودی است که نهایت کبر در او قرار دارد، و محض همین خصلت خطرناک بود که از اطاعت فرمان حق نسبت به سجدهٔ آدم سرپیچی کرد.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا ابْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (۱)

پس فرشتگان همه با هم سجده کردند * مگر ابلیس که تکبر ورزید و از کافران شد .

مکر و کید شیطان

۲۵ - این موجود خطرناک در تمام زمینه ها نسبت به انسان دارای کید است ولی چون انسان در برنامهٔ طاعت و تقوا پشتیبانی همانند حق دارد، کید او ضعیف است، و با کمترین توجهی به حضرت حق و روز قیامت و عاقبت کار می توان کید او را باطل ساخت.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (۲)

آنان که ایمان آورده اند، در راه خدا می جنگند؛ و کسانی که کافر شده اند، در راه طاغوت می جنگند. پس شما با یاران شیطان بجنگید که یقیناً نیرنگ و توطئهٔ شیطان [در برابر ارادهٔ خدا و پایداری شما] سست و بی پایه است.

ص: ۳۵

۱- (۱) - ص (۳۸) : ۷۳ - ۷۴.

۲- (۲) - نساء (۴) : ۷۶. [۱]

۲۶ - شیاطین برای ربودن انسان از منطقه رحمت حق، چنان فعالیت گسترده ای دارند که آدمی را همچون نگین انگشتر در میان گرفته و دور انسان می چرخند تا حدی که گویی کسی همانند آنان با انسان تماس ندارد، تنها چیزی که همانند یک حصن حصین می تواند انسان را از خطرات این مس کنندگان حفظ کند فقط و فقط تقواست.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۱)

به حق کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هرگاه وسوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه هایش نجات یابند].

«پرهیزکاران هنگامی که وسوسه های شیطانی، آنها را احاطه می کند، به یاد خدا و نعمت های بی پایانش، به یاد عواقب شوم گناه و مجازات دردناک خدا می افتند، در این هنگام ابرهای تیره و تاریک وسوسه از اطراف قلب آنها کنار می رود، و راه حق را به روشنی می بینند و انتخاب می کنند.

طائف به معنی طواف کننده است، گویا وسوسه های شیطانی همچون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند.

اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد، آنها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد، و گرنه سرانجام در برابر این وسوسه ها تسلیم می گردد.

اصولاً هر کس در هر مرحله ای از ایمان، و در هر سنّ و سال گهگاه گرفتار

ص: ۳۶

وسوسه های شیطانی می گردد، و گاه در خود احساس می کند که نیروی محرک شدیدی در درون جاننش آشکار شده و او را به سوی گناه دعوت می کند.

این وسوسه ها و تحریک ها در سنین جوانی بیشتر است، و در محیطهای آلوده همچون محیطهای امروز که مراکز فساد در آن فراوان، و آزادی نه به معنی حقیقی بلکه به شکل بی بند و باری همه جا را فرا گرفته، و دستگاه های تبلیغاتی غالباً در خدمت شیطان و وسوسه های شیطانی هستند فزون تر می باشد، تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرایطی، نخست فراهم ساختن سرمایه تقواست که در آیه به آن اشاره شده و سپس مراقبت و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا، یاد الطاف و نعمت های او، و مجازات های دردناک خطاکاران است.

در روایات و اخبار به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه های شیطان اشاره شده است.

حتی افراد بسیار با ایمان و دانشمند و با شخصیت همیشه در مقابل وسوسه های شیطانی احساس خطر می کردند، و از طریق مراقبت با آن می جنگیدند.

وسوسه های نفس و شیطان همانند میکرب های بیماری زا می باشد که در همه وجود دارد، ولی به دنبال بنیه های ضعیف و جسم های ناتوان می گردند، تا در آن جا نفوذ کنند، اما آنها که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند، این میکرب ها را از خود دفع می کنند.

جمله شریفه: فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ «به هنگام یاد خدا چشمشان بینا می شود و حق را می بینند».

اشاره به این حقیقت است که وسوسه های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می افکند، آن چنان که راه خدا را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسند، ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می بخشد، و قدرت شناخت واقعیت ها را به او می دهد، شناختی که نتیجه اش نجات از چنگال

مارد و مرید در قرآن

۲۷ و ۲۸ - قرآن مجید از این موجود خطرناک در آیاتی تعبیر به مارد و مرید فرموده، یعنی شیطان، عاصی و منافق و سرپیچ و شرور و خبیث است، و برشماست که تا لحظه آخر عمر از او در پرهیز باشید، و گرنه تمام این حالات جهنمی به شما هم سرایت خواهد کرد.

وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ» (۲)

و آن را از هر شیطان سرکشی حفظ کردیم .

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ» (۳)

و برخی از مردم اند که [همواره] بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] درباره خدا [با اصرار بر یک اعتقاد بی پایه] برخورد خصمانه و گفتگوی ستیزآمیز می کنند، و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند .

فراموشی یاد خدا

۲۹ - این موجود پرخطر، با ایجاد پیچ و خم های عجیب و غریب در زندگی، و آرایش هر نوع گناه در برابر دل، سعی می کند در باطن انسان نسبت به واقعیت ها به خصوص حضرت حق و قیامت در طاعت و عبادت و نبوت و امامت ایجاد نسیان و فراموشی کند، تا آدمی از سعادت دنیا و آخرت محروم شود.

ص: ۳۸

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۶۶/۷ - ۶۷، [۱] ذیل آیه ۲۰۱ سوره اعراف.

۲- (۲) - صافات (۳۷) : ۷. [۲]

۳- (۳) - حج (۲۲) : ۳. [۳]

اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَاَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللّٰهِ» (۱)

شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است .

وسوسه گری شیطان

۳۰- شیطان در وسوسه گری دستی توانا و پر قدرت دارد، او از پی وسوسه ها در قلب انسان، خیالات و هواها را تحریک و آدمی را از عرصه گاه حقیقت دور می کند، برای مبارزه با وسوسه او چاره ای جز پناه بردن به خدا به وسیله عبادت و طاعت نیست:

وَ اَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۲)

و اگر [وسوسه ای از سوی] شیطان ، تو را [به خشم بر مردم و ترکِ مهربانی و ملاطفت] تحریک کند ، به خدا پناه جوی ؛ زیرا خدا شنوا و داناست .

شیطان و خناس

۳۱- قرآن در مرحله ای دیگر از شیطان به عنوان خناس و وسوسه گر در سینه ها یاد می کند و می فرماید:

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ» (۳)

از زیان وسوسه گر کمین گرفته و پنهان * آن که همواره در سینه های مردم

ص: ۳۹

۱- (۱) - مجادله (۵۸) : ۱۹. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۲۰۰. [۲]

۳- (۳) - ناس (۱۱۴) : ۴ - ۶. [۳]

وسوسه می کند * از جنیان و آدمیان .

«اگر محیط درونی انسان با نور معرفت و ایمان روشن باشد، و در پناه ربوبیت رب و تصرف او و تقوا درآید، و قوا و فرشتگان الهام بخش به خیر و صلاح راههای نفوذ و وسوسه های شرانگیز را ببندند، آن وسوسه گر خناس به عقب برمی گردد و در کمین می ماند تا به چه صورتی و از چه مجرای و با چگونه وسوسه ای پیش آید، و در انتظار آن است که انگیزه های هواها و شهوات و کبر و حسد و دیگر خوی های پست محیط درونی را، تاریک و مشوش گردانند، تا سربرآرد و بر قوا و انگیزه های خیر بتازد و عقل را تیره سازد، و فرمان اراده را به دست گیرد و برای پیشبرد شر و انجام هر گونه گناه، جلوی بینش و عاقبت اندیشی را می بندد، و شبهه و عذرهای پیش می آورد و شوق ها و آرزوها و امیدهای کاذب و پست برمی انگیزد.

و اگر نور ایمان پرتو افکند و هوشیاری و پشیمانی از گناه پیش آمد، باز خود را پنهان می نماید و برای یورش و وسوسه از طریق دیگر آماده می شود، مانند میکرب هایی که در پیرامون و لابه لای نسوج بدن کمین کرده یا در حال کمین هستند تا اگر جراحی در بدن پدید آید و یا دستگاه های اصلی آن مختل گردد و قوای دفاعی خون ناتوان شود، در آن رخنه نمایند و از میان نسوج سربر آرند و پیش روند.

فعل یوسوس ، وسوسه مستمر را می رساند، صدر جای قلب و محل بروز عواطف و انگیزه ها است.

امواج وسوسه ها و الهامات و انگیزه های گوناگون و متضاد، در این محل تلاقی می نمایند و هر یک از اندیشه و خواست انسان را به سوی خود می کشند.

و چون انسان پیوسته اثرپذیر و در معرض وسوسه ها و الهامات می باشد، نباید خود منشأ اصلی و انگیزنده این واردات و آثار باشد، و چون اینها حادثند، باید علل و اسباب محدثه ای داشته باشند، و چون متضادند باید علل و اسباب آنها مبادی مختلفی باشند که بعضی خود ذاتاً خیر و منشأ خیرات و بعضی شر و منشأ شرور می باشند، آن که مبدأ خیر است «فرشته» نامیده شده، و مبدأ شر «شیطان خناس»

است.

آن حال تردیدی که برای انسان هنگام مواجه شدن با گناه و حرام لذت انگیز یا ثواب و واجب مشقت آور پیش می آید، نموداری از این جواذب متضاد درونی است، در این حال احساس می شود که عاملی انسان را به سوی زشتی و گناه و ترک واجب می کشاند، و عامل دیگری از آن باز می دارد.

بیشتر مردم با آن که پیوسته در معرض تأثیر و جواذب این عوامل می باشند، یا یکسر از آنها غافلند، یا چون محکوم حواسند آنها را معلول انگیزه های حسی و یا قوای نفسانی می پندارند، فقط در روشنی ایمان و معارف عالیه و هدایت قرآن می توان این عوامل و آثار و تحریکات آنها را شناخت و هوشیار آنها بود، و در پناه «رب الناس» و «ملک الناس» و «اله الناس»، می توان راه نفوذ و وسوسه ها را بست و دریچه انوار الهامات را گشود.» (۱)

شیطان و وعده فقر در انفاق

۳۲ - شیطان وقتی که انسان می خواهد با مال و منالش در راه خدا خرج کند، به او وعده فقر می دهد، و از این راه او را در وحشت می اندازد، تا صفت بخل در او تحریک شود و از انفاق باز ایستد.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲)

شیطان ، شما را [به هنگام انفاق مال با ارزش] از تهیدستی و فقر می ترساند ، و شما را به کار زشت [چون بخل و خودداری از زکات و صدقات] امر می کند ، و خدا شما را از سوی خود وعده آمرزش و فزونی رزق می دهد ؛

ص: ۴۱

۱- (۱) - تفسیر پرتوی از قرآن: ۳۱۴/۴، [۱] ذیل آیه ۴ سوره ناس.

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۶۸. [۲]

و خدا بسیار عطا کننده و داناست .

سعی کنیم وعده های دروغ شیطان در برابر وعده های صحیح و استوار حضرت حق در ما اثر نگذارد، و به این معنا توجه داشته باشیم که انفاق اگر چه در ظاهر از مال ما می کاهد ولی در باطن امر، رحمت الهی و جنت ابدی جای آن را می گیرد.

همزات شیطان

۳۳ - شیطان این منبع شر و آلودگی به فرموده قرآن مجید دارای همزات است.

همزات جمع همزه به معنای دفع و تحریک با شدت است. تمام شیطان های پنهان و آشکار این خباثت را دارند که هر نوع وسوسه را در قلب بیاندازند و انسان را از حق دور کنند.

همزات به قدری خطرناک است که حضرت حق در قرآن مجید به رسول اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿١﴾

و بگو: پروردگارا! از وسوسه های شیطان ها به تو پناه می آورم .

آنگاه که به رسول اسلام با آن همه قوت و قدرت روحی می فرمایند از وساوس شیطان به حضرت رب پناه ببر تکلیف امثال ما ضعیفان روشن است.

با توجه به سی و سه آیه ای که نشانگر اوصاف و اعمال شیطان بود، امام علیه السلام در کمال خضوع و خشوع به پیشگاه حضرت رب العزه عرضه می دارد:

خداوندا! به تو پناه می بریم از وسوسه های شیطان رجیم و فریب هایش و از اعتماد به هوس های باطل و وعده ها و نویدها و فتنه انگیزی ها و دام هایش، و از این که در گمراه کردن ما از طاعت تو، و بی آبرو کردنمان به وسیله معصیت به طمع

ص: ۴۲

افتد. یا این که چیزی که پیش ما نیکو جلوه دهد در نظرمان نیکو آید، و یا چیزی که به ما ناپسند نشان دهد بر ما گران آید. الهی! او را به وسیله عبادت از ما بران، و با پایداری و استقامت در محبت او را سرافکننده ساز، و میان ما و او حجابی قرار ده که آن را ندرد، و سدّ نیرومندی که آن را نشکافد.

امام علیه السلام در فرازهای اول دعا مغلوب شدن شیطان را در عبادت، محبت و عشق حق، رحمت الهیه و تقوا می داند: زمانی که اوقات انسان به عبادات و فرائض فردی و خانوادگی و اجتماعی پر شود، و قلب مرکز جوشش عشق حق گردد، و رحمت الهی بین انسان و نفس اماره که ابزار شیطان برای گمراه کردن انسان است ستر و حجاب شود، و آدمی پشت سدّ تقوای الهی قرار گیرد، راه نفوذی برای شیطان جهت دسترسی به انسان نخواهد ماند.

ای دلیل راه گم شد راه من آه بر این نفس شهوت خواه من
نفس طغیان کرده از راه خدا جان و دل بنموده از جانان جدا
قوت از کف رفت و دستم بسته شد از گنه یاران روانم خسته شد
شعله عمرم شود کم کم خموش می رود از سر مرا این عقل و هوش
رهزن دین طرد حق دیو رجیم پهن کرده بهر من خوان حمیم
کویکی آدم که گیرد دست من بازگرداند دوباره هست من
شیت یا رب در کجا دارد مقام تا مرا از جام حق ریزد به کام
این چه طوفانست برخیزد ز روح خود نجاتم کشتی نوح است نوح
هست ادریسم دلیل راه عشق بر نمی آید زمن جز آه عشق
گر دهد آن خضرم از آب حیات می رهد روحم ز گرداب ممات
صالحا بنگر مرا در درد و غم از روانم برطرف بنما الم

آتشی افروخت دشمن سوی من شعله اش بگداخت جان و روی من

ای خلیل حق بشارتها کجاست ای که دارویت به هر دردی شفاست

سرد کن بهر خدا از من شرر تا از این غم دیده برگرددخطر

گر سخن با من بگوید آن کلیم می کند حقم عطا قلب سلیم

پیر کنعان دیده ام گریان چراست این همه غم بر دل و جان از کجاست

ای گهر از دیدگانم شو روان تا دهی صیقل تو زنگ قلب و جان

یوسف ای بزم محبت را تو شمع کن پریشان خاطر من را تو جمع

ای دم عیسی روانم زنده کن مرده ام جانا مرا پاینده کن

ای حبیب حق امید من رسول ای حیات عالم ای سرّ عقول

ای سرافراز شبستان صفا ای گل باغ فضیلت از وفا

شان تو لولاک و آیات مجید واصف تو حضرت رب حمید

رحم آخر بر دل زارم کنید از جهالت باز بیدارم کنید

این منم مسکین زره وامانده ام کاروان رفتست و من جا مانده ام

(مؤلف)

ص: ۴۴

[«۴» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاشْغَلْهُ عَنَّا بِيَعُضِ أَعْدَائِكَ وَاعْصِمْنَا مِنْهُ بِحُسْنِ رِعَايَتِكَ وَاكْفِنَا خَيْرَهُ وَوَلْنَا ظَهْرَهُ وَاقْطَعْ عَنَّا
 إِثْرَهُ «۵» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَامْتِنْنَا مِنَ الْهُدَى بِمِثْلِ ضَمَلَاتِهِ وَزَوِّدْنَا مِنَ التَّقْوَى ضِدَّ غَوَايَتِهِ وَاسْئَلْكَ بِنَا مِنَ التُّقَى
 خِلَافَ سَبِيلِهِ مِنَ الرَّدَى «۶» اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ لَهُ فِي قُلُوبِنَا مَدْخَلَ وَلَا تُوَطِّنْ لَهُ فِيمَا لَمَدَيْنَا مَنَزَلًا «۷» اللَّهُمَّ وَمَا سَوَّلَ لَنَا مِنْ بَاطِلٍ
 فَعَرَّفْنَاهُ وَإِذَا عَرَفْتَنَاهُ فَفَنَاهُ وَبَصَّرْنَا مَا نُكَأْتُهُ بِهِ وَآلِهْمَنَا مَا نُعَدُّهُ لَهُ وَآيِقْظُنَا عَنْ سِنَنِ الْغَفْلَةِ بِالرُّكُونِ إِلَيْهِ وَأَحْسِنْ بِتَوْفِيقِكَ عَوْنَنَا
 عَلَيْهِ «۸» اللَّهُمَّ وَاشْرِبْ قُلُوبَنَا إِنكَارَ عَمَلِهِ وَالطُّفَّ لَنَا فِي نَقْضِ حِيلِهِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و شیطان را با سرگرم شدن به برخی دشمنانت از ما منصرف کن و ما را به رعایت
 نیکویت از او حفظ فرما، و از خیانت و نیرنگش کفایت کن و رویش را از ما برگردان، و ردّ پایش را از ما قطع کن. خدایا! بر
 محمد و آلش درود فرست، و ما را از هدایتی که در دوام و پابرجایی مانند گمراهی او باشد، بهره مند ساز، و ما را در برابر بی
 راهی او، توشه تقوا کرامت فرما، و خلاف راه هلاکت بار او، ما را به مسیر تقوا رهنمون باش.

خدایا! برای او در دل های ما راه وارد شدن قرار مده، و در شئون زندگی ما برای او جایگاه اقامت فراهم نکن. خدایا! ما را به آنچه که از باطل در نظرمان بیاراید، آگاه ساز، و چون آگاهمان کردی، از آن نگاهمان دار و ما را به زمینه های چاره جویی در برابر او بینا گردان، و آنچه را که باید علیه او آماده کنیم، به ما الهام کن، و ما را از خواب غفلتی که سبب گرایش به اوست بیدار فرما، و یاری دادن ما را در جنگ با او، به توفیق نیکوگردان.

خدایا! دل های ما را از رد کردن و انکار عملش سرشار ساز، و به ما برای درهم شکستن حیل اش لطف فرما.

عاقبت دوستی با شیطان

حضرت زین العابدین علیه السلام در مناجاتی به پیشگاه حضرت حق عرضه می دارد:

إلهی اشکو الیک عدواً یضلنی، و شیطاناً یغوینی، قد ملأ بالوسواسِ صدري، و احاطت هواجسه بقلبی، یعاضد لی الهوی، و یزین لی حبّ الدنیا، و یحول بینی و بین الطاعة و الزلفی. (۱)

خداوندا! به تو شکایت می آورم از دشمنی که مرا به ضلالت می کشد، و شیطانی که مرا به گمراهی می برد، سینه ام را به وسواس پر کرده، و دلم را از صداهای پنهانش در احاطه خود گرفته، هوای نفس را در این راه برای به هلاکت انداختن من به یاری گرفته، عشق به مادیات را در برابرم آرایش داده، و بین من و طاعت و سعادت فاصله شده است.

اوصاف و اعمال شیطان و راه مبارزه با او و استعاذه به حضرت حق با اسلحه عبادت و محبت و رحمت و تقوا یعنی خویشتن داری و پرهیز از گناه میسر است.

ص: ۴۶

کسی که در این صحنه با عظمت حیات، و با بودن این همه وسایل سعادت و خوشبختی، خود را از ولایت حضرت رب و انبیا و امامان معصوم، به خاطر دو روز زود گذر دنیا و لذات و شهوات آن محروم سازد، و سرپرستی و هدایت آنان را قبول نکند، و به جای آن زیر چتر ولایت شیطان برود که البته تنها ماندن از خدا و انبیا و امامان و کثرت گناه، قهراً انسان را در سایه شوم ولایت و دوستی شیطان برده و آدمی را مستحق عذاب شدید الهی در قیامت خواهد کرد، و از نور عقل و عدل و ایمان و آخرت و رحمت الهی به ظلمت جهل و ظلم و بی اعتقادی و مادیت و لعنت ابدی سوق خواهد داد.

در این زمینه به دو آیه از آیات قرآن توجه کنید:

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١﴾

بر آن شیطان، لازم و مقرر شده است که هر کس که او را به سرپرستی و دوستی خود گیرد، حتماً او گمراهش می کند، و به آتش سوزنده راهنمایی اش می نماید.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢﴾

و کسانی که کافر شدند، سرپرستان آنان طغیان گراند که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون می برند؛ آنان اهل آتش اند و قطعاً در آن جا جاودانه اند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

الْفِتْنُ ثَلَاثٌ: حُبُّ النَّسَاءِ وَهُوَ سَيْفُ الشَّيْطَانِ، وَشُرْبُ الْخَمْرِ وَهُوَ فَحٌّ

ص: ۴۷

۱- (۱) - حج (۲۲) : ۴. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۵۷. [۲]

الشَّيْطَانِ، وَ حُبِّ الدِّينَارِ وَ الدَّرْهَمِ وَ هُوَ سَهْمُ الشَّيْطَانِ. (۱)

فتنه ها سه چیز است: عشق بی حد به زنان که انسان را تبدیل به حیوان شهوت ران می کند، و آن شمشیر شیطان است. خوردن شراب که دام و تله و تور و قفس شیطان است. و عشق مفرط به دینار و درهم و طلا و نقره که انسان را برده و بنده ثروت کند و آن تیر شیطان به قلب و جان آدمی است.

از ابن عباس روایت شده:

ما خَالَفَ الْقُرْآنَ فَهُوَ مِنْ خُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ. (۲)

آنچه در زندگانی مخالف قرآن مجید است آن را از گام های شیطان به حساب بیاورید.

بندگی شیطان، خلاف عهد انسان با خدا

اشاره

نظام خلقت انسان که نظام احسن تقویمی است، و عقل و شعور او، و این همه نعمت ظاهری و باطنی که از باب رحمت حق به انسان عنایت شده، نشانگر این حقیقت است که انسان متعهد به عبادت حق است، متعهد به عهد تکوینی و متعهد به عهد تشریحی.

پس اگر عبادت حضرت حق را رها کند و در گردونه عبادت و پیروی شیطان قرار گیرد، خلاف عهد تکوین و تشریح نموده، و به خیانت بزرگی دست زده است!!

در عبادت خدا سعادت دنیا و آخرت به دست می آید، و در عبادت شیطان شقاوت ابدی نصیب انسان می شود.

در عبادت خدا، خشنودی حق و بهشت ابد و کرامت و شخصیت به انسان

ص: ۴۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۷/۲، باب ۱۵، حدیث ۴؛ [۱] الخصال: ۱۱۳/۱، حدیث ۹۱.

۲- (۲) - الدر المنثور: ۱۶۷/۱؛ [۲] فتح القدير: ۱۶۸/۱. [۳]

اضافه می شود، و در اطاعت از شیطان تمام خدا داده ها از دست می رود، و جز فقر و بدبختی و تیره روزی و تهیدستی چیزی در بساط حیات باقی نمی ماند.

خداوند بزرگ در روز قیامت بندگان و بردگان و مطیعان شیطان را مورد سرزنش و ملامت قرار می دهد و به آنان این چنین نهیب سخت می زند:

وَ اِمْتَاذُوا الْيَوْمَ اِيَّهَا الْمُجْرِمُونَ * اَلَمْ اَعْهَدُ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١﴾

و [ندا آید :] ای گناهکاران ! امروز [از صف نیکان] جدا شوید . * ای فرزندان آدم ! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را مپرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست ؟

در تفسیر نمونه آمده است:

«جدا شوید امروز ای گناهکاران، شما بودید که در دنیا خود را در صفوف مؤمنان جا زده بودید و گاه به رنگ آنان در می آمدید، و از حیثیت و اعتبارشان استفاده می کردید، امروز صفوف خود را از آنها جدا سازید، و در چهره اصلی خود ظاهر شوید.

آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را پرستش و اطاعت نکنید که او دشمن آشکار شماست.

این عهد و پیمان الهی از طرق مختلف از انسان گرفته شده و بارها این معنی را به او گوشزد کرده است.

نخست آن روز که فرزندان آدم در زمین نشو و نما کردند، این خطاب به آنها شد:

يَا بَنِي اٰدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا اَخْرَجَ اَبْوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا اِنَّهٗ يَرِيكُمْ هُوَ وَ قَبِيلَهُ مِّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ اَنَا جَعَلْنَا

ص: ۴۹

الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (۱)

ای فرزندان آدم! شیطان، شما را نفریبد چنانکه پدر و مادرتان را [با فریبکاریش] از بهشت بیرون کرد، لباسشان را از اندامشان بر می کشید تا شرمگاهشان را به آنان بنمایاند، او و دار و دسته اش شما را از آن جا که شما آنان را نمی بینید می بینند، ما شیاطین را سرپرست و یاران کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.

سپس همین اخطار به طور مکرر بر زبان رسولان الهی جاری شد، چنانکه فرموده است:

وَ لَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (۲)

و شیطان شما را [از راه راست] باز ندارد، بی تردید او برای شما دشمنی آشکار است.

در سوره بقره است:

وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (۳)

و از گام های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

از سوی دیگر این پیمان در عالم تکوین به زبان اعطای عقل به انسان نیز گرفته شده است، چرا که دلایل عقلی به روشنی گواهی می دهد انسان نباید فرمان کسی را اطاعت کند که از روز نخست کمر به دشمنی او بسته، او را از بهشت بیرون کرده و سوگند به اغوای فرزندانش خورده است.

و دیگر با سرشت و فطرت الهی همه انسان ها بر توحید، و انحصار اطاعت برای

ص: ۵۰

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۲۷. [۱]

۲- (۲) - زخرف (۴۳) : ۶۲. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۱۶۸. [۳]

ذات پاک پروردگار، نیز این پیمان از انسان گرفته شده است، و به این ترتیب نه با یک زبان که با چندین زبان این توصیه الهی تحقق یافته و این عهد و پیمان سرنوشت ساز امضا شده است.

عبادت در جمله لا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ به معنی اطاعت است؛ زیرا عبادت همیشه به معنی پرستش و رکوع و سجود نمی آید، بلکه یکی از صورت های آن همان اطاعت کردن است.

فرعون و اطرافیان بعد از مبعوث شدن موسی و هارون گفتند:

أَتَوْمُنْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ» (۱)

آیا به دو بشری که مانند خودمان هستند ایمان بیاوریم در حالی که قوم [و قبیله] آن دو بردگان ما هستند؟

و در سوره توبه آمده است:

اتَّخَذُوا اٰخْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَزْبَابًا مِّنْ دُونِ اللّٰهِ وَ الْمَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا امْرُؤًا اَلَّا لِيَعْبُدُوا الهَا وَاِحْدًا اِلَّا هُوَ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ» (۲)

آنان دانشمندان و راهبانان و مسیح پسر مریم را به جای خدا به خدایی گرفتند؛ در حالی که مأمور نبودند مگر این که معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست پرستند؛ منزّه و پاک است از آنچه شریک او قرار می دهند.

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام در ذیل این آیه آمده است:

أَمَّا وَ اللّٰهُ مَا دَعَوْهُمْ اِلَىٰ عِبَادَةِ اَنْفُسِهِمْ، وَ لَوَدَعَوْهُمْ مَا اجَابُوهُمْ وَ لَكِنْ اَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالَ فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُوْنَ. (۳)

ص: ۵۱

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۴۷. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۳۱. [۲]

۳- (۳) - الکافی: ۵۳/۱؛ حدیث ۱؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۲۴/۲۷، باب ۱۰، حدیث ۳۳۳۸۲. [۴]

به خدا سوگند دانشمندان و راهبان، ملت یهود و نصاری را به عبادت خویشتن دعوت نکردند، و اگر دعوت می کردند هرگز یهود و نصاری دعوتشان را اجابت نمی نمودند، ولی آنها حرامی را برای ایشان حلال و حلالی را حرام کردند، و آنهاپذیرا شدند و به این ترتیب بدون توجه آنان را پرستش کردند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ اطَاعَ رَجُلًا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَهُ. (۱)

کسی که انسانی را در معصیت پروردگار اطاعت کند او را پرستش کرده است.

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام است:

مَنْ اضْغَبِيَ إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ، وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ. (۲)

کسی که به سخن گوئی گوش فرا دهد و سخنش را بپذیرد او را پرستش کرده، اگر ناطق حکم خدا را می گوید پرستش خدا کرده، و اگر از طرف شیطان سخن می گوید پرستش شیطان کرده است. (۳)

عبادت کنندگان شیطان در کلام امام علی علیه السلام

مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره پیروان و عبادت کنندگان شیطان می فرماید:

ص: ۵۲

۱- (۱) - الکافی: ۳۹۸/۲، حدیث ۸؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۲۷/۲۷، باب ۱۰، حدیث ۳۳۳۸۹. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۴۳۴/۶، حدیث ۲۴؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۱۷/۱۷، باب ۱۰۱، حدیث ۲۲۶۴۵. [۴]

۳- (۳) - تفسیر نمونه: ۴۲۳/۱۸ - ۴۲۶، [۵] ذیل آیه ۵۹ و ۶۰ سوره یس.

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِمُرِهِمْ مَلَكَاً، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ اشْرَاكاً، فَبَاطِئٌ وَفَرَّخٌ فِي صُدُورِهِمْ، وَدَبٌّ وَدَرَجٌ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَ نَطَقَ بِالسِّنْتِهِمْ، فَزَكَبَ بِهِمُ الزَّلَّلَ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ، فِعْلٌ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ. (۱)

شیطان را ملاک و پشتوانه زندگی خود گرفتند، او هم از آنان به عنوان دام استفاده کرده، در درونشان لانه کرد، و در دامشان پرورش یافت، چشمشان در دیدن چشم شیطان، و زبانشان در گفتن زبان شیطان شد، بر مرکب لغزش ها سوارشان کرد، و امور فاسد را در دیدگانشان جلوه داد، کارشان کار کسی است که شیطان او را شریک سلطنت خود قرار داده و با زبان او به یاهو سرایی برخاسته است.

و نیز می فرماید:

وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ، يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرْكَبَهَا، وَ يَمْنِيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا، حَتَّى تَهْجُمَ مَيِّتُهُ عَلَيْهِ اغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا. (۲)

شیطان موکل آدمی است که معصیتش را در نظرش می آراید تا مرتکب آن شود، و توبه را به صورت آرزو برای آینده جلوه می دهد تا آن را به تأخیر افکند، تا مرگ بر آدمی بتازد زمانی که نسبت به آن غافل تر از هر چیز باشد.

در فرازی دیگر می فرماید:

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْتَنِي لَكُمْ طُرُقَهُ، وَ يُرِيدُ أَنْ يَحِلَّ دِينَكُمْ عُقْمَةً عُقْمَةً، وَ يُعْطِيكُمْ بِالْجَمَاعَةِ، وَ بِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ، فَاصْبِرُوا عَنِ نَزَاغَاتِهِ وَ نَفَاتِهِ، وَ اقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أهدَاها إِلَيْكُمْ، وَ اعْقِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ. (۳)

ص: ۵۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۷. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۶۳. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۲۰. [۳]

بدون شك شیطان راههای خود را برای شما هموار می کند، و می خواهد گره های محکم دینتان را از پی هم باز کند، و به جای اتفاق، پراکندگی ایجاد نماید، و از پراکندگی فتنه به پا کند، از وساوس و افساد او روی بگردانید، و از آنان که پند و خیرخواهی به شما هدیه می دهند پذیرش داشته باشید، و آن را محکم بر خود ببندید.

شیطان، دشمن قسم خورده انسان

اشاره

او پس از آن که از اطاعت حق نسبت به سجده آدم سرپیچی کرد، و مورد غضب و لعنت و رجم حضرت ربّ قرار گرفت در پیشگاه خداوند از باب لجبازی با خدا و حسادت نسبت به آدم و فرزندانش قسم یاد کرد که تا روز قیامت به گمراه کردن انسان ها به جز مخلصین از عباد خدا اقدام کند.

خداوند در آیات سوره اعراف و حجر و اسرا و ص (۱) از قسم خوردن شیطان برای گمراه کردن فرزندان آدم یاد می کند: در این زمینه به آیه شریفه سوره اعراف که از آیات دیگر مفصل تر، است توجه کنید:

قَالَ فِيمَا اغْوَيْتَنِي لَمَا قَعِدْتَنَّهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۲)

گفت: به سبب این که مرا به بیراهه و گمراهی انداختی، یقیناً بر سر راه راست تو [که رهروانش را به سعادت ابدی می رساند] در کمین آنان خواهم

ص: ۵۴

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۱۶ - ۱۷؛ حجر (۱۵) : ۳۹؛ اسرا (۱۷) : ۶۲؛ ص (۳۸) : ۸۲.

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۱۶ - ۱۷. [۱]

نشست . * سپس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از جانب چپشان بر آنان می تازم و [تا جایی آنان را دچار وسوسه و اغواگری می کنم که] بیشترشان را سپاس گزار نخواهی یافت .

او در ابتدای کلامش با کمال وقاحت و بی شرمی، گمراهی خود را به حضرت حق که رحمت بی نهایت است نسبت داد و در این زمینه مرتکب جنایت شد.

حضرت باقر علیه السلام در ذیل این آیه می فرماید:

ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ

مَعْنَاهُ: اهُونٌ عَلَيْهِمْ أَمْرَ الْآخِرَةِ، وَ مِنْ خَلْفِهِمْ

أَمْرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَالْبُخْلِ بِهَا عَنِ الْحَقِّقِ لِيَتَّبِقِيَ لَوَرَثَتِهِمْ، وَ عَنِ إِيْمَانِهِمْ

أَفْسِدُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ بِتَرْيِينِ الضَّلَالَةِ وَ تَحْسِينِ الشُّبُهَةِ، وَ عَنِ شَمَائِلِهِمْ

بِتَحْسِيبِ اللَّذَاتِ إِلَيْهِمْ وَ تَغْلِيبِ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِهِمْ. (۱)

منظور از آمدن شیطان به سراغ انسان از پیش رو ساده جلوه دادن آخرت در نظر آدمی است، تا جائی که برای آبادی عالم آخرت کاری انجام ندهد.

و منظور از پشت سر این است که آنان را به جمع آوری مال و ثروت و بخل ورزی از پرداخت حقوق واجب و باقی گذاردن درهم و دینار برای ورثه سوق می دهد.

و مقصود از طرف راست، ضایع کردن امور معنوی است به وسیله ایجاد شک و تردید و شبهات، و آرایش دادن امور ضلالت و گمراهی در نظر اولاد آدم است. و طرف چپ جلوه دادن لذات مادی و شهوات در برابر انسان است.

با این چهار برنامه وضع انسان به گونه ای شود که تمام نعمت های الهی به دست او، در مسیر غلط قرار گیرد، و از دایره شکر که عالی ترین خصلت است خارج گردد.

الهی! راه دور، ایمان ضعیف، دشمن بسیار، عمل اندک، اخلاق فاسد، قلب رنجور، سینه تنگ، دست خالی است.

ص: ۵۵

الهی! اگر لطف و عنایت و کرم و رحمتت دست ما را نگیرد، به چاه هلاکت درافتیم.

الهی! با قدرتت دشمن را از ما بران، دست ما را به دامن رضا و خشنودی خود رسان.

الهی ده اثر بر اشک و آهم تو باش اندر همه حالی پناهم

مهیا ساز اسباب نجاتم ده از مهر علی بر کف براتم

مبر دستم از این شاخ ولایت به توحیدم ده آن سان استقامت

که اصل و فرع و نخل و برگ و بارم یک آید در نظر از صد هزارم

مرا در بندگی ثابت قدم کن کریم از کرم بر ما کرم کن

در هر صورت مواظب باشیم ابلیس و جنود او بر ما ولایت و حکومت پیدا نکنند که قبول این ولایت مساوی با خسران و زیان و ضرر جبران ناپذیر است.

وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (۱)

و هر کس شیطان را به جای خدا سرپرست و یار خود گیرد، مسلماً به زیان آشکاری دچار شده است.

شیطان در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید:

يَقُولُ ابْلِيسُ لِجُنُودِهِ: الْقُوا بَيْنَهُمُ الْحَسَدَ وَ الْبَغْيَ فَإِنَّهُمَا يَعْدِلَانِ عِنْدَ اللَّهِ الشُّرَكَ. (۲)

ص: ۵۶

۱- (۱) - نساء (۴) : ۱۱۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۷۸/۷۲، باب ۷۰، حدیث ۱۷؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۸/۱۶، باب ۷۴، حدیث ۲۰۹۱۴. [۳]

ابلیس به لشکرش می گوید مردم را دچار حسد و تجاوز کنید که بار سنگین این دو گناه در نزد خداوند مساوی شرک است.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

قَالَ ابْلِيسُ: حَمْسُهُ لَيْسَ لِي فِيهِنَّ حِيلَةٌ وَ سَائِرُ النَّاسِ فِي قَبْضَتِي: مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ عَنِ تَيْبِهِ صَادِقَةً وَ اتَّكَلَّ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، وَمَنْ كَثُرَ تَسْبِيحُهُ فِي لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ، وَ مَنْ رَضِيَ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ مَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ، وَ مَنْ لَمْ يَجْزَعْ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى تُصِيبَهُ، وَ مَنْ رَضِيَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ لَمْ يَهْتَمَّ لِرِزْقِهِ. (۱)

شیطان گوید: پنج کس اند که در آنها برایم چاره نیست؛ زیرا آن پنج چیز حصن محکم الهی است که هر کس در آن است به او دسترسی ندارم، و دیگر مردم در سایه ولایت و حکومت منند.

کسی که با نیتی راستین به خدا متوسل شود و در تمام امورش به جناب او تکیه کند، کسی که تسبیحش در شب و روز فراوان باشد، و آن که آنچه برای خود رضایت می دهد برای برادر مؤمنش رضایت دهد، و هر که در مصیبت جزع نکند، و آن که به داده خدا در روزی خشنود باشد، و برای به دست آوردن آن خودکشی نکند.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

بَيْنَمَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ جَالِسٌ إِذْ أَقْبَلَ ابْلِيسُ، قَالَ لَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فَأَخْبَرَنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَدْبَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ، فَقَالَ: إِذَا اعْجَبْتَهُ نَفْسُهُ، وَ اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ، وَ صَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ. (۲)

ص: ۵۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۸/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۳۲؛ [۱] الخصال: ۲۸۵/۱، حدیث ۳۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۷/۶۹، باب ۱۱۷، حدیث ۲۸؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۳۷/۱، باب ۲۱، حدیث ۱۹۷. [۳]

موسی نشسته بود، ابلیس نزد او آمد، موسی به او فرمود: مرا آگاه کن از گناهی که وقتی انسان مرتکب می شود به او چیره می گردی، پاسخ داد: وقتی دچار خود بزرگ بینی شود، و عمل نیکش را زیاد ببیند، و گناه در نظرش کوچک آید.

آثار ولایت شیطان آن قدر زیاد است که شمردن و توضیحش کتاب مستقلى می طلبد، به همین خاطر در هر فصلی به گوشه ای ناچیز از جنایات او اشاره می کنم، تا عبرتی برای جامعه جهانی باشد.

شیطان در دادگاه الهی با پیروانش

کسانی که تصوّر می کنند در قیامت تمام گناهان خود را به گردن شیطان می اندازند، و خود را در پیشگاه حق معذور نشان می دهند، و خداوند هم عذر آنان را می پذیرد، تصوّر باطل و بی جایی دارند، چرا که برای شیطان در برابر اراده و اختیار انسان تسلطی نیست، انسان با کمال قدرت می تواند با شیطان مخالفت کند و نسبت به او کفر بورزد، و او در دادگاه عدل الهی همین معنا را به رخ گناهکاران و عاصیان می کشد و عذر آنان را در پیشگاه حق، عذری باطل و پوچ می نمایاند.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَوَلُّوا أُنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱)

و شیطان [در قیامت] هنگامی که کار [محاسبه بندگان] پایان یافته [به

ص: ۵۸

پیروانش [می گوید : یقیناً خدا [نسبت به برپایی قیامت ، حساب بندگان ، پاداش و عذاب] به شما وعده حق داد ، و من به شما وعده دادم [که آنچه خدا وعده داده ، دروغ است ، ولی می بینید که وعده خدا تحقق یافت] و [من] در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم ، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود ، فقط شما را دعوت کردم [به دعوتی دروغ و بی پایه] و شما هم [بدون اندیشه و دقت دعوتم را] پذیرفتید ، پس سرزنشم نکنید ، بلکه خود را سرزنش کنید ، نه من فریادرس شمایم ، و نه شما فریادرس من ، بی تردید من نسبت به شرک و رزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و منکرم ؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است .

شیطان دردادگاه الهی به این ترتیب پاسخ دندان شکنی به همه کسانی که گناهان خویش را به گردن او می اندازند و او را عامل انحرافات خود می شمردند و به او لعنت می فرستند می دهد، و این طرز منطق عوامانه را که گروهی از گنهکاران برای تبرئه خویش دارند، می کوبد.

از آیه شریفه استفاده می شود برای شیطان نسبت به اراده و اختیار انسان تسلطی نیست، در هنگامی که گرفتار دعوت شیطان شدید با پناه بردن به خدا و یاد قیامت، و قرار گرفتن در عبادت و عمل صالح و کار خیر، با او مقابله کنید که در این جنگ و جهاد اکبر، حضرت حق پشتیبان شماست، و پیروزی شما بر این دشمن نابکار حتمی است.

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: الْإِخْبَرُ كُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ عَنْكُمْ كَمَا تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ، وَالصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ، وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْمُوازَرَةُ عَلَيَّ

الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعَانِ دَابِرَهُ، وَالْإِسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِينَهُ. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: شما را خبر ندهم به چیزی که اگر انجام دهید شیطان از شما فاصله می گیرد، چون فاصله مشرق از مغرب؟ گفتند: چرا فرمود: روزه رویش را سیاه می کند، صدقه پشتش را می شکند، دوستی برای خدا و همدستی با عمل صالح ریشه اش را قطع می نماید، و استغفار از گناه رگش را می زند.

اجرای برنامه های الهی، و عمل به دستورهای انبیا، و پیروی از آل محمد صلوات الله علیهم، و حرکت در صراط مستقیم، باعث شکست قطعی شیطان، در زمان حمله و هجوم به انسان است.

و افتادن در شهوات و لذات حرام، و بی پروایی در گناه عامل پیروزی این دشمن خطرناک بر انسان است.

حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه زیر می فرماید:

وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَهُمْ» (۲)

و با آنان [از راه سوق دادنشان به حرام] در اموال و [از طریق وسوسه کردنشان به زنا] در اولاد شریک شو، و به آنان وعده [دروغ] بده [که از قیامت، حسابرسی، بهشت و دوزخ خبری نیست] .

مَنْ لَمْ يُبَالِ مَا قَالَ وَ مَا قِيلَ فِيهِ فَهُوَ شَرِكُ شَيْطَانٍ، وَ مَنْ لَمْ يُبَالِ أَنْ يَرَاهُ النَّاسُ مُسِيئًا فَهُوَ شَرِكُ شَيْطَانٍ، وَ مَنْ اغْتَابَ إِخَاهُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ غَيْرِ تَرَوٍ

ص: ۶۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۰/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۳۹؛ [۱] تهذیب الاحکام: ۱۹۱/۴، باب ۴۶، حدیث ۶.

۲- (۲) - اسراء (۱۷): ۶۴. [۲]

بَيْنَهُمَا فَهُوَ شَرِيكٌ شَيْطَانٍ، وَ مَنْ شَغِفَ بِمَحَبَّتِهِ الْحَرَامَ وَ شَهَوَهُ الزَّانَا فَهُوَ شَرِيكٌ شَيْطَانٍ. (۱)

کسی که باک ندارد چه می گوید و درباره اش چه می گویند، شریک شیطان است. کسی که باک ندارد، مردم او را بدکار ببینند، شریک شیطان است و کسی که بدون عذر شرعی و خصومت فقهی و جدائی مجاز، از برادر مؤمنش غیبت کند، و آن که دل به محبت حرام و لذت زنا داده، شریک شیطان است.

میل به خوبی ها، و شوق عبادت و ذوق اطاعت، و آراستگی به حسنات باعث جلب رحمت حق و کمک حضرت ربّ العزّه به انسان، و شوق به حرام و ذوق به معصیت، و آلودگی به رذایل، علّت سلطه شیطان و شریک شدن او در زندگی انسان است.

ما می توانیم با روی آوردن به خدا از طریق ایمان و اخلاق و عمل صالح او را که دشمنی آشکار است از خود برانیم و از شرّش در دنیا و آخرت راحت شویم.

صفت هایی که در انسان ضرور است بدین سان در بروز و در ظهور است

حمیت، بزو تجرید و توکل ورع، استار سر عفو و تحمّل

وقار و کسر نفس و حلم و شفقت سخا و عدل باصمت است و همت

مروت، شکر و حزم و حسن گفتار سیاست با مکافاتست هشدار

ادب، انصاف و اخلاص و امانت رضا صدق و فنا صبر و صداقت

سهولت آدمیت مهر و تقوا ثبات و جدّ و جهد است و تولاّ

تواضع، علم و حکمت با شهامت صلّه ارحام آنگه دان قناعت

علو همت گر رهبر آید عبادت با کرامت همسر آید

نباشد گر بدین اوصاف همسر نه انسان بل ز حیوانست کمتر

ص: ۶۱

۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۱۸۳/۳، [۱] ذیل آیه ۱۷ سوره اسراء؛ بحار الأنوار: ۳۵۶/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۶۶؛ [۲] الخصال:

۲۱۶/۱، حدیث ۴۰.

«آنچه در نظام آفرینش بهره ای از هستی دارد، و جنبه وجودی برای او می باشد، آفریده خدا و خیر و رحمت است. ولی هر چه نقص است نظیر زشتی و نازیبایی جنبه فقدان و عدمی و کمبود و نارسایی داشته که نتوانسته فیض را از الله دریافت کند.

یک اصل است که این قبیل نقص ها به خدا بر نمی گردد، چون جنبه هستی و وجودی ندارد.

شیطان در جهان آفرینش یک موجود است، و وجود او در کل نظام هستی خیر و رحمت است، کار او که برای آن کار آفریده شده است خیر و رحمت است، چنانکه وجود فرشته در نظام خلقت خیر و رحمت است.

کار شیطان جز وسوسه و دعوت به بدی نیست، ولی وسوسه و دعوت به بدی برای انسانی که باید با نبرد در جهاد اکبر پیروز شود، خیر و رحمت است.

اگر گناه در عالم نمی بود، اگر دعوت به گناه نمی بود، اگر وسوسه به گناه نمی بود، فقط و فقط راه صواب بود که در آن صورت ارج و ارزشی نبود، قهراً اطاعت هم نبود؛ زیرا اطاعت برای آن است که داعی و انگیزه ای ایجاد شود تا انسان میان راه صواب و گناه، راه معینی را طی کند.

اگر راه یک طرفه باشد و راه خلاف بسته باشد جایی برای تکلیف و دین باقی نمی ماند، لذا آنها که به گناه راه ندارند، برای آنها تکالیفی از قبیل دین، رسالت، شریعت و مانند آن نیست.

برای فرشته ها تکلیف نیست، رسالت و دستورالعملی نیست که با قوانین شرعی و اعتبار شرعی و امر اعتباری تنظیم شود.

چون انسان کمالش از راه افعال اختیاری اوست، و فعل اختیاری نیز دو بعدی است، یعنی هم راه بدی دارد، و هم راه خوبی، به عبارت دیگر راه راست و بیراهه

دارد، آن عاملی که در انسان ایجاد وسوسه و انحراف می کند وجودش در نظام آفرینش برکت است.

شیطان جز در حدّ دعوت سمتی ندارد، در مقابل شیطان فطرت و عقل، انسان را به فضیلت دعوت می کند.

برای تکمیل این دعوت، انبیایی هم مبعوث شده اند که آن فطرت را شکوفا و آن عقل را کامل کنند.

سود و زیان انسان را روشن و راه و چاه را برای او مقرر سازند.

این انسان در بین دو راه قرار گرفته، و دو عامل او را به سیر در این دو راه که یکی راه راست و یکی بیراهه است دعوت می کند، و اوست که در بین این دو راه ایستاده و مسؤول است.

در این جا انبیا او را هدایت می کنند، و عقل هم رهبری او را برعهده می گیرد، اگر او حرف عقل، ندای فطرت، رهبری دل و پیام پیام آوران الهی را شنید، آن لذت های زودگذر را رها کرد و در مسیر فضیلت افتاد و قدم برداشت، گذشته از آن که پاداش الهی در جهان حساب و قیامت نصیبش می شود، بعلاوه الطاف الهی نیز نصیبش خواهد شد، یعنی برای او امکانات سعادت بیشتر فراهم می شود، لذت و ارستگاری را بهتر می چشد، علاقه به کمال را بهتر احساس می کند و دلبستگی به تقوا در او بیشتر می شود و...

ولی اگر با سوء اختیار خود، نه به ندای دل و فطرت از درون جواب دهد، و نه به پیام انبیا از بیرون اعتنا کند، نه بیندیشد که مصلحت در چیست، بلکه شتابزده به دنبال شهوت یا غضب بیراهه رود، تا آن جا که زمان مهلت است او را مهلت می دهند، تا جایی که دیگر قابل الطاف الهی نباشد، در این صورت شیطان را بر او مسلط می کنند تا بیشتر در او ایجاد وسوسه کند، زشتی ها را برای او زیبا جلوه دهد، و خوبی ها را برای او بد بنماید و مانند آن.

این گمراهی کیفری است و خدای متعال کسی را در ابتدا گمراه نکرده و نمی کند، بلکه همه را هدایت فرموده است، این هدایت، هدایت ابتدایی است، اگر کسی به راه فضیلت بیاید، گذشته از آن هدایت ابتدائی به عنوان پاداش، هدایت ثانوی نصیبش می شود، ولی اگر کسی با اراده به بیراهه برود و از الطاف الهی بی نصیب بماند خدای متعال او را گمراه می کند.

وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (۱)

و جز فاسقان را به آن گمراه نمی کند.

خدا به عنوان کیفر، یک بندهٔ تبهکار را گمراه می کند نه به آن حد که او مجبور به انحراف بشود، بلکه باز هم اختیار باقی است، هم فطرت و ندای خفقان گرفتهٔ درونی، او را به فضیلت دعوت می کند و هم پیام انبیا به گوشش می رسد.

این چنین نیست که خدا انسان تبهکار را گمراه کند، یعنی او را مجبور به عصیان نماید، بلکه تا زنده است اختیار دارد.

شیطان مانند سگ شکاری است، یعنی فقط برای پارس کردن است، تا معلوم شود چه کسی راه بلد است و چه کسی از بیراهه آمده، و اگر کسی عمداً بیراهه رفت این سگ شکاری او را تعقیب می کند و احیاناً می گزد. راه درمان و معالجه نیز هست، تا زنده است راه درمان و راه برگشت و توبه و انابه و تکامل هست.

چه این که اگر در راه فضیلت حرکت کرد، فرشته ها به او کمک می کنند، البته نه به آن حد که او را مجبور به اطاعت کنند، بلکه تا زنده است راه گناه باز است، و احتمال خطر دگرگونی می رود.

بنابراین انسان تا زنده است مختار است، اگر مسیر فضیلت را طی می کند از توفیقات الهی بیشتر برخوردار و بهره مند می گردد، ولی اگر از روی قصد به بیراهه

ص: ۶۴

برود از الطاف الهی بی نصیب می ماند و شیطان بر او مسلط می شود، با این حال راه برگشت باز است و رهبری انبیا همچنان ادامه دارد.

بنابراین وجود شیطان در مجموعه نظام آفرینش خیر و رحمت است.

شیطان، خود به موجب نافرمانی و عصیانی که کرده مرتکب گناه شده و اما وسوسه او نه موجب جبر است و نه مانع تکامل کسی می شود، حال اگر او این مأموریت را انجام می دهد مسئله دیگری است. بر خلاف آنچه گفته می شود:

الْمَأْمُورُ مَعْدُورٌ.

اگر کسی مأمور کار بدی شد در اثر بدرفتاری خودش باز هم معذور نیست؛ زیرا چون مرتکب خلاف شد او را مأمور وسوسه کردند و چون تبهکار بود، او را مأمور وسوسه برای تبهکاری کردند، مانند آن که کسی عمداً خودش را از بالا پرت کند و در بین راه آسیب ببیند، این آسیب دیدن محصول آن تعهد در سقوط است، بنابراین معذور هم نیست؛ زیرا این مأموریت به دنبال آن عصیان و تبهکاری او صورت گرفته است.

سؤال این است که اگر شیطان به اذن خدا کار کند، بنابراین گناهی را مرتکب نمی شود، در صورتی که هر چه خیر است از جانب خداست!!

شیطان به اذن خدا کار می کند. و گناهی را هم مرتکب شده است، آن گناه و عصیان استکباری او در برابر خدا و «من گفتن او» باعث شده که مأمور وسوسه شود، این وسوسه بد است و این کار بد در اثر بدرفتاری شیطان می باشد، ولی وجود شیطان در جمع و اصل وسوسه در کل نظام انسانی خیر و رحمت است؛ زیرا وسوسه جز دعوت به شر چیزی نیست، اگر دعوت به شر نمی بود انسان یا در حد حیوان بود و یا در حد فرشته، در حالی که ادیان، شرایع، کتابها برای حد میانگین مطرح می شود، در همین حد میانگین امکان گناه است، چون انسان می تواند گناه کند و می تواند اطاعت نماید و می تواند نجد فضیلت را طی کند یا نجد رذیلت را:

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (۱)

و او را به راه خیر و شر هدایت نکردیم؟ [تا راه خیر را بگزیند و راه شر را واگذارد؟]

در این میانگین است که دین، رسالت، شریعت، نبوت و مانند آن مطرح می شود و گرنه، نه بالاتر از حدّ انسانیت صحبت دین است و نه پائین تر از آن.

دین به معنای قوانین اعتباری، یعنی امر و نهی و ثواب و عقاب محدود به شریعت و مقررات است.

وجود جهنم در عالم هستی

اشاره

وجود شیطان در مجموعه نظام هستی خیر است، وجود جهنم نیز همانند وجود شیطان خیر است.

عالمی که جهنم نداشته باشد ناقص است، جهنم همانند بهشت در جمع نظام آفرینش از برکات الهی است، لذا وقتی حق تعالی در سوره مبارکه الرحمن نعمت های قیامت را می شمارد و بعد از شمارش نعمت های آن می فرماید:

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (۲)

پس [ای انس و جن !] کدامیک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟

و می فرماید:

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ

ص: ۶۶

۱- (۱) - بلد (۹۰) : ۱۰. [۱]

۲- (۲) - الرحمن (۵۵) : ۱۳. [۲]

این همان دوزخی است که گنهکاران آن را دروغ می پنداشتند . * آنان در میان آتش و آب جوشان رفت و آمد می کنند. وجود جهنم نیز در جهان خلقت نعمت است؛ زیرا بسیاری از مردم برای پرهیز از جهنم سعی می کنند مرتکب گناه نشوند، بعلاوه اگر ظالم به جهنم نرود محکمه عدل مستقر نخواهد بود.

اگر جهنم را نسبت به بهشت بسنجیم می بینیم شرّ است، ولی اگر آن را در جمع نسبت به کل نظام آفرینش بسنجیم خواهیم دید؛ جز خیر و رحمت چیز دیگری نیست. همچنین شیطان را در برابر فرشته می سنجم، لذا آن را موجودی بد و شر می بینیم، ولی اگر در مجموع هستی بسنجیم می بینیم موجودی خوب و خیر است.

آنچه که به خدا منسوب است یعنی جنبه هستی اشیا، هستی فرشته ها و هستی شیطان همگی خیر و رحمت است، آنچه با نسبت و مقیاس سنجیده می شود که یک موجودی به کمال رسیده و موجود دیگر به کمال نرسیده آن جا مسئله خیر نسبی و شرّ نسبی مطرح است.

بنابراین خداوند دو رحمت دارد:

]

رحمت مطلقه و رحمت نسبی

[

۱ - رحمت مطلقه که فراگیر است، و عالم با آن دید یک پارچه رحمت است:

وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۲)

ص: ۶۷

۱- (۱) - الرحمن (۵۵) : ۴۳ - ۴۴ . [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۱۵۶ . [۲]

و رحمت همه چیز را فرا گرفته است .

از این رو هر چیزی که بر او شیء اطلاق شود مشمول رحمت خداوند است.

جهان آفرینش زیر پوشش رحمت مطلقه است.

۲- در مقابل، رحمت نسبی و غضب نسبی است، بهشت رحمت نسبی و جهنم غضب نسبی است، عفو، رحمت نسبی و قصاص غضب نسبی است، خدای رؤف و خدای منتقم یکی است که هر دو زیر پوشش مقام والای رحمت مطلقه الله ظهور می کند.

در یک جای قرآن می فرماید:

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۱)

خدا آفریننده هر چیزی است.

در جای دیگر می فرماید:

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (۲)

همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت .

این دو آیه و اصل بنیادی در تفسیر و برداشت و شناخت قرآن کریم است که بر اساس آن هیچ نازیبائی در جهان نیست، هر چه آفریده و مخلوق خداست زیباست.

اگر یک جا خطاست و جای دیگر صواب، این خطا و صواب نسبی است، یعنی شیئی را که نسبت به شیء دیگری می سنجیم می بینیم خطاست.

اگر جائی غضب است و جائی عفو، به خاطر سنجش این شیء به آن شیء است که به غضب و انتقام معلوم می شود.

ولی آن رهبری جامع که می گوید این جا عفو کن زیرا جای پاداش است و آن جا انتقام بگیر چون جای کیفر است، این جا جای بهشت است و آن جا جای جهنم، آن

ص: ۶۸

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۶۲. [۱]

۲- (۲) - سجده (۳۲) : ۷. [۲]

رهبری رحمت مطلقه است، ولی آن جهان بینی محدود است که این خطاها و غضب های نسبی را می بیند و می گوید این جا غضب و آن جا عفو است.

در حالی که دستور در جهان بینی کلی است که می گوید: یک جا رگ بزن، یک جا مرهم بزن، چه جراح هم رگزن است و هم مرهم گذار.

اگر کار جراحی را در هنگام بریدن ببینیم می گوئیم این قساوت و درد است، ولی اگر هنگام مالش و مرهم نهادن ببینیم می گوئیم عاطفه و رقت است، ولی طب می گوید هر دو باید باشد.

اگر از دید طب ببینیم هر دو بجاست، ولی اگر از موضعی ببینیم که بیمار در آن حال می نالد می گوئیم این جا جای درد است و نابجاست و هنگام درمان یافتن و مرهم نهادن را گوارا می دانیم.

پس اگر آن رحمت مطلقه را ببینیم، می گوئیم آفرین بر نظر پاک و بلند آن رهبری که این رحمت خطا پوش را داده است، رحمت مطلقه ای که خطا و صواب نسبی را پوشانده است.

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

(حافظ شیرازی)

بر قلم صنع هیچ خط اشتباهی نیست، از صنع الله همه زیبا آفریده شده است.

وقتی بخواهیم بر اساس عدل خداوندی جهان را ببینیم در آن صورت هم جهنم را می بینیم و هم بهشت را؛ زیرا اگر جهنمی نبود ظالم و طاغوت کیفر نمی دید، پس در این عالم، جهنم در جای خود زیباست.

پس مشخص است که شیطان بر هیچ کس مسلط نیست:

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا (۱)

ص: ۶۹

[ولی آگاه باش که] یقیناً تو را بر بندگانم هیچ تسلطی نیست ، و کافی است که پروردگارت نگهبان و کارساز [آنان] باشد

و در سوره ابراهیم (۱) می فرماید که:

شیطان در قیامت می گوید: من جز دعوت سمتی دیگر نداشتم. اگر کسی به دنبال دعوتش به راه افتاد و دعوت همه انبیا و عقل ها را رها کرد، آنگاه شیطان بر او مسلط می شود ولی باز هم نه در حد اجبار.

در سوره حجر می فرماید:

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (۲)

قطعاً تو را بر بندگانم تسلطی نیست ، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند .

محدوده کار شیطان، مشخص شده که چه کسی تابع شیطان است؟ آن کس که گوش به حرف شیطان می دهد تحت سلطه اوست، نه این که شیطان در ابتدا بر کسی مسلط باشد.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ» (۳)

و این گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که برای فریب مردم همواره گفتاری باطل ولی به ظاهر آراسته و دلپسند به یکدیگر القاء می کنند ، و اگر پروردگارت می خواست چنین نمی کردند ، پس

ص: ۷۰

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴) : ۲۲. [۱]

۲- (۲) - حجر (۱۵) : ۴۲. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۱۲. [۳]

آنان و آنچه را به دروغ به هم می بافند واگذار .

دشمن قرار دادن برای هر رهبر و پیامبری جزء رحمت مطلقه است، انسان تا در جهاد اصغر و اکبر تلاش نکند، کامل نمی شود.

در ادامه آیه می فرماید:

حرف شیطنت آمیز شیاطین را فقط یک گروه گوش می دهند.

وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُّقْتَرِفُونَ» (۱)

و [ما به عنوان آزمایش بندگان از القای گفتار باطل توسط شیاطین انس و جن به یکدیگر مانع نشدیم] تا دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن القائات متمایل شود ، و آن را بپسندد و [برای رسیدن به منتهای شقاوت که کیفر لجاجت و عناد آنان است] هر عمل زشتی را که بخواهند انجام دهند ، نهایتاً انجام دهند .

پس کار شیطان وسوسه است، آن که به عمد بی ایمان شد به دنبال حرف شیطان و وسوسه او حرکت می کند.

وَ أَنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» (۲)

قطعاً شیاطین [شبهات ناروایی را به ضد احکام خدا] به دوستانشان القاء می کنند تا با شما [درباره احکام خدا] مجادله و ستیزه کنند .

بنابراین اگر در سوره ابراهیم می فرماید: شیطان بر کسی مسلط نیست، و در سوره اسرا می گوید: شیطان بر احدی سلطه ندارد، و در سوره حجر گوشزد می کند: سلطه شیطان بر کسی است که او را به عنوان متبوع و ولی می پذیرند، و در سوره انعام بیان می دارد: نفوذ شیطان در کسانی است که عمداً ایمان نیاورده اند، و باز در سوره انعام

ص: ۷۱

۱- (۱) - انعام (۶) : ۱۱۳ . [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۱۲۱ . [۲]

می فرماید: وحی شیطان الهام فریبکارانه او نسبت به اولیای خود اوست، از این همه باید نتیجه گرفت که:

پس آنها که تولی شیطان دارند و از خدا و انبیای الهی تبری می جویند، آنها که از خدا و از رسول خدا متنفر شده اند، و شیطان را به عنوان ولی انتخاب کرده اند، وسوسه شیطان در نهاد و دل های آنها موثر است.

در سوره شعرا نیز محدوده سلطه شیطان را مشخص کرده و فرموده است:

هَلْ أُتْبِئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيْطَانُ * تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿١﴾

آیا شما را خبر دهم که شیطان ها بر چه کسانی نازل می شوند؟ * بر هر دروغ پرداز گنه پیشه ای نازل می شوند، * که گوش [بر القائات و اغواگری های شیطان] می سپرند، و بیشتر شیطان ها دروغگویند .

این تهمت زننده ها و دروغ پردازها، محل نزول شیاطین جنی و انسی هستند.

بنابراین، اصل وجود شیطان در نظام آفرینش خیر است، و این مأموریتی که به او داده شد در اثر آن تبهکاری بود که مرتکب شد، و مأموریت او در ابتدا جز دعوت چیز دیگری نیست و این دعوت به بدی، خیر است.

زیرا اگر دعوت به بدی و امکان بد کردن و تبه کاری نمی بود، خوب بودن ضروری می شد، و وقتی خوب بودن ضروری باشد جای تکلیف نیست.

در عبور یک طرفه دستور نمی دهند که راه دیگر نرو، و راه دیگری ممنوع است، بلکه وقتی دو یا چند راه باشد آنگاه دستور لازم است. این دستور است، چون دو راه است، دو طرز فکر، دو نحوه برداشت و دو نحوه اراده و انتخاب و اختیار. در نتیجه، اطاعت و عصیان در عالم حرکت و جهان انسانی ممکن است، و دین و

ص: ۷۲

شریعت برای رهبری آمده است. پس مأموریت شیطان برای همه وسوسه است و این خیر است.

اگر کسی با داشتن همه امکانات رهبری صحیح، عمداً از درون به بیرون و بیراهه برود به حدی که از هدایت الهی بی نصیب بماند، به همان اندازه برای او شیطان به منزله سگ شکاری است که این وسوسه را به صورت گزیدن درمی آورد و او را می گزد ولی در عین حال اختیارش محفوظ است، و هنوز هم برایش هدایت الهی، عقل، انبیا هستند تا راه را به او بنمایانند، و تا زنده است راه برگشت و توبه وجود دارد.

اگر کسی عمداً راه فضیلت را طی کند، از امکانات و توفیقات بیشتر و از کمک های فرشتگان برخوردار است. ولی باید متوجه بود که نه آن تبهکار باید ناامید بشود، و نه این وارسته باید مغرور گردد؛ زیرا این پارسا با یک غرور از پای در می آید، و آن گنهکار با یک توبه پیا می ایستد.

این تا زنده است در لبه خطر، و آن تا زنده است در لبه نجات می باشد. انسان تا زنده است این دو راه را دارد، منتهی توبه کردن دشوار و بعد از توبه، راه فضیلت رفتن آسان می باشد.

این همیشه در معرض خطر غرور و خودبینی است، و آن همیشه به امید توبه در معرض تعالی است.

در سوره مبارکه زمر پیرامون موضوع انابه می فرماید:

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ انْفُسِهِمْ ﴿١﴾

ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید!

زیرا انسان هر چه می کند، و هر عملی را که انجام می دهد یا به جانش خدمت

ص: ۷۳

می کند و یا بر او ستم روا می دارد، انسان ها به خودی خود به یکدیگر نه خدمت می کنند و نه خیانت.

اگر کسی خیانت کرد، آن چاه بدبو را در نهاد خودش کنده است.

بوی بد این چاه به دیگری رسیده و دیگری را کشته است، اگر کسی خدمتی به دیگران کرد، این بوستان فضیلت را در نهاد خود کشت کرده و بوی این گلستان به مشام دیگری رسیده است.

اگر کسی مدرسه ای ساخت، مسجدی ساخت، پلی احداث کرد، فنانی حفر کرد، بیماری را درمان کرد، کتابی نوشت، درسی گفت، کاری کرد که دیگران طرفی بستند، این نسیم احسان است که از او به دیگری می رسد آن اصل عمل در جان انسان است که برای ابد زنده است، و با همان عمل انسان می رود، احدی حق ندارد بگوید من به فلان شخص، یا در فلان امر احسان کردم؛ زیرا قرآن کریم فرموده:

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (۱)

اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید، و اگر بدی کنید به خود بدی کرده اید.

در گناه فرمود: برای شماست در فضیلت هم فرمود: برای شماست. فرمود:

عمل پیوند با عامل دارد. هیچ ممکن نیست خلاف انسان و یا صواب انسان به دیگری برسد.

انسان در تمام مدت عمر یا مشغول پرنیان رسیدن است، یا سرگرم آبیاری درختان پرتیغ، اما هر دو را در شبستان جان خود می پرورد.

ممکن نیست کسی از دست دیگری تیغ بخورد، و یا پوشاک پرنیانی بگیرد.

انسان حرفی را که می زند، و قلبی را که می رنجانند به منزله آن است که به پای درخت پرتیغی در جان خودش یک سطل آب بریزد، اما اگر باری از دوش دیگری

ص: ۷۴

کم می کند، در کنار دوک ریسندگی پرنیانی، حریر بهشتی رشته می کند، آن جا حریر استبرق را کرم ابریشم نمی سازد؛ زیرا مثل دنیا نیست که بهترین محصولش از چند کرم باشد.

حقیقت دنیا در گفتار امام علی علیه السلام با جابر

روزی جابر بن عبدالله در حضور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نفس بلند و عمیقی کشید. حضرت فرمود: این نفس افسون باز برای چه بود؟ خوشا به حالت، اگر برای آخرت است، ولی اگر برای دنیاست من دنیا را برایت تشریح کنم تا بدانی آنچه که تو را از الله باز می دارد چیست؟

فرمود: دنیا پوشاکی دارد، خوراکی دارد و اعمال غرایزی، در بین پوشاک ها بهترین پوشاک ها ابریشم است که محصول کار یک کرم است.

در بین خوراک ها بهترین خوراک ها عسل است که محصول کاریک حیوان است، وای بر حال انسانی که تمام تلاش ها و فخر فروشی هایش این باشد که از کار یک کرم و یک حیوان لذت ببرد.

به این فکر مباحث که مرتبه انسانیت را این قدر پایین آوری که کرم ابریشم کوشش کند و تو فخر کنی، زنبور عسل تلاش کند و تو افتخار کنی که در کنار این سفره عسل نشسته ای یا زیر پوشش جامه های پرنیانی قرار گرفته ای. (۱) آنچه که انسان را از مسیر اصلی باز می دارد دنیای اوست که در آن سرگرم فخرفروشی از کار کرم هاست، ولی حریر و استبرق که قرآن از آن در بهشت نوید می دهد محصول کار کرم ابریشم نیست، عسل مصفّی که در بهشت است محصول زنبور نیست.

کار این زنبور گاهی نوش و گاهی نیش است، آن حریر و آن عسل محصول عمل

ص: ۷۵

صالح هستند، عمل مخصوص عامل است نه چیز دیگر. انسانی که در منزل خودش درختی غرس کرد، نسیم و سایه اش به رهگذر می رسد.

اگر کسی نسبت به کسی کار خیری کرد نباید بگوید من نسبت به او احسان کردم، عملی را که انسان انجام داد، این عمل حیّ و زنده است و از جان بیرون نیست، نسیم این عمل به آن عابر رهگذر می رسد، چه در فضیلت و چه در رذیلت.» (۱)

الهی ای عطایت بی حد و مرّ خدای قادر و حیّ توانگر

به آه عاشقان سینه خسته که از هجران رگ دلشان شکسته

به اشک چشم آن بیچاره مردم که خون گرید بدین احوال انجم

به آنانی که در راه تو خوارند شب و روز از فراق اشکبارند

به وصل واصلان و قرب ایشان به مهجوران از هجران پریشان

به آنانی که غافل از تو آنی نگردیدند اندر هر مکانی

به حق های حمد و میم محمود بعین و لام و یا از بود و نابود

به سه چار و دو حرف اسم اعظم بدان عرشی نشینان معظم

به حق دوستی دوستداران که در راهت گذشتند از سرو جان

که رفعت را از این ذلّت به عزّت رسان از راه لطف و فضل و رحمت

الهی روبه درگاه که آریم پناهی غیر درگاهت نداریم

اگر چه معصیت بنیاد ما کند تویی در مغفرت بیچون و بی چند

به توحید تو مودرمو زبانیم احد جز ذات پاکت را ندانیم

نوابخشا تویی ما بی نواییم تو عین رحمت و ما هم گداییم

همه لطفی و یکسر فضل و رحمت ز رحمت یک نظر فرما به رفعت

(میرزا عباس همدانی، رفعت)

[«۹»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَوْلِ سُلْطَانِهِ عَنَّا وَاقْطَعْ رَحَاءَهُ مِنَّا وَادْرَأَهُ عَنِ الْوُلُوعِ بِنَا «۱۰»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ آبَاءَنَا وَأُمَّهَاتِنَا وَأَوْلَادَنَا وَأَهَالِينَا وَدَوَى أَرْحَامِنَا وَقَرَابَاتِنَا وَجِيرَانَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِنْهُ فِي حِرْزِ حَارِزٍ وَحِضْنِ حَافِظٍ وَكَهْفِ مِيَانِعٍ وَ أَلْبَسِيهِمْ مِنْهُ جُنَّاقِيَةً وَ أَعْطِيهِمْ عَلَيْهِ أَسِيلِحَةً مَا ضَرِيَّتَهُ «۱۱»اللَّهُمَّ وَاعْمَمِ بِجَدِّكَ مَنْ شَهِدَ لَكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ أَخْلَصَ لَكَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ عَادَاهُ لَكَ بِحَقِيقَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَ اسْتِظْهَرَ بِكَ عَلَيْهِ فِي مَعْرِفَةِ الْعُلُومِ الرَّبَّانِيَّةِ «۱۲»اللَّهُمَّ احْلُلْ مَا عَقَدَ وَ افْتَقْ مَا رَتَقَ وَ افسَحْ مَا دَبَّرَ وَ تَبَطَّه إِذَا عَزَمَ وَ انْقُضْ مَا أَبْرَمَ «۱۳»اللَّهُمَّ وَ اهْزِمِ جُنْدَهُ وَ أَبْطِلْ كَيْدَهُ وَ اهْدِمِ كَهْفَهُ وَ ارْغَمِ أَنْفَهُ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و سلطه و تسلط شیطان را از ما بگردان، و امیدش را از ما قطع کن، و او را از حرص و ورزیدن به گمراهی ما دفع فرما.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و پدران و مادران و فرزندان و اهل ما و خویشان و نزدیکان و همسایگانمان اعم از مردان مؤمن، و زنان مؤمنه را از وجود خطرناکی چون شیطان در جایگاهی محکم، و دژی حفظ کننده و

پناهگاهی بازدارنده قرار ده و آنان را برای دفع زیان او، زره های نگاه دارنده بپوشان، و اسلحه های بزننده بر ضد او عطا کن.

خدایا! مشمول این دعا قرار ده کسی را که به پروردگاریت گواهی می دهد، و به وحدانیت اخلاص می ورزد، و به حقیقت بندگیت با شیطان دشمنی می کند، و از تو برای شناخت علوم ربّانی، علیه او یاری جوید.

خدایا! آنچه را گره زده بگشای، و هر راهی که باز کرده ببند، و هر تدبیری که اندیشیده به هم زن، و از هر کاری که قصد کرده بازش دار، و هر چه را محکم کرده سست کن.

خدایا! لشکرش را شکست ده، و نیرنگش را باطل ساز، و پناهگاهش را ویران کن، و بینی اش را به خاک مال.

راستی، اگر یاری و معونت حضرت حق نباشد، مگر این همه خطر از عرصه گاه حیات انسان دور می گردد؟!!

چنانچه در فرازهای ملکوتی اوائل دعا بود، باید به وسیله عبادت، اطاعت، تقوا، طهارت قلب، خیرات، میرات، جهاد اکبر به جلب کمک حق برخاست تا در جنگ با شیطان پیروز شد.

وسایل گرفتار شدن خود را در دام او فراهم کنم و آنگاه به پیشگاه حق عرضه بدارم، به من کمک کن و مرا از فتنه های او در امان خود قرار ده، برنامه ای غلط و کاری بیهوده است.

[«۱۴» اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا فِيْ نَظْمِ اَعْدَائِهِ وَاعْزِلْنَا عَنْ عِدَادِ اَوْلِيَّائِهِ لَا نُطِيعُ لَهُ اِذَا سَيَّئِهَوْنَا وَلَا نَسْتَجِيبُ لَهُ اِذَا دَعَانَا نَأْمُرُ بِمُنَاوَاتِهِ مَنْ اَطَاعَ اَمْرَنَا وَنَعِظُ عَنْ مُتَابَعَتِهِ مَنْ اتَّبَعَ زَجْرَنَا «۱۵» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيِّنَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَ عَلٰى اَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ وَ اَعْدَدْنَا وَ اَهْلِيْنَا وَ اِخْوَانَنَا وَ جَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِمَّا اَسِيْتَعَدْنَا مِنْهُ وَ اَجْرْنَا مِمَّا اَسِيْتَجْرْنَا بِكَ مِنْ خَوْفِهِ «۱۶» وَ اَسْمَعْ لَنَا مَا دَعَوْنَا بِهِ وَ اَعْطِنَا مَا اَغْفَلْنَاهُ وَ اَحْفَظْ لَنَا مَا نَسِيْنَاهُ وَ صَيِّرْنَا بِذَلِكَ فِيْ دَرَجَاتِ الصَّالِحِيْنَ وَ مَرَاتِبِ الْمُؤْمِنِيْنَ اٰمِيْنَ رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ.]

خدایا! ما را در سلک دشمنانش قرار ده، و از شمار دوستانش برکنار کن تا چون ما را بفریبد از او پیروی نکنیم، و هر گاه ما را بخواند، جوابش ندهیم، و هر که را پیروی دستور ماست به دشمنی با او دستور دهیم و هر که را پیروی نهی ماست، برای بازداشتن از اطاعت او پند دهیم.

خدایا! بر محمد خاتم انبیا و سید رسولان، و بر اهل پاک و پاکیزه او درود فرست، و ما و اهل ما و برادران ما و تمام مؤمنان و مؤمنات را از آنچه از آن پناه می جویم پناه ده، و از آنچه از بیم آن، از تو ایمنی می خواهیم امان بخش، و دعای ما را نسبت به آنچه دعا می کنیم بشنو، و آنچه را از درخواستش غفلت

می کنیم، به ما عطا فرما، و آنچه را فراموش کردیم برای ما حفظ کن، و ما را به سبب آن به درجات شایستگان و رتبه های اهل ایمان انتقال ده. دعایمان را مستجاب کن. ای پروردگار جهانیان!

بندگان صالح خدا

اشاره

در پایان دعا حضرت زین العابدین علیه السلام، از حضرت ربّ العزّه درخواست کرد که او را به درجات صالحان و مراتب مؤمنان برساند، در این زمینه به آیاتی از قرآن و روایات توجه کنید:

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ» (۱)

آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

* آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند.

الَّذِينَ أَنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ اِقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (۲)

همانان که اگر آنان را در زمین قدرت و تمکن دهیم، نماز را برپا می دارند، و زکات می پردازند، و مردم را به کارهای پسندیده و از کارهای زشت بازمی دارند؛ و عاقبت همه کارها فقط در اختیار خداست.

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ * وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ * وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنْهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ» (۳)

ص: ۸۰

۱- (۱) - یونس (۱۰): ۶۲ - ۶۳. [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲): ۴۱. [۲]

۳- (۳) - مؤمنون (۲۳): ۵۷ - ۶۱. [۳]

یقیناً آنان که از بیم پروردگارشان هراسان و نگرانند، * و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند. * و آنان که به پروردگارشان شرک نمی ورزند. * و آنان که آنچه را [از زکات و دیگر انفاقات در راه خدا] می پردازند، و در حالی که دل هایشان از این که به سوی پروردگارشان [برای محاسبه دقیق] باز می گردند، ترسان است. * اینانند که در کارهای خیر می شتابند، و در [انجام دادن] آن [از دیگران] پیشی می گیرند.

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿١١﴾

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد، [و] پیوسته از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و رو می شود، می ترسند.

خصال صالحان در سوره فرقان

خداوند متعال در سوره فرقان، خصال صالحان و مؤمنان را چنین بیان می کند:

- ۱ - راه رفتن به تواضع و فروتنی.
- ۲ - برخورد با جاهلان با سلامت نفس.
- ۳ - سجده و قیام در تاریکی شب.
- ۴ - دعا و درخواست برای دفع عذاب قیامت.
- ۵ - انفاق نه در حد اسراف و نه آلوده به بخل.
- ۶ - جلوه توحید خالص در قلب.

ص: ۸۱

۷ - خودداری از خونریزی.

۸ - خودداری از زنا و شهوت حرام.

۹ - پرهیز از شهادت ناحق.

۱۰ - برخورد کریمانه با اهل لغو.

۱۱ - با بصیرت و آگاهی و روشن بینی برخورد با آیات الهی.

۱۲ - دعا برای زنان و فرزندان در دنیا و آخرت باعث چشم روشنی است.

۱۳ - درخواست پیشوائی و رهبری نسبت به اهل تقوا. (۱) لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲)

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزندانانشان یا برادرانشان یا خویشانانشان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درمی آورد، در آن جا جاودانه اند، خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خوشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند.

ص: ۸۲

۱- (۱) - فرقان: (۲۵) : ۶۳-۷۴.

۲- (۲) - مجادله (۵۸) : ۲۲. [۱]

حضرت زین العابدین علیه السلام با صفات زیر اولیای خدا و صالحان و مؤمنان را معرفی می نماید:

۱ - بجا آوردن واجبات الهی.

۲ - عمل کنندگان به سنت رسول خدا.

۳ - پرهیز کننده از محرّمات حق.

۴ - زاهد در امور زودگذر دنیا.

۵ - راغب به رحمت خدا.

۶ - طالب روزی حلال.

۷ - انفاق حقوق واجبه.

تفسیر شیخ بهائی از صالحان و عارفان در ذیل حدیث

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ، وَبَطَنَهُ مِنَ الطَّعَامِ، وَعَفَى نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ. قَالُوا:

يَا بَائِنَا وَآمِهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ لَاءِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَيَكُونُوا فَكَانَ سَيُكُونُهُمْ ذِكْرًا، وَنَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً، وَنَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً، وَمَسَّوْا فَكَانَ مَسْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَهً، لَوْلَا الْأَجَالُ الَّتِي قَدَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَقْرَأْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ وَشَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ. (۱)

حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

کسی که خدا را شناخت و او را با بصیرت و بینایی تعظیم کرد، دهانش را از

ص: ۸۳

سخن منع می کند، و شکمش را از طعام، مگر در حد ضرورت و به خصوص از حرام نگاه می دارد، و نفسش را به روزه و قیام می بندد، عرضه داشتند:

پدران و مادرانمان فدایت، اینان اولیای الهی هستند؟

فرمود: اولیای الهی ساکت شدند و سکوتشان ذکر است، و دیدند و دیدنشان عبرت است، و گفتند و گفتارشان حکمت است، و زندگی کردند و زندگی‌شان بین مردم برکت است، اگر اجل معینی که خدا بر آنان ثبت کرده، نبود، روحشان از خوف عذاب و شوق ثواب در قفس بدن نمی ماند.

شیخ بهائی می فرماید:

این حدیث مشتمل بر نشانه های مهم عارفان و صفات اولیای کامل الهی است.

اول: صمت و سکوت و حفظ زبان از حرف ناصواب است که این حقیقت برای انسان باب نجات است.

دوم: جوع و گرسنگی که کلید خیرات است.

سوم: زحمت و رنج نفس در عبادت به روزه روز و قیام شب.

چهارم: تفکر و اندیشه که بهتر از شصت سال عبادت است.

پنجم: ذکر است که یک مورد آن کلمه توحید است «لا اله الا الله» که جای شرح و بسط فوق العاده دارد، و آن موکول به جای خود است.

ششم: نظر به اعتبار است که قرآن به آن دستور داده:

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (۱)

پس ای صاحبان بینش و بصیرت! عبرت بگیرید.

هفتم: گفتن به حکمت است و آن سخنی است که صلاح دنیا و آخرت در آن باشد.

ص: ۸۴

هشتم: رساندن برکت و خیر به مردم است.

نهم و دهم: خوف و رجا است. (۱) همانند همه والهان و عاشقان و عارفان و نیازمندان، با تضرع و زاری دست گدائی به پیشگاه مبارکش دراز کنیم و از حضرتش بخواهیم، چنانچه زین العابدین علیه السلام خواست درجات صالحان و مراتب مؤمنان را به ما و به اهل و عیال ما هم عنایت کند، و شرّ شیطان و نفس اماره را از ما بگرداند، و سوء حال ما را به حسن حال تبدیل فرماید، و آن نباشیم که شوریده گلستان معرفت، حضرت فیض فرماید:

از حضور قدس جان را در سفر افکنده ایم در سفر هم خویش را در شور و شر افکنده ایم

در کف نفس و هوا و دیو اسیر افتاده ایم تا به لذات جهان بی جا نظر افکنده ایم

بهر تعظیم خسان و اعتبار ابلهان خویشتن را چون گدایان در به در افکنده ایم

راه دوزخ پیش داریم و به سرعت می رویم بی محابا خویشتن را در خطر افکنده ایم

راه جنت را بما بنموده حق با صد دلیل از ضلالت خویش را ما در سفر افکنده ایم

(فیض کاشانی)

ص: ۸۵

۱- (۱) - الکافی: ۲۳۷/۲، حدیث ۲۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۸۸/۶۶، باب ۳۷، حدیث ۲۳؛ وسائل الشیعه: ۸۷/۱، باب ۲۰، حدیث

ابلیس به نوح گفت: تو بر من نعمتی داری و من به تو چند خصلت بیاموزم، نوح فرمود: نعمت من بر تو چیست؟ گفت: این که نفرین کردی بر قومت و خدا همه آنها را هلاک کرد.

پرهیز از کبر و حرص و حسد؛ زیرا کبر مرا از سجده بر آدم بازداشت و کافر و شیطان رجیم کرد، و حرص بود که همه بهشتی که بر آدم مباح بود جز یک درخت، او را واداشت از آن خورد، مبادا حسود باشی که پسر آدم از حسد برادرش را کشت. نوح به او گفت: چه وقت بر انسان چیره تری؟ گفت: به وقت خشم و غضب. (۱) امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می فرماید که ایشان فرمود:

ابلیس به نزد موسی درآمد در حالی که کلاه بلندش را از سر برداشت، سلام کرد، موسی گفت: کیستی؟ گفت: ابلیس، فرمود: خدا دورت دارد این کلاه دراز برای چیست؟ گفت: با آن دلهای بنی آدم را برابیم.

فرمود: به کدام گناه بر انسان چیره شوی؟ گفت: خودبینی، و زیاد دیدن عمل و کم دیدن گناه.

سپس گفت: ای موسی! با زن بیگانه خلوت مکن؛ زیرا هر که چنین کند من خود یار او شوم نه یاران من، مبادا با خدا عهدی بندی که هر کس با خدا عهدی بندد من خود اغوا گرش باشم نه یارانم تا از وفا بازماند، چون قصد صدقه کردی زود پرداز که چون بنده قصد صدقه کند من کنار او باشم نه یارانم تا او را از انجام این عمل خدا پسند و این کردار ستوده باز دارم. (۲)

ص: ۸۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۳/۱۱، باب ۲، حدیث ۷؛ قصص الانبیاء، راوندی: ۸۶، حدیث ۷۸، فصل ۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۶/۶۹، باب ۱۰۵، حدیث ۲۳؛ الأمالی، شیخ مفید: ۱۵۶، حدیث ۷.

علی بن محمد صوفی با ابلیس برخورد کرد، ابلیس پرسید: کیستی؟ گفت از آدمیزادم، او گفت: لا-اله الا-الله تو از مردمی هستی که پندارند خدا را دوست دارند و نافرمانیش کنند، و ابلیس را دشمن دارند و فرمانش برند، علی بن محمد گفت: تو کیستی؟

گفت: منم صاحب داغ کن، و نام بزرگ، و طبل بزرگ، منم کشنده هابیل، منم سوار بر کشتی به همراه نوح، پی کننده ناقه صالح، صاحب آتش ابراهیم، زمینه ساز کشتار یحیی، برنده قوم فرعون به نیل، جادوساز و جادوپرداز علیه موسی، گوساله ساز بنی اسرائیل، ازه کش بر زکریا، همسفر ابرهه برای ویرانی کعبه با فیل، سردار لشگر ضد محمد در احد و حنین، حسدانگیز در دل منافقان در سقیفه، صاحب هودج در جنگ بصره و شتردار آن.

منم که در سپاه صفین ایستادم، منم که در کربلا- مؤمنان را سرزنش کردم، منم امام منافقان، منم نابود کن پیشینیان، گمراه کننده بعدیان، منم شیخ ناکثین، منم رکن قاسطین، منم سایه مارقین، منم ابومرّه آفریده از آتش نه از گل، من آنم که پروردگار جهانیان بدو خشم کرده.

علی بن محمد می گوید به او گفتم:

تو را به خدا مرا به کاری رهنمون شو که به خدا نزدیک شوم، و از او در پیش آمدهای بد روزگار یاری جویم گفت: از دنیای خود به همان پارسائی و کفایت زندگی قناعت کن، و بر آخرت خود به دوستی علی بن ابی طالب یاری جو، و عنایت حق را با دشمنی با دشمنانش جلب کن؛ زیرا من خدا را در هفت آسمان عبادت کردم، و در هفت سرزمین نافرمانی نمودم، و نیافتم فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل جز آن که به دوستی او به خدا تقرب می جستند، گوید: سپس از چشمم نهان شد.

به محضر حضرت باقر علیه السلام آمدم و این برنامه را خدمت حضرت گزارش کردم، فرمود: آن ملعون به زبانش ایمان آرد و به دلش کافر باشد. (۱) امام صادق علیه السلام می فرماید:

شیطان برای اغوای انسان در هر چیزی زمینه سازی می کند، اگر زورش برسد به وسیله پول سر راه او گیرد و به گردش بچسبد. (۲)

داستانی عجیب از عنایت الهی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عابدی در بنی اسرائیل بود، ابلیس به سپاهیانش گفت: چه کسی راهزن او می شود که از دست او به عذابم؟ یکی گفت: من، گفت: از چه راهی؟ گفت: دنیا را در برابرش آرایش دهم. گفت: تو مرد او نیستی. دیگری گفت: من، گفت: از چه راه؟ گفت: از راه زنان، گفت: تو هم مرد او نیستی. سومی گفت: من، گفت: از چه راه؟ گفت: از راه عبادت او، گفت: تو مرد اوئی.

چون تاریکی شب عابد را فرا گرفت، آن شیطان در خانه او را کوبید و گفت مهمان است و او را در خانه آورد و او شب تا بامداد نماز خواند و سه شبانه روز عبادتش را دنبال کرد بی آن که چیزی بخورد یا بنوشد.

عابد به او گفت: ای بنده خدا مانندت را ندیدم، پاسخ داد: تو هیچ گناهی نکردی به همین خاطر نیرو و قدرت عبادت سست است، گفت: چه گناهی کنم؟ گفت: چهار درهم بردار و برو نزد فلان زن بدکاره، یک درهم برای گوشت، یک درهم برای می، یک درهم برای عطر، یک درهم برای مزد خودش.

چهار درهم برداشت و به در خانه آن زن آمد و او را صدا زد، زن بیرون آمد وقتی چشمش به عابد افتاد، پیش خود گفت: به خدا فریب خورد، به خدا فریب خورد.

ص: ۸۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۱/۳۹، باب ۸۳، حدیث ۲۳؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۵۱/۲.

۲- (۲) - الکافی: ۳۱۵/۲، حدیث ۴؛ بحار الأنوار: ۲۲/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۱۱.

به عابد گفت چه می خواهی؟ گفت: این چهار درهم را بگیر و خوراک و نوشابه و عطر فراهم کن تا با تو درآمیزم.

زن رفت وقطعه ای گوشت خر مرده پیدا کرد، و بول کهنه در میان تنگ ریخت و نزد او آمد، گفت: ای زن! این خوراک توست؟ گفت: آری، گفت: مرا بدان نیازی نیست، این نوشابه را هم نمی خواهم برو خود را آماده کن.

زن رفت و تا توانست خود را به نجاست آلوده کرد چون عابد او را بوئید نفرت کرد و گفت: به خود تو هم نیازی نداریم چون بامداد شد بر در خانه آن زن نوشته بود: خدا فلان زن بدکاره را برای خاطر فلان عابد آمرزید!! (۱)

ص: ۸۹

۱- (۱) - الکافی: ۳۸۴/۸، حدیث ۵۸۴؛ بحار الأنوار: ۴۹۵/۱۴، باب ۳۲، حدیث ۲۰.

دعاى ۱۸ : بلا و عافيت

اشاره

ص: ۹۰

«١» اللَّهُمَّ لِمَكَ الْحَمْدُ عَلَى حُسْنِ قَضَائِكَ وَبِمَا صَيَّرْتَنِي مِنْ بَلَائِكَ فَلَا تَجْعَلْ حَظِّي مِنْ رَحْمَتِكَ مَا عَجَّلْتَ لِي مِنْ عَافِيَتِكَ فَأَكُونَ قَدْ شَقِيتُ بِمَا أَحْبَبْتُ وَسَعِدَ غَيْرِي بِمَا كَرِهْتُ «٢» وَإِنْ يَكُنْ مَا ظَلَلْتُ فِيهِ أَوْ بُتُّ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْعَافِيَةِ بَيْنَ يَدَيَّ بَلَاءٌ لَا يَنْقَطِعُ وَوِزْرٌ لَا يَزُولُ فَاقْدُمْ لِي مَا أَخْرَجْتَ وَأَخْرَجْتَنِي مَا قَدَّمْتَ «٣» فَغَيْرُ كَثِيرٍ مَا عَاقَبْتُهُ الْفَنَاءُ وَغَيْرُ قَلِيلٍ مَا عَاقَبْتُهُ الْبَقَاءُ وَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

«۱» اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى حُسْنِ قَضَائِكَ وَ بِمَا صِرَفْتَ عَنِّيْ مِنْ بَلَائِكَ فَلَا تَجْعَلْ حَظِّيْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا عَجَلْتَ لِيْ مِنْ عَافِيَتِكَ
فَاَكُوْنَ قَدْ شَقِيْتُ بِمَا اَحْبَبْتُ وَ سَعِدَ غَيْرِيْ بِمَا كَرِهْتُ «۲» وَ اِنْ يَكُنْ مَا ظَلَلْتُ فِيْهِ اَوْ بُتُّ فِيْهِ مِنْ هَذِهِ الْعَافِيَةِ بَيْنَ يَدَيِّ بَلَاءٍ لَا يَنْقَطِعُ
وَ وِزْرٍ لَا يَزْتَفِعُ فَقَدِّمْ لِيْ مَا اَخْرَجْتَ وَ اَخْرَجْتِ عَنِّيْ مَا قَدَّمْتَ «۳» فَغَيِّرْ كَثِيْرًا مَا عَاقَبْتَهُ الْفَنَاءُ وَ غَيِّرْ قَلِيْلًا مَا عَاقَبْتَهُ الْبَقَاءُ وَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَ اٰلِهِ.]

خدایا! تو را سپاس بر سرنوشت خوبی که مقدر می کنی، و بر بلا و مصیبت که از من می گردانی؛ پس بهره ام را از رحمتت، در این عافیتی که در زندگی دنیا به من عنایت کرده ای منحصر مکن؛ که در نتیجه به سبب آنچه که دوست دارم بدبخت شوم، و دیگری به خاطر آنچه که خوش ندارم، خوشبخت شود، و اگر عافیتی که روز را در آن به شب می رسانم، یا شب را در آن به روز می رسانم، مقدمه بلایی است که قطع نمی شود، و پیشاپیش بار سنگینی است که بر طرف نمی گردد، پس آنچه را برایم به تأخیر انداخته ای، پیش انداز، و آنچه را پیش انداخته ای به تأخیر افکن؛ زیرا چیزی که پایانش فنا و نابودی است، بسیار فراوان به حساب نمی آید و آنچه عاقبتش بقا و همیشگی است، اندک و کم نمی باشد، و بر محمد و آلش درود فرست.

اشاره

گاهی انسان به دست خود بر اثر جهالت، یا طغیان شهوات، یا مستی غرور، بر سر خود بلا می آورد، و خود را درگیر امراض و رنج ها می نماید که باید گفت از ابتدای این برنامه تا انتهایش نه این که ثواب و بهره ای ندارد، بلکه ایجاد مقدماتش حرام و معصیت است.

گاهی ابتلائات و بلاها به خاطر پرورش زمینه رشد و کمال، و ترفیع درجه، و آموزش گناهان از جانب حضرت حق است که در حقیقت این ابتلائات عین رحمت و لطف است و به تعبیر حضرت سجاد علیه السلام حسن قضاء است.

بلادهنده و بلاگردان حضرت محبوب است که مؤمن بیدار این گونه بلا را با جان و دل می خرد و بر حسن قضایش سپاس می گوید، و بر بلا گردانیش و ارائه عافیت از جانب حضرتش شکرگزاری می کند و به درگاهش عرضه می دارد: این عافیتی که به این سرعت به من دادی، باعث کم شدن عافیتم در آخرت نباشد که در این صورت بدبخت می شوم.

ای محبوب من، ای معشوق من، این بنده ات به این خوش است که اگر بلائی در آینده دارد، آن را به امروز انداز، و اگر عافیت امروز به جای سلامت فرداست، این عافیت و سلامت امروز را به فردا انداز؛ زیرا خوشی های امروز که پایان پذیر است هر چند زیاد و فراوان باشد اندک، و چیزی که پایان ندارد هر چند کم باشد بسیار زیاد است.

بلا و ابتلا و عافیت از بلا

اشاره

صفات درونی انسان به تنهایی نمی تواند، ملاکی برای پاداش یا کیفر باشد؛ بلکه آن زمانی که در لابلای اعمال انسان خودنمایی می کند، خداوند با ابزار مادی و معنوی به سراغ بندگان می رود و آنچه در درون دارند در عمل آشکار کنند،

استعدادها را از قوه و خامی به فعلیت و کمال برسانند و پس از آزمایش در نعمت و بلا، انسان ها شناخته می شوند.

اگر امتحان در آسایش و مشکلات نباشد؛ شکوفایی در استعداد و توانایی ها رخ نمی دهد؛ پس کارایی و شخصیت افراد در عرصه های زندگی معلوم نمی گردد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام، بیان شگفت انگیز در زمینه فلسفه امتحانات الهی دارد؛ که می فرماید:

وَ اِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ اَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَلَكِنْ لِّتُظْهَرَ الْاَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ... (۱)

اگرچه خداوند سبحان از خود آنها به آنها آگاهتر است، ولی آزمایش برای این است که کارهایی که سزاوار ثواب و اعمالی که موجب کیفر است آشکار گردد.

مردم در برابر آزمایش های سخت خداوند به دو گروه تقسیم می شوند:

عده ای از عهده آزمایش ها برآمده و سرافراز و پیروز می گردند.

عده ای از صحنه های آزمایش برآشفته و سرافکنده و مردود می شوند.

به عنوان نمونه مسأله ترس که پیش می آید گروهی خود را می بازند و به خاطر این که کوچکترین ضرری به آنها نرسد شانه از زیر بار مسؤولیت خالی می کنند، در جنگ ها فرار می کرده، یا راه سازشکاری پیش می گیرند و با عذر تراشی از این که ما ترس ضرر داریم عقب نشینی می کنند، این شیوه افراد بیمار دل و خودباخته است که برای توجیه ارتباطهای نامشروع با بیگانگان، انتخاب می کنند.

قرآن مجید در این باره می فرماید:

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا

ص: ۹۶

دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَدِيمِينَ» (۱)

کسانی که در دل هایشان بیماری [دورویی] است، می بینی که در دوستی با یهود و نصاری شتاب می ورزند و [بر پایه خیال باطلشان که مبدا اسلام و مسلمانان تکیه گاه استواری نباشند] می گویند: می ترسیم آسیب و گزند ناگواری به ما برسد [به این سبب باید برای دوستی به سوی یهود و نصاری بشتابیم]. امید است خدا از سوی خود پیروزی یا واقعیت دیگری [به نفع مسلمانان] پیش آرد تا این بیمار دلان بر آنچه در دل هایشان پنهان می داشتند، پشیمان شوند.

با بیان حقیقت در آیه، دو راه در پیش روی انسان مبارز است:

نخست روشی که برگرفته از افکار و قلب های بیمار منافقانه است و کسانی که ایمانشان متزلزل و نسبت به خدا بدگمانی دارند. این روش در پایان راه به پشیمانی و فرار می انجامد.

راه دیگر شیوه ای که در اثر استقامت و ایمان و پایداری آشکار و تحمل فشارهای درونی با خوشبینی به راه حق انتخاب می گردد و به فضل و نعمت الهی و سربلندی ختم می شود. که قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَما خَشَوْهُمْ فزادهم إيمانًا وقالوا حسبي الله ونعم الوكيل * فانقلبوا بنعمه من الله وفضلٍ لم يمسسهم سوءٌ واتبعوا رضوان الله والله ذو فضلٍ عظيم» (۲)

همان کسانی که مردم [منافق و عوامل نفوذی دشمن] به آنان گفتند: لشکری

ص: ۹۷

۱- (۱) - مائده (۵): ۵۲. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۷۳ - ۱۷۴. [۲]

انبوه از مردم [مکه] برای جنگ با شما گرد آمده اند ، از آنان بترسید . ولی [این تهدید] بر ایمانشان افزود ، و گفتند : خدا ما را بس است ، و او نیکو و کیل و [نیکو کارگزاری] است . * پس با نعمت و بخششی از سوی خدا [از میدان جنگ] بازگشتند ، در حالی که هیچ گزند و آسیبی به آنان نرسیده بود ، و از خشنودی خدا پیروی کردند ؛ و خدا دارای فضلی بزرگ است .

گرچه شأن نزول آیات فوق در مورد دو نفر یعنی «عباده بن صامت» و «عبدالله بن اُبی» آمده است، ولی بدون تردید این دو نماینده دو دیدگاه فکری و اجتماعی هستند.

یک مکتب می گوید: از بیگانه باید برید و به کمک های او نباید اعتماد کرد.

دیگری می گوید: در این دنیای پرهیاهو هر ملتی تکیه گاهی می خواهد و گاهی مصلحت سبب می شود که تکیه گاه از میان بیگانگان انتخاب شود و رابطه با آنان روزی ثمربخش باشد. که قرآن این اندیشه خودباختگی را محکوم می کند؛ زیرا تاریخ نشان می دهد که بسیاری از شکست ها و بدبختی های مسلمین از همین نقطه ضعف ها آغاز می گردد.

فتح اندلس، نمونه تابلوی روشنی از این سست فکری هاست. مسلمانان به نیروی الهی و توان فکری و جسمی خود، درخشان ترین تمدن ها را در اندلس دیروز و اسپانیای کنونی پدید آوردند. اما به جهت باورهای غلط و نقشه های دشمنان و تکیه کردن بر بیگانه، این نیرو را سهل و آسان به باطل فروختند.

شاهد دیگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به قدری تیزبین در این موضوع بود که در جنگ اُحد هنگامی که سیصد نفر از یهودیان برای همکاری با مسلمانان در برابر مشرکان آماده شدند، حضرت همه آنها را از نیمه راه بازگرداند و کمک آنها را نپذیرفت، در حالی که این عدد در جنگ اُحد می توانست نقش کارسازی ایفا کند؛ ولی احتمال زیاد داشت که آنها در زمان حساس نبرد با دشمن همکاری کرده و باقیمانده لشکر

اسلام را نابود سازند. هر چند در همان جنگ؛ لشکر مسلمانان به دست خودی های فریب خورده مال و غنیمت دنیا، به خاطر رها کردن تنگه ای که راه نفوذ دشمن را می بست؛ شکست خوردند و قهرمانی چون سیدالشهداء، حمزه عموی پیامبر به شهادت رسیدند. این برنامه، نتیجه فروختن دین به دنیا است که انسان های پاکی در این راه قربانی می شوند.

امام حسین علیه السلام در مسیر پر از درد به کربلا؛ رو به اصحابش فرمود:

النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِعَقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.

به راستی که مردمان بنده دنیایند و دین بر سر زبان هاست تا زمانی که زندگی آنها را می چرخاند و چون به بوتۀ آزمایش های سخت و بلا گذاشته شوند آن گاه دینداران کمیاب می شوند. (۱) امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ أَهْلَ الْحَقِّ لَمْ يَزَالُوا مُنذُ كَانُوا فِي شِدَّةٍ، أَمَا إِنَّ ذَلِكَ إِلَى مُدَّةِ قَلِيلِهِ وَ عَافِيهِ طَوِيلِهِ. (۲)

حق پرستان همیشه در سختی بوده اند؛ ولی بدانید که دوره این سختی ها کوتاه است و سرانجامش آسایشی بسیار می باشد.

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

لَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ حَتَّى تَعُدُّوا الْبُلَاءَ نِعْمَةً وَ الرَّخَاءَ مُصِيبَةً وَ ذَلِكَ أَنَّ الصَّبْرَ عِنْدَ الْبُلَاءِ أَكْبَرُ مِنَ الْغَفْلَةِ عِنْدَ الرَّخَاءِ. (۳)

ص: ۹۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۳/۴۴، باب ۳۷، ذیل حدیث ۲؛ [۱] تحف العقول: ۲۴۵.

۲- (۲) - الکافی: ۲۵۵/۲، حدیث ۱۶؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۱۳/۶۴، باب ۱۲، حدیث ۱۸. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۹۹/۷۸، باب ۱، حدیث ۵۶؛ [۴] جامع الأخبار: ۱۱۵. [۵]

شما هرگز مؤمن نباشید مگر آن که بلا را نعمت شمارید و آسایش و رفاه را مصیبت؛ زیرا صبر بر بلا و گرفتاری، ارزشمندتر از غفلت در هنگام آسایش و خوشی است.

مصیبت‌ها، هدایا و بخشش‌هایی گران بها از سوی خداوند و فقر و تنگدستی در خزانه خداوند نگهداری می‌شود و به بندگان خاص می‌رسد همچنان که مرد خانه با آوردن خوراک یا هدیه از سفر؛ خانواده خود را می‌نوازد، خداوند نیز مؤمن را به بلا و سختی نوازش می‌دهد. و با آنها تغذیه می‌کند، همچنان که مادر نوزاد خود را شیر می‌دهد؛ زیرا بلاهای خداوند آکنده از کرامت‌های جاودانه اوست و رنج و تلخی‌هایش، گرچه پس از مدتی، خشنودی و تقرب او را در پی دارد و بنده‌ای نزد خداوند گرامی می‌شود که بلا و گرفتاری، او را افزون‌تر یابد.

حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه به آزمون بزرگ الهی اشاره می‌فرماید:

وَكُلَّمَا كَانَتْ الْبُلُوبُ وَالْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمَثُوبَةُ وَالْجَزَاءُ أَجْزَلَ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سَيَبْحَثُ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ، بِأَحْجَارٍ لَا تَنْضَرُ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تَبْصُرُ وَلَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْنَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا... (۱)

که هر چه آزمایش و امتحان بزرگتر، پاداش و جزایش فراوان‌تر است. آیا نمی‌بینید خداوند پاک گذشتگان را از زمان آدم - درود خدا بر او باد - تا آخرین انسان این جهان به سنگهایی آزمایش نموده که نه زیان می‌رساند و نه سود می‌دهد، نه می‌بیند، و نه می‌شنود؟! آن جا را خانه حرمت خود و جایگاه قیام مردم به عبادت قرار داد.

ص: ۱۰۰

وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَيَتَّبِعُهُمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ، إِخْرَاجًا لِتَكْبِيرِ مَنْ قُلُوبِهِمْ، وَإِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ، وَلِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ وَأَسْبَابًا ذُلًّا لِعَفْوِهِ... (۱)

ولی خداوند بندگانش را به انواع سختی ها امتحان می کند، و با کوشش های گوناگون به عبادت وامی دارد، و به امور ناخوشایند می آزماید، تا کبر را از دلهايشان بیرون کند، و خواری و تواضع را در جانشان بنشانند، تا با این گونه آزمایش ها ابواب فضل و رحمتش را به رویشان بگشاید، و اسباب عفو خود را به راحتی به آنان عنایت فرماید.

چه باک از آزمایش با بیماری یا ثروتمندی یا فقری و یا هزاران بلا و عافیت، آنگاه که بدانیم؛ خداوند فرموده است: من با مؤمن کاری نمی کنم مگر که آن کار برایش بهتر و سودمندتر است.

امام صادق علیه السلام درباره سودمندی دچار شدن به گرفتاری ها می فرماید:

از وحی های خدا به موسی علیه السلام این که آفریده ای نیافریده ام که نزد من محبوب تر از بنده مؤمنم باشد، او را مبتلا می سازم چون برایش بهتر است؛ به او عافیت می بخشم چون برایش بهتر است، از او می گیرم و محرومش می سازم چون برایش بهتر است. من بهتر می دانم که چه چیز بنده مرا اصلاح می کند؛ پس باید که بر بلائی من صبور باشد و از نعمت هایم سپاسگزاری نماید و از تقدیر و قضای من خشنود باشد؛ تا او را در شمار بندگان صدیق خود بنویسم؛ هر گاه عمل او به رضایت من باشد و فرمانبری فرمانم کند. (۲)

ص: ۱۰۱

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۳۱/۶۹، باب ۱۱۹، حدیث ۱۴؛ الکافی: ۶۱/۲، حدیث ۷. [۲]

حال که همه انسان ها در یک امتحان گسترده و همگانی الهی شرکت دارند؛ راه موفقیت و عافیت در آزمایش ها چیست؟
پاسخ را در آیات و روایات می یابیم که به شرح زیر است:

- ۱ - رمز پیروزی در این راه، صبر و پایداری است که بشارت و شادکامی تنها به صابران و راست قامتان داده شده است.
- ۲ - توجه به گذرا بودن حوادث جهان و سختی ها و مشکلات دنیا که گذری بیش نیست و همه ما از گذرگاهی چند روزه عبور می کنیم، پس به خود بگوییم «ما از آن خدا هستیم و به سوی خدا بازمی گردیم.»
- این جمله که به کلمه استرجاع معروف است، عصاره ای از بهترین درس های توحید و انقطاع الی الله و تکیه بر ذات پاک او در همه چیز و در هر زمان است.
- ۳ - استمداد از نیروی ایمان و الطاف و امداد الهی در بروز حوادث دشوار که انسان را از پای در می آورد؛ زیرا هر انسان معمولی در مشکلات گرفتار اضطراب و ترس و سردرگمی می شود؛ اما دوستان خدا چون برنامه و هدف روشنی دارند آرام به راه خود ادامه می دهند.
- ۴ - توجه به تاریخ گذشتگان و بررسی موقعیت آنان در برابر آزمایش های خداوند، جهت آماده سازی روحی و روانی در برابر امتحانات پروردگار موثر است.
- چون گاهی انسان در تنهایی احساس ناامیدی و شکست می کند و از نیروی مقاومت او کم می شود؛ پس دقت در حقیقت گذشته اقوام و ملت ها، سبب عبرت و افزایش نیروی پایداری می گردد. به همین دلیل خداوند در قرآن بارها برای دلداری به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تقویت روحیه ایشان و مؤمنان، به گذشته دردناک پیامبران اشاره می کند که: اگر تو را مسخره کنند نگران مباش، پیامبران پیشین نیز گرفتار اهانت جاهلان بودند. اما با نیروی استقامت بر آنها پیروز شدند.

۵- توجه به این حقیقت که همه آزمایش‌ها و بلاها در پیشگاه خداوند مهربان رخ می‌دهد و او از همه چیز آگاه است. مثل کسانی که در میدان مسابقه اند تا گروهی تماشاگر و تشویق‌کننده در اطراف میدان که آنها را تحت نظر داشته و حمایت می‌کنند، به کار شوق و عشق بیشتری نشان می‌دهند.

جایی که چند نفر انسان چنین اثری در روح انسان دارند؛ پس آن حقیقتی که ما را می‌بیند و کوشش‌های ما را در صحنه‌های آزمایش می‌سنجد، چه عشق و شوری در کار می‌آفریند.

خداوند به حضرت نوح علیه السلام که زیر شدیدترین فشارهای روحی از سوی قومش بود؛ در حال ساختن کشتی فرمود: کشتی را در برابر نگاه ما بساز. (۱) این جمله چنان قوت قلبی به نوح علیه السلام بخشید که هیچ فشاری برای او اهمیت نداشت.

سالار شهیدان، فرزند عزیز کوچک او علی اصغر علیه السلام با فجیع‌ترین حالت شربت شهادت نوشید؛ اما حضرت حسین علیه السلام فرمود:

همین که این امور در برابر دیدگان خداوند انجام می‌گیرد، تحمل آن بر من آسان است. (۲)

اگر مسجد اگر میخانه گر دیر مغان خواهم به هر جا بگذرم مقصود من یارست آن خواهم

گدائی در میخانه می خواهم نه دارائی نه ملک کیقباد و دولت نوشیروان خواهم

اگر حنظل اگر شکر اگر مرهم اگر نشتر بجانم هر چه جانان می پسندد من همان خواهم

ص: ۱۰۳

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۲۷؛ هود (۱۱) : ۳۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۶/۴۵، باب ۳۷، حدیث ۲؛ اللّهُوف: ۱۱۷.

سر زلفت که شیران را به زنجیر گران بندد سزای این دل دیوانه زنجیری چنان خواهم
از این زندان پر وحشت مگر یکدم بیاسایم نسیمی همره باد صبا زان گلستان خواهم
زمین و آسمان را آزمودم هر دو بی حاصل جهانی ماورای این زمین و آسمان خواهم
سردیوانگی دارد هما با این دل شیدا ز زلف تابدار یار زنجیری گران خواهم

(رضاعلی خان شیرازی، هما)

دعای ۱۹: درخواست باران

اشاره

ص: ۱۰۴

«١» اللَّهُمَّ اسْقِنَا الْغَيْثَ وَ انْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِغَيْثِكَ الْمَغْدِقِ مِنَ السَّحَابِ الْمُنْسَاقِ لِتَبَاتِ أَرْضِكَ الْمُؤْتِقِ فِي جَمِيعِ الْأَفَاقِ «٢» وَ
امْنُنْ عَلَى عِبَادِكَ يَا بِنَاعِ الثَّمَرَةِ وَ أَحْيِ بِلَادَكَ بِبُلُوغِ الزَّهْرَةِ وَ أَشْهَدْ مَلَائِكَتَكَ الْكِرَامَ السَّفَرَةَ بِسَيْفِي مِنْكَ نَافِعَ دَائِمِ غُرُرِهِ وَ اسْمِعْ
دِرْرَهُ وَ اِبِلِ سَرِيعِ عَاجِلِ «٣» تُحْيِي بِهِ مَا قَدَّمَ مَاتَ وَ تَرُدُّ بِهِ مَا قَدَّمَ فَاتَ وَ تُخْرِجُ بِهِ مَا هُوَ آتٍ وَ تُوسِّعُ بِهِ فِي الْأَقْوَاتِ سَيِّحَابًا مُتْرَاكِمًا
هَنِيئًا مَرِيئًا طَبَقًا مُجَلْجَلًا غَيْرَ مِلْثٍ وَ ذُقَّهُ وَ لَا خَلْبَ بَرُوقِهِ «٤» اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا مُغِيثًا مَرِيعًا مُمْرَعًا عَرِيضًا وَ اسْعَا غَزِيرًا تَرُدُّ بِهِ النَّهِيضَ وَ
تُخْرِبُ بِهِ الْمَهِيضَ «٥» اللَّهُمَّ اسْقِنَا سَيْفِيًا تَسِيلُ مِنْهُ الطُّرَابَ وَ تَمْلَأُ مِنْهُ الْجِيَابَ وَ تَفْجُرُ بِهِ الْأَنْهَارَ وَ تُنْبِتُ بِهِ الْأَشْجَارَ وَ تُرْخِصُ بِهِ
الْأَسْعَارَ فِي جَمِيعِ الْأَمْصَارِ وَ تَنْعَشُ بِهِ الْبَهَائِمَ وَ الْخَلْقَ وَ تُكْمِلُ لَنَا بِهِ طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ تُنْبِتُ لَنَا بِهِ الزَّرْعَ وَ تُدْرِبُ بِهِ الضَّرْعَ وَ تَزِيدُنَا بِهِ
قُوَّةً إِلَى قُوَّتِنَا «٦» اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ظِلَّهُ عَلَيْنَا سَيِّمُومًا وَ لَا تَجْعَلْ بَرْدَهُ عَلَيْنَا حُسُومًا وَ لَا تَجْعَلْ صَوْبَهُ عَلَيْنَا رُجُومًا وَ لَا تَجْعَلْ مَاءَهُ عَلَيْنَا
أُجَاجًا «٧» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارزُقْنَا مِنْ بَرَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[«اللَّهُمَّ اسْقِنَا الْغَيْثَ وَانْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِغَيْثِكَ الْمُغْدِقِ مِنَ السَّحَابِ الْمُنْسَاقِ لِنَبَاتِ أَرْضِكَ الْمُوْتِقِ فِي جَمِيعِ الْأَفَاقِ»]

خدایا! برای ما باران فرست، و رحمتت را به باران پُر آب و فراوان بر ما بگستران؛ از ابری که برای گیاه زیبای زمینت، در تمام ناحیه ها و اطراف سوق داده شده.

نعمت عظیم ابر و باران و باد

اشاره

از آن جا که ابر و باران و باد، وجودشان در پهنه طبیعت بستگی به عالی ترین منبع انرژی یعنی خورشید دارد، لازم است چند سطری درباره این نعمت عظیم الهی که گوشه ای از تجلی رحمت حضرت حق به قسمتی از عالم وجود است برای آگاهی شما بیان شود.

مسیر زمین و هر جرم سماوی دیگر در این فضای حیرت آور تقریباً به شکل دایره است؛ زیرا خورشید جسمی است بسیار بزرگ، به تنهایی از زمین و هشت سیاره دیگر بازم بزرگتر و سنگین تر است، و هر سیاره را با نیروی شگرف به سوی خود جذب می کند.

این قوه جذب به مرکز را ثقل یا جاذبه می نامند، در همان حال هر سیاره با قوه گریز از مرکز خود، از خورشید می گریزد، و اگر نیروی جاذبه خورشید نبود سیاره چنان در فضا دور می شد که هیچگاه باز نمی گشت.

پس دو نیروی متضاد در کار است: نیروی سیاره که آن را از خورشید دور می کند، و نیروی خورشید که سیاره را به سوی آن می کشاند. هیچ یک از این دو نیرو بر دیگری نمی چربد و غلبه نمی کند، پس هر سیاره بر روی مداری به دور خورشید می گردد و این سیر بی انتها را در طی قرون و اعصار ادامه داده و می دهد.

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَالشَّمْسُ يَبْغِي لَهَا
 أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (۱)

و خورشید [نیز برای آنان نشانه ای از قدرت ماست] که همواره به سوی قرارگاهش حرکت می کند. این اندازه گیری توانای شکست ناپذیر و داناست ، * و برای ماه منزل هایی قرار دادیم تا این که به صورت شاخه کهنه هلالی شکل و زرد رنگ خرما برگردد [و باز به تدریج بدر کامل شود ،] * نه برای خورشید این توان هست که به ماه برسد ، و نه شب از روز پیشی می گیرد ، و هر کدام در مداری شناورند .

این آیه به وضوح حرکت خورشید را به طور مستمر بیان می کند. دانشمندان در این عصر با انواع ابزار و آلات علمی، و تحقیقات مداوم شبانه روزی کشف کرده اند که: خورشید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معین و ستاره دور دستی که آن را ستاره و گا نامیده اند در حرکت می باشد.

حرکت دادن خورشید این کره بسیار عظیمی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگ تر است، آنهم با حرکت حساب شده در این فضای بی کران از هیچ کس میسر نیست جز از خداوندی که قدرتش فوق همه قدرت ها و علم و

ص: ۱۰۹

دانشش بی انتهاست.

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (۱)

این اندازه گیری توانای شکست ناپذیر و داناست .

منظور از منازل همان منزل گاه های بیست و هشت گانه است که ماه قبل از محاق و تاریکی مطلق طی می کند؛ زیرا هنگامی که ماه سی روز تمام باشد تا شب بیست و هشتم در آسمان قابل رؤیت است، ولی در این شب بیست و هشتم به صورت هلال بسیار باریک زرد رنگ و کم نور و کم فروغ در می آید، و در دو شب باقی مانده قابل رؤیت نیست که آن را محاق می نامند، البته در ماههائی که بیست و نه روز است تا شب بیست و هفتم معمولاً ماه در آسمان دیده می شود، و دو شب باقی مانده محاق است.

این منزل گاه ها کاملاً دقیق و حساب شده است، به طوری که منجمان از صدها سال قبل می تواند طبق محاسبات دقیقی که دارند آن را پیش بینی کنند.

این نظام عجیب به زندگی انسان ها نظم می بخشد و یک تقویم طبیعی آسمانی است که با سواد و بی سواد توانایی خواندن آن را دارد، به طوری که اگر انسان کمی دقت و ممارست در وضع ماه در شب های مختلف کند می تواند با نگاه کردن وضع آن دقیقاً و تقریباً بداند آن شب کدام شب از ماه است.

در آیه چهارم سخن از ثبات و دوام این نظم سال و ماه و شب و روز است، پروردگار آن چنان برنامه ای برای آنها تنظیم کرده که کمترین دگرگونی در وضع پیدا نمی شود، و تاریخ بشر به خاطر همین ثبات، کاملاً تنظیم می گردد.

نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد و هر کدام از آنها در مسیر خود شناورند.

ص: ۱۱۰

می دانیم خورشید، دوران خود را در برج های دوازده گانه در یکسال طی می کند، در حالی که کره ماه منزل گاه های خویش را در یک ماه طی می نماید.

بنابراین حرکت دورانی ماه در مسیرش دوازده بار از حرکت خورشید در مدارش سریعتر است، لذا می فرماید: خورشید هرگز در حرکت خود به پای ماه نمی رسد، تا حرکت یکساله خود را در یک ماه انجام دهد و نظام سالیانه بر هم خورد.

همچنین شب بر روز پیشی نمی گیرد که بخشی از آن را در کام خود فرو برد و نظام موجود بهم ریزد، بلکه همه آنها مسیر خود را میلیون ها سال بدون کمترین تغییر ادامه داده و می دهند و هر کدام از اینها در مسیر خود شناورند.

گرمای خورشید

خورشید خیلی داغ است ولی نمی دانید به چه داغی؟ اگر کارخانه فولاد سازی را دیده بودید، می دیدید که فلز مذاب از فرط حرارت رنگش سفید شده است چگونه از دهانه کوره بیرون می ریزد؟

فولاد مذاب ۱۴۵۰ درجه حرارت دارد، این درجه حرارت خیلی بالاست اما درجه حرارت خورشید از آنهم خیلی بالاتر است. در سطح خورشید درجه حرارت نزدیک به ۶۰۰۰ درجه و در مرکز آن شاید ۱۷۰۰۰۰۰۰ درجه باشد.

همان طور که می دانید ما حیات خود را مدیون خورشیدیم، خورشید تقریباً سرچشمه تمام کار مایه ماست.

بی نور خورشید گیاهی رشد نمی کرد، و غذایی به وجود نمی آورد و چون زندگی جانوران بسته به گیاهان است، بی نور خورشید جانوری هم به روی زمین وجود نداشت.

چوب و زغال و نفتی که هر روز مصرف می کنیم کارمایه را در اعصار قدیم از خورشید گرفته و در خود نهفته اند، وقتی که زغال می سوزد کارمایه ای را که گیاهان

میلیون ها سال قبل از خورشید گرفته و ذخیره کرده اند به ما باز پس می دهد.

خورشید از عناصری چند که بر روی زمین هم یافت می شوند ترکیب گردیده است.

تقریباً شصت عنصر از آنها که بر روی زمینند در خورشید هم وجود دارند، عناصر اصلی خورشید عبارتند از هیدروژن، اکسیژن، هلیوم، ازت، کربن، آهن و چند فلز دیگر، اما در نتیجه حرارت فوق العاده فلزاتی که بر روی زمین به شکل جامدند در خورشید به صورت گاز هستند.

نور خورشید بسیار خیره کننده است و از قشری از گازها که در سطح خورشیدند ساطع می شود.

ستاره شناسان این قشر را کره نور نامیده اند، بالای کره نور قشر دیگری از گازهاست به نام کره رنگ، وجه تسمیه این کره، رنگ سرخ درخشانی است که گازهای ترکیب کننده آن دارند.

در بالای کره رنگ، قشر سفید دیگری است به نام تاج که فقط به هنگام کسوف در تلسکوپ قابل رؤیت است، گاهی زبانه هایی تقریباً به اندازه یک میلیون و نیم کیلومتر از تاج زبانه می کشند، اینها را زبانه های خورشید می نامند.

در فیزیک معمولاً انرژی را با واحدی به نام «ارگ» اندازه می گیرند. گرچه در موارد خاص واحدهای دیگری برای انرژی به کار می رود، مانند «کالری» برای اندازه گرفتن گرما، یا کیلو وات ساعت برای الکتریسته.

یک ارگ دو برابر انرژی حرکتی جسمی است که جرم آن برابر یک گرم باشد، و با سرعت یک سانتی متر در ثانیه حرکت کند.

و باید گفت که از لحاظ تجربه های روزانه زندگی، مقدار انرژی که با یک ارگ نموده می شود بسیار کوچک است.

مثلاً پشه ای که در حال پرواز است انرژی حرکتی برابر با چند ارگ دارد.

برای گرم کردن یک فنجان چای، چند صد بلیون ارگ مورد نیاز است، و چراغ رومیزی معمولی در هر ثانیه ۲۵ بلیون ارگ مصرف می کند.

یک گرم زغال سنگ خوب چون کاملاً بسوزد ۳۰۰ بلیون ارگ انرژی می دهد!! با نرخ جاری زغال بهای هر ارگ برابر است با... البته بهای انرژی که با سیم برق به خانه های ما می رسد از این گران تر است.

انرژی اشعه آفتاب که بریک سانتی متر مربع در یک ثانیه به حال عمودی بتابد معادل ۱۳۵۰۰۰۰ ارگ تخمین زده شده، و البته در محاسبه این رقم مقداری از انرژی که به وسیله فضای اطراف زمین جذب می شود نیز به حساب آمده است.

اگر این انرژی را از روی بهای زغال به حساب آوریم، معلوم می شود که روزانه معادل چه مقدار ریال انرژی که بر سطح حیاط خانه ما می تابد از بین می رود.

اگر بیان خود را با واحد اندازه گیری معمولی کار تجدید کنیم، نتیجه آن می شود که مقدار انرژی روزانه خورشید که بر سطح زمین سقوط می کند برای هر میل مربعی با انرژی ۴۶۹۰۰۰۰ اسب بخار است و انرژی کلی سالانه که از این راه به سیاره ما می رسد چندین میلیون برابر تمام انرژی هایی است که در سطح زمین از سوزاندن زغال و سایر مواد سوختی به دست می آید.

نعمت ابر و باد

خورشید این منبع عظیم انرژی در سایه اراده و فرمان حضرت حق، هر روز در سطحی بیش از محیط و عرصه منظومه می تابد و از این تابش هزاران اثر پدید می شود، از جمله آثاری که از تابش خورشید به وجود می آید ابر است.

آن سوی دریا هوا مرطوب است، آفتاب، هوای مرطوب را گرم می کند، و در نتیجه هوای مرطوب بالا می رود، سپس اندکی سرد می شود و به صورت ابر در می آید.

قطرات باران، برف، تگرگ، محصول پر منفعت همین ابر است.

باد در جابه جایی ابرها برای این که تمام مناطق زمین را از نعمت برف و باران بهره مند سازند عامل بسیار مهم و مؤثری است. باد از اهمیت ویژه ای برخوردار است، اگر جابه جایی هوا نبود، حیات عمری نداشت.

ما در اعماق اقیانوس بیکرانی از هوا زندگی می کنیم که گرداگرد زمین را فرا گرفته است. دانشمندان حدس می زنند که این قشر هوا، بیشتر از سیصد کیلومتر بالای زمین امتداد داشته و از چند لایه تشکیل شده باشد، ضخامت این لایه ها یکی نیست و حدود آنها هم نامنظم است.

شما با یکی از این لایه ها که «تروپوسفر» نام دارد آشنا هستید و آن لایه ای است که از همه به زمین نزدیک تر است و آنچه ما به نام تغییرات جوی می شناسیم در این لایه به وقوع می پیوندد.

توفان، ابر، مه، تگرگ، برف و هر چه دیگر که به هوا مربوط بدانیم در تروپوسفر واقع می شود.

چه چیز موجب تشکیل توده های هوا در تروپوسفر می شود؟ شاید هیچ گاه حدس نزنید که موجب پیدایش این توده ها، خورشید است.

اختلاف درجه حرارت بین دو نقطه زمین که به طور مساوی گرم شده باشند موجب وزیدن بادهاست.

آیا می دانید در زندگی جانداران و گیاهان چقدر ارزش دارد؟

آیا می دانید چه نظم فوق العاده ای در وزش باد، در جهان طبیعت می باشد؟

باران را باد درست می کند، اگر بادی نبود بارانی نبود، دانشمندان طبیعی می گویند:

ابر موجودی است الکتریکی، موجودات الکتریکی اگر از یک نوع باشند یکدیگر را دفع می کنند، و اگر از دو نوع باشند همدیگر را جذب می کنند.

از خاصیت های باد آن است که در میان دو نوع موجود الکتریکی جمع می کند، در نتیجه تجاذب حاصل می شود، و اتحاد الکتریکی تحقق پیدا می کند.

باران نتیجه آن اتحاد می باشد.

پس تنها عامل مؤثر در ازدواج دو موجود الکتریکی که فرزندى از آن به نام باران پدید می آید، باد است.

اگر بادهای موسمی که از سوی اقیانوس می آید و در مناطق گرمسیر می وزد، نبود زندگی از شدت گرما در آنجاها بسیار دشوار می شد.

باد شدت گرما را می شکند و آن مناطق را برای زندگی آسان، آماده می سازد، یکی از این مناطق هندوستان است که بر حسب منطقه، گرمسیر است ولی باد آن جا را قابل زیست ساخته است.

بادهای دریایی و زمینی که شبانه روز، در کرانه های مناطق حاره می وزد زندگی را در بندرهای آن جا ممکن گردانیده است.

بادهای گرمی از مناطق حاره به سوی سردسیرها روانه می شوند و از سردی آن جا می کاهند، مانند گلف استریم برای انگلستان، و گلف ورد برای ژاپن.

شدت گرمای زیر خط استوا بر اهل دانش روشن است. و نیز آنها می دانند که گرمای استوایی به حسب طبع بالا می رود، در برابر از قطب شمال و جنوب هواهای سردی به طور مایل به سوی مناطق استوایی روان است لذا آن جا قابل زیست می باشد.

باد وضع باران مناطق را تغییر می دهد، در اندونزی و مانند آن فصل باران را تابستان قرار داده است، در لبنان فصل باران زمستان می باشد.

در بعضی مناطق که شاید بخش دارجیلینگ هند از آنها باشد، فصل باران تمام سال است، مقدار باران در دارجیلینگ به یازده متر در سال می رسد.

اختلاف فصول باران در زمین موجب اختلاف انواع نباتات می شود تا بشر بتواند

از هر گونه نباتی بهره بردارد و استفاده کند.

بیشتر نباتات، دارای دو جنبه هستند، نرینه و مادینه، مانند خنثی که هر دو خصوصیت را دارا می باشد، اگر نباتات تلقیح شوند خوب میوه خواهند داد، و اگر تلقیح نشوند بر خوبی نمی دهند.

تلقیح هائی که به دست بشر می شود، ویژه درخت خرما و پیوند درختانی است که مورد خواسته بشر قرار گرفته است، ولی تلقیح بقیه درختان را از نرینه آنها به مادینه آنها باد انجام می دهد.

تلقیح بادی در درخت خرما نیز تأثیر دارد، تلقیح بادی، عبارت از گرفتن ذراتی از این درخت است و رساندن آنها به درخت دیگر که همانند آن است.

البته تلقیح به وسیله حشرات نیز انجام می شود.

آنچه یاد شد نمونه ای از خدمات باد بود، هر چند باد خدماتش بسیار بیش از اینهاست.

ارزش ابر و باد در قرآن

اشاره

این باد این خدمت های بزرگی را که به طور مداوم انجام می دهد خودش می خواهد یا مأمور دیگری است؟

خود باد شعور تشخیص خدمتگزاری را ندارد، پس از جانب دیگری مأموریت دارد. آیا فرمانده باد کیست؟

به آیاتی از قرآن مجید در این زمینه توجه کنید.

و تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱)

ص: ۱۱۶

و گرداندن بادها و ابر مسخر میان آسمان و زمین ، نشانه هایی است [از توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند .

این ابرهای متراکم که بالای سر ما در گردشند و میلیاردها تن آب را بر خلاف قانون جاذبه در میان زمین و آسمان معلق نگاه داشته، و آنها را از هر نقطه به نقطه دیگر می برند، بی آن که کمترین خطری ایجاد کنند، خود نشانه ای از عظمت اویند.

بعلاوه اگر آبیاری و منصب آب دهی آنها نبود در سرتاسر خشکی های روی زمین نه قطره آبی برای نوشیدن وجود داشت و نه چشمه و جویباری برای رویدن گیاه، همه جا ویرانه بود و کویر و بر همه جا کویر و بر همه جا خاک مرده پوشیده می شد، این نیز جلوه ای دیگر از عظمت حضرت اوست.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا - سِقْنَاهُ لِيَلْعَدِ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

و اوست که بادها را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده می فرستد تا هنگامی که ابرهای سنگین بار را بردارند ، آن را به سوی سرزمینی مرده می رانیم ، پس به وسیله آن باران نازل می کنیم و به وسیله باران از هر نوع میوه [از زمین] بیرون می آوریم [و] مردگان را نیز [در روز قیامت] این گونه [از لابلای گورها] بیرون می آوریم ، [باد ، ابر ، باران ، زمین ، رویدن گیاهان و انواع میوه ها را مثل زدیم] تا متذکر و یادآور [اراده و قدرت بی نهایت خدا] شوید .

در این موقع آنها را به سوی سرزمین های مرده و خشک و سوزان می رانیم و مأموریت آبیاری این تشنگان را بر عهده آنان می نهیم، و به وسیله آن، آب حیات

ص: ۱۱۷

بخش را در همه جا فرو می فرستیم، به کمک این آب انواع میوه ها را از خاک تیره بیرون می آوریم.

آفتاب بر اقیانوس ها می تابد، و بخار آب را به بالا می فرستد، بخارها متراکم می شوند، و توده های سنگین ابر را تشکیل می دهند، امواج باد توده های کوه پیکر ابر را بر دوش خود حمل می کنند و به سوی سرزمین هائی که مأموریت دارند پیش می روند، قسمتی از این بادهای که در پیشاپیش توده های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند، نسیم دل انگیزی ایجاد می کنند که از درون آن بوی باران حیات بخش به مشام می رسد، اینها در حقیقت مبشران نزول باران هستند، سپس توده های عظیم ابر، دانه های باران را از خود بیرون می فرستند، نه چندان درشت هستند که زراعت ها را بشویند و زمین ها را ویران کنند، و نه چندان کوچکند که در فضا سرگردان بمانند.

آرام و ملایم بر زمین می نشینند و آهسته در آن نفوذ می کنند، و محیط را برای رستخیز بذرها و دانه ها آماده می سازند، زمینی که در خشکی می سوخت و شباهت کامل به منظره یک گورستان خاموش و خشک داشت تبدیل به کانون فعالی از حیات و زندگی و باغ های پرگل و میوه می شود.

به دنبال تمام این حقایق عینی اضافه می فرماید: «این چنین مردگان را از زمین بیرون می آوریم».

وَ ارْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا اَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ﴿۱﴾

و بادهای باردار کننده فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم و شما را با آن سیراب ساختیم و شما ذخیره کننده آن نیستید.

ص: ۱۱۸

«لواقح» جمع لاقح به معنی بارور کننده است، و در این جا اشاره به بادهائی است که قطعات ابر را بهم پیوند می دهد و آنها را آماده باران می سازد.

گرچه بعضی از دانشمندان معاصر خواسته اند این آیه را اشاره به تلقیح گیاهان به وسیله بادهای و گردافشانی بگیرند، و از این راه به یکی از مسائل علمی که در عصر نزول قرآن مورد توجه جوامع بشری نبود تفسیر کنند، و از دلایل اعجاز علمی قرآن بشمارند، ولی در عین قبول این واقعیت که وزش بادهای اثر عمیقی در جابه جا کردن گرده های نطفه نر و بارور ساختن گیاهان دارند، نمی توان آیه فوق را اشاره به آن دانست.

چرا که بعد از این کلمه بلافاصله، نازل شدن باران از آسمان آنهم با فاء تفریع آمده است که نشان می دهد تلقیح کردن بادهای مقدمه ای برای نزول باران است.

به هر حال تعبیر فوق از زیباترین تعبیراتی است در مورد ابرها و تولد باران از آنها، ممکن است گفته شود، ابرها را به مادران و پدرانی تشبیه کرده که به کمک بادهای آمیزش می کنند، باردار می شوند و فرزندان خود، دانه های باران را به زمین می نهند.

شما توانایی حفظ و ذخیره کردن این آب ها را ندارید، ممکن است اشاره به ذخیره کردن آب باران قبل از نزولش باشد، یعنی شما نمی توانید این ابرها که منابع اصلی بارانند در اختیار بگیرید، و نیز ممکن است اشاره به ذخیره کردن باران بعد از نزولش باشد، یعنی شما نمی توانید حتی بعد از نزول باران، آن را به مقدار زیاد گردآوری و حفظ کنید، این خداست که از طریق منجمد ساختن آنها در قله کوهها به صورت یخ و برف، و یا فرستادن آنها به اعماق زمین که بعداً به صورت چشمه ها و کاریزها و چاهها ظاهر می شوند، آنها را گردآوری و ذخیره می کند.

وَمِنْ آيَاتِهِ اَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَّلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَّلِتَجْرِيَ

و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که بادهای را مژده دهنده می فرستد ، و تا بخشی از [باران] رحمتش را به شما بچشاند ، و تا کشتی ها [به وسیله بادهای] به فرمان او حرکت کنند ، و نیز برای این که از رزق و روزی او بجوید ، و باشد که شما سپاس گزاری کنید .

از آیات عظمت و قدرت خدا این است که بادهای را به عنوان بشارتگرانی می فرستند.

آنها در پیشاپیش باران حرکت می کنند. قطعات پراکنده ابر را با خود برداشته بهم می پیوندند و به سوی سرزمین های خشک و تشنه می برند، صفحه آسمان را می پوشانند، و با دگرگون کردن درجه حرارت جو، ابرها را آماده ریزش باران می کنند.

ممکن است اهمیت قدوم این بشارتگران برای شهرنشینان متنعّم چندان روشن نباشد، اما بیابانگردان تشنه کامی که نیاز به قطراتی از باران دارند، همین که بادهای به حرکت در می آیند و ابرها را همراه خود جابه جا می کنند، و از لابه لای نسیم، عطر مخصوص بارانی که بر گیاهان در نقطه دیگری باریده، و به مشامشان می رسد، برق امید در دل هایشان جستن می کند.

گرچه در آیات قرآن، بیشتر روی بشارتگری باد، نسبت به نزول باران تکیه شده، اما کلمه مبشرات را نمی توان در آن محدود ساخت، چرا که بادهای بشارت های فراوان دیگری نیز با خود دارند.

ص: ۱۲۰

بادها گرما و سرمای هوا را تعدیل می کنند.

بادها عفونت ها را در فضای بزرگ مستهلک کرده، و هوا را تصفیه می کنند.

بادها از فشار حرارت خورشید روی برگ ها و گیاهان می کاهند و جلو آفتاب سوختگی را می گیرند. بادها اکسیژن تولید شده به وسیله برگ های درختان را برای انسان ها به ارمغان می آورند، و گاز کربنیک تولید شده به وسیله بازدم انسان را برای گیاهان هدیه می برند.

بادها بسیاری از گیاهان را تلقیح می کنند، و نطفه های نر و ماده را در جهان نباتات بهم پیوند می دهند.

بادها وسیله ای برای حرکت آسیاب ها و عاملی برای تصفیه خرمن ها هستند.

بادها بذرها را از نقاطی که در آن بذر فراوان موجود است حرکت می دهند، و همچون باغبانی دلسوز در سرتاسر بیابان می گسترانند.

و بادها کشتی های بادبانی را با مسافران و بار زیاد به نقاط مختلف می برند، و حتی امروز که وسایل ماشینی جانشین نیروی باد شده، باز هم وزش بادهای مخالف یا موافق در پیشرفت یا کندی کار کشتی ها بسیار مؤثر است.

آری، آنها بشارت دهندگانی هستند در جهات مختلف. به این خاطر در دنباله آیه می خوانیم خدا می خواهد بدین سبب شما را از رحمت خود بچشانند، و کشتی ها به فرمانش حرکت کنند، و شما از فضل و رحمت او بهره گیرید، شاید شکرگزاری کنید.

آری، بادها، هم وسیله تولید نعمت های فراوان در زمینه کشاورزی و دامداری هستند، و هم وسیله حمل و نقل، و سرانجام سبب رونق امر تجارت که با جمله *لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ* به اولی اشاره شد و با جمله *لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ* به دوم، و با جمله *لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ* به سوم.

جالب این که همه این برکات مولود حرکت است، حرکت در ذرات هوا، در محیط مجاور زمین.

اما هیچ نعمتی تا از انسان سلب نشود، قدر آن معلوم نخواهد شد. این بادها و نسیم ها نیز تا متوقف نشوند، انسان نمی داند چه بلائی بر سر او می آید.

توقف هوا، زندگی را در بهترین باغ ها همچون زندگی در سیاه چال های زندان می کند، و اگر نسیمی در سلول های زندان انفرادی بوزد، آن را همچون فضای باز می کند، و اصولاً یکی از عوامل شکنجه در زندان ها همان توقف هوای آنهاست.

حتی در سطح اقیانوس ها اگر بادهای متوقف شود و امواج خاموش گردد، زندگی جانداران دریاها بر اثر کمبود اکسیژن هوا به مخاطره خواهد افتاد، و دریا تبدیل به مرداب و باتلاق متعفن و وحشتناکی خواهد شد.

فخر رازی می گوید: «جمله:

وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ

«تا شما را از رحمت خود بچشانند».

با توجه به این که چشاندن در مورد «شیء قلیل» گفته می شود، اشاره به این است که تمام دنیا و نعمت دنیا رحمت اندکی بیش نیست، و رحمت واسعة الهی مخصوص جهان دیگر است. [\(۱\)](#) «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كَسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» [\(۲\)](#)

خداست که بادهای را می فرستد تا ابری را برمی انگیزد، پس آن را در آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و به صورت بخشش و پاره های مختلف در می آورد، پس باران را می بینی که از لابه لای آن بیرون می آید و چون آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می رساند، آن گاه شادمان و خوشحال می شوند.

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۱۳۱/۲۵، [۱] ذیل آیه ۴۶ سوره روم.

۲- (۲) - روم (۳۰) : ۴۸. [۲]

آری، یکی از نقش های مهم، هنگام نزول باران بر عهده بادها گذاشته شده است، آنها هستند که قطعات ابر را از سوی دریاها به سوی زمین های خشک و تشنه حمل می کنند، و همانها هستند که مأموریت گسترده ابرها را بر صفحه آسمان و سپس متراکم ساختن آنها و بعد از آن خنک کردن محیط ابرها و آماده نمودن برای باران زائی را بر عهده دارند.

بادها همچون چوپان آگاه و پرتجربه ای هستند که گله گوسفندان را به موقع از اطراف بیابان جمع می کند و در مسیرهای معینی حرکت می دهد، سپس آنها را برای دوشیدن شیر آماده می سازد. جمله:

فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ

دانه های باران و ذرات کوچک آن را می بینی که از لابه لای ابرها خارج می شوند.

ممکن است اشاره به این باشد که غلظت ابرها و شدت وزش بادها در حدی نیست که مانع خروج قطره های کوچک باران از ابر و نزول آن بر زمین شود، بلکه این ذرات کوچک علیرغم طوفان و ابری که صحنه آسمان را پوشانده، راه خود را از لابه لای آنها به سوی زمین پیدا می کنند، و نرم نرم بر زمین های تشنه پاشیده می شوند تا به خوبی آنها را سیراب کنند و در عین حال ویرانی به بار نیاورند.

باد و طوفانی که گاه درختان عظیم را از جا می کند، و صخره ها را به حرکت درمی آورد، به قطره کوچک و لطیف باران اجازه می دهد که از لابه لای آن بگذرد و بر زمین قرار گیرد.

این نکته نیز قابل توجه است که قطعه قطعه بودن ابرها هر چند در یک روز ابری که ابر تمام صفحه آسمان را پوشانیده برای ما چندان محسوس نیست، اما به هنگامی که با هواپیما از لابه لای ابرها عبور می کنیم، یا بر فراز آن قرار می گیریم کاملاً

روشن و نمایان است.

در قسمتی از آیه پنجاهم سوره مبارکه روم می فرماید:

فَأَنْظِرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ﴿١﴾

به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند؟

تکیه روی جمله فَأَنْظِرْ اشاره به این است که آن قدر آثار رحمت الهی در احیای زمین های مرده به وسیله نزول باران آشکار است که با یک نگاه کردن بدون نیاز به جستجو گری بر هر انسان ظاهر می شود.

تعبیر به «رحمت الهی» در مورد باران اشاره به آثار پربرکت آن از جهات مختلف است.

باران زمین های خشک را آبیاری، و بذر گیاهان را پرورش می دهد.

باران به درختان زندگی و حیات نوین می بخشد.

باران گرد و غبار هوا را فرو می نشاند و محیط زیست انسان را سالم و پاک می کند.

باران گیاهان را شستشو داده به آنها طراوت می بخشد.

باران هوا را مرطوب و ملایم، و برای انسان قابل استنشاق می کند.

باران به زمین فرو می رود و بعد از چندی به صورت قنات ها و چشمه ها ظاهر می شود.

باران نهرها و سیلاب ها به راه می اندازد که بعد از مهار شدن در پشت سدها، تولید برق و نور و روشنایی و حرکت می کنند.

و بالاخره باران، هوای گرم و سرد را تعدیل می کند، از گرمی می کاهد، و سردی را قابل تحمل می نماید.

وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ

ص: ۱۲۴

خداست که بادهای فرستاد تا ابری را برانگیزند، پس ما آن را به سوی سرزمین مرده رانندیم و زمین را پس از مردگی اش به وسیله آن زنده کردیم؛ زنده شدن مردگان هم این گونه است.

تفسیری بر آیه فوق

«نظام حساب شده ای که بر حرکت بادهای، و سپس حرکت ابرها، و بعد از آن نزول قطره های حیات بخش باران، و به دنبال آن زنده شدن زمین های مرده، حاکم است خود بهترین دلیل و خود بهترین گواه بر این حقیقت است که دست قدرت حکیمی در پشت این دستگاه قرار دارد و آن را تدبیر می کند.

نخست به بادهای گرم و داغ دستور می دهد از مناطق استوایی به سوی مناطق سرد حرکت کنند، و در مسیر خود آب دریاها را بخار کرده به آسمان فرستند، سپس به جریان های منظم سرد قطبی که دائماً در جهت مخالفت جریان اول حرکت می کنند دستور می دهد بخارها را جمع آوری کرده و ابرها را تشکیل دهند.

باز به همان بادهای دستور می دهد ابرها را بر دوش خود حمل کنند و به سوی بیابان های مرده گسیل دارند، تا قطرات زنده کننده باران از آنها سرازیر گردد.

سپس به شرایط خاص زمین و بذره های گیاهانی که در آن افشانده شده، فرمان پذیرش آب و نمو و رویش می دهد، و از موجودی ظاهراً پست و بی ارزش موجوداتی زنده و بسیار متنوع و زیبا، خرم و سرسبز، مفید و پربار به وجود می آورد که هم دلیلی است بر قدرت او، و هم گواهی است بر حکمت او، و هم نشانه ای است از رستاخیز بزرگ!!

در حقیقت آیه فوق از چند جهت دعوت به توحید می کند:

ص: ۱۲۵

از نظر برهان نظم، و از نظر برهان حرکت که هر موجود متحرکی محرکی می خواهد، و از نظر بیان نعمت ها که از جهت فطری انگیزه ای است برای شکر منعم. و از جهاتی نیز دلیل بر مسئله معاد است.

از نظر سیر تکاملی موجودات، و از نظر پدیدار شدن چهره حیات از زمین مرده، یعنی ای انسان! صحنه معاد در فصول هر سال در برابر چشم تو و در زیر پای توست.

جالب این که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم:

یکی از اصحاب عرض کرد:

يا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ مَا آيَةُ ذَلِكَ فِي خَلْقِهِ؟

ای رسول خدا! چگونه پروردگار مردگان را زنده می کند و نشانه و نمونه آن در جهان خلقت چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَمَا مَرَرْتَ بِوَادِي أَهْلِكَ مُمَجَّلًا ثُمَّ مَرَرْتَ بِهِ يَهْتَرُ خُضْرًا؟

آیا از سرزمین قبله ات گذر نکرده ای، در حالی که خشک و مرده بوده، و سپس از آن جا عبور کنی در حالی که از خرمی و سرسبزی گوئی به حرکت درآمده؟

قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

گفتم: آری، ای رسول خدا.

قَالَ: فَكَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى، وَتِلْكَ آيَةُ فِي خَلْقِهِ. (۱)

فرمود: این گونه خداوند مردگان را زنده می کند و این نمونه و نشانه او در

ص: ۱۲۶

آفرینش است.» (۱) در پایان این قسمت که در رابطه با مسئله با عظمت باد که محصول جابه جایی هواست، دورنمایی از آثار هوا را از زبان دانش امروز عنایت کنید، تا به معجزه بزرگ علمی حضرت صادق علیه السلام در بیان آثار هوا خطاب به مفضل بن عمر کوفی اشاره کنم:

آثار هوا و باد

آنچه که ثابت شده در میان کره های جهان بزرگ، کره زمین دارای هوای ثابت می باشد، ضخامت هوای دور کره زمین را از صد کیلومتر تا هشتصد کیلومتر تخمین زده اند.

هوا جسمی است لطیف، شفاف و ناپیدا و دارای پنج هزار و نهصد میلیارد تن وزن می باشد.

هوا پر ارزش ترین موجود برای حیات انسان است. انسان و سلسله جانوران و سلسله گیاهان، برای زندگی نیاز به تنفس دارد، و تنفس بی وجود هوا ممکن نیست، پس اگر هوا نبود زنده ای نبود، اگر هوا نبود روشنائی ماه، روشنائی های دیگر نبودند و حس باصره از کار می افتاد، تنها نقاطی که برابر تابنده قرار می گرفت و می توانست نور را منعکس سازد روشن بود.

اگر هوا نبود صدایی و بانگی نبود، چون هوا وسیله نقل موج های صوتی است، در نتیجه حس سامعه از کار می افتاد.

اگر هوا نبود خاک نبود، پس کشت و کار و زراعتی نبود، چرا؟ اکسیژن که جزئی از هواست، در سنگ و آجر و فلز اثر می گذارد، سطح مواد ارضی در اثر ترکیب با

ص: ۱۲۷

اکسیژن نرم شده و می شود و از آن خاک نرم به وجود آمده و می آید، خاک را که هوای آرام درست کرده، باد به اطراف برده و می برد، و بر روی زمین گسترانیده و می گستراند.

آری، اگر هوا نبود خوراکی یافت نمی شد، و حس ذائقه از کار می افتاد! اگر هوا نبود آتش نبود، چون آتش در اثر اکسیژن هوا می باشد، وقتی بخواهند چاه نفت فروزانی را خاموش کنند، تولید خلأ می کنند. یعنی هوا را نابود می سازند، اگر آتش نبود زندگی بشر با نبودن آتش چگونه می شد؟! آیا آسایشی در جهان بود؟

اگر هوا نبود بویی در جهان نبود؛ زیرا بو عبارت است از پخش ذرات بودار در هوا، پس در اثر نبودن هوا شامه از کار می افتاد.

اگر هوا نبود رگ های بدن ما پاره می شد و خون بیرون می ریخت، دیگر حیاتی باقی نمی ماند، هوا فشار مخصوصی به بدن وارد می سازد، یعنی در هر سانتی متر مربع در حدود یک کیلوگرم، این فشار از پاره شدن رگ ها جلوگیری می کند، در نقاط بالا که فشار هوا کم است با وسایل مصنوعی فشار هوا را زیاد می کنند.

اگر هوا نبود کره زمین هر روز به وسیله بیست میلیون سنگ های آسمانی بمباران می شد، سنگ هایی که در حدود پنجاه کیلومتر در ثانیه سرعت دارد، آیا در این صورت جاننداری در روی زمین زنده می ماند؟

هوا این سنگ ها را در خود حل می کند تا به زمین نرسند، اگر هوا نبود گرمای سوزان روزها، و سرمای سخت شب ها زنده ای باقی نمی گذارد، و سودهای دیگر و بسیار که در هواست!!

آیا گران قیمت ترین چیز را در حیات جانداران، این گونه رایگان تحت اختیار آن گذاردن، نشانه قدرت نامتناهی و رحمت نامتناهی و حکمت نامتناهی سازنده جهان نمی باشد؟

هوایی که کره زمین را احاطه کرده است، موجودی است متحرک، و بیشتر

وقت ها در جریان است و از این سو به آن سوی می رود.

شگفتی این جاست که چنین موجودی که بیشتر عمرش در حرکت می باشد، و از این جا به آن جا می رود، چرا از زمین سفر نمی کند، لااقل برود و برگردد!

چه کسی آن را به زمین دوخته است. چه قلعه ای به گرد آن کشیده اند که در فضا پخش نمی شود، کی این قلعه را کشیده است و قلعه را از چه ساخته است؟ و بنیادش را روی چه قرار داده است.

با چه نیروئی این هوای متحرک را به تمام نقاط زمین دوخته اند؟ و یا به آن چسبانیده اند؟ آیا ماده می تواند هوای متحرک را در حال حرکت ثابت قرار دهد؟

ولی قدرت نامتناهی و علم نامتناهی و حکمت نامتناهی او، هوای متحرک را بر زمین ثابت قرار داده است. (۱)

معجزه علمی درباره هوا و باد

اشاره

حضرت صادق علیه السلام در رابطه با مسئله هوا و باد در گفتگوئی با مفضل بن عمر کوفی می فرماید:

ای مفضل! تو را بر باد و آنچه در آن است آگاه کنم: آیا نبینی چون بایستد، چگونه اندوهی جان ستان آرد، و تندرست ها را پریشان کند، و بیماران را بکاهد، و میوه ها را تباه سازد و سبزی ها را بگنداند، و جسم ها را وبائی سازد و غلات را دچار آفت کند.

با توجه به این همه مسائل روشن است که وزش باد تدبیر حکمت دار و مصلحت جوی خلق است، و از هوا خاصیت دیگری هم به تو گوشزد کنم، آواز اثری است که از برخورد اجسام در هوا نقش بندد، و هوا آن را به گوش رساند، مردم روز و شب در کارها و حوایج خود سخن گویند، و اگر اثرش در هوا بجا ماند،

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - در مسئله باد و باران در تفسیر دعای سوم صحیفه سجّادیه مسائل مهمی نگاشته شد.

چنانچه نوشته در کاغذ، جهان از آن پر شود و آنها را گرفتار سازد، و نیازشان به تازه کردن و عوض کردنش بیش از نیاز به تازه کردن کاغذ است؛ زیرا گفته بیش از نوشته است.

و آفریننده حکیم جلّ قدسه این هوا را کاغذی سبک ساخته تا سخن را تا هر جا برساند و باز پس رود تا صفحه تازه و پاکی به جای آن آید، و پیوسته تو را همین نسیم به نام «هوا» بس که از مصالحتش عبرت گیری و خدا را بشناسی؛ زیرا که آن زندگی تن است، و با نفس آن را به درون کشد و از برون نسیم روح بخش آن را فرا گیرد، و مرکب آواز باشد تا آن را از دور به گوش رساند و بوها را از جایی به جایی برساند، ننگری که بوی از آن سوی آیدت که باد وزد و هم آواز، و هم او پذیرای گرما و سرمای پی در هم است که وسیله خوبی و نشاط جهانند، و این باد وزنده از اوست.

باد از اجسام تراود و ابر را از این جا به آن جا براند تا سودش همگانی باشد، ابر را درهم کند تا ببارد، و از هم بگسلد تا سبک شود و نازک گردد، و درخت را آبستن کند و کشتی را به راه برد، و خوراک ها را نرم سازد، و آب را خنک کند و آتش را برافروزد، و هرچه تر است خشک کند و خلاصه هر چه در زمین است زنده کند، اگر باد نبود گیاه پراکنده می شد، جاندار می مرد، هر چیزی داغ می شد و تباه می گردید! (۱)

آثار دیگری از هوا و باد

از آثار هوا و باد، مسائلی که از معجزات علم امام معصوم است:

۱ - نورزیدن باد علّت غم و اندوه، تبدیل سلامتی به بیماری، باعث تشدید مرض، گندیدن گیاهان، از بین رفتن میوه جات، باعث پخش میکروب و با، و به آفت خوردن غلات است.

ص: ۱۳۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱۹/۳، باب ۴، حدیث ۱؛ توحید المفصل: ۱۴۰.

۲ - هوا علت رساندن صوت به گوش، و پخش صدا در تمام کره زمین است.

۳ - هوا باعث حیات موجودات زنده است.

۴ - هوا علت رساندن بو به حس شامه است.

۵ - هوا مؤثر در گرما و سرما و تعدیل آن دو در تمام کره زمین است.

۶ - هوا، جا به جا کننده ابرها، و به هم رساننده آنها جهت تولید باران و از هم شکافنده ابر برای صافی فضا است.

۷ - تلقیح کننده نباتات برای به وجود آمدن میوه هاست.

۸ - حرکت دهنده کشتی ها در دریاهاست.

۹ - خنک کننده آب های روی زمین است.

۱۰ - علت برافروخته شدن آتش است.

برای هر یک از موارد دهگانه بالا می توان مقالات جالب و مفصلی نوشت. در این زمینه می توانید به کتابهای مفصل و مهم علمی مراجعه کنید تا بیش از پیش ارزش و قیمت علم معصوم برای شما روشن شود.

کیست که بتواند آثار نعمت های حضرت حق را به شماره آورده و به ادای شکر نعمتی از نعمت های آفریننده جهان هستی اقدام کند؟!

الهی! غرق جهلیم، در نادانی و نفهمی دست و پا می زنیم، از هستی و عناصر آن بی خبریم، عمری است دچار معصیت و گناهیم، از خط هدایت و صراط مستقیم دوریم، از لطف و عنایت و رحمت خاصیت مهجوریم، در هر صورت به عجز و ذلت و بی خبری و ضعف و زبونی خود و این که جز گناه و معصیت کار دیگری از ما صادر نشده معترفیم، ما را به نور هدایت منور فرما، و از بند هوای نفس آزاد کن، و توفیق شکر نعمت هایت را همراه با بصیرت و روشندلی به ما مرحمت کن.

الهی از دعای اهل حالی زآه سینه صاحب کمالی

رسان بر جاه از زندان و چاهم از این زندان برآور بانگام

الهی قادری بر هر چه خواهی تعالی الله از این پادشاهی

به رفعت بین که در زندان ذلت گرفتار است در قید خجالت

نه یک جو فکر فردای قیامت نه از غفلت کند یکروز غفلت

نه از بهر سفر زادی مهیا نه زین غم یک دل شادی مهیا

چه گویم ای عزیزان رفتم از دست پرمغ هوایم بال بشکست

نه دردی تا سوی درمان نهم رو نه عشقی تا سوی جانان نهم رو

نه راه چاره و نی چاره جویم نه دل تا دست از هستی بشویم

منم شرمنده از این بی نوایی عنایت کن ز لطف خود نوایی

(میرزا عباس همدانی، رفعت)

بنابراین به این نکات توجه کردید که خورشید باعث حرارت، و حرارت باعث تبخیر آب، و بخار به علت سردی هوا تبدیل شونده به ابر، و باد باعث تلقیح ابرها و در نتیجه باریدن باران بر سطح زمین و خلاصه ظهور آب برای ادامه حیات موجودات روی زمین است.

آب از دیدگاه قرآن

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَشْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ [\(۱\)](#)

و از آسمان، آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جای دادیم.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ [\(۲\)](#)

آیا ندانسته اند که ما آب را به سوی زمین بی گیاه می رانیم و به وسیله آن

ص: ۱۳۲

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۱۸. [۱]

۲- (۲) - سجده (۳۲) : ۲۷. [۲]

زراعتی را بیرون می آوریم که دام هایشان و خودشان از آن می خورند؟ پس آیا [آثار رحمت خدا را] نمی بینند؟!

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا (۱)

و اوست خدائی که از آب بشر را آفرید.

بیش از هر چیز آب در ساختمان بدن انسان به کار رفته است.

چه بنا بر تحقیقات فهلینگ: در ۲/۵ ماهگی ۹۴٪ و در ۴ و ۵ ماهگی ۹۰٪ و در هفت ماهگی ۸۰٪ و در موقع زایمان ۶۹٪ وزن جنین انسان از آب تشکیل شده است، و از نظر زیست شناسان، انسان به اسفنجی می ماند که از هر طرف آب آن را فرا گرفته است.

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (۲)

به من خبر دهید آبی که می نوشید، * آیا شما آن را از ابر باران زافروود آورده اید یا ما فرود آورنده ایم؟ * اگر بخواهیم آن را تلخ می گردانیم، پس چرا سپاس گزاری نمی کنید؟

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ (۳)

و اوست که از آسمان آبی فرستاد، و به وسیله آن گیاهان گوناگون را [از زمین] رویاندیم.

باران درون خاک را خیس و مرطوب می کند، و درختان از راه ریشه و گل ها به وسیله ریشه یا ساقه آب را به سوی بالا جذب می کنند، و شاخه های گل از آب غذا

ص: ۱۳۳

۱- (۱) - فرقان (۲۵) : ۵۴. [۱]

۲- (۲) - واقعه (۵۶) : ۶۸ - ۷۰. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۹۹. [۳]

می گیرند:

وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» (۱)

و از آسمان ، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه های گوناگون ، رزق و روزی برای شما بیرون آورد .

وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا» (۲)

و برای شما از آسمان آبی نازل کرد که به وسیله آن باغ هایی خرم و باطراوت رویانیدیم که رویاندن درختانش در قدرت شما نیست .

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا» (۳)

آیا ندانسته ای که خدا از آسمان آبی نازل کرده است ، پس به وسیله آن میوه هایی که رنگ هایش گوناگون است ، پدید آورده ایم .

هزاران عامل، با برنامه هایی منظم در عالم طبیعت به اراده حکیمانه حضرت حق دست به دست می دهند، تا انواع رویدنی های رنگارنگ و میوه های گوناگون و جالب پدید آید.

خواص میوه ها

اشاره

قرآن مجید در آیات مربوط به آب به مسئله میوه جات تحت عنوان ثمرات، اشارات فراوانی دارد. که در گذشته به قسمتی از آن آیات توجه کردید.

ص: ۱۳۴

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۲. [۱]

۲- (۲) - نمل (۲۷) : ۶۰. [۲]

۳- (۳) - فاطر (۳۵) : ۲۷. [۳]

دکتر محمد صادق رجحان استاد دانشگاه تهران، در کتاب شفای خود در بخش میوه درمانی، در رابطه با خواص میوه ها که از آثار صنع حق و آیات حضرت ربّ العزّه است، می نویسد:

از نظر باغبانی به اندامی که از تغییرات و نمو بخشی از گل به دست می آید میوه گفته می شود.

میوه ممکن است خوراکی بوده و یا مصرف دارویی داشته باشد. میوه غالباً پس از عمل لقاح از نمو قسمت هائی از گل به وجود می آید، ولی در بعضی موارد نیز بدون آن که عمل لقاح رخ دهد میوه تولید می شود که این کیفیت را پارتنوکاری می نامند.

در این حالت گاهی میوه بی دانه حاصل می شود مانند نارنگی بی دانه، بعضی اوقات بدون عمل لقاح باز هم میوه دانه دار به وجود می آید که در این مورد مسلماً پارتنوکاری همراه با کره زائی «پارتنوژنز» است.

بشره میوه حاصل موجودات ذره بینی نظیر مخمرها، قارچ های مختلف، میکرب ها، عوامل تخمیر و فاسد کننده می باشد، و گاهی برای خوشرنک کردن میوه موادی از قبیل، اتیلن و استیلن به کار می برند، بنابراین لازم است بشره میوه را به خوبی شسته و سپس مصرف نمایند.

از طرف دیگر هنگام چیدن بعضی از میوه ها مانند انجیر و خربزه درختی، شیرابه ای خارج می شود که حاوی آنزیم پروتئاز می باشد و برای پوست دست مضر است، لذا برای چیدن این قبیل میوه ها از دستکش استفاده شود.

نقش طبی میوه ها

میوه ها از نظر پزشکی در بدن انسان اعمال مهمی را انجام می دهند:

۱ - میوه ها قسمت اعظم آب بدن را به ویژه در فصل تابستان تأمین می کند.

۲ - میوه ها اشتها را تحریک می نمایند.

۳ - میوه ها انواع مختلف ویتامین را به بدن می رسانند.

۴ - میوه ها مدرّ هستند، یعنی به علت دارا بودن آب زیاد و املاح معدنی، مخصوصاً نمک های پتاسیم تا حدی دفع ادرار را می افزایند و از این طریق مقداری از سموم بدن خارج شده، احساس فرح و نشاط در شخص به وجود می آید.

۵ - میوه ها به علت دارا بودن اسیدهای مختلف و مخصوصاً ترکیبات پکتیکی و سلولز معمولاً، ملین هستند، و بعضی دیگر به علت دارا بودن مقداری «تانن» قابض می باشند.

۶ - میوه ها مواد معدنی مورد نیاز بدن را تأمین می کنند، یعنی توسط میوه ها مقدار قابل توجهی، کلسیم - فسفر - سدیم - پتاسیم - منیزیم - آهن - ید و غیره که همگی برای انسان لازمند وارد بدن می شود.

۷ - میوه ها حالت اسیدی که از تغذیه گوشت زیاد، و دیگر مواد پروتئینی حاصل می گردد کم نموده و محیط داخلی بدن را متعادل می کنند.

۸ - بعضی از میوه ها به خاطر ترکیبات شیمیایی ویژه خود برای شفای عده ای از امراض مفید بوده و گاهی اعجاز می کنند.

نقش غذایی میوه ها

انسان با خوردن میوه مقداری از کمبود غذایی خود را تأمین می کند؛ زیرا ترکیبات غذایی که برای بدن لازمند، کم یا بیش در ساختمان میوه ها به کار رفته اند، این مواد عبارتند از:

۱ - آب

۲ - مواد معدنی

ص: ۱۳۶

۳- قندها و مواد مشابه آنها مانند ترکیبات پکتیکی

۴- چربی ها

۵- پروتئین ها

۶- اسیدهای آمینه

۷- ویتامین ها

۸- تانن

۹- اسیدهای آلی

۱۰- رنگ دانه میوه

۱۱- ترکیبات معطر «اسانس ها»

آب، یکی از مهم ترین موادی است که حیات انسان را تأمین می کند و قسمت اعظم وزن بدن را تشکیل می دهد، به طوری که اگر وزن شخصی صد کیلو گرم باشد، حدود ۶۵ کیلو گرم از وزن بدنش آب است.

برای تأمین این مقدار آب، یک انسان باید در شرایط معمولی روزانه حدود ۱۲ لیوان «تقریباً هر یک ساعت یک لیوان» آب تناول نماید.

اما چون آب سالم مایعی بی رنگ، بی بو، بی مزه می باشد معلوم است که نوشیدن این مقدار آب به تنهایی لذت بخش نیست، بلکه شکنجه است، بنابراین خوشبختانه در ترکیب تمام مواد غذایی حتی آنها که به ظاهر خشکند مقداری آب به کار رفته، تا در تأمین آب بدن سهیم باشند.

آفرینش میوه های گوناگون با مزه بسیار مطبوع و رنگ و طعم های متنوع که برای روزی بشر تعبیه شده احتمالاً بدان جهت است که این ماده حیاتی یعنی آب به مقدار ۱۲ لیوان، همراه با مواد مفید دیگر نه با زحمت، بلکه با کمال لذت و رغبت وارد بدن شده، سلامتی انسان را تأمین نماید، بنابراین مخصوصاً در فصل تابستان و یا در هنگام ورزش و کار زیاد که با عمل تعریق مقداری از آب بدن دفع شده و کمبود

ص: ۱۳۷

آن به صورت عطش جلوه گر می شود باید علاوه بر آب، از میوه ها استفاده شود؛ زیرا همراه با عرق مقداری هم ویتامین و مواد معدنی از بدن خارج می شود که برای جبران آنها بهتر از هر چیز میوه مناسب است.

اهمیت آب برای بدن ما

آب اعمال مهم زیر را در بدن ما انجام می دهد:

- ۱ - تمام اعمال حیاتی بدن انسان بر روی زمینه آب امکان پذیر می شود.
- ۲ - آب موجود در غذا از یک طرف، و آب موجود در بزاق از طرف دیگر مهم ترین عاملی هستند که عمل بلع غذا را ممکن می سازند؛ زیرا در غیر این صورت به هیچ وجه بلعیدن غذا مقدور نخواهد بود.
- ۳ - آب موجود در معده و روده از یک طرف غذا را به صورت مایع رقیقی در می آورد تا آماده هضم شود و از طرف دیگر آب، شیره هاضمه را با خود به معده می آورد تا غذا را هضم و قابل جذب کند.
- ۴ - آب در ساختمان سلول های بدن انسان به کار می رود و مهم ترین عامل ساختمان سلول است، تقریباً ۴۵ درصد از آب بدن در عضلات و ۲۰ درصد آن در پوست مجتمع می شود.
- ۵ - آب، خون را به صورت مایعی روان و جاری می کند تا مواد غذایی به تمام نقاط بدن برسد.
- ۶ - آب در فضای بین سلول ها واسطه ای است که غذا و فضولات سلولی را حمل و نقل می کند.
- ۷ - آب درجه حرارت بدن را حدود ۳۷ درجه سانتی گراد ثابت نگه می دارد، و مانند آب رادیاتور اتومبیل از گرم شدن یا سرد شدن ماشین بدن جلوگیری می کند.
- ۸ - آب با جریان ملایم خود دائماً سلول ها را شستشو داده، مقداری از سموم

بدن را گرفته از طریق ادرار، عرق و مدفوع به خارج منتقل می کند.

۹ - آب در تمام فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی بدن شرکت می نماید.

به عبارت دیگر همان طور که یک خانم خانه دار، برای تهیه نوع غذا بالاخره به نحوی از آب استفاده می کند، سلول های بدن ما نیز در تمام اعمال خود به نحوی آب به کار می برند.

مواد معدنی یا املاح معدنی

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ (۱)

و خدا شما را از خاک [مرده] ، سپس از نطفه آفرید .

تمام عناصری که در ساختمان بدن انسان به کار رفته منشأش خاک است.

مواد معدنی یا املاح معدنی دسته ای از مواد غذایی هستند که به مقدار کم، وجودشان برای بدن انسان بسیار لازم است.

ترکیبات معدنی اگر چه از طریق همه نوع ماده غذایی به بدن انسان می رسند، ولی میوه ها نیز یکی از منابع مهم آنها می باشند.

به طور متوسط ۵ درصد از وزن بدن هر شخصی را ترکیبات معدنی تشکیل می دهد، ۶۵ درصد وزن بدن آب است، و ۳۰ درصد بقیه از مواد آلی «پروتئین ها - قندها - و چربی ها» ترکیب یافته است.

آنچه از ترکیبات معدنی که در این جا مورد بحث قرار می گیرد عبارت است از کلسیم، فسفر، منیزیم، کلر، سدیم، پتاسیم، آهن که مقدارشان نسبتاً در بدن فراوان می باشد، و آنچه به نام عناصر کمیاب فعلاً در ساختمان بدن انسان تشخیص داده شده است شامل ید، مس، روی، منگنز، کبالت، گوگرد، فلورئور، سلنیوم، کرومیوم،

ص: ۱۳۹

مولیدنوم، کادمیوم و غیره می باشد.

این مواد همگی در خاک قرار داشته از راه گیاهان به بدن حیوانات منتقل می شوند، و سپس انسان با خوردن گیاهان و حیوانات، از مواد معدنی آنها استفاده می کند.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ (۱)

اوست که شما را از خاک آفرید.

امروزه درباره ترکیبات معدنی در علم شیمی مفصل بحث می شود، و عده ای از بی خبران تصور می کنند که این علم از افتخارات ملل غربی و اروپایی می باشد، در حالی که در تاریخچه علم شیمی آمده است:

مهد شیمی در اسکندریه بود که از راه سوریه به خاک عرب منتقل گردید، و به وسیله اعراب از طریق اسپانیا در اروپا رسوخ یافت.

جابر بن حیان شیمی دان معروف اسلامی که خود شاگرد امام جعفر صادق علیه السلام پیشوای شیعیان بود از مشاهیر این علم است.

همچنین محمد زکریای رازی پزشک و شیمی دان بزرگ ایرانی (۲۵۱ تا ۳۱۳ هجری قمری) که موفق به کشف الکل و مواد دیگری در علم شیمی گردید یکی از ستارگان معروف علم شیمی به شمار می رود.

ابن سینا فیلسوف ایرانی، رساله معروفی دارد که ضمن آن مواد معدنی را به چهار دسته: سنگ ها و خاک ها، ترکیبات سوختنی و گوگرد، املاح و فلزات طبقه بندی نموده است.

دانشمند دیگر ایرانی به نام ابوریحان بیرونی مجموعه ای به زبان عرب روی فلزات قیمتی نوشته است که در آن از معلومات معدن شناسی عصر خود ذکر

ص: ۱۴۰

می نماید.

به یقین کتب شیمی عرب که در قرن نهم نوشته شده است، در تاریخ شیمی نقش بزرگی به عهده دارد؛ زیرا برای نخستین بار اولین روش های جستجوی شیمیایی را بیان می دارد.

نقش مواد معدنی در بدن انسان

ترکیبات معدنی که معمولاً به نام املاح از آنها یاد می شود، تماماً از خاک گرفته شده، توسط مواد غذایی گیاهی و حیوانی وارد بدن می شوند، این مواد در بدن انسان وظایف مهم زیر را به عهده دارند:

۱ - حالت اسیدی و قلیایی مایعات بدن به وسیله بعضی عناصر معدنی تنظیم و متعادل می شود.

۲ - عناصر معدنی برای مایعات بدن ایجاد فشار ویژه ای می کنند که به نام فشار اسمزی معروف می باشد، فشار اسمزی خاصیتی است که باعث می شود مایعات از جدار سلول ها عبور نموده مواد غذایی و عناصر معدنی را جابه جا کنند.

۳ - بعضی عناصر معدنی مانند کلسیم و فسفر باعث استحکام استخوان ها و دندان ها می شوند.

۴ - برخی عناصر معدنی فعالیت حیاتی مخصوص به خود دارند، مثلاً آهن برای تهیه رنگدانه گلوبول قرمز خون لازم است.

۵ - بسیاری از آنزیم های بدن انسان فقط در مجاورت فلزاتی از قبیل منیزیم، منگنز، پتاسیم و روی فعالیت دارند.

۶ - عناصر معدنی «به صورت کاتیون و آنیون» در تعادل الکترولیت های بدن سلول ها را یاری می دهند که اعمال حیاتی خود را انجام دهند.

اکنون در ذیل، ابتدا کاتیون، آنیون، و الکترولیت ها را شرح داده و سپس درباره

مواد معدنی جداگانه بحث خواهیم کرد.

باید دانست که رویهم رفته در بدن یک شخص به وزن ۷۰ کیلوگرم تقریباً ۳/۵ کیلوگرم مواد معدنی وجود دارد، از این مقدار ۹۰ درصد آن در ساختمان اسکلت و دندان ها به کار رفته و ۱۰ درصد بقیه در بافت های نرم و مایعات بدن شرکت نموده و به نام الکترولیت ها خوانده می شوند؛ زیرا به صورت یون به داخل و خارج سلول ها مبادله گشته و عمل انتقال مایعات را انجام می دهند.

مواد معدنی در خون غالباً به حالت یون هستند، یعنی بار الکتریکی مثبت یا منفی دارند.

یون هائی که بار الکتریکی مثبت دارند کاتیون نامیده می شوند مانند سدیم، پتاسیم، کلسیم، منیزیم و یون هائی که بار الکتریکی منفی دارند آنیون خوانده می شوند مانند کلر، فسفات ها، سولفات ها، بیکربنات ها، پروتئین ها و اسیدهای آلی.

کلسیم

شیر، پنیر، عدس، لوبیا، شاهی، گل کلم، میوه زیتون، فندق خشک، بادام خشک، انجیر خشک سرشار از کلسیم هستند، ولی انگور، زردآلو، گیلاس، سیب، موز و پرتقال نیز حاوی کلسیم می باشند.

وجود کلسیم در بدن انسان برای اعمال زیر لازم است:

۱ - کلسیم در ساختمان استخوان ها و دندان ها شرکت نموده برای تأمین استحکام و رشد آنها ضروری می باشد.

۲ - کلسیم عامل مهم انعقاد خون است.

۳ - عنصر کلسیم برای انقباض عضلات لازم خواهد بود و کمبود آن باعث تشنج می شود.

ص: ۱۴۲

۴ - کلسیم انقباضات عضله قلب را تقویت می کند.

۵ - کلسیم برای عمل طبیعی اعصاب لازم است، یعنی انتقال پیام های عصبی و هدایت امواج عصبی را تسهیل می کند.

۶ - کلسیم قابلیت نفوذ جدار سلول ها را کم می کند و از تحریک پذیری سلول ها می کاهد.

۷ - کلسیم قابلیت نفوذ مویرگ ها را کم می کند، و مانع می شود از این که پلاسما و یا خون از جدار رگ ها خارج شود، لذا از بروز ورم و خون ریزی جلوگیری می کند.

۸ - کلسیم عامل فعال کننده بعضی آنزیم ها می باشد.

۹ - کلسیم قدرت دفاعی و تحرک گلبول های سفید خون را در عمل بیگانه خواری می افزایش دهد، این گلبول ها سربازان مسلح هستند که در برابر میکروب ها دفاع می کنند.

۱۰ - کلسیم واکنش های هیستامینی را نقصان می دهد، لذا در تسکین و معالجه خارش ها، کلسیم به کار می رود.

۱۱ - کلسیم در هنگام تقسیم سلول ها دخالت می نماید.

۱۲ - کلسیم در تولید مقدار شیر دخالت دارد؛ زیرا به تجربه ثابت شده است، چنانچه کلسیم جیره غذایی دام های شیرده را کم کنیم میزان تولید شیر آنها کاسته می شود.

فسفر

شیر، پنیر، گوشت، گردو، فندق، بادام، انجیر خشک، عدس و نخود، سرشار از فسفر هستند، ولی تمشک، گیلاس، هلو، شاه بلوط، نیز حاوی فسفر می باشند.

فسفر یکی از مهم ترین مواد معدنی است که وجودش در بدن انسان برای اعمال زیر لازم خواهد بود.

- ۱ - فسفر همراه با کلسیم همه جا برای شرکت در ساختمان استخوان ها و دندان ها و رشد آنها دخالت می نماید.
- ۲ - ترکیبات فسفر دار، در بدن انسان «مانند یک دستگاه آداپتور» به منزله مرکز تغییر شکل انرژی عمل می کند و در این تغییر شکل مقدار قابل توجهی کالری آزاد می کند.
- ۳ - فسفر عمل ذخیره انرژی را در بدن به عهده دارد، طرز عمل فسفر همانند یک باطری است که متناوباً انرژی حاصل از سوخت و ساز مواد غذایی را ذخیره نموده، در هنگام نیاز سلول ها در اختیار آنها قرار می دهد.
- ۴ - ترکیبات فسفر دار به صورت فسفولپید در ساختمان غشاء سلول ها و همچنین در ساختمان های بافت عصبی شرکت می نمایند.
- ۵ - فسفر در ساختمان اسید نوکلئیک شرکت می کند، همین اسید نوکلئیک ها هستند که اعمال حیاتی سلول را زیر نظر داشته در مرحله تقسیم و تکثیر سلول ها و انتقال توارث دخالت می نمایند.
- ۶ - فسفر در ساختمان کوآنزیم ها شرکت می کند.
- ۷ - فسفر در ساختمان فسفوپروتئین ها «از جمله کازئین شیر» و فسفولپیدها «از جمله لیستین زرده تخم مرغ» شرکت می کند، این قبیل ترکیبات را فسفر آلی می نامند.

منیزیم

- دانه جو، ذرت، لوبیا خشک، نخود خشک، شکلات، گردو خشک، فندق خشک و بادام خشک سرشار از منیزیم هستند.
- ۱ - منیزیم به منزله جرقه ای است که باعث شروع بعضی واکنش های شیمیایی در بدن می شود.

- ۲ - منیزیم یکی از عناصری است که همراه با مواد دیگر برای رشد و ترمیم بافت های بدن به کار می رود.
- ۳ - منیزیم در بسیاری از اعمال آنزیمی بدن و غیره دخالت می کند.
- ۴ - منیزیم برای متحرک شدن کلسیم از استخوان لازم است.
- ۵ - منیزیم برای انجام عمل طبیعی کلسیم و پتاسیم ضروری می باشد.
- ۶ - منیزیم در عمل انتقال امواج عصبی از عصب به عضله دخالت دارد.
- ۷ - منیزیم در عمل اتصال پیام بر به ریبوزم مؤثر است.
- ۸ - منیزیم در تنظیم درجه حرارت بدن و تعادل انقباض عضلات دخالت دارد.
- ۹ - منیزیم در مصرف چربی های بدن رل مؤثری دارد ولی فعلاً نحوه عمل آن بر ما معلوم نیست.
- ۱۰ - کمبود منیزیم در بدن انسان باعث عصبانیت شدید و عکس العمل بسیار تند در مقابل ناراحتی های جزئی می شود.
- ۱۱ - رابطه ای بین مقدار منیزیم خون و هورمون کورتیزون وجود دارد.

کلر

کلر مهم ترین آنیون خارج سلولی است، کلر غالباً به صورت ترکیب با سدیم به نام نمک طعام توسط مواد غذایی وارد بدن می شود.

کلر گاهی در داخل سلول ها وجود دارد، مثلاً در گلبول های قرمز به صورت کلرور پتاسیم و در سلول های غدد معده به شکل اسید کلروئیدریک فراوان است، ولی در سلول های غدد جنسی و پوست به مقدار کم وجود دارد.

مقدار کلر پلاسما تقریباً به اندازه سدیم می باشد، با خوردن نمک طعام موجود در غذا کلر نیز وارد بدن می شود و توسط ادرار دفع می گردد بنابراین تعادل کلر خون تا حدی بستگی به مقدار مصرف نمک طعام دارد.

سدیم عنصری است که به صورت ترکیب با کلر به نام نمک طعام وارد بدن می شود.

۱ - سدیم مهم ترین کاتیون خارج سلولی است، سدیم و «پتاسیم» آب را در فضای بین سلول ها متعادل نگاه می دارند، به این معنی که افزایش سدیم در مایع بین سلولی باعث می شود که مقداری آب به مایع بین سلولی منتقل شود و در نتیجه خیز «ورم» به وجود می آید.

۲ - سدیم و پتاسیم در حفظ تعادل اسیدی و قلیایی خون مؤثرند.

۳ - سدیم و پتاسیم در انقباض عصبی به ویژه انقباضات عضله قلب دخالت دارند.

۴ - سدیم و «پتاسیم» برای این که اعصاب عمل طبیعی خود را انجام دهند لازم است؛ زیرا به انتقال امواج جنسی از عصب به عضله کمک می کنند.

۵ - افرادی که در گرمای شدید کار نموده عرق زیادی از بدنشان دفع می شود چون مقدار زیادی نمک توسط عرق از دست می دهند ممکن است عضلات دست و پایشان دچار گرفتگی و انقباض دردناکی شود که معالجه آن خوردن مقداری آب نمک است.

در کتب طب قدیم مندرج است که نمک معدنی و نمک دریایی اشتها آور، هضم کننده غذا و نیکو کننده رنگ رخسار می باشد.

پتاسیم

شیر، گوجه فرنگی، گوشت، ماهی، عدس، لوبیا، گندم، جو، ذرت، شلغم، اسفناج، فندق، بادام، انجیر خشک، گوجه برغانی، میوه زیتون، سیب، پرتقال، لیموترش و گیلاس پتاسیم زیاد دارند.

پتاسیم مهم ترین کاتیون مایع داخل سلولی است که به مقدار ۱۷۵ تا ۲۵۰ گرم در بدن شخص بالغ طبیعی وجود دارد.

از این مقدار ۹۰ درصد آن داخل سلول هاست، هر شخص بالغ بر حسب عادات غذایی شبانه روزی ۲/۸ تا ۴ گرم پتاسیم با غذا می خورد، املاح پتاسیم به آسانی از لوله هاضمه جذب شده وارد خون گشته از راه ادرار دفع می شود و اثر مدّری دارد.

۱ - پتاسیم اثر مدّری، ملین و مسهل دارد.

۲ - پتاسیم اثر خلط آور دارد.

۳ - پتاسیم برای نمو بدن لازم است.

۴ - پتاسیم فعال کننده بعضی آنزیم هاست.

۵ - یون پتاسیم انتقال موج عصبی را در سیناپس ها تقویت می کند.

آهن

در فندق، گردو، توت فرنگی، سیب قرمز، میوه زیتون، خرما، انجیر، زرده تخم مرغ، جگر، دل، قلو، اسفناج و میوه های دیگر آهن فراوان است.

آهن در تمام مواد غذایی حتی در آب آشامیدنی وجود دارد، به طوری که بعضی از آب ها به مقدار ۵ میلی گرم در لیتر حاوی آهن می باشد.

آهن برای ادامه حیات انسان لازم و ضروری است؛ زیرا آهن یک هسته مرکزی تشکیل می دهد به نام «همی» که اکسیژن را در بدن حمل و نقل می کند و رنگ قرمز گلبول های خون انسان به خاطر وجود همین ماده است.

عناصری که شرح آنها گذشت به مقدار فراوان در بدن انسان وجود دارند، ولی علاوه بر آنها عناصر کمیاب دیگری هستند که اگر چه مقدارشان در بدن بسیار کم است، ولی اهمیت بسزائی دارند مانند ید، اما دسته دیگر از این عناصر کمیاب، اهمیتشان هنوز بر ما مجهول است.

ید شبه فلزی است که به صورت یدور (۱) با غذا و آب آشامیدنی و بعضی میوه ها وارد بدن شده و از راه خون به غده تیروئید رفته و در آن جا تبدیل به هورمون تیروئید می گردد.

غده تیروئید که در جلو گردن قرار دارد بر اثر کمبود ید بزرگ می شود، این بیماری در طب جدید گواتر ساده نام دارد.

ید عنصری است که در غده تیروئید به مصرف تهیه هورمون تیروئید می رسد، لذا برای پی بردن به اهمیت ید لازم است اعمالی که هورمون تیروئید در بدن انجام می دهد در زیر مختصراً بیان کنیم.

۱ - هورمون تیروئید رشد و نمو بدن را تنظیم می کند، لذا بر اثر کمبود این هورمون علائم کم کاری تیروئید به وجود می آید.

کم کاری تیروئید در کودکان موجب کند ذهنی، کوتاهی قد، بزرگی سر نسبت به تنه، چین خوردگی پوست صورت، بزرگی دهان و زبان می شود.

۲ - هورمون تیروئید تنظیم اعمال دستگاه هاضمه را به عهده دارد.

۳ - تنظیم دستگاه اعصاب.

۴ - تنظیم دستگاه قلبی و عروقی.

۵ - تنظیم حرارت بدن و فعالیت عضلات.

۶ - تنظیم ویتامین های مورد لزوم انسان.

۷ - تنظیم عمل خون سازی.

۸ - تنظیم تولید مثل.

این اعمال مهم همگی به عهده هورمون تیروئید است که در بعضی موارد از ارگان های دیگر نیز کمک دریافت می دارد.

ص: ۱۴۸

۹ - آزمایش های انجام شده بر روی انسان و موش صحرایی نشان داده است، کمبود ید ممکن است موجب افزایش سرطان غده تیروئید گردد.

مس

خرما، انجیر خشک، سیب قرمز، توت فرنگی، فندق، گردو، زرده تخم مرغ، جگر، دل و قلوه مس فراوان دارد، یکی از عناصر معدنی که برای رشد و سوخت و ساز بدن لازم خواهد بود مس است.

۱ - مس یکی از اجزای تأمین کننده رنگدانه گلبول قرمز می باشد. و برای عمل خون سازی گلبول های قرمز لازم است .

۲ - مس برای رشد استخوان ها و غضروف ها لازم است.

۳ - مس برای این که مغز (دستگاه اعصاب مرکزی) اعمال طبیعی خود را انجام دهد نقش مؤثری دارد.

۴ - وجود مس برای فعالیت بعضی آنزیم ها لازم است.

روی

غذاهای حیوانی به ویژه ماهی، سرشار از روی هستند، ولی در سبزی ها و میوه ها نیز روی فراوان است.

۱ - در بدن انسان بالغ و سالم مجموعاً ۲ تا ۳ گرم روی وجود دارد، در غده پروستات طبیعی انسان به ازای هر کیلوگرم وزن غده، ۸۶۰ میکروگرم روی، در کبد، استخوان، عضلات، لوز المعده، و درقرنیه، شبکیه و کروئید چشم، روی فراوان است.

۲ - گلبول های قرمز و سفید در حال طبیعی حاوی مقداری روی هستند ولی مقدار روی در گلبول های سفید چندین برابر مقدار گلبول های قرمز است.

ص: ۱۴۹

۳- روی در ساختمان بسیاری از آنزیم های بدن انسان شرکت می نماید که مهم ترین آنها آنزیم کربنیک انیدراز می باشد.

این آنزیم به کمک روی در ساختمان گلبول های قرمز انسان گاز کربنیک را جابه جا می کند.

۴- روی در ساختمان زهر جانوران گزنده به کار رفته و هر قدر مقدار روی بیشتر باشد سمیت زهر بیشتر است.

۵- در طب قدیم برای التیام زخم ها و ضد عفونی آنها از روغن عقرب برای پانسمان استفاده می کردند که بسیار مفید و مؤثر بود و احتیاجی به بخیه کردن نداشت.

این زخم ها بدون چرک کردن و به سرعت جوش می خورد، چنین اثر عالی روغن عقرب را مربوط به روی موجود در روغن عقرب می دانند؛ زیرا روی دو خاصیت مهم دارد:

اول این که: خاصیت ضد عفونی کننده داشته و مانع از چرکین شدن زخم ها می شود.

دوم این که: خاصیت التیام دهنده دارد، لذا به زودی زخم ها را مرمت نموده، بهبود می بخشد.

قند میوه ها

میوه ها از نظر مقدار قند شامل سه گروه می باشند:

۱- گروه اول، میوه های کم قند شامل: گریپ فورت، خربزه، توت فرنگی.

۲- گروه دوم، میوه های با قند متوسط مانند: سیب، زرد آلو، انجیر تازه، توت، نارنگی، پرتقال، شلیل، گلابی، آناناس، آلو، گوجه، کشمش پلو.

۳- گروه سوم، میوه های پر قند مانند خرما، انگور، خرمالو، موز.

حدود ۵۰ تا ۷۰ درصد از کالری مورد نیاز روزانه انسان توسط مواد قندی تأمین می شود. قندها مهم ترین مواد سوختنی بدن هستند که به صورت قند ساده، قند دوتایی، و قند چند تایی در ساختمان میوه ها به کار رفته اند.

چربی میوه ها

چربی ها شکل ذخیره انرژی در بدن هستند، و با سوختن خود برای بدن تولید حرارت یا انرژی می کنند، از طرف دیگر چربی ها در بدن اسیدهای چرب را به وجود می آورند که برای انسان ضروری و لازمند.

بعضی چربی ها محتوی ویتامین می باشند، چربی ها در میوه ها به دو صورت هستند یک گلیسریدها و دیگری موم ها.

گلیسریدها چربی هایی هستند که بر اثر آنزیم لیپاز هیدرولیز شده، تولید اسید چرب و گلیسرین می کنند، و اسید چرب با سوختن خود در بدن تولید انرژی می نماید، هر یک گرم چربی که در بدن می سوزد، می تواند ۹ کیلو کالری حرارت یا انرژی تولید کند، قدرت انرژی زایی چربی دو برابر قند و دو برابر پروتئین است.

در میان میوه هایی که دانه آنها خوراکی و سرشار از مواد چربی است باید گردو، فندق، بادام زمینی، کتان، کرچک، زیتون، مغز هسته زردآلو، را نام برد، منتها ساختمان این چربی ها متفاوت است.

موم ها به مقدار زیاد در سطح خارجی میوه ها وجود دارند و خود مجموعه غامضی از ترکیبات شیمیایی گوناگون می باشند.

پروتئین میوه ها

پروتئین یکی از مهم ترین مواد است که در ساختمان سلول ها و بافت های بدن به کار رفته در اعمال مهم نقش مؤثری دارد، و چون سلول ها مرتباً به انجام وظیفه

مشغول هستند پروتئین آنها تحلیل می رود و دائماً به پروتئین جدید نیازمند خواهند بود، به همین جهت است که در بعضی مواقع احتیاج بدن به مواد پروتئینی بیشتر می شود.

مثلاً در هنگام رشد کودکان، در زمان بلوغ جوانان، در ضمن بیماری های تب دار، در هنگام التیام زخم ها، در فشارهای روحی و عصبی، بدن انسان نیاز بیشتری به پروتئین دارد.

پروتئین های بسیار ساده به مقدار ۰/۵ تا ۱/۵ درصد در ترکیب میوه: سیب، گلابی، انجیر، زردآلو، گوجه و گیلاس به کار رفته است.

ویتامین ها

اشاره

ویتامین ها گروهی از مواد غذایی غیر انرژی زا هستند که در اعمال حیاتی بدن حاضر شده، کمی از آنها اعمال مهمی انجام می دهند.

اکثر ویتامین ها باید توسط غذا وارد بدن شوند؛ زیرا متأسفانه بدن انسان قادر به ساختن تمام ویتامین ها نیست، پس اگر فردی به مدت طولانی از غذاهای تازه به خصوص سبزیجات و میوه جات محروم بماند دچار کمبود ویتامین می گردد که به نام آویتامینوز خوانده می شود.

کمبود هر یک از ویتامین ها آشفتگی های مهمی ایجاد می کند، به طور کلی مقدار ویتامین ها در شیرۀ میوه و قسمت سطحی آن بیشتر است. از باب نمونه به چند میوه اشاره می کنم تا معجزۀ کلام حضرت سجاد علیه السلام در دعای مورد شرح بیش از پیش روشن شود.

ترکیب غذایی آلو

ترکیب غذایی آلو: یک عدد آلو به قطر ۴/۵ سانتی متر ۳۰ کیلو کالری ارزش

انرژی زایی دارد، و از نظر مواد غذایی علاوه بر آب حاوی ترکیبات زیر است:

۱ - پروتئین

۲ - چربی

۳ - قند ۷ گرم

۴ - کلسیم ۱۰ میلی گرم

۵ - آهن ۰/۳ میلی گرم

۶ - ویتامین آ ۲۰۰ واحد بین المللی

۷ - ویتامین ب ۱، ۰/۰۴ میلی گرم

۸ - ویتامین ب ۲، ۰/۰۲ میلی گرم

۹ - ویتامین پ پ ۰/۳ میلی گرم

۱۰ - ویتامین ث ۳ میلی گرم

ترکیب شیمیایی انگور

ترکیب شیمیایی انگور: ترکیب انگور بر حسب نژادهای مختلف، کمی متفاوت است، ولی دانشمندان از تجزیه شیمیایی ۱۰۰ گرم انگور رسیده به طور متوسط مواد زیر را به دست آورده اند:

۱ - آب ۷۹ گرم

۲ - قندها ۱۴ گرم «از نوع ساکارز گلوکز دکستروز - سوریتول»

۳ - اسیدها و مواد آلی ۱/۸ گرم - اسید سیتریک - اسید مالیک - اسید سالیسیلیک - اسید سوکسینیک - اسید وینیک - تانن - انورتین - اینوزیت - پنتوزان - لسیتین - لوسین - تیروزین - کوئرسیتین و صمغ.

۴ - مواد معدنی شامل سدیم ۶ میلی گرم - پتاسیم ۲۵۴ میلی گرم - کلسیم ۱۰ میلی گرم - فسفر ۲۱ میلی گرم - منیزیم ۱۰ میلی گرم - گوگرد ۹ میلی گرم - منگنز ۰/۱

میلی گرم - آهن ۰/۶ میلی گرم - ید ۰/۰۰۲ میلی گرم.

۵ - ویتامین آ ۸۰ واحد بین المللی

۶ - ویتامین ب ۱، ۰/۰۵ میلی گرم

۷ - ویتامین ب ۲، ۰/۰۴ میلی گرم

۸ - ویتامین پ پ ۰/۴ میلی گرم.

۹ - ویتامین ث ۰/۴ میلی گرم.

۱۰ - آنزیم و اسانس

ترکیب غذایی کشمش

ترکیب غذایی کشمش: یک فنجان به حجم ۲۴۰ سانتی متر مکعب کشمش ۴۶۰ کیلو کالری ارزش انرژی زایی دارد و از نظر مواد غذایی به جز آب دارای ترکیبات زیر است.

۱ - پروتئین ۴ گرم

۲ - چربی کم

۳ - قند ۱۲۴ گرم

۴ - کلسیم ۹۹ میلی گرم

۵ - ویتامین آ ۳۰ واحد بین المللی

۶ - ویتامین ب ۱، ۰/۱۳ میلی گرم

۷ - ویتامین ب ۲، ۰/۱۲ میلی گرم

۸ - ویتامین پ پ ۰/۷ میلی گرم

۹ - ویتامین ث ۲ میلی گرم

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» (۱)

و نیز آنچه را که در زمین به رنگ های گوناگون برای شما آفرید [رام و مسخرتان ساخت] ؛ مسلماً در این [امور] نشانه ای است [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که متذکر می شوند .

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا» (۲)

آیا ندانسته ای که خدا از آسمان آبی نازل کرده است ، پس به وسیله آن میوه هایی که رنگ هایش گوناگون است ، پدید آورده ایم .

در میوه ها آنچه بیش از همه جلب توجه می کند رنگ های بسیار زیبا و گوناگونی است که آنها را نقاشی کرده است.

اصولاً در طبیعت مسئله رنگ ها یکی از غامض ترین و زیباترین و عالی ترین مسائل خلقت است.

مثلاً در میوه ها از یک خاک و آب انواع رنگ های سبز، قرمز، بنفش، آبی، زرد و سیاه بدون این که ساقه یا برگ را رنگین نماید به میوه منتقل می شود، جالب تر این که بعضی از میوه ها مانند هنداونه پوستش با چندرنگ مختلف نقاشی شده، مغزش به رنگی و دانه اش به رنگ دیگر با مهارت فوق العاده ای تزیین شده است، در بدن انسان هم مسئله رنگدانه هنوز نکات نامعلومی دارد.

رنگ سبز در میوه هایی مانند خیار، گردو و غیره به خاطر وجود رنگدانه ای به نام کروفیل است.

ص: ۱۵۵

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۱۳. [۱]

۲- (۲) - فاطر (۳۵) : ۲۷. [۲]

رنگ زرد و نارنجی میوه هایی مانند نارنج، پرتقال، موز، به خاطر وجود موادی است به نام آلفا کاروتن، بتا کاروتن که به نام کاروتنوئیدها، موسومند.

رنگ قرمز یا آبی میوه هایی چون انواع گوجه ها، آلوها، هلو، شفتالو، سیب، آلبالو، گیلاس به خاطر وجود رنگدانه هائی به نام آنتوسیانین می باشد.

رنگ قرمز گوجه فرنگی، گریپ فروت صورت «تو سرخ» به خاطر رنگدانه لیکوپن است.

رنگ زرد روشن میوه هایی مانند لیمو، به، و بعضی سیب ها به خاطر وجود رنگدانه هایی است که به نام فلاون ها و فلاونول ها موسومند.

رنگ سفید بعضی از میوه ها مانند خربزه به علت دارا بودن ماده ای به نام آنتوگزانتین است.

به عقیده کارشناسان و متخصصان گیاه شناسی افزایش قند زمین باعث تشدید رنگ قرمز سیب می شود، از طرف دیگر به عقیده آنها تغییر رنگ سیب هلو، گلابی، زرد آلو، احتیاج به کودهای مخصوص و همچنین اشعه ماورای بنفش آفتاب دارد.

ترکیبات معطر «اسانس ها»

بوی مخصوص میوه ها مربوط به اسانسی است که در بعضی از آنها مانند لیمو، نارنج، پرتقال، و نارنگی به مقدار زیاد وجود دارد.

در سیب، هلو، آناناس، موز و مرکبات اسانس های مختلفی با فرمول شیمیایی ویژه ای پیدا کرده اند و از آنها برای خوشبو کردن مواد استفاده می کنند.

مثلاً اسانس لیمو شیرین را در صنعت ادکلن سازی مصرف می نمایند.

آری، علم و حکمت و اراده و قدرت و رحمت و لطف بی نهایت در بی نهایت اقتضا کرده که خورشید بر سطح دریاها بتابد، بخار آب به بالا رود، در آسمان به صورت ابر درآید و از برکت باد ابرها بارور شده به اطراف جهان سفر کنند و آن جا

که لازم باشد بر زمین آب بریزند، تا زمین با سیراب شدنش این همه گیاهان و میوه جات متنوع همراه با رنگ های مختلف و انرژی های مادی و مزه ها و ویتامین های گوناگون بر سر سفره بشر قرار دهد!!

نمی دانم چرا خوردن این همه نعمت، و استفاده کردن از این همه لطف خداوندی جزایش این همه معصیت و گناه و طغیان و ظلم و بیدادگری و جنایت و عبادت شیطان است؟

مگر بشر عقل ندارد، مگر انسان از انصاف خالی است، مگر نمی بیند، مگر نمی شنود، مگر اندیشه نمی کند، مگر نه این است که تمام قواعد عقلی - فلسفی - علمی - شرعی - انسانی - الهی - ملکوتی - معنوی یکجا و یک صدا می گویند:

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ ﴿١﴾

آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟

ای کاش! در این همه آثاری که از آب باران پدید می آید و ما مجانی از آن استفاده می کنیم اندیشه می کردیم.

ای کاش! خالق و صاحب این همه عنایت و لطف را با تمام وجود لمس می کردیم.

ای کاش! به سوی قرآن و فرمایش های انبیا و امامان می رفتیم تا بدانیم، پس از خوردن این همه نعمت در برابر صاحب نعمت چه وظیفه ای داریم؟

ای کاش! در برابر هزار یک از یک نعمت دست سپاس به سوی خالق بی نیاز بر می داشتیم و حداقل شکر را بجا می آوردیم.

بردرش حلقه زدم از سردرد گفت بیهوده مکوب آهن سرد

گفتم اندر ره وصلم پویان گفت از این راه که داری برگرد

ص: ۱۵۷

گفتم این ره که بسر خواهد برد گفت آن کس که بخون دل پرورد

گفتمش هستی من جز به تو نیست گفت این دفتر هستی بنورد

گفتم از درد دوا می طلبم گفت رو رو تو نه ای صاحب درد

گفتمش عاشق بیمار توام گفت کو سرخی اشک ورخ زرد

گفتم آخر زغمت خواهم مرد گفت از مرگ نیندیشد مرد

گفتم از خاک، کیم برگیری گفت آنکه که شود خاک تو گرد

گفتمش غم شده با فرصت جفت گفت باید نشود زین غم فرد

(فرصت شیرازی)

آثار عظمت حق در آب

قبل از تحریر مسائل مهمی در زمینه میوه جات به مناسبت آیات ۲۲ سوره بقره و ۶۰ سوره نمل و ۲۷ سوره فاطر، در رابطه با تفسیر جملات اول دعای نوزدهم درباره باران مطالب مهمی برای نشان دادن نقش این عنصر عظیم که از باب رحمت حق به موجودات زنده عنایت شده نگاشته شد. اکنون به دنبال آن مطالب بسیار مهم، لازم می دانم مسائل دیگری را به لطف حق ارائه دهم، باشد که بیش از پیش عظمت خالق هستی برای ما آشکار شود.

اتم همان چیزی است که می خواهد قیافه دنیا را به نفع مردم یا به ضرر مردم تغییر دهد، و تعجبی نیست که عده کثیری از مردمان طالبند اطلاعاتی درباره آن داشته باشند؛ زیرا اثری که اتم در زندگی آنها می بخشد بسیار بزرگ است.

لیکن این شیء که اسمش بسیار عظیم است، خود بسی کوچک است.

وقتی هوا گرم است لیوانی به دست گرفته مقداری آب در آن می ریزید چه اندازه اتم در این لیوان آب است؟

جواب این پرسش عددی است تقریباً اینطور:

۱۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰
آب را به نحو دیگر معرفی کنیم.

چند صد میلیون از اتمی که در یک لیوان است بگیرید «البته این کار میسر نیست ولی چنین فرض کنید».

این چند صد میلیون را روی یک مربع که $2/5$ سانت مربع مساحت دارد قرار دهید، این کار را تکرار نمایید، چندین بار صدها میلیون اتم را از لیوان گرفته و روی یک مربع دیگر به همین اندازه قرار دهید و آن قدر این کار را ادامه دهید تا لیوان خالی شود.

به زودی خواهید دانست که به این ترتیب با اتم های محتوی یک لیوان کلیه سطح زمین را پوشانده اید!!

ترکیب آب

گاز اکسیژن می سوزاند، گاز ئیدروژن می سوزد، آیا می دانید که از ترکیب این دو عامل مرگ، یعنی سوزانیدن و سوختن، عامل حیات و زندگی درست شده است؟

عامل حیات بر روی زمین آب می باشد.

ترکیب نشانه علم است، نشانه عقل است، نشانه قدرت است، ترکیب به طور تصادف نمی شود؛ زیرا ترکیب موجود سومی از دو موجود ساختن است.

تصادف تنها دو موجود را در کنار هم قرار می دهد، ولی موجود سومی نمی تواند بسازد.

ترکیب نشانه آن است که ترکیب کننده از این کارش هدف دارد، پس ترکیب نشانه عقل است. شرط ترکیب آن است که اجزا قابلیت برای ترکیب داشته باشند، پس ترکیب نشانه علم است.

سازنده بایستی این را بداند، آیا دانش، از این بالاتر می باشد که از دو عامل مرگ

اصیل ترین عامل زندگی را درست کنند.

آیا ماده می تواند به این نکته علمی پی برد؟ نکته علمی را که بشر پس از تکامل بدان رسیده است.

آری، آب سازنده ای دارد، دارای علم نامتناهی، قدرت نامتناهی، حکمت نامتناهی.

شوری آب دریا

بسیاری از مردم شوری آب دریاها را خوش ندارند و می پندارند که اگر آب دریاها شیرین بود بهتر بود.

چرا آب دریاها شور است؟ با آن که همه رودخانه هایی که در روی زمین به دریاها می ریزند دارای آب شیرین هستند.

آیا چه کسی این نمک فراوان را در آب دریا ریخته و چرا ریخته، آیا این نمک از کجا آمده، آیا تمام شدنی نیست؟

مقاومت آب شیرین در برابر فساد از آب شور کمتر است. اگر آب های اقیانوس ها شیرین می بود، خطر فاسد شدن و گندیدن آنها بسیار بود.

اگر آب های دریاها بگندند، زنده ای در روی کره زمین باقی نخواهد ماند، بوی گند و تعفن آب، موجود زنده ای را باقی نخواهد گذارد. آب های گندیده بهترین جا برای زنده و زای حشرات به ویژه حشره های سمی می باشد، آن وقت است که حشرات نه نباتی را باقی خواهند گذارد نه حیوانی نه انسانی. آیا شور شدن آب دریاها نشانه حکومت اراده و علم و عقل در دستگاه آفرینش نمی باشد. ماده فاقد علم، فاقد عقل در آغاز پیدایش جهان می توانسته به این دقت علمی پی برد که مقاومت آب شور در برابر فساد از آب شیرین بیشتر است؟

آیا شور شدن آب های دریا که از باران های شیرین ریشه گرفته است نشانه قدرتی

عظیم نمی باشد؟

قدرتی که در اثر مهر برای حفاظت جان زندگان این پدیده بزرگ را به کار برده است.

باران شیرین

آیا می دانید که همه آب های شیرین و گوارای زمین، از آب شور پیدا شده است؟

یک چهارم کره زمین خشکی است و سه چهارم آن را دریاهای شور تشکیل می دهند و همه باران های شیرین از این آب های شور می باشد. او آب های دریاها را تقطیر کرده، و آب شیرینی برای سلسله گیاهان و سلسله جانوران و انسان ها فرستاده است.

دستگاه تقطیر آب دریاها، مانند دستگاه تقطیر بشر کوچک نیست، این دستگاه تقطیر آن قدر بزرگ است که همه دریاها در آن جای می گیرند.

دستگاه تقطیر آب دریاها ساخته او می باشد نه ساخته دست انسان که از زیر حرارت ببیند. دستگاه تقطیر آب دریا طوری ساخته شده که از رو حرارت می ببیند.

خورشیدی که هزاران بار از کره زمین بزرگ تر می باشد، آب های دریاها را گرم می کند، آب بخار می گردد، بخار بالا می رود، باز هم بالا می رود، باد در بالا رفتن بخار کمک می کند، بخار که بالا رفت و در آن جو پهناور تکثیف می شود، ابر می گردد، ابر حرکت می کند و نزدیک زمین اشباع می شود و می بارد، رودها جاری می شود، جوی ها روان می گردد، زمین زنده می شود، دیبای سبز برتن می کند و فرش زمردین می گستراند.

بخشی دیگر از باران به زمین فرو می رود، منابع و مخازن زیرزمینی تشکیل می دهد. در اثر آن چشمه سارها پیدا می شود، کاریزها آماده می گردد.

بخش دیگر از آب باران به وسیله رودها دوباره به دریاها باز می گردد، جریان

سابق تکرار می شود، قطره ای از این آب ها در اثر تقطیر به هوا نمی رود چون یا انسان ها و جانورها و گیاهان از آن بهره بر می دارند، و یا زمین می مکد و یا بخار می شود و یا به دریا باز می گردد.

آب پیوسته این مسافرت دوره را طی می کند، دریا بخار می شود، بخار ابر می شود، ابر باران می شود، باران جوی می شود، جوی رود می شود، رود دریا می گردد.

تا وقتی که او بخواهد این گردش ادامه خواهد داشت.

آیا ماده بی شعور ناتوان قادر به این تقطیر عظیم می باشد؟ هرگز، این ماده هنگامی که به عالی ترین مرحله تحول خود رسید و انسان شد قادر به تقطیر به این بزرگی و عظمت نیست، هر چند همه افراد انسان در آن شرکت کنند، پس چگونه می تواند قبل از تکامل و در مرحله بدایت قادر به آن باشد؟ وقتی که نه آب شیرینی می شناخته نه آب شور.

آیا این سخن مانند این نیست که بگوییم رستم هنگام پهلوانی قادر به کشتن اشکبوس نبوده ولی هنگام شیرخوارگی قادر بود؟!!

باران و برف اگر بیشتر از اندازه بود، همه سودهای آنها تبدیل به زیان می گردید.

سیلاب ها راه می افتاد، هر کوی و برزن را ویران می کرد. درختان و گیاهان را می شست و می برد نه شهری می ماند و نه دهی و نه باغی و نه بوستانی.

مرداب های بسیار در جمیع مناطق پیدا می شد و بهترین مؤسسه تولید حشرات می گردید، فرآورده های این مؤسسه زنده ای در روی زمین باقی نمی گذاردند، گل و لای آن قدر زمین را می پوشاند که دیگر قابل کشت و زرع نبود.

برای جانوران جایی یافت نمی شد، کم کم همگی نابود می شدند، جانوران که می رفتند انسان ها در دنبالشان بودند، آیا تشخیص مقدار احتیاج زمین را به باران و دادن همان مقدار به زمینان نشانه او نمی باشد.

آیا هزاران سال به این روش ادامه دادن نشانه او، نشانه حکمت او، نشانه دانش او، نشانه قدرت او نمی باشد؟

اگر برف و باران کمتر بود، ذخایر آبی زمین بسیار کم می شد، آب های روی زمین در اثر تبخیر از آب های زیرزمین کمتر می گردید. رودهای عظیمی دیگر یافت نمی شد و به جوی ها تبدیل می گردید، سال به سال خشکسالی بیشتر می شد، زیر زمینی یا تمام می شد یا آن قدر پائین می رفت که دیگر قابل بهره برداری نبود.

قحطی سراسر جهان را می گرفت، دیگر گیاهی نمی روئید و آنچه روئیده بود خشک می شد، زندگی بر جانداران بسیار سخت می شد و مرگ به استقبال ایشان می شتاید.

ولی لطف و مهربانی او نگذاشته که چنین شود، باران و برف را به اندازه احتیاج زمینیان داده است.

وَ أَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۱)

و هیچ چیزی نیست مگر آن که خزانه هایش نزد ماست ، و آن را جز به اندازه معین نازل نمی کنیم .

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَدِيرُونَ (۲)

و از آسمان ، آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جای دادیم ؛ و بی تردید به از بین بردن آن کاملاً توانمندیم .

دریای خزر

سطح آب دریای خزر از آب دریا های آزاد پائین تر است در حدود ۲۷/۶ متر و

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۲۱. [۱]

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳) : ۱۸. [۲]

پائین تر نیز می شود.

دریای خزر با دریا‌های آزاد پیوستگی ندارد، لذا تابع جزر و مد عمومی اقیانوس ها نمی باشد، و در اثر کوچکی به طور کافی نمی تواند از جاذبه ماه استفاده کند، پس بایستی جزر و مدی نداشته باشد و بگردد و ماهی هایش بمیرند و کرانه های چار سویس را به گند بزنند. و جاننداری و گیاهی در آن جا نروید.

چرا چنین نشد و نمی شود؟

آن که دریای خزر و سواحلش را به وجود آورد، می دانست که این نقیصه را چگونه جبران کند.

بادهایی را به نام «سرنوک» و «خزری» و «میانوا» فرستاد که آب در میان این دریا را با فشاری هر چه تمام تر به حرکت درآوردند، به طوری که سطح رودهایی را که در آن می ریزند بالا ببرند و پائین بیاورند.

این بادهای قدری پر زور آب دریای خزر را بالا می برند که اغلب قایق رانان نمی توانند در برابر فشار آب مقاومت کنند.

این بادهای کار دیگری نیز انجام می دهند، ابرها را از شمال بحر خزر به جنوب آن می رانند و در سواحل شمالی ایران بارندگی ایجاد می کنند تا در مرغزارهای آن جا همیشه گل بروید و بوستان هایش لاله و سنبل بزاید. این بادهای آب دریا را به داخل مرداب انزلی می رانند، تا عمل تخلیه و پاکیزه کردن مرداب را انجام دهند.

رودهای گیلان در اثر بارندگی های پی در پی و کوهبارهای سیل آسا بیشتر اوقات گل آلود می باشند و پر از ریشه ها و تخم های گیاهان جنگلی هستند، گل و لای رودهایی که وارد مرداب می شوند، در آن جا رسوب می کنند، کف آن را بالا می آورند و مرداب را پر می کنند. تخم ها و ریشه ها نیز نمو و رشد می نمایند و همین دو عامل بس است که به زودی مرداب را خشک کرده، تبدیل به باتلاق نمایند، ولی هزاران سال است که مرداب در حال خود باقی است، چرا؟

ص: ۱۶۴

خداوند دریای خزر، برای جلوگیری از آن، آب دریا را به ملاقات سیلاب ها می فرستد، و همان موقع که بادهای سرنوک و خزری و میانوا، ابرها را برای باریدن به سوی جنوب حرکت می دهند، آب پاک و تمیز دریا به جلوی آب های گل آلود رودخانه ها می رود، و با آنها مخلوط می شود، غلظت آنها رقیق می گردد، ریشه ها و تخم ها در اثر آب شور دریا از بین می رود.

هنگامی که این بادهای آرام گرفت، بادهای کراموا، کناروا، آفتاب بوشو وارد عمل می شوند و این آب ها را سرازیر کرده از مرداب، داخل دریای خزر می کنند و عمل تخلیه مرداب از آب های گل آلود انجام می شود.

بادهای گیلوا، درشتوا، نیز مأمور فشار دادن آب مرداب از مشرق به سوی مغرب هستند و برای اختلاط آب ها کمک مؤثری می کنند.

آیا بشر این عنایات را می بیند و می فهمد، اگر می بیند و می فهمد چرا ناسپاسی می کند؟!

بیا بگذر زتن جانی طلب کن بده جان را و جانانی طلب کن

بیفشان آستین بر هر دو عالم حریف پاک دامانی طلب کن

خرد خضر تو در ظلمات تن شد از این خضر آب حیوانی طلب کن

چو ما گر خاطر مجموع خواهی سرزلف پریشانی طلب کن

ز تیر غمزه ابرو کمانی بچشم خویش پیکانی طلب کن

به دیو نفس سرکش همرهی چند از او بگریز و انسانی طلب کن

به ذرات جهان کن چشم دل باز ز هر یک مهر تابانی طلب کن

تن خاکی بنه در ملک امکان به ملک لامکان جانی طلب کن

زدست عارفان بزم وحدت چو فرصت جام عرفانی طلب کن

(فرصت شیرازی)

وزن مولکولی آب ۱۸ می باشد، با این حال تا چندین درجه بالای صفر به صورت مایع می باشد و بخار نمی شود، این خصوصیت آب هر چند بسیار عادی به نظر می آید، ولی از نظر علم بسیار غیرعادی است، بلکه امری است غیرطبیعی و معجزه می باشد.

زیرا آمونیاک در وزن مولکولی همسایه آب می باشد، یعنی وزن مولکولی آن ۱۷ است و در ۳۳ درجه سانتی گراد زیر صفر هنوز در حال بخار است و به صورت مایع در نمی آید در وزن های مولکولی تفاوت میان دو همسایه خیلی کمتر از این است.

آری، آب استثنائی است در قوانین طبیعی.

استثناء در قوانین طبیعت نشانه عقل بزرگ و علم بزرگ و قدرت بزرگ، سازنده مستثنی و همسایگان وی می باشد.

پدید آورنده آب جوری آن را آفریده که مانند همسایه اش در حرارت معمولی بخار نشود. اگر آب طبق اقتضای وزن مولکولیش در حرارت معمولی بخار می شد، چه می شد؟ آب دریاها که دچار حرارت های گوناگون زمین است بخار می شد.

اگر این ماده حیات، در برابر تغییر حرارت زمین تا این اندازه استقامت نداشت و قانون همسایگی (اختلاف بسیار کم) شامل حال آن بود زنده ای بر روی زمین باقی نمی ماند.

زیرا هر چه آب بود بخار می شد، بشر از تشنگی به هلاکت می رسید، جانداران در آرزوی یک قطره آب همگی می مردند، نباتات همگی خشک می شدند، بلکه بشری، جانوری، گیاهی نبود و زنده ای بر روی زمین یافت نمی شد.

پس پدید آورنده آب بسیار دانا و بسیار توانا و بر زندگان بسیار مهربان می باشد و گرنه آب را جور دیگری می آفرید که با همسایگانش همنشین باشد.

چرا یخ از آب سبک تر شد؟ این نیز یکی از استثنای قوانین طبیعت است،

قانون کلی است که تکاثف (۱) اجزای هر جسمی بیشتر باشد، آن جسم سنگین تر خواهد بود. تکاثف به طور معمول در جامدات، بیشتر از مایعات است، لذاست که جامدات سنگین تر از مایعات می باشند.

آب منجمد از این قانون کلی مستثنی است، چرا؟ چون یخ از آب سبک تر است و به جای فرو رفتن به ته آب در روی آب می ماند. در اقیانوس ها و رودخانه های منجمد یخ ها بر سطح آب قرار می گیرند، در اثر ادامه سرما به اندازه لازم ضخیم می شوند تا مانع از سرد شدن و یخ بستن آب های زیرین گردند، تا خط دفاعی در برابر سرما برای زنده ماندن حیوانات دریایی تشکیل دهند، و آنها در زیر یخ به زندگی ادامه دهند.

آب را بر خلاف قوانین طبیعی قرار دادن، و جامدش را از مایعش سبک تر گردانیدن نشانه حکومت عقل و علم و قدرت نامتناهی در آفرینش آب است. هر چه علوم طبیعی بیشتر ترقی کند حقایق جهان آفرینش بیشتر آشکار می شود.

اولیووندل هولمز طبیعی دان بزرگ آمریکایی می گوید:

هر قدر معلومات بشری زیادتر می شود، شکاف میان علم و دین تنگ تر می گردد و فهم درست علوم، ایمان به خدا را بیشتر می کند. (۲)

ص: ۱۶۷

۱- (۱) - تکاثف: غلظت و تیرگی.

۲- (۲) - برگرفته از: علم و زندگی، پیدایش و مرگ خورشید، مجله نور دانش، تفسیر نمونه، نشانه هایی از او، رساله آب.

[«۲» وَ اٰمَنَّا عَلٰی عِيَادِكَ بِاَيِّنَاعِ الثَّمَرِهِ وَ اٰحٰى بِلَادِكَ بِبُلُوغِ الزَّهْرِهِ وَ اَشْهَدُ مَلَائِكَتِكَ الْكِرَامِ السَّفَرَةَ بِسِقْيِ مِنْكَ نَافِعِ دَائِمِ غُرَّةٍ
وَ اَسْعِ دِرَّةً وَ اِبِلٍ سَيْرِيْعٍ عَاجِلٍ «۳» تُحْيِيْ بِهٖ مَآ قَدْ مَيَاتَ وَ تَرُدُّ بِهٖ مَآ قَدْ فَاتَ وَ تُخْرِجُ بِهٖ مَآ هُوَ آتٍ وَ تُوَسِّعُ بِهٖ فِى الْاَقْوَاتِ سَحَابًا
مُتْرَاكِمًا هَيْنًا مَرِيْنًا طَبَقًا مُّجَلِّجًا غَيْرَ مِلْثٍ وَ دُقُّهُ وَ لَا خُلْبٍ يَرْقُهُ «۴» اَللّٰهُمَّ اَسْقِنَا غَيْثًا مُّغِيْثًا مَرِيْعًا مُّمرِعًا عَرِيْضًا وَ اَسِقْنَا غَزِيْرًا تَرُدُّ بِهٖ
النَّهِيْضَ وَ تَجْبُرُ بِهٖ الْمَهِيْضَ]

و بر بندگانت با به بار آمدن و رسیدن میوه منت گذار، و سرزمین های مرده ات را با شکفتن شکوفه ها زنده کن، و فرشتگان
بزرگوار نویسنده ات را با فرستادن بارانی سودمند و پیوسته، از جانب خودت گواه گیر؛ بارانی که فراوانی و انبوهش وسیع، و
باریدنش بسیار تند و آمدنش سریع و زود باشد تا به آن باران، هر چه از زمین و گیاه مرده است، زنده کنی، و به سبب آن از
دست رفته ها را بازگردانی، و آنچه از دل زمین آمدنی است، بیرون آری، و از برکت آن باران، روزی ها را وسعت بخشی، از
ابری انباشته، لذت بخش، گوارا، فراگیر و غزان که بارانش اندک نباشد، و برقش نفریبند. خدایا! برای ما بارانی فریادرس و
برطرف کننده قحطی فرست؛ بارانی رویاننده گیاه، و سرسبز کننده دشت و دمن، و بارانی وسیع و فراوان که به وسیله آن گیاه
از رشد ایستاده را به عرصه رشد و نمو بازگردانی و در سایه آن، مردگی و خشکی زمینی که علف و گیاهش از بین

برگ دیگری از دفتر لطیف نظام آفرینش و هدیه ای از عالم غیب، شکوفایی طبیعت و زندگی دوباره هستی است. تفکر در صنعت گیتی و نمایش پدیده هنری خداوند انسان را به حیرت وامی دارد. رویش پی در پی آثار حیات موجودات و چرخش شب و روز و ماه سال، از حکمت های رسای پروردگار منان است رشد شکوفه ها و گل ها و رویدن گیاهان، سربلندی درختان و سرسبزی باغ و بوستان ها و جریان آب چشمه ها از لابه لای کوهساران و آبشارها به دریاها و رودها و آواز بلبلان و پرندگان در جنگل ها و گلستان ها؛ نوید زندگی بانشاط و طراوت و ذوق و شوق امید در دلها را می دهد.

وزش باد و باران و جابه جایی توده های ابر در پهنه آسمان و بارش قطرات آب بر سطح زمین با دگرگونی هایی در جو و قاره ها و اقیانوس ها پدید می آورد. حرکت به صورت منظم و حساب شده بر وفق نعمت های خداوندی، روح تازه ای به فصول چهارگانه می بخشد.

خداوند قدرت نمایی خود را چنین معرفی می نماید:

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حِبْدَانِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱)

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آن که آسمان ها و زمین را آفرید ، و برای شما از آسمان آبی نازل کرد که به وسیله آن باغ هایی خرم و باطراوت

ص: ۱۶۹

رویانندیم که رویانندن درختانش در قدرت شما نیست؛ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟ نه، نیست]، بلکه آنان مردمی منحرف اند [که برای او شریک می گیرند .]

«بهجه» به معنای زیبایی رنگ و حسن ظاهر است که بیننده را غرق سرور و نشاط می کند. و این ترکیب زیبای رنگها و حالت رنگارنگی طبیعت پدیده ها حقایقی است که هیچ کس نمی تواند انکار کند و یا آن را به غیر خدا نسبت دهد. او مبدأ همه زیبایی ها و حسن جمال در عالم حیات است.

دقت در رنگ آمیزی یک گل خوشبو و پیچک برگ های لطیف و منظمی که در درون یکدیگر اطراف هسته مرکزی گل حلقه زده اند. انسان را با هنرمندی با عظمت و قدرت و حکمت آفریدگار آشنا می سازد.

بنابراین آنچه در میان بخش های مختلف زمین از نهرهای آب که مایه زندگی و سرچشمه خرمی و مزارع آباد و باغ های پرمیوه است و بخشی از این آب ها در کوه ها و دره ها و آبشارها و قشرهای زیرین در جریان است؛ محصول تدبیر و نظام بدیع و شگفت انگیز خداوند است.

در علم روانشناسی آمده است:

نوع رنگ ها و ترکیب آنها در آفرینش، تأثیر مهمی در روحیه و رفتار آدمی دارد، به ویژه رنگ آبی آسمان و رنگ سبز گیاهان و سبزه زار در امیدواری به زندگی و رنگ های مانند زرد، صورتی و قرمز در تحریک عواطف و شهوات نقش اساسی دارد.

امیر مؤمنان درباره این قدرت شگفت انگیز می فرماید:

سُبْحَانَكَ مَا اعْظَمَ شَأْنُكَ! سُبْحَانَكَ مَا اعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا اضْيَعَرَ عِظْمَهُ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَ مَا اَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ! وَ مَا اَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا

غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ! وَ مَا اسْتَبَغَ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا اصْغَرَهَا فِي نِعْمِ الْآخِرَةِ... (۱)

منزهی از هر عیب، چه بزرگ است شأن تو! منزهی، چه عظیم است آنچه از مخلوقات که می بینیم و چه کوچک است عظمت آن در کنار قدرت تو! و چه دهشت آور است آنچه از ملکوت تو مشاهده می نمایم! و چه اندازه حقیر است آنچه دیده می شود در برابر آنچه از سلطنت تو برای ما ناپیداست! نعمت هایت در این دنیا چه گسترده و فراوان است! و با این حال در برابر نعمت آخرت چقدر کوچک است!

راز خلقت در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام در تفکر حقیقی راز خلقت به مفضل بن عمر می فرماید:

«نخستین پند و دلیل بر وجود آفریدگار پاک برتر؛ پدید آوردن جهان و ترکیب اجزای آن و نظم بخشیدن آن به شکل فعلی است. هرگاه درباره این جهان به اندیشه و خرد خویش دقت کنی، آن را همانند خانه ای یابی که هر آنچه از بندگانش بدان نیاز دارند در آن فراهم است. آسمان همچون سقف برافراشته شده و زمین همانند فرش گسترده است و ستارگان مانند چراغ ها کنار هم چیده شده اند و گوهرها همانند گنجینه ها در دل زمین اندوخته شده اند. هر چیز به جای خود فراهم گشته و انسان همچون مالک این خانه، صاحب همه ااثاث و لوازم آن است. انواع گیاهان برای اهداف او آماده گشته و حیوانات گوناگون در خدمت مصالح و منافع او می باشند.

این همه آشکارا نشانگر این است که عالم بر اساس یک برنامه و حکمت و نظم و هماهنگی آفریده شده و آفریدگار آن یکی است...»

و در بخش دیگر درباره تدبیر و مصلحت فصل های چهارگانه سال می فرماید:

ص: ۱۷۱

«بیندیش در بالا- و پایین شدن خورشید برای پیدایش چهار فصل سال و تدبیر و بهسازی آن، در زمستان گرمی به درون درخت و گیاه برگردد تا مایه میوه ها در آنها بسته شود. و هوا را سنگین کند، تا ابر و باران پدیدار گردد و تن جانداران سخت و نیرومند شود، در بهار تحرکی آورد و مایه های زایش در زمستان پدید شوند، گیاه سرزند و درخت گل دهد و جانداران میل به نر کنند و در تابستان هوا داغ شود و میوه ها برسند، و مواد زیادی بدن آب شوند و روی زمین خشک شود و آماده ساختمان و کار گردد و در پاییز هوا پاک شود و بیماری برود و تندرستی آید و شب دراز گردد، و اعمال عبادی در آن، به خاطر طولانی شدن ممکن است و هوا در آن خوش عطر و ملایم باشد و برای مصلحت دیگری که اگر همه را بشمرم سخن به درازا کشد.» (۱)

ص: ۱۷۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۱/۳ - ۱۱۲، باب ۴، حدیث ۱؛ [۱] توحید المفضل.

«۵»اللَّهُمَّ اسْقِنَا سَيْقِيًّا تَسِيلٌ مِنْهُ الظَّرَابَ وَ تَمْلَأُ مِنْهُ الْجِيَابَ وَ تَفَجِّرُ بِهِ الأنْهَارَ وَ تُنْبِتُ بِهِ الأشْجَارَ وَ تُرَخِّصُ بِهِ الأَسْيَعَارَ فِي جَمِيعِ الأَمْصَارِ وَ تَنْعَشُ بِهِ البَهَائِمَ وَ الخَلْقَ وَ تُكْمِلُ لَنَا بِهِ طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ تُنْبِتُ لَنَا بِهِ الزَّرْعَ وَ تُدْرِبُ بِهِ الضَّرْعَ وَ تَزِيدُنَا بِهِ قُوَّةَ إِلى قُوَّتِنَا
«۶»اللَّهُمَّ لَّا تَجْعَلْ ظِلَّةَ عَلَيْنَا سَيِّئُومًا وَ لَّا تَجْعَلْ بَرْدَهُ عَلَيْنَا حُسُومًا وَ لَّا تَجْعَلْ صَوْبَهُ عَلَيْنَا رُجُومًا وَ لَّا تَجْعَلْ مَاءَهُ عَلَيْنَا أُجَاجًا
«۷»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارزُقْنَا مِنْ بَرَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.]

خدایا! ما را بارانی فرست که به وسیله آن از تپه ها آب سرازیر فرمایی، و چاه ها از آن پر کنی، و نهرها را روان سازی، و درختان را برویانی، و قیمت ها را در تمام شهرها ارزان کنی، و چهارپایان و مخلوقات را نشاط و قوت دهی، و روزی های پاکیزه را برای ما کامل کنی، و زراعت را برویانی، و پستان ها را پر شیر سازی، و نیرو به نیروی ما بیفزایی.

خدایا! سایه ابر را بر ما باد گرم و زهرآگین مساز، و سردی آن را بر ما شوم و نحس مکن، و بارانش را بر ما عذاب قرار مده، و آبش را برای ما تلخ و شور مگردان.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از برکت آسمان ها و زمین

نشاط طبیعت با بارش باران

ابرها و بادهایی که ابرها را حرکت می دهند و رودخانه ها و سفره های زیرزمینی، همه و همه زمینه بقای حیات در کره زمین اند، سیر ابرها و بادهای باران ساز با آب دریا و رودخانه ها و سفره های زیرزمینی به یکدیگر پیوسته اند و هر یک دیگری را سیراب می کنند و چنانچه چشمه ها و رودها به مخازن ابری متصل نباشند به تدریج ذخیره های آبی رو به کاستی می رود و حیات موجودات برای همیشه به خشکی و نابودی حقیقی می گراید، پس حق تعالی مایه حیات را پیوسته در حرکت قرار می دهد تا چرخه هستی و طراوت طبیعت باقی بماند و این هشدار از سوی پروردگار است که توکل به او نباید فراموش گردد که می فرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ ﴿۱﴾

بگو: به من خبر دهید اگر آب مورد بهره برداری شما [چون آب رودها، چشمه ها، سدها و چاه ها] در زمین فرو رود [تا آن جا که از دسترس شما خارج گردد] پس کیست که برایتان آب روان و گوارا بیاورد؟!

این آیه اشاره به رحمت عام خداوند دارد که بسیاری از مردم از ضروری بودن آب در زندگی بشر غافلند.

«ماء معین» یعنی آب روان و گوارا که از درون زمین سفت یا شکاف کوه ها و صخره ها به صورت چشمه یا قنات و چاه های جوشان و نهرها جریان دارد.

همان طور که می دانید زمین از دو قشر نفوذپذیر که آب را در خود فرو می برد و قشر نفوذناپذیر که آب را در محیط خود نگه می دارد. همه چشمه ها و قنات ها و

ص: ۱۷۴

چاه ها از ترکیب یک سفره زیرزمینی انباشته به وجود آمده اند؛ زیرا اگر تمام سطح زمین تا اعماق آن، قشر نفوذپذیر بود، آب ها چنان در زمین فرو می رفتند که هرگز دست کسی به دامانشان نمی رسید و اگر همه قشر زمین نفوذناپذیر بودند؛ آب های روی زمین تبدیل به دریاچه باتلاق می شدند و یا گردآمده در دریایی بزرگ که همه موجودات را فرا می گرفت در نتیجه ذخایر زیرزمینی آب به دست نمی آمد. این وضعیت کوچکی از رحمت عام خواند است که مرگ و حیات انسان به آن گره خورده است.

در آیه های دیگر یکی از دلایل معاد را که بیانگر قدرت خداوند بر همه چیز حتی بر احیای مردگان است چنین بیان می فرماید:

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿۱﴾

به من خبر دهید آبی که می نوشید ، * آیا شما آن را از ابر باران زا فرود آورده اید یا ما فرود آورنده ایم ؟ * اگر بخواهیم آن را تلخ می گردانیم ، پس چرا سپاس گذاری نمی کنید؟

«مُزْن» به معنای ابرهای روشن یا ابرهای باران زاست. این آیات وجدان انسان ها را در برابر یک سری پرسش ها قرار می دهد که چگونه می اندیشید درباره ماده حیاتی که پیوسته آن را می نوشید؟

چه کسی به خورشید فرمان می دهد بر سطح اقیانوس و دریاها بتابد و از بین آب های شور و تلخ، تنها ذرات آب شیرین و پاک را جدا ساخته و به حالت بخار به فضا بفرستد؛ سپس در هم فشرده گردیده و توده ابرهای باران ساز را تشکیل دهند. و بعد به بادهای فرمان می دهد که با جابه جا کردن ابرها و فرستادن برفراز سرزمین های

ص: ۱۷۵

خشک و سرد؛ به صورت قطرات باران، آهسته و پی در پی بیارد و اگر در این دگرگونی ها، املاحی از آب میکرب دار و شور به همراه تبخیر آب به آسمان صعود کند، دانه های باران با تندی و سوزش به زمین آمده و زندگی را به کام انسان و موجودات تلخ می نمود، بنابراین چقدر در تلطیف ابر و باد و باران، هنرمندی آفرینش حق به کار رفته است که هیچ صنعت و دستگاہی نمی تواند چنین تغییر و تحوّل اساسی را ترتیب دهد. پس جای سپاسگزاری از درگاه حق تعالی بر این همه برکات است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بر این گوارایی شربت حیات، بر حق درود فرستاده که امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا شَرِبَ الْمَاءَ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَقَانَا عَذْبًا زُلَالًا وَ لَمْ يَسْقِنَا مِلْحًا اجَاغًا وَ لَمْ يُؤَاخِذْنَا بِدُنُوبِنَا. (۱)

پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه آب می نوشید می فرمود: سپاس خدای را که به ما آب شیرین زلال نوشاند و آب شور و تلخ در سزای گناهان به ما نوشاند و به معاصی کیفر نمود.

حضرت صادق علیه السلام در منافع نزول باران بر زمین به مفضل بن عمر فرمود:

در حکمت نزول باران تأمل کن. تدبیر چنان دیده شده که باران از بلندی بر زمین بریزد تا نقاط بلند و برافراشته را نیز سیراب نماید. اگر از پایین می جوشید به برخی از زمین های بلند نمی رسید، در نتیجه کشتزارهای زمین کاهش می یافت. نمی بینی که زمین های آبی بیش از دیمی است. (۲) همچنین هر گاه که تقدیر بر آن قرار گرفت که باران از بالا بر زمین سرازیر شود،

ص: ۱۷۶

۱- (۱) - الکافی: ۳۸۴/۶، حدیث ۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۶۸/۱۶، باب ۹، حدیث ۷۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲۶/۳، باب ۴، حدیث ۱.

اندک اندک فرو می ریزد تا در زمین فرو رود و آن را سیراب سازد. اگر ناگهانی بر زمین می ریخت در زمین نفوذ نمی کرد و کشتزارهای روینده و ایستاده را نابود می کرد. پس دانه دانه می ریزد تا دانه های درون زمین را برویاند و کشتزار را از تشنگی برهاند.

بارش باران برکت های دیگری هم دارد. باران، بدن ها را نرم می کند. هوا را صاف و پاکیزه می گرداند و وبا را از میان می برد. آفات درختان و گیاهان را که یرقان می نامند، نابود می کند و فواید دیگر ...

اگر کسی بگوید: آیا در برخی از سال ها از شدت و کثرت باران زیان های فراوان به هم نمی رسد؟ یا نزول تگرگ غلات را نابود نمی سازد؟ و بخار حاصل از آن در هوا باعث بیماری های فراوان و آفات بسیار نمی گردد؟

در پاسخ گفته می شود: آری، گاه در نزول باران زیاده روی می شود؛ زیرا به سود انسان است و با این کار از فرورفتن در گناه و استمرار و اصرار بر آن پرهیز می کند. در این صورت مصلحت دینی و اخروی مهم تر و برتر از زیان احتمالی در مال اوست.

راستی، مردم روی زمین اگر بخواهند از برکات آسمان ها و زمین بهره مند شوند باید بر اساس هدایت قرآن به ایمان و تقوا آراسته شوند که ایمان و تقوا کلید خزائن برکات آسمان ها و زمین است چنانکه در قرآن مجید می خوانیم، قرآنی که سند تمام حقایق هستی است، و هیچ گونه شک و ریب در آن راه ندارد.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ﴿١﴾

و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند ، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.

ص: ۱۷۷

بر اساس آیات قرآن و روایات، این گناهان انسان است که بر اثر آن خشکسالی و کم بارانی، یا سیل و طوفان، و یا شوری آب بدید می آید.

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» (۱)

و فرعونیان را به قحطی و خشکسالی های متعدد و کمبود بسیار شدید بخشی از محصولات دچار نمودیم تا متذکر شوند .

وَلَقَدْ ارْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ» (۲)

و همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم پس نهصد و پنجاه سال در میانشان درنگ کرد [ولی بیشتر مردم به او ایمان نیاوردند] ، سرانجام طوفان آنان را در حالی که ستمکار بودند ، فرا گرفت .

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ» (۳)

به من خبر دهید آبی که می نوشید ، * آیا شما آن را از ابر باران زافروود آورده اید یا ما فرود آورنده ایم ؟ * اگر بخواهیم آن را تلخ می گردانیم ، پس چرا سپاس گذاری نمی کنید؟

ص: ۱۷۸

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۱۳۰. [۱]

۲- (۲) - عنکبوت (۲۹) : ۱۴. [۲]

۳- (۳) - واقعه (۵۶) : ۶۸ - ۷۰. [۳]

«١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَبَلِّغْ بِإِيْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيْمَانِ وَاجْعَلْ يَقِيْنِي أَفْضَلَ الْيَقِيْنِ وَانْتِهَ بِيَّتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّبَاتِ وَبِعْمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ «٢» اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي وَصِيْحِحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِيْنِي وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي «٣» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي عَدَا عَنْهُ وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيْمَا خَلَقْتَنِي لَهُ وَاعْنِي وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ وَ لَا تَفْتِنِي بِالنَّظَرِ وَ اعْزِنِي وَ لَا تَبْتَلِيْنِي بِالْكِبْرِ وَ عِبْدِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ وَ أَجْرِي لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرِ وَ لَا تَمَحِّقْهُ بِالْمَنْ وَ هَبْ لِي مَعَالِي الْأَخْلَاقِ وَ اغْصِنِي مِنَ الْفَخْرِ «٤» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا وَ لَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذُلَّهُ بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقُدْرَتِهَا «٥» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ مَتَّعْنِي بِهُدَى صَالِحٍ لَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ وَ طَرِيقَهُ حَقًّا لَا أَرْيَغُ عَنْهَا وَ تِيهِ رُشْدٌ لَا أَشْكُ فِيهَا وَ عَمْرُنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِمِثْلِهِ فِي طَاعَتِكَ فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ «٦» اللَّهُمَّ لَا تَدَعِ خَصِيْلَهُ تُعَابٌ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتَهَا وَ لَا عَائِبَهُ أُوْتُبُ بِهَا إِلَّا حَسَنْتَهَا وَ لَا أَكْرُومَهُ فِي نَاقِصَةٍ إِلَّا أَتَمَمْتَهَا «٧» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ أَبْدِلْنِي مِنْ بَغْضِهِ أَهْلَ الشَّانِ الْمَحَبَّةِ وَ مِنْ حَسَدِ أَهْلِ

الْبُغْيِ الْمَوَدَّةَ وَمِنْ ظَنِّهِ أَهْلِي الصَّلَاحِ الثَّقَةَ وَمِنْ عِدَاوَةِ الْمَأْذُنِينَ الْوَلَايَةَ وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبَرَّةَ وَمِنْ خِذْلَانِ الْمَأْفُرِينَ
 النُّصْرَةَ وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِينَ تَضَحِيحَ الْمَقَّةِ وَمِنْ رَدِّ الْمَلَابِسِينَ كَرَمَ الْعِشْرَةِ وَمِنْ مَرَارِهِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ «٨» اللَّهُمَّ صَلِّ
 عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي وَ لِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي وَ ظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَنِي وَ هَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي
 وَ قُدْرَةً عَلَى مَنِ اضْطَهَدَنِي وَ تَكْدِيماً لِمَنْ قَصَبَنِي وَ سِيْلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِي وَ وَفْقِي لِطَاعِهِ مَنْ سَدَّدَنِي وَ مَتَابَعِهِ مَنْ أَرْشَدَنِي
 «٩» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ سَدِّدْنِي لِأَنْ أُعَارِضَ مَنْ عَشِنِي بِالنُّصِيحِ وَ أَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ وَ أُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبِدْلِ وَ
 أَكْفَأِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصُّلَّةِ وَ أَخَالِفَ مَنْ اعْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ وَ أُغْضِي عَنِ السَّيِّئَةِ «١٠» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ حَلِّنِي بِحِلْيَةِ الصَّالِحِينَ وَ أَلْبِسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ فِي بَسِيطِ الْعَيْدِ وَ كَظْمِ الْغَيْظِ وَ إِطْفَاءِ النَّائِرَةِ وَ ضَمِّ أَهْلِ الْفَرْقَةِ وَ
 إِضْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ وَ إِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ وَ سِتْرِ الْعَائِبَةِ وَ لِينِ الْعَرِيكَةِ وَ خَفْضِ الْجَنَاحِ وَ حُسْنِ السَّيْرِ وَ سُكُونِ الرِّيْحِ وَ طَيْبِ الْمُخَالَقَةِ وَ
 السَّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ وَ إِثَارِ التَّفَضُّلِ وَ تَرْكِ التَّعْيِيرِ وَ الْإِفْضَالِ عَلَي غَيْرِ الْمُسْتَحَقِّ وَ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَ إِعْزَ وَ اسْتِقْلَالِ الْخَيْرِ وَ إِكْثَرِ
 مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي وَ اسْتِكْثَارِ الشَّرِّ وَ إِقْلَ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي وَ أَكْمِلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ وَ لُزُومِ الْجَمَاعَةِ وَ رَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ وَ
 مُسْتَعْمِلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ «١١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَي إِذَا كَبُرْتُ وَ أَقْوَى قُوَّتِكَ فِي إِذَا نَصَبْتُ وَ لَا
 تَبْتَلِنِي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ وَ لَا الْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ وَ لَا بِالْتَعَرُّضِ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ

وَلَا مُجَامَعَهُ مَنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ وَلَا مُفَارَقَهُ مَنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ «١٢» اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أُصُولُ بَيْتِكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَ أَسِيْلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ وَ أَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ عِنْدَ الْمَسْكَنَةِ وَ لَا تَفْتِنِّي بِالِاسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرَرْتُ وَ لَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ وَ لَا بِالْتَضَرُّعِ إِلَى مَنْ دُونِكَ إِذَا رَهَبْتُ فَاسْتَيْتَحَقَّ بِذَلِكَ خِذْلَانُكَ وَ مَنَعَكَ وَ إِعْرَاضَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ «١٣» اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنَّى وَ التَّظَنِّي وَ الْحَسَدِ ذِكْرًا لِعِظَمَتِكَ وَ تَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ وَ تَدْبِيرًا عَلَى عَدُوِّكَ وَ مَا أَجْرَى عَلَى لِسَانِي مِنْ لَفْظِهِ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ أَوْ شَتْمٍ عَرَضٍ أَوْ شَهَادَةٍ بَاطِلٍ أَوْ اغْتِيَابٍ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبِّ حَاضِرٍ وَ مَا أَشَبَهُ ذَلِكَ نُطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ وَ إِعْرَاقًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ وَ ذَهَابًا فِي تَمْجِيدِكَ وَ شُكْرًا لِنِعْمَتِكَ وَ اعْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ وَ إِحْصَاءً لِمِنَّكَ «١٤» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي وَ لَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي وَ لَا أَضِلَّنَّ وَ قَدْ أَمَكَّنْتَكُ هِدَايَتِي وَ لَا أَفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَ سَعَى وَ لَا أَطْعَيْنَ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَ جِدِي «١٥» اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَفَدْتُ وَ إِلَى عَفْوِكَ فَصَدْتُ وَ إِلَى تَجَاوُزِكَ اسْتَقْتُ وَ بِفَضْلِكَ وَثِقْتُ وَ لَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ وَ لَا فِي عَمَلِي مَا اسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوَكَ وَ مَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلُكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ «١٦» اللَّهُمَّ وَ أَنْطِقْنِي بِالْهُدَى وَ أَلْهَمْنِي التَّقْوَى وَ وَفَّقْنِي لِلتَّبِيِّ هِيَ أَرْكَى وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى «١٧» اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِي الطَّرِيقَةَ الْمُثَلَّى وَ اجْعَلْنِي عَلَى مِلَّتِكَ أَمْوُتُ وَ أَحْيَى «١٨» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ مَتَّعْنِي بِالِاقْتِصَادِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّدَادِ وَ مِنْ أَدِلَّةِ الرَّشَادِ وَ مِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ وَ ارْزُقْنِي فَوْزَ

الْمَعَادِ وَ سَلَامَةَ الْمَرْصَادِ «١٩» اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخْلِصُهَا وَ أَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُضِيحُهَا فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ
 تَعْصِمُهَا «٢٠» اللَّهُمَّ أَنْتَ عَيْدَتِي إِنْ حَزِنْتُ وَ أَنْتَ مُنْتَجِعِي إِنْ حُرِمْتُ وَ بِسُكِّ اسْتِغَاثَتِي إِنْ كَرِهْتُ وَ عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفُ وَ لِمَا
 فَسَدَ صِدَاحُ وَ فِيهِمَا أَنْكَرْتُ تَغْيِيرُ فَامْنُنْ عَلَيَّ قَبِيلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ وَ قَبِيلَ الطَّلَبِ بِالْجِدِّهِ وَ قَبِيلَ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ وَ اكْفِنِي مَوْنَهُ مَعْرَهُ
 الْعِيَادِ وَ هَبْ لِي أَمْنٌ يَوْمَ الْمَعَادِ وَ امْنِحْنِي حُسْنَ الْإِرْشَادِ «٢١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اذْرَأْ عَنِّي بِلُطْفِكَ وَ اغْذِنِي بِبِنِعْمَتِكَ
 وَ اضْئِلْنِي بِكَرَمَتِكَ وَ دَاوِنِي بِضِعْفِ نِعْمِكَ وَ أَظْلِنِي فِي ذَرَاكَ وَ جَلِّئِنِي رِضَاكَ وَ وَفِّقْنِي إِذَا اشْتَكَلْتُ عَلَى الْأُمُورِ لِأَهْدَادِهَا وَ إِذَا
 تَشَابَهَتْ الْأَعْمَالُ لِأَزْكَاهَا وَ إِذَا تَنَاقَصَتْ الْمِلَلُ لِأَرْضَاهَا «٢٢» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَوَجَّئِنِي بِالْكَفَايَةِ وَ سَمِّنِي حُسْنَ الْوِلَايَةِ
 وَ هَبْ لِي صِدْقَ الْهِدَايَةِ وَ لَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ وَ امْنِحْنِي حُسْنَ الدَّعَةِ وَ لَا تَجْعَلْ عَيْشَتِي كَلِدًا كَلِدًا وَ لَا تَرُدَّ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا فَإِنِّي لَا
 أَجْعِلُ لَكَ ضِدًّا وَ لَا أَذْعُو مَعَكَ نِدًّا «٢٣» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ امْنِعْنِي مِنَ السَّرْفِ وَ حَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلَافِ وَ وَفِّرْ
 مَلَكَتِي بِالْبَرَكَهِ فِيهِ وَ أَصِبْ بِي سَبِيلَ الْهِدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيهِمَا أَنْفِقْ مِنْهُ «٢٤» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنِي مَوْنَهُ الْإِكْتِسَابِ وَ
 ارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ احْتِسَابٍ فَلَا أَشْتَغِلَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ وَ لَا أَحْتَمِلَ إِضْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ «٢٥» اللَّهُمَّ فَاطِنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أَطْلُبُ
 وَ أَجْرُنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا أُرْهِبُ «٢٦» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَ لَا تَبْتَدِلْ حِيَاطِي بِالْإِقْتَارِ فَاسْتَرْزُقْ أَهْلَ
 رِزْقِكَ وَ اسْتَغْطِي شَرَارَ خَلْقِكَ فَافْتِنِّ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي وَ أَبْتَلِي بِدَمِّ مَنْ مَنَعَنِي وَ أَنْتَ مِنْ

دُونِهِمْ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ وَالْمَنْعِ «٢٧» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادِهِ وَفَرَاغاً فِي زَهَادِهِ وَعِلْماً فِي اسْتِعْمَالِهِ وَوَرَعاً فِي إِجْمَالِهِ «٢٨» اللَّهُمَّ اخْتِمْ بَعْفُوكَ أَجَلِي وَحَقِّقْ فِي رَحْمَتِكَ أَمَلِي وَسَيِّئِ هَلْ إِلَى بُلُوغِ رِضَاكَ سُبُلِي وَحَسِّنْ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي عَمَلِي «٢٩» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَبَهَّنِي لِتَذَكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهْلَةِ وَانْتَهِجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلاً سَهْلاً أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ «٣٠» اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ وَأَنْتَ مُصَلٌّ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ.

[«۱»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست.

درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او

اشاره

طلب درود و رحمت، از وجود مقدّس حضرت حق، برای رسول با کرامت اسلام و اهل بیت بزرگوارش از پسندیده ترین برنامه های اسلامی است که در دعای مکارم الاخلاق به طور مکرر دیده می شود.

درخواست لطف و عنایت از پیشگاه پروردگار، برای محمد و آل محمد، دعائی است که در معارف الهیّه، از اعظم دعاها، شمرده شده، و استجاب آن از جانب حضرت ربّ العزّه قطعی و حتمی است.

صلوات بر محمد و آل محمد حقیقتی است که اگر مردم مؤمن به نقش ارزنده اش در زندگی واقف شوند، تا لحظه خروج از دنیا از آن منفک و جدا نمی شوند، و شب و روزی بر آنان نمی گذرد مگر آن که قلب و زبان را با آن معطر نمایند.

صلوات دعائی است که مردودی در آن راه ندارد، و درخواستی است که حضرت حق از اجابت آن رو نمی گرداند، بنابراین ابتدا و وسط و آخر هر دعای خود را به آن مزین کنید، تا از برکت مستجاب شدن صلوات، سایر درخواست های شما مستجاب شود.

صلوات بر محمد و آل محمد، واقعیت و حقیقت و دعا و ذکری است که به

پنهانی ابدیت، از طرف حضرت حق و تمام ملائکه الهی، جهت ارائه رحمت و پاکی و پاکیزگی به محمد و آل محمد صادر می شود.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۱)

همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت می فرستند. ای اهل ایمان! بر او درود فرستید و آن گونه که شایسته است، تسلیم او باشید.

صلوات در کلام امام رضا علیه السلام

«حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون فرمود:

چون این آیه شریفه نازل شد، به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند، معنای تسلیم به تو را دانستیم، و آن اطاعت محض از حضرت تو در تمام برنامه های زندگی است، ولی کیفیت صلوات بر تو را نمی دانیم، حضرت فرمود بگوئید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست همانگونه که درود فرستادی و برکت بخشیدی بر ابراهیم و خاندانش؛ همانا تو ستایش شده و ارجمندی.

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای مردم! در بین شما در زمینه صلوات بر محمد و آل محمد اختلافی هست؟

مأمون گفت: این حقیقتی است که اصلاً در آن اختلافی نیست، و امت اسلام بر لزوم این صلوات اجماع دارند، اما ای فرزند رسول خدا برای صلوات بر آل، غیر این روایت دلیل واضح و روشنی از قرآن مجید دارید؟

ص: ۱۸۷

حضرت فرمود: آری، از قول حضرت حق که در قرآن می فرماید:

یس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * أَنْكَ لِمَنِ الْمُرْسَلِينَ * عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱﴾

یس * سوگند به قرآن کریم ، * که بی تردید تو از فرستادگانی ، * بر راهی راست [قرار داری .]

منظور از «یس» کیست؟ دانشمندان مجلس مأمون گفتند: به طور قطع و بدون شک منظور از یس محمد صلی الله علیه و آله است، و احدی از امت در این مسئله تردید ندارد.

حضرت فرمود: به حقیقت که خداوند به محمد و آل محمد عنایتی کرده که احدی به ذات آن نمی رسد مگر با نور عقل و خرد، خدا در قرآن به کسی جز انبیا سلام نکرده، در این زمینه می فرماید:

سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾ و سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيمَ ﴿۳﴾ و سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰى وَ هٰرُونَ ﴿۴﴾

ولی نفرمود:

سَلَامٌ عَلٰی عَلٰی آلِ نُوْحٍ وَ سَلَامٌ عَلٰی آلِ اِبْرَاهِيْمَ وَ سَلَامٌ عَلٰی آلِ مُوسٰى وَ هٰرُونَ.

ولی فرمود:

سَلَامٌ عَلٰی آلِ يَسٍ ﴿۵﴾

سلام بر آل یاسین.

یعنی آل محمد صلوات الله عليهم.

ص: ۱۸۸

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۱ - ۴ . [۱]

۲- (۲) - صافات (۳۷) : ۷۹ . [۲]

۳- (۳) - صافات (۳۷) : ۱۰۹ . [۳]

۴- (۴) - صافات (۳۷) : ۱۲۰ . [۴]

۵- (۵) - صافات (۳۷) : ۱۳۰ . [۵]

سپس فرمود: ای مأمون! متوجه شدی که در معدن نبوت شرح و بیان این واقعیت هست.» (۱) صلوات بر محمد و آل محمد از شرایع دین و از واجبات الهی است که وجوبش در تشهد نماز امری قطعی و حقیقتی بدون تردید است، تا جایی که شافعی که از فقهای بزرگ مکتب خلفاست می گوید: اگر کسی در نماز واجب خود، بر آل محمد صلوات نفرستد، صلواتش صلوات نیست و به این خاطر نمازش نماز نیست، چون جزئی از یک واجب را ادا نکرده و عدم اداء جزئی از واجب، مبطل نماز است.

صلوات در روایات

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكْفَرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّكْبِيرَ. (۲)

کسی که قدرت بر انجام کاری که کفاره گناهانش شود ندارد، زیاد بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد، به حقیقت که صلوات نابوده کننده گناهان است، چه نبود کردنی. و نیز آن حضرت فرمود: صلوات بر محمد و آل محمد، در پیشگاه خدای عزوجل برابر تسبیح و تهلیل و تکبیر است.

امیر المؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۱۸۹

۱- (۱) - تفسیر الصافی: ۲۸۱/۴، [۱] ذیل آیه ۱۳۰ سوره صافات؛ بحار الأنوار: ۲۲۹/۲۵، باب ۷، حدیث ۲۰؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲۳۶/۱، حدیث ۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۷/۹۱، باب ۲۹، حدیث ۲؛ [۲] عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲۹۴/۱، حدیث ۵۲. [۳]

بِالشَّهَادَتَيْنِ تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، وَبِالصَّلَاةِ تَنَالُونَ الرَّحْمَةَ، فَكَثِّرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى نَبِيِّكُمْ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۱). (۲)

با شهادت بر وحدانیت حق و رسالت رسول خدا وارد بهشت می شوید، و به وسیله نماز به رحمت خداوند می رسید، بر پیامبر و آلش زیاد صلوات بفرستید، خدا و ملائکه بر پیامبر درود می فرستند، ای اهل ایمان! شما هم درود بفرستید و به دستورهایی او تسلیم شوید حق تسلیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ قَالَ: صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ.

فَلْيَكْتَبْ مِنْ ذَلِكَ. وَمَنْ قَالَ: صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ لَمْ يَصِلْ عَلَى آلِهِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ وَرِيحُهَا تُوجَدُ مِنْ مَسِيرِهِ خَمْسِمِائَةَ عَامٍ. (۳)

هر کس بگوید:

صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، خداوند می فرماید: درود بر تو، پس شما صلوات را به این کیفیت زیاد داشته باشید. و هر کس بگوید، صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ، ولی بر آل محمد درود نفرستد، بوی بهشت به او نمی رسد، بهشتی که بویش از مسیر پانصد ساله استشمام می شود.

از حضرت باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت شده:

أَثْقَلُ مَا يُوَضَّعُ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ. (۴)

ص: ۱۹۰

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۵۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۳/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۱؛ [۲] تحف العقول: ۹۲.

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۲۰۳/۷، باب ۴۲، حدیث ۹۱۱۶؛ [۳] الأملی، شیخ صدوق: ۳۷۹، حدیث ۶. [۴]

۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۱۹۷/۷، باب ۳۵، حدیث ۹۱۰۲؛ [۵] قرب الاسناد: ۹. [۶]

سنگین ترین چیزی که در قیامت در ترازو قرار می گیرد صلوات بر محمد و آل محمد است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجِبَةٌ فِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ، وَعِنْدَ الْعِطَاسِ، وَالرِّيحِ وَغَيْرِ ذَلِكَ. (۱)

صلوات بر پیامبر در همه جا و به هنگام عطسه، و وزیدن باد، و غیر آن واجب است.

امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث بسیار مهمی چهارصد مطلب، می فرماید:

بنده به هنگام فراغت از نماز بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد، و از حق طلب بهشت کند، و از آتش جهنم به خداوند پناه ببرد، و از حضرت او بخواهد که حورالعین را به همسری او درآورد، هر کس بر محمد و آلش درود بفرستد، دعایش به خدا می رسد، و هر که بهشت بخواهد، بهشت می گوید: خدایا! خواسته بنده ات را اجابت کن، و هر که از عذاب درخواست پناه کند، آتش می گوید: الهی! بنده ات را پناه بده، و هر که از حضرت معبود حورالعین بطلبد، حورالعین می گوید: الهی! خواسته بنده ات را اجابت کن. (۲) از حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ اخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ. (۳)

کسی که صلوات بر من را از یاد ببرد، راه بهشت را خطا رفته است.

ص: ۱۹۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۰/۹۱، باب ۲۹، حدیث ۱۳؛ [۱] الخصال: ۶۰۷/۲.

۲- (۲) - الخصال: ۶۳۰/۲، حدیث ۱۰؛ [۲] بحار الأنوار: ۵۰/۹۱، حدیث ۱۴؛ عدّه الدّاعی: ۱۶۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۳/۹۱، باب ۲۹، حدیث ۲۰؛ [۳] الأملی، شیخ طوسی: ۱۴۵، حدیث ۲۳۶؛ [۴] وسائل الشیعه: ۲۰۶/۷ -

۲۰۷، باب ۴۲، حدیث ۹۱۲۶. [۵]

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَقْبُولَةٌ، وَلَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَقْبَلْ بَعْضًا وَيَرْذُ بَعْضًا. (۱)

هر گاه یکی از شما دعا کرد، دعای خود را با صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله شروع کند، به حقیقت که صلوات بر پیامبر مقبول پیشگاه حق است، اینطور نیست که خداوند قسمتی از دعا را قبول کند، و قسمت دیگرش را نپذیرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

صَلَاتُكُمْ عَلَيَّ اجَابَةٌ لِدُعَائِكُمْ، وَ زَكَاةٌ لِأَعْمَالِكُمْ. (۲)

صلوات شما بر من، اجابت دعای شما و زکات اعمالتان می باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

الْبَخِيلُ حَقًّا مَنْ ذَكَرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ. (۳)

بخیل کسی است که نامم را بشنود و بر من صلوات نفرستد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا تَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ عَلَى بُكَاءِهِمْ فَإِنَّ بُكَاءَهُمْ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٍ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَرْبَعَةٌ أَشْهُرٍ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ، وَأَرْبَعَةٌ أَشْهُرٍ الدُّعَاءُ لِوَالِدَيْهِ. (۴)

فرزندان خود را به خاطر گریه کردنشان کتک نزنید؛ زیرا گریه آنان به مدت چهار ماه شهادت به واحدیت خداست، و چهار ماه صلوات بر پیامبر و آل

ص: ۱۹۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۳/۹۱، باب ۲۹، حدیث ۲۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۹۶/۷، باب ۳۶، حدیث ۸۸۳۶. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۹۶/۷، باب ۳۶، حدیث ۸۸۳۷؛ [۳] الأمالی، شیخ طوسی: ۲۱۵، حدیث ۳۷۶. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۰۶/۷۰، باب ۱۳۶، حدیث ۲۸؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۰۴/۷، باب ۴۲، حدیث ۹۱۱۹. [۶]

۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۴۴۷/۲۱، باب ۶۳، حدیث ۲۷۵۴۴؛ [۷] التوحید، شیخ صدوق: ۳۳۱، باب ۵۳، حدیث ۱۰.

اوست، و چهار ماه دعای بر پدر و مادر.

سرّ این مسئله این است که کودک در چهار ماه اول جز خدائی که وی را بر معرفت و توحید سرشته چیزی نمی شناسد، بنابراین گریه او توسّل به حضرت حق است، و این حقیقت شهادت به توحید است.

در چهار ماه دوم به مادر نظر دارد نه به عنوان این که مادر است، بلکه به عنوان این که وسیله ای برای غذا و ارتزاق اوست، به همین خاطر از غیر مادر هم شیر و غذا قبول می کند، روی این حساب در این چهار ماه دوم بعد از خدا نظری جز به وسیله بین خود و خدا ندارد، و این غیر معنای رسالت چیز دیگر نیست، پس گریه او در این مدت شهادت به رسالت است.

در چهار ماه سوم به طور کامل پدر و مادر را می شناسد و می داند که در مسئله رزق محتاج به آن دو نفر است، لذا گریه اش در حقیقت دعا برای سلامتی پدر و مادر است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: نمی خواهی تو را بشارت دهم؟ عرضه داشت پدر و مادرم به فدایت، تو دائماً بشارت دهنده به خیر بودی، رسول الهی فرمود: جبرئیل هم اکنون خبر بهت آوری به من داد، امام علی علیه السلام عرض کرد، آن خبر چه بود؟ فرمود: به من خبر داد:

وقتی مردی از امتم بر من صلوات فرستاد و این صلوات را با صلوات بر آل من پیوند داد، درهای آسمان به رویش باز می شود، و ملائکه هفتاد صلوات بر او می فرستند، و اگر گناهکار است، گناهانش همچون برگ درخت می ریزد، و خداوند به او می فرماید:

«لَيْتِكَ يَا عَبْدِي وَ سَعْدَيْكَ»، و به ملائکه خطاب می کند. شما بر بنده من هفتاد صلوات فرستادید، من بر او هفتصد صلوات

می فرستم. اما اگر بر من صلوات فرستاد و اهل بیت را در صلوات با من پیوند نداد، بین او و آسمان هفتاد حجاب قرار می گیرد، و حضرت حق می فرماید:

«لَا لَبِيبَكَ وَلَا سَيِّدَ عَدَيْكَ»، ای ملائکه من! دعایش را بالا نبرید مگر بر آل پیامبرم صلوات بفرستد، چنین کسی از رحمت حق محروم است تا زمانی که اهل بیت را در صلوات به من ملحق فرماید. (۱) حضرت صادق علیه السلام از پدران او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

أَنَا عِنْدَ الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ تَقَلَّتْ سَيِّئَاتُهُ عَلَى حَسَنَاتِهِ جِئْتُ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ حَتَّى اتَّقِلَ بِهَا حَسَنَاتِهِ. (۲)

من در قیامت کنار ترازویم، هر کس گناهانش بر حسناتش سنگین آید، من صلوات بر خودم را در ترازویش می گذارم تا به سبب آن حسناتش بر گناهانش سنگینی کند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

كُلُّ دُعَاءٍ مَحْجُوبٍ عَنِ السَّمَاءِ حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ. (۳)

هر دعائی از اجابت دور است، مگر دعائی که همراه با صلوات بر محمد و آلش باشد.

صباح بن سیابه می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود:

أَلَا أَعْلَمُكَ شَيْئًا يَقِي اللَّهُ بِهِ وَجْهَكَ مِنْ حَرِّ جَهَنَّمَ؟ قَالَ: قُلْتُ بَلَى، قَالَ: قُلْ بَعْدَ الْفَجْرِ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» مِائَةَ مَرَّةٍ يَقِي اللَّهُ بِهِ وَجْهَكَ

ص: ۱۹۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۶/۹۱، باب ۲۹، حدیث ۳۰؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۵۸۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۶/۹۱، باب ۲۹، حدیث ۳۱؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۹۵/۷، باب ۳۴، حدیث ۹۰۹۷؛ [۳] ثواب الأعمال: ۱۵۵.

[۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۸/۹۱، باب ۲۹، حدیث ۳۵؛ [۵] ثواب الأعمال: ۱۵۵. [۶]

به تو یاد ندهم چیزی که وجودت را از حرارت جهنم حفظ کند؟ عرض کردم:
چرا، فرمود: بعد از طلوع فجر صد بار بر محمد و آل محمد درود فرست.

صلوات در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ارْفَعُوا اصْوَاتَكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ، فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنِّفَاقِ. (۲)

صدای خود را در صلوات بر من بلند کنید که از بین برنده نفاق است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس یک بار بر من صلوات فرستد، خداوند ده بار به او صلوات می فرستد، و هر کس ده بار بر من درود فرستد، خداوند صد بار بر او درود فرستد، و هر کس صد بار صلوات فرستد خداوند هرگز او را مبتلا به عذاب نکند.

هر کس یک بار بر من صلوات بفرستد، خدا دری از عافیت به روی او باز کند.

هر کس یک بار بر من درود بفرستد، ذره ای از گناهش باقی نماند.

اولی تر از دیگران بر من در قیامت کسی است که صلوات بیشتری بر من فرستاده است.

یا علی! هر کس هر روز یا هر شب بر من صلوات بفرستد، شفاعتم بر او واجب می شود، گرچه دارای کبایر باشد. (۳)

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۸/۹۱، باب ۲۹، حدیث ۳۶؛ [۱] ثواب الاعمال: ۱۵۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۹/۹۱، باب ۲۹، حدیث ۴۱؛ [۳] ثواب الاعمال: ۱۵۹. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶۳/۹۱، باب ۲۹، حدیث ۵۲؛ جامع الأخبار: ۵۸.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رَأْسَهُ نُورًا، وَعَلَى يَمِينِهِ نُورًا، وَعَلَى شِمَالِهِ نُورًا، وَعَلَى فَوْقِهِ نُورًا، وَعَلَى تَحْتِهِ نُورًا، وَفِي جَمِيعِ أَعْضَائِهِ نُورًا. (۱)

هر کس یک بار بر من صلوات بفرستد، خداوند در قیامت بر سر و بر راست و چپ و زیر و بالا و در جمیع اعضایش نور قرار دهد.

و نیز فرمود:

الصَّلَاةُ عَلَيَّ نُورٌ الصِّرَاطِ، وَمَنْ كَانَ لَهُ عَلَيَّ الصِّرَاطِ مِنَ النُّورِ لَمْ يَكُنْ مِنَ أَهْلِ النَّارِ. (۲)

صلوات بر من نور صراط در قیامت است، و در صراط برای هر کس نور باشد از اهل جهنم نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

صَلَاتُكُمْ عَلَيَّ جَوَازُ دُعَائِكُمْ، وَمَرْضَاةُ لِرَبِّكُمْ، وَزَكَاةٌ لِأَعْمَالِكُمْ. (۳)

صلوات شما بر من سبب اجابت دعا و رضایت خداوند و زکات اعمال شماست.

و نیز آن حضرت فرمود:

ص: ۱۹۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۴/۹۱، باب ۲۹؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۳۵/۵، باب ۳۱، حدیث ۶۰۲۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۴/۹۱، باب ۲۹؛ [۳] جامع الأخبار: ۶۰؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۳۳۵/۵، باب ۳۱، حدیث ۶۰۳۱. [۵]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶۴/۹۱، باب ۲۹؛ [۶] جمال الأسبوع: ۲۴۲؛ [۷] مستدرک الوسائل: ۲۲۵/۵، باب ۳۴، حدیث ۵۷۴۷. [۸]

لَنْ يَلِجَ النَّارَ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ. (۱)

هرگز وارد آتش نمی شود آن که بر من صلوات فرستد.

آری، اگر جام دل از می طهور صلوات بر دست ساقی توفیق پرشود، و جان ملکوتی که به طور دائم تشنه حقائق است، از آن بنوشد، مستی ابدی دست دهد، و شور سرمدی، و حال عرشی ظهور کند، و نادیده دیده شود، ناشنیده شنیده گردد.

ص: ۱۹۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۴/۹۱، باب ۲۹؛ [۱] جامع الأخبار: ۶۰؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۳۳۷/۵، باب ۳۱، حدیث ۶۰۳۸. [۳]

[وَبَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ]

و ایمانم را به کامل ترین ایمان رسان.

کامل ترین ایمان

اشاره

ایمان حقیقتی است که بر اثر اندیشه و تفکر در نظام آفرینش، و دقت در خلقت خویشتن، و مطالعه در معارف الهیه، به خصوص آیات قرآن مجید، و کلمات نورانی انبیا و ائمه علیهم السلام، و توجه به دعاها، مخصوصاً دعای کمیل، جوشن کبیر، عرفه حضرت سید الشهداء به دست می آید.

البته مایه و سرمایه اولیه ایمان، از جانب حضرت دوست با خمیر وجود انسان عجین شده، و این واقعیت عرشی و لطیفه ملکوتی به صورت دانه یا غنچه در باطن آدمی قرار دارد، اندیشه و تفکر در نظام خلقت، و مطالعه در آفرینش خویشتن، و شنیدن معارف قرآن و دقت در سخنان اولیای الهی، این دانه را تبدیل به شجره طیبه، و این شکوفه را همچون گل صبح بهار باز می کند. انسان با چنین راه و روشی، به این حقیقت می رسد که هستی صاحبی دارد، خدا نام.

اندیشه و فکر، و توجه به قرآن، و شنیدن آثار نبوت و ولایت، دری از نورانیت، برای تماشای قدرت و حکمت و دانش بی نهایت به روی انسان باز می کند، و احساس انسان را نسبت به صاحب آفرینش زنده می نماید.

مگر می شود، انسان نسبت به موجودات هستی، عقل خود را به کار بگیرد، و کلمات شیرین و مستدل و برهانی اولیای حق را بشنود، و در آیات قرآن کریم دقت

نماید، ولی به حقیقت و جان هستی، و خلاصه به وجود مقدس خالق این همه موجودات گوناگون، و این نظام اعجاب انگیز متوجه نشود؟!

انسان وقتی به این معنی رسید، و این نور پاک، و منبع خیر را در وجود خود احساس کرد، به این حقیقت هم متوجه می شود که جناب او از پدید آوردن این همه موجود و به خصوص آفرینش انسان، هدفی مقدس و مبارک دارد.

به دنبال تجلی این حقیقت است که در مقام جستجو قرار می گیرد، و بالاخره از باب عاقبت جوینده یابنده است، با کمک حضرت حق برای فهم وظایف و مسؤولیت هایش که با اجرای آنها به هدف خلقت خود می رسد، هدایت می شود، و بین او و پیامبران الهی و امامان بزرگوار دوستی و رفاقت و محبت برقرار شده، و به مسؤولیت هایش که در کتاب آسمانی و سخنان انبیا و اولیا تجلی دارد آشنا می شود، و به این معنی واقف می گردد که دنیا خانه عمل و کار و آخرت مرکز حیات ابدی و برداشت محصولی است که در دنیا دانه آن را کاشته است.

با چنین سیری و سفری که عقل و فطرت و وجدان و نظام هستی، و فرمایش های پاک انبیا انسان را بدرقه می کنند موضوعات مربوط به ایمان و حقایق شیرین مربوط به عقد قلبی و خلاصه آنچه را که انسان برای تأمین سعادت ابدی و سلامت سرمدی لازم دارد، و از آن به عنوان متعلقات ایمان یاد می شود به دست می آید، و آن بر اساس آیات قرآن مجید عبارت است از: خدا، قیامت، ملائکه، قرآن، انبیا.

توجه واقعی و رابطه حقیقی با این پنج حقیقت، و عشق به این پنج واقعیت، بنا بر گفته خود حضرت حق در قرآن کریم عبارت است از ایمان، و دارنده آن معنون به عنوان مؤمن است:

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [واقعی و کامل که شایسته است در همه امور شما ملائک و میزان قرار گیرد، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند.

اکنون بیایید برای یافتن این واقعیت ها، آنطوری که هست با کمک عقل و فطرت و اندیشه در حقایق همراه با توجه به آیات کتاب الهی که سند تمام واقعیت ها و حقایق هستی است این سیر و سفر را شروع کنیم، تا مرّه ایمان، و مرّه درک و فهم هدف حق را از به وجود آوردن انسان و شناخت وظایف و مسئولیت های نهاده شده بر عهده خویش را بجشیم.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۲)

بی تردید در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی هایی که در دریاها [با جابه جا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روانند و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده ای پراکنده کرده و گرداندن بادها و ابر مسخر

ص: ۲۰۰

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۷۷. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۶۴. [۲]

میان آسمان و زمین، نشانه‌هایی است [از توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می‌اندیشند.

دل گفت مرا علم لدنی هوس است تعلیم کن اگر تو را دسترس است

گفتم که الف گفت دگر هیچ مگوی در خانه اگر کس است یک حرف بس است

(سعدی)

برای کسی که دنبال حقیقت است، و عاشق سعادت ابدی، و به راستی می‌خواهد قلبش به نور ایمان روشن شود، و به وظایف و مسؤولیت‌هایش گردن نهد، از هر بابی یک واقعیت، و از هر گلستانی یک گل بیشتر لازم نیست.

اگر کسی در واقعیت‌های روشنی که در آیه بالا ذکر شده: آفرینش آسمان‌ها و زمین، رفت و آمد شب و روز، حرکت کشتی بر روی آب به نفع انسان، بارش باران، زنده شدن زمین مرده، پخش شدن این همه موجودات زنده گوناگون، وزش باد، ابر مسخر بین آسمان و زمین، تفکر و اندیشه‌کنند، و تعقل و دقت نماید، بدون تردید آن نور مطلق، و آن هستی بی‌نهایت در بی‌نهایت و آن علم و حکمت و رحمت را در ذات قلب خود حس خواهد کرد.

اندیشه در خلقت انسان

پس از اندیشه در واقعیت‌های هستی نوبت به اندیشه در خلقت خویش می‌رسد:

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿١﴾

و [نیز] در وجود شما [نشانه‌هایی است] آیا نمی‌بینید؟

داستان خلقت انسان، داستان اعجاب‌انگیز و شگفت‌آوری است.

ص: ۲۰۱

مواد غذایی بعد از عبور از هزاران راه، در صلب پدر تبدیل به اسپرم می شود، در رحم مادر با اوول هم آغوش می گردد، پس از مدتی گوشت و استخوان و خون به وجود می آید، آنگاه در آن تاریک خانه رحم شکل می گیرد، و دهان و زبان و حلق و بینی و گوش و چشم و مغز و پوست و مو و رنگ و انگشت و آنچه که فعلاً دارد پیدا می کند و به صورت موجودی آراسته، و در چهارچوب احسن تقویمی با لطف و عنایت صاحب خلقت قدم به دنیا می گذارد، و برای مدتی مدید بر سر سفره احسان الهی قرار می گیرد تا به نقطه شکوفائی بلوغ و تحقق تکلیف و مسؤولیت برسد، زمانی که به شدت نیازمند آشنائی با انبیای حق و اولیای الهی است.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَانزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فيه» (۱)

مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یک دست بودند [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند]، پس [از پدید آمدن اختلاف و تضاد] خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند.

با انبیای خود به حق و راستی کتاب فرستاد، تا در موارد نزاع و اختلاف، فقط و فقط دین خدا به عدالت حکمفرما باشد. آری، انبیاء با ابلاغ وحی به وسیله فرشته حق مبعوث به رسالت شدند، و به همراه خود کتاب و دستور آوردند، تا مردم به وظایف و مسؤولیت های خود آشنا شوند، و به خوبی ها رو آورده، از بدی ها رو بگردانند، و در موارد نزاع و اختلاف داوری حق را در بین خود بپذیرند.

از آیات گذشته مسئله خدا، قیامت، فرشتگان، کتاب، نبوت معلوم شد. این پنج

ص: ۲۰۲

حقیقت از متعلقات ایمان است، و قرآن مجید باور کننده آن را مؤمن می نامد.

مؤمن انسانی است که به حقایق و واقعیت های غیبی و شهودی ایمان دارد، و بر اساس ایمان خود، به خواسته های خدا و انبیا و امامان و قرآن مجید تسلیم است، و از اجرای برنامه های الهی در تمام زمینه های زندگی تحت هیچ شرایطی روی گردان نیست.

ما جگر سوختگان با غم دلدار خوشیم سینه مجروح ولی با الم یار خوشیم
ای حکیم از پی آزادی ما رنجه مشو زانکه در داغ غم عشق گرفتار خوشیم
در علاج دل بیچاره ما رنج مبر که چو چشم خوش او خسته و بیمار خوشیم
ما که سودا زدگان سر بازار غمیم سود و سرمایه اگر رفت به بازار خوشیم
دیگران گر بتماشای جمال تو خوشند ما شب و روز بیک وعده دیدار خوشیم
آتش افروز و به غم سوز و بزخمی بنواز که جگر خسته و دل سوخته و زار خوشیم
عندلیبان دل آشفته گلزار تویم به امید گل اگر زخم زند خار خوشیم
کی ز آزار تو بیزار شود جان حسین زخم چون از تو رسد با همه آزار خوشیم
(منصور حلاج)

ص: ۲۰۳

انسان وقتی با اندیشه و تفکر در موجودات خلقت و نظام متقن آنها، و شناخت دقیق کارگاه هستی خود، واقف به این حقیقت گشت که هستی را صاحبی باشد خدا نام، لازم و واجب است، برای درک و شناخت صفات حضرت او از طریق تعلیم تربیت شدگان خود او یعنی انبیا و امامان اقدام کند.

صفات حضرت محبوب بر اساس آیات کتاب الهی در دعاهایی که از انبیا و ائمه رسیده منعکس است.

اللَّهُمَّ اِنِّى اَسئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِى وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَ بِقُوَّتِكَ الَّتِى فَهَرَّتْ بِهَا كُلُّ شَيْءٍ، وَ خَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَ ذَلَّ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَ بَجَبْرُوتِكَ الَّتِى غَلَبَتْ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ، وَ بِعِزَّتِكَ الَّتِى لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ، وَ بِعِظَمَتِكَ الَّتِى مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ بِسُلْطَانِكَ الَّذِى عَلَا كُلَّ شَيْءٍ وَ بِوَجْهِكَ الْبَاقِى بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ، وَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِى غَلَبَتْ اَزْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ وَ بِعِلْمِكَ الَّذِى احاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِى اضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ، يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ، يَا اَوَّلَ الْاَوَّلِينَ، وَيَا آخِرَ الْاٰخِرِينَ. (۱)

الهی من از تو خواهانم به رحمت تو که فرا گرفته هر چیز را، و به نیرویت که زیر فرمان گرفتی به آن تمام اشیا را، و به جبروتت که چیره شده به آن بر همه چیز، و به عزت تو که دست نیندازد بر آن چیزی، و به بزرگیت که پر کرده هر چیزی را، و به تسلط تو که اشراف بر هر چیز دارد، و به وجهت که پس از فنای هر چیز ماندنی است، و به نام های تو که پر کرده است ارکان هر چیز را، و به علم و دانشت که فرا گرفته هر چیز را، و به تابش ظهورت که روشن است در پرتو آن هر چیزی، ای نور، ای قدوس، ای آغاز و ابتدای اولین و ای پایان

ص: ۲۰۴

اللَّهُمَّ عَظْمَ سُلْطَانِكَ، وَ عَلَا مَكَانِكَ، وَ خَفِيَ مَكْرِكَ، وَ ظَهَرَ امْرُوكَ، وَ غَلَبَ قَهْرُكَ، وَ جَرَتْ قُدْرَتُكَ. (۱)

الهی بزرگ است سلطنت تو، و برتر است مکان تو، و نهان است مکر تو، و آشکار است امر تو، و چیره است قهر تو، و نافذ است قدرت تو.

هَيْهَاتَ أَنْتَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَيِّعَ مَنْ رَبَّيْتَهُ، أَوْ تُبَعِّدَ مَنْ اذْنَيْتَهُ، أَوْ تُشَرِّدَ مَنْ آوَيْتَهُ، أَوْ تُسَلِّمَ إِلَى الْبَلَاءِ مَنْ كَفَيْتَهُ وَ رَحِمْتَهُ. (۲)

بسیار دور است، تو کریم تر از آنی که پرورده ات را ضایع کنی یا از نظر دورداری کشیده به سوی خود را، یا آواره سازی مأوا داده ات را، یا به بلا بسپاری آن را که سرپرستی نموده ای.

يَا ذَا الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ، يَا ذَا الْعِزَّةِ وَ الْجَبْرُوتِ، يَا مَلِكُ يَا قُدُّوسُ، يَا سَلَامُ يَا مُؤْمِنُ يَا مُهَيِّمُنُ، يَا عَزِيزُ يَا جَبَّارُ يَا مُتَكَبِّرُ، يَا خَالِقُ يَا بَارِئُ يَا مُصَوِّرُ، يَا مُفِيدُ يَا مُدَبِّرُ يَا شَدِيدُ، يَا مُبْدِئُ يَا مُعِيدُ يَا مُبِيدُ، يَا وَدُودُ يَا مَحْمُودُ يَا مَعْبُودُ، يَا بَعِيدُ يَا قَرِيبُ، يَا مُجِيبُ يَا رَقِيبُ يَا حَسِيبُ، يَا بَدِيعُ يَا رَفِيعُ، يَا مَنِيْعُ يَا سَمِيعُ، يَا عَلِيمُ، يَا حَلِيمُ يَا كَرِيمُ، يَا حَكِيمُ يَا قَدِيمُ، يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ، يَا حَنَّانُ، يَا دَيَّانُ يَا مُسْتَعَانُ، يَا جَلِيلُ يَا جَمِيلُ، يَا وَكِيلُ يَا كَفِيلُ، يَا مُقِيلُ يَا مُنِيلُ، يَا نَبِيلُ يَا دَلِيلُ، يَا هَادِي يَا بَادِي، يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ، يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ، يَا قَائِمُ يَا دَائِمُ، يَا عَالِمُ يَا حَاكِمُ، يَا قَاضِي يَا عَادِلُ، يَا فَاصِلُ، يَا وَاصِلُ، يَا طَاهِرُ يَا مُطَهِّرُ، يَا قَادِرُ يَا مُقْتَدِرُ، يَا كَبِيرُ يَا مُتَكَبِّرُ، يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ

۱- (۱) - مصباح المتهجد: ۸۴۴؛ [۱] البلد الأمين: ۱۸۸؛ دعای کمیل. [۲]

۲- (۲) - مصباح المتهجد: ۸۴۴؛ [۳] البلد الأمين: ۱۸۸؛ دعای کمیل. [۴]

ای صاحب ملک و ملکوت، ای دارنده عزت و جبروت، ای ملک، ای قدوس، ای سلام، ای مؤمن، ای مهیمن، ای عزیز، ای جبار، ای باعظمت، ای آفریننده، ای پدیدآورنده، ای صورت آفرین، ای سود بخشنده، ای نظم دهنده عالم، ای محکم کار، ای مبدا ایجاد، ای مرجع خلق، ای مهلک ستمکاران، ای دوست خوبان، ای ستوده صفات، ای معبود خلق، ای دور از دسترس اوهام، ای نزدیک به همه، ای اجابت کننده، ای نگهبان، ای حسابگر، ای تازه آور، ای بلند مرتبه، ای بلند مقام، ای شنوا، ای دانا، ای بردبار، ای کریم، ای حکیم، ای بلند مقام، ای بزرگ مرتبه، ای دوست بندگان، ای نعمت بخش به خلق، ای جزا دهنده، ای یاری کننده، ای با جلالت، ای با حسن و جمال، ای کارگزار، ای کفایت کننده، ای بخشنده لغزش ها، ای رساننده نعمت، ای ذات با عظمت، ای رهنما، ای ابتدای هر چیز، ای اول، ای آخر، ای ظاهر، ای باطن، ای استوار، ای ابدی، ای دانا، ای حکمفرما، ای داور خلق، ای با عدل و داد، ای جدا از همه، ای پیوسته با همه، ای ذات پاک، ای پاک کننده، ای توانا، ای با اقتدار، ای بزرگ، ای باعظمت، ای یگانه، ای یکتا، ای بی نیاز.

حقیقت ایمان در روایات

اشاره

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ اكْتُبْ، فَقُلْتُ: مَا اَكْتُبُ؟ فَقَالَ: اَكْتُبْ: بِسْمِ

ص: ۲۰۶

اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، الْإِيمَانُ مَا وَقَرَ فِي الْقُلُوبِ، وَ صَدَّقَتْهُ الْأَعْمَالُ. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: بنویس، عرضه داشتیم: چه بنویسم؟ فرمود:

بنویس، به نام خداوند بخشنده مهربان، ایمان حقیقتی است که استوار در دل هاست، و انجام دستورهای الهی آن را تصدیق می کند.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

الْإِيمَانُ أَقْرَارٌ وَ عَمَلٌ. (۲)

ایمان اقرار و انجام فرمان های الهی است.

ابوبصیر می گوید:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا الْإِيمَانُ؟... فَقَالَ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَ أَنْ لَا تَعْصِيَ اللَّهَ. (۳)

از حضرت صادق علیه السلام درباره ایمان پرسیدم. فرمود: ایمان به خدا آن است که او را معصیت نکنی.

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ عَمِلَ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ. (۴)

کسی که اوامر حضرت حق را اجرا کند با ایمان است.

امام علی علیه السلام فرمود:

الْإِيمَانُ شَجَرَةٌ، أَصْلُهَا الْيَقِينُ، وَ فَرْعُهَا التُّقَى، وَ نُورُهَا الْحَيَاءُ، وَ ثَمَرُهَا السَّخَاءُ. (۵)

ایمان درخت است، ریشه آن یقین، و شاخه اش تقوی، و نورش حیا، و

ص: ۲۰۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۸/۵۰، باب ۴، ذیل حدیث ۲۳؛ [۱] دُرر الأخبار: ۳۷۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۷/۷۵، باب ۲۲، ذیل حدیث ۵؛ [۳] تحف العقول: ۲۹۷.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۷۱/۶۵، باب الأخبار، حدیث ۲۸؛ [۴] الأُمالی، شیخ طوسی: ۱۳۹، حدیث ۲۲۵؛ [۵] مستدرک الوسائل:

۱۶/۱۵۱، باب ۲۴، حدیث ۱۹۴۳۷. [۶]

۴- (۴) - الکافی: ۳۸/۲، حدیث ۴؛ [۷] وسائل الشیعه: ۱۶۸/۱۵، باب ۲، حدیث ۲۰۲۲۱. [۸]

میوه اش سخاوت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَ أَقْرَابٌ بِاللِّسَانِ، وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ. (۱)

ایمان، شناخت به قلب، و گفتار به زبان و عمل به اعضا و جوارح است.

کمال ایمان در روایات

ایمان را درجاتی است، و همچون سایر واقعیات ها مراتبی، حضرت سجاد علیه السلام از حضرت حق تعالی درخواست می کند: الهی ایمان را به کامل ترین ایمان برسان.

کمال ایمان با یک سلسله برنامه های مثبت و ملکوتی قابل تحصیل است:

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ اسْتِكْمَلَ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ...: مَنْ إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي الْبَاطِلِ، وَ إِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ غَضَبُهُ مِنَ الْحَقِّ، وَ مَنْ إِذَا قَدَرَ لَمْ يَتَنَاوَلَ مَا لَيْسَ لَهُ. (۲)

سه چیز است در هر کس باشد ایمان به خدا را کامل کرده است: چون به برنامه ای راضی و خشنود شد، رضای او، وی را وارد باطل نکند، و چون خشمگین گشت، غضب و خشمش او را از حق منحرف ننماید، و زمانی که قدرت یافت، به چیزی که برای او نیست دست نگشاید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به امام علی علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ سَبِّعَهُ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدِ اسْتِكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ، وَ ابْوَابُ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةٌ لَهُ: مَنْ اسْبَغَ وَضُوءَهُ، وَ أَحْسَنَ صِيْلَاتَهُ، وَ آدَى زَكَاةَ مَالِهِ، وَ كَفَّ

ص: ۲۰۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۴/۶۶، باب ۳۰، حدیث ۱۱؛ [۱] جامع الأخبار: ۳۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۱/۷۵، باب ۲۲، حدیث ۶؛ [۳] الخصال: ۱۰۵/۱، حدیث ۶۴.

غَضَبُهُ، وَ سَجَنَ لِسَانَهُ، وَ اسْتَغْفَرَ لِدَنْبِهِ، وَ اَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ. (۱)

ای علی هفت خصلت است در هر کس باشد حقیقت ایمان خود را کامل کرده است، و درهای بهشت به رویش باز شده است آن که وضویش را کامل کند، و نمازش را نیکو بجای آرد، و زکات مالش را پردازد، و خشمش را نگاه دارد، و زبانش را از کلام حرام حبس نماید، و از گناهش استغفار کند، و نسبت به اهل بیت پیامبرش خیر خواه باشد.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ثَلَاثَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ يَسِدَّتْ كَمَلُ الْإِيمَانِ: رَجُلٌ لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، وَلَا يُرَائِي بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ، وَ إِذَا عُرِضَ عَلَيْهِ أَمْرَانِ أَحَدُهُمَا لِلدُّنْيَا وَ الْآخِرِ لِلْآخِرِ اخْتَارَ أَمْرَ الْآخِرِ عَلَى الدُّنْيَا. (۲)

سه چیز است در هر کس باشد ایمان را کامل کرده است: در راه خدا از سرزنش سرزنش کنندگان باک نداشته باشد، و به چیزی از عملش ریا نکند، و چون برنامه ای برایش پیش آمد یکی در جهت دنیا، یکی در جهت آخرت، آن که در جهت آخرت است انتخاب نماید.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَتْ إِسْلَامُهُ وَ مُحْصَتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ وَ لَقِيَ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ: مَنْ وَفَى لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلنَّاسِ، وَ صَدَقَ لِسَانُهُ مَعَ النَّاسِ، وَ اسْتَحْيَى مِنْ كُلِّ قَبِيحٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ، وَ حَسَنَ

ص: ۲۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۶۶، باب ۳۲، حدیث ۱۲؛ [۱] الخصال: ۳۴۶/۲، حدیث ۱۳.

۲- (۲) - كنز العمال: ۸۱۷/۱۵، حدیث ۴۲۲۴۷؛ مجموعه ورام: ۱۲۱/۲؛ [۲] تاریخ مدینه دمشق: ۱۳/۳۸، حدیث ۷۵۷۷. [۳]

چهار چیز است در هر کس باشد اسلامش کامل، و گناهانش از او دور می شود: به آنچه که به نفع مردم بر عهده گرفته برای خدا وفا کند، زبانش با مردم به راستی و درستی باشد، از هر عملی که نزد خدا و مردم زشت است حیا کند، و با اهلش خوشرفتار و خوش خلق باشد.

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي جَوَابِ رَجُلٍ سَأَلَهُ فَقَالَ: أَحِبُّ أَنْ يَكْمَلَ إِيمَانِي، قَالَ: حَسِّنْ خُلُقَكَ يَكْمَلُ إِيمَانُكَ. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب مردی که به محضرش عرضه داشت، دوست دارم ایمانم کامل شود فرمود: اخلاقت را نیکو کن، ایمانت کامل می شود.

و نیز آن حضرت فرمود:

أَكْمَلَكُمْ إِيمَانًا أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا. (۳)

کامل ترین شما از جهت ایمان، نیکو خلق ترین شماست.

از امام علی علیه السلام روایت شده:

ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلُ إِيمَانِهِ: الْعَقْلُ، وَالْحِلْمُ، وَالْعِلْمُ. (۴)

سه چیز در هر کس باشد ایمانش کامل شده: عقل، بردباری، دانش.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۲۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۳/۷۲، باب ۴۷، حدیث ۶؛ [۱] الخصال: ۲۲۲/۱، حدیث ۵۰؛ الأمالی، شیخ طوسی: ۷۳، حدیث ۱۰۶.

[۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۲۸/۱۶، حدیث ۴۴۱۵۴.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۸۷/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۳۴؛ [۳] عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۳۸/۲، باب ۳۱، حدیث ۱۰۴؛

[۴] وسائل الشیعه: ۱۵۲/۱۲، باب ۱۰۴، حدیث ۱۵۹۲۴. [۵]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۸۸، حدیث ۱۴۷۰. [۶]

لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ ثَلَاثٌ: الْفِقْهُ فِي الدِّينِ، وَحُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا. (۱)

حقیقت ایمان عبد کامل نمی شود مگر به سه چیز: فهم در دین، حسن اندازه در معیشت، بردباری و صبر در مصایب. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا يَسْتَكْمِلُ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: الْإِنْفَاقُ فِي الْإِقْتَارِ، وَالْإِنصَافُ مِنْ نَفْسِهِ، وَبَدَلُ السَّلَامِ. (۲)

عبد، ایمان را جز به سه برنامه کامل نمی کند: انفاق در سختی، و انصاف از جانب خود نسبت به مردم، و بدل سلام. امام علی علیه السلام می فرماید:

لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدُ الْإِيمَانَ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، وَحَتَّى يَخَافَ اللَّهَ فِي مُرَاحِهِ وَجِدِّهِ. (۳)

عبد، ایمان را کامل نمی کند مگر به دوست داشتن برای برادرش به مثل آنچه برای خود دوست دارد، و ترسیدن از حق در شوخی و جدی.

و نیز حضرت فرمود:

لَنْ يَسْتَكْمِلَ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُؤَثِّرَ دِينُهُ عَلَى شَهْوَتِهِ، وَلَنْ يَهْلِكَ حَتَّى يُؤَثِّرَ شَهْوَتُهُ عَلَى دِينِهِ. (۴)

عبد، هرگز حقیقت ایمان را کامل نمی کند مگر این که دینش را بر شهوتش

ص: ۲۱۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۷/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۷؛ [۱] تحف العقول: ۳۲۲؛ [۲] المحاسن: ۵/۱، حدیث ۱۱. [۳]

۲- (۲) - كنز العمال: ۴۳/۱، حدیث ۱۰۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۵۱/۴۳. [۴]

۳- (۳) - كنز العمال: ۴۳/۱، حدیث ۱۰۶؛ اسد الغابه: ۳۰۵/۵. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۸۱/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۶۷؛ [۶] كشف الغمه: ۳۴۸/۲. [۷]

مقدم بدارد، و هرگز به هلاکت نمی رسد مگر این که شهوتش را بر دین مقدم کند.

صد و سه خصلت برای کمال ایمان در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا يُكْمَلُ الْمُؤْمِنُ إِيمَانَهُ حَتَّى يَخْتَوِيَ عَلَى مَاءٍ وَ ثَلَاثِ خِصَالٍ... (۱)

مؤمن ایمانش را کامل نمی نماید، مگر این که دارای صد و سه خصلت شود.

امیر المؤمنین علیه السلام عرضه داشت: یا رسول الله! صد و سه خصلت کدام است؟

حضرت فرمود: از صفات مؤمن این است که دارای جولان فکری است، آوازه اش بلند است، دانشش زیاد و بردباریش عظیم است، نزاع و دعوایش نیکو، و نسبت به رجوع کنندگانش کریم، و دارنده وسعت صدر، و در درون خویش از تمام مردم بیشتر احساس ذلت می کند.

خنده اش تبسم، اجتماعش آموزش، یادآور حقایق به غافل و معلّم مردم جاهل است. آزار نمی دهد آن را که آزارش داده، دیدارش شیرین، عبادتش فراوان، وقارش نیکو، معاشرتش نرم، سکوتش طولانی، در برابر جهل جاهلان حلیم، بر بدی دیگران صبور، و احترام کننده به بزرگتر، و رحم کننده بر کوچک تر است.

بر امانات امین، از خیانات بعید، انیستش تقوا، پیمانش حیا، احتیاطش زیاد، لغزشش کم، حرکاتش ادب، کلامش تعجب آور، و اهل گذشت از لغزش و خطا است.

دنبال عیب جویی نیست، با شخصیت، بسیار صابر، نسبت به قضای الهی راضی، و در برابر تمام نعمت های حق شاکر است.

ص: ۲۱۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۱۰/۶۴، باب ۱۴، حدیث ۴۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۷۹/۱۱، باب ۴، حدیث ۱۲۶۸۶. [۲]

کم حرف، راستگو، نیکوکار، مصون از شیطان، بردبار، رفیق، با عفت، و بزرگوار است.

لعنت کننده و دروغگو و اهل غیبت، و اهل ناسزاگوئی و حسد و بخل نیست.

سرحال و خنده رو، خوشحال و خوشرو است، و از حساسیت و جستجوگری نسبت به آنچه نباید جستجو کرد دور است.

همیشه دنبال امور بلند مرتبه، و بهترین و قوی ترین اخلاق می باشد، و مشمول حفظ حق و مؤید به توفیق الهی است.

در نرمی صاحب قدرت و در یقین صاحب عزم است، از تجاوز به دشمن دور، و از گناه به خاطر رفیق بعید است.

در شداید صبور، و از جور و تعدی برکنار، و از افتادن در شهوات خسارت بار سالم است.

شعارش فقر، لباسش صبر، خرجش کم، کمکش بسیار، روزه اش زیاد، قیامش طولانی، و خوابش اندک است.

قلبش خانه تقوا، دانشش پاکیزه، و به وقت قدرت اهل گذشت، و نسبت به وعده وفادار، و به روزه راغب و به وقت نماز در ترس و لرز است.

عملش را چنان نیکو انجام می دهد که گوئی کارفرما بالای سرش ایستاده، چشم پوش از حرام، اهل سخاوت، و قبول کننده سائل، و پاک از بخل، و رساننده به برادران دینی، و دنبال کننده احسان است.

کلامش را با حق وزن می کند، و زبانش را از بیهوده گوئی می بندد، و در خشمش غرق نمی شود، و در محبتش هلاک نمی گردد، و باطل را از دوستش نمی پذیرد، و حق را از دشمنش رد نمی کند، و نمی آموزد مگر برای دانستن، و دانا نمی شود مگر برای عمل.

کینه اش کم، شکرش زیاد، به وقت روز دنبال معیشت، و به وقت شب در حال

گریه بر گناهان است.

اگر با اهل دنیا حرکت کند از همه آنان زرننگ تر، و اگر با آخرتیان به حرکت آید از همه آنان پارساتر است. در کسب و کار رضایت به شبهه نمی دهد، و در دینش دنبال اعمال سبک نیست، در لغزش برادر دینی اش اهل عاطفه، و مراعات کننده دوستی قدیم است.

این است آن حقایق ملکوتی، و واقعیت های الهی که وقتی با توفیق حضرت ربّ العزه، در وجود انسان مؤمن محقق شود ایمانش را به کمال و باطنش را به جمال می رساند.

ص: ۲۱۴

[وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ]

و یقینم را برترین یقین قرار ده.

یقین برتر

توجه به وجود مقدّس حضرت حق و روز قیامت و ملائکه و قرآن و انبیا که عبارت است از ایمان قلبی، وقتی به درجه ای رسید که قلب غرق اطمینان و آرامش شد، در حدی که اگر تمام عالمیان بر ضد آن اطمینان و آرامش قرار گیرند، ذره ای تزلزل و شک عارض انسان نشود، چنین حالتی از نظر قرآن مجید و روایات تعبیر به یقین شده است.

وقتی انسان در برابر حقایق ثابتۀ که از طریق تفکر و اندیشه صحیح در نظام خلقت، و از راه وحی و نبوت و امامت و ولایت، برای قلب و فهم و عقل و درک قابل تحصیل و توجه است، قرار می گیرد، و نسبت به حق بودن و ثابت بودن و واقع بودنش، دارای آرامش و سکون اطمینان و اعتماد کامل می گردد، اطمینانی که با هیچ دلیل و منطقی و با هیچ برخورد و خلافی الی الابد قابل تزلزل نیست، دارای حالت یقین شده است.

فرق بین ایمان و یقین در این است که ایمان از طریق دلیل و برهان به دست می آید، و چنانکه حیات امت ها ثابت کرده، قبول کننده شک و تردید و تزلزل است، ولی یقین که عالی ترین درجه ایمان است، در حقیقت به منزله دیدن حقیقت با چشم سر است، و هرگونه راهی برای ورود شک و تردید و تزلزل بر روی آن بسته

ص: ۲۱۵

است.

همان طور که در قرآن مجید و روایات بسیار مهم آمده یقین با ایمان فرق می کند، و اهل ایمان با اهل یقین تفاوت دارند.

مؤمن دچار لغزش و گناه کبیره و اصرار بر صغیره و حتی دچار شک و تردید و تزلزل می شود، اما صاحب یقین از تمام این امور در امان و مصونیت است.

خواجه نصیر الدین طوسی می فرماید:

«یقین مرگب از دو دانش است: علم به معلوم، و علم به این که خلاف آن محال است.

و آن را سه مرتبه است: علم الیقین، مانند شناختن آتش به دود، و این علمی است که برای اهل نظر و استدلال از روی براهین به دست می آید. و عین الیقین مانند دیدن جسم آتش، و آن علمی است که برای برگزیدگان از مؤمنان از روی کشف به دست می آید. و حق الیقین مانند افتادن در آتش و سوختن به آن، و آن علمی است که برای اهل شهود و فنای در خدا از روی اتصال معنوی به دست می آید.»

و این مرتبه از یقین، کامل ترین آن است که حضرت سجاد علیه السلام آن را از حضرت حق درخواست نموده، یقینی که با هیچ عامل ظاهری و باطنی قابل شکستن نیست، و هیچ گونه تردید و شک و اضطرابی در آن راه ندارد.

اهل یقین که از اصفیا و نخبگان عبّاد حضرت محبوبند، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درباره ایشان فرمود:

عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ. (۱)

در ذات جانیشان حضرت حق عظیم است و بس، و غیر او در چشمشان کوچک و پست است.

ص: ۲۱۶

به محضر مقدّسش که جز او نمی شناسند و غیر او نمی دانند، و منهای او نمی بینند و نمی خواهند، و این همه عظمت و شگفتی در ایمان و یقین را از انبیا و امامان و یکی شدن با قرآن گرفته اند. عرضه می دارند:

دل چون آئینه اگر پاک و مصفاً باشد رخ دلدار در آن آینه پیدا باشد

نیست از کوی وفا، میل بهشتم که به من پایه دیوار دلم سایه طوبا باشد

شرکت چشمت زمره خنجر خونریز به کف مست و بی باک زهر سو پی یغما باشد

گفته بودی که به شمشیر غمت خواهم کشت بکش ای جان که مرا عین تمنا باشد

جز دل آزاریت ای جان نبود کاردگر غم هجر تو مرا چون شب یلدا باشد

درد بیمار محبت به دوا به نشود گر طیب سربالینش مسیحا باشد

هست مستوری معشوق پسندیده ولی شیوه عاشقی آنست که رسوا باشد

هر که بیند رخ تو محو تماشا گردد رخ خوب تو مگر دفتر مانا باشد

عندلیبا همه مرغان به نوا آمده اند مگر آن گل به چمن گرم تماشا باشد

(عندلیب)

ص: ۲۱۷

تحقق یقین در آیات قرآن مجید

قرآن مجید تدبیر و تفکر و اندیشه در نشانه های حق را در کتاب آفرینش، و توجه قلب را به آیات قرآن موجب تحقق یقین در دنیای با عظمت باطن انسان می داند.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأُمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ» (۱)

خداست که آسمان ها را بدون پایه هایی که آنها را ببینید ، برافراشت ، آن گاه بر تخت فرمانروایی [و حکومت بر آفرینش] چیره و مسلط شد ، و خورشید و ماه را رام و مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معینی روانند ، کار [جهان و جهانیان] را تدبیر می کند ، نشانه ها [ی قدرت و حکمتش] را [در پهنه آفرینش] به روشنی بیان می کند تا شما به دیدار [قیامت و محاسبه شدن اعمال به وسیله] پروردگارتان یقین کنید .

قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (۲)

تحقیقاً ما [به اندازه لازم] نشانه ها را برای اهل باور بیان کرده ایم .

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (۳)

و در آفرینش شما و آنچه از جنبندگان منتشر و پراکنده می کند ، برای اهل یقین نشانه هایی [بر ربوبیت ، حکمت و قدرت خدا] است .

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ» (۴)

در زمین برای اهل یقین نشانه هایی [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] است .

ص: ۲۱۸

۱- (۱) - رعد (۱۳) : ۲ . [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۱۸ . [۲]

۳- (۳) - جاثیه (۴۵) : ۴ . [۳]

۴- (۴) - ذاریات (۵۱) : ۲۰ . [۴]

انسان با اندیشه در کتاب آفرینش، و تدبّر در خلقت خویش، و تفکر در ساختمان این همه موجودات متنوع ارضی و سمائی به این معنا یقین جازم پیدا می کند که برای این کارگاه با عظمت که همچون دریای بی ساحلی است، صاحبی آگاه و عادل و حکیم و رحمان و رحیم است، یقینی که خلاف موضوع و معلومش امری صددرصد محال است.

یقین اهل یقین که از راه اتصال به وی و اندیشه در عالم هستی به دست آمده، در حقیقت مانند این است که با چشم سر، خورشید را در وسط روز ببیند.

آیا کسی با کمک دلیل و برهان، یا مغلطه و سفسطه، یا سحر و جادو، یا طرق دیگر، قدرت دارد، چنین حالتی را که معلول مثلاً دیدن خورشید در وقت نصف النهار است، از قلب بزدايد، و از دل پاک کند، و یا روزنه ای برای ورود شک و تردید در چنین باطنی باز کند؟

کسی که در وسط روز با چشم سر، آفتاب عالم تاب را می بیند، اگر تمام ملائکه و جن و انس، بخواهد خلاف دیدنش را به او ثابت کند امری محال است، او به هر صورت اعلام می کند آنچه را من می بینم حق است، و آنچه شما می گوئید صددرصد باطل است.

اهل یقین به خدا و روز قیامت و سایر حقایق غیبیه و عینیه چنین حالتی دارند.

اگر تمام زندگان عالم در طرف خلاف عقیده او قرار گیرند، و او در اعتقادش تک و تنها بماند محال است در ایمان و یقینش کمترین شک و تردیدی راه یابد.

قرآن مجید برای عاشقان یقین، مکتب الهی را که تجلی در اسلام ناب محمدی دارد، نیکوترین مکتب و بهترین و برترین قوانین محکم، و خلاصه آئینی که در تمام زمینه های ظاهری و باطنی، قدرت اداره زندگی انسان را در تمام اعصار و قرون دارد، می داند.

أَفْحَكَمَ الْجَاهِلِيَّةَ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (۱)

پس آیا [با وجود مشعل نبوت و آیات روشن قرآن در میانشان] داوری جاهلیت را می طلبند؟! و برای قومی که یقین دارند ، چه کسی در داوری بهتر از خدا است ؟

خداوند مهربان، قرآن مجید را که سراسر آیاتش چراغ هدایت، و تجلی عدل و علم و حکمت الهی است، موجب هدایت و جذب رحمت خاصه حضرت محبوب برای طالبان یقین می داند.

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (۲)

این [قرآن و آیین] وسایل بینایی و بصیرت برای مردم و سراسر هدایت و رحمت برای گروهی است که [حقایق را] باور دارند .

قرآن مجید یقین را از نشانه های عباد خدا می داند و به این معنی در آیاتی اشاره دارد.

وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (۳)

و آنان که به آنچه به سوی تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ، مؤمن هستند و به آخرت یقین دارند .

اطمینان و یقین به آخرت و ثواب و کیفر، سرمایه بسیار عظیمی است، سرمایه ای که تبدیل به عمل صالح و اخلاق حسنه و به خصوص روح پرهیز از گناه

ص: ۲۲۰

۱- (۱) - مائده (۵) : ۵۰. [۱]

۲- (۲) - جاثیه (۴۵) : ۲۰. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۴. [۳]

می شود.

تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ * هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»
(۱)

این آیات [باعظمت] قرآن و کتابی روشنگر است ، * [که سراسر] هدایت کننده [انسان ها] و برای مؤمنان مژده دهنده است . * همانان که نماز برپا می دارند و زکات می پردازند ، و قاطعانه به آخرت یقین دارند .

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ إِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (۲)

و برخی از آنان را چون [در برابر مشکلات ، سختی ها و حادثه های تلخ و شیرین] صبر کردند و همواره به آیات ما یقین داشتند ، پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند .

یقین در روایات

اشاره

روایات بسیار مهمی در کتب فریقین در باب یقین وارد شده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره فرمود:

أَلَا إِنَّ النَّاسَ لَمْ يُؤْتَوْنَ فِي الدُّنْيَا شَيْئًا خَيْرًا مِنَ الْيَقِينِ وَالْعَافِيَةِ، فَاسْأَلُوا هُمَا اللَّهَ. (۳)

بدانید در این دنیا چیزی بهتر از یقین و عافیت به مردم عنایت نشده، هر دو را از خداوند بخواهید.

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مرتب می فرمود:

وَاسْأَلُوا اللَّهَ الْيَقِينَ، وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الْعَافِيَةِ؛ وَخَيْرٌ مَا دَارَ فِي الْقَلْبِ

ص: ۲۲۱

۱- (۱) - نمل (۲۷): ۱ - ۳. [۱]

۲- (۲) - سجده (۳۲): ۲۴. [۲]

۳- (۳) - کنز العمال: ۴۳۸/۳، حدیث ۷۳۳۴؛ مسند احمد بن حنبل: ۸/۱.

از خداوند یقین بخواهید، و برای عاقبت به خیری به او رغبت نمایید، و بهترین چیزی که مایه قلب می باشد یقین است.

هدف از عاقبت به خیری در این روایت، بسته شدن پرونده در لحظه آخر عمر به یقین است.

امام علی علیه السلام فرمود:

ما اعظم سعادة من بوشير قلبه ببرد اليقين. (۲)

چه سعادت بزرگی را داراست آن که قلبش همراه نسیم یقین است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خير ما القى في القلب اليقين. (۳)

بهترین چیزی که در قلب قرار داده شده یقین است.

و نیز فرمود:

كفى باليقين غنى. (۴)

یقین، ثروت کفایت کننده ای است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

من ايقن افلح. (۵)

آن که به یقین رسید پیروز شد.

ص: ۲۲۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۹۸/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۸۸؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۷۸/۱۱، باب ۴، حدیث ۱۲۶۸۲. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۶۱، حدیث ۷۱۶؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۲۰۱/۱۱، باب ۷، ذیل حدیث ۱۲۷۳۸. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷۳/۶۷، باب ۵۲، حدیث ۲۵؛ [۵] من لایحضره الفقیه: ۳۷۶/۴، حدیث ۵۷۶۷.

۴- (۴) - الکافی: ۸۵/۲، حدیث ۱؛ [۶] وسائل الشیعه: ۱۰۹/۱، باب ۲۶، حدیث ۲۶۸. [۷]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۶۲، حدیث ۷۳۸. [۸]

و به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمْتُهُ بِالزَّهَادَةِ، وَقَوُّهُ بِالْيَقِينِ. (۱)

قلب را با موعظه زنده کن، و آن را نسبت به امور مادی صرف به لباس زهد بیارای، و این مرکز با ارزش را با یقین، قدرت و قوت ده.

بِالْيَقِينِ تُدْرِكُ الْغَايَةَ الْقُضْوَى. (۲)

به کمک یقین می توان به اوج واقعیت رسید.

الْيَقِينُ رَأْسُ الدِّينِ. (۳)

یقین سرآغاز دین است.

أَفْضَلُ الدِّينِ الْيَقِينُ. (۴)

برترین دین یقین است.

الْيَقِينُ عِمَادُ الْإِيمَانِ. (۵)

یقین ستون ایمان است.

إِنَّ الصَّبْرَ نِصْفُ الْإِيمَانِ، وَالْيَقِينُ الْإِيمَانُ كُلُّهُ. (۶)

صبر در برابر حوادث نصف ایمان، و یقین همه ایمان است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ

ص: ۲۲۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۳۱؛ [۱] غرر الحکم: ۶۷، حدیث ۸۹۷. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۶؛ [۳] تحف العقول: ۲۲۳.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۹۳/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۲؛ [۴] غرر الحکم: ۶۲، حدیث ۷۲۴. [۵]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۸۶، حدیث ۱۴۲۱؛ [۶] مستدرک الوسائل: ۱۹۹/۱۱، باب ۷، حدیث ۱۲۷۳۸. [۷]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۶۲، حدیث ۷۳۱؛ [۸] عیون الحکم و المواعظ: ۳۳.

٦- (٦) - شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد: ٣١٩/١؛ [٩] نهج السعاده: ٢٨٤/٧. [١٠]

أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ. (۱)

بدون شك ایمان از اسلام برتر، و یقین از ایمان بهتر است، و چیزی در این خزانه خلقت پرقیمت تر از یقین نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام در جملاتی ملکوتی می فرمایند:

الْيَقِينُ عِبَادَةٌ. (۲)

یقین عبادت است.

بِالْيَقِينِ تَتِمُّ الْعِبَادَةُ. (۳)

با یقین عبادت انسان تمام می شود.

الْيَقِينُ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ. (۴)

برترین عبادت یقین است.

نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ. (۵)

خوابیدن با یقین بهتر از نماز با شك است.

غَايَةُ الدِّينِ الْإِيمَانُ. (۶)

نهایت دین ایمان است.

غَايَةُ الْإِيمَانِ الْإِيقَانُ. (۷)

نهایت ایمان یقین است.

ص: ۲۲۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳۵/۶۷، باب ۵۲، حدیث ۱؛ [۱] الکافی: ۵۱/۲، حدیث ۱. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۶۱، حدیث ۷۰۵؛ [۳] عیون الحکم و المواعظ: ۳۵.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۶۱، حدیث ۷۰۷؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۲۰۰/۱۱، باب ۷، ذیل حدیث ۱۲۷۳۸. [۵]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۶۱، حدیث ۷۰۶؛ [۶] عیون الحکم و المواعظ: ۵۱.

۵- (۵) - نهج البلاغه: حکمت ۹۷؛ غرر الحکم: ۶۱، حدیث ۷۰۹؛ [۷] مجموعه ورام: ۲۴/۱. [۸]

۶- (۶) - غرر الحکم: ۸۷، حدیث ۱۴۶۱؛ [۹] عیون الحکم و المواعظ: ۳۴۷.

٧- (٧) - غرر الحكم: ٦٢، حديث ٧٣٣؛ [١٠] عيون الحكم و المواعظ: ٣٤٧.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نشانه های اهل یقین می فرماید:

أَمَّا عَلَامَةُ الْمُؤَقِنِ فَبِسْمَتِهِ: أَيَقِنَ بِاللَّهِ حَقًّا فَأَمَّنَ بِهِ، وَأَيَقِنَ بِأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ فَحَدِرَهُ، وَأَيَقِنَ بِأَنَّ الْبُعْثَ حَقٌّ فَخَافَ الْفُضِيحَةَ، وَأَيَقِنَ بِأَنَّ الْجَنَّةَ حَقًّا فَاشْتَاقَ إِلَيْهَا، وَأَيَقِنَ بِأَنَّ النَّارَ حَقًّا فَظَهَرَ سَعْيُهُ لِلنَّجَاةِ مِنْهَا، وَأَيَقِنَ بِأَنَّ الْحِسَابَ حَقًّا فَحَاسَبَ نَفْسَهُ. (۱)

علامت اهل یقین شش چیز است: یقین داشتن به معبود حق پس عشق و اتصال به او، یقین به مرگ، پس دوراندیشی نسبت به آن، یقین به برانگیخته شدن در قیامت، پس ترس از رسوائی، یقین به بهشت، پس شوق به آن، یقین به آتش، پس ظهور کوشش برای نجات از آن، و یقین به حساب، پس محاسبه خویشتن.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْمُؤَقِنُ أَشَدُّ النَّاسِ حُزْنًا عَلَى نَفْسِهِ. (۲)

یقین دار از نظر احتیاط محزون مردم بر خویش است.

و نیز آن حضرت فرمود:

يُسْتَدَلُّ عَلَى الْيَقِينِ بِقَصْرِ الْأَمَلِ، وَ اخْلَاصِ الْعَمَلِ، وَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا. (۳)

برای یقین در قلب سه چیز استدلال می شود: آرزوی کوتاه، اخلاص در عمل، بی رغبتی نسبت به دنیایی که با آخرت انسان منافات دارد.

و نیز آن مولای عارفان می فرماید:

ص: ۲۲۵

۱- (۱) - تحف العقول: ۲۰؛ مستدرک الوسائل: ۱۹۷/۱۱، باب ۷، حدیث ۱۲۷۳۴. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۶۲، حدیث ۷۴۴. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۶۲، حدیث ۷۵۰؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۲۰۱/۱۱، ذیل حدیث ۱۲۷۳۸. [۴]

مَنْ يَسْتَتِقِنُ يَعْمَلْ جَاهِدًا. (۱)

کسی که اهل یقین است مجاهدانه در راه حضرت حق می کوشد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

الصَّبْرُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ. (۲)

صبر در حوادث میوه یقین است.

سِلَاحُ الْمُوقِنِ الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ، وَالشُّكْرُ فِي الرَّخَاءِ. (۳)

اسلحه انسان با یقین، صبر بر بلا و شکر در راحتی است.

حضرت سجاد علیه السلام در مناجاتی در پیشگاه حضرت حق عرضه می دارد:

أَسْأَلُكَ بِكَرَمِكَ أَنْ تُؤَيِّنَ عَلَيَّ مِنْ عَطَايِكَ بِمَا تَقْرُبُهُ عَيْنِي، وَ مِنْ رَجَائِكَ بِمَا تَطْمَئِنُّ بِهِ نَفْسِي وَ مِنَ الْيَقِينِ بِمَا تُهَيِّئُنِي عَلَيَّ مُصِيبَاتِ الدُّنْيَا، وَ تَجَلُّوْا بِهِ عَنِّ بَصِيرَتِي غَشَوَاتِ الْعَمَى. (۴)

از تو به کرمت تمنا دارم که از عطایت بر من منت گذاری به نحوی که روشنی چشمم باشد و از امید به تو، اطمینان و آرامش نفسم را خواهانم و از یقین آن چنان به من ارزانی داری که مصیبت های دنیا در نظرم سبک آید، و پرده های کوردلی را از دیده بصیرتم بردارد.

ص: ۲۲۶

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۵۹، حدیث ۳۰۳۹؛ [۱] عیون الحکم و المواعظ: ۴۵۴.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۸۰، حدیث ۶۲۱۶؛ [۲] عیون الحکم و المواعظ: ۳۳.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۸۲، حدیث ۶۲۸۵. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۴۵/۹۱، باب ۳۲. [۴]

[وَأَنْتَهُ بَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ]

خداوندا! نیتم را به بهترین نیت ها و عملم را به بهترین اعمال برسان.

بهترین نیت

نیت عبارت از قصد و تصمیم و عزم و خواسته ای است که انسان برای انجام کار و عملی در قلب و سويدای دل تحقق می دهد.

ارزش نیت در اسلام به اندازه ای مهم و پرقيمت است که اعمال آدمی در پیشگاه حق بر اساس آن ارزیابی می شود. نیت اگر نیت خیر باشد، ارزشش صددرصد الهی است، و این ارزش به عمل منتقل می شود. نیت اگر نیت سوء باشد، دارای رنگ شیطانی است، و این رنگ نفرت آور روی عمل اثر می گذارد.

نیت خیر آن قدر مهم است که صاحب آن اگر موفق به تحقق عملی آن نگردد، به مانند این که عمل را بر اساس آن نیت انجام داده باشد، دارای اجر و ثواب اخروی است. و نیت سوء آن قدر پست و بی ارزش است که عمل بر مبنای آن هیچ اجر و مزدی در پیشگاه حق ندارد.

جابر بن عبدالله می گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم:

رَجُلَانِ فِي الْأَجْرِ سَوَاءٌ: رَجُلٌ مُسْلِمٌ أَعْطَاهُ اللَّهُ مَالًا يَعْمَلُ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَ رَجُلٌ فَقِيرٌ يَقُولُ: اللَّهُمَّ لَوْ شِئْتَ رَزَقْتَنِي مَا رَزَقْتَ اخِي فَأَعْمَلُ فِيهِ

ص: ۲۲۷

دو انسان در ثواب و بهره الهی مساویند، یکی آن مرد مسلمانی است که حضرت حق ثروت به او عطا فرموده، و او ثروتش را در راه اطاعت حق به خرج می گذارد، و فقیری که تهیدست از مال است ولی سخنش با حق این است که: الهی! اگر بخواهی به من مال مرحمت کنی به مانند آنچه به برادر دینی ام دادی من هم مانند او در طاعت تو به کار می گیرم.

به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی اجر و مزدش بر اساس نیت و عمل است و دومی ثواب و بهره اش فقط و فقط بر مبنای نیت خیری که در قلبش دور می زند.

حضرت سجّاد علیه السلام به این معنی توجه می دهند که نیت های مردم متفاوت است یک نیت برای انجام عمل شیطانی است، یک نیت برای کلاه گذاشتن سر مردم، یک نیت برای جلب توجه مردم به عمل خیر یک نیت از نظر خیر بودن ضعیف، یکی متوسط و یکی شدید.

بهترین نیت آن است که انسان قصدش برای انجام عمل فقط و فقط کسب رضای حضرت حق باشد، در دنیای کاری به خوش آمدن و بد آمدن مردم نداشته باشد و در آخرت کاری به جلب بهشت و دفع دوزخ. در تمام مراسم عبادی و در مسئله خدمت به خلق، جز رضای محبوب هدفی و قصدی و خواسته و نیتی نداشته باشد.

البته در چنین نیت و عملی قهراً خوش آمد مردم و جذب بهشت و دفع دوزخ هست، ولی برای تحقق بهترین نیت چاره ای جز این نیست که انسان با کمک حق و

ریاضت های شرعی و دقت در معارف الهیه نیت را تا خالص شدن از تمام شوائب ظاهری و باطنی سوق دهد.

وقتی رابطه نیت با جلب خشنودی مردم و با جذب بهشت و دفع جهنم بود، این نیت، به نظر قرآن مجید و روایات و اخبار، بهترین نیت است.

این است آن نیتی که حضرت سجّاد علیه السلام از وجود مقدس پروردگار درخواست می کند.

نکته قرآنی که اگر کسی به نیت جذب بهشت و دفع جهنم به عبادت حضرت محبوب و خدمت به خلق اقدام کند عبادت و خدمتش از نظر فقهی باطل نیست، بلکه به آن هدفی که نسبت به آن نیت داشته بدون شک خواهد رسید، ولی نیت بهتر و برتر و بالاتر به فرموده امام سجّاد علیه السلام احسن نیت نیست، احسن نیت همان است که دانستید، نیت از جلب توجه مردم به عمل و جذب جنّت و دفع عذاب به کلی بریده باشد، چنین نیتی از نظر قرآن مجید خالص، و از نظر حضرت سجّاد علیه السلام احسن نیت و چنین نیت کننده ای بنده خالص خداست.

خلوص نیت باعث اخلاص در عمل است و چنین عملی از مردم مؤمن خواسته شده، اگر عمل بر وفق نیت خالص انجام نگیرد، شیطانی، ریاکارانه و عملی پوچ و بی ارزش است.

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۱)

خدائی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید تا کدام یک از شما از نظر عمل بهترین عمل را انجام می دهد.

حضرت صادق علیه السلام در توضیح این آیه شریفه می فرماید:

لَيْسَ يَغْنَى أَكْثَرُ عَمَلًا وَلَكِنْ أَصَوَّبَكُمْ عَمَلًا - وَأَنْمَا الْأَصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَالْحَسَنَةُ. ثُمَّ قَالَ: الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ،

ص: ۲۲۹

وَاللَّيْهَ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ، الا وَإِنَّ اللَّيْهَ هُوَ الْعَمَلُ، ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» يَعْنِي نِيَّتِهِ. (۱)

منظور حضرت حق از احسن عمل، عمل فراوان و کمیت دار نیست، بلکه قصد حضرت ربّ العزه از این حقیقت، عمل بهتر و آراسته تر و با کیفیت معنوی بهتر است. اصابه در عمل نتیجه خوف از خدا و نیت صادقانه و نیک است.

ماندن بر عمل تا خالص شدنش از تمام شوائب ظاهری و باطنی سخت تر از خود عمل است، عمل خالص عملی است که نسبت به آن توقع تعریفی از احدی جز خداوند نداشته باشی و نیت از عمل برتر است، و به حقیقت بدان که نیت، همان عمل است، سپس حضرت صادق این آیه را تلاوت فرمودند:

«هر کسی بر اساس نیت خود عمل می کند».

جانا نظری که ناتوانم بخشا که به لب رسید جانم

دریاب که نیک دردمندم بشتاب که سخت ناتوانم

من خسته که روی تو نبینم آخر به چه روی زنده مانم

گفتی که بمردی از غم ما تعجیل مکن که اندر آنم

اینک بدر تو آمدم باز تا بر سر کوت جان فشانم

افسوس بود که بهر جانی از خاک در تو باز مانم

مردن به از آن که زیست باید بی دوست بکام دشمنانم

از راحت این جهان ندارم جز درد دلی کز او بجانم

بنهادم پای بر سر جان زان دستخوش غم جهانم

کاریم فتاده است مشکل بیرون شد کار می ندانم

ص: ۲۳۰

۱- (۱) - الکافی: ۱۷/۲، حدیث ۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۳۰/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۶؛ [۲] تفسیر الصافی: ۲۰۰/۵، [۳] ذیل آیه ۲

درمانده شدم که از عراقی خود را به چه حيله وارهانم

(فخرالدين عراقى)

تعريف اخلاص از كلام امام خمينى رحمه الله

حضرت امام خمينى رحمه الله در توضيح اخلاص در كتاب اربعين خود مى فرمايد:

«بدان كه: از براى اخلاص تعريف هائى كرده اند كه ما بعضى از آنها را از اصحاب سلوك و معارف به طريق اجمال نقل مى كنيم.

حكيم سالك جناب خواجه مى فرمايد:

اَلْاِخْلَاصُ تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ مِنْ كُلِّ شَوْبٍ.

اخلاص صافى نمودن عمل از هر خلطى است.

و اين اعم است از آن كه شوب رضاي خود داشته باشد، يا شوب به رضاي مخلوقات ديگر.

از شيخ بهائى از قول اصحاب قلوب است:

تَنْزِيَهُ الْعَمَلِ اَنْ يَكُونَ لِعَيْرِ اللَّهِ فِيهِ نَصِيبٌ.

پاكيزه نمودن عمل است از اين كه براى غير خدا در آن بهره اى باشد.

وَقِيلَ: اَنْ لَا يُرِيدَ عَامِلُهُ عَلَيْهِ عَوْضًا فِي الدَّارَيْنِ.

و گفته شده اخلاص به اين است كه عمل كننده در برابر عملش عوض و مزدى در دو دنيا نخواهد.

و از صاحب «غرايب البيان» نقل شده است كه خالصان آنها هستند كه عبادت خدا كنند به طورى كه نينند خود را در عبوديت

او و نه عالم و اهل آن را و تجاوز نكنند از حد عبوديت در مشاهده ربوبيت. [\(۱\)](#)

ص: ۲۳۱

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى نِيَّتِهِمْ. (۱)

مردم در روز قیامت بر اساس نیت های خود محشور می شوند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْمِ الْأَعْمَالَ بِالنِّيَّاتِ، وَ أَنْمِ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَالِى رَسُولِهِ، فَهَاجَرَ إِلَى اللَّهِ وَالِى رَسُولِهِ، وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةً يَتَزَوَّجُهَا فَهَاجَرَ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ. (۲)

ای مردم! اعمال فقط و فقط بر اساس نیت هاست، و برای انسان همان است که نیت کرده، پس کسی که هجرتش به سوی خدا و رسول است، سود هجرت به سوی خدا و رسول نصیب اوست، و کسی که هجرتش به سوی دنیاست تا به مال دنیا برسد، یا به سوی یک زن است تا به کام او دست یابد نصیبش از هجرت همان دنیا و همان زن است.

إِنَّمَا يَبْعَثُ اللَّهُ الْمُقْتَتِلِينَ عَلَى النِّيَّاتِ. (۳)

فقط و فقط خداوند مقاتله کنندگان را بر اساس نیاتشان به صف قیامت وارد می کند.

مردی بر رسول خدا گذشت، کسی از اصحاب آن حضرت را سخت کوش و با نشاط و سرحال دید. به حضرت گفتند: کاش این سخت کوشی و نشاط در راه خدا بود! حضرت فرمود: آن که در سخت کوشی نیتش برای اداره فرزندان کوچک خود

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - کنز العمال: ۴۲۰/۳، حدیث ۷۲۴۵؛ سنن ابن ماجه: ۱۴۱۴/۲، حدیث ۴۲۳۰.

۲- (۲) - السنن الكبرى، بیهقی: ۲۹۸/۱؛ مسند ابی داود: ۹؛ دعائم الاسلام: ۴/۱. [۱]

۳- (۳) - کنز العمال: ۳۳۶/۴، حدیث ۱۰۷۷۸.

است قطعاً کارش در راه خدا است.

و آن که به خاطر پدر و مادر پیرش بکوشد آنهم در راه خدا است و آن که برای حفظ خودش بکوشد آنهم در راه خدا است، و هر کس برای ریا و فخر فروشی وارد عمل و کار و کوشش شود، او در راه شیطان است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود:

يا اباذر! هَمَّ بِالْحَسَنَةِ وَ اِنْ لَمْ تَعْمَلْهَا لِكَيْلًا تُكْتَبَ مِنَ الْغَافِلِينَ. (۱)

ای ابوذر! به قصد انجام عمل نیک باش، اگر چه موفق به انجام آن نشوی، تا از طایفه غافلان به حساب نیایی.

مَنْ اتَى فِرَاشَهُ وَ هُوَ يَنْوِي اَنْ يَقُومَ فَيُصَلِّيَ مِنَ اللَّيْلِ فَغَلَبَتْهُ عَيْنُهُ حَتَّى يَصْبِحَ كُتِبَ لَهُ مَانَوِي وَ كَانَ نَوْمُهُ صَدَقَةً عَلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ. (۲)

کسی که وارد رختخواب شود و نیتش این باشد که برای نماز شب برخیزد، ولی خواب بر دیدگانش غلبه کند تا وقت صبح، آنچه را که نیت کرده در پرونده اش می نویسند، و خواب او از جانب حضرت حق برای او به منزله صدقه است.

تَيْبَةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ، وَ تَيْبَةُ الْفَاجِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ. (۳)

نیت مؤمن از عملش بهتر، و نیت بد کار از عملش بدتر است.

امیر المؤمنین علیه السلام در باب نیت می فرماید:

النِّيَّةُ اسَاسُ الْعَمَلِ. (۴)

نیت، ریشه عمل است.

ص: ۲۳۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۰/۷۴، باب ۴، حدیث ۳؛ [۱] الأمالی، شیخ طوسی: ۵۳۵، حدیث ۱۱۶۲. [۲]

۲- (۲) - المجموع: ۴۷/۴؛ فقه السنه: ۲۰۱/۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۸۹/۶۷، باب ۵۳، حدیث ۲؛ [۳] الکافی: ۸۴/۲، حدیث ۲. [۴]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۶۲۴؛ [۵] عیون الحکم و المواعظ: ۲۹.

کارها میوه نیت ها هستند.

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَ عَمَلُهُ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِ. (۲)

ارزش مرد به اندازه همت او، و قیمت عملش به اندازه نیت اوست.

إِحْسَانُ النَّيِّهِ يُوجِبُ الْمَثُوبَةَ. (۳)

نیکی و خوبی نیت، موجب اجر الهی است.

حقیقه‌ی عربی از اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است، می گوید: امام علی علیه السلام بیت المال بصره را پانصد درهم، پانصد درهم بین یارانش قسمت کرد، و پانصد درهم برای خود برداشت، کسی که حاضر در جنگ نبود خدمت حضرت رسید، عرضه داشت یا امیر المؤمنین من قلباً با شما بودم گرچه شخصاً حاضر در جبهه نبودم، از غنیمت چیزی به من بده، حضرت آنچه برای خود برداشته بود به او داد، و برای خودش نصیبی از غنیمت نماند. (۴) امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً، وَ وَقَعَ اجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَ اسْتَوْجِبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَ قَامَتِ النَّيَّةُ مَقَامَ اضْلَاتِهِ لِسَيِّفِهِ. (۵)

هر کس بر اساس معرفت حق رب و حق رسول خدا و اهل بیت پیامبر، در رختخوابش بمیرد، شهید از دنیا رفته و اجرش بر عهده خداست، و آنچه از

ص: ۲۳۴

۱- (۱) - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۶۲۲؛ [۱] عیون الحکم و المواعظ: ۱۹.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۶۲۷؛ [۲] عیون الحکم و المواعظ: ۳۷۱.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۵۹۵؛ [۳] عیون الحکم و المواعظ: ۴۷.

۴- (۴) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۵۰/۱.

۵- (۵) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۲. [۴]

عمل صالح نیت کرده مستوجب ثواب آن نیت است، و نیت بجای شمشیر کشیدن در راه خدا است.

رُبَّ نَيْتٍ أَنْفَعُ مِنْ عَمَلٍ. (۱)

چه بسا نیتی که سودش از عمل بیشتر است.

مَنْ حَسُنَتْ نَيْتُهُ زَادَ اللَّهُ فِي رِزْقِهِ. (۲)

کسی که نیتش نیکو باشد، خداوند به روزیش بیفزاید.

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصَدَقِ النَّيِّهِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ. (۳)

به حقیقت که خداوند به خاطر صدق نیت و باطن شایسته هر کس از بندگانش را که بخواهد به بهشت می برد.

در فراز دیگر نهج البلاغه امام علی علیه السلام می فرماید:

وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ النَّقْمُ، وَ تَزُولُ عَنْهُمْ النَّعْمُ فَزَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَ وَلَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ،
وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ. (۴)

اگر مردم به هنگام نزول بدی ها، و زوال نعمت ها، به صدق نیت و شوق قلب به خدا پناه ببرند، هر آینه از دست رفته ها را به آنان باز گرداند، و تمام مفسد آنان را اصلاح نماید.

ص: ۲۳۵

۱- (۱) - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۵۹۱؛ [۱] عیون الحکم و المواعظ: ۲۶۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰۸/۶۷، باب ۵۳، حدیث ۲۷؛ [۲] وسائل الشیعه: ۵۵/۱، باب ۶، حدیث ۱۱۱. [۳]

۳- (۳) - نهج البلاغه: حکمت ۴۲؛ [۴] بحار الأنوار: ۱۹۰/۷۸، باب ۱، حدیث ۴۷. [۵]

۴- (۴) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۷؛ [۶] بحار الأنوار: ۳۶۴/۷۰، باب ۱۳۷، ذیل حدیث ۹۶. [۷]

عِنْدَ فَسَادِ النَّيِّ تَزْتَفِعُ الْبِرَّكَهٗ. (۱)

به وقت فساد نیت، برکت برداشته می شود.

حضرت صادق علیه السلام خلود در بهشت و جهنم را معلول نیت می داند:

إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَيِّدًا، وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا. (۲)

خلود اهل آتش فقط به خاطر این است که آنان نیت داشتند اگر برای همیشه در دنیا بمانند، خدا را به طور دائم معصیت کنند، و خلود اهل بهشت در بهشت برای این است که در نیتشان بود اگر تا ابد در دنیا بمانند خداوند را اطاعت و عبادت کنند.

عاشقان حضرت حق هر چه در دنیا بمانند، جز طاعت و عبادت خدا به مذاقشان خوش نیاید، و مهجوران هر چه در دنیا مکث کنند، جز از گناه و معصیت لذت نبرند، و این هر دو بر اساس نیتشان عمل می کنند، و این نور باطن است که باعث خلود در بهشت، و ظلمت قلب است که موجب خلود در عذاب است.

با توضیحی که درباره احسن نیت داده شد، معنای احسن عمل هم روشن می شود؛ زیرا احسن عمل، محصول احسن نیت است.

تا که در ورطه عشق تو صنم افتادم به در از دایره حکم تو پا ننهادم

شد سرشته ز ازل مهر تودر آب و گلم عارضی نیست که با عشق ز مادر زادم

ص: ۲۳۶

۱- (۱) - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۶۱۰؛ [۱] عیون الحکم و المواعظ: ۳۳۸.

۲- (۲) - الکافی: ۸۵/۲، حدیث ۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۵۰/۱، باب ۶، حدیث ۹۶. [۳]

دیده دل چو تو را دید و خریدار تو شد به وصال پس از آن دیده به کس نگشادم

گر به دامان وصال نرسد دست امید به خیالت گذرد عمر و از این هم شادم

من و اندیشه وصل تو خیالیست محال فخرم این بس که تو گاهی بنمائی یادم

آن زمانی که دهم جان بسر کوی حبیب عاشقان جمله بگوئید مبارک بادم

هوس خسروی و جاه و جلالم نبود که تو شیرینِ زمانی و منت فرهادم

عندلیب است غلام تو که گوید همه دم با غلامی تو در کون و مکان آزادم

(عندلیب)

ص: ۲۳۷

[وَأَنْتَ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَاتِ وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ «۲» اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي]

و نیتم را به بهترین نیت ها و عملم را به بهترین عمل ها منتهی ساز. خدایا! نیتم را به لطف کامل گردان و یقینم را به رحمت در گردونه صحت و سلامت قرار ده.

کامل ترین نیت

بهترین و کامل ترین نیت در عبادت و طاعت این است که طاعت و عبادت فقط برای جلب خشنودی حق انجام گیرد و از شائبه طمع به بهشت و ترس از عذاب پاک باشد.

حضرت سجاد علیه السلام می فرمود: دوست ندارم خدا را برای رسیدن به بهشت و یا دوری از جهنم عبادت کنم، عرضه داشتند: پس هدف شما از عبادت چیست؟ فرمود:

لِمَا هُوَ أَهْلُهُ بِأَيَادِيهِ عَلَيَّ وَأَنْعَامِهِ. (۱)

به خاطر این که او سزاوار پرستش و عبادت است، آری، او که نعمت های گوناگون به من داده، و مرا از عنایت و لطفش بهره مند ساخته است.

ص: ۲۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۸/۶۷، باب ۵۳؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۰۳/۱، باب ۹، حدیث ۹۵

در باب نیت، از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است:

صَاحِبُ النَّيِّ الصَّادِقِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ، لِأَنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ الْمَحْظُورَاتِ بِتَخْلِيصِ النَّيِّ لِلَّهِ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۱). (۲)

آن که از نیت پاک و صادقانه بهره مند است، دارای قلب سلیم است؛ زیرا سلامت قلب از خاطرات زشت، محصول نیت پاک و خالصانه، در تمام شؤون حیات برای خداست. «روزی که هیچ مال و اولادی سودی نمی دهد * مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.»

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

عبادت کنندگان سه دسته اند: جمعی که خدا را از ترس عذاب عبادت می کنند، این عبادت بردگان است، گروهی که به منظور رسیدن به پاداش خدا را بندگی می نمایند، این عبادت اجیران است، گروهی که خدا را به انگیزه عشق و محبت به او بندگی می نمایند، این عبادت آزادگان است، این است برترین عبادت و بالاترین طاعت. (۳) حضرت سجاد علیه السلام نسبت به مسئله یقین هم به مانند مسئله نیت، همین تقاضا را دارد:

الهی! یقین مرا با اراده و قدرت و علم و رحمتت به صحت و سلامتی کامل برسان، یقینی که هیچ گونه خطری از ناحیه هوای نفس و شیطان و سایر دشمنان آن را تهدید ننماید.

ص: ۲۳۹

۱- (۱) - شعراء (۲۶) : ۸۸ - ۸۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۰/۶۷، باب ۵۳، حدیث ۲۳؛ مصباح الشریعه: ۵۳. [۲]

۳- (۳) - الکافی: ۸۴/۲، حدیث ۵؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۳۶/۶۷، باب ۵۴، ذیل حدیث ۶.

یقینی که رسول خدا از امین وحی، معنا و تفسیرش را پرسید، و امین وحی در جواب حضرت عرضه داشت:

الْمُؤْمِنُ يَعْمَلُ لِلَّهِ كَأَنَّهُ يُرَاهُ. (۱)

اهل یقین برای خدا آن چنان بندگی می کنند که گوئی حضرت حق مورد مشاهده آنهاست.

این چنین یقین اجازه نمی دهد که جاذبه های غیر خدائی، و کشش های غیر الهی کمترین اثری بر انسان بگذارند. با داشتن چنین یقینی، انسان در میان سخت ترین طوفان ها، و مشکل ترین حوادث، با کمال عشق و علاقه و بدون کمترین سستی و دل سردی و پزیردگی به عبادت و بندگی و طاعت و خدمت ادامه می دهد و آن همه طوفان و حادثه را از جانب معشوق علّت ترفیع درجه و تزکیه باطن می داند.

با این یقین است که انسان در جنب حضرت محبوب به کسی و چیزی اعتنا نمی کند. با این یقین است که سرپای وجود انسان جهت عبادت و طاعت غرق شوق و ذوق است. با این یقین است که انسان نسبت به حضرت حق سر از پا نمی شناسد و می خواهد به هر قیمتی تمام هستی ناقابل خود را نثار یک غمزه دوست کند. با این یقین است که اگر تمام پرده ها از روی رخسار اسرار گرفته شود، چیزی در قلب عاشق نسبت به حضرت دوست اضافه نمی گردد.

همان طور که حضرت علی علیه السلام می فرماید:

لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا. (۲)

اگر تمام پرده ها از برابر دیده ام کنار برود، و اسرار نهانی ظهور کند بر یقینم افزوده نمی شود.

ص: ۲۴۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰/۷۴، باب ۲، حدیث ۴؛ [۱] معانی الاخبار: ۲۶۱، حدیث ۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۵/۴۶، باب ۸، حدیث ۲۵؛ غرر الحکم: ۱۱۹، حدیث ۲۰۸۲. [۲]

با این یقین، ارزش انسان از ملائکه برتر، و بدون شک آدمی مصداق خیر البریه، و راه رسیدن به حریم قرب حضرت محبوب برای انسان هموار می شود.

با عینک این یقین، انسان تمام هستی را مظهر اراده و اسمای او می بیند، و جز در راه خدمت و طاعت قدمی بر نمی دارد، و به غیر او با احدی همدل و همراز نمی گردد، و جز به عنایت او امیدوار نمی شود.

اهلی شیرازی آن عارف عاشق می فرماید:

ای دل گدائی از کرم کارساز کن خود را ز منت همه کس بی نیاز کن

توحید چیست ترک تعلق زهر چه هست یعنی به روی غیر در دل فراز کن

گوهر ز زهر چشم نیززد زناکسان بگذار مار مهره ز زهر احتراز کن

مورثیم چند شوی مار گنج باش یعنی که خاک در دهن حرص و آرز کن

جان را که تیره ساخته ای از هوای نفس چون شمع روشن از نفس جانگداز کن

رحمان گذاشتن پی شیطان شدن خطاست ما خود نهفته ایم تو خود امتیاز کن

ای خفته روز عمر تو را رو به کوتاهی است این روز کوتاه از شب طاعت دراز کن

این راه کعبه نیست که زادش تو گل است این راه محشر است برو توشه ساز کن

(اهلی شیرازی)

[وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي]

و فسادم را به قدرتت اصلاح کن.

صلاح و فساد

اشاره

صلاح به واقعیت‌هایی گفته می‌شود که با فرهنگ الهی هماهنگ و هم سو باشد، و فساد به مسائلی می‌گویند که از چهار چوب برنامه‌های حضرت حق خارج باشد.

حالات قلب و نفس و حرکات اعضای بدن یعنی عقیده و اخلاق و عمل در صورت همسوئی با آیات کتاب خدا و روش و سنت رسول اکرم و ائمه طاهرين عليهم السلام در طریق صلاح، و در صورت ناهمگونی در میدان فساد است.

اموری که آراسته به صلاح است، باعث خیر دنیا و آخرت، و روشی که در ظاهر و باطن آلوده به فساد می‌باشد، علت خواری دنیا و آخرت است.

بعثت انبیای الهی و امامت امامان معصوم در جهت به صلاح آوردن مردم در تمام شئون بود. اگر تمام مردم دنیا دعوت انبیا را نسبت به مسئله صلاح اجابت کنند تمام مشکلات و گرفتاری‌های مردم حل خواهد شد، و امراض باطنی و فکری و روانی آنان شفا یابد.

فساد در تمام جوانب زندگی معلول اعراض انسان از توحید و نبوت و امامت، و محصول روی گردانی آدمیان از دستورهای ملکوتی، و میوه تلخ اطاعت آنان از هوا و شیطان است.

قرآن از قول تمام مصلحان تاریخ از زبان حضرت شعیب علیه السلام نقل می‌کند:

ص: ۲۴۲

إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (۱)

تا جایی که قدرت دارم جز اصلاح [شما را] نمی خواهم ؛ و توفیقم فقط به [یاری] خداست ؛ بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم .

حضرت سید الشهداء علیه السلام به هنگام خروج از مدینه نامه ای به برادرش محمد حنفیه نوشت:

وَ أَنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي... (۲)

قیام و خروج و حرکت من فقط و فقط به خاطر اصلاح [تمام ظاهر و باطن] در امت جدم رسول خداست.

اصلاح و افساد در آیات قرآن

قرآن مجید می فرماید: کسی که پس از مدتی ستم در مقام اصلاح خود برآید، خداوند مهربان به او توجه می کند و وی را مورد لطف و عنایت قرار می دهد:

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ» (۳)

پس کسی که بعد از ستم کردنش توبه کند و [مفاسد خود را] اصلاح نماید ، یقیناً خدا توبه اش را می پذیرد .

فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۴)

پس کسانی که ایمان بیاورند و [مفاسد خود را] اصلاح کنند نه بیمی بر آنان

ص: ۲۴۳

۱- (۱) - هود (۱۱) : ۸۸ [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۹/۴۴، باب ۳۷ [۲]

۳- (۳) - مائده (۵) : ۳۹ [۳]

۴- (۴) - انعام (۶) : ۴۸ [۴]

است و نه اندوهگین می شوند .

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَاصْلَحَ بِاللَّهِمْ» (۱)

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند و به آنچه بر محمد نازل شده که از سوی پروردگارشان حق است گرویدند ، خدا گناهانشان را از آنان محو کرد و حالشان را اصلاح نمود .

اصْلَحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (۲)

به اصلاح برخیز و از راه و روش مفسدان پیروی مکن .

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ» (۳)

و در زمین پس از اصلاح آن [به وسیله رسالت پیامبران] فساد مکنید ، این [امور] برای شما بهتر است ، اگر مؤمنید .

إِنَّا لَأَنْضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ» (۴)

یقیناً ما پاداش اصلاح گران را ضایع نمی کنیم .

وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» (۵)

و خدا افسادگر [در امور یتیم] را از اصلاح گر بازمی شناسد .

خداوند می فرماید: آنان که به عهد خدا وفا می کنند، و پیمان الهی را نمی شکنند، و به آنچه که خداوند پیوند به آن را امر فرموده پای بندند، و از حضرت

ص: ۲۴۴

۱- (۱) - محمد (۴۷) : ۲ . [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۱۴۲ . [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۸۵ . [۳]

۴- (۴) - اعراف (۷) : ۱۷۰ . [۴]

۵- (۵) - بقره (۲) : ۲۲۰ . [۵]

حق بیم دارند، و از بدی حساب می ترسند، و به خاطر رضای حق در تمام حوادث صبر می کنند، و نماز به پا می دارند، و به انفاق اقدام می کنند چه در ظاهر و چه در باطن و بدی را به خوبی تلافی می کنند، عاقبت خوشی در قیامت در انتظار آنان است.

اینان همراه با پدران و همسران و فرزندان صالحشان در بهشت های عدن به طور همیشگی اقامت می ورزند:

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ» (۱)

بهشت های جاویدی که آنان و پدران و همسران و فرزندان شایسته و درست کارشان در آن وارد می شوند .

فساد یعنی آلودگی اندیشه، اخلاق و عمل، به هوا و هوس و برنامه های شیطانی. فساد یعنی خروج حالات قلبیه و برنامه های اخلاقیه و عملیه از مدار قوانین و دستورهای الهی.

وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (۲)

و هنگامی که [چنین دشمن سرسختی] قدرت و حکومتی یابد ، می کوشد که در زمین فساد و تباهی به بار آورد ، و زراعت و نسل را نابود کند ؛ و خدا فساد و تباهی را دوست ندارد .

أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (۳)

ص: ۲۴۵

۱- (۱) - رعد (۱۳) : ۲۳. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۰۵. [۲]

۳- (۳) - مائده (۵) : ۳۲. [۳]

هر کس انسانی را جز برای حق ، [قصاص] یا بدون آن که فسادى در زمین کرده باشد ، بکشد ، چنان است که همه انسان ها را کشته .

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ، وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَاحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (۱)

در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی ، و سهم خود را از دنیا فراموش مکن ، و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است ، و در زمین خواهان فساد مباش ، بی تردید خدا مفسدان را دوست ندارد .

وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (۲)

و همواره در زمین برای فساد می کوشند ، و خدا مفسدان را دوست ندارد .

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۳)

آن سرای [پرارزش] آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فسادى را نمی خواهند ؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است .

اصلاح و افساد در روایات

امام علی علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۴۶

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۷۷. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۶۴. [۲]

۳- (۳) - قصص (۲۸) : ۸۳. [۳]

پابرجا بودن دین و دنیا به چهار نفر است: دانشمند با عمل، جاهلی که از یاد گرفتن خودداری نمی کند، ثروتمندی که از انجام خوبی بخل نمی ورزد، تهیدستی که آخرتش را با دنیا عوض نمی نماید.

فساد در دین و دنیا زمانی است که عالم علمش را ضایع، و جاهل از یادگیری خودداری ورزد، و ثروتمند دچار بخل شود، و تهیدست آخرتش را به دنیا بفروشد. (۱) از امیر المؤمنین علیه السلام پیرامون وضع مردم پرسیدند، حضرت فرمود:

عموم مردم از پی پنج طائفه فاسد می شوند.

دانشمندان که هادیان مردم به سوی خدایند، اهل زهد که راه به سوی حقند، تاجران که امینان خداوندند، رزمندگان که یاور دینند، حاکمان که کارگردانان مردمند.

زمانی که عالم دچار طمع شد، و در جمع ثروت برآمد، مردم چه کسی را حجت حق بر خلق بدانند، آنگاه که زاهدان، در پی دنیا برآمدند، و چشم به دست مردم دوختند، مردم به کدام شخص اقتدا کنند، و وقتی تاجر خائن شد و از پرداخت زکات باز ایستاد خلق خدا به که اطمینان نمایند، و زمانی که رزمنده ریاکار شد، و روی به کاسبی آورد، چه کسی از مسلمانان دفاع کند، و هنگامی که حاکم ظالم شد، و در حکومتش به ستم برخاست چه کسی مظلوم را در برابر ظالم یاری دهد؟!

و الله قسم، مردم را جز عالمان طمعکار و زاهدان دنیاپرست، و تاجران خائن، و رزمندگان ریاکار، و حاکمان ستمگر به نابودی نکشیدند.

در آینده نزدیک ستمکاران ملاحظه خواهند کرد که به چه عذابی مبتلا خواهند شد. (۲) در هر صورت، علت فساد در فکر و اخلاق و عمل روی گردانی از حق و غفلت

ص: ۲۴۷

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۳۷۲؛ بحار الأنوار: ۳۶/۲، باب ۹، حدیث ۴۴.

۲- (۲) - میزان الحکمه: ۴۶۱۸/۱۰، حدیث ۱۵۸۹۰.

از خدا، و بی توجهی به آخرت، و عمل نکردن به قرآن مجید و دستوره‌های انبیا و امامان است.

شخص فاسد، و خانواده فاسد، و جامعه فاسد، بدون تردید در تمام شؤون زندگی دچار انواع مشکلات و سختی‌ها و پریشانی و اضطراب و ناامنی است، و این همه علل‌های جز بازگشت به حق، و روی آوردن به حقیقت، و آراسته شدن به اخلاق الهی، و ایجاد رغبت به نعیم آخرت در قلب، و اصلاح درون و برون و ظاهر و باطن ندارد.

ص: ۲۴۸

[«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكَفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسَأَلُنِي غَدًا عَنْهُ وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيَمَا خَلَقْتَنِي لَهُ وَ
أَغْنِنِي وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ وَ لَا تَفْتِنِّي بِالنَّظَرِ وَ أَعِزَّنِي وَ لَا تَبْتَلِنِي بِالْكِبْرِ وَ عَبَّدْنِي لِمَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ وَ أَجْرِ
لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرِ وَ لَا تَمَحِّقْهُ بِالْمَنِّ وَ هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ]

خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا از آنچه توجه به آن دچار سرگرمی و مشغولیت می کند، کفایت کن، و در
اموری به کارگیر که فردای قیامت در ارتباط با آن از من بازپرسی می کنی، و روزگارم را در اهدافی که مرا به خاطر آن به
وجود آوردی مصروف دار.

و مرا توانگر کن و روزیت را بر من وسعت ده، و مرا به چشم داشت نسبت به آنچه در دست این و آن است مبتلا- مکن، و
ارجمندم ساز.

و مرا به سرکشی و گردن کشی، گرفتار مساز، و بر مدار بندگیت قرار ده، و عبادتم را به خودپسندی تباه مکن، و خیر و نیکی
را به دست من برای تمام مردم جاری ساز و آن را با آلوده شدن به منت نابود مکن، و اخلاق شریفه و بلند مرتبه به من ببخش
و از فخرفروشی نگاهم دار.

اشاره

حضرت سجاد علیه السلام به اموری بسیار مهم که باب نجات دنیا و آخرت است اشاره دارد:

۱ - کفایت حق از عبد

۲ - عمل برای قیامت

۳ - خرج کردن وقت در راه هدف

۴ - مصون بودن از فقر و وسعت رزق

۵ - بی نیازی از چشم داشت

۶ - عزت واقعی و دوری از کبر

۷ - عبادت بی عجب

۸ - انجام خیر بدون منت

۹ - معالی اخلاق

۱۰ - دوری از فخر و ناز بر مردم

۱ - کفایت حق از عبد

اشاره

زمان و وقت، گوهر گران بهایی است که از جانب حضرت حق از باب رحمت و لطف در اختیار انسان قرار داده شده است.

با این سرمایه بسیار سنگین الهی، می توان دست به تجارتی زد که سود و منفعت دنیایی و آخرتی نصیب شود.

بسیاری از مردم با کرامتی که علاقه دارند از لحظه لحظه عمر خود در بهترین کارها بهره مند شوند.

عده ای به اندوختن علم و دانش برای رشد خود و هدایت دیگران عشق می ورزند.

گروهی علاقه دارند دست به تألیف کتب سودمند اسلامی و تربیتی بزنند. جمعیتی عاشق تحصیل علوم مادی برای خدمت به وطن و حلّ مشکلات مردم هستند. پاره ای از مردم با تمام وجود دل بسته به کار خیرند و می خواهند از مقدار فرصتی که در جنب زندگی برای آنها هست در هر زمینه ای برای مردم کار خیری انجام دهند.

گاهی اشتغالات فکری، بدنی، کاری، اجتماعی، خانوادگی مانع از این همه امور مفید است.

اما وقتی انسان مؤمن از حضرت حق بخواهد که او را از آن همه اشتغالات که همچون سدّی در برابر آن همه برنامه های پرمفعت قرار دارد نجات دهد، تا بتواند در کمال آسایش خاطر، دست به انجام برنامه های مثبت بزند، پروردگار مهربان خواسته اش را اجابت می نماید، و زمینه هائی از باب لطف و عنایتش فراهم می آورد که انسان بتواند در کمال آسایش و اطمینان و امانت خاطر به مسیری که در آن قدم گذاشته ادامه دهد، و به هدف عالی برسد.

از بسیاری از بزرگان دین همچون حضرت آیت الله بروجردی و علّامه طباطبائی نقل شده است که رشد علمی و تألیفات و تربیت شاگردان ما از برکت همسران بوده است، آنان آرامشی در زندگی فراهم آوردند، و چنان برای حل مشکلات داخلی، و فراهم آوردن وسایل و برنامه های لازم فداکاری کردند که ما توانستیم وقت خود را در علم و عمل و تألیف و تصنیف و تربیت شاگردانی سودمند صرف کنیم.

گاهی خداوند دوستان بزرگوار و با کرامتی مرحمت می کند که عمده کارهای شخصی و امور اضافی را در کمال عشق و دل بستگی انجام دهند، تا وقت پر بهای آنان در هدف مقدس و مبارکی صرف شود، و این کفایت حق از بنده اش نسبت به اشتغالات اوست.

کفایت حق از عبد، جلوه رحمت خاصه الهیه به انسان مؤمن است.

نعمت کفایت را باید قدردانی کرد، و نسبت به آن در مقام شکر برآمد. نعمت کفایت حق از عبد سرمایه عظیمی است که می توان به وسیله آن به تجارت معنوی دست یافت، و از برکت آن خیر دنیا و آخرت را تأمین کرد.

رفع و منع اشتغالاتی که مزاحم وقت پر قیمت انسانند، به وسیله حضرت کافی المہدّیات در زندگی اهل خدا تجلی کامل داشت، و این همه منفعتی که در امور دنیایی و آخرتی نصیب انسان ها شده، از برکت این نعمت عظیم است.

به راستی اگر در مسیر کمال هستید، و حس می کنید که وجود شما می تواند برای خود شما و عباد الهی منبع خیر و برکت باشد ولی گرفتاری ها و اشتغالات مربوط به زن و فرزند، و امور داخلی خانه و مسائل بیرونی مانع از راه و هدف شماست به پیروی از حضرت سجاد علیه السلام، در کمال تضرع و زاری و حال، دست نیاز به درگاه بی نیاز بردارید و به حضرتش عرضه بدارید:

«وَ أَكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ»

و مرا از آنچه توجّه به آن دچار سرگرمی و مشغولیت می کند، کفایت کن.

بود یا رب که از پروانه جود بر افروزی دلم را شمع مقصود

ز توفیقم نمایی راه تحقیق چراغی بخشیم از نور توفیق

دلم پروانه جانسوز سازی به شمع دل شب من روز سازی

چراغ دل که مرد از ظلمت تن ز برق عشق باز ساز روشن

چو شمع گرمی از سوختن ده مرا از سوختن افروختن ده

دل پرسوز من از سوز داغی برافروزان چو فانوس چراغی

رهان زین ظلمتم از برق آهی ببخش از بخت سبزم خضر راهی

دل من مخزن اسرار خود کن چو شمعش روشن از انوار خود کن

رهی بنمایم از شمع معانی مرا روشن کن اسرار نهانی

به چشم من نما از سرمه غیب پری رویان معنیهای بی عیب

حدیث روشنم عقد گهر کن چراغ مجلس اهل نظر کن

آیات کفایت حق از عبد

قرآن مجید در باب کفایت حق از عبد در آیاتی می فرماید:

وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا (۱)

و بس است که خدا سرپرست شما باشد.

وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا (۲)

و کافی است که خدا یاور شما باشد .

و تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً (۳)

و بر خدا توکل کن ؛ و کارساز بودن خدا [نسبت به امور بندگان] کافی است .

وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا (۴)

و کافی است که پروردگارت [برای تو] راهنما و یاری دهنده باشد .

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (۵)

که ما [شر] استهزا کنندگان را از تو بازداشته ایم .

ص: ۲۵۳

۱- (۱) - نساء (۴) : ۴۵ [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۴۵ [۲]

۳- (۳) - نساء (۴) : ۸۱ [۳]

۴- (۴) - فرقان (۲۵) : ۳۱ [۴]

۵- (۵) - حجر (۱۵) : ۹۵ [۵]

آیا خدا برای بنده اش [در همه امور] کافی نیست ؟

۲ - عمل برای قیامت

اشاره

قیامت روزی است که حضرت حق در کتاب های آسمانی، و صد و بیست و چهار هزار پیامبر صادق در گفتار خود، و دوازه امام معصوم در کلمات حکیمانه خویش، وقوع و تحقق آن را خبر داده اند.

قیامت روزی است که هیچ شک و تردیدی در وقوعش برای قلوب صافیه و ارواح صالحه وجود ندارد.

قیامت روزی است که اگر برپا نمی شد عدالت بی مفهوم می ماند.

قیامت روزی است که تنها آن روز ظرفیت جزای نیکوکاران و بدکاران را دارد.

قیامت روزی است که خداوند در آن روز با رحمت و عدالت به حساب تمام بندگان خواهد رسید، و به هر کسی برابر اعمالی که انجام داده اجر و مزد خواهد داد.

قیامت روزی است که برای تمام حرکات بندگان دادگاه تشکیل می شود، و از همگان نسبت به تمام اعمالشان بازپرسی خواهد شد، و به قول حضرت حق در قرآن مجید، در آن روز همه انسان ها بازپرسی خواهند شد.

حضرت سجاد علیه السلام در این قسمت از دعا از حضرت حق درخواست می کند:

و مرا وادار به برنامه هائی کن که فردای قیامت از آن برنامه ها از من بازپرسی خواهی کرد که اگر انجام گرفته باشد سرفراز و اهل سعادت، و اگر کوتاهی شده باشد خجالت زده و مستحق عذاب خواهم بود.

آن برنامه هائی که در قیامت از آن بازپرسی می شود، عبارت است از عقاید،

ص: ۲۵۴

اخلاقیات، اجرای اوامر و نواهی حضرت حق و انبیا و امامان، انسان نسبت به تمام اعضا و جوارح و حرکات و اعمال و نسبت به تمام مردم و خلاصه نسبت به زمین و زمان و تمام نعمت های الهی دنیا و آخرت مسؤول است. انسان مکلف به این حقیقت است که از تمام نعمت های الهی، هماهنگ با دستورها و فرامین وحی استفاده کند.

سؤال از اعمال در قرآن مجید

قرآن در باره مسؤولیت انسان در صحرای قیامت می فرماید:

فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱)

به پروردگارت سوگند ، قطعاً از همه آنان بازخواست می کنیم . * از اعمالی که همواره انجام می داده اند .

وَقَفَّوهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۲)

آنان را نگه دارید که حتماً مورد بازپرسی قرار می گیرند .

وَلَنَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (۳)

و مسلماً از آنچه همواره انجام می دادید ، بازپرسی خواهید شد .

وَلَيَسْأَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (۴)

و روز قیامت از آنچه [به خدا و پیامبر و قرآن] افترا می بستند ، حتماً بازپرسی خواهند شد ،

ص: ۲۵۵

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۹۲ - ۹۳ . [۱]

۲- (۲) - صافات (۳۷) : ۲۴ . [۲]

۳- (۳) - نحل (۱۶) : ۹۳ . [۳]

۴- (۴) - عنکبوت (۲۹) : ۱۳ . [۴]

ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (۱)

آن گاه شما در آن روز از نعمت ها بازپرسی خواهید شد .

سؤال از اعمال در روایات

حضرت صادق علیه السلام از قول لقمان در نصیحت به فرزندش روایت می فرماید:

وَاعْلَمْ أَنَّكَ سَتُسْأَلُ غَدًا إِذَا وَقَفْتَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَنْ أَرْبَعٍ: شَبَابِكَ فِيمَا ابْتَلَيْتَهُ، وَعُمُرِكَ فِيمَا أُفْتِنْتَهُ، وَمَالِكَ مِمَّا اكْتَسَبْتَهُ وَفِيمَا أَنْفَقْتَهُ. (۲)

فرزندم، آگاه باش فردای قیامت در موقف حساب، در پیشگاه حضرت حق از چهار چیز باز پرسى خواهی شد:

جوانیت را چگونه گذراندی؟ عمرت را در کجا و در چه برنامه هائی تمام نمودی؟ ثروت را از چه راهی به دست آوردی و در کجا خرج کردی؟

در هر صورت با تمام وجود باید مواظب تمام لحظات عمر بود که به این خرمن پر قیمت الهی آتش مخالفت با برنامه های الهی نیفتد که هستی را بر باد می دهد و در آخرت، آدمی را با تهیدستی و تنگدستی رسواکننده ای روبرو می نماید. وقت پر ارزش خود را در قسمتی صرف عبادات و در قسمتی صرف معاش، و در قسمتی صرف تحصیل معرفت و در قسمتی صرف لذت های حلال کنید، تا در روز قیامت در برخورد به بازپرسی با سربلندی جواب داده و با کمال آرامش و امتیّت به سوی رضوان حق و بهشت عنبر سرشت حرکت کنید.

که بهشت محصول چه عقاید و اخلاق و اعمالی است، و جهنم نتیجه چه برنامه هائی است؟ در این زمینه به روایت بسیار مهمی اشاره می شود:

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - تکاثر (۱۰۲) : ۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۲۵/۱۳، باب ۱۸، حدیث ۱۹؛ [۲] قصص الأنبياء، جزائی: ۳۲۹.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که مردم را از بسیاری از امور نهی کرده، فرموده است:

مَنْ عَرَضَتْ لَهُ فَاحِشَةٌ أَوْ شَهْوَةٌ فَاجْتَنَبَهَا مَخَافَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ، وَآمَنَهُ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ، وَانْجَزَ لَهُ مَا وَعَدَهُ فِي كِتَابِهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۱)

أَلَا وَمَنْ عَرَضَتْ لَهُ دُنْيَا وَآخِرَةٌ فَاخْتَارَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَيْسَتْ لَهُ حَسَنَةٌ يَتَّقِي بِهَا النَّارَ. وَمَنْ اخْتَارَ الْآخِرَةَ وَ تَرَكَ الدُّنْيَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَغَفَرَ لَهُ مَسَاوِيَ عَمَلِهِ. (۲)

اگر کسی در معرض گناه کبیره ای واقع شود، یا به شهوت حرامی برخورد کند و به خاطر ترس از خدا به اجتناب برخیزد، خداوند متعال وجود او را به آتش جهنم حرام کند، و وی را از فزع قیامت امان دهد، و به آنچه در قرآنش وعده داده وفا کند آن جا که فرموده، برای آنان که به وقت برخورد با گناه از خدا بترسند دو بهشت مقرر شده است.

بدانید هر کس در معرض دنیا و آخرت قرار بگیرد، پس آخرت را بگذارد و به دامن دنیا بیاویزد، روز قیامت خدا را ملاقات کند در حالی که وسیله ای برای حفظ وجودش از آتش جهنم ندارد، و آن که آخرت را انتخاب و دنیای حرام را بگذارد، از لذت رضایت حق بهره برد، و گناهانش مورد آمرزش قرار گیرد.

ای گرفتار جهان پیچ پیچ هیچ دانی کاین جهان هیچ است هیچ

ای تو از بیراه ره نشناخته توسن شهوت به هر سو تاخته

راه بیراه است و دزدان آگهند هم‌رهان راه، دزدان رهند

ص: ۲۵۷

۱- (۱) - الرحمن (۵۵) : ۴۶. [۱]

۲- (۲) - من لایحضره الفقیه: ۱۳/۴، حدیث ۴۹۶۸؛ وسائل الشیعه: ۲۰۹/۱۵، باب ۹، حدیث ۲۰۲۹۷. [۲]

پشت بر مقصود پوئی تا به کی مقصد از بیراهه جویی تا به کی

ای ره از بیره به تو نزدیک تر مقصدت از ره به تو نزدیک تر

دیو غفلت سوی این راهت کشاند مقصد و مقصود تو درخانه ماند

بازگرد ای بی خبر از راه خویش بازجو انجام خود ز آغاز خویش

(نشاط اصفهانی)

۳ - خرج کردن وقت در راه هدف

مسئله ای که برای اهل بصیرت از آفتاب روشن تر می باشد این است که خاک مرده به قدرت حق تبدیل به موجودی با شعور و مکلف و مسؤول به نام انسان شد، تا ظرف معرفت حق و ایمان به قیامت و عمل صالح و متخلق به اخلاق الهی گردد، تا از این طریق به مقام قرب و لقا و وصال حضرت محبوب برسد.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿١﴾

و جن و انس را جز برای این که مرا پرستند نیافریدیم .

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿٢﴾

پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد ، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.

قیمت وقت و ارزش کسب ایمان و اخلاق و عمل صالح، در صفحات گذشته در تفسیر مسؤولیت و قیامت گذشت.

ص: ۲۵۸

۱- (۱) - ذاریات (۵۱) : ۵۶. [۱]

۲- (۲) - کهف (۱۸) : ۱۱۰. [۲]

۴ - مصون بودن از فقر و وسعت رزق

آنان که بر اثر غفلت و اشتباه در زندگی، و به خصوص کثرت گناه از معیشت بازمانده و دچار تنگدستی و نیاز به مردم می شوند، در حقیقت گرفتار انواع بلاها و سختی ها و رنج ها هستند، و دائم در درون خود مبتلای به حسرت و اندوه و غم و غصه اند.

آنان که هماهنگ با مسائل الهی به حرکت آمدند، و زمینه معیشت را متصل به رحمت حضرت حق کردند و در حدّ خود از وسعت رزق بهره مندند، کمتر دچار مشکل و زحمتند، و به همین سبب با آسودگی خاطر به عبادت و کسب معرفت و کار خیر موفقند.

راستی، باید به پیروی از حضرت سجّاد علیه السلام از حضرت محبوب درخواست کرد که انسان را از نعمت غنا و وسعت رزق آنهم به صورتی که عامل گناه و معصیت نگردد، و بلکه غنا و رزق او کمکی به کار خیر و ثواب و اجر آخرت شود، بهره مند سازد.

۵ - بی نیازی از چشمداشت

اشاره

چشمداشت به آنچه در دست مردم است، از قبیل مال و منال، حشمت و جاه، شهرت و مقام، خانه و مرکب، علاوه بر این که روح را عذاب الیم است، باعث شعله ور شدن صفت حسد، و خطرناک تر از آن زبانه کشیدن آتش طمع است.

این مرض خطرناک روانی، چون عارض کسی شود، او را به انواع گناهان و اشتغالات فکری و درونی دچار سازد، و وی را از هر کار خیر و گاهی از عبادات الهیه باز دارد، و زمینه هلاک و ضلالت او را فراهم آورد.

قناعت به آنچه حضرت حق از طریق کسب حلال نصیب انسان فرموده، گنجی است که خیر دنیا و آخرت انسان را تأمین می نماید.

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَابْقَىٰ» (۱)

دیدگانت را به آنچه برخی از اصناف آنان را بهره مند کردیم مدوز، [آنچه به آنان داده ایم] شکوفه [بی میوه و زیور و زینت] دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم، و رزق پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

تصوّر نکنید که فرومایگان پست، و آنان که در غفلت و بی خبری از حقایق به سر می برند، آنچه از مال و منال و جاه و مقام در اختیار دارند، برای آنان عزّت و آبرو و خیر و سعادت است.

بیخبران از حق، با نعمت فراوانی که در اختیار دارند، میدان وسیع تری، جهت انواع لذایذ حیوانی و حرکات شیطانی برای خود می سازند، و از این راه عذاب بیشتر و سنگین تری را برای خود تهیه می بینند.

به آنچه حضرت حق از راه حلال نصیب فرموده قناعت کنید و بر تنگدستی موقت که جز امتحان الهی برای مردم مؤمن چیزی نیست صبر و استقامت ورزید، و باطن خود را با نور عفت نفس از هر نوع اضطراب و ناامنی حفظ کنید که خداوند مهربان در دنیا و آخرت با اهل تقواست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ اتَّبَعَ بَصْرَهُ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ طَالَ هَمُّهُ وَ لَمْ يُشَفَّ غَيْظُهُ. (۲)

آن که چشم به مال و ثروت و حشمت و حشم دیگران بدوزد اندوهش طولانی، و خشم و غضبش بی شفا می ماند.

ص: ۲۶۰

۱- (۱) - طه (۲۰) : ۱۳۱. [۱]

۲- (۲) - تفسیر الصافی: ۳/۳۲۷، [۲] ذیل آیه ۱۳۱ سوره طه؛ کتاب الزهد، حسین بن سعید کوفی: ۴۶، حدیث ۱۲۵؛ [۳] بحار

الأنوار: ۳۱۷/۶۷، باب ۵۸، حدیث ۲۵. [۴]

مردی نزد حضرت صادق علیه السلام شکایت برد: به دنبال مال مردم می روم و آن را به دست می آورم ولی به درآمد خود قانع نیستم، دائماً با خود در جنگم، چرا که در طلب ثروت بیشتری هستم، به من چیزی بیاموزید که مرا از این ناراحتی نجات دهد.

حضرت فرمود:

اگر آن اندازه درآمد که معیشت تو را کفایت می کند بی نیازت سازد، اندک از مال دنیا تو را غنی کند، و اگر درآمد کافی تو، بی نیازت نمی کند با جمع کردن تمام ثروت دنیا هم راحت نخواهی شد! (۱) راستی، چشمداشت به وضع دیگران و وادار شدن نفس به این که انسان را تا حد آنان و بلکه بیش از آن بالا ببرد عجب مرض خطرناک و بیماری مهلکی است!!

این حالت عذاب آور شیطانی، انسان را به خواری و ذلت، و خم کردن پشت مردم پیش نامرد، و آوارگی و در بدری، و پایمال کردن حقوق دیگران مبتلا می کند.

غناى نفس در روایات

حضرت جواد علیه السلام می فرماید:

الْغِنَى قَلَّةٌ تَمْنِيكَ وَ الرِّضَا بِمَا يَكْفِيكَ، وَ الْفَقْرُ شِرَّةُ النَّفْسِ وَ شِدَّةُ الْقَنُوطِ. (۲)

بی نیازی، قلت و کمی خواهش های درون و راضی بودن به عنایت الهی است. و فقر نفس، شدت ناامیدی از قدرت خویش و یأس از واقعیت ها است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۶۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۸/۷۰، باب ۱۲۹، حدیث ۲۲؛ الکافی: ۱۳۹/۲، حدیث ۱۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۸/۷۵، باب ۲۸، حدیث ۳؛ [۲] نهج السعادة: ۴۳۷/۷. [۳]

مَنْ اسْتَغْنَى عَنِ النَّاسِ اغْنَاهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ. (۱)

هر کس بانگ بی نیازی از مردم را بزند، خداوند پاک، او را مستغنی می کند.

به حضرت داود خطاب شد:

وَصَعْتُ الْغِنَى فِي الْقَنَاعَةِ وَهُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي كَثْرَةِ الْمَالِ فَلَا يَجِدُونَهُ. (۲)

بی نیازی را در قناعت قرار دادم، مردم در زیادی مال می جویند، ولی نمی یابند.

سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: أَحِبُّ أَنْ أَكُونَ اغْنَى النَّاسِ. قَالَ: كُنْ قَنَعًا تَكُنْ اغْنَى النَّاسِ. (۳)

مردی به رسول خدا عرضه داشت، دوست دارم بی نیازترین مردم باشم فرمود: قناعت پیشه کن تا بی نیازترین مردم باشی.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ رُزِقَ ثَلَاثًا نَالَ ثَلَاثًا وَهُوَ الْغِنَى الْأَكْبَرُ: الْقَنَاعَةُ بِمَا أُعْطِيَ، وَالْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَتَرْكُ الْفُضُولِ. (۴)

به آن که سه چیز روزی شود، به سه چیز رسیده و آن بی نیازی بزرگ تر است. قناعت به آنچه به او داده شده، دل بریدن از آنچه در دست مردم است، و ترک آنچه اضافه است.

ص: ۲۶۲

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۹۷، حدیث ۳۸۷۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۵۳/۷۵، باب ۳۳، حدیث ۲۱؛ [۲] عده الدّاعی: ۱۷۹. [۳]

۳- (۳) - کنز العمال: ۱۲۸/۱۶، حدیث ۴۴۱۵۴؛ میزان الحکمه: ۲۳۰۵/۳.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۲۹/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۷؛ [۴] تحف العقول: ۳۱۸.

عزت مایه الهی و سرمایه ای است ملکوتی که به صورت حالتی نورانی بر اثر ایمان واقعی به خداوند و یقین به قیامت، و اتصال به نبوت و امامت، و تخلّق به اخلاق الهی، و اجرای فرامین حق، و دوری از حرام در درون انسان تجلی می کند، و نمی گذارد هیچ خطری و هیچ عاملی انسان را مغلوب و محکوم خود کند، و به ذلت و حقارت و پستی دچار نماید. کسب چنین شخصیت با عظمت باطنی جز از طریق پیمودن راه دین و محور قرار دادن حق در زندگی میسر نیست.

عناصر مادی عامل عزت نیست، جاه و مقام مایه شخصیت نمی باشد، شهرت و آبروی ظاهری سربلندی درونی نمی سازد.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ (۱)

کسی که عزت می خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد؛ زیرا] همه عزت ویژه خداست. حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد.

لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است.

آن که از این مایه درونی و حالت ملکوتی و سرمایه عرشی بی بهره است، در مقابل اندکی از مال دنیا، یا جاه و مقام، یا هجوم شهوات و غرایز، و لذت های مادی به سرعت محکوم و مغلوب می شود، و به مرض خطرناک ذلت و حقارت و پستی دچار می گردد.

ص: ۲۶۳

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۱۰. [۱]

۲- (۲) - منافقون (۶۳) : ۸ [۲]

چنین افرادی از آزادی به معنای واقعی و حرّیت و کرامت و شرافت نفس و بزرگی و وقار و ادب و تربیت محرومند. این گونه مردم بودند که بر اثر پوکی درون به بند بردگی طاغوت‌ها درآمدند، و مشکلات زیادی را برای مردم و به خصوص آزادگان تاریخ و خاصه انبیا و اولیا فراهم آوردند، و مبدء جنایات بی شمار، و خیانت‌های بی عدد در تاریخ انسان شدند.

عزّت نفس محصول آزادی از شهوات غلط، و خلیقات شیطانی، و وقار و آقائی در برابر حوادث، و تذلل و خضوع در برابر حضرت رب العزّه است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِعْلَمَنَّ أَنَّهُ لَا عِزَّ لِمَنْ لَا يَتَذَلُّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَلَا رِفْعَةَ لِمَنْ لَا يَتَوَاضَعُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (۱)

آن که در برابر حضرت حق بندگی نکنند عزّت ندارد، و هر کس نسبت به وجود مقدّس خداوند و فرامین سعادت بخش حضرت او تواضع ننماید بلندی و سرفرازی برای او نیست.

فراهم آوردن موجبات ذلّت و خواری، و باز کردن میدان اهانت به انسان مؤمن حرام است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

لَيْسَ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُدِلَّ نَفْسَهُ. (۲)

سزاوار نیست، مؤمن زمینه خواری برای خود فراهم کند.

میدان دادن به شهوات غلط، زمینه ایجاد کردن برای حکومت هوای نفس، تکرار گناه، رها کردن خویش در دست افراد ناباب، دوری از تقوا، ضعف ایمان،

ص: ۲۶۴

۱- (۱) - الکافی: ۲۴۳/۸، حدیث ۳۳۷؛ [۱] تحف العقول: ۳۶۶.

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۲۱۰/۱۲، باب ۱۱، حدیث ۱۳۹۰۸. [۲]

استقامت نیاوردن در برابر حوادث، مهجوری از نور نبوت و ولایت، همه و همه باعث ذلت و خواری و پستی و سستی نفس است.

امام علی علیه السلام به فرزندش حضرت مجتبی علیه السلام می فرماید:

وَ أَكْرِمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ أَنْ سَأَفْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَتَّيَدُّ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضًا، وَ لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. (۱)

از هر نوع پستی و زبونی بپرهیز، هر چند آن ذلت و پستی وسیله رسیدن به آرزوها باشد؛ زیرا در برابر پرداخت شرف نفس عوضی که با آن برابر باشد به دست نخواهی آورد، و بنده دیگران مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.

تواضع مشروع و به عبارت دیگر احترام به مردم، به خصوص به افراد مؤمن، هیچ گونه منافاتی با عزت نفس و کرامت انسانی ندارد.

احترام به مردم از آن جا که دستور دین است، یک نوع عبادت محسوب می شود، و باعث رفعت و سربلندی و محبوبیت انسان در میان مردم است.

از طرفی باید این معنا را در نظر داشت که صفت ناپسند تکبر باعث متلاشی شدن شخصیت انسان، و میراث عذاب الهی در عالم آخرت است.

کبر در برابر دستوره‌های الهی، و بزرگی نشان دادن بی جهت در بین مردم حالتی ناپسند و از اخلاق شیطان، و صفت بسیار بدی است که انسان را مبعوض و منفور حضرت حق می کند.

نی همی از خود به راه یار می باید گذشت کز دو عالم در رهش یک بار می باید گذشت

گر حقیقت عاشقی بر هر دو عالم پای زن یار اگر می جوئی از اغیار می باید گذشت

ص: ۲۶۵

عشق را راهیست ناهموار و این باشدعجب کز سر از این راه ناهموار می باید گذشت
خاک شد بس استخوان ها زیر دیوار هوس با شتاب از پای این دیوار می باید گذشت
اندک و بسیار این عالم همه رنج است و غم اندک اندک ز اندک و بسیار می باید گذشت
چیست دانی توشه عقبی صغیرا از صراط با ولای حیدر کزار می باید گذشت
(صغیر)

کبر در آیات قرآن

خداوند بزرگ در قرآن مجید فرعون و کارگزاران حکومتش را به خاطر تکبر در برابر حق به سختی سرزنش کرده و مورد عتاب قرار می دهد:

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمَ الْبَالِغُونَ» (۱)

او و سپاهیانش به ناحق در زمین سرکشی و تکبر کردند ، و پنداشتند که آنان را به سوی ما باز نمی گردانند .

وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمُ إِلَيْهِ جَمِيعًا» (۲)

و کسانی که از بندگی او امتناع کنند و تکبر ورزند ، به زودی همه آنان را [برای حسابرسی] به سوی خود گردآوری خواهد کرد .

ص: ۲۶۶

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۳۹. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۱۷۲. [۲]

وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱)

و اما کسانی که [از ایمان و عمل شایسته] امتناع کردند و تکبر ورزیدند ، به عذاب دردناکی عذاب می کند . نخواهند یافت .

فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۲)

پس آنان تکبر ورزیدند و آنان گروهی گنهگار بودند .

کبر در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

اجْتَبُوا الْكِبْرَ فَإِنَّ الْعَبْدَ لَا يَزَالُ يَتَكَبَّرُ حَتَّى يَقُولَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: اَكْتَبُوا عَبْدِي هَذَا فِي الْجَبَّارِينَ. (۳)

از تکبر چه در برابر حق، چه در برابر خلق پرهیزید که تکبر کار را به جایی می رساند که حضرت حق به ملائکه امر می فرماید نام این متکبر را در گروه زورگویان ثبت کنید.

امام علی علیه السلام می فرماید:

إِخْذِرِ الْكِبْرَ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَ مَعْصِيَةُ الرَّحْمَنِ. (۴)

از کبر حذر کنید که سرآغاز طغیان و گناه و معصیت در برابر حضرت رحمن است.

و نیز می فرماید:

ص: ۲۶۷

۱- (۱) - نساء (۴): ۱۷۳. [۱]

۲- (۲) - یونس (۱۰): ۷۵. [۲]

۳- (۳) - الکامل، عبدالله بن عدی: ۱۶۵/۵.

۴- (۴) - میزان الحکمه: ۲۶۵۱/۳؛ سر الاسرار فی شرح حدیث المعراج: ۳۰۰، حدیث ۱۰.

شَرُّ آفَاتِ الْعَقْلِ الْكِبْرُ. (۱)

بدترین آفات برای عقل، کبر است.

و باز می فرماید:

إِيَّاكَ وَالْكَبْرَ فَإِنَّهُ اعْظَمُ الذُّنُوبِ وَالْأَمُّ الْعُيُوبِ، وَهُوَ حَلِيَّةُ ابْلِيسَ. (۲)

از کبر دوری کنید که از بزرگترین گناهان و پست ترین عیوب و لباس ابلیس است.

عبدالله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ. (۳)

وارد بهشت نمی شود، کسی که در دلش به وزن یک ذره کبر باشد.

عیسی گذاشت دنیا قارون اسیر او شد آن بر فلک برآمد این در زمین فرو شد

آب حیات وصلت تا روزی که گردد نقد حیات ما را باری به جستجو شد

با صولجان عشقت ما را چه چاره باشد جائی که چرخ گردون سرگشته همچو گوشه

ساقی ز درد دوشین جز درد سر چه گوهی می ده که عمر اهلی ضایع به گفتگو شد

(اهلی شیرازی)

ص: ۲۶۸

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۹/۱۲، باب ۵۸، [۱] غرر الحکم: ۶۵، حدیث ۸۴۹. [۲]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۲۹/۱۲، باب ۵۸، ذیل حدیث ۱۳۴۲۲؛ [۳] غرر الحکم: ۳۰۹، حدیث ۷۱۲۴. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۹۴/۷۰، باب ۱۳۰؛ [۵] مجموعه ورام: ۲۰۳/۱. [۶]

حضرت سجّاد علیه السلام به پیشگاه مقدس حضرت حق عرضه می دارد:

مرا در برابر وجود مقدّست به بندگی وادار، و عبادتم را از آلوده شدن به عجب حفظ فرما.

بندگی حق مایه عزّت و سرافرازی، و باعث رشد و کمال، و شکوفائی تمام استعدادها، و شرف و کرامت دنیا و آخرت است.

بندگی حق، عامل رساننده انسان به تقوا و پاکی، سلامت و امتیّت، اصالت و معرفت است.

بندگی حق، مورث به چنگ آوردن لقا و وصال محبوب، و زمینه ساز حیات طیبه، و عافیت امروز و فرداست. بندگی حق، ایجاد کننده امتیّت از عذاب جهنم و کلید هشت در بهشت و وسیله آمرزش گناهان و معاصی است.

بندگی حق، در حقیقت هماهنگی نمودن با تمام موجودات خلقت و عناصر هستی است؛ زیرا قرآن مجید تمام موجودات را در مدار سجده و تذللّ و عبادت نسبت به حق می داند:

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۱)

هیچ کس در آسمان ها و زمین نیست مگر این که [ذاتاً] بنده [و مملوک] به سوی [خدای] رحمان می آید .

بندگی حق وسیله آزادی از شهوات غلط، و نجات یافتن از بند ابلیس و حيله گری های شیطان است.

عبادت یعنی اطاعت و فرمانبری از اوامر حضرت سبحان، و خضوع و خشوع در برابر آفریننده آسمان ها و زمین.

ص: ۲۶۹

عبادت یعنی مملو بودن قلب از ایمان، آراسته بودن نفس به اخلاق حسنه و پیراسته بودن وجود از گناه، و اتصال به عمل صالح.

عبادت یعنی رعایت حقوق حق و حقوق خلق، و انجام خیر و دوری از شر.

عبادت یعنی تحصیل علم و دانش، رسیدگی به یتیم، دستگیری از مسکین، جبران فقر فقیر، و ادای حقوق مالی جهت ترویج دین.

عالی ترین حقیقتی که حضرت حق در قرآن مجید انبیای خود را به آن معرفی فرموده، عبادت است.

بهترین صفتی که حضرت محبوب در قرآن کریم اولیایش را به آن ستوده، عبادت است.

برترین وصفی که خداوند برای ملائکه در کتاب عظیمش آورده، عبادت است.

عابد محبوب خدا، و متکبر از عبادت مورد نفرت حق و انبیاء و امامان است.

عبادت باعث آبادی دنیا و به دست آوردن خیر مطلق در عالم آخرت است.

عبادت غیر خدا کفر، شرک، زندقه و فساد و مورث تسلط جباران و زورگویان نسبت به مظلومان و مستضعفان است.

عبادت غیر خدا از بیان قرآن

عبادت غیر خدا نهایت ذلت و خواری و بیچارگی انسان است.

قُلْ اِنِّی نُهَیْتُ اَنْ اَعْبُدَ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ قُلْ لَا اَتَّبِعْ اَهْوَاءَ کُمْ قَدْ ضَلَلْتُ اِذَا وَا اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ» (۱)

بگو: من از پرستیدن کسانی که شما به جای خدا می پرستید نهی شده ام. بگو:

من از هواهای نفسانی شما پیروی نمی کنم که در آن صورت گمراه شده ام

ص: ۲۷۰

و از راه یافتگان نخواهم بود .

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْ كُنْتُمْ فِي شَكِّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَآمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۱)

بگو: ای مردم! اگر شما در [حَقَّانیت] دین من تردید دارید [من در حَقَّانیت دینم و بطلان آیین شما هیچ تردیدی ندارم] من آنهایی را که شما به جای خدا می پرستید ، نمی پرستم ، بلکه خدایی را می پرستم که جان همه شما را می ستاند ، و من مأمورم که از مؤمنان باشم .

يَا آدِبِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا» (۲)

پدرم! شیطان را مپرست؛ زیرا شیطان همواره نسبت به خدا نافرمان است .

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۳)

ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده است ، بپرستید تا [با پرستیدن او] پروا پیشه شوید .

آیات قرآن در زمینه عبادت بسیار است، قسمتی از آیات امر به عبادت رب، و قسمتی نهی از عبادت غیر رب، و دسته ای بیان کننده سود دنیایی و آخرتی عبادت، و دسته دیگر روشن کننده ضررها و خسارت های غیر قابل جبران بندگی غیر خدا است.

الهی، به راستی و درستی، و بر اساس حق و حقیقت، و بر مبنای شوق و ذوق، و

ص: ۲۷۱

۱- (۱) - یونس (۱۰): ۱۰۴. [۱]

۲- (۲) - مریم (۱۹): ۴۴. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲): ۲۱. [۳]

بر پایه عشق و محبت، ما را در عبادت و بندگی خود تا لحظه خروج از دنیا مشغول کن، و از عبادت و بندگی، و اطاعت و پرستش بت های درونی و برونی بازدار.

جانا نظری که دل فکارست بخشای که خسته نیک زاراست
بشتاب که جان بلب رسیدست دریاب کنون که وقت کار است
رحم آر که بی تو زندگانی از مرگ بتر هزار بار است
دیریت که بر در قبولست بیچاره دلم که نیک خوار است
نومید چگونه باز گردد از درگهت آن کامیدوار است
ناخورده دلم شراب وصلت از دُردی هجر در خمار است
مگذار بکام دشمن ای دوست بیچاره مرا که دوستدار است
رسواش مکن بکام دشمن کوخود ز رخ تو شرمسار است
خرم دل آن کسی که او را اندوه و غم تو غمگسار است
یادیش از این و آن نیاید آن را که چو تو نگار یار است
کار آن دارد که بر در تو هر لحظه و هر دمیش بار است
نی آن که همیشه چون عراقی بر خاک درت چو خاک خوار است
(فخرالدین عراقی)

عبادت در روایات

امام صادق علیه السلام از حضرت حق روایت می کند:

يَا عِبَادِيَ الصَّادِقِينَ تَعْمُوا بِعِبَادَتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّكُمْ تَتَّعَمُونَ بِهَا فِي الْآخِرَةِ. (۱)

ای بندگان صدیق من، در دنیا به عبادت و بندگی من متنعّم شوید که در آخرت از

١- (١) - بحار الأنوار: ١٥٥/٨، باب ٣٣، حديث ٩٣؛ [١] الكافي: ٨٣/٢، حديث ٢. [٢]

نعمت های جاویدم به مزد عبادتتان بهره مند شوید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ، فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ، وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ، وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لِأَيِّبَالِي عَلِي مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلِي عَشْرًا
عَلِي يُشِيرُ. (۱)

برترین مردم کسی است که عاشق بندگی حق باشد، پس آن را در آغوش کشد، و با قلبش نسبت به آن مهر بورزد، و جسم و جسدش را مرکب آن نماید، و خود را برای آن از همه چیز خالی نماید، عبادت کننده واقعی نباید نسبت به دنیا باکی داشته باشد که با سختی با آن روبروست یا به آسانی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

تَفَرَّغُوا لِطَاعَةِ اللَّهِ وَعِبَادَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ بِكُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا يَشْغَلُكُمْ عَنِ الْعِبَادَةِ. (۲)

خود را برای طاعت و عبادت الهی، از هر چیزی فارغ نمایید، قبل از این که بلای بازدارنده از عبادت بر شما فرود آید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

پروردگارتان می فرماید: ای فرزند آدم! خود را برای بندگی من از همه چیز فارغ کن که از پی عبادت دلت را بی نیاز کنم و دستت را از رزق خود پر نمایم.

ای فرزند آدم! از من دوری مکن که قلبت را پر از فقر کنم، و آن چنان به

ص: ۲۷۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۳/۶۷، باب ۵۵، حدیث ۱۰؛ [۱] الکافی: ۸۳/۲، حدیث ۳. [۲]

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۱۲۰/۲. [۳]

گرفتاری دچارت سازم که از عبادتم دوربمانی. (۱)

برترین عبادت در کلام امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام در فرازهایی ملکوتی می فرماید:

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعِيفَاءُ. (۲)

برترین عبادت خود نگاه داشتن از گناه است.

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الزَّهَادَةُ. (۳)

برترین عبادت بی رغبتی به هر چیزی است که خدا نمی پسندد.

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِكْرُ. (۴)

برترین عبادت اندیشه در هستی است.

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ غَلْبَةُ الْعَادَةِ. (۵)

برترین عبادت غالب شدن بر عادت است.

مَا تَقَرَّبَ مُتَقَرَّبٌ بِمِثْلِ عِبَادَةِ اللَّهِ. (۶)

نزدیک شونده ای به خدا، به مانند عبادت به حضرت حق نزدیک نشده است.

عجب در عبادت در روایات

امام سجاد علیه السلام پس از درخواست بندگی و عبادت از حضرت حق، عرضه

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - الکافی: ۸۳/۲، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۸۳/۱، باب ۱۹، حدیث ۱۹۱.

۲- (۲) - الکافی: ۸۰/۲، حدیث ۳؛ مستدرک الوسائل: ۱۷۱/۵، باب ۳، حدیث ۵۵۹۲. [۱]

۳- (۳) - عیون الحکم و المواعظ: ۱۱۳؛ میزان الحکمه: ۱۸۰۲/۳.

۴- (۴) - غرر الحکم: ۵۶، حدیث ۵۳۲. [۲]

٥- (٥) - غرر الحکم: ١٩٩، حدیث ٣٩٤٧. [٣]

٦- (٦) - غرر الحکم: ١٩٩، حدیث ٣٩٤٢. [٤]

می دارد: عنایتی کن که عبادت من با آلودگی عجب و خودپسندی فاسد نشود.

محدث قمی در کتاب سفینه البحار در ماده عجب می فرماید:

الْعُجْبُ فِي الْعِبَادَةِ اشْتِغَاؤُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ وَ اسْتِكْبَارُهُ، وَ اَنْ يَرَى الْمُعْجَبُ نَفْسَهُ خَارِجًا عَنِ حُدِّ التَّقْصِيرِ، وَ هَذَا هُوَ الْعُجْبُ الْمُفْسِدُ لِلْعِبَادَةِ. (۱)

عجب در عبادت به این است که شخص عابد، بندگی و طاعت خود را بسیار بزرگ بشمارد، و گمان کند عبادتش تام و تمام و کامل است، و کمبودی در بندگی او وجود ندارد، این همان حالتی است که عبادت را فاسد می کند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ: شُحٌّ مُطَاعٌ، وَ هَوَىٌّ مُتَّبَعٌ، وَ اعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ. (۲)

مایه های هلاکت سه چیز است، بخلی که از آن اطاعت شود، هوای نفسی که پیروی گردد. این که شخص به اعمال خود با دیده غرور و اعجاب بنگرد.

علی بن سهیل می گوید از حضرت رضا علیه السلام درباره عجبی که باعث فاسد شدن عمل است پرسیدم، حضرت فرمود:

عجب را درجاتی است، یکی آن که عمل زشت آدمی در نظرش نیکو جلوه کند، و آن را خوب پندارد و نسبت به آن مغرور گردد، و دیگر این که اهل ایمان به عبادت خود دچار خودپسندی و عجب گردند که با عبادتشان بر خدای منت آورند، در حالی که خداوند بر بنده اش منت دارد؟ (۳) امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۷۵

۱- (۱) - سفینه البحار: ۱۵۲/۶، [۱] با کمی اختلاف.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۱/۶۹، باب ۱۱۷، حدیث ۳۷؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۰۲/۱، باب ۲۳، حدیث ۲۴۵. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۳۱۳/۲، حدیث ۳؛ [۴] وسائل الشیعه: ۱۰۰/۱، باب ۲۳، حدیث ۲۳۸.

الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ يُعْجَبُ بِعَمَلِهِ وَهُوَ لَا يَدْرِي بِمَا يُخْتَمُ لَهُ، فَمَنْ اعْجَبَ بِنَفْسِهِ وَفَعَلَهُ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنْهَجِ الرُّشْدِ وَادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ. (۱)

عجب است تمام عجب، از کسانی که به عمل خود اعجاب می ورزند و دچار غرور می شوند، با این که خبر ندارند پایان کارشان چگونه است؟ کسی که به خود و عملش مغرور شود از صراط مستقیم هدایت خارج شده و چیزی را ادعا کرده که ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

لَيْسَ عَبْدٌ يُعْجَبُ بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا هَلَكَ. (۲)

بنده ای نیست که به حسناتش دچار عجب شود، مگر این که به هلاکت برسد.

۸ - انجام خیر بدون منت

اشاره

امام سجّاد علیه السلام به حضرت حق عرضه می دارد:

«الهی خیر و نیکی را برای تمام مردم به دست من جاری ساز، و مرا از منت گذاردن به مردم در مسئله خیر که باعث باطل شدن عمل است در پناهت امان ده».

خیر به آن عملی گفته می شود که هماهنگ با دستور خدا و به قصد قربت انجام گیرد. خیر حقیقتی است که برای انسان موجب ثواب آخرتی، و نسبت به دیگران کلید حل مشکلات است.

انجام کار خیر به خاطر خدا برای نجات دادن مردم از سختی ها، دلیل بر نوع دوستی انسان، و وسعت روح و نظر آدمی، و علامت پاکی باطن و کرامت و شرافت نفس است.

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۰/۶۹، باب ۱۱۷، حدیث ۳۴؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۳۹/۱، باب ۲۱، حدیث ۲۰۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۱/۶۹، باب ۱۱۷، ذیل حدیث ۳۷. [۳]

انجام عمل خیر در حقیقت، بندگی خدا و اطاعت از او، و اقتدای به انبیای الهی و امامان معصوم، و پیروی از روش اولیای الهی است.

هدایت مردم به حق، امر به معروف، نهی از منکر، پرداخت خمس و زکات، نوشتن کتاب مفید، ساختن مسجد، آب انبار، حمام، مدرسه، دانشگاه، رسیدگی به یتیم، فقیر، مسکین، مستضعف، خانه سازی برای بی خانه، ساختن راه، متکفل شدن مخارج خانواده های ناتوان، شوهر دادن دختران مانده، زن دادن پسران، تشییع جنازه، عیادت مریض، امانت داری، وفای به عهد، و... همه و همه کار خیر است که وقتی انجام می گیرد و به نیت خالص پیچیده می گردد، نزد حضرت حق محفوظ می ماند، و در قیامت به صورت رضوان الهی و بهشت عنبر سرشت به انسان باز می گردد.

اعمال خیر در آیات و روایات

آیات قرآن و روایات و اخبار اشاره بر خیر و نیکی می کنند:

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا (۱)

روزی که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده و آنچه را از کار زشت مرتکب شده حاضر شده می یابد .

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

أَطْلَبُوا الْخَيْرَ دَهْرَكُمْ، وَ اهْرَبُوا مِنَ النَّارِ جَهْدَكُمْ فَإِنَّ الْجَنَّةَ لَا يَنَامُ طَائِبُهَا، وَإِنَّ النَّارَ لَا يَنَامُ هَارِبُهَا. (۲)

تمام روزگار خود را به دنبال خیر باشید، با کوشش خود در راه خدا از جهنم

ص: ۲۷۷

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - کنز العمال: ۹۳۱/۱۵، حدیث ۴۳۵۹۷؛ المعجم الكبير: ۲۰۰/۱۹.

بگریزید، به حقیقت که طالب بهشت خواب ندارد، و گریزنده از آتش نیز به خواب نمی رود.

امام علی علیه السلام می فرماید:

فَعَلُ الْخَيْرِ ذَخِيرَةٌ بَاقِيَةٌ، وَتَمَرَةٌ زَاكِيَةٌ. (۱)

انجام خیر، گنج ماندنی، و میوه رشد کننده است.

و نیز آن حضرت می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِأَعْمَالِ الْخَيْرِ فَتَبَادَرُوهَا، وَلَا يَكُنْ غَيْرُكُمْ أَحَقَّ بِهَا مِنْكُمْ. (۲)

بر شما باد به اعمال خیر، پس برای انجام آن بشتابید که دیگران نسبت به انجام آن سزاوارتر از شما نیستند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

بَادِرُوا بِعَمَلِ الْخَيْرِ قَبْلَ أَنْ تَشْتَغَلُوا عَنْهُ بِغَيْرِهِ. (۳)

به انجام خیر بشتابید، قبل از این که وقت شما به کار دیگری مشغول شود.

امام صادق علیه السلام از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند:

إِذَا هَمَمْتَ بِخَيْرٍ فَبادِرْ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَحْدُثُ. (۴)

چون به کار خیری همت گماردی، در انجام آن بشتاب؛ زیرا نمی دانی که در آینده چه رخ خواهد داد.

خیری که به دست انسان انجام می گیرد، اگر بخواهد از بهره الهی و آخرتی آن

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - عیون الحکم و المواعظ: ۳۵۷؛ میزان الحکمه: ۸۳۸/۱.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۰۵، حدیث ۱۸۷۹. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۱۵/۶۸، باب ۶۶، ذیل حدیث ۱۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۶۱/۷، باب ۱۲، حدیث ۹۲۸۳. [۳]

۴- (۴) - الکافی: ۱۴۲/۲، حدیث ۳؛ [۴] وسائل الشیعه: ۱۱۱/۱، باب ۲۷، حدیث ۲۷۴. [۵]

بهره مند شود باید بدون منت گذاری انجام گیرد، خیر با منت به حکم قرآن مجید باطل است و هیچ گونه سود آخرتی بر آن مترتب نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» (۱)

ای اهل ایمان! صدقه هایتان را با منت و آزار باطل نکنید.

واجب است در خیری که نسبت به مردم انجام می گیرد کرامت و آقائی و حیثیت مسلمان رعایت شود، قرآن می فرماید:

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا إِذَى» (۲)

گفتاری پسندیده [در برابر تهیدستان] و عفو [ی کریمانه نسبت به خشم و بد زبانی مستمندان] بهتر از بخششی است که دنبالش آزاری باشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْمَنْ يُهْدِمُ الصَّنِيعَةَ. (۳)

منت گذاری کار خیر انسان را نابود می کند و بهره آخرتی آن را فنا می سازد.

از قرآن مجید استفاده می شود که منت و اذیت، در باطل کردن عمل خیر، مستقیم و غیر مستقیمش فرق نمی کند، چه این که انسان به شخصی که کمک کرده رو در رو منت گذارد، چه این که عمل خیرش را بر دیگران بازگو کند که غیر مستقیم افراد محترم در معرض منت و اذیت قرار گیرند، این هر دو نابود کننده عمل، و باطل کننده کار خیر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۲۷۹

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۶۴. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۶۳. [۲]

۳- (۳) - الکافی: ۲۲/۴، حدیث ۲؛ [۳] من لایحضره الفقیه: ۷۱/۲، حدیث ۱۷۶۰.

مَنْ اسْدَى اِلَى مُؤْمِنٍ مَعْرُوفًا ثُمَّ آذَاهُ بِالْكَلَامِ اَوْ مَنَّ عَلَيْهِ فَقَدْ اَبْطَلَ صَدَقَتَهُ. (۱)

کسی که به مؤمنی چیزی عطا کند، سپس وی را با زبانش بیازارد، یا بر وی منت بگذارد، بدون شک کار خیرش را باطل و نابود ساخته است.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ اِضْطَنَعَ اِلَى اَخِيهِ مَعْرُوفًا فَاَمْتَنَّ بِهِ اِحْبَطَ اللّٰهُ عَمَلَهُ، وَتَبَّتْ وِزْرُهُ، وَ لَمْ يَشْكُرْ لَهُ سَعْيَهُ. (۲)

آن که به برادر دینی خود خدمتی کند، آنگاه بر وی منت گذارد حضرت حق عملش را محو و نابود نماید، و بار سنگین آن عمل بر دوشش بجا ماند، و از عمل خیرش بهره ای نبرد.

دنیا زکف گذار چو دعوی دین کنی آن قدر از آن بخواه که تا صرف این کنی

گر دیو نفس را چو سلیمان کنی اسیر ملک مراد را همه زیر نگین کنی

ای مرغ قدس دام تعلق زپا گسل تا خود هم آشیانه روح الامین کنی

بس دانه ها که هست بظاهر به هم شبیه هان تا خرف تمیز ز درّثمین کنی

مهرجهان مگیر به دل کین محیل دون نگذاردت که یاد جهان آفرین کنی

زاهد بهوش باش که دارد بسی قصور آن طاعتی که در طلب حور عین کنی

سر منزل وصال گرت باشد آرزو باید که خویش پیرو اهل یقین کنی

دنیا و آخرت به مکافات برخوردار تا چه دانه نهان در زمین کنی

عمرت صغیر صرف هوا گشته و هنوز داری به دل هوس که چنین و چنان کنی

(صغیر)

ص: ۲۸۰

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۴۵۴/۹، باب ۳۷، حدیث ۱۲۴۸۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۳۳/۷، باب ۳۴، حدیث ۸۱۲۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۱/۹۳، باب ۱۵، حدیث ۴؛ [۳] الأمالی، شیخ صدوق: ۴۳۱. [۴]

آنچه در دعای مکارم الاخلاق آمده عبارت از معالی اخلاق است، واقعیت هایی که انبیای الهی برای تحقق آن در باطن انسان جهت تأمین خیر دنیا و آخرتش مبعوث به رسالت شدند، و حقایقی که مورد عشق و علاقه حضرت حق است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. (۱)

من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تکمیل کنم.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا. (۲)

خداوند عاشق فضیلت های اخلاق، و بیزار و متنفر از خلقیات پست و فرومایه است.

مکارم و معالی اخلاق در روایات

امام علی علیه السلام می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا رِفْعَةٌ، وَإِيَّاكُمْ وَالْأَخْلَاقَ الدَّنِيَّةَ فَإِنَّهَا تَضَعُ الشَّرِيفَ وَتَهْدِمُ الْمَجْدَ. (۳)

بر شما باد به مکارم اخلاق که رفعت و سربلندی است، و حذر کنید از خلقیات پست که شریف را سرشکسته و مجد و بزرگواری را منهدم می نماید.

و نیز آن حضرت می فرماید:

ص: ۲۸۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۲/۶۸، باب ۹۲، ذیل حدیث ۱۷؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۸۷/۱۱، باب ۶، حدیث ۱۲۷۰۱. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۷۳/۱۷، باب ۲۵، ذیل حدیث ۲۲۰۲۰؛ [۳] عوالی اللالی: ۶۷/۱، حدیث ۱۱۷. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۳/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۸۹؛ [۵] تحف العقول: ۲۱۵.

إِذَا رَغِبْتَ فِي الْمَكَارِمِ فَاجْتَنِبِ الْمَحَارِمَ. (۱)

چون رغبت در مکارم نمودی از محرمات الهی بپرهیز.

حضرت صادق علیه السلام در روایتی مکارم اخلاق را اینچنین بیان می فرماید: یقین، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت، مروّت. (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا، وَأَنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ يَعْفُوَ الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِيَ مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ، وَأَنْ يَعُودَ مَنْ لَا يَعُودُهُ. (۳)

بر شما باد به مکارم اخلاق که من مبعوث به آن شده ام، از جمله مکارم اخلاق این است که از کسی که به تو بدی کرده درگذری، و به کسی که تو را منع کرده ببخشی، و با آن که با تو قطع کرده رابطه برقرار کنی، و به دیدن کسی که به دیدنت نیامده بروی.

مکارم اخلاق در کلام امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام می فرماید:

خَيْرُ الْمَكَارِمِ الْإِيثَارُ. (۴)

بهترین مکارم، دیگران را بر خود مقدم داشتن است.

مِنْ أَحْسَنِ الْمَكَارِمِ تَجَنُّبُ الْمَحَارِمِ. (۵)

ص: ۲۸۲

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۱۷، حدیث ۷۳۱۷. [۱]

۲- (۲) - من لایحضره الفقیه: ۵۵۴/۳، حدیث ۴۹۰۱؛ وسائل الشیعه: ۱۸۰/۱۵، باب ۴، حدیث ۲۰۲۲۷.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۷۵/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۲۴؛ [۲] الأملی، شیخ طوسی: ۴۷۷. [۳]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۳۷۶، حدیث ۸۴۷۰. [۴]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۳۱۸، حدیث ۷۳۳۵. [۵]

از بهترین مکارم اجتناب از حرام است.

مِنْ أَحْسَنِ الْمَكَارِمِ بَثُّ الْمَعْرُوفِ. (۱)

از نیکوترین مکارم پخش خوبی هاست.

أَحْسَنُ الْمَكَارِمِ الْجُودُ. (۲)

بهترین مکارم بخشش است.

أَحْسَنُ الْمَكَارِمِ عَفْوُ الْمُقْتَدِرِ، وَ جُودُ الْمُفْتَقِرِ. (۳)

نیکوترین مکارم گذشت قدرت دار و بخشش تنگدست است.

الْعَفْوُ تَأْجُ الْمَكَارِمِ. (۴)

گذشت از مردم تاج مکارم است.

حُسْنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ. (۵)

اخلاق خوب روزی را زیاد می کند.

۱۰ - دوری از فخر و ناز بر مردم

اشاره

یکی از زشتی ها خودپسندی و خود بزرگ بینی است که انسان را مجبور می کند به دیگران فخر فروشی کند، و در برابر مردم تکبر ورزد.

سرچشمه این خوی ناپسند، غفلت از خدا و قیامت، و بی توجهی به این معناست که انسان عبدی ضعیف و ذلیل و مسکین و حقیر و مستکین است که

ص: ۲۸۳

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۱۸، حدیث ۷۳۳۴. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۷۵، حدیث ۸۴۵۴. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۴۶، حدیث ۵۰۳۹. [۳]

٤-٤ (٤) - غرر الحکم: ٢٤٥، حدیث ٥٠٠١. [٤]

٥-٥ (٥) - مستدرک الوسائل: ٤٤٥/٨، باب ٨٧ ذیل حدیث ٩٩٤٧؛ [٥] مشکاه الانوار: ٢٢١، الفصل الأول. [٦]

حضرت علی علیه السلام فرمود:

وَ اَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمِسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ. (۱)

و حال آن که من بنده ناتوان، خوار و کوچک، زمین گیر و درمانده توام.

اسلام عزیز به احدی اجازه ناز و فخر فروشی را به مردم نمی دهد. عالم، ثروتمند، مقام دار، شریف، مشهور، همه و همه مأمور به تواضع و فروتنی نسبت به تمام مردمند.

قرآن مجید اعلام می کند که حضرت حق متکبر فخر فروش و نازکننده به مردم را دوست ندارد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲)

همانا خدا هیچ خودپسند فخر فروش را دوست ندارد .

انسان هر حسن و خوبی در ظاهر و باطن دارد از خدا است، انسان مستقلاً از خود چیزی ندارد، و در وجود جز فقر محض چیزی نیست، آنچه را خدا داده وقتی بخواهد از انسان بگیرد، در یک چشم به هم زدن می گیرد، پس جائی برای کبر و فخر برای هیچ انسانی نمی ماند.

فخر فروشی در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، وَلَا يَتَّبِعَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ. (۳)

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - مصباح المتهجد: ۸۴۷، دعای کمیل. [۱]

۲- (۲) - لقمان (۳۱): ۱۸. [۲]

۳- (۳) - صحیح مسلم: ۱۶۰/۸؛ المعجم الكبير: ۳۶۵/۱۷.

خداوند متعال به من وحی کرد که نسبت به هم متواضع و فروتن باشید، تا کسی را بر کسی فخر و مباهات و ناز و کبر نباشد، و کسی بر کسی ستم ننماید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

أَهْلَكَ النَّاسَ اثْنَانِ: خَوْفُ الْفَقْرِ، وَ طَلَبُ الْفَخْرِ. (۱)

دو برنامه مردم را نابود ساخت: ترس از تهیدستی که عامل حرص و طمع شد، و دیگر فخر فروشی به مردم.

و نیز آن حضرت فرمود:

لَا حُمُقَ اعْظَمَ مِنَ الْفَخْرِ. (۲)

حماقتی بزرگ تر از فخر فروشی نیست.

امام عارفان علی علیه السلام می فرماید:

مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ، أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ، وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ، لَا يَزُوقُ نَفْسَهُ، وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ. (۳)

بیچاره فرزند آدم را چه رسد به فخر فروشی، موجودی که اولش نطفه و آخرش مردار گندیده است، قدرت بر روزی دادن به خود را ندارد، و قدرت دفع مرگ را از خویش دارا نمی باشد!

آدمی را زشرف تاج کرامت به سرامت حیف و صد حیف که بیچاره ز خود بی خبر است

ص: ۲۸۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۹/۶۹، باب ۹۴، حدیث ۳۴؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۹۱/۱۲، باب ۷۵، حدیث ۱۳۶۰۲. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۱۱، حدیث ۷۱۸۵. [۳]

۳- (۳) - نهج البلاغه: حکمت ۴۵۴؛ [۴] غرر الحکم: ۳۱۱، حدیث ۷۱۸۴. [۵]

بنگر انسان و مقامش که بود محرم راز خلوتی را که فلک حلقه بیرون در است

هست انسان به مثل آینه ای در بر دوست او به خود ناظر از این آینه پاتابه سر است

خار و گل هر دو ز یک شاخ برآیند ولی این یکی مرهم جان و آن دگری نیشتر است

ره به خلوتگه وحدت بر و معنی دریاب بگذر از عالم صورت که نزاع صور است

هر بد و نیک به نسبت بود البته صغیر باشد از بحر وجود آنچه خزف یا گهر است

(صغیر)

ص: ۲۸۶

[اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا درجه و مرتبه ای نزد مردم بلند مکن، مگر آن که به همان اندازه نزد خودم پست گردانی، و عزت آشکاری برایم ایجاد مکن، مگر آن که به همان اندازه، خواری باطنی برایم ایجاد کنی.

درجه و رفعت انسان

انسان هیچ گاه نباید در راه مقامات معنوی در مرتبه ویژه ای بایستد، چرا که ماندن به معنای پویا نبودن و ایستادن از حرکت است. و این برای پوینده راه حق سودمند و کارگشا نیست. او بسان آب رودخانه ای است که برای وصول به دریای حقیقت، پیوسته باید در تلاش باشد و اگر از حرکت باز بماند، دچار فساد و آلودگی می شود و به لجنزاری پر از شهوات تبدیل می گردد.

آدمی به طور فطری مقامات و کمالات معنوی و مادی خویش را به اندازه مطلق و بی نهایت می خواهد و اگر او در سیر معنوی به سوی کمال مطلق سستی و کندی کند و در جهت خلاف فطرت برود، در واقع به ندای فطرت، پاسخ مناسب نداده و از همه استعداد و توانایش بهره گیری نکرده است و دچار یأس و ناامیدی می شود و به اندک راضی می گردد و این چیزی جز درماندگی و ستم به نفس نیست.

امام علی علیه السلام درباره اخلاق حکومت داری حاکمان می فرماید:

ذُو الشَّرَفِ لَا تُبْطِرُهُ مَنزِلَةٌ نَالَهَا وَإِنْ عَظُمَتْ كَالْجَبَلِ الَّذِي لَا تُزْعِرُهُ الرِّيحُ وَالدَّيْنُ يُبْطِرُهُ مَنزِلَةٌ كَالْكَلَاءِ الَّذِي يُحَرِّكُهُ مَرُّ النَّسِيمِ.

(۱)

آدم بزرگ منش به هر مقامی، هر چند بزرگ برسد سرمست نمی شود؛ مانند کوهی که هیچ بادی آن را به لرزه در نمی آورد، اما آدم فرومایه با دست یافتن به کمترین ارزشی افسار گسیخته می شود، همانند بوته علفی که وزش نسیمی آن را می جنباند.

یعنی هر که حکمت آموخته؛ خود را بزرگ ساخته است و چنگ زدن به گنجینه فضیلت، به کمال بزرگی می افزاید و به یقین و باور می رساند؛ بنابراین هجمه مشکلات و هزینه های گران بزرگواری بر روح بزرگ سنگینی نمی کند.

بر این پایه در حدیث معراج آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به محضر ربّ، عرض کرد: پروردگارا! فایده و میراث روزه چیست؟ خداوند فرمود:

روزه؛ حکمت را به ارث گذارد و حکمت؛ معرفت را و معرفت یقین می آورد و هر گاه بنده به یقین رسد؛ دیگر برایش اهمیتی ندارد که چگونه شب و روز خود را به سختی یا آسانی بگذراند. (۲) از جمله تقسیم های مقامی بین بندگان که برتر از ایمان و تقوا باشد، همین یقین است. البته شمار کمی از اهل ایمان به مقام یقین می رسند؛ زیرا مجاهده نفس بسیار می خواهد و باید قدم های بلندی برداشته شود تا به درجه های بالاتر رسید.

به هر حال؛ انسان باید برای مرتبه های اسلام تلاش کند تا به مرتبه های کمال ایمان و تقوا برسد، سپس برای مراتب تقوا کوشش کند و اگر از متقین است باید

ص: ۲۸۸

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۴۲، حدیث ۷۸۱۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۷/۷۴، باب ۲، حدیث ۶؛ ارشاد القلوب، دیلمی: ۲۰۳/۱. [۲]

بکوشد تا به علم یقین که مرتبه اول معرفت شهودی است، برسد. بعد با یاری خداوند به عین یقین و مرتبه بالاتر حق یقین که برترین یقین نزد خداوند است، توفیق یابد که خداوند در این زمینه می فرماید:

وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿١﴾

و پروردگارت را تا هنگامی که تو را مرگ بیاید، بندگی کن .

نهایت این مرتبه ها پایان راه نیست، بلکه آغاز سیر آسمانی است. تا به درجات بالاتر از حد یقین برسد؛ همیشه مورد خطاب آیه شریفه است به گونه ای که همواره برای او تازگی و شادابی ویژه ای دارد.

حارثه بن مالک و همام به این مرتبه ها رسیده بودند به طوری که حق یقین حال ظاهرشان را پزمرده و بی حس نموده بود. این مقامات تنها با داشتن دانش روز و کوشش طبیعی پیدا نمی شود، بلکه با مبارزه شدید با نفس اماره و ریاضت های شرعی به دست می آید.

کسی که پس از هشتاد سال زندگی با کمترین رنجش نمی تواند خود را کنترل کند و اندوه و کمبود ناله او را درمی آورد و قلبش را فرا می گیرد؛ چگونه می خواهد به یقین و مقام رضا و فنای حق برسد و چگونه می خواهد به فرمایش امام سجاد علیه السلام عمل نماید که فرمود:

الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ أَرْفَعُ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ. ﴿٢﴾

کسی که به تقدیرهای ناخوشایند الهی رضایت دارد، به بالاترین درجه باور و یقین رسیده است.

پس تا مهلت داده اند باید کاری کرد و خود را از دل مردگی و افسردگی نجات داد

ص: ۲۸۹

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۹۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۵/۷۵، باب ۲۱، حدیث ۳؛ [۲] تحف العقول: ۲۷۸.

و غم های وارد را با صبر و اراده محکم و باور خوب از خویشتن دور ساخت.

از بیانات نورانی امام اوّل علی علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام است که می فرماید:

أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ امْتُهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قَوِّهِ بِالْيَقِينِ وَ نَوِّزُهُ بِالْحِكْمَةِ. (۱)

دلت را با اندرز زنده کن و با بی رغبتی به دنیا بمیران و با نیروی یقین قوی کن و با حکمت نورانی نما.

در این فراز امام سجّاد علیه السلام از زاویه دیگر به گرفتاری های درونی و موانع باطنی نهفته در وجود انسان اشاره می فرماید که یکی پس از دیگری با برطرف شدن صفات دیگری در ضمیر انسان ظاهر می شود. پس باید با بینش اعتدالی در پرده برداری از آنها کوشید.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در سفارش های سازنده خویش به ابوذر می فرماید:

يَا أَبَاذَرٍّ! طُوبَى لِمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ تَعَالَى فِي غَيْرِ مَنَقَصَةٍ وَ أَدَلَّ نَفْسَهُ فِي غَيْرِ مَسْكَنَةٍ. (۲)

ای ابوذر! خوشا به حال کسی که برای خدای بلند مرتبه، بدون نقصان فروتنی کند و نفس خود را بدون سختی خوار کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ تَوَاضَعَ عَنْ رِفْعِهِ. (۳)

برترین مردم کسی است که از موضع بزرگی و سربلندی نسبت به همگان تواضع و فروتنی کند.

توازن و تعادل ظاهری و باطنی که حضرت سجّاد علیه السلام از حضرت حق می طلبد،

ص: ۲۹۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۳۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۲/۷۴، باب ۴، حدیث ۳؛ [۲] مجموعه ورام: ۶۶/۲. [۳]

۳- (۳) - أعلام الدین: ۳۳۷، حدیث ۱۵. [۴]

عامل سعادت و کشاننده خیر دنیا و آخرت، و موجب رسیدن فیض الهی به انسان است.

با این توازن، انسان نسبت به حق پایدار و ثابت می ماند، و نسبت به خلق عاشقانه در مقام خدمت و یاری برمی آید.

با این توازن است که کرامت و شخصیت انسان همچون گل در گلستان شکوفا می شود، و هر گونه خیری از دست او برای نجات مردم از مشکلات بروز می نماید.

امام سجّاد علیه السلام به دنبال درخواستش از حضرت ربّ العزّه عرضه می دارد:

«سربلندی و عزت آشکار برایم به وجود میاور، مگر آن که به همان اندازه در باطنم برای من خواری و ذلت پدید آوری، تا دست و پای خود را در فضای آن عزت گم نکنم، و از حضرت تو غافل نشوم، و خود را از دیگران برتر ندانم که اگر این عنایت را از من دریغ فرمائی از مقام انسانیت دور افتم، و از کرامت و شرافت نفس و واقعیت وجود خود فاصله گیرم.

بیا که می کشدم درد آرزومندی طیب درد منی در به من چه می بندی

مرا گریز چو از بندگی میسر نیست ترا گریز نباشد هم از خداوندی

زبس که غیرت حسنت غیور کرد ای شمع زبرق حسن خود آتش به عالم افکندی

گاهی چو سرو زدی ریشه در دل و جانم که خار خار امیدم زببخ برکندی

اسیر هجر تو را آرزوی مردن خویش چو آرزوی خلاصی است در دل بندی

عجب مدار جدایی یوسف از یعقوب بکوی عشق چه بیگانگی چه فرزندی

هزار تجربه کردیم و عاقبت اهلی علاج ما شکری بود از آن لب قندی

(اهلی شیرازی)

ص: ۲۹۲

[«۵» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَنَعِّنِيْ بِهُدٰى صٰلِحٍ لَا اَسْتَبِدِلُّ بِهٖ وَطَرِيْقَهٗ حَقًّا لَا اَزِيْغُ عَنْهَا وَتَيِّهْ رُشْدِيْ لَا اَشْكُ فِيْهَا]

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا به هدایتی شایسته بهره مند ساز که آن را با روشی دیگر عوض نکنم، و راه حقی نصیبم کن که از آن منحرف نشوم، و تبت استواری به من عنایت کن که در آن شک نورزم.

هدایت، زمینه ساز رشد و کمال

گمراهی و کجراهی، زمینه محرومیت از رسیدن به خداست. که اولیای الهی حتی برای لحظه ای تاب و تحمل آن را ندارند؛ زیرا سبب فراق و جدایی از دیدار یار می شود معنای این که خداوند کسی را به جهنم تهدید می کند و یا به دوزخ می اندازد این است که او در مسیر توجه یا علاقه و لطف الهی نیست و از چشم خدا افتاده است و این بدترین محرومیت و کیفر برای بنده است.

از آن جا که رسیدن به هر چیزی اسباب و ابزارهای ویژه خود را می طلبد، رسیدن به رضایت و آمرزش حق، امکانات مناسب راه آن را می خواهد و هیچ یک از آنها در نزد ما نیست؛ زیرا رابطه بین حق و خلق رابطه ایجاب و سلب است، یعنی حق ایجاب است و خلق سلب است. حق تعالی دارای ذات وجودی و استقلالی است ولی خلق ذات ندارد و ظهور است و ظهور از خود ذات و استقلالی ندارد؛ پس راهنمایی انسان باید از اسباب برتری فراهم گردد.

هنگامی که امور مشتبه و دشوار می شود نیاز به هدایت خداوند بیشتر می شود و در مورد هر کسی به حسب او ابزارهای مخصوص به کار می افتد و توفیق می یابد.

یعنی گاهی آدمی با یک نصیحت دگرگون می شود و راه نجات را پیدا می کند و گاهی انسان با هزاران سخن و اندرز و راهنمایی به راه راست نمی آید و عاقبت کلنگ قبرستان و فشار قبر او را بیدار می کند.

مولای متقیان درباره این وضعیت قلبی می فرماید:

اللَّهُمَّ اِنْ فَهِمْتَ عَيْنٌ مَسْأَلَتِي، اَوْ عَمِهْتَ عَنْ طَلِيَّتِي، فَدُلَّنِي عَلَى مَصَالِحِي، وَ خُذْ بِقَلْبِي اِلَى مَرَادِي، فَلَيْسَ ذَلِكُ بِنُكْرٍ مِنْ هِدَايَاتِكَ وَلَا بَدْعٍ مِنْ كِفَايَاتِكَ. (۱)

الهی! اگر از بیان مسألتم عاجزم، یا از این که چه بخواهم سرگردانم، پس به آنچه مصلحت من است راهنمایم باش، و عنان دلم را به سوی آنچه خیر من است، بگردان که این برنامه ها از هدایت ها و کفایت های تو بیگانه و عجیب نیست.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً بَيَظَاءَ، فَجَالَ الْقَلْبُ يَطْلُبُ الْحَقَّ، ثُمَّ هُوَ إِلَى أَمْرِكُمْ أَسْرَعُ مِنَ الطَّيْرِ إِلَى وَكْرِهِ. (۲)

هر گاه خداوند خوبی بنده ای را بخواهد، نقطه ای سفید در دل او پدید آورد و آن گاه دل در جستجوی حق برآید، پس چنین کسی به سوی عقیده شما شتابان تر آید تا پرنده ای که به لانه اش می شتابد.

بنابراین خداوند زمینه ساز هدایت به سوی کمال و حقیقت است و حق از

ص: ۲۹۴

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰۴/۵، باب ۷، حدیث ۳۳؛ [۲] المحاسن: ۲۰۱/۱، حدیث ۳۷. [۳]

پیامبران و اولیای خود خواسته است که در دنیا بین مردم زندگی کنند تا نشانه های رحمت و تابلوهای عزت را به چشم خود بنگرند.

روایت شده است که:

روزی حضرت داود علیه السلام تنها به دشت و بیابان رفت پس خداوند به او وحی فرمود: ای داود! چه پیش آمده که تو را تنها می بینم؟ عرض کرد: پروردگارا! شوق دیدار تو در جانم شدت گرفته و بین من و آفریدگان تو فاصله انداخته است. خداوند به او وحی فرمود: به میان آنان برو؛ زیرا اگر تو یک بنده فراری را به نزد من بیاوری، تو را در صحنه عرش با وصف «ستوده» ثبت می کنم. (۱) پس کسی که همه عمر در خدمت ارشاد و هدایت خلق است و بر دل های آنان حکومت می کند تا انسان های بیشتری به حق برسند؛ در جایگاهی بلند قرار دارد.

حضرت علی علیه السلام در تشویق به عمل صالح می فرماید:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى، وَ دُعَى إِلَى رِشَادٍ فَدَنَا، وَ اخَذَ بِحُجْرَتِهِ هَادٍ فَنَجَا. (۲)

خداوند رحمت کند مردی را که حکمتی بشنود و آن را حفظ نماید، دعوت به هدایت شود و به آن نزدیک گردد، و دامن هدایتگری را بگیرد و نجات یابد.

اگر ما هدایت را به معنای دلالت بر شیء بدانیم بدون توجه به جهت نیک و خیر یا بدی و شر آن و از این که امام سجاد علیه السلام هدایت را به کلمه صلح مقید نموده، معلوم می شود هدایت مفسدانه هم امکان دارد. یعنی کسی یا گروهی، راه باطل را با حق مشتبه می سازند و یا به گناهی به خیال کار نیک تشویق و دعوت می کنند ولی تبت آنان گسترش فساد و فحشا در جامعه است، پس امام در این فراز از طرف

ص: ۲۹۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۰/۱۴، باب ۳، حدیث ۲۶؛ ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۷۱/۱، باب ۵۰. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۷۵. [۲]

خداوند درخواست توفیق هدایتی خالصانه و نیکو می کند به گونه ای که در مسیر انسان لغزش ها و انحرافات مانع رشد و تکامل معنوی انسان نشود و انسان به حدی تربیت و رشد بیاید که به مرحله یقین و باور حقیقی برسد.

از بیان حضرت چنین برداشت می شود که داشتن یک مربی و مدرسه خوب و جریان پرورشی مناسب که در بردارنده تربیت الهی باشد؛ توفیق بزرگی است.

اعتقاد به توحید افعالی نقش تربیتی را در عمل ظاهر می کند و این جایگاه تنها در مکتب اسلام به آن اهمیت داده شده است. یعنی با مرور بر دعای مکارم الاخلاق می بینیم که از جزئی ترین تا مهمترین مسائل اعتقادی از درگاه حق خواسته شده که حاکی از توحید افعالی در اعتقادات بشر است و در عمل منجر به توحید عملی و رفتاری انسان می شود. و از طرفی نشانگر اهمیت اسلام به زمینه سازی برای فضا و محیط سالم جهت سالم سازی روح و روان آدمی دارد؛ بنابراین انسان به دلیل عدم احاطه بر همه اسباب و عوامل مؤثر در حوادث جهان ممکن است در آینده در مسیر انحراف و گمراهی قرار گیرد و تلقین و وسوسه های شیاطین و مفسدان در او کارساز شود. ولی داشتن برنامه تربیتی مستمر برای آگاه سازی بشر می تواند او را به سرانجام سعادت مندی برساند.

[وَعَمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْ نِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْبِقَ تَحْكِمَ غَضَبِكَ عَلَيَّ]

و مرا زنده دار، مادامی که عمرم در طاعت تو به کار رود، و هنگامی که عمرم بخواهد چراگاه شیطان شود، جانم را بستان پیش از آن که دشمنی و نفرت بر من پیشی گیرد، یا خشم نسبت به من محکم و استوار شود.

عمر با برکت

اشاره

امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر در حکمت بی خبری آدمی از اندازه عمرش می فرماید:

اینک ای مفضل! درباره پوشیده بودن مدت عمر انسان بیندیش؛ زیرا اگر بداند که مدت عمرش چقدر است و عمرش کوتاه باشد؛ زندگی بر او ناگوار شود چون منتظر است که مرگ در زمانی که می داند، فرا می رسد؛ بلکه مانند کسی است که مالش از بین رفته یا در آستانه نابود شدن باشد. چنین کسی از ترس نابود شدن اموالش و گرفتار شدن به فقر در عمل احساس فقر می کند. این در حالی است که ترس از به سر آمدن عمر به مراتب بیشتر از ترس از نابود شدن اموال است؛ زیرا کسی که ثروتش کم شود به امید این که آن را جایگزین کند آرامش پیدا می کند، اما کسی که به تمام شدن عمرش یقین داشته باشد، ناامیدی وجودش را فرامی گیرد.

اما اگر عمرش دراز باشد و بداند هنوز خواهد بود. چه بسا غرق لذت ها و گناهان

شود و در پی خوشی‌ها باشد تا در آخر عمر توبه نماید....

ممکن است بگویی؛ اکنون نیز که مدت عمرش نامعلوم است و هر لحظه انتظار فرا رسیدن مرگ را دارد، باز مرتکب زشتکاری و نافرمانی می‌شود.

می‌گوییم: حکمت ناشناخته طول عمر را که بیان کردیم همچنان به قوت خود باقی است. امّا اگر انسان با این حال از کار زشت باز نایستد و خویشتن‌داری نکند، این دیگر به خاطر سرمستی و سنگدلی اوست نه این که تدبیر و فلسفه امور نادرست باشد. (۱) آیا درخواست مرگ رواست؟ به ویژه برای مؤمن که در روایات داریم مؤمن آرزوی مرگ نکند؛ زیرا وجود او مایهٔ حیات و برکت، دفع بلا و خطر هاست. اما آن جا که عمر در انجام گناهان کبیره می‌گذرد از مهمترین واجبات درخواست مرگ است. پس باید ظاهر و باطن هماهنگ و میزان باشد که در غیر این حالت؛ مرگ برای آدم بهتر از زندگی و به مصلحت جاودانگی اوست.

انسان تا در بهرهٔ عمر قرار دارد باید تلاش کند خود را از خود ببرد پیش از این که بیک مرگ او را از وی ببرد؛ چرا که اگر از خود برید؛ دیگر بریده شده را نمی‌برند و نیازی به بُرش ندارد. مؤمن باید باطن را از دیگران ببرد، مانند انسانی نباشد که حاضر نیست کتاب و دفترش را به کسی بدهد، او نبریده است چه رسد که درخواست کنندهٔ او معصومی چون رسول الله صلی الله علیه و آله باشد که به جوانی مژدهٔ بهشت و درجات بالا را می‌دهد.

پس دانسته شد که اگر شیطان هنگام مرگ بیاید و بگوید در صورتی که شهادتین بگویی کتابهایت را آتش می‌زنم و او بگوید نه آتش زنم

«لا اله الا الله» نمی‌گوییم، چون ایمان او کتابی بوده و باور و یقین محکم نداشته و از عمرش سودی نبرده است.

ص: ۲۹۸

اینان در جهنم فریاد می کشند، خدایا! ما را برگردان تا عمر از دست رفته را جبران کنیم ولی چه سود که پند گیرنده ای یافت نمی شود تا در اندیشه فردا باشد.

خداوند صحنه دلخراش دوزخیان را چنین بازگو می فرماید:

وَهُمْ يَصِطِرُخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعْمَرْكُمْ مَا يُتَذَكَّرُ فِيهِ مِنْ تَذَكَّرٍ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۱)

و آنان در آن جا شیون و فریاد می زنند: پروردگارا! ما را بیرون بیاور تا کار شایسته انجام دهیم غیر آنچه انجام می دادیم. [می گویم:] آیا شما را چندان عمر ندادیم که هر کس می خواست در آن مقدار عمر متذکر شود، متذکر می شد؛ و [آیا] بیم دهنده ای به سوی شما نیامد؟ پس بچشید که برای ستمکاران هیچ یآوری نیست.

و هرگز بازگشتی نیست، نه فرمانی برای مرگ همیشگی و نه نجاتی از شعله های آتش و نه شفاعتی برای خلاصی از دهشت قیامت و نه عذری دیگر...

رسول الله صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه فوق می فرماید:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُودِيَ أَيْنَ أَبْنَاءِ السَّيِّئِينَ؟ وَهُوَ الْعُمْرُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَوْ لَمْ نُعْمَرْكُمْ مَا يُتَذَكَّرُ فِيهِ مِنْ تَذَكَّرٍ (۲)

چون روز قیامت شود ندا آید کجایید شصت ساله ها؟ این همان عمری است که خدای تعالی فرمود: آیا شما را آن قدر عمر ندادیم که در این مدت پند گیرنده پند گیرد.

حضرت علی علیه السلام درباره فرصت های از کف رفته می فرماید:

ص: ۲۹۹

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۳۷. [۱]

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۰/۲، حدیث ۲۹۲۴.

الْعُمْرُ الَّذِي اعْتَدَرَ اللَّهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ سِتُونَ سَنَةً. (۱)

عمری که خداوند فرزند آدم را در آن معذور داشته، شصت سال است.

یعنی خداوند تا شصت سالگی به فرزند آدم اجازه عذرخواهی می دهد که روزگار جوانی و میانسالی هر انسان است؛ زیرا نیمه اول عمر آدمی به پیروی از هوای نفس در اثر غلبه شهوت و شرارت نفس می گذرد، پس چون از شصت گذشت و به سن پیری وارد شد و آتش ها خوابید، بهانه ای برای نادانی و ناتوانی باقی نمی ماند.

یوم التَّغَابُنِ در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله درباره توصیف قیامت به یوم التَّغَابُنِ می فرماید:

روز قیامت برای هر روز از روزهای عمر بنده، بیست و چهار گنجینه به تعداد ساعات شبانه روز گشوده می شود. گنجینه ای را پر از نور و شادمانی می بیند و با مشاهده آن، چنان شادی و سروری به او دست می دهد که اگر میان دوزخیان تقسیم شود احساس درد آتش را از یادشان می برد. این گنجینه ساعتی است که در آن پروردگارش را اطاعت کرده است.

سپس گنجینه دیگری برایش باز می شود و آن را تاریک و بدبود و حشتناک می یابد و از مشاهده آن چنان ترس و وحشتی به او دست می دهد که اگر میان بهشتیان تقسیم شود، نعمت بهشت را به کام آنها تلخ می سازد و آن ساعتی است که در آن پروردگارش را نافرمانی کرده است.

آن گاه گنجینه دیگری برایش گشوده می شود و آن را خالی می یابد و در آن چیزی که او را شادمان یا ناراحت کند یافت نمی شود و آن ساعتی است که در آن خواب

ص: ۳۰۰

بوده یا به امور مباح دنیا اشتغال داشته است. پس، از این که می توانسته این ساعت ها و لحظه ها را با کارهای خوب پر کند و نکرده، چنان احساس زیان و اندوهی به او دست می دهد که در وصف نمی گنجد؛ و این اشاره «یوم التغابن» است که خداوند فرموده: آن روز؛ روز مغبونی است. (۱) نیکوکاری، طهارت بدن، دوری از بدی ها، خوش نیتی، خوش رفتاری با خانواده، نیکی به پدر و مادر، صلۀ رحم و زیارت قبر اباعبدالله الحسین علیه السلام، از جمله اسبابی است که عمر را زیاد و با برکت می سازد و حتی اثرات آن در عالم دیگر هم آشکار می شود.

حضرت سجّاد علیه السلام در دعای معروف به ابو حمزه ثمالی به درگاه حق چنین عرضه می دارد:

وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ أَطْلَعَتْ عُمْرُهُ وَحَسَّنَتْ عَمَلَهُ وَاتَّمَمَّتْ عَلَيْهِ نِعْمَتِكَ وَرَضِيَتْ عَنْهُ وَأَحْيَيْتَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً فِي أَدْوَمِ السُّرُورِ وَالسَّيِّغِ الْكِرَامَةِ وَآتَمَّ الْعَيْشِ. (۲)

مرا چون کسی قرار ده که عمرش را دراز و کردارش را نیکو گردانیده ای و نعمت را بر او تمام کرده ای و از وی خرسندی و زندگی خوش همراه با پایدارترین شادمانی و کامل ترین کرامت و معیشت عطایش فرموده ای.

ص: ۳۰۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۲/۷، باب ۱۱، حدیث ۱۵؛ عده الدّاعی: ۱۱۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۱/۹۵، باب ۶، حدیث ۲؛ [۱] إقبال الأعمال: ۷۴.

[«اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ خَصْلَةَ تُعَابٍ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا وَلَا عَائِبَةً أُوْتِبُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتُهَا وَلَا أَكْرُومَةً فِيِّي نَاقِصَةً إِلَّا أَتَمَمْتُهَا]

خدایا! خصلت قابل سرزنشی را در وجود من مگذار، جز این که اصلاحش کنی، و عیب قابل ملامتی را در عرصه گاه حیاتم رها مکن، جز این که نیکویش گردانی، و کرامتی را در من ناقص مگذار، جز این که کاملش فرمایی.

اصلاح خصلت های ناپسند

از جمله مسائلی که به اعمال و صفات انسان حالت و محتوا می دهد، نیت و انگیزه و هدف نهایی است و افکار و رفتار بر اساس آنها شکل می گیرد افراد باایمان، با انگیزه الهی و هدف های مقدس و پاک و برنامه های صحیح و سالم به سوی کارشان می روند؛ در حالی که مردم بی ایمان گرفتار ریاکاری و تقلب و خودبینی و دزدی هستند و به همین صفات ناپسند، اعمال آنان بی ارزش می شود.

از دیدگاه اسلام اعمال صالح آفاتی دارد که باید مراقب بود؛ مانند اسیدی روی پوست همه وجود را می سوزاند همچون ریا که در عمل انجام می گیرد.

گاه انسان در حین عمل گرفتار غرور و خود محوری می شود و ارزش عملش نابود می شود و گاه بعد از عمل دچار نیتی مخالف قصد اول او شده مانند این که پس از انفاق و احسان، منت می گذارد و یا بعد از ایمان به سوی کفر و ارتداد کشیده می شود و اثر عمل نیک را از بین می برد.

گاه ارتکاب گناهی قبل از انجام آن در کيفرش تأثیر بدی بر روی اعمال دیگر دارد چنانکه در روایت آمده است:

شرابخوار تا چهل روز اعمال و عبادات او مقبول در گاه خدا نمی باشد. (۱) بنابراین درخواست امام سجّاد علیه السلام در این جا باید ملاحظه کرد که: ویژگی صفات پسند و ناپسند چیست؟

به طور کلی صفاتی که انسان دارد سه گونه است:

۱ - صفاتی که از آداب و رسوم اجتماعی است، در عرف مردم به نشانه ادب اسلامی و اخلاقی رعایت آن حتمی است؛ نمونه این آداب در کتاب حلیه المتقین مفصل بیان شده است.

گاهی وقت ها بی توجهی به آداب در جامعه سبب هرج و مرج و آسیب هایی به فرهنگ شده که به ویژه در بین جوانان جبران ناپذیر است.

این امور هرچند از نظر شرعی اعتبار و الزامی ندارد ولی در متن جامعه بشری مطلوب و پسندیده است و باید در اصلاح آن کوشید. اکنون بر اثر مشکلات اقتصادی و فرهنگی به روشنی ملاحظه می شود که آداب معاشرتی و سلوکی در بین مردم به شدت آسیب دیده است؛ احترام به والدین، معلم و همسایه، صلّه رحم، مهمانی اقوام و خویشان، رعایت حرمت خانواده و محرم و نامحرم، حقوق همسران، امور مسافرت، روابط دختران و پسران و... از نمونه هایی است که جایگاه آنها در جامعه خدشه دار شده است و بسیاری در این زمینه بی شخصیت و انگشت نما شده اند.

۲ - صفاتی که موجب رشد و کمال اجتماعی است، ولی نبود آن سبب عیب و نقصان و در نظر بیگانگان زمینه ساز اهانت و تحقیر فرهنگ کشوری می شود؛ مانند

ص: ۳۰۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۰/۷۶، باب ۸۶، حدیث ۴۹؛ ثواب الاعمال: ۲۴۴.

پدیده مد پرستی و نقض حقوق قانون فردی و اجتماعی به وسیله افراد خودباخته و خیانتکار با عنوان آزادی و دموکراسی یا فرنگی مآبی روشنفکرانه با هویت غرب گرایی که همه از نقشه های استعماری است و دشمنان از آنها به عنوان ابزار برای بررسی و تخمین روحیه پذیرش و تأثیرپذیری ملت ها استفاده آزمایشی می کنند و با پیدا کردن نقاط ضعف؛ آنان را تحت سلطه خود درمی آورند. پس مسلمانان به ویژه جوانان باید در برابر این بازی ها هوشیار باشند.

و برخی از صفات موجب نقصان وجودی و شخصیتی انسان هستند؛ مانند حسد، کبر، بخل و کینه که در نزد عقل و شرع مقدس ناپسند شمرده شده اند و فطرت آدمی هم آنها را نمی پذیرد، پس هر که این صفات مذموم را در خود نگه دارد یا پروراند از کرامات انسانی خارج گردیده و به عالم حیوانیت وارد می شود.

برای درمان و معالجه صفات ناپسند در کتاب معراج السعاده، مرحوم ملا احمد نراقی، راهکارهای مفیدی آمده است.

۳ - صفاتی که در باطن انسان تا حد مقبولی وجود دارد ولی به کمال بالاتر نرسیده است، مانند: عدالت، تقوا و کرامت که در فطرت انسان ها کم و بیش هست ولی باید برای پرورش و خالص کردن آن بکوشند و حضرت سجّاد علیه السلام در پایان این فراز، تکمیل این دسته از صفات والای انسانی را از درگاه حق خواستار است. این گونه صفات در لابه لای روایات معصومین علیهم السلام به چشم می خورد.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله در وصیتی به حضرت علی علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ سَبَعُهُ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ، وَ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةٌ لَهُ: مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ وَ أَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَ أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَ كَفَّ غَضَبَهُ، وَ سَجَنَ لِسَانَهُ، وَ اسْتَغْفَرَ لِدُنْيِهِ، وَ أَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ

ای علی، هفت خصلت است که اگر آنها در کسی باشد؛ بی گمان حقیقت ایمانش کامل و درهای بهشت بر روی او گشوده شده است: کامل گرفتن وضو؛ زیبا و نکوگزاردن نماز، پرداخت زکات مال، فروخوردن خشم، نگاه داشتن زبان، آمرزش خواستن از گناهان، خیرخواهی خاندان پیامبر.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

ثَلَاثَةٌ يَشْكُونُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: مَسْجِدٌ خَرَابٌ لَا يُصَلِّي فِيهِ أَهْلُهُ، وَعَالَمٌ بَيْنَ جُهَاثٍ وَ مُصَيِّحٍ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِ غُبَارٌ لَا يَقْرَأُ فِيهِ.

(۲)

سه چیز نزد خدای گرامی و بزرگ شکوه و شکایت کنند: مسجد ویرانی که مردمش در آن نماز نگذارند، دانشمندی که میان نادانان گرفتار شده است؛ قرآنی که در گوشه ای آویخته شده و خاک می خورد و کسی تلاوت نکند.

ص: ۳۰۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۶۶، باب ۳۲، حدیث ۱۲؛ [۱] الخصال: ۳۴۶/۲، حدیث ۱۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۱/۲، باب ۱۰، حدیث ۴؛ [۲] الخصال: ۱۴۲/۱، حدیث ۱۶۳.

[«(۷) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَبْدِلْنِي مِنْ بَغْضِهِ أَهْلَ الشَّيْطَانِ الْمَحَبَّةَ وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةَ وَمِنْ ظَنِّهِ أَهْلَ الصَّلَاحِ النَّفَّةَ وَمِنْ عِدَاوَةِ الْمَأْذُنِينَ الْوَلَايَةَ وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبَرَّةَ وَمِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصِيرَةَ وَمِنْ حُبِّ الْمَيْدَارِينَ تَصْحِيحَ الْمِقَّةِ وَمِنْ رَدِّ الْمُلَابِسِينَ كَرَمَ الْعِشْرَةِ وَمِنْ مَرَارِهِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ»]

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست و این خصلت هایی که می شمارم، به نفع من تغییر ده: شدت کینه دشمنان را به محبت، و حسد متجاوزان را به مودت، و بدگمانی و تهمت اهل صلاح را به اطمینان، و دشمنی نزدیکان را به دوستی، و مخالفت خویشان را به خوش رفتاری، و تنها و بی یار گذاشتن نزدیکان را به یاری، و دوستی فریبکاران را به درست شدن دوستی، و رد کردن هم نشینان را به رفتای کریمانه، و تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امتیت.

مکارم و رذایل اخلاقی

اشاره

معیار کمالات اخلاقی و سند قطعی اخلاق شناسی از گفتار، رفتار و قبولی از ناحیه معصومان علیهما السلام است. که دست یابی به همه آنها کار چندان آسانی نیست؛ زیرا آثار اخلاقی انسان به گونه ای جامع نبوده که بتوان همه مراحل و مدارج کمال را یک جا بیان کنند. و از سوی دیگر مکارم اخلاقی تنها اوصاف اخلاق نیست، بلکه

احسن اخلاقیات است و مکارم، مکرمات ها و فضیلت های برتر خلقی را بیان می کند و نباید میان اوصاف اخلاقی و مکارم اخلاقی خلط نمود.

گاهی در مدارک اخلاقی، مکارم اخلاقی به صورت مختلف و پراکنده گفته شده است. وقتی مدارک اخلاقی گوناگون باشد؛ تفسیر آن نیز خود به خود اختلاف پیدا می کند که باید آنها را به دقت بررسی نمود.

عبدالله بن مسکان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاحِمَةٌ دُؤِوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا، قَالَ: فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ الْيَقِينِ وَالْقَنَاعَةَ وَالصَّبْرَ وَالشُّكْرَ وَالْحِلْمَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءَ وَالْغَيْرَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمُرُوءَةَ قَالَ: وَرَوَى بَعْضُهُمْ بَعْدَ هَذِهِ الْخِصَالِ الْعَشْرَةَ وَزَادَ فِيهَا الصَّدْقَ وَادَاءَ الْأَمَانَةِ. (۱)

خدای عزیز پیامبرانش را به مکارم اخلاق و ویژگی داده است. شما خود را بیازمایید، اگر از آنها داشتید او را سپاس گوید و بدانید که بودن آنها در شما خیری بوده است که خداوند عطا کرده است. چنانچه در شما نبوده، آن را از خدا بخواهید و نسبت به آن رغبت جوید. سپس حضرت آنها را ده چیز شمردند: یقین، قناعت، صبر، شکر، خویشتن داری، خلق نیکو، سخاوت، غیرت، شجاعت و مروت. بعضی از روایان دیگر پس از ده خصلت؛ راستگویی و امانت داری را هم به آن افزوده اند.

این روایت دارای چند نکته است:

۱ - صفات کمال و مکرمات ها در درجه اول ویژه انبیاست.

ص: ۳۰۷

۱- (۱) - الکافی: ۵۶/۲، حدیث ۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۷۱/۶۷، باب ۵۹، حدیث ۱۸. [۲]

۲ - خوبی ها را خیر می شناسد و در صورت نداشتن آن، سفارش به طلب آن می فرماید.

۳ - مؤمن باید خود را در موقعیت امتحان قرار دهد تا خود را بشناسد.

۴ - در آغاز و پایان حدیث به دو صفت یقین و مرّوت اشاره دارد، یقین اساس حکمت نظری و مروت و مرادنگی مظهر حکمت عملی است.

انبیای الهی هر چند دارای مکارم اخلاقی بالایی هستند ولی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اکمل و اتم آنها را داشته اند و انبیای دیگر در پی اجرای همه آنها در بین امت خود نبوده اند، در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

من برای تحقق مکارم اخلاق در میان امتم برانگیخته شده ام. (۱) مکرمات های اخلاق، تمامیت کمال صفات اخلاقی است و حضرت ختمی مرتبت برای تکمیل آن به رسالت برگزیده شدند، بنابراین دین اسلام، آیین اخلاق و مکارم اخلاقی در بین بشر کنونی است.

اخلاقیات در همه انسان ها اقتضایی و نسبی است یعنی کمالات و رذایل اخلاقی در وجود انسان ها به اندازه گوناگون در مرتبه های برتر و پست تر نوسان دارد هر چند خوب شدن کسی که اقتضای بدی در او غلبه دارد، مشکل تر است؛ زیرا کسی که در منطقه دور دستی با امکانات اندک به کمال و مقامی برسد و اهمیت آن بیشتر است تا شخصی که در مرکز امکانات مادی و معنوی باشد و به جایی برسد.

اگر جوانی در فضایی آلوده پر از فحشا و فساد به درجات عالی کمال برسد، مهمتر است از فرزند فردی با کمالی که در محیط مذهبی به مقامی نایل آید.

اکنون نکات بیان شده در این فراز از دعا را در نُه بند، شرح و توضیح می دهیم:

ص: ۳۰۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۶۸، باب ۹۲، ذیل حدیث ۱۷؛ مستدرک الوسائل: ۱۸۷/۱۱، باب ۶، حدیث ۱۲۷۰۱.

محبت و عشق مهمترین پیوندی است که انسان ها را به یکدیگر متصل می سازد.

بنابراین که ریشه و اثره انسان از انس و الفت باشد، آدمی در زندگی نیازمند علاقه و ارتباط است و همه مشکلات و نگرانی های او از این راه قابل حل است.

جایگاه محبت در قلب است. چنانچه به ضد آن یعنی بغض و کینه تبدیل شود؛ رابطه انسانی به رابطه حیوان جنگلی و دشمنی های دیرینه گرایش پیدا کند و دوستی با همنوع با گذشت زمان به جنگ ها و کشتارها کشیده خواهد شد.

با مطالعه تاریخ بشر درمی یابیم که بیشترین ناامنی ها و خیانت ها و قتل و غارت ملت ها در اثر از بین رفتن رابطه صلح و دوستی بوده است و هر چه انسان ها از یکدیگر فاصله بگیرند و از صفات اخلاقی و مکارم انسانی خالی شوند، خصلت های شیطانی و حیوانی بر آنها غلبه پیدا می کند؛ در نتیجه مانند حیوانات وحشی یکدیگر را تکه تکه می کنند، آتش می زنند و همچون آدمخواران همجنس خود را می خورند.

آری، این فرهنگ و تمدن وحش است که به انسان های متمدن سرایت کرده است؛ که درندگی و عریانی و دوزیستی را از اصول فرهنگ پیشرفته و مترقی می دانند؛ اما اخلاق و پوشش بدنی و هم زیستی مسالمت آمیز را نشانه عقب ماندگی می پندارند.

آیات قرآن به مؤمنان هشدار می دهد که جمع میان محبت خدا و محبت دشمنان خدا در یک دل ممکن نیست و باید از میان این دو یکی را برگزید، اگر آنان به راستی مؤمنند؛ باید از دوستی دشمنان خدا پرهیز نموده و گرنه ادعای مسلمانی نکنند که می فرماید:

لَمَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي

قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَدَخَلَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱)

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند ، نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند ، دوستی برقرار کنند ، گرچه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشند . اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده ، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته ، و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درمی آورد ، در آن جا جاودانه اند ، خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خوشنودند . اینان حزب خدا هستند ، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند .

آنانی که دم از هر دو می زنند یا ایمانشان ضعیف است یا منافق صفتند، در غزوات صدر اسلام گروهی از بستگان و خویشاوندان مسلمانان در صف مخالفان قرار گرفتند ولی چون از خط خداوند جدا شدند و به صفوف دشمنان حق پیوسته بودند، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و یارانشان با آنها پیکار کردند و به هلاکت رساندند.

محبت به پدر و فرزندان و برادران و بستگان، نیکو و مورد سفارش اسلام است و نشانه زنده بودن عواطف انسانی است، اما هنگامی که این علاقه رو در روی محبت خدا قرار گیرد ارزش خود را از دست می دهد.

انسان هنگامی می تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود را در زیر پرتوی عشق به ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد.

کسی به حقیقت ایمان می رسد که حب و خواسته او تابع آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله

ص: ۳۱۰

آورده، باشد و ولایت جانشینان او را با جان و دل بپذیرد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وُلْدِهِ وَ وَالِدِهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ. (۱)

هیچ یک از شما ایمان ندارد تا آن گاه که مرا از فرزند و پدر خود و از همه مردمان دیگر بیشتر دوست داشته باشد.

و نیز فرمود:

لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَكُونَ عِزَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِزَّتِهِ وَ يَكُونَ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ يَكُونَ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ. (۲)

هیچ بنده ای ایمان نداشته باشد تا آن گاه که مرا از خودش دوست تر بدارد و خاندان مرا از خاندان خودش دوست تر بدارد و اهل بیت مرا از خانواده خودش و جان مرا بیشتر از جان خودش دوست داشته باشد.

از این رو امام صادق علیه السلام فرمود:

طَلَبْتُ حُبَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَوَجَدْتُهُ فِي بُغْضِ أَهْلِ الْمَعَاصِي. (۳)

دوستی خدای گرامی و بزرگ را خواستم پس در دشمنی با گناهکاران یافتم.

۲ - مودت یا حسد

کمالات و ارزش های دیگران، خواه مادی باشد یا معنوی، به دو گونه انگاشته

ص: ۳۱۱

۱- (۱) - کنز العمال: ۳۷/۱، حدیث ۷۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳/۱۷، باب ۱۳، حدیث ۲۷؛ [۱] علل الشرایع: ۱۴۰/۱، باب ۱۱۷، حدیث ۳. [۲]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۱۷۳/۱۲، باب ۱۰۱، حدیث ۱۳۸۱۰. [۳]

می شود:

گاهی از روی حسادت و خودخواهی است و گاهی از روی غبطه و از خود گذشتگی است. حسد نسبت به کمالات مادی و معنوی انسان ها در هر صورت ویژگی پلیدی است؛ زیرا دردی بی درمان و رنج روحی و روانی را در پی دارد و جامعه را از نظر اعتماد ناامن می سازد.

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ وَلَعَ بِالْحَسَدِ وَلَعَ بِهِ الشُّؤْمُ. (۱)

هر که شیفته حسادت باشد، نحسی و بدبختی شیفته اوست.

و فرمود:

الْحَاسِدُ يُظْهِرُ وُدَّهُ فِي أَقْوَالِهِ وَ يُخْفِي بُغْضَهُ فِي أَعْمَالِهِ، فَلَهُ اسْمُ الصَّدِيقِ وَ صِفَةُ الْعَدُوِّ. (۲)

حسود به زبان لاف دوستی می زند و در عمل مخفیانه دشمنی می ورزد و بنابراین او نام دوست دارد ولی از صفت دشمن برخوردار است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

آن گاه که موسی بن عمران در حال مناجات و گفتگو با پروردگارش بود، مردی را زیر سایه عرش خدا دید. عرض کرد: ای پروردگار من! این کیست که در سایه عرش توست؟ خدا فرمود: ای موسی! او از کسانی است که بر نعمت هایی که خدا به مردم داده است حسادت نورزیده است. (۳) حسادت از جمله بیماری هایی است که بلای جان امت ها شده است و در چهره

ص: ۳۱۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۷۵، [۱] تتمه باب ۱۵، حدیث ۷۰.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۰۱، حدیث ۶۸۴۱. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۵۵/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۲۵؛ تفسیر العیاشی: ۲۴۸/۱، حدیث ۱۵۶.

رقابت خانوادگی و چشم هم چشمی و فخر فروشی به ارزش های دینی ضربه شدید زده و عاطفه انسانی را نابود کرده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی به اصحابش به این نکته، هشدار جدی داده و فرمود:

هان! بیماری امت های پیشین، یعنی حسد به شما سرایت کرده است؛ این بیماری نه موی سر را که دین را فرو می ریزاند. (۱) از نتایج حسادت این است که زیان و ناراحتی بسیاری پدید می آورد، دل را سست و بدن را بیمار می کند و یک جامعه را به مرض های روانی و جسمانی مبتلا می کند و گاهی چیرگی حسادت بر تقدیرات، سرنوشت یک ملت را عوض می کند.

اما علاقه به دیگران و غبطه خوردن به حال خویش که او هم مانند دیگران دارای کرامات نفس و فضایل اخلاقی باشد، بسیار پسندیده است.

البته نسبت به کسانی که در مراتب بالاترند؛ ویژگی کمال نیست؛ زیرا هر کسی به اندازه شأن و منزلت خود دارای کمالات است ولی چون ما نسبت به کمال حق ناقصیم و او کمال محض و سرچشمه همه ارزش های معنوی است، باید احساس کمبود نماید و در جهت سیر به سوی حق بکوشد.

هنگامی که به حضرت سجاد علیه السلام عرض کردند: ای فرزند پیامبر خدا! چرا این اندازه عبادت می کنی؟ فرمود: کیست که بتواند مانند امیر المؤمنین علیه السلام آن همه عبادت خدا کند. (۲) و این بیان حقیقت است نه غبطه به حال دیگری؛ زیرا در وجود انبیا و اولیا و معصومان علیهم السلام نقص و کمبودی نیست و هر یک در مقام خویش کاملند؛ بلکه نوعی درخواست بالاتر است.

ص: ۳۱۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۳/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۲۰؛ الأمالی، شیخ مفید: ۳۴۴، حدیث ۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۵/۴۶، باب ۵، حدیث ۶۵؛ أعلام الوری: ۲۶۰.

وجود مبارک آنان در دعایشان، طلب ورود به هر خیری به مانند ورود محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می کنند و درخواست خروج از هر بدی به مانند خروج محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله از بدی ها می کنند که در آن خاستگاه عصمت وجود دارد؛ زیرا خروج از تمام زشتی ها و ورود به تمام خوبی ها مساوی با درخواست عصمت است، چه در صورت استعدادی یا در فعلیت هم باشد.

۳ - اعتماد یا بدگمانی

حضرت علی علیه السلام درباره گمان هایی که در آیه وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (۱) آمده است، می فرماید:

گمان دو گونه است: گمانی که شک است و گمانی که یقین می باشد. هر گمانی که مربوط به کار معاد شود، یقین است. و هر گمانی که مربوط به کار دنیا باشد، شک است. (۲) در مرحله اول بدترین نوع بدگمانی، بدگمانی به خداوند متعال است؛ به گونه ای که بعضی از صفات زشت و ناپسند، ریشه در بدگمانی به حق دارد.

وقتی خداوند در قرآن بدگمانی را گناه رسمی برشمرده و فرموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ ۖ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ (۳)

ای اهل ایمان! از بسیاری از گمان ها [در حق مردم] پرهیزید؛ زیرا برخی از گمان ها گناه است.

پس روشن می شود که انسان وقتی به خداوند بدبین و بی توجه می گردد؛ انواع

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۱۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۳/۹۰، باب ۱۲۹، حدیث ۱.

۳- (۳) - حجرات (۴۹) : ۱۲. [۲]

صفت های رذیله دیگری هم شیوع پیدا می کند که ریشه آن در بدگمانی است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

فَأَنَّ الْبُخْلَ وَالْجُورَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ. (۱)

همانا تنگ چشمی، ستم، طمع، سرشت های پراکنده ای هستند که سبب آنها بدگمانی به خداست.

حسن ظن و اعتماد داشتن به خداوند هر کسی را به زندگی امیدوار می سازد و پوینده راه حق را هم به درگاه خدا نزدیک می سازد.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ. (۲)

به خدای خوش گمان باش که هر کس به وی خوش بین باشد، خداوند در نزد گمان اوست.

گمان نیک داشتن به خدا درباره وعده رحمت و کرم و لطف و عنایت او، از نشانه های مهم ایمان و از راههای مؤثر نجات و سعادت است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَظُنُّ بِاللَّهِ خَيْرًا إِلَّا كَانَ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَيْكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَسِرِينَ» (۳). (۴)

هیچ بنده ای گمان نیک به خدا نمی برد، مگر این که خداوند بر اساس گمانش با او رفتار کند و این معنی آیه شریفه است که فرمود: و این گمانتان بود که به

ص: ۳۱۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۵/۷۴، باب ۱۰، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۴۳/۷۵، باب ۲۶، ذیل حدیث ۱؛ [۲] تحف العقول: ۴۴۹.

۳- (۳) - فصلت (۴۱): ۲۳. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۸۴/۶۷، باب ۵۹، حدیث ۴۲؛ [۴] فصلت (۴۱): ۲۳. [۵]

پروردگارتان بردید [و همان] شما را هلاک کرد، در نتیجه از زیانکاران شدید.

رحمت خدا باید بر حال همه ما ببارد تا در بهشت به روی ما گشوده شود. وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

سوگند به آن که جانم در دست اوست؛ هیچکسی از مردم با عملش وارد بهشت نمی شود، پرسیدند: حتی خود شما ای رسول خدا؟ فرمود: بلی، من همچنین هستم، مگر آن که فضل و رحمت خدا مرا فرا گیرد. سپس دستش را بر بالای سرش نهاد و فریاد برآورد. (۱) پس همه باید در اعمال و رفتار دقت کنیم که چه می کنیم؟

انس می گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحْسِنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ بِاللَّهِ تَمَنُّ الْجَنَّةِ. (۲)

هرگز کسی از شما نمیرد مگر به خداوند عزیز و بزرگ گمان نیک داشته باشد.

همانا نیک گمانی به خدا بهای بهشت است.

گمان خوب نسبت به مردم یکی از مهمترین اصول زندگی اجتماعی است که نادیده گرفتن آن سبب هرج و مرج در جامعه و باعث از بین رفتن روابط انسانی و پیوندهای عاطفی خواهد شد. بنابراین در روایات دستور داده شده که اعمال و سخنان برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن پیدا نشود؛ گمان بد مبر.

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱/۷، باب ۳؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۲۰/۴، ذیل آیه ۱۶ سوره انعام.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۳۵/۷۸، باب ۵، حدیث ۱۲؛ [۱] روضه الواعظین: ۵۰۳/۲. [۲]

اشاره

در نزدیکان و خویشان به طور طبیعی محبت باطنی برقرار است ولی گاهی بدبرداشتی و بدگمانی، مایه از هم پاشیدگی خویشاوندی خانوادگی می شود پس در صورت ادامه تبدیل به کینه و دشمنی و انتقام خونین می گردد.

در عصر جاهلیت قبل از اسلام و اقوام و ملل به دور از تمدن شهری کنونی به رسم خون در برابر خون، قبیله ها از یکدیگر انتقام سخت می گرفتند و اگر کسی از قومی دچار بدبینی یا تجاوز به حقوق دیگری می شد، همه قبیله به خاطر یک نفر از تمامی قبیله دیگر تصفیه حساب می کرد و این رسم جاهلی سبب می شد که قبیله هایی که حتی در آنها خویشانی با هم ازدواج کرده بودند و ارتباط فامیلی داشتند، در این آتش ها می سوختند و نسل بسیاری نابود می گشت و در اثر این شیوه شیطانی، پیوند قلب ها پاره پاره شده و عاطفه ها به سنگدلی و خوی تجاوزگری تبدیل گردیده و دوستی ها و آشتی ها به دوری و نزاع می انجامید.

بنابراین اسلام به اصالت برادری و دوستی در بین مردم تأکید داشته و از عوامل و زمینه های تفرقه و جدایی پرهیز داده است، تا زندگی مسالمت آمیز برقرار باشد.

ارتباط انسان ها با یکدیگر

البته انسان ها در ارتباط با یکدیگر و شیوه های رفتاری به سه گروه تقسیم می شوند:

۱ - گروهی از انسان ها در ارتباطهای خود به مردم اصالت داده و مردم را اصل و رکن اهمیت خویش قرار می دهند که این ذهنیت سبب ریا در عمل و رفتار شده و عیوب و ضعف های خود را می پوشانند مانند: هنرمندان و ورزشکاران و سرمایه داران بازاری که برای جلب نظر مردم و حمایت آنان از مردم تعریف و تمجید می کنند و برای احترام به لطف مردم تا کمر خم شده و در برابر پول شان کرنش

می نمایند.

خداوند متعال در برابر ریای این گروه می فرماید:

فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴿١﴾

پس خودستایی نکنید. او به کسی که پرهیزکاری پیشه کرده است، آگاه تر است.

با خودستایی و ریاکاری عیب ها و نواقص پوشیده می ماند و در این راستا نباید مردم را داور و میزان کردار و سخنان خود قرار دهید.

۲ - گروهی از انسان ها در رابطه ها از مردم متنفرند و به آنان اهانت هم می کنند، مانند بعضی که می گویند: مردم چه کاره اند؟ یا فلانی الاغ کی باشد و...

یا برخی خود را در موضع تهمت و ناسزاگویی مردم قرار می دهند تا معروف و محبوب باشند، مانند درویشانی که ظرف شراب به دست گرفته تا مردم به آنها بد بگویند ولی می خواهند تهذیب نفس کنند. این برنامه ها بازار شهرت سازی است که محتوای حقیقی ندارد. و در قیامت به آنان خطاب می شود با هر که دوست بوده اید و الگویی خود قرار داده اید، حرکت کنید تا به اعمالتان رسیدگی شود.

بنابراین گفته اولیای دین که: خود را در معرض تهمت قرار ندهید و از مکان های مشکوک و شبهه ناک پرهیز کنید؛ به خاطر حفظ شخصیت و آبروی انسانی است. اگر کسی بخواهد عضوی از بدن خود را معیوب کند به کفران نعمت دچار شده و اگر کسی هم بخواهد بدون علت آبروی خود را بریزد، نعمت حق را ناسپاسی نموده است، پس از وجود مردم باید به اندازه نیاز بهره گرفت.

۳ - گروهی از انسان ها با مردم، ولی بیرون از مردمنند، یعنی مانند اولیاء الله و دانشمندان و حاکمان که در متن جامعه همراه با دوستی و محبت مردم زندگی

ص: ۳۱۸

می کنند ولی در حقیقت امور از آنان جدایند و اعتنایی به حرف و کنایه و نیش آنها ندارند و به تکالیف خود عمل می کنند. این گونه افراد دارای شخصیت بزرگ و مقامی بلند و محبوبیتی ویژه در بین مردم هستند و از شهرت و ثروت اندوزی و رفتارهای ناشایست، دوری می کنند.

۵ - خوش رفتاری یا بدر رفتاری با نزدیکان

اشاره

سیره سلوکی و رفتاری نیکو پسند از اصلی ترین شیوه های انبیا و اولیای الهی است. برخورد خوش و معاشرت درست به ویژه با بستگان برخوردار از نهاد و سرشت سالم آدمی است. رعایت حال و رسیدگی به امور خویشان و دوری از رفتار بازدارنده و تنفرآمیز در سنت معصومان بسیار سفارش شده است. از آن جا شریعت اسلامی بر مبنای حکومت و مدیریت جامعه همگرا؛ سامان یافته است پس از دیدگاه جامعه شناسی، نظام یافتن چنین تشکلی با هماهنگی و تفاهم و همدلی جمعی به دست می آید و رحمت، محور این همسویی است.

امام صادق علیه السلام درباره این مسأله حیاتی می فرماید:

يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْجَاهِدُ فِي التَّوَاضُّعِ وَ التَّعَاوُنِ عَلَى التَّعَاطُفِ وَ الْمُوَاسَاةِ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَ تَعَاطُفٌ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» (۱)

مُتْرَاحِمِينَ مُعْتَمِنِينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ

مِنْ أَمْرِهِمْ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ مَعَشَرُ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله . (۲)

بر مسلمانان سزاوار است که در پیوند با هم و یاری رسانی به هم در مهرورزی و همراهی با نیازمندان و مهربانی با همدیگر کوشا باشند؛ چنانچه

ص: ۳۱۹

۱- (۱) - فتح (۴۸) : ۲۹.

۲- (۲) - الکافی: ۱۷۵/۲، حدیث ۴. [۱]

خداوند عزوجل فرموده است: «مهربانان در میان خودشان» مهرورزان و اندوهناک بر آنچه از کار مسلمانان که در دسترس ندارند، بر همان سیره ای که انصار در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند.

بنای حکومت اسلامی بر آن است که فتنه و بدبینی و تضاد بین اقوام و مردم را از پیکره جامعه ریشه کن کند و امتیّت خانوادگی و اعتماد قومی بر تمام سطوح حاکم باشد.

به این خاطر معصومان علیهم السلام در یاری رسانی به فقیران و نیازمندان همت زیادی داشتند تا ارتباط بین مردم و اولیای آنان عاشقانه باقی بماند.

خوش رفتاری امام سجاد علیه السلام

زُهری می گوید:

در شبی سرد و زمستانی امام زین العابدین علیه السلام را دیدم که کیسه ای از آرد و دسته ای هیزم بر دوش گرفته بود و حرکت می کرد. نزدیک رفتم و پرسیدم:

ای فرزند رسول خدا! این بار چیست؟ فرمود: قصد سفر دارم و این بار توشه سفر من است. گفتم: اگر اجازه می فرمایید، غلام من حمل بار را به عهده می گیرد. فرمود:

هرگز. گفتم: اجازه فرمایید تا خودم آن را به دوش بگیرم شما خسته و ناتوان شده اید.

فرمود: زُهری! من هرگز زحمتی را که موجب نجات من در سفر است از خود دور نخواهم کرد. به دنبال کار خود برو و مرا واگذار.

زهری می گوید: امر امام علیه السلام اطاعت کردم و از حضرت جدا شدم. چند روزی نگذشته بود که امام را در مدینه دیدم متعجبانه به حضورش رفتم و پرسیدم: ای پسر رسول خدا! شما فرمودید: به سفر می روم ولی نرفته اید؟

حضرت فرمود: آری، قصد سفر بود اما نه سفری دنیایی که تو گمان کردی بلکه مقصودم سفر بی بازگشت آخرت بود و من خود را برای آن سفر آماده می کردم.

آمادگی برای سفر آخرت این است که از گناه پرهیز کنی و به نیازمندان کمک نمایی. (۱) از رفتار نیکوی حضرت با غلامان خود که سرمشق تربیتی ماست این که، امام سجّاد علیه السلام غلام خود را برای امری دوبار صدا زد، ولی غلام به فرمان ایشان اعتنایی نکرد، حضرت بار سوم غلام را صدا کرد ولی او جواب نداد و چون امام علیه السلام نزد او رفت و پرسید: چرا صدای مرا می شنیدی ولی جواب نمی دادی؟ غلام گفت:

می دانستم که بر من خشم نمی کنی و از تو ایمن هستم.

امام علیه السلام فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مَمْلُوكِي يَأْمَنُونِي.

سپاس خدای را که زیر دست مرا از من آسوده خاطر قرار داد. (۲) احساس همدردی با همکیشان و بینوایان از عادات رسمی ائمه اطهار علیهم السلام بوده است.

در روایتی دیگر زهری می گوید:

روزی نزد امام سجّاد علیه السلام بودم؛ حضرت با تعدادی از اصحاب در مجلسی نشسته بود. یکی از اصحاب وارد شد در حالی که بسیار ناراحت و غمگین بود، آرام آرام گریه می کرد.

امام علیه السلام فرمود: تو را چه شده است؟

گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت شوم، دعایی به من تعلیم کنید تا قرض های من ادا شود. چند طلبکار دارم؛ یکی از آنان هر روز در پی من است تا طلب خود را بگیرد؛ امام علیه السلام چون این سخنان را شنید به شدت گریست!

ص: ۳۲۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۵/۴۶، باب ۵، حدیث ۲۷؛ علل الشرایع: ۲۳۱/۱، حدیث ۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۶/۴۶، باب ۵، حدیث ۶؛ أعلام الوری: ۲۶۱.

یکی از اصحاب عرض کرد: فدایت شوم، شما چرا گریه می کنید؟

امام فرمود: پس گریه برای چه وقتی است؟ آیا نباید در هنگام گرفتاری ها و محنت های بزرگ گریه کرد. چرا گریه نکنم با این که می دانم این مرد از شیعیان و دوستان ماست اما از فقر و بی چیزی شکایت می کند و من چیزی در دست ندارم تا به او کمک کنم... (۱)

۶ - یاری رسانی یا بی اعتنایی به نزدیکان

در این فراز توجه به نزدیکان و ارحام بسیار مورد سفارش قرار گرفته است حتی بریدن و دوری از آنان هم با شرایطی خاص صورت می گیرد.

اگر زمینه های یاری به صاحبان رحم و بستگان، خواه مالی یا غیر آن؛ دارای ملاک های ارزشی، از جمله استحقاق و شأنیت افراد باشد و اعطاء و لطف دهنده چنین توانمندی را ایجاد کند، نیکوست؛ به ویژه در مسائل حقوق واجب شرعی، مانند: خمس، زکات که نیازمند براءت شرعی است.

یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی که همواره انسان دچار آن بوده و اکنون پیشرفت های صنعتی و مادی هم به آن دامن زده است، معضل فاصله طبقاتی است، به این معنا که فقر و تهیدستی از یک سو و تراکم اموال از سوی دیگر، نظام اجتماعی حقیقی را بر هم می زند.

گروهی از فزونی ثروت و مال اندوزی، حساب اموالشان از دستان آنان بیرون می رود. و گروهی از کمبود نیازمندی رنج می برند به گونه ای که حتی لوازم ضروری زندگی مانند مسکن و لباس برای آنان ممکن نیست. پس فاصله بین فقر و غنا، سبب دوری دل ها و جدایی اقوام و خویشان در یک جامعه می شود.

در چنین جامعه ای دلهره و اضطراب و نگرانی و بدبینی و کینه و جنگ روانی

ص: ۳۲۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰/۴۶، باب ۳، حدیث ۱؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۴۵۳، حدیث ۳. [۱]

اجتناب ناپذیر است. در کمک های انسانی و تعاونی ها به معنای حقیقی به روی مردم بسته می شود؛ پس باب رباخواری، احتکار، گران فروشی، کلاهبرداری باز می گردد.

بنابراین قرآن به احسان و انفاق تأکید فراوان نموده است تا ارتباط قلبی آشکار و پنهان برقرار باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ * الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾

ای اهل ایمان! از پاکیزه های آنچه [از راه داد و ستد] به دست آورده اید ، و آنچه [از گیاهان و معادن] برای شما از زمین بیرون آورده ایم ، انفاق کنید و برای انفاق کردن دنبال مال ناپاک و بی ارزش و معیوب نروید ، در حالی که اگر آن را به عنوان حقّ شما به خود شما می دادند ، جز [با] چشم پوشی [و دلسردی] نمی گرفتید و بدانید که خدا ، بی نیاز و ستوده است . * شیطان ، شما را [به هنگام انفاق مال با ارزش] از تهیدستی و فقر می ترساند ، و شما را به کار زشت [چون بخل و خودداری از زکات و صدقات] امر می کند ، و خدا شما را از سوی خود وعده آمرزش و فزونی رزق می دهد ؛ و خدا بسیار عطا کننده و داناست .

در نظر ابتدایی، انفاق و بذل مال، کم شدن مال است ولی این همان دید کوتاه بینانه شیطانی است که انسان را از فقر و تنگدستی می ترساند، به ویژه اگر اموال را خوب در راه درست انفاق کند و انفاق واجب مانند زکات و خمس و احسان

ص: ۳۲۳

مستحبی مانند صدقات و نذورات را به اهل آن واگذارند؛ تأمین کننده آینده خویش و فرزندان خواهد بود. ولی شیطان از انباشتن اموال در راه باطل و عمل زشت بهره زیادی می برد و فحشا و منکرات را در بین خانواده ها و جوامع بشری گسترش می دهد که نتیجه آن فروپاشی کانون خانواده، رواج مواد مخدر و مسائل جنسی است.

ولی با دقت می بینیم که انفاق ضامن بقای اجتماع و تحکیم عدالت اجتماعی و سبب کم شدن فاصله طبقاتی در پیشرفت همگانی و عمومی می باشد. مسلم است که با پیشرفت اجتماع، رفاه و آسایش مورد قبول خداوند فراهم می گردد.

پس با توجه به آثار انفاق در زندگی راه نجات و امید برای همه هموار می شود، از ابن عباس نقل شده که گفته است:

هنگام انفاق دو چیز از طرف خدا و دو چیز از ناحیه شیطان است. آنچه از جانب خداست؛ آمرزش گناهان و برکت و افزونی در اموال است. و آنچه از طرف شیطان است، وعده به فقر و نداری و امر به فحشا و زشتی هاست. (۱) یعنی در رویارویی شیطان با خداوند در برابر انفاق انسان این گونه تصویر می شود که:

شیطان به تهیدستی و زشت کاری تشویق می کند ولی خدای بزرگ به احسان و یاری به دیگران امر می کند و از گناهان پرهیز می دهد.

جالب این که امیرمؤمنان سفارش می فرماید:

هنگامی که در سختی و فشار قرار گرفتید، به وسیله صدقه و انفاق با خدا معامله کنید. (۲)

ص: ۳۲۴

۱- (۱) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۱۹۳/۲، [۱] ذیل آیه ۲۶۸ سوره بقره؛ جامع البیان: ۱۲۱/۳.

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۲۵۸.

بنابراین امور الهی به ویژه دربارهٔ بستگان و اقوام باید در درجهٔ اول اهمیت باشد.

۷ - دوستی واقعی یا غیرواقعی

حقیقت دوستی تنها به آداب معاشرت و رفتار نیک نیست، بلکه دارا بودن یک دسته از صفات انسانی برجسته؛ مانند گذشت، صبر، ایثار، مدارا و... است.

مدارا در لغت به معنای ملاحظت و ملایمت است؛ یعنی وقتی کسی که می خواهد با دیگری به نیکی مدارا کند در رفتار با او به نرمی و گشاده رویی سخن می گوید و در اندیشه و پندارش با او همفکر و هم عقیده می شود.

این روش به ویژه در برابر دشمنان سفارش شده است که رفتار نرم و گرم با مهربانی می تواند دشمنی را به دوستی تبدیل کند و باطلی را به سوی حق بکشانند.

آنگاه که فرعون سر به طغیان می گذارد و فریاد خدایی می کشد؛ حضرت حق تعالی موسی و برادرش را به سوی او می فرستد و سفارش می فرماید:

اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿١﴾

هر دو به سوی فرعون بروید؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است. * پس با گفتاری نرم به او بگویید، امید است که هوشیار شود و [آیین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد].

لَئِنْ يَعْنِيٰ بِرَأْيِ اَيْنِ اِيْنِ كِه سَخْن بْتَوَانْد دَر اَو نَفُوْذ كَرْدِه و اَثْر بْگَزَارْد بَا نَرْمِي و اَرَاْمَش رِفْتَار كَنْنَد تَا بِيْدَار شُوْد يَا بْتَرَسْد. و اِگْر بَا خَشَوْنَت و تَنْدِي بَاشْد بِه يَقِيْن مَخَالَفَت مِي كَنْد.

شاعر عارف بر همین اساس سروده است:

ص: ۳۲۵

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مرّوت با دشمنان مدارا

(حافظ شیرازی)

و همینطور انبیا و اولیای الهی مأمور به مدارا با مردم بوده اند تا پیوند قلبی و حالی با خداوند و خویش را، زمینه هدایت قرار دهند.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاهِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ. (۱)

پروردگام به من دستور فرمود که با مردم مدارا نمایم همان طور که فرمان داده است که واجبات را انجام دهم.

و نیز فرمود:

إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ إِنَّمَا فَضَّلَهُمُ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ بِشِدَّةِ مُدَارَاتِهِمْ لِأَعْدَائِهِ دِينَ اللَّهِ وَحُسْنِ تَقَاتِهِمْ لِأَجْلِ إِخْوَانِهِمْ فِي اللَّهِ. (۲)

خداوند، پیامبران را به خاطر بسیاری ملامت با دشمنان دین خدا و برای حفظ برادران خویش در راه رضای او که به شایستگی تقیه می کنند، بر تمام مردم برتری داده است.

مدارای با مردم اگر به منظور احترام به شخصیت آنان باشد بسیار ارزنده است، چنین مدارایی نشانه عقل بیدار و فکر روشن و مایه محبوبیت و راه نفوذ در زندگی دیگران است. اولیای خداوند هم به رعایت چنین حال خوشایندی تشویق می نمودند.

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - الکافی: ۱۱۷/۲، حدیث ۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۱۳/۱۸، باب ۱، حدیث ۴۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۰۱/۷۲، باب ۸۷، ذیل حدیث ۴۲. [۳]

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

دَارِ النَّاسِ تَسْتَمِعُ بِإِخَائِهِمْ وَ الْقَهْمُ بِالْبِشْرِ تَمِثُ أَضْغَانَهُمْ. (۱)

با مردم به نیک خویی رفتار کن تا از برادری آنان بهره مند شوی و با روی گشاده با آنان دیدار نما تا کینه ها در ضمیرشان بمیرد.

و نیز می فرماید:

شَرُّ إِخْوَانِكَ مَنْ أَحْوَجَكَ إِلَى مُدَارَاهِ وَ الْجَأَكَ إِلَى اعْتِدَارِهِ. (۲)

بدترین برادرانت کسی است که تو را به مدارا کردن نیازمند سازد و به عذرخواهی بیشتر وادارت نماید.

بنابراین؛ فرمایش حضرت، خود ملاکی بر شناخت دوستی است که دوستی و یگانگی در این حد است که اگر بدی اتفاق افتد نتواند او را ملامت کند بلکه باید با او مدارا و سازش کند یا از او عذرخواهی کند که اگر نکند او ناراحت می شود.

خلاصه آن کس که برای حفظ برادری و ارتباط، به مدارا نیاز داشته باشد، برای تو برادر نیست و پیوسته برای رفاقت به زحمت و دردسر می افتد.

امام علی علیه السلام جان کلام را در دو جمله زیبا فرموده است:

خیر دنیا و آخرت در دو چیز گرد آمده است: پنهان کردن اسرار و دوستی با نیکان؛ و تمام بدی در دو چیز نهفته است: افشای اسرار و دوستی با بدان. (۳)

۸ - بی توجهی به همنشینان یا نیک رفتاری با آنان

از اهداف اصلی بعثت پیامبران، اخلاق معاشرتی مردم بوده است، به ویژه

ص: ۳۲۷

۱- (۱) - غرر الحکم: ۴۴۵، حدیث ۱۰۱۸۰. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۴۱۸، حدیث ۹۵۷۸. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۷۱/۷۲، باب ۴۵، حدیث ۱۴؛ الإختصاص: ۲۱۸.

حسن خلق که کلید بهشت و وسیله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان و همطراز با عبادت های شبانه روزی است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

أَحْبَبُكُمْ إِلَى اللَّهِ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الْمُؤْتَمِنُونَ أَكْنَافًا الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ وَأَبْغَضُكُمْ إِلَى اللَّهِ الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَخْوَانِ الْمُتَمَسِّمُونَ لِلْبَرَاءِ الْعَثَرَاتِ. (۱)

از همه شما محبوب تر نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که متواضعند، با دیگران می جوشند و مردم نیز با آنها می جوشند و از همه منفورتر نزد خدا؛ سخن چینی هستند که در میان برادران جدایی می افکنند و برای افراد بی گناه در جستجوی لغزشند.

بدون شک از عوامل سازنده شخصیت انسان بعد اراده و تصمیم او، همنشینی و معاشرت با انسان های گوناگون است؛ زیرا انسان ناخواسته تأثیرپذیر از همنشینان است و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق آنان می گیرد. این حقیقت روانی از نظر علمی و تجربی هم به اثبات رسیده و آیات و روایات بسیاری هم در دوست یابی و شناخت نیک همنشین وارد شده است.

چه بسا نقش همنشین در خوشبختی و بدبختی حیاتی است که گاه تا سر حد خواری و نابودی پیش می برد و گاه به اوج افتخار می رساند.

قرآن از حالت دوستانی که در مسیر گناه و فساد و یا زرق و برق دنیا، دست موذت و همکاری به هم می دهند پرده برداشته و می فرماید:

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (۲)

ص: ۳۲۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۳/۶۸، باب ۹۲، ذیل حدیث ۱۷؛ [۱] عوالی اللالی: ۱۰۰/۱، حدیث ۲۱. [۲]

۲- (۲) - زخرف (۴۳): ۶۷. [۳]

در آن روز دوستان دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران .

تبدیل شدن دوستی های شیرین به دشمنی آشکار در روز قیامت طبیعی است؛ زیرا هر کسی دیگری را عامل بدبختی و بیچارگی خود می شمرد، می گوید: تو این راه را به من نشان دادی و مرا به سوی آن دعوت کردی. تو بودی که دنیا را در نظر من زینت دادی و مرا به آن تشویق نمودی، تو بودی که مرا غرق نخوت و شهرت و ثروت کردی و از سرنوشتم بی خبر کردی و...

تنها پرهیزگاران که پیوندشان جاودانی است، چرا که بر محور ارزش های جاودانی دور زده و نتایج پربار آن در آخرت آشکار می شود و چه لذت ها و خوشی هایی در انتظار آنان است.

پس بنگرید به ملاک هایی که امیرمؤمنان علیه السلام در کلام گویای خویش فرموده است:

مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ وَ مُجَالَسَةُ الْأَخْيَارِ تُلْحِقُ الْأَشْرَارَ بِالْأَخْيَارِ وَ مُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ تُلْحِقُ الْأَبْرَارَ بِالْفُجَّارِ
فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَمَا نَظَرُوا إِلَيَّ حُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَيَّ دِينِ اللَّهِ وَ أَنْ كَانُوا عَلَيَّ غَيْرِ دِينِ
اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ. (۱)

همنشینی با بدان مایه بدبینی به نیکان است و همنشینی با خوبان بدان را به خوبان پیوند دهد. و همنشینی نیکان با بدکاران؛ نیکوکاران را به بدکاران پیوست می دهد. هر که وضع او برای شما نامعلوم شد و مرام و آیین او را نشناختید به همنشینان او بنگرید، اگر اهل دین خدایند؛ پس او اهل دین

ص: ۳۲۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۷/۷۱، باب ۱۴، حدیث ۳۱؛ [۱] صفات الشیعه: ۶، حدیث ۹.

خداست و اگر از دین بریده پس بهره ای از دین برای او نیست.

۹ - آرامش و امنیت یا ترس از ستمکاران

اشاره

در مرحله اول برای انسان، امنیت درونی و روانی؛ مهم تر از امنیت جانی و جسمی است. از این رو در اسلام وجود حاکم عادل برای مردم بسیار ضروری شمرده شده است؛ زیرا عدالت در حکومت و امیران، سبب آرامش و دوستی در جامعه می گردد؛ و امنیت روانی و احساس همگرایی بر دل ها و جان ها سیطره پیدا می کند.

در حکومت ظالمان، انحراف اخلاقی زیادی صورت می گیرد و مردم از ترس جان خود یا برای جلب رضای آنان به دروغ مدح و ستایش می کنند و در برابرشان سر تعظیم فرود می آورند که این دسته از حکام ستمگر در روز قیامت در عذاب شدید خواهند بود.

بنابراین برقراری حاکم خیرخواه و دادگر از جهت شأن انسانی و طبیعت امن آدمیان، ارزش و اهمیت حیاتی دارد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره اهمیت حکومت نیکان فرموده است:

إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خَيْرًاكُمْ وَ أَعْنِيَاؤُكُمْ سَمَحَاءُكُمْ وَ أَمْرُكُمْ سُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا.

وَ إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ شِرَارًاكُمْ وَ أَعْنِيَاؤُكُمْ بُحْلَاءُكُمْ وَ أُمُورُكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا. (۱)

هر گاه فرمانروایان نیکان شما و ثروتمندان بخشنده گان شما بودند و کارهایتان با مشورت بود، پس روی زمین برای شما از شکم زمین بهتر است. و هر گاه زمامدارانتان بدان شما و پولدارانتان خسیسان بودند و کارهایتان به دست زنانتان بود، پس زیر خاک بهتر از روی خاک زمین برای شماست.

ص: ۳۳۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۱/۷۴، باب ۷، حدیث ۱۴؛ [۱] تحف العقول: ۳۶.

یعنی اگر جامعه اسلامی از عدل فرمانروایی و تعادل اقتصادی و تکامل فکری و کاری، بهره مند بود شایسته زندگی در آن است و اگر از این برتری ها و ملاک ها خالی بود، حیات بشری ارزشی ندارد؛ پس مرگ، بهتر از زندگی است.

در مرحله دوم در جامعه دینی؛ مردم نباید از حکومت ترسناک باشند، بلکه ترس مردم باید از گناه و کارهای خلاف قانون خودشان باشد.

در این باره از سفارش های ارزشمند مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام این است:

أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا أَبْطَأَ الْإِبِلُ لَكَانَتْ لِدَلِكِ أَهْلًا لَا يَزُجُونَ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا رَبُّهُ وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ. (۱)

شما را به پنج برنامه وصیت می کنم که اگر برای یافتنش مشقت سفری سخت را عهده دار شوید هر آینه سزاوار است: احدی از شما جز به پروردگارش امید نبندد، و جز از گناهش وحشت نکند.

بنابراین امید به خدا و ترس از گناه دو عامل برقراری امتیت در هر جامعه است.

ترس مردم از خداوند ترس از مقام و جلالت خداست. و مقام خداوند اقامه عدل و احقاق حق است، و مقام او شایسته حمایت از مظلوم و مجازات ستمگر است و بهشت در انتظار کسانی است که امتیت الهی را فراهم می سازند تا جامعه در جاده آسایش و آرامش حقیقی حرکت کند.

خداوند مَنان درباره آنان می فرماید:

وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ (۲)

ص: ۳۳۱

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۸۲. [۱]

۲- (۲) - نازعات (۷۹) : ۴۰ - ۴۱. [۲]

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است . * پس بی تردید جایگاهش بهشت است .

شرط اول بهشتی شدن؛ ترس بر گرفته از معرفت است. شناخت مقام پروردگار و ترسیدن از مخالفت فرمان او، کلید راهیابی به منطقه امن اوست.

شرط دوم؛ در حقیقت نتیجه شرط اول و میوه درخت خوف است، تسلط بر هوای نفس و بازداشتن آن از سرکشی است؛ زیرا ابزار اصلی نفوذ شیطان در وجود آدمی هوای نفس است که ریشه همه مفاسد و بدبختی های بشر است و مقام رب او مقام عدالت و امتیث اوست که با هواپرستی مبارزه می کند تا آشوب نکند و جهنم قیامت زاییده هواپرستی است که جهنم های سوزان دنیا همچون جنگ ها و جدال ها و کینه توزی ها، بی نظمی ها و ناامنی های درونی و بیرونی از آن شعله می گیرد. (۱) الهی! آنچه این نه طایفه در حق من روا می دارند، یا از روی جهل و غفلت، یا از روی عمد، یا از پی ضعف ایمان و بی توجهی به آخرت و عذاب دردناک توست.

الهی! آنچه آنها انجام می دهند عین معصیت و محض گناه و چیزی جز عصیان و خطا نیست.

الهی! برای هر یک از این اشتباهات و خطاها دادگاهی در محشر برپاست، و برای آلوده به این معاصی عذر قابل قبولی در پیشگاه تو نیست.

پروردگارا فرموده ای: آخرت آباد، از آن مردم با کرامتی است که گناه دیگران را با گناه جواب نمی دهند.

وَ يَذُرُّونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲)

ص: ۳۳۲

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۱۰۸/۲۶ - ۱۱۱، ذیل آیه ۴۰ سوره نازعات.

۲- (۲) - رعد (۱۳): ۲۲. [۱]

و همواره با نیکویی [عبادت] زشتی و پلیدی [گناه] را دفع می کنند [و با خوبی های خود نسبت به مردم ، بدی های آنان را نسبت به خود برطرف می نمایند] ، اینانند که فرجام نیک آن سرای ، ویژه آنان است .

امامان بزرگوار شیعه که از جانب حضرت حق در تمام زمینه های زندگی اسوه و سرمشق هستند تا در دنیا می زیستند، از جانب مردم زمانه و اقوام و بعضی از دوستان و همه دشمنان در معرض آزارها و اذیت ها، و به خصوص ناراحتی های روحی بودند، ولی در برابر همه آن رنج ها صبر و استقامت پیشه کردند و خوبی های اخلاقی و عملی خود را در برابر بدی های مردم به عنوان پاسخ قرار دادند و از این طریق علاوه بر این که درس های الهی و ملکوتی برای بشر به یادگار گذاردند، روی تاریخ انسانیت را چون روز روشن و نورانی کردند!

حکایت

شخصی از اهل شام به مدینه آمد، مردی را دید در کناری نشسته، توجهش به او جلب شد، پرسید این مرد کیست؟ گفتند: حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام ، سوابق تبلیغاتی عجیبی که در روحش رسوخ کرده بود، موجب شد که دیگ خشمش به جوش آید و تا می تواند سب و دشنام نثار آن حضرت بنماید، آنچه خواست گفت و در این زمینه عقده دل گشود، امام علیه السلام بدون آن که خشم بگیرد، و اظهار ناراحتی کند، نگاهی پر از مهر و عطف به او کرد، و پس از آن که چند آیه از قرآن - مبنی بر حسن خلق و عفو و اغماض - قرائت کرد به او فرمود:

ما برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده ایم، آنگاه از او پرسید، آیا از اهل شامی؟ جواب داد: آری، فرمود: من با این خلق و خوی سابقه دارم و سرچشمه آن را می دانم.

پس از آن فرمود: تو در شهر ما غریبی، اگر احتیاجی داری حاضریم به تو کمک

دهیم، حاضریم در خانه خود از تو پذیرائی کنیم، حاضریم تو را بپوشانیم، حاضریم به تو پول بدهیم.

مرد شامی که منتظر بود با عکس العمل شدیدی برخورد کند، و هرگز گمان نمی کرد با یک هم چو گذشت و اغماضی روبرو شود، چنان منقلب شد که گفت:

آرزو داشتم در آن وقت زمین شکافته می شد و من به زمین فرو می رفتم و چنین نشناخته و نسنجیده گستاخی نمی کردم، تا آن ساعت برای من بر همه روی زمین کسی از حسین و پدرش مبعوض تر نبود، و از این ساعت، کسی نزد من از او و پدرش محبوب تر نیست. (۱)

ص: ۳۳۴

۱- (۱) - نفثه المصدور، محدث قمی: ۴.

[«۸»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي وَ لِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي وَ ظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَنِي وَ هَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي وَ قُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي وَ تَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبَنِي وَ سَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِي وَ وَفْقِي لِمَنْ لَطَاعَهُ مِنْ سَدَدَنِي وَ مُتَابِعَهُ مِنْ أَرْشَدَنِي]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا بر کسی که به من ستم می کند غالب و چیره، و بر ضد کسی که با من به مجادله برمی خیزد زبان گویا، و بر کسی که با من دشمنی می ورزد، پیروز قرار ده، و علیه کسی که نیرنگم می زند، چاره جویی بخش، و در برابر کسی که به من ستم می کند قدرت عنایت فرما، و علیه کسی که به من دشنام می دهد و غیبت می کند، توان تکذیب مرحمت فرما، و از دست کسی که مرا تهدید می کند به سلامت دار، و از آن که مرا به راه صواب می برد، توفیق فرمانبری ده، و از آن که مرا به راه راست هدایت می کند، توفیق پیروی عنایت کن.

قدرت غلبه بر ظلم

مشکلی که در طول تاریخ انسان از ابتدای شروع حیات تا به این زمان وجود داشته، و به نظر می رسد که ما در تمام مشکلات و گناهان و معاصی و ظلم ها باشد، اطاعت نکردن انسان از اولیای الهی، و فرار بشر از خط فرمانبرداری از انبیا و امامان

بوده است.

دفاع و یاری در هنگام ستمگری و فتنه زمامداران جور، از نشانه های مردم باایمان است. چنانچه مردم در دفاع از حق یا وطن و یاری رسانی به یکدیگر کوتاهی کنند و اسباب ورود دشمن و ستمگری را فراهم سازند، به ضعف ایمان دچار شده اند.

قرآن کریم درباره کسانی که مورد ستم قرار گرفته اند؛ می فرماید:

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴿١﴾

و آنان که هرگاه ستمی به آنان رسد [تسلیم ستم و ستمکار نمی شوند ، بلکه از دشمن به حکم حق و برابر با قوانین اسلام] انتقام می گیرند .

اما در دادگاه الهی که میان ستمدیده و ستمگر داوری می شود، جای گذشت و مماشات نیست؛ زیرا حاکم خداست و خداوند متعال سوگند به جلالت خود یاد کرده که حق مظلوم را از ظالم بگیرد؛ پس در قیامت گروهی درگیر این مسائل هستند.

انس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالْعَبِيدِ سَبْعُ عِقَابٍ، أَهْوَنُهَا الْمَوْتُ، قَالَ أَنَسٌ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا أَصِيبُهَا؟ قَالَ: الْوُقُوفُ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِذَا تَعَلَّقَ الْمَظْلُومُونَ بِالظَّالِمِينَ. (٢)

هفت عذاب بین بهشت و بنده است و آسان ترین آنها مرگ است. انس گفت:

به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! سخت ترین آنها کدام است؟ فرمود:

ایستادن در حضور خداوند بزرگ و ارجمند هنگامی که ستمدیدگان برای

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۳۹. [۱]

۲- (۲) - کنز العمال: ۸۲۴/۳، حدیث ۸۱۶۲؛ الجامع الصغیر: ۴۹۰/۱، حدیث ۳۱۷۳.

احقاق حق، با ستمگران درگیر می شوند.

اولین راه مقابله با ظالم و مبارزه با ظلم، به کار گرفتن نیروهای دفاعی شخصی است که خداوند منان در اعضای همه انسان ها به ودیعه گذارده تا در هنگام نیاز به کار گیرد و نفس خویش را از شر موجودات شرور و حیوانات گزنده یا درنده یا ستمکار بدتر از حیوان، مصون بدارند.

ید به معنای قدرت و قوت است و در این جا به معنای غلبه و پیروزی است، یعنی خودم دست توانایی باشم که جلوی ظلم را بگیرم و شر او را از خود بگردانم.

این عبارات به روشنی وظیفه مسلمانان را در مقابله با ستم بیان می کند که تا جایی نیرو دارد به ظلم تن در ندهد و در مقابل ستمگر، زبون و پست نباشد و تمام توان خود را برای دفع او به کار گیرد، اگر بر ظالم غلبه کرد، ستم او را از میان برده و خود را از شرش رهایی بخشیده است. و اگر نتوانست بر ظالم غلبه کند و مظلوم باقی بماند او نزد پروردگار پاداش دارد؛ زیرا وظیفه خود را به خوبی انجام داده است. اما اگر ستمکش در مقابل ستمکار سکوت کند و ضربات او را با ذلت و سرافکنندگی تحمل نماید، او ظلم پذیر است و در قیامت همانند ظالم مورد پرسش و بازجویی قرار می گیرد؛ زیرا او بر جسارت و جرأت ظالم می افزاید و راه ستم پیشگی را بر او هموار می سازد و در حقیقت در اعمال ظالمانه کمک می کند. پس گناه ستم پذیری کمتر از گناه ستمکاری نیست.

دومین راه؛ برای دفع ظالم استفاده از دستگاه قضایی و قدرت اجرایی است.

ستمدیده برای دفع از ظلم باید از نیروی اجرایی و نظامی نیز استفاده کند یعنی اسلحه و مهمات جنگی را بگیرد و به دفاع از خویش و کشور خود پردازد.

سومین راه؛ برای کوتاه کردن دست ستمگران و دشمنان، کمک گیری از افکار عمومی است. یعنی از موقعیت و وضعیت ناگوار مظلوم حمایت کند و حداقل در دل برای او دعا کند و از دشمنان او اظهار تنفر نماید. استفاده از حمایت عمومی

برای کوبیدن ظلم به هر شکلی که باشد، مفید و ثمربخش است و معصومان عزیز اسلام علیهم السلام برای نجات از ستم دستورهایی داشته اند که باید توجه ویژه به آنها نمود.

رسول گرامی صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ أُذِلَّ عِنْدَهُ مُؤْمِنٌ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَنْصُرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ. (۱)

هر که مؤمنی را پیش او خوار کنند و توانایی دارد که او را یاری کند و نکند خداوند در روز قیامت پیش همگان خوارش کند.

حکایتی جالب از امام باقر علیه السلام در این باره نقل شده است؛ که فرمود:

مردی به نزد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله رفت و از اذیت همسایه خود شکایت کرد؛ حضرت به وی فرمود: صبر کن. پس از چند روز دوباره رفت، حضرت به او فرمود:

صبر کن. برای بار سوم رفت، حضرت به او فرمود: روز جمعه وقتی که مردم برای اقامه نماز جمعه به مسجد می روند، اثاثیه خانه ات را از منزل بیرون بگذار و در کنار کوچه انباشته کن به گونه ای که مردم ببینند. وقتی از تو علت این کار را پرسیدند، جریان خودت را برای آنها بازگو کن. مرد شاکمی این دستور را انجام داد و همسایه آزار دهنده از این وضع به ضرر خود احساس خطر کرد و نزد او آمد و درخواست کرد که اثاثش را به داخل منزل ببرد و گفت: برای تو با خدا عهد می بندم کارهای گذشته را تکرار ننمایم. (۲) این قصه ها حاکی از این است که یاری مردم در هر زمینه هر چند برای فشار آوردن بر ظالم باشد تا حل مشکلات مظلوم شود؛ امری مطلوب است.

خوشا آن بنده با عهد و پیوند که دارد بازگشتی با خداوند

ص: ۳۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۶/۷۲، باب ۶۶، ذیل حدیث ۱؛ [۱] کشف الریبه: ۱۹.

۲- (۲) - الکافی: ۶۶۸/۲، حدیث ۱۳؛ [۲] بحار الأنوار: ۱۲۲/۲۲، باب ۳۷، حدیث ۹۱.

بکام خویش اگر چندی رود راه چو باز آید نیاز آرد بدرگاه

بنالد گاهی از سوز و گدازی بمالد بر زمین روی نیازی

بجوشد بحر الطاف خدائی زگرداب غمش بخشد رهائی

بگوید ای خدا بر عزت تو به عزت بخشی بی منت تو

به اشک طفلی از درد نهانی به آه پیری ازداغ جوانی

به مسکینی و عجز عذر خواهان به عذر آوردن صاحب گناهان

به سختی بردن ایام دوری به تلخی بردن شام صبوری

به اشک و زاری شام غریبان به رشک عاشق از کام رقیبان

به داغ من که از شمعم جگر سوخت به سوز شمع کز من بیشتر سوخت

کزین وادی مرا آزادیی بخش ز نور شمع خویشم هادیی بخش

[«۹»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ سِدِّدْ ذُنُوبِي لِأَنْ أَعَارِضَ مَنْ غَشَّيَنِي بِالنُّصْحِ وَ أَجْزِي مَنْ هَجَرَ نِي بِالْبِرِّ وَ أَثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَدْلِ وَ أَكْفَيْ مَنْ قَطَعَنِي بِالصِّلَةِ وَ أَخَالَفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ وَ أُغْضِي عَنِ السَّيِّئَةِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا به این اموری که از تو می خواهم پایدار و استوار دار: ایستادن در برابر کسی که به من خیانت کرده با سلاح نصیحت و خیرخواهی، پاداش دادن به کسی که از من دوری جسته با نیکی و خوبی، جزا دادن به کسی که مرا از عطایش محروم ساخته، با بذل و بخشش، تلافی کردن نسبت به کسی که با من قطع رابطه کرده، با صله و پیوند، مخالفت ورزیدن با کسی که از من غیبت کرده، با نیکو یاد کردن از او، به جا آوردن سپاس، در برابر خوبی و چشم پوشی از بدی.

خیرخواهی و نیکویی در برابر نامردی و بی مهری مردم

اشاره

کرامت اخلاق در اسلام عبارت از این است که اگر فردی نسبت به فرد دیگر ستم نمود و به حق او تجاوز کرد، ستمدیده از نظر قانونی می تواند او را تعقیب کند و کیفر دهد. ولی اگر شخص ستمگر شایسته عفو و گذشت بوده و بر اثر چشم پوشی اصلاح شود، او را می بخشد و با کرامتی خوب از وی می گذرد.

یکی از شیوه هایی که در رفتارها و صفات انسانی سبب فریب کاری و خیانت به

ص: ۳۴۰

مسلمان می شود؛ غش و زیانمایی است.

«غش» در لغت به معنای ناخالص و آغشتگی است ولی مراد از آن ظاهر نمودن چیزی بر خلاف پنهان آن است و یا زینت دادن و زیبا جلوه دادنی که برخلاف مصلحت باشد و در حقیقت خدعه و خیانت در عمل است.

این شیوه شیطانی بیشتر در تجارت و خرید و فروش اتفاق می افتد که فروشنده قصد فریب دادن مشتری را با نیکو نشان دادن جنس و کالای خود دارد، ولی در صفات اخلاقی برای منحرف کردن شخصی از راه زندگی و اهداف کمال بشری و گمراه نمودن او نیز به کار می رود.

«نصح» به معنای خالص و پاک است و در صفات اخلاقی به معنای موعظه و خیرخواهی خالصانه نسبت به دیگری است. کسی که در مقام نصیحت و خیرخواهی به انسان برمی آید، هدف او پاکسازی و خیراندیشی در قلب و جان اوست.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ أَكْبَرَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ. (۱)

با منزلت ترین مردم نزد خداوند در روز قیامت، کسی است که در راه خیرخواهی برای خلق، او بیش از دیگران قدم بردارد.

و همچنین فرمود:

أَنْسَكُ النَّاسَ نُسْكَاً أَنْصَحُهُمْ جَنِيًّا وَ أَسْلَمَهُمْ قَلْبًا لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ. (۲)

عابدترین مردم در عبادت کسی است که نسبت به همه مسلمانان خیرخواه تر و پاکدل تر باشد.

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - الکافی: ۲۰۸/۲، حدیث ۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۵۸/۷۱، باب ۲۲، حدیث ۸. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۶۳/۲، حدیث ۲؛ [۳] بحار الأنوار: ۳۳۸/۷۱، باب ۲۰، حدیث ۱۱۷. [۴]

بنابراین هر چه در عبادت شدیدترند، بیشتر امانت دارند. هر گاه می گویند:

«رَجُلٌ نَاصِحُ الْجَيْبِ يَعْنِي أَمِينٌ لِأَعْيُنِ فَيْهِ» مردی که امانت دار و خالص است و دل پاکیزه و با صفایی دارد.

در روایات نوعی غش هم درباره کسی است که در مشورت خیانت می کند و به مشورت کننده به جای راهنمایی و نصیحت، راه خلاف واقعیت را ارائه می دهد.

خیانت در مشورت دروغ گویی آشکار و عملی غیروجدانی و خلاف فطرت است و اگر کسی این روش نادرست را در پیش گیرد؛ اندک اندک دچار انحراف فکری می شود و از دوراندیشی و حقیقت بینی باز می ماند.

حضرت علی علیه السلام درباره چنین فردی می فرماید:

مَنْ غَشَّ مُسْتَشِيرَهُ سَلَبَ تَدْبِيرَهُ. (۱)

هر که به مشورت کننده خود خیانت نماید، مصلحت اندیشی او از بین می رود.

و از سوی دیگر از دایره اسلام و ولایت هم بیرون و منفور می گردد.

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ غَشَّ الْمُسْلِمِينَ فِي مَشُورِهِ فَقَدْ بَرَّئْتُ مِنْهُ. (۲)

کسی که با مسلمانان در مشورت غش نماید و به آنان خیانت نماید، من از او بیزارم.

گاهی انسان به انجام کاری که خلاف مصلحت اوست علاقه بسیار دارد، برای شناخت صلاح و فساد با انسان دانا و خیرخواه شور می کند ولی در باطن میل دارد که او نظر موافق بدهد تا هر چه زودتر اقدام نماید و به تمایل درونی خویش جامه

ص: ۳۴۲

۱- (۱) - غرر الحکم: ۴۴۳، حدیث ۱۰۱۰۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۹/۷۲، باب ۴۸، حدیث ۸؛ [۲] عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۶۶/۲، حدیث ۲۹۶. [۳]

عمل پیوشاند، ولی انسان خیرخواه و خیره از روی کمال خلوص و پاکدلی می گوید مصلحت نیست. این پاسخ موافق مصلحت در ذهن و ذائقه مشورت کننده ناگوار و تلخ می شود ولی باید با سختی آن بسازد و خوشبختی خود را به خطر نیاندازد.

بنابراین هر مسلمانی همواره باید از غش و فریب کاری که مایه پراکندگی و شایعه سازی است پرهیز کند؛ زیرا اگر دل مسلمانی بی جهت نسبت به برادر دینی اش آلوده به غش باشد پیوسته در خشم خداوند خواهد بود، مگر این که توبه کند و فکر و دل را از آن اندیشه ناپاک، پاک سازد.

چه درخواست های عجیبی است، قدرتی بالاتر از قدرت ملک ملکوت لازم است که بتوان این بار سنگین اخلاقی را کشید، باری که آسمان از قبولش سرپیچید که در برابر آن همه بدیهای مردم، آدمی این همه خوبی ها و حسنات را به عنوان تلافی و مقابله نثار آنان کند.

[«۱۰» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَلِّئِي بِحَلِيَّتِهِ الصَّالِحِينَ وَالْبِسِيَنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ فِي بَسْطِ الْعَيْدِ وَكَظْمِ الْغَيْظِ وَإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ وَضَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ وَإِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ وَإِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ وَسْتِرِّ الْعَائِبَةَ وَلِينِ الْعَرِيكَةِ وَخَفْضِ الْجَنَاحِ وَحُسْنِ السَّيْرِهِ وَسُكُونِ الرِّيْحِ وَطِيبِ الْمَخَالِقِ وَالسَّبْقِ إِلَى الْفَضْلِ وَإِثَارِ التَّفَضُّلِ وَتَرْكِ التَّعْيِيرِ وَالْإِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسَدِّ تَحَقُّقِ وَالْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَإِنْ عَزَّ وَاسْتِقْلَالَ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي وَاسْتِكْتَارِ الشَّرِّ وَإِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي وَأَكْمِلْ ذَلِكَ لِي بِجِدْوَامِ الطَّاعَةِ وَالزُّومِ الْجَمَاعَةِ وَرَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ وَمُسْتَعْمِلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا به زیور شایستگان بیارای، و زینت پرهیزکاران را به من بپوشان که زیور و زینت شایستگان و پرهیزکاران در این امور است: گسترش عدالت، فروخوردن خشم، خاموش کردن آتش فتنه، جمع کردن پراکنده شدگان، اصلاح بین مردم، آشکار کردن کارهای خوب مردم، پوشاندن عیوب انسان ها، نرم خویی، فروتنی، خوش رفتاری، آرامش، وقار، خوش اخلاقی، پیشی گرفتن به سوی فضیلت، انتخاب نیکی و احسان، ترک سرزنش، خوبی کردن به غیر مستحق، حق گویی، گرچه سنگین باشد، اندک دانستن گفتار و کردار خوبم، هر چند زیاد باشد و زیاد شمردن گفتار و رفتار بدم،

هر چند اندک باشد، و همه این امور را به دوام اطاعت از حضرت، و همراهی با مسلمانان، و دست برداشتن از اهل بدعت، و آنان که رأی ساختگی در دین را به کار می گیرند، کامل کن.

حضرت سجاد علیه السلام، از پیشگاه مبارک خالق یکتا درخواست می کند:

«الهی مرا به زیور شایستگان بیارای، و زینت پرهیزکاران را به من بپوشان، زیور صالحان، و زینت اهل تقوی عبارت است از:

۱ - گسترش عدالت ۲ - فرونشاندن خشم ۳ - خاموش کردن فتنه ۴ - پیوستن پراکندهگان ۵ - اصلاح بین مردم ۶ - فاش نمودن خوبی ها ۷ - پنهان کردن زشتی ها ۸ - نرم خوئی ۹ - تواضع و فروتنی ۱۰ - نیک سیرتی ۱۱ - سنگینی و وقار ۱۲ - حسن معاشرت ۱۳ - سبقت در فضیلت ۱۴ - برگزیدن احسان بدون توقع تلافی ۱۵ - ترک سرزنش ۱۶ - دستگیری از غیر مستحق ۱۷ - پای بندی به گفتن حق هر چند گران آید ۱۸ - اندک شمردن خوبی های خود ۱۹ - بسیار دیدن زشتی های خویش ۲۰ - ادامه طاعت ۲۱ - همراهی با مسلمانان ۲۲ - بیزاری از اهل بدعت».

۱ - گسترش عدالت

اشاره

عظمت و ارزش عدالت در نظام هستی، و در تمام شؤون حیات انسان، و آثار و فوائد و منافعش چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد. عدل و عدالت در پیکره هستی به منزله روح، و در جسم و بدن حیات انسان به مانند جان است.

اگر نور عدالت در کشور هستی نبود، چیزی بر جای خود برقرار نمی ماند، و جز فساد و افساد از عناصر حیات توقع نمی رفت. اگر تکیه گاه هستی عدالت نبود، از نظام آفرینش هم خبری نبود.

ظلمی که در تمام شؤون زندگی بر انسان می رود، به خاطر این است که جای

عدل خالی است.

اگر عدالت در زندگی بشر حکم فرما بود، حیات و شؤونش جز گل و گلستان و سرسبزی و خرمی و شور و نشاط، و آرامش و امتیّت، چیزی نبود.

غارت غارتگران، ستم ستمکاران، ظلم ظالمان، جهل جاهلان، زور گوئی زورگویان، جنایت بی خبران، اطواریبی خردان همه و همه معلول بی عدالتی است.

عدل و عدالت در قرآن

خداوند متعال می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَنْ لَا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١﴾

ای اهل ایمان! همواره [در همه امور] قیام کننده برای خدا و گواهان به عدل و داد باشید. و نباید دشمنی با گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نورزید؛ عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است. و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ﴿٢﴾

و هنگامی که سخن گوید، عدالت ورزید هر چند درباره خویشان باشد.

وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ﴿٣﴾

و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید.

ص: ۳۴۶

۱- (۱) - مائده (۵) : ۸. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۱۵۲. [۲]

۳- (۳) - نساء (۴) : ۵۸. [۳]

قرآن کریم در مسائل اجتماعی و خانوادگی و فردی، و حتی به هنگام سخن گفتن که چیزی به نظر مردم نمی آید، و در برنامه های سیاسی و حکومتی، تمام مردم را امر به عدالت می نماید.

قسط و عدالت اگر در امور ظاهری و باطنی رعایت نگردد، دنیا و آخرت مردم رو به ویرانی خواهد رفت.

گفتار حق، و عمل به حق، و حرکت بر اساس نظام شریعت، و اجرای حدود الهی، و عدم ملاحظه دوستی و رفاقت و خویشاوندی و نزدیکی چیزی جز عدل و عدالت نیست.

انسان عادل در پیشگاه حضرت حق از چنان ارزشی برخوردار است. خداوند شهادت و حکمیت او را در امور مالی و خانوادگی و اجتماعی پذیرفته است!!

ظالم مورد نفرت، و مستحق لعنت تمام لعنت کنندگان است.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * اولئك جزأؤهم أن عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين» (۱)

چگونه خدا گروهی را هدایت کند که بعد از آن که ایمان آوردند، و به حقایق رسول اسلام شهادت دادند، و دلایل روشن و آشکار برای آنان آمد، کافر شدند؟ و خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. * اینان کیفرشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.

عدل و عدالت در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۳۴۷

عَدْلُ سَاعِهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادِهِ سَبْعِينَ سَنَةً قِيَامَ لَيْلِهَا وَصِيَامَ نَهَارِهَا. وَجَوْزُ سَاعِهِ فِي حُكْمِ أَشَدُّ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مَعَاصِي سِتِّينَ سَنَةً. (۱)

یک ساعت عدالت از هفتاد سال عبادت که تمام شب هایش نماز و روزهایش روزه باشد بهتر است، و یک ساعت ستم ورزیدن در حکومت، از شصت سال ستمگری در نزد خداوند شدیدتر است.

حضرت مولی الموحدین علی علیه السلام می فرماید:

الْعَدْلُ اسَاسٌ بِهٖ قِوَامُ الْعَالَمِ. (۲)

عدل بنیانی است که بر پائی جهان به آن است.

إِنَّ الْعَدْلَ مِيزَانٌ لِلَّهِ سَبْحَانَهُ الَّذِي وَضَعَهُ فِي الْحَقِّ وَ نَصَبَهُ لِإِقَامَةِ الْحَقِّ، فَلَا تُخَالِفُهُ فِي مِيزَانِهِ، وَلَا تُعَارِضُهُ فِي سُلْطَانِهِ. (۳)

عدل ترازوی خداوند است که آن را برای انسان و جهت پیداشتن حق قرار داده و نصب فرموده، پس خدا را در میزانش مخالفت مکن، و با حضرت او در قدرت و سلطنتش به معارضه بر مخیز.

الْعَدْلُ يُصْلِحُ الرَّعِيَّةَ. (۴)

عدالت، رعیت را در تمام برنامه های زندگی اصلاح می نماید.

بِالْعَدْلِ تَنْضَاعُ الْبَرَكَاتُ. (۵)

باعدالت، برکات حق بر انسان دو چندان می شود.

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۲/۷۲، باب ۸۱، حدیث ۶۱؛ [۱] جامع الأخبار: ۱۵۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۳/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۸۷. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۹۹، حدیث ۱۶۹۶. [۴]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۳۴۰، حدیث ۷۷۵۹. [۵]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۴۴۶، حدیث ۱۰۲۲۶. [۶]

ما عَمُرَتِ الْبِلَادُ بِمِثْلِ الْعَدْلِ. (۱)

به چیزی همانند عدل، شهرها آباد نشد.

فِي الْعَدْلِ الْاِقْتِدَاءُ بِسُنَّةِ اللَّهِ. (۲)

در عدالت اقتدای به روش الهی است.

الْعَدْلُ زِينَةُ الْاِيْمَانِ. (۳)

عدل زیبایی ایمان است.

الْعَدْلُ رَأْسُ الْاِيْمَانِ، وَجَمَاعُ الْاِحْسَانِ، وَاعْلَى مَرَاتِبِ الْاِيْمَانِ. (۴)

عدل سرچشمه و آغاز ایمان و همه خوبی ها، و برترین درجات ایمان است.

الْعَدْلُ حَيَاةٌ. (۵)

عدالت زندگی است.

سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صِفَةِ الْعَدْلِ مِنَ الرَّجُلِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا غَضَّ طَرْفَهُ عَنِ الْمَحَارِمِ، وَ لِسَانَهُ عَنِ الْمَأْثِمِ، وَ كَفَّهُ عَنِ الْمَظَالِمِ. (۶)

از حضرت صادق علیه السلام از چگونگی عدالت مرد پرسیدند؛ فرمود: چون دیده از محارم بپوشد، و زبان از گفتاری که گناه است ببندد، و دست از ستم بازدارد عادل است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۳۲۰/۱۱، باب ۳۷. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۴۰، حدیث ۷۷۶۵. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸۰/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۶۵. [۳]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۴۴۶، حدیث ۱۰۲۰۶. [۴]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۹۹، حدیث ۱۶۹۹. [۵]

۶- (۶) - بحار الأنوار: ۲۴۷/۷۵، باب ۲۳؛ [۶] مستدرک الوسائل: ۳۱۷/۱۱، باب ۳۷، حدیث ۱۳۱۴۱. [۷]

مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمُهُمْ، وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ، وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَتْ مَرْوَتُهُ، وَظَهَرَتْ عِدَالَتُهُ، وَوَجِبَتْ أُخُوَّتُهُ، وَحُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ. (۱)

کسی که در رفتار با مردم ظلم نرزد، و در گفتار با مردم دروغ نگوید، و در وعده به مردم تخلف نکند، مروتش کامل و عدالتش ظاهر و اخوتش واجب و غیبتش حرام است.

مَنْ صَاحَبَ النَّاسَ بِالَّذِي يَجِبُ أَنْ يُصَاحِبُوهُ كَانَ عَدْلًا. (۲)

کسی که با مردم معاشرت نماید، به صورتی که دوست دارد مردم با او معاشرت کنند، عادل است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

مَنْ طَابَقَ سِرُّهُ عَلَانِيَتَهُ، وَوَافَقَ فِعْلُهُ مَقَالَتَهُ، فَهُوَ الَّذِي آدَى الْأَمَانَةَ، وَتَحَقَّقَتْ عِدَالَتُهُ. (۳)

آن که درونش با برونش یکی باشد، و عملش با گفتارش یک واحد جلوه کند، امانت را ادا کرده و عدالتش تحقق یافته است.

و نیز آن حضرت فرمود:

اسْتَعِنَ عَلَى الْعَدْلِ بِحُسْنِ النَّيِّ فِي الرَّعِيَّةِ، وَقَلَّ الطَّمَعُ، وَكَثُرَ الْوَرَعُ. (۴)

از حسن نیت در رعیت، و طمع کم نسبت به مال دنیا، و زیادی پاکدامنی، برای به دست آوردن عدالت یاری بجو.

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۶۷، باب ۳۹، حدیث ۱؛ [۱] الخصال: ۲۰۸/۱، حدیث ۲۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۳/۷۴، باب ۷؛ [۲] أعلام الدین: ۱۵۲. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۱۱، حدیث ۴۰۶۹. [۴]

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۳۱۹/۱۱، باب ۳۷؛ [۵] غرر الحکم: ۳۴۱، حدیث ۷۷۹۵. [۶]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ابْلِيسُ وَ فِرْعَوْنُ وَ قَاتِلُ النَّفْسِ، وَ رَابِعُهُمْ سُلْطَانٌ جَائِرٌ. (۱)

از شدیدترین مردم در جهنم عذاب در روز قیامت، ابلیس و فرعون و قاتل و چهارمی آنها حاکم ستمگر است.

زنام بهره نبردیم غیر بدنامی ز کام صرفه نبردیم غیر ناکامی

شکسته شیشه تقوا به سنگ رسوائی گسست سبحة طاعت به دست بدنامی

بیار باده که این آتش سلامت سوز برون کند زتن مرد علت خامی

مپرس جز زخراباتیان بی سرو پا رموز عاشقی و مستی و می آشامی

زبان عشق زبانیست کاهل دل دانند نه تازی است و نه هندی نه فارس نی سامی

زدست عشق روان گیر جام جمشیدی پیاپی عقل درافکن کمند بهرامی

(وحدت)

ظلم و ظالم در قرآن

گناه ظلم گناهی نیست که به آسانی بتوان از آن گذشت، ظلم و ستم در هر

ص: ۳۵۱

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۴۲۰/۸، باب ۶۹، حدیث ۱۱۰۶۷؛ [۱] ثواب الاعمال: ۲۸۷. [۲]

زمینه ای از نظر حق و انبیا و امامان و اولیای الهی قبیح و موجب به هم ریختن نظام زندگی، و در مضیقه قرار گرفتن مردم، و موجب عذاب الهی است.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (۱)

و خدا ستمکاران را [که به دین کافر شدند ، یا از دین فقط به اسم آن قناعت کردند] دوست ندارد .

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (۲)

یقیناً ستمکاران ، رستگار نخواهند بود .

بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۳)

بلکه ستمکاران در گمراهی آشکاری هستند .

ظلم و ظالم در روایات

امام علی علیه السلام می فرماید:

الظُّلْمُ أُمُّ الرَّذَائِلِ. (۴)

ستم ریشه تمام پستی هاست.

الظُّلْمُ فِي الدُّنْيَا بَوَارٌ، وَ فِي الآخِرَةِ دَمَارٌ. (۵)

ستم در دنیا تباهی و در آخرت عذاب است.

الظُّلْمُ يُزِلُّ الْقَدَمَ، وَ يَسْلُبُ النَّعْمَ، وَ يُهْلِكُ الْأُمَّمَ. (۶)

ص: ۳۵۲

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۵۷.

۲- (۲) - انعام (۶) : ۲۱.

۳- (۳) - لقمان (۳۱) : ۱۱. [۱]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۴۵۵، حدیث ۱۰۳۷۹. [۲]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۴۵۷، حدیث ۱۰۴۳۷. [۳]

٥٢-٥٦ (٤) - غرر الحكم: ٤٥٦، حديث ١٠٤١١؛ [٤] عيون الحكم و المواعظ: ٥٢.

ستم باعث لغزش قدم و از دست رفتن نعمت و هلاک ملت هاست.

إِقْدُمُوا عَلَى اللَّهِ مَظْلُومِينَ، وَ لَا تَقْدُمُوا ظَالِمِينَ. (۱)

مظلوم بر خدا وارد شوید و ظالم وارد نشوید.

مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ. (۲)

و هر که به بندگان خدا ستم کند خداوند به جای بندگان ستمدیده دشمن او می باشد.

بِسُّ الزَّادِ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ. (۳)

ستم بر بندگان توشه بدی برای جهان آخرت است.

وَاللَّهِ لَوْ أَعْطِيَتْ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتِ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ اغْصَى اللَّهُ فِي نَمَلِهِ اسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرِهِ مَا فَعَلْتُهُ. (۴)

به خدا قسم! اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان هاست به من بدهند تا خداوند را با ربودن پوست جوی از دهان مورچه معصیت کنم به چنین کاری دست نمی زنم!

إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ، فَإِنَّهُ يَزُولُ عَمَّنْ تَظَلَّمَهُ وَ يَبْقَى عَلَيْكَ. (۵)

از ستم دوری کن که رنج و ناراحتیش از مظلوم می گذرد و گناهش بر تو باقی ماند.

ص: ۳۵۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۱. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۵۳. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: حکمت ۲۲۱. [۳]

۴- (۴) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۵. [۴]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۴۵۵، حدیث ۱۰۴۳۸. [۵]

إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ، فَإِنَّهُ أَكْبَرُ الْمَعَاصِي. (۱)

بر تو باد پرهیز از ستمگری که آن از بزرگترین گناهان است.

إِيَّاكُمْ وَالظُّلْمَ فَإِنَّهُ يُخْرِبُ قُلُوبَكُمْ. (۲)

بر تو باد پرهیز از ستم که ظلم و ستم دل ها را خراب می کند.

إِيَّاكَ وَالْجُورَ، فَإِنَّ الْجَائِرَ لَا يَرِيحُ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ. (۳)

بر تو باد دوری از ستم که ستمکار بوی بهشت را استشمام نمی کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اتَّقُوا الظُّلْمَ، فَإِنَّهُ ظُلُمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۴)

از ستمگری پرهیزید که تاریکی های در قیامت است.

قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: احْبُبْ أَنْ أَحْشَرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي النَّورِ، قَالَ: لَا تَنْظِلْ أَحَدًا تُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي النَّورِ. (۵)

مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت، دوست دارم در قیامت در نور محشور شوم، فرمود: به احدی ستم مکن در قیامت در نور محشور می شوی.

۲ - فرونشاندن خشم

غضب و خشم آتش خطرناکی است که بر جان و بر ایمان زند.

گاهی از طرف نزدیکان و آشنایان و دوستان و مردم کوچه و بازار نسبت به انسان اشتباهی به بار می آید و باعث ناراحتی و رنج و غضب و خشم می گردد که اگر در

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - غرر الحکم: ۴۵۷، حدیث ۱۰۴۳۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۵/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۳۴؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۰۳/۱۲، باب ۷۷، حدیث ۱۳۶۳۵. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۴۵۷، حدیث ۱۰۴۳۹. [۴]

۴- (۴) - الکافی: ۳۳۲/۲، حدیث ۱۰، [۵] وسائل الشیعه: ۴۶/۱۶، باب ۷۷، حدیث ۲۰۹۴۱. [۶]

٥- (٥) - كثر العمال: ١٢٨/١٦؛ ميزان الحكمه: ٣٣٩١/٤. [٧]

این موارد مهار حرکات و حالات به دست خشم افتد، آدمی به گناهی عظیم و ضررهایی بزرگ و خسارت هایی جبران ناپذیر دچار می شود.

قرآن مجید در این گونه موارد از انسان می خواهد بر خود مسلط باشد و از شعله ور شدن آتش غضب که نمونه ای از آتش جهنم است پیشگیری کند و چنانچه این آتش بر خلاف خواسته حضرت محبوب زبانه کشید با صبر و حوصله به خاموش کردن آن قبل از دست زدن به کاری همت گمارد، و علاوه بر آن از طرف مقابل خود گذشت کرده و به او نیکی کند.

فرو خوردن خشم و گذشت و عفو از انسان اشتباه کار، و نیکی به او از اخلاق انبیا و به خصوص رسول اسلام و از اوصاف پاک پرهیزکاران و اهل تقواست.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (۱)

آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می برند، و از [خطاهای] مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ. (۲)

خشم و عصبانیت کلید هر شری است.

و نیز فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَعَوَّذُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ سِتٍّ: مِنَ الشُّكِّ، وَ الشُّرْكِ، وَ الْحَمِيَّةِ، وَ الْغَضَبِ، وَ الْبَغْيِ، وَ الْحَسَدِ.

(۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز از شش چیز به خدا پناه می برد: شک، شرک، نخوت،

ص: ۳۵۵

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۳۴. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۳۰۳/۲، حدیث ۳؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۵۸/۱۵، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۳۳. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۶۳/۷۰، باب ۱۳۲؛ [۴] الخصال: ۳۲۹/۱، حدیث ۲۴.

خشم، تجاوز، حسد.

فاطمه، دختر حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از امیر المؤمنین از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند:

مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ، وَ مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ بَلَغَهُ اللَّهُ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ. (۱)

هر کس غضب خود را مهار کند و خشم خود را جلوگیری نماید، خداوند او را از عذاب حفظ کند، و هر که اخلاقش نیکو باشد حضرت حق او را به درجه شخص روزه دار که به نماز هم قیام دارد، برساند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ابلیس گفت:

الْغَضَبُ وَهُقَى وَ مِضْيَادِي، وَ بِهِ أُصِدُّ خِيَارَ الْخَلْقِ عَنِ الْجَنَّةِ وَ طَرِيقَهَا. (۲)

خشم و غضب کمند و دام من است، به وسیله آن راه بهشت را به روی خوبان می بندم.

امام صادق علیه السلام از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند:

أَيُّ شَيْءٍ أَشْرُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَضِبَ يَقْتُلُ النَّفْسَ وَيَقْدِفُ الْمُحْصَنَةَ. (۳)

چه چیزی از عصبانیت بدتر است؟ انسان هر گاه غضب کند به آدم کشی و لکه دار کردن دامن با عفت دست می زند!

ص: ۳۵۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۸/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۳۶؛ [۱] عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۷۱/۲، حدیث ۳۲۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۵/۷۰، باب ۱۳۲، ذیل حدیث ۱۵. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۶۵/۷۰، باب ۱۳۲، حدیث ۱۶؛ [۴] الاختصاص: ۲۴۳.

فتنه گری در میان خانواده ها و جامعه، یا در میان دو ملت یا چند ملت که باعث ایجاد کینه و از هم گسستگی و دشمنی در بین افراد نسبت به یکدیگر و علت بروز جنگ و خونریزی و ضررها و خسارت های جبران ناپذیر در میان ملت ها و اقوام است.

فتنه گری از گناهان بسیار بزرگ و به فرموده قرآن مجید گناهی سنگین تر از گناه قتل نفس است بدون تردید کار کافران و مشرکان و معاندان و فاسقان و مردم پست و بی هویت و شیطان مسلک است.

گروهی از این بی خبران از حق، و آلودگان به رذایل اخلاقی، و پست فطرتان آلوده، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور دائم و بی وقفه در میان مردم به فتنه گری مشغول بودند.

ادامه کار آنان خسارت های غیر قابل جبران برای اسلام و ملت اسلام داشت.

اینان با برنامه خود به سوی خاموش کردن چراغ دین به پیش می رفتند، حضرت حق در قرآن مجید نسبت به این جرثومه های ننگین تکلیف مسلمانان را روشن فرمود:

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (۱)

و آنان را [که از شرک و کفر و هیچ ستمی باز نمی ایستند] هر کجا یافتید ، به قتل برسانید و از جایی که شما را بیرون کردند بیرونشان کنید و فتنه [که شرک ، بت پرستی ، بیرون کردن مردم از خانه و کاشانه و وطنشان باشد] از قتل و کشتار بدتر است .

ص: ۳۵۷

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ (۱)

و با آنان بجنگید تا فتنه ای [چون شرک، بت پرستی و حاکمیت کفار] بر جای نماند و دین فقط ویژه خدا باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام ریشه فتنه را هوای نفس و برنامه های آلوده به بدعت می داند:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعِ الْفِتَنِ مِنْ أَهْوَاءِ تَتَّبِعُ، وَ أَحْكَامٍ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا حُكْمَ اللَّهِ. (۲)

ای مردم! بدون شک شروع وقوع فتنه از هواپرستی، و احکام خود رأی است که مخالف حکم خداست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب جمل و صفین و نهروان را فتنه گران آلوده ای می دانست که در زمان حکومت مولا در میان مردم بی گناه و مظلوم، آتش ها روشن کنند و مزاحم دولت الهی علی علیه السلام شوند، آنان را در تعبیر دیگر ناکث و قاسط و مارق (۳) خواند.

رسول خدا پس از بیانات مفصل خود، و نشان دادن موضع فتنه گران پلید فرمودند:

يَا عَلِيُّ إِنَّكَ بَاقٍ بَعْدِي وَ مُبْتَلَى بِأُمَّتِي وَ مُحَاصِمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَاعِدٌ لِلْخُصُومِ جَوَابًا. فَقُلْتُ: يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي، بَيْنَ لِي مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي ابْتُلَى بِهَا، وَ عَلِيٌّ مَا اجَاهِدُ بَعْدَكَ؟

فَقَالَ لِي: إِنَّكَ سَيَتُّفَاتِلُ بَعْدِي النَّبَاكِيثَةَ وَ الْقَاسِطَةَ وَ الْمَارِقَةَ؛ وَ حَلَّاهُمْ وَ سَيَمَاهُم رَجُلًا رَجُلًا، وَ تُجَاهِدُ أُمَّتِي عَلِيٌّ كُلُّ مَنْ خَالَفَ الْقُرْآنَ مِمَّنْ يَعْمَلُ فِي

ص: ۳۵۸

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۹۳. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۵۸/۸، حدیث ۲۱؛ [۲] بحار الأنوار: ۲/۲۹۰، باب ۳۴، حدیث ۸. [۳]

۳- (۳) - ناکث: بیعت شکنان، قاسط: روگردانان از حق، مارق: بیرون روندگان از دین همچون تیر از کمان.

الدِّينِ بِالرَّأْيِ وَلَا رَأْيَ فِي الدِّينِ، أَمَّا هُوَ أَمْرٌ مِنَ الرَّبِّ وَنَهْيِهِ. (۱)

یا علی! پس از من زندگی ادامه پیدا می کند و به امتم مبتلا می شوی، و در پیشگاه حق با آنان به محاکمه می نشینی برای آن روز جواب آماده کن، عرضه داشتیم: پدر و مادرم فدایت! این فتنه ای که امت به آن گرفتار می شوند برای من توضیح بده و این که بر چه چیزی با آنان بجنگم!!

فرمود: بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی کرد. آنگاه اسامی فرد فرد آنان را گفت، سپس فرمود: با هر کس که در امتم با قرآن مخالفت کند و در دین به رأی خودش عمل کند جنگ کن که دین رأی بردار نیست، دین فقط و فقط امر و نهی خداست.

به هر صورت قرآن و روایات فتنه را گناهی بزرگ و خاموش کردن آن را عملی عظیم و ثوابی فوق العاده مهم می دانند. مردم مؤمن اگر در مقابل فتنه نایستند و با قدم و قلم و زبان و جان، و مال و آبرو جلوی گسترش فتنه را نگیرند، آتش فتنه به جان و ایمان خود آنان هم خواهد افتاد.

۴ - پیوستن پراکندگان

جامعه اسلامی با مردم یک شهر و یک منطقه، یا خانواده ای پرجمعیت، همیشه دارای افرادی پاک سرشت، خوش اخلاق، با سخاوت، موقر و منظم، متین و استوار، مؤمن و متقی است.

اگر انسان بتواند خوبان امت یا نیکان شهر، یا پاکان خانواده را تبدیل به دست واحد کند، وظیفه اسلامی دارد که این افراد متفرق و پراکنده را جمع کند و از طریق آن جمعیت یک دست و یک هدف، کارهای مهم انجام دهد، و بسیاری از مشکلات

ص: ۳۵۹

مملکت یا شهر، یا اقوام را حل کند.

با چنین جمعیتی می توان، مسجد، حمام، کتابخانه، مدرسه، دانشگاه، مجتمع دینی، صندوق قرض الحسنه به وجود آورد، و با چنین نیروی پاکی می توان مشکلات مالی، خانوادگی و اخلاقی مردم شهر و جمعیت یک کشور را به حداقل رساند.

۵ - اصلاح بین مردم

اشاره

حلّ اختلاف مردم با بیانی شیرین و سخنی دلپذیر و موعظه ای حسنه، و به خرج دادن اخلاق یا مایه گذاشتن مال، دستور صریح اسلام است.

مسلمان نباید اجازه دهد، اختلاف بین مردم مسلمان اعم از اختلاف زن و شوهر، دو خانواده، پدر و مادر و فرزندان، دو دوست، دو شریک، دو جمعیت، دو محل، دو شهر، دو مملکت که یا معلول کمبود اخلاقی یا میوه تلخ فقر و نداری است، ادامه پیدا کند.

بر افراد آگاه و بزرگ ترهای خانواده و جامعه و به خصوص اهل علم و معرفت واجب است در مقام اصلاح بین مردم به وسیله هر مایه ای که لازم است، اخلاقی، آبرویی، مالی اقدام نمایند.

گاهی بین دو زوج به خاطر کمبود مالی اختلاف پیدا می شود که ادامه اختلاف ممکن است منجر به طلاق شود، بر بزرگان فامیل به خصوص ثروتمندان آنها واجب است با مال خود به نحوی که آبروی آن خانواده حفظ شود. اقدام به رفع اختلاف کنند.

ص: ۳۶۰

اصلاح بین مردم در آیات قرآن

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» (۱)

از خدا پروا کنید و [اختلاف و نزاع] بین خود را اصلاح نمایید .

وَ أَنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (۲)

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند میان آنها صلح و آشتی برقرار کنید ، و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کند ، با آن گروهی که تجاوز می کند ، بجنگید تا به حکم خدا باز گردد . پس اگر بازگشت ، میانشان به عدالت و انصاف ، صلح و آشتی برقرار کنید ؛ و همواره دادگری را پیشه سازید که خدا دادگران را دوست دارد .

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» (۳)

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند ؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادران صلح و آشتی برقرار کنید .

اصلاح بین مردم در روایات

امیر المؤمنین علیه السلام در لحظات آخر عمر پربرکت و نورانی خود به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعِ وَاَهْلِ وَاَهْلِ وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ

ص: ۳۶۱

۱- (۱) - انفال (۸) : ۱ . [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹) : ۹ . [۲]

۳- (۳) - حجرات (۴۹) : ۱۰ . [۳]

أَمْرِكُمْ وَصِيْلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ فَأَنَّى سَجَعْتُ جَدَّكُمْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: صِيْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ. (١)

شما و همه فرزندان و خاندانم و هر که این وصیتم به او می رسد را به تقوای الهی، و نظم در زندگی و اصلاح بین مردم سفارش می کنم، چرا که از جد شما صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: اصلاح ذات البین از عموم نماز و روزه بهتر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَلَا- أَخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مَنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَ الصَّلَاةِ وَ الصَّدَقَةِ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: صِيْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ، فَإِنَّ فَسَادَ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ. (٢)

شما را به کاری برتر از درجه روزه و نماز و صدقه خبر دهم. گفتند: آری، رسول خدا! فرمود: آشتی دادن بین مردم؛ زیرا بر هم زدن بین مردم، نابود کننده است.

حضرت صادق علیه السلام به مفضل فرمود:

إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا مُنَازَعَةً فَأَقْتَدِهَا مِنْ مَالِي. (٣)

چون بین دو شیعه ما دعوائی مشاهده کردی، از مال من به آن دعوا خاتمه بده.

امام علی علیه السلام فرمود:

ثَابِرُوا عَلَى صِلَاحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُتَّقِينَ. (٤)

بر اصلاح بین مؤمنان و اهل تقوی مداومت کنید.

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۴۷. [۱]

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۳۹/۱. [۲]

۳- (۳) - الکافی: ۲/۲۰۹، حدیث ۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۴۴۰/۱۸، باب ۱، حدیث ۲۴۰۰۲. [۴]

۴- (۴) - عیون الحکم و المواعظ: ۲۱۸.

فاش کردن خوبی های یک انسان در میان مردم، و پنهان داشتن زشتی های او عملی مورد پسند حق است، و از اخلاق انبیا و امامان معصوم علیهم السلام است.

چه نیکوست که انسان خوبی های افراد را برای مردم بازگو کند، تا به نشر معروف کمک کرده، و به آبروی خوبان افزوده باشد، و چه زشت است که انسان زشتی ها را رواج دهد تا ارواح آلوده گردد، و آبروی آبروداران بر باد رود.

معمولاً پنهان کردن خوبی ها و فاش نمودن زشتی ها کار بی خبران و فاسقان و فاجران و بی خردان است، اینان که در مقام پنهان داشتن حسنات، فاش کردن زشتی ها هستند، درونی آلوده به رذایل اخلاقی دارند، و در برابر حق متکبر و در برابر خلق حسودند. اینان به فرموده کتاب خدا جزائی جز عذاب الیم در روز قیامت ندارند.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (۱)

کسانی که دوست دارند کارهای بسیار زشت [مانند آن تهمت بزرگ] در میان اهل ایمان شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند داشت.

فاش نمودن زشتی های پنهان مردم کاری شیطانی و عملی حرام است و برنامه ای ضد اخلاق و خلاف انسانیت می باشد.

معصومین بزرگوار ما بر این حقیقت اصرار دارند که زشتی ها را پنهان بدارید و آبروی مردم را حفظ کنید، و خوبی ها را پخش کنید و به آبرو و اعتبار مردم بیفزائید که این از اخلاق حضرت حق است.

ص: ۳۶۳

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ. (۱)

ای خداوندی که خوبی را ظاهر می کنی و بدی را می پوشانی.

امام علی علیه السلام در دعای کمیل عرضه می دارد:

كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ. (۲)

چه بسیار بدی که آن را از دید مردم پنهان داشتی.

وَبِرَحْمَتِكَ اخْفَيْتَهُ، وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ. (۳)

تویی آن مهربان خدائی که بدی هایم را به رحمت پنهان کردی و به فضلت پوشاندی، تا بتوانم در میان مردم به خوبی و خوشی به زندگیم ادامه دهم.

حضرت مولا علیه السلام می فرماید:

لَوْ وَجَدْتُ مُؤْمِنًا عَلَى فَاحِشِهِ لَسَتَرْتُهُ بِثَوْبِي. (۴)

اگر مؤمنی را در کار زشتی ببابم او را با لباسم می پوشانم (تادیگران وی را نبینند، مبادا که زبان خود را نگاه ندارند و آبروی آن مؤمن بر باد رود)!

حضرت صادق علیه السلام روایت می فرماید:

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ، وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ، وَ مِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَظْمُ الْعَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَاهُدُ الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ. وَ عَيْدُونَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ، وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ، فَمِنْهُمْ الْكُذْبُ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْبُخْلُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ

ص: ۳۶۴

۱- (۱) - الکافی: ۵۷۸/۲، حدیث ۴؛ [۱] تهذیب الاحکام: ۸۴/۳، حدیث ۱۲.

۲- (۲) - البلد الامین: ۱۸۸؛ [۲] مصباح المتهدج: ۸۴۵. [۳]

۳- (۳) - البلد الامین: ۱۹۱؛ [۴] مصباح المتهدج: ۸۴۹. [۵]

۴- (۴) - دعائم الاسلام: ۴۴۶/۲، حدیث ۱۵۵۹؛ [۶] الجعفریات: ۲۴۲. [۷]

الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعِدِّي الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ رُكُوبِ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ مِنَ الزُّنَا وَ السَّرْقَةِ، وَ كُلِّ مَنْ وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ، وَ كَذَبَ مَنْ قَالَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفِرْعٍ غَيْرِنَا. (۱)

ما ریشه هر خیری هستیم و هر عمل نیکی شاخ و برگ ماست، و از نیکی توحید و نماز و روزه و فرو خوردن خشم و گذشت از بد کار و رحمت به فقیر، تعهد نسبت به همسایه و اقرار و اعتراف به خوبی خوبان است.

دشمنان ما ریشه هر شر و از شاخ و برگ آنان هر بدی و گناهی است از جمله:

دروغ، دوبه هم زنی، بخل، قطع رحم، خوردن ربا، خوردن مال یتیم بدون حق، تجاوز از حدود الهی و ارتکاب بدی های ظاهر و باطن از قبیل زنا و دزدی و هر چه که قبیح است.

دروغ می گوید آن که آلوده به این امور است و خود را از ما می داند!

۸ - نرم خویی

اخلاقی که مردم را جذب کند، و باعث هدایت و رشد مردم شود نرم خوئی نام دارد.

نرم خوئی حقیقی است که حضرت حق، پیامبر بزرگوارش را به آن ستوده، پیامبری که او را اسوه و سرمشق تمام مردم تا روز قیامت قرار داده است، و پیروی از او را در تمام شؤون لازم شمرده، و متخلف از وی را بدبخت و شقی نامیده است.

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (۲)

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند.

ص: ۳۶۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۰۳/۲۴، باب ۶۶، حدیث ۱۵؛ [۱] الکافی: ۲۴۲/۸، حدیث ۳۳۶. [۲]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۵۹. [۳]

حضرت عبدالعظیم حسنی از حضرت رضا علیه السلام روایت می کند:

كَانَ فِيمَا نَجَى اللَّهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ أَنْ قَالَ: أَلِهِي مَا جَزَاءُ مَنْ كَفَّ إِذَا هُ عَنِ النَّاسِ، وَ بَدَلَ مَعْرُوفَهُ لَهُمْ؟ قَالَ: يَا مُوسَى تُنَادِيهِ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:

لَا سَبِيلَ لِي عَلَيْكَ. (۱)

موسی در مناجات با خدا از حضرت حق پرسید:

خداوندا! جزای کسی که آزارش را از مردم نگاهدارد و خوبی خود را در هر زمینه ای به مردم برساند چیست؟ فرمود: ای موسی! در قیامت آتش به او می گوید: مرا بر تو راهی نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

نِعْمَ وَزِيرُ الْإِيمَانِ الْعِلْمُ، وَنِعْمَ وَزِيرُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ، وَنِعْمَ وَزِيرُ الْحِلْمِ الرَّفْقُ، وَنِعْمَ وَزِيرُ الرَّفْقِ اللَّيْنُ. (۲)

ایمان را چه پشتیبان خوبی است علم، و علم را چه کمک خوبی است بردباری، و بردباری را چه یار خوبی است مدارا، و مدارا را چه یار خوبی است نرم خوئی.

و نیز فرمود:

مَا مِنْ عَمَلٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَى رَسُولِهِ مِنَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ الرَّفْقِ بِعِبَادِهِ، وَ مَا مِنْ عَمَلٍ ابْغَضَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْإِشْرَاكِ بِاللَّهِ تَعَالَى وَ الْعُنْفِ عَلَى عِبَادِهِ. (۳)

عملی نزد خدا و رسول خدا محبوب تر از ایمان به خدا و نرم خوئی نسبت به

ص: ۳۶۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۲/۷۲، باب ۴۲، حدیث ۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۳/۷۲، باب ۴۲، حدیث ۱۱؛ [۲] دعائم الاسلام: ۸۲/۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۴/۷۲، باب ۴۲، ذیل حدیث ۱۹. [۴]

عباد خدا نیست، و عملی مبعوض تر نزد خدا از شرك و سخت گیری به بندگان الهی نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ مَاتَ مُدَارِيًّا مَاتَ شَهِيدًا. (۱)

هر کس در حال نرم خوئی با مردم بمیرد شهید از دنیا رفته است.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قُفْلًا، وَقُفْلُ الْإِيمَانِ الرَّفْقُ. (۲)

برای هر چیزی قفلی است که آن را از دستبرد حفظ می کند، و قفل ایمان مدارا و نرم خوئی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الرَّفْقُ يُمْنٌ، وَالْخُرْقُ سُومٌ. (۳)

نرم خوئی برکت، و سخت گیری و بدعملی شومی است.

۹- تواضع و فروتنی

اشاره

تواضع و فروتنی که میوه شیرین معرفت نسبت به حقایق هستی، و احکام الهی، و حسنات اخلاقی، و موقعیت خویش و مردم است ممدوح حضرت حق در قرآن، و از اخلاق انبیا و امامان و روش و سیره اولیای الهی است.

انسانی که ابتدایش نطفه، و انتهایش جیفه، و بین نطفه و جیفه ضعیف و درمانده و در تمام شؤون ظاهری و باطنی بدون استقلال است چرا آلوده به تکبر باشد.

ص: ۳۶۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۵/۷۲، باب ۴۲؛ [۱] الدَّعَوَات: ۲۲۰، حدیث ۵۹۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۵/۷۲، باب ۴۲، حدیث ۲۰؛ [۲] الکافی: ۱۱۸/۲، حدیث ۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۹/۷۲، باب ۴۲، حدیث ۲۳؛ [۴] الکافی: ۱۱۹/۲، حدیث ۴. [۵]

خداوند متعال در قرآن مجید تواضع را از نشانه های اهل ایمان دانسته و می فرماید:

أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۱)

در برابر مؤمنان فروتن اند.

تواضع و فروتنی در روایات

حضرت عسگری علیه السلام فرمود:

أَعْرَفُ النَّاسِ بِحُقُوقِ إِخْوَانِهِ وَ أَشَدُّهُمْ قَضَاءً لَهَا أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا. وَ مَنْ تَوَاضَعَ فِي الدُّنْيَا لِإِخْوَانِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًّا. (۲)

آشنا ترین مردم به حقوق برادرانش و شدیدترین آنان در قضای حاجت ایشان، بزرگترین آنها از نظر مقام در نظر خداوندند، و هر کس در دنیا نسبت به برادران دینی خود فروتنی کند، در نزد حضرت حق از صدیقین است و به حقیقت از پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام محسوب می شود.

امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت می فرماید:

إِنَّ مِنَ التَّوَاضِعِ أَنْ يَرْضَى الرَّجُلُ بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ، وَ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى مَنْ يَلْقَى، وَ أَنْ يَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَ أَنْ كَانَ مُحِقًّا، وَ لَا يُحِبُّ أَنْ يُحَمَدَ عَلَى التَّقْوَى. (۳)

تواضع به این است که انسان در هر مجلسی وارد شد همان جا که جای خالی

ص: ۳۶۸

۱- (۱) - مائده (۵) : ۵۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۷/۷۲، باب ۵۱، حدیث ۱؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۲۹۵/۱۱، باب ۲۸، حدیث ۱۳۰۷۶. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۱۸/۷۲، باب ۵۱، حدیث ۳؛ [۴] وسائل الشیعه: ۲۷۴/۱۵، باب ۲۸، حدیث ۲۰۵۰۱. [۵]

است بنشیند، و با هر کسی روبرو شد سلام کند، و جنگ در گفتگو را ترک کند اگر چه حق با او باشد، و دوست نداشته باشد وی را به تقوا تعریف کنند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ، وَ تَوَاضَعَ مِنْ غَيْرِ مَنْقَصِهِ، وَ جَالَسَ أَهْلَ الْفِقْهِ وَ الرَّحْمَةَ، وَ خَالَطَ أَهْلَ الدُّلِّ وَ الْمَسِيكِنَةَ، وَ انْفَقَ مَالًا جَمَعَهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةٍ. (۱)

خوشا به حال کسی که توجه به عیب خودش او را از توجه به عیب دیگران باز دارد، و در جای خودش فروتنی نماید، و با اهل فهم و رحمت مجالست کند، و با آنان که متواضع و خاکیند معاشرت داشته باشد، و مالی را که به دست آورده در غیر معصیت خدا انفاق نماید.

فِي وَصِيَّتِهِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ عِنْدَ مَوْتِهِ: عَلَيْكَ بِالتَّوَضُّعِ فَإِنَّهُ مِنْ اعْظَمِ الْعِبَادَةِ. (۲)

در سفارش امیر المؤمنین به وقت وفاتش آمده: بر تو باد به فروتنی که بزرگترین عبادت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ. (۳)

کسی تواضع و فروتنی نمود مگر این که خداوند او را بالا برد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

ص: ۳۶۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱۹/۷۲، باب ۵۱، حدیث ۴؛ [۱] تفسیر القمی: ۷۰/۲، [۲] ذیل آیه ۳۵ سوره انبیاء.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۹/۷۲، باب ۵۱، حدیث ۵؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۲۹۶/۱۱، باب ۲۸، حدیث ۱۳۰۷۹. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۲۰/۷۲، باب ۵۱، حدیث ۷؛ [۵] مستدرک الوسائل: ۲۹۷/۱۱، باب ۲۸، حدیث ۱۳۰۸۳. [۶]

التَّوَّاضِعُ يَكْسِبُكَ السَّلَامَةَ. وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، زَيْنَةُ الشَّرِيفِ التَّوَّاضِعُ. (۱)

تواضع برای تو کسب سلامت می کند. و نیز آن حضرت فرمود: زینت مردم بلند مرتبه فروتنی، است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: حضرت زین العابدین بر جذامیان گذشت، در حالی که بر الاغی سوار بود، جذامیان حضرت را دعوت کردند که با آنان هم غذا شود، حضرت فرمود: اگر روزه نبودم سر سفره شما می نشستم، چون به خانه رسید، فرمود: غذای لذیذی آماده کردند، آنگاه آنان را دعوت کرد و کنار همان سفره ای که جذامیان نشستند قرار گرفت و با ایشان هم غذا شد. (۲) امام صادق علیه السلام فرمود:

فِيَمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا دَاوُدُ كَمَا أَنَّ اقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُ مُعُونَ، كَذَلِكَ ابْعِدِ النَّاسَ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ. (۳)

خداوند به داود وحی فرموده است: چنانکه نزدیکترین مردم به خداوند فروتنانند، دورترین مردم متکبرانند.

از حضرت رضا علیه السلام است:

التَّوَّاضِعُ أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مَا تُحِبُّ أَنْ تُعْطَا. (۴)

فروتنی به این است که با مردم همان گونه باشی که دوست داری مردم با تو همان گونه باشند.

ص: ۳۷۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۰/۷۲، باب ۵۱، ذیل حدیث ۱۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۹۸/۱۱، باب ۲۸، حدیث ۱۳۰۸۶. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۲۳/۲، حدیث ۸. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۹/۱۴، باب ۳، حدیث ۲۱؛ [۴] الکافی: ۱۲۳/۲، حدیث ۱۱. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۳۵/۷۲، باب ۵۱، حدیث ۳۶؛ [۶] الکافی: ۱۲۴/۲، حدیث ۱۳. [۷]

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

وَ اَرْحَمُ مِنْ اَهْلِكَ الصَّغِيرَ، وَ وَقَرُّ مِنْهُمْ الْكَبِيرَ. (۱)

در خانواده ات کوچک را رحم کن، و بزرگ را احترام نما.

۱۰ - نیک سیرتی

نیک سیرتی به معنای روش پسندیده در تمام امور است که ناشی از حسنات اخلاقی است، و حسنات اخلاقی و مکارم پسندیده واقعیت هایی است که در این دعای شریف و عبارات ملکوتی آمده است.

رندان که مقیمان خرابات هستند از غمزه ساقی همه آشفته و مستند

برخاسته اند از سرمستی به ارادت زانرو که درمیکده عشق نشستند

تا چشم به نظاره آن یار گشادند از دیدن اغیار همه دیده بیستند

از نشئه آن باده که از عشق قدیم است از جوی حوادث همه یکبار بجستند

دست از همه آفاق فشانند ز غیرت ایدوست بیندیش که باری زچه رستند

از ذوق بلانوش خرابات خرابند در شوق بلی گوی مناجات هستند

از هستی خود جانب مستی بگریزند تا خلق ندانند که این طایفه هستند

مانند حسین از سر کونین گذشتند با این همه از طعن بداندیش نرستند

(منصور حلاج)

۱۱ - سنگینی و وقار

اشاره

آنان که در میان مردم دست به سبکسری، و اعمال و رفتار ناهنجار، و کارهایی که با وزانت و وقار تناسبی ندارد می زنند، در حقیقت خلاف صراط مستقیم قدم بر

١- (١) - بحار الأنوار: ١٣٦/٧٢، باب ٥٢، حديث ١؛ [١] مستدرک الوسائل: ٣٩٤/٨، باب ٥٦، حديث ٩٧٧٨. [٢]

می دارند، و بدون شک با کردار ناپسند، و صدای نکره، و شوخی های بی جا، و مطالب پوچ و سخنان یاوه، و ادا و اطوار خارج از نزاکت و ادب، باعث آزار دیگران و آزرده دلی مردم هم هستند.

رفتار و کردار مردان حق، و شکل زندگی بندگان الهی توأم با متانت و وقار و وزانت است.

وَأَقْصِدْ فِي مَشِيكِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ أَنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتِ الْحَمِيرِ» (۱)

و در راه رفتنت میانه رو باش، و از صدایت بکاه که بی تردید ناپسندترین صداها، صدای خران است.

سنگینی و وقار در روایات

احمد بن عمر حلبی می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: چه خصلت هائی برای مرد زیباتر است؟ فرمود:

وَقَارٌ بِلا مَهَابَةٍ، وَ سَمَاحٌ بِلا طَلَبِ مُكَافَاهٍ، وَ تَشَاغُلٌ بِغَيْرِ مَتَاعِ الدُّنْيَا. (۲)

سنگینی و وقاری که به عظمت انسان در جامعه بیفزاید نه باعث ترس مردم گردد، سخا و جودی که در آن توقع تلافی نباشد، و دل مشغولی به واقعیت های الهی که انسان را از حرام منصرف و به رحمت حق نزدیک کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ. (۳)

بر شما باد به آرامش داشتن و سنگینی و وقار.

ص: ۳۷۲

۱- (۱) - لقمان (۳۱) : ۱۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۳۷/۶۸، باب ۸۲، حدیث ۱؛ [۲] الکافی: ۲/۲۴۰، حدیث ۳۳. [۳]

۳- (۳) - الحدائق الناضرة: ۲۴۶/۱۱ (پاورقی)؛ بدائع الصنائع: ۲۱۸/۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَيْسَ الْبِرُّ فِي حُسْنِ الرَّيِّ، وَلَكِنَّ الْبِرَّ فِي السَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ. (۱)

نیکی در خوب پوشیدن و تجمل نیست، خوبی در آرامش و وقار است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

جَمَالُ الرَّجُلِ الْوَقَارُ. (۲)

زیبائی مرد وقار است.

كُنْ فِي الْمَلَأِ وَقُوراً، وَفِي الْخَلَا ذُكُوراً. (۳)

در میان مردم با وقار و در خلوت به یاد حق باش.

وَقَارُ الرَّجُلِ نُورٌ وَزِينَةٌ. (۴)

سنگینی و وقار انسان، زیبائی و نور است.

الْوَقَارُ يُنْجِدُ الْجَلْمَ. (۵)

وقار و سنگینی میوه بردباری است.

۱۲ - حسن معاشرت

اشاره

خوبی معاشرت با همگان در قرآن و روایات و معارف اسلامی مطرح است.

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِالْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنْبِ وَ
الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ

ص: ۳۷۳

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۰۶/۱، باب ۱۱، حدیث ۱۰۵. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۵۰، حدیث ۵۱۸۸. [۲]

٣-٣) - غرر الحکم: ١٨٨، حدیث ٣٦٢٥. [٣]

٣-٤) - غرر الحکم: ٢٥٠، حدیث ٥٢٠١. [٤]

٣-٥) - غرر الحکم: ٢٥٠، حدیث ٥١٨٤. [٥]

وَإِنَّ السَّبِيلَ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» (۱)

و خدا را بپرستید ، و چیزی را شریک او قرار ندهید ، و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه نزدیک و همسایه دور و همنشینان و همراهان و در راه ماندگان و بردگان نیکی کنید ؛ یقیناً خدا کسی را که متکبر و خودستاست ، دوست ندارد .

حضرت باقر علیه السلام از امیر المؤمنین روایت می کند که به دسته یکی از شمشیرهای رسول خدا صلی الله علیه و آله سه جمله نوشته بود:

صِلْ مَنْ قَطَعَكَ، وَقُلِ الْحَقُّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ، وَأَحْسِنِ إِلَى مَنْ اسَاءَ إِلَيْكَ. (۲)

صله رحم کن با آن که با تو قطع رابطه کرده، حق بگو گرچه به ضرر خودت باشد، و نیکی کن به کسی که با تو بدی کرده است.

حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت می کند:

«علی علیه السلام با مردی مسیحی در جاده ای که به کوفه منتهی می شد، هم سفر شد، مسیحی به حضرت گفت: ای بنده خدا قصد کجا داری؟ حضرت فرمود: کوفه، چون مرد مسیحی برای رفتن به محل خودش از حضرت جدا شد، مشاهده کرد امام او را دنبال می کند، عرضه داشت: مگر نمی خواهی به کوفه بروی؟ فرمود: چرا. گفت: اگر قصد کوفه داری چرا دنبال من می آئی؟ حضرت فرمود:

این برنامه که من اجرا می کنم یعنی چند قدم هم سفر خود را بدرقه کردن، تمام کردن حسن معاشرت است و این دستور پیامبر ماست، مسیحی گفت: راستی

ص: ۳۷۴

۱- (۱) - نساء (۴) : ۳۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۷/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۲؛ من لایحضره الفقیه: ۱۷۹/۴، حدیث ۵۴۰۳.

دستور رسول شماسست؟ فرمود: آری، مرد مسیحی گفت: تو را به شهادت می طلبم که من بر دین توأم، آنگاه از راه خود همراه حضرت برگشت و چون امام را شناخت مسلمان شد». (۱)

تا زنگ سیه ز آینه دل نزداید عکس رخ دلدار در او خوش ننماید

در طرف چمن گر بکند جلوه رخ دوست بر برگ گلی این همه بلبل نسراید

نور ازلی گر ندمد از رخ لیلی از گردش چشمی دل مجنون نرباید

هر کو نکند بندگی پیر خرابات بر روی دلش جان در معنی نگشاید

ای غم زده تریاق محبت بکف آور تا زهر غم دهر تو را جان نگزاید

آیین طریقت به حقیقت بجز این نیست کز شادی و غم راحت و رنجت نفزاید

این بار امانت که شده قسمت وحدت بر پشت فلک گر نهد البته خم آید

حسن معاشرت در روایات

امام صادق علیه السلام پس از معرفی ائمه علیهم السلام فرمود:

ص: ۳۷۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۷/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۱۳۴/۱۲، باب ۹۲، حدیث ۱۵۸۶۳.

وَدِينُهُمُ الْوَرَعُ وَالْعِفَّةُ - إِلَى أَنْ قَالَ: - وَحُسْنُ الصُّحْبَةِ وَحُسْنُ الْجَوَارِ. (۱)

دین آنان پاک دامن و عفت است تا جائی که فرمود: و حسن معاشرت و حسن همسایه داری است.

و نیز فرمود:

أَحْسِنُ مُجَاوِرَةَ مَنْ جَاوَرْتَ تَكُنْ مُسْلِمًا. (۲)

همسایه داریت را با همسایه ات نیکو کن تا مسلمان باشی.

حضرت صادق علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

إِعْمَلْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ تَكُنْ اتَّقَى النَّاسِ، وَارْضَ بِقِسْمِ اللَّهِ تَكُنْ اغْنَى النَّاسِ، وَكُفِّ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ تَكُنْ أَوْرَعَ النَّاسِ، وَاحْسِنِ مُجَاوِرَةَ مَنْ جَاوَرَكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا، وَاحْسِنِ مُصَاحَبَةَ مَنْ صَاحَبَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا. (۳)

به واجبات الهی عمل کن تا با تقواترین مردم باشی، به داده حق راضی باش تا بی نیازترین خلق باشی، از حرام الهی خودداری کن تا پاکدامن ترین انسان ها باشی، برای همسایه ات بهترین همسایه باش تا مومن باشی، و معاشرت خود را با معاشرت نیکو قرار بده تا مسلمان باشی.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

صَانِعِ الْمُنَافِقِ بِلِسَانِكَ، وَ اخْلِصْ وُدَّكَ لِلْمُؤْمِنِ، وَ أَنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَأَحْسِنْ مُجَالَسَتَهُ. (۴)

با منافق با زبانت روبرو شو، محبتت را برای مؤمن خالصانه مصرف کن، و

ص: ۳۷۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۸/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۸؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۱۵/۸، باب ۲، حدیث ۹۵۳۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۸/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۱۰؛ [۳] الخصال: ۱۶۹/۱، حدیث ۲۲۲.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۹/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۱۲؛ [۴] الأملی، شیخ صدوق: ۲۰۱، حدیث ۱۳. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۶۲/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۲۲؛ [۶] مستدرک الوسائل: ۳۱۶/۸، باب ۲، حدیث ۹۵۳۷. [۷]

اگر یهودی باتو همنشین شد، با او با نیکی همنشینی کن!

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ، وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَ حُسْنِ الصَّحَابَةِ لِمَنْ صَحِبَكُمْ. (۱)

بر شما باد به رعایت تقوای الهی، و راستی در سخن، و ادای امانت، و خوبی معاشرت با کسی که با شما همنشین است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثٌ مَنْ آتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ: الْأَنْفَاقُ مِنْ أَقْتَارٍ، وَ الْبِشْرُ بِجَمِيعِ الْعَالَمِ، وَ الْأَنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ. (۲)

سه چیز است هر کس با یکی از آنها همراه باشد خداوند بهشت را بر او واجب می گرداند. انفاق به وقت تنگدستی، گشاده روئی با تمام مردم جهان، و از جانب خود به دیگران انصاف دادن.

یکی از دوستان ابن محبوب به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت:

مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ قَالَ: تَلِينُ جَنَاحِكَ، وَ تَطْيِبُ كَلَامِكَ، وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ. (۳)

حدود حسن خلق چیست؟ فرمود: مهربانی با همه، پاکیزگی در کلام، روبرو شدن با برادر دینی با چهره نیکو.

۱۳ - سبقت در فضیلت

اشاره

فضایل، واقعیت هایی الهی و حقایق عرشی و ملکوتی است که در انبیای الهی

ص: ۳۷۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۲/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۲۵؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۳/۷، باب ۵، حدیث ۸۶۳۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۹/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۳۷؛ [۳] الکافی: ۱۰۳/۲، حدیث ۲. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷۱/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۳۹؛ [۵] الکافی: ۱۰۳/۲، حدیث ۴. [۶]

و امامان معصوم و اولیای حق تجلّی عملی داشت.

فضایل، یک سلسله کمالات حقیقی، و مکارم واقعی است که انسان را در پیشگاه حق به ارزشی سنگین می آراید، و آدمی را مستحق رضایت حق، و بهشت عنبر سرشت می کند.

فضایل در روایات

امام علی علیه السلام در باب فضیلت می فرماید:

فَخَرُّ الْمَرْءِ بِفَضْلِهِ لَا بِأَصْلِهِ. (۱)

افتخار انسان به فضیلت اوست نه به خانواده اش.

الْفُضَيْلَةُ بِحُسْنِ الْكَمَالِ وَ مَكَارِمِ الْأَفْعَالِ، لَا بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَ جَلَالَةِ الْأَعْمَالِ. (۲)

فضیلت به خوبی کمال و اعمال با ارزش است، نه به ثروت زیاد و حرکات و اعمال بزرگ.

مَنْ آتَرَ عَلَى نَفْسِهِ اسْتَحَقَّ اسْمَ الْفُضَيْلَةِ. (۳)

آن که دیگران را در همه چیز بر خود مقدم بدارد، مستحق نام فضیلت است.

صَنَائِعُ الْإِحْسَانِ مِنْ فَضَائِلِ الْإِنْسَانِ. (۴)

انجام دادن تمام نیکی ها از فضایل انسان است.

ص: ۳۷۸

۱- (۱) - غرر الحکم: ۴۰۹، حدیث ۹۳۸۷. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۱۷، حدیث ۷۳۱۳. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۹۶، حدیث ۹۱۷۴. [۳]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۳۸۳، حدیث ۸۷۱۲. [۴]

الْفَضْلُ أَنْكَ إِذَا قَدَرْتَ عَفْوَتَ. (۱)

فضل و فضیلت به این است که هر گاه قدرت یافتی اقدام به گذشت کنی.

تَحَلُّوا بِالْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَالْكَفِّ عَنِ الْبُغْيِ، وَالْعَمَلِ بِالْحَقِّ، وَالْإِنْصَافِ مِنَ النَّفْسِ، وَاجْتِنَابِ الْفُسَادِ، وَاصْلَاحِ الْمَعَادِ. (۲)

با در پیش گرفتن فضیلت و خودداری از ستم و زورگویی و عمل به حق و انصاف به خرج دادن و دوری از فساد و آباد کردن معاد، خود را بیارای.

امیر المؤمنین علی علیه السلام آنچه را که در خطبه متقین به عنوان اوصاف پاکان و پرهیزکاران برشمرده از فضایل به حساب آورده است:

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا أَهْلُ الْفَضَائِلِ. (۳)

پرهیزکاران در این دنیا اهل فضائلند.

و نیز آن حضرت فرموده:

مَنْ أَحْسَنَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ فَقَدْ أَخَذَ بِجَوَامِعِ الْفَضْلِ. (۴)

هر کس خوبی کند با کسی که به او بدی کرده، چنگ به تمام فضیلت زده است.

كُنْ عَفْوًا فِي قُدْرَتِكَ، جَوَادًا فِي عُسْرَتِكَ، مُؤْتِرًا مَعَ فَاقَتِكَ، يَكْمُلُ لَكَ الْفَضْلُ. (۵)

به وقت قدرت تمام، گذشت را داشته باش، در زمان تنگدستی به بخشش

ص: ۳۷۹

۱- (۱) - غرر الحکم: ۴۴۶، حدیث ۱۰۲۰۷. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۱۷، حدیث ۷۳۲۳. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴، خطبه همام. [۳]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۳۸۸، حدیث ۸۸۸۰. [۴]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۲۴۶، حدیث ۵۰۴۶. [۵]

برخیز، و به وقت نداری دیگری را بر خود مقدم کن، فضیلت در تو کامل می گردد.

إِذَا اتَّقَيْتَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ تَوَرَّعْتَ عَنِ الشُّبُهَاتِ، وَ آدَيْتَ الْمَفْرُوضَاتِ، وَ تَنَفَّلْتَ بِالنَّوَافِلِ، فَقَدْ اكْمَلْتَ فِي الدِّينِ الْفَضَائِلَ. (۱)

زمانی که از محرمات الهی بپرهیزی، و دامن از شبهات پاک نگهداری. و واجبات را عمل کنی، و به مستحبات روی آوری، فضایل را در دین کامل کردی.

الْإِنصَافُ أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ. (۲)

انصاف برترین فضایل است.

حِفْظُ اللِّسَانِ وَ بَدْلُ الْإِحْسَانِ مِنْ أَفْضَلِ فَضَائِلِ الْإِنْسَانِ. (۳)

نگهداری زبان، و بذل نیکی از برترین فضایل انسان است.

أَكْرَمُ مَنْ وَدَّكَ، وَ اصْفَحَ عَنْ عَدُوِّكَ يَتِمُّ لَكَ الْفَضْلُ. (۴)

گرامی دار آن که تو را دوست دارد، و از دشمنت گذشت کن، فضلت تام و تمام می شود.

إِنَّ مُقَابَلَةَ الْإِسَاءِ بِالْإِحْسَانِ، وَ تَعَمُّدَ الْجَرَائِمِ بِالْغُفْرَانِ لِمَنْ أَحْسَنَ الْفَضَائِلِ وَأَفْضَلَ الْمَحَامِدِ. (۵)

بدی را با نیکی تلافی کردن، و جرائم دیگران را با عفو و گذشت پوشاندن از بهترین فضایل و برترین خوبی هاست.

ص: ۳۸۰

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۳۲۴/۱۷، باب ۱۲، حدیث ۲۱۴۸۲؛ [۱] غرر الحکم: ۲۷۱، حدیث ۵۹۰۵. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۹۴، حدیث ۹۰۹۶. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۱۴، حدیث ۴۱۸۱. [۴]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۴۳۵، حدیث ۹۹۷۲. [۵]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۳۸۸، حدیث ۸۸۷۷. [۶]

سرآغاز تمام فضایل مالک بودن بر خشم و میراندن شهوت حرام است.

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: أَيْنَ أَهْلُ الْفَضْلِ؟ قَالَ: فَيَقُومُ عُنُقُ مِنَ النَّاسِ فَتَلْقَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ: وَ مَا كَانَ فَضْلُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: كُنَّا نَصِلُ مَنْ قَطَعَنَا، وَ نُعْطِي مَنْ حَرَمَنَا، وَ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَنَا، فَيُقَالُ لَهُمْ: صَدَقْتُمْ، ادْخُلُوا الْجَنَّةَ. (۲)

چون قیامت شود، خداوند بزرگ تمام اولین و آخرین را در زمینی واحد گردآوری کند، سپس فریاد کننده ای فریاد برآورد اهل فضل کجايند؟ عده ای از مردم بر می خیزند، ملائکه با آنان می گویند: فضل شما چیست؟

پاسخ می دهند: صله رحم کردیم با آنان که با ما قطع رابطه کردند، و بخشیدیم به آنان که ما را محروم کردند، و گذشت کردیم از آنان که به ما ظلم کردند. به آنان گفته شود: راست گفتید، داخل بهشت شوید.

راستی، چه مسائل عجیبی است که ارزش انسان را به اوج نهائی می رساند، و رضای حق را به سوی انسان جلب می کند، به همین جهت است که حضرت زین العابدین علیه السلام از حضرت حق درخواست می کند به او توفیق سبقت بر دیگران را برای به دست آوردن فضایل، کرامت فرماید.

ص: ۳۸۱

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۳/۱۲، باب ۵۳؛ [۱] غرر الحکم: ۳۰۲، حدیث ۶۸۷۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۰۰/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۴؛ [۳] الکافی: ۱۰۷/۲، حدیث ۴. [۴]

نیکی به مردم به قصد تلافی شدن، کار مهمی نیست و از حسنات اخلاقی به حساب نمی آید. ارزش حقیقی احسان به این است که انسان هیچ گونه انتظار تلافی از طرف مقابلش نداشته باشد.

انبیای الهی و امامان معصوم و اولیای عاشق به تمام مردم احسان می نمودند و از احدی توقع تلافی نداشتند.

در تفاسیر معتبره در توضیح آیه شریفه آمده است:

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا^(۱)

و غذا را در عین دوست داشتنش ، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند .

امام حسن و حسین علیهما السلام مریض شدند، خاندان طهارت برای شفای آنان نذر کردند سه روز روزه بگیرند، به وقت افطار اولین روز روزه، مسکین به در خانه آمد و آن بزرگواران افطار خود را به او بخشیدند، و روز دوم یتیم و روز سوم اسیر آمد و آنان غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند، و در هر سه روز با آب افطار نمودند.

و هر شب به آنان فرمودند:

إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا^(۲)

[و می گویند :] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم .

به حقیقت که احسان بدون توقع تلافی دلالت بر عظمت و بزرگی روح محسن می کند.

ص: ۳۸۲

۱- (۱) - انسان (۷۶) : ۸ [۱]

۲- (۲) - انسان (۷۶) : ۹ [۲]

اشاره

بسیاری از انسان ها به خاطر جهل به حقایق، یا ضعف اراده، یا غلبه هوا، یا علت های دیگر مصون از خطا نیستند. وظیفه پاکان و مؤمنان نسبت به اینان امر به معروف و نهی از منکر آنهم با زبانی خوش و اخلاقی شیرین است، سرزنش کردن دیگران به گناهمشان نه این که علاج واقعه نیست، بلکه احتمال دارد اثر نامطلوب بجای گذارد.

در باب ترک سرزنش خطا کاران حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

«مردی نزد عیسی آمد و گفت: ای روح الله! من به زنا مبتلا شده ام، مرا با اجرای حکم الهی پاک کن.

عیسی فرمود: فریاد بزیند همه برای تطهیر این مرد بیانند. وقتی همه جمع شدند، آن مرد معصیت کار گفت: اگر کسی حدّ گناه به گردن دارد از حدّ زدن به من خودداری نماید، آن که طاهر و پاک است به اجرای حدّ الهی نسبت به من اقدام کند.

جز عیسی و یحیی همه رفتند، حضرت یحیی پیش آمد و به گناهکار گفت: در این لحظه حساس دوست دارم مرا موعظه کنی، مرد معصیت کار گفت: بین نفس و هوا خلوت مکن که تو را به ضلالت و گمراهی دچار می کند، یحیی فرمود: اضافه کن، گفت: گناهکار را به گناهش سرزنش مکن، فرمود: اضافه کن گفت: غضب مکن و از عصبانیت و خشم پرهیز. (۱)

سرزنش دیگران در روایات

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: خضر به موسی سفارش کرد:

ص: ۳۸۳

۱- (۱) - من لایحضره الفقیه: ۳۳/۴، حدیث ۵۰۱۹؛ مجموعه ورام: ۱۰/۲؛ وسائل الشیعه: ۵۶/۲۸، باب ۳۱، حدیث ۳۴۲۰۱.

يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تُعَيِّرَنَّ أَحَدًا بِخَطِيئَتِهِ، وَابْنِكَ عَلَى خَطِيئَتِكَ. (۱)

ای پسر عمران، احدی را به خطایش سرزنش مکن، و بر خطای خودت اشک بریز.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ عَيَّرَ إِخَاهُ بِذَنْبٍ قَدْ تَابَ مِنْهُ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَعْمَلَهُ. (۲)

آن که برادر دینی خود را به گناهی که از آن توبه کرده سرزنش کند، نمیرد مگر آن که به آن گناه دچار شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ أَنْبَأَ مُؤْمِنًا أَنَّ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۳)

کسی که مؤمنی را سرزنش و ملامت کند، خداوند او را در دنیا و آخرت ملامت نماید.

رسول خدا می فرماید:

لَا تُظْهِرِ الشَّمَاتَةَ بِأَخِيكَ فَيَرْحَمَهُ اللَّهُ وَبَيَّتِلِكَ. (۴)

برادرت را دچار سرزنش مکن که خداوند او را از رحمتش نصیب دهد و تو را مبتلا گرداند.

قَالَ أَعْرَابِيٌّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَوْصِنِي، فَقَالَ: عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّ أَمْرًا عَيَّرَكَ بِشَيْءٍ يَعْلمُهُ فِيكَ فَلَا تُعَيِّرْهُ بِشَيْءٍ تَعْلَمُهُ فِيهِ، يَكُنْ وَبِأَلِّهِ عَلَيْهِ وَ

ص: ۳۸۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۰۲/۱۳، باب ۱۰، حدیث ۲۲. [۱]

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۱۱۳/۱. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۸۴/۷۰، باب ۱۴۰، حدیث ۱؛ [۳] الکافی: ۳۵۶/۲، حدیث ۱. [۴]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۱۳/۷۲، باب ۶۵، حدیث ۵؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۶۶/۳، باب ۷۸، حدیث ۳۶۰۶. [۶]

عربی بیابانگرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: مرا وصیت کن، حضرت فرمود: بر تو باد به تقوای الهی، چنانچه مردی تو را به چیزی که از تو خبر داشت سرزنش کرد، تو او را به چیزی که از او خبری داری سرزنش مکن، تا بار سنگین سرزنش بر گردن او قرار گیرد و برای تو به خاطر صبر و حوصله ات اجر باشد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ عَظْمِهِ جَلَالِهِ وَقُدْرَتِهِ، فَمَنْ طَعَنَ عَلَيْهِ أَوْ رَدَّ عَلَيْهِ قَوْلَهُ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ. (۲)

به درستی که خداوند عزوجل مؤمن را از بزرگی جلال و قدرتش آفرید، کسی که بر مؤمن طعنه زند، یا گفتارش را رد نماید، رد بر خدا نموده است.

۱۶ - دستگیری از غیر مستحق

این درخواست عجیب یعنی طلب توفیق از پیشگاه حضرت کریم برای یاری دادن به غیر مستحق، و با مال و آبرو و جان او را کمک کردن، نشانگر عظمت روح اولیای الهی، و اوج سلامت نفس آنان است.

رسیدگی به مستحق پشتوانه اش دستورهای دینی، و عواطف انسانی و حالت ترحم انسان به ضعیف و نیازمند است، ولی توجه به غیر مستحق پشتوانه اش

ص: ۳۸۵

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۱۱۰/۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۲/۷۲، باب ۵۶، حدیث ۱؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۰۰/۱۲، باب ۱۵۹، حدیث ۱۶۳۵۶. [۳]

عظمت روح و کرامت نفس، و بصیرت قوی، و اخلاق الهی است.

چه مانعی دارد که انسان در هر زمینه ای که برادر دینی وی استحقاقی ندارد، به او مهر ورزد، و یار و معین او باشد، و از آنچه خداوند به انسان عنایت می کند به او هم برساند، و مسئله عطا و بخشش و بذل وجود و کرم و احسان خویش را محدود به مستحق ننماید.

مکن عیبم زمن گر کشتن دشمن نمی آید بحق دوستی کاین دشمنی از من نمی آید

بنرمی کارها پایان پذیرد خوشتر از تندی بلی کاری که از نخ آید از سوزن نمی آید

زتاب شمع رویش گر که می سوزم چو پروانه ازین شادم که بیرون از دلم شیون نمی آید

تو را آئینه آگه سازد از زشتی و زیبائی بلی این سان هنر جز از دل روشن نمی آید

به فن عشق خوبانم از آن دل بستگی باشد که فنی در جهان بالاتر از این فن نمی آید

به جنت رهزن آدم چو شیطان گشت ای زاهد چسان سوی تو گمراهی چنان رهزن نمی آید

من از حسن تو و گلچین زگل حظ می برد اما زیوسف آنچه می آید زیراهن نمی آید

تو گر می آید از دستت زمن چشم کرم پوشی کشیدن از سر کوی تو پا از من نمی آید

مشو غافل ز عدل و داد اگر مرد خردمنی که از اهل خرد جز کار مستحس نمی آید

به وصف قامتش رنجی قیام می کنم اما سخن بالاتر از این از من الکن نمی آید

(رنجی)

خداوند مهربان علاقه دارد انسان همچون چشمه اول بهار منبع خیر و برکت و معدن جود و سخا، و مرکز عشق و ایمان و وفا و صفا و عطا و بخشش باشد، و ملاحظه استحقاق، و عدم استحقاق در حق مردم نداشته باشد، بلکه سعی کند تمام مردم را از لطف و محبت، و عنایت و رحمت خود بهره مند سازد، و همه دل ها را با اخلاق و عمل خود شاد نماید، و بکوشد در این راه عرشی به هیچ گونه بن بستى دچار نشود، و سستی و کسالت در این برنامه الهی به خود راه ندهد.

۱۷ - بای بندی به گفتن حق هر چند گران آید

اشاره

اعلام حق، از اعظم واجبات الهیه است، و سکوت از حق از بزرگترین محرمات.

اگر به وسیله اهل ایمان، آنچه که حق است گفته نشود، قطعاً مسئله حق در هر زمینه ای از زمینه های زندگی در خانه و خانواده، و اجتماع و جامعه به بوتۀ فراموشی می رود، و فساد و افساد جای آن را می گیرد، و بازار حسنات و فضایل دچار ورشکستگی و فساد می شود.

گفتار حق در آیات و روایات

آیات و روایات سفارش می کنند، حق را با زبان خود اعلام کنید، و از گفتن آن مضایقه نداشته باشید گرچه بر شما سنگین آید و یا به ضرر شما تمام شود. این ضرر بدون شک ضرری ظاهری است که در باطنش رضایت حق و بهشت عنبر سرشت قرار دارد.

ص: ۳۸۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» (١)

ای اهل ایمان! [همواره در همه امور زندگی] قیام کننده به عدل، و گواهی دهنده برای خدا باشید، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشانتان باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اتَّقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَعَلَيْهِ. (٢)

پرهیزکارترین مردم کسی است که حق بگوید در آنچه که به نفع و به ضرر اوست.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

قُلِ الْحَقُّ وَلَوْ عَلَىٰ نَفْسِكَ. (٣)

حق را بگو گرچه به ضرر خودت باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْتِرَ الْحَقَّ وَأَنْ ضَرَّكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَأَنْ نَفَعَكَ. (٤)

از حقیقت ایمان است که حق را گرچه به ضررت باشد بر باطل گرچه به سودت باشد مقدم بداری.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۸۸

۱- (۱) - نساء (۴) : ۱۳۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۸/۶۷، باب ۵۶، حدیث ۱۵؛ [۲] معانی الاخبار: ۱۹۵، حدیث ۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۷/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۲؛ [۳] الأمالی، شیخ صدوق: ۷۱، حدیث ۲. [۴]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۰۶/۶۷، باب ۴۸، حدیث ۲؛ [۵] الخصال: ۵۳/۱، حدیث ۷۰.

أَلَا لَا يَمْنَعَنَّ رَجُلًا مَهَابَةٌ النَّاسِ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالْحَقِّ إِذَا عَلِمَهُ، إِلَّا أَنْ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةً حَقًّا عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ. (۱)

ای مردم! ترس از افراد، شما را مانع از گفتن حقی که می دانید نشود، بدانید که بالا-ترین جهاد گفتن حق در برابر سلطان ستمگر است.

در مسئله بیان حق گرچه به ضرر خود باشد، عمل حضرت آسیه، و مؤمن آل فرعون، و حبیب نجار، و ابوذر غفاری، و میثم تمار، و رشید هجری و حجر بن عدی و امثال اینان برای ما حجت شرعی و دلیل الهی است.

۱۸ و ۱۹ - اندک شمردن خوبی های خود و بسیار دیدن زشتی های خویش

ریشه اندک دیدن خوبی های خود، گرچه بسیار باشد، و بسیار دیدن زشتی های خویش گرچه اندک باشد، تجلی صفت با عظمت تواضع در وجود انسان است. و مبدأ بسیار دیدن خوبی های خویش گرچه قلیل باشد، و کم دیدن زشتی های خود گرچه بسیار باشد عجب و خودبینی آدمی است.

انسانی که این معنای حقیقی را در ذات قلبش یقینی کرده که در تمام هستی و شؤون خویش مملوک حضرت حق است، و آنچه خیر و برکت و خوبی و فضیلت در زندگی اوست فقط و فقط از جانب حضرت اوست و او را در این زمینه اختیاری نیست، و هر چه شر و رذیلت و گناه است برخاسته از هوای نفس و غرور اوست و ربطی به حضرت محبوب ندارد، عبادات و خوبی های بسیار خود را اندک بیند، و گناه و معصیت ناچیز خویش را بسیار پندارد، و به عبارت دیگر منشأ خوبی و طاعت را خود نداند، تا بسیار شمارد، و مبدء معاصی را او نبیند تا بسیارش را اندک داند.

ص: ۳۸۹

انسان وقتی خوبی را فقط و فقط از خدا بداند اندکش را به حساب حق بسیار ببند، و بحساب خود کم؛ زیرا خود را لایق آن خوبی نداند، و وقتی بدی را از خود ببند قلیلش را کثیر داند، چون گناه و معصیت هر چند کوچک و اندک باشد به علت این که مخالفت با خدای عظیم می باشد، بسیار است.

عجب و خودپسندی، آدمی را در معرض هلاک و نابودی شخصیت قرار می دهد، لذا خداوند متعال در قرآن کریم با بیانی روشن و عاری از ابهام به ما می گوید: انتخاب میانگین و مرز اعتدال در امور، نمایانگر بهداشت روانی در رفتار و اخلاق است، و در اشاره به همین نکته است که می فرماید:

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْسِسْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَأَيُّبٌ كُلِّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١﴾

متکبرانه روی از مردم برمگردان ، و در زمین با ناز و غرور راه مرو ، همانا خدا هیچ خودپسند فخر فروش را دوست ندارد .

معنی این سخن این است که اگر انسان بدون تربیت و تهذیب، به خود واگذار شود، عجب و خودپسندی و عشق به خویشتن، او را در اختیار خود می گیرد و غرور بر او چیره می گردد و اعمالش را در هر حال زیبا و خوشایند جلوه می دهد و این گمان در او پدید می آید که خود شخصاً خالق و آفریننده رفتارهای خود می باشد، و از این رهگذر به خود می بالد و با احسان خویش بر مردم منت می نهد و در نتیجه از خود راضی می شود، و از خود راضی بودن از نشانه های نقص و کمبود روانی و نشان دهنده ابتلا و گرفتاری انسان به ضلالت و انحراف است.

بنابراین عجب، آفت و دردی است خطرناک که دل را از بصیرت ناتوان می سازد، و گناهان را مخفی نگاه می دارد، و اشتباهات را می آراید و به لغزش ها

ص: ۳۹۰

کمک می کند تا آن جا که فرد معجب و خودپسندی، بدی خویش را احسان، و بخل و دریغ کاری خود را جود و سخا می پندارد، او در گمان ها و تصوّراتش خیال پرداز، و در حدس خویش به افکار دروغین و غیر واقعیت ها گرایش دارد، او فردی است که در حال سقوط و نابودی، به نجات خویش معتقد است در حالی که در دریایی از تاریکی ها غوطه می خورد.

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَا بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَوَدَّ دُعَاءَ عَرِيضٍ» (۱)

و هنگامی که به انسان نعمت عطا می کنیم [از طاعت و عبادت] روی بر می گرداند و [با کبر و نخوت] از ما دور می شود، و چون آسیبی به او رسد [برای برطرف شدنش] به دعای فراوان و طولانی روی می آورد .

کسی که در مورد خویش گرفتار عجب و خودپسندی است قهراً به غرور و خودبینی گرایش می یابد، و گناهان و جرم های سنگینی را که دستش به آنها آلوده است کوچک و ناچیز و اندک می شمارد، و خیر و احسان ناچیزی که از او به ظهور می رسد بسیار و فزون از حد تلقی می کند.

اما اگر حالت عالی تواضع همچون خورشید از مشرق وجود انسان طلوع کند، تا حدی راه را از چاه به او می نمایاند، و بی شک خوبی های بسیار خود را اندک بیند و از بیانش شرمسار باشد، و بدیهای اندک خود را بسیار انگارد و واز یادش غرق حیا و آزارم گردد.

تنها به راه دوست نباید زجان گذشت جز دوست هر چه هست بیاید از آن گذشت

ص: ۳۹۱

باشد برون زکون و مکان یار و در پیش هر کس که رفت از سر کون و مکان گذشت

آن مرحله است وادیت ای کعبه مراد کاول قدم براه تو باید زجان گذشت

آدم بهشت کوی تو را داشت در نظر گندم بهانه کرد و زباغ جنان گذشت

بر آستان پیر مغان هر که سود سر پایش ز رفعت از سر نه آسمان گذشت

خواهد رسید بر دهن یار بی سخن هر کس که چون صغیر زنام و نشان گذشت

(صغیر)

۲۰ - ادامه طاعت

سرمایه ای در دنیا و آخرت برای انسان همچون طاعت و عبادت نیست. طاعت و عبادت چون با نیت خالصانه و صادقانه انجام گیرد، و شرایط باطنی و ظاهری آن در حد استعداد رعایت شود، موجب قرب و رضایت حق، و عامل جلب سعادت دنیا و آخرت، و سبب بهشت ابدی است.

کسالت و تنبلی در طاعت، دام شیطان و از آثار هوای نفس و باعث بریدن انسان از این فیض با عظمت الهی است. اهل عبادت و طاعت از متوقف ماندن این سرمایه الهی، در وحشت و ترس به سر می بردند، و برای ثابت ماندن در این راه عرشی و ملکوتی به طور دائم از حضرت حق طلب مدد و توفیق می نمودند.

البته خداوند عزیز در این زمینه ها دعا را به سرعت مستجاب می کند، به شرطی که دعا کننده، دلش در دعا حاضر، و طعام و لباسش حلال و اشکش به درگاه بی نیاز

ص: ۳۹۲

از سر نیاز جاری باشد.

او به تمام دعا کنندگان عنایت و لطف خاص دارد، بر اراده ازللی آن حضرت گذشته که به نیاز نیازمندان به دعا پاسخ گوید. او مهربان مولائی است که گدا را از عطا منع نکند، و خواهنده را از رسیدن به خواسته محروم ننماید.

پیر هرات گوید: کدام خلعت ما را نداد، کدام تشریف که ما را ارزانی نداشت، کدام لطف که در جریده کرم به نام ما ثبت نکرد؟!؟

مقربان در گاه عزت و ساکنان حضرت جبروت، انگشت تحیر در دهان تعجب گرفته که شگرف کاری و عجب حالی که خاکیان را بر آمد.

نواختگان لطف او اند، بر کشیدگان عطف او اند، عارف بتعریف او اند، مشرفان بتشریف او اند، و اصلاان به ایصال او اند، نازان به وصال او اند، نرگس روضه وجود ایشانند، سرو باغ وجود ایشانند، حقه در حکمت ایشانند، نور حذقه عالم قدرت ایشانند.

الهی! به عنایت ازللی تخم هدی کشتی، به رسالت انبیا آب دادی، به معونت و توفیق رویاندی، به نظر و احسان خود به بر آوردی، از لطف تو در می خواهم که سموم قهر از آن بازداری و باد عدل بر وی نجهانی، کشته عنایت ازللی را به رعایت ابدی مدد کنی. (۱)

۲۱ - همراهی با مسلمانان

اشاره

همراهی با مردم مؤمن و مسلمان، دارای آثار و فوائد دنیوی و اخروی است، به تنهایی نمی توان کاسب سعادت دنیا و آخرت شد. همراهی با مسلمانان، انسان را به وضع آنان آگاه می کند، و لیاقت خدمت به ایشان را به آدمی عرضه می دارد. انسان وقتی به خلوت رفت، و از مسلمانان جدا شد، در حقیقت از فیوضات الهیه محروم

ص: ۳۹۳

شده، و از بسیاری از کارهای خیر بازمانده است. مؤمن لازم است در تمام شئون زندگی ملازم مردم مؤمن باشد و از درد آنان خبر گیرد، و به علاج مشکلات آنان اقدام نماید.

به کوی عزلت نشستن، و با همه قطع رابطه کردن نه این که هنر نیست، بلکه دامی از دام های خطرناک شیطان است.

همراهی با مسلمانان در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يُدُّ اللَّهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ، وَ الشَّيْطَانُ مَعَ مَنْ خَالَفَ الْجَمَاعَةَ يَرْكُضُ. (۱)

دست خدا بر سر جمعیت است، و شیطان همقدم کسی است که با جماعت مخالفت کند.

و نیز آن حضرت فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ. (۲)

ای مردم! بر شما باد به جماعت، و پرهیزید از تفرقه و پراکندگی.

و نیز فرمود:

الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ، وَ الْفُرْقَةُ عَذَابٌ. (۳)

با هم بودن رحمت، و جدائی و تفرقه عذاب است.

و فرمود:

ص: ۳۹۴

۱- (۱) - کنز العمال: ۲۰۶/۱، حدیث ۱۰۳۱؛ المعجم الکبیر: ۱۴۵/۱۷.

۲- (۲) - کنز العمال: ۲۰۶/۱، حدیث ۱۰۲۸؛ مسند احمد بن حنبل: ۳۷۰/۵. [۱]

۳- (۳) - کنز العمال: ۲۶۶/۳، ذیل حدیث ۶۴۸۰؛ مسند الشهاب، ابن سلامه: ۴۳/۱، ذیل حدیث ۱۴.

مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ فَيَدَّ شِبْرَ فَقْدٍ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ. (۱)

هر کس به اندازه یک وجب از جماعت کنار رود، بند اسلام را از گردنش خارج کرده است.

منظور از این جماعت در آیات و روایات جماعت سالم و مجتمع بر حق، و جمعیت سالک الی الله است، نه جمعیتی که منحرف و گمراه و در بدعت و ضلالت است و به ظاهر ادعای مسلمانی دارد.

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ جَمَاعَةٍ أُمَّتِهِ؟ فَقَالَ: جَمَاعَةُ أَهْلِ الْحَقِّ وَانْ قُلُوبًا.

از رسول خدا از جماعت امت ایشان پرسیدند؟ فرمود: منظورم جمعیت اهل حق است گرچه عددشان اندک باشد.

از امیر المؤمنین علیه السلام از تفسیر سنت و بدعت و جماعت و تفرقه پرسیدند، فرمود: سنت، به خدا قسم سنت محمد صلی الله علیه و آله است و بدعت خلاف سنت، و جماعت، به الله قسم جمعیت اهل حق است گرچه اندک باشند، و تفرقه، معاشرت با اهل باطل است گرچه تعدادشان بسیار باشد. (۲) ما شیعه بر مبنای همین آثار که حتی در کتب اهل سنت روایت شده خود را بر حق می دانیم، ما به پیروی از اهل بیت افتخار داریم گرچه تعدادمان کم باشد، و از اهل باطل نفرت داریم گرچه همه اهل دنیا باشند. ما سقیفه و اصحاب آن را طبق آیات قرآن و همین روایات قبول نداریم گرچه تمام مردم آن روز به طرفداری از آن برخاستند، ما مطیع امیر المؤمنین علی علیه السلام هستیم گرچه در آن روز بیش از دوازده نفر یار نداشت.

ص: ۳۹۵

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۲۳/۸، [۱] کنز العمال: ۲۰۷/۱، حدیث ۱۰۳۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۵/۲، باب ۳۲، حدیث ۲۱؛ معانی الاخبار: ۱۵۴، حدیث ۱.

ما پای بند به اصول هفتاد و دو نفر شهدای کربلایم گرچه تعدادشان اندک است و از یزید و یزیدیان مدعی مسلمانی که شاگردان مکتب سقیفه اند بیزاریم، گرچه تعدادشان از شماره فزون است.

قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَا جَمَاعَةُ أُمَّتِكَ؟ قَالَ: مَنْ كَانَ عَلَى الْحَقِّ وَانْ كَانُوا عَشْرَةً. (۱)

به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند: جماعت امت کیست؟ فرمود: آنان که بر حق اند، گرچه ده نفر باشند.

۲۲ - بیزاری از اهل بدعت

اهل بدعت، بنا بر تفسیر امیر المؤمنین علیه السلام آنان هستند که در جهت مخالف برنامه های حق و قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت می کنند، و در حرکات و سکنات و اعمال خویش تابع آرای خود و هوای نفسند، گرچه تعداد آنان زیاد باشد. (۲) اهل بدعت بنا بر قول رسول خدا بدترین مردم و شریرترین خلق روی زمینند. (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، الْإِذَا وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، الْإِذَا وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ. (۴)

بدترین امور برنامه های من در آوردی ضد دین است، بدانید که هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

امام علی علیه السلام در باب خسارت و ضرر بدعت می فرماید:

ص: ۳۹۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲/۲۶۶، باب ۳۲، حدیث ۲۲؛ [۱] المحاسن: ۱/۲۲۰، حدیث ۱۲۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲/۲۶۶، باب ۳۲، حدیث ۲۳؛ معانی الأخبار: ۱۵۵، حدیث ۳.

۳- (۳) - كنز العمال: ۱/۲۱۸، حدیث ۱۰۹۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳/۳۷۴، ذیل حدیث ۱۱۳۰۹.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲/۳۰۹، باب ۳۴، حدیث ۷۱؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۲/۳۲۴، باب ۳۸، حدیث ۱۴۲۰۷. [۴]

ما هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ البِدْعِ. (۱)

به مانند بدعت ها چیزی باعث خرابی دین نشده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

بترس از این که از خود بدعتی بر جای نهی که وزر آن و وزر عمل به آن در پرونده تو ثبت خواهد شد. (۲) این بود شرح مختصر بیست و دو برنامه ای که به فرموده حضرت زین العابدین علیه السلام از نشانه ها و علائم بندگان صالح و شایسته خدا است.

الهی! تو را به عزت و جلالت قسم، و تو را به آبروی حضرت علی بن الحسین علیه السلام سوگند ما را به صفات صالحان از عباد و بندگان آراسته فرما، تا قدرت ربودن گوی سعادت دنیا و آخرت را به دست آوریم که راهی برای رسیدن به خیر دنیا و آخرت، و یافتن نجات ابدی، و عیش جاودانی جز راه صالحان و شایستگان نیست.

ص: ۳۹۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۲/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۹۸؛ [۱] کنز الفوائد: ۳۵۰/۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۶/۷۴، باب ۵؛ مکارم الاخلاق: ۴۵۴.

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان قراردادی: صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۹ / حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹.

شابک: ۹۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۶۰-۲؛ ج ۱: ۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۶۱-۹؛ ج ۲: ۲-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۶۲-۶؛ ج ۳: ۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۶۳-۳؛ ج ۴: ۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۶۴-۰؛ ج ۵: ۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۶۵-۷؛ ج ۶: ۶-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۶۶-۴؛ ج ۷: ۷-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۶۷-۱؛ ج ۸: ۸-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۶۸-۸؛ ج ۹: ۹-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۶۹-۵؛ ج ۱۰: ۱۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۷۰-۱؛ ج ۱۱: ۱۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۷۱-۸؛ ج ۱۲: ۱۲-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۷۲-۵؛ ج ۱۳: ۱۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۷۳-۶؛ ج ۱۴: ۱۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۷۴-۰؛ ج ۱۵: ۱۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۷۵-۰.

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره: ۱/BP۲۶۷/۱ص۸۶/۳۰۴۲۲۲۵ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۷۱۷

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۹

حسین انصاریان

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٥

اشاره

استاد حسین انصاریان

ادامه دعای ۲۰ در مکارم اخلاق و اعمال پسندیده

«۱۱» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ وَأَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ وَلَا الْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ وَلَا بِالْتَّعَرُّضِ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ وَلَا مُجَامَعِهِ مَنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ وَلَا مُفَارَقِهِ مَنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ [

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و فراخ ترین روزی را، هنگامی که پیر شدم برایم قرار ده، و نیرومندترین نیرویت را، زمانی که خسته و درمانده شدم نصیبم فرما، و مرا به سستی و کسالت از بندگی مبتلا نکن، و نه به نابینایی از شناخت راهت، و نه به دچار شدن خلاف دوستیت، و نه به همراهی کردن با کسی که از تو جدا شده، و نه به جدا شدن از کسی که با تو همراه گشته.

وسعت رزق در پیری

اشاره

«رزق در لغت: به معنی بخشش مستمر و متداوم است اعم از این که مادی باشد یا معنوی، بنابراین هر گونه بهره ای را که خداوند نصیب بندگان می کند از مواد غذایی و مسکن و پوشاک و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص، به همه اینها رزق گفته می شود.

طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته و هیچ کس به هیچ وجه در آن ظلمتکده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و

لانه های پریپیچ و خم و در لابه لای درختان و بر فراز کوه ها و در قعر دره ها زندگی دارند، از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند و همان گونه که قرآن می گوید:

خداوند هم جایگاه و «آدرس اصلی» آنها را می داند و هم محل سیار آنان را و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می کند.

جالب این که در بعضی آیات به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به «دابه و جنبده» شده است و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه «انرژی و حرکت» است و می دانیم هر جا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی زا است یعنی ماده ای که منشأ حرکت گردد. قرآن نیز در آن آیات می فرماید: خداوند به تمام موجودات متحرک روزی می بخشد. (۱) اکنون با توجه به توضیحی که راجع رزق و روزی بیان شد ممکن است به ذهن بعضی ها اینطور بیاید که چرا امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: «أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ» مگر خداوند روزی هر کسی را از آغاز تا پایان عمر معین نکرده، مگر گفته نمی شود که رزق و روزی از قبل برای انسان مقدر شده و به موقع لزوم به او خواهد رسید، پس فرقی نمی کند از دوران جنینی تا پایان عمر روزی تضمین شده است، از این رو بعضی استدلال می آورند که قرآن در سوره هود می فرماید:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا (۲)

و هیچ جنبده ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست .

راستی، آیا واقعاً روزی از قبل مقدر شده و نیازی به حرکت و تلاش ما نمی باشد یا نه باید به دنبال روزی حرکت کرد اگر چه خداوند این روزی را تضمین کرده، به عبارت دیگر: از تو حرکت، از خدا برکت.

ص: ۸

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۱۸/۹ - ۲۰، [۱] ذیل آیه ۶ سوره هود.

۲- (۲) - هود (۱۱) : ۶. [۲]

از این رو باید گفت: افرادی که سخن از خوردن روزی بدون حرکت و تلاش را مطرح می‌کنند و گاهی به آیات یا روایات استدلال می‌کنند افرادی سست و بی‌حال بوده و اطلاعی از شناخت واقعی دین و مذهب و قرآن و روایات نداشته و افرادی نادان و تنبل هستند در حالی که دین ما مخالف تنبلی و سستی بوده و موافق رشد اقتصادی و فعالیت‌های مثبت در زندگی است.

و حال آن که اگر کسی اهل مطالعه و تحقیق باشد و با اندک آشنایی که به قرآن و احادیث پیدا کند، متوجه این آیه خواهد شد که قرآن می‌فرماید:

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴿۱﴾

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره‌ای] نیست.

پس هر گونه بهره‌گیری مادی و معنوی انسان میسر نمی‌شود مگر به سعی و تلاش خود شخص.

پس این را قبول داریم که روزی را خدا می‌رساند و روزی تمام موجودات نزد خداوند تضمین شده است که با تلاش و کوشش و فعالیت خود شخص میسر خواهد بود.

در این قانون تلاش و حرکت و به دست آوردن روزی، احدی مستثنی نیست حتی پیامبران و امامان و اولیای الهی هم، همیشه در تلاش و کوشش بودند و در واقع اسلام با تنبلی و سستی مخالف است. از این رو پیامبران یا چوپانی می‌کردند یا خیاطی یا زره بافی یا کشاورزی... اگر روزی به خودی خود می‌رسد پس نباید پیامبران و امامان و اولیای خدا که از همه آشناتر به مفاهیم دینی و دستوره‌های الهی بودند این همه برای روزی تلاش و کوشش کنند.

ص: ۹

امام علی علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا اِزْدَوَجَتْ، اِزْدَوَجَ الْكَسْلُ وَالْعَجْزُ فَتَنَجَ مِنْهُمَا الْفَقْرُ. (۱)

همه چیز با هم جفت شدند و تنبلی و ناتوانی نیز جفت شدند و از آنها فقر پدید آمد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَا تَكْسُلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا كَانُوا يَزْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا. (۲)

در طلب معاش خود تنبل نباشید، پدران ما برای به دست آوردن معاش خود تلاش می کردند.

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالضَّجَرَ فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ مِنْ حَظِّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۳)

از تنبلی و بی حوصلگی پرهیزید چه این دو تو را از دست یافتن به نصیب از دنیا و آخرت باز می دارد.

لذا امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: «أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ» چون می داند دوران پیری دوران سخت ناتوانی جسمی و روحی بدن است و انسان ضعیف شده و تلاش و کوشش برایش مشکل است. از این رو می فرماید: خدایا! روزیم را در زمان پیری وسعت بده.

روز پیری آن روزی که انسان از کار و فعالیت ناتوان است، و در میان خانواده به

ص: ۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۹/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۱۳۶؛ [۱] تحف العقول: ۲۲۰.

۲- (۲) - من لایحضره الفقیه: ۱۵۷/۳، حدیث ۳۵۷۶؛ وسائل الشیعه: ۶۰/۱۷، باب ۱۸، حدیث ۲۱۹۸۰. [۲]

۳- (۳) - الکافی: ۸۵/۵، حدیث ۲؛ [۳] وسائل الشیعه: ۵۹/۱۷، باب ۱۸، حدیث ۲۱۹۷۷. [۴]

عنوان یک محور و ریشه و بنیان مطرح است، و فرزندان و نوه‌ها و نتیجه‌ها و دامادها و عروس‌ها و سایر اقوام با دنیایی از توقعات برای دیدن و زیارت انسان می‌آیند، روز خاص و زمانی مخصوص است.

آن روز، انسان علاقمند است در قلّه آبرو و شخصیت و عظمت باشد، و در خانه اش به روی همه باز و سفره اش برای استفاده وابستگان گسترده و پر نعمت دیده شود.

آن روز، اگر انسان دچار خجالت و شرمندگی شود، و شخصیتش حتی با نگاه سرد دیگران ضربه ببیند، و نتواند از عهده پذیرائی عزیزانش برآید روز بسیار سختی است.

امام علیه السلام همچون همه انبیا و امامان درخواست گشایش و فراخی روزی به خصوص برای آن روز می‌نماید، تا شخصیت انسان لطمه نبیند، و دل به خاطر نداری نسوزد، و آبرو برای تأمین مخارج پیش این و آن به باد نرود.

فریاد رسی خداوند در امتحانات

چرا خداوند انسان‌ها را مورد امتحان و آزمایش قرار می‌دهد؟ در حالی که خداوند در قرآن می‌فرماید:

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۱)

و خدا به آنچه در سینه‌هاست، داناست.

آری، خداوند عالم به خفیات تمامی موجودات عالم است، او می‌داند چه شده، چه می‌شود و چه خواهد شد، اگر اینطور است پس چرا آزمایش؟ مگر چیزی برای خداوند مخفی مانده، مگر نیاز به شناخت بیشتر دارد، نعوذ بالله که اینطور

ص: ۱۱

باشد، چون او عالم به غیب سموات و ارض است، پس باید هدف دیگری مورد توجه حضرت حق باشد که نیاز به آزمایش بندگان دارد.

با مطالعه و بررسی آیات و روایات به این نتیجه می‌رسیم که هدف مهمتری غیر از شناخت، مورد عنایت خداوند می‌باشد و آن مسئله پرورش و تربیت است. از این رو با مشاهده آیات متعددی که درباره آزمایش بندگان می‌بینیم، خداوند آزمایش را به عنوان یک قانون کلی و سنت دائمی بیان می‌کند و هدفش شکوفا کردن و پرورش دادن استعدادهای نهفته بشر است و رسانیدن انسان‌ها به سرحد تکامل و انسانیت، آری، بشر باید هم چون فولادی باشد که برای استحکام و مقاومت بیشتر، او را در کوره داغ قرار دهند تا آبدیده و مقاوم شود و ناخالصی‌های بشر خارج شده و خالص شود که به جز حق نبیند و به جز حق نشود و به جز حق نگوید و به معنای واقعی عبدالله شود.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

وَلِيَّبْتَلِيَّ اللّٰهَ مَا فِي صُدُوْرِكُمْ وَلِيْمَحِّصَ مَا فِي قُلُوْبِكُمْ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ» (۱)

و [تحقق دادن این برنامه‌ها] به سبب این است که خدا آنچه را [از نیت‌ها] در سینه‌های شماست [در مقام عمل] بیازماید ، و آنچه را [از عیوب و آلودگی‌ها] در دل‌های شماست ، خالص و پاک گرداند؛ و خدا به آنچه در سینه‌هاست ، داناست .

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه فلسفه آزمایش خداوند را این گونه بیان می‌فرماید:

وَ اِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ اَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَلَكِنْ لِّيُظَهِّرَ الْاَفْعَالُ الَّتِيْ فِيْهَا

ص: ۱۲

اگر چه خداوند سبحان از خود آنها به آنها آگاهتر است، ولی آزمایش برای این است که کارهایی که سزاوار ثواب و اعمالی که موجب کیفر است آشکار گردد.

در واقع خداوند می خواهد به واسطهٔ آزمایش، صفات درونی انسان را مبدل به اعمال انسانی کند که از قوه به فعل برسد و استعدادها شکوفا شود تا معیار ثواب و عقاب قرار گیرد.

پس امتحان و آزمایش پروردگار متعال قطعی و حتمی است و جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست اما آیا این آزمایش همگانی است یا محدود به افراد یا طبقه خاصی از جامعه می باشد؟

با دقت در احوالات حیات جهان هستی و بررسی جوانب خلقت آفرینش، به این نتیجه خواهیم رسید که چون هدف از خلقت جهان، تکامل و پرورش استعدادها می باشد، این امتحان شامل تمامی مخلوقات است، حتی درختان نیز استعدادهای نهفته خود را آشکار می کنند که میوه می دهند، پس فرقی بین موجودات نیست و همه مورد آزمایش خداوند هستند. از افرادی عادی گرفته تا پیامبران و امامان و اولیای الهی.

آری، ممکن است نوع آزمایش ها متفاوت باشد، نسبت به بعضی سخت یا بعضی آسان، بعضی با نعمت، بعضی با بدی و مصیبت.

اما آنچه در این جا بیشتر باید مورد توجه باشد این است که: آزمایش خداوند حتمی است و شامل تمامی افراد می شود، چه کنیم که از این آزمایش ها سربلند بیرون بیاییم.

ص: ۱۳

امام سجّاد علیه السلام بعد از مسئله وسعت رزق در پیری، قضیه قدرت و قوت و صبر در برابر مشکلات را از خداوند درخواست می کنند، چون سربلند بیرون آمدن از امتحانات، مساوی است با صبر و بردباری فراوان، از این رو می فرماید: خدایا! آن چنان قدرتی به من بده که در برابر تمام ناملایمات صبر و تحمل داشته باشم.

و اشاره به رمز اصلی سربلند بیرون آمدن از آزمایش های الهی دارد که همان صبر و استقامت در برابر سختی ها است که مورد بشارت خداوند است.

وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١﴾

و صبرکنندگان را بشارت ده .

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که در این باره می فرماید:

الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ. (٢)

صبر بر سه قسم است: صبر به وقت مصیبت، صبر بر اطاعت خدا و صبر از گناه.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ. (٣)

شکیبایی از ایمان همانند سر برای بدن است و ایمان ندارد کسی که صبر و شکیبایی ندارد.

یکی دیگر از عوامل پیروزی و غلبه بر مشکلات و سختی ها و سربلند بیرون آمدن از آزمایش های خداوند، توجه داشتن به گذرا بودن این جهان است که:

ص: ۱۴

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۵۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۹/۷۹، باب ۱۸، حدیث ۲۳؛ [۱] الکافی: ۹۱/۲، حدیث ۱۵. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸۱/۶۸، باب ۶۲، ذیل حدیث ۱۷؛ [۳] الکافی: ۸۹/۲، حدیث ۴. [۴]

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱)

ما مملوك خداييم و يقيناً به سوى او بازمى گرديم .

و رمز ديگر پيروزي بر مشكلات، خود را در محضر خدا ديدن يعنى به يقينى برسى كه در همه جا و همه حالات، چه در نعمت و چه در نعمت به جز خدا نيينى، اگر اين شد ديگر مشكلى باقى نماند.

امام حسين عليه السلام در صحراى كربلا با ديدن اين همه مصيبت لحظه اى زبان به شكايه به طرف خداوند بلند نكرد؛ زيرا خدا را به چشم دل مى ديد كه در شهادت حضرت على اصغر عليه السلام فرمود:

هُوَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِيْنِ اللَّهِ. (۲)

چون اين مصيبت مرا خدا مى بيند، برايم قابل تحمل است.

روز ضعف و ناتوانى اگر قدرت و قوت حضرت دوست به فرياد نرسد، آدمى در تمام امتحانات و ابتلائات و مصايب مردود شده، و ممكن است سختى ها، تحمل را از بين ببرد و دين و ايمان انسان به خطر بيفتد.

اين است كه بايد عاجزانه از حضرت قادر خواست كه ضعف و ناتوانى ما را با قوى ترين قدرتش كه در حالات روحى و حسنات اخلاقى و نورانيت قلب تجلّى دارد، جبران نمايد، ورنه در آن موقعيت كه آدمى در کنار مرز مرگ است به سلامت از دنيا به آخرت منتقل نخواهد شد.

كسالت در عبادت

اشاره

درباره واژه كسالت چنين بيان شده است:

ص: ۱۵

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۵۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۶/۴۵، باب ۳۷؛ [۲] اللّهُوف: ۱۱۵.

الْكَسَلُ هُوَ التَّثَاقُلُ مِمَّا لَا يَتَّبِعِي التَّثَاقُلُ عَنْهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ لِعَدَمِ انْبِعَاثِ لِخَيْرٍ مَعَ ظُهُورِ الْإِسْتِطَاعَةِ فَلَا يَكُونُ مَعْدُورًا بِخِلَافِ الْعَاجِزِ فَإِنَّهُ مَعْدُورٌ لِعَدَمِ الْقُوَّةِ وَ فَقَدِ الْإِسْتِطَاعَةَ. (۱)

کسل یعنی: سنگین کردن عملی که شایسته سنگینی نیست و باید با نشاط به جا آورده شود ولی با سنگینی انجام می گیرد، چون انگیزه و محرک خیر در عمل کننده او ایجاد نشده با این که قدرت بر ایجاد انگیزه خیر دارد لذا نمی توان به هم چو شخص تنبلی به خاطر سستی کردنش به او معذور گفت، برخلاف عاجز که اصلاً قدرت ندارد و بر انجام کار مستطیع نیست.

در این فراز از دعا امام زین العابدین علیه السلام بعد از درخواست وسعت رزق در پیری و صبر در برابر مشکلات و سختی های زندگی آنهم در دوران کهولت و پیری، دورانی که انسان چه بخواهد چه نخواهد دچار ضعف قوای جسمی و روحی می شود از خداوند درخواست می کند که خدایا! مبدا در این دورانی که قوای جسمی ضعیف می شود دچار کسالت در عبادت بشوم، مبدا نشاط و شوق و ذوقی که برای شخص عابد لازم است کم رنگ شود که اگر انسان دچار کسالت شد خود به خود از خداوند دور خواهد شد.

لقمان حکیم به فرزندش می فرماید:

لِلْكَسَلَانِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ، يَتَوَانِي حَتَّى يُفْرِطَ وَ يُفْرِطَ حَتَّى يُضَيِّعَ وَ يُضَيِّعَ حَتَّى يَأْتِمَ. (۲)

انسان کسل سه علامت دارد: سستی می کند تا کار از دستش بیرون رود، کوتاهی می کند تا آن گاه که کار به واسطه این کوتاهی خراب شود، آن گاه که

ص: ۱۶

۱- (۱) - مجمع البحرین: ۴۶۲/۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۹/۷۰، باب ۱۲۷، حدیث ۳؛ [۲] الخصال: ۱۲۱/۱، حدیث ۱۱۳. [۳]

کار را خراب کرد مرتکب گناه می شود.

کسالت در کارها خصوصاً عبادت، مساوی است با ترک آن، چون وقتی کسالت عارض عبادتی شد کم نسبت به آن عبادت بی نشاط می شوی و بعد به مرور زمان برای عادی سپس منجر به ترک خواهد شد.

باید به این نکته توجه داشت که در مبتلا شدن به کسالت فرقی بین امور مادی و معنوی نیست، بلکه اگر کسی مبتلای به کسالت در امور مادی شد امور عبادی را هم تحت شعاع خود قرار می دهد.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنِّي لَأُبْغِضُ الرَّجُلَ يَكُونُ كَشَلَانٍ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ اكْسَلٌ. (۱)

مورد بغض و خشم من است مردی که در امور دنیای خود کسل و بی رغبت است، چنین انسان سست و تنبلی در امور آخرتش به مراتب تنبل تر و کسل تر خواهد شد.

حال چه باید کرد تا روح کسالت و تنبلی از انسان زدوده شده، روح نشاط و شادابی و طراوت به انسان روی بیاورد. وقتی در فعالیت های روزمره مردم نگاه می کنیم و کارهای آنان را مورد توجه قرار می دهیم، می بینیم در فعالیت ها، عمده انگیزه و محرک مردم در انجام امور یا جلب لذت برای خود است یا دفع ناراحتی، و به عبارت دیگر: برای به دست آوردن سود و جلوگیری از ضرر و زیان است، از این رو انسان بر این اساس دنبال خوراک، پوشاک، مال، مقام، ریاست و محبوبیت می باشد. البته این محرک ها نزد همه به یک مرتبه نیست، بعضی در امور مادی و دنیوی، افراط را پیش می گیرند و برای آرزوهای دست نیافتنی یا واهی، خود را به

ص: ۱۷

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۴۴/۱۳، باب ۱۵، حدیث ۱۴۶۹۳؛ [۱] الکافی: ۸۵/۵، حدیث ۴، [۲] با کمی اختلاف.

این در و آن در می زند، دچار حرص دنیا شده لحظه ای در زندگی آرامش و قرار ندارند.

در مقابل افرادی یافت می شوند با محرک، ضعیف یا بدون محرک افرادی که دچار تفریط و سستی و تنبلی شده و به فلاکت و بدبختی دچار شده اند و زندگی خود و خانواده را به مشقت و سختی مبتلا می نمایند.

امّا اسلام توصیه و سفارش فراوان دارد که چه در امور مادی و دنیوی و چه در امور معنوی نه دنبال افراط باشید نه تفریط، بلکه دنبال تعادل و میانه روی باشید، اگر در امور مادی و معنوی، تعادل را پیشه خود سازید به یقین هم به امور مادی خواهد رسید و هم به امور معنوی و چه زیبا رسول حق صلی الله علیه و آله می فرماید:

يا عَلِيُّ! اِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَاَوْعَلْ فِيهِ بِرِفْقٍ وَ لَا تُبْغِضْ اِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ. (۱)

یا علی! این دین قوی و متین است، ضعف و سستی در آن راه ندارد، در اعمال عبادی با مدارا حرکت کن و زیاده روی منما و در دلت بغض پروردگارت را به وجود نیاور.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْعِبَادُ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبًا لِلثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ. (۲)

عبادت کنندگان بر سه گروه تقسیم می شوند گروهی با انگیزه خوف از عقاب، خدا را عبادت می کنند که این عبادت و اطاعت بردگان است، گروهی دیگر از

ص: ۱۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۴/۶۸، باب ۶۶، حدیث ۸؛ [۱] الکافی: ۸۷/۲، حدیث ۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۳۶/۶۷، باب ۵۴؛ [۳] الکافی: ۸۴/۲، حدیث ۵. [۴]

جهت رسیدن به ثواب خدا، را عبادت می کنند و این عبادت اجیرها و مزد بگیرها است، و گروه سوم کسانی هستند که از روی عشق و محبت به معبود خویش، او را عبادت می کنند که این عبادت آزاد مردان است و این برترین نوع عبادت است.

از تعبیر امام علیه السلام که فرمود:

«وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» معلوم می شود که قسم اول و دوم هم صحیح و دارای فضیلت و ارزش است. اگر چه به پایه قسم سوم نمی رسد، پس هر چه بر نشاط و طراوت عبادت افزوده شده و شناخت ما نسبت به حضرت رب الارباب بیشتر شود، فضیلت و ارزش عبادت هم بیشتر می شود تا جایی که امام علی علیه السلام می فرماید:

إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَخَوْفًا مِنْ نَارِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ. (۱)

خدایا! تو را عبادت نکرده ام برای اشتیاق به سوی بهشت و نه ترس از آتشت، بلکه برای این تو را عبادت می کنم چون تو را شایسته عبادت می بینم.

آری، اولیای خدا این گونه با خدا سخن می گویند و با این انگیزه پروردگار را عبادت می کنند.

و در جای دیگر در پاسخ به سؤال صحابی خود ذعبل که می پرسد:

يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى، فَقَالَ: وَ كَيْفَ تَرَاهُ فَقَالَ: لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. (۲)

ص: ۱۹

۱- (۱) - الألفين: ۱۲۸؛ [۱] عوالي اللآلی: ۱۱/۲، حدیث ۱۸. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبة ۱۷۸؛ [۳] بحار الأنوار: ۵۲/۴، باب ۵، حدیث ۲۷؛ [۴] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۶۴/۱۰.

ای امیرمؤمنان! آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ حضرت فرمود: آیا چیزی را که نمی بینم عبادت می کنم! سپس ذعلب عرض کرد: چطور می بینی؟ فرمود:

چشم‌ها با نگاه کردن او را نمی بیند، ولی دلها با حقیقت ایمان او را می بینند.

پس هر چه شناخت ما نسبت به حضرت حق بیشتر شود روح نشاط و طراوت و انگیزه عبادت در دل ما پررنگ تر شده، و دیگر جایی برای کسالت و تنبلی باقی نمی ماند.

عبادت وسیله قرب حق به عبد است، عبادت رشته اتصال بین حق و بنده است، عبادت رمز موفقیت، و بهار دل، و نسیم الهی، و ضامن خیر دنیا و آخرت است.

ارزش انسان به عبادت و طاعت است، و عبادت است که آدمی را از ملک به ملکوت می برد، و از فرش به عرش می رساند.

امتیاز بین انسان و حیوان عبادت است، عبادت کلید هشت در بهشت و قفل هفت در جهنم است.

عبادت انسان را تبدیل به کلمه طیبه می کند و موجب جلب رحمت و سبب عنایت ابدی حضرت رب العزه است.

عبادت عامل شکوفائی حالات عالی درونی، و بازدارنده انسان از فحشا و منکرات، و نظام دهنده زندگی، و ظهور دهنده مقام خلافت الهی است.

بستان زندگی و حیات انسان بدون عبادت بی گل و لاله و شاخ و برگ، وجود بی ثمر و میدان هستی آدمی، آلوده به انواع رذایل و سیئات است.

هجوم سستی و تنبلی را باید با واداشتن خویش به عبادت و قیام به مسائل الهی دفع کرد. کسالت و سستی، آفتی خطرناک و میکربی مهلک، و زهری قاتل، و آتشی

بر خرمن سعادت و سلامت است.

کسالت در عبادت در روایات

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ كَسَلَ عَنْ طَهُورِهِ وَ صَلَاتِهِ فَلَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ لِأَمْرِ آخِرَتِهِ، وَمَنْ كَسَلَ عَمَّا يَصْلُحُ بِهِ أَمْرَ مَعِيشَتِهِ فَلَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ لِأَمْرِ دُنْيَاهُ. (۱)

آن که از برنامه طهارت و نمازش سست شود، خیری در مسئله آخرت برایش نیست، و هر که از آنچه زندگی روزمره اش را به میدان اصلاح می آورد به کسالت بنشیند برای دنیایش خیری نیست.

و نیز آن حضرت می فرماید:

إِنْ كَانَ الثَّوَابُ مِنَ اللَّهِ فَالْكَسَلُ لِمَاذَا؟ (۲)

در حالی که ثواب و مزد هر عبادت و عمل خیری از جانب حضرت حق ضمانت شده، پس کسالت برای چه؟!

و نیز فرمود:

عَدُوُّ الْعَمَلِ الْكَسَلُ. (۳)

دشمن عبادات و امور خیر کسالت است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْكَسَلُ يُفْسِدُ الْآخِرَةَ. (۴)

ص: ۲۱

۱- (۱) - الکافی: ۸۵/۵، حدیث ۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۵۹/۱۷، باب ۱۸، حدیث ۲۱۹۷۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۹/۷۰، باب ۱۲۷، حدیث ۱؛ [۳] الأملی، شیخ صدوق: ۷، حدیث ۵. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۸۵/۵، حدیث ۱؛ [۵] وسائل الشیعه: ۵۹/۱۷، باب ۱۸، حدیث ۲۱۹۷۶. [۶]

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۴۵/۱۳، باب ۱۵، حدیث ۱۴۶۹۵. [۷]

کسالت آخرت انسان را فاسد می کند.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

إِيَّاكَ وَحَصْلَتَيْنِ: الضُّعْفَ وَالْكَسَلَ، فَإِنَّكَ أَنْ ضَعِجْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ، وَأَنْ كَسَلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا. (۱)

از دو خصلت پرهیز: دلتنگی و ملولگی، و سستی و کسالت؛ اگر ملول و دلتنگ شوی پایداری و ثبات بر حق نخواهی داشت، و اگر کسل شوی به ادای حق قیام نخواهی کرد.

عمر گرانمایه انسان

انسان زمانی که عمر گرانمایه را فقط و فقط با امور مادی محض معاوضه کند، و از اندیشه در جهان و در نفس خویش و گذشته و آینده هستی، باز بماند، و توجهی به فرهنگ الهی و نبوت انبیا و قرآن مجید، و امامان معصوم و حیات اولیای عاشق و عاقبت ستمکاران ننماید بدون شک نسبت به راه خدا و صراط مستقیم دچار کوردلی می گردد، و از این طریق به خسارت سنگین و ضرر غیر قابل جبرانی دچار می شود.

وَمَنْ اعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي اَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ اَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسَيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (۲)

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی

ص: ۲۲

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۶۵/۱۲، باب ۱۶، حدیث ۱۳۵۲۰؛ [۱] الأمالی، شیخ صدوق: ۵۴۳، حدیث ۳. [۲]

۲- (۲) - طه (۲۰): ۱۲۴ - ۱۲۶. [۳]

بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم. * می گوید: پروردگارا! برای چه مرا نابینا محشور کردی، در حالی که [در دنیا] بینا بودم؟ * [خدا] می گوید: همین گونه که آیات ما برای تو آمد و آنها را فراموش کردی این چنین امروز فراموش می شوی.

آن که در این دنیا از دیدن حق و حقیقت، و درک واقعیت، و بصیرت نسبت به توحید و نبوت و امامت، و الگو برداری از اولیای الهی، به خاطر غرق بودن در مادیات، خود را محروم کرد، در آخرت هم از دیدن رحمت حق و تماشای مناظر بهشتی و فیض بردن از عنایات دائمی و سرمدی حضرت مولا محروم و ممنوع خواهد بود.

حضرت امام حسن عسگری علیه السلام می فرماید:

منظور از این کوری و عمی، کوری چشم نیست بلکه کوری قلب و دل است. (۱)

روی ننمود یار چه توان کرد نیست تدبیر کار چه توان کرد

بر درش هر چه داشتم بُردم نپذیرفت یار چه توان کرد

از گل روی یار قسم دلم نیست جز خار خار چه توان کرد

بوده ام بر درش عزیز بسی گشتم این لحظه خوار چه توان کرد

بر مراد دلم نمی گردد گردش روزگار چه توان کرد

از پی صید دل نهادم دام لاغر آمد شکار چه توان کرد

چند باشی عراقی از پی دل درهم و سوگوار چه توان کرد

(فخرالدین عراقی)

ص: ۲۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۵/۷۵، باب ۲۹، حدیث ۲؛ تحف العقول: ۴۸۴. [۱]

توفیق حرکت در راه انبیا و اولیا

پروردگارا وجود انبیا و راه انبیا و اخلاق و عمل آن بزرگمردان بی نظیر تاریخ، و آیات قرآن مجید، و ولایت امامان و روش روحی و عملی آنان، و آنچه کار خیر است از عبادت به درگاهت و خدمت به خلق مورد رضا و خشنودی و محبت توست، این عبد مسکین و بنده ضعیف و عاشق حقیقت را توفیقی رفیق راه فرما که تا لحظه خروج از دنیا یک قدم و یک لحظه در جهت خلاف محبت تو حرکت نکند، و به آنچه که مورد نفرت توست دچار نیاید.

قدم برداشتن بر خلافت محبت و رضایت تو همکاری و همیاری و همدوشی با شیطان و هوای نفس است، و ثمری جز شقاوت سرمدی و عذاب الیم ابدی ندارد.

الهی! مرا از معاشرت و مصاحبت و همرنگی و هماهنگی با آن بدبختی که از تو دوری گزیده، و از صراط مستقیم منحرف شده، و به تاریکی گناه و معصیت دچار گشته و مسیری جز ضلالت و گمراهی و پستی و ظلمت ندارد، حفظ فرما.

خدایا! از این که از دوستان و یاران و اولیای به خصوص انبیا و امامان جدا شوم و به این خاطر به خزی دنیا و آخرت دچار آیم مرا نگهدار، و دوستی عاشقانت و نفرت نسبت به دشمنانت را در خانه قلبم همچون موج دریا قرار بده، و لحظات عمرم را در عبادت و خدمت به بندگانت وقف کن.

کوردلی در صراط مستقیم

اشاره

العمی در لغت: از دست دادن چشم و بصیرت را گویند یعنی هم چشم ظاهری و هم چشم باطنی یا همان چشم دل را گویند که نایبایی ظاهری با کلمه اعمی ذکر می شود و نایبایی باطنی با کلمه اعمی یا عمی یا عم می آید.

لذا در قرآن در سوره عبس می فرماید:

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» (۱)

از این که آن مرد نابینا نزد او آمد!

و در معنی دوم نه تنها در خدمت عدم بصیرت یا عمی در قرآن آمده است مثل آیات ذیل:

صُمُّ بَكْمٌ عُمَى» (۲)

کر و لال و کورند.

یا آیه:

فَعَمُوا وَصَمُوا» (۳)

بنابراین [از دیدن واقعیت ها] کور و [از شنیدن حقایق و معارف] کر شدند.

بلکه در جنب عدم بصیرت، نابینایی ظاهری را اصلاً کوری به حساب نیاورده است تا آن جا که می فرماید:

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرَ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۴)

در حقیقت این است که دیده ها کور نیست بلکه دل هایی که در سینه هاست، کور است!

وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۵)

و کسی که در این دنیا کوردل باشد، در آخرت هم کوردل و گمراه تر است.

ص: ۲۵

۱- (۱) - عبس (۸۰): ۲. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۸. [۲]

۳- (۳) - مائده (۵): ۷۱. [۳]

۴- (۴) - حج (۲۲): ۴۶. [۴]

۵- (۵) - اسراء (۱۷): ۷۲. [۵]

روشن است که شناخت واقعی مسیر الهی و دسترسی پیدا کردن به هدایت حقیقی پروردگار برای احدی میسر نخواهد شد مگر به تدبیر و اندیشه کردن، چون با تدبیر و تفکر است که چشم دل و خرد انسان شکوفا می شود و با شکوفا شدن چشم دل، انسان دارای بصیرت و درک عقلی گردیده و این جاست که می تواند طریق حق را به تمام و کمال بشناسد و با بصیرت، طی طریق نماید و سفارش اسلام هم همین می باشد چون اسلام دین بصیرت و آگاهی است.

خداوند می فرماید: ای پیامبر! به مردم بگو:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ﴿١﴾

بگو: این طریقه و راه من است که من و هر کس پیرو من است بر پایه بصیرت و بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم .

اما به چه کسی بصیر گفته می شود و اگر کسی بصیر شد و چشم دلش باز شد چه کند که دیگر کوردلی برنگردد و بصیرت و بینایش از بین نرود. باید به عبارت نهج البلاغه مراجعه کرد که حضرت علی علیه السلام می فرماید:

فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ انْتَفَعَ بِالْعِبَرِ ثُمَّ سَلَكَ حَيْدًا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي وَ الضَّلَالَ فِي الْمَغَاوِي وَ لَا يُعِينُ عَلَىٰ نَفْسِهِ الْغَوَاةَ بَتَعَسُفٍ فِي حَقِّ أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ أَوْ تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ. ﴿٢﴾

بينا کسی است که شنید و اندیشه کرد، و نظر کرد و بصیر شد، و از عبرتها پند گرفت، سپس در راه روشن حرکت کرد، او در آن راه از افتادن در مواضع تباهی، و قرار گرفتن در مراحل گمراهی اجتناب کرد و گمراهان را به زیان

ص: ۲۶

۱- (۱) - یوسف (۱۲): ۱۰۸. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۲. [۲]

خود با بیراهه رفتن نسبت به حق، و تحریف در گفتار، یا ترس از راستگویی یاری نمی نماید.

و در جای دیگر به این مضمون بیان می فرماید:

إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتْتَهَى بَصِيرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُهَا مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً وَ الْبَصِيرُ يَنْفِذُهَا بِصَيْرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ. (۱)

دنیا آخرین مرز دید کوردل است که هیچ چیزی را در ورای آن نمی بیند و بینا دیده اش را از دنیا نفوذ نمی دهد، و می داند که از پی آن خانه آخرت است.

پس بینا از دنیا به آخرت سفر می کند، و کوردل به سوی دنیا سفر می نماید.

بینا از دنیا توشه برمی گیرد، و کوردل برای آن تهیه توشه می بیند.

حال هر کس باید خود بیندیشد که تا چه اندازه در این راه که همان به دست آوردن بصیرت می باشد موفق بوده است، البته به این نکته نیز باید توجه داشت که بصیر شدن تنها مهم نیست، با بصیرت ماندن تا آخر عمر اهمیت دارد و اگر کسی بخواهد بصیر باقی بماند باید عواملی را که موجب از بین رفتن بصیرت و آگاهی می شود مرتکب نشود، به عبارت دیگر: باید بیند ضد بینش و آگاهی چیست و از آنها دوری کند.

عوامل تضعیف بصیرت

یکی از عوامل تضعیف بصیرت یا از بین رفتن بینش، کوتاهی و نخواستن خود انسان است که خداوند می فرماید:

ص: ۲۷

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۳۳؛ [۱] غرر الحکم: ۱۳۲، حدیث ۲۲۷۷. [۲]

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (۱)

قرآن فقط وسیله یادآوری و پند برای جهانیان است؛ * برای هر کس از شما که بخواهد [در همه شئون زندگی مادی و معنوی] راه مستقیم پیماید.

یعنی کسی می تواند در مسیر مستقیم خط الهی حرکت کند که خودش بخواهد مستقیم گام بردارد، یعنی اگر خودش دنبال هدایت نباشد، اگر خودش انحراف ها و کجی ها را از خودش دور نکند، نمی تواند مستقیم شود.

در جای دیگر اشاره دارد به این که اگر قوم ثمود با این که راهنما و پیامبر داشتند ولی با این وجود دنبال کجی و انحراف از صراط مستقیم رفتند، چون خودشان نمی خواستند بینا شوند و بر کوردلی خود اصرار داشتند.

وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ صَعِقَةَ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۲)

و اما ثمودیان ، پس آنان را هدایت کردیم ، ولی آنان کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند ، پس به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می شدند ، بانگ عذاب خوارکننده آنان را فراگرفت .

تا انسان خودش دنبال هدایت و راه مستقیم نباشد به زور نمی شود او را آدم کرد او خود باید دنبال کمال و تعقل و تفکر باشد و تعصب بی جا مانع درک و فهم و بیدار شدن قلبش می شود.

وَ مَا أَنْتَ بِهَدِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَّاتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ» (۳)

ص: ۲۸

۱- (۱) - تکویر (۸۱) : ۲۷ - ۲۸. [۱]

۲- (۲) - فصلت (۴۱) : ۱۷. [۲]

۳- (۳) - نمل (۲۷) : ۸۱. [۳]

و تو هدایت کننده کوردلان از گمراهی شان نیستی ، و نمی توانی [دعوت را] جز به آنان که به آیات ما ایمان می آورند و تسلیم [فرمان ها و احکام] خدا هستند ، بشنوانی .

آری، این امتناع از بصیرت و آگاهی تا جایی در دل نادان رخنه می کند که در تاریخ می خوانیم وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه می خواند و می فرمود:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي.

از من هر چه می خواهید پرسید پیش از آن که مرا نیابید.

ای مردم! از من سؤال کنید هر چه می خواهید و لازم دارید تا روز قیامت، تا پاسخ آن را برای شما بگویم که از راه راست گمراه نشوید، آن صحابی نادان و بی فکر از جا برمی خیزد به جای این که از مسائل دینی و دستوره‌های الهی سؤال کند، می پرسد: یا امیرالمؤمنین!

أَخْبَرَنِي كَمْ فِي رَأْسِي وَ لِحْيَتِي مِنْ طَاقِهِ شَعْرًا. (۱)

خبر بده مرا که بر سر و صورتم چند دسته مو وجود دارد.

حال مولا جواب این شخص نادان را چه بدهد؟ امام علیه السلام از چه می پرسد، او چه می خواهد، یک چنین شخصی قابل هدایت نیست هر چند امام علیه السلام و راهنمایان دین برای او درس بگذارند و راه های بصیرت و بینش را به او نشان دهند، چون خود او می خواهد کوردل بماند، مگر می شود او را بینا کرد.

یکی دیگر از عوامل تضعیف بصیرت تمنیات و آرزوهای واهی بشر است که آدمی را از مشاهده واقعیت باز می دارد.

ص: ۲۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۵/۱۰، باب ۸، حدیث ۵؛ [۱] الاحتجاج: ۲۶۱/۱. [۲]

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْأَمَانِيُّ تُعْمَى اِعْيِنَ الْبَصَائِرِ. (۱)

آرزوهای دور از دسترس، دیده بصیرت را کور می کند.

ص: ۳۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۲۷۵. [۱]

[«۱۲» اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ اُصُوْلُ بِيْكَ عِنْدَ الضَّرُوْرَةِ وَ اَسِيْلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ وَ اَتَضَرَّعُ اِلَيْكَ عِنْدَ الْمَسِيْكَنَةِ وَ لَا تَفْتِنِّيْ بِالْاَسِيْتَعَانِهِ بِغَيْرِكَ
اِذَا اضْطُرِرْتُ وَ لَا بِالْخُضُوْعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ اِذَا افْتَقَرْتُ وَ لَا بِالْتَضَرُّعِ اِلَى مَنْ دُوْنَكَ اِذَا رَهَيْتُ فَاَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ خِذْلَانِكَ وَ مَنَعَكَ
وَ اِعْرَاضَكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ]

خدایا! چنانم قرار ده که هنگام ضرورت با کمک حضرتت به دشمنان حمله کنم، و به هنگام نیاز از تو بخوام، و زمان درماندگی و مسکنت، به درگاه تو بنالم.

خدایا! مرا به این امور امتحان مکن: کمک خواستن از غیر خودت، هنگامی که مضطر شوم. به خاکساری و فروتنی در برابر ما
سوی وجودت، زمانی که به تهی دستی گرفتار آیم. به زاری کردن به درگاه غیر حضرتت، وقتی که دچار ترس شوم، تا به
خاطر این امور مستحق خواری و منع نعمت و روی گردانی و بی‌اعتنایی از جانب تو گردم. ای مهربان‌ترین مهربانان!

[«۱۳» اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنِّيِّ وَ التَّنْظِيِّ وَ الْحَسِيْدِ ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ وَ تَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ وَ تَدْبِيْرًا عَلٰى عَدُوِّكَ وَ مَا اَجْرٰى عَلٰى لِسَانِيْ مِنْ لَفْظِهِ فُحْشٌ اَوْ هُجْرٌ اَوْ شَتْمٌ عَرَضٌ اَوْ شَهَادَةٌ بَاطِلٌ اَوْ اِغْتِيَابٌ مُؤْمِنٍ غَائِبٌ اَوْ سَبٌّ حَاضِرٍ وَ مَا اَشْبَهَ ذَلِكَ نُطْقًا بِالْحَمِيْدِ لِمَكَ وَ اِعْرَاقًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ وَ ذَهَابًا فِي تَمْجِيْدِكَ وَ شُكْرًا لِنِعْمَتِكَ وَ اِعْتِرَافًا بِاِحْسَانِكَ وَ اِحْصَاءً لِمِنَّكَ]

آنچه شیطان از آرزوی باطل و بدگمانی و حسد در دل من می اندازد، همه را یاد بزرگیت و اندیشه در قدرتت، و تصمیم و طرح علیه دشمنت قرار ده، و آنچه بر زبانم جاری می کند، از فحش و بدگویی یا ناسزا به ناموس مردم، یا شهادت باطل، یا غیبت مؤمن غایبی، یا دشنام به حاضری و آنچه شبیه اینهاست، همه را سخن به حمد و سپاست و مبالغه در ثنایت، و فرو رفتن در تعظیم و شکر نعمت و اقرار به احسانت و شمردن نعمت هایت قرار ده.

غلبه بر هوای نفس و خواسته های شیطان

طغیان و سرکشی، یا نفسی است یا غیری، یعنی کسی ظرفیت وجود خود را نداند و پا فراتر از خود بگذارد، به درجه ای از خودبینی برسد که خویشتن را برتر و کامل تر از هر چیز بداند.

فلسفه هویت سرکشی این است که انسان، اندازه وجودش را نمی شناسد و در اثر رهایی نفس، وجود را مستقل و بی نیاز می پندارد و برای رسیدن به خواسته های شیطانی نفس، به هر پستی و جنایتی دست می زند.

شناخت نفس که مقدمه شناخت رب است در برابر سرکشی نامحدود نفس می باشد، به این مفهوم که هر کسی در ظرف نوری و ظهوری خود، حق را بشناسد و خویش را تنها نبیند و خویش را نیازمند حقیقی به حق مشاهده نماید، خداوند را شناخته است. هر کس به حقیقت ظهوری خویش پی ببرد که از کجاست و در کجا و به سوی کجا روانه می شود. خداوند او را مورد رحمت و فیض بی حد و لطف ویژه خویش قرار می دهد.

حضرت علی علیه السلام در باب معرفت نفس و نشانه های آن می فرماید:

أَفْضَلُ الْحِكْمَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ وَ وُقُوفُهُ عِنْدَ قَدَرِهِ. (۱)

برترین حکمت، این است که انسان خود را بشناسد و اندازه خویش نگه دارد.

یعنی حکمت، در عمل انسان خردمند دو چیز است:

اول: دانش و اندیشه درست او در شناخت نفس است.

دوم: اخلاق و منش نیک او در ایستادگی بر نفس است.

زیرا هرگونه دانایی و تفکر زیرکانه در احوال نفس و مراتب آن سبب شناخت مسائل مبدأ و معاد می شود و سلوک رفتاری صحیح با مردم و رعایت حقوق و احترام دیگران و حفظ بزرگواری خود در جامعه سبب اجتناب از گناهان و شبهه ها می گردد و خود به خود نفس کنترل می گردد.

و نیز می فرماید:

ص: ۳۳

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۳۲، حدیث ۴۶۳۲. [۱]

نالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ. (۱)

کسی که موفق به خودشناسی شود به بزرگترین پیروزی دست یافته است.

از آن جا که انسان چهره ظهور کامل حق است؛ پس اگر کسی حق را در این چهره شناخت، به راستی حق را در آینه تمامیت ظهور شناخته است. پس معرفت او فیض اکبر و برترین معارف است.

انسان هنگامی سرکشی می کند که خود را مستقل از حق ببیند. در قرآن کریم، حق تعالی از این راز مهم پرده برداشته و فرموده است:

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ * كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَىٰ ﴿۲﴾

[و] به انسان آنچه را نمی دانست تعلیم داد . * این چنین نیست [که انسان سپاس گزار باشد] مسلماً انسان سرکشی می کند . * برای این که خود را بی نیاز می پندارد .

رمز موفقیت انسان، این است که خود را از سرکشی نجات دهد، چنانکه نباید خمود و خاموش باشد؛ زیرا هر دو انحراف می آورد. جهل انسان از حیث ظهوری خود، سرکشی یا سرافکنندگی دارد و آگاهی از آن بندگی و وابستگی به ربوبیت و استغنا نفس به همراه دارد و عبودیت درعین ربوبیت تجلی می کند.

خداوند انسان را به گونه ای آفریده که تلقین پذیر است و القائات خوب یا بدی که در ضمیرش نفوذ می کند، می تواند در کوتاه مدت یا دراز مدت در وی اثر بگذارد و آگاهانه یا ناآگاه او را به همان مسیر سوق دهد.

ص: ۳۴

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۳۲، حدیث ۴۶۴۱. [۱]

۲- (۲) - علق (۹۶): ۵ - ۷. [۲]

تلقین پذیری از جمله عطایای خداوند است که به مشیت حکیمانه او در ضمیر بشر مستقر گردیده است. این عطیه گرانقدر از سرمایه های تکامل انسان هاست به شرط آن که در مسیر صحیح قرار گیرد و غذای عقلی و عملی در آن راه یابد.

اولیای معصوم ما برای این که پیروان خود را از خطر تمنیات نفس یا وسوسه های شیطان تا حد ممکن حفظ کنند، در پاره ای از معاشرت های اجتماعی که می تواند زمینه ساز تلقین های نادرست باشد، نکته هایی را آموخته اند؛ زیرا تمنیات انسانی که همان امیال و اشتها به چیزهای مورد علاقه و رغبت نفس است که در خاطر و دل پرورانده می شود چه شدنی باشد یا نباشد.

آرزوهای آدمی از جمله عطایای پروردگار است که به انسان ها ارزانی داشته است که مایه آبادی دنیا و ریشه تحرک و فعالیت است. آرزوی نیل به کمال؛ اهل علم را به حوزه های علمی می کشاند و آرزوی سودیابی؛ مردم را به تجارت و کشاورزی وادار می کند، همه اینها رحمت و لطفی برای امت اسلام است تا پویایی و کوشش داشته باشند و از برکت آن کافران و گمراهان همه بهره ببرند.

آرزوهایی که رنگ حقیقت و واقعیت بینی دارد؛ سرچشمه سعادت مادی و معنوی است. تمنیات باطل و آرزوهای خیالی که مایه تضییع عمر و سد راه تکامل است، نه تنها رحمت نیست، بلکه از القائنات شیطانی و ابزار گمراه سازی اوست.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

الْأَمَلُ سُلْطَانُ الشَّيَاطِينِ عَلَى قُلُوبِ الْغَافِلِينَ. (۱)

آرزو، غلبه شیطان ها بر دلهای بی خبران است.

البته مقصود، امیدها و آرزوهای باطل است که بر انسان ها مسلط می شود و چشم دل را کور کرده و اسباب فریب دادن انسان ها را فراهم می کند. و همچنین صفات رذیله دیگر مانند حسدورزی و بدگمانی که از کلیدهای شرارت و سرکشی

ص: ۳۵

است و انسان را از یاد حق غافل می سازد.

امام صادق علیه السلام درباره گفته خداوند متعال که فرمود: **وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ** (۱) می فرماید:

کسی که بداند خداوند او را می بیند و گفته هایش را می شنود و از کارهای خوب و بدی که انجام می دهد، آگاه است؛ این عقیده جلوگیری از کارهای ناپسند او می شود. پس چنین کسی؛ از مقام خداوند واهمه دارد و نفس خویش را از هوس ها و تمنیات ناروا باز می دارد. (۲) بنابراین مؤمن باید دل را از آرزوها و بدگمانی و حسادت، پاک نگه دارد تا نعمت های خداوند آلوده به شیطنت و وسوسه ها نگردد. اگر چنین حالتی در کسی پدید آمد و دلش به اندیشه زوال نعمت گرایش یافت، آن تمنا را متوجه دشمنان خداوند کند و تدبیری بیندیشد تا در عرصه جنگ های نفسانی غلبه یابد و شکست و ناامیدی به جبهه باطل و کفر و نفاق وارد گردد و او حق را یاری نماید.

ص: ۳۶

۱- (۱) - الرحمن (۵۵) : ۴۶. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۷۰/۲، حدیث ۱۰؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۶۴/۶۷، باب ۵۹، حدیث ۸.

[«۱۴» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ لَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي وَ لَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي وَ لَا أَضِلُّنَّ وَ قَدْ أَمَكَّنْتَنِيكَ هِدَايَتِي وَ لَا أَفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَسِيْعِي وَ لَا أَطْعِيَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَجْهِي «۱۵» اللَّهُمَّ إِلَيَّ مَغْفِرَتِكَ وَفَدْتُ وَ إِلَيَّ عَفْوِكَ قَصِيْدَتُ وَ إِلَيَّ تَحَرُّوْرِكَ اِشْتَقْتُ وَ بِفَضْلِكَ وَثِقْتُ وَ لَيْسَ عِنْدِي مِآ يُوْجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ وَ لَا فِي عَمَلِي مَا اَسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوِكَ وَ مِآ لِي بَعِيْدَ اَنْ حَكَمْتُ عَلَيَّ نَفْسِي اِلَّا فَضْلُكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ «۱۶» اللَّهُمَّ وَ اَنْطِقْنِي بِالْهُدَى وَ اَلْهِنِّي التَّقْوَى وَ وَفَّقْنِي لِلتِّي هِيَ اَزْكَى وَ اَسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ اَرْضَى «۱۷» اللَّهُمَّ اَسْلِكْ بِي الطَّرِيْقَةَ الْمَثْلَى وَ اجْعَلْنِي عَلَيَّ مِلَّتِكَ اَمُوْتُ وَ اَحْيِي «۱۸» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ مَتَّعْنِي بِالْاِقْتِصَادِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ اَهْلِ السَّدَادِ وَ مِنْ اَدْلِهِ الرَّشَادِ وَ مِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ وَ اَرْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ وَ سَلَامَةَ الْمِرْصَادِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و بر من ستم نشود، در حالی که به دفعش از من توانایی، و بر دیگری ستم نکنم، در حالی که بر نگاه داشتنش از من قادری، و گمراه نشوم در حالی که بر هدایت من نیرومندی، و تهی دست نشوم،

در حالی که فراخی روزی من نزد توست، و طغیان نکنم، در حالی که توانگری من از جانب توست.

خدایا! به سوی آمرزش آمدم، و به جانب بخشش روی کردم، و به گذشتت مشتاقم، و به احسانت اعتماد کردم. چیزی نزد من نیست که به خاطر آن سزاوار بخشش شوم، و پس از این که علیه خود داوری کردم، به این نتیجه رسیدم که چیزی جز احسانت برایم نیست؛ پس بر محمد و آلش درود فرست و به من احسان کن.

خدایا! به هدایت، گویایم کن و تقوا را به من الهام فرما، و به پاکیزه ترین روش توفیقم ده، و به اموری که پسندیده تر است به کارم گیر.

خدایا! مرا به بهترین راه بر، و مرا بر آیینت قرار ده که بر اساس آن بمیرم و بر مبنای آن زنده باشم.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا در تمام امور زندگی از میانه روی بهره مند کن، و اهل صواب و درستی، و از زمره راهنمایان به خیر، و از بندگان شایسته ات قرار ده، و رستگاری روز قیامت و سلامت از کمینگاه عذاب را روزیم فرما.

ص: ۳۸

[«۱۹» اَللّٰهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِيْ مَا يُخَلِّصُهَا وَ اُبْقِ لِنَفْسِيْ مِنْ نَفْسِيْ مَا يُصِيْلِحُهَا فَاِنَّ نَفْسِيْ هَالِكَةٌ اَوْ تَعْصِمُهَا «۲۰» اَللّٰهُمَّ اَنْتَ عَدَّتِيْ اِنْ حَزِنْتُ وَ اَنْتَ مُنْتَجِعِيْ اِنْ حُرِمْتُ وَ بِكَ اَسْتِيْغَاثِيْ اِنْ كَرِهْتُ وَ عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفٌ وَ لِمَا فَسَدَ صِلَاحٌ وَ فِيمَا اُنْكُرْتَ تَغْيِيْرٌ فَامْنُنْ عَلَيَّ قَبِيْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ وَ قَبِيْلَ الْطَلْبِ بِالْجِدَةِ وَ قَبِيْلَ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ وَ اَكْفِنِيْ مَوْنَهُ مَعْرَةَ الْعِبَادِ وَ هَبْ لِيْ اَمْنًا يَوْمَ الْمَعَادِ وَ اَمِنْخِنِيْ حُسْنَ الْاِرْشَادِ]

خدایا! از نفس من آنچه که او را رهایی و نجات می دهد، برای خود دریافت کن و برای نفس من از نفس من آنچه که او را اصلاح می کند باقی گذار. همانا نفس من در معرض هلاکت است؛ مگر این که تو حفظش کنی.

خدایا! اگر اندوهگین شوم، تو ذخیره و مایه دل خوشی منی، و اگر از هر دری محرومم کنند، تو محل رفت و آمد منی، و اگر در فشار و سختی قرار گیرم، کمک خواهیم از وجود توست، و آنچه از دستم رود، عوض و بدلش نزد توست، و برای هر چه فاسد شود، مایه اصلاح پیش توست، و هر آنچه را ناپسند داری، تغییرش به دست توست.

خدایا! پیش از بلا به عافیت، و قبل از درخواست، به توانگری، و پیش از گمراهی، به هدایت بر من منت گذار، و مرا از سختی و دشواری، آزار بندگان

کفایت فرما، و ایمنی روز قیامت را نصیب کن، و ارشاد کردن نیکو و خوب را به من عطا فرما.

کفایت از رنج و آزار بندگان

در این فرازا حضرت سجّاد علیه السلام با استفاده از کلماتی همچو

«أَنْتَ» ،

«بِكَ» و

«عِنْدَكَ» تنها پناه و دستگیره نجات انسان را، خداوند متعال معرفی کرده است؛ زیرا مفهوم درخواست عافیت در برابر بلاها و عطای نعمت بدون منت و دوری از عیب جویی و آزار مردم این است که خداوند مراقب ما باشد تا زندگی به ناهمواری نیفتد. چرا که سرزنش مردم به هنگام درخواست از آنان به خوبی نمایان می شود، پس انسان عاقبت اعتماد به خدا را درمی یابد. گشایش امور در اثر اعتماد به حضرت حق است. اگر کسی بخواهد کرامت ها و الطاف بزرگوارانه پروردگار را که به خاطر توکل و تقوا نصیب بندگان صالح خدا می شود، گردآوری کند، بسیار حیرت انگیز و شگفتی آفرینش رب را می رساند.

بنابراین به فرمایش حق، خدا را در همه جا می یابی که فرمود:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّيَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱)

و کافران اعمالشان مانند سرابی در بیابانی مسطح و صاف است که تشنه، آن را [از دور] آب می پندارد، تا وقتی که به آن رسد آن را چیزی نیابد، و خدا را نزد اعمالش می یابد که حسابش را کامل و تمام می دهد، و خدا حسابرسی سریع است.

ص: ۴۰

دنیای مردم بر اثر بدزبانی و آزار روحی به تلخی و رنجش خاطر می گذرد و در روز قیامت به خاطر گناه زبان، مورد کیفر قرار می گیرند.

برای آن که تاحد ممکن وزر و وبال گناه زبان کاهش یابد، باید موجبات هدایت و ارشاد مردم فراهم شود.

مردی به حضور نبی معظم اسلام صلی الله علیه و آله شرفیاب شد. عرض کرد:

ای رسول خدا! به من سفارشی بنما. حضرت فرمود: زبانت را نگه دار. او دوباره درخواست سفارش کرد. فرمود: زبانت را نگه دار. مرتبه سوم در خواست نمود، حضرت فرمود: زبانت را نگه دار، سپس با تندی فرمود: وای بر تو! مگر چیزی جز محصول زبان موجب عذاب مردم می گردد و آنان را به رو در آتش دوزخ می افکند. (۱) معرّه در لغت رسوایی و عمل زشت است و در مواردی به کار می رود که کسی نسبت به دیگری مرتکب بدی شود و عیبی را به او نسبت دهد و بدگویی و نسبت عیب دادن از آفات زبان است. و این زبان مهمترین ابزاری است که اسباب آزار و اذیت مردم را پدید می آورد، پس او را به هلاکت می اندازد.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

نَجَاهُ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ. (۲)

رهایی مؤمن از کیفر خداوند در نگه داری زبان اوست.

بشر به طور طبیعی و غریزی به حبّ ذات علاقمند است؛ دوست دارد همیشه و همه جا مردم از او به خیر و خوبی یاد کنند و هرگز نامش را به بدی و زشتی نبرند، اما چه باید کرد که زبان آدمی کنترل و افسار ندارد.

ص: ۴۱

۱- (۱) - الکافی: ۱۱۵/۲، حدیث ۱۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۰۳/۶۸، باب ۷۸، حدیث ۷۸.

۲- (۲) - الکافی: ۱۱۴/۲، حدیث ۹؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۰۰/۶۸، باب ۷۸، حدیث ۷۳.

علقمه می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم؛ ای فرزند رسول خدا! مردم به ما کارهای زشتی نسبت می دهند به گونه ای که سینه ما تنگ شده است؛ حضرت فرمود: ای علقمه!

إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَأَيْمَلُكَ وَ أَلْسَتَهُمْ لَا تُضْبَطُ. (۱)

خشنودی مردم به دست نمی آید و زبان آنان نظم و مقررات بر نمی دارد.

یعنی چیزی جلوی زبان گزنده آنان را نمی گیرد. پیامبران خداوند از گزند آزار زبانی و روحی و نسبت های دروغ و درگیری های جسمی قوم خود مصونیت نداشتند و همواره اهانت ها تا پایان عمرشان ادامه می یافت.

از جمله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که به فرمایش ایشان سخت ترین هجمه ها را تحمل کرده است می فرماید:

مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَ. (۲)

هیچ نبی به مانند من آزار و سختی ندیده است.

بسیار خطرات و نقشه ها برای حضرت پدید آمد که اگر عنایت و دست غیبی پروردگار نبود، اسلام از صفحه گیتی پاک می شد و انسان های شرور و فاسد بر دنیا حکومت می کردند.

این فشارها حتی درباره معصومان و اولیای الهی هم در ولایت و امامت ایشان ادامه یافت و با شدت وحشیانه ای رفتار می شد تا جایی که در باب مذاهب و اعتقادات به ذات مقدس خداوند هم اهانت ها و پرسش های موهومی طرح گردید.

حضرت صادق علیه السلام از حال تلخ حضرت موسی علیه السلام بازگو می فرماید:

وَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُنَاجَاتِهِ أَسْأَلُكَ يَا رَبُّ أَنْ لَا يُقَالَ فِي مَا لَيْسَ مِنِّي فَقَالَ:

ص: ۴۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲/۶۷، باب ۳۹، حدیث ۴؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۱۰۲، حدیث ۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۶/۳۹، باب ۷۳، ذیل حدیث ۱۵؛ [۱] کشف الغمه: ۵۳۷/۲. [۲]

يا مُوسى! ما فَعَلْتُ هذا لِنَفْسى فَكَيْفَ لَكَ. (۱)

حضرت موسی علیه السلام در مناجاتش به خداوند عرض کرد: خدایا! از تو می خواهم که درباره من چیزی گفته نشود که سزاوار من نیست. خطاب رسید: موسی من این کار را درباره خود نکردم چگونه درباره تو انجام دهم.

یا در نقل دیگر آمده است که:

حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد که کاری کن که مردم درباره من به خیر و نیکی یاد کنند. خداوند فرمود: من درباره خودم این کار نکردم.

یعنی ای موسی! نه فقط تو را به بدی یاد می کنند، بلکه رفتار مردم درباره آفریدگارشان نیز چنین است.

حضرت لقمان علیه السلام در وصیت خود برای این که فرزند خود را از انتظار تعریف و تلخی بدگویی مردم رهایی بخشد و دل او را از این امور راحت کند، فرمود:

دلبرسته به رضای مردم و مدح و مذمت آنان مباش که این نتیجه به دست نمی آید هر قدر آدمی در تحصیل آن بکوشد و آخرین درجه توان خویش را به کار گیرد. (۲)

ص: ۴۳

۱- (۱) - ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۳۴/۱، باب ۴۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۰۵/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۴۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۳۳/۱۳، باب ۱۸، حدیث ۲۷؛ فتح الابواب: ۳۰۷.

«۲۱» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَادْرَأْ عَنِّي بِلُطْفِكَ وَاعْزُدْنِي بِبِنِعْمَتِكَ وَاصْلِحْ لِي بِكَرَمِكَ وَدَاوِنِي بِصَبْرِكَ وَأُظِلَّنِي فِي دَرَاكِ وَجَلِّئِي رِضَاكَ وَوَقِّفْنِي إِذَا اشْتَكَلْتُ عَلَى الْأُمُورِ لِأَهْدَاهَا وَإِذَا تَشَابَهَتِ الْأَعْمَالُ لِأَزْكَاهَا وَإِذَا تَنَاقَصَتِ الْمِلَالُ لِأَرْضَاهَا
«۲۲» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَوَجِّئِي بِالْكَفَايَةِ وَسَيِّمْنِي حُسْنَ الْوِلَايَةِ وَهَبْ لِي صِدْقَ الْهِدَايَةِ وَلَا تَفْتِنْنِي بِالسَّعَةِ وَامْنِحْنِي حُسْنَ الدَّعَةِ وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا وَلَا تَرُدَّ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا وَلَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، شرور را به لطف خود از من دفع کن، و به نعمت مرا پرورش ده، و به بزرگواریت، مرا اصلاح کن، و به احسانت مرا مداوا فرما، و در سایه پناهِت جای ده، و خلعت خشنودیت را بر من ببوشان، و زمانی که امور بر من مبهم و مشکل شود، به هدایت آمیزترینش، و هنگامی که اعمال برایم مشتبه شود، به پاکیزه ترینش، و چون آیین ها دچار اختلاف شوند، به پسندیده ترینش، موفقم دار.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و تارک وجودم را به تاج کفایت بیارای، و به حسن سرپرستی، بلند مرتبه ام گردان، و مرا صدق هدایت بخش، و به گشایش در امور زندگی آزمایشم مکن، و آرامش نیکو به من عطا فرما، و

زندگیم را دشوار و سخت قرار مده، و دعایم را به من برگردان؛ برگرداندنی تلخ و ناهنجار، همانا من برای تو ضدی در اعتقادم قرار نمی‌دهم، و با تو همانند و شبیهی نمی‌خوانم.

دردهای ظاهری و باطنی و درمان آن

تک تک موجودات آفریدگار، صنعت و ظهور تام حق و نمایشگر نظام احسن هستند؛ زیرا همه ساخته و پرداخته دست قدرت اویند و درد و درمان همه آفریده‌ها در طبیعت آن نهفته است.

تلخی‌های زندگی به ویژه امراض روحی و جسمی بی‌شمار است که بروز آنها قابل پیش‌بینی نیست. مصلحت بشر گذشته از عافیت بدنی و مادی او در این جهان، کسب یک سلسله از کمالات و فضیلت‌هایی است که باید در دنیا صورت بگیرد و انسان از این مسیر برای آینده خود آماده‌سازی می‌کند.

اگر ما دستورهای پروردگار را در همه زندگی خود حاکم کنیم و حق تعالی را بر این امور شاهد بدانیم، بدون تردید در تهذیب و درمان معنوی خود گام مؤثری برداشته‌ایم؛ زیرا اگر بین اوضاع تشریحی و تکوینی زندگی انسان هماهنگی و همخوانی صورت بگیرد، هیچ اتفاقی به ضرر او نخواهد بود، بلکه هر گونه حادثه‌ای یا بلایی به سود او در دنیا و آخرت تمام می‌شود و آدمی چون از اسباب و حکمت امور خیر ندارد، پس برای او خیر و برکت است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: عَبْدِي الْمُؤْمِنَ لَا أَضْرِفُهُ فِي شَيْءٍ إِلَّا جَعَلْتُهُ خَيْرًا لَهُ. (۱)

خداوند عزیز و بزرگ فرمود: بنده مؤمن! خود را به هیچ کاری و اندامم مگر

ص: ۴۵

۱- (۱) - الکافی: ۶۱/۲، حدیث ۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۳۰/۶۹، باب ۱۱۹، حدیث ۱۳. [۲]

این که برای او خیر قرار دهم.

بنابراین همه آزمایش‌ها و دردهای جسمی و روانی، خیری از سوی حق تعالی است که انسان دچار انحراف‌های اخلاقی و گناهان بزرگ نشود.

حضرت علی علیه السلام در باب تهذیب نفس می‌فرماید:

يَتَّبِعِي أَنْ يَتَدَاوَى الْمَرْءُ مِنْ أَدْوَاءِ الدُّنْيَا كَمَا يَتَدَاوَى ذُو الْعِلَّةِ، وَ يَحْتَمِي مِنْ شَهَوَاتِهَا وَ لَذَائِهَا كَمَا يَحْتَمِي الْمَرِيضُ. (۱)

سزاوار است که مرد دردهای دنیای خود را معالجه کند، همچنان که بیماران دردهای خود را درمان می‌کنند و از خواهش‌ها و خوشی‌های دنیا پرهیز کند، همچنان که بیمار پرهیز کند.

بنابراین امام سجاد علیه السلام همگان را به شناخت درد و درمان دعوت می‌فرماید:

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ دَاءَهُ أَفْسَدَهُ دَوَاءُهُ. (۲)

هر که درد خود را نشناسد؛ دوایش او را نابود سازد.

یعنی در اثر ناآشنایی با درد و درمان فطری و طبیعی، درونی و ظاهری به دنبال درد و علاج شیطانی یا حیوانی می‌رود و نیازهای خویش را با شهوات و مادیات برآورده می‌سازد و در پایان عمر هم مانند حیوانی که در لجنزار دنیا و آلودگی‌های خود شناور زیسته است؛ زندگی را تمام می‌کند.

مرکز درمان‌های جسمی، طبیبان هستند که با تشخیص علت مرض و دستور داروهای شیمیایی یا گیاهی، ظاهر جسمی انسان را سلامتی می‌بخشند، اما مرجع بیماری‌های باطنی و معنوی پیامبران و اولیای الهی هستند که هر گاه روح و دل و عقل آدمی دچار زنگار یا آلودگی شوند؛ با ابزار ویژه، او را به راه حق راهنمایی

ص: ۴۶

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۴۰، حدیث ۴۸۶۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۰/۷۵، باب ۲۱، ذیل حدیث ۲۲؛ أعلام الدین: ۲۹۹. [۲]

می کنند و درون او را شفا می بخشند.

حضرت علی علیه السلام در وصف رسالت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ. مُتَّبِعٌ بِدَاوِيَّتِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ. (۱)

طبیعی است که همراه با طبش در میان مردم می گردد، مرهم هایش را محکم و آماده ساخته، و ابزار هایش را برای سوزاندن زخم ها داغ نموده، تا هر جا لازم باشد، در زمینه دل های کور، و گوش های کر، و زبان های لال به کار گیرد.

دارو به دست به دنبال علاج بیماری های غفلت و دردهای حیرت است.

مبتلایان به بیماری های اخلاقی با مراجعه به مریبان الهی می توانند جان عزیز خود را در مسیر انوار شفا دهنده و نفس های قدسی قرار دهند تا به نفس مطمئنه برسند و هر که از این نسیم های شفابخش دوری گزیند، به مرض قلب و نفاق گرفتار می گردد که به تدریج سلامتی جسم او هم به خطر می افتد.

آن گاه که حضرت سجّاد علیه السلام می فرماید: مرا به کار محکم و یقینی خودت درمان بنما، شاید اشاره به دردها و رنج هایی باشد که از حادثه کربلا- و اسارت و ناگواری های سفر در روح و جسم ایشان باقی مانده است و یا بر اثر فشارهای اجتماعی که حکومت ستمگر بنی امیه پیش آورده، خاطر مبارک حضرت را آزرده ساخته است؛ پس حضرت درخواست درمان آن ناملايمات را می نماید.

کدام بیماری و رنجی برای امام معصوم دردناک تر از تهمت ها و اهانت هایی است که به مقام عصمت و طهارت وارد گردید و حقیقت آنان را نازیبا جلوه داد. اما وجود شریف آنان در رفتار با دیگران همچو طبیعی حاذق بود که همگان از کوچک و

ص: ۴۷

بزرگ و غلام و آزاده، همگی در زیر سایه امن و لطف ایشان درمان حقیقی می شدند.

در روایت است:

امام سجّاد علیه السلام غلام خود را سه بار برای کاری صدا زد ولی غلام اعتنایی به فرمان حضرت نکرد. غلام در بار سوم جواب داد، امام به او فرمود: ای پسر! آیا صدای مرا نشنیدی؟ گفت: بلی. فرمود: چرا پاسخ مرا ندادی؟ گفت: از تو در امان هستم. امام فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مَمْلُوكِي يَأْمَنُونِي.

سپاس خدایی را که زیر دست مرا از من آسوده خاطر قرار داد. (۱) بنابراین امنیت روانی و روحی در مداوای درونی و بیرونی بسیار مؤثر است.

در این گلشن زخوبانم گلی بس ز جعد گلعداران سنبلی بس

صف لشگر چه آرائی ز زلفت بتاراجم سپاه کاکلی بس

در آن بستانسرای عشرت انگیز ترانه ساز عیشی بلبلی بس

زدست لاله کی گیرم پیاله از آن نرگس مرا جام ملی بس

در این گلشن سرا نورعلی را نشیمن سایه شاخ گلی بس

(نورعلی شاه اصفهانی)

ص: ۴۸

[«۲۳» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَامْنَعْنِي مَنَ السَّرْفِ وَحَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلَافِ وَوَفِّرْ مَلَكَتِي بِالْبَرَكَهَةِ فِيهِ وَاصْبِ بِي سَبِيلَ الْهِدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيمَا أَنْفَقْتُ مِنْهُ «۲۴» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنِي مَوُونَةَ الْاِكْتِسَابِ وَارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ اِحْتِسَابٍ فَلَا أَشْتَغَلَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ وَلَا أَحْتَمِلُ إِضْرَ تَبْعَاتِ الْمَكْسَبِ «۲۵» اللَّهُمَّ فَاطِنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أَطْلُبُ وَاجْزِنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا أَرْهَبُ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا از اسراف بازدار، و روزیم را از تلف شدن نگاه دار، و دارایم را به برکت در آن افزون کن، و مرا برای خیر و نیکی در آنچه از آن مال خرج می کنم، به راه هدایت برسان.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا از سختی و دشواری کسب و کار کفایت کن، و روزیم را از جایی که گمان نمی بریم عنایت فرما، تا در راه به دست آوردن روزی از بندگیت باز نمانم، و سنگینی وبال های کسب را به دوش نکشم.

خدایا! آنچه را می طلبم، به قدرتت برآیم فراهم کن، و از آنچه می ترسم، به عزتت پناهم ده.

اصل سلامت، در نزد خداوند برای مؤمن و کافر در دنیا و آخرت یکسان است یعنی بدون سلامت و رضایت الهی، سعادت محال است.

این مسأله از مهم ترین اصول اعتقادی است که سعادت آخرت در سلامت دنیاست و هر گاه انسان سلامتی روانی و اخلاقی و شغلی نداشته باشد، نمی تواند مؤمن باشد؛ زیرا با سلامت، عشق و معرفت حاصل می شود و در ظرف شناخت نیز شناخت حقیقت توحید به دست می آید که زمینه ساز سعادت اخروی می شود.

پس شناخت حق با سلامت نفس و روح گره خورده است تا ایمان و تسلیم به درجات کمال برسد.

مشکل اساسی یک جامعه بیمار نیز کمبود سلامت است و بروز بیماری های اخلاقی و شخصیتی و آسیب های اجتماعی برگرفته از پایین بودن سطح سلامت و ایمان و بنیان های اعتقادی مردم است؛ زیرا هر چه مردم از سرچشمه های وحی و کمال دور شوند، امتیث و سلامتی در همه زمینه ها دچار تزلزل و تردید می شود، در نتیجه جوامع بشری گرفتار سقوط و انحراف عمیق می شوند؛ بنابراین باید با تفکر و دوراندیشی، خود و جامعه پیرامون خود را از آسیب ها ننگه داشت و ارزش های و برکت ها را ترویج نمود.

امام باقر علیه السلام در این زمینه در وصیت خویش به جابر بن یزید جعفری می فرماید:

وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ وَ لَا سَلَامَةَ كَسَلَامَةِ الْقَلْبِ. (۱)

بدان که هیچ دانشی چون طلب سلامتی نیست و هیچ سلامتی مانند سلامت دل نمی باشد.

باید در بهره اموال و دارایی ها نیز سلامتی ایجاد کرد تا در متن زندگی برکت ها و

ص: ۵۰

رحمت ها روان گردد و همگان به رضایت نسبی برسند. پس در این جا به ریشه های برکت و رحمت الهی در روایات معصومان علیهم السلام می پردازیم.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، إِذَا أُطِغْتُ رَضِيْتُ، وَإِذَا رَضِيْتُ بَارَكْتُ وَ لَيْسَ لِبِرْكَتِي نَهَائَةٌ. (۱)

خداوند متعال به یکی از پیامبران خود وحی فرمود: هر گاه من اطاعت شوم، خشنود گردم و چون خشنود شوم، برکت دهم و برکت من بی پایان است.

ابالحسن امام جواد علیه السلام یا امام هادی علیه السلام به داود صرمی می فرماید:

يَا دَاوُدُ، إِنَّ الْحَرَامَ لَا يَنْمِي وَ إِنَّ نَمِي لَا يُبَارِكُ لَهُ فِيهِ، وَ مَا أَنْفَقَهُ لَمْ يُوجِزْ عَلَيْهِ وَ مَا خَلَفَهُ كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ. (۲)

ای داود! مال حرام رشد نمی کند و اگر هم رشد کند برای صاحبش برکتی ندارد و اگر از آن چیزی انفاق کند پاداشی نخواهد دید و آنچه پس از خود بر جای گذارده، توشه او به سوی دوزخ است.

خداوند بزرگ در آیاتی به این نکته اشاره فرموده که: گشایش برکات در دو عنوان کلیدی است که با توجه به آنها، نعمت ها و برکت ها فرو می ریزد.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۳)

و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم، ولی [آیات

ص: ۵۱

۱- (۱) - الکافی: ۲۷۵/۲، حدیث ۲۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۵۹/۱۴، باب ۳۱، حدیث ۱۵. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۲۵/۵، حدیث ۵؛ [۳] جامع أحادیث الشيعة: ۱۴۴/۱۷، باب ۱، حدیث ۸.

۳- (۳) - أعراف (۷): ۹۶. [۴]

الهی و پیامبران را [تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می شدند] به عذابی سخت [گرفتیم].

امام حسین علیه السلام در تفسیر آیه فوق پیرامون رجعت به یارانش می فرماید:

هر آینه برکت از آسمان و زمین می بارد تا آن جا که درختان از سنگینی میوه هایی که خداوند بر آنان خواسته، می شکنند. در تابستان میوه زمستانی و در زمستان میوه تابستانی خورده می شود و این معنای گفته خداوند است که فرمود: اگر مردم بادیه نشین ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند، برکت های آسمان و زمین را به رویشان می گشودیم. (۱) از جمله زمینه هایی که در روایات برای افزایش برکات نعمت آمده، عبارت است از:

۱- وزن کردن خوراک و اجناس

۲- فروش مدت دار (نسیه)

۳- وام دادن و قرض پرداختن

۴- تجارت و خرید و فروش مال

۵- عدالت و دادگری در جامعه

۶- پرداختن حقوق واجب الهی مانند خمس، زکات، کفارات و...

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

إِذَا ظَهَرَتِ الْجِنَايَاتِ، إِزْتَفَعَتِ الْبَرَكَاتُ. (۲)

هر گاه جنایات آشکار شود، برکت ها از میان برود.

برخی از صفات و گناهان انسان، سبب محرومیت از برکت های رزق و مال است

ص: ۵۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۳/۵۳، باب ۲۹، حدیث ۵۲؛ الخرائج و الجرائح: ۲۸/۱.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۴۵۸، حدیث ۱۰۴۶۵. [۱]

که آثار آن در زندگی روزمره نمایان می شود.

۱ - گناه و نافرمانی آشکار

۲ - پایمال کردن حقوق مسلمانان

۳ - حرام خواری

۴ - خیانت کاری

۵ - دزدی

۶ - شراب خواری

۷ - زنا و...

ص: ۵۳

«۲۶» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصُنِّ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَلَا تَبْتَدِلْ جَاهِي بِالْإِقْتَارِ فَأَسْتَرْزِقَ أَهْلَ رِزْقِكَ وَأَسِيءَ تَعْطِي شَرَّارَ خَلْقِكَ
فَأَقْتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي وَأُبْتَلِيَ بِذَمِّ مَنْ مَنَعَنِي وَأَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ وَالْمَنْعِ «۲۷» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي
صِحَّةً فِي عَيْيَادِهِ وَفَرَاغاً فِي زَهْرَادِهِ وَعِلْماً فِي اشْتِعْمَالِهِ وَوَرَعاً فِي إِجْمَالِهِ «۲۸» اللَّهُمَّ اخْتِمْ بَعْضُوكَ أَجَلِي وَحَقِّقْ فِي رَحِيءِ
رَحْمَتِكَ أَمَلِي وَسَهِّلْ إِلَيَّ بُلُوغَ رِضَاكَ سُئِلِي وَحَسُنْ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي عَمَلِي]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و آبرویم را به توانگری حفظ کن، و قدر و منزلتم را به تنگدستی پست مفرما که از
روزی خوارانت روزی بخوایم، از بدان و اشرار آفریده هایت عطایی بطلبم، تا به سپاسگزاری کسی که عطایم می کند گرفتار
شوم، و به سرزنش کسی که از عطا کردن به من باز می ایستد دچار گردم، و حال آن که تو متولی عطا و منع می، نه دیگران.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و صحت و سلامتی که در عبادت مصرف شود، آسایش و فراغتی که در فضای زهد به
کارم آید، و دانش و معرفتی که در عمل به کار گرفته شود، و پارسایی و تقوایی که از افراط و تفریط دور باشد، روزی من
فرما.

خدایا! مدت عمرم را به عفو و بخشش پایان ده، و آرزویم را در امید به

رحمت تحقق ده، و راههایم را برای رسیدن به خشنودیت هموار ساز، و در تمام احوال، کردارم را نیکو گردان.

عزت نفس در توانگری و تنگدستی

اشاره

آبرو یا شرف نفس که در قرآن و روایات به آن وجه یا ماء الوجه تعبیر شده، صفاتی است که حقیقت ذات و ایمان و اخلاص و رضایت حق در آن تجلی می کند.

از وظایف دینی هر مسلمان این است که همواره مراقب عزت خویش و آبروی برادران مؤمن خود باشد نه مایه ذلت خود باشد و نه به شخصیت دیگران آسیب برساند؛ زیرا خداوند کریم کرامت نفس را مهم شمرده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَضَّ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُدِلَّ نَفْسَهُ، أَلَمْ تَسْمَعْ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» (۱)

فَالْمُؤْمِنُ يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً وَ لَا يَكُونَ ذَلِيلاً، يُعِزُّهُ

اللَّهُ بِالْإِيمَانِ وَ الْإِسْلَامِ. (۲)

خداوند عزیز و بلند مرتبه همه کارهای انسان با ایمان را به او واگذارده است. ولی این اختیار را به او نداده که خود را خوار و خاکسار نماید. آیا نشنیدی گفته خداوند متعال را که می فرماید: «عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است.» پس مؤمن سزاوار عزیزی است و ذلت را نمی پذیرد؛ زیرا خداوند به سبب ایمان و تسلیم، او را عزیز می گرداند.

ص: ۵۵

۱- (۱) - منافقون (۶۳) : ۸. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۶۳/۵، حدیث ۲؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۵۷/۱۶، باب ۱۲، حدیث ۲۱۲۳۳. [۳]

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

بَذَلَ مَاءِ الْوَجْهِ فِي الطَّلَبِ أَعْظَمُ مِنْ قَدْرِ الْحَاجَةِ وَإِنْ عَظُمَتْ وَ أُنْجِحَ فِيهَا الطَّلَبُ. (۱)

بخشش و ارزش آبرویی که برای درخواست صرف شود، بالاتر از حاجت و نیازمندی اوست، هر چند آن خواسته مهم باشد و با صرف آبرو برآورده شود.

مقصود از بذل آبرو نکوهش درخواست از دیگران است؛ زیرا آبرو با نیازمندی برابری نمی کند که به ویژه با نیازی پست؛ آبروی باارزش معامله شود.

از برترین مردانگی ها این است که مرد در حفظ آبروی خویش کوشا باشد و با کمترین خواهشی هر چند ضروری، خود را سبک نسازد. و این گونه تفکر سبب تحقیر او و دیگران می شود و حق تعالی کوچک شمردن را در امت اسلام نمی پذیرد.

امام صادق علیه السلام در این باره که تحقیر، دشمنی و کینه را به دنبال دارد، می فرماید:

کسی که مؤمن را کوچک بشمارد، خواه درمانده باشد یا بینوا نباشد، پیوسته در تحقیر و دشمنی خداوند قرار دارد تا از روش نادرست خود برگردد و او را با دیده احترام بنگرد. (۲) عوامل بسیاری، مسلمانی را در نظر افراد حقیر جلوه می دهد. یکی از آن موارد فقر مالی است. این نیازمندی در برابر دارایی متمولان چشمگیر است؛ زیرا بضاعت کم یا تهیدستی در نظر افراد کوتاه بین، عامل بزرگ تحقیر است. و این مسأله سبب فاصله طبقاتی و تفاوت های قومی و ملی در جوامع گوناگون شده است. بنابراین سرمایه داران در دنیا عزت دنیوی را به جان می خرند و در آخرت رسوای همه مردم

ص: ۵۶

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۶۱، حدیث ۸۱۸۴. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۳۵۱/۲؛ حدیث ۴. [۲]

در محشر می شوند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ اسْتَدَلَّ مُؤْمِنًا وَاسْتَحَقَّرَهُ لِقَلْبِهِ ذَاتِ يَدِهِ وَ لِفَقْرِهِ شَهْرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ. (۱)

هر که مؤمنی را خوار بشمارد و برای درآمد اندک او یا نداریش با دیده منت و کوچکی بنگرد، در روز قیامت بر همگان به رسوایی معرفی گردد.

کسانی که در مسافرت حج دارای تمکن مالی هستند و از عهده هزینه سنگین سفر به راحتی برمی آیند، هیچ گونه احساس ذلت یا منت از سوی دیگران ندارند.

امریا بعضی در روزگار قدیم با کاروانی همراه با توشه و بار مناسب و رفاقت منزل به منزل به کمک یکدیگر امور را مرتب و هماهنگ می کردند. ولی گاهی به ناچار در کاروانی که گروهی پولدار و تاجر بودند، همسفر می شدند که در آن احساس ذلت و خواری می کردند ائمه اطهار علیهم السلام در پاسخ به درخواست چنین افرادی هشدار داده که عزت نفس خود را نگه دارند.

ابابصیر گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی با افراد ثروتمند رفیق راه و توشه می شود و او داری اش از همه آنها کمتر است، آنان با دست باز خرج می کنند و او قدرت صرف چنین مالی را ندارد. امام علیه السلام فرمود:

دوست ندارم کسی با همسفری ثروتمندان، اسباب ذلت و خفت خویش را فراهم کند، با کسانی همسفر شود که در مالداري همانند خودش باشند. (۲) حضرت در جای دیگر از بارگاه الهی برای حفظ عزت در توانگری و ناتوانی عرضه می دارد:

ص: ۵۷

۱- (۱) - الکافی: ۳۵۳/۲، حدیث ۹؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۵۸/۷۲، باب ۵۷، حدیث ۲۹. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۲۸۷/۴، حدیث ۸؛ بحار الأنوار: ۲۶۹/۷۳، باب ۴۹، حدیث ۱۹.

«وَاعْصِي مَنِي مَنَ أَنْ أُظُنُّ بِعِدِّي عَيْدَمَ خَسَاسَةٍ أَوْ أُظُنُّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا فَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنَ شَرَفَتْهُ طَاعَتُكَ وَالْعَزِيزَ مَنَ اعَزَّتْهُ عِبَادَتُكَ.» (۱) مرا از خوار نگریستن تهیدست و برتر گمان کردن ثروتمند، حفظ فرما، چه آن که شریف آن است که طاعت تو او را شریف نموده و عزیز کسی است که عبادت تو او را عزت داده است.

یعنی، امام از سوی تنگدستی مورد تحقیر قرار نگیرد و به ارزش اجتماعی او آسیب نرسد و برای ارشاد و راهنمایی مردم مؤثر باشد و عزت او در جامعه محفوظ بماند.

حقیقت جاه و منزلت

«جاه» عبارت از منزلت و مقامی است که نصیب انسان های دوست داشتنی می شود. و آن بر دو گونه است:

الف - جاهی که محبوبیت در آن بر اثر کمالاتی است که به خاطر آن عمر و مال و خانواده خود را فدا می کند.

هدایت مردم، راهنمایی انسان ها، حمایت از مظلومان و انزجار از ستمگران، خدمت به محرومان و بینوایان، کسب علم، تقوی، سخاوت، شجاعت و... و از این قبیل؛ مقام های بلند و معنوی پدید می آورند. هر که دارای آنهاست بر دل ها و جان ها حکومت می کند و مورد الطاف الهی و امداد غیبی و تأیید معصومان و اولیای الهی قرار می گیرد.

ب - جاه به گونه دیگر، در دنیا نوعی سلطه به مردم است که ریاست و

ص: ۵۸

فرمانروایی بر ابدان و اموال مردم است و قدرت اجرایی آن نیروهای مادی و نظامی هستند که با نابودی حاکم و سلطه او، تمامی مقامات و وابستگی های او از بین می رود.

ارزش جاه و مقام در دنیا به استفاده درست در راه حق و بندگان خداست، یعنی در خدمت آفرینش حق بودن تا اراده خداوند اجرا گردد.

جاه و محبوبیت همانند مال و ثروت در قیامت مورد پرسش است و تخلف از ادای وظیفه نعمت جاه، کیفر الهی را در پی دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند از مقام بنده همانند مال او پرسش می کند و می فرماید: بنده من! به تو جاه و محبوبیت روزی نمودم، آیا مظلومی را مورد حمایت قرار دادی؟ آیا به فریاد ستمدیده مضطربی پاسخ گفتی؟ (۱) امام صادق علیه السلام می فرماید:

حمله دو گرگ درنده به یک گله بی چوپان که یکی از اول آن و دیگری از آخر آن حمله کنند، زیانبارتر از علاقه به مقام و مال برای دین مسلمان نیست. (۲) مقصود حضرت این است که گروهی آدم های درنده خو در جامعه هستند که برای کسب مال و شرافت، مردم را می درزند و دین آنان را بازیچه هوای نفس خود قرار می دهند.

اسحاق بن عمار درباره به خطر افتادن عزت نفس مردم از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند:

ص: ۵۹

۱- (۱) - عوالی اللالی: ۳۷۲/۱، حدیث ۸۴؛ مستدرک الوسائل: ۴۲۹/۱۲، باب ۳۴، حدیث ۱۴۵۲۵.

۲- (۲) - الکافی: ۳۱۵/۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۱/۱۶، باب ۶۵، حدیث ۲۰۸۵۷.

زمانی فرا می رسد که اگر کسی دست نیاز به سوی مردم دراز کند، زنده بماند و اگر خاموش ماند، بمیرد.

اسحاق بن عمار گفت: عرض کردم اگر چنان روزگاری را درك كردم چه كنم؟ فرمود: مردم را با آنچه داری یاری رسان و اگر چیزی نداشتی با استفاده از مقام و موقعیت خودت کمک برسان. [\(۱\)](#) بنابراین جایگاه و مقام، پشتوانه ای برای احترام نفس است در صورتی که عزت و شرف انسان مؤمن خدشه دار نشود و گرنه باید برای نجات و یاری دیگران ارزانی نمود.

ص: ۶۰

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۴۶۴/۹، باب ۴۵، حدیث ۱۲۵۰۷؛ أعلام الدین: ۲۶۸.

[«۲۹» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَبَّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهَلَّةِ وَانْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ «۳۰» اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ وَ أَنْتَ مُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ.]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا در اوقات بی خبری برای یادت بیداری ده، و در روزگار مهلت برای فرمانبرداریت به کار گیر، و برایم راه آسانی به سوی محبتت باز و هموار کن و به سبب آن، خیر دنیا و آخرت را برایم کامل ساز.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست؛ مانند برترین درودی که پیش از او بر یکی از بندگان فرستادی، و پس از او بر یکی از آفریده هایت می فرستی، و ما را در دنیا و آخرت خوبی عطا کن، و مرا به رحمتت از شکنجه آتش حفظ فرما.

خیر دنیا و آخرت در بیداری و دوری از غفلت

جایگاه غفلت از نظر شرع و عقل یکسان نیست. بعضی از غفلت ها در امور تکوینی یا امور دینی روی می دهد که انسان با حالت سهوی یا فراموشی، عملی را

برخلاف حقیقت یا مصلحت انجام می دهد ولی سزاوار کیفر و توبیخ نمی شود؛ زیرا غفلت بنابر آنچه راغب اصفهانی آورده است:

الْغَفْلَةُ سَهْوٌ يَعْتَرِي الْإِنْسَانَ مِنْ قَلْبِهِ التَّحْفُظِ وَ التِّيْقُظِ. (۱)

غفلت، فراموشی است که در اثر کمی پرهیز و بیدار دلی، بر انسان غلبه می کند.

در حقیقت، گاهی پرده ای روی آگاهی و بصیرت انسان را می پوشاند که سرلوحه گمراهی و دشمنی و زمینه کفر و هلاکت او را فراهم می سازد. ولی او با تیزبینی و دوراندیشی می تواند خویش را از ورطه های سقوط نجات دهد.

حضرت حق مَنان در این باره، زمان پرده برداری از خواب غفلت را به قیامت حواله می دهد و می فرماید:

وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ ذَٰلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ * وَحِيَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَاءٌ قٌ وَ شَهِيدٌ * لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲)

و در صور می دمند؛ آن است روز [تحقق و ظهور] وعده های تهدیدآمیز و وحشتناک. * هر کسی در آن روز می آید در حالی که سوق دهنده ای و شاهدهی با اوست، [که سوق دهنده او را به محشر می راند و شاهد بر اعمالش گواهی می دهد.] * [به او می گویند:] تو از این روز بزرگ در بی خبری و غفلت بودی، پس ما پرده بی خبری را از دیده [بصیرت] ات کنار زدیم در نتیجه دیده ات امروز بسیار تیزبین است.

ص: ۶۲

۱- (۱) - مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی: مادة غفل.

۲- (۲) - ق (۵۰) : ۲۰ - ۲۲.

در دنیا شخصی که بر اثر غفلت، تخلف نموده، نه تکلیف جبرانی دارد و نه مستحق کیفر است. این غفلت مستند به ساختمان طبیعی مغز است که گاه دچار آن می شود و دستوری را نادیده می گیرد؛ مانند روزه داری که به قصد اطاعت امر خداوند و وظیفه شرعی امساک کرده است، اما روزی در اثر غفلت و برحسب عادت طبیعی بدون این که ماه رمضان در خاطرش باشد روزه را شکسته است. روزه او به این عمل سهوی باطل نمی شود و کفاره ای به عهده اش نمی آید.

البته باید دانست در انجام عمل سهوی خوب یا بد، اثر وضعی آن از بین نمی رود، یعنی فایده ها و ضررهایی به طور تکوینی یا طبیعی به همراه دارد. کسی که مال دیگری را به غفلت تلف کند، چون نیت بدی نداشته، مرتکب گناه نشده ولی ضامن قیمت آن مال است. یا کسی که مالی را بدون توجه به فقیری ببخشد و قصد صدقه نکند، ولی چون به انسانی کمک کرده است؛ بلاگردانی حق و دعای خیر او، به بخشنده مال می رسد.

به هر حال از بی تفاوتی و بی اعتنایی در صورتی چشم پوشی می شود که جنبه عادت پیدا نکند و گرنه چشمه عقل و بینایی انسان را کور کرده و نفس را به سرکشی وادار می کند.

در مضمون روایات معصومان علیهم السلام، غفلت به معنای کوتاهی و سهل انگاری در محاسبه نفس و بررسی اعمال روزانه است. رها کردن نفس و روزمژگی زندگی، انسان را بیهوده و حیوانی بار می آورد و نتیجه آن، این که در دنیا مانند حیوانات و جنبندها می چرند و در آخرت کور و کور و لال محشور می شوند؛ زیرا چشمه های دل و فکر را به سوی حقیقت بسته اند و تکرار غفلت ها آنها را محروم ساخته است.

حضرت علی علیه السلام درباره زیان غفلت از نفس می فرماید:

فراموشی طولانی، دیده بصیرت را کور می کند.

پس سفارش می فرماید:

فَاسْتَدْرِكُوا بَقِيَّةَ أَيَّامِكُمْ وَاصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسُكُمْ، فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي كَثِيرِ الْأَيَّامِ الَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْغَفْلَةُ وَالتَّشَاغُلُ عَنِ الْمَوْعِظَةِ. (۲)

بنابراین باقی مانده عمر را دریابید، و در این باقی مانده خود را به شکیبایی وادارید که این باقیمانده عمر در برابر روزهای زیادی که از شما در غفلت و رویگردانی از موعظه گذشت، اندک است.

در سخنان نجوا آمیز خدای متعال با موسی علیه السلام آمده است:

اگر فرو رفتن در خواب غفلت و پیمودن راه بدبختی و پیروی از شهوات نبود، چگونه عدّه ای می توانستند لذّت زندگی را بچشند. به خاطر نبودن این امور است که راستگویان و مؤمنان راستین بی تابی می کنند. (۳) امام سجّاد علیه السلام در نشانه های زاهدان دنیا؛ در این زمینه هشدار می دهد:

وای بر تو ای پسر آدم! بدان که سنگینی پرخوری و سستی و تنبلی بر گرفته از انباشتن معده و مستی سیری و غفلت حاصل از قدرت چیزهایی هستند که انسان را در عمل زمین گیر و تنبل می کنند و یاد خدا را از ذهن می برند و از نزدیک بودن مرگ، غافل می سازند، تا جایی که شخص گرفتار دوستی دنیا، گویی از مستی شراب دیوانه شده است. (۴)

ص: ۶۴

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۶۶، حدیث ۵۷۶۲. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۸۵. [۲]

۳- (۳) - الکافی: ۴۸/۸، حدیث ۸؛ بحار الأنوار: ۳۸/۷۴، باب ۲، حدیث ۷.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۲۹/۷۵، باب ۲۱، حدیث ۱؛ تحف العقول: ۲۷۳. [۳]

محاسبه نفس به معنای کنار زدن پرده غفلت و بی خیالی است و آگاه شدن از گفتار و کردار خوب و بد است. حسابرسی نفس پرونده اعمال انسان را در پیش رویش می کشاید و از لغزش ها و اشتباهات آینده باخبر می سازد و انسان را وامی دارد تا با استغفار از درگاه حق و طلب رضایت از بندگان او نامه سیاه را روشن سازد و بار مسؤولیت خویش را سبک سازد. این موفقیت بزرگ سهم کسی می شود که محاسبه و مراقبت نفس را جدی بگیرد؛ و به تصفیه حساب همت بگمارد.

زُهری از افراد تحصیل کرده و دانشمند در عصر ولایت امام زین العابدین علیه السلام بود ولی متأسفانه جذب دستگاه حکومت بنی امیه گردید و ستمگران از غفلت او به نفع خود و ضرر اسلام بهره های بسیار بردند. حضرت در نامه ای گسترده به امید این که او را بیدار سازد و از خواب غفلت برهاند، نکات هشدار دهنده ای را فرموده است:

با چشم دل در خویش نظر کن که فردای قیامت چه شخصی خواهی بود؛ آنگاه که در پیشگاه الهی حاضر می شوی، از نعمت هایی که به تو داده پرسش می کند، چگونه رعایت نمودی، از حجت هایی که بر تو دارد می پرسد، چگونه قضاوت کردی، گمان مبر خداوند از تو عذری را بپذیرد و با اعتراف به تقصیر از تو راضی گردد. (۱) غفلت از عمل نفس، ممکن است در دنیا بسیاری از مسلمانان را در روز حساب با مشکلات بزرگی مواجه کند و آنان را در میدان عذاب سنگین قرار دهد و در آن فضا پشیمانی و بازگشت امکان پذیر نیست.

امام علی علیه السلام در خطبه ای پرمحتوا در تشویق به عمل صالح می فرماید:

ص: ۶۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳۲/۷۵، باب ۲۱، حدیث ۲؛ تحف العقول: ۲۷۵. [۱]

فِيآلَهَا حَسْرَةٌ عَلَى ذِي غَفْلَةٍ يَكُونُ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَ أَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ. نَسَأَلُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَ آيَاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ وَ لَا تُقْصِرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً وَ لَا تُحِلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَ لَا كَابَةً. (۱)

حسرت و اندوه بر آن بی خبری که عمر نابود شده اش بر او حجت است، و پایان زندگیش شقاوت! از خدا درخواست دارم ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمت، آنان را به طغیان نیندازد، و هدفی آنان را در عبادت پروردگار خود مقصّر نسازد، و پس از مرگ ندامت و اندوه بر او فرود نیاید.

خداوند متعال برای آگاهی مردم در قرآن کریم از بعضی غفلت های گمراه کننده انسان در مهمترین دستاوردهای آفرینش خداوندگار؛ نام برده است. هر چند برپایی آنها را به خود نسبت داده است، تا در هدایت و گمراهی بندگان، جبر و اکراهی نباشد ولی به جهت تفکر در خلقت و عبرت آموزی و اطاعت از پروردگار و دوری از غفلت و تمام شدن حجت و دلیل بر همگان، در قیامت از بندگان بازخواست می نماید.

ص: ۶۶

«۱» اللَّهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ وَ وَاقِيَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ أَفْرَدْتَنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِيَ وَ ضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيِّدَ لِي وَ أَشْرَفْتُ عَلَى خَوْفِ لِقَائِكَ فَلَا مَسِيكَنَ لِرُوحَتِي «۲» وَ مَنِ يُؤْمِنُنِي مِنْكَ وَ أَنْتَ أَخَفْتَنِي؟ وَ مَنْ يُسَاعِدُنِي وَ أَنْتَ أَفْرَدْتَنِي؟ وَ مَنْ يُقَوِّينِي وَ أَنْتَ أضعفتني؟ لَا يُجِيرُ يَا إِلَهِي إِلَّا رَبُّ عَلَى مَرْبُوبٍ وَ لَا يُؤْمِنُ إِلَّا غَالِبٌ عَلَى مَغْلُوبٍ وَ لَا يَعِينُ إِلَّا طَالِبٌ عَلَى مَطْلُوبٍ «۳» وَ بِيَدِكَ يَا إِلَهِي جَمِيعُ ذَلِمَتِكَ السَّبَبِ وَ إِلَيْكَ الْمَفْرُوقُ الْمَهْرَبُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجِزْ هَرَبِي وَ أَنْجِحْ مَطْلَبِي «۴» اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ صَيَّرْتَ عَنِّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ أَوْ مَنَعْتَنِي فَضْلَكَ الْجَسِيمَ أَوْ حَظَرْتَ عَلَيَّ رِزْقَكَ أَوْ قَطَعْتَ عَنِّي سَبِيلَكَ لَمْ أَجِدِ السَّبِيلَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَمَلِي غَيْرَكَ وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى مَا عِنْدَكَ بِمَعُونِهِ سِوَاكَ فَإِنِّي عَبْدُكَ وَ فِي قَبْضَتِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ «۵» لَا أَمْرَ لِي مَعَ أَمْرِكَ مَاضٍ فِي حُكْمِكَ عَدْلٌ فِي قَضَاؤِكَ وَ لَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ سُلْطَانِكَ وَ لَا أَسْتَطِيعُ مُجَاوَزَةَ قُدْرَتِكَ وَ لَا أَسْتَمِيلُ هَوَاكَ وَ لَا أَبْلُغُ رِضَاكَ وَ لَا أَنْالُ مَا عِنْدَكَ إِلَّا بِطَاعَتِكَ وَ بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ «۶» إِلَهِي أَضِيبْ حَتَّى وَ أَمْسِيتُ عَبْدًا دَاخِرًا لَكَ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا إِلَّا بِكَ أَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِي وَ أَعْتَرِفُ بِضَعْفِ قُوَّتِي وَ قَلَّةِ حِيلَتِي فَأَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَ تَمِّمْ لِي مَا آتَيْتَنِي فَإِنِّي عَبْدُكَ الْمِسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ الضَّعِيفُ الضَّرِيرُ الْحَقِيرُ الْمَهِينُ الْفَقِيرُ الْخَائِفُ الْمُسْتَجِيرُ «۷» اللَّهُمَّ صَلِّ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَجْعَلْنِي نَاسِيًا لِتَذِكْرِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي وَلَا غَافِلًا لِإِحْسَانِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي وَلَا آيسًا مِنْ إِجَابَتِكَ لِي وَإِنْ
 أَبْطَأَتْ عَنِّي فِي سِرِّرَاءٍ كُنْتُ أَوْ ضَرَّاءٍ أَوْ شِدَّةٍ أَوْ رَخَاءٍ أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ بَلَاءٍ أَوْ بُؤْسٍ أَوْ نِعْمَاءٍ أَوْ جِدَةٍ أَوْ لَأْوَاءٍ أَوْ فَقْرٍ أَوْ غِنَى «٨» اللَّهُمَّ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ ثَنَائِي عَلَيْكَ وَمِدْحِي إِيَّاكَ وَحَمِيدِي لَكَ فِي كُلِّ حَالَتِي حَتَّى لَا أَفْرَحَ بِمَا آتَيْتَنِي مِنَ الدُّنْيَا وَ
 لَا أَحْزَنَ عَلَى مَا مَنَعْتَنِي فِيهَا وَاشْعِرْ قَلْبِي تَقْوَاكَ وَاسْتَعْمِلْ يَدَيَّ فِيمَا تَقْبَلُهُ مِنِّي وَاشْغَلْ بِطَاعَتِكَ نَفْسِي عَنْ كُلِّ مَا يَرُدُّ عَلَيَّ
 حَتَّى لَا أَحِبَّ شَيْئًا مِنْ سُيْئَتِكَ وَلَا أَسِيْخَطَ شَيْئًا مِنْ رِضَاكَ «٩» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَفَرِّغْ قَلْبِي لِمَحَبَّتِكَ وَاشْغَلْهُ
 بِذِكْرِكَ وَانْعَشُهُ بِخَوْفِكَ وَبِالْوَجَلِ مِنْكَ وَقُوَّةِ بِالرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَآمِلُهُ إِلَى طَاعَتِكَ وَاجْرِبْ بِهِ فِي أَحَبِّ السُّبُلِ إِلَيْكَ وَذَلِّلْهُ بِالرَّغْبَةِ
 فِيمَا عِنْدَكَ أَيَّامَ حَيَاتِي كُلِّهَا «١٠» وَاجْعَلْ تَقْوَاكَ مِنَ الدُّنْيَا زَادِي وَإِلَى رَحْمَتِكَ رِحْلَتِي وَفِي مَرْضَاتِكَ مِدْخَلِي وَاجْعَلْ فِي
 جَنَّتِكَ مَثْوَايَ وَهَبْ لِي قُوَّةَ أَحْتِمَلُ بِهَا جَمِيعَ مَرْضَاتِكَ «١١» وَاجْعَلْ فِرَارِي إِلَيْكَ وَرَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ وَالْبَسْ قَلْبِي الْوَحْشَةَ
 مِنْ شَرِّ خَلْقِكَ وَهَبْ لِي الْآنَسَ بِكَ وَبِأَوْلِيَائِكَ وَأَهْلِ طَاعَتِكَ وَلَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ وَلَا كَافِرٍ عَلَيَّ مِنْهُ وَلَا لَهُ عِنْدِي يَدًا وَلَا بِي
 إِلَيْهِمْ حَاجَةً بَلِ اجْعَلْ سِيْكُونَ قَلْبِي وَآنَسَ نَفْسِي وَاسْتَعْنَائِي وَكِفَايَتِي بِكَ وَبِخِيَارِ خَلْقِكَ «١٢» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ
 اجْعَلْنِي لَهُمْ قَرِينًا وَاجْعَلْنِي لَهُمْ نَصِيرًا وَامْنُنْ عَلَيَّ بِشَوْقٍ إِلَيْكَ وَبِالْعَمَلِ لَكَ بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ
 ذَلِكَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ.

[«۱»اللَّهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ وَوَاقِيَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ أَفْرَدْتَنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِيَ وَضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيِّدَ لِي وَ
أَشْرَفْتُ عَلَى خَوْفِ لِقَائِكَ فَلَا مُسَكِّنَ لِرُؤُوعَتِي]

خدایا! ای بی نیاز کننده فرد ناتوان! و ای حافظ بندگان از حادثه ترسناک! خطاها مرا دچار تنهایی کرده؛ پس هم نشینی که وزرو وبال و عذاب خطاها را از من دفع کند برایم نیست، و از تحمل خشم ناتوان شده ام، و نیرو دهنده ای برایم نمی باشد، و بر ترس دیدارت، به وقت مرگ و قیامت، آنهم دیداری نامناسب و هولناک نزدیکم، و آرام بخشی برای ترس وجود ندارد.

جملات این دعا لرزه بر اندام انسان می اندازد، قلب را تا مرز از کار ایستادن می برد، باطن را از خوف و وحشت مالا مال می کند، اشک دیده را بر گونه شرمسار و بر چهره خجالت زده جاری می سازد، سخن از موجودی ضعیف و ناتوان در برابر قدرتی بی نهایت در بی نهایت است، بحث درباره آلوده دامن و گنهکار شرمنده در مقابل آفریننده هستی است، کلام در این مقوله است:

انسانی که استعداد مقام خلافت از جانب ربّ را داشته، بر اثر معصیت به اسفل سافلین بدبختی رسیده، و خود را از همه موجودات بیگانه نموده، و از رحمت حضرت حق تنها مانده، برای او یاری نیست، و وی را قدرت تحمل غضب حضرت منتقم نمی باشد، مرگش نزدیک شده و تسکین دهنده ای برای ترس و خوفش

نمی بیند، به این خاطر چاره ای جز دست نیاز بردن به درگاه بی نیاز ندارد، و راهی جز گدائی از حضرت دوست برایش نمی باشد، و لازم است که باتوبه و انابه و زاری و تضرع، و اظهار عجز و فقر و ذلت و مسکنت و آه و ناله به درگاه غنی بالذات و حضرت ارحم الراحمین تنهایی و بی کسی و ضعف و ناتوانی، و ترس و وحشتش را جبران نماید.

ساقی بنما رخ نکویت تا جام طرب کشم ببویت
ناخورده شراب مست گردد نظارگی از رخ نکویت
گر صاف نمی دهی که خاکم یاد آر به دُردی سبویت
مگذار ز تشنگی بمیرم نیافته قطره ای زجویت
آیا بود آن که چشم تشنه سیراب شود ز آب رویت
یا هیچ بود که ناتوانی یا بد سحری نسیم کویت
دل جست و تو را نیافت افسوس وامانده کنون ز جستجویت
خوی تو نکوست با همه کس با من زچه بد فتاد خویت
می گریم روز در فراق می نالم شب در آرزویت
بر بوی تو روزگار بگذشت از بخت نیافتم چو بویت
در میکده می کشم سبویی باشد که بیابم از تو بوئی
(فخرالدین عراقی)

بی نیاز کننده نیازمندان ناتوان

اشاره

ای وجود مقدسی که مستجمع تمام صفات کمالی، ای قدرت بی نهایت در بی نهایت، ای همه توان و قوت، ای مالک تمام عناصر، و خالق همه موجودات، ای تکیه گاه آدم و عالم، ای به دست دارنده مفاتیح غیب، ای به وجود آورنده حیات و مرگ، مگر نه این است: در قرآن مجید که سند تمام حقایق ملکی و ملکوتی است،

اعلام داشته ای انسان از نظر خلقت موجودی ضعیف و ناتوان است؟!

مگر نفرموده ای: به خاطر این ضعف و ناتوانی، اراده ام بر این تعلق گرفت که کار را بر انسان به خصوص در نظام شریعت آسان بگیرم؟

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۱)

خدا می خواهد [با تشریح ازدواج با زنان مؤمن ، و ازدواج با کنیزان مؤمن ، و ازدواج موقت ، بار مشکلات زندگی و مشقت های روابط نامشروع جنسی را] بر شما سبک کند ؛ و انسان [در برابر مشکلات و شهوات جنسی] ناتوان آفریده شده است .

راستی، بدن ما از چه توان و قدرتی برخوردار است، و در مقابل حوادث دارای چه اندازه مقاومت است؟ اگر در برابر سیل، آتش سوزی، طوفان، رعد و برق، گردباد، تصادف، میکرب، مرض، گرسنگی، تشنگی، برهنگی و مرگ قرار گیرد چه اندازه توان دفاع از خود را دارد؟

سیل او را می برد، آتش او را به محاصره می کشد و می سوزاند، رعد و برق او را خشک می نماید، گردباد وی را از جای برداشته و چنان پرتابش می کند که از او اثری نماند، با فرو افتادن هواپیما و برخورد دو قطار، و تصادف با ماشین، قطعه قطعه می شود، میکرب ضعیف، هیکل او را از پا درآورده به آستانه مرگ می برد، مرض توان او را از دست گرفته او را می کشد، گرسنگی و تشنگی وی را از پا می اندازد، برهنگی در برابر حرارت و سرما او را از بین می برد، و پنجه مرگ گلایش را در یک لحظه فشار داده، او را به خانه قبر منتقل می نماید.

تاکنون میلیاردها نفر در برخورد با این گونه مسائل جان خود را از دست داده، بدون این که توانسته باشند حتی برای یک لحظه بین خود و حادثه فاصله بیندازند!!

ص: ۷۳

بدن فوق العاده ضعیف است که برای جبران گرسنگی اش به غذا و رفع تشنگی اش به آب، و زدودن سرما و گرما به لباس و منابع حرارتی و خنکی، و برای آرامشش به مسکن و منزل پناه می برد، ولی در عین همه این نیروها باز ضعیف و ناتوان است.

بدن به اندک غذای نابابی زمین گیر می شود، در برابر لباس نامناسب به آلرژی پوستی دچار می گردد، با شنیدن حادثه ای غیر مترقبه از پا می افتد، با دچار شدن به اندک رنجی تب می کند و خسته می شود، و از کم خواب و بی خوابی عاجز می گردد، و خلاصه اگر لطف حضرت او نباشد به اندازه یک لحظه توان زنده ماندن ندارد!!

این موجود ضعیف الجسم، در برابر هجوم غرایز و شهوات، و زرق و برق امور مادی، و حوادث اجتماعی، و مصایب و ابتلائات، و حالات و روحيات و احوالات نیز ضعیف و ناتوان و بی قدرت است.

در صورتی که حضرت حق در این گونه امور باطنی و روحی و به خصوص در برابر حملات سخت غرایز و شهوات و مصایب و ابتلائات به فریادش نرسد، خود را می بازد، و به انواع گناهان و آلودگی ها به وقت طغیان غرایز مبتلا، و به مرض جنون و دیوانگی، یا بهت زدگی و فراموشی و یا خود کشی، به هنگام هجوم مصایب و آزمایش های الهی دچار می گردد!!

اگر حضرت محبوب این موجود ضعیف و ناتوان را کفایت نکند و امور مخوف را از وی باز ندارد، به ذلت و خواری و شقاوت و ننگ، و آلودگی و عصیان، و تنهایی و بی کسی، و محکومیت به غضب و سخط و عذاب الیم حق دچار می شود، و برای ابد روی آسایش و آرامش را نخواهد دید، و دری برای نجات نخواهد یافت، و راهی برای فرار از آتش دوزخ پیدا نخواهد کرد.

تنها کفایت کننده عبد و بی نیاز کننده بنده، در تمام عالم هستی حضرت اوست، به شرطی که این موجود ضعیف که ضعف ظاهری و باطنی وی را محاصره کرده،

بلکه ماهیت و ذات خلقتش را تشکیل داده به او پناه ببرد و با ایمان به حضرت حق و اعتقاد به انبیا و ملائکه و کتب آسمانی و امامان معصوم و فردای قیامت، و با آراسته شدن به حسنات اخلاقی، و اعمال صالحه ضعف خود را جبران نماید که راهی برای جبران ناتوانی و فرار از عوامل خوف، و به درآمدن از تنهایی، و پاک شدن از آلودگی ها، و ایمن شدن از غضب و سخط حضرت جبار جز این نیست، و این همه را باید از قرآن کریم این خزانه بی بدیل حضرت حق تحصیل کرد.

قرآن در کلام امام خمینی رحمه الله

امام خمینی رحمه الله درباره قرآن می گوید:

«دیگر از مقاصد و مطالب آن دعوت به تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از ارجاس طبیعت و تحصیل سعادت است.

و بالجمله، کیفیت سیر و سلوک الی الله و این مطلب شریف به دو شعبه منقسم است:

یکی: تقوا به جمیع مراتب آن که مندرج در آن است تقوا از غیر حق و اعراض مطلق از ما سوی الله، و دیگر: ایمان به تمام مراتب و شؤون که در آن مندرج است اقبال به حق و رجوع و انابه به آن ذات مقدس، و این از مقاصد مهمه این کتاب شریف است که اکثر مطالب آن بلاواسطه یا مع الواسطه به این مقصد رجوع کند.

و یکی دیگر از مطالب قرآن شریف، بیان قوانین ظاهر شریعت، و آداب و سنن الهیه است که در این کتاب نورانی کلیات و مهمات آن ذکر شده، و عمده در این قسم دعوت به اصول مطالب و ضوابط آن است، مثل باب صلاه و زکات، و خمس و حج و صوم و جهاد و نکاح و ارث و قصاص و حدود و تجارت و امثال آن، و چون این قسم که علم ظاهر شریعت است عام المنفعه، و برای جمیع طبقات از حیث تعمیر دنیا و آخرت مجعول است، و تمام طبقات مردم از آن به مقدار خود استفادت کنند،

ص: ۷۵

از این جهت در کتاب، دعوت به آن بسیار است، و در احادیث شریفه و اخبار نیز خصوصیات و تفصیل آنها به حد وافر است، و تصانیف علمای شریعت در این قسمت بیشتر و بالاتر از سایر قسمت هاست.

ویکی دیگر از مطالب قرآن شریف احوال معاد و براهین بر اثبات آن و کیفیت عذاب و عقاب و ثواب آن و تفصیل جنّت و نار و تعذیب و تنعیم است و در این قسمت حالات اهل سعادت و درجات آنها از اهل معرفت و مقربین و از اهل ریاضت و سالکین، و از اهل عبادت و ناسکین، و همین طور حالات و درجات اهل شقاوت از کفار و محجوبین و جاحدین و منافقین و اهل معصیت و فاسقین مذکور است.

اکنون که مقاصد و مطالب این صحیفه الهی را دانستی، یک مطلب مهمی را باید در نظر بگیری که باتوجه به آن راه استفاده از کتاب شریف بر تو باز شود، و ابواب معارف و حکم بر قلبت مفتوح گردد، و آن این که به کتاب شریف الهی نظر تعلیم داشته باشی و آن را کتاب تعلیم و افاده بدانی، و خود را موظف به تعلیم و استفاده از آن دانسته برای تحقق معارف این کتاب خود را تسلیم آن کنی.

مقصود ما از تعلیم و تعلم و افاده و استفاده آن نیست که جهات ادبیت و نحو و صرف را از آن تعلیم بگیری، یا حیث فصاحت و بلاغت و نکات بیانیه و بدیعیه را از آن فراگیری، یا در قصص و حکایات آن به نظر تاریخی و اطلاع بر امم سابقه بنگری، هیچ یک از اینها داخل در مقاصد قرآن نیست و از منظور اصلی کتاب الهی به مراحل دور است، و این که استفاده ما از این کتاب بزرگ بسیار کم است برای همین است که یا به آن نظر تعلیم و تعلم نداریم، چنانچه غالباً اینطوریم، قرائت قرآن می کنیم برای ثواب و اجر، لهذا جز به جهت تجوید آن اعتنائی نداریم، می خواهیم قرآن را صحیح بخوانیم که ثواب به ما عنایت شود، و در همین حد واقف می شویم و به همین امر قناعت می کنیم، لذا چهل سال قرآن شریف را می خوانیم و به هیچ

وجه از آن استفاده حاصل نشود جز اجر و ثواب و قرائت و یا اگر نظر تعلیم داشته باشیم با نکات بدیعه و بیانیه و وجوه اعجاز آن و قدری بالاتر جهات تاریخی و سبب نزول آیات و اوقات نزول و مکی و مدنی بودن آیات و سور و اختلاف قرائات و اختلاف مفسرین از عامه و خاصه، و دیگر امور عرضیه خارج از مقصد که خود آنها موجب احتجاب از قرآن و غفلت از ذکر الهی است، سروکار داریم.

خود حق می فرماید:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١﴾

در [وحی بودن و حقاقت] این کتاب [با عظمت] هیچ شکی نیست؛ سراسرش برای پرهیزکاران هدایت است.

بالجمله، مقصود ما از این بیان نه انتقاد به قاری و تفاسیر است، چه که هر یک از مفسرین زحمت های فراوان کشیده و رنج های بی پایان برده تا کتابی شریف فراهم آورده، بلکه مقصود ما آن است که راه استفاده از این کتاب شریف را که تنها کتاب سلوک الی الله و یکتا کتاب تهذیب نفوس و آداب و سنن الهیه است، و بزرگ تر وسیله رابطه بین خالق و خلق و عروه الوثقی و جبل المتین تمسک به عز ربوبیت است باید به روی مردم مفتوح نمود.

علما و مفسرین تفاسیر فارسی و عربی بنویسند، و مقصود آنها بیان تعالیم و دستورهای عرفانی و اخلاقی و بیان کیفیت ربط مخلوق به خالق و بیان هجرت از دارالغرور به دار السرور و الخلود باشد. ﴿٢﴾

ص: ۷۷

۱- (۱) - بقره (۲): ۲. [۱]

۲- (۲) - آداب الصلاه، امام خمینی: ۲۰۶.

بر اساس این واقعیت هایی که در آیات الهی است و گوشه ای از آن را در سطور زیر قرائت می کنی ضعف و ناتوانیت را با تکیه بر او و ازدیاد عشق و ایمان به او، و دفع هجوم شهوات و غرایز حرام را، با عمل به دستورهای او، و رفع مشکلات و سنگینی مصایب را با آراسته شدن به اخلاق او علاج کن که حضرت او کافی فرد ضعیف و واقعی امر مخوف است، و جناب او مصاحب بی کس، و بردارنده ترس و وحشت از قلب است.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» (۱)

آیا خدا برای بنده اش [در همه امور] کافی نیست ؟

وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» (۲)

و خدا برای محاسبه کافی است .

وَاللَّهُ أَغْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا» (۳)

و خدا به دشمنان شما داناتر است . و بس است که خدا سرپرست شما باشد ،

وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا» (۴)

و کافی است که خدا یاور شما باشد .

وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً» (۵)

و بر خدا توکل کن ؛ و کارساز بودن خدا [نسبت به امور بندگان] کافی است .

ص: ۷۸

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۳۶. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۶. [۲]

۳- (۳) - نساء (۴) : ۴۵. [۳]

۴- (۴) - نساء (۴) : ۴۵. [۴]

۵- (۵) - نساء (۴) : ۸۱. [۵]

وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» (۱)

و کافی است که پروردگارت [برای تو] راهنما و یاری دهنده باشد .

این است آیاتی که به انسان دلگرمی می دهد، و راه جبران آنچه را باید جبران کند به روی او باز می نماید.

او باید به انسان از عوامل خوف امان دهد، اما اگر انسان کاری کند که حضرت حق وی را بترساند آن وقت از چه کسی امان بخواهد؟

او باید ضعف و ناتوانی را جبران کند، اما اگر کاری کردیم که او باعث ضعف ما شد، آن وقت ضعف خود را با چه چیز باید جبران کنیم؟

ص: ۷۹

[۲] «وَمَنْ يُؤْمِنِي مِنْكَ وَأَنْتَ أَخْفَتَنِي؟ وَمَنْ يُسَاعِدُنِي وَأَنْتَ أفرَدْتَنِي؟ وَمَنْ يُقَوِّينِي وَأَنْتَ أضعَفْتَنِي؟ لَا يُجِيرُ يَا إِلَهِي إِلَّا رَبُّ عَلِيٍّ مَرْبُوبٍ وَلَا يُؤْمِنُ إِلَّا غَالِبٌ عَلَى مَغْلُوبٍ وَلَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ عَلَى مَطْلُوبٍ» [

اگر مرا بترسانی چه کسی در برابر تو امانم می دهد؟ و اگر تنهیم بگذاری چه کسی مرا یاری می دهد؟ و اگر ناتوانم سازی چه کسی مرا تقویت می کند؟

ای خدا! من پرورده را جز پروردگار پناه نمی دهد، و شکست خورده را جز پیروز امان نمی بخشد، و خواسته شده را جز خواستار کمک نمی کند.

خداوند، پناهگاه واقعی انسان

اشاره

انسان توحیدی، از آن جا که حق را متجلی در همه ظهوراتش می بیند از هیچ چیزی به غیر از حق ترس و حساب نمی برد. به ویژه در گرفتاری ها و غم ها تنها پناه و دستگیره را ذات حق تعالی می داند.

رسول الله صلی الله علیه و آله در وصایان خویش به حضرت علی علیه السلام فرمود:

يا عَلِيُّ أمانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْهَمِّ؛ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لا مَلْجَأَ وَ لا مَنْجى مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ. (۱)

ص: ۸۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۰/۷۴، باب ۶۰، حدیث ۳؛ [۱] مکارم الأخلاق: ۴۴۳. [۲]

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» هیچ گردش و نیرویی نیست مگر به سبب خداوند؛ و پناه و گریزی از خدا به جز به سوی او نیست که امت مرا از غم و اندوه در امان می دارد.

خداوند متعال در دنیا به لطف و رحمت خودش مؤمن و کافر را در پناه خود از نعمت ها بهره مند می سازد و حتی خطرات و آسیب های بسیاری را از آنان دور می سازد. اما در آخرت دیگر جای لطف و گذشت نیست، بلکه محل پاداش و کیفر است که باید هر انسانی به حق خود برسد.

از بدبختی های بسیاری از آدمیان در قیامت؛ نداشتن سرپناه و یآوری برای نجات است. آنان که رشته های ارتباط خود را با پروردگار و بندگان خالص و انبیا و اولیا بریده اند در آن جا یار و یآوری ندارند. ابزارهای مادی از کار می افتد و دوستی ها و رابطه ها برچیده می شود و هر کس را خداوند گمراه سازد، راه نجات و پناهی برای او نیست.

پروردگار در سوره شوری به این نکته های اساسی توجه داده و می فرماید:

اَسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّاتِيَ يَوْمٌ لَّمْ يَمُرَّ وَلَهُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَكُمْ مِّنْ مَّلْجَا يَوْمَئِذٍ وَّ مَا لَكُمْ مِّنْ نَّكِيْرٍ (۱)

پیش از آن که روزی فرا رسد که از سوی خدا هیچ بازگشتی برای آن نیست ، پروردگارتان را اجابت کنید ، آن روز برای شما هیچ پناهگاهی و هیچ راه انکاری [نسبت به اعمالی که مرتکب شده اید] وجود ندارد .

اگر کافران خیال کنند در آن روز پناهگاهی غیر سایه لطف او و حامی ای غیر رحمت او باشد سخت در اشتباهند، حتی سایبان هم که جلوگیر عذاب الهی باشد، وجود ندارد.

آنگاه که حق تعالی می فرماید:

يَوْمٌ لَّمْ يَدرُ لَهُ مِنَ اللَّهِ (۱)

روزی فرا رسد که از سوی خدا هیچ بازگشتی برای آن نیست .

مراد روز قیامت است نه روز مرگ؛ که هیچ کسی در برابر اراده و فرمان او برای بازگشت نمی تواند تصمیم بگیرد و حتی برای دفاع از گناهان هم راههایی که تصوّر می کند، بسته می شود. از بازگشت یقینی و جان پناه و ابزار دفاعی و دوستی هم به طور کلی محروم است. و با حضور شهود و کاتبان اعمال، جای انکار و عذر هم باقی نمی ماند.

أصمعی می گوید:

نیمه شبی که همه جا را سکوت فرا گرفته بود به طواف خانه خدا رفتم؛ دیدم که جوانی زیبارو و خوش قامت پرده کعبه را گرفته و با سوز و آه وصف ناپذیری با خدا مناجات می کرد:

چشم ها به خواب رفته است و ستارگان در آسمان دمیده اند و تو پادشاه زنده و پایدار جهان هستی، در این تاریکی شب همه شاهان، درهای کاخ هایشان را بسته اند و نگهبانان بسیاری بر آن گماشته اند. ولی در خانه تو به روی نیازمندان همواره باز است و این که من به درگاه تو پناه آورده ام تا به من با نظر رحمت بنگری، ای مهربان ترین مهربانان.

سپس حضرت اشعاری زیبا را سرود که مفهوم آن این است:

ای خدایی که دعای بیچارگان را در تاریکی های شب اجابت می کنی و ای کسی که دردها و رنج ها و بیماری ها را برطرف می کنی. همه مهمانان تو در

ص: ۸۲

اطراف خانه ات خوابیده اند و تنها تو هستی که هرگز به خواب نمی روی، ای خدای قیوم! پروردگارا! تو را به دعاهایی که خودت آن را آموخته ای می خوانم و از تو می خواهم که به حق خانه و حرمت، به چشمان اشکبار من رحم کنی. اگر بخشش تو به مجرمان در گاهت نرسد، پس گنهکاران به درگاه چه کسی پناهنده شوند؟!...

اصمعی گفت: از پی آن آقا رفتم تا شناختم که ایشان زین العابدین علیه السلام است. (۱) امام علیه السلام تنها منطقه ایمن را، باب رحمت پروردگار می داند و به گرفتار می آموزد که به هر جا رود در امان نیست و تنها راه رهایی سرگشتگان برهوت دنیا، کوچ به خانه لطف و کرامت الهی است.

منطق امام علیه السلام، آموزش خودباوری از راه پیوند به خداوند است تا آدمی، راه را از چاه تشخیص دهد و به بهترین شکل برای آن چاره ای بیاندیشد. چه بسیار حوادث و بلاهایی که از کنار زمین بدون خطر می گذرد و یا در آسمان، حوادث بزرگ کیهانی و برخورد اجرام فضایی به یکدیگر بدون زحمت برای بشر عبور می کنند؛ و یا آسیب های برگرفته از مسائل پیرامون ما مانند آلودگی هوا، بیماری حیوانات، خطاهای پزشکی و خطرات زندگی ماشینی که بی شمار است که ما از وجود و حدوث آن بی خبریم، خدای حکیم آنها را دور می سازد و انسان در این وضعیت هولناک با آسایش به زندگی خود ادامه می دهد.

بنابراین حضرت سجاد علیه السلام به بشر هشدار می دهد که یگانه نگهبان و یار و سایه امید در زندگی، پناه خداوند منان است. با چنین خدایی، بنده باید از ستایش و سپاس او غفلت نرزد و حضرت حق را در آرامش و امتیّت، از خاطر نبرد.

زیرا غالب مطلق بر نظام هستی، خداوند جبار است که آفرینش بر سلطه او

ص: ۸۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۰/۴۶، باب ۵، حدیث ۷۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۱/۴.

می چرخد و مردم از این نظم و نظام احسن غافلند. همان گونه که حق تعالی در قصه یوسف علیه السلام می فرماید:

وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١﴾

و خدا بر کار خود چیره و غالب است ، ولی بیشتر مردم نمی دانند .

امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فرمود:

خداوند کسی است که هر مخلوقی در هنگام نیازها و گرفتاری ها وقتی امیدش از همه، غیر او قطع می شود؛ و رشته هر سببی جز او بریده می گردد؛ به او روی می آورد می گوید:

بِسْمِ اللَّهِ

. یعنی در همه کارهایم از خدایی کمک می گیرم که عبادت و پرستش سزاوار اوست و هر گاه فریاد خواهی شود به فریاد می رسد. و هر گاه خوانده شود، اجابت می کند.

این همان نکته ای است که مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! مرا به وجود خدا راهنمایی کن که مجادله کنندگان بر من هجوم آورده و مرا سرگردان کرده اند.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا! آیا هرگز کشتی سوار شده ای؟ عرض کرد: آری.

فرمود: آیا پیش آمده که کشتی بشکند و در آن جا نه کشتی دیگر باشد که تو را برهاند و نه شنایی کارساز باشد؟ عرض کرد: آری.

فرمود: آیا در آن هنگام دلت متوجه موجودی شده است که می تواند تو را از هلاک نجات دهد؟ عرض کرد: آری.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن موجود، همان خدای توانایی است که نجات بخشد؛ آن جا که از هیچ منجی خبری نیست؛ نجات می دهد و آن جا که فریادرسی نیست

ص: ۸۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۱/۳، باب ۳، حدیث ۱۶؛ معانی الأخبار: ۴، حدیث ۲؛ تفسیر الإمام العسکری: ۲۱ - ۲۲، حدیث ۵ - ۶،
سورة حمد.

[«۳» وَ يَدِكَ يَا إِلَهِي جَمِيعُ ذَلِكَ السَّبَبِ وَالسَّبَبِ وَالْمَهْرَبُ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَجْرُ هَرَبِي وَ أَنْجِحْ مَطْلَبِي «۴» اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِن صِرَفْتَ عَنِّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ أَوْ مَنَعْتَنِي فَضْلَكَ الْجَسِيمَ أَوْ حَظَرْتَ عَلَيَّ رِزْقَكَ أَوْ قَطَعْتَ عَنِّي سَبِيلَكَ لَمْ أَجِدِ السَّبِيلَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَمَلِي غَيْرَكَ وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَيَّ مَا عِنْدَكَ بِمَعُونِهِ سِوَاكَ فَإِنِّي عَبْدُكَ وَ فِي قَبْضَتِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ «۵» لَا أَمْرَ لِي مَعَ أَمْرِكَ مَاضٍ فِي حُكْمِكَ عَيْدٌ فِي قَضَاؤِكَ وَ لَا قُوَّةَ لِي عَلَيَّ الْخُرُوجِ مِنْ سُلْطَانِكَ وَ لَا أَسْتَطِيعُ مُجَاوَزَةَ قُدْرَتِكَ وَ لَا أَسْتَمِيلُ هَوَاكَ وَ لَا أَبْلُغُ رِضَاكَ وَ لَا أَنَالُ مَا عِنْدَكَ إِلَّا بِطَاعَتِكَ وَ بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ]

ای خدای من! تمام آن وسایل و اسباب به دست اراده توست، و گریزگاه و پناهگاه به سوی توست، پس بر محمد و آلش درود فرست، گریزم را پناه ده، و خواسته ام را روا کن. خدایا! اگر روی کریمت را از من بگردانی، یا مرا از احسان بزرگت محروم کنی، یا روزیت را از من دریغ ورزی، یا رشته پیوندت را از من بگسلی، راهی برای دست یابی، به هیچ یک از آرزوهایم جز تو نیابم، و بر آنچه پیش توست، جز به یاری تو دست رسی پیدا نکنم؛ چرا که من بنده تو، و در قبضه اراده توام. اختیارم به دست توست، با فرمان تو فرمانی برای من

نیست. حکم تو در تمام شؤون زندگی من جاری است، و تقدیرت درباره من عین عدالت است. مرا نیروی بیرون رفتن از قلمروی سلطنت تو نیست، و استطاعت تجاوز از حیطه قدرتت برایم وجود ندارد، و توان جلب دوستیت را ندارم، و به خشنودیت نمی رسم، و به آنچه نزد توست جز به طاعتت و فضل رحمتت، دست نمی یابم.

ریشه، تمام حقیقت دعای بیست و یکم همین جمله اخیر است:

راه جلب محبت حق، و رسیدن به خشنودی و رضایت مولا، و دست یافتن به رضوان و نعیم ابد، و مصون ماندن از عذاب و شقاوت، فقط و فقط طاعت و عبادت و توسل به فضل و رحمت دوست است، و این طاعت و عبادت که انبیا و امامان و کتب آسمانی این همه بر آن اصرار دارند چیزی جز ایمان به خدا و قیامت و اخلاق حسنه و اعمال صالحه نیست.

ای که با نیکان طمع داری که یابی ارتباط با بدان منشین که با ایشان مضرست اختلاط

رو عدالت پیشه کن هر روز می کن راستی تا روی از عدل فردا راست بر روی صراط

چیست این دنیا رباط و خلق دنیا کاروان کاروان را بار باید بستن آخر از رباط

رسم بی باکی نبخشد جز پریشانی بدست جمعیت خواهی منه پا جز به راه احتیاط

سالک بی رنج را نبود ز راحت لذتی جان غمگین بیشتر مسرور گردد از نشاط

این دُرِ نظمى که نور از خامه ریزد دور نیست گر به روی صفحه غلظد همچو گوهر بر بساط

(نور علی شاه اصفهانی)

ص: ۸۸

«(۶) إِلَهِي أَضِيحْتُ وَ أَمْسَيْتُ عَبْدًا دَاخِرًا لَكَ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا بِكَ أَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَي نَفْسِي وَ أَعْتَرِفُ بِضَعْفِ قُوَّتِي وَ قَلَّةِ حِيلَتِي فَأَنْجِرْ لِي مَاءً وَ عَيْدَتِي وَ تَمِّمْ لِي مَاءً آتَيْتَنِي فَإِنِّي عَبْدُكَ الْمُسِيكِينُ الْمُسْتَكِينُ الضَّعِيفُ الضَّرِيرُ الْحَقِيرُ الْمُهِينُ الْفَقِيرُ الْخَائِفُ الْمُسْتَجِيرُ» (۷) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَجْعَلَنِي نَاسِيًا لِذِكْرِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي وَ لَا غَافِلًا لِإِحْسَانِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي وَ لَا آيسًا مِنْ إِبْطَاتِكَ لِي وَ إِنْ أَبْطَأْتُ عَنِّي فِي سِرَّاءٍ كُنْتُ أَوْ ضَرَّاءٍ أَوْ شِدَّةٍ أَوْ رَخَاءٍ أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ بَلَاءٍ أَوْ بُؤْسٍ أَوْ نَعْمَاءٍ أَوْ جِدَةٍ أَوْ لَأْوَاءٍ أَوْ فَقْرٍ أَوْ غِنَى]

خدایا! صبح و شب کردم، درحالی که بنده خوار و بی مقدار توام. برای خود جز با کمک حضرتت بر جلب سودی و دفع زیانی قدرت ندارم. به آنچه درباره خود گفتم، شهادت می دهم. به ناتوانی نیرویم، و کمی تدبیرم اعتراف می کنم؛ پس آنچه را به من وعده دادی وفا کن، و آنچه را که به این بنده ات عطا فرموده ای، کامل ساز؛ زیرا که من بنده بی نوا، ذلیل، ناتوان، دردمند، کوچک، بی مقدار، تهی دست، ترسان و پناهنده به توام.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا نسبت به یاد خود در آنچه به من عطا کردی، فراموشکار مکن، و به احسانت در آنچه به من بخشیده ای غافل و

بی خبر مساز، و از اجابت دعایم، گرچه تأخیر افتد ناامید مکن. هر چند در خوشی باشم، یا ناخوشی، در سختی باشم یا رفاه، در سلامت همه جانبه باشم یا بلا، در تنگدستی و بیچارگی باشم یا نعمت، در دارایی باشم یا محنت، در تهیدستی باشم یا توانگری.

اعتراف به ناتوانی و بیچارگی در برابر خداوند

اشاره

ریشه کمبودها از نبود عشق است اگر عشق باشد هر کار نشدنی، ممکن می شود.

مؤمن بیشترین حب را به خداوند دارد و عشق به خداوند است که انسان را در بلاها و حوادث و اعتراف و شکایت ها شکیبیا می سازد. اگر عشق نبود انبیا و اولیای الهی نمی توانستند در فشارها تاب بیاورند.

اگر عشق پیدا شود، آدمی به غیر از ذکر و طاعت معشوق، چیز دیگری نمی تواند داشته باشد؛ چرا که عاشق از معشوق جز حب نمی خواهد، اگر محبت بیاید خیر دنیا و آخرت آمده است؛ بر این پایه بدون حب، عشق حقیقی و کمال عارفانه پدید نمی آید.

طبیعت انسان در برابر عظمت کمالات و ابهت خیره کننده حق، بسیار فروتن و مطیع است. آنگاه که نفس، خود را در محضر پرشکوه قدرت شکست ناپذیر و مطلق می یابد، بقای هستی خویش را در پناه وصل به او و بالاتر در فنا و محو در وجود او می بیند، تا شخصیتی همانند او برای خود بسازد.

ریشه تقلیدهای نادرست و خودمحوری های سلطه گرانه در طول تاریخ بشر، در حب کمال خواهی و برترطلبی مطلق است. اگر الگوی قدرت و کمال، مجازی و ساختگی و زود زوال باشد؛ خضوع در برابر او به محدودیت و نابودی پایان می یابد.

اکنون تاریخ گواه است که گروهی از مردم در برابر ستمگران تسلیم بوده اند و

همه هستی وجود و شخصیت و مال و ناموس خود را در برابر آنان فروخته اند. و این فروتنی دروغین سبب جلوۀ باطل و ضعیف شدن حق می گردد و خدای مَنان هرگز به دولت باطل فرصت ماندگاری نمی دهد و آنهم در مقطعی فرو می پاشد.

ابوصباح کنانی می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که پیرمردی بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد: یا ابا عبد الله! من از فرزندانم و برادرانم و جفاکاریشان با این سالخوردگی ام نزد شما شکایت می کنم. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود:

ای پیرمرد! برای حق دولتی و برای باطل هم دولتی است. و هر یک از این دو دولت، رفیقش خوار است و همانا کمترین مصیبتی که در دولت باطل به مؤمن می رسد آزار کشیدن از فرزندان و ستم برادران اوست. و هیچ مؤمنی نباشد که در دولت باطل آسایش بیند مگر آن که پیش از مرگش گرفتار ضرر در بدنش یا فرزندانش یا مالش شود تا خداوند او را از آنچه در دوران حکومت باطل به دست آورده رها سازد و بهره اش را در دولت حق بسیار گرداند، پس صبر کن و مژده بر تو باد. (۱) و چنانچه الگوی کامل، بی نهایت و قدرت حقیقی باشد و انسان بداند که سود و زیان، عزت و ذلت، فقر و ثروت و مرگ در زندگی در دست آن قادر مطلق است. در برابر حق مطلق، زبان تضرع و اعتراف می گشاید و در عمل هم به منبع قدرت و کمال نامحدود متصل می گردد.

همان گونه در باب عصمت ائمه اطهار علیهم السلام آمده است:

هرگز اظهار عجز و ناتوانی یا اعتراف به خطایی و هر آنچه نشانه تواضعی که از معصومان علیهم السلام در قالب دعا و مناجات و اندرز به ما رسیده است، جهت آموزش و تمرین بندگی برای انسان است. پس ابراز هر گونه اندوه یا شکایت یا درد اشتیاق به

ص: ۹۱

۱- (۱) - الکافی: ۴۴۷/۲، حدیث ۱۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۶۵/۵۲، باب ۲۷، حدیث ۱۴۳.

حق تعالی نه از روی نیاز و کمبود جسمی است، بلکه وسیله راز و نیاز و ارتباط با خداوند است تا پیوند بین خالق و مخلوق برقرار باشد.

آنگاه که سید الساجدین در مناجات خویش عرضه می دارد:

إِلَهِي طَالَ حُزْنِي وَ رَقَّ عَظْمِي وَ بَلَى جِسْمِي وَ بَقِيَّتِ الدُّنُوبُ عَلَي ظَهْرِي فَأَلَيْكَ أَشْكُو سَيِّدِي فَقْرِي وَ فَاقْتِي وَ ضَعْفِي وَ قَلَّةَ حِيلَتِي. (۱)

خدایا! اندوهم دراز گشته و استخوانم نازک شده و بدنم پوسیده شده و گناهان بر پشتم انباشته است. پس آفایم به سوی تو از تهیدستیم و نیازم و سستیم و کمی چاره ام، شکایت می کنم.

هر چه امام معصوم خود را کوچک تر و ناتوان تر در محضر دوست ببیند، دلیل بر عظمت معرفت و وسعت بیشتر دامنه علم او به صفات حضرت حق است.

زمینه ساز تربیتی این گونه دعاها و مناجات های عارفانه، به قدری مؤثر بوده که حضرت سجاد علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش، چنان کوبنده و پرصلابت؛ دستگاه پلید اموی را متزلزل نمود و حکومت آنان را برچید.

سرنگونی دشمن در تحمل رنج و اندوه

یک نمونه از کرامت های حضرت سجاد علیه السلام که دشمنان را سرکوب می نمود اینک:

«ابن شهاب زُهری می گوید:

روزی که امام سجاد علیه السلام را به فرمان عبدالملک بن مروان در غل و زنجیر کرده بودند و با گروهی از مأموران به عنوان تبعید به طرف شام حرکت می دادند، من از مأموران حکومتی برای خداحافظی با امام سجاد علیه السلام اجازه ملاقات گرفتم. چون به

ص: ۹۲

خدمت حضرت شرفیاب شدم و آن حضرت را دیدم که پاهایش در بند و دستانش در غل و زنجیر است به گریه افتادم و گفتم: ای کاش! غل و زنجیر به گردن من بود و شما آزاد و سالم و آسوده می بودید.

امام علیه السلام فرمود:

ای زهری! نگران مباش، اگر بخواهم، این رنج ها از من برداشته می شود، ولی آن را از این جهت که مرا به یاد عذاب الهی در قیامت می اندازد دوست دارم و شما نیز هر گاه چنین احوالی را دیدید، عذاب خدا را به خاطر آورید و از آن اندیشه نمایید.

آنگاه فرمود: این وضع تا مسافت دو منزلی مدینه بیشتر ادامه نخواهد یافت.

زهری می گوید: من با امام علیه السلام خداحافظی کردم، پس از چهار روز دیدم که مأموران حکومتی و گماشتگان آن حضرت سراسیمه و مضطربانه به مدینه بازگشته و در جستجوی امام علیه السلام هستند.

چون علت را پرسیدم گفتند: هنگامی که به دو منزلی مدینه رسیدیم شب فرا رسید. ما آن حضرت را در حالی که در غل و زنجیر بسته بودیم در خیمه ای جا دادیم. صبح که فرا رسید و داخل آن خیمه شدیم اثری از حضرت ندیدیم و باکمال تعجب غل و زنجیر را بر زمین افتاده دیدیم و تا این لحظه آن حضرت را نیافته ایم.

زهری می گوید: پس از آن حادثه حیرت انگیز به شام رفتم و عبدالملک مروان را دیدم و او از من، احوال و قضایا را پرسید و من آنچه را دیده و شنیده بودم، نقل کردم، عبدالملک دیوانه وار گفت:

به خدا سوگند! در همان روزی که نگهبانان به دنبال ابوالحسن می گشتند، آن حضرت نزد من آمد و فرمود: چرا با من چنین می کنی؟

مرا با تو و تو را با من چه کار است؟ گفتم: دوست دارم نزد من باشید.

حضرت فرمود: ولی من دوست ندارم که نزد تو باشم. این را فرمود و بیرون

رفت، ولی به خدا سوگند چنان هیتی از او به من رسید که لباسم را آلوده کردم.» (۱) این قبیل حکایات؛ نشانگر احاطه فیضی و قهری بر امور تکوینی بشر است، ولی از آن جا که حکومت و مصلحت خداوند بر آن است که ولایت حق بر نظام طبیعت آفرینش، همراه با آزمایش و عبرت و مدارا باشد؛ پس از انتقام و کیفر و نابودی مطلق موجودات، چشم پوشی می شود.

دلم از دیده تو را طالب دیدار ترست عکس در آینه از آب پدیدار ترست

گرچه از عقل و جنون نیز هنرها دیدم بهر من عاشقی از هر دو سزاوار ترست

هر که هشیار تو شد از همه سرمست ترست وانکه سرمست تو شد از همه هشیار ترست

یافتم تا به در میکده عشق تو بار بار من از همه باده کشان بار ترست

می ندانم ز که جویم خبیرت را که به دهر هر که شد بی خبر از خویش خبیردار ترست

هر که بسیار به خود دید کم از کم باشد وانکه کم دید به خود از همه بسیار ترست

زال شد مشتری یوسف مصری بکلاف تا فروشنده بداند که خریدار ترست

ص: ۹۴

آشنایان غم دوست ندادند زدست دامن دولت یاری که وفادار ترست

آن که اندر دو جهان قابل یاریست یکی است آن یکی نیز به مفتون زهمه یارترست

(عبدالرزاق بیگ دنبلی)

ص: ۹۵

«۸» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ ثَنَائِي عَلَيْكَ وَمَدْحِي إِيَّاكَ وَحَمْدِي لَكَ فِي كُلِّ حَالَاتِي حَتَّى لَا أُفْرَحَ بِمَا آتَيْتَنِي مِنَ الدُّنْيَا وَلَا أُحْزَنَ عَلَى مَا مَنَعْتَنِي فِيهَا وَأَشْعِرْ قَلْبِي تَقْوَاكَ وَاشْغَلْ بِطَاعَتِكَ نَفْسِي عَنْ كُلِّ مَا يَرُدُّ عَلَيَّ حَتَّى لَا أُحِبَّ شَيْئًا مِنْ سُخْطِكَ وَلَا أَسْخَطَ شَيْئًا مِنْ رِضَاكَ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ثنایم را برای خودت، و ستودنم را محض حضرتت، و سپاسم را در تمام حالاتم به خاطر وجود مبارکت قرار ده، تا به آنچه از دنیایم عطایم می کنی، خوشحال نشوم، و بر آنچه در دنیا محروم می کنی اندوهگین نگردم، و تقوایت را به قلبم بچسبان، و بدنم را در اعمالی که از من قبول می کنی به کارگیر و وجودم را، برای دور ماندن از هر خلافی که به جانب من می آید، به طاعت و بندگی مشغول دار، تا ذره ای از خشم را دوست نداشته باشم، و نسبت به ذره ای از خشنودیت خشم نورزم.

اخلاق قارونی

انسان به اراده حضرت حق، محض قرار گرفتن در میدان عبادت و بندگی که باعث شکوفائی گل وجود اوست، و از این طریق تبدیل به منبع خیر و برکت، و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت می شود آفریده شده است.

او اگر با نیتی پاک، و قلبی صاف تمام برنامه های ظاهری و باطنیش را هماهنگ با دستورهای حضرت حق کند بدون تردید تمام لحظات عمرش حتی لذت بری های جسمیش تبدیل به عبادت می شود، و به خاطر آن مستحق اجر و مزد و بهشت عنبر سرشت می گردد.

او باید خود را در این چند روزه عمر مسافر بداند، مسافری که باید برای عیش ابد دنیای دیگر زاد و توشه بردارد، زاد و توشه ای که جز طاعت و عبادت و ایمان و اخلاق و خدمت به خلق خدا چیزی نیست.

او نباید آن چنان به دنیا دل ببندد که این دلبستگی حجاب بین او و حضرت حق و عبادات و طاعات گردد، و از این رهگذر به شقاوت ابدی دچار شود.

او باید کسب و کار و خانه و مسکن و لباس و غذا و درآمد و ثروت را به عنوان وسیله عبادت و بندگی نظر کند، و از این طریق بر ارزش و عظمت و کرامت خود بیفزاید.

او باید آن چنان روحیه ملکوتی و حالتی عرشی پیدا کند که روی آوردن دنیا وی را خوشحال و مغرور و متکبر و خودبین نسازد، و روی گرداندن دنیا او را دچار تأسف و غصه و بدبینی و جدائی از حق نکند که اگر چنین شود دچار اخلاق قارونی شده و به عذاب خسف و غضب و سخط حق و آتش جهنم دچار گردد.

با کمک آیات قرآن، و قلب صاف، و روانی پاک، و بصیرتی نافذ به نظام هستی بنگرید، تا هر چیزی را بر وفق حکمت و مصلحت و عدالت خداوندی سرجایش ببینید، و حالتان حالی شود که جلوات امور مادی خوشحالتان نکند و در این صورت دچار خودباختگی و غرور شوید، و پشت کردن دنیا گرفتار اندوه و غصه و رنجتان ننماید، تا دست روی دست گذارید و از حرکت به سوی قرب حق و لقای حضرت دوست، باز بمانید.

لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ

تا [با یقین به این که هرگزند و آسیبی و هر عطا و منعی فقط به اراده خداست و شما را در آن اختیاری نیست] بر آنچه از دست شما رفت ، تأسف نخورید ، و بر آنچه به شما عطا کرده است ، شادمان و دلخوش نشوید ، و خدا هیچ گردنکش خودستا را [که به نعمت ها مغرور شده است] دوست ندارد .

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (۲)

همانا قارون از قوم موسی بود که بر آنان تعدی و تجاوز کرد ، و از گنجینه های مال و ثروت آن اندازه به او دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی نیرومند گران و دشوار می آمد . [یاد کن] هنگامی که قومش به او گفتند : [متکبرانه و مغرورانه] شادی مکن ، قطعاً خدا شادمانان [متکبر و مغرور] را دوست ندارد .

حکایت قارون

«قارون از خاندان موسی ، و از افرادی بود که نسبت نزدیکی با وی داشت.

خداوند به قارون زندگی سعادت‌مندی داده بود ، او رزق فراوان و اموال زیادی در اختیار داشت ، اسباب سعادت برای وی جمع شده بود ، و از دنیا بهره ای برده بود که فقط برای افراد انگشت شماری ممکن است به این وضع برسند.

او ثروت سرشاری بهم زد ، خزائن او از اموال انباشته بود ، صندوق هایش آن قدر مملو از پول بود که حفظ کلیدهای آن برای انبار داران مشکل بود ، و حمل و نقل آن

ص: ۹۸

۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۲۳ . [۱]

۲- (۲) - قصص (۲۸) : ۷۶ . [۲]

برایشان سنگین می نمود، و افراد تنومند و صاحب نیرو از جابه جا کردن آن رنج می بردند!!

قارون در میان بنی اسرائیل زندگی خوشی داشت، لباس های فاخر می پوشید، و بدون زینت از منزل خود خارج نمی گردید. برای خود کاخ ساخته بود و در آن جا به عیش و عشرت می گذرانید، نوکرانی برای خود برگزیده بود، غلامان و حیواناتش فراوان بودند.

آن قدر ثروتش زیاد شد که حالت روحی او صددرصد مادی گشت، به هر چه علاقه پیدا می کرد نسبت به آن حریص می شد و درصدد مهیا کردنش برمی آمد! او می خواست اگر خوش گذرانی را پایانی است به پایان آن برسد.

فراموش نگردد، ثروت دنیا از ابتدای جهان تا کنون زینت زندگی و شادابی آن بوده است، اساس و رکن زندگی ظاهری بر پایه مال است ولی این ثروت و مال به هر کس حاکم شد خود خواه و یاغی گردید.

انسان بی تقوا به ثروت مغرور می شود و خودسر می گردد، و گمان می نماید کسی بر او قدرت ندارد، خیال می کند مردم از نژاد او نیستند و یا این که فقط برای نوکری او خلق شده اند، لذا هر گاه سخن گفت باید سرهای مردم در اثر شنیدن صدایش پائین بیاید، و هر وقت اشاره کرد باید برایش آماده شوند یا آماده کنند تا موقعی که کسی را احضار کرد باید فوراً حاضر شود، واجب است به او ارادتمند باشند و اگر ارادتی ندارند، باید اظهار ارادت نمایند، و اگر چنین نکردند مرگ برای آنان حتمی است.

قارون فرد نوحاسته اجتماعی نبود، بلکه مانند دیگر مردم خلق شده بود، امتیازی بر سایرین نداشت، ولی خود را نوحاسته خواند، و برای خویش امتیازات زیادی در حالی که حقش نبود، قائل شد.

قارون نسبت به زیردستان ستمگری روا داشت، و آنان را تحت نفوذ خود

در آورد، و غضب و ستم خود را به آنان چشانند!

ای کاش این ثروتمندان، از خودخواهی خویش می کاستند، و زندگی را همان طوری که هست درک می کردند، و راه صحیح را به دست می آوردند، اینان درک می نمودند که تنها مال و ثروت، مردم را نسبت به انسان متواضع نمی سازد و آنان را بنده انسان نمی کند. بلکه مردم خودباخته احسان و خوبی و فضیلتند.

هرگاه ثروتمندان به قانون الهی گردن نهند، و حق سائل و محروم را پردازند، و با مال و اندوخته خویش خلأهای اجتماعی را پر کنند محبوب خدا و خلق می گردند.

اما چه باید کرد که مال و ثروت بعضی از قلب ها را کور می کند، و غرور و خودخواهی می آورد، و تنها جمعیتی را جلب می کند که فریب کار و متملق اند!

بنی اسرائیل دیدند، قارون در طغیانگری و ستمگری خود سرعت می گیرد و دائم راه و روش عوض می کند، غم او افزایش ثروت است گرچه به قیمت گرسنگی دیگران باشد، این روش را با غرور و تکبر و خودخواهی انجام می داد و به یاغی گری خود می افزود.

مردم علیه وی پیاخاستند و تصمیم گرفتند که روح نیکوکاری را در وی به وجود آورند، و مطالبی را که درک نمی کند به او اطلاع دهند و او را پند و اندرز گویند که ثروت بیش از این او را گول نزند، و به گمراهی نبرد، و بین او و نیکی ها جدائی نیندازد، و نگذارد بی نوایان بی نواتر شوند، و اشک مستمندان بیش از این بر چهره مظلومشان جاری شود، مقصود مردم این بود که قارون در دنیا محترم باشد، و در آخرت به پاداش نیک برسد، و این گونه زندگی سالم از ثروت برای ثروتمند بهتر و محفوظتر است.

ملت به قارون گفتند: ما نمی خواهیم دستت از مال و زینت دنیا تهی گردد، و از نشاط جهان بی بهره بمانی، نه ما چنین برنامه ای را اراده نکرده ایم و آن را نیز نمی پسندیم، بلکه ما عقیده ای درباره تو داریم که برای ما و تو خوب است.

عقیده ما این است که از خوراک های حلال و لباس های مباح و منزل و مسکن پاک به اندازه ای که لازم است استفاده کنی، و روش تو نباید توأم با بی اعتنائی به محرومان باشد، و راه تو نباید راهی باشد که بینوایان در آن راه نداشته باشند، همان طور که خداوند به تو احسان کرده، تو هم به ضعیفان و دردمندان و مستمندان احسان کن، تا خداوند نعمتش را بر تو حفظ کند و اموالت را فراوان سازد، و خیر و برکت خود را بر تو جاری گرداند.

ای قارون! مگر نمی دانی که ثروت دنیا مانند سایه ای است که برطرف می گردد، و ودیعه ای است که باید به صاحبش برگردد، به ثروت خود خرسند مباش، به این مالی که داری مغرور نگرد، بلکه این ثروت را وسیلهٔ سعادت روز بازپسین خود قرار ده، و بدان ما که تورا نصیحت می کنیم از باب خیر خواهی و علاقه به تو است، ما می ترسیم خداوند این ثروت را از تو بگیرد و از عنایت و لطف او محروم گردی و بهشت بر تو حرام شود!!

اما افسوس که گوش یاغیان و طاغیان برای پذیرفتن و گوش دادن به پند و اندرز آماده نیست، قلب قارون فقط به عشق ثروت می تپید، خودخواهی او افزوده گشت، و کلمات قوم در روحش اثر نگذاشت.

او به مخالفت با مردم برخاست و گفت: من نیازی به پند و اندرز شما ندارم، عقلم از شما بهتر و رأی و فرمانم از شما قاطع تر است. من این ثروت و مال را به خاطر این که شایسته و سزاوارم به دست آورده ام، این نصیحت ها را برای خود ذخیره کنید، و با این پندها به اصلاح امور خود اقدام نمایید، من از جهت مقام و دانش از شما برتر و بهترم.

قارون تصمیم گرفت بر ناراحتی آنان بیفزاید، لذا با لباس های زیبای خود در میان مردم عبور می کرد، و ثروت فراوان و مال زیاد خویش را که خدا به او داده بود، با ناز و خودخواهی به رخ مردم می کشید.

ضعفای بنی اسرائیل می دیدند که قارون با لباس های زیبا و بلند، با کمال خودخواهی روی حیوان های قوی هیکل سوار می شود، و غلامان و نوکران اطراف او را می گیرند، چشم های آنان به او خیره می شد و در باطن خود رنج می بردند و به یکدیگر می گفتند: ای کاش! ما هم ثروت قارون را داشتیم که وی دارای ثروت فراوان و نصیب عظیمی از جهان است!

وقتی پند و اندرز برای امثال قارون ثمر بخش نیست، و خویشاوندی با موسی برای توجه قلب وی کافی نیست، دیدن دردمندان افکار او را متوجه نمی سازد، و فقیر پاسخی برای اصلاح کار خود نمی یابد، باید شمشیر قانون بیرون آید و پرده های ضخیم را پاره کند، و حجاب ها را بشکافد و تاریکی های متراکم را برطرف سازد، تا برای کار خیر آماده گردد، و متوجه کارهای شایسته شود.

موسی با کمال شدت و اصرار باید به قارون اعلام نماید که باید زکات مال خویش را بپردازد، و به فقرا و مستمندان احسان نماید؛ زیرا در ثروت او، حق معینی برای فقیر و محروم موجود است.

قارون در جهل فرو رفته، و راه درک حقیقت به رویش بسته شده و بخل بر او حاکم گشته، لذا دیگر گوش به حرف موسی نمی دهد، او را مسخره می کند و به او می خندد، به موسی تهمت می زند، و با غرور خاصی حرف را رد می نماید.

به موسی می گوید: از تو رنج ها دیدیم تا این که دین جدیدی برای ما آوردی و ما با تو همکاری کردیم، امر به برنامه های زیادی دادی، به او امرت گردن نهادیم، این اطاعت ما از تو و فرمانبری از دستورهاست تو را طمع کار ساخت و به تو جرأت داد که بر ما بتازی، فقط ما و ثروت باقی مانده که نگرفته ای، اکنون قصدداری بر ثروت ما غلبه کنی، ما قلب ها را در اختیار گذاشتیم، سر تسلیم برابر تو آوردیم ولی افسوس که خون دل و تخم چشم خود را در اختیار تو بگذاریم، با درخواست زکات دروغ گوئی خود را ثابت کردی و مقصود خود را که پنهان کرده بودی آشکار

ساختی، تو جادوگر دروغگوئی!!

قارون به بحث و جدل با موسی پرداخت، موسی هم مقاومت و اصرار ورزید؛ زیرا زکات گرفتن از قارون و از هر ثروتمندی امر و دستور خداست و قابل مناقشه و جدال نیست، در خور چانه زدن و کم و زیاد نمودن نمی باشد.

قارون تصمیم گرفت با ثروت خود مردم را علیه موسی بشورانند، و ملت را از او منصرف سازد، و عقائدشان را متزلزل گرداند ولی خداوند نیت او را آشکار ساخت و نقشه او را ظاهر گردانید، و موسی از این آزمایش با روح پاک و مقامی ارجمند بیرون آمد.

زمانی که موسی از اصلاح قارون مأیوس گردید، از خدا خواست تا عذاب خویش را بر قارون وارد سازد، و مردم را از آشوب و گول زدن او راحت گرداند، خدا دعای موسی را به اجابت رسانید و قارون و کاخ و ثروتش در زمین فرو رفت!!

زمین قارون را بلعید، اموال و خانه های او به کام خاک رفت، و داستان ذلت و خواری او عبرتی برای قوم موسی و پیروان او گردید، زمانی که مردم مصیبت سنگین قارون و ناکامی آن بدبخت را دیدند، به خود آمدند، و از خواسته های غلط خویش پشیمان گشته، خدا را حمد کردند که مثل قارون نشدند، یکدل و یک جهت فریاد زدند: اگر خداوند بر ما منت نگذاشته بود ما نیز به زمین فرو رفته بودیم، وای که کافران رستگار نمی شوند، این جهان آخرت است که ما برای کسانی قرار داده ایم که در زمین اراده خودخواهی و اخلاص نداشتند، پیروزی از آن پرهیزکاران است.» (۱)

تابه کی ای نفس علت زای من ای شده درد از تو درمانهای من

تابع خوی تو باید بودم روی دل سوی تو باید بودم

ص: ۱۰۳

روزگاری شد هوایت جسته ام هرچه جزیات ز خاطر شسته ام

بر هوای خویشتن بگزیدمت بر خدای خویشتن بگزیدمت

بی هوای تو دمی نغنوده ام بی رضای تو بگو کی بوده ام

هم به تصدیق خود و انصاف خود یک زمان بشنو ز من اوصاف خود

دامن مقصود از کف داده ای پشت بر مقصد به راه افتاده ای

جز تو کس از یار خود دوری نکرد از دیار خویش مهجوری نکرد

نام مردن زندگی بگذاشتی نیستی پایندگی پنداشتی

شادی گریافتی گفتم غم است زخمی اردیدی بگفتم مرهم است

خودزشادی روی دل بر تافتی سوی غم شادی کنان بشتافتی

(نشاط اصفهانی)

ص: ۱۰۴

[«۹» اللَّهُمَّ صِدِّقَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَفَرِّغْ قَلْبِي لِمَحَبَّتِكَ وَاشْغَلْهُ بِعِدِّكَ وَانْعَشْهُ بِخَوْفِكَ وَبِالْوَجَلِ مِنْكَ وَقُوَّةِ بِالرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَ
أَمَلُهُ إِلَى طَاعَتِكَ وَاجْرِبْ بِهِ فِي أَحَبِّ السُّبُلِ إِلَيْكَ وَذَلِّلْهُ بِالرَّغْبَةِ فِيْمَا عِنْدَكَ أَيَّامَ حَيَاتِي كُلِّهَا «۱۰» وَاجْعَلْ تَقْوَاكَ مِنَ الدُّنْيَا
زَادِي وَإِلَى رَحْمَتِكَ رِخْلِي وَفِي مَرْضَاتِكَ مَدْخَلِي وَاجْعَلْ فِي جَنَّتِكَ مَثْوَايَ وَهَبْ لِي قُوَّةَ أَحْتِمَلُ بِهَا جَمِيعَ مَرْضَاتِكَ «۱۱» وَ
اجْعَلْ فِرَارِي إِلَيْكَ وَرَغْبَتِي فِيْمَا عِنْدَكَ وَالْبَسْ قَلْبِي الْوَحْشَةَ مِنْ شَرِّ رِخْلِي خَلَقْتَنِي وَهَبْ لِي الْمُنْسَ بِحُكِّكَ وَبِأَوْلِيَاءِكَ وَأَهْلِ
طَاعَتِكَ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و دلم را برای دوستیت خالی کن، و به یاد خود مشغول ساز، و به بیم و هراس از خود
نشاطش ده، و به شوق و رغبت به سویت نیرومندش کن، و به جانب طاعتت میلش ده، و در محبوب ترین راههای به سویت
روانش ساز، و در تمام دوره زندگیم او را به رغبت داشتن نسبت به آنچه نزد توست رام گردان.

از دنیا، تقوایت را توشه ام و سفرم را به جانب رحمتت، و ورودم را در خشنودیت، و جایم را در بهشتت قرار ده، و مرا قدرتی
بخش که تمام بار خشنودیت را به دوش جان حمل کنم.

گریزم را به سویت، و میلم را در آنچه نزد توست قرار ده، و لباس وحشت از

شرار بندگانت را بر دلم پیوشان، و انس گرفتن به خودت و عاشقانت و اهل طاعتت را به من ارزانی دار.

میل و شادابی و نورانیت قلب، در ترس از خدا

قرب بنده به پروردگار مانند نزدیکی آهن به آتش است که هر اندازه آهن به مرکز شعله آتش نزدیک تر شود، آثار و ویژگی های آتش، بیشتر در آهن آشکار می شود. تا جایی که آهن در اثر نزدیکی به آتش، آن چنان سرخ و تفتیده می شود که همه ویژگی های آتش را از خود بروز می دهد.

حرارت و گرما و سوزش و نور و روشنایی در قلب بنده خدا در اثر قرب به حق همچنین است؛ همان طور که زمین به نور پروردگارش منور گردید.

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (۱)

و زمین به نور پروردگارش روشن می شود .

و یا در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمه اطهار علیهم السلام آمده است:

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ. (۲)

و زمین به نور شما (اهل بیت) روشنایی یافته است.

بنده در اثر نزدیک شدن به حضرت حق، اسما و صفات و آثار پروردگار در او نمایان شده، به گونه ای که در همه صفات کمالی، ظهوری در آفریدگانش می شود و همه اعضا و جوارح از جمله قلب که جایگاه خوف و رجاست هم آینه نمای حق می شود و خوف از او هم سبب خوف دیگر موجودات می گردد.

حضرت صادق علیه السلام به نقل از نوشته تورات فرمود:

ص: ۱۰۶

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۶۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۲/۹۹، باب ۸، حدیث ۴؛ [۲] البلد الأمين: ۳۰۲. [۳]

يَا ابْنَ آدَمَ تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِيكَ غِنَىٰ وَلَا أَكَلِمَكَ إِلَىٰ طَلْبِيكَ وَعَلَىٰ أَنْ أُسَيِّدَ فَاقْتِكَ وَ أَمَلًا قَلْبِيكَ خَوْفًا مِنِّي وَإِنْ لَا تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِيكَ شُغْلًا بِالْدُنْيَا ثُمَّ لَا أَسُدُّ فَاقْتِكَ وَ أَكَلِمَكَ إِلَىٰ طَلْبِيكَ. (۱)

ای فرزند آدم! خود را برای بندگی من مهیا نما. در این صورت قلب تو را بی نیاز خواهم کرد و تو را به سوی خواسته هایت واگذار نخواهم کرد و بر من واجب خواهد بود که حاجت تو را به جا آورم. و قلب تو را مملو از خوف و ترس از خود می کنم و اگر برای بندگی من خود را آماده نسازی، قلب تو را مشغول به دنیا خواهم کرد. سپس حاجت تو را بجا نخواهم آورد و تو به خواسته هایت واگذار خواهم کرد.

ابن شهر آشوب می نویسد:

«روزی امام سجّاد علیه السلام در نزدیکی چاه خانه اش مشغول نماز بود، فرزندش محمد که تازه با دست و زانو راه می رفت، در حیاط خانه، بازی می کرد. ناگهان مادر فرزند دید که کودک به سر چاه عمیقی رسیده میان چاه افتاد. مادر او فریاد کشید و خود را کنار چاه رسانید و ناراحت کمک می طلبید و گفت: ای پسر رسول خدا! پسر محمد در چاه غرق شد. اما با این که صدای مادر کودک و حالت بیچه را در چاه می شنید نمازش را کامل و تمام به پایان رسانید، مادر بیچه گفت: شما فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چقدر سخت دل هستید. حضرت به کنار چاه رفت و دست به درون چاه برد، فرزند خود محمد را بیرون آورد و به مادرش فرمود: بگیر، ای کسی که یقینت ضعیف است. مادر به خاطر سلامتی فرزند خوشحال شد ولی به جهت این که امام فرموده بود یقین تو اندک است؛ گریه نمود.

امام فرمود: امروز ملامتی بر تو نیست اگر می دانستی، من در پیشگاه خدای جبار

ص: ۱۰۷

بودم اگر رویم را از وی می گرداندم، او رویش را از من برمی گرداند. آیا رحیم و مهربانی غیر از او دیده می شود.»
(۱) اولیای خدا چنان غرق صفات جمال و جلال او و محو مشاهده ذات پاک او می باشند که غیر او را به دست فراموشی می سپارند، در غم و ترس و وحشت؛ تصوّر نیستی و نابودی و حمله دشمن یا ضرر موجودی خطرناک؛ اندیشه انتقام یا فرار همه ذهن و وجود آدمی را فرا می گیرد. کسی که غیر خدا در دل او نمی گنجد و به غیر او نمی اندیشد، چگونه ممکن است که اندوه و ترس و پناهندگی به بیگانه داشته باشد.

البته روشن است مقصود از غم ها و ترس ها از امور مادی و دنیوی می باشد و گرنه دوستان خدا که وجودشان پر از شوق و اشتیاق خوفناکی است به خاطر ترس از انجام ندادن تکالیف و مسئولیت ها و آنچه از موفقیت ها که از دست آنان می رود و این ترس اشتیاقی جنبه معنوی دارد که مایه تکامل و رشد وجود انسان است.

برخلاف ترس های مادی که مایه سقوط و گمراهی است.

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه همّام که حالات اولیای خدا را در آن به عالی ترین وجه ترسیم کرده؛ می فرماید:

نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَمَا لَتِي نَزَلْتُ فِي الرَّخَاءِ وَ لَوْ لَأَلْجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي اجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ... قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ اجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. (۲)

آنان را در بلا و سختی و آسایش و راحت حالتی یکسان است، و اگر خداوند برای اقامتشان در دنیا زمان معینی را مقرر نکرده بود از شوق به ثواب و بیم

ص: ۱۰۸

۱- (۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۳۵/۴؛ بحار الأنوار: ۳۴/۴۶، باب ۳، حدیث ۲۹.

۲- (۲) - نهج البلاغه: ۱۸۴. [۱]

از عذاب به اندازه چشم به هم زدنی روحشان در بدنشان قرار نمی گرفت...

دل‌هایشان محزون، همگان از آزارشان در امان، بدن‌هایشان لاغر، نیاز‌هایشان سبک، ونفوسشان با عفت است.

سوز اشتیاق که همراه با درد و واهمه است، دوی امید رسیدن به محبوب است که هر عارفی را از لذت‌ها و شیرینی‌ها دور می‌سازد و سختی‌ها و اضطراب‌ها او را آماده می‌کند.

امام صادق علیه السلام در باب شوق و حب خداوند؛ مشتاق را چنین توصیف می‌فرماید:

مشتاق کسی است که اشتهای غذا نداشته و از آشامیدنی‌های لذیذ بهره نبرده.

هرگز خواب راحت نداشته و با کسی انس به گرمی پیدا نکرده و خانه‌ای برای خود اختیار ننموده و در میان آبادی‌ها سکونت نگرفته، پوشاک نرم و لطیف در برنگرفته، بریک حال قرار ندارد، شب و روز سرگرم عبادت است. تمام امیدها و هدف او رسیدن به مطلوب شوق اوست و در همه حال با زبان شوق از دل آرزومند مناجات می‌کند. (۱)

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴/۶۷، باب ۴۳، حدیث ۲۴؛ [۱] مصباح الشریعه: ۱۹۶، باب ۹۴.

[وَلَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ وَلَا كَافِرٍ عَلَيَّ مِنْهُ وَلَا لَهُ عِنْدِي يَدًا وَلَا بِي إِلَيْهِمْ حَاجَةً بَلِ اجْعَلْ لِي سَكُونًا فِي قَلْبِي وَأَنْسَ نَفْسِي وَاسْتِغْنَائِي وَ كِفَايَتِي بِكَ وَبِخِيَارِ خَلْقِكَ «۱۲» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنِي لَهُمْ قَرِيْنًا وَاجْعَلْنِي لَهُمْ نَصِيْرًا وَامْنُنْ عَلَيَّ بِشَوْقٍ اِلَيْكَ وَبِالْعَمَلِ لَكَ بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَذَلِكُمْ عَلَيْكَ يَسِيْرٌ.]

و به سود هیچ بدکار و کافری بر من منت و نعمت قرار مده. و روی نیازم را به جانب آنان مکن؛ بلکه آرامش دل، و انس جان، و بی نیازی و انجام گرفتن کارم را برعهده خود، و برگزیدگان از بندگانت قرار ده.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا همنشین و یار ایشان قرار ده، و به شوق ورزیدن به سویت، و به عمل برایت چنانکه دوست داری و می پسندی بر من منت گذار؛ همانا تو بر هر کاری توانایی، و تحقق آن همه که گفتم بر تو آسان است.

منت نداشتن فاجر و کافر بر مؤمن

بندگان شایسته خداوند، به اعتبار مرتبه عبودیت، نزد خدا مراتب گوناگون دارند؛ زیرا هر بنده ای از بندگان درستکار به اعتبار اسمی که در او غلبه ظهوری دارد، مرتبه و مقام ویژه آن اسم را پیدا می کند. بنابراین کسی که عبدالله است با

کسی که عبدالرحمن و عبدالرزاق است از نظر مرتبه فرق دارد.

خداوند درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿١﴾

و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمان ها و زمین به ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.

و درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ ﴿٢﴾

زمانی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با وی سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! جمال با کمال ذات بی نهایت را [به قلب من] بنمای تا تو را [به رؤیت ویژه باطنی] بنگرم.

ولی در شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ﴿٣﴾

در حالی که در افق اعلا بود. * سپس نزدیک رفت و نزدیک تر شد، * پس [فاصله اش با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان گشت یا نزدیک تر شد. * آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی می کرد، وحی کرد.

در آیه فوق اضافه عبد به ضمیر «هاء» که مقام احدیت است، اشاره به مقام عبد محض دارد که بسیار بلند مرتبه است. بر این پایه، بنده هر اندازه از مراتب بندگی و

ص: ۱۱۱

۱- (۱) - أنعام (۶) : ۷۵. [۱]

۲- (۲) - أعراف (۷) : ۱۴۳. [۲]

۳- (۳) - نجم (۵۳) : ۷ - ۱۰. [۳]

ربوبیت ظهوری حق برخوردار باشد. به همان اندازه از مقام صلح، صفا، اصلاح و صلاح بهره می گیرد و نقش بیشتری نسبت به هدایت مردم و مظاهر لطف الهی برعهده دارد و اگر این مراتب تا حد ناسوتی و پست مادی برسد؛ انسان در جایگاه حیوانات قرار می گیرد و مقام او در پایین ترین درجه وجود از شأنت و صلاحیت بیرون می شود که خداوند در حق چنین موجوداتی می فرماید:

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَىٰ لَكَ هُمُ الْغٰفِلُونَ» (۱)

آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که بی خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.

اینان همان کافران و منافقان هستند که درهای هدایت و سعادت را به سوی خود بسته اند و تنها از راه شکم و شهوت و مال اندوزی اتلاف عمر می کنند.

خداوند منان از جمله منت هایی که بر سر ما مسلمانان گذاشته است این که پیامبر راهنمایی برای هدایت ما برگزیده است:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۲)

یقیناً خدا بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان می کند، و کتاب و حکمت به آنان می آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

منت از من به معنای سنگی است که برای وزن کردن اجناس به کار می برند.

ص: ۱۱۲

۱- (۱) - أعراف (۷) : ۱۷۹. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۶۴. [۲]

اعطای هر نعمت سنگین و گران بهایی را منت می گویند. بنابراین بخشیدن نعمت بزرگ، نیکوست. ولی بزرگ جلوه دادن نعمت کوچک، ناپسند است. یعنی کسی که کار کوچکی را با سخن بزرگ کند و به رخ دیگران بکشد بسیار نکوهیده است. پروردگار ما بر مؤمنان نعمت سنگینی گذارده و در عمل، شخص بزرگواری را مسؤول هدایت مردم قرار داده است. و سپاسگزار و قدردان این نعمت بزرگ تنها مؤمنان هستند هر چند هدف از رسالت، عموم بشر است.

یکی از منت های که در کنار رسالت دین بر مسلمانان قرار گرفته است این است که خداوند قهار هیچ گونه سلطه و بهره ای از کفار و منافقان بر جان و مال و ناموس مؤمنان قرار نداده است؛ حتی راهی که به برتری و امتیاز دهی برسد، را هم بسته است و همه کافران و منافقان اهل کتاب و ذمیان باید تحت نظر حکومت اسلامی باشند؛ زیرا خداوند شرافت و عزت و مغفرت و نجات و پاداش را در ایمان و اخلاص و تقوا و ولایت و دین محوری مقرر فرموده است.

در سوره نساء چند آیه در مورد برتری مطلق مؤمنان بر کفار و منافقان آمده است که ملاک اصلی آنها عزت و احترام داشتن مؤمن است.

به ویژه خداوند در غلبه جنگی با معجزات و امدادهای غیبی بسیار منت بزرگی بر مسلمانان گذاشته است، از جمله برای منکوب کردن کفار می فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (۱)

آنان که همواره حوادثی را برای شما انتظار می برند، اگر از سوی خدا برایتان

ص: ۱۱۳

فتح و پیروزی رسد، می گویند: مگر ما با شما [در میدان جنگ] نبودیم؟ [پس سهم ما را از غنائم جنگی بپردازید.] و اگر برای کافران بهره ای اندک [از غلبه و پیروزی] باشد، به آنان می گویند: آیا [ما که در میان ارتش اسلام بودیم] بر شما چیره و مسلط نبودیم؟ [ولی دیدید که از ضربه زدن به شما خودداری کردیم] و شما را [از آسیب و زیان مؤمنان] مانع می شدیم [پس سهم غنیمت ما را بدهید.] خدا روز قیامت میان شما داوری می کند؛ و خدا هرگز هیچ راه سلطه ای به سود کافران بر ضد مؤمنان قرار نداده است.

یا درباره منافقان می فرماید:

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لِآلِئِ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۱)

منافقان میان کفر و ایمان متحیر و سرگردانند، نه [با تمام وجود] با مؤمنانند و نه با کافران. و هر که را خدا [به کیفر اعمال زشتش] گمراه کند، هرگز برای او راهی [به سوی هدایت] نخواهی یافت.

به هر حال باید کاری کرد که کفار از سلطه بر مؤمنان برای همیشه مأیوس باشند.

یعنی هر گونه طرح و عهدنامه و رفت و آمد و قراردادی که راه نفوذ کفار را بر مسلمانان و اهل ایمان باز کند حرام است، حتی در بنای ساختمان و معاملات باید برتری مسلمانان مشهود باشد. پس اهل اسلام باید در تمام جهات اقتصادی و فرهنگی و نظامی و سیاسی از استقلال کامل برخوردار باشند تا عزت ملی همواره حفظ گردد و نباید با خودباختگی و احساس ضعف و زبونی و القاتات شیطانی و هیاهوی دشمنان، عزت اسلام را به باطل فروخت و زیان دنیا و آخرت را خرید.

مرزی که بین کفر و ایمان است به مانند مرزهای خاکی و جغرافیایی نیست تا آن

ص: ۱۱۴

را با جنگ یا صلح کم و زیاد نمود، بلکه این مرز در قلب آدمی بر پایه تکوین و فطرت بنا نهاده شده است.

پس به این خاطر درست گفته اند که: نجاست کافر، ذاتی است تا حد و مرز روشنی در بین مردم با ایمان و اهل کفر وجود داشته باشد. اگر مسلمانان جهان از همه ابعاد از کافران تبری و دوری می جستند، هرگز سلطه، آنان بر مناطق مسلمان نشین میسر نمی شد، ولی غافل از این که آمیزش دولت ها و روابط ملت ها سبب نفوذ ناپاکان در حریم مسلمانان شده است و بسیاری از ارزش های معنوی و عزت و حرمت میهنی و پاکی دانش و تغذیه و معاشرت، به آتش کفر و فتنه نابوده شده است.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله به چنین مسأله ای بسیاری حساس بود که منتی از مشرکان بر سر مسلمانان نباشد، حتی در جنگ ها کمترین کمکی که تأیید کفر و شرک باشد درخواست نمود و ذمه و امان را از کسانی که پشتیبان و همزیست آنان باشند، برداشتند.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّا لَأَنْتَعِينُ بِمُشْرِكٍ... إِنَّا لَأَنْتَعِينُ بِالْمُشْرِكِينَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ. (۱)

ما از مشرک کمک نمی گیریم... ما در برابر مشرکان از مشرکان یاری نمی جوئیم.

و نیز فرمود:

لَا تَسْتَضِيئُوا بِنَارِ الْمُشْرِكِينَ. (۲)

از روشنایی آتش مشرکان، بهره نگیرید.

ص: ۱۱۵

۱- (۱) - کنز العمال: ۳۵۸/۴، حدیث ۱۰۸۸۷ - ۱۰۸۸۸.

۲- (۲) - کنز العمال: ۲۱/۱۶، حدیث ۴۳۷۵۹.

در تفسیر جمله فوق، ابن اثیر در ماده ضوء آورده است:

«یعنی آنان را به مشاوره و همفکری نخوانید و نظرات آنان را اهمیت ندهید؛ زیرا رأی و نظر مانند روشنایی نور در سرگردانی و گمراهی است.» (۱) بنابراین مقصود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برائت از مشرکین و نرفتن زیر بار پرچم کفار است. که به نوعی نهی از منکر و تبزی از هر گونه تسلط عقیدتی و ملکی و مالی و جانی و ناموسی کفار بر مسلمانان است؛ تا مرز حق و باطل مشخص بماند؛ زیرا که مسلمانان با هر گونه اعتماد و ارتباط و علاقمندی و سکونت با اهل کفر و باطل از ذمه اهل اسلام خارج می شوند، و در آخرت هم با آنان محشور می شوند.

تا سراسیمه آن طره پیچان نشوی آگه از حالت هر بی سر و سامان نشوی

جمعی از صورت حال تو پریشان نشوند تا جمعیت آن زلف پریشان نشوی

دستگیرت نشود حلقه مشکین رسنش تا نگونسار در آن چاه زرخدان نشوی

بخت برگشته ات از خواب نخواهد برخاست تا که افتاده آن صف زده مژگان نشوی

داخل سلسله اهل جنون نتوان شد تا که از سلسله عقل گریزان نشوی

هرگز انگشت تو شایسته خاتم نشود تا ز سر پنجه اقبال سلیمان نشوی

ص: ۱۱۶

گر شوی ماه فروزان به فروغی نرسی تا قبول نظر انور سلطان نشوی

(فروغی بسطامی)

ص: ۱۱۷

دعای ۲۲: سختی و دشواری امور

اشاره

ص: ۱۱۸

«١» اللَّهُمَّ إِنَّكَ كَلَّفْتَنِي مِنْ نَفْسِي مَا أَنْتَ أَمْلِكُ بِهِ مِنِّي وَقُدِّرْتَكُ عَلَيْهِ وَعَلَى أَغْلَبُ مِنْ قُدْرَتِي فَأَعْطِنِي مِنْ نَفْسِي مَا يُرْضِيكَ عَنِّي وَخُذْ لِنَفْسِكَ رِضَاهَا مِنْ نَفْسِي فِي عَافِيهِ «٢» اللَّهُمَّ لَا طَاقَةَ لِي بِالْجُهْدِ وَلَا صَبْرَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْفَقْرِ فَلَا تَحْطُرْ عَلَيَّ رِزْقِي وَلَا تَكِلْنِي إِلَى خَلْقِكَ بِيْلُ تَفَرَّدَ بِحِاجَتِي وَتَوَلَّ كِفَايَتِي وَانْظُرْ إِلَيَّ وَانْظُرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا «٣» وَلَسَمَ أُوْمَ مَا فِيهِ مَضَى لِحَتِّهَا وَإِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى خَلْقِكَ تَجَهَّمُونِي وَإِنْ أَلَجَّأْتَنِي إِلَى قَرَابَتِي حَرَمُونِي وَإِنْ أَعْطُوا أَعْطُوا قَلِيلًا نَكِدًا وَنُؤَا عَلَيَّ طَوِيلًا وَذَمُّوا كَثِيرًا «٤» فَبِفَضْلِكَ اللَّهُمَّ فَأَعْنِنِي وَبِعَظَمَتِكَ فَانْعَشِنِي وَبِسَعَتِكَ فَابْسُطْ يَدِي وَبِمَا عِنْدَكَ فَاكْفِنِي «٥» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخَلِّصْنِي مِنَ الْحَسِيدِ وَاحْصِي رِزْقِي عَنِ الذُّنُوبِ وَوَرِّعْنِي عَنِ الْمَحَارِمِ وَلَا تُجَرِّئْنِي عَلَى الْمَعَاصِي وَاجْعَلْ هَوَايَ عِنْدَكَ وَرِضَايَ فِيمَا يَرُدُّ عَلَيَّ مِنْكَ وَبَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي وَفِيمَا خَوَّلْتَنِي وَفِيمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ «٦» وَاجْعَلْنِي فِي كُلِّ حَالَتِي مَحْفُوظًا مَكْلُوءًا مَسْتُورًا مَمْنُوعًا مُعَاذًا مُجَارًا «٧» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاقْضِ عَنِّي كُلَّ مِأَا أَلْزَمْتَنِيهِ وَفَرَضْتَهُ عَلَيَّ لِمَكَ فِي وَجْهِ مِنْ وَجْهِهِ طَاعَتِكَ أَوْ لِيَخْلُقَ مِنْ خَلْقِكَ وَإِنْ ضَمُّعَ عَنْ ذَلِكَ يَدْنِي وَهَنْتُ عَنْهُ قُوَّتِي وَ لَمْ تَنْلُهُ مَقْدَرَتِي وَ لَمْ يَسَعُهُ مَالِي وَ لَا ذَاتُ يَدِي ذَكَرْتُهُ أَوْ نَسِيْتُهُ هُوَ يَا رَبِّ مِمَّا قَدْ أَحْصَيْتُهُ

عَلَى وَ أَغْفَلْتُهُ أَنَا مِنْ نَفْسِي فَأَدَّهُ عَنِّي مِنْ جَزِيلِ عَطِيَّتِكَ وَ كَثِيرِ مَا عِنْدَكَ فَإِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْهُ تُرِيدُ أَنْ تُقَاصِّبَنِي بِهِ مِنْ حَسَنَاتِي أَوْ تُضَاعِفَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا رَبِّ «٨» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِي الرَّغْبَةَ فِي الْعَمَلِ لَكَ لِأَجْرَتِي حَتَّى أَعْرِفَ صِدْقَ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِي وَ حَتَّى يَكُونَ الْغَالِبُ عَلَيَّ الزُّهْدُ فِي دُنْيَايَ وَ حَتَّى أَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ شَوْقًا «٩» وَ آمِنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَرَقًا وَ خَوْفًا وَ هَبْ لِي نُورًا أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ وَ أَهْتَدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ وَ أَسْتَضِيءُ بِهِ مِنَ الشُّكِّ وَ الشُّبُهَاتِ «١٠» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِي خَوْفَ غَمِّ الْوَعِيدِ وَ شَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ حَتَّى أَجِدَ لَدَّهُ مَا أَدْعُوكَ لَهُ وَ كَابَهُ مَا اسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ «١١» اللَّهُمَّ قَدْ تَعَلَّمْتُ مَا يُضِلُّعِينِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي فَكُنْ بِحَوَائِجِي حَفِيًّا «١٢» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِي الْحَقَّ عِنْدَ تَقْصِيَةِ بِيْرِ فِي الشُّكْرِ لَكَ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فِي الْيُسْرِ وَ الْعُسْرِ وَ الصِّحَّةِ وَ السَّقَمِ حَتَّى أَتَعَرَّفَ مِنْ نَفْسِي رُوحَ الرِّضَا وَ طَمَآنِينَةَ النَّفْسِ مِنِّي بِمَا يَجِبُ لَكَ فِيمَا يَحْدُثُ فِي حَالِ الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ وَ الرِّضَا وَ الشُّخْطِ وَ الضَّرِّ وَ النَّفْعِ «١٣» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِي سَيِّئَاتِ الصَّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ حَتَّى لَا أَحْسُدَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْ فَضْلِكَ وَ حَتَّى لَا أَرَى نِعْمَةً مِنْ نِعْمِكَ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ تَقْوَى أَوْ سَعَةٍ أَوْ رَخَاءٍ إِلَّا رَجَوْتُ لِنَفْسِي أَفْضَلَ ذَلِكَ بِكَ وَ مِنْكَ وَ حُدُوكَ لَا شَرِيكَ لَكَ «١٤» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِي التَّحَفُّظَ مِنَ الْخَطَايَا وَ الْإِحْتِرَاسَ مِنَ الزَّلَلِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فِي حَالِ الرِّضَا وَ الْغَضَبِ حَتَّى أَكُونَ بِمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْهُمَا بِمَنْزِلِهِ سَوَاءً عَامِلًا بِطَاعَتِكَ مُؤْتِرًا لِرِضَاكَ عَلَيَّ مَا سِوَاهُمَا

فِي الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَعْدَاءِ حَتَّى يَأْمَنَ عَدُوِّي مِنْ ظُلْمِي وَجَوْرِي وَيَأْسَ وَلِيِّي مِنْ مَنِيْلِي وَانْحِطَاطِ هَوَايَ «١٥» وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَدْعُوكَ
مُخْلِصًا فِي الرَّخَاءِ دُعَاءَ الْمُخْلِصِينَ الْمُضْطَرِّينَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

ص: ١٢٣

[«۱» اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ كَلَّفْتَنِيْ مِنْ نَفْسِيْ مَا اَنْتَ اَمْلِكُ بِهِ مِنِّيْ وَ قُدْرَتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ اَغْلَبُ مِنْ قُدْرَتِيْ فَاَعْطِنِيْ مِنْ نَفْسِيْ مَا يُرْضِيْكَ عَنِّيْ وَ خُذْ لِنَفْسِكَ رِضَاهَا مِنْ نَفْسِيْ فِيْ عَافِيَةٍ]

خدایا! کار دشواری چون اصلاح نفسم را بر عهده من نهاده ای که خودت از من به آن کار تواناتری، و توانایت بر آن کار و بر من، بیش از توانایی من است؛ پس چیزی که تو را از من خشنود می کند به من عطا فرما، و خشنودیت را در حال تندرستی ام، از من دریافت کن.

تهذیب و اصلاح نفس

اشاره

انسان، موجود ضعیف و ناتوان که در میدان بسیار وسیعی از کشش های پر قدرت غرایز و شهوات و خواسته ها و امیال نفسی، و در برابر جواذب فوق العاده پر قدرت زرق و برق ظاهری و زر و زیور دنیایی قرار دارد، و مهم ترین خواسته او را سلامت بدن، ثروت، خوشگذرانی، خوردن و آشامیدن و دستیابی به لذایذ مادی است، از جانب حضرت حق مکلف به حفظ خویش از آلوده شدن به غرایز و شهوات و خواسته های غیر مشروع باطنی، و پاک نگاهداشتن خود از جاذبه های غیر الهی امور مادی، و زرق و برق ظاهری و زر و زیور شیطانی، و آراسته شدن به حسنات ملکوتی و صفای عرشی و تخلّق به اخلاق الهی، و در یک کلمه اصلاح و تهذیب نفس است.

ص: ۱۲۴

حال ملاحظه کنید آزادی از غرایز و شهوات و نفسانیات غیر مشروع، و رهائی از جاذبه های پرقدرت مادی که محصولی جز غفلت و سستی از عبادت و افتادن در بند معصیت و محرمات الهی ندارد چه مشکل و چه تکلیف سخت و چه وظیفه طاقت فرسائی است!!؟

در میان موج دریا تخته بندم کرده دوست باز می گوید که دامن تر مکن هشیار باش

او به انسان شهوت و غریزه و میل عنایت کرده، و وی را با دنیا و زرق و برق آن روبه رو فرموده، و حالت لذت طلبی در آدمی نهاده، و وی را با قدرت اراده و اختیار و حواس پنج گانه ظاهری آراسته، آنگاه فرمان قاطع می دهد که در مسئله غرایز و شهوات، و ارتباط با لذات و امور مادی، خود را محدود به حدود الهی و مقررات قرآنی و قوانین اسلامی کن، و تا روز خروج از دنیا مواظب باش آئینه نفس با هجوم تیر گناه و سنگ معصیت نشکنند، و دامن وجودت به حرام آلوده نگردد، و خانه دل از ذکر خدا خالی نشود، و دنیایت با آخرت جابه جا نگردد، و از رضایت حق و بهشت محروم نشوی، و به عذاب الیم ابد دچار نگردی.

آه، که تهذیب و اصلاح نفس و همگام کردن آن با خواسته های حضرت حق چه کار دشورای و چه عمل سنگینی است!!؟

وجود مقدس او انسانی را که وجودش بافته از تار و پود شهوات و امیال است، و او را بر سر سفره دنیا نشانده، و از طرفی هم موجودی ضعیف و ناتوان و محدود است، مکلف فرموده، دلش را دریایی از معرفت نسبت به حق و قیامت و انبیا و امامان و حقایق قرا دهد، و اعضای رئیسه اش را که چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت و قدم است در گردونه عمل صالح بگذارد، و نفسش را به تمام حسنات اخلاقی آراسته نماید، این انسان با همه این مطالب به راستی و به درستی

حقّ اوست که به حضرت زین العابدین علیه السلام اقتدا کرده، به حضرت رب العزّه عرضه می دارد:

الهی! تو مرا درباره اصلاح و تهذیب نفس به اموری امر فرموده ای که خود به انجام آن از من تواناتری، و توانایی تو بر آن و بر من بیشتر از توانایی من است!

بنابراین مولای من، محبوب من، معشوق من، به وجود آورنده من، قدرت خودت را بدرقه راه من کن، و توفیقت را رفیق راهم نما تا به آنچه که در جهت اصلاح نفسم از من خواسته ای موفق شوم که اگر تو به یاریم برنخیزی، چگونه از بند پر قدرت غرایز و شهوات و امیال و جاذبه های سنگین زرق و برق جاه و ثروت آزاد شوم و چسان به حسنات اخلاقی و تهذیب نفس که هدف نبوت همه انبیا و امامان بوده آراسته گردم؟!

پروردگارا! چیزی که تو را از من خشنود می گرداند به من عطا کن و آن توفیق تحقق خواسته های توست، و رضای خود را در حال عافیت و تندرستی از من دریافت نما.

اهل الله می فرمایند: بدانکه نفس دشمن دوست نماست، و حیلۀ او را نهایت نیست، و دفع شرّ او کردن و او را مقهور ساختن صعب و اهم امور است؛ زیرا به فرمودۀ حبیب خدا صلی الله علیه و آله :

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ. (۱)

خطرناک ترین دشمن تو، نفس تو است که میان دو پهلوئی توست.

پس تربیت کردن نفس و او را اصلاح کردن و از صفت آمادگی به مرتبۀ مطمئنۀ رساندن کار عظیم است، و کمال سعادت آدمی در تزکیۀ نفس است، و کمال شقاوت او در فرو گذاشتن او بر مقتضای طبع چنانکه بعد از یازده سوگند در ابتدای

ص: ۱۲۶

۱- (۱) - عوالی اللآلی: ۱۱۸/۴، حدیث ۱۸۷؛ [۱]مجموعه ورام: ۵۹/۱. [۲]

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۱)

بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد. * و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد.

]

صفات ذاتی نفس

[

«بدان که: نفس را دو صفت ذاتی است یکی هوا و یکی غضب و خمیر مایه دوزخ این دو صفت است و دیگر درکات دوزخ از آن متولد است، و این دو صفت هوا و غضب بالضروره در نفس باید باشد، تا به صفت هوا جذب منافع کند، و به صفت غضب دفع مضار، تا در عالم کون و فساد وجود او باقی ماند و پرورش یابد.

اما این دو صفت را به حد اعتدال نگاه باید داشت که نقصان این دو صفت نقصان نفس و بدن است، و زیادتی این دو صفت سبب نقصان عقل و ایمان است.

تربیت و تزکیه نفس به اعتدال رسانیدن این دو صفت هوا و غضب است، تا هم نفس و هم بدن به سلامت ماند، و هم عقل و ایمان در ترقی باشد، و هم در موضع خویش هر یک را به فرمان شرع استعمال کند، در آن حق تقوا را مرعی دارد و در طلب رخصت و آزادی در گناه نکوشد، چه شرع و تقوا بالذات جملگی صفات را به حد اعتدال نگاه می دارد، تا بعضی غالب نشود و بعضی مغلوب که آن صفت بهایم است و سباع؛ زیرا که بر بهایم صفت هوا غالب است و صفت غضب مغلوب، و بر سباع صفت غضب غالب است و صفت هوا مغلوب، لاجرم بهایم به حرص و میل شدید به خوردن درافتاده اند، و درندگان و سباع به استیلا و قهر و غلبه و قتل و صید

ص: ۱۲۷

پس این هر دو صفت را به حد اعتدال باید رسانید تا در مقام بهیمی و سبعی نماند، و دیگر صفات از آن تولد نکند که اگر هوا از حد اعتدال تجاوز نماید میل شدید به غذاهای لذیذ و حرص و امل و شهوت و خست و دنائت و بخل و خیانت پدید آید.

و اعتدال هوا آن است که جذب منافع که خاصیت اوست به قدر حاجت و ضرورت کند، در وقت احتیاج که اگر به زیاده از حاجت میل کند حرص پدید آید، و اگر به جهت پیشنهاد عمل کند امر ظاهر شود، و اگر میل به چیزی رکیک کند دنائت و خست پدید آید، و اگر میل به چیزی رفیع و لذیذ کند شهوت زاید، و اگر میل به نگاهداشت کند بخل گردد، و اگر از انفاق بترسد که در فقر افتد بددلی خیزد، و اگر زیاده از حاجت صرف کند تبذیر باشد، و این جمله از قبیل اسراف است و مسرف به واسطه این صفات از نظر عنایت محروم است که:

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (۱)

که قطعاً خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد .

اگر صفت غضب از حد اعتدال تجاوز کند بدخوئی و تکبر و عداوت و حدت و تندی، و خودرأیی، و استبداد، و بی ثباتی، و کذب و عجب و تفاخر تولد کند، و اگر غضب غالب باشد و نتواند راندن، حقد در باطن پدید آید.

و اگر صفت غضب و صفت هوا هر دو غالب شوند حسد تولد کند؛ زیرا که به غلبه هوا هر چه در کس دیگر بیند و او را خوش آید میل به او کند، و از غلبه غضب نخواهد که آن کس را باشد، و حسد آن است که آنچه دیگری دارد خواهی که او را نباشد و از برای تو باشد، و این جمله از قبیل ظلم است، و ظالم به واسطه این

ص: ۱۲۸

صفات از نظر عنایت هم محروم است که:

وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١﴾

و خدا ستمکاران را [که به دین کافر شدند ، یا از دین فقط به اسم آن قناعت کردند] دوست ندارد .

و اگر صفت غضب ناقص و مغلوب باشد بی حمیتی و بی غیرتی و زبونی و کسل و عجز و ذلت پدید آید، و هر یک از این صفات ذمیمه منشأ درکی از درکات دوزخ است.

و چون این صفات بر نفس مستولی و غالب گشت، طبع نفس مایل شود به فسق و فجور و قهر و غلبه و قتل و نهب و ایذا و انواع فساد دیگر. چون ملائکه به نظر ملکی در ملکوت قالب آدم نگریستند این صفات مشاهده کردند و گفتند:

أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ ﴿٢﴾

آیا موجودی را در زمین قرار می دهی که در آن به فساد و تباهی برخیزد و به ناحق خون ریزی کند.

و ندانستند که چون اکسیر شریعت بر این صفات ذمیمه بهیمی و سبعی و شیطانی طرح کنند، همه صفات حمیده ملکی روحانی گردد، حق تعالی در جواب ملائکه از این جا فرمود:

إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

من [از این جانشین و قرار گرفتنش در زمین اسراری] می دانم که شما نمی دانید .

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۵۷.

۲- (۲) - بقره (۲) : ۳۰. [۱]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۳۰. [۲]

کیمیایگری شرع نه آن است که این صفات را به کلی محو کند که آنهم نقصان باشد، فلاسفه از این جا به غلط افتاده پنداشتند که صفات هوا و غضب و شهوت و دیگر صفات ذمیمه به کلی محو می باید کرد، سال ها خواص ایشان رنج برده اند و آن به کلی محو نشد، ولکن نقصان پذیرفت، و از آن نقصان چون از حد اعتدال بگذشت صفات ذمیمه دیگر پدید آمد، چنانکه از نقصان هوا انوثیت و دنائت همت و فرومایگی پدید آید و از نقصان غضب بی حمیتی و سستی و بی غیرتی ظاهر شود.

خاصیت کیمیایگری دین این است که از این صفات به حد اعتدال رسانند و در مقام خویش به موجب فرمان صرف کند، و چنان سازد که این صفات او را چون اسب رام باشد که هر کجا خواهد راند، نه چنانکه این صفات غالب باشد تا هر کجا که میل نفس باشد او را اسیر کند، چون اسب توسن سرکش باشد بی اختیار خود را و سوار را در چاه اندازد، و یا بر دیواری زند هر دو هلاک شوند.

پس هر وقت که به تصرف اکسیر شرع و تقوا، صفت هوا و غضب نفس به اعتدال رسد که او را به خود در این صفات تصرفی نماند الا به شرع، در نفس صفات حمیده پدید آید، چون جود و سخاوت و شجاعت و حلم و تواضع و مروت و قناعت و صبر و شکر و وقار و ثبات و دیگر اخلاق حمیده، و نفس از مقام آمادگی به مقام اطمینان برسد و مطیع روح شریف گردد، و قطع منازل و مراحل سفلی و علوی را نماید، و براق صفت روح را به معارج اعلیٰ علیین برساند و مستحق خطاب:

إِزْجِعِ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (۱)

به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است ،

ص: ۱۳۰

باز گرد.

گرداند.

خوی سبعی زنفست ارباز شود مرغ روحت به آشیان باز شود

ور کر کس نفس روسوی علو نهد بر دست ملک نشیند و باز شود

روح را در مراجعت به عالم خویش، براق نفس می بایست؛ زیرا که او پیاده نتواند رفت، آن وقت که بدین عالم پیوست بر براق نفخه ای سوار بود که:

وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱)

و از روح خود در او بدمم.

و این ساعت که می رود بدان عالم به براق نفس حاجت دارد، و اگر به علو رود و اگر به اسفل، بی ایشان نتواند رفت، و از این جاست که بزرگان فرموده اند:

لَوْلَا الْهُوَي مَا سَلَكَ أَحَدٌ طَرِيقًا إِلَى اللَّهِ.

اگر هوا نبود، هیچ کس راه به خدا نتوانستی برد.

زیرا که نمرود نفس را هوا چون کرکس آمد و غضب چون کرکسی دیگر، هر کس نمرود نفس را بر این دو کرکس بندد، و طعمه کرکسان بر صورت علو است، کرکسان رو سوی علو نهند و نمرود نفس سفلی را به مقامات علوی رسانند و آن چنان باشد که نفس مطمئنه شود و بر هر دو صفت هوا و غضب غالب شود، و ذوق خطاب ارجعی بازیابد، روی هوا و غضب از اسفل بگرداند و به سوی اعلا رود تا مطلوبش قربت حضرت عزت شود، نه تمتعات عالم بهیمی و سبعی.

چون هوا روی به عالم علو آورد همه عشق و محبت گردد، و غضب چون قصد علو کند همه غیرت و همت گردد.

ص: ۱۳۱

نفس به عشق و محبت روی به حضرت نهاد، و به غیرت و همت در هیچ مقام توقف نکند و به هیچ التفات ننماید جز به حضرت عزت، و روح را این وسیله تمام است در وصول به حضرت، و او پیش از این در عالم ارواح این دو آلت نداشت، همچون ملائکه به مقام خویش راضی بود، و از شمع جمال احدیت به مشاهده نوری و ضوئی قانع گشته که:

وَمَا مِنَّا إِلَّاهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ (۱)

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است .

و زهره آن نداشت که قدم از آن مقام فرابیش نهاد، چنانکه جبرئیل می گفت:

لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَهُ لَأَحْتَرَفْتُ. (۲)

اگر به اندازه انگشتی نزدیکی می شدم، می سوختم.

ولکن چون روح به عناصر جفت گرفت از ازدواج ایشان دو فرزند هوا و غضب پدید آمد، هوا جهول بود و غضب ظلوم، تا روی نفس در اسفل بود. این دو ظلوم و جهول او را در مهالک می انداختند، و روح اسیر ایشان بود، جمله هلاک می شدند، چون توفیق رفیق گشته و به کمند جذبۀ:

إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ

نفس توسن صفت را به عالم علو و حضرت خواندند، روح که سواری عاقل بود چون به مقام معلوم خود رسید خواست که جبرئیل وار عنان باز کشد، نفس توسن صفت چون پروانه دیوانه به دو پرظلومی و جهولی که هوا و غضب باشد خود را بر شمع احدیت زد و ترک وجود مجازی گفت و دست در گردن شمع کرد تا شمع،

ص: ۱۳۲

۱- (۱) - صافات (۳۷) : ۱۶۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۱۸، باب ۳؛ [۲] المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۷۸/۱. [۳]

وجود مجازی پروانگی او را به وجود حقیقی شمعی مبدل گردانید.

ای آن که نشسته اید پیرامن شمع قانع گشته بخوشه از خرمن شمع

پروانه صفت نهید جان برکف دست تابو که کنید دست در گردن شمع

تا نفس در این مقام به اعانت ظلومی و جهولی خویش به کمال نرسد، وی را نتوان شناخت که او چیست، و او را بهر چه آفریده اند و در کدام مقام به چه کار خواهد آمد، و چون این رستگاری از او به کمال ظاهر شود از شمع این ندا ظاهر می شود که:

كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَ بَصْرًا وَ لِسَانًا، فَبِي يَسْمَعُ، وَ بِي يُبْصِرُ، وَ بِي يُنْطِقُ. (۱)

من برای او گوش و چشم و زبانم، به من می شنود و به من می بیند و به من سخن می گوید.

حقیقت:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. (۲)

هر کس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت.

این جا محقق گردد، یعنی هر که نفس را به پروانگی بشناخت، حضرت او را به شمعی بشناخت. (۳)

به من فرمود پیر راه بینی مسیح آسا دمی خلوت گزینی

که از جهل چهل سالت رهاند اگر با دل نشینی اربعینی

نباشد ای پسر صاحبدلان را بجز دل در دل شبها قرینی

ص: ۱۳۳

۱- (۱) - کشف المحجوب: ۳۲۶؛ الولاية التكوينية لآل محمد عليهم السلام: ۲۳۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲/۲، باب ۹، حدیث ۲۲؛ [۱] عوالی الآلی: ۱۰۲/۴، حدیث ۱۴۹. [۲]

۳- (۳) - مراحل السالكين: ۵۱.

شبان وادی دل صد هزارش ید و بیضا بود در آستینی

سلیمان حشمتان ملک عرفان کجا باشند محتاج نگینی

بنازم ملک درویشی که آن جا بود قارون گدای خوشه چینی

عجب نبود اگر با دشمن و دوست نباشد عاشقان را مهر و کینی

اعتماد به خدا در تمام شؤون حیات

اشاره

برای نجات از جاذبه های خطرناک درونی و برونی که مانع تهذیب و اصلاح نفس است، باید دست توسل به رحمت واسعه حضرت حق زد، و با اطمینان خاطر به وجود مقدس او اعتماد کرد، تا در فضای این اعتماد، در مرحله اول: به روزی حلال قانع شد. و در مرحله دوم: عبادات و طاعات را با یقین به این که برای دنیا و آخرت و حالات روحی و اخلاقی دارای نتیجه و ثمره شیرین است انجام داد، و در مرحله سوم: از چشم داشت به مردم به خصوص شرار خلق نجات پیدا کرد، و سپس در مرحله چهارم: از احوالات و انفاس اولیای خدا بهره گرفت که هر کس بر حضرت او اعتماد و توکل کند بدون شک به تمام این حقایق و واقعیت ها خواهد رسید، و از عنایات و الطاف و فیوضات آن منبع کمالات، و معدن اسمای حسنی و صفات علیا بهره کامل خواهد گرفت.

بی تردید بدون روزی حلال و قناعت به آنچه که حضرت دوست عنایت می کند، و منهای عبادات و طاعات با حال، و جدای از عزلت از شرار خلق، و بدون هم نفسی با اولیای الهی کار نفس به سامان نرسد، و در گردونه اصلاح و تهذیب قرار نگیرد.

حقیقت توکل و اعتماد به خدا

بزرگان دین ما می گویند:

ص: ۱۳۴

«بدان که توکل کار خود به کسی گذاشتن است، و خدا می فرماید: که هر که کار خود به من گذارد، من بسازم کارهای وی را،

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ» (۱)

و کسی که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است، [و] خدا فرمان و خواسته اش را [به هر کس که بخواهد] می رساند

ای درویش! توکل ثمره ایمان است، ایمان هر که قوی تر باشد، توکل وی درست تر بوده، یعنی هر که را ایمان باشد به هستی و یگانگی خدا، او به یقین بداند که خدا داناست به همه چیز و تواناست بر همه چیز، و رحمت و عنایت او در حق بندگان زیاد از آن است که رحمت و عنایت مادر در حق فرزند، بلکه هیچ نسبت ندارد رحمت و شفقت مادر به رحمت و شفقت حق، شفقت مادر در حق فرزند هم اثر شفقت حق تعالی در حق بندگان خود است.

ای درویش! حقیقت توکل آن است که: بنده به یقین بداند که خدای تعالی قادر است بر روزی رسانیدن بندگان، و با آن که قادر است وعده کرده است که روزی بندگان بر من است، و به یقین بداند که خدای تعالی وعده خودخلاف نکند، چون اینها به یقین دانست و اعتماد بر کرم و فضل خدای کرد و دل وی آرام گرفت و توکل بنده تمام شد.

ای درویش! توکل درست، از یقین درست پیدا می آید، یقین هر که تمام تر بود، توکل وی درست تر بود، و یقین در دل است، و توکل کار دل است، چون دل آرام گرفت: خدا روزی بندگان می رساند، و کار بندگان می سازد اگر در ظاهر بنده کاری کند یا نکند و به کسی مشغول شود یا نشود، و مباشرت اسباب کند یا نکند، نقصانی در توکل او نیاید، اگر به در حاکمی رود به یقین بداند که قاضی حاجت خدای است،

ص: ۱۳۵

اگر به نزدیک طیب رود به یقین داند که شفاء بنده از خدای است و مانند این.

ای درویش! باید که متوکل را اعتماد بر مال و اعتماد بر کسب و اعتماد بر اسباب نباشد، اعتمادش بر کرم و فضل خدا باشد.

چون حقیقت توکل را دانستی، اکنون بدان که کسانی که عیال دارند اگر کسب کنند و اگر ذخیره نهند، توکل ایشان را زیان ندارد، اما باید که نفقه یکساله بیش نهند، و کسب بر وجه حلال کنند و در معامله کم ندهند، و زیاده نستانند، و رحمت و شفقت در هیچ موضع فرو نگذارند.

ای درویش! هر که علم و ارادت و قدرت خدا را ندید بر کلّ کاینات، اعتماد وی بر اسباب است، و از اسباب در نمی تواند گذشت و به مسبب اسباب نمی تواند رسید، پس هر وقت که در اسباب خللی پیدا آید، وی غمناک و اندوهگین شود، و متفرق و پراکنده خاطر گردد.

هر که علم و ارادت و قدرت خدا را محیط دید بر کل کاینات، اعتماد وی بر خدای است نه بر اسباب، از جهت آن که وی اسباب را همچون مسببات عاجز و بیچاره و مقهور و مسخر خدا دید، و خدا را دانا به همه چیز و توانا بر همه چیز دید، و به یقین دانست که هر چه می کند خدا می کند، و هر چه می دهد خدا می دهد، پس اگر در اسباب خللی پیدا آید وی غمناک و اندوهگین نشود، و متفرق و پراکنده خاطر نگردد.

ای درویش! به یقین بدان که قادر مطلق اوست، هر چه می خواهد می کند «فَعَالَ لَمَّا يَرِيدُ» صفت اوست، بی علم و ارادت و قدرت وی برگی بر درخت نجنبد، و دست هیچ کس حرکت نکند، و دل هیچ کس نیندیشد، اندیشه دل ها، و حرکت دست ها، و زبان ها به علم و ارادت و قدرت اوست، بلکه جنبش تمام موجودات به علم و ارادت و قدرت اوست، بی علم و ارادت و قدرت او هیچ چیز در وجود نیاید، و هیچ چیز حرکت نکند، خالق جمله اشیا اوست و محرک جمله اشیا

اوست، محیی و ممیت است، ضار و نافع است، قابض و باسط اوست، هر که را فراخی می دهد او می دهد، هر که را تنگی می دهد او می دهد.

نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۱)

ما در زندگی دنیا معیشت آنان را میانشان تقسیم کرده ایم.

ای درویش! چون دانستی که حال چنین است، بیش غم دنیا مخور، و کار به خدا بگذار که کارساز بندگان اوست، بنده باید که کار خود کند که خداوند کار خود می کند، کار بنده، فرمانبرداری است و کار خداوند، پروردگاری است.

ای درویش! دانایان در دنیا هرگز چیزی نخواسته اند، به هر چه پیش آمده است راضی و تسلیم بوده اند، از جهت آن که دانسته اند که آدمی نداند که به آمد وی در چیست.

وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲)

و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است؛ و خدا [مصلحت شما را در همه امور] می داند و شما نمی دانید.

و به یقین دانسته اند که خدای مصلحت کار بنده داند، پس تدبیر و تصرف خود و ارادت و اختیار خود از میان برداشته اند و کار به خدای بگذاشته اند. (۳) وَ أَفْوَضُ امْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۴)

ص: ۱۳۷

۱- (۱) - زخرف (۴۳) : ۳۲. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۱۶. [۲]

۳- (۳) - انسان کامل: ۳۳۵.

۴- (۴) - غافر (۴۰) : ۴۴. [۳]

و من کارم را به خدا وامی گذارم؛ زیرا خدا به بندگان بیناست.

با اعتماد به حق، اعتماد به نبوت و امامت حاصل شود، و با اعتماد به نبوت و امامت، اعتماد به وحی و با اعتماد به وحی، اعتماد به جهان آخرت، و از این طریق است که نفس میل شدید به تهذیب و اصلاح پیدا می کند، و سالک مسلک حق می شود، و کار به صحت و سلامت آورد، و صفحه جان منور به نور اخلاق و حقیقت گردد، و آدمی منبع عقاید حقه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه شود و از این راه به ارزش های والای عرشی رسد، و در پیشگاه حضرت محبوب قیمت بی نهایت پیدا کند.

مستم کن آن چنان که ندانم که من منم خود را دمی مگر بخرابات افکنم

فارغ شوم ز شعبده بازی روزگار زین حقه دو رنگ جهان مهره برچنم

قلاش وار بر سر عالم نهم قدم عیاروار از خودی خود براشکنم

در تنگنای ظلمت هستی چه مانده ام تا کی چو کرم پيله همی گرد خود تنم

پیوسته شد چو شبنم، بودم بافتاب شاید که این زمانه انالشمس در زنم

آری، چو آفتاب بیفتد در آینه گوید هر آینه که همه مهر روشنم

سوی سماع قدس گشایم دریچه ای تا آفتاب غیب در آید ز روزنم

(فخرالدین عراقی)

روایات نفس از زبان امام علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

إِنَّ النَّفْسَ لَجَوْهَرَةٌ ثَمِينَةٌ، مَنْ صَانَهَا رَفَعَهَا، وَ مَنْ ابْتَدَلَهَا وَضَعَهَا. (۱)

ص: ۱۳۸

به درستی که نفس گوهر پرقیمتی است، هر کس آن را از خرابی و آلودگی، و غارتگری غارتگران و شیاطین حفظ کرد او را به مقام رفیع رسانده، و هر کس او را به ابتدال کشید به پستی و خفت و خواری کشانده است.

و نیز آن حضرت فرمود:

لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ سُجَّانُهُ مِنَ النَّفْسِ الْمُطِيعَةِ لِأَمْرِهِ. (۱)

در پهنای زمین چیزی گرامی تر از نفس مطیع امر الهی در پیشگاه حق نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

الْإِشْتِغَالُ بِتَهْذِيبِ النَّفْسِ أَصْلَحُ. (۲)

مشغول بودن انسان ها به تهذیب نفس کاری اصلح است.

خَيْرُ النَّفُوسِ أَرْكَاهَا. (۳)

بهترین نفس ها، پاک ترین آنهاست.

ذُرُوءُ الْعَايَاتِ لَا يَنَالُهَا إِلَّا ذَوُوا التَّهْذِيبِ وَ الْمُجَاهِدَاتِ. (۴)

به قله اهداف نمی رسند، مگر صاحبان تهذیب نفس و آنان که برای اصلاح خود و حرکت در صراط مستقیم، جهاد می کنند.

صَلَاحُ النَّفْسِ مُجَاهَدَةُ الْهَوَى. (۵)

اصلاح نفس در سایه جهاد با هوا و هوس صورت می گیرد.

ص: ۱۳۹

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۵۹/۱۱، باب ۱۸، حدیث ۱۲۹۳۱؛ [۱] غرر الحکم: ۱۸۳، حدیث ۳۴۰۸. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۳۹، حدیث ۴۸۳۹. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۴۰، حدیث ۴۸۴۴. [۴]

۴- (۴) - عیون الحکم و المواعظ: ۲۵۷.

۵- (۵) - غرر الحکم: ۲۴۱، حدیث ۴۸۸۱. [۵]

مَنْ لَمْ يُهْدَبْ نَفْسُهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ. (۱)

کسی که در مقام تهذیب نفس بر نیاید، از عقل خود سود نمی برد.

مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ أَفْسَدَ أَمْرَهُ. (۲)

آن که به دنبال اصلاح نفس نباشد، زندگی خود را ضایع کرده است.

لَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبَ بِكُمْ الرُّخْصُ مَذَاهِبَ الظُّلْمَةِ. (۳)

نفس را هر چه می طلبد آزادی ندهید که این آزادی شما را دچار تاریکی می کند.

أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ قَدَرَ عَلَى أَنْ يُزِيلَ النَّقْصَ عَنْ نَفْسِهِ وَلَمْ يَفْعَلْ. (۴)

عاجزترین مردم کسی است که قدرت زایل کردن نقص را از نفس خود داشته باشد، ولی نکند.

يَتَّبِعِي لِمَنْ أَرَادَ صِلَاحَ نَفْسِهِ وَ أَحْرَازَ دِينِهِ أَنْ يَجْتَنِبَ مُخَالَطَةَ أَهْلِ الدُّنْيَا. (۵)

آن که در پی اصلاح نفس و حفظ دین خود است، سزاوار است از آمیزش با دیگران که نفسی پلید و آلوده دارند، اجتناب نماید.

سَبَبُ صِلَاحِ النَّفْسِ الْوَرَعُ. (۶)

علت و ریشه اصلاح نفس پارسائی است.

ص: ۱۴۰

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۴۰، حدیث ۴۸۵۶. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۳۶، حدیث ۴۷۵۴. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۸۵؛ [۳] غرر الحکم: ۲۳۵، حدیث ۴۷۳۰. [۴]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۲۶۲، حدیث ۵۴۶۷. [۵]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۳۱۹، حدیث ۷۳۷۴. [۶]

۶- (۶) - مستدرک الوسائل: ۷۱/۱۲، باب ۶۷، ذیل حدیث ۱۳۵۴۱؛ [۷] غرر الحکم: ۲۷۱، حدیث ۵۹۱۲. [۸]

«۲» اللَّهُمَّ لَا طَاقَةَ لِي بِالْجُهْدِ وَلَا صَبْرًا لِي عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْفَقْرِ فَلَا تَحْضُرْ عَلَيَّ رِزْقِي وَلَا تَكِلْنِي إِلَى خَلْقِكَ بَلْ تَفَرِّدْ بِحَاجَتِي وَتَوَلَّ كِفَايَتِي وَانْظُرْ إِلَيَّ وَانْظُرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا «۳» وَ لَمْ أُقِمْ مِثْلَ فِيهِ مَضْلَحَتُهَا وَإِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى خَلْقِكَ تَجْهَمُونِي وَإِنْ أَلَجَأْتَنِي إِلَى قَرَابَتِي حَرَمُونِي وَإِنْ أَعْطُوا قَلِيلًا نَكِدًا وَ مَنُوا عَلَيَّ طَوِيلًا وَ ذَمُّوا كَثِيرًا]

خدایا! مرا طاقت بر مشقت، و شکیبایی بر مصیبت، و قدرت بر تنگ دستی نیست؛ پس روزیم را منع مکن و مرا به بندگانت وامگذار؛ بلکه خود به تنهایی حاجتم را برآور و کار ساز من باش، و به من با نظر رحمت بنگر، و در تمام امورم مصلحتم را در نظر گیر؛ زیرا اگر مرا به خود واگذاری، از تحقق دادن کارهایم عاجز شوم، و به کاری که مصلحت من در آن است برنخیزم، و اگر مرا به بندگانت واگذاری، با ترش رویی به من بنگرند، و اگر به پناه خویشانم فرستی، محروم سازند، و اگر عطا کنند، عطایی اندک و پر دردسر دهند، و بر من منت بسیار گذارند، و بیش از اندازه نکوهش کنند.

صبر بر سختی و بلا و فقر

اشاره

صبر معنای وسیع و گسترده ای دارد که هم صبر بر اطاعت را شامل می شود، هم

صبر در برابر انگیزه های معصیت، و هم صبر در برابر مصایب و حوادث ناگوار و از دست دادن نیروها و سرمایه و ثمرات.

اصولاً هر انسانی بعد از این که بصیرت و شناخت واقعی نسبت به حضرت حق پیدا کرد و قدم در مسیر عمل و اطاعت گذاشت با موانع و مشکلاتی روبرو خواهد شد که اگر استقامت و صبر نداشته باشد، هرگز نمی تواند احقاق حق کرده و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند.

و به عبارت دیگر احقاق حق، اجرای حق، ادای حق در جامعه جز با یک حرکت و تصمیم گیری عمومی و استقامت در برابر موانع ممکن نیست.

بهرتر است بررسی کنیم و ببینیم که تفسیر صبر چیست:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تفسیر صبر را از زبان جبرئیل، چنین می فرماید:

يَا جِبْرِيْلُ فَمَا تَفْسِيْرُ الصَّبْرِ. قَالَ: يَصْبِرُ فِي الضَّرَاءِ كَمَا يَصْبِرُ فِي السَّرَاءِ وَ فِي الْفَاقِهِ كَمَا تَصْبِرُ فِي الْغِنَاءِ وَ فِي الْبَلَاءِ كَمَا يَصْبِرُ فِي الْعَافِيَةِ فَلَا يَشْكُو حَالَهُ عِنْدَ الْمَخْلُوْقِ بِمَا يُصِيْبُهُ مِنَ الْبَلَاءِ. (۱)

ای جبرئیل! معنای صبر چیست؟ جبرئیل گفت: این که در سختی صبر کنی همچنان که در روزگار آسایش صبر می کنی، در تهیدستی صبر کنی همچنان که در هنگام توانگری صبر می کنی در بیماری و گرفتاری صبر کنی همچنان که در زمان سلامت و عافیت صبر می کنی، آدم صبور از بلایی که به او می رسد نزد مخلوق زبان به شکوه نمی گشاید.

آری، شکیبایی در برابر حوادث سخت و ناگوار و طوفان های سنگین نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است آن چنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می دهد و لرزان نمی گردد. ولی گاهی انسان به ظاهر شکیبایی می کند اما با

ص: ۱۴۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۳/۶۶، باب ۳۷، حدیث ۱۹؛ [۱] معانی الاخبار: ۲۶۱، حدیث ۱.

کلمات زنده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است، این شکیبایی را زشت و بدنما می کند.

اما افراد با ایمان و قوی الایراد و پزرفیت در این گونه حوادث، هرگز پیمانۀ صبرشان لبریز نمی گردد و سختی که نشانه ناسپاسی و کفران و بی تابی و جزع باشد به زبان جاری نمی سازند و این گونه صبر همان صبر جمیل است که صبر واقعی و تام و کمال و بی نقص می باشد.

نشانه های صابر

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

انسان صابر دارای سه نشانه می باشد:

عَلَامَةُ الصَّابِرِ فِي ثَلَاثٍ، أَوَّلُهَا: أَنْ لَا يَكْسَلَ وَ الثَّانِيَةُ: أَنْ لَا يَضْجَرَ وَ الثَّلَاثَةُ:

أَنْ لَا يَشْكُوَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ لِأَنَّهُ إِذَا كَسَلَ فَقَدْ ضَيَّعَ الْحَقَّ وَ إِذَا ضَجَرَ لَمْ يُؤَدِّ الشُّكْرَ وَ إِذَا شَكَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَصَاهُ. (۱)

نشانه های صابر سه چیز است: اول: آن که تنبلی نمی ورزد. دوم: آن که افسرده و دل تنگ نمی شود و سوم: آن که از پروردگار خود شکوه نمی کند؛ زیرا اگر تنبل باشد حق را فرو می گذارد و اگر افسرده و دل تنگ باشد، شکر نمی گذارد و اگر از پروردگارش شکایت کند، معصیت او کرده باشد.

اگر انسان، صبوری را پیشه خود کرد و در برابر مشکلات و سختی ها استوار و مقاوم ایستاد، به عمق کلام حضرت حق که از کلام رسول الهی بیان شده، می رسد و شاهد و شیرینی کلام باری تعالی را در این حدیث قدسی خواهد چشید که درباره اجر صابران این گونه بیان می فرماید:

ص: ۱۴۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۶/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۳۵؛ [۱] علل الشرایع: ۴۹۸/۲، باب ۲۵۳، حدیث ۱. [۲]

إِذَا وَجَّهْتَ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبْدِي مُصِيبَهُ فِي بَدَنِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ وَلَدِهِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ ذَلِكَ بِصَبْرٍ جَمِيلٍ اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ أَنْصِبَ لَهُ مِيزَانًا أَوْ أُشْرَ لَهُ دِيوَانًا. (۱)

هنگامی که مصیبتی متوجه یکی از بندگانم در بدن یا مال یا فرزندش می‌کنم و او با صبر جمیل با آن مقابله می‌کند، حیا می‌کنم که در قیامت میزان سنجش اعمال برای او نصب کنم یا نامه عمل او را بگشایم.

صبر در کلام امام صادق علیه السلام

در تکمیل و توضیح و تفسیر این فراز به خلاصه فرمایش امام صادق علیه السلام به یار گرامی خود حفص بن غیاث توجه کنید که فرمود:

کسی که صبر کند، مدتی کوتاه صبر می‌کند (و به دنبال آن پیروزی است) و کسی که بی‌تابی می‌کند مدتی کوتاه بی‌تابی می‌کند (و سرانجام شکست است) سپس فرمود: بر تو باد به صبر و شکیبایی در تمام کارها؛ زیرا خداوند بزرگ، محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد و به او دستور صبر و مدارا داد و فرمود:

«در مقابل آنچه آنها می‌گویند شکیبایی کن و در صورت لزوم از آنها جدا شو. اما نه جدا شدنی که مانع دعوت به سوی حق گردد.» (۲) و نیز فرمود:

«با استفاده از نیکی‌ها به مقابله با بدی‌ها برخیز که در این هنگام آنها که با عداوت و دشمنی دارند، همچون دوست گرم و صمیمی خواهند شد، به این مقام جز صابران و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان دارند، نخواهند

ص: ۱۴۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۹/۷۸، باب ۲، ذیل حدیث ۲۵؛ [۱] الدَّعَوَات: ۱۷۲، حدیث ۴۸۴.

۲- (۲) - مَزْمَل (۷۳): ۱۰ - ۱۱

رسید.» (۱) و سپس افزود:

پیامبر صلی الله علیه و آله صبر و شکیبایی پیشه کرد، تا این که انواع تیرهای تهمت را به سوی او پرتاب کردند (مجنون و ساحرش خواندند و شاعرش نامیدند و در دعوی نبوت تکذیبش کردند) سینه پیامبر از سخنانشان تنگ شد، خداوند این کلام را بر او نازل کرد: «می دانیم که سینه ات از سخنان آنها تنگ می شود اما تسبیح و حمد پروردگارت را به جای آور و از سجده کنندگان باش (که این عبادت ها به تو آرامش می بخشد.» (۲) بار دیگر او را تکذیب و متهم ساختند، او اندوهگین شد، خداوند این سخن را بر او نازل کرد که:

«می دانیم سخنان آنها تو را غمگین می کند اما بدان! هدف آنها تکذیب تو نیست، این ظالمان آیات خدا را تکذیب می کنند، پیامبرانی که پیش از تو بودند آماج تکذیب قرار گرفتند، اما شکیبایی پیشه کردند، آنها آزار شدند و صبر کردند، تا یاری ما فرا رسید.» (۳) پیامبر باز هم شکیبایی کرد تا این که آنها از حد گذراندند، نام خدا را به بدی بر زبان جاری کردند و تکذیب نمودند. پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد:

خداوندا! من در مورد خودم و خاندانم و آبرویم شکیبایی کردم، اما در برابر بدگویی به مقام مقدس تو نمی توانم شکیبایی کنم، باز هم خداوند او را امر به

ص: ۱۴۵

۱- (۱) - فصّلت (۴۱) : ۳۴ - ۳۵.

۲- (۲) - حجر (۱۵) : ۹۷ - ۹۹.

۳- (۳) - انعام (۶) : ۳۳ - ۳۴.

صبر کرد و فرمود: «در برابر آنچه می گویند شکبیا باش.» (۱) سپس می افزاید:

به دنبال آن پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام حالات و در برابر همه مشکلات شکبیا بود و همین سبب شد که خداوند او را بشارت داد که: «در خاندانش امامان و پیشوایان پیدا می شوند، و این امامان را نیز توصیه به صبر کرد.» (۲) این جا بود که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ. (۳)

صبر در برابر ایمان همچون سر است در مقابل تن.

و سرانجام این استقامت و صبر، سبب پیروزی او بر مشرکان شد.

ص: ۱۴۶

۱- (۱) - ق (۵۰) : ۳۹.

۲- (۲) - سجده (۳۲) : ۲۴.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶۰/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۱؛ [۱] الکافی: ۸۸/۲، حدیث ۳. [۲]

«(۴) اِنْفِضْ لِيكَ اللَّهُمَّ فَأَغْنِنِي وَبِعَظَمَتِكَ فَأَنْعَشِنِي وَبِسَعَتِكَ فَأَبْسُطْ يَدِي وَبِمَا عِنْدَكَ فَأَكْفِنِي «(۵) اللَّهُمَّ صَيِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخَلِّصْنِي مِنَ الْحَسَدِ وَاحْصِي زُنِي عَنِ الذُّنُوبِ وَوَرِّعْنِي عَنِ الْمَحَارِمِ وَلَا تُجَرِّئْنِي عَلَى الْمَعَاصِي وَاجْعَلْ هَوَايَ عِنْدَكَ وَرِضَايَ فِيهَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكَ وَيَبَارِكْ لِي فِيهَا رِزْقَتِي وَفِيهَا خَوْلَتِي وَفِيهَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ «(۶) وَاجْعَلْنِي فِي كُلِّ حَالَتِي مُحْفُوظًا مَكْلُوءًا مَسْتُورًا مَمْنُوعًا مُعَاذًا مُجَارًا»

خدایا! پس به احسانت بی نیازم کن، و به بزرگیت مرتبه بلندم ده و به توانگریت، دستم را گشاده ساز، و به آنچه که نزد توست بی نیازم فرما.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا از حسد رهایی ده، و از گناهانم بازم دار، و از حرام ها پرهیز ده، و بر معاصی دلیرم مگردان، و میل و رغبتم را متوجه خود فرما، و خشنودیم را در آنچه از جانب تو به من می رسد قرار ده، و مرا در آنچه روزیم کرده ای، و از روی بزرگواری به من بخشیده ای، و احسان فرموده ای برکت ده، و مرا در تمام حالاتم، محفوظ، حراست شده، پوشیده، دست نیافتنی، پناه داده و امان یافته قرار ده.

مسئله دستگیری خداوند از عبدی که به حق رو کرده و کفایت پروردگار از امور بنده، و همچنین صفت ناپسند حسد، و برنامه محرمات و جرأت بر معاصی و مسئله حفظ آبرو و امتیث، مسائلی است که امام سجّاد علیه السلام در این فراز از دعا بیان می کند.

دستگیری خداوند از عبد

اشاره

اگر خداوند دست کسی را بگیرد و او را یاری و مورد توجه و لطف و کرم خود قرار دهد، به هیچ وجه کسی نمی تواند او را ذلیل و از این عزت و سربلندی به ذلت و سرافکنندگی بکشاند و عزیز واقعی هم یعنی همین.

اهل لغت در معنای عزیز گفته اند: شکست ناپذیر، آری، اگر کسی خدا پشتیبان او باشد و از او حمایت کند، هرگز طعم شکست و ذلت را نخواهد چشید.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

الْعَزِيزُ مَنْ اَعْتَزَّ بِالطَّاعَةِ. (۱)

عزیز کسی است که به سبب طاعت و فرمانبرداری حق، عزیز شده باشد.

اگر خداوند عزت به انسان داد و حامی عبدش بود این عزت خدایی قابل زوال نخواهد بود و به خلاف عزت های دنیوی که به حسب ظاهر عزت است ولی قابل زوال و تغییر و تحول می باشد، اگر خداوند بخواهد کسی را عزیز کند و او را دوست داشته باشد از روی لطف و مرحمت خود آنچه را راست باشد، در دل او می اندازد از برای او، جهت رسیدن او به آنچه صلاح حال او باشد و موجب رشد و توفیق او شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۱۴۸

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۸۴، حدیث ۳۴۹۵. [۱]

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَهَمَّهُ الطَّاعَةَ وَالزَّمَمَهُ الْقَنَاعَةَ وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَقَوَّاهُ بِالْيَقِينِ فَانْتَفَى بِالْكَفَافِ وَانْتَسَى بِالْعَفَافِ. (١)

چون خداوند بنده ای را دوست بدارد، شوق عبادت در دل او می افکند و قناعت را پیشه او می سازد و او را به فهم بصیرانه دین موفق می دارد و به دل او با یقین نیرو می بخشد و چنین انسانی به کفاف بسنده می کند و در جامه عفاف می خرامد.

و نیز آن حضرت در تفسیر آیه ۱۶۰ سوره آل عمران:

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (٢)

اگر خدا شما را یاری کند ، هیچ کس بر شما چیره و غالب نخواهد شد ، و اگر شما را واگذارد ، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد داد ؟ و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند .

می فرماید:

إِذَا أَفْعَلَ الْعَبْدُ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الطَّاعَةِ كَانَ فِعْلُهُ وَفَقًا لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سَمِيَ الْعَبْدُ بِهِ مُوَفَّقًا وَ إِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَدْخُلَ فِي شَيْءٍ مِنْ مَعْاصِي اللَّهِ فَحَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ فَتَرَكَهَا كَانَ تَرْكُهُ لَهَا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَتَى خُلِيَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ فَلَمْ يَحُلْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا حَتَّى يَرْتَكِبَهَا فَقَدْ خَذَلَهُ وَ لَمْ يَنْصُرْهُ وَ لَمْ يُوَفِّقْهُ. (٣)

هر گاه بنده آنچه را که خداوند عزوجل او را به آن امر فرموده از اطاعت، به

ص: ۱۴۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶/۱۰۰، باب ۲، حدیث ۳۴؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۶/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۱۴۶۷۱. [۲]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۶۰. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۰۰/۵، باب ۷، حدیث ۲۱؛ [۴] التوحید: ۲۴۲، باب ۳۵، حدیث ۱.

جا آورد کردارش با امر خدا موافق باشد، آن بنده را موفّق می نامند و چون بنده اراده کند که در چیزی از معصیت های خداوند داخل شود، خداوند میانه او و آن معصیت حایل و مانع شود و بنده، آن معصیت را ترک کند، به توفیق الهی ترک کرده باشد و هرگاه میان او و میان آن معصیت جدائی افتد و سبب شود آن معصیت را مرتکب شود، خداوند او را وا گذاشته و توفیق خود را از او سلب نموده است.

دوری از حسد

در ادامه دعا امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: خداوندا! مرا از حسد دور نگه دار.

حسد: عبارت از این است که انسانی نسبت به انسان دیگر بدخواه باشد، از این جهت که خداوند به وی نعمتی عطا فرموده و او از عطیۀ الهی رنج می برد و در دل تمنا دارد، موجباتی فراهم آید تا نعمت از صاحب نعمت سلب گردد و آن قدر به تمنای خویش علاقمند است که از میان رفتن نعمتِ صاحبِ نعمت را برای خویش نعمت می پندارد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْحَاسِدُ يَرَى أَنَّ زَوَالَ النُّعْمَةِ عَمَّنْ يَحْسُدُهُ نِعْمَةٌ عَلَيْهِ. (۱)

حسود از بین رفتن نعمت از دیگران را، برای خودش نعمت می بیند.

اگر در فرمایش حضرت علی علیه السلام کمی اندیشه کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که حسود در واقع دشمن نعمت است نه صاحب نعمت، او از خداوند و تقسیم عطیه اش ناراحت و خشمگین است.

آری، اصل حسد، کوری قلب و انکار فضل الهی که دو بال کفرند را به دنبال دارد

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۰۱، حدیث ۶۸۴۰؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۲/۱۲، باب ۵۵، ذیل حدیث ۱۳۴۰۱. [۲]

به این جهت ضرر حاسد قبل از آن که به محسود برسد به خودش می رسد، مانند ابلیس که ضررش به خودش رسید و لعنت ابدی شامل حال او شد و آدم به مقام نبوت رسید و خدا نکند که این صفت رذیله در کسی ملکه شود که دیگر موفق به توبه نشده و همیشه آرزوی ضرر به دیگران - که از او بهترند یا بیشتر دارند - را دارد.

جرأت بر معاصی

امام سجّاد علیه السلام از جرأت بر معاصی و عادی دانستن خطا و گناه، نیز به خداوند متعال پناه می برد و درخواست مقام رضای الهی را می نماید.

نعمتی بالاتر از رضایت خدا نیست که امام صادق علیه السلام در تفسیر رضا می فرماید:

صِفَةُ الرَّضَا أَنْ يَرْضَى الْمَحْبُوبَ وَالْمَكْرُوهَ وَالرَّضَا شُعَاعُ نُورِ الْمَعْرِفَةِ، وَالرَّضَا فَاِنْ عَنِ جَمِيعِ اخْتِيَارِهِ وَالرَّضَا حَقِيقَةٌ هُوَ الْمَرْضِيُّ عَنْهُ وَالرَّضَا اسْمٌ يَجْتَمِعُ فِيهِ مَعَانِي الْعُبُودِيَّةِ وَ تَفْسِيرُ الرَّضَا سُرُورُ الْقَلْبِ. (۱)

رضا آن است که انسان از چیزی راضی باشد، خواه آن چیز مطلوب او باشد یا نامطلوب و رضا شعاعی است از نور معرفت و شخص راضی کسی است که از خواسته ها و تمایلات خود دست بردارد و در مقابل خواسته خدا اعمال نظر نکند و تسلیم خواسته خدا باشد، شخص راضی در حقیقت کسی است که خدا از او راضی باشد و رضا اسمی است که جمیع مراتب عبودیت و بندگی در او جمع است و معنی رضا، سرور قلب است.

در بلاها می چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او

(مولوی)

ص: ۱۵۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۹/۶۸، باب ۶۳، حدیث ۴۵. [۱]

امام زین العابدین علیه السلام در قسمت دیگری از فراز دعا، درخواست حفظ آبرو و سلامتی می نماید و از خداوند می خواهد او را در حصن و دژ محکم خود قرار داده به طوری که آبروی او در امان و سلامتی وی تضمین شده باشد.

اگر شخصی بخواهد در کمال آرامش و طمأنینه باشد باید کاری کند که در حصار حضرت حق قرار بگیرد، چون فقط دژ محکم الهی است که محکم و زوال ناپذیر است برخلاف بعضی ها که خودشان را در پناه دژهای واهی و پوشالی و خیالی مال و ثروت و ریاست و مقام قرار داده اند و روزی به این نتیجه خواهند رسید که این دژها سرابی بیش نبوده و فقط در سایه لطف و امتیث الهی است که آرامش خاطر حاصل می شود.

إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا اعْتَصَمَ بِي عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي، عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَبِيِّهِ ثُمَّ يَكِيدُهُ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنَهُنَّ وَ مَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي دُونِي، عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَبِيِّهِ إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ مِنْ يَدَيْهِ وَ اسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَ لَمْ أَبَالِ بِأَيِّ وَاِدٍ هَلَكَ. (۱)

خداوند متعال به داود پیغمبر فرمود: ای داود! هر بنده از بندگان من که مرا پناهگاه خود بدانند و به من توسل جوید و به مخلوقات من روی نیاورد و به آنها چنگ نزند و آنان را در پناهگاه خود نگیرد و تبت خود را هم پاک کند، اگر همه اهل آسمان ها و زمین او را اذیت و آزار کنند، من راه خروج از آن فتنه ها را برایش باز کنم.

اما اگر بنده ای از بندگانم به یکی از مخلوقات پناه ببرد و او را بر مقدرات

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۴/۶۸، باب ۶۳، ذیل حدیث ۴۲؛ [۱] فقه الرضا: ۳۵۸، باب ۹۶، ذیل حدیث ۹۶. [۲]

خود حاکم گرداند و نیت او نیز بر این گواهی دهد، همه اسباب و وسایل دنیا را از وی قطع خواهیم کرد و زمین را زیر پایش سست خواهیم نمود و با کی نخواهم داشت که در کجا به هلاکت برسد.

امنیّت

امنیّت، نعمت بزرگ خداوند است چون در محیط ناامن، نه اطاعت خداوند مقدور است نه زندگی توأم با سربلندی و آسودگی فکر و نه تلاش و کوشش و جهاد برای پیشبرد اهداف اجتماعی، بدان جهت یوسف علیه السلام از میان تمام مواهب و نعمت های خداوند در مصر، مسأله امنیّت را بیان کرد و به پدر و مادر و برادران خود فرمود:

ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَأَمِنِينَ ﴿۱﴾

همگی با خواست خدا [آسوده خاطر و] در کمال امنیّت وارد مصر شوید .

آری، نعمت امنیّت اساس و ریشه همه نعمت ها است.

گر عارف حق بینی چشم از همه بر هم زن چون دل به یکی دادی آتش به دو عالم زن

هم نکته وحدت را با شاهد یکتا گو هم بانگ انا الحق را بردار معظم زن

ذکر از رخ رخشانش با موسی عمران گو حرف از لب جانبخشش با عیسی مریم زن

حال دل خونین را با عاشق صادق گو رطل می صافی را با صوفی محرم زن

ص: ۱۵۳

چون آب بقا داری بر خاک سکندر ریز چون جام بچنگ آری با یاد لب جم زن
چون گرد حرم گشتی با خانه خدا بنشین چون می بقدر کردی بر چشمه زمزم زن
گر تکیه دهی وقتی بر تخت سلیمان ده ور پنجه زنی روزی در پنجه رستم زن
گر دردی از او بردی صد خنده به درمان کن ور زخمی از او خوردی صد طعنه به مرهم زن
یابنده عقبا شو یا خواجه دنیا شو یا ساز عروسی کن یا حلقه ماتم زن
گر همدمی او را پیوسته طمع داری هم اشک پیایی ریز هم آه دمامد زن
تا چند فروغی را مجروح توان دید یا مرهم زخمی کن یا ضربت محکم زن
(فروغی بسطامی)

[«۷»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاقْضِ عَنِّي كُلَّ مَا أَلْزَمْتَنِيهِ وَفَرَضْتَهُ عَلَيَّ لَكَ فِي وَجْهِ مِنْ وُجُوهِ طَاعَتِكَ أَوْ لِخَلْقٍ مِنْ خَلْقِكَ وَإِنْ ضَعُفَ عَنِّي ذَلِكَ بَدَنِي وَوَهْنَتْ عَنْهُ قُوَّتِي وَ لَمْ تَنْلُهُ مَقْدَرَتِي وَ لَمْ يَسِدْهُ مَالِي وَ لَا ذَاتُ يَدِي ذَكَرْتُهُ أَوْ نَسِيتُهُ هُوَ يَا رَبِّ مِمَّا قَدْ أَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ وَ أَغْفَلْتَهُ أَنَا مِنْ نَفْسِي فَأَدِّهِ عَنِّي مِنْ جَزِيلِ عَطِيَّتِكَ وَ كَثِيرِ مَا عِنْدَكَ فَإِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْهُ تُرِيدُ أَنْ تُقَاصِنِي بِهِ مِنْ حَسَنَاتِي أَوْ تُضَاعِفَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي يَوْمَ الْفَلَاحِ يَا رَبِّ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا به انجام تمام آنچه برای خود یا بنده ای از بندگانت، در جهتی از جهات طاعتت بر من لازم و واجب فرموده ای توفیق ده، و اگر بدنم از انجامش ناتوان باشد، و نیرویم از آن سست شود، و توان و قدرتم به آن نرسد، و مال و منالم گنجایشش را نداشته باشد، خواه یادش باشم یا فراموشش کرده باشم، و آن تکلیف، ای پروردگارم! از اموری باشد که به حساب من گذاشته ای، و من از انجامش غفلت کرده ام، آن را از عطای عظیمت، و رحمت واسعه ات از جانب من ادا کن که تو توانگر کریمی، ای پروردگارم! آن تکالیف را به گونه ای از جانب من ادا کن که چیزی از آن برعهده من نماند، تا روزی که تو را ملاقات می کنم، لازم نیاید از خوبی هایم کم کنی، و بر بدی هایم بیفزایی.

وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (۱)

دانش پروردگارم همه چیز را فرا گرفته است، آیا [برای فهم توحید] متذکر نمی شوید؟

آری، بی جان و با جان جهان، نمی توانند منشأ سود و نفع و پیشگیر از ضرر نسبت به انسان شوند؛ زیرا علم و آگاهی به مصالح و مفاسد ندارد، و اگر هم دارای دانش باشند، دانش آنان دانش وسیع و احاطی نیست که بتوانند تمام مصالح و مفاسد را درک کنند، علاوه بر این از رساندن مصالحی که آگاهند و دفع مفاسدی که به آن علم دارند، عاجزند.

وجود مقدّس اوست که علم و دیگر صفاتش علم و صفات وسیع است، به این معنی که به ملک و ملکوت و تمام ظاهر و باطن هستی احاطه دارد.

می داند پس به مقتضای دانستنش نفعی که به مصلحت موجودات است به آنان می رساند، و ضرری که متوجه موجودات هستی است، دفع می کند.

وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (۲)

و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است .

در ظاهر و باطن هستی، در غیب و شهود، در ملک و ملکوت در میان هسته اتم، در سطح کهکشان ها، در عالم جامدات، نباتات، حیوانات، انسان ها، خلاصه در کجاست که از رحمت او اثر و نشانه ای نباشد.

هستی عین رحمت است، شئون هستی، ملک و ملکوت هستی، اجزای هستی محض رحمت و رحمت محض است. رحمت او همه چیز را در بر گرفته، اگر کسی

ص: ۱۵۶

۱- (۱) - انعام (۶) : ۸۰. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۱۵۶. [۲]

محروم از آن باشد تقصیر خود اوست که شرایط جلب رحمت را در خود تحقق نداده، و خود را از رحمت حضرت محبوب دور داشته است.

جلوه های رحمت خداوند در کلام امام سجّاد علیه السلام

حضرت سجّاد علیه السلام جلوه های رحمت او را چنین بیان می کند:

أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتُهُ، وَ أَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ، وَ أَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ، وَ أَنَا الْوَضِيعُ الَّذِي رَفَعْتَهُ، وَ أَنَا الْخَائِفُ الَّذِي آمَنْتَهُ، وَ الْجَائِعُ الَّذِي أَشْبَعْتَهُ، وَالْعَطْشَانُ الَّذِي أَرْوَيْتَهُ، وَ الْعَارِي الَّذِي كَسَوْتَهُ، وَ الْفَقِيرُ الَّذِي اغْنَيْتَهُ، وَالضَّعِيفُ الَّذِي قَوَّيْتَهُ، وَالدَّلِيلُ الَّذِي اعْزَزْتَهُ، وَ السَّقِيمُ الَّذِي شَفَيْتَهُ، وَ السَّائِلُ الَّذِي اعْطَيْتَهُ، وَ الْمَيْذِنُ الَّذِي سَتَرْتَهُ، وَ الْخَاطِئُ الَّذِي أَقَلْتَهُ، وَ أَنَا الْقَلِيلُ الَّذِي كَثَّرْتَهُ، وَ الْمُسْتَضْعَفُ الَّذِي نَصَرْتَهُ، وَ أَنَا الطَّرِيدُ الَّذِي آوَيْتَهُ. (۱)

من آن صغیر و کوچکم که توام پروراندی، و آن نادانم که توام دانش بخشیدی، و آن گمراهم که توام هدایت کردی، و آن خوار و ذلیل که توام عزت و رفعت دادی، و آن ترسانم که توام ایمن ساختی، و آن گرسنه ام که توام سیر کردی، و آن تشنه ام که سیرابم نمودی، و برهنه ام که پوشاندی، و فقیری که بی نیازش کردی، و ناتوانی که توانایش دادی، و ذلیلی که عزیزش گرداندی، و مریضی که شفایش دادی، و سائلی که به او عطا کردی، و گنهکاری که بر گناهش پرده پوشیدی، و خطاکاری که عذرش را پذیرفتی، و اندکی که بسیارش نمودی، و مغلوب و ناتوانی که یاریش کردی، و گریخته و آواره ای که جایگاهش دادی.

ص: ۱۵۷

قرآن می فرماید:

رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا (۱)

[و می گویند:] پروردگارا! از روی رحمت و دانش همه چیز را فرا گرفته ای .

إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲)

یقیناً خدا بسیار عطا کننده و داناست .

وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا (۳)

و خدا همواره بسیار عطا کننده و حکیم است .

فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴)

زیرا پروردگارم بی نیاز و کریم است .

هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۵)

[او] پروردگار عرش نیکو و باارزش است .

اوضاع عالم هستی چه درغیب و چه در شهادت، آیات انفس و آفاق، و آیات قرآن، و وضع مردم مؤمن در دنیا و آخرت و درجات بهشت و به خصوص رضوان الهی همه و همه ذره ای از آثار کرم آن وجود مقدس است.

جانا حدیث شوق در داستان نگنجد رمزی ز راز عشقت در صد بیان نگنجد

ص: ۱۵۸

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۷. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۱۵. [۲]

۳- (۳) - نساء (۴) : ۱۳۰. [۳]

۴- (۴) - نمل (۲۷) : ۴۰. [۴]

۵- (۵) - مؤمنون (۲۳) : ۱۱۶. [۵]

جولانگه جلالت در کوی دل نباشد خلوتگه جمالت در جسم و جان نگنجد
سودای زلف و خالت جز در خیال ناید اندیشه وصال جز در گمان نگنجد
در دل چو عشقت آید سودای جان نماند در جان چو مهرت افتد عشق روان نگنجد
دل کز تو بوی یابد در گلستان نپوید جان کز تو رنگ بیند اندر جهان نگنجد
پیغام خستگان در کوی تو که آرد کانجا ز عاشقان باد وزان نگنجد
آن دم که عاشقان را نزد تو بار باشد مسکین کسی که آن جا در آستان نگنجد

(فخرالدین عراقی)

ص: ۱۵۹

[«۸» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي الرِّغْبَةَ فِي الْعَمَلِ لَكَ لِاٰخِرَتِي حَتّٰى اَعْرِفَ صِدْقَ ذَلِكُمْ مِنْ قَلْبِي وَحَتّٰى يَكُوْنَ الْغَالِبُ عَلٰى الزُّهْدِ فِي دُنْيَايَ وَحَتّٰى اَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ شَوْقًا «۹» وَآمَنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَرَقًا وَخَوْفًا وَهَبْ لِي نُورًا اَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ وَ اَهْتَدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ وَ اَسْتَضِيْءُ بِهِ مِنَ الشُّكِّ وَ الشُّبُهَاتِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و برای آخرتم میل و رغبت در عمل، آنهم عمل برای خودت روزیم فرما، تا جایی که درستی این عمل را از قلبم بیابم، و به گونه ای که بی رغبتی نسبت به دنیایم بر من چیره شود، و به صورتی که از سر شوق خوبی ها را به جا آورم، و از بیم و ترس از عذاب، از بدی ها در امان مانم، و نوری به من بخش که به وسیله آن در میان مردم زندگی کنم، و در تاریکی با فروغش راه یابم، و به سبب آن از اشک و شبهه ها، رهایی یافته، روشنی ایمان و اعتقاد محکم و استوار به دست آورم.

خلوص، زهد و نور باطن

اشاره

در جملات عرشی و نورانی دعا به سه موضوع اشاره شده است:

۱ - اخلاص

۲ - زهد در دنیا

ص: ۱۶۰

این سه واقعیت را از دریچه آیات قرآن و روایات اگر بنگریم حظّ وافر و نصیب کامل متوجه ما می گردد، و زمینه ای برای دنیا و آخرت ما می شود، و قلب را به اشتیاق عمل صالح و نفرت از سیئات به حرکت می آورد.

۱ - اخلاص

اشاره

تا کسی بر مراتب کفر و شرک و فسق اطلاع نداشته باشد، و از این بندهای شیطانی و هوایی آزاد نگردد، و مفهوم واقعی

لا-اله الا الله، و لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ الا بِاللّهِ، و لا مَوْثِرٌ فِی الْوُجُوْدِ الاّ اللّهُ، و لَیْسَ فِی الدَّارِ غَیْرُهُ دَیَّارٌ، در ذات جانش تجلّی نکند، و علماً و عملاً وارد این فضای عرشی و میدان ملکوتی، و سرزمین معنوی، و مملکت روحانی نگردد، مزه شیرین اخلاص را چه در ایمان و چه در اخلاق و چه در عمل نخواهد چشید.

مگر ممکن است انسان دچار هزار حجاب ظلمانی باشد، و قدرت دیدن یار را از پس آن همه حجاب داشته، و بتواند محض او حرکت کند.

امام خمینی رحمه الله که خود مزه اخلاص در عمل را چشیده بود در کتاب «آداب الصلاه» می گوید:

«یکی از مهمات آداب تبت که از مهمات جمیع عبادات و از دستوره‌های کلیه شامله است، اخلاص می باشد و حقیقت آن تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا و صافی نمودن سرّ است از رؤیت غیر حق تعالی در جمیع اعمال صوریه و لبتیه و ظاهریه و باطیه و کمال آن ترک غیر است مطلقاً و پانهادن برائیت و انانیت و غیر و غیریت است یکسره. قال الله تعالی :

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (۱)

آگاه باشید! که دین خالص ویژه خداست.

اگر یکی از حظوظ نفسانیه و شیطانیه در دین باشد خالص نخواهد بود، و آنچه خالص نیست حق تعالی اختیار نفرموده و آنچه شائبه غیریت و نفسانیت دارد از حدود دین خارج است.

وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (۲)

در حالی که فرمان نیافته بودند جز آن که خدا را پرستند، و ایمان و عبادت را برای او از هر گونه شرکی خالص کنند.

مَنْ كَانَ يَرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» (۳)

کسی که زراعت دنیا را بخواهد، اندکی از آن را به او می دهیم، ولی او را در آخرت هیچ بهره و نصیبی نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

لِكُلِّ امْرِئٍ مَانَوَى، فَهَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهَاجَرَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكُحُهَا فَهَاجَرَ إِلَيْهَا. (۴)

برای هر کس همان است که نیت آن را کرده است، پس هر آن کس که نیتش از هجرت، خدا و رسول او باشد، پس هجرت او به خدا و رسول است، و اگر

ص: ۱۶۲

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۳. [۱]

۲- (۲) - بینه (۹۸) : ۵. [۲]

۳- (۳) - شوری (۴۲) : ۲۰. [۳]

۴- (۴) - کنز العمال: ۷۹۲/۳، حدیث ۸۷۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۲۲۴/۵، حدیث ۱۲۰. [۴]

نیتش از هجرت رسیدن به دنیا یا ازدواج با یک زن باشد، بدون شک هجرتش به سوی همان خواهد بود.

]

هجرت صوری و معنوی

[

وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (۱)

و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگ او را دریابد، مسلماً پاداشش بر خداست.

آیه شریفه ممکن است متکفّل جمیع مراتب اخلاص باشد، یکی هجرت صوری که به بدن واقع نشود، و این هجرت اگر خالص برای خدا و رسول نباشد، بلکه برای حظوظ نفسانی انجام گیرد، هجرت الی الله و رسوله نیست و این مرتبه اخلاص صوری فقهی است.

و دیگر هجرت معنوی و مسافرت باطنی است که مبدء آن بیت مظلّمه نفس است و غایت آن خدای تعالی و رسول اوست که آنهم به حق برگردد؛ زیرا که رسول بما هو رسول استقلال ندارد، بلکه آیت و مرآت و نماینده است، پس هجرت او هجرت به حق است، حبّ خاصان خدا حبّ خداست.

پس محصل معنای آیه شریفه به حسب این احتمال آن است که کسی که به مهاجرت معنوی و سفر قلبی عرفانی از بیت نفس و منزل انانیت خارج شد و مهاجرت الی الله کرد بدون دید خود و نفسانیت و حیثیت خود جزای او با حق تعالی است، و اگر سالک در سلوک الی الله یکی از حظوظ نفسانیه را طالب باشد ولو وصول به مقامات، بلکه گرچه وصول به قرب حق که برای رسیدن خود به قرب حق باشد، این سلوک الی الله نیست بلکه سالک خارج از بیت نشده، بلکه مسافر در

ص: ۱۶۳

جوف بیت است، از گوشه ای به گوشه ای، و از زاویه ای به زاویه ای!

پس سفر اگر در مراتب نفس شد، و برای رسیدن به کمالات نفسانیه، سفر الی الله نیست بلکه من النفس الی النفس است، ولی سالک را برای سفر الی الله، این سفر ناچار پیش آمد کند، و جز کمال از اولیا علیهم السلام نتواند کسی سفر ربانی بی سفر نفسانی کند فقط این شأن برای کمال است و شاید آیه شریفه:

سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ» (۱)

این شب تا برآمدن سپیده دم [سراسر] سلام و رحمت است.

اشاره به این سلامت از تصرّفات شیطانی و نفسانی باشد در جمیع مراتب سیر در لیالی مظلمه طبیعت که برای کمال لیل القدر است تا طلوع فجر القیامه که برای کمال رؤیت جمال احدیت است، و اما غیر آنها در جمیع مراتب سیر به سلامت نیستند، بلکه در اوائل امر هیچ سالکی از تصرّفات شیطانیه خارج نیست.

پس معلوم شد که این مرتبه از اخلاص که سلامت از اول مرتبه سیر الی الله تا آخر مراتب آن که حصول موت حقیقی است، بلکه پس از حیات ثانوی حقانی که صحو بعد المحو است برای اهل سلوک و متعارف از اصحاب معرفت و ریاضت دست ندهد، و علامت این نحو از خلوص آن است که غوایت شیطان را درراهی نیست، و طمع شیطان از آنها یکسره بریده است.

چنانچه در آیه شریفه می فرماید:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّبَهُمْ أَجْمَعِينَ * أَلَا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (۲)

گفت: به عزت سوگند همه آنان را گمراه می کنم * مگر بندگان خالص شده ات را.

ص: ۱۶۴

۱- (۱) - قدر (۹۷): ۵. [۱]

۲- (۲) - ص (۳۸): ۸۲ - ۸۳.

و در این جا اخلاص به عین عبد نسبت داده شده نه به فعل عبد و این مقامی است بالاتر از اخلاص در عمل .

و شاید حدیث معروف نبوی که می فرماید:

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ اِلَى لِسَانِهِ. (۱)

هر کس چهل روز عمل خود را برای خداوند خالص کند چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می شود.

مراد جمیع مراتب اخلاص باشد یعنی اخلاص عملی و صفتی و ذاتی، و شاید هم ظهور در اخلاص ذاتی داشته باشد که مراتب اخلاص دیگر از لوازم اوست.

]

مراتب اخلاص

[

یکی از مراتب اخلاص تصفیة عمل است، چه عمل قلبی یا قلبی یا قالبی از شائبه رضای مخلوق، و جلب قلوب آنها چه برای محمّدت یا برای منفعت یا برای غیر آن، و در مقابل این اتیان عمل است ریاء، و این ریای فقهی است، و از همه مراتب ریاء پست تر و صاحب آن از همه مرائی ها بی ارزش تر و خسیس تر است.

مرتبه دوم: تصفیة عمل است از حصول مقصودهای دنیوی و مآرب زائله فانیه، گرچه داعی آن باشد که خدای تعالی به واسطه این عمل عنایت کند، مثل خواندن نماز شب برای توسعه روزی و اتیان صلاه اول ماه مثلاً برای سلامت از آفات آن ماه و دادن صدقات برای سلامتی و دیگر مقصودهای دنیوی.

و این مرتبه از اخلاص را بعضی از فقها علیهم الرحمه شرط صحت عبادات شمرده اند، در صورتی که اتیان عمل برای رسیدن به آن مقصود باشد، و این خلاف

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - شرح الاسماء الحسنی: ۲۶۲/۱؛ جامع الأخبار: ۹۴. [۱]

تحقیق است به حسب قواعد فقهیه، گرچه پیش اهل معرفت این نماز را به هیچ وجه ارزش نیست، و مثل سایر کسب های مشروعه است بلکه شاید از آن نیز کمتر باشد.

مرتبه سوم: تصفیة آن است از رسیدن به جنّات جسمانیه و حور و قصور و امثال آن از لذّات جسمانیه، و مقابل آن عبادات اجیران است، چنانچه در روایات شریفه است، و این نیز در نظر اهل الله چون سایر کسب هاست، الاّ این که این کاسب اجرتش بیشتر و بهتر است، در صورتی که قیام به امر کند و از مفسدات صوریه عمل را تخلیص کند.

مرتبه چهارم: آن است که عمل را تصفیه کند از خوف عقاب و عذاب های جسمانی موعود، و مقابل آن عبادت عبید است چنانچه در روایت است، و این عبادت نیز در نظر اصحاب قلوب قیمتی ندارد، و از نطاق عبودیت خارج است و در نظر اهل معرفت فرق نکند که انسان عملی را بکند از خوف حدود و تعزیرات در دنیا یا خوف عقاب و عذاب آخرتی، یا برای رسیدن به زن های دنیایی، یا برای رسیدن به زن های بهشتی، در این که هیچ یک برای خدا نیست و داعی بر داعی امر است که مطابق قواعد فقهیه عمل را از بطلان صوری خارج کند، ولی در بازار معرفت این متاع را ارزشی نباشد.

مرتبه پنجم: تصفیة عمل است از رسیدن به سعادات عقلیه و لذّات روحانیة دائمة ازلیة ابدیه، و منسلک شدن در سلک کرویین و منخرط شدن در جرگه عقول قادسه و ملائکه مقربین. و در مقابل آن عمل نمودن برای این مقصد است، و این درجه گرچه درجه بزرگ عالی و مهمی است و حکما و محققین به این مرتبه از سعادت خیلی اهمیت دادند و برای آن ارزش قائل شدند، ولی در مسلک اهل الله این مرتبه نیز از نقصان سلوک، و سالک آن نیز کاسب و از اجیران به شمار می رود، گرچه در متجر و مکسب با سایرین فرق ها دارد.

و در ازای این مرتبه که مرتبه ششم است، تصفیۀ آن است از خوف عدم وصول به این لذات و حرمان از این سعادات و در مقابل عمل برای این مرتبه از خوف است، و این نیز گرچه مرتبه عالیۀ ای است و از حد اشتہای امثال نویسنده خارج است، ولی در نظر اهل اللہ این نیز عبادت عبید است و عبادت معلل است.

مرتبه ہفتم: تصفیۀ آن است از وصول به لذات جمال الہی و رسیدن بہ بہجت های انوار سبحات غیر متناہی کہ عبارت از جنت لقا است، و این مرتبه یعنی جنت لقا از مهمات مقامات اهل معرفت و اصحاب قلوب است و دست آمال نوع از آن کوتاہ است و اوحدی از اهل معرفت بہ سعادت این شرف مشرفند.

و اهل حب و جذبہ از کمل اهل اللہ و اصفیاء اللہ هستند ولکن این کمال مرتبہ کمل اهل اللہ نیست بلکہ از مقامات معمولی سرشار آنہاست.

و این کہ در ادعیہ مثل مناجات شعبانیہ حضرت امیر المؤمنین و اولاد طاہرینش این مرتبہ را خواستہ، یا اشارہ بہ داشتن آن نمودہ نہ آن کہ مقامات آنہا منحصر بہ ہمین مرتبہ است، چنانچہ مرتبہ ہشتم کہ در ازای این مرتبہ است و آن عبارت است از تصفیۀ عمل از خوف فراق نیز از کمال مقامات کمل نیست.

و این کہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام :

كَيْفَ اضْبِرُّ عَلَى فِرَاقِكَ. (۱)

چگونه دوری تو را تحمل کنم.

گوید: از مقامات معمولی سرشار او و مثل اوست. بالجملہ تصفیہ عمل از این دو مرتبہ نیز در نزد اهل اللہ لازم است و عمل بہ آن معلل و از حظوظ نفسانیہ خارج نیست، و این کمال خلوص است و پس از این مراتب دیگری است کہ از حدود خلوص خارج و در تحت میزان توحید و تجرید و ولایت است. و بیان آن این جا

ص: ۱۶۷

از اشک روان آب بده مزرع طاعت تا لاله و ریحان دمد از کشت و زراعت

صد سال اگر در ره طاعت ببری رنج چون عشق نداری ندهد فائده طاعت

مقبول شود سجده طاعات تو آندم گر زمزمه عشق بود ذکر و سماعت

گویند که در کنج قناعت همه رنج است من گنج روان یافتم از کنج قناعت

گر روی عنایت تو زما باز بیچی ما گردن تسلیم نیچیم زطاعت

هر کس به شفیع ز تو عذر گنه آرد من عشق تو در پیش تو آرم به شفاعت

(رضاقلی خان شیرازی، هما)

۲ - زهد در دنیا

اشاره

بهره گیری از دنیا و آنچه که از این سفره گسترده بر انسان حلال است، به نحوی که آبروی انسان را محفوظ بدارد، و اهل و عیال برابر شأنشان در گشایش باشند، و از این طریق آخرت انسان آباد گردد، امری است مشروع و طبیعی و ممنوع نمودن خویش از دنیا و نعمت هایی که در آن قرار دارد، مسئله ای است خلاف شرع و برنامه ای است غیر طبیعی، و اگر کسی به نیت رسیدن به کمالات ملکوتی و مقامات معنوی خود را از امور دنیا و کسب و کار و معیشت و بهره بری از نعمت های الهی و الطاف ربانی محروم سازد، باید بداند که این برنامه علت رسیدن به مقامات الهی و میدان قرب حق نیست، بلکه محرومیت صرف است، و تحمل زجر و مشقت بیهوده و بی ثواب، و آنان که زهد را به این معنا گرفته اند مرتکب اشتباه و خطا شده اند.

زهد آن چنان که از معارف الهی و قواعد اسلامی، و روایات نورانی استفاده

ص: ۱۶۸

می شود امری قلبی و حقیقتی باطنی است که نسبت به امور حرام و برنامه های باطل جنبه بازدارندگی دارد.

کسی با توفیق حق و عنایت الهی، قلب خود را منور به نور زهد می کند که از حلال خدا به اندازه استفاده می کند، و از حرام الهی مانند گوسپند از گرگ فرار می نماید، و مازاد درآمد خود را در جایی که خداوند مهربان مقرر فرموده، خرج می کند.

زاهد کسی است که قانع به حلال حق، و خوددار از حرام الهی، و در صرف مال و ثروت در راه خدا، انسانی سهل و آسان است. زهد از اخلاق انبیا و امامان و اولیای خاص الهی و طالبان سعادت دنیا و آخرت است.

بدون زهد نمی توان سالم زیست، و دامن از حرام الهی پاک داشت.

زهد در روایات

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الزُّهْدِ، قَالَ: تَزَكُّ مَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ. (۱)

از رسول خدا از زهد پرسیدند فرمود: رها کردن آنچه که تو را از خدا به چیز دیگر سرگرم می کند.

فِي حَدِيثٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ جَبْرِئِيلَ حِينَ سَأَلَهُ عَنْ تَفْسِيرِ الزُّهْدِ، قَالَ:

يُحِبُّ مَا يُحِبُّ خَالِقُهُ، وَ يُبْغِضُ مَا يُبْغِضُ خَالِقَهُ، وَيَتَحَرَّجُ مِنْ حَلَالِ الدُّنْيَا، وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى حَرَامِهَا. (۲)

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله است به هنگامی که از امین وحی تفسیر زهد را پرسید، جبرئیل گفت: دوست داشته باشید آنچه را خداوند دوست دارد، و

ص: ۱۶۹

۱- (۱) - تاریخ مدینه دمشق: ۲۴۷/۲۶؛ [۱] تاریخ الاسلام، ذهبی: ۱۹۷/۲۱. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۱۹۴/۱۵، باب ۴، حدیث ۲۰۲۵۷؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۴۹/۱۲، باب ۶۲، حدیث ۱۳۴۸۴. [۴]

دشمن داشته باشد آنچه را خدا دشمن دارد، در حلال دنیا دچار عسرت و مشکل و سختی می شود ولی توجه به حرام آن نمی کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ اجْتَهَدَ مِنْ أُمَّتِي بِتَرْكِ شَهْوَةٍ مِنَ الدُّنْيَا فَتَرَكَهَا مِنْ مَخَافَةِ اللَّهِ آمَنَهُ مِنَ الْفُرْعِ الْكَبِيرِ وَ ادْخَلَهُ الْجَنَّةَ. (۱)

هر کس از امت من برای ترک شهوتی از شهوات دنیایی بکوشد، و آن را محض ترس از حق ترک کند، خداوند او را از فرع اکبر امان دهد، و وی را وارد بهشت نماید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا ثَلَاثَةٌ أَحْرَفٍ: زَاءٌ وَهَاءٌ وَدَالٌ: فَأَمَّا الزَّاءُ فَتَرْكُ الزَّيْنَةِ، وَ أَمَّا الْهَاءُ فَتَرْكُ الْهَوَاءِ، وَ أَمَّا الدَّالُّ فَتَرْكُ الدُّنْيَا. (۲)

زهد در دنیا سه حرف است زاء و هاء و دال، اما زاء ترک زینت است، هاء ترک هوای نفس و دال ترک دنیا است.

از یحیی بن معاذ درباره زاهد نقل شده است:

زاهد صادق قوت غذایش همان است که از زحمت بازو و حلال الهی به دست می آید، و لباسش همان است که او را از سرما و گرما و دید دیگران حفظ می کند، و مسکنش همان است که نصیب او می گردد، دنیا زندان اوست، خلوت مجلس اوست، قبر خوابگاه او، عبرت گرفتن فکرت او، قرآن گفتار او، پروردگار انیس او، ذکر رفیق او، زهد همنشین او، حزن شأن او، حیا شعار او، جوع خورشت او، حکمت کلام او، خاک فرش او، تقوا زاد و توشه او، سکوت غنیمت او، صبر تکیه

ص: ۱۷۰

۱- (۱) - ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۸۹/۱. [۱]

۲- (۲) - جامع الأخبار: ۱۰۹. [۲]

گاه او، توکل حسب او، عقل راهنمای او، عبادت حرفه او، و بهشت آخرین نقطه حرکت و سفر اوست. (۱) حضرت حق به رسولش خطاب فرمود:

إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَكُونَ أَوْرَعَ النَّاسِ فَارْهَدْ فِي الدُّنْيَا، وَ ارْغَبْ فِي الْآخِرَةِ. (۲)

اگر علاقه داری پاک دامن ترین مردم و پارساترین آنان باشی در دنیا زهد و نسبت به آخرت رغبت داشته باش.

از عشق به دنیایی که مورد نظر حق نیست چند صفت پدید می آید:

حرص، حسد، کبر، حب ریاست، حب راحت، حب کلام، حب برتری، و حب ثروت، و همین است که رسول خدا فرمود:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. (۳)

عشق به دنیا آغاز و ابتدای تمام معاصی و خطاهاست.

اهل الله و اهل عرفان فرموده اند:

الزُّهْدُ هُوَ الْخُرُوجُ مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا وَ شَهَوَاتِهَا قَلِيلِهَا وَ كَثِيرِهَا وَ مَالِهَا وَ جَاهِهَا كَمَا أَنَّ بِالْمَوْتِ يَخْرُجُونَ مِنْهَا.

زهد خروج از متاع دنیا و شهوات آن است، اندک و بسیار آن ثروت و منصب آن، چنانکه با مرگ از همه اینها خارج می شوند.

الزُّهْدُ خُرُوجُ النَّفْسِ عَنْ حِلَاوَةِ اللَّذَاتِ الْجِسْمَانِيَّةِ وَ الْمَتَاعِ الدُّنْيَوِيِّ، وَ حَقِيقَتُهُ خُرُوجُ حُبِّ مَا سِوَى اللَّهِ عَنِ الْقَلْبِ.

ص: ۱۷۱

۱- (۱) - احیاء علوم الدین: ۱۳/۱۳۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲/۷۴، باب ۲، حدیث ۶؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۴۸/۱۲، باب ۶۲، حدیث ۱۳۴۸۳. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۱۵/۶۷، باب ۵۸، ذیل حدیث ۲۰؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۴۵/۱۲، باب ۶۲، حدیث ۱۳۴۷۷.

زهد بیرون رفتن نفس از شیرینی لذت های جسمی و متاع دنیوی است، و حقیقت آن خارج کردن عشق غیر خدا از دل است.

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الزُّهْدَ فِي آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ: لِكَيْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلا تَنْفَرُحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (۱). (۲)

آگاه باشید که زهد در یک آیه قرآن بیان شده است و آن این که: از آنچه از دست شما رفت متأسف و ناراحت نشوید، و به آنچه که نزد شما می آید خوشحال نگردید.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ، كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ. (۳)

در عجبم از کسی که به خاطر مرض از غذا خودداری می کند، ولی از ترس عذاب از گناه خودداری نمی کند.

۳ - نور باطن

اشاره

عشق ورزیدن به حق، اجرای دستورهای حضرت او، توجه قلبی و عملی به نبوت انبیا و امامت امامان، آراستگی به حسنات اخلاقی، عبادت با حال، خدمت به خلق الهی، دوری از محرّمات، تقوا و پرهیزکاری، همه و همه باعث تجلّی نور بینش و بصیرت در باطن انسان است، نوری که همچون پیامبر راه را از چاه

ص: ۱۷۲

۱- (۱) - حدید (۵۷): ۲۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۶/۷۵، باب ۲۱؛ [۲] الکافی: ۱۲۸/۲، حدیث ۴. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۴۷/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۳۴؛ [۴] کشف الغمّه: ۱۰۷/۲. [۵]

می نماید، و حق را از باطل باز می شناساند، و مسیر صحیح زیستن و پاک زندگی کردن را در میان مردم روشن می نماید، این نور جز نور الهی که محصول عبودیت خالص است چیز دیگری نیست، قرآن مجید و روایات به این نور اشاره کرده اند، و این نور را میوه حیات الهی انسان، و محصول تقوا و ایمان به خدا و رسول دانسته اند.

نور باطن در قرآن مجید

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» (۱)

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم ، و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند ، مانند کسی است که در تاریکی ها [بی جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست ؟ !

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲)

ای مؤمنان ! از خدا پروا کنید و به پیامبرش ایمان آورید تا دو سهم از رحمتش را به شما عطا کند ، و برای شما نوری قرار دهد که به وسیله آن [در میان مردم] راه سپارید و شما را بیامرزد ، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است .

انسان با آراسته شدن به این نور از طایفه صدیقون و شهدا می شود و از اجر مطلق

ص: ۱۷۳

۱- (۱) - انعام (۶) : ۱۲۲. [۱]

۲- (۲) - حدید (۵۷) : ۲۸. [۲]

در پیشگاه حق برخوردار می گردد و تا ابد از این نور بهره مند می گردد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ» (۱)

و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، آنانند که صدیقان و گواهان [اعمال] نزد پروردگارشان هستند، [و] برای آنان است پاداش [اعمال] شان و نور [ایمان] شان.

این نور در قیامت کبری ظهور می کند و راهنمای صاحب نور به سوی عنایت حق می شود.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۲)

[این پاداش نیکو و بارزش در] روزی [است] که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند، [به آنان می گویند :] امروز شما را مژده باد به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنها جاودانه اید، این است آن کامیابی بزرگ .

منبع مسائل ایمانی و اخلاقی و عملی و آنچه که مربوط به تقوا و حق و حقیقت می باشد قرآن مجید است، قرآنی که جز نور چیز دیگری نیست.

قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (۳)

ای مردم ! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان [و دلیلی چون پیامبر

ص: ۱۷۴

۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۱۹. [۱]

۲- (۲) - حدید (۵۷) : ۱۲. [۲]

۳- (۳) - نساء (۴) : ۱۷۴. [۳]

و معجزاتش [آمد ؛ و نور روشنگری] مانند قرآن [به سوی شما نازل کردیم .

منظور از نور در بعضی از آیات قرآن مجید ائمه طاهرین علیهم السلام هستند که مردم به واسطه آنان در صراط مستقیم قرار می گیرند، و به عنایت و رحمت خاص حضرت حق در دنیا و آخرت می رسند. آنان که پس از وفات رسول خدا دارای زندگی درست و زیست صحیح و حکیمانه بودند از برکت پیروی از ائمه معصومین علیهم السلام و آنان که در تاریکی فرو رفتند، به خاطر جدائی از ولایت امامان معصوم به این بدبختی و شقاوت ابدی دچار شدند.

ملت هایی که دچار بلاهای سخت و گرفتاری های طاقت فرسای داخلی و خارجی هستند به علت آن است که حیات آنان جدای از آهنگ حیات اولیای و اصفیای الهی است و این همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از وفاتش اعلام فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ مَا أَنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْدِي أَبَدًا. (۱)

من دو چیز گران بها در میان شما گذاشتم: قرآن و اهل بیت، این دو تا ورود به من در کنار حوض از هم جدا نمی شوند، اگر در باطن و ظاهر متمسک به این دو حقیقت شوید هرگز روی گمراهی که اساس همه گرفتاری هاست نخواهید دید.

ولی امروز می بینیم اکثر مسلمانان جهان دچار انواع گرفتاری هایی هستند، گرفتاری ها و بلاهایی که محصول گمراهی و ضلالت است. و این نیست مگر جدا زیستن آنان از آهنگ قرآن و امامت و رهبری الهی.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه:

ص: ۱۷۵

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۳۹۹/۴، [۱] ذیل آیه ۶۹ سوره نساء؛ کنز العمال: ۱۸۷/۱، حدیث ۹۵۳؛ المعجم الکبیر: ۱۵۴/۵، حدیث ۴۹۲۳.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (۱)

پس به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید.

می فرماید:

وَاللَّهُ الْأَنِيمَةُ، وَهُمْ يُتَوَرَّونَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، يَحْبِبُ اللَّهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلَمَ قُلُوبُهُمْ. (۲)

به خدا سوگند که نور مذکور در این آیه نور امامان معصوم است، و آنان باطن مردم مؤمن را روشن می نمایند، و خداوند نور ائمه را از کسانی که لیاقت آن را ندارند محبوب می دارد، پس دل های آنان تاریک می شود.

در هر صورت از ایمان به خدا و قیامت و عمل صالح و اخلاق حسنه و تقوا و پرهیزکاری غفلت نکنید که این همه سبب نور خدا و نور محمد و نور امامان علیهم السلام در قلب است، نوری که از برکت آن می توان حیات طیبه کسب کرد و از تاریکی های جهل و گمراهی و غفلت و فسق و عصیان به توفیق الهی بیرون آمد، و در سایه ولایت الهی قرار گرفت، و از ولایت شیطان در امان ماند:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۳)

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا]

ص: ۱۷۶

۱- (۱) - تغابن (۶۴): ۸. [۱]

۲- (۲) - تفسیر القمی: ۳۷۲/۱، [۲] ذیل آیه ۸ سوره تغابن؛ بحار الأنوار: ۳۰۸/۲۳، باب ۱۸، حدیث ۵؛ [۳] الکافی: ۱/۱۹۴، حدیث ۱، [۴] با کمی اختلاف.

۳- (۳) - بقره (۲): ۲۵۷. [۵]

بیرون می برد . و کسانی که کافر شدند ، سرپرستان آنان طغیان گراند که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون می برند ؛
آنان اهل آتش اند و قطعاً در آن جا جاودانه اند .

کرده شهنشاه عشق در حرم دل ظهور قد زمین بفراشت رایت الله نور
موسی جان می شتافت در طلب جدوه ای کرد تجلی زغیب بارقه نخل طور
شرح بیان قاصر است در صفت اشتیاق إِنَّكَ أَنْتَ الْخَيْرُ تَعَلَّمْ مَا فِي الصُّدُورِ
ای ز تو مشتاق راه، وی ز تو عشاق را دیده بساط نشاط، سینه سرای سرور
ای زشئون صفات، وی ز تقاضای ذات با همه نزدیک تو در همه پیوسته دور
حسن تو در هر زمان جلوۀ دیگر کند افکند اندر جهان فتنه و غوغا و شور
هر که در آن راه شد با قدم نیستی هستی جاوید یافت از تو بیزم حضور
آن که جمال تو دید جام وصال کشید باده جنت نخواست از کف غلمان و حور
نور علی راهبر تا نشود در نظر زین ره خوف و خطر کس ننماید عبور
(نورعلی شاه اصفهانی)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ وَهُوَ النُّورُ الْمُبِينُ. (۱)

این قرآن ریسمان الهی و نور روشنگر است.

حضرت مجتبی علیه السلام می فرماید:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ. (۲)

به حقیقت که در این قرآن چراغهای نور است.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ. (۳)

به نور قرآن طلب شفا برای تمام دردهای باطنی و معنوی کنید که این منبع کرامت شفای دردهای باطن است.

امام علی علیه السلام درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَهُوَ إِمَامٌ مِّنْ أَتْقَى، وَبَصِيرَةٌ مِّنْ اهْتَدَى، سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ وَشِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ. (۴)

او امام کسی است که تقوا پیشه کند، و بصیرت انسانی است که پذیرای هدایت باشد، چراغی است که فروغش می درخشد، و ستاره ای است که نورش پخش می شود.

ص: ۱۷۸

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۵۸/۴، باب ۱۰، حدیث ۴۶۳۸؛ [۱] جامع الأخبار: ۴۰. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲/۸۹، باب ۱، حدیث ۳۵؛ [۳] كشف الغمه: ۵۷۳/۱. [۴]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۹. [۵]

۴- (۴) - نهج البلاغه: خطبه ۹۳. [۶]

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

أَنَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاحِ فِي الظُّلْمَةِ. (۱)

جز این نیست که من در میان شما مانند چراغ در تاریکی هستم.

امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

أَكْثَرُ دُعَائِي وَ دُعَاءِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي بِعَرَفَةِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي سَمْعِي نُورًا، وَ فِي بَصَرِي نُورًا، وَ فِي قَلْبِي نُورًا، اللَّهُمَّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَ اعُوذُ بِكَ مِنْ وَسْوَاسِ الصُّدُورِ وَ شَتَاتِ الْأَمْرِ. (۲)

اکثر دعای من و دعای انبیای قبل از من در عرفه این بود: خدائی جز الله نیست، برای او شریک نمی باشد، حمد و ملک برای اوست، زنده می کند و می میراند، او بر هر چیز تواناست.

خداوندا! در گوش و چشم و قلبم نور قرار بده، الهی شرح صدر به من عنایت کن، کارم را آسان فرما، من از وسواس سینه و بهم خوردگی امورم به حضرت تو پناه می آورم.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

طَلَبْتُ نُورَ الْقَلْبِ فَوَجِدْتُهُ فِي التَّفَكُّرِ وَ الْبُكَاءِ، وَ طَلَبْتُ الْجَوَازَ عَلَى الصَّرَاطِ فَوَجِدْتُهُ فِي الصَّدَقَةِ، وَ طَلَبْتُ نُورَ الْوَجْهِ فَوَجِدْتُهُ فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ. (۳)

ص: ۱۷۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۲۹؛ [۱] غرر الحکم: ۱۱۹، حدیث ۲۰۸. [۲]

۲- (۲) - السنن الكبرى، بیهقی: ۱۱۷/۵؛ المصنّف، ابن ابی شیبہ: ۱۰۷/۷؛ میزان الحکمه: ۳۳۸۸/۴. [۳]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۱۷۳/۱۲، باب ۱۰۱، حدیث ۱۳۸۱۰؛ [۴] مستدرک سفینه البحار: ۵۵۳/۶؛ جامع أحادیث الشیعه: ۲۳۴/۱۴.

به دنبال نور قلب شدم، آن را در اندیشه و گریه یافتم، طالب ورقه عبور از صراط شدم آن را در صدقه دیدم، خواستار نور روی و آبرو شدم آن را در نماز شب پیدا کردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

صَلَاةُ اللَّيْلِ نُورٌ. (۱)

نماز شب، روشنی است.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

طُوبَى لِلَّذِينَ يَتَهَجَّدُونَ مِنَ اللَّيْلِ، اولئك الذين يرثون النور الدائم من اجل انهم قاموا في ظلمة الليل. (۲)

خوشا به حال کسانی که شب را بیدار می مانند، اینان نور دائم را از آن رو که در تاریکی شب بپا خاسته اند، به ارث می برند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الصَّلَاةُ نُورٌ. (۳)

نماز، روشنی است.

إِذَا رَمَيْتَ الْجِمَارَ كَانَ لَكَ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۴)

زمانی که در اعمال حج رمی جمره کردی، این رمی در قیامت برای تو نور است.

ص: ۱۸۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷/۴۱، باب ۱۰۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۳۷/۶، باب ۳۳، حدیث ۶۹۴۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۲/۱۴، باب ۲۱، حدیث ۱۶؛ [۳] تحف العقول: ۵۱۰.

۳- (۳) - عوالی اللالی: ۱۰۴/۱، حدیث ۳۶؛ [۴] ارشاد القلوب، دیلمی: ۷۳/۱. [۵]

۴- (۴) - مجمع الزوائد، هیشمی: ۲۶۰/۳؛ میزان الحکمه: ۳۳۹۰/۴، ذیل حدیث ۳۹۶۲. [۶]

مَنْ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَانَ لَهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

کسی که در راه خدا تیری بیندازد، برای او در قیامت نور است.

عَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ ذُكِّرَ لَكَ فِي السَّمَاءِ، وَ نُورٌ لَكَ فِي الْأَرْضِ. (۲)

بر تو باد به تلاوت قرآن که آن برای تو در آسمان ذکر و در زمین نور است.

مَنْ شَهِدَ شَهَادَةً حَقًّا لِيُحْيِيَ بِهَا حَقًّا أَمْرِي مُسْلِمًا اتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْجْهَهُ نُورٌ مَدَّ الْبَصَرَ يَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ. (۳)

کسی که شهادت حقی بدهد تا حق انسان مسلمانی را زنده کند روز قیامت وارد می شود در حالی که در صورتش نوری است که به مسافت دید چشم می درخشد، و خلایق او را به اسم و نسب می شناسند.

هر کسی را دل و جان از پی جانان نرود تو پندار که بیچاره پریشان نرود

خضر اگر وصل لب دوست بیابد نفسی سالها در طلب چشمه حیوان نرود

اندرین شهر نه حیران جمال تو منم کس نبینم که تو را بیند و حیران نرود

با وجود قد و رخسار و خط و زلف تو دل از پی سرو و گل و سنبل و ریحان نرود

نه مرا سخت بود بار فراق غم دوست مشکل آنست که از پیش تو آسان نرود

ص: ۱۸۱

۱- (۱) - کنز العمال: ۳۵۳/۴، حدیث ۱۰۸۵۸؛ المعجم الکبیر: ۳۸۲/۲۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۸/۸۹، باب ۲۳، حدیث ۷؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۹۴/۵، حدیث ۵۹۰۰. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۱۱/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۹؛ [۳] تهذیب الاحکام: ۲۷۶/۶، باب ۹۱، حدیث ۱۶۱.

آن که امروز نظر بر رخ زیبای تو کرد از پی حور به فردا سوی رضوان نرود

من بیچاره نه گریان توام کیست که او لب خندان تو را بیند و گریان نرود

از سر کوی تو جای دگری پاننهم تا مرا در طلبت عمر به پایان نرود

ص: ۱۸۲

[«۱۰» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِيْ خَوْفَ عَمِّ الْوَعِيْدِ وَشَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُوْدِ حَيْثِيْ اَجِدُ لَعْنَةً مِّمَّا اَدْعُوْكَ لَهُ وَكَآبَةً مَّا اَسْتَجِيْرُ بِكَ مِنْهُ «۱۱» اَللّٰهُمَّ قَدْ تَعَلَّمْتُ مَا يُصْلِحُنِيْ مِنْ اَمْرِ دُنْيَايَ وَآخِرَتِيْ فَكُنْ بِحَوَائِجِيْ حَفِيًّا]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ترس و اندوه و عذاب، و اشتیاق پاداش وعده داده شده را روزیم فرما، تا لذت آنچه تو را به خاطر آن می خوانم، و دشواری چیزی که از آن به تو پناه می آورم، بیابم.

خدایا! آنچه از کار دنیا و آخرتم، مرا اصلاح می کند می دانی؛ پس به برآوردن خواسته های من مهربان باش.

ترس از اندوه کیفر و شوق ثواب موعود

آنان که خانه قلب را مرکز تجلی ایمان به خدا و قیامت نکردند، و تن به عبادت و عمل صالح ندادند، و جان به حسنات اخلاقی نیاراستند، حرمت حق را شکستند، و به تمام محرمات الهی آلوده شدند، و به کار خیر رو نیاوردند، و در برابر واقعیت ها و حقایق به تکبر برخاستند، و اهل فساد و افساد بودند، و به عهد و پیمان الهی وفاداری نکردند، بشارت به عذاب حق مسلم آنان است، و کیفر الهی در دنیا و آخرت بر آنان حتم و ثابت است.

آنان که با قوانین و سنن الهی مخالفت کردند، و با انبیای بزرگوار حق مخالفت

نمودند، و به برنامه های الهی با غروری خاص دهن کجی کردند، و یاوه گفتند و باطل سفتند، و دستیار شیاطین و معاون ستمگران شدند، و خون به دل خانواده ها و جامعه کردند، باید منتظر کیفر و جریمه و عذاب و عقاب بمانند.

آنان که دل به خدا سپردند، و باطن را مرکز عشق و علاقه و ایمان به حضرت حق کردند، قیامت را با چشم قلب دیدند، به ملائکه ایمان آوردند، و عاشقانه به دنبال انبیا و امامان دویدند، اعضا و جوارح را در گردونه عمل صالح قرار دادند، به حسنات الهی و اخلاقی آراسته شدند، غم خوار خلق خدا بودند، به این که منبع عشق و صفا و مهر و وفا و محبت و دوستی اند شناخته شدند، به عهد و پیمان الهی وفادار بودند، و سنن و نوامیس هستی را احترام گذاشتند، و قدم به جای قدم انبیا و امامان گذاشتند، و برای دردمندان و مستمندان تکیه گاه بودند، بشارت به نعیم ابد و رضوان الهی و حیات طیبه و عیش راضیه حق مسلم آنان است.

همان طور که حضرت زین العابدین علیه السلام از خداوند مهربان درخواست کرده ترس از اندوه کیفر و شوق ثواب موعود در قلب شما تجلی کند که این ترس و شوق دو عامل بسیار مهم بازدارنده از گناه و محرک به سوی عمل صالح و اخلاق پاک است.

چون این شوق و ترس در خانه قلب جای بگیرند از عبادت لذت وافر می برید، و از گناه افسرده و متنفر می شوید، به سوی عمل صالح با تمام وجود به حرکت می آئید، و از معصیت و طغیان با تمام قدرت فرار می کنید و خلاصه با این دو بال معنوی به مقام قرب حق و لقای محبوب می رسید.

این که ویران شده از خیل فنا خانه ماست مخزن گنج بقا در دل ویرانه ماست

می نماید به جهان آنچه زبیدا و نهان همه یک پرتو حسن رخ جانانه ماست

گرچه هرگز زبد و نیک جهان دم نزدیک از کران تا به کران قصه افسانه ماست

ساقیا گر نبود جام بلورین چه شود گردش چشم تو هم ساغر پیمانه ماست

در گلستان سر کوی تو چون بلبل مست همه شب تا به سحر نعره مستانه ماست

آن که از پرتو حسنش شده ممکن موجود روز و شب عشق رخس در دل دیوانه ماست

تا شده نورعلی جرعه کش محفل دل محفل آرای دلش سید رندانه ماست

(نورعلی شاه اصفهانی)

وعده های عذاب در قرآن

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (۱)

آن گاه خدا آرامش خود را [که حالت طمأنینه قلبی است] بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد ، و لشکریانی که آنان را نمی دیدید [برای یاری مؤمنان] فرود آورد ، و کسانی را که کفر می ورزیدند ، به عذاب سختی مجازات کرد ؛ و این است کیفر کفرپیشگان .

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَوْمٍ عَتَتْ عَنْ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكَرًا * فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا * اَعَدَّ

ص: ۱۸۵

اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا» (۱)

چه بسیار آبادی ها که [اهلش] از فرمان پروردگارشان و فرستادگانش روی برگرداندند ، پس ما آنان را به حساب سختی محاسبه کردیم و به عذاب بسیار شدیدی عذاب نمودیم ؛ * و آنان کیفر سنگین کفر و کبرشان را چشیدند و سرانجام کارشان خسارت بود . * خدا برای آنان [در آخرت] عذابی سخت آماده کرده است ، پس ای خردمندان مؤمن ! از خدا پروا کنید . به راستی خدا به سوی شما وسیله تذکر نازل کرده است .

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعَذَّبْنَا عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (۲)

اما کسانی که کافر شدند ، آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت شکنجه می کنم و برای آنان هیچ یآوری نخواهد بود .

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَيُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ» (۳)

و گروهی از بادیه نشینانی که پیرامونتان هستند منافق اند ؛ و نیز گروهی از اهل مدینه بر نفاق خو گرفته اند ، تو آنان را نمی شناسی ما آنان را می شناسیم ، به زودی آنان را دوبار عذاب می کنیم [عذابی در دنیا و عذابی در برزخ] سپس به سوی عذابی بزرگ بازگردانده می شوند .

ص: ۱۸۶

۱- (۱) - طلاق (۶۵) : ۸ - ۱۰ . [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۵۶ . [۲]

۳- (۳) - توبه (۹) : ۱۰۱ . [۳]

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَآمَدَ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (۱)

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند عذاب کند؛ پیشامد بد زمانه فقط بر خودشان باد. خدا بر آنان خشم گرفته، و لعنتشان کرده است و دوزخ را برای آنان آماده نموده و بد بازگشت گاهی است.

وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا» (۲)

و هر کس روی بگرداند او را به عذابی دردناک عذاب می کند.

بشارت های ثواب در قرآن

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۳)

اینها حدود خداست، و هر که از خدا و رسولش اطاعت کند، خدا او را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درآورد؛ در آن جاودانه اند، و آن است کامیابی بزرگ.

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَان تَوَمَّنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (۴)

پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید. و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود.

ص: ۱۸۷

۱- (۱) - فتح (۴۸) : ۶.

۲- (۲) - فتح (۴۸) : ۱۷.

۳- (۳) - نساء (۴) : ۱۳. [۱]

۴- (۴) - آل عمران (۳) : ۱۷۹. [۲]

وَلَيْسَ قِتْلَتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ تَمَّتْ لَمْغَفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» (۱)

و اگر در راه خدا شهید شوید یا بمیرید ، یقیناً آمرزش و رحمتی از سوی خدا ، بهتر است از آنچه [آنان از مال و منال دنیا] جمع می کنند .

قُلْ أُوْتِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَازْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (۲)

بگو : آیا شما را به بهتر از این [امور] خبر دهم ؟ برای آنان که [در همهٔ شؤون زندگی] پرهیزکاری پیشه کرده اند ، در نزد پروردگارشان بهشت هایی است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است ، در آن جا جاودانه اند و [نیز برای آنان] همسرانی پاکیزه و خشنودی و رضایتی از سوی خداست ؛ و خدا به بندگان بیناست .

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۳)

کسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند ، سپس منت و آزاری به دنبال انفاقشان نمی آورند ، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است ، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند .

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (۴)

ص: ۱۸۸

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۵۷. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۵. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۲۶۲. [۳]

۴- (۴) - حج (۲۲) : ۱۴. [۴]

یقیناً خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، در بهشت هایی در می آورد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؛ مسلماً خدا هر چه را بخواهد انجام می دهد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱)

و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، گناهانشان را قطعاً از آنان می پوشانیم و بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، پاداششان می دهیم.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» (۲)

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند حتماً آنان را در قصرهایی رفیع و با ارزش از بهشت که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، جای خواهیم داد، در آن جا جاودانه اند؛ چه نیکوست پاداش عمل کنندگان.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا» (۳)

و مؤمنان را مژده ده که برای آنان از سوی خدا فضل بزرگی خواهد بود.

گسست رشته پیوند دل زهر چه که هست کسی که رشته الفت به تار زلف تو بست

ص: ۱۸۹

۱- (۱) - عنكبوت (۲۹): ۷. [۱]

۲- (۲) - عنكبوت (۲۹): ۵۸. [۲]

۳- (۳) - احزاب (۳۳): ۴۷. [۳]

کسی که رشته الفت به تار زلف تو بست خلیل وار به هر جا بتی که دید شکست

زهرچه هست به عالم برید رشته مهر کسی که دل به خم زلف دلستان تو بست

به پیش روی تو گلزار و لاله باشد خار به نزد قد تو سرو بلند گردد پست

(رضاعلی خان شیرازی، هما)

حکایتی اندر غم مرگ و فردای قیامت

اشاره

در تفسیر حدائق آمده است (۱):

فضیل عیاض درخانه داود طائی آمد، صدای جانسوز او را از درون خانه شنید، فضیل فریاد زد، ای داود! اگر حدیث رسول خدا را که فرمود:

لَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى. (۲)

آن که از خشیت الهی گریه کند وارد آتش نمی شود.

صحیح یافته ای و قطره ای از این اشک سوزناک آتش را خاموش می کند این همه گریه و زاری چیست؟ آن گاه صدا زد و گفت: در به رویم باز کن تا زیارتت کنم، جواب آمد: مرا خوف و خشیت حق از زیارت یاران بازداشته است.

زنی در همسایگی داود بود، به در منزل آمد به فضیل گفت: صبر کن تا وقت نماز برسد و او عزیمت مسجد برای نماز جماعت کند، او را آن وقت زیارت کن.

وقت نماز شد، داود به مسجد رفت، آن گاه فضیل به خانه او درآمد، کوزه

ص: ۱۹۰

۱- (۱) - تفسیر حدائق: ۵۲.

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۷۶/۷، باب ۲۹، حدیث ۸۷۷۱؛ [۱] عدّه الدّاعی: ۱۶۸. [۲]

شکسته ای از آب دید که آبش آفتاب خورده و خانه و اساسش بسیار معمولی بود!

داود از مسجد برگشت، فضیل به او گفت: این کوزه جایی بگذار تا آبش سرد شود، گفت: آن قدر به خود اطمینان ندارم که آب سرد میل مرا به طرف لذات دنیا زیاد نکند!

گفت: خانه را پرداز، گفت: عمارت دنیا را تمتعات طبع است و همین بس مرا که حال اسراف و زیاده روی ندارم!

فضیل می گوید: قبل از این جلسه داود را به غایت حسن و جمال دیده بودم به اندازه ای که در میان مردم مشهور بود صاحب جمال تر از او کسی نیست، ولی این بار او را زار و نزار و رنگ پریده و لاغر دیدم، به او گفتم: این چه حال است؟

گفت: ای فضیل هشت غم مرا از خورد و خواب و سؤال و جواب بازداشته و به این روزم انداخته است:

غم وقت مرگ

غم اول: هول مطلع یا وقت مرگ:

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۱)

هر کسی مرگ را می چشد .

أَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمْ الْمَوْتُ» (۲)

هر کجا باشید هر چند در قلعه های مرتفع و استوار ، مرگ شما را درمی یابد .

فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ * وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ» (۳)

ص: ۱۹۱

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۸۵ [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۷۸ [۲]

۳- (۳) - واقعه (۵۶) : ۸۳ - ۸۴ [۳]

پس چرا هنگامی که روح به گلوگاه می رسد، * و شما در آن وقت نظاره گر هستید [و هیچ کاری از شما ساخته نیست !]

كَلَّا اِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ اَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالتَّفْتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ * اِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (۱)

این چنین نیست [که می پندارد]، هنگامی که جان به گلوگاه رسد، * و [کسان بیمار] گویند: درمان کننده این بیمار کیست؟ * و [بیمار] یقین می کند [که با رسیدن جان به گلوگاه] زمان جدایی [از دنیا، ثروت، زن و فرزند] فرا رسیده است! * و [از سختی جان کندن] ساق به ساق به هم پیچد؛ * آن روز، روز سوق و مسیر به سوی پروردگار توست.

غم قرار گرفتن در منزل گور

غم دوّم: قرار گرفتن در منزل گور است، منزل بی در و پیکر، منزل تنگ و تاریک، منزل غربت، منزل وحشت، منزل سرگذاشتن به خشت لحد با یک لباس چون کفن، منزلی که راه گریز به جایی ندارد، و نمی دانم کدام تابلو را در این خانه بالای سر من زنند:

رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيرانِ. (۲)

خانه گورباغی از باغ های بهشت، یا گودالی از گودال های جهنم است.

غم فریاد دو فرشته

غم سوم: فریاد دو ملکی است که در قبر به گوشم رسد:

مَنْ رَبُّكَ؟

ص: ۱۹۲

۱- (۱) - قیامت (۷۵): ۲۶ - ۳۰. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۳۲۴/۲، باب ۲۱، حدیث ۲۰۹۵؛ [۲] مشکاه الانوار: ۳۰۵. [۳]

که نمی دانم جوابگو هستم یا نه؟ این بستگی دارد به این که نهال توحید را با عمل و اعتقاد و اخلاق آبیاری کرده و بارور کرده باشم تا بتوانم پاسخگو باشم و گرنه اگر غفلت داشته باشم، و درون تبدیل به بتخانه شده باشد چه جوابی دارم بدهم؟!

غم نفخه صور

غم چهارم: ای فضیل! غم نفخه صور است:

و نَفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿١﴾

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند.

که در آن وقت به من برگردانده شود و در قبر آماده ام کنند سپس به محشر وارد شوم، چون آماده کردم نمی دانم به چه حال وارد می شوم.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ ﴿٢﴾

در روزی که چهره هایی سپید و چهره هایی سیاه شود.

غم ورود به محشر

غم پنجم: چون از گور وارد محشر شوم، ندانم زمام امرم را به دست ساریان آتش دهند که خود برای خود پرداخته ام و یا ملائکه رحمت برای ندای:

أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ ﴿٣﴾

[به آنان گویند:] با سلامت و امنیت وارد آن جا شوید.

ص: ۱۹۳

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۵۱. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۰۶. [۲]

۳- (۳) - حجر (۱۵) : ۴۶. [۳]

غم موقف حساب

غم ششم: موقف حساب است که:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (۱)

یقیناً خدا به اندازه وزن ذره ای [به احدی] ستم نمی کند .

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۲)

پس هرکس هم وزن ذره ای نیکی کند ، آن نیکی را ببیند . * و هرکس هم وزن ذره ای بدی کند ، آن بدی را ببیند .

غم وقت میزان

غم هفتم: وقت میزان است:

وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ (۳)

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است .

فَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أَدْرَأُ كِتَابِيهِ (۴)

اما کسی که پرونده اش را به دست راستش دهند ، می گوید : [ای مردم !] پرونده مرا بگیرید و بخوانید .

وَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ (۵)

و اما کسی که پرونده اعمالش را به دست چپش دهند ، می گوید : ای کاش پرونده ام را دریافت نمی کردم .

ص: ۱۹۴

۱- (۱) - نساء (۴) : ۴۰ . [۱]

۲- (۲) - زلزال (۹۹) : ۷ - ۸ . [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۸ . [۳]

۴- (۴) - حاقه (۶۹) : ۱۹ . [۴]

۵- (۵) - حاقه (۶۹) : ۲۵ . [۵]

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاضِيَةٌ * وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ * وَمَا أَدْرِيكَ مَا هِيَتْ * نَارٌ حَامِيَةٌ» (۱)

اما هر کس اعمال وزن شده اش سنگین و بارزش است؛ * پس او در یک زندگی خوش و پسندیده ای است، * و اما هر کس اعمال وزن شده اش سبک و بی ارزش است، * پس جایگاه و پناهگاهش هاویه است، * و توجه می دانی هاویه چیست؟ * آتشی بسیار داغ و سوزان است.

غم عاقبت امر

غم هشتم: خدا را رحمت است و قهر، تجلی رحمتش در دنیا، قرآن و تکالیف و در آخرت، بهشت و رضوان، و تجلی قهرش در قیامت عذاب دردناک جهنم، و این آخرین برنامه است که ندانم من در آن روز عاقبتم رحمت است یا قهر؟!

هر دل که به دام عشق افتاد سیلاب غمش نکند بنیاد

سودائی عشق را مپرسید کو چون بکمند عشق افتاد

از هستی خویش نیست آگه کو هستی خویش داده بر باد

عمری که گذشت بی رخ دوست یارب دل دشمنان مبیناد

در زلف تو هر که شد گرفتار از قید غم جهان شد آزاد

افسانه عشق بود و مستی روز ازل آن که پند ما داد

در عشق بنای هستی خویش ویران کند و خانه دل آباد

ص: ۱۹۵

[«۱۲» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي الْحَقَّ عِنْدَ تَقْصِيرِي فِي الشُّكْرِ لَكَ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فِي الْيُسْرِ وَالْعُسْرِ وَالصَّحَّةِ وَالسَّقَمِ حَتَّى أَتَعَرَّفَ مِنْ نَفْسِي رَوْحَ الرِّضَا وَطَمَآنِينَةَ النَّفْسِ مِنِّي بِمَا يَجِبُ لَكَ فِيمَا يَخْدُثُ فِي حَالِ الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ وَالرِّضَا وَالسُّخْطِ وَالضَّرِّ وَالنَّفْعِ «۱۳» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي سَيِّئَةَ الْأَمَةِ الصَّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ حَتَّى لَا أَحْسُدَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِكَ وَحَتَّى لَا أَرَى نِعْمَةً مِنْ نِعَمَتِكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ تَقْوَى أَوْ سِعَةٍ أَوْ رَحَاءٍ إِلَّا رَجَوْتُ لِنَفْسِي أَفْضَلَ ذَلِكَ بِكَ وَ مِنْكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ]

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و هنگام کوتاهی در شکر گزاریت، آنهم شکرگزاری به خاطر نعمت هایی که در زمان آسایش و سختی، و سلامت و بیماری به من عنایت فرمودی، حق را که تسلیم بودن در برابرت، و اقرار به احکام حکیمانه ات و اعتراف به کوتاهی ورزیدنم در شکر است روزیم کن، تا از وجود نسیم خشنودی و آرامش باطن دریابم؛ آنهم در برابر ادای وظیفه ای که نسبت به حضرتت بر من واجب است، ادای وظیفه در اموری که در حال ترس و امتیثت، و خشنودی و خشم، و زیان و سود پیش می آید.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و سلامت سینه از حسد روزیم کن تا به

هیچ یک از بندگانت برای ذره ای از احسانت که به آنها عنایت کردی، حسد نورزم، و تا جایی که هیچ نعمتی از نعمت هایت را، بر احدی از بندگانت در دین یا دنیا، یا سلامت یا تقوا، یا فراخی یا راحت نینم؛ جز آن که برتر از آن را به لطف تو، و از سوی تو برای خود آرزو کنم، یگانه ای و شریکی برایت نیست.

اجرای حق

اشاره

حق در لغت: به معنی مطابقت و موافقت، ضدّ باطل، صدق و وجود ثابت، گفته شده است.

در تفسیر نمونه آمده است:

«حق یعنی توحید و اسلام و عدالت و آزادی بشر از چنگال خرافات و اسارت ها و مظالم، تثبیت و جای گیر شود و باطل یعنی شرک و کفر و بی ایمانی و ظلم و فساد ابطال گردد و از میان برود.» (۱) و در ترجمه تفسیر المیزان آمده است که:

«حق یکی از اسمای حسناى خداوند است؛ زیرا خدای تعالی ثبوت و ذات و صفاتش طوری است که هرگز قابل زوال و دگرگونی و انتقال نیست.» (۲) پس از توضیح فوق این نتیجه به دست می آید که حق یعنی مطابقت با واقع و صدق و غیرقابل تغییر و دگرگونی و انتقال.

اما چطور می توان حق را اجرا کرد و مجری واقعی حق بود، آنهم با توصیف زیبایی که حضرت علی علیه السلام درباره اجرا کننده حق فرموده است:

إِذَا كَرَّمَ اللَّهُ عَبْدًا أَعَانَهُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ. (۳)

ص: ۱۹۷

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۱۰۱/۷، [۱] ذیل آیه ۸ سوره انفال.

۲- (۲) - ترجمه تفسیر المیزان: ۱۸۸/۷، ذیل آیه ۶۲ سوره انعام.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۶۹، حدیث ۹۸۲؛ [۲] عیون الحکم و المواعظ: ۱۳۳.

هر گاه خداوند بخواهد بنده ای را گرامی بدارد، او را برای برپاداشتن حق یاری می کند.

برای اجرای حق باید حق را به درستی بشناسیم و ضد آن یعنی باطل را مورد بررسی قرار داده آن گاه برای اقامه حق قدم برداریم.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

لَا يَعْرِفُ الْحَقُّ بِالرِّجَالِ، اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ. (۱)

حق با اشخاص شناخته نمی شود، پس حق را بشناس تا اهلش را بشناسی.

آری، شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیت ها از پندارها است، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می شود که نیاز مبرم به شناخت نشانه های حق و باطل پیدا خواهد شد و تا سراغ نشانه نرویم نمی توان حق را از باطل تشخیص داد.

خداوند در قرآن در این رابطه با مثال روشن و زیبایی بیان فرمودند:

كَذَّبَ لَكَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبُطْلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَّبَ لَكَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ»
(۲)

این گونه خدا حق و باطل را [به امور محسوس] مثل می زند. اما آن کف [روی سیل و روی فلز گداخته در حالی که کناری رفته] به حالتی متلاشی شده از میان می رود، و اما آنچه [چون آب و فلز خالص] به مردم سود می رساند، در زمین می ماند. خدا مثل ها را این گونه بیان می کند [تا مردم در همه امور حق را از باطل بشناسند].

ص: ۱۹۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۵/۴۰، باب ۹۲، حدیث ۱۸؛ [۱] الطرائف: ۱۳۶/۱، حدیث ۲۱۵. [۲]

۲- (۲) - رعد (۱۳): ۱۷. [۳]

قرآن نشانه‌ها را چنین بیان کرده است.

«الف: حق، همیشه مفید و سودمند است همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل، بی فایده و بیهوده است، نه کف‌های روی آب هرگز کسی را سیراب می‌کنند و درختی را می‌رویاندند، و نه کف‌هایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر می‌شود، می‌توان از آنها زینتی و یا وسیله‌ای برای زندگی ساخت و اگر هم مصرفی داشته باشند، مصارف بسیار پست و بی‌ارزشند که به حساب نمی‌آیند، همانند صرف کردن خاشاک برای سوزاندن.

ب: باطل همواره مستکبر، بالانشین، پر سر و صدا، پر قال و غوغا، ولی توخالی و بی‌محتوا است، اما حق متواضع، کم‌سر و صدا، اهل عمل و پرمحتوا و وزین است.

ج: حق، همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس او درآورد و از حیثیت او استفاده کند، همان‌گونه که هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی دروغی را باور نمی‌کرد، و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس قلابی را نمی‌خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبرو و حیثیت موقت او، به برکت حق است، اما حق همه جا متکی به خویشتن و آبرو و اثر خویش است.» (۱) آری، باطل همیشه دنبال بازار آشفته می‌گردد تا از آن بهره بگیرد، اما هنگامی که آرامش پیدا شود و هر کسی به جای خویشتن نشست و معیارها و ضوابط در جامعه آشکار گشت، باطل جایی برای خود نمی‌بیند و به سرعت کنار می‌رود، و باطل همیشه و هر لحظه به شکلی و لباسی در می‌آید، برخلاف حق که همیشه به یک شکل و یک رنگ باقی بوده و تغییرناپذیر است.

بعد از شناخت حق، شخص مجری باید دل‌ها را آماده برای اجرای حق نماید تا دل‌ها آماده نباشد حق برپا نخواهد شد.

مثل حق و آمادگی دل‌ها مثل کشاورزی می‌ماند که می‌خواهد بذرافشانی کند.

ص: ۱۹۹

کشاورز متخصص و دانا ابتدا زمین را مورد بررسی قرار داده، زمین مرغوب را آماده کرده و تمام جوانب آن را می بیند، آن گاه بذر را می کارد و در غیر این صورت اگر کشاورز، متخصص و آشنا نباشد و بذر را بدون آماده کردن زمین بکارد، کاری بیهوده کرده و چیزی درو نخواهد کرد، چون زمین ها مختلف است، گاهی تمام زمین سنگ سفت و سخت است، به طور یقین چیزی در آن نمی روید، گاهی زمین خاک نرم دارد ولی کافی نیست، ممکن است ابتدا بذر رشد کند ولی بعد خشک خواهد شد و گاهی زمین خاک نرم دارد و سنگ هم ندارد، ولی علف های هرز اطراف بذر فراوان است، از این رو ممکن است چند صباحی رشد و نمو داشته باشند ولی عاقبت خشک خواهد شد. ولی اگر کشاورز با دقت و مطالعه زمین را بررسی کند و زمین را آماده کند که نه سنگ داشته باشد نه علف هرز و دیگر موانع، اگر در این هنگام بذرافشانی کند محصولی خوب و مناسب برداشت خواهد کرد.

قلب های انسان ها هم در مقابل پذیرش حق این گونه است، اگر دلی پر از تعصب و جهل باشد، حق در دل او اثر نمی کند و گاهی دل هایی که نرمش و آمادگی ضعیفی دارد، به طور موقت می پذیرد ولی بعد آن را بیرون می افکند و گاهی دل ها آماده پذیرش است ولی خارهای هوا و هوس و شهوت و صفات رذیله دیگر در آن روئیده که تأثیر آن را خنثی می کند.

و فقط دل هایی سخنان خداوند و پیشوایان الهی و جانشین های آنان را می پذیرد و بارور کرده و می پروراند که روح حق جویی و حق طلبی بدان حاکم باشد و از صفات رذیله و ناپسند خالی باشد که به فرمایش خداوند در قرآن:

وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

و پند ده ؛ زیرا پند به مؤمنان سود می دهد .

ص: ۲۰۰

به هر حال برای اجرای حق باید تلاش حساب شده و فراوان انجام داد و احیا و اجرای حق مسئولیتی بسیار سنگین و لازم است که اگر کسی حق را ترک کند دچار معصیت و بلا خواهد شد.

اجرای حق در روایات

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

مَنْ عَانَدَ الْحَقَّ لَزِمَهُ الْوَهْنُ. (۱)

هر که با حق عناد و دشمنی ورزد، خوار گردد.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِضْبِرْ نَفْسَكَ عَلَى الْحَقِّ فَإِنَّهُ مَنْ مَنَعَ شَيْئًا فِي حَقِّ اعْطَى فِي بَاطِلٍ مِثْلِيهِ. (۲)

نفس خود را به شکیبایی و پایداری بر حق وادار کن؛ زیرا اگر کسی چیزی را در انجام حق دریغ کند چند برابر آن را در باطل پردازد.

امام عسگری علیه السلام می فرماید:

مَا تَرَكَ الْحَقُّ عَزِيزًا إِلَّا ذَلَّ وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا عَزَّ. (۳)

هر عزیزی که حق را ترک کرد خوار گردید و هر ذلیلی که به حق عمل کرد، عزیز شد.

آری، انسان ها و گروه ها و مکتب ها و برنامه ها به همان اندازه که مفید و سودمند و همراه حق هستند، باقی و پایداری و حق همیشه حیات دارد ولی باطل متغیر و

ص: ۲۰۱

۱- (۱) - غرر الحکم: ۷۰، حدیث ۱۰۰۵؛ [۱] مجموعه ورام: ۴۰/۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۶/۷۵، باب ۲۲؛ [۳] تحف العقول: ۲۹۶.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۳۲/۶۹، باب ۱۱۳، حدیث ۳؛ [۴] تحف العقول: ۴۸۹.

فناپذیر است و اگر طرفداران حق و مجریان حق در مقابل باطل پر جنب و جوش و فعال باشند، دیگر اثری از باطل باقی نخواهد ماند.

ص: ۲۰۲

[«۱۴» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي التَّحَفُّظَ مِنَ الْخَطَايَا وَالْاِحْتِرَاسَ مِنَ الزَّلَمِلِ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ فِي حَيَالِ الرِّضَا وَالْغَضَبِ حَتّٰى اَكُوْنَ بِمَا يَرِدُ عَلٰى مِنْهُمَا بِمَنْزِلِهِ سَوَاءٍ عَامِلًا بِطَاعَتِكَ مُؤْتِرًا لِرِضَاكَ عَلٰى مَا سِوَاهُمَا فِي الْاَوْلِيَاءِ وَالْاَعْدَاءِ حَتّٰى يَأْمَنَ عِدُوّٰى مِنْ ظُلْمِي وَحِيُوْرِي وَيَأْيِسَ وِلْيِي مِنْ مِثْلِي وَانْحَطِّاطِ هِيُوَاى «۱۵» وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَدْعُوْكَ مُخْلِصًا فِي الرَّخَاءِ دُعَاءَ الْمُخْلِصِيْنَ الْمُضْطَرِّيْنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ.]

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست و خودداری از خطاها، و پرهیز از لغزش ها را در دنیا و آخرت، در حال خشنودی و خشم روزیم فرما؛ به طوری که حالت درونم نسبت به آنچه که از خشنودی و خشم بر من وارد می شود، یکسان و مساوی باشد، در حالی که عمل کننده به طاعت باشم و خشنودی تو را در حق دوستان و دشمنان بر آنچه غیر طاعت و خشنودی توست ترجیح دهم، تا دشمنم از ستم و جورم ایمن باشد، و دوستم از رغبتم و پایین آمدن هوای نفسم به سویش ناامید گردد، و مرا از آنان قرار ده که تو را مخلصانه در حال آسایش می خوانند، مانند خواندن مخلصین در مانده؛ همانا تو ستوده بزرگواری.

از نشانه های درستی یقین این است که آدمی دیده حق شناسی پیدا کند و در همه لحظه ها، رضایت حق را بر رضایت مردم مقدم بدارد و به قسمت خود راضی باشد.

هر چند تیر شبهه و حرام از هر طرف به سوی او هجوم آورد.

حال باید دید آسایش و آرامش در چیست؟

دو دیدگاه در بین مردم دنیا وجود دارد:

دیدگاه اول: یک گروه از انسان ها زندگی خوب را در خوشی و راحتی می بینند و برای رسیدن به آرامش درونی، به مال اندوزی و شهوت رانی می پردازند حتی به جنایت و تجاوز دست می زنند تا نیازهای کاذب نفسانی و شیطانی را برآورده سازند. از ویژگی های این دسته از مردم این است که انسان هایی سطحی نگر، خودخواه و احمق هستند؛ زیرا که به عمق آیات قرآن و عبرت روایات و تجربه های تاریخی توجه ندارند و سرانجام با ذلت و خواری می میرند.

نمونه های بارز این گروه شکست و نابودی پادشاهان جنایتکار و حاکمان ستمکار و منافقان خیانتکار و انسان های گناهکار که حکایت آنان همچنان باقی است.

از جمله نکته هایی که قرآن مجید درباره خلقت انسان متذکر می شود؛ می فرماید:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۱)

همانا ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم .

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۲)

همانا انسان حریص و بی تاب آفریده شده است .

ص: ۲۰۴

۱- (۱) - بلد (۹۰) : ۴. [۱]

۲- (۲) - معارج (۷۰) : ۱۹. [۲]

[که] بی تردید انسان در زیان کاری بزرگی است .

این آیات و نمونه های دیگر؛ به روشنی نشانگر نقاط ضعف آدمی است که پا از گلیم خود فراتر می گذارد و برای خود و خداوند و نظام طبیعت مشکل می آفریند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

مَنْ أَحَبَّ السَّلَامَةَ؛ فَلْيُؤَثِّرِ الْفَقْرَ، وَ مَنْ أَحَبَّ الرَّاحَةَ؛ فَلْيُؤَثِّرِ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا. (۲)

هر که سلامتی را دوست دارد، پس تهیدستی و تنگدستی را اختیار کند و هر که دوستدار آسایش است باید که بی اعتنایی به دنیا را برگزیند.

زهری می گوید: امام زین العابدین علیه السلام به مردی از همنشینان خود در محفلی فرمود:

از خدا بترس و در طلب دنیا اعتدال نگه دار و چیزی را که آفریده نشده درخواست مکن...

آن مرد عرض کرد: چگونه ممکن است که کسی در طلب چیزی برآید که هنوز آفریده نشده است؟

حضرت فرمود: کسی که خواهان توانگری و دارایی و رفاه در دنیا باشد، در حقیقت آنها را برای آسایش می خواهد. و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا خلق نشده، بلکه آسایش و راحتی در بهشت و برای بهشتیان آفریده شده است. (۳) بنابراین میوه زهد و بی اعتنایی به دنیا، آسایش و آرامش روح است و تنها

ص: ۲۰۵

۱- (۱) - عصر (۱۰۳) : ۲. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۶۶، حدیث ۸۲۴۰. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۲/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۶۹؛ الخصال: ۶۴/۱. [۳]

جایگاه واقعی آرمیدن و آسودن در ورود به بهشت است که با سلام و صلوات فرشتگان همراه است.

دیدگاه دوم: گروه دیگر از انسان ها زندگی خوب را در سایه رضایت حق و قناعت نفس می دانند؛ پس با صبر و ایستادگی در برابر خواهش های نفسانی و وسوسه های شیطانی، آرامش روانی و قلبی برای خود فراهم می کنند و در اثر ریاضت ها و مبارزه های سخت تبدیل به انسانی مؤمن و معتقد به اصول دینی می شوند و همه مردم از وجود او در امان و ایمن هستند.

مقام رضا، مرتبه فناء اراده بنده در اراده حق است و تا او به این مقام نرسد، اعمالش مورد پذیرش حق قرار نمی گیرد. راضی به رضایت خدا هیچ گونه درخواستی ندارد و خواهش او بر اساس اراده و تسلیم امر اوست.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ صَبَّحَهُ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ، وَلَا يُلْوِمُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ، فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَسُوقُهُ حَرِيصٌ وَ لَا يَبْرُدُهُ كَرَاهِيَةٌ كَارِهِ وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمَا يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعْدَلِهِ وَ قَسِطُهُ جَعَلَ الرِّوْحَ وَ الرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ فِي الشَّكِّ وَ السَّخَطِ. (۱)

از نشانه های درستی یقین فرد مسلمان این است که مردم را به وسیله خشم خداوند، خرسند نکند و مردم را بر آنچه خدای متعال به خود او نداده، سرزنش ننماید؛ زیرا روزی را نه طمع شخص حریص بیاورد و نه ناخرسندی فرد ناخوشایند؛ اگر کسی از شما چنانکه از مرگ می گریزد از روزی اش بگریزد، روزی به او می رسد همچنان که مرگ به او می رسد. سپس فرمود:

ص: ۲۰۶

۱- (۱) - الکافی: ۵۷/۲، حدیث ۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۴۳/۶۷، باب ۵۲، حدیث ۷. [۲]

خداوند به عدل و داد خویش، نشاط و آسایش را در یقین و رضا؛ و غم و اندوه را در شک و ناخرسندی قرار داده است.

آرامش حقیقی تنها در مرتبه یقین و رضایت، به درون قلب آدمی می نشیند سپس در فکر انسان نهادینه می گردد، تمدن امروز که مدعی گسترش آرامش و رفاه در سراسر جهان است و فقر ایمانی مسلمانان ما سبب شده که به جای فهم حقایق فطری به سوی داروهای سمی و درمان های موقتی و آرام بخش روی آورند و عافیت و سلامت خود را که نعمت اصلی زندگی است به دست روان گردان های خیالی و لذت های آنی بسپارند و در کهنسالی با هزاران درد و مرض های بی درمان با مرگی تلخ، جان دهند.

وضعیت امروز دنیای بشر، نتیجه بی ایمانی و ضعف اعتقاد به ارزش های الهی است که برای خود راحتی و آسایشی بدون خدا و حقیقت می طلبد و سرانجام در آتش هوس ها و لذت ها می سوزد.

توجه به حقیقت یگانه و وجود ازلی و ابدی به ویژه با دعا و مناجات و ارتباط عاشقانه با حق در همه امور، انسان را به اطمینان نفس و طراوت فطرت و دل می رساند.

رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوذر سفارش می فرماید:

يَا أَبَا ذَرٍّ! تَعَرَّفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفَكَ فِي الشَّدْوَةِ. (۱)

ای ابوذر! در هنگام آسایش خود را به خدا بشناسان تا در هنگام گرفتاری و بلا تو را بشناسد.

امام باقر علیه السلام در صفای باطنی هر لحظه دعای به سوی حق، پیوسته می فرمود:

ص: ۲۰۷

۱- (۱) - مکارم الأخلاق: ۴۶۹، فصل ۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۸۹/۷۴: باب ۴، حدیث ۳. [۲]

يُنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ دُعَاؤُهُ فِي الرَّخَاءِ نَحْوًا مِنْ دُعَائِهِ فِي الشَّدِّهِ. (۱)

سزاوار است که مؤمن در هنگام خوشی و آسایش به مانند زمان سختی و گرفتاری دعا کند.

حضرت حق تعالی به داود علیه السلام وحی فرمود:

مرادر روزهای شادی و سرخوشی یاد کن تا من در روزهای درماندگی و سرافکنندگی، دعایت را اجابت کنم. (۲) امام صادق علیه السلام در باب پیش دستی در دعا کردن می فرماید:

إِنَّ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ يَسْتَخْرِجُ الْخَوَائِجَ فِي الْبَلَاءِ. (۳)

دعا در حال راحتی و آسودگی، نیازمندی های حال بلا را برآورده می سازد.

باید در هر حال صدای خواننده حق برای خداوند آشنا باشد تا در وقت قبولی در را باز نماید.

امام سجّاد علیه السلام در مناجات خویش زمزمه می فرماید:

مرا از آنان قرار مده که خوشی سرمستشان می کند و بلا و گرفتاری از پایشان در می آورد. اینان فقط زمانی تو را می خوانند که گرفتار شوند و تنها هنگامی به یاد تو می افتند که به مصیبتی سخت گرفتار آیند در این هنگام در برابر تو به خاک می افتند و دست خواهش به سویت برمی دارند. (۴)

ص: ۲۰۸

۱- (۱) - الکافی: ۴۸۸/۲، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۶۷/۹۰، باب ۲۴، حدیث ۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷/۱۴، باب ۳، حدیث ۱۵.

۳- (۳) - الکافی: ۴۷۲/۲، حدیث ۳؛ [۳] بحار الأنوار: ۳۳۹/۹۰، باب ۲۰، حدیث ۱۲. [۴]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۳۰/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۱۹.

«١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَلْبِسْنِي عَافِيَتِكَ وَ جَلِّبْنِي عَافِيَتِكَ وَ حَصِّنِي بِعَافِيَتِكَ وَ أَكْرِمْنِي بِعَافِيَتِكَ وَ أَعْنِنِي بِعَافِيَتِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَافِيَتِكَ وَ هَبْ لِي عَافِيَتِكَ وَ أَفْرِشْنِي عَافِيَتِكَ وَ أَصْلِحْ لِي عَافِيَتِكَ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَافِيَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ «٢» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ عَافِنِي عَافِيَهُ كَافِيَهُ شَافِيَهُ عَالِيَهُ نَامِيَهُ عَافِيَهُ تُؤَلِّدُ فِي بَدَنِي الْعَافِيَهُ عَافِيَهُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ «٣» وَ ائْمُنْ عَلَيَّ بِالصَّحَّةِ وَ الْأَمْنِ وَ السَّلَامَةِ فِي دِينِي وَ يَدِينِي وَ الْبَصَّةِ بِيَرِهِ فِي قَلْبِي وَ النَّفَازِ فِي أُمُورِي وَ الْخَشْيَةِ لَكَ وَ الْخَوْفِ مِنْكَ وَ الْقُوَّةِ عَلَيَّ مِمَّا أَمَرْتَنِي بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ وَ الْاجْتِنَابِ لِمَا نَهَيْتَنِي عَنْهُ مِنْ مَعْصِيَتِكَ «٤» اللَّهُمَّ وَ ائْمُنْ عَلَيَّ بِالْحَيِّجِّ وَ الْعُمْرَةِ وَ زِيَارَةِ قَبْرِ رَسُولِكَ صَلِّ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ رَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ آلِ رَسُولِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي فِي عَامِي هَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ وَ اجْعَلْ ذَلِكَ مَقْبُولًا مَشْكُورًا مَذْكُورًا لَدَيْكَ مَذْخُورًا عِنْدَكَ «٥» وَ أَنْطِقْ بِحَمْدِكَ وَ شُكْرِكَ وَ ذِكْرِكَ وَ حُسْنِ الشَّاءِ عَلَيْكَ لِسَانِي وَ اشْرَحْ لِمَرَاشِدِ دِينِكَ قَلْبِي «٦» وَ أَعِزَّنِي وَ ذَرِّبْنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَ الْهَامَةِ وَ الْعَامَةِ وَ اللَّامَةِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ سَيِّطَانٍ عَيْنِدٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ مُتَرَفِّ حَفِيدٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ شَدِيدٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَرِيفٍ وَ وَضِيعٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ قَرِيبٍ وَ بَعِيدٍ «٧» وَ مِنْ شَرِّ

كُلِّمَ مَنْ نَصَبَ لِرَسُولِكَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ حَرْبًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
«۸» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَمَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَادْحَرْ عَنِّي مَكْرَهُ وَادْرَأ عَنِّي شَرَّهُ وَرُدِّ كَيْدَهُ فِي نَحْرِهِ «۹» وَ
اجْعَلْ بَيْنَ يَدَيْهِ سُدًّا حَتَّى تُعْمِيَ عَنِّي بَصَرَهُ وَ تُصِمَّ عَن ذِكْرِي سَمْعَهُ وَ تُقْفَلَ دُونَ إِخْطَارِي قَلْبَهُ وَ تُخْرَسَ عَنِّي لِسَانُهُ وَ تَقْمَعَ رَأْسُهُ
وَ تُذِلَّ عِزَّهُ وَ تَكْسِرَ جَبْرُوتَهُ وَ تُذِلَّ رَقَبَتَهُ وَ تَفْسَخَ كِبْرَهُ وَ تُؤْمِنَنِي مِنْ جَمِيعِ ضَرِّهِ وَ شَرِّهِ وَ غَمِّهِ وَ هَمِّهِ وَ لَمَزِهِ وَ حَسَدِهِ وَ عَدَاوَتِهِ
وَ حَبَائِلِهِ وَ مَصَائِدِهِ وَ رَجَلِهِ وَ خَيْلِهِ إِنَّكَ عَزِيزٌ قَدِيرٌ.

[«۱» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَالْبَسِيْنِي عَافِيَتَكَ وَجَلِّئِي عَافِيَتَكَ وَحَصِّنِي بِعَافِيَتِكَ وَ أَكْرِمْنِي بِعَافِيَتِكَ وَ أَغْنِنِي بِعَافِيَتِكَ وَ تَصَيِّدْ عَلَيَّ بِعَافِيَتِكَ وَ هَبْ لِي عَافِيَتَكَ وَ أَفْرِشْنِي عَافِيَتَكَ وَ أَصْلِحْ لِي عَافِيَتَكَ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَافِيَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ «۲» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ عَافِنِي عَافِيَهُ كَافِيَهُ شَافِيَهُ عَالِيَهُ نَامِيَهُ عَافِيَهُ تُوَلِّدْ فِي بَدَنِي الْعَافِيَةَ عَافِيَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و عافیت را بر من بپوشان، و سراپایم را به عافیت فراگیر، و به عافیت محفوظم دار، و به عافیت گرامیم دار، و به عافیت بی نیازم کن، و به عافیت بر من صدقه ده، و عافیت را به من ببخش، و عافیت را بر من بگستران، و عافیت را برایم شایسته گردان، و در دنیا و آخرت بین من و عافیت جدایی مینداز.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا عافیت ده؛ عافیتی بی نیاز کننده، شفا بخش، برتر، افزون شونده؛ عافیتی که در بدنم عافیت تولید کند، عافیت دنیا و آخرت.

تندرستی کامل در تمام شؤون مادی و معنوی

سلامتی ظاهر و باطن، و عافیت در دین و دنیا و آخرت در صورتی که به نحو

صحیح از آن بهره برداری شود از اشرف و اجل و اعظم نعمت های حضرت حق به انسان است.

عافیت در تمام امور نعمتی زیبا و موهبتی بزرگ است که وجود مقدس حضرت محبوب به عبدش عنایت می فرماید:

اگر بدن علیل باشد، و زبان از گویائی و گوش از شنوائی، و چشم از بینایی و قدم از راه رفتن و دست از کار کردن محروم باشد، چگونه می توان کسب سعادت دنیا و آخرت کرد؟

اگر قلب از نظر اعتقادی مریض، و سینه دچار تنگی، و باطن گرفتار تاریکی، و روح دچار گرفتگی باشد، به چه صورت می توان به تأمین خیر دنیا و آخرت برخاست.

عافیت در روایات

امام علی علیه السلام می فرماید:

نَسَأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَذْيَانِ كَمَا نَسَأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَبْدَانِ. (۱)

از حضرت حق درخواست عافیت در دینمان می کنیم چنانچه درخواست سلامتی کامل در بدن هایمان می نمائیم.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

الْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ خَفِيَّةٌ إِذَا وُجِدَتْ نُسِيَتْ، وَإِذَا عُدِمَتْ ذُكِرَتْ. (۲)

سلامتی و عافیت نعمت پنهانی است، قدرش بر همگان مجهول است، چون یافت شود فراموش گردد، و زمانی که از دست برود با آه و حسرت از آن یاد

ص: ۲۱۴

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۹۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۴۳/۷۵، باب ۲۳؛ [۲] من لايحضره الفقيه: ۴/۴۰۶، حدیث ۵۸۷۸.

کنند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْعَافِيَةُ أَهْنَأُ النَّعْمِ. (۱)

سلامتی و تندرستی خوشگوارترین نعمت است.

الْعَافِيَةُ أَفْضَلُ]

[أَشْرَفُ]

اللباسين. (۲)

تندرستی شریف ترین دو لباس است.

لَا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ. (۳)

لباسی زیباتر از عافیت نیست.

أَيُّهَا النَّاسُ سَلُوا اللَّهَ الْيَقِينَ، وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الْعَافِيَةِ، فَإِنَّ أَجَلَ النَّعْمَةِ الْعَافِيَةِ. (۴)

ای مردم از حضرت حق طلب یقین کنید، و در تحقق عافیت به او رغبت نمایید که بزرگترین نعمت عافیت است.

إِنَّ الْعَافِيَةَ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا لِنِعْمَةٍ جَلِيلَةٍ، وَمَوْهَبَةٍ جَزِيلَةٍ. (۵)

به حقیقت که سلامتی در دین و دنیا، هر آینه نعمت با عظمت و موهبت بزرگی است.

بِالْعَافِيَةِ تُوجَدُ لَذَّةُ الْحَيَاةِ. (۶)

با عافیت و تندرستی لذت زندگی یافت می شود.

ص: ۲۱۵

۱- (۱) - عيون الحكم و المواعظ: ۳۱.

۲- (۲) - غرر الحكم: ۴۸۳، حدیث ۱۱۱۵۰. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۸۳/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۵؛ [۲] من لا يحضره الفقيه: ۴۰۶/۴، حدیث ۵۸۸۰.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۷۶/۶۷، باب ۵۲، حدیث ۳۳؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۹۴/۱۱، باب ۷، حدیث ۱۲۷۲۳. [۴]

٥- (٥) - غرر الحکم: ٣٢٤، حدیث ٧٥٢٣. [٥]

٦- (٦) - غرر الحکم: ٤٨٣، حدیث ١١١٥٥. [٦]

إِنْ اتَّكَمَ اللَّهُ بِعَافِيهِ فَاقْبَلُوا، وَ إِنْ ابْتُلِيتُمْ فَاصْبِرُوا، فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ. (۱)

اگر حضرت حق شما را عافیت داد از آن استقبال نمایید، و اگر به آزمایش و ابتلا و رنج و محنت دچار شدید استقامت ورزید که عاقبت خوش برای پرهیزکاران است.

كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ فَهُوَ مَخْفُورٌ، وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ. (۲)

هر نعمت و عنایتی منهای بهشت کم و کوچک است، و هر بلائی منهای آتش جهنم عافیت و سلامت است.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

لَا نِعْمَةَ كَالْعَافِيَةِ، وَ لَا عَافِيَةَ كَمُسَاعَدَةِ التَّوْفِيقِ. (۳)

هیچ نعمتی چون سلامت و عافیت نیست، و هیچ عافیتی مانند مساعدت نمودن توفیق با انسان نیست.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

أَلْعَافِيَةُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ، تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الصَّمْتِ الْأَبْدِيِّ لِلَّهِ، وَ وَاحِدٌ فِي تَرْكِ مُجَالَسَةِ السُّفَهَاءِ. (۴)

عافیت و سلامتی ده جزء است، نه جزء آن خاموشی است مگر ذکر خدا در میان باشد، و یک جزء دیگر آن ترک همنشینی با نادانان است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۲۱۶

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۹۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۴/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۵؛ [۲] الأمالی، شیخ صدوق: ۳۲۲، حدیث ۸. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۵/۷۵، باب ۲۲، حدیث ۱؛ [۴] تحف العقول: ۲۸۶.

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۳۳۷/۸، باب ۱۶، حدیث ۹۵۹۴. [۵]

مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابًا مِّنَ الْعَافِيَةِ. (۱)

هر کس بر من یک بار صلوات فرستد، خداوند دری از عافیت به روی او باز می کند.

سَمِعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلًا يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الصَّبْرَ، فَقَالَ: سَأَلْتَ الْبَلَاءَ فَاسْأَلْهُ الْعَافِيَةَ. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که مردی می گوید: خدایا از تو طلب صبر می کنم.

حضرت فرمود: از خدا بلا خواستی، طلب عافیت کن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مریضی وارد شد و از او احوال پرسید، عرضه داشت: نماز مغرب را خواندم و در نماز سوره قارعه را قرائت کردم سپس به حضرت حق عرضه داشتم: الهی اگر برای من نزد تو گناهی است و می خواهی مرا در آخرت به آن گناه عذاب کنی، آن را در دنیا مکافات کن، یا رسول الله این شدم که می بینید!

حضرت فرمود: درخواست بدی کردی، چرا این گونه دعا نکردی؟

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۳)

پروردگارا! به ما در دنیا نیکی و در آخرت هم نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش نگاه دار.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَا سُئِلَ اللَّهُ شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ الْعَافِيَةَ. (۴)

درخواستی از حضرت حق محبوب تر از درخواست عافیت از او نشده است.

ص: ۲۱۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۳/۹۱، باب ۲۹، حدیث ۵۲؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۳۳/۵، باب ۳۱، حدیث ۶۰۲۱. [۲]

۲- (۲) - معانی الاخبار: ۲۳۰، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۷۲/۷۸، باب ۱، حدیث ۷. [۳]

۳- (۳) - بقره (۲): ۲۰۱. [۴]

۴- (۴) - کنز العمال: ۶۴/۲، حدیث ۳۱۳۰؛ ریاض السالکین: ۱۵۰/۷.

مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله چه دعائی برتر است؟ فرمود: درخواست عفو و عافیت در دین و دنیا و آخرت از خدا، فردا آمد همان سؤال را کرد و همان جواب را شنید، روز سوم آمد همان را پرسید و همان را شنید روز چهارم آمد عرضه داشت: چه درخواستی از حق از همه درخواست ها برتر است؟ حضرت فرمود: از خدا عفو و عافیت در دنیا و آخرت بخواه که اگر این دو در دنیا به تو عطا شود، سپس در آخرت هم از آن نصیب بیری به رستگاری و فلاح رسیده ای.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سَلُّوا اللَّهَ الْمُعَافَاةَ فَإِنَّهُ لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا بَعْدَ الْيَقِينِ خَيْرًا مِنَ الْمُعَافَاةِ. (۱)

از خداوند درخواست عافیت کنید، به حقیقت که احدی را بعد از یقین به حقایق، بهتر از عافیت عنایت نکرده اند.

امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش حضرت مجتبی علیه السلام این دعا را تعلیم داد:

لَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْعَافِيَةِ أَبَدًا مَا ابْتَقَيْتَنِي. (۲)

خداوندا! بین من و عافیت، تا هستم جدائی مینداز.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به پیشگاه حق عرضه می داشت:

اللَّهُمَّ إِنِّي اسألك العافية، و اسألك جميل العافية، و اسألك شكر العافية. (۳)

خداوندا از تو درخواست عافیت می کنم و عافیت زیبا می خواهم و توفیق شکر بر عافیت و شکر بر شکر عافیت می طلبم.

ص: ۲۱۸

۱- (۱) - السنن الكبرى، نسائی: ۲۲۱/۶، حدیث ۱۰۷۱۸؛ [۱] مسند ابی یعلی: ۱۱۳/۱، حدیث ۱۲۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۱/۹۱، باب ۳۵، حدیث ۴؛ [۲] مهج الدعوات: ۱۴۵. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۶۲/۹۲، باب ۱۲۹، حدیث ۲۰؛ [۴] الدعوات: ۸۴، حدیث ۲۱۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا می کرد:

أَسْأَلُكَ تَمَامَ الْعَافِيَةِ. ثُمَّ قَالَ: تَمَامُ الْعَافِيَةِ: الْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ، وَالنَّجَاةُ مِنَ النَّارِ. (۱)

الهی از تو تمام عافیت را می خواهم، سپس فرمود: تمام عافیت رستگاری به بهشت و نجات از آتش جهنم است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: برای ابوذر دعائی بود که در آسمان معروف بود:

اللَّهُمَّ اِنِّي اسْأَلُكَ الْاِيْمَانَ بِكَ، وَالتَّصْدِيقَ بِنَبِيِّكَ، وَ الْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ، وَ الشُّكْرَ عَلٰى الْعَافِيَةِ، وَ الْغِنٰى عَنِ شِرَارِ النَّاسِ. (۲)

الهی از تو طلب ایمان به تو، و تصدیق به پیغمبرت، و عافیت از تمام بلاها، و شکر بر عافیت، و بی نیازی از شرار خلق، می کنم.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

اِنَّ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ ضَمَائِنَ يَضُنُّ بِهَمِّ عَنِ الْبَلَاءِ فَيُخَيِّمُهُمْ فِي عَافِيَةٍ، وَ يَرْزُقُهُمْ فِي عَافِيَةٍ، وَ يُمَيِّتُهُمْ فِي عَافِيَةٍ، وَ يَبْعَثُهُمْ فِي عَافِيَةٍ، وَ يُسْكِنُهُمُ الْجَنَّةَ فِي عَافِيَةٍ. (۳)

برای خداوند بندگان بارزش و خاصی است که آنان را از بلا حفظ می کند، آنان را در عافیت و سلامت همه جانبه زنده می کند، و در عافیت روزی می دهد، و در عافیت می میراند، و در عافیت وارد قیامت می کند، و در عافیت در بهشت مسکن می دهد.

ص: ۲۱۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۲/۹۲، باب ۱۲۹، ذیل حدیث ۲۰؛ [۱] الدعوات: ۸۴، حدیث ۲۱۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۰۷/۲۲، باب ۱۲، حدیث ۲۳. [۲]

۳- (۳) - الکافی: ۲۶۲/۲، حدیث ۱؛ [۳] المؤمن: ۲۱، باب شده ابتلاء المؤمن. [۴]

تویی جان و تویی جانانه دل تویی ساکن میان خانه دل

منور باشد ای ساقی مدامم ز عکس طلعت پیمانه دل

دمی از غلغل مینای وصلت تهی هرگز نشد خمخانه دل

چنان شمع رخت در دل بر افروخت شده پابوس تو پروانه دل

خیال گنج مهر جانفزایت گرفته سربسر ویرانه دل

شده در گلشن تن مرغ جان را خط و خال تو دام و دانه دل

مرا نور علی چون مهر گردون شده روشن به بام خانه دل

(نورعلی شاه اصفهانی)

در هر صورت اگر از نعمت عافیت و سلامت چه در بدن، چه در عقل، چه در امور مادی و معیشت دنیایی برخوردارید، قدر آن را بدانید، و آن را یک فرصت بی نظیر الهی ببینید و از این فرصت و مهلت برای تأمین سعادت دو سرا بهره بگیرید، و اگر از عافیت کم دارید از حضرت حق تمام عافیت را بخواهید که او از عنایت و لطف به شما بخل نمی ورزد.

ص: ۲۲۰

[«۳» وَ اٰمَنْتُ عَلٰی بِالصِّحَّةِ وَ الْاٰمَنِ وَ السَّلَامَةِ فِي دِيْنِي وَ بَدَنِي وَ الْبَصِيْرَةَ فِي قَلْبِي وَ النَّفَاذِ فِي اُمُوْرِي وَ الْخَشِيَةَ لَكَ وَ الْخَوْفِ مِنْكَ وَ الْقُوَّةِ عَلٰی مَا اَمَرْتَنِيْ بِهٖ مِنْ طَاعَتِكَ وَ الْاِجْتِنَابِ لِمَا نَهَيْتَنِيْ عَنْهُ مِنْ مَعْصِيَّتِكَ]

و بر من منت گذار، به تندرستی و امتیت و سلامت در دین و بدنم و بینایی در دلم، و قاطعیت در امورم، و هراس برایت، و بیم از حضرتت، و توان و نیرو بر آنچه از طاعتت به من فرمان دادی، و دوری از نافرمانیت نسبت به آنچه مرا از آن بر حذر داشتی.

امیت و سلامتی در دین و بدن

امیت روانی و جسمی انسان در گرو سلامتی در دین است؛ زیرا باورها و اعتقادات سالم و عمیق برگرفته از دریافت معارف حقیقی، سبب آرامش و ایمنی روحی و بدنی می شود. چنانچه بشر گرایش های دینی را در درجه نخست همه امور خویش قرار دهد خود و خانواده و جامعه را بیمه کرده است و به نفس و بدن خود اجازه هر گونه بداندیشی و دست درازی به حقوق دیگران را نمی دهد، پس همه آفرینش از وجود او در امان هستند.

امیرمؤمنان و امام متقیان علی علیه السلام در ارتباط دین با امتیت می فرماید:

إِنِّي إِذَا اسْتَحْكَمْتُ فِي الرَّجُلِ خَصَلَهُ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ اِحْتَمَلْتُهُ لَهَا وَ

اغْتَفَرْتُ لَهُ فَقَدْ مَا سِوَاهَا وَلَا اَعْتَفِرُ لَهُ فَقَدْ عَقْلٍ وَلَا عَيْدَمَ دِينٍ، لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْأَمْنِ وَلَا تَهْنَأُ حَيَاةٌ مَعَ مَخَافِهِ، وَ عَيْدَمُ الْعَقْلِ عَدَمُ الْحَيَاةِ وَلَا تُعَايِشِرِ الْأَمْوَاتَ. (۱)

هر گاه در کسی خصلتی از خصلت های خوب را استوار دیدم او را به سبب داشتن آن تحمل می کنم و بی بهره گیش از دیگر ویژگی های نیک را نادیده می گیرم. اما نادانی و بی دینی او را نمی توانم ببخشم؛ زیرا جدایی از دین، جدا شدن از امتی است و زندگی همراه با ترس گوارا نیست، نابخردی نیز مردن است و با مردگان کسی معاشرت نمی کند.

بنابراین فرمایش حضرت، پایداری امتی با دینداری گره خورده است و هر جا اصل دین یا آموزه های دینی در ملتی نباشد یا کم رنگ شده باشد، امتی روانی و اجتماعی از بین رفته است و سلامت جامعه به خطر افتاده است. به این خاطر می بینید که شیطان و مستکبران برای سلطه پذیر کردن ملت ها به اصل دین و کانون اعتقادات مردم حمله می برند و در فرهنگ اصیل و سنتی آنان نفوذ می کنند که در صورت سکوت عالمان دینی نتیجه این می شود که پس از تضعیف اعتقادات ملی و دینی، در زیر امواج آسمانی و زمینی به ذلت کشیده شده و در وضعیت ناگوار امنیتی، به تلخ ترین حال، روزگار سپری می کنند؛ زیرا امتی و غیرت که لازمه دینداری است از جامعه رخت بر بسته و ترس و وحشت پوچی، سراسر وجودشان را فرا گرفته و حق را فراموش کرده اند.

از این رو امام صادق علیه السلام از فایده های دین داری می فرماید:

آدم دیندار می اندیشد و در نتیجه آرامش بر جان او چیره می شود. کرنش و فروتنی می کند و قناعت می ورزد و به سبب آن از مردم بی نیاز می شود و به

ص: ۲۲۲

آنچه به او داده می شود خشنود است، گوشه تنهایی را می گزیند و از دوستان بی نیاز می گردد. قید شهوت ها و خواهش های نفس را می زند پس آزاد می شود، دنیا را کنار می گذارد و در نتیجه از بدی ها و گزندهای آن خود را حفظ می کند، حسادت را دور می افکند پس دوستی و محبت آشکار می شود، مردم را نمی ترساند و از آنان هم نمی ترسد. به آنان تجاوز نمی کند، بنابراین از گزندشان در امان است. به هیچ چیز دل نمی بندد و در نتیجه، به رستگاری و کمال فضیلت دست می یابد. عافیت را به دیده بصیرت می بیند و از این رو از پشیمانی در امان است. (۱) کسانی که دین و دستورهای قرآن را به بازیچه می گیرند در حقیقت اهداف خلقت بشر و کمال جویی را نادیده می گیرند، اینان از سلامت عقلی و روانی بی بهره اند و سخت ترین مجازات پروردگار، فراموشی آنان است. یعنی توجه به حال و مقام آنها نمی شود.

خداوند متعال در وصف آنان می فرماید:

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَاَلْيَوْمَ نَنسِيهِمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (۲)

آنان که دینشان را سرگرمی و بازی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفت ، پس ما امروز از یاد می بریمشان ، همان گونه که آنان دیدار امروزشان را از یاد بردند و همواره آیات ما را انکار می کردند .

دین را لقله زبان قرار دادن همان می شود که در دفاع از دین و فرهنگ اسلامی سنگرهای مبارزه خالی می ماند، بیشتر مردم در آسایش و راحتی ها، بسیار به

ص: ۲۲۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۳/۲، باب ۱۱، حدیث ۲۳؛ الأملی، شیخ مفید: ۵۲، حدیث ۱۴. [۱]

۲- (۲) - أعراف (۷) : ۵۱. [۲]

دین داری و آداب و رسوم مذهبی علاقه نشان می دهند اما همین که دشمنی با ابزار فتنه و فساد در بین آنان رسوخ می کند از سلامت دین و جسم غافل شده و در زمره پیروان او قرار می گیرند، از آن جا که باطل دارای رنگ و زیور جذاب و شیرین است به دام شیطانی آنها می افتند و همه ارزش ها و اصالت های قومی و مذهبی خود را به باد فنا می دهند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در بیان سلامت قلب که ارزش حقیقی در دین مداری است می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى أَحْسَابِكُمْ وَلَا إِلَى أَنْسَابِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَا إِلَى أَسْمَائِكُمْ وَلَا إِلَى أَسْمَاءِ آبَائِكُمْ وَلَا إِلَى أَسْمَاءِ أُمَّهَاتِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ صَالِحٌ تَحَنَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَ أَحَبَّكُمْ إِلَيْهِ اتَّقَاكُمْ. (۱)

خداوند به موقعیت خانوادگی و قبیله ای و بدنی و مالی نظر نمی افکند، بلکه به دل هایتان نگاه می کند. هر کسی که قلبی شایسته دارد خداوند به او لطف و مهربانی می کند؛ شما همگی فرزندان آدمید؛ محبوب ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست.

دل های پاک نهاد و پرهیزگار جایگاه و پایگاه آیین حق و حقیقت ایمان و اسلام است و آنان که از حقایق فطری و دینی فاصله می گیرند، در دنیا و آخرت در ذلت ها و کیفرها جاودانه می مانند.

ص: ۲۲۴

۱- (۱) - کنز العمال: ۴۲۱/۳، حدیث ۷۲۵۸؛ تفسیر القرطبی: ۳۴۲/۱۶، [۱] ذیل آیه ۱۳ سوره حجرات. [۲]

[«۴»اللَّهُمَّ وَامْنُنْ عَلَيَّ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ وَزِيَارَةِ قَبْرِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ آلِ رَسُولِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي فِي عَامِي هَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ وَ اجْعَلْ ذَلِكَ مَقْبُولًا مَشْكُورًا مَذْكُورًا لَدَيْكَ مَذْخُورًا عِنْدَكَ]

خدایا! بر من منت گذار به حج و عمره، و زیارت قبر رسولت که درود و رحمت و برکات بر او و بر آل او باد، و بر زیارت قبور اهل بیت رسولت علیهم السلام، همیشه تا وقتی که مرا زنده بداری، در امسال و همه سال و آن زیارت را مقبول و پسندیده و منظور نظر پیشگاهت، و اندوخته ای برایم نزد خود قرار ده.

حج و عمره

اشاره

مناسک حج بنا به فرموده قرآن مجید و روایات، سلسله برنامه های ظاهری و باطنی بسیار مهمی است که به وسیله حضرت ابراهیم علیه السلام جهت تأمین فلاح و رستگاری مردم مؤمن و بلکه همه انسان ها به اذن پروردگار عالم اعلام شد.

حج تا زمانی که ابراهیم و پیامبر عزیز اسلام حیات ظاهری داشتند، نتیجه و محصولش شکستن بت های درون و برون، و ایجاد میدان منافع برای مردم بود.

پس از ابراهیم در مناسک حج تحولاتی شیطانی ایجاد شد، و خانه توحید دست خوش بندهای گران شرک، و اسیر شدن انسان به بند هوا و هوس گشت.

و پس از این که رسول اسلام مناسک را به وضع زمان ابراهیم برگرداند، و خانه را

محل امن و هدایت و فروغ آزادی از شیاطین ظاهری و باطنی نمود، و می رفت که جهانیان از بندت های درونی و برونی نجات پیدا کنند، مکتب سقیفه و مدرسه خلفای اموی و عباسی دو مرتبه مناسک را به عصر جاهلیت برگرداند، و دوباره مسئله حج تبدیل به یک مسئله بی روح و بدون نتیجه شد.

حج گرفتار اشراف سلطه گران و سردمداران کفر و شرک است که بر تمام برنامه های حج مسلطند.

اکنون دستور حضرت حق به ابراهیم تحقق یافته، و با تکیه به مناسک ابراهیمی، جهان اسلام از این همه بلا و گرفتاری نجات یابد.

وَ عَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (۱)

و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که خانه ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده گذاران [از هر آلودگی ظاهری و باطنی] پاکیزه کنید .

ارزش حج در روایات

ثوابی که در روایات اهل بیت علیهم السلام برای حج بیان شده ناظر به حج ابراهیمی است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

الْحَجُّ أَفْضَلُ مِنْ عِتْقِ عَشْرِ رِقَابٍ حَتَّىٰ عَدَّ سَبْعِينَ رَقَبَةً ، وَ الطَّوَّافُ وَرَكَعَتَاهُ أَفْضَلُ مِنْ عِتْقِ رَقَبَةٍ. (۲)

ص: ۲۲۶

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۲۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳/۹۶، باب ۲، حدیث ۲؛ [۲] ثواب الأعمال: ۴۸، [۳] ثواب الحج و العمره.

حج بهتر از آزاد کردن ده بنده است، حتی هفتاد بنده، و طواف و دو رکعت نمازش بهتر از آزاد کردن یک بنده در راه خداست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی از انصار فرمود:

نزد من آمده ای تا از حج و عمره خود و ثواب بر آن بررسی؟ آگاه باش وقتی قصد حج کردی و سوار بر مرکب شدی به هر قدمی که بر می داری و زمین می گذاری حسنه ای در نامه عملت ثبت می شود، و سیئه ای از پرونده ات محو می گردد.

وقتی هفت طواف را انجام دادی برای تو نزد خداوند عهد و ذکری است که دیگر پروردگار مهربان حیا می کند تو را دچار عذاب کند. و چون دو رکعت نماز نزد مقام بجا آوردی به هر رکعت هزار رکعت نماز مقبول در نامه ات ثبت می شود.

چون هفت شوط سعی بین صفا و مروه را بجا آوری، ثوابش مانند حج کسی است که پیاده از خانه اش به حج رفته و مثل اجر کسی است که هفتاد بنده در راه خدا آزاد کند.

چون به عرفات وقوف کنی تا غروب آفتاب، اگر گناهایت به اندازه یک تپه ریگ و کف دریا باشد هر آینه خداوند آنها را مورد مغفرت قرار می دهد.

چون رمی جمره نمودی به هر سنگی تا آخر عمرت ده حسنه نوشته می شود.

و هنگامی که قربانی کردی به هر قطره خونس تا پایان عمرت به طور مرتب حسنه نوشته می شود.

و چون آخرین طواف را انجام دادی و دو رکعت نمازش را خواندی، ملک کریم بر شانه ات می زند سپس می گوید: آنچه بود آمرزیده شد، و تا صد و بیست روز عملت را از سر بگیر. (۱) معاویه بن عمار می گوید از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: از کسی که مستطیع

ص: ۲۲۷

بوده و حج بجا نیاورده؟ فرمود: او مصداق این آیه است:

و نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى» (۱)

و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم .

گفتم: سبحان الله! کور وارد محشر می شود؟ فرمود: آری، کوری که از دیدن راه بهشت محروم است. (۲) حضرت باقر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند: برای حاجی یکی از سه بهره است: یا به او می گویند: گذشته و آینده ات بخشیده شد، یا می گویند: گذشته ات آمرزیده شد عمل را از سر بگیر، یا می گویند: اهل و فرزندت را پس از بازگشت سالم و صحیح می بینی. (۳) امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

نَفَقَةُ دِرْهَمٍ فِي الْحَجِّ تَعْدِلُ أَلْفَ دِرْهَمٍ. (۴)

یک درهم خرج در راه حج معادل هزار درهم است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

لَا يَزَالُ عَلَى الْحَاجِّ نُورٌ الْحَجِّ مَا لَمْ يُذْنِبْ. (۵)

نور حج پیوسته با حاجی است به شرطی که مرتکب گناه نشود.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

إِعْلَمْ يَوْحَمُكَ اللَّهُ أَنَّ الْحَجَّ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ جَلٌّ وَعَزُّ اللَّازِمَةُ

ص: ۲۲۸

۱- (۱) - طه (۲۰): ۱۲۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶/۹۶، باب ۲، حدیث ۶؛ تهذیب الاحکام: ۱۸/۵، حدیث ۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶/۹۶، باب ۲، حدیث ۹؛ قرب الاسناد: ۵۱.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۸/۹۶، باب ۲، حدیث ۱۶؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۸۹/۵، باب ۶۳، حدیث ۶۵۷۱. [۳]

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۱۰/۹۶، باب ۲، حدیث ۲۷؛ [۴] المحاسن: ۷۱/۱، باب ۱۱۷، حدیث ۱۴۳. [۵]

الْوَجِبُ مِنْ اسْتِطَاعِ إِلَيْهِ سَبِيلاً، وَقَدْ وَجَبَ فِي طَوْلِ الْعُمْرِ مَرَّةً وَاحِدَةً. وَوُعِدَ عَلَيْهَا مِنَ الثَّوَابِ الْجَنَّةَ وَالْعَفْوَ مِنَ الذُّنُوبِ، وَسَيَمَى تَارِكُهُ كَافِرًا، وَتُوْعِدُ عَلَى تَارِكِهِ بِالنَّارِ، فَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ. (۱)

بدان! خدا تو را رحمت کند که حج واجبی از واجبات خداوند جل و عز است، امری لازم است بر آن که استطاعت دارد، در تمام عمر یک بار واجب شده، و ثوابی که به آن وعده داده شده بهشت و عفو از گناهان است، و به تارک آن وعده آتش داده اند، پس پناه به خدا از آتش قیامت.

ثواب حج و عقاب تارک این فریضه عظیم الهی را در کتابهای بسیار مهم «الکافی»، «وسائل الشیعه»، «بحار الأنوار» و «الوافی» ببینید. (۲)

زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله

حق رسول خدا بر امت و بلکه بر تمام انسان های عصر نبوت تا صبح قیامت حق عظیمی است که ممکن نیست کسی بتواند به نحو کامل از ادای آن حق برآید! وجود مقدس او با تحمل انواع مشقات و آزارها و شکنجه های بدنی و روحی، تمام توان خود را برای هدایت انسان به سوی کمالات و حقایق به کار گرفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره زیارت قبرش می فرماید:

هر کس به حج خانه خدا آید و قبر مرا در مدینه زیارت نکند، روز قیامت از او دوری می کنم، و هر که به زیارتم آید شفاعتم بر او واجب می گردد، و هر که شفاعتم بر او واجب شود، بهشت برای او حتمی است. (۳)

ص: ۲۲۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱/۹۶، باب ۲، حدیث ۳۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۴/۸، باب ۳، حدیث ۸۹۳۸. [۲]

۲- (۲) - اسرار و حقایق و واقعیت های معنوی حج را به طور مفصل در جلد هفتم عرفان اسلامی آورده ام، می توانید به آن جا مراجعه کنید.

۳- (۳) - الکافی: ۵۴۸/۴، حدیث ۵؛ [۳] من لایحضره الفقیه: ۵۶۵/۲، حدیث ۳۱۵۷؛ وسائل الشیعه: ۳۳۳/۱۴، باب ۳، حدیث ۱۹۳۳۷.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام از جدّ بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای پدر! برای کسی که تو را زیارت کند چه خواهد بود؟ فرمود:

پسرم! هر که مرا در حال حیات یا پس از مرگ زیارت کند، یا پدرت یا برادرت، یا تو را زیارت نماید، حقی است بر من که روز قیامت او را زیارت نمایم و از گناهانش او را برهانم. [\(۱\)](#)

ص: ۲۳۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۳/۹۶، باب ۶۵، حدیث ۸؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۵۷۷/۲، حدیث ۳۱۵۹؛ تهذیب الاحکام: ۴/۶، باب ۲، حدیث ۷.

«(۵) وَأَنْطِقْ بِحَمِيدِكَ وَشُكْرِكَ وَذِكْرِكَ وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْكَ لِسَانِي وَاشْرَحْ لِمَرَاثِدِ دِينِكَ قَلْبِي» (۶) وَأَعِزَّنِي وَذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَمِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَالْهَامَةِ وَالْعَامَةِ وَاللَّامَةِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ عَنِيدٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ مُتْرَفٍ حَفِيدٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ضَعِيفٍ وَشَدِيدٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَرِيفٍ وَوَضِيعٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ قَرِيبٍ وَبَعِيدٍ «(۷) وَمِنْ شَرِّ كُلِّ مَنْ نَصَبَ لِرَسُولِكَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ حَرْبًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

و زبانم را به سپاس و شکر و ذکر و ستایش نیک، نسبت به حضرتت گویا کن، و دلم را برای راههای مستقیم دینت گشاده فرما، و مرا و فرزندانم را پناه ده از شیطان رانده شده، و از شرّ جانوران زهردار، و حیوانات بدون زهر، و سایر جانداران، و مردم چشم شور، و از شرّ شیطان سرکش، و شرّ هر پادشاه ستمگر، و شرّ هر خوش گذران نازپرورده، و شرّ هر ناتوان و قوی، و شرّ هر عالی مقام و فرومایه، و شرّ هر کوچک و بزرگ، و شرّ هر دور و نزدیک، و از شرّ هر جن و انس که در برابر پیامبرت و اهل بیتش، جنگی را برپا کرد، و از شرّ هر جنبنده ای که تو زمام اختیارش را به دست داری. همانا تو بر راه راستی.

با بررسی آیات و روایات معلوم می شود که نقش شیطان در تکامل انسان بسیار کارساز بوده است. اگر اندکی اندیشه شود روشن می گردد که وجود این دشمن شرور، کمکی به پیشرفت و رشد بشر است. و بخش زیادی از موفقیت های آدمی مدیون شرارت ها و فتنه های شیطانی اوست و این ترجمان همان جمله معروف است که می گوید:

«عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.»

هر چند شیطان وظیفه خود می داند که بندگان خدا را گمراه سازد و با ابزار و ترفندهای گوناگون، بشر را از سوی حق به بیراهه بکشانند ولی در عین حال شیطنت او نه تنها زیانی به بندگان حق جو نمی رساند بلکه نردبان ترقی آنهاست.

خداوند در پاسخ پرسشی از سوی شیطان که پرسید: پروردگارا! اگر می دانستی که من موجود شروری هستم چرا مرا آفریدی؟ حضرت حق فرمود: آیا قبول داری که من قادر حکیم هستم. او گفت: بلی. فرمود: همین بس است.

یعنی تو نمی دانی چه هستی، ولی من دانای مطلق بر اساس حکمت کار می کنم.

بنابراین اگر موجودی نداند که حکمت وجودی او چیست، اما باید بپذیرد که وجود او در نظام آفرینش نقش کلیدی یا کمالی دارد.

دانشمندان امروز درباره فلسفه وجود میکرب های مزاحم بدن می نویسند:

اگر آنها نبودند سلول های بدن انسان در یک حالت سستی و فرسودگی می ماندند و رشد و نمو بدن انسان ها از هشتاد سانتیمتر تجاوز نمی کرد و به صورت آدم کوتوله باقی می ماندند. به این ترتیب رشد جسمی و فکری بشر تا امروز مرهون مزاحمت میکرب ها و مشکلات مادی است.

پس جای تعجب نیست که بندگان بزرگ خدا با مبارزه پی گیر و اطاعت حق در برابر شیطان، روز به روز نیکوتر و نیرومندتر شوند.

امام صادق علیه السلام درباره حکمت دیگر خداوند در میدان دادن به شیطان می فرماید:

أَمَرَ اللَّهُ إِبْلِيسَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ، فَقَالَ: يَا رَبِّ وَ عِزَّتِكَ إِنَّ أَعْفَيْتَنِي مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ لَأَعْبُدَنَّكَ عِبَادَةً مَا عَبَدَكَ أَحَدٌ قَطُّ مِثْلَهَا، قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ:

إِنِّي أَحِبُّ أَنْ أُطَاعَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ. (۱)

خداوند به ابلیس دستور داد بر آدم سجده کند. او گفت: پروردگارا! سوگند به عزتت که اگر مرا از سجده بر آدم معاف داری، تو را چنان پرستشی کنم که هرگز کسی مانند آن تو را نپرستیده باشد. خداوند با عظمت فرمود: من دوست دارم آن گونه که خودم می خواهم اطاعت شوم.

بنابر آن سوگندی که ابلیس در ابتدای خلقت آدم یاد کرده که همه بندگان را به هر وسیله و شیوه ای فریب می دهد و تمام نیرو و امکانات خود و یارانش را در راه نیت پلیدش به کار می برد، هیچ گونه اطمینانی برای مصونیت باقی نمی ماند. به ویژه که انبیا و اولیای الهی هم درگیر نقشه ها و وسوسه های او بوده اند و حتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم با استغفار بسیار و دوری از لذت ها و تحمل سختی های دنیا به درگاه حق تعالی پناه می برد، ولی بندگان مخلص که مراقب نفس و هوس های او هستند در تله زینوری او و سپاهیانیش نمی افتند؛ زیرا خداوند متعال سلطه همه جانبه برای شیطان را مقدر نکرده است و تنها زمینه سازی و راهنمایی بر رفتار آدمی را فراهم می سازد و در کنار آن گذرگاه های گریزی مانند تقوا، توبه، استغفار، دعا، مناجات، روزه رمضان و... را باز گذاشته است که بندگان همیشه اسیر شیطان نباشند.

خداوند اگر چه شیطان را در انجام وسوسه هایش آزاد گذاشت، ولی انسان را در برابر او بی دفاع قرار نداده است، بلکه چندین سرمایه و سنگر محکم و دژ امنی در

ص: ۲۳۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۰/۶۰، باب ۳، حدیث ۱۱۰؛ [۱] تفسیر العیاشی: ۳۲۸/۲، حدیث ۳۷. [۲]

۱- نیروی عقل و اندیشه به او بخشیده که می تواند سد نیرومندی در مقابل وسوسه های شیطان به وجود آورد. اگر عقل به یاری وحی بر کشور جان حکومت کند نیروهای رحمانی را به کار می گمارد و همه چیز را به خوبی اداره می کند. در حکومت عقل، غرایز بشر فروگذار نمی شود بلکه سهم هر یک از خواسته ها و نیازهای او عادلانه تقسیم می شوند. و آتشفشان نفس آواره مهار می شود و دشمن آرام می گیرد. اگر عقل بر شهوات چیره شود جان و جسم در تعادل طبیعی حرکت می کنند و چنانچه هوس ها بر عقل پیروز شوند نعمت بزرگ الهی در نهاد انسان خفه شده و نورانیت برتری او به تاریکی می رود.

۲- فطرت پاک و عشق به تکامل را درون انسان به عنوان عامل سعادت قرار داده است. این فطرت توحیدی با شناخت و گرایش به حق، جایگاه اصلی هدایت انسان است. ما در سرشت خویش پروردگار و نظام هستی را با بینش شهودی و گرایش آگاهانه می یابیم و این بینانی اصیل و واقعی و سرمایه گران بهایی از جانب پروردگار حکیم است که به جان ما اهدا نموده است. برماست که نگذاریم با غفلت ها و آلودگی ها و غلبه شیاطین راه تکامل بسته شود.

۳- فرشتگان الهام بخش نیکی ها در وقت هجوم شیطان ها به یاری انسان می آیند و برای تقویت روحیه او انواع بشارت ها و دلگرمی ها را به او الهام می کنند. یاری فرشتگان در بسیاری از صحنه های پیکار نفس، مانند بیدار کردن نفس لَوَّامِه (سرزنش گر) و نفس مُلِّهْمِه (الهام گر) و تحریک نیروهای فوق احساس در سطحی برتر برای درک پیام های وحی و شناخت راه از بیراهه، مانند باز شدن چشم دل برای دیدن حقیقت و گوش جان برای شنیدن کلام حق و دریچه عقل برای درک آیات هستی، نجات بخش انسان است.

از سوی دیگر در روایات ما محورهایی که امتیت بشر را در برابر شرارت شیطان

به خطر می اندازد و او را گرفتار شدید می کند، چنین برشمرده اند.

در این زمینه امام علی علیه السلام می فرماید:

الْفِتْنُ ثَلَاثٌ: حُبُّ النِّسَاءِ وَ هُوَ سَيْفُ الشَّيْطَانِ وَ شُرْبُ الخَمْرِ وَ هُوَ فَخُّ الشَّيْطَانِ، وَ حُبُّ الدِّينَارِ وَ الدَّرْهَمِ وَ هُوَ سَهْمُ الشَّيْطَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ النِّسَاءَ لَمْ يَنْتَفِعْ بِعَيْشِهِ وَ مَنْ أَحَبَّ الْأَشْرِبَةَ حَرُمَتْ عَلَيْهِ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَحَبَّ الدِّينَارَ وَ الدَّرْهَمَ فَهُوَ عَبْدُ الدُّنْيَا.

وَ قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدِّينَارُ دَاءُ الدِّينِ وَ الْعَالِمُ طَيِّبُ الدِّينِ فَإِذَا رَأَيْتُمُ الطَّيِّبَ يَجُرُّ الدَّاءَ إِلَى نَفْسِهِ فَاتَّهَمُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ غَيْرُ نَاصِحٍ لِغَيْرِهِ. (۱)

عامل گمراه کننده سه تاست:

افراط در محبت به زن که شمشیر شیطان است؛ شرابخواری که دام شیطان است؛ و عشق به درهم و دینار که تیر شیطان است. پس هر که زنان را بیش از اندازه دوست داشته باشد؛ از زندگی خود سود نمی برد، و هر که شراب را دوست داشته باشد، بهشت بر وی حرام است و هر که دینار و درهم را دوست داشته باشد، دنیا را پرستش کرده است.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

دینار بیماری دین است و دانشمند دینی طیب دین است؛ پس هر گاه طیبی را دیدید که مرض را به طرف خود می کشاند، او را متهم کنید و بدانید که او نمی تواند، نصیحت کننده دیگران باشد.

ص: ۲۳۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۰/۷۰، باب ۱۲۳، حدیث ۱۲؛ [۱] الخصال: ۱۱۳/۱، حدیث ۹۱.

[«۸» اَللّٰهُمَّ صِلْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ وَّ مَنْ اَرَادَنِيْ بِسُوءٍ فَاصْرِفْهُ عَنِّيْ وَاذْحِرْ عَنِّيْ مَكْرَهُ وَاذْرَا عَنِّيْ شَرَّهُ وَاذْرَا عَنِّيْ شَرَّهُ وَرُدِّ كَيْدَهُ فِى نَحْرِهِ «۹» وَ اجْعَلْ بَيْنَ يَدَيْهِ سُدًّا حَتَّى تُعْمِيَ عَنِّيْ بَصْرَهُ وَ تُصِمَّ عَنِّ ذِكْرِيْ سَمْعُهُ وَ تُقْفَلَ دُونَ اِخْطَارِيْ قَلْبُهُ وَ تُخْرَسَ عَنِّيْ لِسَانُهُ وَ تَقْمَعَ رَاسُهُ وَ تُذِلَّ عِزَّهُ وَ تَكْسِرَ جَبْرُوتَهُ وَ تُذِلَّ رَفِيقَتَهُ وَ تَفْسَخَ كِبْرَهُ وَ تُؤْمِنِنِيْ مِنْ جَمِيْعِ ضَرِّهِ وَ شَرِّهِ وَ عَمَزِهِ وَ هَمَزِهِ وَ لَمَزِهِ وَ حَسَدِهِ وَ عَدَاوَتِهِ وَ حَبَائِلِهِ وَ مَصَائِدِهِ وَ رَجَلِهِ وَ خَيْلِهِ اِنَّكَ عَزِيْزٌ قَدِيْرٌ.]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و هر که نسبت به من آهنگ بدی کند، او را از من بگردان، و نیرنگش را از من دور ساز، و شرش را از من دفع کن، و مکرش را به گلوگاهش برگردان، و مانعی پیش رویش قرار ده تا چشمش را از دیدن من کور، و گوشش را از شنیدن گفتار من کر سازی، و دلش را از یاد من قفل کنی، و زبانش را از گفتگو درباره من لال گردانی، و سرش را بکوبی، و عزتش را خوار کنی، و بزرگیش را بشکنی، و بر گردنش، گردن بند خواری اندازی، و کبریایش را از هم بپاشی، و مرا از تمام زیان و شرّ و طعنه و غیبت و عیب جویی، حسد، دشمنی، بندها، دام ها، پیاده و سواره اش ایمن داری؛ همانا تو شکست ناپذیر توانایی.

گاهی روزگار برای گروهی خوشایند و گواراست و چون به مقام و مالی انبوه دست می یابند؛ از قدرت و هیبت خود به نفع هوای نفس بهره می گیرند و سیل تلخی شرارت عمل و مفسد اخلاقی را به سوی دیگران سرازیر می کنند. به ویژه از ابزار ترس و وحشت و تهدید و حمله نظامی هم در پیشبرد آرزوها و هوس های خود بسیار بد استفاده می کنند.

رسول الله صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:

شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُكْرِمُونَ إِتْقَاءَ شَرِّهِمْ. (۱)

بدترین مردم نزد خداوند در روز قیامت کسی است که مردم از ترس شرارت او به وی احترام گذارند.

و نیز می فرماید:

حَضَيْتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الْبِرِّ شَيْءٌ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَ النَّفْعُ لِعِبَادِ اللَّهِ وَ حَضَيْتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ: الشَّرْكُ بِاللَّهِ وَ الضَّرُّ لِعِبَادِ اللَّهِ. (۲)

دو ویژگی است که هیچ خوبی بالاتر از آن دو نیست: ایمان به خدا و سود رساندن به بندگان خدا.

دو ویژگی است که بالاتر از آن دو بدی وجود ندارد: شرک ورزیدن به خدا و گزند رساندن به بندگان خدا.

روزی امام علی علیه السلام در محضر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا! مرا به کسی از مردم محتاج نکن؟

حضرت فرمود: ای علی! این گونه مگو؛ زیرا کسی نیست که به مردم نیازمند

ص: ۲۳۷

۱- (۱) - الکافی: ۳۲۷/۲، حدیث ۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۸۳/۷۲، باب: ۷۱، حدیث: ۱۰. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۹/۷۴، باب ۷، حدیث ۲؛ [۳] تحف العقول: ۳۵.

نباشد.

عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چه بگوییم؟

فرمود: بگو بار خدایا! مرا به بدترین افراد خلق نیازمند مگردان.

عرض کرد: ای رسول خدا! بدترین خلق کیانند؟

فرمود: آنان که عطا شوند دریغ می کنند و چون محروم شوند عیب جویی می کنند. (۱) امام علی علیه السلام در این موضوع می فرماید:

شَرُّ أَخْلَاقِ النَّفْسِ الْجَوْرُ. (۲)

بدترین خوی های نفس، ستمکاری است.

شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ وَلَا يَزْعِي الْحُرْمَةَ. (۳)

بدترین مردم کسی است که سپاس نعمت نگذارد و حرمت مردم را پاس ندارد.

شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَتَّقِيهِ النَّاسُ مَخَافَةَ شَرِّهِ. (۴)

بدترین مردم کسی است که مردم از ترس شرارت او از وی پرهیز کنند.

شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يُرْجَى خَيْرُهُ، وَلَا يُؤْمَنُ شَرُّهُ. (۵)

بدترین مردم کسی است که به خیرش امید نرود و از بدی او ایمنی نباشد.

هر چند خداوند متعال، فطرت انسان را بر توحید و پرستش حق و نیک خواهی

ص: ۲۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۵/۹۰، باب ۱۸، حدیث ۶؛ مجموعه ورام: ۳۹/۱.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۴۵۵، حدیث ۱۰۳۹۴. [۱]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۲۲، حدیث ۷۴۸۸. [۲]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۱۰۵، حدیث ۱۹۰۱. [۳]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۱۰۶، حدیث ۱۹۲۲. [۴]

سرشته است امّا سرچشمه پیدایش شرارت و طغیان گری او به نفس اماره و هوای خاکی آن بر می گردد و این بر اساس آفرینش آدمیان از خاک مخلوط به عناصر است و کالبد آدمی شالوده ای از مواد کاینات و حالات گوناگون زمین است.

مولای متقیان علی علیه السلام در وصف آفرینش آدم می فرماید:

ثُمَّ جَمَعَ سُيُبْحَانَهُ مِنْ حَزَنِ الْأَرْضِ وَ سَيِّئِهَا وَ عَذْبِهَا وَ سَيِّئِهَا تُزَبَّهُ سَنَّا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَ لَاطَهَا بِالْبَلْبَلِ حَتَّى لَزُبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ اخْنَاءٍ وَ وُصُولٍ، وَ اَعْضَاءٍ وَ فُصُولٍ. اَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ وَ اضْيَلَدَهَا حَتَّى صَلَّصَلْتْ لَوْقَتٍ مَعْدُومٍ وَ اَجَلٍ مَعْلُومٍ... (۱)

سپس خداوند سبحان از قسمت های سخت و نرم و شیرین و شور زمین خاکی را جمع کرد و بر آن آب پاشید تا پاک و خالص شد، آن گاه آن ماده خالص را با رطوبت آب به صورت گل چسبنده درآورد، سپس از آن گل صورتی پدید آورد دارای جوانب گوناگون و پیوستگی ها، و اعضای مختلفه و گسیختگی ها. آن صورت را خشکاند تا خود را گرفت، و محکم و نرم ساخت تا خشک و سفالین شد، و او را تا زمان معین و وقت مقرر به حال خود گذاشت.

بر این اساس دانشمندان و حکیمان طبیعت شناس در این زمینه گفته اند:

«خداوند، جهان را بر پایه دو عنصر گرمی و سردی آفرید. از گرمی ها جهان عالی و از سردی ها جهان دانی را برپا ساخت. در پی آن دو، چهار عنصر آب، آتش، خاک و هوا را پدید آورد و نظام خلقت شکل گرفت.

در آسمان ها فرشتگان و جن و شیطان که همه از نور و آتش بودند قرار گرفتند و بر روی زمین که طبیعت سرد داشت، گیاهان و حیوانات و آدمی را که هر یک دارای

ص: ۲۳۹

یک یا چند عنصرند به وجود آورد.

خداوند برای آفرینش موجودی کامل فرشتگان را مأمور کرد تا از هر گوشه کره زمین مقداری خاک به هم درآمیزند و این آمیخته در مدت معلوم (۴۰ روز) را در معرض بارش باران و آفتاب قرار داد، سپس کالبد آدم را خلق کرد که تبلوری از عناصر مادی زمینی و آسمانی و معنوی لطیف روح الهی است. و بر این ملاک مزاج ها و طبایع در وجود آدمی جای گرفت که در بنیه و روحیه او تأثیر دارد.

بنابراین انسان هایی که دارای طبیعت گرم و مزاج تندخو و رفتاری خشمناک از روی شهوت دارند، به ویژه اگر نطفه آنان بر مبنای قانون طبیعت و شریعت بسته نشده باشد، در مسیر باطل حرکت می کنند و نظام خالق و خلق را به زحمت می اندازند و سرنوشت هستی را دگرگون می سازند.»

خداوند منان درباره چنین موجودی می فرماید:

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿١﴾

همانا انسان حریص و بی تاب آفریده شده است ؛ * چون آسیبی به او رسد ، بی تاب است ، * و هنگامی که خیر و خوشی [و مال و رفاهی] به او رسد ، بسیار بخیل و بازدارنده است .

به هر حال شر و بدی در نهاد آدمی نهفته است. اگر انسان بر آن چیره شود در نهان می ماند و گرنه آشکار می شود.

حضرت علی علیه السلام با اشاره به این نکته می فرماید:

نفس آدمی بر بی ادبی سرشته شده و بنده مأمور است که آداب خوب را کسب کند، نفس به طور طبیعی در میدان می تازد و بنده می کوشد خواهش های بد او

ص: ۲۴۰

را دفع کند. پس هر گاه زمام نفس را رها سازد، در فساد آن شریک است و هر که نفس را در خواهش هایش یاری رساند در قتل خود، شریک نفس خویش شده است. (۱) امام زین العابدین علیه السلام در دعای مکارم اخلاق، توفیق شناخت خیر و شر را طلبیده و در مناجاتش می فرماید:

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا به زیور شایستگان بیارای، و زینت پرهیزکاران را به من بپوشان که زیور و زینت شایستگان و پرهیزکاران در این امور است: گسترش عدالت، فروخوردن خشم، خاموش کردن آتش فتنه، جمع کردن پراکنده شدگان، اصلاح بین مردم، آشکار کردن کارهای خوب مردم، پوشاندن عیوب انسان ها، نرم خوئی، فروتنی، خوش رفتاری، آرامش، وقار، خوش اخلاقی، پیشی گرفتن به سوی فضیلت، انتخاب نیکی و احسان، ترک سرزنش، خوبی کردن به غیر مستحق، حق گوئی، گرچه سنگین باشد، اندک دانستن گفتار و کردار خوبم، هر چند زیاد باشد و زیاد شمردن گفتار و رفتار بدم، هر چند اندک باشد، و همه این امور را به دوام اطاعتم از حضرتت، و همراهی با مسلمانان، و دست برداشتن از اهل بدعت، و آنان که رأی ساختگی در دین را به کار می گیرند، کامل ساز. (۲) شیطان و شیطان صفتان که دشمنان خدا و انبیا و امامان و انسانیّت هستند جز قدرت حق و عنایت او قدرت و عنایتی نمی تواند این همه شر و فتنه و حیلۀ آنان را از سر انسان ها بگرداند، پس حضرت سجاد علیه السلام گرداندن ضررها را از حیات انسان؛ از خداوند قاهر و غالب می طلبد.

ص: ۲۴۱

۱- (۱) - مشکاه الأنوار: ۲۴۷؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۳۸/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۶۴۲.

۲- (۲) - صحیفه سجّادیه: دعای ۲۰. [۲]

خداوندا! آن که تو را خواست، و دل به تو بست، و از عشق تو سرشار شد، و به دنبال وصلت برآمد، و به خواسته هایت گردن نهاد، و به انبیای اقتدا کرد و به اطاعت از امامان راه سپرد، و در تمام گرفتاری ها به تو پناه آورد، و از شر هر صاحب شری از تو امان خواست، او را پذیرفتی، و امانش دادی و دلش را شاد کردی، و دردش را به دوا رساندی، و خیر دنیا و آخرت را نصیبش فرمودی.

جان فشاندم وصل جانان یافتم جان چو دادم بهتر از جان یافتم
هر شبی صدبار خونم ریخت هجر تا که روزی وصل جانان یافتم
روزگاری با گدایی ساختم تا رهی بر گنج سلطان یافتم
هر طرف سرگشته بودم چون نسیم تا رهی سوی گلستان یافتم
قصه یوسف زمن بشنو که من عیش ها در چاه و زندان یافتم
ذره بودم تا که بر من عشق تافت ذره را مهر درخشان یافتم
تا که رخشان گوهرم کرد آفتاب خویش را بر تاج خاقان یافتم
ملک دل پرداختم از غیر دوست تا ز شاه عشق فرمان یافتم
رفت سامان از کف آن روزی که من از سر زلف توسامان یافتم
از زوال خود نیندیشم چو ماه تا کمال خود به نقصان یافتم
خون پی لعل بدخشان کی خورم من که در دل صد بدخشان یافتم
تا هما بستم دل اندر زلف دوست روزگار خود پریشان یافتم
(هما)

دعای ۲۴: پدر و مادر

اشاره

ص: ۲۴۲

«١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اخْصِصْهُمْ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ سَلَامِكَ «٢» وَ اخْصِصِ اللَّهُمَّ وَالِدِي بِالْكَرَامَةِ لَدَيْكَ وَ الصَّلَاةَ مِنْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ «٣» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَلْهِمْنِي عِلْمَ مَا يَجِبُ لَهُمَا عَلَى الْإِلَهَامِ وَ اجْمَعْ لِي عِلْمَ ذَلِكَ كُلِّهِ تَمَامًا ثُمَّ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تُلْهِمُنِي مِنْهُ وَ وَفِّقْنِي لِلنُّفُوزِ فِيَمَا تُبْصِّرُنِي مِنْ عِلْمِهِ حَتَّى لَا يَفُوتَنِي اسْتِعْمَالُ شَيْءٍ عِلْمْتِيهِ وَ لَا تَنْقُلَ أَرْكَانِي عَنِ الْحُفُوفِ - الْحُقُوفِ - فِيَمَا أَلْهِمْتَنِيهِ «٤» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ كَمَا شَرَفْتَنَا بِهِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ كَمَا أُوجِبْتَ لَنَا الْحَقَّ عَلَى الْخَلْقِ بِسَبَبِهِ «٥» اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيَبَةَ السُّلْطَانِ الْعُسُوفِ وَ أَبْرُهُمَا بَرَّ الْأُمِّ الرَّءُوفِ وَ اجْعَلْ طَاعَتِي لَوَالِدِي وَ بَرِّي بِهِمَا أَقْرَ لِعَيْنِي مِنْ رَقْدِهِ الْوَسْنَانِ وَ أَثْلَجْ لِي صَدْرِي مِنْ شَرِّبِهِ الظَّمَانِ حَتَّى أُؤْتِرَ عَلَى هَوَايَ هَوَاهِمًا وَ أَقْدَمَ عَلَى رِضَايَ رِضَاهُمَا وَ أَشْتَكِيَنَّ بِرَّهُمَا بِي وَ إِنْ قَلَّ وَ أَشْتَقِلَّ بِرِّي بِهِمَا وَ إِنْ كَثُرَ «٦» اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي وَ أَطْبِ لَهُمَا كَلَامِي وَ أَلِنْ لَهُمَا عَرِيكَتِي وَ اعْطِفْ عَلَيْهِمَا قَلْبِي وَ صَيِّرْنِي بِهِمَا رَفِيقًا وَ عَلَيْهِمَا شَفِيقًا «٧» اللَّهُمَّ اشْكُرْ لَهُمَا تَرْبِيَّتِي وَ أَثْبِتْهُمَا عَلَى تَكْرِمَتِي وَ احْفَظْ لَهُمَا مَا حَفِظَاهُ مِنِّي فِي صَدْرِي «٨» اللَّهُمَّ وَ مَا مَسَّهُمَا مِنِّي مِنْ أَدَى أَوْ خَلَصَ إِلَيْهِمَا عَنِّي مِنْ مَكْرُوهِ أَوْ ضَاعَ قِبَلِي لَهُمَا مِنْ حَقٍّ فَاجْعَلْهُ حِطَّةً لِدُنُوبِهِمَا وَ عُلُوفًا فِي دَرَجَاتِهِمَا وَ زِيَادَةً فِي حَسَنَاتِهِمَا يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنْ

الْحَسَنَاتِ «٩» اللَّهُمَّ وَمَا تَعَدَّيَا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ أَوْ أَسْرَفًا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ أَوْ ضَيِّعًا لِي مِنْ حَقٍّ أَوْ قَصْرًا بِي عَنْهُ مِنْ وَاجِبٍ فَقَدْ وَهَبْتَهُ لَهُمَا وَجُدْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ فِي وَضْعِ تَبِعْتِهِ عَنْهُمَا فَإِنِّي لَا أَتُهُمَا عَلَى نَفْسِي وَلَا أَسْتَبِطُهُمَا فِي بَرِّي وَلَا أَكْرَهُ مَا تَوَلَّيَاهُ مِنْ أَمْرِي يَا رَبِّ «١٠» فَهُمَا أَوْجِبُ حَقًّا عَلَيَّ وَأَقْدِمُ إِحْسَانًا إِلَيَّ وَأَعْظُمُ مِنْهُ لَدَيَّ مِنْ أَنْ أَقَاصَهُمَا بِعَدْلِ أَوْ أُجَازِيَهُمَا عَلَيَّ مِثْلَ «١١» أَأَيْنَ إِذَا - يَا إِلَهِي - طُولُ شُغْلِهِمَا بِتَرْبِيَّتِي؟ وَأَيْنَ شِدَّةُ تَعَبِهِمَا فِي حِرَاسَتِي؟ وَأَيْنَ إِقْتَارُهُمَا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمَا لِلتَّوَسُّعِ عَلَيَّ؟ «١٢» هَيَّهَاتَ مَا يَسْتَتَوَفِيَانِ مِنِّي حَقَّهُمَا وَلَا أُدْرِكُ مَا يَجِبُ عَلَيَّ لَهُمَا وَلَا أَنَا بِقَاضٍ وَظِيْفَهُ خِدْمَتِهِمَا «١٣» فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْنِي يَا خَيْرَ مَنْ اسْتَعِينَ بِهِ وَوَفَّقَنِي يَا أَهْدَى مَنْ رُغِبَ إِلَيْهِ وَلَا تَجْعَلْنِي فِي أَهْلِ الْعُقُوقِ لِلآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» «١٤» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَاخْصِيْ صِ ابْنِي بِأَفْضَلِ مَا خَصَّصْتَ بِهِ آيَاءَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَآمَهَاتِهِمْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ «١٥» اللَّهُمَّ لَا تُنْسِنِي ذِكْرَهُمَا فِي أَذْبَارِ صِلَوَاتِي وَفِي إِنْأَا مِنْ آتَاءِ لَيْلِي وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِي «١٦» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْفِرْ لِي بِسُدْعَائِي لَهُمَا وَاعْفِرْ لَهُمَا بِبِرِّهِمَا بِي مَغْفِرَةً حَتْمًا وَارْضَ عَنْهُمَا بِشَفَاعَتِي لَهُمَا رِضَى عَزْمًا وَبَلِّغُهُمَا بِالْكَرَامَةِ مَوَاطِنَ السَّلَامَةِ «١٧» اللَّهُمَّ وَإِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لَهُمَا فَشَفِّعْنِي فِيهِمَا وَإِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لِي فَشَفِّعْنِي فِيهِمَا حَتَّى نَجْتَمِعَ بِرَأْفَتِكَ فِي دَارِ كَرَامَتِكَ وَمَحَلِّ مَغْفِرَتِكَ وَرَحْمَتِكَ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَالْمَنَّ الْقَدِيمِ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

[«۱» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُوْلِكَ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ الطّٰهَرِيْنَ وَ اَخْصِصْ لَهُمْ بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ سَلَامِكَ «۲» وَ اَخْصِصِ اللّٰهُمَّ وَالِدِيْ بِالْكَرَامَةِ لَدَيْكَ وَ الصَّلَاةَ مِنْكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ «۳» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اَلْهَمْنِيْ عِلْمَ مَا يَجِبُ لَهُمَا عَلٰى الْاِلْهَامِ وَ اجْمَعْ لِيْ عِلْمَ ذَلِكَ كُلِّهِ تَمَامًا ثُمَّ اسْتَعْمِلْنِيْ بِمَا تُلْهَمْنِيْ مِنْهُ وَ وُقِّفْنِيْ لِلنُّفُوْذِ فَيَمَا تُبْصِرْنِيْ مِنْ عِلْمِهِ حَتّٰى لَا يَفُوْتَنِيْ اسْتِعْمَالُ شَيْءٍ عَلَّمْتَنِيْهِ وَ لَا تَثْقُلْ اَرْكَانِيْ عَنِ الْحَفُوْفِ - الْحُقُوْقِ - فَيَمَا اَلْهَمْتَنِيْ]

خدایا! بر محمد بنده و فرستاده ات، و بر اهل بیت پاکش درود فرست، و آنان را به برترین درودها و رحمت و برکات و سلام خود، مخصوص گردان.

خدایا! پدر و مادرم را به گرمی داشتن نزد خود، و درود از جانب حضرتت اختصاص ده. ای مهربان ترین مهربانان!

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و دانش آنچه از حقوق ایشان بر من واجب است، به من الهام فرما، و دانش همه آن حقوق واجبه را برایم فراهم آور؛ سپس مرا به آنچه در این زمینه الهام کرده ای به کار گیر، و برای انجام آنچه به دانستنش بینایم می کنی توفیق ده، تا به کار بستن چیزی که به من آموخته ای از دستم نرود، و اندامم از خدمت کردن بر اساس حقوقی که به من الهام فرموده ای، سنگین نشود.

در زمینه حقوق پدران و مادران بر فرزندان، بهتر این است که آیات قرآن و روایات و اخبار را دنبال کنیم، تا به این معنا واقف شویم که نظر حضرت حق و پیامبر عزیز اسلام و امامان معصوم نسبت به پدر و مادر چیست؟

این نکته را باید توجه داشت که بحث حقوق پدر و مادر در فرهنگ پاک اسلام بدون لحاظ کردن مکتب و عقاید و آرای آنان مطرح است.

اسلام حقوق پدر و مادر را مورد توجه قرار می دهد، بدون آن که توجه به کفر و ایمان، شرک و فسق، و درستی و عدالت، و نادرستی و گناه آنان داشته باشد.

فرزندی که ایمان به خداوند بزرگ دارد، و نسبت به حلال و حرام الهی متعهد است، وظیفه واجب و مسؤولیت شرعی دارد احسان به پدر و مادر را رعایت نماید، و با آنان به خوبی و سلامت معاشرت کند، و از آنان تا خروج از دنیا پذیرائی نماید.

تنها جایی که سرپیچی از آنان لازم است، آنهم به صورتی که آزرده خاطر نشوند، جایی است که انسان را بر ضد برنامه های الهی دعوت کنند، آن جا اطاعت لازم نیست. ولی باید به نرمی و مدارا از اطاعت آنان سرپیچید، درباره احسان به پدر و مادر، و مصاحبت نیک با آنان، و سرپیچی از طاعتشان به وقت دعوت به شرک و ترک واجب، قرآن می فرماید:

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا * رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستید ، و به پدر و مادر نیکی کنید ؛ هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری رسند [چنانچه تو را به ستوه آورند] به آنان اف مگوی و بر آنان [بانگ مزن و] پرخاش مکن ، و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو . * و برای هر دو از روی مهر و محبت ، بال فروتنی فرود آر و بگو : پروردگارا ! آنان را به پاس آن که مرا در کودکی تربیت کردند ، مورد رحمت قرار ده . * پروردگارتان به نیت ها و حالاتی که [نسبت به پدر و مادرتان] در دل های شماست [از خود شما] آگاه تر است ، اگر مردم شایسته ای باشید [ولی شما درباره پدر و مادر ناپسند باشد ، یا حقی از آنان ضایع کنید ، اما پشیمان شوید و به خدا بازگردید ، شایسته است] ؛ زیرا او نسبت به بازگشت کنندگان بسیار آمرزنده است .

تفسیری بر آیه شریفه

«تفسیر نمونه» می نویسد:

قضا مفهوم مؤکدتری از «امر» دارد و امر و فرمان قطعی و محکم را می رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است .
قرار دادن توحید یعنی اساسی ترین اصل اسلامی در کنار نیکی به پدر و مادر تأکید دیگری بر اهمیت این دستور الهی است .

ص: ۲۴۹

مطلق بودن احسان که هر گونه نیکی را در بر می گیرد و همچنین والدین که مسلمان و کافر را شامل می شود سومین و چهارمین تأکید در این آیه است.

نکره بودن کلمه احسان که در این گونه موارد برای بیان عظمت می آید پنجمین تأکید محسوب می گردد.

هرگاه یکی از آن دو یا هر دو آنها نزد تو به سن پیری و شکستگی برسند آن چنان که نیازمند به مراقبت دائمی تو باشند از هر گونه محبت در مورد آنها دریغ مدار و کمترین اهانتی به آنان مکن، حتی سبکترین تعبیر نامؤدبانه یعنی «اف» به آنها مگو و بر سر آنان فریاد مزن و گفتارت با آنان کریمانه باشد، نهایت فروتنی را در حق آنان رعایت کن و بگو الهی آنان را مشمول رحمت قرار ده چنانکه در کودکی با من با رحمت برخورد کردند.

در حقیقت در این دو آیه قسمتی از ریزه کاری های برخورد مؤدبانه و فوق العاده احترام آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می کند.

از یک سو انگشت روی حالات پیری آنها که در آن موقع از همیشه نیازمندتر به حمایت و محبت و احترامند، گذارده می گوید: کمترین سخن اهانت آمیز را به مگو!!

آنها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جا برخیزند، و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند، در این موقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می شود.

آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب؟

آیا صبر و حوصله کافی برای نگهداری احترام آمیز از چنین پدر و مادری را دارند، و یا هر زمان با نیش زبان، با کلمات سبک و اهانت آمیز و حتی گاه با تقاضای مرگ او از خدا قلبش را می فشارند و آزار می دهند؟!

از سوی دیگر قرآن می گوید: در این هنگام به آنها اف مگو، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن، و با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد با آنها سخن مگو، و باز تأکید می کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگو که همه آنها نهایت ادب در سخن را می رساند که زبان کلید قلب است.

از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می دهد، تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر.

سرانجام می گوید: حتی موقعی که رو به سوی درگاه حق می آوری پدر و مادر را چه در حیات و چه در ممات فراموش مکن و تقاضای رحمت پروردگار را برای بنما، مخصوصاً این تقاضایت را با این دلیل همراه ساز و بگو: خداوند! همان گونه که مرا در کودکی تربیت کردند تو مشمول رحمتشان فرما.

نکته مهمی که از این تعبیر علاوه بر آنچه گفته شد استفاده می شود این است که اگر پدر و مادر آن چنان مسن و ناتوان شوند که به تنهایی قادر بر حرکت و دفع آلودگی ها از خود نباشند، فراموش مکن که تو هم در کودکی چنین بودی و آنها از هر گونه حمایت و محبت از تو دریغ نداشتند، محبت آنها را جبران نما.

و از آن جا که گاهی در رابطه با حفظ حقوق پدر و مادر و احترام آنها و تواضعی که بر فرزند لازم است ممکن است لغزش هائی پیش بیاید که انسان آگاهانه یا ناآگاهانه به سوی آن کشیده شود، در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

پروردگار شما به آنچه در دل و جان شماست از شما آگاه تر است، چرا که علم او در همه زمینها حضور دارد و ثابت و ازلی و ابدی و خالی از هر گونه اشتباه است، در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست.

بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا، لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند، بلافاصله پشیمان شوید و در مقام جبران برآیید، به یقین مشمول عفو خواهید شد.

گرچه عواطف انسانی و مسأله حق شناسی به تنهایی برای رعایت احترام در برابر والدین کافی است، ولی از آن جا که اسلام حتی در مسائلی که هم عقل در آن استقلال کامل دارد و هم عاطفه آن را به وضوح در می یابد، سکوت روا نمی دارد، بلکه به عنوان تأکید در این گونه موارد هم دستورهای لازم را صادر می کند، در مورد

احترام به والدین آن قدر تأکید کرده است که در کمتر مسأله ای دیده می شود.

نیکی به والدین در قرآن

در قرآن نیکی به والدین پس از مسأله توحید قرار گرفته، این هم ردیف بودن دو مسأله بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل است.

لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ ﴿١﴾

جز خدا را نپرستید ، و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید .

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْحَيَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْحَيَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَأَيُّبٌ مِّن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴿٢﴾

و خدا را بپرستید ، و چیزی را شریک او قرار ندهید ، و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه نزدیک و همسایه دور و همنشینان و همراهان و در راه ماندگان و بردگان نیکی کنید ؛ یقیناً خدا کسی را که متکبر و خودستاست ، دوست ندارد .

أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ﴿٣﴾

این که چیزی را شریک او قرار مدهید ، و به پدر و مادر نیکی کنید .

ص: ۲۵۲

۱- (۱) - بقره (۲) : ۸۳. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۳۶. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۵۱. [۳]

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۱)

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستید ، و به پدر و مادر نیکی کنید .

اهمیت این موضوع تا آن پایه است که هم قرآن و هم روایات به صراحت توصیه می کنند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است.

وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» (۲)

و اگر آن دو نفر تلاش کنند تا بر پایه جهالت و نادانی [و بدون معرفت و دانش که روشنگر حقایق است] چیزی را شریک من قرار دهی ، از آنان اطاعت مکن ؛ ولی در دنیا با آن دو نفر به شیوه ای پسندیده معاشرت کن .

شکرگزاری از زحمات پدر و مادر

شکرگزاری از زحمات پدر و مادر در قرآن مجید در ردیف شکرگزاری در برابر نعمت های خداوند قرار داده شده است.

إِنْ أَشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ» (۳)

[و سفارش کردیم] که برای من و پدر و مادرت سپاس گذاری کن .

با این که نعمت های خداوند بیش از اندازه است که قابل شماره باشد، و این دلیل بر عمق و وسعت حقوق پدران و مادران است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۲۵۳

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۲۳ . [۱]

۲- (۲) - لقمان (۳۱) : ۱۵ . [۲]

۳- (۳) - لقمان (۳۱) : ۱۴ . [۳]

لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا هُوَ أَذْنَى مِنْ أَفٍّ لَنَهَى عَنْهُ وَهُوَ مِنْ أَذْنَى الْعُقُوقِ، وَ مِنْ الْعُقُوقِ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى وَالِدَيْهِ فَيَحِدَّ النَّظَرَ إِلَيْهِمَا. (۱)

اگر چیزی کمتر از «اف» وجود داشت خداوند از آن نهی می کرد، و این حداقل مخالفت و بی احترامی نسبت به پدر و مادر است، از موارد عاق شدن، نظر تند و غضب آلود به پدر و مادر کردن می باشد.

روایات مربوط به حق پدر و مادر

راوی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام از معنای:

وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا (۲)

و به پدر و مادر نیکی کنید .

پرسیدم که این احسان چیست؟ فرمود: نیکی معاشرت کردن با آنان، و سخت گیری نکردن در قضای حاجت ایشان گرچه بی نیاز باشند، مگر خداوند در قرآن مجید نمی فرماید:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ (۳)

هرگز به [حقیقت] نیکی [به طور کامل] نمی رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید .

سپس حضرت صادق درباره منع اف از ایشان فرمودند:

اگر تو را ملول کردند و به شدت ناراحت کردند بر پیری آنان ببخش و از گفتن اف خودداری کن، و اگر دست به روی تو بلند کردند و تو را کتک زدند آنان را طرد مکن

ص: ۲۵۴

۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۱۴۹/۳، حدیث ۱۳۱، [۱] ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء.

۲- (۲) - اسراء (۱۷): ۲۳. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۹۲. [۳]

و زمینه یأس و ناامیدی ایشان را فراهم نمما، و بگو خداوند شما را مورد غفران و بخشش قرار دهد؛ که قول کریم غیر از این چیزی نیست و خفض جناح نسبت به آنان به این است که جز با نظر رحمت و مهربانی و رقت به آنان منگری و صدایت را بیش از آنان بلند نمائی و دست بالای دستشان برنداری، و بر آنان پیشی نگیری!! (۱)

سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : مَا حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ؟ قَالَ: لَا يُسَيِّمُهُ بِاسْمِهِ، وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ، وَلَا يَسْتَسَبُّ لَهُ. (۲)

مردی از رسول خدا درباره حق پدر بر فرزند پرسید، حضرت فرمود: او را به اسم صدا نزنند، و جلوتر از او حرکت نکنند، و قبل از او ننشینند، و کاری نکنند که مردم به پدرش نفرین کنند و ناسزا بگویند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثَةٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ تَعَالَى لِأَحَدٍ مِنْ النَّاسِ فِيهِنَّ رُخْصَةً. بَرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ، وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ، وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ. (۳)

سه برنامه است که کسی مجاز در تخلف از آن نیست: نیکی به پدر و مادر چه خوب باشند چه بد، وفای به عهد نسبت به نیکوکار و بدکار، ادای امانت به خوب و بد.

حضرت سجّاد علیه السلام در باب حق پدر و مادر می فرماید:

اما حق مادرت این است که بدانی تو را مدتی در رحم تحمل کرد به طوری که

ص: ۲۵۵

۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۱۴۸/۳ - ۱۴۹، حدیث ۱۲۹، [۱] ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء.

۲- (۲) - تفسیر نور الثقلین: ۱۴۹/۳، حدیث ۱۳۳، [۲] ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء.

۳- (۳) - تفسیر نور الثقلین: ۱۵۱/۳، حدیث ۱۴۱، [۳] ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء.

کسی به این نحو کسی را تحمل نمی کند، و از میوه قلبش به تو عطا کرد به نحوی که احدی اینچنین به احدی عطا نمی نماید، با تمام وجودش برای تو وقت گذاری کرد، و اهمیت به گرسنگی خود نداد تا تو را سیر کرد، و تشنه ماند تا تو را سیراب نمود و پوشاندت در حالی که خودش برهنه ماند، و حرارت گرما را تحمل کرد تا بر تو سایه افکند. و از خواب چشم پوشید تا تو بخوابی، گرما و سرما را نشناخت تا تو راحت باشی، تو نمی توانی این همه زحمت او را سپاسگزاری کنی مگر خداوند مهربان تو را کمک کند و به تو توفیق دهد.

اما حق پدرت: توجه داشته باش که اگر او نبود تو نبود، پس هرگاه در خود توانائی، دانش، کمال یا هر چه یافتی اصل و اساس آن را که پدرت می باشد از یاد مبر، خدا را به آن نعمت ها سپاسگزار باش و قدر نعمت های او را بدان، و در این راه نیروئی و پناهگاهی جز خدا نیست. (۱)

فَلْيَعْمَلِ الْعَاقُ مَا شَاءَ أَنْ يَعْمَلَ فَلَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ. (۲)

آن که پدر و مادر از او ناراضی است هر چه می خواهد انجام دهد که چنین آدمی هرگز وارد بهشت نمی شود.

مردی از قبیله بنی سلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: پس از موت پدر و مادر چیزی از نیکی نسبت به آن دو بر عهده ما هست که انجام دهیم؟ فرمود: آری، نماز و استغفار برای آنان، و اجرای تعهدشان و گرامیداشت دوستانشان، و صله رحم از جانب آنان. (۳) راوی به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشت:

ص: ۲۵۶

-
- ۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۱۵۱/۳، حدیث ۱۴۲، [۱] ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء.
 - ۲- (۲) - تفسیر نور الثقلین: ۱۵۱/۳، حدیث ۱۴۵، [۲] ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء.
 - ۳- (۳) - تفسیر نور الثقلین: ۱۵۱/۳، حدیث ۱۴۶، [۳] ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء.

أَدْعُو لِوَالِدَيْهِ أَنْ كَانَا لَا يَعْرِفَانِ الْحَقَّ؟ ادْعُ لَهُمَا، وَتَصَدَّقْ عَنْهُمَا، وَ أَنْ كَانَا حَيِّينِ لَا يَعْرِفَانِ الْحَقَّ فَدَارِهِمَا، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِالرَّحْمَةِ لَا بِالْعُقُوقِ. (۱)

به پدر و مادرم دعا کنم گرچه حق را نمی شناسند؟ فرمود: آری، هم دعا کن و هم برای آنان صدقه بده، و اگر زنده هستند و در مدار حق نمی باشند با آنان به مدارا و رفق و نرمی برخورد کن که رسول الهی فرمود: خداوند مرا به رحمت مبعوث کرده نه به عقوق و نافرمانی.

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت:

يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ ابْتُرُّ؟ قَالَ: أُمُّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ:

أُمُّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أباكَ. (۲)

ای پیامبر خدا به که نیکی کنم؟ فرمود: مادرت، عرضه داشت سپس: که؟ فرمود: مادرت، پرسید: سپس که؟ فرمود: مادرت، پرسید: آنگاه به که نیکی کنم؟ فرمود پدرت.

إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقُّ الْوَالِدَيْنِ عَلَيَّ وَلَدِهِمَا؟ قَالَ: هُمَا جَنَّتُكَ وَ نَارُكَ. (۳)

مردی از رسول خدا پرسید: حق پدر و مادر بر فرزند چیست؟ فرمود: آن دو بهشت و جهنم تو هستند.

یعنی احسان به آنان و رعایت حقوقشان علت دخول در بهشت، و عدم رعایت

ص: ۲۵۷

۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۱۵۱/۳، حدیث ۱۴۷، [۱] ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء.

۲- (۲) - تفسیر نور الثقلین: ۱۵۲/۳، حدیث ۱۴۸، [۲] ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء؛ الکافی: ۱۵۹/۲، حدیث ۹؛ [۳] وسائل الشیعه:

۴۹۱/۲۱، باب ۹۴، حدیث ۲۷۶۷۰. [۴]

۳- (۳) - سنن ابن ماجه: ۱۲۰۸/۲، حدیث ۳۶۶۲؛ کنز العمال: ۴۶۳/۱۶، حدیث ۴۵۴۵۳.

احترام و حقوق آنان باعث ورود به آتش جهنم است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُمَدَّ لَهُ فِي عُمُرِهِ، وَ يُزَادَ لَهُ فِي رِزْقِهِ فَلْيَبِرَّ وَالِدَيْهِ، وَ يُصِلْ رَحِمَهُ. (۱)

هر کس طول عمر و زیادی رزق می خواهد، به پدر و مادر نیکی کند و صلۀ رحم بجای آورد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

بِرُّ الْوَالِدَيْنِ أَكْبَرُ فَرِيضَةٍ. (۲)

نیکی به پدر و مادر بزرگ ترین فریضۀ اسلامی است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

بُرُّوا آبَاءَكُمْ يَبْرِكْكُمْ ابْنَاؤُكُمْ. (۳)

به پدران نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی نمایند.

ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید:

أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: الصَّلَاةُ عَلَى وَقْتِهَا. قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: بُرُّ الْوَالِدَيْنِ. (۴)

چه کاری نزد خداوند محبوب ترین کار است؟ فرمود: نماز در وقت، گفتم: بعد از آن؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر.

ص: ۲۵۸

۱- (۱) - مسند احمد بن حنبل: ۲۶۶/۳؛ [۱] العهود المحمدية: ۴۲۵؛ [۲] مسند ابن المبارک: ۱۶۵، حدیث ۲۰۰.

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۱۷۸/۱۵، باب ۶۸، حدیث ۱۷۹۲۴؛ غرر الحکم: ۴۰۷، حدیث ۹۳۳۹. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۵۵۴/۵، حدیث ۵؛ [۴] من لایحضره الفقیه: ۲۱/۴، حدیث ۴۹۸۵.

۴- (۴) - مسند احمد بن حنبل: ۴۰۹/۱؛ [۵] صحیح البخاری: ۱۳۴/۱.

خواهر رضاعی رسول خدا علیه السلام خدمت آن حضرت مشرف شد، سپس برادر رضاعی حضرت آمد، ولی محبتی که آن حضرت نسبت به خواهر ابراز داشت نسبت به برادر ابراز نکرد، عرضه داشتند: احترامی که به خواهر گذاشتی به برادر نگذاشتی؟ فرمود: این زن نسبت به پدرش نیکوکارتر از برادرش بود. (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

رِضَا اللَّهِ فِي رِضَا الْوَالِدِ، وَسَخَطُ اللَّهِ فِي سَخَطِ الْوَالِدِ. (۲)

رضای خدا در رضای پدر، و غضب خداوند در غضب و خشم پدر است.

جابر جعفی می گوید: شنیدم مردی به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت:

إِنَّ لِي ابْنَيْنِ مُخَالِفَيْنِ، فَقَالَ: بَرَّهُمَا كَمَا تَبَرُّ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ يَتَوَلَّانَا. (۳)

برای من پدر و مادری غیر شیعه هست، حضرت فرمود: همان گونه که مسلمانان نسبت به شیعیان ما نیکی می کنند به آن دو نیکی کن.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

بُرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ وَ أَنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ، وَ لاطَاعَةَ لَهُمَا فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ. (۴)

نیکی به پدر و مادر واجب است اگر چه هر دو مشرک باشند، ولی در معصیت خداوند از آنان پیروی کردن جایز نیست.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

انسان در زمان حیات پدر و مادر نسبت به آنان نیکوکار است ولی پس از

ص: ۲۵۹

-
- ۱- (۱) - الکافی: ۱۶۱/۲، حدیث ۱۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۴۸۸/۲۱، باب ۹۲، حدیث ۲۷۶۶۵.
 - ۲- (۲) - الدر المنثور: ۱۷۲/۴؛ [۲] تفسیر البغوی: ۱۱۱/۳، [۳] ذیل آیه ۲۳ و ۲۵ سوره اسراء.
 - ۳- (۳) - الکافی: ۱۶۲/۲، حدیث ۱۴؛ [۴] وسائل الشیعه: ۴۹۰/۲۱، باب ۹۳، حدیث ۲۷۶۶۸. [۵]
 - ۴- (۴) - بحار الأنوار: ۷۲/۷۱، باب ۲، حدیث ۵۲؛ [۶] وسائل الشیعه: ۱۵۵/۱۶، باب ۱۱، حدیث ۲۱۲۲۹. [۷]

مرگشان بدهی آنان را نمی پردازد، و برایشان از حضرت حق طلب مغفرت نمی کند، پس خداوند عزوجل او را جزء عاق شدگان ثبت می کند، و گاهی انسان در زمان حیات پدر و مادرش عاق است چون مردند بدهی آنان را می پردازد و برای هر دو طلب مغفرت می کند، خداوند او را نیکوکار به پدر و مادر به حساب می آورد. (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ. (۲)

بهشت زیر پای مادران است.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده:

«موسی بن عمران به حضرت حق عرضه داشت: مرا سفارش کن. سه بار خطاب رسید: تو را به خودم سفارش می کنم. عرضه داشت: مرا سفارش کن، خطاب رسید:

تو را به مادرت سفارش می کنم. باز گفت: الهی! مرا وصیت کن، پاسخ شنید: تو را به مادرت وصیت می کنم. باز گفت: مرا سفارش کن، خطاب رسید، تو را به پدرت سفارش می نمایم». (۳) راوی می گوید: «با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کوهی بودیم که چشم انداز ما بیابان بود، ناگهان جوانی را دیدم مشغول گوسپند چرانی بود، از جوانی او تعجب کردم و گفتم:

یا رسول الله! اگر جوانی او در راه خدا می گذشت چه خوب بود! فرمود: چه می دانی، شاید در قسمتی از راه خدا باشد. آنگاه رسول خدا او را خواست و فرمود:

ای جوان! آیا کسی تحت سرپرستی توست؟ عرضه داشت: آری، فرمود: کیست؟

ص: ۲۶۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۵/۷۹، باب ۱۴، حدیث ۹؛ مستدرک الوسائل: ۱۱۲/۲، باب ۲۰، حدیث ۱۵۶۸.

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۱۸۰/۱۵، باب ۷۰، حدیث ۱۷۹۳۳. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶۷/۷۱، باب ۲، حدیث ۳۶؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۵۱۱، حدیث ۵.

گفت: مادرم، فرمود: او را عنایت کن که بهشت زیر دو قدم اوست». (۱) جوانی قصد جبهه داشت، با مادر نزد رسول خدا آمد، نسبت به جبهه رفتن اعلام علاقه کرد، ولی مادرش او را منع می کرد، فرمود: نزد مادرت بمان که همان ثواب جهاد برای تو خواهد بود». (۲) البته نظیر این روایات دیگر هم هست، ولی باید توجه داشت این گونه روایات ناظر به زمانی است که ارتش اسلام از نظر نیرو تأمین باشد.

ابراهیم بن مهزم می گوید:

«شبی با مادرم از نزد حضرت صادق علیه السلام به منزل آمدم، بین من و مادرم گفتگویی در گرفت و من با مادر سخن درشت و غلیظ گفتم. پس از نماز صبح خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، فرمود: دیشب با مادرت درشت گوئی کردی، آیا نمی دانی که شکم او محل سکونت تو بود، و دامنش گهواره ات، و سینه اش ظرف نوشیدنیت؟ عرضه داشتم: چرا، فرمود: پس با او به درشتی سخن مگو». (۳) حضرت سجاد علیه السلام می فرماید:

جاء رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ مَا مِنْ عَمَلٍ قَبِيحٍ أَلَا قَدِّ عَمَلْتُهُ، فَهَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ: فَهَلْ مِنْ وَالِدَيْكَ أَحَدٌ حَيٌّ؟ قَالَ: ابِي، قَالَ: فَادْهَبْ فَبِرَّةً. قَالَ: فَلَمَّا وُلِّيَ قَالَ: رَسُولُ اللهِ لَوْ كَانَتْ أُمَّهُ. (۴)

مردی خدمت رسول اسلام مشرف شد و عرضه داشت: گناهی نبوده که انجام نداده ام، آیا بر من راه توبه باز است؟ فرمود: کدام یک از پدر و مادرت زنده هستند؟ عرضه داشت: پدرم، فرمود: برو به او نیکی کن. وقتی جوان از

ص: ۲۶۱

۱- (۱) - کنز العمال: ۶۰۷/۴، حدیث ۱۱۷۶۰؛ مقارنه الادیان: ۱۳۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۹/۷۱، باب ۲، حدیث ۲۰؛ الکافی: ۱۶۳/۲، حدیث ۲۰.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۷۲/۴۷، باب ۵، حدیث ۳۲؛ [۱] بصائر الدرجات: ۲۴۳، باب ۱۱، حدیث ۳. [۲]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۸۲/۷۱، باب ۲، حدیث ۸۹؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۷۹/۱۵، باب ۷۰، حدیث ۱۷۹۳۰. [۴]

خدمت حضرت رفت، فرمود: ای کاش مادرش در قید حیات بود!

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ أَكْبَرَ الْكِبَائِرِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: إِشْرَاكَكَ بِاللَّهِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الْمُؤْمِنَةِ بِغَيْرِ حَقٍّ، وَالْفِرَارُ يَوْمَ الزَّحْفِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ. (۱)

بزرگترین گناهان کبیره در قیامت نزد خداوند: شرک به خدا، و کشتن مؤمن بدون ملاک شرعی، و فرار از جبهه در راه خدا، و عقوق پدر و مادر است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

الذُّنُوبُ الَّتِي تُظْلِمُ الْهَوَاءَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ. (۲)

از گناهانی که هوا را تیره و تاریک می کند، عقوق پدر و مادر است.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِثْنَانِ يُعْجَلُهُمَا اللَّهُ فِي الدُّنْيَا: الْبَغْيُ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ. (۳)

دو چیز است که عقوبت آنها در دنیا از جانب خدا تأخیر ندارد: ستم و تجاوز، و عقوق والدین.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ نَظَرَ إِلَىٰ أَبِيهِ نَظْرَ مَاقَةٍ وَهُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهُ صَلَاةً. (۴)

کسی که به پدر و مادر خشمگین نظر کند در حالی که هر دوی آنها به او ستم کرده باشند، خداوند نمازش را قبول نمی کند.

ص: ۲۶۲

۱- (۱) - السنن الكبرى، بیهقی: ۸۹/۴؛ مجمع الزوائد: ۷۱/۳؛ عمده القاری: ۸۴/۲۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۴/۷۱، باب ۲، حدیث ۶۲؛ [۲] علل الشرایع: ۵۸۴/۲، باب ۳۸۵، حدیث ۲۷. [۳]

۳- (۳) - كشف الخفاء: ۴۷/۱، حدیث ۱۰۳.

۴- (۴) - الكافي: ۳۴۹/۲، حدیث ۵؛ [۴] وسائل الشیعة: ۵۰۱/۲۱، باب ۱۰۴، حدیث ۲۷۶۹۶. [۵]

رسول الله صلى الله عليه و آله می فرماید:

مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا. (۱)

کسی که پدر و مادر را غمگین کند به عقوق آن دو دچار شده است.

و نیز حضرت فرمود:

مَنْ حَقَّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ أَنْ يَخْشَعَ لَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ. (۲)

از حق پدر بر فرزند این است که فرزند در برابر غضب پدر خشوع به خرج دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

يَجِبُ لِلْوَالِدَيْنِ عَلَى الْوَلَدِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ: شُكْرُهُمَا عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَ طَاعَتُهُمَا فِيمَا يَأْمُرَانِهِ وَ يَنْهَيَانِهِ عَنْهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَ نَصِيحَتُهُمَا فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ. (۳)

سه چیز نسبت به پدران و مادران بر فرزندان واجب است: سپاس از آن دو در هر حال، و پیروی از امر و نهیشان در غیر معصیت حق، و خیرخواهی نسبت به هر دو در پنهان و آشکار.

«حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر شد نزد جوانی در وقت وفات او، پس به او فرمود:

لا اله الا الله، پس بسته شد زبان آن جوان و نتوانست بگوید و هر چه حضرت فرمود:

او نتوانست بگوید، پس حضرت فرمود به آن زنی که نزد سر آن جوان بود که آیا این جوان مادر دارد؟ عرض کرد: بلی، من مادر او هستم. فرمود: آیا تو خشمناکی بر او؟ گفت: بلی، و حال شش سال است که با او تکلم نکرده ام. حضرت فرمود: از او

ص: ۲۶۳

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۲۷/۱۵، باب ۱۴؛ حدیث ۱۷۷۴۴؛ [۱] نوادر الراوندی: ۵. [۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۴۷۳/۱۶، حدیث ۴۵۵۱۲؛ الاحادیث الطوال: ۱۹.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۳۶/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۷؛ [۳] تحف العقول: ۳۲۲.

راضی شو، آن زن گفت:

رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِرِضَاكَ يَا رَسُولَ اللهِ. و چون این جمله را که مشعر بر رضایت او بود نسبت به پسرش گفت، زبان آن جوان باز شد. حضرت به او فرمود:

لا اله الا الله، گفت:

لا اله الا الله. حضرت فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد:

می بینم مرد سیاهی بد منظر با جامه های چرک و بوی گندیده و بد که نزد من آمده و گلو و راه نفس مرا گرفته. حضرت فرمود: بگو:

يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ، وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ، وَاغْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ، اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

ای آن که طاعت اندک را پذیری و از گناه بسیار درگذری، طاعت اندک مرا بپذیر و از گناه بسیارم درگذر که تو بسیار آمرزنده و مهربانی.

آن جوان این کلمات را گفت، آن وقت حضرت به او گفت: نگاه کن چه می بینی؟ گفت: می بینم مردی سفید رنگ، نیکو صورت، خوشبو، با جامه های خوب نزد من آمده و آن سیاه پشت کرده و می خواهد برود. حضرت فرمود: این کلمات را اعاده کن، حضرت فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد: دیگر آن سیاه را نمی بینم و آن شخص سفید نزد من است. پس در آن حال آن جوان وفات کرد. [\(۱\)](#) در برخی تفاسیر آمده است:

مردی مشغول طواف بود، در حالی که مادرش را برای طواف به دوش داشت، در آن هنگام رسول خدا را دید، عرضه داشت: آیا حق مادرم را با این کار انجام داده ام؟ فرمود: نه حتی جبران یکی از ناله های او را به هنگام وضع حمل نمی کند. [\(۲\)](#) آری، آیات و روایاتی که از نظر تان گذشت، الهامات الهی و وحی آسمانی است

ص: ۲۶۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۲/۷۸، باب ۵، حدیث ۷؛ الأملی، شیخ طوسی: ۶۵، حدیث ۹۵.

۲- (۲) - تفسیر فی ظلال القرآن: ۲۲۲۲/۴، ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء؛ تفسیر ابن کثیر: ۳۸/۳، ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء.

که به وسیله قرآن و امامان معصوم به عنوان حقوق پدر و مادر به فرزندان ارائه شده، این فرزندان هستند که باید این آیات و روایات را به کار بندند و نگذارند چیزی از این واقعیت ها ازدستشان برود، و آن چنان مشتاقانه برای عمل به این دستورها بکوشند که نسبت به آنها احساس سنگینی و سختی نکنند.

ص: ۲۶۵

[«۴»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا شَرَفْتَنَا بِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا أُوجِبْتَ لَنَا الْحَقَّ عَلَى الْخَلْقِ بِسَبَبِهِ «۵»اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعُسُوفِ وَأَبْرُهُمَا بَرِّ الْأُمِّ الرَّءُوفِ وَاجْعَلْ طَاعَتِي لَوَالِدَتِي وَبِرِّي بِهِمَا أَقَرَّ لِعَيْنِي مِنْ رَقْدِهِ الْوَسِينَانِ وَأَتْلَجَ لِبَدْرِي مِنْ شَرِّهِ الظَّمَانِ حَتَّى أُؤَثِّرَ عَلَى هَوَايَ هَوَاهُمَا وَأُقَدِّمَ عَلَى رِضَايَ رِضَاهُمَا وَأَسْتَكْثِرَ بِرَّهُمَا بِي وَإِنْ قَلَّ وَاسْتَقِلَّ بِرِّي بِهِمَا وَإِنْ كَثُرَ «۶»اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي وَأَطْبِ لَهُمَا كَلَامِي وَأَلِنْ لَهُمَا عَرِيكَتِي وَاعْظِفْ عَلَيْهِمَا قَلْبِي وَصَيِّرْ بِي بِهِمَا رَفِيقًا وَعَلَيْهِمَا شَفِيقًا «۷»اللَّهُمَّ اشْكُرْ لَهُمَا تَرْبِيَّتِي وَأَثْبُهُمَا عَلَيَّ تَكْرِمَتِي وَاحْفَظْ لَهُمَا مَا حَفِظَاهُ مِنِّي فِي صِغَرِي]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست؛ چنانکه ما را به وجود مبارکش شرافت دادی، و بر محمد و آلش درود فرست؛ همان سان که به سبب حضرتش حتی به سود ما برعهده مردم واجب فرمودی.

خدایا! چنانم قرار ده که از پدر و مادرم مانند ترسیدن از پادشاه ستمکار بترسم، و به هر دو همچون مادری مهربان نیکی کنم، و اطاعت و نیکوکاریم را به آنان، در نظرم از خواب خواب آلوده شیرین تر، و برای سوز سینه ام، از شربت

گوارا، در ذایقه تشنه، خنک تر گردان تا خواسته هر دو را بر خواسته خود ترجیح دهم. و خشنودی آنها را بر خشنودی خود مقدم دارم، و نیکوکاری ایشان را در حق خود، هر چند اندک باشد، زیاد شمارم، و نیکوکاری خود را درباره ایشان هر چند بسیار باشد، اندک به حساب آورم.

خدایا! صدایم را در محضر آنان آهسته، و گفتارم را پاکیزه و دلنشین، و خویم را نسبت به آنان نرم فرما، و دلم را به هر دو مهربان ساز، و مرا نسبت به هر دو اهل مدارا و نرمش و مهربان و دلسوز گردان.

خدایا! آنان را به پاس پرورش من پاداش ده، و در برابر گرامی داشت من جزا عنایت فرما، و هر چه را در کودکی من نسبت به من منظور داشتند، در حق آنان منظور دار.

هیبت پدر و مادر همانند هیبت سلطان

مسأله حق شناسی در برابر پدر و مادر و رعایت حرمت و حقوق گرچه از نظر عاطفی و اخلاقی کافی است، ولی اسلام هم در چنین اموری که عقل و حکمت در آن استقلال حضور دارد به عنوان تأکید، نکاتی ارزشمند ارائه نموده است.

از آن دسته مکرمات هایی که برای مقام بلند پدر و مادر بیان شده است؛ توجه به شرف و قرب جایگاه آنها نزد خداوند است که مقام آنان در پرستش و احسان و اطاعت و اجازه و راه بهشت در کنار نام حق تعالی قرار گرفته است و همگان به تکریم آن دو، چه مؤمن یا کافر سفارش اکید دارند.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید؛ هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری رسند [چنانچه تو را به ستوه آورند] به آنان اف مگویی و بر آنان [بانگ مزین و] پرخاش مکن، و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگووارانه] بگو. * و برای هر دو از روی مهر و محبت، بال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگارا! آنان را به پاس آن که مرا در کودکی تربیت کردند، مورد رحمت قرار ده.

قضای خداوند یعنی امر مقرر، حتمی و ضروری است. فرمان نیکی به والدین مانند فرمان توحید قطعی و نسخ نشدنی است و احسان به والدین در کنار توحید و طاعت حق آمده است تا نشان دهد این کار هم واجب عقلی و هم واجب شرعی و هم وظیفه انسانی است.

امام رضا علیه السلام در پاسخ مسأله ای که محمد بن سنان پرسیده، می فرماید:

خداوند نافرمانی پدر و مادر را از این جهت حرام فرموده است که موجب از دست دادن توفیق طاعت خداوند عزوجل و بی احترامی به پدر و مادر و ناسپاسی نعمت و ناشکری و کم شدن نسل و قطع شدن آن می شود. و همچنین نافرمانی آنان سبب می شود که پدر و مادر حرمت نداشته باشند. حقوق آنان شناخته نشود، پیوندهای خویشاوندی قطع گردد، پدر و مادر به داشتن فرزند بی میل شوند و به علت نیکی نکردن و نافرمانی فرزند، آنان نیز در تربیت، او را رها سازند. (۲)

ص: ۲۶۸

۱- (۱) - اسراء (۱۷): ۲۳ - ۲۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۴/۷۱، باب ۲، حدیث ۶۷؛ علل الشرایع: ۴۷۹/۲، باب ۲۲۹، حدیث ۱.

این محرومیت‌ها گاهی تا اندازه‌ای ادامه خواهد داشت که به فقر و خواری گرفتار شود و از بوی بهشت هم بی‌نصیب گردد.

مردی از پدرش نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شکایت کرد. حضرت پدر را خواست و پرسش نمود. پدر پیر گفت: روزی که من قوی و پولدار بودم به فرزندم رسیدگی کردم و چیزی از او دریغ نکردم، اما امروز او پولدار و بخیل شده و به من کمک نمی‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و فرمود: هیچ سنگ و شنی نیست که این قصه را بشنود و نگرید. سپس دو مرتبه به آن فرزند فرمود:

أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ. (۱)

تو و دارایی‌ات از آن پدر توست.

در جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ أَنْ يَخْشَعَ لَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَيُؤْتِرَهُ عِنْدَ الشُّكَايَةِ وَالْوَصْبِ... (۲)

از جمله حقوق پدر بر فرزندش این است که در هنگام خشم پدر، در برابرش فروتنی کند و در وقت اندوه و خستگی او را برتری دهد.

بنابراین فرمایش پیامبر، جایگاه پدر و مادر در حکومت و اداره خانواده مشخص می‌گردد که مدیریت و قاطعیت آنان، مانند سلطنت حاکم بر جامعه دارای نفوذ و اهمیت است همان‌گونه که در قصه یوسف علیه السلام آنگاه که پدر و مادر و برادرانش بر او وارد شدند خداوند متعال درباره آنان فرمود:

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ

ص: ۲۶۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۴/۷۱، باب ۲، حدیث ۶۷؛ علل الشرایع: ۴۷۹/۲، باب ۲۲۹، حدیث ۱.

۲- (۲) - کنز العمال: ۴۷۳/۱۶، حدیث ۴۵۵۱۲.

پس زمانی که بر یوسف وارد شدند، پدر و مادرش را کنار خود جای داد و گفت: همگی با خواست خدا [آسوده خاطر و] در کمال امتیّت وارد مصر شوید. * و پدر و مادرش را بر تخت بالا برد و همه برای او به سجده افتادند

یوسف برای استقبال از والدین خود در بیرون شهر خیمه ای زده و به انتظار ایستاده بود تا آنها را با عزّت و احترام وارد مصر کند و با شکوه به کاخ وارد شوند. دو جملهء آوایِ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ اشاره به بزرگداشت و حرمت داشتن مقام پدر و مادر یوسف نبی علیه السلام است. یوسف پس از سال ها دور از خانواده و خانه، نخست پدر و مادر را در آغوش گرفت و بسیار با محبت و علاقه با آنان روبوسی و خوش زبانی نمود و اشک شوق دیدار و صفای دل بر رخ او نمایان شد.

سپس آنان را بر تخت سلطنت نشانید و تاج افتخار خود را بر سر آنان گذاشت و در کنار خود، مدال افتخار دیگری که همان تکریم پدر و مادر بود کسب کرد. و بعد همهء آنان به خاطر سپاسگزاری و بزرگ منشی حضرت یوسف علیه السلام برابر او به خاک افتاده و سجده شکر بجای آوردند.

از آیات فوق چنین برداشت می شود که در هر مقام و منصبی که هستید والدین خود را بر خود برتر بدانید؛ زیرا آنان که بزرگی و رنج بیشتری کشیده اند، باید عزیز باشند و با کلمات و جملات محترمانه و محبت آمیز، بزرگی آنان را بستایید همان طور که یوسف در پایان قصّه گفت: ای پدر! این حقیقت خواب من است.

آری، چنین بود سیرهء معصومان بزرگوار ما که در حالات امام سجّاد علیه السلام آمده

ص: ۲۷۰

است:

در همان آغاز تولد مادر را از دست داد و تربیت ایشان به عهده کنیزی از خاندان امام حسین علیه السلام سپرده شد. امام به خاطر احترام و محبت های بی دریغ آن دایه مهربان، هرگز قبل از او دست به طرف غذا نمی برد و می فرمود:

دوست ندارم دست خود را به طرف لقمه ای دراز کنم که شاید مادرم زودتر خواهان آن شده باشد و از من رنجیده شود و من نسبت به او بی ادبی کرده باشم. (۱)

ص: ۲۷۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۳/۴۶، باب ۵، ذیل حدیث ۸۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۲/۴.

«٨»اللَّهُمَّ وَمَا مَسَّهُمَا مِنِّي مِنْ أَدَىٰ أَوْ خَلَصَ إِلَيْهِمَا عَنِّي مِنْ مَكْرُوهِ أَوْ ضَاعَ قَبْلِي لَهُمَا مِنْ حَقٍّ فَاجْعَلْهُ حِطَّةً لِذُنُوبِهِمَا وَعُلُوءًا فِي دَرَجَاتِهِمَا وَزِيَادَةً فِي حَسَنَاتِهِمَا يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ «٩»اللَّهُمَّ وَمَا تَعَدَّيَا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ أَوْ أَسْرَفَا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ أَوْ ضَيَّعَا لِي مِنْ حَقٍّ أَوْ قَصَّرَا بِي عَنْهُ مِنْ وَاجِبٍ فَقَدْ وَهَبْتُهُ لَهُمَا وَجُدْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ فِي وَضْعٍ تَبِعْتَهُ عَنْهُمَا فَإِنِّي لَا أَتَهُمُهُمَا عَلَيَّ نَفْسِي وَلَا أَسْتَبِطُهُمَا فِي بَرِّي وَلَا أَكْرَهُ مَا تَوَلَّيَاهُ مِنْ أَمْرٍ يَا رَبِّ «١٠» فَهَمَا أَوْجِبُ حَقًّا عَلَيَّ وَأَقْدِمُ إِحْسَانًا إِلَيَّْ وَأَعْظُمُ مِنْهُ لِمَدَىٰ مِنْ أَنْ أَقَاصَهُمَا بِعَدْلِ أَوْ أُجَازِيَهُمَا عَلَيَّ مِثْلَ «١١» أَيْنَ إِذَا - يَا إِلَهِي - طُولُ شُغْلِهِمَا بِتَرْبِيَّتِي؟ وَ أَيْنَ شِدَّةُ تَعَبِهِمَا فِي حِرَاسَتِي؟ وَ أَيْنَ إِقْتَارُهُمَا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمَا لِلتَّوَسُّعِ عَلَيَّ؟ «١٢» هَيْهَاتَ مَا يَسِّرُ تَوْفِيَانِ مِنِّي حَقَّهُمَا وَلَا أَدْرِكُ مَا يَجِبُ عَلَيَّ لَهُمَا وَلَا أَنَا بِقَاضٍ وَظِيفَهُ خِدْمَتِهِمَا «١٣» فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَعِنِّي يَا خَيْرَ مَنْ اسْتُعِينَ بِهِ وَ وَفَّقْنِي يَا أَهْدَىٰ مَنْ رُغِبَ إِلَيْهِ وَ لَا تَجْعَلْنِي فِي أَهْلِ الْعُقُوقِ لِلآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ يَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ]

خدایا! آنچه از جانب من آزار به ایشان رسیده یا کار ناپسندی از من نسبت به آنها رخ داده، یا حقی که از آنان بر عهده من ضایع شده، همه را موجب ریختن گناهانشان، و بلندی مقامشان و افزونی خوبی هاشان قرار ده، ای تبدیل کننده بدی ها، به چندین برابرش به خوبی ها.

خدایا! آنچه را پدر و مادرم، در سخن گفتن با من از اندازه بیرون رفتند، یا در کاری نسبت به من زیاده روی کردند، یا حقی را از من به تباهی کشیدند، یا واجبی را نسبت به من کوتاهی کردند، همه را به آنان بخشیدم، و تمام آنها را بر هر دو نثار کردم، و از تو می خواهم که وزر و وبال آن را از دوش آنان برداری؛ زیرا من آنان را نسبت به خود، در کوتاه آمدنشان از حقم متهم نمی کنم و آنان را در نیکوکاریشان درباره خود سهل انگار نمی دانم، و از آنچه درباره ام انجام داده اند ناراضی نیستم.

ای پروردگار من! حق آنان بر من، از حق من بر آنان واجب تر، و احسانشان به من پیش تر و دیرین تر، و نعمتشان نسبت به من عظیم تر است از این که آنان را بر اساس عدالت، به دایره تلافی کردن وارد کنم، یا با آنان مانند آنچه را با من رفتار کردند، رفتار کنم. ای خدای من! اگر چنین کنم، روزگار مدیدی که به تربیتم مشغول بودند و زحمت سختی که در نگاهداری من تحمل کردند، و آن همه بر خود تنگ گرفتند، تا در زندگی من گشایش باشد چه می شود؟! بعید است که بتوانند حق خود را به طور کامل از من دریافت کنند، و من قدرت ندارم حقوقی که از آنان بر عهده من واجب شده، تدارک کنم، و وظیفه خدمت را نسبت به آن دو به جا آورم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و ای بهترین کسی که از او یاری خواهند! مرا بر ادای حق آنان یاری ده و ای راه نماینده تر کسی که به او رو کنند! مرا برای خدمت به پدر و مادر توفیق عنایت کن، و روزی که هر انسانی به خاطر آنچه مرتکب شده جزا داده می شود، و در برنامه

جزا به آنان ستم نمی شود، مرا در زمره آنان که عاق پدر و مادرند قرار مده.

گذشت از تقصیر پدر و مادر

یکی از مسائل مهم و پیچیده تربیتی که بیشتر پدران و مادران در آن دچار تردید یا غفلت می شوند، چگونگی رفتار یا واکنش در برابر کارهای نادرست فرزندان است. گاهی بزرگان خانواده در مقابل خطاها و کجروی های فرزند و روی برتافتن آنان از سفارش ها و راهنمایی های خیرخواهانه؛ گرفتار تندخویی شدید یا بی تفاوتی سردی می شوند. اگر در برابر کارهای زشت آنان سکوت کنند، کودکان و نوجوانان برخطاهای خود افزوده و جسارت بیشتری پیدا می کنند. و اگر توجه نشان داده و آنان را تنبیه یا تقیح کنند، چه بسا که مشکلات دیگری هم به وجود آورند. به هر حال رعایت حال فرزندان، نیازمند برنامه ریزی برای تربیت نیک آنان است.

امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند:

يَعْرِفُ الْمُؤْمِنُ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ رَبِّهِ بِأَنْ يُرَبِّيَ وَلَدًا لَهُ كَافِيًا قَبْلَ الْمَوْتِ. (۱)

مؤمن قدر منزلت خویش را نزد پروردگار چنین می شناسد که فرزندی تربیت کند که پیش از مرگ او را بی نیاز گرداند.

تنبیه و تشویق والدین که ابزار سازنده ای برای پرورش روح و روان فرزندان است گاهی وسیله تخلیه هیجانات روحی و عقده های نفسانی پدران می گردد که اثرات بسیار ناگواری در زندگی آینده فرزندان به جای می گذارد. و از آن جمله این که دچار عصیان گری و ستمکاری می گردند.

روایات ما تنبیه بدنی را در موردی تجویز می کنند که جنبه ارشادی و هدایتی داشته باشد، نه این که هرگاه فرزند به دلخواه پدر و مادر و موافق سلیقه های

ص: ۲۷۴

شخصی یا تمایلات قلبی آنان عمل نکرد، او را به زیر شکنجه های بدنی قرار دهند؛ زیرا تنبیه باید عامل بازدارنده از کارهای ناپسند و وادار کننده به کارهای خوب و خیر باشد.

البته همیشه مقام پدر و مادر با عزّت و احترام ارج نهاده شده است و خداوند به مهربانی و دعای رحمت و بخشش برای آنان امر فرموده است:

وَ اٰخِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِى صَغِيْرًا» (۱)

و برای هر دو از روی مهر و محبت، بال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگارا! آنان را به پاس آن که مرا در کودکی تربیت کردند، مورد رحمت قرار ده.

وانبیا و معصومان دین و اولیای الهی همیشه حامی و مدافع پدر و مادر بوده اند تا حقشان ضایع نشود و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

رَحِمَ اللّٰهُ الْوَالِدَ الْعَانَ وَلَدَهُ عَلٰى بَرٍّ. (۲)

خداوند رحمت کند پدری را که به نیکی و شایستگی فرزند خویش، کمک کند.

ولی برخی از پدران و مادران به حقوق خود و فرزندان توجه نمی کنند و اسباب نفرین و آزار خود را فراهم کرده و یا دیگران به خاطر اشتباه و رفتار غلط فرزندان، والدین آنان را دشنام می دهند. متأسفانه این شیوه های جاهلی، نسل به نسل منتقل گشته و گروه زیادی از بزرگان خانواده، منفور آیندگان شده اند.

و بر اساس تحقیقات تربیتی و روانشناسی؛ بیشترین زمینه های انحراف های اخلاقی و نفرین فرزندان را، پدران و مادران فراهم ساخته اند.

ص: ۲۷۵

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۲۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۵/۷۱، باب ۲، حدیث ۳۲؛ [۲]مجموعه ورام: ۱۶۷/۲. [۳]

رسول الله صلى الله عليه و آله ضمن سفارش به حضرت علی علیه السلام می فرماید:

يَا عَلِيُّ لَعَنَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ حَمَلًا وَلَدَهُمَا عَلِيٌّ وَعُقُوقَهُمَا: يَا عَلِيُّ يَلْزِمُ وَالِدَيْنِ مِنْ عُقُوقٍ وَلَدَهُمَا مَا يَلْزِمُ الْوَالِدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا... يَا عَلِيُّ مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا. (۱)

ای علی! خدا لعنت کند پدر و مادری را که فرزندانشان را به عاق کردن وادار نمایند.

ای علی! همان گونه که فرزند عاق والدین می شود، والدین نیز در مقابل، عاق فرزندان خود خواهند شد...

ای علی! هر که پدر و مادر خود را اندوهناک کند، به راستی آنان را نافرمانی کرده است.

زمینه سازی عاق شدن عاق والدین یکی از گناهان کبیره است و اگر کسی که عاق والدین شده رضایت و محبت آنان را فراهم نکند در دنیا گرفتار فقر و دردهای رنج آور گشته و در قیامت سرنوشت بدی در انتظار او خواهد بود.

برخلاف تصور برخی که می پندارند تنها فرزندان عاق والدین می شوند. والدین هم عاق اولاد می شوند، چون بین والدین و فرزندان حقوق و تکالیف متقابلی حکم فرماست و در صورت کوتاهی در عمل به آنها؛ پدران و مادران همانقدر خطاکارند که فرزندان مقصرند.

پس باید اولیای خانواده درباره مسئولیت هایشان احساس وظیفه شرعی کنند و احترام به حقوق متقابل بین خود و فرزندان را ایجاد کنند تا به طور طبیعی فرزندان و عزیزان آنها هم احساس تکلیف و ادای حق کنند.

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۳۸۹/۲۱، باب ۲۲، حدیث ۲۷۳۷۷؛ [۱] بحار الأنوار: ۶۰/۷۴، باب ۳، حدیث ۳؛ [۲] مکارم الأخلاق:

۴۴۲. [۳]

هر گونه خشونت یا مهربانی والدین که شکل افراطی به خود بگیرد و حریم خاص پدر و مادر به وسیله فرزندان شکسته شود، در حقیقت اولیای بزرگ به دست خود اسباب بی حرمتی و قانون شکنی را فراهم کرده اند.

امام حسن عسکری علیه السلام در این زمینه می فرماید:

جُزَأُ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ فِي صِغَرِهِ تَدْعُو إِلَى الْعُقُوقِ فِي كِبَرِهِ. (۱)

جسارت پیدا کردن فرزند بر پدرش در کودکی، او را در بزرگی به نافرمانی و آزار آنان وادار می کند.

فرزند انسان در هر سنی که باشد برای خود شخصیت و احترام قائل است، دوست دارد به شخصیت آنان توجه شود. از این رو سزاوار است که پدر و مادر به روحیه عزت نفس و اعتماد به خویش در تربیت و تحکیم اصول اخلاقی دقت نمایند، از جمله در خانواده و مهمانی ها و دیدارهای گروهی همانند دیگران گرامی باشند. باید از هر گونه تحقیر و تمسخر و تنبیه و به رخ کشیدن عیب ها و لغزش های فرزندان پرهیز نمود؛ زیرا روح کودک و نوجوان مانند گل، بسیار ظریف و حساس است و با کوچکترین روش نابهنجار پژمرده می شود.

پس پدران و مادران باید زمینه های آموزش و گذشت از خویش را، در فرزندان آماده سازند.

امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

روزی حضرت عیسی علیه السلام از کنار قبری گذشت که صاحب آن در عذاب بود.

سال آینده نیز از همان قبرستان عبور می کرد، در آن محل دید که صاحب قبر از عذاب نجات پیدا کرده است. از پروردگار خود از این وضعیت پرسید؟

خدای متعال به او وحی فرستاد: صاحب این قبر فرزند صالحی داشت که

ص: ۲۷۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۴/۷۵، باب ۲۹، حدیث ۱؛ [۱] تحف العقول: ۴۸۹. [۲]

جاده ای را اصلاح کرد و کودک یتیمی را پناه داد و خداوند او را به خاطر عمل فرزندش بخشید. (۱) پیامبر عزیز اسلام فرزندان را سرمایه زندگی و مایه غفران والدین دانسته و می فرماید:

الْوَالِدُ كَيْدُ الْمُؤْمِنِ إِنْ مَاتَ قَبْلَهُ صَارَ شَفِيعاً وَإِنْ مَاتَ بَعْدَهُ يَسْتَعْفِرُ اللَّهُ لَهُ فَيَعْفُرُ لَهُ. (۲)

فرزند جگر گوشه مؤمن است اگر پیش از پدر بمیرد برایش شفاعت می کند و اگر بعد از پدر بمیرد برایش استغفار می کند و خداوند در اثر طلب مغفرت فرزند، پدر را می بخشد.

پدران و مادران باید بدانند صلاحیت فرزندان در این است که با تربیت درست و یاد دادن آداب و اخلاق انسانی، آنان را برای زندگی نیکو و سعادت‌مندی آخرت، یاری نمایند.

ممکن است پدران و مادران نسبت به وظیفه و مسؤولیت مهمی که از جانب حق درباره فرزندان به عهده آنان گذاشته شده بر اثر جهل، یا کم ظرفیتی، یا سختی های زندگی سستی ورزند و از ادای حق آنان کوتاهی نمایند، در این صورت از نظر اسلام بر فرزندان است که آنان را دعا کنند و از تقصیر در خدمتشان بگذرند، و تمام حقوق خود را که بر عهده پدر و مادر است ببخشند، و از حضرت حق بخواهند که آنان را مورد لطف قرار دهد؛ چرا که مقدار تقصیر آنان در حق فرزند قابل مقایسه با زحمات آنان نیست، به همین خاطر در جملات عرشی بالا حضرت سجاد علیه السلام بنابر خواسته اسلام درباره پدر و مادر دعا می کند و از خداوند درخواست مغفرت و عفو نسبت

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - الکافی: ۳/۶، حدیث ۱۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۸۷/۱۴، باب ۲۱، حدیث ۱۱.

۲- (۲) - عوالی اللالی: ۲۷۰/۱، حدیث ۷۸، فصل ۱۰؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۱۲/۱۵، باب ۱، حدیث ۱۷۶۸۸. [۳]

به تقصیر آنان در حق فرزند می نماید، و می خواهد که آزار فرزند را در حق آنان با آمرزش و علوّ درجات آنان و فزونی حسناتشان جبران کند.

ص: ۲۷۹

[«۱۴» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَاخْصِصْ اَبُوِيَّ بِاَفْضَلِ مَا خَصَّيْتَ بِهِ اَبِيَاءَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اُمَّهَاتِهِمْ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ «۱۵» اَللّٰهُمَّ لَا تُنْسِنِي ذِكْرَهُمَا فِي اَذْبَارِ صَلَوَاتِي وَفِي اِنَاءٍ مِنْ اَنْاءِ لَيْلِي وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِي «۱۶» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاغْفِرْ لِي بِدُعَائِي لَهُمَا وَاغْفِرْ لَهُمَا بِرَّهْمَا بِي مَغْفِرَةً حَتْمًا وَارْضَ عَنْهُمَا بِشَفَاعَتِي لَهُمَا رِضًا وَعَزْمًا وَبَلِّغُهُمَا بِالْكَرَامَةِ مَوَاطِنَ السَّلَامَةِ «۱۷» اَللّٰهُمَّ وَ اِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لَهُمَا فَشَفِّعْهُمَا فِيَّ وَ اِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لِي فَشَفِّعْنِي فِيهِمَا حَتَّى نَجْتَمِعَ بِرَأْفَتِكَ فِي دَارِ كَرَامَتِكَ وَ مَحَلِّ مَغْفِرَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ الْمَنَّ الْقَدِيمِ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.]

خدایا! بر محمد و آلش و بر نسل او درود فرست، و پدر و مادرم را به برترین چیزی که پدران و مادران بندگان مؤمنان را به آن اختصاص دادی، اختصاص ده، ای مهربان ترین مهربانان!

خدایا! یاد ایشان را در پی نمازهایم، و در وقتی از اوقات شبم، و در هر ساعتی از ساعات روزم، از یادم مبر.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا به برکت دعایم برای آنان بیامرز، و آنان را به خاطر احسانشان به من، در گردونه آمرزش قرار ده؛ آمرزشی لازم و

قطعی، و به خاطر شفاعتم در حق آنان، از آنها خشنود شو؛ خشنودی استوار و پابرجا، و آنان را با گرامی داشتن به جاهای سلامت برسان.

خدایا! اگر آمرزش نسبت به آنها بر من پیشی گرفته، پس آنها را شفیع من قرار ده، و اگر مرا پیش از آنها مورد مغفرت قرار داده ای، پس مرا شفیع آنان فرما تا در پرتو مهربانیت، در سرای کرامت و جایگاه آمرزش و رحمت گرد آییم؛ همانا تو دارای احسان عظیم و نعمت قدیمی، و تو مهربان ترین مهربانانی.

یاد پدر و مادر در نمازهای یومیه

از سفارش های خداوند به انسان شکرگزاری در برابر پدر و مادر است که در ردیف سپاس گذاری در برابر نعمت های پروردگار قرار گرفته است. حق تعالی می فرماید:

وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بَوِّ لَدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنًا عَلٰی وَهْنٍ وَفِصْلُهُ فِی عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِيْ وَ لَوِ لَدَيْكَ إِلَّا إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱)

و انسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش به او حامله شد [در حالی که] سستی به روی سستی [به او دست می داد] و باز گرفتنش [از شیر] در دو سال است [و سفارش کردیم] که برای من و پدر و مادرت سپاس گذاری کن؛ بازگشت [همه] فقط به سوی من است.

با این که نعمت خدا بیش از آن است که قابل شمارش و حد باشد ولی این آیه دلیل بر عمق وسعت حقوق پدر و مادر است. کوتاهی در ادای تکلیف در حق این دو وجود مبارک، خطایی نابخشودنی است.

فرزند باید در زمان حیات آن دو از اطاعتشان بهره ببرد تا موجب آرامش و

ص: ۲۸۱

آسایش روحی آنها شود و در زمان مرگشان برای جبران گذشته‌ها تا حد امکان دعا کند و در نماز و عبادت آمرزش بطلبد و از خدا بخواهد که آنچه را از حقوق آنها ضایع کرده یا به آنان بدی روا داشته، اسباب گذشت و بلندی درجات و فزونی حسنات برای آنها قرار دهد تا خداوند به دعای فرزند، عفو و غفران را شامل حال آنان کند.

به هر حال دعا برای والدین، گذشته از آن که وظیفه فرزند است عبادتی برتر و اطاعتی بزرگ در نزد پروردگار است.

امام رضا علیه السلام به ابی شعیب خراسانی فرمود:

کجا سکونت کرده‌ای؟ گفتم: کوفه، فرمود: همانا مسجد کوفه خانه نوح است. هر مردی که صد بار وارد آن شود، خداوند صد گناه او را ببخشد؛ زیرا که نوح علیه السلام در آن چنین دعا کرد:

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِي وَلِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ (۱)

پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را و هر کس که با ایمان به خانه ام درآید و همه مردان و زنان با ایمان را ببامرز.

گفتم: مقصودتان از والدین در دعا چه کسانی هستند؟ فرمود: آدم و حوا. (۲) آخرین مطلبی که قرآن کریم از سرگذشت ابراهیم علیه السلام بازگو می‌کند، این که او در برخی سفرهایش در مکه از خداوند، هفت درخواست داشته است:

امتیت مکه، دور ماندن از بت پرستی، توجه قلوب و افکار مؤمنان نسبت به فرزندان و مکتب او، بهره مند شدن ذریه او از ثمرات، توفیق اقامه نماز، قبول شدن

ص: ۲۸۲

۱- (۱) - نوح (۷۱): ۲۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۱/۹۷، باب ۳، حدیث ۱۴؛ فرحه الغری: ۱۰۴، باب ۸.

دعاها و آخرین دعایش این است:

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» (۱)

پروردگارا! روزی که حساب برپا می شود، مرا و پدر و مادرم و مؤمنان را بیامرز.

بنابراین در دعا، بستگان و نسل قبل انسان، باید مقدم و محترم یاد شوند.

طالب مغفرت برای والدین در آیات و روایات به جهت کوتاهی آنان است. یعنی چنانچه انسان تقصیری در ادای وظایف از سوی پدر و مادر مشاهده کرد. آنان را عفو کند و از جانب خدا برای والدین خود رحمت و بخشش بخرد و تا می تواند با گمان نیک به آنان نظر کند. کوتاهی و کم لطفی آنان را، بر قصد و تقصیر عمدی نگذارد، بلکه چنین تصور کند که توان فکری یا عملی آنها بیش از این نبوده است.

از این رو باید در برابر زحمت ها و رنج های فراوان که پدر و مادر متحمل شده اند و از خوشی ها و لذت هایی که محروم شده اند، از درگاه حق طلب آمرزش و رحمت برای آنان نمود.

معمر بن خلّاد گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: هر گاه پدر و مادرم مذهب حق را نشناسد دعایشان کنم؟

حضرت فرمود: برای آنها دعا کن و از جانب آنها صدقه بده و اگر زنده باشند و مذهب حق را نشناسند با آنها مدارا کن؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا مرا به رحمت فرستاده، نه نافرمانی و نامهربانی. (۲) بنابراین دعا و مناجات و طلب مغفرت برای پدر و مادر، توفیق معنوی و ذخیره آخرتی برای هر انسان است که بسیاری از این راه به درجات بالاتر رسیده اند.

ص: ۲۸۳

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴): ۴۱. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۱۵۹/۲، حدیث ۸؛ [۲] بحار الأنوار: ۴۷/۷۱، باب ۲، حدیث ۸.

در روایت است که شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: پدرم بسیار کهن سال و ناتوان شده است و ما او را برای برآوردن نیازهایش به دوش می گیریم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

اگر توانستی چنین کن و لقمه غذا را با دست خود به او بده که فردای قیامت سپر و نگهبان تو خواهد بود. (۱) محمد غزالی در باب حقوق، حق پدر و مادر را چنین وصف می کند:

«یکی به نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مرا پدر و مادر مرده اند، چه حق مانده است ایشان را بر من تا بگذارم؟ گفت: برایشان نماز کنی و آمرزش خواهی و عهد وصیت ایشان بجای آری و دوستان ایشان را گرامی داری، و خویشانان ایشان را نیکو داری و گفت: حق مادر دو چند حق پدر است.» (۲) زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود:

تَقُولُ: فِي قُتُوبِ الْفَرِيضَةِ فِي الْأَيَّامِ كُلِّهَا إِلَّا فِي الْجُمُعَةِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ لِي وَ لِوَالِدَتِي وَ لِوَالِدِي وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ إِخْوَانِي فِيكَ، الْيَقِينَ وَ الْعَفْوَ وَ الْمُعَافَاةَ وَ الرَّحْمَةَ وَ الْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ...» (۳)

می گویی در دعای دست نمازهای واجب، در همه روزها مگر در جمعه:

خدایا! از تو برای خودم و پدر و مادرم و خانواده ام و برادران ایمانیم، باور استوار، بخشایش، آسایش و دلسوزی و مهربانی و سلامتی در دنیا و آخرت طلب می نمایم.

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - الکافی: ۱۶۲/۲، حدیث ۱۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۵۶/۷۱، باب ۲، حدیث ۱۳.

۲- (۲) - کیمیای سعادت: ۳۳۸، رکن دوم، اصل پنجم، باب سوم.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۰۹/۸۲، باب ۳۲، حدیث ۲۷؛ [۲] من لایحضره الفقیه: ۳۱۸/۱، باب ۷، حدیث ۹۴۴.

«۱» اَللّٰهُمَّ وَ مَنْ عَلَيَّ بَقَاءٌ وُلْدِيَّ وَ يَاضِ اِلَاجِهِمْ لِيَّ وَ يَأْتِنَاعِي بِهِمْ «۲» اِلٰهِي اَمِيْدُ لِيَّ فِي اَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ لِيَّ فِي اَجَالِهِمْ وَ رَبِّ لِي صَغِيْرُهُمْ وَ قَوْلِي ضَعِيْفُهُمْ وَ اَصْحٰحْ لِي اَبْدَانُهُمْ وَ اَذْيَانُهُمْ وَ اَخْلَاقُهُمْ وَ عَافِيَهُمْ فِي اَنْفُسِهِمْ وَ فِي جَوَارِحِهِمْ وَ فِي كُلِّ مَا عُنِيْتُ بِهِ مِنْ اَمْرِهِمْ وَ اَدْرِرْ لِيَّ وَ عَلَيَّ يَدِي اَرْزَاقَهُمْ «۳» وَ اجْعَلْهُمْ اَبْرَارًا اَتْقِيَاءَ بَصِيْرًا سَامِعِيْنَ مُطِيعِيْنَ لَكَ وَ لِاَوْلِيَائِكَ مُجِيْبِيْنَ مُنَاصِحِيْنَ وَ لِجَمِيْعِ اَعْدَائِكَ مُعَانِدِيْنَ وَ مُبْغِضِيْنَ اٰمِيْنَ «۴» اَللّٰهُمَّ اشْدُدْ بِهِمْ عَضْدِيَّ وَ اَقِمْ بِهِمْ اُوْدِيَّ وَ كَثِّرْ بِهِمْ عَدَدِيَّ وَ زَيِّنْ بِهِمْ مَحْضَرِيَّ وَ اَحْيِ بِهِمْ ذِكْرِيَّ وَ اَكْفِنِيْ بِهِمْ فِي غِيْبَتِيَّ وَ اَعِنِّيْ بِهِمْ عَلَيَّ حِيَاجَتِيَّ وَ اجْعَلْهُمْ لِيَّ مُجِيْبِيْنَ وَ عَلَيَّ حَيْدِيْنَ مُقْبِلِيْنَ مُسْتَقِيْمِيْنَ لِيَّ مُطِيعِيْنَ غَيْرِ عَاصِيْنَ وَ لَا عَاقِيْنَ وَ لَا مُخَالِفِيْنَ وَ لَا خَاطِيْبِيْنَ «۵» وَ اَعِنِّيْ عَلَيَّ تَرْبِيَّتِهِمْ وَ تَاْدِيْبِهِمْ وَ بَرِّهِمْ وَ هَبْ لِيَّ مِنْ لَمَدْنِكَ مَعَهُمْ اَوْلَادًا ذُكُوْرًا وَ اجْعَلْ ذَلِكْ خَيْرًا لِيَّ وَ اجْعَلْهُمْ لِيَّ عَوْنًا عَلَيَّ مَا سَأَلْتُكَ «۶» وَ اَعِزَّنِيَّ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ فَاِنَّكَ خَلَقْتَنَا وَ اَمَرْتَنَا وَ نَهَيْتَنَا وَ رَعَبْتَنَا فِي ثَوَابِ مَا اَمَرْتَنَا وَ رَهَبْتَنَا عِقَابَهُ وَ جَعَلْتَ لَنَا عِدُوًّا يَكِيْدُنَا سَلَطْتَهُ مِنَّا عَلَيَّ مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَيْهِ مِنْهُ اَشْيَا كُنْتَهُ صُدُوْرَنَا وَ اَجْرِيْتَهُ مَجَارِي دِمَائِنَا لَا يَغْفُلُ اِنْ غَفَلْنَا وَ لَا يَنْسِي اِنْ نَسِينَا يُؤْمِنُنَا عِقَابَكَ وَ يُخَوِّفُنَا بِغَيْرِكَ «۷» اِنْ هَمَمْنَا بِفَاحِشِهِ شَجَعْنَا عَلَيْهِا وَ اِنْ هَمَمْنَا بِعَمَلٍ صَالِحٍ تَبَطَّنَا عَنْهُ يَتَعَرَّضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ وَ يَنْصِبُ لَنَا

بِالشُّبُهَاتِ إِنْ وَعَدْنَا كَذَبْنَا وَإِنْ مَنَّا أَخْلَفْنَا وَإِلَّا تَصْرِفُ عَنَّا كَيْدَهُ مُضِلُّنَا وَإِلَّا تَقْنَا خَبَالَهُ يَسْتَرِلْنَا «٨» اللَّهُمَّ فَاقْهَرْ سُلْطَانَهُ عَنَّا
بِسُلْطَانِكَ حَيْتِي تَحْبِسُهُ عَنَّا بِكَثْرَةِ الدُّعَاءِ لِمَكَ فُنْضِيحٍ مِنْ كَيْدِهِ فِي الْمَعْصُومِينَ بِمَكَ «٩» اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كُلَّ سُؤْلِي وَاقْضِ لِي
حَوَائِجِي وَلَا تَمْنَعْنِي الْجَابَةَ وَقَدْ ضَمَمْتَهَا لِي وَلَا تَحْجُبْ دُعَائِي عَنْكَ وَقَدْ أَمَرْتَنِي بِهِ وَآمَنْتَ عَلَيَّ بِكُلِّ مَا يُصْلِحُنِي فِي دُنْيَايَ وَ
آخِرَتِي مَا ذَكَرْتُ مِنْهُ وَمَا نَسَيْتُ أَوْ أَظْهَرْتُ أَوْ أَخْفَيْتُ أَوْ أَعْلَنْتُ أَوْ أَسِرَّرْتُ «١٠» وَاجْعَلْنِي فِي جَمِيعِ ذَلِكِ مِنَ الْمُصْلِحِينَ
بِسُؤَالِي إِيَّاكَ الْمُنْجِحِينَ بِالطَّلَبِ إِلَيْكَ غَيْرِ الْمَمْنُوعِينَ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ «١١» الْمَعْوَدِينَ بِالتَّعَوُّذِ بِمَكَ الرَّابِحِينَ فِي التَّجَارَةِ عَلَيْكَ
الْمُحَارِبِينَ بِعِزِّكَ الْمَوْسَعِ عَلَيْهِمُ الرِّزْقُ الْحَلَالُ مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ الْمُعْزِينَ مِنَ الذُّلِّ بِمَكَ وَالْمُحَارِبِينَ مِنَ
الظُّلْمِ بِعِدْلِكَ وَالْمُعَافِينَ مِنَ الْبَلَاءِ بِرَحْمَتِكَ وَالْمُغْنِينَ مِنَ الْفَقْرِ بِغِنَاكَ وَالْمَعْصُومِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالزَّلَلِ وَالْخَطَايَا بِتَقْوَاكَ وَ
الْمُؤَفِّقِينَ لِلْخَيْرِ وَالرُّشْدِ وَالصَّوَابِ بِطَاعَتِكَ وَالْمُحَالِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الذُّنُوبِ بِعُدْرَتِكَ التَّارِكِينَ لِكُلِّ مَعْصِيَتِكَ السَّاكِنِينَ فِي
جِوَارِكَ «١٢» اللَّهُمَّ أَعْطِنَا جَمِيعَ ذَلِكِ بِتَوْفِيقِكَ وَرَحْمَتِكَ وَأَعِدْنَا مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ وَأَعْطِ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِثْلَ الَّذِي سَأَلْتِكَ لِنَفْسِي وَلِوَلَدِي فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ سَمِيعٌ عَلِيمٌ غَفُورٌ
رءُوفٌ رَحِيمٌ «١٣» وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

[«۱» اَللّٰهُمَّ وَ مَنْ عَلَيَّ بِيَقَاءِ وُلْدِي]

خدایا! به باقی ماندن فرزندانم، بر من منت گذار.

اولاد انسان

فرزند چه دختر و چه پسر از عظیم ترین نعمت های حضرت حق بر انسان است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر دو تعبیر به نعمت و احسان فرموده است.

در تعبیر اسلامی از اولاد انسان به عنوان پاره تن، جگر گوشه، میوه قلب یاد شده است.

انسان نسبت به فرزندش مسؤولیت و تکلیف و وظیفه سنگینی دارد.

کسی که زحمت تربیت فرزند و صالح شدن او را بر خود هموار نماید، درهای رحمت حق را در دنیا و آخرت به روی خود باز کرده است.

فرزند صالح و شایسته از شفیعان روز محشر برای نجات انسان از درد و رنج و قیامت است.

رسیدگی به وضع جسمی و روحی فرزند، و توجه به تربیت و رشد و کمال و از اهمّ عبادات و از بهترین اموری است که خدا و رسول به آن نظر دارد.

چنانکه دستور حضرت حق است، انسان واجب است فرزند خود را از افتادن در دام شیاطین و راه باطل، و طریق فساد و افساد، حفظ کند.

پدر و مادری که سبب تربیت فرزند صالح و صالح شدن اولاد و حفظ او از عذاب آخرتند در پیشگاه حضرت حق از اجر عظیم و نعمت کبیر برخوردارند.

ص: ۲۸۹

آنان که توجهی به تربیت معنوی فرزند ندارند، و از او تنها یک موجود مادی گرامی سازند، منفور خدا و مستحق عذاب الیم و رنج روز قیامتند.

تفسیر آیه

قُوا أَنْفُسَكُمْ»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۱)

ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است، حفظ کنید. بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می دهند.

منظور از حفظ و نگهداری در این آیه شریفه، نگهداری خود به ترک گناهان، و تسلیم نشدن در برابر شهوات غلط و غرایز سرکش، و نگهداری و حفظ خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و به خصوص فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی در فضای خانه و خانواده است.

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج، و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد، و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

به تعبیر دیگر حق زن و فرزند، تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه حاصل نمی شود، مهم تر از آن تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است.

ص: ۲۹۰

تعبیر به قُوا (نگاهدارید) اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می روند، شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید. (۱) ابوبصیر می گوید از معنای این آیه از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم:

هَذِهِ نَفْسِي أَقِيهَا، فَكَيْفَ أَقِي أَهْلِي؟ قَالَ: تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ، وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاهُمُ اللَّهُ عَنْهُ فَإِنْ اطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَ إِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ. (۲)

خودم را حفظ می کنم، اهل و عیالم را چگونه نگاهدارم؟ فرمود: آنان را بخوان به آنچه خدا خوانده، و نهی کن از آنچه خدا نهی فرموده، اگر تو را پیروی کردند آنان را حفظ کرده ای، و اگر سرپیچی کردند به مسؤولیت خود عمل نموده ای.

در توضیح قُوا انْفُسَكُمْ گفته اند:

بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَ عَنِ مَعْصِيَتِهِ، وَ عَنِ اتِّبَاعِ الشَّهَوَاتِ.

با استقامت و صبر بر طاعت خدا، دوری از معصیت حق، و خودداری از پیروی شهوات سرکش.

و در تبیین وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً فرموده اند:

بِدُعَائِهِمْ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ تَعْلِيمِهِمُ الْفَرَائِضَ، وَ نَهْيِهِمْ عَنِ الْقَبَائِحِ، وَ حَنْثِهِمْ عَلَى أَعْمَالِ الْخَيْرِ.

آنان را به طاعت خدا دعوت کردن، و واجبات الهی و اسلامی را به آنان یاد دادن، و ایشان را از بدی ها نهی کردن، و آنان را به انجام تمام امور خیر

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۲۴/۲۸۷، [۱] ذیل آیه ۶ سوره تحریم.

۲- (۲) - تفسیر نور الثقلین: ۵/۳۷۲، [۲] ذیل آیه ۶ سوره تحریم.

ترغیب نمودن است.

در هر صورت اولاد نعمت خداست. و شکر بر این نعمت واجب، و ادای شکر این لطف و عنایت حق به این است که انسان آنان را عبد خدا و انسانی صالح و موجودی شایسته تربیت کند که زحمت در این راه از اعظم عبادات و بهترین کارهاست.

چون اولاد انسان به تربیت الهی و اخلاق حسنه، و عقاید حقه، و اعمال صالحه آراسته شود، و این همه محصول زحمات پدر و مادر باشد، غیر از بهره های دنیایی و آخرتی که نصیب اولاد می گردد، پدر و مادر هم در ثواب تمام آن برنامه ها بنا بر آیات قرآن و روایات شریکند، و به همین خاطر اولاد در فرهنگ اسلام از جایگاه بلندی در حیات انسان برخوردار است، و دوام عمر همراه با تربیت الهی او باعث خیر دنیا و آخرت آدمی است، از این نظر حضرت زین العابدین علیه السلام در جمله اول این دعا از حضرت حق تقاضای بقای اولاد می نماید، گرچه اگر به اراده پروردگار اولاد انسان در سن صغارت از دست برود، و انسان بر مصیبت او در راه خدا و برای خدا صبر کند، برای آنها ثواب عظیمی است.

روایاتی درباره فرزندان

اشاره

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ أَوْلَادَ الْمُسْلِمِينَ مَوْسُومُونَ عِنْدَ اللَّهِ شَافِعٌ وَ مُشَفَّعٌ، فَإِذَا بَلَغُوا اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ، فَإِذَا بَلَغُوا الْحُلُمَ كُتِبَتْ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتُ. (۱)

فرزندان مسلمین در پیشگاه حق به شفاعت کننده و شفاعت پذیرفته شدگان

ص: ۲۹۲

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۳۵۵/۲۱، باب ۱، حدیث ۲۷۲۸۰؛ [۱] الکافی: ۳/۶، حدیث ۸. [۲]

موسومند، چون به دوازده سالگی برسند حسناتی که انجام می دهند در نامه عملشان ثبت می شود، و چون به سن بلوغ دست یابند بدی هایشان نوشته می شود.

حضرت سجاد علیه السلام می فرماید:

مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ. (۱)

از خوشبختی های مرد این است که فرزندی داشته باشد که از آن در برنامه های زندگی کمک بگیرد.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

سَعِدَ امْرُؤٌ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى خَلْفًا مِنْ نَفْسِهِ. (۲)

خوشبخت شد آن مردی که نمرد تا این که از خود اولادی دید.

امام علی علیه السلام در مرضی که طفلی به آن دچار شده بود فرمود:

إِنَّهُ كَفَّارَةٌ لِوَالِدَيْهِ. (۳)

این بیماری برای پدر و مادر کودک از باب رحمت الهی کفاره است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

أَلْوَلَدُ الصَّالِحِ رِيحَانٌ مِنْ رِيَاحِينَ الْجَنَّةِ. (۴)

فرزند شایسته گیاهی خوشبو از گیاهان بهشت است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۹۳

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۳۵۶/۲۱، باب ۱، حدیث ۲۷۲۸۶؛ [۱] الکافی: ۲/۶، حدیث ۲. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۳۵۷/۲۱، باب ۱، حدیث ۲۷۲۸۸؛ [۳] الکافی: ۴/۶، حدیث ۳. [۴]

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۳۵۷/۲۱، باب ۱، حدیث ۲۷۲۹۱؛ [۵] من لایحضره الفقیه: ۴۸۲/۳، حدیث ۴۶۹۴.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۶۸/۱۰، باب ۲۰، حدیث ۱۲؛ [۶] نوادر الراوندی: ۵. [۷]

میراثُ اللَّهِ مِنْ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ. (۱)

ارث خدا از بنده مؤمنش، فرزند صالحی است که برای پدر طلب مغفرت کند.

و نیز آن حضرت فرمود:

الْبَنَاتُ حَسَنَاتٌ، وَ الْبُنُونَ نِعْمَةٌ، فَالْحَسَنَاتُ يُثَابُ عَلَيْهَا، وَ النِّعْمُ يُسْأَلُ عَنْهَا. (۲)

دختران حسناتند، و پسران نعمت، بر حسنات اجر داده می شود، و از نعمت پرسش خواهد شد.

ارزش فرزند دختر در روایات

بُشِّرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِابْنِهِ فَنَظَرَ فِي وَجْهِهِ أَصْحَابِهِ فَرَأَى الْكَرَاهَةَ فِيهِمْ، فَقَالَ:

مَا لَكُمْ؟ رِيحَانَةٌ أَشْمُهَا، وَرِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ. (۳)

رسول خدا را به دختری بشارت دادند، به چهره اصحاب نگریست آنان را در اندوه دید، فرمود: شما را چه می شود؟ گياه خوشبویی است که او را می بویم، و روزی او بر خداست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دختران، نیکو فرزندان هستند، هر کس يك دختر دارد، خداوند آن دختر را حجاب بین او و جهنم قرار می دهد، و هر کس دارای دو دختر است به آن سبب خداوند او را وارد بهشت می کند، و هر که سه دختر یا بیشتر دارد جهاد و

ص: ۲۹۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۰/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۵۹/۲۱، باب ۲، حدیث ۲۷۲۹۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۰/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۶۷/۲۱، باب ۲، حدیث ۲۷۳۲۲. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۰/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۴؛ من لایحضره الفقیه: ۴۸۱/۳، حدیث ۴۶۹۳.

صدقه بر او نیست. (۱) حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَيَرْحَمَ الرَّجُلَ لِيَشَدَّهُ حُبَّهُ لَوْلَدِهِ. (۲)

خداوند عزوجل هر آینه بر مرد رحم می کند به خاطر شدت محبتش بر فرزندان که دارد.

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، یکی از افراد را نزد رسول خدا دید، به او گفت: خداوند دختری به تو مرحمت فرموده، رنگ مرد تغییر کرد، حضرت فرمود:

تو را چه شد؟ عرضه داشت: خیر است، فرمود: بگو، برای تو چه پیش آمده، گفت:

از منزل که می آمدم همسرم درد زائیدن داشت، این مرد به من خبر داد که دختر زائیده، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: زمین حامل اوست. آسمان سیاه اندازه اوست، و خداوند روزی دهنده اوست، او گیاه خوشبوئی است که آن را می بوئی. سپس رو به جانب اصحاب کرد و فرمود: کسی که دارای یک دختر است گرفتار است، و آن که دو دختر دارد امان بر او، و هر که دارای سه دختر است جهاد و هر کار سختی از او ساقط است، و هر که دارای چهار دختر است ای بندگان خدا او را کمک کنید، ای عباد حق به او قرض بدهید، ای بندگان حق به او رحم کنید. (۳)

روایاتی دیگر درباره فرزندان

ص: ۲۹۵

۱- (۱) - کنز العمال: ۴۵۴/۱۶، حدیث ۴۵۳۹۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۱/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۹؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۴۸۲/۳، حدیث ۴۶۹۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۱/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۱۱؛ الکافی: ۵/۶، حدیث ۶. [۲]

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

أَحْبُوا الصَّبِيَّانَ وَارْحَمُوهُم فَإِذَا وَعَدْتُمُوهُم فُقُوا لَهُمْ، فَإِنَّهُمْ لَا يَرُونَ إِلَّا أَنْكُمْ تَزُقُّوَنَّهُمْ. (۱)

بچه ها را دوست بدارید و به آنان مهربانی کنید، و چون چیزی را به کودکانتان وعده دادید به وعده خود وفا کنید؛ زیرا آنان شما را روزی دهنده خود می بینند.

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَظَرَ إِلَى رَجُلٍ لَهُ ابْنَانِ فَقَبَّلَ أَحَدَهُمَا وَتَرَكَ الْآخَرَ، فَقَالَ النَّبِيُّ: فَهَلَّا آسَيْتَ بَيْنَهُمَا. (۲)

رسول خدا به مردی که دو پسر داشت نظر انداخت که یکی را بوسه داد و به دیگری توجه نکرد، حضرت فرمود: برای چه بین این دو مساوات را رعایت نکردی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ فِي الْبِرِّ وَاللُّطْفِ. (۳)

ما بین فرزندانتان عدالت را رعایت کنید چنانکه در احسان و لطف از طرف مردم دوست دارید نسبت به شما عدالت رعایت شود.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود:

ص: ۲۹۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۲/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۱۴؛ [۱] مکارم الاخلاق: ۲۱۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۲/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۱۵؛ [۳] مکارم الاخلاق: ۲۲۰. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۲/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۱۶. [۵]

أَكْثَرُوا مِنْ قُبْلِهِ أَوْلَادِكُمْ، فَإِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قُبْلَةٍ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَةٍ خَمْسُمِائَةٍ عَامٍ. (۱)

فرزندان خود را زیاد ببوسید، به حقیقت که برای هر بوسیدنی یک درجه در بهشت است، میان هر درجه ای تا درجه دیگر پانصد سال راه است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جهت مراعات حق فرزندان فرمود:

يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ عُقُوقِ الْوَلَدِ مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنَ الْعُقُوقِ. (۲)

همان طور که ممکن است فرزند عاق پدر و مادر شود، ممکن است پدر و مادر عاق فرزند شوند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را با کودکی دید، فرمود: این کودک کیست؟ عرضه داشت: فرزند من است، فرمود: خداوند به وسیله او تو را بهره بدهد، نگفتم: او را برای تو مبارک کند، اگر می گفتم قبل از تو از دنیا می رفت. (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که وارد بازار شود و تحفه ای را بخرد و به طرف زن و فرزند برود، مانند کسی است که به سوی محتاجان صدقه می برد، چون به خانه رفت ابتدا تحفه را بین دختران تقسیم کند. کسی که دخترش را خوشحال کند همانند این است که بنده ای از اولاد اسماعیل را در راه خدا آزاد کرده، و هر کس پسر بچه اش را خوشحال کند، گوئی از خشیت خدا گریسته، و هر کس از خشیت خدا بگرید پروردگار او را وارد جنات نعیم می نماید!! (۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَرَّقُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا بَلَغُوا سَبْعَ سِنِينَ. (۵)

چون فرزندانان به هفت سالگی رسیدند، بستر خواب آنان را از هم جدا کنید!

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

خَمْسَةٌ فِي قُبُورِهِمْ وَ ثَوَابُهُمْ يَجْرِي إِلَى دِيْوَانِهِمْ: مَنْ غَرَسَ نَخْلًا، وَ مَنْ

ص: ۲۹۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۲/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۲۰؛ [۱] وسائل الشیعه: ۴۸۵/۲۱، باب ۸۹، حدیث ۲۷۶۵۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۳/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۲۲؛ [۳] من لایحضره الفقیه: ۴۸۳/۳، حدیث ۴۷۰۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۴/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۳۴.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۹۴/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۳۵؛ مستدرک الوسائل: ۱۱۸/۱۵، باب ۵، حدیث ۱۷۷۱۵. [۴]

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۹۶/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۵۴؛ [۵] مکارم الاخلاق: ۲۲۳. [۶]

حَفَرَ بِنْرًا، وَ مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا، وَ مَنْ كَتَبَ مُصْحَفًا، وَ مَنْ خَلَفَ ابْنًا صَالِحًا. (۱)

پنج نفر در قبر خفته اند ولی ثواب آنها به طور مرتب در دیوان عملشان ثبت می شود: آن که درخت خرمائی کاشته، و آن که چاه آبی حفر نموده، و آن که برای خدا مسجدی ساخته، و آن که کتاب با منفعتی نوشته، و آن که فرزند شایسته ای از خود بجای گذاشته است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ سَاءَ عَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ: الزَّوْجَةُ الصَّيِّحَةُ، وَ الْمَسِيكُنُ الْوَاسِعُ، وَ الْمَرْكَبُ الْهَنِيُّ، وَ الْوَلَدُ الصَّالِحُ، وَ مَنْ يُؤْمِنُ الْمَرْأَةَ أَنْ يَكُونَ بِكُرْهَا جَارِيَةً يَعْنِي أَوْلَّ وَ لَدَهَا. (۲)

از خوشبختی مرد مسلمان: همسر شایسته، خانه وسیع، مرکب خوب، و فرزند صالح است. و از برکت و میمنت زن این است که اول فرزندش دختر باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

مَا سَأَلْتُ رَبِّي أَوْلَادًا نَضِرَ الْوَجْهَ، وَ لَسَأَلْتُهُ وَ لَعَدًا حَسَنَ الْقَامَةِ، وَ لَكِنْ سَأَلْتُ رَبِّي أَوْلَادًا مُطِيعِينَ لِلَّهِ، وَ جَلِينَ مِنْهُ حَتَّى إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ وَ هُوَ مُطِيعٌ لِلَّهِ قَرَّتْ عَيْنِي. (۳)

از حضرت حق نخواستم فرزند خوشگل و زیبا اندام به من عنایت کند، از او خواستم به من اولادی بدهد که مطیع خدا باشند، و خدا ترسی در آنان دیده شود، تا هر وقت به آنان نظر کنم و وجودشان را در دایره اطاعت از حق بینم،

ص: ۲۹۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۷/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۵۹؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۲۹/۱۲، باب ۱۵، حدیث ۱۳۹۵۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۸/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۶۴؛ [۳] نوادر الراوندی: ۲۴. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۸/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۶۶. [۵]

چشمم روشن شود.

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ قَبَلَ وَلَمَدَهُ كَانَ لَهُ حَسَنَةٌ، وَمَنْ فَرَّحَهُ فَرَّحَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ دُعَى الْأَبْوَانِ فَكَيْسِيَا حُلَّتَيْنِ يُضِيءُ مِنْ نُورِهِمَا
وَجُوهُ أَهْلِ الْجَنَّةِ. (۱)

آن که فرزندش را ببوسد برای او حسنه ای است، هر کس فرزندش را خوشحال کند خداوند در قیامت او را خوشحال می نماید، و هر کس قرآن به فرزندش بیاموزد این پدر و مادر در بهشت فراخوانده شوند، و دو حله بر اندامشان بپوشانند که تمام اهل بهشت از نور آنها روشن شوند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حق فرزندان بر پدر می فرماید:

مِنْ حَقِّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ ثَلَاثَةٌ: يُحَسِّنُ اسْمَهُ، وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَةَ، وَيُزَوِّجُهُ إِذَا بَلَغَ. (۲)

فرزند را بر پدر سه حق است: اسم او را نیکو بگذارد، نوشتن یادش دهد، و چون به بلوغ رسید او را زن بدهد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش می فرمود:

إِذَا وَعَدَ أَحَدُكُمْ صَبِيَّهُ فَلْيُنْجِزْ. (۳)

هر گاه یکی از شما به فرزند خود وعده ای داد، باید به آن وفا کند و از عهد خود تخلف ننماید.

ص: ۲۹۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۹/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۷۱؛ [۱] عدّه الدّاعی: ۸۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۲/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۱۹؛ [۳] وسائل الشیعه: ۴۸۲/۲۱، باب ۸۶، حدیث ۲۷۶۴۶. [۴]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۱۷۰/۱۵، باب ۶۴، حدیث ۱۷۸۹۳؛ [۵] الجعفریات: ۱۶۶. [۶]

این روایت می گوید: مسئله وفای به عهد را که از آداب الهی و صفات برجسته انسانی است عملاً تعلیم فرزندان خود نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اعَانَ وَكَدَّهُ عَلَى بَرِّهِ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ التَّأَلَّفِ لَهُ وَ تَعْلِيمِهِ وَ تَأْدِيهِ. (۱)

رحمت الهی بر پدری که در راه نیکی به فرزندش کمک کند و احسان به او کند و چون کودکی رفیق دوران کودکی او باشد، و وی را دانشمند و با ادب بار بیاورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَ يُحَسِّنَ آدَبَهُ. (۲)

از حقوقی که فرزند به پدر و مادر دارد این است که نام خوبی برای او انتخاب کند، و نیکی او را ادب نماید.

مردی به رسول الله صلی الله علیه و آله عرضه داشت: حق فرزند بر من چیست؟

فرمود:

تُحَسِّنُ اسْمَهُ وَ آدَبَهُ، وَ ضَعُهُ مَوْضِعًا حَسَنًا. (۳)

او را به اسم خوبی نامگذاری کن، به درستی ادبش نما، و او را به کار خوب و مناسبی بگمار.

از حضرت باقر علیه السلام است:

ص: ۳۰۰

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۶۹/۱۵، باب ۶۳، حدیث ۱۷۸۸۹. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۱۲۸/۱۵، باب ۱۴، حدیث ۱۷۷۴۸. [۲]

۳- (۳) - الکافی: ۴۸/۶، حدیث ۱؛ [۳] وسائل الشیعه: ۴۷۹/۲۱، باب ۸۶، حدیث ۲۷۶۳۸. [۴]

شَرُّ الْآبَاءِ مَنْ دَعَاهُ الْبُرُّ إِلَى الْإِفْرَاطِ، وَشَرُّ الْأَبْنَاءِ مَنْ دَعَاهُ التَّقْصِيرُ إِلَى الْعُقُوقِ. (۱)

بدترین پدران کسانی هستند که در نیکی و محبت نسبت به فرزندان از حد مناسب تجاوز کنند، و بدترین فرزندان کسانی هستند که در اثر تقصیر و کوتاهی در انجام وظایف، عاق پدر شوند.

محیط خانواده یک محیط اجتناب ناپذیر، و کودک ناگزیر به زندگی در آن است.

ضوابط و قواعد آن بر طفل تحمیل شده و کودک تحمل آن را مجبور است.

پس در چنین وضع و شرایطی برای کودک، حقی پیدا می شود که والدین موظف به ادای آن لااقل در محیط خانواده اند. تربیت مهم ترین حق او در قلمرو مهم ترین محدوده زندگی اوست. پدر در آن رابطه مسئولیت مستقیم دارد، باید او را به گونه ای پروراند که فعلاً فردی در حال رشد، و در آینده عضوی مفید برای جامعه باشد.

فرزند، عزیزترین فرد برای پدر و مادر است، و طبیعی است آنها دوست بدارند که این عزت و دُرْدانگی همچنان محفوظ ماند، و در زندگی آینده تداوم یابد، در این راستاست که والدین کودک عقلاً و هم از نظر اخلاقی موظف به تربیت او می شوند.

بخشش و تفضل والدین به کودک روا نیست در حد مال و ثروت و غذا باشد، و هم بخشش آن نیست که از هم اکنون به شکرانه ولادتش پدر و مادر زمینی را به اسم او قباله کنند و برای آینده او از نظر مال و ثروت بیندیشند؛ زیرا که این همه در قبال تربیت هیچ است.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

ص: ۳۰۱

ما نَحَلَ وَالِدٌ وَلَدًا نَحْلًا أَفْضَلَ مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ. (۱)

هیچ پدری نسبت به فرزندش، بخشش و تفضلی بهتر از ادب نیک نبخشیده است.

در حقیقت، ادب نیکوترین میراث است، امام علی علیه السلام در این زمینه فرمود:

خَيْرُ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ الْإِبْنَاءَ الْأَدَبُ. (۲)

بهترین میراثی که پدران برای فرزندان باقی می گذارند ادب و تربیت است.

نقش پدر و مادر در تربیت فرزندان

بر این اساس کودکان را نباید به حال و طبیعت خود واگذار کرد، امر تربیت مهم و مسؤولیت والدین در این رابطه سنگین است. پدر و مادر وظیفه دارند موجبات رشد او را از هر جهت فراهم آورند و نهال شخصیت او را از هم اکنون آبیاری نمایند. در امر تربیت کودکان و ادای حقوقشان، پدر و مادر هر دو مسئولند، اما مسؤولیت پدر در این رابطه مستقیم و بیشتر است. او مسؤول مستقیم تربیت اسلامی فرزندان خویش، و مسؤول عواقب نیک و بد آنهاست. وظیفه دارد آنان را افرادی مؤمن، لایق، متعهد، مسؤول برای خود و جامعه اش پدید آورد، این وظیفه حتی در دوران جنینی کودک برای پدران مطرح است و زمینه سازی ها از همان آغاز باید انجام شود.

پدر در خانواده نقشی مسلط دارد، اوست که از نظر امر و نهی و کنترل اخلاق، توجه اهل خانه را به سوی خود معطوف می دارد، و راهنمای آنها در عرصه زندگی

ص: ۳۰۲

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۶۴/۱۵، باب ۵۹، حدیث ۱۷۸۷۲. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۴۰۷، حدیث ۹۳۴۷. [۲]

است، بر این اساس او مسؤول رشد و هدایت و تأمین عوامل سعادت فرزندان، و اصلاح وضع آنها و مسؤول جهت دادن به سوی خیر است.

پدر در خانه تنها مسؤول اقتصاد و تهیه لوازم زندگی اهل خانه نیست، بلکه او همچنان مسؤول تهذیب و هدایت اخلاقی، ایجاد روحیه مقاومت در برابر شداید، هموار کردن راه زندگی، عرضه و تنفیذ میراث فرهنگی، مسؤول ایجاد عادات و اخلاق و صفات ارزنده، رشد و نمای جسمی و روانی، ادب و وقار آنان و پرهیز دادن از انحرافات است.

او همچنان باید برای فرزندان موجبات عفت و پاکی، ادب و وقار را فراهم سازد، زبان و اخلاق او برای آنان درس باشد. در این راه نقش مادر نیز مهم ولی نقش پدر مهم تر و سنگین تر است، و طبیعی است که برای موفقیت در کار ضروری باشد پدر و مادر در این رابطه دست به دست هم دهند و نیکوتر بکوشند و بیندیشند.

کوتاهی ها در امر تربیت سبب آن می شوند که کار سازندگی با دشواری مواجه شود و کودک آن چنان که باید به پیش نرود.

از نظر ما یتیم کسی نیست که پدر یا مادرش از دنیا رفته باشد، بلکه یتیم کسی است که در جنبه علم و ادب بی سرپرست باشد.

اگر پدران در امر تربیت کوتاهی کنند، زمینه برای بسیاری از لغزش ها و انحرافات آنها فراهم خواهد آمد.

منحرفان جامعه به حقیقت کسانی هستند که در دوران کودکی از تربیتی کافی برخوردار نبوده اند و طبیعی است که چنین پدران نه تنها مورد نفرت مردمند، بلکه مورد نفرت و لعنت خداوند نیز می باشند.

کوتاهی در تربیت مسؤولیت آور است، و آدمی نمی تواند در پیشگاه عدل خدا حتی جواب فرزندان را بدهد که از روش تربیتی او شکایت می کنند، و شکایت مسموع واقع شده و خداوند از پدر آنها بازخواست می کند. (۱)

ص: ۳۰۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

اَكْرِمُوا اَوْلَادَكُمْ، وَاَحْسِنُوا اَدَابَهُمْ يُعْفِرَ لَكُمْ. (۱)

فرزندان خود را گرامی بدارید، و آداب آنان را نیکو گردانید تا آمرزیده شوید.

صبر در مصایب از دیدگاه روایات

اشاره

اگر بر اثر اراده حق و حوادثی که در راه انسان است فرزند دل‌بند آدمی از دستش برود، وظیفه الهی فرزند مرده اقتضا می کند، اولاً: این برنامه را هدیه ای از جانب دوست بدانند، و ثانیاً: بر آن مصیبت صبر کند، و کلمه ای که توهین به حق و حقیقت باشد از او صادر نگردد تا به اجر عظیم و ثواب سنگین برسد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ يَعْلَمُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ عَلَى الْبَلَاءِ لَتَمَنَّى أَنَّهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا قَرَضَ بِالْمَقَارِضِ. (۲)

اگر مؤمن می دانست که خداوند عزیز در برابر بلائی که به او می رسد چه چیزی مهیا فرموده، هر آینه آرزو می کرد در حیات دنیا با دم قیچی قطعه قطعه شود!

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمودند:

أَيُّمَا رَجُلٍ قَدَّمَ ثَلَاثَةَ اَوْلَادٍ لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْتَ، او امْرَأَةٍ قَدَّمَتْ ثَلَاثَةَ اَوْلَادٍ فَهَمَّ حِجَابٌ يَسْتُرُونَهُ مِنَ النَّارِ. (۳)

ص: ۳۰۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۵/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۴۴؛ [۱] وسائل الشیعه: ۴۷۶/۲۱، باب ۸۳، حدیث ۲۷۶۲۹. [۲]

۲- (۲) - مسکن الفؤاد: ۱۹.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۱۶/۷۹، باب ۱۷، حدیث ۵؛ [۳] ثواب الاعمال: ۱۹۶. [۴]

هر مردی سه فرزندش که هنوز به وقت بلوغ نرسیده اند از دستش برود، یا زنی سه فرزندش از دنیا رحلت کنند، این فرزندان بین آنان و آتش حجاب و مانع می گردند.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ قَدَّمَ أَوْلَادًا يَحْتَسِبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ حَجْبُوهُ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. (۱)

هر کس فرزندانی از او فوت شود و وی داغ مصیبت آنان را به حساب خدا و خواست او بگذارد، و صبر و بردباری پیشه کند آن فرزندان به اذن خدا بین او و آتش حجاب شوند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

وَلَدٌ وَاحِدٌ يُقَدِّمُهُ الرَّجُلُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ وَلَدًا يَتَّقُونَ بَعْدَهُ يُدْرِكُونَ الْقَائِمَ. (۲)

یک فرزند که انسان به داغش دچار شود، فضیلتش از هفتاد فرزند که بعد از خود بگذارد و همه آنان امام عصر علیه السلام را درک کنند بیشتر است!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَا نَزَلَ الْبَلَاءُ بِالْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنَةِ فِي نَفْسِهِ وَوَلَدِهِ وَمَالِهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ مَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ. (۳)

بلائی در زمینه جان و اولاد و مال بر مرد مؤمن و زن مؤمنه نمی رسد، جز این که به خاطر آن خداوند را در قیامت بدون داشتن گناه در پرونده ملاقات

ص: ۳۰۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱۴/۷۹، باب ۱۷، حدیث ۲؛ [۱] ثواب الاعمال: ۱۹۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۶/۷۹، باب ۱۷، حدیث ۷؛ [۳] وسائل الشیعه: ۲۴۶/۳، باب ۷۲، حدیث ۳۵۳۰. [۴]

۳- (۳) - مسکن الفؤاد: ۲۱.

کند!

رسول الله صلى الله عليه و آله می فرمودند:

بَيْحُ بَيْحٍ، خَمْسُ مَا اثْقَلَهُنَّ فِي الْمِيزَانِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ سُبْحَانَ اللَّهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، وَالْوَلَدُ الصَّالِحُ، يُتَوَفَّى لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فَيُحْتَسَبُ. (۱)

به به چه سنگین است در ترازوی عمل پنج حقیقت: لا اله الا الله سبحان الله، الحمد لله، الله اكبر، و داغ فرزند شایسته که به حساب حق گذارده شود.

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

إِنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ عَجَبًا...رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي قَدْ خَفَّ مِيزَانُهُ فَجَاءَ أَفْرَاطُهُ فَثَقَلُوا مِيزَانَهُ. (۲)

شب گذشته در خواب مسائل تعجب آور دیدم...مردی از اتمم را مشاهده کردم که اعمالش در میزان در حدی نبود که باعث نجاتش شود، ناگهان فرزندان که از او مرده بودند آمدند و عملش را در میزان الهی سنگین کردند.

مرگ فرزند

از عثمان بن مظعون فرزندی مُرد، آن چنان ناراحت شد که در خانه ماند و دست به عبادت دائم زد، خبر این مسئله به رسول خدا صلى الله عليه و آله رسید، او را خواست و فرمود:

گوشه گیری برای ما نیست، رهبانیت در دین من نمی باشد، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست. ای عثمان! برای بهشت هشت در و برای جهنم هفت در است، نمی خواهی وقتی وارد قیامت شوی کنار دری از درهای بهشت

ص: ۳۰۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱۷/۷۹، باب ۱۷، حدیث ۹؛ [۱] مسکن الفؤاد: ۲۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۷/۷۹، باب ۱۷، ذیل حدیث ۹؛ [۲] مسکن الفؤاد: ۲۲.

فرزندت را ببینی که دامت را بگیرد و از تو نزد خدا شفاعت کند؟ به رسول الهی عرضه داشتند: ثوابی که برای عثمان بن مظعون هست برای ما هم در مرگ فرزندانمان هست؟ فرمود: آری، برای شما که در داغ اولاد صبر کنید و آن را به حساب حق بگذارید. (۱) به یکی از شایستگان به طور مرتب پیشنهاد ازدواج می شد ولی نمی پذیرفت؛ روزی پس از بیدار شدن از خواب گفت: وسیله ازدواج مرا مهیا کنید. از او سبب پرسیدند، گفت: به امید این که خداوند فرزندی روزی من کند و سپس او را از من بگیرد تا برای آخرتم ذخیره ای باشد. سپس گفت: در خواب دیدم قیامت برپا شده، تمام خلایق در موقفند، و همه از شدت تشنگی می سوزند، ناگهان اطفالی را دیدم قندیلهایی از نور بر آنهاست، به دستشان ظرف هائی از طلا و نقره است که تعدادی را سیراب می کنند و از بقیه می گذرند. به سوی یکی از آنها دست دراز کردم و گفتم: مرا سیراب کن که تشنگی از پایم انداخت، گفت: در بین ما برای تو فرزندی نیست، ما پدران خود را سیراب می کنیم، گفتم: شما کیستید؟ گفتند، اطفالی که در زمان حیات پدر و مادر از دنیا رفته ایم. (۲) در هر صورت اولاد نعمت حق است، و مسؤولیت تربیت او سنگین، و بر ادای حقوق ظاهری و باطنیش ثواب عظیم مترتب است، و در صورت فوت فرزند، اجر فوق العاده برای پدر و مادر دارد.

ص: ۳۰۷

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۴۰۱/۲، باب ۶۰، حدیث ۲۳۰۳؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۶۶، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - احیاء العلوم: ۳۵/۲، فوائد النکاح.

[وَيَا ضِيَالِحِهِمْ لِيْ وَيَا مَتَاعِيْ بِهِمْ «۲» اِلٰهِيْ اَمِيْدُ لِيْ فِيْ اَعْمَارِهِمْ وَزِدْ لِيْ فِيْ اَحْيَالِهِمْ وَرَبِّ لِيْ صِيْغِيْرُهُمْ وَقَوْلِيْ ضَعِيْفُهُمْ وَاصْحَحْ لِيْ اَبْدَانَهُمْ وَادِّيَانَهُمْ وَاخْلَافَهُمْ وَعَافِيَهُمْ فِيْ اَنْفُسِهِمْ وَفِيْ جَوَارِحِهِمْ وَفِيْ كُلِّ مَا عُنِيْتُ بِهِ مِنْ اَمْرِهِمْ وَادْرِزْ لِيْ وَعَلَى يَدِيْ اَرْزَاقَهُمْ]

و به شايسته نمودنشان، برای پیروی از من، و به بهره مند شدنم در دنیا و آخرت از ایشان بر من منت گذار، خدایا! عمرشان را به سود من طولانی کن، و مدت زندگی آنها به خاطر من بیفزای، و خردسالشان را به نفع من تربیت کن، و ناتوانشان را برای من نیرومند ساز، و بدن ها و آیین ها و اخلاقشان را برایم به سلامت دار، و به آنها در جان و اعضا و هر کارشان که به آن اهتمام دارم، سلامت همه جانبه عنایت کن، و برای من و به دست من، روزی آنان را فراوان فرما.

تربیت و ادب فرزندان

در دستگاه آفرینش، خداوند به ساختمان آدم توجه و دقت بسیار نموده است، به ویژه این که ذات حق تعالی همه نیازها و تناسب ها را در وجود او برقرار ساخته و فرموده:

ص: ۳۰۸

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (۱)

که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم .

تقویم به معنی ساختن چیزی به صورت مناسب و معتدل و کیفیت شایسته است. احسن تقویم یعنی به بهترین نظام و شکلی که ممکن بوده؛ در ترکیب آدم منظور شده است.

در جای دیگر می فرماید:

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوِّكَ فَعَدَلَكَ * فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ» (۲)

همان کسی که تو را آفرید و اندامت را درست و نیکو ساخت و متعادل و متناسب قرار داد ، * و تو را در هر نقش و صورتی که خواست ترکیب کرد .

سپس تاج کرامت و مقام اشرف مخلوقات و برتری بر همه موجودات و کاینات را بر او لطف نمود و او را با بسیاری از نعمت ها و ارزاق گرامی داشت.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (۳)

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم ، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم ، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم ، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم .

گسترده گی مفاهیم در آیات فوق، اشاره به این نکات است که:

ص: ۳۰۹

۱- (۱) - تین (۹۵) : ۴ . [۱]

۲- (۲) - انفطار (۸۲) : ۷ - ۸ . [۲]

۳- (۳) - اسراء (۱۷) : ۷۰ . [۳]

خداوند انسان را از هر نظر میزان و شایسته آفرید.

الف - از منظر جسمی و مادی

همه ابزار و آلات حرکت و تلاش و رشد را در اختیار او گذاشته است و بر هر گونه گفتار و رفتار و منشی، لباس آداب و کمال و مکارم اخلاقی پوشانده است.

امیرالمؤمنان علی علیه السلام در این باره می فرماید:

ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ أَنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا، وَفِكْرٍ يَتَصَيَّرُ بِهَا، وَجَوَارِحٍ يَخْتَدِمُهَا، وَادْوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَالْأَذْوَابِ وَالْمَشَامِّ وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ، مَعْجُونًا بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ، وَالْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبُرْدِ وَالْجُمُودِ وَالْمَسَاءِ وَالشُّرُورِ. (۱)

سپس از دم خود بر آن ماده شکل گرفته دمید تا به صورت انسانی زنده درآمد، دارای اذهان و افکاری که در جهت نظام حیاتش به کار گیرد، و اعضای که به خدمت گیرد و ابزاری که زندگی را بپرچاند، و معرفتش داد تا بین حق و باطل تمیز دهد و مزه ها و بوها و رنگها و جنس های گوناگون را از هم باز شناسد، در حالی که این موجود، معجونی بود از طینت رنگهای مختلف، و همسانهایی نظیر هم، و اضدادی مخالف هم، و اخلاطی متفاوت با هم، از گرمی و سردی و رطوبت و خشکی و ناخوشی و خوشی.

ب - از منظر روحی و عقلی

نخستین نعمتی که حق به انسان داد، خرد و نیروی اندیشه بود و به کمال عقل و قوه تمیز و نطق و بیان بر بسیاری از آفریدگان خود برتری بخشید، از این رو در پهنه زمین هر جنبه ای با حواس و غرایز درون خود پویاست، اما آدمیزاد به وسیله دو نیروی عقل و نطق بر همه موجودات چیرگی دارد تا جایی که امر و نهی کننده گشته

ص: ۳۱۰

و دیگران و همگان در تسخیر اویند. به این منظور هر گونه استعدادی از رشد و کمال جویی و پیمودن قوس صعودی تا نزدیکترین جا به عرش حق، در او فراهم کرده است و عالم کبیری را در جرم صغیری جای داده است و تاج بندگی و کرامت حق را بر سر او گذاشته و بر این آفریده بهترین تبریک ها را فرموده است.

البته گاهی این امتیازها و برکات از او گرفته می شود و از مسیر حق منحرف و در درّه اسفل السافلین سقوط می کند و به مقام پست نباتات و چارپایان زمینی می رسد.

کرامت، امتیازی است که در دیگری نیست و مخصوص موجود دارنده کمال است و آن نعمت هایی خدادادی در وجود انسان که بدون تلاش و عملی عطا گردیده است. اما فضیلت، امتیازی است که در دیگران هم وجود دارد و انسان با تلاش و شکیبایی به همراه توفیق الهی، نعمت های معنوی و معرفتی نصیب او می شود.

در وجود آدمی کرامت و فضیلت هر دو گنجانده شده است و نوع انسان می تواند با کرامت حق و فضل الهی، فطرت و استعدادهای درونی را رشد و کمال دهد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در خطبه ای مفصل؛ ماه رمضان را زمینه ساز کرامت بخشیدن به انسانیت برمی شمرد و می فرماید:

هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ وَ جُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ. (۱)

این ماهی است که شما به مهمانی خدا فراخوانده شده اید و از اهل عزّت و بزرگواری خدا قرار داده شده اید.

تربیت انسان از مهمترین اهداف آفرینش هستی و فرستادن پیامبران برای بشر بوده است و ارتباط با خدا و نیایش و بهره گیری از ابزار خودسازی و رشد فکری و

ص: ۳۱۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۶/۹۳، باب ۴۶، حدیث ۲۵؛ [۱] عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲۹۵/۱، حدیث ۵۳. [۲]

کسب کمالات، به انسان کمک می کند که در بندگی و عزت نفس و کرامت انسانی به توفیق های زیادی دست یابد.

رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی پروردگار جهانیان که خود اولین مربی و معلم بشر است، در مرحله اول، انبیا و اولیای خود را به تربیت و ادب نفس و سازندگی روحی و روانی، زینت بخشید.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي. (۱)

پروردگارم مرا تربیت کرد و به نیکوترین صورت تربیت نمود.

و از آن زیبایی ها این که رسول خود را به محبت و مکارم اخلاقی و معلم بشر، افتخار بخشیده است.

حضرت علی علیه السلام در سفارش های خویش به کمال فرمود:

يَا كَمِيلُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَدَّبَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ أَدَّبَنِي وَ أَنَا أُؤَدِّبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أُورِّثُ الْأَدَبَ الْمُكْرَمِينَ. (۲)

ای کمیل! همانا پیامبر خدا را خداوند تربیت کرد و او مرا تربیت نمود و من مؤمنان را تربیت می کنم و برای بزرگواران ادب به ارث می گذارم.

امام صادق علیه السلام در باب امر به واجبات و نهی از محرمات می فرماید:

مؤمن آن قدر برای خانواده خود دانش و تربیت نیکو به ارث می گذارد تا همه آنها را به بهشت وارد کند به طوری که کوچک و بزرگ و خدمتکار و همسایه را در بهشت می یابد. (۳)

ص: ۳۱۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۶۸، باب ۹۲، ذیل حدیث ۱۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۹/۷۴، باب ۱۱، حدیث ۱؛ [۲] بشاره المصطفی: ۲۵. [۳]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۲۰۱/۱۲، باب ۸، حدیث ۱۳۸۸۱؛ دعائم الاسلام: ۸۲/۱.

روش های تربیتی فرزندان در اصلاح و راهنمایی به سوی نیکوکاری و سعادت، نقش بسزایی دارد.

خانواده، نخستین کانون تربیت فرزند و معمار اول شخصیت اوست، در همین مدرسه بزرگ پرورشی است که فرزندان به تدریج از رفتارهای پدر و مادر الگوبرداری می کنند. کودکان تا سنین قبل از آموزش رسمی مدرسه، مقلد پدر و مادرند و مطابق اصل همانند سازی رفتار و گفتار و افکار، خود را شبیه آنان می سازند.

از آن جا که کودکان مطابق فطرت الهی، خداپرست و درست کردار به دنیا آمده اند؛ اگر در محیط زندگی هم پاک و شایسته تربیت شوند، به درجه های سعادت و نیک سرانجامی خواهند رسید.

توجه والدین به کودکان از جهت محبت و دوست داشتن، وفای به عهد، رعایت حق و عدالت، احترام به شخصیت، مشاوره و همزبانی، بازی و همراهی و دعا در حق فرزندان، موجب رشد و شادابی و صلاح آنان می شود و آنان را از دام هایی که شیاطین در پیش رویشان گسترده اند، نجات می دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم مرا به سه چیز تربیت کرد و فرمود:

پسرم! هر که با دوست بد همنشینی کند سالم نمی ماند. و هر که گفتار خود را مهار نکند پشیمان می گردد و هر که به جاهای بد درآید؛ آماج تهمت و بدگمانی قرار گیرد. (۱) از این رو حضرت علی علیه السلام می فرماید:

ص: ۳۱۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۱/۷۵، باب ۲۳، ذیل حدیث ۱۰۸؛ تحف العقول: ۳۷۶. [۱]

أَصْلِحِ الْمُسِيءَ بِحُسْنِ فِعَالِكَ وَ دُلَّ عَلَى الْخَيْرِ بِجَمِيلِ مَقَالِكَ. (۱)

بدکار را با کردار نیکت درست گردان و با گفتار نیکو و زیباییت، او را به خیر و خوبی راهنمایی کن.

رزق و روزی فرزندان

در قرآن مجید درباره رزق و نعمت های گسترده خداوند بسیار سخن به میان آمده است که از جمله آنها این که رزق هر جنبنده ای برعهده خداست، سرچشمه و کلید روزی در آسمان است، مردم باید تلاش کنند و با رعایت تقوا به دنبال رزق بروند که تقوا از عوامل گشاینده و موجب توسعه رزق و روزی است.

خداوند متعال در آیات ذیل، اشاره به مسأله ای مهم داشته و می فرماید:

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا * وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا (۲)

یقیناً پروردگارت رزق را برای هر که بخواهد وسعت می دهد، و [برای هر که بخواهد] تنگ می گیرد؛ زیرا او به [مصلحت] بندگانش آگاه و بیناست. * فرزندانان را از بیم تنگدستی نکشید؛ ما به آنان و شما روزی می دهیم، یقیناً کشتن آنان گناهی بزرگ است.

با این که رزق و نعمت الهی به گونه گسترده و فراوان در اختیار موجودات قرار گرفته است و هیچ موجود جوینده و زنده ای از رزق خود بی نصیب نمی ماند.

اما کمی و زیادی رزق و برکت آن به دست خداست و گشایش یا تنگی آن از شؤونات ربوبیت خداوند برای رشد و تربیت بشر است. خواست خداوند بر پایه

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۵۵، حدیث ۵۳۷۱. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷): ۳۰ - ۳۱. [۲]

یک آگاهی و مصلحت حکیمانه است، پس بخل ورزیدن در اثر ترس از فقر یا دست درازی در اثر تلاش نکردن و یا کشتن فرزندان به خاطر ناتوانی و تنگدستی، از گناهان بزرگ و نابخشودنی است.

حضرت علی علیه السلام درباره تقسیم نعمت ها و روزی ها بر اساس حکمت ها، فرمود:

وَ قَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَ قَلَّلَهَا وَ قَسَمَهَا عَلَى الضَّيْقِ وَ السَّعَةِ، فَعَدَلَ فِيهَا لِيَتَلَى مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَ مَعْسُورِهَا وَ لِيُخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَ الصَّبْرَ مِنْ غَيْرِهَا. (۱)

روزی مردم را مقدر فرمود و آن را برای برخی فراوان و برای بعضی دیگر اندک قرار داد، و ارزاق را بر مبنای تنگی و فراخی قسمت نمود، و در این تقسیم بندی عدالت به خرج داد تا هر کس را بخواهد با فراوانی رزق و کمی آن آزمایش کند، و بدین وسیله ثروتمندان و فقرا را از جهت شکر نعمت و تحمل سختی در مجرای امتحان قرار دهد.

از جمله آن رزق هایی که نصیب انسان می شود فرزند و پاره تن و میوه دل است و خداوند پدر و مادر را مأمور می سازد که کودک را از آغاز نطفه ریزی تا تولد و سپس در هنگام بلوغ، به جسم و روح او رسیدگی کنند، حتی اگر به او وعده هدیه دادند به آن وفا کنند؛ زیرا کودکان بر پایه اندیشه خود، اولیای خود را رازق و روزی رسان می دانند؛ چه رسد که آنان را بی سرپرست رها کنند، یا با خشونت و تندی و نیش و کنایه، او را از کانون گرم خانواده به دامن جامعه پر از آلودگی و فساد، فراری دهند.

این برداشت های پوچ و افکار غلط، بازگشت به دوران جاهلیت پیش از اسلام دارد که فرزند دختر را زنده به گور می کردند و حضور او را در خانه ننگ خانواده می دانستند و چون به یکی از آنان خبر داده می شد که صاحب دختر شده، چهره در هم می کشید و از شدت خشم صورتش سیاه می شد و حتی از میان قومش متواری

ص: ۳۱۵

می گشت. یا در اثر نابسامانی اقتصادی به خاطر ترس از فقر و نداشتن آب و نان برای فرزندان، آنان را می کشتند و حق حیات را از او می گرفتند. ولی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این رسوم و سنت های باطل را در هم شکست و محبت و احترام را برای همگان به ویژه خردسالان، لازم گردانید.

روزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله مژده دادند که دختری برایت به دنیا آمده است.

حضرت در چهره یاران نگاه نمود و آنان را ناراحت دیده فرمود: شما را چه می شود؟ شاخه گلی خوشبوست که بویش را احساس می کنم و روزیش نیز برعهده خداست. (۱) متأسفانه امروزه هم که دنیا به خاطر نگرانی از افزایش جمعیت و کمبود اقتصادی، سقط جنین را مجاز می داند؛ گرفتار نوعی جاهلیت شده است و خداوند در پاسخ ایشان فرموده است:

نترسید ما شما و فرزندانان را از ترس گرسنگی و فقر آینده بیمه کرده ایم. فرزند حق زندگی و روزی دارد و ترس از گرانی و ضرر مالی و ناامنی اقتصادی و... مجوز کشتن یا خودکشی نیست؛ زیرا خداوند منان، رزق و روزی هر موجودی را ضمانت کرده است.

سکونی می گوید به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم در حالی که سخت اندوهگین بودم، امام به من فرمود: ای سکونی! اندوهت از چیست؟ عرض کردم: صاحب دختری شده ام. فرمود: ای سکونی! سنگینی اش روی زمین و روزی او بر خداست مدت عمر او از عمر تو جداست. آنچه او از روزی می خورد غیر از روزی توست.

سکونی گفت: از این سخن، اندوهم به کلی فرو ریخت. (۲) مردی به امام صادق علیه السلام درباره نگرانی از وضعیت دخترانش شکایت کرد.

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - مکارم الأخلاق: ۲۱۹؛ بحار الأنوار: ۹۰/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۴.

۲- (۲) - الکافی: ۴۸/۶، حدیث ۶؛ وسائل الشیعه: ۴۸۲/۲۱، باب ۸۷، حدیث ۲۷۶۴۷.

حضرت به او فرمود:

خدایی را که برای چند برابر کردن خوبی‌ها و پاک نمودن بدی‌ها به او امید بسته‌ای، برای بهبودی حال و روزی دخترانت، نیز به همو امید داشته باش. (۱) بنابراین نقش پدران که مدیر اصلی خانواده هستند در تهیه رزق حلال و پاک و دور نگه داشتن فرزندان از خوردن اموال حرام، اهمیت بسیار دارد؛ زیرا گاهی یک شیر ناپاک یا لقمه شبهه ناک یا حرام، یک انسان را از ریشه و فطرت دگرگون می‌سازد و او را در دنیا و آخرت نگون بخت می‌کند.

بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام خوراندن مشروبات الکلی و مواد مخدر به کودکان و نوجوانان یا مهمانی بردن فرزندان بدون دعوت صاحبخانه یا کار کردن جوانان در شرکت‌ها و تجارت‌هایی که درآمدهای آنها از حرام است، آینده آنان را تباه و سرگردان می‌سازد؛ بلکه به سوی عیاشی و ولگردی و خودکشی می‌کشاند. از این رو باید سرپرست خانواده و نان آور خانه، برای درآمد حلال و کسب رزق، پیوسته دعا گو باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا لَمْ يَعْرِفْ وَجْهَ رِزْقِهِ كَثُرَ دُعَاؤُهُ. (۲)

خدای عزیز و بلند مرتبه، روزی مؤمنان را از جایی می‌رساند که گمان نمی‌برند و این به خاطر آن است که وقتی مؤمن نداند روزیش از کجا خواهد رسید، زیاد دعا می‌کند.

ص: ۳۱۷

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۳۶۵/۲۱، باب ۵، حدیث ۲۷۳۱۷؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۳/۲، حدیث ۷.

۲- (۲) - الکافی: ۸۴/۵، حدیث ۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۹۰/۹۰، باب ۱۶، حدیث ۷. [۲]

[«۳» وَ اجْعَلْهُمْ اَبْرَارًا اَتْقِيَاءَ بُصْرَاءَ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ لَكَ وَ لِاَوْلِيَائِكَ مُجِبِّينَ مُنَاصِحِينَ وَ لِجَمِيعِ اَعْدَائِكَ مُعَانِدِينَ وَ مُبْغِضِينَ اٰمِيْنَ]

و آنان را نیکوکار، پرهیزکار، بصیر و بینا، شنوا، و فرمانبردار خود، و نسبت به دوستان عاشق و خیرخواه، و در ارتباط به دشمنان، معاند و کینه ورز قرار ده.

فرزندان و حب اهل بیت علیهم السلام و بغض دشمنان

اشاره

نیکوکاری و تقوا، و بصیرت، و شنوائی داشتن از اوامر و نواهی الهی و دوستی با دوستان خدا، و بغض و کینه داشتن نسبت به دشمنان حق، بدون شک محصول ایمان به خدا و روز قیامت، و معرفت داشتن به قرآن و فرهنگ اهل بیت است، و این پدر و مادر است که باید زمینه مؤمن بار آمدن فرزندان را در خانه فراهم آورند، و نسبت به بیرون از خانه هم دقت لازم را برای کنترل فرزندان داشته باشند.

حب اهل بیت علیهم السلام و بغض دشمنان ایشان، یکی از اصول مهم تربیتی می باشد که واکسینه کردن مغز و اندیشه فرزندان، در این باب ضروری است. بسیاری از سفارش های اخلاقی و تربیتی روایات ما جنبه پیشگیری دارد و مانند واکسن عمل می کند تا فکر فرزند را از دوران کودکی در برابر انواع انحرافات و مفاسد بیمه کند. از جمله به پدران و مادران سفارش کرده اند که فرزندان خود را بر محبت اهل بیت پیامبر علیهم السلام تربیت کنید، یا آنان را به مجالس امامان معصوم علیهم السلام ببرید یا بخشی از

وقت خود را برای پاسخ به پرسش های مذهبی و اعتقادی آنان اختصاص دهید. و آنان را با معارف اسلامی آشنا سازید. اگر معارف حقیقی دین به شیوه شیرین و مفید به فرزندان منتقل گردد؛ از کجروی ها و انحرافات فکری جلوگیری می کند و ضامن سلامت روانی و جسمی آنان خواهد بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: حُبِّ نَبِيِّكُمْ وَحُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، فَإِنَّ حَمَلَةَ الْقُرْآنِ فِي ظِلِّ اللَّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ مَعَ أَنْبِيَاءِهِ وَاضْفِيَائِهِ. (۱)

فرزندان خود را به سه خصلت تربیت کنید: محبت پیامبرتان، و محبت اهل بیت او و خواندن قرآن؛ زیرا حاملان قرآن در آن روز که هیچ سایه ای جز سایه خدا نخواهد بود، در سایه خدا همنشین انبیا و برگزیدگان او خواهند بود.

دوستی اهل بیت به ویژه محبت علی بن ابی طالب علیه السلام ملاک ایمان و کفر است.

دوستی با آنان ایمان و کینه و دشمنی با ایشان کفر می باشد.

پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله می فرماید:

هر که ما خاندان را دوست داشته باشد خدا را بر نخستین نعمت سپاس گوید.

عرض شد نخستین نعمت چیست؟ فرمود: پاکی ولادت، ما را جز کسانی که ولادتی پاکیزه داشته باشند، دوست ندارند. (۲) و نیز فرمود:

هر کسی که خداوند محبت ما امامان از خاندان مرا روزیش فرماید به خیر دنیا و آخرت دست یافته و شک نداشته باشد که بهشتی است. دوست داشتن

ص: ۳۱۹

۱- (۱) - کنز العمال: ۴۵۶/۱۶، حدیث ۴۵۴۰۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۶/۲۷، باب ۵، حدیث ۳؛ مشکاه الأنوار: ۸۱. [۱]

خاندان من بیست فایده دارد. ده فایده در دنیا و ده در آخرت است. (۱) بسیاری از تأکیدهایی که بر محبت اهل بیت علیهم السلام در برخی آیات و روایات آمده به این دلیل است که علاقه انسان به هر چیزی و هر شخصی نقش و تأثیر بزرگی در زندگی او دارد و آثار و نشانه هایی از آن در دنیا و آخرت نمایان می شود. یعنی الگو بودن هر موجودی برای بشر، تفکر و رفتار او را می سازد و او با همان الگو در قیامت محشور می شود.

ابوزبیر مکی نقل می کند:

رَأَيْتُ جَابِرًا مُتَوَكِّنًا عَلَى عَصَاهُ وَهُوَ يَدُورُ فِي سِكَكِ الْأَنْصَارِ وَمَجَالِسِهِمْ وَهُوَ يَقُولُ: عَلِيُّ خَيْرُ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ، يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! أَدْبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ أَبِي فَاَنْظُرُوا فِي شَأْنِ امِّهِ. (۲)

جابر را دیدم که تکیه بر عصای خود داده و در محافل و دسته انصار دور می زد و می گفت: علی علیه السلام بهترین بشر است؛ هر کس او را انکار کند کافر است. ای گروه انصار! فرزندانان را با حب علی علیه السلام تربیت کنید، پس کسی که او انکار کرد، به مادرش بنگرید.

به همین دلیل دشمنان اسلام به ویژه معاویه فرزند ابوسفیان بسیار کوشیدند تا ریشه محبت علی علیه السلام و اولاد ایشان را در دل های کودکان و مردم بخشکانند. امی نمی دانستند که مهر اهل بیت علیهم السلام از طریق نطفه و خون، نسل به نسل ماندگار است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ وَجَدَ بَوْدَ حُبِّنَا عَلَى قَلْبِهِ فَلْيَكْثِرِ الدُّعَاءَ لِأُمِّهِ فَإِنَّهَا لَمْ تَخُنْ أَبَاهُ. (۳)

ص: ۳۲۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۸/۲۷، باب ۴، حدیث ۱۲؛ الخصال: ۵۱۵/۲، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۰۱/۳۹، باب ۸۷، حدیث ۱۱۰؛ [۲] علل الشرایع: ۱۴۲/۱، حدیث ۴. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۴۶/۲۷، باب ۵، حدیث ۶؛ [۴] علل الشرایع: ۱۴۲/۱، حدیث ۵. [۵]

هر که خنکی دوستی ما را در قلبش بیابد، مادرش را بسیار دعا کند؛ زیرا مادرش به پدر او خیانت نکرده است.

حکایت حلوی معاویه و ابوالاسود

مرحوم شیخ عباس قمی در سفینه البحار می نویسد:

روایت شده که روزی معاویه برای ابوالاسود دثلی (شاعر اهل بیت) حلوی هدیه فرستاد تا در قلب ابوالاسود نفوذ کرده و وی را از دوستی و محبت علی علیه السلام منصرف کند، در این هنگام دختر خردسال او مقداری از آن حلوا را به دهان گذاشت.

ابوالاسود گفت: دخترم زود آن را بیرون بینداز که زهر است. این حلوی است که معاویه برای فریب ما فرستاده تا از دوستی اهل بیت علیهم السلام دست بکشیم، دختر گفت: خدا رو سیاهش کند، او می خواهد ما را با این حلوا فریب دهد تا دست از علی علیه السلام و محبت او برداریم. بریده باد دست فرستنده و خورنده اش. پس آنچه را به دهان برده بود بیرون ریخت. آنگاه شعری سرود که معنای آن چنین است:

ای فرزند هند! آیا خیال کردی که به وسیله حلوی شیرین زعفرانی می توانی ما را فریب دهی که دین خود و شرافت نیاکانمان را به تو بفروشیم. نه به خدا سوگند چنین چیزی شدنی نیست. همانا که مولای ما امیرمؤمنان علی علیه السلام است. (۱) بنابراین کسانی که از در خانه اهل بیت دور هستند به یقین از جهت نطفه یا لقمه حرام یا اعتقادات قلبی و فکری مشکل ریشه ای دارند؛ زیرا دشمنی و کینه از این سه راه وارد انسان می شود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۲۱

۱- (۱) - سفینه البحار: ۳۲۱/۴، (ابوالاسود الدؤلی)؛ الکنی و الالقاب: ۱۰/۱. [۱]

آن که اهل بیت مرا دوست ندارد یا منافق یا زنازاده یا فرزند حیض است. (۱) [۴] «اللَّهُمَّ اشْدُدْ بِهِمْ عَضْدِي وَ اقِمْ بِهِمْ اُودِي وَ كَثِّرْ بِهِمْ عِدَدِي وَ زَيِّنْ بِهِمْ مَحْضَرِي وَ اَحْيِ بِهِمْ ذِكْرِي وَ اَكْفِنِي بِهِمْ فِي غَيْبِي وَ اَعِنِّي بِهِمْ عَلٰى حَاجَتِي وَ اجْعَلْهُمْ لِيْ مُجِبِّينَ وَ عَلٰى حَدِيْبِيْنَ مُقْبِلِيْنَ مُسْتَقِيْمِيْنَ لِيْ مُطِيعِيْنَ غَيْرَ عَاصِيْنَ وَ لَا عَاقِيْنَ وَ لَا مُخَالِفِيْنَ وَ لَا خَاطِئِيْنَ» (۵) وَ اَعِنِّيْ عَلٰى تَرْبِيَّتِهِمْ وَ تَاْدِيْبِهِمْ وَ بَرِّهِمْ وَ هَبْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ مَعَهُمْ اَوْلَادًا ذُكُوْرًا وَ اجْعَلْ ذٰلِكَ خَيْرًا لِيْ وَ اجْعَلْهُمْ لِيْ عَوْنًا عَلٰى مَا سَأَلْتُكَ]

خدایا! وجودم را به آنان نیرومند، و کجی ام را به وسیله آنان راست فرما، تبارم را به آنان افزون کن، و مجلسم را به آنان زینت ده، و یادم را به آنان زنده دار، و در نبود من کارهایم را به وسیله ایشان کفایت کن، و مرا به سبب آنان بر روا شدن نیازم یاری ده، آنان را نسبت به من عاشق و مهربان، و روی آورنده، و برایم مستقیم و مطیع قرار ده؛ نه عصیان کننده و عاق و مخالف و خطاکار، و مرا در تربیت و ادب کردن و نیکی در حقشان یاری فرما، و مرا از جانب خود علاوه بر آنان اولاد پسر بخش، و آن را برایم خیر قرار ده، و آنان را در آن چه از تو می خواهم یاورم ساز.

ص: ۳۲۲

خداوند حکیم در گردش طبیعت، نیروهای بسیاری را در اختیار بشر قرار داده است. از امدادهای آسمانی و غیبی و یاری فرشتگان در صحنه های خطر و حوادث تا قدرت نظامی و اقتصادی و انسانی، مانند حیوانات و اموال و فرزندان و قبیله و خانواده که همگی در مسیر حکومت انسان بر دنیا و صرف امیال و شهوات اوست.

توانایی هایی که پروردگار در بدن و اعضای فرماندهی آنان، مانند مغز و قلب قرار داده از او موجودی ناشناخته ساخته است که هیچ دست هنرمند و ابزار ماشینی نتوانسته مانند او را بسازد. گرچه عده ای از آدمیان موجوداتی شبیه به آدم یا حیوانی باهوش و احساس به نام شبیه سازی و ربات هوشمند به دنیای صنعت و هنر عرضه کرده اند، ولی تا آن نفخه الهی در آن دمیده نشود و حق در او جلوه نکند؛ نماینده خداوند و آینه حق نخواهد بود و در دیار باقی جاودان نمی ماند، بنابراین بشر از توانمندی های ظاهری، مانند مال و فرزند در کارهایش بسیار بهره می گیرد و از همجنس و همزاد خود که محصول تولید خود اوست در راه خیر و شریاری می طلبد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ فِي كُلِّ زَمَانٍ عَزِيزَةٌ: الْأَخُ فِي اللَّهِ وَالزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ الْأَلْفِيفَةُ فِي دِينِ اللَّهِ وَالْوَالِدُ الرَّشِيدُ وَمَنْ أَصَابَ أَحَدَ الثَّلَاثَةِ فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدَّارَيْنِ وَالْحِظِّ وَالْأَوْفَرَ مِنَ الدُّنْيَا. (۱)

سه چیز همیشه کمیاب است: برادر دینی، همسر شایسته و همراه در دین و فرزند کمال یافته؛ هر که یکی از آن سه را داشته باشد به خیر دنیا و آخرت و بهره فراوان دست یافته است.

ص: ۳۲۳

فرزند، مونس و امید و بازوان پدر و مادر است و به وجود و توانایی فرزندان، نسل انسانی باقی می ماند و در کهنسالی برای آنان یاور و همزبان و همدم خوبی خواهد بود.

داشتن فرزند صالح، آرزویی است که حتی پیران و بزرگان الهی بدون فرزند هم آن را در سر می پروراندند.

به همین دلیل حضرت زکریا علیه السلام از خداوند درخواست فرزند می کند تا او را از تنهایی بیرون آورد و در قرآن می فرماید:

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَاتَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿١﴾

و زکریا را [یاد کن] زمانی که پروردگارش را ندا داد: پروردگارا! مرا تنها [و بی فرزند] مگذار؛ و تو بهترین وارثانی .

همچنان حضرت ابراهیم در سن نود سالگی از خدای متعال طلب فرزند نمود و دعایش به استجاب رسید که: حق تعالی به ایشان مژده فرزند نیکو سیرتی را داد و فرمود:

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ﴿٢﴾

پروردگارا! مرا فرزندی که از صالحان باشد عطا کن . * پس ما او را به پسری بردبار مژده دادیم .

در قرآن مجید دو مرتبه کلمه وزیر در رسالت حضرت موسی علیه السلام آمده است و آن درباره پشتیبانی و همیاری به وسیله اهل و برادر اوست؛

وَاجْعَلْ لِي وَاٰلِيَّ وَوَاٰلِيَّ مِنْ اَهْلِي ﴿٣﴾

ص: ۳۲۴

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۸۹. [۱]

۲- (۲) - صافات (۳۷) : ۱۰۰ - ۱۰۱. [۲]

۳- (۳) - طه (۲۰) : ۲۹. [۳]

و از خانواده ام دستیاری برایم قرار ده .

و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا (۱)

و به راستی به موسی کتاب دادیم ، و برادرش هارون را همراه او دستیار و کمک قرار دادیم .

زیرا در امر رسالت و هدایت آدمی مانند فرعون که ادعای خدایی می کند و آسمان و زمین را برده خود می پندارد، به یقین نیازمند به ابزارها و اهرم های قوی می باشد که سنگِ سختی را از جا بکند و راه راست را هموار سازد. از این رو در لغت وزیر، به معاون و مشاور و همکار و همفکری گفته شده که در تدبیر امور پشتیبان حاکم و مدیر و سرپرست باشد.

به این جهت در بعضی روایات معصومان علیهم السلام ، فرزندان و خانواده هم به عنوان وزیر و مشاور و خدمتگزار در زندگی تعیین شده اند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:

الْوَلَدُ سَيِّدُ سَبْعِ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعِ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعِ سِنِينَ. (۲)

فرزند، هفت سال سرور و هفت سال بنده و هفت سال مشاور است.

در روایت دیگر امیرمؤمنان علیه السلام ، فرزند را مستخدم و همکار قرار می دهند.

يُرْخَى الصَّبِيُّ سَبْعًا وَ يُؤَدَّبُ سَبْعًا وَ يُسْتَحْدَمُ سَبْعًا. (۳)

کودک هفت سال آزاد، هفت سال در تربیت است، و هفت سال به کار گمارده می شود.

ص: ۳۲۵

۱- (۱) - فرقان (۲۵) : ۳۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۵/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۴۲؛ [۲] مکارم الأخلاق: ۲۲۲. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۶/۱۰۱، باب ۲، حدیث ۴۶؛ [۴] مکارم الأخلاق: ۲۲۳. [۵]

زیرا فرزندان در سنین بلوغ و جوانی دارای نیرو و توان بدنی و فکری بالایی هستند، و می توانند در جاده حق و حقیقت و در راه گناه و فساد قدم های بزرگی بردارند و بازوی قدرتمند برای خانواده و جامعه باشند. بنابراین باید نوجوانان و جوانان را دریابیم که آنان الگویی برای آیندگان بشر خواهند بود.

امام سجّاد علیه السلام از عوامل رستگاری و کامروایی یک انسان را، داشتن فرزند خدمتکار برمی شمرد و می فرماید:

مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وُلْدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ. (۱)

یکی از خوشبختی های مرد این است که فرزندانی داشته باشد که کمک کار او باشد.

و خداوند به وسیله این نعمت دنیوی به بسیاری از مردم لطف بزرگی نموده است. و درباره امت حضرت نوح علیه السلام فرمود: اگر آنان طلب آموزش و مغفرت کنند؛ پروردگار نعمت های معنوی و مادی را بر آنها فرو می فرستد و نوح علیه السلام هم در پاسخ می فرماید:

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَبَيْنَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَرًا» (۲)

پس [به آنان] گفتم: از پروردگارتان آموزش بخواهید که او همواره بسیار آمرزنده است. * تا بر شما از آسمان باران پی در پی و با برکت فرستد، * و شما را با اموال و فرزندان یاری کند، و برایتان باغ ها و نهرها قرار دهد.

به این ترتیب خداوند منّان، با نعمت بزرگ معنوی که بخشودگی و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان است و به برکت چند نعمت مادی، از جمله ریزش باران های مفید و فراوان و یاری رسانی با اموال و فرزندان و باغ و آب؛ قدرت انسانی را افزون

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - الکافی: ۲/۶، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۵۶/۲۱، باب ۱، حدیث ۲۷۲۸۶. [۲]

۲- (۲) - نوح (۷۱): ۱۰ - ۱۲. [۳]

می کند و همهٔ اینها پاداش های الهی است.

ص: ۳۲۷

[«۶» وَ أَعِزَّنِي وَ ذَرَّيْتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّكَ خَلَقْتَنَا وَ أَمَرْتَنَا وَ نَهَيْتَنَا وَ رَعَّبْتَنَا فِي ثَوَابِ مَا أَمَرْتَنَا وَ رَهَّبْتَنَا عِقَابَهُ وَ جَعَلْتَ لَنَا عَدُوًّا يَكِيدُنَا سَلَّطْتَهُ مِنَّا عَلَى مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَيْهِ مِنْهُ أَسِيكُنْتَهُ صُدُورَنَا وَ أَجْرَيْتَهُ مَجَارِي دِمَائِنَا لَا يَغْفُلُ إِنْ غَفَلْنَا وَ لَا يَنْسَى إِنْ نَسِينَا يُؤْمِنُنَا عِقَابَكَ وَ يُخَوِّفُنَا بِغَيْرِكَ]

و مرا و نسلم را از شیطان رانده شده پناه ده؛ چرا که تو ما را آفریدی، و به ما امر و نهی فرمودی، و ما را در ثواب آنچه به آن امر کردی ترغیب، و به عذاب آنچه از آن نهی فرمودی تهدید کردی، و برای ما دشمنی قرار دادی که با ما نیرنگ می کند، و او را بر ما تسلطی دادی که ما را به آن اندازه بر او تسلط نیست، در دل هایمان جایش دادی، و در رهگذرهای خونمان روانش ساختی، اگر ما از او غفلت ورزیم، او از ما غافل نمی شود، و اگر او را فراموش کنیم، او ما را فراموش نمی کند. ما را از عذاب تو ایمنی می دهد، و از غیر تو می ترساند.

ص: ۳۲۸

[«۷» إِنْ هَمَمْنَا بِفَاحِشَةٍ شَجَعْنَا عَلَيْهَا وَإِنْ هَمَمْنَا بِعَمَلٍ صَالِحٍ تَبَطَّنَا عَنْهُ يَتَعَرَّضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ وَ يَنْصِبُ لَنَا بِالشُّبُهَاتِ إِنْ وَعَدْنَا كَذِبًا وَإِنْ مَنَّا أَخْلَفْنَا وَإِلَّا تَصِيرُفَ عَنَّا كَيْدُهُ يُضِلُّنَا وَإِلَّا تَقِنَا خِبَالَهُ يَسْتَرِلُّنَا «۸» اَللّٰهُمَّ فَاقْهَرْ سُلْطَانَهُ عَنَّا بِسُلْطَانِكَ حَتَّى تَحْسِبَهُ عَنَّا بِكَتْرِهِ الدُّعَاءِ لَكَ فَنُصَبِحَ مِنْ كَيْدِهِ فِي الْمَعْصُومِينَ بِكَ]

چون آهنگ کار زشتی کنیم، ما را بر آن دلیر کند، و چون قصد کار شایسته ای کنیم، ما را از آن باز دارد. ما را به شهوات می طلبد، و بنای شبهه ها را برای ما برپا می کند. اگر به ما وعده دهد، دروغ می گوید، و اگر به آرزویمان نشاند، تخلف می کند، و اگر تو نیرنگش را از ما نگردانی، ما را گمراه می کند، و اگر از فسادش، حفظمان نکنی، ما را به لغزش می اندازد.

خدایا! سلطه اش را نسبت به ما با سلطنت مغلوب کن تا به سبب کثرت دعایمان به پیشگاهت، او را از ما باز داری تا به وسیله تو، از نیرنگش در زمره حفظ شدگان از شر او قرار گیریم.

نوید و امید دروغین شیطان

اشاره

عقل سالم حکم می کند که انسان از دشمن خطرناک که به هیچ موجودی رحم نمی کند و قربانیش در هر گوشه و کناری بر خاک هلاکت افتاده؛ سخت بپرهیزد.

قرآن تأکید می کند که حساب شیطان و همکارانش از سایر دشمنان جداست او و همکارانش شما را می بیند درحالی که شما آنها را نمی بینید.

به راستی باید در برابر چنین دشمن ناپیدایی که لحظات حمله او را با دقت نمی توان پیش بینی کرد، همیشه آماده دفاع بود.

خداوند کریم در سوره ابراهیم از دعوت های شیطان با عنوان وعده و آرزو و امیدهای پوچ یاد نموده و حقیقت امر را روشن ساخته و فرموده است:

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعِدَ الْحَقِّ ۖ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١﴾

و شیطان [در قیامت] هنگامی که کار [محاسبه بندگان] پایان یافته [به پیروانش] می گوید: یقیناً خدا [نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب] به شما وعده حق داد، و من به شما وعده دادم [که آنچه خدا وعده داده، دروغ است، ولی می بینید که وعده خدا تحقق یافت] و [من] در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود، فقط شما را دعوت کردم [به دعوتی دروغ و بی پایه] و شما هم [بدون اندیشه و دقت دعوتم را] پذیرفتید، پس سرزنشم نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شمایم، و نه شما فریادرس من، بی تردید من نسبت به شرک ورزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و منکرم؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است.

ص: ۳۳۰

از آیه فوق استفاده می شود که دعوت های شیطان، هرگز اختیار و آزادی اراده را از انسان نمی گیرد، بلکه او یک امید دهنده ای بیش نیست ولی انسان با علاقه و میل خود، زمینه های قبلی و پیوستگی به خواسته های او را فراهم می سازد.

زمینه های کار خلاف وضع انسان را به جایی می رساند که حالت بی اختیاری در برابر وسوسه ها در وجودش پیدا می شود، همان گونه که در همه معتادان به مواد افیونی مشاهده می شود که با اراده خودشان راه اسارت را برای خود باز می کنند. و با اولین پُکی که به سیگار می زنند تیر مسموم شیطان را به سوی خود می رانند، سپس برای توجیه دعوت شیطان می گویند، این نشانه مرادنگی و بزرگی است و یا برای تفریح و سرگرمی و آرامش فکری چنین می کنیم.

شیطان به این ترتیب در قیامت، پاسخ دندان شکنی به همه کسانی که گناهان خویش را به گردن او می اندازند و او را عامل انحرافات خود می شمردند و به او لعنت می فرستند، می دهد. و این شیوه کودکان را که گروهی از گنهکاران برای تبرئه خویش دارند، می کوبد؛ و می گوید: مرا سرزنش نکنید بلکه خود را ملامت کنید؛ زیرا خودتان کردید که لعنت بر خودتان باد. در حقیقت سلطان حقیقی بر انسان، اراده و عمل اوست نه چیز دیگر.

برنامه های شیطان برای گمراهی انسان

از آیات کریمه قرآن استفاده می شود: شیطان سوگند یاد کرده که: چند برنامه را در دعوت خود اجرا کند و گام به گام خود را به سوی هدف هایش نزدیک سازد.

۱ - از بندگان خدا نصیب معینی را انتخاب می کند که انسان های باایمان و اراده ضعیف، تسلیم اویند.

۲ - با گمراه کردن و زیبا جلوه دادن راه باطل، حق را بر مردم می پوشاند.

۳ - با وعده ها و آرزوهای دور و دراز و رنگارنگ بندگان را سرگرم می سازد.

در حدیث پرمغز و هشدار دهنده ای از امام صادق علیه السلام وارد شده است که وقتی آیه:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَتَعَفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ لَا يَكُنْ لَهُ إِعْذَارٌ يَوْمَئِذٍ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱﴾

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند، پافشاری نمی‌کنند.

نازل شد، ابلیس بالای کوه ثور در مکه رفت و با صدای بلندی فریاد کشید و سران و یارانش را جمع کرد. گفتند: ای آقای ما چه شده که ما را فراخوانده‌ای؟ گفت: این آیه نازل شده چه کسی می‌تواند با آن مقابله کند؟ یکی از شیاطین بزرگ گفت: من می‌توانم، نقشه ام چنین و چنان است. ابلیس طرح او را نپسندید. دیگری برخاست و گفت: چنین کنم، مانند او ابلیس باز هم نپذیرفت. سپس وسواس خناس ایستاد و گفت: من از عهده آنان برآیم، ابلیس گفت: چگونه؟ گفت: آنها را با وعده‌ها و آرزوهای سرگرم می‌کنم تا آلوده به گناه شوند و هنگامی که مرتکب شدند، توبه را از یادشان می‌برم! ابلیس گفت: تو می‌توانی از عهده این کار برآیی. پس او را تا روز قیامت مأمور به آن کرد. (۲) ۴ - مردم را به اعمال خرافی و وهمی، مانند ترس از فقر و مال اندوزی فرا می‌خواند و سنت‌ها و بدعت‌های بی‌پایه را پدید می‌آورد و سپس از آداب و رسوم آنان محسوب می‌شود.

ص: ۳۳۲

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۳۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۷/۶۰، باب ۳، حدیث ۶؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۴۶۵، حدیث ۵. [۲]

۵- مردم را به تغییر و تبدیل فطرت و آفرینش پاک خداوند وادار می کند و آنان را به صفات و خوی حیوانی و دنیوی علاقمند می کند.

۶- مردم را گام به گام با آسان و شیرین کردن مقدمات عمل؛ تشویق به اجرا می کند.

تمام دستگاه های شیطانی و ابزار و یاران او برای پیاده کردن نقشه های شوم او از روش خطوات یعنی قدم به قدم بهره می گیرد و از دیدگاه تربیتی همان طور که تربیت انسان مرحله به مرحله تکامل پیدا می کند، انحراف او هم درجه به درجه در وجودش نفوذ می کند.

به عنوان مثال: آلودگی جوان از مرحله دیدن و تماشای صحنه های گناه آلود آغاز شده، سپس به مرحله شرکت در محفل یا استفاده از ماده ای به عنوان آرامبخش و درمان روانی ادامه پیدا می کند. و آنگاه به مرحله نهادی و حرفه ای در می آید و جوان به شکل جنایت پیشه و معتاد مشهور، به عالم حیوانیت در می آید.

یا در باب شبهه افکنی و تردید در اعتقادات آدمی، به او وسوسه می کند که برای مرگ و توبه وقت زیاد است، یا چه کسی گفته خدا عذاب می کند، یا چه کسی از درون قبر خبر داده، یا چه کسی از آن دنیا برگشته و...

به این ترتیب او فرمایش های همه انبیا و ائمه اطهار و اولیای الهی و عالمان را نادیده می گیرد، و در انتظار معجزه یا عذاب آسمانی، به نیرنگ شیطان دچار می شود و این مؤمنان واقعی هستند که باید جانب حق و حقیقت را به نیکی بشناسند.

امام صادق علیه السلام در وصیت خویش به عبدالله بن جندب می فرماید:

يَا عَبْدَ اللَّهِ لَقَدْ نَصَبَ إبْلِيسُ حَبَائِلَهُ فِي دَارِ الْعُرُورِ فَمَا يَقْصِدُ فِيهَا إِلَّا

ای عبدالله! همانا شیطان بزرگ در این سرای پرفریب، دام های خود را پهن کرده و هدف او به غیر دوستان ما نیست.

ص: ۳۳۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۷۹/۷۵، باب ۲۴، حدیث ۱؛ [۱] تحف العقول: ۳۰۱.

«۹» اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كُلَّ سُؤْلِي وَاقْضِ لِي حَوَائِجِي وَ لَا تَمْنَعْنِي الْإِجَابَةَ وَقَدْ ضَمِنْتَهَا لِي وَ لَا تَحْجُبْ دُعَائِي عَنْكَ وَقَدْ أَمَرْتَنِي بِهِ وَ
اٰمَنُ عَلَيَّ بِكُلِّ مَيَا يُضِيءُ لِحْنِي فِي دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي مَيَا ذَكَرْتُ مِنْهُ وَ مَيَا نَسَيْتُ أَوْ أَظْهَرْتُ أَوْ أَخْفَيْتُ أَوْ أَعْلَنْتُ أَوْ أَسِرَّرْتُ «۱۰» وَ
اجْعَلْنِي فِي جَمِيعِ ذَلِكَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ بِسُؤَالِي إِيَّاكَ الْمُنْجِحِينَ بِالطَّلَبِ إِلَيْكَ غَيْرِ الْمَمْنُوعِينَ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ]

خدایا! تمام خواسته هایم را عطا کن، و همه حاجاتم را برآور، و از اجابت دعا که اجابتش را برایم ضمانت کرده ای محروم
مکن، و دعایم را از درگاہت که مرا به آن دستور داده ای منع مفرما، و هر آنچه در دنیا و آخرتم باعث اصلاحم شود به من
عنایت کن؛ آنچه را که از آن یاد کردم و آنچه فراموشم شد، اظهار کردم یا پوشیده داشتم، آشکار نمودم یا پنهان کردم، و در
تمام این امور به سبب درخواستی که از تو دارم، مرا از اصلاح کنندگان قرار ده؛ آنان که به درخواستشان از تو، در شمار
کامیابان شدند، و با توکل بر تو محروم از لطفت نشدند.

[«۱۱» الْمَعِيَّةُ بِالْمَعِيَّةِ بِسَمْعِكَ الرَّابِحِينَ فِي التَّجَارَةِ عَلَيْكَ الْمَجَارِينَ بِعِزِّكَ الْمِيَّوسِعَ عَلَيْهِمُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعَ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ الْمَعَزِينَ مِنَ الدُّلِّ بِسَمْعِكَ وَالْمَجَارِينَ مِنَ الظُّلْمِ بِعِدْلِكَ وَالْمَعْرِفِينَ مِنَ الْبَلَاءِ بِرَحْمَتِكَ وَالْمُعْنِينَ مِنَ الْفَقْرِ بِغِنَاكَ وَالْمَعْصُومِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالزَّلَلِ وَالْخَطَاءِ بِتَقْوَاكَ وَالْمُؤَفَّقِينَ لِلْخَيْرِ وَالرُّشْدِ وَالصَّوَابِ بِطَاعَتِكَ وَالْمُحَالَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الذُّنُوبِ بِقُدْرَتِكَ التَّارِكِينَ لِكُلِّ مَعْصِيَتِكَ السَّاكِنِينَ فِي جَوَارِكَ]

و مرا از آنانی قرار ده که به پناه آوردن به تو خو گرفته اند، و از سودای با تو سود سرشار برده اند، و پناهنده به عزت شدند، و رزق حلال از احسان فراگیری به جود و کرمت بر آنان وسعت دادی، و به وسیله تو از مدار خواری درآمده به تخت عزت نشستند، و از ستم و جور، به عدالت پناهنده شدند، و به رحمتت، از بلا و مصیبت، سلامت همه جانبه یافتند، و به غنای تو، از تهیدستی به توانگری رسیدند، و به تقوای تو از گناهان و لغزش ها و خطاها، محفوظ ماندند، و به طاعتت، به خیر و هدایت و درستی، توفیق یافتند، و به قدرتت بین آنان و گناهان حایل و مانع ایجاد شد، رها کننده معصیت های تو، در جوار رحمتت ساکنند.

[«۱۲» اَللّٰهُمَّ اَعْطِنَا جَمِيعَ ذَلِكَ بِتَوْفِيقِكَ وَرَحْمَتِكَ وَاعِدْنَا مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ وَاعْطِ جَمِيعَ الْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِثْلَ الَّذِي سَأَلْتُكَ لِنَفْسِيْ وَ لَوْلَدِيْ فِيْ عَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجَلِ الْآخِرَةِ اِنَّكَ قَرِيْبٌ مُّجِيْبٌ سَمِيعٌ عَلِيْمٌ عَفُوٌّ غَفُوْرٌ رَّءُوْفٌ رَّحِيْمٌ «۱۳» وَ اَتْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ.]

خدایا! همه این امور را به توفیق رحمتت به ما عطا کن، و ما را از عذاب دوزخ پناه ده، و به تمام مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، مانند آنچه را برای خود و فرزندانم از تو خواستم، در این جهان و آن جهان عطا فرما! همانا تو به بندگان نزدیک، اجابت کننده دعا، شنوا و دانا، بخشنده و آمرزنده، مهربان و رحیمی، و ما را در این دنیا و آن دنیا حسنه عنایت کن، و از عذاب دوزخ حفظ فرما.

دعا در حق بندگان

دعا و نیایش در فعالیت های ذهنی و قلبی انسان حالت شکوفایی باطنی و روح قهرمانی را می پروراند. صفای نگاه، متانت رفتار، شادی درون، چهره راسخ، استعداد هدایت و پذیرش خطر و حوادث، از وجود یک گنجینه پنهان در عمق جان ما حکایت می کند.

قلب و روح آدمی از راه دعا به خداوند و بندگان او پیوند پیدا می کند و همانند قطره ای که به اقیانوس بی پایان می رسد؛ اتصال معنوی گسترده ای با مبدأ هستی و آفرینش ایجاد می شود.

همه موجودات از حاملان عرش تا خاکیان فرش، زمین و دریا، در حال نیایش و دعا برای انسانند و به گونه ای او را می ستایند.

در آیات نخست سوره غافر، راه و رسم دعاگویی را به مؤمنان می آموزند:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَازْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۱)

فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون آن هستند، همراه سپاس و ستایش، پروردگارش را تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان آمرزش می طلبند، [و می گویند:] پروردگارا! از روی رحمت و دانش همه چیز را فرا گرفته ای، پس آنان را که توبه کرده اند و راه تو را پیروی نموده اند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ ننگه دار. * پروردگارا! و آنان را در بهشت های جاودانی که به آنان و به شایستگان از پدران و همسران و فرزندان شان وعده داده ای در آور؛ یقیناً تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی .

بهترین دعا آن است که با رَبَّنَا و رَبِّي و ربوبیت خداوند آغاز گردد. هر چند نام مبارک الله جامع ترین اسمای خداوند است ولی تقاضا از محضر پرلطف حق

ص: ۳۳۸

تناسب با ربوبیت او دارد. پروردگاری که از نخستین لحظه های وجود انسان آغاز شده و تا پایان عمر و سپس در قیامت ادامه دارد و چنان انسان را غرق انوار و الطاف الهی می کند که خواندن خداوند به این صفت خاص، لطف و محبت و مهربانیش را به دعا کننده جلب می کند.

امام صادق علیه السلام راه جلب لطف پروردگار را چنین تفسیر می فرماید:

تَبَحُّرُوا قُلُوبِكُمْ فَإِنْ أَنْقَاها مِنْ حَرَكَهِ الْوَاحِشِ لِسَخَطِ شَيْءٍ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ فَإِذَا وَجَدْتُمُوهَا كَذَلِكَ فَاسْأَلُوهُ مَا شِئْتُمْ. (۱)

دل هایتان را وارسی کنید. اگر دیدید که خداوند دل ها را از خطور هر گونه وحشت و ناخشنودی که نسبت به کارهای اوست؛ پاک ساخته است. در این صورت هر چه می خواهید از او طلب کنید.

به عبارت دیگر، مراد حضرت این است که اگر می خواهید جاده دعا هموار باشد و مانع و ترسی در آن دیده نشود، باید دل را مانند دریا گسترده و پاکیزه نمود تا در رحمت حق باز شود.

در روایات بسیاری به دعای عمومی در بین مردم سفارش شده است، به این خاطر دعاهایی که در نمازهای جماعت و جمعه خوانده می شود به درگاه الهی پذیرفته می شود؛ زیرا ممکن است در آن عبادت، گروهی مؤمن مضطر یا کودک پاکیزه دل حضور داشته باشد که حال و دل شکسته او موجب قبولی دعا گردد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِذَا دَعَا أَحَدٌ فَلْيَعْمَمْ فَإِنَّهُ أَوْجِبُ لِلدُّعَاءِ وَمَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنْ إِخْوَانِهِ قَبْلَ أَنْ يَدْعُوَ لِنَفْسِهِ اشْتَجِبَ لَهُ فِيهِمْ وَفِي نَفْسِهِ. (۲)

ص: ۳۳۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۸/۶۷، باب ۴۴، حدیث ۳۶؛ [۱] الأمالی، شیخ مفید: ۵۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۳/۹۰، باب ۱۷، ذیل حدیث ۱۷؛ [۲] الدعوات، راوندی: ۲۶، حدیث ۴۰.

هر گاه يك نفر دعا می کند برای همه دعا کند؛ زیرا این دعا به اجابت نزدیکتر است. کسی که پیش از دعا کردن برای خود، برای چهل نفر از برادرانش دعا کند، آن دعا در حق آنان و در حق خودش مستجاب شود.

از جمله وحی های خداوند عزوجل به موسی علیه السلام این بود:

مرا به به زبانی بخوان که با آن نافرمانیم نکرده ای، موسی عرض کرد: چنین زبانی را از کجا بیاورم؟ خداوند فرمود: مرا از زبان کس دیگر بخوان. (۱) گویا حکمت این کار در این است که وقتی انسان های دیگر به ویژه مؤمنان و صالحان در نیت دعای او باشند، واسطه ای برای فیض الهی هستند، به ویژه اگر آن انسان در نزد پروردگار از اولیای الهی یا صالحان با اخلاص باشد.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

دعایی که زودتر از همه به اجابت می رسد؛ دعایی است که برادر مؤمن در پشت سر برادرش می کند، چون ابتدا برای برادرش دعا کند، فرشته ای که بر او گماشته شده است گوید: آمین و دو چندان آن برای تو باد. (۲) در روایت است که حضرت ابراهیم علیه السلام در حال ذبح به فرزند خود اسماعیل فرمود:

فرزندم! دعا کن تا گشایش در کار حاصل شود؛ زیرا مضطر حقیقی تویی! ناگاه نگاه آن حضرت به قوچی افتاد و از جای برخاست تا آن را بگیرد، هنگامی که برگشت دید دو دست اسماعیل باز شده است، پرسید: چه کسی دست هایت را باز

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۰/۹۰، باب ۲۲، حدیث ۲۳؛ عده الدّاعی: ۱۳۱.

۲- (۲) - الکافی: ۵۰۷/۲، حدیث ۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۸۷/۹۰، باب ۲۶، حدیث ۱۹.

کرد؟

گفت: مردی با این نام و نشان.

ابراهیم علیه السلام فرمود: او جبرئیل بوده، آیا چیزی هم به تو گفت؟

اسماعیل گفت: آری، او به من گفت: خدا را بخوان که دعای تو هم اکنون مستجاب است.

ابراهیم فرمود: تو چه دعایی کردی؟

اسماعیل گفت: گفتم خدایا! مردان و زنان مؤمن را مورد رحمت و آمرزش قرار ده.

ابراهیم فرمود: فرزندم تو انسان موفق هستی؟ [\(۱\)](#) حضرت صادق علیه السلام در توضیح آیه شریفه *آتَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ* [\(۲\)](#) می فرماید:

«منظور از حسنه آخرت، رضوان الهی و بهشت، و مراد از حسنه دنیا، گشایش در رزق و معاش و نیکی اخلاق است». [\(۳\)](#)

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۴۷/۵، باب ۴۱، حدیث ۵۷۹۶، به نقل از لب اللباب.

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۰۱. [۱]

۳- (۳) - من لایحضره الفقیه: ۱۵۶/۳، حدیث ۳۵۶۶.

دعای ۲۶: همسایگان و دوستان

اشاره

ص: ۳۴۲

«١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَوَلَّنِي فِي جِيرَانِي وَمَوَالِي الْعَارِفِينَ بِحَقِّنَا وَ الْمُنَابِعِينَ لِأَعْدَائِنَا بِأَفْضَلِ وَلَايَتِكَ وَ وَفَّقْهُمْ لِإِقَامَةِ
سُنَّتِكَ وَ الْأَخْذِ بِمَحَاسِنِ أَدَبِكَ فِي إِزْفَاقِ ضَمِيمِهِمْ وَ سَدِّ خَلَّتِهِمْ وَ عِيَادَةِ مَرِيضَتِهِمْ «٢» وَ هِدَايَةِ مُسْتَرَشِدِهِمْ وَ مُنَاصَحَةِ مُسْتَشِيرِهِمْ
وَ تَعَهُدِ قَادِمِهِمْ وَ كِتْمَانِ أَسِيرَارِهِمْ وَ سِتْرِ عَوْرَاتِهِمْ وَ نَصْرِهِ مَظْلُومِهِمْ وَ حُسْنِ مُوَاسَاتِهِمْ بِالْمَاعُونَ وَ الْعُودِ عَلَيْهِمْ بِالْجِدَّةِ وَ الْإِفْضَالِ
وَ إِعْطَاءِ مَا يَجِبُ لَهُمْ قَبْلَ السُّؤَالِ «٣» وَ اجْعَلْنِي اللَّهُمَّ أَجْرِي بِالْإِحْسَانِ مُسَيِّئُهُمْ وَ أَعْرِضْ بِالتَّجَاوُزِ عَنِ ظَالِمِهِمْ وَ أَسِ تَعْمَلُ حُسَيْنَ
الظَّنِّ فِي كَافَتِهِمْ «٤» وَ أَتَوَلَّى بِالْبِرِّ عَامَّتَهُمْ وَ أَعْضُ بِصَرِي عَنْهُمْ عَفَّةً وَ أَلِينُ جَانِبِي لَهُمْ تَوَاضَعًا وَ أَرِقُّ عَلَى أَهْلِ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ رَحْمَةً
وَ أَسِرُّ لَهُمْ بِالْغَيْبِ مَوَدَّةً وَ أَحِبُّ بَقَاءَ النُّعْمَةِ عِنْدَهُمْ نَصْحًا وَ أُوجِبُ لَهُمْ مَا أُوجِبُ لِحَامَتِي وَ أَرْعَى لَهُمْ مَا أَرْعَى لِخَاصَّتِي «٥» اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارزُقْنِي مِثْلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَ اجْعَلْ لِي أَوْفَى الْحُظُوظِ فِيمَا عِنْدَهُمْ وَ زِدْهُمْ بَصِيرَةً فِي حَقِّي وَ مَعْرِفَةً بِفَضْلِي
حَتَّى يَسْعَدُوا بِي وَ أَسْعَدَ بِهِمْ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

[«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَوَلَّنِي فِي جِيرَانِي وَ مَوَالِي الْعَارِفِينَ بِحَقِّنَا وَ الْمُنَابِدِينَ لِأَعْدَائِنَا بِأَفْضَلِ وَلَايَتِكَ»]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و سرپرستی مرا، درباره همسایگان و دوستانم که به حق ما آگاه و با دشمنان ما مخالفند، به برترین سرپرستیت به عهده گیر.

در جملات ملکوتی بالا رعایت حق دو طایفه آنهم به بهترین صورت از حضرت حق درخواست شده است:

۱- ارزش و اهمیت حق همسایگان

۲- ارزش شیعیان

۱- ارزش و اهمیت حق همسایه

اشاره

در معارف اسلامی می خوانیم که از هرطرفِ خانهٔ انسان تا چهل خانه، مصداق مفهوم همسایه است. (۱) سلسله برنامه هائی را حضرت حق و انبیا و امامان نسبت به همسایگان، به مردم مؤمن سفارش کرده اند که در صورت عمل به آن برنامه ها؛

اول: ثواب عظیمی شامل حال انسان می شود.

ص: ۳۴۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳/۸۱، باب ۸، حدیث ۷۴؛ الخصال: ۵۴۴/۲، حدیث ۲۰.

دوم: محبت مردم نسبت به اسلام و مسلمانان جلب می گردد.

سوم: مشکلی یا مشکلاتی از همسایگان حل می گردد و حل مشکل باعث خوشحالی یک خانواده می شود و از این راه مشکل خود انسان در گردونه حل قرار گرفته و دعای آدمی به علت تأمین نیاز همسایه و کمک به او به استجابت نزدیک می شود.

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجُنُبِ وَأَيْنَ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فُجُورًا» (۱)

و خدا را بپرستید ، و چیزی را شریک او قرار ندهید ، و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه نزدیک و همسایه دور و همنشینان و همراهان و در راه ماندگان و بردگان نیکی کنید ؛ یقیناً خدا کسی را که متکبر و خودستاست ، دوست ندارد .

در این آیه نسبت به حق خود که عبادت و اطاعت است و حق بندگان و آداب معاشرت، ده فرمان بسیار مهم صادر کرده، در قسمت ششم و هفتم و هشتم درباره همسایگان نزدیک و همسایگان دور و معاشران و همنشینان سفارش فرموده که لازم است حق همسایگی همسایه و دوستی دوستان از جانب شما رعایت شود که این فرمان واجب الهی است.

تفسیری بر آیه فوق

تفسیر نمونه در ذیل این آیه می نویسد:

ص: ۳۴۷

جالب توجه این که قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر همسایگان نزدیک، تصریح به حق همسایگان دور کرده است؛ زیرا کلمه همسایه معمولاً مفهوم محدودی دارد و تنها نزدیک را در بر می گیرد، لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور نیز به طور صریح برده شود.

و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور، همسایگان غیر مسلمان باشد؛ زیرا حق همسایگی در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر مسلمانان را نیز شامل می شود، مگر آنان که با مسلمانان سرچنگ داشته باشند.

سپس درباره کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند توصیه می کند. ولی باید توجه داشت که «صاحب بالجنب» معنایی وسیع تر از دوست و رفیق دارد، و در واقع هر کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد در بر می گیرد، خواه دوست دائمی باشد یا یک دوست موقت، همانند کسی که در اثنای سفر با انسان همنشین می گردد. و اگر می بینیم در پاره ای از روایات «صاحب بالجنب» به رفیق سفر:

رَفِيقُكَ فِي السَّفَرِ. (۱)

و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می آید:

الْمُنْقَطِعُ إِلَيْكَ يَرْجُو نَفْعَكَ. (۲)

تفسیر شده منظور اختصاص به آنها نیست، بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز در بر می گیرد، و به این ترتیب آیه یک دستور جامع و کلی برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند، می باشد.

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - جامع البیان: ۱۱۴/۵؛ [۱] تفسیر ابن ابی حاتم: ۹۴۹/۳، حدیث ۵۳۰۰. [۲]

۲- (۲) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۸۳/۳، ذیل آیه ۳۶ سوره نساء؛ تفسیر آلوسی: ۲۹/۵، ذیل آیه ۳۶ سوره نساء.

اعم از دوستان واقعی، و همکاران، و همسفران، و مراجعان، و شاگردان، و مشاوران، و خدمتگزاران. (۱)

همسایه در روایات

اشاره

در نصایح لقمان حکیم است:

يَا بُنَيَّ! الْجَارُ تَمَّ الدَّارُ، يَا بُنَيَّ الرَّفِيقُ تَمَّ الطَّرِيقُ. (۲)

ای پسر! اول همسایه سپس خانه، فرزندم ابتدا رفیق و دوست آن گاه راه و طریق.

امام صادق علیه السلام می فرماید: در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام خواندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته ای بین مهاجر و انصار و هر کس از اهل مدینه که ملحق به آنها می شد، نوشت که این جمله در آن نامه است:

وَ اِنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرِ مُضَارٍّ وَلَا آثِمٍ، وَ حُرْمَةُ الْجَارِ عَلَي الْجَارِ كَحُرْمَةِ امِّهِ وَ ابِيهِ. (۳)

همسایه به منزله خود توست، به اندازه خودت لازم است رعایت شود و از وی حفاظت به عمل آید، مگر همسایه ای که برای همسایه ضرر داشته باشد، و در حق همسایه، جنایت و خیانت کند، و احترام و ارزش همسایه همانند احترام مادر و پدر انسان است.

حضرت صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد:

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۴۲۳/۳ - ۴۲۴، [۱] ذیل آیه ۳۶ سوره نساء.

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۴۲۹/۸، باب ۷۵، حدیث ۹۸۹۹؛ [۲] الاختصاص: ۳۳۷.

۳- (۳) - الکافی: ۳۱/۵، حدیث ۵؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۲۶/۱۲، باب ۸۲، حدیث ۱۵۸۳۸. [۴]

أَفِي الْمَالِ حَقُّ سَوَى الرَّكَاهِ؟ قَالَ: نَعَمْ بَرُّ الرَّحِمِ إِذَا اذْبَرَتْ، وَصَلَةُ الْجَارِ الْمُسْلِمِ، فَمَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانًا وَجَارُهُ الْمُسْلِمُ جَائِعٌ.
(۱)

آیا در مال انسان غیر از زکات حقی هست؟ فرمود: آری، نیکی به قوم و خویش به آن هنگام که از انسان روی بر گرداند، و خوبی به همسایه مسلمان؛ به من ایمان نیاورده کسی که شب را سیر بخوابد و همسایه مسلمانش گرسنه باشد.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يَأْمَنَ جَارَهُ بَوَائِقَهُ. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عبد، مؤمن نیست مگر این که همسایه اش از مزاحمت او در امان باشد.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ خَانَ جَارَهُ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ جَعَلَهَا اللَّهُ طَوْقًا فِي عُنُقِهِ مِنْ تُخُومِ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُطَوَّقًا إِلَّا أَنْ يَتُوبَ وَ يَرْجِعُ. (۳)

کسی که به اندازه یک وجب زمین به همسایه اش خیانت ورزد، آن یک وجب را خداوند از پوسته هفتم زمین حلقه گردن او کند، و بدین صورت خدا از در قیامت ملاقات نماید، مگر این که توبه کند و از ظلم به همسایه برگردد!

در قرآن از درختی نام می برد به نام زقوم که شیره آن را به اهل جهنم می خوراندند و این خوراک برای اهل جهنم عذابی بسیار سخت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: گروهی از مردم آویزه شاخه های این درختند از جمله:

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۴/۷۱، باب ۳، حدیث ۲۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۵۲/۹، باب ۷، حدیث ۱۱۵۰۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۴/۷۳، باب ۲۶؛ [۳] مکارم الاخلاق: ۱۲۶. [۴]

۳- (۳) - من لایحضره الفقیه: ۱۱/۴، ذیل حدیث ۴۹۶۸؛ وسائل الشیعه: ۳۸۶/۲۵، باب ۱، حدیث ۳۲۱۸۸. [۵]

مَنْ كَانَ جَارُهُ مَرِيضًا فَتَرَكَ عِيَادَتَهُ اسْتِخْفَافًا بِحَقِّهِ فَقَدْ تَعَلَّقَ بِغُضَنِ مِنْهُ، وَ مَنْ مَاتَ جَارُهُ فَتَرَكَ تَشْيِيعَ جِنَازَتِهَا تَهَاوُنًا فَقَدْ تَعَلَّقَ بِغُضَنِ مِنْهُ. (۱)

کسی که همسایه مریضش را محض سبک شمردن حقّ او عیادت نکند، و آن که به خاطر سبک انگاشتن جنازه همسایه به تشییعش نرود، هر دو از آویزه های شاخه های درخت زقومند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَطَّلَعَ فِي بَيْتِ جَارِهِ فَنَظَرَ إِلَى عَوْرَةِ رَجُلٍ أَوْ شِعْرِ امْرَأَةٍ أَوْ شَيْءٍ مِنْ جَسَدِهَا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ الَّذِينَ كَانُوا يَتَّبِعُونَ عَوْرَاتِ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَفْضَحَهُ اللَّهُ، وَ يُبْدِي عَوْرَتَهُ لِلنَّاسِ فِي الْآخِرَةِ. (۲)

کسی که در خانه همسایه اش دید بیندازد، به عورت مرد یا موی زنی یا چیزی از بدن آنان بنگرد بر خدا لازم است او را با منافقینی که در دنیا دنبال زشتی های مردم بودند وارد جهنم کند، و از دنیا نمی رود مگر این که خدا او را رسوا کند، و زشتی هایش را در آخرت در برابر دید مردم بگذارد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

حَرِيمُ الْمَسْجِدِ اِرْبَعُونَ ذِرَاعًا، وَ الْجَوَارُ اِرْبَعُونَ دَارًا مِنْ اِرْبَعَةِ جَوَانِبِهَا. (۳)

حریم مسجد چهل ذرع، و حریم همسایه از چهار طرف چهل خانه است.

حضرت صادق علیه السلام به اسحاق بن عمّار فرمود:

ص: ۳۵۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۸/۸، باب ۲۳؛ [۱] تفسیر الامام العسکری: ۶۴۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۱/۷۳، باب ۶۷، حدیث ۳۰؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۹۴/۲۰، باب ۱۰۴، حدیث ۲۵۴۱۰. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳/۸۱، باب ۸، حدیث ۷۴؛ [۵] الخصال: ۵۴۴/۲، حدیث ۲۰.

صَانِعِ الْمَنَافِقِ بِلِسَانِكَ، وَ اٰخِلِصْ وَدَّكَ لِلْمُؤْمِنِ، وَ اِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَاَحْسِنْ مُجَالَسَتَهُ. (۱)

با منافق با زبانت مدارا کن، برای مؤمن دوستی و محبت را خالص گردان، و اگر یک یهودی با تو همنشین شد به خوبی با او همنشینی کن.

اَللّٰهُ اللّٰهُ فِيْ جِيْرَانِكُمْ فَاِنَّهُمْ وَصِيْهُ نَبِيِّكُمْ، مَا زَالَ يُوصِيْ بِهِمْ حَتّٰى ظَنَنَّا اَنَّهُ سَيُوْرَثُهُمْ. (۲)

خدا را خدا را، در رابطه با همسایگان که مورد سفارش پیامبر شماست، پیوسته به آنان سفارش داشت تا جایی که گمان بردیم میراث برشان خواهد ساخت!

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

حُسْنُ الْجَوَارِ يَزِيْدُ فِي الرِّزْقِ. (۳)

خوب همسایه داری روزی را زیاد می کند.

در روایت است که حضرت زهرا علیها السلام از بعضی از امور نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت برد، حضرت جزوه ای به او مرحمت فرمود و به او گفت: آنچه در آن است به آن توجه کن. در آن این سه جمله ثبت بود:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ، وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُقَلِّ خَيْرًا اَوْ لِيَسْكُتْ. (۴)

ص: ۳۵۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۲/۷۱، باب ۹، حدیث ۱۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۱۶/۸، باب ۲، حدیث ۹۵۳۷. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۴۷. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۶۶۶/۲، حدیث ۳؛ [۴] وسائل الشیعه: ۱۲۳/۱۲، باب ۸۵، حدیث ۱۵۸۳۱. [۵]

۴- (۴) - الکافی: ۶۶۷/۲، حدیث ۶؛ [۶] مستدرک الوسائل: ۸۱/۱۲، باب ۷۱، حدیث ۱۳۵۷۱. [۷]

هر کس ایمان به خدا و روز قیامت دارد، همسایه اش را نیازارد، و هر کس ایمان به خدا و قیامت دارد مهمانش را گرامی بدارد، و هر کس ایمان به خدا و روز جزا دارد خیر بگوید ورنه ساکت شود.

امام صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می کند:

حُسْنُ الْجَوَارِ يَغْمُرُ الدِّيَارَ، وَيُنْسِي فِي الْأَعْمَارِ. (۱)

خوب همسایه داری خانمان ها را آباد سازد، و عمرها را طولانی گرداند.

ربیع شامی می گوید: خانه حضرت صادق علیه السلام از حاضران پر بود که فرمود:

اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحْسِنْ مُجَاوِرَةَ مَنْ جَاوَرَهُ. (۲)

بدانید از ما نیست هر که با همسایه اش به خوشی رفتار نکند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْجَوَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ بِذَلِكَ. (۳)

بر شما باد به خوش همسایگی که حضرت الله عزوجل به این معنی امر فرموده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَلْعُونٌ مَنْ آذَى جَارَهُ. (۴)

از رحمت حق دور است و به لعنت الهی دچار است کسی که همسایه اش را بیازارد.

ص: ۳۵۳

۱- (۱) - الکافی: ۶۶۷/۲، حدیث ۱۰؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۲/۱۲۸، باب ۸۷، حدیث ۱۵۸۴۴. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۶۶۸/۲، حدیث ۱۱؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۲/۱۲۹، باب ۸۷، حدیث ۱۵۸۴۸. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۰/۷۱، باب ۹، حدیث ۱؛ [۵] الأملی، شیخ صدوق: ۳۵۹. [۶]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۵۳/۷۱، باب ۹، حدیث ۱۷؛ [۷] مستدرک الوسائل: ۴۲۲/۸، باب ۷۲، حدیث ۹۸۶۷. [۸]

علی بن یقظین می گوید: موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: در بنی اسرائیل مردی مؤمن بود دارای همسایه ای کافر، این همسایه کافر به همسایه مؤمن مهربان بود و نسبت به وی کار خیر انجام می داد، وقتی آن کافر از دنیا رفت، خداوند در جهنم خانه ای از گل برای او بنا کرد که او را از حرارت آتش حفظ کند، و به او از غیر جهنم روزی می رسید، او را گفتند: این لطف حق به خاطر مدارا و رفق و انجام کار خیر توست نسبت به همسایه مؤمن در دنیا. (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ مَنَعَ الْمَاعُونَ مِنْ جَارِهِ اِنْ اِحْتَاَجَ اِلَيْهِ مَنَعَهُ اللهُ فَضْلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ وَكَلَهُ اِلَى نَفْسِهِ، وَ مَنْ وَكَلَهُ اللهُ اِلَى نَفْسِهِ هَلَكَ، وَ لَا يَقْبَلُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ عُدْرًا. (۲)

کسی که مایحتاج زندگی را از همسایه، در صورتی که به آن نیاز دارد منع کند، خداوند در قیامت فضلش را از او دریغ نماید، و وی را به خود واگذارد، و هر کس را خداوند به خود واگذارد هلاک می شود، و حضرت حق از او عذری را نمی پذیرد.

و نیز فرمود:

أَحْسِنْ مُجَاوِرَةَ مَنْ جَاوَرَكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا. (۳)

با همسایه نیکی کن تا مؤمن باشی.

امیر المؤمنین علیه السلام در فرآزهایی ملکوتی فرموده است:

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۴۹/۸، باب ۲۶، حدیث ۱۱؛ [۱] ثواب الاعمال: ۱۶۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۳/۷۳، باب ۶۷، حدیث ۳۰؛ [۳] وسائل الشیعه: ۵۲/۹، باب ۷، حدیث ۱۱۵۰۰. [۴]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۴۲۶/۸، باب ۷۳، حدیث ۹۸۸۵؛ [۵] الأمالی، شیخ صدوق: ۲۰۱. [۶]

مِنْ عَلَامَةِ اللَّؤْمِ سُوءُ الْجَوَارِ. (۱)

از نشانه های زشتی، بد همسایگی است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرمایند:

لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفَّ الْأَذَى، وَلَكِنْ حُسْنُ الْجَوَارِ الصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى. (۲)

خوش همسایگی به خودداری از اذیت نیست، خوش همسایگی صبر بر آزار همسایه است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

مِنْ حُسْنِ الْجَارِ تَفَقُّدُ الْجَارِ. (۳)

دلجوئی از همسایه از خوش همسایگی است.

حق همسایه در کلام امام سجّاد علیه السلام

حضرت سجّاد علیه السلام در باب حق همسایه در رساله حقوق می فرماید:

در وقتی که غایب است حقوق او را از هر جهت حفظ کنی؛ وقتی که حاضر است احترامش نمائی؛ اگر به او ظلم و ستمی شد به یاریش برخیزی؛ چه حاضر باشد چه غایب از کمک به او دریغ نورزی، در جستجوی عیب ها و بدی های او نباشی.

اگر به چیزی از عیب های او بدون این که اراده داشته باشی و بخواهی بفهمی پی بردی، در مورد دانسته های خودت نسبت به معایب او بسیار راز نگهدار و پرده پوش باشی.

ص: ۳۵۵

۱- (۱) - غرر الحکم: ۴۳۷، حدیث ۱۰۰۱۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۰/۷۵، باب ۲۵؛ [۲] تحف العقول: ۴۰۹.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۳۲/۷۴، باب ۸؛ [۳] تحف العقول: ۸۵.

از طریقی که او بی خبر است مراقب گفته های او در خانه اش مباش و به عبارت دیگر استراق سمع نسبت به او نداشته باش.

اگر به کارهای زشتی از او آگاه شدی، رازش را بر ملا- مساز و چنانکه می دانی که تذکر تو را خواهد پذیرفت، تنها میانه خودتان مطالب لازم را از روی خیرخواهی با او در میان بگذار.

هنگام سختی ها او را تنها نگذاری، در برابر نعمت هائی که دارد بر او حسد نبوی، از لغزش های او در گذری و با او سخت نگیری، تقصیر او را نادیده بگیری و بدی او را ببخشی، وقتی مورد ستم قرار می گیرد او را یاری دهی، اگر از روی نادانی رفتار نامناسبی هم از او دیدی از جا در نروی، و نیز زبان ملامتگران و ناسزاگویان را از او بازداری، نقشه های مکارانه را بی اثر سازی و رفتاری بزرگوارانه با او داشته باشی، و در این کارها بایستی از خدا کمک بگیری. (۱)

۲- ارزش شیعیان

اشاره

ارزش شیعه به خاطر همرنگی او در عقاید و اخلاق و اعمال با امامان معصوم علیهم السلام است.

شیعه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و نواب عامه آنان - که مراجع تقلید و عالمان واجد شرایطند - را واجب الاطاعه می داند.

توحید شیعه توحید قرآن است، شیعه به روز جزا پایبند است، فقه شیعه فقه اهل بیت است، شیعه با ستم و ستمگران به هیچ عنوان سازش ندارد، امر به معروف و نهی از منکر را واجب می داند گرچه به قیمت جان او تمام شود.

هر روز برای شیعه عاشورا است، یعنی روز ستیز با ظالمان و ستمگران و طاغوت هاست، و هر سرزمین برای شیعه کربلاست.

تشیع همان اسلام قرآن و آیین ناب محمدی است، شیعه راهی جز قرآن

ص: ۳۵۶

نمی شناسد، و رهبرانی پس از پیامبر جز رهبران معصوم را اعتقاد ندارد.

شیعه برای بقای خود و حفظ متابعت از اهل بیت، و روشن نگاه داشتن چراغ هدایت، پس از مرگ رسول خدا تاکنون از لابلای زندان ها و تبعیدها، و خاک و خون و ایثار و شهادت گذشته، و این روش را تا ظهور امام دوازدهم و پهن شدن سفره عدل و عدالت ادامه می دهد.

شیعه برای دفاع از هویت خود در برابر تهمت های ناروا و ناجوانمردانه ای که در زمینه عقاید و اعمال از جانب علمای اهل سنت در طول قرون و اعصار به او زده شده، بهترین کتابهای علمی و فنی و استدلالی را نوشته، و از این راه حجت خدا را بر تمام جهانیان تمام کرده است.

شیعه با نوشتن کتاب «الفین»، «احقاق الحق»، «شافی»، «عبارات»، «اصل الشیعه و اصولها»، «المراجعات»، و «النص و الاجتهاد»، «دلایل الصدق»، و کتاب جهانی «الغدیر»، و «أعیان الشیعه» و «تأسیس العلوم» و «الذریعه» که برخی از آنها از چند هزار صفحه تجاوز می کند، صحت و سلامت و استحکام و قدرت و نیرومندی معنوی راه خود را ثابت کرده، و باب هر شک و تردید را به روی غیر بسته و دست رد بر سینه نامحرم زده، و همچون خورشید وسط روز از نظر علمی و درستی راه در میان تمام مذاهب اسلامی درخشیده است.

شیعه اقتداگر به تمام انبیا و رنگ پذیر از امامان معصوم، و بنده خدا، و تابع آیات قرآن، و تسلیم فقه جعفری است، فقهی که سینه به سینه از رسول خدا گرفته شده، رسولی که علم و دانشش را از حضرت حق دریافت کرده است.

شیعه فقط و فقط تابع عقاید حقه است، عقایدی که از چشمه زلال وحی گرفته شده، و عاشق عبادت و طاعت خداست، عبادت و طاعتی که فرامین و دستورهایش در قرآن، و در گفتار پیامبر و اهل بیت اوست.

شیعه علاقه مند به حسنات اخلاقی و متنفر از رذایل نفسی، و دلباخته اولیای

الهی، و دشمن دشمنان خداست.

شیعه بر خلاف اهل سنت که فقه خود را در چهارچوب فقه چهار نفر حبس کرده اند، باب اجتهاد را مفتوح می دانند، و از مجتهد زنده اعلم و فتاوی او که زمان و مکان و مصالح امت در آن لحاظ شده، پیروی می کند.

تفسیر آیه قرآن به شیعه

شدت و کثرت زحمات خالصانه شیعه باعث شده که رسول الهی وائمه طاهرین علیهم السلام اعلام کنند:

شیعیان ما را بر ما حقوقی است لازم، چه در دنیا و چه در آخرت، بر ماست که آن حقوق را ادا کنیم و به خصوص به هنگام مرگ و در برزخ و در آخرت به زیارت آنان آئیم و این پاک باختگان را مشمول شفاعت خود قرار دهیم. (۱) امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ « (۲)

مسلماً نزدیکترین مردم به ابراهیم [از جهت پیوند و انتساب معنوی] کسانی اند که [از روی حقیقت] از او پیروی کردند ، و این پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده اند [از همه به او نزدیک ترند] و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است .

فرمودند:

ص: ۳۵۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴/۶۵، باب ۱۵، حدیث ۴۴؛ الأمالی، شیخ طوسی: ۳۰۴، حدیث ۶۰۹؛ [۱] تفسیر فرات الکوفی: ۵۵۲، حدیث ۵۵۲.

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۶۸. [۲]

هُمُ الْأَيْمَةُ وَاتَّبَعُهُمْ.

منظور از جمله وَ الَّذِينَ آمَنُوا امامان معصوم که جانشینان بر حق پیامبرند و تابعان آنها هستند. (۱) پس از رسول خداوند، در طول این پانزده قرن، جز شیعه کسی تابع دوازده امام معصوم نبوده است.

و نیز حضرت صادق در توضیح این آیه فرمودند:

امام علی علیه السلام به خدا قسم بر دین ابراهیم و طریق اوست، و شما ای شیعیان ما، سزاوارترین مردم به ابراهیم یا علی هستید. (۲)

شیعه در روایات

اشاره

حضرت امام حسین علیه السلام می فرمودند:

مَا عَلَّمُ أَحَدًا عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا. (۳)

من یک نفر را در این جهان بر آیین الهی ابراهیم جز خودمان دوازده امام و پیروانمان خبر ندارم.

حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

وَ اللَّهُ أَنْكُمْ لَعَلَى دِينِ اللَّهِ وَ دِينِ مَلَائِكَتِهِ، فَأَعِينُونَا عَلَى ذَلِكَ بِعَوْرِعٍ وَ اجْتِهَادٍ، فَوَاللَّهِ مَا يَقْبَلُ اللَّهُ الْعَمَّا مِنْكُمْ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ كُفُّوا السِّنْتَكُمْ، صَلُّوا فِي مَسَاجِدِكُمْ فَإِذَا تَمَيَّزَ النَّاسُ فَتَمَيَّزُوا. (۴)

ص: ۳۵۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۴/۶۵، باب ۱۶، حدیث ۲؛ تفسیر العیاشی: ۱۷۷/۱، ذیل آیه ۶۸ سوره آل عمران.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۴/۶۵، باب ۱۶، حدیث ۳؛ تفسیر العیاشی: ۱۷۷/۱، [۱] ذیل آیه ۶۸ سوره آل عمران.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸۴/۶۵، باب ۱۶، حدیث ۴؛ [۲] تفسیر العیاشی: ۱۸۵/۱، حدیث ۸۸. [۳]

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۳۱۱/۸، باب ۱، حدیث ۹۵۲۴. [۴]

به خدا قسم! شما شیعیان ما بر آیین خدا و ملائکه هستید، مرا به پاکدامنی و کوشش در عبادت و اطاعت کمک کنید، به خدا قسم در این جهان و آن جهان اعمال غیر شما قبول نخواهد شد، پس تقوای الهی را در تمام شؤون حیات مراعات کنید، و در مسأله زبان، مردم خودداری باشید، و در مساجد خود نماز بگذارید، و چون مردم به یکسو شدند، شما هم به طرف ما آئید.

عباد بن زیاد می گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود:

يا عَبَادُ! مَا عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ، وَ مَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا مِنْكُمْ، وَ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا لَكُمْ. (۱)

ای عباد! احدی جز شما شیعیان ما بر آیین ابراهیم نیست، خداوند از غیر شما عمل قبول نمی کند، و گناهان غیر شما را نمی بخشد.

خصوصیات شیعه در روایات

حضرت صادق علیه السلام پس از بیان این حقیقت که شیعه در راه خدا، و بر صراط ابراهیم و همه انبیا و پیرو امامان معصوم است، به خصوصیات این طایفه این چنین اشاره می فرماید:

إِمْتَحِنُوا شَيْعَتَنَا عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَوَاتِ كَيْفَ مُحَافِظَتُهُمْ عَلَيْهَا، وَ إِلَى اسْتِرَارِنَا كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَهَا عِنْدَ عِدُونَا، وَ إِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَاسَاتُهُمْ لِإِخْوَانِهِمْ فِيهَا؟ (۲)

شیعیان ما را به هنگام اوقات نماز امتحان کنید که محافظتشان بر نماز چگونه است و ببینید در برابر دشمنان ما حافظ اسرار هستند یا نه، و مواسات با مال

ص: ۳۶۰

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۱/۱۲۱، باب ۲۹، حدیث ۳۰۷؛ [۱]المحاسن: ۱/۱۴۷، باب ۱۶، حدیث ۵۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۹/۶۵، باب ۱۹، حدیث ۱؛ [۳]أقرب الاسناد: ۳۸. [۴]

را نسبت به برادران دینی رعایت می نمایند یا بخل می ورزند؟

حضرت باقر درباره اوصاف شیعه خطاب به یکی از شیعیان فرمود:

شیعیان علی علیه السلام، از کثرت کوشش در راه خدا، رنگ پریده، لاغر، سرسبزی چهره و پوست از دست داده، خشک لب، شکم به پشت چسبیده، زرد رنگ هستند. چون شب رسد خواب را تبدیل به عبادت کنند، صورت در پیشگاه حق بر زمین نهند، سجده و گریه و دعای آنان زیاد است، مردم دلخوش به زخارف دنیايند و آنان در بستر حزن و اندوهند. (۱) امام صادق علیه السلام خطاب به عده ای از شیعه فرمودند:

مَعَا شِرِّ الشَّيْعَةِ! كُونُوا لَنَا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، وَاحْفَظُوا السِّتْرَكُمْ، وَكُفُّوا عَنِ الْفُضُولِ وَ قَبِيحِ الْقَوْلِ. (۲)

ای جمعیت شیعه! با ورع و تقوا و عمل صالح زینت ما باشید، کاری نکنید که باعث نفرت دیگران از ائمه طاهرين شوید، با مردم خوش بگوئید، زبان از غیبت و تهمت و دروغ حفظ کنید، از زیادی سخن و کلام بد پرهیزید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

آنان که مطیع ما هستند، خداوند مهربان گناهان آنان را می آمرزد و این متنی از حق بر خوبی آنان است. به حضرت گفتند: آنان که مطیع شمايند کیانند؟ فرمود: آن مردمی که خداوند را یکتا دانسته و شریکی برای او قائل نیستند، و او را آن چنان که هست وصف می کنند، و به محمد صلی الله علیه و آله پیامبرش ایمان دارند، و در انجام واجبات و ترک محرمات مطیع حَقَّند، اوقات خود را به یاد خدا و صلوات بر محمد و آل محمد زنده می کنند، خود را از حرص و بخل

ص: ۳۶۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۹/۶۵، باب ۱۹، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۹۰/۱، باب ۲۰، حدیث ۲۱۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۰/۶۸، باب ۷۹، حدیث ۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۹۳/۱۲، باب ۱۹، حدیث ۱۶۰۶۳. [۲]

حفظ می نمایند، و آنچه را خداوند از زکات بر آنان واجب نموده ادا می نمایند. و نسبت به حقوق مالی منعی ندارند.
(۱) حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّمَا أَصْحَابُ جَعْفَرٍ مَنِ اشْتَدَّ وَرَعُهُ، وَ عَمِلَ لِخَالِقِهِ. (۲)

یاران امام صادق آنانند که دارای ورع شدید، و عمل برای خدایند.

و نیز آن حضرت فرمود:

شیعیان ما را این نشانه هاست:

۱ - پاک دامنی ۲ - کوشش در راه حق ۳ - وفاداری ۴ - امانتداری ۵ - زهد ۶ - عبادت ۷ - پنجاه و یک رکعت نماز ۸ - شب زنده داری ۹ - روزه داری ۱۰ - پرداخت زکات ۱۱ - انجام حج خانه حق ۱۲ - اجتناب از تمام محرمات. (۳) از حضرت صادق علیه السلام درباره شیعه پرسیدند فرمود:

شیعیان ما خوبی ها را بجا می آورند. از قبایح پرهیز می کنند، خوبی ها را آشکار می نمایند، در اجرای اوامر حق برای رسیدن به حرمت الهی شتاب می کنند، اینان از ما و به سوی ما و با ما هستند هر کجا که ما باشیم. (۴) حضرت صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود:

فَإِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرَّجُهُ، وَ اشْتَدَّ جِهَادُهُ، وَ عَمِلَ لِخَالِقِهِ، وَ رَجَا ثَوَابَهُ، وَ خَافَ عِقَابَهُ، فَإِذَا رَأَيْتَ أَوْلِيَّكَ فَأَوْلِيَّكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ.

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۳/۶۵، باب ۱۹، حدیث ۱۲؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۵۷/۱۱، باب ۱۸، حدیث ۱۲۹۲۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۶/۶۵، باب ۱۹، حدیث ۱۸؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۲۷۰/۱۱، باب ۲۱، حدیث ۱۲۹۷۴. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۷/۶۵، باب ۱۹، حدیث ۲۳؛ صفات الشیعه: ۲، حدیث ۱.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۶۹/۶۵، باب ۱۹، حدیث ۲۹؛ [۵] صفات الشیعه: ۱۷، حدیث ۳۲.

شیعه علی علیه السلام حافظ و نگهدارنده شکم و شهوت از حرام است، دارای کوشش سخت، و مجری برنامه های الهی است، به ثواب حق امید دارد و از عذاب الهی بیمناک می باشد، چون چنین مردمی را دیدی، بدان که اینان شیعه امام جعفر صادق علیه السلام هستند.

ابن عباس می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله از مفهوم آیات:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * اولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (۱)

و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش] اند. * اینان مقربان اند. * در بهشت های پر نعمت اند.

پرسیدم: فرمود: جبرئیل به من گفت: مقصود علی علیه السلام و شیعیان اوست، اینان سبقت به بهشت دارند و مقربان در گاه حقتند به گرامیداشتی که خدا نسبت به آنان دارد. (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ أَصْحَابُكَ فِي الْجَنَّةِ، أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ أَتْبَاعُكَ فِي الْجَنَّةِ. (۳)

یا علی! تو و اصحاب تو در بهشت هستید، ای علی! تو و پیروان تو در بهشت هستید.

حضرت صادق علیه السلام به جمعی از شیعیان فرمودند:

إِنَّ النَّاسَ اخْتَدُوا يَمِينًا وَ شِمَالًا وَ أَنْكُمْ لَزِمْتُمْ صَاحِبَكُمْ، فَالَىٰ أَيْنَ تَرَوْنَ يُرِيدُ بِكُمْ؟ أَلَىٰ الْجَنَّةِ وَ اللَّهِ، أَلَىٰ الْجَنَّةِ وَ اللَّهِ، أَلَىٰ الْجَنَّةِ وَ اللَّهِ. (۴)

ص: ۳۶۳

۱- (۱) - واقعه (۵۶) : ۱۰ - ۱۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۳۵/۳۵، باب ۱۲، ذیل حدیث ۱۴؛ الأمالی، شیخ طوسی: ۷۲، حدیث ۱۰۴.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۷/۴۰، باب ۹۱، حدیث ۵۳؛ [۲] الأمالی، شیخ طوسی: ۱۳۸، حدیث ۲۲۴. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۱/۶۵، باب ۱۵، حدیث ۳۶؛ [۴] الأمالی، شیخ طوسی: ۱۵۸، حدیث ۲۶۴. [۵]

مردم به راست و چپ گرایش پیدا کردند، شما متوسل به امام حق شدید، فکر می کنید عاقبت شما کجاست؟ واللّٰه بهشت، و اللّٰه بهشت، و اللّٰه بهشت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

یا علی! تو و شیعیانت از قبر بیرون می آئید در حالی که چهره های شما همانند ماه شب چهارده نورانی و روشن است، از شداید و سختی ها درآمده، غصه ها از شما برطرف شده. در سایه عرش هستید، مردم می ترسند ولی شما ترس ندارید، مردم محزونند ولی شما شاد هستید، مردم در حسابند و شما سرسفره حق. (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

نماز و روزه و شب زنده داری عاشق علی علیه السلام قبول حق است، و دعایش را در پیشگاه حضرت ربوبیت، مستجاب بدانید که هر کس محب علی باشد، برابر هر رگی که در بدن دارد شهری در بهشت از جانب خداوند به او عطا می شود. بدانید محب آل محمد از حساب و میزان و صراط در امان است.

بدانید هر کس بر عشق محمد و آل محمد بمیرد من با انبیا کفیل بهشت او هستم. بدانید هر کس آل محمد را دشمن بدارد، وارد قیامت می گردد در حالی که بین دو چشم او نوشته: مایوس از رحمت خداست. (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

شیعیان تو رستگاران روز قیامتند، هر کس به یکی از آنها اهانت کند به تو

ص: ۳۶۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۷/۶۵، باب ۱۵، حدیث ۵۰؛ ارشاد القلوب، دیلمی: ۲۹۳/۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۰/۶۵، باب ۱۵، ذیل حدیث ۸۴؛ ارشاد القلوب، دیلمی: ۲۳۵/۲. [۲]

اهانت کرده، و هر کس به تو اهانت نماید به من اهانت نموده، و هر کس به من اهانت کند خداوند او را وارد جهنم می کند و وی را در آن جا ابدی می نماید و جهنم بدجائی است. (۱) سلمان فارسی می گوید:

روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، به ناگاه علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد، به او فرمود: یا علی تو را بشارت ندهم؟ عرضه داشت: چرا یا رسول الله. فرمود:

این حبیب من جبرئیل است از جانب خداوند خیر می دهد. که حضرت حق، تو و عاشقانت را هفت خصلت عنایت فرموده:

مدارا در وقت موت، انس در وحشت، نور به هنگام ظلمت، امتیث به وقت ناامنی، عدالت به وقت میزان، اجازه عبور بر صراط، دخول در بهشت قبل از تمام مردم از تمام امت ها به هشتاد سال. (۲) فضایل شیعه و درجات او در قیامت، و عنایتی که حضرت حق به آنان دارد، و لطفی که از جانب پیامبر و امامان معصوم به این طایفه به عنوان ادای حق شیعه می شود، در معارف اسلامی و کتب معتبره همچون دریا موج می زند، چه خوب است در این زمینه به تفسیر «برهان»، «بشاره المصطفی»، «بحار الأنوار»، «الغدیر» علامه امینی، تفسیر «نور الثقلین»، و در میان کتب اهل سنت به «ینابیع الموده» مراجعه کنید.

حقوق برادر مؤمن

اشاره

احتمال دارد درخواست آن امام همام از حضرت حق برای یافتن توفیق در جهت رعایت حقوق در جمله:

ص: ۳۶۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷/۶۵، باب ۱۵، حدیث ۱؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۱۶، حدیث ۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹/۶۵، باب ۱۵، حدیث ۴؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۳۳۶، حدیث ۱۵.

و دوستانی که عارف به حق ما هستند.

حقوقی باشد که به مقتضای ایمان، هر مؤمنی بر مؤمن دیگر دارد.

در این زمینه چند روایت است که به آنها اشاره می شود:

ابومأمون حارثی می گوید: «به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود:

۱- او را از دل و جان و صادقانه دوست بدارد.

۲- با او در مال همراهی کند.

۳- بجای او از خانواده اش سرپرستی نماید.

۴- چون به او ستم شود او را یاری دهد.

۵- در زمان عدم حضور او بهره و غنیمتی که حق اوست بستاند و به او تحویل دهد.

۶- قبر او را پس از مرگ زیارت نماید.

۷- به او ستم نکند.

۸- او را گول نزند.

۹- به او خیانت نوزد.

۱۰- او را وانگذارد.

۱۱- وی را دروغگو نشمارد.

۱۲- به او اف نگوید و اگر به او اف گوید میان آنها رابطه معنوی بجا نماند.

۱۳- به او نگوید: تو دشمن منی، اگر بگوید کافر شود.

۱۴- او را متهم ننماید که اگر او را متهم نماید ایمان در دلش آب شود همچون نمک که در آب مضمحل شود». (۱)

١- (١) - الكافي: ١٧١/٢، حديث ٧؛ [١] وسائل الشيعة: ٢٠٧/١٢، باب ١٢٢، حديث ١٦١٠٠.

معلی بن خنیس می گوید: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود: برای او هفت حق واجب است که اگر یکی از آنها را ضایع گذارد از ولایت و اطاعت خدا بیرون است، و برای او نزد خدا هیچ بهره ای از بندگی نیست.

به حضرت گفتم: فدایت شوم آنها چیستند؟ فرمود: ای معلی! به راستی که من بر تو مهربانم و می ترسم که آنها را ضایع کنی و محافظت نمایی و به کار نبندی. عرضه داشتم:

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

فرمود: آسان تر آنها این است:

۱ - دوست داری برای او آنچه را برای خود دوست داری، و بد داری برای او آنچه را برای خود بد داری.

۲ - از خشم او کناره کنی و خشنودی او را پیروی نمایی و فرمان او را ببری.

۳ - او را کمک کنی با خودت و دارائیت و زبانت و دستت و پایت.

۴ - چشم او و راهنمای او و آئینه او باشی.

۵ - سیر نباشی و او گرسنه باشد، سیراب نباشی و او تشنه بماند، پوشی و او بی لباس بگردد.

۶ - اگر تو را خدمتکاری است، و برادرت از آوردن خدمتکار به خاطر تنگدستی عاجز است، خدمتکار خود را بفرستی تا جامه او را بشوید و خوراک او را مهیا سازد، و بستر او را پهن نماید.

۷ - به سوگند او وفاداری کنی، دعوت او را بپذیری، به وقت مرض به عیادتش بروی، در جنازه او حاضر شوی، و هر گاه بدانی برای او حاجتی است به انجام آن برایش پیشدستی کنی و او را واننداری تا از تو خواهش کند، با شتاب در انجام آن بکوش. و هر گاه چنین کردی دوستی خود را به دوستی او پیوستی و دوستی او را به

دوستی خود وصل کردی. (۱) حضرت فیض در زمینه دوستی و محبت و ادای حقوقی که دو یار بر هم دارند می فرماید:

بیا تا مونس هم یار هم غمخوار هم باشیم انیس جان غم فرسوده بیمار هم باشیم

شب آید شمع هم گردیم و بهر یکدیگر سوزیم شود چون روز دست و پای هم در کار هم باشیم

دوای هم شفای هم برای هم فدای هم دل هم جان هم جانان هم دلداری هم باشیم

به هم یک تن شویم و یک دل و یک رنگ و یک پیشه سری در کار هم آریم و دوش بار هم باشیم

جدائی را نباشد زهره ای تا در میان آید به هم آریم سر بر گرد هم پرگار هم باشیم

حیات یکدگر باشیم و بهر یکدگر میریم گهی خندان زهم گه خسته و افکار هم باشیم

به وقت هشیاری عقل کل گردیم بهر هم چو وقت مستی آید ساغر سرشار هم باشیم

جمال یکدگر گردیم و عیب یکدگر پوشیم قبا و جبه و پیراهن و دستار هم باشیم

غم هم شادی هم دین هم دنیای هم گردیم بلای یکدگر را چاره و ناچار هم باشیم

(فیض کاشانی)

ص: ۳۶۸

۱- (۱) - الکافی: ۱۶۹/۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۰۵/۱۲، باب ۱۲۲، حدیث ۱۶۰۹۷.

[وَوَفَّقُهُمْ لِإِقَامَةِ سُنَّتِكَ وَالْأَخْذِ بِمَحَاسِنِ أَدَبِكَ فِي إِزْفَاقِ ضَعْفِهِمْ وَ سِدِّ خَلَّتِهِمْ وَ عِيَادَةِ مَرِيضَتِهِمْ «۲» وَ هِدَايَةِ مُسْتَرَشِدِهِمْ وَ مُنَاصَةِ حَاجَةِ مُسْتَشِيرِهِمْ وَ تَعَهُدِ قَادِمِهِمْ وَ كِتْمَانِ أَسْرَارِهِمْ وَ سِتْرِ عَوْرَاتِهِمْ وَ نُصْرَةِ مَظْلُومِهِمْ وَ حُسْنِ مُوَاسَاةِهِمْ بِالْمَعُونِ وَ الْعَوْدِ عَلَيْهِمْ بِالْجِدَّةِ وَ الْإِفْضَالِ وَ إِعْطَاءِ مَا يَجِبُ لَهُمْ قَبْلَ السُّؤَالِ]

و آنان را به این امور موفق فرما: برپا داشتن روش و طریقه ات، فرا گرفتن محاسن اخلاقت برای سود رساندن به ناتوانشان، جبران کردن تنگدستی شان، عیادت بیمارشان، هدایت کردن مسافرشان، پنهان داشتن اسرارشان، پوشاندن عیوبشان، یاری دادن به مظلومشان، خوب کمک کردن به آنان در مایحتاج زندگیشان، احسان به ایشان با مال و ثروت و بخشش فراوان، عطا کردن آنچه برای آنان لازم است پیش از درخواستشان.

زیارت مؤمن در روایات

در مسئله ارفاق به ضعیف و پیشگیری از فقر و عیادت مریض و مسئله هدایت و خیرخواهی در مباحث قبل، مفصل بحث شد.

در این جا در زمینه زیارت مؤمن و رازداری و عیب پوشی و یاری مظلوم به چند روایت اشاره می شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۳۶۹

مَنْ زَارَ إِخَاهُ لِلَّهِ لَا لِغَيْرِهِ التَّمَّاسَ مَوْعِدِ اللَّهِ، وَ تَنْجِزِ مَا عِنْدَ اللَّهِ، وَ كَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُنَادُونَهُ: الْإِطِيبَتْ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ. (۱)

هر کس برادر دینی خود را زیارت کند و این زیارتش تنها و تنها برای خدا باشد، به خواهش نوید الهی و دریافت آنچه نزد خداوند است، حضرت حق هفتاد هزار فرشته برگمارد که فریاد زنند: پاکیزه گشتی و خوش باد برای تو بهشت.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ زَارَ إِخَاهُ فِي اللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: آيَايَ زُرْتِ، وَ ثَوَابُكَ عَلَيَّ، وَ لَسْتُ أَرْضَى لَكَ ثَوَابًا دُونَ الْجَنَّةِ. (۲)

هر که در راه خشنودی حق برادرش را دیدن کند، خدای عزوجل فرماید: مرا دیدن کردی، و اجر و ثوابت بر من است، و من برای تو ثوابی کمتر از بهشت نپسندم.

يعقوب بن شعيب مي گوید: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم:

مَنْ زَارَ إِخَاهُ فِي جَانِبِ الْمِصْرِ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ فَهُوَ زَوْرُهُ، وَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زَوْرَهُ. (۳)

هر که برادر دینی خود را که در یک سوی شهر است برای خدا دیدن کند پس او زایر خداست، و بر خداوند است که زایر خود را ارجمند دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ زَارَ إِخَاهُ فِي بَيْتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ: أَنْتَ ضَيْفِي وَ زَائِرِي، عَلَيَّ قِرَاكُ،

ص: ۳۷۰

۱- (۱) - الکافی: ۱۷۵/۲، حدیث ۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۷۹/۱۰، باب ۷۷، حدیث ۱۲۲۲۰. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۷۶/۲، حدیث ۴؛ [۳] وسائل الشیعه: ۵۸۴/۱۴، باب ۹۷، حدیث ۱۹۸۶۵. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۴۵/۷۱، باب ۲۱، حدیث ۵؛ [۵] الکافی: ۱۷۶/۲، حدیث ۵. [۶]

وَقَدْ أُوجِبَتْ لَكَ الْجَنَّةُ بِحُبِّكَ أَيَّاهُ. (۱)

هر که از برادر خود در خانه او دیدن کند خداوند عزوجل فرماید: تو مهمان و زایر من هستی، پذیرائی از تو بر من است، و من بهشت را بر تو واجب کردم به خاطر این که برادر مؤمن را دوست داری.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ جَنَّةً لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ حَكَمَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْحَقِّ، وَ رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ، وَ رَجُلٌ آثَرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ. (۲)

برای خدای عزوجل بهشتی است که در آن در نیاید جز سه کس: مردی که درباره خود به حق قضاوت کند، و مردی که برادر مؤمن خود را برای خدا دیدن کند، و مردی که در راه رضای حق برادر دینی خود را در رفع نیازمندیهایش بر خود مقدم بدارد.

رازداری در روایات

رازداری آن اندازه مهم است که حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید:

وَدِدْتُ وَاللَّهِ إِنِّي افْتَدَيْتُ خَصْلَتَيْنِ فِي الشَّيْءِ لَنَا بَبَعْضِ لَحْمِ سَاعِدِي:

التَّرْقِي وَ قَلْبِهِ الْكَيْمَانِ. (۳)

من دوست دارم برای دو خصلت بد که در شیعه ما هست گوشت استخوان دستم را عوض بدهم تا رفع شوند: کج خلقی، و کمی راز نگهداری!

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۳۷۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۴۵/۷۱، باب ۲۱، حدیث ۶؛ [۱] الکافی: ۱۷۶/۲، حدیث ۶. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۷۸/۲، حدیث ۱۱؛ [۳] وسائل الشیعه: ۵۸۲/۱۴، باب ۹۷، حدیث ۱۹۸۶۲. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۲۲۱/۲، حدیث ۱؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۳۵/۱۶، باب ۳۲، حدیث ۲۱۴۴۸. [۶]

أَمَرَ النَّاسَ بِخَصْلَتَيْنِ فَضَيَّعُوهُمَا فَصَارُوا مِنْهُمَا عَلَى غَيْرِ شَيْءٍ: الصَّبْرُ وَالْكِثْمَانِ. (۱)

مردم به دو خصلت فرمان یافتند و هر دو را ضایع کردند، و به خاطر ضایع کردن آنها بی همه چیز شدند: صبر و رازداری.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

طُوبَى لِعَبْدٍ نُؤْمَهُ، عَرَفَهُ اللَّهُ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ النَّاسُ، أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى، وَ يَنْبِيعُ الْعِلْمِ، يَنْجَلِي عَنْهُمْ كُلُّ فِتْنَةٍ مُظْلِمَةٍ، لَيْسُوا بِالْمَذَابِيعِ الْبُذْرِ، وَ لَا بِالْجُفَاهِ الْمُرَائِينِ. (۲)

خوشا بر بنده گمنام، خدا او را شناسد و مردم او را نشناسند، آنانند چراغ های هدایت، و سرچشمه های دانش، به واسطه آنها هر فتنه تیره و تاری برطرف گردد، فاش کننده و پرده بردار از اسرار نمی باشند، و ناسپاس و ریاکار و خودنما نیستند.

امام صادق علیه السلام در باب اسرار مذهب که مخالفان و معاندان تحمل آن را ندارند، و فاش شدنش باعث زحمت شیعیان است، فرمودند:

إِنَّ أَمْرَنَا مَسْتُورٌ مُقْتَعٌ بِالْمِيثَاقِ، فَمَنْ هَتَكَ عَلَيْنَا أَذْلَهُ اللَّهُ. (۳)

راستی که برنامه ما زیر پرده است، و به وسیله پیمانی که حضرت حق گرفته روپوش دارد، هر که پرده آن را به زبان خود بدرد، خداوند خوار و ذلیلش کند.

و نیز آن حضرت فرمود:

ص: ۳۷۲

۱- (۱) - الکافی: ۲/۲۲۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۶/۲۳۶، باب ۳۲، حدیث ۲۱۴۴۹. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۲/۲۲۵، حدیث ۱۱؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۶/۲۴۸، باب ۳۴، حدیث ۲۱۴۷۸. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۷۲/۸۳، باب ۴۵، حدیث ۳۲؛ [۵] الکافی: ۲/۲۲۶، حدیث ۱۵. [۶]

نَفْسُ الْمُهْمُومِ لَنَا الْمُعْتَمِّ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحًا، وَ هَمُّهُ لِأَمْرِنَا عِبَادَةً، وَ كَثْمَانُهُ لِسِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (۱)

نفس کسی که برای ما ناراحت است و از ستمی که بر ما شده غمناک و دل تنگ است، تسبیح می باشد، و توجه به امر ما عبادت، و رازنگهداری او برای ما جهاد در راه خداست.

حضرت صادق علیه السلام در باب بدی فاش کردن راز می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَيَّرَ أَقْوَامًا بِالْإِذَاعَةِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ إِذَاعُوا بِهِ» (۲)
فَايَاكُمْ وَالْإِذَاعَةَ. (۳)

خدای عزوجل مردمی را برای فاش کردن اسرار سرزنش کرده و فرموده است:

«و هر گاه به آنها مطلبی راجع به امتیت و ناامنی برسد آن را فاش می کنند.»

پس پرهیزید از فاش کردن اسرار.

و نیز آن حضرت فرمود:

منظور خداوند از آیه شریفه:

وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ (۴)

و پیامبران را به ناحق می کشتند.

این است که آنها را به خدا قسم با شمشیر خود نکشتند، بلکه راز آنان را فاش

ص: ۳۷۳

۱- (۱) - الکافی: ۲/۲۲۶، حدیث ۱۶؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۴۹/۱۶، باب ۳۴، حدیث ۲۱۴۸۵. [۲]

۲- (۲) - نساء (۴): ۸۳. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸۴/۷۲، باب ۴۵، حدیث ۳۴؛ [۴] الکافی: ۳۶۹/۲، حدیث ۱. [۵]

۴- (۴) - آل عمران (۳): ۱۱۲. [۶]

کردند و شهرت دادند تا کشته شدند. (۱)

عیب پوشی در روایات

در باب اهمیت عیب پوشی و بدی جستجو کردن از عیوب مردم روایات بسیار مهمی وارد شده که به روایاتی از باب نمونه اشاره می‌کنم:

از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت شده است:

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ أَنْ يُوَاجِىَ الرَّجُلَ عَلَى الدِّينِ فَيُحْصِيَ عَلَيْهِ عَثْرَاتِهِ وَ زَلَّاتِهِ لِيُعْتَفَ بِهَا يَوْمًا. (۲)

نزدیکترین وضعی که عبد به کفر دارد، این است که با مردی برادر دینی باشد، و لغزش‌ها و خطاهای او را شماره کند تا یک روزی او را بد آنها سرزنش نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يَا مَعْشَرَ مَنْ اسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُخْلِصِ الْإِيمَانَ إِلَى قَلْبِهِ، لَا تَذُمَّوا الْمُسْلِمِينَ، وَ لَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ، وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ تَعَالَى عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِي بَيْتِهِ. (۳)

ای گروه کسانی که به زبان اسلام آورده، و ایمان به دل‌هایتان راه نیافته، مسلمانان را نکوهش نکنید، و عیب‌های آنان را دنبال ننمایید؛ زیرا هر که از

ص: ۳۷۴

۱- (۱) - الکافی: ۳۷۱/۲، حدیث ۷؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۴۹/۱۶، باب ۳۴، حدیث ۲۱۴۸۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۷/۷۲، باب ۶۵، حدیث ۲۰؛ [۲] الکافی: ۳۵۴/۲، حدیث ۱. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۳۵۴/۲، حدیث ۲؛ [۴] وسائل الشیعه: ۲۷۵/۱۲، باب ۱۵۰، حدیث ۱۶۲۹۳. [۵]

عیوب آنها دنباله گیری کند خدا از عیب او دنبال کند، و هر که خداوند دنبال عیب او برآید رسوایش سازد گرچه در خانه اش باشد.

یاری مظلوم در روایات

امیرالمؤمنین علیه السلام در شب شهادت به حضرت حسن و حسین علیهما السلام در یک جمله فرمود:

كُونَا لِلظَّالِمِ حَصْمًا، وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا. (۱)

دشمن ستمگر، و یاور ستمدیده باشید.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در یاری مظلوم می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ قُلْ لِفُلَانِ الْجَبَّارِ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْكَ لَتَجْمَعَ الدُّنْيَا عَلَى الدُّنْيَا وَلَكِنْ لَتُرَدَّ عَنِّي دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ وَ تَنْصُرَهُ فَإِنِّي آتَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ أَنْصُرَهُ وَ أَنْتَصِرَ لَهُ مِمَّنْ ظَلَمَ بِحَضْرَتِهِ وَ لَمْ يَنْصُرْهُ. (۲)

به درستی که خدای متعال به داود علیه السلام وحی فرمود که: به فلان سلطان جبار بگو من تو را در این مقام قرار ندادم که دنیا را جمع آوری کنی و اموال را بر روی یکدیگر انباشته نمایی، لیکن تو را فرستادم که ناله مظلومان را رد کنی و آنها را یاری کنی، به درستی که من قسم یاد کرده ام و بر خود لازم کرده ام که مظلوم را یاری کنم و انتقام بگیرم از آن کسی که مظلوم در حضور او ظلم شده و او یاریش نکرده است.

و نیز می فرماید:

يَا عَلِيُّ! سِرِّ سِتَّةَ أَمْيَالٍ أَنْصُرِ الْمَظْلُومَ. (۳)

یاعلی! برای یاری مظلوم شایسته است شش میل راه بیمایی.

و نیز می فرماید:

ص: ۳۷۵

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۴۷؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۸۰/۱۲، باب ۱، حدیث ۱۳۸۲۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۰/۱۴، باب ۳، حدیث ۲۴؛ [۳] ارشاد القلوب، دیلمی: ۷۶/۱. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۲/۷۴، باب ۳، حدیث ۳؛ [۵] من لایحضره الفقیه: ۳۶۱/۴، حدیث ۵۷۶۲.

مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهُمُّ بِظُلْمِ أَحَدٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا اجْتَرَمَ. (۱)

هر که صبح کند و قصد ستم به کسی نداشته باشد. خدایش هر چه جرم کند، بیامرزد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

أَحْسَنُ الْعَدْلِ نُصْرَةُ الْمَظْلُومِ. (۲)

نیکوترین عدل یاری کردن ستم رسیده است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

إِنَّمَا خَافَ الْقِصَاصَ مَنْ كَفَّ عَنِ ظُلْمِ النَّاسِ. (۳)

آن که از ستم به مردم خودداری می کند همانا از قصاص می ترسد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ ارْتَكَبَ أَحَدًا بِظُلْمٍ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ بِمِثْلِهِ أَوْ عَلَى وُلْدِهِ أَوْ عَلَى عَقِبِهِ مِنْ بَعْدِهِ. (۴)

هر کسی ستمی کند خداوند بر او برانگیزاند کسی را که مانند همان ستم را به او یا به فرزندش یا به نژادش بعد از او نماید.

بود نیک تر عدل اندر جهانی اعانت به مظلوم و بیچارگان

ستم‌دیده را دهی گر تو داد به دادت رسد حق به روز معاد

(باقری بیدهدی)

ص: ۳۷۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۰/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۶۲؛ [۱] الکافی: ۳۳۲/۲، حدیث ۸. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۴۴۶، حدیث ۱۰۲۱۰. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۱۳/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۲۵؛ [۴] ثواب الاعمال: ۲۷۳. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۱۳/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۲۳؛ [۶] ثواب الاعمال: ۲۷۳. [۷]

دشمنی با ظالم و شتافتن به یاری مظلوم از اهمّ واجبات الهی است که سستی در آن، سبب عذاب ابدی می باشد.

ص: ۳۷۷

«(۳) وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ أَجْرِي بِالْإِحْسَانِ مُسَيِّئُهُمْ وَاعْرِضْ بِالْتَّجَاوُزِ عَن ظَالِمِهِمْ وَاسْتَعْمِلْ حُسْنَ الظَّنِّ فِي كَافَتِهِمْ» (۴) وَاتَوَلَّى بِالْبِرِّ عَامَّتَهُمْ وَاعْضُ بِصَيْرِي عَنْهُمْ عَفْءً وَ أَلِيْنُ جَانِبِي لَهُمْ تَوَاضُعًا وَ أَرْقُ عَلَى أَهْلِ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ رَحْمَةً وَ أَسْتُرْ لَهُمْ بِالْغَيْبِ مَوَدَّةً وَ أُحِبُّ بَقَاءَ النُّعْمَةِ عِنْدَهُمْ نَضْحًا وَ أُوجِبُ لَهُمْ مَا أُوجِبُ لِحَامَّتِي وَ أَرْعَى لَهُمْ مَا أَرْعَى لِخَاصَّتِي]

خدایا! مرا چنان قرار ده که بدکارشان را به نیکی و خوبی پاداش دهم و از ستمکارشان با گذشت و بخشش صرف نظر کنم، درباره همه آنان خوش گمانی را به کار گیرم، تمامشان را با نیکوکاری سرپرستی کنم، عقیفانه چشم از خطایشان بپوشم، فروتنانه با آنان نرم باشم، مهربانانه بر بلا دیده آنان رقت آورم، در پنهان دوستی خود را بر آنان ظاهر سازم، خیرخواهانه دوام نعمتشان را بخواهم، آنچه برای اقوام خود لازم می دانم، برای آنان لازم بدانم، آنچه برای مخصوصان خود رعایت می کنم، برای آنان رعایت کنم.

برخورد نیکو با همسایه

در اسلام درباره نیکی به همسایگان سفارش اکید و عنایت ویژه ای درباره برخورد نیکو با همسایگان، برای تمام اقشار جامعه وارد شده است و فرقی بین مسلمانان و کافر نمی باشد از این رو در بیانی دل نشین و دقیق، رسول گرامی

اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

الْجِرَانُ ثَلَاثَةٌ: فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَةُ حُقُوقٍ، حَقُّ الْإِسْلَامِ وَحَقُّ الْجَوَارِ وَحَقُّ الْقِرَابَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ حَقَّانِ، حَقُّ الْإِسْلَامِ وَحَقُّ الْجَوَارِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ حَقٌّ وَاحِدٌ، الْكَافِرُ لَهُ حَقُّ الْجَوَارِ. (۱)

همسایه ها سه قسم هستند: همسایه ای که سه حق دارد و آن همسایه ای که از خویشاوندان انسان است که هم حق خویشاوندی دارد و هم حق اسلام و هم حق همسایگی، همسایه ای که دو حق دارد و آن همسایه مسلمان است که هم حق اسلام دارد و هم حق همسایگی، همسایه ای که یک حق دارد و آن همسایه کافر است.

و در جای دیگر درباره بد اخلاقی نسبت به همسایه می فرماید:

قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ فُلَانَةَ تَقُومُ النَّهَارَ وَ تَقُومُ اللَّيْلَ وَ هِيَ سَيِّئَةُ الْخُلُقِ تُؤْذِي جِيرَانَهَا بِلِسَانِهَا فَقَالَ: لَأَخِيرَ فِيهَا، هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. (۲)

خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض شد: فلان زن روزها را روزه می گیرد و شب ها را عبادت می کند، ولی در عین حال بد اخلاق است و همسایه ها را اذیت می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او از این کارها استفاده نخواهد کرد و گرفتار آتش خواهد شد.

آری، احترام به همسایه ها و نیکی و خوش رفتاری با آنان، نه تنها در دنیا موجب برکات و تفضل خداوند است، بلکه در آن دنیا هم مشمول غفران و رحمت الهی خواهد شد.

علی بن یقظین عرض می کند: امام کاظم علیه السلام به من فرمود: در بنی اسرائیل مرد

ص: ۳۷۹

۱- (۱) - روضه الواعظین: ۳۸۹/۲؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۴۲۴/۸، باب ۷۲، حدیث ۹۸۷۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۹۴/۶۸، باب ۹۲؛ [۳] مجموعه ورام: ۹۰/۱. [۴]

مؤمنی بود که همسایه کافری داشت و این شخص کافر همیشه به همسایه مؤمنش با مهربانی و خوش خلقی رفتار می کرد و چون آن کافر مُرد، خداوند برایش خانه ای از خاک مخصوص در آتش برزخ قرار داد که او را از آتش برزخ حفظ کند و خداوند به او روزی می رساند و به کافر گفته می شود: این جایگاه اثر خوبی ها و مهربانی است که تو به همسایه مؤمن خود کردی، خدا به تو بخشیده است که نمی سوزی. (۱) توجه داشتن به همسایه و دلجوئی کردن از او، آن قدر مهم و پراهمیت است که خداوند در جواب درخواست حضرت یعقوب علیه السلام می فرماید:

إِنَّ يَعْقُوبَ لَمَّا ذَهَبَ مِنْهُ ابْنُ يَامِينَ نَادَى يَا رَبِّ أَمَا تَرَحَّمَنِي أَذْهَبَتْ عَيْنِي وَ أَذْهَبَتْ ابْنِي، فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِ لَوْ أُمَّتُهُمَا لِأَخِيَّتُهُمَا حَتَّى اجْمَعَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمَا وَ لَكِنْ أَمَا تَذْكُرُ الشَّاهَ ذَبَحَتْهَا وَ شَوَيْتَهَا وَ أَكَلْتَ وَ فُلَانٌ إِلَى جَنْبِكَ صَائِمٌ لَمْ تُنَلِّهِ مِنْهَا شَيْئاً. (۲)

حضرت یعقوب علیه السلام چون بنیامین را از دست داد عرض کرد: بار پروردگارا! به من رحم نمی کنی؟ دو چشمم را که گرفتی و دو فرزندانم را که بردی؟ خداوند وحی کرد: ای یعقوب! اگر من آن دو را یعنی یوسف و بنیامین را میرانده باشم برایت زنده می کنم، ولی آیا به یاد داری آن گوسفندی را که سر بریدی و بریان کردی و خوردی و فلانی در همسایگی تو روزه بود و چیزی از آن را به آنها ندادی.

ص: ۳۸۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۷/۸، باب ۲۴، حدیث ۴۸؛ ثواب الاعمال: ۱۶۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۴/۱۲، باب ۹، حدیث ۲۸؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۳۰/۱۲، باب ۸۸، حدیث ۱۵۸۵. [۳]

[«۵»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي مِثْلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَاجْعَلْ لِي أَوْفَى الْحُطُوطِ فِيمَا عِنْدَهُمْ وَزِدْهُمْ بَصِيرَةً فِي حَقِّي وَ
مَعْرِفَةً بِفَضْلِي حَتَّى يَسْعَدُوا بِي وَاسْعَدَ بِهِمْ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا هم از جانب ایشان، رفتاری به همین صورت نصیب فرما، و کامل ترین بهره هایی که نزد ایشان است برای من قرار ده، و بصیرتشان را در حق من و معرفتشان را به فضل من افزون فرما، تا به خاطر من نیک بخت شوند، و من نیز به خاطر آنان نیک بخت شوم. پروردگار جهانیان! دعایم را مستجاب کن.

ص: ۳۸۱

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۱۰

حسین انصاریان

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٤

«١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَصِّنْ تُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعَزِّكَ وَ أَيْدِ حُمَاتِهَا بِقُوَّتِكَ وَ أَشْبِغْ عَطَايَاهُمْ مِنْ جِدَّتِكَ «٢» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ كَثِّرْ عِدَّتَهُمْ وَ اشْحَذْ أَسْلِحَتَهُمْ وَ اخْرُسْ حُوزَتَهُمْ وَ امْنَعْ حَوْمَتَهُمْ وَ أَلْفِ جَمْعَهُمْ وَ دَبِّرْ أَمْرَهُمْ وَ وَاثِرِ بَيْنَ مِيرِهِمْ وَ تَوَخَّذْ بِكِفَايَةِ مُؤْنِهِمْ وَ اعْضُدْهُمْ بِالنَّصْرِ وَ اعْنِهِمْ بِالصَّبْرِ وَ الطُّفِّ لَهُمْ فِي الْمَكْرِ «٣» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ عَرِّفُهُمْ مَا يَجْهَلُونَ وَ عَلِّمُهُمْ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ بَصِّرْهُمْ مَا لَا يُبْصِرُونَ «٤» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَنْسِهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعُدُوَّ ذِكْرَ دُنْيَاهُمْ الْخَدَاعِ الْعُزُورِ وَ امْحُ عَن قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ الْفُتُونِ «٥» وَ اجْعَلِ الْجَنَّةَ نَصَبَ أَعْيُنِهِمْ وَ لَوْحَ مِنْهَا لِأَبْصَارِهِمْ مَا أَعْيَدْتَ فِيهَا مِنْ مَسَاكِنِ الْخُلْدِ وَ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ وَ الْحُورِ الْجِسَانِ وَ الْأَنْهَارِ الْمَطْرِدَةِ بِأَنْوَاعِ الْأَشْرِبَةِ وَ الْأَشْجَارِ الْمُتَدَلِّيَةِ بِصِنُوفِ الثَّمَرِ حَتَّى لَا يَهُمَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِالْإِدْيَارِ وَ لَا يَحِدَّتْ نَفْسُهُ عَن قِرْنِهِ بِفِرَارِ «٦» اللَّهُمَّ افْجَلْ بِبَدَلِكَ عِدْوَهُمْ وَ اِقْلِمْ عَنْهُمْ أَظْفَارَهُمْ وَ فَرِّقْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَسْلِحَتِهِمْ وَ اخْلَعْ وَ تَاتِقْ أَفْنِدَتِهِمْ وَ بَاعِدْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَرْوَدَتِهِمْ وَ حَيِّرْهُمْ فِي سَبِيلِهِمْ وَ ضَلِّلْهُمْ عَن وَجْهِهِمْ «٧» وَ اقْطَعْ عَنْهُمْ الْمَدَدَ وَ انْقُصْ مِنْهُمْ الْعَدَدَ وَ امْلَأْ أَفْنِدَتَهُمُ الرُّعْبَ وَ اقْبِضْ أَيْدِيَهُمْ عَنِ الْبَسْطِ وَ اخْزِمِ أَلْسِنَتَهُمْ عَنِ التُّطْقِ وَ سَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ وَ نَكِّلْ بِهِمْ مَنْ وَرَاءَهُمْ وَ اقْطَعْ

بِحَزْبِهِمْ أَطْمَاعَ مَنْ بَعْدَهُمْ «٨» اللَّهُمَّ عَقِّمْ أَرْحَامَ نِسَائِهِمْ وَبَيِّسْ أَضْيَالَ رِجَالِهِمْ وَاقْطَعْ نَسْلَ دَوَابِّهِمْ وَانْعَامِهِمْ لَا تَأْذُنَ لِسِيَمَائِهِمْ فِي قَطْرٍ وَلَا- لِأَرْضِهِمْ فِي نَبَاتٍ «٩» اللَّهُمَّ وَقَوِّ بِذَلِكَ مَحَالِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَحَصِّنْ بِهِ دِيَارَهُمْ وَثَمِّرْ بِهِ أَمْوَالَهُمْ وَفَرِّعْهُمْ عَنْ مُحَارَبَتِهِمْ لِعِبَادَتِكَ وَعَنْ مُنَابَذَتِهِمْ لِلْخُلُوهِ بِكَ حَتَّى لَا يُعْبَدَ فِي بَقَاعِ الْأَرْضِ غَيْرُكَ وَلَا تُعْفَرَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ جَبْهَةٌ دُونَكَ «١٠» اللَّهُمَّ اغْزُبْ كُلَّ نَاحِيَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى مَنْ يِازَانِهِمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَآمُدْهُمْ بِمَلَائِكَةٍ مِنْ عِنْدِكَ مُرَدِّفِينَ حَتَّى يَكْشِفَ فُوهَهُمْ إِلَى مُنْقَطَعِ التُّرَابِ قِتْلًا فِي أَرْضِكَ وَأَسِيرًا أَوْ يُقْرُوا بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ «١١» اللَّهُمَّ وَاعْمَمْ بِذَلِكَ أَعْيَادَكَ فِي أَقْطَارِ الْبِلَادِ مِنَ الْهِنْدِ وَالرُّومِ وَالتُّرْكِ وَالْخَزَرِ وَالْحَبَشِ وَالتُّوْبَةِ وَالزَّنَجِ وَالسَّقَالِيَةِ وَالدِّيَالِمَةِ وَسَائِرِ أُمَّمِ الشُّرْكِ الَّذِينَ تَخْفَى أَسْمَاؤُهُمْ وَصِفَاتُهُمْ وَقَدْ أَحْصَيْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ وَأَشْرَفْتَ عَلَيْهِمْ بِقُدْرَتِكَ «١٢» اللَّهُمَّ اشْغَلِ الْمُشْرِكِينَ بِالْمُشْرِكِينَ عَنْ تَنَاوُلِ أَطْرَافِ الْمُسْلِمِينَ وَخُذْهُمْ بِالنَّقْصِ عَنْ تَنْقِصِهِمْ وَبَطِّطْهُمْ بِالْفُرْقَةِ عَنِ الْإِحْتِسَادِ عَلَيْهِمْ «١٣» اللَّهُمَّ أَخْلِ قُلُوبَهُمْ مِنَ الْأَمْنَةِ وَابْيَدِ أَنْهَهُمْ مِنَ الْقُوَّةِ وَأَذْهِبْ قُلُوبَهُمْ عَنِ الْإِحْتِيَالِ وَأَوْهِنْ أَرْكَانَهُمْ عَنْ مُنَازَلَةِ الرِّجَالِ وَجَبِّنْهُمْ عَنْ مُقَارَعَةِ الْأَبْطَالِ وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ جُنْدًا مِنْ مَلَائِكَتِكَ بِبَأْسٍ مِنْ بَأْسِكَ كَفَعْلِكَ يَوْمَ بَدْرٍ تَقْطَعُ بِهِ دَابِرَهُمْ وَتَحْصُدُ بِهِ شَوْكَتَهُمْ وَتَفَرِّقُ بِهِ عَدَدَهُمْ «١٤» اللَّهُمَّ وَامْرُجْ مِيَاهَهُمْ بِالْوَيَاءِ وَأَطْعِمْتَهُمْ بِالْمَادُوءِ وَارْمِ بِلَادَهُمْ بِالْخُسُوفِ وَالْجَحِّ عَلَيْهَا بِالْقُدُوفِ وَافْرِغْهَا بِالْمُحُولِ وَاجْعَلْ مِيرَهُمْ فِي أَحْصِ أَرْضِكَ وَ

أَبْعِدَهَا عَنْهُمْ وَامْنَعْ حُصُونَهَا مِنْهُمْ أَصَابَهُمْ بِالْجُوعِ الْمُقِيمِ وَالسَّقَمِ الْأَلِيمِ «١٥» اللَّهُمَّ وَائِيماً غَارِ غَزَاهُمْ مِنْ أَهْلِ مَلَّتِكَ أَوْ مُجَاهِدٍ جَاهَدَهُمْ مِنْ أَتْبَاعِ سَيِّتِكَ لِيَكُونَ دِينُكَ الْأَعْلَى وَحِزْبُكَ الْأَقْوَى وَحِطُّكَ الْأَوْفَى فَلَقَّهَ الْيُسْرَ وَهَيَّئِ لَهُ الْأَمْرَ وَتَوَلَّهُ بِالنُّجْحِ «١٦» وَتَخَيَّرْ لَهُ الْأَصِيحَابَ وَاسْتَقْوِ لَهُ الظُّهْرَ وَاسْبِغْ عَلَيْهِ فِي النَّفَقَةِ وَمَتَّعْهُ بِالنَّشَاطِ وَأَطْفِئْ عَنْهُ حَرَارَةَ الشُّوقِ وَأَجِرْهُ مِنْ غَمِّ الْوَحْشَةِ وَ أَنْسِهْ ذِكْرَ الْأَهْلِ وَالْوَلَدِ وَأَثِرَ لَهُ حُسْنَ النَّيِّهِ وَتَوَلَّهُ بِالْعَافِيَةِ وَأَصِحِّحْهُ السَّلَامَةَ وَأَغْفِهِ مِنَ الْجَبَنِ وَالْهَمَّهُ الْجُزْأَهُ «١٧» وَارْزُقْهُ الشَّدَّةَ وَابْيُذِهِ بِالنُّصِيرَةِ وَاعْلَمْهُ السِّيَرَ وَالسَّنَنَ وَسَيِّدْهُ فِي الْحُكْمِ وَاعْزِلْ عَنْهُ الرِّيَاءَ وَخَلِّصْهُ مِنَ السُّمْعَةِ وَاجْعَلْ فِكْرَهُ وَذِكْرَهُ وَطَعْنَهُ وَ إِقَامَتَهُ فِيكَ وَ لَكَ «١٨» فَإِذَا صَافَ عِدْوُكَ وَ عِدْوَةٌ فَفَلَّلَهُمْ فِي عَيْنِهِ وَ صَغَّرْ شَأْنَهُمْ فِي قَلْبِهِ وَ ادَّلْ لَهُ مِنْهُمْ وَ لَا تُدِلَّهُمْ مِنْهُ فَإِنْ خَتَمْتَ لَهُ بِالسَّعَادَةِ وَ قَضَيْتَ لَهُ بِالشَّهَادَةِ فَبَعِدْ أَنْ يَجْتِيَاحَ عِدْوُكَ بِالْقَتْلِ وَ بَعِدْ أَنْ يَجْهَدَ بِهِمُ الْأَسِيرُ وَ بَعِدْ أَنْ تَأْمَنَ أَطْرَافَ الْمُسْلِمِينَ وَ بَعِدْ أَنْ يُوَلَّى عِدْوُكَ مُدْبِرِينَ «١٩» اللَّهُمَّ وَ ائِيماً مُسْلِمٍ خَلْفَ غَازِيَا أَوْ مُرَابِطاً فِي دَارِهِ أَوْ تَعَهَّدَ خَالِفِيهِ فِي غَيْبَتِهِ أَوْ أَعَانَهُ بِطَائِفِهِ مِنْ مَالِهِ أَوْ أَمَدَّهُ بِعِتَادٍ أَوْ شَحَدَهُ عَلَى جِهَادٍ أَوْ اتَّبَعَهُ فِي وَجْهِهِ دَعْوَةً أَوْ رَعَى لَهُ مِنْ وَرَائِهِ حُرْمَةً فَاجْرِ لَهُ مِثْلَ اجْرِهِ «٢٠» وَزَنَا بَوَازِنٍ وَ مِثْلًا بِمِثْلِ وَ عَوَّضَهُ مِنْ فِعْلِهِ عَوَّضًا حَاضِرًا يَتَعَجَّلُ بِهِ نَفْعٌ مَا قَدَّمَ وَ سِرُّورَ مَا اتَى بِهِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ بِهِ الْوَقْتُ إِلَى مَا أُجْرِيَتْ لَهُ مِنْ فَضْلِكَ وَ أَعِيدَتْ لَهُ مِنْ كَرَامَتِكَ «٢١» اللَّهُمَّ وَ ائِيماً مُسْلِمٍ أَمْرُ الْإِسْلَامِ وَ أَحْرَنَهُ تَحْزُبُ أَهْلِ الشُّرُوكِ عَلَيْهِمْ فَنَوَى غَزْوِي أَوْ هَمَّ بِجِهَادٍ فَفَعَدَ بِهِ ضَعْفٌ أَوْ

أَبْطَأَتْ بِهِ فَاقَهُ أَوْ أَخْرَهُ عَنْهُ حَدِيثٌ أَوْ عَرَضَ لَهُ دُونَ إِرَادَتِهِ مَانِعٌ فَانْكُتِبِ اسْمُهُ فِي الْعَابِدِينَ وَ أَوْجِبَ لَهُ ثَوَابَ الْمُجَاهِدِينَ وَ اجْعَلْهُ
فِي نِظَامِ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ «۲۲» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُوْلِكَ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صِلَاةً عَالِيَةً عَلٰى الصَّلَوَاتِ مُشْرِفَةً فَوْقَ
التَّحِيَّاتِ صَلَاةً لَا يَنْتَهِي أَمْدُهَا وَ لَا يَنْقَطِعُ عَدْدُهَا كَأَتَمِّ مَا مَضَى مِنْ صَلَوَاتِكَ عَلٰى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ إِنَّكَ الْمَنَّانُ الْحَمِيدُ الْمُبْدِي
الْمُعِيدُ الْفَعَالُ لِمَا تُرِيدُ.

«۱» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ وَحَصِّنْ ثُغُوْرَ الْمُسْلِمِيْنَ بِعِزَّتِكَ وَاَيُّدِ حُمَاتِهَا بِقُوَّتِكَ وَاَسْبِغْ عَطَايَاهُمْ مِنْ جِدَّتِكَ «۲» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ وَكَثِّرْ عِدَّتَهُمْ وَاَشْحَذْ اَسْلِحَتَهُمْ وَاخْرُسْ حَوَزَتَهُمْ وَاَمْنَعْ حَوْمَتَهُمْ وَاَلْفَ جَمْعَهُمْ وَدَبِّرْ اَمْرَهُمْ وَوَاتِرِ بَيْنَ مَبْرِهِمْ وَتَوَحَّدْ بِكِفَايَةِ مُؤْنِهِمْ وَاغْضُدْهُمْ بِالنَّصْرِ وَاَعْنِهِمْ بِالصَّبْرِ وَالطُّفْلِ لَهُمْ فِي الْمَكْرِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و به عزّت مرزهای مسلمانان را محکم و استوار ساز، و به نیرویت نگهبانان مرزها را توانایی بخش، و عطایای آنان را به توانگریت کامل و سرشار کن.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و تعدادشان را بیفزای و سلاحشان را تیز و بڑا کن، و اطراف و جوانبشان را محکم و نفوذناپذیر ساز، و جمعشان را به هم پیوند ده، و کارشان را رو به راه کن، و آذوقه آنان را پی در پی برسان، و سختی هاشان را به تنهایی کارساز باش، و به یاری خود نیرومندشان ساز، و به شکیبایی مددشان ده، و آنان را در چاره جویی، دقت نظر عنایت فرما.

مرزداران

اسلام عزیز دارای مرزهای اعتقادی و معنوی، سیاسی و اجتماعی، فرهنگی و

تربیتی، و اقتصادی و طبیعی است، و برای هر یک از این مرزها مرزدارانی است که مسئولیتشان در پاسداری از هر یک از این مرزها بسیار عظیم است.

اگر مرزداران مسئولیت الهی و انسانی خود را نسبت به مرزها به آن شکلی که لازم و واجب است توجه نکنند، بدون تردید دشمنان حق و حقیقت از مرزها گذشته و به تسخیر دژهای اسلام اقدام نمایند، و از این راه ضربه های جبران ناپذیری به اسلام و مسلمین وارد می سازد.

اهمیت و ارزش مرزهای مادی و معنوی اسلام، و مسئولیت بسیار سنگین و پرمفعت مرزداری آن قدر زیاد است، و آن چنان مورد توجه حق و اولیای اسلام است، که به عنوان واجبی از واجبات الهیه و حکمی از احکام شرعیه، در قرآن و روایات از آن یاد شده است.

به همین خاطر در این دعای بسیار مفصّل و پرمحتوا، حضرت زین العابدین علیه السلام به آنان که مرزهای طبیعی و مادی مملکت اسلامی را پاسداری می کنند توجه خاص دارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگر اولیای حق به آنان که از مرزهای معنوی نگهداری می کنند دعا می فرمایند.

پاسداری از مرزهای اسلامی کار انبیا و اولیای الهی است، و مرزداران باید بدانند که کار آنها به خاطر همگونی با کار انبیا و اولیا در پیشگاه حضرت حق از اجر عظیم و ثواب نامحدود برخوردار است.

مرزداران نیاز به عزّت و قوّت عطای حق دارند، و محتاج به برّندگی اسلحه علیه دشمنانند، و احتیاج شدید به فزونی یار، و استحکام سنگر و الفت با یکدیگر، و آذوقه پی در پی و چاره جوئی، علیه دشمن دارند، که باید با تضرّع و زاری و با حال خضوع و خشوع از حضرت محبوب درخواست نمایند، که اگر حال انا به و زاری و معنویت و تکیه بر خدا و اعتماد به حضرت حق نباشد، مرزداری به صورتی که لازم

است امکان نخواهد داشت.

مرزدار واجب است ارزش کارش را بداند، و به عظمت عملش واقف باشد، و به این معنا توجه کند که مرزداری او و بیداری و بصیرتش، و قدرت و شجاعتش، و بینایی و آگاهی، و جرأت و جسارتش، و به خصوص اعتماد و توکلش به حضرت حق، باعث خودداری دشمن از حمله به وطن اسلامی، و علت امتیّت مملکت و آسودگی خیال ملت است.

وقتی مرزها دارای امتیّت باشد، و دشمن به خاطر مرزداران دلاور منصرف از حمله و تصرف وطن، و ظلم به جامعه اسلامی باشد، دولت و ملت اسلامی می توانند با خیال آسوده به آبادی دنیا و آخرت برخیزند، و به امور اقتصادی و معیشت پردازند، و مراکز فرهنگی و تربیتی را تقویت کنند، و صدای اسلام را به گوش دیگر ملت ها برسانند، در این صورت است که به خاطر امتیّت، ثوابی که جز خدا از منافع آن خبر ندارد عاید مرزداران وطن اسلامی می گردد.

هر آن که جانب اهل خدا نگه دارد خدایش در همه حال از بلا نگه دارد

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگه دارد

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

صبا بر آن سر زلف اردل مرا بینی ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد

چه گفتمش که دلم را نگاهدار چه گفت ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد

سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری که حقّ صحبت و مهر و وفا نگه دارد

غبار راه گذارت کجاست تا حافظ به یادگار نسیم صبا نگه دارد

(حافظ شیرازی)

ص: ۱۴

[«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ عَرَّفَهُمْ مَا يَجْهَلُونَ وَ عَلَّمَهُمْ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ بَصَّرَهُمْ مَا لَا يُبْصِرُونَ»]

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و آنچه را به آن جاهلند به آنان بشناسان و آنچه را نمی دانند، به آنان بیاموز و آنچه را بینش ندارند، نسبت به آن بینشان کن.

عنايات خاص حق

اشاره

در میان نعمت های حضرت حق، نعمت الهام، و نعمت عرفان، و نعمت علم بی معلّم، و نعمت بصیرت و باز شدن چشم دل. برای دیدن آنچه همه نمی بینند جایگاه خاصی دارد.

البته راه رسیدن به این گونه نعمت های خاص راه آسانی نیست، این مسئله شرایط بسیار سنگینی را طلب می کند، که بدون تحقق آن شرایط، رسیدن به آن نعمت ها امکان ندارد.

ایمان به حضرت حق، و عشق به جناب ربّ العزّه، و باور داشتن قیامت، و اعتقاد به نبوت و امامت و ملائکه، و عقیده به کتب آسمانی، و تصفیة ظاهر و باطن از تمام گناهان عملی و اخلاقی، و ادای واجبات، و ترک محرمات، از شرایط رسیدن به فیوضات و عنایات معنوی حضرت محبوب است.

آری، پاکی همه جانبه و طهارت ظاهر و باطن، و آراستگی غیب و شهود وجود

انسان، باعث تابش آفتاب حقیقت و نور عنایت و لطف و فیض ازلی، و رحمت سرمدی به قلب است. کوشش در این راه بدون آراستگی به حسنات و پیراستگی از سیئات، محصولی نخواهد داشت.

اسم اعظم خدا

«مردی به ابویزید گفت: به من خبر رسیده که اسم اعظم خدا را می دانی، دوست دارم به من بیاموزی.

ابویزید گفت: اسم اعظم خدا را مرز محدود و مشخصی نیست، لکن دل خود را برای مقام یگانگی حضرت حق تعالی خالی دار. و توجه به غیر او را رها ساز، و هرگاه چنین شدی هر کدام از اسمای خدا را خواستی انتخاب کن و بدان دعا کن، که به سبب آن در آن واحد از مشرق به مغرب سیر خواهی نمود.

آن مرد گفت: سبحان الله! می شود مردی در آن واحد از مشرق تا مغرب سیر کند؟

ابویزید گفت: آری و این کار نزد اصحاب سرّ کار مهمی نیست، که تمام ماسوی الله کلمه ای از کلمات اوست، و از این بالاتر این که خدا را بندگانی است که در لامکان می ایستند، به طوری که مادون عرش، زیر پای آنان قرار می گیرد، پس به هر جا که خواهند دست یازند، و هر چه خواهند بگیرند.

آن مرد گفت: این دیگر چه مقامی است؟ گفت: مقام وصل توصیف بردار نیست». (۱) در هر صورت بدون ریاضت، البته ریاضتی که موافق با قواعد شرع باشد، رسیدن به مقامات معنوی، و رساندن قلب به نقطه گرفتن الهامات و فیوضات حضرت حق ممکن نیست.

ص: ۱۶

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «اوصاف الاشراف» گفته است که:

«ریاضت، رام کردن ستور بود، به منع او از حرکات غیر مطلوبه، و ملکه گردانیدن او را به طاعت صاحب خویش در آنچه او را بر آن دارد از مطالب خویش.

و در این موضع هم مراد از ریاضت، منع نفس حیوانی است از انقیاد و مطاوعت قوه شهویه و غضبیه و آنچه به آن دو قوه تعلق دارد، و منع کردن نفس ناطقه از متابعت قوای حیوانی که رذایل اخلاق، و اعمال مانند حرص بر جمع مال و کسب جاه، و توابع آن از حيله و مکر و خدیعه و غلبه و تعصب و حقد و حسد و فسق و فجور و انهماک در شرور و مثل اینها از آن حادث شود، و ملکه گردانیدن نفس انسانی را به طاعت عقل عملی بر وجهی که رساننده او باشد به کمالی که او را ممکن باشد. و غرض از ریاضت سه چیز است:

یکی: رفع موانع وصول به حق، و آن شواغل ظاهر و باطن است.

دوم: مطیع گردانیدن نفس حیوانی مرعقل عملی را که باعث باشد بر کمال.

سیم: ملکه گردانیدن نفس انسانی را به ثبات بر آنچه مَعَدُّ او باشد قبول فیض الهی را تا به کمالی که او را ممکن باشد برسد.»
(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسامه بن زید فرمود:

عَلَيْكَ بِطَرِيقِ الْحَقِّ، وَ اِيَّاكَ وَ اَنْ تُخْتَلَجَ دُونَهُ بِزَهْرَةِ رَغَبَاتِ الدُّنْيَا، وَ غَضَارَةِ نَعِيمِهَا، وَ بَائِدِ سُرُورِهَا، وَ زَائِلِ عَيْشِهَا. (۲)

بر تو باد به راه حق و بیرهیز از این که به خاطر شگفتی و شکوفائی رغبت های دنیا و تازگی نعمت ها و شادی زودگذر و عیش ناپایدار آن، راهی، غیر حق پوئی.

ص: ۱۷

۱- (۱) - بحرالمعارف: ۱۳۹.

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۴۹۹/۷، باب ۱، حدیث ۸۷۴۱؛ [۱] التحصین، ابن فهد حلی: ۲۰.

[«۴»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَنْسِهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذَكَرَ دُنْيَاهُمْ الْخَدَاعَةَ الْغُرُورَ وَ أَمُحْ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ الْفُتُونِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و هنگام برخورد با دشمن، یاد دنیای خدعه گر فریب کار را از خاطرشان ببر، و اندیشه مال فتنه انگیز را از صفحه دلشان محو کن.

دنیا و مال ضد حق

دنیا با مظاهر زیبا، و جلوه های فریبنده اش هر دلی را جذب می کند، و هر زانویی را در برابر خود سست می نماید. مال دنیا و ثروت مادی، و به عبارت دیگر طلا و نقره و پول، مایه تحریک و باعث غفلت از حق و حق پرستی است.

البته زر و زیور دنیا و مال و منال جهان وسیله کسب و کار و گذران زندگی و معیشت است، و اسلام انسان را به کار تشویق و از بیکاری منع می کند، ولی همین زر و زیور و مال و منال، وسیله فریب و عامل جدایی انسان از حق و حقیقت هم هست.

چه بسیار مردمی که بر اثر فریفته شدن به ثروت، و جاذبه های مال و منال، از دین و تعهد به احکام الهی دست برداشتند؟

چه بسیار مردمی که بر اثر عشق بی حساب و کتاب به اندوختن ثروت از اجرای مسائل الهی در تمام ابعادش بازماندند؟

چه بسیار مردمی که از پی مال، بندگی خدا را رها کردند و برده شهوت و هوای نفس شدند؟

چه بسیار مردمی که با روی آوردن ثروت به سوی آنان، روی از توحید و نبوت بازگرداندند؟

چه بسیار مردمی که محض اضافه کردن به ثروت با دشمنان دین ساختند، و از پشت به مسلمانان خنجر زدند، و به خیانت هائی دست یازیدند که تا قیامت با هیچ مطهری، آلودگی خیانت آنان از دامن حیات انسان پاک نمی شود.

وقتی انسان از چهارچوب قناعت به مال حلال، و اکتفا به عفاف و کفاف خارج شود، البته دچار حرص و طمع و بخل و شهوت و هوای نفس و غفلت و مال زدگی و دنیاپرستی می شود، و در چنین موقعیتی حاضر نیست نسبت به اسلام و جامعه اسلامی و وطن قرآنی، ادای وظیفه کند.

به لحظه لحظه فریب خوردگان دنیا و مال و ثروت آنان در اوراق تاریخ بنگرید تا صدق این مقال بر شما روشن شود، آنان که به خاطر مال و منال و جاه و مقام و پول و ثروت از توحید و نبوت دست کشیدند، و تن به هر معصیت و جنایتی دادند، و در راه انبیا و اهداف توحیدی و مردم مؤمن، چه مشکلات سنگینی ایجاد نمودند.

داستان دنیاپرستان، و ثروت اندوزان، و بردگان مال و بندگان ثروت، و غلامان شهوت، داستانی پر از جنایت و خیانت و ظلم و افتضاح است، که یک عشر از یک جزء آن در این سطور نمی گنجد!

ضربه های مهلک عشق بی اندازه به دنیا و مال و منال آن، بسیار زیاد و سنگین است.

دنیا پرستان، دین فروشان و پایمال کنندگان شرافت و کرامت انسانند.

دنیا پرستان، مانعان راه خدا، و دشمنان فضیلت و پلیدان روزگارند.

دنیا پرستان از اجرای هر برنامه مثبتی محروم، و از انجام هر خیری ممنوع و به

زبان حق و عاشقان حق ملعونند.

یک دنیا پرست، و یک شهوتران، و یک برده مال و منال، و یک بنده مقام و جاه، هرگز نمی تواند برای اسلام پاسدار، و برای وطن اسلامی مرزدار باشد.

به همین خاطر حضرت زین العابدین علیه السلام به پیشگاه حضرت محبوب عرضه می دارد:

«الهی هنگام روبه رو شدن با دشمن، فکر دنیای فریبنده گول زننده را از یادشان ببر، و اندیشه مال گمراه کننده را از دل هایشان پاک کن.»

از هوس بگذر و دل پاک از آرایش کن ترک باطل کن و جان را به حق افزایش کن

سر و تن را به زر و سیم چه می آرائی دل و جان را به کمال و هنر آرایش کن

بار دنیا که به صد رنج گرفتی بر دوش به یکی عزم بیفکن ز خود آسایش کن

نان گندم به جوین، جامه نوده به کهن از قناعت بستان زیور و پیرایش کن

قوت ابدان چه رفیع و چه دنی هر دو یکی است قوت ارواح به دست آور و آسایش کن

از خدا گوی و ز پیغمبر و قرآن و حدیث طاعت حضرت حق، پاک ز آرایش کن

ماتم روز پسین گیر به پیشین یک چند خون دل را به دو چشم آور و پالایش کن

فیض تا چند دهی پند و نگیری در گوش بگذر از گفتن و در معرفت افزایش کن

(فیض کاشانی)

ص: ۲۱

[«۵) وَاجْعَلِ الْجَنَّةَ نَصَبَ أَعْيُنِهِمْ وَ لَوْحٍ مِنْهَا لِأَبْصَارِهِمْ مِمَّا أَعْيَدْتُمْ فِيهَا مِنْ مَسَاكِنِ الْخُلْدِ وَ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ وَ الْحُورِ الْحَسَانِ وَ الْأَنْهَارِ الْمُطْرَدَةِ بِأَنْوَاعِ الْأَشْرَبِ وَ الْأَشْجَارِ الْمُتَدَلِّيَةِ بِصُنُوفِ الثَّمَرِ حَتَّى لَا يَهُمَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِالْإِذْبَارِ وَ لَا يُحَدِّثُ نَفْسُهُ عَنْ قِزْنِهِ بِفِرَارٍ]

و بهشت را برابر چشمشان قرار ده، و آنچه را در بهشت فراهم کرده ای؛ از مساکن ابدی و سراهای ارجمند و حوریان زیباروی و نهرهای روان شده، با آشامیدنی های رنگارنگ، و درختانی با شاخ و برگ آویخته، همراه با میوه های گوناگون، در برابر دیدگانشان بنمایان، تا هیچ کدام از آنان آهنگ پشت کردن به دشمن نکند، و فکر گریز از هم‌آورد را به خاطرش نگذراند.

مناظر زیبای بهشت

قرآن مجید، سند تمام حقایق ملکی و ملکوتی است، قرآن مجید، کتابی است که با دعوت جن و انس به معارضه با خود، حقایق وحی بودنش را اثبات می کند.

قرآن، کتابی است که در نقطه ای و حرفی و کلمه ای و آیه ای و سوره ای از آن شک و تردید راه ندارد.

قرآن، ملاک حقایق انبیا، و سند نبوت محمد صلی الله علیه و آله و خزانه تمام واقعیات های غیبی و شهودی است.

قرآن مجید، در بسیاری از آیاتش به عنوان اجر و پاداش مردم مؤمن و دارندگان عمل صالح و اخلاق حسنه، از بهشت و نعمت های بی پایانش سخن به میان می آورد، و با تجسم آن جایگاه رفیع در چشم عقل و قلب، انسان مؤمن را از افتادن در چاه گناه و معصیت، و ضلالت و پستی و سستی از عبادات و طاعات، حفظ می کند.

آن که بر اثر صافی و پاکی درون، و اعتماد به قرآن مجید، بهشت و نعمت های جاویدش را به باور دل داده، و دلدادۀ آن واقعیت های الهیه و کرامات ربانیه و فیوضات ملکوتیه شده، در راه خدا تن به هر سختی و بلا می دهد، و برای حفظ دین و فرهنگ الهی از هیچ کوششی دریغ نمی ورزد، و هیچ گونه سستی و کسالت در انجام فرائض حضرت حق به خود راه نمی دهد.

حضرت سجاد علیه السلام تجسیم آن جایگاه عظیم و آن پایگاه کرامت و مناظر زیبا و نعمت های ارزنده اش را در دید سنگر نشینان و مرزداران از حضرت حق درخواست می کند، تا با تماشای بهشت عنبر سرشت، دنیا و مال و منال آن، و جاذبه ها و کشش هایش و نیروی دشمن و سختی ها و رنج های جهاد در عرش قلبشان، کوچک و صغیر و حقیر گردد و بتوانند به پایداری و پایداری ادامه دهند و جز به حضرت ربّ العزّه چشم ندوزند.

نعمت های بهشت در قرآن

اشاره

امام سجاد علیه السلام آنچه را از نعمت های بهشت در فرازهای ملکوتی دعایش اسم برده، از قرآن مجید گرفته است:

وَعَيْدَ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ
ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ

خدا به مردان و زنان با ایمان بهشت هایی را وعده داده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؟ در آن جاودانه اند، و نیز سراهای پاکیزه ای را در بهشت های ابدی [وعده فرموده] و هم چنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است؛ این همان کامیابی بزرگ است.

يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۲)

تا گناهتان را بیامرزد، و شما را در بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و خانه های پاکیزه در بهشت های جاویدان، درآورد؛ این است کامیابی بزرگ.

كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ» (۳)

[آری، سرانجام کار پرهیزکاران] چنین است، و حورالعین را به همسری آنان درآوریم.

مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ» (۴)

[این] در حالی [است] که بر تخت هایی ردیف و به هم پیوسته تکیه می زنند و حورالعین را به همسری آنان در می آوریم.

۱- (۱) - توبه (۹): ۷۲. [۱]

۲- (۲) - صف (۶۱): ۱۲. [۲]

۳- (۳) - دخان (۴۴): ۵۴. [۳]

۴- (۴) - طور (۵۲): ۲۰. [۴]

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» (۱)

حوریانی که در سراپرده ها مستورند .

وَ حُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ» (۲)

و حوریانی چشم درشت ، * هم چون مروارید پنهان شده در صدف .

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» (۳)

صفت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده [چنین است :] در آن نه‌هایی است از آبی که مزه و رنگش برنگشته و نه‌هایی از شیر که طعمش دگرگون نشده و نه‌هایی از شراب که برای نوشندگان مایه لذت است و نه‌هایی از عسل خالص است.

آری، وقتی خداوند مهربان توفیق تجسم این نعمت ها را در برابر دیدگان قلب سنگر نشینان و مرزداران عنایت فرماید، هرگز به فکر عقب نشینی از جبهه و به خیال فرار از مقابل دشمن نخواهند افتاد.

جهان را بهر انسان آفریدند در ایشان سر پنهان آفریدند

به انسان می توان دیدن جهان را از آن در چشم انسان آفریدند

بیا جان در ره جانان فشانیم که جان را بهر جانان آفریدند

چو خوان آراستند از بهر عشاق غذا از حسن خوبان آفریدند

به پاداش سجود اهل طاعت بهشت و حور و غلمان آفریدند

جزای سرکشان از معدل قهر جحیم و دود نیران آفریدند

از آن پیوست حُسن و عشق با هم کز آن این و از این آن آفریدند

ص: ۲۵

۱- (۱) - الرحمن (۵۵) : ۷۲. [۱]

۲- (۲) - واقعه (۵۶) : ۲۲ - ۲۳. [۲]

۳- (۳) - محمد (۴۷) : ۱۵. [۳]

در سوره مبارکه دهر یا انسان، در نزدیک به ده آیه به بیان نعمت های بهشت بدین صورت می پردازد:

«و آنان را برای این که [در برابر تکالیف دینی و حوادث روزگار] شکیبایی ورزیدند ، بهشتی [عنبرسرشت] و لباسی ابریشمین پاداش می دهد . در آن جا بر تخت ها تکیه می زنند ، در حالی که آفتابی [که از گرمایش ناراحت شوند] و سرمای [که از سختی اش به زحمت افتند] نمی بینند ، و سایه های درختان به آنان نزدیک و میوه هایش به آسانی در دسترس است ، و ظرف هایی از نقره فام ، و قدح هایی بلورین [که پر از غذا و نوشیدنی است] پیرامون آنان می گردانند ؛ جام هایی از نقره که آنها را به اندازه مناسب اندازه گیری کرده اند ، و در آن جا جامی که نوشیدنی اش آمیخته به زنجبیل است ، به آنان می نوشانند ، از چشمه ای در آن جا که « سلسبیل » نامیده شود ، و پیرامونشان نوجوانانی جاودانی [برای پذیرایی از آنان] می گردند ، که چون آنان را ببینی پنداری مرواریدی پراکنده اند ، و چون آن جا را ببینی ، نعمتی فراوان و کشوری بزرگ ببینی ، بر اندامشان جامه هایی از حریر نازک و سبز رنگ و دیبای سستراست و با دستبندهایی از نقره آراسته شده اند ، و پروردگارشان باده طهور به آنان می نوشاند . [به آنان گوید :] یقیناً این [نعمت ها] پاداش شماسست و تلاشتان مقبول افتاده است .» (۱) این است آن نعمت هایی که باور آن، انسان را در راه جهاد و مجاهدت ثابت قدم و پایدار می دارد، و آدمی را در معامله جانش با حضرت حق به شوق می اندازد.

ص: ۲۶

خیز تا قصد کوی یار کنیم گذری بر درنگار کنیم
روی در خاک کوی او مالیم وز غمش ناله های زار کنیم
به زبانی که بیدلان گویند رمزکی چند آشکار کنیم
هجر او را که جان ما خون کرد به کف وصل در سپار کنیم
حاش لله کز او کنیم گله از بخت روزگار کنیم
ما اگر بر مراد او سازیم ترک تدبیر و اختیار کنیم
زود پا در بساط وصل نهیم دست با دوست در کنار کنیم
عشق رویش چو پرده برگیرد گر نمیریم پس چه کار کنیم
از عراقی چو رو بگردانیم روی در روی غمگسار کنیم
(فخرالدین عراقی)

عظمت بهشت در روایات

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده:

در بهشت درختی است که از بالای آن زیورها بیرون می آید، و از پایین آن اسب های ابلق زین شده دهنه دار، این اسب ها دارای بالند، فضولات ندارند، اولیای الهی بر آن سوار می شوند و در هر کجای بهشت که بخواهند می روند.

آنان که مقامی کمتر و پایین تر از آنان دارند عرضه می دارند: الهی! چه چیز باعث این کرامت برای اولیای تو شد؟ خداوند می فرماید: اینان خواب شب را بر خود حرام کردند و به قیام به عبادت بیدار ماندند، روز را روزه گرفتند و از خوردنی ها خودداری کردند، با دشمنان من بدون ترس و وحشت جنگیدند، در راه من از مال خود صدقه دادند و بخل نکردند. [\(۱\)](#)

ص: ۲۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱۸/۸، باب ۲۳، حدیث ۴؛ الأملی، شیخ صدوق: ۲۹۱، حدیث ۱۴. [۱]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در بهشت غرفه هائی است که ظاهرش از باطنش و باطنش از ظاهرش پیداست، ساکنان آن از امت من کسانی هستند که کلامشان پاکیزه بود، و به مردم خوراندند، و سلام را آشکار کردند، و در حالی که مردم در نیمه شب در خواب بودند به نماز برخاستند. (۱) حضرت سجّاد علیه السلام فرمود:

بر تو باد به قرآن، به حقیقت که خداوند بهشت را با دست کرامت خود آفرید، خشتی از طلا و خشتی از نقره، ملاط بین دو خشت را مشک قرار داد و خاکش را زعفران، و سنگریزه اش را لؤلؤ، درجات بهشت را به اندازه آیات قرآن مقرر فرمود، پس هر کس به قرآن پردازد، به او می گوید: بخوان و بالا- برو. جز انبیا و صدیقان طایفه ای در بهشت مقام اهل قرآن را ندارند. (۲)

ص: ۲۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱۹/۸، باب ۲۳، حدیث ۵، الأملی، شیخ صدوق: ۳۲۸، حدیث ۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۸/۸۹، باب ۲۳، حدیث ۸؛ مستدرک الوسائل: ۲۵۶/۴، باب ۱۰، حدیث ۴۶۳۵.

[«۶»اللَّهُمَّ أَفْلَحَ بِذَلِكَ عِدْوَهُمْ وَاقْلَمَ عَنْهُمْ أَظْفَارَهُمْ وَفَرَّقَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَسْلِحَتِهِمْ وَاخْلَعْ وَشَاتِقَ أَفْئِدَتِهِمْ وَبَاعِدْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَرْوَادَتِهِمْ وَحَيِّرْهُمْ فِي سُبُلِهِمْ وَضَلِّلْهُمْ عَنْ وَجْهِهِمْ «۷» وَاقْطَعْ عَنْهُمْ الْمِدَدَ وَانْقُصْ مِنْهُمْ الْعِدَدَ وَامْلَأْ أَفْئِدَتَهُمُ الرُّعْبَ وَاقْبِضْ أَيْدِيَهُمْ عَنِ الْبَسِيطِ وَاخْزِمِ أَلْسِنَتَهُمْ عَنِ النَّطْقِ وَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ وَنَكِّلْ بِهِمْ مَنْ وَّرَاءَهُمْ وَاقْطَعْ بِخَزَائِهِمْ أَطْمَاعَ مَنْ بَعِيدَهُمْ «۸» اللَّهُمَّ عَقِّمِ أَرْحَامَ نِسَائِهِمْ وَبَيِّسْ أَصْيَابَ رِجَالِهِمْ وَاقْطَعْ نَسْلَ دَوَابِّهِمْ وَأَنْعَامِهِمْ لَا تَأْذُنْ لِسَمَائِهِمْ فِي قَطْرِ وَلَا لَأَرْضِهِمْ فِي نَبَاتٍ]

خدایا! به سبب آن امور، دشمنانشان را در هم شکن، و دست قدرت آن نابکاران را از ایشان جدا ساز، و بین دشمن و جنگ افزارشان فاصله انداز، و بندهای دلشان را از جا بر کن، و میان آنان و آذوقه هاشان دوری انداز، و در فنون جنگی شان سرگردانشان ساز، و از مقصدشان گمراهشان کن، و کمک را از آنان قطع فرما، و از تعدادشان بکاه، و دلشان را از بیم و ترس پر کن. و قدرتشان را از فعّالیت علیه مرزداران باز دار، و زبانشان را از سخن علیه آنان ببند، و با شکست خوردنش، گروه پشت سرشان را پراکنده ساز، و شکست آنان را مایه عبرت دیگران ساز، و با خواری و زبونی آنان، آرزوهای کسانی را

که پس از آنها بیدار قطع کن.

خدایا! زنانشان را عقیم ساز، و صلب مردانشان را خشک کن، و نسل چهارپایان و گاو و گوسفندشان را قطع فرما، به آسمانشان اجازه باریدن، و به زمینشان رخصت روییدن مده.

نفرین شدید و سخت به دشمنان

این بخش از نفرین، انسان را به یاد نفرین حضرت نوح می اندازد که عرضه داشت:

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَجْرًا كَفَّارًا» (۱)

و نوح گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی نگذار * که اگر آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی بدکار و ناسپاس زاد و ولد نمی کنند.

یکی از عوامل زمینه ساز نفرت و دشمنی در بین انسان ها تعصب و ارتباط نژادی و قومی است؛ زیرا بدون شک انسان به هر سرزمینی یا نژادی وابستگی داشته باشد به آن عشق می ورزد. در این پیوند و علاقه به خاک وطن و قوم و قبیله، نسل در نسل نه تنها عیب و کمبودی نیست، بلکه عامل سازنده ای برای همدلی و همکاری اجتماعی آنان است ولی اگر وابستگی از حد تعادل بگذرد به شکل افراطی ویران گر و فاجعه آمیز خواهد بود و در نتیجه تبدیل به برتری نژادی و قبیله‌گرایی می گردد و گاهی به تمام دنیا سرایت کرده و طوفان جنگ و کشتار برپا می سازد.

حمایت و دفاع بی هدف و انگیزه از نژاد و وطن، سرچشمه بسیاری از جنگ های

ص: ۳۰

بزرگ در جهان شده است که ریشه آن در خود برتری قومی بوده و راهی برای انتقال نفرت و خرافات و شبهات با عنوان آداب و سنن قبیله ای یا فرهنگ کشوری به ملت های دیگر گردیده است. رویارویی جبهه کفر با اسلام از آغاز رسالت انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام تا کنون بر سر همین تعصب های جاهلی یا غرور نژادی بوده است که حاصلی جز کینه و وحشت و جدایی نداشته است و پلیدتر از این وضع؛ گروهی از انسان های ثروتمند یا دانشمند به نام خدمت به بشر یا حقوق بشر، به ستمگران و کافران روی زمین یاری می رسانند. و آتش فتنه و تجاوز را در سراسر گیتی شعله ور می سازند.

زهری از امام سجّاد علیه السلام درباره عصیّت پرسید: حضرت در جواب فرمود:

الْعَصِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شَرَّارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخِرِينَ وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ
وَلَكِنْ مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ يُعَيِّنَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ. (۱)

تعصّبی که انسان به خاطر آن گناهکار می شود این است که اشرار قومش را بهتر از نیکان قوم دیگر بداند، اما اینکه انسان نژاد خویش را دوست دارد عصیّت نیست، عصیّت آن است که انسان قبیله خود را در ستمگری یاری دهد.

به هر حال وجود چنین حالتی در بشر یا جامعه، باعث عقب ماندگی و زوال آن خواهد شد و پرده های سنگینی بر عقل و فکر آدمی می اندازد. بهترین راه مبارزه با خوی زشت کینه توزی و تفرقه افکنی، علاوه بر نگرانی از موقعیّت دشمن؛ تلاش برای بالا بردن، سطح فرهنگ و ایمان هر ملت است؛ هر چند باید در برابر شیوه سلطه گری و دشمن سازی انسان های فریب خورده، آمادگی روحی و قلبی و

ص: ۳۱

۱- (۱) - الکافی: ۳۰۸/۲، حدیث ۷؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۸۸/۷۰، باب ۱۳۳، حدیث ۶. [۲]

بهره گیری از امکانات دفاع را فراهم نمود.

امام صادق علیه السلام فرمود: لقمان حکیم در سفارش های خویش به فرزندش می گوید:

يَا بَنِيَّ! لِيَكُنْ مِمَّا تَتَسَلَّحُ بِهِ عَلَيَّ عِدُوُّكَ وَ تَصِيرَ عَهُ الْمُمَاسِيحَهُ وَ اِعْلَانُ الرِّضَا عَنْهُ وَ لَا تُتْرَاوِلُهُ بِالْمُجَانَبَةِ فَيَبِيْدُوْكَ لَهٗ مَا فِي نَفْسِكَ
فَيَتَأَهَّبَ لَكَ. (۱)

فرزندم! از جمله چیزهایی که باید در برابر دشمنت به آن مسلح شوی و در نتیجه او را به خاک افکنی، این است که با او به زبان گرم و نرم سخن گویی و وانمود کنی که از وی خرسند هستی و از او دوری نکنی تا آن چه در درونت می گذرد بر او آشکار شود؛ پس، خودش را در برابر تو آماده سازد.

یعنی با زبان مدارا و آشتی با او راه بیایی، ولی در باطن غضب و نفرت خودت را پنهان نگه داری، تا دشمن با خیال خام خودش در برابر تو قدرت نمایی کند و سپس در وقت مناسب او را سرکوب کنی.

ص: ۳۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۹۳/۷۲، باب ۸۷، حدیث ۱؛ [۱] الأملی، شیخ صدوق: ۶۶۸، حدیث ۵. [۲]

[«۹» اَللّٰهُمَّ وَ قَوِّ بِعَدْلِكَ مِحَالَ اَهْلِ الْاِسْلَامِ وَ حَصِّنْ بِهٖ دِيَارَهُمْ وَ ثَمِّرْ بِهٖ اَمْوَالَهُمْ وَ فَرِّعْهُمْ عَن مَّحَارِبِيَّتِهِمْ لِعِبَادَتِكَ وَ عَن مَّنَائِدَتِهِمْ لِخَلْوِهٖ بِكَ حَتَّى لَا يُعَيِّدَ فِي بَقَاعِ الْاَرْضِ غَيْرُكَ وَ لَا تُعَفِّرَ لِاَحَدٍ مِنْهُمْ جِدَّهُ دُونَكَ «۱۰» اَللّٰهُمَّ اغْزُ بِكُلِّ نَاحِيَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ عَلٰى مَنْ يَبِزِئُهُمْ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ وَ اَمُدِّدْهُمْ بِمَلَائِكَةٍ مِنْ عِنْدِكَ مُرَدِّفِيْنَ حَتَّى يَكْشِفُوهُمْ اِلَى مُنْقَطَعِ التَّرَابِ قَتْلًا فِي اَرْضِكَ وَ اَسِيْرًا اَوْ يُقْرَءُوا بِاَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ]

خدایا! به این امور تدبیر مسلمانان را نیرو بخش، و شهرهایشان را استوار ساز، و اموالشان را فزونی ده، و خاطرشان را از جنگ با دشمن برای بندگیت، و از کارزار با آنان برای خلوت کردن جهت راز و نیاز خودت آسوده کن؛ تا در سراسر زمین جز تو پرستش نشود، و صورتی از آنان جز برای تو به خاک نساید.

خدایا! هر ناحیه از مسلمانان را، به جنگ با مشرکانی که در برابرشان هستند بدار، و آنان را از جانب خود به فرشتگانی که پیاپی درآیند مدد فرما، تا دشمنان را به دورترین نقطه آباد زمین فراری دهند، و با کشتن و اسارتشان، زمینت را از لوٹ وجود آنان خالی کرده و پاک نمایند، یا این که اقرار کنند به این که تو خدایی و غیر تو خدایی نیست، تنهایی و همتا نداری.

اشاره

آیین مقدس اسلام، آیین توحید و آیین عقل و فطرت، و آیین رشد و کمال و آیین صلح و صفا و مهر و محبت و آیین تربیت است.

اسلام علاقه دارد قلوب انسان ها را از ارتباط با شرک و کفر و بت و بت پرستان و بندگی نسبت به بندگان پاک کند.

اسلام دعوتش را با دلیل و برهان و موعظه حسنه و جدال احسن شروع می کند، و از این راه سعی می کند انسان منحرف از فطرت توحیدی را، به صراط مستقیم برگرداند.

اسلام موضع گیری علیه فطرت توحیدی را که به ضرر خود موضع گیران و مزاحم مؤمنان پاکدل است نمی پسندد، و چنانچه ببیند دشمن عالم یا معاند جاهل در زمینه رشد انسان و انسانیت، مانع ایجاد می کند خود را به خاطر اقامه حق مجبور به جهاد می بیند، و برای او جهاد ابتدایی یا دفاعی فرق نمی کند، آنچه برای او اهمیت دارد پاکسازی حیات انسان از آلودگی شرک و کفر و فسق و فجور و بت و بت پرستی است، و در این راه اگر به او تهمت بزنند که این آیین، آیین خون و شمشیر و جنگ و جدال است و می خواهد به زور و قهر مسائل خود را تحمیل کند، واهمه ای ندارد.

روش اعتدال در اسلام

در کتاب با ارزش «جهاد» از صاحب «المیزان» نقل شده است که:

«به کسانی که می گفتند: اسلام از روش ادیان دیگر تجاوز نموده و با خونریزی و چپاولگری پیشرفت کرده و بدون آن که راه هدایت و دعوت پوید، مردم را به زور وادار به پذیرش اسلام کرده است، تا آن جا که برخی از مبلغان مسیحی اسلام را دین

خون و شمشیر لقب دادند (۱) پاسخ می دهیم که:

قرآن می فرماید: اسلام بر اساس فطرت انسانی بنیان نهاده شده است، بی شک در زندگی انسانی و کمال آن، باید به راه فطرت رفت.

فطرت انسانی بر اساس توحید بنا شده است و قوانین فردی و اجتماعی بر این بنیاد است. دفاع از این اصل و نشر توحید، و حفاظت و پاسداری از رسالت توحیدی، حق مشروع انسان حق جوست.

اسلام برای پیمودن این راه، روشی معتدل پیش گرفته است:

اول: دعوتی مسالمت جویانه کرده و به تمام مشکلات و رنج هایی که در این راه وجود دارد تن در داده است، سپس دفاع از اساس و حقوق اسلامی و جان و مال مسلمین را عهده دار گشته و در پایان به جنگ ابتدایی و پیش گرفتن روش حمله گرانه پرداخته است.

بی تردید توحید با خونریزی آغاز نگشته است، ولی آن جا که دفاع از شؤونات توحیدی و پیشبرد اهدافش مطرح باشد، پیکار، راه حتمی هر انقلابی است با توجه به این که خداوند می فرماید:

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (۲)

[مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن ، و با آنان به

ص: ۳۵

۱- (۱) - این که می گویند: «دروغگو کم حافظه است» سخنی درست و حق است، مبلغان مسیحی مثل این که محاکم بسیار مخوف و وحشتناک تفتیش عقاید را که به وسیله کلیسا بر پا شد و میلیون ها نفر را به کام آتش برد تا دیگران جز از انجیل دم نزنند و همچنین جنگ های ظالمانه صلیبی را فراموش کرده اند!

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۱۲۵. [۱]

یقین داریم که در راه پیروزی حق و پاسداری از توحید و حیات انسانی مواردی پیش خواهد آمد که اکراه و تحمیل به وجود می آید، ولی این مسأله ای نیست که ما از آن ابا داشته باشیم؛ زیرا اگر در این راه دلائل قانع کننده ارائه شد و جای هیچ گونه اشکالی نماند، هر کس که از اطاعت سرپیچی کند باید به زور او را به اطاعت وادار کرد، و این روش همه حکومت های عادلانه و همه راههای منصفانه است.

دوم: افراد متمرّد ناآگاه و لجباز و عنود، فقط در یک نسل خواهند بود (نسلی که برای نخستین بار با آن مکتب آشنا می شود) و نسل بعد پس از آن که آگاهانه با فطرت و اصول توحیدی آشنا شد و بر اساس اصول اسلامی تربیت یافت، در همان راه فطری و اصولی گام برمی دارد، پس چرا باید گفت: مجبور شده است که اسلام را بپذیرد؟ حال آن که او خود اسلام را درک کرده و پذیرا شده است.

مسأله انبیای دیگر نیز (که دشمنان برای کوبیدن اسلام بدان متوسّل می شوند و مطالب خود ساخته ای را بیان می کنند) یاوه ای بیش نیست، چرا که برخی از آنان همچون نوح و هود و صالح علیهم السلام قدرت متشکّل و نیروی رزمنده در اختیار نداشته اند، گروهی دیگر چون یاران عیسی علیه السلام اگر خود جنگی نکرده اند سال ها و قرن ها بعد از نیروهای رزمنده (مانند نیروهای مسیحی و برپا کنندگان جنگ های صلیبی) به وجود آمده اند، و برخی دیگر همچون موسی علیه السلام و سلیمان و پیامبرانی دیگر پیکارگرانی مدافع حق و انسانیت بوده اند و در این راه قیام ها و مبارزه ها کرده اند. (۱)

ص: ۳۶

[«۱۱» اللَّهُمَّ وَاعْمَمِ بِذَلِكَ أَعْيَادَكَ فِي أَقْطَارِ الْبِلَادِ مِنَ الْهِنْدِ وَالرُّومِ وَالتُّرْكِ وَالْخَزَرِ وَالْحَبَشِ وَالنُّوبِيَّةِ وَالزَّنَجِ وَالسَّقَالِبِيَّةِ وَالدِّيَالِمَةِ وَسَائِرِ أُمَّمِ الشُّرْكِ الَّذِينَ تَخْفَى أَسْمَاؤُهُمْ وَصِفَاتُهُمْ وَقَدْ أَحْصَيْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ وَأَشْرَفْتَ عَلَيْهِمْ بِقُدْرَتِكَ «۱۲» اللَّهُمَّ اشْغَلِ الْمُشْرِكِينَ بِالْمُشْرِكِينَ عَنْ تَنَاوُلِ أَطْرَافِ الْمُسْلِمِينَ وَخُذْهُمْ بِالنَّقْصِ عَنِ تَنْقُصِهِمْ وَتَبْطُلُهُمْ بِالْفُرْقَةِ عَنِ الْإِحْتِسَادِ عَلَيْهِمْ]

خدایا! این سرنوشت را بر همه دشمنانت عمومیّت بده؛ در اطراف همه کشورها، از هند و روم، و ترک، و خزر، و حبشه، و نوبه، و زنگبار، و سقالبه، و دیالمه و دیگر طوایف مشرکین، آنان که نام و نشان و اوصافشان بر ما پنهان است، و تو به دانش خود آنان را شماره کرده ای، و به قدرتت به آنان آگاهی.

خدایا! مشرکان را از دستیابی به سرزمین مسلمانان به دیگر مشرکان گرفتار ساز، و آنان را با کاستن عددشان، از کاستن مسلمانان جلوگیری باش، و با پراکنده کردن آنان، از گرد آمدنشان علیه مسلمانان بازدار.

«۱۳» اللَّهُمَّ أَخْلِ قُلُوبَهُمْ مِنَ الْإِيمَانِ وَأَيِّدْهُمْ مِنَ الْقُوَّةِ وَأَذْهِلْ قُلُوبَهُمْ عَنِ الْإِحْتِيَالِ وَأَوْهِنْ أَرْكَانَهُمْ عَنِ مُنَازَلَةِ الرِّجَالِ وَجَبِّئْهُمْ عَنِ مُقَارَعَةِ الْأَبْطَالِ وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ جُنْدًا مِنْ مَلَائِكَتِكَ بِيَأْسٍ مِنْ بَأْسِكَ كَفَعْلِكَ يَوْمَ بَدْرٍ تَقْطَعُ بِهِ دَابِرَهُمْ وَتَحْصُدُ بِهِ شَوْكَتَهُمْ وَتُفَرِّقُ بِهِ عِدَدَهُمْ «۱۴» اللَّهُمَّ وَامْرُجْ مَيَاهَهُمْ بِالْوَيَْاءِ وَأَطْعِمْتَهُمْ بِالْمَأْدُوءِ وَأَزْمِ بِلَادَهُمْ بِالْخُسُوفِ وَالْأَحْسَابَ عَلَيْهِمُ بِالْقَدُوفِ وَافْرَعْهَا بِالْمُحُولِ وَاجْعَلْ مِيرَهُمْ فِي أَحْصِ أَرْضِكَ وَأَبْعِدْهَا عَنْهُمْ وَامْنَعْ حُصُونَهَا مِنْهُمْ أَصِيبُهُمْ بِالْجُوعِ الْمُتَقِيمِ وَالسُّقْمِ الْأَلِيمِ]

خدایا! دل هاشان را از آرامش تهی ساز، و بدن هاشان را از توانایی بی بهره کن، و قلوبشان را از چاره جویی غافل ساز، و اندامشان را از ایستادن در برابر رجال اسلام سست کن. آنان را از کوبیدن دلیران بترسان، و سپاهی از فرشتگان با عذابی از عذاب هایت را علیه آنان برانگیز؛ مانند کاری که روز جنگ بدر انجام دادی، (۱) تا به این سبب بنیانشان را قطع کنی، و شوکتشان را ریشه کن سازی، و جمعیتشان را پراکنده کنی.

خدایا! آب های آنان را به وبا، (۲) و خوراکشان را به بیماری ها مخلوط کن، و

ص: ۳۸

۱- (۱) - اشاره به آیه ۱۲۳ سوره آل عمران است.

۲- (۲) - از معجزات حضرت سجاد علیه السلام است، که قرن ها قبل از پاستور به وجود میکرب اشاره فرموده است.

شهرهاشان را به زمین فروبر، و پیوسته بر آن شهرها سنگ و ریگ بیاران، و به قحطی و خشک سالی بکوبان، و آذوقه آنان را در خالی ترین و دورترین زمین قرار ده، و دژهای آن زمین را از حفاظت آنان منع کن، و آنها را به گرسنگی دائم، و بیماری دردناک دچار ساز.

جنگ بدر

اشاره

از پیکارهای سرنوشت ساز دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جنگ بدر است. خبر موفقیت و پیروزی و امدادهای غیبی را خداوند متعال در قرآن چنین فرموده است:

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فُورِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (۱)

و بی تردید خدا در [جنگ بدر] شما را یاری داد ، در حالی که [از نظر ساز و برگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن] ناتوان بودید ؛ بنابراین از خدا پروا کنید ، باشد که سپاس گزاری نمایید . * آن هنگام که به مؤمنان می گفتی :

آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته نازل شده شما را یاری دهد ؟ * آری ، اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید و دشمنان در همین لحظه ، جوشان و خروشان بر شما بتازند ، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشان دار یاری می دهد . * و خدا [وعده یاری و پیروزی] را جز

ص: ۳۹

بشارتی برای شما و برای آنکه دل هایتان به آن آرامش یابد، قرار نداد؛ و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست ناپذیر و حکیم نیست.

ویژگی مهم این نبرد خروج پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مدینه برای تعقیب کاروان تجاری قریش و در پایان، نبرد در منطقه بدر بین سپاه اسلام با سپاه کفر در گرفت.

حضرت همراه با ۳۱۳ نفر از مسلمانان در روز دوازدهم ماه رمضان سال دوم هجرت در حالی که دو اسب و هفتاد شتر داشتند مدینه را به مقصد بدر ترک کردند.

در منطقه ذفران خبر یافتند که ابوسفیان سرپرست کاروان از بیراهه به مکه رفته و از جنگ مسلمانان گریخته، ولی سپاه مجهزی از مکه برای رویارویی با مسلمانان عازم بدر شده است.

رسول الله صلی الله علیه و آله پس از اعلام این خبر به اصحاب و مشورت با آنان، تصمیم گرفت با همان سپاه اندک به مقابله با دشمن پردازد. دو سپاه روز هفدهم رمضان در کنار چاه های بدر، رو در روی هم قرار گرفتند. در مرحله اول نبرد سه تن از قهرمانان مشرک به دست امام علی علیه السلام و حمزه و عبیده به هلاکت رسیدند. و در مرحله عمومی سپاهیان اسلام در سایه امدادهای غیبی و فرماندهی حکیمانه پیامبر صلی الله علیه و آله و دلاوری گروهی از یاران ایشان در صفوفی فشرده به نیروهای دشمن یورش برده، بسیاری از آنان به ویژه فرمانده سپاه کفر به نام ابوجهل را به هلاکت رساندند و سپاه او پس از تحمل خسارت های فراوان پا به فرار گذاشت و از نیروهای اسلام تنها چهارده نفر به شهادت رسیدند.

در جنگ بدر غنائم زیادی که برای تجارت کفار بود نصیب مسلمانان شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله تمامی آنها را بین نیروها تقسیم کرد. اسیران به تدریج با پرداخت دیه و پذیرش مسئولیت با سواد کردن بی سوادان، آزاد گردیدند. (۱) اهمیت جنگ بدر برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان به اندازه ای زیاد بوده است

ص: ۴۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۲/۱۹، باب ۱۰، غزوه بدر الکبری؛ السیره النبویه: ۴۴۰/۲؛ کنز العمال: ۳۹۱/۱۰، غزوه بدر.

که با دیدن انبوه سپاهیان و قهرمانان ارتش کفر؛ ناامیدی در جبهه اسلام حکفرما شد و چنانچه دعا و زاری رسول الله صلی الله علیه و آله در پیشگاه حق نبود و امدادهای غیبی به یاری نمی آمد، به یقین جبهه حق شکست می خورد و دین اسلام از روی زمین برچیده می شد، اما خداوند منان به اضطرار و موقعیت حساس دین خویش پاسخ شایسته فرمود:

لِيَحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَطْلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ * إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْدِفِينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١﴾

تا حق را ثابت [و پابرجا و استوار نماید] و باطل را نابود سازد، هر چند مجرمان خوش نداشته باشند. * [یاد کنید] هنگامی را که [در حال مشاهده دشمن تا دندان مسلح با دعا و زاری] از پروردگارتان یاری خواستید، و او درخواست شما را اجابت کرد که من مسلماً شما را با هزار فرشته که پی در پی نازل می شوند، یاری می دهم. * و خدا آن [وعده یاری] را فقط مژده و نویدی برای شما قرار داد و نیز برای آنکه دل هایتان به سبب آن آرامش یابد؛ و گرنه پیروزی فقط از سوی خداست؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

استغاثه و غوث در لغت به فریاد رسی از روی اضطرار و کمک خواهی برای نجات از وضعیتی سخت و نفس گیر تعبیر شده است. و بر اساس روایاتی که درباره جنگ بدر به ما رسیده است؛ امام علی علیه السلام خبر داده است که در شب بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواند و عرضه می داشت: «خدایا! اگر این گروه مسلمانان نابود

ص: ۴۱

شوند دیگر بندگی نخواهی شد و در آن شب باران رحمت بارید و ترس بر جان های کفار افتاد.»

سپس آن شب هر که با ما بود خوابید، مگر رسول خدا، که در زیر درختی ایستاده بود و تا صبح نماز و دعا می خواند و با ذکر

«یا حیّ و یا قیوم» در حال سجده بود که جنگ به نفع مسلمانان به پایان رسید. (۱) صاحب مجمع البیان در ذیل آیه فوق که استغاثه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و زاری او به درگاه الهی، عرش را به لرزه درآورد و فرشتگان به یاری مسلمانان گسیل شدند، می نویسد:

گفته شده: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله شمار فراوان مشرکان و اندک بودن تعداد مسلمانان را دید، رو به قبله کرد و گفت: بار خدایا! وعده ای را که به من داده ای به کار بند، بار خدایا! اگر این گروه هلاک شوند، دیگر بر روی زمین پرستیده نشوی. حضرت در حالی که دست های خود را به سوی آسمان کشیده بود پیوسته این جمله را تکرار می فرمود؛ چندان که ردای او از شانه اش افتاد. پس خداوند متعال آیه را نازل فرمود. (۲)

عوامل پیروزی در جنگ بدر

۱ - فرماندهی و رهبری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضور ایشان در صف مقدم نبرد با دشمن.

۲ - دلاوری و حمله های سهمگین امیرمؤمنان علی علیه السلام .

۳ - روحیه اطاعت پذیری و صبر و پایداری در میدان نبرد.

۴ - کسب اطلاعات دقیق از موقعیت دشمن و به کارگیری شگردهای نظامی به

ص: ۴۲

۱- (۱) - کنز العمال: ۳۹۹/۱۰، حدیث ۲۹۹۵۰ - ۲۹۹۵۱.

۲- (۲) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۴۳۷/۴، [۱] ذیل آیه ۹ سوره انفال.

وسيلة پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام .

۵ - امدادهای غیبی تعیین کننده سرنوشت جنگ نه عوامل طبیعی.

۶ - نقش اساسی اراده خداوند در موفقیت ها و پیروزی های مسلمانان.

۷ - نمایش قدرت حق در پیروزی یا شکست بر پایه حکمت.

ص: ۴۳

[«۱۵» اَللّٰهُمَّ وَ اٰیْمًا غَاۤزٍ غَزَاهُمْ مِنْ اَهْلِیْ مِلَّتِكَ اَوْ مُجَاهِدٍ جَاهِدَهُمْ مِنْ اَتْبَاعِ سُنَّتِكَ لِیَكُوْنَ دِیْنُكَ اَلْاَعْلٰی وَ حِزْبُكَ اَلْاَقْوٰی وَ حَظُّكَ اَلْاَوْفٰی فَلَقَّهِ الْیُسَیْرَ وَ هَبِّیْ لَهُ الْاَمْرَ وَ تَوَلَّهِ بِالنُّجْحِ «۱۶» وَ تَخَیْرَ لَهُ الْاَصْحَابَ وَ اسْتَقْوٰی لَهُ الظُّهْرَ وَ اَسْبَغْ عَلَیْهِ فِی النَّفَقَةِ وَ مَتَّعْهُ بِالنَّشَاطِ وَ اَطْفِ عَنَّهُ حَرَارَةَ الشُّوْقِ وَ اَجْرَهُ مِنْ غَمِّ الْوَحْشَةِ وَ اَنْسِهْ ذِكْرَ الْاَهْلِ وَ الْوَلَدِ]

خدایا! هر رزمنده ای از اهل آیینت، یا مجاهدی از پیروان سنتت با آنان جنگ کند، تا دینت برتر، و حزب و گروهت نیرومندتر، و نصیب دوستانت کامل تر باشد، او را آسانی پیش آور، و کار را برایش مهیا ساز، و پیرویش را عهده دار باش، و برای او یاران و همنشینان برگزین، و پشتش را قوی کن، و در آمدش را کامل فرما، و او را به نشاط و خرمی بهره مند ساز، و آتش شوق به دنیا و مال و منال را از او فرو نشان، و از اندوه تنهایی پناه ده، و یاد زن و فرزند را از خاطرش بزدا.

دعا به رزمندگان و مجاهدان اسلام

اشاره

محافظت از زمینه هایی که اسلام برای سعادت بشر تدارک دیده است، تنها در شرایط ویژه ممکن است. یعنی امت اسلامی در نظام تربیتی و امتیعی می تواند آیین مقدس را پیاده و عمل کرده و سپس به نسل بعد منتقل سازند.

از این رو اسلام استعداد پذیرش و اجرایی و دفاعی از کیان خود را برای انسان ها فراهم دیده است، پس رمز ماندگار بودن دین پس از هزار و اندی سال، وابسته به استعدادهای اساسی است. یعنی در مرحله نخست، شریعت حق به وسیله انسانی شایسته و برتر به عنوان رسالت به سوی آدمیان می رود؛ سپس با نیروی ایمان مردمی نسل به نسل حرکت می کند و در مرحله آخر دفاع از آن در پوشش قدرت نظامی انجام می شود. چنانچه در هر مرحله کاستی یا کوتاهی صورت بگیرد، آن شریعت به هدف نمی رسد و در بین راه فرو خواهد پاشید و یا به دست فراموشی سپرده می شود.

بیشترین کوشش و جانبازی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و رزمندگان حق از صدر اسلام تا کنون صرف ماندگاری و نگهبانی از اصول دین بوده است تا پایه های خیمه مکتب اسلام پابرجا بماند که مهمترین آنها خدانشناسی و عبادت می باشد که از نمادهای بارز آیین حق است.

خداوند مَنان هم به پاس این تلاش های دشوار و خالصانه، دین خود را پاسداری می نماید و آن امت را از برکات و ارزش های معنوی بهره مند می سازد و می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۱)

ای مؤمنان! اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می کند و گام هایتان را محکم و استوار می سازد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگاه در لباس رزمندگان به جنگ با کفار می رفت دعا می خواند:

خدایا! تو پشتیبان و یاور منی، از تو نیرو می گیرم و با یاری تو حمله می برم و با کمک تو می جنگم. (۲)

ص: ۴۵

۱- (۱) - محمد (۴۷): ۷. [۱]

۲- (۲) - سنن ابی داود: ۵۹۲/۱، حدیث ۲۶۳۲.

حضرت علی علیه السلام در هنگام رویارویی با سپاه معاویه در صفین دعا نمود:

إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَىٰ عَدُوِّنَا فَجَبَّتْنَا الْبُعْیَ، وَ سَدَّدْنَا لِلْحَقِّ وَ إِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ وَ اعْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَةِ. (۱)

اگر ما را بر دشمن پیروزی دادی، از ستم بر کنار دار و به راه حق مستقیم ساز و اگر دشمن را بر ما غلبه دادی شهادت را نصیب ما گردان و ما را از فتنه نگاه دار.

از آرزوهای پیوسته و دعا‌های همیشگی معصومان علیهم السلام برای پیروزی پیکارگران در راه مکتب، به خوبی دریافت می شود که آنان حکومت الهی و اقتدار دولت اسلامی را حاکم بر تاریخ بشری می پسندیدند؛ زیرا پایداری دین و موفقیت آن وابسته به پیشرفت حکومت اسلام و غلبه بر کافران است و هر گونه مسامحه با مهاجمان اسباب تعطیلی دین جاوید و گوشه نشین شدن دینداران خواهد شد.

بنابراین تجهیز کردن مجاهدی برای جانبازی و دفاع از جان و ناموس مسلمانان به دستور رسول الله صلی الله علیه و آله واجب است؛ زیرا این حرکت به منزله عملی کردن دعاست که حضرت فرمود:

مَنْ جَبَّنَ مِنَ الْجِهَادِ فَلْيَجْهَدْ بِالْمَالِ رَجُلًا يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ جُهِّزَ بِمَالٍ غَيْرِهِ فَلَهُ فَضْلُ الْجِهَادِ وَ لِمَنْ جَهَّزَهُ فَضْلُ النَّفَقَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كِلَاهُمَا فَضْلٌ وَ الْجُودُ بِالنَّفْسِ أَفْضَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنَ الْجُودِ بِالْمَالِ. (۲)

هر کسی از جهاد بترسد باید مردی را که در راه خدا جهاد می کند کمک مالی

ص: ۴۶

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۰. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۲۴/۱۱، باب ۳، حدیث ۱۲۳۳۵. [۲]

رساند، اگر مجاهد در راه خدا با مال دیگری آماده شود، فضیلت جهاد از آن اوست و فضیلت و ثواب خرج کردن در راه خدا از آن کسی که او را مجهز کرده است. هر دو کار فضیلت و ثواب دارد. اما جانبازی در راه خدا از صرف مال و پول در این راه برتر است.

به هر حال، اگر یاری از راه امدادهای غیبی باشد؛ دعا و مناجات به درگاه حق تعالی تنها به عنوان ارتباطی برای پیروزی حق بر باطل می شود و گرنه اگر یاری حق به قدرت نظامی باشد، وظیفه رزمندگان، است که با همان ابزارهای جنگی پیکار کنند و دعای آنان و دیگران در حق رزمندگان بهترین نیروی کمکی خواهد بود.

همانگونه که پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

از آزردن مجاهدان در راه خدا بپرهیزید؛ زیرا خداوند به خاطر آنان به خشم می آید همچنان که به خاطر پیامبران خشمناک گردید؛ و دعای آنان را بپذیرد همچنان که دعای پیامبران را پذیرفت. (۱)

ص: ۴۷

وَأَثَرُ لَهُ حُسْنُ النَّيِّهِ وَتَوَلَّاهُ بِالْعَافِيَةِ وَأَصْبَحَ حِبُّهُ السَّلَامَةَ وَأَغْفِيهِ مِنَ الْجُبْنِ وَالْهَيْمَةَ الْجُرْأَةَ «(۱۷)» وَارْزُقْهُ الشَّدَّةَ وَاعِدِّهِ بِالنُّصْرَةِ وَعَلِّمَهُ السِّيْرَ وَالسَّنْنَ وَسَيِّدْهُ فِي الْحُكْمِ وَاعْزِلْ عَنْهُ الرِّيَاءَ وَخَلِّصْهُ مِنَ السُّمْعَةِ وَاجْعَلْ فِكْرَهُ وَذِكْرَهُ وَطَعْنَهُ وَإِقَامَتَهُ فِيكَ وَ لَكَ «(۱۸)» فَإِذَا صَافَّ عَيْدُوكَ وَعَيْدُوهُ فَقَلِّلْهُمْ فِي عَيْنِهِ وَصَغِّرْ شَأْنَهُمْ فِي قَلْبِهِ وَأَدِلْ لَهُ مِنْهُمْ وَلَا تَدِلْهُمْ مِنْهُ فَإِنْ خَتَمْتَ لَهُ بِالسَّعَادَةِ وَ قَضَيْتَ لَهُ بِالشَّهَادَةِ فَبَعِدْ أَنْ يَجْتَاحَ عَيْدُوكَ بِالْقَتْلِ وَبَعِدْ أَنْ يَجْهَدَ بِهِمُ الْأَسِيرُ وَبَعِدْ أَنْ تَأْمَنَ أَطْرَافُ الْمُسْلِمِينَ وَبَعِدْ أَنْ يُوَلِّيَ عَدُوَّكَ مُدْبِرِينَ]

و حسن نیت را برایش انتخاب کن، (۱) و عافیتش را عهده دار شو، (۲) و سلامت را همراهش فرما، و از ترسیدن، نگاهش دار، و جرأت را به او الهام کن، و نیرومندی را روزیش فرما، و او را به پیروزی یاری ده، و راه ها و روش های اسلامی را به او بیاموز، و راه شایسته را در داوری کردن به او بنما، و ریا را از او برطرف کن، و از شهرت و خودنمایی رهایش فرما، و اندیشه و ذکر و مسافرت و اقامتش را در راه خشنودی خود و برای خود قرار ده. پس هر گاه با دشمنان تو و دشمنان خودش روبه رو شود، عددشان را در نظرش اندک نما، و

ص: ۴۸

۱- (۱) - مسئله نیت، به طور مفصل در دعای بیستم گذشت.

۲- (۲) - توضیح و تفسیر عافیت، در دعای بیست و سوم گذشت.

مقامشان را در دل او کوچک ساز، و او را بر آنان پیروزی ده، و دشمنان را بر او پیروز مکن، و اگر زندگی او را به نیک بختی پایان دادی، و شهادت را برایش مقدر فرمودی، بعد از آن باشد که دشمنت را با کشتن ریشه کن سازد، و پس از آن باشد، که اسارت به دست مسلمانان، آن نابکاران را به رنج و زحمت افکند، و به دنبال آن باشد که اطراف و جوانب سرزمین های مسلمین ایمنی یابد، و پس از آن باشد که دشمنان به میدان جنگ پشت کرده، و شکست خورده بازگردند.

در فرازهای ملکوتی و عرشی بالا به دو مسئله بسیار مهم اشارت شده است:

۱ - جهاد در راه خدا

۲ - شهادت در راه خدا

۱ - جهاد در راه خدا

اشاره

بدون شک اگر تمام انسان ها در طول تاریخ تسلیم بی قید و شرط فرهنگ حق بودند، و مسأله ظلم و ستم و استعمار و استثمار و زور گوئی و قلدری در کار نبود، مسأله ای تحت عنوان جهاد با دشمن مطرح نمی شد.

ولی با کمال تأسف در تمام ادوار، مردمی بودند که حاضر به تواضع در برابر مقررات الهی نبودند، و از طرفی به دیگران زور می گفتند و تجاوز به حقوق آنان می کردند، به این خاطر مسأله با عظمت جهاد، برای شکستن کبر متکبر و جلوگیری از قلدری و تجاوز، امری عقلی و فطری و مشروع است، و اگر سایه با برکت جهاد بر سر انسان نبود کرامت انسانی نابود می شد. و هرج و مرج در حیات بشری پدید می آمد.

اسلام که خود آیین فطرت و عقل، و مدرسه کرامت و شرافت، و فضای عدل و عدالت، و دین صلح و سلامت، و مهر و رأفت و عشق به انسان است، تنها و تنها

ص: ۴۹

برای درهم شکستن ظلم و ستم، و به خاک مالیدن دماغ ظالم و ستمکار، و گرفتن حق مظلومان از دست ستمگران و برپا شدن عدل و قسط در تمام پهنه زمین، جهاد را همراه با تمام لوازم و توابعش تجویز نموده است.

در رساله «جهاد از دیدگاه امام علی علیه السلام» می خوانیم: [\(۱\)](#) «اسلام مسأله جهاد را به عنوان یک ضرورت و وظیفه در حالی مطرح می کند که برای خون و حیات انسان ارزش فراوان قائل است، تا آن جا که قتل یک انسان را برابر با کشتار دسته جمعی همه انسان ها می شمارد:

أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» [\(۲\)](#)

هر کس انسانی را جز برای حق، [قصاص] یا بدون آن که فساد در زمین کرده باشد، بکشد، چنان است که همه انسان ها را کشته، و هر کس انسانی را از مرگ برهاند و زنده بدارد، گویی همه انسان ها را زنده داشته است.

و لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» [\(۳\)](#)

و انسانی را که خدا محترم شمرده جز به حق نکشید.

اسلام پیکار مسلحانه را در شرایطی به کار می گیرد که با تأیید فراوان توصیه می کند که مبدا روش های نابخردانه دشمنان در نحوه استفاده از قانون جهاد، شما را به تندروری و خشونت بیشتر و تجاوز و بی عدالتی منحرف سازد.

و لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» [\(۴\)](#)

ص: ۵۰

۱- (۱) - جهاد از دیدگاه امام علی علیه السلام : ۱۳.

۲- (۲) - مائده (۵) : ۳۲. [۱]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۵۱. [۲]

۴- (۴) - مائده (۵) : ۸. [۳]

و نباید دشمنی با گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نورزید؛ عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است.

اسلام، جنگ را تنها در مواردی تجویز می کند که راههای صلح شرافتمندانه و مسالمت به کلی بسته شده باشد.

وَ أَنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (۱)

و اگر دشمنان به صلح گرایند، تو هم به صلح گرای، و بر خدا توکل کن.

اسلام سوء استفاده از قانون جهاد را برای مقاصد ماجراجویی و سلطه جوئی و رسیدن به منافع مادی و استثمار ملت ها به شدت محکوم می کند.

وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ» (۲)

و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می کند، نگوئید: مؤمن نیستی. [تا] برای به دست آوردن کالای بی ارزش و ناپایدار زندگی دنیا [او را بکشید، اگر خواهان غنیمت هستید] پس [برای شما] نزد خدا غنائم فراوانی است.

آیین جهاد

در آیین جهاد آمده: مسئولیت انسان همانا آزادسازی انسان است.

۱ - آزادی از نادانی

۲ - آزادی از آشوب

۳ - آزادی از سرکشی

۴ - آزادی از بردگی

ص: ۵۱

۱- (۱) - انفال (۸) : ۶۱. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۹۴. [۲]

و این مسئله تنها به یک ملت یا یک جامعه ختم نمی شود، مسلمانان در برابر همه انسان ها در هر کجا که هستند، مسئولیت دارند، آنها وظیفه دارند که به غده های سرطانی فساد و تباهی یورش برند، نادانی را براندازند، و آشوب را به آرامش بدل کنند، عدالت را به جای سرکشی بنشانند، و توده ها را از بندگی فرمانروایان برهانند.

این مسئولیت انسان است، و برای انجام این مسئولیت تدارک نیرو لازم است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

إِسْتَعِدُّوا لِلْمَسِيرِ إِلَى عَدُوِّ فِي جِهَادِهِ الْقُرْبَةَ إِلَى اللَّهِ، وَ دَرْكُ الْوَسِيلَةِ عِنْدَهُ، حَيَارَى فِي الْحَقِّ، جُفَاءً عَنِ الْكِتَابِ، نَكِبٌ عَنِ الدِّينِ، يَعْمَهُونَ فِي الطُّغْيَانِ، وَ يَعْكُسُونَ فِي غَمْرِهِ الضَّلَالِ، فَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتِطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ وَ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا. (۱)

برای رویارویی با دشمن آماده شوید، چه جهاد با آنها راهی است برای نزدیکی به پروردگار و منزلت یافتن در نزد وی؛ زیرا دشمنان شما در شناخت حق سرگردانند، از کتاب خدا و روش زندگی بی خبرند، دین و به همراه آن وظایف فردی و اجتماعی را زیر پا گذاشته اند، سرکشی پیشه کرده اند، و در گودال گمراهی به دام افتاده اند، برای مقابله با آنان هر آنچه در توان دارید نیرو و جنگ افزار فراهم آورید، و به خداوند توکل کنید، که او بهترین پناه و برترین یاور ماست.

جهاد تدافعی در قرآن

جهاد تدافعی را در موارد و تحت عناوین کلی زیر می توان مطرح و بررسی

ص: ۵۲

۱- (۱) - مصباح البلاغه [۱] (مستدرک نهج البلاغه): ۱۰۹/۱؛ [۲] تاریخ الطبری: ۶۷/۴؛ [۳] الامامه و السیاسة: ۱۲۹/۱. [۴]

کرد: (۱) - اسلام، دفاع را حق مشروع در برابر ظلم و تجاوز و تبهکاری می داند، و جنگ را به عنوان یک وسیله دفاع تجویز می کند:

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِنَاهِمُ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ أَلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» (۲)

به کسانی که [ستمکارانه] مورد جنگ و هجوم قرار می گیرند، چون به آنان ستم شده اذن جنگ داده شده، مسلماً خدا بر یاری دادن آنان تواناست. * همانان که به ناحق از خانه هایشان اخراج شدند [و گناه و جرمی نداشتند] جز این که می گفتند: پروردگار ما خداست.

ولی با وجود توصیه و تأکید در استفاده از حق مشروع دفاع، از زیاده روی و تجاوز منع می کند:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (۳)

و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید، و [هنگام جنگ از حدود الهی] تجاوز نکنید، که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

۲ - اسلام، گروهائی را که نه منطوق و نه پیمان، مانع از شیوه خصمانه شان نمی شود، متجاوز تلقی می کند و درباره این گونه متجاوزان جنگ تدافعی را چنین دستور می دهد:

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَ

ص: ۵۳

۱- (۱) - جهاد از دیدگاه امام علی علیه السلام : ۱۴

۲- (۲) - حج (۲۲) : ۳۹ - ۴۰ . [۱]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۱۹۰ . [۲]

اِحْضُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ» (۱)

پس هنگامی که ماه های حرام سپری شود ، مشرکان را هر جا یافتید ، بکشید و به اسیری بگیرید و محاصره کنید و در هر کمین گاهی به کمین آنان بنشینید .

آنگاه در پایان چنین فرمان به ظاهر تندی، برای نشان دادن ماهیت انسانی دفاع، توصیه می کند:

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲)

ولی اگر توبه کردند و نماز را بر پا داشتند و زکات پرداختند ، پس آزادشان گذارید ؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است .

۳- در برابر آنها که به جنگ با خدا و راه خدا برخاسته اند و فساد در زمین و تبهکاری را شیوه خود قرار داده اند، می فرماید:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۳)

کیفر آنان که با خدا و پیامبرش می جنگند ، و در زمین به فساد و تباہی می کوشند ، فقط این است که کشته شوند ، یا به دارشان آویزند ، یا دست راست و پای چپشان بریده شود ، یا از وطن خود تبعیدشان کنند . این برای آنان رسوایی و خواری در دنیاست ، و برای آنان در آخرت عذابی بزرگ است .

ص: ۵۴

۱- (۱) - توبه (۹) : ۵. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۵. [۲]

۳- (۳) - مائده (۵) : ۳۳. [۳]

۴- در مورد پیمان شکنی و پیمان شکنان که آنها را متجاوزی ماجراجو و شایسته سرکوب می شمارد:

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ يَدْعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ اتَّخَشَوْهُمْ فَلِلَّهِ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ أَلَمْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»
(۱)

چرا و برای چه نمی جنگید؟ آن هم با گروهی که پیمان های خود را شکستند، و عزمشان را بر بیرون کردن پیامبر از وطنش جزم کردند و هم آنان بودند که نخستین بار با شما جنگیدند، آیا از آنان می ترسید؟! در صورتی که اگر مؤمن هستید، خدا سزاوارتر است که از او بترسید.

۵- سران و سردمداران تجاوز به حریم آزادی تفکر انسانی و همکاران شیطان:

فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (۲)

پس شما با یاران شیطان بجنگید، که یقیناً نیرنگ و توطئه شیطان [در برابر اراده خدا و پایداری شما] سست و بی پایه است.

۶- پیشوایان کفر و استکبار و قدرت های سلطه جو و ابرقدرت ها که جز به ظلم و فساد و منافع خود نمی اندیشند و به هیچ پیمانی و تعهدی احترام نمی گذارند و بدان پایبند نیستند:

فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ أَنَّهُمْ لَا إِيمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» (۳)

در این صورت با پیشوایان کفر بجنگید که آنان را [نسبت به پیمان هایشان] هیچ تعهدی نیست، باشد که [از طعنه زدن و پیمان شکنی] بازایستند.

قرآن در این پیکار ابراز خوشبختی می کند لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ که هرگاه نیروهای من

ص: ۵۵

۱- (۱) - توبه (۹): ۱۳. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴): ۷۶. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹): ۱۲. [۳]

صادقانه علیه اینان به جنگ تدافعی دست بزنند، آنها را مجبور خواهند کرد که از سلطه جوئی و خودکامگی و زیر پا گذاشتن تعهدهای خود و پایمال کردن حقوق انسان ها و سوء استفاده از نیروها و امکانات مردمی در مسیر اهداف شوم خود دست بردارند.

۷- مدعیان پیروی از کتاب های آسمانی (یهودیان، مسیحیان، زردشتیان) که نه حاضر به تسلیم در برابر منطق و عقلند، و نه حدود و قانون خدا را مراعات می کنند، و علی رغم ادعایشان، خدا و دین حق را گردن نمی نهند، و زندگی و همزیستی توأم با تفاهم مسلمین را هم رد می کنند، متجاوزانی هستند که اسلام در برابر آنها به جنگ تدافعی متوسل می شود تا حداقل، پیمان های دو جانبه شرافتمندانه ای را بپذیرند:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (۱)

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند، و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده اند، حرام نمی شمارند، و دین حق را نمی پذیرند، بجنگید تا با دست خود در حالی که [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن اند، جزیه بپردازند.

۸- در مواردی که مسلمین در معرض خطر حمله و تهدیدهای جدی قرار گرفته باشند که اگر جلوگیری نکنند غافلگیر خواهند شد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً

ص: ۵۶

ای اهل ایمان! با کافرانی که هم جوار شما هستند، نبرد کنید؛ و آنان باید در شما سرسختی و شدت یابند؛ و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.

۹ - گروه و جبهه های درگیر جنگ با دیگران که مرتکب تجاوز و ظلم می شوند، و جنگ افروزان و زورگویانی که به اتکا و قدرت بر ملت ها و گروه های دیگر می تازند، اسلام با اعلان جنگ به متجاوزان زورگو از حق کشورها و ملت ها و گروه هایی که مورد تهاجم و تجاوز قرار گرفته اند دفاع می کند:

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصِلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحِدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تِ فَاصِلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٢﴾

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند میان آنها صلح و آشتی برقرار کنید، و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کند، با آن گروهی که تجاوز می کند، بجنگید تا به حکم خدا باز گردد. پس اگر باز گشت، میانشان به عدالت و انصاف، صلح و آشتی برقرار کنید؛ و همواره دادگری را پیشه سازید که خدا دادگران را دوست دارد.

در آغاز آیه گرچه اعلان جنگ در مورد دو کشور و یا دو ملت و یا دو گروه مسلمانی که یکی متجاوز است بیان شده، ولی کلّیت فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ نشانگر عمومیت قانون نسبت به هر گروهی است که در صحنه جنگ به

ص: ۵۷

۱- (۱) - توبه (۹): ۱۲۳. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹): ۹. [۲]

دیگری ستم و تجاوز روا می دارد.

۱۰- در مورد تحریکات و توطئه ها و زمینه سازی آشوب های کلی و اغتشاشات و ایجاد تفرقه و فتنه، که عاملان آن متجاوز و دشمن در حال جنگ تلقی شده اند، و جهاد تدافعی در مقابل آنان اجتناب ناپذیر می گردد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْخُرُوجِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا ^(۱)

از تو درباره جنگ در ماه حرام می پرسند . بگو : هر جنگی در آن [گناهی] بزرگ است ، ولی هر نوع بازداشتن [مردم] از راه خدا و کفرورزی به او و [بازداشتن مردم از] مسجد الحرام و بیرون راندن اهلس از آن ، نزد خدا بزرگ تر [از جنگ در ماه حرام] است ؛ و فتنه [شرک و بت پرستی] از کشتار بزرگ تر است . و مشرکان همواره با شما می جنگند تا شما را اگر بتوانند از دینتان برگردانند .

جهاد تهاجمی در قرآن

اشاره

به جز مواردی که در زمینه جهاد تدافعی بیان شد، اسلام انگیزه های دیگری را نیز به عنوان مجوز منطقی برای اعلان جهاد می شناسد که ما در این جا به نام جهاد تهاجمی و رهائی بخش، آن را از دیدگاه قرآن مورد بررسی قرار می دهیم.

در آغاز باید به این نکته توجه کافی مبذول داشت که قرآن در همان حال که جنگ را در مواردی تجویز می کند، شیوه مسلمانان مجاهد و رزمنده و پرهیزکارانی را که پرچم پیکار رهائی بخش را به دوش می کشند، اینچنین توصیف می کند:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ

ص: ۵۸

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۱۷. [۱]

آن سرای [پرارزش] آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فسادى را نمی خواهند ؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است .

عوامل جهاد ابتدایی و تهاجمی

اهم انگیزه ها و عوامل جهاد ابتدایی و تهاجمی از این قرار است:

۱ - آزاد کردن ملت ها و توده های مردمی که از شرایط آزاد اندیشیدن و آزاد قضاوت کردن و بالأخره انتخاب آزاد نمودن، محرومند و موانع و سدها و دشواری هایی بر اثر سلطه قدرتمندان و دولت مردان در راه درک حقایق و رسیدن به واقعیت ها بر سر راهشان قرار گرفته است، و نیز به منظور هموار کردن راه حقیقت یابی و نفی تحمیل ها و استضعاف های فکری و آماده کردن زمینه رشد آگاهی ها و شکوفائی اندیشه ها.

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (۲)

و با آنان بجنگید تا فتنه ای [چون شرک ، بت پرستی و حاکمیت کفار] بر جای نماند و دین فقط ویژه خدا باشد . پس اگر بازایستند [به جنگ با آنان پایان دهید و از آن پس] تجاوزی جز بر ضد ستمکاران جایز نیست .

ص: ۵۹

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۸۳. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۹۳. [۲]

۲ - برای رهایی بخشیدن به ملت ها و گروه های تحت ستم که خود یارای گرفتن حق خویش را ندارند. و به گونه ای به استعمار و استثمار کشانده شده و از حقوق خود محروم گردیده و مستضعف شده اند، همان طور که موسی و هارون برای مبارزه با فرعون که ملتش را به استضعاف کشانده بود فرستاده شدند:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ ابْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (۱)

همانا فرعون [در سرزمین مصر] برتری جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه گروه ساخت ، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان و زبون گرفت ، پسرانشان را سر می برید ، و زنانشان را [برای بیگاری گرفتن] زنده می گذاشت ؛ بی تردید او از مفسدان بود .

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (۲)

و ما می خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند ، نعمت های باارزش دهیم ، و آنان را پیشوایان مردم و وارثان [اموال ، ثروت ها و سرزمین های فرعونیان] گردانیم .

۳ - کمک و یاری دادن و همراهی با نهضت های آزادی بخش و مستضعفانی که در سراسر جهان برای نجات خود در برابر استکبار و ستم جهانی می جنگند.

وَ مَا لَكُمْ تَفَاتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوَالِدَانَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (۳)

شما را چه شده که در راه خدا و [رهایی] مردان و زنان و کودکان

ص: ۶۰

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۴ . [۱]

۲- (۲) - قصص (۲۸) : ۵ . [۲]

۳- (۳) - نساء (۴) : ۷۵ . [۳]

مستضعف [ی که ستمکاران هر گونه راه چاره را بر آنان بسته اند] نمی جنگید؟ آن مستضعفانی که همواره می گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که اهلش ستمکارند، بیرون ببر و از سوی خود، سرپرستی برای ما بگمار و از جانب خود برای ما یآوری قرار ده .

نشانه های مجاهدان در راه خدا

در جنگ تدافعی گرچه انگیزه و هدف اصلی، جهاد در راه خداست، ولی بیشتر موارد آن به طوری که بررسی کردیم مقاصد مادی از قبیل بیرون راندن دشمن از سرزمین اسلامی و به دست آوردن حقوق از دست رفته و پاسداری از مال و جان و نگهداری از حقوق و منافع مادی مشروع نیز مطرح است.

اما در موارد جنگ تهاجمی، جهاد در شکل توحیدی ناب و فقط برای خدا و تنها به خاطر هدف های معنوی ارائه شده است، حتی آن جا که به یاری مستضعفان می شتابند به دنبال هیچ گونه مقاصد و منافع مادی برای خود نیستند.

این واقعیت را که نشانگر ماهیت جهاد ابتدایی اسلام و قداست کامل آن چه از نظر هدف و چه از نظر کیفیت، اجرای آن می باشد می توان با تأمل در آیات زیر به دست آورد:

الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۱)

همانان که اگر آنان را در زمین قدرت و تمکن دهیم، نماز را برپا می دارند، و زکات می پردازند، و مردم را به کارهای پسندیده و از کارهای زشت بازمی دارند؛ و عاقبت همه کارها فقط در اختیار خداست .

ص: ۶۱

با این توصیف هرگز جهاد اسلامی با توسعه طلبی و قدرت خواهی و سلطه جوئی و استعمار و استثمار و جستجوی ثروت و سرزمین های بیشتر و حکومت جابرانه بر توده ها، آنگونه که مقصد جنگجویان بی تقوا و سیاستمداران است، آلوده نخواهد شد.

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ» (۱)

باید کسانی که زندگی زودگذر دنیا را با سرای جاویدان آخرت مبادله می کنند، در راه خدا بجنگند.

بی شک چنین کسانی که حاضر شده اند دنیا و جانشان را به جهان معنویت بیکران آخرت از دست بدهند، هرگز با مقاصد پست و آرمان های توسعه طلبانه و طمعکارانه آلوده نخواهند شد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (۲)

مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقیقت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک نموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.

وقتی مؤمنی که در راه ایمان به خدا و پیامبرش تردیدی به دل راه نمی دهد و آماده تقدیم اموالش می شود که محصول تلاش عمر اوست و جانش را در راه ایمانش تقدیم کند، چگونه می تواند جهادش با مقاصد پست بشری، رنگ غیر خدائی به خود بگیرد.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي

ص: ۶۲

۱- (۱) - نساء (۴) : ۷۴. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹) : ۱۵. [۲]

سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِلُونَ السَّائِغُونَ السَّاجِدُونَ الْأَعْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (۱)

یقیناً خدا از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده ؛ همان کسانی که در راه خدا پیکار می کنند ، پس [دشمن را] می کشند و [خود در راه خدا] کشته می شوند [خدا آنان را] بر عهده خود در تورات و انجیل و قرآن [وعده بهشت داده است] وعده ای حق ؛ و چه کسی به عهد و پیمانش از خدا وفادارتر است ؟ پس [ای مؤمنان !] به این داد و ستدی که انجام داده اید ، خوشحال و شاد باشید ؛ و این است کامیابی بزرگ . * [آن مؤمنان ، همان] توبه کنندگان ، عبادت کنندگان ، سپاس گزاران ، روزه داران ، رکوع کنندگان ، سجده کنندگان ، فرمان دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و پاسداران حدود و مقررات خدایند ؛ و مؤمنان را [به رحمت و رضوان خدا] مژده ده .

امیر المؤمنین علیه السلام درباره جهاد در راه خدا می فرماید:

فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصِّهِ أَوْلِيَائِهِ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ. (۲)

جهاد دری است از درهای بهشت که خدا آن را برای بندگانش مخصوص و برگزیده اش گشوده است. جهاد پوشش پرهیزکاری، و زره محکم و مقاوم

ص: ۶۳

۱- (۱) - توبه (۹) : ۱۱۱ - ۱۱۲. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۷. [۲]

ارزش جهاد گری در راه حق

آنان که برای برقراری توحید، و دفاع از فرهنگ پاک حق، و حفظ مرزهای اسلام، همراه با قصد قربت به جهاد برمی خیزند از چنان ارزشی در پیشگاه حق برخوردارند، که از این ارزش جز ذات مقدس حضرت ربّ احدی واقف و آگاه نیست.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

بدون شک کسانی که خواب را بر خود حرام کرده، در راه خدا دل از خانه و آشیانه شسته اند و راهی جبهه ها گشته اند، بر کسانی که از علایق دنیوی نبریده، در خانه های خویش راحت آرمیده اند، برتری بسیار دارند.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرِ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ وَالْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا * دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢﴾

آن گروه از مؤمنانی که بدون بیماری جسمی [و نقص مالی، و عذر دیگر، از

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۱۸. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۹۵ - ۹۶. [۲]

رفتن به جهاد خودداری کردند و [در خانه نشستند ، با مجاهدانی که در راه خدا با اموال و جان هایشان به جهاد برخاستند ، یکسان نیستند . خدا کسانی را که با اموال و جان هایشان جهاد می کنند به مقام و مرتبه ای بزرگ بر خانه نشینان برتری بخشیده است . و هر یک [از این دو گروه] را [به خاطر ایمان و عمل صالحشان] وعده پاداش نیک داده ، و جهادکنندگان را بر خانه نشینان [بی عُذر] به پاداشی بزرگ برتری داده است . * به درجات و رتبه هایی ، و آموزش و رحمتی ویژه از سوی خود ؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است .

مجاهدان در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مجاهدان در راه خدا فرموده:

مَثَلُ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ الْقَائِمِ الْقَانِتِ لَا يَزَالُ فِي صَوْمِهِ وَصَلَاتِهِ حَتَّى يَرْجَعَ إِلَى أَهْلِهِ. (۱)

مثل مجاهدان در راه خدا مانند کسی است که قائم و قانت باشد و همیشه در روزه و نماز، تا وقتی که به سوی اهلش بازگردد.

و نیز آن حضرت فرمود:

الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قُودٌ أَهْلِ الْجَنَّةِ. (۲)

مجاهدان در راه خدا رهبران اهل بهشت اند.

و آن حضرت فرمود:

يَرْفَعُ اللَّهُ الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِهِ عَلَى غَيْرِهِ مِائَةَ دَرَجَةٍ فِي الْجَنَّةِ، مَا بَيْنَ كُلِّ

ص: ۶۵

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۳/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۲۹۳، [۱] جامع احادیث الشیعه: ۸/۱۳، حدیث ۱۳.

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۱۸/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۳۱۳، [۲] بحار الأنوار: ۱۹۹/۸، باب ۲۳، حدیث ۲۰۲. [۳]

دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ. (۱)

خداوند، مجاهد در راهش را بر غیر او صد درجه در بهشت رفعت و بلندی بخشد که فاصله میان هر دو درجه همانند فاصله میان آسمان و زمین است.

و آن جناب فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِمَنْ يُجَاهِدُ عَمَّنْ لَا يُجَاهِدُ. (۲)

همانا خداوند بلاها را از کسی که جهاد نمی کند به واسطه جهادگر دور می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دَعَا مُوسَى وَ أَمَّنْ هَارُونَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ وَ آمَنَتِ الْمَلَائِكَةُ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: اسْتَجِبْتُ لَكُمْ دَعْوَتُكُمْ. وَ مَنْ غَزَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اسْتُجِيبَتْ لَهُ كَمَا اسْتُجِيبَتْ لَهُمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۳)

موسی علیه السلام دعا کرد و هارون و ملائکه آمین گفتند، پس خداوند عز و جل فرمود: پایدار باشید، هر آینه دعای شما را قبول می کنم. و هر آن کس که در راه خداوند عز و جل جنگ کند دعای او قبول می شود همان طور که دعای آن دو تا روز قیامت قبول شد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

ثَلَاثَةٌ دَعَوْتُهُمْ مُسْتَجَابَةٌ، أَحَدُهُمُ الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونَهُ... (۴)

دعای سه کس پذیرفته می شود، یکی از آنها رزمنده ای است که در راه خدا

ص: ۶۶

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۸/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۳۱۳، [۱] جامع احادیث الشیعه: ۸/۱۳، حدیث ۱۷.

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۱۴/۱۱، باب ۱، ذیل حدیث ۱۲۲۹۵، [۲] جامع احادیث الشیعه: ۱۵/۱۳، حدیث ۳۰.

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۷/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۲۷۶، [۳] الجعفریات: ۷۶، کتاب الجهاد. [۴]

۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۲۱/۱۵، باب ۳، حدیث ۱۹۹۳۱؛ [۵] تهذیب الأحکام: ۱۲۲/۶، باب ۵۴، حدیث ۷.

می جنگد، پس ببینید چگونه جانشین او می شوید... .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ الْغَزَاةَ إِذَا هُمُوا بِالْغَزْوِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ. (۱)

به درستی که جنگجویان و رزمندگان وقتی که قصد جنگ کنند، خداوند برای آنها براءت از آتش می نویسد.

و نیز آن حضرت فرمود:

وَمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مُجَاهِدًا فَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ سَبْعُمِائَةِ أَلْفٍ حَسَنَةٍ، وَيُمْحَى عَنْهُ سَبْعُمِائَةِ أَلْفٍ سَيِّئَةٍ، وَيُرْفَعُ لَهُ سَبْعُمِائَةِ أَلْفٍ دَرَجَةٍ، وَكَانَ فِي ضَمَانِ اللَّهِ، بَأَيِّ حَتْفٍ مَاتَ كَانَ شَهِيدًا، وَإِنْ رَجَعَ رَجَعٌ مَغْفُورًا لَهُ مُسْتَجَابًا دُعَاؤُهُ. (۲)

و هر کس در راه خدا در حالت جهاد خارج شود، پس برای او به ازای هر قدمی هفتصد هزار حسنه نوشته می شود، و هفتصد هزار گناه از او پاک می گردد، و هفتصد هزار درجه به او رفعت دهند، و او در کفالت خدا خواهد بود، به هر مرگی که بمیرد شهید خواهد بود، و اگر سالم برگردد در حالتی برمی گردد که گناهان او بخشیده شده، و دعاهایش مستجاب گردیده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا خَرَجَ الْغَازِي مِنْ عَتَبِهِ بِابِهِ بَعَثَ اللَّهُ مَلَكًا بِصَحِيفَةٍ سَيِّئَاتِهِ فَطَمَسَ سَيِّئَاتِهِ. (۳)

وقتی که رزمنده از درگاه خانه اش خارج شود، خداوند ملکی را با صحیفه

ص: ۶۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۹۷، باب ۱، حدیث ۲۷؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۰/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۲۸۹. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۱۸/۱۵، باب ۱، حدیث ۱۹۹۲۷؛ [۳] کشف الغطاء: ۲/۲۸۳. [۴]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۱۳/۱۱، باب ۱، ذیل حدیث ۱۲۲۹۳، [۵] جامع احادیث الشیعه: ۸/۱۳، حدیث ۱۳.

سیئات و گناهان او ارسال می کند، پس وی گناهان او را می پوشاند و محو می کند.

و نیز آن حضرت می فرماید:

فَإِذَا وَدَّعَهُمْ أَهْلُوهُمْ بَكَتْ عَلَيْهِمُ الْحَيَاطُ وَالْبَيْتُ. (۱)

و چون خانواده های رزمندگان به بدرقه ایشان می روند، دیوارها و خانه ها بر آنها می گریند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ الْغَزَاةَ إِذَا هَمُّوا بِالْغَزْوِ... وَيَخْرُجُونَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ كَمَا تَخْرُجُ الْحَيَّةُ مِنْ سِلْحِهَا. (۲)

رزمندگان چون عزم جهاد کنند... و از گناهان خود خارج می شوند همان طوری که مار از پوستش بیرون می رود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ صَبْرَ الْمُسْلِمِ فِي بَعْضِ مَوَاطِنِ الْجِهَادِ يَوْمًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ عِبَادَةِ اَرْبَعِينَ سَنَةً. (۳)

به درستی که صبر یک روز مسلمان در بعضی از میدان های جهاد، برای او از عبادت چهل سال بهتر است.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

وَ مَا مِنْ قَدَمٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ خُطْوَةٍ إِلَى ذِي رَحِمٍ أَوْ خُطْوَةٍ يُتَمُّ بِهَا زَخْفًا

ص: ۶۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۹۷، باب ۱، حدیث ۲۷؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۰/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۲۸۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲/۹۷، باب ۱، حدیث ۲۷؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۰/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۲۸۹. [۴]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۲۱/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۳۲۴؛ [۵] عوالی اللآلی: ۲۸۲/۱، فصل ۱۰، حدیث ۱۲۱. [۶]

هیچ گامی در نزد خدا دوست داشتنی تر نیست از گامی که برای دیدار اقوام برداشته شود، و یا گامی که به وسیله آن جهاد در راه خدا انجام گیرد.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

إِنَّ جَبْرَيْلَ أَخْبَرَنِي بِأَمْرِ قَزَتْ بِهِ عَيْنِي، وَفَرَحَ بِهِ قَلْبِي، قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! مَنْ غَزَا غَزْوَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنْ أُمَّتِكَ فَمَا أَصَابَتْهُ قَطْرَةٌ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ صُدَّاعٌ إِلَّا كَانَتْ لَهُ شَهَادَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۲)

جبرئیل مرا به مسئله ای خبر داد که چشمانم بدان روشن و قلبم شاد گشت، جبرئیل گفت: ای محمد! هر کس از امت تو که در راه خدا جنگ کند، پس بر او قطره ای از آسمان نیارد و یا سردردی نگیرد مگر آن که برای او در روز قیامت گواهی دهند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

كُلُّ عَيْنٍ سَاهَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ عُيُونٍ، عَيْنٌ سَيَّهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. (۳)

تمام چشم ها در روز قیامت گریان و چون چشمه روانند مگر سه چشم:

چشمی که در راه خدا بیداری کشد، و چشمی که از محرمات خدا بسته شود، و چشمی که از ترس خدا بگرید.

ص: ۶۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴/۹۷، باب ۱، حدیث ۳۱؛ [۱] الزهد: ۷۶، باب ۱۳، حدیث ۲۰۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸/۹۷، باب ۱، حدیث ۵؛ [۳] تهذیب الأحکام: ۱۲۱/۶، باب ۵۴، حدیث ۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۰/۹۷، باب ۵، حدیث ۳۲؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۱۷/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۳۰۷. [۵]

امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (۱)

بالای هر نیکوکاری، نیکوکاری دیگری هست، تا آنگاه که مرد در راه خدا کشته شود. (که بالاتر از او نیکوکاری نیست).

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْأَنْبِيَاءُ عَلَى طَرِيقِهِمْ لَتَرَجَّلُوا لَهُمْ مِمَّا يَرَوْنَ مِنْ بَهَائِهِمْ حَتَّى يَأْتُوا عَلَى مَوَائِدٍ مِنَ الْجَوْهَرِ فَيَقْعُدُونَ عَلَيْهَا. (۲)

قسم به آن کسی که جانم به دست اوست، اگر پیامبران در سر راه شهیدان باشند، از جای خویش به احترام آنها، به خاطر آنچه از عظمتشان می بینند، برمی خیزند تا بر مائده هائی از گوهر می آیند و بر آن می نشینند.

حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّهَادَةِ. (۳)

با شرافت ترین مرگ، مرگ شهادت است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

وَ طَيَّبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا، وَ امْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُجْحًا. (۴)

و خوشحال باشید که روحتان از بدن جدا گردد، و به آسانی به سوی مرگ بروید.

ص: ۷۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۰/۹۷، باب ۵، حدیث ۳۰؛ [۱] الخصال: ۹/۱، حدیث ۳۱. [۲]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۲۸۹؛ [۳] صحیفه الرضا علیه السلام: ۹۲، حدیث ۲۷. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸/۹۷، باب ۱، حدیث ۴؛ [۵] الأملی، شیخ صدوق: ۴۸۸، حدیث ۱. [۶]

۴- (۴) - نهج البلاغه: خطبه ۶۵؛ [۷] غرر الحکم: ۳۳۴، حدیث ۷۷۰۷. [۸]

ارزش شهید و شهادت در قرآن

قرآن مجید درباره شهید می فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۱)

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند .

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (۲)

و به آنان که در راه خدا کشته می شوند مرده نگوئید ، بلکه [در عالم برزخ] دارای حیات اند ، ولی شما [کیفیت آن حیات را] درک نمی کنید .

وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ * سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ * وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ» (۳)

و کسانی که در راه خدا به شهادت رسیده اند ، خدا هرگز اعمالشان را باطل و تباه نمی کند . * [خدا] آنان را به زودی [به سرمنزله خوشبختی و کرامت] هدایت می کند و حالشان را اصلاح می نماید ؛ * و آنان را در بهشتی که در دنیا به آنان شناسانده در می آورد .

ارزش شهید و شهادت در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَتَكُونُ الطَّعْنَةُ وَالضَّرْبَةُ اهْوَنَ عَلَى الشَّهِيدِ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ الْبَارِدِ فِي

ص: ۷۱

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۶۹ . [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۵۴ . [۲]

۳- (۳) - محمد (۴۷) : ۴ - ۶ . [۳]

زخم ناشی از اسلحه و ضربت بر شهید برایش از نوشیدن آب خنک در روز تابستان آسان تر است.

و نیز آن حضرت فرمود:

وَ إِذَا زَالَ الشَّهِيدُ مِنْ فَرَسِهِ بِطَعْنِهِ أَوْ بِضَرْبِهِ لَمْ يَصِلْ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ زَوْجَتَهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ فَتَبَشِّرُهُ بِمَا أَعَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِنَ الْكِرَامَةِ. (۲)

وقتی که شهید به سبب زخم و جراحت نیزه و یا به واسطه ضربتی به زمین بیفتد، هنوز به زمین نرسیده که خداوند زوجه او را از حورالعین نزد او می فرستد، پس او را به آنچه خداوند از کرامت و بزرگی خویش برای او آماده کرده است بشارت می دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لِلشَّهِيدِ سَبْعُ خِصَالٍ مِنَ اللَّهِ:

أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ مَغْفُورٌ لَهُ كُلُّ ذَنْبٍ.

وَ الثَّانِيَةُ: يَقَعُ رَأْسُهُ فِي حِجْرِ زَوْجَتِيهِ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ، وَ تَمَسَّ حَانَ الْغُبَارِ عَنْ وَجْهِهِ وَ تَقُولَانِ: مَرْحَبًا بِكَ، وَ يَقُولُ هُوَ مِثْلَ ذَلِكَ لَهُمَا.

وَ الثَّلَاثَةُ: يُكْسَى مِنْ كِسْوَةِ الْجَنَّةِ.

وَ الرَّابِعَةُ: تَبَدُّرُهُ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ بِكُلِّ رِيحٍ طَيِّبَةٍ إِيَّاهُمْ يَأْخُذُهُ مَعَهُ.

وَ الْخَامِسَةُ: أَنْ يَرَى مَنْزِلَهُ.

وَ السَّادِسَةُ: يُقَالُ لِرُوحِهِ: اسْرُخْ فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْتَ.

ص: ۷۲

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۱/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۲۸۹؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۳/۹۷، باب ۱، حدیث ۲۷. [۲]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۱۱/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۲۸۹؛ [۳] صحیفه الرضا علیه السلام: ۹۲، حدیث ۲۷. [۴]

وَ السَّابِعَةُ: أَنْ يَنْظُرَ فِي وَجْهِ اللَّهِ وَ أَنَّهَا لِرَاحَةِ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَ شَهِيدٍ. (۱)

برای شهید هفت خصلت از جانب خداست:

اول: اولین قطره ای که از خونش ریخته شود، تمامی گناهانش بخشیده می شود.

دوم: سرش بر دامان دو زوجه اش که حورالعین هستند واقع می شود و آنها غبار را از صورتش پاک می کنند و به او می گویند: به جای خوب و وسیعی درآمدی، خوش آمدی، او نیز همان را در پاسخ آن دو می گوید.

سوم: از لباس های بهشتی بر او می پوشانند.

چهارم: نگهبانان بهشت با بوی بسیار خوش به سوی او پیشی می گیرند و هر کدام می خواهند او را با خود ببرند.

پنجم: منزل یا منزلت خود را در بهشت می بیند.

ششم: به روح او گفته می شود: در هر جای بهشت که می خواهی به گردش در آی.

هفتم: نظر می کند به «وجه الله» که مایه راحتی برای هر پیامبر و شهید است.

فتادگان سر خود را به خاک پا بخشند بجان خرنند شهادت که خونبها بخشند

خدا گواست که گر جرم ما همین عشق است گناه گبر و مسلمان به جرم ما بخشند

مريض عشق به زنجیر بند نتوان کرد در آن دیار که بیمار را شفا بخشند

ص: ۷۳

به گاه عفو گناه از پی رعایت عدل جزای خویش دهندت ز شرم تا بخشند

دعای بی اثری دارم و هزاران جرم مگر مرا به تهیدستی دعا بخشند

امید هست که بیگانگی عرفی را به دوستی سخن های آشنا بخشند

(عرفی شیرازی)

ص: ۷۴

«۱۹» اَللّٰهُمَّ وَ اٰیْمًا مُّسْلِمٍ خَلَفَ غَازِیًا اَوْ مُرَابِطًا فِی دَارِهِ اَوْ تَعَهَّدَ خَالِفِیْهِ فِی غَیْبَتِهِ اَوْ اَعَانَهُ بِطَائِفِهِ مِنْ مَّالِهِ اَوْ اَمِیْدَهُ بِعِتَادِهِ اَوْ شَحَدَهُ عَلٰی جِهَادٍ اَوْ اَتَّبَعَهُ فِی وَجْهِهِ دَعْوَةَ اَوْ رَعٰی لَهُ مِنْ وَّرَآئِهِ حُزْمَةً فَاَجْرٌ لَهُ مِثْلَ اَجْرِهِ «۲۰» وَزَنًا بِوَزْنٍ وَ مِثْلًا بِمِثْلِ وَ عَوَّضُهُ مِنْ فِعْلِهِ عَوَّضًا حَاضِرًا یَتَعَجَّلُ بِهٖ نَفْعَ مَا قَدَّمَ وَ سُرُوْرَ مَا اَتٰی بِهٖ اِلٰی اَنْ یُنْتَهٰی بِهٖ الْوَقْتُ اِلٰی مَا اُجْرِیْتَ لَهُ مِنْ فَضْلِکَ وَ اَعِدَّدْتَ لَهُ مِنْ کِرَامَتِکَ]

خدایا! هر مسلمانی که عهده دار امور خانه رزمنده یا مزداری شود، یا در نبود او به کفالت و سرپرستی خانواده اش اقدام کند، یا به قسمتی از مالش او را یاری دهد، یا او را به ساز و برگ جنگ مدد رساند، یا همت او را برای رفتن به جهاد تند و تیز گرداند، یا وی را در برابرش به دعای خیر همراهی کند، یا پشت سرش آبروی او را حفظ نماید، به او نیز اجر همان رزمنده و مزددار را، وزن به وزن و مثل به مثل عنایت فرما، و عمل او را پاداشی نقد عطا کن، که بدون درنگ، سود کاری که پیشاپیش فرستاد، و شادی عملی که به جا آورد، در همین دنیا به دست آورد، تا عمرش به پایان رسد، و به آن پاداشی برسد که از احسانت بر او روا داشته ای، و از کرامت برای او مهیا ساخته ای.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره کسی که در امور جهاد و برنامه های خانوادگی مجاهد، با نیت پاک به رزمنده کمک کند و در حقیقت در نبود او جانشین وی در شئون کاری و خانوادگیش شود فرمود:

پاداش کسی که برای خدا، مجاهد در راه خدا را تجهیز نماید و وسایل لازم را در اختیار او بگذارد، مانند پاداش همان مجاهدی است که در راه خداوند جهاد می کند، و نیز پاداش کسی که اداره امور خانواده مجاهد را بر عهده بگیرد مانند پاداش همان مجاهدی است که در راه خدا به جهاد می پردازد. (۱) و نیز آن حضرت فرمود:

شام و صبحی را برای خداوند سپری کردن - در پاسداری در راه خدا - از دنیا و هر چه در آن است بهتر است. (۲) و نیز آن جناب فرمود:

کسی که پیام جهادگر را برساند، مانند کسی است که بنده ای را آزاد کرده باشد، و در پاداش جهاد با جهادگر شریک می باشد. (۳) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا بِسِلْكِ اَوْ اَبْرَهَ غَفَرَ اللهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ. (۴)

هر کس که رزمنده ای را اگر چه به یک نخ یا سوزنی تجهیز کند، خداوند تمامی گناهان گذشته و آینده او را خواهد آمرزید.

ص: ۷۶

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۴/۱۱، باب ۳، حدیث ۱۲۳۳۵؛ صحیح البخاری: ۲۱۴/۳؛ صحیح مسلم: ۴۲/۶.

۲- (۲) - سنن النسائی: ۱۵/۶، کنز العمال: ۵۶۱/۱۰، حدیث ۳۰۲۴۵.

۳- (۳) - الکافی: ۸/۵، حدیث ۹؛ [۱] تهذیب الأحکام: ۱۲۳/۶، باب ۵۴، حدیث ۹؛ از جهاد تا شهادت: ۱۴۱.

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۲۴/۱۱، باب ۳، حدیث ۱۲۳۳۳؛ [۲] الخلاف، شیخ طوسی: ۵۱۷/۵.

و نیز آن حضرت فرمود:

أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَدْخُلُ بِالسَّهْمِ الْوَاحِدِ الثَّلَاثَةَ الْجَنَّةَ، عَامِلَ الْخَشْبَةِ، وَالْمُقَوَّى بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالرَّامِيَ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (۱)

آگاه باشید به درستی که خداوند به یک تیر سه نفر را داخل بهشت می کند:

۱ - کسی که چوب کمان را در راه خدا بسازد.

۲ - کسی که تیرها را بخرد و به رزمنده ای بدهد تا در راه خدا به طرف دشمن بیندازد.

۳ - کسی که تیرها را در راه خدا به طرف دشمن پرتاب کند.

ص: ۷۷

۱- (۱) - الکافی: ۵۰/۵، حدیث ۱۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۴۰/۱۵، باب ۵۸، حدیث ۲۰۱۶۸. [۲]

[«۲۱» اللَّهُمَّ وَ أَيْمًا مُسْلِمٍ أَهَمَّهُ أَمْرُ الْإِسْلَامِ وَ أَحْزَنَهُ تَحْزُبُ أَهْلِ الشَّرْكِ عَلَيْهِمْ فَنَوَى غَزْوِي أَوْ هَمَّ بِجِهَادٍ فَتَعَدَّ بِهِ ضَعْفٌ أَوْ أُبْطَأَتْ بِهِ فَاقَةٌ أَوْ أَخْرَهُ عَنْهُ حَادِثٌ أَوْ عَرَضَ لَهُ دُونَ إِزَادَتِهِ مَيَانِعٌ فَكُتِبَ اسْمُهُ فِي الْعَابِدِينَ وَ أُوجِبَ لَهُ ثَوَابُ الْمُجَاهِدِينَ وَ اجْعَلْهُ فِي نِظَامِ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ «۲۲» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً عَالِيَةً عَلَى الصَّلَوَاتِ مُشْرِفَةً فَوْقَ التَّحِيَّاتِ صَلَاةً لَا يَنْتَهِي أَمْدُهَا وَ لَا يَنْقَطِعُ عَدْدُهَا كَأَتَمِّ مَا مَضَى مِنْ صَلَوَاتِكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ إِنَّكَ الْمَنَّانُ الْحَمِيدُ الْمُبْدِي الْمُعِيدُ الْفَعَّالُ لِمَا تُرِيدُ]

خدایا! هر مسلمانی که کار اسلام او را نگران کند، و گرد آمدن مشرکین علیه مسلمین او را به اندوه نشیند، پس قصد جنگ، یا آهنگ جهاد کند، ولی ناتوانی و سستی او را بنشانند، و تنگدستی و حاجت او را وادار به کنندی و درنگ کند، یا پیش آمدی او را از رفتن به تأخیر اندازد، یا مانعی در برابر اراده اش قد علم کند، نامش را در زمره عبادت کنندگان ثبت فرما، و ثواب مجاهدان را بر او واجب کن، و وی را در سلك شهیدان و شایستگان قرار ده.

خدایا! بر محمد بنده و رسولت، و آل محمد درود فرست؛ درودی برتر از درودها، و از نظر رفعت و مرتبه، بالای همه درودها، که مدتش به پایان نرسد، و

شماره اش قطع نشود؛ درودی کامل تر از درودهایی که گذشت، از درودهایی که بر یکی از دوستانت فرستادی. تو عطا بخش ستوده ای، آغاز کننده و بازگرداننده ای، هر چه را بخواهی انجام می دهی.

ص: ۷۹

دعای ۲۸: راز و نیاز با خداوند متعال

اشاره

ص: ۸۰

«١» اللَّهُمَّ إِنِّي أَخْلَصْتُ بِانْقِطَاعِي إِلَيْكَ وَ أَقْبَلْتُ بِكُلِّي عَلَيْكَ وَ صَدَرْتُ وَجْهِي عَمَّنْ يَحْتَاجُ إِلَيَّ رِفْدِكَ وَ قَلْبْتُ مَسْأَلَتِي عَمَّنْ لَمْ يَسْتَعْنِ عَن فَضْلِكَ وَ رَأَيْتُ أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ «٢» فَكَمْ قَدْ رَأَيْتُ - يَا إِلَهِي - مِنْ أَنْاسٍ طَلَبُوا الْعِزَّ بِغَيْرِكَ فَذَلُّوا وَ رَامُوا الثَّرْوَةَ مِنْ سِوَاكَ فَافْتَقَرُوا وَ حَاوَلُوا الْإِرْتِفَاعَ فَاتَّضَعُوا فَصَيَّحَ بِمُعَايِنَةِ أَمْثَالِهِمْ حَازِمٌ وَفَقَهُ اعْتِبَارَهُ وَ أَرشَدَهُ إِلَى طَرِيقِ صَوَابِهِ اخْتِيَارُهُ «٣» فَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ دُونَ كُلِّ مَسْئُولٍ مَوْضِعَ مَسْأَلَتِي وَ دُونَ كُلِّ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ وَلِيٌّ حَاجِبِي أَنْتَ الْمَخْصُوصُ قَبِيلُ كُلِّ مِدْعُوٍّ بِدَعْوَتِي لَا يَشْرُكَكَ أَحَدٌ فِي رَجَائِي وَ لَا يَتَّفِقُ أَحَدٌ مَعَكَ فِي دُعَائِي وَ لَا يَنْظُمُهُ وَ إِيَّاكَ تَدَائِي «٤» لَكَ - يَا إِلَهِي - وَحِدَايَتُهُ الْعَدَدُ وَ مَلَكَهُ الْقُدْرَةُ الصَّمَدُ وَ فَضَّلَهُ الْحَوْلُ وَ الْقُوَّةُ وَ دَرَجَهُ الْعُلُوُّ وَ الرَّفْعَةُ «٥» وَ مَنْ سِوَاكَ مَرْحُومٌ فِي عُمْرِهِ مَغْلُوبٌ عَلَى أَمْرِهِ مَقْهُورٌ عَلَى شَأْنِهِ مُخْتَلِفٌ الْحَالَاتِ مُتَنَقِّلٌ فِي الصِّفَاتِ «٦» فَتَعَالَيْتَ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَ الْأَضْدَادِ وَ تَكَبَّرْتَ عَنِ الْأَمْثَالِ وَ الْأَنْدَادِ فَسُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

[«اللَّهُمَّ إِنِّي أَخْلَصْتُ بِانْقِطَاعِي إِلَيْكَ وَاقْبَلْتُ بِكُلِّي عَلَيْكَ وَصِرَفْتُ وَجْهِي عَمَّنْ يَحْتَاجُ إِلَيَّ رِفْدِكَ وَقَلْبْتُ مَسْأَلَتِي عَمَّنْ لَمْ يَسْتَعْنِ عَن فَضْلِكَ وَرَأَيْتُ أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَضَلَّهُ مِنْ عَقْلِهِ]

خدایا! بر بریدنم از غیر و پیوستنم به تو، خود را خالص و پاک کردم، و با تمام وجودم به حضرتت روی آوردم، و از کسی که نیازمند عطای توست قطع امید کردم، و درخواستم را از آن که از احسان تو بی نیاز نیست برگرداندم، و دیدم که حاجت خواستن نیازمند از نیازمند، محصول سبکی رأی و گمراهی عقل اوست.

دعا و نیایش با پروردگار

در قوانین آفرینش و عوامل طبیعی هر پدیده از موجودات خداوند بر حد و اندازه آفریده شده و مرزی برای فانی شدن آن وجود دارد؛ مگر یاد حق و لذت نیایش با او که در جهان هستی سیری ناپذیر است.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَيْدٌ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذُّكْرَ فَلَيْسَ لَهُ حَيْدٌ يَنْتَهِي إِلَيْهِ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْفَرَائِضَ، فَمَنْ أَدَاهُنَّ فَهُوَ حَيْدٌ هُنَّ... إِلَّا الذُّكْرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ

هر چیزی حد دارد که در آن جا به پایان می رسد مگر یاد خدا که آن را حدی پایان پذیر نیست. خداوند عزوجل فرایض را واجب کرد و هر که آن ها را به جای آورد همان حد است... مگر ذکر که خداوند عز و جل به اندک آن رضایت نداده و مرزی که در آنجا پایان پذیرد برایش قرار نداده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «ای اهل ایمان! خدا را بسیار یاد کنید».

بنابراین وقتی یاد حق محدودیت ندارد پس لذت جویی با آن هم پایانی ندارد و همه خوشی ها و نشاطهای حقیقی در ارتباط نزدیک با خداوند حاصل می شود.

به عبارت دیگر لذت های انسانی بر دو گونه است:

الف - لذت های جسمی و جنسی

این لذت ها در دایره شهوات و هوس های حیوانی آدمی قرار دارد که حرکت آنها از قوه غضبیه و شهویه و وهمیه ریشه می گیرد. انسان در این وادی چون میل سیری ناپذیری دارد؛ تا حد حیوانیت و پست تر فرو می رود، همه افکار و اخلاق و رفتار او روش حیوانی پیدا می کند و به خاطر غرق شدن در دریای شهوات و امیال بی پایان، حیوانی انسانی نما می گردد که سرانجام در آغاز ورود به برزخ به موجودی زشت رو و بدبو و در آخرت در صف حیوانات مسخ شده محشور می گردد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

لَيْسَ فِي الْمَعَاصِي أَشَدُّ مِنْ اتِّبَاعِ الشَّهْوَةِ فَلَا تُطِيعُوهَا فَتَشْغَلْكُمْ عَنْ

ص: ۸۵

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۴۱. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۴۹۸/۲، حدیث ۱؛ [۲] بحار الأنوار: ۱۶۱/۹۰، باب ۱، ذیل حدیث ۴۲. [۳]

در میان گناهان، سخت تر از پیروی شهوت نیست، پس آن را فرمان نبرید که شما را از خدا غافل می سازد.

امام سجّاد علیه السلام می فرماید:

وَاعْلَمْ وَيَحِيَّكَ يَا بَنَ آدَمَ؛ أَنْ قَسْوَةَ الْبِطْنَةِ وَفْتَرَةَ الْمَيْلَةِ وَ سِيْكَرَ الشَّبَعِ وَ غِرَّةَ الْمُلْكِ مِمَّا يُبْطُ وَ يُبْطِ عَنِ الْعَمَلِ وَ يُنْسِي الذُّكْرَ.

(۲)

بدان! وای بر تو ای پسر آدم! پر خوری و سستی اراده و مستی سیری و غفلت حاصل از قدرت، از عوامل بازدارنده و کند کننده عمل است و یاد خدا را از دل می برد.

بر این اساس حضرت سجّاد علیه السلام از چنین رذایلی به درگاه خداوند استغفار می کند و در مناجات الذاکرین به محضر الهی عرضه می دارد:

وَ اسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ اُنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ. (۳)

از هر لذتی جز یاد تو و از هر آسایشی جز انس با تو و از هر شادی جز نزدیکی به تو و از هر کاری جز طاعت تو، آمرزش تو را می طلبم.

پس این لذت های زودگذر نه تنها ارزشمند نیست بلکه مانعی برای رسیدن به لذت های معنوی است.

ب - لذت های روحی و روانی

این گونه لذت بردن برگرفته از شوق مناجات و لقای حق تعالی است. سوز و اشتیاقی که از عالم ملکوت و معنا به وجود انسان سرازیر می شود و به او حال خوش و آرامش عجیبی می بخشد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

ص: ۸۶

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۹۰، حدیث ۳۶۶۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲۹/۷۵، باب ۲۱، حدیث ۱؛ [۲] تحف العقول: ۲۷۳.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۱/۹۱، باب ۳۲؛ [۳] مناجات ۱۳، مناجات الذاکرین.

الذُّكْرُ لَدَّهُ الْمُحِبِّينَ. (۱)

یاد خدا، خوشی دوستداران است.

الذُّكْرُ مُجَالَسَةُ الْمَحْبُوبِ. (۲)

یاد حق، نشستن با محبوب است.

ذِكْرُ اللَّهِ مَسْرَهُ كُلِّ مُتَّقٍ وَ لَدَّهُ كُلُّ مُوقِنٍ. (۳)

یاد خدا، شادی هر پرهیزگار و گوارایی هر اهل یقینی است.

بر اساس آن چه گذشت، مراتب کمالات انسانی به اعتبار نزول و پستی و صعود و بلندی در بی نهایت فراوان است. هر کسی در هر مرتبه از مراتب وجودی خویش از مرتبه خاصی از کمالات بهره مند است و نیایش و دعا دری از درهای رحمت خداوندی است که بر روی بندگان گشوده شده است.

ص: ۸۷

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۸۹، حدیث ۳۶۴۹. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۸۹، حدیث ۳۶۴۷. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۸۹، حدیث ۳۶۵۳. [۳]

[«۲» فَكَمْ قَدْ رَأَيْتُمْ - يَا إِلَهِي - مِنْ أَنْاسٍ طَلَبُوا الْعِزَّ بِغَيْرِكَ فَذَلَّلُوا وَرَامُوا الثَّرْوَةَ مِنْ سِوَاكَ فَافْتَقَرُوا وَحَاوَلُوا الْإِرْتِفَاعَ فَاتَّضَعُوا
فَصَحَّ بِمَعَانِيهِ أَمْثَالِهِمْ حَازِمٌ وَفَقَهُ اعْتِبَارُهُ وَارْشَدَهُ إِلَى طَرِيقِ صَوَابِهِ اخْتِيَارُهُ]

ای خدای! من چه بسیار انسان ها دیدم که با تکیه به غیر تو، عزت خواستند، ولی خوار شدند، و از غیر تو درخواست ثروت کردند، اما به تهی دستی نشستند، و آهنگ بلندی کردند، ولی پست شدند؛ پس دور اندیشی دوراندیش با دیدن امثال این سبک مغزان، که بنا گذاشت به غیر تو تکیه نکند صحیح است، و عبرت آموزی از اینان، او را موفق کرد و انتخاب درستش، او را به راه راست رهنمون شد.

ص: ۸۸

«(۳) فَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ دُونَ كُلِّ مَسْئُولٍ مُؤَضَّعٍ مَسْأَلَتِي وَ دُونَ كُلِّ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ وَلِيَّ حَاجَتِي أَنْتَ الْمَخْصُوصُ قَبْلَ كُلِّ مَدْعُوٍّ بِدَعْوَتِي لَا يَشْرُكَكَ أَحَدٌ فِي رَجَائِي وَلَا يَتَّفِقُ أَحَدٌ مَعَكَ فِي دُعَائِي وَلَا يَنْظُمُهُ وَ إِيَّاكَ نِدَائِي «(۴) لَكَ - يَا إِلَهِي - وَخِيَدَانِيهِ الْعَدَدِ وَ مَلَكَهُ الْقُدْرَةَ الصَّمَدِ وَ فَضِيلَهُ الْحَوْلِ وَ الْقُوَّةَ وَ دَرَجَةَ الْعُلُوِّ وَ الرَّفْعَةَ «(۵) وَ مَنْ سِوَاكَ مَرْحُومٌ فِي عُمُرِهِ مَغْلُوبٌ عَلَى أَمْرِهِ مَقْهُورٌ عَلَى شَأْنِهِ مُخْتَلِفٌ الْحَالَاتِ مُتَنَقِّلٌ فِي الصِّفَاتِ «(۶) فَتَعَالَيْتَ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَ الْأَضْدَادِ وَ تَكَبَّرْتَ عَنِ الْأَمْثَالِ وَ الْأَنْدَادِ فَسَبِّحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»

پس ای مولای من! تو جایگاه درخواست منی نه غیر تو، و تو روا کننده حاجت منی نه غیر تو، و تو پیش از هر موجودی که بخوانندش، مخصوص به خواندن منی، هیچ کس در امید من با تو شریک نمی شود، و احدی در دعای من با تو، هم پیمان نمی گردد، و ندای من کسی را با تو به یک سلك در نمی آورد.

ای خدای من! من وحدانیت و یگانگی و قائم بودن به قدرت و بی نیازی، و برتری حول و قوت، و پایه والایی و رفعت مخصوص توست، و هر چه غیر توست، در تمام عمرش به او رحم شده، و در زندگیش مغلوب قدرتی گشته، و در کارش شکست خورده، و در صفات و خصوصیات جا به جا شد؛ تو بالاتر از

آنی که شبیه‌ها و همانندها برای تو باشد، و بزرگتر از آنی که همسان‌ها و همتاها برایت قرار دهند؛ پس پاک و منزهی و معبودی جز تو نیست.

دعا و نیایش

بر من نظری کن که ممت عاشق زارم دلدار و دلارام به غیر از تو ندارم
تا خار غم عشق تو در پای دلم شد بی روی تو گل‌های چمن خار شمارم
نی طاقت آن تا زغمت صبر توان کرد نی فرصت آن تا نفسی با تو برآرم
تا شام درآید ز غمت زار بگیریم باشد که به گوش تو رسد ناله زارم
کم کن تو جفا بر دل مسکین عراقی ورنه به خدا دست به فریاد برآرم
(فخرالدین عراقی)

دعای ۲۹: ضیق روزی

اشاره

ص: ۹۰

«١» اللَّهُمَّ إِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظَّنِّ وَ فِي آجَالِنَا بِطُولِ الأَمَلِ حَتَّى التَّمَسِينَا أَرْزَاقَكَ مِنْ عِنْدِ المَرزُوقِينَ وَ طَمِعْنَا بِأَمَالِنَا فِي أَعْمَارِ المَعْمَرِينَ «٢» فَصَيَّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لَنَا يَقِيناً صَادِقاً تَكْفِيناً بِهِ مِنْ مَوُونِهِ الطَّلَبِ وَ أَلْهِمْنَا ثِقَةً خَالِصَةً تُغْفِينَا بِهَا مِنْ شِدَّةِ النَّصَبِ «٣» وَ اجْعَلْ مَا صَيَّرَحْتَ بِهِ مِنْ عَمَلَتِكَ فِي وَحْيِكَ وَ أَتْبَعْتَهُ مِنْ قَسِيمِكَ فِي كِتَابِكَ قَاطِعاً لِاهْتِمَامِنَا بِالرِّزْقِ الَّذِي تَكَفَّلْتَ بِهِ وَ حَسِماً لِلِاسْتِغَالِ بِمَا ضَمِنْتَ الكِفَايَةَ لَهُ «٤» فَقُلْتَ وَ قَوْلُكَ الحَقُّ الأَصْدَقُ وَ أَقْسَمْتَ وَ قَسَمَكَ الأَبْرُ الأَوْفَى وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ» «٥ ثُمَّ قُلْتَ: فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ».

[«۱» اَللّٰهُمَّ اِنِّكَ اَبْتَلَيْتَنَا فِيْ اَرْزَاقِنَا بِسُوِّ الظَّنِّ وَ فِيْ اَجَالِنَا بِطُوْلِ اَلْاَمَلِ حَتّٰى التَّمَسِّيْنَا اَرْزَاقَكَ مِنْ عِنْدِ الْمَرْزُوْقِيْنَ وَ طَمَعِنَا بِاَمَالِنَا فِيْ اَعْمَارِ الْمُعَمَّرِيْنَ «۲» فَصَيَّلْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لَنَا يَقِيْنًا صَادِقًا تَكْفِيْنًا بِهٖ مِنْ مَّوْوَنَةِ الطَّلَبِ وَ اَلْهَمْنَا ثِقَةً خَالِصَةً تُغْفِيْنَا بِهَا مِنْ شِدَّةِ النَّصَبِ]

خدایا! ما را در رزق و روزیمان، به یقین نداشتن، و در مدّت زندگی مان به درازی آرزو آزمودی تا جایی که روزی های تو را، از روزی خوران خواستیم، و به آرزومان نسبت به عمر طولانی، در عمر سال خوردگان طمع بستیم؛ پس بر محمد و آل محمد درود فرست، و ما را یقینی صادقانه بخش که به سبب آن از مشقّت طلب روزی بی نیازمان کنی، و اطمینانی خالص به ما الهام کن، تا به خاطر آن از شدّت رنج و تعب نگاهمان داری.

[«۳» وَاجْعَلْ مِثْلَ مَا صَبَّحْتَ بِهِ مِنْ عَمَلِكَ فِي وَحْيِكَ وَاتَّبِعْتَهُ مِنْ قَسَمِكَ فِي كِتَابِكَ قَاطِعًا لِهْتِمَامِنَا بِالرِّزْقِ الَّذِي تَكْفَلْتَ بِهِ وَحَسْمًا لِلِاسْتِغَالِ بِمَا ضَمِنْتَ الْكِفَايَةَ لَهُ «۴» فَقُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ الْأَصْدَقُ وَأَقْسَمْتَ وَقَسَمِكَ الْأَبْرُ الْأَوْفَى وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» (۱) «۵ ثُمَّ قُلْتَ: فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطُقُونَ» (۲)]

و چنان کن که آنچه در قرآنت به صراحت وعده داده ای، و از پی آن وعده در کتابت سوگند یاد کرده ای، ما را از دویدن دنبال آن رزقی که رساندنش را به ما متکفل شده ای باز دارد، و مانع پریشانی خاطر ما نسبت به آنچه ضامن کفایتش شده ای، شود.

پس چنین گفته ای و گفته تو حق و راست ترین گفته هاست، و سوگند خورده ای، و سوگندت راست ترین و رساترین سوگند است:

«و روزی شما و آنچه به شما وعده داده شده، در آسمان است.»

سپس گفتی: «پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند، موجود بودن روزی، و آنچه به آن وعده داده شده اید حق است، مانند آن که شما سخن می گوید.»

ص: ۹۵

۱- (۱) - ذاریات (۵۱) : ۲۲. [۱]

۲- (۲) - ذاریات (۵۱) : ۲۳. [۲]

نیت های درونی و صفات باطنی تا در عمل انسان نمایان نشود؛ پاداش و کیفر مفهوم ندارد، آزمایش های الهی برای تحقق بخشیدن به همین مسائل درونی بشر است.

عافیت طلبی یا فقیر زیستن هیچ یک معیاری برای برتری و عزت نفس نیست، کسانی که گمان می کنند همین اندازه که اظهار ایمان کنند در صف مؤمنان قرار می گیرند و در آخرت همنشین پیامبران و شهدا خواهند بود؛ سخت در اشتباهند.

عده ای در رفاه و آسایشی قرار می گیرند که از هر نظر آلوده است، وسوسه های فساد انگیز از هر طرف آنها را محاصره می کند، آزمون بزرگ آنان این است که در چنین فضایی همرنگ محیط نشوند و اصالت و پاکی خود را حفظ کنند.

گروهی در فشار محرومیت قرار می گیرند، در حالی که می بینند اگر حاضر به معامله سرمایه های فطری و دینی خود شوند، فقر و فلاکت به سرعت درهم می شکند اما به بهای از دست دادن ایمان و تقوا و عزت و شرف، راحتی می خرند.

خداوند متعال در سوره جن، نعمت آب را وسیله ای برای آزمایش جنیان و انسان ها قرار داده و فرموده است:

وَأَلْوِ اسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا * لِنُنْفِتَنَّهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا» (۱)

و اگر [انس و جن] بر طریقه حق پایداری کنند حتماً آنان را از آب فراوانی سیراب خواهیم کرد * تا آنان را در زمینه فراوانی نعمت بیازماییم و کسی که از یاد پروردگارش روی برگرداند، او را در عذابی بسیار سخت و روز افزون درخواهد آورد .

ص: ۹۶

بنابراین یکی از اسباب مهم امتحان الهی و فور نعمت است و گاهی آزمایش به وسیله نعمت از آزمایش با بلا و عذاب سخت تر و پیچیده تر است؛ زیرا طبیعت نعمت زیاد، سستی و تنبلی و غفلت و غرق شدن در لذت‌ها و شهوات است. و این همان چیزی است که انسان را از خدا دور می‌سازد و میدان را برای فعالیت شیطان آماده می‌کند. تنها کسانی از آثار نامطلوب نعمت فراوان در امان بمانند که پیوسته به یاد خدا باشند و خانه قلب را از نفوذ شیاطین حفظ کنند.

جوشش چشمه‌ها و بارش باران وسیله آزمایش بندگان است، اگر با ناشکری و کفران نعمت به خاطر گناهان به ویژه ضایع کردن حق الله باشد؛ قهر خداوند فراگیر می‌شود و بلاها و مشکلات آسمانی و زمینی همگان را گرفتار می‌سازد و سپس از هیچکس کاری بر نمی‌آید.

دست قدرت خداوند در تغییر قوانین هستی باز است؛ امّا احتمال بروز خطر یا کمبودها برای دوری از بی تفاوتی و غفلت حتمی است که حق تعالی می‌فرماید:

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ ءَامَنًا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَيَتَعَلَّمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مِيَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ ﴿١﴾

بگو: اوست رحمان، به او ایمان آوردیم، و بر او توکل کردیم، پس به زودی خواهید دانست چه کسی در گمراهی آشکار است. * بگو: به من خبر دهید اگر آب مورد بهره برداری شما [چون آب رودها، چشمه‌ها، سدها و چاه‌ها] در زمین فرو رود [تا آنجا که از دسترس شما خارج گردد] پس کیست که برایتان آب روان و گوارا بیاورد؟!!

پس در تنگنا یا آسایش قرار گرفتن آدمی به ویژه در مادیات دنیوی جز مصلحت و خیر برای او فایده‌ای دیگر منظور نشده است و آنچه به او رسیده قسمت بریده

ص: ۹۷

امام علی علیه السلام می فرماید:

كَمْ مِنْ مُتْعَبٍ نَفْسُهُ مُقْتَرٌ عَلَيْهِ وَ مُقْتَصِدٍ فِي الطَّلَبِ قَدْ سَاعَدَتْهُ الْمَقَادِيرُ. (۱)

بسا کسی که در طلب روزی خود را به رنج می افکند اما در سختی و تنگدستی به سر می برد و بسا کسی که در طلب روزی میانه روی می کند و دست تقدیر او را یاری می رساند.

امام صادق علیه السلام در پندش به مردی که نگران رزق خویش بود؛ فرمود:

إِنْ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ تَكْفَّلَ بِالرِّزْقِ فَاهْتِمَامُكَ لِمَاذَا وَ أَنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَاذَا... (۲)

اگر خداوند بلند مرتبه روزی تو را به عهده گرفته است پس اندوه تو برای چیست؟ و اگر رزق قسمت شده، آزمندی تو برای چیست؟

امام صادق علیه السلام از حضرت علی علیه السلام درباره کسانی که در طلب رزق نقشه ها به کار می بندند تا زیرکی نشان دهند و یا ضعف و زیان خود را از فقر و تهیدستی بپوشانند نقل می فرماید:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرًا مَا يَقُولُ: إِعْلَمُوا عَلَمًا يَقِينًا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ وَ إِنْ اشْتَدَّ جَهْدُهُ وَ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ وَ كَثُرَتْ مَكَايِدَتُهُ أَنْ يَسْبِقَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَ لَمْ يَحُلْ مِنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَ قَلْبِهِ حِيلَتِهِ أَنْ يَبْلُغَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ. أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَنْ يَزِدَادَ امْرُؤٌ نَقِيرًا بِحَدِّقِهِ وَ لَمْ يَنْتَقِصْ امْرُؤٌ نَقِيرًا لِحَقْمِهِ فَالْعَالِمُ لِهَذَا الْعَامِلِ بِهِ أَعْظَمُ

ص: ۹۸

۱- (۱) - الكافي: ۸۱/۵، حدیث ۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۵/۱۰۰، باب ۲، حدیث ۶۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۰/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱؛ [۳] الأمالی، شیخ صدوق: ۷، حدیث ۵. [۴]

النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنْفَعَتِهِ وَ الْعَالَمِ لِهَذَا التَّارِكِ لَهُ أَغْظَمُ النَّاسِ شُغْلًا فِي مَضْرَبَتِهِ. (۱)

سرور مؤمنان بارها می فرمود: به یقین بدانید که خدای تعالی اجازه نمی دهد؛ بنده بر آنچه در قرآن حکیم برایش مقدر شده پیشی گیرد هر چند سخت بکوشد و با تمام توان چاره اندیشد و ترفند زند و همچنین بنده بر آنچه در قرآن حکیم برایش نوشته شده بر ناتوانی و کمی تدبیرش جدایی نیفکند. ای مردم! هیچ انسانی، با هوش و ذکاوت خود نمی تواند پیشیزی در روزی خود پدید آورد و هیچ نیازمندی به سبب کم هوشی او پیشیزی کاسته نشود؛ پس دانای به این نکته که به آن عمل کند بیش از همه مردم به راحتی سود برده است و دانایی که آن را رها کند بیش از همه مردم زیان دیده است.

در دعای اول کتاب به طور بسیار مفصل در باب رزق و روزی و این که وسعت و تنگی رزق بدون شک از امتحانات الهی است، و مسئله روزی از جانب حضرت حق ضمانت شده چنانکه در قرآن به طور مکرر آمده، و نیازی به روی آوردن به دست مردم و آلوده شدن به حرام نیست، و در دعاهای دیگر در باب یقین صادقانه و اطمینان داشتن به حق، و بریدن طمع از غیر او مسائل بسیار مهم و مفصلی گذشت، در توضیح این دعا نیاز به تکرار آن مطالب نیست، از این جهت به ترجمه جملات ملکوتی آن اکتفا شد.

خویش را اول سزاوارش کنید آنگهی جان در سر کارش کنید

غمزه ای از چشم شوخش واکشید فتنه در خوابست بیدارش کنید

گر ندارد از غم عاشق خبر ساغری از عشق در کارش کنید

پیش روی او نهید آئینه ای در کمند خود گرفتارش کنید

ص: ۹۹

گر بپرهیزد دل بیمار از او شربت‌ی زان چشم در کارش کنید
یا به بیماری جان تن در دهید یا حذر از چشم بیمارش کنید
خار منعی گر زند در دل خسی باده گلرنگ در کارش کنید
گر نسازد با جفای دوست دل با فراق او شبی یارش کنید
بار عشق ار بر ندارد دوش فیض کارهای عاقلان بارش کنید
(فیض کاشانی)

دعای ۳۰: پرداخت قرض و دین

اشاره

ص: ۱۰۰

«١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَبْ لِي الْعَافِيَةَ مِنْ دَيْنٍ تُخَلِّقُ بِهِ وَجْهِي وَيَحَارُ فِيهِ ذَهْنِي وَ يَتَشَعَّبُ لَهُ فِكْرِي وَ يَطُولُ بِمُمَارَسَتِهِ شُغْلِي «٢» وَ أَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ هَمِّ الدَّيْنِ وَ فِكْرِهِ وَ شُغْلِ الدَّيْنِ وَ سِيْهَرِهِ «٣» فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِزَّنِي مِنْهُ «٤» وَ أَسْتَجِيرُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ ذَلَّتِهِ فِي الْحَيَاةِ وَ مِنْ تَبِعْتِهِ بَعْدَ الْوَفَاةِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجْزِنِي مِنْهُ بِوَسْعِ فَاضِلٍ أَوْ كَفَافٍ وَاصِلٍ «٥» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ احْجُبْنِي عَنِ السَّرْفِ وَ الْإِزْدِيَادِ وَ قَوِّمْنِي بِالْبَدَلِ وَ الْإِقْتِصَادِ وَ عَلِّمْنِي حُسْنَ التَّقْدِيرِ وَ اقْبِضْنِي بِلُطْفِكَ عَنِ التَّيْذِيرِ وَ أَجْرٍ مِنْ أَسْيَابِ الْحَلَالِ أَرْزَاقِي وَ وَجَّهْ فِي أَبْوَابِ الْبِرِّ إِنْفَاقِي وَ أَرِزْ عَنِّي مِنَ الْمَالِ مَا يُحْدِثُ لِي مَخِيلَةً أَوْ تَأْدِيًّا إِلَى بَغْيٍ أَوْ مَيَّا أَتَعَقَّبُ مِنْهُ طُغْيَانًا «٦» اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ صُحْبَةَ الْفُقَرَاءِ وَ أَعِنِّي عَلَى صُحْبَتِهِمْ بِحُسْنِ الصَّبْرِ وَ مَيَّا زَوَيْتَ عَنِّي مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْفَائِيَةِ فَادْخِرْهُ لِي فِي خَزَائِنِكَ الْبَاقِيَةِ وَ اجْعَلْ مَيَّا خَوَّلْتَنِي مِنْ حُطَامِهَا وَ عَجَّلْ لِي مِنْ مَتَاعِهَا بُلْغَةً إِلَى جِوَارِكَ وَ وُضِيلَةً إِلَى قُرْبِكَ وَ ذَرِيعَةً إِلَى جَنَّتِكَ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ أَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ.

[«۱»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَيِّبْ لِي الْعِافِيَةَ مِنْ دَيْنٍ تُخْلِقُ بِهِ وَجْهِي وَيَحَارُ فِيهِ ذَهْنِي وَيَتَشَدَّعُ لَهُ فِكْرِي وَيَطْوُلُ بِمَمَارَسَتِهِ شُغْلِي «۲» وَأَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ هَمِّ الدَّيْنِ وَفِكْرِهِ وَشُغْلِ الدَّيْنِ وَسَهْرِهِ «۳» فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعِزَّنِي مِنْهُ «۴» وَأَسْتَجِيرُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ ذَلَّتِهِ فِي الْحَيَاةِ وَمِنْ تَبِعْتِهِ بَعْدَ الْوَفَاةِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَجِزْنِي مِنْهُ بِوَسْعِ فَاضِلٍ أَوْ كَفَافٍ وَاصِلٍ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا از وامی که به خاطر آن آبرویم را بریزی نجات بخش؛ وامی که ذهنم را پریشان می کند، و فکرم را پراکنده می سازد، و کارم را در چاره کردن آن طولانی می کند.

ای پروردگارم! از اندوه وام و فکرش، و از دل مشغولی به آن، و بی خوابیش به تو پناه می برم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و مرا از آن پناه ده.

ای پروردگارم! از خواری وام در این زندگی دنیا، و از گرفتاریش، پس از مرگ به تو پناه می جویم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و مرا از سختی وام به ثروت سرشار، و رزق کافی که از من قطع نشود، پناه ده.

وام و شؤون آن در اسلام

از جمله مشکلاتی که برای مردم پیش می آید و از آن چاره ای نیست مشکل

اقتصادی است. گاهی در طول یک سال اتفاق می افتد که خرج و دخل یک مؤمن آبرومند، با هم تفاوت پیدا می کند، به این معنا که خرج سالانه او در عین حالی که کاسب و زحمت کش و فعال است از دخلش به خاطر حوادثی بیشتر می شود، در این صورت دچار کمبود و مشکل می گردد، که این مشکل را برادر مؤمنش به وسیله قرض الحسنه می تواند از سر راه او بردارد.

گاهی مؤمنی به ناچار به حادثه زلزله، سیل، آتش سوزی، بیماری سهمگین، تعمیر خانه، خرید خانه، عروسی فرزند دچار می آید که قرض الحسنه می تواند تمام این سختی ها را تبدیل به راحتی کند، و بار سنگینی را از دوش مؤمن بردارد.

در هر صورت برای قرض الحسنه در رابطه با حل بسیاری از مشکلات جایگاه بلندی است، و این عمل در میان اعمال حسنه ویژگی خاصی دارد.

نیاز مردم به یکدیگر اقتضا کرده که محبت و رحمت و عاطفه مردم نسبت به یکدیگر به صورت قرض الحسنه تجلی کند. به همین خاطر است که قرآن مجید این سند محکم الهی، در بیش از ده آیه به قرض الحسنه اشاره کرده، و به صورت امر الهی از آن یاد فرموده است، و به دنبال قرآن مجید روایات و اخبار از این مسئله تمجید زیاد نموده، و عمل مقابل آن را که ربای قرضی است به شدت مورد حمله قرار داده و ربا دهنده را مستحق عذاب الهی دانسته است.

من در این سطور ابتدا به آیات شریفه قرآن در رابطه با قرض الحسنه و سپس به روایات و اخبار اهل بیت اشاره می کنم، آنگاه ربای قرضی و معاملی را از نظر قرآن و روایات بررسی می نمایم.

قرض در قرآن مجید

اشاره

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي
وَ عَزَرْتُمْهُمْ وَ

ص: ۱۰۵

اَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّا كُفْرًا عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاَدْخَلْنٰكُمْ جَنّٰتٍ تَجْرٰى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيْلِ» (۱)

خدا از بنی اسرائیل [بر لزوم اطاعت از آیینش و پیروی از موسی] پیمان گرفت ، و از میان آنان دوازده سرپرست برانگختم [تا هر یک عهده دار امور قبیله ای از قبایل بنی اسرائیل باشد] ، و خدا به آنان فرمود : یقیناً من با شمایم ، اگر نماز را برپا دارید ، و زکات بپردازید ، و به پیامبران ایمان آورید ، و آنان را تقویت و یاری کنید و به خدا و امی نیکو دهید ، مسلماً گناهانتان را محو می کنم ، و شما را در بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است در می آورم ؛ پس هر که از شما بعد از این کافر شود ، یقیناً راه راست را گم کرده است .

از آیه شریفه استفاده می شود که قرض الحسنه در امت های قبل از اسلام هم به عنوان برنامه ای از برنامه های الهی و دستوری از دستورهای حضرت حق ، و عملی که باعث دخول در بهشت است مطرح بوده ، و این کار شایسته و عمل پسندیده اختصاص به امت اسلام و احکام شریعت محمدیه ندارد .

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ اَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاَللّٰهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۲)

کیست آن که به خدا وام نیکو دهد ، تا آن را برایش چندین برابر بیفزاید ؟ و خداست که [روزی را] تنگ می گیرد و وسعت می دهد ؛ و [همه شما برای دریافت پاداش] به سوی او بازگردانده می شوید .

ص: ۱۰۶

۱- (۱) - مائده (۵) : ۱۲ . [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۴۵ . [۲]

«با در نظر گرفتن این نکته که مالک حقیقی اموال پروردگار است و بشر تنها به عنوان نمایندگی خداوند در آنها تصرف می کند، و شرط سرپرستی و نمایندگی او این است که اضافه بر نیازمندی های خود با این گونه اعمال و به عبارت دیگر انفاق، احتیاجات عمومی را نیز برطرف کند، اما با همه اینها قرآن می گوید: این کمک مادی خود را به عنوان قرض به خدا حساب کنید، قرض به آفریدگار جهان که همه چیز از اوست، و تازه هنگام استرداد چندین برابر آن را دریافت دارید.

و این نهایت لطف پروردگار را نسبت به بندگان و کمال اهمیت موضوع قرض را می رساند. با این که مالک و بخشنده اوست، باز برمی گردد و از بنده خود استقراض می کند آنهم استقراضی که با چنین سود فراوانی همراه است.

جمله آخر آیه **وَ اللّٰهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ** گویا اشاره به این است که تصور نکنید انفاق و بخشش اموال شما را کم می کند، زیرا وسعت و محدودیت سرمایه های شما به دست خداست، اوست که می تواند با برکات زمین و آسمان به شما وسعت بخشد و به جای اموال انفاق شده چندین برابر در اختیار شما قرار دهد، بلکه با توجه به ارتباط و بهم پیوستگی اجتماع، همان اموال انفاق شده در پایان به شما باز می گردد. از همه اینها گذشته فراموش نکنید که شما به سوی خدا باز می گردید و جهان دیگری در پیش دارید که از این کارهای خیر خود در آن جا بهره مند خواهید شد. **(۱)** آیاتی در سوره های مبارکه حدید، تغابن، مزمل به همین مضمون که در آیه گذشته توضیح داده شد وارد شده است که دلالت بر عظمت مسئله قرض دادن دارد با توجه به این نکته بسیار مهم که حضرت حق دست قرض گیرنده محتاج را دست خود به حساب آورده است.

ص: ۱۰۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره کسی که می تواند به برادر مؤمنش قرض الحسنه بدهد ولی از این عمل پسندیده خودداری، می کند می فرماید:

مَنْ أَحْتَاَجَ إِلَيْهِ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ فِي قَرْضٍ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَفْعَلْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ. (۱)

کسی که برادر مسلمانش در مسئله قرض به او نیازمند شود، و او قدرت بر دادن قرض داشته باشد ولی خودداری کند خداوند بوی بهشت را بر او حرام می کند.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ أَقْرَضَ مُؤْمِنًا قَرْضًا يَنْتَظِرُ بِهِ مَيْسُورَهُ كَانَ مَالَهُ فِي زَكَاةٍ وَ كَانَ هُوَ فِي صَلَاةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ حَتَّى يُؤَدِّيَهُ إِلَيْهِ. (۲)

هر کس به مؤمنی قرض الحسنه بدهد و انتظار کشد تا قرض گیرنده فراخی یابد. آن مال ثواب زکات خواهد داشت و قرض دهنده مورد توجه و درود فرشتگان باشد تا قرض گیرنده آن را ادا نماید.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ مُسْلِمٍ أَقْرَضَ مُسْلِمًا قَرْضًا يُرِيدُ بِهِ وَجَهَ اللَّهِ إِلَّا حَسِبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَهُ بِحِسَابِ الصَّدَقَةِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِ. (۳)

هیچ مسلمانی نباشد که به مسلمان دیگری قرض الحسنه بدهد جز آن که خداوند هر روز ثواب صدقه دادن آن را به حساب وی ثبت کند تا زمانی که

ص: ۱۰۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳۸/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۱؛ [۱] الأمالی، شیخ صدوق: ۴۲۹، حدیث ۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۴؛ [۳] ثواب الأعمال: ۱۳۸. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۳۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۶؛ [۵] ثواب الأعمال: ۱۳۸. [۶]

آن مال به او باز گردد.

و نیز آن حضرت فرمود:

الْقَرْضُ الْوَاحِدُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ، وَ أَنْ مَاتَ اخْتَسِبَ بِهَا مِنَ الزَّكَاةِ. (۱)

ثواب قرض هیچ‌کس برابر خواهد بود و چنانچه گیرنده بمیرد یا قدرت ادا نداشته باشد می‌توان آن را به حساب زکات گذاشت.

راوی می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم:

مالی را به قرض الحسنه دهم خوشتر دارم از آن که آن را ببخشم. و نیز آن جناب فرمود: هر کس مالی را به قرض دهد و مدتی برای آن معین کند و قرض گیرنده نتواند در رأس مدت آن را بپردازد، به هر روزی که آن تأخیر اندازد، برای صاحب مال ثواب صدقه دادن یک دینار را در هر روز خواهد داشت. (۲) حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

أَلْفُ دِرْهَمٍ اقْرَضُهَا مَرَّتَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ اتَّصَيْدَ بِهَا مَرَّةً، وَ كَمَا لَا يَحِلُّ لِغَرِيمِكَ أَنْ يَمْطَلَكَ وَ هُوَ مُوسِرٌ فَكَذَلِكَ لَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَعْسِرَهُ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مُعْسِرٌ. (۳)

هزار درهم را چنانکه دوبار قرض الحسنه بدهم خوشتر دارم از آن که یکبار صدقه دهم. و همان گونه که برای آن که از تو قرض گرفته جایز نیست ممانعه نماید و ادای آن را تأخیر اندازد، پس همچنین برای تو جایز نخواهد بود با این

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۷؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۰۱/۹، باب ۴۹، حدیث ۱۲۰۷۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۵؛ ثواب الاعمال: ۱۳۸؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۳۰/۱۸، باب ۶، حدیث ۲۳۷۸۳.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۳۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۸؛ [۴] ثواب الاعمال: ۱۳۸. [۵]

که بدانی دست تنگ است و قدرت ادای آن را ندارد از او مطالبه کنی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

رَأَيْتُ لَيْلَةَ اسْرِي بِي عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا الصَّدَقَةُ بِعَشْرِ امْتَالِهَا، وَالْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ. (۱)

شب معراج مشاهده کردم بر در بهشت نوشته شده: صدقه به ده برابر، و قرض به هیجده برابر است.

حضرت صادق علیه السلام علت هیجده برابر بودن قرض الحسنه را می فرماید:

برای این که صدقه به دست محتاج و غیر محتاج می رسد، ولی قرض فقط به دست محتاج و دردمند داده می شود. (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ اقْرَضَ مَلْهُوْفًا فَاحْسَنَ طَلَبْتَهُ اسْتَأْنَفَ الْعَمَلَ، وَ اعطاهُ اللَّهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ أَلْفَ قِنْطَارٍ مِنَ الْجَنَّةِ. (۳)

هر کس به دردمندی قرض بدهد، و در باز گرداندنش نیکو عمل کند، عمل خود را از سر بگیرد، (چرا که مانند روزی شده که از مادر متولد شده) و خداوند به هر درهمی هزار قنطار در بهشت به او عنایت می کند.

در روایات و اخبار اسلامی سفارش زیاد شده که: از نگاهداری دین و پولی که قرض گرفته اید خودداری کنید، چون زمان قرض به پایان رسید پول مردم را برگردانید که ماندن مال قرض نزد شما، گناه سنگینی است و عدم پرداخت آن بسیار

ص: ۱۱۰

۱- (۱) - کنز العمال: ۲۱۰/۶، حدیث ۱۵۳۷۴؛ فیض القدر: ۱۲/۴، حدیث ۴۳۸۵؛ تفسیر الثعالبی: ۵۲۸/۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۹؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۳۶۴/۱۲، باب ۱۱، حدیث ۱۴۳۱۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۶۸/۷۳، باب ۶۷، حدیث ۲۸؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۴۴/۱۶، باب ۲۲، حدیث ۲۱۷۱۷. [۴]

زشت است، امکان این هست که با خودداری از پرداخت قرض در خیر بسته شود، و بسیاری از بندگان خدا از فیض قرض محروم شوند.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده:

كُلُّ ذَنْبٍ يُكْفَرُهُ الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا الدَّيْنَ فَإِنَّهُ لَا كَفَّارَةَ لَهُ إِلَّا آدَاؤُهُ، أَوْ يَقْضَىٰ صَاحِبُهُ، أَوْ يَغْفُوَ الَّذِي لَهُ الْحَقُّ. (۱)

شهادت در راه خدا کفاره تمام گناهان است مگر دین که کفاره ای جز ادا کردن ندارد، یا این که دوستش آن را بپردازد، یا طلبکار از حق خود بگذرد.

ابوسعید خدری می گوید: از رسول الهی صلی الله علیه و آله شنیدم:

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَالدَّيْنِ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيْعَدَلُ الدَّيْنُ بِالْكَفْرِ؟ فَقَالَ:

نَعَمْ. (۲)

به خداوند از کفر و دین پناه می برم. گفته شد: ای رسول خدا! آیا دین همسنگ کفر است؟ فرمود: آری.

امام صادق علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

إِيَّاكُمْ وَالدَّيْنَ فَإِنَّهُ هُمَّ بِاللَّيْلِ، وَ ذُلٌّ بِالنَّهَارِ. (۳)

شما را از دین بر حذر می دارم که دین غصه شب و ذلت روز است.

کوتاهی در پرداخت قرض

از حضرت صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام درباره کسی که دین خود را نپردازد در حالی که قدرت بر پرداخت دارد و بمیرد روایت شده:

ص: ۱۱۱

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۳۲۴/۱۸، باب ۴، حدیث ۲۳۷۷۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۰/۹۷، باب ۱، حدیث ۱۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۱/۱۰۰، باب ۲، حدیث ۲؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۱۷/۱۸، باب ۱، حدیث ۲۳۷۵۳. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۴۱/۱۰۰، باب ۲، حدیث ۴؛ [۵] علل الشرایع: ۵۲۷/۲، باب ۳۱۲، حدیث ۱. [۶]

روز قیامت مدیون را می آورند در حالی که از وحشت آنچه بر عهده اوست نگران است، اگر دارای حسنات باشد از حسناتش به صاحب مال می دهند، و اگر فاقد حسنات باشد از گناهان صاحب مال در پرونده او می گذارند. (۱) زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی از دنیا رفت در حالی که دو دینار بدهکار بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای نماز خیر کردند، حضرت از نماز خواندن بر آن میت بدهکار خودداری فرمودند. و این عمل مهم را به این خاطر ترک کردند تا کسی جرأت بر خوردن مال مردم، پیدا نکند. (۲) بوئمامه می گوید: بر حضرت جواد علیه السلام وارد شدم و عرضه داشتم: قصد حج دارم، اما به یکی از افراد مرجه بدهکارم چه می فرمائید؟ حضرت فرمود:

برو دینت را ادا کن، و مواظب باش خدا را با بر گردن داشتن دین ملاقات نکنی، به حقیقت که مؤمن خیانت نمی ورزد! (۳) معاویه بن وهب می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم:

به ما خبر رسید مردی از انصار مُرد و بر عهده او دین بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او نماز نخواند و فرمود: شما مردم هم بر او نماز نخوانید تا دین او را پردازند. امام فرمود: صحیح است. (۴) حضرت صادق علیه السلام فرمود:

خَفَّفُوا الدَّيْنَ فَإِنَّ فِي خَفِّهِ الدَّيْنَ زِيَادَةَ الْعُمْرِ. (۵)

قرض و دین را سبک کنید که در سبکی دین، طول عمر است.

ص: ۱۱۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۷۴/۷، باب ۱۱، حدیث ۴۶؛ علل الشرایع: ۵۲۸/۲، باب ۳۱۲، حدیث ۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۲/۱۰۰، باب ۲، حدیث ۹؛ علل الشرایع: ۵۲۸/۲، باب ۳۱۲، حدیث ۶.

۳- (۳) - تهذیب الأحکام: ۱۸۴/۶، باب ۸۱، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۳۲۴/۱۸، باب ۴، حدیث ۲۳۷۷۲.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۴۳/۱۰۰، باب ۲، حدیث ۱۲؛ [۲] علل الشرایع: ۵۹۰/۲، حدیث ۳۷. [۳]

۵- (۵) - مستدرک الوسائل: ۳۸۷/۱۳، باب ۱، حدیث ۱۵۶۸۰؛ [۴] الأمالی، شیخ طوسی: ۶۶۷، حدیث ۱۳۹۶. [۵]

روایت بالا- گویا جنبه روانی دارد، به این صورت که مدیون بر اثر سنگینی دین در اضطراب و وحشت و ناامنی است، و این حالات باعث سکنه و فشارهای عصبی است، و سکنه و فشارهای عصبی عمر را کوتاه می کند.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

السُّرَاقُ ثَلَاثَةٌ: مَانِعُ الزَّكَاةِ، وَ مُسْتَحِلُّ مَهْوَرِ النِّسَاءِ، وَ كَذَلِكَ مَنْ اسْتَدَانَ وَ لَمْ يَنْوَ قَضَاءَهُ. (۱)

دزدان سه نفرند: آن که از پرداخت زکات خودداری می کند، آن که خوردن مهر زنان را حلال دانسته و از ادای آن سرباز می زند، آن که پولی را قرض می گیرد و نیت ادای آن را ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ يَمْتَلِ عَلَى ذِي حَقِّ حَقَّهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى ادَاءِ حَقِّهِ فَعَلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ خَطِيئَةٌ عَشْرًا. (۲)

کسی که نسبت به ادای حقّ ذی حقی ممانعه و کنندی کند در صورتی که قدرت بر ادای آن حق را دارد، هر روز گناه آن کسی که به ناحق و به زور از مردم باج می گیرد بر گردن اوست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

يَا يُونُسُ! مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ اقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَمْسَةَ جَمَاهِ عَامٍ عَلَى رِجْلَيْهِ حَتَّى يَسِيلَ مِنْ عَرْقِهِ اودِيَّةً وَ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، هَذَا الظَّالِمُ الَّذِي حَبَسَ عَنِ الْمُؤْمِنِ حَقَّهُ. قَالَ: فَيُوَخَّحُ اَرْبَعِينَ عَامًا ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ اِلَى

ص: ۱۱۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۶/۱۰۰، باب ۳، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۸/۲۹۳، باب ۲۷، حدیث ۳۷۹۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۶/۱۰۰، باب ۳، حدیث ۳؛ [۳] من لایحضره الفقیه: ۴/۱۵، حدیث ۴۹۶۸.

ای یونس! هر کس حق مؤمنی را حبس کند. خداوند در قیامت پانصد سال او را سر پا نگاه می دارد تا از عرق او رودها جاری شود، و یک منادی از جانب خداوند فریاد برآورد که: این همان ظالمی است که حق مؤمن را حبس کرده است. امام فرمود: پس چهل سال او را توبیخ می کنند و سپس فرمان می دهند تا او را به آتش ببرند.

و نیز آن حضرت فرمود:

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَبَسَ مُؤْمِنًا عَنْ مَالِهِ وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ لَمْ يَذُقْ وَاللَّهِ مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ وَلا يَشْرَبُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ. (۲)

هر مؤمنی مانع مؤمنی از رسیدن به مالش شود، در حالی که به آن نیازمند است، به خدا قسم از طعام بهشت نچشد و از رحيق مختوم ننوشد.

مهلت دادن به بدهکار در قرآن

قرآن مجید و روایات سفارش اکید دارند که بدهکار تنگ دست را مهلت دهید، تا در زمان وسعت کار و وسعت مال دین خود را ادا کند.

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۳)

ص: ۱۱۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۷/۱۰۰، باب ۳، حدیث ۶؛ [۱] ثواب الاعمال: ۲۴۰. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۷/۱۰۰، باب ۳، حدیث ۷؛ [۳] ثواب الاعمال: ۲۴۰. [۴]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۲۸۰. [۵]

و اگر [بدهکار] تنگ دست بود [بر شماسست که] او را تا هنگام توانایی مهلت دهید؛ و بخشیدن همه وام [و چشم پوشی و گذشت از آن در صورتی که توانایی پرداختش را ندارد] اگر [فضیلت و ثوابش را] بدانید برای شما بهتر است .

مهلت دادن به بدهکار در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وَمَنْ كَانَ لَهُ عَلَى رَجُلٍ مَالٌ أَخَذَهُ وَ لَمْ يُنْفِقْهُ فِي اسْرِافٍ أَوْ فِي مَعْصِيَةٍ عَلَيْهِ أَنْ يَقْضِيَهُ فَعَلَى مَنْ لَهُ الْمَالُ أَنْ يُنْظِرَهُ حَتَّى يَرْزُقَهُ اللَّهُ فَيَقْضِيَهُ. (۱)

بدهکاری که قرض گرفته شده را در دایره اسراف نبرده و در معصیت خرج نکرده و از ادای دین خود عاجز گشته، بر طلبکار است که او را مهلت دهد تا از جانب حق برای او فرجی برسد و به ادای دین خویش موفق گردد.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

طایفه ای روز قیامت در سایه عرش حق مبعوث می شوند، صورت و لباس آنان از نور است و بر کرسی هائی از نور قرار دارند، خلائق به محضر آنان مشرف می شوند و می گویند: اینان انبیا هستند، منادی از زیر عرش فریاد می زند: نه اینان انبیا نیستند، می گویند: پس اینان شهدا هستند، منادی فریاد می کند: نه اینان شهدا نیستند، بلکه این طایفه همانانند که در دنیا بر مردم آسان گرفتند، و بدهکار تنگ دست را مهلت دادند تا به فراخی برسد. (۲) ابراهیم بن عبدالحمید می گوید: به حضرت صادق عرضه داشتم: عبدالرحمن سیابه از شخصی طلب داشت، مدیون از دنیا رفت به طلبکار گفتیم او را حلال کن

ص: ۱۱۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۸/۱۰۰، باب ۴، حدیث ۶؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۴۰۰/۱۳، باب ۹، حدیث ۱۵۷۲۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۹/۱۰۰، باب ۴، حدیث ۵؛ ثواب الاعمال: ۱۴۵. [۳]

ولی او قبول نکرد، فرمود:

وای بر او! اگر می بخشید به هر درهمی ده برابر ثواب می برد، و اکنون که حلال نکرده هر درهمی برابر یک درهم است.
(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ ارَادَ أَنْ يُظِلَّهُ اللَّهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ فَلْيُنْظِرْ مُعْسِرًا أَوْ لِيَدْعُ لَهُ عَن حَقِّهِ. (۲)

کسی که می خواهد خداوند او را در سایه عرشش جای دهد، روزی که سایه ای جز سایه او نیست، تنگ دست را مهلت دهد یا از حَقش بگذرد.

ضمانت در قرض

قرآن مجید اصرار دارد بین طلبکار و بدهکار سند ضمانتی رد و بدل شود، که خدای ناخواسته مشکلی پیش نیاید.

در سوره مبارکه بقره می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ

ص: ۱۱۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۰/۱۰۰، باب ۴، حدیث ۶؛ [۱] ثواب الاعمال: ۱۴۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۰/۱۰۰، باب ۴، حدیث ۱۲؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۶۷/۱۸، باب ۲۵، حدیث ۲۳۸۶۳. [۴]

أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهِيدَةِ وَأُذْنِي أَلَّا تَزْتَابُوا إِلَّآ أَنْ تَكُونَ تَجْرَةً حَاصِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَمَّا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۱)

ای اهل ایمان! چنانچه وامی به یکدیگر تا سر آمد معینی، دادید، لازم است آن را بنویسید. و باید نویسنده ای [سندش را] در میان خودتان به عدالت بنویسد. و نباید هیچ نویسنده ای از نوشتن سند همان گونه که خدا [بر اساس قوانین شرعی] به او آموخته است، دریغ ورزد. او باید بنویسد، و کسی که حق به عهده اوست باید [کلامش را جهت تنظیم سند برای نویسنده] املا کند، و از خدا که پروردگار اوست پروا نماید و از حق چیزی را نکاهد. و اگر کسی که حق به عهده اوست، سفیه یا ناتوان باشد، یا [به علتی] نتواند املا کند، ولی و سرپرست او به عدالت املا کند. و دو شاهد از مردانتان را [بر این حق] شاهد بگیرید، و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن را از میان شاهدانی که می پسندید، شاهد بگیرید تا اگر یکی از آن دو زن [واقعیت را] فراموش کرد، آن دیگری او را یادآوری کند. و شاهدان هنگامی که [برای ادای شهادت] دعوت شوند [از پاسخ دعوت] امتناع نورزند، و از نوشتن [سند وام] تا سرآمد معینش، کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید، این [کار] نزد خدا عادلانه تر و برای اقامه شهادت پابرجاتر، و به این که [در جنس وام، اندازه آن و زمان پرداختش] شک نکنید [و ستیز و نزاعی پیش نیاید]، نزدیک تر است. مگر آن که داد و ستدی نقدی باشد که آن را میان خود دست به دست می کنید، در این صورت بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید.

و هرگاه داد و ستد کنید، شاهد بگیرید. و نباید به نویسنده و شاهد زیان برسد

ص: ۱۱۷

و اگر زیان برسائید، خروج از اطاعت خداست که گریبانگیر شما شده است و از خدا پروا کنید و خدا [احکامش را] به شما می آموزد و خدا به همه چیز داناست.

ربا و خطرات آن

اشاره

تاریخ نشان می دهد که سودجوئی از راه پول در عرف ملل پیشین، عمل زشت و ناپسندی محسوب می شده و رباخواران را نکوهش کرده و آن را ظلم می شمردند؛ در نظر مردم چین، رباخواران جز در وقت وام دادن مورد اعتنای مردم نبودند، و بنابر یک مثل چینی قدیمی: «دزدان عمده، صراف می کنند».

روشن است که رباخواری تا چه حد نفرت انگیز بوده است. در هند قرون وسطی نیز از جنبه مذهبی، مردم از آن کراهت داشتند و دوری می جستند.

مگاستنس می گوید:

هندیان نه پول خود را به تنزیل می دادند و نه می دانستند چطور باید قرض کرد. (۱) در میان ایرانیان رباخواری رایج نبود، ولی باز پس دادن وام را امر واجب و مقدس می شمردند. (۲)

حرمت ربا در شرایع آسمانی دیگر

در شریعت تورات نیز به طور صریح و واضح از آن منع شده است. در سفر خروج می گوید:

اگر نقدی را به یکی از قوم من که در نزد تو فقیر است قرض بدهی، مثل تقاضا

ص: ۱۱۸

۱- (۱) - تاریخ عمومی ویل دورانت: ۶۸۹/۲.

۲- (۲) - تاریخ عمومی ویل دورانت: ۵۴۴/۱.

کننده مباش و ربا بروی مگذار. (۱) و در سفرلاوی آمده:

و اگر برادر تو فقیر شده، نزد تو تهیدست شود او را دستگیری نمای گر چه غریب و یا میهمان باشد، تا آن که با تو زندگانی بنماید، نقد خود را به او به ربا مده و خوراک خود را به مرابحه به او مده. (۲) در سفر مثنی آورده:

با برادرت معامله سودی مکن نه معامله نقره، نه معامله آذوقه، نه معامله هر چیزی که جهت سود داده می شود. (۳) در کتاب نحمیا می گوید:

در دلم مشورت کرده، اعیان و سروران را عتاب کرده، به ایشان گفتم که: شما هر کس از برادران خود ربا می گیرید و جماعت بسیاری به خلاف ایشان گذاشتم. (۴) در کتاب حزقیال گوید:

آن که به ربح نمی دهد و مرابحه نمی گیرد و دست خود را از بی انصافی کشیده در میان اشخاص محکم به راستی می نماید. (۵) گذشته از شرایع آسمانی، چنانکه ذکر شد، رباخواری در فکر ساده و بی آرایش ملل و اقوام پیشین، یک نوع عمل ظالمانه و دور از انصاف به شمار می رفته، ولی به تدریج عادات زشت در آنان تأثیر نموده و به قیاس کالا- و یا خانه که به اجاره واگذار می شد، عنوان جدیدی برای آن تراشیده و به نام اجرت و مال الاجاره متداول نمودند، لکن با تغییر دادن عنوان نمی شد آثار شوم آن را از افکار عمومی و محیط

ص: ۱۱۹

۱- (۱) - «عهد عتیق» سفر خروج، فصل ۲۲، بند ۲۵.

۲- (۲) - سفرلاوی، فصل ۲۵.

۳- (۳) - سفر مثنی، فصل ۲۳، بند ۱۹.

۴- (۴) - کتاب نحمیا، فصل ۵، بند ۷.

۵- (۵) - کتاب حزقیال، فصل ۱۸، بند ۱۸.

اقتصادی بزدايند؛ زیرا در نظام طبقاتی وسیله قاطعی در دست سرمایه داران و از پا در آوردن بدهکاران بود.

روی این اصل در تمدن های بعدی سود و بهره را حداکثر به ۱۲ درصد محدود نموده و زاید بر آن را غیر قانونی اعلام کرده و مجازات بر آن معین نمودند! گذشته از این که این محدودیت ها مفاصد ربا را به شرحی که توضیح خواهیم داد از بین نمی برد، پایدار هم نخواهد ماند و سرمایه داران که در دولت ها نفوذ دارند مترصد فرصتند که با تراشیدن عنوان تازه، مثلاً به نام این که تسهیل و توسعه وام جهت اعمال تولیدی، بالابردن میزان سود را ایجاب می کند، دولت ها را وادار به تجدیدنظر در قانون موجود بنمایند و تحدید میزان سود را به توافق طرفین موکول کنند، و به بیان دیگر و صریح تر:

دست سرمایه داران رباخوار را باز بگذارند تا آنها آزادانه، حداکثر فشار و استثمار را به طرف مقابل مضطر و نیازمند، زیر سرپوش توافق تحمیل بنمایند.

روی این حساب، مقنن اسلام که به طبع آزمند و افزون طلبی بشر واقف است و می داند در این قبیل موارد، کم آن منتهی به زیاده روی و به تدریج مؤدی به فساد می گردد، راه پیشروی و دستبرد به حصار قانونی را کاملاً بسته است و مثلاً از خوردن یک جرعه نوشابه مسکر و یا کسب یک درهم ربا جلوگیری کرده است و علاوه بر این که در مورد قرض، سودجوئی را به طور کلی تحریم نموده، در خرید و فروش نیز در همه اشیا که به وزن و یا کیل سنجش می شود در صورتی که عوضین معامله از یک جنس بوده باشد، کم و بیش بودن عوض مقابل را ممنوع نموده است.

و گناه یک درهم رباخواری را اگرچه فرضاً در مقابل میلیون ها وام و سال ها مهلت باشد، بیشتر از گناه آن سیه کار پلید که در خانه کعبه با مادر خود مرتکب فحشا گردد، به حساب آورده است.

و در حدیثی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

الرِّبَا سَبْعُونَ جُزْءًا فَأَيْسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ. (۱)

گناه رباخواری هفتاد بخش است که آسان تر و سبک ترش مانند آن است که مرد با مادر خود در خانه کعبه جمع شود.

و نیز فرمود:

وَمَنْ أَكَلَ الرِّبَا مَلَأَ اللَّهُ بَطْنَهُ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ بِقَدَرِ مَا أَكَلَ، وَإِنْ أَكْتَسَبَ مِنْهُ مَالًا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ، وَلَمْ يَزَلْ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْهُ قِيرَاطٌ. (۲)

و هر کس ربا بخورد، به همان اندازه که خورده است خداوند شکمش را از آتش دوزخ پر خواهد کرد، و چنانچه مالی از راه ربا به دست آورد، خداوند هیچ یک از اعمال حسنه او را قبول نمی کند، و تا زمانی که قیراطی از آن مال نزد اوست و به صاحبش مسترد نساخته گرفتار لعنت خدا و فرشتگان خواهد بود.

ربا در قرآن مجید

اشاره

و لحن قرآن مجید در مورد ربا بسیار تند و هراس انگیز است، و در هیچ یک از معاصی کبیره، جز در خصوص شرک به خداوند جهان، نظیر آن وارد نشده است.

اینک بعضی از آیات آن را مورد مطالعه قرار می دهیم:

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا

ص: ۱۲۱

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۱۲۱/۱۸، باب ۱، حدیث ۲۳۸۱؛ [۱] الخصال: ۵۸۳/۲، حدیث ۸.

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۱۲۲/۱۸، باب ۱، حدیث ۲۳۲۸۴؛ [۲] أعلام الدین: ۴۱۶. [۳]

فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَاَ وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (۱)

کسانی که ربا می خورند [در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی] به پای نمی خیزند ، مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده [و تعادل روانی و عقلی اش را مختل ساخته] است ، این بدان سبب است که آنان گفتند : خرید و فروش هم مانند رباست . در حالی که خدا خرید و فروش را حلال ، و ربا را حرام کرده است . پس هر که از سوی پروردگارش پندی به او رسد و [از کار زشت خود] بازایستد ، سودهایی که [پیش از تحریم آن] به دست آورده ، مال خود اوست ، و کارش [از جهت آثار گناه و کیفر آخرتی] با خداست . و کسانی که [به عمل زشت خود] بازگردند [و نهی خدا را احترام نکنند] پس آنان اهل آتش اند ، و در آن جاودانه اند . * خدا ربا را نابود می کند ، و صدقات را فزونی می دهد ؛ و خدا هیچ ناسپاس بزه کاری را دوست ندارد .

و نیز می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتِغُوا فَلَکُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ» (۲)

ای اهل ایمان ! از خدا پروا کنید ، و اگر مؤمن [واقعی] هستید آنچه را از ربا [بر عهده مردم] باقی مانده رها کنید . * و اگر چنین نکردید [و به رباخواری

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۷۵ - ۲۷۶ . [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۷۸ - ۲۷۹ . [۲]

اصرار ورزیدید [به جنگی بزرگ از سوی خدا و رسولش [بر ضد خود] یقین کنید ؛ و اگر توبه کردید ، اصل سرمایه های شما برای خود شماست [و سودهای گرفته شده را به مردم بازگردانید] که در این صورت نه ستم می کنید و نه مورد ستم قرار می گیرید .

و نیز می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (۱)

ای اهل ایمان ! ربا را که سودهای چند برابر است نخورید ، و از خدا پروا کنید تا رستگار شوید . * و از آتشی که برای کافران آماده شده است پرهیزید .

بررسی آیات ربا

«بررسی در آیات شریفه، این مطالب را به روشنی می رساند:

۱ - رباخواری با ایمان به خدا و رسول او و روز جزا منافات دارد و جمله **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** در آیه **دَوْم** و **أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ** در آیه سوم بدان تصریح می نماید.

۲ - با آلودگی به گناه ربا امید به آسایش در دنیا و رستگاری در آخرت بی مورد است، و رباخواران در زمره منکران و کافران، گرفتار آتش قهر الهی خواهند بود.

۳ - حالت رباخواران شبیه به حالت شخص مصروع است که در آن حال هرگز به مفاسد ناشی از عمل خود توجه ندارد و در خرابکاری همچنان پیش می رود و به حکم آن که سجایای نفس در جوهر آن ثابت می ماند و به صورت متناسب با آن سجایای درمی آید، طبعاً در جهان دیگر نیز با قیافه مصروعانه و رسوا به پای برمی خیزد.

ص: ۱۲۳

۴ - آزمندی و سودپرستی فکر صحیح را از مغز علیل آنها ربوده و به غلط می پندارند ربا هم مانند خرید و فروش است که علاوه بر سرمایه سودی هم عاید فروشنده می گردد، در صورتی که چنین نیست و خرید و فروش نوعاً دور محور عرضه و تقاضا می چرخد و کالا و بهای آن در مقابل همدیگر قرار گرفته و به مصلحت و رضای طرفین انجام می پذیرد، برعکس ربا که وسیله استثمار و استعباد بوده و مالی بدون عوض و به محض تحمیل بر طرف مقابل به دست می آید. و به ملاحظه این تفاوت جوهری و مباینت واقعی، خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است.

۵ - رباخواری ظلم فاحش بوده و آثار شوم آن در هر دو جهان دامنگیر ستمکار خواهد شد، و درست در نقطه مقابل صدقات قرار گرفته است که در آن مالی بلاعوض به مستمندان بذل می شود و این جا مالی بلاعوض از نیازمندان دریافت می گردد، و روی همین اصل خداوند بر آن وعده افزایش داده و این یکی را وعید به نابودی!

۶ - رباخوار منفور خداوند و کافر به نعمت او و دور از رحمت حق تعالی است، چه این که در نعمت مال سوء تصرف کرده و بر خلاف دستور و در غیر مورد مشروع، آن را به مصرف رسانده است، و هم عاطفه و رأفت و رحم بر نیازمندان را از دل خود رانده است. و به سزای آن، از درگاه حق رانده خواهد شد.

۷ - خدا و رسول او رسماً به رباخواران اعلان جنگ داده اند و عاقبت کار جنگ آوران با خدا و رسول جز شکست و خذلان ابدی و عذاب دائم نخواهد بود.

با یک سیر اجمالی در مفاصد همه جانبه رباخواری یقین حاصل می شود که این همه تشدید و تضییق در قانون اسلام نسبت به این عمل کاملاً بجا بوده و جلوگیری از ربا، مطابق با میزان عدل و رحمت است.» (۱)

ص: ۱۲۴

روایات زیادی در باب حرمت ربا در معتبرترین کتب روائی وارد شده که به گوشه ای از آن روایات اشاره می کنیم:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگر معصومین علیهم السلام روایت شده:

أَحَبُّ الْمَكَايِبِ كَسْبُ الرِّبَا. (۱)

آلوده ترین کسب ها، کسب رباست.

شَرُّ الْكَسْبِ كَسْبُ الرِّبَا. (۲)

بدترین کسب، تحصیل رباست.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَعَنَ آكِلَ الرِّبَا وَ مُوَكَّلَهُ وَ كَاتِبَهُ وَ شَاهِدِيهِ. (۳)

خداوند عزّ و جلّ خورنده ربا و موکل و نویسنده و شاهدان آن را لعنت کرده است.

الْأَخِذُ وَ الْمُعْطَى سَوَاءٌ فِي الرِّبَا. (۴)

گیرنده ربا و دهنده آن، در تحمّل گناه آن مساوی هستند.

از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است:

إِعْلَمْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ أَنَّ الرِّبَا حَرَامٌ سُحَّتْ مِنَ الْكَبَائِرِ وَ مِمَّا قَدْ وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ، فَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنْهَا، وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَى لِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ وَ فِي كُلِّ كِتَابٍ. (۵)

ص: ۱۲۵

۱- (۱) - الکافی: ۱۴۷/۵، حدیث ۱۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۱۸/۱۸، باب ۱، حدیث ۲۳۲۷۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۶/۱۰۰، باب ۵، حدیث ۱۰؛ [۳] الأملی، شیخ صدوق: ۴۸۸. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۱۶/۱۰۰، باب ۵، حدیث ۸؛ [۵] من لایحضره الفقیه: ۸/۴، حدیث ۴۹۶۸.

۴- (۴) - کنز العمال: ۱۰۵/۴، حدیث ۹۷۶۰؛ المستدرک علی الصحیحین: ۴۹/۲.

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۱۲۱/۱۰۰، باب ۵، حدیث ۳۳؛ [۶] مستدرک الوسائل: ۳۳۱/۱۳، باب ۱، حدیث ۱۵۵۰۲. [۷]

آگاه باش خداوند تو را رحمت کند، به حقیقت که ربا حرام است. و از گناهان کبیره و از آن برنامه هائی که خداوند به آن وعده آتش داده است، پس پناه می بریم به خداوند از آن، ربا بر زبان هر پیامبری و در آیات هر کتابی حرام شمرده شده است.

رسول حق صلی الله علیه و آله فرمود:

يَقُومُ أَكْلُ الرِّبَا مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: لَا حُجَّةَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ. (۱)

خورنده ربا در قیامت برمی خیزد در حالی که بر پیشانی او نوشته شده. او را بر خداوند دلیل و برهان و عذر و حجتی نیست.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

دِرْهَمٌ رِبَاً أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ ثَلَاثِينَ زَنْبِيَّةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ مِثْلِ خَالَتِهِ وَ عَمَّتِهِ. (۲)

یک درهم ربا گناهش در پیشگاه خدا از سی زنا بزرگتر است که تمام آن با محرمانی مثل خاله و عمه صورت بگیرد.

ص: ۱۲۶

۱- (۱) - میزان الحکمه: ۱۰۳۱/۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۶/۱۰۰، باب ۵، حدیث ۵؛ [۲] الأمالی، شیخ صدوق: ۱۸۱، حدیث ۷. [۳]

[«۵»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْجُبْنِي عَنِ السَّرَفِ وَالْإِزْدِيَادِ وَقَوِّمْنِي بِالْبُذْلِ وَالْإِقْتِصَادِ وَعَلِّمْنِي حُسْنَ التَّقْدِيرِ وَاقْبِضْنِي بِلُطْفِكَ عَنِ التَّبَذِيرِ وَأَجِرْ مِنْ أَسْيَابِ الْحَلَالِ أَرْزَاقِي وَوَجِّهْ فِي أَبْوَابِ الْبِرِّ إِنْفَاقِي وَارْزُقْنِي مِنَ الْمَالِ مَا يُحْدِثُ لِي مَخِيلَةً أَوْ تَأْذِيًّا إِلَيَّ بَغْيِي أَوْ مَا أَتَعَقَّبُ مِنْهُ طُغْيَانًا]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا از اسراف و زیاده خواهی بازدار، و به بخشیدن و میانه روی مستقیم ساز، و نیکو اندازه نگاه داشتن را به من بیاموز، و مرا به لطف خود از ولخرجی حفظ کن، و روزیم را از وسایل حلال جاری فرما، و خرج کردنم را در راه های خیر و نیکی جهت ده، و ثروتی که برای من خودبینی ایجاد کند، یا به ستمگری کشاند، یا به دنبال آن دچار طغیان و سرکشی شوم از من بگیر.

اقتصاد و اسراف

اشاره

نعمت ها و برکات خداوندی برای جهان آفرینش و گل سرسبد آن آدم و آدمیان به اندازه کفایت تقدیر شده است. اما به شرط این که بیهوده به هدر داده نشود و با زیاده روی یا کوتاهی در درست مصرف کردن، به مواهب آسیب وارد نشود و پروردگار در این برنامه فایده و خیر و برکت قرار داده است.

امیر المؤمنین علیه السلام در اهمیت میانه روی بدون مصرف گرایی می فرماید:

ص: ۱۲۷

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَلْهَمَهُ الْاِقْتِصَادَ وَحُسْنَ التَّدْبِيرِ وَجَبَّهُ سُوءَ التَّدْبِيرِ وَ الْاِسْرَافَ. (۱)

هر گاه خداوند خوبی بنده ای را بخواهد به او صرفه جویی و نیک اندیشی عطا کند و از بد اندیشی و زیاده روی، دور سازد.

حضرت صادق علیه السلام در فضیلت اعتدال در زندگی می فرماید:

ضَمِنْتُ لِمَنِ اقْتَصَدَ أَنْ لَا يَفْتَقِرَ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» (۲)

وَ الْعَفْوَ الْوَسْطُ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (۳)

وَ الْقَوَامُ الْوَسْطُ. (۴)

من برای کسی که میانه روی کند ضمانت می کنم که فقیر نشود. خداوند عزوجل فرموده است: «از تو می پرسند: چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از آنچه افزون بر نیاز است.»؛ مراد از زیادتی رعایت حد وسط است. و نیز خداوند عزوجل فرموده است: «و آنان که وقتی انفاق می کنند، نه از حد معمول [و متعارف] می گذرند و نه تنگ می گیرند، و [انفاقشان] همواره میان این دو در حد اعتدال است.» قوام به معنای اعتدال و حد متوسط است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْاِقْتِصَادُ يُنْمِي الْقَلِيلَ. (۵)

میانه روی، مال اندک را رشد می دهد.

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۵۳، حدیث ۸۰۵۷. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۱۹. [۲]

۳- (۳) - فرقان (۲۵): ۶۷. [۳]

۴- (۴) - من لایحضره الفقیه: ۶۴/۲، حدیث ۱۷۲۱.

۵- (۵) - غرر الحکم: ۳۵۳، حدیث ۸۰۶۲؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۵۳/۱۳، حدیث ۱۴۷۲۴. [۵]

اسراف مال زیاد را نابود می سازد.

میان‌ه روی، کفاف زندگی را تأمین کرده و هزینه‌ امور را بیمه می کند. و موجب فقر و فلاکت هم نمی شود، در غیر این صورت نخست برای انسان فقر مادی و نیازمندی مالی پدید می آید و سپس انسان به فقر معنوی که تهی شدن از ارزش دینی و درونی است؛ دچار می گردد که از مهمترین آنها از بین رفتن عزت نفس است.

اسراف و تبذیر و فرق آن

فرق اسراف و تبذیر در لغت این است که: اسراف به معنی خارج شدن از حد اعتدال بدون آنکه انسان چیزی را به ظاهر ضایع کرده باشد و یا غذای خود را آنچنان گران قیمت تهیه کند که با قیمت آن بتوان عدّه زیادی را آبرومندانه یاری رساند.

امّا تبذیر آن است که مصرف به صورت ریخت و پاش و بی رویه باشد، مثل اینکه برای دو نفر میهمان غذای ده نفر را تهیه کنیم که این عادت بعضی نابخردان است که به سادگی و کم چرب بودن آن ابراز شرمندگی می کنند و باقیمانده را در زباله دان می ریزند و به سخاوت خویش افتخار می کنند.

مولا امیرمؤمنان علیه السلام که سرآمد عدالت پیشگان جهان است، آنگاه که به ایشان گفتند: چرا در تقسیم بیت المال میان همه مساوات می کنی و شرافت ما را در نظر نمی گیری؟ فرمود:

أَلَا وَ إِنَّ أَعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَ إِسْرَافٌ وَ هُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي

ص: ۱۲۹

الدُّنْيَا وَيَضَعُ فِي الْآخِرَةِ وَيُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَيُهَيِّنُهُ عِنْدَ اللَّهِ. وَلَمْ يَضَعْ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ شُكْرَهُمْ، وَكَانَ لِغَيْرِهِمْ فَانْزَلَتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْمًا فَاحْتَاَجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَدِينٍ وَالْأُمُّ خَلِيلٍ. (۱)

بدانید که پرداخت مال در غیر موردش تبذیر و اسراف است، و این کار شخص را در دنیا سربلندی می دهد ولی در آخرت موجب سرشکستگی است، او را در دیده مردم با ارزش اما نزد خداوند خوار می کند. کسی مالش را در برنامه غیر حق و نزد غیر مستحق صرف نکرد، مگر اینکه خداوند او را از سپاسگزاری همان مردم محروم کرد، و محبتشان متوجه غیر او گشت، و اگر روزی قدمش بلغزد و به یاری آنان نیازمند شود همان مردم، بدترین دوست و پست ترین رفیق خواهند بود.

در دنیای امروز که هزاران کودک و مردمان گرسنه، در انتظار پاره ای نان و غذا در صف ها می نشینند و برای کامیابی خود مانند بردگان کار می کنند، چگونه بشر به خود اجازه می دهد که منابع طبیعی و نعمت های الهی را به هدر دهد و برای رسیدن به شهوات نامحدود خود امکانات و سرمایه ها را بی حد و اندازه مصرف کند.

آیا دور ریختن نان و خوراک و مصرف بی رویه آب و برق و گاز و ولخرجی های خودسرانه که همه آنها با تلاش ها و سرمایه های مردمی و ملی یک کشور در حال توسعه به دست می آید؛ اسراف و تبذیر نیست و ما همیشه باید منتظر بلا و حادثه ای سهمگین باشیم تا گروهی در غفلت ها نابود شوند و عده کمی عبرت بگیرند.

ص: ۱۳۰

بشر بن مروان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: ما بر حضرت وارد شدیم و ایشان دستور داد برای میهمانانش مقداری خرماي تازه بیاورند، بعضی رطب را می خوردند و هسته آن را به دور می افکندند، حضرت فرمود: این کار را نکنید که این مصرف بی رویه است؛ خدا فساد را دوست ندارد. (۱) پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله از راهی عبور می کرد، یکی از یارانش به نام سعد مشغول وضو گرفتن بود و آب زیاد بر اعضایش می ریخت، حضرت فرمود: چرا اسراف می کنی ای سعد!

عرض کرد: آیا در آب وضو نیز اسراف است؟

حضرت فرمود: بله، هر چند در کنار نهر آب باشی. (۲)

ص: ۱۳۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۰۳/۷۲، باب ۷۷، حدیث ۵؛ تفسیر العیاشی: ۲۸۸/۲، حدیث ۵۸، ذیل آیه ۲۶ سوره اسراء.

۲- (۲) - تفسیر الصافی: ۱۸۷/۳، ذیل آیه ۲۶ سوره اسراء؛ مسند احمد بن حنبل: ۲۲۱/۲.

[«۶»اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ صُحْبَةَ الْفُقَرَاءِ وَ أَعِنِّي عَلَى صُحْبَتِهِمْ بِحُسْنِ الصَّبْرِ وَ مَا زَوَيْتَ عَنِّي مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْفَائِيَةِ فَادْخِرْهُ لِي فِي خَزَائِنِكَ الْبَاقِيَةِ وَ اجْعَلْ مَا خَوَّلْتَنِي مِنْ حُطَامِهَا وَ عَجَّلْتَ لِي مِنْ مَتَاعِهَا بُلْغَةً إِلَى جِوَارِكَ وَ وُصَلَّهُ إِلَيَّ قُرْبِكَ وَ ذَرِيعَةً إِلَيَّ جَنَّتِكَ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ أَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ]

خدایا! همنشینی با تهی‌دستان را محبوب من قرار ده، و مرا در همنشینی با آنان به صبر نیکو یاری ده، و آنچه از متاع دنیای نابود شدنی که از من گرفتی، آن را در خزانه‌های پایداریت برایم ذخیره کن، و آنچه از توشه‌ناچیز دنیا به من دادی، و از کالای بی‌ارزشش برای من پیش‌انداختی، وسیله‌رسیدن به جوارت، و پیوستن به مقام قرب حضرتت، و سببی به سوی بهشت قرار ده؛ همانا تو دارنده‌احسان عظیمی، و تو بخشنده‌کریمی.

همنشینی با فقیران و رفتار نیکو با آنان

اشاره

از سیره‌های زیبا و الگو دهنده انبیای الهی و معصومان علیهم السلام ارتباط نزدیک با بندگان نیازمند و فقیران بوده است. این هم‌زمانی و همنشینی با آنان، اسباب نزدیکی به خداوند و قدرشناسی و سپاس از نعمت‌هایی مانند سلامتی، ثروت مالی، عزت نفس، مقاومت در برابر حوادث، تقویت ایمان و پرهیزکاری و صبر و گسترش عدالت در بین انسان‌ها و اخلاق نیک با مردم در همه‌زوایای زندگی فراهم

خداوند مَنان برای یادآوری آداب معاشرت با ضعیفان و مستمندان می فرماید:

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (۱)

و اما [به شکرانه این همه نعمت] یتیم را خوار و رانده مکن * و تهیدست حاجت خواه را [به بانگ زدن] از خود مران * و نعمت های پروردگارت را بازگو کن .

از جمله نکاتی که از این آیات استفاده می شود:

۱ - در هنگام قدرت جسمی و مالی، از زمان ضعف خود و دیگران یاد کنید که الطاف الهی به واسطه های زیادی مانند مهربانی پدر و مادر در کودکی و نوجوانی، و آموزش ادب و دانش معلّم در مدرسه، یاری و تشویق دوستان و آشنایان در کارهای زندگی به انسان می رسد.

۲ - پناه دادن به بی سرپرست و نیازمندان و رسیدگی به وضع حالی و مالی آنان به دلیل شرایط سنی و روحی و اجتماعی باید در اولویت باشد. اگر گذشته تلخ و سخت خود را یاد کنید؛ محرومان را طرد نمی کنید و به نعمت های حق مغرور نمی شوید.

۳ - نعمت ها محصول دانش و تخصص و زرنگی آدمیان نیست، بلکه لطف پروردگار است. یاد نعمت های الهی انسان را از ناامیدی و خودباختگی نجات داده و ایستادگی او را در برابر حوادث و آزمایش ها افزون می کند. نعمت های حق باید در مسیر رشد و تربیت انسان باشد نه غفلت و طغیانگری.

۴ - خداوند فقیر را غنی می کند ولی از انسان نمی خواهد فقیر را توانا کنیم، بلکه

می فرماید: فقیر را از خود مران و یتیم را با تندی سرزنش مکن.

توجه به فقرا در روایات

در این زمینه ها روایات و حکایات بسیاری از دریای معارف اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است:

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

جَالِسِ الْفُقَرَاءِ تَزِدُّ شُكْرًا. (۱)

با نیازمندان همنشین باش تا سپاسگزاریت زیاد گردد.

مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ مَا أَحْسَنَ تَيْهِ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ. (۲)

چه نیکوست فروتنی توانگران در برابر نیازمندان برای به دست آوردن پاداشی که نزد خداوند پاک است. و چه نیکوست بی اعتنائی فقیران در برابر توانگران به سبب توکل که به خداوند دارند.

مُلُوكُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْفُقَرَاءُ الرَّاضُونَ. (۳)

پادشاهان دنیا و آخرت؛ فقیرانِ خشنود به حال خود هستند.

به همین جهت امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه به مالک اشتر سفارش می فرماید که:

هرگز ثروتمندان بی درد را گرد خود جمع مکن؛ زیرا در وجود هر یک از آنان چنین است که پرخرج تر در آسایش، و کم یارتر در مشکلات، ناخشنودتر در

ص: ۱۳۴

۱- (۱) - غرر الحکم: ۴۳۰، حدیث ۹۸۰۸. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۴۰۶؛ [۲] غرر الحکم: ۳۶۶، حدیث ۸۲۴۲. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۶۶، حدیث ۸۲۴۳. [۴]

انصاف، با التماس تر در خواسته ها، کم سپاس تر در بخشش ها، دیر پوزش پذیر در لطف ها و بی صبر در حوادث روزگار هستند. (۱) ولی نسبت به طبقه ضعیف جامعه به قاطعیت هشدار فرموده است:

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسَى وَ الزَّمْنَى، فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَ مُعْتَرًّا...

وَاجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَرِّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَ تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا، فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ. (۲)

خدا را خدا را! در طبقه پایین اجتماع، از آنان که راه چاره ندارند، و از کارافتادگان و نیازمندان و دچار شدگان به زیان و سختی و صاحبان امراضی که از پا درآمده اند، در میان اینان کسانی هستند که روی سؤال و اظهار حاجت دارند و کسانی که عفت نفسشان مانع از سؤال است....

از جانب خود وقتی را برای آنان که به شخص تو نیازمندند قرار ده و در آن وقت وجود خود را برای آنان از هر کاری فارغ کن، و جلوست برای آنان در مجلس عمومی باشد، و برای خداوندی که تو را آفریده تواضع کن.

از سیره عملی و رفتاری معصومان علیهم السلام که بسیار بر این روش اصرار می ورزیدند، این که خویش را در مقام یک نیازمند حقیقی قرار دهند و با پروردگار مناجات نمایند تا بتوانند در حضور فقیری که در کنار کوچه یا مسجد نشسته به آسانی همنشین و مهربان باشند.

طاووس فقیه یمانی گوید:

نیمه شبی غرق در سکوت به کنار کعبه رفتم در آنجا امام سجّاد علیه السلام را دیدم که

ص: ۱۳۵

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۵۳. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۵۳. [۲]

وارد حجر اسماعیل شد و نماز خواند و آنگاه به سجده رفت.

با خود گفتم: او مردی پاک سرشت از خاندان بزرگواری است؛ چه نیکوست که نزدیک او شوم و دعاهایش را بشنوم.

پس شنیدم که در سجده اش می فرمود:

عَبِيدُكَ بِفِنَائِكَ مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ.

بنده کوچک تو در آستانه توست؛ بنده بیچاره ات در بارگاه توست؛ بنده نیازمندت به در خانه توست؛ بنده درخواست کننده ات در درگاه توست.

سپس طاووس گوید: دعاهاى امام را در هنگام گرفتاری و پریشانی می خواندم، به سرعت اندوهم برطرف می شد. (۱)

ص: ۱۳۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۵/۴۶، باب ۵، حدیث ۶۶؛ كشف الغمه: ۸۰/۲.

دعای ۳۱: توبه و بازگشت

اشاره

ص: ۱۳۷

«١» اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصَةِ فَيُنَ وَ يَا مَنْ لَا يُجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ وَ يَا مَنْ لَا يَضِيحُ لَدَيْهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ وَ يَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى خَوْفِ الْعَابِدِينَ وَ يَا مَنْ هُوَ غَايَةُ خَشْيَةِ الْمُتَّقِينَ «٢» هَذَا مَقَامٌ مِنْ تَدَاوُلَتِهِ أَيْدِي الدُّنُوبِ وَ قَادَتُهُ أَرْمُهُ الْخَطَايَا وَ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ فَفَصَّرَ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ تَفْرِيطًا وَ تَعْرَاطِي مِمَّا نَهَيْتَ عَنْهُ تَغْرِيرًا «٣» كَالْجَاهِلِ بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهِ أَوْ كَالْمُنْكَرِ فَضَّلَ إِحْسَانَكَ إِلَيْهِ حَتَّى إِذَا انْفَتَحَ لَهُ بَصِيرُ الْهُدَى وَ تَقَشَّعَتْ عَنْهُ سَيِّحَاتُ الْعَمَى أَحْصَى مَا ظَلَمَ بِهِ نَفْسَهُ وَ فَكَّرَ فِيمَا خَالَفَ بِهِ رَبَّهُ فَرَأَى كَبِيرَ عِصْيَانِهِ كَبِيرًا وَ جَلِيلَ مُخَالَفَتِهِ جَلِيلًا فَأَقْبَلَ نَحْوَكَ مُؤْمَلًا لَكَ مُسِيحِيًّا مِنْكَ وَ وَجَّهَ رَغْبَتَهُ إِلَيْكَ ثِقَةً بِكَ فَأَمَّكَ بِطَمَعِهِ يَقِينًا وَ قَصَّ دَكَ بِخَوْفِهِ إِخْلَاصًا «٤» قَدْ خَلَا طَمَعُهُ مِنْ كُلِّ مَطْمُوعٍ فِيهِ غَيْرِكَ وَ أْفْرَخَ رُوعُهُ مِنْ كُلِّ مَحْذُورٍ مِنْهُ سِوَاكَ فَمَثَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَضَرِّعًا وَ غَمَّضَ بَصِيرَهُ إِلَى الْأَرْضِ مُتَخَشِّعًا وَ طَاطَأَ رَأْسَهُ لِعِزَّتِكَ مُتَذَلِّلًا وَ أَبْشَكَكَ مِنْ سِرِّهِ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنْهُ خُضُوعًا وَ عِيدَدَ مِنْ ذُنُوبِهِ مَا أَنْتَ أَحْصَى لَهَا خُشُوعًا وَ اسْتَغَاثَ بِكَ مِنْ عَظِيمٍ مَا وَقَعَ بِهِ فِي عِلْمِكَ «٥» وَ قَبِيحَ مَا فَضَحَهُ فِي حُكْمِكَ مِنْ ذُنُوبٍ أَدْبَرَتْ لَذَاتِهَا فَذَهَبَتْ وَ أَقَامَتْ تَبِعَاتُهَا فَلَزِمَتْ لَا يُنْكَرُ - يَا إِلَهِي - عِيدَلْكَ إِنْ عَاقَبْتَهُ وَ لَا يَسِي تَعْظُمُ عَفْوَكَ إِنْ عَفَوْتَ عَنْهُ وَ رَحِمْتَهُ لِأَنَّكَ الرَّبُّ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَتَعَاطَمُهُ غُفْرَانُ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ «٦» اللَّهُمَّ فَهَذَا أَنَا ذَا قَدْ جِئْتُكَ مُطِيعًا لِأَمْرِكَ

فِيمَا أَمَرْتَ بِهِ مِنَ الدُّعَاءِ مُتَنَجِّزاً وَعِدَّتْكَ فِيمَا وَعَدْتِ بِهِ مِنَ الْإِجَابَةِ إِذْ تَقُولُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (٧) اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَالْقِنِي بِمَغْفِرَتِكَ كَمَا لَقَيْتَكَ بِإِقْرَارِي وَارْفَعْنِي عَنْ مَصَارِعِ الذُّنُوبِ كَمَا وَضَعْتَ لَكَ نَفْسِي وَاسْتُرْنِي بِسِتْرِكَ كَمَا تَأْتَيْتَنِي عَنِ الْإِنْتِقَامِ مِنِّي (٨) اللَّهُمَّ وَتَبَّتْ فِي طَاعَتِكَ نَيْتِي وَأَحْكِمْ فِي عِبَادَتِكَ بَصِيْرَتِي وَوَفِّقْنِي مِنَ الْأَعْمَالِ لِمَا تَغْسِلُ بِهِ دَنَسَ الْخَطَايَا عَنِّي وَتَوْفِّقْنِي عَلَى مِلَّتِكَ وَمِلَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذَا تَوَفَّيْتَنِي (٩) اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا مِنْ كِبَائِرِ ذُنُوبِي وَصِغَائِرِهَا وَبَوَاطِنِ سَيِّئَاتِي وَظَوَاهِرِهَا وَسَوَالِفِ زَلَاتِي وَحَوَادِثِهَا تَوْبَةً مَنْ لَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِمَعْصِيَةٍ وَلَا يُضْمِرُ أَنْ يَعُودَ فِي خَطِيئَتِهِ (١٠) وَقَدْ قُلْتُ - يَا إِلَهِي - فِي مُحْكَمِ كِتَابِكَ إِنَّكَ تَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِكَ وَتَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَتُحِبُّ التَّوَّابِينَ فَاقْبَلْ تَوْبَتِي كَمَا وَعَدْتِ وَأَعْفُ عَنِ سَيِّئَاتِي كَمَا ضَمَنْتِ وَأَوْجِبْ لِي مَحَبَّتَكَ كَمَا شَرَطْتِ (١١) وَ لَكَ - يَا رَبِّ - شَرْطِي أَلَّا أَعُودَ فِي مَكْرُوهِكَ وَضَمَانِي أَنْ لَا أَرْجِعَ فِي مَذْمُومِكَ وَعَهْدِي أَنْ أَهْجُرَ جَمِيعَ مَعَاصِيكَ (١٢) اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِمَا عَمِلْتُ فَاعْفُزْ لِي مَا عَلِمْتَ وَاصْرِفْنِي بِقُدْرَتِكَ إِلَيَّ مَا أَحْبَبْتَ (١٣) اللَّهُمَّ وَعَلَيَّ تَبِعَاتٌ قَدْ حَفِظْتُهُنَّ وَتَبِعَاتٌ قَدْ نَسِيْتُهُنَّ وَكُلُّهُنَّ بَعِيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَ عَلِمَكَ الَّذِي لَا يَنْسَى فَعَوِّضْ مِنْهَا أَهْلَهَا وَاحْطُطْ عَنِّي وَزَرِّهَا وَخَفِّفْ عَنِّي ثِقْلَهَا وَاعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَقَارِفَ مِثْلَهَا (١٤) اللَّهُمَّ وَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِي بِالتَّوْبَةِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ وَلَا اسْتِمْسَاكَ بِي عَنِ الْخَطَايَا إِلَّا عَنْ قُوَّتِكَ فَقَوِّنِي بِقُوَّةِ كَافِيَةٍ وَتَوَلَّنِي بِعِصْمَةِ مَانِعَةٍ (١٥) اللَّهُمَّ أَيُّمَا عَبْدٍ تَابَ إِلَيْكَ وَهُوَ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ فَاسْخِ لَتَوْبَتِهِ وَعَائِدٌ فِي ذَنْبِهِ وَخَطِيئَتِهِ فَإِنِّي

أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَكُونَ كَذَلِكَ فَاجْعَلْ تَوْبَتِي هِدْيَةً تَوْبَةً لَا أَحْتَاجُ بِعِدْهَا إِلَى تَوْبَةٍ تَوْبَةً مُوجِبَةً لِمَحْوِ مَا سَلَفَ وَالسَّلَامَةَ فِيمَا بَقِيَ
«١٦» اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَدْتُ إِلَيْكَ مِنْ جَهْلِي وَ أَسِئْتُ وَهَيْبِكَ سُوءَ فِعْلِي فَاصْصُمَّنِي إِلَى كَنْفِ رَحْمَتِكَ تَطَوُّلاً - وَ أَسِئْتُ زِنِي بِسِتْرِ عَافِيَتِكَ
تَفْضُلاً «١٧» اللَّهُمَّ وَ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَا خَالَفَ إِرَادَتَكَ أَوْ زَالَ عَنِ مَحَبَّتِكَ مِنْ خَطَرَاتِ قَلْبِي وَ لَحْظَاتِ عَيْنِي وَ
حِكَايَاتِ لِسَانِي تَوْبَةً تَسْلِمُ بِهَا كُلُّ جَارِحَةٍ عَلَى حِيَالِهَا مِنْ تَبِعَاتِكَ وَ تَأْمَنُ مِمَّا يَخَافُ الْمُعْتَدُونَ مِنْ أَلِيمِ سَيِّطَوَاتِكَ «١٨» اللَّهُمَّ
فَارْحَمْ وَ خَدِّتِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَ وَجِبْ قَلْبِي مِنْ خَشْيَتِكَ وَ اضْطَرِّبْ أَرْكَانِي مِنْ هَيْبَتِكَ «١٩» فَقَدْ أَقَامْتَنِي - يَا رَبِّ - ذُنُوبِي مَقَامَ
الْخِزْيِ بِفِنَائِكَ فَإِنْ سَكَتُ لَمْ يَنْطِقْ عَنِّي أَحَدٌ وَ إِنْ شَفَعْتُ فَلَسْتُ بِأَهْلِ الشَّفَاعَةِ «٢٠» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ شَفِّعْ فِي
خَطَايَايَ كَرَمِيكَ وَ عُمَّدِ عَلَى سَيِّئَاتِي بِعَفْوِكَ وَ لَا تَجْزِنِي جَزَائِي مِنْ عُقُوبَتِكَ وَ ابْسُطْ عَلَيَّ طَوْلَكَ وَ جَلِّئِي بِسِتْرِكَ وَ افْعَلْ بِي
فِعْلَ عَزِيزٍ تَضَرَّعَ إِلَيْهِ عَبْدٌ ذَلِيلٌ فَرَحِمَهُ أَوْ غَنِيٍّ تَعَرَّضَ لَهُ عَبْدٌ فَقِيرٌ فَنَعَشَهُ «٢١» اللَّهُمَّ لَا خَفِيرَ لِي مِنْكَ فَلْيُخْفِرْنِي عِزُّكَ وَ لَا شَفِيعَ
لِي إِلَيْكَ فَلْيَشْفَعْ لِي فَضْلُكَ وَ قَدْ أَوْجَلْتَنِي خَطَايَايَ فَلْيُؤْمِنِّي عَفْوُكَ فَمَا كُلُّ مَا نَطَقْتُ بِهِ عَنْ جَهْلِ مَنِّي بِسُوءِ أَثْرِي وَ لَا نَسِيَانٍ
لِمَا سَبَقَ مِنْ ذَمِيمٍ فِعْلِي لَكِنْ لَتَسْمَعَنَّ سَمَاؤُكَ وَ مَنْ فِيهَا وَ أَرْضُكَ وَ مَنْ عَلَيْهَا مَا أَظْهَرْتُ لَكَ مِنَ النَّدَمِ «٢٢» وَ لَجَأْتُ إِلَيْكَ فِيهِ
مِنَ التَّوْبَةِ فَلَعَلَّ بَعْضَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَرْحَمُنِي لِسُوءِ مَوْقِفِي أَوْ تُدْرِكُهُ الرَّقَّةُ عَلَيَّ لِسُوءِ حَالِي فَيُنَالَنِي مِنْهُ بِدَعْوِهِ هِيَ أَسْمَعُ لَدَيْكَ مِنْ
دُعَائِي أَوْ شَفَاعَتِهِ أَوْ كَدِّ عِنْدِكَ مِنْ شَفَاعَتِي تَكُونُ بِهَا نَجَاتِي مِنْ غَضَبِكَ وَ فُوزَتِي بِرِضَاكَ

«٢٣» اللَّهُمَّ إِنْ يَكُنِ النَّدَمُ تَوْبَةً إِلَيْكَ فَأَنَا أَنْدَمُ النَّادِمِينَ وَإِنْ يَكُنِ التَّرُكُ لِمَعْصِيَتِكَ إِنْابَةً فَأَنَا أَوَّلُ الْمُئْتَبِينَ وَإِنْ يَكُنِ الْإِسَاءُ تَغْفَارًا حِطَّةً لِلذُّنُوبِ فَإِنِّي لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ «٢٤» اللَّهُمَّ فَكَمَا أَمَرْتَ بِالتَّوْبَةِ وَضَمِنْتَ الْقَبُولَ وَحَشَّتَ عَلَيَّ الدُّعَاءَ وَوَعَدْتَ الْإِجَابَةَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاقْبَلْ تَوْبَتِي وَلَا تَرْجِعْنِي مَرْجِعَ الْخَبِيثِ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ عَلَيَّ الْمُذْنِبِينَ وَالرَّحِيمُ لِلْخَاطِئِينَ الْمُئْتَبِينَ «٢٥» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ وَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا اسْتَنْقَذْتَنَا بِهِ وَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَاةً تَشْفَعُ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَوْمَ الْفَاقَةِ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَهُوَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ.

[«۱» اَللّٰهُمَّ يَا مَنْ لَا يَصِدُّهُ نَعْتُ الْوَاصِفِيْنَ وَيَا مَنْ لَا يُجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِيْنَ وَيَا مَنْ لَا يَضِيْعُ لَدَيْهِ اَجْرُ الْمُحْسِنِيْنَ وَيَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى خَوْفِ الْعَابِدِيْنَ وَيَا مَنْ هُوَ غَايَةُ خَشْيَةِ الْمُتَّقِيْنَ]

خدایا! ای آن که توصیف وصف کنندگان او را نمی ستایند، و ای آن که امید امیدواران از او نمی گذرد، و ای آن که پاداش نیکوکاران نزد او ضایع نمی شود، و ای آن که حضرت او نهایت ترس عابدان، و هدف بیم پرهیزکاران است.

حقایق ملکوتی

اشاره

در جملات زیبای بالا، با زبان الهی حضرت زین العابدین علیه السلام به پنج حقیقت عرشی اشاره شده است:

۱ - واصفان از وصفش عاجزند.

۲ - او پایان امید امیدواران است.

۳ - اجر نیکوکاران در پیشگاه او ضایع نمی شود.

۴ - پایان راه خوف عابدان اوست.

۵ - بیم اهل تقوا به او منتهی می گردد.

۱ - واصفان از وصفش عاجزند

اشاره

انسان در عین این که از جهاتی، بر بسیاری از موجودات جهان هستی برتری دارد

ص: ۱۴۳

که خداوند در قرآن می فرماید:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۱)

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.

ولی این انسان برتر از برخی از موجودات، از نظر عقل و درک و فهم و شعور بسیار محدود است.

این مسئله به جای خود صحیح است که فعالیت فکری و مغزی انسان، این تمدن شگرف، و این همه کتابخانه های عظیم، و دانشگاه های وسیع را به وجود آورده، ولی بر اساس اعتراف خودش هنوز در ابتدای دالان علم است و از داخل این خانه خبری ندارد.

قرآن مجید دانش بشر را ناچیز شمرده و از تمام دانستنی های او تحت عنوان قلیل یاد می کند:

وَمَا أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۲)

و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده اند.

قرآن مجید شمردن نعمت های الهی را از طاقت بشر بیرون می داند، چرا که انسان را قدرت احاطه بر تعداد موجودات هستی نیست و علتش آن است که درک و شعور و فهم و عقل او بسیار محدود است، گرچه با این محدودیت راه رسیدن به

ص: ۱۴۴

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۷۰. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷) : ۸۵. [۲]

انواع کمالات و فضایل به روی او باز است.

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱)

بگو: اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگارم [که مخلوقات او هستند] مرکب شود، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، یقیناً دریا پایان می یابد، و اگرچه مانند آن دریا را به کمک بیاوریم.

«قرآن در این آیه توجه به این واقعیت می دهد که گمان مبرید عالم هستی محدود به آن است که شما می بینید یا می دانید یا احساس می کنید، بلکه آن قدر عظمت و گسترش دارد که اگر دریاها مرکب شوند و بخواهند نام آنها و صفات و ویژگی های آنها را بنویسند دریاها پایان می یابند پیش از آن که موجودات جهان هستی را احصا کرده باشند.

توجه به این نکته نیز لازم است که دریا در این جا مفهوم جنس را دارد، و همچنین کلمه «مثل» در جمله: لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا نیز معنی جنس را می رساند، اشاره به این که هر قدر همانند این دریاها بر آن افزوده شود باز هم کلمات الهی پایان نمی گیرد.

خلاصه مطلب این که این قلم ها می شکند و آن مرکب ها تا آخرین قطره تمام می شود و هنوز شرح مخلوقات و اسرار و حقایق جهان هستی باقی مانده است.

درست فکر کنید یک قلم چقدر قدرت نوشتن دارد؟ سپس فکر کنید از یک شاخه کوچک درخت چند قلم ساخته می شود؟ پس از آن از یک درخت بزرگ با آن ساقه تنومندش چند هزار یا چند میلیون قلم تهیه می شود؟ سپس مجموع درختان روی زمین در تمام جنگل ها و باغ ها را در نظر بگیرید، و قلم هایی که از آن ساخته

ص: ۱۴۵

می شود حساب کنید.

از سوی دیگر با یک قطره مرگب فکر کنید چند کلمه می توان نوشت؟ سپس آن را در یک استخر و یک دریاچه و یک دریا و اقیانوس و سرانجام همه دریا‌های روی زمین ضرب کنید چه عدد عجیبی را تشکیل می دهد؟!!!

عظمت این سخن آنگاه روشن تر می شود که به این واقعیت توجه کنیم که عدد سبع در آیه مشابه آیه مورد بحث در سوره مبارکه لقمان، عدد «تعداد» نیست بلکه عدد «تکثیر» است و به تعبیر دیگر مفهومی این است که اگر دریا‌های بسیار بر آن دریا بیفزاییم باز کلمات الله پایان نمی یابد.

موضوع مهمی که در این جا توجه به آن لازم است این است که آیه فوق در عین این که گسترش بی انتهای جهان هستی را در گذشته و حال و آینده مجسم می سازد، ترسیمی از علم نامحدود خداوند نیز هست، چرا که می دانیم خداوند به همه آنچه در پهنه هستی بوده است و خواهد بود احاطه علمی دارد، بلکه علم او به حکم این که علم حضوری است از وجود این موجودات جدا نخواهد بود. (۱) چه کند مشتی خاک در هم پیچیده و امواجی از فعالیت های حیاتی و روانی که انسان نامیده می شود، در مقابل مقام ربوبی احدیت که همه جهان هستی با کهکشان های پویا و با انسان های بی شمارش، چیزی جز مشق کوچکی از یک لحظه مشیت او نیست؟

و نیز هر نیروئی که برای کوشیدن در راه او بسیج شود، و هر راهی که برای وصول به ادای حق او درنور دیده شود، جزئی از حق اوست که ادا کردن آن برای انسان امکان ناپذیر است.

در سه مورد از آیات قرآنی وارد شده است.

ص: ۱۴۶

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۵۷۳/۱۲، [۱] ذیل تفسیر آیه ۱۰۹ سوره کهف.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (۱)

خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند .

به جا آوردن حق یک حقیقت

«به جای آوردن حق یک حقیقت با دو چیز انجام می گیرد:

۱ - درک و دریافت و محاسبه کامل درباره آن حقیقت، اگر اندک ناتوانی در درک و دریافت و محاسبه یک حقیقت وجود داشته باشد، بدون تردید حق شناخت آن حقیقت ادا نشده است. بدان جهت که احاطه درک و دریافت و محاسبات ما درباره آن مقام شامخ امکان پذیر نیست، لذا ادای حق معرفت او برای ما امکان نخواهد داشت.

این است معنای آن جمله که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است:

ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ. (۲)

خداوندا! ما نمی توانیم معرفتی شایسته مقام الهی تو، به دست بیاوریم.

۲ - به جای آوردن حق یک حقیقت با نظر به رابطه ای که میان انسان و آن حقیقت وجود دارد.

در مسئله مورد بحث، حقیقتی که ادای حق او مطرح است، خداوند است، بدان جهت که عظمت های الهی بی نهایت است، و رابطه انسان با خدا رابطه مخلوق با خالق است که دارای عظمت های بی نهایت می باشد، و معنای ادای حق چنین خالق، نوعی احاطه بر او و بی نیاز شدن از او را دربر دارد، لذا ادای حق عملی و عبودیت نهائی درباره خدا امکان ناپذیر می باشد.

ص: ۱۴۷

۱- (۱) - انعام (۶) : ۹۱؛ [۱] حج (۲۲) : ۷۴؛ [۲] زمر (۳۹) : ۶۷. [۳]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۳/۶۸، باب ۶۱، ذیل حدیث ۱؛ [۴] عوالی اللآلی: ۱۳۲/۴، حدیث ۲۲۷. [۵]

این است معنای آن جمله که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است:

ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ. (۱)

و ما نمی توانیم عبادتی شایسته مقام تو بجای بیاوریم.» (۲)

نیایش امام حسین علیه السلام در عرفات

«حضرت سیدالشهدا علیه السلام در همین زمینه در قسمتی از دعای عرفه به پیشگاه حضرت محبوب عرضه می دارد:

إِلَهِي أَنَا الْجَاهِلُ فِي عِلْمِي فَكَيْفَ لَا أَكُونُ جَهُولًا فِي جَهْلِي؟! (۳)

هر چند دانش فرا بگیرم باز در عین دانائیم نادانم، چگونه می توانم در عین جهلم نادان نباشم.

خداوندا! ما می خواهیم بدانیم، اما نسبی و محدود بودن دانش ها، علم ما را از مطلق بودن دور می سازد، و بدین جهت ما هرگز نمی توانیم به طور مطلق با واقعیت ها در تماس بوده باشیم.

ما انسان ها در تحصیل سود، خوش باوریم، آری، خیلی زود باوریم، از همین زودباوری ها است که روشنائی مخلوط به تاریکی ها را که خودمان هم در ایجاد آن روشنائی بازیگری داشته ایم، نور مطلق فرض می کنیم، بالاتر از این به دیگران هم دستور یا توصیه یا حداقل سفارش می کنیم که شما هم در این روشنائی مطلق ببینید!!

و آنگاه اگر هم فرض کنیم با تمام واقعیت های جهان هستی آشنائی پیدا

ص: ۱۴۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۵/۶۸، باب ۶۷، ذیل حدیث ۱۶.

۲- (۲) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، جعفری: ۲۷/۲.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۲۵/۹۵، باب ۲، دعای عرفه؛ [۱] إقبال الأعمال: ۳۴۸، دعای عرفه.

نموده ایم، آیا می توانیم تمام خصوصیات و جزئیات سیستم گذشته و آینده بشریت و جهان هستی را بدانیم؟ آیا ما می توانیم از حقیقت مشیت جاریه خداوندی اطلاعی داشته باشیم؟ البته نه و یقیناً چنین نیست، ما نه فقط به تمام واقعیت ها جهان هستی آشنا نیستیم، بلکه سرنوشت یک ذره بی مقدار را هم نمی توانیم دقیق معین نمائیم، زیرا اگر این توانائی را داشتیم تمام جهان را می شناختیم، آری، این یک اعتراف تلخ است ولی چه باید کرد، زیرا حقیقت است.

اما همین که به نادانی خود اعتراف می کنیم و قطره علم خود را از هوا و آلودگی های نفسانی دور می کنیم اتصال آن را به دریای علم تو، ای خداوند دانا، درک می کنیم.» (۱) آری، تمام این سطور که خواندید همان است که امام عابدان، و محبوب محبان، و عشق عاشقان در جمله اول دعای سی و یکم با تمام وجودش فریاد می زند:

«اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ»

دیده در هجر تو شرمنده احسانم کرد بس که شب ها گهر اشک به دامانم کرد

عاشقان دوش ز گیسوی تو دیوانه شدند حال آشفته آن جمع پریشانم کرد

تا که ویران شدم آمد به کفم گنج مراد خانه سیل غم آباد که ویرانم کرد

شمه ای از گل روی تو به بلبل گفتم آن تنک حوصله رسوای گلستانم کرد

ص: ۱۴۹

داستان شب هجران تو گفتم با شمع آن قدر سوخت که از گفته پشیمانم کرد

۲ - او پایان امید امیدواران است:

وجود مقدّسی که از باب لطف و عنایت و رحمت و مرحمت. صفحه با عظمت هستی را به وجود آورده، و این همه نقش رنگارنگ بر آن نقّاشی نموده، از خاک ناچیز نطفه انسان را ساخته، و در تاریک خانه رحم بدن و صورت وی را آراسته، آنگاه از روح خود در او دمیده، و آنچه لازمه رشد و کمال بوده مایه آن را در وجودش نهاده، سپس وی را با بدرقه محبت و لطفش به دنیا آورده، و آغوش مهر مادر و عشق پدر را جایگاه او قرار داده، از سینه مادر به او شیر گوارا نوشانده، و پدر را خدمتکار دست به سینه او فرموده، پس از مدتی از میان لثه هایش دندان رویانیده، و به تدریج سفره زندگی را در خور او پهن کرده و وی را به انواع نعمت های ظاهری و باطنی آراسته، البته باید نهایت امید وی باشد؛ زیرا تمام تکیه گاه هائی که بشر برای خود انتخاب کرده بنای بر آب است، و در طول تاریخ بسیار اتفاق افتاده که امید افراد به افراد یا امید افراد به عناصر و اشیا، تبدیل به یأس و ناامیدی شده و تنها جائی که امید کسی ناامید نشده پیشگاه مقدّس حضرت اوست.

دردمندی به در خانه اش نرفت که دردش دوا نشد، حاجتمندی به او مراجعه نکرد مگر این که حاجتش برآورده شد، مستمندی از او نخواست، مگر این که به خواسته اش رسید، قرض داری نزد او نرفت مگر این که قرضش ادا شد. گنهکاری به حضرتش ننالید مگر این که گناهش در دایره عفو و بخشش رفت.

خاموشم و بی تابی فریاد تو دارم چندانکه فراموش توام به جهان یاد تو دارم

این ناله که قد می کشد از سینه تنگم تصویر نهال از غم آزار تو دارم
تمثال گل و رنگ بهارم چه فریبد من آینه حسن خدا داد تو دارم
هر چند به صد رنگ زخم دست تصنع چون وانگرم خامه بهزاد تو دارم
تا زنده ام از جان کنی ام نیست رهائی شیرینی و من خدمت فرهاد تو دارم
گو شیشه امکان شکند سنگ حوادث من طاقی از ابروی پرزاد تو دارم
بیدل تو به من هیچ مدارا نمودی عمری است که پاس دل ناشاد تو دارم
(بیدل دهلوی)

۳- اجر نیکوکاران در پیشگاه او ضایع نمی شود

اشاره

وجود مقدس او آگاه به تمام واقعیت ها است، و ظاهر و باطن هر چیزی در پیش اوست.
استحقاق هر عمل کننده ای برای او معلوم است، و هیچ گونه عجزی از ادای حق صاحب حق ندارد.
کرم و لطف و رحمت، ذات اوست و ذره ای بخل و امساک در آن درگاه وجود ندارد، بنابراین ضایع شدن حق صاحب حق
از کرم بی نهایت در بی نهایت معقول نیست.
این قسمتی از جملات عرشی و ملکوتی امام عارفان، شمع وجود عاشقان

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل است که:

مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ وَلَا اخْبِرْنَا بِفَضْلِكَ عَنْكَ يَا كَرِيمُ يَا رَبِّ. (۱)

به وجود مقدس این گمان نمی رود که اجری در پیشگاہت ضایع شود و بدون علت کسی در معرض بی لطفی تو قرار گیرد، و چنین خبری از جانب خود تو و فرستادگانت که به ما بندگان نرسیده که تو ضایع کننده اجری ای بزرگوار، ای پروردگار.

اجر نیکوکاران در کلام قرآن

سند محکم عنایت او را نسبت به نیکوکاران در آیات زیر ملاحظه کنید:

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ (۲)

پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [که] یقیناً من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را از مرد یا زن که همه از یکدیگرند تباہ نمی کنم ؛

و لَا نُضِيعُ اجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۳)

و پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کنیم .

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَا لَا نُضِيعُ اجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۴)

مسلمانان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند [پاداششان داده خواهد شد] زیرا ما پاداش کسانی را که کار نیکو کرده اند ، تباہ نمی کنیم .

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - مصباح المتهدج: ۸۴۷؛ [۱]المصباح، کفعمی: ۵۵۷، دعای کمیل. [۲]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۹۵. [۳]

۳- (۳) - یوسف (۱۲) : ۵۶. [۴]

۴- (۴) - کهف (۱۸) : ۳۰. [۵]

إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (۱)

چرا که خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند .

وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (۲)

و شکیبایی کن که یقیناً خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند .

إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (۳)

بی تردید هر کس پرهیزکاری کند و شکیبایی ورزد، [پاداش شایسته می یابد]؛ زیرا خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند .

این هم از عجایب است که عبد، مالک خود و عملش نیست، آنچه دارد از خدا دارد، جسم و جان را او عنایت کرده، توفیق عمل را او مرحمت فرمود، طریق هدایت را او ارائه نموده، شوق به اجرای فرامین و دستورها را او در قلب شعله ور ساخته، آن وقت عمل کننده را مستحق و طلبکار دانسته و به طور مکرر در قرآن مجید اعلام نموده که اجر نیکوکار را ضایع نخواهم کرد!

این نکته نیز ناگفته نماند که محسن از نظر قرآن انسانی است که قلبش آراسته به ایمان، جانش پیراسته از زشتی های معنوی، و نفسش مزین به زینت اخلاق حسنه، و عملش موافق با دستوره های قرآن و خواسته های پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام است، و چنین انسانی بدون شک اجر اعمال و اخلاقش در پیشگاه حضرت حق ضایع نگردد.

من به بوی خوش تو دلشادم ورنه از خود گرهی بر بادم

ص: ۱۵۳

۱- (۱) - توبه (۹) : ۱۲۰. [۱]

۲- (۲) - هود (۱۱) : ۱۱۵. [۲]

۳- (۳) - یوسف (۱۲) : ۹۰. [۳]

شوم از خویش به هر لحظه خراب کند آن لطفِ خفی آبادم

بی نسیمت بردم باد صبا لطف کن تا ندهی بر بادم

ای خوش آندم که مرا یاد کنی ای که یک دم نروی از یادم

لطف پنهان ز دلم بازمگیر که در این لطفِ نهانی زادم

لطف تو گر نبود با غم تو قهر این غم بکند بنیادم

نرسی گرتو به فریاد دلم از فلک هم گذرد فریادم

بیستون غمت و تیشه صبر که تو شیرینی و من فرهامم

کمر بندگیت بست چو فیض از غم هر دو جهان آزادم

(فیض کاشانی)

۴ - پایان راه خوف عابدان اوست

آنان که در بندگی و طاعت، در عبادت و خدمت، از جسم و جان مایه می گذارند، آنان که شوقی جز رسیدن به وصال محبوب ندارند، آنان که همّتی جز به دست آوردن رضای دوست در دلشان نیست، آنان که عبادت حق را اصل و ریشه، و هدف واقعی می دانند، و وجودشان منبع خیر و برکت است، در عین حال در ذات قلبشان نگران این معنا هستند که مبادا لحظه ای اعراض از حق و یا دچار شدن به فراق محبوب، گریبان جانیشان را بگیرد، اینان اعراض از دوست را سخت ترین و بدترین و شکننده ترین بلا می دانند، و فراق دوست را در سوزندگی، شدیدتر از آتش جهنّم حساب می کنند.

اینان وقتی از نگرانی نجات پیدا می کنند که به وصال دوست برسند و شاهد لقای معشوق را در آغوش جان بگیرند.

عشاق را حیات به جانست و جان تویی جان را اگر حیات دگر هست آن تویی

هر جا مَهِی است پیش رخت هست ناتمام ماه تمام روی زمین و زمان تویی
یوسف اگر چه بود به خوبی عزیز مصر حالا به ملک حُسن، عزیز جهان تویی
گر صدهزار مهر بنا نمایند مهوشان ایشان ستمگرند همین مهربان تویی
گر دل ز درد خون شد و گر جان به لب رسید غم نیست چون طیب من ناتوان تویی
گر جان به باد داد هلالی از آن چه باک جانی که هست در تن او جاودان تویی
(هلالی جغتایی)

۵ - بیم اهل تقوی به او منتهی می گردد

تقوا که همان نیروی ضبط نفس و خود نگهداری از بی پروائی در مسئله گناه و رعایت جانب حق است، طبعاً ملازم با نوعی بیم و هراس می باشد. و قهراً آدمی را از افتادن در گناه باز می دارد.

این حال خوف و نگرانی از عواقب طغیان بر خدا، ممکن است در ابتدای امر از تصوّر کیفیهای اخروی و یا عوامل دیگر از جهات اخلاقی و اجتماعی در انسان به وجود آید، ولی کم کم بر اثر اشتداد درجه عرفان به مقام ربوبیت و آشنائی بیشتر با کانون عزّ و جلال و قهاریت حضرت حق، آن حال خوف و نگرانی از آینده کار، تبدیل به حال خشیت و انکسار و خشوع روح از درک مهابت حضرت قهار می گردد، و آدم آگاه هر چند بی گناه را هم می لرزاند.

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۱)

از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند .

قرآن در وصف انبیا علیهم السلام می فرماید:

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (۲)

[آری، این روش خداست درباره] آنان که همواره پیامهای خدا را به مردم می رسانند و از [عظمت و مقام] او می ترسند و از هیچ کس جز او واهمه ندارند.

آنان که در این پهنه هستی به جلال و جمالی که فوق آن متصور نیست پی برده اند، و ناچیزی خویش و جمله موجودات را در جنب آن عظمت بی پایان درک کرده اند، دلی سرشار از خشیت و انکسار دارند، و قلبی مرعوب از سطوت ذوالجلال.

إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا» (۳)

و هر وقت یاد خدا به میان آید دلهاشان ترسان گردد، و هر وقت آیات خدا بر آنان تلاوت شود ایمانشان را افزون سازد.

و اینان هستند که یک تذکر از انبیا و یک اشاره از اولیای خدا، چنان تکانی بر روحشان می افکند که گاه از شدت ارتعاش قالب تهی می کنند، چنانکه آن مرد بیدار دل به نام همّام از شنیدن اوصاف اهل تقوا از زبان امیر مؤمنان علیه السلام فریادی کشید و جان داد، آنگاه امام فرمود:

ص: ۱۵۶

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۲۸. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۳۹. [۲]

۳- (۳) - انفال (۸) : ۲. [۳]

هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةَ بِأَهْلِهَا. (۱)

اندرزهای رسا، در دل آنان که اهلش باشند این چنین اثر می گذارد.

شنید از گوش دل آوای معشوق فکند از شوق سر در پای معشوق

اگر سرّ ازل محرم کند گوش در افتد تا ابد سر مست و مدهوش

ز دام تن پرد مرغ روانش بیاساید ز درد هجر جانش

اگر در روایات آمده: که امام عارفان علی علیه السلام به هنگام نماز و به خصوص در حال خلوت با حضرت معبود در دل شب بدنش می لرزید و انقلابی عجیب بر روح مقدسش عارض می گردید و گاهی از حال می رفت، این نه آن خوف و نگرانی از تقصیر در انجام وظایف، و ترس از مجازات های خداوند در روز محشر و حساب بود، نه - معاذالله - او که معصوم است و کوچک ترین تقصیر از وی در امر وظایف به وقوع نپیوسته است، بلکه این همان حال خشیت و انکسار یک دل آگاه از عظمت بی نهایت در بی نهایت است که خود و تمام ماسوا را مستهلک در پرتو آن تجلیات قاهره می دید و از خود بی خود می شد. (۲)

ص: ۱۵۷

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴. [۱]

۲- (۲) - إرشاد القلوب، دیلمی: ۱/۱۰۵، باب ۲۸. [۲]

[«۲» هَذَا مَقَامٌ مَنْ تَدَاوَلَتْهُ أَيْدِي الدُّنُوبِ وَقَادَتْهُ أَرْزَمَةُ الْخَطَايَا وَاسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ فَفَصَّرَ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ تَفْرِيطاً وَتَعَاطَى مَا نَهَيْتَ عَنْهُ تَغْرِيراً «۳» كَالْجَاهِلِ بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهِ أَوْ كَالْمُنْكَرِ فَضَلَ إِحْسَانَتَكَ إِلَيْهِ حَتَّى إِذَا انْفَتَحَ لَهُ بَصِيرُ الْهُدَى وَتَقَشَّعَتْ عَنْهُ سَحَابُ الْعَمَى أَحْصَى مَا ظَلَمَ بِهِ نَفْسَهُ وَفَكَرَّ فِيمَا خَالَفَ بِهِ رَبَّهُ فَرَأَى كَبِيرَ عِصْيَانِهِ كَبِيراً وَجَلِيلَ مُخَالَفَتِهِ جَلِيلًا]

این جایگاه کسی است که دست های گناهان، او را دست گردان کرده اند، و مهارهای خطاها، او را به دنبال خود کشیده اند، و شیطان بر او چیره شده و از باب ضایع کردن امر نسبت به آنچه امر فرمودی کوتاهی کرده، و به خاطر غفلتش از عاقبت کار، آنچه را نهی کردی مرتکب شده، مانند کسی که قدرتت را بر وجودش جاهل و فراوانی احسانت را نسبت به خودش منکر است، تا هنگامی که دیده هدایت برایش باز شده، و ابرهای کوردلی، از صفحه باطنش برطرف گشته، ستم هایی که بر خود کرده، به شمار آورده، و در اموری که پروردگارش را مخالفت کرده به اندیشه نشسته؛ در نتیجه گناه بزرگش را بزرگ، و عظمت مخالفتش را عظیم دیده.

انسان دشمنان عجیب و غریب و معاندان بسیار خطرناکی دارد. از جمله دشمنان او، جهل و نادانی و عدم معرفت به حقایق ملکوتی و مسائل الهی و شرعی است. قرآن و روایات، جهل را دشمن انسان دانسته، و رهائی از این دشمن را به وسیله سلاح علم و معرفت، و آگاهی و دانائی واجب دانسته است.

علم و جهل در روایات

در روایات باب علم آمده:

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ. (۱)

دنبال کردن علم، و طلب معرفت بر هر مرد و زن مسلمانی فریضه است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ. (۲)

طلب کردن دانش و معرفت واجبی از واجبات خداوند است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ أَنَّهُ مَنْ سَلَكَ مَسْلَكًا يَطْلُبُ فِيهِ الْعِلْمَ سَهَّلْتُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. (۳)

خداوند به من وحی فرمود: هر کس رونده راهی باشد که در آن راه طلب دانش و معرفت کند، راه بهشت را بر او آسان می‌کنم.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

ص: ۱۵۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۷/۱، باب ۱، حدیث ۵۴؛ مستدرک الوسائل: ۲۴۹/۱۷، باب ۲، حدیث ۲۱۲۵۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۲/۱، باب ۱، حدیث ۲۸؛ [۲] بصائر الدرجات: ۳، باب ۱، ذیل حدیث ۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷۳/۱، باب ۱، حدیث ۳۳؛ [۴] بصائر الدرجات: ۴، باب ۲، حدیث ۶. [۵]

لا مُصِيبَةَ أَكْبَرُ مِنَ الْجَهْلِ. (۱)

مصیبتی بزرگتر از نادانی وجود ندارد.

و نیز آن حضرت فرمود:

لا عَدُوَّ أَوْضَرُّ مِنَ الْجَهْلِ. (۲)

دشمنی ضرر زننده تر از جهل نیست.

حضرت هادی علیه السلام می فرماید:

الْجَهْلُ وَ الْبُخْلُ أَذَمُّ الْأَخْلَاقِ. (۳)

نادانی و بخل از بدترین موارد اخلاق است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

لا يَرَى الْجَاهِلُ الْأَمْرَ مَفْرُطًا أَوْ مُفْرَطًا. (۴)

جاهل در تمام امورش یا افراطی است یا تفریطی. (یا کارش جلوتر از دستورهای اسلام، یا مادون دستورهای اسلام است. در افراطش گناهکار و در تفریطش نیز معصیت کار است).

تفسیری از هوای نفس در قرآن

از جمله دشمنان انسان هوای نفس است.

هوا عبارت است از امواجی که از جوشش غریز حیوانی سر می کشد و فضای درون را تیره و تاریک می کند، و عوامل و وسایل درک و دریافت حقیقت را فلج

ص: ۱۶۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۴/۱، باب ۱، حدیث ۳۴؛ [۱] الاختصاص: ۲۴۶.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۵/۱، باب ۱، حدیث ۴۵؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۲۰۶/۱۱، باب ۸، حدیث ۱۲۷۵۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۴/۱، باب ۱، حدیث ۳۶. [۴]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۵۹/۱، باب ۴، حدیث ۳۴؛ [۵] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۱۶/۱۸، حدیث ۶۸. [۶]

می نماید.

هوا یعنی خواستن بی محاسبه، و همین است که اصالت ها و حقایق را از جلوی چشم و عقل و وجدان دور می کند.

این همان «می خواهم» است که به هیچ علت و دلیلی جز خود تکیه ندارد و این یک سخن بی اساس است که در موقع سؤال از کسی که مطابق هوا عمل کرده به عنوان جواب بگوید: دلم خواست، کدام دل؟!

تو همی گوئی مرا دل نیز هست دل فراز عرش باشد نی به پست

اگر با این دشمن مبارزه نشود، و این عامل خطرناک از صحنه حیات دفع نشود، و این مرض علاج نگردد، به هوا محوری می انجامد که تا سر حدّ معبودیت «خدا را کنار زدن و خود بجای او نشستن» پیش می رود.

هواپرستی انسان را از استفاده کردن از آیات خدا باز می دارد، و آدمی را برده و بنده شیطان می سازد، و از منافع هدایت محروم و دچار ضربه های ضلالت و غوایت می نماید.

هواپرستی انسان را از درجات عرشی و برکات معنوی، و واقعیت های ملکوتی به درکات پستی و ماده پرستی و تنبلی و سستی سوق می دهد.

هواپرستی صفات انسانی و ملکات الهی را از انسان سلب، و او را به حیوانی درنده و به تعبیر قرآن به سگی پارس کننده مبدل می کند.

قرآن درباره مردی که در بنی اسرائیل دچار هواپرستی شد می فرماید:

وَ اتُّلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ

ص: ۱۶۱

و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد، برای آنان بخوان؛ پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامش انداخت] و در نتیجه از گمراهان شد. * و اگر می‌خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا- می‌بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت‌های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود؛ پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم ببری، زبان از کام بیرون می‌آورد، و اگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می‌آورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس این داستان را [برای مردم] حکایت کن، شاید [نسبت به امور خویش] بیندیشند.

«این آیه به روشنی اشاره به داستان کسی می‌کند که نخست در صف مؤمنان بوده و حامل آیات و علوم الهی گشته، سپس از این مسیر گام بیرون نهاده، به همین جهت شیطان به وسوسه او پرداخته و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده شده است.

تعبیر «انسلخ» که از ماده «انسلخ» و در اصل به معنی از پوست بیرون آمدن است، نشان می‌دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان به او احاطه داشت که همچون پوست تن او شده بود، اما ناگهان از این پوست بیرون آمد و با یک چرخش تند مسیر خود را به کلی تغییر داد.

ص: ۱۶۲

از تعبیر فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ چنین استفاده می شود که در آغاز، شیطان تقریباً از او قطع امید کرده بود، چرا که او کاملاً در مسیر حق قرار داشت اما پس از انحراف مزبور، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و به او رسید و بر سر راهش نشست و به وسوسه گری پرداخت و سرانجام او را در صف گمراهان و شقاوتمندان قرار داد.

آیه بعد این موضوع را چنین تکمیل می کند که: اگر می خواستیم می توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگاه داریم و به وسیله آن آیات و علوم مقام والا بدهیم. ولی مسلّم است که نگاهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنّت پروردگار که سنّت اختیار و آزادی اراده است سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود، لذا بلافاصله اضافه می کند:

ما او را به اختیارش واگذاریم و او به جای این که با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری بییابد به پستی گراید و بر اثر پیروی از هوا و هوس مراحل سقوط را طی کرد.

«اخلد» از ماده اخلاذ به معنی سکونت دائمی در یکجا اختیار کردن است، بنابراین أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ یعنی برای همیشه به زمین چسبیده، که در این جا کنایه از جهان ماده و زرق و برق و لذات نامشروع زندگی مادی است.

سپس این شخص را تشبیه به سگی می کند که همیشه زبان خود را همانند حیوانات تشنه بیرون آورده می گوید: او همانند سگ است که اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز چنین است.

او بر اثر شدت هواپرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده یک حالت عطش نامحدود و پایان ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیاپرستی می رود، نه به خاطر نیاز و احتیاج، بلکه به شکل بیمار گونه ای همچون سگ هار که بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می دهد، و در هیچ حال سیراب نمی شود.

این همان حالت دنیاپرستان و هواپرستان دون همت است که هر قدر بیندوزند، باز هم احساس سیری نمی کنند.

سپس اضافه می کند که این مَثَل مخصوص به این شخص معین نیست بلکه

مثالی است برای همه جمعیت‌هایی که آیات خدا را تکذیب کنند.

این داستان‌ها را برای آنها بازگو کن، شاید درباره آن بیندیشند و مسیر صحیحی را پیدا کنند.» (۱) قرآن مجید این گونه مردم را دارای قلبی غافل از واقعیت‌ها، برده شهوات و تبهکار می‌داند، و هشدار می‌دهد که در هیچ زمینه‌ای از این گونه مردم پیروی نکنید، که پیروی از اینان عین ضلالت و بدبختی و باعث حسرت ابدی و عذاب همیشگی است.

وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (۲)

و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیانش] از یاد خود غافل کرده ایم و از هوای نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده روی است، اطاعت مکن.

هوا به اندازه‌ای خطرناک است که قلب را از حضرت حق جدا می‌کند. و کرسی حکومت خودش را به جای پروردگار در خانه دل می‌زند و به هر کجا که می‌خواهد انسان را می‌برد:

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الْهَوَاهُ وَاللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصِيرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (۳)

پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی؟ و خدا او را از روی علم و آگاهی خود [بر این که شایسته هدایت نیست] گمراه کرد، و بر گوش و دلش مهر [تیره بختی] نهاد، و بر چشم [دلش] پرده‌ای قرار داده است، پس چه کسی است که بعد از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر [حقایق] نمی‌شوید؟

ص: ۱۶۴

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۱۲ - ۱۴، [۱] ذیل آیه ۱۷۵ سوره اعراف.

۲- (۲) - کهف (۱۸): ۲۸. [۲]

۳- (۳) - جاثیه (۴۵): ۲۳. [۳]

گذر کن ز بیغولۀ نام و ننگ به شه راه مردان در آبی درنگ
رسوم سفیهان ابله بمان که رسم سفیهان کند کار تنگ
فراخ است و هموار راه خرد در این راه نه خار باشد نه سنگ
به دست آوری گر تو میزان عقل نباشد تو رابا خود و غیر جنگ
چو آهنگ جان تو آرد هوا به خیل هوای خدا زن چنگ
به قدر ضرورت ز دنیا بگیر مکن بار بر خود گران و ملنگ
کمی مال، افزونی راحت است کمی جاه، آسایش از نام و ننگ
پذیرفتی این نکته را گر چه فیض و گرنه سر خالی از عقل و سنگ
(فیض کاشانی)

هوای نفس در روایات

روایات بسیاری در باب هوا وارد شده که برای نمونه به چند روایت اشاره می شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

إِنَّ الْخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ، أَمَا الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ. (۱)

ترسناک ترین چیزی که به حقیقت از آن بر ائمتّم می ترسم هوا و آرزوی دراز است، اما هوای نفس بازدارنده از حق، و طول آرزو فراموش دهنده آخرت است.

حضرت جواد علیه السلام فرمود:

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۵/۶۷، باب ۴۶، حدیث ۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۴۳۸/۲، باب ۲۴، حدیث ۲۵۸۱. [۲]

مَنْ اطَاعَ هَوَاهُ اعْطَى عَدُوَّهُ مُنَاهُ. (۱)

هر کس از هوای نفسش پیروی کند، دشمنش را به آرزویش رسانده است.

امام علی علیه السلام فرمود:

أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ. (۲)

شجاع ترین مردم کسی است که بر هوای نفسش غلبه کند.

و نیز امام علی علیه السلام می فرماید:

الْهَوَى اسُّ الْمِحَنِ. (۳)

هوا ریشه همه رنج ها و ناراحتی هاست.

الْهَوَى هَوَىُّ إِلَى اسْفَلِ السَّافِلِينَ. (۴)

هوا کشاننده انسان به پست ترین درکات دنیائی و آخرتی است.

الْهَوَى قَرِينٌ مُهْلِكٌ. (۵)

هوا همنشین هلاک کننده ای است.

آفَةُ الْعَقْلِ الْهَوَى. (۶)

آفت خرد و عقل انسان، هوای نفس است.

الشَّهَوَاتُ سُمُومٌ قَاتِلَاتٌ. (۷)

ص: ۱۶۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۸/۶۷، باب ۴۶، حدیث ۱۱؛ [۱] أعلام الدین: ۳۰۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۶/۶۷، باب ۷۶، حدیث ۵؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۱۱/۱۲، باب ۸۱، حدیث ۱۳۶۵۸. [۴]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۱۱۳/۱۲، باب ۸۱، ذیل حدیث ۱۳۶۶۸؛ [۵] غرر الحکم: ۳۰۶، حدیث ۷۰۲۸. [۶]

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۱۱۳/۱۲، باب ۸۱، ذیل حدیث ۱۳۶۶۸؛ [۷] غرر الحکم: ۳۰۶، حدیث ۶۹۹۷. [۸]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۳۰۶، حدیث ۷۰۱۴. [۹]

۶- (۶) - غرر الحکم: ۶۴، حدیث ۸۱۴. [۱۰]

شهوآت سم های کشنده هستند.

الشَّهَوَاتُ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ. (۱)

شهوآت دام های شیطانند.

إِمْنَعْ نَفْسَكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ تَسْلَمَ مِنَ الْآفَاتِ. (۲)

وجودت را از شهوآت نگاه دار تا از بلاها در امان بمانی.

أَوْصِيكُمْ بِمُجَانِبَةِ الْهَوَى، فَإِنَّ الْهَوَى يَدْعُو إِلَى الْعَمَى، وَهُوَ الضَّلَالُ فِي الْآخِرَةِ وَالدُّنْيَا. (۳)

شما را به دوری از هوا سفارش می کنم، به درستی که هوا به کوردلی می خواند، و کوردلی ضلالت و گمراهی در دنیا و آخرت است.

مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ أَغْمَاهُ وَاصَمَّهُ وَادَّلَّهُ وَاضَلَّهُ. (۴)

هر کس از هوا متابعت کند هوا او را کور و کر و ذلیل و گمراه می کند.

عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَذِلُّ مِنْ عَبْدِ الرَّقِّ. (۵)

بنده شهوت ذلیل تر از بنده زرخرید است.

عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَسِيرٌ لَا يَنْفِكُ اسْرَهُ. (۶)

بنده شهوت اسیری است که از اسارتش آزادی ندارد.

مَنْ اطَاعَ هَوَاهُ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ. (۷)

هر کس از هوای نفسش اطاعت کند آخرتش را به دنیا فروخته است.

ص: ۱۶۷

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۳۴۳/۱۱، باب ۴۲، ذیل حدیث ۱۳۲۱۷؛ [۱] غرر الحکم: ۳۰۴، حدیث ۶۹۳۷. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۰۵، حدیث ۶۹۷۱. [۳]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۱۱۳/۱۲، باب ۸۱، حدیث ۱۳۶۶۶؛ [۴] دعائم الاسلام: ۳۵۰/۲، باب ۱، حدیث ۱۲۹۷. [۵]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۶۵، حدیث ۸۳۶؛ [۶] مستدرک الوسائل: ۱۱۵/۱۲، باب ۸۱، ذیل حدیث ۱۳۶۶۸. [۷]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۳۰۴، حدیث ۶۹۶۵؛ [۸] عوالی اللالی: ۲۷۳/۱، حدیث ۹۵. [۹]

- ٦-٦ (٦) - مستدرک الوسائل: ٣٤٦/١١، باب ٤٢، ذیل حدیث ١٣٢١٧؛ [١٠] غرر الحکم: ٣٠٥، حدیث ٦٩٦٧. [١١]
- ٧-٧ (٧) - مستدرک الوسائل: ١١٥/١٢، باب ٨١، ذیل حدیث ١٣٦٦٨؛ [١٢] غرر الحکم: ١٨٦، حدیث ٣٥٤١. [١٣]

از دشمنان دیگر انسان، شیطان است که در چهره های گوناگون انسی و جنی برای بریدن انسان از حق، فعالیت مستمر دارد.

مسئله شیطان و قیافه های گوناگون و دام ها و خدعه های خطرناکش در شرح دعای هفدهم گذشت.

این دشمنان خطرزا و خطرناک انسان را که میل طبیعی به شهوات و زرق و برق دنیا دارد، دوره می کنند و به محاصره می کشند و مانند یک توپ که وسیله بازی اطفال است او را در جهت گناهان ظاهری و باطنی دست به دست می کنند.

لذت گناهان وقتی سراسر درون و برون را احاطه کرد یاد حق از قلب می رود، و لذت مناجات و عبادت از کام انسان می پرد و آدمی به قول حضرت سجاد علیه السلام گرفتار مهارهای خطا و غلبه و چیرگی شیطان می شود، و از اوامر حق کوتاهی ورزیده و در عبادت تقصیر می کند و دچار تفریط می شود، و به سبب هجوم غرور به خویشتن خود یا غرور به رحمت و کرم حق و فریفته شدن به لطف دوست در انواع گناهان دست و پا می زند، و از قدرت حق و حکومت حضرت او غافل شده، و انگار به انکار احسان دوست نسبت به خود برمی خیزد، تا زمانی که خداوند دستش را بگیرد و از شرّ جهل و هوا و شیطان نجاتش دهد، آن وقت بفهمد که چه اندازه گناه کرده، و راه اندیشه در مخالفت با پروردگار و عواقبش برای او باز شود، پس گناه بزرگش را بزرگ و مخالفت عظیمش را عظیم ببیند.

عمری است ز اسباب غنا هیچ ندارم چون دست تهی غیر دعا هیچ ندارم

تشویش خیالات وجود و عدم نیست چون رمز دهانت همه جا هیچ ندارم

یارب چقدر گرم کنم مجلس تصویر سازم همه کوک است و صدا هیچ ندارم

چون شمع اگر شش جهت پی سپر افتد غیر از سر خود در ته پا هیچ ندارم

وامانده یأسم که از این انجمن آخر برخاستنی هست عصا هیچ ندارم

مغرور هوس می زیم از هستی موهوم فریاد که من شرم و حیا هیچ ندارم

همکسوت اسباب حبابم چه توان کرد گر باز کنم بند قبا هیچ ندارم

شخص عدم از زحمت تمثال مبراست آینه تو هیچم منما هیچ ندارم

بیدل اگر آفاق بود زیر نگینم جز نام خدا نام خدا هیچ ندارم

(بیدل دهلوی)

ص: ۱۶۹

[فَأَقْبَلَ نَحْوَك مُؤْمَلًا لَكَ مُسْتَحْيِيًا مِنْكَ وَوَجَّهَ رَغْبَتَهُ إِلَيْكَ ثِقَةً بِكَ فَأَمَّاكَ بِطَمَعِهِ يَقِينًا وَفَصَدَّكَ بِخَوْفِهِ إِخْلَاصًا «(۴)» قَدْ خَلَا طَمَعُهُ مِنْ كُلِّ مَطْمُوعٍ فِيهِ غَيْرُكَ وَأَفْرَخَ رَوْعُهُ مِنْ كُلِّ مَحْذُورٍ مِنْهُ سِوَاكَ فَمَثَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَضَرِّعًا وَغَمَّضَ بَصِيرَهُ إِلَى الْأَرْضِ مُتَخَشِّعًا وَطَاطَأَ رَأْسَهُ لِعِزَّتِكَ مُتَدَلِّلًا وَابْتَنَكَ مِنْ سِرِّهِ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنْهُ خُضُوعًا وَعَدَدَ مِنْ ذُنُوبِهِ مَا أَنْتَ أَحْصِي لَهَا خُشُوعًا وَاسْتَبَغَاثَ بِكَ مِنْ عَظِيمٍ مَا وَقَعَ بِهِ فِي عِلْمِكَ «(۵)» وَفِيحِ مَا فَضَحَهُ فِي حُكْمِكَ مِنْ ذُنُوبٍ أَذْبَرَتْ لَذَاتِهَا فَذَهَبَتْ وَأَقَامَتْ تَبِعَاتِهَا فَلَزِمَتْ]

پس با امید به حضرتت و شرمساری از وجود مقدّست، به جانب تو روی کرده و از باب اطمینان به تو، رغبت و شوقش را متوجّه پیشگاه تو ساخته، و از روی یقین یا طمعش آهنگ تو کرده، و از باب اخلاص، با توشه ترسش به سوی تو روی آورده، طمعش از هر که به او طمع ورزیده می شود تهی شده غیر تو، و ترسش از هر چه از آن ترسیده می شود، برطرف شده جز تو، پس با حال زاری و ذلّت پیش رویت ایستاده، و از روی تواضع و فروتنی دیده اش را به سوی زمین انداخته، و سرش را در برابر عزّتت، ذلیلانه به زیرافکنده و خاضعانه رازش را که تو از او به آن داناتری، برایت آشکار ساخته، و خاشعانه گناهانش را که حضرتت به تعدادش آگاه تراست برشمرده، و برای نجات از گناهان بزرگی که

برای مرتکب شونده اش در علم تو، عین هلاکت است، و زشتی اعمالی که در عرصه قضا و قدرّت او را رسوا کرده، به فریاد رسی و طلب یاری برخاسته؛ همان گناہانی که روزگار لذّت هایش پشت کرده و از بین رفته، و پیامدهای زیان بخشش به جا مانده و گریبان گیر شده.

شناخت گناه و عذاب

چه نیکوست عزیزان مؤمن برای شناخت گناہان و عذاب و عقاب آنها به کتاب «عقاب الاعمال» نوشته شیخ صدوق و جلد دوم «اصول کافی» تألیف کلینی بزرگوار مراجعه کنند، و به دو جمله آخر فرازهای مورد ترجمه بیشتر توجّه نمایند که لذّت گناه آنی و بسیار زودگذر، ولی حسرت و عقاب و عذابش اگر در دایره توبه قرار نگیرد، دائمی و ہمیشگی است.

چون در شرح این فراز مطالب متفرقه ای قبلاً بیان شده به همین مقدار بسنده کردیم.

ای دل به عشق خویش گرفتار بوده ای خود را به نقد عمر خریدار بوده ای

گر بگذری ز خویش انیس خدا شوی ای خودپرست دون چه ستمکار بوده ای

بگشای چشم عبرت و کزویان بین تا روشنت شود چقدر خوار بوده ای

برخیز و جهد کن به مقام خرد رسی روز نخست چون به خرد یار بوده ای

ز آسودگی نداشته ای دست یک نفس ای فیض خویش را تو چه غمخوار بوده ای

(فیض کاشانی)

ص: ۱۷۱

[لَا يُنْكِرُ - يَا إِلَهِي - عَيْدُكَ إِنَّ عَاقِبَتَهُ وَلَا يَسْتَتَعِظُمُ عَفْوَكَ إِنَّ عَفْوَتَ عَنْهُ وَرَحْمَتَهُ لَأَنَّكَ الرَّبُّ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَتَعَاطَمُهُ غُفْرَانُ
الذَّنْبِ الْعَظِيمِ]

ای خدای من! اگر این گنهکار را کیفر دهی، عدالتت را منکر نمی شود، و اگر از او گذشت کنی و به او رحمت آوری، گذشتت را در برابر بی نهایت بودنت بزرگ نمی شمارد؛ برای این که تو پروردگار کریمی، پروردگاری که آمرزش گناه بزرگ، او را بزرگ ننماید.

عدل و فضل خداوند در مجازات

عدالت الهی بر پایه قانون تعادل و تناسب است، اگر تناسب و میزان در آفرینش موجودات نبود، نظم و حساب در جریان نظام هستی مفهوم نداشت، بر این اساس خداوند حکیم برای هر موجودی حق حیات قرار داده است.

حقوقی که برای انسان و حیوانات و نباتات مقرر شده است هر یک برتری و امتیازی بر آنهاست. پایمال کردن و تجاوز و تصرف در حقوق دیگری، ستم و نابودی حق اوست. اصلی که در نظام خلقت همواره شالوده جهان را پابرجا نگه می دارد اصل سلامت و صحت است. یعنی در ساختمان هر موجود زنده نیرویی نهفته است که اداره سلامت و تندرستی او را به عهده دارد و او را به حرکت و کوشش و از هستی او دفاع می کند، البته بیماری و درد از این اصل فراگیر جداست و گاهی اتفاقی است؛ زیرا کمبودها و زیان هایی که بر وجود وارد می شود

بر اساس یک سلسله از حکمت‌ها و آثاری است که در اثر برخی مسائل طبیعی و یا بشری در نظم امور رخ می‌دهد و مسیر تکامل را دگرگون می‌کند، ولی همیشه راه بازگشت به اصل خلقت و فطرت باز است.

یعنی در فطرت موجودات، نیروی کششی وجود دارد که او را به سوی حالت اولیه باز می‌گرداند و همواره در گیتی، نیروی گریز از انحراف و تمرکز در سلامت و درستی برقرار است. و این نکته‌ها نشان از حضور عدالت گسترده خداوندی دارد؛ و با این حال رحمت او بر غضبش چیرگی دارد و مغفرت او همه جان‌ها را در برمی‌گیرد. به معنای دیگر: عدل پروردگار در کنار فضل او قرار می‌گیرد و حق او در همسایگی عفو آرمیده است. پس به هر بیانی فضل و رحمت و احسان و عفو او بر همه امور مقدم است.

و خداوند متعال بارها در قرآن مجید به برتری تفضل و رحمت خویش اشاره فرموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَلَوْ لَمَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَّى مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾

ای مؤمنان! از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ و هر که از گام‌های شیطان پیروی کند [هلاک می‌شود] زیرا شیطان به کار بسیار زشت و عمل ناپسند فرمان می‌دهد؛ و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، هرگز احدی از شما [از عقاید باطل و اعمال و اخلاق ناپسند] پاک نمی‌شد، ولی خدا هر که را بخواهد پاک می‌کند؛ و خدا شنوا و داناست.

بنابر بیان حق تعالی آمرزش و پاکی محصول رحمت و فضل الهی است که در

ص: ۱۷۳

قیامت مایه نجات است و گرنه هیچ موجودی از در عدل خداوند نتواند فرار کند ولی می تواند از باب رحمت و عفو او رهایی یابد.

مَنْ يُصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» (۱)

هر کس در آن روز، عذاب از او برگردانده شود، قطعاً خدا به او رحم کرده، و آن است کامیابی آشکار.

یعنی اگر رحمت نباشد عذاب از کسی برداشته نمی شود؛ زیرا ثواب و عذاب الهی عین عدل الهی است، پس اگر در قیامت شفاعت و لطف انبیا و معصومان علیهم السلام و عالمان و شهیدان نباشد بسیاری از انسان ها در محشر بدون تکلیف می مانند.

ملا محمد باقر مجلسی در باب اعتقادات می نویسد:

إِعْتِقَادُنَا فِي الْعَدْلِ هُوَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمْرُنَا بِالْعَدْلِ وَ عَامِلُنَا بِمَا هُوَ فَوْقَهُ وَ هُوَ التَّفَضُّلُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۲). (۳)

اعتقاد ما در باب عدل آن است که خداوند متعال ما را به عدل دستور فرموده است، ولی به بالاترین از آن یعنی رحمت و لطف معامله نمود؛ زیرا خداوند عز و جل و بلند مرتبه می فرماید: «هر کس کار نیک بیاورد، پاداشش ده برابر آن است، و آنان که کار بد بیاورند، جز به مانند آن مجازات نیابند و ایشان مورد ستم قرار نمی گیرند.»

در این راستا امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره کلام خداوند إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

ص: ۱۷۴

۱- (۱) - انعام (۶) : ۱۶. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۱۶۰. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۳۵/۵، باب ۱۸؛ [۳] الاعتقادات فی دین الامامیه، شیخ صدوق: ۶۹، باب ۲۴. [۴]

وَ الْإِحْسَانِ (۱) می فرماید:

الْعَدْلُ الْإِنصَافُ وَ الْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ. (۲)

عدل انصاف، و احسان بخشش افزونتر است.

اگر پروردگار با عدل خویش رفتار کند به حق انصاف را خواسته است ولی با وجود آثار ظلم و تباهی در زندگی بشر؛ عفو او بالاترین احسان است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پایان عمر شریفشان خطبه ای مهم برای مسلمانان ایراد فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ نَسَبٌ وَ لَا - أُمَّرٌ يُؤْتِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ، إِلَّا لَا يَدْعِيَنَّ مِدْعًا وَ لَا يَتَمَنَّيَنَّ مُتَمَنَّيًّا وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ، وَ لَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ. (۳)

ای مردم! بین خدا و کسی رابطه خویشاوندی نیست و هیچ رابطه دیگری هم که موجب جلب منفعت یا دفع ضرر شود به غیر از عمل نیست. بنگرید: کسی ادعای گزاف نکند و کسی آرزوی خام در دل نپرورد. قسم به خدایی که مرا به راستی برانگیخت چیزی جز عمل همراه با رحمت خدا سبب رستگاری نمی گردد، اگر من هم گناه می کردم سقوط کرده بودم.

با این فرمایش، نتیجه می گیریم که: در نزد خداوند میان سبب و نسب و مقام و مدرک و هزاران رابطه و رفاقت و زیرکی کارساز نیست، تنها عنایات و الطاف الهی دستگیره و پناهگاه بندگان است.

ص: ۱۷۵

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۹۰. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۲۳۱. [۲]

۳- (۳) - شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید: ۱۸۳/۱۰، [۳] ذکر خبر موت الرسول صلی الله علیه و آله .

[«۶»اللَّهُمَّ فَهَذَا قَدْ جِئْتُكَ مُطِيعاً لِأَمْرِكَ فِيمَا أَمَرْتَ بِهِ مِنَ الدُّعَاءِ مُنْتَجِزاً وَعِيدَكَ فِيمَا وَعَدْتَ بِهِ مِنَ الْإِجَابَةِ إِذْ تَقُولُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۱)]

خدایا! اینک منم که در پیشگاهت نسبت به امرت، مطیع و سر به فرمان آمدم، و آن امر این است: ما را دستور دادی دعا کنیم، و من وفای به وعده ای را که در مورد اجابت دعا داده ای خواستارم؛ زیرا فرمودی: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.»

اطاعت خداوند و پذیرش دعا

اشاره

دعا کردن، در زمینه نارسایی و ناکامی های قدرت انسان است. دعا به هنگام اضطرار و ناکارآمدی همه تلاش ها و کوشش ها، درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دایره قدرت انسان بیرون باشد که قدرتش بی پایان و هر امری برای او آسان است.

ولی این خواسته ها نباید تنها از زبان انسان صادر شود، بلکه باید از تمام وجود او برخیزد. و زبان در این حالت ترجمان تمام ذرات وجود انسان و اعضا و جوارح است و قلب و روح از طریق پیوند نزدیک با خدا، روشنی پیدا می کند.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۱۷۶

الطَّاعَةُ قُرَّةُ الْعَيْنِ. (۱)

فرمانبری خدا، نور چشم است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه حجه الوداع به عموم مسلمانان فرمود:

...ألا- وَإِنَّ الرُّوحَ الْمَأْمِينَ نَفَسَتْ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمَعُوا فِي الطَّلَبِ وَلَا يَحْمِلْ أَحَدُكُمْ اسْتِطَاءً شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِغَيْرِ حِلِّهِ فَإِنَّهُ لَا يُدْرِكُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ. (۲)

آگاه باشید جبرئیل در دلم افکند که هیچ کس نمیرد تا روزیش را کامل گیرد، از خدا بپرهیزید و در طلب روزی آرام باشید و دیر رسیدن روزی شما را وادار نکند که از راه حرام بجوید؛ زیرا آنچه نزد خداست جز به وسیله اطاعتش به دست نیاید.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

الطَّاعَةُ لِلَّهِ اقْوَى سَبَبٍ. (۳)

فرمانبری از خداوند، محکمترین رشته است.

و در این باره در نامه ای به حارث همدانی سفارش فرمود:

وَاطِعِ اللَّهَ فِي جَمَلِ أُمُورِكَ، فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَيَّ مَا سِوَاهَا. (۴)

در تمام کارهایت از خدا اطاعت کن، که اطاعت از خدا از همه چیز برتر است.

بنابراین دعا که یک وسیله خودآگاهی و بیداری دل و اندیشه و پیوند باطنی با حقیقت هستی است تنها از مسیر اطاعت و گردن نهادن به اراده او به مقصد

ص: ۱۷۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۵/۶۷، باب ۴۷، حدیث ۸؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۵۷/۱۱، باب ۱۸، حدیث ۱۲۹۲۳. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۷۴/۲، حدیث ۲؛ [۳] بحار الأنوار: ۹۶/۶۷، باب ۴۷، حدیث ۳. [۴]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۸۲، حدیث ۳۴۱۹. [۵]

۴- (۴) - نهج البلاغه: نامه ۶۹. [۶]

عمل به پیمان های الهی و آنچه حق تعالی در راه سعادت بشر قرار داده است؛ از تعهدات خداوند به انسان هاست، و آن که به عهد خویش در برابر پروردگارش وفا نکند، نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعده قبولی دعا از ناحیه پروردگار باشد.

حضرت حق به قوم بنی اسرائیل این نکته را گوشزد می فرماید:

يٰۤاَيُّهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّيَ فَارْهَبُونِ ﴿١﴾

ای بنی اسرائیل! نعمت های مرا که به شما عطا کردم، یاد کنید و به پیمانم [که سفارش به عبادت و ایمان به همه انبیا به ویژه پیامبر اسلام است] وفا کنید تا من هم به پیمان شما [که توقع ثواب و پاداش در برابر عبادت و ایمان است] وفا کنم، و [نسبت به پیمان شکنی] فقط از من بترسید.

اجابت نشدن دعا در کلام امام علی علیه السلام

شخصی در پایان خطبه روز جمعه امیر المؤمنین علی علیه السلام از پذیرفته نشدن دعایش شکایت کرد و گفت: با اینکه خداوند فرموده: «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را» چرا ما دعا می کنیم و به اجابت نمی رسد؟

امام در پاسخ او فرمود: زیرا قلب و فکرتان به هشت چیز خیانت کرده است:

۱ - شما خدا را شناخته اید ولی حق او را ادا نکرده اید؛ پس شناخت شما سودی به حالتان ندارد.

۲ - شما به فرستاده او ایمان آورده اید سپس با سیره او به مخالفت برخاسته اید و آیین او را نابود کردید؛ پس فایده ایمانتان چیست؟

ص: ۱۷۸

۳- شما کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده اید، گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم، سپس روی گردان شدید.

۴- شما می گوئید از مجازات خدا می ترسید اما همواره کارهایی می کنید که شما را به آن نزدیک می سازد؛ پس هراستان کجاست؟

۵- شما می گوئید به پاداش بهشت الهی علاقه دارید اما همواره کاری انجام می دهید که شما را از آن دور می سازد؛ پس شوقتان کجاست؟

۶- شما نعمت مولی را می خورید و حق شکر او را ادا نمی کنید.

۷- خداوند به شما دستور داده دشمن شیطان باشید، در زبان ادّعی دشمنی با شیطان می کنید ولی در عمل با او مخالفت نمی کنید.

۸- شما عیب های مردم را در پیش چشم خود گذاشته اید و عیب های خود را پشت سر انداخته اید.

پس با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد در حالی که خودتان درهای آن را بسته اید، تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمایید و امر به معروف و نهی از منکر کنید، تا دعایتان مستجاب گردد. (۱)

ص: ۱۷۹

[«۷»اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَالْقِنِي بِمَغْفِرَتِكَ كَمَا لَقَيْتُكَ بِإِقْرَارِي وَارْفَعْنِي عَن مَّصَارِعِ الذُّنُوبِ كَمَا وَضَعْتَ لَكَ نَفْسِي وَاسْتُرْنِي بِسِتْرِكَ كَمَا تَأْتِيَنِي عَنِ الْإِنْتِقَامِ مِنِّي]

خدایا! پس بر محمد و آلش درود فرست و با من با آمرزشت برخورد کن؛ چنانکه من با اعتراف به گناه با تو برخورد کردم، و مرا از لغزش گناه های گناهان برگیر؛ چنانکه خود را برای تو پست کردم، و به پرده پوشیت بر من پرده پوشان، چنانکه از به کیفر رساندن من درنگ کردی.

آمرزش با اعتراف به گناه

اشاره

اعتراف به گناه، انتقاد از نفس و جبران خطاها با اعمال نیک، زمینه ساز بخشایش الهی است.

در صدر اسلام رسم بر این بود اگر انسان خطاکاری که عمل او جنایت بر نفس یا خیانت به اسلام و مسلمانان محسوب می شد و بنا بر توبه داشت، به چند شیوه اقدام می کرد.

بعضی مستقیم به نزد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یا معصومان علیهم السلام رفته و اقرار به گناهش می کرد و آن بزرگواران حد یا تعزیر شرعی را بر او جاری می کردند و یا برای او طلب بخشش از درگاه خداوند می نمودند.

بعضی که از جرمشان بسیار شرمسار و پشیمان بودند، سر به بیابان گذاشته و

مدتی در پناه کوه یا شکاف غاری یا به درختی خود را در بند می کشیدند تا در اثر استغاثه و مناجات با حق، راهی برای توبه بیابند.

بعضی دیگر هم به خاطر تخلف از دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ، به مسجد رفته و گوشه نشین می شدند و یا خود را به ستونی بسته و اظهار پشیمانی و طلب آمرزش می کردند.

در تاریخ صدر اسلام آمده است که:

چند نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از شرکت در جنگ تبوک به خاطر کار و زندگی و دلبستگی به دنیا امتناع کردند، سپس خداوند متعال آیه ای بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره خطای آنان نازل فرمود که:

وَءَاخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخِرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾

و دیگرانی هستند که به گناهانشان اعتراف کردند، [و] اعمال شایسته را با اعمال بد درآمیختند، امید است خدا توبه آنان را بپذیرد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

آنان پشیمان گشتند و خود را به نشانه توبه به ستون مسجد بستند تا آنکه خداوند توبه آنان را پذیرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله طناب را گشود و آنها آمرزیده شدند.

این گونه روش ها، نشانگر بازگشت حقیقی به راه حق بوده است و به همین خاطر خلافتی دوباره از سوی اعتراف کننده و دیگران تکرار نمی گشت.

اعتراف به گناه در روایات

امام علی علیه السلام در این باره می فرماید:

ص: ۱۸۱

حُسْنُ الْأَعْتِرَافِ يَهْدِمُ الْأَقْتِرَافَ. (۱)

اقرار نیک به گناه، اثر آن را نابود می کند.

و نیز می فرماید:

الْأَعْتِرَافُ شَفِيعُ الْجَانِبِ. (۲)

اقرار به گناه، واسطه گری گنهکار است.

و نیز می فرماید:

مَنْ اعْتَرَفَ بِالْجُرَيْرِهِ اسْتَحَقَّ الْمَغْفِرَةَ. (۳)

هر که به گناه اعتراف کند؛ آمرزش نصیب او گردد.

حضرت علی علیه السلام در مناجات خویش با پروردگار می فرماید:

إِلَهِي إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُقَرِّبْنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتُ الْأَعْتِرَافَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَائِلَ عَلَيَّ فَإِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ
بِذَلِكَ وَ إِنْ عَذَّبْتَ فَمَنْ أَعْدَلَ مِنْكَ فِي الْحُكْمِ هُنَالِكَ. (۴)

خدایا! اگر مرگم نزدیک گشته و کردارم مرا به تو نزدیک نساخته، من همان اعتراف به گناهم را وسیله کوتاهی کردن و
تقصیرهای خویش قرار می دهم.

خدایا! اگر بگذری در این صورت پس کیست که از تو به این کار سزاوارتر باشد و اگر کیفر بنمایی پس کیست که در حکم
آن عادل تر از تو باشد.

بنابر آنچه از آیات و روایات استفاده می شود؛ هنگامی که انسان گناه می کند سه حالت برای او اتفاق می افتد:

ص: ۱۸۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۲۴/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۴۰؛ [۱] الإرشاد، شیخ مفید: ۲۹۹/۱.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۹۵، حدیث ۳۸۰۹. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۹۵، حدیث ۳۸۱۳. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۰۵/۹۱، باب ۳۲، حدیث ۱۴؛ [۴] البلد الأمين: ۳۱۶. [۵]

الف - نفس او توجه و تئبه پیدا می کند و به خاطر داشتن قلب روشن و درون آشفته، به دعا و توبه روی می آورد و به گناهان اعتراف می کند، در نتیجه گناهان او بخشیده می شود.

ب - خداوند تازیانه بلا و ادب را بر جان یا مال یا فرزند او می نوازد تا بیدار شود و این برنامه تا هوشیاری کامل بنده ای را که دوست می دارد، ادامه پیدا می کند.

ج - وجود او شایستگی هیچیک از آن ها را ندارد، پس خداوند به جای توفیق بازگشت یا چوب ادب، به او نعمت یا مال بیشتر می دهد، و به عذاب استدراج و اندک اندک به محرومیت از رحمت و برکت و مغفرت دچار می شود. سپس در غفلت و مستی حیوانی فرو می رود و در قیامت به صورت حیوانات مسخ شده محشور می گردد.

ص: ۱۸۳

«۸» اللَّهُمَّ وَ تَبَّتْ فِي طَاعَتِكَ نَيْتِي وَ أَحْكِمْ فِي عِبَادَتِكَ بَصِيرَتِي وَ وَفَّقْنِي مِنَ الْأَعْمَالِ لِمَا تَغْسِلُ بِهِ دَنَسَ الْخَطَايَا عَنِّي وَ تَوْفِّئَنِي عَلَى مِلَّتِكَ وَ مِلَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذَا تَوَفَّيْتَنِي]

خدایا! نیتم را در طاعتت استوار کن، و بینش را در بندگیت محکم فرما، و به اعمالی موفقم دار که به سبب آن اعمال، چرکی خطاها را از من بشویی، و هنگامی که می خواهی جانم را بگیری، مرا بر آیین خود و آیین پیامبرت محمد - علیه السلام - بمیران.

استحکام نیت و بینش در عبادت

اشاره

هدف از آفرینش هستی، پرستش و عبودیت است. خداوند متعال همه مقدرات و اسباب امور را برای رسیدن انسان به مقام عبودیت فراهم ساخته است.

آفریدگار هستی فرمود:

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيُعْبُدُونِ ﴿۱﴾

و جن و انس را جز برای اینکه مرا پرستند نیافریدیم .

اندیشه در آفرینش و آفریدگار آن و تدبیر در نقش اراده الهی در همه کائنات هستی سبب بیداری دل و روشن بینی در اطاعت خداوند می شود. به گونه ای که

ص: ۱۸۴

حق تعالی این توجّه را زمینه پاکسازی نفس قرار می دهد و می فرماید:

يَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۱)

ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده است، پرستید تا [با پرستیدن او] پروا پیشه شوید.

بنابراین کسی که در طاعت و عبادت و بندگی خداوند سرگرم است، نعمت ها و برکات زیادی نصیب او می شود که قسمت اندکی از آن را در دنیا دریافت می کند و سهم بیشتر از آن که به گوش و چشم و فکر آدمی نیامده است؛ در آخرت به او داده می شود.

عبادت و بندگی در روایات

امام صادق علیه السلام می فرماید:

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا عِبَادِيَ الصَّادِقِينَ تَنَعَّمُوا بِعِبَادَتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّكُمْ تَتَنَعَّمُونَ بِهَا فِي الْآخِرَةِ. (۲)

خدای پاک و بلند مرتبه فرموده است: ای بندگان راستین من! در دنیا به عبادت من شادمان شوید؛ زیرا که در آخرت به وسیله آن بهره مند می شوید.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا، وَأَحَبُّهَا بِقَلْبِهِ وَبِأَشْرَها بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصِيبَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُشِيرِ أُمَّ عَلِيٍّ

ص: ۱۸۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۱. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۸۳/۲، حدیث ۲؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۵۳/۶۷، باب ۵۵، حدیث ۹. [۳]

برترین مردم کسی است که عاشق عبادت شود پس دست در گردن آن آویزد و از سویدای دل دوستش بدارد و با پیکر خود با آن در آمیزد و خویش را وقف آن گرداند. و او را باکی نباشد که دنیايش به سختی و تلخی یا به آسانی و گوارایی بگذرد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

التَّفَكُّرُ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِبَادَةُ الْمُخْلِصِينَ. (۲)

اندیشیدن در پادشاهی آسمان ها و زمین، پرستش بندگان با اخلاص است.

و نیز فرمود:

التَّفَكُّرُ فِي آلاءِ اللَّهِ نِعْمُ الْعِبَادَةِ. (۳)

فکر کردن در نعمت های خداوند، نیکو عبادتی است.

زیرا که به وسیله معرفت حق، ادای شکر و افزونی نعمت ها می گردد.

بر پایه آنچه از آیات درباره هدف خلقت انسان و موجودات استفاده می شود، بیهوده نبودن آفرینش و ارزش هایی که برای عبودیت و بندگی در برنامه زندگی بشر بیان شده، بسیار مورد تأکید معصومان و اولیای الهی قرار گرفته است.

حضرت سجّاد علیه السلام در وصایای خود می فرماید:

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ تَفَكَّرُوا وَ اعْمَلُوا لِمَا خُلِقْتُمْ لَهُ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْكُمْ

ص: ۱۸۶

۱- (۱) - الکافی: ۸۳/۲، حدیث ۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۵۳/۶۷، باب ۵۵، حدیث ۱۰. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۵۶، حدیث ۵۴۵. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۵۶، حدیث ۵۳۴. [۴]

عَبْتًا وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى قَدْ عَرَفْتُمْ نَفْسَهُ وَ بَعَثَ إِلَيْكُمْ رَسُولَهُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ فِيهِ حَلَالُهُ وَ حَرَامُهُ وَ حُجَجُهُ وَ أَمْثَالُهُ. (۱)

بندگان خدا! از خدا بپرهیزید و بیاندیشید و برای هدف آفرینش خود کار کنید؛ زیرا خداوند شما را بیهوده نیافریده و رهایتان ننموده است. خود را به شما معرفی کرده است، کتاب خویش را نازل نموده و در آن حلال و حرام را بیان فرموده و دلایل و نمونه هایی را توضیح داده است.

امام علی علیه السلام در جوامع کلم خود می فرماید:

سَكُنُوا فِي أَنْفُسِكُمْ مَعْرِفَةَ مَا تَعْبُدُونَ حَتَّى يَنْفَعَكُمْ مَا تُحَرِّكُونَ مِنَ الْجَوَارِحِ بِعِبَادَةِ مَنْ تَعْرِفُونَ. (۲)

شناخت خدایی را که می پرستید در جان های خود جای دهید تا خم و راست شدن هایتان برای عبادت کسی را که می شناسید، سودمند باشد.

بنابراین شناخت و آگاهی و یقین در سلامت و پذیرش عبادت، نقش محوری دارد؛ و وسیله ای محکم برای ارتباط بین ربوبیت و عبودیت است. و هر که شرایط بندگی را به جای آورد و حق مولا را بشناسد، سزاوار آزادی و رهایی از بند و وابستگی های مادی و دنیوی می گردد.

حقیقت بندگی در کلام امام صادق علیه السلام

اشاره

امام صادق علیه السلام در پاسخ پرسش کسی که از حقیقت بندگی پرسید، فرمود:

حقیقت بندگی سه چیز است:

ص: ۱۸۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۸/۷۵، باب ۲۱، حدیث ۱؛ [۱] تحف العقول: ۲۷۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۳/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۱۵۱؛ [۲] تحف العقول: ۲۲۳.

۱ - اینکه بنده در آنچه خداوند به او عطا فرموده است ملک خود نداند؛ زیرا بندگان خدا مالک نیستند و هر چه دارند از خداست و هر جا خدا امر کند باید مصرف کنند.

۲ - اینکه بنده ای هرگز قدرت ندارد تنها با اندیشه اش تدبیر و چاره اندیشی کند.

۳ - اینکه همه کوشش او در اموری است که خداوند به آنچه امر کرده انجام دهد و به آنچه نهی نموده است مرتکب نشود...

سپس فرمود: این سه ویژگی، نخستین درجه پرهیزگاران است. (۱)

ص: ۱۸۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۲۲۴، باب ۷، حدیث ۱۷؛ مشکاه الأنوار: ۳۲۶.

[«۹» اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوْبُ اِلَیْكَ فِیْ مَقَامِیْ هٰذَا مِنْ كِبَائِرِ ذُنُوْبِیْ وَ صَیْغَائِرِهَا وَ بَوَاطِنِ سَیِّئَاتِیْ وَ ظَوَاهِرِهَا وَ سَوَالِفِ زَلَاتِیْ وَ حَوَادِثِهَا تُوْبَهُ مَنْ لَا یُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِمَعْصِیَةِیْهِ وَ لَا یُضْمِرُ اَنْ یُعُوْدَ فِیْ خَطِیْئِهِ «۱۰» وَ قَدْ قُلْتُ - یَا اِلٰهَیْ - فِیْ مُحْكَمِ كِتَابِكَ اِنَّكَ تَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِكَ وَ تَغْفُو عَنْ السَّیِّئَاتِ وَ تُحِبُّ التَّوَابِیْنَ فَاقْبَلْ تَوْبَتِیْ كَمَا وَعَدْتَ وَ اعْفُ عَنْ سَیِّئَاتِیْ كَمَا ضَمَنْتَ وَ اَوْجِبْ لِیْ مَحَبَّتَكَ كَمَا شَرَطْتَ «۱۱» وَ لَكَ - یَا رَبِّ - شَرْطِیْ اِلَّا اَعُوْدَ فِیْ مَكْرُوْهِكَ وَ ضَمَانِیْ اَنْ لَا اَرْجِعَ فِیْ مَذْمُوْمِكَ وَ عَهْدِیْ اَنْ اَهْجِرَ جَمِیْعَ مَعَاصِیْكَ]

خدایا! در این موقعیتی که هستم، از گناهان بزرگ و کوچکم، و پوشیده و آشکارم، و از لغزش های گذشته و جدیدم به سوی توبه می کنم؛ توبه کسی که با خود از گناه سخن نمی گوید، و اندیشه بازگشتن در عرصه خطا را به خاطرش راه نمی دهد.

ای خدای من! در کتاب محکم و استوارت فرمودی: «بازگشت و توبه بندگان را می پذیری، و از گناهان گذشت می کنی، و توبه کنندگان را دوست داری.» پس چنانکه وعده دادی، توبه ام را بپذیر و همان گونه که ضمانت کردی از گناهانم گذشت کن، و چنانکه شرط فرمودی محبتت را بر من واجب گردان.

من هم ای پروردگارم! در برابر این همه عنایات تو تعهد و شرطم این است که به آنچه پسند تو نیست برنگردم و ضمانتم این است که به آنچه مورد نكوهش توست بازنگردم، و پیمانم این است که از تمام گناهانت دوری کنم.

در جملات عرشی بالا به چهار مسئله بسیار مهم اشاره شده است:

۱ - گناهان کبیره و صغیره

۲ - توبه از گناه

۳ - قبول توبه از حضرت حق

۴ - آثار توبه و محبوبیت تائب نزد خداوند

۱ - گناهان کبیره و صغیره

اشاره

تقسیم گناه به کبیره و صغیره بر اساس آیات قرآن مجید و روایات معتبره صورت گرفته است.

آیت الله سید کاظم یزدی در کتاب مشهور «عروه الوثقی» در باب شرایط امام جماعت فرموده:

تعیین گناه کبیره از چهار طریق میسر است:

الف) هر گناهی که در قرآن و روایت به کبیره بودن آن تصریح شده است.

در «عیون أخبار الرضا» به روایت فضل بن شاذان که از اعظام اصحاب امامیه است آمده که حضرت رضا علیه السلام در نامه ای به مأمون در باب اجتناب از معاصی کبیره اینچنین نوشتند:

۱ - ریختن خون انسانی که خداوند خورش را محترم دانسته است.

۲ - زنا - محصنه و غیر محصنه

۳ - دزدی

ص: ۱۹۰

- ۴ - خوردن مایعات مست کننده
- ۵ - عقوق پدر و مادر
- ۶ - فرار از جنگ حق علیه باطل
- ۷ - خوردن مال یتیم به زور و ستم
- ۸ - خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه بدون یاد خدا سر بریده شده بدون ضرورت
- ۹ - خوردن ربا
- ۱۰ - خوردن مال حرام، و به عبارت دیگر سُخت
- ۱۱ - قمار بازی
- ۱۲ - کم فروشی و خیانت در کیل و وزن
- ۱۳ - تهمت به پاکدامنان
- ۱۴ - لواط و همجنس بازی
- ۱۵ - ناامیدی از رحمت خدا
- ۱۶ - ایمنی از مکر و عذاب خدا در برابر گناهان
- ۱۷ - دلسردی از عنایت رب
- ۱۸ - کمک به ستمکاران
- ۱۹ - میل به ستم پیشگان
- ۲۰ - قسم دروغ
- ۲۱ - حبس حقوق مردم بدون تنگ دست بودن
- ۲۲ - دروغ
- ۲۳ - کبر

٢٤ - اسراف

٢٥ - تبذير

ص: ١٩١

۳۰ - اصرار و پافشاری بر گناهان (۱)ب) هر گناهی که قرآن مجید و روایت معتبره بر مرتکب آن وعده عذاب داده، چنانکه از حضرت صادق علیه السلام در معنای کبیره روایت شده: گناهی است که خداوند به آن وعده عذاب داده، سپس حضرت به پنج گناه از گناهان کبیره که در قرآن آمده اشاره فرمودند:

۱ - خوردن مال یتیم به زور و ستم

۲ - فرار از جبهه

۳ - ربا

۴ - تهمت به پاکدامن

۵ - قتل نفس (۲)ج) هر گناهی که در قرآن و روایت از گناه کبیره بزرگتر شمرده شود، مانند فتنه گری بین مسلمانان که در قرآن مجید آمده است:

وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (۳)

و فتنه [که شرک ، بت پرستی ، بیرون کردن مردم از خانه و کاشانه و وطنشان باشد] از قتل و کشتار بدتر است .

و در آیه دیگر:

ص: ۱۹۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۷۶، باب ۶۸، حدیث ۱۲؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱۲۶/۲، باب ۳۵، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵/۷۶، باب ۶۸، حدیث ۵؛ الخصال: ۲۷۳/۱، حدیث ۱۷. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲): ۱۹۱. [۳]

و فتنه [شرک و بت پرستی] از کشتار بزرگ تر است .

د) هر گناهی که نزد مردم مؤمن و پایبند به اصول و فروع الهی بزرگ شمرده شود، به طوری که اطمینان حاصل گردد که بزرگ بودن آن گناه منتهی به زمان معصوم است، مانند نجس نمودن مسجد از روی علم و آگاهی و عمد و به قصد هتک احترام خانه خدا، یا پرتاب کردن و انداختن قرآن مجید به قصد بی احترامی به کتاب خدا.

در هر صورت کبیره بودن گناه به یکی از چهار طریقی که در «عروه الوثقی» فرموده ثابت می شود. در غیر این موارد گناه صغیره شمرده می شود، ولی آثار اسلامی می فرماید: اصرار بر صغیره هم گناه کبیره است.

گناه عبارت از زهر کشنده و سم قاتلی است که انسان بیچاره دانسته و ندانسته با دست خود در ظرف حیات خود می ریزد، یا تیشه ای است که به وسیله آن پی دیوارهای حیات خراب می شود تا جایی که سقف هلاکت بر سر انسان بریزد و برای ابد وجود آدمی را از رحمت حق محروم نماید، یا طوفانی است که به دست خود انسان ایجاد می شود تا دار و ندار انسان بر باد فنا رود.

از آن جا که در جهان هستی هر عملی دارای عکس العمل است، و به هیچ صورت عملی وجود ندارد که عکس العمل نداشته باشد، برای گناهان و معاصی که در حقیقت از اعمال و حرکات انسان محسوب می شود، آثار و تبعاتی است که اگر گنهکار موفق به توبه و انابه نشود، آن آثار و تبعات بدون شک در دنیا و آخرت گریبان گیر او خواهد شد، و این حقیقتی است که قرآن مجید و روایات به آن اشاره کرده اند و تجربه هم آن را در برابر دیدگان همگان قرار داده است.

ص: ۱۹۳

خدای عز و جل گر ببخشم شاید سزای بندگیش چون زمن نمی آید
به هر چه بستم جز حق شکسته باز آمد دل مرا بجز از یاد خود نمی شاید
برای توشه عقبی بسی نمودم سعی زمن نیامد کاری که آن به کار آید
ز بیم آن که مبادا خجل شود فردا دلی به طاعتی امروز می نیاساید
نرفته ام به ره حق چنانکه باید رفت نکرده هیچ عبادت چنانکه می باید
مگر به هیچ ببخشند جرم هیچان را ز هیچ هیچ نیاید ز هیچ هیچ آید
تمام روز در این غم بسر برم که صباح برای من شب آبستم چه می زاید
دلم رمید و زمن بهتری نمی یابد اگر دچار تو گردد بگوش باز آید
حدیث واعظ پر گو نه در خورِ فیض است بیا بخوان غزلی تا دلم بیاساید
(فیض کاشانی)

آثار و عواقب خطرناک گناهان در قرآن

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (۱)

ولی ستمکاران ، سخنی را که [بیرون دروازه شهر] به آنان گفته شده بود [پس از ورود به شهر] به سخنی دیگر تبدیل کردند [به جای درخواست ریزش گناهان ، درخواست امور مادی کردند] . ما هم بر ستمکاران به سبب آن که همواره نافرمانی می کردند ، عذابی از آسمان فرود آوردیم .

بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَآحَاطَتْ بِهَا حَبْلُهُ فَاسْتَغْتَبْتَهُ فَأَوْلِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۲)

ص: ۱۹۴

۱- (۱) - بقره (۲) : ۵۹. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۸۱. [۲]

[نه چنین است که می گویند] بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه ، سراسر وجودشان را فرا گرفت ، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه اند .

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» (۱)

پس [وضع و حالشان] چگونه خواهد بود هنگامی که به سبب آنچه مرتکب شده اند ، حادثه ناگواری به آنان برسد.

فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَأَنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ» (۲)

پس اگر [ازداوری حکیمانه ات] روی گردانند، بدان که خدا می خواهد آنان را به سبب پاره ای از گناهانشان مجازات کند ؛ و مسلماً بسیاری از مردم فاسق اند .

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۳)

و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند ، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم ، ولی [آیات الهی و پیامبران را] تکذیب کردند ، ما هم آنان را به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می شدند [به عذابی سخت] گرفتیم .

مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أَغْرَقُوا فَأُذِخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا» (۴)

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - نساء (۴) : ۶۲ . [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۴۹ . [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۹۶ . [۳]

۴- (۴) - نوح (۷۱) : ۲۵ . [۴]

[همه آنان] به سبب گناهانشان غرق شدند و بی درنگ در آتشی درآورده شدند که [از آن] در برابر خدا برای خود یاورانی نیافتند ،

وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا» (۱)

و آنان که از خدا و پیامبرش نافرمانی کنند ، مسلماً آتش دوزخ برای آنان است و در آن جاودانه و همیشگی اند .

آثار و عواقب خطرناک گناه در روایات

حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت مکرر می فرمود:

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَتِهِ، إِنَّ الْقَلْبَ لِيُوقِعَ الْخَطِيئَةَ فَلَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرُ اعْلَاهُ اسْفَلَهُ» (۲)

چیزی برای دل انسان فاسد کننده تر از گناهی که مرتکب می شود نیست، همانا قلب با گناه آمیزش پیدا می کند و این سیه روزی ادامه می یابد تا وضع قلب آن چنان شود که دیگر طاقت قبول حق را نداشته باشد.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«أَمَا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِزِّ يَضْرِبُ وَلَا نَكْبِهِ وَلَا صِدَاعٍ وَلَا مَرَضٍ إِلَّا بِذَنْبٍ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (۳). (۴)

ص: ۱۹۶

۱- (۱) - جن (۷۲) : ۲۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۲/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۱. [۲]

۳- (۳) - شوری (۴۲) : ۳۰. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۱۵/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۳؛ [۴] الکافی: ۲۶۹/۲، حدیث ۳؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۹۹/۱۵، باب ۴۰،

حدیث ۲۰۵۶۵. [۶]

رگی از بدن شما زده نمی شود، و پائی نمی شکنند، و به سردردی و مرضی دچار نمی شوید، مگر این که گناهی مرتکب شده باشید، و این است معنای قول خداوند در قرآن مجید که فرمود: «آنچه مصیبت و بلا- به شما می رسد در ارتباط با گناهان شماست و بسیاری از آن را هم مورد بخشش قرار می دهد».

امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود:

لَا تُبَدِّينَ عَنِّ وَاضِحِهِ وَقَدْ عَمِلْتَ الْأَعْمَالَ الْفَاضِحَةَ، وَ لَا يَأْمَنُ الْبَيَاتَ مَنْ عَمِلَ السَّيِّئَاتِ. (۱)

آن گونه که دندان هایت آشکار شود نخند در حالی که اعمال رسوا کننده ای انجام داده ای، و از حوادث و بلاهائی که به خاطر بدی هایت شب هنگام بر تو فرو می ریزد و آن عذاب الهی است در امان مباش.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْعَبْدَ لَيَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَزُوِي عَنْهُ الرِّزْقُ. (۲)

همانا عبد مرتکب گناه می شود و به خاطر آن گناه به رزق و روزیش لطمه وارد می گردد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا اذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَإِنْ تَابَ ائْتَمَحَتْ، وَ أَنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا. (۳)

زمانی که مرد گناهی مرتکب شود، نقطه سیاهی در قلبش پدید می شود، اگر از گناهش توبه کند آن نقطه محو می گردد، و هنگامی که بر گناه بیفزاید آن نقطه

ص: ۱۹۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۱۷/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۴؛ [۱] الکافی: ۲/۲۶۹، حدیث ۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۸/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۶؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۰۱/۱۵، باب ۴۰، حدیث ۲۰۵۷۳. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۲۷/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۱۰؛ [۵] الکافی: ۲/۲۷۱، حدیث ۱۳. [۶]

سیاه افزوده می شود تا تمام صفحه ملکوتی قلب را در خود بپوشاند، آن وقت است که در رستگاری برای همیشه به روی او بسته می شود.

امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْعَبِيدَ يَسْأَلُ اللَّهُ الْحَاجَةَ فَيَكُونُ مِنْ شَأْنِهِ قَضَاءُهَا إِلَى قَرِيبٍ أَوْ إِلَى وَقْتٍ بَطِيءٍ فَيُذْنِبُ الْعَبِيدُ ذَنْبًا فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْمَلَكِ لَا تَقْضِ حَاجَتَهُ وَاحْرِمُهُ أَيَّهَا، فَإِنَّهُ تَعَرَّضَ لِسَخَطِي، وَاسْتَوْجَبَ الْحِرْمَانَ مِنِّي. (۱)

همانا عبد از خداوند درخواست حاجت می کند، شأن آن عبد اقتضا دارد حاجتش زود یا دیر داده شود، و آنگاه مرتکب گناهی می شود، خداوند به ملک مأمور قضای حاجت می فرماید؛ حاجتش را مده و او را محروم از اجابت خواسته کن، او خود را در معرض خشم من قرار داده، و لزوم محرومیت از رحمت را برای خویش فراهم کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الرَّجُلَ يذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحْرَمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ، وَ أَنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ اسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السُّكِينِ فِي اللَّحْمِ. (۲)

همانا مرد مرتکب گناه می شود، پس به سبب آن از نماز شب محروم می گردد، به حقیقت که عمل زشت اثرش در انسان از کار در گوشت سریع تر است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

هر گاه بندگان گناه جدیدی مرتکب شوند، گناهی که تا آن زمان سابقه نداشته، خداوند هم آنان را به بلای تازه ای که قبلاً نبوده مبتلا می کند. (۳)

ص: ۱۹۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۹/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۱۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۴۴/۷، باب ۶۷، حدیث ۸۹۶۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۳۰/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۱۳؛ [۳] الکافی: ۲۷۲/۲، حدیث ۱۶. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۴۳/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۲۶؛ الکافی: ۲۷۵/۲، حدیث ۲۹.

حضرت صادق علیه السلام از قول حضرت حق بازگو می کند:

إِذَا عَصَانِي مَنْ عَرَفَنِي، سَلَّطْتُ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَعْرِفُنِي. (۱)

آن که مرا می شناسد هر گاه گناه کند، بر او مسلط می کنم کسی که مرا نمی شناسد.

و نیز آن حضرت می فرماید:

إِنْ كَانَتِ الْعُقُوبَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ النَّارَ فَالْمَعْصِيَةُ لِمَاذَا؟ (۲)

اگر عقوبت از جانب خداوند آتش دوزخ است پس معصیت برای چه؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ؟ (۳)

تعجب می کنم از کسی که به خاطر ترس از بیماری از غذا پرهیز می کند، ولی به خاطر ترس از عذاب الهی از گناه خودداری نمی نماید.

رسول خدا علیه السلام فرمود:

مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ: جُمُودُ الْعَيْنِ، وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ، وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلْبِ الرِّزْقِ، وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ. (۴)

از نشانه های شقاوت: خشک چشمی، قساوت قلب، شدت حرص در طلب رزق، و اصرار بر گناه است.

ص: ۱۹۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۴۳/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۲۷؛ الکافی: ۲/۲۷۶، حدیث ۳۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۴۷/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۳۲؛ [۲] من لایحضره الفقیه: ۴/۳۹۳، حدیث ۵۸۳۶.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۴۷/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۳۴؛ [۳] من لایحضره الفقیه: ۳/۳۵۹، حدیث ۴۲۷۲.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۵۰/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۴۶؛ [۴] الخصال: ۲/۳۶۰، حدیث ۴۸.

امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

إِذَا غَضِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أُمَّةٍ وَ لَمْ يُنْزِلْ بِهَا الْعَذَابَ، غَلَّتْ أَسْمَاعُهَا، وَ قَصُرَتْ أَعْمَارُهَا، وَ لَمْ تَزْبَحْ تُجَارُهَا، وَ لَمْ تَزْكُ ثِمَارُهَا، وَ لَمْ تَغْزُرْ أَنْهَارُهَا، وَ حُبِسَ عَنْهَا امْطَارُهَا، وَ سُلِّطَ عَلَيْهَا شِرَارُهَا. (۱)

هنگامی که خداوند بر امتی به خاطر کثرت گناه غضب کند و عذاب بر آنان نفرستد، آنان را به بلاهائی از قبیل: گرانی جنس، کوتاهی عمر، بی سود ماندن تجارت تجار، پرورش نیافتن میوه جات، پرنشدن نهرها از آب، حبس شدن باران، و تسلط اشرار دچار می کند.

خوشا کسی که در این عالم خراب آباد اساس ظلم فکند و بنای داد نهاد

بیا بیا که از آن رفتگان به یاد آریم که رفته اند و از ایشان کسی نیارد یاد

مکن اقامت و بنیاد خانمان مفکن که دست حادثه خواهد فکندش از بنیاد

توانگری که در خیر بر فقیران بست دری ز عالم بالا به روی او نگشاد

کسی که یافت بر احوال زبردستان دست به ظلم اگر نستاند خداهش خیر دهد

صنوبرا تو چه دل بسته ای به هر شاخی چو سرو باش که از بار دل شوی آزاد

چه خوش فتاد هلالی به بند خانه عشق برو غلامی این خاندان مبارک باد

(هلالی جغتایی)

بیماری گناه

بدون شک هر انسانی تحت هر شرایطی از مادر خود در عین سلامتی کامل وارد دنیا می شود.

او به همراه خود عقل و وجدان و اختیار را که مناط تکالیف الهیه و قبول حقایق

ص: ۲۰۰

ملکوتیه و واقعیت های عرشیه است به دنیا می آورد.

اگر این کودک سالم و این موجود آراسته به فطرت توحیدی و پیراسته از آلودگی های روانی در دامن پدر و مادری مؤدب به آداب انسانیت، یا جامعه ای سالم، یا مدرسه ای واجد شرایط، یا کارگاهی از هر جهت صحیح قرار بگیرد، مؤدب به آداب می شود، و انسانی جامع و با فضیلت به بار می آید.

ولی با کمال تأسف، بیشتر کودکان به خانه ای قدم می گذارند که آثار تربیت الهی و انسانی در آن خانه کم است، یا اگر باشد قدرت مقابله با محیط خراب اجتماع را ندارد، کودک از خانه سالم خارج می شود، ولی در دامن آلودگی های بیرون می افتد و دچار انحرافات اخلاقی و عملی می شود، گرچه هیچ یک از عوامل انحراف، عذری برای او در پیشگاه حق و انسانیت ایجاد نمی کند، چون با قدرت اختیار و عقل و وجدان می تواند دست به دامن اولیای الهی برساند و خود را از مهالک حفظ کند.

در هر زمانی و تحت هر شرایطی می توان از انبیای الهی و از مسائل ملکوتی و از مردان راه حق خبر گرفت، این طور نیست که باب هدایت به تمام معنی به روی انسان بسته باشد.

حضرت علی علیه السلام در زمینه عدم معذوریت انسان به خاطر گناه و معصیت در پیشگاه الهی در دعای کمیل عرضه می دارد:

فَلَکَ الْحُجَّةُ عَلَیَّ فِی جَمِیعِ ذَلیکَ وَ لَا حُجَّةَ لِی فِیما جَرِی عَلَیَّ فِیه قَضَاءُکَ، وَ الزَّمنِی حُکْمُکَ وَ بَلَاءُکَ. (۱)

الهی! در تمام اموری که راه مخالفت با تو را پیمودم تو را بر من حجت است و مرا بر آنچه بر من از گناه رفته است و حکم و امتحان و آزمایش تو مرا بر

ص: ۲۰۱

۱- (۱) - مصباح المتهدجد: ۸۴۴، دعای کمیل؛ [۱] إقبال الأعمال: ۷۰۶. [۲]

آن ملزم ساخته، بر تو هیچ حجتی نخواهد بود.

انسان سالم در محیط آلوده منزل دچار گناه دروغ، غیبت، تهمت، تکبر و حرص و بخل و شهوات غلط می گردد، در صورتی که محیط خانه سالم باشد ممکن است در خارج از منزل دچار گناهان و معاصی گردد، ولی باید بداند که این گناهان ذاتی او نیست بلکه تمام آنها عارض بر او شده، مانند آدم سالمی که از هوای آلوده یا از آب آلوده یا از غذای فاسد دچار انواع بیماری ها می شود.

گناهکار باید گناه را بیماری و مرض به حساب آورد و بداند که تمام آنها قابل علاج است.

۲- توبه از گناه

اشاره

هیچ گناهی نیست مگر این که راه جدایی و فرار از آن را آیین الهی به انسان نشان داده است.

قرآن مجید و روایات و تاریخ، گنهکارانی را نشان می دهد که بر اثر بارقه الهی بیدار شده و به علاج گناهان خود برخاستند، و بعضی از آنان از اولیای خدا و عرفای شامخ و معلم اخلاق و حقیقت شدند.

بیمار باید به این معنی توجه کند که طیب این بیماری، خدا و انبیاء و امامان، و نسخه علاج، قرآن و روایات، و راه رسیدن به این طیبیان و نسخه های شفابخش، توبه است.

چون دانستیم گناه بیماری است، و علاج آن صد در صد امکان پذیر است، و آیات و روایات، خداوند را قبول کننده توبه و رحیم و بخشاینده و غافر معرفی می کند، یأس از علاج مساوی با کفر است.

ص: ۲۰۲

إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (۱)

زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی شوند .

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۲)

بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است .

عظمت گناه ناامیدی از رحمت حق

مسئله یأس و ناامیدی گنهکار از رحمت حق، و تلقین این معنای خلاف به قلب که وضع من به صورتی است که خداوند هرگز مرا قبول نمی کند، برگشتش به این معناست که حضرت حق قدرت بر بخشیدن و عفو مرا ندارد.

محدود کردن قدرت حق در اندیشه و فکر، در حقیقت تهمت به حضرت او، و جناب او را چون مخلوق انگاشتن است، و این گونه تفکر نسبت به وجود مقدسی که قدرتش بی نهایت در بی نهایت است، گناهی بس عظیم و ستمی بس بزرگ است.

قرآن مجید نوامیدی از رحمت حق را اندیشه آلوده و فکر ناپاک گمراهان می داند:

وَمَنْ يَقْنَطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» (۳)

چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش ناامید می شود؟!

ص: ۲۰۳

۱- (۱) - یوسف (۱۲): ۸۷. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹): ۵۳. [۲]

۳- (۳) - حجر (۱۵): ۵۶. [۳]

حضرت صادق علیه السلام از قول یکی از حکما نقل می کند که فرموده:

الْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ أَشَدُّ بَرْدًا مِنَ الزَّمْهَرِيرِ. (۱)

ناامیدی از رحمت خدا به شدت سردتر از زمهریر است.

کنایه از این که به قدری این حالت در وجود انسان حالت خنکی است که هیچ عاقلی و عالمی و صاحب اندیشه ای به آن اعتنا ندارد، چرا که گنجهکار که از هر جهت محدود است در برابر دریایی بی نهایت در بی نهایت از رحمت و لطف و کرم و احسان قرار دارد، و ناامیدی وی هیچ گونه قابل توجه نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

يَبْعَثُ اللَّهُ الْمُقْنَطِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُغْلَبَةً وَجِيْوهُهُمْ - يَعْنِي غَلْبَةَ السَّوَادِ عَلَى الْبِيَاضِ -، فَيَقَالُ لَهُمْ: هَؤُلَاءِ الْمُقْنَطُونَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى. (۲)

ناامیدان را در قیامت به صورتی که روسیاهی آنان بر سپید روئی شان غلبه دارد وارد محشر می کنند، سپس علیه آنان فریاد می کشند: اینانند ناامیدان از رحمت الهی.

حدیث نامه را تعویذ جان شد قلم را نام تو ورد زبان شد

دگر از خود چه گلها می توان چید به راهت خار مغز استخوان شد

به نرمی با درشتان می توان ساخت زبان هم خانه دندان از آن شد

به این راهی که دل در پیش دارد نیارد راهزن بی کاروان شد

به گیتی هر که نام او سفر کرد غریب عالم امن و امان شد

به خارپای من تا دیده وا کرد ز چشم نقش پایم خون روان شد

بکن کسب کمال از می فروشان به یک پیمان آدم می توان شد

ص: ۲۰۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۸/۶۹، باب ۱۲۰، حدیث ۱؛ [۱] الخصال: ۳۴۸/۲، حدیث ۲۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۳۸/۶۹، باب ۱۲۰، حدیث ۳؛ [۲] نوادر الراوندی: ۱۸. [۳]

در این گلشن کلیم از سیر چشمی ز گل قانع به خار آشیان شد

(کلیم کاشانی)

۳ - قبول توبه از حضرت حق

اشاره

اکنون که دانستی، صد در صد سالم از مادر به دنیا آمده ای، و گناه چیزی جز اثرگیری از محیط آلوده، و هوای نفس، و به عبارت دیگر: چیزی جز یک عارضه و بیماری نیست، و این بیماری قابل علاج است، و راه علاج آن منحصراً رجوع به خدا و عمل به نسخه شفا بخش قرآن مجید است، و یأس و ناامیدی از رحمت او جز ضلالت و گمراهی و کفر چیزی نیست، به مقام با عظمت توبه و شرایط آن و درجات این موهبت عظیم الهی و آثار دنیائی و آخرتی آن توجه کن.

توبه، دری از درهای رحمت، و عنایتی از عنایات عظیم الهی، و نعمتی از نعم بی نظیر حضرت محبوب است، که محض علاج بیماری گناه، و شفای گناهکاران قرار داده شده است.

رویگردان از این عنایت، و متوقف از این حرکت، و بی توجه به این واقعیت، و دلسرد از این حقیقت، به فرموده قرآن مجید از ستمکاران و ظالمان است.

وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١﴾

و کسانی که [از این امور ناهنجار و زشت] توبه نکنند ، خود ستمکارند .

توبه، عبادتی بزرگ و طاعتی عظیم است که حضرت حق در قرآن مجید نسبت به آن همچون سایر عبادات، امر واجب دارد:

وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿٢﴾

ص: ۲۰۵

۱- (۱) - حجرات (۴۹) : ۱۱. [۱]

۲- (۲) - هود (۱۱) : ۹۰. [۲]

از پروردگارتان آمرزش بطلبید ، سپس به سوی او بازگردید ؛ زیرا پروردگارم مهربان و بسیار دوستدار [توبه کنندگان] است

و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً إِنَّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۱)

و [شما] ای مؤمنان ! همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً» (۲)

ای مؤمنان ! به پیشگاه خدا توبه کنید ، توبه ای خالص [که شما را از بازگشت به گناه بازدارد] .

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» (۳)

و اوست که توبه را از بندگانش می پذیرد و از گناهان درمی گذرد و آنچه را انجام می دهید ، می داند .

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهَ الْمَصِيرِ» (۴)

که آمرزنده گناه و پذیرنده توبه ، سخت کیفر و صاحب نعمت فراوان است .

هیچ معبودی جز او نیست . بازگشت فقط به سوی اوست .

این دو آیه به این معنا توجه می دهد که هم توبه و بازگشت عبد گنهکار را می پذیرم، و هم گناه او را از پرونده اش محو می کنم و وی را مورد عفو و مغفرت قرار

ص: ۲۰۶

۱- (۱) - نور (۲۴) : ۳۱. [۱]

۲- (۲) - تحریم (۶۶) : ۸. [۲]

۳- (۳) - شوری (۴۲) : ۲۵. [۳]

۴- (۴) - غافر (۴۰) : ۳. [۴]

نزدیک به سی و چند بار قرآن مجید در آیاتی بس مهم، مسئله عفو حضرت حق را از تائب مطرح کرده است. نزدیک به دویست و سی و دوبار توجه به مسئله غفران و مغفرت در آیات کریمه کتاب حق داده شده است. و قریب به دویست و هفتاد و شش بار به مسئله با عظمت رحمت، در کتاب الهی اشاره شده است.

این همه سند، آنهم در قرآن، شدیدترین دلخوشی را برای بازگشت گنهکار به حضرت حق، و جدا شدن از معاصی ظاهری و باطنی می دهد. با این حساب به قول حضرت سجّاد علیه السلام در مناجات تائبین، برای گناهکار در مسئله توبه چه عذری باقی می ماند؟

فَمَا عُدْرٌ مَنْ اغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؟ (۱)

پس عذر آن که ورود به حضرت تو را بعد از باز شدن این در، از دست نهاده چه خواهد بود؟!

توجه به گناه و این که قدم گذاشتن در دایره انحراف، ستم بر نفس و ظلم به حقوق حق، و رعایت نمودن جانب مردم است، و دارای آثار خطرناک و مهلکی در دنیا و آخرت است و رسوایی امروز و فردایش بسیار سنگین و غیر قابل تحمل است، و گناه جز هدر دادن عمر و خود را ظرف زباله شیطان قرار دادن چیزی نیست، طوفان اندوه و ندامت و حسرت و پشیمانی را در فضای قلب برمی انگیزد، و لازمه این حسرت و اندوه و شرم و حیا را که عزم بر ترک و جزم بر خودداری از گناه در آینده است، به دنبال می آورد.

پشیمان از گناه باید به این معنی دقت کند که گناهان گذشته او از چه نوع گناه بوده است؟

اگر گناه او عبارت از ترک واجبات الهی و انجام محرمات شرعیه بوده توبه اش به

این است که قضای واجبات از دست رفته را از قبیل نماز، روزه، حج، خمس، زکات به جای آورد، و محرمات الهیه را از قبیل زنا، شراب، قمار، دروغ، تهمت، غیبت، بخل، حسد، کینه و... ترک کند.

اگر گناه او در رابطه با حقوق مردم و اموال دیگران بوده از قبیل ربا، رشوه، غصب مال یتیم، حق مظلوم، تقلب و حیل در کسب، سرقت، لازم است حق هر کسی را به هر صورت جزء اموال خود آورده به او برگرداند و خلاصه خود را از حقوق حق و حقوق خلق پاک کرده و نسبت به آینده در انجام واجبات و ترک محرمات و حفظ حقوق مردم در هر زمینه بکوشد تا مورد قبول حضرت محبوب واقع شود، و از عذاب وجدان، و آتش جهنم برهد، و استحقاق رضایت و رضوان الهی را پیدا کند.

توبه جامع در کلام حضرت امیر علیه السلام

توبه جامع و کامل در روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام درباره توبه فرموده است:

شخصی در حضور آن حضرت گفت: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ حضرت فرمود: مادرت به عزایت گریه کند، آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار درجه بلند مقامان و صدرنشینان عالم اعلی است و تحقق آن به شش چیز است:

۱ - پشیمانی و حسرت نسبت به گذشته.

۲ - عزم بر ترک گناه برای همیشه.

۳ - ادا کردن حقوق مردم به طوری که هنگام مرگ خدا را ملاقات کند در حالی که حق کسی بر عهده اش نباشد.

۴ - تدارک کردن واجبات ضایع شده.

۵ - آب کردن گوشتی که از حرام و لذات حرام بر بدن روئیده و آوردن گوشت تازه در مدار توبه.

۶ - چشاندن زحمت عبادت بر بدن، در مقابل آنهمه خوشی و لذتی که از گناه

و معصیت برده. هرگاه این شش برنامه ادا شد؛ آنگاه بگو: اسْتَغْفِرُ اللَّهَ. (۱)

وجوب توبه

اشاره

توبه از معاصی و بازگشت از گناهان چه کبیره و چه صغیره به اتفاق جمیع علما و به حکم عقل واجب است، چنانکه محقق طوسی در «تجربید» و علامه در شرح آن فرموده اند که:

«به توبه و بازگشت دفع ضرر می شود، و دفع ضرر هم عقلاً واجب است. علاوه بر حکم عقل، شرع هم حکم و امر به توبه دارد روی این حساب شرعاً هم توبه واجب است، و وجوب آن فوری است و تأخیرش به هیچ عنوان برای هیچ کس جایز نیست».

توبه انسان از گناهان به فرموده قرآن مجید در آیه سوم سوره تحریم باید توبه نصوح باشد.

توبه نصوح و معنای آن

علامه مجلسی در «شرح اصول کافی» در معنای توبه نصوح چند وجه از دانشمندان نقل کرده است:

۱ - توبه خالص و پاک در جهت رضای حضرت حق نه به طمع بهشت و نه به خاطر ترس از عذاب. حدّ این مرحله تا جائی است که در «تجربید» فرموده: پشیمانی از گناه به خاطر ترس از جهنّم توبه نیست!

۲ - توبه نصوح یعنی توبه اندرز بخش، به این معنا که مردم دیگر با دیدن توبه او تشویق به بازگشت به حق شوند و در حقیقت وجودش در مدار توبه، نصیحت عملی برای تمام گناهکاران باشد، یا این که توبه آن چنان در صاحبش اثر کند که با

ص: ۲۰۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۴۱۷، [۱] وسائل الشیعه: ۷۷/۱۶، باب ۸۷، حدیث ۲۱۰۲۸.

تمام وجود از گناه ببرد و تا پایان عمر پیرامون گناهی نگردد.

۳ - نصح از نصاحت به معنای خیاطت است، که در زمینه توبه می شود توبه رفوکننده، یعنی توبه ای که به وسیله آن هر چه از پرده ایمان و دیانت پاره شده دوخته شود، و توبه کننده را با اولیای حق و دوستان محبوب و عاشقان معبود پیوند دهد.

عَلَّامَةُ مَجْلِسِي رَحْمَةُ اللَّهِ سَبَّسَ مِي فَرَمَائِد:

یکی از اکابر فرموده است: در جلا دادن آینه، تنها قطع نفس و دود سیاه بس نیست، بلکه باید آن را صیقل داد تا آنچه سیاهی بر جرمش نشسته پاک گردد، و دل هم به مانند آینه است به مجرد ترک گناه پاک نمی شود، بلکه جرم گناهان گذشته را هم که بر آن نشسته باید پاک کرد، و به نور طاعتش روشن ساخت، زیرا چنانکه از هر گناهی که کرده، تاریکی و تیرگی بر دل می رسد، همچنین در هر عبادتی روشنائی و درخشندگی به دل می رسد، بنابراین باید تاریکی هر گناهی را که به دل رسیده به نور عبادتی که ضد آن است پاک کرد.

شخص توبه کننده باید گناهان خود را مَفْصِيلاً در نظر گیرد، و در برابر هر شری که از او سرزده خیری که در برابر آن است به همان مقدار به جا آورد، مثلاً در برابر گناه گوش دادن به غنا و آلات لهو، استماع قرآن و حدیث و موعظه و مسائل دینی کند، و در برابر مس خط قرآن مجید بدون طهارت سعی در اکرام آن و تلاوتش نماید و در برابر مکث در حال جنابت در مساجد، اعتکاف کند. و در برابر نظر کردن به حرام سعی در نظر کردن به چیزهایی که نگرستن به آنها عبادت است نماید، مانند نظر کردن به خط قرآن مجید و نظر به والدین از روی شفقت، و نظر به صلحا از سلسله جلیله سادات و نظر به عترت و مانند اینها.

و در حقوق مردم، پس از توبه زیاد از مال خود صدقه بدهد، و اگر غیبت کرده پس از توبه مدح و ثنای آن مؤمن را زیاد بگوید، و صفات نیکش را آشکار سازد، و

خلاصه در برابر هر گناهی پس از توبه از آن، عبادتی که ضد آن است بجا آورد، چنانکه طبیعت جسمانی مرض‌ها را به ضدش معالجه می‌کنند.

چه خوب است انسان به آثار و عواقب گناه توجه کند، یا گناهکار را توجه دهند، و بیدار شود یا بیدارش کنند که گناه در برابر چه وجود مقدسی انجام گرفته و رو در روئی با که بوده است.

انسان جواب مشت را با مشت، و درفش را با درفش، و درشتی را با درشتی، و تندی را با تندی می‌دهد، باید از او پرسید: خداوند با تو چه کرده که با او رو در رویی؟ آیا احسان و رحمت و لطف و محبت و مرحمت و نعمت و عنایت و رزق و هزاران واقعیت دیگر را که از جانب او به انسان رسیده، با گناه و معصیت باید جواب داد؟!

این توجه درون آدمی را به ندامت می‌کشد و این ندامت رو در رویی را تبدیل به روبه روئی می‌کند. این روبه روئی خواسته های حق را جایگزین خواسته های غلط نفس و هواها و شهوات می‌کند، و این جایگزینی رنگ شیطانی و دوزخی را از درون گرفته بجایش رنگ الهی را می‌زند.

در این وقت است که حال انابه و دعا دست می‌دهد، حالی همراه با ناله جانسوز و خشوع و خضوع، و آدمی را به جایی می‌رساند که خود را از همه گناهکارتر می‌بیند و خود و عبادتش را به حساب نمی‌آورد، در این نقطه عالی و اوج عرفانی است که انسان را با گران‌ترین قیمت به حساب می‌آورند.

سخن عشق نه حد من و توست عشق گوید سخن عشق درست

خانه از غیر اگر پردازی ساز و برگی پی مهمان سازی

آب و جارو زنی این ایوان را تخت عزت بنهی سلطان را

راست سازی ز حجاز و ز عراق پرده شور و نوای عشاق

با خودی کافر مطلق باشی بیخودی دستخوش حق باشی

با خودی قاتل و مقتولی تو بیخودی قابل و مقبولی تو
با خودی هر چه کنی شیطانی بیخودی در کنف رحمانی

۴ - آثار توبه و محبوبیت تائب نزد خداوند

اشاره

قرآن مجید و روایات، آثار عجیبی برای توبه حقیقی ذکر کرده اند که دانستنش برای همگان لازم است.

۱ - توبه شخص تائب را محبوب حضرت حق می کند:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿١﴾

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همه آلودگی ها] پاکیزه می کنند. دوست دارد.

۲ - تبدیل سیئات به حسنات:

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ﴿٢﴾

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، که خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

تفسیری بر آیه شریفه

در زمینه آیه فوق «تفسیر نمونه» چند تفسیر دارد:

«الف - هنگامی که انسان توبه می کند و ایمان به خدا می آورد دگرگونی عمیقی

ص: ۲۱۲

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۲۲. [۱]

۲- (۲) - فرقان (۲۵) : ۷۰. [۲]

در سراسر وجودش پیدا می شود و به خاطر همین تحوّل و انقلاب درونی سیئات اعمالش در آینده تبدیل به حسنات می شود، اگر در گذشته مرتکب قتل نفس می شد، در آینده دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان را جای آن می گذارد، و اگر زناکار بود سپس عقیف و پاکدامن می شود و این توفیق الهی را در سایه ایمان و توبه پیدا می کند.

ب - دیگر این که خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محو می کند، و به جای آن حسنات می نشاند، چنانکه در روایتی از ابوذر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم:

روز قیامت بعضی از افراد را حاضر می کنند، خداوند دستور می دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را بپوشانید، به او گفته می شود: تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی و او به آن اعتراف می کند ولی قلبش از کبایر ترسان و لرزان است.

در این جا هر گاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می دهد به جای هر سیئه حسنه ای بدهید، عرض می کند: پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در این جا نمی بینم.

ابوذر می گوید: در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم کرد که دندانهایش آشکار گشت، سپس این آیه را تلاوت فرمود:

فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (۱)

ج - منظور از سیئات، نفس اعمالی که انسان انجام می دهد نیست، بلکه آثار سوئی است که از آن به روح و جان انسان نشسته، هنگامی که توبه کند و ایمان آورد، آن آثار سوء از روح و جانش برچیده می شود و تبدیل به آثار خیر می گردد، و

ص: ۲۱۳

۱- (۱) - عوالی اللآلی: ۱/۱۲۴، حدیث ۵۶؛ [۱] تأویل الآیات: ۳۷۹، حدیث ۵۶.

این است معنی تبدیل سیئات به حسنات. البته این سه تفسیر، منافاتی با هم ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم آیه جمع باشند.» (۱)۳ - تائب مشمول دعای ملائکه عرش است:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» (۲)

فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون آن هستند، همراه سپاس و ستایش، پروردگارش را تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان آمرزش می طلبند، [و می گویند:] پروردگارا! از روی رحمت و دانش همه چیز را فرا گرفته ای، پس آنان را که توبه کرده اند و راه تو را پیروی نموده اند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ ننگه دار.

۴ و ۵ - توبه باعث جلب مغفرت و دخول در بهشت است:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ وَاللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمَ أَجْرٍ الْعَامِلِينَ» (۳)

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند، پافشاری نمی کنند؛ * پاداش

ص: ۲۱۴

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۱۶۰/۱۵ و ۱۶۱، [۱] ذیل آیه ۷۰ سوره فرقان.

۲- (۲) - غافر (۴۰): ۷. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۱۳۵ - ۱۳۶. [۳]

آنان آمرزشی است از سوی پروردگارشان ، و بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است ، در آن جاودانه اند ؛ و پاداش عمل کنندگان ، نیکوست .

۶- توبه سبب طول عمر و وسعت رزق و پدید آمدن رفاه در زندگی است:

وَإِنِ اسْتَعْفَرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ يُمَنِّكُمْ مَتَاعًا حَسِينًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِي كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿١١﴾

و این که از پروردگارتان آمرزش بخواهید ، سپس به سوی او باز گردید تا آن که شما را تا پایان زندگی از بهره نیک و خوشی برخوردار کند ، و هر که را صفات پسندیده و اعمال شایسته او افزون تر است ، پاداش زیادتری عطا کند ، و اگر روی از حق برگردانید ، من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم .

۷- توبه سبب استجاب دعا است:

امام سجّاد علیه السلام می فرماید:

مردی اهل بیت خود را به کشتی درآورد و به دریا رفت، کشتی آنها شکست و از اهل بیت آن مرد جز همسرش کسی نجات نیافت.

زن بر تخته پاره ای نشست و امواج آب او را به یکی از جزیره های میان دریا برد، در آن جزیره مردی راهزن زندگی می کرد که تمام کارهای ناشایسته را مرتکب شده بود.

آن زن را بالای سر خود دید، پرسید آدمیزاد هستی یا پری؟ گفت: آدمیزاد، دیگر سخنی نگفت، به قصد عمل زشت زنا به او حمله کرد، آن زن بر خود لرزید، راهزن به او گفت: چرا می لرزی؟ در پاسخش گفت: از خدا می ترسم.

ص: ۲۱۵

راهزن گفت: تا کنون چنین کاری از تو سر زده؟

زن گفت: نه، به عزت خداوند سوگند.

راهزن گفت: تا کنون که دامت پاک مانده اینچنین از خدا می ترسی! به خدا قسم که من به این ترس سزاوارترم.

بدون این که به آن زن دست بزند با اندوه و حسرت و پشیمانی و ندامت به سوی خاندانش روان شد در حالی که همتی جز توبه از گناهانش و بازگشت به سوی حضرت حق نداشت.

در این میان عابدی با او همراه شد، هوای فوق العاده گرم و آتش سوزان شعاع خورشید آنان را به زحمت انداخت، راهب به جوان گفت: دعا کن خداوند بر ما سایه ای بیندازد، جوان گفت: من نزد خدا برای خود حسنه ای نمی بینم تا دلیری کنم و از او چیزی بخواهم.

راهب گفت: پس من دعا می کنم تو آمین بگو، راهب دعا کرد، راهزن آمین گفت، در آن حال ابری بر سر هر دو سایه انداخت، مقدار زیادی راه رفتند تا راهشان جدا شد، جوان از راهی رفت و راهب از راه دیگر، به ناگاه ابر به دنبال جوان رفت، راهب فریاد زد: ای جوان! تو از من بهتری؛ زیرا این دعا به خاطر تو مستجاب شد، داستان خود را به من بگو، راهزن وضع آن زن را گزارش کرد، راهب گفت: آنچه گناه در گذشته کرده ای آمرزیده شد، باید بنگری در آینده چه وضعی داری؟! (۱)

نصیحت حق به انسان

در بخش اخیر این معنی روشن شد که تنها پناه انسان در همه امور، به خصوص هنگام توبه و بازگشت و در نقطه غفران و مغفرت، فقط و فقط خداست.

تفسیر «روح البیان» در ابتدای سوره مبارکه حدید در توضیح آیه شریفه:

ص: ۲۱۶

۱- (۱) - الکافی: ۶۹/۲، حدیث ۸؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۵۷/۱۴، باب ۲۵، حدیث ۱۶۹۵۲.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۱)

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن ، و او به همه چیز داناست .

می گوید: خداوند مهربان با زبان رحمت از روی اشارت می فرماید:

ای فرزند آدم! در کنار تو چهار گروهند:

۱ - گروهی که تو را به کار آیند چون پدر و مادر.

۲ - گروهی که در پیری دست تو گیرند چون اولاد و احفاد.

۳ - زمره ای که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران.

۴ - فرقه ای که در پنهان با تو هستند چون زنان و کنیزان.

اما من به تو نصیحت می کنم که هیچ یک از این چهار گروه را تکیه گاه حقیقی خود قرار مده، و به هیچ کدام اعتماد مکن و آنان را کارساز خود مپندار.

اول منم که تو را از عدم به وجود آوردم.

آخر منم که بازگشت تو به من خواهد بود.

ظاهر منم که ظاهرت را به خوب ترین وجه آراستم.

باطن منم که حاکم بر هستی ام و اسرار در سینه ات به ودیعت نهادم. (۲)

روایات باب توبه

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةِ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرَةٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ

ص: ۲۱۷

۱- (۱) - حدید (۵۷): ۳. [۱]

۲- (۲) - تفسیر روح البیان: ۴۱۴/۹، [۲] ذیل آیه ۳ سوره حدید.

قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ يَوْمًا لَكثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ. (۱)

کسی که یکسال قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را می پذیرد، سپس فرمود: یکسال زیاد است، کسی که یک ماه قبل از مرگش به خدا بازگردد، خداوند توبه اش را قبول می کند، سپس فرمود: یک ماه زیاد است، کسی که یک هفته قبل از مرگش توبه کند، خداوند او را می پذیرد، سپس فرمود: یک هفته زیاد است، آن که یک روز قبل از موتش توبه کند توبه اش قبول است، سپس فرمود یک روز زیاد است، کسی که قبل از دیدن آثار بعد از مرگ توبه کند، توبه اش پذیرفته است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ عَبْدِهِ مَا لَمْ يُغْرَغْ، تَوْبُوا إِلَى رَبِّكُمْ قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ الزَّائِكِيهِ قَبْلَ أَنْ تَشْغَلُوا، وَصَلُّوا الَّذِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ بِكَثْرَةٍ ذِكْرِكُمْ آيَاهُ. (۲)

خداوند توبه بنده اش را قبل از رسیدن جان به گلو قبول می کند، ای امت من! پیش از مردن توبه کنید و به سوی اعمال پاک بشتابید قبل از این که مهلت نیابید، و فراق بین خود و محبوب را با کثرت یادش مبدل به وصال کنید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ. (۳)

توبه کننده از گناه، همچون کسی است که گناهی بر او نیست.

ص: ۲۱۸

۱- (۱) - الکافی: ۴۴۰/۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۸۷/۱۶، باب ۹۳، حدیث ۲۱۰۵۷. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۴۰/۷۸، باب ۵، ذیل حدیث ۲۶؛ [۳] الدعوات، راوندی: ۲۳۷، حدیث ۶۵۹.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۱/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۶؛ [۴] وسائل الشیعه: ۷۵/۱۶، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۲۲. [۵]

و نیز آن حضرت فرمود:

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ، وَ أَنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ. (۱)

مؤمن از نظر شأن و شخصیت در پیشگاه حضرت حق همانند ملک مقرب است، و همانا مؤمن در نزد حق از این بالاتر است، و چیزی نزد خداوند محبوب تر از مرد و زن مؤمن توبه کار نیست.

چند داستان عجیب در مسئله توبه

۱- حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

جوانی یهودی زیاد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسید، حضرت کارهای سبک و بدون زحمت به او ارجاع می داد، و چه بسا او را دنبال کارهای خودش می فرستاد، و گاهی به توسیط او نامه ای به ایل و تبارش می نوشت. چند روزی نیامد، حضرت احوال او را پرسید، شخصی گفت: فکر کنم به خاطر بیماری مهلکی که به آن دچار شده امروز و فردا بیشتر مهلت زنده بودن نداشته باشد.

رسول حق صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتش رفت، از کرامات حبیب خدا این بود که با کسی حرف نمی زد مگر این که طرف جواب می داد، جوان یهودی را صدا زدند، چشم گشود و گفت: لَبَّيْكَ يَا اَبَا الْقَاسِمِ. فرمود: به وحدانیت حق شهادت بده، جوان چشم به پدرش دوخت و از ترس پدر چیزی نگفت.

حضرت دوباره، شهادت به حق را به او تلقین کردند، جوان باز با نگاه به پدر سکوت کرد، بار سوم فرمودند: شهادت را بگو، باز جوانک به پدرش خیره شد،

ص: ۲۱۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۲، باب ۸۶، حدیث ۱۳۶۹۵. [۲]

حضرت فرمود: میل داری بگو، میل نداری نگو، جوان به وحدانیت حق اقرار کرد و به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داد و سپس مرد؛ حضرت به پدرش فرمود: کاری به این جنازه نداشته باش، آنگاه به اصحاب فرمودند: او را غسل داده و کفن کنید، سپس نزد من بیاورید تا بر او نماز بگذارم، و چون از خانه خارج شدند مرتب می گفتند:

خدا را شکر که به دست من یک انسان از آتش جهنم نجات پیدا کرد. (۱) ۲ - امام صادق علیه السلام می فرماید:

مرگ کسی فرا رسید به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر دادند، حضرت با عده ای بالای سرش رفتند، در حال بیهوشی بود، فرمودند: ای ملک الموت! دست نگاهدار از او سؤالی داشته باشم.

فرمود: چه می بینی؟ عرضه داشت: سپیدی و سیاهی زیاد، فرمود: کدام به تو نزدیکترند؟ عرض کرد: سیاهی، فرمود: بگو:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَأَقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ.

الهی، بسیاری معاصی مرا بیامرز، و طاعت و عبادت اندک مرا بپذیر.

پس از گفتن این دو جمله بیهوش شد، حضرت فرمود: ملک الموت آسان بگیر تا از او سؤالی کنم، از بیهوشی درآمد، فرمود: چه می بینی؟ گفت: سیاهی و سپیدی زیاد، فرمود: کدام به تو نزدیکترند؟ عرضه داشت: سپیدی، حضرت فرمود:

غَفَرَ اللَّهُ لِصَاحِبِكُمْ. (۲)

خداوند دوست شما را مورد بخشش و مغفرت و لطف و رحمت و کرم و عنایت قرار داد.

۳ - رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران از مدینه خارج شدند، هوا به شدت گرم

ص: ۲۲۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۳/۲۲، باب ۳۷، حدیث ۲۵؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۳۹۷، حدیث ۱۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۵/۶، باب ۷، حدیث ۴۸؛ الکافی: ۱۲۴/۳، حدیث ۱۰. [۱]

بود، فرمودند: در مقابل خود چه می بینید؟ عرضه داشتند: جز یک شیخ چیزی به نظر ما نمی رسد، فرمود: مردی است بیابانی، مقصدش مدینه است، در حدود شش روز است آب و نان نیافته.

شتر سوار نزدیک شد، حضرت به او فرمودند: کجا؟ عرضه داشت: مدینه، فرمود: برای چه؟ پاسخ داد: زیاد از شخصی که مبعوث به رسالت شده خیر و خوبی شنیده ام، عاشق زیارت او هستم، بروم تا به جمال دلرایش نظر کنم، فرمود:

آن که به دنبالش هستی، منم، آیا حاضری از بت پرستی دست برداری؟ عرضه داشت: آری، حضرت شهادتین را به او تلقین کرد، چون شهادتین گفت از حال رفت، نزدیک بود از شتر به زمین افتد، حضرت فرمود: آرام او را از روی شتر به زمین بگذارید، چون او را خوابانند، فرمود: آب تهیه کنید تا غسلش دهیم، زیرا از دنیا رفت. پس از مراسم غسل و کفن همان جا قبری آماده کردند، چون وی را دفن نمودند حضرت فرمود: چه آسان و راحت و بی رنج و زحمت به بهشت رفت!

روایاتی دیگر در باب نوبه

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ الْمُحْسِنُ التَّوَّابُ. (۱)

همانا محبوب ترین بندگان خدا نزد خدا نیکوکار تواب است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً اجَّلَ فِيهَا سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ، فَإِنْ قَالَ: اسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ. (۲)

ص: ۲۲۱

۱- (۱) - الزَّهْد: ۷۰، باب ۱۲، حدیث ۱۸۶؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۲۶، باب ۸۶، حدیث ۱۳۷۰۰. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۲/۹۰، باب ۱۵، حدیث ۲۴؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۱۹، باب ۸۵، حدیث ۱۳۶۷۶. [۴]

کسی که کار بدی انجام دهد هفت ساعت از روز را به او مهلت می دهند، چون سه بار بگوید: «استغفرالله العذی لا اله الا هو الحی القیوم» گناه در پرونده او نوشته نشود.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبِهِ عِبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَ مُرَادَهُ فِي لَيْلِهِ ظُلْمَاءَ فَوَجَّحَهَا، فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبِهِ عِبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِينَ وَجَّحَهَا. (۱)

همانا خداوند خوشحالیش به توبه عبد از خوشحالی مردی که زاد و توشه اش را در شب تاریک گم کرده و آن را پیدا کند شدیدتر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

التَّوْبَةُ تَجِبُ مَا قَبْلَهَا. (۲)

توبه؛ گناهان قبل از خودش را از بین می برد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

لا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ. (۳)

شفیعی کامیاب کننده تر از توبه نیست.

التَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ، وَ تَغْسِلُ الذُّنُوبَ. (۴)

توبه دل ها را پاک می کند و گناهان را می شوید.

ص: ۲۲۲

۱- (۱) - شرح اصول الکافی: ۲۷۷/۱؛ [۱] ریاض السالکین: ۴۰۵/۲.

۲- (۲) - عوالی اللالی: ۲۳۷/۱، حدیث ۱۵۰؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۲۹، باب ۸۶، حدیث ۱۳۷۰۶. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۹/۶، باب ۲۰، حدیث ۶؛ من لایحضره الفقیه: ۳/۵۷۴، حدیث ۴۹۶۵.

۴- (۴) - غرر الحکم: ۱۹۵، حدیث ۳۸۳۷، [۴] مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۲۹، باب ۸۶، ذیل حدیث ۱۳۷۰۷. [۵]

حُسْنُ التَّوْبَةِ يَمْحُو الْحَوْبَةَ. (۱)

توبه نیک و بازگشت خوب، گناه را محو می کند.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

لِلَّهِ أَفْرَحُ بِتَوْبِهِ عَبْدِهِ مِنَ الْعَقِيمِ الْوَالِدِ، وَ مِنَ الضَّالِّ الْوَاحِدِ، وَ مِنَ الظَّمآنِ الْوَارِدِ. (۲)

خداوند به توبه عبدش از عقیمی که اولاد پیدا کرده، و از کسی که گم شده اش را یافته، و همچنین از تشنه ای که به چشمه آب برسد خوشحال تر است.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

تُوبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ادْخُلُوا فِي مَحَبَّتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، وَ الْمُؤْمِنُ تَوَّابٌ. (۳)

به خداوند بازگشت کنید، و در عشق و محبتش وارد شوید، همانا خداوند تائبان و پاکیزگان را دوست دارد، و مؤمن تائب است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

تُوبُوا إِلَى اللَّهِ فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ. (۴)

به خدا باز گردید، همانا من در هر روز صد بار به پیشگاهش توبه می کنم!

رسول حق صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۲۲۳

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۹۵، حدیث ۳۸۴۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۳۰/۱۲، باب ۸۶، ذیل حدیث ۱۳۷۰۷. [۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۲۰۵/۴، حدیث ۱۰۱۶۵؛ الجامع الصغیر: ۳۹۷/۲، حدیث ۷۱۹۳.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۱/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۴؛ [۳] الخصال: ۶۲۲/۲، حدیث ۱۰. [۴]

۴- (۴) - کنز العمال: ۲۰۶/۴، حدیث ۱۰۱۷۱؛ السنن الکبری، بیهقی: ۱۱۴/۶، حدیث ۱۰۲۶۵.

أَمَّا عَلَامَةُ التَّائِبِ فَارْبَعَةٌ: النَّصِيحَةُ لِلَّهِ فِي عَمَلِهِ، وَتَرْكُ الْبَاطِلِ، وَتُزُومُ الْحَقِّ، وَ الْحِرْصُ عَلَى الْخَيْرِ. (۱)

نشانه های تائب چهار چیز است: صافی و پاکی و خلوص در عمل برای خدا، ترک باطل، ملازمه با حق، حرص و ولع به کار خیر.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

التَّائِبُ إِذَا لَمْ يَسْتَبِنْ أَثَرَ التَّوْبَةِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ: يُرْضَى الْخُصَمَاءُ، وَ يُعِيدُ الصَّلَاةَ، وَ يَتَوَاضَعُ بَيْنَ الْخَلْقِ، وَ يَتَّقِي نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ، وَ يَهْزِلُ رَقَبَتَهُ بِصِيَامِ النَّهَارِ. (۲)

زمانی که اثر توبه ظاهر نشود توبه تائب توبه نیست، آثار توبه عبارت است از: جلب رضایت طلبکاران، اعاده نمازها، تواضع بین مردم، حفظ نفس از شهوات، لاغر کردن بدن به روزه روز.

توبه، به اندازه ای عظیم و قبول کننده توبه آن چنان کریم است که روایت زیر این حقیقت را بازگو می کند و دل هر مؤمنی را شاد می نماید:

راوی می گوید: حضرت رضا علیه السلام شنید بعضی از یارانش گفتند:

لَعَنَ اللَّهُ مَنْ حَارَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: قُلْ: أَلَا مَنْ تَابَ وَ اضْلَحَّ. ثُمَّ قَالَ: ذَنْبُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ وَ لَمْ يَتُبْ اعْظَمُ مِنْ ذَنْبِ مَنْ قَاتَلَهُ ثُمَّ تَابَ. (۳)

لعنت خدا بر کسی که با علی علیه السلام جنگید. حضرت فرمود، اضافه کن مگر کسی که توبه کرد و به اصلاح خویش برخاست. سپس فرمود: گناه آنان که از ولایت علی علیه السلام تخلف کردند و توبه نمودند بزرگتر است از گناه آنان که با وی

ص: ۲۲۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۱۹، باب ۴، حدیث ۱۱؛ [۱] تحف العقول: ۱۸، [۲] مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۳۷، باب ۸۷، حدیث ۱۳۷۱۴. [۳]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶/۳۵، باب ۲۰، حدیث ۵۱؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۳۰، باب ۸۷، حدیث ۱۳۷۰۹. [۵]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۷۶/۲۲۱، باب ۹۷، حدیث ۴؛ [۶] وسائل الشیعه: ۱۵/۳۳۵، باب ۴۷، حدیث ۲۰۶۷۴. [۷]

جنگیدند و سپس بیدار شده و توبه کردند.

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَ امْرَأَتُ جَوَارِحُ أَنْ تَشْتَرَّ عَلَيْهِ، وَ بَقَاعُ الْأَرْضِ أَنْ تَكْتُمَ عَلَيْهِ، وَ انْسِيَتِ الْحَفَظَةُ مَا كَانَتْ تَكْتُبُ عَلَيْهِ. (۱)

هر کس توبه کند خداوند توبه اش را می پذیرد، و جوارحش مأمور می شوند که بر او پرده پوشی کنند، و قطعه های زمین دستور می یابند که بر او بیوشانند، و حافظان عمل آنچه را بر او نوشته اند؛ فراموش می کنند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

خداوند به داود پیغمبر وحی فرمود: ای داود! بنده مؤمنم هرگاه گناهی مرتکب شد سپس به من بازگشت و توبه کرد و از من شرم و حیا نمود به خاطر یادآوری گناهش، او را می بخشم و گناهش را از یاد کاتبان عمل می برم و سینه او را به حسنه تبدیل می کنم و باکی ندارم، که من رحم کننده ترین رحیمانم. (۲)

روی در روی یار باید کرد پشت بر کار و بار باید کرد

خون دل را ز دیده باید ریخت دل و جان را نثار باید کرد

عشق هوش است و عقل سرپوشی خویش را هوشیار باید کرد

بندگی و فکندگی خواهی عاشقی اختیار باید کرد

ور طلب می کنی بزرگی و جاه عقل با خویش یار باید کرد

گر نه عشق است در خور تو نه عقل کار دنیات بار باید کرد

در سرت گر هوای فردوس است با هوا کارزار باید کرد

ص: ۲۲۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸/۶، باب ۲۰، حدیث ۳۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۷۴/۱۶، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۱۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸/۶، باب ۲۰، حدیث ۳۰؛ وسائل الشیعه: ۷۴/۱۶، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۱۷.

از جهنم اگر نداری باک طلب اعتبار باید کرد

حق تجلی نمود از همه سو چشم را فیض چار باید کرد

(فیض کاشانی)

ص: ۲۲۶

[«۱۲» اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِمَا عَمِلْتُ فَأَغْفِرْ لِي مَا عَلِمْتَ وَاصْرِفْنِي بِقُدْرَتِكَ إِلَيَّ مَا أَحْبَبْتَ «۱۳» اللَّهُمَّ وَعَلَيَّ تَبِعَاتٌ قَدْ حَفِظْتُهُنَّ وَ تَبِعَاتٌ قَدْ نَسَيْتُهُنَّ وَ كُلُّهُنَّ بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَ عَلِمِكَ الَّذِي لَا يَنْسَى فَعَوِّضْ مِنِّي أَهْلَهَا وَ احْطُطْ عَنِّي وَزْرَهَا وَ خَفِّفْ عَنِّي ثِقَلَهَا وَ اعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَقَارِفَ مِثْلَهَا «۱۴» اللَّهُمَّ وَ إِنَّهُ لَا- وَفَاءَ لِي بِالتَّوْبَةِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ وَ لَا اسْتِئْصَانًا إِلَّا عَنْ قُوَّتِكَ فَقَوِّنِي بِقُوَّتِهِ كَافِيَهُ وَ تَوَلَّنِي بِعِصْمَةِ مَا نَعَيْهِ]

خدایا! به آنچه انجام داده ام آگاه تری؛ پس آنچه را از من آگاهی بیامرز، و مرا به قدرتت به آنچه دوست داری، برگردان.

خدایا! حق و حقوق قابل مطالبه ای از مردم به عهده من است که آنها را به یاد دارم، و حق و حقوقی است که از یاد برده ام و همه آنها در برابر چشم توست که به خواب نمی رود، و در مقابل دانش توست که فراموش نمی کند؛ پس در برابر آن حقوق به صاحبانش عوض ده، و گرانی آنها را از دوش من فرود آر، و سنگینی اش را از من بردار، و مرا از این که مرتکب مانند آنها شوم، حفظ کن.

خدایا! برای من قدرت وفای به توبه نیست جز به نگهداری تو، و توان خودداری از خطاها نیست مگر از ناحیه نیرو و توان تو؛ پس مرا به نیرویی کفایت کننده نیرومند ساز، و به نگهدارنده ای بازدارنده، یاریم ده.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: خداوند به داود وحی فرمود:

نزد بنده ام دانیال برو و به او بگو: همانا ترک اولی کردی تو را بخشیدم، باز ترک اولی کردی تو را بخشیدم، بار سوم ترک اولی کردی باز هم تو را بخشیدم، اگر به مرحله چهارم برسد تو را نخواهم بخشید.

داود نزد دانیال آمد و آنچه را حضرت حق فرموده بود به او گفت. دانیال عرضه داشت: ای داود، برنامه حق را به من ابلاغ کردی، چون وقت سحر آمد، دانیال به عبادت برخاست و به حضرت ربّ العزّه عرضه داشت: خداوندا! داود پیغمبر مسائل تو را به من خبر داد که پس از سه بار ترک اولی مرا نخواهی بخشید، الهی به عزّت قسم! اگر خود تو مرا از گناه حفظ نکنی، و توفیق خودداری از معصیت را از من دریغ داری هر آینه دچار گناه می شوم، هر آینه دچار گناه می شوم، هر آینه دچار گناه می شوم! (۱) آری، اگر توفیق او رفیق راه نشود، و عصمت او به داد انسان نرسد، و رحمت و لطفش به بدرقه انسان نیاید، پس وای به حال این موجود ضعیف و جرثومه ناتوان در مقابل هجوم این همه خطر و دشمن.

ص: ۲۲۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۶/۱۴، باب ۲۵، حدیث ۱۹؛ الکافی: ۴۳۵/۲، حدیث ۱۱؛ مستدرک الوسائل: ۱۳۷/۱۲، باب ۸۸ حدیث ۱۳۷۱۶.

[«۱۵» اللَّهُمَّ أَيُّمَا عَبْدٍ تَابَ إِلَيْكَ وَهُوَ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ فَاسْتَحْ لِنُؤْيْتِهِ وَعَائِدٌ فِي ذَنْبِهِ وَخَطِيئَتِهِ فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَكُونَ كَذَلِكَ فَاجْعَلْ تَوْبَتِي هِدْيَةً تَوْبَةً لَا أَحْتَاجُ بَعْدَهَا إِلَى تَوْبَةٍ تَوْبَةً مُوجِبَةً لِمَحْوِ مَا سَلَفَ وَالسَّلَامَةَ فِيمَا بَقِيَ «۱۶» اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَدْتُ إِلَيْكَ مِنْ جَهْلِي وَاسْتَوْهَبْتُكَ سُوءَ فِعْلِي فَاضْمُمْنِي إِلَى كَنَفِ رَحْمَتِكَ تَطَوُّلاً وَاسْتُرْنِي بِسِتْرِ عَافِيَتِكَ تَفَضُّلاً «۱۷» اللَّهُمَّ وَ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَا خَالَفَ إِرَادَتَكَ أَوْ زَالَ عَنْ مَحَبَّتِكَ مِنْ خَطَرَاتِ قَلْبِي وَ لَحَظَاتِ عَيْنِي وَ حِكَايَاتِ لِسَانِي تَوْبَةً تَسْلِمُ بِهَا كُلُّ جَارِحَةٍ عَلَى حِيَالِهَا مِنْ تَبِعَاتِكَ وَ تَأْمَنُ مِمَّا يَخَافُ الْمُعْتَدُونَ مِنْ أَلِيمِ سَطَوَاتِكَ]

خدایا! هر بنده ای که به پیشگاهت توبه کند، و در علم غیب معلوم است که شکننده توبه است، و بازگشت کننده به گناه و خطایش. من به تو پناه می آورم از این که چنین باشم؛ پس این توبه مرا توبه ای قرار ده که پس از آن نیازمند به توبه ای نباشم؛ توبه ای سبب محو شدن گناهان گذشته، و سلامت از گناه در باقی مانده عمر.

خدایا! از نادانیم به درگاہت عذر می خواهیم، و نسبت به زشتی عملم طلب بخشش می کنم؛ پس مرا از باب احسان در پناه رحمت خود آر، و از راه تفضل به

خدایا! از عملی که با خواسته ات مخالفت می کند یا مرا از عرصه محبت بیرون می برد، مانند اندیشه های غیر منطقی دلم، و نگاه های چشمم، و گفته های بی جای زبانم، به درگاہ توبه می کنم؛ توبه ای که هر یک از اندامم به سهم خودش از کیفیت سالم بماند، و از سختگیری های دردناکت که متجاوزان از آن می ترسند، در امان قرار گیرد.

توبه ناب

شرط توبه آن است که انقلابی در باطن انسان صورت گیرد که یک باره او را بر ضد بدی هایش بشورانند و سوز او از جان برخیزد تا از همه جا بریده و به خدا بنگرد.

در این دگرگونی باطنی، انسان باید بر ضد نفس اماره شیطان صفت کودتا کند و دشمن داخلی خود را سرکوب و از صحنه جان خود بیرون کند و دل را از آلودگی ها پاکیزه سازد، تا قلب آماده ورود فرشتگان گردد.

معاویه بن وهب گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

إِذَا تَابَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ تَوْبَةً نَّصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، قُلْتُ: وَكَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: يَنْسِي مَلَكِيهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَأَوْحَى إِلَى جَوَارِحِهِ أَكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ وَأَوْحَى إِلَى بَقَاعِ الْأَرْضِ أَكْتُمِي عَلَيْهِ مَا كَانَ يَعْْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ فَيَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ. (۱)

هر گاه بنده ای مؤمن از سویدای دل توبه خالصانه کند خداوند دوستش بدارد و در دنیا و آخرت زشتی های او را ببوشاند، عرض کردم: چگونه می پوشاند؟

ص: ۲۳۰

فرمود: گناهمانی را که دو فرشته نگهبان برای او نوشته اند از یادشان می برد؛ و خداوند به اعضای بدن او فرمان می دهد تا گناهان او را پنهان سازند. و به نقطه هایی از زمین دستور می دهد تا گناهان او را بپوشاند. پس آنگاه که خداوند او را دیدار می کند چیزی وجود ندارد که به گناهان او گواهی دهد.

امام معصوم علیه السلام در این قسمت ها برای نجات نفس از دغدغه های شیطانی به التماس های شدید رو آورده است و خواهش های پی در پی او تمنای تأیید الهی را می طلبد، گاهی تأیید خداوند به کمک انسان می آید و او را توفیقات خاصی فرا می گیرد، بنابراین عملکرد آدمی به علاوه دست توسل به سوی عنایت های ربوبی و شفاعت معصومان علیهم السلام در این مسأله نقش بسزایی دارد، اگر انسان بخواهد بر ترک گناه عزم جدی داشته باشد باید تضرع و صداقت او به درخواست یاری از درگاه خداوند متعال پیوسته متصل باشد، مانند لامپی که از منبع نور پیوسته روشنایی می گیرد و تاریکی را از بین می برد، پس توبه و انابه به کمک حضرت حق ممکن می شود. اگر انسان قدرت بر اطاعت و توانایی در دوری از گناه را در خود احساس کرد، نباید بر آن مغرور شود؛ زیرا توفیق الهی رفیق راه اوست، گرچه رنج اطاعت و صبر بر گناه بسیار دشوار است ولی پایداری در آن حالت رحمت و عصمت پروردگار را نیاز دارد.

از این رو خدای مَنان به یاران حضرت موسی می فرماید:

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿١﴾

آن گاه بعد از [پیمان گرفتن ، از وفاکردن به آن] سرپیچی کردید ، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود ، قطعاً از زیانکاران بودید .

ص: ۲۳۱

از چکیده بیان ائمه اطهار علیهم السلام به دست می آید توبه حقیقی بر دو محور استوار است:

الف - توبه باید از گناهان ظاهر و باطن باشد. گناهان باطنی از قبیل اعتقاد به کفر، شرک، بخل، حسد و عجب که دوری از آنان به کوشش فراوان نیاز دارد.

ب - خیال گناه در ذهن و فکر زدوده شود تا به دایره عمل کشیده نشود. برای بیمه کردن از این موقعیت؛ عشق و محبت الهی را در جان بنشانند تا دل از وسوسه های شیطانی و تخلف فرمان حق مصون بماند.

ص: ۲۳۲

[«۱۸» اَللّٰهُمَّ فَارْحَمْ وَخِدْتِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَوَجِبْ قَلْبِي مِنْ خَشْيَتِكَ وَاضْطِرَابِ اَرْكَانِي مِنْ هَيْبَتِكَ «۱۹» فَقَدْ اَقَامْتَنِي - يَا رَبِّ - دُنُوْبِي مَقَامَ الْخِزْيِ بِفِنَائِكَ فَاِنْ سَكَتُ لَمْ يَنْطِقْ عَنِّي اَحَدٌ وَ اِنْ شَفَعْتُ فَلَسْتُ بِاَهْلِ الشَّفَاعَةِ «۲۰» اَللّٰهُمَّ صِلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ وَ شَفِّعْ فِيْ خَطَايَايَ كَرَمِيْكَ وَ عُيْدْ عَلَيَّ سَيِّئَاتِيْ بِعَفْوِكَ وَ لَا تَجْزِنِيْ جَزَائِيْ مِنْ عُقُوْبَتِكَ وَ اِبْسُطْ عَلَيَّ طَوْلَكَ وَ جَلِّلْنِيْ بِسِتْرِكَ وَ اَفْعَلْ بِيْ فِعْلَ عَزِيْزٍ تَضَرَّعَ اِلَيْهِ عَبْدٌ ذَلِيْلٌ فَرِحَمَهُ اَوْ غِنِيٌّ تَعَرَّضَ لَهُ عَبْدٌ فَقِيْرٌ فَنَعَسَهُ]

خدایا! تنهائیم را در برابرت، و تپیدن دلم را از ترست، و لرزه اندامم را از هیبتت رحم کن. ای پروردگارم! محققاً گناهانم مرا در آستانت در مقام خواری و رسوایی برپا داشته؛ پس اگر سکوت کنم، کسی از جانب من سخن نمی گوید، و اگر از خود شفاعت کنم، شایسته شفاعت نیستم.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و کرم و بزرگواریت را نسبت به خطاهایم، شفیع من قرار ده، و با عفت بر زشتی های من تفضل فرما، و به پاداشی که از کیفیت سزاوار آنم پاداشم مده، و دامان احسانت را بر من بگستران، و مرا به پرده پوششت بپوشان، و با من رفتار کن؛ رفتار نیرومندی که بنده خواری، پیش او به زاری برخاسته، و او بر آن بنده خوار رحمت آورده، یا

رفتار توانگری که تھی دستی نزد او رفته، و او تھی دست را از مال و ثروتش بی نیاز کرده.

شفاعت خداوند از گناهکار

انسان هایی که مرتکب گناه می شوند دو دسته اند:

۱ - گروهی خود را در گناه و عصیان غرق می کنند و طغیان و سرکشی را به حدّ نهایی می رسانند، پس آنان در گمراهی و غفلت و ناامیدی به سر می برند.

خداوند قهار در کمین است و به آنها میدان می دهد و به خودشان وامی گذارد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و استحقاق بیشترین مجازات را پیدا کنند. آنان همه پل ها را در پشت سر خود ویران می کنند و پرده حیا و شرم را دریده و شایستگی هدایت الهی را از دست داده اند. و خداوند نسبت به آنان هیچ گونه رحمت و عفو نشان نمی دهد؛ زیرا در آنان آلودگی به گناه مانند بیماری وبا به جانشان افتاده و روح ایمان را می خورد. کار به جایی می رسد که سر از تکذیب آیات حق در آورده و فراتر رفته و به استهزا و تمسخر پیامبران و معصومان علیهم السلام وامی دارد و سپس حرف حق و راه حقیقت را انکار می کنند و قیامت و بهشت و جهنم را زیر سؤال می برند و به مرحله ای می رسد که دیگر هیچ دلیل و اندرز و هشدار مؤثر نیست و تنها تازیانه عذاب دردناک، او را بیدار کند.

برگهای تاریخ آکنده است از سیه روزی و سرانجام ستمگران و جنایت کارانی که به کیفر خداوند نابود شده اند.

خداوند متعال در وصف آنان می فرماید:

ثُمَّ كَانَ عَقِبَهُ الَّذِينَ أَسَوْا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا

ص: ۲۳۴

آن گاه بدترین سرانجام، سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند به سبب اینکه آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آنها را به مسخره می گرفتند.

حضرت علی علیه السلام در عاقبت آنان که به باطل میل نشان می دهند، فرمود:

وَلَيْنُ امْهَلَ اللَّهُ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ اخْذُهُ وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ وَبِمَوْضِعِ الشَّجِيِّ مِنْ مَسَاغِ رِيقِهِ. (۲)

اگر خداوند ستمکار را مهلت دهد هرگز فرصت مؤاخذه او از دستش نمی رود، و بر سر راه او در حالی که گلویش در دست قدرت اوست در کمین است.

۲ - گروهی، زیاد به گناه آلوده نمی شوند و با زنگ های بیدار باش مانند فقر و بیماری و یا مجازات های متناسب با اعمالشان که ناگهانی پدید می آید؛ هوشیار و به راه حق باز می گردند. اینان هنوز شایستگی هدایت را دارند و با پرده پوشی پروردگار در دنیا مشمول شفاعت قرار می گیرند و در حقیقت چوب خداوند و ناراحتی های وارد بر آنان، نعمت محسوب می شود.

خداوند حکیم در حق آنها می فرماید:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۳)

در خشکی و دریا به سبب اعمال زشتی که مردم به دست خود مرتکب شدند،

ص: ۲۳۵

۱- (۱) - روم (۳۰) : ۱۰. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۹۶. [۲]

۳- (۳) - روم (۳۰) : ۴۱. [۳]

فساد و تباهی نمودار شده است تا [خدا کیفر] برخی از آنچه را انجام داده اند به آنان بچشانند، باشد که [از گناه و طغیان] برگردند.

رسول الله صلی الله علیه و آله درباره الطاف خداوند برای تنبیه انسان می فرماید:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا قَارَفَ الدُّنُوبَ ابْتُلِيَ بِهَا بِالْفَقْرِ، فَإِنْ كَانَ فِي ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمُذُنُوبِهِ وَإِلَّا ابْتُلِيَ بِالْمَرَضِ، فَإِنْ كَانَ فِي ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمُذُنُوبِهِ وَإِلَّا ابْتُلِيَ بِالْخَوْفِ مِنَ السُّلْطَانِ يَطْلُبُهُ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمُذُنُوبِهِ وَإِلَّا ضَيَّقَ عَلَيْهِ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِهِ، حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَ مَا لَهُ مِنْ ذَنْبٍ يَدْعِيهِ عَلَيْهِ فَيَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْكَافِرَ وَالْمُنَافِقَ لَيُهَوَّنُ عَلَيْهِمَا خُرُوجُ أَنْفُسِهِمَا حَتَّى يَلْقِيَانِ اللَّهَ حِينَ يَلْقِيَانِهِ وَ مَا لَهُمَا عِنْدَهُ مِنْ حَسَنَةٍ يَدْعِيَانِهَا عَلَيْهِ فَيَأْمُرُ بِهِمَا إِلَى النَّارِ. (۱)

هر گاه مؤمن گناه کند، به سبب آن گناهان گرفتار فقر شود. اگر آن فقر، گناهان را پاک نکرد، به بیماری مبتلا شود و اگر آن هم گناهانش را نزدود به ترس از تعقیب قدرت حکومت گرفتار شود و اگر این نیز گناهش را پاک نکرد هنگام مردن به سختی جان دهد تا آن که سرانجام خدا را بدون گناهی که به سبب آن بازخواست شود، دیدار کند و دستور دهد که او را به بهشت برند، اما کافر و منافق در هنگام مرگ، جانشان به آسانی بیرون می رود تا هنگامی که در محضر عدل پروردگار حاضر می شوند، حسناتی در نامه اعمال آنها نباشد تا ادعایی کنند و سپس دستور می رسد که آنان را به سوی دوزخ هدایت کنید.

بنابراین تا همه پرده ها پاره نشده است و رسوایی ها بر سر زبان فرشتگان و مردم نیفتاده، باید کاری کرد.

ص: ۲۳۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۹/۷۸، باب ۱، ذیل حدیث ۵۶؛ [۱] جامع الأخبار: ۱۱۵. [۲]

[«۲۱» اللَّهُمَّ لَا خَفِيرَ لِي مِنْكَ فَلْيَخْفُرْنِي عِزُّكَ وَلَا شَفِيعَ لِي إِلَيْكَ فَلْيَشْفَعْ لِي فَضْلُكَ وَقَدْ أَوْجَلْتَنِي خَطَايَايَ فَلْيُؤْمِنِّي عَفْوُكَ فَمَا كُفُلٌ مَا نَطَقْتُ بِهِ عَنْ جَهْلِ مَنِّي بِسُوءِ أَثْرِي وَلَا نِسْيَانٍ لِمَا سَبَقَ مِنْ ذَمِيمِ فِعْلِي لَكِنْ لَتَسْمَعَ سَمَائُوكَ وَمَنْ فِيهَا وَأَرْضُوكَ وَمَنْ عَلَيْهَا مَا أَظْهَرْتُ لَكَ مِنَ النَّدَمِ «۲۲» وَلَحِاتٌ إِلَيْكَ فِيهِ مِنَ التَّوْبَةِ فَلَعَلَّ بَعْضَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَرْحَمُنِي لِسُوءِ مَوْقِفِي أَوْ تُدْرِكُهُ الرَّقَّةُ عَلَيَّ لِسُوءِ حَيَاةِي فَيُنَالَنِي مِنْهُ بِدَعْوِهِ هِيَ أَسْمَعُ لِمَدْيِكَ مِنْ دُعَائِي أَوْ شَفَاعَةِ أَوْلَادِكَ عِنْدَكَ مِنْ شَفَاعَتِي تَكُونُ بِيهَا نَجَاتِي مِنْ غَضَبِكَ وَفَوْزَتِي بِرِضَاكَ]

خدایا! از کيفرت برایم حمایت کننده ای نیست؛ پس باید عزّت و توانایت حمایت کند، و برایم در پیشگاه تو شفيعی نیست؛ پس باید احسانت شفيع من شود، و گناهانم مرا ترسانده؛ پس باید عفو تو مرا امان دهد. پس آنچه به زبان آوردم، از باب نادانیم نسبت به کردار زشتم، و از روی فراموشی در مورد عمل بر گذشته ام نیست؛ بلکه برای آن است که آسمان و هر که در آن است، و زمین و هر که روی آن است، صدای ندامتی که برای تو آشکار کردم، و فریاد توبه ای که در سایه آن به تو پناه بردم، بشنود تا مگر برخی از آنان به خاطر رحمت بر بدی وضع رحم کند، یا رقت بر من به سبب بدی حالم او را دریابد، تا

از جانب خود دعایی به من کند، که از دعای خود من، نزد تو به اجابت نزدیک تر باشد، یا از طرف او شفاعتی به من برسد، که از شفاعت من استوارتر جلوه کند؛ شفاعتی که نجاتم از خشم، و دستیاییم به خشنودیت به آن باشد.

ص: ۲۳۸

[«۲۳» اللَّهُمَّ إِنْ يَكُنِ النَّدَمُ تَوْبَةً إِلَيْكَ فَأَنَا أَنْدَمُ النَّادِمِينَ وَإِنْ يَكُنِ التَّرُكُ لِمَعْصِيَتِكَ إِنْابَةً فَأَنَا أَوْلُ الْمُئْتَبِرِينَ وَإِنْ يَكُنِ الْإِسْتِغْفَارُ حِطَّةً لِلذُّنُوبِ فَإِنِّي لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ «۲۴» اللَّهُمَّ فَكَمَا أَمَرْتَ بِالتَّوْبَةِ وَضَمِنْتَ الْقَبُولَ وَحَثَّتَ عَلَى الدُّعَاءِ وَعَوَّدْتَ الْإِجَابَةَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاقْبَلْ تَوْبَتِي وَلَا تَرْجِعْنِي مَرْجِعَ الْخَبِيثِ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ وَالرَّحِيمُ لِلْخَاطِئِينَ الْمُئْتَبِرِينَ «۲۵» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا اسْتَنْقَذْتَنَا بِهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَاةً تَشْفَعُ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَوْمَ الْفَاقَةِ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَهُوَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ]

خدایا! اگر پشیمانی از گناه، در پیشگاهت توبه است، من از همه پشیمانان، پشیمان ترم، و اگر ترک گناهانت بازگشت است، من اولین بازگشت کننده ام، و اگر استغفار، ریزنده گناهان است، من از مستغفرینم.

خدایا! چنانکه به توبه کردن فرمان دادی، و پذیرفتنش را ضمانت فرمودی، و به دعا ترغیب کردی و اجابتش را وعده دادی؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و توبه ام را بپذیر، و مرا از درگاهت باز مگردان؛ بازگشت کسی که از رحمت ناامید است. همانا تو پذیرنده توبه گناهکارانی، و رحم کننده بر

خطاکاران بازگشت کننده ای.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست چنانکه ما را به وسیله او راهنمایی کردی، و بر محمد و آلش درود فرست چنانکه ما را به سبب او، از جهالت و گمراهی رهایی دادی، و بر محمد و آلش درود فرست؛ درودی که در روز قیامت و روز نیاز به تو، از ما شفاعت کند. تو بر هر کاری توانایی و خواسته من بر تو آسان است.

استغفار و ترک گناه

اشاره

پوزش خواهی در فرهنگ اسلام فروپاشی ساختمان گناهان است؛ به گونه ای که هر کس باید در هر لحظه، که به سوی غفلت گام برمی دارد از استغفار دست بردارد؛ زیرا نسبت به جلب رحمت و گذشت ربّ جلیل بسیار مفید است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و معصومان علیهم السلام که در تمامی حرکات و حالت هایشان هیچ لغزشی صادر نمی شد، به طلب مغفرت می پرداختند.

امام علی علیه السلام فرمود:

تَعَطَّرُوا بِالْإِسْتِغْفَارِ لَا تَفْضَحْكُمْ رَوَائِحُ الذُّنُوبِ. (۱)

با آمرزش خواهی، خود را خوشبو کنید تا بوی گناهان شما را رسوا نکند.

و نیز فرمود:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَ مَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ. (۲)

از کسی که مأیوس است در شگفتم، در حالی که با او استغفار است.

و نیز فرمود:

ص: ۲۴۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۸؛ [۱] الأملی، شیخ طوسی: ۳۷۲، حدیث ۸۰۱. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۸۷. [۳]

أَفْضَلُ التَّوَسُّلِ الْإِسْتِغْفَارُ. (۱)

بهترین وسیله و پیوند، آمرزش خواهی است.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

طُوبَى لِمَنْ وُجِدَ فِي صَحِيفَةِ عَمَلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْتَ كُلِّ ذَنْبٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ. (۲)

خوشا به حال کسی که روز قیامت در نامه اعمالش، زیر هر گناهی جمله استغفر الله یافت شود.

و نیز فرمود:

إِنَّ الشَّيْطَانَ قَالَ: وَعِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ يَا رَبِّ لَا أَبْرُحُ اغْوَى عِبَادَكَ مَا دَامَتْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ، فَقَالَ الرَّبُّ: وَعِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا أزالُ أَغْفِرُ لَهُمْ مَا اسْتَغْفَرُونِي. (۳)

همانا شیطان گفت: به بلند مرتبه و بزرگیت سوگند ای پروردگار! تا بندگانت جان در بدن دارند، از گمراه کردنشان دست نمی کشم. پروردگار متعال فرمود: به عزت و منزلتم تا زمانی که از من آمرزش بطلبند آنان را می آمرزم.

و نیز فرمود:

خَيْرُ الْإِسْتِغْفَارِ عِنْدَ اللَّهِ الْإِقْلَاعُ وَ النَّدَمُ. (۴)

بهترین درخواست آمرزش نزد خداوند، ترک گناه و پشیمانی است.

ص: ۲۴۱

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۹۵، حدیث ۳۸۲۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۰/۹۰، باب ۱۵، حدیث ۱۵؛ [۲] ثواب الأعمال: ۱۶۵. [۳]

۳- (۳) - کنز العمال: ۴۷۶/۱، حدیث ۲۰۷۲؛ مسند احمد بن حنبل: ۲۹/۳. [۴]

۴- (۴) - مجموعه ورام: ۱۲۳/۲. [۵]

استغفار، همانطور که درمان بسیاری از بیماری های روحی و روانی مانند سیاهی گناه و اندوه و افسردگی و فشار فقر و فلاکت است، گشاینده درهای رحمت رزق و برکت هاست که در اثر جنایت نفس بر روی انسان بسته شده است.

امیرمؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید:

وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْمَ تَغْفَارًا سَبَبًا لِلدُّرُورِ الرَّزْقِ وَرَحْمَةً الْخَلْقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَبَيْنَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَرًا» (۱)

فَرَحَمَ اللَّهُ امْرَأً اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ وَاسْتَقَالَ خَطِيئَتَهُ وَبَادَرَ

مَيْئَتَهُ. (۲)

و خداوند سبحان، توبه را به سبب فراوانی روزی و رحمت بر خلق قرار داد و فرمود: «پس [به آنان] گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره بسیار آمرزنده است. * تا بر شما از آسمان باران پی در پی و با برکت فرستد، * و شما را با اموال و فرزندان یاری کند، و برایتان باغ ها و نهرها قرار دهد.» پس رحمت خدا بر کسی که توبه را استقبال کند، و از گناهانش پوزش خواهد، و پیش از فرا رسیدن مرگ به اعمال شایسته بپردازد.

استغفار و رفع اندوه و فقر

«عربی بادیه نشین از سختی زندگی و تنگدستی و عیال واری به حضرت علی علیه السلام شکایت کرد.

حضرت فرمود: بر تو باد به آمرزش خواهی؛ زیرا خدای عزوجل می فرماید: از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسی آمرزنده است.

ص: ۲۴۲

۱- (۱) - نوح (۷۱): ۱۰ - ۱۲. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۴۳. [۲]

آن مرد بعد از مدتی نزد امام علیه السلام برگشت و گفت: یا امیرمؤمنان! من از درگاه خدا بسیار آموزش طلبیدم، اما گشایشی در کار خود نمی بینم.

حضرت فرمود: شاید راه درست استغفار کردن را نمی دانی.

گفت: به من یاد دهید.

حضرت فرمود: نیت خویش را خالص کن و از پروردگارت اطاعت کن و بخوان:

اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ قَوَّيَ عَلَيْهِ بَدَنِي بِعَافِيَتِكَ... (۱)

خداوند! بی گمان از هر گناهی که بدنم به واسطه تندرستی دادن تو قدرت بر آن پیدا نمود، آموزش می طلبم...

سپس آن عرب گفت: من به این ترتیب بارها استغفار کردم و خداوند اندوه و تنگدستی را از من برطرف ساخت و روزیم را گشایش داد و رنج و گرفتاریم را زدود. (۲) حضرت علی علیه السلام فرمود:

خدای عزوجل هر گاه اراده می کند که به زمینیان عذاب رساند، می فرماید:

اگر نبودند کسانی که به واسطه بزرگی و شکوه من با یکدیگر مهر می ورزند و مسجدهای مرا آباد می سازند و در سحرگاهان آموزش می طلبند هر آینه عذابم را فرو می فرستادم. (۳) و حضرت لقمان هم در اندرزهای خود به فرزندش می فرماید:

فرزندم! مبادا خروس از تو زرنگتر باشد که هنگام سحر که تو در خوابی، او

ص: ۲۴۳

۱- (۱) - إقبال الأعمال: ۱۴۳/۲؛ [۱] فلاح السائل: ۲۳۷. [۲]

۲- (۲) - كنز العمال: ۲۵۸/۲، حدیث ۳۹۶۶.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۷۰، باب ۱۳۹، حدیث ۴؛ علل الشرایع: ۵۲۱/۲، حدیث ۱. [۳]

آثار توبه و استغفار

باتوجه به متن دعا و آیات و روایاتی که در ضمن توضیح جملات ملکوتی دعا نگاشته شد، این معنا به دست آمد که توبه از گناه از اعظم واجبات، و از بزرگترین عبادات، و وجوب آن از نظر فقهی فوری، و تحققش باعث آرامش دل، و آمرزش گناه و باز شدن در رحمت حق، و بسته گشتن در غضب الهی، و عامل نجات از عذاب، و باعث دخول در بهشت، و مورث جلب رضوان الهی، و نجات انسان از آلودگی ها، و آراسته شدنش به حسنات و واقعیات ها است، و مشکلی از مشکلات نیست مگر آن که توبه از گناه آن را حل کند.

در روایت است:

إِنَّ رَجُلًا أَتَى الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَشَكَى إِلَيْهِ الْجُدُوبَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اسْتَغْفِرِ اللَّهَ، وَ اتَاهُ آخِرُ فَشَكَى إِلَيْهِ الْفَقْرَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: اسْتَغْفِرِ اللَّهَ، وَ اتَاهُ آخِرُ فَقَالَ لَهُ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي إِيْنَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: اسْتَغْفِرِ اللَّهَ. فَقُلْنَا: اتَاكَ رِجَالٌ يَشْكُونَ أَبْوَابًا وَ يَسْأَلُونَ أَنْوَاعًا فَأَمَرْتَهُمْ كُلَّهُمْ بِالِاسْتِغْفَارِ؟! فَقَالَ: مَا قُلْتُ ذَلِكَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي أَنَّمَا اعْتَبَرْتُ فِيهِ قَوْلَ اللَّهِ: (۲)

اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا» (۳)

ص: ۲۴۴

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۴۶/۱۲، باب ۹۳، حدیث ۱۳۷۴۴.

۲- (۲) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۱۳۳/۱۰، [۱] ذیل آیه ۱۲ سوره نوح.

۳- (۳) - نوح (۷۱): ۱۰ - ۱۲. [۲]

مردی خدمت حضرت مجتبی علیه السلام آمد و از قحطی و گرانی به آن حضرت شکایت کرد. حضرت به او فرمود: استغفار کن. مرد دیگری آمد و به آن حضرت از فقر و تهیدستی شکایت کرد، حضرت به او هم فرمود: استغفار کن.

و مرد دیگری آمد و به آن جناب عرض کرد: از خدا بخواه و دعا کن که حضرت حق فرزندی به من عنایت کند، به او هم فرمود: استغفار کن. به آن حضرت عرضه داشتیم: مردانی چند خدمت شما آمدند و از چیزها و گرفتاری های گوناگون شکایت داشتند و تقاضاهای مختلفی نمودند و شما همه آنها را به استغفار و طلب آمرزش امر فرمودید؟! حضرت جواب دادند:

من این را از پیش خود نگفتم، همانا در این مسئله از فرموده خداوند در قرآن استفاده نمودم که فرمود:

«پس [به آنان] گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره بسیار آمرزنده است. * تا بر شما از آسمان باران پی در پی و با برکت فرستد ، * و شما را با اموال و فرزندان یاری کند ، و برایتان باغ ها و نهرها قرار دهد.»

عاشق آن است که چون داغ تمنّا سوزد همچو خورشید به یک داغ سراپا سوزد

شعله اش سرو شود فاخته گردد شرش هر که در آرزوی آن قد رعنا سوزد

دل ز تر دامنی نفس شود ز اهل جحیم روش هیزم تر نیست که تنها سوزد

نتواند چو گذشت از سر یک قطره چه سود که به لب تشنگی ما دل دریا سوزد

هیزم گلخن حُسن تو هم آن دل نشود که مدام از غم ناکامی دنیا سوزد

کرم ایزدیش باز نسوزد در حشر اگر امروز کلیم از غم فردا سوزد

(کلیم کاشانی)

دعای ۳۲: دعای پس از نماز شب

اشاره

ص: ۲۴۶

«اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمُلْكِ الْمَتَّابِدِ بِالْخُلُودِ» (٢) وَالسُّلْطَانِ الْمُمْتَرِعِ بِغَيْرِ جُنُودٍ وَلَا أَعْوَانٍ (٣) وَالْعِزِّ الْبَاقِي عَلَى مَرِّ الدُّهُورِ وَخَوَالِي الْمَاعُومِ وَمَوَاضِي الْأَزْمَانِ وَالْأَيَّامِ (٤) عَزَّ سُلْطَانُكَ عِزًّا لَا حِدَّ لَهُ بِأَوْلِيَّتِهِ وَلَا مُنْتَهَى لَهُ بِآخِرِيَّتِهِ (٥) وَاسْتَعْلَى مُلْكُكَ عَلْوًا سَقَطَتْ الْأَشْيَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمَدِهِ (٦) وَلَا يَبْلُغُ أذْنِي مَا اسْتَأْثَرَتْ بِهِ مِنْ ذَلِكَ أَقْصَى نَعْتِ النَّاعِيَتَيْنِ (٧) ضَلَّتْ فِيكَ الصِّفَاتُ وَتَفَسَّخَتْ دُونَكَ النُّعُوتُ وَحَارَتْ فِي كِبْرِيَاءَتِكَ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ (٨) كَمَا ذَلِكَ أَنْتَ اللَّهُ الْمَأْوِلُ فِي أَوْلِيَّتِكَ وَعَلَى ذَلِكَ أَنْتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ (٩) وَأَنَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ عَمَلًا الْجَسِيمُ أَمَلًا خَرَجْتُ مِنْ يَدِي أَسِيَابُ الْوُصَلَاتِ إِلَّا مَا وَصَلَهُ رَحْمَتُكَ وَتَقَطَعْتُ عَنِّي عِصْمُ الْأَمَالِ إِلَّا مَا أَنَا مُعْتَصِمٌ بِهِ مِنْ عَفْوِكَ (١٠) قَلَّ عِنْدِي مِمَّا أَعْتَدْتُ بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ وَكَثُرَ عَلَيَّ مَا أَبُوءُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَ لَنْ يَضِيْقَ عَلَيْكَ عَفْوٌ عَنِّ عِبْدِكَ وَإِنْ أَسَاءَ فَاغْفُ عَنِّي (١١) اللَّهُمَّ وَقَدْ أَشْرَفَ عَلَيَّ خَفَايَا الْأَعْمَالِ عِلْمُكَ وَانْكَشَفَ كُلُّ مَسْتَوِرٍ دُونَ خُبْرِكَ وَلَا تَنْطَوِي عَنكَ دَقَائِقُ الْأُمُورِ وَلَا تَعْرُبُ عَنكَ غِيَبَاتُ السَّرَائِرِ (١٢) وَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيَّ عَدُوُّكَ الَّذِي اسْتَنْظَرَكَ لِعَوَائِي فَأَنْظَرْتَهُ وَاسْتَمَهَلَكَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ لِإِضْلَالِي فَأَمَهَلْتَهُ (١٣) فَأَوْقَعَنِي وَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ صَيِّغَائِرِ ذُنُوبٍ مُوبِقَةٍ وَكِبَائِرِ أَعْمَالٍ مُرْدِيَةٍ حَتَّى إِذَا قَارَفْتُ مَعْصِيَتِكَ وَاسْتَوْجِبْتُ بِسُوءِ سَعْيِي سَخَطَكَ قَتَلَ عَنِّي عِذَارَ غَدْرِهِ وَتَلَقَّانِي بِكَلِمَةٍ كُفِّرَهِ وَتَوَلَّى

الْبَرَاءَةَ مِنِّي وَ أَدْبَرَ مُؤَلِّياً عَنِّي فَأَصْبَحَ حَزَنِي لِعُضْبِكَ فَرِيداً وَ أَخْرَجَنِي إِلَى فِنَاءِ نِقْمَتِكَ طَرِيداً «١٤» لَا شَفِيعَ يَشْفَعُ لِي إِلَيْكَ وَ لَا خَفِيرٌ
 يُؤْمِنُنِي عَلَيْكَ وَ لَا حِصْنَ يَحْجُبُنِي عَنْكَ وَ لَا مَلَاذُ أَلْجَأُ إِلَيْهِ مِنْكَ «١٥» فَهَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ وَ مَحَلُّ الْمُعْتَرِفِ لَكَ فَلَا يَضَعُ يَمِينَهُ
 عَنِّي فَضْلُكَ وَ لَا يَقْصِرُنَّ دُونِي عَفْوُكَ وَ لَا أَكُنْ أَخِيْبَ عِبَادِكَ التَّائِبِينَ وَ لَا أَقْنَطُ وَفُودَكَ الْأَمْلِينَ وَ اغْفِرْ لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ
 «١٦» اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنِي فَتَرَكْتُ وَ نَهَيْتَنِي فَرَكِبْتُ وَ سَوَّلَ لِي الْخَطَاءَ خَاطِرُ الشُّوْءِ فَفَرَطْتُ «١٧» وَ لَا أَسْتَشْهَدُ عَلَى صِيَامِي نَهَاراً وَ لَا
 أَسْتَجِيرُ بِتَهْجُدِي لَيْلاً وَ لَا تُنِنِي عَلَيَّ بِأَحْيَائِهَا سُنَّةَ حَاشَا فُرُوضِكَ الَّتِي مِنْ ضَيَعِهَا هَلَكَ «١٨» وَ لَسْتُ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِفَضْلِ نَافِلِهِ مَعَ
 كَثِيرٍ مِمَّا أَغْفَلْتُ مِنْ وَظَائِفِ فُرُوضِكَ وَ تَعَدَّيْتُ عَنْ مَقَامِي حُدُودِكَ إِلَى حُرْمَاتِ انْتَهَكْتُهَا وَ كَبَائِرِ ذُنُوبِ اجْتَرَحْتُهَا كَانَتْ
 عَافِيَتِكَ لِي مِنْ فَضَائِحِهَا سِتْراً «١٩» وَ هَذَا مَقَامٌ مِنْ اسْتِحْيَا لِنَفْسِهِ مِنْكَ وَ سَخَطَ عَلَيْهَا وَ رَضِيَ عَنْكَ فَتَلَقَّاكَ بِنَفْسٍ خَاشِعَةٍ وَ رَقَبَةٍ
 خَاصِعَةٍ وَ ظَهْرٍ مُثْقَلٍ مِنَ الْخَطَايَا وَاقِفاً بَيْنَ الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَ الرَّهْبَةِ مِنْكَ «٢٠» وَ أَنْتَ أَوْلَى مِنْ رَجَائِهِ وَ أَحَقُّ مِنْ خَشْيَتِهِ وَ اتَّقَاهُ فَأَعْطِنِي
 يَا رَبِّ مَا رَجَوْتُ وَ آمَنِي مَا حَذَرْتُ وَ عُدَّ عَلَيَّ بِعَائِدِهِ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ أَكْرَمُ الْمَسْئُولِينَ «٢١» اللَّهُمَّ وَ إِذْ سَتَرْتَنِي بِعَفْوِكَ وَ تَعَمَّدْتَنِي
 بِفَضْلِكَ فِي دَارِ الْفَنَاءِ بِحَضْرَةِ الْأَكْفَاءِ فَأَجْرَنِي مِنْ فَضَّةِ يَحَاتِ دَارِ الْبَقَاءِ عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الرُّسُلِ
 الْمَكْرَمِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ حَيَارِ كُنْتُ أَكْبَاتِمُهُ سَيِّئَاتِي وَ مِنْ ذِي رَحْمٍ كُنْتُ أَحْتَشِمُ مِنْهُ فِي سَيْرِي رَاتِي «٢٢» لَمْ أَتَقِ بِهِمْ
 رَبِّ فِي السِّرِّ عَلَيَّ وَ وَثِقْتُ بِكَ رَبِّ فِي الْمَغْفِرَةِ لِي وَ أَنْتَ أَوْلَى مِنْ وَثِقَ بِهِ وَ أَعْطَى

مِنْ رُغْبٍ إِلَيْهِ وَ أَرَأُفٌ مِنْ اسْتَرْحِمَ فَارْحَمْنِي «٢٣» اللَّهُمَّ وَأَنْتَ حِدْرَتِي مَاءٌ مَهِينًا مِنْ صُلْبٍ مُتَضَابِقِ الْعِظَامِ حَرَجِ الْمَسَالِكِ إِلَى
 رَحِمِ صَيْقِهِ سَتَرْتَهَا بِالْحُجْبِ تُصَيِّرُنِي حَالًا عَنْ حَالٍ حَتَّى انْتَهَيْتَ بِي إِلَى تَمَامِ الصُّورَةِ وَأَثْبَتَ فِي الْجَوَارِحِ كَمَا نَعَتَ فِي كِتَابِكَ
 نُطْفَهُ ثُمَّ عَلَقَهُ ثُمَّ مُضِغَهُ ثُمَّ عَظَمًا ثُمَّ كَسَوْتَ الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْتَنِي خَلْقًا آخَرَ كَمَا شِئْتَ «٢٤» حَتَّى إِذَا اخْتَجَّتْ إِلَيَّ رِزْقَكَ وَ لَمْ
 أَشِيءْ عَنْ غِيَاثِ فَضْلِكَ جَعَلْتَ لِي قُوَّةً مِنْ فَضْلِ طَعَامٍ وَ شَرَابٍ أَجْرِيئَهُ لِأَمَتِكَ الَّتِي أَشِيءُ كُنْتَنِي جَوْفَهَا وَ أَوْدَعْتَنِي قَرَارَ رَحِمِهَا
 «٢٥» وَ لَوْ تَكَلَّنِي يَا رَبِّ فِي تَلَمَّكَ الْحَالَاتِ إِلَى حَوْلِي أَوْ تَضَطَّرَّنِي إِلَى قُوَّتِي لَكَانَ الْحَوْلُ عَنِّي مُعْتَرِلًا وَ لَكَانَتِ الْقُوَّةُ مِنِّي بَعِيدَةً
 «٢٦» فَعَدَوْتَنِي بِفَضْلِكَ غِذَاءَ الْبِرِّ اللَّطِيفِ تَفَعَّلُ ذَلِكَ بِي تَطَوُّلاً عَلَيَّ إِلَى غَايَتِي هَذِهِ لَا أَعْدُمُ بَرَكَ وَ لَا يُبْطِئُ بِي حُسْنُ صَيْبِعِكَ
 وَ لَا تَتَأَكَّدُ مَعَ ذَلِكَ ثِقَتِي فَأَتَفَرَّغَ لِمَا هُوَ أَحْظَى لِي عِنْدَكَ «٢٧» قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عِنَانِي فِي سُوءِ الظَّنِّ وَ ضَعْفِ اليَقِينِ فَأَنَا أَشْكُو
 سُوءَ مُجَاوَرَتِهِ لِي وَ طَاعَةَ نَفْسِي لَهُ وَ اسْتَعْصَمْتُكَ مِنْ مَلَكَتِهِ وَ اتَضَرَّعْتُ إِلَيْكَ فِي صِرْفِ كَيْدِهِ عَنِّي «٢٨» وَ أَسْأَلُكَ فِي أَنْ تُسَهِّلَ
 إِلَيَّ رِزْقِي سَبِيلًا فَلَمَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ ائْتِدَائِكَ بِالنِّعَمِ الْجَسِيَامِ وَ اِلْهَامِكَ الشُّكْرَ عَلَيَّ الْإِحْسَانَ وَ الْإِنْعَامَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ
 سَهِّلْ عَلَيَّ رِزْقِي وَ أَنْ تُقْنِعَنِي بِتَقْدِيرِكَ لِي وَ أَنْ تُرْضِيَنِي بِحِصَّتِي فِيمَا قَسَمْتَ لِي وَ أَنْ تَجْعَلَ مَا ذَهَبَ مِنْ جِسْمِي وَ عُمْرِي فِي
 سَبِيلِ طَاعَتِكَ إِنَّكَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ «٢٩» اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغْلَطُ بِهَا عَلَيَّ مِنْ عَصَاكَ وَ تَوَعَّدَتْ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ
 رِضَاكَ وَ مِنْ نَارٍ نُورُهَا ظُلْمَةٌ وَ هَيِّنْهَا أَلِيمٌ وَ بَعِيدُهَا قَرِيبٌ وَ مِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضُهَا

بَعْضٌ وَ يَصُولُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ « ٣٠ » وَ مِنْ نَارٍ تَذُرُ الْعِظَامَ رَمِيمًا وَ تَسْقِي أَهْلَهَا حَمِيمًا وَ مِنْ نَارٍ لَا تَبْقَى عَلَى مَنْ تَضَرَّعَ إِلَيْهَا وَ لَا تَرْحَمُ مَنْ اسْتَعَطَفَهَا وَ لَا تَقْدِرُ عَلَى التَّخْفِيفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسَلِمَ إِلَيْهَا تَلْقَى سِيَّكَانَهَا بِأَحْرٍ مَا لَدَيْهَا مِنْ أَلِيمِ النَّكَالِ وَ شَدِيدِ الْوَبَالِ « ٣١ » وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَقَابِهَا الْفَاعِرَةِ أَفْوَاهُهَا وَ حَيَاتِهَا الصَّالِقَةِ بِأَنْبِيَائِهَا وَ شَرَابِهَا الَّذِي يُقَطِّعُ أَمْعَاءَ وَ أَفِيدَةَ سِيَّكَانِهَا وَ يَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ وَ أَسِيَّتَهُدِيكَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا وَ أَخَّرَ عَنْهَا « ٣٢ » اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجْزِنِي مِنْهَا بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ وَ أَقْلِنِي عَثْرَاتِي بِحُسْنِ إِقَالَتِكَ وَ لَا تَخْذُلْنِي يَا خَيْرَ الْمُجِيرِينَ « ٣٣ » اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَقِي الْكُرْبَةَ وَ تُعْطِي الْحَسَنَةَ وَ تَفْعَلُ مَا تُرِيدُ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ « ٣٤ » اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ إِذَا ذُكِرَ الْأُبْرَارُ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ مَا اخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ صِيْلَةً لَا يَنْقَطِعُ مَدَدُهَا وَ لَا يُحْصِي عَدَدُهَا صِيْلَةً تَشْحَنُ الْهَوَاءَ وَ تَمَلَأُ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ « ٣٥ » صَلِّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ حَتَّى يَرْضَى وَ صَلِّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَعْدَ الرِّضَا صَلَاةً لَا حَدَّ لَهَا وَ لَا مُنْتَهَى يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

«۱» اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمُلْكِ الْمُتَأَبَّدِ بِالْخُلُودِ «۲» وَالسُّلْطَانِ الْمُمْتَنِعِ بِغَيْرِ جُنُودٍ وَلَا أَعْوَانٍ «۳» وَالْعِزِّ الْبَاقِي عَلَى مَرِّ الدُّهُورِ وَخَوَالِي الْمَاعُومِ وَمَوَاضِعِي الْأَزْمَانِ وَالْأَيَّامِ «۴» عَزَّ سُلْطَانُكَ عِزًّا لَا حِدَّ لَهُ بِأَوْلِيَّهِ وَلَا مُنْتَهَى لَهُ بِآخِرِيَّهِ «۵» وَاسْتَعْلَى مُلْكُكَ عَلْوًا سَقَطَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمْدِهِ «۶» وَلَا يَبْلُغُ أذُنِي مَا اسْتَأْثَرَتْ بِهِ مِنْ ذَلِكَ أَقْصَى نَعْتِ النَّاعِيَيْنِ «۷» ضَلَّتْ فِيكَ الصِّفَاتُ وَتَفَسَّخَتْ دُونَكَ النُّعُوتُ وَحَارَتْ فِي كِبْرِيَاءِكَ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ «۸» كَمَا ذَلِكَ أَنْتَ اللَّهُ الْمَأْوِلُ فِي أَوْلِيَّتِكَ وَعَلَى ذَلِكَ أَنْتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ «۹» وَأَنَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ عَمَلًا الْجَسِيمُ أَمَلًا خَرَجْتُ مِنْ يَدِي أَسْيَابُ الْوُصَلَاتِ إِلَّا مَا وَصَلَهُ رَحْمَتُكَ وَتَقَطَّعْتُ عَنِّي عِصْمُ الْأَمَالِ إِلَّا مَا أَنَا مُعْتَصِمٌ بِهِ مِنْ عَفْوِكَ «۱۰» قَلَّ عِنْدِي مِمَّا أَعْتَدْتُ بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ وَكَثُرَ عَلَيَّ مَا أَبُوءُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَ لَنْ يَضُمَّ بَقِيَّ عَلَيْكَ عَفْوٌ عَنِّي وَعَبْدُكَ وَإِنْ أَسَاءَ فَاعْفُ عَنِّي]

خدایا! ای دارای فرمانروایی ابدی و جاوید! و ای صاحب سلطنتی که بدون سپاهیان و دست یاران، پر قدرت و نیرومند است! و ای مالک عزت ماندنی و ثابت که با رفتن روزگاران، و سپری شدن سال ها، و گذشت زمان ها و ایام،

خللی در آن وارد نمی شود؛ بلکه ازلاً و ابداً ماندنی و ثابت است، سلطنت عزیز و شکست ناپذیر است؛ اول این سلطنت را حدّ و مرزی، و آخرش را پایان و نهایی نیست، و فرمانروایت برتر است؛ چنانکه همه اشیا، از دسترسی به قلّه بی نهایتش فرو مانده اند. نهایت وصف واصفان، به پایین ترین مرتبه از بلندی و رفعتی که به خود اختصاص داده ای نمی رسد. اوصاف در مقام وصف گمراه و سرگشته، و تعریف ها در پیشگاه حضرت، عاجز و از هم گسسته اند، و دقیق ترین تصورات در بارگاه کبریایی سرگردانند. با بیانی که اول دعا تو را ستودم، اکنون باید نتیجه گیری کنم که تو در اولیت اولی؛ اولیتی که ازلی است و آن را حدّ و مرزی نیست، و هم چنین دائم و جاویدی. از نظر عمل بنده ای ناتوانم؛ عملم در کمیت اندک، و در کیفیت دارای عیب و نقص و از جهت آرزو، دارای آرزوی بزرگ و فراوانم، وسایل پیوند که عبارت از طاعات و عبادات و کار خیر است، از کفم بیرون رفته، مگر آنچه را رحمت وصل نموده. رشته های امیدم از من گسسته، مگر آنچه از عفو و گذشت تو به آن چنگ زده ام. از اطاعت و بندگیت، آنچه را که باید به حساب آورم، در پرونده ام اندک است، و از معصیت و نافرمانیت، آنچه را که باید از آن به سوی تو بازگردم، بسیار و فراوان است. گذشت از بنده ات، گرچه مرتکب گناه شده باشد، هرگز برای تو دشوار و سخت نیست؛ بنابراین از من بگذر.

شکست ناپذیری قدرت خداوند

در آیات و روایات از تفکر در ذات ربوبی پرهیز داده اند و دستور اکید داده اند که اندیشه در این موضوع سبب توهمات شیطانی می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَيْهًا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُوصَفُ بِمِقْدَارٍ. (۱)

مبادا درباره ذات خدا اندیشه کنید که اندیشه در خدا جز گمراهی نيفزايد و به راستی خدای عز و جل را دیده ها در نیابند و اندازه نتوان گرفت.

زیرا آنچه که انسان برداشت می کند ساخته ذهن بوده و از واقعیت ها دور می باشد. اما به این نیست که از تفکر در صفات و اسمای الهی بی بهره بماند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ. (۲)

برترین نیایش؛ پیوسته اندیشیدن درباره خدا و قدرت اوست.

امام رضا علیه السلام فرمود:

لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (۳)

عبادت به بسیار نماز خواندن و روزه گرفتن نیست؛ همانا اندیشیدن در دستور خداوند است.

منظور از تفکر در امر خدا دانش و آگاهی یافتن از چگونگی آداب و شرایط اعمال است از جمله مهمترین آنها تدبیر در رموز خلقت و شناخت نعمت هاست.

امام علی علیه السلام درباره قدرت حق در عظمت آفرینش می فرماید:

سُبْحَانَكَ مَا اعْظَمَ شَأْنُكَ! سُبْحَانَكَ مَا اعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا أَصْغَرَ عِظَمَهُ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ! وَ مَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ! وَ مَا اسْتَبَعَّ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا! وَ مَا اصْغَرَهَا فِي نِعَمٍ

ص: ۲۵۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۹/۳، باب ۹، حدیث ۴؛ التوحید: ۴۵۷، حدیث ۱۴. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۵۵/۲، حدیث ۳؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۲۱/۶۸، باب ۸۰، حدیث ۳. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۵۵/۲، حدیث ۴؛ [۴] بحار الأنوار: ۳۲۲/۶۸، باب ۸۰، حدیث ۴. [۵]

منزهی از هر عیب، چه بزرگ است شأن تو! منزهی، چه عظیم است آنچه از مخلوقات که می بینیم و چه کوچک است عظمت آن در کنار قدرت تو! و چه دهشت آور است آنچه از ملکوت تو مشاهده می نمایم! و چه اندازه حقیر است آنچه دیده می شود در برابر آنچه از سلطنت تو برای ما ناپیداست! نعمت هایت در این دنیا چه گسترده و فراوان است! و با این حال در برابر نعمت آخرت چقدر کوچک است!

و در فرازی دیگر چنین عرضه می دارد:

وَ اَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ، وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ، وَ اعْتِرَافِ الْحَاجَةِ مِنَ الْخَلْقِ اِلَى اَنْ يُقِيمَهَا بِمَسَاكِ قُوَّتِهِ، مَا دَلَّنَا بِاضْطِرَارِ قِيَامِ الْحُجَّةِ لَهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ. وَ ظَهَرَتْ فِي الْبَيِّنَاتِ الَّتِي اَحْدَثَهَا آثَارُ صِدْقَتِهِ، وَ اَعْلَامُ حِكْمَتِهِ، فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ، وَ اَنْ كَانَ خَلْقًا صَامِتًا فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةً، وَ دَلَّالَتُهُ عَلَى الْمُبْدِعِ قَائِمَةٌ. (۲)

و به اندازه ای از ملکوت قدرتت، و از شگفتی هایی که آثار حکمتت گویای آن است، و از اعتراف نیاز خلق به آنچه که با قدرتت آن را حفظ می کند به ما ارائه فرموده که ما را به قیام دلیل قطعی بر معرفت و شناختت راهنمایی نموده است. در ساخته های بدیعت آثار صنع و نشانه های حکمتت آشکار است، از این رو آنچه آفریده حجت و دلیلی بر وجود اوست، و اگر موجودی بی زبان باشد، تدبیر او در وجود آن موجود برهان گویایی بر وجود او، و دلیلی محکم بر آفرینندگی ذات پاک اوست.

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۹۰. [۲]

حضرت حق، یگانه ای است که هیچ موجودی نمی تواند با آن سر ستیز و رقابت داشته باشد؛ زیرا هر چیزی خواه ناخواه در مسیری حرکت می کند که حضرت ربّ برای آن ترسیم کرده و سرپیچی از او ناممکن است.

بنابراین سراسر نظام هستی در یک حرکت هماهنگ گوش به فرمانِ فرمانده کُلّ هستی دارد و در خط اراده مستقیم او می چرخد. هیچ ممکنی قدرت آن را ندارد که با سلطنت و قدرت شکست ناپذیر جدال نماید.

پس امام معصوم علیهم السلام حکومت خدا را در نهایت اقتدار می داند؛ چرا که هیچ نیازی به پشتیبان و لشکری ندارد و همه آفرینش در تسخیر قدرت اویند و در ادامه بقای خود نیز به افاضه لحظه به لحظه او نیازمندند.

اقتدار و چیرگی سلطنت او بر تمام هستی به این معناست که در قوانین کائنات بین موجودات روابط و نظام حاکم است، هر یک بدون تخلف به کار خود مشغول می باشد. از ریزترین ذره اتمی گرفته تا بزرگ ترین اجرام آسمانی در نظارت فرمان اویند.

خداوند سبحان می فرماید:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿۱﴾

آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.

پژوهش های امروز بشری، دست یابی به همین قانون مداری موجودات است که در روابط بین آنها برقرار شده است.

ص: ۲۵۷

«۱۱» اللَّهُمَّ وَ قَدْ أَشْرَفَ عَلَيَّ خَفَايَا الْأَعْمَالِ عِلْمُكَ وَ انْكَشَفَ كُلَّ مَسْتُورٍ دُونَ خُبْرِكَ وَ لَا تَنْطَوِي عَنْكَ دَقَائِقُ الْأُمُورِ وَ لَا تَعُزُّبُ عَنْكَ غَيْبَاتُ السَّرَائِرِ]

خدایا! دانشت بر اعمال پنهان واقف است، و هر پوشیده ای نزد آگاهی آشکار است، و امور دقیق و لطیف، از نظرت پنهان نیست، و رازهای پنهان از تو غایب نمی شود.

آگاهی خدا بر اعمال پنهان انسان

اشراف علمی و احاطه تکوینی حضرت حقّ بر گستره ظاهر و باطن نظام هستی به گونه ای است که در حریم ملکوت او عوامل جهل و ابهام و تحیر راه ندارد؛ زیرا که آفریننده همه اسرار هستی اوست و آگاهی مطلق او بر موجودات و اسرار آفرینش در چهار زمینه است.

۱ - اعمال پنهانی و امور نهانی که جنبه مصنوعی یا معنوی دارد:

برخی از اعمال انسان است که از دید دیگران دور می ماند و در پوشش ساختگی مانند ریاکاری و دزدی صورت می گیرد و گاهی با انگیزه و نیت قرب الهی و خیراندیشی مانند نماز شب، صدقه دادن، ذکر حقّ، دعا برای دیگران و روزه است.

آگاهی از این امور برای هر کسی ممکن نمی باشد ولی هرگز پوشیدگی آنها، وسیله مجهول ماندن از علم خداوند متعال نخواهد بود.

زیرا حضرت حق می فرماید:

ص: ۲۵۸

يَوْمَ هُمْ بَرْزُونَ لَآيُخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ * الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ
إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ * وَ أَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْأَرْزَاقِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَشَفِيعٍ يُطَاعُ * يَعْلَمُ خَائِنَةَ
الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفَى الصُّدُورُ (۱)

روزی که همه آنان آشکار می شوند، [و] چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی ماند. [و ندا آید :] امروز فرمانروایی ویژه کیست ؟ ویژه خدای یکتای قهار است . * امروز هر کس را در برابر آنچه انجام داده است ، پاداش می دهند . امروز هیچ ستمی وجود ندارد ؛ یقیناً خدا در حسابرسی سریع است .

* و آنان را از روز نزدیک بیم ده ، آن گاه که [از شدت ترس] جان ها به گلوگاه رسد ، در حالی که همه وجودشان پر از غم و اندوه است . برای ستمکاران هیچ دوست مهربانی و شفيعی که شفاعتش پذیرفته شود ، وجود ندارد ! * [او] چشم هایی را که به خیانت [به نامحرمان] می نگرد و آنچه را سینه ها پنهان می دارند ، می داند .

روز قیامت تمام اسرار و حقایق مردم کشف می شود و قدرت و دانش و قهاریت خداوند برای همه آشکار است و همه به آن اعتراف می کنند، از این رو ارزش ها بر اساس انگیزه هاست. یک نگاه با معنای متفاوت می تواند عبادت یا خیانت باشد.

چشم چرانی، نگاه تحقیرآمیز، نگاه برای تشویق به فساد، نیت توطئه و فریب انسان ها، تصمیم به گمراهی و عصیانگری جوانان و علاقمند کردن مردم به باطل و پوچی گری، از نمونه های خیانت چشم و اندیشه و قلب است که در جامعه امروزی به شدت رواج دارد.

ص: ۲۵۹

یکی از راه های جلوگیری از منکرات توجه دادن مردم به علم الهی بر پنهان و آشکار آنهاست که خداوند به پیامبرش می فرماید:

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۱)

و اگر سخن خود را با صدای بلند آشکار کنی [یا پنهان بداری ، برای خدا یکسان است] ؛ زیرا او پنهان و پنهان تر را می داند .
محمد بن مسلم گفت از امام صادق علیه السلام درباره آیه فوق پرسیدم ، حضرت فرمود:

السِّرُّ مَا كَتَمْتَهُ فِي نَفْسِكَ وَأَخْفَى مَا خَطَرَ بِإِلَيْكَ ثُمَّ أَنْسَيْتَهُ. (۲)

سرّ آن است که در دل پنهان می کنی و اخفی آن است که از ذهنت عبور کرده ولی آن را فراموش کرده ای .
یعنی نه تنها از دیگران پنهان است بلکه خود نیز از آن غافل شده ای ، از این باب است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

أَكْثَرُ مِنْ صَدَقَةِ السِّرِّ، فَإِنَّهَا تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ جَلَّ جَلَالُهُ. (۳)

صدقه پنهانی زیاد بده؛ زیرا آن خشم پروردگار بلند مرتبه را فرو می نشاند.
و حضرت علی علیه السلام در اندرزهای خویش فرمود:

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا أَخَذَ وَاعْطَى وَعَلَى مَا ابْتَلَى وَابْتَلَى. الْبَاطِنُ لِكُلِّ خَفِيٍّ وَالْحَاضِرُ لِكُلِّ سَرِيرَةٍ. الْعَالِمُ بِمَا تُكِنُّ الصُّدُورُ وَ مَا تُخُونُ الْعُيُونُ وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نَجِيَّهُ وَ بَعِيْثُهُ، شَهَادَةٌ يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْأَعْلَانُ وَ الْقَلْبُ اللَّسَانَ. (۴)

ص: ۲۶۰

۱- (۱) - طه (۲۰) : ۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۹/۴، باب ۲، حدیث ۲؛ [۲] معانی الاخبار: ۱۴۳.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷۶/۹۳، باب ۲۱، حدیث ۴؛ [۳] الخصال: ۱۸۱/۱، حدیث ۲۴۶.

۴- (۴) - نهج البلاغه: خطبه ۱۳۲. [۴]

خدای را می ستاییم بر آنچه گرفت و آنچه عنایت فرمود، و بر آنچه لطف کرد و بر آنچه آزمایش نمود، آگاه به هر نهان است، و حاضر در کنار هر راز، آگاه است به آنچه در سینه ها نهفته، و به خیانت دیده ها عالم است. و شهادت می دهیم که خدایی جز او نیست، و محمد صلی الله علیه و آله برگزیده و فرستاده اوست، شهادتی که در آن نهان با آشکار و قلب با زبان موافق است.

ابوحمره ثمالی گوید که:

امام زین العابدین علیه السلام در دل شب توشه ای از نان برمی داشت و به فقرای مدینه صدقه می داد و می فرمود: صدقه پنهانی آتش خشم پروردگار را فرو می نشاند. چون رحلت نمود در هنگام غسل دیدند که آثار کشیدن بار بر پشت مبارک آن حضرت نمایان است، از کیفیت آن پرسیدند: گفته شد انبان های آرد در شب برمی داشت و بر گرد کوجه های مدینه می گردید و به مستمندان آذوقه پنهانی می رساند. (۱) ۲ - گنجینه هایی که به گونه طبیعی پنهان و مرموز است:

در طبیعت آفرینش حق، سرمایه های مادی یا معنوی نهفته است که نیازمند کاوش و تلاش برای دست یابی به آنهاست، مانند گنجی که در آثار باستانی قرار دارد و یا معدن طلایی که در دل کوه ها یا صخره های بزرگ و بستر رودخانه ها پوشیده است و موانع طبیعی آنها را پوشش داده است و از دیدگان عادی انسان و حیوانات مصون مانده است. این گونه حجاب های طبیعی هم، در محضر خداوند آشکار و روشن است.

حق تعالی اندرز لقمان حکیم به فرزندش را چنین بازگو می فرماید:

يُنَبِّئُ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي

ص: ۲۶۱

السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (۱)

پسرکم! اگر عمل هم وزن دانه خردلی و در درون سنگی یا در آسمان ها یا در دل زمین باشد، خدا آن را [در قیامت برای حسابرسی] می آورد؛ یقیناً خدا لطیف و آگاه است.

هنگامی که خداوند حکیم همه اسمای الهی را که عبارت بود از حقایق و اسرار هستی به آدم آموخت سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می گویند از اسامی اینها به من خبر دهید. فرشتگان گفتند: پروردگارا! تو پاک و منزهی، ما چیزی جز آنچه تو به ما آموخته ای نمی دانیم، تو دانا و حکیم هستی و سپس به آدم خطاب فرمود:

قَالَ يَا أَدَمُ ابْنُئِمْكُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (۲)

[خدا] فرمود: ای آدم! فرشتگان را از نام های آنان خبر ده. پس هنگامی که نام هایشان را به فرشتگان خبر داد [خدا] فرمود: آیا به شما نگفتم که من یقیناً نهان آسمان ها و زمین را می دانم، و به آنچه شما آشکار می کنید و به آنچه پنهان می دارید، دانایم؟

در نتیجه، مسأله ای از اسرار آفرینش بر حق و ملکوتیان پنهان نمی ماند و حتی گاهی بعضی از انسان ها بر اثر ریاضت و قناعت نفس به کشف حقایق و اسراری از خلقت و طبیعت، آگاهی می یابند که از تجلیات انوار الهی بر جان آنان است.

ص: ۲۶۲

۱- (۱) - لقمان (۳۱): ۱۶. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۳۳. [۲]

در تسبیح امام حسن بن علی علیه السلام در روز چهارم ماه آمده است:

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مُطَّلَعٌ عَلَى خَوَازِنِ الْقُلُوبِ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مُحْصِي عِدَدَ الذُّنُوبِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ سُبْحَانَ الْمُطَّلَعِ عَلَى السَّرَائِرِ عَالِمِ الْخَفِيَّاتِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ سُبْحَانَ مَنْ السَّرَائِرُ عِنْدَهُ عَلَانِيَةٌ وَ الْبَوَاطِنُ عِنْدَهُ ظَاهِرٌ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ. (۱)

منزه است کسی که او بر اندوخته های دل ها آگاه است؛ منزه است کسی که شمارنده گناهان است؛ منزه است کسی که نهران های آسمان و زمین بر او پنهان نیست؛ منزه است خدایی که بر رازها آگاه است و نهران ها را می داند؛ منزه است کسی که ذره ای از آسمان و زمین بر او پوشیده نیست؛ منزه است کسی که رازها پیش او آشکار است و حقیقت امور پیش او ظاهر است؛ منزه است خدایی که سزاوار ستایش است.

۳- مسائل و امور مهمی که از پیچیده ترین و دقیق ترین مشکلات عقلی است:

گاهی در تکوین یا تشریح خلقت، نکته هایی از نظر علمی یا عقلی در پرده ابهام است که برای هیچ کس قابل حل نیست؛ به گونه ای که اندیشه های عقلا و افکار ژرف نگر بزرگان دانش و فضل، در آن وامانده و قابل دست یابی نیست.

مانند مجهولات هستی و مبهمات علمی که در پیرامون نظام حق روشن است. و تعبیر از خداوند به لطیف در آیات و روایات اشاره به همین آگاهی به ظرایف و لطایف است که پوشیده از دیگران است.

بسیاری از دانشمندان اسلامی مانند ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و... وقتی که در مسائل پیچیده علمی مانند علوم ریاضی و طب و فلسفه به بن بست می رسیدند؛ در درگاه الهی به مناجات می پرداختند و با عبادت و توسل، مسأله را آسان می کردند.

ص: ۲۶۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۶/۹۱، باب ۳۷، حدیث ۳؛ [۱] الدعوات، راوندی: ۹۱.

آنگاه که خداوند می فرماید:

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» (۱)

خدا نسبت به بندگانش بسیار مهربان و نیکوکار است، هر که را بخواهد روزی می بخشد و او نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَرَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۲)

چشم ها او را در نمی یابند، ولی او چشم ها را درمی یابد، و او لطیف و آگاه است.

در معنای لطف، نرمی و دقت نهفته است، خداوند لطیف است یعنی به دقایق امور احاطه دارد و هر کاری را با آرامش و عمیق انجام می دهد. رزق خداوند شامل مسائل علمی و فکری هم می شود؛ زیرا که انسان برای کسب آن ها کوشش می کند و پروردگار لذت درک و فهم آنها را توفیق می دهد.

امام رضا علیه السلام در تفسیر اسمای الهی و مقایسه با صفات انسانی می فرماید:

لطیف بودن خدا به معنای کمی و باریکی و خردی نیست، بلکه به معنای نفوذ (علم و قدرت او) در اشیا و غیرقابل درک بودن است. چنان که به مردی می گویی: این امر از من لطیف شد و فلانی در کردار و رفتار لطیف است، به او خبر می دهی که عقل تو در آن امر درمانده و به طوری عمیق و باریک گشته، که اندیشه درک آن نکند، همچنین لطیف بودن خدای تبارک و تعالی از این نظر است که به حد و وصف درک نشود و لطافت ما به معنی کوچکی و کمی است. پس در اسم شریک او شده ایم و معنا مختلف گشته است. (۳)

ص: ۲۶۴

۱- (۱) - شوری (۴۲): ۱۹. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۰۳. [۲]

۳- (۳) - الکافی: ۱۱۸/۱، حدیث ۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۷۶/۴، باب ۲، حدیث ۵.

۴ - اسرار غیبی آفرینش که از دید عقل و چشم انسان پوشیده است:

گاهی رموزی در هستی و مصالحتی در نظام احسن است که کسی از آن آگاه نیست، مگر آن که در ارتباط با خدا و یا پیامبران و یا یکی از اولیای خدا با آموزه های الهی آگاه شود.

مانند وحی و همه امور ماورای مادّیات و نظام آینده جهان و معاد و مسائل آن و علم به جایگاه فرشتگان و امدادهای غیبی و بسیاری از اسراری که در پاداش و کیفر اعمال انسان نهفته است. این گونه اسرار نیز برای مبدأ علم ذات حق تعالی، هرگز مستور نیست.

خداوند درباره این احاطه حکمت آمیز می فرماید:

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۱)

و کلیدهای غیب فقط نزد اوست، و کسی آنها را جز او نمی داند. و به آنچه در خشکی و دریاست، آگاه است، و هیچ برگی نمی افتد مگر آنکه آن را می داند، و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن [ثبت] است.

دامنه علم غیب، گسترده تر از علوم عادی است؛ زیرا خداوند به کل و جزء علم دارد و نظام هستی بر اساس برنامه پیش بینی شده ای طراحی شده است که عجله و زیرکی مردم هیچ تأثیری در حکمت خداوند ندارد و کفر و شرک و نفاق و نیرنگ و جنگ بشر، در مصلحت حق خدشه وارد نکند.

ص: ۲۶۵

«۱۲» وَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيَّ عَدُوُّكَ الَّذِي اسْتَنْظَرَكَ لِعَوَائِي فَأَنْظَرْتَهُ وَاسْتَمَهَلَكَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ لِإِضْلَالِي فَأَمَهَلْتَهُ «۱۳» فَأَوْعَعَنِي وَ قَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ صَغَائِرِ ذُنُوبٍ مُوبِقَةٍ وَ كِبَائِرِ أَعْمَالٍ مُرْدِيَةٍ حَتَّى إِذَا قَارَفْتُ مَعْصِيَتَكَ وَ اسْتَوْجَبْتُ بِسُوءِ سَعْيِي سَخَطَتَكَ فَتَلَ عَنِّي عَذَارَ غَدْرِهِ وَ تَلَقَّانِي بِكَلِمَةٍ كُفْرِهِ وَ تَوَلَّى الْبِرَاءَةَ مِنِّي وَ أَذْبَرَ مُوَلِيًّا عَنِّي فَأَصْحَرَنِي لِبَغْضِ بَيْتِكَ فَرِيداً وَ أَخْرَجَنِي إِلَى فِتْنَاءِ نِقْمَتِكَ طَرِيداً «۱۴» لَا شَفِيعَ يَشْفَعُ لِي إِلَيْكَ وَ لَا خَفِيرَ يُؤْمِنُنِي عَلَيْكَ وَ لَا حِصْنَ يُحْجِبُنِي عَنْكَ وَ لَا مَلَأْذُ الْجَأِ إِلَيْهِ مِنْكَ «۱۵» فَهَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بَيْتِكَ وَ مَحَلُّ الْمُعْتَرِفِ لَكَ فَلَا يَضْتَعِقَنَّ عَنِّي فَضْلُكَ وَ لَا يَقْضِرَنَّ دُونِي عَفْوُكَ وَ لَا أَكُنْ أَحْيَبَ عِبَادِكَ التَّائِبِينَ وَ لَا أَقْنَطَ وَفُودِكَ الْآمِلِينَ وَ اغْفِرْ لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ]

به یقین دشمن ابلیس بر من چیره شده، دشمنی که برای گمراه کردن من از تو فرصت خواست، و تو بنا بر مصالحی به او فرصت دادی؛ و برای منحرف کردن من، تا روز قیامت از تو مهلت خواست، و تو مهلتش دادی. این دشمن غدار مرا در عرصه هلاکت انداخت و حال آن که از گناهان کوچک نابود کننده، و معصیت های بزرگ تباه کننده به سوی تو می گریختم. در عین حال با وسوسه و

تشویق او، مرتکب معصیت تو شدم و به بدی کردارم سزاوار خشم تو گشتم. در چنین وضعیتی ابلیس ملعون، عنان حيله و تزویرش را از من گرداند؛ چرا که در دام حيله اش گرفتار شده بودم، و نیازی به عنان گیری من نداشت و با بیزاری از من با من روبه رو شد؛ چرا که کارش در حق من انجام گرفته بود، و با برائت جستن از من، به من پشت کرد و از من روی گردان شد، و مرا یکه و تنها در صحرای خشمت وارد کرد. شفيعی نیست که از من برای خلاصی ام از گناه به درگاہت شفاعت کند، و پناه دهنده ای نیست که مرا از تو امان دهد، و دژ استواری نیست که مرا از کیفرت مانع گردد، و پناهگاهی نیست که از حضرتت به آن پناه برم. این جایگاه، جایگاه پناه آورنده به تو، و این محل، محلّ اعتراف کننده به گناه در پیشگاه توست؛ پس باید احسانت از من تنگی نکند که شامل حالم نشود، و گذشتت از من کوتاه نیاید که مرا فرا نگیرد، و زیان کارترین بندگانت و ناامیدترین آرزومندانی که به درگاہت آمده اند نباشم، مرا بیامرز؛ همانا تو بهترین آمرزندگان.

فرصت طلبی شیطان برای انحراف بشر

ابلیس پس از بیرون شدن از ملکوت پروردگار به صفت شیطان رجیم و مارد (۱) و سرکش پلید شناخته گردید و بنابراین آن پلید برای اندیشه تکمیل حسادت و انتقام شدیدتر خود، از درگاه الهی خواهش فرصت نموده تا نیش زهر تکبر خود را بیشتر در جان آدمیزاد فرو ببرد و تلخی دوری خویش را از مقام فرشتگان به انسان بچشانند؛ او را هم از مقام خلیفه الهی سر به زیر نماید.

پس با این انگیزه و قصد در آغاز از خداوند متعال اجازه ادامه حیات خواست:

ص: ۲۶۷

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (۱)

گفت: پروردگارا! مرا تا روزی که مردم برانگیخته می شوند، مهلت ده. * [خدا] گفت: تو از مهلت یافتگانی، * تا زمانی معین و معلوم.

ابلیس با تمام تکبر؛ امید خود را از درگاه حق با کلمه رب آغاز کرد و چون در خواسته خود جدیت و جسارت نشان داد، خداوند هم مهلتی محدود به خاطر حکمت هایی که در راه آفرینش آدم بود به او عنایت فرمود، سپس شیطان با کمال نامردی و پرویی گفت:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (۲)

گفت: به عزت سوگند همه آنان را گمراه می کنم، * مگر بندگان خالص شده ات را.

و حق سبحان هم کوتاه نیامده و با عزت و شدت فرمود:

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (۳)

[خدا] گفت: سوگند به حق و فقط حق را می گویم * که بی تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد.

حضرت علی علیه السلام در خطبه آفرینش فرشتگان، دلیل مهلت خواستن ابلیس را چنین بیان فرموده است:

ص: ۲۶۸

۱- (۱) - ص (۳۸) : ۷۹ - ۸۱.

۲- (۲) - ص (۳۸) : ۸۲ - ۸۳.

۳- (۳) - ص (۳۸) : ۸۴ - ۸۵.

فَقَالَ سُبْحَانَهُ: اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» (۱)

اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ وَ

عَلَبَتْ عَلَيْهِ الشُّقُوهُ وَ تَعَزَّزَ بِخَلْقِهِ النَّارِ وَ اسْتَهْوَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ.

فَاعْطَاهُ اللَّهُ النَّظْرَةَ اسْتِحْقَاقًا لِلْسُّخْطِهِ وَ اسْتِثْمَامًا لِلْبَلِيَّةِ وَ انْجَازًا لِلْعِدَّةِ، فَقَالَ: إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (۲). (۳)

[خداوند] به فرشتگان گفت: بر آدم سجده کنید ، [پس] سجده کردند مگر ابلیس که غرور و تکبر او را گرفت، و بدبختی بر او چیره شد، و به آفریده شدنش از آتش، احساس عزت و برتری نمود و به وجود آمده از خاک خشکیده را پست و بی مقدار شمرد. خداوند هم او را برای مستحق شدنش به خشم حق، و به کمال رساندن آزمایش و به انجام رسیدن وعده اش مهلت داد، به او گفت: «تو از مهلت یافتگانی ، * تا روز [آن] وقت معین .

و اما دلیل دیگری که خداوند به او فرصت داد به جهت حقی بود که بر خداوند به خاطر پاداش عبادت و شکرانه طولانی داشت و خدای سبحان اراده جبران نمود.

حسن بن عطیه می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم:

حَدَّثَنِي كَيْفَ قَالَ اللَّهُ لِإِبْلِيسَ: فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

قَالَ: لِشَيْءٍ كَانَ تَقَدَّمَ شُكْرُهُ عَلَيْهِ، قُلْتُ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: رَكَعَتَانِ رَكَعَهُمَا فِي السَّمَاءِ فِي أَلْفِي سَنَةٍ أَوْ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ... (۴)

باز گو بفرما چرا خداوند به ابلیس فرمود: از مهلت داده شد گانی تا وقت

ص: ۲۶۹

۱- (۱) - بقره (۲) : ۳۴. [۱]

۲- (۲) - حجر (۱۵) : ۳۷ - ۳۸. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱. [۳]

۴- (۴) - علل الشرایع: ۵۲۵/۲، حدیث ۱؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۴۰/۶۰، باب ۳، حدیث ۸۵. [۵]

معلوم. حضرت فرمود: برای چیزی که خداوند متعال خواست از آن تشکر بجا آورد، گفتم: آن چه بود؟ حضرت فرمود: دو رکعت نماز بود که ابلیس آن را در آسمان به مدت دو هزار یا چهار هزار سال بجا آورده بود.

در روایت دیگر آمده است:

ابلیس در آسمان دو رکعت نماز را ظرف هفت هزار سال بجا آورد و حق تعالی در مقابل عبادتش، آن را مهلت ثواب آن را مهلت به او عطا فرمود. (۱) آنگاه مظهر پلیدی خلقت در اولین برنامه نقشه های گمراهانه خود، در بهشت به سوی آدم و حوا رفت و با سوگند زیاد و خیرخواهی آنها را نصیحت نمود تا جایی که آنان به درخت ممنوعه دست درازی نموده و پوشش حیا و عفتشان فرو ریخت، پس ماهیت پلید او روشنتر گردید.

خداوند سپس در بعضی آیات به همه افراد بشر و فرزندان آدم هشدار می دهد که مراقب فریبکاری شیطان باشند؛ زیرا او سابقه دشمنی خود را با پدر بشر نشان داده است همانطور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه از اندام جسمی او بیرون کرد، در صدد برآمد که لباس تقوا را هم از اندام روحی و جانی او بیرون نماید پس به اقسام گوناگون ابزارهای مالی و زینتی و بازی و سرگرمی های نشاط آور، آدمیان را می فریبید و از راه مستقیم به در می کند و خداوند مَنان به این منظور هشدارهای فراوانی داده است که از آن جمله فرموده است:

يٰۤاِبْنِيۤ اٰدَمَ لَمَّا يَفْتِنَنَّكَ الشَّيْطٰنُ كَمَاۤ اَخْرَجَ اَبُوۡنِكَم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ تٰهَمٰۤا اِنَّهٗ يَرِيۡكُمْ هُوَ وَقَبِيۡلُهٗ مِمِّنۡ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيۡطٰنَ اَوْلِيَاۡءَ لِلَّذِيۡنَ لَا يُؤۡمِنُوۡنَ ﴿۲﴾

ای فرزندان آدم! شیطان، شما را فریبید چنان که پدر و مادرتان را [با

ص: ۲۷۰

۱- (۱) - علل الشرایع: ۵۲۶/۲، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۴۰/۶۰، باب ۳، حدیث ۸۶.

۲- (۲) - اعراف (۷): ۲۷. [۲]

فریبکاریش [از بهشت بیرون کرد، لباسشان را از اندامشان بر می کشید تا شرمگاهشان را به آنان بنمایاند، او و دار و دسته اش شما را از آنجا که شما آنان را نمی بینید می بینند، ما شیاطین را سرپرست و یاران کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند

و در سوره یس، برای آگاهی و شناساندن هر چه بیشتر آن دشمن قدیمی و خطرناک و در اندیشیدن روز حساب و رسوایی می فرماید:

وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ» (۱)

و همانا شیطان گروه بسیاری از شما را گمراه کرد، آیا تعقل نمی کردید [که پیروانش به چه سرنوشت شومی دچار شدند؟]

یعنی آیا نمی نگرید چه بدبخت هایی شیطان به سر پیروان خود آورده است؟ آیا تاریخ پیشینیان را مطالعه نکردید تا ببینید بندگان او به چه سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار شدند؟ ویرانه های شهرهای بلا دیده آنها در برابر چشم شماست و عاقبت غم انگیز آنها برای هر کس که کمترین تفکر و اندیشه ای داشته باشد روشن است. پس چرا دشمنی را که آزمایش دشمنی خود را بارها و بارها داده است جدی نمی گیرد و باز با او طرح دوستی می ریزید؛ حتی او را رهبر و پیشگام خود انتخاب می کنید و مراسم قبیله شیطان پرستی برپا می سازید.

خرد و منطق سلیم حکم می کند که انسان از چنین جانور خطرناکی که به هیچ انسانی رحم نمی کند و قربانیان او در هر گوشه و کنار دنیا بر خاک مذلت کفر افتاده اند بر حذر باشد و لحظه ای به خود، اجازه غفلت از او را ندهد.

امام علی علیه السلام در نامه ای به معاویه فریب خوردن او را تذکر می فرماید:

وَ خُذْ أَهْبَةَ الْحِسَابِ وَ شَمِّرْ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ وَ لَا تُمْكِنِ الْغُوَاهَ مِنْ سَمْعِكَ وَ

ص: ۲۷۱

إِلَّا تَفْعَلْ اَعْلَمُكَ مَا اَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ قَدْ اخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَا اخَذَهُ وَ بَلَغَ فِيكَ اَمَلُهُ وَ جَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَ الدَّمِ. (۱)

و برای حساب آماده شو، و برای بلاهایی که به تو می رسد مهیا باش، سخن گمراهان را مشنو، و اگر بدین صورت عمل نکنی تو را به آنچه نسبت به خود غفلت داری آگاه سازم؛ زیرا ناز و نعمت به طغیان‌انداخته و شیطان راه خود را در تو پیش گرفته، و با اوضاع تو به آرزویش رسیده، و در وجودت همچون روح و خون روان گشته.

آری، درس عبرت و هشدار بسیار است، اما پند گیرنده کم هستند.

رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَعَبَّ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ وَ أَعْظَمُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا خَطَرًا مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِلدُّنْيَا عِنْدَهُ خَطَرًا. (۲)

غافل ترین مردم کسی است که از اوضاع و احوال دنیا و دگرگونی های آن پند نگیرد و کسانی در دنیا گرفتار خطر می شوند که دنیا را برای خود خطر ندانند.

ص: ۲۷۲

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۱۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۸/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۵۵؛ [۲] الأملی، شیخ صدوق: ۲۰، حدیث ۴. [۳]

[«۱۶» اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَمَرْتَنِيْ فَتَرَكْتُ وَ نَهَيْتَنِيْ فَرَكِبْتُ وَ سَوَّلَ لِيْ الْخَطَاةَ خَاطِرُ الشُّوْءِ فَفَرَطْتُ «۱۷» وَ لَا اَسْتَشْهَدُ عَلٰى صِيَامِيْ نَهَارًا وَ لَا اَسْتَجِيْرُ بِتَهْجُدِيْ لَيْلًا وَ لَا تُثْنِيْ عَلَيَّ بِاِحْيَائِهَا سُنَّةَ حَاشَا فُرُوْضِكَ الَّتِيْ مِنْ ضَيَعَهَا هَلَكٌ «۱۸» وَ لَسْتُ اَتُوَسَّلُ اِلَيْكَ بِفَضْلِ نَافِلِهِ مَعَ كَثِيْرٍ مِّمَّا اَغْفَلْتُ مِنْ وُضَائِفِ فُرُوْضِكَ وَ تَعَدَّدْتُ عَنْ مَقَامِيَّاتِ حُدُوْدِكَ اِلَى حُرْمِيَّاتِ اَنْتَهَكْتُهَا وَ كَبِيْرٍ ذُنُوْبٍ اجْتَرَحْتُهَا كَاَنْتَ عَافِيْتُكَ لِيْ مِنْ فَضَائِحِهَا سِتْرًا «۱۹» وَ هَذَا مَقَامٌ مِّنْ اسْتَحْيَا لِنَفْسِهِ مِنْكَ وَ سَخَطَ عَلَيْهَا وَ رَضِيَ عَنْكَ فَتَلَقَّاكَ بِنَفْسٍ خَاشِعَةٍ وَ رَقَبَةٍ خَاضِعَةٍ وَ ظَهْرٍ مُّثْقَلٍ مِّنْ الْخَطَايَا وَ اَقْفًا بَيْنَ الرَّغْبَةِ اِلَيْكَ وَ الرَّهْبَةِ مِنْكَ «۲۰» وَ اَنْتَ اَوْلٰى مَنْ رَجَاهُ وَ اَحَقُّ مَنْ خَشِيَهُ وَ اَتَقَّاهُ فَاَعْطِنِيْ يَا رَبِّ مَا رَجَوْتُ وَ اَمْنِيْ مَا حَذَرْتُ وَ عُدَّ عَلَيَّ بِعَائِدِهِ رَحْمَتِكَ اِنَّكَ اَكْرَمُ الْمَسْئُوْلِيْنَ]

خدایا! فرمانم دادی و من با فرمانت مخالفت ورزیدم، و از گناه بازم داشتی، و من مرتکب گناه شدم اندیشه بد و نابه جا، خطا را در نظرم آراست و من به آلوده شدن خطا کردن نهادم. نمی گویم روزی را روزه گرفتم تا آن روز را به نفع خود گواه گیرم، و شبی را به شب زنده داری برخاستم تا به آن شب زنده داری

پناه جویم، و نه عمل مستحبی را انجام داده ام، که به خاطر آن سزاوار مدح و ثنا شوم. کاری انجام نداده ام، جز واجبات که هر کس آنها را ضایع کند، هلاک می شود، و با شرافت و برتری کار مستحبی، به حضرتت متوسل نمی شوم؛ در صورتی که از به جا آوردن بسیاری از تکالیف واجب غفلت کرده ام، و از جایگاه های انجام حدودت تجاوز کرده، گرفتار محرمات شدم، و پرده حرمت ها را دریدم، و گناهان بزرگی را مرتکب شده ام، که عافیت تو در برابر رسوایی های آنها برای من پرده و پوشش است، و این جایگاه کسی است، که به خاطر ارتکاب گناه، از تو شرمسار و برخود خشمگین، و از تو خشنود است؛ پس با دلی شکسته و گردنی افتاده، و پستی گرانبار از خطاها به سوی تو آمده، و در میان امید و بیم نسبت به تو قرار گرفته، و تو شایسته تر کسی هستی که به او امید ورزند، و سزاوارتر کسی که از او بترسند و پروا کنند؛ پس آنچه را امید دارم به من ببخش و از آنچه بیم دارم امانم ده، و به رحمت که به وسیله آن به بندگانت باز می گردی به من بازگرد. تو بزرگوارتر کسی هستی که از او درخواست می شود.

نقش عبادت در مهار گناه

اشاره

بزرگان دین در بحث تکامل انسان از نظر روحی و اخلاقی، به مسئله تدریج و گام به گام اعتقاد دارند. یعنی سقوط و فرود همانند صعود و فراز، مرحله به مرحله صورت می گیرد؛ زیرا آدمی همان طور که به آهستگی از اولین درجه حرکت نموده و به آخرین درجه رشد و کمال می رسد. در پستی و ذلت هم مانند فواره آب از گناهان کوچکی به سوی جنایات بزرگی قدم برداشته و رفته رفته گستاخ و بی حیا می گردد، تا آن که به حد کفر محض رسیده و شیطان هم از او براءت جسته و از حال بد او متنفر و گریزان است.

خداوند داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را، با وعده های دروغ فریفتند به حکایت فریب شیطان تشبیه می فرماید:

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (۱)

[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت : کافر شو . هنگامی که کافر شد ، گفت :

من از تو بیزارم ، من از خدا که پروردگار جهانیان است ، می ترسم .

پس از آن که انسان فریب شیطان مکار را خورد در جستجوی واسطه یا پناهگاهی است تا او را در آغوش رحمت گیرد، ولی هیچ راهی جز بازگشت به سوی خدا نمی یابد؛ زیرا وجود بی نهایت برای موجودی جای دیگری نمی گذارد، بلکه اگر انسان از بی نهایت فرار کند باید به خود او پناه ببرد و اگر پنهان هم می گردد باز در پناه حقیقت بی انتها قرار دارد. آثار رسوب به جا مانده از گناه در قلب، گاه خطرناک تر از اصل گناه است؛ زیرا عصیان جای خود را آلوده می کند و نظافت و طهارت نفس را که سبب پیوند انسانی به عالم ربوبی است از جان و دل جدا می کند، اندک اندک علاقه او را به عبادت و پرستش حق کمرنگ نموده و سپس بی اهمیت می سازد.

در حدیث معراج خطاب به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آمده است:

ای احمد! آیا می دانی که بنده چه وقت مرا پرستش می کند؟ عرض کرد: نه، ای پروردگار! فرمود: هر گاه هفت خصلت در او فراهم آید: پارسایی که جلوگیری او از حرام ها شود و سکوتی که او را از سخنان بیهوده باز دارد و ترسی که هر روز بر گریه او بیفزاید و شرمی که در خلوت و تنهایی از من داشته باشد و

ص: ۲۷۵

خوردن به اندازه ضرورت دنیا را ناخوش دارد؛ چون من آن را ناخوش دارم و نیکان را دوست بدارد به خاطر آن که من آنان را دوست می دارم. (۱) فضل بن شاذان در حکمت مسائلی که از محضر علی بن موسی الرضا علیه السلام گرد آورده است، می نگارد:

اگر پرسشگری پرسد: چرا مردم خدا را عبادت می کنند؟ امام در جواب فرموده است: چون یاد خدا را فراموش نکنند و آداب او را وانگذارند و از دستورها و زجرهای او غافل نشوند؛ زیرا درستی و پایداری آنان در دین است، اگر بدون مراسم عبادی به حال خود رها شوند، پس از مدتی دل هایشان سخت و سنگ می شد.

اگر گفته شود برای چه مردم به نماز مأمور شدند؟ امام در جواب فرموده است:

برای این که نماز اقرار به ربوبیت حق تعالی است و این مصلحت عمومی گسترده است؛ زیرا در آن همتایی و همانندی او برداشته شده است و بنده با کمال خاکساری و فروتنی و اعتراف به بندگی و تقاضای عفو از گناهان گذشته ایستاده و هر روز پیشانی بر خاک گذارده تا یاد خدا نموده و فراموشش نکرده؛ و به این وسیله، حالت خشوع و خوف و خواری خود را در برابر پروردگار نشان داده است.

علاوه؛ در این مراسم بندگی و نیایش، از خدای مَنان درخواست دین و دنیا نموده و از ساحت او تقاضای زیاد آنها کرده است. و از او خواستار تنفر از فساد می شود. و اینکه بنده هر روز و شب این عبادت را با این مصلحت ها باید بجا آورد تا مدیر و آفریننده خود را فراموش نکند که در نتیجه به ستمگری و گردنکشی پردازد.

و اساس ایستادن به پیشگاه پروردگار، سبب می شود بنده از گناهان بیزار گشته و بین او و اقسام فساد، مانع پیدا شود. (۲)

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۰/۷۴، باب ۲، حدیث ۶؛ إرشاد القلوب، دیلمی: ۲۰۵/۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۳/۶، باب ۲۳، فصل ۱، حدیث ۱؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱۰۳/۲، حدیث ۱.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَهَمَّهُ حُسْنَ الْعِبَادَةِ. (۱)

هر گاه خداوند بنده را دوست بدارد، نیکویی عبادت را به دل او اندازد.

فَضِيلَةُ السَّادَةِ حُسْنُ الْعِبَادَةِ. (۲)

برتری مرتبه بزرگواران، نیکویی عبادت است.

الْعِبَادَةُ الْخَالِصَةُ أَنْ لَا يَرْجُوَ الرَّجُلُ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ. (۳)

پرستش خالص این است که مردی امید نداشته باشد مگر از پروردگارش و نترسد مگر از گناه خود.

در صحف ادريس عليه السلام آمده است:

إِذَا دَخَلْتُمْ فِي الصَّلَاةِ فَاصْبِرُوا لَهَا خَوَاطِرَكُمْ وَأَفْكَارَكُمْ وَادْعُوا اللَّهَ دُعَاءً طَاهِرًا مُتَفَرِّغًا وَسَلُّوهُ مَصَالِحَكُمْ وَمَنَافِعَكُمْ بِخُضُوعٍ وَخُشُوعٍ وَطَاعَةٍ وَاسْتِيكَانَةٍ وَإِذَا رَكَعْتُمْ وَسَجَدْتُمْ فَأَبْعِدُوا عَنْ نَفْسِكُمْ أَفْكَارَ الدُّنْيَا وَهَوَاجِسَ الشُّؤْمِ وَأَفْعَالَ الشَّرِّ وَاعْتِقَادَ الْمَكْرِ وَمَا كَلَّ الشُّحْتِ وَالْعُدْوَانَ وَالْأَحْقَادَ وَاطْرَحُوا بَيْنَكُمْ ذَلِكَ كُلَّهُ... (۴)

آنگاه که وارد نماز شدید، ذهن و فکرتان را متوجه آن سازید و خدا را با دلی پاک و آسوده بخوانید و با فروتنی و خواری و فرمانبرداری و ترس، مصلحت ها و بهره های خود را بخواهید و هر گاه رکوع و سجود کردید افکار

ص: ۲۷۷

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۹۸، حدیث ۳۹۳۵. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۹۹، حدیث ۳۹۳۷. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۹۹، حدیث ۳۹۴۵. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۵۳/۸۱، باب ۱۶، حدیث ۴۹؛ [۴] سعد السعود: ۴۰. [۵]

دنیوی و خیالات بد و ناشایست و کردارهای زشت و اندیشه مکر و خدعه و حرام خواری و تجاوز و دشمنی و کینه ها را از خود دور سازید و همه اینها را از میان خود به دور افکنید.

حضرت علی علیه السلام می فرماید که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در خطبه ای به ما فرمود:

بِسِّسِ الْعَبْدِ عَبْدٌ خُلِقَ لِلْعِبَادَةِ فَأَلْهَتْهُ الْعَاجِلَةُ عَنِ الْأَجَلِ، فَازَ بِالرَّغْبَةِ الْعَاجِلَةِ وَ شَقِيَ بِالْعَاقِبَةِ. (۱)

بد بنده ای است آن بنده ای که برای عبادت آفریده شده، اما دنیا او را از آخرت غافل کرده است، به خواهش های زودگذر دنیوی دست یافته و در عاقبت بدبخت شده است.

علی بن ابراهیم در تفسیر خویش، پرسش هایی را که از امیر المومنین علیه السلام درباره آیات قرآن پرسیده اند آورده است که حضرت علی علیه السلام درباره آیه:

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ (۲)

بخوان و نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می دارد.

فرمود:

مَنْ لَمْ تَنْهَهُ الصَّلَاةَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا. (۳)

هر کس نمازش او را از کارهای زشت باز ندارد؛ چیزی به غیر از دوری خدا نصیب او نمی گردد.

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳۷/۷۴، باب ۶، حدیث ۴۷؛ [۱] النوادر، راوندی: ۲۲. [۲]

۲- (۲) - عنكبوت (۲۹): ۴۵. [۳]

۳- (۳) - تفسیر القمی: ۱۵۰/۲، [۴] ذیل آیه ۴۵ سورة عنكبوت؛ [۵] بحار الأنوار: ۲۶۳/۸۱، باب ۱۶، حدیث ۶۵. [۶]

«۲۱» اللَّهُمَّ وَإِذْ سَتَرْتَنِي بَعْفُوكَ وَتَغَمَّدْتَنِي بِفَضْلِكَ فِي دَارِ الْفَنَاءِ بِحَضْرَةِ الْأَكْفَاءِ فَأَجْرَنِي مِنْ فَضَّةِ يَحَاتِ دَارِ الْبَقَاءِ عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالرُّسُلِ الْمَكْرَمِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ مِنْ حَيَارِ كُنْتُ أَكْأَتْمُهُ سَيِّئَاتِي وَمِنْ ذِي رَحْمٍ كُنْتُ أَحْتَشِمُ مِنْهُ فِي سَرِيرَاتِي «۲۲» لَمْ أَذِقْ بِهِمْ رَبِّ فِي السُّرِّ عَلَيَّ وَوَيْثُتُ بِحِكِّ رَبِّ فِي الْمَغْفِرَةِ لِي وَأَنْتَ أَوْلَى مَنْ وُذِقَ بِهِ وَأَعْطَى مَنْ رُغِبَ إِلَيْهِ وَأَرْأَفُ مَنْ اسْتَرْحِمَ فَارْحَمْنِي]

خدایا! اکنون که مرا به پرده گذشت و عفت پوشاندی، و در این جهان فانی، احسانت را در برابر مردم شامل حال من فرمودی، پس مرا از رسوایی های جهان ابدی، در برابر اهل محشر که عبارتند از فرشتگان مقرب و پیامبران بزرگوار، و شهدا و شایستگان پناه ده؛ آن شهدا و شایستگانی که در دنیا همسایه ام بودند، و من زشتی هایم را از آنان می پوشاندم، و خویشاوندانی بودند، که در کارهای بد و اعمال خلافم، از آنها شرم داشتم. آنان که به پرده پوشی آنها اعتماد نداشتم. و به تو ای پروردگارم، در آمرزش نسبت به خود اطمینان کردم، و تو سزاوارتر کسی هستی که به او مطمئن شوند، و بخشنده تر کسی هستی، که به او رغبت کنند، و مهربان تر کسی هستی، که مهربانیش را بخواهند؛ پس به من رحم کن.

از تلخ ترین صحنه های قیامت پرده برداری از درون حقیقی آدم است، پرده ای که از روی اسرار نهران انسان، کنار می رود و او در مقابل بزرگان پاک نهاد و دوستانی که پیوسته در پوشیدن حالات خود از آنها می کوشید، یکباره همه رازهای او آشکار می شود.

پروردگار ستار در این جهان پرده سرپوشی خود را بر انسان و صفات درونی و اعمال ظاهری افکنده است، مردم در سایه آن به زندگی روزمره دنیایی خویش ادامه می دهند. خداوند به خاطر پیوستگی گذران زندگی، سر را فاش نمی کند و گرنه آدمی با آدمی زندگی نمی کرد حتی برای بدرقه جنازه و دفن او هم شرکت نمی نمود.

همانگونه که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

لَوْ تَكَاشَفْتُمْ مَا تَدَافَنْتُمْ. (۱)

اگر پرده از شما برداشته شود شما را دفن نخواهند کرد.

پس اگر کسی دوست دارد لطف خدا در دنیا حال او را فرا گیرد و بر اسرار او پرده عفو بکشد، باید از خدا شرم داشته باشد و بی باکانه عمل نکند؛ زیرا صبر و گذشت خداوند حلیم هم اندازه ای دارد، اگر بنده ای افسار سرکش نفس اماره را رها کند چنان رسوای دو عالم می شود که حق تعالی هم نسبت به او بی توجه می شود.

عبدالله بن مسعود می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارش های حکیمانانه اش به من فرمود:

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! عَلَيْكَ بِالسَّرَائِرِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ * فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَنَاَصِرٍ (۲)

ص: ۲۸۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۵/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۱۰؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۵۳/۲، حدیث ۲۰۴. [۱]

۲- (۲) - طارق (۸۶): ۹ - ۱۰. [۲]

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! إِخِذْ يَوْمًا تُنْشَرُ فِيهِ الصَّحَائِفُ وَ تَظْهَرُ فِيهِ الْفَضَائِحُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ» (۱). (۲)

ای پسر مسعود! بر تو باد به رازها؛ زیرا خداوند بزرگ می فرماید: «روزی که رازها فاش می شود . * پس انسان را [در آن روز در برابر عذاب] نه نیرویی است و نه یآوری .»

ای پسر مسعود! بترس از روزی که نامه های اعمال باز شود و رسوایی ها آشکار گردد؛ زیرا خدای متعال می فرماید: «و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهمیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم ، و کافی است که ما حسابگر باشیم .»

راز داری و پرده پوشی عملی نیک است. اگر آنچه را که خدا می داند، دیگران می دانستند یکدیگر را بین خود راه نمی دادند؛ زیرا پرده جهل و بی خبری از حال مردم؛ نعمتی بزرگ است که خداوند بر انسان ها لطف کرده است، چون اگر همه امور ظاهری و باطنی نمایان بود مردم از همدیگر فرار می کردند و هرگز جامعه و خانواده ای تشکیل نمی شد. اما خداوند به رحمت خویش با پوشش بر گناهان و عیب ها بین دل ها عشق و دوستی و پرده حیا قرار داده تا در کنار هم زندگی کنند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ أَرْبَعِينَ جُنَّةً، فَمَتَى أَدْنَبَ ذَنْبًا

ص: ۲۸۱

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۴۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۱/۷۴، باب ۵، حدیث ۱؛ [۲] مکارم الأخلاق: ۴۵۷. [۳]

كَبِيرًا رَفَعَ عَنْهُ جُنَّةً فَإِذَا عَابَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ بِشَيْءٍ يَعْلَمُهُ مِنْهُ انْكَشَفَ تَلَكَّ الْجُنُنَ عَنْهُ وَ يَبْقَى مَهْتُوكَ السِّرِّ فَيَفْتَضِحُ فِي السَّمَاءِ عَلَى أَلْسِنَةِ الْمَلَائِكَةِ وَ فِي الْأَرْضِ عَلَى أَلْسِنَةِ النَّاسِ وَ لَا يَزِيدُكَ ذَنْبًا إِلَّا ذَكَرُوهُ وَ يَقُولُ الْمَلَائِكَةُ الْمُؤَكَّلُونَ بِهِ يَا رَبَّنَا قَدْ بَقِيَ عَيْدُكَ مَهْتُوكَ السِّرِّ وَ قَدْ أَمَرْتَنَا بِحِفْظِهِ فَيَقُولُ عَزَّوَجَلَّ: مَلَائِكَتِي لَوْ أَرَدْتُ بِهَذَا الْعَبْدِ خَيْرًا مَا فَضَحْتُهُ فَارْفَعُوا أَجْنِحَتَكُمْ عَنْهُ فَوَعِزَّتِي لَا يُؤُولُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا. (١)

خدای بلند مرتبه و برتر برای بنده مؤمن خود چهل سپر قرار داده است، هر گاه گناه بزرگی از او سرزند یک سپر کنار می رود و چون از برادر مؤمن خود عیبی بداند و او را به آن سرزنش کند دیگر سپرها کنار روند و بی پرده ماند و به این ترتیب در آسمان به زبان فرشتگان و در زمین به زبان مردم رسوا می شود. و هر گناهی که مرتکب می شود او را یاد می کنند و فرشتگان موکل او می گویند: ای پروردگار ما! بنده تو بدون پرده مانده است و تو ما را به نگه داری از او فرمان دادی. پس خداوند متعال می فرماید: فرشتگانم! اگر خوبی در این بنده می خواستم او را رسوا نمی کردم، بال هایتان را از او بردارید، به بزرگواریم قسم! هرگز به خیری باز نگردد.

امام علی علیه السلام در بیان سرزنش غرور انسان در برابر پروردگار کریم می فرماید:

فَتَعَالَى مَنْ قَوِيَ مَا أَكْرَمَهُ! وَ تَوَاضَعَتْ مِنْ ضَعِيفٍ مَا اجْرَأَكَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ! وَ أَنْتَ فِي كَنْفِ سِتْرِهِ مُقِيمٌ وَ فِي سَعَةِ فَضْلِهِ مُتَقَلِّبٌ، فَلَمْ يَمْنَعْكَ فَضْلُهُ وَ لَمْ يَهْتِكْ عَنْكَ سِتْرَهُ بَلْ لَمْ تَخُلْ مِنْ لُطْفِهِ مَطْرَفَ عَيْنٍ، فِي نِعْمَةٍ يُحْدِثُهَا لَكَ، أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ، أَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ، فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ أُطْعِمْتَهُ؟! (٢)

ص: ۲۸۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۱/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۸۷؛ [۱] الإختصاص: ۲۲۰.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۴. [۲]

بلند مرتبه است خدایی که با این قدرتش چه کریم است! و تو با این ناتوانی و پستی چه جرأتی بر معصیت او داری! در حالی که در پناه پوشش او مقیمی، و در فراخنای احسانش می گردی، فضلش را از تو باز نداشته، و پرده حرمت را ندیده است، بلکه در نعمتی که برای تو ایجاد می کند، و گناهی که بر تو می پوشاند، و بلایی که از تو دور می نماید چشم به هم زدنی از لطفش محروم نیستی، پس به او چه گمان می بری اگر او را بندگی کنی؟!

و نیز فرمود:

مَنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَمَرَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ تَسْتَرَّ عَلَيْهِ وَ بَقَاعُ الْأَرْضِ أَنْ تَكْتُمَ عَلَيْهِ وَ أَنْسَيْتِ الْحَفَظَةَ مَا كَانَتْ تَكْتُبُ عَلَيْهِ. (۱)

هر که توبه کند خداوند او را بیامرزد و به اعضای بدن او و جای جای زمین دستور داده شود که آبروی او را حفظ کند و عیب هایش را بپوشاند و گناهی که فرشتگان حافظ اعمال برایش نوشته اند از یاد آنان ببرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ عَلِمَ مِنْ أَخِيهِ سِيئَةً فَسَتَرَهَا، سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۲)

هر که از برادر خود گناهی بداند و آن را بپوشاند، خداوند روز قیامت گناهان او را بپوشاند.

أصْبَغُ بْنُ نَبَاتَةَ مَيَّ كَوَيْد:

أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهَّرْنِي، فَأَعْرَضَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَوَجْهِهِ عَنْهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: إِجْلِسْ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ص: ۲۸۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸/۶، باب ۲۰، حدیث ۳۲؛ [۱] مشکاه الأنوار: ۱۰۹. [۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۲۵۰/۳، حدیث ۶۳۹۱؛ مسند احمد بن حنبل: ۱۰۴/۴. [۳]

عَلَى الْقَوْمِ فَقَالَ: أَيُعْجِزُ أَحَدَكُمْ إِذَا قَارَفَ السَّيِّئَةَ أَنْ يَسْتُرَ عَلَى نَفْسِهِ كَمَا سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ. (۱)

مردی خدمت امیرمؤمنان آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! من زنا کرده ام، مرا پاک گردان. امیرمؤمنان رویش را از او برگرداند، سپس فرمود: بنشین.

آنگاه امام علی علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود: اگر کسی از شما این گناه را مرتکب شود مگر نمی تواند آن را بر خود بپوشاند همچنانکه که خدا بر او پوشانده است.

یکی از صفات جمالی حق تعالی ستار العیوب است، پرده پوشی عیب هایی که برای انسان رسوایی به بار می آورد.

همانطور که در دعای اهل بیت المعمور آمده است:

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ. (۲)

ای خدایی که زیبایی ها را آشکار می کنی و زشتی ها را می پوشانی و ای خدایی که بندگان را بر جسارت پدید آوردن جنایت ها شتاب نمی گیری و پرده دری حرمت بندگان را روا نمی داری، ای بزرگ آمرزنده و ای نیک در گذرنده.

شیخ بهائی رحمه الله در تفسیر دعای فوق و تجسم اعمال در ملکوت حق، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا - وَ لَهُ مِثَالٌ فِي الْعَرْشِ فَإِذَا اشْتَعَلَ بِالرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ وَ نَحْوِهِمَا فَعَلَ مِثْلَهُ مِثْلَ فِعْلِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرَاهُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ الْعَرْشِ وَ

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - من لایحضره الفقیه: ۳۱/۴، حدیث ۵۰۱۷؛ وسائل الشیعه: ۳۸/۲۸، باب ۱۶، حدیث ۳۴۱۵۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۵/۸۳، باب ۳۹، ذیل حدیث ۱۰؛ [۲] البلد الامین: ۱۸. [۳]

يُصَيِّمُونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَإِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى مِثَالِهِ سِتْرًا لَيْثًا تَطَّلَعَ الْمَلَائِكَةُ عَلَيْهَا. فَهَذَا تَأْوِيلُ يَا مَنْ
أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ. (۱)

برای هر انسان با ایمانی در عرش همانندی است، پس هر گاه او به رکوع و سجده و مانند آن مشغول گردد آن صورت هم به مانند عمل او انجام می دهد، پس چون فرشتگان آن صورت را مشغول به آن عمل می بینند برای آن مؤمن دعا و طلب مغفرت می کنند. پس هر گاه آن بنده به گناهی سرگرم شود، خداوند پرده ای بر روی آن صورت مثالی می کشد تا آن فرشتگان از عمل زشت او آگاه نشوند. پس این تفسیر؛

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ است.

ص: ۲۸۵

[«۲۳»اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ حَدَرْتَنِي مَاءً مَهِينًا مِنْ صُلْبٍ مُتَضَاعِقِ الْعِظَامِ حَرَجِ الْمَسَالِكِ إِلَى رَحِمِ ضَيْقِهِ سَتَرْتَهَا بِالْحُجْبِ تُصَرِّفُنِي حَالًا عَنْ حِيَالٍ حَتَّى انْتَهَيْتَ بِي إِلَى تَمِيَامِ الصُّورَةِ وَ أُثْبِتُ فِي الْجَوَارِحِ كَمَا نَعَتَّ فِي كِتَابِكَ نُطْفَهُ ثُمَّ عَلَقَهُ ثُمَّ مُضَغَهُ ثُمَّ عَظَّمَا ثُمَّ كَسَوْتِ الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْتَنِي خَلْقًا آخَرَ كَمَا شِئْتَ «۲۴» حَتَّى إِذَا احْتَجَجْتُ إِلَى رِزْقِكَ وَ لَمْ أَسْتَعِنْ عَنِ غِيَاثِ فَضْلِكَ جَعَلْتَ لِي قُوَّةً مِنْ فَضْلِ طَعَامٍ وَ شَرَابٍ أَجْرِيَّتَهُ لِأَمْتِكَ الَّتِي أَسْكَنْتَنِي جَوْفَهَا وَ أَوْدَعْتَنِي قَرَارَ رَحِمِهَا]

خدایا! تو مرا به صورت آبی کم ارزش، از پستی که استخوان هایش در هم فشرده، و راه هایش تنگ است، به تنگنای رحم مادر که آن را به پرده ها پوشانده ای فرود آوردی، و مرا از مرحله ای به مرحله دیگر تغییر دادی، تا وقتی که صورت انسانیم را کامل کردی، و اندام را در من پابرجا فرمودی؛ همان گونه که در کتابت وصف کردی: نطفه، سپس علقه، آنگاه پاره گوشت، و بعد از آن استخوان. سپس استخوان را گوشت پوشانیدی، آنگاه آن گونه که خواستی، مرا به مرحله ای دیگر از آفرینش درآوردی، تا زمانی که به رزق و روزی تو نیازمند شدم، و از فریاد رسی احسانت بی نیاز نگشتم، از اضافه خوردنی و آشامیدنی کنیزت که مرا در اندرونش جای دادی، و در قرارگاه رحمش به

ودیعت سپردی، برایم خوراک و آشامیدنی قرار دادی.

تکامل آفرینش آدم از نطفه تا انسان

اشاره

آگاهی انسان از هویت خویش؛ شناخت او از اسرار آفرینش هستی و خداشناسی را در پی دارد.

خداوند سبحان تمام مراحل آفرینش آدمی را زیر نظر خود اداره فرموده است:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١﴾

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده ای از گل آفریدیم ، * سپس آن را نطفه ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم . * آن گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم ، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم ، پس آن پاره گوشت را استخوان هایی ساختیم و بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم ، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم ؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است .

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعِيدٍ خَلقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُصِرُّونَ ﴿٢﴾

شما را از یک تن آفرید ، سپس همسرش را از او پدید آورد ، و از چهارپایان [شتر و گاو و گوسفند و بز به اعتبار یک نر و یک ماده] هشت زوج آفرید ،

ص: ۲۸۷

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۱۲ - ۱۴ . [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹) : ۶ . [۲]

شما را در شکم های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در میان تاریکی های سه گانه [شکم و رحم و مشیمه] به وجود آورد. این است خدا پروردگار شما که فرمانروایی [مطلق بر همه هستی] ویژه اوست، معبودی جز او نیست، پس چگونه شما را از حق بازمی گردانند؟

مطالبی که از این گونه آیات، استفاده می شود عبارتند از:

۱- آفرینش هستی و موجودات از خداوند همیشگی و پیوسته است.

۲- محدودیت به اشیاى مخصوصی ندارد.

۳- تنوع و گوناگونی در آن نامحدود است.

۴- از ساده ترین چیزها مهم ترین را می سازد.

۵- مواد اولیه او از خود اوست.

۶- در آفریدن از الگویی تقلید نمی کند.

۷- پشیمانی و تردید در کار او راه ندارد.

۸- بر اساس رحمت و عزت می آفریند.

۹- ساخته های او هدفدار و با فایده است.

۱۰- آفریده او با نظام هستی هماهنگ است. (۱)

تکامل تدریجی بشر در کلام علامه طباطبایی

«تکامل تدریجی بشر از حکمت ها و امتیازاتی برخوردار است که مرحوم علامه طباطبایی در بحث تجرّد نفس، تفاوت اساسی پیدایش روح و جسم را در هویت سنخی آن دو می داند و می نویسد:

ص: ۲۸۸

۱- (۱) - برگرفته از تفسیر نور: ۸۶/۸ - ۸۷، ذیل آیه ۱۴ سوره مؤمنون.

« وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ » (۱)

و از روح خود در وی دمید.

و در جای دیگر فرموده است:

« وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي » (۲)

و از تو درباره روح می پرسند ، بگو : روح از امر پروردگار من است.

در این آیه روح را از سنخ و نوع امر خود معرفی می کند و سپس در جای دیگر امر را معرفی کرده و می فرماید:

« إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ » (۳)

شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند ، فقط به آن می گوید :

باش ، پس بی درنگ موجود می شود . * بنابراین [از هر عیب و نقصی] منزّه است خدایی که مالکیت و فرمانروایی همه چیز به دست اوست .

در این آیه می فرماید که روح از عالم ملکوت و همان کلمه کُن وجودی است.

در جای دیگر امر را چنین وصف می فرماید:

« وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ » (۴)

و فرمان ما جز فرمان واحدی نیست که مانند یک چشم بر هم زدن است .

تعبیر کَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ مانند: یک چشم بر هم زدن می رساند که امر با همان حکم

ص: ۲۸۹

۱- (۱) - سجده (۳۲): ۹. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷): ۸۵. [۲]

۳- (۳) - یس (۳۶): ۸۲ - ۸۳. [۳]

۴- (۴) - قمر (۵۴): ۵۰. [۴]

کن موجودی است که یکباره به وجود می آید نه به تدریج، بنابراین هنگام وجود یافتن احتیاج به شرایط و قیودی مانند زمان و مکان ندارد.

از این جا روشن می شود: امر، که روح هم از آن جمله است، موجودی غیر جسمانی و غیرمادی است. چون یکی از قوانین حاکم بر موجودات مادی و جسمانی این است که به تدریج هستی می یابند و مقید به زمان و مکان می باشند.

بنابراین روح انسان مادی و جسمانی نیست، هر چند به پیکر مادی و جسمانی به گونه ای وابسته است.

آیاتی وجود دارد که از چگونگی این وابستگی پرده برمی دارد، مانند آیه:

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿١﴾

شما را از زمین آفریدیم ، و به آن باز می گردانیم ، و بار دیگر از آن بیرونتان می آوریم .

و آیه:

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ ﴿٢﴾

انسان را از گلی خشکیده مانند سفال آفرید .

و آیه:

ثُمَّ جَعَلْنَا نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٣﴾

سپس نسل او را از چکیده ای از آب پست و بی مقدار قرار داد .

و آیه:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ

ص: ۲۹۰

۱- (۱) - طه (۲۰) : ۵۵. [۱]

۲- (۲) - الرحمن (۵۵) : ۱۴. [۲]

۳- (۳) - سجده (۲۲) : ۸. [۳]

مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَاكْسَوْنَاهَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ
أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (۱)

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده ای از گل آفریدیم ، * سپس آن را نطفه ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم . * آن گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم ، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم ، پس آن پاره گوشت را استخوان هایی ساختیم و بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم ، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم ؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است .

همه این آیات نشان می دهد که انسان در ابتدا یک جسم طبیعی است که صورت ها و شکل های گوناگونی یکی پس از دیگری به او دست می دهد و سپس خداوند این جسم جامد خاموش را به موجودی دارای شعور و اراده تبدیل می کند که کارهایی مانند: شعور و اراده و اندیشیدن و دخل و تصرف در پدیده ها و تدبیر امور عالم از قبیل جابجایی و تبدیل و تغییر و... و دیگر افعالی که از اجسام و پدیده های جسمانی سر نمی زند؛ انجام می دهد. پس نه این امور جسمانی است و نه فاعل آنها از جسمانیات است.» (۲) حضرت علی علیه السلام در مراتب پیدایش آدمیزاد تا کردار او می فرماید:

أَمْ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ، وَ شُغْفِ الْأَسْيَاتِ: نُطْفَةٌ دِهَاقًا وَ عَلَقَةٌ مُحَاقًا وَ جَنِينًا وَ رَاضِيَةً وَ وُلِيدًا وَ يَافِعًا. ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا وَ لِسَانًا لَافِظًا، وَ بَصْرًا لَاحِظًا، لِيَفْهَمَ مُعْتَبِرًا وَ يُقْصِرَ مُزْدَجِرًا. حَتَّى إِذَا قَامَ

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۱۲ - ۱۴. [۱]

۲- (۲) - تفسیر المیزان: ۳۵۰/۱، ذیل آیه ۱۵۴ سوره توبه.

اعْتَدَالَهُ وَ اسْتَوَى مِثَالَهُ نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا، وَ حَبِطَ سَادِرًا، مَا تَحَا فِي غَرْبِ هَوَاهُ كَادِحًا سَعِيًّا لِدُنْيَاهُ فِي لَذَاتِ طَرَبِهِ وَ بَدَوَاتِ اَرَبِهِ لَا يَحْتَسِبُ رَزِيَّةً وَ لَا يَخْشَعُ تَقِيَّةً، فَمَاتَ فِي فِتْنَتِهِ غَرِيْرًا وَ عَاشَ فِي هَفْوَتِهِ يَسِيْرًا، لَمْ يُفِدْ عَوْضًا، وَ لَمْ يَقْضِ مُفْتَرَضًا. (۱)

یا این انسانی که خداوند او را در تاریکی های رحم، و غلاف پوشاننده بدین صورت ایجاد کرد: نطفه ریخته شده، و خون بسته صورتبندی نشده، و جنین در رحم و طفل شیرخوار، و کودک و نوجوان، آن گاه برای او قلبی حافظ، و زبانی گویا، و چشمی بینا قرار داد، تا بفهمد و پند گیرد، و از گناه خودداری نماید. ولی چون به حد کمال رسید، و قامتش آراسته شد، به حال غرور و کبر از مدار حق گریخت، و بی باک و گمراه گشت، با دلّو هوا و هوس آب کشید، برای رسیدن به دنیا کوشش بسیار کرد، در هر لذت و خوشی گام نهاد، هر چه به نظرش رسید عمل کرد، احتمال اینکه به بلا و ناکامی دچار شود نداد، و از هیچ گناهی پروا نکرد، پس در غفلت و گمراهی عمرش را تمام کرد، و مدتی اندک در گناهان خود به سر برد، در برابر نعمت های خدادادی سودی عاید خود نمود، و به آنچه واجب بود اعتنا نکرد.

در خطبه دیگر، از راز آفرینش و توحید حق پرده برداشته و می فرماید:

تَمُورُ فِي بَطْنِ امِّكَ جَنِينًا، لَا تُحِيرُ دُعَاءً، وَ لَا تَسِيْمُ مَعَ زِدَاءً. ثُمَّ اُخْرِجَتْ مِنْ مَقَرِّكَ اِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا، وَ لَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا. فَمَنْ هَيْدَاكَ لِاجْتِرَارِ الْعِذَاءِ مِنْ تَمْدِي امِّكَ؟ وَ عَرَفَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلْبِكَ وَ ارَادَتِكَ؟ هَيْهَاتَ! اِنَّ مَنْ يَعْجِزُ عَنِ صِفَاتِ ذِي الْهَيْئَةِ وَ الْاَدْوَاتِ فَهُوَ عَنِ صِفَاتِ

ص: ۲۹۲

خَالِقِهِ اعْجَبُ، وَ مِنْ تَنَاوُلِهِ بِحُدُودِ الْمَخْلُوقِينَ ابْعُدْ. (۱)

در حالی که جنین بودی در شکم مادر جنبش داشتی، نه سخنی را می توانستی بگویی، و نه صدایی را می شنیدی. آن گاه از قرار گاهت به سرایی آورده شدی که آن را ندیده بودی، و راههای سودش را نمی شناختی. چه کسی تو را در کشیدن غذا از سینه مادرت هدایت کرد؟ و چه کسی تو را به هنگام نیاز به آنچه نیازمند و طالب آن بودی آشنا نمود؟ هیئات! آن که از توصیف موجودی که دارنده شکل و اعضا و اندام است ناتوان است از توصیف خالقش ناتوان تر، و از درک آفریننده از طریق حدود و اندازه های مخلوقات دورتر است.

گروهی از زنادقه (۲) بر امام رضا علیه السلام وارد شدند و بعضی با پرسش هایی به مناظره با امام پرداختند، از جمله مردی پرسید دلیل بر وجود خداوند چیست؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

من وقتی به جسم خود نگرستم، دیدم که نمی توانم در قد و پهنای آن کم و زیاد کنم و بدی ها را از آن دور سازم و سود و منفعتی به آن برسانم، دریافتم که این ساختمان، معماری دارد پس به وجود او اقرار کردم. (۳)

ص: ۲۹۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۲. [۱]

۲- (۲) - زنادقه: جمع زندیق معرب زندیک، کسی که در باطن کافر باشد و تظاهر به ایمان کند، ملحد، مرتد، کافر، بی دین. گروهی از سبائیه را هم گفته اند که از اصحاب عبدالله بن سبأ و از غلام شیعه و معتقد به خدایی علی بن ابی طالب علیه السلام بوده اند. آن حضرت پس از اتمام حجت حکم به قتل آنها داد. (فرهنگ فارسی عمید)

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۶/۳، باب ۳، حدیث ۱۲؛ التوحید: ۲۵۱؛ [۲] الاحتجاج، شیخ طبرسی: ۳۹۶/۲. [۳]

[«۲۵» وَ لَوْ تَكَلَّمْتَنِي يَا رَبِّ فِي تِلْكَ الْحَالَاتِ إِلَى حَوْلِي أَوْ تَضَطَّرَّنِي إِلَى قُوَّتِي لَكَانَ الْحَوْلُ عَنِّي مُعْتَرِلاً وَ لَكَانَتِ الْقُوَّةُ مِنِّي بَعِيدَةً
«۲۶» فَغَدَوْتَنِي بِفَضْلِكَ غِذَاءَ الْبِرِّ اللَّطِيفِ تَفَعَّلَ ذَلِكَ بِي تَطَوُّلاً عَلَيَّ إِلَى غَايَتِي هَذِهِ لَا أَعْدَمُ بَرَكَ وَ لَا يُبْطِئُ بِي حُسْنُ صَنِيعِكَ
وَ لَا تَتَأَكَّدُ مَعْ ذَلِكَ ثِقَتِي فَأَتَفَرَّغَ لِمَا هُوَ أَحْظَى لِي عِنْدَكَ «۲۷» قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عِنَانِي فِي سُوءِ الظَّنِّ وَ ضَعْفِ اليَقِينِ فَأَنَا أَشْكُو
سُوءَ مُجَاوَرَتِهِ لِي وَ طَاعَةَ نَفْسِي لَهُ وَ أَسْتَعِصِمُكَ مِنْ مَلَكَتِهِ وَ أَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ فِي صَرْفِ كَيْدِهِ عَنِّي]

ای پروردگارم! اگر در آن حالات مرا به نیروی خودم و امی گذاشتی، یا ناچارم می کردی که از قوت خود برای رشد و کمالم بهره گیرم، هر آینه نیرو از من کناره می گرفت، و قوت از من دور می شد؛ پس به فضل و احسانت مرا تغذیه کردی؛ تغذیه کردن نیکوکار مهربان. این تغذیه کردن را از باب عطا و فضلت تا به این پایه که رسیده ام، هم چنان درباره ام انجام می دهی، در هیچ حالی از نیکوکاریت محروم نمی شوم، و نیکی احسانت درباره ام کندی نمی ورزد، با این همه لطفی که درباره ام کردی و می کنی، اعتمادم به تو محکم نمی شود، تا کوششم را در عبادات و طاعاتی که نزد تو برایم بهره دهنده تر است به کار گیرم.

شیطان، مهارم را در بدگمانی ضعف یقین به دست گرفته، به این خاطر از بد همسایگی اش نسبت به خویش، و پیرویم از او به درگاهت شکایت می‌کنم، و از تسلطش بر وجودم، از تو درخواست حفاظت دارم، و برای برگرداندن مکر و حيله اش از خود، به درگاه تو زاری می‌کنم.

ص: ۲۹۵

«۲۸» وَأَسْأَلُكَ فِي أَنْ تُسَيِّهَلَ إِلَيَّ رِزْقِي سَبِيلًا فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ابْتِدَائِكَ بِالنَّعْمِ الْجِسَامِ وَإِلْهَامِكَ الشُّكْرَ عَلَى الْإِحْسَانِ وَالْإِنْعَامِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَيِّهَلْ عَلَيَّ رِزْقِي وَأَنْ تُقَنَّعَنِي بِتَقْدِيرِكَ لِي وَأَنْ تُرَضِّعَنِي بِحِصَّتِي فِيمَا قَسَمْتَ لِي وَأَنْ تَجْعَلَ مَا ذَهَبَ مِنْ جِسْمِي وَعُمْرِي فِي سَبِيلِ طَاعَتِكَ إِنَّكَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ]

و از تو می خواهم که راه به دست آوردن روزی را برایم آسان کنی.

سپاس مخصوص توست، بر نعمت های بزرگی که نسبت به من آغاز کردی، و دست قدرت کسی در فراهم آوردن و رساندنش به من در کار نبوده، و سپاس مخصوص توست که شکر به احسان و انعامت را به من الهام فرمودی. پس بر محمد و آلش درود فرست، و رسیدن به روزیم را بر من آسان کن، و به مقداری که برایم مقرر کرده ای قانع ساز، و به سهم در آنچه نصیب فرموده ای راضی کن، و آنچه از جسم و عمرم خرج می شود، در راه طاعت و بندگیت قرار ده، همانا تو بهترین روزی دهندگانی.

روزی آسان با قناعت

اشاره

جیره خواران سفره هستی حضرت رزاق، دو دسته اند:

الف - عده ای در زندگی خویش به سادگی و آرامش به مرکز رزق و روزی

ص: ۲۹۶

می رسند و خط زندگیشان مانند قطاری بر روی ریل بسیار ساده و روان حرکت می کند و به خوبی سامان می یابد. در دنیای اینان قناعت و رضایت نفس، کاری آسان و لذت بخش است. اگر بلا یا فقری در مسیر راه آنان قرار بگیرد به راحتی می پذیرند و با نیايش و سپاسگزاری به درگاه خداوند به رضای الهی تن در می دهند؛ از این دسته، انبیاء و ائمه اطهار و اولیای الهی و صالحان و فقیران و انسان های نیکوکاری هستند که در بین مردم به صورت گمنام و بی نشانه در خدمت خلقند.

ب - عده ای دیگر در زندگی دارای مال و مکنت بسیارند ولی از مال خود بهره ای ندارند و در تمام مدت عمر یک روز خوش، غذای دل چسب، خواب آرام، سفر تفریحی مناسب برای آنان فراهم نمی شود، به ظاهر دانا و راضی به نظر می آیند ولی بیماری ها و دلهره های مادی و هوس های زودگذر، مانع آرامش و آسایش آنان است.

پیوسته در تب و تاب و پیچ و خم زندگی در دیگر آرزوها و خیالات هستند.

نشاط و محبت حقیقی در چهره و زندگیشان دیده نمی شود و اندوه ها و درد دل های فراوانی دارند. مال اندوزان و حاکمان ستمگر و منافقان خیانت کار و کافران نگون بخت از این دسته هستند.

و اینها نمونه هایی از دستاوردهای دنیاست که خداوند به انسان می آموزد:

دست اندرکار همه امور، غیر از آن چیزی است که شما می دانید؛ باید به حق ایمان آورید.

خداوند در این زمینه در دو آیه جداگانه به آن دو دسته اشاره می فرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١١﴾

ص: ۲۹۷

و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند ، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم ، ولی [آیات الهی و پیامبران را] تکذیب کردند ، ما هم آنان را به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می شدند [به عذابی سخت] گرفتیم .

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعَثَهُ فَاذًا هُمْ مُبْلِسُونَ» (۱)

پس چون حقایقی را که [برای عبرت گرفتنشان] به آن یادآوری شده بودند، فراموش کردند، درهای همه نعمت ها را به روی آنان گشودیم ، تا هنگامی که به آنچه داده شدند ، مغرورانه خوشحال گشتند ، به ناگاه آنان را [به عذاب] گرفتیم ، پس یکباره [از نجات خود] درمانده و نومید شدند .

حقیقت ایمان و نزول برکات

برکات، در برگیرنده برکت های مادی و معنوی است مانند برکات در مال و فرزند و علم و خدمت و... انسان به طور غریزی به دریافت برکات و خیرات علاقمند است و انبیا علیهم السلام از همین تمایلات طبیعی برای رسالت خود استفاده می کردند.

برای دریافت الطاف و برکات اجتماعی خداوند کریم، ایمان و تقوای فردی کافی نیست بلکه باید بیشتر مردم جامعه اهل ایمان و پرهیزگار باشند.

بر این اساس پرسش هایی برای بعضی از مردم مؤمن مطرح است که اگر ایمان و تقوا سبب نزول برکات است، پس چرا کشورهای کافر وضع بهتری دارند و کشورهای اسلامی با مشکلات فراوانی رو به رو هستند.

اهل فن جواب داده اند که:

ص: ۲۹۸

۱- ملت هایی که از نظر دانش و صنعت پیشرفته هستند، از نظر روحی و روانی آرامش ندارند پس از این جهت از مشکلات بسیاری رنج می برند.

۲- رفاه مادی نشان رحمت و عزت نیست، بلکه نوعی قهر الهی است. کسانی که تذکر و دستوره‌های خداوند را فراموش کردند، درهای همه چیز به رویشان گشوده شده تا سرمست گردیده و به آنچه دارند دلخوش باشند، ناگهان حالشان گرفته می شود و با اندوه فراوان ناامید و سرخورده می شوند؛ زیرا چون مجرمان در دادگاه، هنگام نیافتن پاسخ مایوس می شوند. چه بسا چیزهایی را دوست دارند در حالی که شرّ و گرفتاری است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

يَا بَنَ آدَمَ! إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَأَحْذَرُهُ. (۱)

ای پسر آدم! هرگاه بینی خداوند نعمت هایش را پی در پی به سوی تو می فرستد در حالی که او را نافرمانی می کنی، از وی برحذر باش.

یعنی این لطف های پیوسته الهی، عاقبت خوشی برای تو ندارد.

و نیز می فرماید:

خُذْ مِنَ الدُّنْيَا مَا آتَاكَ وَ تَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ. (۲)

آنچه از دنیا پیش تو آید بگیر، و آنچه از تو روی بگرداند روی بگردان، اگر چنین نکردی در طلب روزی، زیاده روی مکن.

ص: ۲۹۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۲۵. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۳۹۳. [۲]

و نیز فرمود:

كُلُّ مُقْتَصِرٍ عَلَيْهِ كَافٍ. (۱)

به اندازه ای که بتوان قناعت نمود، بس است.

و نیز فرمود:

الْقِنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَعُ. (۲)

قناعت، گنجی است که تمام نمی شود.

۳- بیشتر کشورهای اسلامی، تنها نام اسلام را با خود دارند ولی قوانین و رهنمودهای دین اسلام در آنجا حاکم نمی باشد.

بنابراین قرآن کریم دو نوع گشایش را برای دو گروه در نظر می گیرد:

الف - رفاه و آسایش برای خوبان که همراه با برکات است.

ب - رفاه و گشایش برای کافران که خالی از برکات است.

نعمت های ناپایدار سبب غفلت و غرور و گردنکشی می شود. خداوند این رفاه مادی و زیاده طلبی را، وسیله پرشدن مهلت پیمانه آنان قرار داده است و در لطف را به روی آنان بسته است؛ زیرا زیاده خواه و آزمند؛ نیازمند حقیقی است هر چند مالک همه دنیا باشد؛ و قناعت پیشه بی نیاز حقیقی است هر چند محتاج دیگران گردد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حُرْمَ الْحَرِيصِ حَظْلَتَيْنِ وَ لَزِمَتُهُ حَظْلَتَانِ: حُرْمَ الْقِنَاعَةِ فَافْتَقَدَ الرَّاحَةَ، وَ حُرْمَ الرِّضَا فَافْتَقَدَ الْيَقِينَ. (۳)

ص: ۳۰۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۳۹۵. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۴۷۵. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۱/۷۰، باب ۱۲۸، حدیث ۶؛ [۳] الخصال: ۶۹/۱، حدیث ۱۰۴.

آزمند از دو ویژگی بی بهره است و دو صفت همراه او شده است. از قناعت محروم گشته پس آسایش را از دست داده است، از رضایت بی نصیب گشته در نتیجه یقین را از کف داده است.

ص: ۳۰۱

[«۲۹» اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ نَّارٍ تَغْلُظُ بِهَا عَلٰى مَنْ عَصٰىكَ وَ تَوَعَّدَتْ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاكَ وَ مِنْ نَّارٍ نُورُهَا ظُلْمَةٌ وَ هَيِّنْهَا اَلِيْمًا وَ بَعِيْدَهَا قَرِيْبًا وَ مِنْ نَّارٍ يَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَ يَصُوْلُ بَعْضُهَا عَلٰى بَعْضٍ «۳۰» وَ مِنْ نَّارٍ تَذُرُ الْعِظَامَ رَمِيْمًا وَ تَسْقِيْ اَهْلِهَا حَمِيْمًا وَ مِنْ نَّارٍ لَا تُبْقِيْ عَلٰى مَنْ تَضَرَّعَ اِلَيْهَا وَ لَا تَرْحَمُ مِنْ اَسِيْتِ غَطْفَهَا وَ لَا تَقْدِرُ عَلٰى التَّخْفِيْفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسَلِمَ اِلَيْهَا تَلْقٰى سَيِّئَاتِهَا بِاَحْرًا مَا لَدَيْهَا مِنْ اَلِيْمِ النَّكٰلِ وَ شَدِيْدِ الْوَبٰلِ «۳۱» وَ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ عَقَارِبِهَا الْفَاعِزَةِ اَفْوَاهُهَا وَ حَيَاتِهَا الصَّالِقَةِ بِاَنْبِيَابِهَا وَ شَرَابِهَا الَّذِى يُقَطِّعُ اَمْعَاءًا وَ اَفِيْدَةً سَكٰنِهَا وَ يَنْزِعُ قُلُوْبَهُمْ وَ اَسْتَهْدِيْكَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا وَ اَخَّرَ عَنْهَا]

خدایا! به تو پناه می برم از آتش که به سبب آن بر هر که از تو سرپیچی کرده، سخت گرفته ای، و هر که را از خشنودیت روی گردانده تهدید به عذاب کرده ای، و از آتشی که نورش تاریکی، و ملائمش دردناک، و دورش نزدیک است، و از آتشی که برخی از آن برخی دیگر را می خورد، و بخشی از آن به بخشی دیگر حمله می کند، و از آتشی که استخوان ها را می پوساند، و اهل خود را از آب جوشان سیراب می کند، و از آتشی که به هر کس در نزدش زاری کند، تخفیف نمی دهد، و به هر کس از او مهر جوید، مهر نمی ورزد، و قدرت بر تخفیف نسبت

به کسی که برایش فروتنی کند و مقابلش تسلیم شود ندارد؛ آتشی که با ساکنانش با عذاب دردناک و فرجامی سخت برخورد می کند، و به تو پناه می برم از عقرب های دهان گشوده اش، و مارهای نیش زننده به وسیله دندان هایش، و از آشامیدنش که احشاء و دل های ساکنانش را پاره پاره می کند، و قلوبشان را از جا می کند، و برای آن اموری که انسان را از آتش دور می کند، و آدمی را از آن به عقب می اندازد، از تو راهنمایی و توفیق می خواهم.

امان از آتش

اشاره

خداوند کریم در قرآن مجید نزدیک به یکصد و چهل و پنج مرتبه به واژه نار و آتش جهنم اشاره فرموده است و آن را جایگاه زشت و تلخی برای دوزخیان معرفی می فرماید:

سَيَذَرُكَ مَنْ يَخْشَى * وَ يَتَجَبَّبُهَا الْأَشْقَى * الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى» (۱)

کسی که از خدا می ترسد، به زودی متذکر می شود. * و کسی که از همه بدبخت تر است از آن کناره می گیرد. * همان کسی که در آتش بزرگ تر در می آید.

درباره ورود فرعون و همراهانش به دوزخ می فرماید:

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بئسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ» (۲)

[فرعون] روز قیامت پیشاپیش قومش می رود، پس آنان را به آتش درمی آورد، و بد نصیب و سهمی است [آتشی] که در آن وارد می شود.

ص: ۳۰۳

۱- (۱) - اعلی (۸۷) : ۱۰ - ۱۲. [۱]

۲- (۲) - هود (۱۱) : ۹۸. [۲]

درباره عاقبت عیب جویان و ثروتمندان می فرماید:

وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحُطْمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلُعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ * فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» (۱)

و تو چه می دانی آن شکننده چیست؟ * آتش برافروخته خداست * [آتشی] که بر دل ها برآید و چیره شود. * آن آتش بر آنان سربسته است [که هیچ راه گریزی از آن ندارند؛] * [آتشی] در ستون هایی بلند و کشیده.

اوصاف آتش جهنم

از اوصافی که برخی از آیات و روایات برای آتش دوزخ برشمرده اند این که:

۱- آتش جهنم، سوزان و سیاه و گداخته است و هیچ گونه نوری در آن وجود ندارد. پس روشن می گردد که صورت آتش جهنم غیر از آتش هایی است که ما شناخته ایم؛ زیرا شعله های آتش های دنیا روشن و گرمای آن معتدل شده، تا بتوانیم وجود آن را درک کنیم ولی در آخرت، تاریک و ظلمانی است؛ زیرا ریشه و فروزانی آتش دوزخ، سیاهی جهل و ظلمت هوای نفسانی و گناهان انسان است. بنابراین به تناسب ارتباط معلول با علت؛ آتش بازتاب گناه است.

۲- مقدار اندکی از آتش دنیا دردآور و گذرا است؛ اما آتش آخرت سخت آزار دهنده و دردناک و پیوسته است و کم آن هم بسیار کار می کند.

۳- آتش دنیا هر چه دور باشد اثرش کمتر است اما آتش دوزخ بر اثر سیاهی اعمال شعله ور می شود و امواج آتش در موج بزرگتر قرار می گیرد و بر انسان تسلط دارد در نتیجه دوری و نزدیکی معنا ندارد و با حالت برخورد خشمناک، همه دوزخیان را در خود غرق می کند.

ص: ۳۰۴

۴- آتش جهنم گوشت و استخوان ها را پوسانده و از هم می درد سپس برای چشیدن عذاب تازه تر به حالت اولیه بازمی گردد و فرصت اظهار تشنگی، برای نوشیدن جرعه ای آب را از او می گیرد.

۵- آتش دوزخ دارای شعور و تصمیم است و در برابر دوزخیان که التماس و خشوع دارند تا درباره گناهان تخفیف و سبکی نشان دهد. قدرت نافرمانی حق را ندارد بلکه با تمام ظرفیت خود عمل می کند.

گوناگونی عذاب های جهنم از این روست که کیفر و پاداش های قیامت قراردادی و مجازی نیست، بلکه هر چه به وجود می آید بازتاب اعمال انسان است که از آن سو فرستاده است.

آتش خدایی که بر دل ها شعله ور می شود همان ضربه های روحی و جسمی است که بر خود و مردم وارد کرده است و هر چه خود کرده را دیگر تدبیر نیست و هر چه هست رفتار شخصی انسان است که به صورت نور یا نار جلوه گر شده است.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

نَارُكُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ لِكُلِّ جُزْءٍ مِنْهَا حَرٌّهَا. (۱)

این آتش دنیا یکی از هفتاد جزء آتش دوزخ است که هر یک از آن اجزاء، گرمای خود را دارد.

و نیز می فرماید:

إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِيُعْظَمَ لِلنَّارِ حَتَّى يَكُونَ الضَّرْسُ مِنْ أَضْرَاسِهِ كَأُحَدٍ. (۲)

اهل دوزخ بر اثر آتش درشت می شوند که هر یک از دندانهایش به اندازه کوه احد می شود.

ص: ۳۰۵

۱- (۱) - کنز العمال: ۵۲۱/۱۴، حدیث ۳۳۴۷۷؛ الدر المنثور: ۳۶/۱ [۱]

۲- (۲) - کنز العمال: ۵۲۹/۱۴، حدیث ۳۹۵۱۶؛ مسند احمد بن حنبل: ۳۶۷/۴ [۲]

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

إِحْذَرُوا نَارًا حَرُّهَا شَدِيدٌ وَقَعْرُهَا بَعِيدٌ وَحُلِيِّهَا حَدِيدٌ. (۱)

پرهیزید از آتش که گرمی آن سخت و ژرفایش دور و زیورهای آن آهن است.

و نیز می فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ فَارْحَمُوا نُفُوسَكُمْ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا. أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشُّوْكَهِ تَصَبُّبُهُ وَالْعُزْرَةَ تُدْمِيهِ وَالرَّمْضَاءَ تُحْرِقُهُ؟ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابِقَيْنِ مِنَ نَارٍ، ضَمَّ جِيعَ حَجَرٍ وَ قَرِينَ شَيْطَانٍ؟! أَعَلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِعُضْبِهِ وَإِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ ابْوَابِهَا جَزَعًا مِنْ زَجْرَتِهِ. (۲)

بدانید که این پوست نازک را طاقت بر آتش نیست، پس به خود رحم کنید، که شما خود را در دنیا به مصائب و رنج ها امتحان کرده اید. آیا مشاهده کرده اید که یکی از شما به خاطر خاری که به بدنش فرو می رود و از لغزیدنی که دچار خونریزی می گردد، و از ریگ داغی که او را می سوزاند چگونه ناله سر داده و اظهار درد می کند؟ پس چه طاقت و حالی خواهد داشت وقتی بین دو طبقه از آتش قرار گیرد، در حالی که همخوابه سنگ سوزان و همنشین شیطان گردد؟! آیا می دانید وقتی مالک دوزخ بر آتش خشم گیرد آتش ها به روی هم غلتیده و یکدیگر را به سختی می کوبند، و هر گاه به آتش بانگ زند آتش دوزخ بی تابانه از نهیب او در میان درهای جهنم برجهد؟!

ص: ۳۰۶

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۶۹، حدیث ۳۳۲۸. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۲. [۲]

و نیز می فرماید:

أَشَدُّ النَّاسِ عُقُوبَةً رَجُلٌ كَافًا الْإِحْسَانَ بِالسَّاءِ. (۱)

سخت ترین مردم به حسب عذابِ قیامت مردی است که خوبی را به بدی پاداش می دهد.

ص: ۳۰۷

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۹۰، حدیث ۸۹۵۶. [۱]

[«۳۲» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْزِنِي مِنْهَا بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ وَأَقِلْنِي عَثْرَاتِي بِحُسْنِ إِقَالَتِكَ وَلَا تَخْذُلْنِي يَا خَيْرَ الْمُجِيرِينَ
 «۳۳» اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَقِي الْكَرِيهَةَ وَتُعْطِي الْحَسَنَةَ وَتَفْعَلُ مَا تُرِيدُ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «۳۴» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ إِذَا
 ذُكِرَ الْأَبْرَارُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مَا اخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ صِيْلًا لَا يَنْقَطِعُ مَدَدُهَا وَلَا يُحْصَى عَدَدُهَا صَلَاةً تَشْحِنُ الْهَوَاءَ وَتَمَلَأُ
 الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ «۳۵» صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَرْضَى وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ الرِّضَا صَلَاةً لَا حَدَّ لَهَا وَلَا مُنْتَهَى يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا به فضل رحمت از آن آتش پناه ده و به خوبی چشم پوشیت، از لغزش هایم چشم پوش، و مرا ای بهترین پناه دهندگان خوار مساز.

خدایا! تو بندگانت را از امور ناخوشایند حفظ می کنی، و خوبی عطا می فرمایی، و هر چه بخواهی انجام می دهی، و بر هر کاری توانایی.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست؛ هر گاه یاد نیکان شود، و بر محمد و آلش درود فرست، تا زمانی که شب و روز در رفت و آمد است؛ درودی که دنباله اش قطع نشود، و عددش شماره نگرده؛ درودی که فضا را فرا گیرد و زمین و آسمان را پر کند. بر او درود فرست تا جایی که خشنود شود، پس بر او و آلش درود

فرست؛ درودی که برایش حدّ و نهایی نباشد، ای مهربان ترین مهربانان!

نماز شب

از عبادات بسیار مهمی که نور چشم عاشقان حضرت حق، و چراغ قلب عارفان واله، و نیروی جان اولیای الهی است نافله شب می باشد.

بیداران راه محبوب، و سالکان مجذوب گفته اند: اگر سحر نبود، برای حیات انسان منفعتی تصور نمی شد. مشتاقان لقای دوست، و شیفتگان حضرت محبوب برای نیمه شب تا سحر ارزش فوق العاده قائلند.

آنان آن وقت را وقت خاص می دانند، و خواب را در آن زمان بر خویش حرام می کنند.

قسمت اول شب را می خوابند، تا در آن وقت نورانی نخوابند، و اول شب را از هر شغلی دست بر می دارند، تا در آن زمان به عبادت و طاعت، و مناجات و راز و نیاز مشغول باشند.

آنان حاضر نیستند راز و نیاز با خدا را در نیمه شب، و مناجات با حضرت معبود را در وقت سحر، با چیزی در این معرکه هستی معاوضه کنند.

چون سخن از دلبر ما می رود شاهدان را رنگ سیما می رود

چون حدیث یار بی پروا کنید این دل شوریده از جا می رود

در دل ما آتماشا کن ببین تا چه شور و تا چه غوغا می رود

وین سر شوریده ما را نگر دم به دم تا در چه سودا می رود

دل هنوز از هیبت روز آست می تپد هر لحظه از جا می رود

چون بلی گفتیم در روز نخست بر سر ما این بلاها می رود

یک نظر آن لعل میگون دیده ام خون هنوز از دیده ما می رود

یار آمد گفتگو را بس کنیم صحبتش از کیسه ما می رود

نی غلط، کی یار آمد سوی ما در سر دیوانه سودا می رود

ز آتش هجران جانان هر سحر دود آه فیض بالا می رود

(فیض کاشانی)

نماز شب در قرآن

بسیاری از مفسران بزرگ با کمک احادیث اهل بیت علیهم السلام، و شواهد و قرائن شرعیه برنامه نماز شب را از آیات قرآن مجید استفاده کرده اند:

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿١﴾

و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش که این افزون [بر واجب]، ویژه توست، امید است پروردگارت تو را [به سبب این عبادت ویژه] به جایگاهی ستوده برانگیزد.

يَا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ * قُمْ اللَّيْلَ الْأَقْلِيَالَ ﴿٢﴾

ای جامه بر خود پیچیده! * شب را جز اندکی [که ویژه استراحت است، برای عبادت] برخیز.

تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣﴾

[ملازم بستر استراحت و خواب نیستند، بلکه] پهلوهایشان از

ص: ۳۱۰

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۷۹. [۱]

۲- (۲) - مزمل (۷۳) : ۱ - ۲. [۲]

۳- (۳) - سجده (۳۲) : ۱۶ - ۱۷. [۳]

خوابگاه هایشان دور می شود در حالی که همواره پروردگارشان را به علت بیم [از عذاب] و امید [به رحمت و پاداش] می خوانند و از آنچه آنان را روزی داده ایم ، انفاق می کنند . * پس هیچ کس نمی داند چه چیزهایی که مایه شادمانی و خوشحالی آنان است به پاداش اعمالی که همواره انجام می داده اند ، برای آنان پنهان داشته اند .

نماز شب در روایات

اشاره

در حدیثی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که آن حضرت فرمود: پروردگار می فرماید:

أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ. (۱)

من برای بندگان شایسته ام نعمت هائی فراهم کرده ام که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده و بر فکر کسی نگذشته است.

کسی که می خواهد از این فیض عظیم و این نعمت معنوی بی نظیر فایده ببرد، به ناچار باید با استراحت زیاد و عافیت طلبی و کثرت خواب مبارزه کند، که خواب زیاد و استراحت بیش از اندازه نابود کننده عمر و محروم کننده انسان از فیوضات الهیه است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: مادر حضرت سلیمان به فرزندش فرمود:

يَا بُنَيَّ أَيَاكَ وَكَثْرَةَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ، فَإِنَّ كَثْرَةَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ تَدْعُ الرَّجُلَ فَقِيرًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۲)

ص: ۳۱۱

۱- (۱) - مجمع البيان في تفسير القرآن: ۱۰۸/۸، [۱] ذیل آیه ۱۶ سورة سجده؛ صحيح البخاری: ۲۱/۶.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۴/۱۴، باب ۱۰، حدیث ۸؛ [۲] من لا يحضره الفقيه: ۵۵۶/۳، حدیث ۴۹۱۳.

فرزندم از زیاد خوابیدن در شب خودداری کن، که زیادی خواب به وقت شب انسان را در روز قیامت فقیر و تهیدست می گذارد.

امام صادق علیه السلام به سلیمان ديلمی فرمود:

يا سُلَيْمَانُ لَا تَدْعُ قِيَامَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ الْمَغْبُوتَ مَنْ حُرِمَ قِيَامَ اللَّيْلِ. (۱)

ای سلیمان! دست از شب خیزی بر مدار، که مغبون آن انسانی است که از قیام به هنگام شب محروم بماند.

و نیز آن حضرت فرمود:

أَبْغَضُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ جِيفَةً بِاللَّيْلِ، بَطَالًا بِالنَّهَارِ. (۲)

مبغوض ترین مردم به نزد خداوند آن کسی است که مردار در شب و تبهکار در روز باشد.

لقمان به فرزندش فرمود:

يا بَنِيَّ لَا يَكُنِ الدِّيْكُ أَحْيَسَ مِنْكَ وَ أَكْثَرَ مُحَافَظَةً عَلَى الصَّلَوَاتِ، الا تَرَاهُ عِنْدَ كُلِّ صَيْلَةٍ يُؤَدُّنُ لَهَا، وَ بِالْأَسْحَارِ يُعَلِّنُ بِصَوْتِهِ وَ أَنْتَ نَائِمٌ. (۳)

فرزندم! مبادا که خروس صبح از تو هوشیارتر و به اوقات نماز از تو مراقب تر باشد، آیا نبینی که به هنگام هر نماز اعلام دخول وقت نماید، و سحرگاهان ندا به آوای بلند سر می دهد در حالی که تو در خوابی؟!

وجود مقدس حضرت حق در خطاب به موسی بن عمران فرمود:

ص: ۳۱۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۶/۸۴، باب ۶، حدیث ۲۰؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۶۰/۸، باب ۴۰، حدیث ۱۰۳۰۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۸/۸۴، باب ۶، حدیث ۴۶؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۳۴۰/۶، باب ۳۴، حدیث ۶۹۵۴. [۴]

۳- (۳) - إرشاد القلوب، ديلمی: ۷۲/۱، باب ۱۸. [۵]

ای پسر عمران! دروغ می گوید آن که گمان می کند مرا دوست دارد، در حالی که چون شب فرا می رسد از من چشم می پوشد و به خواب می رود. مگر چنین نیست که هر عاشقی خلوت با معشوقش را دوست می دارد؟

هان ای پسر عمران! این منم که بر حال دوستانم آگاهم، چون شب آنان را فراگیرد چشم دلشان را دگرگون می سازم، و عقوبتم را در مقابل دیدگانش مجسم می کنم آن گونه که از راه شهود و رویارویی با من به مخاطبه می پردازند و در حضور با من به گفتگو می نشینند.

ای پسر عمران! در دل شب های تار از دلت خشوع، و از بدنت خضوع، و از چشمانت اشک نثار من کن و مرا بخوان که مرا به خود نزدیک و اجابت کننده دعوت خواهی یافت. (۱) «الهی» آن بلبل شیدای گلستان عشق می فرماید:

چو شب گردد اگر هشیاری ای دوست نباشد خوشتر از بیداری ای دوست

چو شب گردد چو شمع محفل ای جان به دل سوزو به چشم اشکی بیفشان

چو شب گردد به ساز عشق برخیز رها کن دل به زلف دلبر آویز

به همراه شباهنگان افلاک به راه عشق تاز از بستر خاک

به خاک از آب چشمان آتش افروز دل از مه طلعتان آسمان سوز

به دیده باش چون ابر گهربار به دل سوزانتر از شمع شرر بار

چو مرغ حق به دل با ناله زار به ذکر حق سحر گردان شب تار

که بخشندت ز الطاف الهی ز آه شب نشاط صبحگاهی

(مهدی الهی قمشه ای)

ص: ۳۱۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳۹/۸۴، باب ۶، ذیل حدیث ۷؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۳۵۶، حدیث ۱. [۱]

گفتار عبدالله بن یغفور با امام صادق علیه السلام

در حدیث بسیار مهمی، عبدالله بن یغفور این انسان والا و کم نظیر به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت: فدایت شوم، به من بگوئید آن ساعتی که نزدیکترین لحظه های انسان به خداست و خدا به او نزدیک است کدام ساعت است؟

فرمود: چون آخر شب برخیزد در حالی که چشم ها در خوابند، وضویی شاداب گرفته و در عبادتگاه خود بایستد و با حضور قلب و توجه دل به خدا، تکبیر نماز گفته و با تلاوت قسمت هایی از قرآن دو رکعت نماز بجای آورده و آنگاه برخیزد برای ادامه نماز، در این موقع از جانب عرش این ندا برخیزد:

ای بنده ای که در حال خواندن خدائی، احسان و خیر از جانب عالم ملکوت بر سرت در حال پخش و ریزش است، و فرشتگان در کنار قدم هایت تا اوج آسمان اطرافت را گرفته و خدای مهربان ندا می کند:

ای بنده من! اگر بدانی با که در حال گفتگو و راز و نیازی انفتال از خود نشان نمی دهی.

گفتم: ای پسر پیامبر! فدایت کردم مقصود از انفتال چیست؟

امام علیه السلام در حالی که صورت خود را به سمت پشت سر می چرخانید فرمود:

انفتال این است که صورت و بدنت را برگردانی. (۱)

گفتار مفضل بن عمران با امام صادق علیه السلام

مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام و آن حضرت از پدراننش روایت می فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند به دنیا وحی کرد: هر کس که در خدمت تو باشد، تو او را به رنج و تعب بینداز، و هر کس که تو را رها کند تو در خدمت او باش.

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۸/۸۴، باب ۶، حدیث ۴۶؛ مستدرک الوسائل: ۳۳۴/۶، باب ۳۳، حدیث ۶۹۳۹.

و هرگاه عبد در دل شب تار با مولای خویش خلوت نموده با او به راز و نیاز بپردازد، خداوند نور را در دل وی جایگزین سازد، و چون بگوید: ای رب من و ای رب من، خداوند جلیل ندایش داده و گوید: لَئِيكَ اَيُّ بِنْدَةٍ مِّنْ، بخواه از من تا عطایت کنم، به من توکل نمای تا کفایت نمایم. سپس حضرت حق به ملائکه فرماید:

ای فرشتگان من، بنده ام را بنگرید در دل شب با من خلوت کرده در حالی که بطالت پیشگان به لهو و لعب مشغولند، و غفلت زدگان در بستر خواب آرمیده اند، اینک گواه باشید که من به طور حتم او را آمرزیدم. (۱)

روایاتی دیگر در باب نماز شب

اشاره

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

صَلَاةُ اللَّيْلِ سِرَاجٌ لِصَاحِبِهَا فِي ظُلْمَةِ الْقَبْرِ. (۲)

نماز شب برای صاحبش در تاریکی برزخ چراغ است.

به موسی علیه السلام وحی فرمود:

قُمْ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ اجْعَلْ قَبْرَكَ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ. (۳)

در ظلمت شب به عبادت برخیز که به پاداش آن، قبرت را باغی از باغ های بهشت سازم.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۱۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳۷/۸۴، باب ۶، حدیث ۴؛ مستدرک الوسائل: ۲۰۷/۵، باب ۲۸، حدیث ۵۷۰۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۰/۸۴، باب ۶، حدیث ۵۲؛ [۱] إرشاد القلوب، دیلمی: ۱۹۰/۱، باب ۵۲. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۵/۸۴، باب ۶، ذیل حدیث ۳۸؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۳۳۱/۶، باب ۳۳، حدیث ۶۹۳۲. [۴]

سَبَبُ النُّورِ فِي الْقِيَامَةِ الصَّلَاةُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ. (۱)

آنچه در قیامت برای عبد موجب نور است نماز در دل شب می باشد.

حضرت امام حسن عسگری علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْوُضُوءَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِإِمْطَاءِ اللَّيْلِ. (۲)

رسیدن به حضرت الله سفر و سیری است که جز با مرکبِ شب پیمودن راه، نیل به آن ممکن نیست.

انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

الرَّكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا. (۳)

دو رکعت نماز در دل شب پیش من محبوب تر است از دنیا و آنچه در آن است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ عَمَلٍ حَسَنٍ يَعْمَلُهُ الْعَبْدُ إِلَّا وَلَهُ ثَوَابٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُبَيِّنْ ثَوَابَهَا لِعَظِيمِ خَطَرِهَا عِنْدَهُ. (۴)

هر کار نیکی که عبد انجام می دهد در قرآن از برای آن پاداشی گفته شده مگر نماز شب، که چون پاداشش بسیار بزرگ بوده خداوند آن را بیان نفرموده است.

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۰/۸۴، باب ۶، ذیل حدیث ۸؛ [۱] تفسیر القمی: ۲۵/۲، [۲] ذیل آیه ۷۹ سوره اسراء.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۰/۷۵، باب ۲۹، ذیل حدیث ۴. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۴۸/۸۴، باب ۶، حدیث ۲۳؛ [۴] وسائل الشیعه: ۱۵۶/۸، باب ۳۹، حدیث ۱۰۲۹۲. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۴۰/۸۴، باب ۶، حدیث ۸؛ [۶] وسائل الشیعه: ۱۶۳/۸، باب ۴۰، حدیث ۱۰۳۱۵. [۷]

شب زنده داری و زیبایی چهره

اسماعیل بن موسی از برادر بزرگوارش حضرت رضا علیه السلام روایت می کند که از حضرت زین العابدین علیه السلام پرسیدند: چگونه است که شب زنده داران از میان مردم به زیبایی چهره و خوش صورتی ممتازند؟

فرمود: از آن جهت است که آنان با پروردگار خود خلوت کرده اند و خداوند مهربان آنان را با جامه ای از نور خود پوشانده است. (۱) شب به خاطر این که چشم و گوش از دیدنی ها و شنیدنی ها به دور است، دل از هر جهت فارغ و پس حضور قلب و طمأنینه نفس بیشتر است و همگامی دل با زبان در ذکر و دعا و تلاوت قرآن صادق تر و به نشاط و اخلاص در عمل نزدیکتر است.

قرآن می فرماید:

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً (۲)

بی تردید عبادت [ی که در دل] شب [انجام می گیرد] محکم تر و پایدارتر و گفتار در آن استوارتر و درست تر است .

آخوند ملا حسینقلی همدانی آن عارف بزرگ و سالک کم نظیر فرموده است:

کسانی که در مقامات دین به جایی رسیده اند همه از شب خیزها بوده اند، از غیر آنها رسیدن به کمالات معنوی دیده نشده است.

داستانی در رابطه با نماز شب

اشاره

شیخ جعفر کبیر معروف به کاشف الغطاء در یکی از شب ها برای تهجد برخاست، فرزند جوانش را از خواب بیدار کرد و به او فرمود: بیا به حرم مطهر

ص: ۳۱۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۹/۸۴، باب ۶، حدیث ۴۸؛ علل الشرایع: ۳۶۶/۲، باب ۸۷، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - مَزْمَل (۷۳) : ۶. [۲]

حضرت امیر علیه السلام رفته در آن جا نماز شب بخوانیم.

فرزند جوان که برخاستن از بستر گرم در آن وقت شب برایش سخت بود در مقام عذرخواهی برآمده عرض کرد: پدرجان من اکنون آماده این برنامه نیستم شما منتظر من نباشید.

فرمود: نه، من این جا ایستاده و منتظرم تا شما مهیا شوید، فرزند جوان به ناچار از جای برخاست و وضو گرفت و دنبال پدر به راه افتاد. کنار درب صحن رسیدند، در آن جا فقیری را دیدند نشسته و دست سؤال برای گرفتن پول به سوی مردم دراز کرده است!

شیخ جعفر رو به فرزندش نمود و فرمود: این شخص در این وقت شب برای چه این جا نشسته است؟ عرض کرد: برای گدایی. فرمود: چه مقدار ممکن است از رهگذران عاید او شود؟ عرضه داشت: احتمالاً یک تومان (به پول آن زمان).

فرمود: فرزندم درست فکر کن، بین این آدم برای مبلغی ناچیز در این وقت شب دست از راحت و استراحت و خواب ناز برداشته و دست ذلت به سوی مردم دراز کرده، آیا تو به اندازه این شخص اعتماد به وعده های حق درباره شب بیداران و متهجدان نداری که فرموده:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا اخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرِّهِ اغْتَيْنَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱)

پس هیچ کس نمی داند چه چیزهایی که مایه شادمانی و خوشحالی آنان است به پاداش اعمالی که همواره انجام می داده اند ، برای آنان پنهان داشته اند .

گفته اند: فرزند جوان از شنیدن این سخن چنان متنبه شد که تا آخر عمر از سعادت شب بیداری و تهجد برخوردار بود. (۲)

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - سجده (۳۲): ۱۷. [۱]

۲- (۲) - شب مردان خدا: ۴۴.

حضرت صادق علیه السلام فرموده است:

شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ، وَ عِزُّهُ كَفُّ الْأَذَى عَنِ النَّاسِ. (۱)

بزرگواری و شرف مؤمن نماز اوست در شب، و عزتش خودداری از آزار مردم است.

امیر المؤمنین علیه السلام در نامه ای به ابن حنیف می فرماید:

طُوبَى لِنَفْسٍ آدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَزَضَهَا، وَ عَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا وَ هَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمُضَهَا حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكُرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا
وَ تَوَسَّدَتْ كَفِّهَا فِي مَعْشَرٍ اسْهَرَ عَيْنُونَهُمْ خَوْفٌ مَعَادِهِمْ وَ تَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَ هَمَّهَمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شَهَاهُهُمْ، وَ
تَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ. (۲)

خوشا به حال کسی که واجبات پروردگارش را به جا آورده، و مشکلات را تحمل نموده، و در شب از خواب خوش دوری کرده، تا وقتی که خواب بر او چیره شود زمین را فرش خود گرفته، و دست را بالش زیر سر کند، در میان جمعیتی که ترس از قیامت، دیده هایشان را بیدار گذاشته، و پهلوهاشان از بستر استراحت جدا شده، و لبهاشان به ذکر پروردگارشان آهسته و آرام گویاست، و گناهانشان به کثرت استغفار از بین رفته است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر در ضمن وصیتش به امام علی علیه السلام فرمود:

تو را سفارش می کنم به اعمال و صفاتی که پیوسته با آنها باشی، آنگاه فرمود:

الهی! علی را در این برنامه یاری ده. تا سخنش به این جا رسید که فرمود:

ص: ۳۱۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۱/۸۴، باب ۶، حدیث ۱۰؛ [۱] الخصال: ۶/۱، حدیث ۱۸.

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۴۵. [۲]

عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ. (۱)

بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب.

راوی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

إِنَّ مِنْ رُوحِ اللَّهِ تَعَالَى ثَلَاثَةَ: التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ، وَ أَفْطَارُ الصَّائِمِ، وَ لِقَاءُ الْإِخْوَانِ. (۲)

از اموری که خداوند آنها را وسیله نشاط قلب قرار داده؛ سه چیز است: نماز شب، افطار روزه دار به وقت مغرب، دیدار برادر مؤمن.

حکایت جنید و اثر سحر خیزی

جنید را پس از مرگ به خواب دیدند، از وی پرسیدند: چه شد؟ پاسخ داد:

طَارَتْ تِلْكَ الْإِشَارَاتُ، وَ طَاحَتْ تِلْكَ الْعِبَارَاتُ، وَ غَابَتِ الْعُلُومُ، وَ انْدَرَسَتْ تِلْكَ الرُّسُومُ، وَ مَا نَفَعْنَا إِلَّا رُكُوعَاتٌ كُنَّا نَزُكِّعُهَا فِي السَّحْرِ. (۳)

رموز عرفانی از دست برفت، عبارات درهم ریخت، علوم از دل ناپدید گشت، و رسوم از هم پاشید، و جز چند رکعت کوتاهی که به هنگام سحر بجای آوردیم ما را چیز دیگری سود نداد!

چگونگی نماز شب

اشاره

نماز شب که وقت آن از نیمه شب به بعد است یازده رکعت می باشد. هشت

ص: ۳۲۰

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۹۱/۴، باب ۲۵، حدیث ۴۵۹۲؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۴۸۴/۱، حدیث ۱۳۹۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۳/۸۴، باب ۶، حدیث ۱۵؛ [۲] الأملی، شیخ طوسی: ۱۷۲، حدیث ۲۹۱. [۳]

۳- (۳) - شب مردان خدا: ۶۴.

رکعت به صورت چهار نماز دو رکعتی به عنوان نافله شب، و دو رکعت تحت عنوان نماز شفع، و یک رکعت هم به عنوان نماز وتر خوانده می شود، و از ویژگی های این یازده رکعت و سایر نوافل این است که در حال اختیار می توان به هر صورتی به جا آورد.

از رسول حق صلی الله علیه و آله روایت شده:

چون عبد از محل خواب خود برای نماز شب به خاطر جلب رضای ربّ برخیزد در حالی که باقی مانده خواب هنوز به چشم اوست، خداوند به فرشتگانش به او مباحثات می کند و می فرماید: آیا نمی بینید این بنده ام را که از خواب خوش خود دست برداشته و به نمازی که بر او واجب نکرده ام برخاسته است! گواه باشید که من او را مشمول مغفرت خویش قرار دادم! (۱) از رسول الهی صلی الله علیه و آله روایت شده:

إِذَا كَانَ آخِرُ اللَّيْلِ يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: هَيْلٌ مِنْ دَاعٍ فَاجِبِيهِ؟ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأَعْطِيَهُ سُؤْلَهُ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَعْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَاتُوبَ عَلَيْهِ؟ (۲)

چون آخر شب فرا رسد خداوند می فرماید: آیا دعا کننده ای هست تا دعایش را اجابت کنم؟ آیا سؤال کننده ای هست تا خواسته اش را بدهم؟ آیا استغفار کننده ای هست تا او را بیامرزم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه اش را بپذیرم؟

این همه را می توان در نماز شب به خصوص در قنوت نماز وتر دید، به این معنا که نماز، دعا و درخواست است و در قنوتش توبه و استغفار، پس به توسط نماز شب می توان به فیوضات عظیمه ای نایل شد.

ص: ۳۲۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۶/۸۴، باب ۶، حدیث ۴۰؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۳۲/۶، باب ۳۳، حدیث ۶۹۳۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۷/۸۴، باب ۷، ذیل حدیث ۹؛ [۳] وسائل الشیعه: ۶۹/۷، باب ۲۵، حدیث ۸۷۴۹. [۴]

در آداب قنوت وتر آمده:

۱ - طولانی بودن آن را رعایت کنید که رسول حق صلی الله علیه و آله فرمود:

هر یک از شما قنوت نماز وترش طولانی تر است، آسایشش در موقف قیامت دراز مدت تر است. (۱) - هفتاد بار استغفار کنید.

۳ - هفت بار بگویید:

هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ.

۴ - سیصد بار

الْعَفْوُ بگویید.

۵ - دست چپ را مقابل صورت گرفته و با دست راست عدد استغفار و سایر ذکرها را بشمارید.

۶ - برای چهل مؤمن دعا کنید.

۷ - بکوشید که پرونده گذشته را به یاد آورده، و مواقف قیامت را در نظر نمایید تا اشک از دیدگانتان بر رخسارتان جاری گردد، که این اشک در پیش حق، قیمتی بس عظیم است.

امام صادق علیه السلام در بیان منافع نماز شب می فرماید:

نماز شب موجب رضای حق، محبت ملائکه، به پا داشتن سنت انبیا، نور معرفت، اصل ایمان، راحتی بدن، ناخشنودی شیطان، سلاح علیه دشمنان، و باعث اجابت دعا، قبولی اعمال، برکت در رزق، شفیع بین انسان و ملک الموت، چراغ گور، زائر انسان در قبر تا قیامت، و سایه سر او در محشر، و تاج سر، و لباس بدن، و نور پیشاپیش حرکت، و پوشش بین انسان و آتش جهنم، و حجتی بین عبد و حق، و مایه سنگینی میزان، و جواز عبور از صراط،

ص: ۳۲۲

عظمت صدیقان

در روایت بسیار مهمی آمده است؛ خداوند مهربان به یکی از صدیقان وحی کرد:

برای من بندگانی هستند که مرا دوست دارند، و من هم آنان را دوست دارم، آنان مشتاق من و من مشتاق آنهایم، آنان مرا در یاد دارند و من هم به یاد آنان هستم، و به من نظر دارند و من نیز به آنها نظر دارم، پس اگر تو قدم جای قدم آنها نهی، تو را هم دوست خواهم داشت، و اگر از راه آنها منحرف شوی عقوبتت خواهم نمود.

عرضه داشت: الهی نشانه های آنان چیست؟

خطاب رسید: آنان روزها همچون چوپان مهربانی که مواظب گوسپندان خود هست به سایه می نگرند و منتظر آمدن شب هستند، و همان گونه که پرندگان هنگام غروب با شور و شوق عازم آشیانه خود می گردند، اینان هم با همین حال به استقبال غروب خورشید می روند، پس آنگاه که شب فرا رسید و تاریکی همه جا را فرا گرفت و فرش ها پهن و همه گرد هم جمع شدند و هر دوستی با دوست خود خلوت نمود، اینان در برابر من به پای می ایستند و صورت های خود را بر خاک می نهند و با تلاوت آیاتم به مناجات و گفتگوی با من برمی خیزند، و نعمت های مرا سپاس می گویند، پس آنان را می بینی که گاه گریه می کنند و گاه شیون سر می دهند، گاه آه می کشند و گاه از معاصی و گناهان شکوه می نمایند، و گاه ایستاده و گاه نشسته و گاهی در حال رکوع و گاه در سجده هستند، و آنچه را که آنان به خاطر من تحمل می کنند همه را می بینم، و شکوه هائی که از محبت من بر لب دارند می شنوم.

اول چیزی که به آنها عطا می کنم؛ سه چیز است:

ص: ۳۲۳

۱ - نور خود را در دل های آنان می افکنم، در نتیجه همان گونه که من از آنها آگاهم آنها نیز از من با خبر خواهند بود.

۲ - اگر آسمان ها و زمین ها و آنچه را که در میان آنها هست در میزان آنان بینم باز آن را کم خواهم دانست.

۳ - روی سوی آنها می کنم، آیا اگر کسی را روی به سوی من کنم احدی می تواند بفهمد که چه به او عطا می کنم؟ (۱) پس از انجام نماز شب، خواندن دعای سی و دوم «صحیفه سجادیه» لذت فوق العاده دارد، دعائی که حضرت زین العابدین علیه السلام هر شب پس از نماز شب قرائت می کرد.

ص: ۳۲۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶/۶۷، باب ۴۳، حدیث ۲۸؛ المحججه البيضاء: ۵۸/۸.

«۱» اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَخِیْرُكَ بِعِلْمِكَ فَضَّلْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاقْضِ لِی بِالْخَیْرِهِ «۲» وَ اَلْهَمْنَا مَعْرِفَةَ الْاِخْتِیَارِ وَ اجْعَلْ ذَلِکَ ذَرِیْعَةً اِلٰی الرِّضَا بِمَا قَضَیْتَ لَنَا وَ التَّسْلِیْمَ لِمَا حُکِمْتَ فَاَزِحْ عَنَّا رِیْبَ الْاِرْتِیَابِ وَ اَیِّدْنَا بِیَقِیْنِ الْمُخْلِصَةِ بَیْنَ «۳» وَ لَا- تَسْیَمْنَا عَجْزَ الْمَعْرِفَةِ عَمَّا تَخَیَّرْتَ فَتَنْغَمِطَ قَدْرُکَ وَ نَکْرَهُ مَوْضِعَ رِضَاکَ وَ نَجْنِیْحِ اِلٰی الَّتِیْ هِیْ اَبْعَدُ مِنْ حُسْنِ الْعَاقِبَةِ وَ اَقْرَبُ اِلٰی ضِدِّ الْعَاقِبَةِ «۴» حَبِّبْ اِلَیْنَا مَا نَکْرَهُ مِنْ قَضَائِکَ وَ سَهِّلْ عَلَیْنَا مَا نَسْتَضْعِبُ مِنْ حُکْمِکَ «۵» وَ اَلْهَمْنَا الْاِنْقِیَادَ لِمَا اُوْرَدْتَ عَلَیْنَا مِنْ مَشِیَّتِکَ حَتّٰی لَا نُحِبَّ تَاْخِیْرَ مَا عَجَّلْتَ وَ لَا- تَعْجِیْلَ مَا اَخَّرْتَ وَ لَا- نَکْرَهُ مَا اَحْبَبْتَ وَ لَا تَتَخَیَّرَ مَا کَرِهْتَ «۶» وَ اخْتِمْ لَنَا بِالَّتِیْ هِیْ اَحْمَدُ عَاقِبَةً وَ اَکْرَمُ مَصْتَبِرًا اِنَّکَ تُفِیْدُ الْکَرِیْمَةَ وَ تُعْطِی الْجَسِیْمَةَ وَ تَفْعَلُ مَا تُرِیْدُ وَ اَنْتَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ.

[«۱» اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْتَخِيْرُكَ بِعِلْمِكَ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاقْضِ لِيْ بِالْخَيْرِ «۲» وَ اَلْهَمْنَا مَعْرِفَةَ الْاِخْتِيَارِ وَ اجْعَلْ ذَلِكَ ذَرِيْعَةً اِلَى الرِّضَا بِمَا قَضَيْتَ لَنَا وَ التَّسْلِيْمَ لِمَا حَكَمْتَ فَاَزْحَ عَنَّا رَيْبَ الْاِرْتِيَابِ وَ اَيَّدْنَا بِيَقِيْنِ الْمُخْلِصِ بَيْنَ «۳» وَ لَا- تَسِيْمْنَا عَجْزَ الْمَعْرِفَةِ عَمَّا تَخَيَّرْتَ فَتَنْغَمِطَ قَدْرَكَ وَ نَكْرَهُ مَوْضِعَ رِضَاكَ وَ نَجْنَحْ اِلَى الْاَتِيِّ هِيَ اَبْعَدُ مِنْ حُسْنِ الْعَاقِبَةِ وَ اَقْرَبُ اِلَى ضِدِّ الْعَاقِبَةِ]

خدایا! به سبب دانشت که محیط به همه چیز است، از تو درخواست خیر دارم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و به خیر و نیکی در حق من حکم فرما، و شناخت انتخاب کردن و برگزیدن را به ما الهام کن، و آن الهام را برای ما وسیلهٔ خشنودی به آنچه که برای ما مقدر کردی، و تسلیم به آنچه در حق ما حکم فرمودی، قرار ده.

پس آلودگی شک و دودلی در تقدیرت را از دل ما پاک کن، و ما را به یقین مخلصان تقویت فرما، و داغ ناتوانی معرفت را نسبت به آنچه برایمان اختیار کردی، بر پیشانی ما نزن تا بزرگی و عظمت را سبک انگاریم، و جایگاه خشنودیت را ناپسند شماریم، و به چیزی که از حسن عاقبت دورتر، و به ضد عافیت و سلامت همه جانبه نزدیک تر است مایل شویم.

استخاره به معنای توسل و دعا است. استخاره به معنای رو آوردن به پیشگاه حق و درخواست تحقق خیر در انجام امر از حضرت حق است.

استخاره توکل به خدا در جمیع امور، و اقرار به جهل به مصالح خویش نزد حق و واگذاری تمام جهات زندگی به دست رحمت اوست، و طلب خیر برای امر دنیا و آخرت از حضرت حق است.

اصل استخاره در اکثر روایات معتبره به این معناست که انسان از استبداد به رأی در تمام امورش که روزنه ای برای تسلط شیطان است، و از اعتماد به نظر و عقل خودش بدون رعایت نظر اهل بصیرت و اندیشه در امان بماند، که استبداد به رأی و تنها به نظر و عقل خود تکیه کردن، عین ضلالت، و افتادن در مسیر شقاوت، و زمینه سازی برای انواع شرور و ضرر و زیان است.

این گونه استخاره بنابر روایات و عمل اولیای خدا از طریق دعا، یا باز کردن قرآن البته با رعایت شرایط لازم، یا تسبیح یا قرعه یا مشورت با پاکان، عملی مستحب است و در مجموع دارای نتیجه مثبت است. اما فال گرفتن و رمالی برای درک خیر، کاری نامشروع و عملی خلاف عقل و منطق، و محل کسب مال برای تنبلان و تن پروران است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا ارَادَ أَحَدُكُمْ أَمْرًا فَلَا يُشَاوِرُ فِيهِ أَحَدًا حَتَّى يَبْدَأَ فَيُشَاوِرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَحَقِيلَ لَهُ: مَا مُشَاوَرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ: يَسْتَخِيرُ اللَّهَ فِيهِ
أَوَّلًا ثُمَّ يُشَاوِرُ فِيهِ، فَإِنَّهُ إِذَا بَدَأَ بِاللَّهِ اجْرَى اللَّهُ لَهُ الْخَيْرَ عَلَى لِسَانِ مَنْ شَاءَ مِنَ الْخَلْقِ. (۱)

هرگاه یکی از شما اراده کاری کرد، با احدی قبل از حضرت حق مشورت

ص: ۳۲۹

نکند، ابتدای مشورت خود را با پروردگار قرار دهد. عرضه داشتند: مشاوره با خداوند چگونه است؟ فرمود: به صورت دعا از حضرت حق بخواهد که آنچه خیر اوست پیش آورد، سپس با اهلش مشورت کند، که هر کس از خداوند خیر بخواهد حضرت محبوب خیرش را بر زبان هر که از خلقش بخواهد جاری کند.

پس حقیقت استخاره گدایی و درخواست خیر از خداوند است، و چون اکرم الاکرمین کسی را از در گاهش ناامید نمی کند و استجاب این گونه دعا را جاری شدن خیر به وقت مشورت بر زبان غیر برای دعا کننده قرار می دهد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حدود مشورت را نیز رعایت کن و آن چهار چیز است: طرف مشورت باید عاقل، آزاد و مؤمن، رفیق موافق، و نگهدارنده اسرار باشد. (۱) حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

وقتی یکی از شما خواست بخرد یا بفروشد یا وارد کاری شود، با یاد خدا شروع کند و این گونه از او بخواهد: الهی قصد چنین کاری دارم اگر این کار برایم در دین و دنیا و آخرت خیر است بر من آسان کن، اگر شر است از من بگردان. سپس با ده مؤمن یا پنج مؤمن دوبار یا با دو مؤمن پنج بار یا با یک مؤمن ده بار مشورت کند. (۲) عبدالله بن یعفر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام در باب استخاره شنیدم:

خدا را به عظمت و بزرگی یاد کن، و او را سپاس بگو، سپس بر محمد و آلش درود فرست آنگاه بگو:

ص: ۳۳۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۳/۸۸، باب ۶، ذیل حدیث ۴؛ مکارم الأخلاق: ۳۱۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۵۲/۸۸، باب ۶، حدیث ۳؛ مستدرک الوسائل: ۲۵۶/۶، باب ۴، حدیث ۶۸۱۵.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، اسْتَخِيرُكَ بِرَحْمَتِهِ. (۱)

خداوندا! از تو درخواست می‌کنم که دانای پنهان و آشکاری، رحمت بی اندازه و مهربانی ات همیشگی است و تو عالم و دانای به غیب و پنهان هستی. مشورت و از خدا به خاطر رحمت بی انتهایش طلب خیر می‌کنم.

در مقدمه دعای سی و سوم «صحیفه سجادیه» فیض الاسلام آمده است که شیخ مفید فرموده است:

شایسته نیست کسی که از خدای تعالی استخاره می‌نماید در چیزی باشد که او را از آن نهی کرده یا بر او واجب نموده است، استخاره در امر مباح و چیزی است که روا باشد، مانند رفتن به یکی از دو مجلس که جمع بین هر دو ممکن نباشد.

از جمله آداب کسی که استخاره می‌کند آن است که ظاهر و باطن و آشکار و نهان او پاک و پاکیزه باشد، ظاهر او از نجاسات ظاهری و باطنش از شک و دودلی.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

پدرم هرگاه می‌خواست در کاری استخاره کند وضو می‌گرفت و دو رکعت نماز می‌خواند، و اگر خادمه‌ای با حضرت سخن می‌گفت آن بزرگوار می‌فرمود: سبحان الله و حرف دیگر نمی‌زد تا فراغت می‌یافت. (۲)

استخاره در کلام بزرگان

اشاره

از مجموع روایات و گفتار بزرگان استفاده می‌شود که استخاره بر چهار نوع است:

۱ - استخاره به دعا

ص: ۳۳۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۶/۸۸، باب ۷، حدیث ۱؛ [۱]فتح الابواب: ۲۵۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۲/۸۸، باب ۷، ذیل حدیث ۱۴؛ وسائل الشیعه: ۶۶/۸، باب ۱، حدیث ۱۰۱۰۰.

۲ - استخاره به قرآن

۳ - استخاره به رقاع

۴ - استخاره به تسبیح

۱ - استخاره به دعا

جابر بن عبدالله می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله استخاره را به ما آموخت چنانکه سوره ای از قرآن را آموخت، و می فرمود:

هرگاه یکی از شما قصد کاری کند دو رکعت نماز غیر از نماز واجب بجا آورد سپس بگوید:

اللَّهُمَّ اِنِّي اسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ، وَ اسْتَغْفِرُكَ بِقُدْرَتِكَ، وَ اسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَ لَا اَقْدِرُ، وَ تَعْلَمُ وَ لَا اَعْلَمُ، وَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنْ هَذَا خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَ مَعَاشِي وَ عَاقِبَةِ امْرِي اَوْ قَالَ عَاجِلِ امْرِي وَ آجِلِهِ فَاقْدِرْهُ لِي وَ يَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، اللَّهُمَّ وَ اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنْ هَذَا الْأَمْرُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَ مَعَاشِي وَ عَاقِبَةِ امْرِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي، وَ اصْرِفْني عَنْهُ، وَ اقْدِرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ. (۱)

الهی! من از تو به دانائیت خیر و نیکی درخواست می کنم، و به توانائیت می خواهم که خیر را بهره من گردانی، و احسان بزرگ تو را می طلبم زیرا تو توانائی و من ناتوانم، و تو می دانی و من نمی دانم، و تو به نهانی ها عالمی، بار خدایا! اگر می دانی این کار در دین و زندگی و پایان کارم برای من خیر و نیکی است پس آن را برایم مقدر و آسان و مبارک و نیکو گردان. و اگر می دانی این کار در دین و زندگی و پایان کارم برای من شر و بدی است پس

ص: ۳۳۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۵/۸۸، باب ۷، ذیل حدیث ۱۸؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۳۶/۶، باب ۱، حدیث ۶۷۹۵. [۲]

آن را از من و مرا از آن دور فرما، و آنچه که خیر من است برایم مقدر کن، سپس مرا به آن خشنود نما.

این مرحله از استخاره در حقیقت دعا و درخواست از حضرت ربّ العزّه برای گشایش کار و پیشگیری از ضرر با کمک رحمت اوست.

۲ - استخاره به قرآن

استخاره به قرآن به فرموده حضرت صادق علیه السلام بدین صورت است.

هر گاه خواستی از کتاب عزیز استخاره کنی پس از بسم الله الرحمن الرحیم بگو:

اللَّهُمَّ اِنْ كَانَ فِي قَضَائِكَ وَقَدْرِكَ اَنْ تُؤَيِّنَ عَلَيَّ شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِفَرَجٍ وَلِيٍّ وَحُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ فَاخْرِجْ لِيْنَا آيَةً مِنْ كِتَابِكَ نَسْتَدِلُّ بِهَا عَلَيَّ ذَلِكَ. (۱)

بار خدایا! اگر در قضا و قدر توست که بر پیروان آل محمد صلی الله علیه و آله به فرج ولی و حجتت بر خلقت منت گذارده خیر و نیکی بخشی، پس آیه ای از کتاب خود را برای ما بیرون آور که آن را بر منت نهادن تو دلیل آوریم.

حضرت می فرماید: سپس قرآن را می گشایی و شش ورق می شماری و از ورق هفتم شش سطر، و آنچه در آن است می اندیشی.

۳ - استخاره به رقاع

امام صادق علیه السلام فرمود: استخاره به رقاع به این نحو است: روی سه قطعه کاغذ بنویس:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، خَيْرَةٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةٍ،

ص: ۳۳۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۶/۸۸، باب ۴، ذیل حدیث ۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۶۰/۶، باب ۵، حدیث ۶۸۲۱. [۲]

أَفْعُلْ.

و روی سه قطعه دیگر بنویس:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، خَيْرَةٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةٍ، لَا تَفْعَلْ.

آنگاه هر شش قطعه را زیر جانماز بگذار، سپس دو رکعت نماز بجای آور، چون از نماز فارغ شدی به سجده برو و صد مرتبه بگو:

أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيهِ.

پس بنشین و بگو:

اللَّهُمَّ خِزْلِي وَ اخْتِزْلِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَ عَافِيهِ.

آنگاه شش قطعه را با دست خود مخلوط کن و تک تک بردار اگر سه مرتبه پشت سر هم «افعل» آمد آن کار را انجام بده، و اگر سه بار پشت سر هم «لا تفعل» آمد آن را ترک کن، و اگر یکی افعل بود و دیگری لا تفعل وقتی قطعه ها به پنج رسید به آنچه که در آن اکثریت دارد عمل کن و ششمین کاغذ را رها نموده توجه مکن. (۱)

۴ - استخاره با تسبیح

حضرت صادق علیه السلام در باب استخاره با تسبیح فرمود:

«یک بار سوره حمد را، و سه بار توحید را بخوان، و پانزده مرتبه صلوات فرست آنگاه بگو:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ وَ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي الْخَيْرَةَ فِي هَذِهِ

ص: ۳۳۴

السَّبْحَةِ، وَ أَنْ تُرِينِي مَا هُوَ الْأَصْلَحُ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا. اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ الْأَصْلَحُ لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ عَاجِلِ امْرِي وَ آجِلِهِ فَعَلْ مَا آنا عَازِمٌ عَلَيْهِ فَأْمُرْنِي، وَ الْآ فَانْهِنِي، أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

بار خدایا! به حق حسین و جد و پدر و مادر و برادر و امامان از فرزندان او، از تو می خواهم که بر محمد و آلش درود فرستی، و برای من در این تسبیح خیر و نیکی قرار دهی، و آنچه را که در دین و دنیا برای من شایسته تر است مقدر فرمائی.

بار خدایا! اگر کاری را که تصمیم دارم در دین و دنیا هم اکنون و پس از این برای من شایسته است مرا به آن امر کن و اگر نه نهی فرما، زیرا تو بر هر چیز توانایی.

سپس یک مشت از تسبیح را می گیری و می شماری و می گوئی:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

پس اگر دانه آخر سبحان الله بود در بجا آوردن و نیاوردن آن کار مختاری، و اگر الحمد لله بود آن امر است، بجای آور، و اگر لاله الا الله بود نهی است، آن را بجا نیاور. (۱)

گر پذیری تو زمن جان چه شود کار بر من کنی آسان چه شود

دل زمن بردی و جان شد مشتاق گر فدای تو شود جان چه شود

برقع از روی چو مه برگیری تا شوم واله و حیران چه شود

از گلستان رخ و زلف تو من گر بچینم گل و ریحان چه شود

گر دهان را به سخن بگشائی تا برم قند فراوان چه شود

ساقی چشم تو گر باده دهد تا خرد مست شود زان چه شود

ص: ۳۳۵

فکنی زان لب شیرین شوری در نهاد شکر ستان چه شود

گره از زلف اگر بگشائی تا شود خلق پریشان چه شود

سرفیض ار بودت تا از تو شودش کار بسامان چه شود

بنوازی تو اگر موری را تا شود رشک سلیمان چه شود

(فیض کاشانی)

ص: ۳۳۶

[«۴» حَبِّ إِلَيْنَا مَا نَكَّرَهُ مِنْ قَضَائِكَ وَ سَهَّلْ عَلَيْنَا مَا نَسْتَضِعُّ مِنْ حُكْمِكَ «۵» وَ أَلْهِمْنَا الْإِنْفِيسَ لِمَا أُوْرَدَتْ عَلَيْنَا مِنْ مَشِيَّتِكَ حَتَّى لَا نُحِبَّ تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَ لَا تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَ لَا نَكْرَهُ مَا أَحْبَبْتَ وَ لَا نَتَخَيَّرَ مَا كَرِهْتَ «۶» وَ اخْتِمْ لَنَا بِأَلَّتِي هِيَ أَحْمَدُ عَاقِبَهُ وَ أَكْرَمُ مَصِيرًا إِنَّكَ تُفِيدُ الْكَرِيمَةَ وَ تُعْطِي الْجَسِيمَةَ وَ تَفْعَلُ مَا تُرِيدُ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ]

آنچه را از مقدراتت نمی پسندیم، محبوب ما قرار ده، و آنچه را از حکم تو سخت می پنداریم، بر ما آسان ساز، و گردن نهادن آنچه از مشیت و اراده ات بر ما وارد کردی، به ما الهام کن، تا عقب انداختن آنچه را پیش انداختی، و پیش انداختن آنچه را عقب انداختی دوست نداشته باشیم، و هر آنچه را دوست داری ناپسند نشماریم، و آنچه را ناپسند داشتی انتخاب نکنیم.

و کار ما را به آنچه عاقبتش پسندیده تر، و فرجامش برای انسان گرامی تر است پایان بخش، همانا تو عطای نفیس عنایت می کنی، و نعمت بزرگ می بخشی و هر چه می خواهی انجام می دهی، و تو بر هر کار توانایی.

استخاره در روایات

استخاره در روایات به معنای طلب خیر و برکت است. یعنی انسان در کارهایش از خداوند درخواست خیر کند ولی در برخی روایات هم به وسیله ای که با آن

استخاره صورت می گیرد اشاره شده است. مانند قرآن، نماز، دعا، تسبیح و... که در هر یک به شیوه های مخصوصی مراد حق تعالی را به دست می آورد. و این شیوه ها با تَفَّال و فال بینی و تعبیر خواب و رمل و اسطرلاب تفاوت بسیار دارد.

زیرا استخاره یکی از شیوه های طلب هدایت الهی است و انسان در زمانی که وظیفه خود را از راه تفکر خویش و مشورت با دیگران به ویژه اهل دانش و نیکوکاران به دست نمی آورد؛ به سوی برداشت از آیات قرآن همت می گمارد.

در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام آمده است که فرمود:

لَا تَتَفَالُ بِالْقُرْآنِ. (۱)

به قرآن فال نزن.

در اینجا صاحب وسائل الشیعه می افزاید:

الْإِسْتِخَارَةُ طَلْبُ الْخَيْرِ وَ مَعْرِفَةُ الْخَيْرِ فِي تَرْجِيحِ أَحَدِ الْفِعْلَيْنِ عَلَى الْآخَرِ لِيُعْمَلَ بِهِ وَ التَّفَاؤُلُ مَعْرِفَةُ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ وَ أَحْوَالِ غَائِبٍ وَ نَحْوِ ذَلِكَ. (۲)

استخاره عبارت است از درخواست برتری و شناخت نیک بودن آن در انتخاب یکی از دو کار بر دیگری تا بدان عمل کند ولی تَفَاؤُل و فال زدن به معنای شناسایی و پیش بینی کردن عواقب کارها و پیشامدهای آینده و امثال اینهاست.

پس چه نیک است؛ که انسان رضایت و غضب خداوند را در کارهایش در نظر بگیرد تا گرفتار عاقبت بد آنها نشود.

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۳۳۸

۱- (۱) - الکافی: ۶۲۹/۲، حدیث ۷؛ بحار الأنوار: ۲۴۴/۸۸، باب ۴، ذیل حدیث ۵.

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۲۳۳/۶، باب ۳۸، حدیث ۷۸۱۷. [۱]

مِنْ سَعَادَةِ ابْنِ آدَمَ اسْتِخَارَتُهُ اللَّهَ وَ رِضَاهُ بِمَا قَضَى اللَّهُ وَ مِنْ شِقْوَةِ ابْنِ آدَمَ تَزَكُّهُ اسْتِخَارَةَ اللَّهَ وَ سَخَطُهُ بِمَا قَضَى اللَّهُ. (۱)

از خوشبختی آدمی این است که از خداوند طلب خیر کند و به قضای الهی خشنود باشد و از بدبختی آدمی این است که از خداوند طلب خیر نکند و از قضای الهی ناخشنود باشد.

جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُعَلِّمُنَا الْإِسْتِخَارَةَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا كَمَا يُعَلِّمُنَا السُّورَ مِنَ الْقُرْآنِ. (۲)

نبی اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته ما را در همه کارها به طلب خیر آگاهی می داد، همانطور که سوره هایی از قرآن را به ما آموزش می دادند.

حضرت علی علیه السلام در وصیت خود به فرزندش می فرماید:

وَ الْجِيءُ نَفْسِيكَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا إِلَى الْهَيْكَلِ، فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفِ حَرِيْزٍ وَ مَانِعٍ عَزِيْزٍ. وَ اخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ فَإِنَّ يَدِيهِ الْعَطَاءَ وَ الْحِرْمَانَ وَ أَكْثَرَ الْإِسْتِخَارَةَ... (۳)

وجودت را در همه امور به خدای خود واگذار، که در این صورت خود را به پناهگاهی محکم، و نگاهبانی قوی وامی گذاری. در مسألت از خداوند اخلاص پیشه کن، که بخشیدن و نبخشیدن به دست اوست. از خدایت بسیار طلب خیر کن... .

و نیز می فرماید:

ص: ۳۳۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۱/۷۴، باب ۷، حدیث ۱۵۳؛ [۱] تحف العقول: ۵۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۴/۸۸، باب ۱، حدیث ۴؛ [۲] فتح الأبواب: ۱۵۰. [۳]

۳- (۳) - نهج البلاغه: نامه ۳۱. [۴]

إِسْتَخِرْ وَلَا تَتَخَيَّرْ فَكَمْ مَنْ تَخَيَّرَ أَمْرًا كَانَ هَلَاكُهُ فِيهِ. (۱)

از خداوند طلب خیر کن و بدون آن کاری را انتخاب مکن؛ زیرا بسا کسی کاری را انتخاب کرده که آن سبب نابودی او شده است.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید:

مَنْ اسْتَخَارَ اللَّهَ مَرَّةً وَاحِدَةً وَهُوَ رَاضٍ بِهِ خَارَ اللَّهُ لَهُ حَتْمًا. (۲)

هر که با طیب خاطر یک بار از خدا طلب خیر کند، خداوند به یقین به او خیر عنایت خواهد کرد.

چند نکته درباره استخاره و آداب آن که باید رعایت شود:

۱- شیخ مفید در رساله الغریه خود نوشته است:

«سزاوار نیست که انسان در امور نهی شده و واجبات استخاره کند. استخاره در امور مباح و جایز است و در ترک عبادت مستحبی که آوردن هر دوی آنها ممکن نباشد مانند حج و جهاد مستحبی و یا زیارت حرمی و دیدار برادری به مانند دیگری.» (۳) ۲- خواهان استخاره باید پس از بی نتیجه بودن فهم عقلی و تجربه و همفکری با دیگران باشد و راه اطمینان تنها در این وسیله منحصر گردد.

۳- نیت استخاره باید به راستی و درستی خالصانه باشد و حقیقت امر را از خدا طلب نماید.

۴- شخص استخاره کننده باید با وضو و پاکیزگی بدن و از آلودگی های نفسانی به دور باشد.

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۹۶، حدیث ۳۸۶۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۵۶/۸۸، باب ۷، ذیل حدیث ۱؛ [۲] فتح الأبواب: ۲۵۷. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۲۹/۸۸، باب ۲، الاستخاره بالرقاع؛ فتح الأبواب: ۱۷۶.

۵- پس از استخاره به پیام خداوند احترام گذاشته و در عمل به آن جدّیت داشته باشید. (۱) و همچنین نیکوست که انسان در استخاره پس از تحصیل طهارت جسمی و روحی و حمد و ستایش الهی دو رکعت نماز بجای آورد و قنوت را با توجهی خاص بخواند و در حال نماز ادب را مانند نیازمندان نگه دارد و تا پایان نماز و دعا از به خداوند غافل نشود و با کسی در بین استخاره سخن نگوید و در صورتی که خلاف مراد او درآمد ناراحت نشود و خدا را سپاسگزاری نماید.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

كَانَ أَبِي إِذَا أَرَادَ الْإِسْتِخَارَةَ فِي الْأَمْرِ تَوَضَّأَ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَإِنْ كَانَتِ الْخَادِمَةُ لَتَكَلَّمَهُ فَيَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَلا يَتَكَلَّمُ حَتَّى يَفْرَغَ.

(۲)

هر گاه پدرم پیوسته برای کاری خواست استخاره نماید وضو می گرفت و دو رکعت نماز می خواند و اگر خدمتکار با او سخن می گفت می فرمود: خداوند منزّه است و گفتگو نمی کرد تا به پایان برسد.

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - ریاض السالکین: ۱۲۹/۵ - ۱۳۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۲/۸۸، باب ۷، حدیث ۱۴؛ [۱] المحاسن: ۵۹۹/۲، حدیث ۸. [۲]

دعای ۳۴: رسوایی گناه و ستاریت خداوند

اشاره

ص: ۳۴۲

«١» اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى سِتْرِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ وَ مَعَاذِكَ بَعْدَ خُبْرِكَ فَكَلَّمْنَا قَدِ اقْتَرَفَ الْعَائِبَةَ فَلَمْ تَشْهَرُهُ وَ ارْتَكَبَ الْفَاحِشَةَ فَلَمْ تَفْضَحْهُ وَ تَسْتَرَّ بِالْمَسَاوِي فَلَمْ تَذَلُّ عَلَيْهِ «٢» كَمْ نَهَى لِمَكَ قَدْ أَتَيْنَاهُ وَ أَمْرٌ قَدْ وَقَفْتَنَا عَلَيْهِ فَتَعَدَّيْنَاهُ وَ سَيِّئُهُ اكْتَسَبْنَاهَا وَ خَطِيئَهُ ارْتَكَبْنَاهَا كُنْتَ الْمُطَّلِعَ عَلَيْهَا دُونَ النَّاطِرِينَ وَ الْقَادِرَ عَلَى إِعْلَانِهَا فَوْقَ الْقَادِرِينَ كَانَتْ عَافِيَتُكَ لَنَا حِجَابًا دُونَ أَبْصَارِهِمْ وَ رَدْمًا دُونَ أَسْمَاعِهِمْ «٣» فَاجْعَلْ مَا سَتَرْتَ مِنَ الْعَوْرَةِ وَ أَخْفَيْتَ مِنَ الدَّخِيلَةِ وَ اعْظَا لَنَا وَ زَاجِرًا عَنِ سُوءِ الْخُلُقِ وَ اقْتِرَافِ الْخَطِيئَةِ وَ سَعِيًّا إِلَى التَّوْبَةِ الْمَاجِيَةِ وَ الطَّرِيقِ الْمَحْمُودَةِ «٤» وَ قَرِّبِ الْوَقْتَ فِيهِ وَ لَا تَسِمْنا الْغَفْلَةَ عَنْكَ إِنَّا إِلَيْكَ رَاغِبُونَ وَ مِنَ الذُّنُوبِ تَائِبُونَ «٥» وَ صَلِّ عَلَى خَيْرَتِكَ اللَّهُمَّ مِنْ خَلْقِكَ مُحَمَّدٍ وَ عَشْرَتِهِ الصُّفْوَةِ مِنْ بَرِيَّتِكَ الطَّاهِرِينَ وَ اجْعَلْنَا لَهُمْ سَامِعِينَ وَ مُطِيعِينَ كَمَا أَمَرْتَ.

[«۱» اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى سِرِّكَ بَعْدَ عِلْمِكَ وَ مَعَاذِكَ بَعْدَ خُبْرِكَ فَكَلَّمْنَا قَدْ اَقْتَرَفَ الْعَائِبَةَ فَلَمْ تَشْهَرْهُ وَ اَزْتَكَبَ الْفَاحِشَةَ فَلَمْ تَفْضَحْهُ وَ تَسْتَرَّ بِالْمَسَاوِي فَلَمْ تَذَلُّ عَلَيْهِ «۲» كَمْ نَهَى لِمَكَ قَدْ اَتَيْنَاهُ وَ اَمْرٌ قَدْ وَقَفْتَنَا عَلَيْهِ فَتَعَدَّيْنَاهُ وَ سَيِّئُهُ اَكْتَسَبْنَا بِهَا وَ خَطِيئَتُهُ اَزْتَكَيْنَاهَا كُنْتَ الْمُطَّلِعَ عَلَيْهَا دُونَ النَّاطِرِينَ وَ الْقَادِرَ عَلٰى اِغْلَانِهَا فَوْقَ الْقَادِرِينَ كَانَتْ عَافِيَتُكَ لَنَا حِجَابًا دُونَ اَبْصَارِهِمْ وَ رَدْمًا دُونَ اَسْمَاعِهِمْ]

خدایا! تو را سپاس بر پرده پوشیت بعد از آگاهی، و بر عافیت بخشیدنت پس از دانستنت. همه ما مرتکب گناهان و معاصی شدیم، و تو احدی از ما را بین مردم به گناه مشهور نکردی، و به کارهای زشت و ناپسند آلوده شدیم، و تو یک نفر از ما را در برابر بندگانت رسوا نساختی.

هر یک از ما خود را به پرده زشتی و گناه پوشاند، و تو احدی را بر زشتی ها و گناهانش راهنمایی نکردی. چه بسیار نهی تو را به جا آوردیم، و چه بسیار دستور تو را، که گفتم نسبت به آن قیام کنیم و آن را انجام دهیم، و ما از آن تجاوز کردیم.

و چه بسیار زشتی هایی که به دست آوردیم، و خطاهایی که مرتکب شدیم، در حالی که تو بر آنها آگاه بودی نه بینندگان دیگر، و تو بر افشایش قدرت داشتی؛ قدرتی فوق همه قدرتمندان؛ ولی عفو و چشم پوشی و عافیت برای ما در برابر دیده بینندگان پرده ای، و در مقابل گوششان سدی بود.

[«(۳) فَاجْعَلْ مَا سَيَتَزَتَّ مِنَ الْعَوْرَةِ وَأُخْفِيَتْ مِنَ الدَّخِيلَةِ وَأَعْظَا لَنَا وَ زَاَجِرًا عَن سُوءِ الْخُلُقِ وَ اِقْتِرَافِ الْخَطِيئَةِ وَ سَيِّئًا إِلَى التَّوْبَةِ الْمَاجِيَةِ وَ الطَّرِيقِ الْمَحْمُودَةِ «(۴) وَ قَرَّبِ الْوَقْتَ فِيهِ وَ لَا تَسِيْ مَنَا الْغُفْلَةَ عَنْكَ إِنَّا إِلَيْكَ رَاغِبُونَ وَ مِنَ الذُّنُوبِ تَائِبُونَ «(۵) وَ صَلِّ عَلَيَّ خَيْرَتِكَ اللَّهُمَّ مِنْ خَلْقِكَ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ الصُّفْوَةِ مِنْ بَرِيَّتِكَ الطَّاهِرِينَ وَ اجْعَلْنَا لَهُمْ سَامِعِينَ وَ مُطِيعِينَ كَمَا أَمَرْتَ]

پس آنچه از زشتی‌ها بر ما پوشانندی و آنچه از علل فساد و تباهی از ما پنهان کردی، برای ما پند دهنده و بازدارنده از بدخویی و نگاه دارنده ارتکاب معصیت، و سبب کوشش به سوی توبه‌نا بود کننده گناه و راه پسندیده قرار ده، و زمان قرار گرفتن در تمام این امور مثبت را نزدیک گردان، و داغ غفلت از خود را به پیشانی ما نزن، که ما به سوی تو مایل، و از گناهان تائبیم.

و خدایا! بر انتخاب شده از آفریده‌های محمد و عترتش درود فرست؛ عترتی که از میان تمام مخلوقات برگزیدی و عترتی که پاک و پاکیزه‌اند، و ما را گوش دهنده کلام آنان، و فرمانبردار دستوراتشان قرار ده؛ همان گونه که ما را به شنیدن کلامشان و اطاعت از دستوراتشان فرمان دادی.

پدیدار شدن زشتی های انسان در دید مردم دنیا یا در عرصه قیامت از شرم آورترین و تلخ ترین امور بشر است و عذاب وجدان و شوردهلی بزرگی بر وجود آدمی وارد می سازد و پیامد حادثه ها و سرگذشت های خطاکاران، برای اهل ایمان عبرت آمیز است.

مشاهده سرانجام شرمساری و پرده دری کردار آنان از جلوه های نازیبای تاریخ بشر است؛ زیرا حوادث، جلوه ای از حقایق مکافات عمل و رابطه بین تکوین و تشریح است و با نافرمانی از اراده حق، قانون و نظام هستی از محور خود بیرون می رود و آثار ناگواری بر زندگی موجودات زمینی و آسمانی به جا می گذارد و علاوه بر وجود انسان، حتی حیوانات و گیاهان هم گرفتار نتیجه عمل برترین آفریده خداوند یعنی آدم می شوند و صحنه هایی از قیامت کبری را به نمایش می گذارند.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در وصیت خویش به ابن مسعود می فرماید:

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! إِحْدَرُ يَوْمًا تُنْشَرُ فِيهِ الصَّحَائِفُ وَ تَظْهَرُ فِيهِ الْفَضَائِحُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ» (۱). (۲)

ای پسر مسعود! بترس از روزی که در آن نامه ها گشوده می شود و رسوایی ها آشکار می گردد؛ زیرا که خداوند بلند مرتبه می فرماید:

«و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم.»

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۴۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۱/۷۴، باب ۵، حدیث ۱؛ [۲] مکارم الأخلاق: ۴۵۷. [۳]

بیشتر گناهان همراه با لذت و شیرینی نفس است، هر چند روح و باطن آدمی به خاطر آن شادی گناه و زهر کشنده فطرت و صفای دل آزار می بیند ولی شیفتگی به شهوات و امیال که خوشایند هوای نفس است، ننگ زیادی در پی دارد.

حضرت علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

حَلَاوَةُ الشَّهْوَةِ يُنَغِّضُهَا عَارُ الْفَضِيحَةِ. (۱)

شیرینی شهوات را ننگ رسوایی تلخ می کند.

شخصی در نزد امام سجاد علیه السلام از گناهان یاد کرد؛ حضرت فرمود:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي عَنِ الطَّعَامِ لِمَضَرَّتِهِ وَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذَّنْبِ لِمَعْرَتِهِ. (۲)

در شگفتم از کسی که از خوردن غذایی که برایش ضرر دارد، پرهیز می کند؛ اما از گناه که مایه زیان و رسوایی است پرهیز نمی کند.

گاهی شتاب انسان در ارتکاب معاصی به قدری زیاد است که او خیال می کند تنها راه نجات در این مسیر است ولی نمی داند کم صبری و تقوا پیشه نکردن چه خسارت هایی به بار می آورد.

در این باره امام صادق علیه السلام فرمود:

قَلَّةُ الصَّبْرِ فَضِيحَةٌ. (۳)

ناشکیبایی، رسوایی و شرمساری به بار می آورد.

خداوند عزوجل به عزیر پیامبر علیه السلام وحی فرمود:

هر گاه بلایی به تو برسد پیش بندگانم گله و شکایت مکن، همان گونه که من

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۰۴، حدیث ۶۹۶۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۹/۷۵، باب ۲۱، ذیل حدیث ۱۹؛ [۲] کشف الغمه: ۱۰۷/۲. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۲۹/۷۵، باب ۲۳، ذیل حدیث ۱۰۷؛ [۴] تحف العقول: ۳۱۵.

وقتی بدی ها و رسوایی هایت بالا می آید از تو پیش فرشتگانم شکایت نمی کنم. (۱) و هر روز بنده خدا با اعضای بدن و روان خود به ویژه زبان و قلب، حق تعالی را کوچک می شمارد و اگر پروردگار بخواهد کسی را رسوا کند، چه شود!!

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خِزْيًا أَجْرِي فَضِيحَتُهُ عَلَي لِسَانِهِ. (۲)

هر گاه خداوند خواری بنده را بخواهد؛ از راه زبانش او را رسوا می کند.

و نیز فرمود:

ثَلَاثٌ مِّنْ ابْتُلِيَ بِوَاحِدِهِ مِنْهُنَّ تَمَنَّى الْمَوْتَ: فَقَرَّ مُتَتَابِعٌ وَ حُزِمَتْ فَاضِحَةٌ وَ عَدُوٌّ غَالِبٌ. (۳)

سه چیز است که هر کس به یکی از آنها گرفتار شود آرزوی مرگ کند؛ تنگدستی پی در پی، محرومیت رسوا و دشمن چیره شده.

و نیز فرمود:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا تُبْدِينَ عَن وَاضِحِهِ وَقَدْ عَمِلْتَ الْأَعْمَالَ الْفَاضِحَةَ وَلَا يَأْمَنُ النَّبِيَّاتِ مَنْ عَمِلَ السَّيِّئَاتِ. (۴)

مولای مؤمنان علی علیه السلام پیوسته فرمود: تو که کارهای رسوا کننده کرده ای! نیشت را به خنده باز مکن و کسی که گناه کرده است، نباید خود را از شیخون خدا ایمن بداند.

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۹/۱۴، باب ۲۵، حدیث ۲۵؛ الدعوات، راوندی: ۱۶۹، حدیث ۴۷۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۸/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۱. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۳۲/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۷؛ [۲] تحف العقول: ۳۱۸.

۴- (۴) - الکافی: ۲۶۹/۲، حدیث ۵؛ [۳] بحار الأنوار: ۳۱۷/۷۰، باب ۳۱۷، حدیث ۴. [۴]

و نیز به پسر جندب فرمود:

يَا ابْنَ جُنْدَبٍ! حَقٌّ عَلَيَّ كُلِّ مُسْلِمٍ يَعْرِفُنَا أَنْ يَعْرِضَ عَمَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلِهِ عَلَيَّ نَفْسِهِ، فَيَكُونُ مُحَاسِبَ نَفْسِهِ، فَإِنْ رَأَى حَسَنَةً اسْتَزَادَ مِنْهَا وَ إِنْ رَأَى سَيِّئَةً اسْتَغْفَرَهَا مِنْهَا، لِئَلَّا يَحْزَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

ای پسر جندب! بر هر مسلمانی که نسبت به ما معرفت دارد لازم است که در هر شبانه روز عمل خود را بررسی کند و حسابرس نفس خویش باشد. اگر دید کار خوبی انجام داده است به دنبال بیشتر از آن باشد و اگر دید کار بدی از او سر زده، استغفار کند، تا در روز رستاخیز سرشکسته و شرمنده نشود.

و نیز فرمود:

مَنْ قَبَلَ النَّصِيحَةَ أَمِنَ مِنَ الْفَضِيحَةِ. (۲)

کسی که پند و اندرز بپذیرد؛ از رسوایی در امان ماند.

خداوندا! شعری به درگاه لطفت زمزمه می کنم که شوریده حالی چون محیط قمی زمزمه می کرد:

ای یاد تو مونس دل من رخسار تو شمع محفل من

فردوس نمی کنم تمنا تا کوی تو هست منزل من

شادم که غم تو ای دل آرام خو کرده مدام با دل من

دیوانه عشقم و نباشد جز طره تو سلاسل من

مهرم به تو تازگی نباشد ای دلبر نیک مقبل من

گر عشق تو ای صنم نورزم باشد چه به دهر حاصل من

دیری است چو روح در تن ای دوست مهر تو سرشته با گل من

ص: ۳۵۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۷۹/۷۵، باب ۲۴، حدیث ۱؛ [۱] تحف العقول: ۳۰۱. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۲۶، حدیث ۴۵۷۹.

حاجت به چراغ نیست کافی است رخسار تو شمع محفل من

خورشید ز ذره هست کمتر باشد چو رخت مقابل من

مشکل شده زندگی به هجران حل کن ز وصال مشکل من

(محیط قمی)

دعای ۳۵: رضا در برابر دنیا داران

اشاره

ص: ۳۵۲

«١» الْحَمْدُ لِلَّهِ رَضِيَ بِحُكْمِ اللَّهِ شَهِدْتُ أَنَّ اللَّهَ قَسَمَ مَعَايِشَ عِبَادِهِ بِالْعَدْلِ وَأَخَذَ عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِهِ بِالْفَضْلِ «٢» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَفْتِنِّي بِمَا أَعْطَيْتَهُمْ وَلَا تَفْتِنَّهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِي فَأَحْسِدْ خَلْقَكَ وَأَعْمَطْ حُكْمَكَ «٣» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ طَيِّبْ بِقَضَائِكَ نَفْسِيَّ وَ وَسِّعْ بِمَوَاقِعِ حُكْمِكَ صِدْرِي وَ هَبْ لِي الثَّقَةَ لِأَوْفَرِ مَعَهَا بَأَنَّ قَضَاءَكَ لَمْ يَجْرِ إِلَّا بِالْخَيْرِ وَ اجْعَلْ شُكْرِي لَكَ عَلَيَّ مَا زُوِيَتْ عَنِّي أَوْفَرَ مِنْ شُكْرِي إِيَّاكَ عَلَيَّ مَا خَوَّلْتَنِي «٤» وَ اعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِعَدَمِ خَسَاسِهِ أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا فَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنْ شَرَفَتْهُ طَاعَتُكَ وَ الْعَزِيزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُكَ «٥» فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ مَتَّعْنَا بِثَرْوَةٍ لَا تَنْفَدُ وَ أَيْدِنَا بِعِزٍّ لَا يُفْقَدُ وَ اسْرَحْنَا فِي مُلْكِكَ الْآبِدِ إِنَّكَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ تَلِدْ وَ لَمْ تُوَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُوًا أَحَدٌ.

[«۱» الْحَمْدُ لِلَّهِ رِضَى بِحُكْمِ اللَّهِ شَهِدْتُ أَنَّ اللَّهَ قَسَمَ مَعَايِشَ عِبَادِهِ بِالْعِزِّ وَالْأَخْذِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ بِالْفَضْلِ «۲» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَفْتِنِنِي بِمَا أُعْطَيْتَهُمْ وَلَا تَفْتِنَهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِي فَأَحْسُدَ خَلْقَكَ وَأَغْمَطَ حُكْمَكَ]

سپاس خدای را، به خاطر خشنودی به حکم تقدیر خدا نسبت به تمام موجودات. شهادت می دهم که خدا آنچه را وسیله زندگی و معاش است، بین بندگان به عدالت تقسیم کرد، و نسبت به تمام بندگان راه احسان پیش گرفت.

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا به آنچه به بندگان عطا کردی امتحان مکن، و ایشان را به آنچه از من منع کرده ای میازمای، تا به بندگان حسد ورزم، و حکم و فرمانت را سبک انگارم.

رضا به قضا و قدر و حکم الهی در همه امور

زمانی که بنده از طریق آیات قرآن و روایات و اندیشه در نظام هستی و واقعیت های آفرینش به وجود مقدس حضرت حق معرفت پیدا کرد، این معنا برای او همچون خورشید وسط روز روشن می شود که به وجود آمدنش در این صحنه با عظمت خلقت و شکل و قیافه اش، و آنچه به عنوان روزی از طریق حلال و از مسیر پاک برایش مقدر شده، و حکم حضرت محبوب در تمام زمینه های حیات اعم از

مادی و معنوی به مصلحت و خیر و سعادت او جاری گشته، و اندازه گیری های امور نسبت به او به اراده ازلیه و ابدیه او در حالی که بر وفق رحمت و لطف است حاکم گشته، به مقام رضای از دوست می رسد، و نسبت به وضع خود در آن حدودی که مربوط به حضرت معبود است کمال خوشحالی و انبساط و شادی و نشاط و رضا را از ذات قلب و سويدای دل لمس می کند.

عبد وقتی به این معنا معرفت پیدا کند که آنچه در دار وجود است تجلی علم و عدل و حکمت و رحمت و ربوبیت و لطف و کرامت است؛ چرا به این همه واقعیت رضا ندهد؟

بنده وقتی خود را محصول اراده او حس کند، و پدر و مادر خویش را جلوه عنایت او بدانند، و دنیا را سفره خانه لطف دوست مشاهده کند، و کم و زیاد امور مادی را از طریق مشروع عین عنایت او ببیند چرابه داده حق رضا ندهد، و گره در چهره بیندازد؟!

عبد وقتی خود را مملوک مولایش بداند، و مولایش را وجودی بی نهایت در بی نهایت لطف و رحمت مشاهده کند، و بداند که در کلّ خانه هستی احدی همچون حضرت حق علاقه به عبد ندارد، و کسی مانند او مصلحت اندیش بنده نیست، و وجودی همانند او خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردای او را نمی خواهد، در هر شأن و مقامی که باشد، چه در ناز و نعمت و چه در بلا و طوفان، چه در خوشی و عافیت و چه در مرض و رنج، و چه در وسعت رزق و چه در تنگی رزق، در عین رضا و خشنودی، به محضر مبارک محبوب عرضه می دارد:

غیر بوسیدن لعل تو نداریم هوس هوس ما به همه عمر همین باشد و بس

دیگران را هوس حور و قصور است و مرا نیست جز دیدن روی و سر کوی تو هوس

بی گل روی تو ای سرو قد لاله عذار هست بر دلشدگان ساحت گلشن چو قفس

سوختم از غم هجران تو چونان که بود بر سوز دل من آتش دوزخ چو قفس

به فصاحت شده ام شهره آفاق ولی در بیان سخن عشق تو باشم احرص

به همه عمر دمی با تو به سر برده محیط حاصل عمر گرانمایه همین باشد و بس

(محیط قمی)

حقیقت رضا

رضای عبد از حق به این است که اختیار خویش از میانه بردارد، یعنی راضی به هر چه خدای عز و جل در حق او انجام دهد؛ باشد چه امری که محبوب بنده است مانند بسط رزق و سلامت جسم، و چه امری که مکروه عبد است مانند امر به انفاق و شرکت در جهاد و تحمل رنج و بلا در راه او.

از رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده:

أَوَّلُ مَا كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى فِي اللُّوحِ: اِنِّى اَنَا اللّٰهُ، لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا، مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِىْ، وَلَمْ يَشْكُرْ لِنِعْمَائِىْ، وَ لَمْ يَصْبِرْ عَلٰى بَلَائِىْ فَلَيَطْلُبْ رَبًّا سِوَاىِىْ. (۱)

اول مطلبی که خداوند در لوح به قلم قدرت نوشت این بود: همانا من پروردگار عالمم، جز من معبودی نیست، هر کس به قضا و حکم من رضا ندهد، و نعمت هایم را شکر نکند، و بر بلا و آزمایش هایم صبر ننماید، پس خدائی غیر من را طلب کند.

آری، برابر این روایت عرشى و جملات ملکوتی، هر کس خدا را بخواهد باید به داده او راضی باشد، و بر نعمتش شکر کند. و بر بلایش صبر نماید.

این که اول حقیقتی که بر لوح نقش می بندد رضا به قضاست؛ دلیل بر عظمت این مسئله و رفعت این حقیقت و بلندی جایگاه این مقام است.

ص: ۳۵۸

اضطراب نسبت به کرده حق، و ناخشنودی از قضا و حکم او چه در امور مادی و چه در امور معنوی نشان نزاع عبد با مولا است، و نزاع عبد با مولا دلیل بر دوری عبد از مولا و عدم معرفت بنده به حضرت حق است.

بنده باید بداند که نسبت به مصالح خویش و علل سعادت و سلامت خود جاهل است، و آن که در حق او قضا و قدر مادی و معنوی دارد علم بی نهایت در بی نهایت است، و جاهل را نسزد که با عالم، بدون منطق و دلیل، به منازعت برخیزد، که منازعه عبد با مولا به عصیان و معصیت کشد، و عصیان و معصیت، عبد را از نظر رحمت حق بیندازد.

آن که راضی به کرده حق درباره خویش است، تجلی گاه معرفت و بصیرت است، و با حضرت محبوب دارای معیت می باشد، و چون اهل معرفت و دارای مقام معیت است در راه رضای او بلای هر دو عالم تحمل کند، و اندکی باک به خود راه ندهد.

آن که اختیار خویش بر اختیار مولا- انتخاب کند، از مقام معرفت و معیت دور است و آن چنان مبتلای به ضعف نفس و ناتوانی روح، که در راه حضرت دوست طاقت و تحمل ذره ای بلا و رضا به داده او ندارد!

رضا به این است که آنچه از دوست می رسد نیکو بینی؛ چنانکه حضرت امام حسین علیه السلام وقتی که در گودال قتلگاه با بدن مجروح و در شدت تشنگی افتاده بود، و در مقابل خود هفتاد و یک بدن قطعه قطعه می دید که هر یک از اولیای خاص الهی بودند، و با گوش خویش صدای ضجه و ناله اهل بیت را می شنید، صورت به خاک گذاشت و از صمیم قلب با شوری عاشقانه به درگاه دوست چنین زمزمه کرد:

إِلٰهِي رَضِي بِقَضَائِكَ، صَبْرًا عَلَىٰ بَلَائِكَ، تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ لِي

یعنی آنچه از جانب تو به من رسیده، چنان نیکو و زیبا می بینم که نسبت به آن در کمال خشنودی و رضایم، و بر امتحانت صابر و در برابر امرت تسلیم، که مرا معبودی و محبوب و معشوقی جز تو نیست!

و چنانکه خواهر با کرامتش در پاسخ زادهٔ مرجانه به وقتی که از آن حضرت پرسید کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟

فرمود:

ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا. (۲)

جز زیبایی چیزی ندیده ام!

آری، عبد اگر با دید حق به اوضاع و احوال بنگرد، و از دریچهٔ چشم دوست به آنچه برایش مقدر شده نظر کند، تسلیم عظمت کار شود، و از اختیار خویش درآید، و اندر میانه جز اختیار دوست اختیاری نماند.

مقام رضا در قرآن

قرآن مجید از دارندگان رضا تمجید و تعریف کرده است:

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۳)

ص: ۳۶۰

۱- (۱) - موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الکتاب و السنه و التاریخ: ۲۴۸/۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱۵/۴۵، باب ۳۹؛ اللّهوف: ۱۶۰. [۱]

۳- (۳) - مجادله (۵۸) : ۲۲. [۲]

خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» (۱)

خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

مقام رضا در روایات

حضرت امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

مَنْ اتَّكَلَّ عَلَى حُسْنِ الْإِخْتِيَارِ مِنَ اللَّهِ لَمْ يَتَمَنَّ أَنْهُ فِي غَيْرِ الْحَالِ الَّتِي اخْتَارَهَا اللَّهُ لَهُ. (۲)

کسی که بر حسن اختیاری که از جانب حق نسبت به او صورت گرفته تکیه کند (و آنچه خدا برای انسان اختیار می کند نیکوست) تمنای حالی غیر از حالی که حق برای وی خواسته نمی کند.

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

نِعْمَ الْقَرِينُ الرَّضَا. (۳)

رضای از حق چه دوست و همشین خوبی است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الرَّضَا بِمَا صَنَعَ اللَّهُ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ وَ فِيمَا كَرِهَ. (۴)

سرآغاز طاعت خداوند رضا به کرده حق است در آنچه که عبد آن را دوست دارد یا از آن ناراحت است.

ص: ۳۶۱

۱- (۱) - بیته (۹۸) : ۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۶/۷۵، باب ۱۹، ذیل حدیث ۴؛ [۲] تحف العقول: ۲۳۴.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۰۸/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۱۲۰؛ [۳] تحف العقول: ۲۰۲.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۳۹/۶۸، باب ۶۳، حدیث ۲۸؛ [۴] وسائل الشیعه: ۲۵۴/۳، باب ۷۵، حدیث ۳۵۵۹. [۵]

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:

الرَّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ مِنْ أَعْلَى دَرَجَاتِ الْيَقِينِ. (۱)

راضی بودن به قضای ناخوشایند خداوند، از بالاترین درجات یقین است.

حضرت امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيهَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» (۲)

به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند.

می فرماید: منظور تسلیم و رضا و قناعت به قضای الهی است. (۳) رسول حق صلی الله علیه و آله می فرماید: از جبرئیل معنای رضا را پرسیدم گفت:

راضی بر آقا و مولای خود خشم نمی گیرد چه دنیا از جانب مولا به او برسد چه نرسد، و صاحب مقام رضا به عمل اندک برای خودش خشنود نیست. (۴) حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ إِزْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ. (۵)

داناترین مردم به حضرت معبود، خشنودترین آنان به قضای الهی است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

أَصْلُ الرِّضَا حُسْنُ الثَّقَةِ بِاللَّهِ. (۶)

ریشه رضا اطمینان نیکو داشتن به حضرت حق است.

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۲/۶۸، باب ۶۳، حدیث ۶۰؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۴۱۳/۲، باب ۶۳، حدیث ۲۳۳۴. [۲]

۲- (۲) - نساء (۴): ۶۵. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۰۴/۲، باب ۲۶، حدیث ۸۹؛ المحاسن: ۲۷۱/۱، باب ۳۷، حدیث ۳۶۴.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۷۳/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۱۹؛ [۴] معانی الاخبار: ۲۶۱، حدیث ۱.

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۱۵۸/۶۸، باب ۶۳، ذیل حدیث ۷۵؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۵۱/۳، باب ۷۵، حدیث ۳۵۴۶. [۶]

۶- (۶) - غرر الحکم: ۱۹۸، حدیث ۳۹۲۷. [۷]

و نیز می فرماید:

الرِّضَا ثَمَرَةُ الْيَقِينِ. (۱)

رضا میوه یقین است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

أَعْطُوا اللَّهَ الرِّضَا مِنْ قُلُوبِكُمْ تَطَفَّرُوا بِثَوَابِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ فَقْرِكُمْ وَ الْإِفْلَاسِ. (۲)

در قلب از حضرت حق نسبت به تمام اموری که برای شما خواسته خشنود باشید تا به ثواب او در روز فقر و تنگدستی دست یابید.

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ لَمْ يَرْضَ بِالْقَضَاءِ دَخَلَ الْكُفْرَ دِينَهُ. (۳)

هر کس راضی به قضا نباشد، ناسپاسی وارد دینش شده است.

الهی مقام رضا مقام انبیا و اولیاست، مقام عاشقان و عارفان است، مقام مجذوبان و سالکان است، ما را هم از این مقام رضا بهره مند کن.

الهی سخت بی برگم بساز طاعت اندوزی همین یک الله الله دارم آنهم گر تو آموزی

ز تشویق نفس بر خویش می لرزم از این غافل که شمع از باد روشن می شود هر که تو افروزی

(بیدل دهلوی)

ص: ۳۶۳

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۰۳، حدیث ۱۸۲۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۳/۷۹، باب ۱۸، ذیل حدیث ۲۶؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۴۱۲/۲، باب ۶۳، حدیث ۲۳۳۱. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۰۳، حدیث ۱۸۱۴. [۴]

بعضی از عرفا، رضای از حق را به این می دانند که اگر مولا عبد را جاودانه در جهنم جای دهد، چون خواست اوست به این خواسته راضی تر باشد از رضای کسی که به بهشت رفته است!

رضای از حق، آرامش قلب است در برابر مسئولیت هائی که حق به عبد واگذار کرده، این آرامش باعث تسلیم اعضا و جوارح به احکام مولا است.

رضا خشنودی دل است به تلخی قضا، که در فضای این رضا، عبد بلا را نعمت بیند و نعمت را از منعم، پس دیده از نعمت بردارد و به دیدار منعم خوشحال و شاد و راضی گردد.

رضا قبول احکام اوست به شادی و سرور، و استقبال بلا از جانب خواص، در حدی که عوام از بلا گریزانند!

رضا این است که به این معنا یقین جزمی پیدا کند که حضرت محبوب برای من اختیار نکرد مگر آنچه بهتر و نیکوتر است، یعنی تصرف مالک که حضرت حق است در مملوک که عبد می باشد تصرفی حکیمانه و عالمانه و عاشقانه است، و بر وی هیچ اعتراضی نیست.

رضا این است که عبد این معنی را لمس کند که حق تعالی ایمان را که اصل همه خوبی هاست به من عنایت فرموده، بنابراین آنچه با من کند چیزی جز امتحان و محکم کردن پای ایمان، و رساندن من به مقام قرب نیست، و این جز شادی خشنودی ندارد.

عارفی گفت: الهی از من خشنود باش، عارفی دیگر به او گفت: همی شرم نداری که رضای کسی می طلبی که تو از وی راضی نیستی؟!

وقتی رضا به حکم حق در قلب عبد تجلی کرد، و آیات قرآن و روایات را با عقل و اندیشه لمس نمود، جانی برای پریشانی دل نسبت به آنچه از عنایات مادی حق

در دست دیگران است نمی ماند، و مقام رضا و توجه به این حقیقت که تقسیم روزی بر اساس عدل است، محلّی برای رشک و حسد نسبت به مردم نمی گذارد، و موقفی برای خوار شمردن قضا و قدر الهی به جا نمی ماند.

مسئله تقسیم معاش بر اساس عدل و عدالت و فضل و احسان در آیات قرآن مجید و روایات و اخبار به طور مفصل گوشزد شده، و این فقیر در جلد اول «شرح صحیفه» در این زمینه تفسیر مفصل و جامعی آورده ام، عزیزان می توانند به آن قسمت مراجعه کنند.

ص: ۳۶۵

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَطَيِّبْ بِقَضَائِكَ نَفْسِي وَوَسِّعْ بِمَوَاقِعِ حُكْمِكَ صِدْرِي وَهَبْ لِي الثَّقَةَ لِأَقِرَّ مَعَهَا بِأَنَّ قَضَاءَكَ لَمْ يَجْرِ إِلَّا بِالْخَيْرِ وَاجْعَلْ شُكْرِي لَكَ عَلَى مَا زَوَيْتَ عَنِّي أَوْفَرَ مِنْ شُكْرِي إِيَّاكَ عَلَى مَا خَوَّلْتَنِي» [

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مرا به قضایات دل خوش کن، و سینه ام را به موارد فرمانت گشاده فرما، و به من حالت اعتماد و اطمینان بخش تا به وسیله آن اقرار کنم که قضای تو، جز به آنچه خیر است روان نشده و شکرم را برای حضرتت نسبت به آنچه از من دور داشتی، و عطایش را دریغ کردی، از شکرم بر آنچه به من عنایت فرمودی، افزون تر قرار ده.

خیر در قضا و قدر الهی

اشاره

رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله در باب آداب دعا می فرماید:

أَطْلُبُوا الْخَيْرَ دَهْرَكُمْ كُلَّهُ وَتَعَرَّضُوا لِنَفَحَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ لِلَّهِ نَفَحَاتٍ مِنْ رَحْمَتِهِ يُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ. (۱)

در سراسر روزگار خود جویای خیر و خوبی باشید و خویشتن را در مسیر نسیم های خداوند قرار دهید؛ زیرا نسیم رحمت خدا گاهی می وزد و به هر یک از بندگانش که او بخواهد، می رسد.

ص: ۳۶۶

۱- (۱) - کنز العمال: ۷۴/۲، حدیث ۳۱۸۹؛ الدر المنثور: ۳/۳۱۸، ذیل آیه ۱۰۷ سوره یونس.

یکی از عوامل روی گردانی و بی علاقه‌گی انسان به خواسته‌های الهی، اطمینان نداشتن به خداست؛ زیرا اگر او به خدا اعتماد پیدا کند و بداند دستورها و درخواست‌های حق به خیر و صلاح اوست، بدون تردید از آن‌ها استقبال می‌کند چون در تمام امور قضا و قدر الهی غیر از خیر و مصلحت چیز دیگری وجود ندارد و بعد از آنکه به این مرحله نائل گردید، افکار و اخلاق و رفتارهایش معتدل و منطقی می‌گردد تا حدی که در برابر نعمت‌های از دست رفته و حوادث تلخ و شیرین سپاس می‌گذارد و به افراد نیازمند نگاه تحقیرآمیز و به ثروتمندان به خاطر اموالشان به بزرگی احترام نخواهد کرد؛ زیرا یقین پیدا کرده که شرافت انسان به فرمانبری از خدای عزیز و افتخار به بندگی برای اوست. پس مال و دارایی و نیاز و نداری؛ ملاک ارزش انسان‌ها نیست.

ریشه اصلی ناآرامی درون انسان گرد و غباری است که از طوفان گناهان بر روی قلب او نشسته است. اگر بخواهد به اعتدال روانی و غبار رومی جان موفق شود باید از عنایات الهی کمک بگیرد و برای پاکسازی روح، خیراندیشی نماید.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرٍ طَيِّبٍ رُوحَهُ فَلَا يَسْمَعُ مَعْرُوفًا إِلَّا عَرَفَهُ وَلَا مُنْكَرًا إِلَّا أَنْكَرَهُ ثُمَّ يَقْدِفُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ. (۱)

هنگامی که خداوند بخواهد به بنده‌ای نیکی و خوبی کند، روحش را پاکسازی می‌کند. در این صورت وقتی او هر سخن خوب و خداپسندی را می‌شنود، آن را می‌شناسد و هر وقت سخن ناپسند و نادرستی را می‌شنود، از آن متنفر است. سپس خداوند به دلش کلمه‌ای می‌افکند که بدین وسیله تمام امورش را گردآوری کرده و روبه راه می‌سازد.

ص: ۳۶۷

۱- (۱) - الکافی: ۱۶۵/۱، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۰۳/۵، باب ۷، حدیث ۳۰. [۲]

از حضرت علی علیه السلام درباره خیر سؤال شد؛ خیر چیست؟ فرمود:

لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ وَأَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمَدَتَ اللَّهُ وَأَنْ أَسَاءْتَ اسْتَغْفَرَتَ اللَّهُ وَلَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِلرَّجُلَيْنِ: رَجُلٍ أَذْنَبَ ذُنُوبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ وَرَجُلٍ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ. (۱)

خیر، افزون شدن مال و فرزند نیست؛ خیر آن است که دانشت زیاد، و بردباریت بزرگ گردد، و به بندگی پروردگارت بر مردم مباحثات نمایی، پس اگر خوبی کردی خدا را شکر کنی، و اگر بدی نمودی به طلب مغفرت برخیزی، خیری در دنیا نیست مگر برای دو نفر: مردی که مرتکب گناهانی شده و با توبه جبران نماید، و مردی که به جانب کارهای خیر می شتابد.

و نیز فرمود:

ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدْ رُزِقَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هُنَّ: الرِّضَا بِالْقَضَاءِ وَالصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ وَالشُّكْرُ فِي الرَّخَاءِ. (۲)

سه چیز است که هر کسی داشته باشد خوبی دنیا و آخرت روزیش شده است آنها: راضی بودن به حکم الهی، شکیبایی بر بلا و گرفتاری و سپاس در هنگام آسایش و تندرستی.

و نیز امام صادق علیه السلام در نصایح خویش به یاران و همراهانش فرمود:

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا شَرَحَ صِدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، فَإِذَا أَعْطَاهُ ذَلِكَ أَنْطَقَ لِسَانَهُ بِالْحَقِّ وَعَقَدَ قَلْبَهُ عَلَيْهِ فَعَمِلَ بِهِ فَإِذَا جَمَعَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ تَمَّ لَهُ

ص: ۳۶۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۹۴. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۸۲، حدیث ۶۲۸۳. [۲]

هر گاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد سینه اش را برای اسلام فراخ می گرداند و چون این نعمت به او عطا کند زبانش به حق گویا شود و دلش با حق گره خورد و به آن عمل کند و از این رو زمانی که خداوند این امور را گرد آورد اسلام او به کمال رسیده است.

خیر، در حقیقت پاداشی برای مؤمنان است که در آخرت برای آنان ذخیره شده است که مقدمه آن در دنیا پیش بینی شده است.

تفسیر خیر در کلام امام صادق علیه السلام

حسین بن اعین برادر مالک بن اعین از امام صادق علیه السلام پرسید: این که شخصی به دیگری می گوید: خدا پاداش خیرت دهد، مفهوم خیر چیست؟

امام علیه السلام فرمود: خیر نام نهی در بهشت است که سرچشمه اش کوثر است و کوثر از ساق عرش سرچشمه می گیرد و بر آن نهر منزلگاه های اوصیا و شیعان نشان بنا شده و در دو طرف این نهر دخترکانی باشند که هر گاه یکی از آنها از جای برخیزد؛ دیگری به جای او بنشیند؛ به این خاطر نامش را خیر نامیده اند. و این مفهوم خیر است؛ در آیه شریفه:

فِيهِنَّ خَيْرٌ حَسَانٌ» (۲)

در آنها زنانی نیکو سیرت و زیبا صورت اند .

ص: ۳۶۹

۱- (۱) - الکافی: ۱۳/۸، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۲۳/۷۵، باب ۲۳، ذیل حدیث ۹۳. [۲]

۲- (۲) - رحمان (۵۵) : ۷۰.

پس هر گاه مردی به دوست خود گفت:

«جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا» همان منزلی است که خداوند برای برگزیدگان و نیکان از بندگانش فراهم نموده است.

از این رو خداوند مَنان در دنیا راه و وسیله رسیدن به خیر و صلاح را در امور انسان در دسترس قرار داده است. (۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى الْمَعْرُوفُ هَدِيَّتُهُ مِنِّي إِلَى عَيْدِي الْمُؤْمِنِ فَإِنْ قَبَلَهَا مِنِّي فَبِرَحْمَتِي وَمِنِّي وَإِنْ رَدَّهَا فَبِعَدْوِي حُرْمَتِهَا وَمِنْهُ لَا مِنِّي وَ
أَيُّمَا عَبْدٍ خَلَقْتَهُ فَهَدَيْتُهُ إِلَى الْإِيمَانِ وَحَسَنَتْ خُلُقُهُ وَ لَمْ أَبْتَلِهِ بِالْبُخْلِ فَإِنِّي أُرِيدُ بِهِ خَيْرًا. (۲)

خداوند بزرگ می فرماید: کار نیک هدیه ای از جانب من به سوی بنده مؤمن من است. پس اگر پذیرفت؛ این رحمت از جانب من است و اگر آن را رد نمود به سبب گناه خودش از آن محروم مانده است و این از خود اوست نه از من و هر بنده ای که بیافرینم، به ایمان هدایتش کنم و اخلاق او را نیکو سازم و به بخل گرفتارش ننمایم، همانا خیر او را خواسته ام.

ص: ۳۷۰

۱- (۱) - الکافی: ۲۳۰/۸، حدیث ۲۹۸؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۶۲/۸، باب ۲۳، حدیث ۱۰۱. [۲]

۲- (۲) - بحار [۳] الأنوار: ۴۱۰/۷۱، باب ۳۰، حدیث ۱۴؛ الأملی، شیخ طوسی: ۲۴، حدیث ۲۹. [۴]

[«(۴) وَ اعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أُظَنَّ بِعِدِي عَيْدَمِ خَسَاسَةٍ أَوْ أُظَنَّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلاً فَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنْ شَرَفَتْهُ طَاعَتُكَ وَالْعَزِيزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُكَ» (۵) فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ مَتَّعْنَا بِثَرْوِهِ لَا تَنْفَدُ وَ أَيْدُنَا بِعِزِّ لَا يُفْقَدُ وَ اسِرِّحْنَا فِي مُلْكِكَ الْأَبَدِ إِنَّكَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُوًّا أَحَدٌ]

و مرا از این که به تهیدست فقیری گمان پستی برم، و به ثروتمندی گمان برتری ورزم حفظ فرما. چه آن که شریف کسی است که طاعت تو او را شرافت داده، و عزیز کسی است که عبادت تو او را به عزت نشانده، پس بر محمد و آلش درود فرست و ما را از ثروتی که تمام نمی شود بهره مند کن، و به عزتی که از بین نمی رود یاری ده، و ما را به جانب بهشت جاودانه روانه ساز؛ همانا تو یکتا و یگانه و بی نیازی، نزیایدی و زاییده نشدی، و احدی برایت همتا نبود.

نگاه یکسان به ثروتمند و نیازمند

از سیره های انسان سخاوتمند و با کرامت این است که وقتی نعمتی به او روی می آورد بازگو می کند و شکر خدا را بجا می آورد و رفتارش نیز تأییدی بر این نگرش است. و گاهی از دست دادن ثروت و مال را هم درس عبرت و آزمایش برای خویش می داند و هرگز دارایی را افتخار و ارزشی برای مقام خود نمی پندارد.

برخلاف بخیلان پست همت که همیشه ناله و فریادشان گوش فلک را کر کرده

است و اگر دنیا را به آنها بدهند، اصرار بر پرده پوشی بر نعمت‌ها دارند چهره‌شان فقیرانه و سخنانشان آمیخته با زاری و ناداری و رفتارشان نشانگر نیازمندی است؛ در حالی که تفاوت درونی انسان‌ها در همین طرز فکر روشن می‌شود؛ آنگاه که خداوند به رسولش می‌فرماید:

وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱)

و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن .

نعمت‌های الهی باید در مسیر رشد و تربیت انسان باشد نه مایه فخر و سلطه بر دیگری، پس باید بیماری و فقر و مشکلات برای انسان رخ دهد تا یاد نعمت‌ها برایش گوارا و آرام بخش باشد و او را در حد اعتدال و میان‌حالی نگه دارد و آثار نعمت‌های خدادادی را با نگاه عدالت‌آمیز در بین بندگان مشاهده کند تا از برترینی و خودمحوری و ستم به دیگران مصون بماند.

در این باره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النِّعْمَةِ عَلَيْهِ. (۲)

خداوند هنگامی که نعمتی را به بنده‌ای می‌بخشد، دوست دارد که آثار نعمت را بر او ببیند.

از آثار نعمت‌های خداوند این است که انسان نسبت به توانمند و فقیر یک بینش عادلانه داشته باشد و حق را بین آدمیان یکسان ببیند. بنابراین آنکه نعمت قدرت و ثروت را وسیله ظلم و طغیان قرار می‌دهد به زبان حال فریاد می‌کشد:

پروردگارا! من لایق این نعمت نیستم و آنکه در مسیر اجرای حق و عدالت از آن بهره می‌گیرم به زبان حال می‌گویم:
پروردگارم! من شایسته‌ام، بهتر و افزونتر کن.

ص: ۳۷۲

۱- (۱) - ضحی (۹۳) : ۱۱. [۱]

۲- (۲) - کنز العمال: ۶/۶۴۱، حدیث ۱۷۱۸۲؛ الجامع الصغیر: ۱/۲۵۳، حدیث ۱۶۶۸.

کفران نعمت تنها به این نیست که انسان ناسپاسی خدا گوید، بلکه هر گونه بهره گیری نادرست و انحرافی از نعمت هم کفران است.

از بارزترین نمونه تبدیل نعمت به کفران و یکسونگری بشر به طبیعت این است که نیروهای گوناگون جهان آفرینش در پرتو هوش و ابتکار خدادادی بشر، به دست انسان مهار شده و در جاده سودمندی و پیشرفت او به کار افتاده است.

هنگامی که ابزار نشر اندیشه و دانش و آگاهی از اخبار جهان در دسترس همگان قرار گرفته است؛ پس در چنین زمانی که مردم دنیا باید از نظر مادی و معنوی انسان های خوشبختی باشند؛ ولی به خاطر صرف کردن قدرت های انسانی و مالی، طبیعی و صنعتی، در راه سلطه جویی و بیدادگری و به کارگیری اختراعات و اکتشافات در هدف های مخرب؛ هر پدیده نو فکری و حرفه ای، نخست بهره مفسده جویانه دارد سپس فایده های مثبت آن در مراحل بعدی ارائه می شود.

این ناسپاسی بزرگ حاصل دور افتادن از هدایت سازنده پیامبران خداست که بشر به دست خود زمینه هلاکت نفس و فساد بر زمین را فراهم ساخته است.

اگر انسان خود را با نظام خلقت هماهنگ کند و سنت های حاکم بر جامعه را در جهت سعادت و هدایت نفس خویش قرار دهد و نفس اماره و شیطان را به عنوان دو دشمن ظاهری و باطنی بشناسد و آمادگی برای سفر آخرت و زندگی برتر را در سرلوحه افکار خود بگنجانند، سعادت دنیا و آخرت را دریافت خواهد کرد.

حضرت علی علیه السلام در وضعیت حال سرمایه داران و نیازمندان می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ، فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَنَعَ غَنِيٌّ وَاللَّهُ تَعَالَى جَدُّهُ سَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ. (۱)

خداوند روزی تهیدستان را در ثروت اغنیا واجب نموده است، تهیدستی

ص: ۳۷۳

گرسنه نماند جز با منع ثروتمند، و خداوند والا مقام گرسنگی فقیران را از ثروتمندان بازخواست خواهد کرد.

حضرت علی علیه السلام هنگامی که ابوذر رحمه الله را به ربنده تبعید کردند، به او فرمود:

يا اباذر! انك غضبت لله فارح من غضبت له. ان القوم خافوك على دنياهم و خفتهم على دينك، فاترك في ايديهم ما خافوك عليه، و اهزب منهم بما خفتهم عليه. فما احوجهم الي ما منعهم و ما اغناك عما منعوك و ستعلم من الزابح غداً و الاكثر حسداً.

(۱)

ای ابوذر! قطعاً تو برای خدا غضب کردی، پس به همان خدایی که برای او غضب کردی امیدوار باش. این مردم از تو بر دنیای خود ترسیدند، و تو بر دین خود از آنان ترسیدی، پس آنچه را آنان ترسیدند در دستشان واگذار، و به خاطر دینت که بر آن می ترسی از ایشان بگریز. پس چه بسیار نیازمندند به آنچه آنان را از آن منع کردی، و چه بسیار است بی نیازی تو از آنچه آنان تو را منع کردند و به زودی خواهید فهمید سودکننده در فردا کیست؟! و چه کسی بیش از دیگران مورد غبطه قرار خواهد گرفت.

بر این اساس، عزت و کرامت انسان در رشد حقیقت و ذات آدمی نهفته است. از این رو نه قارون و فرعون و نمرود دارای کرامت و عزت انسانی بوده اند و نه ابوذر و سلمان و عمّار و بلال حبشی ذلت و کمبودی داشتند؛ زیرا کمال آن است که نگرش انسان در محور حق حرکت کند و به عالی ترین مراتب عقلانی و شعور الهی نایل آید و نقصان آن است که در جاده سقوط و در ورطه شهوت و غضب و درکات حیوانیت سیر کند. و در ظلمات زمین، قربانی دام های شیطانی گردد.

در پایان دعا لازم است به این نکته توجه شود، که دنبال معیشت و روزی حلال

ص: ۳۷۴

رفتن لازم و واجب است، اما در گیر و دار امور دنیایی باید به داده حق راضی و قانع بود، و باید از چشم دوزی به وضع دیگران چشم پوشید، که چشم و هم چشمی باعث حرص و کبر و حسد و متیت و ناخشنودی از حضرت محبوب است.

ص: ۳۷۵

دعای ۳۶ : هنگام نظر به ابر و برق و شنیدن بانگ رعد

اشاره

ص: ۳۷۶

«١» اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَيْنِ آيَاتِنِ مِنْ آيَاتِكَ وَهَذَيْنِ عَوْنَانِ مِنْ أَعْوَانِكَ يَتَّبِعَانِ طَاعَتَكَ بِرَحْمَةٍ نَافِعَةٍ أَوْ نِقْمَةٍ ضَارَّةٍ فَلَا تَمْطِرْنَا بِهِمَا
مَطَرِ السَّوْءِ وَلَا تُلْبِسْنَا بِهِمَا لِيَاسَ الْبَلَاءِ «٢» اللَّهُمَّ صِلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْزِلْ عَلَيْنَا نَفْعَ هَذِهِ السَّحَابِ وَبَرَكَتَهَا وَاصْرِفْ عَنَّا
أَذَاهَا وَمَضَرَّتَهَا وَلَا تُصِبنَا فِيهَا بِأَفْهِهِ وَلَا تُرْسِلْ عَلَيَّ مَعَايِشِنَا عَاهَهُ «٣» اللَّهُمَّ وَإِنْ كُنْتَ بَعَثْتَهَا نِقْمَةً وَأَرْسَلْتَهَا سَخَطَةً فَإِنَّا نَسْتَجِيرُكَ
مِنْ غَضَبِكَ وَنَبْتَهِّلُ إِلَيْكَ فِي سُؤَالِ عَفْوِكَ فَمِلْ بِالْغَضَبِ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَأَدِرْ رَحَى نِقْمَتِكَ عَلَيَّ الْمُلْحِدِينَ «٤» اللَّهُمَّ أَذْهَبْ
مَخِيلَ بِلَادِنَا بِسَيْفِيكَ وَأَخْرِجْ وَحَرَ صُدُورِنَا بِرِزْقِكَ وَلَا تَشْغَلْنَا عَنْكَ بِغَيْرِكَ وَلَا تَقْطَعْ عَنَّا كَافِتِنَا مَا دَهَّ بِرِّكَ فَإِنَّ الْغَيْبَ مِنْ
أَعْيُنِي وَإِنَّ السَّالِمَ مِنْ وَفَيْتِ «٥» مَا عِنْدَ أَحَدٍ دُونِكَ دِفَاعٌ وَلَا بِأَحَدٍ عَن سَطْوَتِكَ امْتِنَاعٌ تَحْكُمُ بِمَا شِئْتَ عَلَيَّ مِنْ شِئْتَ وَتَقْضِي
بِمَا أَرَدْتَ فِيمَنْ أَرَدْتَ «٦» فَلَمَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا وَقَيْتَنَا مِنَ الْبَلَاءِ وَلَمَكَ الشُّكْرُ عَلَيَّ مَا خَوَّلْتَنَا مِنَ النِّعَمِ الْحَمْدُ يَخْلُفُ حَمْدَ
الْحَامِدِينَ وَرَاءَهُ حَمْدٌ يَمْلَأُ أَرْضَهُ وَسَمَاءَهُ «٧» إِنَّكَ الْمَنَّانُ بِجِسْتِي الْمَنَّانُ الْوَهَّابُ لِعَظِيمِ النِّعَمِ الْقَابِلُ بِسَيْرِ الْحَمْدِ الشَّاكِرُ قَلِيلُ
الشُّكْرِ الْمُحْسِنُ الْمُجْمَلُ ذُو الطُّولِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.

[«۱»اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَيْنِ آيَتِيَانِ مِنْ آيَاتِكَ وَ هَذَيْنِ عَوْنَانِ مِنْ أَعْوَانِكَ يَتَّيِدِرَانِ طَاعَتَكَ بِرَحْمَةٍ نَافِعَةٍ أَوْ نَقَمَةٍ ضَارَّةٍ فَلَا تُمَطِّرْنَا بِهِمَا مَطَرَ السَّوْءِ وَلَا تُلْبِسِنَا بِهِمَا لِبَاسَ الْبَلَاءِ «۲»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْزِلْ عَلَيْنَا نَفْعَ هَيْدِهِ السَّحَائِبِ وَ بَرَكَتَهَا وَ اصْرِفْ عَنَّا أَذَاهَا وَ مَضَرَّتَهَا وَ لَا تُصِبْنَا فِيهَا بِأَفَةٍ وَ لَا تُرْسِلْ عَلَيَّ مَعَايِشِنَا عَاهَةً]

خدایا! همانا این «رعد و برق» دو نشانه از نشانه های تو، و دو خدمتگزار از خدمتگزاران تو، که در مقام فرمان بردن از تو، به رحمتی سودمند یا عقوبتی زیان بخش می شتابند، پس به وسیله آن دو، باران زیان بار بر ما مباران، و به سبب آن دو لباس بلا بر ما میپوشان.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و فایده و برکت این ابرها را بر ما نازل کن و آزار و زیانش را از ما بگردان، و از درون ابرها آفتی به ما نرسان، و بر آنچه که معیشت ما بر آن استوار است آسیبی نفرست.

[«۳»اللَّهُمَّ وَإِنْ كُنْتَ بَعَثْتَهَا نِقْمَةً وَأَرْسَلْتَهَا سَخَطَةً فَإِنَّا نَسْتَجِيرُكَ مِنْ غَضَبِكَ وَنَبْتَهِلُ إِلَيْكَ فِي سُؤَالِ عَفْوِكَ فَمِلْ بِالْغَضَبِ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَادِرْ رَحَى نِقْمَتِكَ عَلَى الْمُلْحِدِينَ «۴»اللَّهُمَّ أَذْهَبْ مَحَلَّ بِلَادِنَا بِسُقْيَاكَ وَ أَخْرِجْ وَحَرَ صُدُورِنَا بِرِزْقِكَ وَ لَا تَشْغَلْنَا عَنْكَ بِغَيْرِكَ وَ لَا تَقْطَعْ عَنْ كَافَتِنَا مَا دَهَ بَرِّكَ فَإِنَّ الْغَنَى مَنْ أَعْنَيْتَ وَ إِنَّ السَّالِمَ مَنْ وَقَيْتَ «۵» مَا عِنْدَ أَحَدٍ دُونَكَ دِفَاعٌ وَ لَا بِأَحَدٍ عَنْ سَطْوَتِكَ امْتِنَاعٌ تَحْكُمُ بِمَا شِئْتَ عَلَى مَنْ شِئْتَ وَ تَقْضِي بِمَا أَرَدْتَ فِيمَنْ أَرَدْتَ]

خدایا! اگر این ابرها را به خاطر عقوبت برانگیخته ای، و محض خشم فرستاده ای، ما از خشمت به تو پناه می آوریم، و برای درخواست گذشت و عفو به درگاه تو زاری می کنیم. پس غضب و خشم را متوجه مشرکان کن، و آسیای عقوبت را نسبت به منحرفان به گردش آر.

خدایا! خشکی سرزمین های ما را به باران برطرف کن، و شدت خشم سینه ما را به رزق و روزی خود بیرون فرما، و ما را از خود به غیر خود مشغول و سرگرم مکن، و مایه و منبع نیکی خود را از ما جدا ساز؛ چه این که، بی نیاز کسی است که تو اش بی نیاز کنی، و سالم کسی است که تو اش از هر شری نگاه داری، نزد کسی جز دفاع تو نیروی دفاع نیست و برای احدی از عذاب تو، وسیله حفظ

و نگاه داری وجود ندارد؛ بر هر کسی که بخواهی، به هر چه که بخواهی حکم می کنی، و به آنچه اراده فرمایی درباره هر کس اراده کنی فرمان می دهی.

ص: ۳۸۲

[«(۶) فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا وَقَفْتَنَا مِنَ الْبَلَاءِ وَ لَكَ الشُّكْرُ عَلَى مَا خَوَّلْتَنَا مِنَ النِّعَمَاءِ حَمِيداً يُخَلِّفُ حَمِيدَ الْحَامِدِينَ وَرَاءَهُ حَمْداً يَمَلَأُ أَرْضَهُ وَ سَمَاءَهُ» (۷) إِنَّكَ الْمَنَّانُ بِجَسَدِ الْمَنِّ الْوَهَّابِ لِعَظِيمِ النِّعَمِ الْقَابِلُ يَسِيرِ الْحَمْدِ الشَّاكِرِ قَلِيلِ الشُّكْرِ الْمُحْسِنِ الْمُجْمَلِ دُو الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ]

تو را سپاس بر آن که ما را از بلا نگاه داشتی، و تو را شکر بر نعمت هایی که به ما دادی؛ سپاسی که سپاس سپاسگزاران را پشت سر گذارد؛ سپاسی که زمین و آسمان خدا را پر کند. همانا تویی بسیار نعمت دهنده به نعمت های بزرگ، بخشنده نعمت های عظیم، پذیرنده سپاس اندک، قبول کننده شکر ناچیز، نیکوکار و خوش رفتار، دارای احسان، معبودی جز تو نیست، پایان کار به سوی توست.

ابر، برق، رعد

اگر مردم به عبادت و طاعت و تقوا و ورع روی آورند. ابر و برق و رعد به وقت کار خود را انجام می دهند و به اندازه می بارند و باریدن ابر برای همگان نعمت و برکت می شود، و اگر روی از عبادت بردارند و پشت پا به تقوا و فضیلت بزنند، بارش ابر و غرّش رعد و فروغ برق برای آنان بلا و نعمت و باعث خرابی و ضرر و زیان و خسارت خواهد شد، که هر چه چرخ در این جهان هستی است به اراده یک نفر می چرخد و آنهم حضرت حق است، و چه نیکوست که تمام مردم هوا و

خواسته و اراده خود را با هوا و اراده حق یکی کنند تا همه چیز برای آنان منبع نفع و برکت گردد.

برق آسمان، بارش باران و سبز شدن زمین و دگرگونی فصل ها از نشانه های قدرت قاهره خداوند متعال در آفرینش است که بر پایه یک برنامه حساب شده و استوار اتفاق می افتد و هرگز تصادف و بی نظمی در این امور راهی ندارد.

خداوند حکیم در سیر حرکت زمین و برکات آسمانی؛ برق را وسیله ای برای بیداری و دگرگونی انسان ها قرار داده است تا در پرتو ترس و امید از آن، آدمی در خواب غفلت فرو نرود از این رو می فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱)

و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] اوست که برق را مایه ترس [از صاعقه] و امید [به باران] به شما می نمایاند، و از آسمان، آبی نازل می کند که زمین را پس از مردگی اش به وسیله آن زنده می کند؛ قطعاً در این [شگفتی های آفرینش] نشانه هایی است برای مردمی که تعقل می کنند.

جرقه ای که از بیم و امیدی در اثر برق آسمانی و حرکت ابرها و ریزش باران در قلب پدید می آید؛ سازنده درون آدمی است و این یک راه خداشناسی آشکار است که باید بر اساس دانش و اندیشه و تفکر دریافت شود.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در وصف سالکان راه حقیقت می فرماید:

قَدْ أَحْيَى عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ، حَيْثِي دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطْفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبَرْقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَيَّلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَفَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ وَ تَبَتَّتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينِهِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ

ص: ۳۸۴

همانا عقل خود را زنده کرد و نفسش را می راند به طوری که جسمش باریک و دلش نرم شد و نوری در نهایت فروزندی برایش درخشید که راه را برای او روشن کرد و به آن نور راه را پیمود، ابواب سلوک او را به در سلامت و خانه اقامت راندند و قدمهایشان همراه آرامش تن در جایگاه امن و راحت استوار شد، چرا که قلبش را به کار گرفت و پروردگارش را خشنود ساخت.

هر آنچه در چرخه دایره هستی است فرمان بر نظام ربّانی خداوند جهان است. و هیچ گونه استقلالی در ذات آن نیست، بلکه همه اصول نظام هستی امانتی است که سود و زیان بار بودن آن در دست پر قدرت آن حکیم تواناست. و همگی در ستایش و نیایش با حق تعالی، زبانی خاموش دارند.

در شرح اسماء الحسنی، روایتی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده که حق جلیل را گسترده توصیف فرموده است، از جمله در بخشی از فرازهای آن آمده است:

وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُسَبِّحُ لَكَ بِهِ قَطْرُ الْمَطَرِ وَ السَّحَابُ الْحَامِلَاتُ قَطْرَاتِ رَحْمَتِكَ يَا اللَّهُ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أُجْرِيَتْ بِهِ وَابِلَ السَّحَابِ فِي الْهَوَاءِ بِقُدْرَتِكَ يَا اللَّهُ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تُنْزِلُ بِهِ قَطْرَ الْمَطَرِ مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً تَجَاجَأُ فَتَجْعَلُهُ فُرْجًا يَا اللَّهُ... وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُسَبِّحُ لَكَ بِهِ الْبُرْقُ الْخَاطِفُ وَ الصَّوَاعِقُ الْعَاصِفَةُ يَا اللَّهُ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تُسَبِّحُ لَكَ بِهِ الرِّيحُ الْعَاصِفَاتُ فِي مَجَارِيهَا يَا اللَّهُ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَنْزِلُ بِهِ مَعَ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ يُسَبِّحُكَ بِهِ وَ لَا يَرْجِعُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَا اللَّهُ. (۲)

ص: ۳۸۵

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۵۵/۹۰ - ۲۵۶، باب ۱۳، حدیث ۱؛ [۲] البلد الأمين: ۴۱۳. [۳]

و از تو درخواست می کنم به آن نامت که به آن قطره های باران و ابر بارکش قطره های رحمت تو؛ تو را تسبیح می کنند، ای خدا.

و از تو درخواست می کنم به آن نامت که به آن در هوا ابر سنگین را به نیرویت جاری ساختی، ای خدا.

و از تو درخواست می کنم به آن نامت که به آن قطره های باران را از ابرهای متراکم و باران زا، پی در پی فرود فرستادی و آن را گشایش قرار دادی، ای خدا.

و از تو درخواست می کنم به آن نامت که به آن آذرخش خیره کننده و آواز سخت و تند وزنده تو را تسبیح می کنند، ای خدا.

و از تو درخواست می کنم به آن نامت که به آن بادهای سخت وزنده در رهگذرشان تو را تسبیح می کنند، ای خدا.

و از تو درخواست می کنم به آن نامت که به آن با هر قطره ای فرشته ای از آسمان فرود می آید و به آن تو را تسبیح می کند و تا روز قیامت باز نمی گردد، ای خدا.

در این فراز از دعا، حضرت سجّاد علیه السلام از خداوند مَنّان در خواست ابر پر برکت نموده است؛ زیرا ابر بدون بارش هم رحمت و هم نعمت است. در بیان معصومان علیهم السلام چنین آمده است.

رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ السَّحَابَ غَرَابِيلَ لِلْمَطَرِ هِيَ تَذِيبُ الْبَرْدَ حَتَّى يَصِيرَ مَاءً لِكَئِ لَا يُضَيِّرُ شَيْئاً يُصِيبُهُ وَ الَّذِي تَرَوْنَ فِيهِ مِنَ الْبُرْدِ وَ الصَّوَاعِقِ نِقْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ. (۱)

ص: ۳۸۶

همانا خداوند متعال ابر را غربال کننده باران ساخته، آنها تگرگ را ذوب می کنند تا به هر چه می رسد زیان نرساند و آنچه بنگرید در ابر از تگرگ و صاعقه، عذاب خدای عز و جل است که با آن هر بندهای را که بخواد گرفتار نماید.

نبی اسلام صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: دوست دارم امر ابر را بدانم، جبرئیل گفت: این فرشته ابر است از او بپرس، او گفت: چک های مهر شده به دست ما می آید که به فلان شهر چنین و چنان قطره ببارد. (۱) امام علی علیه السلام فرمود:

السُّحَابُ غِزْبَالُ الْمَطَرِ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَأَفْسَدَ كُلُّ شَيْءٍ يَقَعُ عَلَيْهِ. (۲)

ابر، غربال کننده بارانند. و اگر نبود هر چه باران به آن می ریخت تباه می شد.

و نیز حضرت علی علیه السلام می فرماید:

وَ سِئَلٌ عَنِ السَّحَابِ أَيْنَ تَكُونُ؟ قَالَ: تَكُونُ عَلَى شَجَرٍ عَلَى كَثِيبٍ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ يَأْوِي إِلَيْهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُرْسِلَهُ أَرْسَلَ رِيحًا فَأَثَارَتُهُ وَ وَكَلَّ بِهِ مَلَائِكَةً يَضْرِبُونَهُ بِالْمَخَارِقِ وَ هُوَ الْبُرْقُ فَيَرْتَفِعُ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَهُ إِلَى بَلَدٍ مَّيَّتٍ» (۳)

وَ الْمَلَكُ اسْمُهُ الرَّعْدُ. (۴)

پرسیده شده از ابر که کجاست؟ فرمود: بر درختی بالای تلی کنار دریا در آن

ص: ۳۸۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۷/۵۶، باب ۲۸، حدیث ۳۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷۳/۵۶، باب ۲۸، حدیث ۵؛ [۲] قرب الإسناد: ۶۴. [۳]

۳- (۳) - فاطر (۳۵) : ۹. [۴]

۴- (۴) - الکافی: ۲۱۸/۸، حدیث ۲۶۸؛ [۵] بحار الأنوار: ۳۸۲/۵۶، باب ۲۸، حدیث ۲۶. [۶]

منزل کند و چون خداوند بلند مرتبه بخواهد آن را بفرستد، بادی گسیل نماید تا آن را برانگیزد و فرشته ها بدان گمارد تا او را تازیانه آتشین بزنند و آن برق است و برآید، سپس این آیه را خواند: «خداست که بادها را فرستاد تا ابری را برانگیزند، پس ما آن را به سوی سرزمین مرده راندیم و زمین را پس از مردگی اش به وسیله آن زنده کردیم» و نام آن فرشته رعد است.

ابن عباس در این باره می گوید:

السَّحَابُ الْأَسْوَدُ فِيهِ الْمَطَرُ وَالْأَبْيَضُ فِيهِ النَّدَى وَهُوَ الَّذِي يُنْضِجُ الثَّمَارَ. (۱)

در ابر سیاه، باران است و ابر سفید رطوبت دارد و او سبب رویش و رشد میوه هاست.

گاهی ابر در موقعیت های خاصی موجب تراکم هوا و در نتیجه گرم شدن شدید آن می شود و بسیاری از درختان و گیاهان را سوزانده و بی خاصیت می کند و نیز سبب از بین رفتن رطوبت هوا و کاهش اکسیژن در فضا می شود تا جایی که انسان گاهی دچار تنگی نفس و بیماری گوارشی می شود. این حالت از بلایای طبیعی آفرینش و برای عبرت آدمیان پیش می آید.

بنابراین گاهی رعد و برق و ابر زمینه ساز ترس و هراس است. و گاهی موجب طمع و رغبت و امید می شود؛ زیرا زمانی در اثر انقلاب آنها باران شدیدی می بارد و به صورت سیل بزرگی درآمده و هر چه را از تر و خشک در سر راهش قرار گرفته نابود می کند و همچنین زمانی بارانی سودمند و به اندازه مناسب مکان می بارد که دشت و بیابان و مزارع را آباد می سازد و چشمه های آب و رودخانه ها به جریان می افتد و همگان از این لطف خدا خرسند و سپاسگزار می شوند.

از سید مرتضی رحمه الله پرسیدند: رعد و برق و ابر در کلام خداوند چیستند؟ که

ص: ۳۸۸

فرمود: «و از آسمان از کوه هایی که در آن ابر یخ زده است تگرگی فرو می ریزد.» آیا آنجا تگرگ است یا نه؟

و ایشان (قدس سره) پاسخ داد: ابر جسمی متراکم و در هم است و در آن شکی نیست که قابل مشاهده است و اما رعد و برق روایت دارد که دو فرشته اند و آنچه ما گوئیم این است که رعد غرّشی از برخورد تکه های ابر است و برق هم از برخورد آنها به هم بدرخشید و این که خداوند فرموده از کوه هاست تا آخر آیه؛ شکی نیست که کلام خداست و مانعی ندارد که کوه های تگرگی آفریده شده باشد در هنگامی که تگرگ فرو می بارد. (۱) به قول عارف معارف حضرت فیضی هندی:

فروغ شمع محبت ز آتش دگرست درون سوخته او بلاکش دگرست

درخت وادی ایمن نسوزد آتش طور که بهر سوختن هیمة آتش دگرست

به راه عشق مرا نسبتی به مجنون نیست ربودگی دلم از پریش دگرست

سرم به عشوه ساقی فرو نمی آید که مستی دلم از جام بی غش دگرست

ز نقش لوحه گردون مگو، که طفل دلم فریب خورده لوح منقش دگرست

مکن ملامت فیضی اگر قدح نکشید که او ز باده توحید سر خوش دگرست

(فیضی هندی)

ص: ۳۸۹

دعای ۳۷: اعتراف به ناتوانی از شکر

اشاره

ص: ۳۹۰

«١» اللَّهُمَّ إِنَّ أَحَدًا لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةَ إِلَّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِنْ إِحْسَانِكَ مَا يُلْزِمُهُ شُكْرًا «٢» وَلَا يَبْلُغُ مَبْلَغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَإِنْ اجْتَهَدَ إِلَّا كَانَ مُقْصِرًا دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ «٣» فَأَشْكُرُ عِبَادَكَ عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ وَأَعْبُدُهُمْ مُقْصِرٌ عَنْ طَاعَتِكَ «٤» لَا يَجِبُ لِأَحَدٍ أَنْ تَغْفِرَ لَهُ بِاسْتِحْقَاقِهِ وَلَا أَنْ تَرْضَى عَنْهُ بِاسْتِجَابِهِ «٥» فَمَنْ غَفَرْتَ لَهُ فَبَطُولِكَ وَمَنْ رَضِيتَ عَنْهُ فَبِفَضْلِكَ «٦» تَشْكُرُ يَسِيرَ مَا شَكَرْتَهُ وَتُثِيبُ عَلَى قَلِيلٍ مِمَّا تُطَاعُ فِيهِ حَتَّى كَأَنَّ شُكْرَ عِبَادِكَ الَّذِي أُوجِبْتَ عَلَيْهِ ثَوَابَهُمْ وَأَعْظَمْتَ عَنْهُ جِزَاءَهُمْ أَمْرٌ مَلَكُوا اسْتِطَاعَةَ الْإِمْتِنَاعِ مِنْهُ دُونَكَ فَكَافَيْتَهُمْ أَوْ لَمْ يَكُنْ سَبَبُهُ بِيَدِكَ فَجَازَيْتَهُمْ «٧» بَلْ مَلَكَتْ - يَا إِلَهِي - أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَمْلِكُوا عِبَادَتَكَ وَأَعْرَدْتْ ثَوَابَهُمْ قَبْلَ أَنْ يُفِيضُوا فِي طَاعَتِكَ وَذَلَمْتُكَ أَنْ سَيِّئْتَكَ الْإِفْضَالَ وَعَادَتَكَ الْإِحْسَانَ وَسَيَّلْتُكَ الْعَفْوَ «٨» فَكُلُّ الْبَرِيَّةِ مُعْتَرِفَةٌ بِأَنَّكَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِمَنْ عَاقَبْتَ وَشَاهِدَةٌ بِأَنَّكَ مُتَّفَضِّلٌ عَلَى مَنْ عَافَيْتَ وَكُلُّ مُقِرٌّ عَلَى نَفْسِهِ بِالتَّقْصِيرِ عَمَّا اسْتَوْجِبْتَ «٩» فَلَوْ لَا أَنَّ الشَّيْطَانَ يَحْتَدِثُهُمْ عَنْ طَاعَتِكَ مِمَّا عَصَاكَ عِوَاصٍ وَ لَوْ لَا أَنَّهُ صَوَّرَ لَهُمُ الْبَاطِلَ فِي مِثَالِ الْحَقِّ مِمَّا ضَلَّ عَنْ طَرِيقِكَ ضَالٌّ «١٠» فَسَيَّبِحَانَكَ مِمَّا أُبَيِّنُ كَرَمِيكَ فِي مُعَامَلِهِ مِنْ أَطَاعِكَ أَوْ عَصَاكَ تَشْكُرُ لِلْمُطِيعِ مَا أَنْتَ تَوَلَّيْتَهُ لَهُ وَتُمَلِي لِلْعَاصِي فِيمَا تَمْلِكُ مُعَاجَلَتُهُ فِيهِ «١١» أَعْطَيْتَ كَلًّا مِنْهُمَا مَا لَمْ يَجِبْ لَهُ وَتَفَضَّلْتَ عَلَى

كُلُّ مِنْهُمَا بِمَا يَقْضِيهِ عَمَلُهُ عَنْهُ «١٢» وَ لَوْ كَافَأَتِ الْمُطِيعَ عَلَى مَا أَنْتَ تَوَلَّيْتَهُ لَأَوْشَكَ أَنْ يَفْقَدَ ثَوَابَكَ وَ أَنْ تَزُولَ عَنْهُ نِعْمَتُكَ وَ لَكِنَّكَ بِكَرَمِكَ حَيَّازَيْتَهُ عَلَى الْمُدَّةِ الْقَصِيرَةِ الْفَنَائِيهِ بِالْمُدَّةِ الطَّوِيلَةِ الْخَالِدَةِ وَ عَلَى الْغَايَةِ الْقَرِيبَةِ الزَّائِلَةِ بِالْغَايَةِ الْمَدِيدَةِ الْبَاقِيَةِ «١٣» ثُمَّ لَمْ تَسْمُهُ الْقَصِيرَاصَ فِيمَا أَكَلَ مِنْ رِزْقِكَ الَّذِي يَقْوَى بِهِ عَلَى طَاعَتِكَ وَ لَمْ تَحْمِلْهُ عَلَى الْمُنَاقَشَاتِ فِي الْآلَاتِ الَّتِي تَسَبَّبَ بِاسْتِعْمَالِهَا إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَ لَوْ فَعَلْتَ ذَلِكَ بِهِ لَذَهَبَ بِجَمِيعِ مَا كَدَحَ لَهُ وَ جُمِلَهُ مَا سَعَى فِيهِ جَزَاءً لِلصُّغْرَى مِنْ أَيْدِيكَ وَ مِنْكَ وَ لَبَقِيَ رَهِينًا بَيْنَ يَدَيْكَ بِسَائِرِ نِعَمِكَ فَهَتَى كَانَ يَسْتَحِقُّ شَيْئًا مِنْ ثَوَابِكَ؟ لَا مَتَى؟ «١٤» هَذَا - يَا إِلَهِي - حَالُ مَنْ أَطَاعَكَ وَ سَبِيلُ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فَأَمَّا الْعَاصِي أَمْرَكَ وَ الْمُوَاقِعُ نَهْيَكَ فَلَمْ تُعَاجِلْهُ بِنِقْمَتِكَ لَكِنِّي يَسْتَبْدِلُ بِحَالِهِ فِي مَعْصِيَتِكَ حَالُ الْإِنَابَةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ لَقَدْ كَانَ يَسْتَحِقُّ فِي أَوَّلِ مَا هَمَّ بِعِصْيَانِكَ كُلَّ مَا أَعْدَدْتَ لِجَمِيعِ خَلْقِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ «١٥» فَجَمِيعُ مَا أَخْرَجْتَ عَنْهُ مِنَ الْعَذَابِ وَ أَبْطَأَتْ بِهِ عَلَيْهِ مِنْ سَيِّطَوَاتِ النَّقْمَةِ وَ الْعِقَابِ تَزَكُّ مِنْ حَقِّكَ وَ رِضَى بِمُدُونِ وَاجِبِكَ «١٦» فَهَمَّنْ أَكْرَمُ - يَا إِلَهِي - مِنْكَ وَ مَنْ أَشَقَى مِمَّنْ هَلَكَ عَلَيْكَ لَا مَنْ؟ فَتَبَارَكَ أَنْ تُوصَفَ إِلَّا بِالْإِحْسَانِ وَ كَرُمْتَ أَنْ يُخَافَ مِنْكَ إِلَّا الْعِيدُلُ لَا يُخْشَى جَوْرَكَ عَلَى مَنْ عَصَاكَ وَ لَا يُخَافُ إِغْفَالَكَ ثَوَابَ مَنْ أَرْضَاكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لِي أَمَلِي وَ زِدْنِي مِنْ هُدَاكَ مَا أَصْلُ بِهِ إِلَى التَّوْفِيقِ فِي عَمَلِي إِنَّكَ مَنَّانٌ كَرِيمٌ.

[«۱» اَللّٰهُمَّ اِنَّ اَحَدًا لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةَ اِلَّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِنْ اِحْسَانِكَ مَا يُلْزِمُهُ شُكْرًا «۲» وَ لَا يَبْلُغُ مَبْلَغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَ اِنْ اجْتَهَدَ اِلَّا كَانَ مُقْصِرًا دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ «۳» فَاَشْكُرُ عِبَادِكَ عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ وَ اَعْبُدُهُمْ مُقْصِرٌ عَنْ طَاعَتِكَ]

خدایا! کسی از شکر گزاریت در حالی از احوال، به نهایت شکر نمی رسد جز این که از احسانت نعمتی به دست می آورد، که او را به شکری دیگر وا می دارد.

و از آن جا که نعمت پیوسته و پی در پی به بندگان می رسد، پس کسی را قدرت بر شکر نیست، و از اطاعت گرچه تلاش و کوشش کند به اندازه ای نمی رسد، جز این که در برابر شایستگی ات، به سبب فضل و احسانت، ناتوان از طاعت است؛ بنابراین سپاس گزارترین بندگان از سپاسگزاریت عاجز، و عابدترین ایشان، از اطاعت ناتوان است.

حقیقت شکر

اشاره

گروهی تصور می کنند شکر به این است که وقتی خود را در دریای نعمت های الهی و به خصوص نعمت های مادی غوطه ور دیدند، سر به جانب حق برداشته و بگویند: الحمد لله.

باید به اینان گفت: گفتن الحمد لله گرچه شکر است ولی تمام شکر و حقیقت شکر نیست، بلکه مرتبه ای ضعیف از مراتب مسئله با عظمت شکر است.

چنانکه از آیات و روایات استفاده می شود منزلت شکر و مقام شاکران بسیار با عظمت است.

حقیقت شکر، مصرف کردن نعمت های مادی و معنوی در جایی است که حضرت منعم معین فرموده، و پرهیز از خرج کردن نعمت در معاصی و گناهان است.

حقیقت شکر در کلام راغب اصفهانی

راغب اصفهانی در «المفردات» می نویسد:

«أَصْلُ الشُّكْرِ مِنْ عَيْنِ شَكْرِي.

ریشه شکر از چشم پر اشک گرفته شده است.

و چون این لغت در باب تشکر از منعم به کار می رود، پُر بودن انسان از یاد خدا نسبت به نعمت هایش می شود و توجه به این که نعمت در کجا خرج شود، که دنبال این یاد، عطا و سخا و جود و کرم و صدقه و انفاق و احسان و خرج به اقتصاد و اعتدال است.

شکر را سه مرتبه است:

۱ - مرتبه قلبی

۲ - مرتبه زبانی

۳ - مرتبه عملی

مرتبه قلبی فهم نعمت است، مرتبه زبانی ثنا و حمد و اظهار نعمت است، مرتبه عملی تلافی احسان حق به اندازه قدرت است.»

(۱)

ص: ۳۹۶

خواجه نصیرالدین طوسی در باب شکر می فرماید:

«شکر شریف ترین و برترین کارهاست، آگاه باش که شکر روبه رو شدن با نعمت به وسیله گفتار و عمل و نیت است.

برای شکر سه رکن است: معرفت، حال، عمل.

معرفت به این است که منعم و صفات لایق به او را بشناسی، و این که نعمت ظاهر و باطن از اوست، و منعم حقیقی جز ذات اقدس حق کسی نیست، و آنچه واسطه بین تو و حضرت حق برای رسیدن نعمت به توست مسخر حضرت اویند و فرمانبردار آن وجود مبارک است.

حال، عبارت از نشان دادن خضوع و خشوع و سرور و بهجت به وسیله نعمت است، به این که این همه نعمت هدیه است و این هدیه دلالت کننده بر عنایت منعم به شخص توست، و علامت و نشانه حال به این است که به چیزی از دنیا خوشحال نگردی مگر به آنچه موجب قرب تو به حضرت اوست.

اما عمل، حقیقتی که متوجه به قلب و زبان و جوارح است.

عمل قلب، اراده تعظیم در برابر منعم و حمد و سپاس و تمجید اوست، و اندیشه در صنایع و افعال و آثار لطف آن حضرت، و نیت داشتن رساندن خیر و احسان به وسیله نعمت به تمام خلق خداست.

عمل زبان، اظهار نعمت به حمد و تسبیح و تهلیل و امر به معروف و نهی از منکر است.

عمل جوارح، به کارگیری نعمت های ظاهر و باطن در طاعت و عبادت، و خودداری از خرج کردن نعمت در معصیت و مخالفت با حضرت محبوب و جناب معشوق است.»

بنابراین؛ شکر از مهم ترین صفات کمال است، و تحقق این حقیقت به طور جامع

و کامل بسیار کم اتفاق می افتد، چنانچه در قرآن مجید فرموده است:

وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ (۱)

و از بندگانم اندکی سپاس گزارند .

از آنجائی که شکر جوارحی، خود از نعمت های معنوی حق است، و جز با توفیق حضرت او صورت نمی گیرد، پس بر این نعمت هم شکری واجب است، و بر این شکر هم شکر دیگری واجب تا بی نهایت!

بر اساس محاسبه بالا باید گفت: تمام موجودات صاحب شعور از شکر حضرتش عاجزند، آنهم از شکر یک نعمت از مجموع نعمت های او که قابل احصا نیست! بنابراین آخرین مرتبه شکر، اعتراف به ناتوانی از شکر است.

حضرت سید الشهداء - روحی فداه - در دعای عرفه به پیشگاه حضرت محبوب عرضه می دارد:

طول مدت عصرها و بلکه قرن ها اگر عمر کنم، شکر یکی از آن نعمت ها که به من عنایت فرمودی نتوانم انجام داد، مگر باز به نعمت دیگری که آن نیز به من شکری سر از نو و ستایشی تازه واجب گرداند.

آری، و اگر من و تمام حساب دانان عالم آفرینش بخواهیم نهایت نعمت هایت از گذشته و حال و آینده را احصا و شماره کنیم هرگز بر حساب و شماره اش و درک نهایتش قادر نخواهیم بود، راستی بعید است، کجا می توانیم در صورتی که در کتاب ناطق خود، قرآن مجید بیان فرمودی: که اگر بخواهید نعمت های خدا را بشمارید هرگز نتوانید. (۲) الهی به کدام یک از نعمت هایت تو را شکر گوئیم، و با چه زبان و با کدام فهم و

ص: ۳۹۸

۱- (۱) - سبأ (۳۴) : ۱۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۸/۹۵، باب ۲؛ إقبال الأعمال: ۳۴۱؛ البلد الأمين: ۲۵۲.

عقل به شکر به پا خیزیم؟

شکر در قرآن مجید

سرفصل های شکر در آیات قرآن مجید به شرح زیر است:

۱ - آدای شکر حق نسبت به تمام نعمت ها واجب است:

أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ» (۱)

نسبت به خدا سپاس گزار و شاکر باش.

۲ - برگشت سود شکر به خود انسان است:

وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ» (۲)

و هر کس که سپاس گزاری کند، به سود خود سپاس گزاری می کند.

۳ - جزای شاکران خیلی سریع و زود به آنان می رسد:

وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ» (۳)

و یقیناً سپاس گزاران را پاداش خواهیم داد.

۴ - شکر مانع از رسیدن عذاب به بندگان است:

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وءَامَنْتُمْ» (۴)

اگر شما سپاس گزار [نعمت های بی شمار حق] باشید و ایمان آورید، خدا را با عذاب شما چه کار؟

ص: ۳۹۹

۱- (۱) - لقمان (۳۱) : ۱۲. [۱]

۲- (۲) - نمل (۲۷) : ۴۰. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۴۵. [۳]

۴- (۴) - نساء (۴) : ۱۴۷. [۴]

۵ - شکر باعث ازدیاد نعمت است:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ﴿١﴾

اگر سپاس گزاری کنید ، قطعاً [نعمتِ] خود را بر شما می افزایم .

۶ - شکر باعث رضایت و خشنودی خداست:

وَ أَنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ ﴿٢﴾

و اگر سپاس گزاری کنید ، آن را برای شما می پسندد .

۷ - نعمت برای شکر است:

وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣﴾

و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید .

۸ - بندگان شاکر اندکند، و شکر نکردن به خاطر غفلت و نداشتن ایمان به منعم است.

وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴿٤﴾

و از بندگان اندکی سپاس گزارند .

۹ - در برابر این همه نعمت من چرا شاکر نیستند؟

وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٥﴾

و برای آنان در آن چهارپایان سودهایی [چون پشم ، کرک و پوست] و نوشیدنی هایی [چون شیر و فرآورده های آن]

هست ؛ آیا سپاس گزاری

ص: ۴۰۰

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴) : ۷. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹) : ۷. [۲]

۳- (۳) - نحل (۱۶) : ۷۸. [۳]

۴- (۴) - سبأ (۳۴) : ۱۳. [۴]

۵- (۵) - یس (۳۶) : ۷۳. [۵]

نمی کنند ؟

۱۰ - اکثر مردم از فضای روحانی و ملکوتی شکر دورند:

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ» (۱)

بی تردید خدا نسبت به همه مردم ، صاحب فضل و احسان است ، ولی بیشترشان سپاس نمی گزارند .

شکر در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ، وَالْمُعَافَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُبْتَلَى الصَّابِرِ، وَالْمُعْطَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمَحْرُومِ الْقَانِعِ. (۲)

خورنده شاکر از نظر اجر مانند روزه دار پاک نیت است، سالم سپاسگزار در اجر مانند مصیبت دار صابر است، دهنده شاکر در ثواب مانند ندار قانع است.

امام علی علیه السلام فرمود:

الشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى، وَالصَّبْرُ زِينَةُ الْبُلُوَى. (۳)

شکر آرایش و زینت ثروت، و صبر زینت مصیبت است.

و نیز آن حضرت فرمود:

الشُّكْرُ عِضْمَةٌ مِنَ الْفِتْنَةِ. (۴)

ص: ۴۰۱

۱- (۱) - یونس (۱۰) : ۶۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۱؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۱۰/۱۶، باب ۸، حدیث ۲۱۶۲۷. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۲۲/۷۴، باب ۱۵؛ [۴] الإرشاد، شیخ مفید: ۳۰۰/۱. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۵۳/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۸۶؛ [۶] تحف العقول: ۲۱۴.

شکر، حافظ انسان از فتنه است.

و نیز فرمود:

شُكْرُ النِّعْمَةِ أَمَانٌ مِنْ حُلُولِ النِّقْمَةِ. (۱)

شکر نعمت؛ امان الهی از ورود بلاست.

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: بزرگوارترین خلق خدا کیست؟

فرمود:

إِذَا أُعْطِيَ شُكْرًا، وَ إِذَا ابْتُلِيَ صَبْرًا. (۲)

آن کس که چون به او عطا شود شکر کند، و چون دچار مصیبت گردد، صبر نماید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لَا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ. (۳)

اگر خداوند به گناهان بندگان وعده عذاب نداده بود، هر آینه واجب بود به عنوان شکر نعمتش از معصیت بپرهیزند.

و نیز فرمود:

أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ أَنْ لَا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعْصِيَتِهِ. (۴)

کمترین چیزی که از حقوق حق بر شما رعایتش لازم است؛ این است که برای

ص: ۴۰۲

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۸۰، حدیث ۶۱۹۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۳/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۸۲؛ [۲] التمهیص: ۶۸، باب ۹، حدیث ۱۶۳.

۳- (۳) - نهج البلاغه: حکمت ۲۹۰؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۰۸/۱۵، باب ۴۱، حدیث ۲۰۵۹۷. [۴]

۴- (۴) - نهج البلاغه: حکمت ۳۳۰؛ [۵] بحار الأنوار: ۳۶۴/۷۰، باب ۱۳۷، ذیل حدیث ۹۶. [۶]

گناهان از نعمت هایش کمک نگیرید.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكُمْ شُكْرٌ لَازِمٌ لَكُمْ، بَلْ أَلْفٌ وَ أَكْثَرُ. (۱)

در هر نفسی از نفس هایت شکر بر تو لازم است، بلکه هزار شکر و بیشتر.

و نیز فرمود:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ نِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ حَمِدَ اللَّهَ ظَاهِرًا بِلِسَانِهِ فَتَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى يُؤْمِرَ لَهُ بِالْمَزِيدِ. (۲)

نعمتی را خداوند به عبد نمی دهد مگر در صورتی که عبد نعمت را به قلبش بشناسد و به زبانش حمد حق را ظاهر کند تا خداوند امر به اضافه شدن آن نعمت کند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

مَنْ أَعْطَى الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ. (۳)

آن که نعمت شکر به او عنایت شود، از زیاد شدن نعمت حق محروم نگردد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

به موسی وحی شد: مرا شکر کن و حق شکر را بجای آر. عرضه داشت:

چگونه حق شکر را بجای آوردم در حالی که شکر نیست که بجا آورم مگر این که تو مرا به آن شکر موفق فرمودی و آن را به عنوان نعمت به من مرحمت فرمودی؟

خطاب رسید: ای موسی! اکنون که دانستی این حقیقت از جانب من است حق

ص: ۴۰۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۲/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۷۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۰/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۲۸؛ [۲] الکافی: ۹۵/۲، حدیث ۹. [۳]

۳- (۳) - نهج البلاغه: حکمت ۱۳۵؛ [۴] معانی الاخبار: ۳۲۴، حدیث ۱.

شکر را بجا آورده ای. (۱) و نیز امیر المؤمنین علیه السلام در این باره می فرماید:

شُكْرُ الْمُؤْمِنِ يَظْهَرُ فِي عَمَلِهِ. (۲)

شکر مؤمن در عملش آشکار می گردد.

و شُكْرُ الْمُنَافِقِ لَا يَتَجَاوَزُ لِسَانَهُ. (۳)

و شکر منافق از زبانش فراتر نمی رود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

شُكْرُ النَّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ، وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (۴)

شکر نعمت دوری جستن از گناهان، و تمام شکر، گفتن الحمد لله رب العالمین است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ الْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ. (۵)

شکر هر نعمتی، خودداری از محرمات الهی است.

و نیز آن حضرت فرمود:

شکر خداوند به تداوم ثنا و حمد است. (۶)

ص: ۴۰۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۱/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۴۱؛ الکافی: ۹۸/۲، حدیث ۲۷. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۷۹، حدیث ۶۱۶۴. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۴۵۹، حدیث ۱۰۵۰۱. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۴۰/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۲۹؛ [۴] الکافی: ۹۵/۲، حدیث ۱۰. [۵]

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۴۲/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۳۹؛ [۶] الخصال: ۱۴/۱، حدیث ۵۰.

۶- (۶) - غرر الحکم: ۲۷۹، حدیث ۶۱۶۲.

و شکر مافوق به دوستی درست است. (۱) و شکر همانندت به اخوت و برادری نیکو می باشد. (۲) و شکر آن که مادون توست به عطای به اوست. (۳) امام صادق علیه السلام می فرماید:

چون برای رسول الله صلی الله علیه و آله پیشامدی می شد که آن حضرت را خوشحال می کرد، به پیشگاه حق عرضه می داشت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النُّعْمَةِ.

سپاس و ستایش خدای را بر این نعمت.

و وقتی حادثه ای بر آن حضرت وارد می شد که آن جناب را غمناک می کرد می گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ. (۴)

شکر و سپاس و ستایش خدای را در همه حال.

امام علی علیه السلام می فرماید:

شُكْرُ الْعَالِمِ عَلَى عِلْمِهِ، عَمَلُهُ بِهِ وَ بَدْلُهُ لِمُسْتَحِقِّهِ. (۵)

شکر دانشمند بر دانشش، عمل به علم خود، و بخشش آن به مستحقش می باشد.

ص: ۴۰۵

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۷۹، حدیث ۶۱۶۳.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۴۱۴، حدیث ۹۴۳۲.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۷۹، حدیث ۶۱۶۱.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۳/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۱۴؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۱۱/۵، باب ۲۰، حدیث ۵۹۵۱. [۲]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۴۴، حدیث ۱۳۳. [۳]

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَغُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» إِلَّا أَدَّى شُكْرَهَا. (۱)

از جانب خداوند نعمت کوچک یا بزرگی به بنده عنایت نمی شود که در برابرش بگوید: «الحمد لله» جز این که شکر آن نعمت را ادا کرده است.

ادامه دعا اشاره به واقعیت های است که شرح و تفسیرش در دعای اول و هفدهم و بیستم و سی و یکم گذشت.

ص: ۴۰۶

۱- (۱) - الکافی: ۹۶/۲، حدیث ۱۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۲/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۹. [۲]

[«۴» لَا يَجِبُ لِأَحَدٍ أَنْ تَغْفِرَ لَهُ بِاسْمِهِ تَخْفَاقِهِ وَلَا أَنْ تَرْضَى عَنْهُ بِاسْتِجَابِهِ «۵» فَمَنْ غَفَرْتَ لَهُ فَبَطُولِكَ وَمَنْ رَضَيْتَ عَنْهُ فَبِفَضْلِكَ «۶» تَشْكُرُ يَسِيرَ مَا شَكَرْتَهُ وَتُثِيبُ عَلَى قَلِيلٍ مَا تُطَاعُ فِيهِ حَتَّى كَأَنَّ شُكْرَ عِبَادِكَ الَّذِي أُوجِبْتَ عَلَيْهِ ثَوَابُهُمْ وَأَعْظَمْتَ عَنْهُ جَزَاءَهُمْ أَمْرٌ مَلَكَوا اسْمَهُ تَطَاعَهُ الْإِمْتِنَاعَ مِنْهُ دُونَكَ فَكَافَيْتَهُمْ أَوْ لَمْ يَكُنْ سَبَبُهُ بِيَدِكَ فَجَازَيْتَهُمْ «۷» بَلْ مَلَكَتْ - يَا إِلَهِي - أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَمْلِكُوا عِبَادَتَكَ وَأَعَدَدْتَ ثَوَابَهُمْ قَبْلَ أَنْ يُفِيضُوا فِي طَاعَتِكَ وَذَلِكَ أَنَّ سُنَّتَكَ الْإِفْضَالَ وَعَادَتَكَ الْإِحْسَانَ وَسَبِيلَكَ الْعَفْوَ]

کسی شایسته آن نیست که به خاطر مستحق بودنش او را بیامرزی، و به سبب سزاوار بودنش از او خشنود شوی، هر که را بیامرزی به احسانت آمرزیده ای و از هر که خشنود شوی، به فضلت خشنود شده ای، عمل اندکی را که پذیرفته ای جزا می دهی، و بر اندک چیزی که اطاعت شده ای پاداش عنایت می کنی، تا آن جا که گویی سپاسگزاری بندگان که پاداششان را بر آن واجب کرده ای و جزای ایشان را از آن بزرگ ساخته ای، کاری است، که بدون قدرت دادن تو بر باز ایستادن از آن توانمند بودند، و از این جهت پاداششان دادی، اما اینان قدرت باز ایستادن از شکر را بدون تو ندارند، ولی با آنها هم چون کسی که قدرت باز ایستادن دارد معامله کردی، یا انگار می کنی سبب آن شکر به دست تو نبوده،

و به این خاطر اجرشان دادی؛ ولی این طور نیست، بلکه ای خدای من! مالک کار ایشان بودی، پیش از این که آنان مالک عبادت تو شوند، و مزدشان را آماده کردی، پیش از آن که وارد طاعت و بندگی تو شوند، و آن برای این است که روش تو عطا کردن، و عادتت احسان، و راهت گذشت است.

ص: ۴۰۸

[«(۸) فَكَلَّ الْبَرِيَّةَ مُعْتَرِفَهُ بِإِنَّكَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِمَنْ عَاقَبْتَ وَ شَاهِدَهُ بِإِنَّكَ مُتَّفَضِّلٌ عَلَيَّ مِنْ عَافِيَةٍ وَ كُلَّ مُقِرٍّ عَلَيَّ نَفْسِهِ بِالتَّقْصِيرِ عَمَّا اسْتَوْجِبْتَ «(۹) فَلَوْ لَا أَنَّ الشَّيْطَانَ يَخْتِدِعُهُمْ عَنْ طَاعَتِكَ مَا عَصَاكَ عَاصٍ وَ لَوْ لَا أَنَّهُ صَوَّرَ لَهُمُ الْبَاطِلَ فِي مِثَالِ الْحَقِّ مَا ضَلَّ عَنْ طَرِيقِكَ ضَالًّا»]

همه آفریده هایت اعتراف دارند که تو درباره هر که عقوبتت کنی ستمکار نیستی، و شاهدند که هر که را از بلا عافیت دهی، در حقش احسان کرده ای، و همه درباره خویشتن به تقصیر و کوتاهی کردن نسبت به آنچه سزاوار آنی معترفند؛ بنابراین چنانچه شیطان ایشان را برای منصرف کردن از طاعتت نفریبد، هیچ عصیان گری تو را معصیت نکنند، و اگر باطل را در نظرشان، مانند حق جلوه ندهد، هیچ گمراهی از راه تو گمراه نشود.

[«۱۰» فَسِيَّبِحَانِكَ مَا أُبَيِّنَ كَرَمَكَ فِي مُعَامَلِهِ مَنْ أَطَاعَكَ أَوْ عَصَاكَ تَشَكَّرُ لِلْمُطِيعِ مَا أَنْتَ تَوَلَّيْتَهُ لَهُ وَتُمَلِي لِلْعَاصِي فِيمَا تَمْلِكُ مُعَاجَلَتُهُ فِيهِ «۱۱» أُعْطِيتَ كُلًّا مِنْهُمَا مَا لَمْ يَجِبْ لَهُ وَتَفَضَّلْتَ عَلَيَّ كُلِّ مِنْهُمَا بِمَا يَقْصُرُ عَمَلُهُ عَنْهُ «۱۲» وَ لَوْ كَأَفَاتِ الْمُطِيعِ عَلَيَّ مَا أَنْتَ تَوَلَّيْتَهُ لَأَوْشَكَ أَنْ يَفْقَدَ ثَوَابَكَ وَ أَنْ تَزُولَ عَنْهُ نِعْمَتُكَ وَ لَكِنَّكَ بِكَرَمِكَ جَازَيْتَهُ عَلَيَّ الْمُدَّةَ الْقَصِيرَةَ بِرَهْ الْفَائِيَةِ بِالْمُدَّةِ الطَّوِيلَةِ الْخَالِدَةِ وَ عَلَيَّ الْغَايَةَ الْقَرِيبَةَ الزَّائِلَةَ بِالْغَايَةِ الْمَدِيدَةِ الْبَاقِيَةِ]

منزه و پاکی، چه آشکار و روشن است بزرگواریت در معامله با کسی که تو را اطاعت کرده، یا از تو سرپیچی نموده.

مطیع را در برابر آنچه، خود برایش فراهم آورده ای پاداش می دهی، و معصیت کار را که تعجیل کیفرش در اختیار توست، به امید تو و بازگشت مهلت می دهی، به هر یک از مطیع و عاصی عطایی کرده ای که سزاوار آن نیستند، و به هر یک احسانی فرموده ای که عملش از آن کوتاه است.

اگر مطیع را نسبت به نعمتی که به او دادی مقابله به مثل می کردی؛ یعنی برابر هر نعمتی عملی از او می خواستی، نزدیک بود که پاداش را نیابد، و نعمت از او زایل شود؛ ولی حضرتت به بزرگواریت در برابر مدت کوتاه از دست رفتنی،

که در آن به بندگیت برخاسته، به مدتی طولانی و همیشگی، و در مقابل مدت نزدیک گذرا، به مدت دامنه دار جاوید پاداش دادی.

ص: ۴۱۱

[«۱۳» ثُمَّ لَمْ تَسْمِعْهُ الْقِصَاصَ فِيمَا أَكَلَ مِنْ رِزْقِكَ الَّذِي يَقْوَى بِهِ عَلَى طَاعَتِكَ وَ لَمْ تَحْمِلْهُ عَلَى الْمُنَاقَشَاتِ فِي الْأَلَاتِ الَّتِي تَسَبَّبَ بِأَسْمِئِ تَعْمَالِهَا إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَ لَوْ فَعَلْتَ ذَلِكَ بِهِ لَذَهَبَ بِجَمِيعِ مَا كَدَحَ لَهُ وَ جُمَلَهُ مَا سَعَى فِيهِ جَزَاءً لِلصُّغْرَى مِنْ أَيْدِيكَ وَ مِنْكَ وَ لَبَقِيَ رَهِينًا بَيْنَ يَدَيْكَ بِسَائِرِ نِعَمِكَ فَمَتَى كَانَ يَسْتَحِقُّ شَيْئًا مِنْ ثَوَابِكَ؟ لَا مَتَى؟]

سپس در برابر رزقی که از سفره نعمت خورده، تا به سبب آن بر بندگیت نیرو گیرد، قیمت و عوض نخواستی، و از او نسبت به ابزاری که به کار بردن آنها را سبب رسیدن به مغفرت قرار داده، بازرسی و حسابرسی دقیق نکردی، و اگر با بنده مطیعت چنین رفتار می کردی، رنجی را که در راه عبادت کشیده بود، و تمام کوششی که در مسیر طاعت به دوش جان برداشته بود، در برابر کوچک ترین نعمت ها، و عطاهاست از دست می رفت، و در پیشگاهت به خاطر دیگر نعمت هایت تا ابد بدهکار تو می ماند، و در گرو طلب کاری تو قرار می گرفت.

روی این حساب چه زمانی شایستگی چیزی از ثواب تو را پیدا می کرد؟! نه هیچ گاه.

[«۱۴» هَذَا - يَا إِلَهِي - خِيَالٌ مَنْ أَطَاعَكَ وَ سَبِيلٌ مَنْ تَعَبَدَ لَكَ فَأَمَّا الْعَاصِي أَمْرَكَ وَ الْمُواثِقَ نَهْيِكَ فَلَمْ تُعَاجِلْهُ بِنِقْمَتِكَ لِكُنِّي يَسِيرًا يَتَبَدَّلُ بِحَالِهِ فِي مَعْصِيَتِكَ حَالَ الْإِنَابَةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ لَقَدْ كَانَ يَسْتَحِقُّ فِي أَوَّلِ مَا هَمَّ بِعِصْيَانِكَ كُلَّ مَا أَعَدَدْتَ لِجَمِيعِ خَلْقِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ «۱۵» فَجَمِيعُ مَا أَخْرَجْتَ عَنْهُ مِنَ الْعَذَابِ وَ أَبْطَأْتَ بِهِ عَلَيْهِ مِنْ سَطَوَاتِ النَّقْمَةِ وَ الْعِقَابِ تَزَكُّ مِنْ حَقِّكَ وَ رَضِيَ بِدُونِ وَاجِبِكَ]

ای خدای من! این حال و روز کسی است که از تو فرمان برده، و راه کسی است که تو را عبادت کرده، اما کسی که از فرمانت روی گردانده، و مرتکب گناه شده، در رساندن عذاب و کیفرت به او شتاب نکردی، به خاطر این که وضعش را در نافرمانیت، به حال برگشتنش به بندگیت تغییر دهد، و محققاً در اول کاری که آهنگ نافرمانی تو کرد، همه عذاب هایت را که برای تمام بندگان آماده ساخته ای مستحق می شد؛ پس هر عذابی را که از او به تأخیر انداختی، و هر مجازات سخت و کیفری که از او بازداشتی، حق مسلم و قطعی خود، و خشنودی به کمتر چیزی است که برای تو واجب و ثابت است.

[«۱۶» فَمَنْ أَكْرَمٌ - يَا إِلَهِي - مِنْكَ وَ مَنْ أَشَقَى مِمَّنْ هَلَكَ عَلَيْكَ لَا مَنْ؟ فَتَبَارَكْتَ أَنْ تُوصَفَ إِلَّا بِالْإِحْسَانِ وَ كَرُمْتَ أَنْ يُخَافَ مِنْكَ إِلَّا الْعَيْدُلُ لَا يُخْشَى جُورُكَ عَلَى مَنْ عَصَاكَ وَ لَا يُخَافُ إِغْفَالُكَ ثَوَابَ مَنْ أَرْضَاكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لِي أَمَلِي وَ زِدْنِي مِنْ هُدَاكَ مَا أَصِلُ بِهِ إِلَى التَّوْفِيقِ فِي عَمَلِي إِنَّكَ مَنَّانٌ كَرِيمٌ]

پس ای خدای من! کریم تر از تو کیست؟ و بدبخت تر از کسی که به سبب مخالفت با تو هلاک شد چه کسی است؟ نه هیچ کس؟

پس تو والا-تر از آنی که جز به احسان وصف شوی، و پاک تر از آنی که جز عدالت را بترسند. بیم ستمکاریت بر گناهکار نمی رود، و ترس وا گذاشتن پاداش کسی که تو را خشنود کرده، در میان نیست؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و آنچه را آرزو دارم، به من ببخش و هدایتت را بر من افزون کن؛ به گونه ای که به سبب آن به توفیق در عملم برسم. همانا تو بسیار نعمت دهنده بزرگواری.

اشعاری از مولوی درباره مرگ عاشق

ای خوشا روز که پیش چو تو سلطان میرم پیش کانِ شکر تو شکر افشان میرم

صد هزاران گل صد برگ ز خاکم روید چونکه در سایه آن سرو گلستان میرم
ای بسا دست که خایند حریصان حیات چونکه در پای تو من دست فشانان میرم
شربت مرگ چو اندر قدح من ریزی بر قدح بوسه دهم مست و خرامان میرم
چون خزان از خبر مرگ اگر زرد شوم چون بهار از لب خندان تو خندان میرم
بارها مُردم و من وز دم تو زنده شدم گر بمیرم ز تو صد بار بدان سان میرم
من پراکنده بُدم خاک بُدم جمع شدم پیش جمع تو نشاید که پریشان میرم
همچو فرزند که اندر بر مادر میرد در بر رحمت و بخشایش رحمان میرم
چه حدیث است کجا مرگ بود عاشق را این محال است که در چشمه حیوان میرم

(مولوی)

ص: ۴۱۵

دعای ۳۸: پوزش از کوتاهی در حقوق بندگان و طلب آزادی از آتش

اشاره

ص: ۴۱۶

«١» اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَدِرُ إِلَيْكَ مِنْ مَظْلُومٍ ظَلِمَ بِحَضْرَتِي فَلَمْ أَنْصُرْهُ وَ مِنْ مَعْرُوفٍ أَسَدَيْ إِلَيَّ فَلَمْ أَشْكُرْهُ وَ مِنْ مُسِيءٍ أَعْتَدَرَ إِلَيَّ فَلَمْ أَعِذِرْهُ وَ مِنْ ذِي فَاقِهِ سَأَلَنِي فَلَمْ أُؤَيِّرْهُ وَ مِنْ حَقِّ ذِي حَقِّ لَزِمَنِي لِمُؤْمِنٍ فَلَمْ أُؤْفِرْهُ وَ مِنْ عَيْبٍ مُؤْمِنٍ ظَهَرَ لِي فَلَمْ أَسْتُرْهُ وَ مِنْ كُلِّ إِثْمٍ عَرَضَ لِي فَلَمْ أَهْجُرْهُ «٢» أَعْتَدِرُ إِلَيْكَ - يَا إِلَهِي - مِنْهُنَّ وَ مِنْ نَظَائِرِهِنَّ أَعْتَدَارُ نَدَامَهُ يَكُونُ وَاعِظًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنْ أَشْبَاهِهِنَّ «٣» فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ نَدَامَتِي عَلَى مَا وَقَعْتُ فِيهِ مِنَ الزَّلَّاتِ وَ عَزِمِي عَلَى تَزَكِّي مَا يَعْرِضُ لِي مِنَ السَّيِّئَاتِ تَوْبَةً تُوجِبُ لِي مَحَبَّتَكَ يَا مُحِبَّ التَّوَّابِينَ.

[«۱» اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعْتَدَرُ اِلَیْكَ مِنْ مَظْلُوْمٍ ظَلِمَ بِحَضْرَتِیْ فَلَمْ اَنْصُرْهُ وَ مِنْ مَعْرُوْفٍ اَسَدِیْ اِلَیّیْ فَلَمْ اَشْكُرْهُ وَ مِنْ مُسِیْءٍ اَعْتَدَرَ اِلَیّیْ فَلَمْ اَعِیْذِرْهُ وَ مِنْ ذِیْ فَاقَهٍ سَاَلَنِیْ فَلَمْ اُوْثِرْهُ وَ مِنْ حَقِّ ذِیْ حَقِّ لَزِمَنِیْ لِمُؤْمِنٍ فَلَمْ اُوْفِّرْهُ وَ مِنْ عَیْبٍ مُّؤْمِنٍ ظَهَرَ لِیْ فَلَمْ اَسْتُرْهُ وَ مِنْ كُلِّ اِثْمٍ عَرَضَ لِیْ فَلَمْ اَهْجُرْهُ]

خدایا! از تو پوزش می خواهم درباره ستم دیده ای که در حضور من به او ستم شد، و من یاریش ندادم، و از احسانی که نسبت به من شده، و سپاسش را به جا نیاوردم، و از بد کننده ای که از من پوزش خواسته و من پوزش او را نپذیرفتم، و از نیازمندی که از من درخواست کرده و من او را به خود ترجیح ندادم، و از حق مؤمن صاحب حقی که بر عهده ام بوده و آن را نپرداخته ام، و از عیب مؤمنی که برای من آشکار شده و آن را نپوشانده ام، و از هر گناهی که برایم پیش آمده و از آن دوری نکردم.

حقوق انسان بر انسان

اشاره

آیین مقدس اسلام که جامع تمام حقایق ظاهری و باطنی است، در باب حقوق انسان محکم ترین و زنده ترین مسائل را دارد. حق پدر و مادر بر اولاد، حق اولاد بر پدر و مادر، حق شوهر بر زن، و حق زن بر شوهر، حق اقوام، حق دولت، حق جامعه، حقوق اقلیت های مذهبی، حق

خداوند، حق انبیا، حق امامان، حق معلمان و غیره.

اسلام به این نکته توجه داده که عدم رعایت حقی که غیر بر عهده انسان دارد، معصیت و گاهی موجب عذاب الهی است.

در قسمت اول این دعا اشاره ای به این معنا شده که یاری مظلوم واجب، و شکر نیکوکار و قبول عذر بد کردار، و رفع حاجت نیازمند، و ادای حق مؤمن، و پوشاندن عیب دیگران، لازم است و بی توجهی به این مسائل از شأن مؤمن دور، و در صورت کوتاهی از این حقوق، توبه و بازگشت واجب است.

مسأله حق شناسی از جایگاه و دیدگاه های گوناگون عقلی و اخلاقی و اجتماعی محل توجه خداوند متعال و سیره عملی معصومان علیهم السلام و دانشمندان بوده است؛ زیرا پروردگار حکیم از راه برقراری حقوق خود و دیگر موجودات به شکل هستی، نظم و انضباط می بخشد بنابراین برای اجرای حقوق و حدود اهمیت و تأکید فراوان فرموده است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه صفین می فرماید:

ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَ لَا يُسَبِّحُ تَوْجِبُ بَعْضُهَا آلا بِبَعْضٍ. وَ اعْظُمَ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لَالْفِتْنَةِمْ وَ عِزّاً لِدِينِهِمْ. (۱)

آن گاه خداوند از حقوق خود حقوقی را بر بعض مردم نسبت به بعض دیگر واجب گرداند، و آن حقوق را در جهات و حالات با هم برابر قرار داد و بعضی را در برابر بعضی دیگر واجب نمود، و بعضی واجب نگردد مگر به انجام حقی

ص: ۴۲۱

که در برابر آن است. و بزرگترین چیزی که از این حقوق واجب فرمود حق حاکم بر رعیت، و حق رعیت بر حاکم است، این فریضه ای است که خداوند برای هر یک نسبت به دیگری واجب نموده، و این حقوق را موجب برقراری الفت، و ارجمندی دینشان قرار داد.

وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ وَ لَيْسَ أَمْرٌ - وَأَنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزَلَتُهُ وَتَقَدَّمَ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ وَلَا أَمْرٌ - وَإِنْ صَيَّرَتْهُ النَّفْسُ وَافْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ - بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ. (۱)

لکن از جمله حقوق واجب خدا بر بندگان این است که به اندازه طاق خود به خیرخواهی یکدیگر برخیزند، و در کمک به هم برای اقامه حق در بین خود اقدام کنند. و هیچ کس - گرچه منزلتش در حق عظیم باشد، و فضیلتش در دین بر دیگران پیشی داشته باشد، - چنان نیست که در ادای حقی که خدا بر او واجب کرده محتاج به کمک نباشد، و هیچ کس - گرچه او را کوچک شمارند، و در دیده حقیر بینند - کمتر از آن نیست که در ادای حق به دیگران کمک کند و یا از سوی دیگران کمک شود.

از این رو خداوند حقوق را وسیله فرمانبری و پاداش و عزت و کرامت بخشیدن به انسان قرار داده است و اگر چنین نبود، هیچ موجودی بر حق و حقیقت نبوده و هیچ سنگی بر روی سنگی بند نمی گشت.

ص: ۴۲۲

امام علی علیه السلام می فرماید:

أَفْضَلُ الْجُودِ إِیْصَالُ الْحُقُوقِ إِلَى أَهْلِهَا. (۱)

برترین بخشش، رساندن حق ها به اهل آنهاست.

و نیز فرمود:

إِعْرِفُوا الْحَقَّ لِمَنْ عَرَفَهُ لَكُمْ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا وَضِعًا كَانَ أَوْ رَفِيعًا. (۲)

حق را از برای کسی که بشناسد آن را، از شما کوچک باشد یا بزرگ؛ پست مرتبه باشد یا بلند مرتبه، بشناسید.

و نیز فرمود:

فِي حَمْلِ عِبَادِ اللَّهِ عَلَى أَحْكَامِ اللَّهِ؛ اسْتِيفَاءِ الْحُقُوقِ وَ كُلِّ الرَّفْقِ. (۳)

در برداشتن بندگان خدا، احکام خداوند را، اجرای حقوق است و همه لطف است.

و نیز فرمود:

جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً لِحُقُوقِهِ، فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّيًّا إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ. (۴)

خداوند سبحان حقوق مردم را پیش روی حقوق خود گردانید پس هر که حقوق بندگان خدا را رعایت کند، این کار به رعایت کردن حقوق خدا بیانجامد.

ص: ۴۲۳

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۸۱، حدیث ۸۶۴۳ [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۴۳۶، حدیث ۹۹۷۸ [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۴۱، حدیث ۷۸۰۹ [۳]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۴۸۰، حدیث ۱۱۰۳۹ [۴]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ. (۱)

خداوند به چیزی برتر از ادای حق مؤمن عبادت نشده است.

و نیز فرمود:

تَرْكُ الْحُقُوقِ مَذَلَّةٌ وَإِنَّ الرَّجُلَ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَتَعَرَّضَ فِيهَا لِلْكَذِبِ. (۲)

رها کردن حق ها خواری است و مرد چنان نیازمند می شود که در راه کسب آن به دروغ روی می آورد.

و نیز فرمود:

السُّرُورُ فِي ثَلَاثٍ خِلَالٍ: فِي الْوَفَاءِ وَرِعَايَةِ الْحُقُوقِ وَالتُّهُؤُصِ فِي النَّوَائِبِ. (۳)

شادی در سه چیز است: در وفاداری، و رعایت حقوق و ایستادگی در برابر سختی های زمانه.

و نیز فرمود:

مَنْ عَظَّمَ دِينَ اللَّهِ عَظَّمَ حَقَّ إِخْوَانِهِ وَمَنْ اسْتَحَفَّ بِدِينِهِ اسْتَحَفَّ بِإِخْوَانِهِ. (۴)

هر که دین خدا را ارج نهد، برای حقوق برادران خود نیز ارزش و بزرگی بخواهد؛ و هر که دین خدا را سبک بشمارد به برادران خود نیز اهمیت ندهد.

ص: ۴۲۴

۱- (۱) - الکافی: ۱۷۰/۲، حدیث ۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۴۳/۷۱، باب ۱۵، حدیث ۴۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۴۲/۷۵، باب ۲۳، ذیل حدیث ۱۰۸؛ [۳] تحف العقول: ۳۶۰.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۳۷/۷۵، باب ۳۲، ذیل حدیث ۱۰۷؛ [۴] تحف العقول: ۳۲۳.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۸۷/۷۱، باب ۲۰، ذیل حدیث ۱۳؛ [۵] مشکاه الأنوار: ۱۸۶. [۶]

از مضمون روایات در زمینه ادای حقوق چنین برمی آید که:

کوتاهی در ادای هر حقی از مؤمن؛ شایسته نیست چون نگه داشتن حق دیگران بر ذمه خویش، از کمبود ایمان به روز قیامت و یا غفلت از ارزشمند بودن آنهاست، به ویژه اعتماد به نفس بسیار، او را مغرور می سازد و حقوق را ضایع می کند.

اعتماد به نفس یا اعتماد به حق

در دانش روانشناسی، بحثی را با عنوان «اعتماد به نفس» مطرح می کنند که به اصطلاح روانشناسان برای تقویت روحیه متزلزل و سست بنیه انسان و برای استحکام و پایداری قلب و اعصاب توصیه می شود. ولی در نگرش روانشناسی اخلاقی و عرفان دینی چنین برداشتی مردود و نادرست است، زیرا نتیجه ای به غیر از خودبینی و بزرگ منشی و ریا کاری و هزاران جنایت و خیانت ندارد.

اهل عرفان و معرفت و در صدر آنان معصومان علیهم السلام و اولیای الهی، هیچ پدیده ای را بدون حق و حقیقت نمی دانند.

حضرت حق تعالی به رسول خویش می فرماید:

فَدَلِّكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَا إِذَا بَعِدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتَ تُضَيِّرُونَ * كَذَّابِكُمْ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ» (۱)

این است خدا، پروردگار حقیقی شما، بنابراین بعد از حق چیزی جز گمراهی و ضلالت وجود دارد؟ پس چگونه شما را از حق باز می گردانند؟ * این گونه فرمان قاطعانه پروردگارت درباره فاسقان محقق و ثابت شد که اینان [به سبب گناه و لجاجت] ایمان نمی آورند.

انسان فطرتی حق گرا دارد و میان حق و باطل راهی دیگر نیست، بلکه هر چه

ص: ۴۲۵

حقّ نبود، باطل است و بی طرفی و گمراهی مردود است.

به این جهت مولای حق پرستان، حقیقتی را در خطبه معروف به دیباج بیان می فرماید که:

براستی هر که را حق سود ندهد، باطل زیانش رساند و هر که به راه هدایت نرود، به کجراهه گمراهی درافتد و هر که یقین او را سود نبخشد، شک زیانش رساند. (۱) پس هر اندیشه ای که بوی جدایی و شرک و دوگانگی با حق را برساند، به گمراهی و دامن شیطان می کشاند، از این رو به جای «اعتماد به نفس» که واژه دینی نیست باید «اعتماد به حق» بیان شود. اعتماد به حق تعالی و حقیقت آفریدگار بهترین و کاملترین جایگزین حقیقی برای درمان ناراحتی های روحی و روانی و بر طرف کردن کاستی ها و سستی های اخلاقی و اجتماعی مسلمانان است.

در دنیای امروز که از لحاظ دانش و تکنیک و صنعت و فرهنگ پیشرفت بسیار شگرفی کرده است؛ متأسفانه انسان از جهت اخلاق و فضیلت های انسانی فروکش نموده است. آثار و نشانه هایی از علاقه به معنویت و عبودیت و پرهیز از زرق و برق دنیایی در برخی انسان ها در گوشه و کنار جهان دیده می شود که باید برای ترویج آثار حقیقی و حقوقی اسلام از سرچشمه زلال رسالت پیامبران علیهم السلام و امامت معصومان علیهم السلام فیض ببریم.

از جمله آثار مبارک رساله حقوق امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است که بعضی از دانشمندان فرزانه آنها را گردآوری نموده و در کتاب مستقلی به نام «رساله الحقوق» با شرح و تفسیر کلام امام سجاد علیه السلام انتشار یافته است.

در این مجموعه گهربار حدود پنجاه حق از حقوق انسانی برای مسلمانان

ص: ۴۲۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۵/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۲؛ تحف العقول: ۱۵۲. [۱]

برشمرده شده که ابو حمزه ثمالی از امام سجّاد علیه السلام نقل کرده است و به حق و انصاف، حقوق ما را در زندگی روشن می نماید.

حسن بن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول بابی را با عنوان «رسالته علیه السلام المعروفه برساله الحقوق» اختصاص داده است که در آغاز آن، حضرت سجّاد علیه السلام فرموده است:

«بدان که خدای عز و جل را بر تو حقوقی است که تو را در بر گرفته اند، در هر حرکتی که انجام می دهی، یا سکون و آرامشی که برمی گزینی یا حالتی که در آن واقع شوی یا جایگاه و مقامی که احراز می کنی یا عضوی که دگرگون کنی یا ابزاری که به کارگیری. پس بزرگترین حقوق خداوند بر تو حقوقی است که از حقّ خودش که ریشه و منشأ همه حق ها است بر تو، برای خودش واجب کرده است. سپس آن حقوقی که خدای عز و جل برای خودت با در نظر گرفتن تفاوت اندام ها و اعضا از فرق سر تا کف پایت بر تو فرض کرده است.

سپس حضرت حقوقی را به طور چکیده برمی شمرد و در پایان رساله آورده است:

«این پنجاه حق است که تو را در بر گرفته، در هیچ موقعیتی از زندگی نمی توانی خود را از احاطه این حقوق خارج کنی، رعایت اینها و کوشش در مورد ادای آنها بر تو واجب است. و باید از خدای بزرگ که مدح و ستایش او شکوهمند و با عظمت است درخواست کمک کنی تا در ادای این حقوق توفیق یابی.» (۱)

ص: ۴۲۷

[«۲» اَعْتَذِرُ إِلَيْكَ - يَا إِلَهِي - مِنْهُمْ وَمِنْ نَظَائِرِهِمْ اَعْتَذَارَ نَدَامَةٍ يَكُونُ وَاِعْظًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنْ أَشْبَاهِهِنَّ «۳» فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ نَدَامَتِي عَلَيَّ مَا وَقَعْتُ فِيهِ مِنَ الزَّلَّاتِ وَ عَزْمِي عَلَيَّ تَزَكِّيَ مَا يَعْرِضُ لِي مِنَ السَّيِّئَاتِ تَوْبَهُ تُوَجِّبُ لِي مَحَبَّتَكَ يَا مُجِيبَ التَّوَابِينَ]

ای خدای من! از همه اینها و از آنچه مانند اینهاست، با دلی آکنده از پشیمانی پوزش می خواهم؛ پوزشی که مرا در برابر پیش آمدهایی نظیر آنها باز دارد. پس بر محمد و آلش درود فرست، و پشیمانیم را از لغزش هایی که گرفتارشان شدم، و عزمم را بر ترک گناهایی که برایم پیش می آید، توبه قرار ده؛ توبه ای که برایم موجب عشق تو گردد، ای دوستدار توبه کنندگان!

ص: ۴۲۸

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان قرارداد: صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدید آور: تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۱۱ / حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹.

شابک: ۹۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۰-۲: ج. ۱. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۱-۹: ج. ۲. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۲-۶: ج. ۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۳-۳: ج. ۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۴-۰: ج. ۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۵-۷: ج. ۶. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۶-۴: ج. ۷. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۷-۱: ج. ۸. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۸-۸: ج. ۹. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۹-۵: ج. ۱۰. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۰-۱: ج. ۱۱. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۱-۸: ج. ۱۲. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۲-۵: ج. ۱۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۱-۶: ج. ۱۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۲-۳: ج. ۱۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۳-۰:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره: ۱/۲۶۷/BP/ع۸ص ۳۰۴۲۲۲۵ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۷۱۷

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۱۱

حسین انصاریان

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٥

«۱» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْبِرْ شَهْوَتِي عَنْ كُلِّ مَحْرَمٍ وَازْوِ حِرْصِي عَنْ كُلِّ مَأْتَمٍ وَامْنَعْنِي عَنْ أَدَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ «۲» اللَّهُمَّ وَ أَيُّمَا عَبْدٍ نَالَ مِنِّي مَا حَظَرْتَ عَلَيْهِ وَ انْتَهَكْتَ مِنِّي مَا حَجَرْتَ عَلَيْهِ فَمَضَى بِظُلَامَتِي مَيِّتًا أَوْ حَيًّا لِي قَبْلَهُ حَيًّا فَاعْفُ لَهُ مَا أَلَمَ بِهِ مِنِّي وَ اعْفُ لَهُ عَمَّا أُدْبِرَ بِهِ عَنِّي وَ لَا تَقْفُهُ عَلَيَّ مَا ارْتَكَبْتُ فِيَّ وَ لَا تَكْشِفْهُ عَمَّا اكْتَسَبْتُ بِِي وَ اجْعَلْ مَا سَمَّحْتَ بِهِ مِنَ الْعُفْوِ عَنْهُمْ وَ تَبَرَّعْتَ بِهِ مِنَ الصَّدَقَةِ عَلَيْهِمْ أَزْكَى صِدَقَاتِ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ أَعْلَى صِلَاتِ الْمُتَقَرِّبِينَ «۳» وَ عَوِّضْنِي مِنَ عَفْوِي عَنْهُمْ عَفْوَكَ وَ مِنْ دُعَائِي لَهُمْ رَحْمَتَكَ حَتَّى يَشْعَدَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا بِفَضْلِكَ وَ يَنْجُو كُلُّ مِنَّا بِمَنَّكَ «۴» اللَّهُمَّ وَ أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِكَ أَدْرَكَهُ مِنِّي دَرَكٌ أَوْ مَسَّهُ مِنْ نَاحِيَّتِي أَدَى أَوْ لِحِقَهُ بِي أَوْ بَسَّ بِي ظُلْمٌ فَفُتُّهُ بِحَقِّهِ أَوْ سَبَّغْتُهُ بِمَظْلَمَتِهِ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَرْضِهِ عَنِّي مِنْ وُجْدِكَ وَ أَوْفِهِ حَقَّهُ مِنْ عِنْدِكَ «۵» ثُمَّ قِنِي مَا يُوجِبُ لَهُ حُكْمَكَ وَ خَلِّصْنِي مِمَّا يَحْكُمُ بِهِ عَدْلَكَ فَإِنَّ قُوَّتِي لَا تَسْتَقِيلُ بِنِقْمَتِكَ وَ إِنَّ طَاقَتِي لَا تَنْهَضُ بِسُخْطِكَ فَإِنَّكَ إِنْ تُكَافِنِي بِالْحَقِّ تُهْلِكْنِي وَ إِلَّا تَعَمَّدْنِي بِرَحْمَتِكَ تُوبِقْنِي «۶» اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْهِبُكَ - يَا إِلَهِي - مَا لَا يُنْقِصُكَ يَدُّهُ وَ أَسْتَحْمِلُكَ مَا لَا يَبْهَظُكَ حَمْلُهُ «۷» أَسْتَوْهِبُكَ - يَا إِلَهِي - نَفْسِي الَّتِي لَمْ تَخْلُقْهَا لِتَمْتَنِعَ بِهَا مِنْ

سوءٍ أَوْ لَتَطَّرَقَ بِهَا إِلَى نَفْعٍ وَ لَكِنْ أَنْشَأَتْهَا إِبْطَاتًا لِقُدْرَتِكَ عَلَى مِثْلِهَا وَ اخْتِجَاجًا بِهَا عَلَى شَكْلِهَا «٨» وَ اسْتَحْمَلَكَ مِنْ ذُنُوبِي مَا قَدْ
بَهَظَنِي حَمْلُهُ وَ اسْتَتَعِنُ بِكَ عَلَى مَا قَدْ فَدَحَنِي ثِقْلُهُ «٩» فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لِنَفْسِي عَلَى ظُلْمِهَا نَفْسِي وَ وَكُلِّ رَحْمَتِكَ
بِاخْتِمَالِ إِضْرِي فَكَمْ قَدْ لِحَقَّتْ رَحْمَتُكَ بِالْمُسِيئِينَ وَ كَمْ قَدْ شَمِلَ عَفْوُكَ الظَّالِمِينَ «١٠» فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنِي أُسْوَةً
مَنْ قَدْ أَنْهَضْتَهُ بِتَجَاوُزِكَ عَنْ مَصَارِعِ الخَاطِئِينَ وَ خَلَصْتَهُ بِتَوْفِيقِكَ مِنْ وَرَطَاتِ الْمُجْرِمِينَ فَأَصْبِحْ طَلِيقَ عَفْوِكَ مِنْ إِسَارِ سُخْطِكَ
وَ عَتِيقَ صُنْعِكَ مِنْ وَثَاقِ عَذْلِكَ «١١» إِنَّكَ إِنْ تَفَعَّلَ ذَلِكَ - يَا إِلَهِي - تَفَعَّلَهُ بِمَنْ لَا يَجْحَدُ اسْمَ تَحْقَاقِ عُقُوبَتِكَ وَ لَا يَبْرِي نَفْسَهُ
مِنْ اسْتِجَابِ نِعْمَتِكَ «١٢» تَفَعَّلَ ذَلِكَ - يَا إِلَهِي - بِمَنْ خَوْفُهُ مِنْكَ أَكْثَرُ مِنْ طَمَعِهِ فِيكَ وَ بِمَنْ يَأْسُهُ مِنَ النِّجَاهِ أَوْ كَدُّ مِنْ رَجَائِهِ
لِلْخَلَاصِ لَا أَنْ يَكُونَ يَأْسُهُ قُنُوطًا أَوْ أَنْ يَكُونَ طَمَعُهُ اغْتِرَارًا بَلْ لِقَلِّهِ حَسَنَاتِهِ بَيْنَ سَيِّئَاتِهِ وَ ضَعْفِ حُجَجِهِ فِي جَمِيعِ تَبَعَاتِهِ «١٣» فَأَمَّا
أَنْتَ - يَا إِلَهِي - فَأَهْلِي أَنْ لَا يَغْتَرَّ بِكَ الصَّادِقُونَ وَ لَا يِيَّاسَ مِنْكَ الْمُجْرِمُونَ لِأَنَّكَ الرَّبُّ العَظِيمُ الَّذِي لَا يَمْنَعُ أَحَدًا فَضْلَهُ وَ لَا
يَسْتَقْصِي مِنْ أَحَدٍ حَقَّهُ «١٤» تَعَالَى ذِكْرُكَ عَنِ المَذْكُورِينَ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ عَنِ المُنْسُوبِينَ وَ فَشَتْ نِعْمَتُكَ فِي جَمِيعِ
المَخْلُوقِينَ فَلَكَ الحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ يَا رَبَّ العَالَمِينَ.

[۱] اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْسِرْ شَهْوَتِي عَنْ كُلِّ مَحْرَمٍ وَازْوِ حِرْصِي عَنْ كُلِّ مَأْثَمٍ وَامْنَعْنِي عَنْ أَدَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و بنای شهوتم را از هر حرامی در هم شکن، و میل شدیدم را از هر معصیتی دور دار، و مرا از آزردهن هر مرد مؤمن و زن مؤمنه، و هر مرد مسلمان و زن مسلمه باز دار.

شهوة نفس

شهوة و میل، غریزه ای است که حضرت حق به امانت در وجود انسان قرار داده، تا به وسیله آن امور معیشت و زندگی دنیا، و لذات لازم را برای خود فراهم نماید.

این میل و شهوت از ابتدای کار، باید با قواعد الهیه و مسائل ملکوتیه و حلال و حرام الهی و توجه به ثواب و عقاب کنترل شود.

در این صورت شهوت، خصلت عفت و ورع، تقوا و پاکی، صداقت و درستی، راستی و امانت، کرامت و شرافت و سایر حسنات در انسان زنده می شود، و آدمی مصداق خلیفه حق، و منبع هدایت می گردد، و سعادت دنیا و آخرت او تأمین می گردد.

اگر میل و شهوت آزاد بماند از آدمی موجودی حریص بر انواع گناهان و معاصی

و لذت های محرم و تجاوز به حقوق هر مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمه ای به بار می آورد.

شهوت بی کنترل و آزاد، آدمی را به دست اندازی انواع برنامه های فساد انگیز وادار می کند.

میل خارج از اندازه چه در امور مادی و چه در امور معنوی انسان را دیو سیرت، عاصی، خطاکار، طاغوتی، شیطان، و مستحق هلاکت ابدی و شایسته عذاب جاودانی می نماید.

به همین خاطر امام معصوم به ما تعلیم می دهد که از حضرت حق بخواهید شهوت و میل شما را نسبت به هر حرامی فروشانند، و هیبت این آتش خطرناک را که مقدمه آتش قیامت است با دست قدرتش بشکنند، و تمایل به گناه را برگرداند و جهتش را به عبادت و طاعت سوق دهد، تا در درجه اول، وجود خود انسان و در مرحله بعد، وجود هر مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمه از آزار آدمی در امان بماند.

شهوت، وقتی در نفس و جان و در درون انسان کنترل شد، منافع عظیمی نصیب انسان می گردد.

صفا و پاکی قلب، حیات قریحه، نفوذ بصیرت، جَولان فکر، رقت دل، درک لذت مناجات، تأثیرپذیری از تذکرات الهیه، حضور قلب، نیت پاک، حالت انکسار و ذلت و خضوع و خشوع، و نفرت از شرّ و شرارت و بدی و فساد، و صبر در بلا و ابتلا، و توجه به مواقف قیامت، و ثواب صالحان و عذاب مجرمان، و ولایت و حکومت بر خویش، و تسلط بر نفس اماره، و ورع و تقوا، و کم خوابی و شب بیداری، و دعا و نماز در سحر، و حال مواظبت بر عبادت، و کم خوری و حلال خوری، و در نتیجه سالم ماندن از انواع امراض، و سبکبالی و سبکباری در معیشت، و کم خرجی، و ایثار و صدقه و انفاق و کار خیر، و خوش اخلاقی و مهربانی، و

صداقت و امانت داری، همگی نتیجه کنترل شهوت و امیال به وسیله برنامه های الهیه و قواعد ملکوتیه و مسائل عرشیه است.

ص: ۱۱

[«۲» اللَّهُمَّ وَ أَيْمًا عَبْدٍ نَالَ مِنِّْي مَا حَظَرْتَ عَلَيْهِ وَ انْتَهَكْتَ مِنِّْي مَا حَجَزْتَ عَلَيْهِ فَمَضَى بِظُلَامَتِي مَيِّتًا أَوْ حَيًّا لِي قَبْلَهُ حَيًّا فَاعْفِرْ لَهُ
مِا أَلَمَّ بِهِ مِنِّْي وَ اعْفُ لَهُ عَمَّا أَدْبَرَ بِهِ عَنِّي وَ لَا تَقْفُهُ عَلَيَّ مِا ارْتَكَبْتُ فِيَّ وَ لَا تَكْشِفْهُ عَمَّا اكْتَسَبْتُ بِئِي وَ اجْعَلْ مَا سِئِمْتُ بِهِ مِنْ
الْعَفْوِ عَنْهُمْ وَ تَبَرَّعْتُ بِهِ مِنَ الصَّدَقَةِ عَلَيْهِمْ أَزْكَى صِدَقَاتِ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ أَعْلَى صِلَاتِ الْمُتَقَرَّبِينَ «۳» وَ عَوَّضْنِي مِنْ عَفْوِي عَنْهُمْ
عَفْوِكَ وَ مِنْ دُعَائِي لَهُمْ رَحْمَتِكَ حَتَّى يَسْعَدَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا بِفَضْلِكَ وَ يَنْجُو كُلُّ مِنَّا بِمَنْكَ]

خدایا! هر بنده ای نسبت به من مرتکب کاری شده که آن کار را بر او حرام کردی، یا پرده حرمت مرا که دیدنش را بر او
ممنوع کردی دریده، پس زیر بار ستمی که بر من داشته مرده، یا در حالی که هنوز زنده است، حقی از من برعهده او ثابت
است؛ پس او را نسبت به ستمی که بر من روا داشته بیامرزد، و در رابطه با حقی که از من پایمال کرده عفو فرما، و درباره آنچه
با من کرده مؤاخذه مکن، و به خاطر گناهایی که با ستم بر من مرتکب شده رسوایش نساز، و این عفو و گذشتم را از آنان و
چشم پوشی و کار نیکی که بدون چشم داشت نسبت به آنان انجام دادم، از پرفایده ترین صدقات صدقه دهندگان و بالاترین
عطاهای مقربین

پیشگاهت قرار ده، و در برابر عفو من از آنان عفو، و در مقابل دعایم برای آنان رحمت را عوض قرار ده، تا هر یک از ما به سبب فزون بخشیت سعادت‌مند شویم، و هر کدامان محض احسانت رستگار گردیم.

درخواست بخشش و گذشت از دیگران

یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر، اصلاح ذات البین یا همان آشتی بین مردم است. در معارف دینی بسیار به این موضوع اهمیت داده شده که به عنوان یکی از برترین عبادات معرفی گردیده است و بزرگان دین بر آن همت گماشته اند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در آخرین سفارش های خویش به فرزندان، لحظاتی پیش از شهادت فرمود:

فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ. (۱)

از جد شما رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: اصلاح ذات البین از عموم نماز و روزه بهتر است.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

صَدَقَهُ يُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتَقَارُبُ بَيْنِهِمْ إِذَا تَبَاعَدُوا. (۲)

بخششی، که خداوند دوست دارد؛ آشتی و پیوند دادن بین مردم است به هنگامی که به فساد گریند و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است به هنگامی که از یکدیگر دور شوند.

ص: ۱۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۴۷. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۲/۲۰۹، حدیث ۱؛ [۲] بحار الأنوار: ۴۴/۷۳، باب ۱۰۱، حدیث ۶. [۳]

صدقه اقسامی دارد: از آن جمله صدقه زبانی است که میان مردم با سخن شیوا و شیرین واسطه شود و تلاش کند تا آتش کینه ها را خاموش کند و با تشویق به گذشت و مهربانی و طلب آموزش و حلالیت برای رضای خدا بین آنان صلح و دوستی برقرار کند. و بر این اساس خداوند متعال برای این بزرگواری؛ پاداش بزرگی در خور چنین تلاشی عطا می فرماید:

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱)

در بسیاری از رازگویی های آنان خیری نیست ، جز کسی که [از این طریق] به صدقه ، یا کار نیک ، یا اصلاح در میان مردم فرمان دهد ؛ و هر که برای طلب خشنودی خدا چنین کند ، پس پاداش بزرگی به او خواهیم داد .

پروردگار در این آیه شریفه آشتی دادن را در کنار صدقه و کار نیک قرار داده است و روشن است که اگر به همراه رضایت خداوند باشد، چه پاداش نیکی خواهد داشت؛ زیرا گاهی امر به معروف یا صدقه زبانی آشکار، شاید سبب شرمندگی و لجاجت کسی بشود باید به دور از چشم دیگران و پنهانی عمل کرد و کمترین آنها دعا و درخواست آموزش برای پیوند خوردن دل ها و گذشت از حق خویش برای ارتباط پیدا کردن بین انسان هاست.

از جامعترین روایات در باب حقوق مسلمان و حق های سی گانه مؤمن بر برادر مؤمن، این روایت است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِالْأَدَاءِ أَوْ الْعَفْوِ يَغْفِرُ زَلَّتْهُ، وَيَرْحَمُ عَجْرَتَهُ وَيَسْتُرُ عَوْرَتَهُ وَيُقِيلُ عَثْرَتَهُ، وَيَقْبَلُ مَعْدِرَتَهُ وَيُرْدُ

ص: ۱۴

مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برائت ذمه برای او از آنها حاصل نمی شود؛ مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن او. لغزش های او را ببخشد، در ناراحتی ها نسبت به او مهربان باشد، اسرار او را پنهان دارد، اشتباهات او را جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او دفاع کند، همواره خیرخواه او باشد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند و...

بدون شک در اینکه دل های برادران مؤمن به یکدیگر راه دارد و درد و شادی را به همدیگر منتقل می کنند هیچ جای بحثی نیست؛ اما باید حق را در نظر گرفت که با نادیده گرفتن برخی حقوق نسبت به دیگران اسباب آزار و اذیت مؤمنان فراهم می شود. در این میان دل ها می شکنند، رفتارها به سردی و خشکی می گراید، کینه ها و شکایت ها آشکار می شود، رابطه ها قطع می گردد و گاهی به مرگ های ناگهانی و خودکشی پایان می یابد.

زیرا این حالت گاهی از هجوم وسوسه های شیطانی و شیفتگی بسیار به دنیا در انسان پدید می آید و او خود را در وضعیت نفاق و دودلی قرار می دهد و گاهی خداوند برای آزمایش یا ساختن بنده ای او را در زندان فشار بلاها و مشکلات مادی و معنوی می اندازد و او احساس دلتنگی و بدبختی می کند، ولی نمی داند که آدم در کوره سختی ها پخته می شود و انسانی بزرگ دل و نیکوکار و عزیز در خدمت بندگان خدا به ادای حقوق می پردازد.

ص: ۱۵

روایت شده است که از امام کاظم علیه السلام سؤال شد: مردی غمگین می شود بی آنکه علت اندوه خود را بداند؟ فرمود:

چون این حال غم به او رسد باید بداند که برادرش غمی دارد و همچنین اگر بی دلیل شاد شود، پس در ادای حقوق برادران از خدا مدد می جویم. (۱) حضرت در این استدعا، به حقیقت انسان را به بندگی حق نزدیک می سازد، آن چنان که از خود هر گونه سست عنصری را دور کرده و فقط در پی کسب اراده و رضایت باری تعالی است.

کدامین عمل رضای حق را جلب می کند. چه حقوق شخصی را نادیده گرفته و خواسته خود را بر رضای حق مقدم داشته است تا در اصلاح آن برآید و جانب حق را برگزیند و چنانچه معصوم از خداوند درخواست می دارد که این طلب عفو و غفران پنهان بماند که در آشکارا، حق کسی از بین نرود و آن که ستم نموده اعلان نشود. بلکه پا را فراتر نهاده و برای او دعای رحمت و گذشت می کند تا هدیه ای خالصانه در راه جذب محبت خداوند ممان باشد.

خداوند متعال به صاحبان مال که سوگند خورده اند که به نیازمندان یاری ندهند، می فرماید:

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ (۲)

و از میان شما کسانی که دارندگان ثروت و گشایش مالی هستند، نباید سوگند یاد کنند که از انفاق مال به خویشاوندان و تهی دستان و مهاجران در راه خدا دریغ ورزند، و باید [بدی آنان را که برای شما مؤمنان توانگر سبب خودداری از انفاق شده] عفو کنند و از مجازات درگذرند؛ آیا دوست

ص: ۱۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۷/۷۱، باب ۱۵، ذیل حدیث ۲۰؛ فقه الرضا: ۳۳۵، باب ۸۷.

۲- (۲) - نور (۲۴): ۲۲. [۱]

نمی دارید خدا شما را بیامرزد؟ [اگر دوست دارید، پس شما هم دیگران را مورد عفو و گذشت قرار دهید]؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

کسی که دیگران را ببخشد، به بخشش خداوند نزدیکتر است و عفو او سبب گشایش درهای رحمت و مغفرت می شود و لطف همه جا فراگیر می شود.

در این زمینه رسول الله صلی الله علیه و آله در خطبه ای فرمود:

أَلَا- أَخْبَرْتُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَصَبُّلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ الْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ؟ (۱)

آیا شما را از بهترین خصلت های دنیا و آخرت خبر ندهم؟ گذشت از کسی که به تو ستم کرده است و پیوستن به کسی که از تو بریده است و نیکی با کسی که به تو بدی کرده است و عطا کردن به کسی که از تو دریغ داشته است.

ص: ۱۷

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۷/۲، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۹۹/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۱. [۲]

«(۴) اللَّهُمَّ وَ أَيْمَانًا عَيْدٍ مِنْ عَيْدِكَ أَدْرَكَهُ مِنْي دَرَكٌ أَوْ مَسَّهُ مِنْ نَاحِيَّتِي أَدَى أَوْ لِحَقَّهُ بِي أَوْ بِسَبَبِي ظُلْمٌ فَفُتُّهُ بِحَقِّهِ أَوْ سَبَقْتُهُ بِمَظْلَمَتِهِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَرْضِهِ عَنِّي مِنْ وُجْدِكَ وَ أَوْفِهِ حَقَّهُ مِنْ عِنْدِكَ» (۵) ثُمَّ قِنِي مَا يُوجِبُ لَكَ حُكْمَكَ وَ خَلِّصْنِي مِمَّا يَحْكُمُ بِهِ عَيْدُكَ فَإِنَّ قُوَّتِي لَا تَسْتَقِيلُ بِنِقْمَتِكَ وَ إِنَّ طَاقَتِي لَا تَنْهَضُ بِسُخْطِكَ فَإِنَّكَ إِنْ تَكَا فِنِي بِالْحَقِّ تُهْلِكُنِي وَ إِلَّا تَغَمَّدَنِي بِرَحْمَتِكَ تُوبِقُنِي]

خدایا! هر یک از بندگان که از جانب من صدمه ای به او متوجه شده، یا از سوی من آزاری به او رسیده، یا از من یا به سبب من ستمی بر او شده، و از پی آن ستم به گونه ای حقش را پایمال کرده ام، که باز گرداندن آن حق برایش ممکن نیست، یا با حقی که بر عهده من دارد، چنان از او پیش گرفته ام و از دستش فرار کرده ام، که یافتن من برای گرفتن حقش به هیچ عنوان برایش میسر نیست، در عین همه این امور بر محمد و آلش درود فرست، و آن صاحب حق را به توانگری خود از من راضی کن، و حقش را به طور کامل از نزد خود بپرداز، و مرا از عقوبتی که بر اساس فرمانت مستحق آن شده ام نگاه دار، و از کيفری که عدالتت به آن حکم می کند نجاتم ده؛ زیرا نیروی من تاب عذاب تو را ندارد، و برای طاقت من امکان تحمل خشم تو نیست. به درستی که اگر مرا بر پایه حق مکافات کنی هلاکم می کنی، و اگر به رحمتت نپوشانی، به مهلکه ام می اندازی.

از نشانه های عظمت روحی و مرتبه بلند تقوا و تربیتی انسان در اسلام؛ درخواست غفران و عفو برای کسی است که نسبت به مقام او آزار روا داشته یا حقی را از بین برده است.

این روش از بزرگترین عبادت هایی است که به راه یافتن به مقامات و قرب معنوی کمک کرده است و بندگانی، از این مسیر در جهت فرشته گونه شدن گام های مؤثری برداشته اند.

رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ؛ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاوَا يُعِزُّكُمْ اللَّهُ. (۱)

بر شما باد گذشت؛ زیرا که گذشت جز بر عزت بنده نمی افزاید. پس از یکدیگر گذشت کنید تا خداوند شما را عزت بخشد.

ابوحمره ثمالی از امام سجّاد علیه السلام نقل می کند:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: أَيُّنَ أَهْلِ الْفَضْلِ؟ قَالَ: فَيَقُومُ عُنُقُ مِنَ النَّاسِ فَتَلْقَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ: وَ مَا كَانَ فَضْلُكُمْ فَيَقُولُونَ: كُنَّا نَصِلُ مَنْ قَطَعَنَا وَ نُعْطِي مَنْ حَرَمَنَا وَ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا قَالَ: فَيُقَالُ لَهُمْ: صَدَقْتُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ. (۲)

هنگامی که روز قیامت فرا رسد خداوند متعال همه گذشتگان و آیندگان را در یک سرزمین گسترده گرد هم می آورد و سپس فرمان می دهد منادی در میان آنها فریاد می زند، اهل فضیلت و نیکی کجایند؟ فرمود: در این هنگام گروهی

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۸/۲، حدیث ۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۰۱/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۵. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۰۷/۲، حدیث ۴؛ [۳] بحار الأنوار: ۴۰۰/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۴. [۴]

سر بلند می کنند، فرشتگان به طرف آنها می روند و می گویند: شما چه فضیلتی داشتید، آنها می گویند: ما با کسانی که با ما قطع رابطه می کردند ارتباط برقرار می کردیم و هر کس ما را محروم می کرد ما او را محروم نمی کردیم و هر که به ما ظلم می کرد ما او را عفو می کردیم، فرشتگان به آنها می گویند:

شما راست می گوید اکنون وارد بهشت شوید.

از زیباترین زیر بنای مسائل اخلاقی، گذشت و عفو بدون منت و سرزنش است.

بعضی از انسان ها نگرانند که گذشت از آبرو سبب از از بین رفتن حق و شخصیت می شود و تنبیهی برای خطاکار نیست و اگر هم گذشتی کنند با منت و دلخوری است. ولی خداوند حکیم در آیه شریفه می فرماید:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ * إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿١﴾

و آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دوتاست ، جز به حق نیافریدیم ، و بی تردید قیامت آمدنی است ؛ پس [در برابر ناهنجاری های مردم] گذشتی کریمانه داشته باش . * یقیناً پروردگارت همان آفریننده داناست .

اکنون که قیامت حق است و به حساب همه رسیدگی می شود، پس نگران حيله ها و دشمنی کفار مباش و آنان را عفو کن.

صفح از صفحه به معنی صورت است. صفح جميل یعنی رویگردانی از روی فضیلت و چشم پوشی باشد؛ نه از روی قهر و ناچاری؛ زیرا مراد از جميل در آیه، گذشت با کمال میل و بدون منت و تلخی است. همانگونه که حضرت رضا علیه السلام در تفسیر صفح جميل فرمود:

ص: ۲۰

مقصود گذشت بدون سرزنش است.

مردی را به نزد مأمون آوردند که خواست او را بکشد و حضرت رضا علیه السلام در مجلس نشسته بود. مأمون گفت: ابوالحسن چه می گویی؟ فرمود: خداوند به نیکویی عفو تو بر عزّت می افزاید، پس او گذشت نمود. (۲) بزرگی که فرمان گذشت و بخشش می دهد خدایی است که پروردگار و آفریننده و داناست او که چنین به نیکی از گذشتن سخن به میان می آورد، می داند که در وجود انسان و جامعه چه جاذبه و رشدی را پدید می آورد و چه آثاری دارد که برخی از بندگان با این روش خودسازی کرده اند و سبب بیداری و هدایت دیگران شده اند. سلوک رفتاری معصومان علیهم السلام و یارانسان گواه بر این سیره نیک است.

عفو و گذشت مالک اشتر

حکایت کرده اند که: روزی مالک اشتر که خداوند از او خشنود باد، از بازار کوفه می گذشت، وی یک پیراهن و شال از کرباس بر تن داشت. جوان بازاری که او را با آن هیبت دید او را به مسخره گرفت و گلوله ای از گل و خاک به سویش پرتاب کرد و مالک به او توجه نمود و به راهش ادامه داد، در این بین کسی به آن جوان گفت:

وای بر تو! آیا فهمیدی که به طرف چه کسی گلوله انداختی؟ گفت: نه، گفتند:

بیچاره، او مالک اشتر یار امیر المؤمنین بود، آن مرد به خود لرزید و به دنبال مالک رفت، تا از او معذرت خواهی کند، مالک وارد مسجد شد. وقتی که دید او وارد

ص: ۲۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۱۲/۶۸، باب ۹۳، حدیث ۵۶؛ معانی الأخبار: ۳۷۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۷/۷۵، باب ۲۶، ذیل حدیث ۱۲؛ أعلام الدین: ۳۰۷.

مسجد شده و مشغول نماز است، نمازش را که تمام کرد، آن مرد روی پاهای مالک افتاد و شروع به بوسیدن پاهای مالک کرد، مالک رو به او کرد فرمود: این چه کاری است؟ گفت: از کاری که کرده ام پوزش می خواهم، مالک فرمود: باکی بر تو نیست، به خدا قسم وارد مسجد نشدم مگر این که برای تو طلب آمرزش نمایم. (۱)

گذشت پیامبر صلی الله علیه و آله از قاتل حمزه

زمانی که وحشی، قاتل حمزه سید الشهداء، عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ارتکاب جنایت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و توبه نمود و اسلام آورد. حضرت با اینکه عمویش را بسیار دوست می داشت، توبه اش را پذیرفت و با عفو و بزرگواری گذشت کردند و فرمود: برو از جلوی دیدگان ما دور باش. (۲)

گذشت امام حسین علیه السلام از حرّ بن یزید ریاحی

هنگامی که حرّ بن یزید ریاحی با آن همه شرارت و جسارت به خدمت امام حسین علیه السلام آمد و درخواست توبه نمود، حضرت فرمود: بله، پذیرفته است و او را به گرمی در آغوش رحمت به حضور پذیرفت تا در کاروان امام به شهادت رسید. (۳) در این مدرسه اخلاق، بزرگان و اولیای الهی ما بسیاری از انسان ها را به راه راست هدایت فرموده اند.

ص: ۲۲

-
- ۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۷/۴۲، باب ۱۲۴، حدیث ۲۵؛ مجموعه ورام: ۲/۱. [۱]
 - ۲- (۲) - تفسیر المیزان: ۲۸۵/۱۷؛ تفسیر نور الثقلین: ۳۳/۴، حدیث ۱۱۷، ذیل آیه ۵۳ سوره زمر.
 - ۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۱۹/۴۴، باب ۳۷، حدیث ۱؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۱۵۹.

[«۶»اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْهِبُكَ - يَا إِلَهِي - مَا لَا يُنْقِصُكَ بَدْلُهُ وَ أَسْتَحْمِلُكَ مَا لَا يَبْهَظُكَ حَمْلُهُ «۷» أَسْتَوْهِبُكَ - يَا إِلَهِي - نَفْسِي الَّتِي لَمْ تَخْلُقْهَا لِتَمْتَنِعَ بِهَا مِنْ سُوءٍ أَوْ لِتَطْرُقَ بِهَا إِلَى نَفْعٍ وَ لَكِنْ أَنْشَأْتَهَا إِبْطَاءً لِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ مِثْلَهَا وَ اخْتِجَاجاً بِهَا عَلَيَّ شَكْلِهَا «۸» وَ أَسْتَحْمِلُكَ مِنْ ذُنُوبِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ وَ أَسْتَعِينُ بِكَ عَلَيَّ مَا قَدْ فَدَحَنِي ثِقْلُهُ]

ای خدای من! از تو بخشیدن چیزی را می خواهم که بخشیدن آن، چیزی از تو نمی کاهد، و باری را از دوشم می خواهم برداری، که برداشتن آن بر تو دشوار و گران نیست.

ای خدای من! از تو می خواهم که وجودم را به من ببخشی؛ وجودی که آن را خلق نکردی، تا به وسیله آن خودت را از شری باز داری، یا به سبب آن به سودی راه یابی؛ بلکه آن را آفریدی تا قدرتت را بر آفرینش نظیر آن به اثبات رسانی، و برهان و حجتی بر ایجاد شکل آن در آخرت قرار دهی، و از تو درخواست می کنم بار گناهمانی که حمل آن مرا گران بار ساخته از دوشم برداری و از تو نسبت به آنچه سنگینی اش مرا به زانو درآورده، یاری می طلبم.

بذل و عنایت خداوند

اشاره

از کمالات برجسته خداوند مَنان بذل و کرم او بر همه موجودات، چه فرمانبران

و چه نافرمانان است. و انتظار آن کریم بنده نواز این است که نعمت های او را یاد آور شوند تا لطف او به خاطر سپاسگزاری پیوسته در جریان باشد.

از این رو فرمود:

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّزِقِينَ ﴿١﴾

بگو: یقیناً پروردگارم روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت می دهد و یا تنگ می گیرد، و هرچه را انفاق می کنید [چه کم و چه زیاد] خدا عوضی را جایگزین آن می کند؛ و او بهترین روزی دهندگان است.

و سپس در آیه دیگر فرمود:

وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿٢﴾

و نعمت های پروردگارت را بازگو کن.

زیرا بازگو کردن الطاف و کرامت الهی سبب عنایت پروردگار به شخص یا گروهی می گردد؛ حتی اگر آن خواسته بشر باشد که وسیله ای برای روزی رسانی به دیگران است و برخی امور آفرینش به دست بندگانی ویژه برقرار می گردد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا اخْتَصَّهُمُ بِالنِّعَمِ، يُقَرُّهَا فِيهِمْ مَا بَدَلُوهَا لِلنَّاسِ، فَإِذَا مَنَعُوهَا حَوْلَهَا مِنْهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ. ﴿٣﴾

خداوند بندگانی دارد که نعمت ها را در اختیار آنها نهاده است تا زمانی که این نعمت ها را به مردم بذل و بخشش کنند، آنها را در میانشان نگه می دارد و

ص: ۲۴

۱- (۱) - سیأ (۳۴) : ۳۹. [۱]

۲- (۲) - ضحی (۹۳) : ۱۱. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۵۳/۷۲، باب ۸۱، ذیل حدیث ۶۲؛ [۳] عوالی اللآلی: ۳۷۲/۱. [۴]

هر گاه دریغ ورزند، نعمت ها را از آنان به دیگران منتقل می کند.

بدون شک بذل و بخشش های بی حساب خداوند حقی برای او و بر انسان ها به وجود آورده است؛ که در هر حال، چه نعمت بزرگ یا کوچک باشد؛ بزرگی شأن او بر ما سایه افکنده است.

نعمت و عنایت خداوند در دنیا و آخرت

امیر المؤمنین علی علیه السلام بر این حق پروردگار توجه داده و فرموده است:

إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ وَ حَيْلٍ مَوْضِعَهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْرِفَ عُرْ عِنْدَهُ لِعَظَمِ ذَلِكُ كُلِّ مَا سِوَاهُ. وَ إِنَّ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ لَمَنْ عَظَّمَتْ نِعْمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَ لَطْفَ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظَمْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أزدَادَ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْهِ عَظْمًا. (۱)

آن کس که جلال خدا در جانش بزرگ، و موضع حق در دلش با عظمت است، می سزد که به خاطر این بزرگی، ماسوای خدا در نظرش کوچک باشد. و سزاوارترین کس به این معنا کسی است که نعمت و لطف و احسان خدا بر او بسیار است؛ زیرا خداوند نعمت بسیار به کسی عنایت نکرده مگر اینکه عظمت حق خدا بر او افزون گشته.

چنین است که حضرت در بخشی از نامه اش به حارث همدانی، فرموده است:

وَ اسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ وَ لَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ، وَ لِيُرِ عَلَيْكَ إِثْرَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ. (۲)

از هر نعمتی که خداوند در اختیارت گذاشته به راه صلاح مصرف کن، و هیچ

ص: ۲۵

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۰۷. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۶۹. [۲]

نعمت خداداده را به تباهی نبر، باید نشانه نعمت هایی که خداوند به تو داده در تو دیده شود.

احمد بن محمد بن ابی نصر می گوید: «مطلبی را خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم، حضرت فرمود:

شکیبا باش؛ زیرا امیدوارم که خداوند برایت کارسازی کند

ان شاء الله، سپس فرمود: به خدا سوگند! آنچه خداوند از این دنیا برای مؤمن به آخرت اندازد، برایش بهتر از چیزی است که در همین دنیا به او دهد.

حضرت سپس دنیا را کوچک شمرد و فرمود: دنیا چه ارزشی دارد. آنگاه فرمود:

برخوردار از نعمت در محل خطر است؛ زیرا خداوند در آن نعمت حقوقی را بر او واجب گردانیده است. به خدا قسم، گاهی اوقات خداوند عزوجل به من نعمت هایی می دهد و من پیوسته نسبت به آنها بیمناک هستم و دستش را تکان داد تا اینکه حقوقی که خداوند در این نعمت ها به گردن من دارد، بیرون آیم.

من عرض کردم: فدایت شوم، شما با چنین مقامی و منزلتی که دارید می ترسید؟! فرمود: آری، پروردگارم را در برابر نعمتی که به من ارزانی داشته می ستایم. (۱) آفرینش انسان با امتیاز اراده و اختیار، دلیل بر قدرت نهایی خداوندگار است. با این اختیار، انسان را موجودی برتر ساخته است ولی با این حال ابزار بازدارنده ای که او را در مسیر حرکت انسانی غافلگیر کند و به جاده حیوانی گری بکشاند، فراوان است، غریزه غضب و شهوت در وجود انسان بر حسب فطرت نهفته است؛ امّا برخی عوامل تحریک کننده بیرونی است که در جذب او نقش کلیدی دارد. هر که بتواند در مجموعه کشمکش ها و هوس ها، حقیقت وجودی خود را به سلامت به

ص: ۲۶

۱- (۱) - الکافی: ۵۰۲/۳، حدیث ۱۹؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۰۵/۴۹، باب ۷، حدیث ۳۲.

هدف برساند از بزرگترین نعمت های حق بهره مند گردیده است.

نکته دیگر این که: انسان در خواهش روزی مادی و معنوی هیچ محدودیتی ندارد؛ زیرا ظرف وجودی او از جهت روحی و درونی مجرّد است و می تواند به طور بی پایان سیر تکاملی داشته باشد. روزی معنوی تا آنجا پیش رود که رسیدن به مقام دّو و نزدیک شدن به خدا برای او منزلت و شرافت محسوب می شود، در آنجا که حق متعال می فرماید:

وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿۱﴾

در حالی که در افق اعلا بود . * سپس نزدیک رفت و نزدیک تر شد ، * پس [فاصله اش با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان گشت یا نزدیک تر شد . * آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی می کرد ، وحی کرد .

امّا روزی مادی چون محدود به عالم ناسوت است و ناسوت هم در ظرف ماده و طبیعت و اجسام است پس با این محدودیت به طور قهری روزی مادی انسان نیز به اندازه ظرف وجودی او کفایت می کند. و اگر برخلاف اساس حکمت حق؛ رزق و نعمت او بی نهایت باشد اعتقاد به جاودانگی در این دنیا او را به طغیانگری وا می دارد. بنابراین دنیا و آخرت خویش را تباه می سازد.

از این رو امیرمؤمنان علی علیه السلام در حکمت چنین اموری می فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفِرُّهُ الْمَنَعُ وَالْجُمُودُ وَلَا يُكْدِيهِ الْأَعْطَاءُ وَالْجُودُ إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ، وَ كُلُّ مَانِعٍ مَيِّدٌ مَوْمٌ مَا خَلَاهُ. هُوَ الْمَتَّانُ بِفَوَائِدِ النَّعْمِ وَ عَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَ الْقَسَمِ. عِيَالُهُ الْخَلَائِقُ، ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ وَ قَدَّرَ أَقْوَاتَهُمْ، وَ نَهَجَ سَبِيلَ الرَّاعِيْنَ إِلَيْهِ، وَ الطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ وَ لَيْسَ بِمَا سُئِلَ بِأَجْوَدَ مِنْهُ

ص: ۲۷

سپاس خدای را که امساک و جمود بر ثروتش اضافه نمی کند، و عطا و بخشش تهیدستش نمی نماید، زیرا هر بخشنده ای جز او ثروتش کم می شود، و هر منع کننده ای جز او شایسته مذمت است. اوست بخشنده انواع نعمت ها، و فراوانی بهره ها و نصیب ها. جمیع آفریده ها روزی خور اویند، رزق همه را ضمانت کرده، و قوت و توشه آنان را مقدر نموده، و راه روشش را به رغبت کنندگان و خواهندگان آنچه نزد اوست نشان داده، و این طور نیست که جود و بخشش او در آنجا که از او بخواهند بیشتر از آنجا باشد که از او نخواهند.

و نیز در سفارشش به امام مجتبی علیه السلام یا محمد حنفیه فرمود:

وَ أَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحِرْمَانَ وَ أَكْثَرَ الْأَسْتِخَارَةِ، وَ تَفَهَّمْ وَصِيَّتِي وَ لَا تَذْهَبَنَّ عَنْهَا صَفْحًا، فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعَ. (۲)

در مسألت از خداوند اخلاص پیشه کن، که بخشیدن و نبخشیدن به دست اوست. از خدایت بسیار طلب خیر کن. و وصیتم را بفهم و از آن روی مگردان به یقین بهترین سخن سخنی است که سود بخشد.

و نیز به کمیل بن زیاد نخعی فرمود:

يَا كَمَيْلُ، مُزِّ اهْلِكَ أَنْ يَرُوْحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَ يُدْلِجُوا فِي حَاجِهِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ. فَوَ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا وَ خَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا، فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ

ص: ۲۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۹۰. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۳۱. [۲]

فِي انْحِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ غَرِيْبُهُ الْاَيْلُ. (۱)

ای کمیل، مردم خود را فرمان بده که روز را به دنبال به دست آوردن مکارم بروند، و شب را از پی قضای حاجت خفته باشند. قسم به کسی که شنوایش آوازه‌ها را فرا گرفته، احدی دلی را شاد نکند مگر اینکه خداوند برای وی از آن شادی لطفی بیافریند، و چون بلایی به او رسد آن لطف همانند آب به سوی آن روان گردد تا آن بلا را از او دور کند همان گونه که شتر غریب را از آبگاه دور نمایند.

در روایات تنها بر کمک به نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده، بلکه در برخی از آنها اطعام مؤمنان هر چند بی نیاز باشند ثوابش همچون آزاد کردن برده است.

این نشان می دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندی ها جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است. به عکس آنچه در دنیای امروز مرسوم است که گاهی دوستان یا خویشاوندان به مهمانخانه ای می روند هر کدام باید سهم خود را پردازند. و یا در جایی دیگر برای خودنمایی تا حد بریز و پاش، سرمایه خدادادی را اسراف می کنند. کجای این آداب و رسوم متناسب با اخلاق و احکام دین مبین اسلام و سفارش های معصومان علیهم السلام است؟!

ص: ۲۹

«(۹) فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَبْ لِنَفْسِي عَلَى ظُلْمِهَا نَفْسِي وَكُلَّ رَحْمَتِكَ بِاِحْتِمَالِ اِضْرِي فَكُمْ قَدْ لَحِقَتْ رَحْمَتُكَ بِالْمُسِيئِينَ وَكُمْ قَدْ شَمِلَ عَفْوُكَ الظَّالِمِينَ»

پس بر محمد و آلش درود فرست و وجودم را به خاطر ستم بر خود بر من ببخش، و رحمتت را به برداشتن بار سنگین گناه از دوشم بر من بگمار. چه بسیار رحمتت به بدکاران رسیده، و چه فراوان گذشت و عفوَت شامل ستمکاران شده.

ص: ۳۰

[«۱۰»] فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنِي أَسْوَأَ مَنْ قَدْ أَنْهَضْتَهُ بِتَحِيٍّ أَوْ زَكَّ عَنْ مَصِيٍّ أَرَعَ الْخَاطِئِينَ وَخَلَّصْتَهُ بِتَوْفِيقِكَ مِنْ وَرَطَاتِ الْمُجْرِمِينَ فَأَصْبِحْ طَلِيقَ عَفْوِكَ مِنْ إِسَارِ سُخْطِكَ وَعَتِيقَ صُنْعِكَ مِنْ وَثَاقِ عَذَابِكَ «۱۱» إِنَّكَ إِنْ تَفَعَّلَ ذَلِكَ - يَا إِلَهِي - تَفَعَّلَهُ بِمَنْ لَا يَجْحَدُ اسْتِحْقَاقَ عُقُوبَتِكَ وَلَا يُبْرِئُ نَفْسَهُ مِنَ اسْتِجَابِ نَقِمَتِكَ «۱۲» تَفَعَّلَ ذَلِكَ - يَا إِلَهِي - بِمَنْ خَوْفُهُ مِنْكَ أَكْثَرَ مِنْ طَمَعِهِ فِيكَ وَبِمَنْ يَأْسُهُ مِنَ النَّجَاهِ أَوْ كَادُ مِنْ رَجَائِهِ لِلْخَلَاصِ لَا أَنْ يَكُونَ يَأْسُهُ قُنُوطًا أَوْ أَنْ يَكُونَ طَمَعُهُ اغْتِرَارًا بَلْ لِقَلَّةِ حَسَبِ نَاتِهِ بَيْنَ سَيِّئَاتِهِ وَضَعْفِ حُجَجِهِ فِي جَمِيعِ تَبَعَاتِهِ]

پس بر محمد و آلش درود فرست، و مرا سرمشق کسانی قرار ده، که آنان را به گذشتت از افتادن در افتادن گناه های خطاکاران سرپا نگاه داشتی، و به توفیقت از ورطه های مجرمان رها کردی، پس در سایه عفو از اسارت خشمت رها شد، و به دست احسانت از بند عدالتت به آزادی رسید.

ای خدای من! اگر این گونه رفتار کنی، درباره کسی رفتار کرده ای که استحقاق عقوبتت را انکار نمی کند و خود را از سزاوار بودن نسبت به خشمت تبرئه نمی نماید.

ای خدای من! این رفتار را با کسی می کنی که ترسش از تو، از امیدش به تو

بیشتر است، و نومیدیش از نجات، از امیدش به رهایی پابرجاتر است، نه این که نومیدیش از باب یأس از رحمت تو یا امیدش بر اساس مغرور بودن به کرم تو باشد؛ بلکه از این جهت است که خوبی هایش نسبت به گناهانش اندک، و دلایلش در مورد وظایفی که برعهده اش بوده، سست و بی پایه است.

استحقاق عقوبت

خداوند در قرآن مجید راه بازگشت را همراه با امیدواری به روی گنهکاران می گشاید؛ زیرا هدف اصلی از یادآوری تند و هشدار و تهدید به عاقبت عذاب و دوزخ، جنبه هدایتی و تربیتی حق است نه انتقام جویی و خشونت و پروردگار مَنَّان از شرک و کفر و سرکشی بشر زبانی نمی بیند که بخواهد برای ضرر خود انتقام بگیرد بلکه با زبانی آکنده از لطف و محبت، آغوش رحمتش را به روی بندگان باز کرده و فرمان عفو و گذشت را هم صادر نموده است.

قُلْ يَعِبَادِي الَّذِينَ اسْرِفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَاتَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱)

بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

کلمه به کلمه این آیه شریفه بوی خوش رحمت و لطف و آمرزش و امیدواری می دهد. و بر اساس روایات معصومان علیهم السلام آیه فوق از جهت گستردگی مفهوم و مراد حق تعالی، فراگیرترین آیه در اوج رضایت و دریای رحمت است.

در فرهنگ قرآن، اسراف معنای گسترده ای دارد که شامل اسراف در نفس و جان

ص: ۳۲

نیز می شود. به این معنا که انسان در بهره گیری از نیروهای خدادادی و ظرفیت های وجودی خود از حد اعتدال خارج شده و خویش را مستحق هیچ تنبیه و توبیخی نداند، البته روش های خداوند برای بیدار ساختن انسان گوناگون است. یعنی هر کسی را با ابزار و شرایط خود می آزماید. اگر سزاوار پاداش و بهره ای باشد به طور یقین به او می رساند و اگر شایسته کیفر باشد گاهی به تناسب طاقت و موقعیت او، گوشمالی داده و گاهی به جانش آتش می زند.

در این زمینه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ وَعَدَهُ اللَّهُ عَلَى عَمَلٍ ثَوَابًا فَهُوَ مُنْجَزٌ لَهُ، وَ مَنْ أَوْعَدَهُ عَلَى عَمَلٍ عِقَابًا فَهُوَ فِيهِ بِالْخِيَارِ. (۱)

هر که را خداوند بشارت پاداش دهد به یقین عملی می سازد و هر که را برای کرداری زشت، بیم کیفر دهد، اختیار با اوست. (عذاب کند یا ببخشد)

از این رو پیامبر مهربان مسلمانان، حتی در هنگام غضب الهی هم کوشش نمود تا رحمت حق را جلب کند و بسیار برای عفو و گذشت و شفاعت بندگان، بزرگواری نشان داد و فرمود:

سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ لَا يُعَذِّبَ الْإِلَاحِينَ مِنْ ذُرِّيَةِ الْبَشَرِ فَأَعْطَانِيهِمْ. (۲)

از پروردگارم خواهش کردم که افراد نادان و بی خبر از نسل بشر را عذاب نکند و او آنان را به من بخشید.

حضرت علی علیه السلام در ستایش خداوند سبحان می فرماید:

وَلَا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ وَلَا تَوَلُّهُهُ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ. (۳)

ص: ۳۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۴/۵، باب ۱۸، حدیث ۱؛ [۱] المحاسن: ۲۴۶/۱. [۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۴۲۷/۱۱، حدیث ۳۲۰۰۶؛ الجامع الصغير: ۳۵/۲، حدیث ۴۵۹۸.

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۶. [۳]

غضبش او را از رحمتش باز نمی‌دارد و رحمتش بر کسی او را از کیفر دیگری غافل نمی‌کند.

مفهوم این فراز این نیست که خداوند انسان را ناگهان عذاب نمی‌دهد و یا او را در دنیا بدون بلا یا دردی رها می‌کند؛ پس او نجات یافته است؛ بلکه خداوند مؤمن را از کافر جدا ساخته و برای فرد با ایمان، ویژگی‌های ارزشمند همراه با تلخی در دنیا برشمرده است.

زیرا لازمه رسیدن به درجات ایمان و قرب الهی، چشیدن تلخی بلا و فقر است و بهشت پاداش اوست. اما برای فرد کافر همه امکانات راحتی و رفاهی را فراهم می‌کند تا به خوشی بگذراند و دنیا را پاداش او قرار می‌دهد و پس از عمری سیاه او را در آتش جهنم رها می‌کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

و الْمَوْتُ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ نَقِمَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ وَ لِلَّهِ عُقُوبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا مِنْ أَمْرِ الرُّوحِ وَ الْأُخْرَى تَسْلِيطُ بَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَمَا كَانَ مِنْ قَبْلِ الرُّوحِ فَهُوَ السُّقْمُ وَ الْفَقْرُ وَ مَا كَانَ مِنْ تَسْلِيطٍ فَهُوَ النَّقِمَةُ. (۱)

مرگ برای بندگان با ایمان رحمت خداست و برای گردنکشان کیفر تلخی است. خداوند را دو کیفر است: یکی کیفر روحی و دیگری مسلط ساختن برخی از مردم بر برخی دیگر است. کیفرهای روحی، بیماری و ناداری است و کیفر مسلط ساختن مردم، انتقام‌گیری است.

ص: ۳۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۶/۵۸، باب ۴۷، حدیث ۶؛ [۱] علل الشرایع: ۱۰۸/۱، حدیث ۵. [۲]

یعنی گناه روح، کيفرش فشار بیماری و تنگدستی است تا روح پاکیزه و پرورش یابد ولی گناهان اجتماعی، سزایش سلطه ستمگران و فاسدان بر مردم است.

حضرت در همین رابطه، ذات پروردگار را اهل چنین مقامی دانسته و می ستاید:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ بِمَا أَنْتَ لَهُ أَهْلٌ مِنَ الْعُقُوبِ أَوْلَىٰ بِمَا أَنَا لَهُ أَهْلٌ مِنَ الْعُقُوبِ. (۱)

بارخدایا! سزاواری تو به گذشت؛ بیشتر از سزاواری من به مجازات است.

عربی بادیه نشین به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! روز قیامت چه کسی به حساب مردم رسیدگی می کند؟ فرمود: خداوند عزیز و بلند مرتبه، بادیه نشین گفت: به خداوندگار کعبه سو گند، که نجات یافتیم! حضرت فرمود:

چگونه ای عرب؟ گفت: زیرا کریم هر گاه قدرت یابد ببخشد. (۲) امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در زمینه این بزرگ منشی پروردگار می فرماید:

فَتَعَالَىٰ مِنْ قَوِيٍّ مَا أَكْرَمُهُ! وَتَوَاضَعَتْ مِنْ ضَعِيفٍ مَا أَجْرَأَكَ عَلَىٰ مَعْصِيَتِهِ! وَأَنْتَ فِي كَنْفِ سِتْرِهِ مُقِيمٌ وَفِي سَعَةِ فَضْلِهِ مُتَقَلِّبٌ فَلَمْ يَمْنَعَكَ فَضْلَهُ، وَ لَمْ يَهْتِكْ عَنْكَ سِتْرَهُ، بَلْ لَمْ تَخُلْ مِنْ لُطْفِهِ مَطْرَفَ عَيْنٍ، فِي نِعْمَةٍ يُحَدِّثُهَا لَكَ، أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ، أَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ، فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ اطَّعَنَهُ. (۳)

بلند مرتبه است خدایی که با این قدرتش چه کریم است! و تو با این ناتوانی و پستی چه جراتی بر معصیت او داری! در حالی که در پناه پوشش او مقیمی، و در فراخنای احسانش می گردی، فضلش را از تو باز نداشته و پرده حرمت را ندریده است، بلکه در نعمتی که برای تو ایجاد می کند و گناهی که بر تو می پوشاند و بلایی که از تو دور می نماید چشم به هم زدنی از لطفش محروم

ص: ۳۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۸/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۴؛ [۱] کشف الغمّه: ۲۰۶/۲. [۲]

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۹/۱؛ کنز العمال: ۶۲۸/۱۴، حدیث ۳۹۷۴۹.

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۴. [۳]

نیستی. پس به او چه گمان می بری اگر او را بندگی کنی؟

چقدر خداوند مَنان لغزش های ما را پرده پوشی کند؟! تا چه اندازه در تحمّل کردار زشت ما صبر پیشه کند؟! تا کی انسان در خواب غفلت باقی بماند؟!

حکایت امام سجّاد علیه السلام با راهزن

در سفری حضرت سجّاد علیه السلام به قصد حج در حال حرکت بوده تا در بین راه به صحرائی بین مکه و مدینه رسید. پس ناگهان مرد راهزنی به آن حضرت رسید و گفت: پایین بیا؟! حضرت به او گفت: مقصودت چیست؟ او گفت: می خواهم تو را بکشم و اموالت را بگیرم.

حضرت فرمود: من هر چه را دارم با تو قسمت کرده و بر تو حلال می نمایم او گفت: نه.

حضرت فرمود: برای من، به قدری که مرا به مقصد برساند بگذار و بقیه آن مال تو باشد او گفت: نه و روی گردانید.

حضرت فرمود: پروردگار تو کجاست؟ او گفت: در خواب است. در این حال دو شیر درّنده حاضر شدند و یک شیر سر آن ملعون را و دیگری پایش را گرفتند و کشیدند.

در این لحظه امام فرمود: گمان کردی که پروردگارت در خواب است. (۱)

ص: ۳۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۱/۴۶، باب ۳، ذیل حدیث ۳۶؛ مجموعه ورام: ۸۱/۲.

﴿۱۳﴾ فَأَمَّا أَنْتَ - يَا إِلَهِي - فَأَهْلِيلُ أَنْ لَا يَغْتَرَّ بِكَ الصَّادِقُونَ وَلَا يِنَاسَ مِنْكَ الْمُجْرِمُونَ لِأَنَّكَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ الَّذِي لَا يَمْنَعُ أَحَدًا فَضْلَهُ وَلَا يَسْتَقْصِي مِنْ أَحَدٍ حَقَّهُ ﴿۱۴﴾ تَعَالَى ذِكْرُكَ عَنِ الْمِدْكَورِينَ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ عَنِ الْمُنْسُوبِينَ وَفَشَتْ نِعْمَتُكَ فِي جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ]

ای خدای من! شایسته ای که صدیقان به تو مغرور نشوند، و گنهکاران از تو مأیوس نگردند؛ زیرا تو پروردگار بزرگی هستی که احسانت را از احدی منع نمی کنی، و در گرفتن حق خود به کسی سخت گیری روا نمی داری، یادت از یاد شدگان برتر است، و نام هایت از نسبت نقص منزّه و پاک است، و نعمتت در میان تمام آفریده ها پراکنده و پخش است. تو را بر تمام آنچه از اوصافت بیان شد سپاس، ای پروردگار جهانیان!

امید به خدا و دوری از غرور

اشاره

غرور از صفات رذیله نفس است که سرچشمه بسیاری از آفت ها و شرارت هاست.

در لغت ریشه غُرُور از کلمه غَرَّ به معنای شکاف زمین و جوی باریک و تیزی شمشیر و چین و چروک لباس است؛ اما در اصطلاح به نیرنگ و فریب بیهوده و پوچ

گفته می شود که با خودپسندی و خودبینی همراه است. در حقیقت امری برای فریفتن و گول زدن با امیدواری بیهوده در جریان باشد که دارای ابزار و زمینه های فریبنده است.

صاحب مفردات الفاظ القرآن در این باره می نویسد:

فَالْغُرُورُ: كُلُّ مَا يَغُرُّ الْإِنْسَانَ مِنْ مَالٍ وَ جَاهٍ وَ شَهْوَاهِ وَ شَيْطَانٍ وَ قَدْ فُسِّرَ بِالشَّيْطَانِ إِذْ هُوَ أَحْبَبْتُ الْغَارِيزِينَ وَ بِالْدُّنْيَا لِمَا قِيلَ: الدُّنْيَا تُغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ. (۱)

پس غرور؛ هر چه که انسان را می فریبد از مال و مقام و خواهش و شیطان و گاهی به اهریمن رانده شده تعبیر شده که او پلیدترین فریبندگان است و گاهی به دنیا؛ زیرا گفته شده که دنیا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد.

غرور در روایات

حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید:

جَمَاعُ الْغُرُورِ فِي الْإِسْتِنَامَةِ إِلَى الْعَدُوِّ. (۲)

اعتماد کردن به دشمن، جامع فریب است.

و نیز فرمود:

كَفَى بِالْمَرْءِ غُرُورًا أَنْ يَتَّقَ بِكُلِّ مَا تُسْأَلُ لَهُ نَفْسُهُ. (۳)

در فریب خوردگی آدمی همین بس که به هر آنچه نفس در نظرش بیاراید اعتماد کند.

ص: ۳۸

۱- (۱) - مفردات الفاظ القرآن، [۱] راغب اصفهانی: ماده غرر.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۱۱، حدیث ۷۱۷۴. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۱۱، حدیث ۷۱۷۷. [۳]

و در گفتاری دیگر فرمود:

سُكْرُ الْغَفْلَةِ وَالْمَغْرُورِ أَبْعَدُ إِفَاقَهُ مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ. (۱)

مستی غفلت و فریب دیرتر از مستی شراب ها به بهبودی و تندرستی می انجامد.

و نیز فرمود:

لَا يَلْفَى الْعَاقِلُ مَغْرُورًا. (۲)

خردمند، فریب خورده و بالنده به خویش، یافت نشود.

امام زین العابدین علیه السلام در سفارش های گهربار خویش می فرماید:

رُبَّ مَغْرُورٍ مَفْتُونٍ يُصْبِحُ لَاهِيًا ضَاحِكًا يَأْكُلُ وَ يَشْرَبُ وَ هُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّهُ قَدْ سَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ سَخَطُهُ يَصَلِّي بِهَا نَارَ جَهَنَّمَ. (۳)

ای بسا شخص غافل فریفته ای که روز خود را به هوسرانی و خنده و خوردن و آشامیدن می گذارند، بی خبر از آن که شاید خشمی از خداوند او را فراگرفته باشد که بدان در آتش دوزخ افکنده شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ وَثِقَ بِثَلَاثِهِ كَانَ مَغْرُورًا: مَنْ صَدَّقَ بِمَا لَا يَكُونُ وَ رَكِنَ إِلَى مَنْ لَا يَثِقُ بِهِ وَ طَمَعَ فِي مَا لَا يَمْلِكُ. (۴)

هر کسی به سه چیز اعتماد کند، فریب خورده است:

کسی که آنچه را شدنی نیست، باور کند و به کسی که بدو اعتماد ندارد، تکیه

ص: ۳۹

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۶۶، حدیث ۵۷۵۰. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۱۱، حدیث ۷۱۸۳. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۴۰/۷۵، باب ۲۱، ذیل حدیث ۳؛ [۳] تحف العقول: ۲۸۲.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۳۲/۷۵، باب ۲۳، ذیل حدیث ۱۰۷؛ [۴] تحف العقول: ۳۱۹.

کند و در آنچه مالک آن نیست، چشم طمع بندد.

غرور در کلام غزالی

ابوحامد غزالی در حقیقت نکوهش غرور می نویسد:

«هر چه دربارهٔ ارزش دانش و معرفت و نکوهش جهل و نادانی گفته شده دلیل بر نکوهیدگی غرور می شود؛ زیرا غرور یکی از انواع جهل است؛ چون جهل عبارت از این است که انسان به چیزی برخلاف آنچه در عالم واقع هست باور داشته باشد. و غرور نیز همان جهل است. ولی هر جهلی غرور نیست، بلکه غرور مستلزم وجود دو چیز است: یکی آنچه انسان فریفته آن می شود و دیگر عامل فریبنده است.

بنابراین، اگر مجهول مورد اعتقاد ما، چیزی باشد که با هوس و خواهش نفس سازگار باشد و عامل جهل هم یک شبهه و خیال نادرست باشد و ما گمان کنیم که آن دلیل است. حال آن که در عالم واقع چنین نباشد، جهل برگرفته از این امر، غرور نام دارد.

پس غرور، عبارت است از اعتماد و تکیه کردن نفس به آنچه مطابق هوا و هوس باشد و طبیعت آدمی به خاطر شبهه افکنی و فریب شیطان به آن گرایش یابد. با توجه به این برداشت، کسی که بر اثر یک شبهه نادرست، معتقد باشد که در دنیا یا در آخرت از خیر و خوبی برخوردار است. چنین کسی مغرور و فریب خورده است.

بیشتر مردم خیال می کنند که آدمهای خوبی هستند، در صورتی که در این پندار خویش دچار خطا هستند. پس بیشتر مردم مغرور و فریب خورده اند؛ گرچه که انواع غرور آنها متفاوت است و درجاتشان در این مورد فرق می کند و غرور و فریب خوردگی بعضی روشتر و شدیدتر از دیگران می باشد.» (۱)

ص: ۴۰

۱- (۱) - احیاء علوم الدین: ۴۶۵/۳ (کتاب ذم الغرور)؛ المحججه البيضاء: ۲۹۲/۶.

صاحب کتاب معراج السعاده، اهل غرور و غفلت را به چند گروه دسته بندی نموده است، که در اینجا به چکیده ای از آنها اشاره می شود:

«۱- گروه کفار و صاحبان مذاهب فاسد که شیطان آنان را به غفلت و تکبر انداخته و با شبهات بی پایه آنها از راه حق بیرون کرده است. و آنان خود را حق دار می پندارند.

۲- گروه فساق و معصیت کاران که برخی از آنان گمان می کنند دنیا نقد و آخرت نسیه است با فرورفتن در شهوات و لذت های دنیایی نفس و جان خویش را دچار مرض روحی می کنند.

برخی از آنان گمان می کنند لذت های دنیایی امری یقینی است ولی لذت های آخرتی احتمالی و حدسی است و انسان عاقل امر یقینی را به امید امر احتمالی رها نمی کند. اینان در حقیقت مسأله معاد را انکار می کنند و از زمره کفار محسوب می شوند و خداوند درباره آنان می فرماید:

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسِيهِمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (۱)

آنان که دینشان را سرگرمی و بازی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفت ، پس ما امروز از یاد می بریمشان ، همان گونه که آنان دیدار امروزشان را از یاد بردند و همواره آیات ما را انکار می کردند .

برخی از آنان مغرور به الطاف بی نهایت الهی شده، چون که خداوند فرموده است:

ص: ۴۱

وَعَزَّ ثَكَمُ الْأَمَانِي حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَعَزَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» (۱)

و آرزوها [ی دور و دراز و بی پایه،] شما را فریفت ، تا فرمان خدا [به نابودی شما] در رسید و [شیطان] فریبده ، شما را فریب داد .

دنیا به آنان روی کرده و از نعمت های زیادی بهره مند شده اند و بسیاری از مؤمنان فقیر و دردمند را می بینند و می گویند: خداوند به ما لطف و مرحمتی کرده و لطف او به ما بیشتر بوده، پس در آخرت هم ما با احسان و مرتبه برتری برخوردار هستیم اما خیالی باطل است؛ زیرا زیادی مال و فرزند و فراوانی نعمت دنیایی و رفاه مادی دلیل بر بزرگی مقام و برتری شخصیتی نیست، بلکه دامی بر شیطان و آزمودن ظرفیت آنهاست.

خداوند متان درباره آنان می فرماید:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (۲)

و کسانی که کافر شدند ، گمان نکنند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان خواهد بود ، جز این نیست که مهلتشان می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند ، و برای آنان عذابی خوار کننده است .

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَّا يَشْعُرُونَ» (۳)

آیا گمان می کنند افزونی و گسترشی که به سبب مال و اولاد به آنان می دهیم ،

ص: ۴۲

۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۱۴ . [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۷۸ . [۲]

۳- (۳) - مؤمنون (۲۳) : ۵۵ - ۵۶ . [۳]

* در حقیقت می خواهیم در عطا کردن خیرات به آنان شتاب ورزیم؟ [چنین نیست] بلکه [آنان] درک نمی کنند [که ما می خواهیم با افزونی مال و اولاد، در تفرقه، طغیان، گمراهی و تیره بختی بیشتری فرو روند].

به هر حال خداوند همه درهای آسمان را بر روی آنان باز می کند و آنها شاد و سرگرم به دنیا می شوند و ناگهان بی خبر با بلا و کیفرها حالشان گرفته می شود.

برخی از آنان را شیطان با امید به رحمت خداوند فریب داده است؛ با اینکه می گویند خدا ارحم الراحمین است؛ گناه عاصیان در ساحل دریای رحمت او جایی ندارد و ناامیدی از کرم را ناپسند و امید به رحمت حق را نیکو می دانند و شیطان هم آنان را با این پندار سطحی و خیالی فریفته و به ستم عاصیان وادار می سازد.

خداوند هم در برابر کردار پوشالی آنان که به دروغ ادّعی طلب رحمت و غفران الهی را می کنند، می فرماید:

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ * اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِيْنِ ﴿١﴾

هر کسی در گرو دست آورده های خویش است، * مگر سعادتمندان.

زیرا اعتماد مغرورانه به رحمت و گذشت حق با اعمال ناشایسته و ضدّ اخلاق ناسازگار است، برخی از آنان با فریب شیطان، بعضی از اعمال نامشروع را عبادت پنداشته اند و انتظار آمرزش دارند بلکه خود را آمرزیده می پندارند، مانند ستمگرانی که با ستم و زور مالی را از مردم می گیرند و به فقیران و مساجد کمک کرده و یا وقف می کنند.

برخی از آنان گناهان زیادی مرتکب می شوند و اطاعت بسیاری را از دست می دهند ولیکن همه را فراموش می کنند و یک طاعت ویژه را نگه داشته و با آن بر خدا مَنّت می گذارند و خود را آمرزیده مطلق می دانند، مانند اینکه مسجدی یا پلی

ص: ۴۳

می سازد و یا حج می رود و مهمانی مفصل برپا می کند، ولی در ادای حقوق خداوند کوتاهی می کند.

۳- گروه دانشمندان و خردمندان که عمر خود را صرف علوم و اختلافات فکری و علمی می کنند، ولی عقاید حقه را مطرح نمی کنند، از بیشتر دانش ها آگاهند ولی در معرفت خدا گمراهند، آنان با طرح شبهات و پندارهای ساختگی با اعتقادات مردم بازی می کنند با این خیال فاسد مغرور و از علوم دینی که سرچشمه سعادت دنیوی و اخروی است، بازمانده و در تهذیب اخلاق و اصلاح نفس نمی کوشند و در برابر هجمه های فراگیر به دین و بدعت ها سکوت اختیار می کنند و در نظام های شیطانی و دولت های کفر جانب حق را نمی گیرند. پس به دانسته های خود مغرورانه می نگرند.

۴- گروه خطیبان و واعظان که از احوال نفس و صفات آن از خوف و رجا و توکل و رضا و صبر و شکر و... سخن می رانند و انتظار تحوّل درونی از عموم مردم دارند، در حالی که خود از صفات ظاهری پیشرفتی ندارند. چه بسا مطالبی خلاف واقع و قصه های ساختگی برای خوشایند دل مردم می بافند، ولی بدون شکّ اینان از شیاطین انس هستند و خود گمراهند و دیگران را هم گمراه می کنند.

۵- گروه اهل عبادت و ریاضت که در مواظبت بر اجرای عبادت و مستحبات و طهارت بسیار دقت و وسواس به خرج می دهند تا نظر پروردگار را به دست آورند اما چون پای مال و شکم که به میان می آید به هر دلیلی آن را حلال و مباح نشان می دهند، گاهی در لباس و خوراک و مسکن به اندک چیزی قناعت می کنند و گمان می کنند که در زهد و دوری از دنیا به مرتبه کمال رسیده اند ولی دلشان از حبّ ریاست و شهرت در آفاق و انفس پر شده است. اینان به گستردگی عمل های عبادی مغرور می شوند و از مسائل پیرامون و آثار بر جا مانده، غافل می شوند.

۶- گروه اهل تصوّف و درویشان که با رفتار و کردار زاهدانه، به درویشی و گدایی

در بین مردم می پردازند و با قیافه های عجیب و غریب و اذکار و اوراد و ابزار و آلات مخصوصی به جذب و دوستی با خلق، روزگار می گذارند.

اینان می پندارند که با این حرکات تارک دنیا و درویش می شوند و به درجات اهل توحید و عرفان ترقی می کنند و داخل صف زاهدان و دوستان خدا می گردند و گاهی عبادت و مناجات را کنار می گذارند و می گویند: نفس ما به تکامل رسیده است و دیگران محتاج طاعتند.

و مرتبه خود را از پیامبران و اولیای الهی بالاتر می برند و صاحب مرام و مذهب جدید و مدعی الوهیت و نبوت و امامت و کشف و شهود و عرفان نو... می گردند.

حکایت این طائفه بسی اندوهناک است. این گروه در نزد خدا و ارباب یقین و بصیرت از احمقان و جاهلانند و از آنچه به غرور ادعا می کنند، از حق دورتر می گردند.

۷- گروه حاکمان و سلاطین که دارای حکم و دستورند و مدعی عدالت و داوری به حق در میان مردمند و در حکومت و سلوک اجتماعی خود را دارای مقام و منصب خدمتگزاری و نیکنامی می پندارند و از مردم توقع مدح و ستایش و عدالت منشی و دادگری دارند ولی در عمل با رشوه گیری و چالوسی همفکران و تزییع حق مردم با سلطه شیطانی خود کسب قدرت می کنند. اینان خودخواهانه فریفته قدرت و مقام پوشالی و اهریمنی شده اند و آخرت خویش را نابود ساخته اند.

۸- گروه ثروتمندان و مال داران که به واسطه مال و ثروت مادی دیده حقیقت و بصیرت آنان پوشیده مانده و کثافت های دنیوی در نظرشان اهمیت دارد. این دسته مکنت مالی را نتیجه تقرب به خدا می دانند و خود را بر فقرا ترجیح می دهند. مال را مایه مباهات و افتخار می دانند و فقر و تنگدستی را عامل بدبختی می پندارند؛ پس غرور، آنان را از مرتبه و منزلت در نزد خداوند پایین آورده و در زمره ابلهان و کافران

قرار می گیرند.» (۱) بنابراین مؤمنان و متقیان حقیقی از صفات فوق منزّه اند و به درگاه خداوند کمال عشق و امید را دارند.

ای بگفته در دلم اسرارها وی برای بنده پخته کارها

ای خیالت غمگسار سینه ها ای جمالت رونق گلزارها

ای کف چون بحر گوهر داد تو از کف پایم بکنده خارها

ای ببخشیده بسی سرها عوض چون دهند از بهر تو دستارها

خود چه باشد هر دو عالم پیش تو دانه ای افتاده از انبارها

آفتاب فضل عالم پرورت کرده بر هر ذره ای ایثارها

چاره ای نبود جز از بیچارگی گر چه حيله می کنیم و چارها

(مولوی)

ص: ۴۶

۱- (۱) - معراج السعاده، ملا احمد نراقی: ۴۹۲ - ۵۱۳، صفت بیست و سوم: غرور.

«۱» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اَكْفِنَا طُوْلَ الْاَمَلِ وَ قَصِّرْهُ عَنَّا بِصِدْقِ الْعَمَلِ حَتّٰى لَا نُؤَمِّلَ اَسِيْتَمَامَ سَاعِهِ بِعَيْدِ سَاعِهِ وَ لَا اسْتِيْفَاءَ يَوْمِ بَعْدِ يَوْمٍ وَ لَا اتِّصَالَ نَفْسٍ بِنَفْسٍ وَ لَا لُحُوْقَ قَدَمٍ بِقَدَمٍ «۲» وَ سَيِّئَمْنَا مِنْ غُرُوْرِهِ وَ اَمِنَّا مِنْ شُرُوْرِهِ وَ اَنْصِبِ الْمَوْتَ بَيْنَ اَيْدِيْنَا نَضِيْبًا وَ لَا تَجْعَلْ ذِكْرَنَا لَهُ غِيْبًا «۳» وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْاَعْمَالِ عَمَلًا نَسِيْتَبْطِئُ مَعَهُ الْمَصِيْرَ اِلَيْكَ وَ نَحْرِيْصُ لَهُ عَلٰى وَشِكِّ اللّٰحِقِ بِكَ حَتّٰى يَكُوْنَ الْمَوْتُ مَا نَسْنَا الَّذِى نَأْنَسُ بِهِ وَ مَا لَفْنَا الَّذِى نَشْتَاقُ اِلَيْهِ وَ حَامَتْنَا الَّتِى نُحِبُّ الدُّنُوْا مِنْهَا «۴» فَاِذَا اُوْرِدْتُهُ عَلَيْنَا وَ اَنْزَلْتُهُ بِنَا فَاسِيْعِدْنَا بِهِ زَائِرًا وَ اَنْسَيْنَا بِهِ قَادِمًا وَ لَا تُشَقِّنَا بِصِيْفَاتِهِ وَ لَا تُخْرِنَا بِزِيَارَتِهِ وَ اجْعَلْهُ بَابًا مِنْ اَبْوَابِ مَغْفِرَتِكَ وَ مِفْتَاحًا مِنْ مَفَاتِيْحِ رَحْمَتِكَ «۵» اَمْتَنَا مُهْتَدِيْنَ غَيْرِ ضَالِّيْنَ طَائِعِيْنَ غَيْرِ مُسْتَكْرِهِيْنَ تَائِبِيْنَ غَيْرِ عَاصِيْنَ وَ لَا مُصْرِيْنَ يَا ضَامِنَ جَزَاءِ الْمُحْسِنِيْنَ وَ مُسْتَصْلِحَ عَمَلِ الْمُفْسِدِيْنَ.

[«۱» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اكْفِنَا طُولَ الْأَمَلِ وَ قَصْرَهُ عَنَّا بِصِدْقِ الْعَمَلِ حَتَّى لَا نُؤَمَّلَ اسْتِثْمَامَ سَاعَةٍ بَعْدَ سَاعَةٍ وَ لَا اسْتِيفَاءَ يَوْمٍ بَعْدَ يَوْمٍ وَ لَا اتِّصَالَ نَفْسٍ بِنَفْسٍ وَ لَا لُحُوقَ قَدَمٍ بِقَدَمٍ «۲» وَ سَلِّمْنَا مِنْ غُرُورِهِ وَ آمِنَّا مِنْ شُرُورِهِ وَ انْصِبِ الْمَوْتَ بَيْنَ أَيْدِينَا نَضْبًا وَ لَا تَجْعَلْ ذِكْرَنَا لَهُ غِبًّا]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از آرزوی دور و دراز بی نیاز کن، و دست آرزوهای دراز با عمل راستین از دامن حیات ما کوتاه فرما تا به پایان بردن ساعتی را از پی ساعتی، و دریافتن روزی را که به دنبال روزی، و پیوستن نفسی را به نفسی، و رسیدن گامی را به گامی آرزو نکنیم، و از فریب آرزوها ما را سالم دار، و از بدی هایش امان ده، و مرگ را در برابر دیدگان ما قرار داده؛ قرار دادنی دائم و همیشگی، و یادش را به گونه ای قرار مده که روزی یادش کنیم، و روزی از آن غفلت ورزیم.

مرگ در روایات

در بیش از هزار آیه در قرآن مجید مسئله مرگ، یا در حقیقت انتقال از این جهان به جهان دیگر مورد توجه قرار گرفته، و در این زمینه روایات فراوانی از امامان معصوم علیهم السلام با توضیح تمام شؤون مسئله در معتبرترین کتب حدیث نقل شده است.

هیچ انسانی از مرگ و سفر به جهان دیگر چاره ای ندارد، که این جهان مزرعه برای آن جهان است و انسان زارع و کشاورز اعمال، آنچه را از خوب و بد در این مزرعه کاشته بدون شک در آن جهان محصولش را به صورت بهشت یا برداشت خواهد کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب مرگ می فرماید:

إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ، فَأَعْبُدُوا اللَّهَ كَأَنَّكُمْ تَرَوْنَ، وَاسْتَغْفِرُوا لَهُ كُلَّ سَاعَةٍ. (۱)

هر گاه یکی از شما بمیرد قیامتش برپا شده؛ پس خدا را چنان عبادت کنید که گوئی او را می بینید، و هر ساعت از حضرت حق طلب مغفرت نمایید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

لِكُلِّ حَيٍّ مَوْتٌ. (۲)

برای هر زنده ای مرگ است.

بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا. (۳)

با مرگ پرونده زندگی در دنیا بسته می شود.

الْمَوْتُ بَابُ الْآخِرَةِ. (۴)

مرگ در آخرت است.

وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ، وَالدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَالْقِيَامَةُ حَلْبَتُهُ، وَالْجَنَّةُ سُبُقَتُهُ. (۵)

ص: ۵۱

۱- (۱) - کنز العمال: ۶۸۶/۱۵، حدیث ۴۲۷۴۸.

۲- (۲) - عیون الحکم و المواعظ: ۴۰۱.

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۵؛ [۱] الکافی: ۴۹/۲، حدیث ۱. [۲]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۱۶۱، حدیث ۳۰۸۳. [۳]

۵- (۵) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۵؛ [۴] بحار الأنوار: ۳۸۲/۶۵، باب ۲۷، حدیث ۳۲. [۵]

مرگ نهایت کار، و دنیا میدان تمرین، و قیامت جای مسابقه، و بهشت جایزه مسابقه است.

إِنَّ لِلَّهِ مَلَكَاً يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ لِدُّوَا لِلْمَوْتِ، وَ اجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَ ابْنُوا لِلْخَرَابِ. (۱)

برای خداوند فرشته ای است که هر روز ندا می دهد: بزنید برای مردن، جمع کنید برای از بین رفتن، بسازید برای خراب شدن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مرگ، مرگ، بدانید که از مرگ ناچارید، مرگ با آنچه در آن است سر رسید، آمد با بشارت و راحت و هجومی مبارک، به سوی بهشت عالی برای آنان که آخرتی بودند، آنان که برای رسیدن به آن کوشیدند و برای درک آن رغبت نشان دادند، و مرگ با بدبختی و حسرت و هجوم خسارت بار برای کشیدن اهل دنیا به سوی آتش داغ رسید، آن مغرورانی که تنها و تنها برای دنیا کوشش کردند و دل به آن بستند. (۲) و نیز فرمود:

مَنْ مَاتَ عَلَى شَيْءٍ بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ. (۳)

هر کس بر اساس محبت و دلبستگی به چیزی بمیرد، بر مبنای همان برانگیخته می شود.

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

ص: ۵۲

۱- (۱) - نهج البلاغه: کلمه ۱۳۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۸۰/۷۹، باب ۲۰، ذیل حدیث ۲۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰۰/۶۹، باب ۱۰۵، حدیث ۳۱؛ نوادر الراوندی: ۲۲. [۳]

۳- (۳) - کنز العمال: ۶۸۱/۱۵، حدیث ۴۲۷۲۱؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳۱۳/۴.

ترسناک ترین برنامه مردم در سه موقعیت است: روز خروج از شکم مادر که دنیا را مشاهده می کند، روز مرگ که آخرت و اهلش را روبه روی خود می بیند، و روز محشر که احکامی را ملاحظه می نماید که در دنیا ندیده بود! (۱) حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

شدیدترین ساعات فرزند آدم سه ساعت است: ساعتی که ملک الموت را می بیند، ساعتی که از قبرش بر می خیزد، و ساعتی که در برابر حق است که خط سیرش به سوی بهشت یا جهنم است. (۲) امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

اگر کسی برای ابدی شدن در دنیا نردبانی می یافت، یا برای دفع مرگ راهی پیدا می کرد، هر آینه سلیمان بن داود علیه السلام بود، جنّ و انس و مقام نبوت و منزلت عظیم مسخر او بود، ولی زمانی که غذایش را خورد، و مدتش را تکمیل نمود، مرگ گریانش را گرفت، شهر بدون او صبح کرد، خانه ها از رفت و آمد او تعطیل شد، و دیگران وارث او شدند. (۳) و نیز آن حضرت فرمود:

أَوْقَاتُ الدُّنْيَا وَ أَنْ طَالَتْ قَصِيرَةً، وَ الْمُنْعَةُ بِهَا وَ أَنْ كَثُرَتْ يَسِيرَةً. (۴)

زمان های دنیا گرچه طولانی باشد کوتاه، و بهره از آن گرچه زیاد باشد کم است.

ص: ۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۵/۵۷، باب ۴۱، حدیث ۷؛ الخصال: ۱۰۷/۱، حدیث ۷۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۹/۶، باب ۶، حدیث ۱۹؛ الخصال: ۱۱۹/۱، حدیث ۱۰۸. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۱. [۳]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۱۳۳، حدیث ۲۲۸۸. [۴]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

الْمَوْتُ رَيْحَانَةُ الْمُؤْمِنِ. (۱)

مرگ دسته گل خوشبوی مؤمن است.

تُحْفَةُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ. (۲)

هدیه مؤمن مرگ است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

مَا انْفَعُ الْمَوْتَ لِمَنْ اشْعَرَ الْإِيمَانَ وَ التَّقْوَى قَلْبَهُ. (۳)

چه اندازه مرگ سودمند است برای آن که قلبش بیدار ایمان و تقواست.

مَوْتُ الْأَبْرَارِ رَاحَةٌ لِأَنْفُسِهِمْ، وَ مَوْتُ الْفَجَّارِ رَاحَةٌ لِلْعَالَمِ. (۴)

مرگ نیکان راحت و جودشان، و مرگ بدکاران راحت مردم جهان است.

رسول حق صلی الله علیه و آله فرمود:

مردم دو نفرند: یکی راحت می شود، و یکی از او راحت می شوند، آن که راحت می شود مؤمن است چون بمیرد از دنیا و گرفتاری هایش راحت می شود، و آن که کافر است درخت و جنبندگان و بسیاری از مردم با مرگش راحت می شوند. (۵) و نیز آن حضرت فرمود:

أَفْضَلُ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ التَّفَكُّرُ، فَمَنْ انْقَلَبَ ذِكْرُ

ص: ۵۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۹/۷۹، باب ۲۰، ذیل حدیث ۲۳؛ [۱] نوادر الراوندی: ۱۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۱/۷۹، باب ۲۰، حدیث ۶؛ [۲] الدعوات، راوندی: ۲۳۵، حدیث ۶۴۸.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۷۱، حدیث ۵۹۳۵. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۸۱/۷۹، باب ۲۰، ذیل حدیث ۲۸؛ [۴] کنز الفوائد: ۳۴۹/۱. [۵]

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۱۵۱/۶، باب ۶، حدیث ۱؛ [۶] الخصال: ۳۹/۱، حدیث ۲۱. [۷]

الْمَوْتِ وَجَدَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ. (۱)

برترین زهد در دنیا یاد مرگ است، و بهترین عبادت اندیشه است، کسی که یاد مرگ بر سنگینی نیکی هایش بیفزاید قبرش را باغی از باغ های بهشت یابد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ذُكِرَ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ، وَ يَقْلَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ، وَ يُقَوِّي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ، وَ يُرِقُّ الطَّبْعَ، وَ يُكْسِرُ اِغْلَامَ الْهَوَى. (۲)

یاد مرگ شهوات را در نفس می میراند، و مراکز روئیدن غفلت را نابود می کند، و قلب را به وعده های خدا تقویت می نماید، و طبع را رقیق کرده، نشانه های هوا را می شکند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

اَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ، فَمَا عَبَدُ اَكْثَرَ ذِكْرُهُ اِلَّا اَحْيَى اللّٰهُ قَلْبُهُ وَ هَوَّنَ عَلَيْهِ الْمَوْتِ. (۳)

بسیار یاد مرگ کنید، که هیچ بنده ای زیاد یاد مرگ نکند، مگر این که خداوند قلبش را زنده کند، و مرگ را بر او آسان نماید.

و نیز آن حضرت فرمود:

يَا طَارِقَ اسْتَعِدَّ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَوْتِ. (۴)

ای طارق! قبل از رسیدن مرگ آماده مرگ باش.

ص: ۵۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳۷/۶، باب ۴، حدیث ۴۱؛ [۱] جامع الأخبار: ۱۶۵؛ [۲] كنز العمال: ۵۴۴/۱۵، حدیث ۴۲۱۰۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۳/۶، باب ۴، حدیث ۳۲؛ [۳] مصباح الشریعه: ۱۷۱. [۴]

۳- (۳) - كشف الخفاء: ۱۶۶/۱، ذیل حدیث ۵۰۰؛ كنز العمال: ۵۴۴/۱۵، حدیث ۴۲۱۰۵، با کمی اختلاف.

۴- (۴) - فیض القدیر: ۶۲۸/۱، ذیل حدیث ۹۷۹؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳۱۲/۴.

امیر المؤمنین علیه السلام از جنگ صفین برمی گشت، به قبرستانی پشت شهر کوفه رسید، فریاد زد:

ای اهل دیار ترس آور، و قرار گرفته های در خاک و قبرهای تاریک، ای اهل خاک، ای اهل غربت، ای اهل تنهایی، ای اهل وحشت، شما بر ما در مرگ پیشی گرفتید و ما به شما ملحق می شویم، اما خانه های شما را دیگران ساکن شدند، و با زنان شما دیگران ازدواج کردند، و ثروت شما تقسیم شد، این خبری بود که ما داشتیم، چه خبری پیش شماست؟

سپس رو به یاران کرد و فرمود: اگر اجازه سخن داشتند به شما خبر می دادند که بهترین توشه برای قیامت و سفر آخرت تقواست. (۱) به امیر المؤمنین علیه السلام گفته شد: آمادگی برای مرگ چگونه است؟ فرمود:

ادای واجبات، دوری از محرّمات و گناهان، داشتن مکارم اخلاقی، در این صورت باکی نیست که بر مرگ بیفتید یا مرگ به شما هجوم کند، واللّه پسر ابی طالب دو حالت مرگ برایش مساوی است. (۲) امام صادق علیه السلام می فرماید:

هر که مشتاق است خداوند سکرات مرگ را بر او آسان کند به صلّه رحم و نیکی به پدر و مادر برخیزد، چون این دو کار را انجام دهد سکرات بر او آسان شود و در دنیا روی فقر را نبیند.

سدیر صیرفی می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم، مؤمن از قبض روحش ناراحت است؟ فرمود:

ص: ۵۶

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۱۳۰؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۶۹/۲، باب ۴۷، حدیث ۲۲۱۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۷/۶، باب ۴، حدیث ۴۳؛ مجموعه ورام: ۱۵۸/۲.

نه، به خدا قسم، وقتی ملک الموت برای قبض روحش می رود؛ جزع می کند، فرشته مرگ می گوید: ای دوست خدا ناراحت نباش، به خدائی که محمد را به پیامبری فرستاد، من از پدر مهربان به تو مهربانترم، دیده باز کن و ببین، می نگرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل حسین علیهم السلام را مشاهده می کند، پس به او می گویند: این رسول خدا و ائمه که رفیقان تو هستند، در این موقعیت چه چیزی برای وی از قبض روح محبوب تر است؟

«(۳) وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْأَعْمَالِ عَمَلًا نَسْتَبْطِئُ مَعَهُ الْمَصِيرَ إِلَيْكَ وَنَحْرِصُ لَهُ عَلَى وَشِكِّ اللَّحَاقِ بِكَ حَتَّى يَكُونَ الْمَوْتُ مَأْنَسًا لَنَا الَّذِي نَأْتِسُّ بِهِ وَ مَا لَفْنَا الَّذِي نَشْتَأِقُ إِلَيْهِ وَ حَامَمْنَا الَّتِي نُحِبُّ الدُّنُوَّ مِنْهَا «(۴) فَإِذَا أُوْرِدْتَهُ عَلَيْنَا وَ أَنْزَلْتَهُ بِنَا فَأَسْجِدْنَا بِهِ زَائِرًا وَ أَنْسَيْنَا بِهِ قَادِمًا وَ لَا تَشْقِينَا بَضَةً يَافِتِهِ وَ لَا تُخْزِنَا بَزِيَارَتِهِ وَ اجْعَلْهُ بَابًا مِنْ أَبْوَابِ مَغْفِرَتِكَ وَ مِفْتَاحًا مِنْ مَفَاتِيحِ رَحْمَتِكَ «(۵) أَمِنَّا مُهْتَدِينَ غَيْرَ ضَالِّينَ طَائِعِينَ غَيْرَ مُسْتَكْرِهِينَ تَائِبِينَ غَيْرَ عَاصِينَ وَ لَا مُصْرَبِينَ يَا ضَامِنَ جَزَاءِ الْمُحْسِنِينَ وَ مُسْتَصْلِحَ عَمَلِ الْمُفْسِدِينَ [

و از اعمال شایسته عملی برایمان قرار ده، که آمدن به سوی تو را همراه با آن آرام و آهسته شماریم، و برای زود رسیدن به لقای تو حرص و ورزیم؛ به طوری که مرگ برای ما محلّ انسی باشد که به آن انس گیریم، و مرکز الفتی باشد که به آن شوق ورزیم، و خویشاوند نزدیکی باشد که نزدیکی به او را دوست داشته باشیم. پس هنگامی که مرگ را بر ما وارد کنی و نازل فرمایی، ما را از دیدار چنین دیدار کننده ای خوشبخت فرما، و زمانی که بر ما وارد شد، ما را با او مأنوس ساز و ما را به مهمانیش به رنج و زحمت مینداز، و به زیارتش خوار و سرافکنده مکن، و آن را دری از درهای آمرزش، و کلیدی از کلیدهای رحمت قرار ده. ما را در زمره هدایت یافتگان بمیران؛ نه گمراهان، و در سلک مطیعانی

که از مرگ اکراه ندارند، و در جمع توبه کنندگان از دنیا بپوشانند نه گناهکاران و اصرار ورزان به گناه، ای ضامن پاداش نیکوکاران، و اصلاح کننده کردار بدکاران!

مرگ با هدایت و طاعت

گردش جهان آفرینش، هدفدار است. و انسان که جزئی از آن است نیز بی هدف آفریده نشده است. این هدف، جز تکامل انسان در تمام ابعاد وجود خود، چیز دیگری نیست.

هدایت با آموزه های دینی، فرستادن پیامبران و کتاب های آسمانی و مسأله مرگ و معاد برای هدفمندی آفرینش بشر است.

قرآن کریم در مقام اشاره به همین حقیقت می فرماید:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» (۱)

و به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود، * پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد. * بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد. * و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد.

گناهان و شکستن سد های حدود الهی، مایه دوری از هدف آفرینش است.

انسانی که زندگی او را، دروغ و فریب و ستم و جنایت تشکیل می دهد، هرگز به هدف آفرینش نمی رسد و در حدّ یک حیوان باقی می ماند و انسانی که زندگی او بر پایه ایمان و اسلام و تقوا و ارزش های اخلاقی برنامه ریزی شود، به درجه های بالای

ص: ۵۹

کمال می رسد و نیز خداوند در حقیقت راهیابی انسان می فرماید:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱)

ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس .

و نیز می فرماید:

وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (۲)

و او را به راه خیر و شر هدایت نکردیم [تا راه خیر را بگزیند و راه شر را واگذارد ؟]

در اینجا هدایت به معنای نشان دادن راه است که هم در پرتو عقل و وجدان به صورت تکوینی و هم در پرتو تعالیم انبیا به صورت تشریحی بیان شده است.

راهنمایی در این مرحله گام به گام است. تا زمانی که او به راه هدایت و حق جویی کردن نهد و سپاسگزار نعمت ها و پندگیر از حوادث و بلا یا باشد، به راهنمایی او ادامه داده می شود.

و خداوند پیوسته با ابزار و زمینه های گوناگونی که در شریعت و طبیعت نهاده است به هدایت عنایت می کند و گرنه او را به حال خویش رها می سازد و این رهایی و بی توجهی از وی، مایه گمراهی او تا پایان عمر خواهد شد.

جاهلیت در تاریخ

اشاره

صدرالدین بلاغی در شرح آیات فوق به صفحه ای از تاریخ اشاره می کند:

«جاهلیت در بسیط زمین؛ تاریخی قدیم دارد. چنانکه ایمان در این بسیط؛ تاریخی قدیم دارد. این هر دو تاریخ با انسان نخستین به آدم ابوالبشر و به فرزندان او

ص: ۶۰

۱- (۱) - انسان (۷۶) : ۳. [۱]

۲- (۲) - بلد (۹۰) : ۱۰. [۲]

می پیوندند. چنانکه این هر دو تاریخ به جوهر طبیعت بشری و قابلیت آن برای پذیرش ضلالت و هدایت و جاهلیت و معرفت باز می گردد... .

چنانکه ملاحظه می شود منطق وحی در آیات نخستین، اولاً: به نفس انسان و آفریننده آن قسم یاد می کند و آنگاه تذکر می دهد که آفریدگار پس از آفرینش نفس فجور و تقوی را از رهگذر الهام به او نشان داده و پس از آن یادآور می شود که هر کس به تزکیه و تهذیب نفس پردازد، رستگاری خواهد یافت. و این همان طریق ایمان است. و هر که آن را فاسد و تباه سازد دستخوش حرمان و گرفتار خسران خواهد شد و این همان طریق جاهلیت است.

همچنین در آیه دوم خاطر نشان می سازد که خداوند راه رستگاری و هلاک را که همان راه ایمان و جاهلیت است به آدمی نشان داده است و باز در آیه سوم تأکید می کند که خداوند راه را به آدمی نشان داده و او مختار است که به راه ایمان و از پی شاکران روان شود یا در طریق جاهلیت و جاده کفران گام بسپرد.

بنابراین هر عملی از جانب بشر در این جهان سرزند و هر پیشامدی که در زندگی برای بشر رخ دهد، بی گمان به مقتضای همین سنت الهی که انسان را دارای طبیعت مزدوج و پذیرای هدایت و ضلالت آفریده، جریان می پذیرد.

شک نیست که بشر در طول زندگانی خود ادوار مختلفی از تطوّر و تحوّل را طی می کند؛ گاهی این تطوّر به معنای واقعی و مفهوم حقیقی کلمه جریان می پذیرد و در این صورت بشر، راه رشد و نمو و کمال را می پیماید و گاهی هم این تطوّر به معنی باطل و در جهت انحراف از راه مستقیم سیر می کند. و بشریت در این دو گونه تطوّر، صور و اشکال مختلفی متناسب با محیط و هماهنگ سطح تقدّم مادی و عملی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به خود می گیرد، ولی بشر در همگی مراحل این تطوّر و در کلیه صور و اشکال مختلف آن، هیچگاه از دو وضع خارج نیست، یا وضع هدایت و یا وضع ضلالت و به عبارت دیگر یا اسلام و یا جاهلیت.

با توجه به این حقیقت به خوبی معلوم می شود که موضوع جاهلیت هیچگونه ارتباطی به زمان و مکان و پستی و بلندی سطح علم و صنعت و تمدن و نظامات اجتماعی ندارد و هدایت در همه حال یک حقیقت است؛ چنانکه جاهلیت نیز در همه جا یک حقیقت است. و تنها اختلافی که هست مربوط به صور و اشکال است...

اما با همه اختلافی که در صورت و شکل بروز و ظهور می کند باز یک حقیقت به جای خود محفوظ می ماند و آن حقیقت این است که این اقتصاد و اجتماع و سیاست و علم و هنر، یا در مسیر هدایت است و یا در مسیر ضلالت و به عبارت دیگر یا از شؤون اسلام است و یا از شؤون جاهلیت و از اینجا واضح می گردد که هیچگونه ارتباطی میان طور و شکل معینی از اطوار و اشکال حیات یا تاریخ بشر با جاهلیت وجود ندارد.

دین در همه ادوار و اطوار خود مرکب از دو جزء اساسی و دو عنصر عقیده و شریعت بوده است، اما عنصر عقیده در کلیه ادوار و اعصار ثابت و تغییرناپذیر بوده و هست و روح این عنصر این است که آفریدگار جهان، معبود انسان خدای یگانه است. هر چند که صور و اشکال عبادت در هر دین و آیینی متناسب با همان دین و آیین است و اما عنصر شریعت همواره رشد و تکامل مردم همچنان از سادگی به تعقید و از اجمال به تفصیل گرائیده تا در رسالت تامه و جامع پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که هر دو عنصر دین به اوج کمال خود رسیده و منطق وحی در مقام اشاره به همین حقیقت، گفته است:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱)

ص: ۶۲

امروز [با نصبِ علی بن ابی طالب به ولایت ، امامت ، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل ، و نعمتم را بر شما تمام کردم ، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم .

در طول تاریخ، همیشه هدایت و جاهلیت دوشادوش و متعاقب یکدیگر خودنمایی کرده اند و در هر زمان که خدا پیامبری را برانگیخته و رسالتی را در اختیار مردم نهاده در هر طور و در هر سطحی از زندگی که بوده اند. گروهی از ایشان به راه هدایت گراییده و گروهی دیگر یا در همان طور و یا در اطوار دیگر جاهلیت را برگزیده اند و هدایت و جاهلیت در هر دو طور متناسب و هماهنگ با سطح زندگی مردم بوده است.

در این مدّت چهارده قرنی که از ظهور اسلام و آغاز انتشار دعوت و رسالت الهی آن گذشته، زندگانی بشر مراحل از تطوّر و تغییر را طی کرده است و در طول این مدّت، مردم جهان در هر دو طور که می زیسته اند و در هر سطح از تمدّن و فرهنگ که می بوده اند از دو فرقه تجاوز نکرده اند، یا در سلک اهل اسلام بوده اند و یا در عداد اهل جاهلیت؛ یا اقوامی بوده اند که خدا را چنانکه می باید، شناخته و هدایت خدا و حکومت شریعت خدا در کلیه شئون زندگانی خود پذیرفته اند و اینان مسلمین نامیده می شوند. و یا اقوامی بوده اند که خدا را چنانکه می باید نشناخته و هدایت خدا و حکومت خدا را در شئون زندگانی خود نپذیرفته اند، اینان اقوام جاهلی نامیده می شوند اگرچه از رهگذر وراثت و تقلید خود را مسلمان بخوانند.» (۱) بنابراین انسان هر اندازه پایه دانش و مایه معرفت او بالا رود، همچنان عضو کوچکی از جهان خلقت است که بدون کمک و هدایت پروردگار نمی تواند برای

ص: ۶۳

خود برنامه ای مناسب با هستی تنظیم کند ولی خداوند قدرت انتخاب و اراده را آزادانه در اختیار او نهاده تا با پای خود برود تا مانند ماشینی گوشتی احساس فشار و اجبار نکند که با فشردن دکمه ای بدون اراده و برنامه به کار افتد. یا مانند حیوان زبان بسته ای که قدرت تخلّف از اعمال غریزی را ندارد. و باید به تناسب غریزه و حکمت وجود تکوینی او همچو زنبور عسل که کندویی بسازد یا عنکبوت تار ببتند و کرم ابریشم برگرد خود پيله ای بیافد.

به هر حال زمینه های زیستن بر راه هدایت چه به گونه تکوینی یا به گونه تشریحی برای همه عمر بشر فراهم شده است و در مسیر هم نشانه ها و تابلوهایی هم نشانده اند. تا کسی به جاده باطل نرود، اما چقدر نادانند گروهی که بسیار نور چراغ هدایت را می بینند و می شنوند ولی در غفلت و گمراهی به سر می برند. آنگاه که مالک روز قیامت از آنان می پرسند: چرا به دستوره های خداوند عمل نکردید؟ با حیرت می گویند: نمی دانستیم، سپس می پرسد: چرا ندانستید با این همه دلیل و راهنمایی که در زندگیتان بود.

تشویق به عمل نیک در نهج البلاغه

امیرمؤمنان علیه السلام در تشویق به عمل نیک می فرماید:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى، وَ دُعَى إِلَى رِشَادٍ فَمَدَّنَا وَ اخَذَ بِحُجْرَتِهِ هَادٍ فَنجَا. رَاقِبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ قَدَّمَ خَالِصًا وَ عَمِلَ صَالِحًا... (۱)

خداوند رحمت کند مردی را که حکمتی بشنود و آن را حفظ نماید، دعوت به هدایت شود و به آن نزدیک گردد، و دامن هدایتگری را بگیرد و نجات یابد.

خدای را پاس دارد، و از گناه خود بترسد. تلاش خالص پیش فرستد، و عمل

ص: ۶۴

صالح انجام دهد....

و در پایان همین خطبه می فرماید:

رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغُرَاءَ وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ. اَعْتَنِمَ الْمَهْلَ، وَ بَادَرَ الْأَجَلَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ. (۱)

در راه روشن قدم نهد، و ملترزم راه روشن شود. مهلت را غنیمت داند، با عمل خود بر اجل پیشی گیرد، و از عمل خود زاد و توشه بردارد.

پایداری در راه حق در نهج البلاغه

امام علی علیه السلام در پایداری در راه حق می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعُهَا قَصِيرٌ وَجُوعُهَا طَوِيلٌ... (۲)

ای مردم، در راه هدایت از کمی اهل آن وحشت نکنید، که مردم بر سر سفره ای گرد آمده اند که زمان سیری آن اندک، و مدت گرسنگی آن طولانی است....

و در پایان همین خطبه می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءَ وَ مَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي النَّبِيِّ. (۳)

ای مردم، هر که راه درست و روشن را ببیماید به آب رسد، و هر که بیراهه رود در بیابان به سرگردانی افتد.

ص: ۶۵

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۷۵. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۹۲. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۹۲. [۳]

در وصف عاشقان و دلدادگان به پروردگار می فرماید:

اللَّهُمَّ اِنْ فَهَيْتُ عَيْنَ مَسْأَلَتِي، اَوْ عَمَّهَيْتُ عَيْنَ طَلَبَتِي، فَدُلَّنِي عَلَى مَصَالِحِي وَ خُذْ بِقَلْبِي اِلَى مَرَاتِدِي، فَلَيْسَ ذَاكَ بِنُكْرٍ مِنْ هِدَايَاتِكَ وَ لَا يَبْدَعُ مِنْ كِفَايَاتِكَ. (۱)

الهی! اگر از بیان مسألتم عاجزم، یا از اینکه چه بخواهم سرگردانم، پس به آنچه مصلحت من است راهنمایم باش، و عنان دلم را به سوی آنچه خیر من است بگردان، که این برنامه ها از هدایتها و کفایتهای تو بیگانه و عجیب نیست.

فاسقان و گمراهان در نهج البلاغه

در ویژگی های فاسقان و گمراهان در راه باطل می فرماید:

فَالصُّورَةُ صُورَةُ اِنْسَانٍ، وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيْوَانٍ. لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ. فَذَلِكَ مَيِّتُ الْاَحْيَاءِ.

فَمَا يَنْ تَدَهَّبُونَ؟ وَ اَنَّى تُؤَفِّكُونَ؟ وَ الْاَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَ الْاَيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ. فَاَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ؟ وَ بَيْنَكُمْ عَتْرَةٌ نَبِيَّكُمْ، وَ هُمْ اِزِمَةُ الْحَقِّ، وَ اَعْلَامُ الدِّينِ، وَ الْاَسْنَةُ الصِّدْقِ، فَانزِلُوهُمْ بِاَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرِدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ. (۲)

صورت صورت انسان است و قلب قلب حیوان. آگاه به هدایت نیست تا از آن پیروی کند، و آشنای به گمراهی نیست تا از آن دست بردارد. این چنین آدمی

ص: ۶۶

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۸. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۸۶. [۲]

مرده ای است در میان زنده ها.

ای مردم به کجا می روید؟ و شما را به کجا برمی گردانند؟ در حالی که پرچمهای هدایت برپاست، و نشانه ها واضح است، و علامت درستی منصوب است. چه جایی شما را سرگردان کرده اند؟ بلکه چگونه متحیرید؟ و حال اینکه عترت پیامبران در میان شماست، آنان زمامداران حق، و نشانه های دین و زبانهای صدق اند. پس آنان را به بهترین منازل قرآن (که قلب است) فرود آورید، و همانند ورود شتران تشنه بر چشمه آب بر ایشان وارد شود.

ایمان در کلام امام علی علیه السلام

عباد بن قیس در مجلسی که حضرت علی علیه السلام خطبه می خواند، ایستاد و پرسید از ایمان برای ما خبر بده؟

حضرت فرمود:

عُصِمَ السُّعْدَاءُ بِالْإِيمَانِ وَ خُوذِلَ الْأَشْقِيَاءُ بِالْعَصِيَانِ مِنْ بَعْدِ اتِّجَاهِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمُ بِالْبَيَانِ؛ إِذْ وَضَحَ لَهُمْ مَنَارُ الْحَقِّ وَ سَبِيلُ الْهُدَى...

(۱)

خوشبختان به سبب ایمان محفوظ ماندند و بدبختان بر اثر عصیان خوار شدند، چه این که حجت بر آنان به وسیله بیان (قرآن) تمام گشته و بیرق حق و راه هدایت برای آنان هویدا شده بود.

هنگامی که ایمان و اطاعت از حق زمینه ساز رستگاری و نیک فرجامی است و شرک و گردنکشی؛ سبب سوز و بدعاقبتی در پی دارد؛ پس انسان باید برای طول عمر خویش فکر اساسی بردارد و به پایان کار بیندیشد.

همچنین که امیر بیان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

ص: ۶۷

۱- (۱) - کنز العمال: ۱۸۸/۱۶، حدیث ۴۴۲۱۶؛ نهج السعادة: ۳۶۷/۱، حدیث ۱۱۸. [۱]

إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَإِنَّ حَقِيقَةَ الشَّقَاءِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاءِ. (۱)

خوشبختی حقیقی این است که کار انسان به رستگاری بیانجامد و بدبختی حقیقی این است که فرجام کار آدمی به بدبختی پایان یابد.

تسلیم محض در برابر فرمان های الهی

عبدالله بن یحیی کاهلی گفت: امام صادق علیه السلام در زمینه هدایت پذیری از کلام حق می فرماید:

اگر مردمی خدای یگانه و بی شریک را بپرستند و نماز بخوانند و زکات پردازند و حج بروند و ماه رمضان را روزه بگیرند ولی (از روی اعتراض) به عملکرد خداوند یا پیامبر صلی الله علیه و آله بگویند: چرا خلاف آن را عمل نکرد یا در دلشان چنین اعتراضی کنند، به سبب آن مشرک شوند. امام آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «به پروردگارت سوگند که ایمان نیاورده باشند، مگر آن گاه که در اختلافات میان خودشان، تو را داور کنند و از داوری تو احساس دلتنگی نکنند و به طور کامل تسلیم باشند.» (۲) سپس حضرت فرمود: پس تسلیم باشد. (۳) مقصود امام علیه السلام این است که به حرف ما گوش کنید تا در راه راست زندگی نیکی داشته باشید.

مردی به محضر حضرت سجاد علیه السلام گفت: من گرفتار زنان هستم، روزی زنا می کنم و روزی روزه می گیرم، آیا روزه ام کفاره زنا می شود؟

ص: ۶۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۴/۶۸، باب ۹۰، حدیث ۳؛ [۱] معانی الأخبار: ۳۴۵، حدیث ۱.

۲- (۲) - نساء (۴): ۶۵.

۳- (۳) - الکافی: ۳۹۸/۲، حدیث ۶؛ [۲] تفسیر نور الثقلین: ۵۱۱/۱، حدیث ۳۷۴.

حضرت به او فرمود:

چیزی نزد خدا محبوب تر از اطاعت کردن از او نیست و اینکه از نافرمانی او بپرهیزید، بنابراین نه زنا کن و نه روزه بگیر، سپس او را نزدیک خود خواند و دستش را گرفت و به او فرمود: عمل اهل دوزخ را انجام می دهی و امید ورود به بهشت داری؟! (۱)

منم و عشق و بیقراری ها دمبدم ناله ها و زاری ها

تیغ خونین کشیده می آید می رسد وقت جانسپاری ها

نامیدم مکن ز نیم نگه کز تو دارم امیدواری ها

صد بلا می رسد به دل ز غمت باشد اینها میان یاری ها

اشک ما می فتد ز پرده برون نیست در عشق پرده داری ها

بار عشق تو می بریم به خاک شرط یاری است بردباری ها

فیضی از گرد چهره پاک مکن مده از دست خاکساری ها

(فیضی هندی)

ص: ۶۹

۱- (۱) - الکافی: ۵۴۱/۵، حدیث ۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۸۶/۶۷، باب ۵۶، ذیل حدیث ۸.

دعای ۴۱: طلب پرده پوشی

اشاره

ص: ۷۰

«١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَافْرِشْنِي مَهَادَ كَرَامَتِكَ وَأُورِدْنِي مَشَارِعَ رَحْمَتِكَ وَأَحْلِلْنِي بُحْبُوحَةَ جَنَّتِكَ وَلَا تَسْمِنِي بِالرَّدِّ
عَنكَ وَلَا تَحْرِمْنِي بِالْخَيْبَةِ مِنْكَ «٢» وَلَا تُقَاصِنِي بِمَا اجْتَرَحْتُ وَلَا تُنَاقِشْنِي بِمَا اِكْتَسَبْتُ وَلَا تُبْرِزْ مَكْتُومِي وَلَا تَكْشِفْ مَسْتُورِي
وَلَا تَحْمِلْ عَلَيَّ مِيزَانَ الْإِنصِافِ عَمَلِي وَلَا تُغْلِنْ عَلَيَّ عُيُونَ الْمَلَأِ خَبْرِي «٣» أَخْفِ عَنْهُمْ مَا يَكُونُ نَشْرُهُ عَلَيَّ عَارًا وَاطْوِ عَنْهُمْ مَا
يُلْحِقُنِي عِنْدَكَ شَنَارًا «٤» شَرِّفْ دَرَجَتِي بِرِضْوَانِكَ وَأَكْمِلْ كَرَامَتِي بِغُفْرَانِكَ وَانظُمْنِي فِي أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَجْهْنِي فِي
مَسَالِكِ الْأَمِينِ وَاجْعَلْنِي فِي فَوْجِ الْفَائِزِينَ وَأَعْمُرْ بِي مَجَالِسَ الصَّالِحِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

[«۱» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اَفْرِشْنِيْ مِهَادَ كِرَامَتِكَ وَ اُوْرِدْنِيْ مَسَارِعَ رَحْمَتِكَ وَ اَحْلِلْنِيْ بُحْبُوْحَهٗ جَنَّتِكَ وَ لَا تَسْمِنِيْ بِالرَّذِّ عَنكَ وَ لَا تَحْرِمْنِيْ بِالْخَيْبَةِ مِنْكَ «۲» وَ لَا تُقَاصِنِيْ بِمَا اجْتَرَحْتُ وَ لَا تُنَاقِشْنِيْ بِمَا اَكْتَسَبْتُ وَ لَا تُبْرِزْ مَكْتُومِيْ وَ لَا تَكْشِفْ مَسْتُورِيْ وَ لَا تَحْمِلْ عَلٰى مِيْزَانِ الْاِنصَافِ عَمَلِيْ وَ لَا تُغْلِنْ عَلٰى عِيُوْنِ الْمَلَاِ خَبْرِيْ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و بستر کرامت را برایم بگستران، و به آبشخورهای رحمت در آور، و در وسط بهشت جایم ده، و داغ مردود شدن از درگاهت را بر پیشانیم مگذار، و به نومییدی از درگاهت محروم مکن، و به گناهایی که مرتکب شدم، مرا به عرصه تقاص و عقوبت مینداز، و به خاطر اعمال زشتی که انجام داده ام، حسابم را مورد دقت قرار مده، و رازم را آشکار مکن، و سرّ را فاش مساز، و عملم را در ترازوی عدالت مگذار، و امور پنهانم را در برابر چشم بزرگان و پیشوایان برملا مکن.

میزان پرده پوشی خداوند

اشاره

از صفات انسان های زشت خو، دریدن پرده های عصمت و عفت بندگان خداست، به ویژه عیب جویی و کشف اسرار مردم در قالب غیبت و تهمت و شایعه بازی؛ ساختار روحی و فکری و اجتماعی بشر را دگرگون می سازد و آثار

ص: ۷۴

مقابلگی را نیز در پی دارد. بسیاری از هتک حرمت ها و افشای اسرار نظامی و شنود پنهانی گفتگوهای مردم و آبروریزی مسلمانان، بازتاب سخت و ستم گرانه در بین انسان ها داشته است.

حضرت علی علیه السلام در باب مظالم عباد و فسادى که در زمین پدید می آورد، می فرماید:

لَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ مَنْ ظَلَمَكَ فَإِنَّمَا يَشِي عَى فِي مَضْرَرَّتِهِ وَ نَفْعِكَ وَ لَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَيَّرَكَ أَنْ تَسُوَّهُ وَ مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبُغْيِ قُتِلَ بِهِ وَ مَنْ حَفَرَ بُئْرًا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا وَ مَنْ هَتَكَ حِجَابَ أُخِيهِ انْهَتَكَ عَوْرَاتُ بَيْتِهِ بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ. (۱)

ستم ستم کننده بر تو گران نیاید، همانا او در زیان خود و سود برای تو می کوشد. سزای کسی که تو را شاد کند، بد کردن به او نباشد. هر که تیغ ستم کشد بدان کشته شود و هر که برای برادرش چاهی بکند در آن بیفتد و هر که آبروی برادرش را ببرد آبرویش در خانه او بریزد. در قیامت ستم بر بندگان چه بد توشه ای است.

بنابراین؛ آن خدایی که زیبایی ها را آشکار می کند و زشتی ها را می پوشاند. آن خدایی که بر جسارت ارتکاب گناهان تندی نمی کند و پرده دری برای بندگان را روا نمی دارد، چگونه بنده مؤمنی که جامه پرهیزگاری و صداقت بر تن دارد و مظهر اسمای الهی و واسطه فیض و برکت بین آسمان ها و زمین است؛ به خود اجازه می دهد با حرفی یا حرکتی دل آفریدگار و آفرینش را به درد آورد و نظام خلقتی را در هم ریزد، چنین نیست که اسرار خلقت را هر که بداند و یا به هر که بگویند. اما آثار ناگوار برخی اعمال قلبی و رفتاری در بین بندگان، عرش را به لرزه درمی آورد.

ص: ۷۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۱/۷۲، باب ۷۹، ذیل حدیث ۵۰؛ [۱] أعلام الدین: ۱۸۴. [۲]

در تورات نوشته است از جمله مناجات خدای عزوجل با موسی بن عمران علیه السلام این بود که:

ای موسی! راز پنهان مرا در باطن خویش پوشیده دار و در آشکارت، سازگاری با دشمن من و دشمن خود را از جانب من اظهار کن و با ابراز راز پنهانم سبب دشنام دادن آنها به من مشو تا در نفرین من شریک دشمن خود و دشمن من گردی. (۱) گاهی عفو و پرده پوشی خداوند منان به جایی می رسد که گناهکاری را دوست خود قرار می دهد تا حدی به درجه قرب خود می رساند که پیامبر خود را به سوی او می فرستد که واسطه بارش نعمت الهی گردد.

حکایت موسی علیه السلام و برخ الأسود

اشاره

«از جمله اتفاقات لطیف مناجات «برخ الأسود» است، همان کسی که خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام امر فرمود که، از او درخواست دعا کند تا برای بنی اسرائیل باران ببارد. بعد از این هفت سال در بنی اسرائیل قحطی آمد، حضرت موسی علیه السلام با هفتاد هزار نفر بیرون رفتند تا دعا کنند که باران بیاید. خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرمود: موسی! چگونه اجابت کنم دعای جمعیتی را که غرق در گناه هستند و گناهان بر ایشان سایه افکنده است و با خباثت باطن و غیر یقین مرا می خوانند و خود را از مجازات من ایمن می دانند.

ای موسی! برگرد و برو به نزد یکی از بندگانم به نام برخ که دعا نماید، تا دعای او را بپذیرم. حضرت موسی علیه السلام در پی برخ رفت و او را پیدا نکرد، تا این که روزی

ص: ۷۶

حضرت در کوچه ای عبور می کرد، ناگهان به بنده سیاه پوستی برخورد کرد در پیشانیش آثار سجده نمایان بود و چادر شبی به خود پیچیده و گوشه آن را به پشت گردنش گره زده بود. حضرت به نور خدا او را شناخت و بر او سلام کرد و گفت:

اسمت چیست؟ گفت: اسم من برخ است. حضرت موسی علیه السلام گفت: مدتی در جستجوی تو بودیم، حال بیا برویم برای ما دعای باران بخوان، برخ به میان جمعیت آمد و چنین دعا کرد:

اللَّهُمَّ مَا هَذَا مِنْ فِعَالِكَ وَمَا هَذَا مِنْ حِلْمِكَ وَمَا الَّذِي بَدَا لَكَ انْقَضَتْ عَلَيْكَ عُيُونُكَ أَمْ عَانَدْتُ الرِّيَّاحُ عَنْ طَاعَتِكَ أَمْ نَفَدَ مَا عِنْدَكَ أَمْ إِشْتَدَّ غَضَبُكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، أَلَسْتَ كُنْتَ غَفَّارًا قَبِيلَ خَلْقِ الْخَاطِئِينَ، خَلَقْتَ الرَّحْمَةَ وَأَمَرْتَ بِالْعَطْفِ أَمْ تَرِينَا أَنَّكَ مُمْتَنِعٌ أَمْ تَخْشَى الْفَوْتَ فَتَعَجَّلُ بِالْعُقُوبَةِ.

خدایا! این خشکی و قحطی کار تو نیست، و این سخت گیری بر بندگان از بردباری تو نیست. چه آشکار شده بر تو که چشمه های تو کم آب شده است؟! آیا بادها از فرمانبری تو روگردان شده اند؟! یا آنچه نزد توست به پایان رسیده است؟! یا خشم بر گنهکاران شدت یافته است؟! آیا تو پیش از آفریدن معصیت کاران آمرزنده نبودی و رحمت را نیافریدی؟ مگر به مهربانی دستور ندادی؟ آیا می خواهی با این سخت گیری شوکت خود را به ما نشان دهی، آیا می ترسی فرصت از دست برود و ما نمیریم، پس قبل از مردن ما در کیفر شتاب نمودی!؟

هنوز برخ نرفته بود که باران رحمت خدا سرازیر شد، و بارش بنی اسرائیل را فرا گرفت. برخ در بازگشت به حضرت موسی علیه السلام گفت: دیدی چگونه با پروردگار مشاجره کردم و او چگونه با من لطف و انصاف نمود.» (۱)

ص: ۷۷

از بزرگترین الطاف الهی بر بندگان این است که اسرار عموم مردم را پنهان نگه داشته و باطن ها را بر یکدیگر پوشیده می نماید تا از اسرار و نقشه های درونی آگاهی نیابند. بنابراین به زندگی و ارتباط در امور به گونه عادی مشغول هستند.

اگر پرده کشی بر ظاهر اعمال انسان ها نبود؛ اجتماع متلاشی شده و کار به سختی می کشید و هیچ کس میل و علاقه ای به رابطه قلبی نداشت و بیشتر بندگان خدا از این نعمت نهانی آگاه نیستند و نمی دانند که آبروی فردی و اجتماعی آنان در گرو رحمت الهی است.

اگر روزی گوشه ای از این پرده برای رسوایی یا آزمایش کنار رود، هیچ کسی قدرت زندگی با دیگران حتی با نزدیکان خود را نخواهد داشت.

میزان در قیامت

البته خداوند ستار برای هر کسی میزان و معیاری بر اساس حق قرار داده تا مسائل درون و بیرون او سنجیده شود و هر چه ترازوی عدل و انصاف نشان دهد همان ملاک محکمه الهی خواهد بود؛ زیرا در آخرت حجاب و پرده ها برای حسابرسی برداشته می شود و همگان به حقایق دست خواهند یافت که در دنیا پوشیده مانده است.

همانگونه که حق سبحان می فرماید:

وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» (۱)

ص: ۷۸

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است ؛ پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین و با ارزش باشد ، رستگارانند . * و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک و بی ارزش باشد ، به سبب اینکه همواره به آیات ما ستم می ورزیدند ، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان راتباه کرده] اند .

میزان وسیله سنجش است و هر چیزی وسیله آزمودن خاصی دارد، مثلاً دیوار را با شاقول، گرمی و سردی هوا را با دماسنج، میوه با کیلو و پارچه را با متر می سنجند.

همانطور که انسان های عادی را نسبت به انسان های کامل می سنجند تا نقص و کمال هر کسی در ترازوی حق معین شود.

ترازوهای دنیا بر پایه اصول اعتقادی و اخلاقی است و برخی انسان ها بر اساس دانش و ثروت و مقام سبک و سنگین می شوند. اما میزان روز قیامت حق و حقیقت است. روزی که حاکمیت مطلق با خداست؛ تشکیلات قیامت حساب شده و قانونمند می باشد و قضاوت و صدور حکم و پاداش و کیفر، حقیقی است. و تنها وسیله نجات، شفاعت انبیاء و اولیای الهی است.

و چون حق تعالی بخواهد حقیقت روشن شود باید قفل اسرار و رموز خلقت آدمیان را باز کند تا باطن و نیت ها کشف شود، سپس بر ملاک ارزش های معنوی حسنات و خسارت های مادی گناهان، وزن آدمی به دست می آید.

خداوند در پرده برداری از این حقیقت می فرماید:

يَوْمَ هُمْ بَرْزُونَ لَآيْحَفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱)

روزی که همه آنان آشکار می شوند ، [و] چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی ماند . [و ندا آید :] امروز فرمانروایی ویژه کیست ؟ ویژه خدای یکتای قهار است .

ص: ۷۹

و دیگر هاله ای از ابهام باقی نمی ماند، پس پرده ها و سویدای دل ها بیرون ریخته شود و درجه ایمان و نفاق انسان ها نمایش داده شود، پس بیشتر آدمیان از وجود خود وجود شرمنده و حسرت زده می شوند و کافران و منافقان درخواست برگشت به دنیا می کنند، بنابراین باید برای:

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ * فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَأَنصِرُ (۱)

روزی که رازها فاش می شود. * پس انسان را [در آن روز در برابر عذاب] نه نیرویی است و نه یآوری .
اندیشید.

در اینجا یکی از علمای بزرگ در شرح حال خویش آورده است:

«من در دنیا به گونه ای زندگی کردم که اگر همه حالات - غیر از اسرار خانوادگی - مرا به همه مردم اعلان کنند، هرگز شرمنده نخواهم بود.»

یعنی اعمال ظاهری و پنهان ایشان مایه خجالت و نگرانی نیست؛ اگر به فرض کار ناشایستی هم سرزند باید به توبه و عذرخواهی پاکسازی نماید، تا نامه عمل او نورانی بماند و از خداوند درخواست کند که با او به رحمت و رأفت رفتار کند و در برابر دید مردم به صورت علنی محاکمه نکند و مردم به افکار و اعمال نادرست او آگاه نشوند و امید تمام به لطف و فیض گسترده او داشته باشد.

کسانی که در دنیا از خطای دیگران زود گذشته و در رفتار با مردم سخت گیری نداشته اند، خداوند در قیامت با عفو و گذشت و آسانی با او رفتار می کند و در مقابل آنان که بسیار سخت گیر و بدگذشت هستند و همه ریزه کاری های رفتار دیگران را به حساب می کشند، به همین صورت از اندک و انبوه اعمال آنان پرسش دقیق می شود و رسیدگی به سختی انجام می شود. پس آنگاه معنای عدالت حق را درک می کنند.

ص: ۸۰

ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قول خداوند پرسید که فرمود:

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ» (۱)

و نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمود:

أَمَّا الظَّاهِرَةُ فَمَا سَوَّى مِنْ خَلْقِكَ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَمَا سَتَرَ مِنْ عَوْرَتِكَ وَ لَوْ أَبْدَاهَا لَقَلَّاكَ أَهْلُكَ فَمَنْ سِوَاهُمْ! (۲)

نعمت ظاهری، آفرینش هماهنگ و موزون توست و نعمت باطنی، پوشاندن معایب و زشتی های توست که اگر آنها را آشکار می ساخت، خانواده ات هم از تو گریزان و نفرت زده می شد چه رسد به دیگران!

ص: ۸۱

۱- (۱) - لقمان (۳۱) : ۲۰. [۱]

۲- (۲) - الدرّ المنثور: ۱۶۷/۵، [۲] ذیل آیه ۲۰ سورة لقمان؛ تفسیر الالوسی: ۹۳/۲۱. [۳]

[«۳» أَخْفِ عَنْهُمْ مَا يَكُونُ نَشْرُهُ عَلَيَّ عَارًا وَاطُوعِ عَنْهُمْ مَا يُلْحِقُنِي عِنْدَكَ شَنَارًا «۴» شَرَّفْ دَرَجَتِي بِرِضْوَانِكَ وَ أَكْمِلْ كَرَامَتِي بِغُفْرَانِكَ وَ انْظُمْنِي فِي أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَ وَجِّهْنِي فِي مَسَالِكِ الْآمِنِينَ وَ اجْعَلْنِي فِي فَوْجِ الْفَائِزِينَ وَ اعْمُرْ بِي مَجَالِسَ الصَّالِحِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ]

و آنچه که آشکار شدنش مایهٔ ننگ من است. از آنان پنهان دار، و آنچه مرا در حضورت بدنام و رسوا کند، از دیدگان آنها پوشان، مرتبه ام را به خشنودیت بالا- بر، و کرامتم را به آمرزشت کامل کن، و مرا در زمرهٔ اصحاب یمین در آور، و به جانب راه های ایمن یافتگان هدایت کن، و در گروه رستگاران قرار ده، و انجمن شایستگان را به وجود من آباد کن، ای پروردگار جهانیان! دعایم را مستجاب فرما.

دعای ۴۲: ختم قرآن

اشاره

ص: ۸۲

«١» اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْتَنِي عَلَى خْتَمِ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ نُورًا وَجَعَلْتَهُ مُهَيِّمًا عَلَى كُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ وَفَضَّلْتَهُ عَلَى كُلِّ حَدِيثٍ قَصَصْتَهُ
«٢» وَفُرْقَانًا فَرَقْتَ بِهِ بَيْنَ حَلَالِكَ وَحَرَامِكَ وَقُرْآنًا أَعْرَبْتَ بِهِ عَنْ شَرَائِعِ أَحْكَامِكَ وَكِتَابًا فَضَّلْتَهُ لِعِبَادِكَ تَفْصِيلاً وَوَحْيًا أَنْزَلْتَهُ
عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - تَنْزِيلاً «٣» وَجَعَلْتَهُ نُورًا نَهْتَدِي مِنْ ظُلْمِ الضَّلَالَةِ وَالْجَهَالَةِ بِاتِّبَاعِهِ وَشَفَاءً لِمَنْ أَنْصَتَ
بِفَهْمِ التَّصْدِيقِ إِلَى اسْتِمَاعِهِ وَمِيزَانَ قِسْطٍ لَا يَجِيفُ عَنِ الْحَقِّ لِسَانُهُ وَنُورَ هُدًى لَا يَطْفَأُ عَنِ الشَّاهِدِينَ بُرْهَانُهُ وَعِلْمَ نَجَاهٍ لَا يَضِلُّ
مَنْ أَمَّ قَصْدَ سُنَّتِهِ وَلَا تَنَالُ أَيْدِي الْهَالِكَاتِ مَنْ تَعَلَّقَ بِعُزْوِهِ عِصْمَتِهِ «٤» اللَّهُمَّ فَإِذَا أَدَّتْنَا الْمَعُونَةَ عَلَى تِلَاوَتِهِ وَسَهَّلْتَ جَوَاسِي أَلْسِنَتِنَا
بِحُسْنِ عِبَارَتِهِ فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَرْعَاهُ حَقَّ رِعَايَتِهِ وَيَدِينُ لَكَ بِاعْتِقَادِ التَّسْلِيمِ لِمُحْكَمِ آيَاتِهِ وَيَفْرُغُ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمُتَشَابِهِهِ وَمَوْضِحَاتِ
بَيِّنَاتِهِ «٥» اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مُجَمَّلاً وَآلِهْمَتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمَّلاً وَوَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا وَ
فَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهَلَ عِلْمَهُ وَقَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِقْ حَمْلَهُ «٦» اللَّهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَهُ حَمَلَةً وَعَرَفْتَنَا بِرَحْمَتِكَ
شَرْفَهُ وَفَضَلَهُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْخَطِيبِ بِهِ وَعَلَى آلِهِ الْخُزَّانِ لَهُ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَرِفُ بِأَنَّهُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى لَا يُعَارِضَنَا الشُّكُّ فِي
تَصْدِيقِهِ وَلَا يَخْتَلِجَنَا الزَّيْغُ عَنْ قَصْدِ طَرِيقِهِ «٧» اللَّهُمَّ

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَصِمُ بِحَبْلِهِ وَيَأْوِي مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ إِلَى حِزْرِ مَعْقِلِهِ وَيَسْكُنُ فِي ظِلِّ جَنَاحِهِ وَيَهْتَدِي
بِضَوْءِ صِيَابِغِهِ وَيَقْتَدِي بِتَبْلُجِ إِسْفَارِهِ وَيَسْتَضِي بِحُجْرَةِ بَيْتِهِ بِمِصْبَاحِهِ وَلَا يَلْتَمِسُ الْهُدَى فِي غَيْرِهِ «٨» اللَّهُمَّ وَكَمَا نَصَيْتَ بِهِ مُحَمَّدًا عَلَمًا
لِلدَّلَالَةِ عَلَيْكَ وَانْهَجْتَ بِآلِهِ سُبُلَ الرِّضَا إِلَيْكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيْلَهُ لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ وَ
سُلَّمًا نَعْرُجُ فِيهِ إِلَى مَجْدِ السَّلَامَةِ وَسَبَبًا نُجْزِي بِهِ النَّجَاهَ فِي عَزْصَةِ الْقِيَامَةِ وَذَرِيعَةً نَقْدُمُ بِهَا عَلَى نَعِيمِ دَارِ الْمُقَامَةِ «٩» اللَّهُمَّ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْطُطْ بِالْقُرْآنِ عَنَّا ثِقْلَ الْأَوْزَارِ وَهَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْأَبْرَارِ وَاقْفُ بِنَا آثَارَ الَّذِينَ قَامُوا لَكَ بِهَآئِلِ اللَّيْلِ وَ
أَطْرَافِ النَّهَارِ حَتَّى تُطَهِّرَنَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ يَبْطِئُهُ وَتَقْفُو بِنَا آثَارَ الَّذِينَ اسْتَضَاءُوا بِنُورِهِ وَ لَمْ يُلْهِهِمُ الْأَمِيلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ
بِخُدَعِ غُرُورِهِ «١٠» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلِ الْقُرْآنَ لَنَا فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ إِلَى مُوْنَسَا وَمِنْ نَزْعَاتِ الشَّيْطَانِ وَخَطَرَاتِ
الْوَسَاوِسِ حَارِسًا وَ لِأَقْدَامِنَا عَنْ نَقْلِهَا إِلَى الْمَعَاصِي حَاسِبًا وَ لِأَلْسِنَتِنَا عَنِ الْخَوْضِ فِي الْبَاطِلِ مِنْ غَيْرِ مَا آفَهُ مُخْرِسًا وَ لِجَوَارِحِنَا عَنِ
اِقْتِرَافِ الْآثَامِ زَاجِرًا وَ لِمَا طَوَتْ الْعُغْلَةَ عَنَّا مِنْ تَصْفُحِ الْإِعْتِبَارِ نَاشِرًا حَتَّى تُوَصِّلَ إِلَى قُلُوبِنَا فَهَمَّ عَجَائِبِهِ وَ زَوَاجِرِ أَمْثَالِهِ الَّتِي ضَعُفَتْ
الْجِبَالُ الرَّوَاسِي عَلَى صَلَابَتِهَا عَنِ احْتِمَالِهِ «١١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَدِّمْ بِالْقُرْآنِ صِيْلَاحَ ظَاهِرِنَا وَ احْجُبْ بِهِ خَطَرَاتِ
الْوَسَاوِسِ عَنْ صِحْحِهِ ضَمَائِرِنَا وَ اغْسِلْ بِهِ دَرَنَ قُلُوبِنَا وَ عَلَاتِقَ أَوْزَارِنَا وَ اجْمَعْ بِهِ مُنْتَشِرَ أُمُورِنَا وَ أَرُوْهُ فِي مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَيْكَ
ظَمًا هَوَاجِرِنَا وَ اكْسُنَا بِهِ حُلَّ الْأَمَانِ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ فِي نُشُورِنَا «١٢» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اجْبُرْ بِالْقُرْآنِ

خَلَّتْنَا مِنْ عَدَمِ الْإِمْلَاقِ وَ سَقَى إِلَيْنَا بِهِ رَعْدَ الْعَيْشِ وَ خَضِبَ سَعَهُ الْأَرْزَاقِ وَ جَنَّبَنَا بِهِ الضَّرَائِبَ الْمَذْمُومَةَ وَ مَدَانِي الْأَخْلَاقِ وَ اعْصَمَنَا بِهِ مِنْ هَوَاهُ الْكُفْرِ وَ دَوَاعِي النَّفَاقِ حَتَّى يَكُونَ لَنَا فِي الْقِيَامَةِ إِلَى رِضْوَانِكَ وَ جَنَانِكَ قَائِدًا وَ لَنَا فِي الدُّنْيَا عَنْ سُخْطِكَ وَ تَعِدِّي حُدُودِكَ ذَائِدًا وَ لِمَا عِنْدَكَ بِتَحْلِيلِ حَلَالِهِ وَ تَحْرِيمِ حَرَامِهِ شَاهِدًا «١٣» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَوِّنْ بِالْقُرْآنِ عِنْدَ الْمَوْتِ عَلَيَّ أَنْفُسَنَا كَرْبِ السِّيَاقِ وَ جَهْدِ الْأَيْنِ وَ تَرَادُفِ الْحَشَارِجِ إِذَا بَلَغَتِ النُّفُوسُ التَّرَاقِي وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ؟ وَ تَجَلَّى مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِهَا مِنْ حُجْبِ الْغُيُوبِ وَ رَمَاهَا عَنْ قَوْسِ الْمَنَايَا بِأَسْهُمِ وَ حَشَى الْفِرَاقِ وَ دَافَ لَهَا مِنْ دُعَافِ الْمَوْتِ كَأَسَا مَسْمُومَةَ الْمَذَاقِ وَ دَنَا مِنَّا إِلَى الْآخِرَةِ رَجِيلٌ وَ انْطِلَاقٌ وَ صَارَتِ الْأَعْمَالُ قَلَائِدَ فِي الْأَعْنَاقِ وَ كَانَتِ الْقُبُورُ هِيَ الْمَأْوَى إِلَى مِيقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ «١٤» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ بَارِكْ لَنَا فِي حُلُولِ دَارِ الْبَلَى وَ طُولِ الْمَقَامَةِ بَيْنَ أَطْبَاقِ الثَّرَى وَ اجْعَلِ الْقُبُورَ بَعْدَ فِرَاقِ الدُّنْيَا خَيْرَ مَنَازِلِنَا وَ افْسَحْ لَنَا بِرَحْمَتِكَ فِي ضَيْقِ مَلَا حِدَانَا وَ لَا تَفْضَحْنَا فِي حَاضِرِي الْقِيَامَةِ بِمُوبِقَاتِ آثَامِنَا «١٥» وَ ارْحَمْ بِالْقُرْآنِ فِي مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَيْكَ ذُلَّ مَقَامِنَا وَ تَبَّتْ بِهِ عِنْدَ اضْطِرَابِ جِسْرِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْمَجَازِ عَلَيْهَا زَلَلٌ أَقْدَامِنَا وَ نُورٌ بِهِ قَبْلَ الْبُعْثِ سُدْفٌ قُبُورِنَا وَ نَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ شَدَائِدِ أَهْيَوَالِ يَوْمِ الطَّامَةِ وَ بَيِّضٌ وَجْوهَنَا يَوْمَ تَسْوَدُ وَجْوهُ الظَّالِمَةِ فِي يَوْمِ الْحَسِيرَةِ وَ النَّدَامَةِ «١٦» وَ اجْعَلْ لَنَا فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ وَدًّا وَ لَا تَجْعَلِ الْحَيَاةَ عَلَيْنَا نَكَدًا «١٧» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ كَمَا بَلَغَ رِسَالَتَكَ وَ صَدَعَ بِأَمْرِكَ وَ نَصَحَ لِعِبَادِكَ «١٨» اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَبِيَّنَا - صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ

أَقْرَبَ النَّبِيِّنَ مِنْكَ مَجْلِسًا وَ أَمَكَّهُمْ مِنْكَ شَفَاعَةً وَ أَجْلَهُمْ عِنْدَكَ قَدْرًا وَ أَوْجَهُهُمْ عِنْدَكَ جَاهًا «١٩» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ شَرِّفْ بُنْيَانَهُ وَ عَظِّمْ بُرْهَانَهُ وَ ثَقِّلْ مِيزَانَهُ وَ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَ قَرِّبْ وَسِيلَتَهُ وَ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَ أَيْمِ نُورَهُ وَ ارْزُقْ دَرَجَتَهُ «٢٠» وَ أَحِينَا عَلَى سَيِّتِهِ وَ تَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِهِ وَ خُذْ بِنَا مِنْهَا جُزْءًا وَ اسئَلْكَ بِنَا سَبِيلَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَهْلِ طَاعَتِهِ وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ وَ أَوْرِدْنَا حَوْضَهُ وَ اسْقِنَا بِكَأْسِهِ «٢١» وَ صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَاةً تُبَلِّغُهُ بِهَا أَفْضَلَ مَا يَأْمُلُ مِنْ خَيْرِكَ وَ فَضْلِكَ وَ كَرَامَتِكَ إِنَّكَ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَ فَضْلٍ كَرِيمٍ «٢٢» اللَّهُمَّ اجْزِهِ بِمَا بَلَغَ مِنْ رِسَالَاتِكَ وَ أَدَّى مِنْ آيَاتِكَ وَ نَصَحَ لِعِبَادِكَ وَ جَاهِدَ فِي سَبِيلِكَ أَفْضَلَ مَا جَزَيْتَ أَحَدًا مِنْ مَلَائِكَتِكَ الْمُقْرَبِينَ وَ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ الْمُضِيَّ طَفِينِ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

[«۱» اَللّٰهُمَّ اِنِّكَ اُعْتَنِيْ عَلٰى خَتِيْمِ كِتَابِكَ الَّذِيْ اَنْزَلْتَهُ نُورًا وَ جَعَلْتَهُ مُهَيِّمًا عَلٰى كُلِّ كِتَابٍ اَنْزَلْتَهُ وَ فَضَّلْتَهُ عَلٰى كُلِّ يَدِيْثٍ قَصَصْتَهُ]

خدایا! تو مرا به پایان رساندن قرائت قرآنت یاری دادی؛ قرآنی که آن را به صورت نور فرستادی، و بر هر کتابی که نازل کردی، شاهد و نگهبان قرار دادی، و بر هر سخن و کلامی که بر خواننده ای برتری دادی.

حقیقت قرآن

اشاره

در آن زمان که میدان حیات انسان از همه طرف دستخوش حملات ویرانگر امیال و غرایز حیوانی و شهوات شیطانی شده بود، و بر اثر آن حملات و طوفان ها ساختمان کرامت و فضیلت از ریشه و بنیان رو به ویرانی می رفت، در آن زمان که بر سطح کره خاک گروهی زورگو و عده ای مفت خور و معدودی شکم پرست و شهوتران، انسان و انسانیت را به بردگی و بندگی برده بودند، و به دست و پای اندیشه و روح و قلب انسان زنجیر سنگین و غل هلاک کننده اسارت نهاده بودند، در آن زمان که تمام محصولات مادی و معنوی جامعه انسانی در خدمت طاغیان و یاغیان و قلدران و استعمارگران و مستکبران و استثمارچیان بود، و انسان از انسانیت و ابتدایی ترین حقوق خویش در محرومیت و ممنوعیت به سر می برد.

در آن زمان که ستون های درستی شکسته بود و مکتب زندگی هوا و هواپرستی بود، و خواب سنگین غفلت، بشریت را از جاده انسانیت بیرون برده بود، در آن

زمان که عوارض جهل و نادانی در تمام شئون زندگی سایه داشت، و عمق فاجعه در حدی بود که تصورش امکان ندارد، وجود مقدس حضرت حق عزوجلّ از باب لطف و رأفت و عنایت و رحمت، برای نجات انسان و انسانیت شخصیتی بزرگ و وجودی سترگ و انسانی فرزانه، که جامع تمام کمالات انسانی بود و بال و پر دانشش به جهان ملک و ملکوت گسترده بود به نام محمّد صلی الله علیه و آله را مبعوث به رسالت کرد، تا غبار تمام بدبختی ها و آلودگی ها را از دامن حیات انسان پاک کند و آدمی را به کمالاتی که لایق اوست، برساند.

خداوند عزیز برای پیشرفت انسان در تمام امور مادی و معنوی، و جهت تداوم رسالت تا صبح قیامت کتابی همچون قرآن بر قلب پیامبرش نازل کرد، تا به وسیله آن سعادت ابدی انسان در دنیا و آخرت تأمین شود.

ظاهر قرآن

کتاب خدا از نظر فصاحت و بلاغت، و استعمال الفاظ و کلمات، و ترکیب جملات، و سبک آیات، و تعداد سوره ها و نظام بندی واقعیت هایی که در آن است در رأس تمام حقایق آفرینش است.

این شکل و ترتیب، و این نظمی که در قرآن است، و این که تمام جنّ و انس را دعوت می کند اگر شکی در این کتاب دارید که از جانب حق است یک سوره مانند آن را بیاورید، و تا کنون چنین اتفاقی نیفتاده و بعد از این هم نخواهد افتاد، نشان دهنده این معناست که معمار و مهندس بنای این ساختمان فقط خداست، و در این بنای محکم و استوار آنچه باید به کار رود به کار رفته، و از چنان قوت و قدرت و توان و سطوتی برخوردار است که تا قیامت دست تظاول ایام از دامنش کوتاه است.

آنچه امروز در دست تمام مسلمانان است، همان است که در طول بیست و سه سال برای آزادی انسان و رشد و کمالش به رسول حق صلی الله علیه و آله نازل شده و تدوینش به

همین صورتی که امروز موجود است به دستور حق انجام گرفته و احدی را در آن دخالت نبوده، تنها کاری که نسبت به قرآن پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفته اعراب گذاری آیات این منبع عظیم است آنهم برای این که عوام مردم و آنان که از علم و دانش بالا بی بهره اند، بتوانند آن را به صورت صحیح قرائت کنند.

آن که قائل به تحریف قرآن است، قلبش از نور خالی و دلش از کتاب حق به دور است. شیعه دوازده امامی از عامی و عالم، بر این اعتقاد است که قرآنی که اکنون در دست مسلمانان جهان است بدون یک نقطه کم و زیاد، همان قرآن زمان رسول خداست، و اگر چنین نبود حجت حق بر همگان تمام نبود، تمام بودن حجت خداوند بر بندگان تا روز قیامت در گرو همین حقیقت است.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» (۱)

در [وحی بودن و حقیقت] این کتاب [با عظمت] هیچ شکی نیست.

رسول حق صلی الله علیه و آله فرمود:

قرآن ظاهرش شگفت انگیز است. (۲)

باطن قرآن

قرآن مجید گرچه از نظر تعداد حروف و کلمات و آیات و نقطه ها و زیر و زبرها و سوره ها دارای حدود است، و شماره های تمام برنامه های ظاهریش را مفسران در تفاسیر خود معین کرده اند. (۳) ولی معانی و مفاهیم کتاب به این جهت که تجلی علم حق است، آن چنان دارای گستردگی و وسعت است، که جز عقل معصوم به عمق

ص: ۹۱

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۵۹۹/۲، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۱۷۱/۶، باب ۳، حدیث ۷۶۵۷.

۳- (۳) - تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ابوالفتح رازی: به تعداد حروف و کلمات و آیات هر سوره اشاره کرده است.

معنای آیات نرسد.

عقول جزئیة گاهی از یک آیه آن چنان مطالبی می فهمند که دیگران را به حیرت می نشانند، چه رسد به مفاهیمی که معصوم از قرآن درک می کند!

این کوه استوار کوهی است که مردان علم و عقل به قلّه اش نرسیده اند.

این دریای عمیق دریایی است که شناوران مجهز به ابزار معنوی به عمقش دست نیافته اند.

این شجره طیبه حقیقتی است که ریشه در زمین و شاخ و برگ در تمام هستی دارد.

رسول حق صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود:

باطنش عمیق است، غرائبش کهنه نشود، و عجائبش شمرده نگردد. (۱) تاکنون هیچ مفسری ادعا نکرده که به کشف تمام حقایق کتاب الهی موفق شده، تمام مفسران تا به امروز همانند آنانی هستند که تا لب دریا آمده و از بیرون امواج ظاهرش را مشاهده می کنند، و هنوز به شناوری در آن توفیق نیافته اند تا ببینند در دل این بحر بی پایان و عمق این اقیانوس شگفت انگیز چه عجایبی نهفته است.

حکایتی در تفسیر قرآن

در کتاب پر قیمت «حقایق الاصول» مرجع بزرگ حضرت آیت الله العظمی حکیم - رضوان الله تعالی علیه - به نقل از بعضی اعظام است که با سید اسماعیل صدر و حاجی نوری صاحب «مستدرک الوسائل» و سید حسن صدر که از بزرگان مراجع شیعه است خدمت آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی برای درس تفسیر رفتند.

آن مرد بزرگ که دارای قلب ملکوتی و نفس عرشی بود تفسیر آیه شریفه حَبَّبَ

ص: ۹۲

۱- (۱) - الکافی: ۵۹۹/۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۷۱/۶، باب ۳، حدیث ۷۶۵۷.

الْيَكْمُ الْإِيمَانَ» (۱) از سوره مبارکه حجرات را شروع کرد.

شب اول توضیح و تفسیر آیه برای آنان عجیب آمد که قبل از آن چنین چیزی به نظر آنان نرسیده بود و در تفاسیر به آن اشاره نشده بود. دیگر وقت رفتند گفتاری غیر گفتار روز قبل داشت، تا سی جلسه که هر جلسه همان آیه را بهتر و کامل تر از قبل تفسیر کرد! (۲) این برداشت یک عالم شیعه دوازده امامی است، چه رسد به برداشت معصوم که دارای عقل کلی است!؟

در آثار اسلامی آمده که هر آیه قرآن دارای هفتاد معنا، و هر معنایی نیز دارای هفتاد شعبه است که در حقیقت برای هر آیه چهار هزار و نهصد معنا البته در خور فهم عقول جزئی است.

ضرب این عدد در تمام آیات از نظر گستردگی معنا سر به عرش الهی می زند، و چه بهتر که بگوئیم: این کتاب معجزه جاودانی رسول حق، و منبع علم خدا، و تجلی وحی، و کتاب هدایت، و فروغ جاودانی، و چراغ پرنور ابدی، و مشعل فروزان الهی در راه حیات انسان است.

اسامی قرآن

نام هائی که در این سطور ملاحظه می کنید، هر یک در آیه ای یا آیاتی به آن اشاره شده، و هر کدام دلیل بر معنا یا معانی بلند و مفاهیم ملکوتی قرآن است.

قرآن، فرقان، کتاب، ذکر، تنزیل، حدیث، موعظه، تذکره، حکم، ذکری، حکمت، حکیم، مهیمن، شافی، هدی، هادی، صراط مستقیم، نور، رحمت، حبل، روح، قصص، حق، بیان، تبیان، بصائر، فصل، عصمت، مبارک، نجوم، مجید، عزیز،

ص: ۹۳

۱- (۱) - حجرات (۴۹) : ۷. [۱]

۲- (۲) - حقایق الأصول: ۹۵.

کریم، عظیم، سراج، منیر، بشیر، نذیر، عجب، قیم، مبین، نعمت، علی. (۱)

وظیفه مسلمانان نسبت به قرآن

وظیفه فرد فرد مسلمانان، وظیفه فرد فرد مؤمنان، نسبت به کتاب خدا و ثقل اکبر الهی وظیفه ای بس سنگین و مسئولیتی فوق العاده عظیم است. بدون شک در روز قیامت در دادگاه عدل هر مسلمانی نسبت به کتاب حق مورد بازپرسی و سؤال قرار خواهد گرفت، چنانکه آیات قرآن و روایات بر این مسئله دلالت واضح دارند.

برای مسلمانان نسبت به کتاب الهی سه وظیفه مهم است:

۱- قرائت قرآن

۲- فهم قرآن

۳- عمل به قرآن

فراگیری قرائت قرآن، و فهم مفاهیم آیات الهی، و عمل به کتاب عزیز حق، باعث سعادت دنیا و آخرت، و موجب سربلندی مسلمین نسبت به سایر ملل عالم است.

اکتفای به قرائت قرآن هیچ کس و هیچ جامعه ای را به جایی نمی رساند، این فهم قرآن و عمل به دستورهای الهی است که مرده را زنده، و بی جان را جاندار، و تاریک را نورانی می نماید.

قرآن می فرماید:

فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخِرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ» (۲)

ص: ۹۴

۱- (۱) - تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ابوالفتوح رازی: ۸/۱. [۱]

۲- (۲) - مزمّل (۷۳) : ۲۰. [۲]

بنابراین آنچه را از قرآن برای شما میسر است بخوانید . او می داند که به زودی برخی از شما بیمار می شوند ، و گروهی برای به دست آوردن رزق و روزی خدا در زمین سفر می کنند ، و بعضی در راه خدا می جنگند ؛ پس آنچه را از آن میسر است بخوانید.

بدون شک دستور به قرائت قرآن برای فراگیری مفاهیم آن و خودسازی و تربیت و پرورش ایمان و تقواست.

در سوره بقره آمده:

الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۱)

کسانی که کتاب آسمانی به آنان عطا کرده ایم ، آن را به طوری که شایسته آن است قرائت می کنند [و آن قرائت نمودن با تدبر و به قصد عمل است] اهل ایمان به آن [کتاب] هستند و کسانی که به آن کفر می ورزند فقط آنان زیانکارند .

راغب اصفهانی در توضیح «تلو» و مشتقات آن مطالبی را ذکر می کند که آن مطالب محصولی از آیات کتاب خداست، و از آن مطالب، لزوم قرائت قرآن و وجوب فهم آن و عمل به دستورهای الهی استفاده می شود و می گوید:

تلاوت، عامل ایمان و تحقق اعتقاد پاک در قلب و اخلاق حسنه در نفس و عمل صالح در اعضای آدمی است. (۲) تلاوت کننده قرآن در قیامت به چهار بهره بالایی خواهد رسید:

ص: ۹۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۲۱. [۱]

۲- (۲) - مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی: ۱۶۷

۱ - عزت بی ذلت

۲ - غنای بی فقر

۳ - علم بی جهل

۴ - حیات بی موت

رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام در دويست و شصت و هشت سالی که بين مردم بودند، همت خود را صرف تعليم قرائت و فهم آیات و زمينه سازی برای عمل به قرآن مجيد نمودند.

دورنمایی از حقایق قرآن

آن مدرسه ای که سفیران الهی یعنی پیامبران بزرگ حق برای تربیت انسان به مقتضای فطرت و عقل و وجدان بنا کردند، رسول با کرامت اسلام به وسیله ارائه قرآن مجيد تکمیل کرد.

قرآن، مردم را به بهترین زندگی و برترین تمدن و خلاصه به راه اقوم و آراسته شدن به حقایق و معارف دعوت کرد، و علاج افسردگی عقل را در رجوع به آیات الهی دانست.

قرآن مجيد، برای انسان حریت و آزادی فکر به ارمغان آورد، و بشر را از قید خرافات و اوهام که همچون زنجیر گران، آنان را از همه جهت بسته و از رشد بازداشته بود نجات داد، و ایشان را از این بند مهلك خلاص نمود، تا روز به روز به ترقی و تعالی و تکامل خود بیفزاید و در مسیر طبیعی سیر به سوی کمال قرار گیرد.

قرآن، آنچه به خیر انسان است تعليم داد، و هر چه برای وی ضرر داشت او را به آن آگاهی داد و اعلام کرد: اعمال خیر مایه شادکامی و بهبود و اصلاح جامعه و علت رسیدن به حق و فضیلت، و اعمال ناپسند موجب بدبختی و تباهی و گرفتاری در دنیا و آخرت و هلاکت ابدی است.

قرآن کریم، مردم را در تمام امور اعم از مادی و معنوی به تفکر و تعمق دعوت

کرد، و راه تقلید کورکورانه را راه ضلالت و جاده شیطان دانست، و در این زمینه مردم را به سیر در حقایق تشویق نمود، و رشد دادن عقل و اندیشه را بر آنان واجب کرد.

قرآن کریم، درب دانش را به روی همگان گشود و جهل و بی خبری را مایه ذلت و تیره روزی دانست، و تعلیم و تعلم را در رأس فرائض و واجبات قرار داد فاصله بین فهمیده و نفهم را فاصله بین حق و باطل و نور و ظلمت و حیات و مرگ دانست.

قرآن مجید، درس استقلال و آزادی به انسان آموخت و بر وی واجب کرد که طوق بندگی و بردگی غیر حق را از گردن حیات خود باز کند و جز در برابر حضرت رب و مالک حقیقی و وجود مستجمع جمیع صفات کمال، سر فرود نیاورد.

قرآن مجید، تکیه بر شرافت نژادی و حسب و نسب را که عامل ظلم و ستم و زور و قلدری است مردود دانست و سپید را بر سیاه و سیاه را بر سپید، و عرب را بر عجم و عجم را بر عرب، جز به تقوا امتیاز نداد.

قرآن عزیز، بین تمام افراد از هر نژاد و رنگ به شرط ایمان، طرح برادری و دوستی انداخت و همگان را به اتحاد و اتفاق و صدق و صفا و صمیمیت و حقیقت دعوت کرد، و از تمام مردم خواست که در تمام شؤون حیات پشتیبان و یار یکدیگر باشند.

هماهنگی قرآن با ابعاد وجود انسان

تنها کتابی که در پهنه آفرینش با تمام ابعاد وجود انسان هماهنگ است قرآن مجید می باشد.

با اندک دقتی در ابعاد وجود انسان، و معارف قرآن و نظام عالی این کتاب مسئله را به صورت یک امر بدیهی و حقیقت مسلم می بینید.

اما ابعاد وجود انسان:

ص: ۹۷

۱ - یکی از ابعاد وجود انسان میل به تجسس و کاوش و شناسایی است، انسان می خواهد از محیط اطراف و مجاورش آگاه شود، یعنی شناخت طبیعت و کاینات بخشی از وجود آدمی است، انسان نمی تواند مانند حیوانات ناآگاه به دنیا آید و ناآگاه بمیرد، و از کنار شگفتی های جهان و طبیعت بی تفاوت بگذرد، این قسمت از وجود انسان را می توان بُعد جهان شناسی نامید.

۲ - هر انسانی می خواهد برای خود مبدأ فکری بسازد و زندگی خود را بر مبنای جهان بینی خاص خود بنا نهد، بنابراین مرحله دوم وجود انسان جهان بینی یا تبیین جهان بر اساس بینشی است که از جهان دارد.

۳ - از آن جا که انسان یک موجود اجتماعی است، از جامعه، طبقات، اصناف و اقشار اجتماعی و اوضاع سیاسی نمی تواند خود را دور نگهدارد و در مقابل جریانات حاکم بی تفاوت باشد، بنابراین نیاز سوم، نیاز اجتماعی - سیاسی است.

۴ - تأثیر جوامع گذشته روی انسان های معاصر، یکی دیگر از ابعاد وجود انسان است، بنابراین انسان نیاز به تاریخ و فلسفه تاریخ دارد و مسئله تاریخ یکی دیگر از ابعاد وجود انسان را تشکیل می دهد.

۵ - رفتار و سلوک اخلاقی، نقش مؤثری در حیات و رفاه انسان ایفا می کند، از این رو نباید از نقش سوء خلق و بدی تربیت انسان ها نیز غافل ماند.

۶ - مسائل مادی و اقتصادی اگر در رأس نباشد محققاً نقش بسزائی در زندگی انسان دارد، از اینرو بُعد دیگر وجود انسان را اقتصاد و مسئله تولید و توزیع ثروت تشکیل می دهد.

۷ - میل به پرستش و اطاعت و عبودیت از نیروی مافوق چیزی است که نهاد هر انسان را به خود مشغول داشته است، آثار پرستش انسان های قدیم را از ابنیه تاریخی و آثار حجاری ها و خطوط و نقوش باستانی آنها می توان به دست آورد.

جای شگفتی است که وقتی قرآن را به عنوان کتاب زندگی بخوانیم و تدبر کنیم

خواهیم دید نام سوره های قرآن که معرّف محتویات آن است به طور دقیق با مسائل و محتویات زندگی انسان و ابعاد مختلف وجودی او منطبق است.

تعداد و نام های سوره های قرآن

«قرآن دارای ۱۱۴ سوره است و به اضافه نام های مکرری که برخی از آنها دارد مانند سوره توبه (زکات) جمعاً دارای ۱۲۰ نام است که با نسبت دقیق و مضبوط، آنها را به این صورت رده بندی می کنیم.

۱ - بیشتر نام سوره های قرآن در رابطه با طبیعت و کاینات یعنی جهان شناسی است. این نام ها بازگو کننده محتویات این سوره هاست.

بقره، فیل، زنبور عسل، مورچه، عنکبوت، نور، خورشید، ماه، ستاره، دود(گاز)، آهن، شب، روز روشن، صبحگاهان، رعد، زلزله، انسان، جنّ، خون بسته (علق)، انجیر، مردم، اسبان نفس زن، روزگار، شهر (مکه) و غیره که همه نام ۳۱ سوره را تشکیل می دهند.

۲ - سپس نام های متناسب با موضوع جهان بینی مطرح می شود. به طور دقیق نسبت سوره هایی که به این نام در قرآن مجید آمده در درجه دوم قرار دارد به این شرح:

اعراف، قیامت، قارعه، واقعه، حاقه، نازعات، غاشیه، قدر، فرشته، حشر، مرسلات، تکویر، انفطار، انشقاق و غیره. شماره این سوره ها به ۲۹ سوره می رسد.

۳ - در درجه سوم سوره هایی قرار دارد که از جامعه و طبقات اجتماعی و سیاسی نام خود را برگزیده است از قبیل: احزاب، مؤمنون، شوری، زنان، صف، رزمندگان، شعرا، فتح، منافقون، روم، مردم و غیره. رقم نام این سوره ها به ۲۷ می رسد.

۴ - سوره هایی است که نام مسائل تاریخی و یا فلسفه تاریخ را حمل می کند از این نمونه است:

آل عمران، انبیا، یونس، هود، یوسف، ابراهیم، نوح، مریم، سبأ، محمد صلی الله علیه و آله، لقمان، حجر، بنی اسرائیل، کهف، قصص، احقاف، قریش و غیره. رقم اینها ۱۷ سوره است.

۵ - سوره هایی که از مسائل اخلاقی و طرز سلوک و رفتار انسانی بحث می کند، و با این نام ها معرفی می شوند: حجرات، عبس، همزه، مطففین، ماعون، تحریم و رقم آنها ۶ سوره است.

۶ - سوره هایی که از مسائل مادی و اقتصادی سخن می گوید، و با نام های: انفال، زکات (توبه)، مائده، تکوین، انعام شناخته می شوند، و اینها ۵ سوره اند.

۷ - سوره هایی که از پرستش و شعائر دینی سخن گفته و نام عبادت دارد مانند:

حج و سجده که تنها همین دو سوره اند و این کمترین رقم از رده های تقسیمی ما را تشکیل می دهد، حال آن که مسائل مربوط به کاینات و طبیعت، مسائل جهان بینی و سیاست، و تاریخ و اقتصاد و اخلاق به مراتب بیشتر از مسائل مربوط به عبادت و ممنوعیت ها و احکام دینی است.

ما می خواهیم با این دیدگاه قرآن را به عنوان بزرگ ترین کتاب زندگی انسان، و الهام بخش مترقی ترین درس های جهاننداری، سیاست، اقتصاد، تاریخ، و جامعه شناسی معرفی کنیم و بیش از پیش بدان روی آوریم تا بتوانیم وارثان زمین و پیمایندگان راه زندگی در جهان امروز باشیم.» (۱)

نور بودن قرآن

اصطلاح نور در رابطه با قرآن مجید، واقعیتی است که در آیات کتاب حق به آن اشاره شده است.

آری، قرآن مجید نور عقل، نور وجدان، نور اخلاق، نور زندگی، نور جامعه، نور

ص: ۱۰۰

دنیا و نور آخرت انسان است.

بدون این نور به دست آوردن زندگی صحیح، و حیات طیبه برای احدی امکان ندارد. حیات بدون قرآن ظلمت محض، و دنیای بدون قرآن تاریکی مطلق، و آخرت منهای قرآن جز سموم و حمیم و تاریکی عذاب دهنده، چیزی نیست.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١﴾

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان [و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش] آمد؛ و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم .

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿٢﴾

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است .

مهیمین بودن قرآن

لفظ مُهَيِّمِن در سوره مبارکه مائده آمده است:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمِنًا عَلَيْهِ ﴿٣﴾

و ما این کتاب [قرآن] را به درستی و راستی به سوی تو نازل کردیم در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و نگهبان و گواه بر [حَقَائِيتِ هَمَّة] آنان است .

در این آیه اشاره به موقعیت قرآن بعد از ذکر کتب پیشین انبیا شده است.

مهیمین در اصل به معنی چیزی است که حافظ و شاهد و مراقب و امین و

ص: ۱۰۱

۱- (۱) - نساء (۴) : ۱۷۴. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۱۵. [۲]

۳- (۳) - مائده (۵) : ۴۸. [۳]

نگاهداری کننده چیزی بوده باشد، و از آن جا که قرآن در حفظ و نگهداری اصول کتاب های آسمانی پیشین مراقبت کامل دارد و آنها را تکمیل می کند لفظ مهیمن بر آن اطلاق کرده است.

قرآن برترین سخن

کلام، کلام حق است، تجلی علم و حکمت و نور بی نهایت در بی نهایت است.

کلام حق حاوی مسائل و اخبار و حکایات امم گذشته است، که بدین وسیله هر گمراهی هدایت می شود، و هر دردمندی به درمان می رسد، و هر فقیری به غنا دست می یابد.

کلام خالق هستی، و پدیدآورنده بالا و پستی، و نقاش نقش شکفت انگیز آفرینش است.

کلام مهر و محبت، عشق و عاطفه، حق و حقیقت، عدل و انصاف، درستی و راستی، صدق و صداقت، و دوستی و کرامت است.

دریائی از واقعیت، بحری بی پایان، اقیانوسی بی ساحل، نوری جاودانی، ضیایی همیشگی، و حقیقتی ثابت و استوار است.

آنچه بندگان تا روز قیامت نسبت به آن نیازمندند در این کلام است. این کلام به پاکیزه ترین لفظ و در نیکوترین اسلوب و در بهترین شکل و ترتیب بیان شده است.

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ ﴿١﴾

خدا نیکوترین سخن را نازل کرد .

بوی مشکى در جهان افکنده اى مشک را در لامکان افکنده اى

صد هزاران غلغله زین بوی مشک در زمین و آسمان افکنده اى

ص: ۱۰۲

از شعاع نور و نار خویشتن آتشی در عقل و جان افکنده ای
از کمال لعل جان افزای خویش شورشی در بحر و کان افکنده ای
تو نهادی قاعدهٔ عاشق کشی در دل عاشق گُشان افکنده ای
هم شکار و هم شکاری گیر را زیر این دام گران افکنده ای
پُر دلان را همچو دل بشکسته ای بی دلان را در فغان افکنده ای
جان سلطان زادگان را بنده وار پیش عقل پاسبان افکنده ای

(مولوی)

ص: ۱۰۳

[«۲» وَفُرْقَانًا فَرَقْتْ بِيْنِ حَلَالِكَ وَحَرَامِكَ وَقُرْآنًا أُعْرِبْتَ بِيْهِ عَنِ شَرَائِعِ أَحْكَامِكَ وَكِتَابًا فَصَّلْتَهُ لِعِبَادِكَ تَفْصِيْلًا وَوَحْيًا أَنْزَلْتَهُ عَلَي نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ - صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ - تَنْزِيْلًا]

و جدا کننده اش ساختی، که به وسیله آن بین حلال و حرمت جدایی انداختی، و آیات به هم پیوسته ای است، که از برکت آن، راه های احکامات را آشکار کرده ای، و کتابی است که هر چیزی را برای بندگانت در آن بیان کرده ای؛ بیانی جامع و رسا، و وحی است که بر پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله فرود آوردی؛ فرود آوردنی به حق.

اسمای قرآن

اشاره

در این جملات ملکوتی به اسامی کتاب حق که هر یک نشانگر مفهومی بلند و معنایی آسمانی است اشاره شده و کنار هر اسم به صورت رمز به حقیقت آن تذکر داده شده است:

فرقان، قرآن، کتاب، وحی، نور، شفا، میزان، عَلم نجات.

فرقان

فرقان حقیقتی است که به وسیله آن حلال از حرام، واجب از مستحب، معروف از منکر، نور از ظلمت، خیر از شرّ، حق از باطل تمیز داده می شود.

ص: ۱۰۴

این حقیقت اگر در جامعه نبود، و این واقعیت اگر در حیات انسان تجلی نمی کرد، حجت خدا بر بندگان تمام نبود.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ ﴿١﴾

[این است] ماه رمضان که قرآن در آن نازل شده، قرآنی که سراسرش هدایتگر مردم است و دارای دلایلی روشن و آشکار از هدایت می باشد، و مایه جدایی [حق از باطل] است .

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿٢﴾

همیشه سودمند و با برکت است آن که فرقان را [که قرآن جدا کننده حق از باطل است] به تدریج بر بنده اش نازل کرد، تا برای جهانیان بیم دهنده باشد .

قرآن

کلمه قرآن به معنای خواندن است، خواندن حلال و حرام، خواندن مسائل اخلاقی و تاریخی و حقایق ملکوتی و طبیعی و مسائل آفرینش، و ظاهر و باطن.

کتاب

کلمه کتاب هم معنای واضح و روشنی دارد، و آن مجموعه ای از مسائل و مطالب مدوّن و منظم است که با اسلوبی خاص آماده شده تا مردم از آن بهره مند شوند.

لفظ قرآن در حدود هفتاد مرتبه و کلمه کتاب نزدیک به ۲۳۰ بار در قرآن کریم به

ص: ۱۰۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۸۵. [۱]

۲- (۲) - فرقان (۲۵) : ۱. [۲]

مناسبت های گوناگون ذکر شده است.

وحی

به آنچه از جانب حضرت حق تعالی به انبیا ابلاغ شده تا برای نجات مردم و تأمین سعادت دنیا و آخرت آنان به همگان برسانند، وحی گفته می شود.

آنچه با استحکامی فوق العاده قوی، و به صورت زنده و جاوید و ابدی در بردارنده وحی است فقط و فقط قرآن کریم می باشد.

قرآن مجید با دلایلی متین و براهینی قوی و استدلالاتی محکم و حتی با دعوت از جنّ و انس به معارضه، وحی بودن خود را ثابت می کند و با آیات کریمه اش انسان را به این معنا آگاهی می دهد که این مجموعه وحی الهی است که بر قلب رسول مطهرش رسیده، و پیروی از آن موجب فلاح و رستگاری است.

قوانین و دستورهای که منبعی جز وحی ندارد، قدرت دارد ظاهر و باطن انسان را اصلاح کند، و مفسد مادی و معنوی را علاج نماید.

اختلافات مهلکی که به طور دائم در جوامع و یا در خانواده ها حکمفرما بوده، از طریق جعل قوانین به دست انسان ها رفع نشده و نمی شود، این درد سنگین و این مرض خطرناک جز از طریق حاکمیت دین، راه درمان ندارد.

جریانات عجیب و غریبی که در تمام شؤون حیات انسان جریان داشته و دارد و تمام آنها بر خلاف اصول انسانیت بوده، تا اصول حکومت اخلاق عالی انسانی مکتبی به ایمان و عقیده در همه جامعه ها تعمیم پیدا نکند، همچنان ادامه خواهد داشت و تحولاتی که واقع می شود عموماً صوری و قشری خواهد بود.

روش های اجتماعی انسان ها

«بدون شک طریق رفع این اختلافات و جریانات، اصلاح احساسات درونی

انسان است نه تأکید و تشدید و اصلاح متولّی قوانین.

شما می دانید که به طور کلی در میان بشر سه روش اجتماعی بیشتر نبوده و نیست:

۱ - روش استبداد که مقدرات مردم را به دست یک اراده می دهد و هر چه دلخواه او بوده باشد به مردم تحمیل می کند.

۲ - روش حکومت اجتماعی که اراده امور مردم به دست قانون گذارده می شود و یک فرد یا یک هیئت مسئول اجرا می شوند.

۳ - روش دینی که اراده تشریحی خدای جهان در مردم به دست همه مردم حکومت کرده و اصل توحید و اخلاق فاضله و عدالت اجتماعی را تضمین می نماید.

در روش اول و دوم تنها مراقب افعال مردمند، و کاری با اعتقاد و اخلاق ندارند، و به مقتضای آنها انسان در ماورای مواد قانونی یعنی در اعتقاد و اخلاق آزاد می باشد، زیرا ماورای قوانین اجتماعی ضامن اجرا ندارد. تنها روشی که می تواند صفات درونی انسان و اعتقاد را ضمانت نموده و اصلاح کند روش دین است که به هر سه جهت اعتقاد، اخلاق، اعمال، رسیدگی می نماید.

نتیجه این که: رافع حقیقی اختلافات اجتماعی تنها روش دین است و بس. نظر به این که ارتفاع اختلافات از جامعه انسانی بدون تردید صلاح نوع و کمال انسانی است و از طرف دیگر دین تنها راه رفع اختلافات می باشد و از سوی دیگر دستگاه آفرینش هر نوع را به سوی کمال حقیقی وی هدایت کرده و سوق می دهد، پس ناچار خالق دستگاه آفرینش، دین حق و سزاواری را باید برای انسانیت تعیین کرده و به عالم انسانی وحی کند و این همان دین حقیقی است که باید در جامعه بوده باشد.

نباید تصور کرد که درست است که رفع اختلافات باید با دین انجام گیرد ولی دستگاه آفرینش به الهامی که به واسطه عقل اجتماعی می نماید افراد نابغه و

ص: ۱۰۷

خیرخواهی تهیه می کند که مردم را به سوی عقاید حقه و اخلاق شایسته و اعمال نیک دعوت نمایند و اینها هستند که پیامبران نامیده می شوند.

زیرا چنانچه ثابت شده همان عقل اجتماعی انسان است که به اتکای احساسات درونی و نیروی فکر خود به سوی اختلاف دعوت می کند و البته چنین عاملی وسیله رفع اختلاف نمی باشد.

و از این جا روشن است که این شعور انسانی که اصل دین را از غیب آفرینش به طور الهام می گیرد سنخ دیگری از شعور است، غیر از شعور فکری که در همه افراد موجود است و این شعور مخصوص، همان است که «وحی» نامیده می شود.» (۱)

وحی در آیات قرآن

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۲)

ما به تو وحی کردیم ، همان گونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم ؛ و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [دارای مقام نبوتشان] و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان نیز وحی نمودیم ؛ و به داود ، زبور دادیم .

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳)

و آنچه از کتاب به تو وحی کرده ایم ، همان حق است ، [و] تصدیق کننده

ص: ۱۰۸

۱- (۱) - وحی یا شعور مرموز: ۱۴.

۲- (۲) - نساء (۴) : ۱۶۳. [۱]

۳- (۳) - فاطر (۳۵) : ۳۱. [۲]

[کتاب هایی که] پیش از آن بوده است ؛ یقیناً خدا به بندگانش آگاه و بیناست .

قُلْ أَمَّا يُوحَىٰ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا تُكْفِرُونَ ﴿١﴾

بگو: به من فقط وحی می شود که معبود شما خدای یکتاست ؛ پس آیا تسلیم [فرمان ها و احکام او] می شوید ؟

فَاسْتَمْسِكْ بِالذِّمَىٰ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ أَنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢﴾

پس به آنچه بر تو وحی شده تمسک بجوی ، یقیناً تو بر راهی راست قرار داری .

اتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿٣﴾

از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن ، هیچ معبودی جز او نیست ، و از مشرکان روی بگردان .

وَ أَوْحَىٰ إِلَيْهِ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ ﴿٤﴾

و این قرآن [که گواهی خدا بر حقیقت نبوت من است] به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کس را که این قرآن به او می رسد؛ بیم دهم .

نور

مسئله نور در صفحات گذشته در حد لازم در رابطه با قرآن مجید توضیح داده شد.

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۸ . [۱]

۲- (۲) - زخرف (۴۳) : ۴۳ . [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۰۶ . [۳]

۴- (۴) - انعام (۶) : ۱۹ . [۴]

امراض اعتقادی و اخلاقی که بر اعمال انسان اثر مستقیم می گذارند در رأس تمام امراض و بیماری هاست.

سستی بنیان اعتقاد، و انحرافات اخلاقی، وضع خانواده و جامعه را مختل می کند، و فساد را در تمام جوانب حیات گسترش می دهد، و دنیا و آخرت انسان را بر باد داده و او را به عذاب ابد دچار می کند.

امروزه انسان در جهت اعتقاد و اخلاق و به ناچار در زمینه عمل گرفتار مفاسد بی شماری است.

اضطراب و ناامنی در درون بشر موج می زند، اختلالات فکری مزاحم اوست، بنیاد خانواده و جامعه بر باد رفته، همه از دست هم می نالند، ظلم و ستم سراسری شده، جنایت و خیانت بیداد می کند، تمدن در شرف نابودی است، وحشت و ترس بر ارواح حکومت می نماید، امنیت از تمام زمینه های حیات رخت بسته، گناهان و معاصی به صورت طبیعت ثانویه درآمده است. ازدواج ها کاهش یافته و آمار طلاق به طور بی سابقه ای اوج گرفته است. بدبختی به جای خوشبختی و زحمت به جای راحت و ظلمت به جای نور و توحش به جای انسانیت در کار آمده است.

اختراعات علما و دانشمندان تبدیل به اسلحه های خطرناک گشته و در همه جای دنیا بر سر بشر فرو می ریزد.

اندک برخوردی در گوشه ای از جهان، وضع تمام ملت ها را در امور سیاسی و اقتصادی بهم می ریزد.

میدان زندگی صحنه وحشتناک جنگ و نبرد گشته و اصول مسلم علمی هم در چنین طوفانی دستخوش تحریف و تغییر شده است.

آمار خود کشی وحشت آور است، فرار اطفال از خانواده ها درد بی درمان شده، فساد در جوانان به صورت نان شب درآمده، علاقه مردم به مسائل پوچ و یاوه،

سینما و تئاتر و قیحانه و مفتضح، استعمال بی حساب دود و مشروب و مواد مخدر از حد گذشته است.

انسان به شدت بیمار شده و بیماری روحی و قلبی و عملی بر او چیره شده است. بیماری باطنی و درونی او از سرطان بدتر است.

مجامع بین المللی و مراکز دفاع از بشر و منابع قانون گذاری و محیطهای علمی و دادگستری ها و کتابخانه ها و خلاصه علما و دانشمندان برای این مریض داروی شفابخش ندارند! انسان اگر به این صورت راه زندگی را ادامه دهد معلوم نیست به کجا برسد؟

با قاطعیت می توان گفت: تنها راه شفا گرفتن انسان از این همه بیماری بازگشت به قرآن مجید است.

قرآن داروی شفابخش است و دارو بودن خود را همراه با داشتن قدرت شفابخشی در عصر جاهلیت ثابت کرد.

رسول پاک اسلام صلی الله علیه و آله کفار را از کفر، مشرکین را از شرک، گرفتاران به خرافات را از خرافه پرستی، ظالمان را از ظلم، عاصیان را از عصیان، جاهلان را از جهل، فاسدان را از فساد، بیدادگران را از بیدادگری، بداخلاق ها را از سوء خلق، منحرفان را از انحراف، آلودگان را از آلودگی به وسیله قرآن مجید معالجه کرد.

قرآن، شفا دهنده انسان

به سه آیه زیر که کلام حضرت حق و تجلی علم و عدل است. با دقت بنگرید، آیاتی که قرآن مجید را شفا دهنده انسان از تمام دردهای اعتقادی و اخلاقی و عملی می داند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده، و شفاست برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست، و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.

در این باره تفسیر نمونه می نویسد:

«در این آیه چهار صفت برای قرآن بیان شده که برای فهم بیشتر باید نخست روی لغات آن تکیه کنیم.

وعظ و موعظه آن چنانکه در «المفردات» آمده است، نهی آمیخته به تهدید است، ولی ظاهراً معنی موعظه وسیع تر از آن باشد، همان گونه که از «خلیل» دانشمند معروف عرب در همان کتاب آمده است: موعظه عبارت از تذکر دادن نیکی هاست که توأم با رقت قلب باشد، در واقع هر گونه اندرزی که در مخاطب تأثیر بگذارد، او را از بدی ها بترساند و یا قلب او را متوجه نیکی ها گرداند، وعظ و موعظه نامیده می شود.

البته مفهوم این سخن آن نیست که هر موعظه ای باید تأثیر داشته باشد بلکه منظور آن است که در قلب های آماده بتواند چنین اثری بگذارد.

منظور از شفا دادن بیماری در دل ها و یا به تعبیر قرآن شفای چیزی که در سینه هاست، همان آلودگی های معنوی و روحانی است، مانند بخل و کینه و حسد و جبن و شرک و نفاق و امثال اینها که همه از بیماری های روحی و معنوی است.

منظور از هدایت، راهیابی به سوی مقصود یعنی تکامل و پیشرفت انسان در

ص: ۱۱۲

تمام جنبه های مثبت است.

و منظور از رحمت همان نعمت های مادی و معنوی الهی است که شامل حال انسان های شایسته می شود، همان گونه که در کتاب «المفردات» می خوانیم: رحمت هر گاه به خدا نسبت داده شود به معنی نعمت بخشیدن اوست، و هنگامی که به انسان ها نسبت داده شود به معنی رقت قلب و عطف است.

در واقع آیه شریفه، چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایه قرآن شرح می دهد:

مرحله اول: مرحله موعظه و اندرز است.

مرحله دوم: مرحله پاکسازی روح انسان از انواع رذایل اخلاقی است.

مرحله سوم: مرحله هدایت است که پس از پاکسازی انجام می گیرد.

مرحله چهارم: مرحله ای است که انسان لیاقت آن را پیدا کرده است که مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود. و هر یک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد، و در پرتو قرآن انجام می گیرد.

قرآن انسان ها را اندرز می دهد، زنگار گناه و صفات زشت را از قلب می شوید، نور هدایت را به دل ها می تاباند، نعمت های الهی را بر فرد و جامعه نازل می گرداند.

امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» با رساترین تعبیر، این حقیقت را توضیح داده است:

فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأَوَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَ النَّفَاقُ وَ الْعَيْ وَ الضَّلَالُ. (۱)

از قرآن برای بیماری های خود شفا جوئید و از آن برای پیروزی بر مشکلات یاری خواهید، که شفای از بزرگترین بیماری ها که کفر و نفاق و تباهی و ضلالت می باشد در قرآن است.

و این خود می رساند که قرآن نسخه ای است برای بهبود فرد و جامعه از انواع

ص: ۱۱۳

بیماری اخلاقی و اجتماعی، و این همان حقیقتی است که مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده و به جای این که از این داروی شفابخش بهره گیرند درمان خود را در مکتب های دیگر جستجو می کنند، و این کتاب بزرگ آسمانی را فقط یک کتاب خواندنی قرار داده اند نه اندیشیدنی و عمل کردنی.» (۱) وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (۲)

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است ، نازل می کنیم.

وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجْمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَاعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ (۳)

و اگر آن را قرآنی غیر عربی قرار داده بودیم قطعاً می گفتند : چرا آیاتش در نهایت روشنی بیان نشده است ، آیا [قرآنی] غیر عربی [و نامفهوم] برای [مردمی] عرب زبان [و فصیح ؟ !] بگو : این کتاب برای کسانی که ایمان آورده اند ، سراسر هدایت و درمان است .

آنها که بر وجود و عدم در نبسته اند طُرفی ز راحت دوجهان در نبسته اند

همّت بلند دار در این ره که عاشقان خطّ وفا به بال کبوتر نبسته اند

از جان مترس تا به حیات ابد رسی بر آب خضر سدّ سکندر نبسته اند

ص: ۱۱۴

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۳۱۸/۸ و ۳۱۹. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷) : ۸۲. [۲]

۳- (۳) - فصّلت (۴۱) : ۴۴. [۳]

در خود بین که چهره کشایان نقشبند نقشی ز سادگی تو خوشتر نبسته اند

بگشا طلسم گنج که کار آگهان غیب اقبال را به سلسله زر نبسته اند

دل در چمن میند که گر راست بنگری نخلی به قامت تو برابر نبسته اند

فیضی خموشی تو برین آستانه چیست بانگی بزنی که حلقه بر این در نبسته اند

(فیضی هندی)

ص: ۱۱۵

[«۳» وَ جَعَلْتَهُ نُورًا نَهْتَدِي مِنْ ظُلْمِ الضَّلَالَةِ وَ الْجَهَّالَةِ بِاتِّبَاعِهِ وَ شِفَاءً لِمَنْ أَنْصَتَ بِهِمُ التَّضْيِيقِ إِلَى اسْتِمَاعِهِ وَ مِيزَانَ قَسِيطٍ لَا يَحِيفُ عَنِ الْحَقِّ لِسَانَهُ وَ نُورَ هُدًى لَا يُطْفَأُ عَنِ الشَّاهِدِينَ بُرْهَانُهُ وَ عَلَّمَ نَجَاهٍ لَا يَضِلُّ مَنْ أَمَّ قَضِيَّةَ سُنَّتِهِ وَ لَا تَنَالُ أَيْدِي الْهَلَكَاتِ مَنْ تَعَلَّقَ بِعُرْوَةِ عِصْمَتِهِ]

و آن را نوری قرار دادی، که در پرتو پیروی از آن از تاریکی های گمراهی و نادانی، به عرصه گاه هدایت راه یابیم، و شفا برای کسی که با رعایت سکوت به آیاتش گوش فرا دهد، برای آن که مفاهیم و معانی اش را درک کند، و واقعیت هایش را با دل و جان تصدیق نماید، و ترازوی عدلی که زبانه اش از حق منحرف نمی شود و نور هدایتی که روشنایی برهانش، از برابر بینندگان خاموش نگردد، و پرچم نجاتی که هر کس به جانب آیین استوارش قصد کند، گمراه نشود، و هر کس به دستگیره عصمتش در آویزد، دست های هلاک کننده به او نرسد.

قرآن یا میزان و چراغ نجات

اشاره

قرآن مجید میزان تمام حقایق مُلکی و ملکوتی است و حق بودن و باطل بودن هر برنامه ای با آن باید سنجیده شود، و نیز کتاب خدا نشانه نجات انسان از چاه ضلالت و گمراهی و از گناه و معصیت و از عذاب فردای قیامت است.

آن که خود را به دستاویز عصمت و حقیقت آن و مسائلش بیاویزد، از مهالک و

تباهی ها بدون شک و تردید در امان می ماند.

آری، قرآن نوری هدایتگر است که تاریکی های زندگی بشر را روشن می کند و جهالت ها و گمراهی ها با پیروی از او زدوده می شود. میزانی که وزنه حق و باطل و مرز آن دو را مشخص می سازد.

امیر المؤمنین علیه السلام در کلمات گهربار و نورانی خود خطاب به مردم می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ سُدِّحَانُهُ حُجَّةٌ فِي أَرْضِهِ أَوْ كَدُّ مِنْ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لِحُكْمِهِ أُبْلَغَ مِنْ كِتَابِهِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ. (۱)

ای مردم! خداوند سبحان را در زمین حجّتی استوارتر از پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و حکمتی رساتر از کتابش نیست.

و نیز حضرت در خطبه معروف به مخزون در جایگاه محوری قرآن می فرماید:

وَ فِي الْقُرْآنِ بَيَانُهُ وَ حُدُودُهُ وَ أَرْكَانُهُ وَ مَوَاضِعُ تَفَادِيرِ مَا خُرِنَ بِخَزَائِنِهِ وَ وُزِنَ بِمِيزَانِهِ مِيزَانُ الْعَدْلِ وَ حُكْمُ الْفَضْلِ. (۲)

بیان این امور (عجایب و دلائل محکم) و مرزها و پایه های آن در قرآن، و موارد اندازه گیری آنچه در خزینه های نهفته است در قرآن می باشد؛ و به ترازوی قرآن کریم، معیار عدل و حکمی قاطعانه سنجیده می شود.

شناخت هر موجودی از سنخ همان وجود است. از آن جا که قرآن ریسمان متصلی از باطن عالم حس تا آسمان عالم عقل است و پس از آن عرش عقل تا قاب قوسین یا نزدیک تر است، چنگ زدن به پرچم هدایت تنها با دستان معرفتی است که هم سنخ آن حد باشد. شناخت نزدیک ترین حدّ حسی آن یعنی - برترین درجه شهود محض ایمانی - برای قلبی ممکن است که دیده هایش را دروغ نمی پندارد و

ص: ۱۱۷

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۱۰، حدیث ۱۹۶۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۰/۵۳، باب ۲۹؛ [۲] مختصر بصائر الدرجات: ۱۹۷.

بینایش توهم زانمی شود و هرگز دچار بیماری طغیان و خودبرتتری نمی گردد و آن وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و عترت پاک اویند، کسانی که از یک نورند.

خداوند کریم خطاب به کافرانی که دست از بیرق قرآن و اسلام می کشند، می فرماید:

وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١﴾

و چگونه کفر می ورزید در حالی که آیات خدا بر شما خوانده می شود، و پیامبر او در میان شماست؟! و هر کس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است.

معارف قرآنی از امور محسوس و موهوم نبوده و نیز از امور اعتباری و فرآورده دست بشری نیست، بلکه از امور وجودی و حقیقی است. یگانگی و دانش و قدرت خداوند بر هر چیزی احاطه دارد و حیات ازلی و ابدی او فناپذیر نیست و نظیر این اوصاف حقیقی که قرآن در الهیات بیان می کند جملگی از دسترس وهم و خیال و احساس دور است.

جالب تر اینکه حضرت سجاد علیه السلام در این فراز، کلام نور را چنین تفسیر می فرماید:

«نور هدی لا یطفأ عن الشاهدین بزّهانه»

زیرا مطابق با فطرت اصیل انسانی است که در آفرینش او نور توحید نهادینه شده است. در هیچ زمان و مکانی دگرگونی و ناهمگونی نمی پذیرد و در افکار و دستان مردم دستخوش تحریف و تغییر نخواهد شد. از این رو هر که به آیات قرآن مجید دست می یابد، می بیند که همان است که در جان و فطرت او جای دارد و حقیقت او

ص: ۱۱۸

از قرآن مجید برمی آید که یکی از بارزترین و استوارترین خطی که خداوند متعال ما را به آن هدایت می کند، پایه گذاری زندگی بر پایه راه شناسی و پرهیز از آرزوها و الگوهای دروغین و غلط است؛ زیرا انسان در هر جایگاهی که باشد از ره آوردهای عقل و وحی برخوردار است که او را به جاده مستقیم هدایت می کند.

بنابراین باید در زندگی حق جو بود، چه پیشوا و فرمانده یا رهرو و فرمانبر؛ و گرنه پرچم را شیطان به دست می گیرد.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ﴿١﴾

و برخی از مردم اند که [همواره] بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] درباره خدا [با اصرار بر یک اعتقاد بی پایه] برخورد خصمانه و گفتگوی ستیزآمیز می کنند، و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَاهُدًى وَ لَأَكْتَبُ مُنِيرٍ * ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيْقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢﴾

و از مردمان کسی است که همواره بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] و بدون هیچ هدایتی، و هیچ کتاب روشنی درباره خدا مجادله و ستیزه می کند. * [آن هم] با حالتی متکبرانانه و مغرورانه که سرانجام مردم را از راه خدا گمراه کند؛ برای او در دنیا رسوایی است و روز قیامت عذاب سوزان به وی می چشانیم.

چون نادانی که در جهل خود مقلد است، درباره خدا از روی تقلید جاهلانه

۱- (۱) - حج (۲۲): ۳. [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲): ۸ - ۹. [۲]

می خروشد و از هر شیطانی که او را رهبری کرده و بر او برتری یافته پیروی می کند.

در حالی که باید تحقیق و کوشش کند تا حقایق را بفهمد.

جاهل در اعتقادات حق ندارد از کسی مثل خودش تقلید کند، بلکه ناگزیر است در اطاعت خود، یقین را مستند و حقیقی سازد و گرنه در چاه سرگردانی اطاعت از شیطان سرکش می افتد و به کیفر سوزانی گرفتار می شود. ریشه جاهلیت کنونی هم که سر به عصیانگری از طاعت حق برمی دارد، به دوره جاهلیت قبل از اسلام بازمی گردد که مردم بدون راهنما و کتابی رها شده اند، پس مردمان هیچ دوره و عصری نباید بدون پیشوا فرمان برند مگر پس از کسب آگاهی و هدایت از منبعی که به وحی و حق متصل باشد و قرآن جوامع بشری را به سوی آن فرا می خواند.

حیاتی که قرآن، مردم را به سوی آن هدایت می کند، بر پایه تحقیق استوار است و آرزو و خیال بی اساس در دنیا و آخرت سودی ندارد. چون نظام تدبّر و تحقیق بر هر دو عالم و پیرامون آن دو، با حفظ ملکی و ملکوتی بودن حاکم است. بنابراین نظام آرزویی و بیهودگی جایی ندارد؛ زیرا قرآن حکیم همگان را به تحقیق با تدبّر دعوت می کند و باید در محتوای کتاب قرآن تفکر نمود تا قلب هم با حقایق خلقت آشنا شود.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١﴾

این [قرآن] برای مردم، بیانگر [حوادث و واقعات] و هدایت و اندرز است.

قرآن، درخور فهم برای همه مردم در همه زمان ها و مکان هاست ولی گروهی از پرهیزکاران می پذیرند، اما گروهی همچون حیوانات چشم و گوش بسته به راه تاریکی قدم برمی دارند و به آتش فرو می روند.

ص: ۱۲۰

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ» (۱)

این کتاب را تدریجاً به حق و راستی بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود است؛ و تورات و انجیل را * پیش از این برای هدایت مردم فرستاد، و فرقان را [که مایه جدایی حق از باطل است] نازل کرد.

مسئلاً کسانی که به آیات خدا کافر شدند، برای آنان [به کیفر کفرشان] عذابی سخت است؛ و خدا توانای شکست ناپذیر و صاحب انتقام است.

کافران باید بدانند خداوند که اندازه هر چیزی در دست اوست، ملاک هلاکت و نجات را تعیین می کند و ادعاهای پوچ و آرزوهای دروغین و دراز مدّت هر حزب و گروه جایگاهی ندارد، مگر حزبی که ریشه آن در مکتب قرآن و وحی و رسالت باشد.

پیام های اساسی و نجات بخش برای انسان ها

این فراز دعا دارای سه پیام اساسی و نجات بخش برای انسان ها است:

الف - با اندیشه در براهین قرآن، نور و حَقّانیت به دست می آید، و هدایت پذیری تنها ویژه کسانی است که صاحب تعقل و تفکر باشند و از قرآن برای درک بهتر بهره گیرند.

ب - به قرآن خوب گوش فرا دهند و هنگام تلاوت آن سکوت را رعایت کنند و سکوت همراه با فهم و دگرگونی باشد، تا به مرور زمان شخصیت قرآنی و ملکه عرفانی آن، در جان و قلب بنشیند و خوراک وجود او گردد. در این راه از بیان ژرف

ص: ۱۲۱

معصومان علیهم السلام در الگو برداری از معارف قرآن و تفسیر آیات آن کسب فیض نمایند.

ج - قصد او از گوش فرا دادن؛ پذیرش حق و راه یابی به صراط مستقیم قرآن باشد. با انتخاب راه قرآن، ترسی از هزاران خط انحرافی نداشته و با اطمینان قلبی به انجام وظایف قطعی خود پردازد تا به نفس مطمئنه برسد و به سوی حق تعالی آرام گیرد.

در این باره رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ رَحَى الْإِسْلَامِ سَتْدُورٌ، فَحَيْثُ مَا دَارَ الْقُرْآنُ فَدُورُوا بِهِ، يُوْشِكُ السُّلْطَانُ وَالْقُرْآنُ أَنْ يَفْتَتِلَا وَ يَتَفَرَّقَا، إِنَّهُ سَيَكُونُ عَلَيْكُمْ مُلُوكٌ يَحْكُمُونَ لَكُمْ بِحُكْمٍ وَ لَهُمْ بَعِيْرُهُ، فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ أَضَلُّوْكُمْ وَ إِنْ عَصَيْتُمُوهُمْ قَتَلُوْكُمْ. قَالُوا: يَا رَسُوْلَ اللهِ، فَكَيْفَ بِنَا إِنْ أَدْرَكْنَا ذَلِكَ؟ قَالَ: تَكُوْنُوا كَأَصْحَابِ عِيسَى:

نُشِرُوا بِالْمَنَاشِيْرِ وَ رُفِعُوا عَلَى الْخَشَبِ. مَوْتُ فِي طَاعَةِ خَيْرٍ مِنْ حِيَاةٍ فِي مَعْصِيَةٍ. (۱)

سنگ آسیاب اسلام به زودی به چرخش خواهد افتاد. پس شما بر محور قرآن بچرخید، نزدیک است که قدرت ها و حاکمان با قرآن به پیکار برخیزند و از هم جدا شوند. به زودی شاهانی بر شما حاکم خواهند شد که برای شما به گونه ای حکم می کنند و برای خود به گونه ای دیگر. اگر از آنان فرمان برید، گمراهتان می کنند و اگر نافرمانی کنید شما را می کشند.

گفتند: ای رسول خدا! ما وقتی آن زمان را درک کردیم چگونه باشیم؟ حضرت فرمود: مانند یارانی عیسی علیه السلام باشید که اخبار و دین عیسی را نشر می دادند تا جایی که به صلیب کشیده شدند. آری، مرگ در حال اطاعت و بندگی خداوند از زندگی در معصیت و گناه بهتر است.

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - الدرّ المنثور: ۳۰۰/۲، [۱] ذیل آیه ۷۸ سوره مائده؛ کنز العمال: ۲۱۶/۱، حدیث ۱۰۸۱.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در لحظه های پایانی عمر مبارک خویش چنین سفارش فرمود:

أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَفَعَهَا، فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ خَلِيفَتَانِ نَصِيرَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُهُمَا مَاذَا خُلِفْتُ فِيهِمَا. (۱)

آگاه باشید من در بین شما، کتاب خدا، پروردگار بزرگ و بلند مرتبه ام را و خویشاوندانم؛ اهل بیت را به جا گذاردم، سپس دست علی علیه السلام را گرفتم و بالا بردم و فرمود: این علی با قرآن است و قرآن با علی، این دو از هم جدا نمی شوند تا کنار حوض نزد من آیند، پس آنچه را در دل آن دو جای نهادم، بجویند.

ص: ۱۲۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۷۶/۲۲، باب ۱، حدیث ۲۶؛ [۱] کشف الغمّه: ۴۰۸/۱. [۲]

«۴» اللَّهُمَّ فَإِذْ أَدَّتْنَا الْمُعُونَةَ عَلَى تِلَاوَتِهِ وَ سَهَّلْتَ جَوَاسِي أَلْسِنَتِنَا بِحُسْنِ عِبَارَتِهِ فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَزْعَاهُ حَقَّ رِعَايَتِهِ وَ يَدِينُ لَكَ بِاعْتِقَادِ
التَّسْلِيمِ لِمُحْكَمِ آيَاتِهِ وَ يَفْرَعُ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمُتَشَابِهِهِ وَ مُوضِحَاتِ بَيِّنَاتِهِ «۵» اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ - مُجْمَلًا وَ أَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكْمَلًا وَ وَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا وَ فَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهَلَ عِلْمَهُ وَ قَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِيقْ
حَمْلَهُ]

خدایا! هم اکنون که ما را به تلاوت قرآن یاری دادی، و عقده های زبانمان را به زیبایی عبارتش گشودی، پس ما را از کسانی
قرار ده، که حق این کتاب را چنانکه سزاوار آن است رعایت کنند، و تو را با اعتقاد تسلیم در برابر آیات محکمش اطاعت
نمایند، و به پناهگاه اقرار به متشابهاتش، و دلایل روشنش پناه برند.

خدایا! تو قرآن را بر پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله مجمل و سربسته نازل کردی، و دانش شگفتی هایش را به طور کامل
به او الهام فرمودی، و علم آن را به عنوان تفسیر به ما ارث دادی، و ما را بر کسانی که از دانش قرآن بی خبرند برتری دادی، و
قدرت آگاهی از حقایقش را به ما عنایت کردی، تا ما را بر کسانی که طاقت درک مفاهیم آن، و قیام به آیاتش را ندارند،
رفعت و سروری بخشی.

در جملات ملکوتی بالا به سه موضوع مهم در رابطه با قرآن اشاره شده است:

۱- قرآن، دارای آیات محکم و متشابه است.

۲- قرآن، سر بسته نازل شده، و بیان دقایق و حقایقش به عهدهٔ محمد صلی الله علیه و آله است.

۳- قرآن، مفسران حقیقی و واقعی، امامان معصوم پس از پیامبرند.

محکم و متشابه

در رابطه با این مسئله که قرآن مجید آیاتش دارای دو بخش محکم و متشابه است در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران آمده است:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرَى مُتَشَابِهَاتٌ ^(۱)

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب، آیات محکم است [که دارای کلماتی صریح و مفاهیمی روشن است] آنها اصل و اساس کتاب اند، و بخشی دیگر آیات متشابه است.

آیات مُحْكَم آیات صریح و روشن است که هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر با مراجعه به اینها برطرف می گردد.

آیات متشابه آیتی است که به خاطر بالا بردن سطح مطلب و جهات دیگر در بدو نظر احتمالات مختلفی در آن می رود، ولی با توجه به آیات محکم تفسیر آنها برای صاحب نظران آشکار می شود.

واژهٔ محکم در اصل از احکام به معنی ممنوع ساختن گرفته شده است. و به همین دلیل به موضوعات پایدار و استوار محکم می گویند، زیرا عوامل نابودی را از خود می رانند، و نیز به سخنان روشن و قاطع که هر گونه احتمال خلافی را از خود

ص: ۱۲۵

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۷. [۱]

دور می سازند محکم می گویند.

بنابراین منظور از آیات محکمت آیاتی است که مفهوم آن به قدری روشن است که جای گفتگو و بحث در معنی آن نیست. مثلاً آیات:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (۱)

بگو: او خدای یکتاست.

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۲)

هیچ چیزی مانند او نیست.

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۳)

خدا آفریننده هر چیزی است.

لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَىٰ» (۴)

سهم پسر مانند سهم دو دختر است.

و هزاران آیه مانند آنها درباره عقاید و احکام و مواعظ و تواریخ همه از محکمت می باشند.

این آیات در قرآن ام الكتاب نامیده شده، یعنی اصل و مرجع و مفسر و توضیح دهنده آیات دیگر هستند.

واژه متشابه در اصل به معنی چیزی است که قسمت های مختلف آن شبیه یکدیگر باشند. به همین جهت به جمله ها و کلماتی که معنی آنها پیچیده باشد و گاهی احتمالات مختلف درباره آنها داده شود متشابه می گویند، و منظور از

ص: ۱۲۶

۱- (۱) - اخلاص (۱۱۲) : ۱. [۱]

۲- (۲) - شوری (۴۲) : ۱۱. [۲]

۳- (۳) - زمر (۳۹) : ۶۲. [۳]

۴- (۴) - نساء (۴) : ۱۱. [۴]

متشابهات قرآن همین است، یعنی آیاتی که معانی آن در بدو نظر پیچیده است و در آغاز احتمالات متعدد در آن می رود اگرچه با توجه به آیات محکم تفسیر آنها روشن است.

برای نمونه آیات مشابهه، قسمتی از آیات مربوط به صفات خدا و چگونگی معاد را می توان ذکر کرد، مانند:

يُدَاللَّهُ فَوْقَ أَيِّدِيهِمْ» (۱)

قدرت خدا بالاتر از همه قدرتهاست .

که درباره قدرت خداوند می باشد.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۲)

و خدا [نسبت به همه گفته های شما] شنوا، [و نسبت به تمام کارهای شما] داناست .

که اشاره به علم خداوند است.

و مانند:

و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۳)

و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهیم.

که درباره وسیله سنجش اعمال سخن می گوید:

بدیهی است نه خداوند دست (به معنی عضو مخصوص) دارد و نه گوش (به همین معنی) و نه ترازوی سنجش اعمال شبیه ترازوهای ماست، بلکه اینها اشاره به مفاهیم کلی قدرت و علم و سنجش می باشد.

ص: ۱۲۷

۱- (۱) - فتح (۴۸) : ۱۰.

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۲۴. [۱]

۳- (۳) - انبیاء (۲۱) : ۴۷. [۲]

این نکته لازم به یادآوری است که محکم و متشابه، به معنی دیگری در قرآن نیز آمده است:

در آغاز سوره هود آمده است:

كِتَابُ الْحِكْمَةِ آيَاتُهُ» (۱)

[این] کتابی [با عظمت] است که آیاتش [به صورت حقیقتی واحد] استواری و استحکام یافته.

در این آیه تمام آیات قرآن «محکم» قلمداد شده است، و منظور از آن ارتباط و بهم پیوستگی آیات قرآن است.

و در سوره زمر آمده است:

كِتَابًا مُتَشَابِهًا» (۲)

کتابی که [آیاتش در نظم، زیبایی، فصاحت، بلاغت و عمق محتوا] شبیه یکدیگر است.

متشابه در این جا یعنی از نظر درستی و صحت و حقیقت همانند یکدیگرند.

از آنچه درباره محکم و متشابه گفتیم، معلوم شد که یک انسان واقع بین و حقیقت جو برای فهم کلمات پروردگار راهی جز این ندارد که همه آیات را در کنار هم بچیند و از آنها حقیقت را دریابد، و اگر در ظواهر پاره ای از آیات در ابتدای نظر ابهام و پیچیدگی بیابد با توجه به آیات دیگر آن ابهام و پیچیدگی را برطرف سازد و به کنه آن برسد، در حقیقت «آیات محکم» از یک نظر همچون شاهراه های بزرگ و «آیات متشابه» همانند جاده های فرعی هستند، روشن است که اگر انسان در جاده های فرعی احیاناً سرگردان شود سعی می کند خود را به نخستین شاهراه

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - هود (۱۱) : ۱. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹) : ۲۳. [۲]

برساند و از آن جا مسیر خود را اصلاح کرده و راه را پیدا کند.

تعبیر از محکّمات به «أُمُّ الْكِتَابِ» نیز مؤیّد همین حقیقت است. زیرا واژه «أُمُّ» در لغت به معنی اصل و اساس هر چیزی است، و اگر مادر را «أُمُّ» می گویند به خاطر این است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان در حوادث و مشکلات می باشد، و به این ترتیب محکّمات، اساس و ریشه و مادر آیات دیگر محسوب می گردد.

متشابه برای چه ؟

با این که قرآن نور و روشنائی و سخن حق و آشکار است و برای هدایت عموم مردم آمده، چرا آیات متشابه دارد؟ و چرا محتوای بعضی از آیات آن پیچیده است که موجب سوء استفاده فتنه انگیزها شود؟

این موضوع بسیار با اهمیتی است که شایان هرگونه دقت است. به طور کلی ممکن است جهات ذیل سرّ وجود آیات متشابه در قرآن باشد:

۱ - الفاظ و عباراتی که در گفتگوهای انسان ها به کار می رود تنها برای نیازمندی های روزمره به وجود آمده، به همین دلیل به محض این که از دایره زندگی محدود مادی بشر خارج شویم و مثلاً سخن درباره آفریدگار که نامحدود از هر جهت است به میان آید، به روشنی می بینیم که الفاظ ما قالب آن معانی نیست و ناچاریم کلماتی را به کار بریم که از جهات مختلفی نارسائی دارد، همین نارسائی های کلمات سرچشمه قسمت قابل توجهی از متشابهات قرآن است.

يُدَالِلُهُ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ» (۱)

قدرت خدا بالاتر از همه قدرتهاست .

ص: ۱۲۹

[خدای] رحمان بر تخت فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط است .

[با دیده دل] به پروردگارش نظر می کند.

از این نمونه است، و نیز تعبیراتی همچون سمیع و بصیر همه از این قبیل می باشند که با مراجعه به آیات محکم تفسیر آنها به خوبی روشن می شود.

۲ - بسیاری از حقایق مربوط به جهان دیگر یا جهان ماورای طبیعت است که از افق فکر ما دور است و ما به حکم محدود بودن در زندان زمان و مکان قادر به درک عمق آنها نیستیم، این نارسائی افکار ما و بلند بودن افق آن معانی سبب دیگری برای تشابه قسمتی از آیات است، مانند بعضی از آیات مربوط به قیامت و امثال آن.

و این درست به این می ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می کند مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید کوتاهی کرده، و اگر هم بگوید ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند، زیرا شنونده در آن شرایط توانایی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

۳ - یکی دیگر از اسرار وجود متشابه در قرآن، به کار انداختن افکار و اندیشه ها و به وجود آوردن جنبش و نهضت فکری در مردم است و این درست به مسائل فکری پیچیده ای می ماند که برای تقویت افکار اندیشمندان طرح می شود تا بیشتر به تفکر و اندیشه و دقت و بررسی در مسائل پردازند.

ص: ۱۳۰

۱- (۱) - طه (۲۰) : ۵. [۱]

۲- (۲) - قیامت (۷۵) : ۲۳. [۲]

۴ - نکته دیگری که در ذکر متشابه در قرآن وجود دارد و اخبار اهل بیت علیهم السلام آن را تأیید می کند این است که وجود این گونه آیات در قرآن نیاز شدید مردم را به پیشوایان الهی و پیامبر و اوصیای او روشن می سازد و سبب می شود که مردم به حکم نیاز علمی به سراغ آنها بروند و رهبری آنها را عملاً به رسمیت بشناسند و از علوم دیگر و راهنمایی های مختلف آنان نیز استفاده کنند، و این درست به آن می ماند که در پاره ای از کتب درسی، شرح بعضی از مسائل به عهده معلم و استاد گذارده می شود تا شاگردان رابطه خود را با استاد قطع نکنند و بر اثر این نیاز در همه چیز از افکار او الهام بگیرند، و در واقع در مورد قرآن مصداق وصیت معروف پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. (۱)

دو چیز گرانمایه را در میان شما به یادگار می گذارم: کتاب خدا و خاندانم، و این هر دو از هم جدا نمی شوند تا در قیامت در کنار حوض کوثر به من برسند.

بیان دقائق و لطایف قرآن

گرچه قرآن مجید به زبان عرب و به لغت قریش که فصیح ترین و بلیغ ترین لغت است نازل شد، ولی به خاطر دارا بودن مسائل ملکوتی و معانی عرشی، و حکمت های رمزی، و دقائق عقلی، و لطایف غیبی، دارای پیچیدگی و اجمال و ابهام است، و عقل تنها از درک واقعیت هایش عاجز است.

کسی نگوید که با تجهیزات علمی به سراغ قرآن می روم و از این طریق راه حل مشکل بر من آسان می شود، که با سلاح علم هم بسیاری از دقائق قرآن برای انسان کشف نمی شود. پس بدون کمک گرفتن از رسول خدا صلی الله علیه و آله که قرآن همراه با تمام

ص: ۱۳۱

۱- (۱) - مسند احمد بن حنبل: ۱۴/۳؛ [۱] السنن الکبری، بیهقی: ۱۱۴/۱۰؛ المستدرک علی الصحیحین: ۱۴۸/۳؛ بحار الأنوار:

۲/۲۲۶، باب ۲۹، حدیث ۳. [۲]

مفاهیم و معانی بر قلب مبارک او نازل شده درک و فهم لطایف کتاب حق، غیر ممکن است.

قرآن مجید در آیات ۱۲۹ و ۱۵۱ سوره مبارکه بقره و آیه ۱۶۴ سوره آل عمران و آیه دوم سوره جمعه، پیامبر را معلّم قرآن معرفی می کند، که بدون تعلیمات آن حضرت، رجوع به قرآن مورد رضایت حق نیست و رجوعی است که نتیجه آن گمراهی و ضلالت است.

آنها که تنها به قرآن مراجعه کردند، یا معلومات و افکار خود را به عنوان معنای قرآن به قرآن تحمیل کردند، یا معلومات و افکار دیگران را، از این مراجعه جز ضلالت نصیبی نبردند، و در برابر اسلام ناب محمّدی موضع گرفته و مخترع مکتب و مذهب شدند و گروه کثیری را به دنبال خود به گمراهی و تباهی کشیدند.

دقایق حیات رسول خدا و این که وجود مقدسش عقل کل است، و اندیشه او برترین اندیشه و دارای علم ملک و ملکوت است، و علمش متصل به علم خداست. در تفسیر و شرح دعای دوّم صحیفه سجّادیه به طور مفصل گذشت.

علوم رسول خدا، این انسان با کرامتی که مبلغ رسالات حق بود نسبت به تمام واقعیت ها فراگیر است، و ادب انسانی برای هر انسانی اقتضا دارد در تمام برنامه های حیات و زندگیش، به خصوص در فهم معارف قرآنی، چنانکه قرآن خواسته، آن حضرت را به عنوان معلّم خود بپذیرد.

مفسران واقعی قرآن

اعتقاد شیعه بر اساس آیات قرآن و معتبرترین روایات بر این است که دوازده امام معصوم علیهم السلام به اشاره حق به وسیله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان امام معصوم و واجب الاطاعه به جهانیان معرفی شده اند.

تمام مقاماتی که در ظاهر و باطن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، به غیر از مقام نبوت،

برای امامان بزرگوار علیهم السلام ثابت و مسلم است.

همان طور که معرفت نسبت به خدا و رسولش واجب و لازم است معرفت به امام هم از واجبات عقلیه و شرعیّه می باشد.

امامان معصوم بنا بر اصیل ترین روایات، شهدای حق بر خلق، هدایت کننده بشر به واقعیت ها، والیان امر و خزانه های علم حق، خلفای الهی و ابواب حضرت معبود، نور خدا در زمین و آسمان و دنیا و آخرت، ارکان ارض، آیات الهی، اهل ذکر، راسخون در علم، عباد انتخاب شده، نعمت الهی بر عباد، معدن دانش، و درخت نبوت، و محل رفت و آمد ملائکه، و وارثان علوم انبیا، و دارندگان اسم اعظم، و دارای جمیع علومند. (۱) بر این اساس تمام علوم قرآن، و حقایق و دقائق و لطایف کتاب الهی در پیش آنان است، و مفسران واقعی قرآن، این بزرگوارانند.

شیعه دوازده امامی بر خلاف فرق دیگر اسلامی برای فهم قرآن مجید، علاوه بر کمک گیری از علوم، متوسل به علوم امامان معصوم است، و به این خاطر در میان کلیه تفاسیری که بر قرآن مجید نوشته شده تفاسیر شیعه از اعتبار و صحت و سلامت و استحکام و اتقان بیشتری برخوردار است، و این واقعیتی است که مخالفان هم به آن اقرار دارند.

منصف وقتی با کمک علوم حقیقی و دانش ثابت و روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، و نیز با کمک گیری از خود قرآن برای فهم قرآن به قرآن مراجعه کند، اعتراف قلبی می نماید که قرآن از جانب خداست و از هجوم شک و تردید در امان مانده، به حبل الهی در تمام امورش چنگ می زند، و برای تمیز حق از باطل به پناه کتاب حق می رود، و در سایه اش مقیم می گردد و از نورش استفاده می کند، و از

ص: ۱۳۳

۱- (۱) - به جلد اول اصول کافی باب حجت و مجلدات احقاق الحق و الغدیر و عبقات و [۱] وافی فیض مراجعه نمایید.

غیرش طلب هدایت نمی نماید، و این همه حقایقی است که حضرت سجّاد علیه السلام در فرازهای آینده به آن تذکر داده است.

ص: ۱۳۴

«۶» اللَّهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَهُ حَمَلَةً وَ عَرَفْتَنَا بِرَحْمَتِكَ شَرْفَهُ وَ فَضْلَهُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْخَطِيبِ بِهِ وَ عَلَى آلِهِ الْخُزَّانِ لَهُ وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَرِفُ بِأَنَّهُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى لَا يُعَارِضَنَا الشُّكُّ فِي تَصَدِيقِهِ وَ لَا يَخْتَلِجَنَا الزَّيْغُ عَنْ قَصْدِ طَرِيقِهِ «۷» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَصِمُ بِحَبْلِهِ وَ يَأْوِي مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ إِلَى حِزْزِ مَعْقِلِهِ وَ يَسْتَكِينُ فِي ظِلِّ جَنَاحِهِ وَ يَهْتَدِي بِضَوْءِ صَيِّبِ بَاحِهِ وَ يَقْتَدِي بِتَبْلُجِ إِسْفَارِهِ وَ يَسْتَضِيحُ بِمِضْبَاحِهِ وَ لَا يَلْتَمِسُ الْهُدَى فِي غَيْرِهِ]

خدایا! چنانکه دل های ما را حامل واقعیت های آن ساختی، و شرافت و فضیلتش را به ما فهماندی، پس بر محمد خطیب به قرآن و بر آلش خزانه داران قرآن درود فرست، و ما را از کسانی قرار ده که اعتراف دارند: قرآن از جانب توست، تا شک و شبهه ای در مسیر تصدیق آن، عارض دل های ما نشود و انحرافی، ما را از راه راستش باز ندارد.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از کسانی قرار ده که به ریسمان محکم قرآن چنگ می زنند، و از متشابهات که محل لغزش عقول است، در پناه آیات محکمش مأوی می گیرند، و در سایهٔ بال رحمتش آرامش می یابند، و به نور صبحگاهش راه می یابند، و به درخشندگی سپیده اش که موجب آشکار شدن حق است اقتدا می کنند، و از چراغش، چراغ می افروزند، و از غیر آن هدایت

اعتصام به قرآن

زندگی هر موجودی از جمله انسان محدود به حدودی است. انسان در این فرصتِ بسته، پیوسته در حال تکمیل شدن بوده و شخصیت او در حال شکل گیری است.

شخصیت انسان که برگرفته از اعتقادات و باورهای اوست، منشأ اعمال و رفتار وی می گردد. اعمال و رفتار انسان نیز در روز قیامت، تجسم پیدا می کند. و هر کس با آثار و نتایج کردار خود دست به گریبان خواهد بود.

اگر انسان در عالم دنیا اعمال خود را بر اساس قرآن و دستورها و معارف الهی سامان دهد در عالم آخرت از آثار و محصول آنها بهره مند و شادمان خواهد شد.

حضرت علی علیه السلام که دانای به حقیقت دنیا و آخرت و رابطه میان آنهاست؛ نگران آینده مسلمانان است و می فرماید:

أَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِعَ فِيهِ، وَ مَنْ مَحَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ. (۱)

آن که قرآن در قیامت به شفاعتش برخیزد شفاعتش در مورد او قبول است، و از هر که شکایت نماید شکایتش پذیرفته است.

یقینی است که: قرآن کلام خدا و برنامه زندگی همه انسان ها است. ولی سخن تنها و اقرار ظاهری، کافی نیست. ابراز عقیده در صورتی ایمان به قرآن و دستورهای حیات بخش است که از باور قلبی حکایت کند و انسان از عمق جان به حقیقت آن ایمان داشته باشد و در مقابل سخنان و پیام های حق تسلیم محض باشد.

ص: ۱۳۶

رسول گرامی حق صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَأْدَبُهُ اللَّهُ فَتَعَلَّمُوا مَا أَدَّبَتْهُ مَا اسْتِطَعْتُمْ. إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ حَبْلُ اللَّهِ وَهُوَ النُّورُ الْبَيِّنُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ عَصِيْمَةٌ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ وَنَجَاهٌ لِمَنْ تَبِعَهُ. (۱)

قرآن سفره معنوی خداست پس هر چه می توانید از حقایق این سفره معنوی فرا گیرید. به درستی که این قرآن پیمان خداوند است و نوری روشن و درمانی سودمند، نگهدارنده برای کسی که به آن چنگ زند و رهایی برای آن که پیروی از او نماید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَنَارُ الْهُدَى وَ مَصَابِيحُ الدُّجَى فَلْيَجْلُ جَالٍ بَصِيرَةً وَ يَفْتَحْ لِلضُّيَاءِ نَظْرَهُ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ. (۲)

همانا در این قرآن نشانه نور هدایت و چراغ های شب تار است. پس شخص تیزبین باید دقت کند و برای بهره گرفتن از روشنایی آن دیده خود را بگشاید؛ زیرا که اندیشه کردن، حیات دل بیناست چنانکه کسی که جویای روشنی باشد در تاریکی ها به سبب نور راه می پیماید.

خداوند در قرآن کریم در دعوت های خود که به صورت مستقیم به پیامبران و معصومان علیهم السلام و اولیای خود و غیرمستقیم به همه انسان ها با واژه های انسان، مردم، مؤمنان، متقیان؛ و نیز ضمیرهای اشاره و کنایه و غایب، همگان را به اطاعت

ص: ۱۳۷

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۱۶۸/۶، باب ۱، حدیث ۷۶۴۸؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۹/۸۹، باب ۱، حدیث ۱۸، [۲] با کمی اختلاف.

۲- (۲) - الکافی: ۶۰۰/۲، حدیث ۵؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۷۰/۶، باب ۳، حدیث ۷۶۵۵. [۴]

از دستورهای وحی و شرع فرا می خواند. و تابلوهای گوناگونی هم برای راهنمایی به آن در راه زندگی نصب شده است.

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به برخی از رهنمون ها اشاره می فرماید:

إِذَا دَعَاكَ الْقُرْآنُ إِلَى خَلِّهِ جَمِيلِهِ فَخُذْ نَفْسَكَ بِأَمْتَالِهَا. (۱)

هرگاه قرآن تو را به خوبی نیک فرا خواند، وجود خود را به پنجهای آن وادار کن.

سَلُوا اللَّهَ الْإِيمَانَ وَاعْمَلُوا بِمُوجِبِ الْقُرْآنِ. (۲)

از خداوند ایمان را خواهش کنید و به واجبات قرآن عمل کنید.

اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي لَا يُطْفَأُ وَالْوَجْهَ الَّذِي لَا يَبْلَى وَاسْتَسْلِمُوا وَاسَلِّمُوا لِأَمْرِهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا مَعَ التَّسْلِيمِ. (۳)

از نوری که خاموش نمی شود و حقیقتی که پوشیده نمی گردد؛ پیروی کنید و اطاعت نمایید و فرمانش را بپذیرید، پس به درستی که با پذیرش آن، هرگز گمراه نمی شوید.

عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْقُرْآنِ اجْلُوا حَلَالَهُ وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ وَاعْمَلُوا بِمُحْكَمِهِ وَرُدُّوا مُتَشَابِهَهُ إِلَى عَالِمِهِ فَإِنَّهُ شَاهِدٌ عَلَيْكُمْ وَأَفْضَلُ مَا بِهِ تَوَسَّلْتُمْ. (۴)

شمارا به این قرآن سفارش می کنم؛ حلال آن را حلال بدانید و حرام آن را حرام بشمارید و به محکم آن عمل کنید و آیات متشابه آن را به دانای آن برگردانید. همانا قرآن گواهی بر شماست و برترین وسیله ای است که به آن دست می آویزید.

ص: ۱۳۸

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۱۱، حدیث ۱۹۷۷. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۱۱، حدیث ۱۹۷۹. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۱۱، حدیث ۱۹۷۲. [۳]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۱۱۱، حدیث ۱۹۸۶. [۴]

حکمت الهی چنین برنامه ریزی شده که سنت خداوند از طریق اهل بیت علیهم السلام باشد و مردم از کلام آنان با معارف قرآن آشنا شوند. و با به کار بستن آنها در تأمین سعادت خود بکوشند. هر چند مخالفان در دوره های گوناگون در صدد برآمدن تا مردم را از نور هدایت الهی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام تجسم می یابد خاموش کنند، ولی هرگز به این کار موفق نشدند بلکه در تاریکی باطل خویش نابود شدند.

قرآن، خورشید فروزنده ای است که معارف آن پایان ناپذیر است. هر انسان و جامعه ای بخواهد با قرآن و کلام الهی آشنا شود و زندگی فردی و اجتماعی خود را بر اساس آیه ها و پیام های این کتاب مقدس سامان دهد، راهی جز تمسک به آن بر پایه تفسیر و تبیین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و الگو قرار دادن سیره و روش آنها ندارد.

امام زین العابدین علیه السلام در تفسیر آیه ۳۵ سوره نور می فرماید:

إِنَّ مَثَلَنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ كَمَثَلِ الْمَشْكَاهِ وَالْمَشْكَاهُ فِي الْقَنْدِيلِ فَنَحْنُ الْمَشْكَاهُ فِيهَا مِصْبَاحٌ

وَالْمِصْبَاحُ مُحَمَّدٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجِهِ»

نَحْنُ الزُّجَاجَةُ يُوقَدُ مِنْ شَجَرِهِ مُبَارَكِهِ

عَلَى زَيْتُونِهِ

مَعْرُوفِهِ لِأَشْرَقِيَّتِهِ وَ لَأَغْرِبِيَّتِهِ

وَ لَا مُنْكَرَهُ وَ لَا دَعْيِيَّتَهُ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسْسَهُ نَارُ نُورٍ»

الْقُرْآنُ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

بِأَنَّ يَهْدِي مَنْ أَحَبَّ إِلَيَّ وَ لَا يَتَنَا... (۱)

مثل ما در کتاب خدا مانند چراغدانی است و چراغدان در آویزه ای می باشد و ما محل چراغی هستیم که در آن چراغی می باشد و آن محمد صلی الله علیه و آله است.

و چراغ در آبگینه ای بلورین و ما آن آبگینه ایم از درختی پربرکت که امام علی علیه السلام است؛ زیتون شناخته شده افروخته می شود. نه شرقی و نه غربی

ص: ۱۳۹

است، نه زشت صفت و نه آلوده نسب، روغن آن از پاکی و صافی نزدیک است که روشنی بدهد گرچه آتشی به آن نرسیده باشد؛ نوری است «قرآن» بر فراز نوری، خدا هر کس را بخواهد به سوی نور خود هدایت می کند و خدا برای مردم مثل ها می زند [تا حقایق را بفهمند] و خدا به همه چیز داناست. به اینکه هر که را بخواهد به دوستی و ولایت ما رهبری می کند.

ص: ۱۴۰

[«۸» اَللّٰهُمَّ وَ كَمَا نَصِيْبَتْ بِهٖ مُحَمَّدًا عَلِمًا لِلدَّلَالَةِ عَلَيْكَ وَ اَنْهَجْتَ بِآلِهٖ سَبِيْلَ الرِّضَا اِلَيْكَ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهٖ وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيْلَةً لَنَا اِلَى اَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ وَ سَلْمًا نَخْرُجُ فِيْهِ اِلَى مَحَلِّ السَّلَامَةِ وَ سَبَبًا نَجْزِيْ بِهٖ النَّجَاةَ فِي عَرْضِ الْقِيَامَةِ وَ ذَرِيْعَةً نَقْدُمُ بِهَا عَلٰى نَعِيْمِ دَارِ الْمُقَامَةِ «۹» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهٖ وَ اَحْطِطْ بِالْقُرْآنِ عَنَّا ثِقْلَ الْاَوْزَارِ وَ هَبْ لَنَا حُسْنَ سَمَائِلِ الْاَبْرَارِ وَ اَقْفُ بِنَا اَثَارَ الَّذِيْنَ قَامُوْا لَكَ بِهٖ اَنَاءَ اللَّيْلِ وَ اطْرَافِ النَّهَارِ حَتّٰى تُطَهِّرَنَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ يَتَطَهَّرُ بِهٖ وَ تَقْفُوْا بِنَا اَثَارَ الَّذِيْنَ اسْتَضَاءُوْا بِنُوْرِهِ وَ لَمْ يُلْهِهِمُ الْاَمَلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ بِخُدَعِ غُرُوْرِهِ]

خدایا! همان گونه که محمد را به وسیله قرآن نشانه ای، برای هدایت به سوی خود نصب کردی و به سبب آل او، راه های خشنودی خود را آشکار ساختی، پس بر محمد و آلش درود فرست، و قرآن را برای ما وسیله رسیدن به بالاترین منازل کرامت، و نردبانی که به جانب محل سلامت بالا رویم، و سببی که به وسیله آن، رهایی در عرصه قیامت را پاداش داده شویم و وسیله ای که از برکت آن در نعمت های سرای اقامت وارد گردیم، قرار ده.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و به واسطه قرآن، سنگینی گناهان را از دوش ما فرود آر، و زیبایی اخلاق نیکان را به ما عنایت فرما، و ما را پیرو آثار

کسانی قرار ده که همه ساعات شب و تمام روز را، به وسیله قرآن به بندگی برخاستند، تا جایی که ما را به پاک کنندگی آن، از هر آلودگی پاک کنی. و تابع آثار کسانی قرار دهی که به نور قرآن روشنی جستند، و آرزوی بی جا آنها را از عمل برای آخرت غافل نکرد، تا با فریب و نیرنگ هایش آنان را به هلاکت اندازد، و از به دست آوردن آخرت باز دارد.

قرآن، راهی برای رسیدن به منازل کرامت

اشاره

کریم در لغت به معنای بخشنده و دارنده کرم است. و برگرفته از ماده کرامت به مفهوم مفید فایده است. بنابراین کرامت نسبت به هر موجودی تفاوت دارد؛ درباره ذات مقدس الله، شرافت ذاتی و بخشش بی عوض تفسیر شده است که دارای این مقام است، یعنی: پروردگاری که موجودات را آفریده و در پرورش آنان احسان و انعام و نعمت های بدون بها قرار داده است.

در مورد انسان؛ مقصود دارا بودن اخلاق و افعال ستوده و سجایای اخلاقی اوست و به طور کلی بزرگی مقام و محاسن ارزشی او در مجموعه آفرینش است.

هر گاه صفت کریم را به کتاب خدا نسبت می دهند، اشاره به زیبایی های ظاهری قرآن از نظر فصاحت و بلاغت و اثرگان و جمله ها و محتوای جالب آن که سرآغاز هر کمال و جمال و نیکی و زیبایی است و در بردارنده قواعد و حقایق اخلاقی و فضائل کریمانه و سودمند برای انسان، تنها موجود برتر آفرینش است.

پس فرستنده قرآن و متن قرآن و پیام آور قرآن و اهداف قرآن، همگی کریم هستند.

امام علی علیه السلام در باب کرامت قرآن می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْظُ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَيْبُهُ الْأَمِينُ وَ فِيهِ رَيِّعُ الْقَلْبِ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ، وَ مَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ مَعَ

ص: ۱۴۲

أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ الْمُتَذَكِّرُونَ وَ بَقِيَ النَّاسُونَ أَوْ الْمُتَنَاسُونَ. (۱)

خداوند احدی را به مانند این قرآن پند نداده، که قرآن دستگیره استوار خدا و وسیلهٔ امین اوست، در آن بهار دل و چشمه های دانش است، دل را به غیر آن مایهٔ جلا نیست، دروغا که موعظه پذیران از قرآن از دنیا رفتند، و فراموشکاران یا آنان که خود را به فراموشی زده اند، ماندند.

جلوهٔ کرامت قرآنی را می توان در عمق آیات الهی یافت؛ زیرا نزول آیات نورانی و رحیمانهٔ قرآن، بر قلب پیامبر، آن انسان کامل و خواندن آن با زبان آشنای مردم، بر دل های خفته و خسته، کرامتی بزرگ و رحمتی روح بخش بوده است.

از سوی دیگر حکمت و دانایی حق ایجاب می کند که نظام قانون مداری با جهان آفرینش همسو و با آیندهٔ انسان همگام و با حیات بشری و کمال جویی او همراه باشد تا به وسیلهٔ نسخه ای نورانی و کتابی کریم هدفمند گردد.

قرآن ویژگی های کریمانه خود را نسبت به انسان چنین بیان می فرماید:

كَلَّا إِنَّهَا تَذَكِّرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ * فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۲)

این چنین [برخوردی شایسته] نیست، بی تردید این آیات قرآن مایهٔ پند است. * پس هر که خواست از آن پند گیرد، * در صحیفه هایی است ارزشمند * بلند مرتبه و پاکیزه * در دست سفیرانی * بزرگوار و نیکوکار.

إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (۳)

ص: ۱۴۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۵. [۱]

۲- (۲) - عبس (۸۰) : ۱۱ - ۱۶. [۲]

۳- (۳) - واقعه (۵۶) : ۷۷ - ۸۰. [۳]

که یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ * [که] در کتابی مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد]. * جز پاک شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند. * نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است.

کرامت های انسانی در قرآن

در قرآن کریم کرامت های انسانی بر دو گونه بیان شده است:

الف - کرامت معنوی و مقامی که نزد خداوند به عنوان مدال افتخار محسوب می شود؛ مانند کرامتی که اهل تقوا و پرهیزکاران نزد پروردگار عزیز دارند.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ» (۱)

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

تاج کرامت و بزرگواری را خداوند بر سر کسانی قرار می دهد که اهل پرهیز و خواهان عزت باشند و مولای متقیان علی علیه السلام می فرماید:

لَا كَرَمَ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى وَ سُئِلَ أَيُّ عَمَلٍ أَفْضَلُ، قَالَ: التَّقْوَى. (۲)

هیچ کرامتی عزت بخش تر از تقوا نیست و پرسیده شد چه عملی برتر است؟ فرمود: پرهیزکاری.

امام صادق علیه السلام می فرماید: وقتی دو نفر در حضور امیر المؤمنین علیه السلام بر یکدیگر فخرفروشی کردند، حضرت فرمود:

آیا به پیکرهایی پوسیده و روح هایی که در آتشند به یکدیگر می بالید؟ اگر عقل و فکر داشته باشی از خوبی و امتیازی برخورداری، و اگر باتقوا باشی،

ص: ۱۴۴

۱- (۱) - حجرات (۴۹) : ۱۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۸/۶۷، باب ۵۶، حدیث ۱۶؛ [۲] الأملی، شیخ صدوق: ۳۲۱، حدیث ۸. [۳]

کرامت و بزرگواری داری و گرنه الایغ از تو بهتر است و تو از هیچ کس بهتر نیستی. (۱)ب - کرامت طبیعی و ذاتی و استعدادی و به عبارت دیگر: برتری ویژه ای که خداوند به انسان عطا نموده است.

پروردگار متعال در حق چنین موجودی می فرماید:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۲)

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم ، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم ، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم ، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم .

اعطای کرامت به آدم و نسل او به این است که نعمت هایی مانند عقل و هوش و استعداد در نهاد او قرار داده و قانون آسمانی و رهبری معصوم و همراهی فرشتگان در اختیار او گذارده است. و او را از فرش خاکی به عرش برین نزدیک ساخته و زمینه های رشد و کمال را در او فراهم کرده و به بندگی او نزد فرشتگان و آسمانیان مباحثات نموده است.

پروردگار کریم برای کسانی که در دنیا و آخرت خواهان پیشرفت و رشد معنوی هستند ابزار و وسائل کمال به سوی بهشت و سعادت را فراهم ساخته است و می فرماید:

انظرو كيف فضلنا بعضهم على بعضٍ و للآخرة أكبر درجاتٍ و أكبر

ص: ۱۴۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۵/۴۱، باب ۱۰۵، حدیث ۴؛ علل الشرایع: ۳۹۳/۲، حدیث ۸. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷) : ۷۰. [۲]

با تأمل بنگر چگونه برخی از آنان را بر برخی [در امور مادی و بهره های دنیایی] فزونی بخشیدیم ، و همانا آخرت از نظر درجات برتر ، و از جهت فزونی بیشتر است .

برتری های آخرت به معیارهای دنیایی نیست که هر انسانی بر پایه علم و استعداد و شهرت و هنر و نژاد و مقام و مدرک و منطقه جغرافیایی، به درجات بالا می رسد؛ بلکه نردبان اوج در آخرت بر اساس عقل و ایمان و اخلاق و تقوا و قرآن و... است که هر کسی برای رسیدن به بالاترین درجه باید در آرزو و تلاش به سر برد.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا! أَمَا الْجَنَّةُ فَلَنْ تَفُوتَكُمْ سَرِيعًا كَانَ أَوْ بَطِيئًا وَلَكِنْ تَنَافَسُوا فِي الدَّرَجَاتِ. (۲)

ای شیعیان ما! هرگز بهشت قیامت از دست شما نخواهد رفت، چه شتاب کنید و چه کندی نمایید، اما برای رسیدن به درجات آن با هم رقابت کنید.

و نیز می فرماید:

عَلَيْكَ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ بِيَدِهِ لَبَنَّهُ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنُهُ مِنْ فِضَّةٍ وَ جَعَلَ مَلَاطِهَا الْمِسْكَ وَ تُرَابَهَا الرَّغْفَرَانِ وَ حَصْبَاءُهَا اللَّوْلُؤُ وَ جَعَلَ دَرَجَاتِهَا عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ، قَالَ لَهُ: إِفْرَأْ وَ ارْقَ وَ مَنْ دَخَلَ مِنْهُمْ الْجَنَّةَ لَمْ يَكُنْ فِي الْجَنَّةِ أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنْهُ مَا خَلَا النَّبِيُّونَ وَ الصَّادِقُونَ. (۳)

ص: ۱۴۶

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۲۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۰۸/۷۱، باب ۲۰، حدیث ۶۱؛ [۲] تفسیر الامام العسکری: ۲۰۵، حدیث ۹۴. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۳۳/۸، باب ۲۳، حدیث ۳۹؛ [۴] تفسیر القمی: ۲۵۹/۲، [۵] ذیل آیه ۶۵ سوره غافر.

بر تو باد به قرآن، زیرا خداوند بهشت را به قدرت خود با خشتی طلا و خشتی از نقره ساخته است و گِل آن را از مشک خوش بوی و خاک آن را از زعفران و سنگفرش آن را مروارید قرار داد و درجه های آن را به اندازه آیات قرآن قرار مقرر نموده است. پس هر که قرآن بخواند قرآن به او می گوید: بخوان و بالا- برو و هر که از آنان وارد بهشت شود بالاتر از مرتبه و مقام او نباشد، مگر پیامبران و اهل صدق و درستی.

ص: ۱۴۷

[«۱۰» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ وَاَجْعَلِ الْقُرْآنَ لَنَا فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ اِلٰى مُوَسَا وَّمِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ وَخَطَرَاتِ الْوَسْوَسِ حَارِسًا وَّلَاقْدَامِنَا عَنْ نُقْلِهَا اِلَى الْمَعَاصِي حَابِسًا وَّلَا لِسِنَتِنَا عَنْ الْخَوْصِ فِي الْبَاطِلِ مِنْ غَيْرِ مَا آفَهُ مُخْرِسًا وَّلِجَوَارِحِنَا عَنْ اِقْتِرَافِ الْاَثَامِ زَاجِرًا وَّلَمَّا طَوَّتِ الْغُفْلَةُ عَنَّا مِنْ تَصْفُوحِ الْاِعْتِبَارِ نَاشِرًا حَتَّى تُوَصَلَ اِلَى قُلُوبِنَا فَهَمَّ عَجَائِبِهِ وَزَوَاجِرُ امْتِثَالِهِ الَّتِي ضَمَّتِ الْجِبَالُ الرَّوَّاسِيَّ عَلٰى صَلَاتِهَا عَنْ اِحْتِمَالِهِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و قرآن را برای ما زمینه این منافع قرار ده؛ در تاریکی های شب ها مونس، و از تحریکات شیطان برای ارتکاب گناه، و خطرات وسوسه ها نگهبان، و برای گام های ما از حرکت به سوی گناهان بازدارنده، و برای زبان هایمان از فرو رفتن در گفتار باطل، - نه به خاطر بیماری - لال کننده، و برای انداممان از ارتکاب گناه مانع شونده، و برای طومار و اوراق عبرت که دست غفلت آن را در هم پیچیده، گستراننده، تا فهم شگفتی هایش و پندهای باز دارنده اش را که کوه های استوار، با وجود صلابتشان از تحمل آن ناتوانند، به دل های ما برسانی.

انسان، علاوه بر جسم دارای جوهری مجرد که زنده و توانا و دانا و مختار است که از این حقیقت به نفس ناطقه یا روان تعبیر می شود و به عبارت دیگر وجودی که مجموعه ای از روح و جسم با متعلقات آنهاست. درباره ریشه و اثره انسان از سوی اهل لغت و معرفت سه نظریه بیان شده است:

۱- انس: برخی معتقدند که: انسان برگرفته از ماده انس است که در مقابل وحش و حیوان و چارپایان و موجودات بدون عقل و دانش و ادب به کار گرفته می شود.

و گاهی انسی و اناس و اناسی هم در متون دینی در برابر جن و فرشته و شیطان و موجودات آسمانی به کار رفته است و در بیشتر آیات قرآنی و روایات این معنا اراده شده است.

۲- نسیان: برخی از اهل ادب و عرفان معتقدند: ماهیت انسان به حسب خلقت او که دارای نیروها و حواس گوناگون است و گاهی دچار غفلت و شبهه و فراموشی می شود؛ از ماده نسیان است. زیرا موجودی از جنس آدم به خاطر آفرینش پیچیده و مرموزی که دارد جریان گذشته خویش را، از ذهن و فکر و دانش کسبی خود از یاد می برد پس منکر تعهد و تکالیفتش می شود در حالی که خلاف واقعیت هم نیست.

خداوند مَثان پس از آفرینش آدم و حوا آنها را به امری کوچک آزمایش نمود، ولی آنان در اولین مرحله از آن آزمون شکست خورده بیرون آمدند و پروردگار در حق آنان فرمود:

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱)

یقیناً پیش از این به آدم سفارش کردیم [که از میوه آن درخت نخورد] پس فراموش کرد و عزمی استوار برای او نیافتیم .

ص: ۱۴۹

۳- انس: برخی از حکما و دانشمندان علم اخلاق بر این باورند که بنیان هویت انسان از ماده انس و حب قلبی است و خو گرفتن و همدلی و عشق ورزی به دور از وحشت از ویژگی های برجسته انسان است. و در اصطلاح اندیشمندان، انسانیت آدمی به مکارم اخلاقی مانند تربیت و ادب و عاطفه و سجایای نیکوی اوست.

از افلاطون نقل شده که گفته است:

«آدمیزاد را نشاید انسان خواند جز این که وی در علم و ادب انسان باشد.» (۱)

انسانیت در کلام امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام در نامه خویش به مالک اشتر، اصالت حقیقی انسان را چنین ترسیم می فرماید:

وَ اشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا نَعْتَمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ. (۲)

مهربانی و محبت و لطف به رعیت را شعار قلب خود قرار ده، بر رعیت همچون حیوان درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت دانی، که رعیت بر دو گروهند: یا برادر دینی تواند، یا انسان هایی مانند تو.

حضرت در سفارش دیگری به محمد حنفیه چهره انسانی را به گونه روشن تری بیان می فرماید:

بدان که انسانیت مرد مسلمان به دو وجه است:

الف - انسانیت در عرصه خانه و وطن خود که عبارت است از تلاوت قرآن و

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - ربيع الأبرار: ۲۱۷/۳.

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۵۳. [۱]

همنشینی با دانشمندان و مطالعه احکام و علوم دینی و مواظبت بر نماز در جماعت.

ب - انسانیت در سفر که عبارت است از بذل کردن مال و توشه خود، به همسفران، کمتر مخالفت کردن با همراهان، و در همه حالات زیاد به یاد خدا بودن. (۱) انسان با هر چیزی که همدم گردد؛ در آغاز شیفته او می شود و سپس به خاطر علاقه زیاد به او عشق می ورزد. اگر معشوق او مجازی باشد؛ به او لذت جسمی و روانی زودگذری دست می دهد و شیطان در پدید آوردن چنین هوسی هنرمند است.

اما اگر آن معشوق حقیقی باشد؛ به او آرامش معنوی و روحی دست می دهد و از الطاف خداوند به مؤمن این است که خلوتی برای انس با خودش و تلاوت کتاب وحی آسمانی فراهم می سازد، که هیچ لذت و شیرینی بالاتر از انس با آنان نیست.

امیر المؤمنین علیه السلام مولای عارفان در وصف عاشقان خدا می فرماید:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْإِنْسَانِ لِأَوْلِيَائِكَ وَ اخْضَرُّهُمْ بِالْكَفَايَةِ لِلْمَتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ، تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ وَ تَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ فِي ضَمَائِرِهِمْ وَ تَعْلَمُ مَبْلَعِ بَصَائِرِهِمْ. فَاسِرَارُهُمْ لَمَكَ مَكْشُوفَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ. إِنْ أَوْحَشَتْهُمْ الْغُيُوبَةُ أَنْسَاهُمْ ذِكْرَكَ وَ إِنْ صَيَّبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجَأُوا إِلَى الْأَسْتِجَارَةِ بِكَ، عِلْمًا بِأَنَّ أَرْزَمَةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ، وَ مَصَادِرَهَا عَنْ قَضَائِكَ. (۲)

بار خدایا، تو برای عاشقانت بهترین مونس، و برای کفایت مهم آنان که بر تو اعتماد نمایند از همه حاضرتری، آنان را که در باطنشان مشاهده می کنی، و به نهانشان آگاهی، و اندازه بینایشان را می دانی. بنابراین رازهایشان نزد تو

ص: ۱۵۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۰/۱، باب ۴، حدیث ۵؛ الخصال: ۵۴/۱، حدیث ۷۱. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۸. [۲]

معلوم است، و دل‌هایشان به جانب تو در غم و اندوه. اگر تنهایی آنان را به وحشت اندازد یاد تو مونسشان شود، و اگر مصائب به آنان هجوم آورد به تو پناه جویند، زیرا می‌دانند زمام همهٔ امور به دست تو، و سرچشمهٔ تمام کارها در کف با کفایت فرمان توست.

بنابراین مأنوس بودن با خداوند و قرآن او، بسیاری از وحشت‌ها و تنهایی‌ها را که زمینه‌ساز تولید بیماری‌های روانی و اجتماعی می‌شود، از بین می‌برد، و امتیث را در درون خانه و جامعه برقرار می‌سازد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

إِدْخِرُوا لِبُيُوتِكُمْ نَصِيًّا مِنَ الْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا قُرِئَ فِيهِ أَنَسَ عَلَى أَهْلِهِ وَ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ كَانَ سُكَّانُهُ مُؤْمِنِي الْجِنِّ وَ إِذَا لَمْ يُقْرَأْ فِيهِ أَوْحَشَ عَلَى أَهْلِهِ وَ قَلَّ خَيْرُهُ وَ كَانَ سُكَّانُهُ كَفَرَةَ الْجِنِّ. (۱)

برای خانه‌هایتان بهره‌ای از قرآن بگیرید که اگر در خانه قرآن قرائت شود قاری با خانواده اش انس می‌گیرد و برکتش فراوان شود و موجودات پنهان مؤمن در آن سکونت می‌کنند و اگر در آن قرآن خوانده نشود با اهلش انس نمی‌یابد و خیرش اندک می‌گردد و شیاطین نامرئی کافر در آن خانه ساکن می‌شوند.

انس با قرآن آثار نیک بسیاری دارد که از مهمترین آن کنترل هوای نفس است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید:

الْمُؤْمِنُ قَيْدَهُ الْقُرْآنُ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ هَوَى نَفْسِهِ. (۲)

قرآن، دست و پای مؤمن را در برآوردن بسیاری از خواهش‌های نفسانی

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - کنز العمال: ۳۹۳/۱۵، حدیث ۴۱۵۲۵؛ صحیفه الرضا علیه السلام: ۲۸۹، حدیث ۴۰.

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۶۲/۱، حدیث ۸۱۴؛ التحصین، ابن فهد حلی: ۲۶، حدیث ۴۰.

از فایده های بارز همدمی با قرآن کریم این است که: کسی که با قرآن انس و محبت می ورزد و به معانی و دستوره های آن توجه دقیق می کند و آرام و شمرده قرائت می کند، به یقین خطورات شیطانی و وسوسه های او بر دل و جان نمی نشیند؛ زیرا به طور طبیعی هر چه را دل با آن مأنوس باشد و در عرصه ذهن بماند با او زندگی می کند و کسی که پیوسته با کتاب خدا همدم است و آیات رحمت و عزت را به عمق جان می فرستد، انسان تربیت یافته ای شود که هوس های ناپسند و کردار حیوانی از او سر نزنند و از سخن باطل فریب نخورد و از اندرزها و موعظه های آگاهانه بهره کافی گرفته برای سازندگی و کمال وجود خویش به کار گیرد.

و در پایان کوشش ها، برای کسب بسیاری از حقایق کتاب حق، قلب او آمادگی دریافت عجایب و انبوه اسرار نهفته در قرآن را پیدا می کند و خود را عامل به فرامین کتاب و حامل امانت و وارث پیام سنگین حق به شمار خواهد آورد و این چنین رسالتی تنها در دل های بزرگ و مردان عارفی چون معصومان علیهم السلام قرار می گیرد.

از نمونه های بارز سیره اولیای خداوند در انس شبانه با کلام حق، شیفتگی اباعبدالله الحسین علیه السلام به قرآن در شب عاشورا است.

در مقتل آمده است راوی گفت: روز نهم محرم امام حسین علیه السلام ملاحظه کرد که دشمنان برای جنگیدن شتاب می ورزند و محاصره را تنگتر می کنند و به پندها و اندرزها توجه نمی کنند، به برادرش عباس علیه السلام فرمود: اگر می توانی نزد دشمنان برو و آنان را از جنگ با ما منصرف کن؛ این کار را انجام بده؛ تا امشب برای پروردگاران نماز و دعا و استغفار به جای آوریم چرا که خدا می داند من نماز برای او و تلاوت آیات کتابش را و دعا و طلب مغفرت را دوست می دارم. به این منظور حضرت

عباس علیه السلام به نزدیک دشمن رفت و از آنان مهلت گرفت. (۱)

قرآن مجید در آئینه روایات پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

کثرت روایات و احادیثی که از رسول الهی و امامان معصوم در رابطه با قرآن مجید در معتبرترین کتب حدیث نقل شده به اندازه ای است که اندیشمندان کتاب های مستقلی در این زمینه فراهم کرده اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ، وَ مَا حِلٌّ مُصَدِّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ إِمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ، وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ. (۲)

به هنگامی که فتنه ها همچون پاره های شب تاریک به شما حمله ور شد، بر شما باد به قرآن، زیرا که قرآن شفاعتش در پیشگاه حق قبول، و شکایتش مورد پذیرش است، آن که قرآن را راهبرش قرار دهد قرآن او را به بهشت می برد، و هر که این منبع خیر را پشت سر اندازد قرآن او را به جهنم روانه سازد، و قرآن راهنمای به بهترین راههاست.

و آن حضرت فرمود:

الْقُرْآنُ أَفْضَلُ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ. (۳)

ص: ۱۵۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۹۲/۴۴، باب ۳۷، ذیل حدیث ۲؛ اللّهُوف، سید ابن طاووس: ۸۹. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۵۹۸/۲، حدیث ۲؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۷۱/۶، باب ۳، حدیث ۷۶۵۷. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۸/۸۹، باب ۱، حدیث ۱۸؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۲۳۶/۴، باب ۲، حدیث ۴۵۸۵. [۵]

قرآن برترین چیزها در تمام هستی، به غیر خداست.

و نیز فرمود:

إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِحَامِلِ الْقُرْآنِ أَنْ يَظُنَّ أَنَّ أَحَدًا أَعْطِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ، لِإِنَّهُ لَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لَكَانَ الْقُرْآنُ أَفْضَلَ مِمَّا مَلَكَهُ. (۱)

به حقیقت که برای حامل قرآن سزاوار نیست که گمان کند به احدی برتر از آنچه به او داده اند عنایت شده، زیرا اگر تمام دنیا را مالک شود هر آینه قرآن از آن برتر است.

رسول حق صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا يُعَذَّبُ اللَّهُ قَلْبًا اسْكَنَهُ الْقُرْآنَ. (۲)

خداوند قلبی که قرآن را در آن جای داده عذاب نمی کند.

و نیز امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ أَصْدَقُ الْحَدِيثِ وَ أَحْسَنُ الْقَصَصِ. (۳)

به یقین قرآن صادق ترین سخن و بهترین داستان است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

به درستی که این قرآن نور مبین، ریسمان محکم، دستگیره مطمئن، درجه برتر، شفا دهنده ترین داروها، فضیلت بزرگتر، و سعادت عظمی است.

آن که از نورش طلب روشنائی کند به عنایت حق نورانی شود، و هر که آموزش را به آن ببندد خداوند حفظش کند، و هر که متمسک به آن شود خداوند او را برهاند، و هر که از احکامش جدایی نکند خداوند به او رفعت دهد، و هر که از آن طلب شفا کند خداوند شفایش دهد، و هر که آن را بر ماسواش انتخاب کند خداوند او را هدایت فرماید، و هر که از غیر قرآن طلب

ص: ۱۵۵

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۳۶/۴، باب ۲، حدیث ۴۵۸۷؛ [۱] الأملی، سیدمرتضی: ۲۴/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۴/۸۹، باب ۱۹، ذیل حدیث ۱۹؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۲۳۳/۴، باب ۱، حدیث ۴۵۷۲. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۴۲۳/۳، ذیل حدیث ۶؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۱۱/۲۱، باب ۲۹، حدیث ۲. [۵]

هدایت نماید گمراه شود، و هر که آن را شعار زندگی کند به سعادت رسد، و هر که آن را رهبر و تکیه گاه خود قرار دهد حضرت حق او را در جنت نعیم و عیش سلیم پناه دهد. (۱) امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ، وَ لَكِنْ اخْبِرْكُمْ عَنْهُ، اِلَّا اِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي، وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي، وَ دَوَاءٌ دَائِكُمْ، وَ نَظْمٌ اَمْرُكُمْ. (۲)

این است قرآن، از او بخواهید سخن گوید که سخن نمی گوید، ولی من از آن به شما خبر دهم: بدانید که دانش آینده و سخن گذشته و دواي دردهای شما و نظم زندگی و امورتان در قرآن مجید است.

و نیز آن حضرت فرمود:

اِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ اَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ. (۳)

خداوند سبحان کتاب هدایت فرو فرستاد، و در آن هر خیر و شری را بیان فرمود:

و از آن جناب روایت شده:

الْقُرْآنُ غِنَى لَاغْنَى دُونَهُ، وَ لَا فَقْرَ بَعْدَهُ. (۴)

قرآن ثروتی است که ثروتی غیر از آن نیست، و بعد از آن فقری تصور نمی شود.

حضرت سجّاد علیه السلام فرمود:

ص: ۱۵۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱/۲۱۱، باب ۲۹، حدیث ۲؛ [۱] الاختصاص: ۳۴۲.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۷. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۶. [۳]

۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۶/۱۶۸، باب ۱، حدیث ۷۶۴۶؛ [۴] مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۱/۴۴، مقدمه کتاب.

لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحِشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ. (۱)

اگر تمام کسانی که بین مشرق و مغرب هستند بمیرند در حالی که قرآن همراه من است، هر آینه ترس و وحشت به من دست نمی دهد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَوْتِيَ الْقُرْآنَ وَالْإِيمَانَ فَمَثَلُهُ مَثَلُ الْأُتْرُجِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ، وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَآمَّا الَّذِي لَمْ يُؤْتَ الْقُرْآنَ وَلَا الْإِيمَانَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْحَنْظَلِ، طَعْمُهَا مُرٌّ، وَلَا رِيحَ لَهَا. (۲)

آن که قرآن و ایمان به او داده شود مثلش مانند ترنج است که بو و طعمش خوش است، و اما کسی که از قرآن و ایمان بی بهره است همانند هندوانه ابوجهل است که طعمش تلخ و بدون بوست.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

مَنْ اسْتَكْفَى بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الشَّرْقِ إِلَى الْمَغْرِبِ كُفِيَ إِذَا كَانَ يَبْقِينِ. (۳)

کسی که از شرق و غرب عالم به آیه ای از قرآن مجید اکتفا کند، او را کافی است، اگر به یقین و اطمینان باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ. (۴)

ص: ۱۵۷

۱- (۱) - الکافی: ۶۰۲/۲، حدیث ۱۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۳۱/۵، باب ۲۰، حدیث ۶۷۰۴. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۶۰۴/۲، حدیث ۶؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۷۸/۶، باب ۶، حدیث ۷۶۷۱. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۶۲۳/۲، حدیث ۱۸؛ [۵] مکارم الأخلاق: ۳۶۳. [۶]

۴- (۴) - من لایحضره الفقیه: ۳۹۹/۴، حدیث ۵۸۵۵؛ وسائل الشیعه: ۱۶۸/۶، باب ۱، حدیث ۷۶۴۷. [۷]

بزرگان ائمتهم حاملان قرآنند.

و نیز فرمود:

أَهْلُ الْقُرْآنِ هُمْ أَهْلُ اللَّهِ وَ خَاصَّتُهُ. (۱)

اهل قرآن اهل خدا و بندگان خاص حقند.

و نیز می فرماید:

إِنَّ أَهْلَ الْقُرْآنِ فِي أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنَ الْأَدْمِيِّينَ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ، فَلَا تَسْتَضَعِفُوا أَهْلَ الْقُرْآنِ حُقُوقَهُمْ، فَإِنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ لَمَكَانًا عَظِيمًا. (۲)

اهل قرآن در برترین درجه و مقام از مقامات انسان ها هستند، مقامی مادون مقام انبیا، شما ای مردم حقوق اهل قرآن را ضعیف و کم نشمارید، که اینان در پیشگاه حق از مکانت بلندی برخوردارند.

و نیز آن حضرت فرمود:

يَا سَلْمَانُ! عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ، وَ سِتْرٌ مِنَ النَّارِ، وَ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ. (۳)

ای سلمان! بر تو باد به قرائت قرآن، که قرائت کتاب حق کفاره گناهان است و پوششی از آتش و امانی از عذاب است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

ص: ۱۵۸

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۱۶۸/۶، باب ۱، حدیث ۷۶۴۴؛ [۱] مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۴۴/۱.

۲- (۲) - الکافی: ۶۰۳/۲، حدیث ۱؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۷۴/۶، باب ۴، حدیث ۷۶۶۳. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۷/۸۹، باب ۱، حدیث ۱۸؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۲۵۷/۴، باب ۱۰، حدیث ۴۶۳۷. [۵]

لِيَكُنْ كُلُّ كَلَامِكُمْ ذِكْرًا لِلَّهِ وَقِرَاءَةً الْقُرْآنِ. (۱)

باید تمام گفتار شما ذکر خدا و قرائت قرآن باشد.

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ فَقَالَ: قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ، وَ أَنْتَ تَمُوتُ وَ لِسَانُكَ رَطْبٌ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ.

(۲)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: بهترین عمل نزد خدا چیست؟

فرمود: قرائت قرآن، و این که در حال مرگ زبانت در ذکر خدا باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت خود به فرزندش محمد حنفیه فرمود:

بر تو باد به تلاوت قرآن در شب و روزت و عمل به آن، و التزام به فرائض و شرایع قرآن، و رعایت حلال و حرام و امر و نهی، و تلاوت در شب و روزت، که این کتاب عهد خدا به سوی خلق اوست، پس بر هر مسلمانی واجب است هر روز در عهد خدا بنگرد. (۳) امام صادق علیه السلام فرمود:

قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ فِي الْمُضْحَفِ تُخَفِّفُ الْعَذَابَ عَنِ الْوَالِدَيْنِ وَ أَنْ كَانَا كَافِرَيْنِ. (۴)

خواندن قرآن از روی قرآن عذاب پدر و مادر را سبک می کند گرچه کافر باشند.

ص: ۱۵۹

۱- (۱) - جامع الأخبار: ۴۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۵۹/۴، باب ۱۰، ذیل حدیث ۴۶۳۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹/۸۹، باب ۱، ذیل حدیث ۱۸؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۲۵۹/۴، باب ۱۰، ذیل حدیث ۴۶۳۹. [۴]

۳- (۳) - من لایحضره الفقیه: ۶۲۸/۲، حدیث ۳۲۱۵؛ وسائل الشیعه: ۱۷۱/۱۵، باب ۲، حدیث ۲۰۲۲۴. [۵]

۴- (۴) - الکافی: ۶۱۳/۲، حدیث ۴؛ [۶] وسائل الشیعه: ۲۰۴/۶، باب ۱۹، حدیث ۷۷۳۶. [۷]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مُعَلِّمُ الْقُرْآنِ وَ مُتَعَلِّمُهُ يَسْتَعْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ. (۱)

برای تعلیم دهنده قرآن و یاد گیرنده آن همه چیز استغفار می کند حتی ماهی در دریا.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ لَا يَمُوتَ حَتَّى يَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ أَوْ يَكُونَ فِي تَعَلُّمِهِ. (۲)

برای مؤمن سزاوار است نمیرد مگر این که قرآن مجید را فرا بگیرد، یا در حال فراگرفتن باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنْ أَرَدْتُمْ عَيْشَ السُّعِيدَاءِ، وَ مَوْتَ الشُّهَدَاءِ، وَ النَّجَاةَ يَوْمَ الْحَشْرِ، وَ الظِّلَّ يَوْمَ الْحَرُورِ، وَ الْهُدَى يَوْمَ الضَّلَالَةِ، فَادْرُسُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ كَلَامُ الرَّحْمَنِ، وَ حِزُّ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَ رُجْحَانٌ فِي الْمِيزَانِ. (۳)

اگر زندگی اهل سعادت، و مرگ شهیدان، و نجات روز قیامت، و قرار گرفتن زیر سایه در روز سوزان محشر، و هدایت از گمراهی را می خواهید قرآن بخوانید و کتاب حق را فرا بگیرید، که کلام خدا و پناه از شیطان و سنگینی در ترازوی عمل است.

و نیز فرمود:

الْقُرْآنُ هُوَ الدَّوَاءُ. (۴)

قرآن مجید دواست.

ص: ۱۶۰

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۳۵/۴، باب ۱، حدیث ۴۵۸۰؛ [۱] جامع أحادیث الشیعه: ۹/۱۵، حدیث ۱۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۹/۸۹، باب ۲۰، حدیث ۱۳؛ [۲] الدعوات، راوندی: ۲۲۰، حدیث ۶۰۰.

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۲۳۲/۴، باب ۱، حدیث ۴۵۷۰؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۸/۸۹، باب ۱، حدیث ۱۸. [۴]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۷۶/۸۹، باب ۱۸، حدیث ۴؛ [۵] الدعوات، راوندی: ۱۸۸، حدیث ۵۲۱.

و نیز فرمود:

ما آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنِ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ. (۱)

کسی که حرام های قرآن را حلال بشمارد به قرآن ایمان نیاورده است.

ص: ۱۶۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۵/۸۹، باب ۱۹، حدیث ۲۳؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۵۰/۴، باب ۷، حدیث ۴۶۲۰. [۲]

«۱۱» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَادِّمْ بِالْقُرْآنِ صَلَاحَ ظَاهِرِنَا وَاجْتِبْ بِهِ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ عَنْ صِحَّةِ ضَمَائِرِنَا وَاغْسِلْ بِهِ دَرَنَ قُلُوبِنَا وَعَلَائِقَ أَوْزَارِنَا وَاجْمَعْ بِهِ مُنْتَشَرَ أُمُورِنَا وَارْزُقْ بِهِ فِي مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَيْكَ ظَمَأَ هَوَاجِرِنَا وَاكْسِنَا بِهِ حُلَلَ الْأَمَانِ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ فِي نُشُورِنَا]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و به وسیله قرآن آراستگی ظاهر ما را تداوم بخش و خطرات وسوسه ها را از پنجه انداختن به سلامت درونمان باز دار، و به سبب قرآن چرک دل هامان، و وابستگی گناهانمان را به وجودمان بشوی، و امور از هم پاشیده ما را به قرآن سامان بخش، و در جایگاه عرض اعمال به پیشگاهت، تشنگی ما را که زاییده گرمای آن جاست، به سبب قرآن فرو نشان، و در هنگام برانگیختنمان در روز وحشت بزرگ، به وسیله قرآن بر ما جامه امن و امان پوشان.

قرآن، عامل آراستگی ظاهر و صفای باطن

اشاره

وجود انسان برخلاف وجود حیوان که تنها با غریزه فطری زندگی می کند دارای دو چهره بیرونی و درونی است. انسان ها به وسیله آثار ظاهری و نشانه های جسمانی یکدیگر را می شناسند و کمی فراتر با نشانه های عقلی و صفات اخلاقی شناسایی می شوند.

ص: ۱۶۲

اما خداوند متعال به دل ها و افکار می نگرد و بسیاری از سرنوشت ها و کیفیهای بشر بازتاب اعمال درونی اوست. به ویژه که حضرت حق؛ اولین نعمت حقیقی آدم را عقل قرار داد و بر این اساس نور هدایت و سعادت را به او بخشیده است و حقیقت زیبایی که برای انسان برشمرده اند همین نیروی عقل و اندیشه است.

امام حسن عسگری علیه السلام در مواعظ خویش می فرماید:

حُسْنُ الصُّورَةِ جَمَالٌ ظَاهِرٌ وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالٌ بَاطِنٌ. (۱)

نیکویی چهره، زیبایی ظاهر است و نیکویی خرد، زیبایی درون است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در باب جایگاه خرد و کمال در آدمی می فرماید:

الْعَقْلُ غِطَاءٌ سَتِيرٌ وَالْفَضْلُ جَمَالٌ ظَاهِرٌ، فَاسْتُرْ خَلْمَ خُلُقِكَ بِفَضْلِكَ وَ قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ تَسْلِمَ لَكَ الْمَوَدَّةَ وَ تَظْهَرَ لَكَ الْمَحَبَّةَ. (۲)

عقل پرده پوشاننده درون است و برتری و شایستگی، زیبایی آشکار است.

پس نادرستی اخلاقت را به فضلت پوشان و با عقلت هوست را بکش، تا دوستی مردم برایت سالم بماند و محبت تو بر آنها آشکار گردد.

اگر ظرف دل و فکر انسان جایگاه پاکی ها و پاک کننده ها باشد بسیاری از مشکلات درونی او درمان می شود و صفای ضمیری برای او فراهم می شود.

هرگاه قرآن در دل پاک بنشیند و اثر تابناک خود را به جان بسپارد، دیگر جای شبهه و کجروی پدید نمی آید و تا پایان عمر در نور پرفروغ قرآن، زیبا زندگی می کند ولی گاهی قرآن در فرودگاه آلوده ای می نشیند و صاحب آن را نفرین می کند که در این راستا؛ رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۹/۷۵، باب ۲۹، حدیث ۴؛ [۱] أعلام الدین: ۳۱۳. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۲۰/۱، حدیث ۱۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۲۰۷/۱۵، باب ۸، حدیث ۲۰۲۹۲. [۴]

كَمْ مِنْ قَارِيٍّ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ. (۱)

چه بسا خواننده قرآنی که قرآن او را لعنت می کند.

و نیز فرمود:

إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالتَّخْشَعِ فِي السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ. (۲)

سزاوارترین مردم به خشوع داشتن نهان و آشکار در برابر خدا، دانای به قرآن است.

امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

لِيَكُنْ كُلُّ كَلِمَةٍ كَلَامِكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ وَقِرَاءَةَ الْقُرْآنِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيِّئِلَ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَأَنْتَ تَمُوتُ وَلسَانُكَ رَطْبٌ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى. (۳)

باید همه سخنانتان یاد خدا و تلاوت قرآن باشد. همانا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیده شد: چه عمل هایی نزد خداوند برتر است؟ فرمود: خواندن قرآن و این که وقت مرگ زبانت از ذکر خداوند متعال؛ تر و شاداب باشد.

انسان هایی که جایگاه قرآن را در قلب آلوده و ظرف ناپاک درون قرار می دهند به نوعی بی احترامی به ساحت کتاب الله روا می دارند و در نتیجه موجب بی توفیقی در بهره بردن از آثار و برکات او خواهند شد.

مولای ما علی بن ابی طالب علیه السلام در کسب نورانیت از قرآن می فرماید:

وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ

ص: ۱۶۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۵/۸۹، باب ۱۹، حدیث ۲۴؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۵۰/۴، باب ۷، حدیث ۴۶۲۱. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۶۰۴/۲، حدیث ۵؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۸۵/۸۹، باب ۱۹، حدیث ۲۵. [۴]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۲۵۹/۴، باب ۱۰، ذیل حدیث ۴۶۳۹؛ [۵] جامع الأخبار: ۴۱. [۶]

اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ. (۱)

و قرآن پیامزید که بهترین گفتارست، و در آن اندیشه کنید که بهار دل هاست، و از نورش شفا خواهید که شفای سینه هاست و آن را به نیکوترین صورت بخوانید که سودمندترین داستان سرایی است.

و در جای دیگر از فضایل قرآن برمی شمرد و می فرماید:

يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلَى فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبِهِ عَمَلِهِ غَيْرَ حَرْثِهِ الْقُرْآنِ». فَكُونُوا مِنْ حَرِثِهِ وَ اتَّبِعِهِ وَ اسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ.

وَ اسْتَنْصِحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ اتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ وَ اسْتَعِشُوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ. (۲)

ندادهنده ای در قیامت ندا می دهد: «امروز هر انسانی دچار بذری است که افشانده و گرفتار نتیجه عمل خود است جز آنان که زارع بذر قرآن در سرزمین حیات خود بودند.» پس از بذرافشانان قرآن و تابعان آن باشید، آن را رهنمای بر خدای خود قرار دهید، برای خود از قرآن طلب نصیحت کنید، آرای خود را که بر خلاف قرآن است متهم نمایید و خواهش خود را که مخالف قرآن است خائن بدانید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عَلَى كُلِّ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَائِكَ زَكَاةٌ وَاجِبَةٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بَلْ عَلَى كُلِّ شَعْرَةٍ بَلْ عَلَى كُلِّ لِحْظَةٍ فَرَكَاةٌ الْعَيْنِ النَّظْرُ بِالْعَبْرَةِ وَ الْغَضُّ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ مَا يُضَاهِيهَا وَ زَكَاةُ الْأُذُنِ إِسْتِمَاعُ الْعِلْمِ وَ الْحِكْمَةِ وَ الْقُرْآنِ وَ فَوَائِدِ الدِّينِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ الْمُوعِظَةِ وَ النَّصِيحَةِ وَ مَا فِيهِ نَجَاتُكَ بِالْأَعْرَاضِ عَمَّا هُوَ

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۹. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۵. [۲]

ضِدُّهُ مِنَ الْكِذْبِ وَالْغَيْبِ وَأَشْبَاهِهَا. (۱)

بر هر جزء از اجزای تو زکاتی واجب است. بلکه بر هر موی بدن تو و بر هر نگاه تو زکاتی است. پس زکات چشم؛ نظر به عبرت گرفتن و فروبستن از خواهش ها و هر چه وابسته به آنهاست. و زکات گوش؛ گوش فرا دادن دانش و حکمت و قرآن و فایده های دینی از پند و اندرز و آنچه که نجات تو در آن است به روگردانی از خلاف آن از دروغ و بدگویی از دیگران و بهتان و مثل اینها.

حکایتی در نفوذ آیات قرآن مجید

تاریخ اسلام پر از نشانه های نفوذ عجیب قرآن در دل های مؤمنان است و حتی غیرمسلمانان که قلب های آماده ای داشتند با گوش دادن به صدای دلنشین آیات الهی به سوی حق مشتاق می شدند.

از نمونه های بارز تأثیر آیات قرآن کریم در قلب های مسلمانان صدر اسلام این که:

یکی از یاران پیامبر به نام ابوطلحه انصاری در مدینه نخلستان بسیار باشکوه و پر بار و زیبایی در رو به روی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت که همگان از آن به نیکی سخن می گفتند، در آن چشمه آب زلالی بود که هر گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن باغ می رفت از آن آب میل می کرد و وضو می ساخت و همچنین آن باغ درآمد خوبی برای ابوطلحه داشت. پس از نزول آیه:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۲)

هرگز به [حقیقت] نیکی [به طور کامل] نمی رسید تا از آنچه دوست دارید

ص: ۱۶۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷/۹۳، باب ۱، حدیث ۱؛ [۱] مصباح الشریعه: ۵۱. [۲]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۹۲. [۳]

انفاق کنید .

به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: می دانم که محبوب ترین اموال من همین باغ است ولی من می خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره ای برای رستاخیز من باشد. ای رسول خدا! پس آن را در هر جا که مصلحت می دانی قرار بده.

پیامبر فرمود: آفرین بر تو، آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود. سپس فرمود: من صلاح می دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی و ابوطلحه به دستور حضرت عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم نمود.

(۱)

ص: ۱۶۷

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۲۴۹/۷، باب ۴۴، حدیث ۸۱۶۴؛ [۱] جامع أحادیث الشیعه: ۴۱۳/۸، حدیث ۱۱۹۳.

[«۱۲» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْبُرْ بِالْقُرْآنِ خَلْتَنَا مِنْ عَدَمِ الْإِمْلَاقِ وَسُقِّ إِلَيْنَا بِهِ رَغَدَ الْعَيْشِ وَخِصْبَ سَيْعِهِ الْأَرْزَاقِ وَجَنَّبْنَا بِهِ الضَّرَائِبَ الْمَذْمُومَةَ وَمِدَانِي الْأَخْلَاقِ وَاعْصِمْنَا بِهِ مِنْ هَوِّهِ الْكُفْرِ وَدَوَاعِي النِّفَاقِ حَتَّى يَكُونَ لَنَا فِي الْقِيَامَةِ إِلَى رِضْوَانِكَ وَجَنَانِكَ قَائِدًا وَ لَنَا فِي الدُّنْيَا عَنْ سُخْطِكَ وَتَعَدَّى حُدُودِكَ ذَائِدًا وَ لِمَا عِنْدَكَ بِتَحْلِيلِ حَلَالِهِ وَ تَحْرِيمِ حَرَامِهِ شَاهِدًا]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و خلأ و شکاف تنگدستی و نداری ما را به وسیله قرآن جبران فرما، و به سبب قرآن زندگی فراخ و گسترده و فراوانی ارزاق را به سوی ما سوق ده، و ما را در سایه قرآن، از خصلت های ناپسند و پستی های اخلاقی دور کن، و به وسیله قرآن از سقوط در منجلا ب کفر، و انگیزه های نفاق حفظ فرما، تا قرآن در روز قیامت راهبر و راهنمای ما به سوی خشنودیت و بهشت هایت باشد، و در این جهان از خشم، و تجاوز از حدودت بازمان دارد، و برای ما در پیشگاهت، در حلال دانستن حلالش، و حرام دانستن حرامش شاهد و گواه باشد.

قرآن و وسعت رزق

اشاره

از اسمای حسناى الهى رزاق به معنای روزی دهنده تمام موجودات است که

ص: ۱۶۸

خداوند رازق از باب لطف و کرم از سفره خود به همه مخلوقات زمینی و آسمانی، رزق و نعمتی فراخور او عطا می کند و این موهبت را بر خویش واجب می داند و می فرماید:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (۱)

و هیچ جنبه ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست .

پروردگار کریم در هر روزی مادی و معنوی؛ اندازه را بر پایه دانش و بینش که نسبت به قابلیت و استعداد هر یک از بندگانش دارد؛ نصیب او می گرداند و همه انسان ها نمی توانند از عطیه های حق به طور یکسان بهره مند گردند؛ زیرا سهم هر ظرفی به فراخور حال او پر می شود که خداوند در این باره می فرماید:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا» (۲)

خدا از آسمان آبی نازل کرد که در هر درّه و رودی به اندازه گنجایش و وسعتش [سیلابی] جاری شد.

روی این اصل قرآنی خداوند حکیم اساس رزق بندگانش را بر پایه حکمت بالغه اش تنظیم نموده است و برای رسیدن به درجه های بالاتر در کسب روزی افزونتر زمینه هایی را فراهم ساخته است:

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (۳)

بگو: یقیناً پروردگارم روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت می دهد و یا تنگ می گیرد، و هرچه را انفاق می کنید [چه کم و چه زیاد] خدا

ص: ۱۶۹

۱- (۱) - هود (۱۱) : ۶. [۱]

۲- (۲) - رعد (۱۳) : ۱۷. [۲]

۳- (۳) - سبأ (۳۴) : ۳۹. [۳]

عوضی را جایگزین آن می کند؛ و او بهترین روزی دهندگان است .

بنابراین؛ آگاهی خداوند به عوامل و حجاب هایی که برای سهمیه هر آدمی مقدر است، انسان را از تباهی و گردنکشی ننگه می دارد. و برپایه حکمت، ظهور اطلاق رزق را محدود می سازد.

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ» (۱)

و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می کند؛ یقیناً او به بندگانش آگاه و بیناست .

گاهی ما در روزی مادی و جسمانی از خداوند درخواست زیاده طلبی ویژه ای همراه با تلاش فراوان می کنیم و می گوئیم: خدایا! دارایی زیادی به ما ارزانی دار در حالی که چنین دعایی ارزنده نیست؛ زیرا اگر سزاوار نباشی و روزی تو نباشد باعث وزر و وبال می شود، سپس از خداوند طلب راحتی و مرگ می کنی از این رو گاه فرزند، دارایی و دانش و خردی که ایمان و تقوا به همراه نداشته باشد سبب گرفتاری و عذاب وجدان می گردد. چون هر افزایشی خیر و برکت نمی آورد.

حکایتی در رزق

«حضرت موسی علیه السلام فقیری را دید که از شدت تهیدستی، برهنه روی ریگ های بیابان خوابیده است. چون نزدیک او رفت؛ فقیر گفت: ای موسی! دعا کن تا خداوند متعال رزق اندکی به من بدهد، از بی تابی، جانم به لب رسیده است.

موسی علیه السلام برای او دعا کرد و از آنجا (برای مناجات به کور طور) رفت. چند روز

ص: ۱۷۰

بعد موسی علیه السلام از همان مسیر باز می گشت، دید همان فقیر را دستگیر کرده اند و جمعیتی بسیار دورش گرد آمده بودند. موسی علیه السلام از مردم پرسید چه اتفاقی افتاده است؟ مردم گفتند: تا به حال پولی نداشته تازگی مالی به دست آورده و شراب نوشیده و نعره می کشد، نفس کش می طلبد و شخصی را کشته است. اکنون او را دستگیر کرده اند تا به عنوان قصاص، اعدام کنند.

خداوند در قرآن می فرماید:

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ ﴿١﴾

و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند.

پس موسی به حکمت الهی اقرار کرد و از جسارت و خواهش خود طلب آمرزش و توبه نمود. ﴿٢﴾ قرآن پیوند روشنی میان مسائل معنوی و مادی برقرار می سازد و بازگشت به سوی خدا را مایه آبادانی و خرمی و سرسبزی و گسترش نعمت ها می داند.

این حقیقت در بسیاری از آیات قرآن به چشم می خورد از جمله در سوره نوح از زبان این پیامبر بزرگ که در برابر دعوتش روی می گرداندند؛ آمده است:

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا ﴿٣﴾

پس [به آنان] گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره بسیار آمرزنده است. * تا بر شما از آسمان باران پی در پی و با برکت فرستد، * و شما را با اموال و فرزندان یاری کند، و برایتان باغ ها و نهرها قرار دهد،

ص: ۱۷۱

۱- (۱) - شوری (۴۲): ۲۷. [۱]

۲- (۲) - حکایت های گلستان: ۱۶۱.

۳- (۳) - نوح (۷): ۱۰ - ۱۲. [۲]

استغفار که در آیه فوق به عنوان کلید گشایش رزق و روزی مطرح می شود از پیوندهای عمیق معنوی حق با گسترش امور مادی انسان است که در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می آمیزد و ریشه و ساقه را با گل و میوه ارتباط می دهد. کدام جامعه با آلودگی به گناه، خیانت، نفاق و دزدی و ستم و تنبلی و مانند آنها، می تواند آباد و پربرکت باشد.

کدام جامعه با از دست دادن روح تعاون و همکاری، می تواند زمین های خرم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفهی داشته باشد.

کدام جامعه مردمش با آلودگی به انواع هوس ها و دام های شیطانی می تواند نیرومند در برابر دشمنان ایستادگی کند.

آری، هیچ مسأله قرآنی نیست مگر اینکه اثر مفید و سازنده ای بر زندگی مادی مردم دارد و هیچ اعتقاد و ایمان راسخی مؤثر نیست مگر اینکه در ساختن یک جامعه آباد و آزاد و مستقل سهم به سزایی دارد.

اگر کتاب حق و دین به صورت یک سلسله آداب و تشریفات ظاهری و خالی از محتوا در میان انسان ها درآید، تأثیری در گسترش نظام حقوقی و اقتصادی اجتماع نخواهد داشت و آدمیان از ارزش ها و برکات آسمانی محروم خواهند شد.

ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند معنوی استغفار یا صدقه یا پرهیزکاری را با نزول برکات مادی و خوراک جسمی درست درک نکنیم ولی بدون شک آثار و فایده های آن را در صحنه هایی از زندگی خویش احساس خواهیم نمود.

اگر درخواست زیاده بر نیاز شخصی در رشد و شکوفایی اقتصاد و یا در امور فرهنگی و علمی جامعه یا دستگیری از ضعیفان و مستمندان تأثیر گذار باشد؛ مطلوب نیکو و پسندیده است. اما توفیق یافتن برای هر کسی امکان پذیر نیست؛ زیرا چه بسا تلاش فردی یا گروهی برای چنین خدماتی، انسان را از عبادت و رضایت خداوند دور می سازد. پس همان اندکی که همیشه از حلال و پاکی به دست

می آورد او را کفایت کند.

امام حسن عسگری علیه السلام می فرماید:

لَا يَشْغَلُكَ رِزْقٌ مَّضْمُونٌ عَنْ عَمَلٍ مَّفْرُوضٍ. (۱)

مبادا سرگرم شدن تو به روزی ضمانت شده، تو را از کار واجبی باز دارد.

زیرا برخی از انسان ها به خاطر نیت خیری که دارند برای پایه گذاری سنتی نیک یا صدقه جاریه ای بسیار کوشش می کنند؛ امّا به این نکته توجه ندارند که در این میان حقوق کسی ضایع شود و یا خود او بدهکار گردد و دیگران اسیر آثار زیانبار زیاده خواهی آنها شوند؛ پس به گناهی نابخشودنی گرفتار آیند.

ص: ۱۷۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۴/۷۵، باب ۲۹، ذیل حدیث ۱؛ [۱] تحف العقول: ۴۸۹.

[«۱۳» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَوِّنْ بِالْقُرْآنِ عِنْدَ الْمَوْتِ عَلَيَّ أَنْفُسَنَا كَرَبِّ السِّيَاقِ وَجَهْدَ الْمَأْنِينِ وَتَرَادُفَ الْحَشَارِجِ إِذَا بَلَغَتِ النُّفُوسُ التَّرَاقِيَّ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ؟ وَتَجَلَّى مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضَتِهَا مِنْ حُجْبِ الْغُيُوبِ وَرَمَاهَا عَنْ قَوْسِ الْمَنَابِ بِأَسْيِهِمْ وَخَشِيهِ الْفِرَاقِ وَدَافَ لَهَا مِنْ ذُعَافِ الْمَوْتِ كَأَسَا مَسِيْمُوْمَهُ الْمَيْدَاقِ وَدَنَا مِنَّا إِلَى الْمَآخِرَةِ رَحِيْلٌ وَانْطِلَاقٌ وَصَارَتِ الْأَعْمَالُ فَلَا تَدُ فِي الْأَعْنَاقِ وَكَانَتِ الْقُبُورُ هِيَ الْمَأْوَى إِلَى مِيْقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و هنگام مرگ به سبب قرآن، سختی جان دادن، دشواری ناله کردن، و به شماره افتادن نفس را، آن هم وقتی که جان ها به گلو رسند، و گفته شود: چه کسی معالجه گر است؟! بر ما آسان فرما. آری، آسان فرما به خصوص هنگامی که فرشته مرگ، برای گرفتن جان از پرده های غیب آشکار شود، و تیرهای وحشتناک فراق را از کمان اجل به سوی روح پرتاب کند، و از زهر کشنده مرگ، شربتی مسموم برای جان آماده نماید، و کوچ کردن و حرکت ما از دنیا به آخرت نزدیک شود، و عمل ها و کردارها، گردن بندهایی بر گردن گردد، و قبرها، تا روز دیدار و ملاقات آرامگاه باشد.

اشاره

دشواری مرگ حالتی شبیه به مستی است که بر اثر فرارسیدن مقدمات خروج روح از بدن، هیجان و انقلاب جان کردن به انسان دست می دهد و با شتاب بر عقل و قلب و اعضای بدن چیره می گردد و در او اضطراب و ناآرامی شدیدی پدید می آید.

این وضعیت یک مرحله انتقالی مهم است که باید انسان در آن لحظه تمام پیوندهای قلبی خود را که سالیان دراز با آن خو گرفته است، پاره کند و در عالمی گام بگذارد که برای او بسیار تازه و اسرارآمیز است به ویژه اینکه در لحظه تولد جدید، درک و ایده نویی پیدا می کند و بی ثباتی این جهان را به چشم خویش می نگرد و حوادث ابتدایی پس از مرگ را مشاهده می کند. و وحشتی شبیه به گیجی و مستی به او دست می دهد. حتی انبیاء و مردان خدا که در لحظه مرگ از آرامش کاملی بهره مندند، از مشکلات این لحظه انتقالی بی نصیب نیستند.

در سیره اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: در لحظات آخر عمر مبارکش، دست خود را در ظرف آبی می کرد و به صورت می کشید و لا اله الا الله می گفت و می فرمود:

إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكْرَاتٍ (۱)

برای مرگ لحظه های سختی است.

این حالت برگرفته از هراسی است که در آیه شریفه به آن اشاره فرموده است:

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحِيدُونَ (۲)

و سكرات و بیهوشی مرگ ، حق را [که همه واقعیات جهان پس از مرگ

ص: ۱۷۵

۱- (۱) - صحیح البخاری: ۱۴۱/۵؛ تفسیر القرطبی: ۱۳/۱۷، [۱] ذیل آیه ۱۹ سوره ق. [۲]

۲- (۲) - ق (۵۰): ۱۹.

است [می آورد] و به محضر می گویند : [این همان چیزی است که از آن می گریختی .

جان دادن در روایات

در بعضی از روایات آمده است که امام رضا علیه السلام فرمود:

سه روز برای انسان وحشتناک است؛ روزی که متولد می شود و این جهان نا آشنا را می بیند. روزی که می میرد و عالم پس از مرگ را مشاهده می کند.

روزی که وارد عرصه محشر می شود و اموری می بیند که در دار دنیا نبود. (۱) خداوند درباره یحیی بن زکریا علیه السلام می فرماید:

وَسَلِّمْ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» (۲)

و بر او سلام باد روزی که زاده شد، و روزی که می میرد، و روزی که زنده برانگیخته می شود .

و با کمی تفاوت از زبان حضرت عیسی علیه السلام درباره خود می فرماید:

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا * ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ - الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» (۳)

و سلام بر من روزی که زاده شدم ، و روزی که می میرم ، و روزی که زنده برانگیخته می شوم . * این است عیسی بن مریم ، همان قول حق که [یهود

ص: ۱۷۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۴/۷، باب ۵، حدیث ۱۸؛ الخصال: ۱۰۷/۱، حدیث ۷۱؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲۵۷/۱،

حدیث ۱۱. [۱]

۲- (۲) - مریم (۱۹): ۱۵. [۲]

۳- (۳) - مریم (۱۹): ۳۳ - ۳۴. [۳]

و نصاری [درباره او در تردیدند .

خداوند این دو پیامبر را مشمول عنایت ویژه خود در این سه روز قرار می دهد.

ولی مسلم است کسانی که شیفتگی شدید به دنیا دارند جان کندن و دل بریدن از آنچه وابسته بوده اند مشکل تر است و نیز آنهایی که مرتکب گناهان بیشتری شده اند؛ انتقالشان دردناک تر خواهد بود. و بدترین پوزش، است که مرگ فرا می رسد.

اما کسانی که در دنیا با ایمان و خلوص و زهد می زیستند، مرگ برایشان آسان مانند بوییدن گل خوشبویی است که احساس راحتی و نشاط می کنند.

در حدیث معراج از وجود مبارک پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله درباره ویژگی اهل آخرت آمده است:

يَتَعَبُونَ أَنْفُسَهُمْ وَلَا يُرِيحُونَهَا وَإِنَّ رَاحَةَ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِي الْمَوْتِ وَالْآخِرَةِ مُشْتَرَاةٌ بِالْعَابِدِينَ. (۱)

نفوس خویش را به رنج درمی افکنند و طعم آسودگی به آنها نمی چشانند همانا آسودگی اهل بهشت در مردن است و آخرت آسایشگاه، خداپرستان است.

هرگز درون خویش، هراس و نگرانی از رفتن به جهان آخرت، راه نمی دهند بلکه از غم و رنج ها رهایی پیدا می کنند.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

مُسْتَرِيحٌ وَ مُسْتَرَاةٌ مِنْهُ أَمَّا الْمُسْتَرِيحُ فَالْعَبِيدُ الصَّالِحُ اشْتَرَاةٌ مِنْ غَمِّ الدُّنْيَا وَ مَا كَانَ فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ إِلَى الرَّاحَةِ وَ نَعِيمِ الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الْمُسْتَرَاةٌ مِنْهُ فَالْفَاجِرُ يَسْتَرِيحُ مِنْهُ الْمَلَكُ اللَّذَانِ يَحْفَظَانِ عَلَيْهِ وَ خَادِمُهُ وَ أَهْلُهُ وَ

ص: ۱۷۷

آدمیزاد یا آسوده می شود یا از دستش آسوده می شوند، اما آسوده شده: پس آن بنده رستگار و درستکاری است که از رنج دنیا و آنچه از تکالیف بندگی بر اوست به سوی آسایش ابدی و بهشت آخرت آرام می گیرد و اما آسوده کننده: آن انسان فاسقی است که دو فرشته نگهبان او و نوکر و خانواده و زمینی که بر آن راه می رفته از وجود او راحت می شوند.

بنابراین مؤمنی که کردار او، عمل صالح و در جانش نفس مطمئنه را پرورانده؛ آماده پرواز به سوی لقای دوست می شود تا در جوار نعمت های گوارای او آرامش گیرد و در لذت های ابدی غوطه ور گردد.

رضای خداوند و راحتی جان دادن

سدیر صیرفی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم فدایت شوم. ای فرزند رسول خدا! آیا مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟ فرمود: نه، به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می آید به او خطاب نموده و می گوید: ای ولی خدا! ناراحت نباش، سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد من بر تو مهربان ترم از پدر مهربان، درست چشم هایت را بگشا و بنگر، او نگاه می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام و امامان از نسل او را می بیند.

فرشته به او می گوید: بین این رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام دوستان تواند.

ص: ۱۷۸

پس چشمش را باز می کند و می بیند و ناگاه گوینده ای از سوی پروردگار عزیز ندا می دهد و می گوید: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِی كَسَى كَه بَه مَقَامِ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَيْتِ اَوْ اَطْمِیْنَانِ دَاشْتِی وَ اَرْجِعِی اِلَی رَبِّكَ رَاضِیَةً بَه سَوِی پُروردگارت بازگرد در حالی که تو، به ولایت آنان راضی هستی مَرْضِیَّةً وَ اَوْ بَا ثَوَابِش اَز تُو خَشْنُوْد اَسْت. فَادْخُلِی فِی عِدِی دَاخِل شو در میان بندگانم، یعنی محمد و اهل بیت علیهم السلام او وَ ادْخُلِی جَنَّتِی» (۱) و داخل شو در بهشتم.

در این هنگام چیزی برای انسان محبوب تر از آن نیست که روحش هر چه زودتر از کالبدش جدا شود و به آن منادی بپیوندد. (۲)

دارالسلام و آسایشگاه ابدی

در قرآن دارالسلام سرای سلامت و آسایشگاه و راحت ابدی است که در دو سوره انعام و یونس به آن اشاره شده است:

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۳)

برای آنان نزد پروردگارشان خانه سلامت و امن است؛ و به پاداش کارهای پسندیده ای که همواره انجام می دادند یار و سرپرست آنان است.

وَ اللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِی مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ» (۴)

و خدا [مردم را] به سرای سلامت و امنیت [که بهشت عبر سرشت است] دعوت می کند و هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می نماید.

مراد در آیات فوق؛ بهشت جایگاه جاودانی کسانی است که در آیات خداوند تدبیر و تفکر کرده اند و در نتیجه جامعه پرهیزگاری به تن کرده و با تسلیم جان خویش نزد پروردگارشان در خانه سلامت تا ابد خواهند ماند.

ص: ۱۷۹

۱- (۱) - فجر (۸۹): ۲۷ - ۳۰. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۱۲۷/۳، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۱۹۶/۶، باب ۷، حدیث ۴۹.

۳- (۳) - انعام (۶): ۱۲۷. [۲]

۴- (۴) - یونس (۱۰): ۲۵. [۳]

از نمونه های تاریخی چنین بزرگانی که با قرآن کریم پیوند عارفانه داشته اند؛ «سیده نفیسه فرزند حسن بن زید بن حسن مجتبی علیه السلام، همسر اسحاق بن امام جعفر صادق علیه السلام، صاحب جلالت و فضیلت در خاندان رسالت و ولایت بوده است. او در خانه خود قبری ساخته و در آن مشغول به قرائت قرآن و اقامه نماز می شد و بدین حال توانست هزاران بار قرآن را ختم کند. هنگامی که در ماه مبارک رمضان لحظه رحلت او فرا می رسد به او گفتند: که روزه ات را باز کن. گفت: من سی سال است که از خداوند خواسته ام که او را در حال روزه دیدار کنم، هرگز چنین نکنم و اکنون وقت آن رسیده که خداوند دعایم را مستجاب کند.

سپس مشغول به قرائت سوره انعام شد و لحظه ای که به آیه لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ رسید، برای آنان بهشت آماده است، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

سیده نفیسه در ماه رمضان، سال دویست و هشتاد در دیار مصر دار فانی را به سوی دارالسلام وداع نمود و همسر او اسحاق خواست جنازه او را به مدینه منتقل کند تا در بقیع دفن نماید، پس مردم مصر از او خواستند که برای تبرک و زیارت جنازه پاکیزه او را باقی بگذارد و به او هدایای زیادی تقدیم کردند ولی او نپذیرفت.

شبانگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب زیارت نمود و حضرت به او فرمود:

ای اسحاق! دخترم را رها کن در مصر دفن شود؛ با اهل مصر درباره نفیسه مخالفت مکن، پس همانا رحمت خدا به برکت مقام او بر مردم نازل گشته و بلا از آنان برطرف می شود.» (۱)

ص: ۱۸۰

۱- (۱) - سفینه البحار: ۳۰۱/۸، السیده نفیسه؛ وسائل الشیعه: ۱۳۷/۲۰، خاتمه، چاپ اسلامیة؛ الإرشاد، شیخ مفید: ۲۱۱/۲.

[«۱۴» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَبَارِكْ لَنَا فِي حُلُولِ دَارِ الْبَلَى وَطُولِ الْمُقَامَةِ بَيْنَ أَطْبَاقِ الثَّرَى وَاجْعَلِ الْقُبُورَ بَعِيدَ فِرَاقِ الدُّنْيَا خَيْرَ مَنَازِلِنَا وَافْسِحْ لَنَا بِرَحْمَتِكَ فِي ضَيْقِ مَلَاحِدِنَا وَلا تَفْضُحْنَا فِي حَاضِرِي الْقِيَامَةِ بِمُوبِقَاتِ آثَامِنَا «۱۵» وَارْحَمْ بِالْقُرْآنِ فِي مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَيْكَ ذُلَّ مَقَامِنَا وَتَبَّتْ بِهِ عِنْدَ اضْطِرَابِ جِسْرِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْمَجَازِ عَلَيْهَا زَلَلٌ أَقْدَامِنَا وَنُورٌ بِهِ قَبْلَ الْبُعْثِ سِيدَفِ قُبُورِنَا وَنَجِّنَا بِهِ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَشِدَائِدِ أَهْوَالِ يَوْمِ الطَّامَةِ وَبَيِّضُ وُجُوهِنَا يَوْمَ تَسْوَدُ وُجُوهُ الظَّالِمَةِ فِي يَوْمِ الْحَسِيرَةِ وَالنَّدَامَةِ «۱۶» وَاجْعَلْ لَنَا فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ وُدًّا وَلا تَجْعَلِ الْحَيَاةَ عَلَيْنَا نَكْدًا]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ورود ما را در خانه کهنگی و پوسیدگی، و طول اقامتمان را بین طبقات خاک بر ما مبارک گردان، و قبرها را پس از جدایی از دنیا بهترین منازلمان قرار ده، و تنگی لحد را به رحمت، برای ما وسعت ده، و در برابر حاضران عرصه قیامت، به گناهان هلاک کننده ای که بر گردن ماست رسوایمان مکن، و به سبب قرآن در جایگاه عرض اعمال، بر ذلت و پستی وضع ما ترحم فرما، و هنگام لرزش پل جهنم، لغزش گام های ما را به وقت عبور از آن به وسیله قرآن استوار ساز، و پیش از برپا شدن قیامت، تاریکی

گورهای ما را به قرآن روشن کن، و ما را در سایه قرآن از هر گونه اندوه روز قیامت، و سختی ترس های روز بلای بزرگ و بی مانند نجات ده، و روزی که چهره ستم پیشگان سیاه می شود - روز حسرت و پشیمانی - چهره های ما را سپید کن، و برای ما در دل های مردم مؤمن، محبت و دوستی قرار ده، و زندگی را بر ما سخت و دشوار مکن.

قرآن و قیامت

بیشتر انسان ها درباره قیامت به باور یقینی نرسیده اند. هر کار ناپسندی را مرتکب می شوند سپس برای پوشاندن گناه خود به هر عذر و بهانه ای روی می آورند و به تهدیدهای حق اعتماد نمی کنند تا در روز قیامت به پای میز محاکمه حاضر شوند.

یعنی بعضی از مردم راه را عوضی می روند که آنان گمراهند و تکلیفشان روشن است. ولی برخی از مردم عوضی راه می روند و با توجه به آگاهی راه را اشتباهی پی می گیرند و تا سرشان به سنگ نخورد بیدار نمی شوند؛ مانند آن بیماری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را از خواب غفلتی نابخردانه، بیدار ساخت.

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره جویای حال یاران خود می شد. یکی از یارانش بیمار و بستری شد به عیادت او رفت و بر بالینش نشست. پس از احوال پرسی، بیمار گفت:

یار رسول الله صلی الله علیه و آله نماز مغرب را با شما به جماعت خواندم، شما سوره قارعه را در نماز خواندید، من آنچنان تحت تأثیر قرار گرفتم که به خدا عرض کردم، اگر در نزد تو گنهکارم، طاقت عذاب آخرت را ندارم در همین دنیا مرا عذاب کن. اکنون رسول خدا می بینی که بیمار شده ام.

پیامبر فرمود: دعای خوبی نکرده ای، چرا نگفتی:

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (۱)

پروردگارا! به ما در دنیا نیکی و در آخرت هم نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش نگاه دار .

آنگاه پیامبر برای او دعا کرد و او از بیماری نجات یافت.» (۲) بشر با وضع اسفباری به صحنه قیامت وارد می شود و برای دفاع از نفس و عمل خود از هر برخورد و کفیری به جدال و اهانت روی می آورد و فراموش کرده که خداوند به او فرموده بود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۳)

ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است ، حفظ کنید . بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده ، سرپیچی نمی کنند ، و آنچه را به آن مأمورند ، همواره انجام می دهند .

پس در دادگاه الهی و پاسخگویی حاکم مطلق در می ماند که چرا وَقُودُهَا النَّاسُ شده است. یعنی او عامل تولید فساد و مواد آتش زای جهنم شده است.

هنگامی که تجسم عمل انسان در قیامت باشد همه خصلت ها و اعمال زشت او در دنیا، در آن روز آتش گیره می شود.

ص: ۱۸۳

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۰۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۵/۹۲، باب ۱۰۹، ذیل حدیث ۱؛ مستدرک سفینه البحار: ۲۹۳/۷، فضل العافیه.

۳- (۳) - تحریم (۶۶) : ۶. [۲]

ادعای ایمان و مسلمانی کافی نیست. حراست از جان و خانواده از خطرات و آسیب ها مهم است. پس باید مراقبت نمود که به جدال با حق نیانجامد.

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَ تُؤَفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۱)

[یاد کن] روزی را که هر کس [به پیشگاه حق] می آید [برای مصون ماندنش از عذاب] از خود دفاع می کند و هر کس هر عملی انجام داده است [همه آن] به طور کامل به او داده می شود و مورد ستم قرار نخواهند گرفت .

روزی هشام بن عبدالملک، بر یکی از مستخدمان خود خشم گرفته و با عصبانیت او را سرزنش می کرد. آن بیچاره ایستاده بود و در مقام عذرخواهی، طلب عفو و گذشت و احسان می نمود.

در این حال هشام بر سر او فریاد کشید و گفت: هنوز در نزد من با فصاحت و درشتی عرض اندام می کنی؟!

آن خدمتگزار گفت: ای امیر! با آن همه گناه و جرمی که در نامه اعمال بندگان می باشد، آفریدگار جهان در روز قیامت به آنها فرصت می دهد که از خود دفاع کرده و با خداوند سخن بگویند، چنانکه در قرآن می فرماید: **كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا** هر انسانی برای برداشتن کیفر از خود به جدل و دفاع برمی خیزد.

مجرمان می توانند سخن بگویند و عذر خود را بیان کنند، چرا با تو سخن نتوان گفت! امیر گفت: ای وای بر تو! بگو آنچه می خواهی. سپس خشم او فرونشست و او را آزاد کرد. (۲) از جمله دستگیره های انسان در روز قیامت؛ شفاعت قرآن کریم می باشد که بسیار برای او سودمند و نجات بخش است.

ص: ۱۸۴

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۱۱۱. [۱]

۲- (۲) - تاریخ مدینه دمشق: ۲۱۲/۶۸.

امیر المؤمنین علیه السلام در فضل قرآن می فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُّشَفَّعٌ وَقَائِلٌ مُّصَدِّقٌ وَأَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِّعَ فِيهِ وَ مَنْ مَحَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُّبْتَلَى فِي حَرْثِهِ وَعَاقِبِهِ عَمَلِهِ غَيْرَ حَرْثِهِ الْقُرْآنِ». (۱)

بدانید که قرآن شافعی است که شفاعتش پذیرفته گشته، و گوینده ای است که گفتارش تصدیق شده است، آن که قرآن در قیامت به شفاعتش برخیزد شفاعتش در مورد او قبول است، و از هر که شکایت نماید شکایتش پذیرفته است، زیرا ندادهنده ای در قیامت ندا می دهد: «امروز هر انسانی دچار بذری است که افشانده و گرفتار نتیجه عمل خود است جز آنان که زارع بذر قرآن در سرزمین حیات خود بودند.»

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

الشُّفَعَاءُ خَمْسَةٌ: الْقُرْآنُ وَالرَّحِمُ وَالْأَمَانَةُ وَنَبِيِّكُمْ وَأَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ. (۲)

منجیان پنج تاست: قرآن، خویشاوندی، امانت، پیامبرتان و خانواده پیامبرتان.

و نیز فرمود:

تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ؛ فَإِنَّهُ شَافِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۳)

قرآن را بیاموزید؛ زیرا که قرآن در روز رستاخیز شفاعت کننده است.

و نیز فرمود:

ص: ۱۸۵

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۳/۸، باب ۲۱، حدیث ۳۹؛ [۲] المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۴/۲. [۳]

۳- (۳) - مسند احمد بن حنبل: ۲۵۱/۵، [۴] الزیارة و التوسل، صائب عبدالحمید: ۱۲۷.

الصَّيَامُ وَالْقُرْآنُ يَشْفَعَانِ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

روزه و قرآن برای آدمی پا در میانی می کنند.

امام صادق علیه السلام پیرامون آیه:

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (۲)

و به وسیله این قرآن کسانی را که از محشور شدن به سوی پروردگارشان می ترسند ، هشدار ده که آنان را [در آن روز هول انگیز] جز خدا سرپرست و شفیع نخواهد بود ؛ باشد که بپرهیزند .

می فرماید:

أَنْذِرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَرْجُونَ الْوُصُولَ إِلَىٰ رَبِّهِمْ بِرَغْبَتِهِمْ فِيمَا عِنْدَهُ فَإِنَّ الْقُرْآنَ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ. (۳)

به وسیله قرآن هشدار ده کسانی را که برای رسیدن به پروردگارشان امید و اشتیاق به آنچه نزد خداست دارند؛ زیرا قرآن برای آنان شفاعت کننده و شفاعت پذیرنده است.

به راستی ایستگاه های قیامت غیر قابل تحمل است، هنگامی که به حساب ها رسیدگی می شود و برای هر عملی باید پاسخگو باشی، اهل جهنم به دوزخ می روند و بهشتیان به فردوس برین می شتابند؛ آنگاه فرشتگان بر دوزخیان ندا سر می دهند: مرگ در کار نیست و پیوسته در عذاب خواهید ماند، چه حالی پیدا می کنند، خدا می داند این خطاب چقدر برای گرفتاران عذاب سخت و دلخراش

ص: ۱۸۶

۱- (۱) - کنز العمال: ۴۴۴/۸، حدیث ۲۳۵۷۵؛ مسند احمد بن حنبل: ۱۷۴/۲. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۵۱. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۳۳/۶۷، باب ۵۹؛ [۳] مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۶۰/۴، ذیل آیه ۶ سورة انعام.

است و نیز وقتی که به اهل بهشت گفته می شود: ای ساکنان حرم امن و امان که در مینوی دل انگیز جای گرفته اید برای همیشه جاودانه خواهید بود؛ چه نشاط و لذتی به آنان دست می دهد؟!

کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در نقش قرآن در قیامت

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در خطبه اش درباره نقش قرآن در محشر، چنین به مردم خطاب می کند:

ای مردم! شما در زمان صلح و آرامش هستید و مرکب سفر سواره و شتابان شما را به پیش می برد. شاهد بوده اید که شب و روز و خورشید و ماه هر جدیدی را کهنه می کنند و هر دوری را نزدیک می گردانند و هر وعده و وعیدی را به انجام می رسانند. پس برای پیمودن این صحرای دور و دراز زاد و توشه فراهم آورید.

مقداد بن اسود ایستاد و عرض کرد: ای رسول خدا! می فرماید چه کنیم؟ فرمود:

دنیا برای بلا و آزمایش و سرآمدن و نیستی است. پس هر گاه کارها همچون پاره های شب تار بر شما تاریک و شبهه ناک شد؛ به قرآن روی آورید؛ زیرا قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعت او پذیرفته می شود و شاکی که درخواست او قبول می شود. هر که قرآن را فرا پیش خود قرار دهد، او را به سوی بهشت می کشاند و هر که آن را پشت سر خویش نهد به سوی دوزخش می راند. (۱)

ص: ۱۸۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷/۸۹، باب ۱، حدیث ۱۶؛ [۱] تفسیر العیاشی: ۲/۱، حدیث ۱.

[«۱۷» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ كَمَا بَلَغَ رِسَالَتِكَ وَصِدْعَ بِأَمْرِكَ وَنَصِيحَ لِعِبَادِكَ «۱۸» اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَبِيَّنَا - صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْرَبَ النَّبِيِّينَ مِنْكَ مَجْلِسًا وَأَمْكَنَهُمْ مِنْكَ شَفَاعَةً وَأَجَلَّهُمْ عِنْدَكَ قَدْرًا وَأَوْجَهُهُمْ عِنْدَكَ جَاهًا «۱۹» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَشَرِّفْ بُيَانَهُ وَعَظْمَ بُرْهَانِهِ وَثَقُلْ مِيزَانَهُ وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَقَرِّبْ وَسِيلَتَهُ وَبَيِّضْ وَجْهَهُ وَأَتِمِّ نُورَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ «۲۰» وَأَحِينَا عَلَى سُنَّتِهِ وَتَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِهِ وَخُذْ بِنَا مِنْهَاجَهُ وَاسْلُكْ بِنَا سَبِيلَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَهْلِ طَاعَتِهِ وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ وَأُورِدْنَا حَوْضَهُ وَاسْقِنَا بِكَأْسِهِ]

خدایا! بر محمد بنده و رسولت درود فرست، در برابر این که، پیام دینت را به مردم رساند، و فرمانت را آشکار کرد، و نسبت به بندگانت خیرخواهی فرمود.

خدایا! پیامبر ما را که درودت بر او و بر آلش باد، روز قیامت از مقرب ترین پیامبران، و از نظر شفاعت در پیشگاهت، از نیرومندترین آنان، و از جهت منزلت و مقام از والاترین آنان، و از نظر جاه و آبرو، آبرومندترین آنان قرار ده.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و بنیانش را برتری ده، و دلیل و برهانش را بزرگ و با عظمت فرما، و میزانش را سنگین کن، و شفاعتش را بپذیر، و

وسیله اش را نزدیک فرما، و رویش را سپید کن، و نورش را کامل، و درجه اش را بلند ساز، و ما را بر روش او زنده بدار، و بر آیینش بمیران، و ما را در راهش قرار ده، و در راه او راه بر، و از اهل طاعتش قرار ده، و در گروه او محشور کن، و به حوضش وارد فرما، و از جامش سیرابمان کن.

حشر با آل محمد علیهم السلام در قیامت

اشاره

حشر در لغت به معنای گرد آوردن و برانگیختن به منظور وادار نمودن به کاری یا جمع کردن پراکنده ها به جهت آماده ساختن برای برنامه ای خاص است.

در اصطلاح شرع عبارت از این است که خداوند مردم را در روز قیامت برای سؤال و محاسبه اعمال گرد می آورد. و بر اساس آیات قرآن مجید، همه جنبندگان محشور می شوند خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ءِ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿١﴾

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست ، و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند ، مگر آنکه گروه هایی مانند شمایند ؛ ما چیزی را در کتاب [تکوین از نظر ثبت جریانات هستی و برنامه های آفرینش] فروگذار نکرده ایم ، سپس همگی به سوی پروردگارشان گردآوری می شوند .

و نیز می فرماید:

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَخْرِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يُحْشِرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢﴾

ص: ۱۸۹

۱- (۱) - انعام (۶) : ۳۸. [۱]

۲- (۲) - حجر (۱۵) : ۲۵ - ۲۶. [۲]

و بی تردید [حالات ، اعمال و شمار] پیشینیان شما و آیندگان را می دانیم .

* و مسلماً پروردگار توست که محشورشان می کند ؛ زیرا او حکیم و داناست .

و نیز می فرماید:

وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ» (۱)

و هنگامی که مردم را [در قیامت] گرد آورند [معبودانشان] با آنان دشمن باشند و پرستش آنان را انکار کنند .

از مضمون آیات فوق و دیگر آیه ها در این زمینه روشن می شود که: حشر آدمیان و جنیان در قیامت مسلم است. اما آیا اصناف حیوانات و حشرات و پرندگان نیز حشر دارند یا خیر؟ این مسأله از دیرباز نزد دانشمندان به ویژه متکلمان مورد اختلاف بوده است:

بعضی گفته اند: حشر هر حیوانی مرگ اوست، مگر جن و انس که به قیامت منتقل می گردد.

ابوالحسن اشعری بر این عقیده است که آنها مکلف نیستند و حساب، خاص اهل تکلیف است و اینکه در روایات و اخبار آمده، انتقام حیوان بی شاخ از حیوان شاخ دار گرفته می شود از باب مثال و تشبیه و تقریب مطلب به ذهن مردم است، یعنی دقت در حساب می شود.

ولی اکثر دانشمندان قائلند: که همه حیوانات دارای شعور، در قیامت محشور می شوند و به تناسب درک و احساس آنها مورد بازخواست قرار می گیرند.

ص: ۱۹۰

این عقیده موافق عقل و نقل هم می باشد؛ زیرا بیشتر حیوانات به سود و زیان آگاهند و دوست و دشمن خویش را می شناسند و از خطر می گریزند و به منفعت خود رو می آورند.

در قرآن کریم به این نظریه اشاره شده است:

وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (۱)

و هنگامی که همه حیوانات وحشی محشور شوند.

وحوش جمع وحش به معنای حیوانی است که هرگز با انسان انس نمی گیرد.

مانند درندگان و چرندگان صحرائی که با اجتماع آدمیان، اهلی نمی گردند. بر پایه آیات پیشین، همه حیوانات وحشی و اهلی در قیامت محشور می شوند.

برخی از مفسران با توجه به سیاق آیات مربوط به نشانه های قبل از قیامت، نوشته اند:

«منظور آن است که قبل از قیامت در اثر زلزله های پی در پی، حیوانات از لانه ها و بیشه های خود بیرون آمده و در کنار یکدیگر جمع می شوند.» (۲) و همچنین برخی از انسان ها به خاطر اعمال زشت در دنیا به شکل حیوانات مسخ شده اند و در آخرت هم گروهی با نیت درویشان محشور می شوند. از جمله آنان، سخن چینان و حرام خواران هستند که به صورت بوزینه و خوک محشور می شوند.

روایات حشر مؤمنان در قیامت

اما حشر مؤمنان با معصومان و اهل بیت علیهم السلام و نیکان روزگار در صحنه قیامت با امام و پیشوایی که او را هدایت می نموده، از بینات یقینی آیات و روایات در دین اسلام است.

ص: ۱۹۱

۱- (۱) - تکویر (۸۱) : ۵. [۱]

۲- (۲) - تفسیر المیزان: ۲۰/۲۱۴، ذیل آیه ۵ سوره تکویر.

امیر المؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که فرمود:

إِذَا حُشِرَ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَانِي مُنَادٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ حَيَّلَ اسْمَهُ قَدْ امْكَنَكَ مِنْ مُجَازَاهِ مُحِبِّيكَ وَ مُجِبِّي أَهْلِ بَيْتِكَ
الْمُؤَالِينَ لَهُمْ فِيكَ وَ الْمُعَادِينَ لَهُمْ فِيكَ فَكَافَتْهُمْ بِمَا شِئْتُمْ وَ أَقُولُ: يَا رَبِّ، الْجَنَّةَ، فَأَبْوَوْهُمْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ، فَذَلِكَ الْمَقَامُ
الْمَحْمُودُ الَّذِي وَعَدْتُمْ بِهِ. (۱)

چون مردم روز قیامت محشور شوند، منادی مرا صدا می زند، ای رسول خدا! خداوند بزرگ تو را متصلی پاداش دادن به دوستانت و علاقمندان به خاندانت و وابستگان به آنها در راه ارادتت که به تو داشته اند و دشمنان آنان، در اختیار تو قرار داده است، پس هر کیفری که خواهی به آنها روا دارد.

و من می گویم، ای پروردگارم! بهشت. پس آنان را در هر کجای آن بخواهم، جا می دهم این مقام محمودی است که مرا به آن نوید داده اند.

رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِلْزُمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ يَوْدُنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا. (۲)

به دوستی ما اهل بیت چنگ زنید؛ زیرا هر کس در روز قیامت خدا را در حالی که ما را دوست داشته باشد؛ دیدار کند، با شفاعت ما به بهشت می رود.

و نیز فرمود:

مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي اللَّهِ حُشِرَ مَعَنَا وَ أَدْخَلْنَا مَعَنَا الْجَنَّةَ. (۳)

هر که ما اهل بیت را به خاطر خدا دوست داشته باشد با ما محشور شود و او را با خود به بهشت بریم.

ص: ۱۹۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱۷/۶۵، باب ۱۸، حدیث ۴۲؛ [۱] الأملی، شیخ طوسی: ۲۹۸، حدیث ۵۸۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۲۷، باب ۱۷، حدیث ۱۰؛ [۳] إرشاد القلوب، دیلمی: ۲۵۴/۲. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۰۲/۴۶، باب ۱۱، حدیث ۷۷؛ [۵] کفایه الأثر: ۳۰۰. [۶]

مَنْ أَحَبَّنَا كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ. (۱)

هر که ما را دوست بدارد روز قیامت با ما خواهد بود. اگر مردی، سنگی را دوست بدارد، خداوند او را با همان سنگ محشور می کند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

وَ لَنَا شَفَاعَةٌ وَ لِأَهْلِ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةٌ فَتَنَافَسُوا فِي لِقَائِنَا عَلَى الْحَوْضِ، فَإِنَّا نَذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَنَا وَ نَسْقِي مِنْهُ أَحِبَّاءَنَا وَ أَوْلِيَاءَنَا. (۲)

ما حق شفاعت داریم و دوستداران ما نیز حق شفاعت دارند، پس برای دیدار ما در کنار حوض کوثر با یکدیگر رقابت کنید؛ زیرا ما دشمنان خود را از حوض دور می کنیم و دوستان و علاقمندان خود را از آن، آب می دهیم.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

قَصِيرَةٌ مِنْ طَوِيلِهِ؛ مَنْ أَحَبَّنَا لَا لِدُنْيَا يُصِيبُهَا مِنَّا وَ عَادَى عَدُوَّنَا لَا لِشَخْنَاءَ كَانَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ، أَتَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مُحَمَّدٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۳)

سخن کوتاه، هر که ما را دوست بدارد؛ اما نه به خاطر آنکه از ناحیه ما به دنیایی برسد و دشمن ما را دشمن بدارد، لیکن نه به سبب کینه ای که میان آن دو است، روز قیامت با همراه محمد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام و علی علیه السلام به پیشگاه خدا درآید.

ص: ۱۹۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۵/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۹؛ [۱] مشکاه الأنوار: ۸۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹/۸، باب ۲۰، حدیث ۹؛ [۳] الخصال: ۶۲۴/۲، حدیث ۱۰.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۶/۲۷، باب ۱، حدیث ۱۲؛ [۴] المحاسن: ۱۶۵/۱، حدیث ۱۲۰. [۵]

[«۲۱» وَ صَبَّلِ اللَّهُمَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَبْلًا تَبْلُغُهُ بِهِمَا أَفْضَلَ مَا يَأْمُرُ مِنْ خَيْرِكَ وَ فَضْلِكَ وَ كَرَامَتِكَ إِنَّكَ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَ فَضْلٍ كَرِيمٍ «۲۲» اللَّهُمَّ اجْزِهِ بِمَا بَلَغَ مِنْ رِسَالَتِكَ وَ أَدَى مِنْ آيَاتِكَ وَ نَصِيحِ لِعِبَادِكَ وَ جَاهِدْ فِي سَبِيلِكَ أَفْضَلَ مَا جَزَيْتَ أَحَدًا مِنْ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ الْمُصْطَفَيْنَ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ]

و بر محمد و آلش درود فرست؛ درودی که به وسیله آن او را به آنچه که از خیر و احسان و کرامت امید دارد برسانی، همانا تو صاحب رحمت گسترده و احسان گران قدری. خدایا! به خاطر این که پیام هایت را رساند، و آیات را به سوی مردم برد، و برای بندگان خیرخواهی کرد، و در راهت جهاد کرد، پاداشی به او عنایت فرما، برتر از پاداشی که به هر یک از فرشتگان مقرب، و انبیای مرسل و برگزیده ات عنایت فرمودی، سلام و رحمت و برکات خدا، بر او و بر اهل بیت پاکیزه و پاکش باد.

دعای ۴۳: نگاه کردن به هلال

اشاره

ص: ۱۹۴

«١» أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ الدَّائِبُ السَّرِيعُ الْمُتَرَدُّ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ الْمُتَصَرِّفُ فِي فَلَكَ التَّدْبِيرِ «٢» آمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِكَ الظُّلْمَ وَ أَوْصَحَ بِكَ الْبُهْمَ وَ جَعَلَكَ آيَةً مِنْ آيَاتِ مُلْكِهِ وَ عَلَامَةً مِنْ عَلَامَاتِ سُلْطَانِهِ وَ امْتَهَنَكَ بِالزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ وَ الطُّلُوعِ وَ الْأُفُولِ وَ الْإِنَارَةِ وَ الْكُسُوفِ فِي كُلِّ ذَلِكِ أَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ وَ إِلَى إِرَادَتِهِ سَرِيعٌ «٣» سُبْحَانَهُ مَا أَعْجَبَ مَا دَبَّرَ فِي أَمْرِكَ وَ أَلْطَفَ مَا صَنَعَ فِي شَأْنِكَ جَعَلَكَ مِفْتَاحَ شَهْرِ حَادِثٍ «٤» لِأَمْرِ حَادِثٍ فَأَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكَ وَ خَالِقِي وَ خَالِقَكَ وَ مُقَدِّرِي وَ مُقَدِّرَكَ وَ مُصَوِّرِي وَ مُصَوِّرَكَ أَنْ يُصِلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ يَجْعَلَكَ هِلَالًا بَرَكَهَ لَا تَمَحُّهَا الْأَيَّامُ وَ طَهَّارَهُ لَا تُدْنِسُهَا اللَّأَثَامُ «٥» هِلَالٌ أَمِنَ مِنَ الْأَفَاتِ وَ سَلَامَةٍ مِنَ السَّيِّئَاتِ هِلَالٌ سَعِدَ لَا نَحْسَ فِيهِ وَ يُؤْمِنُ لَا نَكْدَ مَعَهُ وَ يُسِرُّ لَا يُمَازِجُهُ عُشِيرٌ وَ خَيْرٌ لَا يَشُوبُهُ شَرٌّ هِلَالٌ أَمِنٌ وَ إِيْمَانٌ وَ نِعْمَةٌ وَ إِحْسَانٌ وَ سَلَامَةٌ وَ إِسْلَامٌ «٦» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَرْضِي مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ وَ أَرْكَى مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ وَ أَشَدَّ مَنْ تَعَبَّدَ لِمَكَ فِيهِ وَ وَقَّفْنَا فِيهِ لِلتَّوْبَةِ وَ اعْصِمْنَا فِيهِ مِنَ الْخَوْفِ وَ احْفَظْنَا فِيهِ مِنْ مُبَاشَرَةِ مَعْصِيَتِكَ «٧» وَ أَوْزِعْنَا فِيهِ شُكْرَ نِعْمَتِكَ وَ أَلْبِسْنَا فِيهِ جُنْنَ الْعِافِيَةِ وَ أَتِمِّمْ عَلَيْنَا بِاسْمِكَ كَمَالَ طَاعَتِكَ فِيهِ الْمِنَّةَ إِنَّكَ الْمَنَّانُ الْحَمِيدُ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

«۱» أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ الدَّائِبُ السَّرِيعُ الْمُتَرَدِّدُ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ الْمُتَصَرِّفُ فِي فَلَكِ التَّدْبِيرِ «۲» آمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِكَ الظُّلْمَ وَ أَوْضَحَ بِكَ الْبُهْمَ وَ جَعَلَكَ آيَةً مِنْ آيَاتِ مُلْكِهِ وَ عَلَامَةً مِنْ عَلَامَاتِ سُلْطَانِهِ وَ امْتَهَنَكَ بِالزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ وَ الطُّلُوعِ وَ الْأُفُولِ وَ الْإِنَارَةِ وَ الْكُفُوفِ فِي كُلِّ ذَلِكَ أَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ وَ إِلَيَّ إِزَادَتِهِ سَرِيعٌ]

ای آفریده فرمانبردار و پوینده دائم و شتابان، رفت و آمد کننده در منازل معین شده و تصرّف کننده در فلک تدبیر، ایمان آوردم به کسی که به سبب تو تاریکی ها را روشن کرد، آنچه را با حواس به سختی می توان یافت، به وسیله تو آشکار ساخت، و تو را دلیلی از دلایل فرمانروایی بر هستی، و نشانه ای از نشانه های سلطنت و قدرتش قرار داد، و تو را به زیادی و نقصان، و طلوع و غروب، و تابندگی و گرفتگی، به خدمت گرفت. در تمام این حالات فرمانبردار اویی، و به سوی خواسته اش شتابانی.

ماه پر فروغ

اشاره

ماه از جالب ترین و زیباترین اختران آسمان است. در پرتو فروغش ظلمت شب را می زداید، با شکل گیری های مختلفش صفحه زیبای آسمان را زیباتر می کند، چون به صورت هلال خودنمایی کند ورود ماه جدید را خبر می دهد، و زمانی که رخساره

ص: ۱۹۸

پنهان می نماید و به محاق می رود پایان یافتن ماه را اطلاع می دهد.

بی خبران از توحید، در ادواری از تاریخ آن را می پرستیدند، و جاهلان از حقایق، این اختر زیبا را به طور مستقل در سرنوشت حیات مؤثر می دانستند.

قرآن و روایات و دعاها بر تمام آن عقاید خط باطل کشید، ماه را مخلوقی از مخلوقات و نشانه ای از نشانه های قدرت محبوب دانست، و آن را به عنوان نعمت حق که شکرش لازم است به مردم معرفی نمود.

مقیاس طبیعی شناخت اوقات

قرآن مجید هلال ماه و شکل های دیگر آن را به عنوان مقیاس طبیعی برای شناخت اوقات و تنظیم امور، و مسائل عبادی معرفی کرد، آن جا که فرمود:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ (۱)

از تو درباره هلال های ماه می پرسند ، بگو : آنها وسیله تعیین اوقات [برای امور دنیایی و نظام زندگی] مردم و [تعیین زمان مراسم] حج است .

طلوع ماه در ابتدای ماه ها به صورت هلال و سپس تغییر تدریجی آن، در انجام عبادات و وظایف دینی و همچنین نظام زندگی مادی آثار فراوانی دارد، زیرا همه می توانند به آسانی امور تجاری و قراردادهای خود را تنظیم کنند و وقت وعده و پیمان های خود را تعیین نمایند، و نیز روزه داشتن و انجام عبادت بزرگ حج موقع خاصی دارد که بهترین راه برای تعیین آن همین وضع هلال است، مردم با دیدن هلال همیشه می توانند ابتدا و وسط و آخر ماه ها را تشخیص دهند و کارهای خویش را بر طبق آن تنظیم نمایند.

«در حقیقت ماه یک «تقویم طبیعی» برای تمام افراد بشر محسوب می شود، که

ص: ۱۹۹

عموم مردم اعم از باسواد و بی سواد، در هر نقطه ای از جهان که باشند می توانند از این تقویم طبیعی استفاده کنند، نه تنها آغاز و وسط و آخر ماه را می توان با آن شناخت بلکه با دقت، روزهای ماه را نیز می توان تشخیص داد، و بدیهی است نظام زندگی اجتماعی بشر بدون تقویم یعنی یک وسیله دقیق و عمومی برای تعیین تاریخ امکان پذیر نیست، به همین دلیل خداوند بزرگ برای نظام زندگی این تقویم جهانی را در اختیار همگان قرار داده است.

یکی از امتیازات قوانین اسلام این است که دستورهای آن معمولاً بر طبق مقیاس های طبیعی قرار داده شده است، زیرا مقیاس های طبیعی وسیله ای است که در اختیار همگان قرار دارد و گذشت زمان اثری بر آن نمی گذارد، به عکس مقیاس های غیرطبیعی که در اختیار همه نیست حتی در عصر ما هنوز همه مردم نتوانسته اند از مقیاس های جهانی استفاده کنند، لذا می بینیم اسلام مقیاس را گاهی وجب، گاهی گام، و گاهی بند انگشتان، و گاهی طول قامت، و در مورد تعیین وقت:

غروب آفتاب و طلوع فجر و گذشتن خورشید از نصف النهار، و رؤیت ماه قرار داده است. [\(۱\)](#) قرآن مجید گذشته از آیه قبل، بیست و هفت بار مسئله قمر را در آیات کریمه اش مطرح فرموده است. گاهی ماه و خورشید را دو وسیله حساب در زندگی معرفی می کند:

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ حُسْبَانًا [\(۲\)](#)

شکافنده صبح [از پرده تاریک شب است] و شب را برای آرامش قرار داد ، و خورشید و ماه را وسیله ای برای محاسبه و اندازه گیری زمان مقرر فرمود .

ص: ۲۰۰

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۱۰/۲ و ۱۱، [۱] ذیل آیه ۱۸۹ سوره بقره.

۲- (۲) - انعام (۶) : ۹۶. [۲]

«ممکن است منظور این باشد که گردش منظم و حرکت مرتب این دو کره آسمانی موجب می شود که شما بتوانید برنامه های مختلف زندگی خود را تحت نظام و حساب در آورید.

بعضی احتمال داده اند که منظور این است که خود این دو کره آسمان تحت نظام و حساب و برنامه است.

بنابراین در صورت اول اشاره به یکی از نعمت های الهی برای انسان هاست. و در صورت دوم اشاره به یکی از نشانه های توحید و دلایل اثبات وجود خداست، و ممکن است اشاره به هر دو معنا بوده باشد.

در هر صورت این موضوع بسیار جالب توجه است که میلیون ها سال کره زمین به دور خورشید و ماه به دور زمین گردش می کند و بر اثر آن قرص آفتاب در برابر برج های دوازده گانه فلکی در نظر ما زمینیان حرکت می نماید، و قرص ماه با هلال منظم خود و تغییر تدریجی و نوسان مرتب ظاهر می شود.

این گردش به قدری حساب شده است که حتی لحظه ای پس و پیش نمی شود.

اگر طول مسیر زمین را به دور خورشید در نظر بگیریم که در یک مدار بیضی شکل که شعاع متوسط آن ۱۵۰ میلیون کیلومتر است می گردد، با آن نیروی عظیم جاذبه آفتاب، و همچنین کره ماه که در هر ماه مسیر دایره مانند خود را با شعاع متوسط ۳۸۴ هزار کیلومتر طی می کند، و نیروی عظیم جاذبه زمین دائماً آن را به سوی خود می کشد، آنگاه متوجه خواهیم شد که چه تعادل دقیقی در میان نیروی جاذبه این کرات از یک سو، و نیروی گریز از مرکز آنها از سوی دیگر برقرار شده است که در سیر منظم آنها لحظه ای وقفه یا کم و زیاد ایجاد نمی کند، و این ممکن نیست مگر در سایه یک علم و قدرت بی انتها که هم طرح آن را بریزد و هم دقیقاً آن را اجرا کند، لذا در پایان آیه می گوید، این اندازه گیری خداوندی است که هم توانا و

خورشید و ماه و ستارگان در قرآن

اشاره

گاهی آن دو ستارگان را تسخیر شده به امرش در رابطه با حیات و هستی عنوان می فرماید:

وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ» (۲)

و خورشید و ماه و ستارگان را که مُسَخَّر فرمان اویند [پدید آورد] .

گاهی برای هر دو کره وقت معین و اجل مسّمی بیان می فرماید، کنایه از این که هر دو مخلوقند و عقیده ای جز این نسبت به این دو کوکب باطل است.

وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» (۳)

و خورشید و ماه را رام و مسخّر ساخت ، که هر کدام تا زمان معینی روانند .

چه تسخیری از این بالاتر که همه اینها سر بر فرمان او هستند، و خدمتگزار انسان ها و همه موجودات زنده اند، نور می پاشند و جهانی را روشن می سازند، بستر موجودات را گرم نگه می دارند، موجودات زنده را پرورش می دهند در دریاها جزر و مد می سازند و خلاصه سرچشمه همه حرکت ها و برکت ها هستند.

ولی این نظام جهان ماده جاودانی و ابدی نیست و هر کدام از خورشید و ماه تا سرآمد مشخصی که برای آنها تعیین شده است در مسیر خود به حرکت ادامه

ص: ۲۰۲

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۳۶۱/۵، [۱] ذیل آیه ۹۶ سوره انعام. [۲]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۵۴. [۳]

۳- (۳) - رعد (۱۳) : ۲. [۴]

می دهند.

گاهی هر دوی آنها و سایر موجودات را ساجد به پیشگاه مقدسش معرفی می نماید:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ ﴿١﴾

آیا ندانسته ای که هر که در آسمان ها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می کنند.

گاهی هر دو را از نشانه های قدرت حق معرفی می کند:

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٢﴾

از نشانه های [ربوبیت و قدرت] او شب و روز و خورشید و ماه است .

گاهی از خورشید به عنوان روشنایی و از ماه به عنوان نور یاد می کند:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا ﴿٣﴾

اوست که خورشید را فروزان و ماه را تابان قرار داد .

و گاهی بی خبران را از پرستیدن خورشید و ماه منع می کند و آنان را به پرستش خالق خورشید و قمر دعوت می نماید:

لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٤﴾

نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه ، برای خدایی که آنان را آفرید ، سجده کنید ، اگر می خواهید فقط او را پرستید .

ص: ۲۰۳

۱- (۱) - حج (۲۲) : ۱۸. [۱]

۲- (۲) - فصلت (۴۱) : ۳۷. [۲]

۳- (۳) - یونس (۱۰) : ۵. [۳]

۴- (۴) - فصلت (۴۱) : ۳۷ [۴] سجده واجب.

و گاهی به منازل ماه و رفت و برگشت آن که به اراده حق صورت می گیرد اشاره می فرماید:

وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿۱﴾

و برای ماه منزل هایی قرار دادیم تا این که به صورت شاخه کهنه هلالی شکل و زرد رنگ خرما برگردد [و باز به تدریج بدر کامل شود] ،

تفسیر منازل در آیه شریفه

«تفسیر نمونه» در توضیح این آیه شریفه می نویسد:

«منظور از منازل همان منزلگاه های بیست و هشت گانه ای است که ماه قبل از محاق و تاریکی مطلق طی می کند، زیرا هنگامی که ماه سی روز تمام باشد تا شب بیست و هشتم در آسمان قابل رؤیت است، ولی در این شب بیست و هشتم به صورت هلال بسیار باریک زردرنگ و کم نور و کم فروغ درمی آید و در دو شب باقیمانده قابل رؤیت نیست که آن را «محاق» می نامند، البته در ماه هایی که بیست و نه روز است تا شب بیست و هفتم معمولاً ماه در آسمان و دو شب باقیمانده محاق است.

این منزلگاه ها کاملاً دقیق و حساب شده است به طوری که منجمان از صدها سال قبل می توانند طبق محاسبات دقیقی که دارند آن را پیش بینی کنند.

این نظام عجیب به زندگی انسان ها نظم می بخشد و یک تقویم طبیعی آسمانی است که با سواد و بی سواد توانایی خواندن آن را دارد، به طوری که اگر انسان کمی دقت و ممارست در وضع ماه در شب های مختلف کند می تواند با نگاه کردن وضع آن دقیقاً و یا تقریباً بداند آن شب کدام شب از ماه است.

ص: ۲۰۴

زیرا در آغاز ماه، نوک های هلال رو به طرف بالاست و تدریجاً بر حجم ماه افزوده می شود تا هفتم که نیمی از دایره کامل ماه آشکار می شود، و باز بر آن افزوده می گردد تا چهاردهم که به صورت بدر کامل درمی آید.

از آن به بعد از سمت پایین ماه کم می شود تا بیست و یکم که باز به صورت نیم دایره درمی آید، همچنین از آن کاسته می شود تا شب بیست و هشتم که به صورت هلال ضعیف کمرنگی درمی آید که نوک های آن رو به طرف پایین است.

آری، زندگی انسان ها را نظم تشکیل می دهد و نظم بدون تعیین دقیق زمان امکان پذیر نیست، و خداوند این تقویم دقیق ماهانه و سالانه را در آسمان برای همین هدف قرار داده است.

و از همین جا مفهوم تعبیر لطیف *كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ* (۱) روشن می شود، زیرا عُرْجون به طوری که غالب مفسران و ارباب لغت گفته اند: آن قسمت از خوشه خرماست که به درخت اتصال دارد.

توضیح اینکه: خرما به صورت خوشه بر درخت ظاهر می شود، پایه این خوشه به صورت چوب قوسی شکل زردرنگی است که به درخت متصل است و نوک آن مانند جاروست و دانه های خرما همچون دانه های انگور به نخ های آن متصلند، هنگامی که خوشه نخل را می برند آن پایه قوسی شکل بر درخت باقی می ماند که وقتی می خشکد و پژمرده می شود کاملاً به هلال قبل از محاق می ماند، زیرا همان گونه که هلال آخر ماه که در جانب مشرق آسمان نزدیک صبحگاهان ظاهر می شود خمیده و پژمرده و زردرنگ و نوک های آن رو به پائین است، «عرجون قدیم» نیز همین گونه است.

در حقیقت این شباهت در جهات مختلف ظاهر می شود: از نظر هلالی بودن چوب خوشه خرما، از نظر زردرنگ بودن، از نظر پژمردگی، از نظر تمایل نوک قوس

ص: ۲۰۵

به طرف پائین، و از نظر قرار گرفتن در میان توده سبزرنگ شاخه های درخت نخل که بی شباهت به قرار گرفتن هلال آخرین شب در میان آسمان تیره رنگ نیست و توصیف آن به «قدیم» اشاره به کهنگی آن است، زیرا هر قدر این شاخه ها کهنه تر می شود باریک تر و پژمرده تر و زردرنگ تر می شود و شباهت بیشتری به هلال آخر ماه پیدا می کند، سبحان الله که در یک تعبیر کوتاه چه ظرافت ها و چه زیبایی ها نهفته شده است!

ماه در آئینه مسائل علمی

ماه نزدیک ترین همسایه زمین است، فاصله آن از ما نزدیک به ۳۸۴،۰۰۰ کیلومتر است.

قطر ماه در حدود ۳۲۰۰ کیلومتر و وزن آن تقریباً یک هشتم وزن زمین است.

وقتی که ماه تمام یا بدر است به بزرگی خورشید به نظر می رسد، اما اجرام سماوی آن طوری که به نظر می رسند نیستند، زیرا که فاصله شان از زمین خیلی زیاد است.

قطر خورشید تقریباً چهارصد برابر قطر ماه است اما چون در یکصد و پنجاه میلیون کیلومتری ما قرار دارد فقط به بزرگی ماه به نظر می رسد.

ماه از تمام ستارگانی که شب می بینیم درخشان تر است، با این همه نوری که ساطع می کند از خودش نیست و گرمی فوق العاده ای هم مانند خورشید ندارد.

موجب درخشندگی ماه آن است که قسمتی از نوری را که از خورشید می گیرد منعکس می سازد.

اگر ممکن بود با هواپیمایی در فضا سفر کنید پنجاه روزه به ماه می رسیدید اما هواپیما در جو می تواند پرواز کند نه در خلأ.

قطر جو زمین چند صد کیلومتر بیشتر نیست و بعد از جو فاصله زمین تا ماه خالی

از هواست، فقط یک موشک فضاانورد که با سرعت بیش از یازده کیلومتر در ثانیه از زمین حرکت کند ممکن است به ماه
واصل شود، این سرعت زیاد برای آن است که جاذبه زمین به روی کشتی فضاانورد اثر نکند و آن را به زمین بازنگرداند.

سطح ماه

وقتی که بدون دوربین به ماه نگاه می کنیم قسمت های تیره و روشنی به چشم می خورد، با دوربین های نجومی قسمت های
تیره مسطح و قسمت های روشن برجسته به نظر می رسند.

عکس هایی که با بزرگترین تلسکوپ ها گرفته شده اند نشان می دهند که قسمت های تیره صحراهایی وسیع هستند که
کوهستان هایی آنها را احاطه کرده اند، بعضی از این کوهستان ها به شکل سلسله جبالند، به این سلسله های کوهستانی نام
هایی همانند آنچه در روی زمین متداول است داده اند.

بعضی کوه ها به شکل قله واحدی قد برافراشته اند و ارتفاع بسیاری از آنها بین ۳۰۰ تا ۶۰۰ متر است و بلندی بعضی به هشت
کیلومتر می رسد.

هزاران فرورفتگی به نام «دهانه» سطح این کوب را ملوک کرده اند، این دهانه ها که با تلسکوپ های بزرگ در کمال
وضوح دیده می شوند شبیه به دهانه های آتشفشان های زمین هستند و معلوم نیست که این فرورفتگی های عظیم چگونه در
سطح ماه به وجود آمده اند.

قطر بعضی از دهانه ها از هفتصد تا هشتصد متر تجاوز نمی کند ولی قطر بعضی دیگر به چند کیلومتر می رسد، دهانه یکی از
آنها از یکی از شهرستان های ما بزرگتر است.

ماه کره مفلوکی است نه آب دارد و نه هوا، نه گیاه بر روی آن است و نه جانور، چون هوا ندارد، صدا هم ممکن نیست شنیده
شود.

نیروی جاذبه در کره ماه

فرض کنید که در کره ماه هستید و به طرف نقطه ای که در یک متری شماست جستن می کنید، با کمال تعجب خواهید دید که شش متر آن طرف نقطه ای که بوده اید فرود می آید.

اگر در کره زمین بتوانید ۱/۵ متر پرش در ارتفاع کنید در کره ماه خواهید توانست ۹ متر در ارتفاع بپرید. اگر در روی زمین وزن شما شصت کیلو باشد در کره ماه فقط ده کیلو خواهد بود.

شک نیست که این امر در نظر شما عجیب می نماید و می خواهید سبب آن را بدانید. وقتی که شما در روی زمین جستن کنید زمین شما را به سوی خود می کشد، این نیروی کشش را جاذبه زمین می گویند، چون ماه از زمین خیلی کوچکتر و خیلی سبک تر است، قوه جاذبه آن خیلی کمتر است یعنی در حدود یک ششم جاذبه زمین است.

حرکات ماه

ماه با سرعتی نزدیک به سه هزار و دویست کیلومتر در ساعت به دور زمین می چرخد، مسیر حقیقی آن به دور زمین، شکلی خیلی نزدیک به دایره است که در فاصله ۳۸۴،۰۰۰ کیلومتری زمین قرار دارد، پس قطر دایره ای که مسیر ماه را تشکیل می دهد دو برابر ۳۸۴،۰۰۰ کیلومتر است.

ماه یک دور کامل زمین را در مدت یک دوم ۲۹ روز طی می کند. ما همیشه یک روی ماه را می بینیم و هیچ کس اطلاعی از روی دیگر آن ندارد، تصور نکنید که ماه حرکت وضعی ندارد، این کوب هم به دور محور خود می چرخد اما مدت حرکت وضعی آن درست مساوی است با مدت حرکت انتقالیش یعنی بیست و نه و نیم روز، پس ماه همیشه یک طرف خود را روبه روی ما نگاه می دارد و با سرعتی

می چرخد که برای این که همیشه یک طرف ماه به سوی ما باشد کافی است.

گاهی ماه به شکل هلالی درمی آید و زمانی به صورت قرصی تمام جلوه گر می شود، بعضی اوقات هم به کلی از نظر غایب می گردد چرا چنین است؟

دو امر موجب تغییر ظاهری شکل ماه است: یکی آن که ماه از خود نور ندارد و نوری را که از خورشید می گیرد منعکس می کند و به سوی ما می فرستد، و دیگر آن که ماه به دور زمین می گردد.

ماه و جزر و مدّ

مردمی که در کنار دریا به سر می برند هر روز شاهد بالا و پایین رفتن سطح دریا در موقع جزر و مد هستند، وقتی که آب دریا هر چه ممکن است جلوتر می آید می گوئیم که «مد» یا «آب بالا» است و وقتی که هر چه ممکن است دورتر و عقب تر می رود «جزر» یا «آب پایین» است.

آیا هیچ به فکر افتاده اید که جزر و مد چگونه به وجود می آیند؟ برای این که به این پرسش جواب دهیم باز باید از نیرویی که جاذبه نام دارد یاد کنیم، در جهان همه چیز یکدیگر را جذب می کنند، نیروی کششی هم بین ماه و زمین وجود دارد.

آبی که در قسمتی از زمین که رو به روی ماه است قرار دارد بیشتر جذب می شود و سبب مد می گردد، آبی که در قسمتی که طرف مقابل قرار دارد از همه از ماه دورتر و کمتر تحت تأثیر جاذبه آن است، پس آب به آهستگی عقب می رود و مدّی هم که در این قسمت از زمین تولید می شود، در همین موقع در مناطقی که بیناین قسمت های مذکور است جزر به وجود می آید.

نیروی جاذبه خورشید هم به پیدایش جزر و مد کمک می کند، اما خورشید از زمین خیلی دورتر است تا ماه، پس تأثیر آن در روی آب دریاها خیلی کمتر است.

جزر و مد برای بشر فایده ها دارد، در بعضی جاها از انرژی آن برای به کار انداختن چرخ های آبی و ماشین ها استفاده می شود.

کشتیانان و ملوانان هم از آن کمک می گیرند، کشتی های بزرگ اقیانوس پیما برای نزدیک شدن به اسکله احتیاج به لنگرگاه های عمیق دارند، جزر و مد ریگ و لجن بسیاری از لنگرگاهها را به دریا می برد و آنها را ژرف نگاه می دارد به علاوه با جابه جا کردن و به حرکت در آوردن آب مانع آن می شود که آب لنگرگاه راکد و ناپاک شود.

روزی دوبار سواحل را می شویند و بسیاری از کثافات را با خود به دریا می برند و از جمع شدن آنها در کرانه ها جلوگیری می کنند.

جزر و مد به بسیاری از مردم که نان خود را از دریا به دست می آورند کمک می کند، زیرا که به هنگام جزر که قسمت بزرگی از ساحل از آب بیرون است، جمع کردن حیوانات دریایی که مانند صدف محفظه های استخوانی دارند آسان تر است.

چون جزر و مد دائماً در حرکت است پیوسته شکل سواحل را تغییر می دهد و به این نحو یکی از نیروهای بزرگ را تشکیل می دهد.

آخرین قسمت درباره ماه اینک: وقتی زمین از بین ماه و خورشید می گذرد به قسمی که خورشید و زمین و ماه بر یک امتداد واقع شوند ماه می گیرد یعنی زمین مانع رسیدن پرتوهای خورشید به کره ماه می شود و ماه تیره و تاریک می رسد، در این هنگام بر مردم مؤمن خواندن نماز آیات و سجده بردن در پیشگاه خالق ماه، واجب می گردد.

[«۳» سُبْحَانَهُ مَا أَعْجَبَ مَا دَبَّرَ فِي أَمْرِكَ وَاللَّطْفَ مَا صَبَّحَ فِي شَأْنِكَ جَعَلَكَ مِفْتَاحَ شَهْرِ حَادِثٍ «۴» لِأَمْرِ حَادِثٍ فَأَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَرَبِّكَ وَخَالِقِي وَخَالِقِكَ وَمُقَدِّرِي وَمُقَدِّرَكَ وَمُصَوِّرِي وَمُصَوِّرَكَ أَنْ يُصَيِّمَنِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ يَجْعَلَكَ هِلَالَ بَرَكَهِ لَا تَمَحُّهَا الْأَيَّامُ وَطَهَارَهُ لَا تُدْنِسُهَا الْأَثَامُ «۵» هِلَالَ أَمْنٍ مِنَ الْآفَاتِ وَسِلَامَةٍ مِنَ السَّيِّئَاتِ هِلَالَ سَعْدٍ لَا نَحْسَ فِيهِ وَيُؤْمِنُ لَا نَكَدَ مَعَهُ وَيُسِّرُ لَا يُمَارِجُهُ عُسْرٌ وَخَيْرٌ لَا يَشُوبُهُ شَرٌّ هِلَالَ أَمْنٍ وَإِيمَانٍ وَنِعْمَةٍ وَإِحْسَانٍ وَسَلَامَةٍ وَإِسْلَامٍ]

چه شگفت است تدبیری که در برنامه تو به کار برده، و چه دقیق است آنچه در شأن تو انجام داده، تو را کلید ماهی جدید، برای کاری جدید قرار داده. از خداوند، پروردگارم و پروردگارت، و آفریننده ام و آفریننده ات، و تقدیر کننده ام و تقدیر کننده ات، و صورتگرم و صورتگرت، درخواست می کنم که بر محمد و آلش درود فرستد، و تو را هلال با برکتی قرار دهد، که گذشت روزگاران آن برکت را از بین نبرد، و هلال پاکی که گناهان آلوده اش نکند، هلال ایمنی از بلاها، و سلامتی از بدی ها، هلال خوشی طالعی که نحسی در آن نباشد، و با میمندی که مشقت گرد آن نگردد، و آسایشی که دشواری با آن مخلوط نشود، و خیری که ممزوج به شر نگردد، هلال امن و امان، و نعمت و احسان، و سلامت و اسلام.

[«۶»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَرْضِي مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ وَ أَرْزَقِي مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ وَ أَسْعِدْ مَنْ تَعَبَدَ لَكَ فِيهِ وَ وَفَّقْنَا فِيهِ لِلتَّوْبَةِ وَ اغْصِرْ مِنَّا فِيهِ مِنَ الْحَوْبَةِ وَ احْفَظْنَا فِيهِ مِنْ مُبَاشَرِهِ مَعْصِيَتِكَ «۷» وَ أَوْزِعْنَا فِيهِ شُكْرَ نِعْمَتِكَ وَ أَلْبِسْنَا فِيهِ جُنْنَ الْعَافِيَةِ وَ أَتِمِّمْ عَلَيْنَا بِاسْتِكْمَالِ طَاعَتِكَ فِيهِ الْمِنَّةَ إِنَّكَ الْمَنَّانُ الْحَمِيدُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از خشنودترین کسانی قرار ده که ماه نو بر آن طلوع کرده، و از پاکیزه ترین کسانی که به آن نگاه کرده، و خوشبخت ترین کسانی که در آن به انجام هر گونه عبادت، از واجب و مستحب برخاسته اند، و ما را در این ماه به توبه موفق کن، و از گناه حفظ فرما، و از دست زدن به معصیت نگاه دار، و ما را در این ماه به سپاسگزاری نعمت برانگیز، و پوشش های عافیت را به ما بپوشان، و به سبب کامل به جا آوردن بندگی در این ماه، نعمت را بر ما کامل کن. تو بسیار نعمت دهنده و ستوده ای، و درود خدا بر محمد و آل پاک و پاکیزه اش باد.

دعای ۴۴ : ماه مبارک رمضان

اشاره

ص: ۲۱۲

«١» الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِحَمْدِهِ وَ جَعَلَنَا مِنْ أَهْلِهِ لِنَكُونَ لِإِحْسَانِهِ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِيُجْزِيَنَا عَلَى ذَلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ «٢» وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَبَانَا بِعَدِينِهِ وَ اخْتَصَّنَا بِمِلَّتِهِ وَ سَبَّلَنَا فِي سُبُلِ إِحْسَانِهِ لِنَسْتَلْكَهَا بِمَنِّهِ إِلَى رِضْوَانِهِ حَمِيداً يَتَقَبَّلُهُ مِنَّا وَ يَرْضَى بِهِ عَنَّا «٣» وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنْ تِلْكَ السُّبُلِ شَهْرَهُ شَهْرَ رَمَضَانَ شَهْرَ الصَّيَامِ وَ شَهْرَ الْإِسْلَامِ وَ شَهْرَ الطَّهْوَرِ وَ شَهْرَ التَّمْجِيسِ وَ شَهْرَ الْقِيَامِ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ «٤» فَأَيَّانَ فَضَّلْتَهُ عَلَى سَائِرِ الشُّهُورِ بِمَا جَعَلَ لَهُ مِنَ الْحُرْمَاتِ الْمُؤَفُّورَةِ وَ الْفَضَائِلِ الْمَشْهُورَةِ فَحَرَّمَ فِيهِ مَا أَحَلَّ فِي غَيْرِهِ إِعْظَاماً وَ حَجَرَ فِيهِ الْمَطَاعِمَ وَ الْمَشَارِبَ إِكْرَاماً وَ جَعَلَ لَهُ وَقْتاً بَيْنَنَا لَا يُجِيزُ - حَيْلٌ وَ عَزٌّ - أَنْ يُقَدَّمَ قَبْلَهُ وَ لَا يَقْرَبُ أَنْ يُؤَخَّرَ عَنْهُ «٥» ثُمَّ فَضَّلَ لَيْلَهُ وَاحِدَةً مِنْ لَيَالِيهِ عَلَى لَيَالِي أَلْفِ شَهْرٍ وَ سَمَّاها لَيْلَةَ الْقَدْرِ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ دَائِمٌ الْبَرَكَةِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْكَمَ مِنْ قَضَائِهِ «٦» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَلْهِمْنَا مَعْرِفَةَ فَضْلِهِ وَ إِجْلَالَ حُرْمَتِهِ وَ التَّحَفُّظَ مِمَّا حَظَرْتَ فِيهِ وَ أَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ بِكُفِّ الْجَوَارِحِ عَنْ مَعْصِيكَ وَ اسْتِعْمَالِهَا فِيهِ بِمَا يُرْضِيكَ حَتَّى لَا نُضْغِيَ بِأَسْمَاعِنَا إِلَى لَغْوٍ وَ لَا نُسْرِعَ بِأَبْصَارِنَا إِلَى لَهْوٍ «٧» وَ حَتَّى لَا نَبْسُطَ أَيْدِينَا إِلَى مَحْظُورٍ وَ لَا نَخْطُوَ بِأَقْدَامِنَا إِلَى مَحْجُورٍ وَ حَتَّى لَا

تَعَى بُطُونِنَا إِلَّا- مَيَا أَحَلَّتْ وَلَا- تَنْطِقَ أَلْسِنَتُنَا إِلَّا- بِمَيَا مَثَلَتْ وَلَا- تَتَكَلَّفَ إِلَّا- مَيَا يُدْنِي مِنْ ثَوَابِكَ وَلَا تَنْعَاطِي إِلَّا الَّذِي يَبْقَى مِنْ عِقَابِكَ ثُمَّ خَلِّصْ ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْ رِثَاءِ الْمُرَائِينَ وَ سَمْعِهِ الْمُسْمِعِينَ لَا نَشْرَكَ فِيهِ أَحَدًا دُونَكَ وَلَا نَبْتَغِي فِيهِ مُرَادًا سِوَاكَ «٨» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ قَفْنَا فِيهِ عَلَى مَوَاقِيتِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ بِحُدُودِهَا الَّتِي حَدَّدْتَ وَ فُرُوضِهَا الَّتِي فَرَضْتَ وَ وَظَائِفِهَا الَّتِي وَظَفْتَ وَ أَوْقَاتِهَا الَّتِي وَقَّتَ «٩» وَ أَنْزَلْنَا فِيهَا مَنْزِلَهُ الْمُصِيبِينَ لِمَنَازِلِهَا الْحَافِظِينَ لِأَرْكَانِهَا الْمُؤَدِّينَ لَهَا فِي أَوْقَاتِهَا عَلَى مَا سَنَّهَ عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ - صَلِّمُوا نَفْسَكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - فِي رُكُوعِهَا وَ سُجُودِهَا وَ جَمِيعِ فَوَاضِحِهَا عَلَى أُمَّتِ الطُّهُورِ وَ أَسْبِغِهِ وَ أَيْدِي الخُشُوعِ وَ أَبْلَغِهِ «١٠» وَ وَقَّفْنَا فِيهِ لِأَنَّ نَصَلَ أَرْحَامِنَا بِالْبِرِّ وَ الصَّلَةِ وَ أَنْ نَتَعَاهَدَ جِيرَانِنَا بِالْإِفْضَالِ وَ الْعَطِيَّةِ وَ أَنْ نُخَلِّصَ أَمْوَالِنَا مِنَ التَّبَعِيَّاتِ وَ أَنْ نُطَهِّرَهَا بِإِخْرَاجِ الزَّكَاةِ وَ أَنْ نُرَاجِعَ مَنْ هَاجَرَنَا وَ أَنْ نُنْصِفَ مَنْ ظَلَمَنَا وَ أَنْ نُسَالِمَ مَنْ عَادَانَا حَاشَى مَنْ عُدِيَ فِيكَ وَ لَكَ فَإِنَّهُ الْعَدُوُّ الَّذِي لَا نُؤَالِيهِ وَ الْحِزْبُ الَّذِي لَا نُصَافِيهِ «١١» وَ أَنْ نَتَقَرَّبَ إِلَيْكَ فِيهِ مِنَ الْأَعْمَالِ الرَّائِيَةِ بِمَا تُطَهِّرُنَا بِهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ تَعْصِمُنَا فِيهِ مِمَّا نَسْتَأْنِفُ مِنَ الْعُيُوبِ حَتَّى لَا يُورِدَ عَلَيْكَ أَحَدٌ مِنْ مَلَائِكَتِكَ إِلَّا دُونَ مَا نُورِدُ مِنْ أَبْوَابِ الطَّاعَةِ لَكَ وَ أَنْوَاعِ الْقُرْبَى إِلَيْكَ «١٢» اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الشَّهْرِ وَ بِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ مِنْ ابْتِدَائِهِ إِلَى وَقْتِ فَنَائِهِ مِنْ مَلِكٍ قَرَّبْتَهُ أَوْ نَبِيٍّ أَرْسَلْتَهُ أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَصْتَهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَهْلُنَا فِيهِ لِمَا وَعَدْتِ أَوْلِيَاءَكَ مِنْ كَرَامَتِكَ وَ أَوْجِبْ لَنَا فِيهِ مَا أَوْجِبْتَ لِأَهْلِ الْمُبَالِغَةِ فِي طَاعَتِكَ وَ اجْعَلْنَا فِي نَظْمِ مَنْ اسْتَحَقَّ الرَّفِيعَ الْأَعْلَى بِرَحْمَتِكَ «١٣» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ جَنِّبْنَا

الْإِلْحَادَ فِي تَوْحِيدِكَ وَ التَّقْصِيرَ فِي تَمَجِيدِكَ وَ الشُّكَّ فِي دِينِكَ وَ الْعَمَى عَن سَبِيلِكَ وَ الْإِغْفَالَ لِحُرْمَتِكَ وَ الْإِنْخِدَاعَ لِعَدْوِكَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «١٤» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ إِذَا كَانَ لَكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ لَيْلِي شَهْرًا هَذَا رِقَابٌ يُعْتَقُهَا عَفْوُكَ أَوْ يَهَبُهَا
صَفْحُكَ فَاجْعَلْ رِقَابَنَا مِنْ تِلْكَ الرِّقَابِ وَ اجْعَلْنَا لِشَهْرِنَا مِنْ خَيْرِ أَهْلِ وَ أَصْحَابِ «١٥» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اَمْحَقْ ذُنُوبَنَا
مَعَ إِمْحَاقِ هَلَالِهِ وَ اسْلُخْ عَنَّا تَبِعَاتِنَا مَعَ انْسِلَاحِ أَيَّامِهِ حَتَّى يَنْقُضِيَ عَنَّا وَ قَدْ صَفَّيْتَنَا فِيهِ مِنَ الْخَطِيئَاتِ وَ أَخْلَصَيْتَنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ
«١٦» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ إِنْ مَلْنَا فِيهِ فَعَدُّنَا وَ إِنْ زُغْنَا فِيهِ فَقَوَّمْنَا وَ إِنْ اِشْتَمَلْ عَلَيْنَا عِدْوُكَ الشَّيْطَانُ فَاسْتَنْقِذْنَا مِنْهُ
«١٧» اللَّهُمَّ اشْحَنْهُ بِعِبَادَتِنَا إِيَّاكَ وَ زَيِّنْ أَوْقَاتَهُ بِطَاعَتِنَا لَكَ وَ أَعِنَّا فِي نَهَارِهِ عَلَى صِيَامِهِ وَ فِي لَيْلِهِ عَلَى الصَّلَاةِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَيْكَ وَ
الْخُشُوعِ لَكَ وَ الدَّلَّةِ بَيْنَ يَدَيْكَ حَتَّى لَا يَشْهَدَ نَهَارُهُ عَلَيْنَا بِغَفْلَةٍ وَ لَا لَيْلُهُ بِتَفْرِيطٍ «١٨» اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْنَا فِي سَائِرِ الشُّهُورِ وَ الْأَيَّامِ
كَذَلِكَ مَا عَمَّرْتَنَا وَ اجْعَلْنَا مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (١)، «وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ
وَ جِلَّةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» (٢)، «وَ مِنَ الَّذِينَ يُسَيِّرُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ» (٣) «١٩» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ كُلِّ أَوَانٍ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ عَدَدَ مَا صَيَّلْتِ عَلَى مَنْ صَيَّلْتِ عَلَيْهِ وَ أضعافَ ذَلِكَ كُلِّهِ بِالْأضعافِ الَّتِي لَا يُحْصَى بِهَا
غَيْرُكَ إِنَّكَ فَعَالٌ لِمَا تُرِيدُ.

ص: ٢١٧

١- (١) - مؤمنون (٢٣) : ١١. [١]

٢- (٢) - مؤمنون (٢٣) : ٦٠. [٢]

٣- (٣) - مؤمنون (٢٣) : ٦١. [٣]

[«۱» الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِحَمِيدِهِ وَجَعَلْنَا مِنْ أَهْلِهِ لِنَكُونَ لِإِحْسَانِهِ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِيَجْزِيَنَا عَلَى ذَلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ «۲» وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَبَانَا بِدِينِهِ وَ اخْتَصَّنَا بِمِلَّتِهِ وَ سَبَّلَنَا فِي سُبُلِ إِحْسَانِهِ لِنَسْلُكَهَا بِمَنِّهِ إِلَى رِضْوَانِهِ حَمْدًا يَتَقَبَّلُهُ مِنَّا وَ يَرْضَى بِهِ عَنَّا]

خدا را سپاس، که ما را به سپاس گزاریش هدایت فرمود، و ما را اهل سپاس قرار داد، برای این که از شکر گزاران احسانش شویم، تا در برابر این سپاس و شکر، پاداش نیکوکاران را به ما عنایت فرماید.

خدا را سپاس که دینش را به ما عطا کرد، و ما را به آیینش اختصاص داد، و در راه های احسانش وارد کرد، تا در آنها به لطف و فضلش به جانب رضوانش حرکت کنیم؛ حمدی که از ما بپذیرد، و به سبب آن از ما خشنود شود.

سپاس بر عظیم ترین نعمت ها

اشاره

مقام حمد و ستایش مقامی بس بزرگ، و نعمتی بس عظیم از نعمت های معنوی حضرت محبوب است.

حامدان را در پیشگاه حضرت دوست ارزش والایی است، و اجرشان و مزدشان آن چنان اجر و مزدی است که فوق آن را نمی توان تصور کرد.

فاتحه الكتاب که خواندنش در نمازهای یومیه واجب است، بدون قرائت آن، نماز به پا نمی شود، پس از بسم الله تعلیم می دهد که چگونه تمام نعمت ها را حمد و

سپاس گوید، که نعمت جز از خدا نیست، و سپاس و حمد جز به او روا نیست.

منعم را بشناسید، و نعمت را از او بدانید، و داده حضرت او را در همان جا خرج کنید که او از شما خواسته، و این همه از جمله عرشی و آیه آسمانی و کلمات ملکوتی

الحمد لله رب العالمين

استفاده می شود، که این گونه توجه به صاحب و خالق نعمت، و ادای سپاس و حمد به محضر مبارک او جز به هدایت او و عنایت و لطفش صورت نمی پذیرد.

اگر او بر قلب عبد اشراق نکند، و دل بنده را به نورش منور ننماید، و سینه را جلوه گاه معرفت ننماید، و آتش عشق به سپاس را در باطن شعله ور نسازد، و جملاتی که بیان کننده حمد و سپاسش است القا نفرماید، از دست و زبان که برآید که بتواند به حمد و سپاسش برخیزد، و در مدار تسبیح و تحمیدش به گردش آید؟

این نکته با ارزش را باید توجه داشت که معرفت به صاحب نعمت، و عشق و ایمان به او، و حضور عملی نسبت به دستورهایش را باید بدرقه حمد و سپاس قولی کرد، تا سپاسی که دوست از بنده اش خواسته تحقق یابد، این نوع سپاس و حمد که معرفت و قول و عمل است سپاس واقعی و حمد حقیقی است، و ورود به فضای این سپاس، انسان را به مقام بندگی و اخلاص و رشد و کمال می رساند، این گونه سپاس و حمد، نسبت به تمام نعمت ها فراگیر، و در حد ظرفیت انسان ادای حق منعم است.

می فرستد هر زمانی دوست پیغامی دگر می رسد دل را از او هر لحظه الهامی دگر

کای دل سرگشته غیر از ما دلآرامی مجوی زانکه نتوان یافتن جز ما دلآرامی دگر

از پی صیادی مرغ دل ما می نهد خال و زلفش هر زمانی دانه و دامی دگر

چون توان هشیار بودن چون پیایی می دهد هر زمان ساقی شرابی دیگر از جامی دگر
گرچه او را نیست آغازی و انجامی ولی هر زمان داریم از او آغاز و انجامی دگر
در حقیقت هیچ نامی نیست او را گرچه او می نهد مر خویش را هر لحظه ای نامی دگر
دل به کامی از لب جانان کجا راضی شود هر نفس خواهد کز او حاصل کند کامی دگر
هر که گامی بر هوای نفس ناسوتی زند در فضای نفس لاهوتی نهد گامی دگر
گرچه ما مستغرق احسان و انعام وئیم می کنم از وی طلب هر ساعت انعامی دگر
جز رخ و زلفش که صبح و شام ارباب دلند مغربی را نیست صبحی دیگر و شامی دگر
(مغربی)

حمد و ستایش در قرآن مجید

با این گونه سپاس می توان از حضرت محبوب نسبت به آفرینش آسمان ها و زمین قدردانی کرد:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (۱)

همه ستایش ها ویژه خداست که آسمان ها و زمین را آفرید.

ص: ۲۲۰

با این گونه سپاس و حمدی که مرگب از قول و معرفت و عمل است می توان حضرت حق را به خاطر پیروزی دادن به مؤمنان علیه ستمگران ستایش کرد:

فَقَطَّعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱)

در نتیجه ریشه کسانانی که [به آیات ما و به مردم] ستم ورزیدند ، بریده شد ؛ و همه ستایش ها ویژه خدا مالک و مربی جهانیان است .

با این حمد و سپاس می توان نعمت با عظمت هدایت را که نعمتی ما فوق آن نیست و به وسیله آن سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین می شود و آدمی در سایه آن به خیر دنیا و آخرت می رسد، شکر و سپاس گزارد:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» (۲)

و همه ستایش ها ویژه خداست که ما را به این [نعمت ها] هدایت کرد ، و اگر خدا ما را هدایت نمی کرد هدایت نمی یافتیم .

با این ستایش و حمد، می توان نزول قرآن را از جانب حضرت محبوب برای رشد و کمال انسان و روشن کردن بزم، حیات سپاس گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» (۳)

همه ستایش ها ویژه خداست که این کتاب را بر بنده اش نازل کرد و برای آن هیچ گونه انحراف و کژی قرار نداد .

با این حمد و سپاس می توان از عنایت حضرت دوست که باعث نجات انسان از شر ستمگران شد تشکر و قدردانی کرد:

ص: ۲۲۱

۱- (۱) - انعام (۶) : ۴۵ . [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷) : ۴۳ . [۲]

۳- (۳) - كهف (۱۸) : ۱ . [۳]

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۱)

همه ستایش ها ویژه خداست که ما را از این گروه ستم پیشه نجات داد .

با این حمد و سپاس می توان از آنچه در آسمان ها و زمین است و در به پا داشتن خیمه هستی مؤثر است و به صورتی یار و مددکار آدمی است، به ادای کمترین حقی از حقوق که از حضرت ربّ العزّه بر عهده انسان است، اقدام کرد:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (۲)

همه ستایش ها ویژه خداست که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست ، و همه ستایش ها در آخرت مخصوص اوست ، و او حکیم و آگاه است .

با این حمد و سپاس می توان به ادای شکر او به عنوان این که مالک حقیقی آسمان ها و زمین، و مالک تمام جهانیان است برخاست، مالکی که در فضای مالکیتش از باب لطف و رحمت به تربیت موجودات و رشد و کمال اجزای هستی توجه دارد.

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۳)

در نهایت همه ستایش ها مخصوص خداست که پروردگار آسمان ها و پروردگار زمین و پروردگار جهانیان است .

اگر هدایت او نسبت به چنین حمدی نبود، در قدرت و توان کسی نمی دیدی که به ادای حمد برخیزد.

ص: ۲۲۲

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۲۸. [۱]

۲- (۲) - سبأ (۳۴) : ۱. [۲]

۳- (۳) - جاثیه (۴۵) : ۳۶. [۳]

اوست که از باب لطف و مرحمت عباد صالح خود را به چنین حمدی رهنمون است، و آنان را اهل چنین حمدی می نماید تا بتوانند احسانش را شکر کنند، و از این راه به جزای نیکوکاران دست یابند.

من فراموش کنم هرچه بود الا تو عشقبازی نکنم در دو جهان جز با تو

گر دلیل من سرگشته تو باشی گامی است هر مسافت که بود از من بیدل تا تو

در درون دل تنگم که بود خلوت انس راه هر پرده نشین نیست مگر تنها تو

در میان غم و اندوه و پریشانی من بر کنار دل آشفته ناپروا تو

ساقی از باده چنان بی خبرم کن نفسی که زمستی شناسم که منم این یا تو

تو برفتی و برفت از پی تو عمر عزیز عمر اگر باز نیاید چه شود باز آ تو

بشکستی به جفا عهد دلآرام عماد ای ز سودازدگان عاشق پابرجا تو

(عماد فقیه کرمانی)

ص: ۲۲۳

[«(۳) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنْ تِلْكَ الشُّبُلِ شَهْرَهُ شَهْرَ رَمَضَانَ شَهْرَ الصِّيَامِ وَشَهْرَ الْإِسْلَامِ وَشَهْرَ الطُّهُورِ وَشَهْرَ التَّمْحِيصِ وَشَهْرَ الْقِيَامِ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ» (۱) «۴ فَأَيَّانَ فَضَّلْتَهُ عَلَى سَائِرِ الشُّهُورِ بِمَا جَعَلَ لَهُ مِنَ الْحُرْمَاتِ الْمُؤَفَّرَةِ وَالْفَضَائِلِ الْمَشْهُورَةِ فَحَرَّمَ فِيهِ مَا أَحَلَّ فِي غَيْرِهِ إِعْظَامًا وَحَجَرَ فِيهِ الْمَطَاعِمَ وَالْمَشَارِبَ إِكْرَامًا وَجَعَلَ لَهُ وَقْتًا بَيْنًا لَا يُجِزُ - جَلٌّ وَعَزٌّ - أَنْ يُقَدَّمَ قَبْلَهُ وَلَا يَقْبَلَ أَنْ يُؤَخَّرَ عَنْهُ]

و خدا را سپاس که از جمله آن راه ها، ماه خود، ماه رمضان را قرار داد؛ ماه روزه، و ماه اسلام، ماه پاک کننده، ماه آزمایش، ماه قیام به عبادت، و ماهی که قرآن را در آن نازل کرد، که سراسر برای مردم هدایت است و نشانه هایی روشن از هدایت، و جداکننده بین حق و باطل؛ پس برتریش را بر ماه های دیگر بر پایه احترامات زیادی که برایش قرار داد، و فضیلت هایی که بین مردم مشهور است، آشکار ساخت.

پس آنچه را در ماه های دیگر حلال بود، به خاطر بزرگداشت این ماه حرام کرد، و خوراکی ها و آشامیدنی ها را محض گرامی داشت آن ممنوع فرمود، و بر آن وقتی واضح و روشن قرار داد، و آن نهمین ماه از ماه های قمری است که

ص: ۲۲۴

حضرتش جلّ و عزّ اجازة نمی دهد از آن وقت معین پیش افتد، و نمی پذیرد که از آن پس افتد.

ماه مبارک رمضان و مسئله با عظمت روزه

فرازهای عرشی و ملکوتی این دعا، موقعیت بسیار مهم ماه رمضان، و اهمیت مسئله الهی روزه را نشان می دهد.

جملات زیبای این دعا، به این معنا هشدار می دهد، که ماه رمضان و روزه در آن باعث سوختن هیمة گناه از پرونده و ریزش رحمت الهی بر عبد خداست.

این ماه به حقیقت ماه اسلام است، زیرا هر انسان عاشقی با اتصال به روزه ای که شرایط ظاهری و باطنی آن در قرآن و روایات بیان شده، تبدیل به یک مسلمان واقعی و یک موجود با تقوا و یک عنصر تسلیم در برابر حضرت محبوب می شود.

در این ماه دامن جان و حقیقت نفس، و اعضا و جوارح به کشور پاکی سفر می کنند، و در پایان ماه به تقوا و طهارت مورد نظر دوست می رسند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۱)

ای اهل ایمان! روزه بر شما مقرّر و لازم شده، همان گونه که بر پیشینیان شما مقرّر و لازم شد، تا پرهیزکار شوید.

ماه رمضان ماه تصفیه بدن از آلودگی ها و رسوب های غذایی است، رسوب هایی که باعث امراض گوناگون وریدی، خونی، قلبی، و جسمی است.

ماه تصفیه و پاکی از گناهان و معاصی و رذایل اخلاقی و نفسی و روحی و عملی است، و این همه وقتی میسر است که روزه جسمی و نفسی و قلبی گرفته شود، و به

ص: ۲۲۵

تعبیر اهل دل، روزه‌ عام که روزه‌ بدن، و روزه‌ خاص که روزه‌ جان، و روزه‌ خاصّ الخاص که روزه‌ قلب است.

روزه‌ بدن امساک از مفطرات، و روزه‌ نفس امساک از رذایل اخلاقی و معاصی اعضا و جوارح، و روزه‌ قلب امساک از غیر حق است!

این ماه به راستی ماه قیام و به پا خاستن برای کسب معرفت و بینش، و تحصیل حق و حقیقت و به دست آوردن کرامت و فضیلت، و فراهم آوردن عشق و شور از توجه به حضرت محبوب، و ماه اقدام جانانه برای ورود به مدار عبادت خالصانه و بندگی عاشقانه است.

ماه رمضان ماه پیوند خوردن به قرآن برای کسب هدایت، و منور کردن جان به نور آیات بینات، و ماه تلاوت قرآن و ماه تشخیص حق از باطل در همه‌ امور است.

فضایل این ماه فضایی فوق العاده و بی شمار است. به خاطر حرمت این ماه آنچه در دیگر ماه ها بر انسان از طلوع فجر تا فجر دیگر حلال است حرام می باشد، جسم از روی آوردن به خوراکی ها و آشامیدنی ها ممنوع است، روزه این ماه را نمی توان پیش انداخت، و نیز جایز نیست آن را به دست تأخیر سپرد، که بر واجد شرایط واجب است در همان ماه مبارک قیام به این عبادت بزرگ کند.

روزه فواید جسمی و روحی فراوان دارد، شفابخش جسم، و توانبخش جان است، پاک کننده آدمی از رذایل حیوانی است، در ساختن فرد صالح و سامان دادن اجتماع بسیار مؤثر است، در تهذیب و تزکیه نفس و رهاندن انسان از روزمرگی و واماندگی در نیازهای تن، تأثیر بسزائی دارد.

فوائد طبّی و بهداشتی روزه که از سودمندی های کوچک این فرضیه انسان ساز می باشد به حدّی است که شاید نیاز به توضیح و تکرار نداشته باشد و بیشتر مردم کم و بیش از آن آگاهند.

معهده و دستگاه گوارش از اعضای پرکار اندام آدمی است، با سه وعده غذا که

معمول مردم است تقریباً در همه ساعات دستگاه گوارش به هضم و تحلیل و جذب و دفع مشغول است.

روزه باعث می شود که از یک سو این اعضا استراحت کنند و از فرسودگی مصون بمانند و نیروی تازه ای بگیرند، و از سوی دیگر ذخایر چربی که زیان های مهلکی دارند تحلیل رفته و کاسته شوند.

روزه و سلامتی

اشاره

در روایات اسلامی حتی به فوائد جسمی روزه نیز تصریح شده تا برخی از سست عنصران اگر نه با ایمان کامل حدّ اقل با توجه به فوائد بهداشتی روزه، این فریضه ثمربخش را بجای آورند و از سودمندی های گوناگون آن در حدّ خود بهره ور شوند.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در همین رابطه فرموده است:

صُومُوا تَصِحُّوا. (۱)

روزه بگیرید تا سالم بمانید.

و نیز در روایات بسیاری، پیشوایان بزرگ اسلام فرموده اند:

معدة آدمی خانه بیماری های اوست و پرهیز از غذا درمان آن است. (۲) بدیهی است، آنگاه این فواید بهداشتی بهتر به دست می آید که روزه دار امساک روز را با زیاده روی در شب تلافی نکند، که پرخوری خود موجب زیان های چشمگیر برای دستگاه گوارش است.

با پیشرفت دانش پزشکی، برخی از پزشکان و متخصصان دریافته اند که امساک

ص: ۲۲۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۷/۵۹، باب ۸۸، حدیث ۴۶؛ الدعوات، راوندی: ۷۶، حدیث ۱۷۹.

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۴۵۳/۱۶، باب ۱۰۹، حدیث ۲۰۵۲۷؛ عوالی اللالی: ۳۰/۲، حدیث ۷۲.

از خوردن و آشامیدن، عالی ترین روش درمانی است.

یکی از پزشکان می گوید:

طرح درمان به وسیلهٔ روزه چنان معجزه آساست که به کار بستن آن مسیر طرح ها و برنامه های طب عملی و جراحی را تغییر خواهد داد، زیرا روزه راه تازه ای به روی دانش پزشکی می گشاید و سلاح مؤثری برای مبارزه با بیماری ها به این دانش می بخشد، سلاحی که می توان آن را از راه های گوناگونی مورد استفاده قرار داد و انسان را در مبارزه با علت بیماری ها برای بهبود بیماران به نتیجهٔ مطلوب و آشکار می رساند.

با روزه و امساک می توان بیماری هایی را بهبود بخشید و معالجه کرد، البته در صورتی که با اعتدال و میانه روی مقرون باشد و هنگام سحر و افطار در خوردن و آشامیدن افراط نشود.

باید توجه داشت بر خلاف تصور کوتاه اندیشان، روزه هیچ گونه ضرری برای افراد سالم مکلف ندارد، و اگر کسی بیمار باشد و نتواند روزه بگیرد از انجام این تکلیف اسلامی معاف است، و نیز اگر روزه بگیرد و با این کار بیمارتر شود، و یا روزه اش باعث گردد که بیماریش ادامه یابد، کار حرامی مرتکب شده و روزه اش هم نزد خدا پذیرفته نیست.

افراد سالم باید بدانند که روزه نه تنها زیانی برایشان ندارد، بلکه موجب تندرستی و صحت مزاج است، و به گفتهٔ برخی شکم پرستان که خود روزه نمی گیرند و دیگران را نیز از روزه باز می دارند و تلقین می کنند که روزه موجب زخم معده می شود، نباید اعتنا کرد. این گونه دروغ ها فقط بهانهٔ افراد سست عنصری است که اسیر شکم خویشند و از عزم و ارادهٔ انسانی در آنان خبری نیست.

روزه باعث استراحت معده است و در حال روزه داری اسید معده به جای غذا

به وسیلهٔ صفرا خنثی می شود و زخم ایجاد نمی گردد. (۱) اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان متدین ماه مبارک رمضان را روزه می دارند و به هیچ وجه شکایتی از این بیماری ندارند و نسبت بیماری زخم معده در میان روزه داران بیشتر از دیگران نیست.

روزه و تقوا

روزه عامل مؤثری در ایجاد و تقویت روحیهٔ تقوا و پرهیزکاری است.

قرآن مجید این فایدهٔ بزرگ را با جملهٔ:

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۲)

تا پرهیزکار شوید .

یادآور می شود و این عبادت را عامل مهم تقوا می شمارد. تقوا و پرهیزکاری در تربیت و سازندگی و شخصیت اسلامی یک مسلمان نقش بسیار مهمی دارد، و برای رسیدن به همین اثر پر ارزش است که بهترین عبادت در ماه صیام و در حال روزه اجتناب از گناهان است.

ورع از محارم الهی که رسول خدا آن را بهترین عمل در ماه رمضان دانسته (۳) شرط کمال روزه است.

روزه دار با به کار بستن این دستور ملکوتی روح تقوا را در خود زنده می کند و این

ص: ۲۲۹

۱- (۱) - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر: ۷۹/۳.

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۸۳.

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۳۱۳/۱۰، باب ۱۸، حدیث ۱۳۴۹۴؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۹۳، حدیث ۴. [۱]

مراقبت ثمربخش در ماه مبارک رمضان و در حال روزه بسیار آسان تر است، چرا که گرسنگی و تشنگی و دیگر محدودیت های روزه، شعله های سرکش غرایز حیوانی و هوس ها را تا حد چشمگیری خاموش می سازد و حتی اگر موقتاً هم باشد گریبان عقل و جان را از چنگ شهوات رها می سازد و برای روزه دار زمینه ای آماده برای تمرین تقوا و پرهیزکاری فراهم می شود، و با مراقبت و تمرین پیاپی در یک ماه نیروی بازدارنده از گناه در او به وجود می آید و خصلت خودداری در او ریشه می گیرد و رشد می کند، و او با گذراندن این برنامه یک ماهه توفیق می یابد که پس از یک ماه روزه نیز پرهیزکار باقی بماند و بدین ترتیب به مقام پر ارج تقوا که به فرموده قرآن و پیشوایان معصوم ما کرامت انسان بدان وابسته است، برای همیشه نایل آید.

حکومت غرایز و شهوات بر انسان خطرناک ترین حکومت ها است و آدمی را اسیر و بی اختیار می سازد و به پستی و رذالت می کشاند. مبارزه با سلطه شهوات نفس که در اسلام جهاد اکبر نامیده شده به پایمردی و اراده ای استوار نیاز دارد.

انسان با روزه داری که امساک از خوردن و آشامیدن و خودداری از برخی چیزهای دیگر است در واقع با خواهش های خویش می جنگد و در برابر غرایز خود مقاومت می کند، تمرین این عمل اراده و تصمیم را در انسان نیرومند می سازد و جان را از قید حکومت و سلطه هواها و خواهش ها می رهاند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ جَاهَدَ هَوَاهُ وَ أَقْوَى النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ. (۱)

بهترین مردم کسی است که با هوای نفس مبارزه کند، و نیرومندترین آنان کسی است که بر آن پیروز شود.

پس روزه داران بهترین مردمند، چرا که با خواسته های نفسانی مبارزه می کنند، و اگر با مراقبت و کوشش از روزه خود این بهره را بگیرند که بر نفس خود مسلط شوند از نیرومندترین مردم نیز خواهند بود.

گر برفت اندر غمت دل گو برو جان اگر هم شد فدایت گو بشو

ص: ۲۳۰

حسن تو ای جان من پاینده باد هر چه جز تو گو به قربان تو شو
من طمع از خود بریدم آن زمان که به عشقت جان و دل کردم گرو
هر دمی جانی فدا سازم تو را در هماندم بخشی از سر جان نو
جان نو بخشد جمالت نو مرا کهنه را گوید جلالت که برو
هر دم عیدی و قربان نوی است خلعتی نوروز نو روزی نو
دوست می خواند تو را ای فیض هان در ره او پای از سر کن بدو
(فیض کاشانی)

روزه و معرفت

روزه چراغ معرفت و آگاهی را در درون برمی افروزد، روزه و به ویژه روزه ماه رمضان موجب می شود که حکومت شهوات و امیال شیطانی جای خود را به حکومت تقوا و پیروی از دستورهای الهی بدهد و تیرگی هوس ها و شهوات در جان آدمی به نورانیت و روشنی باطن تبدیل شود.

در سایه همین صفا و پاکی حاصل از روزه است که روزه دار با خود آگاهی نه تنها شکم را از خوردن و آشامیدن، که دست و پا و چشم و گوش و زبان و همه اعضای خویش را از آنچه خدا حرام فرموده نگاه می دارد، و می تواند به آن درجه از تقوا نایل آید که حتی از اندیشه و فکر گناه نیز دوری گزیند، و این اوج نورانیت روزه است.

امیر المؤمنین علیه السلام نیز به همین مرتبه اشاره می فرماید:

صِيَامُ الْقَلْبِ عَنِ الْفِكْرِ فِي الْأَثَامِ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِ الْبُطْنِ عَنِ الطَّعَامِ. (۱)

روزه دل از اندیشه گناهان برتر از روزه شکم از خوردن و آشامیدن است.

ص: ۲۳۱

باری صفا و پاکی حاصل از روزه و خودداری و پرهیزکاری روزه دار همچون سپری است که روزه دار را از آتش عذاب الهی که مولود گناهان است، مصون می‌دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ. (۱)

روزه، سپری است که روزه دار را از آتش جهنم حفظ می‌کند.

روزه و صبر

اشاره

صبر از خصلت‌هایی است که در اخلاق اسلامی بر آن بسیار تأکید شده است، انسان مسلمان در زندگی فردی و اجتماعی خویش در راه هدف‌هایی مبارزه می‌کند و با مشکلاتی نیز رو به رو است، بدون خصلت صبر، پیروزی بر مشکلات و رسیدن به هدف‌ها آسان نیست، صبر و تحمل بر نیروی مقاومت و پایداری آدمی می‌افزاید و اراده را توانا می‌سازد، هیچ‌ملتی اگر تحمل ناگواری‌ها را نداشته باشد بر مشکلات خویش و بر دشمنان خود نمی‌تواند پیروز گردد. با صبر و مقاومت است که می‌توان به پیکار ستمگران رفت.

و دست استعمارگران را کوتاه نمود، و روزه به ویژه در روزهای گرم و طولانی تابستان که فشار تشنگی طاقت فرسا می‌شود، به طور چشمگیری به انسان صبر و مقاومت می‌بخشد و تحمل رنج و سختی را بر آدمی آسان می‌سازد.

قرآن کریم با توجه به همین اثر است که از روزه به «صبر» تعبیر کرده است:

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ (۲)

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - من لایحضره الفقیه: ۷۴/۲، حدیث ۱۸۷۱؛ تهذیب الأحکام: ۱۵۱/۴، باب ۴۰، حدیث ۱.

۲- (۲) - بقره (۲): ۴۵. [۱]

از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید.

امامان معصوم ما صبر را در این آیه به روزه تفسیر کرده اند (۱) و پیامبر بزرگوار اسلام نیز ماه رمضان را ماه صبر نامیده اند:

شَهْرُ الصَّبْرِ، وَ أَنَّ الصَّبْرَ ثَوَابُهُ الْجَنَّةُ. (۲)

رمضان ماه صبر است، و پاداش صبر بهشت است.

امام صادق علیه السلام فرموده:

هرگاه بر کسی حادثه ای جانکاه پیش آمد روزه بگیرد که خدا فرموده است:

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ (۳)

امامان بزرگوار ما در روایات و دعاها، ماه رمضان را ماه مواسات نامیده اند. (۴) از نتایج بارز روزه برانگیختن حس همدردی نسبت به مستمندان و هموعان تنگ دست است، آنان که زندگی آسوده ای دارند و رنج فقر و طعم روزه، وسیله ای است که آنان را از غفلت می رهانند و رنج مستمندان را به یاد آنان می آورد تا به دستگیری فقیران همت گمارند و به درد دل آنان برسند.

از سویی به احسان و اطعام و انفاق به مستمندان در ماه مبارک رمضان بسیار سفارش شده است، و از سوی دیگر گرسنگی و تشنگی روزه، موجب درک رنج مستمند می گردد و بدین ترتیب ثروتمند به فقیر نزدیک می شود و احساس ها رقت می یابد و احسان و انفاق فزونی می گیرد و جامعه کمک به هموع را می آموزد.

ص: ۲۳۳

-
- ۱- (۱) - الکافی: ۶۳/۴، حدیث ۷؛ من لایحضره الفقیه: ۷۶/۲، حدیث ۱۷۷۶.
 - ۲- (۲) - الکافی: ۶۴/۴، حدیث ۴؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۰۷/۱۰، باب ۱۸، حدیث ۱۳۴۸۴. [۲]
 - ۳- (۳) - الکافی: ۶۳/۴، حدیث ۷؛ [۳] من لایحضره الفقیه: ۷۶/۲، حدیث ۱۷۷۷.
 - ۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۷/۱۰، باب ۱، حدیث ۱۲۶۹۷؛ من لایحضره الفقیه: ۷۳/۲، حدیث ۱۷۶۶.

مواسات یعنی سهیم ساختن برادران در رزق و روزی، و رمضان را به همین جهت ماه «مواسات» نامیده اند تا مسلمانان به احسان نسبت بهم پردازند و با تمرین بر این صفت ارزنده انسانی، جامعه را از حقد و کینه برهانند و برادروار در کنار هم از نعمت های الهی بهره بگیرند.

شایسته است که روزه داران به همه این نکات انسانی توجه کنند و بکوشند حقیقت فریضه روزه را آن چنانکه باید به جا آورند و ماه مبارک رمضان را آن چنانکه سزاوار این ماه است به سر آورند تا همگان از برنامه های سازنده اسلامی بهره ور شوند.

از حضرت عسگری علیه السلام پرسیدند: چرا روزه واجب شده است؟ فرمودند:

تا ثروتمند درد گرسنگی را دریابد و به فقیر توجه کند. (۱) هشام از حضرت صادق علیه السلام علت روزه را پرسید، امام فرمود:

خداوند روزه را واجب کرد تا غنی و فقیر با هم مساوی باشند. و بدان جهت که غنی رنج گرسنگی را لمس نکرده تا به فقیر رحم کند و هر وقت چیزی خواسته قدرت به دست آوردن آن را داشته است، خدا خواسته است که میان بندگانش یکنواختی به وجود آورد و خواسته است ثروتمند طعم گرسنگی را بچشد، و اگر جز این بود ثروتمند بر مستمند و گرسنه ترحم نمی کرد. (۲)

روزه و توبه

ماه رمضان ماه خدا، ماه آشنایی با قرآن، ماه عبادت، ماه دعا، ماه آموزش، ماه توبه و بازگشت از گناهان و اصلاح نفس است.

ص: ۲۳۴

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۸/۱۰، باب ۱، حدیث ۱۲۷۰۰؛ الکافی: ۱۸۱/۴، حدیث ۶.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷۱/۹۳، باب ۴۶، حدیث ۵۳؛ من لایحضره الفقیه: ۷۳/۲، حدیث ۱۷۶۶.

در این ماه به قرائت قرآن بسیار سفارش شده و مرسوم مسلمین است که در رمضان بیشتر از ماه های دیگر قرآن می خوانند و این وسیله ای است که جامعه اسلامی با قرآن و معارف آن آشنایی بیشتری پیدا کند و برای پیشرفت در صراط خدا و اسلام از کلام خدای متعال آموزش بگیرد.

رمضان ماه عبادت و بندگی و راز و نیاز با معبود جهان است.

در روایات اسلامی تأکید شده که در این ماه با توجه و خضوع بیشتر نمازها را به جا آورند، و از نمازهای مستحبی در شب و روز غفلت نوزند، و بدین ترتیب با یک ماه تمرین مؤمنان به عبادت خالص تری موقّق می شوند و جان ها به خدا نزدیکتر می گردد. ماه رمضان ماه دعا است.

پیشوایان گرامی فرموده اند:

مؤمنان در این ماه و به ویژه در شب های مبارک قدر در دعا و نیایش مبالغه کنند و با توجه به اثرات سازنده دعا و نیایش، روزه داران می توانند در پیوند معنوی خویش با خدای متعال تحولی به وجود آورند و بیش از پیش به ذات متعال هستی بخش او نزدیک شوند و کسب فیض کنند.

رمضان ماه آموزش و توبه و بازگشت به سوی خداست، آنان که در زندگی خویش آلودگی هایی داشته اند می توانند با روزه جان خویش را شستشو دهند و در خلوت سحرها با رو کردن به خدای مهربان درون را صفا بخشند و از خدای خویش طلب آموزش کنند، و می توانند با همین زمینه برای همیشه از کجی ها و گمراهی ها دست بردارند و به راه آیند.

معصومان علیهم السلام فرموده اند:

گناهان در این ماه بخشیده می شود؛ و این مژده بزرگی است برای آنان که لغزش هایی داشته اند تا نومید نباشند و از برکات این ماه استفاده کنند و به سوی خدا بازگردند و روی دل به جانب او دارند و با او پیمان ببندند که از گناهان دست

بشویند و خود را اصلاح کنند و گذشته را جبران نمایند، و بدون تردید گناهکار پشیمانی که در این ماه مبارک برای خدا روزه بدارد و از گذشته خویش شرمسار باشد و از خدا آمرزش بخواهد، مورد مهر و عفو خدا قرار خواهد گرفت و سعادتش تأمین می شود.

از برکت های این ماه همین انقلاب روحی و تحول درونی روزه داران و همین توفیقات عملی است، که انسان آلوده را پاک می سازد و از عذاب الهی که محصول گناهان است نجات می بخشد و روزه دار را از ظلمت ها به نور و تقوا و فضیلت های اخلاقی، به نور توبه و بازگشت به سوی خدا، به نور مهر و رحمت حضرت حق می کشاند.

رضا دادم به عشق او اگر غارت کند جانم که جان صد چو من بادا فدای عشق جانانم

به زخم عشق او سازم که زخمش مرهم جانست به داغ درد او سازم که درد اوست درمانم

غمی کز عشق یار آید به شادی بر سرش گیرم به هر چه دوست فرماید غلام بنده فرمانم

مرا همت چو طور آمد ارادت وادی اقدس درخت آتشین عشق است و من موسی عمرانم

مرا همت چنان آمد که گر از تشنگی میرم به منت آب حیوان را ز دست خضر نستانم

(منصور حلاج)

[«۵» ثُمَّ فَضَّلَ لَيْلَهُ وَاحِدَةً مِنْ لَيْلِيهِ عَلَى لَيْلِي إِلَى أَلْفِ شَهْرٍ وَسَيَّمَهَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ تَنْزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ دَائِمٌ الْبَرَكَهَ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْكَمَ مِنْ قَضَائِهِ]

سپس یکی از شب هایش را بر شب های هزار ماه برتری داد، و آن را شب قدر نامید، فرشتگان و روح در آن شب، به دستور پروردگارش، برای تعیین سرنوشت ها، و آوردن هر خیر و برکتی، و تقدیر هر کاری نازل می شوند. شبی است آکنده از سلامت و رحمت، برکتش تا سپیده دم بر هر کس از بندگانش که بخواهد، از طریق قضایش که محکم و استوار کرده، پیوسته و دایمی است.

شب قدر

اشاره

خداوند مهربان از باب لطف و عنایت و رحمت و محبت نسبت به بندگانش یک شب از تمام شب های سال را آنهم در ماه مبارک رمضان شب قدر قرار داده و برای عبادت و بیداری آن شب ارزشی بهتر از عبادت در هزار ماه مقرر فرموده است.

آری، عظمت و موقف و موقعیت آن شب و بهره معنوی و اجر اخروی در آن شب از سی هزار شب بهتر و بالاتر است.

نورانیت و برکت و برق و روشنایی آن شب بیش از سی هزار شب می باشد، آن شب باید عاشق بیقرار، و دلدادۀ مست، و دلباختۀ دلسوخته، با عبادت و بیداری و با قال و حال و با تضرع و زاری، و مسکنت و خواری، و خشوع و خشیت، خود را به

دامن معشوق اندازد و هر چه برای دنیا و آخرتش می خواهد از حضرت محبوب بگیرد، که معشوق عاشقان و محبوب محبان در آن شب، عاشقی را از درگاهش ناامید نمی کند.

انسان ها اگر شب قدر را قدر بدانند، به نتایج و آثاری دست می یابند که ارزیابی آن نتایج و آثار برای احدی از جنّ و انس و ملائکه مقدور نیست.

در عظمت آن شب همین بس که ظرف نزول تمام قرآن برای هدایت ناس، و فضای فرود ملائکه و روح و هدیه آوردن سلامت دائم و برکت همیشگی برای عباد الهی است.

قرآن به ده شب اول ذوالحجّه یا ده شب عاشورا یا به شب قسم یاد کرده، قرآن از نیمه شب برای عبادت و از سحر برای استغفار به عظمت اسم می برد.

قرآن می گوید: مهمانی موسی را در پیشگاه حق با افزودن ده شب کامل کردیم.

قرآن می فرماید: محمد صلی الله علیه و آله به شب، معراج رفت، و این همه دلیل برای بزرگی و عظمت شب است، ولی هیچ یک از شب های مذکور ما، همه موقعیت و موقفش شب قدر نبوده است. با توجه به این واقعیت ها، شب قدر چه شب پر قیمت و چه زمان فوق العاده ای است! که خداوند می فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّن كُلِّ مَّوْمِنٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطَلَعِ الْفَجْرِ ﴿۱﴾

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم . * تو چه می دانی شب قدر چیست ؟ * شب قدر ، بهتر از هزار ماه است . * فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای [تقدیر و تنظیم] هر کاری نازل می شوند . * این شب تا

ص: ۲۳۸

برآمدن سپیده دم [سراسر] سلام و رحمت است .

هزار ماه بیش از هشتاد سال است. به راستی چه شب با عظمتی است که به اندازه یک عمر طولانی بر برکت ارزش دارد.

عظمت شب قدر در روایات و تفاسیر

«در بعضی از تفاسیر آمده است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

یکی از بنی اسرائیل لباس جنگ در تن کرده بود و هزار ماه در این لباس بود، و آماده بود تا در جهاد در راه خدا شرکت کند، اصحاب و یاران از این مرد تعجب کردند و آرزو داشتند چنان فضیلت و افتخاری برای آنها نیز میسر می شد، آیه فوق نازل شد و بیان کرد که شب قدر از هزار ماه بهتر است. (۱) در حدیث آمده است که:

پیغمبر اکرم از چهار نفر از بنی اسرائیل که هشتاد سال عبادت خدا را بدون عصیان انجام داده بودند سخن به میان آورد، اصحاب آرزو کردند، ای کاش آنان هم چنین توفیقی پیدا می کردند، آیه فوق در این زمینه نازل شد. (۲) در شب قدر همراه با ملائکه، روح نازل می شود و روح مخلوق عظیمی است ما فوق فرشتگان چنانکه در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که شخصی از حضرت پرسید: آیا روح همان جبرئیل است؟ امام فرمود:

جبرئیل از ملائکه است و روح اعظم از ملائکه است، مگر خداوند نمی فرماید:

ملائکه و روح نازل می شوند؟ (۳)

ص: ۲۳۹

۱- (۱) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۴۰۹/۱۰، [۱] سورة قدر؛ تفسیر نور الثقلین: ۶۱۵/۵، حدیث ۱۶، سورة قدر؛ مستدرک الوسائل: ۴۵۸/۷، باب ۲۲، حدیث ۸۶۵۳.

۲- (۲) - الدرّ المنتور: ۳۷۱/۶، سورة قدر؛ تفسیر ابن کثیر: ۵۶۷/۴، سورة قدر.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶۴/۲۵، باب ۳، حدیث ۴۵؛ بصائر الدرجات: ۴۶۴، باب ۱۹، حدیث ۴.

منظور از مِنْ كَلِّ امر این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت ها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می شوند.

شب قدر شبی است آکنده از سلامت و خیر و رحمت تا طلوع صبح. هم قرآن در آن نازل شده، هم عبادت و احیای آن معادل هزار ماه است، هم خیرات و برکات الهی در آن شب نازل می شود، هم رحمت خاصش شامل حال بندگان می گردد و هم فرشتگان و روح در آن شب نازل می شوند.

بنابراین شبی است سر تا سر سلامت از آغاز تا پایان، حتی طبق بعضی از روایات در آن شب شیطان در زنجیر است و از این نظر نیز شبی است سالم و توأم با سلامت.

در حدیثی در «تفسیر برهان» آمده است از امام باقر علیه السلام سؤال شد: آیا شما می دانید شب قدر کدام شب است؟ فرمود:

كَيْفَ لَا نَعْرِفُ وَالْمَلَائِكَةُ تَطُوفُ بِهَا فِيهَا. (۱)

چگونه نمی دانیم در حالی که فرشتگان در آن شب گرد ما دور می زنند!

در داستان ابراهیم علیه السلام آمده است که: چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و بشارت تولد فرزند برای او آوردند و بر او سلام کردند. (۲) می گویند: لذتی که ابراهیم علیه السلام از سلام این فرشتگان برد با تمام دنیا برابری نداشت. اکنون باید فکر کرد که وقتی گروه گروه فرشتگان در شب قدر نازل می شوند و بر مؤمنان سلام می کنند چه لذت و لطف و برکتی دارد.

وقتی ابراهیم علیه السلام را در آتش نمرودی افکندند، فرشتگان آمدند و بر او سلام

ص: ۲۴۰

۱- (۱) - البرهان فی تفسیر القرآن: ۷۱۶/۵، [۱] ذیل آیه ۴ سوره قدر؛ بحار الأنوار: ۱۴/۹۴، باب ۵۳، حدیث ۲۳. [۲]

۲- (۲) - هود (۱۱): ۶۹.

کردند، آتش بر او گلستان شد، آیا آتش دوزخ به برکت سلام فرشتگان بر مؤمنان در شب قدر «بَرَد و سلام» نمی شود؟

آری، این نشانه عظمت امت محمد صلی الله علیه و آله است که در آن جا بر خلیل نازل می شود و در این جا بر امت اسلام فرود می آید.

شب قدر به این جهت «قدر» نامیده شده که جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می شود. شاهد این معنا سوره دخان است که می فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۱)

به راستی ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم؛ زیرا که همواره بیم دهنده بوده ایم؛ * در آن شب هر کار استواری [به اراده خدا] فیصله می یابد.

این بیان هماهنگ با روایات متعددی است که می گوید:

در آن شب مقدرات یک سال انسان ها تعیین می گردد و ارزاق و سرآمد عمرها و امور دیگر در آن لیلۀ مبارکه تفریق و تبیین می شود.

البته این مسئله هیچ گونه تضادی با آزادی اراده انسان و مسئله اختیار ندارد، چرا که تقدیر الهی به وسیله فرشتگان بر طبق شایستگی ها و لیاقت های افراد و میزان ایمان و تقوا و پاکی نیت و اعمال آنهاست.

یعنی برای هر کس آن مقدر می کنند که لایق آن است، یا به تعبیر دیگر زمینه هایش از ناحیه خود او فراهم شده و این نه تنها منافاتی با اختیار ندارد بلکه تأکیدی بر آن است.

مشهور و معروف در روایات این است که قدر در دهۀ آخر ماه رمضان و شب بیست و یکم یا بیست و سوم است، لذا در روایتی می خوانیم که در دهۀ آخر ماه مبارک رسول الهی تمام شب ها را احیا می داشت. (۲)

ص: ۲۴۱

۱- (۱) - دخان (۴۴): ۳ - ۴. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۱۷۵/۴، حدیث ۱؛ [۲] من لایحضره الفقیه: ۱۸۴/۲، حدیث ۲۰۸۷؛ الکافی: ۱۵۶/۴، حدیث ۲. [۳]

و در روایتی از حضرت صادق علیه السلام است که:

شب قدر شب بیست و یکم یا بیست و سوم است، حتی هنگامی که راوی اصرار کرد کدام یک از این دو شب است و گفت: اگر من نتوانم هر دو شب را عبادت کنم کدام یک را انتخاب کنم؟ امام تعیین نفرمود و افزود:

ما ايسر ليلتين فيما تطلب. (۱)

چه آسان است دو شب برای آنچه می خواهی.

در روایات اهل بیت بیشتر روی شب بیست و سوم تکیه شده است. (۲) بسیاری معتقدند: مخفی بودن شب قدر در میان شب های ماه مبارک رمضان برای این است که مردم به همه این شب ها اهمیت دهند، همان گونه که خداوند رضای خود را در میان انواع طاعات پنهان کرده تا مردم به همه طاعات روی آورند، و خشمش را در میان معاصی پنهان کرده تا از همه گناهان پرهیزند، دوستانش را در میان مردم مخفی کرده تا همه را احترام کنند، اجابت را در میان دعاها مخفی داشته تا به همه دعاها رو آورند، اسم اعظم را در میان اسمایش پنهان فرموده تا همه را بزرگ دارند، وقت مرگ را مخفی ساخته تا در همه حال آماده باشند.

حضرت صادق علیه السلام به علی بن ابی حمزه ثمالی فرمود:

فضیلت شب قدر را در شب بیست و یکم و بیست و سوم بطلب و در هر کدام از این دو شب یکصد رکعت نماز بجای آور و اگر بتوانی هر دو شب را تا طلوع صبح احیا بدار و در آن شب غسل کن.

ابوحمزه می گوید: عرض کردم: اگر نتوانم ایستاده این همه نماز بخوانم، فرمود:

نشسته بخوان، عرض کردم: اگر نتوانم فرمود: در بستر بخوان و مانعی ندارد در آغاز

ص: ۲۴۲

۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۶۲۴/۵، حدیث ۵۸، ذیل آیه ۳ سوره قدر؛ الکافی: ۱۵۶/۴، حدیث ۲. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۱۵۶/۴، حدیث ۲؛ تهذیب الأحکام: ۵۸/۳، باب ۴، حدیث ۴.

شب خواب مختصری بنمایی و بعد مشغول عبادت شوی، درهای آسمان در ماه رمضان گشوده است، و شیاطین در غل و زنجیرند و اعمال مؤمنان مقبول است و چه ماه خوبی است ماه رمضان». (۱)

احیای شب قدر

در فضیلت احیای شب قدر همین بس که در روایت آمده:

كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرِيضًا مُدْنِفًا فَأَمَرَ فَأُخْرِجَ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَانَ فِيهِ حَتَّى أَصْبَحَ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ. (۲)

امام صادق علیه السلام در مرض مشرف به موت، امر فرمود در شب بیست و سوم او را به مسجد پیامبر ببرند، تمام شب را در مسجد بود تا صبح روز بیست و سوم رسید.

زراره می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم قرآن را بگیر و باز کن و روبه روی خود قرار ده و بگو:

اللَّهُمَّ اِنِّي اسئلكَ بِكِتَابِكَ الْمُنزَلِ، وَ مَا فِيهِ وَ فِيهِ اسْمُكَ الْاَكْبَرُ وَ اسْمَاؤُكَ الْحُسْنَى وَ مَا يُخَافُ وَ يُرْجَى اَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عَتَقَائِكَ مِنَ النَّارِ.

خدایا از تو درخواست می کنم به حق کتاب نازل شده ات و آنچه در آن است، و در آن است نام بزرگترت، و نام های نیکوترت و آنچه بیم انگیز است و امیدبخش. اینکه مرا از آزادشدگان از آتش دوزخ قرار دهی.

و هر چه می خواهی از خدا بخواه. (۳)

ص: ۲۴۳

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۱۸۳/۲۷ - ۱۹۱، [۱] ذیل تفسیر سوره قدر.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۳/۴۷، باب ۴، حدیث ۸۷؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۴۷۴/۷، باب ۲۳، حدیث ۸۶۹۲. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴/۹۴، باب ۵۳، حدیث ۵؛ مستدرک الوسائل: ۴۷۵/۷، باب ۲۳، حدیث ۸۶۹۵.

امام صادق علیه السلام دربارهٔ احیاداران شب بیست و سوم فرمود:

خوشا به حال راکعان و ساجدان آن شب، و آنان که خطاهای گذشته را در نظر می گیرند و اشک می ریزند، من امید دارم که چنین افرادی از پیشگاه مقدس حق ناامید نشوند. (۱) حضرت صادق علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

خداوند از میان روزها روز جمعه را، و از میان ماه ها ماه رمضان، و از بین شب ها شب قدر را انتخاب کرد. (۲) رسول حق صلی الله علیه و آله فرمود:

هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ شَهْرٌ مُبَارَكٌ، افْتَرَضَ اللَّهُ صِيَامَهُ، تُفْتَحُ فِيهِ ابْوَابُ الْجَنَانِ، وَ تُصَيِّفُ فِيهِ الشَّيَاطِينَ، وَ فِيهِ لَيْلَةٌ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، فَمَنْ حُرِمَهَا حُرِمَ - يُرَدُّ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. (۳)

این است ماه رمضان، ماه مبارکی که خداوند روزه را در آن واجب فرموده، در این ماه درهای بهشت باز است، و شیاطین در غل و زنجیرند، شب قدر که بهتر از هزار ماه است در این ماه مبارک قرار دارد، کسی که از آن محروم شود از برکات عظیمه اش محروم شده - این مسئله را حضرت سه بار فرموده است.

در باب اهمیت شب قدر و اعمال و اذکار و اوراد وارده در آن، و کیفیت شب زنده داری در آن فضای ملکوتی به جلد ۹۴ «بحار الأنوار» و «زاد المعاد» و

ص: ۲۴۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴/۹۴، باب ۵۳، ذیل حدیث ۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷/۹۴، باب ۵۳، حدیث ۹؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۶/۶۳، باب ۳۲، حدیث ۸۶۶۰. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۶۶/۹۳، باب ۴۶، حدیث ۴۱؛ [۳] الأمالی، شیخ مفید: ۳۰۱، حدیث ۱.

تفسیر سوره قدر

اشاره

در تفسیر فرات الکوفی، حدیثی متفاوت در شأن شب قدر نقل شده است:

امام صادق علیه السلام در تفسیر سوره قدر می فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

اللَّيْلَةَ فَاطِمَةُ وَالْقَدْرُ اللَّهُ، فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا (أَوْ مِنْ مَعْرِفَتِهَا) وَقَوْلُهُ وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

يَعْنِي خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ مُؤْمِنٍ وَ هِيَ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ.

تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا

وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ عِلْمَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الرُّوحُ الْقُدْسُ هِيَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ * سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطَّلَعَ الْفَجْرُ

يَعْنِي حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (۱)

در آیه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مقصود از «لیله» فاطمه علیها السلام است و منظور از «القدر» خداوند است، پس هر که حق فاطمه را بشناسد، شب قدر را درک کرده است و همانا او فاطمه نامیده شد چون مردم از کسب معرفت حقیقی او باز مانده اند.

و گفته خداوند: وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ مقصود این است که او بهتر از هزار مؤمن است که فاطمه مادر مؤمنان می باشد.

وَ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا «ملائکه» مؤمنان عالمی هستند که دارای دانش خاندان و اهل بیت نبوتند. «روح» جان پاک و قدسی فاطمه علیها السلام است.

وَ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ * سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطَّلَعَ الْفَجْرُ یعنی تا هنگامی که حضرت حجت قائم آل محمد علیه السلام ظهور نماید.

١- (١) - تفسير فرات الكوفى: ٥٨١، حديث ٧٤٧؛ [١] بحار الأنوار: ٩٧/٢٥، باب ٣، حديث ٦٩. [٢]

و نیز فرمود:

يَاذُنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ

أَيُّ بِكُلِّ أَمْرٍ إِلَى مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ سَلَامٌ. (۱)

فرشتگان برنامه هر امری و رخدادی را بر محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تسلیم می کنند و در سلامت و رحمت، امور را تا دمیدن سحر گاهان؛ تقدیر و تحکیم می نمایند.

مناسب با روایت فوق در تشریح محور بودن فاطمه و باب معراج وحی و نبوت، حدیثی از عبدالله بن عجلان سکونی است که می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

خانه علی و فاطمه از غرفه های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و سقف خانه آنها عرش پروردگار، و در دل خانه آنها روزنه ای به عرش است که وحی فرشتگان از آنجا فرود می آید. در شب و روز و در هر ساعت و پلک بر هم زدن، فوج فوج فرشتگان بدون وقفه فرود می آیند و بالا می روند. خداوند تبارک و تعالی آسمان ها را برای ابراهیم گشود تا چشمش به عرش افتاد و قدرت نظر کردن او را افزون کرد. خداوند نیروی دید محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را افزایش داده که عرش را در میان خانه خود مشاهده می کردند؛ و برای آنها سقفی جز عرش نبود، و خانه های آنها سقفش؛ عرش رحمان است و محل عروج دسته دسته بدون توقف فرشتگان و روح می باشد. هر یک از خانه های اهل بیت علیهم السلام خانواده معراج ملائکه است. به دلیل آیه: تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا يَأْذُنُ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطَّلَعَ الْفَجْرِ گفتیم: مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ (از هر امری) فرمود: به کل امر (برای همه امری). گفتیم:

ص: ۲۴۶

۱- (۱) - تفسیر فرات الکوفی: ۵۸۱، حدیث ۷۴۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۴۵/۳۶، باب ۳۹، حدیث ۱۱۶.

اینگونه نازل شده فرمود: آری. (۱) لیله القدر یک شب است. «ه» در «لیل» دلالت بر وحدت می کند و در طول هر سال یک شب است. سپس خداوند یک شب را از شب های ماه رمضان را بر شب های هزار ماه دیگر برتری داد و آن را شب قدر نامیده است.

شب در مسائل معنوی جایگاه ویژه ای دارد. پروردگار برای اهدای تورات، حضرت موسی علیه السلام را به مناجات شبانه فرا خواند.

قرآن، زمان مناسب برای استغفار و تهجد را، هنگام سحرگاهان بر می شمرد.

عروج پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان هنگام شب بوده است و پیامبر مأمور شد که مناجات و عبادت های شبانه داشته باشد. حتی خداوند چند بار به شب سوگند یاد کرده است.

از این رو بیشتر کرامات و ارتباطات و راز و نیاز مخلوقات با خالق خویش، شب هنگام است؛ زیرا در شب بیشتر مردم از امور دنیوی فراغت دارند، بیشتر به یاد پروردگارشان هستند. فضیلت عبادت و نیایش در آن، نیز از اعمال عبادی روز، افزون تر است.

رمز تقارن شب تقدیر بشر با شب نزول قرآن، شاید این مطلب باشد که سرنوشت بشر وابسته به قرآن است. اگر اهل قرآن باشند نیکبخت و گرنه نگون بخت می گردند.

ابوذر غفاری می گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم؛ ای پیامبر خدا! آیا شب قدر همان شبی می باشد که در عهد انبیا علیهم السلام نیز امر بر آنان نازل می شده است و پس از رحلت آنان، امر در آن شب تعطیل شده است؟ حضرت فرمود:

ص: ۲۴۷

خیر، شب قدر تا روز قیامت باقی است. (۱) اصیغ بن نباته از حضرت علی علیه السلام روایت نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

یا علی! آیا میدانی معنی شب قدر چیست؟ عرض کردم: نه، ای رسول خدا! پس حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی آنچه در آن شب، تقدیر و سرنوشت انسان تا روز قیامت خواهد بود، تحکیم و اندازه گیری نموده است و در آنچه خدای عز و جل به ولایت تو و ولایت امامان از نسل تو تا روز قیامت، فرمان داده است. (۲) بیان حقیقت باطنیه شب قدر در الفاظ و جملات نمی گنجد؛ همانگونه که تحدید به زمان و مکان و عدد در حدّ اشاره، برای درک محدود انسان است.

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدری که برتر و بهتر از هزار ماه است. با اینکه شب قدر در هر سال یک مرتبه است و هزار ماه هشتاد و چهار سال می شود.

خداوند نفرمود: شب قدر بهتر از هشتاد و چهار سال است؛ نکته اش این است:

مقصود حق، تحدید به حدّ معینی نیست و فضیلت شب قدر از ابتدا تا انتهای این جهان از همه اوقات دیگر بیشتر است. ولی چون هزار، عدد کاملی است کنایه از کلّ روزهاست.

بنابراین هزار، عدد کاملی است و تنها رمزی است که اگر تا آخر جهان، عمر و زندگی انسان بدون کسب کمالی معنوی سپری شود هیچگونه ارزشی ندارد، چه رسد به اینکه آن عمر در راه ستم کردن به دیگران یا در مسیر شیطان باشد.

ص: ۲۴۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۷/۲۵، باب ۳، حدیث ۷۱؛ تأویل الآیات الظاهره: ۷۹۲؛ تفسیر البرهان: ۳۵۴/۱۰، سوره قدر.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸/۹۴، باب ۵۳، حدیث ۳۸؛ معانی الأخبار: ۳۱۵، حدیث ۱. [۱]

هزار ماه، کنایه از تمامی مخلوقات است و شب قدر اشاره به کامل ترین و برترین موجودات، حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله که در حقیقت مظهر لیله القدر است و پس از ایشان اهل بیت معصومین علیهم السلام به ویژه حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام می باشند.

خداوند هزار و یک اسم دارد که در شب قدر، همه آن اسمای اعظم الهی، در نبی گرامی صلی الله علیه و آله تجلی کرده است.

شأن نزول سوره قدر

در داستان نزول سوره قدر آمده است:

امام حسن مجتبی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرمود: پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در خواب دید قوم بنی امیه یکی پس از دیگری بر بالای منبر ایشان می روند و خطبه می خوانند. پس حضرت از این خواب دلتنگ و ناراحت شد. جبرئیل نزد ایشان رفت و تسلیت داد و سوره کوثر و سوره قدر را ابلاغ کرد.

سهل ساعدی می گوید:

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در عالم خواب دید میمون ها و بوزینه هایی بر فراز منبرش بالا و پایین می روند. آن حضرت از دیدن این خواب غمگین و ناراحت گردید، پس از این حکایت، هرگز کسی ایشان را خندان ندید تا رحلت فرمود.

قاسم بن فضل حرّانی می گوید:

وقتی مدّت حکومت دودمان بنی امیه را برشمردیم هزار ماه بوده است. (۱) امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم خواب مشاهده نمود که بنی امیه از منبرش بالا می روند و مردم را از راه هدایت برمی گردانند. پس شب را اندوهگین به صبح رسانید.

جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! چه شده تو را غمگین و افسرده می بینم؟!

ص: ۲۴۹

فرمود: ای جبرئیل! دیشب خواب دیدم که بنی امیه از منبرم بالا می روند و مردم را گمراه می کنند.

جبرئیل عرض کرد: به آن خدایی که تو را بر حق به نبوت مبعوث کرده است من اطلاعی بر آن نداشتم سپس به آسمان عروج کرد و در مدت کوتاهی با آیه ای از قرآن فرود آمد و آن آیه:

أَفْرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ» (۱)

پس خبر ده اگر ما آنان را سالیانی بهره مندی و برخورداری دهیم ، * سپس آن عذابی که به آن تهدید می شدند ، به سراغشان آید . * آنچه را [چند سال] همواره از آن برخوردار می یافتند [عذاب را] از آنان دفع نخواهد کرد .

و همچنین آیه:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (۲)

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم . * تو چه می دانی شب قدر چیست ؟ * شب قدر ، بهتر از هزار ماه است .

و خداوند مَنان شب قدر را برای پیامبرش بهتر از هزار ماه سلطنت بنی امیه قرار داد. (۳)

رمز مخفی بودن شب قدر

و اما رمز مخفی بودن شب قدر در چیست؟

ص: ۲۵۰

۱- (۱) - شعراء (۲۶) : ۲۰۵ - ۲۰۷ . [۱]

۲- (۲) - قدر (۹۷) : ۱ - ۳ . [۲]

۳- (۳) - الکافی: ۱۵۹/۴ ، حدیث ۱۰؛ [۳] بحار الأنوار: ۷۷/۲۸ ، باب ۲ ، حدیث ۳۶ .

عبدالواحد انصاری می گوید: از امام باقر علیه السلام از شب قدر پرسیدم که: از شب قدر برایم خبر بده؟

حضرت فرمود: در یکی از دو شب بیست و یکم یا بیست و سوم بخواه.

عرض کردم: یکی از آنها را به تنهایی یاد بفرما، فرمود: چه می شود که در هر دو شب، عمل نیک انجام داده و کوشش نمایی. (۱) شاید جهت مخفی بودن این شب ها در بین شب های رمضان این باشد که:

همچنان که خداوند اسم اعظم خود را در بین اسمای حسناى خود پنهان داشته، شب قدر را هم به خاطر جلالت شأن در بین شب ها، پنهان نگه داشته است.

شاید مخفی بودن این شب برای این باشد که مردم شب های متعددی را به عبادت پردازند تا آنان که شب را درک کردند مغرور نشوند و کسانی که درک نکرده اند از باقی شب ها محروم نشوند و بندگان به شوق درک بهره های فراوان شب های ماه مبارک، از راه عبادت و نیایش بکوشند و بر اخلاص و بندگی خویش بیفزایند، تا مورد رحمت و غفران حق قرار گیرند.

پس شایسته است هر بنده خدا در شب هایی که احتمال شب قدر می رود، در طلب مغفرت و رحمت و عافیت و معرفت اهل بیت علیهم السلام به ویژه مقام عصمت فاطمه زهرا علیها السلام، شب زنده داری و احیا بدارد و شکر منعم و توفیق پرفیض آن شب های عظیم الشأن را به دست آورد.

برخی از عرفا در تفسیر «لیله القدر» به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام چنین گفته اند که:

شب قدر بین سه شب مشهور مخفی است همانطور که قبر فاطمه زهرا علیها السلام هم در سه مکان: قبرستان بقیع، روضه بین محراب و منبر در مسجد النبی و خانه خود، نزد قبر پدرش رسول الله صلی الله علیه و آله پنهان می باشد.

ص: ۲۵۱

[«۶» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَلْهِمْنَا مَعْرِفَةَ فَضْلِهِ وَ إِجْلَالَ حُرْمَتِهِ وَ التَّحْفِظَ مِمَّا حَظَرْتَ فِيهِ وَ أَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ بِكَفِّ الْجَوَارِحِ عَنْ مَعَاصِيكَ وَ اسْتِعْمَالِهَا فِيهِ بِمَا يُرْضِيكَ حَتَّى لَا نُضْغِيَ بِأَسْمَاعِنَا إِلَى لَعْوٍ وَ لَا نُسْرِعَ بِأَبْصَارِنَا إِلَى لَهْوٍ «۷» وَ حَتَّى لَا نَبْسُطَ أَيْدِينَا إِلَى مَحْظُورٍ وَ لَا نَخْطُوَ بِأَقْدَامِنَا إِلَى مَحْجُورٍ وَ حَتَّى لَا تَعِيَ بَطُونُنَا إِلَّا مَا أَحَلَلْتَ وَ لَا تَنْطِقَ أَلْسِنَتُنَا إِلَّا بِمَا مَثَلْتَ وَ لَا تَتَكَلَّفَ إِلَّا مَا يُدْنِي مِنْ ثَوَابِكَ وَ لَا تَنْعَاطِي إِلَّا الَّذِي يَقِي مِنْ عِقَابِكَ ثُمَّ خَلِّصْ ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْ رِئَاءِ الْمُرَائِينِ وَ سِيَمَعِهِ الْمُسْمِعِينَ لَا نَشْرَكَ فِيهِ أَحَدًا دُونَكَ وَ لَا نَبْتَغِي فِيهِ مُرَادًا سِوَاكَ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و شناخت برتری این ماه، و بزرگ داشت احترامش را، و خودداری از آنچه که در این ماه ممنوع کردی، به ما الهام فرما، و ما را به روزه داشتن این ماه، و حفظ انداممان از گناهانت و به کار گرفتن آنها در آنچه که تو را خشنود می کند یاری ده، تا با گوشمان به گفتار لغو گوش نکنیم، و با چشمان به تماشای لهو نشتابیم، و تا جایی که دست هامان را به جانب حرامی نگشاییم، و با گام هامان به سوی ممنوعی نرویم، و شکم هامان جز آنچه را حلال کردی، در خود جای ندهد، و زبانمان جز به آنچه تو گفته ای گویا نشود، و عمل و وظیفه ای جز آنچه ما را به ثواب تو نزدیک می کند،
متحمل

نشویم، و جز آنچه ما را از کیفر تو نگاه می دارد، انجام ندهیم. آنگاه همه اینها را از ریای ریاکاران، و شهرت طلبی شهرت طلبان، خالص و پاک فرما؛ به گونه ای که کسی را جز تو در اعمالمان شریک نکنیم، و مقصد و منظوری در آن اعمال غیر تو نطلبیم.

فضیلت و حرمت ماه مبارک رمضان

اشاره

برای شناخت عظمت و اهمیّت و موقعیت ماه مبارک رمضان چاره ای جز مراجعه به معارف اسلامی نیست. بیان ثواب عبادات و اعمال و اخلاقیات و انجام امور خیر در روایات و اخبار نشانگر این است که ماه رمضان در میان تمام ایام سال از امتیازات بسیار مهمی برخوردار است.

رسول حق صلی الله علیه و آله فرمود:

شعبان ماه من است، و ماه رمضان ماه خداوند، هر کس در ماه من یک روز روزه بدارد او را در قیامت شفاعت کنم، و هر کس دو روز از ماه مرا روزه بدارد گناهان گذشته و آینده اش مورد مغفرت قرار خواهد گرفت، و هر کس سه روز از ماه مرا روزه بگیرد به او می گویند: کارت را از سر بگیر، و هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد و شهوت و زبانش را حفظ کند و از آزار مردم بپرهیزد، گناهان گذشته و آینده اش بخشیده می شود و او را از آتش جهنم آزاد می کنند، و در دارالقرارش جای می دهند و شفاعتش را به تعدادی قبول می کنند که تمام گنهکاران از اهل توحید نجات یابند. (۱)

ص: ۲۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۶/۹۳، باب ۴۶، حدیث ۲۴؛ الأملی، شیخ صدوق: ۱۹، حدیث ۱.

فضیلت رمضان در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

حضرت رضا علیه السلام از پدراناش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی برای ما دربارهٔ فرا رسیدن ماه رمضان چنین فرمودند:

ای مردم! به حقیقت که ماه خدا با برکت و رحمت و مغفرت به سوی شما روی آورد.

ماهی است که نزد خداوند بهترین ماه ها، و ایامش بهترین ایام، و شب هایش بهترین شب ها، و ساعاتش برترین ساعت هاست.

این ماهی است که در آن به ضیافت خدا دعوت شده اید، و خداوند در این ماه شما را اهل کرامت قرار داده، نَفَس های شما در این ماه تسبیح، و خوابتان عبادت، و اعمالتان مقبول، و دعای شما در این ماه مستجاب است.

خدا را به نیت های پاک بخوانید، و با قلب های خالی از آلودگی از جنابش بخواهید که شما را به روزه گرفتن و تلاوت قرآن موفق بدارد، شقی و بدبخت در این ماه بزرگ کسی است که از مغفرت حق محروم گردد.

در این ماه از گرسنگی و تشنگی خود به گرسنگی و تشنگی قیامت توجه کنید، به فقرا و مساکین صدقه دهید، بزرگانتان را احترام و به کوچکترها ترحم کنید و صلّه ارحام بجا آورید.

زبان را از آنچه بر زبان حرام است حفظ کنید، و چشم از آنچه حلال نیست بپوشید، و گوش از آنچه نباید بشنوید نگاه دارید، به ایتم بیخشید تا به ایتمتان ببخشند.

از گناهان خود به پیشگاه محبوب توبه کنید، و به وقت نمازها دست به دعا بردارید، که آن ساعات بهترین ساعات است، و وقتی است که خداوند با نظر رحمت به بندگانش می نگرند، آنان را جواب می دهد چون بخوانندش، و پاسخ می گوید چون صدایش بزنند، و مستجاب می کند چون دعا کنند.

ای مردم! وجودتان در گرو اعمال شماست، آن را با استغفار آزاد کنید، و پشت شما از بار گناهان سنگین است آن را با طولانی کردن سجود سبک نمایید، و بدانید که حضرت حق قسم یاد کرده نماز گزاران و سجده کنندگان را عذاب ننماید، و آنان را در قیامت از عذاب نترساند.

مردم! هر یک از شما در این ماه به مؤمنی افطار دهد ثوابش نزد حق همانند آزاد کردن یک بنده در راه خداست، و گناهان گذشته اش قرین مغفرت می گردد. عرضه داشتند: یا رسول الله! همه ما قدرت بر این کار را نداریم، فرمود: خود را از آتش جهنم نگاه دارید گرچه به نصف خرما یا یک مقدار آب دادن به روزه دار باشد.

ای مردم! هر کس در این ماه اخلاقی را نیکو کند برای خود جواز عبور از صراط آماده کرده آنهم در روزی که قدم ها می لغزد، و هر کس در این ماه به زیر دستش همه امور را سبک بگیرد خداوند حسابش را سبک خواهد گرفت، و هر کس شرش را از مردم حفظ کند خداوند او را در روز جزا از غضبش حفظ خواهد کرد، و هر کس در این موقع یتیمی را گرامی بدارد خداوند در قیامت او را گرامی خواهد داشت، و هر کس صله رحم کند خداوند او را در محشر به رحمتش متصل کند، و رحمتش را در روز جزا از قاطع رحم قطع نماید.

ثواب نماز مستحبی در این ماه برائت از آتش، و ادای واجب در این زمان هفتاد برابر از زمان دیگر بهره اش بیشتر است.

کسی که در این ماه زیاد بر من صلوات فرستد خداوند روزی که میزان عده ای را سبک کند میزانش را سنگین می نماید، تلاوت یک آیه در این ماه اجرش به مانند ختم یک قرآن است در غیر این ماه.

ای مردم! درهای بهشت در این ماه باز است از خدا بخواهید که به روی شما

نبندد، و درهای جهنم بسته است از او تقاضا کنید که به روی شما باز نکند، و شیاطین در این ماه در غل و زنجیرند از حضرتش تمنا کنید که آنان را بر شما مسلط ننماید.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

من در این جا از جای برخاستم و عرضه داشتم: یا رسول الله! بهترین عمل در این ماه چیست؟ فرمود: بهترین عمل در این ماه خودداری از محارم الهی است.

در این وقت رسول حق گریست، عرضه داشتم: علت گریه شما چیست؟ فرمود: برای تو گریه می کنم، گویا تو را در نماز می بینم که بدبخت ترین مردم و همپایه پی کننده ناقه صالح ضربتی بر تو وارد می کند که محاسنت به خون سرت خضاب می شود.

عرضه داشتم: در آن وقت دینم سالم است؟ فرمود: آری. سپس گفت: قاتلت قاتل من است، دشمنت دشمن من است، ناسزا گوی به تو ناسزا گوی به من است، زیرا تو جان منی و روح تو روح من است و طینت تو طینت من است.

خداوند مرا آفرید و تو را پدید آورد و هر دوی ما را انتخاب نمود، مرا برای نبوت، تو را برای امامت، منکر امامت تو منکر نبوت من است.

تو جانشین من و پدر فرزندان من و شوهر دختر من، و خلیفه من در امتم در حیات و ممات منی.

امر تو امر من است، نهی تو نهی من است، قسم به آن که مرا مبعوث به رسالت کرد و به عنوان بهترین آفریدگان قرار داد هر آینه تو حجت خدا بر مردم و امین سر او و خلیفه اش در میان بندگانی. (۱)

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۶/۹۳ - ۳۵۸، باب ۴۶، حدیث ۲۵؛ وسائل الشیعه: ۳۱۳/۱۰ و ۳۱۴، باب ۱۸، حدیث ۱۳۴۹۴.

امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

به حقیقت که ماه رمضان ماه بزرگی است، حسنات در آن اضافه می شود، سیئات محو می گردد، درجات بالا می رود، هر کس در این ماه صدقه مختصری بدهد خداوند او را می آمرزد، و هر کس به زیر دست نیکی کند مورد مغفرت قرار می گیرد، و هر کس اخلاقش را نیکو نماید آمرزیده می شود، و هر کس خشمش را فرو خورد به غفران حق می رسد، و هر کس صلۀ رحم نماید بخشیده می شود.

این ماه چون ماه های دیگر نیست، وقتی می آید با برکت و رحمت می آید، و وقتی می رود با غفران ذنوب می رود، خوبی ها در این ماه به چند برابر محاسبه می شود، و اعمال خیر در این ماه قبول درگاه حق است، دو رکعت نماز مستحب در این ماه غفران الهی را به دنبال دارد. سپس فرمود: بدبخت کسی است که بدون آمرزش گناه از این ماه بیرون رود، در این وقت مبتلا به خسارت شده در حالی که نیکوکاران به جایزه های حق رسیده اند. (۱)

هستی ام یک قطره از دریای تو مستی ام یک نشئه از صهبای تو

گر قبولم می کنی دُرّ یتیم رانیم از خود کف دریای تو

حسن تو نور دل بینای من عشق من زیب رخ زیبای تو

چشم تو مفتون سر تا پای خود چشم من حیران سر تا پای تو

آبروی شمع و مه را ریخت دوش آفتاب روی بزم آرای تو

می فزاید شور بر شور دلم چون تبسم می کند لب های تو

آه من از تاب آن زلف سیاه شور من از لعل شکر خای تو

ص: ۲۵۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۱/۹۳، باب ۴۶، حدیث ۲۹؛ الأملی، شیخ صدوق: ۵۴، حدیث ۲.

هر که سودا کرد با تو سود برد فیض را سر رفت از سودای تو

(فیض کاشانی)

فضیلت رمضان در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

چون در ماه مبارک روزه گرفتید زبان از دروغ نگهدارید، چشم از حرام بپوشید، با یکدیگر بر سر امور ناچیز دنیایی و مسائل زندگی نزاع و دعوا نکنید، بر هم حسد نوزید، از یکدیگر غیبت ننمایید، جدال نکنید، دروغ نگوئید، مباشر با زنان نشوید، با یکدیگر مخالفت ننمایید، بر هم خشم نگیرید، به یکدیگر ناسزا ندهید، شماتت نکنید، سستی نوزید، دعوا نکنید، آزار نرسانید، ستم ننمایید، بدرفتاری نکنید، ملول و بی قرار نشوید، و از یاد خدا و نماز غفلت ننمایید.

ملازم سکوت و بردباری و صبر و صدق باشید، از اهل شر کناره گیری کنید، و از قول زور و دروغ و افتراء دشمنی و بدگمانی، و غیبت و دو بهم زنی پرهیزید.

مشرف به آخرت و منتظر رسیدن ایام رخت بر بستن باشید، به انتظار وعده خدا به سر برید، و برای لقاء الله توشه بردارید، بر شما باد به آرامش و وقار و خشوع و خضوع و خاک سپاری بنده ای که از مولایش در ترس است.

نیکوکار و ترسناک از عذاب، و امیدوار به رحمت، و در حالت رعب و ترس، و رغبت و میل به حقایق باشید.

قلب از عیوب پاک شود، باطن ها از آلودگی قداست پیدا کند، جسم از آلودگی ها تمیز گردد، تبّی از دشمنان حق برایتان حاصل شود، ماه روزه است روزه ات را با سکوت از تمام جهات به دوستی حق برسان و آن به این

ص: ۲۵۸

صورت است که از آنچه در آشکار و نهان نهی شده ای پرهیزی، و حقّ خشیت را در باطن و ظاهر بجای آوری، وجودت را در ایام روزه داریت به او واگذار کنی، و دل برای او فارغ نمایی، و همه هستیت را برای خواسته های حضرت دوست مایه بگذاری.

چون این امور را رعایت کردی به حقیقت روزه برای خدا روزه دار شده ای، و امرش را در امر روزه اطاعت کرده ای، و به هر مقدار از این امور کم بگذاری از واقعیت و معنویت روزه ات کاسته ای.

پدرم حضرت باقر علیه السلام فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله شنید زنی کنیزش را ناسزا گفت، غذا خواست و به آن زن فرمود:

بخور، عرضه داشت: روزه ام، فرمود: این چه روزه ای است که کنیزت را در آن ناسزا گفتی؟ روزه فقط از خوردن و آشامیدن نیست، خداوند روزه را به غیر از خوردن و آشامیدن حجاب بین عبد و تمام بدی ها قرار داده، قول بد روزه را به افطار می کشاند، چقدر روزه گیر کم و گرسنه زیاد است؟ (۱) در هر صورت، برابر روایات و اخبار فراوانی که در جهت ماه مبارک رمضان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام رسیده، روزه حقیقی در ماه رمضان روزه ای است که روزه دارش از تمام گناهان ظاهری و باطنی پرهیزد.

ص: ۲۵۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۲/۹۳ - ۲۹۳، باب ۳۶، ذیل حدیث ۱۶؛ نوادر الأشعری: ۲۱ و ۲۲، باب ۲، حدیث ۱۰.

[«۸» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ وَّقِنْنَا فِيْهِ عَلٰى مِوَاقِيْتِ الصَّلٰوٰتِ الْخَمْسِ بِحُدُوْدِهَا الَّتِي حَيَّدَتْ وَّفُرُوْضِهَا الَّتِي فَرَضْتَ وَّ وُظَائِفِهَا الَّتِي وُظِفَتْ وَّ اَوْقَاتِهَا الَّتِي وَقَّتَّ «۹» وَّ اَنْزَلْنَا فِيْهَا مَنَزَلَهٗ الْمُصَدِّقِ لِمَنَازِلِهَا الْحَافِظِيْنَ لِاَرْكَانِهَا الْمُؤَدِّيْنَ لَهَا فِيْ اَوْقَاتِهَا عَلٰى مَا سَدَّ عَنْهُ عِبْدُكَ وَّرَسُوْلُكَ - صَلِّ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَّ اٰلِهِ - فِيْ رُكُوْعِهَا وَّ سُجُوْدِهَا وَّ جَمِيْعِ فَوَاضِلِهَا عَلٰى اَتَمِّ الطَّهْوْرِ وَّ اَسْبَغِهِ وَّ اَيُّمِ الْخُشُوْعِ وَّ اَبْلَغِهِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را در این ماه، بر اوقات نمازهای پنج گانه، با آدابی که برای آنها معین کردی، و واجباتی که جهت آنها واجب فرمودی، و شروطی که محض آنها مقزّر نمودی، و اوقاتی که تعیین کردی آگاه ساز، و ما را در ادای این نمازهای پنج گانه، در رتبه کسانی قرار ده، که به مراتب و منزلت های آن رسیده اند، کسانی که حفظ کننده ارکان آنهایند، و هر یک از پنج نماز را در اوقات مخصوص به خودش ادا می کنند، و بر پایه آن کمیت و کیفیتی که بنده و رسولت که درود تو بر او و خاندانش باد؛ تشریح فرموده و بیان کرده، در رکوع و سجودش و همه فضایل و درجاتش، با کامل ترین طهارت و روشن ترین مرتبه خشوع و رساترینش.

اشاره

نماز واقعیتی ملکوتی و حقیقتی عرشی و مسئله ای الهی است که از شروع حیات انسان در زمین، به صورت تکلیفی واجب در جهت رشد و کمال و تربیت این موجود برتر به او ارائه شده است.

نماز گفتگوی عاشق با معشوق، محب با محبوب، مملوک با مالک، عبد با مولا، فقیر با غنی، و ذلیل با عزیز، و میت با زنده است.

نماز عبادتی جامع، و برنامه ای نورانی، و روشی متین، و راه مستقیم به سوی مقصد اعلی، و وسیله قرب انسان به حق، و زمینه ساز تحصیل لقا و وصال حضرت دوست، و موجب رضایت و خشنودی وجود مقدس رب العالمین است.

نماز در روایات

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

الصَّلَاةُ مِنْ شَرَائِعِ الدِّينِ، وَ فِيهَا مَرْضَاةُ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ، فَهِيَ مِنْهَاجُ الْأَنْبِيَاءِ. (۱)

نماز از احکام عملی دین، و مایه رضایت و خشنودی حق، و راه انبیای الهی است.

و نیز آن حضرت فرموده:

وَ لِيَكُنْ أَكْثَرُ هَمِّكَ الصَّلَاةَ، فَإِنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِاللَّيْنِ. (۲)

باید قسمت عمده هم و غمت نماز باشد، زیرا نماز بعد از اقرار به دین خدا در رأس فرهنگ الهی است.

ص: ۲۶۱

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۷۷/۳، باب ۲۹، حدیث ۳۰۷۱؛ [۱] الخصال: ۵۲۲/۲، حدیث ۱۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲۸/۷۴، باب ۶، حدیث ۳۳؛ [۲] تحف العقول: ۲۵. [۳]

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الصَّلَاةُ، وَهِيَ آخِرُ وَصَايَا الْأَنْبِيَاءِ. (۱)

محبوب ترین عمل در پیشگاه حضرت حق نماز است، و این حقیقت آخرین سفارش تمام انبیا علیهم السلام به امت ها بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند بزرگ نور چشمم را در نماز قرار داد، و نماز را آن چنان محبوب قلب من کرد که طعام محبوب گرسنه و آب معشوق تشنه است، گرسنه چون بخورد سیر می شود، تشنه چون بنوشد سیراب می گردد، و من از نماز سیر نمی شوم.

(۲) حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ خِدْمَتَهُ فِي الْأَرْضِ، فَلَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خِدْمَتِهِ يَعْدِلُ الصَّلَاةَ. (۳)

طاعت حق خدمت به پیشگاه او در روی زمین است، و چیزی از خدمت به او همسنگ نماز نیست.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

أَوْصِيَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَحِفْظِهَا، فَإِنَّهَا خَيْرُ الْعَمَلِ، وَهِيَ عَمُودُ دِينِكُمْ. (۴)

به شما نماز را سفارش می کنم، و وصیتم این است که در حفظ آن کوشا باشید، نماز بهترین عمل و ستون خیمه دین است.

ص: ۲۶۲

۱- (۱) - الکافی: ۲۶۴/۳، حدیث ۲؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۲۱۰/۱، حدیث ۶۳۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۳۳/۷۹، باب ۱، حدیث ۵۸؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۴۲/۳، باب ۱۰، حدیث ۲۹۶۸. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۱۹/۷۹، باب ۱، حدیث ۳۹؛ [۴] تفسیر العیاشی: ۱۷۳/۱، حدیث ۴۶. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۰۹/۷۹، باب ۱، حدیث ۲۰؛ [۶] مستدرک الوسائل: ۳۰/۳، باب ۷، حدیث ۲۹۳۸. [۷]

از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد:

چه عملی بعد از معرفت برترین عمل است؟ فرمود: چیزی در دین معادل نماز نیست. (۱) رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا قَامَ الْعَبْدُ إِلَى الصَّلَاةِ فَكَانَ هَوَاهُ وَقَلْبُهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْصَرَفَ كَيْوَمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ. (۲)

چون عبد به نماز برخیزد و خواسته و نیت قلبش، خدا باشد، از نماز بیرون می رود مانند روزی که از مادر متولد شده است.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ فَإِنْ قِيلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا. (۳)

به حقیقت اول چیزی که عبد به آن محاسبه می شود نماز است، اگر قبول شود بقیه اعمالش از برکت قبولی نماز پذیرفته خواهد شد.

حضرت رضا علیه السلام فلسفه نماز را بدین صورت بیان می کنند:

اقرار به مالکیت حق بر سراسر هستی و نفی غیر او از تمام امور حیات، قرار گرفتن در برابر حضرت جبار به حالت ذلت و مسکنت و خضوع و اعتراف به تقصیر و کوچکی و پستی در برابر عظمت او.

درخواست در گذشتن از گناهان گذشته، و قرار دادن صورت در پنج وقت برای نشان دادن حقارت در برابر عظمت و این که این عبد فراموش نکرده و

ص: ۲۶۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۵/۷۹، باب ۱، حدیث ۵۰؛ [۱] الکافی: ۲۶۴/۳، حدیث ۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۱/۸۱، باب ۱۶، ذیل حدیث ۵۹؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۱۰۲/۴، باب ۲، حدیث ۴۲۳۴. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۶۷/۷، باب ۱۱، حدیث ۳۳؛ [۵] وسائل الشیعه: ۱۰۸/۴، باب ۱، حدیث ۴۶۳۶. [۶]

در مقام طغیان نیست.

نماز خضوع و ذلت و رغبت به رحمت و طلب زیاد شدن دین و دنیا است.

نماز ترمزی در برابر گناهان، و مداومت بر یاد خدا در شب و روز، و اعلام به این معناست که عبد مولا و آفایش و مدبّر امورش را فراموش ننموده تا بر اثر فراموشی به طغیان و شرارت دچار شود.

نماز یاد خداست، یادی که عبد را از انواع معاصی و فساد باز می دارد. (۱) حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إِذَا اسْتَقْبَلَ الْمُصَلِّيَ الْقِبْلَةَ اسْتَقْبَلَ الرَّحْمَانَ بِوَجْهِهِ، لَا إِلَهَ غَيْرُهُ. (۲)

چون نمازگزار به قبله رو کند خداوند رحمان، که خدایی جز او نیست، به او رو کند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

إِذَا قَامَ الرَّجُلُ إِلَى الصَّلَاةِ أَقْبَلَ إِلَيْهِ ابْلِيسُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ حَسَدًا لِمَا يَرَى مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ الَّتِي تَغْشَاهُ. (۳)

چون عبد به نماز برخیزد، ابلیس با چشم حسد به او می نگرد، زیرا وی را پوشیده در رحمت حق می بیند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

الصَّلَاةُ لَهَا أَرْبَعَةُ آلَافٍ بَابٍ. (۴)

برای نماز چهار هزار در از آداب و شرایط است.

ص: ۲۶۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۱/۷۹، باب ۲، حدیث ۱۰؛ [۱] علل الشرایع: ۳۱۷/۲، باب ۲، حدیث ۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۹/۷۹، باب ۱، حدیث ۳۷؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۸۹/۷، باب ۳۲، حدیث ۹۳۶۷. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۱۰/۱۰، باب ۷، حدیث ۱؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۸۰/۳، باب ۲۹، ذیل حدیث ۳۰۷۴. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۰۳/۷۹، باب ۴، حدیث ۱؛ [۶] الخصال: ۶۳۸/۲، حدیث ۱۲.

چون به نماز برخاستی بگو: الهی برای نیازهایم محمد صلی الله علیه و آله را شفیع می آورم، و با آبروی او به تو توجه می کنم، خدایا به حقّ او مرا در پیشگاهت در دنیا و آخرت آبرومند گردان، و مرا از بندگان مقرب درگاهت قرار ده، به حقّ او نمازم را قبول کن، گناهانم را ببخش، دعایم را مستجاب کن، هر آینه تو غفور و رحیمی. (۱)

ما را به جز از روی تو منظور نظر نیست ما را به جز از کوی تو مأوای دگر نیست

از جور رقیبان ز رهت روی نتابم من وصل تو می جویم و خوفم ز خطر نیست

قدر رخ خوب تو نداند همه چشمی هر بی سر و پائی به جهان اهل نظر نیست

گو خون جگر نوش کن و خاک به سر ریز آن را که ز دیدار تو اش شوق به سر نیست

گر عشق نداری بر کس قدر نداری قدری نبود آن شجری را که ثمر نیست

ما بوسه نخواهیم جز از لعل لب یار آری، مگسان را هوس الاّ به شکر نیست

جانا ز صغیر ارکنی یاد چه تدبیر شاهی و تو را جانب درویش گذر نیست

(صغیر)

ص: ۲۶۵

امام علی علیه السلام فرمود:

يَا كَمِيلُ! لَيْسَ الشَّأْنُ أَنْ تُصَلِّيَ وَ تَصُومَ وَ تَتَصَدَّقَ، الشَّأْنُ أَنْ تَكُونَ الصَّلَاةُ فُعَلَتْ بِقَلْبِ نَقِيٍّ، وَ عَمَلٌ عِنْدَ اللَّهِ مَرْضِيٌّ، وَ خُشُوعٍ سَوِيٌّ. (۱)

ای کمیل! کار به نماز و روزه و صدقه دادن نیست. کار به این است که نمازت را با قلبی پاک و تصفیه شده از تمام آلودگی‌ها بخوانی، و عملت عمل مورد رضای حق باشد، و خشوعی صاف و استوار به حضرت دوست ارائه دهی.

سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَا الْخُشُوعُ؟ قَالَ: التَّوَضُّعُ فِي الصَّلَاةِ، وَ أَنْ يُقْبَلَ الْعَبْدُ بِقَلْبِهِ كُلِّهِ عَلَى رَبِّهِ. (۲)

از رسول حق صلی الله علیه و آله از خشوع پرسیدند؟ فرمود: تواضع در نماز، و این که بنده با تمام قلب به خدا رو کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصی را به وقت خواندن نماز مشغول به بازی با دست و صورت دیدند، فرمودند: اگر قلبش خاشع بود هر آینه اعضایش نیز خاشع بودند. (۳) مرحوم شیخ طبرسی در توضیح خشوع می فرماید:

«خضوع و تواضع و ذلت و دیده از موضع سجده بر نداشتن و به راست و چپ نظر نکردن، خشوع در نماز است.» (۴) از روایت استفاده می شود که خشوع در نماز هم به قلب است هم به اعضا. اما خشوع قلب فارغ بودن آن از ماسوی الله است و این که جز عبادت و معبود چیزی در میان نباشد. و اما خشوع جوارح چشم پوشی از نظر به راست و چپ و ترک التفات

ص: ۲۶۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۱۷/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۳۸؛ [۱] تحف العقول: ۷۱۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۴/۸۱، باب ۱۶، ذیل حدیث ۶۶؛ [۳] مستدرک الوسائل: ۹۸/۱، باب ۸، حدیث ۸۴. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۶۶/۸۱، باب ۱۶، حدیث ۶۷؛ دعائم الإسلام: ۱۷۴/۱.

۴- (۴) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۱۷۶/۷، [۵] ذیل آیه ۲ سوره مؤمنون.

و بازی است.

در روایت است که:

رسول حق صلی الله علیه و آله با ما سخن می گفت و ما با او سخن می گفتیم، چون وقت نماز می رسید گویی ما را نمی شناسد و ما هم او را نمی شناسیم! (۱) حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

چون علی علیه السلام به نماز برمی خاست و آیه وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي (۲) را قرائت می کرد رنگش تغییر می نمود به طوری که تغییر رنگ را در صورتش می دیدند. (۳) ائمه دیگر علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام نیز خشوعشان در نماز همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام بود.

امام صادق علیه السلام از قول حضرت حق عز و جل نقل می کند:

نماز کسی را قبول می کنم که در برابر عظمتم تواضع کند، و به خاطر من نفس را از شهوات حرام حفظ کند، و روزش را به یاد من تمام کند، و بر بندگانم تکبر نرزد، گرسنه را سیر کند، و برهنه را بپوشاند، و مصیبت زده را ترحم نماید، و غریب را جای دهد. چنین نمازگزاری نورش چون نور خورشید می درخشد، من برای او در ظلمات روشنایی، و در جهالت علم و بصیرت قرار می دهم. (۴)

ص: ۲۶۷

۱- (۱) - عوالی اللآلی: ۳۲۴/۱، حدیث ۶۱؛ مستدرک الوسائل: ۱۰۰/۴، باب ۲، حدیث ۴۲۲۸.

۲- (۲) - انعام (۶): ۷۹. [۱]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۶۶/۸۱، باب ۲۲، حدیث ۲۱؛ فلاح السائل: ۱۰۱.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۳۹۱/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۶۶؛ وسائل الشیعه: ۲۱۰/۱۵، باب ۹، حدیث ۲۰۳۰۲.

آنچه مانع از قبولی نماز است:

۱ - نظر به خشم و دشمنی به پدر و مادر.

۲ - غیبت از مسلمانان.

۳ - سبک انگاشتن نماز.

۴ - آلودگی به شراب.

۵ - نشوز زن از شوهر.

۶ - نپرداختن زکات.

۷ - ترک کردن وضو.

۸ - رعایت نکردن حجاب به وسیله زن در نماز.

۹ - امامت نماز از جانب کسی که مردم او را نمی خواهند.

۱۰ - مستی.

۱۱ - عدم رعایت آداب تخلی.

امام سجّاد علیه السلام در باب حق نماز در «رساله حقوق» می فرماید:

حق نماز به این است که بدانی نماز ورود به خدا و ایستادن در پیشگاه اوست، چون به این حقیقت توجه کنی می ایستی ایستادن ذلیل، حقیر، راغب به رحمت، خوفناک از عذاب، امیدوار، خائف، مستکین، متضرع، و عظیم دانستن معبود با رعایت سکون و وقار، و روی آوردن به نماز با همه وجود، و رعایت حدود و حقوق نماز. [\(۱\)](#) از اهل بیت علیهم السلام درباره معنای نماز سؤال شد، فرمودند:

اتصال عبد به رحمت الهی است، و درخواست وصال معشوق به توسط

ص: ۲۶۸

عاشق، در صورتی که با نیت پاک وارد شود، و با توجه به عظمت حق تکبیر گوید، و ترتیل در قرائت را رعایت نماید، و رکوعش با خشوع باشد، و به تواضع دست بردارد، و با ذلت و خضوع سجده آورد، و با اخلاص و آرزو تشهد نماید، و با رحمت و رغبت سلام دهد، و با خوف و رجا از این سفر بازگردد؛ چون چنین نمازی به جا آورد نماز حقیقی به جا آورده است. (۱)

ص: ۲۶۹

۱- (۱) - مسائل عمده و مهم نماز را در رساله ای جداگانه به عنوان «سیمای نماز» نوشته ام، می توانید برای دریافت آن مسائل، به آن رساله مراجعه کنید.

«(۱۰) وَ وَفَّقْنَا فِيهِ لِأَنْ نَصَلَّ بِأَرْحَامِنَا بِالْبِرِّ وَالصَّلَةِ وَ أَنْ نَتَعَاهِدَ جِيرَانِنَا بِالْإِفْضَالِ وَالْعَطِيَّةِ وَ أَنْ نُخَلِّصَ أَمْوَالَنَا مِنَ التَّبِعَاتِ وَ أَنْ نُطَهِّرَهَا بِإِخْرَاجِ الزَّكَاةِ وَ أَنْ نُرَاجِعَ مَنْ هَاجَرَنَا وَ أَنْ نُنْصِفَ مَنْ ظَلَمَنَا وَ أَنْ نُسَالِمَ مَنْ عَادَانَا حَاشَى مَنْ عُدِيَ فِيكَ وَ لَكَ فَإِنَّهُ الْعَدُوُّ الَّذِي لَا نُؤَالِيهِ وَ الْحِزْبُ الَّذِي لَا نُصَافِيهِ» [

و ما را در این ماه توفیق ده، که با خویشاوندان خود با نیکی و صلۀ رحم ارتباط پیدا کنیم، و با احسان و بخشش به همسایگان خود رسیدگی نماییم، و اموال خود را از مظالم و حقوق مردم پاک کنیم، و با بیرون کردن زکات، ثروت و مال خود را در مدار پاکی قرار دهیم، و با کسی که با ما قهر کرده آشتی نموده و با آن که به ما ستم روا داشته، به عدالت و انصاف معامله کنیم، و با شخصی که با ما دشمنی کرده، از در مسالمت در آییم، مگر کسی که در راه تو، و به خاطر تو با او دشمنی شده باشد؛ همانا او دشمنی است که با او دوستی نکنیم، و حزبی است که به او دست صداقت ندهیم.

مسائل مهم در خانواده و اجتماع

اشاره

در فرازهای ملکوتی بالا به چند مسئله بسیار مهم خانوادگی، اجتماعی، مالی، اخلاقی و سیاسی اشاره شده است.

۱ - صلۀ رحم

ص: ۲۷۰

۲ - همسایه

۳ - مال حلال مخلوط به حرام

۴ - آشتی با آن که در قهر و هجر است.

۵ - انصاف و مدارا

۶ - دشمنی با دشمنان خدا

صله رحم

اشاره

قرآن مجید در بیست و سه مورد به اهل ایمان و سایر مردم سفارش اقوام و ذوی القربی را نموده، و این همه تأکید تحت این عنوان که با مال و ارث و ادای حقوق نسبت به آنان از آنان رعایت کنید، دلیل بر اهمیت صله رحم در پیشگاه حضرت حق است.

حضرت صادق علیه السلام در توضیح آیه شریفه:

الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (۱)

و آنچه را خدا به پیوند آن فرمان داده پیوند می دهند.

می فرماید:

از جمله اموری که حضرت حق امر به اتصال کرده اند صله رحم و رسیدگی به اقوام است، و نهایت تأویل آیه، صله مردم نسبت به ما اهل بیت است. (۲) صله نسبت به اهل بیت علیهم السلام، قبول ولایت و امامت آن بزرگوار و تأسی به آنان در اخلاق و اعمال و اطاعت از امر و نهی ایشان است. (۳)

ص: ۲۷۱

۱- (۱) - رعد (۱۳) : ۲۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۳۰/۷۱، باب ۳، حدیث ۹۵؛ الکافی: ۱۵۶/۲، حدیث ۲۸. [۲]

۳- (۳) - مسئله ذوی القربی را حضرت حق در سوره های بقره آیات ۸۳ و ۱۸۰ و ۲۱۵، نساء آیات ۷ و ۳۳ و ۳۶ و ۱۳۵، مائده آیه ۱۰۶، انعام آیه ۱۵۲، انفال آیه ۴۱، توبه آیه ۱۱۳، نحل آیه ۹۰، اسراء آیه ۲۶، نور آیه ۲۲، شعراء آیه ۲۱۴، روم آیه ۳۸،

فاطر آیه ۱۸، شوری آیه ۲۳، حشر آیه ۷، به تفصیل ذکر کرده است.

قطع رحم آن چنان مورد نفرت حق است که در قرآن مجید فرموده است:

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (۱)

و کسانی که عهد خدا را پس از استوار کردنش می شکنند ، و پیوندهایی را که خدا به برقراری آن فرمان داده می گسلند ، و در زمین فساد می کنند ، لعنت و فرجام بد و دشوار آن سرای ، برای آنان است .

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۲)

آنان کسانی هستند که پیمان خدا را [که توحید و وحی و نبوت است] پس از استواری اش [با دلایل عقلی و علمی و براهین منطقی با عدم وفای به آن] می شکنند و آنچه را خدا پیوند خوردن به آن را فرمان داده است [مانند پیوند با پیامبران و کتاب های آسمانی و اهل بیت طاهرین و خویشان] قطع می نمایند و در زمین تباهی و فساد بر پا می کنند ، آنانند که زیانکارند .

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (۳)

و از خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می کنید ، پروا کنید و از [قطع رابطه با] خویشاوندان بپرهیزید . یقیناً خدا همواره بر شما حافظ و نگهبان است .

ص: ۲۷۲

۱- (۱) - رعد (۱۳) : ۲۵ . [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۷ . [۲]

۳- (۳) - نساء (۴) : ۱ . [۳]

امام صادق علیه السلام در توضیح آیه می فرماید:

منظور از ارحام در این آیه اقوام مردمند که خداوند نسبت به آنان امر به صلۀ فرموده و آن را بزرگ دانسته است. (۱)

صلۀ رحم در روایات

رسول حق صلی الله علیه و آله فرمود:

أَعَجَلُ الْخَيْرِ ثَوَاباً صَلَّةَ الرَّحِمِ. (۲)

سریع ترین نیکی برای رسیدن به ثواب صلۀ رحم است.

امام علی علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید:

ای مردم! هیچ کس از طایفه و خویشان خود بی نیاز نیست هر چند صاحب مال و دارایی باشد، بدون شک به دست و زبان آنان برای این که از او دفاع کنند و به یاریش برخیزند نیازمند است، و نزدیکان شخص برای این که او را به هنگام نبودنش یاری دهند مهم ترین اشخاصند و بهتر می توانند پراکندگی و گرفتاری او را رفع کنند و در هنگام سختی و پیشامدهای ناگوار از همگان نسبت به او مهربان ترند، و نام نیکو که حضرت حق به شخص در میان مردم عطا فرماید بهتر است برای او از ثروت و دارایی که برای دیگری به ارث بگذارد.

بدانید که یک نفر از شما حقّ روگرداندن از خویشان خود را ندارد آنگاه که آنان را در فقر و پریشانی ببیند، بر او لازم است با مالی که به خاطر ماندنش زیاد نمی شود به آنان احسان کند، و کم نمی گردد اگر آن را به مصرف حق

ص: ۲۷۳

۱- (۱) - الکافی: ۱۵۰/۲، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۵۳۳/۲۱، باب ۱۷، حدیث ۲۷۷۸۵.

۲- (۲) - الکافی: ۱۵۲/۲، حدیث ۱۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۵۳۶/۲۱، باب ۱۷، حدیث ۲۷۷۹۵. [۳]

برساند. هر کس از اقوام خود دست بکشد از آنان یک دست گرفته شده، و از او دست های بسیار؛ و آن که نسبت به اقوامش متواضع باشد و مهربان و همراه، به طور دائم دوستی آنان را به طرف خود جلب خواهد کرد. (۱) امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَ اَكْرَمُ عَشِيرَتِكَ، فَاِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهٖ تَطِيْرُ، وَ اَصْلُكَ الَّذِي اِلَيْهِ تَصِيْرُ، وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُوْلُ. (۲)

اقوامت را گرامی بدار، زیرا آنان برای تو بالی هستند که به وسیله آن طیران می کنی، و ریشه ای هستند که به سوی آنان می روی، و دستی هستند که با آن قدرت پیدا می کنی.

ابوبصیر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم:

عَنِ الرَّجُلِ يَضْرِمُ ذَوِي قَرَابَتِهِ مِمَّنْ لَا يَعْرِفُ الْحَقَّ؟ قَالَ. لَا يَتَّبِعِي لَهُ اِنْ يَضْرِمَهُ. (۳)

مردی به خاطر این که اقوامش شناخت به حق ندارند با آنان قطع رابطه می کند، فرمود: قطع رابطه با رحم سزاوار نیست.

صفوان می گوید: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: مرا نزدیکی هست که بر غیر دین من و راه و روش اهل بیت است، آیا او را بر من حقی هست؟ فرمود: آری، حق خویشاوندی را هیچ چیز قطع نمی کند. و اگر بر آیین تو باشند دارای دو حقد. حق رحم و حق اسلام. (۴)

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳، [۱] بحار الأنوار: ۱۰۱/۷۱، باب ۳، حدیث ۵۳. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۳۱؛ [۳] غرر الحکم: ۴۰۷، حدیث ۹۳۲۹. [۴]

۳- (۳) - الکافی: ۳۴۴/۲، حدیث ۳؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۶۱/۱۲، باب ۱۴۴، حدیث ۱۶۲۵۴. [۶]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۳۱/۷۱، باب ۳، حدیث ۹۷؛ [۷] الکافی: ۱۵۷/۲، حدیث ۳۰. [۸]

رسول حق صلی الله علیه و آله فرمود:

صَلُّوا اَرْحَامَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَوْ بِسَلَامٍ. (۱)

در دنیا صلّه رحم کنید گرچه به یک سلام باشد.

و نیز آن حضرت فرمود:

اِذَا قَطَعُوا اَرْحَامَ جُعِلَتِ اَمْوَالُ فِى اَيْدِى الْاَشْرَارِ. (۲)

چون گناه قطع رحم به میان آید اموال در دست اشرار قرار خواهد گرفت.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

صِلَّةُ اَرْحَامٍ تَزَكِّيْ اَلْعَمَالَ، وَ تُنْمِيْ اَلْاَمْوَالَ، وَ تَدْفَعُ الْبُلُوْى، وَ تُنْسِيْ فِى الْاَجْلِ. (۳)

صلّه ارحام، اعمال را پاک می کند، اموال را زیاد می نماید، بلا را دفع می کند، اجل را به تأخیر می اندازد (کنایه از این که عمر را طولانی می نماید).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

صِلَّةُ اَرْحَامٍ اَخْلَاقَ رَا نِيْكَو، شَخْصَ رَا بَا كَدَشْت، نَفْسَ رَا پَا كِيْزَه، رَزَقَ رَا زِيَاد وَ اَجَلَ رَا بَه تَاخِيْر مِي اَنْدَازْد. (۴) و نیز فرمود:

صلّه ارحام و نیکی به آنان، حساب را آسان می کند، و حافظ شخص از گناه

ص: ۲۷۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۴/۷۱، باب ۳، ذیل حدیث ۶۲؛ [۱] نوادر الراوندی: ۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷۲/۷۰، باب ۱۳۸، حدیث ۵؛ [۳] الأملی، شیخ صدوق: ۳۰۸، حدیث ۲. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۱۱/۷۱، باب ۳، حدیث ۷۱؛ [۵] وسائل الشیعه: ۵۳۴/۲۱، باب ۱۷، حدیث ۲۷۷۸۷. [۶]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۱۴/۷۱، باب ۳، حدیث ۷۴؛ الکافی: ۱۵۲/۲، حدیث ۱۲. [۷]

است، صلۀ رحم کنید و به برادران نیکی نمایید گرچه به خوب سلام کردن و یا جواب سلام دادن باشد. (۱) موسی علیه السلام از حضرت حق عز و جل پرسید:

فَمَا جَزَاءُ مَنْ وَصَلَ رَحِمَهُ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! انْسِيْ لَهُ اجَلَهُ، وَ اهُوْنُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ. (۲)

جزای آن که صلۀ رحم کند چیست؟ خطاب رسید: اجلش را به تأخیر می اندازم و سختی های مرگ را بر او راحت و آسان می کنم.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

صِلَّةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ، وَ تَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَ أَنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرِ اخْيَارِ. (۳)

صله رحم مملکت را آباد و عمر را زیاد می کند گرچه کنندگان این کار از خوبان نباشند.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

سِرُّ سَنَةِ صِلِ رَحِمَكَ. (۴)

یکسال مسیری را طی کن، صلۀ رحم بجای آور.

و نیز فرمود:

من به حاضر و غائب ائمتم سفارش می کنم و به هر که در اصلا ب مردان و رحم زنان است تا روز قیامت، صلۀ رحم کنید گرچه مسیر یکسال راه باشد، که صلۀ رحم از دین است. (۵)

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳۱/۷۱، باب ۳، حدیث ۹۸؛ [۱] وسائل الشیعه: ۵۳۹/۲۱، باب ۱۹، حدیث ۲۷۸۰۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۷/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۴؛ [۲] الأمالی، شیخ صدوق: ۲۰۸، حدیث ۸. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۴/۷۱، باب ۳، حدیث ۲۱؛ [۴] الأمالی، شیخ طوسی: ۴۸۱. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۵۲/۷۴، باب ۳، حدیث ۳؛ [۶] وسائل الشیعه: ۳۴۴/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۴۹۷۱. [۷]

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۱۱۴/۷۱، باب ۳، حدیث ۷۳؛ الکافی: ۱۵۱/۲، حدیث ۵. [۸]

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد عرضه داشت: مرا اقوامی است که نسبت به آنان اهل صلّه هستم ولی آنان مرا آزار می دهند، می خواهم آنان را ترک کنم، حضرت فرمود: در این وقت خداوند هم همه شما را ترک خواهد کرد، عرض کرد: چه کنم؟ فرمود: به آن که تو را محروم کرد عطا کن، با آن که از تو قطع کرد صلّه کن، و آن که به تو ظلم کرد از او بگذر. چون این برنامه را عمل کردی خداوند در مقابل آنان پشتیبان و یار و یاور توست. (۱) رسول حق صلی الله علیه و آله فرمود:

ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: مُدْمِنٌ خَمْرٍ، وَ مُؤْمِنٌ سِحْرٍ، وَ قَاطِعٌ رَحِمٍ. (۲)

سه نفر وارد بهشت نمی شوند، دائم الخمر، مؤمن به سحر و جادو، قطع کننده رحم.

امام علی علیه السلام فرمود:

أَقْبَحُ الْمَعَاصِي قَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَالْعُقُوقُ. (۳)

زشت ترین گناهان قطع رحم و عاق پدر و مادر شدن است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

الذُّنُوبُ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ. (۴)

از گناهانی که انسان را دچار مرگ زودرس می کند قطع رحم است.

ص: ۲۷۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۰/۷۴، باب ۳، حدیث ۵۰؛ [۱] الزهد: ۳۶، باب ۵، حدیث ۹۵. [۲]

۲- (۲) - الخصال: ۱۷۹/۱، حدیث ۲۴۳؛ معانی الاخبار: ۳۳۰، حدیث ۱.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۴۰۶، حدیث ۹۳۱۵. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۹۴/۷۱، باب ۳، ذیل حدیث ۲۳؛ [۴] الاختصاص: ۲۳۸.

ارزش و اهمیت حقوق همسایه در آیات و روایات و تفسیر دعای بیست و ششم گذشت.

مال حلال مخلوط به حرام

کتاب خدا در به دست آوردن روزی تأکید بر مال حلال دارد، زیرا حضرت محبوب آنچه را روزی عبد کرده از حلال است، و حرام هیچ ارتباطی با رزق و روزی و اراده حق ندارد.

حلال از طریق کسب مشروع و زحمت بازو و طرق اسلامی قابل کسب است، به دست آوردن مال از طریق غیر شرعی بدون شک حرام است و توبه آن به این است که مال به صاحبش برگردد.

در دستوره‌های الهی و انبیا و امامان آمده؛ اگر حرامی به دست آورده اید و صاحبش معلوم است، موظف هستید آن را برگردانید، اگر مالکش مجهول است از جانب صاحبش در راه حق صدقه بدهید.

مال حرام و روایات آن

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ كَسَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ أَفْقَرَهُ اللَّهُ. (۱)

هر کس از راه غیر حلال مالی به دست آورد خداوند او را به فقر و نداری مبتلا می کند.

و نیز فرمود: خداوند فرموده:

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۴۴؛ [۱] الأملی، شیخ طوسی: ۱۸۲، حدیث ۳۰۶. [۲]

مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ آيِّ بَابٍ اِكْتَسَبَ الدِّينَارَ وَ الدَّرْهَمَ لَمْ اِبَالِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ آيِّ ابْوَابِ النَّارِ اَدْخَلْتُهُ. (۱)

کسی که در به دست آوردن مال از هر راهی باک نداشته باشد، من هم در قیامت باک نکنم که او را از چه دری وارد آتش کنم.

امام علی علیه السلام فرمود:

شَرُّ الْأَمْوَالِ مَا لَمْ يُخْرَجْ مِنْهُ حَقُّ اللَّهِ سُبْحَانَهُ. (۲)

بدترین اموال، مالی است که حق خدا از آن خارج نشده باشد.

و نیز فرمود:

شَرُّ الْمَالِ مَا لَمْ يُتَّقَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنْهُ وَ لَمْ تُؤَدَّ زَكَاتُهُ. (۳)

بدترین مال، مالی است که از آن در راه خدا انفاق نشده باشد، و از پرداخت زکاتش خودداری کنند.

زکات

اشاره

کسی که زکات مال نپرداخته بدون شک چون حق هشت طایفه در مال اوست:

فقرا، مساکین، متصدیان زکات، آنان که باید از آنان تألیف قلب شود، بندگان، قرض داران، راه خدا، بازماندگان از راه، (۴) مالش مال مخلوط به حرام است و از این قبیل است مالی که خمسش پرداخت نشده یا از رشوه و غصب و ارث دیگران به ناحق در مال اوست، یا از دزدی و کسب حرام به دست آمده تصفیة چنین مالی به بیرون

ص: ۲۷۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۴۶؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۶۷/۱۳، باب ۴، حدیث ۱۴۷۶۶. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۶۹، حدیث ۸۳۵۵. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۶۹، حدیث ۸۳۵۴. [۴]

۴- (۴) - توبه (۹) : ۶۰.

کردن حرام از آن است.

در باب زکات نزدیک به سی و چهار آیه در قرآن مجید آمده، تعداد آیات و تأکیدی که در آنها بر مسئله زکات شده، و وعده خوفناکی که نسبت به عذاب مانعان زکات داده شده، همه و همه دلیل بر عظمت این مسئله در اسلام است.

در قرآن مجید زکات در کنار نماز ذکر شده است و قرآن خواسته بگوید: اهمیت زکات کمتر از نماز نیست و نماز بی زکات قابل توجه نمی باشد.

زکات در روایات

امام صادق علیه السلام از پدراناش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

کسی که زکات شتر و گاو و گوسفند به عهده اوست و نپردازد، در قیامت در سرزمینی صاف او را به پا می دارند، در آن وقت هر حیوان صاحب شاخی به او شاخ می زند، و هر گزنده ای او را می گزد، و هر سم داری او را لگدکوب می کند تا حضرت حق از حساب خلق فارغ شود!

و هر که زکات خرما و جو و گندم و انگور بر عهده اوست و نپرداخته، زمینش را تا طبقه هفتم تا به پا شدن قیامت، قلاده گردن او می کنند. (۱) و نیز حضرت صادق علیه السلام از پدراناش از رسول حق صلی الله علیه و آله روایت می کند:

أَسْحَى النَّاسِ مَنْ آدَى زَكَاةَ مَالِهِ، وَ ابْخَلَ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ. (۲)

سخی ترین مردم کسی است که زکات مالش را نپردازد، و بخیل ترین آنان کسی است که از ادای واجب الهی بخل ورزد.

ص: ۲۸۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸/۹۳، باب ۱، حدیث ۲؛ مستدرک الوسائل: ۱۸/۷، باب ۳، حدیث ۷۵۲۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۱/۹۳، باب ۱، حدیث ۱۱؛ [۱] الأملی، شیخ صدوق: ۲۰ و ۲۱، حدیث ۴. [۲]

ائمة طهرين عليهم السلام از رسول الله صلى الله عليه و آله روایت می کنند:

بیماران خود را با صدقه معالجه کنید، ابواب بلا را با دعا دفع نمایید، اموال خود را با زکات حفظ کنید، پرنده ای صید نمی شود مگر این که تسبیح حق را ضایع کرده باشد. (۱) امام صادق علیه السلام فرمود:

السُّرَاقُ ثَلَاثَةٌ: مَانِعُ الزَّكَاةِ، وَ مُسْتَحِلُّ مُهُورِ النِّسَاءِ، وَ كَذَلِكُ مَنْ اسْتَدَانَ وَ لَمْ يَنْوِ قَضَاءَهُ. (۲)

دزدان سه نفرند: آن که زکات نمی پردازد، آن که مهر زنان را به خود حلال می داند، آن که قرض می گیرد و نیت دارد باز پس ندهد.

حضرت رضا علیه السلام در روایت مهمی می فرماید:

خداوند به سه چیز همراه سه چیز امر فرموده: نماز را با زکات امر کرده، پس هر کس نماز بجای آورد و زکات نپردازد نمازش قبول نمی شود. شکر نسبت به خودش را با شکر از پدر و مادر امر نموده، پس هر کس از والدین شکر نکند خدا را شکر نکرده؛ تقوا را با صلوة رحم دستور داده، پس هر کس صلوة رحم نکند از خدا پروا نکرده است. (۳)

داستانی عجیب از مال حرام

علی بن ابی حمزه می گوید:

دوستی داشتم که در دستگاه بنی امیه نویسنده بود، از من خواست از حضرت

ص: ۲۸۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱/۹۳، باب ۱، حدیث ۱۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۹/۹، باب ۳، حدیث ۱۱۴۴۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲/۹۳، باب ۱، حدیث ۱۵؛ [۳] الخصال: ۱۵۳/۱، حدیث ۱۹۰.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۲/۹۳، باب ۱، حدیث ۱۷؛ الخصال: ۱۵۶/۱، حدیث ۱۹۶. [۴]

صادق علیه السلام برای او وقت ملاقات بگیرم، حضرت اجازه داد. چون وارد شد سلام کرد و نشست و عرضه داشت: فدایت شوم، در ادارات بنی امیه نویسنده بودم و از اینرو مال فراوانی به دست آوردم.

حضرت فرمود: اگر بنی امیه کسی را نمی یافتند تا در تمام امور به آنان کمک دهد، امر مال و غنیمت و مسئله جنگ و امور سیاسی و اجتماعی، قدرت غارت کردن حق ما را نداشتند، اگر مردم آنان را رها می کردند چیزی جز آنچه در دست داشتند، نمی یافتند.

جوان عرض کرد: فدایت شوم راهی برای خروج از مال حرام جهت من هست؟ فرمود: اگر راهنمایی کنم می پذیری؟ عرضه داشت: آری، فرمود: از آنچه از این راه به دست آورده ای بیرون شو، اگر صاحبان مال را می شناسی به آنان برگردان، اگر نمی شناسی از جانب آنان صدقه بده، در این صورت من بهشت را برای تو ضامنم!

جوان زمانی طولانی سکوت کرد و سر به زیر انداخت، سپس گفت: فدایت شوم، انجام دادم.

او با ما به کوفه برگشت، چیزی نبود جز این که از آن جدا شد حتی از لباس ضروری بدنش، ما برای او لباس تهیه کردیم و مختصر نفقه ای به او می رساندیم.

چیزی نگذشت که مریض شد، به عیادتش رفتیم، در یکی از عیادت ها او را به حال احتضار دیدم، چشم گشود و گفت: ای علی بن ابی حمزه! به خدا قسم! امام صادق علیه السلام به عهدش وفا کرد!

این را گفت و چشم از جهان بست. چون به خدمت امام رسیدم به من نگریست و فرمود: عهدم را نسبت به دوستت وفا کردم، گفتم: فدایت شوم، راست می گویی، او این مسئله را به وقت مرگش به من خبر داد. (۱) در هر صورت از مال حرام به هر صورت که هست پرهیزیم، زیرا مال حرام

ص: ۲۸۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۷/۹۳، باب ۲۸، حدیث ۴؛ الکافی: ۱۰۶/۵، حدیث ۴. [۱]

باعث تاریکی باطن و غضب حضرت حق و دور افتادن از رحمت دوست و در بسیاری از مراحل، علت بطلان قطعی واجبات مانند نماز و طواف حج است.

جدایی و هجران از مردم مؤمن و مسلمان

اشاره

اسلام دین محبت، علاقه، مهر، وفا، صفا، مواسات، عدل، انصاف، کرامت، وقار، اخلاق و عمل صالح و عقاید حقّه، و آیین عفو و اغماض و گذشت است.

مردم مؤمن با هم برادر و برابرند، و کسی بر کسی جز به تقوا آن هم در پیشگاه حضرت حق امتیاز ندارد.

قهر کردن مؤمن با مؤمن، مسلم با مسلم، زن با شوهر، شوهر با زن، فرزند با پدر و مادر، پدر و مادر با فرزند، همسایه با همسایه، شریک با شریک در اسلام جائز نیست، و چنانکه کسی کم ظرفیتی نشان دهد و با طرف مقابلش قهر کند لازم است هر چه زودتر و سریع تر به آشتی برخیزد، و نگذارد قهر و هجران، زمانش طولانی شود.

قهر و هجران در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هَجْرُ الْمُؤْمِنِ إِخَاءٌ كَسَفَكَ دَمِهِ. (۱)

جدایی مسلمان از برادرش همانند ریختن خون اوست.

در روایت دیگر آمده:

مَنْ هَجَرَ إِخَاءَهُ سَنَّهُ فَهُوَ كَسَفَكَ دَمِهِ. (۲)

ص: ۲۸۳

۱- (۱) - کنز العمال: ۳۲/۹، حدیث ۲۴۷۸۹؛ الجامع الصغیر: ۷۱۱/۲، حدیث ۹۵۸۵.

۲- (۲) - کنز العمال: ۳۲/۹، حدیث ۲۴۷۸۸؛ مسند احمد بن حنبل: ۲۲۰/۴. [۱]

کسی که یک سال از برادر مسلمانش کناره بگیرد چنان است که خون او را ریخته باشد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِلِ وَ الْمُؤَافَقِهِ، وَ اِيَّاكُمْ وَ الْمُقَاطِعَةَ وَ الْمُهَاجِرَةَ. (۱)

بر شما باد به صلّه و رفاقت با یکدیگر، و پرهیزید از قطع رابطه و دوری جستن.

رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

يَا اِبَادِرُّ! اِيَّاكَ وَ هِجْرَانَ اَخِيكَ، فَاِنَّ الْعَمَلَ لَا يُتَقَبَلُ مِنَ الْهَجْرَانِ. (۲)

ای ابوذر! از قهر کردن با برادر دینیت پرهیز، که عمل با این کار قبول در گاه حق نشود.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

افتراق و جدایی دو مسلمان باعث می شود از یکی از آن دو بیزار شویم و حتی مستحق لعنت شود، و چه بسا هر دو مستحق بیزاری ما و لعنت گردند.

معتب به حضرت عرضه داشت: فدایت شوم، یکی از دو طرف ظالم است و مستحق برائت و لعنت، مظلوم در این زمینه چه گناهی دارد؟

حضرت فرمود: برای این که مظلوم به دنبال دیگری برای آشتی و تغافل از کارش نرفت. از پدرم شنیدم: وقتی دو نفر با هم نزاع کردند، باید مظلوم به طرف مقابلش برود و بگوید: برادر جان در این قضیه من ستم کردم؛ تا غائله

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - غرر الحکم: ۴۳۷، حدیث ۱۰۰۲۰. [۱]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۲۶۴/۱۲، باب ۱۴۴، حدیث ۱۶۲۶۲؛ [۲]مجموعه ورام: ۶۴/۲. [۳]

پایان پذیرد و قهر مبدل به آشتی شود، خداوند تبارک و تعالی حاکم عادل است، حق مظلوم را از ظالم می گیرد. (۱) حضرت رضا علیه السلام از پدرانش روایت می کند:

شب اول ماه رمضان مَرَدَةُ شَیَاطِینِ به غل بسته می شوند، هر شب هفتاد هزار نفر بخشیده شده به مغفرت حق می رسند، چون شب قدر برسد به اندازه آنچه در رجب و شعبان و رمضان آمرزیده شده اند آمرزیده می شوند مگر آن که بین او و برادرش کینه وجود دارد، در این جا خداوند می فرماید: اینان را در جهت آمرزش مهلت دهید تا با یکدیگر آشتی کنند. (۲) روایات زیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده:

لا هِجْرَةَ فَوْقَ ثَلَاثٍ. (۳)

دوری و قهر بیش از سه روز جایز نیست.

لا یَجِلُّ لِلْمُؤْمِنِ اِنْ یَهْجَرَ اِخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِهِ اِیَّامٍ. (۴)

برای مؤمن، دوری و قهر از برادرش بیش از سه روز جایز نیست.

لا تَقَاطِعُوا، وَ لا تَدَابِرُوا، وَ لا تَبَاغِضُوا، وَ لا تَحَاسَدُوا، وَ کُونُوا عِبَادَ اللَّهِ اِخْوَانًا، وَ لا یَجِلُّ لِمُسْلِمٍ اِنْ یَهْجَرَ اِخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ. (۵)

قطع رابطه نکنید، به هم پشت ننمایید، نسبت به هم خشمگین نگردید، با هم حسد نورزید، بندگان حق با هم برادر باشید! بر مسلمان جایز نیست بیش از سه روز با برادر مسلمانش قهر باشد.

ص: ۲۸۵

-
- ۱- (۱) - الکافی: ۳۴۴/۲، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۶۱/۱۲، باب ۱۴۴، حدیث ۱۶۲۵۳.
 - ۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۶/۹۳، باب ۴۶، حدیث ۴۰؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۷۱/۲، باب ۳۱، حدیث ۳۳۱. [۲]
 - ۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۸۵/۷۲، باب ۶۰، حدیث ۲؛ [۳] الکافی: ۳۴۴/۲، حدیث ۲. [۴]
 - ۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۸۸/۷۲، باب ۶۰، حدیث ۹؛ [۵] مستدرک الوسائل: ۹۷/۹، باب ۱۲۴، حدیث ۱۰۳۲۹. [۶]
 - ۵- (۵) - کنز العمال: ۱۷۵/۹، حدیث ۲۵۵۷۵؛ سنن الترمذی: ۲۲۱/۳، حدیث ۲۰۰۰.

و نیز فرمود:

دو مسلمان اگر هجر و قهرشان بیش از سه روز طول بکشد و آشتی نکنند از اسلام خارجند و بین آن دو ولایتی نخواهد بود، پس هر یک از آن دو نفر به صحبت کردن با برادرش پیشی بگیرد در روز حساب به سوی بهشت پیشی خواهد گرفت. (۱)

بیائید یاران به هم دوست باشیم همه مغز ایمان بی پوست باشیم

نداریم پنهان ز هم عیب هم را که تا صاف و بیغش به هم دوست باشیم

بود غیب ما و شهادت برابر قفا هم به طوری که در روست باشیم

بود دوستی مغز و اظهار آن پوست چه حیف است ما حامل پوست باشیم

مکافات بد را نکویی بیاریم اگر بد کنیم آن چنان کوست باشیم

بکوشیم تا دوستی خوی گردد به هر کو کند دشمنی دوست باشیم

بیائید خود را به دریا رسانیم چرا بسته آنچه در جوست باشیم

برآئید چون فیض از پوست یاران که تا جملگی مغز بی پوست باشیم.

(فیض کاشانی)

بیزاری از دشمنان خدا

ملحدان، منکران، منافقان، مشرکان، معاندان، عمده ای از یهود و نصاری بنا به فرموده قرآن مجید از دشمنان حقند و هدف آنان خاموش کردن چراغ توحید و نبوت و ولایت و ملت اسلام است، و روی این حساب دوستی با آنان و قبول آنان در زندگی و امور حیات جایز نیست.

ص: ۲۸۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۶/۷۲، باب ۶۰، حدیث ۵؛ ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۷۸/۱، باب ۵۱. [۱]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا» (۱)

ای اهل ایمان! کافران را به جای مؤمنان، سرپرست و یار خود مگیرید. آیا می خواهید برای خدا بر ضد خودتان دلیلی آشکار [نسبت به عذابتان در دنیا و آخرت] قرار دهید؟!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۲)

ای اهل ایمان! یهود و نصاری را سرپرستان و دوستان خود مگیرید، آنان سرپرستان و دوستان یکدیگرند [و تنها به روابط میان خود وفا دارند]. و هر کس از شما، یهود و نصاری را سرپرست و دوست خود گیرد از زمره آنان است؛ بی تردید خدا گروه ستمکار را هدایت نمی کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۳)

ای اهل ایمان! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را دوستان و سرپرستان خود مگیرید؛ و کسانی از شما که آنان را دوست و سرپرست خود گیرند، هم اینانند که ستمکارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» (۴)

ای اهل ایمان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خود مگیرید، شما با

ص: ۲۸۷

۱- (۱) - نساء (۴): ۱۴۴. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵): ۵۱. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹): ۲۳. [۳]

۴- (۴) - ممتحنه (۶۰): ۱. [۴]

آنان اظهار دوستی می کنید ، در حالی که آنان به طور یقین به آنچه از حق برای شما آمده کافرند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ (۱)

ای مؤمنان! با قومی که خدا بر آنان خشم گرفته ، دوستی نکنید .

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲)

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند ، نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند ، دوستی برقرار کنند ، گرچه پدرانشان یا فرزندانسان یا برادرانشان یا خویشانسان باشند . اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده ، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته ، و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درمی آورد ، در آن جا جاودانه اند ، خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خوشنودند . اینان حزب خدا هستند ، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند .

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳)

ص: ۲۸۸

۱- (۱) - ممتحنه (۶۰) : ۱۳ . [۱]

۲- (۲) - مجادله (۵۸) : ۲۲ . [۲]

۳- (۳) - مجادله (۵۸) : ۱۹ . [۳]

شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان حزب شیطانند، آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیان کارانند!

آری، دشمنان الهی حزب شیطانند و حزب الله با حزب شیطان تا قیامت آشتی ندارد.

ص: ۲۸۹

[«۱۱» وَأَنْ نَّتَقَرَّبَ إِلَيْكَ فِيهِ مِنَ الْأَعْمَالِ الزَّائِكَةِ بِمَا تُطَهِّرُنَا بِهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَتَعْصِمُنَا فِيهِ مِمَّا نَسْتَأْنِفُ مِنَ الْعُيُوبِ حَتَّى لَا يُورِدَ عَلَيْكَ أَحَدٌ مِنْ مَلَائِكَتِكَ إِلَّا دُونَ مَا نُورِدُ مِنْ أَبْوَابِ الطَّاعَةِ لَكَ وَ أَنْوَاعِ الْقُرْبَةِ إِلَيْكَ]

و ما را در این ماه توفیق ده، که به وسیله اعمال شایسته، که ما را به سبب آنها از گناهان پاک کنی به تو تقرب جویم، و ما را در این ماه از این که بخواهیم اعمال زشت را از سر بگیریم حفظ فرما، و کار بندگی ما در این ماه به جایی رسد، که هیچ یک از فرشتگانت نتواند، بالاتر از آنچه ما به جا آوردیم، از ابواب بندگی و طاعت برای تو، و انواع اعمالی که سبب قرب ما به حضرت توست، به پیشگاهت عرضه کند.

دعا و توسل در رمضان برای شستشوی قلب

طبیعت جهان مادی فنا و نابودی است، محکمترین بناها و حکومت ها و قوی ترین انسان ها بدون اتصال به منبع وحی فرسوده و خاموش می گردند.

اگر موجودات را به گونه ای بتوان با ذات پاک خداوند پیوند داد و راه آنان را به سوی هدایت حق، باز کرد، رنگ جاودانگی به خود می گیرند. پیامبران و امامان علیهم السلام و دانشمندان راستین و مجاهدان در راه حق، در تاریخ ابدی هستند. شهیدان و نیکان و اعمال صالح در افکار مردم، جاودانه می مانند؛ زیرا که همگی رنگ الهی

خداوند حکیم در این زمینه می فرماید:

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عِبْدُونَ» (۱)

[به یهود و نصاری بگوئید :] رنگ خدا را [که اسلام است ، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست ؟ و ما فقط پرستش کنندگان اویم .

چه رنگی بهتر از رنگ خدایی که او را عبادت و بندگی می کنیم و رنگ و بوی مذهبی به خود می دهیم، بهترین رنگ آن است که صفا و بقا داشته باشد و چشم اولیای خدا را به خود جلب کند، هم رنگ با فطرت و منطبق بودن. مشتری آن خدا و بهای آن بهشت باشد. همه رنگ ها پاک می شود، ولی آنچه ابدی است رنگ اخلاص و ایمان الهی است.

برای جاودانگی رنگ ها و فطرت های توحیدی باید راه نور را به دل باز گذاشت.

«شخصی در دیوار خانه اش سوراخی ایجاد می کرد؛ امام صادق علیه السلام پرسید: چرا این کار را می کنی؟ او جواب داد: تا دود اجاق منزل بیرون رود. امام علیه السلام فرمود:

می توانی این منظور را داشته باشی که روزنه ای برای ورود روشنایی نور قرار دهی تا اوقات نماز را بشناسی. یعنی اگر بناست در دیوار روزنه ای ایجاد شود، چرا تنها برای بیرون کردن دود باشد، برای ورود نور نباشد. (۲) اگر رنگ خدایی نباشد، رنگ های دیگر انسان را گیج و سرگردان می کند. هم رنگ شدن با جماعت های گمراه، بیشتر انسان را گمراه می کند و خود مایه رسوایی و خواری قیامت است.

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۳۸. [۱]

۲- (۲) - تفسیر موضوعی قرآن کریم، (معاد در قرآن)، جوادی آملی: ۱۳۲/۵؛ تفسیر نور: ۲۱۴ - ۲۱۵، [۲] ذیل آیه ۱۳۸ سوره بقره.

پیمان شکنی از صفات رذیله برخی انسان های سست عنصر است؛ زیرا سبب سوء استفاده از مقدسات و بدعاقبتی است. گاهی یک گناه، زمینه ساز گناهان دیگری می شود و بازداشتن دیگران از راه خدا، گناه نابخشودنی است. خداوند به چنین افرادی توصیه می فرماید:

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۱)

و پیمان خدا را به بهایی اندک نفروشید؛ زیرا آنچه نزد خداست، برای شما بهتر است، اگر بدانید [که ارزش وفای به پیمان خدا قابل مقایسه با همه دنیا نیست.]

همه سرمایه های جاودانی آدمی خدادادی هستند و از همه سرمایه های مادی بشری مفیدتر و ماندگارترند. به همین دلیل قرآن به ما هشدار می دهد که سرمایه های وجود خود را از فناپذیری نجات بخشید؛ و در صندوق پس اندازی ذخیره کنید و گذشت شب و روز آن را به فنا و نیستی سوق نمی دهد و در حافظه طبیعت ثبت شده و آثار آن ها، در دنیا و آخرت نمایان می گردد.

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲)

آنچه [از ثروت و مال] نزد شماست، فانی می شود و آنچه [از پاداش و ثواب] نزد خداست، باقی می ماند، و قطعاً آنان که [برای دینشان] شکیبایی ورزیدند، پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، می دهیم.

ص: ۲۹۲

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۹۵. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۹۶. [۲]

از دست دادن الطاف الهی برای به دست آوردن کامیابی اندک، ساده نگری محض است. هیچ مشتری بهتر از خدا نیست، چون جنس معمولی یا کم ارزشی را هم به قیمت گران می خرد. بنابراین دل کندن از مادیات و پیوسته با خدا بودن و پایبندی به تعهدات دینی و وفای به عهد؛ نیاز به صبر و مخالفت با هوای نفس دارد.

اگر کسی حیات طیبه بخواهد باید در پی روحی پرفتوح و دلی آرام باشد، مؤمن به نور خدا می بیند و مشمول دعای رحمت فرشتگان و تأییدات غیبی پروردگار می گردد.

قلب انسان در ماه رمضان که شهر الطهور و ماه پاکیزگی و صفا و سازندگی جان و روح است، با برپایی عبادت های شبانه و سحرگاهی، صیقل می یابد و اگر به سان زغال سنگ هم باشد، تبدیل به الماس شفاف و باارزش می گردد.

شب زنده داری از صفات با صفای بزرگان دین است. اگر این ویژگی با روزه روز همسان گردد و اعضای بدن هم همکاری کنند، نهادینه شدن طهارت در دل و جان قطعی است؛ زیرا این گونه روزه داری در اعماق وجود انسان ریشه می دواند و هر جا زنگاری رسوب یافته باشد؛ می زداید.

روزه و هر عبادتی دو چهره ظاهر و باطن دارد، چهره ظاهر آن عبارت از ایجاد پیکره عبادت و دعا به شکل صحیح با تمام اجزا و شرایط و احتیاط است. ولی چهره باطن و ملکوت عمل، مربوط به اندام های ظاهری نیست، بلکه عمل قلبی و باطنی بوده که برپایی عمل به انگیزه رضای خداوند و تقرب به اوست.

دام های شیطانی را که ابلیس ملعون بر سر راه انسان ها گسترانیده در زمینه کشاندن مستمر انسان به وادی بی بندوباری است. از این رو آنگاه که انسان با زحمت و رنج بسیار از کیدهای او رهایی می یابد؛ دام دیگری را در مسیر او قرار می دهد و چه بسا گمان می کند از نیرنگ های شیطانی رسته است.

بنابراین باید چهره باطنی اعمال را نیز از دام ابلیس رهانیده و عمل را خالصانه به

درگاه خداوند تقدیم بداریم، تا چهره ملکوتی انسان بیمه دستگاه حق گردد.

امام علی علیه السلام درمان حقیقی شخصیت آدمی را، روزه جان می داند و می فرماید:

دَوَاءُ النَّفْسِ الصَّوْمُ عَنِ الْهَوَىٰ وَالْحَمِيَّةُ عَنِ لَذَاتِ الدُّنْيَا. (۱)

داروی نفس، خویشتن داری از هوس؛ و پرهیز کردن از لذت های دنیا است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در باب اهتمام به عبادت و نقش آن در حیات انسان می فرماید:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لِأَيُّبَالِي عَلَيَّ مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَيَّ عَشْرَ أُمَّ عَلَيَّ يُسْرًا. (۲)

برترین مردم کسی است که عاشق عبادت شود، پس دست در گردن آن آویزد و از صمیم دل دوستش بدارد و با پیکر خود با آن درآمیزد و خویشتن را وقف آن گرداند، پس چنین شخصی را باکی نباشد که دنیایش به سختی گذرد یا به آسانی.

ص: ۲۹۴

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۳۵، حدیث ۴۷۱۸. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۸۳/۲، حدیث ۳؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۵۳/۶۷، باب ۵۵، حدیث ۱۰. [۳]

[«۱۲» اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ هٰذَا الشَّهْرِ وَبِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ مِنْ اِبْتِدَائِهِ اِلَى وَقْتِ فَنَائِهِ مِنْ مَلِكٍ قَرَّبْتَهُ اَوْ نَبِىٍّ اُرْسَلْتَهُ اَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اَخْتَصَصْتَهُ اَنْ تُصَلِّىَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْلُنَا فِيهِ لِمَا وَعَدْتِ اَوْلِيَاءَكَ مِنْ كَرَامَتِكَ وَ اَوْجِبْ لَنَا فِيهِ مَا اَوْجِبْتَ لِاهْلِ الْمُبَالِغَةِ فِي طَاعَتِكَ وَاجْعَلْنَا فِي نَظْمٍ مِّنْ اسْتِحْقَاقِ الرَّفِيعِ الْاَعْلَى بِرَحْمَتِكَ]

خدایا! به حق این ماه و به حق کسی که از آغاز تا پایانش تو را بندگی کرده، از فرشته ای که او را مقرب خود کردی، یا پیامبری که برای هدایت مردم فرستادی، یا بنده شایسته ای که به کرامت خود اختصاص دادی، از تو می خواهم که بر محمد و آلش درود فرستی، و ما را در این ماه شایسته کرامتی که به اولیای وعده دادی گردان، و آنچه برای اهل کوشش در بندگیت قرار دادی برای ما قرار ده، و ما را در زمره کسانی که به رحمت، شایستگی رسیدن به برترین مرتبه را یافتند، در آر.

«۱۳» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَجَنِّبْنَا الْاِلْحَادَ فِي تَوْحِيدِكَ وَالتَّقْصِيْرَ فِي تَمْجِيْدِكَ وَ الشُّكَّ فِي دِيْنِكَ وَ الْعَمٰى عَنْ سَبِيْلِكَ
وَ الْاِغْفَالَ لِحُرْمَتِكَ وَ الْاِنْخِدَاعَ لِعَدُوِّكَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را از انحراف در توحیدت، و کوتاهی در ستایشت، و تردید در دینت، و کوری از راهت، و بی احترامی به حرمتت، و گول خوردن از دشمنت، شیطان رانده شده، بر کنار کن.

پناه بردن به خدا از انحراف و شک در دین

اشاره

کفران نعمت تنها به ناسپاسی از خداوند نیست، بلکه هر گونه بهره گیری انحرافی و غلط از نعمت های خداوند، حق نعمت را از بین می برد. و اصل کفران نعمت همین است.

اصل توحید، دین، هدایت، رسالت، راه مستقیم، نظام هستی و... از نعمت ها و برکات خدادادی است که حق تعالی بر روی آنها سرمایه گذاری کرده است. و امانت های بزرگی چون عقل، فطرت، اراده، هدایت، پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان امتیاز، تنها به انسان بخشیده است.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (۱)

یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعیۀ سعادت بخش است] بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتن [به سبب اینکه استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند ، و انسان آن را پذیرفت بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار ، و [نسبت به فرجام خیانت در امانت] بسیار نادان است .

در زیارت جامعه کبیره خطاب به اهل بیت علیهم السلام چنین می خوانیم:

أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْمَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْمَأْقُومُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُوعَةُ وَ الْمَائِيَّةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ. (۲)

شما یید راه راست تر و گواهان خانۀ فنا و شفیعان خانۀ بقا، و رحمت پیوسته و نشانه انباشته و امانت نگاه داشته.

در اینجا بین حمل و تحمیل فرق اساسی است و انسان امانت الهی را با اختیار پذیرفت و آن را برداشت هر چند او در امانتداری بس ستمگر و نابخردانه رفتار می کند. آیه فوق واقعیت هایی را در مورد انسان بیان می کند که هنوز عقل بشر به آن نرسیده است.

امّا آنچه از ظاهر آیه فهمیده می شود این است که: خداوند ویژگی های بسیاری به بشر داده که هیچ یک از موجودات در آسمان و زمین آن را ندارند و این امتیازات امانت الهی است و برای انسان مسئولیت آور است. امّا بسیاری از انسان ها در این

ص: ۲۹۷

۱- (۱) - أحزاب (۳۳) : ۷۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲۹/۹۹، باب ۸، حدیث ۴؛ [۲] عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۲/۲۷۴، حدیث ۱. [۳]

امانت خیانت کرده و از آن، در مسیر خلافِ ارادهٔ خداوند، بهره می برند.

عقل و ارادهٔ آدمی که باید در مسیر شناخت حق و انتخاب آن به کار رود تا مایهٔ رشد و کمال بشر شود، در راه های باطل به کار گرفته شده و به گسترش ظلم و فساد انجامیده است.

در حدیث آمده است:

هنگامی که وقت نماز فرا می رسید، حضرت علی علیه السلام لرزه بر اندام و هراسان و رنگ به رنگ می شد. به حضرت گفته شد: یا امیرالمؤمنین! چه شده است؟ می فرمود: وقت نماز آمده، نماز همان امانت الهی است که کوه ها و آسمان ها از تحمل آن سرباز زدند. (۱) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در این زمینه فرموده است:

تُعَمُّ اِدَاءُ الْأَمَانَةِ، فَقَدْ خَابَ مَن لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا. أَنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى السَّمَوَاتِ الْمُبَيَّنَةِ وَالْأَرْضِينَ الْمَدْحُورَةِ وَالْجِبَالَ ذَاتِ الطُّوْلِ الْمُنْصُوبَةِ، فَلَا أَطُولَ وَلَا أَعْرَضَ وَلَا أَعْلَى وَلَا أَعْظَمَ مِنْهَا، وَلَوْ امْتَنَعَ شَيْءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لَامْتَنَعَنَ وَ لَكِنْ أَشْفَقَنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ وَ عَقَلَنَ مَا جَهَلَ مَنْ هُوَ أَوْضَعُ مِنْهُمْ وَ هُوَ الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. (۲)

سپس ادای امانت است، آن که امین نیست زیانکار است. امانت بر آسمان های برافراشته، و زمین های گسترده، و کوه های بلند و استوار عرضه شد، در حالی که درازتر و پهن تر و بلندتر و بزرگتر از آنها نبود، و اگر چیزی به خاطر طول و عرض و یا قدرت و عزت از قبول امانت امتناع می ورزید هر آینه آسمان و زمین و کوه بود، اما از عقوبت ترسیدند، و آنچه را که موجود ضعیف تری چون انسان به آن نادان بود درک کردند «انسان ستمکار و نادان است».

ص: ۲۹۸

۱- (۱) - عوالی اللآلی: ۳۲۴/۱، حدیث ۶۲؛ تفسیر نور الثقلین: ۳۱۳/۴، حدیث ۲۶۵.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۹۰. [۱]

توحید تنها صراط مستقیمی است که با مقام و مراتب خود، جامعه انسانی را به معدن عظمت و نور می رساند و انحراف از آن، سقوط به وادی تنگ و تاریک شرک را در پی دارد. بعضی از مشرکان از ابتدا بر شرک و الحاد بودند و برخی موحدانی بوده اند که به مرور زمان با فاصله گرفتن از معارف توحیدی به وادی هولناک شرک گرفتار شده اند، مانند اهل کتاب که در ابتدا دارای پیامبر و کتاب آسمانی و دین توحید بودند و به مرور زمان از مشرکان، تأثیرپذیر شدند.

در قرآن کریم به گروه هایی از مشرکان اشاره نموده که از آنان دهریه (مادی گرایان)، بت پرستان، دوگانه پرستان، اهل کتاب (نصاری و یهود) و... هستند و اکنون شاخه ای از آنها باقی است.

ریشه بیماری های الحادی در نفس

شناخت ریشه های شرک و الحاد به درون نفس آدمی باز می گردد.

در آیات و روایات ما ریشه بیماری های الحادی که برای نفس انسان برشمرده اند عبارتند از:

۱ - هواپرستی:

انسان هوا مدار می خواهد که راه او برای عصیان باز باشد تا هر چه نفس اماره خواست همان را عمل کند و چون ایمان و اعتقاد به معاد مانع رهایی و بی بندوباری است؛ اصل ایمان و قیامت را انکار می کند.

۲ - جهالت:

جهل مهمترین عامل شرک است و زمینه ساز شرک در طول تاریخ بوده است.

قرآن کریم جهالت را ریشه عناد و لجاجت و استهزای مشرکان و کافران با موحدان می داند و خطر جاهل مدرن، بیشتر از نادان بادیه نشین است؛ زیرا او با ابزار و دانش نو جنگ افروزی می کند و جهانی را با هوای نفس خود به آتش می کشد.

ص: ۲۹۹

انس بشر با عالم طبيعت در همان شناخت حسی و ظاهري او خلاصه می شود و بينش او از هستی، و آفرینش در حدّ مادیات و امور جسمی و جنسی است.

بت پرستان که گرفتار محسوسات هستند؛ خدای خود را از سنگ و چوب می سازند تا معبودی را پرستش کنند. تا جایی که از حضرت موسی علیه السلام خواستند که خداوند را آشکارا نشان دهد و این دیدگاه ظاهري بشر است.

۴ - تنوع موجودات و گوناگونی حوادث:

از سرچشمه های شرک، دو گانه پرستی یا چند گانه پرستی به خاطر کثرت موجودات و حوادث روزگار است. اعتقاد به خیر و شر و حادثه های زشت و زیبا گروهی را وادار می سازد که برای هر یک مبدأ جداگانه بسازد. رواج خدایان دروغین برای باد، باران، نور، عشق و... از این باب است.

۵ - تقلید کورکورانه:

قبول و پذیرش گفتار و روش دیگری بدون دلیل و استدلال به ویژه در مسائل اساسی دین که با مبدأ و معاد و نبوت و رسالت سر و کار دارد، سبب پیدایش مذاهب و تعصبات قومی و قبیله ای و عرفان های دروغین در جوامع می شود و بر این اساس اصل دین و سنت به زیر سؤال می رود و خرافه پرستی و بدعت گذاری در جامعه شیوع پیدا می کند.

۶ - زمامداران زر و زور:

سرمایه داران و عالمان فاسد از عوامل مهم بروز و اشاعه شرک در بین مردم بوده اند. پول داران با تطمیع مردم و رواج خرافه و تبلیغات نو، به آرزوهای دنیایی خود می رسند و اندیشمندان باطل؛ بت پرستی را از سنت و روش گذشتگان می دانستند و برای حفظ آثار و الحاد می کوشیدند و پرستش الهه ساختگی را وسیله شفاعت و محبوبیت، نزد خداوند معرفی می نمودند.

۷ - شخصیت پرستی:

سطحی نگری و ساده بینی بشر زمینه گرایش به شخصیت های توهمی و خیالی شده است. در جاهلیت قرن اخیر توده ای از مردم به افرادی ممتاز مانند: هنرمندان، ورزشکاران، ثروتمندان و... اشتیاق پیدا کرده اند و کمتر به ملاک های الگوی سالم و مقدس توجه می کنند. این معضل همگانی، موجب شهرت شرک و نفاق در رفتار و گفتار مردم گردیده است.

۸ - منفعت پنداری:

گروه دنیاطلب به دنبال منافع مادی و انتفاعی خود هستند. بت پرستان با رواج پرستش بتان کاسبی می کردند و در وقت بروز مشکلات و کمبودها، بت ها را وسیله شفاعت و عزت قرار داده؛ و با تشویق به دریافت هدایا و نذورات و خیرات و مالیات و... به عنوان حق و سرانه حکومت؛ اداره دین مردم را به عهده می گرفتند.

۹ - تعصب و لجاجت:

لجاجت مرضی است که اگر کسی گرفتار آن شود هیچ استدلال منطقی را نمی پذیرد و در نتیجه دچار انحطاط و عذاب وجدان می شود. آن که با اتمام حجت با علم و عمد، توحید را انکار می کند و مظاهر شرک را ترویج می دهد، چنین موجودی در هیچ شرایطی در راه هدایت الهی قرار نمی گیرد و زمینه کفر و فساد در زمین را هم فراهم می کند.

درخواست معجزه و شفا از پیامبران و اعطای هدیه و رشوه به آنان از سوی مشرکان و کفار به خاطر همین سودجویی و لجاجتی بوده است و هرگز در پی حق شناسی نبوده اند. از این رو جدال حق و باطل و انتقام شدید آنان، نشانه شرک و کفر باطنی آنان بوده است.

آثار شوم شرک و الحاد در زندگی فردی و اجتماعی، علمی و عملی و دنیوی و اخروی بشر بسیار است مانند:

۱ - محروم شدن از معارف الهی

۲ - تفرقه و جنگ و جدال

۳ - محرومیت از مغفرت و فیض الهی

۴ - مذمت و خواری در دنیا

۵ - عذاب جهنم جاودانه. (۱)

حقیقت خسارت و ضرر

پروردگار حکیم، قرآن را، درمان همه دردهای معنوی بشر و شفای سینه های انسان می داند و می فرماید:

و نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (۲)

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می کنیم و ستمکاران را جز خسارت نمی افزاید.

با آنکه قرآن برای همه است، ولی تنها کسانی از این نور بهره می برند که پنجره روح خود را به سوی آن باز کنند و لجاجت و دشمنی را کنار گذاشته، با روحی سالم به استقبال قرآن روند. پس بیمار دلان را غیر از خسارت نمی افزاید، مانند باران که وقتی بر مرداری بیارد، بوی تعفن برخیزد هر چند باران زلال و پاک است.

استدلال قرآن، رکود فکری را شفا می دهد؛ موعظه قرآن، قساوت را درمان

ص: ۳۰۲

۱- (۱) - برگرفته از تفسیر موضوعی قرآن کریم، توحید در قرآن، جوادی آملی: ۶۰۳/۲.

۲- (۲) - اسراء (۱۷) : ۸۲. [۱]

می کند؛ تاریخ قرآن، تحیر را برطرف می سازد؛ زیبایی آهنگ و فصاحتش، روح فراری را جذب می کند؛ قوانین و احکامش، عادات خرافی را ریشه کن می کند؛ تلاوت و تدبیر در آن، بیماری غفلت را شفا می بخشد؛ تبرک به آن، امراض جسمی را شفا می دهد و رهنمودهای آن تاریکی ها را روشن می کند.

چون کافران به امر و نهی قرآن و مواعظ آن عمل نمی کنند با نزول هر دستور، جرمشان بیشتر و خسارتشان افزونتر می شود.

تفاوت خسارت با ضرر در این است که در ضرر تنها سود و بهره از بین می رود ولی در خسارت سرمایه و سود و پاداش همه نابود می شود، مانند یخ فروشی که سرمایه اش یخ است و با گرمای آفتاب، اصل و سود مال او آب می شود.

بنابراین قرآن سرمایه ای عظیم از جانب خداست که آفریننده بشر و فطرت اوست. قوانین آن نیز مطابق با فطرت و نجات دهنده و رحمت برای مؤمنان است؛ اما کافران و مشرکان با کفر و الحاد خود هدف از آفرینش و آفریدگار را به طور کلی انکار می کنند و اصل فطرت و بهره سعادت و بهشت را یکباره به باد فنا می دهند.

حضرت علی علیه السلام در فضل قرآن چنین می فرماید:

فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنَ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ، أَنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ بِمِثْلِهِ. (۱)

شفای از بزرگترین بیماری ها که کفر و نفاق و تباهی و ضلالت می باشد در قرآن است. پس به وسیله قرآن از خدا بخواهید، و با عشق به قرآن به خدا توجه کنید، و به وسیله آن از مردم چیزی بخواهید، به طور یقین، بندگان خدا در این دنیا با وسیله ای مانند قرآن به خداوند توجه نکرده اند.

ص: ۳۰۳

«۱۴» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَإِذَا كَانَ لَكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ لَيَالِي شَهْرِنَا هَذَا رِقَابٌ يُعْتَقُهَا عَفْوُكَ أَوْ يَهَبُهَا صَفْحُكَ فَاجْعَلْ رِقَابَنَا مِنْ تِلْكَ الرِّقَابِ وَاجْعَلْنَا لِشَهْرِنَا مِنْ خَيْرِ أَهْلِ وَأَصْحَابِ «۱۵» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَامْحَقْ ذُنُوبَنَا مَعَ إِمْحَاقِ هَلَالِهِ وَاسْلُخْ عَنَّا تَبِعَاتِنَا مَعَ انْسِلَاحِ أَيَّامِهِ حَتَّى يَنْقُضِيَ عَنَّا وَقَدْ صَفَّيْتَنَا فِيهِ مِنَ الْخَطِيئَاتِ وَأَخْلَصْتَنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ [

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و چنانچه در هر شب از شب های این ماه رمضان، بندگان هستند که عفو آنها را آزاد می کند، و گذشت و چشم پوشیت آنان را می بخشد، پس ما را از آن بندگان محسوب کن، و ما را برای ماه رمضان از بهترین اهل و اصحاب قرار ده.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و با به محاق نشستن هلالش، گناهانمان را محو کن، و با سپری شدن روزهایش، گناهان را از وجود ما برکن، تا ماه رمضان در حالی از ما بگذرد که وجودمان را از خطاها پاکیزه، و از بدی ها خالص و آراسته فرموده باشی.

کاسته شدن گناه در رمضان

اشاره

گناهان، آفاتی هستند که حیات معنوی انسان را تهدید می کنند و مانع شکوفایی

آن می شوند، پس حضور گناه در تکامل بشر سدّی در راه رشد معنوی انسان است.

روزه هم مانند دیگر عبادت ها به تنهایی نمی تواند موجب تحوّل معنوی در انسان شود، بنابراین روزه دار مبتلا به آفت گناه، از روزه اش بهره نمی برد هر چند گرسنگی و تشنگی و شب بیداری بسیاری را تحمّل کرده باشد.

آدابی که رعایت آنها، شرط ضروری برای بهره برداری از ضیافت ماه رمضان در جهت تجدید حیات معنوی خویش و رسیدن به تکامل روحی و جامع همه آداب روزه است، پرهیز از محرّمات الهی می باشد.

در خطبه معروفی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آستانه ماه رمضان بیان فرموده، آمده است که امام علی علیه السلام در حین آن خطبه پرسید:

يا رَسُولَ اللَّهِ!، ما أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

(۱)

ای پیامبر خدا! بهترین کارها در این ماه چیست؟ فرمود: ای ابوالحسن! بهترین کارها در این ماه، پرهیز از محرّمات الهی است.

به همین مناسبت درباره واژه رمضان از ریشه رَمَضَ و رَمَضَى، دو معنا بیان شده است:

۱ - بارانی که اول پاییز می بارد و هوا را از خاک و غبارهای تابستان پاک می کند.

۲ - داغی سنگ و شن ریزه که از شدت گرمای آفتاب بدن را می سوزاند.

بسیاری از روایات این نامگذاری را به سبب نقش ماه رمضان در پاکسازی آئینه جان از آلودگی های گناه و شویندگی روان از زنگار خطاها دانسته اند.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۰۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۰/۴۲، باب ۱۲۶، حدیث ۱؛ [۱] عیون أخبار الرضا: ۲۹۷/۱، حدیث ۵۳. [۲]

وَ إِنَّمَا سُمِّيَ رَمَضَانُ رَمَضَانًا لِأَنَّهُ تَرْمَضُ فِيهِ الذُّنُوبُ أَيُّ تُحْرَقُ. (۱)

و همانا رمضان را رمضان نامیده اند؛ زیرا گناهان در آن زدوده می شود، یعنی می سوزد.

فوائد روزه در روایات

معصومان علیهم السلام در باب فوائد روزه احادیث و گفتارهای ارزشمند بسیاری دارند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ به فرد یهودی که از پاداش روزه دار پرسیده بود، فرمود:

هیچ مؤمنی نیست که به خاطر خدا ماه رمضان را روزه بدارد، مگر آن که خداوند متعال، هفت ویژگی را برای او حتمی می سازد:

۱ - حرام در بدنش ذوب می شود.

۲ - به رحمت الهی نزدیک می گردد.

۳ - کفاره خطای پدرش آدم علیه السلام را ادا می کند.

۴ - خداوند دشواری های هنگام جان دادن را بر او آسان می کند.

۵ - از گرسنگی و تشنگی روز قیامت، ایمن می گردد.

۶ - خداوند به او از آتش امان می دهد.

۷ - خداوند به او از نعمت های پاکیزه بهشت می خوراند. (۲) امام علی علیه السلام می فرماید:

صَوْمُ النَّفْسِ إِمْسَاكُ الْخَوَاسِّ الْخَمْسِ عَنْ سَائِرِ الْمَآئِمِ وَ خُلُوعُ الْقَلْبِ عَنْ جَمِيعِ أَشْبَابِ الشَّرِّ. (۳)

ص: ۳۰۶

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۵۴۶/۷، باب ۲۶، حدیث ۸۸۵۱؛ [۱] المصباح، کفعمی: ۵۱۳، باب ۴۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۹/۹۳، باب ۴۶، حدیث ۴۹؛ الخصال: ۳۴۶/۲، حدیث ۱۴.

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۷۶، حدیث ۳۳۶۲. [۲]

روزه نفس، نگهداری حواس پنجگانه از دیگر گناهان و تهی کردن دل از تمام اسباب بدی است.

حجاب ها در ماه رمضان

لغزش ها و معصیت های گوناگون، حجاب هایی هستند که آدمی را از مشاهده جمال حضرت محبوب محروم می کند، راستی انسان با این مصیبت بزرگ چه کند؟

انسانی که در طول سال در اثر خطاها و لغزش های نفس از درگاه حضرت دوست فاصله گرفته است باید در صدد کم کردن این فاصله ها برآید. و بهترین موقعیتی که او را به این هدف نزدیک می سازد روزه داری حقیقی در رمضان است.

روزه داری در تغییر رفتار و اصلاح شخصیت انسان مؤثر است.

بر اساس مطالعات علمی و تحقیقات روانشناسان و گزارش های قضایی که در ایران و کشورهای مختلف مسلمانان به عمل آمده است، نشانگر این است که رفتارهای ناهنجار و جرایم اجتماعی و خشونت خانوادگی و... در ماه رمضان به مقدار زیادی کاهش می یابد.

و این به خاطر تسلط بر نفس است که انسان ها در این ماه بر افکار و اعمال خود دارند و ترسی که در اثر خوف از غضب الهی و رحمت بیکران پروردگار، در دل افکنده می شود.

ریشه این دگرگونی در حال انسان به طبیعت روزه برمی گردد که زمینه ای را که شیطان بر اساس آن انسان را به گمراهی می کشاند، از بین می برد، زنجیری که در ماه رمضان شیطان را به بند می کشد، همان جهاد با نفس و گرسنگی و تشنگی و فروکشی غضب است.

حکمت این نکته را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین بیان می فرماید:

ص: ۳۰۷

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيْجَرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ فَضَيِّقُوا مَجَارِيَهُ بِالْجُوعِ. (۱)

شیطان از جایگاه خون آدمی در انسان وارد می شود، پس با گرسنگی، محلّ های ورود او را تنگ کنید.

یعنی شیطان از راه شهوت خوراک و لذّت جنسی و غضب نفس و خیالات آدمی، در اطراف رگ های قلب و مغز او جای می گیرد و سپس برای طرح های شیطانی خود برنامه ریزی می کند.

بنابراین شیطان به تنهایی زمینه ساز گناهان نیست و در بند بودن شیطان ها نسبی است. هر چه روزه کامل تر باشد، زنجیری که شیطان را اسیر می کند و جلوی نفس اماره را می گیرد؛ محکم تر خواهد بود و از میزان غفلت و انحرافات ناشی از آن خواهد کاست.

بر این پایه می توان گفت: روزه آنانی که در ماه رمضان، گناهی را از روی غفلت یا عمد مرتکب می شوند، کامل و مقبول نیست.

امام علی علیه السلام، خطاب به بندگان در خطبه روز فطر می فرماید:

وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ أَدْنَى مَا لِلصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ أَنْ يُنَادِيَهُمْ مَلَكٌ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، أَبَشِّرُوا عِبَادَ اللَّهِ! فَقَدْ غُفِرَ لَكُمْ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِكُمْ فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَكُونُونَ فِيمَا تَسْتَأْنِفُونَ. (۲)

ای بندگان خدا! بدانید کمترین چیزی که برای مردان و زنان روزه دار می باشد این است که: در روز آخر ماه رمضان فرشته ای به آنان ندا می دهد:

بشارت باد بر شما ای بندگان خدا! که خداوند گناهان گذشته شمارا بخشود،

ص: ۳۰۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۲/۶۰، باب ۳؛ [۱] عوالی اللالی: ۲۷۳/۱، حدیث ۹۷. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۲/۸۷، باب ۱، حدیث ۱۳؛ [۳] مجموعه ورام: ۱۵۸/۲. [۴]

پس مواظب باشید که از این پس چه می کنید!

[«۱۶» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اِنْ مِلْنَا فِيْهِ فَعَدِّلْنَا وَ اِنْ زُغْنَا فِيْهِ فَقَوِّمْنَا وَ اِنْ اَشْتَمَلْ عَلَيْنَا عَدُوْكَ الشَّيْطَانُ فَاسْتَقِمْ عَلَيْنَا مِنْهُ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست؛ چنانچه ما در این ماه از حق و عدالت و بندگی و طاعت منحرف شویم، به دایره عدل و درستی برگردان، و اگر از راه هدایت به گمراهی افتیم، استوارمان ساز، و اگر دشمنت شیطان بر ما چیره شود، از کید و مکرش ما را رهایی بخش.

ص: ۳۰۹

«۱۷» اَللّٰهُمَّ اشْحِنُهٗ بِعِبَادَتِنَا اِيَّاكَ وَ زَيْنَ اَوْقَاتِهٖ بِطَاعَتِنَا لَكَ وَ اَعِنَّا فِي نَهَارِهٖ عَلٰى صِيَامِهٖ وَ فِي لَيْلِهٖ عَلٰى الصَّلَاةِ وَ التَّصَرُّعِ اِلَيْكَ وَ الْخُشُوعِ لَكَ وَ الدَّلٰلِهٖ بَيْنَ يَدَيْكَ حَتّٰى لَا يَشْهَدَ نَهَارُهٗ عَلَيْنَا بِغَفْلَةٍ وَ لَا لَيْلُهٗ بِتَفْرِيطٍ]

خدایا! این ماه را با بندگیمان برای حضرتت پُر کن، و اوقاتش را به طاعتمان برای وجود مبارکت زینت ده، و در روزش ما را به روزه داشتن، و در شبش ما را به نماز و زاری به درگاهت، و فروتنی به پیشگاهت، و خواری در برابرت یاری فرما تا روزش به غفلت ما از روزه، و شبش به کوتاهی ما از عبادت گواهی ندهد.

ارزش عبادات در رمضان

اشاره

انسان از نگاه اسلام، ترکیبی از جسم و جان است. همان گونه که جسم انسان برای تداوم وجود خویش نیازمند غذاهای مادی است. هویت و حقیقت انسانی او نیز نیازمند غذاهای معنوی از سنخ خود است.

روشن است که خداوند سبحان، میهمانی رمضان را برای پذیرایی از جسم و وجود مادی دوستانش فراهم نساخته است؛ چرا که بدن های آنان مانند همه در ضیافت همیشگی خدایند.

جناب سعدی می سراید:

ولیکن خداوند بالا و پست به عصیان در رزق بر کس نیست

ادیم زمین، سفرهٔ عام اوست چه دشمن بر این خوانِ یغما چه دوست

(سعدی)

این در حالی است که همهٔ دشمنان خدا از این سفرهٔ گسترده بیش از دیگران بهره می برند. پس ارزش پذیرایی از جسم و تأمین خواسته های مادی هرگز به پای تأمین نیازهای معنوی نمی رسد.

بلکه خدای متعال در میهمان سرای رمضان، جان ها و افکار مؤمنان را به ضیافت فرا خوانده است؛ و ارزش آن را تنها پروردگار مَنان می داند.

از سوی دیگر شرایط و آداب این میهمانی باید هماهنگ با ضیافت معنوی و روحانی بوده و غذا و نوشیدنی آن متناسب با تحوّل روحی و تجدید حیات معنوی و تقویت بنیهٔ روانی انسان باشد.

از برجستگی هایی که در فضای این ماه با فضیلت جلوه گر است؛ زمینه ها و ظرفیت هایی است که خداوند سبحان برای دعوت فراهم ساخته است؛ آن گونه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در توصیف دعوت فرمود:

هُوَ شَهْرٌ دُعِيْتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كِرَامَةِ اللَّهِ. (۱)

ماهی که در آن به میهمانی خدا دعوت شده اید و از اهل کرامت خدا قرار گرفته اید.

فقیه و فیلسوف و عارف و ارسته؛ مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی در «الرساله المجدیة» در شرح فراز فوق از خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره دعوت می فرماید:

«دعوت به ماه رمضان، دعوت به بهشت است و غذاهای این میهمانی نیز از نوع

ص: ۳۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۶/۹۳، باب ۴۶، حدیث ۲۵؛ [۱] عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲۹۵/۱، حدیث ۵۳. [۲]

غذاهای بهشتی است. هر دو میهمان خانه خدایند؛ لیکن نام میهمان سرا در این جا «ماه رمضان» است و نامش در آن جا غرفه های بهشتی؛ این جا غیب است و آن جا مشهود و عیان؛ اینجا تسبیح و تهلیل است و آن جا چشمه سلسبیل؛ اینجا نعمت های پوشیده و اندوخته هستند و آن جا «میوه ای از آنچه برمی گزینند و گوشت بریان پرنده ای که میل دارند. (۱) پس نعمت در هر جهان با پوشش همان جهان آشکار می شود و گاهی هم هست که نعمت ها در همین دنیا برای پیامبران و معصومان علیهم السلام به شکل آن جهان آشکار می شوند.

آنچه در روایات آمده که: پیامبر خدا برای فاطمه زهرا علیها السلام یا امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام میوه ای از میوه های بهشت یا جامه ای از جامه های بهشت آورد، گواه این مطلب است.

شراب طهور در زندگی دنیا محبت خداست و بهترین وقتی که برای فراهم ساختن آن مغتنم است، همین ضیافتی است که ساقیش همان میزبانش است. (۲) جایگاه و پاداش عبادات و امور خیر معنوی در این ماه چندین برابر می شود و از آنجا که پیامبر حق صلی الله علیه و آله فرموده اند:

هر کار آدمیزاد چند برابر می شود. کار نیک، ده برابر تا هفتصد برابر می شود، خداوند فرموده است: مگر روزه که برای من است و خودم پاداش آن را می دهم و روزه دار خواسته دل و خوراکش را به خاطر من وامی گذارد. (۳) از جمله خطابه های رسول الله صلی الله علیه و آله در هنگام ماه رمضان این بود که:

ص: ۳۱۲

۱- (۱) - اشاره به سوره واقعه (۵۶) : ۲۰ - ۲۱.

۲- (۲) - جامع الدرر، حسین فاطمی: ۳۳۵ - ۳۳۶، [۱] به نقل از رساله مجدیة.

۳- (۳) - کتر العمال: ۴۴۸/۸، حدیث ۲۳۵۹؛ الدر المنثور: ۱/۱۷۹، [۲] ذیل آیه ۱۸۴ سوره بقره. [۳]

مِنْ تَطَوُّعٍ بِخَصْمِهِ مَنْ خِصَالِ الْخَيْرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ كَانَ كَمَنْ أَدَّى سَبْعِينَ فَرِيضَةً مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ مَنْ أَدَّى فِيهِ فَرِيضَةً مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ كَانَ كَمَنْ أَدَّى سَبْعِينَ فَرِيضَةً مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ تَعَالَى فِيَمَا سِوَاهُ مِنَ الشُّهُورِ. (۱)

کسی که در ماه رمضان یکی از کارهای نیک را انجام دهد همچون کسی است که هفتاد واجب از واجبات خدا را انجام داده است. و هر کس در این ماه، واجبی از واجبات خدا را انجام دهد همچون کسی است که هفتاد واجب از واجبات خدای متعال را در ماه های دیگر انجام داده است.

بحث های علمی در شب قدر

از بهترین فضایل و عبادت های برتر در شب های قدر رمضان؛ مذاکره علمی و گفتگو درباره اعتقادات و مسائل آخرت است، تا عبادت و نیایش همراه با بینش و آگاهی باشد. به ویژه در شب های قدر که از سوی دانشمندان دینی هم مورد سفارش قرار گرفته است.

شیخ صدوق در این زمینه نوشته اند:

وَ مَنْ أَحْيَا هَاتَيْنِ اللَّيْلَتَيْنِ بِمُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ فَهُوَ أَفْضَلُ.

هر که این دو شب را با گفتگوی علمی زنده بدارد؛ پس آن برتر است.

ارزش عبادی کسب دانش و کمال در این شب ها به اندازه ای بالاست که چنانچه انسان همه کارهای خود را رها کند و به بحث علمی و دینی بپردازد، نیکوست؛ زیرا دریافت فضل فکری و معرفت حق و معارف دینی، از قدرشناسی ماه مبارک رمضان است.

ص: ۳۱۳

در این باره رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود:

عَلَيْكُمْ بِمِذَاكِرِهِ الْعِلْمِ فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَعْرِفُونَ الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ، يَا أَبَاذَرٍّ! الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكِرَةِ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِنِينَ صِيَامٍ نَهَارًا وَ قِيَامٍ لَيْلًا. (۱)

بر تو باد به گفتگوی علمی، پس به سبب دانش حلال از حرام شناخته می شود.

ای اباذر! یک ساعت نشستن برای گفتگوی علمی، برای تو از عبادت یک سال که روزش را روزه بداری و شبش را به نماز بایستی، بهتر است.

از دیدگاه معصومان علیهم السلام و متون اسلامی، عبادات، نقشی بنیادی در پیدایش و پیوستگی فروغ دانش و معرفت دارند. از این رو احادیثی که علم را برتر از عبادت می دانند، تخریب یا انکار نقش سازنده عبادت در کنار علم نیست؛ بلکه تأکید بر همراه ساختن عبادت با علم برای دوری جستن از عبادت ناآگاهانه است که نه تنها بی ارزش بلکه خطر ساز است.

بنابراین با بررسی سیره عملی اهل بیت علیهم السلام درباره شب قدر و عنایت ویژه که آنان به راز و نیاز و عبادت و اذکار، در چنین شب های حساس داشته اند و رهنمودها و سفارش هایی که به بهره گیری بیشتر از آن شب ها فرموده اند، به دست می آید: به غیر از موارد استثنایی، باید زمان محدود، صرف عبادت و ذکر و تلاوت قرآن و نیایش و انس شبانه با خدای متعال گردد. و از سرگرمی و تفریحی که انسان را از یاد خداوند غافل می سازد، دوری نمود.

امام حسن علیه السلام در روز عید فطر بر گروهی گذشت که سرگرم بازی و شادی بودند، بالای سر آنان ایستاد و فرمود:

خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه خلق خود قرار داد، تا به سبب طاعت او

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۳/۱، باب ۴، حدیث ۲۱؛ [۱] جامع الأخبار: ۳۸. [۲]

به سوی خشنودیش از یکدیگر سبقت گیرند. پس گروهی پیش گرفتند و کامیاب شدند و گروهی عقب ماندند و ناکام شدند، بسیار بسیار جای تعجب است از کسی که در این روزی که نیکوکاران پاداش داده می شوند و هرزه کاران زیان می بینند در حال سرگرمی است. به خدا سوگند! اگر پرده کنار رود، خواهند دانست که نیکوکار به نیکوکاری خود مشغول است و بدکار به بدکرداری خود گرفتار گردیده است. (۱) سپس حضرت به راه خود ادامه داد و رفت.

چشمان گریان در قیامت

یوسف بن اسباط می گوید:

«پدرم برای من تعریف کرد که نیمه شبی به مسجد الحرام رفتم. صدای سوزناک جوانی که سر به سجده داشت توجه مرا به خود جلب نمود. نزدیک تر رفتم. شنیدم که در حالت سجود می گفت: صورت خاک آلودم برای آفریدگارم سجده کرد و او سزاوار سجده است. چون به نزدیک جوان رسیدم با کمال تعجب دیدم که او امام عارفان حضرت سجاد علیه السلام است که خاضعانه با خالق خویش نیایش می کند.

چون هوا روشن شد به سوی او شتافتم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چرا آن همه خود را زحمت می دهی و در مشقت می اندازی، با اینکه بر همگان معلوم است که خداوند تو را برتری داده و در نزد خود عزیز و ارجمند نموده است. امام چون این سخنان را شنید، صدا به گریه بلند کرد و فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

تمامی چشمان در روز قیامت گریانند مگر چهار چشم:

۱ - چشمی که از ترس خداوند بگرید.

ص: ۳۱۵

۱- (۱) - الکافی: ۱۸۱/۴، حدیث ۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۱۰/۷۵، باب ۱۹، ذیل حدیث ۴.

۲ - چشمی که در راه خدا نابینا شده باشد.

۳ - چشمی که به نامحرم نگاه نکرده باشد.

۴ - چشمی که شبانه و سحرگاه در حال سجده برای خداوند گریسته باشد.

آنگاه فرمود: خداوند چون بنده شب زنده دارش را می بیند به فرشتگان مباحثات می کند و به آنها می گوید:

بنده ام را بنگرید که روحش نزد من و پیکرش در اطاعت من است. بستر خواب را از ترس من رها کرده و رحمت مرا طلب می کند. شاهد باشید که من او را آمرزیدم.» (۱)

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - كشف الغمه: ۹۹/۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۹۹/۴۶، باب ۵، حدیث ۸۸. [۲]

«۱۸» اَللّٰهُمَّ وَاجْعَلْنَا فِي سَيِّئِ الشُّهُورِ وَالْمَآيَامِ كَذٰلِكَ مِمَّا عَمَّرْتَنَا وَاجْعَلْنَا مِنْ عِبَادِكَ الصّٰلِحِيْنَ الَّذِيْنَ يَرْتُوْنَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ» (۱)، وَ الَّذِيْنَ يُؤْتُوْنَ مِمَّا آتَوْا وَ قُلُوْبُهُمْ وَجِلَّةٌ اَنْهُمْ اِلَى رَبِّهِمْ رٰجِعُوْنَ» (۲)، وَ مِنَ الَّذِيْنَ يَسْتَارِعُوْنَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُوْنَ» (۳)

خدایا! ما را در دیگر ماه ها، و دیگر ایام، مادامی که زنده مان می داری چنین قرار ده، و هم چنین ما را از بندگان شایسته ات قرار ده؛ آنان که بهشت را به ارث می برند و در آن جاودانند، و از اموال خود در راه خدا می بخشند، و عمل شایسته انجام می دهند، در حالی که دل هاشان از اندیشه بازگشت به سوی پروردگارشان ترسان است، و از کسانی قرار ده که به سوی خیرات می شتابند، و نسبت به آن از دیگران پیشی می گیرند.

ص: ۳۱۷

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۱۱. [۱]

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳) : ۶۰. [۲]

۳- (۳) - مؤمنون (۲۳) : ۶۱. [۳]

[«۱۹» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَكُلِّ اَوَانٍ وَعَلٰى كُلِّ حَالٍ عَدَدَ مَا صَلَّيْتَ عَلٰى مَنْ صَلَّيْتَ عَلَيْهِ وَاضْعَافَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِالْاضْعَافِ الَّتِي لَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ اِنَّكَ فَعَالٌ لِّمَا تُرِيدُ.]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، در همه وقت و در همه دم و در هر حال، به شماره درودی که فرستاده ای، بر هر که درود فرستاده ای و چندین برابر همه آنها، به چندین برابری که جز تو نتواند آنها را بشمارد؛ همانا تو آنچه را بخواهی، انجام می دهی.

دعای ۴۵: وداع با ماه مبارک رمضان

اشاره

ص: ۳۱۸

«١» اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يَزَعَبُ فِي الْجَزَاءِ «٢» وَيَا مَنْ لَا يَنْدَمُ عَلَى الْعَطَاءِ «٣» وَيَا مَنْ لَا يُكَافِي عِبَادَهُ عَلَى السَّوَاءِ «٤» مَنَّكَ ابْتِدَاءً وَ عَفْوَكَ تَفْضُلًا وَ عُقُوبَتَكَ عَدْلًا وَ قَضَاؤَكَ خَيْرَةً «٥» إِنْ أُعْطِيَتْ لَمْ تَشِبْ عَطَاءَكَ بِمَنْ وَإِنْ مَنَعْتَ لَمْ يَكُنْ مَنُوعَكَ تَعْدِيًّا «٦» تَشْكُرُ مَنْ شَكَرَكَ وَ أَنْتَ أَلْهَمْتَهُ شُكْرَكَ «٧» وَ تَكْفِي مَنْ حَمَدَكَ «٨» وَ أَنْتَ عَلَّمْتَهُ حَمْدَكَ تَسْتُرُ عَلَى مَنْ لَوْ شِئْتَ فَضَحْتَهُ وَ تَجُودُ عَلَى مَنْ لَوْ شِئْتَ مَنَعْتَهُ وَ كِلَاهُمَا أَهْلٌ مِنْكَ لِلْفَضِيحَةِ وَ الْمَنَعِ غَيْرَ أَنَّكَ بَنَيْتَ أفعالَكَ عَلَى التَّفْضُلِ وَ أَجْرَيْتَ قُدْرَتَكَ عَلَى التَّجَاوُزِ «٩» وَ تَلَقَّيْتَ مَنْ عَصَاكَ بِالْحِلْمِ وَ أَمَهَلْتَ مَنْ قَصِدَ لِنَفْسِهِ بِالظُّلْمِ تَسْتَنْظِرُهُمْ بِأَنَابَتِكَ إِلَى الْإِنَابَةِ وَ تَتْرُكُ مُعَاجَلَتَهُمْ إِلَى التَّوْبَةِ لِكَيْلَا يَهْلِكَ عَلَيْكَ هَالِكُهُمْ وَ لَا يَشْقَى بِنِعْمَتِكَ شَقِيئُهُمْ إِلَّا عَن طَوْلِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِ وَ بَعْدَ تَرَادُفِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ كَرَمًا مِنْ عَفْوِكَ يَا كَرِيمَ وَ عَاثِدَهُ مِنْ عَطْفِكَ يَا حَلِيمَ «١٠» أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ وَ جَعَلْتَ عَلَى ذَلِكَ الْبَابِ دَلِيلًا مِنْ وَحْيِكَ لِنَلَا يَضِلُّوا عَنْهُ فَقُلْتَ - تَبَارَكَ اسْمُكَ - تَوَبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ «١١» يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَايَمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ١ فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ بَعْدَ

فَتَبَحَّحَ الْبَابَ وَ إِقَامَهُ الدَّلِيلِ «١٢» وَ أَنْتَ الَّذِي زِدْتَ فِي السَّوْمِ عَلَى نَفْسِكَ لِعِبَادِكَ تَرْيِدُ رَبِّحَهُمْ فِي مُتَبَاجِرَتِهِمْ لَكَ وَ فَوْزَهُمْ بِالْوَفَادَةِ عَلَيْكَ وَ الزِّيَادَةَ مِنْكَ فَقُلْتَ: - تَبَارَكَ اسْمُكَ وَ تَعَالَيْتَ - مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا «١٣» وَ قُلْتَ: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ قُلْتَ: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَ مَا أَنْزَلْتَ مِنْ نَظَائِرِهِنَّ فِي الْقُرْآنِ مِنْ تَضَاعِيفِ الْحَسَنَاتِ «١٤» وَ أَنْتَ الَّذِي دَلَلْتَهُمْ بِقَوْلِكَ مِنْ غَيْبِكَ وَ تَرْغِيبِكَ الَّذِي فِيهِ حَظُّهُمْ عَلَى مَا لَوْ سَتَرْتَهُ عَنْهُمْ لَمْ تُدْرِكْهُ أَبْصَارُهُمْ وَ لَمْ تَعِهِ أَسْمَاعُهُمْ وَ لَمْ تَلْحَقْهُ أَوْهَامُهُمْ فَقُلْتَ: أَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ وَ قُلْتَ: لَيْسَ شَكَرْتُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَيْسَ كَفَرْتُمْ إِنْ عَزَّابِي لَشَدِيدٌ «١٥» وَ قُلْتَ: أَذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنْ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ «١٦» فَسَمَّيْتَ دُعَاءَكَ عِبَادَةً وَ تَرْكَهُ اسْتِكْبَارًا وَ تَوَعَّدْتَ عَلَى تَرْكِهِ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ فَذَكَرْكَ بِمَنْكَ وَ شَكَرْكَ بِفَضْلِكَ وَ دَعَاكَ بِأَمْرِكَ وَ تَصَيَّدُوا لَكَ طَلَبًا لِمَزِيدِكَ وَ فِيهَا كَانَتْ نَجَاتُهُمْ مِنْ غَضَبِكَ وَ فَوْزُهُمْ بِرِضَاكَ «١٧» وَ لَوْ دَلَّ مَخْلُوقٌ مَخْلُوقًا مِنْ نَفْسِهِ عَلَى مِثْلِ الَّذِي دَلَّتْ عَلَيْهِ عِبَادَتُكَ مِنْكَ كَانَ مَوْصُوفًا بِالْإِحْسَانِ وَ مَنُوعًا بِالْإِيمَانِ وَ مَحْمُودًا بِكُلِّ لِسَانٍ فَلَكَ الْحَمْدُ مَا وَجَدَ فِي حَمْدِكَ مَذْهَبٌ وَ مَا بَقِيَ لِلْحَمْدِ لَفْظٌ تُحْمَدُ بِهِ وَ مَعْنَى يَنْصَرِفُ إِلَيْهِ «١٨» يَا مَنْ تَحَمَّدَ إِلَى عِبَادِهِ بِالْإِحْسَانِ وَ الْفَضْلِ وَ غَمَّرَهُمْ بِالْمَنْ وَ الطُّولِ مَا أَفْشَى فِينَا نِعْمَتَكَ وَ أَسْبَغَ عَلَيْنَا مِنتَكَ وَ أَخَصَّنَا بِرِّكَ! «١٩» هَدَيْتَنَا لِدِينِكَ الَّذِي اصْطَفَيْتَ وَ

مَلَّتِكَ الَّتِي ارْتَضَيْتِ وَ سَبِيلِكَ الَّتِي سَيَّهَلْتِ وَ بَصُرَتْنَا الزُّلْفَةَ لَدَيْكَ وَ الْوُصُولَ إِلَى كَرَامَتِكَ «٢٠» اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ جَعَلْتَ مِنْ صَفَائِيَا
 تِلْكَ الْوُطَائِفِ وَ خَصَائِصِ تِلْكَ الْفُرُوضِ شَهْرَ رَمَضَانَ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُ مِنْ سَائِرِ الشُّهُورِ وَ تَخَيَّرْتَهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَزْمَنِهِ وَ الدُّهُورِ وَ
 آثَرْتَهُ عَلَى كُلِّ أَوْقَاتِ السَّنَةِ بِمَا أَنْزَلْتَ فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ النُّورِ وَ ضَاعَفْتَ فِيهِ مِنَ الْإِيمَانِ وَ فَرَضْتَ فِيهِ مِنَ الصِّيَامِ وَ رَغَبْتَ فِيهِ مِنَ
 الْقِيَامِ وَ أَجَلَلْتَ فِيهِ مِنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ «٢١» ثُمَّ آثَرْتَنَا بِهِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَّمِ وَ اصْطَفَيْتَنَا بِفَضْلِهِ دُونَ أَهْلِ الْمَلَلِ
 فَصَيَّرْنَا بِأَمْرِكَ نَهَارَهُ وَ قُمْنَا بِعَوْنِكَ لَيْلَهُ مُتَعَرِّضِينَ بِصِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ لِمَا عَرَّضْتَنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ تَسَدَّ بَيْنَنَا إِلَيْهِ مِنْ مُتَوَيْتِكَ وَ أَنْتَ
 الْمَلِيءُ بِمَا رُغِبَ فِيهِ إِلَيْكَ الْجَوَادُ بِمَا سُدَّتْ مِنْ فَضْلِكَ الْقَرِيبُ إِلَى مَنْ حَاوَلَ قُرْبَكَ «٢٢» وَ قَدْ أَقَامَ فِينَا هَذَا الشَّهْرَ مُقَامَ حَمْدٍ وَ
 صِحْبَنَا صِيحْبَهُ مَبْرُورٍ وَ أَرْبَحْنَا أَفْضَلَ أَرْبَاحِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ قَدْ فَارَقْنَا عِنْدَ تَمَامِ وَقْتِهِ وَ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِ وَ وِفَاءِ عِيدِهِ «٢٣» فَنَحْنُ مُودِّعُوهُ
 وَ دَاعٍ مَنْ عَزَّ فِرَاقُهُ عَلَيْنَا وَ غَمْنَا وَ أَوْحَشَنَا انْصِرَافُهُ عَنَّا وَ لَزِمْنَا لَهُ الذَّمَامَ الْمَحْفُوظَ وَ الْحُزْمَةَ الْمَرْعِيَّةَ وَ الْحَقُّ الْمَقْضَى فَنَحْنُ قَائِلُونَ
 السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ اللَّهِ الْأَكْبَرَ يَا عِيدَ أَوْلِيَائِهِ «٢٤» السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا أَكْرَمَ مَصِيحُوبٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ يَا خَيْرَ شَهْرٍ فِي الْأَيَّامِ وَ
 السَّاعَاتِ «٢٥» السَّلَامَ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ قَرَّبَتْ فِيهِ الْأَمَالَ وَ نُشِرَتْ فِيهِ الْأَعْمَالُ «٢٦» السَّلَامَ عَلَيْكَ مِنْ قَرِينِ جَلِّ قَدْرُهُ مَوْجُودًا وَ أَفْجَعِ
 فَقْدُهُ مَفْقُودًا وَ مَرْجُوٍّ أَلَمَ فِرَاقُهُ «٢٧» السَّلَامَ عَلَيْكَ مِنْ أَلِيفِ آنَسٍ مُقْبَلًا فَيَسِّرَ وَ أَوْحَشٍ مُنْقَضٍ يَا فَمَضَّ «٢٨» السَّلَامَ عَلَيْكَ مِنْ
 مُجَاوِرٍ رَقَّتْ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ قَلَّتْ فِيهِ الذُّنُوبُ «٢٩» السَّلَامَ عَلَيْكَ مِنْ نَاصِرٍ أَعَانَ عَلَى

الشَّيْطَانِ وَصَاحِبِ سَهْلِ سُبُلِ الْإِحْسَانِ «٣٠» السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا أَكْثَرَ عِتْقَاءَ اللَّهِ فِيكَ وَ مَا أَسْعَدَ مَنْ رَعَى حُرْمَتَكَ بِكَ! «٣١» السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أُمَّحَاكَ لِلذُّنُوبِ وَ أَشْتَرَكَ لِأَنْوَاعِ الْعُيُوبِ! «٣٢» السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَطْوَلَكَ عَلَى الْمُجْرِمِينَ وَ أَهْيَبَكَ فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ! «٣٣» السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ لَا تُنَافِسُهُ الْأَيَّامُ «٣٤» السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ هُوَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ «٣٥» السَّلَامُ عَلَيْكَ غَيْرَ كَرِيهِ الْمُصَيِّحِ وَ لَا ذَمِيمِ الْمَلَابِسِ «٣٦» السَّلَامُ عَلَيْكَ كَمَا وَفَدْتَ عَلَيْنَا بِالْبَرَكَاتِ وَ غَسَيْتَ عَنَّا دَنَسَ الْخَطِيئَاتِ «٣٧» السَّلَامُ عَلَيْكَ غَيْرَ مُودِعِ بَرَمًا وَ لَا مَتْرُوكِ صِيَامُهُ سَأَمًا «٣٨» السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ مَطْلُوبٍ قَبِيلٍ وَفِيهِ وَ مَحْزُونٍ عَلَيْهِ قَبِيلٍ فَوْتِهِ «٣٩» السَّلَامُ عَلَيْكَ كَمْ مِنْ سُوءٍ صُرِفَ بِكَ عَنَّا وَ كَمْ مِنْ خَيْرٍ أُفِيضَ بِكَ عَلَيْنَا «٤٠» السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى لَيْلِهِ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ «٤١» السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَحْرَصَ نَا بِالْأَمْسِ عَلَيْكَ وَ أَشَدَّ شَوْقَنَا غَدًا إِلَيْكَ! «٤٢» السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى فَضْلِكَ الَّذِي حُرْمَتُهُ وَ عَلَى مَاضٍ مِنْ بَرَكَاتِكَ سُلْبِنَاهُ «٤٣» اللَّهُمَّ إِنَّا أَهْلُ هَذَا الشَّهْرِ الَّذِي شَرَّفْتَنَا بِهِ وَ وَفَّقْتَنَا بِمَنِّكَ لَهُ حِينَ جَهَلِ الْأَشْقِيَاءُ وَفْتَهُ وَ حَرَّمُوا لِشَقَائِهِمْ فَضْلَهُ «٤٤» أَنْتَ وَلِيُّ مَا آتَرْتَنَا بِهِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ وَ هَدَيْتَنَا لَهُ مِنْ سُنَّتِهِ وَ قَدْ تَوَلَّيْنَا بِتَوْفِيقِكَ صِيَامَهُ وَ قِيَامَهُ عَلَى تَقْصِيرٍ وَ أَدْبَانَا فِيهِ قَلِيلًا مِنْ كَثِيرٍ «٤٥» اللَّهُمَّ فَالْحَمْدُ إِقْرَارًا بِالْإِسَاءَةِ وَ اعْتِرَافًا بِالْإِضَاعَةِ وَ لَمَكٌ مِنْ قُلُوبِنَا عَقْدُ النَّدَمِ وَ مِنْ أَلْسِنَتِنَا صِدْقُ الْإِعْتِذَارِ فَأَجْزِنَا عَلَى مَا أَصَابَنَا فِيهِ مِنَ التَّفْرِيطِ أَجْرًا نَسِيْتَدْرِكُ بِهِ الْفُضْلَ الْمَرْغُوبَ فِيهِ وَ نَعْتَاضُ بِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الذُّخْرِ الْمَحْرُوصِ عَلَيْهِ «٤٦» وَ أَوْجِبْ لَنَا عُذْرَكَ عَلَى مَا قَصَرْنَا فِيهِ مِنْ

حَقِّكَ وَابْلُغْ بِأَعْمَارِنَا مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُقْبِلِ فَإِذَا بَلَغْتَنَاهُ فَأَعِنَّا عَلَى تَنَاوُلِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ مِنَ الْعِبَادَةِ وَادِّنَا إِلَى الْقِيَامِ
بِمَا يَسِدُّ تَحِقُّهُ مِنَ الطَّاعَةِ وَاجْرِ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ مَا يَكُونُ دَرَكًا لِحَقِّكَ فِي الشَّهْرَيْنِ مِنْ شَهْرِ الدَّهْرِ «٤٧» اللَّهُمَّ وَمَا أَلْمَمْنَا بِهِ
فِي شَهْرِنَا هَذَا مِنْ لَمَمٍ أَوْ إِثْمٍ أَوْ وَاقَعْنَا فِيهِ مِنْ ذَنْبٍ وَاكْتَسَبْنَا فِيهِ مِنْ خَطِيئَةٍ عَلَى تَعَمُّدٍ مِنَّا أَوْ عَلَى نِسْيَانٍ ظَلَمْنَا فِيهِ أَنْفُسَنَا أَوْ
انْتَهَكْنَا بِهِ حُرْمَةً مِنْ غَيْرِنَا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاسْتُرْنَا بِسِتْرِكَ وَاعْفُ عَنَّا بِعَفْوِكَ وَلا تَنْصِبْنَا فِيهِ لِأَعْيُنِ السَّامِعِينَ وَلا تَبْسِطْ
عَلَيْنَا فِيهِ أَلْسُنَ الطَّاعِنِينَ وَاسْتَعْمِلْنَا بِمَا يَكُونُ حِطَّةً وَكَفَّارَةً لِمَا أَنْكَرْتَ مِنَّا فِيهِ بِرَأْفَتِكَ الَّتِي لَا تَنْفَدُ وَفَضْلِكَ الَّذِي لَا يَنْقُصُ
«٤٨» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْبُرْ مُصِيبَتَنَا بِشَهْرِنَا وَبَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا وَفَطْرِنَا وَاجْعَلْهُ مِنْ خَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْنَا أَجْلِبِهِ لِعَفْوٍ
وَإِمْحَاةٍ لِذَنْبٍ وَاغْفِرْ لَنَا مَا خَفِيَ مِنْ ذُنُوبِنَا وَ مَا عَلَنَ «٤٩» اللَّهُمَّ اسْلِخْنَا بِإِنْسِ الْإِخْلَاقِ هَذَا الشَّهْرِ مِنْ خَطَايَانَا وَ أَخْرِجْنَا بِخُرُوجِهِ مِنْ
سَيِّئَاتِنَا وَاجْعَلْنَا مِنْ أَسْعَدِ أَهْلِهِ بِهِ وَاجْزَلِهِمْ قِسْمًا فِيهِ وَ أَوْفَرِهِمْ حِطًّا مِنْهُ «٥٠» اللَّهُمَّ وَمَنْ رَعَى هَذَا الشَّهْرَ حَقَّ رِعَايَتِهِ وَحَفِظَ
حُرْمَتَهُ حَقَّ حِفْظِهَا وَقَامَ بِحُدُودِهِ حَقَّ قِيَامِهَا وَاتَّقَى ذُنُوبَهُ حَقَّ تَقَاتِهَا أَوْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ بِقُرْبِهِ أَوْجَبَتْ رِضَاكَ لَهُ وَعَطَفَتْ رَحْمَتَكَ
عَلَيْهِ فَهَبْ لَنَا مِثْلَهُ مِنْ وُجْدِكَ وَاعْظِمْنَا أَوْعَافَهُ مِنْ فَضْلِكَ فَإِنَّ فَضْلَكَ لَا يَغِيضُ وَإِنَّ خَزَائِنَكَ لَا تَنْقُصُ بَلْ تَفِيضُ وَإِنَّ مَعَادِنَ
إِحْسَانِكَ لَا تَفْنَى وَإِنَّ عَطَاءَكَ لِلْعَطَاءِ الْمُهَنَّا «٥١» اللَّهُمَّ صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اكْتُبْ لَنَا مِثْلَ أُجُورِ مَنْ صَامَهُ أَوْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «٥٢» اللَّهُمَّ إِنَّا نَتُوبُ إِلَيْكَ فِي يَوْمِ فَطْرِنَا الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ عِيدًا وَ سُرُورًا وَ لِأَهْلِ مَلَّتِكَ

مَجْمَعاً وَ مُحْتَشِداً مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ أَذُنْبَانَهُ أَوْ سُوءِ أَسْلَفِنَاهُ أَوْ خَاطِرِ شَرِّ أَضْمَرْنَاهُ تَوْبَهُ مَنْ لَا يَنْطَوِي عَلَى رُجُوعٍ إِلَى ذَنْبٍ وَلَا يَعُودُ
بَعْدَهَا فِي خَطِيئَتِهِ تَوْبَهُ نَصُوحاً خَلَصَتْ مِنَ الشُّكِّ وَالْإِزْتِيَابِ فَتَقَبَّلَهَا مِنَّا وَ ارْضَ عَنَّا وَ بَتَّنَا عَلَيْهَا «٥٣» اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا خَوْفَ عِقَابِ
الْوَعِيدِ وَ شَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ حَتَّى نَجِدَ لَعْدَهُ مِمَّا نَدْعُوكَ بِهِ وَ كَأَبَهُ مَا نَسِيَتْجِيرُكَ مِنْهُ «٥٤» وَ اجْعَلْنَا عِنْدَكَ مِنَ التَّوَابِينَ الَّذِينَ
أَوْجِبَتْ لَهُمْ مَحَبَّتُكَ وَ قَبِلَتْ مِنْهُمْ مُرَاجَعَةَ طَاعَتِكَ يَا أَعْدِلَ الْعَادِلِينَ «٥٥» اللَّهُمَّ تَحَاوَزْ عَن آبَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا وَ أَهْلِ دِينِنَا جَمِيعاً مَنْ
سَلَفَ مِنْهُمْ وَ مَنْ غَبَرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «٥٦» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّنَا وَ آلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ صَلِّ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَ صَلِّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ
صَلَاةً تَبْلُغُنَا بَرَكَتِهَا وَ يَنَالُنَا نَفْعُهَا وَ يُسَيِّتَجَابُ لَهَا دُعَاؤُنَا إِنَّكَ أَكْرَمُ مَنْ رُغِبَ إِلَيْهِ وَ أَكْفَى مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَ أَعْطَى مَنْ سُئِلَ مِنْ
فَضْلِهِ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

«(۱) اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يَزَعُ فِي الْجَزَاءِ» (۲) «وَيَا مَنْ لَا يَنْدِمُ عَلَى الْعَطَاءِ» (۳) «وَيَا مَنْ لَا يُكَافِي عِبْدَهُ عَلَى السَّوَاءِ» (۴) «مَنْتَكَ ابْتِدَاءً وَ عَفْوُكَ تَفْضُلٌ وَ عُقُوبَتُكَ عَذَابٌ وَ قَضَاؤُكَ خَيْرٌ» (۵) «إِنْ أُعْطِيَ لَمْ تَشِبْ عَطَاءَكَ بِمَنٍّْ وَ إِنْ مَنَعْتَ لَمْ يَكُنْ مَنُوعَكَ تَعْدِيًّا» (۶) «تَشْكُرُ مَنْ شَكَرَكَ وَ أَنْتَ أَلْهَمْتَهُ شُكْرَكَ» (۷) «وَ تَكْفِي مَنْ حَمَدَكَ» [

خدایا! ای که میل و رغبتی به پاداش ندارد؛ چون بی نیاز از آفریده هاست، و ای که بر عطا بخشی اش، پشیمان نمی شود، و ای که پاداش بنده اش را مساوی و برابر نمی دهد؛ بلکه پاداشش بیش از عمل بنده است، نعمت ابتداست، دست کسی در ساخت و پرداختش دخالت ندارد، و گذشت احسان و مجازات عدالت، و فرمانت اختیاری است. اگر عطا کنی، عطایت را به منت آلوده نمی کنی و اگر منع کنی، منعت بر پایه تجاوز نیست. کسی که تو را شکر کند، جزایش می دهی، در حالی که خودت شکر را به او الهام کردی، و کسی که تو را سپاس گوید، پاداشش می بخشی، در صورتی که سپاس را خودت به او تعلیم دادی.

وداع با ماه مبارک رمضان

معرفت و بصیرت حضرت زین العابدین علیه السلام نسبت به معنویت ماه مبارک، و

ملکوتی بودن این قسمت از زمان، علت عشق و علاقه شدید حضرت به این ماه بود، او از ملاقات با محبوب و معشوقش فوق العاده خوشحال می شد، و به هنگام رسیدن زمان هجران از ماه، گویی به سخت ترین مصیبت دچار می گشت.

او در وداع با ماه مبارک رمضان ناله سوزان داشت، دلش پر درد بود، غصه اش فزونی می گرفت، غمش جانکاه می شد، آه آتشین از نهاد پاکش خرمن فلک را می سوخت، بی تاب می گشت، قرار از کفش می رفت، در دریایی از اشک حسرت غرق می شد، در اقیانوس محنت و رنج دست و پا می زد، و همچون کسی که بی اختیار عزیزترین موجودش را از دست می دهد به عزا می نشست.

اشکش فزون بود، سوزش می سوزاند، ناله اش دل سنگ را آب می کرد، چه باید گفت که آن عاشق دلباخته می دید ماه مبارک در تمام ایام سال جایگزین ندارد، باید دید که معشوق از برابر دیده عاشق پنهان می شود، و عاشق را برای حفظ معشوق چاره ای نیست.

فیض بزرگوار در فراق ماه رمضان این غزل را سروده است:

بی لقای دوست حاشا روزگارم بگذرد سر بسر چون زندگانی بی بهارم بگذرد

بی جمال عالم آرایش نیارم زیستن عمر بی حاصل مگر در انتظارم بگذرد

گر سر آید یک نفس بی دوست کی آید به کف در تلافی عمرها گر بی شمارم بگذرد

بی قراری برقرارستم اگر صدبار یار بر دل بی صبر و جان بی قرارم بگذرد

گرچه می دانم به سویم ننگرد از کبر و ناز می نشینم بر سر ره تا نگارم بگذرد

از برای یک نظر بر خاک راهش سالها می نشینم تا مگر آن شهسواریم بگذرد
جویباری کرده ام از آب چشم خود روان شاید آن سرو روان بر جویبارم بگذرد
بر من او گر نگذرد تا جان بود در قلبم می شوم خاک رهش تا بر غبارم بگذرد
صد در از جنت گشاید در درون مرقدم نفخه ای از کوی او گر بر مزارم بگذرد
بر مزارم گر گذار آرد ز سر گیرم حیات یا رب آن عیسی نفس گر بر مزارم بگذرد
یاد وصلش بگذرد چون بر کنار خاطر دجله ای از اشک خونین بر کنارم بگذرد
در دل و جان داده ام جای خیالش بر دوام اشک نگذارد به چشم اشکبارم بگذرد
روز می گویم مگر شب رو دهد، شب همچو روز در امید یک نظر لیل و نهارم بگذرد
پار می گفتم مگر سال دگر، این هم گذشت سال دیگر نیز می ترسم چو پارم بگذرد
عمر شد مر فیض را در حسرت و در انتظار کی بود حسرت نماند انتظارم بگذرد

(فیض کاشانی)

جزا و پاداش خداوند نه تنها زیاده بر اعمال ما است، بلکه اعمال ما در مقابل فضل و احسان او چیزی به حساب نمی آید، چرا که اگر یک لحظه خداوند نظر لطف و عنایتش را از ما بردارد و با نگاه عدالت بدون تفضّل، به اعمال ما رسیدگی کند، دیگر چیزی از هستی باقی نمی ماند، تفضّل و احسان او به خاطر اعمال ما نیز نمی باشد، چه عمل داشته باشیم چه نداشته باشیم، همیشه مرهون عنایت او هستیم، از ابتدای خلقت که انسان پا به عرصه وجود می گذارد، یا بهتر بگوییم از ابتدای خلقت هستی، حالا چه خلقت انسان، چه خلقت دیگر موجودات، خداوند تمام نعمت های مادی و معنوی را بدون هیچ گونه چشمداشت و توقّعی در اختیار انسان و باقی موجودات گذاشته، چون او نیاز به عمل ما ندارد، ماییم که محتاج به لطف و کرامت او هستیم او حتّی احتیاج به شکرگزاری ما ندارد چون او بی نیاز مطلق است، احسان و تفضّل او به خاطر تشکر بندگان از او نیست که منتظر تشکر بنده اش باشد.

به قول غزالی دانشمند معروف:

«تفضّل فرماینده به جای همه اصناف خلق، خدای تعالی است:

در مرتبه اول: به هست کردن ایشان، در مرتبه دوم: به کامل گردانیدن ایشان به اعضاها و سبب ها که ایشان را ضروری بود، در مرتبه سوم: بدانچه ایشان را در نعمت و رفاهیت دارد، به آفریدن سبب ها که محتاج باشد، اگر چه حاجتشان بدان ضرور نبود، در مرتبه چهارم: بدانچه ایشان را بیاراید، به مزیت ها [و زواید] که آرایش ایشان باشد و بیرون است از ضرورات و حوایج.

مثال ضروری، از اعضاها سر است و دل و جگر و مثال حاجت، چشم و دست و پای و مثال زینت، خمیدگی ابرو و لعلی لب و بادام چشمی و جز آن، از چیزهایی که بدان ضرورت و حاجت نباشد، و مثال ضرورت از نعمت هایی که بیرون تن آدمی

است نان و آب، و مثال حاجت دوا و گوشت و میوه ها و مثال مزیت ها و زواید، سبزی درختان و خوبی شکوفه ها و میوه ها و طعام های لذیذ که بدان حاجتی و ضرورتی نیست، و این سه قسم هر حیوانی را موجود است، بلکه هر نباتی را، بلکه هر صنفی را از اصناف خلق، از ذروه عرش تا حضيض ثری، پس محسن اوست و غیر او چگونه محسن باشد.» (۱) آری، خداوند نه تنها به اعمال ناقص ما چندین برابر پاداش می دهد و خودش اهل احسان و تفضل است، بلکه علاوه بر این به انسان ها و مؤمنان نیز امر می کند که اهل احسان و فضیلت باشند، از اینرو در سوره نحل می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۲)

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد، و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند. شما را اندرز می دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست].
و نیز می فرماید:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۳)

هر کس کار نیک بیاورد، پاداشش ده برابر آن است، و آنان که کار بد بیاورند، جز به مانند آن مجازات نیابند و ایشان مورد ستم قرار نمی گیرند.

ص: ۳۳۱

۱- (۱) - ترجمه احياء العلوم: ۵۲۳/۴ - ۵۲۴.

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۹۰. [۱]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۶۰. [۲]

از امیرمؤمنان علی علیه السلام در توضیح آیه فوق سؤال شد، ایشان فرمودند:

الْعَدْلُ الْإِنصَافُ وَ الْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ. (۱)

عدل آن است که حق مردم را به آنها برسانی و احسان آن است که بر آنها تفضل کنی.

محتوا و جاذبه آیه این قدر بالاست که وقتی آیه عدل و احسان نازل شد و آن را پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم خواندند، تأثیر به سزائی بر قلب های آنان گذاشت به طوری که در روایتی عثمان بن مظعون از صحابه معروف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می گوید:

«من در آغاز، اسلام را تنها به طور ظاهری پذیرفته بودم، نه با قلب و جان، دلیل آن هم این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله همواره پیشنهاد اسلام به من کرد و من هم از روی حیا پذیرفتم، این وضع هم چنان ادامه یافت تا این که روزی خدمتش بودم، دیدم سخت در اندیشه فرورفته است، ناگهان چشم خود را به طرف آسمان دوخت، گویی پیامی دریافت می دارد، وقتی به حالت عادی باز گشت، از ماجرا پرسیدم، فرمود: آری، هنگامی که با شما سخن می گفتم، ناگهان جبرئیل را مشاهده کردم که این آیه را برای من آورد: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ پیامبر صلی الله علیه و آله را تا آخر خواند، چنان محتوای آیه در قلب من اثر گذاشت که از همان ساعت اسلام در جان من نشست، من به سراغ ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و جریان را به او خبر دادم، فرمود: ای طایفه قریش! از محمد صلی الله علیه و آله پیروی کنید که هدایت خواهید شد؛ زیرا او شما را به مکارم اخلاق دعوت می کند.

سپس به سراغ ولید بن مغیره، دانشمند معروف عرب و یکی از سران مشرک آمدم و همین آیه را بر او خواندم، او گفت: اگر این سخن از خود محمد صلی الله علیه و آله است

ص: ۳۳۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۱۲/۷۳، باب ۵۹، حدیث ۳؛ [۱] معانی الأخبار: ۲۵۷، حدیث ۱.

بسیار خوب گفته و اگر از پروردگار اوست باز هم بسیار خوب است.» (۱) امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِذَا أَحْسَنَ الْمُؤْمِنُ عَمَلَهُ ضَاعَفَ اللَّهُ عَمَلَهُ بِكُلِّ حَسَنَةٍ سَبْعِمِائَةٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ (۲)

فَاحْسِنُوا

اَعْمَالِكُمُ الَّتِي تَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِ اللَّهِ، فَقُلْتُ لَهُ: وَ مَا الْإِحْسَانُ؟ قَالَ: إِذَا صَيَّ لَيْتَ فَاحْسِنَ رُكُوعَكَ وَ سَيَّجُودَكَ وَ إِذَا صِيَّمتَ فَتَوَقَّ كُلَّ مَا فِيهِ فَسَادٌ صَوْمِكَ وَ إِذَا حَجَّجْتَ فَتَوَقَّ مَا يَحْرُمُ عَلَيْكَ فِي حَجِّكَ وَ عُمْرَتِكَ، قَالَ: وَ كُلَّ عَمَلٍ تَعْمَلُهُ فَلْيَكُنْ نَقِيًّا مِنَ الدَّنَسِ.

(۲)

هنگامی که مؤمن عمل نیکی انجام دهد و اعمالش را نیکو نماید، خداوند عملش را چندین برابر نموده، برای هر عمل نیک هفتصد برابر عنایت می فرماید که در قرآن فرمود: «و خدا برای هر که بخواهد چند برابر می کند».

بنابراین اعمال خود را برای رسیدن به ثواب های الهی نیکو کنید، عرض کردم: احسان و نیکو کردن عمل چگونه است؟ فرمود: نماز که می خوانی رکوع و سجودت را نیکو به جا آور و روزه که می گیری از آنچه که روزه را فاسد می کند، خودداری کن و حجی که انجام می دهی از آن چه که در حج و عمره بر تو حرام است، خودداری کن و هر عملی که به جا می آوری باید از آلودگی و فساد پاکیزه باشد.

ص: ۳۳۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱۲/۲۲، باب ۳۷، حدیث ۷۸؛ [۱] مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۵۸۷/۶، [۲] ذیل آیه ۹۰ سوره نحل.

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۶۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۴۷/۶۸، باب ۷۱، حدیث ۷؛ [۴] المحاسن: ۲۵۴/۱، باب ۳۰، حدیث ۲۸۳. [۵]

با این همه لطف و کرامت خداوند و چند برابر کردن پاداش، وای به حال بنده ای که از این فرصت استفاده نکند و نتواند برای آخرت خود توشه برگرفته و دست خالی این دار فانی را وداع کند.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

يا سَوَاتَاهُ لِمَنْ غَلَبَتْ اِحْدَاثُهُ عَشْرَاتِهِ يُرِيدُ اَنَّ السَّيِّئَةَ بِوَاحِدَةٍ وَالْحَسَنَةَ بِعَشْرَةٍ. (۱)

وای بر آن کس که یکی او بیشتر از دهگانش باشد، منظورش گناه است که به اندازه همان گناه کیفر می شود ولی ثواب ده برابر خواهد شد.

ص: ۳۳۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳۹/۷۵، باب ۲۱؛ [۱] تحف العقول: ۲۸۱.

[تَسْتُرُ عَلَيَّ مَنْ لَوْ شِئْتُ فَضَحْتُهُ وَ تَجُودُ عَلَيَّ مَنْ لَوْ شِئْتُ مَنَعْتُهُ وَ كِلَاهُمَا أَهْلٌ مِنْكَ لِلْفَضِيحَةِ وَ الْمَنَعُ غَيْرُ أَنْكَ بَنَيْتَ أَفْعَالَكَ عَلَيَّ التَّفْضِيلُ وَ أَجْرَيْتَ قُمْدَرَتَكَ عَلَيَّ التَّجَاوُزِ «٩» وَ تَلَقَّيْتِ مَنْ عَصَاكَ بِالْحِلْمِ وَ أَمَهَلْتِ مَنْ قَصَدَ لِنَفْسِهِ بِالظُّلْمِ تَسِيئَتُهُمْ بِأَنَاتِكَ إِلَيَّ الْإِنَابَةُ وَ تَتْرُكُ مُعَاجَلَتَهُمْ إِلَيَّ التَّوْبَةَ لِكَيْلَا يَهْلِكَ عَلَيْكَ هَالِكُهُمْ وَ لَا يَشْقَى بِبِعْمَتِكَ شَقِيئُهُمْ إِلَّا عَن طَوْلِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِ وَ بَعْدَ تَرَادُفِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ]

پرده می پوشی بر کسی که اگر می خواستی رسوایش می کردی. جود و کرم می کنی بر کسی که اگر می خواستی منعش می فرمودی، در حالی که هر دوی اینها از جانب تو سزاوار رسوایی و منعند؛ اما چنین نمی کنی، چون تمام کارهایت را بر پایه احسان و تفضل بنا نهادی، و قدرتت را بر آیین گذشت به جریان انداختی، و با کسی که با تو به مخالفت برخاسته، با بردباری روبه رو شدی، و کسی را که بر ستم به خود همت گماشت مهلت دادی، با حلم و بردباریت مهلتشان می دهی، تا به سویت باز گردند. شتاب در عقوبت را وا می گذاری، تا به عرصه گناه توبه و بازگشت بنشینند، تا آن که از جانب تو سزاوار هلاکت شده، هلاک نشود، و تیره بختشان به نعمت تو بدبخت نگردد. هلاکت و بدبختی آنان پس از طول مدتی است، که حرام و حلال را برای آنان روشن کردی، و پیوسته به عذاب تهیدستان فرمودی، و عذر بسیاری از این قبیل در برابرشان قرار

دادی، و پی در پی بر آنان اتمام حجت کردی.

مهلت دادن خداوند به گناهکاران

اشاره

مهلت دادن و تأخیر در عذاب خداوند بر دو وجه منظور است: گاهی خداوند نسبت به افراد صالح و مؤمنی که مرتکب لغزش و گناه شده اند مهلت می دهد و عذاب را به تأخیر می اندازد و گاهی نسبت به افراد مخالف و کفار مهلت می دهد که در آیات و روایات متعددی، هر دو مورد بیان شده است.

امهال و تمهیل در لغت

«امهال: به معنای تأخیر انداختن عذاب و مجازات مخالفان و کفار و عجله نداشتن نسبت به مجازات آنان می باشد.

تمهیل: استعمال کلمه تمهیل برای تثبیت حق و اتمام حجت و امید به بیداری و اصلاح و توبه و رفع عذر و بازگشت به سوی خداوند است و این مهلت مخصوص مؤمنان و صالحان می باشد.»

آری، مهلت دادن و به تأخیر انداختن مجازات برای مؤمنان و اهل صالح نعمت و حجت و امید به بازگشت و برای کفار و مخالفان نعمت و بدبختی است.

مهلت دادن به مؤمنان

اما مهلت دادن خداوند به مؤمنان و بندگان صالحی که دچار لغزش گردیده اند از بزرگترین الطاف و نعم الهی است و اگر این مهلت دهی نبود، دنیا جایی برای زندگی نبود و اگر خداوند اسرار انسان ها را فاش می کرد و در عقوبت و مجازات عجله می نمود، دیگر چیزی از هستی باقی نمی ماند هم چنان که در قرآن مجید می فرماید:

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ

إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فِإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَجِرُّونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۱)

و اگر خدا مردم را به سبب ستمشان مؤاخذه کند، هیچ جنبنده ای را [که مستحق مؤاخذه است] بر روی زمین باقی نمی گذاشت، ولی آنان را تا مدتی معین مهلت می دهد، پس هنگامی که اجلشان سرآید، نه ساعتی پس می مانند و نه ساعتی پیش می افتند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره مهلت دهی خداوند به انسان ها می فرماید:

أَجَلَ سَبْعِ سَاعَاتٍ وَقَالَ صَاحِبُ الْحَسَنَاتِ لِصَاحِبِ السَّيِّئَاتِ وَهُوَ صَاحِبُ الشَّمَالِ لَا تَعْجَلْ عَسَى أَنْ يُبْعَثَ بِحَسَنَةٍ تَمْحُوهَا... وَ أَنْ مَضَتْ سَبْعُ سَاعَاتٍ وَ لَمْ يُبْعَثْ بِحَسَنَةٍ وَ لَا اسْتِغْفَارٍ، قَالَ صَاحِبُ الْحَسَنَاتِ لِصَاحِبِ السَّيِّئَاتِ اكْتُبْ عَلَيَّ الشَّقِيَّ الْمَحْرُومَ. (۲)

خداوند به گناهکار هفت ساعت فرصت می دهد در حالی که دو فرشته در طرف راست و چپ آن می باشد، فرشته طرف راست که مأمور ثبت حسنات است بر فرشته سمت چپ که مأمور ثبت گناهان است می گوید: عجله نکنی شاید حسنه ای انجام دهد که باعث محو گناهش شود و چون هفت ساعت گذشت و استغفار نکرد فرشته مأمور ثبت حسنات می گوید: بنویس، چقدر این بنده بی شرم است.

و چه نعمت و رحمتی می تواند به این عظمت و ارزش برسد که خداوند در توبه و انابه را تا آخرین لحظه حیات باز گذاشته و ناامیدی از درگاه خود را یکی از گناهان عظیم به شمار می آورد و بارها بر پیامبر رحمت خود پیام فرستاد: که ای رسول ما! بندگان ما را به سوی رحمت و عفو پروردگارت دعوت نما و به آنان بگو با توبه و

ص: ۳۳۷

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۶۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۶/۵، باب ۱۷، حدیث ۱۷؛ [۲] الکافی: ۴۲۹/۲، حدیث ۴. [۳]

بازگشت و انجام نیکی ها قلبشان را پاک کنند و با توبه روح و روان خود را شستشو دهند و باعث محو گناهان و لغزش های خود شوند.

از امام صادق علیه السلام درباره اینکه انسان گناهکار تا چه زمانی برای توبه و استغفار مهلت دارد سؤال شد، ایشان به نقل از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمودند:

مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةِ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرَةٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْيَوْمَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ. (۱)

هر کس یکسال پیش از مرگ خویش توبه کند خداوند توبه اش را می پذیرد، سپس فرمود: یک سال زیاد است، هر آن کس که یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد، سپس فرمود: یک ماه بسیار است، اگر کسی یک هفته پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را می پذیرد، سپس فرمود: یک هفته بسیار است، هر کس یک روز پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را می پذیرد، سپس فرمود: یک روز زیاد است، هر کس پیش از آن که پلک به هم نهد و بمیرد، توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد.

آیات قرآن، امامان معصوم علیهم السلام و بزرگان دین و اخلاق، همه سفارش به فوریت توبه دارند، یعنی اگر انسان دچار لغزش شد بدون فوت وقت باید از خداوند طلب مغفرت کند، چرا که معلوم نیست توفیق توبه و انابه را پیدا کند یا مرگ این توفیق را از او سلب خواهد کرد.

ص: ۳۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹/۶، باب ۲۰، حدیث ۴؛ [۱] الکافی: ۴۴۰/۲، حدیث ۲. [۲]

اما مهلت دهی خداوند به کفار و مخالفان خود که در قرآن و روایات گوناگون بیان شده است:

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا * إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا * وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا * يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ
وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا (۱)

و مرا با تکذیب کنندگان توانگر و نازپرورده واگذار و آنان را اندکی مهلت ده ، * که حتماً [برای آنان] نزد ما [به کیفر اعمالشان] زنجیرهایی گران و آتشی به شدت شعله ور است ، * و غذایی گلوگیر و عذابی دردناک است ، * در روزی که زمین و کوه ها به لرزه درآیند ، و کوه ها به صورت توده ای شن روان گردند !

در تفسیر و توضیح این آیات می توان به نکات ذیل اشاره کرد:

۱ - خداوند پیامبرش را در برابر یاوه گویی دشمنان دلداری می دهد.

۲ - آنچه انسان را به صبر و امی دارد و او را دل گرم می کند، حمایت بی دریغ الهی است.

۳ - بیشتر تکذیب کنندگان از طبقه مرفه و خوشگذران بوده اند.

۴ - اگر شما قادر به مقابله با صاحبان ثروت و قدرت نبودید نگران نباشید، زیرا خداوند قادر به مقابله با آنان است.

۵ - مهلت دادن به مخالفان سنت الهی است.

۶ - دوره تکذیب حق و خوشگذرانی مدت زیادی طول نمی کشد و فرصت آنان

ص: ۳۳۹

در دنیا اندک است.

۷- اگر خداوند به کافران خوشگذران مهلت می دهد، نشانه رضایت او نیست، بلکه مهلت است تا قیامت فرا رسد.

۸- کافران به کامیابی های زودگذر مغرور نشوند؛ زیرا که غل و زنجیر و آتش برافروخته و غذایی گلوگیر در پی دارد.

۹- غذای لذیذ اما حرام دنیا، طعام گلوگیر آخرت را به دنبال دارد.

۱۰- تبدیل رفاه دنیا به عذابی دردناک برای قادری که کوه را به شن تبدیل می کند، کاری آسان است.» (۱) خداوند ابتدا به کافران هشدار می دهد که این دنیا در مقابل آخرت ارزشی ندارد و زندگی این دنیا در مقابل جاودانگی آخرت، چیزی به حساب نمی آید.

و بعد می فرماید:

کفار از مهلت داده شده، خوشحال نشوند و حمل بر رضایت خداوند نکنند بلکه مجازات و عذاب را برای آخرت آنان در نظر گرفته ایم، چون دنیا گنجایش عذاب الهی را ندارد.

وقتی شیطان، که ریشه تمامی تباهی ها و لغزش هاست، از خداوند درخواست مهلت می نماید که:

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» (۲)

گفت: مرا تا روزی که [مردگان] برانگیخته شوند، مهلت ده.

خداوند می فرماید:

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - تفسیر نور: ۲۷۱/۱۲، [۱] ذیل آیه ۱۱ - ۱۴ سوره مزمل.

۲- (۲) - اعراف (۷): ۱۴. [۲]

قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ» (۱)

خدا فرمود: البته تو از مهلت یافتگانی.

پس مهلت به عنوان نعمت و بدبختی بیشتر برای کفار و مخالفان الهی است تا گناهانشان زیادتیر شده، در آخرت گریبانگیرشان گردد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اهْبِطَ مَلَكًا إِلَى الْأَرْضِ فَلَبِثَ فِيهَا دَهْرًا طَوِيلًا ثُمَّ عَرَجَ إِلَى السَّمَاءِ فَقِيلَ لَهُ: مَا رَأَيْتَ؟ قَالَ: عَجَائِبُ كَثِيرَةٌ وَاعْجَبُ مَا رَأَيْتُ أَنِّي رَأَيْتُ عَيْدًا مُتَقَلِّبًا فِي نِعْمَتِكَ يَا كُلُّ رِزْقِكَ وَيَدْعَى الرَّبُّوبِيَّةَ فَعَجِبْتُ مِنْ جُرْأَتِهِ عَلَيْكَ وَمِنْ حِلْمِكَ عَنْهُ، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: فَمِنْ حِلْمِي عَجِبْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قَدْ امْهَلْتُهُ اِزْبَعْمَائِهِ سَنَةً لَا يَضْرِبُ عَلَيْهِ عِزْقٌ وَلَا يُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا إِلَّا نَالَهُ وَلَا يَتَغَيَّرُ عَلَيْهِ فِيهَا مَطْعَمٌ وَلَا مَشْرَبٌ. (۲)

خداوند متعال فرشته ای را به زمین فرستاد و او مدتی در آن جا زندگی کرد و بار دیگر به طرف آسمان بالا رفت، از آن فرشته سؤال کردند: در زمین چه دیدی؟ فرشته گفت: در آن جا شگفتی های زیادی را مشاهده کردم، یکی از عجایب، بنده ای در نعمت های تو غوطه ور بود، او روزی تو را می خورد، و ادعای خدائی هم می کرد و من از این جرأت او و صبوری و حلم تو در شگفت بودم، خداوند فرمود: تو از حلم من در شگفت شدی؟ گفت: آری، خداوند فرمود: من او را چهارصد سال مهلت دادم و در این مدت هرگز بیمار هم نشد، و هر چه از دنیا خواست به او رسید و از خوردنی ها و آشامیدنی ها

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۱۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۱/۷۰، باب ۱۳۹، حدیث ۱؛ [۲] الخصال: ۴۱/۱، حدیث ۳۱.

بهره مند گردید.

پس کفار از این که در خوشی دنیا غرق شده، و به زرق و برق دنیا مغرورند، خوشحال نباشند و این را حمل بر خوشبختی خود نکنند و به مؤمنان طعنه نزنند، افراد مؤمن هم از خوشحالی کفار و مخالفان نگران نباشند، چرا که خداوند به این ها مهلت داده و فرموده:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١﴾

و کسانی که کافر شدند، گمان نکنند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان خواهد بود، جز این نیست که مهلتشان می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند، و برای آنان عذابی خوار کننده است.

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَتْلَى لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٢﴾

پیامبرانی که مژده رسان و بیم دهنده بودند تا مردم را [در دنیا و آخرت در برابر خدا] پس از فرستادن پیامبران، عذر و بهانه و حجتی نباشد؛ و خدا همواره توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در وصیتش به امام علی علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ! إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ. ﴿٣﴾

ای علی! همانا دنیا زندانی برای افراد با ایمان و بهشتی برای کافران است.

ای صفات کبریایت برتر از ادراک ما قاصر از کنه کمالت فکرت و ادراک ما

ص: ۳۴۲

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۷۸. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴): ۱۶۵. [۲]

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۱۷/۱۶، باب ۶۳، حدیث ۲۰۸۴۶؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۴۲/۶۴، باب ۱۲، حدیث ۷۷. [۴]

ما چو خاشاکیم در دریای هستی روی پوش موج وحدت کی به ساحل افکند خاشاک ما

ما به جولانگاه وحدت غیر شه را ننگریم گر دو عالم را ببندد بخت بر فتراک ما

از وفاداری چو خاک پای اهل دل شدیم قبله اهل وفا شد تا قیامت خاک ما

درد راحت بخش خود بر ما حوالت کن که نیست جز به درد شادی جان و دل غمناک ما

جز به سوز شمع دیدارت نمی سازد بلی همچو پروانه دل آشفته بی باک ما

از جراحیها چه راحتهاست ما را ای که هست نیش تو نوش حسین و زهر تو تریاک ما

(منصور حلاج)

ص: ۳۴۳

[كِرْمًا مِنْ عَفْوِكَ يَا كَرِيمٌ وَعَاثِدَةً مِنْ عَطْفِكَ يَا حَلِيمٌ] «(۱۰) أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ وَ جَعَلْتَ عَلَى ذَلِكِ الْبَابِ دَلِيلًا - مِنْ وَحْيِكَ لِئَلَّا يَضَلُّوا عَنْهُ فَقُلْتَ - تَبَارَكَ اسْمُكَ - تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۱) «(۱۱) يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲)

این همه، بر پایه کرم و بخششی از عفو توست ای بزرگوار! و سود و بهره ای است از مهربانی تو ای بردبار! تویی که دری برای بندگانت به سوی عفو گشودی، و آن را توبه نامیدی، و بر آن در گشوده دلیلی از وحیت قرار دادی، تا آن را گم نکنند، - ای که نامت والا و مبارک است! - فرمودی: «به سوی خدا باز گردید؛ بازگشتی خالص باشد که پروردگار گناهانتان را محو کند و شما را وارد بهشت هایی کند که از زیر آنها نهرها روان است. روزی که خداوند، پیامبر و کسانی که به او ایمان آوردند، خوار نمی کند، نورشان پیش رویشان، و از جانب راستشان در حرکت است. می گویند: خدایا! نور ما را کامل کن و ما را بیامرز، که تو بر هر کاری توانایی.»

ص: ۳۴۴

۱- (۱) - تحریم (۶۶) : ۸. [۱]

۲- (۲) - تحریم (۶۶) : ۸. [۲]

[فَمَا عُذِرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ بَعِيدَ فَتْحِ الْبَابِ وَ إِقَامَةِ الدَّلِيلِ «۱۲» وَ أَنْتَ الَّذِي زِدْتَ فِي السَّوْمِ عَلَى نَفْسِكَ لِعِبَادِكَ
تُرِيدُ رَبِّحَهُمْ فِي مَتَاجِرَتِهِمْ لَكَ وَ فَوْزَهُمْ بِالْوَفَادَةِ عَلَيْكَ وَ الزِّيَادَةَ مِنْكَ]

پس بهانه و عذر کسی که پس از گشوده شدن در و اقامه دلیل، از ورود به عرصه گاه عفو غفلت کند چیست؟

و تویی که در معامله با خود، به بهره و سود بندگانت افزودی، و در این داد و ستدشان با تو، سودشان، و کامیابی و فوزشان به وقت ورود بر تو، و بهره افزون را از جانب خود برای آنها خواسته ای.

سزای غافلان از توبه

اشاره

شکی نیست که وجوب توبه بر عاصیان فوری است و تأخیر و تعویق در آن جایز نیست و کسانی که از توبه غافلند و برای آشتی کردن با خدا و برگشت به سوی او تلاش نمی کنند، به خاطر این است که از عواقب آن بی خبرند و نمی دانند که چه سرنوشت خطرناکی در انتظار آنان می باشد، ولی اگر کمی در احوال گذشتگان تفکر و تدبّر نمایند و به آینده اندیشه کرده و بفهمند که انسان تا ابد در این دنیا جاودانه نخواهد ماند و روزی از این دنیا که محل امتحان برای آخرت جاودانه است، رخت بپوشانند و به محضر دادگاه عدل الهی وارد خواهند شد؛ دیگر توبه را به

تأخیر نینداخته و هیچ گونه درنگ را برای بازگشت و عذرخواهی از خداوند جایز ندانسته و آماده آشتی با خداوند خواهند شد.

برای بیداری این گونه افراد غافل باید گفت: توجه داشته باشند که گناه به منزله زهر می ماند می ماند و دین که به آن آلوده می شود به منزله بدن شماست، پس هر گاه زهر بر بدن وارد شود، باید دنبال چاره بود تا زهر را هر چه سریع تر استفراغ کرده تا در معرض نابودی و هلاکت قرار نگیرد، چون اگر بیرون کردن زهر از بدن طولانی شود و به تأخیر بيفتد، زهر به تمام اعضای بدن وارد شده، دیگر با هیچ دوائی نمی شود آن زهر را از بدن خارج کرد، پس هیچگونه اهمال و سهل انگاری جایز نیست.

خطرات تأخیر توبه

اگر تأخیر در توبه طولانی شود انسان در معرض دو خطر بسیار عظیم قرار خواهد گرفت، که سالم ماندن از این خطرها و به سلامت بیرون آمدن از آن مشکل و شاید محال باشد:

خطر اول: رسیدن اجل موعود است، وقتی خبردار می شود که باید از دنیا برود و فرصت هیچ کاری نمانده و تدارک و تلافی ممکن نیست و وقت آن رسیده است که خداوند می فرماید:

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ﴿١﴾

و [در نتیجه] میان آنان و همه خواسته هایشان [به وسیله مرگ] جدایی انداخته شد.

و هر چه خواهش نماید که یک روز یا یک ساعت مرا فرصت دهید، جواب

ص: ۳۴۶

خواهد شنید که: فرصت گذشته و تو را مهلت آن نیست که خداوند در این باره می فرماید:

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ ﴿١﴾

پیش از آنکه یکی از شما را مرگ در رسد و بگوید: چرا مرا تا مدتی نزدیک مهلت ندادی.

در تفسیر این آیه شریفه چنین آمده است که:

در وقت جان کندن، بعد از آن که پرده از روی کار برداشته شود و این شخص بر زشتی کرده خود اطلاع یابد، می گوید: ای ملک الموت! چه شود که اگر یک روز دیگر مرا مهلت دهی که در آن عذر گناهان خود را از پروردگار خود بخواهم و توبه و انابه نمایم و به واسطه آن توشه ای از عمل صالح بردارم؟

جواب می شنود: که ایام منقضی شده است و روزی از برای تو نمانده، که تو را فرصت آن دهیم.

سپس بگوید: یک ساعت مرا مهلت ده!

جواب می شنود که: ساعت های تو نیز در معرض فنا و زوال بوده و مهلت در آن نیز میسر نیست، پس در توبه به روی او بسته شود و او را به دوزخ کشانند و ساقی یأس و ناامیدی، شراب حسرت و ندامت بر تضييع عمر و تلف کردن اوقات بر او بنوشانند، و بسا باشد که از هول صدمات آن حال، تزلزل در بنیان ایمان او راه یابد و اصل دین او نیز بر جای نماند.

خطر دوّم: آن که از تراکم ظلمت و معاصی و نشستن غبار گناه بر آینه دل او، آن چنان زنگاری ایجاد شود که دیگر به صیقل هیچ توبه و انابه ای نتوان به آن جلا داد

ص: ۳۴۷

او را مثل روز اول در آورد؛ زیرا که هر معصیتی که انسان مرتکب می شود در دل او تاریکی از آن بهم رسد و چون گناهان او بسیار شد، آن تاریکی مرتبه به مرتبه زیاد شود تا آنکه تمام قلب را فرا گرفته و سیاه کند و چون بر گناهان خود اصرار ورزیده و ثبات بخشد و در مقام رفع آن بر نیاید آن جرم می ماند و جوهر قلب را فاسد می کند که همچون آینه ای که چندین سال زنگار بر آن مانده، هرگز صیقل نگردد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ما مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ أَنْ الْقَلْبَ لِيُوقِعَ الْخَطِيئَةَ فَلَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرُ أَغْلَاهُ اسْفَلَهُ. (۱)

هیچ چیز بیشتر از گناه باعث فساد دل نمی شود، به درستی که دل هر آینه به گناه در می افتد و همیشه با گناه زد و خورد می نماید تا مغلوب او شود، پس چون مغلوب او شد و گناه بر او غالب آمد، بالای او زیر می گردد. (یعنی سرازیر می شود و به رو در می افتد چنان که هرگز نتوان برخاست.)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

ما مِنْ عَيْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيضاءَ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى تُغْطِيَ الْبَيَاضَ فَإِذَا غَطَى الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۲). (۳)

بنده ای نیست مگر آن که در دل او نقطه ای سفید است. پس چون مرتکب گناهی شد، در آن نقطه سیاهی به هم رسد. پس اگر در مقام استغفار بر آمد و

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - الکافی: ۲۶۸/۲، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۰۱/۱۵، باب ۴۰، حدیث ۲۰۵۷۲. [۲]

۲- (۲) - مطفین (۸۳): ۱۴. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۲۷۳/۲، حدیث ۲۰؛ [۴] وسائل الشیعه: ۳۰۳/۱۵، باب ۴۰، حدیث ۲۰۵۸۰. [۵]

از آن گناه توبه کرد آن سیاهی برطرف می گردد، و اگر در گناه باقی ماند و باز گناه کرد آن سیاهی زیاد می شود و تا آن که همه سفیدی را بپوشد. پس چون سفیدی تمام شد، دیگر هرگز صاحب آن دل روی خیر را نمی بیند که خداوند می فرماید: «این چنین نیست که می گویند، بلکه گناهایی که همواره مرتکب شده اند بر دل هایشان چرک و زنگار بسته است [که حقایق را افسانه می پندارند .]»

آری، بزرگترین و شدیدترین عذاب الهی برای غافلان از توبه، همین بس که بر قلب هایشان مهر زده خواهد شد و همچنان که آنها خدا را فراموش کردند خدا هم آنان را فراموش می کند و دیگر روی سعادت و خیر را نخواهند دید که قرآن می فرماید:

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١﴾

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خود فراموشی کرد؛ اینان همان فاسقانند .

و نیز می فرماید:

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرَ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٢﴾

حقیقت این است که دیده ها کور نیست بلکه دل هایی که در سینه هاست، کور است !

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - حشر (۵۹) : ۱۹. [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲) : ۴۶. [۲]

فَقُلْتُ: - تَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَيْتَ - مَنْ حَيَاءٌ بِالْحَسَنِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا «(۱۳)» وَقُلْتُ: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ «(۱)» وَقُلْتُ: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً «(۲)» وَمَا أَنْزَلْتُ مِنْ نِظَائِرِهِنَّ فِي الْقُرْآنِ مِنْ تَضَاعِيفِ الْحَسَنَاتِ [

پس گفتمی - ای که نامت مبارک و والا است! - هر کس یک خوبی بیاورد، ده برابرش برای اوست، و هر کس یک بدی بیاورد، جز به مانند آن عقوبت نشود.»

و فرمودی: «داستان آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، مانند دانه ای است که هفت خوشه رویانده، در هر خوشه صد دانه است، و خدای برای هر که بخواهد، چند برابر می کند.»

و گفتمی: «کیست که به خدا قرض نیکو دهد، تا خدا آن را برایش به چندین برابر بیفزاید.» و آنچه از نظایر این آیات درباره چندین برابر کردن خوبی ها در قرآن نازل فرمودی.

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۶۱. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۴۵. [۲]

اشاره

انفاق کردن و قرض دادن به افراد محتاج از سفارش های بسیار مهم و مورد تأکید دین اسلام است و وام دادن به افراد محتاج از آثار سخاوت می باشد.

از آن جایی که مردم محروم مشکلات متعددی دارند، گاهی به اندک چیزی گرفتاریشان آسان می شود، رعایت و توجه به آنان لازم است.

قرض دادن در اسلام از صدقه دادن بالاتر است و بنابراین اهمیت آن بدان جهت است که جامعه دچار ربا و سود و دیگر معاملات ربوی نشود.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ اِيقَنَ بِالْخُلْفِ سَخَتْ نَفْسُهُ بِالتَّقَةِ.

کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد، در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود.

و به خاطر همین اعتقاد و ارزش انفاق است که خداوند در قرآن کریم می فرماید:

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضْعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱)

اگر به خدا وام نیکو دهید، آن را برای شما دو چندان می کند و شما را می آمرزد و خدا عطا کننده پاداش فراوان در برابر عمل اندک و بردبار است.

قرض در اصل به معنی قطع کردن و بریدن است و چون با واژه حسن همراه شود اشاره به جدا کردن مال از خویشتن و دادن در راه خیر است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه:

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ (۲)

ص: ۳۵۱

۱- (۱) - تغابن (۶۴): ۱۷. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴): ۱۱۴. [۲]

در بسیاری از رازگویی های آنان خیری نیست ، جز کسی که [از این طریق] به صدقه ، یا کار نیک ، یا اصلاح در میان مردم فرمان دهد .

می فرماید:

منظور از معروف در آیه شریفه قرض دادن است. (۱) آری، خداوند روزی قرض دهنده را زیاد و بر مکارم اخلاق او می افزاید و اگر شخص متمکن و ثروتمند در قرض دادن کوتاهی و تقصیر کند، به فقر مبتلا می شود.

کلامی از فخر رازی در انفاق

فخر رازی در سوره سبأ آیه ۳۹ می گوید:

«عجب این است که تاجر، هنگامی که بداند یکی از اموالش در معرض تلف می باشد، حاضر است آن را به صورت نسبه بفروشد، هر چند فقیر باشد، می گوید:

این بهتر از این است که بگذارم و نابود شود.

و اگر تاجری در چنین شرایطی اقدام به فروش اموالش نکند تا نابود شود، او را خطاکار می شمرند. و اگر در چنین شرایطی خریدار سرمایه داری پیدا شود و به او نفروشد، او را بی عقل معرفی می کنند و اگر علاوه بر همه اینها خریدار با داشتن تمکن مالی همه گونه وثیقه بسپارد و سند قابل اطمینانی نیز بنویسد در عین حال به او نفروشد، دیوانه اش خوانند.

ولی تعجب در این است که همه ما این کارها را انجام می دهیم و هیچ کس آن را جنون نمی شمرد؛ زیرا تمام اموال ما به یقین در معرض زوال است و خواه ناخواه از

ص: ۳۵۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۰/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۱۲؛ الکافی: ۳۴/۴، حدیث ۳.

دست ما بیرون خواهد رفت، و انفاق کردن در راه خدا یک نوع وام دادن به اوست، و ضامنی معتبر یعنی خداوند بزرگ فرموده:

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» (۱)

و هرچه را انفاق می کنید [چه کم و چه زیاد] خدا عوضی را جایگزین آن می کند.

و در عین حال املاک خود را نزد ما گروگان گذاشته، چرا که هر چه در دست انسان است عاریتی از ناحیه اوست و محکم ترین مسندها را از کتب آسمانی در این زمینه در اختیار ماه نهاده، اما با همه این ها بسیاری از ما، اموال خود را انفاق نمی کنیم و می گذاریم از دستمان برود، نه اجری داریم و نه شکری. (۲)

شرایط انفاق و قرض

البته باید توجه داشت قرض الحسنه ای ارزشمند و نیکو خواهد بود و خداوند ثوابش را چند برابر کرده تا جایی که می فرماید: ثوابش را به جز من احدی نمی داند که دارای شرایط خاص انفاق و قرض باشد.

شرایط انفاق و قرض

مرحوم شیخ طبرسی رحمه ... علیه در تفسیر شریف مجمع البیان شرایط انفاق و قرض را چنین بیان کرده اند:

«۱- این که از مال حلال باشد. زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ وَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ. (۳)

به راستی که خداوند پاک و منزّه است و نمی پذیرد مگر پاک را.

ص: ۳۵۳

۱- (۱) - سبأ (۳۴) : ۳۹. [۱]

۲- (۲) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۲۶۳/۲۵، ذیل آیه ۳۹ سوره سبأ.

۳- (۳) - عوالی اللالی: ۷۰/۲، حدیث ۱۸۱؛ [۲] إرشاد القلوب، دیلمی: ۶۹/۱.

۲- این که از بهترین چیزی باشد که مالک آن است، نه این که چیز پستی را انفاق کند.

۳- این که تصدق کند در حالی که او آن را دوست دارد و امیدوار به زندگی است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره فرمود:

برترین صدقه آن است که آن را بدهی در حالی که تو تندرست و سالم هستی و امید به زندگی و ترس از فقر داری. (۱) ۴- این که آن را واپس نگذاری تا وقتی که جان به گلویت برسد و بگویی برای فلانی چقدر و برای فلانی چقدر.

۵- این که آن را برای دوست ترین افراد و نیازمندترین و شایسته ترین آن ها قرار دهی که آن را بگیرند.

۶- این که تا می تواند و امکان دارد آن را پنهان و مخفی بدارد.

۷- این که در پی و تعقیب آن منت نگذارده و آزار نکند.

۸- این که فقط قصد کند به این کار وجه الله و رضای خدا را و ریا نکند برای آن که ریا و خود نمایی مذموم و ناپسند است.

۹- این که آن چه داده به نظرش کوچک و کم آید، هر چند که زیاد باشد، برای آن که متاع دنیا قلیل و اندک است.

۱۰- این که از محبوب ترین مال او باشد و از بهترین مالی باشد که خود او آن را دوست دارد. (۲) پس اگر این ده صفت در صدقه و قرض الحسنه جمع شود مصداق آیه شریفه:

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۶/۷۵، باب ۲۳؛ تحف العقول: ۳۸۰.

۲- (۲) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۳۹۰/۹، [۱] ذیل آیه ۱۱ سوره حدید. [۲]

وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (۱)

و او را پاداشی نیکو و باارزش باشد .

خواهد بود. یعنی خالصی که مشوب و آلوده به صفت نقص نمی شود، و از شأن خداوند کریم است که خیر فراوان عطا کند و چون این نفع و سود و بزرگی به انسان می دهد، خداوند در آیه شریفه توصیف به کریم نمود، و اجر کریم همان بهشت برین است.

ص: ۳۵۵

۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۱۱. [۱]

«(۱۴) وَأَنْتَ الَّذِي دَلَلْتَهُمْ بِقَوْلِكَ مِنْ غَيْبِكَ وَتَرْغِيبِكَ الَّذِي فِيهِ حَظُّهُمْ عَلَيَّ مَا لَوْ سَتَرْتَهُ عَنْهُمْ لَمْ تُدْرِكْهُ أَبْصَارُهُمْ وَ لَمْ تَعِهِ أَسْمَاعُهُمْ وَ لَمْ تَلْحَقْهُ أَوْهَامُهُمْ فَقُلْتَ: أَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ أَشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ» (۱) وَ قُلْتَ: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (۲)

و تویی که با گفتارت از غیبت خود، و تشویقت که بهره آنها در آن است، به اموری راهنمایی کردی که اگر آن امور را از ایشان می پوشانیدی، دیدگانشان آنها را درک نمی کرد، و گوش هایشان فرا نمی گرفت و اندیشه و فکرشان به آنها نمی رسید. پس گفتی: «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، و مرا سپاس گزارید، و کفران نکنید.» و فرمودی: «اگر شکر کنید، بر شما افزون می کنم و اگر ناسپاسی کنید، محققاً عذاب من سخت است.»

قرآن، بهترین راه دعوت به سوی خداوند

اشاره

امام سجاد علیه السلام با توجه به آیات ذکر شده در این فرازهای دعا، مردم امت و اسلامی را نسبت به استفاده از قرآن و بهره مندی از آن، توجه می دهد و اگر انسان در آیات الهی تفکر و تدبّر کند و به لطایف و راهنمایی های قرآن واقف گردد، به طور

ص: ۳۵۶

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۵۲. [۱]

۲- (۲) - ابراهیم (۱۴): ۷. [۲]

یقین در سرنوشت خود و در اجتماع دچار نابسامانی و کجی نخواهد شد و او را در مسیر صراط مستقیم، کمک و یآوری خواهد نمود.

وقتی انسان، تاریخ را مورد مطالعه و بررسی قرار می دهد، می فهمد که:

«بشریت برای فرار از جاهلیت و گمراهی و بدبختی و سرگردانی و اضطراب و نگرانی و پراکندگی زندگانی و فکر و حواس و مشاعر خود، جز اسلام راهی ندارد، چنان که در طول تاریخ زندگانی خود، برای رهایی از شرور و طغیان جاهلیت جزت اسلام راهی نداشته است. این اسلام در صورت کامل و نهایی خود تنها علاج برای همگی جاهلیت های جهان به خصوص جاهلیت نوین است، بی گمان اسلام همان آیینی است که هر چه را جاهلیت منحرف ساخته، به وضعی صحیح باز می گرداند و تصور و سلوک و سیاست و اجتماع و اقتصاد و اخلاق و هنر و روابط زن و مرد و کلیه شئون زندگی انسان را در نصاب خود قرار می دهد.» (۱) آری، قرآن به عنوان بهترین راهنما، باورهای غلطی که نزد مردم می باشد را اصلاح کرده و آنها را در مسیر تکامل و تعالی بشر قرار می دهد و رشد عقلی و فکری بشر را شکوفا کرده و او را به سوی قرب الی الله سوق می دهد.

قرآن منحصر به یک عصر و زمان یا یک شهر و بلادی نیست، قرآن متعلق به همه اعصار و امصار است.

«قرآن، زبانی جهانی و فطری دارد، در فهم معارف قرآن کریم نه بهره مندی از فرهنگی خاص شرط است، تا بدون آن نیل به اسرار قرآنی میسر نباشد و نه تمدن ویژه ای مانع، تا انسان ها با داشتن آن مدتیّت مخصوص، از لطایف قرآنی محروم باشند و یگانه زبانی که عامل هماهنگی جهان گسترده بشری است، زبان فطرت است که فرهنگ عمومی و مشترک همه انسان ها در همه اعصار و امصار است و هر انسانی به آن آشنا و از آن بهره مند است و هیچ فردی نمی تواند بهانه بیگانگی با آن

ص: ۳۵۷

را در سر پیروراند و دست تطاول تاریخ به دامان پاک و پایه های استوار آن نمی رسد که خدای فطرت آفرین آن را از هر گزندی مصون داشته است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (۱)

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار.

باید توجه داشت که مراد از زبان قرآن و مردمی بودن آن، سخن گفتن به فرهنگ مشترک مردم است. انسان ها گرچه در لغت و ادبیات از یکدیگر بیگانه اند و در فرهنگ های قومی و اقلیمی نیز با هم اشتراکی ندارند. اما در فرهنگ انسانی که همان فرهنگ فطرت پایدار و تغییرناپذیر است با هم مشترکند و قرآن کریم با همین فرهنگ با انسان ها سخن می گوید.

مخاطب آن فطرت، انسان هاست و در رسالت آن شکوفا کردن فطرت هاست و از این رو زبانش برای همگان آشنا و فهمش برای عموم بشر آسان است.

از قرآن کریم به «نور»، «کتاب مبین» (روشن و روشنگر)، «برهان» (نور سپید و درخشان) تعبیر شده است. گرچه نور درجات و مراتب مختلفی دارد و برخی چشم ها از دیدن درجات شدید آن محروم است، اما هیچ کس نمی تواند تیره بودن نور یا عجز از شهود اصل آن را، ادعا کند.

قرآن کریم تبیان (بیانگر) همه معارف ضروری و سودمند برای بشر و عهده دار بیان همه معارف و احکام هدایتگر، سعادت بخش و سیادت آفرین جوامع انسانی

ص: ۳۵۸

عظمت قرآن در روایات

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. (۲)

فضل قرآن بر باقی سخنان، چون فضل خدا بر خلق است.

و نیز می فرماید:

الْقُرْآنُ غِنَى لِاغْنَى دُونَهُ وَ لَا فَقْرَ بَعْدَهُ. (۳)

قرآن بی نیازی و غنایی است که غنایی غیر از آن نیست و فقری بعد از آن نمی باشد.

امام علی علیه السلام در عظمت قرآن می فرماید:

وَ عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبِيلُ الْمَتِينُ وَ النُّورُ الْمُبِينُ وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ وَ الرَّيُّ النَّافِعُ وَ الْعِضْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَ النَّجَاهُ لِلْمُتَعَلِّقِ لَا يَغْوُجُ فَيُقَامَ وَ لَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبَ وَ لَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَ لَوْجُ السَّمْعِ. مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ. (۴)

بر شما باد به کتاب خدا که ریسمانی محکم، و نوری آشکار، و دارویی سودمند، و سیراب کننده ای فرونشاننده عطش است، نگاهدار کسی است که

ص: ۳۵۹

۱- (۱) - تفسیر تسنیم، جوادی آملی: ۳۲/۱ - ۳۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹/۸۹، باب ۱، حدیث ۱۸؛ [۱] جامع الأخبار: ۴۰؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۲۳۷/۴، باب ۲، حدیث ۴۵۸۹. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۹/۸۹، باب ۱، حدیث ۱۸؛ [۴] جامع الأخبار: ۴۰؛ [۵] وسائل الشیعه: ۱۶۸/۶، باب ۱، حدیث ۷۶۴۶. [۶]

۴- (۴) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۵. [۷]

به آن چنگ زند و نجات بخش کسی که به آن درآویزد. کژ نشود تا راستش کنند، و منحرف نگردد تا از او بخواهند که بازگردد، و از خواندن بسیار و به گوش خوردن کهنه نگردد. آن که با قرآن سخن گوید راست گفته، و هر که به آن عمل کند پیش افتاده است.

قرآن چنان آن قوم خونخوار و جاهل و متعصب را که انواع بیماری های اجتماعی و اخلاقی، سرتاپای وجودشان را فرا گرفته بود، شفا داد که نه تنها درمان یافتند، بلکه آن چنان قوی و نیرومند شدند که ابرقدرت های جبار جهان را به زانو درآوردند و این درست همان حقیقتی است که مسلمانان امروز آن را از یاد برده اند.

ص: ۳۶۰

«(۱۵) وَقُلْتُ: اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِيْنَ» (۱) «(۱۶) فَسَمَّيْتُ دُعَاءَكَ عِبَادَةً وَ تَزَكُّهُ اَسْتِكْبَارًا وَ تَوَعَّدْتَ عَلٰى تَزَكُّهِ دُخُوْلَ جَهَنَّمَ دَاخِرِيْنَ فَذَكَرْتُكَ بِمَنْكَ وَ شَكَرْتُكَ بِفَضْلِكَ وَ دَعَوْتُكَ بِاَمْرِكَ وَ تَصَدَّقُوا لَكَ طَلْبًا لِمَزِيْدِكَ وَ فِيْهَا كَانَتْ نَجَاتُهُمْ مِنْ غَضَبِكَ وَ فَوْزُهُمْ بِرِضَاكَ»

و گفتم: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. آنان که از عبادت من - دعا - تکبر می کنند، به زودی خوار و ذلیل وارد جهنم می شوند. دعا و خواندن خود را عبادت، و ترکش را استکبار نامیدی، و بر ترک دعا به ورود در جهنم با ذلت و خواری تهدید کردی. بندگان واقعی ات، به خاطر نعمت تو را یاد کردند، و به سبب احسانت به شکرگزاری برخاستند، و به فرمانت تو را خواندند، و برای گرفتن عطای افزونت صدقه دادند، نجاتشان از خشم، و کامیابیشان به خشنودیت در این امور بود.»

ذلت و خواری در استکبار از دعا

اشاره

دعا، ارتباط انسان با خدا را بیشتر کرده و هر موفقیتی و پیروزی را که انسان در زندگی به دست می آورد و یا هر نعمتی که نصیبش می شود را از طرف خدا دانسته و

ص: ۳۶۱

شناخت و معرفتش نسبت به پروردگار افزون می شود، که اگر انسان به این درجه از معرفت و شناخت برسد، یعنی هر چیز را که موجب رشد و کمال او شده یا هر نعمت و موفقیّت را، از باری تعالی دانسته و به برترین سرمایه زندگی دست پیدا کرده است، و از طرف دیگر اگر انسان خود را بی نیاز دید و در هر توفیقی یا نعمتی که به او رسید، نسبت به پروردگار عالم بی اعتنا بود و تلاش و کوشش خود را باعث این موفقیّت دانست، و در برابر پروردگار تکبر ورزید، این جاست که به انواع و اقسام بدبختی ها و مجادله ها در آیات الهی دچار شده، که خسران دنیا و آخرت را در پی دارد.

اقسام تکبر

تکبر، انواع مختلفی دارد که به اعتبار شخصی تکبر بر سه قسم تقسیم می شود:

۱ - تکبر در برابر خدا، و آن زشت ترین انواع تکبر است و فقط از جهالت محض و طغیان نشأت می گیرد، مانند: تکبر نمود؛ زیرا او با خود می گفت: من پروردگار جهانیان هستم و با پروردگار آسمان پیکار می کنم، هم چنان که مدعیان ربوبیت مانند فرعون و دیگران بر اثر تکبرشان می گفتند:

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴿١﴾

و گفت: من پروردگار بزرگ تر شما هستم .

چون امتناع کرد که بنده خدا باشد، از این رو خدای متعال فرمود:

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٢﴾

آنان که از عبادت من تکبر ورزند ، به زودی خوار و رسوا به دوزخ درآیند .

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - نازعات (۷۹) : ۲۴. [۱]

۲- (۲) - غافر (۴۰) : ۶۰. [۲]

لَنْ يَشِيَتَنَّكَفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَشِيَتَنَّكَفَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَشِيَتَنَّكَفَ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا * فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (۱)

مسیح از اینکه بنده خدا باشد، هرگز امتناع ندارد، و فرشتگان مقرب هم امتناع ندارند؛ و کسانی که از بندگی او امتناع کنند و تکبر ورزند، به زودی همه آنان را [برای حسابرسی] به سوی خود گردآوری خواهد کرد. * اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پاداششان را به طور کامل می دهد، و از فضل و احسانش بر آنان می افزاید؛ و اما کسانی که [از ایمان و عمل شایسته] امتناع کردند و تکبر ورزیدند، به عذاب دردناکی عذاب می کند؛ و برای خود جز خدا سرپرست و یآوری نخواهند یافت.

۲- تکبر کردن بر پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی وجود خود را بزرگتر از آن می داند که در برابر بشری چون دیگر انسان ها اطاعت کند، چنین تکبری، گاه متکبر را از اندیشیدن باز می دارد و بر اثر تکبر در تاریکی جهل می ماند، سپس از اطاعت پیامبر خودداری می کند، به این گمان که خود بر حق است و گاه با این که پیامبر را می شناسد اطاعت نمی کند، زیرا نفسش، او را بر اطاعت از حق و تواضع در برابر آن همراهی نمی کند، چنان که خداوند متعال از قول کافران نقل می کند:

أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا» (۲)

ص: ۳۶۳

۱- (۱) - نساء (۴) : ۱۷۲ - ۱۷۳. [۱]

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳) : ۴۷. [۲]

آیا به دو بشری که مانند خودمان هستند ایمان بیاوریم.

إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا» (۱)

شما بشرهایی مانند ما هستید.

وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ» (۲)

و بی تردید اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید، یقیناً زیانکارید.

۳- تکبر ورزیدن بر بندگان، و آن این است که خود را بزرگ و دیگران را کوچک شمارد و از اطاعت آن‌ها امتناع ورزد و تکبر، او را بر برتری خود نسبت به آنها فراخواند، پس آنها را تحقیر کرده و کوچک شمارد و برابر بودن با آنها را برای خود ننگ بداند.

این نوع تکبر اگر چه از نوع اول و دوم پایین تر است، اما از دو جهت مهم است:

الف - بزرگی و عزت و عظمت و بلندی مرتبه، جز به خدای توانا نمی‌سزد. اما بنده ضعیف و ناتوان که بر هیچ‌کس توان ندارد، کجا لایق تکبر ورزیدن است و هرگاه بنده تکبر ورزد با خدای متعال در صفت کبریایی که محض ذات اوست ستیز کرده که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از قول پروردگار عز و جل می‌فرماید:

يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَ الْعِظَمَةُ آزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْقَيْتُ فِي جَهَنَّمَ. (۳)

خداوند عز و جل فرمود: بزرگی، جامه رویین من و کبریایی، جامه درون من است.

پس هر کس در این دو صفت با من بستیزد او را در هم می‌شکنم.

ص: ۳۶۴

۱- (۱) - ابراهیم (۱۴) : ۱۰. [۱]

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳) : ۳۴. [۲]

۳- (۳) - مجموعه ورام: ۱۹۸/۱؛ [۳] إرشاد القلوب، دیلمی: ۱۸۹/۱. [۴]

یعنی صفت تکبر ویژه من است و جز من لایق هیچ کس نیست، پس هر که بر بندگان خدا تکبر ورزد نسبت به من جنایت کرده است.

ب - صفت رذیله تکبر در هر کسی قوی شود او را به مخالفت با امر خدا فرامی خواند؛ زیرا متکبر هر گاه حق را از بنده ای از بندگان خدا بشنود از قبول آن سرپیچی کرده و برای انکار آن مهیا می شود.

آری، هر کس به منظور غلبه و مجاب کردن طرف، که به قصد دستیابی به حق بحث کند، با کافران و منافقان در این اخلاق شریک شده است. همچنین این اخلاق او را به ننگ داشتن از قبول موعظه و اذار می کند چنان که خداوند می فرماید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ» (۱)

و چون به او گویند: از خدا پروا کن، غرور و سرسختی و تعصب و لجاجت، او را به گناه وا می دارد؛ پس دوزخ او را بس است، و یقیناً بد جایگاهی است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ تَجَبَّرَ وَ اخْتَالَ وَ نَسِيَ الْكَبِيرَ الْمُتَعَالِ بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ عَتَا وَ بَغَى وَ نَسِيَ الْجَبَّارَ الْأَعْلَى. (۲)

بد بنده ای است بنده ای که تکبر ورزد و خدای بزرگ و بلند مرتبه را فراموش کند، بد بنده ای است که سرکشی و نافرمانی کند و خدای جبار بلند پایه را فراموش کند.

انسان زمانی که دچار کبر و غرور شود و خود را برتر و بزرگ تر ببیند با این صفت زشت بر هدایت خود پشت پا زده و هر لحظه از خدا دور و دورتر می شود و این غفلت و فراموشی خداوند تا آنجا ادامه می یابد که دیگر اثری از ایمان در وجود او باقی نمی ماند و چون این گونه شد، با دست خود آتش جهنم را برای خود مهیا

ص: ۳۶۵

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۰۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰۱/۶۹، باب ۱۰۵، حدیث ۳۱؛ [۲] مجموعه ورام: ۱۹۸/۱. [۳]

نموده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ. (۱)

هرگز داخل بهشت نشود بنده ای که در دلش به اندازه یک دانه خردل از کبر و غرور باشد و داخل آتش نشود بنده ای که به اندازه یک خردل، ایمان داشته باشد.

آری، شخص متکبر در واقع در مقابل خدا شرک ورزیده، و خود را در بزرگی خدا شریک می بیند و به جای خداوند بر کرسی پادشاهی می نشیند، و دیگر خود را نیازمند به دعا و درخواست از خدا نمی بیند، و حال آن که اگر کمی از خواب غفلت بیدار می شد و تواضع پیشه می کرد می فهمید که دعا، رابطه معنوی میان خالق و مخلوق و رشته پیوند میان عاشق و معشوق می باشد و وسیله ای برای درآمدن به اندرون قلعه محکم و چنگ زدن به آن دست آویز استوار است که به این غرض نهایی و مقصد اعلی، امکان وصول نیست، مگر آن که به هر اندازه ممکن است به معنای دعاها توجه یافته و به مقدار توانایی، به سر و حقیقت آنها پی برده شود.

و متکبر چه بدبخت است که با این صفت رذیله خود چنان به سرازیری سقوط قرار می گیرد که خداوند می فرماید:

يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا (۲)

این گونه خدا بر دل هر گردنکش زورگویی، مهر [تیره بختی] می نهد.

خداوند بر قلب مغرور مهر می زند که دیگر امیدی به نجات او نیست و چون در

ص: ۳۶۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۵/۸، باب ۲۷، حدیث ۷؛ [۱] معانی الأخبار: ۲۴۱، حدیث ۳.

۲- (۲) - غافر (۴۰): ۳۵. [۲]

این دنیا خود را بزرگ دید خداوند هم، در آن دنیا او را ذلیل و خوار محشور می کند.

پیامبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

يُحْشَرُ الْجَبَّارُونَ وَ الْمُتَكَبِّرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي صُورِهِ الدَّرِّ يَطَّأُهُمُ النَّاسُ لِهَوَانِهِمْ عَلَى اللَّهِ. (۱)

متکبران و گردنکشان خودخواه در روز قیامت به صورت ذره ای محشور می شوند که به خاطر پستی‌شان در پیشگاه خدا، مردم آنها را لگد کوب می سازند.

و نیز می فرماید:

يُحْشَرُ الْمُتَكَبِّرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَرًّا مِثْلَ صُورِ الرَّجَالِ يَغْلُوهُمْ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الصِّغَارِ ثُمَّ يُسَاقُونَ إِلَى سِجْنٍ فِي جَهَنَّمَ يُقَالُ لَهُ: بُولَسٌ، يَغْلُوهُمْ النَّارُ الْأَثْبَارُ يَسْقُونَ مِنْ طِينِ الْخَبَالِ عَصَارَةَ أَهْلِ النَّارِ. (۲)

متکبران روز قیامت به صورت ناچیزی محشور گردند و به گونه مردانی هستند که هر چیز کوچکی، آنها را از جا می کند و به زندانی در جهنم می افکند که به آن جا «بولس» گویند و آنان را تپه هایی از آتش بالا می برد، و از گل فاسدی که عصاره اهل دوزخ است بیاشامند.

این است سزای کسی که خود را بی نیاز از خداوند ببیند و از باری تعالی درخواست نداشته و در مقابل او تواضع ننماید و نسبت به دعا استکبار ورزد، آن هم دعائی که خداوند از آن به عنوان عبادت مخصوص خود نام می برد و در فضیلت دعا همین بس که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

يَدْخُلُ الْجَنَّةَ رَجُلَانِ كَانَا يَعْمَلَانِ عَمَلًا وَاحِدًا فَيَرَى أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَوْقَهُ

ص: ۳۶۷

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۱۹۹/۱؛ [۱] ثواب الأعمال: ۲۲۲. [۲]

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۱۹۸/۱؛ [۳] ثواب الأعمال: ۲۲۲. [۴]

فَيَقُولُ: يَا رَبِّ بِمَا أُعْطِيتُهُ وَكَانَ عَمَلُنَا وَاحِدًا فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: سَأَلَنِي ثُمَّ قَالَ: سَلُوا اللَّهَ وَاجْزِلُوا فَإِنَّهُ لَا يَتَعَاظَمُهُ شَيْءٌ. (۱)

دو نفر که هر دو یک گونه عمل انجام داده اند وارد بهشت می شوند ولی یکی دیگری را برتر از خود می بیند و می گوید: پروردگارا! عمل من و او یکی بود، این مقام برتر او در برابر چیست؟ خداوند می فرماید: او از من درخواست کرد ولی تو نخواستی. آن گاه حضرت فرمود: از خدا بخواهید و زیاد هم بخواهید، چون در برابر ذات اقدس احدیت، چیزی بزرگ نیست.

ص: ۳۶۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۱/۸، باب ۲۳، حدیث ۲۱۶؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۴/۷، باب ۱، حدیث ۸۶۰۵. [۲]

«۱۷» وَ لَوْ دَلَّ مَخْلُوقٌ مَخْلُوقاً مِنْ نَفْسِهِ عَلَى مِثْلِ الَّذِي دَلَّتْ عَلَيْهِ عَيَاذُكَ مِنْكَ كَمَا أَنْ مَوْصُوفاً بِالْإِحْسَانِ وَ مَنْعُوتاً بِالْإِمْتِنَانِ وَ مَحْمُوداً بِكُلِّ لِسَانٍ فَلَكَ الْحَمْدُ مَا وَجَدَ فِي حَمْدِكَ مَذْهَبٌ وَ مَا بَقِيَ لِلْحَمْدِ لَفْظٌ تُحْمَدُ بِهِ وَ مَعْنَى يَنْصَرِفُ إِلَيْهِ «۱۸» يَا مَنْ تَحَمَّدَ إِلَيَّ بِالْإِحْسَانِ وَ الْفَضْلِ وَ غَمَّرَهُمْ بِالْمَنْ وَ الطُّوْلِ مَا أَفْشَى فِيْنَا نِعْمَتِكَ وَ أَشْبَعْنَا مِنْتِكَ وَ أَخْصَنَّا بِعِبْرِكَ! «۱۹» هَيْدَيْتَنَا لِدِينِكَ الَّذِي أَضَى طَفَيْتَ وَ مَلَكْتَ الْبَيْتِ وَ سَيِّدْتَ الَّذِي سَهَلْتَ وَ بَصَّرْتَنَا الزُّلْفَةَ لَعَدِيكَ وَ الْوَصِيْلَ إِلَيَّ كَرَامَتِكَ]

و اگر مخلوقی از جانب خودش مخلوقی دیگر را، به همین گونه که تو بندگانت را راهنمایی کردی، راهنمایی می کرد، موصوف به احسان، و نعمت بخشی بود، به هر زبانی مورد ستایش قرار گرفته بود. پس تو را سپاس تا آن جا که در سپاست راهی یافت شود، و تا آن جا که برای سپاس، کلمه ای که به آن ستوده شدی، و معنایی که به سپاس منحرف شود، باقی باشد.

ای که با احسان و فضل، بندگانش را به سپاس فرا خوانده و آنان را در دریای نعمت و عطا غرق کرده، چه آشکار و پخش است نعمت در عرصه حیات ما، و چه سرشار و فراوان است عطایت بر ما، و چه قدر ما را به نیکی و احسان اختصاص داده ای! ما را به دینت؛ دینی که برگزیده ای، و به آیینت؛ آیینی که

پسندیده ای و راحت؛ راهی که هموار کرده ای هدایت فرمودی، و به چیزی که مایهٔ قرب به توست، و زمینهٔ رسیدن به کرامت، بینا کردی.

ص: ۳۷۰

[«۲۰» اللَّهُمَّ وَأَنْتَ جَعَلْتَ مِنْ صَيَاغَا تِلْكَ الْوَضَائِفِ وَخَصَائِصِ تِلْكَ الْفُرُوضِ شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي اخْتَصَيْتَهُ مِنْ سَائِرِ الشُّهُورِ وَتَخَيَّرْتَهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَزْمَنِهِ وَالذُّهُورِ وَأَثَرْتَهُ عَلَى كَمَلِ أَوْقَاتِ السَّنَةِ بِمَا أَنْزَلْتَ فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَالنُّورِ وَضَاعَفْتَ فِيهِ مِنَ الْإِيمَانِ وَفَرَضْتَ فِيهِ مِنَ الصِّيَامِ وَرَغَّبْتَ فِيهِ مِنَ الْقِيَامِ وَأَجَلَلْتَ فِيهِ مِنْ لَيْلِهِ الْقَدْرَ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ «۲۱» ثُمَّ آثَرْتَنَا بِهِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ وَأَضِيءَ طَفِيفَتَنَا بِفَضْلِهِ دُونَ أَهْلِ الْمَلِكِ فَصِيءْنَا بِأَمْرِكَ نَهَارَهُ وَقُمْنَا بِعَوْنِكَ لَيْلَهُ مُتَعَرِّضِينَ بِصِيَامِهِ وَقِيَامِهِ لِمَا عَرَّضْتَنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ وَتَسَبَّبْنَا إِلَيْهِ مِنْ مَثُوبَتِكَ وَأَنْتَ الْمَلِيءُ بِمَا رُغِبَ فِيهِ إِلَيْكَ الْجَوَادُّ بِمَا سُئِلَتْ مِنْ فَضْلِكَ الْقَرِيبُ إِلَى مَنْ حَاوَلَ قُرْبَكَ]

خدایا! تو از خالص ترین آن وظایف، و برگزیده ترین آن فرایض، ماه رمضان را قرار دادی که آن را از میان سایر ماه ها برگزیدی، و از میان همه زمان ها و روزگارا انتخاب فرمودی، و بر تمام اوقات سال ترجیح دادی؛ به خاطر آن که قرآن و نور را در آن نازل کردی، و ایمان را در آن چند برابر ساختی، و روزه گرفتن در آن را واجب کردی، و به شب زنده داری در آن تشویق فرمودی، و شب قدر را در آن که از هزار شب بهتر است، بزرگ داشتی. سپس ما را به سبب

آن، بر دیگر امت‌ها ترجیح دادی، و در پرتو فضلش ما را از میان همه ملت‌ها برگزیدی. پس به فرمانت روز را روزه گرفتیم، و شبش را به یاریت به عبادت برخاستیم، در حالی که خود را به سبب روزه و شب زنده داریش در معرض رحمت قرار دادیم؛ زیرا خودت ما را در این ماه در معرض رحمت قرار دادی، و آن را وسیله رسیدن به پاداشت انتخاب کردیم، و تو به انجام آنچه از درگاہت طلب شود توانایی، و به آنچه از احسانت درخواست شود، جواد و بخشنده ای، به کسی که برای تقرب به تو بکوشد قریب و نزدیکی.

ارزش و منافع روزه در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود:

شما را خبر دهم به چیزی که اگر انجام دهید به اندازه فاصله مشرق تا مغرب، شیطان از شما دور می شود؟ عرضه داشتند آری، فرمود: روزه رویش را سیاه می کند، صدقه پشتش را می شکند، دوستی و حبّ فی الله و شتاب بر عمل شایسته به خاکش می نشانند، و استغفار از گناه رگش را قطع می نماید، و برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن ها روزه است. (۱) امام صادق علیه السلام از پدراننش از رسول صلی الله علیه و آله حق روایت می کند:

الصَّائِمُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ وَ أَنْ كَانَ نَائِمًا عَلَى فِرَاشِهِ مَا لَمْ يَغْتَبْ مُسْلِمًا. (۲)

روزه دار در عبادت خداست اگر چه در بسترش خواب باشد در صورتی که از مسلمانی غیبت نکند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۳۷۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۶/۹۳، باب ۳۰، حدیث ۱؛ الکافی: ۶۲/۴، حدیث ۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۴۷/۹۳، باب ۳۰، حدیث ۲؛ [۲] ثواب الاعمال: ۵۰، [۳] ثواب الصائم.

کسی که در روز گرم و پرحرارت روزه بگیرد، خداوند هزار ملک بر او می گمارد تا صورتش را مسح کنند و وی را تا زمان افطار بشارت دهند.

خداوند می فرماید: چه پاکیزه است بویت و روحت، ای ملکوتیان! شاهد باشید او را مورد مغفرت قرار دادم. (۱) رسول حق صلی الله علیه و آله فرمود:

نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَ نَفْسُهُ تَسْبِيحٌ. (۲)

خواب روزه دار عبادت، و نفسش تسبیح خداست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ: فَرْحَةٌ عِنْدَ الْإِفْطَارِ، وَ فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (۳)

برای روزه دار دو خوشحالی است: یکی وقت افطار، و دیگر زمان لقای الهی.

امام علی علیه السلام به وقت وفاتش فرمود:

عَلَيْكَ بِالصَّوْمِ، فَإِنَّهُ زَكَاةُ الْبَدَنِ، وَ جُنَّةٌ لِأَهْلِهِ. (۴)

بر تو باد به روزه، که این واجب الهی زکات بدن، و برای اهلش مانع از عذاب الهی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَانَ كَعَدَلٍ سَنَةٍ يَصُومُهَا. (۵)

ص: ۳۷۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۷/۹۳، باب ۳۰، حدیث ۵؛ [۱] من لا یحضره الفقیه: ۷۶/۲، حدیث ۱۷۸۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۴۸/۹۳، باب ۳۰، حدیث ۶؛ [۲] ثواب الاعمال: ۵۱، [۳] ثواب الصائم.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۴۸/۹۳، باب ۳۰، حدیث ۷؛ [۴] الکافی: ۶۵/۴، حدیث ۱۵. [۵]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۴۸/۹۳، باب ۳۰، حدیث ۱۰؛ [۶] الأمالی، شیخ طوسی: ۸، حدیث ۷. [۷]

۵- (۵) - بحار الأنوار: ۲۵۳/۹۳، باب ۳۰، حدیث ۲۵؛ [۸] ثواب الاعمال: ۵۲. [۹]

کسی که یک روز روزه بگیرد و تبتش در راه حق باشد، روزه آن روزش برابر با یک سال روزه است.

و نیز آن حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ وَكُلَّ مَلَائِكَةٍ بِالْذُّعَاءِ لِلصَّائِمِينَ. (۱)

خداوند پاره ای از ملائکه را مأمور دعا برای روزه داران کرده است.

رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عز و جل فرموده:

الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا اجْزِي بِهِ. (۲)

روزه برای من است و من جزای آن هستم (یا من به آن جزا می دهم، زیرا احدی جز من توان حساب کردن بهره آن را ندارد).

امام صادق علیه السلام از پدراننش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

چهار طائفه دعایشان مستجاب است، زیرا درهای آسمان به روی آنان باز می باشد و دعا تا عرش حق می رسد:

دعای پدر برای فرزندش، دعای مظلوم علیه ستمگر، دعای حج رفته، و دعای روزه دار تا وقت افطار. (۳)

ص: ۳۷۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۳/۹۳، باب ۳۰، حدیث ۲۶؛ [۱] المحاسن: ۷۲/۱، باب ۱۲۲، حدیث ۱۴۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۵۵/۹۳، باب ۳۰، حدیث ۳۱؛ [۳] من لایحضره الفقیه: ۷۵/۲، حدیث ۱۷۷۳.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۵۶/۹۳، باب ۳۰، ذیل حدیث ۳۹؛ [۴] فضائل الأشهر: ۸۶، حدیث ۶۴.

[«۲۲» وَقَدْ أَقَامَ فِينَا هَذَا الشَّهْرُ مَقَامَ حَمِيدٍ وَصِيحْبِنَا صِيحْبَهُ مَبْرُورٍ وَ أَرْبَحْنَا أَفْضَلَ أَرْبَاحِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ قَدْ فَارَقْنَا عِنْدَ تَمَامِ وَقْتِهِ وَ انْتِقَاعِ مُدَّتِهِ وَ وِفَاءِ عَدْدِهِ «۲۳» فَنَحْنُ مُودِّعُوهُ وَ دَاعٍ مَنْ عَزَّ فِرَاقُهُ عَلَيْنَا وَ عَمَّنا وَ أَوْحَشَنَا انْصِرَافُهُ عَنَّا وَ لَزِمْنَا لَهُ الدَّمَامُ الْمَحْفُوظُ وَ الْحُرْمَةُ الْمَرُوعِيَّةُ وَ الْحَقُّ الْمَقْضِيُّ فَ نَحْنُ قَائِلُونَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ اللَّهِ الْأَكْبَرَ وَ يَا عِيدَ أَوْلِيَائِهِ]

به تحقیق این ماه در بین ما، در مرتبه و محلی ستوده ای است، و با ما مصاحبت کرد؛ مصاحبتی پسندیده و نیکو، و ما را به برترین بهره های جهانیان، سودمند کرد. سپس هنگام پایان یافتن وقتش، و به سر رسیدن مدتش، و کامل شدن روزهایش از ما جدا شد. پس ما او را وداع می کنیم؛ وداع کسی که هجرانش بر ما سخت و غم انگیز است، و روگرداندنش ما را غم زده و دچار وحشت کرد. برای او برعهده ما پیمانی محفوظ، و حرمتی در خور رعایت، و حقی واجب الاداء لازم شد. بر این اساس می گوئیم: سلام بر تو ای بزرگترین ماه خدا! و ای عید دوستانش!.

[«۲۴» السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَكْرَمَ مَصْحُوبٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ وَ يَا خَيْرَ شَهْرٍ فِي الْأَيَّامِ وَ السَّاعَاتِ «۲۵» السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ قَرَّبَتْ فِيهِ الْأَمَالَ وَ نُشِرَتْ فِيهِ الْأَعْمَالُ «۲۶» السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ قَرِينٍ جَلَّ قَدْرُهُ مَوْجُودًا وَ أَفْجَعَ فَقْدُهُ مَفْقُودًا وَ مَرْجُوُّ آلَمٍ فِرَاقُهُ «۲۷» السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ أَلَيْفِ آنَسٍ مُقْبِلًا- فَسَيَّرَ وَ أَوْحَشَ مُنْقِضِيًا فَمَضَّ «۲۸» السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ مُجَاوِرٍ رَقَّتْ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ قَلَّتْ فِيهِ الذُّنُوبُ «۲۹» السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ نَاصِرٍ أَعَانَ عَلَى الشَّيْطَانِ وَ صَاحِبٍ سَهَّلَ سُبُلَ الْإِحْسَانِ «۳۰» السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا أَكْثَرَ عَتَقَاءَ اللَّهِ فِيكَ وَ مَا أَسْعَدَ مَنْ رَعَى حُرْمَتَكَ بِكَ! «۳۱» السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَمْحَاكَ لِلذُّنُوبِ وَ أَسْتَرَكَ لِأَنْوَاعِ الْعُيُوبِ! «۳۲» السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَطَوْلَكَ عَلَى الْمُجْرِمِينَ وَ أَهْيَبَكَ فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ!]

سلام بر تو ای از میان اوقات، گرامی ترین همنشین! و ای بهترین ماه در ایام و ساعات! سلام بر تو؛ ماهی که در آن آرزوها و حاجات، به برآورده شدن نزدیک است، و اعمالی که موجب خشنودی خداست در آن پخش شده. سلام بر تو؛ همنشینی که هنگام موجود بودن منزلتت بزرگ، و وقت مفقود شدن فقدانش دردناک، و مایه امید که دوریش رنج آور است. سلام بر تو همدمی که چون

رو کند، مونس گردد و مسرور و شاد کند، و زمانی که سپری شود، به وحشت اندازد، و دل ها را به درد آورد. سلام بر تو، همسایه ای که دل ها در آن نرم، و گناهان در او کم شد.

سلام بر تو یآوری که ما را در مبارزه با شیطان یاری داد، و رفیقی که راه های احسان را هموار و آسان ساخت. سلام بر تو، چه بسیارند آزادشدگان خدا در تو، و چه خوشبخت است کسی که حرمت را محض وجود خودت رعایت کرد. سلام بر تو، چه بسیار گناهان را محو کردی و چه بسیار عیب ها را پوشاندی. سلام بر تو، چه طولانی بودی بر گناهکاران و چه با هیبت بودی در قلوب اهل ایمان.

ص: ۳۷۷

«۳۳» السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ لَا تَنَافِسُهُ الْأَيَّامُ «۳۴» السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ هُوَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ «۳۵» السَّلَامُ عَلَيْكَ غَيْرَ كَرِيهِ الْمُصَاحِبِ وَلَا ذَمِيمِ الْمَلَابِسِ «۳۶» السَّلَامُ عَلَيْكَ كَمَا وَفَدْتَ عَلَيْنَا بِالْبَرَكَاتِ وَعَسَيْتَ عَنَّا دَنَسَ الْخَطِيئَاتِ «۳۷» السَّلَامُ عَلَيْكَ غَيْرَ مُوَدَّعٍ بَرَمًا وَلَا مَتْرُوكٍ صِيَامُهُ سَأْمًا «۳۸» السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ مَطْلُوبٍ قَبْلَ وَقْتِهِ وَمَحْزُونٍ عَلَيْهِ قَبْلَ فَوْتِهِ «۳۹» السَّلَامُ عَلَيْكَ كَمْ مِنْ سُوءٍ صُرِفَ بِكَ عَنَّا وَكَمْ مِنْ خَيْرٍ أُفِيضَ بِكَ عَلَيْنَا «۴۰» السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ «۴۱» السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَحْرَصَ نَا بِالْأَمْسِ عَلَيْكَ وَ أَشَدَّ شَوْقَنَا غَدًا إِلَيْكَ! «۴۲» السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى فَضْلِكَ الَّذِي حُرْمَتَاهُ وَ عَلَى مَا ضِ مِنْ بَرَكَاتِكَ سُلَيْمًا»]

سلام بر تو؛ ماهی که تمام زمان ها قدرت رقابت با او را ندارند. سلام بر تو؛ ماهی که نسبت به هر کاری مایه سلامت است. سلام بر تو؛ که مصاحبت و همنشینی اش ناپسند، و معاشرتش نکوهیده نیست. سلام بر تو، چنانکه با برکات بر ما وارد شدی، و چرک خطاها را از ما شستی. سلام بر تو که وداع با تو؛ نه از باب خستگی، و فراغت از روزه ات، نه به خاطر ملالت است. سلام بر تو که قبل

از آمدنش خواستارش بودیم، و پیش از رفتنش بر او اندوهگینیم. سلام بر تو، چه بدی ها که به سبب تو از ما برطرف شد و چه خوبی ها که به وسیله تو بر ما فرو ریخت. سلام بر تو، و بر شب قدری که از هزار ماه بهتر است. سلام بر تو، دیروز نسبت به تو چه حریص بودیم، و فردا به سوی تو چه بسیار شوق داریم. سلام بر تو و بر فضیلت که از آن محروم شدیم و بر برکات گذشته ات که از ما گرفته شد.

ماه رمضان، بهترین ایام

اشاره

رمضان ماه میزبانی خداوند و مهمانی بندگان او برای پرورش روح معنوی و الهی بندگان و بالا بردن کمال و معنویت انسان های بیدار و هوشیار است.

ماه مبارک رمضان ماهی است که خداوند سفره، مغفرت و رحمت خود را گسترانده و آماده پذیرایی از بندگان صالح خود است و اگر کسی به حقیقت و فضیلت واقعی این ماه برسد و معرفت واقعی رمضان نصیبش شود در پایان ماه چون فردی که تازه از مادر متولد شده، پاک و پاکیزه می گردد.

آری، ماه رمضان، ماه خودسازی، ماه شکوفایی روح معنویت و کمال و انسانیت است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

إِنَّمَا سُمِّيَ رَمَضَانُ لِأَنَّهُ يَمْضُ الذُّنُوبَ. (۱)

همانا رمضان، رمضان نامیده شد چون گناهان ما را می سوزاند.

بندگان در این ماه با اعمال صالح و برقراری ارتباط معنوی با خداوند، زنگارهای گناه و معصیت را از قلب خود پاک نموده و به سوی رشد و ترقی و تقرب حق تعالی حرکت می کنند. از این رو می توان این ماه را آغاز سال معنوی نامید.

ص: ۳۷۹

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۴۸۴/۷، باب ۲۵، حدیث ۸۷۱۰؛ [۱] كثر العمال: ۴۶۶/۸؛ الدر المنثور: ۱۸۳/۱. [۲]

امام علی علیه السلام در این باره می فرماید:

إِنَّ أَوَّلَ كُلِّ سَنَةٍ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ. (۱)

آغاز هر سال، نخستین روز از ماه رمضان است.

رمضان به عنوان دروازه عبادت ها ذکر شده، چرا که در شب قدر این ماه، سرنوشت یک سال انسان ها مشخص می شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

لِكُلِّ شَيْءٍ بَابٌ وَ بَابُ الْعِبَادَةِ الصُّومُ. (۲)

برای هر چیزی دری است و دروازه عبادت روزه است.

و نیز می فرماید:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهَا: الرَّيَّانُ. لَا يَدْخُلُ بِهَا إِلَّا الصَّائِمُونَ فَإِذَا دَخَلَ آخِرُهُمْ اغْلِقَ ذَلِكَ الْبَابُ.

به درستی در بهشت دری به نام ریّان «سیراب شده» است که داخل نمی شود از آن در، مگر روزه داران و چون آخرین فرد از روزه داران داخل گردد آن در بسته می شود.

از فوائد مهم روزه این است: که روح انسان را تلطیف، و اراده انسان را قوی، و غرایز انسان را تعدیل می کند.

فوائد روزه و ارزش معنوی آن به قدری بالاست که اگر کسی به عمق آن پی ببرد آرزو می کند که ماه رمضان به جای یک ماه، یک سال باشد.

پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

ص: ۳۸۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۰/۹۴؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳/۳۲۶، باب ۱۴، حدیث ۳۷۷۶. [۲]

۲- (۲) - احیاء علوم الدین: ۳/۴۲۳.

لَوْ يَعْلَمُ الْعَبْدُ مَا فِي رَمَضَانَ لَوَدَّ أَنْ يَكُونَ رَمَضَانَ السَّنَةَ. (۱)

اگر بنده می دانست چه نعمت و آثاری در ماه رمضان هست، آرزو می کرد که رمضان، یک سال باشد.

و نیز درباره اهمیت ماه مبارک رمضان و فضایل آن و برتری امت اسلام بر دیگر امت های پیشین، می فرماید:

أُعْطِيتُ أُمَّتِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أُمَّهُ نَبِيٌّ قَبْلِي: أَمَّا وَاحِدَةٌ:

فَإِذَا كَانَ أَوَّلَ لَيْلِهِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ نَظَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ، وَ مَنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَدًا. وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ: فَإِنَّ خُلُوفَ أَفْوَاهِهِمْ حِينَ يُمَسُّونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَطْيَبُ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ. وَ أَمَّا الثَّلَاثَةُ: فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَسْتَعْفِرُونَ لَهُمْ فِي لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ وَ أَمَّا الرَّابِعَةُ: فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَأْمُرُ جَنَّتَهُ أَنْ اسْتِغْفِرَ وَ تَزَيِّنِي لِعِبَادِي فَيُوشِكُ أَنْ يَذْهَبَ بِهِمْ نَصَبُ الدُّنْيَا وَ أَذَاهَا وَ يُصَيِّرُوا إِلَى جَنَّتِي وَ كِرَامَتِي وَ أَمَّا الْخَامِسَةُ: فَإِذَا كَانَ آخِرَ لَيْلِهِ غَفَرَ لَهُمْ جَمِيعًا. (۲)

به امت من در ماه رمضان، پنج چیز داده شده که به امت هیچ پیامبری پیش از من عطا نشده است.

یکی آن که: چون نخستین شب ماه رمضان شود، خداوند با نظر رحمت به آنان می نگرد و خداوند به هر کسی چنین نگاه کند، هر گز عذابش نمی کند.

دوم آن که: بوی ناخوش دهان آنان، آن گاه که به شب وارد می شوند، نزد خداوند متعال از بوی مشک، خوش بوتر است.

سوم آن که: فرشتگان در هر شب و روزشان، برای آنان طلب آمرزش

ص: ۳۸۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۴۶/۹۳، باب ۴۶، حدیث ۱۲؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۴۲۴/۷، باب ۱۱، حدیث ۸۵۸۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۴/۹۳، باب ۴۶، حدیث ۳۶؛ [۳] الخصال: ۳۱۷/۱، حدیث ۱۰۱. [۴]

می کنند.

چهارم آن که: خداوند متعال به بهشت خود فرمان می دهد که استغفار کن و خود را برای بندگانم بیارای، نزدیک است که رنج و آزار دنیا از آنان زدوده شود و به بهشت من و کرامت من روی آورند.

پنجم آن که: چون آخرین شب فرا رسد، همه آنان آمرزیده می شوند.

روزه و درمان بیماری های جسمی

روزه ماه رمضان علاوه بر درمان بیماری های روحی در درمان بیماری های جسمی نیز اثر فراوان دارد.

اهمیت روزه به قدری است که حتی دانشمندان غیراسلامی را به شگفتی واداشته است.

الکسی سوفورین دانشمند روسی در کتاب خود می نویسد:

«درمان از طریق روزه فایده ویژه ای برای درمان کم خونی، ضعف روده و التهاب بسیط و مزمن، دمل های خارجی و داخلی، سل، اسکلیروز، روماتیسم، نقرس، استسقا، نوراستنی، عرق النساء، بیماری های چشم، مرض قند، بیماری های جلدی، بیماری های کلیه، کبد و بیماری های دیگر دارد.

معالجه از طریق امساک اختصاص به بیماری های فوق ندارد، بلکه بیماری هایی که مربوط به اصول جسم انسان است و با سلول های جسم آمیخته شده همانند:

سرطان، سفلیس، سل و طاعون را نیز شفا می بخشد.» (۱)

ص: ۳۸۲

[«۴۳» اَللّٰهُمَّ اِنَّا اَهْلُ هٰذَا الشَّهْرِ الَّذِي شَرَّفْتَنَا بِهِ وَوَفَّقْتَنَا بِمَنِّكَ لَهُ حِيْنَ جَهَلَ الْاَشْقِيَاءُ وَقْتَهُ وَحُرِّمُوا لِشَقَائِهِمْ فَضْلَهُ «۴۴» اَنْتَ وَلِيُّ مَا آثَرْتَنَا بِهِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ وَهَدَيْتَنَا لَهُ مِنْ سُنَّتِهِ وَقَدْ تَوَلَّيْنَا بِتَوْفِيْقِكَ صِيَامَهُ وَقِيَامَهُ عَلٰى تَقْصِيْرٍ وَاَدْبَيْنَا فِيْهِ قَلِيْلًا مِنْ كَثِيْرٍ]

خدایا! ما اهل این ماهیم، که ما را به سبب آن شرافت و بزرگی بخشیدی، و با لطف و احسانت بر انجام اعمالش ما را موفق فرمودی. هنگامی که تیره بخنان وقتش را نشناختند، و از بخت بدشان، از فضیلتش محروم شدند. تویی صاحب اختیار و سرپرست، که ما را به شناسایی آن برگزیدی، و به راه و روش آن هدایتمان کردی، و ما به توفیق تو، با همه کوتاهی و تقصیر، عهده دار روز و شب زنده داری او شدیم، و در آن اندکی از بسیار را به جا آوردیم.

«۴۵» اللَّهُمَّ فَلكَ الْحَمِيدُ إِقْرَاراً بِالْإِسَاءَةِ وَاعْتِرَافاً بِالْإِضَاعَةِ وَ لَكَ مِنْ قُلُوبِنَا عَقْدُ النَّدَمِ وَ مِنْ أَلْسِنَتِنَا صِدْقُ الْإِعْتِذَارِ فَأَجْزِنَا عَلَيَّ مَا أَصَابَنَا فِيهِ مِنَ التَّفْرِيطِ أَجْراً نَسِيْتَدْرِكُ بِهِ الْفَضْلَ الْمَرْغُوبَ فِيهِ وَ نَعْتِيَاضُ بِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الدُّخْرِ الْمَحْرُوصِ عَلَيْهِ «۴۶» وَ أَوْجِبْ لَنَا عُذْرَكَ عَلَيَّ مَا قَصَرْنَا فِيهِ مِنْ حَقِّكَ وَ ابْلُغْ بِأَعْمَارِنَا مَا بَيَّنَّ أَيْدِينَا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُقْبِلِ فَإِذَا بَلَّغْتَنَاهُ فَأَعِنَّا عَلَيَّ تَنَاوُلِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ مِنَ الْعِيَادَةِ وَ أَدِّنَا إِلَى الْقِيَامِ بِمَا يَسْتَحِقُّهُ مِنَ الطَّاعَةِ وَ أَجْرِ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ مَا يَكُونُ دَرَكاً لِحَقِّكَ فِي الشَّهْرَيْنِ مِنْ شُهُورِ الدَّهْرِ]

خدایا! تو را سپاس؛ در حالی که به بدی هامان اقرار، و به ضایع کردن ماه مبارک و هم چنین به تباه کردن اعمالمان اعتراف داریم، و برای تو در دل هامان پشیمانی پا برجا و ثابت، و در زبانمان عذر صادقانه قرار دارد. بر این اساس در برابر تقصیر و تفریطی که در این ماه گریبان گیر ما شد، پاداشی عنایت کن که از پرتو آن پاداش فضیلت دلخواهمان را در این ماه به دست آوردیم، و اندوخته های گوناگون را که مورد علاقه است عوض بستانیم، و عذر ما را در کوتاهی از ادای حقت بپذیر، و عمرهای ما را، که پیش روی ماست، به ماه رمضان آینده برسان، و چون ما را به آن رساندی، بر انجام عبادتی که شایسته توست یاریمان فرما، و به انجام طاعتی که سزاوار آن ماه است برسان، و عمل

شایسته ای که موجب تدارک حق توست، در آن دو ماه از ماه های روزگار به دست ما جاری فرما.

ص: ۳۸۵

[«۴۷»اللَّهُمَّ وَ مَا أَلَمْنَا بِهِ فِي شَهْرِنَا هَذَا مِنْ لَمَمٍ أَوْ إِثْمٍ أَوْ وَقَعْنَا فِيهِ مِنْ ذَنْبٍ وَ اكْتَسَبْنَا فِيهِ مِنْ خَطِيئَةٍ عَلَى تَعَمُّدٍ مِنَّا أَوْ عَلَى نِسْيَانٍ ظَلَمْنَا فِيهِ أَنْفُسَنَا أَوْ انْتَهَكْنَا بِهِ حُرْمَةً مِنْ غَيْرِنَا فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اسْتُرْنَا بِسِتْرِكَ وَ اعْفُ عَنَّا بِعَفْوِكَ وَ لَا تَنْصِبْنَا فِيهِ لِأَعْيُنِ الشَّامِتِينَ وَ لَا تَبْسُطْ عَلَيْنَا فِيهِ أَلْسُنَ الطَّاعِنِينَ وَ اسْتَعْمِلْنَا بِمَا يَكُونُ حِطَّةً وَ كَفَّارَةً لِمَا أَنْكَرْتَ مِنَّا فِيهِ بِرَأْفَتِكَ الَّتِي لَا تَنْفَدُ وَ فَضْلِكَ الَّذِي لَا يَنْقُصُ]

خدایا! در هر گونه لغزشی که در این ماه رمضان وارد شدیم از گناه کوچک یا بزرگ، یا معصیتی که در آن مرتکب شدیم، یا خطایی که در آن کسب کردیم، از روی عمد، یا فراموشی، که در آن به خود ستم روا داشتیم، یا به آن پرده حرمت دیگری را دریدیم، پس بر محمد و آلش درود فرست، و ما را به پرده پوشیت بیوشان، و به گذشتت از ما بگذر، و ما را به خاطر گناهی که کردیم، در برابر دیده شماتت کنندگان قرار مده، و زبان طعنه زندگان را به روی ما باز مکن، و ما از باب رأفت و لطف که پایان نمی پذیرد، و بر پایه احسانت که کاستی ندارد، به اعمالی بدار که باعث ریزش گناهان، و کفاره اموری شود که در این ماه، از ما ناپسند شمردی.

[«۴۸» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْزِ مُصِيَّبَتَنَا بِشَهْرِنَا وَبَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا وَفِطْرِنَا وَاجْعَلْهُ مِنْ خَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْنَا اَجْلِبِهِ لِعَفْوٍ وَامْحَاةٍ لِذَنْبٍ وَاعْفِرْ لَنَا مَا خَفِيَ مِنْ ذُنُوبِنَا وَ مَا عَلَنَ «۴۹» اَللّٰهُمَّ اسْلِخْنَا بِاَسْلَاحِ هَذَا الشَّهْرِ مِنْ خَطَايَانَا وَ اَخْرِجْنَا بِخُرُوجِهِ مِنْ سَيِّئَاتِنَا وَاجْعَلْنَا مِنْ اَسْعَدِ اَهْلِهِ بِهِ وَ اَجْزَلِهِمْ قِسْمًا فِيهِ وَ اَوْفَرِهِمْ حَظًّا مِنْهُ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و مصیبت از دست رفتن رمضان را جبران کن و روز عید و فطرمان را بر ما مبارک فرما، و آن را از بهترین روزهایی که بر ما گذشته قرار ده، جلب کننده ترین روز نسبت به عفو، و محو کننده ترین زمان برای گناه، و معاصی پنهان و آشکارمان را بیامرز.

خدایا! با گذشتن این ماه از خطاهای ما بگذر، و با خارج شدنش، ما را از گناهانمان خارج کن، و ما را از خوشبخت ترین اهل این ماه به آن و پرنسیب ترین آنان در آن، و بهره مندترین ایشان از آن قرار ده.

«(۵۰) اللَّهُمَّ وَمَنْ رَعَى هَذَا الشَّهْرَ حَقَّ رِعَايَتِهِ وَحَفِظَ حُرْمَتَهُ حَقَّ حِفْظِهَا وَقَامَ بِحُدُودِهِ حَقَّ قِيَامِهَا وَاتَّقَى ذُنُوبَهُ حَقَّ تَقَاتِهَا أَوْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ بِقُرْبِهِ أَوْجَبَتْ رِضَاكَ لَهُ وَعَطَفَتْ رَحْمَتَكَ عَلَيْهِ فَهَبْ لَنَا مِثْلَهُ مِنْ وُجْدِكَ وَأَعْظِنَا أَوْعَافَهُ مِنْ فَضْلِكَ فَإِنَّ فَضْلَكَ لَا يَغِيضُ وَإِنَّ خَزَائِنَكَ لَا تَنْقُصُ بِلِ تَفِيضُ وَإِنَّ مَعَادِنَ إِحْسَانِكَ لَا تَفْنَى وَإِنَّ عَطَاءَكَ لِلْعَطَاءِ الْمُهَنَّا «(۵۱) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْتُبْ لَنَا مِثْلَ أُجُورٍ مِنْ صَامِهِ أَوْ تَعَبَّدْ لَكَ فِيهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

خدایا! کسی که این ماه را آن طور که می بایست رعایت کرد، و احترامش را به نحوی که شایسته بود حفظ نمود، و حدودش را به صورتی که سزاوار بود به پای داشت، و از گناهانش به طور کامل پرهیز کرد یا به وسیله عمل خالصی به تو تقرب جست، عملی که موجب خشنودیت، و معطوف کردن رحمتت بر اوست، پس مانند آنچه به او بخشیدی، بر ما هم از توانگریت ببخش، و چندین برابر آن را از احسانت به ما عطا کن. مسلماً احسانت کاستی نمی پذیرد، و خزانت نقصان پیدا نمی کند؛ بلکه افزون می شود، و همانا معادن احسانت از بین نمی رود، و قطعاً عطای تو عطایی است گوارا.

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و برای ما پاداشی، همانند پاداش کسی که این ماه را روزه گرفت، یا در آن تا روز قیامت به بندگیت برخاست، ثبت

رعایت حق رمضان

برای شناخت حق ماه مبارک رمضان و اهتمام در ادای حق آن باید بیندیشیم هدف از روزه چه بوده و چرا خداوند این ماه را گرامی داشته است.

این طور که از بیان معصومان علیهم السلام پیداست، همه حیثیت و منفعتی که برای روزه متصور است، همان جنبه ایجاد مصونیت و ملکه تقوا نسبت به همه اعضا و جوارح انسان است، چرا که هر یک از اعضا و جوارح، به نحوی در معرض تهدید گناه قرار دارند.

زبان، گوش، چشم، شکم و غریزه جنسی، همه در معرض خطر هستند و روزه یک عمل عبادی تمرینی است که ابتدایی ترین شکل آن، با پرهیز و خودداری از آشامیدن و خوردن تحقق پیدا می کند، و زمانی این عمل به مرحله کمال می رسد که توزع و پرهیز، به همه تمایلات و خواهش ها تسری پیدا کند، یعنی همانگونه شخص برای مدتی دهان و شکم را از لذایذ، حتی خوردنی ها و نوشیدنی های حلال محروم می کند، باید چشم و گوش را از دیدن و شنیدن ناروا و حرام باز دارد و غریزه جنسی را مهار کند، در این صورت نتیجه روزه که همان توفیق در مالکیت نفس و غرایز است برای انسان حاصل می شود و اگر انسان توانست مالک نفس خود شود، خویش را از خطرات و عواقب سوء دنیوی و اخروی شهوت پرستی حفظ کرده است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

فَاَزَ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَ مَلَكَ دَوَاعِيَ نَفْسِهِ. (۱)

ص: ۳۸۹

کسی که زمام تمایلات خود را به دست گرفت و مهار کرد، رستگار است.

آری، اگر انسان موفق شد به وسیلهٔ روزه و ممارست در اطاعت، دشمن درونی را مهار کند، به روزهٔ واقعی نایل شده است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ. (۱)

روزه، سپر آتش است.

و این همان معنای سپر بودن و حایل شدن روزه در برابر آتش است یعنی: روزه میان انسان و آتش حایل می شود و او را از ابتلای به آتش شهوات و تمنّیات غرایز باز می دارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ. (۲)

دشمن ترین دشمنان همان دشمن درونی است که بین دو پهلوی تو می باشد.

اگر توانستی حق روزه را به درستی و با تمام و کمال به جا آوری، در حقیقت به ثمرهٔ روزه و دستاورد آن، نیز خواهی رسید.

جالب این است که ثمرهٔ تقوا که خداوند بر روزه مترتّب می فرماید، ریشه در نگهبانی و پاسداری از هویت انسانی دارد و به طور کلی هر ثمره و خصوصیتی برای روزه ذکر شده، برای تقوا هم ذکر شده است، چون روزه طریق تحصیل همان ملکه است.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

ص: ۳۹۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۳/۶۵، باب ۲۷، حدیث ۱۰؛ الکافی: ۶۲/۴، حدیث ۱؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۷۴/۲، حدیث ۱۸۷۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۱؛ [۲] عوالی اللآلی: ۱۱۸/۴، حدیث ۱۸۷. [۳]

فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِزْبُ وَالْجَنَّةُ وَفِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ. (۱)

به طور قطع امروز، تقوا، سپر از بلا و فردا، راه بهشت الهی است.

اگر در دنیا سپر را به دست آوردی و این حائل را در میان خود و آتش قرار دادی، نتیجه اش این است که در قیامت هم راه بهشت به سوی تو باز خواهد بود. یعنی باید تقوای فرد به مرحله ای برسد که احساس نفرت و گریز از پلیدی، حرام، گناه و نامشروع را در او، به وجود آورد.

برای به دست آوردن حق ماه رمضان، باید همه حقوقی که پیرامون گوش، چشم، زبان، دست و پا، شکم و غریزه جنسی می باشد و همچنین درمان همه دردها و رنج ها و خطراتی که هر یک از این اعضا و جوارح را تهدید می کند را با عبادت روزه به جا آورد؛ چرا که با ملکه ای که در سایه این عبادت برای انسان حاصل می شود، می توان به مبارزه با خطرات برخاست و بر همه آنها پیروز شد، این از خواص روزه حقیقی است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ سَمْعُكَ وَبَصْرُكَ وَشَعْرُكَ وَجِلْدُكَ وَعَدَدَ أَشْيَاءَ غَيْرِ هَذَا وَقَالَ: لَا يَكُونُ يَوْمٌ صَوْمِكَ كَيَوْمِ فِطْرِكَ. (۲)

تو زمانی روزه داری، که گوش و چشم و موی و پوست و دیگر اعضای بدن روزه باشد، باید روزی که روزه داری با روزهای دیگر متفاوت باشند.

انسان روزه دار باید وقار و طمأنینه روزه در او پیدا شود به گونه ای که نه تنها زبان، چشم، گوش او باید روزه باشد، بلکه این ملکه و ممارست باید به حدی از کمال برسد که علاوه بر این ها، قلب روزه دار هم روزه باشد.

ص: ۳۹۱

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۱/۹۴؛ [۲] الکافی: ۸۷/۴، حدیث ۱؛ [۳] من لایحضره الفقیه: ۱۰۸/۲، حدیث ۱۸۵۵.

امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

صِيَامُ الْقَلْبِ عَنِ الْفِكْرِ فِي الْآثَامِ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِ الْبَطْنِ عَنِ الطَّعَامِ. (۱)

اگر انسان موفق شود قلب را از اندیشه گناه پاک و مطهر نگاه دارد بهتر از آن است که فقط شکم را از خوردن و آشامیدن باز دارد.

هنگامی دستیابی به چنین مرحله ای، میسر است که انسان بتواند بر پلیدی و پستی گناهان، چنان اشراف پیدا کرده، و به عوارض سوء آن ها آگاه شود، که هرگز فکر و ذهن او به سوی گناه نرود، از طرفی آن چنان اقتداری بر اندیشه خود پیدا کند که راه گناه را بر خیال و تصوّر خود ببندد.

با وجوب چنین واجبات عبادی، در واقع خداوند منّی بر انسان گذاشته که راه و رسم صحیح زندگی را به او بیاموزد و در سایه این واجبات عبادی، ملکه تقوی برای او حاصل شود و روح او در سایه این تقوی لطافت پیدا کند.

خاطره ای درباره ریاضت نفس

شهید بهشتی رحمه الله خاطره جالبی از مسافرت خود در این زمینه می گوید:

«یکی از مشاهدات خودم را بگویم: وین پایتخت اتریش از شهرهای توریستی است و از مراکز دیدنی آن کاخ سلاطین اتریش است. آخرین امپراتور آن «فرانتس یوزف اول» است. در بازدید از آن کاخ، بخشی بود مربوط به حرم سرا که در آن تخت و وسایل خواب و اتاق های خواب قرار داشت. در دفترچه راهنمایی که برای بازدید کنندگان تهیه شده بود، نوشته شده بود که امپراتور در مواقعی که طبق برنامه به اندرون می رفت و در حرم سرا زندگی می کرد، بسیاری از اوقات و ساعاتش را در اتاق اختصاصی اش می گذراند، آن اتاق خصوصیاتی داشت. در این اتاق یک تخت

ص: ۳۹۲

فلزی سیمی و یک آفتابه و لگن دستی گذاشته شده بود. آب لوله کشی گرم و سرد در آن جا نبود. با آن که در اتاق های دیگر بود. او مانند یک افسر که چادری در میدان جنگ دارد، در اتاقش زندگی می کرد.

چرا؟ علت آن را هم در آن جا نوشته بود، برای این که هر زمان که حضورش در یکی از میدان های جنگ لازم بود، سست نباشد و نگوید: چگونه این کاخ و کاشانه را رها کنم و در چادر زندگی کنم، بنابراین به این صورت تمرین می کرد.

و حالا- اسلام می خواهد مسلمان ها، این چنین تمرینی را لا- اقل کوتاه مدت در زندگی داشته باشند، اسلام می خواهد مسلمانی نیرومند، که اراده اش بر همه خواسته های دیگرش مسلط باشد بسازد، مسلط بر شهوات، مسلط بر خودخواهی و غضب، مسلط بر تن آسایی، مسلط بر خودآرایی و آماده برای تن دادن به یک زندگی ای که در هر جا ممکن باشد و جز این هم نمی شود.» (۱) روزه یکی از آن تمرینات عمومی است که اگر کسی به حکمت و فلسفه حقیقی آن رسید، دیگر وداع برای او معنی و مفهومی نخواهد داشت و همیشه خود را در تحت توجّهات الهی می بیند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

فَإِذَا صِيَمْتَ فَانُوبِ بِصَوْمِكَ كَفَّ النَّفْسَ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَقَطَعَ الْهَمَّ عَنْ خُطُواتِ الشَّيَاطِينِ وَ انزَلَ نَفْسَكَ مَنزِلَةَ الْمَرْضَى لَا تَشْتَهِي طَعَامًا وَلَا شَرَابًا وَ تَوَقَّعْ فِي كُلِّ لَحْظَةٍ شَفَاءَكَ مِنْ مَرَضِ الدُّنُوبِ وَ طَهَّرْ بَاطِنَكَ مِنْ كُلِّ كَدْرٍ وَ غَفْلَةٍ وَ ظُلْمَةٍ يَقْطَعُكَ عَنْ مَعْنَى الْإِخْلَاصِ لِوَجْهِ اللَّهِ. (۲)

وقتی روزه می گیری، در درجه اول، نیت این باشد که: نفس خود را از غلتیدن در دام شیطان محافظت کن و دوم این که: سعی کن که پیوند خود را با

ص: ۳۹۳

۱- (۱) - حج در قرآن، بهشتی: ۱۳۶ - ۱۳۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۵۴/۹۳، باب ۳۰، حدیث ۲۸؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۶۹/۷، باب ۱۰، حدیث ۸۴۴۱. [۲]

راه های انحرافی شیطان قطع کنی، خود را مانند مریضی تربیت کن که وقتی غذا را می بیند، طعام و شراب را می بیند، از غذا تنفر دارد. تو نیز باید نسبت به گناه نفرت پیدا کنی و اگر چنین کردی منتظر باش که خداوند تو را از امراض و آلودگی های گناهان پاک می کند و شفا می دهد. آن گاه باطنت را از دروغ، تیرگی، غفلت و تاریکی که ارتباط با خلوص تو را با خدا قطع می کند، پاک گردان.

آری، اگر این طور شد دیگر حاضر نیستی با ماه رمضان وداع کنی، مگر اینکه به وصال حقیقی محبوب خود برسی، که امام سجّاد علیه السلام در مناجات خمس عشر می فرماید:

إلهی.. غَلَّتِي لَا يَبْرُدُهَا إِلَّا- وَضَيْلُكَ وَ لَوْعَتِي لَا يُطْفِئُهَا إِلَّا- لِقَاؤُكَ وَ شَوْقِي إِلَيْكَ لَا يَبْتُلُهُ إِلَّا النَّظْرُ إِلَى وَجْهِكَ وَ قَرَارِي لَا يَقْرُرُ دُونَ دُنُوِي مِنْكَ وَ لَهْفَتِي لَا يَزِيدُهَا إِلَّا رَوْحُكَ وَ سَيْئَمِي لَا يَشْفِيهِ إِلَّا طِبُّكَ وَ غَمِّي لَا يُزِيلُهُ إِلَّا قُرْبُكَ... فَيَا مُنْتَهَى أَمَلِ الْآمِلِينَ وَ يَا غَايَةَ سُؤْلِ السَّائِلِينَ وَ يَا أَقْصَى طَلِبَةِ الطَّالِبِينَ. (۱)

خدایا!.. این سوز سینه ام جز با وصال تو خنک نمی شود، خدایا! این سوزش دل من جز با دیدن تو خاموش نمی شود، خدایا! این شور و اشتیاق من جز با نظر به جلوه تو سیراب نمی گردد. خدایا! این التهاب و بی قراری من آرامش نمی پذیرد، جز با نزدیکی به تو، خدایا! این حزن و این ناله و استغاثه من ساکت می شود مگر روح و ریحان تو بر دل بتابد، خدایا! بیماری و درد و کسالت من جز با طبابت تو شفا پیدا نمی کند. خدایا! این غم و اندوه و درد دل

ص: ۳۹۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۰/۹۱، باب ۳۲، ذیل حدیث ۲۱ [۱] مناجاه المفتقرین؛ مفاتیح الجنان: [۲] مناجات خمس عشر (مناجاه المفتقرین).

من از بین نمی رود، جز این که به وصال و قرب تو دست یابم،... ای منتهای آرزوی همه آرزومندان، و این منتهای همه گدایان و طلب کنندگان، و ای بالاترین مطلب جویندگان.

ص: ۳۹۵

[«۵۲» اللَّهُمَّ إِنَّا نَتُوبُ إِلَيْكَ فِي يَوْمِ فَطْرِنَا الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ عِيدًا وَ سُرُورًا وَ لِأَهْلِ مَلْتِكَ مَجْمَعًا وَ مُحْتَشِدًا مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ أَذْنِبْنَاهُ أَوْ سُوءٍ أَسْلَفْنَاهُ أَوْ خَاطِرٍ شَرٍّ أَضْمَرْنَاهُ تَوْبَةً مَنْ لَا يَنْطَوِي عَلَى رُجُوعٍ إِلَى ذَنْبٍ وَ لَا يَعُودُ بَعْدَهَا فِي خَطِيئَةٍ تَوْبَةً نَصُوحًا خَلَصَتْ مِنَ الشُّكِّ وَ الْإِزْتِيَابِ فَتَقَبَّلْهَا مِنَّا وَ ارْضَ عَنَّا وَ تَبَتَّنَا عَلَيْهَا]

خدایا! در روز فطرمان که آن را برای مؤمنین عید و سرور، و برای اهل آیینت روز اجتماع و گردهمایی قرار دادی، به درگاہت از هر گناهی که مرتکب شدیم، یا کار زشتی که از پیش فرستادیم، یا اندیشه سوئی که در باطنمان پنهان داشتیم، توبه می کنیم؛ توبه کسی که خیال بازگشت به گناه را ندارد، و پس از آن به دامن خطایی بر نمی گردد؛ توبه ای خالص که از شک و تردید پاک باشد؛ پس آن را از ما بپذیر و از ما خوشنود باش، و ما را بر آن توبه ثابت قدم دار.

عید فطر

اشاره

بدان که نام های عید چهار چیز است:

در فارسی به روز عید، جشن می گویند.

گفته اند: عید روزی است که در آن اجتماع باشد و برگرفته از عود به معنی بازگشتن است. از آن جهت عید نامیده شده است که در آن از اندوه به شادی باز

می‌گردند و آن روز برای همهٔ مردم روز شادی است، مگر نمی‌بینید که در روز عید زندانیان را کیفر و مؤاخذه نمی‌کنند و پرندگان را شکار نمی‌کنند و جانوران وحشی را نمی‌گیرد و کودکان را به مدرسه نمی‌فرستند.

و هم گفته‌اند: از این جهت به آن نام عید داده‌اند که هر انسانی به آنچه که خداوند به او وعده داده است، در این روز می‌رسد.

و نیز گفته‌اند: از این جهت عید می‌گویند که انسان‌ها در آن روز به توبه و دعا به پیشگاه خداوند برمی‌گردند و خداوند هم به عطا و بخشش به ایشان برمی‌گردد.

و هم گفته‌اند: از این سبب به آن عید می‌گویند که خداوند به بندگان مؤمن خود فایده‌های نیکو و منفعت‌های بزرگ و عطیه و بخشش‌های فراوان ارزانی می‌دارد.

یوم الزَّيْنَةِ (روز جشن) که خداوند در سورهٔ طه در حکایت موسی علیه السلام فرمود:

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخَشِّرَ النَّاسَ ضُحًى (۱)

موسی گفت: وعده گاه شما روز جشن است [روزی که] همهٔ مردم را پیش از ظهر گرد هم می‌آورند.

یعنی روز عید آنان که در آن روز از همه جا آمده و در آنجا جمع می‌شدند، همان طور که یوم الدِّین به معنای روز جزاست.

عید فطر زمان روزه‌گشایی، از اعیاد بزرگ اسلامی است که در آن روز درهای رحمت و برکت و پاداش و عیدی به سوی مسلمانان گشوده می‌شود و عبادت و تلاش روزه‌دار مورد سپاس پروردگار قرار می‌گیرد.

در آن روز خجسته شور و حالی برپا می‌گردد؛ فرشتگان فوج فوج به سوی زمین برای تبرک و شاد باش پراکنده می‌شوند و بوی عطر خوشی از الطاف الهی در سراسر زمین گسترده می‌شود؛ زیرا این روز، عید فطر است و انسان‌ها به پاس یک

ص: ۳۹۷

ماه بندگی و صبر، آموزش خداوند را هدیه می گیرند.

امام باقر علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در توصیف ماه شوال نقل می فرماید:

هر گاه هلال ماه شوال طلوع کند به مؤمنان ندا می رسد، بشتابید برای دریافت جایزه های خود که این روز، روزه جایزه است.

سپس حضرت فرمود: سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست که این جایزه ها درهم و دینار نیست. (۱) امام علی علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در خطبه شعبانیه معروف؛ اوضاع روز عید فطر را چنین شرح فرمود:

بامداد عید فطر، خداوند فرشتگان را به همه سرزمین ها می فرستد. آنان به زمین فرود می آیند و بر دهانه کوچه ها و راه ها می ایستند و با صدایی که آن را همه آفریده های خدا جز جنّ و آدمیان می شنوند، می گویند: ای امّیت محمد! برای نماز گزاردن، به پیشگاه خداوند کریم بروید که از گناهان بزرگ عفو می کند و پاداش های گران عنایت می کند.

و چون در محل نماز عید حاضر می شوند، خداوند متعال به فرشتگان می فرماید:

ای فرشتگان من! مزد کارگر چون کار خود را انجام می دهد چگونه است؟

آنان عرضه می دارند: پروردگارا! باید مزدش کامل پرداخت شود.

خداوند می فرماید: شما را گواه می گیرم که من پاداش روزه رمضان و نمازشان را، خشنودی و آموزش خود از ایشان قرار دادم و خداوند خطاب به بندگان خویش می فرماید:

ای بندگان من! هر چه می خواهید از من بخواهید که سوگند به عزّت و جلال

ص: ۳۹۸

خودم که امروز در این اجتماع خویش، هر چه برای دنیا و آخرت خود بخواهید عطا می‌کنم؛ و سوگند به عزت خودم تا آنگاه که مراقب باشید، اسرار شما را پوشیده می‌دارم و شما را در پناه می‌گیرم و رسوا نمی‌کنم. باز گردید که آمرزیده شدید. همانا مرا خشنود گردید و من از شما خشنود شدم؛ پس فرشتگان شاد می‌شوند و از اینکه خداوند در روز عید فطر، چنین نعمت‌هایی به بندگان خود در این امت ارزانی فرموده است: بشارت و تبریک می‌دهند. (۱) حضرت علی علیه السلام در بعضی از اعیاد فطر، فرمود:

إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبَلَ اللَّهَ صِيَامَهُ وَ شَكَرَ قِيَامَهُ وَ كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهَ فِيهِ فَهُوَ يَوْمٌ عِيدٍ. (۲)

این عید است برای کسی که خداوند روزه اش را قبول و نمازش را سپاس نهاده، و هر روزی که خداوند در آن نافرمانی نشود، روز عید است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: امیرمؤمنان علی علیه السلام در روز عید فطر خطبه ای ایراد فرمود که در فرازی از آن آمده است:

ای مردم! همانا این روز شما؛ روزی است که در آن نیکوکاران پاداش دریافت می‌کنند و هرزه‌کاران زیان می‌بینند و شباهت بسیاری به روز قیامت دارد. پس با بیرون آمدن از خانه‌های خود به سوی عبادتگاه‌هایتان، به یاد آن روزی افتید که از گورهایتان به سوی پروردگار بیرون می‌آید و از ایستادن در جایگاه نماز به یاد آن روزی باشید که در پیشگاه پروردگارتان می‌ایستید و از بازگشتن به سوی خانه‌هایتان آن روزی را یاد آورید که به خانه‌های خود در بهشت و جهنم باز می‌گردید. ای بندگان خدا! کمترین چیزی

ص: ۳۹۹

۱- (۱) - روضه الواعظین: ۳۴۷/۲؛ [۱] فضائل الأشهر الثلاثة: ۱۲۷ - ۱۲۸.

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۴۲۸. [۲]

که برای مردان و زنان روزه گیر می باشد این است که: فرشته ای در آخرین روز ماه رمضان ندا می دهد که ای بندگان خدا! بر شما مژده باد که گناهان گذشته شما آمرزیده شد؛ بنگرید در آینده چگونه خواهید بود. (۱) عید فطر از خواسته های بارز پروردگار است که گرد آمدن مردم را برای حمد و ستایش خود، دوست می دارد.

فضل بن شاذان می گوید: شنیدم که امام رضا علیه السلام می فرمود:

روز فطر، عید قرار داده شد تا برای مسلمانان محلّ گردهمایی باشد که در آن گردهم می آیند و به خاطر خدای عز و جل به صحنه آیند و خدا را در برابر نعمت هایش به شکوه و بزرگی یاد کنند، تا هم روز عید و اجتماع و هم روز بالندگی و روز زکات دادن و روز اشتیاق و روز فروتنی باشد. چون روز عید فطر، روز اول سال است که خوردن و نوشیدن در آن حلال می شود. از این روز خداوند دوست دارد، اجتماعی در این روز برای مسلمانان باشد که خداوند را در آن ستایش و نیایش با شکوهی به جای آورند. (۲)

آداب عید فطر

اشاره

شیوه های بروز شادی در روز عید فطر برگرفته از فلسفه و حکمت عید قرار دادن این روز است. اگر شادی برای انجام تکلیف است، باید شیوه های شادی نیز همسو با ادای تکلیف باشد. به چند نمونه از آداب شادی در فرهنگ معصومان علیهم السلام اشاره می کنیم:

ص: ۴۰۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۲/۸۷، باب ۱، حدیث ۱۳؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۱۰۱، حدیث ۱۰. [۱]

۲- (۲) - من لایحضره الفقیه: ۵۲۲/۱، حدیث ۱۴۸۵؛ وسائل الشیعه: ۴۸۱/۷، باب ۳۷، حدیث ۹۹۱۱.

۱ - شاد کردن دیگران:

ائمه اطهار عليهم السلام جشن و شادی این روز را به شکل های گوناگونی به دیگران منتقل می کردند. از جمله روایات معتبری از سیره امام سجّاد علیه السلام درباره آزادی برده ها آمده است که حضرت در شب عید از بردگان، طلب عفو و گذشت می فرمود و برده ها را در روز عید آزاد می کردند و برده های دیگر را جایگزین آنان می نمودند. (۱)

۲ - تکبیر و تهلیل

از جلوه های سرور در این روز و شب قبل از آن، سر دادن شعار توحیدی است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز عید فطر و قربان در حالی که صدایش را به تکبیر بلند می کرد، بیرون می رفت و می فرمود: دو عید فطر و قربان را با تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر (الله اکبر) و تحمید (الحمد لله) و تقدیس (سبحان الله) زینت دهید. (۲)

۳ - طهارت و پاکیزگی

غسل کردن و عطر زدن و لباس تمیز پوشیدن و تبریک گفتن از سنت های شادی آفرین روز عید است.

امام صادق علیه السلام می فرمود:

کسی که روز عید نمی تواند در جماعت مردم شرکت کند، پس غسل کند و خود را به آنچه یافت خوش بو کند و تنهایی نماز بخواند همانگونه که به جماعت می خواند.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هم وقتی عطر و گلی در روز عید فطر به دستش می رسید

ص: ۴۰۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۳/۴۶، باب ۵، حدیث ۹۳؛ إقبال الأعمال: ۲۶۰.

۲- (۲) - کنز العمال: ۵۴۶/۸، حدیث ۲۴۰۹۵؛ الجامع الصغير: ۳۲/۲، حدیث ۴۵۷۹.

از همسرانش شروع می کرد. (۱)

۴ - کمک به مستمندان

کمک به فقیران در این روز بزرگ اختصاص به فطریه و کفارات و صدقات ندارد، سیره عملی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اولیای الهی چنین نشان می دهد، روز عید نسبت به نیازمندان ایثار و گذشت فراوانی داشته اند. صدقات مردم را جمع نموده و به فقیران و سالمندان اطعام و ولیمه می دادند. (۲)

۵ - زیارت

اشاره

دید و بازدید از اقوام و آشنایان و بزرگان دینی از سیره رفتار نیک اعیاد است، به ویژه در روز عید فطر که برای تبریک و تهنیت و امداد به یکدیگر؛ ملاقات و صله رحم به جای آورده می شود.

یکی از آداب که در روز عید فطر به آن سفارش شده، خواندن دعای ندبه و زیارت امام حسین علیه السلام است. کسانی که امکان رفتن به زیارتگاه آن حضرت را ندارند، مناسب است از راه دور زیارت کنند و زیارت هایی دیگر برای آن حضرت به مناسبت های مهم در کتب ادعیه آمده است. (۳) به طور کلی آثار رحمت و برکات عید سعید فطر بسیار است، حتی به یوم الزّحمه (روز رحمت) شناخت شده است؛ زیرا در آن روز بندگان خدا مورد لطف و رحمت پروردگار قرار می گیرند و نیز خداوند در آن روز مبارک، دستور ساختن عسل را به زنبور عسل الهام فرموده و بیان کرده که در زنبور عسل عبرت بزرگی است و

ص: ۴۰۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۲/۸۷، باب ۱، ذیل حدیث ۲۴؛ الکافی: ۱۷۰/۴، باب نوادر، حدیث ۵.

۲- (۲) - جامع الأصول، ابن اثیر: ۸۹/۷.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۰۰/۹۸، باب ۱۳، حدیث ۳۴.

هنرمندی و شگفتی آفرینش در زنبور آشکار می باشد. (۱)

ص: ۴۰۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۴/۶۱، باب ۱۰؛ [۱] المصباح، کفعمی: ۵۱۴، فصل ۴۲. [۲]

[«۵۳» اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا خَوْفَ عِقَابِ الْوَعِيدِ وَ شَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ حَتَّى نَجِدَ لَذَّةَ مَا نَدْعُوكَ بِهِ وَ كَأَبَهُ مَا نَسْتَجِيرُكَ مِنْهُ «۵۴» وَ اجْعَلْنَا عِنْدَكَ مِنَ التَّوَّابِينَ الَّذِيْنَ اَوْجِبْتَ لَهُمْ مَحَبَّتَكَ وَ قَبِلْتَ مِنْهُمْ مُرَاجَعَةَ طَاعَتِكَ يَا اَعْدَلَ الْعَادِلِيْنَ]

خدایا! ترس از عذاب وعده شده، و شوق ثواب موعود را روزی ما فرما، تا لذت آنچه که از تو می خواهیم و اندوه آنچه که از آن به تو پناه می بریم در یابیم، و ما را نزد خود از توبه کنندگانی که محبتت را بر آنان ختم کردی، و بازگشت به طاعتت را از ایشان پذیرفتی قرار ده؛ ای عادل ترین عادلان!

ترس از عذاب و شوق ثواب

خداوند متعال پس از توجه بشارت های الهی به مؤمنان و نیکو کاران، خطاب به آنان فرمود:

وَ بَشِّرِ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ اَنْ لَهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ كُلَّمَا رُزِقُوْا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِّزْقًا قَالُوْا هٰذَا الَّذِيْ رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ اُنۡوَا بِهٖ مُّتَشٰبِهًا وَ لَهُمْ فِيْهَا اَزْوَٰجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ» (۱)

و کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته [چون عبادت حق و خدمت

ص: ۴۰۴

به خلق [انجام داده اند ، مژده ده که بهشت هایی ویژه آنان است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است ؛ هرگاه از آن بهشت ها میوه ای آماده به آنان دهند ، گویند : این همان است که از پیش روزی ما نمودند ، و از میوه های گوناگون که [در طعم و گوارایی و زیبایی] شبیه هم است ، نزد آنان آورند ؛ در آنجا برای ایشان همسرانی پاکیزه [از هر آلودگی] است ؛ و در آن بهشت ها جاودانه اند .

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكَنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱)

خدا به مردان و زنان با ایمان بهشت هایی را وعده داده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است ؟ در آن جاودانه اند ، و نیز سراهای پاکیزه ای را در بهشت های ابدی [وعده فرموده] و هم چنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است ؛ این همان کامیابی بزرگ است .

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۲)

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند ، اینانند که بهترین مخلوقاتند . * پاداششان نزد پروردگارشان بهشت های پاینده ای است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است ، در آنها جاودانه اند ، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند ؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد .

ص: ۴۰۵

۱- (۱) - توبه (۷۲) : ۷۲. [۱]

۲- (۲) - بینه (۹۸) : ۷ - ۸. [۲]

و از سوی دیگر در وعیدها و هشدارهایی، به کافران و ستمکاران می فرماید:

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَزَهُفُهُمْ ذَلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عِصْمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلَمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۱)

و کسانی که مرتکب بدی ها شدند ، کیفر هر بدی مانند همان بدی است و خواری آنان را فرامی گیرد ، برای آنان از [خشم و عذاب] خدا هیچ حافظ و نگه دارنده ای نخواهد بود ؛ گویی چهره هایشان با پاره هایی از شب تاریک پوشیده شده ؛ آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه اند .

إِنَّ الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» (۲)

بی تردید منافقان در پایین ترین طبقه از آتش اند ، و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت .

از این رو انسان مؤمن و کافر تکلیفشان از جهت مسائل اعتقادی و قیامت و آخرت روشن است و جایگاه کسی که در باور خود حق و باطل را می شناسد و تا پایان عمر بر آن استوار می ماند؛ در صحنه محشر بر همگان آشکار می گردد.

اما گروهی در میان راه زندگی، رنگ عوض می کنند، گاهی مانند افراد با ایمان خداجو می شوند و گاهی مانند منافقان برای تباهی و گمراهی دیگران تلاش می کنند، از این دسته؛ بسیاری از آدم هایی که گرفتار ترس و امید می شوند؛ اشتیاق به بهشت و زیبایی ها و ترس از جهنم و وحشت آن در دلشان موج می زند. آرزوی پرواز به سوی دوست و جایگاه ابدی و آسایش همیشگی بر زبان جاری می سازند.

روزانه برای کار و خدمت شرافتمندانه در تکاپو هستند و در شب مانند بیماران در

ص: ۴۰۶

۱- (۱) - یونس (۱۰) : ۲۷. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۱۴۵. [۲]

بستر خویش به خود می پیچند.

جان در کالبد تن آنان در فشار و اذیت است و با کوچ از دیار فانی و نوشیدن شربت مرگ در فضایی آزاد و پر نعمت به پرواز در می آید و بر رفتار و اعمال دیگران نظاره می کنند.

امام صادق علیه السلام در توصیف حال چنین بندگان به عبدالله بن جندب می فرماید:

يَا ابْنَ جُنْدَبٍ يَهْلِكُ الْمُتَكَلِّ عَلَى عَمَلِهِ وَلَا يَنْجُو الْمُجْتَرِي عَلَى الذُّنُوبِ الْوَائِقِ بِرَحْمَةِ اللَّهِ. قُلْتُ: فَمَنْ يَنْجُو؟ قَالَ: الَّذِينَ هُمْ بَيْنَ الرَّجَاءِ وَالْخَوْفِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ فِي مَخَلَبٍ طَائِرٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ. (۱)

ای پسر جندب! هر که بر عمل خود تکیه داشته باشد هلاک می شود و آن کس که بی باکانه گناه می کند و دل به رحمت خدا بسته است، نجات نخواهد یافت.

عرض کردم: پس چه کسی نجات می یابد؟ فرمود: کسانی که بین امید و ترس مثل این که دل هایشان در چنگال پرنده ای است به واسطه اشتیاقی که به پاداش و ترسی که از کیفر دارند.

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در وصف مؤمنان و متقیان حقیقی چنین می فرماید:

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ. مُنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشِيئُهُمُ التَّوَاضُّعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. وَ وَقَفُوا أَشْيَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ وَ لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَشَيْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَيَّرَهُمْ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا

ص: ۴۰۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۰/۷۵، باب ۲۴، حدیث ۱؛ [۱] تحف العقول: ۳۰۲.

مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. (۱)

پرهیزکاران در این دنیا اهل فضائلند، گفتارشان صواب، پوشاکشان اقتصادی، و رفتارشان افتادگی است. از آنچه خدا بر آنان حرام کرده چشم پوشیده، و گوش های خود را وقف دانش با منفعت نموده اند. آنان را در بلا و سختی و آسایش و راحت، حالتی یکسان است، و اگر خداوند برای اقامتشان در دنیا زمانی معین را مقرر نکرده بود، از شوق به ثواب و بیم از عذاب به اندازه چشم به هم زدنی روحشان در بدنشان قرار نمی گرفت. خداوند در باطنشان بزرگ، و غیر او در دیدگانشان کوچک است. آنان با بهشت چنانند که گویی آن را دیده و در فضایش غرق نعمتند، و با عذاب جهنم چنانند که گویی آن را مشاهده نموده و در آن معذبند.

از اوصاف بارز مشتاقان و خائفان، انتظار و بی قراری است. درد اشتیاق و پیوستن به دوست، آرامش روانی و قلبی آنان را می گیرد و برای لقای حق بی تابی می کنند.

امام صادق علیه السلام در باب معرفت عارف می فرماید:

العَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَ قَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ وَ لَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرَفَهُ عَيْنٌ لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ. (۲)

انسان عارف، جسمش در میان مردم است و دلش با خداوند است؛ اگر دل او چشم به هم زدنی از خداوند غافل شود، از شوق او جان سپرد.

حضرت ام کلثوم علیها السلام می فرماید:

شب نوزدهم پدرم امیرمؤمنان علیه السلام در خانه من قرار و آرام نداشت، روی پایش

ص: ۴۰۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴/۳، باب ۱، حدیث ۳۵؛ [۲] مصباح الشریعه: ۱۹۱. [۳]

بند نبود. وقتی من از ایشان پرسیدم، چه شده که امشب شما همین طور به ستاره ها نگاه می کنید؟ فرمود: دخترم امشب آن شبی می باشد که حبیب من پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آن به من خیر داده است. (۱) از شدت عشق به وصال دوست روی پا نبود و هر چه موانعی برای حرکت حضرت پیش آمد، کنار می زد.

این نگاه اولیای خداست؛ چنین کاری، ساده نیست؛ این معنای سخن امیرمؤمنان است که فرمود:

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا. وَاشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا. (۲)

اولیای خدا آنانی هستند که به باطن دنیا نظر کردند وقتی که مردم به ظاهرش نگرستند، و به فردای آن مشغول شدند وقتی مردم به امروز پرداختند.

اولیای الهی در برابر آن همه مرارت و رنج ها که به آنان می رسد، می گویند: ما زیبایی فقط می بینیم. آنان که چنین می گویند: باطن هر چیز را می نگرند چون تلخی ظاهری که مردم از آن رنج می برند برای اولیای خداوند از دید زیبانگری، شیرینی و شیدایی است.

حضرت امام حسین علیه السلام وقتی از مکه به طرف کربلا می رود، جلوی اسبش را می گیرند و به او می گویند که: نرو، می پرسد چرا؟ می گویند: سفرت بوی خون می دهد. یعنی جانان در خطر است، البته پیش خودشان فکر کردند امام را بترسانیم که شاید نرود. به محض این که مرگ را مطرح کردند، حضرت ارزیابی باطنی و الهی کرد و فرمود:

ص: ۴۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۵/۴۲، باب ۱۲۷، حدیث ۳۵؛ روضه الواعظین: ۱۳۵/۱. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۴۳۲. [۲]

اشتیاقم به مرگ از اشتیاق یعقوب به دیدن یوسف شدیدتر است. (۱) این برنامه؛ سیره پروردگار عالم است اما کسی که بر اساس دید سطحی ارزیابی می کند، می گوید: خداوند مرا پست و کوچک کرد. گاهی که کمی از اموالش یا تعداد فرزندانش آسیب می بیند ناله و فریادش بلند می شود که: گویا خدا ما را فراموش کرده یا چرا تنها مرا امتحان می کند و...

اگر در سیره انبیا و معصومان علیهم السلام چنین طرز فکری باشد، پس دنیای آنان با دنیای مردم چه فرق می کند؟! روح بلند در کالبد بزرگ جای می گیرد و هر چه مقام معنوی برتر باشد، افق دیدگاه نسبت به لقای دوست گسترده تر می شود.

آنگاه که امام حسین علیه السلام فرمود: شوقم به مرگ از اشتیاق یعقوب به یوسف افزونتر است؛ بنابراین کلام او اوج نشاط روحی و افق بلند نگاه عرشی را می فهماند، آن جایی که یک مرتبه همه باطن را می بیند و با حال مخلصانه بر لبان مبارکش زمزمه می کند:

صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ مَالِي رَبِّ سِوَاكَ وَلَا مَعْبُودَ غَيْرُكَ، صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ... (۲)

صبر بر تقدیرات پروردگار، ای که هیچ معبود حقی جز تو نیست، ای فریادرس فریادخواهان، هیچ صاحب اختیار و معبودی جز تو ندارم. صبر بر داوری ات ای دادرس بی پناهان.

سپس در نهایت اشتیاق به سوی پروردگارش می شتابد.

ص: ۴۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۶/۴۴، باب ۳۷؛ كشف الغمه: ۲۹/۲.

۲- (۲) - موسوعه کلمات الامام الحسين عليه السلام: ۵۱۰؛ [۱] مقتل الحسين عليه السلام، مقرر: ۳۵۷. [۲]

[«۵۵»اللَّهُمَّ تَجَاوَزْ عَن آبَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا وَ أَهْلِ دِينِنَا جَمِيعاً مَن سَلَفَ مِنْهُم وَ مَن عَبَّرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «۵۶»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ نَبِينَا وَ آلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَي مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ صَلِّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَي أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَ صَلِّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَ أَفْضَلِ مِن ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ صِيَالَةً تَبْلُغُنَا بَرَكَتَهَا وَ يَنَالُنَا نَفْعَهَا وَ يُسْتَجَابُ لَهَا دُعَاؤُنَا إِنَّكَ أَكْرَمُ مَن رُغِبَ إِلَيْهِ وَ أَكْفَى مَن تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَ أَعْطَى مَن سُئِلَ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَنْتَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ]

خدایا! از تمام پدران و مادران و اهل دینمان بگذر؛ چه هر که از ایشان در گذشته، و چه آنها که تا روز قیامت خواهند آمد.

خدایا! بر محمد پیامبر ما و آلش درود فرست؛ همان گونه که بر فرشتگان مقربت درود فرستادی، و بر او و آلش درود فرست؛ همان گونه که بر پیامبران مرسلت درود فرستادی، و بر او و آلش درود فرست؛ همان گونه که بر بندگان شایسته ات درود فرستادی، و برتر و بهتر از آن را، ای پروردگار جهانیان، درودی که برکتش به ما رسد، و سودش نصیب ما شود، و به خاطر آن دعایمان مستجاب گردد. تو بزرگوارتر کسی هستی که به او روی آورده شده، و بی نیاز کننده تر کسی هستی که به او اعتماد شده، و بخشنده تر کسی هستی که احسانش

درخواست شده، و تو بر هر کاری توانایی.

آمزش برای آباء و اجداد و مؤمنان

اشاره

مرتبه بندگان صالح به اعتبار مرتبه عبودیت و بندگی، نزد خداوند متعال متفاوت است؛ زیرا هر بنده ای از بندگان درستکار به اعتبار مقام یا اسمی که در او غلبه ظهوری دارد مرتبه ویژه ای پیدا می کند. ما در نماز بعد از سلام بر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله منزلت آنان را با خطاب مخصوص

«السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» بیان می کنیم. اگر چه در خطاب عباد، به ویژگی و صلاحیت آنان اشاره دارد و خود را هم در شمار آنان می داند و لکن مقصود مقامی است که در کائنات و عرش الهی به آنان اختصاص داده اند، به ویژه کسانی که در مراتب ایمان و اسلام و تقوا حقوق دینی برتری دارند.

بسیاری از نیاکان و پیشگامان حقیقی و حقوقی که در عصرهای پیشین می زیسته اند؛ و به گردن همه نسل های جدید حق حیات و سرافرازی دارند؛ و در طلب مغفرت و عفو اهل استحقاق هستند. محبت و پیوند رشته های دوستی بین دو نسل گذشته و آینده در تحکیم مبانی اعتقادی و اخلاقی مؤثر است.

امیر المؤمنین علیه السلام در حکمت های خویش می فرماید:

مَوَدَّةُ الْأَبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ وَالْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَحْوَجُ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ. (۱)

دوستی پدران، خویشاوندی بین فرزندان است، و خویشاوندی به دوستی محتاج تر از دوستی به خویشاوندی است.

ص: ۴۱۲

و نیز می فرماید:

أَبْلَغُ الْعِظَاتِ النَّظْرُ إِلَى مَصَارِعِ الْأَمْوَاتِ وَالْإِعْتِبَارُ بِمَصَائِرِ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ. (۱)

رساترین پندها نگاه کردن به آرامگاه مردگان و عبرت گرفتن از سرنوشت پدران و مادران است.

در روایت آمده است:

امام موسی بن جعفر علیه السلام به مرد زشت رویی از اهالی عراق برخورد کرد و به او سلام کرد و در کنارش نشست و مدتی طولانی با وی گفتگو کرد. و سپس فرمود: اگر برایت مشکلی یا حاجتی پیش آید حاضرم آن را برآورده سازم.

شخص دیگری گفت: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله! نزد این مرد می نشینی و سپس از نیازهایش می پرسی، در صورتی که او به شما نیازمندتر است، حضرت فرمود:

او بنده ای از بندگان خداست و به حکم کتاب خدا با ما برادر است و در سرزمین خدا به سر می برد. ما و او را، از بهترین پدران یعنی آدم علیه السلام و برترین ادیان یعنی اسلام به هم پیوند داده است و شاید روزی زمانه ما را در کاری نیازمند او کند و آنگاه ما را ببیند که دیروز بر او بزرگی فروختیم و امروز در برابرش فروتنی می کنیم... (۲) پیشگامان در نیکی ها و پیشینیان در اعمال صالح نباید فراموش شوند؛ زیرا مقام معنوی آنان بالاتر از کامیابی مادی آنهاست، به ویژه سبقت آنان در ایمان و جهاد و انفاق در راه خدا، برای تقرب به پروردگار بوده است. و خداوند متعال هم در تجلیل از آنان فرموده است:

ص: ۴۱۳

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۶۲، حدیث ۳۱۳۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۵/۷۵، باب ۲۵، ذیل حدیث ۳؛ تحف العقول: ۴۱۳. [۲]

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱)

و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش] اند ، * اینان مقربان اند ، * در بهشت های پر نعمت اند .

منظور از قرب در آیه، قرب منزلتی است نه مکانی؛ و تقرب به خداوند با ادعا حاصل نمی شود؛ روش و دلیل دارد.

یهودیان می گفتند: ما مقربان درگاه خدا هستیم ولی خداوند در پاسخ آنان مقربان را کسانی می داند که در کمالات و ارزش های دینی پیش قدم باشند. آنانی که در شرایط سخت و گرفتاری برای تعالی اسلام ایستادگی می نمودند و همه تلخی ها را به جان می خریدند تا نور حق بر دل های مردم تابیده شود.

و خداوند هم در برابر حق شناسی و قدردانی از آنان، بالاتر از غفران و بهشت؛ درجه و مدال افتخار مقربان و رضایت خویش را به آنان عطا فرموده است:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۲)

پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند ، خدا از ایشان خوشنود است و آنان هم از خدا راضی هستند ؛ برای ایشان بهشت هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است ، در آنجا برای ابد جاودانه اند ؛ این است کامیابی بزرگ .

از مصادیق بارز

«سابقون» می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

انبیا و اولیای الهی به ویژه رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و

ص: ۴۱۴

۱- (۱) - واقعه (۵۶) : ۱۰ - ۱۲ . [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۱۰۰ . [۲]

اهل بیت وانصار و مهاجرین و تابعین و مؤمنان و شهیدان و پدران و مادران صالحی که برای هدایت و دیانت بسیار کوشا و جانفشانی کردند و جان عزیزشان را در راه هدف الهی به حق سپردند.

و همه مسلمانان و نسل های بعد در قرون اخیر، مدیون پایداری و همت بلند آن بزرگواران هستند؛ زیرا آنان راه شناخت خدا و سعادت و راهیابی به بهشت را به ما نشان دادند.

ابن عباس می گوید: از تفسیر کلام خدا که فرمود: **وَ السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ** از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم، فرمود: جبرئیل به من گفته است:

اینان علی و شیعیان اویند، آنانند که به بهشت پیشی گیرند به خاطر کرامتی که خداوند به آنان نموده و مقربان درگاه خداوند می باشند. (۱) مکتب کامل و شایسته: مکتبی است که برای پیروان و نسل آینده خود نیز طرح کمال و رشد داشته باشد و دعای خیر و استغفار برای گذشتگان، وظیفه آیندگان باشد. سابقه در ایمان ارزش محسوب می شود و برادری واقعی در پرتو ایمان است و رحمت و رأفت حق پشتوانه قبول دعاهاست. همانطور که خداوند دربارهٔ مسلمان صدر اسلام می فرماید:

وَ الَّذِينَ حَيَّأُو مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِأَخَوَانَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَتَجْعَلُنَا فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (۲)

و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند

ص: ۴۱۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۲/۳۵، باب ۱۲، حدیث ۱؛ كشف الغمّه: ۳۰۶/۱.

۲- (۲) - حشر (۵۹): ۱۰. [۱]

بیامرز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده.

پروردگارا! به حقیقت تو رؤوف و مهربانی.

خودسازی فردی و اجتماعی بدون استمرار از خداوند ممکن نمی شود، بلکه باید به سراغ ریشه گناهانی همچون حسادت و کینه رفت و با دعای خیر و طلب آمرزش، کینه ها را از دل دور کنیم، تا همدلی و محبت در دل های همه انسان ها موج بزند.

از جمله حقوقی که سید ساجدان و زینت عابدان امام سجّاد علیه السلام درباره بزرگان می فرماید:

وَ حَقُّ الْكَبِيرِ تَوْقِيرُهُ لِسَنِّهِ وَ إِجْلَالُهُ لِتَقَدُّمِهِ فِي الْإِسْلَامِ قَبْلَكَ وَ تَرْكُ مُقَابَلَتِهِ عِنْدَ الْخِصَامِ وَ لَا تَشِيقُهُ إِلَى طَرِيقٍ وَ لَا تَتَقَدَّمَهُ وَ لَا تَسْتَجْهَلُهُ وَ إِنْ جَهَلَ عَلَيْكَ اِحْتَمَلْتَهُ وَ اَكْرَمْتَهُ لِحَقِّ الْإِسْلَامِ وَ حُرْمَتِهِ. (۱)

حق بزرگتر این است که او را به خاطر سنّش احترام کرده و به خاطر سبقت او بر تو، در اسلام او را بزرگ شماری و در مقام ستیزه جویی او؛ رویارویی با او نکنی و در هیچ راهی بر او سبقت نجویی و او را به نادانی نگیری و اگر او اقدام به جهالت با تو کرد، او را تحمل نمایی و به خاطر حق بزرگی در اسلام و احترام آن، او را عزیز و گرامی داری.

سپس حضرت در ادامه حقوق اهل دین و شریعت را که در پناه قرآن و رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هستند برمی شمرد و می فرماید:

وَ حَقُّ أَهْلِ مِلَّتِكَ إِضْمَارُ السَّلَامَةِ لَهُمْ وَ الرَّحْمَةُ لَهُمْ وَ الرَّفْقُ بِمَسِيئَتِهِمْ وَ تَأْلُفُهُمْ وَ اِسْتِصْلَاحُهُمْ وَ شُكْرُ مُحِبِّيهِمْ وَ كَفُّ الْأَذَى عَنْهُمْ وَ تُحِبُّ لَهُمْ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَ أَنْ تَكُونَ شَيْئُوهُمْ بِمَنْزِلِهِ

ص: ۴۱۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹/۷۱، باب ۱، حدیث ۱، باب جوامع الحقوق؛ [۱] تحف العقول: ۲۷۰.

أَبِيكَ وَ شَبَابِهِمْ بِمَنْزِلِهِ إِخْوَتِكَ وَ عَجَائِزُهُمْ بِمَنْزِلِهِ أُمَّكَ وَ الصَّغَارُ بِمَنْزِلِهِ أَوْلَادِكَ. (۱)

و حق همکیشان تو این است که در نهان خانه دل، خواستار سلامت آنان بوده و نسبت به آنان دلسوز باشی و با بدانیشان مدارا کرده، و با آنان انس و الفت برقرار کرده و خواستار اصلاحشان باشی، و نیکوکارشان را سپاسگزار بوده و دست آزار خویش از آنان باز داری و برای آنان دوست بداری آن چه برای خود دوست می داری؛ و برایشان ناپسند شماری آنچه برای خود نمی پسندی و باید که پیرمردان آنان برایت به منزله پدر و جوانانشان به منزله برادر و پسران آنان به جای مادرت و کوچکان به مانند فرزندان باشند.

همه در جامعه اسلامی دارای حقوق فردی و اجتماعی هستند و اسلام در میان آنها پیوند همکیشی ایجاد کرده است و در دل ارتباط و محبت و دوستی به خاطر خدا می کنند و هیچ هدفی آنان را از تلاش و سیر به سوی خدا باز نمی دارد.

از فرازهای دعای حضرت چنین برداشت می شود؛ توجه و عنایت به گذشتگان از پدر و مادران و بزرگان دینی، انسان را از دایره ذهن کوچک و شخصیت محدود بیرون کشیده و او را به گذشته و آینده اش پیوند می زند. تجربه نیاکان و خاطرات زندگی آنان، ره توشه آیندگان می شود.

از سوی دیگر این دید گسترده، پرده از نیاز انسان به دعای دیگران بر می دارد که در دل خود هر چه را دیگران برای خود می خواهند و زمینه های سعادت را برای خویش فراهم کرده اند برای او نیز بسازند، تا با عبور از او نسل بعد هم بهره مند گردد.

از این رو طلب عفو و مغفرت برای آنان و دعا برای شادی روح آنان، در تداوم نظارت و عنایت آنان در عالم ارواح بر زندگان و توفیق یافتن در راه حق، مؤثر است.

ص: ۴۱۷

با درود پیوسته بر مقام رسالت و اهل بیت نبوت و بزرگوارانی که ما را با یاد دادن آموزه های دینی و فراخواندن به رفتار و کردار نیک و نظام تربیتی به حق رهنمون شدند و در انسان انگیزه بیشتری برای تکامل و رسیدن به کمالات معنوی برتر، پدید آوردند.

حضرت علی علیه السلام در رابطه با فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله و کرامت اهل بیت علیهم السلام چنین می فرماید:

هُم عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ. يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ وَ صَيْمَتْهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ. لَا يَخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ.

هُم دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ وَ لَا تَبُحُّ الْأَعْتِصَامِ بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ فِي نِصَابِهِ وَ انْزَاخَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنِّيَّتِهِ. عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا وَ عَايَاهُ وَ رِعَايَاهُ، لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَ رِوَايَةٍ. فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ. (۱)

اینان حیات دانش، و مرگ جهلند. بردباری آنان از دانششان، و آشکارشان از نهانشان، و سکوتشان از حکمت گفتارشان شما را خبر می دهد. با حق مخالفت نمی ورزند و در آن اختلاف نمی نمایند. ستون های اسلام، و پناهگاه مردمند. حق به آنان به جای اصلیش بازگشت، و باطل از جایگاهش دور شد، و زبانش از ریشه قطع گردید. دین را همراه با فراگیری و عمل درک کردند، نه فقط از راه شنیدن و روایت کردن؛ زیرا روایان دانش فراوانند، و عمل کنندگان به حق اندک.

صبر بر مسائل و مشکلات اجر و مزد بالایی دارد. در همه امور بزرگان حقیقی، باری را به دوش می گیرند و تا پای جان بر آن می ایستند، تا نور حق و حقیقت بر هر جا بتابد. البته کسانی که خدا را به عنوان معبود خود می پذیرند باید ایستادگی کنند

ص: ۴۱۸

تا برکات و ثمرات آن را ببینند.

قرآن درباره صابران و جویندگان راه مستقیم می فرماید:

إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَاتَحْزَنُوا وَ أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (۱)

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند:] مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد.

آنچه ایمان را بارور می کند و به نتیجه می رساند، مقاومت است و گرنه چه بسیار مؤمنانی که برای اسلام هم زحمت کشیده اند ولی بد عاقبت شدند. استقامت در کنار ایمان ارزشمند و مفید است. انسان در اثر ایمان و امیدی که به هدف دارد مقاومت می ورزد و فرشتگان را به خود جلب می کند؛ در نتیجه ترس و اندوه نسبت به گذشته از او برطرف می شود.

بالاترین هدیه آسمانی که فرشتگان برای مؤمنان مقام می آورند؛ آرامش روحی و روانی است. سپس امتیّت اجتماعی در پی خواهد داشت. اگر مقاومت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در راه دین و ایستادگی ائمه اطهار علیهم السلام به خاطر پاسداری از کیان دین و استقامت مبارزان و انقلابیون در راه جهاد با دشمنان و کافران نبود؛ تاکنون بویی از شریعت هم به مشام نسل نو نمی رسید و شناختی از اصول دین پیدا نمی کردند. اگر در بین جوانان ارتباط و احترام بزرگان بر اساس سیره پسندیده اسلامی باشد، بسیاری از مشکلات آنان برطرف می شود و خداوند متعال عنایت ویژه ای به این آداب دارد.

ص: ۴۱۹

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره احترام به بزرگان و ریش سفیدان می فرماید:

مَنْ وَقَرَ ذَا شَيْبَةٍ فِي الْإِسْلَامِ آمَنَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۱)

هر که پیر مسلمانی را تکریم و احترام نماید، خداوند او را از ترس روز قیامت ایمنی دهد.

و نیز فرمود:

مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِجْلَالُ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ. (۲)

از والا شمردن خدای عزیز و بلند مرتبه؛ احترام موی سپید مسلمان است.

و نیز می فرماید:

الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ. (۳)

پیرمرد در خاندانش همچون پیامبر در امتش است.

در روایت آنس آمده است: پیرمردی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد.

کسانی که در محضر آن حضرت بودند رعایت احترامش را نمودند. و در جا دادن کندی نشان دادند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از این رفتار برخلاف ادب، ناراحت شد و به آنان فرمود:

کسی که به خردسالان ما ترحم نکند و پیران ما را تکریم ننماید، از ما نیست. (۴)

ص: ۴۲۰

۱- (۱) - کافی: ۶۵۸/۲، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۳۰۲/۷، باب ۱۵، حدیث ۵۳. [۱]

۲- (۲) - کافی: ۶۵۸/۲، حدیث ۶؛ بحار الأنوار: ۱۳۸/۷۲، باب ۵۳، حدیث ۲. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۳۷/۷۲، باب ۵۲، حدیث ۴؛ [۳] روضه الواعظین: ۴۷۶/۲. [۴]

۴- (۴) - مجموعه ورام: ۳۴/۱؛ بحار الأنوار: ۱۳۷/۷۲، باب ۵۲، ذیل حدیث ۴؛ جامع الأخبار: ۹۲.

یعنی وابستگی و رابطه ای بین ما و او ایجاد نشده است، چه رسد به اینکه مورد آموزش و شفاعت قرار گیرد.

ص: ۴۲۱

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان قراردادی: صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۱۲ / حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹.

شابک: ۹۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۲-۶۰-۹۷۸-۲۹۳۹-۹۶۴-۶۰-۲: ج. ۱. ۹-۶۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۲. ۶-۶۲-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۳-۳: ج. ۴. ۰-۶۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۵. ۷-۶۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۶. ۴-۶۶-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۷. ۱-۶۷-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۸. ۸-۶۸-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۹. ۵-۶۹-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۱۰. ۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸-۷۰-۱: ج. ۱۱. ۸-۷۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۱۲. ۵-۷۲-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۱۳. ۶-۹۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۱۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۲-۳: ج. ۱۵. ۰-۹۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره: BP۲۶۷/۱: ۱۳۸۹ ۳۰۴۲۲۲۵ص

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۷۱۷

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۱۲

حسین انصاریان

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٥

«۱» يَا مَنْ يَرْحَمُ مَنْ لَا يَرْحَمُهُ الْعِبَادُ «۲» وَيَا مَنْ يَقْبَلُ مَنْ لَا تَقْبَلُهُ الْبِلَادُ «۳» وَيَا مَنْ لَا يَحْتَقِرُ أَهْلَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ «۴» وَيَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ الْمُلْحِنِينَ عَلَيْهِ «۵» وَيَا مَنْ لَا يَجْبُهُ بِالرَّدِّ أَهْلَ الدَّالَةِ عَلَيْهِ «۶» وَيَا مَنْ يَجْتَبِي صَاحِبَ مَا يُتَّخَفُ بِهِ وَيَشْكُرُ يَسِيرَ مَا يُعْمَلُ لَهُ «۷» وَيَا مَنْ يَشْكُرُ عَلَى الْقَلِيلِ وَيُجَازِي بِالْجَلِيلِ «۸» وَيَا مَنْ يَدْنُو إِلَى مَنْ دَنَا مِنْهُ «۹» وَيَا مَنْ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ مَنْ أَدْبَرَ عَنْهُ «۱۰» وَيَا مَنْ لَا يُغَيِّرُ النُّعْمَةَ وَلَا يُبَادِرُ بِالنَّقْمَةِ «۱۱» وَيَا مَنْ يُثْمِرُ الْحَسَنَةَ حَتَّى يُنْمِيَهَا وَيَتَجَاوَزُ عَنِ السَّيِّئَةِ حَتَّى يُعْفِيَهَا «۱۲» أَنْصَرَفَتِ الْأَمْالُ دُونَ مَدَى كَرَمِكَ بِالْحَاجَاتِ وَامْتَلَأَتْ بِفَيْضِ جُودِكَ أَوْعِيَهُ الطَّلِبَاتِ وَتَفَسَّخَتْ دُونَ بُلُوغِ نَعْتِكَ الصِّفَاتُ فَلَكَ الْعُلُوُّ الْأَعْلَى فَوْقَ كُلِّ عَالٍ وَالْجَلَالُ الْأَمَجْدُ فَوْقَ كُلِّ جَلَالٍ «۱۳» كُلُّ جَلِيلٍ عِنْدَكَ صَاحِبٌ غَيْرٌ وَكُلُّ شَرِيفٍ فِي جَنْبِ شَرَفِكَ حَقِيرٌ حَابِ الْوَافِدُونَ عَلَى غَيْرِكَ وَخَسِيرٌ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَكَ وَضَاعَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَّا بِكَ وَأَجِيدَبَ الْمُتَتَّعُونَ إِلَّا مَنْ انْتَجَعَ فَضْلَكَ «۱۴» يَا بَيْتَكَ مَفْتُوحٌ لِلرَّاعِبِينَ وَجُودُكَ مُبَاحٌ لِلسَّائِلِينَ وَإِعَانَتُكَ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمُسْتَغِيثِينَ «۱۵» لَا يَخِيْبُ مِنْكَ الْأَمْلُونُ وَلَا يَيْئَسُ مِنْ عَطَائِكَ الْمُتَعَرِّضُونَ وَلَا يَشْقَى بِنَقْمَتِكَ الْمُسْتَعْفِرُونَ «۱۶» رِزْقُكَ مَبْسُوطٌ لِمَنْ عَصَاكَ وَحِلْمُكَ مُعْتَرِضٌ لِمَنْ نَاوَاكَ

عَادَتْكَ الْإِحْسَانُ إِلَى الْمُسْتَبِينِ وَ سُنَّتَكَ الْإِنْفَاءَ عَلَى الْمُعْتَدِينَ حَتَّى لَقَدْ غَرَّهُمْ أَنَاتُكَ عَنِ الرُّجُوعِ وَ صَدَّهُمْ إِمْهَالُكَ عَنِ النُّزُوعِ
«١٧» وَ إِنَّمَا تَأْنَيْتَ بِهِمْ لِيَفِيئُوا إِلَى أَمْرِكَ وَ أَمَهَلْتَهُمْ ثِقَةً بِدَوَامِ مُلْكِكَ فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ خَتَمَتْ لَهُ بِهَا وَ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ
الشَّقَاوَةِ خَدَلَتْهُ لَهَا «١٨» كُلُّهُمْ صَائِرُونَ إِلَى حُكْمِكَ وَ أُمُورُهُمْ آئِلَةٌ إِلَى أَمْرِكَ لَمْ يَهِنِ عَلَى طُولِ مُدَّتِهِمْ سُلْطَانُكَ وَ لَمْ يَدْخُضْ
لِتَرْكِ مُعَاجَلَتِهِمْ بُرْهَانُكَ «١٩» حُجَّتُكَ قَائِمَةٌ لَا تَدْخُضُ وَ سُلْطَانُكَ ثَابِتٌ لَا يَزُولُ فَالْوَيْلُ الدَّائِمُ لِمَنْ جَنَحَ عَنكَ وَ الْخَبِيْثَةُ الْخَاذِلَةُ
لِمَنْ خَابَ مِنْكَ وَ الشَّقَاءُ الْأَشْقَى لِمَنْ اغْتَرَّ بِكَ «٢٠» مَا أَكْثَرَ تَصَرُّفَهُ فِي عَذَابِكَ وَ مَا أَطْوَلَ تَرُدُّدَهُ فِي عِقَابِكَ وَ مَا أَبْعَدَ غَايَتَهُ مِنْ
الْفَرَجِ وَ مَا أَقْنَطَهُ مِنْ سُهْوَلِهِ الْمَخْرَجِ عَدْلًا مِنْ قَضَائِكَ لَا تَجُورُ فِيهِ وَ إِنْصَافًا مِنْ حُكْمِكَ لَا تَحِيْفُ عَلَيْهِ «٢١» فَقَدْ ظَاهَرَتْ الْحُجَجُ
وَ أَبْلَيْتِ الْأَعْدَارَ وَ قَدْ تَقَدَّمَتْ بِالْوَعِيدِ وَ تَلَطَّفَتْ فِي التَّرْغِيبِ وَ صَرَبَتْ الْأَمْثَالَ وَ أَطَلَّتِ الْإِمْهَالَ وَ أَخْرَجَتْ وَ أَنْتَ مُسْتَطِيعٌ لِلْمُعَاجَلَةِ وَ
تَأْنَيْتَ وَ أَنْتَ مَلِيٌّ بِالْمُبَادَرَةِ «٢٢» لَمْ تَكُنْ أَنَاتُكَ عَجْزًا وَ لَا إِمْهَالُكَ وَهْنًا وَ لَا إِمْسَاكُكَ غَفْلَةً وَ لَا انْتِظَارُكَ مِدَارَةً بَلْ لَتَكُونَ
حُجَّتُكَ أَبْلَغَ وَ كَرَمُكَ أَكْمَلَ وَ إِحْسَانُكَ أَوْفَى وَ نِعْمَتُكَ أَتَمَّ كُلُّ ذَلِكَ كَانَ وَ لَمْ تَزَلْ وَ هُوَ كَائِنٌ وَ لَا تَزَالُ «٢٣» حُجَّتُكَ أَجْلٌ
مِنْ أَنْ تُوصَفَ بِكُلِّهَا وَ مَجْدُكَ أَرْفَعُ مِنْ أَنْ يُجِدَّ بِكُنْهِهِ وَ نِعْمَتُكَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى بِأَسْرِهَا وَ إِحْسَانُكَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُشْكَرَ
عَلَى أَقْلِهِ «٢٤» وَ قَدْ فَصَّرَ بِي السُّكُوتُ عَنِ تَحْمِيدِكَ وَ فَهَّهِنِي الْإِمْسَاكُ عَنِ تَمْجِيدِكَ وَ قُصَارَايَ الْإِقْرَارُ بِالْحُسُورِ لَا رَغْبَةَ - يَا
إِلَهِي - بَلْ عَجْزًا «٢٥» فَهَذَا أَنَا ذَا أَوْمُكَ

بِالْوَفَادَةِ وَ أَسْأَلُكَ حُسْنَ الرَّفَادَةِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اسْمِعْ نَجْوَايَ وَ اسْتَجِبْ دُعَائِي وَ لَا تَخْتِمْ يَوْمِي بِخِيَّتِي وَ لَا تَجْهِنِي
بِالرَّدِّ فِي مَسْأَلَتِي وَ أَكْرِمْ مِنْ عِنْدِكَ مُنْصِرَفِي وَ إِلَيْكَ مُنْقَلِبِي إِنَّكَ غَيْرُ ضَائِقٍ بِمَا تُرِيدُ وَ لَا عَاجِزٍ عَمَّا تُسْأَلُ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

[«۱» يَا مَنْ يَرْحَمُ مَنْ لَا يَرْحَمُهُ الْعِبَادُ «۲» وَيَا مَنْ يَقْبَلُ مَنْ لَا تَقْبَلُهُ الْبِلَادُ «۳» وَيَا مَنْ لَا يَحْتَقِرُ أَهْلَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ «۴» وَيَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ الْمُلْحِينَ عَلَيْهِ «۵» وَيَا مَنْ لَا يَجِبُهُ بِالرَّدِّ أَهْلَ الدَّالَةِ عَلَيْهِ «۶» وَيَا مَنْ يَجْتَبِي صَاحِبَ غَيْرِ مَا يُتَّحَفُ بِهِ وَيَشْكُرُ سِيرَ مَا يُعْمَلُ لَهُ «۷» وَيَا مَنْ يَشْكُرُ عَلَى الْقَلِيلِ وَيُجَازِي بِالْجَلِيلِ «۸» وَيَا مَنْ يَدْنُو إِلَى مَنْ دَنَا مِنْهُ «۹» وَيَا مَنْ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ مَنْ أَدْبَرَ عَنْهُ «۱۰» وَيَا مَنْ لَا يُغَيِّرُ النُّعْمَةَ وَلَا يُبَادِرُ بِالنَّقْمَةِ «۱۱» وَيَا مَنْ يُثْمِرُ الْحَسَنَةَ حَتَّى يُنْمِيَهَا وَيَتَجَاوَزُ عَنِ السَّيِّئَةِ حَتَّى يُعْفِيَهَا]

ای آن که رحم می کند به کسی که بندگان به او رحم نمی کنند! ای آن که می پذیرد کسی را که کشورها نمی پذیرند! ای آن که نیازمندان درگاهش را حقیر و کوچک نمی شمرد! ای آن که اصرار کنندگان به پیشگاهش را ناامید نمی کند! ای آن که دست ردّ به سینه کسانی که عمل خود را در برابر حضرتش بزرگ می شمارند نمی زند! ای آن که ارمغان و هدیه کوچک را می پذیرد، و اندک کاری که برایش انجام می گیرد، سپاس می نهد! و ای آن که عمل کم را قدرشناسی می کند، و پاداش بزرگ می دهد! و ای آن که هر که به او نزدیک شود، به او نزدیک می شود! و ای آن که هر که را از او روی گردانده، به سوی

خود می خوانند! و ای آن که نعمت را تغییر نمی دهد، و به انتقام شتاب نمی ورزد! و ای آن که نیکی را به بار می نشاند تا آن را بیفزاید، و از بدی می گذرد تا آن را محو و نابود کند!

رحمت واسعه

امام سجّاد علیه السلام پس از آن که برترین و بالاترین عبادات را در ماه رمضان در حدّی که در طاقت کسی نبود انجام می داد، و شب و روز آن ماه را به دعا و مناجات و حال تضرع و زاری می گذراند، و نزدیکی های آخر ماه سوگوارانه با ماه مبارک وداع می کرد و همچون عاشق بی قرار بی اختیار از معشوقش جدا می گشت، به نماز عید فطر که عید مسلمین است حاضر می شد، و پس از خروج از نماز به سوی قبله می ایستاد و با حالی عارفانه و روحی خاضعانه و نفسی خاشعانه، با محبوب دل های با معرفت و قلوب با بصیرت مناجات می کرد و رحمت خدا را آن طوری که بود با زبان پاکش در ضمن این مناجات به جامعه انسانی معرفی می نمود.

او در این دعا تنها چیزی را که در نظر داشته رحمت واسعه دوست بوده، و در توضیحش به خاطر این که حقیقتش را یافته بود، غوغا کرده است!

اگر بیان معصوم علیهم السلام نبود، آیات قرآن معنا نمی شد، و معارف والای ملکوتی و حقایق عرشیه الهیه برای احدی از عالمیان آشکار نمی گشت.

این دعا دورنمایی از ذات اسما و صفات حضرت محبوب را نشان می دهد، و جز امام احدی قدرت بر تفسیر آن را ندارد.

عبد با استفاده از تمام نعمت های ظاهری و باطنی در برابر حضرت دوست به جنایت برمی خیزد، و او در برابر عبدش به کرم و رحمت و عفو و گذشت و تأخیر عقوبت اقدام می کند، و اگر حتی در لحظات آخر عمر آن عبد عاصی توفیق توبه

پیدا کند از عقوبتش درمی گذرد، و وی را در رحمتش چون ماهی در آب غرق می کند!

خوشت باد ای نسیم کوی جانان که داری نکهت گیسوی جانان

ندارد نافه مشک تтары نسیم سنبل هندوی جانان

صبا هر شب که خواهد آفتابی براندازد نقاب از روی جانان

دل مسکین ما از ره بدر برد فریب غمزه جادوی جانان

به پشتی سعادت می توان زد زمانی خیمه بر پهلوی جانان

دعای عاشقان حرزی چنان نیست که بتوان بست بر بازوی جانان

طواف حاجیان در کعبه باشد طواف عاشقان در کوی جانان

خوشا باد سحرگاهی که گاهی پیامی آردم از سوی جانان

عماد ار گوشه ای خواهی گزیدن هم آخر گوشه ابروی جانان

(عماد فقیه کرمانی)

غوغای رحمت

اگر کسی را همه از خود برانند، و وی را از هر جهت طرد کنند، و تمام درها را به روی او ببندند، و مهر و محبت خود را از او دریغ نمایند، ولی او وی را از خود نمی راند، و طردش نمی کند، و در رحمت را به رویش نمی بندد، و عشق و محبتش را از او دریغ نمی دارد.

رحمت او بر عبد از قبیل رحمت عبد بر عبد نیست، رحمت عبد بر عبد از باب غرض و هدف خاص است، ولی رحمت عام او را هدف و غرض نیست، آقایی و کرامت و بزرگواری و لطفش اقتضا دارد در عنایت و محبتش به روی عبد باز باشد، به این نظر ندارد که عبد کیست و چیست، به این نظر دارد که جنبنده ای نیازمند و فقیری مستحق و دردمندی بیچاره است و باید چنین موجودی بر سر سفره عنایت

و کرم قرار داشته باشد.

عبد اگر مؤمن باشد در رحمت خاص هم به روی او باز است، و اگر غیر مؤمن باشد رحمت خاص چون در وجود او جایی برای تجلی نمی بیند جلوه نمی کند، ولی به محض این که عبد بیدار شود و از عصیان و خطا برگردد تجلی گاه رحمت خاص می شود، و تمام سیئات گذشته اش در مدار مغفرت بخشیده می شود و در آسیاب محبت تبدیل به حسنه شده، و آتش توبه هیمه گناه را سوزانده خاکسترش را به باد می دهد.

این مهم نیست که تمام عالمیان در مهر و محبت خود را به روی انسان ببندند، و به هیچ صورت انسان را نپذیرند، این مهم است که دری برای همیشه از رحمت و لطف از جانب حضرت دوست به روی انسان باز است، تا هر وقت که بخواهد خود را در آغوش محبت حضرت جانان بیندازد، و آنچه در قدرت داشته باشد از سفره لطفش بهره ببرد.

آری، او می آفریند، و در رحم مادر از عبدش پذیرایی می کند، و بدون احساس رنج وی را به دنیا می آورد، و سینه پر شیر مادر را همراه عشق و محبتی در اوج نهایت در اختیارش می گذارد، و پس از آماده شدن کارگاه بدن در دهانش دندان می رویاند، و وی را تبدیل به طفلی شیرین و آراسته می کند، و از وی نوجوانی زیبا و باطراوت می سازد، و به پهنه آفرینش، نعمت های مادی و معنوی را در اختیارش می گذارد گرچه همه چیز و همه کس وی را طرد کند و از محبت و رحمت به وی دریغ ورزد!

آری، او می پذیرد کسی را که هیچ کشوری نمی پذیرد، و هیچ سرزمینی قبول نمی کند، کشور رحمت و مملکت محبت، و سرزمین مهر و لطف او قبول می کند آن را که هیچ سرزمینی قبول نمی کند!

او نیازمند فقیر و مسکین مستکین، و بیچاره گرفتار را که به پیشگاهش حاجت

می برد خوار نمی کند، و تحقیرش نمی نماید، و روحیه اش را نمی شکند، که نیازمند در پیشگاه حضرتش در عین فقر و نیاز، آبرومند است و از اعتبار و شخصیت برخوردار است، و بی شک با استجاب دعا حاجتمند به آبرویش می افزاید، و اعتبارش را در میان بندگان دو چندان می کند، و وی را ملجأ و پناه دیگران قرار می دهد.

راستی، چه عجیب و بهت آور است، و تا کجا مورد تعجب دارد که نیازمند و گدا به درگاه بی نیاز برود، و علاوه بر حفظ اعتبار و شخصیتش با اضافه شدن به اعتبار و بزرگی از درگاه او برگردد، و خود برای رفع مشکلات دیگران، دست خدا شود!

رحمت او که فقط مقتضای آقایی و بزرگواری اوست با انسان کاری می کند که دیگران را نسبت به آدمی در بهت و حیرت می برد، و همه در برابر آن که متصل به رحمت است انگشت به دهان می مانند، و از درک شخصیت و وضع انسان عاجز می شوند، خود انسان هم وقتی توجّه به حقیقت پیدا می کند، خود را از بیانش ناتوان می بیند و از تفسیرش درمی ماند که مگر من کیستم که در عین این همه نقص و عیب و گناه و معصیت بدین صورت مورد لطف دوست قرار گرفته ام.

در گاهش درگاه نومیدی نیست، پیشگاهش پیشگاه یأس و حرمان نمی باشد، او وجود مقدسی است که الحاح کنندگان را نومید نمی سازد و دست رد بر سینه توقع داران خود نمی گذارد، هدیه بی مقدار عبد را که به صورت رابطه با او و عمل صالح و اخلاق حسنه است برمی گریند، و کار اندک را سپاس می گزارد، و عمل کم و کوچک را به لطفش قبول می کند و مزد عظیم و اجر بزرگ می دهد.

آن که به او نزدیک شود بی ملاحظه به او نزدیک می گردد، و هر که از او روی بگرداند وی را به سوی خود می خواند، مگر در قرآن مجید نخوانده اید که موسی و هارون را مأموریت می دهد به سوی فرعون بروند و از وی برای قرار گرفتن در مدار هدایت دعوت کنند، باشد که متذکر واقعیت ها گردد، و به مقام خشیت دست یابد،

تا پرونده سیاهش سپید گردد، و گناهانش به کارگاه مغفرت راه یابد، و سیئاتش به حسنات تبدیل شود، و از عذاب ابد قیامت رهایی یابد! (۱)

جز تنعم به غم یار عبث بود عبث هر چه کردیم جز این کار عبث بود عبث
هر چه جز مصحف آن روی غلط بود غلط جز حدیث لب دلدار عبث بود عبث
پی به منزلگه مقصود نبردیم آخر نطع این وادی خونخوار عبث بود عبث
اشک خونین به نگاهی بخریدند از ما کوشش چشم گهربار عبث بود عبث
هر چه بردیم ز کردار هبا بود هبا هر چه بستیم ز گفتار عبث بود عبث
جنگ با نفس خطا پیشه خود می بایست با کسان این همه پیکار عبث بود عبث
خویش را کاش در اول به خدا می بستیم از خودی این همه آزار عبث بود عبث
هر چه گفتیم و شنیدیم خطا بود خطا غیر حرف دل و دلدار عبث بود عبث
جز دل سوخته و جان برافروخته فیض هر چه بردیم بدان یار عبث بود عبث
(فیض کاشانی)

ص: ۱۵

گاهی عاصی بر عصیانش می افزاید، و عابد از عبادتش می کاهد، و چون مورد اعتراض واقع می شود جواب می دهد: با این کرمی که من از خدا خبر دارم، اضافه شدن گناه برایم باکی ایجاد نمی کند، و کم شدن طاعت به حالم ضرری وارد نمی سازد. چنین حالتی را حضرت محبوب برای عاصی و عابد نمی پسندد، چنانکه حضرت سجاد علیه السلام قوی ترین سخن و برهان را ارائه داد، رحمت رحمت است، و وسعت رحمت قابل درک نیست ولی صاحب واسعه از بنده اش خواسته به آیات کتابش عمل کند، و تسلیم پیامبرش باشد، و از ولایت امامان معصوم سرنگرداند، و خود را در گردونه تقوا قرار داده و از گناه پرهیزد.

چیزی که باعث اضافه شدن معصیت و کم شدن طاعت گردد بدون شک شیطانی است و هیچ ربطی به حریم حضرت دوست ندارد، نشان دادن رحمت حق نه برای اضافه شدن گناه است و نه برای کم کردن عبادت، بلکه می خواهند عابد را به عبادت بیشتر تشویق، و گناهکار را به علاج وجودش از گناه و این که خداوند مهربان به دنبال توبه عاصی حاضر به بخشیدن تمام گذشته است، ترغیب نمایند.

در قرآن مجید نزدیک به ۲۷۶ بار مسئله رحمت حق مطرح است، ولی بر اساس آیات و روایات، کسی اجازه ندارد از آن آیات برداشت سوء کند، برداشتی که منجر به امن از مکر حق و غرور به کرم گردد، و به عبارت دیگر برداشت از کرم به صورتی که بر گناه بیفزاید و از طاعت کم کند خیانت به قرآن و جنایت بر نفس است.

یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۱)

ای انسان! چه چیزی تو را به پروردگار بزرگوارت مغرور کرده است؟

اگر بگویند: کرم مرا مغرور ساخت، جواب می دهند: مقتضی کرم کوشش در

ص: ۱۶

طاعت و ترک معصیت است، نه معصیت و کفران نعمت کریم، که کریم در دنیا سفره انداز است برای این که از آن بهره ببری و تأمین قدرت نمایی تا بر طاعتش اقدام کرده و به ترک گناه موقّق گردی، و در آخرت سفره انداز است تا از محصول ایمان و تقوایت و جهاد و کوشش و عمل صالحت بهره مند گردی!

اگر بگویند: شیطان مرا مغرور کرد، جواب می گویند: ما به وسیله انبیای خود و به خصوص کتب آسمانی و مخصوصاً قرآن مجید تو را از مکر و بندبازی او و حيله و خدعه او، تا جایی که حجت بر تو تمام باشد هشدار داده و از اطاعت از شیطان بر حذر داشتیم، و به این معنا آگاہت نموده که هر کس تو را به غیر خواسته های دوست می خواند شیطان است، و می خواهد همانند پدر و مادرت تو را از بهشت عنبر سرشت قیامت محروم نماید، چنانکه آنان را از بهشت دنیا محروم کرد، ولی آن دو بزرگوار با توبه و انابه و تضرع و زاری به پیشگاهش عذر تقصیر بردند و آن محبوب قلب عارفان عذر آنان را پذیرفت.

اگر بگویند: دچار جهل بودم و در فضای عدم معرفت و دوری از بصیرت و آگاهی مغرور شدم، پاسخ می گویند: بعثت انبیا و امامت امامان و علم عالمان و حکمت حکیمان و عرفان عارفان و نصیحت ناصحان همه و همه برای علاج جهل بود، می خواستی در برابر آنان تواضع کنی و از آن منابع بصیرت کسب معرفت نمایی، تا به غرور دچار نشوی و بر کثرت معصیت و کم کردن طاعت اقدام ننمایی.

در آیه شریفه انسان را به عنوان انسانیتش که تمام امتیازات او را بر سایر موجودات این جهان یادآور می شود مخاطب ساخته سپس او را در برابر خداوندی قرار می دهد که هم «ربّ» و هم «کریم» است، به مقتضای ربوبیتش پیوسته او را در کنف حمایت خود قرار داده و تربیت و تکامل او را بر عهده گرفته، و به مقتضای کرمش او را بر سر خوان نعمت خود نشانده و از تمام مواهب مادی و معنوی برخوردار ساخته است بی آن که انتظاری از او داشته باشد و پاداش و عوضی

بطلبد، حتی خطاهای او را نادیده می‌گیرد و با کرمش او را مورد عفو قرار می‌دهد.

آیا سزاوار است چنین موجود شریفی در برابر چنان پروردگار بزرگی جسور گردد، و یا لحظه‌ای از او غافل شود و در انجام فرمانش که ضامن سعادت خود اوست، قصور ورزد؟

تفسیری بر آیه شریفه

«در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که هنگام تلاوت این آیه فرمود:

عَزَّ جَهْلُهُ. (۱)

جهل و نادانیش او را مغرور و غافل ساخته است.

و از این جا روشن می‌شود هدف این است که با تکیه بر مسأله ربوبیت و کرم خداوند، غرور و غفلت انسان را در هم بشکنند نه آنگونه که بعضی پنداشته‌اند که هدف تلقین آدمی در زمینه عذر خواهی او است که در جواب بگوید: کرم مرا مغرور ساخت.

و نیز آنچه از فضیل نقل شده که از او سؤال کردند: اگر در روز قیامت خداوند تو را به حضور طلبد و از تو پرسد:

مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ؟

چه چیزی تو را به پروردگار بزرگوارت مغرور کرده؟

در جواب چه می‌گویی؟ گفت: در جواب می‌گویم:

عَزَّنِي سُتُورُكَ الْمُرْخَاةُ. (۲)

ص: ۱۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۹/۵۷، باب ۴۱؛ مستدرک سفینه البحار: ۵۶۰/۷؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۲۸۶/۱۰، [۱] ذیل آیه ۸۲ سوره انفطار.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۴/۷، باب ۵؛ [۲] مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۲۸۶/۱۰، [۳] ذیل آیه ۸۲ سوره انفطار.

پرده‌هایی که بر گناهان من افکنده بودی، مرا غافل و مغرور ساخت.

که این بیان نیز متناسب با مفهوم آیه نیست، بلکه در جهت مخالفت هدف اصلی آیه قرار دارد، چرا که هدف در هم شکستن غرور و بیدار کردن از خواب غفلت است، نه پرده‌جدیدی بر پرده‌های غفلت افکندن.

بنابراین سزاوار نیست آیه را از هدفی که داشته منحرف سازیم و در جهت مخالف آن نتیجه‌گیری کنیم.

امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر این آیه جمله‌های عجیبی دارد و می‌فرماید:

این آیه کوبنده‌ترین دلیل در برابر شنونده است، و قاطع‌ترین عذر در برابر شخص مغرور، کسی که جهالت و نادانیش او را جسور و مغرور ساخته است.

ای انسان! چه چیز تو را بر گناهت جرأت داده، و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته، و چه چیز تو را به هلاکت خویش علاقمند نموده است؟

آیا این بیماری تو بهبودی ندارد؟ یا این خوابت به بیداری نمی‌انجامد؟ چرا لااقل آن مقدار که به دیگران رحم می‌کنی به خودت رحم نمی‌کنی؟ تو هرگاه کسی را در میان آفتاب سوزان ببینی بر او سایه می‌افکنی، هرگاه بیماری را ببینی که درد، وی را سخت ناتوان ساخته از روی ترحم بر او گریه می‌کنی، پس چه چیز تو را بر بیماریت صبور ساخته و بر مصیبت شکیبا نموده و از گریه بر خویشستن تسلیت داده؟ در حالی که عزیزترین افراد نزد تو خودت می‌باشی، چگونه ترس از نزول بلا در شب تو را بیدار نکرده، با این که در گناه و معصیت او غوطه‌وری و در حالی که زیر سلطه او قرار داری.

بیا و این بیماری را با داروی تصمیم و عزم و اراده‌راسخ مداوا کن و این

خواب غفلتی را که چشمانت را فرو گرفته با بیداری برطرف ساز. بیا مطیع خداوند شو و به یاد او انس بگیر، خوب تصور کن که هنگام غفلت از خدا، او با دادن نعمت‌ها به تو عنایت می‌کند، تو را به سوی عفو و بخشش خویش می‌خواند، و زیر پوشش فضل و برکات خود قرار می‌دهد، در حالی که تو هم چنان به او پشت کرده‌ای و به دیگری رو می‌آوری! بزرگ است خداوندی که با این قدرت عظیم کریم است اما تو با این ضعف و حقارت چقدر بر معصیت او جسوری! (۱)» (۲)

از غبار خودنمائی‌ها عمل را پاک کن دانه تا حاصل دهد پنهان به زیر خاک کن

تا جمال شاهد مقصودت آید در نظر زنگ غفلت پاک از آئینه ادراک کن

عالم اکبر تویی هم صحبت عالم گزین در وجود خویش سیر انجم و افلاک کن

از سبک روحی کند شبنم سوی گردون سفر بهر معراج حقیقت خویش را چالاک کن

خاطرت را تا فرحناکی شود حاصل صغیر رفع اندوه و ملال از خاطر غمناک کن

(صغیر)

ص: ۲۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۹۲/۶۸، باب ۶۴، حدیث ۵۹.

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۲۱۸/۲۶ - ۲۲۰، [۲] ذیل آیه ۶ سوره انفطار.

[«۱۲» انصِرَفِ الْأَمَالُ دُونَ مَدَى كَرَمِكَ بِالْحَاجَاتِ وَ امْتَلَأَتْ بِفَيْضِ جُودِكَ أَوْعِيَهُ الطَّلِبَاتِ وَ تَفَسَّخَتْ دُونَ بُلُوغِ نَعْتِكَ الصِّفَاتُ فَلَمَكَ الْعُلُوُّ الْأَعْلَى فَوْقَ كُلِّ عَالٍ وَ الْجَلَالُ الْأَمَّيْدُ فَوْقَ كُلِّ جَلَالٍ «۱۳» كُلُّ جَلِيلٍ عِنْدَكَ صَغِيرٌ وَ كُلُّ شَرِيفٍ فِي جَنْبِ شَرَفِكَ حَقِيرٌ خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَى غَيْرِكَ وَ خَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَكَ وَ ضَاعَ الْمَلْمُونُ إِلَّا بِكَ وَ أَجْدَبَ الْمُتَتَجِعُونَ إِلَّا مَنْ انْتَجَعَ فَضْلَكَ «۱۴» بَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلرَّاعِبِينَ وَ جُودُكَ مُبَاحٌ لِلسَّائِلِينَ وَ إِعَانَتُكَ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمُسْتَغِيثِينَ «۱۵» لَا يَخِيبُ مِنْكَ الْأَمْلُونُ وَ لَا يَيْئَسُ مِنْ عَطَائِكَ الْمُتَعَرِّضُونَ وَ لَا يَشْقَى بِنِقْمَتِكَ الْمُسْتَغْفِرُونَ]

آرزوها پیش از رسیدن به نهایت کرم، حاجت روا برگشتند، و ظرف های طلب به فیض بخشش لبریز شدند و اوصاف پیش از رسیدن به وصف، از هم گسیختند. برتری در بالاترین مرتبه اش، که فراز هر برتری است مخصوص توست، و جلال امجد که فوق هر جلال است، ویژه توست. هر بزرگی نزد تو کوچک و هر شریفی در کنار شرف حقیر است.

آنان که به سوی غیر تو کوچ کردند، ناامید شدند، و آنان که جز تو را خواستند، به خسارت نشستند، و آنان که به درگاه غیر تو فرود آمدند، تباہ شدند، و نعمت خواهان جز آنان که از فضل و احسان تو نعمت خواستند، دچار

تهی دستی و قحطی شدند. باب رحمت به روی علاقه مندان باز، وجود و سخایت برای گدایان رایگان، و فریاد رسیت به فریاد خواهان نزدیک است.

آرزومندان از تو نومید نمی شوند، و درخواست کنندگان از عطایت مأیوس نمی گردند، و آمرزش خواهان به کیفیت، بدبخت نمی شوند.

دعا در عید فطر و روز جمعه

در روزهای عید به ویژه فطر و جمعه زمان الطاف و نعمت بخشی بیشتر حضرت حق به بندگان است. و اعیاد برای همه مسلمانان اهمیت ویژه دارند. از این رو آداب و دعاهایی که در این روزها وارد گردیده است. جهت جلب رحمت پروردگار سبحان و مٔان است و اغلب این ادعیه و مناجات ها در صدد جلب رحمت و عطف و ویژه خداوند متعال می باشد.

امام سجّاد علیه السلام در قالب دعا، اصول ارتباط نظام هستی را با پروردگار، بیان می فرماید که این اصول عبارتند از:

۱ - رشد و کمال انسان که با داشتن اختیار و قدرت انتخاب، می پیماید.

۲ - زمینه سازی برای میدان عمل انسان که بتواند توانایی خود را نشان دهد.

۳ - همه انسان ها از صالح و فاسد فرصت تصمیم گیری دارند و هر کس می تواند به دلخواه به سوی هدف خود حرکت کند. صبر خداوند چنان است که به نیکوکاران و تبهکاران مهلت امتیّت می دهد تا زمان تفکر و توبه و بازگشت به حق را داشته باشند.

بر اساس اصول فوق، خداوند متعال به نیک کردار، فرصت عمل و به خلاف کار، فرصت اندیشه و بازگشت می دهد، اگر صالحان به عالی ترین مقامات نایل آیند با داشتن حق انتخاب و اختیار، بر صراط مستقیم حرکت نموده اند و رنج های بسیار هم به دوش کشیده اند. در مقابل آن کس که به شقاوت دنیوی و عقوبت الهی گرفتار

می شود؛ بر پایه دلیل و برهان آشکار؛ حجت خدا بر او تمام گشته و سرانجام به دوزخ می افتد.

بنابراین وجود ظلم و گناه در گیتی، نشان فراخی عالم تکلیف و بهترین گواه بر حکمت و تدبیر و بنده پروری حضرت ربّ است و نیز دلیل بر آن است که کیفر عین حکمت و عدالت و عطای جمیل و پاداش جزیل او، تجلی برترین مرتبه رحمت و کرامت و فضل است.

از جمله نکته های لطیف، راز و نیازهایی است که حضرت از درگاه ربوبی درخواست می دارد:

پذیرش بی پناهان، قبول کردن همه رانده شدگان، قبولی شکرانه کمترین طاعات، اعطای عظیم ترین پاداش و دعوت از گناهکاران و متمردان است که در تربیت مردم و پرورش روحی بندگان، اثر شایسته ای دارد.

اهل الدّاله که در برخی از فراز دعاها آمده است. به بندگان اهل کرشمه و ناز می گویند: اینان به انس و الفت که با پروردگار دارند بدون ترس و واهمه حاجت خود را از خدا می طلبند در حالی که گویی بر خداوند ناز و طلب دارند. این دلیل بر لطف بی نهایت حضرت ربّ جلیل است که اجازه می دهد از او بخواهند و سر بر بالین مهر و صفای حق بگذارند و با زبان مهر با محبوب به مناجات پردازند.

در این باره از روایت معصومان علیهم السلام آنچه در مورد فضیلت نماز شب و مناجات شبانه آنان وارد شده است، روشن می شود که:

خداوند گفتگوی بنده با خودش را دوست می دارد و حتی در نعمتی را بر او می بندد تا همواره بنده اش در ارتباط باشد و صدای ناز و نیاز او را بشنود و اگر نخواهد صدای او را بشنود مالی و مقامی سرشار به او می دهد و او را از در خانه خود می راند.

بنابر احادیث روز عید در نزد پروردگار روز مزد اعمال عبادی است؛ از این رو

مستحب است که انسان بسیار دعا کند و به یاد خدا باشد و در طلب خیر دنیا و آخرت بکوشد.

نزد خداوند سبحان چهار روز بسیار عالی مقام است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِخْتَارَ مِنَ الْكَلَامِ أَرْبَعَةً وَمِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةً... وَمِنَ الْأَيَّامِ أَرْبَعَةً... وَأَمَّا خَيْرُتُهُ مِنَ الْأَيَّامِ فَيَوْمُ الْفِطْرِ وَ يَوْمُ عَرَفَةَ وَ يَوْمُ الْأَضْحَى وَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ. (۱)

خداوند متعال از سخن چهار کلام را برگزید و از فرشتگان چهار را... و از روزها، چهار روز را... و اما روزهای برگزیده اش، روز عید فطر، روز عرفه، روز عید قربان و روز جمعه است.

اذکار و ادعیه عید فطر

عید فطر دارای اذکار و ادعیه و عباداتی است که در روایات ائمه اطهار علیهم السلام به آنها اشاره شده است:

۱ - تکبیرات و اذکاری مانند

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ،

اللَّهُ أَكْبَرُ ،

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ

سُبْحَانَ اللَّهِ که زینت روز عید فطر است. (۲) همچنین در طلوع ماه شوال و صبح عید فطر و در پی نماز عید خوانده شود:

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا. (۳)

خدا بزرگتر، خدا بزرگتر است، معبودی جز خدا نیست و خدا بزرگتر است، و خدای را سپاس، سپاس خدای را بر آنچه ما را بدان هدایت کرد و او را شکر

ص: ۲۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۷/۹۴ - ۴۸، باب ۵۵، حدیث ۳۴؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۶/۶۴، حدیث ۶۴۳۸. [۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۵۴۶/۸، حدیث ۲۴۰۹۴ - ۲۴۰۹۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۱۶/۸۸، باب ۴، حدیث ۳؛ [۳] مصباح المتهجد: ۶۴۹. [۴]

بر آنچه به ما ارزانی داشت.

در قنوت نماز عید آمده است:

أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْرًا وَ شَرَفًا وَ كَرَامَةً وَ مَزِيدًا أَنْ تُصَيِّمَنِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صِيْلَمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْمَا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ. (۱)

از تو درخواست می کنم به حق این روز که برای مسلمانان عید قرار دادی و برای محمد صلی الله علیه و آله ذخیره و فزونی در شرف، که بر محمد و خاندان محمد درود فرستی و مرا در هر خیری که محمد و خاندان محمد را وارد نمودی، وارد کنی و از هر شری که محمد و خاندان محمد «درود خدا بر او و خاندانش» را بیرون آوردی، مرا بیرون آوری، خدایا از تو درخواست می کنم، بهترین چیزی که بندگان شایسته ات درخواست کردند و به تو پناه می آورم از آنچه بندگان شایسته ات، به تو پناه بردند.

و خواندن دعاهایی دیگر در صبح عید فطر که در کتب ادعیه آمده است.

۲ - زکات فطره که واجبی موکد است و شرط قبولی روزه ماه رمضان است که در صبح عید فطر به مستحق از فقیران یا مصارف دیگر پرداخت می شود.

۳ - غسل کردن و پوشیدن لباس نو و استفاده از بوی خوش و خوردن و آشامیدن که نشان از شادی و جشن روز عید باشد.

۴ - خواندن نماز عید در اول روز و در صحرا و بیابان که سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

ص: ۲۵

۱- (۱) - إقبال الأعمال: ۲۸۹؛ مصباح المتهجد: ۶۵۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۷۹/۸۷، باب ۱، حدیث ۲۹. [۲]

معصومان علیهم السلام چنین بوده است، که دوست می داشتند در هنگام برپایی نماز عید زیر آسمان بروند و دیدگانشان به آفاق عالم بیفتد و در برابر نعمت های الهی پیشانی بر زمین نهند و برای قبولی اعمال برادران دینی دعا کنند.

۵- زیارت امام حسین علیه السلام و خواندن دعای ندبه هم سفارش شده است. (۱)۶- ابو حمزه ثمالی دعایی از امام محمد باقر علیه السلام در عید فطر و قربان و جمعه نقل کرده است؛ که در هنگام آماده شدن برای رفتن به سوی برپایی نماز عید خوانده می شود:

اللَّهُمَّ مَنْ تَهَيَّأَ فِي هَذَا الْيَوْمِ أَوْ تَعَبَّأَ أَوْ أَعَدَّ وَاسْتَيْعَدَّ لِوَفَادِهِ إِلَى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَ نَوَافِلِهِ وَ فَوَاضِيهِ لِمَهْ وَ عَطَايَاهُ فَإِنَّ إِلَيْكَ يَا سَيِّدِي تَهَيَّئْتِي وَ تَعَبَّئْتِي وَ إِعْدَادِي وَ اسْتَيْعَادِي رَجَاءَ رِفْدِكَ وَ جَوَائِزِكَ وَ نَوَافِلِكَ وَ فَوَاضِيكَ وَ عَطَائِكَ وَ قَدْ عَدَوْتُ إِلَى عِيدٍ مِنْ أَعْيَادِ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَمْ أَفِدِ إِلَيْكَ الْيَوْمَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ أَتَّقِي بِهِ قَدَمْتَهُ وَ لَا تَوَجَّهْتُ بِمَخْلُوقٍ أَمَلْتُهُ وَ لَكِنْ أَتَيْتُكَ خَاضِعًا مَقَرًّا بِذُنُوبِي وَ إِسَاءَتِي إِلَى نَفْسِي فَيَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ اغْفِرْ لِي الْعَظِيمَ مِنْ ذُنُوبِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ إِلَّا أَنْتَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. (۲)

خدایا! هر کس در این روز آماده شد یا نیت کرد یا مهیا و مستعد شد، برای ورود به درگاه یکی از بندگان به امید جایزه ها و صله ها و بهره ها و عطاها، ولی ای آقای من! آماده شدن و قصد کردن و مهیا و مستعد شدن من تنها به جانب توست، به امید جایزه ها و صله ها و بهره ها و عطاها و اینک صبح کردم در عیدی از اعیاد امت پیامبرت محمد که درود خدا بر او و خاندانش، و در حالی که به عمل صالحی که به آن اطمینان کنم، و آن را پیش آورده باشم

ص: ۲۶

-
- ۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶/۸۸، باب ۲، ذیل حدیث ۲؛ إقبال الأعمال: ۲۸۰.
۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۲۹/۸۶، باب ۴، حدیث ۱، [۱] إقبال الأعمال: ۲۸۰.

بر تو وارد نشدم و به مخلوقی که آرزومندش باشم رو نکردم، بلکه در حال فروتنی تنها به جانب تو آمده ام، به گناه و بدی نسبت به خویش اعتراف دارم پس ای بزرگ، ای بزرگ، گناهان بزرگم را بیامرز که گناهان بزرگ را جز تو نیامرزد، ای که معبودی جز تو نیست، ای مهربان ترین مهربانان.

امام رضا علیه السلام هنگام بیرون رفتن برای نماز عید در آستانه در ایستاد و خواند:

اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمِهِ الْأَنْعَامِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنْبَلَانَا نَزَفَعُ بِهَا أَصْوَاتَنَا... (۱)

خدا بزرگ است، خدا بزرگ است، خدا بزرگ است، بزرگتر بر آن که هدایتمان کرد. خدا بزرگ است بر آن که ما را از چارپایان، روزی داد، خدا را سپاس بر آن که ما را آزمود، صداهایمان را به ذکر بلند می کنیم.

از آنجا که روز عید فطر از اعیاد بزرگ اسلامی است، سزاوار می باشد همه مسلمانان جنبه وحدت و همدلی عمومی را اهمیت دهند و در بر پایی نماز عید و مراسم قبل و بعد آن شکوه و عظمت این برنامه دینی را در همه جا به نمایش گذارند.

ارزش روز جمعه در روایات

اشاره

روز جمعه از بهترین روزهایی است که خورشید در آن تابیده است و عیدی که بر اعیاد دیگر برتری دارد، در باب فضیلت جمعه و اختصاص آن به حضرت صاحب الزمان علیه السلام که به نام ایشان و روز ظهور و فرج می باشد، روایات بسیار است.

رسول الله صلی الله علیه و آله در فضیلت روز جمعه و شب و ساعات آن می فرماید:

إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ يُضَاعَفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَيَمْحُو

ص: ۲۷

۱- (۱) - الکافی: ۴۸۹/۱، حدیث ۷؛ [۱] وسائل الشیعه: ۴۵۴/۷، باب ۱۹، حدیث ۹۸۴۴. [۲]

فِيهِ السَّيِّئَاتِ وَ يَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتِ وَ يَسْتَجِيبُ فِيهِ الدَّعَوَاتِ وَ يَكْشِفُ فِيهِ الْكُرْبَاتِ وَ يَقْضِي فِيهِ الْحَوَائِجَ الْعِظَامَ وَ هُوَ يَوْمُ الْمَزِيدِ لِلَّهِ فِيهِ عُقُوبَةٌ وَ طُلُقَاءٌ مِنَ النَّارِ مَا دَعِيَ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ وَ قَدْ عَرَفَ حَقَّهُ وَ حُرْمَتَهُ إِلَّا كَانَ حَتْمًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ عُقُوبَاتِهِ وَ طُلُقَائِهِ مِنَ النَّارِ فَإِنْ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيدًا وَ بُعِثَ آمِنًا وَ مَا اسْتِخْفَ أَحَدٌ بِحُرْمَتِهِ وَ ضَيَّعَ حَقَّهُ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُضِلِّيَهُ نَارَ جَهَنَّمَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ. (۱)

همانا روز جمعه سرور روزهاست. خداوند در آن روز نیکی ها را زیاد می کند و گناهان را محو می گرداند و درجات را بالا می برد و دعاها را مستجاب می گرداند و اندوه ها را برطرف می سازد و حاجت های بزرگ را برآورده می کند. روزی است که پروردگار گروهی را بسیار از آتش آزاد می نماید. هر که حرمت و حق آن روز را بشناسد و دعا کند؛ خداوند او را از آزاد شدگان آتش جهنم قرار می دهد و اگر در شب و روز جمعه بمیرد، همچون شهید مرده است و در قیامت ایمن مبعوث می شود. هر که حرمت آن را سبک شمرد و حق آن را تباه کند، خداوند او را به آتش جهنم می اندازد، مگر آنکه توبه کند.

امام صادق علیه السلام از بهترین لحظاتی که دعا در آن پذیرفته می شود را روز جمعه معرفی می فرماید:

السَّاعَةُ الَّتِي يُسْتَجَابُ فِيهَا الدُّعَاءُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَا بَيْنَ فَرَاغِ الْإِمَامِ مِنَ الْخُطْبَةِ إِلَى أَنْ يَسْتَوِيَ فِي الصُّفُوفِ وَ سَاعَةُ أُخْرَى مِنْ آخِرِ النَّهَارِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ. (۲)

ص: ۲۸

۱- (۱) - الكافي: ۴۱۴/۳، حدیث ۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۷۴/۸۶، باب ۲، ذیل حدیث ۲۰؛ [۲] جامع الأخبار: ۸۹. [۳]

۲- (۲) - الكافي: ۴۱۴/۳، حدیث ۴؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۷۳/۸۶، باب ۲، ذیل حدیث ۱۷. [۵]

روز جمعه ساعتی که در آن دعای انسان پذیرفته می شود؛ آن زمان که خطبه نماز توسط امام جمعه پایان یابد و صف ها به نظم برپا گردد و ساعتی دیگر، از پایان روز تا غروب خورشید است.

و نیز فرمود:

إِنَّ لِلْجُمُعَةِ حَقًّا وَحُرْمَةً فَإِيَّاكَ أَنْ تُضَيِّعَ أَوْ تُقْصِرَ فِي شَيْءٍ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ وَالتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ وَتَرْكِ الْمَحَارِمِ كُلِّهَا فَإِنَّ اللَّهَ يُضَاعِفُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَيَمْحُو فِيهِ السَّيِّئَاتِ وَيَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتِ. (۱)

به درستی که روز جمعه دارای حق و احترام است، پس پرهیز از اینکه مبادا، عبادت و نزدیکی به خداوند با عمل صالح و دوری از محرمات را، در این روز ضایع کنی و یا کوتاهی بورزی، یقینی است که خداوند نیکی ها را در این روز چند برابر و گناهان انسان را محو و درجات آنان را بالا می برد.

برای روز جمعه اعمال و آداب بسیاری در سنت نبوی و اهل بیت علیهم السلام بیان شده است؛ که از جمله آنان: ادعیه مخصوص، صلوات فرستادن، خواندن سوره های از قرآن، غسل جمعه و نظافت با آداب ویژه، صدقه دادن، صله رحم، شاد نمودن خانواده، آموختن مسائل احکام دین، زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و زیارت حجه بن الحسن علیه السلام، زیارت اهل قبور به ویژه پدر و مادر، خواندن دعای ندبه، و نمازهای مستحبی و ...

از دعاهای مخصوص این روز مبارک برای مسلمانان این است که: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که این دعا را بخواند کفاره گناهان او از این جمعه تا جمعه دیگر باشد:

اَللّٰهُمَّ مَا قُلْتُ فِيْ جُمُعَتِيْ هَذِهِ مِنْ قَوْلٍ اَوْ حَلَفْتُ فِيْهَا مِنْ حَلْفٍ اَوْ نَذَرْتُ فِيْهَا

ص: ۲۹

۱- (۱) - الکافی: ۴۱۴/۳، حدیث ۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۷۲۵/۸۶، باب ۲، ذیل حدیث ۲۱. [۲]

مِنْ نَذْرٍ فَمَسَّ يَتُّكَ بَيْنَ يَدَيَّ ذَلِكَ كُلُّهُ فَمَا شِئْتَ مِنْهُ أَنْ يَكُونَ كَانَ وَمَا لَمْ تَشَأْ مِنْهُ لَمْ يَكُنِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَتَجَاوَزْ عَنِّي، اللَّهُمَّ مَنْ صَلَّيْتَ عَلَيْهِ فَصَلَاتِي عَلَيْهِ وَمَنْ لَعَنْتَ فَلَعْنَتِي عَلَيْهِ كَانَ كَفَارَةً مِنْ جُمُعَةٍ إِلَى جُمُعَةٍ. (۱)

خدایا! هر سخنی که در این جمعه ام بر زبان آورم و یا هر سوگندی که در آن ادا نمایم و یا هر نذری که در آن جاری کنم، خواست و اراده تو پیشاپیش همه اینهاست، پس در این میان هر چه را تو بخواهی که بشود، می شود و هر چه را که نخواهی، نشود. بار خدایا! مرا بیمارز و از من در گذر. خدایا! هر که را تو بر او درود فرستی پس درودم بر او باد و هر که را تو لعنت کنی پس لعنتم بر او باد. (این پوشاننده گناهان از جمعه تا جمعه دیگر باشد.)

دعای امام سجّاد علیه السلام در روز جمعه

در اعمال هفته و دعاهاى روز جمعه، دعایی از امام سجّاد علیه السلام در صحیفه کامله ایشان با عبارات ذیل آمده است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ الْأَنْشَاءِ وَالْأَحْيَاءِ وَالْآخِرِ بَعْدَ فَنَاءِ الْأَشْيَاءِ، الْعَلِيمِ الَّذِي لَا يَنْسِي مِنْ ذِكْرِهِ، وَلَا يَنْقُصُ مِنْ شَكَرِهِ، وَلَا يَخِيبُ مَنْ دَعَاهُ، وَلَا يَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَجَاهُ، اللَّهُمَّ أَنِّي أَشْهَدُكَ وَكَفَى بِكَ شَهِيداً، وَأَشْهَدُ جَمِيعَ مَلَائِكَتِكَ وَسَيِّدَانَ سَمَوَاتِكَ وَحَمَلَةَ عَرْشِكَ، وَمَنْ بَعَثْتَ مِنْ أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ، وَأَنْشَأْتَ مِنْ أَصْنَانِ خَلْقِكَ، أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحَيْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَلَا عَدِيلَ، وَلَا خُلْفَ لِقَوْلِكَ وَلَا تَبْدِيلَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، أَدَى مَا حَمَلْتَهُ إِلَى الْعِبَادِ وَجَاهِدَ

ص: ۳۰

فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَقَّ الْجِهَادِ وَ أَنَّهُ بَشَرٌ بِمَا هُوَ حَقٌّ مِنَ الثَّوَابِ، وَ أَنْذَرَ بِمَا هُوَ صِدْقٌ مِنَ الْعِقَابِ، اللَّهُمَّ بَتِّنِي عَلَى دِينِكَ مَا أَحْيَيْتَنِي، وَ لَا تُرْغِ قَلْبِي بَعِيدًا إِذْ هَدَيْتَنِي، وَ هَيِّبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً أَنْتَ الْوَهَّابُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَتْبَاعِهِ وَ شَيْعَتِهِ وَ أَحْشَرْنِي فِي زُمْرَتِهِ، وَ وَفَّقْنِي لِإِدَاءِ فَرَضِ الْجُمُعَاتِ، وَ مَا أُوجِبْتَ عَلَيَّ فِيهَا مِنَ الطَّاعَاتِ، وَ قَسِّمْتَ لِأَهْلِهَا مِنَ الْعَطَاءِ فِي يَوْمِ الْجَزَاءِ، أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (۱)

ستایش خدای را که آغاز هستی است پیش از آفرینش و حیات بخشی، و پایان هستی است پس از نابودی هر چیز، دانایی که از یاد مبرد آن را که یادش کند و کم نگذارد از آنکه شکرش را به جای آورده و ناامید نسازد آن را که خواندش، و قطع نکند امید آن که به او امید بست، بار خدایا! تو را گواه می گیرم و تو برای گواهی کافی هستی و گواه می گیرم همه فرشتگان و ساکنان آسمان هایت و نگهبانان عرش و رسولان و پیامبرانی که برانگیختی، و انواع مخلوقات که آفریدی (همه و همه را گواه می گیرم) بر اینکه باور دارم که همانا تویی خدا، شایسته پرستشی جز تو نیست. یگانه ای، شریکی نداری و بی همتایی و تخلف و تبدیلی در گفتارت نیست و اینکه محمد که خدا بر او و خاندان او درود فرستد بنده و فرستاده توست، رسالتی را که بر عهده اش نهاده بودی به بندگانت ادا کرد و در راه خدا به حق کوشید و به پاداشی که حق است مرزده داد و از عذابی که راست است بیم داد، خدایا! تا زنده ام مرا بر دین خود ثابت بدار و دلم را پس از آنکه به نور هدایت روشن نمودی، گمراه مکن و از نزد خود رحمتی بر من ببخش چرا که، تنها تو بخشاینده ای، درود فرست بر محمد و خاندان محمد و مرا از پیروان و شیعیان او قرار ده و در گروه او محشورم گردان، و بر انجام واجبات جمعه ها و طاعاتی که در آن بر من لازم

ص: ۳۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳۴/۸۷، باب ۹، حدیث ۲؛ [۱] البلد الأمين: ۸۷؛ [۲] المصباح، کفعمی: ۹۶، فصل ۱۷. [۳]

نمودی توفیقم ده، و عطایی که در رستاخیز برای اهل جمعه قرار داده ای، نصیبم گردان، چه همانا تویی قدرتمند حکیم.

ص: ۳۲

[«۱۶» رِزْقُكَ مَبْسُوطٌ لِّمَنْ عَصَاكَ وَ حِلْمُكَ مُعْتَرِضٌ لِّمَنْ نَاوَاكَ عَادَتُكَ الْإِحْسَانُ إِلَى الْمُسِيئِينَ وَ سُنَّتُكَ الْإِيقَاءُ عَلَى الْمُعْتَدِينَ حَتَّى لَقَدْ غَرَّتْهُمْ أَنَاتُكَ عَنِ الرُّجُوعِ وَ صَدَّهُمْ إِمْهَالُكَ عَنِ النَّزْوَعِ «۱۷» وَ إِنَّمَا تَأْتَيْتَ بِهِمْ لِيَفِيئُوا إِلَى أَمْرِكَ وَ أَمَهَلْتَهُمْ ثِقَةً بِدَوَامِ مُلْكِكَ]

سفره روزیت برای گنهکاران پهن است، و بردباریت به جانب کسی که با تو دشمنی ورزید، روی آورنده است. عادتت احسان به بدکاران، و راه و روش مهلت به متجاوزان است، تا جایی که مدارایت، اینان را از بازگشت و توبه به درگاہت فریب داده و غافل ساخته، و مهلت دادنت، ایشان را از خودداری از گناه باز داشته. جز این نیست که آنان را فرصت دادی، به خاطر این که به فرمانت باز گردند، و محض اطمینان به دوام فرمانروایت مهلتشان دادی.

[فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ خَتَمَتْ لَهُ بِهَا وَ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ خَذَلَتْهُ لَهَا «۱۸» كُلَّهُمْ صَائِرُونَ إِلَى حُكْمِكَ وَ أُمُورُهُمْ آئِلَةٌ إِلَى أَمْرِكَ لَمْ يَهْنُ عَلَى طُولِ مُدَّتِهِمْ سُلْطَانُكَ وَ لَمْ يَدْخُضْ لِتَرْكِ مُعَاجَلَتِهِمْ بُرْهَانُكَ «۱۹» حُجَّتُكَ قَائِمَةٌ لَا تُدْخِضُ وَ سُلْطَانُكَ ثَابِتٌ لَا يُزُولُ فَالْوَيْلُ الدَّائِمُ لِمَنْ جَنَحَ عَنْكَ وَ الْخَيْبَةُ الْخَاذِلَةُ لِمَنْ خَابَ مِنْكَ وَ الشَّقَاءُ الْأَشَقَى لِمَنْ اغْتَرَبَكَ]

پس آن که اهل سعادت بود، فرجام کارش را به سعادت ختم کردی، و آن که اهل بدبختی بود، به بدبختی اش و گذاشتی. همه اینان چه سعادت‌مندان و چه شقاوت‌مندان به حکم و حکومت تو باز می گردند، و کارشان منتهی به فرمان تو می شود. طولانی شدن زمان زندگی گنهکاران، قدرت پادشاهیت را سست نمی کند، و شتاب نوزیدن در عقوبت و بازپرسی آنان، برهان و دلیل را باطل نمی سازد. حجت استوار و پابرجاست و باطل نگردد، و پادشاهیت ثابت و همیشگی است و از بین نمی رود. پس عذاب دائم بر کسی که از تو روی تافت، و نومیدی ذلت بار برای کسی که از تو نومید شد، و بدترین تیره بختی برای کسی که به رحمت و کرم تو مغرور گشت.

اعتقاد به این که سعادت و شقاوت یک امر ذاتی است که همراه انسان متولد می شود پنداری بیش نیست، چرا که برخلاف دعوت همه انبیا و تلاش های همه راهنمایان بشر است، بلکه این پندار واهی برای فرار از زیر بار مسئولیت و توجیه اعمال خلاف و تبهکاری ها درست شده است و یا برای تفسیر موارد ناآگاهی ها می باشد.

برای شناخت بهتر، باید اندیشه کنیم که ساختار شخصیتی هر کسی چگونه شکل می گیرد:

سه عامل اساسی در تشکیل شخصیت هر انسانی نقش اساسی و فراوانی دارد، و هر کسی بخواهد خودش را بشناسد یا نسبت به دیگری شناخت پیدا کند، باید به این سه عامل توجه عمیق و دقیقی بنماید:

عامل اول، وراثت: باید بیند پدر و مادر و اجدادش چه کسانی بوده اند، پدر و مادر نقش مهمی در انعقاد نطفه سالم یا غیر سالم دارند، اگر پدر و مادر متدین و با خدا باشند و روح و جان آنها آمیخته به عبادت الهی باشد، فرزندی هم که با این نطفه پاک بسته شده در مسیر الهی قدم برمی دارد یا حداقل گرایش و سمت و سوی کارهای خدایی و اعمال عبادی، بیشتر است. و اگر پدر و مادر انسان های ناپاک و لاابالی باشند و با این روحیه نطفه منعقد شود فرزندی هم که متولد شود، گرایش به مسیر انحراف و تباهی دارد، پس پدر و مادر می توانند باعث خوشبختی یا بدبختی فرزند شوند.

عامل دوم، تربیت: گاهی از نظر وراثت مشکلی نیست، ولی بر اثر تربیت ناصحیح و عدم توجه به تربیت اسلامی فرزند، او را در مسیر شقاوت و بدبختی قرار می دهیم هم چنان که عکس آن نیز متصور است، ممکن است افرادی از نظر وراثت و نسب پدر و مادر خوبی نداشته ولی بر اثر تربیت صحیح و قرار گرفتن در

دامان اسلام و دیانت، به سوی کمال و خوشبختی قدم برداشته و به سعادت رسیده اند که نمونه های آن در تاریخ فراوان است.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

(سعدی شیرازی)

عامل سوّم، محیط: گاهی از نظر وراثت و تربیت مشکل نداشته است ولی بر اثر محیط ناسالم و خراب، فرزند به تباهی کشیده شده است.

به خاطر همین جهت آیات و روایات فراوانی داریم که در این گونه موارد می گویند: باید از محیط گناه و فساد، هجرت کرده و دوری جست و اگر کسی در محیط فاسد بماند و هجرت نکند و دچار انحراف شود، در مقابل خداوند عذری ندارد.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَ سِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۱)

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دین داری و زندگی] در چه حالی بودید؟ می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

ص: ۳۶

و نیز می فرماید:

يَعْبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَ سَعَةُ فَإِيَّيَ فَاَعْبُدُونِ» (۱)

ای بندگان من که ایمان آورده اید! یقیناً زمین من وسیع و پهناور است؛ پس [با انتخاب سرزمینی مناسب و شایسته که ارزش ها در آن حفظ شود] فقط مرا پرستید.

هم چنین در روایات می خوانیم، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ فَرَّ بِدِينِهِ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَ إِنْ كَانَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ، اسْتَوْجِبَ الْجَنَّةَ وَ كَانَ رَفِيقَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. (۲)

هر کس دین خود را از سرزمینی به سرزمین دیگر ولو به اندازه یک وجب زمین باشد برهاند (هجرت کند) بهشت بر او واجب آید و همدم ابراهیم و محمد علیهما السلام باشد.

امام صادق علیه السلام در پاسخ شخصی که از تفسیر آیه ۵۶ سوره عنکبوت سؤال کرد، فرمود:

إِذَا عُصِيَ اللَّهُ فِي أَرْضٍ وَ أَنْتَ فِيهَا فَاخْرُجْ مِنْهَا إِلَى غَيْرِهَا. (۳)

هر گاه در سرزمینی که تو در آن به سر میبری نافرمانی خدا شد از آن جا به جای دیگر هجرت کن.

آری، محیط در سرنوشت انسان تأثیر فراوان دارد، بنابراین باید از محیط فاسد و ناسالم هجرت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله هم یکی از عوامل هجرت هایشان همین بود.

هجرت از محیط شرک، کفر و گناه برای حفظ دین و ایمان، یا برای برگشت از

ص: ۳۷

۱- (۱) - عنکبوت (۲۹) : ۵۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱/۱۹، باب ۶؛ [۲] مجموعه ورام: ۳۳/۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۶/۱۹، باب ۶؛ [۴] مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۴۵۵/۸، ذیل آیه ۵۶ سوره عنکبوت.

نافرمانی خداوند، بر هر فردی لازم و ضروری است.

پس روشن شد که سه عامل در سرنوشت انسان بسیار مؤثر است که عدم توجه به هر کدام از این سه عامل، انسان را دچار تزلزل و گمراهی خواهد کرد.

این جاست که باید سعادت و شقاوت را با توجه به آن سه عامل دوباره تفسیر کنیم:

سعید یا سعادت، به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و شقی یا شقاوت به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلاست و به تعبیر بهتر، این شقاوت و سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و رفتار و تیات خود انسان در دنیا نیست.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١﴾

می گویند: پروردگارا! تیره بختی و شقاوت ما بر ما چیره شد، و ما گروهی گمراه بودیم.

و گناهکاران و دوزخیان به طور صریح اعتراف می کنند که از ناحیه خداوند اتمام حجت شده بودیم و می توانستیم با راهنمایی پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام و دیگر معلمان بشر، سرنوشت خود را تغییر بدهیم و این کار را نکردیم و با دست خود وسایل بدبختی مان را فراهم ساختیم و معترفیم که قوم گمراه بودیم.

سعادت و شقاوت در روایات

امام علی علیه السلام می فرماید:

إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَأَنَّ حَقِيقَةَ الشَّقَاءِ أَنْ

ص: ۳۸

خوشبختی حقیقی این است که کار انسان به خوشبختی برسد و بدبختی حقیقی این است که کار آدمی به بدبختی ختم شود.

امام کاظم علیه السلام درباره حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده اند:

الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ امِّهِ، وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ امِّهِ. (۲)

به ابن ابی عمیر فرمودند:

الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَ هُوَ فِي بَطْنِ امِّهِ أَنَّهُ يَسْتَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ. (۳)

کسی که بدبخت است، زمانی که در شکم مادرش قرار دارد خداوند می داند او در آینده کارها و اعمال شقاوتمندان را خواهد کرد و کسی که خوشبخت باشد در شکم مادرش، خداوند می داند که او در آینده اعمال و رفتار سعادت‌مندان را انجام خواهد داد.

به عبارتی روان تر: خداوند نتیجه اعمال کردار انسان را می داند و این انسان، در اعمال و کردار خود مختار محض است که می تواند خود را در زمره سعادت‌مندان و یا شقاوتمندان سوق دهد.

نشانه های سعادت و شقاوت در روایات

ص: ۳۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۴/۶۸، باب ۹۰، حدیث ۳؛ [۱] معانی الأخبار: ۳۴۵، حدیث ۱.

۲- (۲) - عوالی اللالی: ۳۵/۱، حدیث ۱۹؛ [۲] تفسیر القمی: ۲۲۷/۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۷/۵، باب ۶، حدیث ۱۰؛ [۴] التوحید، شیخ صدوق: ۳۵۶، باب ۵۸، حدیث ۳.

درباره علائم سعادت و شقاوت و تفسیر آن نیز روایات زیادی داریم که به چند نمونه اشاره می شود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ: جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ، وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ. (۱)

از نشانه های بدبختی و شقاوت: چشم بی اشک و سختی دل و حرص زدن زیاد در طلب روزی و پایداری و اصرار بر گناه است.

امام علی علیه السلام در پاسخ به این که بدبخت ترین و شقی ترین مردم چه کسی است، فرمود:

مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ. (۲)

کسی که دین خود را به دنیای دیگری بفروشد.

و نیز فرمود:

سَبَبُ الشَّقَاءِ حُبُّ الدُّنْيَا. (۳)

علت بدبختی و شقاوت، دنیاپرستی است.

و در جای دیگر می فرماید:

مَنْ اجْتَهَدَ نَفْسَهُ فِي إِصْلَاحِهَا سَعِدَ. (۴)

هر کس نفس خود را در راه اصلاح آن، به رنج افکند خوشبخت شود.

و نیز فرمود:

مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ فِي لَذَاتِهَا شَقِيَ وَ بَعُدَ. (۵)

ص: ۴۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۲/۷، باب ۱۲۸، حدیث ۱۱؛ [۱] الکافی: ۲/۲۹۰، حدیث ۶. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۶۷، حدیث ۳۲۸۸. [۳]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۶۷، حدیث ۳۲۸۹. [۴]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۲۳۷، حدیث ۴۷۷۰. [۵]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۳۰۵، حدیث ۶۹۸۹. [۶]

و هر که نفس را با لذت هایش واگذارد، بدبخت و از درگاه حق تعالی دور گردد.

و نیز فرمود:

إِنَّ أَسْعَدَ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا مَنْ عَدَلَ عَمَّا يَعْرِفُ ضَرَّهُ وَإِنَّ أَشْقَاهُمْ مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ. (۱)

خوشبخت ترین مردم در دنیا کسی است که از آن چه می داند برایش زیان آور است، دوری کند و بدبخت ترین مردم کسی است که از هوای نفس خود پیروی کند.

ص: ۴۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۵/۷۲، باب ۸۱، حدیث ۷۰؛ [۱] وقعه صفین: ۱۰۸. [۲]

[«(۲۰) مَا أَكْثَرَ تَصَيُّرُفَهُ فِي عَذَابِكَ وَمَا أَطْوَلَ تَرُدُّدَهُ فِي عِقَابِكَ وَمَا أَبْعَدَ غَايَتَهُ مِنَ الْفَرْجِ وَمَا أَقْنَطَهُ مِنْ سِيْهُوَلِهِ الْمَخْرَجِ عَدْلًا مِنْ قَضَائِكَ لَا تَجُورُ فِيهِ وَإِنْصَافًا مِنْ حُكْمِكَ لَا تَحِيفُ عَلَيْهِ» (۲۱) فَفَسَدَ ظَاهِرَتِ الْحَوَاجِّ وَابْتَلَيْتِ الْأَعْيَادَ وَقَدْ تَقَدَّمْتَ بِالْوَعِيدِ وَتَلَطَّفْتَ فِي التَّرْغِيبِ وَضَرَبْتَ الْأَمْثَالَ وَأَطَلْتَ الْأَمْهَالَ وَأَخَّرْتَ وَأَنْتَ مُسْتَطِيعٌ لِلْمَعَاجِلِ وَتَأْتِيَتْ وَأَنْتَ مَلِيٌّ بِالْمُبَادَرَةِ]

چه بسیار دگرگونی هایی که در عذابت برای او هست، و چه بسیار زمان طولانی و درازی که در عرصه کيفرت رفت و آمد خواهد داشت، و فرج و گشایش از چنین انسانی چه اندازه دور است، و از رهایی یافتن از جهنم به آسانی و سهولت، چه بسیار ناامید است. این مجازات ها، بر اساس عدالت در حکم توست که در آن ستم نمی کنی، و از انصاف در فرمان توست که ظلمی در آن روا نمی داری. همانا حجت هایت را برای بیداری مردم، پی در پی آوردی و دلیل و عذرت را به سوی آنان فرستادی، و تهدیدت را یادآور شدی، و در ترغیب بندگان به ایمان و عمل، لطف و مدارا را به کار گرفتی، و برای بیداری آنان مثل ها زدی، و مهلت به مردم را طولانی کردی. کيفر را به تأخیر انداختی، در حالی که بر شتاب به عذاب توانا بودی، و فرصت دادی در صورتی که بر عجله قدرت داشتی.

[«۲۲» لَمْ تَكُنْ أَنْتُكَ عَجْزاً وَ لَا إِمْهَالُكَ وَ هُنَا وَ لَا إِمْسَاكُكَ غَفْلَةً وَ لَا انْتِظَارُكَ مُدَارَاهَ بَلْ لَتَكُونَ حُجَّتُكَ أُبْلَغَ وَ كَرْمُكَ أَكْمَلَ وَ إِحْسَانُكَ أَوْفَى وَ نِعْمَتُكَ أَتَمَّ كُلُّ ذَلِكَ كَمَا نَ وَ لَمْ تَزَلْ وَ هِيَ وَ كَائِنٌ وَ لَا- تَزَالُ «۲۳» حُجَّتُكَ أَحْيَلُ مِنْ أَنْ تُوصَفَ بِكُلِّهَا وَ مَجْدُكَ أَرْفَعُ مِنْ أَنْ يُحَدَّ بِكُنْهِهِ وَ نِعْمَتُكَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى بِأَسْرِهَا وَ إِحْسَانُكَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُشْكَرَ عَلَى أَقْلِهِ]

مدارایت از روی ناتوانی، و مهلت دادنت از باب سستی، و خودداریت به خاطر غفلت، و به تأخیر انداختنت از روی مدارا و سازش نبود؛ بلکه برای این بوده که حجت رساتر، و بزرگواریت کامل تر، و احسانت فراگیرتر، و نعمتت تمام تر باشد. تمام اینها بود و هست، و می باشد و خواهد بود. حجت برتر از آن است، که بتوان همه آن را به دایره وصف کشید، و بزرگیت بالاتر از آن است که بتوان به عمق و ژرفای آن رسید، و نعمتت بیش از آن است که کمترینش سپاس شود.

تأخیر در عذاب و حکمت مدارای خداوند

مهلت دادن و شتاب نکردن خداوند در عذاب بندگانش بر دو گونه است؛

اول: تأخیر و مهلت دادن عذاب نسبت به مؤمنان:

هدف خداوند متعال در این تأخیر، بیدار شدن بنده مؤمن و پیدا کردن راه

هدایت و رستگاری است، در واقع یک نوع تفضل و مهربانی از طرف خداوند مقدر شده تا بنده از خواب غفلت بیرون بیاید و راه توبه پیش بگیرد و با خدای خود آشتی کند. و بدا به حال کسی که با این همه لطف خداوند، باز هم راه اهمال و سستی را پیشه خود ساخته و دنبال بیرون آمدن از شقاوت و بدبختی است، پس نباید بر استدراج و تأخیر انداختن خداوند، غزه شد و از توبه غافل ماند.

حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید:

قَدْ امْهَلُوا فِي طَلَبِ الْمَخْرَجِ وَ هُدُوا سَبِيلَ الْمَنْهَجِ وَ عَمَرُوا مَهْلَ الْمُسْتَعْتَبِ. (۱)

اینان در دنیا برای بیرون آمدن از گمراهی مهلت داده شدند، و به راه روشن هدایت گشتند، و فرصت در اختیارشان قرار گرفت، مانند فرصت دادن به شخصی که ناراضی را از خود راضی کند.

دوم: تأخیر در عذاب نسبت به کفار:

از آیات و روایات و احادیث استفاده می شود که: مهلت دادن به کفار و عدم شتاب در عذاب آنان در واقع یک نوع مجازات الهی محسوب می شود به نام مجازات استدراجی، یعنی چنین است که خداوند گناهکاران را طغیان گران جسور و زورمند را طبق یک سنت، فوری و سریع مجازات نمی کند، بلکه درهای نعمت ها را به روی آنها می گشاید.

هرچه بیشتر در مسیر طغیان گام برداند، نعمت خود را بیشتر می کند، و این از دو حال خارج نیست، یا این نعمت ها، باعث تبتّه و بیداریشان می شود، که در این حال برنامه هدایت الهی عملی شده است، و یا این که بر غرور و بی خبری آنان می افزاید، که در این صورت مجازات ایشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله، دردناک تر

ص: ۴۴

می شود؛ زیرا هنگامی که غرق انواع ناز و نعمت ها می شوند، خداوند همه را از می گیرد و طومار زندگانی آنها را در هم می پیچد و این گونه مجازات بسیار دردناک و سخت تر است.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

فَدَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (۱)

پس مرا با کسانی که این قرآن را انکار می کنند واگذار ، به زودی ما آنان را به تدریج از آن جا که نمی دانند [به سوی عذاب] می کشانیم .

خداوند در این آیات به گنهکاران هشدار می دهد که تأخیر در کیفر را دلیل بر پاکی و درستی خود، یا ضعف و ناتوانی پروردگار نگیرند و ناز و نعمت هایی را که در آن غرقند، نشانه تقربشان به خدا ندانند، بلکه این مقدمه مجازات استدراجی خداوند است که به آنها مهلت می دهد بالا و بالاتر بروند اما سرانجام آنان را چنان بر زمین می کوبد که اثری از ایشان باقی نماند و تمام هستی و تاریخشان را در هم می پیچد.

محمد بن مسلم در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام چنین سؤال می کند:

أخبرني عن الكافر الموت خيراً له أم الحياة فقال عليه السلام : الموت خيراً للمؤمن والكافر، قلت: ولم؟ قال: لأن الله يقول وما عند الله خيراً للآبَرار» (۲)

وَ

يَقُولُ: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِنَفْسِهِمْ إِنََّّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (۳). (۴)

ص: ۴۵

۱- (۱) - قلم (۶۸) : ۴۴. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۱۹۸. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۷۸. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۳۴/۶، باب ۴، حدیث ۳۳؛ [۴] تفسیر العیاشی: ۲۰۶/۱، حدیث ۱۵۵. [۵]

خبر بده مرا از اینکه مرگ برای کافر بهتر است یا زندگی؟ امام علیه السلام در جواب فرمود: مرگ برای مؤمن و کافر خوب و پسندیده است. گفتیم: چرا؟ فرمود:

برای اینکه خداوند متعال می فرماید: «و آنچه [غیر از بهشت و نعمت هایش] نزد خداست ، برای نیکوکاران بهتر است .» و نیز می فرماید: «و کسانی که کافر شدند ، گمان نکنند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان خواهد بود ، جز این نیست که مهلتشان می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند ، و برای آنان عذابی خوار کننده است .».

امام صادق علیه السلام درباره تأخیر و تعجیل عذاب می فرماید:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا عَجَّلَ عُقُوبَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءًا أَمْسَكَ عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ حَتَّى يُؤَافِيَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

هر گاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد، در دنیا به مجازات او شتاب می ورزد و هر گاه شر بنده ای را بخواهد، گناهانش را برای او نگاه می دارد تا روز قیامت در برابر آن کیفر کامل ببیند.

پس این اموال و فرزندان در حقیقت، یک نوع عذاب و مجازات برای کفار می باشد؛ زیرا خداوند می خواهد آنها را در ناز و نعمت فرو برد تا به هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی، تحمل عذاب بر آنها دردناک تر باشد، چون اگر درهای نعمت به سوی انسان بسته باشد و آمادگی پذیرش ناراحتی ها را پیدا کند، مجازات، زیاد و دردناک نخواهد بود، اما اگر کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاه چال زندان وحشتناکی بیفکنند فوق العاده دردناک تر خواهد بود، علاوه بر این

ص: ۴۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۷/۷۸، باب ۱، حدیث ۱۸؛ [۱] الخصال: ۲۰/۱، حدیث ۷۰.

فراوانی نعمت، باعث می شود پرده های غفلت و غرور بر روی چشمان ضخیم تر شود، تا آن جا که راه بازگشت برای آنان غیرممکن گردد و این همان عذاب استدراجی خداوند است و به تعبیر دیگر بدترین نوع گمراهی، آن است که خداوند انسان را به حال خود واگذارد و در گناه و معصیت به او مهلت دهد.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

أَيُّحْسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَّا يَشْعُرُونَ» (۱)

آیا گمان می کنند افزونی و گسترشی که به سبب مال و اولاد به آنان می دهیم ، * در حقیقت می خواهیم در عطا کردن خیرات به آنان شتاب ورزیم ؟ [چنین نیست] بلکه [آنان] درک نمی کنند [که ما می خواهیم با افزونی مال و اولاد ، در تفرقه ، طغیان ، گمراهی و تیره بختی بیشتری فرو روند .]

امیر المؤمنین علیه السلام نیز نه تنها به کفار، بلکه به تمامی اقشار جامعه اعم از مؤمن و کافر هشدار می دهد که مواظب عذاب استدراجی خداوند باشند، مبادا مهلت دادن و تأخیر در عذاب باعث بیشتر شدن غفلت انسانی از توبه و بازگشت شود.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرِذْلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ امِنَ مَخُوفًا. (۲)

چرا که به هر کس نعمت وسیع بخشیده شود و آن را مقدمه کیفر تدریجی به حساب نیاورد از برنامه ترسناکی، خود را ایمن دانسته.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه:

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (۳)

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند ، به تدریج از جایی که نمی دانند [به

ص: ۴۷

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۵۵ - ۵۶ . [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۳۵۸ . [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۱۸۲ . [۳]

ورطه سقوط و هلاکت می کشانیم تا عاقبت به عذاب دنیا و آخرت دچار شوند .

می فرماید:

هُوَ الْعَبْدُ يَذْنِبُ الذَّنْبَ فَتَجَدَّدَ لَهُ النُّعْمَةُ مَعَهُ تُلْهِمُهُ تِلْكَ النُّعْمَةُ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ. (۱)

بنده گنهکاری است که پس از انجام گناه، خداوند او را مشمول نعمتی قرار می دهد، ولی او نعمت را به حساب خوبی خودش گذاشته و از استغفار در برابر گناه غافلش می سازد.

و نیز در روایتی دیگر می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا ارَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَادْنَبَ ذَنْبًا اتَّبَعَهُ بِنِقْمَتِهِ وَ يُذَكِّرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَ إِذَا ارَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَادْنَبَ ذَنْبًا اتَّبَعَهُ بِنِعْمَتِهِ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَ يَتِمَادِي بِهَا. (۲)

هر گاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد، به هنگامی که گناهی انجام می دهد او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد و هنگامی که شر بنده ای را (بر اثر اعمالش) بخواهد، موقعی که گناهی می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد.

ص: ۴۸

۱- (۱) - الکافی: ۴۵۲/۲، حدیث ۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۱۸/۵، باب ۸، حدیث ۱۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۷/۵، باب ۸، حدیث ۹؛ [۳] الکافی: ۴۵۲/۲، حدیث ۱. [۴]

[«۲۴» وَقَدْ قَصَرَ بِي السُّكُوتُ عَنْ تَحْمِيدِكَ وَفَهَّيْنِي الْإِمْسَاكَ عَنْ تَمْجِيدِكَ وَقُصَارَايَ الْإِقْرَارُ بِالْحُسُورِ لَا رَغْبَةَ - يَا إِلَهِي - بَلْ عَجَزًا «۲۵» فَهِيَ أَنَا ذَا أَوْمُكَ بِالْوِفَادَةِ وَأَسْأَلُكَ حُسْنَ الرَّفَادَةِ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاسْمِعْ نَجْوَايَ وَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَلَا تَخْتِمْ يَوْمِي بِخَيْبَتِي وَلَا تَجْبِهْنِي بِالرَّدِّ فِي مَسْأَلَتِي وَأَكْرِمْ مِنْ عِنْدِكَ مُنْصِرِفِي وَإِلَيْكَ مُنْقَلِبِي إِنَّكَ غَيْرُ ضَائِقٍ بِمَا تُرِيدُ وَلَا عَاجِزٍ عَمَّا تُسْأَلُ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.]

اکنون نبود زبان سخن، مرا از سپاسگزاری ناتوان ساخته و خودداری از بزرگداشتت، مرا عاجز و ناتوان کرده، و نهایت قدرتم این است که به درماندگی از سپاست اقرار کنم.

ای خدای من! این درماندگی از سپاس نه از بی رغبتی؛ بلکه از ناتوانی من است. اینک منم که آمدن به درگاه تو را قصد می کنم، و از حضرتت توقع پذیرایی نیک دارم. پس بر محمد و آلش درود فرست، و رازم را بشنو، و دعایم را مستجاب کن، و روزم را به نومیدی ختم مفرما، و نسبت به گداییم، دست ردّ به سینه ام نزن، و رفتنم را از نزدت، و بازگشتم را به سویت گرامی دار؛ زیرا هر چه را اراده کنی، از انجامش دچار سختی نمی شوی، و در برآوردن آن چه از تو خواسته شود، عاجز نمی باشی، و تو بر هر کاری توانایی، و حول و قوه ای نیست

جز به خدای بلند مرتبه بزرگ.

درماندگی انسان در سپاس از خداوند

اشاره

برای به جا آوردن حق شکر، ابتدا باید نعمت را شناخت و دانست که خداوند چه نعمت هایی به انسان ارزانی داشته است؛ سپس باید ببیند آیا شکر نعمت را می تواند به جا آورد یا نه.

با کمی دقت و مطالعه و نگاه انسان به خود و دیگر مخلوقات می بیند که بازگو کردن و برشمردن همه نعمت ها از عهده ما خارج است و ما نمی توانیم با عقل ناقص و قاصر بشری، نعمت های الهی را برشمردیم، چه رسد به این که بخواهیم در صدد شکر آن برآییم.

تفسیر نعمت در کلام نراقی

ملا احمد نراقی در تفسیر حقیقت نعمت می نویسد:

«نعمت بر دو نوع است:

اول: آنچه لذاتِ مطلوب است نه به جهت تحصیل خیر دیگر، یعنی غرض از آن وصول به مطلوبی دیگر نیست و این نوع مخصوص به لذات عالم آخرت است، یعنی مشاهده جمال الهی و سعادت لقای او و سایر لذات بهشت از بقایی که فنا ندارد و شادی که غم با او نیست و علمی که جهل پیرامون آن نمی گردد و غنایی که فقر از پی ندارد و غیر اینها، از آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده، و به هیچ خاطری خطور نکرده، و این نوع، نعمت حقیقی و لذت واقعی است و از این جهت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۵۰

لا عَيْشَ إِلَّا عَيْشَ الْآخِرَةِ. (۱)

عیشی نیست مگر عیش آخرت.

دوم: آن که وسیله خیر و لذتی دیگر می شود، خواه به خودی خود هم مطلوب باشد یا نه و آن بر چهار قسم است:

قسم اول: اخلاق فاضله و صفات حسنه که جامع همه چهار صفت است. صفت علم و عفت و شجاعت و عدالت که این ها علاوه بر این که خود موجب لذت و بهجت اند، وسیله رسیدن به لذات حقیقیه اخرویه نیز هستند و خود این اخلاق و صفات لذیذند در دنیا و آخرت و نافعند در هر دو عالم و باعث راحتند در هر دو سرای و مستحسن اند در جمیع احوال و این قسم از نعمت، نعمت است در دنیا و آخرت.

قسم دوم: فضایی که متعلق به بدن انسان است و آن چهار چیز است. صحت و قوت و طول عمر و جمال یعنی خالی بودن از نقص و زیادتی و عیب و استقامت و تناسب اعضا.

قسم سوم: نعمت های دنیویّه خارج از بدن انسان که عبارت است از مال و جاه، اهل و قبیله.

قسم چهارم: اسبابی که فی الجمله مناسبتی با اخلاق حسنه و فضایل ربانیه دارد که هدایت از جانب خداوند و رشد او و تأیید او باشد. «(۲) آری، نعمت های خداوند خارج از احصا و شمارش است و عقول بشر قاصر از شمردن است چه رسد به شکرگزاری از آن نعمت ها.

ص: ۵۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۴/۱۹، باب ۷، حدیث ۹؛ [۱] تفسیر القمی: ۱۷۷/۲. [۲]

۲- (۲) - معراج السعاده: ۶۳۰ - ۶۳۱، فصل شناخت نعمت های الهی. [۳]

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جای آورد

(سعدی شیرازی)

البته باید توجه داشت که اگر چه خداوند ما را امر به شکرگزاری از نعمت‌ها نموده و می‌فرماید:

اعْمَلُواْ ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيْلٌ مِّنْ عِبَادِي الشُّكُوْرُ ﴿١﴾

ای خاندان داود! به خاطر سپاس‌گزاری [به فرمان‌ها حق] عمل کنید؛ و از بندگانم اندکی سپاس‌گزارند.

ولی در عین حال باید بدانیم که خداوند نیازی به شکر ما ندارد و دستور به شکر، خود نعمت دیگری است بر ما و توفیق شکرگزاری پیدا کردن خود موجب شکر دیگری می‌شود، از این رو مجالی برای ادای حق شکرگزاری نمی‌ماند.

حقیقت شکر و شکرگزاری

حقیقت شکر چیست و چگونه شکر کردن عامل تربیت می‌باشد.

حقیقت شکر، تنها تشکر زبانی یا گفتن

الْحَمْدُ لِلَّهِ و مانند آن نیست، بلکه شکرگزاری سه مرحله است:

مرحله اول: آن است که بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است.

مرحله دوم: زبان است.

مرحله سوم: عمل، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است، آن را در مورد خودش صرف کنیم که اگر در مورد

ص: ۵۲

خودش صرف نشود، کفران نعمت کرده ایم.

باید فکر کرد چرا خداوند مثلاً به ما چشم داد، چرا نعمت شنوایی و گویایی بخشید. آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان ببینیم، راه زندگی را بشناسیم و با این وسایل در مسیر تکامل گام برداریم، حق را درک کنیم و از آن دفاع نماییم و با باطل بجنگیم، اگر این نعمت های بزرگ خداوند را، در این مسیرها صرف کردیم شکر عملی او را به جا آوردیم و اگر وسیله ای برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خداوند متعال شد، این عین کفران است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ما انعم الله على عبده من نعمه فعرفها بقلبه و حمد الله ظاهراً بلسانه فتتم كلامه حتى يؤمر له بالمزيد. (۱)

خداوند هر گاه به بنده ای نعمت بدهد و آن را به قلب خود بشناسد و با زبان هم سپاس گوید، هنوز شکرش تمام نشده است که خداوند بر نعمت های او می افزاید.

و همچنین در جواب سؤال ابابصیر گفت: یا بن رسول الله! آیا برای شکر حدّ و حدودی هست که اگر عبد انجام دهد جزء شاکران بشود؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

يُحْمَدُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ عَلَيْهِ فِي أَهْلِ وَ مَالٍ وَ أَنْ كَانَ فِيهَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ حَقُّ إِدَاءَةٍ. (۲)

خداوند را شکر می کند که در هر نعمتی که به او و خاندانش می رسد، اگر چه مالی را که به او رسیده حَقّش را ادا کرده باشد.

ص: ۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۰/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۲۸؛ [۱] الکافی: ۹۵/۲، حدیث ۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۹/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۷؛ [۳] الکافی: ۹۵/۲، حدیث ۱۲.

و نیز می فرماید:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَعُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا أَدَى شُكْرَهَا. (۱)

هر نعمتی که خداوند به بنده ای عطا کند، چه کوچک باشد و یا بزرگ و او بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ شکر آن را ادا کرده است.

بنابراین در مقابل این همه نعمت ها، چه چیزی می توان گفت و چه کاری می توان انجام داد تا شکر او شود، جز اینکه با زبان قاصر، اقرار به ناتوانی بر شکر نعم الهی بنماییم و چه بسیار نعمت هایی که ما از آنها غافل هستیم و به آنها توجه نداریم با این که مهم هستند.

تفسیری بر نعیم در آیه شریفه

امام رضا علیه السلام در مجلسی که برای اصحاب خود تشکیل داده بودند، فرمودند:

در دنیا نعمت حقیقی وجود ندارد.

بعضی از دانشمندان حاضر در مجلس گفتند: چگونه خداوند می فرماید:

ثُمَّ لَتَسْلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (۲)

آن گاه شما در آن روز از نعمت ها بازپرسی خواهید شد .

و این نعیم در دنیا آب سرد است.

حضرت رضا علیه السلام با صدای بلند فرمود:

شما این طور این آیه را تفسیر می کنید و چند گونه نعمت را می شمارید.

ص: ۵۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۹؛ [۱] الکافی: ۹۶/۲، حدیث ۱۴. [۲]

۲- (۲) - تکاثر (۱۰۲): ۸. [۳]

بعضی می گویند: آب سرد، دیگری غذای خوب می داند و گروهی خواب خوش می شمارد.

پدرم نقل می کند که حضرت صادق علیه السلام درباره اقوال مختلف شما در مورد نعمت در آیه شریفه غضبناک شده و فرمود:

هرگز خدا از بندگان در مورد چیزی که به آنها تفضل نموده نمی پرسد و منت بر آنها نمی گذارد، منت گذاردن برای نعمت، از مردم زشت است، چگونه می توان چنین چیزی را به خداوند متعال نسبت داد، بلکه نعیم در آیه شریفه حب ما خاندان و موالات ما است که خداوند بعد از توحید و نبوت از آن سؤال می کند؛ زیرا وقتی بنده، حق این نعمت را به جا آورد او را به جانب بهشت جاوید می برد. (۱) بنابراین ما چگونه می توانیم شکر این همه نعمت های ظاهر و پنهان را به جا بیاوریم، جز اینکه اقرار به عجز و ناتوانی کنیم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى يَا مُوسَى! اشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي فَقَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ اشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ، لَيْسَ مِنْ شُكْرِ اشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ، فَقَالَ: يَا مُوسَى! شَكَرْتَنِي حَقَّ شُكْرِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي. (۲)

خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرستاد، ای موسی! مرا شکرگزار باش، گفت: بار خدایا! چگونه حق شکر را ادا کنم؛ زیرا هر شکری، خود از نعمت های تو به شمار می رود، خداوند فرمود: ای موسی! حق شکر همان است که بدانی آن هم از من است.

ص: ۵۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۷۲/۷، باب ۱۱، حدیث ۴۱؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱۲۹/۲، حدیث ۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۱/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۴۱؛ [۲] الکافی: ۹۸/۲، حدیث ۲۷. [۳]

و نیز در روایتی دیگر فرمود:

ما اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ اَدَّى شُكْرَهَا. (۱)

هر کس که خداوند نعمتی به او عنایت فرماید و بفهمد که این نعمت از طرف خداست، به تحقیق شکر نعمت را ادا نموده است.

ص: ۵۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۱۰؛ [۱] الکافی: ۹۶/۲، حدیث ۱۵. [۲]

«۱» الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۲» اَللّٰهُمَّ لِمَكَ الْحَمْدُ يَدِيحُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ رَبِّ الْاَرْبَابِ وَ اِلَهَ كُلِّ مَالُوِهٍ وَ خَالِقِ كُلِّ مَخْلُوْقٍ وَ وَاْرثَ كُلِّ شَيْءٍ ؕ لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ ؕ وَ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَيْءٍ ؕ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطٌ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيْبٌ «۳» اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْاَحَدُ الْمَتْوَحَّدُ الْفَرُوْدُ الْمْتَفَرِّدُ «۴» وَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْكَرِيْمُ الْمْتَكْرِمُ الْعَظِيْمُ الْمْتَعَطَّمُ الْكَبِيْرُ الْمْتَكَبِّرُ «۵» وَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْعَلِيُّ الْمْتَعَالِ الشَّدِيْدُ الْمِحَالِ «۶» وَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ «۷» وَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ الْقَدِيْمُ الْخَبِيْرُ «۸» وَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْكَرِيْمُ الْاَكْرَمُ الدَّائِمُ الْاَدْوَمُ «۹» وَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْاَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ اَحَدٍ وَ الْاٰخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدَدٍ «۱۰» وَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ وَ الْعَالِي فِي دُنُوِّهِ «۱۱» وَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ ذُو الْبَهَاءِ وَ الْمَجِيْدُ وَ الْكَبِيْرِيَاءُ وَ الْحَمِيْدُ «۱۲» وَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الَّذِي اَنْشَأْتَ الْاَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ سَنَخٍ وَ صَوَّرْتَ مَا صَوَّرْتَ مِنْ غَيْرِ مَثَالٍ وَ اَبْتَدَعْتَ الْمُبْتَدَعَاتِ بِلَا اِحْتِنَاءٍ «۱۳» اَنْتَ الَّذِي قَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ ؕ تَقْدِيْرًا وَ يَسَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ ؕ تَيْسِيْرًا وَ دَبَّرْتَ مَا دُوْنَكَ تَدْبِيْرًا «۱۴» اَنْتَ الَّذِي لَمْ يُعْنِكَ عَلٰى خَلْقِكَ شَرِيْكٌ وَ لَمْ يُوَازِرْكَ فِي اَمْرِكَ وَ زِيْرٌ وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ مُشَاهِدٌ وَ لَا نَظِيْرٌ «۱۵» اَنْتَ الَّذِي اَرَدْتَ فَكَانَ حَتْمًا مَا اَرَدْتَ وَ قَضَيْتَ فَكَانَ عَدْلًا مَا

قَضَيْتَ وَ حَكَمْتَ فَكَانَ نَصِيحاً مَا حَكَمْتَ «١٦» أَنْتَ الَّذِي لَا يَحْوِيكَ مَكَانٌ وَ لَمْ يَقُمْ لِسُلْطَانِكَ سُلْطَانٌ وَ لَمْ يُعِيكَ بُرْهَانٌ وَ لَا
 بَيَانٌ «١٧» أَنْتَ الَّذِي أَحْصَيْتَ كُلَّ شَيْءٍ عِيداً وَ جَعَلْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَمِيداً وَ قَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَقْدِيرًا «١٨» أَنْتَ الَّذِي قَصَّرْتَ
 الْأَوْهَامَ عَنِ ذَاتِيَّتِكَ وَ عَجَزْتَ الْأَفْهَامَ عَنِ كَيْفِيَّتِكَ وَ لَمْ تُدْرِكِ الْأَبْصَارُ مَوْضِعَ أَيْتِيَّتِكَ «١٩» أَنْتَ الَّذِي لَا تُحَدُّ فَتَكُونُ مَحْدُودًا وَ
 لَمْ تُمَثَّلْ فَتَكُونُ مَوْجُودًا وَ لَمْ تَلِدْ فَتَكُونُ مَوْلُودًا «٢٠» أَنْتَ الَّذِي لَا ضِدَّ مَعَكَ فَيُعَانِدُكَ وَ لَا عِدْلَ لَكَ فَيُكَاثِرُكَ وَ لَا نِدَّ لَكَ
 فَيُعَارِضُكَ «٢١» أَنْتَ الَّذِي ابْتَدَأَ وَ اخْتَرَعَ وَ اسْتَحْدَثَ وَ ابْتَدَعَ وَ أَحْسَنَ صُنْعَ مَا صَنَعَ «٢٢» سُبْحَانَكَ! مَا أَجَلَ شَأْنِكَ! وَ أَسْنَى فِي
 الْأَمَّاكِنِ مَكَانِكَ وَ أَصْدَعَ بِالْحَقِّ فُوقَانَكَ! «٢٣» سُبْحَانَكَ مِنْ لَطِيفِ مَا أَلْطَفَكَ! وَ رُوُوفِ مَا أَرْزَأَكَ! وَ حَكِيمِ مَا أَعْرَفَكَ!
 سُبْحَانَكَ مِنْ مَلِيكَ مَا أَمْنَعَكَ! وَ جَوَادِ مَا أَوْسَعَكَ وَ رَفِيعِ مَا أَرْفَعَكَ! ذُو الْبَهَاءِ وَ الْمَجِيدِ وَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْحَمِيدِ «٢٤» سُبْحَانَكَ
 بَسَطْتَ بِالْخَيْرَاتِ يَدَكَ وَ عَرَفْتَ الْهَدَايَةَ مِنْ عِنْدِكَ فَمَنْ التَّمَسَكَ لِذَيْنِ أَوْ دُنْيَا وَ جَدَكَ «٢٥» سُبْحَانَكَ! خَضَعَ لَكَ مَنْ جَرَى فِي
 عِلْمِكَ وَ خَشَعَ لِعَظَمَتِكَ مَا دُونَ عَرْشِكَ وَ انْقَادَ لِلتَّسْلِيمِ لَكَ كُلُّ خَلْقِكَ «٢٦» سُبْحَانَكَ لَا تُحْسُ وَ لَا تُجْسُ وَ لَا تَمَسُ وَ لَا
 تُكَادُ وَ لَا تُمَاطُ وَ لَا تُنَارِعُ وَ لَا تُجَارَى وَ لَا تُمَارَى وَ لَا تُخَادَعُ وَ لَا تُمَازَرُ «٢٧» سُبْحَانَكَ سَبِيلَكَ جَدِّدْ وَ أَمْرَكَ رَشِّدْ وَ أَنْتَ حَتَّى
 صَمِدٌ «٢٨» سُبْحَانَكَ قَوْلِكَ حُكْمٌ وَ قَضَاؤُكَ حَتِيمٌ وَ إِرَادَتُكَ عَزْمٌ «٢٩» سُبْحَانَكَ لَا رَادَّ لِمَشِيَّتِكَ وَ لَا مَبْدِلَ لِكَلِمَاتِكَ
 «٣٠» سُبْحَانَكَ بَاهِرَ الْآيَاتِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ بَارِي السَّمَاتِ

«٣١» لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَدُومُ بِدَوَامِكَ «٣٢» وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا بِنِعْمَتِكَ «٣٣» وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يُوَازِي صُنْعَكَ «٣٤» وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَزِيدُ عَلَى رِضَاكَ «٣٥» وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا مَعَ حَمْدِ كُلِّ حَامِدٍ وَ شُكْرًا يَقْضِي رُغْبَةَ شَاكِرٍ «٣٦» حَمْدًا لَا يَبْغِي إِلَّا لَكَ وَ لَا يَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَّا إِلَيْكَ «٣٧» حَمْدًا يُسْتَدَامُ بِهِ الْأَوَّلُ وَ يُسْتَدْعَى بِهِ دَوَامُ الْآخِرِ «٣٨» حَمْدًا يَتَضَاعَفُ عَلَى كُرُورِ الْأَزْمَنِ وَ يَتَزَايِدُ أَضْعَافًا مُتَرَادِفَةً «٣٩» حَمْدًا يَعْجِزُ عَنِ إِحْصَائِهِ الْحَفْظُ وَ يَزِيدُ عَلَى مَا أَحْصَيْتَهُ فِي كِتَابِكَ الْكُتُبُ «٤٠» حَمْدًا يُوَازِنُ عَزْشَكَ الْمَجِيدَ وَ يُعَادِلُ كَرْسِيَّكَ «٤١» الرَّفِيعَ حَمْدًا يَكْمُلُ لَدَيْكَ ثَوَابُهُ وَ يَسْتَعْرِقُ كُلَّ جِزَاءٍ جِزَاؤُهُ «٤٢» حَمْدًا ظَاهِرُهُ وَفَقُّ لِبَاطِنِهِ وَ بَاطِنُهُ وَفَقُّ لِصِدْقِ النَّبِيِّ «٤٣» حَمْدًا لَمْ يَحْمَدَكَ خَلْقٌ مِثْلَهُ وَ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ سِوَاكَ فَضْلَهُ «٤٤» حَمْدًا يُعَانُ مَنْ اجْتَهَدَ فِي تَعْدِيدِهِ وَ يُؤَيِّدُ مَنْ أَغْرَقَ نَزْعًا فِي تَوْفِيئِهِ «٤٥» حَمْدًا يَجْمَعُ مَا خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ وَ يَنْتِظِمُ مَا أَنْتَ خَالِقُهُ مِنْ بَعْدِ «٤٦» حَمْدًا لَا حَمْدَ أَقْرَبُ إِلَى قَوْلِكَ مِنْهُ وَ لَا أَحْمَدَ مِمَّنْ يَحْمَدُكَ بِهِ «٤٧» حَمْدًا يُوجِبُ بِكَرَمِكَ الْمَزِيدَ بِوُفُورِهِ وَ تَصِلُهُ بِمَزِيدٍ بَعْدَ مَزِيدٍ طَوَّلًا مِنْكَ «٤٨» حَمْدًا يَجِبُ لِكَرَمِ وَجْهِكَ وَ يُقَابِلُ عِزَّ جَلَالِكَ «٤٩» رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْمُسْتَحَبِّ الْمُسَيَّبِ طَفَى الْمُكْرَمِ الْمُقَرَّبِ أَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَيْهِ أَنْتُمْ بَرَكَاتِكَ وَ تَرَحَّمْ عَلَيْهِ أَمْتَعْ رَحْمَاتِكَ «٥٠» رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَاةً زَاكِيَةً لَا تَكُونُ صَلَاةً أَزْكَى مِنْهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً نَامِيَةً لَا تَكُونُ صَلَاةً أَنْمَى مِنْهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً رَاضِيَةً لَا تَكُونُ صَلَاةً فَوْقَهَا «٥١» رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَاةً تُرْضِيهِ وَ تَزِيدُ عَلَى رِضَاكَ وَ صَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً

تَرْضِيكَ وَتَزِيدُ عَلَي رِضَاكَ لَهُ وَ صَلِّ عَلَيْهِ صِيْلَهُ لَا تَرْضَى لَهُ إِلَّا بِهَا وَلَا تَرَى غَيْرَهُ لَهَا أَهْلًا «٥٢» رَبِّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
صَلَاةً تُجَاوِزُ رِضْوَانَكَ وَ يَنْصِلُ اتِّصَالَهَا بِبِقَائِكَ وَ لَا يَنْفَعُ كَمَا لَا تَنْفَعُ كَلِمَاتُكَ «٥٣» رَبِّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صِيْلَهُ تَنْتَظِمُ
صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ أَهْلِ طَاعَتِكَ وَ تَشْتَمِلُ عَلَي صِيْلَوَاتِ عِبَادِكَ مِنْ جَنِّكَ وَ إِنْسِكَ وَ أَهْلِ إِجَابَتِكَ وَ
تَجْتَمِعُ عَلَي صَلَاةِ كُلِّ مَنْ ذَرَأَتْ وَ بَرَأَتْ مِنْ أَصْنَافِ خَلْقِكَ «٥٤» رَبِّ صَلِّ عَلَيهِ وَ آلِهِ صَلَاةً تُحِيطُ بِكُلِّ صَلَاةٍ سَالَفِهِ وَ مُسْتَأَنَفِهِ وَ
صَلِّ عَلَيْهِ وَ عَلَي آلِهِ صِيْلَهُ مَرْضِيَّةً لَكَ وَ لِمَنْ دُونَكَ وَ تُنْشِئُ مَعَ ذَلِكَ صِيْلَوَاتٍ تُضَاعِفُ مَعَهَا تِلْكَ الصَّلَوَاتِ عِنْدَهَا وَ تَزِيدُهَا
عَلَي كُرُورِ الْأَيَّامِ زِيَادَةً فِي تَضَاعِيفِ لَا يُعِيدُهَا غَيْرُكَ «٥٥» رَبِّ صَلِّ عَلَي أَطْيَبِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ وَ جَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ
عِلْمِكَ وَ حَفَظْتَ دِينَكَ وَ خُلَفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ وَ حُجَجَكَ عَلَي عِبَادِكَ وَ طَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَ الدَّنَسِ طَهِيرًا بِإِزَادَتِكَ وَ
جَعَلْتَهُمُ الْوَسِيْلَةَ إِلَيْكَ وَ الْمَسِيْلَةَ إِلَي جَنَّتِكَ «٥٦» رَبِّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صِيْلَهُ تُعْزِلُ لَهُمْ بِهَا مِنْ نَحْلِكَ وَ كَرَامَتِكَ وَ
تُكْمِلُ لَهُمُ الْأَشْيَاءَ مِنْ عَطَايَاكَ وَ نَوَافِلِكَ وَ تُوفِّرُ عَلَيْهِمُ الْحَظَّ مِنْ عَوَائِدِكَ وَ فَوَائِدِكَ «٥٧» رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ صَلَاةً لَا أَمَدَ
فِي أَوْلِيَّهَا وَ لَا غَايَةَ لِأَمْرِهَا وَ لَا نِهَآيَةَ لِآخِرِهَا «٥٨» رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِمْ زِينَةَ عَرْشِكَ وَ مَا دُونَهُ وَ مِلْءَ سَمَآوَاتِكَ وَ مَا فَوْقَهُنَّ وَ عِيدَ
أَرْضِيكَ وَ مَا تَحْتَهُنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ صِيْلَهُ تُقَرِّبُهُمْ مِنْكَ زُلْفَى وَ تَكُونُ لَكَ وَ لَهُمْ رِضَى وَ مُنْصَلَةً بِنظَائِرِهِنَّ أَبَدًا «٥٩» اللَّهُمَّ إِنَّكَ
أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِيْمَامِ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعِيدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيْعَةَ إِلَي
رِضْوَانِكَ

وَافْتَرَضَتْ طَاعَتَهُ وَحَدَّرَتْ مَعْصِيَتَهُ وَآمَرَتْ بِامْتِسَالِ أَوْامِرِهِ وَالْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ وَالْأَلَى بِتَقَدُّمِهِ مُتَقَدِّمٌ وَلَا يَتَأَخَّرُ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ فَهُوَ عَضِيْمُهُ اللَّائِيذِينَ وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَغُرُوهُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَبِهَاءِ الْعَالَمِينَ «٦٠» اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لَوْلِيكَ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ وَأَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ وَآتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا وَافْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا وَأَعِنِّهِ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ وَاشْدُدْ أَرْزَهُ وَقَوِّ عَضُدَهُ وَرَاعِهِ بِعَيْنِكَ وَاحْمِهِ بِحِفْظِكَ وَانصُرْهُ بِمَلَانِكِكَ وَامْدُدْهُ بِجُنْدِكَ الْأَغْلَبِ «٦١» وَأَقِمَّ بِهِ كِتَابِكَ وَحُدُودَكَ وَشَرَائِعَكَ وَسَيِّئِن رَسُولَكَ - صَلَوَاتِكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَأَحْيِي بِهِ مَيَّا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ وَاجْعَلْ بِهِ صِدَاءَ الْجُورِ عَنْ طَرِيقَتِكَ وَابْنِ بِهِ الضَّرَاءَ مِنْ سَبِيلِكَ وَازِلْ بِهِ النَّاكِبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ وَامْحَقْ بِهِ بُعَاةَ قَصْدِكَ عَوَجًا «٦٢» وَأَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَائِكَ وَابْسُطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَتَعَطُّفَهُ وَتَحَنُّنَهُ وَاجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ وَفِي رِضَاهُ سَاعِينَ وَإِلَى نُصْرَتِهِ وَالْمِدَافِعِ عَنْهُ مُكْنِفِينَ وَإِلَيْكَ وَإِلَى رَسُولِكَ - صَلَوَاتِكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِذَلِكَ مُتَقَرِّبِينَ «٦٣» اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى أَوْلِيَائِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمُ الْمُتَّبِعِينَ مِنْهُمْ الْمُقْتَفِينَ آثَارَهُمُ الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمُ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمُ الْمُؤْتَمِنِينَ بِإِمَامَتِهِمُ الْمُسْلِمِينَ لِأَمْرِهِمُ الْمُجْتَهِدِينَ فِي طَاعَتِهِمُ الْمُتَّظِرِينَ أَيَّامَهُمُ الْمَادِّينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنُهُمُ الصَّلَوَاتِ الْمُبَارَكَاتِ الزَّكَايَاتِ النَّامِيَاتِ الْغَادِيَاتِ الرَّائِحَاتِ «٦٤» وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَاجْمَعْ عَلَى التَّقْوَى أَمْرَهُمْ وَأَصْلِحْ لَهُمْ شُؤْنَهُمْ وَتُبَّ عَلَيْهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَخَيْرُ الْغَافِرِينَ وَاجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي دَارِ السَّلَامِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ «٦٥» اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمُ عَرَفَةَ يَوْمٌ

شَرَفْتُهُ وَكَرَّمْتُهُ وَعَظَّمْتُهُ، نَشَرْتِ فِيهِ رَحْمَتِيكَ وَ مَنَنْتِ فِيهِ بِعَفْوِكَ وَ أَجَزَلْتِ فِيهِ عَطِيَّتِيكَ وَ تَفَضَّلْتِ بِهِ عَلَيَّ عِبَادِيكَ «٦٦» اَللّٰهُمَّ وَ اَنَا عِبْدُكَ الَّذِي اَنْعَمْتَ عَلَيَّ قَبْلَ خَلْقِكَ لَهُ وَ بَعْدَ خَلْقِكَ اِيَّاهُ فَجَعَلْتَهُ مَمَّنْ هَدَيْتَهُ لِدِينِكَ وَ وَفَّقْتَهُ لِحَقِّكَ وَ عَصَيْتَهُ بِحَبْلِكَ وَ اَدْخَلْتَهُ فِي جَزْبِكَ وَ اَرْشَدْتَهُ لِمَوَالِيهِ اَوْلِيَاءِكَ وَ مَعَاذِهِ اَعْدَائِكَ «٦٧» ثُمَّ اَمَرْتَهُ فَلَسَمَ يَا تَمْرُ وَ زَجَرْتَهُ فَلَسَمَ يَا زَجْرُ وَ نَهَيْتَهُ عَنْ مَعْصِيَتِكَ فَخَالَفَ اَمْرَكَ اِلَى نَهْيِكَ لَا مَعَانِدَهُ لَكَ وَ لَا اسْتِكْبَارًا عَلَيَّكَ بَلْ دَعَاهُ هَوَاهُ اِلَى مَا زَيْلْتَهُ وَ اِلَى مَا حَذَرْتَهُ وَ اَعَانَهُ عَلَيَّ ذَلِكَ عِدُوُّكَ وَ عِدُوُّهُ فَاقْدَمَ عَلَيْهِ عَارِفًا بِوَعِيدِكَ رَاجِيًا لِعَفْوِكَ وَ اِثْقًا بِتَجَاوُزِكَ وَ كَانَ اَحَقَّ عِبَادِكَ مَعَ مَا مَنَنْتِ عَلَيْهِ اَلَّا يَفْعَلَ «٦٨» وَ هِيَ اَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ صَاحِبًا ذَلِيلاً خَاضِعًا خَاشِعًا خَائِفًا مُعْتَرِفًا بِعَظِيمِ مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتَهُ وَ جَلِيلِ مِنَ الْخَطَايَا اجْتَرَمْتَهُ مُسْتَجِيرًا بِصِيْفِكَ لَا اِذْذَا بِرَحْمَتِكَ مُوقِنًا اَنَّهُ لَا يُجِيرُنِي مِنْكَ مُجِيرٌ وَ لَا يَمْنَعُنِي مِنْكَ مَا نَعَى «٦٩» فَعِيدْ عَلَيَّ بِمَا تَعُوذُ بِهِ عَلَيَّ مِنْ اِقْتِرَافِ مَنْ تَعْمُدُكَ وَ حِيدْ عَلَيَّ بِمَا تَعُوذُ بِهِ عَلَيَّ مِنْ اَلْقَى بِيَدِهِ اِلَيْكَ مِنْ عَفْوِكَ وَ اَمْنُنْ عَلَيَّ بِمَا لَا يَتَعَاظَمُكَ اَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلَيَّ مِنْ اَمْلَاكَ مِنْ غُفْرَانِكَ «٧٠» وَ اجْعَلْ لِي فِي هَذَا الْيَوْمِ نَصِيبًا اَنَالَ بِهِ حَظًّا مِنْ رِضْوَانِكَ وَ لَا تَرُدَّنِي صِفْرًا مِمَّا يَنْقَلِبُ بِهِ الْمُتَعَبِّدُونَ لَكَ مِنْ عِبَادِكَ «٧١» وَ اِنِّي وَ اِنْ لَمْ اُقَدِّمْ مَا قَدَّمُوهُ مِنَ الصَّالِحَاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدَكَ وَ نَفَى الْاَضْدَادِ وَ الْاَنْدَادِ وَ الْاَشْبَاهِ عَنْكَ وَ اَتَيْتُكَ مِنَ الْمَأْبُوبِ الَّتِي اَمَرْتَ اَنْ تُؤْتِيَ مِنْهَا وَ تَقَرَّبْتُ اِلَيْكَ بِمَا لَا يَقْرُبُ اَحَدٌ مِنْكَ اِلَّا بِالتَّقَرُّبِ بِهِ «٧٢» ثُمَّ اَتْبَعْتُ ذَلِكَ بِالْاِنَابَةِ اِلَيْكَ وَ التَّذَلُّلِ وَ الْاِسْتِيكَاانِهِ لَكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِكَ وَ الثَّقَةِ بِمَا عِنْدَكَ وَ شَفَعْتُهُ بِرَجَائِكَ الَّذِي قَلَّ مَا يَخِيْبُ عَلَيْهِ رَاجِيكَ «٧٣» وَ

سَأَلْتُكَ مَسْأَلَةَ الْحَقِيرِ الدَّلِيلِ البَائِسِ الْفَقِيرِ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ وَمَعَ ذَلِكَ خِيفَهُ وَ تَضَرُّعاً وَ تَعَوُّذاً وَ تَلَوُّذاً لَا مُسْتَطِيلًا بِتَكَبُّرِ
الْمُتَكَبِّرِينَ وَ لَا مُتَعَالِيًا بِدَالِهِ الْمُطِيعِينَ وَ لَا مُسْتَطِيلًا بِشَفَاعَةِ الشَّافِعِينَ «٧٤» وَ أَنَا بَعْدَ أَقَلِّ الْأَقْلِينَ وَ أَذَلِّ الْأَذَلِّينَ وَ مِثْلُ الذَّرِّهِ أَوْ دُونَهَا
فِيَا مَنْ لَمْ يُعَاجِلِ الْمُسْتَيْئِينَ وَ لَا يَنْدُهُ الْمُتَرَفِينَ وَ يَا مَنْ يَمُنُّ بِإِقَالِهِ الْعَاثِرِينَ وَ يَنْفَضُّ بِإِنْظَارِ الْخَاطِئِينَ «٧٥» أَنَا الْمُسِيءُ الْمُعْتَرِفُ
الْخَاطِئُ الْعَاثِرُ «٧٦» أَنَا الَّذِي أَقْدَمَ عَلَيْكَ مُجْتَرئًا «٧٧» أَنَا الَّذِي عَصَيْتُكَ مُتَعَمِّدًا «٧٨» أَنَا الَّذِي اسْتَيْخَفَى مِنْ عِبَادِكَ وَ بَارَزَكَ
«٧٩» أَنَا الَّذِي هَيَّابَ عِبَادِكَ وَ أَمْنَكَ «٨٠» أَنَا الَّذِي لَمْ يَزْهَبْ سَيْطَوْتِكَ وَ لَمْ يَخَفْ بِأَسِيكَ «٨١» أَنَا الْجَانِي عَلَى نَفْسِهِ «٨٢» أَنَا
الْمُرْتَهِنُ بِبِلَيْتِهِ «٨٣» أَنَا الْقَلِيلُ الْحَيَاءِ «٨٤» أَنَا الطَّوِيلُ الْعَنَاءِ «٨٥» بِحَقِّ مَنْ انْتَجَبْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَ بِمَنْ اضْطَفَيْتَهُ لِنَفْسِكَ بِحَقِّ مَنْ
اخْتَرْتَهُ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَ مَنْ اجْتَبَيْتَ لِشَأْنِكَ بِحَقِّ مَنْ وَصَلَتْ طَاعَتُهُ بِطَاعَتِكَ وَ مَنْ جَعَلَتْ مَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِكَ بِحَقِّ مَنْ قَرَنْتَ
مُؤَالَاتَهُ بِمُؤَالَاتِكَ وَ مَنْ نَطَتْ مُعَادَاتَهُ بِمُعَادَاتِكَ تَغْمَدْنِي فِي يَوْمِي هَذَا بِمَا تَتَغَمَّدُ بِهِ مَنْ جَارَ إِلَيْكَ مُنْتَصِلًا وَ عَادَ بِأَسِي تَغْفَارِكَ
تَائِبًا «٨٦» وَ تَوَلَّيْتَنِي بِمَا تَوَلَّيْتَهُ بِهٖ أَهْلَ طَاعَتِكَ وَ الزُّلْفَى لَعْدِيكَ وَ الْمَكَانَةَ مِنْكَ «٨٧» وَ تَوَخَّذْنِي بِمَا تَتَوَخَّذُ بِهِ مَنْ وَفَى بِعَهْدِكَ وَ
أَتَعَبَ نَفْسَهُ فِي ذَاتِكَ وَ أَجْهَدَهَا فِي مَرْضَاتِكَ «٨٨» وَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِتَفْرِيطِي فِي جَنْبِكَ وَ تَعِدِّي طَوْرِي فِي حُدُودِكَ وَ مُجَاوِزِهِ
أَحْكَامِكَ «٨٩» وَ لَا تَسْتَدْرِجْنِي بِإِمْلَائِكَ لِي اسْتِدْرَاجَ مَنْ مَنَعَنِي خَيْرَ مَا عِنْدَهُ وَ لَمْ يَشْرُكْكَ فِي حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِي «٩٠» وَ نَبَّهْنِي مِنْ
رَقْدِهِ الْغَافِلِينَ وَ سِنِّهِ الْمُسْرِفِينَ وَ نَعْسِهِ الْمَخْذُولِينَ «٩١» وَ خُذْ

بِقَلْبِي إِلَى مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقَانِينِ وَاسْتَعْبَدْتَ بِهِ الْمُتَعَبِّدِينَ وَاسْتَنْقَذْتَ بِهِ الْمُتَهَاوِينَ «٩٢» وَأَعِدْنِي مِمَّا يُبَاعِدُنِي عَنْكَ وَيُحُولُ
بَيْنِي وَبَيْنَ حَظِّي مِنْكَ وَيُضِيءُ دُنْيِي عَمَّا أَحَاوِلُ لَدَيْكَ «٩٣» وَسَهِّلْ لِي مَسْلَكَ الْخَيْرَاتِ إِلَيْكَ وَالْمُسَابِقَةَ إِلَيْهَا مِنْ حَيْثُ أَمَرْتَ وَ
الْمُشَاحَّةَ فِيهَا عَلَيَّ مَا أَرَدْتَ «٩٤» وَلَا تَمَحِّقْنِي فِيمَنْ تَمَحَّقُ مِنَ الْمُسِيءَاتِ بِمَا أُوَعِدْتُ «٩٥» وَلَا تُهْلِكْنِي مَعَ مَنْ تُهْلِكُ مَنْ
الْمُتَعَرِّضِينَ لِمَقْتِكَ «٩٦» وَلَا تُتَبِّرْنِي فِيمَنْ تُتَبِّرُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنِّي سُبُلِكَ «٩٧» وَنَجِّنِي مِنَ غَمَرَاتِ الْفِتْنَةِ وَخَلِّصْنِي مِنَ لَهَوَاتِ
الْبُلُوِي وَاجْرِنِي مِنَ أَخْذِ الْأَمْلَاءِ «٩٨» وَحِيلْ بَيْنِي وَبَيْنَ عَدُوِّ يُوْضِعُنِي وَهَيْوَى يُوْبِقُنِي وَمَنْقَصِهِ تَزْهِقُنِي «٩٩» وَلَا تُعْرِضْ عَنِّي
إِعْرَاضَ مَنْ لَا تَرْضَى عَنْهُ بَعْدَ غَضَبِكَ «١٠٠» وَلَا تُؤَيِّسْنِي مِنَ الْأَمَلِ فِيكَ فَيَغْلِبَ عَلَيَّ الْقَنُوطُ مِنْ رَحْمَتِكَ «١٠١» وَلَا تَمْنَحْنِي بِمَا
لَا طَاقَةَ لِي بِهِ فَتَبْهَطُنِي مِمَّا تُحْمَلُنِيهِ مِنْ فَضْلِ مَحَبَّتِكَ «١٠٢» وَلَا تُرْسِلْنِي مِنْ يَدِكَ إِرْسَالَ مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ وَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَيْهِ وَلَا
إِنَابَةَ لَهُ «١٠٣» وَلَا تَرُمْ بِي رَمْيَ مَنْ سَقَطَ مِنْ عَيْنِ رِعَايَتِكَ وَ مَنْ اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْخِزْيُ مِنْ عِنْدِكَ بَلْ خُذْ بِيَدِي مِنْ سَقَطِهِ الْمُتَرَدِّينَ
وَ وَهْلِهِ الْمُتَعَسِّفِينَ وَ زَلَّهُ الْمَغْرُورِينَ وَ وَرْطَهُ الْهَوَالِكِينَ «١٠٤» وَ عَرِّفْنِي مِمَّا ابْتَلَيْتَ بِهِ طَبَقَاتِ عِبِيدِكَ وَ إِمَائِكَ وَ بَلِّغْنِي مَبَالِغَ مَنْ
عُنِيَتْ بِهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَ رَضِيَتْ عَنْهُ فَأَعَشَيْتَهُ حَمِيداً وَ تَوَفَّيْتَهُ سَعِيداً «١٠٥» وَ طَوِّقْنِي طَوْقَ الْإِقْلَاعِ عَمَّا يُحْبِطُ الْحَسَنَاتِ وَ يَذْهَبُ
بِالْبَرَكَاتِ «١٠٦» وَ أَشْعِرْ قَلْبِي الْإِزْدِحَارَ عَن قَبَائِحِ السَّيِّئَاتِ وَ فَوَاضِحِ الْحَوْبَاتِ «١٠٧» وَلَا تَشْغَلْنِي بِمَا لَا أُذْرِكُهُ إِلَّا بِكَ عَمَّا لَا
يُزْضِيكَ عَنِّي غَيْرُهُ «١٠٨» وَ انزِعْ مِنْ قَلْبِي حُبَّ دُنْيَا

دَيْتِهِ تَنْهَى عَمَّا عِنْدَكَ وَ تَصِيدُ عَنِ ابْتِغَاءِ الْوَسِيلَةِ إِلَيْكَ وَ تُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْكَ «١٠٩» وَ زَيْنٌ لِي التَّفَرُّدُ بِمُنَاجَاةِكَ بِاللَّيْلِ وَ
 النَّهَارِ «١١٠» وَ هَبْ لِي عَضِيْمَةً تُدْنِيْنِي مِنْ خَشْيَتِكَ وَ تَقْطَعُنِي عَنْ رُكُوبِ مَحَارِمِكَ وَ تُفَكِّنِي مِنْ أَسْرِ الْعِظَائِمِ «١١١» وَ هَبْ لِي
 التَّطْهِيرَ مِنْ دَنَسِ الْعِضْيَانِ وَ أَذْهِبْ عَنِّي دَرَنَ الْخَطَايَا وَ سَرِبْلِي بِسِرْبَالِ عَافِيَتِكَ وَ رَدِّنِي رِذَاءَ مُعَافَاةِكَ وَ جَلِّلْنِي سَوَابِغِ نِعْمَائِكَ وَ
 ظَاهِرَ لَدَيَّ فَضْلِكَ وَ طَوْلِكَ «١١٢» وَ أَيِّدْنِي بِتَوْفِيْقِكَ وَ تَسْهِدِيكَ وَ أَعِنِّي عَلَى صَالِحِ النَّيِّهِ وَ مَرْضِي الْقَوْلِ وَ مَسِيَّ تَحْسَنِ الْعَمَلِ وَ
 لَا تَكْلِنِي إِلَى حَوْلِي وَ قُوَّتِي دُونَ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ «١١٣» وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ تَبْعَثُنِي لِلْقَائِكَ وَ لَا تَفْضُخْنِي بَيْنَ يَدَيَّ أَوْلِيَائِكَ وَ لَا
 تُنْسِنِي ذِكْرَكَ وَ لَا تَذْهِبْ عَنِّي شُكْرَكَ بَلِ الْزَمْنِيهِ فِي أَحْوَالِ السَّهْوِ عِنْدَ غَفَلَاتِ الْجَاهِلِيْنَ لِأَلَا تَبْكُ وَ أُوْزِعْنِي أَنْ أُثْنِيَ بِمَا
 أَوْلَيْتَنِي وَ أَعْتَرِفَ بِمَا أَسَدَيْتَهُ إِلَيَّ «١١٤» وَ اجْعَلْ رَغْبَتِي إِلَيْكَ فَوْقَ رَغْبَةِ الرَّاغِبِيْنَ وَ حَمْدِي إِيَّاكَ فَوْقَ حَمْدِ الْحَامِدِيْنَ «١١٥» وَ لَا
 تَخْذُلْنِي عِنْدَ فِاقَتِي إِلَيْكَ وَ لَا تُهْلِكْنِي بِمَا أَسَدَيْتَهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَجْجُهْنِي بِمَا جَبَّهْتَ بِهِ الْمُعَاذِيْدِيْنَ لَكَ فَإِنِّي لَكَ مُسِيْلٌمٌ أَعْلَمُ أَنَّ
 الْحُجَّةَ لَكَ وَ أَنَّكَ أَوْلَى بِالْفَضْلِ وَ أَعُوْدُ بِالْإِحْسَانِ وَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وَ أَنَّكَ بَانَ تَغْفُوَ أَوْلَى مِنْكَ بَانَ تَعَاقِبَ وَ أَنَّكَ
 بَانَ تَسْتُرُ أَقْرَبُ مِنْكَ إِلَيَّ أَنْ تَشَهَرَ «١١٦» فَأَخِيْنِي حَيَاةً طَيِّبَةً تَنْتَضِمُ بِمَا أُرِيدُ وَ تَبْلُغُ مَا أُحِبُّ مِنْ حَيْثُ لَا آتِي مَا تَكْرَهُ وَ لَا أَرْتَكِبُ
 مِمَّا نَهَيْتَ عَنْهُ وَ أَمْنِي مِيْتَةً مِنْ يَسِيْعِي نُورُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ عَنْ يَمِيْنِهِ «١١٧» وَ ذَلِّلْنِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَ أَعِزَّنِي عِنْدَ خَلْقِكَ وَ ضَعْنِي إِذَا
 خَلَوْتُ بِكَ وَ ارْفَعْنِي بَيْنَ عِبَادِكَ وَ أَعِزَّنِي عَمَّنْ هُوَ غَنِيٌّ عَنِّي وَ زِدْنِي إِلَيْكَ فَاقَةً وَ فَقْرًا «١١٨» وَ

أَعِدَّنِي مِنْ شَمَاتِهِ الْأَعْدَاءِ وَ مِنْ حُلُولِ الْبَلَاءِ وَ مِنَ الدَّلِّ وَ الْعَنَاءِ تَعَمَّدَنِي فِيَمَا أَطْلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي بِمَا يَتَعَمَّدُ بِهِ الْقَادِرُ عَلَى الْبَطْشِ لَوْ
لَا حِلْمُهُ وَ الْأَخَذُ عَلَى الْجَرِيرَةِ لَوْ لَا أَنَاتُهُ «١١٩» وَإِذَا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَةً أَوْ سُوءًا فَنَجِّنِي مِنْهَا لَوْ إِذَا بَكَ وَ إِذْ لَمْ تُقِمْنِي مَقَامَ فَضِيحِهِ
فِي دُنْيَاكَ فَلَا تُقِمْنِي مِثْلَهُ فِي آخِرَتِكَ «١٢٠» وَ اشفَعْ لِي أَوْ ائْتِلْ مِنِّيكَ بِأَوَاحِرِهَا وَ قَدِيمَ فَوَائِدِكَ بِحَوَادِثِهَا وَ لَا تَمِيدُ لِي مَدًّا
يَقْسُو مَعَهُ قَلْبِي وَ لَا تَفْرَعْنِي قَارِعَهُ يَذْهَبُ لَهَا بِهَائِي وَ لَا تَسِيْمْنِي خَسِيْسَةً يَصِيْرُ لَهَا قَدْرِي وَ لَا نَقِيصَةً يُجْهَلُ مِنْ أَجْلِهَا مَكَانِي
«١٢١» وَ لَا تَرْغَبْنِي رَوْعَهُ أُبْلِسُ بِهَا وَ لَا خِيْفَهُ أُوجِسُ دُونَهَا اجْعَلْ هَيْبَتِي فِي وَعِيدِكَ وَ حِذْرِي مِنْ إِغْذَارِكَ وَ إِذْذَارِكَ وَ رَهْمَتِي
عِنْدَ تِلَاوَةِ آيَاتِكَ «١٢٢» وَ اَعْمُرْ لَيْلِي بِإِيقَاطِي فِيهِ لِعِبَادَتِكَ وَ تَفَرِّدِي بِالتَّهَجُّدِ لَكَ وَ تَجَرُّدِي بِسِيْ كُونِي إِلَيْكَ وَ إِنْزَالِ حَوَائِجِي
بِكَ وَ مُنَازَلَتِي إِيَّاكَ فِي فَكَاكِ رَقِيْبَتِي مِنْ نَارِكَ وَ إِجَارَتِي مِمَّا فِيهِ أَهْلُهَا مِنْ عِذَابِكَ «١٢٣» وَ لَا تَذَرْنِي فِي طُغْيَانِي عَامِيًا وَ لَا
فِي غَمْرَتِي سَاهِيًا حَتَّى حِينٍ وَ لَا تَجْعَلْنِي عِظَةً لِمَنْ اتَّعَظَ وَ لَا نَكَالًا لِمَنْ اعْتَبَرَ وَ لَا فِتْنَةً لِمَنْ نَظَرَ وَ لَا تَمَكُّرًا بِي فِيمَنْ تَمَكَّرَ بِهِ وَ لَا
تَسِيْبَةً بِي غَيْرِي وَ لَا تُغَيِّرْ لِي اسْمًا وَ لَا تُبَدِّلْ لِي جِسْمًا وَ لَا تَتَّخِذْنِي هُزُوءًا لِخَلْقِكَ وَ لَا سُخْرِيًّا لَكَ وَ لَا تَبْعًا إِلَّا لِمَرْضَاتِكَ وَ لَا
مُؤْتَمِنًا إِلَّا بِالْإِنْتِقَامِ لَكَ «١٢٤» وَ أَوْجِدْنِي بَرْدَ عَفْوِكَ وَ حِلَاوَةَ رَحْمَتِكَ وَ رَوْحَكَ وَ رِيحَانَتِكَ وَ جَنَّةَ نَعِيمَتِكَ وَ أَدْفِنِي طَعْمَ
الْفَرَاغِ لِمَا تُحِبُّ بِسَيِّعِهِ مِنْ سَيِّئَتِكَ وَ الاجْتِهَادِ فِيمَا يُزَلِّفُ لِمَدِيكَ وَ عِنْدَكَ وَ أَتْحِفْنِي بِتُحْفَتِكَ مِنْ تُحْفَاتِكَ «١٢٥» وَ اجْعَلْ تِجَارَتِي
رَابِحَةً وَ كَرَّتِي غَيْرَ خَاسِرَةٍ وَ أَخْفِنِي مَقَامَكَ وَ شَوْقِي لِقَاءَكَ وَ تُبَّ عَلَيَّ تَوْبَةً نَصُوحًا لَا تُبْقِ مَعَهَا ذُنُوبًا صَغِيرَةً وَ لَا

كَبِيرَةٌ وَلَا تَذَرُ مَعَهَا عَلَانِيَةً وَلَا سِرِّيْرَهُ «١٢٦» وَانزِعِ الْعِلْمَ مِنْ صَدْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ وَاعْطِفْ بِقَلْبِي عَلَى الْخَاشِعِينَ وَكُنْ لِي كَمَا
تَكُونُ لِلصَّالِحِينَ وَحَلِّنِي حَلِيَّةَ الْمُتَّقِينَ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْغَابِرِينَ وَذِكْرًا نَامِيًّا فِي الْآخِرِينَ وَوَافِ بِي عَزْصَةَ الْأَوْلِيَيْنِ
«١٢٧» وَتَمِّمْ سُبُوغَ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَظَاهِرَ كَرَامَاتِهَا لَمَدَى امْتَلَأْ مِنْ فَوَائِدِكَ يَدَيَّ وَسُقْ كَرَائِمَ مَوَاهِبِكَ إِلَيَّ وَجَاوِزِ بِي الْأَطْيَبِينَ مِنْ
أَوْلِيَائِكَ فِي الْجِنَانِ الَّتِي زَيَّنْتَهَا لِأَصْفِيَائِكَ وَجَلَّلْنِي شَرَائِفَ نِحْلِكَ فِي الْمَقَامَاتِ الْمُعَيَّدَةِ لِأَحِبَّائِكَ «١٢٨» وَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ
مَقِيلًا- آوِي إِلَيْهِ مُطْمَئِنًّا وَمَثَابَةً أَبْوُوهِيَا وَاقْرُ عَيْنًا وَلَا تُقَابِسْنِي بِعَظِيمَاتِ الْجَرَائِرِ وَلَا تُهْلِكْنِي يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ وَأَزِلْ عَنِّي كُلَّ
شَكٍّ وَشُبُهَةٍ وَاجْعَلْ لِي فِي الْحَقِّ طَرِيقًا مِنْ كُلِّ رَحْمَةٍ وَأَجْزِلْ لِي قِسَمَ الْمَوَاهِبِ مِنْ نَوَالِكَ وَوَفِّرْ عَلَيَّ حُظُوظَ الْإِحْسَانِ مِنْ
إِفْضَالِكَ «١٢٩» وَاجْعَلْ قَلْبِي وَاثِقًا بِمَا عِنْدَكَ وَهَمِّي مُسْتَفْرَعًا لِمَا هُوَ لَكَ وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْتَعْمَلُ بِهِ خَالِصَتَكَ وَأَشْرِبْ قَلْبِي
عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طَاعَتَكَ وَاجْمَعْ لِي الْغِنَى وَالْعَفَافَ وَالِدَّعَةَ وَالْمُعَافَاةَ وَالصَّحَّةَ وَالسَّعَةَ وَالطَّمَأْنِينَةَ وَالْعَافِيَةَ «١٣٠» وَلَا تُحْبِطْ
حَسَنَاتِي بِمَا يَشُوبُهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَلَا خَلَوَاتِي بِمَا يَعْزِضُ لِي مِنْ نَزَعَاتِ فِتْنَتِكَ وَصُنْ وَجْهِي عَنِ الطَّلَبِ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ
وَذُنْبِي عَنِ التَّمَاسِ مَا عِنْدَ الْفَاسِقِينَ «١٣١» وَلَا تَجْعَلْنِي لِلظَّالِمِينَ ظَهِيرًا وَلَا لَهُمْ عَلَيَّ مَحْوٍ كِتَابِكَ يَدًا وَنَصِيرًا وَحُطْنِي مِنْ حَيْثُ
لَا- أَعْلَمُ حِيَاطَةَ تَقِينِي بِهِمَا وَافْتِخْ لِي أَبْوَابَ تَوَيِّتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَرِزْقِكَ الْوَاسِعِ إِنِّي إِلَيْكَ مِنَ الرَّاعِبِينَ وَاتَّمِّمْ لِي
إِنْعَامَكَ إِنَّكَ خَيْرُ الْمُنْعِمِينَ «١٣٢» وَاجْعَلْ بَاقِيَ عُمْرِي فِي الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ ابْتِغَاءً

وَجْهَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيْهِمْ أَبَدَ الْآبِدِينَ.

ص: ٧٠

[«۱» الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۲» اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ يَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ رَبِّ الْأَرْبَابِ وَإِلَهُ كُلِّ مَالُوهِ وَ خَالِقَ كُلِّ مَخْلُوقٍ وَ وَارِثَ كُلِّ شَيْءٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ لَا يَغْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبٌ «۳» أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَحَدُ الْمُتَوَحَّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ «۴» وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْكَرِيمُ الْمُتَكَرِّمُ الْعَظِيمُ الْمُتَعَظَّمُ الْكَبِيرُ الْمُتَكَبِّرُ «۵» وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَلِيُّ الْمُتَعَالِ الشَّدِيدُ الْمَحَالِ «۶» وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ «۷» وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْقَدِيمُ الْخَبِيرُ «۸» وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْكَرِيمُ الْأَكْرَمُ الدَّائِمُ الْأَدْوَمُ «۹» وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ وَ الْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدَدٍ «۱۰» وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ وَ الْعَالِي فِي دُنُوِّهِ «۱۱» وَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ذُو الْبَهَاءِ وَ الْمَجْدِ وَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْحَمْدِ]

خدا را سپاس، که مالک و مدبر جهانیان است. خدایا! سپاس ویژه توست؛ ای پدید آورنده آسمان ها و زمین! ای صاحب جلال و اکرام! ای مالک همه اربابان و ای معبود هر معبود و خالق هر مخلوق و وارث هر چیز! چیزی شبیه او

نیست و علم چیزی از او پنهان نمی ماند، و او به هر چیز احاطه دارد، و او بر هر چیز نگهبان است، تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، و یکتا و یگانه ای، فرد تنهایی. و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، بزرگوار و ارجمندی، بزرگ و باعظمتی، کبیر و متکبری، و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، بلند مرتبه و بلند پایه ای، در انتقام گیری سخت و شدیدی، و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، بخشنده و مهربانی، دانا و درست کاری، و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، شنوا و بینایی، ازلی و آگاهی، و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، بزرگوار و بزرگوارتری، همیشگی و جاودانه تری، و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، اولی پیش از هر کس، و آخری پس از هر عدد، و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، نزدیک در عین بلندی مقامش، و بلند مقام در عین نزدیکی اش، و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست، صاحب زیبایی و بزرگواری، و کبریایی و حمدی.

روز با عظمت عرفه

در آثار اسلامی و معارف الهی آمده که روز عرفه روزی است که حضرت حق بندگانش را به عبادت و طاعت خوانده، و در این روز سفره جود و احسانش را برای آنان گسترده، و برای شیطان رجیم در این روز خوار و حقیرتر و رانده تر و خشمناک ترین اوقات خواهد بود.

روایت شده که حضرت زین العابدین علیه السلام در این روز سائلی را دیدند دست گدایی به سوی مردم دراز کرده، به او فرمود: وای بر تو! آیا در چنین موقعیتی از غیر خدا سؤال می کنی و حال این که امید می رود در این روز فضل الهی شامل حال اطفال در رحم شود و آنان به سعادت برسند؟! (۱)

ص: ۷۲

۱- (۱) - من لایحضره الفقیه: ۲/۲۱۱، حدیث ۲۱۸۲؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۵۵۵، باب ۲۱، حدیث ۱۸۴۳۱.

برای این روز اعمال بسیار مهمی در کتب ادعیه آمده که به جا آوردنش ثواب عظیم و بهره‌ وافی دارد.

از جمله اعمال این روز دعای عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام و دعای عرفه حضرت زین العابدین علیه السلام فرزند با کرامت آن حضرت است.

در بررسی دعای عرفه حضرت سجّاد علیه السلام به این نتیجه رسیدم که امام در دعای عرفه خود عناوین زیر را مورد توجه قرار داده اند:

۱ - توحید و اسما و صفات حق و حمد و سپاس پروردگار

۲ - دعای به حضرت ختمی مرتبت

۳ - دعای به امام معصوم

۴ - دعای به پیروان معصوم

۵ - گناه و گناهکاری

۶ - درخواست عفو و بخشش از حضرت حق

۷ - راه توبه و بازگشت

۸ - شیطان و اغواگری او

۹ - مرگ و دورنمایی از قیامت

۱۰ - مکارم اخلاق و سیئات نفسی

تمام این عناوین در دعاها قبل توضیح داده شده است. لذا به شرحی مختصر همراه با ترجمه اکتفا می‌کنم.

[«۱۲» وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الَّذِي أَنْشَأْتَ الْأَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ سِنِّخٍ وَصَوَّرْتَ مَا صَوَّرْتَ مِنْ غَيْرِ مِثَالٍ وَابْتَدَعْتَ الْمُبْتَدَعَاتِ بِلَا
اِحْتِذَاءٍ «۱۳» أَنْتَ الَّذِي قَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَقْدِيرًا وَيَسَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَيْسِيرًا وَدَبَّرْتَ مَا دُونَكَ تَدْبِيرًا «۱۴» أَنْتَ الَّذِي لَمْ يُعْنِكَ
عَلَى خَلْقِكَ شَرِيكَ وَ لَمْ يُوَازِرَكَ فِي أَمْرِكَ وَزَيْرٌ وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ مُشَاهِدٌ وَ لَا نَظِيرٌ «۱۵» أَنْتَ الَّذِي أَرَدْتَ فَكَانَ حَتْمًا مَا أَرَدْتَ
وَ قَضَيْتَ فَكَانَ عَدْلًا مَا قَضَيْتَ وَ حَكَمْتَ فَكَانَ نِصْفًا مَا حَكَمْتَ «۱۶» أَنْتَ الَّذِي لَا يَحْوِيكَ مَكَانٌ وَ لَمْ يَقُمْ لِسَيِّطَانِكَ سُلْطَانٌ وَ
لَمْ يُعِيكَ بُرْهَانٌ وَ لَا بَيَانٌ «۱۷» أَنْتَ الَّذِي أَحْصَيْتَ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا وَ جَعَلْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَمَدًا وَ قَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَقْدِيرًا]

و تویی خدایی که جز تو خدایی نیست که همه چیز را بدون مایه و اصل پدید آوردی، و آنچه را صورت و شکل دادی،
بدون نمونه برداری از چیزی شکل دادی، و آفریده ها را بدون اقتباس از نقشه ای آفریدی. تویی که هر چیز را در نیکوترین
وضع، اندازه گیری کردی، و هر چیز را، از نظر تمام خصوصیات رو به راه فرمودی، و امور ماسوای خود را سامان دادی، تویی
که در ایجاد موجودات شریکی یاریت نداد، و در کارت وزیری به پشتیبانیت برنخاست. و برایت در

امور آفرینش شاهد و نظیری نبود، تویی که اراده کردی، پس هر چه را اراده کردی حتمی و قطعی شد، و قضاوت فرمودی، و آنچه را قضاوت کردی بر اساس عدالت بود، و حکم کردی، و آنچه را حکم کردی بر پایه انصاف بود.

تویی که مکانی تو را فرامی گیرد، و سلطنتی در برابر سلطنت به پانخواست، و برهان و بیانی عاجزت نساخت. تویی که هر چیز را به شمار آوردی، و برای هر چیزی مدت قرار دادی، و هر چیز را به خوبی اندازه گرفتی.

ص: ۷۵

[«۱۸» أَنْتَ الَّذِي قَصَّرْتَ الْأَوْهَامَ عَنْ ذَاتِيكَ وَ عَجَزْتَ الْأَفْهَامَ عَنْ كَيْفِيَّتِكَ وَ لَمْ تُدْرِكِ الْأَبْصَارُ مَوْضِعَ أُيُسِيِّكَ «۱۹» أَنْتَ الَّذِي لَا تُحَدِّدُ فَتَكُونُ مَحْدُودًا وَ لَمْ تَمَثِّلْ فَتَكُونِ مَوْجُودًا وَ لَمْ تَلِدْ فَتَكُونِ مَوْلُودًا «۲۰» أَنْتَ الَّذِي لَا ضِدَّ مَعَكَ فَيُعَايَنُكَ وَ لَا عَدْلَ لَكَ فَيُكَائِرُكَ وَ لَا نِدَّ لَكَ فَيُعَارِضُكَ «۲۱» أَنْتَ الَّذِي ابْتَدَأَ وَ اخْتَرَعَ وَ اسْتَحْدَثَ وَ ابْتَدَعَ وَ أَحْسَنَ صُنْعَ مَا صَنَعَ]

تویی که دست اندیشه ها از رسیدن به ژرفای ذات کوتاه است، و فهم ها از درک چگونگی ات ناتوان است، و دیده ها جای کجایت را در نیابند. تویی که ابتدا و انتهای نداری تا محدود شوی، و مانند موجودات نیستی که پس از عدم موجود شده باشی، و فرزندی نیاوردی، تا زاییده شده باشی، تویی که برایت همتایی نیست تا با تو به ستیز برخیزد، و همانندی برایت نیست تا در قدرت و سطوت و توانایی، با تو پهلو به پهلو زند، و نظیری برایت نیست، تا با تو از در مخالفت برآید. تویی که آغاز کرد و اختراع نمود، و پدید آورد و بدون نمونه آفرید و محکم و نیکو قرار داد ساختن آنچه را ساخت.

مناجات

ز حق رسید ندا، لاله الا هو دلم ربود ز جا، لاله الا هو

ص: ۷۶

ندای نور فشان روشنایی دل و جان ندای شرک زدا، لاله الآ هو
سروش هاتف غیب این ندا به جان در داد دلا تو هم بسرا، لاله الآ هو
چو گوش هوش بدام منادی حق را شنیدم از همه جا، لاله الآ هو
خدا گواه و ملایک گواه و دانایان کفی بهم شهدا، لاله الآ هو
نظر به عالم جان کردم از دریچه دل ندیده دیده سوا، لاله الآ هو
نوشته گرد خط مهوشان به خط غبار به کلک صنع خدا، لاله الآ هو
اشاره های خوش چشم مست محبوبان به غمزه کرد ادا، لاله الآ هو

(فیض کاشانی)

ص: ۷۷

[«۲۲» سُبْحَانَكَ! مَا أَجَلُ شَأْنِكَ! وَ أَسْنَى فِي الْأَمَاكِنِ مَكَانَكَ وَ أَصْدَعُ بِالْحَقِّ فُرْقَانَكَ! «۲۳» سُبْحَانَكَ مِنْ لَطِيفِ مَا أَلْطَفَكَ! وَ رُوُوفٍ مِمَّا أَرْأَفَكَ! وَ حَكِيمٍ مِمَّا أَعْرَفَكَ! سُبْحَانَكَ مِنْ مَلِيكَ مِمَّا أَمْنَعَكَ! وَ جَوَادٍ مِمَّا أَوْسَعَكَ وَ رَفِيعٍ مِمَّا أَرْفَعَكَ! ذُو الْبَهَاءِ وَ الْمَجْدِ وَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْحَمْدِ «۲۴» سُبْحَانَكَ بَسَّطْتَ بِالْخَيْرَاتِ يَدَكَ وَ عَرَفْتَ الْهَدَايَةَ مِنْ عِنْدِكَ فَمَنْ التَّمَسَّكَ لِإِدِينِ أَوْ دُنْيَا وَجَدَكَ «۲۵» سُبْحَانَكَ! خَضَعَ لَكَ مَنْ جَرَى فِي عِلْمِكَ وَ خَشَعَ لِعَظَمَتِكَ مَا دُونَ عَرْشِكَ وَ انْقَادَ لِلتَّسْلِيمِ لَكَ كُلُّ خَلْقِكَ]

منزه و پاکی؛ چه بزرگ است شأنت و چه بلند است در میان جایگاه ها، جایگاهت، و چه آشکار کننده به حق است قرآنت، و موازینی که برای جدا کردن حق از باطل قرار داده ای.

منزه و پاک و مهربانی که چه بسیار است مهربانیت، و رؤوفی که چه بسیار است رأفت، و حکیمی که چه بسیار است شناسایی ات.

منزه و پاکی؛ پادشاهی که دست معارضی به مرز پادشاهیت نرسد و بخشنده ای که سفره بخشندگیت چه پهناور است؛ و بلند مرتبه ای، چه بلند مرتبه است رفعت.

تو صاحب زیبایی و بزرگواری و کبریایی و حمدی. منزه و پاکی، دست

قدرتت را به عطا کردن خوبی‌ها گشودی، و هدایت از نزد تو شناخته شد، پس هر که تو را برای دین، یا دنیا بخواهد می‌یابدت.

منزه و پاکی، هر کس در عرصه علم تو قرار گرفته، برایت فروتنی کرد و جمع آفریده‌هایت، در برابر بزرگیت تواضع کردند، و همه مخلوقات در پیشگاه تو گردن بند تسلیم به گردن انداختند.

ص: ۷۹

[«۲۶» سُبْحَانَكَ لَا تَحْسُ وَلَا تُجْسُ وَلَا تُمَسُّ وَلَا تُكَادُ وَلَا تُمَاطُ وَلَا تُنَازِعُ وَلَا تُجَارِي وَلَا تُمَارِي وَلَا تُخَادِعُ وَلَا تُمَآكِرُ
«۲۷» سُبْحَانَكَ سَبِيلُكَ حَيْدٌ وَأَمْرُكَ رَشْدٌ وَأَنْتَ حَيٌّ صَيِّمٌ «۲۸» سُبْحَانَكَ قَوْلُكَ حُكْمٌ وَقَضَاؤُكَ حُتْمٌ وَإِرَادَتُكَ عَزْمٌ
«۲۹» سُبْحَانَكَ لَا رَادَّ لِمَشِيَّتِكَ وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِكَ «۳۰» سُبْحَانَكَ بَاهِرَ الْآيَاتِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ بَارِي السَّمَاتِ]

منزه و پاکی، به حواس ظاهری درک نشوی و به حواس درون در نیایی، و به اعضا و جوارح لمس نگردي. مورد نیرنگ و کید واقع نگردي، از بزرگی و عظمت کنار زده نشوی، در معرض نزاع و مغلوبیت و جدال و فریب و مکر قرار نگیری.

منزه و پاکی، راحت روشن و هموار، دستورت هدایت است، و تو زنده و آقا و بی نیازی.

منزه و پاکی، گفتارت درست و استوار، و قضاییت قطعی، و اراده ات جزمی و مسلم است.

منزه و پاکی در برابر مشیت رد کننده ای نیست و در مقابل کلمات، تبدیل کننده ای وجود ندارد.

منزه و پاکی ای صاحب آیات روشن! ای به وجود آورنده آسمان ها! ای آفریننده موجودات!

[«۳۱» لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَدُومُ بِدَوَامِكَ «۳۲» وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا بِنِعْمَتِكَ «۳۳» وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يُوَازِي صُنْعَكَ «۳۴» وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَزِيدُ عَلَي رِضَاكَ «۳۵» وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا مَعَ حَمْدِ كُلِّ حَامِدٍ وَ شُكْرًا يَقْصُرُ عَنْهُ شُكْرُ كُلِّ شَاكِرٍ]

تو را سپاس، سپاسی که جاودانگیش به جاودانگیت ادامه پیدا کند و تو را سپاس؛ سپاسی که همراه نعمت پاینده باشد، و تو را سپاس؛ سپاسی که با شماره آفریده هایت برابری کند، و تو را سپاس؛ سپاسی که بر خشنودیت بیفزاید، و تو را سپاس؛ سپاسی که با سپاس هر سپاسگزاری توأم باشد، و شکر هر شاکری از آن کوتاه آید.

[«۳۶» حَمِيداً لَّا يَنْبَغِي إِلَّا لَكَ وَلَا يَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَّا إِلَيْكَ «۳۷» حَمِداً يُسْتَدَامُ بِهِ الْأَوَّلُ وَ يُسْتَدْعَى بِهِ دَوَامُ الْآخِرِ «۳۸» حَمِداً يَتَضَاعَفُ عَلَى كُرُورِ الْمَازِمَنَةِ وَ يَتَزَايِدُ أَضْعَافاً مُتَرَادِفَةً «۳۹» حَمِداً يَعْجِزُ عَنِ إِحْصَائِهِ الْحَفْظُهُ وَ يَزِيدُ عَلَى مَا أَحْصَيْتَهُ فِي كِتَابِكَ الْكُتُبُ «۴۰» حَمِداً يُوَازِنُ عَرْشَكَ الْمَجِيدَ وَ يُعَادِلُ كُرْسِيِّكَ «۴۱» الرَّفِيعَ حَمِداً يَكْمُلُ لَدَيْكَ ثَوَابُهُ وَ يَسْتَعْرِقُ كُلَّ جَزَاءٍ جَزَاؤُهُ]

سیاسی که سزاوار غیر تو نباشد، و به وسیله آن جز به تو تقرب جسته نشود؛ سیاسی که باعث دوام سپاس اول، و علت درخواست دوام سپاس آخر شود؛ سیاسی که بر اساس گردش زمان ها چند برابر گردد، و به افزایش های پی در پی فزونی یابد؛ سیاسی که حافظان اعمال از شمردنش ناتوان شوند، و بر آنچه کاتبان اعمال در کتاب تو می نویسند، افزون گردد؛ سیاسی که با عرش مجیدت برابر، و با کرسی بلندت معادل شود؛ سیاسی که پاداشش از جانب تو کامل گردد، و مزدش همهٔ مزدها را فرا گیرد.

[«۴۲» حَمْدًا ظَاهِرُهُ وَفَقُّ لِبَاطِنِهِ وَبَاطِنُهُ وَفَقُّ لِمِصْدَقِ النَّبِيِّ «۴۳» حَمْدًا لَمْ يَحْمَدَكَ خَلْقٌ مِثْلَهُ وَلَا يَعْرِفُ أَحَدٌ سِوَاكَ فَضْلَهُ «۴۴» حَمْدًا يُعَانُ مَنْ اجْتَهَدَ فِي تَعْدِيدِهِ وَيُؤَيِّدُ مَنْ أَعْرَقَ نَزْعًا فِي تَوْفِيقِهِ «۴۵» حَمْدًا يَجْمَعُ مَا خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ وَيَنْتَظِمُ مَا أَنْتَ خَالِقُهُ مِنْ بَعْدِ «۴۶» حَمِيدًا لَا حَمِيدَ أَقْرَبُ إِلَيَّ قَوْلِكَ مِنْهُ وَلَا أَحْمَدَ مِمَّنْ يَحْمَدُكَ بِهِ «۴۷» حَمْدًا يُوجِبُ بِكَرَمِكَ الْمَزِيدَ بِوُفُورِهِ وَتَصَلُّهُ بِمَزِيدِ بَعْدَ مَزِيدٍ طَوَّلًا مِنْكَ «۴۸» حَمْدًا يَجِبُ لِكَرَمِ وَجْهِكَ وَيُقَابِلُ عِزَّ جَلَالِكَ]

سیاسی که ظاهرش موافق باطنش، و باطنش موافق صدق نیت باشد؛ سیاسی که هیچ آفریده ای مانند آن را به جا نیاورده، و کسی جز تو ارزشش را نشناسد، سیاسی که هر کس در فراوان آوردنش بکوشد یاری شود، و هر کس در کامل آوردنش نهایت جدیت را به کار برد، تأیید گردد، سیاسی که هر چه سپاس آفریده ای دارا باشد، و هر چه را پس از آن به وجود آوری، در برگیرد؛ سیاسی که هیچ سپاس به کلامت از آن نزدیک تر، و هیچ کس از آن کسی که این گونه سپاس می گوید، سپاسگزارتر نباشد، سیاسی که به سبب کرمت و محض کثرتش، باعث فزونی نعمت شود، و از باب احسان، پس از هر فزونی آن را به فزونی دیگر رسانی؛ سیاسی که شایسته ذات کریمت باشد، و با عزّ جلالت برابری کند.

«(۴۹) رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْمُتَّبَجِبِ الْمُصْطَفَى الْمُكَرَّمِ الْمُقَرَّبِ أَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَيَّ أَتَمَّ بَرَكَاتِكَ وَ تَرَحَّمْ عَلَيَّ أُمَّتَعِ رَحْمَاتِكَ «(۵۰) رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَاةً زَاكِيَةً لَا تَكُونُ صَلَاةً أَزْكَى مِنْهَا وَ صَلِّ عَلَيَّ صَلَاةً نَامِيَةً لَا تَكُونُ صَلَاةً أَنْمَى مِنْهَا وَ صَلِّ عَلَيَّ صَلَاةً رَاضِيَةً لَا تَكُونُ صَلَاةً فَوْقَهَا»]

پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ آن انسان پسندیده؛ برگزیده؛ گرامی و مقرب، برترین درودهایت را، و بر او برکت نازل کن؛ کامل ترین برکاتت را، و بر او رحمت آر؛ پر بهره ترین رحمت هایت را.

پروردگارا! بر محمد و آلش درود فرست، درودی فزون پذیر، که درودی فزون پذیرتر از آن نباشد، و بر او درودی فزاینده فرست، که درودی فزاینده تر از آن نباشد، و بر او درود فرست، درودی پسندیده، که درودی بالاتر از آن نباشد.

[«۵۱» رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَاةً تُرَضِّيهِ وَتَزِيدُ عَلَيَّ رِضَاءً وَصَلِّ عَلَيَّ صَلَاةً تُرَضِّيكَ وَتَزِيدُ عَلَيَّ رِضَاكَ لَهُ وَصَلِّ عَلَيَّ صَلَاةً لَا تُرَضِّي لَهَا إِلَّا بِهَا وَلَا تَرَى غَيْرَهُ لَهَا أَهْلًا «۵۲» رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَاةً تُجَاوِزُ رِضْوَانَكَ وَتَتَّصِلُ بِتَصَالُهَا بِبِقَائِكَ وَلَا يَنْفَدُ كَمَا لَا تَنْفَدُ كَلِمَاتُكَ]

پروردگارا! بر محمد و آلش درود فرست؛ درودی که او را خشنود کند و بر خشنودیش بیفزاید، و بر او درود فرست؛ درودی که تو را خشنود کند، و بر خشنودیت به خاطر او بیفزاید، و بر او درود فرست؛ درودی که برای او جز به آن خشنود نشوی، و غیر او کسی را شایسته آن ندانی.

پروردگارا! بر محمد و آلش درود فرست؛ درودی که از خشنودی تو فرارود، و پیوندش به بقای تو وصل شود، و پایان نپذیرد، چنانکه کلمات تو پایان نمی پذیرد.

[«۵۳» رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَواتٌ تَنْتَظِمُ صَلَواتِ مَلَائِكَتِكَ وَ أَنْبِيائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ أَهْلِ طَاعَتِكَ وَ تَشْتَمِلُ عَلَيَّ صَلَواتِ عِبَادِكَ مِنْ جَنِّكَ وَ إِنْسِكَ وَ أَهْلِ إِجَابَتِكَ وَ تَجْتَمِعُ عَلَيَّ صَلَواتُ كُلِّ مَنْ ذَرَأَتْ وَ بَرَأَتْ مِنْ أَصْنَانِ خَلْقِكَ «۵۴» رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ وَ آلِهِ صَلَواتٌ تُحِيطُ بِكُلِّ صَلَواتٍ سَالَفِهِ وَ مُسْتَأَنَفِهِ وَ صَلِّ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ آلِهِ صَلَواتٌ مَرَضِيَّتُهُ لَكَ وَ لِمَنْ دُونِكَ وَ تُنْشِئُ مَعَ ذَلِكَ صَلَواتٍ تُضَاعِفُ مَعَهَا تِلْكَ الصَّلَواتِ عِنْدَهَا وَ تَزِيدُهَا عَلَيَّ كُرُورِ الْأَيَّامِ زِيادَةً فِي تَضَاعِيفِ لَا يَعُدُّهَا غَيْرُكَ]

پروردگارا! بر محمد و آلش درود فرست، درودی که درود فرشتگان و پیامبران و رسولان، و اهل طاعت را به رشته نظم درآورد، و شامل درود بندگانت، از جن و انس و پذیرندگان دعوت گردد، و درود هر که را از انواع آفریده هایت به وجود آوردی و پدید کردی، گرد آورد.

پروردگارا! بر او و آلش درود فرست؛ درودی که هر درود گذشته و جدید را در برگیرد، و بر او و آلش درود فرست؛ درودی که نزد تو و غیر تو پسندیده باشد، و علاوه بر آن درودهایی را ایجاد کنی که در کنارش درودهای گذشته را چند برابر کنی، و با گذشت روزگاران چندان بر آن بیفزایی، که کسی جز تو نتواند آن را به شماره آورد.

[«۵۵» رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ وَ جَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ وَ حَفَظَةَ دِينِكَ وَ خُلَفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ وَ حُجَجَكَ عَلَيَّ عِبَادَكَ وَ طَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَ الدَّنَسِ تَطْهِيراً بِإِزَادَتِكَ وَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ وَ الْمَسِيلَةَ إِلَيَّ جَنَّتِكَ
«۵۶» رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِمْ لَعَلَّكَ تُجْزِلُ لَهُمْ بِهَا مِنْ نِحْلِكَ وَ كَرَامَتِكَ وَ تُكْمِلُ لَهُمُ الْأَشْيَاءَ مِنْ عَطَايَاكَ وَ تُوَفِّرُ عَلَيْهِمُ الْحَظَّ مِنْ عَوَائِدِكَ وَ فَوَائِدِكَ]

پروردگارا! بر پاکیزه تران از اهل بیت او درود فرست؛ اهل بیتی که برای اجرای فرمانت انتخاب کردی، و آنان را خزانه داران دانشت، و حافظان دینت، و جانشینانت در زمینت، و حجت هایت بر بندگانت قرار دادی، و آنان را به اراده ات، از پلیدی و آلودگی به طور کامل پاک کردی، و وجود مبارکش را وسیله ای به سوی خود، و راه مستقیمت به جانب بهشت قرار دادی.

پروردگارا! بر محمد و آلش درود فرست؛ درودی که به سبب آن، بخشش و بزرگواریت را در حق آنان بزرگ گردانی، و عطا و بخشش های افزونت را برای آنان کامل گردانی، و نصیب آنان را از نیکی ها و بهره هایت سرشار فرمایی.

[«۵۷» رَبِّ صَلِّ عَلَيْنِمْ صَلَاةَ لَا أَمَدَ فِي أُولَٰهَا وَلَا غَايَةَ لِأَمَدِهَا وَلَا نِهَائَةَ لِآخِرِهَا «۵۸» رَبِّ صَلِّ عَلَيْنِمْ زَنَةَ عَرْشِكَ وَمَا دُونَهُ
وَمِثْلَهُ سَمَاوَاتِكَ وَمَا فَوْقَهُنَّ وَعِيدِدَ أَرْضِيكَ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ صِلَاةً تُقَرِّبُهُمْ مِنْكَ زُلْفَىٰ وَتَكُونُ لَكَ وَلَهُمْ رِضَىٰ وَ
مُتَّصِلَةً بِنظَائِرِهِنَّ أَبَدًا]

پروردگارا! بر پیامبر و آتش درود فرست؛ درودی که آغازش را مرزی، و مدتش را پایانی، و آخرش را نهایی نباشد.

پروردگارا! بر آنان درود فرست؛ هم پایهٔ عرش؛ و آنچه غیر عرش است به گنجایش آسمان‌ها و آنچه فوق آن هاست؛
درودی که آنان را به قرب تو رساند، و مایهٔ خشنودی تو و آنان شود، و برای همیشه به نظایر و امثال آن متصل گردد.

ص: ۸۸

[«۵۹» اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَيَّدْتَ دِيْنَكَ فِيْ كُلِّ اَوْانٍ بِاِمَامٍ اَقَمْتَهُ عَلَمًا لِّعِبَادِكَ وَ مَنَارًا فِيْ بِلَادِكَ بَعِيْدًا اَنْ وَصِيْلَتَ حَبْلُهُ بِحَبْلِكَ وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيْعَةَ اِلَى رِضْوَانِكَ وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَ حَيَّرْتَ مَعْصِيَّتَهُ وَ اَمَرْتَ بِاِمْتِثَالِ اَوْامِرِهِ وَ الْاِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ وَ اَلَّا يَتَقَدَّمَ مُتَقَدِّمًا وَ لَا يَتَاَخَّرَ عَنْهُ مُتَاَخَّرٌ فَهُوَ عِضْمَةُ اللّٰئِيْدِيْنَ وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ عُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِيْنَ وَ بَهَاءُ الْعَالَمِيْنَ]

خدایا! تو در هر زمان، دینت را به وجود امامی یاری دادی، زمانی که او را نشانه ای برای بندگان جهت یافتن راه حق و مشعلی فروزان در سرزمین هایت برپا داشتی، پس از آن که رشته ارتباطش را به رشته ارتباط خود پیوند دادی، و او را سبب دست یابی به خشنودیت قرار دادی، و طاعتش را واجب و از نافرمانیش بیم دادی، و مردم را به فرمان بردن از دستوراتش و باز ایستادن از نهیش، و پیشی نجستن بر حضرتش، و پس نماندن از وجود مقدسش دستور دادی. آری، امام انتخاب شده تو، پناه پناهندگان و ملجأ مؤمنان، و دستگیره چنگ زندگان، و زیبایی جهانیان است.

[«٦٠» اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لَوْلِيكَ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ وَ أَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ وَ آتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سَيِّطَانًا نَصِيْرًا وَ افْتِيْحًا لَهُ فَتْحًا يَسِيْرًا وَ أَعِنِّهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ وَ اشْدُدْ أَرْزَهُ وَ قَوِّ عَضُدَهُ وَ رَاعِهِ بِعَيْنِكَ وَ احْمِهِ بِحِفْظِكَ وَ انصُرْهُ بِمَلَائِكَتِكَ وَ امدُدْهُ بِجُنْدِكَ الْأَغْلَبِ «٦١» وَ أَقِمْ بِهِ كِتَابَكَ وَ حُدُودَكَ وَ شَرَائِعَكَ وَ سِيْنَنَ رَسُوْلِكَ - صَلَوَاتِكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ أَحْيِيْ بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِيْنِكَ وَ اجْلِبْ بِهِ صِدَاءَ الْجُوْرِ عَنْ طَرِيقَتِكَ وَ أَبِيْنْ بِهِ الضَّرَاءَ مِنْ سَبِيْلِكَ وَ أزلْ بِهِ النَّاكِبِيْنَ عَنْ صِرَاطِكَ وَ اَمْحَقْ بِهِ بُغَاةَ قَصِيْدِكَ عَوْجًا «٦٢» وَ اَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَائِكَ وَ ابْسُطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ تَعَطُّفَهُ وَ تَحَنُّنَهُ وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِيْنَ مُطِيعِيْنَ وَ فِي رِضَاةٍ سَاعِيْنَ وَ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ الْمُدَافَعَةِ عَنْهُ مُكْنِفِيْنَ وَ إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُوْلِكَ - صَلَوَاتِكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بِذَلِكَ مُتَقَرَّبِيْنَ]

خدایا! سپاس گزاردن نعمت هایی که به ولایت عنایت کردی، به او الهام فرما و ما را نیز به سپاسگزاری نعمت وجود ولی الهام کن، و از جانب خویش به حضرت او، قدرت و سلطنت یاری دهنده عنایت فرما، و در فتح و پیروزی آسانی را به رویش بگشا. و او را به نیرومندترین تکیه گاه خود یاری ده، پشتش

را محکم و بازویش را قوی فرما، و به نظر عنایت و لطف او را در سایه رعایت قرار ده، و به حفظ او را حمایت کن، و به فرشتگانت او را یاری ده، و به نیرومندترین سپاهت مددش فرما، و به وسیله او قرآنت و حدودت و شرایعت، و روش های رسالت را - که درودت بر او و آتش - به پادار. آنچه از نشانه های دینت را ستمکاران میرانده اند، به وجود امام زنده کن، و به وسیله او زنگار ستم را از راهت پاک کن، و ناهمواری را از جاّده ات برطرف فرما، و منحرفین از راهت را از میان بردار، و آنان که قصد ایجاد کجی و اعوجاج در دینت را دارند هلاک کن، و دلش را نسبت به دوستانت نرم، و دست قدرتش را علیه دشمنانت گشوده ساز، و مهربانی و رحمت و عطوفت و دل سوزیش را به ما بیخش، و ما را نسبت به او شنوا و فرمانبردار و در راه به دست آوردن خشنودیش کوشا، و در یاری و دفاع از او مددکار قرار ده، تا به وسیله این امور، به تو و به رسالت که درودت بر او و آتش باد، تقرّب جویم.

[«۶۳» اللَّهُمَّ وَصِلْ عَلَى أَوْلِيَائِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمُ الْمُتَّبِعِينَ مِنْهُمْ الْمُقْتَنِينَ آثَارَهُمُ الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُزْوَتِهِمُ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمُ الْمُؤْتَمِّينَ بِإِمَامَتِهِمُ الْمُسَلِّمِينَ لِأَمْرِهِمُ الْمُجْتَهِدِينَ فِي طَاعَتِهِمُ الْمُنتَظِرِينَ أَيَّامَهُمُ الْمَادِّينَ إِلَيْهِمْ أَغْنِيَهُمُ الصَّلَوَاتِ الْمُبَارَكَاتِ الزَّكَاةِ النَّامِيَاتِ الْغَادِيَاتِ الرَّائِحَاتِ «۶۴» وَ سَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَعَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَاجْمَعْ عَلَى التَّقْوَى أَمْرَهُمْ وَ أَصْلِحْ لَهُمْ شُؤْنَهُمْ وَ تُبِّ عَلَيْهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الثَّوَابُ الرَّحِيمُ وَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ وَ اجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي دَارِ السَّلَامِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ]

خدایا! بر دوستان محمد و آل محمد درود فرست؛ دوستانی که به مقامشان اقرار دارند؛ پیرو راهشان هستند؛ دنباله رو آثارشان می باشند، چنگ زنده به دستگیره محکم و استوارشان هستند؛ به ولایتشان تمسک دارند؛ به امامشان اقتدا می کنند؛ به امرشان تسلیم اند، در فرمانبرداری از آنان کوشایند؛ منتظر حکومت و قدرت پیروزی آنانند؛ چشم دوخته به ایشانند. درودهای مبارک، پاکیزه، فزاینده صبحگاهان و شامگاهان بر آنان باد و بر ارواحشان درود فرست، و کارشان را بر اساس تقوا فراهم آور، و شؤون زندگی و احوالشان را اصلاح کن و توبه آنان را بپذیر؛ همانا تو بسیار توبه پذیر و مهربانی، و بهترین

آمرزندگان، و ما را به رحمت همراه آنان در جایگاه امن و امان قرار ده، ای مهربان ترین مهربانان!

ص: ۹۳

«۶۵» اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمٌ عَرَفَهُ يَوْمٌ شَرَّفْتُهُ وَكَرَّمْتَهُ وَعَظَّمْتَهُ، نَشَرْتَ فِيهِ رَحْمَتَكَ وَمَنَنْتَ فِيهِ بِعَفْوِكَ وَأَجَزَلْتَ فِيهِ عَطِيَّتَكَ وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَيَّ عِبَادِكَ «۶۶» اللَّهُمَّ وَأَنَا عَبْدُكَ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ قَبْلَ خَلْقِكَ لِي وَبَعْدَ خَلْقِكَ إِيَّاهُ فَجَعَلْتَهُ مِنِّي هِدْيَةً لِدِينِكَ وَوَفَّقْتَهُ لِحَقِّكَ وَعَصَيْتَهُ بِحَبْلِكَ وَأَدْخَلْتَهُ فِي حَرْبِكَ وَأَرْشَدْتَهُ لِمَوَالَاهِ أَوْلِيَائِكَ وَمُعَادَاهِ أَعْدَائِكَ «۶۷» ثُمَّ أَمَرْتَهُ فَلَمْ يَأْتِمِرْ وَزَجَرْتَهُ فَلَمْ يَنْزِرْ وَنَهَيْتَهُ عَنْ مَعْصِيَتِكَ فَخَالَفَ أَمْرَكَ إِلَى نَهْيِكَ لَا مُعَانَدَةَ لَكَ وَلَا اسْتِكْبَاراً عَلَيْكَ بَلْ دَعَاهُ هَوَاهُ إِلَى مَا زَيَّلْتَهُ وَإِلَى مَا حَذَرْتَهُ وَأَعَانَهُ عَلَيَّ ذَلِكَ عِدُّوكَ وَعَدُوهُ فَأَقْدَمَ عَلَيْهِ عَارِفاً بِوَعِيدِكَ رَاجِياً لِعَفْوِكَ وَاثِقاً بِتَجَاوُزِكَ وَكَانَ أَحَقَّ عِبَادِكَ مَعَ مَا مَنَنْتَ عَلَيْهِ أَلَّا يَفْعَلَ]

خدایا! این روز، روز عرفه است؛ روزی که آن را شرافت و کرامت و عظمت دادی؛ سفره رحمت را در آن گستردی و در آن به عفو بر بندگان منت نهادی، و عطایت را در آن بزرگ کردی، و به وسیله آن بر بندگان تفضل و احسان فرمودی.

خدایا! من بنده تو هستم که پیش از آفریدنش، و پس از به وجود آمدنش، بر

او انعام کردی؛ پس او را از جمله کسانی قرار دادی، که به آیینت هدایت کردی، و برای ادای حَقِّت توفیقش دادی، و با ریسمان رحمت و لطف حفظش کردی، و در حزب خود واردش کردی و به دوستی دوستانت و به دشمنی دشمنانت ارشادش کردی. سپس او را دستور دادی، ولی فرمان نبرد. از زشتی‌ها بازش داشتی، ولی باز نایستاد. از معصیت نهیش فرمودی، ولی امرت را مخالفت کرد و به جانب نهیت شتافت، نه از باب دشمنی با تو و گردنکشی در برابر تو؛ بلکه هوای نفسش او را به چیزی دعوت کرد که تو اش از آن دور کردی و بر حذر داشتی، و دشمنت و دشمنش او را در این زمینه کمک داد، تا در عین معرفت به تهدیدت بر گناه اقدام کند، در حالی که به عفو امیدوار، و به گذشتت اطمینان داشت. در صورتی که او با این همه محبتی که در حقش مبذول داشتی، و این همه نعمتی که به او بخشیدی، سزاوارترین بندگان بود که مرتکب معصیت نشود، و قدم در عرصه گناه نگذارد.

[«۶۸» وَ هِيَ أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ صَاحِبًا ذَلِيلًا خَاضِعًا خَائِفًا مُعْتَرِفًا بِعَظِيمِ مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتَهُ وَ جَلِيلٍ مِنَ الْخَطَايَا اجْتَرَمْتَهُ مُسْتَجِيرًا بِصِيَةِ فَحِكَ لَا تَذَأُ بِرَحْمَتِكَ مُوقِنًا أَنَّهُ لَا يُجِيرُنِي مِنْكَ مُجِيرٌ وَلَا يَمْنَعُنِي مِنْكَ مَا نَعَّ «۶۹» فَعِيدُ عَلَيَّ بِمَا تَعُودُ بِهِ عَلَيَّ مَنْ أَقْتَرَفَ مِنْ تَعْمُدِكَ وَ يُعِيدُ عَلَيَّ بِمَا تَجُودُ بِهِ عَلَيَّ مَنْ أَلْقَى بِيَدِهِ إِلَيْكَ مِنْ عَفْوِكَ وَ ائْتِنُّ عَلَيَّ بِمَا لَا يَتَعَاظُمُكَ أَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلَيَّ مَنْ أَمْلَكَ مِنْ غُفْرَانِكَ]

اینک منم که در برابرت قرار دارم، خوار، ذلیل، فروتن، متواضع، ترسان، و معترف به گناهان بزرگی که بر دوش برداشته ام، و خطاهای سنگینی که مرتکب شده ام، در حالی که به چشم پوشیت پناهنده، و به رحمت متمسکم. یقین دارم که امان دهنده ای مرا از عذابت امان نمی دهد، و باز دارنده ای مرا از کيفرت باز نمی دارد؛ بنابراین ای که به خاطر بدکرداریم از من روگردانده ای، به من بازگرد؛ همان گونه که با پوششت نسبت به کسی که مرتکب گناه شده باز می گردی، و از عفو به من ببخش؛ همان گونه که از عفو به تسلیم شده به حضرتت می بخشی، و با آمرزش بر من منت گذار؛ همان گونه که از آمرزش بر کسی که نسبت به تو امیدوار است منت می گذاری. این کار در نظرت بزرگ نمی آید.

«(۷۰) وَ اجْعَلْ لِي فِي هَذَا الْيَوْمِ نَصِيباً أَنَالُ بِهِ حَظًّا مِنْ رِضْوَانِكَ وَ لَا تُرَدِّنِي صِفْراً مِمَّا يَنْقَلِبُ بِهِ الْمُتَعَبِّدُونَ لَكَ مِنْ عِبَادِكَ «(۷۱) وَ إِنِّي وَ إِن لَمْ أَقْدَمْ مَا قَدَّمُوهُ مِنَ الصَّالِحَاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدَكَ وَ نَفَى الْأَضْدَادِ وَ الْأَنْدَادِ وَ الْأَشْبَاهِ عَنْكَ وَ أَتَيْتُكَ مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي أَمَرْتَ أَنْ تُؤْتَى مِنْهَا وَ تَقَرَّبْتُ إِلَيْكَ بِمَا لَا يَقْرُبُ أَحَدٌ مِنْكَ إِلَّا بِالتَّقَرُّبِ بِهِ «(۷۲) ثُمَّ أَتْبَعْتُ ذَلِكَ بِالْإِنَابَةِ إِلَيْكَ وَ التَّذَلُّلِ وَ الْإِسْتِكَانَةِ لِمَكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِكَ وَ الثَّقَةِ بِمَا عِنْدَكَ وَ شَفَعْتُهُ بِرَجَائِكَ الَّذِي قُلَّ مَا يَخِيبُ عَلَيْهِ رَاجِيكَ «(۷۳) وَ سَأَلْتُكَ مَسْأَلَةَ الْحَقِيرِ الذَّلِيلِ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ وَ مَعَ ذَلِكَ خِيفَةً وَ تَضَرُّعاً وَ تَعَوُّذاً وَ تَلَوُّذاً لَا مُسْتَطِيلًا بِتَكْبَرِ الْمُتَكَبِّرِينَ وَ لَا مُتَعَالِيًا بِدَالِهِ الْمُطِيعِينَ وَ لَا مُسْتَطِيلًا بِشَفَاعَةِ الشَّافِعِينَ «(۷۴) وَ أَنَا بَعْدَ أَقْلِ الْأَقْلِينَ وَ أَدْلُ الْأَذْلِينَ وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا]

و در این روز نصیبی برایم قرار ده، که به سبب آن به بهره ای از خشنودیت دست یابم، و مرا از آنچه کوشش کنندگان در عبادت به آن باز می کردند، - که پاداش و ثواب عظیم توست - تهی دست باز مگردان. من گرچه اعمال شایسته ای که آنان پیش فرستادند، پیش نفرستادم، ولی توحیدت و نفی همانند و

همتاها و شبیه‌ها را از وجود مبارکت پیش فرستادم، و از همان دره‌هایی که فرمان دادی از آنها وارد بر تو شوند، وارد شدم و با وسیله‌ای به تو تقرّب جستیم که کسی جز با تقرّب به آن، به مقام قرب تو نرسد. سپس با توبه و زاری به پیشگاهت و اظهار ذلّت و مسکنت برایت، و حسن ظنّ به حضرتت، و اعتماد به آنچه که نزد توست، تقرّب جویی را دنبال کردم، و امید به تو را که کمتر امیدواری با داشتن آن نومید می‌شود، ضمیمه آن کردم و از تو درخواست کردم؛ درخواست شخص کوچک، خوار، نیازمند، تهی دست، ترسان و پناه خواه. با این حال، درخواستم از روی بیم و زاری و پناه خواهی و ملجأطلبی بود؛ نه از روی گردن‌کشی به مانند کبر متکبران، و نه از روی خاطر جمعی؛ به مانند خاطر جمعی مطیعان، و نه از روی بلند پروازی؛ مانند بلند پروازی کسی که به شفاعت شفیعیان مطمئن است. و من گذشته از این، کمترین کمترین و خوارترین خواران و همانند ذره یا کوچک تر از آنم.

[فِيَا مَنْ لَمْ يُعَاجِلِ الْمُسَيَّبِينَ وَلَا يَنْدُهُ الْمُتْرَفِينَ وَيَا مَنْ يَمُنُّ بِإِقَالِهِ الْعَاثِرِينَ وَيَنْفَضُّ بِإِنظَارِ الْخَاطِئِينَ «٧٥» أَنَا الْمُسِيءُ الْمُعْتَرِفُ
 الْخَاطِئِ الْعَاثِرِ «٧٦» أَنَا الَّذِي أَقْدَمَ عَلَيْكَ مُجْتَرِئًا «٧٧» أَنَا الَّذِي عَصَيْتُكَ مُتَعَمِّدًا «٧٨» أَنَا الَّذِي اسْتِخْفَى مِنْ عِبَادِكَ وَبَارَزَكَ
 «٧٩» أَنَا الَّذِي هَيَّابَ عِبَادَكَ وَأَمْنَكَ «٨٠» أَنَا الَّذِي لَمْ يَزْهَبْ سَيْطَوْتِكَ وَلَمْ يَخَفْ بِأَسِيكَ «٨١» أَنَا الْجَانِي عَلَى نَفْسِهِ «٨٢» أَنَا
 الْمُزْتَهِنُ بِبِلِيَّتِهِ «٨٣» أَنَا الْقَلِيلُ الْحَيَاءِ «٨٤» أَنَا الطَّوِيلُ الْعَنَاءِ «٨٥» بِحَقِّ مَنْ انْتَجَبْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَبِمَنْ اضْمَطَفَيْتَهُ لِنَفْسِكَ بِحَقِّ مَنْ
 اخْتَرْتَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَمَنْ اجْتَبَيْتَ لِشَاؤِكَ بِحَقِّ مَنْ وَصَلَتْ طَاعَتُهُ بِطَاعَتِكَ وَمَنْ جَعَلَتْ مَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِكَ بِحَقِّ مَنْ قَرَنْتَ
 مُوَالَاةَهُ بِمُوَالَاةِكَ وَمَنْ نُطْتَ مُعَادَاتَهُ بِمُعَادَاتِكَ تَغْمَدْنِي فِي يَوْمِي هَذَا بِمَا تَغْمَدُ بِهِ مَنْ جَارَ إِلَيْكَ مُنْصَلًّا وَعَادَ بِاسْتِغْفَارِكَ
 تَائِبًا «٨٦» وَتَوَلَّنِي بِمَا تَوَلَّى بِهِ أَهْلَ طَاعَتِكَ وَالزُّلْفَى لَدَيْكَ وَالْمَكَانَةَ مِنْكَ]

ای که در کيفر بدکاران شتاب نکردی و نعمت ناز پروردگان غرق در عیش و نوش را منع نمودی! ای که به گذشت از لغزش بر لغزش داران منت می نهی، و

به مهلت دادن به خطاکاران، تفضل می ورزی! منم بدکار، منحرف به گناه، خطاکار، لغزش دار. منم که از روی جرأت بر تو اقدام به گناه کردم. منم که از روی عمد تو را معصیت کردم. منم که خود را به وقت گناه از بندگانت مخفی کردم؛ ولی آشکارا به مخالفت با تو برخاستم. منم که از بندگانت ترسیدم؛ ولی خود را از تو ایمن و آسوده دیدم. منم که از عذابت نهراسیدم و از عقاب و خشم نترسیدم. منم که بر خود جنایت کردم. منم که در گرو بلاهای خود هستم.

منم که حیایم اندک است، و گرفتاری و رنج طولانی است. به حق آن که او را از میان آفریده هایت اختیار کردی، و به کسی که برای خود برگزیدی، به حق کسی که از میان مخلوقات انتخاب کردی، و برای شأن خود پسندیدی، به حق کسی که طاعتش را به طاعت خود وصل کردی و نافرمانیش را هم چون نافرمانی خود قرار دادی، به حق کسی که دوستیش را به دوستیت مقرون ساختی و دشمنیش را به دشمنیت ارتباط دادی. مرا امروز به جامه عفو و رحمت بپوشان؛ چون پوشاندن بر کسی که به پیشگاهت زاری و ناله کرد، و از گناهش بیزاری جست، و در حال توبه و درخواست آمرزشت به تو پناه آورد، و مرا همان گونه که اهل طاعت و اهل قرب در درگاهت و منزلت و مقام در پیشگاهت را سرپرستی می کنی، سرپرستی کن.

[«۸۷» وَ تَوَخَّدْنِي بِمَا تَتَوَخَّدُ بِهِ مَنْ وَفَى بِعَهْدِكَ وَ أَتَعَبَ نَفْسَهُ فِي ذَاتِكَ وَ أَجْهَدَهَا فِي مَرْضَاتِكَ «۸۸» وَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِتَفْرِيطِي فِي جَنْبِكَ وَ تَعِيدِي طَوْرِي فِي حُدُودِكَ وَ مُجَاوِزِهِ أَحْكَامِكَ «۸۹» وَ لَا تَسْتَدْرِجْنِي بِإِمْلَائِكَ لِي اسْتِدْرَاجَ مَنْ مَنَعَنِي خَيْرَ مَا عِنْدَهُ وَ لَمْ يَشْرُكْكَ فِي حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِي «۹۰» وَ تَبْهِنِي مِنْ رَقْدِهِ الْغَافِلِينَ وَ سِنِّهِ الْمُسْرِفِينَ وَ نَعْسِهِ الْمَخْذُولِينَ]

و مرا مخصوص گردان، به آنچه مخصوص می گردانی کسی را که به پیمانت وفا کرده و خود را برای تو به زحمت انداخته و در به دست آوردن خشنودیت خود را خسته کرده، و مرا به خاطر کوتاهی در حقت، و تجاوز از اندازه و قدم نسبت به حدودت، و پافرا گذاشتن از عرصه گاه احکامت مؤاخذه مکن، و مرا به مهلت دادنت به بلای استدراج مبتلا مکن. «استدراج عبارت است از واگذاشتن عباد به خودش تا قدم به قدم و کم کم به گناهش ادامه دهد، و در عذابش شتاب نشود تا خداوند ناگهان و غافل گیرانه او را فراگیرد.» مانند استدراج کسی که خیر و نیکی نزدش را از من بازداشته، و برای تو در رسیدن نعمتش به من حسابی باز نکرده.

مرا از خواب بی خبران، و خواب آلودگی اسراف کنندگان، و چرت به خود وا گذاشتگان بیدار کن.

[«۹۱» وَ خُذْ بِقَلْبِي إِلَى مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقَانِتِينَ وَ اسْتَعْبَدْتَ بِهِ الْمُتَعَبِّدِينَ وَ اسْتَنْقَذْتَ بِهِ الْمُتَهَيِّئِينَ «۹۲» وَ أَعِدُّنِي مِمَّا يُبَاعِدُنِي عَنْكَ وَ يُحَوِّلُ بَيْنِي وَ بَيْنَ حَظِّي مِنْكَ وَ يَصُدُّنِي عَمَّا أُحَاوِلُ لَدَيْكَ «۹۳» وَ سَهِّلْ لِي مَسْلَكَ الْخَيْرَاتِ إِلَيْكَ وَ الْمُسَابَقَةَ إِلَيْهَا مِنْ حَيْثُ أَمَرْتَ وَ الْمَشَاحَةَ فِيهَا عَلَيَّ مَا أَرَدْتَ]

و دلم را در مسیری بر، که اطاعت کنندگان را به آن گماشته ای، و عبادت کنندگان را بر آن داشته ای، و مسامحه کاران را به آن نجات داده ای، و مرا از آنچه موجب دوری از تو می شود، و میان من و بهره ام حایل می گردد، و از آنچه نزد تو می جویم باز می دارد، پناه ده، و پوئیدن راه خیرات به سویت و پیشی گرفتن به آنها را به صورتی که دستور دادی، و رقابت در آنها را به نحوی که خواستی برایم هموار کن.

ص: ۱۰۲

«۹۴» وَ لَا تَمَحِّقْنِي فِيمَنْ تَمَحَّقُ مِنَ الْمُسِيخِينَ بِمَا أُوْعِدْتَ «۹۵» وَ لَا تُهْلِكْنِي مَعَ مَنْ تُهْلِكُ مِنَ الْمُتَعَرِّضِينَ لِمَقْتِكَ «۹۶» وَ لَا تُتَبِّرْنِي فِيمَنْ تُتَبِّرُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَن سُبُلِكَ «۹۷» وَ نَجِّنِي مِنْ غَمَرَاتِ الْفِتْنَةِ وَ خَلِّصْنِي مِنَ لَهَوَاتِ الْبُلُوَى وَ أَجِرْنِي مِنَ أَخَذِ الْإِمْلَاءِ «۹۸» وَ حُلِّ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَدُوِّ يُضِلُّنِي وَ هَوَى يُوبِقُنِي وَ مَنْقَصِهِ تَزْهَقُنِي]

و مرا در زمره کسانی که تهدیدت را سبک می شمارند، و به این خاطر نابودشان می کنی نابود مکن. و همراه کسانی که متعرض خشمت می شوند، و به این علت هلاکشان می کنی، هلاک مکن، و در جمع کسانی که از راه هایت منحرف می شوند، و به این جهت درهمشان می کوبی، درهم مکوب، و مرا از گرداب های فتنه نجات ده، و از گلوگاه های بلا خلاص کن، و از غافلگیر شدن در عرصه مهلت پناه ده، و بین من و دشمنی که گمراهم می کند، و هوای نفسی که نابودم می نماید، و نقصی که در تنگنایم قرار می دهد، فاصله انداز.

[«۹۹» وَ لَا تُعْرِضْ عَنِّي إِعْرَاضَ مَنْ لَا تَرْضَىٰ عَنْهُ بَعْدَ غَضَبِكَ «۱۰۰» وَ لَا تُؤَيِّنِي مِنَ الْأَمَلِ فِيكَ فَيَغْلِبَ عَلَيَّ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِكَ «۱۰۱» وَ لَا تَمْنِحْنِي بِمَا لَا طَاقَةَ لِي بِهِ فَتَبْهَطْنِي مِمَّا تُحْمَلُنِيهِ مِنْ فَضْلِ مَحَبَّتِكَ «۱۰۲» وَ لَا تُرْسَلْنِي مِنْ يَدِكَ إِزْسَالَ مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ وَ لَا حَاجَةَ بِكَ إِلَيْهِ وَ لَا إِيَابَةَ لَهُ «۱۰۳» وَ لَا تَزِمْ بِي رَمَىٰ مِنْ سَيْقَطٍ مِنْ عَيْنِ رِعَايَتِكَ وَ مَنْ اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْخِزْيُ مِنْ عِنْدِكَ بَلْ خُذْ بِيَدِي مِنْ سَقَطِهِ الْمُتَرَدِّينَ وَ وَهَلِهِ الْمُتَعَسِّفِينَ وَ زَلَّهُ الْمَغْرُورِينَ وَ وَرَطَّهُ الْهَالِكِينَ]

از من روی مگردان، هم چون روی گرداندن از کسی که پس از خشم از او خشنود نمی شوی، و از امید به حضرتت ناامیدم مکن، تا یأس از رحمت بر من چیره شود، و بیرون از تحمل و طاقتم نعمت به من عطا مکن، که از فزونی محبتی که بر دوش جانم می گذاری، گرانبارم کنی، و مرا از دست لطف و رحمت رها مکن؛ هم چون رها کردن کسی که خیری در او نیست، و نیازی به او نداری، و راه بازگشتی برایش وجود ندارد، و مرا مانند کسی که از نظر التفات افتاده، و هم چون کسی که رسوایی از سوی تو تمام وجودش را فرا گرفته دور مینداز، بلکه مرا از سقوط در افتادگان و هول و هراس گمراهان، و لغزش فریب خوردگان، و پرتگاه تباه شدگان حفظ فرما.

[«۱۰۴» وَ عَافِنِي مِمَّا ابْتَلَيْتَ بِهِ طَبَقَاتِ عَيْبِكَ وَ إِمَائِكَ وَ بَلَّغْنِي مَبَالِغَ مَنْ عُنِيَتْ بِهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَ رَضَيْتَ عَنْهُ فَأَعَشْتَهُ حَمِيداً وَ تَوَفَّيْتَهُ سَعِيداً «۱۰۵» وَ طَوَّقَنِي طَوَّقَ الْإِقْلَاحِ عَمَّا يُحِبُّ الْحَسَنَاتِ وَ يَذْهَبُ بِالْبِرَّكَاتِ «۱۰۶» وَ أَشْعُرُ قَلْبِي الْإِزْدِجَارَ عَنْ قَبَائِحِ السَّيِّئَاتِ وَ فَوَاضِحِ الْخَوْبَاتِ «۱۰۷» وَ لَا تَشْغَلْنِي بِمَا لَا أُدْرِكُهُ إِلَّا بِكَ عَمَّا لَا يُرْضِيكَ عَنِّي غَيْرُهُ]

و از آنچه اصناف مردان و زنان را به آن دچار کرده ای. عافیتم ده و به مقامات و درجات کسی برسان، که به او عنایت داشتی، و نعمتش بخشیدی، و از وی خشنود شدی، و برایش زندگی ستوده و خوبی تدارک دیدی، و او را سعادت‌مند از دنیا بردی، و گردن بند قطع شدن از آنچه خوبی‌ها را تباه می‌کند، و برکات را از بین می‌برد، به گردنم انداز، و پرده‌ باز ایستادن از زشتی‌ها، و رسوایی‌های گناهان را بر قلبم بپوشان، و مرا به کاری هم چون طلب رزق و روزی، و پی‌گیری امور دنیا و مانند آن، که جز با کمک تو به آن نمی‌رسم، چنان سرگرم و مشغول مکن تا از عبادت و طاعتی که غیر آن، تو را از من خشنود نمی‌کند باز مانم.

[«۱۰۸» وَ انزَعْ مِنْ قَلْبِي حُبَّ دُنْيَا دِينِي تَنْهَى عَمَّا عِنْدَكَ وَ تَصِيدُ عَنِ ابْتِغَاءِ الْوَسِيلَةِ إِلَيْكَ وَ تُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْكَ «۱۰۹» وَ زَيْنُ لِي التَّفَرُّدُ بِمُنَاجَاةِكَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ «۱۱۰» وَ هَبْ لِي عِصْمَةً تُدْنِينِي مِنْ خَشْيَتِكَ وَ تَقْطَعُنِي عَنْ رُكُوبِ مَحَارِمِكَ وَ تُفَكِّنِي مِنْ أَسْرِ الْعِظَائِمِ «۱۱۱» وَ هَبْ لِي التَّطْهِيرَ مِنْ دَنَسِ الْعِصْيَانِ وَ أَذْهِبْ عَنِّي دَرَنَ الْخَطَايَا وَ سَرِبْلِنِي بِسِرْبَالِ عَافِيَتِكَ]

و از سویدای قلبم، عشق دنیای پست را که مرا از آن چه نزد توست باز می دارد، و از طلب وسیله برای رسیدن به پیشگاهت مانع می شود، و از به دست آوردن مقام قرب به تویی خبر می کند ریشه کن فرما، و تنها شدن برای راز و نیاز با خودت را، شب و روز را در نظرم بیارای، و به من مقام عصمت و خود نگاه داری و پرهیزی که وجودم را به خشیتت نزدیک می کند، و از ارتکاب محرمات جدایم می سازی، و از اسارت گناهان کبیره آزادم می کنی، عنایت فرما، و پاک شدن از آلودگی گناه را به من ببخش، و چرک خطاها را از وجودم بزدا، و مرا به جامه عافیت بپوشان.

[وَرَدُّنِي رِذَاءَ مُعَافَاتِكَ وَجَلَّلَنِي سَوَابِغَ نِعْمَائِكَ وَظَاهَرَ لِمَدَى فَضْلِكَ وَطَوْلِكَ «۱۱۲» وَأَيَّدَنِي بِتَوْفِيقِكَ وَتَسْدِيدِكَ وَ أَعْنَى
عَلَى صَالِحِ النَّبِيِّ وَ مَرْضَى الْقَوْلِ وَ مُسْتَحْسِنِ الْعَمَلِ وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى حَوْلِي وَ قُوَّتِي دُونَ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ]

و ردای عفوت را در برم کن، و به نعمت های کامل و فراگیرت فراگیر، و احسان و نعمتت را پی در پی به من برسان، و به توفیق و راهنمایت یاریم فرما، و بر نیت شایسته و گفتار پسندیده و عمل نیک نصرتم ده، و مرا بدون قدرت و توانایت به قدرت و توانایی وامگذار.

ص: ۱۰۷

«۱۱۳» وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ تَبْعُنِي لِلْقَائِكِ وَلَا تَفْضَحْنِي بَيْنَ يَدَيِ أَوْلِيَائِكِ وَلَا تُنْسِنِي ذِكْرَكَ وَلَا تُدْهِبْ عَنِّي شُكْرَكَ بَلْ أَلْزِمْنِيهِ فِي أَحْوَالِ السَّهْوِ عِنْدَ غَفَلَاتِ الْجَاهِلِينَ لِأَلَائِكَ وَأَوْزِعْنِي أَنْ أُثْنِيَ بِمَا أَوْلَيْتَنِيهِ وَأَعْتَرِفَ بِمَا أَسَدَيْتَهُ إِلَيَّ «۱۱۴» وَاجْعَلْ رَغْبَتِي إِلَيْكَ فَوْقَ رَغْبَةِ الرَّاعِبِينَ وَحَمْدِي إِلَيْكَ فَوْقَ حَمْدِ الْحَامِدِينَ]

و روزی که مرا برای دیدارت برانگیزی خوار مکن، و پیش روی دوستانت رسوا مساز، و یادت را از خاطر من به دست فراموشی مسپار، و نیروی ادای شکر را از من سلب مکن؛ بلکه در حالات فراموشی، هنگام فراموشی های نادانان نسبت به نعمت هایت، مرا ملازم شکر و سپاسگزاریت قرار ده، و به من الهام کن که به ستایش بر آنچه عطایم کرده ای برخیزم، و نسبت به احسانی که به من فرموده ای اعتراف کنم. رغبتم را به سویت بالا-تر از رغبت راغبان، و سپاسم را نسبت به حضرتت، برتر از سپاس سپاسگزاران قرار ده.

ص: ۱۰۸

«(۱۱۵) وَلَا تَخْذُلْنِي عِنْدَ فَاقَتِي إِلَيْكَ وَلَا تُهْلِكْنِي بِمَا أَسَدَيْتَهُ إِلَيْكَ وَلَا تَجْبِهْنِي بِمَا جَبِهْتَ بِهِ الْمُعَانِدِينَ لَكَ فَإِنِّي لَكَ مُسَلِّمٌ
أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَكَ وَأَنَّكَ أَوْلَى بِالْفَضْلِ وَأَعْوَدُ بِالْإِحْسَانِ وَأَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»

و مرا هنگام نیاز به سویت وامگذار، و به خاطر گناہانی که به پیشگاهت ریخته ام هلاکم مکن، و آن گونه که با دشمنانت برخورد بد کردی، با من مکن؛ چرا که من تسلیم و سر سپرده توام. می دانم که تو را بر من از هر جهت حجت است. تو از همه کس به بخشش سزاوارتری، و به احسان خو کرده تری، و اهل تقوا و آمرزشی.

[وَأَنَّكَ بِأَنْ تَغْفُوَ أَوْلَىٰ مِنْكَ بِأَنْ تُعَاقِبَ وَ أَنَّكَ بِأَنْ تَسْتُرَ أَقْرَبُ مِنْكَ إِلَىٰ أَنْ تَشْهَرَ «۱۱۶» فَأَحْيِنِي حَيَاةً طَيِّبَةً تَنْتَظِمُ بِمَا أُرِيدُ وَ تَبْلُغُ مَا أُحِبُّ مِنْ حَيْثُ لَا آتِي مَا تَكْرَهُ وَلَا أَرْتَكِبُ مَا نَهَيْتَ عَنْهُ وَ أَمْتِنِي مِيتَةً مَنْ يَسْعَىٰ نُورُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ]

و به عفو کردن شایسته تر از عذاب کردنی، و به پرده پوشی، از پرده دری نزدیک تری. بر این اساس مرا زنده دار؛ به زندگی پاکیزه ای که بر آنچه از خیر دنیا و آخرت می خواهم بیوندد، و به آنچه دوست دارم برساند؛ آن گونه که هیچ عملی که آن را ناپسند می داری، انجام ندهم و آنچه را نهی کرده ای مرتکب نشوم، و مرا بمیران مانند میراندن کسی که نورش از پیش رویش، و از جانب راستش حرکت می کند.

ص: ۱۱۰

[«۱۱۷» وَ ذَلَّلْنِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَ أَعَزَّنِي عِنْدَ خَلْقِكَ وَ ضَعِنِي إِذَا خَلَوْتُ بِحُكِّكَ وَ أَرْفَعْنِي بَيْنَ عِبَادِكَ وَ أَعْنِنِي عَمَّنْ هُوَ غَنِيٌّ عَنِّي وَ زِدْنِي إِلَيْكَ فَاقَهُ وَ فَقْرًا «۱۱۸» وَ أَعِزَّنِي مِنْ شَمَاتِهِ الْأَعْدَاءِ وَ مِنْ حُلُولِ الْبَلَاءِ وَ مِنَ الذُّلِّ وَ الْعَنَاءِ تَغَمَّدْنِي فِيمَا أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي بِمَا يَتَّعَمَدُ بِهِ الْقَادِرُ عَلَى الْبُطْشِ لَوْ لَا حِلْمُهُ وَ الْأَخِذُ عَلَى الْجَرِيرَةِ لَوْ لَا أَنَاتُهُ]

و مرا پیش رویت ذلیل و نزد بندگان عزیز فرما. هنگامی که با تو خلوت می کنم، حقیر و پستم کن؛ ولی در میان بندگان بلند مرتبه ام فرما.

از آن که از من بی نیاز است بی نیازم کن، و بر نداری و تهیدستیم در پیشگاه خود بیفزا، و از سرزنش دشمنان، و نزول بلا و خواری و رنج پناهم ده.

گناهانی را که از من خبر داری، بر من بیوشان؛ آن گونه که توانای بر انتقام می پوشاند؛ توانایی که اگر بردباریش نبود، انتقام می گرفت، و مؤاخذه کننده بر گناه بود، اگر مدارایش نبود.

[«۱۱۹» وَإِذَا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَةً أَوْ سُوءًا فَنَجِّنِي مِنْهَا لَوْأَدَّ بِسُوءِكَ وَإِذْ لَمْ تُقِمْنِي مَقَامَ فَضَّةٍ يَحِهِ فِي دُنْيَاكَ فَلَا تُقِمْنِي مِثْلَهُ فِي آخِرَتِكَ
«۱۲۰» وَاشْفَعْ لِي أَوَائِلَ مِنْكَ بِأَوَاخِرِهَا وَقَدِيمَ فَوَائِدِكَ بِحَوَادِثِهَا وَلَا تَمُدُّ لِي مَدًّا يَقْسُو مَعَهُ قَلْبِي وَلَا تَقْرَعْنِي قَارِعَةً يَذْهَبُ لَهَا
بِهَائِي وَلَا تَسْئِمْنِي خَسِيسَةً يَصِيغُ لَهَا قَدْرِي وَلَا نَقِيسَةً يُجْهَلُ مِنْ أَجْلِهَا مَكَانِي «۱۲۱» وَلَا تَزْعِنِي رَوْعَةَ أُبْلِسُ بِهَا وَلَا خِيفَةَ
أَوْجُسٍ دُونَهَا اجْعَلْ هَيْبَتِي فِي وَعِيدِكَ وَحَدْرِي مِنْ إِعْذَارِكَ وَإِنْذَارِكَ وَرَهْبَتِي عِنْدَ تِلَاوَةِ آيَاتِكَ]

و زمانی که در حق قومی، فتنه یا بدی بخواهی، مرا از باب این که به تو پناه آورده ام، از آن فتنه و بدی نجات ده، و چون مرا در دنیایت، در موقف رسوایی به پا نداشتی، به همان صورت در جهان آخرت در چنان موقعی به پا مدار.

برای من اوایل نعمت هایت را به اواخر آن، و سودهای دیرینه ات را با تازه های آن توأم ساز.

آن قدر مهلتم مده که در کنار آن سنگدل شوم، و مرا دچار بلای کوبنده ای مکن که محض آن آبرویم از بین برود، و بر من داغ پستی و حقارت مزین که به خاطر آن ارزشم ناچیز شود، و نقصی در من قرار مده، که به سبب آن قدر و منزلتم مجهول ماند، و آن چنانم مترسان که به وسیله آن ناامید شوم، و آن گونه

بیمم مده که در برابرش هراسناک گردم.

ترسم را در تهدیدت و پرهیزم را از اتمام حجت و هشدارت، و بیمم را هنگام تلاوت آیاتت قرار ده.

ص: ۱۱۳

[«۱۲۲» وَ اعْمُرْ لَيْلِي بِإِقْظَاظِي فِيهِ لِعِبَادَتِكَ وَ تَفَرُّدِي بِالتَّهَجُّدِ لَكَ وَ تَجَرُّدِي بِسُكُونِي إِلَيْكَ وَ أَنْزَالِ حَوَائِجِي بِكَ وَ مُنَازَلَتِي إِيَّاكَ فِي فَكَاكِ رَقَبَتِي مِنْ نَارِكَ وَ إِجَارَتِي مِمَّا فِيهِ أَهْلُهَا مِنْ عَذَابِكَ «۱۲۳» وَ لَا تَذَرْنِي فِي طُغْيَانِي عَامِهَا وَ لَا فِي غَمْرَتِي سَاهِيًا حَتَّى حِينٍ وَ لَا تَجْعَلْنِي عِظَّهُ لِمَنْ اتَّعَظَ وَ لَا نَكَالًا لِمَنْ اعْتَبَرَ وَ لَا فِتْنَةً لِمَنْ نَظَرَ]

شبم را به بیدار کردنم برای بندگیت، تنهاییم را برای شب زنده داری به خاطر حضرتت، و مجرد بودنم را برای انس گرفتن به وجود مقدّست، و فرود آوردن حاجاتم به درگاهت، و روبه رو شدنم را با ذات مبارکت برای آزاد شدنم از آتش، و پناه دادنم را از عذابت که اهل جهنّم در آنند، آبادی زندگیم قرار ده.

و مرا تا زمان مرگم در سرکشیم سرگردان و در گرداب نادانیم بی خبر وامگذار، و بر اثر خلاف کاری ها، مایه پند برای کسی که پند پذیرد، و عبرت برای کسی که عبرت گیرد، و سبب فتنه و آزمایش برای کسی که نظر کند قرار مده.

[وَلَا تَمَكَّرْ بِى فِيمَنْ تَمَكَّرُ بِهِ وَلَا تَسْتَبِدِلْ بى غَيْرِى وَلَا تُغَيِّرْ لى اسماً وَلَا تُبَدِّلْ لى جسماً وَلَا تَتَّخِذْنِى هُزُواً لِخَلْقِكَ وَلَا سُخْرِيّاً لَكَ وَلَا تَبِعاً إِلَّا لِمَرْضَاتِكَ وَلَا مُمْتَهَنّاً إِلَّا بِالْإِنْتِقَامِ لَكَ]

و با من در زمره کسانی که با آنان مکر می کنی، مکر مکن، و در ایمان و عمل دیگری را به جای من انتخاب مکن، و نامم را از دفتر سعادت‌مندان تغییر مده، و بدنم را دگرگون مساز، و مرا مضحکهٔ بندگانت و مسخرهٔ خود قرار مده، و مرا جز برای دنبال کردن خشنودیت و انتقام گرفتن از دشمنانت به خدمت مگیر.

ص: ۱۱۵

[«(۱۲۴) وَأَوْجِدُنِي بَرْدَ عَفْوِكَ وَحَلَاوَةَ رَحْمَتِكَ وَرُوحَكَ وَرِيحَانِكَ وَجَنَّةَ نَعِيمِكَ وَأَذِقْنِي طَعْمَ الْفَرَاغِ لِمَا تُحِبُّ بِسَيِّعِهِ مِنْ سَعَتِكَ وَالْإِجْتِهَادِ فِيمَا يُزْلِفُ لَدَيْكَ وَعِنْدَكَ وَأَتِحْفِنِي بِتُحْفِهِ مِنْ تُحَفَاتِكَ]

و مرا از خنکی عفو و شیرینی رحمت، و روح و ریحانت و بهشت دائمیت کامیاب کن، و به سبب گشایشی از توانگری، مزه فراغت از دل مشغولی نسبت به دنیا و آنچه در آن است، و پرداختن به اموری که دوست داری، و نیز طعم کوشش نسبت به آنچه عامل تقرب به پیشگاه تو و در نزد دوست به من بچشان، و ارمغانی از ارمغان هایت را نصیب من فرما.

ص: ۱۱۶

«۱۲۵» وَاجْعَلْ تِجَارَتِي رَابِحَةً وَكَرَّتِي غَيْرَ خَاسِرَةٍ وَأَخْفِنِي مَقَامَكَ وَشَوْقِي لِقَاءَكَ وَتُبْ عَلَيَّ تَوْبَةً نَصُوحًا لَا تُبْقِ مَعَهَا ذُنُوبًا صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا تَذُرْ مَعَهَا عَلَانِيَةً وَلَا سِرِّيْرَةً «۱۲۶» وَانزِعِ الْغُلَّ مِنْ صَدْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ وَاعْطِفْ بِقَلْبِي عَلَى الْخَاشِعِينَ وَكُنْ لِي كَمَا تَكُونُ لِلصَّالِحِينَ]

و تجارتم را سودمند و بازگشتم را به قیامت بی خسارت قرار ده، و مرا از مقامت بینناک و به لقایمت مشتاق فرما، و به من توفیق توبه عنایت کن؛ توبه ای خالص که با آن هیچ گناه بزرگ و کوچکی را باقی نگذار، و هیچ گناه آشکار و پنهانم را وامگذار، و کینه مؤمنان را از دلم ریشه کن فرما، و دلم را نسبت به فروتنان مهربان کن و با من چنان باش که با شایستگانی.

[وَحَلَّنِي حَلِيَّةَ الْمُتَّقِينَ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْغَابِرِينَ وَذِكْرًا نَامِيًا فِي الْآخِرِينَ وَوَافِ بِي عَرْضَةَ الْأَوَّلِينَ «۱۲۷» وَتَمِّمْ سُبُوغَ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَظَاهِرُ كَرَامَاتِهَا لَمَدَى امْلَأْ مِنْ فَوَائِدِكَ يَدَيَّ وَشُقْ كَرَائِمَ مَوَاهِبِكَ إِلَيَّ وَجَاوِزْ بِي الْأَطْيَبِينَ مِنْ أَوْلِيَائِكَ فِي الْجَنَانِ الَّتِي زَيَّنْتَهَا لِأَصْفِيَائِكَ وَجَلَّلْنِي شَرَائِفَ نِحْلِكَ فِي الْمَقَامَاتِ الْمُعَدَّةِ لِأَحِبَّائِكَ]

و به زیور پرهیزکارانم بیارای، و برایم یاد خوبی در باقی ماندگان و آوازه روزافزونی در میان آیندگان قرار ده، و مرا از نظر مقام و منزلت، در عرصه گاه پیشتازان به ایمان و عمل در آور، و گستردگی نعمت را بر من کامل کن، و کرامت های نعمت را نزد من پی در پی قرار ده. دستم را از عطاهایت پُر کن، و موهبت های گرانقدرت را به سویم فرست، و مرا همسایه پاکیزه ترین دوستانت در بهشتی که برای برگزیدگان آراسته ای قرار ده، و مرا به عطایای بزرگت، در مقاماتی که برای عاشقان آماده کرده ای، ببوشان.

ص: ۱۱۸

«(۱۲۸) وَ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ مَقِيلًا آوِي إِلَيْهِ مُطْمَئِنًّا وَ مَثَابَةً أُنْبِئُوهَا وَ أَفْرُغْ عَيْنًا وَ لَا تُقَابِسْنِي بِعَظِيمَاتِ الْجَرَائِرِ وَ لَا تُهْلِكْنِي يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ وَ أزلْ عَنِّي كُلَّ شَكٍّ وَ شُبُهَةٍ وَ اجْعَلْ لِي فِي الْحَقِّ طَرِيقًا مِنْ كُلِّ رَحْمَةٍ وَ أَجْزِلْ لِي قِسْمَ الْمَوَاهِبِ مِنْ نَوَالِكَ وَ وَفِّرْ عَلَيَّ حُظُوظَ الْإِحْسَانِ مِنْ إِفْضَالِكَ»

و برایم نزد خود جایگاهی قرار ده که با دلی آرام در آن پناه گیرم، و منزلی که در آن سکونت گزینم و دیده به آن روشن کنم، مرا با گناهان بزرگ مقایسه مکن، و در آن روزی که اسرار برملا شود، هلاکم مگردان و هر شک و شبهه ای را از من پاک کن، و از هر رحمتی به سوی حق راهی برایم قرار ده، و نصیب مواهبم را از عطایات سرشار فرما، و بهره های احسان از فضل و بخششت را بر من فراوان کن.

ص: ۱۱۹

[«۱۲۹» وَ اجْعَلْ قَلْبِي وَاثِقًا بِمَا عِنْدَكَ وَ هَمِّي مُسْتَفْرَعًا لِمَا هُوَ لَكَ وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْتَعْمِلُ بِهِ خَالِصَتَكَ وَ أَشْرِبْ قَلْبِي عِنْدَ ذُهُولِ الْعُقُولِ طَاعَتَكَ وَ اجْمَعْ لِي الْغِنَى وَ الْعَفَافَ وَ الدَّعَةَ وَ الْمُعَافَاةَ وَ الصِّحَّةَ وَ السَّعَةَ وَ الطَّمَأْنِينَةَ وَ الْعَافِيَةَ]

و دلم را نسبت به آنچه نزد توست مطمئن ساز، و آهنگ و قصدم را برای آنچه که برای توست، از هر چیز دیگر فارغ کن. و مرا به کاری که بندگان خالصت را محض آن به کار گرفتی، به کار گیر و قلبم را از طاعتت به هنگام غفلت عقل ها نسبت به حقایق سیراب کن، و توانگری و پاک دامنی، و آسایش و بهبودی و تندرستی، گشایش و آرامش و سلامت همه جانبه برایم گرد آور.

ص: ۱۲۰

[«۱۳۰»] وَلَا تُحِطُ حَسَنَاتِي بِمَا يَشُوبُهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَلَا خَلَوَاتِي بِمَا يَعْرِضُ لِي مِنْ نَزَعَاتِ فِتْنَتِكَ وَصُنِّ وَجْهِي عَنِ الطَّلَبِ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ وَذُبْنِي عَنِ التَّمَاسِ مَا عِنْدَ الْفَاسِقِينَ «۱۳۱» وَلَا تَجْعَلْنِي لِلظَّالِمِينَ ظَهِيراً وَلَا لَهُمْ عَلَيَّ مَحْوِ كِتَابِكَ يَداً وَنَصَبِيراً وَحُطْنِي مِنْ حَيْثُ لَا- أَعْلَمُ حِيَاطَةَ تَقِينِي بِهِمَا وَافْتِيحْ لِي أَبْوَابَ تَوْبَتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَرَأْفَتِكَ وَرِزْقِكَ الْوَاسِعِ إِنِّي إِلَيْكَ مِنَ الرَّاغِبِينَ وَ أَتَمِّمُ لِي إِنْعَامَكَ إِنَّكَ خَيْرُ الْمُنْعِمِينَ]

و خوبی هایم را با گناهی که با آنها آمیخته می شود، و خلوت هایم را به وسوسه ها و مفاسدی که از طریق آزمایشت برایم پیش می آید تباه مساز، و آبرویم را از این که دست گدایی نزد کسی از جهانیان دراز کنم حفظ فرما، و از طلبیدن آنچه نزد فاسقان است برکنارم دار، و مرا پشتیبان ستم کاران، و دست یار و یاور آنان برای نابود کردن قرآنت قرار مده، و از جایی که خود آگاه نیستم، چنان نگاهبانم باش که به سبب آن از هر ناراحتی محفوظم بداری و درهای توبه و رحمت و مهربانی و روزی فراخ را به رویم بگشا. من از رغبت کنندگان به سوی توام. نعمت دادنت را درباره ام کامل فرما، همانا تو بهترین نعمت دهندگانی.

ص: ۱۲۱

«(۱۳۲) وَاجْعَلْ بَاقِيَ عُمْرِي فِي الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ ائْتِغَاءً وَجْهَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ
السَّلَامَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَبَدَ الْأَبْدِينَ.»

و باقی مانده عمرم را برای طلب کردن خشنودیت در حج و عمره قرار ده، ای پروردگار جهانیان! و درود خدا بر محمد و آل پاک و پاکیزه اش و سلام بر او و بر آنان؛ سلامی پیوسته و جاودانه!

حج و عمره و خشنودی خداوند

اشاره

توفیق زیارت کعبه مکرمه؛ نخستین عبادتگاهی که روی زمین به فرمان حضرت حق برای عبادت انسان بنا شد؛ عنایتی ویژه از سوی خدای مهربان است که نصیب بنده مؤمن می شود.

توحید، روح و معنویت این خانه مبارک در کلام وحی، از افق قلب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله طلوع کرده و نور و پیام آن به سراسر گیتی گسترانیده که حق تعالی در مقام آن فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا بَدَّءَ بِهِم وَمَن دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ
حُجُّ الْبَيْتِ

ص: ۱۲۲

مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۱)

یقیناً نخستین خانه ای که برای [نیایش و عبادت] مردم نهاده شد، همان است که در مکه است، که پر برکت و وسیله هدایت برای جهانیان است. * در آن نشانه هایی روشن [از ربوبیت، لطف، رحمت خدا و از جمله] مقام ابراهیم است؛ و هر که وارد آن شود در امان است؛ و خدا را حقی ثابت و لازم بر عهده مردم است که [برای ادای مناسک حج] آهنگ آن خانه کنند، [البته] کسانی که [از جهت سلامت جسمی و توانمندی مالی و باز بودن مسیر] بتوانند به سوی آن راه یابند، و هر که ناسپاسی ورزد [و از رفتن به آنجا خودداری کند، به خود زیان زده]؛ زیرا خدا از جهانیان بی نیاز است.

حج و عمره دو عبادت از بزرگ ترین فرمان های خداوند است که بیانگر قدرت نفوذ احکام اسلام در بین مردم است. آنگاه به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور ساختن بیت معظم بر روی زمین داد و فرمود:

وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ ۖ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ وَضَائِعٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (۲)

و [یاد کن] هنگامی را که جای خانه [کعبه] را برای ابراهیم آماده کردیم [و از او پیمان گرفتیم] که هیچ چیز را شریک من قرار مده و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان [از

ص: ۱۲۳

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۹۶ - ۹۷. [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲): ۲۶ - ۲۷. [۲]

پلیدی های ظاهری و باطنی [پاک و پاکیزه گردان . * و در میان مردم برای حج بانگ زن تا پیاده و سوار بر هر شتر باریک اندام [چابک و چالاک] که از هر راه دور می آیند ، به سوی تو آیند .

تأثیر کلام پروردگار چنان گسترده و همگانی است که انسان ها از سراسر جهان هستی با هر رنگ و اعتقاد در موسم حج به سوی بیت الله الحرام می شتابند.

کدام دعوت نامه این نفوذ را دارد که با یک جمله چنین هیاهوی با شکوه را پدید آورد. این کنگره جهانی و گردهمایی الهی هر سال بدون وقفه برپا می شود، این خود پیامی بزرگ از سوی قرآن به مردم دنیاست که قرآن نفوذ اعجاز آمیز و حیرت آوری دارد و ترس و وحشت را از دل های حق جویان می زداید. و آمرزش و رحمت را برای همه جویندگان حق و حقیقت به ارمغان می آورد.

کعبه، پرچم حکومت خدا و نشانه همه ارزش هاست. و سرفرود آوردن در برابر آن؛ اطاعت از حقایق رمز و راز دار است که به صورت وحی تجلی دارد. طواف دور آن برابر زائران و شیفتگان، عملی ملکوتی است که به تصفیه روح و جان و سعادت دنیا و آخرت می انجامد.

معنویت حج و عمره و منافع آن در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام منافع و سود معنوی نگاه به کعبه را دو چندان می داند و می فرماید:

مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ عَارِفًا فَعَرَفَ مِنْ حَقِّهَا وَ حُرْمَتِهَا مِثْلَ الَّذِي عَرَفَ مِنْ حَقِّهَا وَ حُرْمَتِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ كُلَّهَا وَ كَفَاهُ هَمَّ الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ. (۱)

هر که با معرفت به کعبه نگاه کند و آنگاه حق ما و حرمت ما را در برابر کعبه و حرمت آن بشناسد، خدا همه گناهان او را می آمرزد و مهمات دنیا و آخرت او کفایت می کند.

ص: ۱۲۴

۱- (۱) - من لایحضره الفقیه: ۲/۲۰۴، حدیث ۲۱۴۲؛ بحار الأنوار: ۶۵/۹۶، باب ۵، حدیث ۴۴. [۱]

و نیز فرمود:

مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ لَمْ يَزَلْ تُكْتَبُ لَهُ حَسَنَةٌ وَ تُمَحَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ حَتَّى يَنْصَرِفَ بِبَصَرِهِ عَنْهَا. (۱)

هر که دیده به خانه کعبه بدوزد؛ پیوسته ثوابی برای او نوشته می شود و گناهی از او پاک گردد تا اینکه نگاه خود را از کعبه بردارد.

و نیز فرمود:

مَنْ أَمَّ هَذَا الْمَبِيتِ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا؛ مُبِرًّا مِنَ الْكِبَرِ رَجَعَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَالْكَبِيرُ هُوَ أَنْ يَجْهَلَ الْحَقَّ وَ يَطْعُنَ عَلَى أَهْلِهِ وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ نَارَعَ اللَّهَ رِدَائَةً. (۲)

کسی که به قصد حج یا عمره آهنگ این خانه را کند در حالی که از خودبینی پیراسته باشد، از گناهانش بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده است. کبر این است که حق را نشناسد و به اهل آن کنایه زند و هر که چنین کند از سر دشمنی، ردای کبریایی خدا را به سوی خود کشیده است.

و نیز فرمود:

دُخُولُ الْكَعْبَةِ دُخُولٌ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَ الْخُرُوجُ مِنْهَا خُرُوجٌ مِنَ الذُّنُوبِ مَعْصُومٌ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِهِ مَغْفُورٌ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِهِ وَ مَنْ دَخَلَ الْكَعْبَةَ بِسَكِينَةٍ وَ هُوَ أَنْ يَدْخُلَهَا غَيْرَ مُتَكَبِّرٍ وَ لَا مُتَجَبِّرٍ غُفِرَ لَهُ. (۳)

وارد شدن به کعبه؛ ورود در رحمت خداست، و بیرون شدن از آن خروج از گناهان است و چنین کسی در باقیمانده عمرش از ارتکاب گناه مصون است و

ص: ۱۲۵

۱- (۱) - الکافی: ۲۴۰/۴، حدیث ۴، [۱] وسائل الشیعه: ۲۶۴/۱۳، باب ۲۹، حدیث ۱۷۷۰۴. [۲]

۲- (۲) - من لایحضره الفقیه: ۲۰۵/۲، حدیث ۲۱۴۷؛ وسائل الشیعه: ۹۳/۱۱، باب ۳۸، حدیث ۱۴۳۲۷. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۷۰/۹۶، باب ۶۴، حدیث ۱؛ [۴] الکافی: ۵۲۷/۴، حدیث ۲. [۵]

گناهان گذشته اش آمرزیده است و هر که با آرامش و متانت به کعبه وارد شود در حالی که مغرور و سلطه گر نباشد، آمرزیده می شود.

انسان باید از توجه به کعبه، به توحید، نبوت پیامبران، ولایت اهل بیت علیهم السلام و ارزش های معنوی پی ببرد و چراغ هدایت را در قلب خود بیفروزد.

زیارت کعبه و مشاهد مشرفه و مواقف کریمه متصل به آن، از چنان ارزش و مقامی برخوردار است که به خاطرش امام حسن مجتبی علیه السلام بیست و پنج بار، این را پیاده پیمود. (۱) این پیاده روی تنها به خاطر دریغ از مال در راه حج یا کسب پاداش معنوی نبود، بلکه معرفت به جایگاه خانه و ارزش ذاتی آن، حضرت را به پیاده رفتن به سوی آن نقطه امن وامی داشت.

مکه منطقه امن الهی است، حریمی که هر کس در آن وارد شود، در امان است.

حتی به گیاهان و حیوانات آن نیز نباید صدمه و گزند برسد و به جنایتکاری که وارد مسجد آن شد نباید ضربه و جسارت نمود، تا اینکه به ناچار خود از حرم خارج گردد. بنابراین بندگانی که حق جایگاه و صاحب و اهل آن را بشناسند در امتیث ابدی خواهند بود.

راوی از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه:

وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا (۲)

و هر که وارد آن شود در امان است .

پرسید: حضرت فرمود:

کسی که این خانه را قصد کند و بداند که این همان خانه ای است که خداوند

ص: ۱۲۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۹/۴۳، باب ۱۶، حدیث ۱۳؛ کشف الغمه: ۵۵۰/۱.

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۹۷. [۱]

حرکت به سوی آن را فرمان داده و اهل بیت علیهم السلام را نیز آنگونه که شایسته است بشناسد، او در دنیا و آخرت در امان خواهد بود. (۱) شهر مکه و خانه کعبه، نمایشگاهی از قدرت و نشانه های روشن خداوند است و تاریخ انباشته از خاطرات و سرگذشت های درس آموز و عبرت انگیز حرم و خانه پروردگار است.

به ویژه زائران و حاجیانی که به آن دیار سفر می کنند، از عظمت کعبه و مناسک حج به نیکی یاد می کنند و شیرینی الطاف ربّ، تا مدت ها در کام جان آنان باقی است. پاداش آنان بسیار شایسته و سرایی فرحناک و جاودانه در انتظار آنان است.

خشنودی و رضایت خداوند در حج و عمره

امامان معصوم علیهم السلام در روایات به خرسندی حق از چنین کسانی اشاره فرموده اند:

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

أَلْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا الْجَنَّةُ. (۲)

حج پذیرفته شده پاداشی جز بهشت ندارد.

و نیز در روایتی دیگر می فرماید:

حاجی بر سه قسم است:

۱ - برترین حاجیان کسی است که گناهان گذشته و آینده اش بخشیده شود و خدا او را از عذاب خویش بازدارد.

۲ - پایین تر آن حجی است که خداوند گناهان گذشته حاجی را بیامزد و او

ص: ۱۲۷

۱- (۱) - الکافی: ۵۴۵/۴، حدیث ۲۵؛ [۱] تفسیر العیاشی: ۱۸۹/۱، حدیث ۱۰۶، ذیل آیه ۹۷.

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۴۱/۸، باب ۲۴، ذیل حدیث ۹۰۲۲؛ [۲] عوالی اللآلی: ۴۲۷/۱، حدیث ۱۱۴. [۳]

باید عمل خود را از سر گیرد.

۳ - پایین تر از آن حج کننده ای است که خداوند خانواده و مال او را حفظ می نماید. (۱) حضرت صادق علیه السلام در شرح روایت رسول الله صلی الله علیه و آله صاحبان چنین حجی را به سه گونه تقسیم می نماید:

۱ - حاجیانی که بهره آنها اکمل و برتر است که گناهانشان آمرزیده شده و از عذاب قبر در امان هستند.

۲ - حاجیانی که تنها گناهان گذشته شان آمرزیده شده ولی در بقیه عمر فرصت بهره گیری بیشتر به آنها داده می شود.

۳ - حاجیانی که کمترین بهره را برده اند و فقط اهل و عیال و مالشان محفوظ می ماند، یعنی حجشان قبول نمی شود. (۲) امام علی علیه السلام می فرماید:

الْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ وَفَدُّ اللَّهِ وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُكْرِمَ وَفَدَّهُ وَ يَجْبُوهُ بِالْمَغْفِرَةِ. (۳)

به جا آورنده حج و عمره مهمان خداست و بر خداوند سزاوار است که مهمان خود را گرامی دارد و با آمرزش از وی پذیرایی نماید.

به هر حال حاجی تا وقتی گناه نکرده در نورانیت و معنویت حج باقی می ماند به همین صورت ثواب اعمال و مواقف حاجی پی در پی بر او نوشته می شود و در خوبی و نیکی ها به سر می برد تا مرگ او فرا می رسد.

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۹/۹۶، باب ۴، حدیث ۴۴؛ الکافی: ۲۶۲/۴، حدیث ۳۹. [۱]

۲- (۲) - من لایحضره الفقیه: ۲۲۷/۲، حدیث ۲۲۵۳؛ بحار الأنوار: ۲۶/۹۶، باب ۲، حدیث ۱۱۱. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸/۹۶، باب ۲، حدیث ۱۷؛ [۳] تحف العقول: ۱۲۳.

امام صادق علیه السلام از سفارش های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عرب بادیه نشین که اراده حج نموده؛ نقل می فرماید:

آنگاه که حاجی وسایل خود را برمی دارد، چیزی را زمین نمی گذارد و بر نمی دارد، مگر اینکه خداوند ده حسنه ثواب برای او می نویسد و ده گناه را از او محو می کند و ده درجه در بهشت برایش بالا می برد. چون سوار بر مرکب شد، هر حرکتی که آن مرکب کند همان پاداش ها برای وی نوشته می شود. و زمانی که دور خانه کعبه طواف کرد، از گناهانش بیرون می رود و چون میان صفا و مروه سعی نمود، از گناهان خود بیرون رود و وقتی که در عرفات توقف نمود از گناهانش بیرون می رود و چون در مشعر توقف کرد از گناهانش خارج می گردد و زمانی که به ستون ها سنگ زد از گناهان بیرون رود.

سپس فرمود: تو کجا می توانی بدانی که حاجی چه مقام و منزلتی دارد؟

آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمود:

تا چهار ماه گناه برای حاجی نوشته نمی شود و تنها نیکی ها برای او نوشته می شود، مگر اینکه گناه کبیره ای انجام دهد. (۱)

حَقِّ حَجِّ دَرِ كَلَامِ اِمَامِ سَجَّادِ عَلَيْهِ السَّلَام

امام زین العابدین علیه السلام جان کلام را از حَقِّ حَجِّ، چنین شیوا و چکیده بیان می فرماید:

حَقُّ الْحَجِّ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهٗ وِفَادَةٌ إِلَى رَبِّكَ وَفِرَارٌ إِلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِكَ وَبِهِ قَبُولُ

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۱۱۳/۱۱، باب ۴۲، حدیث ۱۴۳۸۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۵/۹۶، باب ۲، حدیث ۱۰۸. [۲]

حق حج بر تو این است که بدانی به وسیله آن بر پروردگارت وارد می شوی و از گناهانت به سوی او می گریزی و به وسیله آن توبه ات پذیرفته می شود و تکلیفی را که خدا بر تو واجب کرده؛ ادا می کنی.

سیرت انسان، با سیره حج هماهنگ است و بر اساس آن ساخته می شود، حج نیز ظاهری دارد که مردم با جسم هایشان بدان می رسند و باطنی دارد که بندگان ویژه با قلب های خویش به آن نایل می شوند و هنگام ظهور ملکوت، جلوه زیبای آن را می بینند.

زیبایی و نورانیت ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل می کند:

چون بنده مؤمن بمیرد، همراه او شش صورت داخل قبرش می شود. یکی از صورت ها زیباتر، نورانی تر، خوشبوتر و پاک سیماتر از دیگران است.

آنگاه صورتی در سمت راست و صورتی در سمت چپ و صورتی دیگر رو به رو و صورت دیگر در پشت سر او و یکی دیگر در کنار پایش و آنکه زیباتر از همه است بالای سرش قرار می گیرد.

پس اگر عذابی بخواهد از سمت راست آن مؤمن درآید، صورتی که در سمت راست قرار دارد او را مانع شود و همین طور صورت ها از جهت دیگر سپر قرار می گیرند. سپس آن مؤمن می پرسد: خدا به شما پاداش نیکو دهد، شما کیستید؟

صورتی که در سمت راست بنده قرار دارد، می گوید: من نمازم، آنکه در سمت چپ است می گوید: من زکاتم. آنکه رو به روی بنده است، می گوید: من روزه ام، و

ص: ۱۳۰

آنکه پشت سر اوست، می گوید: من حج و عمره هستم و آنکه در کنار پاهای اوست، می گوید: من نیکی او هستم که به برادرانت رساندی و آنکه همه صورت ها خطاب به آن صورت زیباتر می گویند: تو کیستی که از همه ما خوش سیماتر و خوشبوتر و نورانی تر هستی؟ آن صورت پاسخ می دهد: من ولایت و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله هستم. (۱) بنابراین همه اموری که وحی الهی به ارمغان آورده، ظاهری دارد که انسان آنها را با قالب خود فرا می گیرد و باطنی دارد که انسان با قلب خویش آنها را در می یابد. و حج از این امور است.

فضیلت عمره یا حج اصغر

از اعمال عبادی و مناسک مخصوص که در زمان کوتاهی در مکه و مدینه برپا می گردد، عمره یا حج اصغر است، فضیلت و مقام والایی در نزد ائمه معصومین علیهم السلام دارد که در روایات آنان، به ارزش و پاداش آن اشاره شده است:

بدان که عمره، همان حج اصغر است و یک عمره بهتر از دنیا و آنچه در اوست. (۲) و نیز فرمود:

پاداش حج بهشت است و عمره کفاره هر گناه است. (۳) و نیز فرمود:

هر کس به قصد عمره بیرون شود پس بمیرد، تا قیامت برای او پاداش

ص: ۱۳۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۵/۶، باب ۸، حدیث ۵۰؛ المحاسن: ۲۸۸/۱، حدیث ۴۳۲.

۲- (۲) - کنز العمال: ۶۰۰/۷، حدیث ۲۰۴۵۳؛ المعجم الکبیر: ۴۴/۹.

۳- (۳) - الکافی: ۲۵۳/۴، حدیث ۴؛ [۱] وسائل الشیعه: ۹۶/۱۱، باب ۳۸، حدیث ۱۴۳۳۲.

عمره گزار نوشته می شود. (۱) و نیز فرمود:

چهار نفرند که دعایشان رد نمی شود، تا آن که درهای آسمان برایشان گشوده شود و دعایشان به عرش برسد: پدر برای فرزند، ستمدیده بر ستمگر، عمره گزار تا آنکه از سفر باز گردد و روزه دار تا آن که روزه بگشاید. (۲) زواره می گوید به امام باقر علیه السلام گفتم: چه چیزی در فضیلت پس از حج قرار دارد؟

حضرت فرمود:

عمره مفرده، سپس هر جا که خواست برود. (۳) عمره از آن دسته عباداتی است که پرتو افکن نور در تاریکی قیامت می باشد که هر انسانی را از اعماق دریای ظلمت آخرت، به ساحل نجات می برد.

عبدالرحمن بن سمره می گوید: روزی ما در حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم.

حضرت فرمود: دیشب شگفتی هایی دیدم! پرسیدم چه دیدی ای پیامبر خدا؟ برایمان بازگو، جانمان و خانواده و فرزندانمان فدایت، فرمود:

مردی از امتم را دیدم که در مقابل و پشت سرش تاریکی بود، از سمت راست و چپش و زیر پایش ظلمت ها و غرق در تاریکی بود. پس حج و عمره او آمدند و او را از تاریکی رها کرده و وارد نور کردند. (۴) امام رضا علیه السلام فرمود:

ص: ۱۳۲

۱- (۱) - الدرّ المشثور: ۲/۲۰۹؛ المعجم الأوسط: ۵/۲۸۲.

۲- (۲) - الکافی: ۲/۵۱۰، حدیث ۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۵۴/۹۰، باب ۲۲، حدیث ۱.

۳- (۳) - وسائل الشیعه: ۱۴/۲۹۹، باب ۲، حدیث ۱۹۲۴۰؛ تهذیب الاحکام: ۵/۴۳۳، حدیث ۱۴۸.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۷/۲۹۰، باب ۱۵، حدیث ۱؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۲۳۰، حدیث ۱. [۲]

همانا خداوند متعال؛ نماز واجب را با نماز مستحب (نافله) کامل ساخت و روزه ماه رمضان را با روزه مستحب و حج را با عمره کامل نمود و زکات را به صدقه و وضو را به غسل روز جمعه تمام کرد. (۱)

عظمت روز عرفه

اشاره

از روزهای برگزیده خداوند روز عرفه است و از جایگاه های مهم در واجبات حج، موقف عرفات است. این روز به اندازه ای نزد پروردگار ارزشمند بوده که بر آن سوگند یاد نموده است.

وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ * وَ شَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ (۲)

و سوگند به روزی که [برپا شدنش را برای داوری میان مردم] وعده داده اند * و سوگند به شاهد [که پیامبر هر امت است] و مورد مشاهده [که اعمال هر امت است] ؛

برای آیه فوق، حدود سی مصداق گفته شده است، از جمله در برخی تفاسیر چنین آمده است:

«از ابن عباس وقتاده و نیز امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که:

شاهد (گواه) روز جمعه است و مشهود (گواه شده) روز عرفه است.» (۳) زیرا جمعه بر همه اعمالی که در آن روز صورت می گیرد گواهی می دهد و روز عرفه هم، مردم در موسم حج گواهی می شوند و فرشتگان هم بر آن گواهی

ص: ۱۳۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۹/۷۸، باب ۵، حدیث ۱۶؛ المحاسن: ۳۱۳/۲، حدیث ۳۰.

۲- (۲) - بروج (۸۵) : ۲ - ۳. [۱]

۳- (۳) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۳۱۵/۱۰، [۲] ذیل آیه ۳ سوره بروج؛ تفسیر القرطبی: ۲۸۳/۱۹ - ۲۸۴.

در آیه ای دیگر به عرفات، سرزمین خاطرات ناله ها و اشک ها اولیای الهی اشاره فرموده:

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِّن قَبْلِهِ لَمِن الصَّالِينَ» (۱)

بر شما گناهی نیست که [در ایام حج] از پروردگارتان [به وسیله تجارت و داد و ستد] فضل و روزی و منافع مادی بطلبید . و هنگامی که از عرفات کوچ کردید ، خدا را در مشعر الحرام یاد کنید . [آری] او را یاد کنید همان گونه که شما را هدایت کرد . و همانا شما پیش از این از گمراهان بودید .

معنای عرفه و عرفات

واژه عرفه و عرفات از ریشه معرفت به معنای شناخت است. عرفات نام سرزمینی در بیست کیلومتری مکه است و بر حاجیان و زائران خانه خدا واجب است که از ظهر روز نهم ذی الحجه تا غروب در آن مکان بمانند. در اینکه چرا به آن محل عرفات می گویند؛ نکات بسیاری در این زمینه گفته شده است:

حضرت آدم و حوا پس از هبوط به زمین در آن مکان یکدیگر را شناختند و به لغزش خود اعتراف کردند. (۲) امام صادق علیه السلام درباره علت نامگذاری عرفات فرمود:

جبرئیل، حضرت ابراهیم را روز عرفه بیرون برد، چون ظهر شد به وی گفت:

ص: ۱۳۴

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۹۸. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۱۹۲/۴، حدیث ۲؛ [۲] بحار الأنوار: ۱۶۷/۱۱، باب ۳، حدیث ۱۵.

ای ابراهیم! به لغزش هایت اعتراف کن، و عبادت هایت را بشناس. از این رو به عرفات نامیده شد چون که جبرئیل گفت: اعتراف کن او هم اعتراف کرد. (۱) و بنا بر برخی روایات، وجود مبارک حضرت حجه بن الحسن علیه السلام هر سال در مراسم حج در عرفات و منا حضور دارند. همچنین نایب خاص امام، محمد بن عثمان عمری رحمه الله و بسیاری از تربیت یافتگان و شاگردان خاص آن حضرت، در میان حج گزاران حضور دارند. با عنایت خاص پروردگار، حضرت از ملکوت و اوضاع باطنی افراد آگاهی می یابند و بعضی از صالحان و عارفان در موسم حج، حضور سبز ایشان را احساس می کنند و از لطف و کرامت و هدایت امام فیض کامل می برند. (۲) بعضی از گناهان تنها در عرفات بخشیده می شود و هیچ حاجتمندی دست خالی باز نمی گردد و از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

کسی که در ماه رمضان آمرزیده نشود تا رمضان آینده آمرزیده نمی شود مگر آن که در عرفه حاضر شود. (۳) و نیز فرمود:

در غروب عرفه، خدا همه گناهان زائران خود را می بخشد. بر این اساس حضرت باقر علیه السلام در آداب روز عرفه هیچ سائلی را ناامید بر نمی گرداند. (۴)

اسرار وقوف در عرفات

از اسرار توقّف در عرفات این است که: انسان به معارف و آموزه های دینی آگاه

ص: ۱۳۵

-
- ۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۴/۹۶، باب ۴۷، حدیث ۱۶؛ علل الشرایع: ۴۳۶/۲، باب ۱۷۳، حدیث ۱. [۱]
 - ۲- (۲) - الکافی: ۳۳۷/۱، حدیث ۶؛ [۲] کمال الدین: ۴۴۰/۲، حدیث ۷ و ۸ و ۹؛ بحار الأنوار: ۳۵۰/۵۱، ذیل حدیث ۳.
 - ۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۴۲/۹۳، باب ۴۶، ذیل حدیث ۶؛ دعائم الاسلام: ۲۶۹/۱.
 - ۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۸۰/۹۳، باب ۲۱، حدیث ۲۱؛ ثواب الأعمال: ۱۴۲. [۳]

شده و از اسرار الهی در نظام آفرینش با خبر شود و بداند که خداوند به همه نیازهای او داناست و برای برآوردن همه آنها توانا می باشد. خود را به خدا بسپارد و فقط او را اطاعت کند که طاعت او سرمایه و وسیله هر بی نیازی است.

از این رو امام سجّاد علیه السلام به نیازمندی که در روز عرفه گدایی می کرد، فرمود:

وای بر تو! آیا در چنین روزی دست نیاز به سوی غیر خدا دراز می کنی، در چنین روزی برای کودکان در رحم امید سعادت می رود. (۱) کسی که در آن جا از غیر خدا طلب کند، زیان کرده است.

امام علیه السلام چنین انسان هایی را که به سوی مردم روی می آورند در حالی که دیگران به سوی پروردگار مشتاق هستند، از بدترین مخلوقات خدا معرفی فرموده است. (۲) حاجی باید بر این نکته عارف شود که خدای سبحان به نهان و آشکار و صحیفه قلب او و رازهای آن، حتی آنچه برای خود او روشن نیست و در زوایای روح او می گذرد آگاه است. اگر بداند که قلبش در محضر حق است، خود را به گناهان جوارحی و جوانحی آلوده نمی سازد و دل را از خاطرات آلوده، تنزیه می کند.

خدای متعال در غروب عرفه به وسیله اهل عرفه و زائران خانه خود بر فرشتگان مباحث می کند، با اینکه عزّت و فخر انسان در بندگی برای خدا و پرورده او بودن است، اسرار حج به صورت انسان واقعی در سرزمین عرفان و منی ظهور می کنند و خدای سبحان در مقام تجلی به آنان فخر می ورزد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

خداوند بر اهل عرفات، نعمت داده، به وسیله آنان بر اهل آسمان فخر می ورزد و می فرماید: ای فرشتگان من! به بندگانم بنگرید، ژولیده و

ص: ۱۳۶

۱- (۱) - من لایحضره الفقیه: ۲/۲۱۱، حدیث ۲۱۸۲؛ وسائل الشیعه: ۱۳/۵۵۵، باب ۲۱، حدیث ۱۸۴۳۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۱/۹۶، باب ۴۷، حدیث ۳۹؛ عده الدّاعی: ۹۹.

غبارآلوده از هر راه دوری آمده اند. شما را گواه می گیرم که دعایشان را مستجاب کرده و خواسته ایشان را برآورده سازم، خطا کارشان را به خاطر نیکوکارشان بخشیدم و به نیکوکارشان هر چه را که از من خواستند، عطا کردم جز گناهی (حق الناس) را که میان خودشان دارند. (۱) و نیز فرمود:

حق تعالی در هیچ روزی به اندازه روز عرفه، بندگان را از آتش دوزخ آزاد نمی کند و خداوند به فرشتگان نظر می افکند و افتخار می کند و می فرماید:

اینها چه می خواهند؟! (۲) از امیرمؤمنان امام علی علیه السلام درباره راز وقوف در عرفات پرسیده شد، فرمود:

عرفات بیرون از مرز حرم است و مهمان خدا باید بیرون دروازه، آن قدر تضرع و التماس کند تا سزاوار ورود به حرم شود. (۳) از این رو شب و روز عرفه دعاهای مخصوصی دارد که جزء فضایل برجسته و وظایف مهم روز عرفه است. روز عرفه روز دعا و نیایش است، اگرچه روزه آن روز مستحب است ولی چنانچه سبب ضعف شود؛ دعا بر روزه آن روز مقدم است.

اعمال روز عرفه

روایات فراوانی درباره اعمال روز عرفه و هنگام وقوف در عرفات و کیفیت آن نقل شده است؛ که در ادعیه ویژه آن روز، دعای عرفه امام حسین علیه السلام و دعای امام سجاد علیه السلام مشهور است. بخشی دیگر نیز اهتمام و تشویق به دعا کردن برای دیگران

ص: ۱۳۷

۱- (۱) - کنز العمال: ۷۰/۵، حدیث ۱۲۰۹۸؛ الدر المنثور: ۲۳۰/۱.

۲- (۲) - کنز العمال: ۶۵/۵، حدیث ۱۲۰۷۲؛ الدر المنثور: ۲۲۷/۱.

۳- (۳) - الکافی: ۲۲۴/۴، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۲۲۵/۱۱، باب ۲، حدیث ۱۴۶۶۱.

است به گونه ای که برخی شاگردان اهل بیت علیهم السلام و اولیای الهی هم همت خود را در آن سرزمین عرفانی، به حق جویی و دعا و مناجات و طلب غفران برای غیر، صرف می نمودند.

دعای عرفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: آیا دعای روز عرفه را به تو بیاموزم که دعای پیامبران پیش از من است، سپس فرمود: می خوانی؟

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.
اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَالَّذِي تَقُولُ وَ خَيْرًا مِمَّا نَقُولُ وَ فَوْقَ مَا يَقُولُ الْقَائِلُونَ.

اللَّهُمَّ لَكَ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي وَ لَكَ بَرَاءَتِي وَ لَكَ حَوْلِي وَ مِنْكَ قُوَّتِي.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَ مِنَ الْفَقْرِ وَ مِنَ وَسْوَاسِ الصُّدْرِ وَ مِنْ شَتَاتِ الْأَمْرِ وَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الرِّيحِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا تَجِيءُ بِهِ الرِّيحُ وَ أَسْأَلُكَ خَيْرَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَ فِي سَمْعِي وَ بَصَرِي نُورًا وَ فِي لَحْمِي وَ عِظَامِي وَ فِي عُرْوَقِي وَ مَفْعَدِي وَ مَقَامِي وَ مَدْخَلِي وَ مَخْرَجِي نُورًا وَ أَعْظِمْ لِي نُورًا يَا رَبِّ يَوْمَ أَلْقَاكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (۱)

جز خدای یکتای بی شریک معبودی نیست. سلطنت و ستایش از آن اوست.

زنده می کند و می میراند و او زنده ای است که نمی میرد. خیر در دست اوست

ص: ۱۳۸

و او بر هر چیز تواناست.

خدایا! حمد برای توست با آنگونه که خود می ستایی و بهتر از آنچه ما می گوئیم و بالاتر از آنچه گویندگان می گویند.

خدایا! نماز و عبادتم، زندگی و مرگم و بیزاری جستتم برای توست، توان و نیرویم از توست.

خدایا! از فقر و وسوسه های درون و پراکندگی کار و عذاب قبر به تو پناه می برم.

خدایا! بهترین نسیم ها را از تو می طلبم و از شر آنچه طوفان ها می آورد به تو پناه می برم و از تو خیر شب و روز را می خواهم.

خدایا! در دل و گوش و چشمم و در گوشت و استخوان ها و رگ هایم، در جایگاه نشستن و ایستادنم و در ورود و خروجم، نور و روشنائی قراربده و روزی که تو را دیدار می کنم، فروغ مرا بزرگ بدار که تو بر هر چیز توانایی.

دعای عرفه امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در روز عرفه بسیار خاشعانه در حالی که اشک از دیده های مبارکش جاری بود، زمزمه نمود:

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي اخْشَاكَ كَأَنِّي اِرَاكَ وَ اَشِعْدْنِي بِتَقْوَاكَ وَ لَا تُشَقِّقْنِي بِمَعْصِيَتِكَ وَ خِزْلِي فِي قَضَائِكَ وَ بَارِكْ لِي فِي قَدْرِكَ حَتَّى لَا اَجِبُ تَعْجِيلَ مَا اَخَّرْتَ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ... (۱)

خدایا! چنانم کن که از تو بترسم، گویا که تو را می بینم و با پرهیزگاری مرا خوشبخت گردان و به نافرمانی ات بدبختم مکن و خیر در قضایت را برایم

ص: ۱۳۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۸/۹۵، باب ۲، ذیل حدیث ۳؛ [۱] البلد الأمين: ۲۵۳. [۲]

اختیار کن و به من در تقدیرت برکت ده، تا تعجیل آنچه را تو تأخیر انداختی نخواهم و به تأخیر آنچه را تو پیش انداختی، میل نکنم...

و سرانجام در شامگاه عرفه به عفو از گذشته و تدبیر در آینده، بشارت داده می شود. حضرت صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید:

حج گزار بار سفرش و ضمانت آن بر خداست. هر گاه وارد مسجد الحرام شود، خداوند دو فرشته بر او می گمارد که طواف و نماز و سعی او را نگهدارند، شامگاه عرفه بر شانه راست او می زنند و به او می گویند: فلانی! از آنچه گذشته است کفایت شدی، بین در آینده چگونه خواهی بود؟ (۱)

قربانی در حج

حاجیان پس از رمی جمره عقبه و پیش از حلق یا تقصیر باید در زمین منی گوسفند، گاو و یا شتر قربانی کنند.

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ» (۲)

حج و عمره را برای خدا به پایان برید، و اگر [به علتی] از انجام آن ممنوع شدید، آنچه را از قربانی برای شما میسر است [قربانی کنید و از احرام در آید]؛ و سر خود را نترشید تا قربانی به محلش برسد.

سنت قربانی در حج، موجب تقرب مخصوصی است که در عبادات دیگر نیز یافت می شود.

ص: ۱۴۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸/۹۶، باب ۲، حدیث ۱۸؛ المحاسن: ۶۳/۱، حدیث ۱۱۲.

۲- (۲) - بقره (۲): ۱۹۶. [۱]

امام رضا علیه السلام فرمود:

علت آن که به منی، منی گفته شده است، این است که جبرئیل در آن جا به ابراهیم علیه السلام گفت: هر چه می خواهی از خداوند تمنا کن. حضرت ابراهیم علیه السلام هم در دل خود از خدا خواست که به جای فرزندش اسماعیل علیه السلام قوچی به عنوان فدیة قرار داده شود و خداوند متعال دستور دهد که آن را سر ببرد و خداوند هم خواسته او را داد. (۱) هر گاه مردم در جایگاه منی مستقر شوند، منادی ندا می دهد: اگر می دانستید در آستان چه کسی آمده اید، پس از آمرزش الهی به جایگزینی مخارج، یقین پیدا می کردید.

و باز ندا می رسد: اگر می خواستید من راضی شوم راضی شدم، سپس پس از اعمال منی مانند روزی که از مادر زاده شده اید از گناهانتان پاک می شوید.

حقیقت قربانی، نوعی تقرب و تقواست که روح آدمی را پاکیزه می کند و حاجی با تمسک به حقیقت و ذبح گلوی دیو طمع و تمنای نفس را بریده و دل از تعلقات دنیوی رها می سازد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

در صحنه ذبح قربانی ات، حاضر باش. همانا با اولین قطره خون آن، خداوند همه گناهان تو را می آمرزد و از خطایت در می گذرد.

بعضی از مسلمانان پرسیدند: ای رسول خدا! آیا این مخصوص خاندان توست، یا برای همه مسلمانان است؟

حضرت فرمود:

ص: ۱۴۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۷۲/۹۶، باب ۴۹، حدیث ۴؛ علل الشرایع: ۴۳۵/۲، حدیث ۱. [۱]

خداوند مرا وعده داده که هیچ یک از خاندان مرا آتش نچشانند. این برای همه مردم است. [\(۱\)](#)

ص: ۱۴۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۸/۹۶، باب ۵۰، حدیث ۵۹؛ المحاسن: ۶۷/۱، حدیث ۱۲۷.

«١» اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمٌ مُبَارَكٌ مَيِّمُونَ وَ الْمُسْلِمُونَ فِيهِ مُجْتَمِعُونَ فِي أَقْطَارِ أَرْضِكَ يَشْهَدُ السَّائِلُ مِنْهُمْ وَ الطَّالِبُ وَ الرَّاعِبُ وَ الرَّاهِبُ وَ أَنْتَ النَّاطِرُ فِي حَوَائِجِهِمْ فَأَسْأَلُكَ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَ هَوَانِ مَا سَأَلْتُكَ عَلَيْكَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ «٢» وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا بِأَنَّ لِمَكَ الْمُلْكَ وَ لِمَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَدْبِغُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَهْمَا فَسَمَتْ بَيْنَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ خَيْرٍ أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ بَرَكَهٍ أَوْ هُدًى أَوْ عَمَلٍ بِطَاعَتِكَ أَوْ خَيْرٍ تُمْنُّ بِهِ عَلَيْهِمْ تَهْدِيهِمْ بِهِ إِلَيْكَ أَوْ تَرْفَعُ لَهُمْ عِنْدَكَ دَرَجَةً أَوْ تُعْطِيَهُمْ بِهِ خَيْرًا مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أَنْ تُوفِّرَ حَظِّي وَ نَصِيْبِي مِنْهُ «٣» أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِأَنَّ لَكَ الْمُلْكَ وَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ حَبِيبِكَ وَ صِدِّيقِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ عَلَيَّ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَبْرَارِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ صِيْلَاهُ لَا يَفْقَى عَلَى إِخْصَائِهَا إِلَّا أَنْتَ وَ أَنْ تُشْرِكَنَا فِي صَالِحِ مَنْ دَعَاكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ مِنْ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَ لَهُمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «٤» اللَّهُمَّ إِلَيْكَ تَعَمَّدْتُ بِحَاجَتِي وَ بِكَ أَنْزَلْتُ الْيَوْمَ فَقْرِي وَ سَاقِي وَ مَسِيْكَنَتِي وَ إِنِّي بِمَغْفِرَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ أَوْثِقُ مِنْى بِعَمَلِي وَ لَمَغْفِرَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِي فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَوَلَّ قَضَاءَ كُلِّ حَاجَةٍ هِيَ لِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهَا وَ تَيْسِيرِ ذَلِكَ عَلَيْكَ وَ بِفَقْرِي إِلَيْكَ

وَغَنَّاكَ عَنِّي فَإِنِّي لَمْ أَصِبْ خَيْرًا قَطُّ إِلَّا مِنْكَ وَ لَمْ يَصْرِفْ عَنِّي سُوءًا قَطُّ أَحَدٌ غَيْرُكَ وَ لَا أَرْجُو لِأَمْرِ آخِرَتِي وَ دُنْيَايَ سِوَاكَ
 «٥» اللَّهُمَّ مَنْ تَهَيَّأَ وَ تَعَبَّأَ وَ أَعِيدَ وَ اسْتَعَدَّ لِوَفَادِهِ إِلَى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَ نَوَافِلِهِ وَ طَلَبَ نَيْلِهِ وَ جَائِزَتِهِ فَإِلَيْكَ يَا مَوْلَايَ كَانَتْ الْيَوْمَ
 تَهَيَّيْتُ وَ تَعَبَّيْتُ وَ إِعْدَادِي وَ اسْتِعْدَادِي رَجَاءَ عَفْوِكَ وَ رِفْدِكَ وَ طَلَبَ نَيْلِكَ وَ جَائِزَتِكَ «٦» اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
 وَ لَا تُخَيِّبِ الْيَوْمَ ذَلِكُكَ مِنْ رَجَائِي يَا مَنْ لَا يُخْفِيهِ سَائِلٌ وَ لَا يَنْقُضُهُ نَائِلٌ فَإِنِّي لَمْ آتِكَ ثِقَةً مَنِي بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَّمْتُهُ وَ لَا شَفَاعَةَ
 مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ إِلَّا شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ سَلَامُكَ «٧» أَتَيْتُكَ مُقِرًّا بِالْجُرْمِ وَ الْإِسَاءَةِ إِلَى نَفْسِي أَتَيْتُكَ أَرْجُو عَظِيمَ
 عَفْوِكَ الَّذِي عَفَوْتَ بِهِ عَنِ الْخَاطِئِينَ ثُمَّ لَمْ يَمْنَعِكَ طَوْلُ عُكُوفِهِمْ عَلَى عَظِيمِ الْجُرْمِ أَنْ عَمِدْتَ عَلَيْهِمْ بِالرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ «٨» فَيَا
 مَنْ رَحِمْتُهُ وَ اسْتَعَمَّهُ وَ عَفُوهُ عَظِيمٌ يَا عَظِيمٌ يَا كَرِيمٌ يَا كَرِيمٌ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَمِدْ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ وَ تَعَطَّفْ
 عَلَيَّ بِفَضْلِكَ وَ تَوَسَّعْ عَلَيَّ بِمَغْفِرَتِكَ «٩» اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ وَ مَوَاضِعِ أَمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي
 اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَرُوها وَ أَنْتَ الْمُقَدِّرُ لِذَلِكَ لَا يُغَالِبُ أَمْرُكَ وَ لَا يُجَاوِزُ الْمَحْتُومُ مِنْ تَدْبِيرِكَ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنَّى شِئْتَ وَ لِمَا
 أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ غَيْرِ مُتَّهَمٍ عَلَى خَلْقِكَ وَ لَا لِإِرَادَتِكَ حَتَّى عَادَ صِفَتُكَ وَ خُلَفَاؤُكَ مَغْلُوبِينَ مَقْهُورِينَ مُبْتَرِينَ يَرُونَ حُكْمَكَ مُبَدَّلًا
 وَ كِتَابَكَ مُنْبُذًا وَ فَرَائِضَكَ مُحَرَّفَةً عَنْ جِهَاتِ أَشْرَاعِكَ وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ مَشْرُوكَةً «١٠» اللَّهُمَّ الْعَنِ أَعْدَاءَهُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ
 مَنْ رَضِيَ بِفِعَالِهِمْ وَ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ «١١» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

كَصِيَمَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَتَحِيَّاتِكَ عَلَى أَصْفِيَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ عَجَلِ الْفَرَجِ وَ الرُّوحِ وَ النُّصْرَةِ وَ التَّمَكِينِ وَ التَّأْيِيدِ لَهُمْ
 «١٢» اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ وَ الْإِيْمَانِ بِكَ وَ التَّصْدِيقِ بِرِسُولِكَ وَ الْإِيْمَةِ الَّذِينَ حَتَمْتَ طَاعَتَهُمْ مِمَّنْ يَجْرِي ذَلِكَ بِهِ وَ
 عَلَى يَدَيْهِ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ «١٣» اللَّهُمَّ لَيْسَ يَزُودُ غَضَبَكَ إِلَّا - جَلْمِكَ وَ لَا يَزُودُ سَخَطَكَ إِلَّا عَفْوُكَ وَ لَا يُجِيرُ مِنْ عِقَابِكَ إِلَّا
 رَحْمَتُكَ وَ لَا يُنَجِّنِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ هَبْ لَنَا - يَا إِلَهِي - مِنْ لَدُنْكَ فَرَجًا
 بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا تُحْيِي أَمْوَاتَ الْعِبَادِ وَ بِهَا تَشْدُرُ مَيِّتَ الْبِلَادِ «١٤» وَ لَا تُهْلِكْنِي - يَا إِلَهِي - غَمًّا حَتَّى تَسْتَجِيبَ لِي وَ تُعَرِّفَنِي الْبِإِجَابَةَ
 فِي دُعَائِي وَ أَذِقْنِي طَعْمَ الْعِرَافِيَةِ إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي وَ لَا - تُشْمِتْ بِي عِدْوِي وَ لَا - تُمَكِّنْهُ مِنْ عُنُقِي وَ لَا - تُسَلِّطْهُ عَلَيَّ «١٥» إِلَهِي إِنْ
 رَفَعْتَنِي فَمِنْ ذَا الَّذِي يَضْمَعُنِي؟ وَ إِنْ وَضَعْتَنِي فَمِنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُنِي؟ وَ إِنْ أَكْرَمْتَنِي فَمِنْ ذَا الَّذِي يُهِينُنِي؟ وَ إِنْ أَهَنْتَنِي فَمِنْ ذَا
 الَّذِي يُكْرِمُنِي؟ وَ إِنْ عَذَّبْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْحَمُنِي؟ وَ إِنْ أَهْلَكْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَعْرِضُ لَكَ فِي عِدِّدِكَ؟ أَوْ يَسْأَلُكَ عَنْ أَمْرِهِ؟
 وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ؟ وَ لَا فِي نِقْمَتِكَ عَجَلَةٌ وَ إِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ وَ إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ
 وَ قَدْ تَعَرَّيْتُ - يَا إِلَهِي - عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا «١٦» اللَّهُمَّ صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا - تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضًا وَ لَا لِنِقْمَتِكَ
 نَضِيبًا وَ مَهْلِنِي وَ نَفْسِي وَ أَقْلِي عَثْرَتِي وَ لَا تَبْتَلِيْنِي بِبَلَاءٍ عَلَى أَثْرِ بَلَاءٍ فَقَدْ تَرَى ضَعْفِي وَ قَلَّةَ حِيلَتِي وَ تَضَرَّعِي إِلَيْكَ «١٧» أَعُوذُ
 بِكَ اللَّهُمَّ الْيَوْمَ مِنْ غَضَبِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِزَّنِي «١٨» وَ اسْتَجِيرُ بِكَ الْيَوْمَ مِنْ سَخَطِكَ فَصَلِّ عَلَى

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ «١٩» وَ أَجْرَنِي وَ أَسْأَلُكَ أَمْنًا مِنْ عِيَابِكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَهْلِي دِينِي «٢١» وَ اسْتَنْصِرْ رُكَّ فَصِيلٍ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ انصُرْ زُنِي «٢٢» وَ اسْتَرْحِمِيكَ فَصِيلٌ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ ارْحَمْنِي «٢٣» وَ اسْتَكْفِيكَ فَصِيلٌ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اكْفِنِي «٢٤» وَ اسْتَرْزُقْكَ فَصِيلٌ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ ارزُقْنِي «٢٥» وَ اسْتَعِينِكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اعْنِي «٢٦» وَ اسْتَغْفِرْكَ لِمَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِي فَصِيلٌ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اغْفِرْ لِي «٢٧» وَ اسْتَعْصِمْكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اعْصِمْنِي فَإِنِّي لَنْ أَعُودَ لِشَيْءٍ كَرِهْتَهُ مِنِّي إِنْ شِئْتَ ذَلِكَ «٢٨» يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اسْتَجِبْ لِي جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ وَ طَلَبْتُ إِلَيْكَ وَ رَغِبْتُ فِيهِ إِلَيْكَ وَ أَرَدْتَهُ وَ قَدَّرْتَهُ وَ أَقْضَيْتَهُ وَ أَمَضَيْتَهُ وَ خَزَلْتَهُ فِيمَا تَقْضِي مِنْهُ وَ بَارِكْ لِي فِي ذَلِكَ وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ بِهِ وَ اسْتَعِذْنِي بِمَا تُعْطِينِي مِنْهُ وَ زِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ وَ سِعَةِ مَا عِنْدَكَ فَإِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ وَ صَلِّ ذَلِكَ بِخَيْرِ الْآخِرَةِ وَ نَعِيمِهَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ثُمَّ تَدْعُو بِمَا يَدَا لَكَ وَ تُصَلِّي عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَلْفَ مَرَّةٍ هَكَذَا كَانَ يَفْعَلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[«۱»اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمٌ مُبَارَكٌ مَيْمُونٌ وَالْمُسْلِمُونَ فِيهِ مُجْتَمِعُونَ فِي أَقْطَارِ أَرْضِكَ يَشْهَدُ السَّائِلُ مِنْهُمْ وَالطَّالِبُ وَالرَّاعِبُ وَالرَّاهِبُ وَ أَنْتَ النَّاطِرُ فِي حَوَائِجِهِمْ فَأَسْأَلُكَ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَهَوَانِ مَا سَأَلْتُكَ عَلَيْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ]

خدایا! امروز، روز مبارک و میمونی است. مسلمانان در این روز در نواحی زمینت جمعند؛ مسلمانان سائل و خواهنده و امیدوار و ترسان، در اجتماعات حاضر می شوند و تو به جود و کرمت بینی به حاجات آنانی، و آسان بودن مسئلتهم در دایره قدرتت، از حضرتت می خواهم که بر محمد و آلش درود فرستی.

ارزش و عظمت عید قربان

اشاره

قربان در لغت، مصدر از ماده قرب، به معنای نزدیک شدن و قربانی آنچه را که به آن تقرب می جویند، گفته می شود.

قرآن مجید در دو جا از این واژه برای تقرب به خدا استفاده نموده است؛

اول: در حکایت فرزندان آدم که هابیل گوسفند چاقی و قابیل گندم نامرغوبی را برای قربانی به پیشگاه حق آوردند که در پایان قربانی همراه با تقوا پذیرفته شد.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

وَإِن لَّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ

ص: ۱۴۹

مِنَ الْآخِرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۱)

وداستان دو پسر آدم را [که سراسر پند و عبرت است] به درستی و راستی بر آنان بخوان ، هنگامی که هر دو نفر با انجام کار نیکی به پروردگار تقرب جستند ، پس از یکی پذیرفته شد ، و از دیگری پذیرفته نشد . [برادری که عملش پذیرفته نشد از روی حسد و خودخواهی به برادرش] گفت : بی تردید تو را می کشم . [او] گفت : خدا فقط از پرهیزکاران می پذیرد .

دوم: در سوره احقاف، بت پرستان، بت ها را وسیله تقرب به خدا می دانستند.

فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا ءِالِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكُمْ إِفْكَهُمُ وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (۲)

پس چرا معبودانی که به جای خدا انتخاب کردند به گمان اینکه آنان را به خدا نزدیک کند ، آنان را [هنگام نزول عذاب] یاری نکردند بلکه [گم شده] از دستشان رفتند ، و این بود [سرانجام و نتیجه] دروغشان و آنچه را همواره افترا می زدند .

در روایات دینی ما، نماز و نمازهای نافله و قربانی روز عید قربان و صدقه دادن به فقیران، از جمله وسیله های تقرب به خدا بیان شده اند.

قربان، نام یکی از اعیاد رسمی سالیانه مسلمانان، در روز دهم ذیحجه است که آن را اضحی نیز می گویند. و آن روز تاریخی از بزرگترین روزها نزد خداوند است؛ زیرا روز مراسم قربانی گوسفند در برابر فرمان قربانی کردن اسماعیل علیه السلام به دست حضرت ابراهیم علیه السلام ، از بهترین اعمال واجب در مناسک حج است. و از آن پس حاجیان در احیای فداکاری از سوی این پدر و فرزند، روز عید قربان در منی قربانی

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - مائده (۵) : ۲۷. [۱]

۲- (۲) - احقاف (۴۶) : ۲۸. [۲]

ابان بن محمد از امام جواد علیه السلام روایت می کند که فرمود:

مَا مِنْ عَمَلٍ أَفْضَلَ يَوْمَ النَّحْرِ مِنْ دَمِ مَسْفُوكٍ أَوْ مَشِيٍّ فِي بَرِّ الْوَالِدَيْنِ أَوْ ذِي رَحِمٍ قَاطِعٍ يَأْخُذُ عَلَيْهِ بِالْفَضْلِ وَيَبْدَأُهُ بِالسَّلَامِ أَوْ رَجُلٍ أَطْعَمَ مِنْ صَالِحِ نُسْكِهِ وَدَعَا إِلَى بَقِيَّتِهَا جِيرَانَهُ مِنَ الْيَتَامَى وَ أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَالْمَمْلُوكِ وَ تَعَاهَدَ الْأَسْرَاءَ. (۱)

هیچ عملی در روز عید قربان برتر نیست، مگر خونی که برای قربانی ریخته شود و گامی در راه احسان به پدر و مادر برداشته شود و دیدار خویشی که گسیخته باشد و به خود گذشتگی و آغاز به سلام بر وی پیشی گیرد و یا مردی از گوشت قربانی خود به همسایگان و مستمندان و یتیمان اطعام نموده و به ملاقات اسیران برود.

قربانی به گوسفند یا شتری گفته می شود که در عید قربان ذبح گردد و آن در غیر ایام حج مستحب مؤکد است در ایام حج از اعمال واجبی می باشد که در سرزمین منی روز دهم یا یازدهم و دوازدهم و تا آخر ذیحجه برگزار می گردد. حاجی قربانی را سه بخش می کند، یک بخش را خود بر می دارد و بخش دوم را به فقرا می بخشد و بخش سوم را به دوستان هدیه می دهد.

فضیلت قربانی در روایات

آداب و اعمال عید قربان، همانند عید فطر است، از جمله نماز و غسل و ادعیه و تکبیرات و حرمت روزه و اطعام مسکینان و فقیران با صدقات و گوشت قربانی به ویژه اینکه قربانی کردن در عید قربان مستحب مؤکد است.

ص: ۱۵۱

رسول الله اعظم صلى الله عليه و آله فرمود:

خداوند روز اضحی را عید قرار داد تا فقیران گوشت فراوان به دستشان رسد.

پس به آنها گوشت بخورائید. (۱) حضرت علی علیه السلام می فرماید:

اگر مردم می دانستند که قربانی در روز عید قربان چه اجری دارد، وام می گرفتند و قربانی می کردند؛ زیرا با اولین قطره خون، صاحب آن آمرزیده می شود. (۲)

قرض کردن برای قربانی

روایتی عجیب در این باب است که نیکوست برای قربانی قرض کنی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ام سلمه که از ایشان پرسیده بود: ای رسول خدا! عید قربان فرا رسیده و من چیزی ندارم قربانی کنم، آیا قرض کنم و قربانی نمایم؟ فرمود:

برو قرض کن؛ زیرا این بدهی ادا می شود. (۳) زیرا قربانی جایگاه ویژه نزد خداوند منان دارد و ریختن خون قربانی برای اهل آن، جنبه بیمه عمر و کفاره گناهان محسوب می شود.

امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَ إِرَاقَةَ الدَّمِ بِمَنَى. (۴)

خداوند غذا دادن به مستمندان و ریختن خون قربانی در منی را دوست دارد.

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۶/۹۶، باب ۵۲، حدیث ۱۵؛ علل الشرایع: ۴۳۷/۲، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۹۷/۹۶، باب ۵۲، حدیث ۲۲؛ علل الشرایع: ۴۴۰/۲، حدیث ۲. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۹۷/۹۶، باب ۵۲، حدیث ۱۹؛ علل الشرایع: ۴۴۰/۲، حدیث ۱.

۴- (۴) - الکافی: ۵۱/۴، حدیث ۶؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۸۹/۹۶، باب ۵۰، حدیث ۶۰. [۴]

ممکن است همین علاقه خداوند به خاطر بهره مندی گرسنگان و محرومان از گوشت قربانی باشد و به صورت سیره و سنت نبوی در جامعه اسلامی رواج داشته باشد.

سالار شهیدان امام حسین علیه السلام از همان آغاز حرکت خود از مدینه به مکه، در سال شصت هجری که قصد عمره مفرده داشت و نیت حج تمتع ناتمام ماند. گرچه به منی نرفت، ولی قربانی های گرانقدری داد و سرانجام وجود مبارک خویش را هم قربانی اسلامی کرد، تا مکه و منی بماند. از این رو امام سجاد علیه السلام در احتجاجات خود بر یزید لعین، فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا عَرَفُهُ بِنَفْسِي، أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِي وَأَنَا ابْنُ الْمَرْوَةِ وَالصَّفَا. (۱)

ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد خود را معرفی می کنم، من فرزند مکه و منی هستم و من فرزند مروه و صفا هستم.

در روز عاشورا، صحنه کربلا نیز شاهد قربانی شدن هفتاد و دو شهید در آستان قرب و رضای حق بود و حضرت زینب علیها السلام به خاطر این جانفشانی برادرش در میدان جنگ، هنگامی که به بدن مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام رسید، دست و نگاه خویش را رو به آسمان برد و عرضه داشت:

اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ. (۲)

خدایا! این قربانی اندک را از ما بپذیر.

بنابراین کسی که جانش را فدای دوست حقیقی می کند، او از منی و عرفات و

ص: ۱۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۱/۴۵، باب ۳۹، حدیث ۶؛ [۱] الاحتجاج: ۳۱۱/۲. [۲]

۲- (۲) - حياه الإمام الحسين، باقر شریف القریشی: ۳۰۱/۲؛ سیره الائمة الاثنی عشر، هاشم معروف الحسنی: ۸۷/۲؛ الکبریت الاحمر: ۱۳/۳.

مشعر ارث می برد، زیرا اصل زمین مال خداست و آن را به هر کس صلاح بداند واگذار می کند و سالار شهیدان و شهیدان در راه خدا، همگی وارثان مشعر و منی هستند و آنان با اهدای جان و فدا کردن فرزند و خانواده، وارث اسرار نهفته در سرزمین مکه شوند.

در زیارتنامه ها و خطابه های اسیران اهل بیت از شهید مظلوم کربلا، به ذبیح و قتیل یاد شده است. او وارث اسماعیلی بود که در منای کربلا، قربانی حیات دین شد و پیام شرف و عزّت را به انسان ها ابلاغ کرد.

حقیقت دین و حیات باطنی هر مکتبی در اهدای قربانیان و فداکاران حق است و خون آنان ریشه درخت دین را آبیاری می کند. ملت هایی که در راه آزادی و استقلال گام برداشته اند، همواره قربانیان بسیاری را تقدیم کرده اند و قربانی دادن و شهادت، رمز پیروزی و عزّت آنان بوده است.

امام سجّاد علیه السلام در حقّ قربانی چنین فرمود:

حقّ قربانی آن است که نیت آن را برای خدا خالص کنی و خود را در معرض رحمت و قبول الهی قرار دهی و در پی نگاه بینندگان نباشی. اگر چنین بودی، خود را بیهوده به رنج نیفکنده ای و ظاهر سازی نکرده ای و مقصودت، خدا بوده است. [\(۱\)](#) امام علی علیه السلام فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله روز عید قربان، خطبه می خواند و می فرمود:

امروز روز شحّ و عَجّ است. «شحّ» خون قربانی هاست که می ریزد، پس نیت هر که صادق باشد، اوّلین قطره خون قربانی او، کفّاره همه گناهان اوست.

«عَجّ» دعاست پس به درگاه خداوند دعا کنید، قسم به آن که جان محمد صلی الله علیه و آله

ص: ۱۵۴

در دست اوست، از اینجا هیچ کس بر نمی‌گردد، مگر آرمزیده شود، جز کسی که گناه کبیره انجام داده و بر آن اصرار می‌ورزد و در دل خود تصمیم بر ترک آن ندارد. (۱) بنابراین حقیقت سنت عید قربان و قربانی کردن حیوان، تقرب به خدا و پرهیزکاری است؛ زیرا روح و قلب آدمی در دنیا با آرزوها و هوس‌ها آلوده می‌گردد و با قربانی کردن حیوانی، در حقیقت، حیوانیت هوای نفس و دیو طمع را از بین می‌برد. همانگونه که امام صادق علیه السلام در آداب مراقبین حج فرمود:

وَ اصْبِرْ عَدُوَّكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصُعُودِكَ إِلَى الْجَبَلِ وَ اذْبَحْ حَنْجَرَةَ الْهُوَى وَ الطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ وَ ازِمِ الشَّهَوَاتِ وَ الْخَسَاسَةَ وَ الدَّنَاءَةَ وَ الْأَفْعَالَ الدَّمِيمَةَ عِنْدَ رَمِي الْجَمْرَاتِ. (۲)

با فراز آمدن بر کوه (مشعر) روح را نیز به سوی ملأ اعلی بفرست. هنگام قربانی گلوی هوس و طمع را نیز ببر، و در رمی جمرات به خواهش‌ها و پستی و فرومایگی و کردارهای زشت و ناپسند سنگ بیانداز.

ارزش و عظمت روز جمعه

نام مبارک جمعه یعنی آن زمان پر ارزشی که مردم برای رسیدن به رحمت حق اجتماع می‌کنند، مردمی که عاشق حق و حقیقت و خواهان فضل و فضیلت هستند که در آیه نهم سوره جمعه در قسمت ترغیب و تشویق مردم به نماز جمعه آمده است.

محدّث قمی آن انسان بزرگوار و با کرامت می‌نویسد:

ص: ۱۵۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۰۱/۹۶، باب ۵۲، حدیث ۳۹؛ دعائم الاسلام: ۱۸۴/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲۵/۹۶، باب ۲۱، حدیث ۱؛ [۱] مصباح الشریعه: ۴۹. [۲]

«بدان که شب و روز جمعه را امتیاز تامّ است از سایر لیالی و ایام به مزید رفعت و شرافت و نباهت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که:

شب جمعه و روز جمعه بیست و چهار ساعت است و در هر ساعت حق تعالی ششصد هزار کس را از جهنّم آزاد کند. (۱) از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که:

هر که بمیرد ما بین زوال روز پنجشنبه تا زوال روز جمعه، خدا پناه دهد او را از فشار قبر. (۲) و نیز فرمود:

جمعه را حقّی و حرمتی عظیم هست، پس زنهار که ضایع نگردانی حرمت آن را و تقصیر مکن در چیزی از عبادت حق تعالی در آن روز، و تقرّب جو به سوی خدا به عمل های شایسته، و ترک نما جمیع محرّمات خدای را، زیرا که خدا ثواب طاعات را مضاعف می گرداند، و عقوبت گناهان را محو می نماید، و درجات مؤمنان را در دنیا و عقبی بلند می گرداند. (۳) شبش در فضیلت مانند روز است، اگر توانی که شب جمعه را زنده داری به عبادت و نماز و دعا، این برنامه را اجرا کن، به درستی که خداوند بزرگ در شب جمعه ملائکه را برای مزید کرامت مؤمنان به آسمان اول می فرستد که حسنات ایشان را زیاده گردانند، و گناهان ایشان را محو کنند، و حق تعالی واسع العطايا و کریم است.

در حدیث معتبر از آن حضرت مروی است که:

ص: ۱۵۶

۱- (۱) - الخصال: ۳۹۲/۲، حدیث ۹۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۸۰/۷، باب ۴۰، حدیث ۹۶۳۴.

۲- (۲) - من لایحضره الفقیه: ۱۳۸/۱، حدیث ۳۷۲؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۲۸۱، حدیث ۱۱. [۲]

۳- (۳) - الکافی: ۴۱۴/۳، حدیث ۶؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۷۵/۷، باب ۴۰، حدیث ۹۶۲۰.

گاهی که مؤمن دعا می کند برای حاجتی و حق تعالی قضای حاجت او را تأخیر می کند تا این که در روز جمعه حاجت او را برآورد و برای فضیلت جمعه مضاعف گرداند. (۱) و فرمود که:

چون برادران یوسف از حضرت یعقوب علیه السلام استدعای طلب آمرزش گناهان خود کردند، گفت: بعد از این استغفار خواهم کرد. حضرت فرمود: دعا را تأخیر انداخت تا سحر شب جمعه، برای این که یقین داشت دعا در سحر شب جمعه مستجاب است. (۲) از آن حضرت روایت شده که:

چون شب جمعه آید ماهیان دریا سر از آب بیرون می آورند و وحشیان صحرا گردن می کشند و حق تعالی را ندا می کنند که پروردگارا! ما را به گناه آدمیان عذاب مکن. (۳) از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده که:

حق سبحانه و تعالی امر می نماید ملکی را که در هر شب جمعه از بالای عرش ندا می کند از اول شب تا آخر شب از جانب ربّ اعلی که آیا بنده مؤمنی هست که پیش از طلوع صبح برای آخرت و دنیای خود مرا بخواند تا من دعای او را مستجاب کنم؟

آیا بنده مؤمنی هست که پیش از طلوع صبح از گناه خود توبه کند پس من

ص: ۱۵۷

-
- ۱- (۱) - من لایحضره الفقیه: ۴۲۲/۱، حدیث ۱۲۴۳؛ تهذیب الأحکام: ۵/۳، باب ۱، حدیث ۱۲.
 - ۲- (۲) - من لایحضره الفقیه: ۴۲۲/۱، حدیث ۱۲۴۲؛ تفسیر العیاشی: ۱۹۶/۲، حدیث ۸۱، ذیل آیه ۹۸ سوره یوسف.
 - ۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۸۳/۸۶، باب ۲، ذیل حدیث ۲۸؛ شجره طوبی: ۱۶/۱.

توبه او را قبول کنم؟

آیا بنده مؤمنی هست که من روزی او را تنگ کرده باشم و از من سؤال کند که روزی او را زیاد گردانم تا پیش از طلوع صبح، پس روزی او را گشاده گردانم؟

آیا بنده مؤمن بیماری هست که از من سؤال کند، تا پیش از طلوع صبح او را شفا دهم و به عافیت برسانم؟

آیا بنده مؤمن غمگین محبوسی هست که پیش از طلوع صبح از من بخواهد او را از زندان نجات دهم و غمش را پایان دهم؟

آیا بنده مؤمن مظلومی هست که از من سؤال کند، تا پیش از صبح برای دفع ستم ظالم دعایش را به اجابت برسانم؟ پیوسته این ندا هست تا صبح طالع شود. (۱) از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که:

حق تعالی جمعه را از همه روزها برگزیده، و روزش را عید گردانیده، و شبش را مثل روزش گردانیده است. (۲) از جمله فضیلت روز جمعه آن است که:

هر حاجت که در آن روز از خدا بخواهند برآورده می شود، و اگر جماعتی مستحق عذاب شوند، چون شب جمعه و روز جمعه را دریابند و دعا کنند خدا آن عذاب را از ایشان برمی گرداند، و امور مقدّره را حق تعالی در شب جمعه مبرم و محکم می گرداند. پس شب جمعه بهترین شب ها و روزش بهترین

ص: ۱۵۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۶/۸۴، باب ۷، حدیث ۹؛ من لایحضره الفقیه: ۴۲۰/۱، حدیث ۱۲۳۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۳/۲۵، باب ۱۲، حدیث ۲۲؛ وسائل الشیعه: ۳۸۱/۷، باب ۴۰، حدیث ۹۶۳۶.

روزهاست. (۱) از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که:

پرهیزید از گناه در شب جمعه که عقوبت گناهان در آن شب مضاعف است چنانکه ثواب حسنات مضاعف است، و هر که معصیت خدا را در شب جمعه ترک کند حق تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد، و هر که در شب جمعه معصیتی را به آشکار انجام دهد حضرت حق وی را به گناهان جمیع عمرش عذاب کند و عذاب آن گناه را بر او مضاعف نماید. (۲) از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

روز جمعه سید و بزرگتر روزهاست، حق تعالی در آن روز ثواب حسنات را مضاعف می دهد، و گناهان را محو می نماید، و درجات را بلند می گرداند، و دعوات را مستجاب می نماید، و شدت ها و غم ها را زایل می گرداند، و حاجت های بزرگ را روا می سازد. و روز را نسبت به شب امتیاز است، زیرا در روز خداوند متعال رحمتش را نسبت به بندگان زیاد می گرداند، و جماعت بسیار از آتش جهنم آزاد می سازد، پس هر که خدا را در آن روز بخواند و حق و حرمت آن را بشناسد بر خداست که او را از آتش جهنم آزاد گرداند، پس اگر در روز جمعه یا شب آن بمیرد ثواب شهیدان دارد، و در قیامت ایمن از عذاب الهی مبعوث می گردد، و هر که حق جمعه را سبک بشمارد و از نماز آن روی بگرداند، یا عمل حرامی مرتکب شود بر خداست که او را به آتش

ص: ۱۵۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۲/۸۶، باب ۲، ذیل حدیث ۲۸؛ مستدرک الوسائل: ۶/۶۸، باب ۳۳، حدیث ۶۴۵۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۳/۸۶، باب ۲، ذیل حدیث ۲۸؛ شجره طوبی: ۱۶/۱.

جهنم بسوزاند مگر آن که توبه کند. (۱) حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

آفتاب طلوع نکرده در روزی که بهتر از روز جمعه باشد. (۲) امام صادق علیه السلام می فرماید:

هر کس که روز جمعه را دریابد، باید به کاری غیر از عبادت مشغول نگردد، زیرا خداوند در آن روز گناه بندگان را می آمرزد و رحمت خود را بر آنان نازل می کند. (۳) وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام در این دعا مانند دعای عرفه از حضرت ربّ العزّه مسائلی را پس از ذکر مقدمه ای در اسما و اوصاف حق در خواست می کنند که اجابت آن تأمین کننده خیر دنیا و سعادت آخرت است.

ص: ۱۶۰

۱- (۱) - الکافی: ۴۱۴/۳، حدیث ۵؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۷۶/۷، باب ۴۰، حدیث ۹۶۲۱.

۲- (۲) - الکافی: ۴۱۳/۳، حدیث ۱؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۷۵/۷، باب ۴۰، حدیث ۹۶۱۹.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۷۵/۸۶، باب ۲، حدیث ۲۱؛ وسائل الشیعه: ۳۷۸/۷، باب ۴۰، حدیث ۹۶۲۸.

[«۲» وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا بِأَنَّ لَكَ الْمُلْكَ وَ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَدْبَعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَهْمَا قَسَمْتَ بَيْنَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ خَيْرٍ أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ بَرَكَهٍ أَوْ هُدًى أَوْ عَمَلٍ بِطَاعَتِكَ أَوْ خَيْرٍ تَمُنُّ بِهِ عَلَيْهِمْ تَهْدِيهِمْ بِهِ إِلَيْكَ أَوْ تَرْفَعُ لَهُمْ عِنْدَكَ دَرَجَةً أَوْ تُعْطِيَهُمْ بِهِ خَيْرًا مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أَنْ تُوفِّرَ حَظِّي وَ نَصِيبِي مِنْهُ]

خدایا! پروردگارا! از تو درخواست می کنم، به این خاطر که فرمانروایی بر هستی از آنِ توست و سپاس، ویژه حضرت توست. خدایی جز تو نیست، بردبار و کریمی، مهربان و بسیار نعمت دهنده ای، دارای عظمت و اکرامی، پدید آورنده آسمان ها و زمینی، هر مقدار بین بندگان مؤمنت تقسیم می کنی، از خیر یا سلامتی همه جانبه یا برکت یا هدایت یا عمل به طاعت، یا خیر خاصی که به سبب آن بر آنان منت می نهی و به واسطه آن به سوی خودت هدایتشان می کنی، یا در پیشگاهت درجه آنان را بالا میبری، یا از برکت آن خیری از خیر دنیا و آخرت به آنان عنایت می کنی، بهره و نصیب مرا از آن خیر، سرشار و فراوان گردانی.

ص: ۱۶۱

[«۳» أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِأَنَّ لَكَ الْمُلْكَ وَالْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَحَبِيبِكَ وَصِدِّقِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ الْأَبْرَارِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ صِيْلَةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا إِلَّا أَنْتَ وَأَنْ تُشْرِكَنَا فِي صَلَاحِ مَنْ دَعَاكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ مِنْ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَأَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَلَهُمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ]

خدایا! از تو می خواهم به این خاطر که فرمانروایی و حمد ویژه توست و خدایی جز تو نیست، به این که بر محمد، بنده ات و فرستاده ات و حبیب و برگزیده ات و اختیار شده از آفریده هایت، و بر آل محمد، نیکوکاران، پاکان و خوبان درود فرستی؛ درودی که هیچ کس جز تو قدرت شمردن آن را نداشته باشد، و ما را در دعای شایسته هر کس از بندگان مؤمن که تو را در این روز می خواند، شریک کنی، ای پروردگار جهانیان! و ما و ایشان را بیماری که تو بر هر کاری توانایی.

ص: ۱۶۲

[«۴»اللَّهُمَّ إِلَيْكَ تَعَمَّدْتُ بِحَاجَتِي وَبِكَ أَنْزَلْتَ الْيَوْمَ فَقْرِي وَفَاقَتِي وَ مَسِيكَتِي وَإِنِّي بِمَغْفِرَتِكَ وَرَحْمَتِكَ أَوْثِقُ مِنِّي بِعَمَلِي وَ لَمَغْفِرَتِكَ وَرَحْمَتِكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِي فَصَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَوَلَّ قَضَاءَ كُلِّ حَاجَةٍ هِيَ لِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهَا وَتَيْسِيرِ ذَلِكَ عَلَيْكَ وَبِفَقْرِي إِلَيْكَ وَغِنَاكَ عَنِّي فَإِنِّي لَمْ أَصِبْ خَيْرًا قَطُّ إِلَّا مِنْكَ وَ لَمْ يَصْرِفْ عَنِّي سُوءًا قَطُّ أَحَدٌ غَيْرُكَ وَ لَا أَرْجُو لِأَمْرِ آخِرَتِي وَ دُنْيَايَ سِوَاكَ]

خدایا! با حاجتم آهنگ درگاه تو کردم، و بار تهیدستی و نداری و بیچارگیم را به درگاهت فرود آوردم، و من به آمرزش و رحمت تا به عمل و کردارم مطمئن ترم، و هر آینه آمرزش و رحمت از گناهانم وسیع تر است؛ پس بر محمد و آل محمد درود فرست.

روا کردن هر حاجتم را خود بر عهده گیر؛ به خاطر قدرتی که بر روا کردنش داری، و آسان بودنش در برابر نیرومندیت، و محض نیازم به حضرتت، و بی نیازیت از من. مسلماً من به خیری نرسیدم جز از جانب تو، و هرگز احدی شری را از من برنگرداند غیر تو، و در امر آخرت و دنیایم به کسی جز تو امید ندارم.

[«۵»اللَّهُمَّ مَنْ تَهَيَّأَ وَتَعَبَّأَ وَ أَعَدَّ وَ اسْتَعَدَّ لِرَفَادِهِ إِلَى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رَفْدِهِ وَ نَوَافِلِهِ وَ طَلَبَ نَيْلِهِ وَ جَائِزَتِهِ فَإِلَيْكَ يَا مَوْلَايَ كَانَتِ الْيَوْمَ تَهَيَّئَتِي وَ تَعَبَّئَتِي وَ إِعْدَادِي وَ اسْتِعْدَادِي رَجَاءَ عَفْوِكَ وَ رِفْدِكَ وَ طَلَبَ نَيْلِكَ وَ جَائِزَتِكَ]

خدایا! هر کس برای وارد شدن به مخلوقی، به امید صله و بخشش و درخواست خیر و جایزه اش، تهیه ساز و برگ کرد و آماده و حاضر و مهیا شد؛ اما ای مولای من! فراهم آوردن ساز و برگم و آماده شدنم و حاضر گشتم و مهیا شدنم، فقط برای وارد شدن بر توست؛ آن هم به امید عفو و صله ات و درخواست خیر و جایزه ات.

ص: ۱۶۴

[«۶» اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تُحَيِّبِ الْيَوْمَ ذَلِكُمْ مِنْ رَجَائِي يَا مَنْ لَا يُحْفِيهِ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُضُهُ نَائِلٌ فَإِنِّي لَمْ آتِكَ ثِقَةً مِنِّي بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَّمْتُهُ وَلَا شَفَاعَةٍ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ إِلَّا شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ سَلَامُكَ «۷» أَتَيْتَكَ مُقَرَّراً بِالْجُزْمِ وَالْإِسَاءَةِ إِلَى نَفْسِي أَتَيْتَكَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ الَّذِي عَفَوْتَ بِهِ عَنِ الْخَاطِئِينَ ثُمَّ لَمْ يَمْنَعَكَ طَوْلُ عُكُوفِهِمْ عَلَيَّ عَظِيمَ الْجُزْمِ أَنْ عُذِّتَ عَلَيْهِمْ بِالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ «۸» فَيَا مَنْ رَحْمَتُهُ وَسِعَتْهُ وَعَفْوُهُ عَظِيمٌ يَا عَظِيمٌ يَا كَرِيمٌ يَا كَرِيمٌ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعُدْ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ وَتَعَطَّفْ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ وَتَوَسَّعْ عَلَيَّ بِمَغْفِرَتِكَ]

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و آن امیدم را در این روز، به ناامیدی تبدیل مکن. ای که درخواست کننده ای او را به مشقت نمی اندازد، و بخششی از توانگریش نمی کاهد! من از جهت اعتماد به عمل شایسته ای که از پیش فرستادم و به امید شفاعت آفریده ای، جز شفاعت محمد و اهل بیتش - که درود و سلامت بر او و بر آنان باد. - به پیشگاهت نیامدم. آمدم در حالی که به گناه و بدیم نسبت به خود معترفم که آمدم و به عفو عظیمی که به وسیله آن از خطاکاران گذشتی امید دارم. سپس طول توقّفشان بر گناه بزرگ حضرتت را از

این که با رحمت و مغفرت به آنان رو کنی باز نداشت. ای که رحمتش گسترده، و عفویش بزرگ است، ای بزرگ! ای بزرگ!
ای کریم! ای کریم! بر محمد و آل محمد درود فرست. به رحمت به من بازگرد و به احسانت بر من شفقت ورز، و به
آمرزشت بر من گشایش ده.

ص: ۱۶۶

[«۹» اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَ اَصِيْفِيَّائِكَ وَ مَوَاضِعِ اَمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَزَوْهَا وَ اَنْتَ الْمُقَدِّرُ لِتَذَلِّكَ لَا يُعَالِبُ اَمْرَكَ وَلَا يُجَاوِزُ الْمُحْتَمُومَ مِنْ تَدْبِيرِكَ كَيْفَ شِئْتَ وَ اَنْنِي شِئْتُ وَ لِمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ غَيْرُ مُتَّهَمٍ عَلَيَّ خَلْقِكَ وَلَا لِارَادَتِكَ حَيْثِي عِيَادَ صِفْوَتِكَ وَ خُلَفَاؤِكَ مَغْلُوبِينَ مَقْهُورِينَ مُتَبَتِّزِينَ يَرُونَ حُكْمَكَ مُبَدَّلًا وَ كِتَابِكَ مَبْثُودًا وَ فَرَائِضَكَ مُحَرَّفَةً عَنْ جِهَاتِ اَشْرَاعِكَ وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ مَتْرُوكَةً]

خدایا! این مقام اقامه نماز عید قربان و جمعه که مخصوص خلفایت و برگزیدگان و جایگاه امنای توست در مرتبه بلندی است، که آن را ویژه آنان قرار دادی؛ ولی غاصبان و غارتگران این مقام را از آنها به غارت بردند و تو تقدیر کننده آنی. فرمانت مغلوب کسی نشود، و از تدبیر حتمی ات هر گونه که بخواهی و هر زمان که بخواهی فراتر نتوان رفت؛ به سبب این که تو آگاه تر به اموری و نسبت به آفریدنت و اراده ات متهم نیستی. کار این غارتگری نسبت به جایگاه عظیم عید و جمعه، تا آن جا رسید که برگزیدگان و خلفایت، مغلوب و شکست خورده و حق به غارت رفته شدند. می دیدند که حکم و فرمانت تغییر یافته، کتابت دور انداخته شده، واجبات از مسیر شرایعت به دست تحریف افتاده، و سنت های پیامبرت متروک مانده است.

«۱۰» اللَّهُمَّ الْعَنْ أَعْدَاءَهُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَمَنْ رَضِيَ بِفِعَالِهِمْ وَأَشْيَاعِهِمْ وَأَتْبَاعِهِمْ «۱۱» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ كَصَلِّ لِمَوَانِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَتَحِيَّاتِكَ عَلَى أَصْحَابِنَاكَ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ وَعَجَلِ الْفَرْجِ وَالرَّوْحِ وَالنُّصَيْرَةِ وَالتَّمَكِينِ وَالتَّأْيِيدِ لَهُمْ «۱۲» اللَّهُمَّ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ وَالْإِيمَانِ بِكَ وَالتَّصَدِيقِ بِرَسُولِكَ وَالْإِئْتِمَانِ الَّذِينَ حَتَمْتَ طَاعَتَهُمْ مِمَّنْ يَجْرِي ذَلِكَ بِهِ وَعَلَى يَدَيْهِ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ]

خدایا! دشمنانشان را از اولین و آخرین و هر که به کردارشان راضی شد، و طرفداران و پیروانشان را لعنت کن.

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ همانا تو ستوده و بزرگواری. مانند درودهایت و برکات و تحیاتت بر برگزیدگان، ابراهیم و آل ابراهیم، و در گشایش کار و آسایش و یاری و تسلط و تأیید ایشان تعجیل فرما.

خدایا! مرا اهل توحید و ایمان به خود و تصدیق به رسالت، و امامانی که طاعتشان را واجب فرموده ای قرار ده؛ آن هم از جمله کسانی که توحید و ایمان به وسیله آنها و به دست آنان جریان پیدا می کند، آمین، ای پروردگار جهانیان!

[«۱۳» اللَّهُمَّ لَيْسَ يَرُدُّ غَضَبَكَ إِلَّا حِلْمُكَ وَلَا يَرُدُّ سَيْخَطَكَ إِلَّا عَفْوُكَ وَلَا يُجِيرُ مِنْ عِقَابِكَ إِلَّا رَحْمَتُكَ وَلَا يُنَجِّنِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَهَبْ لَنَا - يَا إِلَهِي - مِنْ لَدُنْكَ فَرَجًا بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا تُحْيِي أَمْوَاتَ الْعِبَادِ وَبِهَا تَنْشُرُ مَيِّتَ الْبِلَادِ]

خدایا! خشمت را جز بردباریت بر نمی گرداند، و سخطت را جز عفو تو رد نمی کند، و از عقابت جز رحمتت پناه نمی دهد، و مرا از عذاب تو جز زاری به درگاه تو و در برابر تو نجات نمی دهد؛ پس بر محمد و آل محمد درود فرست. و ما را ای خدای من از سوی خود گشایش بخش؛ به قدرتی که مردگان را به آن زنده می کنی، و سرزمین های مرده را به حرکت می آوری.

ص: ۱۶۹

[«(۱۴) وَلَا تَهْلِكْنِي - يَا إِلَهِي - غَمًّا حَتَّى تَسْتَجِيبَ لِي وَتُعَرِّفَنِي الْإِحْيَاءَ فِي دُعَائِي وَ أَذِقْنِي طَعْمَ الْعَافِيَةِ إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي وَلَا تُشْمِتْ بِي عَدُوِّي وَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ عُنُقِي وَلَا تُسَلِّطْهُ عَلَيَّ]

ای خدای من! مرا از غصیه دوری از رحمتت هلاک مکن تا خواسته ام را اجابت فرمایی، و مرا از اجابت دعایم آگاه کنی، و مزه سلامت همه جانبه را تا پایان زندگیم به من بچشان و دشمن شادم مکن، و او را وبال گردنم مکن و بر من چیره مساز.

ص: ۱۷۰

[«۱۵» إلهي إن رفعتني فمن ذا الذي يصفعني؟ وإن وضعتني فمن ذا الذي يزفعي؟ وإن أكرمتني فمن ذا الذي يهينني؟ وإن أهنتني فمن ذا الذي يكرمني؟ وإن عذبتني فمن ذا الذي يرحمني؟ وإن أهلكني فمن ذا الذي يعرض لك في عديك؟ أو يسألك عن أمره؟ وقد علمت أنه ليس في حكمك ظلم؟ ولا في نعمتك عجلة وإنما يعجل من يخاف الفوت وإنما يحتاج إلى الظلم الضعيف وقد تعاليت - يا إلهي - عن ذلك علواً كبيراً]

خدای من! اگر بلند مقام کنی، کیست که پستم کند؟ و اگر پستم کنی، کیست که مرا بلند مقام کند؟ و اگر مرا گرامی داری، کیست که خوادم کند؟ و اگر خوادم کنی، کیست که گرامیم دارد؟ و اگر عذابم کنی، کیست که به من رحم کند؟ و اگر مرا هلاک کنی، کیست که درباره بنده ات به تو اعتراض کند یا از تو درباره اش بازخواست نماید؟ و من به این حقیقت پی برده ام که در حکم و فرمانت ستمی نیست، و در کیفیت شتاب و عجله ای وجود ندارد، و جز این نیست که کسی در کیفیت شتاب می ورزد، که بیم از دست رفتن فرصت را دارد، و جز این نیست که کسی به ستم نیازمند است که ناتوان است، و تو ای خدای من از این امور برتر و بسیار بالاتری.

[«۱۶» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَجْعَلِنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضًا وَ لَا لِنِقْمَتِكَ نَصِيبًا وَ مَهْلِنِي وَ نَفْسِنِي وَ أَقْلِنِي عِثْرَتِي وَ لَا تَبْتَلِنِي بِبَلَاءٍ عَلَى أَثَرِ بَلَاءٍ فَقَدْ تَرَى ضَعْفِي وَ قَلَّةَ حِيلَتِي وَ تَضَرُّعِي إِلَيْكَ «۱۷» أَعُوذُ بِكَ اللَّهُمَّ الْيَوْمَ مِنْ غَضَبِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِزَّنِي «۱۸» وَ أَسْتَجِيرُ بِكَ الْيَوْمَ مِنْ سَخَطِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجِزْنِي]

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا هدف بالا و نشانه انتقام و مجازات قرار مده، و مهلتم ده و اندوهم را بزدا، و از لغزش هایم بگذر، و به بلایی دنبال بلا گرفتارم مکن؛ چرا که ناتوانی و کمی تدبیر و زاریم را به درگاہت می بینی.

خدایا! در این روز از خشمت به تو پناه می آورم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و پناهم ده، و در این روز از سخط تو، از خودت امان می خواهم، پس بر محمد و آلش درود فرست، و امانم ده.

ص: ۱۷۲

[«۱۹» وَ أَسْأَلُكَ أَمْنًا مِنْ عَذَابِكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ آمِنِّي «۲۰» وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُهْدِيَنِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَهْلِي وَ «۲۱» وَ أَسْتَنْصِرُكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ انصُرْنِي «۲۲» وَ أَسْتَرْحِمُكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْحَمْنِي «۲۳» وَ أَسْتَكْفِيكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنِي «۲۴» وَ أَسْتَرْزُقُكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارزُقْنِي «۲۵» وَ أَسْتَعِينُكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اعْنِي «۲۶» وَ أَسْتَعْفِرُكَ لِمَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اغْفِرْ لِي «۲۷» وَ أَسْتَعِصِمُكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اعْصِمْنِي فَإِنِّي لَنْ أَعُودَ لِشَيْءٍ كَرِهْتَهُ مِنِّي إِنْ شِئْتَ ذَلِكَ]

و ایمنی از عذابت را درخواست دارم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست و ایمنم ساز و از تو هدایت می خواهم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست و هدایتم کن، و از تو یاری می طلبم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست و یاریم ده، و از تو درخواست رحمت می کنم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست و به من رحم کن، و از تو بی نیازی می خواهم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست و بی نیازم کن، و از تو درخواست روزی دارم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست و روزیم ده و از تو کمک می خواهم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست و کمک کن، و نسبت به گناهان گذشته ام از تو درخواست آمرزش دارم؛ پس بر محمد و آلش درود

فرست و مرا بیامرز، و از تو حفظ و نگهداری از شرور و آفات می خواهم؛ پس بر محمد و آلش درود فرست و حفظم فرما؛
زیرا اگر اراده ات به پاکی من از گناه تعلق گیرد، هرگز به آنچه آن را نمی پسندی باز نگردم.

ص: ۱۷۴

[«۲۸» يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاسْتَجِبْ لِي جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ وَطَلَبْتُ إِلَيْكَ وَرَغِبْتُ فِيهِ إِلَيْكَ وَارِدُهُ وَقَدَرُهُ وَأَقْضِهِ وَأَمْضِهِ وَخِزْ لِي فِيمَا تَقْضِي مِنْهُ وَبَارِكْ لِي فِي ذَلِكَ وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ بِهِ وَاسْئَلْنِي بِمَا تُعْطِينِي مِنْهُ وَزِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ وَسِعَهُ مَا عِنْدَكَ فَإِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ وَصَلِّ ذَلِكَ بِخَيْرِ الْآخِرَةِ وَنَعِيمِهَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ثُمَّ تَدْعُو بِمَا بَدَأَ لَكَ وَتُصَلِّي عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَلْفَ مَرَّةٍ هَكَذَا كَانَ يَفْعَلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ]

ای پروردگارم! ای پروردگارم! ای بسیار مهربان! ای بسیار نعمت دهنده! ای صاحب جلال و اکرام! بر محمد و آلش درود فرست. همه آنچه را از تو خواستم و مطالبه کردم، و به خاطر آن به جانب تو روی آوردم، برایم مستجاب کن و برایم بخواه و مقدر فرما و حکم کن و به اجرا گذار، و در آنچه برای من حکم می فرمایی، نیکی و خوبی مقرر کن، و برایم در آن برکت قرار ده. و به واسطه آن بر من تفضل فرمای، و به آنچه به من عطا می کنی خوشبختم کن و از احسان و وسعتی که نزد توست بر من بیفزای. همانا تو واسع و کریمی، و همه این مواهب را به خیر و نعمت آخرت پیوسته ساز، ای مهربان ترین مهربانان!

آنگاه از حضرت حق هر چه را می خواهی بخواه، و هزار بار بر محمد و آلش درود فرست، که حضرت زین العابدین علیه السلام چنین می کرد.

«معرفت، شناخت باشد و این جا مراد از معرفت، مرتبه بلندترین از مراتب خداشناسی است، چه خداشناسی را مراتب بسیار است.

و مثل مراتب معرفت چنان است که آتش را بعضی چنان شناسند که شنیده باشند که موجودی هست که هر چه به او رسد ناچیز شود و اثر او در آنچه محاذی او باشد ظاهر گردد، و چنانچه از او بردارند هیچ نقصان در و نیاید، و هر چه از او جدا شود بر ضد طبع او باشد و آن موجود را آتش خوانند. و در معرفت باری تعالی کسانی که به این مثبت باشند مقلدان خوانند، مانند کسانی که سخن بزرگان تصدیق کرده باشند در این باب بی وقوف بر حجتی.

و بعضی که به مرتبه بالای این جماعت باشند، کسانی باشند که از آتش دود به ایشان رسد و دانند که این دود از چیزی می آید، پس حکم کنند به موجودی که دود اثر اوست. و در معرفت کسانی که به این مثبت باشند، اهل نظر باشند که به برهان قاطع دانند که صانعی هست چه از آثار قدرت او بر وجود او دلیل سازند.

و بالای این مرتبه کسانی باشند که از حرارت آتش به حکم مجاورت، اثری احساس کنند و به آن منتفع شوند. و در معرفت کسانی که به این مرتبه باشند مؤمنان به غیب باشند و صانع را شناسند من وراء حجاب.

و بالای این مرتبه کسانی باشند که از آتش منافع یابند، مانند: خَبْرُ و انضاج و طبخ و غیر آن. و این جماعت به مثبت کسانی باشند که در معرفت، لذت معرفت دریافته باشند و به آن مبتهج شده، و تا این جا مراتب اهل دانش باشد.

و بالای این مرتبه کسانی باشند که آتش مشاهده کنند و به توسط نور آتش، چشم های ایشان مشاهده موجودات کنند. و این جماعت در معرفت به مثبت اهل بینش باشند و ایشان را عارف خوانند و معرفت حقیقی ایشان را باشد.

و کسانی را که در مراتب دیگر باشند بالای این مرتبه، هم از حساب عارفان

باشند و ایشان را اهل یقین خوانند. و از ایشان جماعتی باشند که معرفت ایشان از باب معارف باشد و ایشان را اهل حضور خوانند، و انس و انبساط خاص با ایشان باشد. و نهایت معرفت آن جا باشد که عارف منتفی شود، مانند کسی که به آتش سوخته و ناچیز شود.

بدان که معرفت آن است که در خود ذره ای خصومت نیابی، و سزاست کسی را که خدای تعالی به معرفت خودش عزیز گردانیده است که هرگز از مشاهده او به غیر باز ننگرد و هیچ کس را بر او اختیار نکند که ثمره معرفت روی به خدا آوردن است.

و عارف آن است که دلی می خواهد از حق، چون دل دهدش در حال به خدای باز دهد تا در قبضه او محفوظ بود و در ستر او از خلق محبوب بود و علامت عارف آن بود که بیشتر خاطر او در تفکر بود و در عبرت، و بیشتر سخن او ثنا بود و مدحت حق، و بیشتر عمل او طاعت بود.» (۱)

عشق شوری در نهاد ما نهاد جان ما را در کف غوغا نهاد

داستان دلبران آغاز کرد آرزویی در دل شیدا نهاد

قصه خوبان به نوعی باز گفت کآتشی در پیر و در برنا نهاد

رمزی از اسرار باده کشف کرد راز مستان جمله بر صحرا نهاد

از خمستان جرعه ای بر خاک ریخت جنبشی در آدم و حوا نهاد

عقل مجنون در کف لیلی سپرد جان وامق در لب عذرا نهاد

بهر آشوب دل سودائیان خال فتنه بر رخ زیبا نهاد

از پی برگ و نوای بلبلان رنگ و بویی بر گل رعنا نهاد

فتنه ای انگیخت شوری در فکند در سرا و شهر ما چون پا نهاد

جای خالی یافت از غوغا و شور شور و غوغا کرد و رخت آن جا نهاد

ص: ۱۷۷

نام و ننگ ما همه بر باد داد نام ما دیوانه و رسوا نهاد
چون عراقی را در این ره خام یافت جام ما در آتش سودا نهاد
(فخرالدین عراقی)

دعای ۴۹: دفع شرّ دشمنان و ردّ فشار آنها

اشاره

ص: ۱۷۸

«١» إِلَهِي هِدَيْتَنِي فَلَهَوْتُ وَوَعظْتَ فَقَسَوْتُ وَأَبْلَيْتَ الْجَمِيلَ فَعَصَيْتُ ثُمَّ عَرَفْتُ مَا أَصْدَرْتَ إِذْ عَرَفْتَنِيهِ فَاسْتَغْفَرْتُ فَأَقَلَّتْ فَعَدْتُ فَسْتَرْتُ فَلَمَكَ - إِلَهِي - الْحَمْدُ «٢» تَقَحَّمْتُ أَوْدِيَةَ الْهَلَاكِ وَحَلَلْتُ شِعَابَ تَلْفٍ تَعَرَّضْتُ فِيهَا لِسَيْطَوَاتِكَ وَبِحُلُولِهَا عُقُوبَاتِكَ «٣» وَوَسَّيَلْتِي إِلَيْكَ التَّوْحِيدُ وَذَرِيَعَتِي أَنِّي لَمْ أَشْرِكْ بِكَ شَيْئًا وَلَمْ أَتَّخِذْ مَعَكَ إِلَهًا وَقَدْ فَرَرْتُ إِلَيْكَ بِنَفْسِي وَإِلَيْكَ مَفْرُؤُ الْمُسَىءِ وَمَفْرَعُ الْمُضْيِيعِ لِحِطِّ نَفْسِهِ الْمُلتَجِي «٤» فَكَمْ مِنْ عَدُوٍّ انْتَضَى عَلَيَّ سَيْفَ عَدَاوَتِهِ وَشَحَذَ لِي طَبَهَ مُدَيْتِهِ وَارْهَفَ لِي شَبَا حَدَّهُ وَدَافَ لِي قَوَاتِلَ سَيُومِهِ وَسَدَّدَ نَحْوِي صَوَائِبَ سَهَامِهِ وَلَمْ تَنْمُ عَنِّي عَيْنُ حِرَاسَتِهِ وَأَضْمَرَ أَنْ يَسُومَنِي الْمَكْرُوهَ وَيُجْرِعَنِي زُعَاقَ مَرَارَتِهِ - يَا إِلَهِي - إِلَى ضَعْفِي عَنِ احْتِمَالِ الْفَوَاحِ وَعَجْزِي عَنِ الْإِنْتِصَارِ مِمَّنْ قَصَدَنِي بِمُحَارَبَتِهِ وَوَحَدْتِي فِي كَثِيرِ عَدَدٍ مِنْ نَاوَانِي وَارْصَدَ لِي بِالْبَلَاءِ فِيمَا لَمْ أُعْمَلْ فِيهِ فِكْرِي «٥» فَأَبْتَدَأْتَنِي بِنَصْرِكَ وَشَدَدْتَ أَرْزِي بِقُوَّتِكَ ثُمَّ فَلَلْتَ لِي حَدَّهُ وَصَيَّرْتَهُ مِنْ بَعِيدٍ جَمْعَ عَدِيدٍ وَحَدَّهُ وَأَعْلَيْتَ كَعْبِي عَلَيْهِ وَجَعَلْتَ مَا سَدَّدَهُ مَرْدُودًا عَلَيْهِ فَرَدَدْتَهُ لَمْ يَشْفِ غَيْظُهُ وَلَمْ يَسْكُنْ غَلِيلُهُ قَدْ عَضَّ عَلَى شَوَاهِ وَأَذْبَرَ مُؤَلِّيًا قَدْ أَخْلَفْتَ سِرَابِيَا «٦» وَكَمْ مِنْ بَاغٍ بَغَانِي بِمَكَائِدِهِ وَنَصَبَ لِي شَرَكَ مَصَائِدِهِ وَوَكَّلَ بِي تَفْقُدَ رِعَايَتِهِ وَأَضْبَأَ إِلَيَّ إِضْبَاءَ السَّبْعِ لِطَرِيدَتِهِ انْتِظَارًا لِإِنْتِهَازِ الْفُرْصَةِ لِفَرِيَسَتِهِ وَهُوَ يُظْهِرُ لِي

بَشَاشَهُ الْمَلَقِ وَيَنْظُرُنِي عَلَى شِدَّةِ الْحَقِّ «٨» فَلَمَّا رَأَيْتَ - يَا إِلَهِي تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ - دَعَلْتُ سِرِّيْرَتَهُ وَقُبِحَ مَا انطَوَى عَلَيْهِ أَرْكَسِيَّتَهُ
لَأُمَّ رَأْسِهِ فِي زُبَيْتِهِ وَرَدَدْتُهُ فِي مَهْوَى حُفْرَتِهِ فَانْقَمَعَ بَعِيدًا اسْتِطَالَتِهِ ذَلِيلًا فِي رَبْقِ حِبَالَتِهِ الَّتِي كَانَ يُقَدِّرُ أَنْ يَرَانِي فِيهَا وَقَدْ كَادَ أَنْ
يَحْلِلَ بِي لَوْلَا رَحْمَتُكَ مَا حَلَّ بِسَاحَتِهِ «٩» وَكَمْ مِنْ حَاسِدٍ قَدْ شَرِقَ بِي بِغُصَّتِهِ وَشَجَى مِنِّي بِغَيْظِهِ وَسَلَقَنِي بِحَدِّ لِسَانِهِ وَوَحَرَنِي
بِقَرْفِ عُيُوبِهِ وَجَعَلَ عِزَّتِي غَرَضًا لِمَرَامِيهِ وَقَلَدَنِي خِلَالًا - لَمْ تَزَلْ فِيهِ وَوَحَرَنِي بِكَيْدِهِ وَقَصَّ دَنِي بِمَكِيدَتِهِ «١٠» فَنَادَيْتُكَ - يَا
إِلَهِي - مُسَدِّتِغِيثًا بِكَ وَاثِقًا بِسِرِّعِهِ إِجَابَتِكَ عَالِمًا أَنَّهُ لَا يُضْطَهَدُ مَنْ أَوَى إِلَى ظِلِّ كَنْفِكَ وَلَا يَفْرُعُ مَنْ لَجَأَ إِلَى مَعْقِلِ انْتِصَارِكَ
فَحَصَّنْتَنِي مِنْ بَأْسِهِ بِقُدْرَتِكَ «١١» وَكَمْ مِنْ سَيِّحَائِبٍ مَكْرُوهٍ جَلَبَّتْهَا عَنِّي وَسَيِّحَائِبٍ نَعَمٍ أَمْطَرَتْهَا عَلَيَّ وَحَدَاوِلِ رَحْمَةٍ نَشَرَتْهَا وَ
عَافِيَةِ أَلْبَسِيَّتِهَا وَأَعْيُنِ أَحْدَاثٍ طَمَسَتْهَا وَغَوَاشِي كُرْبَاتٍ كَشَفَتْهَا «١٢» وَكَمْ مِنْ ظَنٍّ حَسَنٍ حَقَّقْتَ وَعَدَمٍ جَبْرَتٍ وَصِرْعَةٍ أَنْعَشْتَ
وَمَسِيكِنَةٍ حَوَّلْتَ «١٣» كُلُّ ذَلِكَ إِنْعَامًا وَتَطَوُّلًا - مِنْكَ وَفِي جَمِيعِهِ انْهَمَاكَ مِنِّي عَلَى مَعَاصِيكَ لَمْ تَمْنَعْكَ إِسَاءَتِي عَنْ إِنْتِمَامِ
إِحْسَانِكَ وَلَا حَجْرَنِي ذَلِكَ عَنْ ارْتِكَابِ مَسَاحِطِكَ لَا تُسْأَلُ عَمَّا تَفْعَلُ «١٤» وَلَقَدْ سُئِلْتَ فَأَعْطَيْتَ وَ لَمْ تُسْأَلْ فَابْتَدَأْتَ وَ اسْتَمِيحَ
فَضْلُكَ فَمَا أَكْدَيْتَ آيَاتٍ - يَا مَوْلَايَ - إِلَّا إِحْسَانًا وَ امْتِنَانًا وَ تَطَوُّلًا وَ إِنْعَامًا وَ آيَاتٍ إِلَّا تَقْحُمًا لِجُرْمَاتِكَ وَ تَعَدِيًا لِجُدُودِكَ وَ
غَفْلَةً عَنْ وَعِيدِكَ فَلَمَكَ الْحَمْدُ - إِلَهِي - مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاةٍ لَا يُعْجَلُ «١٥» هَذَا مَقَامٌ مِنْ اعْتِرَافِ بِسُبُوحِ النِّعَمِ وَ قَابَلَهَا
بِالتَّقْصِيرِ وَ شَهَدَ عَلَى نَفْسِهِ بِالتَّضْيِيعِ «١٦» اَللَّهُمَّ فَإِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِالمُحَمَّدِيَّةِ الرَّفِيعَةِ وَ العَلَوِيَّةِ

الْبَيْضَاءِ وَاتَّوَجَّهْ إِلَيْكَ بِهِمَا أَنْ تُعِينَنِي مِنْ شَرِّ كَذَا وَكَذَا فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَضَعُ عَلَيْكَ فِي وُجْدِكَ وَلَا يَتَكَادُكَ فِي قُدْرَتِكَ وَ
أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «١٧» فَهَبْ لِي - يَا إِلَهِي - مِنْ رَحْمَتِكَ وَدَوَامِ تَوْفِيقِكَ مَا آتَيْتَهُ سَيِّئًا أَعْرُجُ بِهِ إِلَى رِضْوَانِكَ وَآمَنُ
بِهِ مِنْ عِقَابِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ص: ١٨٣

[«۱» إِلَهِي هِدَيْتَنِي فَلَهَوْتُ وَوَعظت ففَسَوْتُ وَ أبلت الجميل فعصيت ثم عرفت ما أضدرت إذ عرفته فاستغفرت فأقلت فعدت فسترت فلحك - إلهي - الحمد «۲» تقحمت أوديه الهلاك و حلت شهاب تلف تعرضت فيها لسطواتك و يحلونها عقوباتك «۳» و وسيلتي إليك التوحيد و ذريعتي أني لم أشرك بك شيئاً و لم أتخذ معك إلهاً و قد فررت إليك بنفسي و إليك مفر المسىء و مفرع المضيع لحظ نفسه الملتجى «۴» فكم من عدو انتضى علي سيف عداوته و شحذ لي طبه مدتيه و أزهف لي شبا حده و داف لي قوائل شوميه و سدّد نحوي صوائب سهاميه و لم تنم عنّي عين حراسيته و أضمر أن يسومني المكروه و يجرعني زعاق مزارته]

خدای من! راهنمایم کردی؛ ولی به کارهای پوچ و بیهوده پرداختم، و پندم دادی؛ اما سنگدل شدم، و نعمت زیبا عطایم کردی، به نافرمانی گرایدم.

چون هدایت و نعمت و عطایت را به من شناساندی، و من به توفیقت آنها را شناختم، و به زشتی گناهانی که در کنار این همه مواهب انجام دادم آگاه شدم، از حضرتت درخواست آمرزش کردم، و تو مرا آمرزیدی و عذرم را پذیرفتی، باز به گناه برگشتم، و تو گناهم را پوشاندی و رسوایم نکردی.

خدای من! تو را سپاس. خود را در وادی هلاکت انداختم، و در درّه های تباهی و نابودی وارد شدم، با ورود به آن درّه ها، خود را در معرض سخت گیری های قرار دادم، و با فرود آمدن به آنها، خود را در معرض عذاب های گذاشتم. برای نجاتم وسیله ام در پیشگاهت، توحید، و دستگیره ام این است که چیزی را شریک تو قرار ندادم و همراه تو معبودی نگرفتم. با همه وجودم به سویت فرار کردم، گریزگاه بدکار و پناهگاه، آن که سود و بهره خود را ضایع کرده، و پناهنده شده درگاه توست. چه بسیار دشمنی که شمشیر دشمنیش را علیه من از نیام بیرون کشیده و دم تیغش را علیه من تیز کرده، و سر نیزه اش را به قصد حمله بر من نازک ساخته و زهرهای کشنده اش را به آشامیدنیم در آمیخته، و تیرهای اصابت کننده اش را به سوی من نشانه رفته، و دیده نگهبانی و مراقبتش نسبت به من نخفته، تصمیم گرفته که مرا هدف شکنجه و آزار و ناراحتی قرار دهد، و جرعه تلخی و مرارتش را به کام من ریزد.

[«(۵) فَنَظَرْتُ - يَا إِلَهِي - إِلَى ضَعْفِي عَنِ اخْتِمَالِ الْفَوَاحِ وَ عَجْزِي عَنِ الْإِنْتِصَارِ مِمَّنْ قَصَيْدَنِي بِمُحَارَبَتِهِ وَ وَحْدَتِي فِي كَثِيرِ عَدَدٍ مِنْ نَوَائِي وَ أَرْصَدَ لِي بِالْبَلَاءِ فِيمَا لَمْ أَعْمَلْ فِيهِ فِكْرِي «(۶) فَأَبْتَدَأْتَنِي بِنَصْرِكَ وَ شَدَدْتَ أَرْزِي بِقُوَّتِكَ ثُمَّ فَلَلْتَ لِي حَدَّهُ وَ صَيَّرْتَهُ مِنْ بَعِيدِ جَمْعِ عَدِيدٍ وَحْدَهُ وَ أَعْلَيْتَ كَعْبِي عَلَيْهِ وَ جَعَلْتَ مَا سَدَّدَهُ مَرْدُوداً عَلَيْهِ فَرَدَّدْتَهُ لَمْ يَشْفِ غَيْظُهُ وَ لَمْ يَسْكُنْ غَلِيلُهُ قَدْ عَضَّ عَلَيَّ شَوَاهُ وَ أَذْبَرَ مُؤَلِّيًّا قَدْ أَخْلَفْتَ سَرَايَاهُ]

ولی ای خدای من! تو نتوانیم را از تحمل بارهای گران و عجزم را از پیروزی، در برابر کسی که آهنک جنگ و مبارزه با من را دارد دیدی و تنهاییم را در برابر عده زیادی که با من به عداوت و دشمنی برخاسته، و در حال بی خبری من، در کمین گرفتار کردنم نشسته اند، مشاهده فرمودی. پیش از آن که از تو یاری بخواهم، بی مقدمه به یاریم برخاستی، و پشتم را به نیرویت محکم کردی. سپس سطوت و صولت و تندی و تیزی دشمن را شکستی، و پس از آن که در میان عده ای انبوه، و افرادی فراوان جا داشت، تنهائش گذاشتی، و مرا بر او قدرت و برتری دادی، و آنچه را به سوی من نشانه رفته بود، به خودش برگرداندی، و او را از عرصه گاه جنگ بر ضد من بازگرداندی، در حالی که خشمش بهبودی نیافت، و کینه اش آرام نشد، و سرانگشتانش را به دندان گزید،

و رخ برتافت و به میدان جنگ پشت کرد، در حالی که سپاهیان از آن چه وعده اش داده بودند، تخلف کردند.

ص: ۱۸۷

[«(۷) وَ كَمْ مِنْ بَاغٍ بَغَانِي بِمَكَابِعِهِ وَ نَصَبَ لِي شَرَكَ مَصَابِعِهِ وَ وَكَّلَ بِي تَفَقَّدَ رِعَايَتِهِ وَ أَضْبَأَ إِلَيَّ إِضْبَاءَ السَّبْعِ لِطَرِيدَتِهِ أَنْتَظَاراً لِإِنْتِهَازِ الْفُرْصَةِ لِفَرِيَسَتِهِ وَ هُوَ يُظْهِرُ لِي بِشَاشِهِ الْمَلَقَ وَ يَنْظُرُنِي عَلَى شِدَّةِ الْحَنَقِ «(۸) فَلَمَّا رَأَيْتَ - يَا إِلَهِي تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ - دَغَلَ سَرِيرَتِهِ وَ قُبِحَ مَا أَنْطَوَى عَلَيْهِ أَرْكَسَتَهُ لِأَمِّ رَأْسِهِ فِي زُبَيْتِهِ وَ رَدَّدْتَهُ فِي مَهْوَى حُفْرَتِهِ فَانْقَمَعَ بَعْدَ اسْتِطَالَتِهِ ذَلِيلًا فِي رَبْقِ حِبَالَتِهِ الَّتِي كَانَ يُقَدِّرُ أَنْ يَرَانِي فِيهَا وَ قَدْ كَادَ أَنْ يَحُلَّ بِي لَوْ لَا رَحْمَتُكَ مَا حَلَّ بِسَاحَتِهِ]

و چه بسیار متجاوززی که با حيله هایش به حقوق من تجاوز کرد، و دام های شکارش را برایم نهاد، و مراقبت و نگهداریش را بر من گماشت، و چون درنده ای که به انتظار به دست آوردن فرصت، برای شکار کردن صیدش کمین نماید، در کمین من نشست، در حالی که خوش رویی چاپلوسی را برایم آشکار می کند، و با شدت خشم مرا می پاید. ای خدای من! پربرکت و بلند مرتبه ای، هنگامی که فساد باطن و زشتی آنچه را در دل و اندیشه داشت دیدی، او را با مغز در آن گودالی که برای شکار کننده بود در انداختی، و در پرتگاه حفره اش در افکندی، تا پس از سرکشیش، با خواری و خفت در بند دامی که فکر می کرد مرا در آن ببیند گرفتار شد، و اگر رحمت تو نبود، آنچه بر سر او آمد، نزدیک بود به سر من آید.

سرکشی، نفسی است یا غیره؛ به این معنا که کسی اندازه خود را نداند و از حدّ بگذرد.

فلسفه وجودی سرکشی و ستمگری این است که: انسان ظرفیت وجود خویش را نمی شناسد و نفس خود را وجودی بی نیاز و برتر می پندارد. پس از مرز انسانی فراتر می رود، به حق خود و حقوق دیگران تجاوز می کند و مسئله بشر در این مورد کمبود معرفت نفس و عرفان حق است. و به حقیقت ظهوری خود پی نبرده و از رحمت و لطف ویژه، محروم گردیده است.

واژه باغ از اصل بغی، در لغت فساد و تجاوز از حدّ و طلب شدید و بی انصافی و بی عدالتی است.

علامه طباطبایی رحمه الله در ذیل آیه:

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ﴿١﴾

پس هنگامی که آنان را نجات بخشید، ناگهان در زمین به ناحق تجاوز و سرکشی می کنند .

نوشته است: «اصل بغی طلب است، ولی بیشتر کاربرد آن در مورد ستم به غیر حق همراه با تجاوز است. و اگر مقصود از بغی فقط ظلم باشد، قید غیر حق اضافه است.

باغی یعنی کسی که نافرمانی و جفاکاری و زورگویی رابه حدّ سرکشی و طغیان برساند. و دشمنی را از حدّ و اندازه بگذراند که به طغیان و فساد بیانجامد. به همین جهت، زنی که از حدّ خود تجاوز کند و دامن عفت و حیا را به گناه آلوده سازد، بَغِي

ص: ۱۸۹

حقیقت نفاق

در صدر اسلام گروهی نافرمان به نام فئه باغیه بودند که از اطاعت امام معصوم علیهم السلام بیرون شدند و بر او خروج کردند و ظلم و فساد را به اوج رساندند. این چهره نفاق و دورویی، در هر زمانی به گونه ای گوناگون خودنمایی می کند و سدّ راه حق و هدایت می شود.

نفاق و معنای گسترده ای دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن را در بر می گیرد.

سرکشی و طغیان از پایه های اصلی نفاق است که نفس انسان از حدّ و ظرفیت خود تجاوز می کند، یعنی از ظلم به نفس گذشته و به ستمگری و زورگویی به دیگران روی آورده است.

انواع نفاق

نفاق بر دو گونه است:

۱ - نفاق عقیدتی: در کسانی است که به ظاهر اظهار ایمان می کنند ولی در دل شرک و کفر دارند.

۲ - نفاق رفتاری: درباره کسانی است که اعتقاد باطنی آنان اسلام است، ولی رفتار و اعمال برخلاف تعهد باطنی انجام می دهند و در کردار، چهره نفاق درون را نشان می دهند. اینان خشوع ظاهری شان بر خضوع باطنی شان افزون شده است.

ص: ۱۹۰

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْتَّفَاقُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٌ: عَلَى الْهَوَىٰ وَالْهُوَيْنَا وَالْحَفِيزَةِ وَالطَّمَعِ فَالْهَوَىٰ عَلَى أَرْبَعٍ شُعَبٌ: عَلَى الْبَغْيِ وَالْعِيْدَانِ وَالشَّهْوَةِ وَالطُّغْيَانِ فَمَنْ بَغَى كَثُرَتْ عَوَائِلُهُ وَتَخَلَّى مِنْهُ وَقَصَرَ عَلَيْهِ وَ مَنْ اعْتَدَى لَمْ يُؤْمِنْ بِوَأْتِقَهُ وَ لَمْ يُسَلِّمْ قَلْبَهُ وَ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَاتِ وَ مَنْ لَمْ يَعْزِلْ نَفْسَهُ فِي الشَّهْوَاتِ خَاصًّا فِي الْخَيْثَاتِ وَ مَنْ طَغَى ضَلَّ عَلَى عَمْدٍ بِلا حُجَّةٍ. (۱)

نفاق بر چهار پایه استوار است: بر هوس و سهل انگاری و خشم و آرز، هوس خود بر چهار شاخه است: ستم و تجاوز و شهوت و سرکشی.

هر که ستم کند، گرفتاری هایش زیاد شده و تنها ماند و از کمک به او خودداری شود. هر که تجاوز کند کسی از شرارت ها و بدی هایش در امان نباشد و دلش سالم نماند و در برابر خواهش های نفسانی خوددار نباشد. هر که شهوات خود را تعدیل نکند در پلیدی ها فرو رود. و هر که سرکشی کند خود را از روی قصد و بدون دلیل گمراه نماید.

سرکشی و نفاق بر پایه هواهای نفسانی، ملک و ملکوت را در هم می ریزد.

نعمت ها و برکات آسمانی و زمینی را بی تاثیر می سازد و گاهی پایه حکومت یا ملتی را از ریشه سست می کند و بر همین اساس پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ. (۲)

حکومت با کفر می ماند ولی با ستمگری نابود می گردد.

اشاره به تاثیر تلخ و بد ظلم و طغیان در بین مردم دارد. چون حاکمان جور بر خلاف حکمت الهی، اعمال قدرت می کنند و نظم و برنامه آفرینش را بر هم می زنند. نظام استعداد و پیشرفت و رشد و کمال جویی را مختل ساخته و موجودات، به صورت مرده متحرک و نا امید از حرکت و تلاش باز می مانند. پس

ص: ۱۹۱

۱- (۱) - الکافی: ۳۹۳/۲، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۲۰/۶۹، باب ۹۹، حدیث ۱۵. [۲]

۲- (۲) - الأمالی، شیخ مفید: ۳۱۰ (پاورقی)؛ شرح اصول الکافی: ۳۰۰/۹ (پاورقی).

اختیار و اراده از انسان سلب می شود. انواع مفاسد و بدعت ها در جامعه رواج پیدا می کند و مردم برخلاف فطرت و نهاد توحیدی، به شرارت و تجاوز و دنیا پرستی مشتاق می شوند. و نور اسلام از دل ها زدوده می شود و عدالت به عنوان عامل امتی و آرامش در جوامع برچیده گردد، همانطور که در عصر حکومت جبارانه حجاج بن یوسف ثقفی، مردم در فشار و ترس می زیستند و روستاها و شهرها به مانند مناطق جنگ زده ویران و مخروبه گشت.

اما در دروه حکومت عمر بن عبدالعزیز، به خاطر عدالت پیشگی و عزت نفس او مردم در رفاه نسبی و آسایش خاطر بوده اند و به دین و اخلاق هم بسیار پایبند و استوار عمل می کرده اند.

آثار و پیامدهای ظلم و ستمگری

گاهی آثار و پیامدهای ستمگری زیاد و به سرعت دامن شخص ظالم را می گیرد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَابًا الْبُرِّ وَإِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عِقَابًا الْبُغْيُ. (۱)

پاداش نیکی زودتر از هر کار خوب دیگری می رسد و کیفر ستم و تجاوز زودتر از هر گناهی گریبان می گیرد.

امام علی علیه السلام در نامه خویش به معاویه به عاقبت شر ستمکاری اشاره می فرماید:

فَإِنَّ الْبُغْيَ وَالزُّورَ يُوتِغَانِ بِالْمَرْءِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ وَيُبدِيَانِ خَلَلَهُ عِنْدَ مَنْ يَعِيْبُهُ وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ غَيْرُ مُدْرِكٍ مَا قُضِيَ فَوَاتُهُ. (۲)

ص: ۱۹۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۵/۶۹، باب ۱۰۵، حدیث ۱۸؛ [۱] ثواب الأعمال: ۱۶۶. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: نامه ۴۸. [۳]

ستم و بهتان انسان را در دین و دنیایش رسوا و انگشت نما می کند و عیب و نقصش را نزد عیب جویان آشکار می نماید. تو می دانی آنچه را از دست رفته به دست نخواهی آورد.

حضرت در خطبه قاصعه، با کوبیدن شیطان، سر کرده مستکبران و مردم ستم پیشه می فرماید:

أَلَا وَقَدْ ائْمَنْتُمْ فِي الْبُغْيِ وَ اَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ، مُصَارِحَةً لِلَّهِ بِالْمُنَاصَبَةِ وَ مُبَارَزَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمُحَارَبَةِ...

... فَاللَّهُ اللَّهُ فِي عَاجِلِ الْبُغْيِ وَ آجِلِ وَخَامِهِ الظُّلْمِ وَ سُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبْرِ فَإِنَّهَا مَصِيدَةُ ابْلِيسَ الْعُظْمَى وَ مَكِيدَتُهُ الْكُبْرَى الَّتِي تُسَاوِرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ مُسَاوِرَةَ السُّمُومِ الْقَاتِلَةِ. (۱)

شما در تجاوز و ستمگری به شدت پیش راندید، و در روی زمین فساد ایجاد کردید، به گونه ای که آشکارا با حضرت حق دشمنی نموده و علنی با مردم مؤمن به جنگ برخاستید...

... خدا را خدا را، از عقوبت تجاوز در این جهان، و نتیجه وخامت ستم در آن جهان، و بدی عاقبت کبر، که بزرگترین دام شیطان، و عظیم ترین مکر اوست، چنان کیدی که با دل ها چونان زهرهای کشنده می رزمد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر گناهایی که مخالفت پروردگار را در پی دارد، می فرماید:

الدُّنُوبُ الَّتِي تُعَيِّرُ النَّعَمَ الْبُغْيُ وَ الدُّنُوبُ الَّتِي تُورِثُ النَّدَمَ الْقَتِيلَ وَ الَّتِي تُنَزِلُ النَّعَمَ الظُّلْمُ وَ الَّتِي تَهْتِكُ السُّرْبَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ الَّتِي تَحْبِسُ الرِّزْقَ

ص: ۱۹۳

الزَّانَا وَ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ فَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَ الَّتِي تَزُدُّ الدَّعَاءَ وَ تُظْلِمُ الْهَوَاءَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ. (۱)

گناهانی که نعمت‌ها را دگرگون می‌کند، سرکشی و زورگویی است و گناهانی که پشیمانی به بار می‌آورد، آدم‌کشی است و گناهانی که انتقام و کیفرها را فرود می‌آورد، ستم است. و گناهانی که پرده‌ها را می‌برد، شرابخواری است و گناهانی که جلوی روزی را می‌گیرد، زناست و گناهانی که مرگ را شتاب می‌بخشد، بریدن پیوند خویشاوندی است و گناهانی که مانع استجاب دعا می‌شود و فضا را تیره و تاریک می‌کند، آزردهن پدر و مادر است.

بنابراین طغیان آدمی از هر دید و روش مذموم و خانمانسوز است و پیروی از بیان معصومان علیهم السلام در این زمینه هوشیاری و آگاهی را افزون می‌نماید، همانگونه که امیر بیان امام علی علیه السلام فرمود:

تَحْلُوا بِالْأَخْذِ بِالْفَضْلِ وَ الْكَفِّ عَنِ الْبُغْيِ وَ الْعَمَلِ بِالْحَقِّ وَ الْأَنْصَافِ مِنَ النَّفْسِ وَ اجْتِنَابِ الْفَسَادِ وَ إِصْلَاحِ الْمَعَادِ. (۲)

خودتان را با درپیش گرفتن فضیلت و خودداری از ستم و تجاوز و عمل به حق و انصاف به خرج دادن و دوری از فساد و آباد کردن قیامت، بیارایید.

ص: ۱۹۴

۱- (۱) - الکافی: ۴۴۷/۲، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۷۴/۷۰، باب ۱۳۸، حدیث ۱۱. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۱۷، حدیث ۷۳۲۳. [۳]

[«۹» وَ كَمْ مِنْ حَاسِدٍ قَدْ شَرِقَ بِي بُغْضَتِهِ وَ شَجِيَ مِنِّي بَغِيْظِهِ وَ سَلَمَنِي بِحَدِّ لِسَانِهِ وَ وَحَرَنِي بِقَرْفِ عُيُوبِهِ وَ جَعَلَ عِرْضِي غَرَضًا لِمَرَامِيهِ وَ قَلَّدَنِي خِلَالًا - لَسَمَ تَزَلُ فِيهِ وَ وَحَرَنِي بِكَيْدِهِ وَ قَصَّ لَدُنِي بِمَكِيدَتِهِ «۱۰» فَنَادَيْتُكَ - يَا إِلَهِي - مُسْتَغِيثًا بِكَ وَ اِثْقًا بِسِرِّعِهِ إِجَابَتِكَ عَالِمًا أَنَّهُ لَا يُضْطَهُدُ مَنْ أَوَى إِلَيَّ إِلَى ظِلِّ كَنَفِكَ وَ لَا يَفْرُغُ مَنْ لَجَأَ إِلَيَّ إِلَى مَعْقِلِ انْتِصَارِكَ فَحَصَّنْتَنِي مِنْ بَأْسِهِ بِقُدْرَتِكَ «۱۱» وَ كَمْ مِنْ سَيِّحَائِبٍ مَكْرُوهٍ جَلَّيْتَهَا عَنِّي وَ سَيِّحَائِبٍ نَعَمٍ أَمْطَرْتَهَا عَلَيَّ وَ حَيِّدَاوِلٍ رَحِمَهُ نَشْرَتَهَا وَ عَافِيَةٍ أَلْبَسْتَهَا وَ أَعْيُنِ أَحْدَاثٍ طَمَسْتَهَا وَ غَوَاشِي كُرْبَاتٍ كَشَفْتَهَا]

و چه بسیار حسودی که به خاطر من اندوه و غصه گلوگیرش شد، و شدت خشمش نسبت به من در گلویش پیچید، و با نیش زبان مرا آزار داد، و به عیوب خودش به من طعنه زد، و آبرویم را نشانه تیرهای حسدش قرار داد، و صفات ناپسندی که در وجود خودش بود، به گردن من انداخت، و با مکرش مرا دچار شدت خشم کرد، و با نیرنگش آهنگ من نمود. ای خدای من! با فریاد خواهی از تو صدایت زدم، در حالی که به سرعت اجابت دعایم اطمینان داشتیم، و آگاه بودم که هر کس در سایه حمایت پناه گیرد، مورد ستم قرار نگیرد، و هر کس به پناهگاه یاری تو ملتجی شود، گرفتار ترس و وحشت نمی شود، و تو مرا به

قدرت از سختی و شرّ او حفظ کردی.

و چه بسیار ابرهای ناپسند و تیره و زشتی که از آسمان زندگیم برطرف فرمودی، و ابرهای نعمتی که بر من باریدی، جویبارهای رحمتی که در کشت زار حیاتم روان کردی، و چه بسیار جامه های عافیتی که بر من پوشانیدی، و چشمه های حوادثی که به خاک انباشتی، و پرده غم هایی که از دلم برطرف کردی.

حسادت و حسرت

اشاره

هنگامی که نعمتی به انسان می رسد چهار حالت روانی در او پدیدار می شود:

نخست اینکه: آرزو کند همانگونه که دیگران دارند او هم داشته باشد، این حالت را «غبطه» می نامند. این حالی نیکو و در خور ستایش است؛ زیرا انسان را به تلاش و کار سازنده وا می دارد. هیچگونه اثر مخربی در فرد و جامعه ندارد و همگان را به آسایش و سعادت می رساند.

دوم اینکه: آرزو می کند؛ دیگران در نعمت باشند هر چند خودش در محرومیت و کمبود زندگی کند. حتی آمادگی دارد که آنچه را از نعمت های جسمی و مادی بهره مند است در اختیار دیگران بگذارد و از منافع خود چشم پوشد، این حالت را «ایثار» می گویند. یعنی دیگری را بر خود برتری دهد و سود او را بر سود خود مقدم بدارد. این از مهم ترین صفات برجسته انسانی است.

سوم اینکه: آرزو می کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند. این حالت را «بخل» و تن خواهی می گویند. در این حال انسان همه چیز را برای خود می خواهد و از محرومیت دیگران لذت می برد.

چهارم اینکه: آرزو می کند آن نعمت از دیگران گرفته شود و برای این آرزو، کوشش فراوانی هم می کند. این حالت ناپسند را «حسد» یا حسادت می نامند. این

شیوه روانی، او را به تلاش تخریبی درباره دیگران وا می دارد، بی آنکه فایده سازنده ای برای خود داشته باشد.

ریشه پیدایش این بیماری روانی در انسان، افراط در خوی برتری جویی و تک محوری است. این خصلت اگر در حدی تعدیل نگردد به دیگران تجاوز کرده و برای دیگران در نیل به کمالات مادی یا معنوی ایجاد مزاحمت می کند و خواهان زوال نعمت از آنها می گردد. آنچنان در آرزو و ضربه زدن به محسود همت می گمارد که دین و شرف و آسایش خود را در این راه فدا می کند. و انسان باید از شر آن به خداوند منان پناه برد؛ زیرا حسادت دارویی به غیر از پناه بردن به خدا ندارد همانگونه که پروردگار در سوره فلق فرموده است:

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّثَاتِ فِي الْعُقَدِ * وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (۱)

بگو: به پروردگار سپیده دم پناه می برم، * از زیان مخلوقاتی که [با انحرافشان از قوانین الهی به انسان] ضرر می رسانند، * و از زیان شب هنگامی که با تاریکی اش درآید [که در آن تاریکی انواع حیوانات موذی و انسان های فاسق و فاجر برای ضربه زدن به انسان در کمین اند] * و از زیان زنان دمنده [که افسون و جادو] در گره ها [می دمنند و با این کار شیطانی در زندگی فرد، خانواده و جامعه خسارت به بار می آورند] * و از زیان حسود، زمانی که حسد می ورزد.

حسادت در میان همه شرور، برجسته ترین شر است؛ زیرا حسود نقشه ها و حيله هایی را به کار می برد و مرتکب انواع شرارت و آسیب ها می شود تا به هدف برسد.

ص: ۱۹۷

حسود در حقیقت به خداوند اعتراض دارد و در برابر اراده و حکمت او موضع می گیرد. حسود هرگز خیرخواهی و نصیحت نمی کند و به خاطر خوی حسادت از خیر خودش هم جلوگیری می کند و به مرگ دیگری راضی می شود.

حسادت در روایات

روایاتی از معصومان دین به این مضامین به ما رسیده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ عِمْرَانَ! لَا تَحْسِدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى ذَلِكُمْ وَلَا تَتَّبِعْهُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنَعْمِي صَادُّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَا يَسُ مِنِّي. (۱)

خداوند بلند مرتبه و عزیز به موسی بن عمران فرمود: ای پسر عمران! بر آنچه از فضل و کرم خود به مردم داده ام، حسادت موز و چشمت را به دنبال آن دراز مکن و دلت را در پی آن مبر؛ زیرا رشک برنده، از نعمت من ناراحت است و از تقسیم می که میان بندگانم کرده ام جلوگیری می کند و کسی که چنین باشد، نه من از اویم و نه او از من است.

در این زمینه حضرت علی علیه السلام می فرماید:

الْحَسَدُ دَاءٌ عِيَاءٌ لَا يَزُولُ إِلَّا بِهَلْكَ الْحَاسِدِ أَوْ مَوْتِ الْمُحْسُودِ. (۲)

حسادت مرض خطرناکی است که جز با هلاکت حسود یا مرگ رشک برده شده، از بین نمی رود.

ص: ۱۹۸

۱- (۱) - الکافی: ۳۰۷/۲، حدیث ۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۴۹/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۶. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۰۰؛ حدیث ۶۸۱۹. [۳]

و نیز فرمود:

الْحَاسِدُ يُظْهِرُ وُدَّهُ فِي أَقْوَالِهِ وَ يُخْفِي بُغْضَهُ فِي أَفْعَالِهِ، فَلَهُ اسْمُ الصَّدِيقِ وَ صِفَةُ الْعَدُوِّ. (۱)

آدم رشک برنده، دوستی خود را در گفتارش آشکار می کند و کینه خود را در کردارش پنهان می سازد. پس نام دوست دارد ولی در صفت دشمن است.

حسدورزی و رشک نسبت به مؤمنان و مسلمانان از وساوس شیطانی و پوششی بس بزرگ، میان خدا و بنده است و سرانجام به کفر و شرک می انجامد.

امام صادق علیه السلام در نامه ای به یارانش می فرماید:

إِيَّاكُمْ أَنْ يَحْسَدَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، فَإِنَّ الْكُفْرَ أَصْلُهُ الْحَسَدُ. (۲)

از حسودی به یکدیگر پروا کنید؛ زیرا ریشه کفر، حسادت است.

و نیز فرمود:

يَقُولُ إِبْلِيسُ لِجُنُودِهِ أَلْقُوا بَيْنَهُمُ الْحَسَدَ وَ الْبَغْيَ فَإِنَّهُمَا يَعْدِلَانِ عِنْدَ اللَّهِ الشَّرَكَ. (۳)

فرمانده شیاطین به لشکریان خود می گوید: میان آنان حسادت و تجاوزگری افکنید که آن دو نزد خدا برابر با شرک است.

در روایتی امام صادق علیه السلام درباره پایه های کفر و فساد می فرماید:

اصول و ریشه های کفر در سه چیز است: حرص و تکبر و حسد.

اما حرص سبب شد که آدم از درخت ممنوع بخورد.

ص: ۱۹۹

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۰۱، حدیث ۶۸۴۱. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۸/۸، حدیث ۱؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۱۷/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۹۳. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۳۲۷/۲، حدیث ۲؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۶۰/۶۰، باب ۳، حدیث ۱۳۶. [۵]

و اما غرور سبب شد که ابلیس از فرمان خدا سرپیچی کند.

و اما حسادت، سبب شد که یکی از فرزندان آدم، دیگری را نابود سازد. (۱) و نیز فرمود:

اصل حسد و رشک در افراد از تاریکی قلب و کوردلی و از انکار نعمت های خدا سرچشمه می گیرد و این دو، دو بال کفر هستند، به سبب حسد بود که فرزند آدم در یک حسرت جاودانی فرو رفت و به هلاکتی افتاد که هرگز از آن رهایی نمی یابد. (۲) و نیز حضرت در وظایف انسان دین محور می فرماید:

آدم دیندار می اندیشد، در نتیجه آرامش او را فرا می گیرد و خود را کوچک می شمارد پس به فروتنی می گراید. قناعت می ورزد و به سبب آن از مردم بی نیاز می شود و به آنچه او را داده شده خشنود است. گوشه تنهایی برمیگزیند و از دوستان بی نیاز می گردد. قید شهوت ها و خواهش های نفسانی را می زند و بدین سان آزاد می شود.

دنیا را کنار می گذارد و در نتیجه خود را از بدی ها و گزندهای آن حفظ می کند. حسادت را دور می کند پس دوستی و محبت آشکار می شود. مردم را نمی ترساند از این رو از آنان نمی ترسد، به آنان تجاوز نمی کند پس از گزند ایشان در امان است. به هیچ دل نمی بندد و در نتیجه به رستگاری و کمال فضیلت دست می یابد. عافیت را به دیده بصیرت می بیند و از این رو کارش به پشیمانی نمی کشد. (۳)

ص: ۲۰۰

۱- (۱) - الکافی: ۲/۲۸۹، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۰۴/۶۹، باب ۹۹، حدیث ۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۰/۲۵۵، باب ۱۳۱، حدیث ۲۳؛ مصباح الشریعه: ۱۰۴.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶۶/۲۷۷، باب ۳۷، حدیث ۱۲؛ الأمالی، شیخ مفید: ۵۲، حدیث ۱۴. [۲]

از نظر معنوی حسد نشانه کمبود شخصیت و نادانی و کوتاه فکری و ضعف ایمان است و چون حسود در واقع خود را ناتوان تر از آن می بیند که به مقام محسود و بالاتر از آن برسد، کوشش می کند محسود را به عقب برگرداند و علاوه؛ او در عمل به حکمت و مصلحت باری تعالی، بخشنده اصلی نعمت ها، اعتراض می کند.

بنابراین شخص حسود به مرور زمان بدگمانی او به خدا و حکمت و عدالت او بیشتر می شود و همین حالت او را از وادی ایمان بیرون می کشد.

انگیزه های حسادت

اشاره

علمای اخلاق و معرفت؛ انگیزه های اصلی حسد را در هفت خصلت برشمرده اند:

۱ - خباثت درون و حساست نفس:

از این که خیر و برکتی به بندگان خدا برسد و مردمان به پیشرفت و آسایش دست یابند؛ یا در رحمتی گشوده شود تا اندوه و مشکلات مردم برطرف شود و شادی و سرور به همگان وارد شود؛ متنفر است.

۲ - دشمنی و کینه:

او هر گاه دیگران را در بلا و گرفتاری ببیند؛ شادمان می گردد و چون مردم در نعمت و رفاه و خوشی باشند، نفرین و توهین می کند. در هر حال مخالفت خود را نشان می دهد.

۳ - جاه طلبی و مقام پرستی:

او پیوسته از مردم انتظار دارد که وی را ممتاز و برتر بدانند و ستایش و تکریم را مخصوص او بدانند. و اگر بداند کسی در آن سوی گیتی با او رقابت می کند، سخت

ص: ۲۰۱

نگران می شود و خواهان نابودی و شکست او می شود تا او در زمانه یکتا و یگانه باشد.

۴ - خوف زوال آرزوها:

چون ترس از دست رفتن جایگاه خود یا خواسته هایش به سبب دیگران را دارد مانند: محبت و احترام نزد پدر و مادر یا دو همسر نزد شوهر یا زرنگی شریک نزد شریک او و... پس برای از بین بردن این حالت به اسباب تلافی متوسل می شود.

۵ - کوچک شمردن:

از رسیدن به مقام مالی یا درجه معنوی دیگری بر او گران می آید و برای کوییدن و تحقیر مقام او در بین جامعه، از هیچ کوششی دریغ نمی کند.

۶ - غرور و نخوت:

چنین کسی که بینش او خود برترینی است؛ انتظار دارد همه افراد مطیع و نوکر او باشند، از این که کسی به نوایی و منالی برسد رشک می برد و می خواهد که او هم به جایی برسد که در برابر دیگری اظهار فضل و وجود کند و خود را بزرگتر نشان دهد.

۷ - عجب و خودبینی:

محسود در نظر حسود اندک و پست شمرده می شود، ولی مقام و منزلت او در نظرش بزرگ و ارجمند باشد، چنانکه امت های پیامبران گذشته درباره ایشان چنین پنداری داشتند که آنان را مثل خود می دانستند.

حکایت عیسی علیه السلام و عجب مردی کوتاه قد

امام صادق علیه السلام می فرماید:

یکی از یاران حضرت عیسی علیه السلام که قد کوتاهی داشت همیشه در کنار ایشان دیده می شد. در یکی از مسافرت ها که همراه عیسی علیه السلام بود، در راه به دریا رسیدند.

حضرت عیسی علیه السلام با یقین خالص زمزمه کرد:

«بِسْمِ اللَّهِ» و بر روی آب حرکت کرد.

آن مرد همراه، هنگامی که عیسی علیه السلام را بر روی آب دید با اطمینان گفت:

«بِسْمِ اللَّهِ»

و روی آب راه افتاد تا به حضرت عیسی علیه السلام رسید ولی ناگهان دچار خودبینی و حسادت شد و با خود گفت:

عیسی روح الله علیه السلام روی آب راه می رود من هم روی آب راه می روم. بنابراین عیسی علیه السلام چه فضیلتی بر من دارد؟ هر دو روی آب راه می رویم. هماندم ناگهان زیر آب رفت و فریادش بلند شد: ای روح الله! مرا بگیر و نجاتم ده!

حضرت عیسی علیه السلام دستش را گرفت و از آب بیرون آورد و فرمود: ای مرد کوچک، مگر چه گفتی که در آب فرو رفتی؟ مرد کوتاه قد گفت: من گفتم: همانطور که روح الله روی آب راه می رود من نیز روی آب راه می روم. پس با این حساب چه فرقی بین ماست و خودبینی به من دست داد و به کیفرش گرفتار شدم.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

تو خود را در جایگاهی قرار دادی که شایسته نبودی، بدین جهت خداوند بر تو غضب نمود، از آنچه گفتی توبه کن. مرد توبه کرد و به رتبه و مقامی که خدا برایش قرار داده بود بازگشت و موقعیت خود را دریافت.

امام صادق علیه السلام پس از نقل حکایت فرمود:

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا يَحْسُدَنَّ بَعْضُكُمْ بَعْضًا. (۱)

پس از خدا بترسید و پرهیزکار باشید و به همدیگر حسادت نورزید.

ص: ۲۰۳

۱- (۱) - الکافی ۳۰۶/۲، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۲۴۴/۷۰، باب ۱۳۱، حدیث ۳. [۱]

[«۱۲» وَ كَمْ مِنْ ظَنٍّ حَسَنِ حَقَّقْتَ وَ عَيْدَمٍ حَبْرَتٍ وَ صِرَعَةٍ أَنْعَشْتَ وَ مَسِيكِنَةٍ حَيَّوَلْتَ «۱۳» كَلَّ ذَلَّتْكَ إِنْعَامًا وَ تَطَوُّلاً مِنْكَ وَ فِي جَمِيعِهِ أَنْهَمَا كَأَنَّ مَنِّي عَلَى مَعْاصِيكَ لَمْ تَمْنَعِيكَ إِسَاءَتِي عَنْ إِتْمَامِ إِحْسَانِكَ وَ لَا حَجْرَنِي ذَلِكَ عَنِ ارْتِكَابِ مَسَاخِطِكَ لَا تُسْأَلُ عَمَّا تَفْعَلُ «۱۴» وَ لَقَدْ سُئِلْتُ فَأَعْطَيْتَ وَ لَمْ تُسْأَلْ فَأَبْتَدَأْتَ وَ اسْتُمِيحَ فَضْلُكَ فَمَا أَكْدَيْتَ]

و چه بسیار گمان نیکی که به تو داشتم، و تو آنها را محقق ساختی، و نداری و فقری که جبران فرمودی، و افتادنی که دستم را گرفتی و از آن بلند کردی، و مسکنت و فقری که به غنا و ثروت تغییر دادی. همه اینها از روی نعمت دهی و احسان تو بود، و من در عین غرق بودن در تمام آن مواهب و الطاف، نسبت به نافرمانیت در تلاش و کوشش بودم؛ ولی بدکاریم و زشتی کردارم، تو را از کامل کردن احسانت در حق من باز نداشت، و این احسانت مرا از ارتکاب علل خشم تو منع نکرد.

تو از آن چه انجام می دهی بازخواست نمی شوی. از تو خواسته شد، عطا کردی و خواسته نشد، به عطا کردن آغاز فرمودی، و احسانت درخواست شد، بخل نورزیدی.

[أَيُّتْ - يَا مَوْلَايَ - إِلَّا إِحْسَانًا وَامْتِنَانًا وَتَطَوُّلًا وَإِنْعَامًا وَ أَيْتُ إِلَّا تَقَحُّمًا لِحُرْمَاتِكَ وَ تَعِيدِيًا لِحُدُودِكَ وَ غَفْلَةً عَن وَعِيدِكَ
فَلَكَ الْحَمْدُ - إِلَهِي - مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهِ لَا يُعْجَلُ «١٥» هَذَا مَقَامٌ مِّنْ اعْتَرَفَ بِسُبُوحِ النَّعْمِ وَ قَابَلَهَا بِالتَّقْصِيرِ وَ شَهِدَ عَلَي
نَفْسِهِ بِالتَّضْيِيعِ]

ای مولای من! تو نخواستی مگر احسان و اکرام و نیکی کردن و نعمت دادن را، و من نخواستم مگر افتادن در محرمات و تجاوز از حدودت و غفلت از تهدیدت را.

خدای من تو را سپاس؛ سپاس نسبت به نیرومندی که مغلوب نمی شود و مهلت دهنده ای که در عذاب کردن شتاب نمی ورزد. این جایگاه کسی است که به فراوانی نعمت ها اعتراف کرد، و با کوتاه آمدن از شکر نعمت ها، با نعمت ها به مقابله برخاست، و علیه خود به تباه کردن امورش گواهی داد.

تقابل نیک خدا و عملکرد بنده

اشاره

یکی از اسمای الهی «الْمَنَّان» است. مَنَّان به معنی عطاکننده و احسان کننده است و واژه مَنَّت به معنی بخشیدن نعمت می باشد.

راغب اصفهانی در مفردات می نویسد:

ریشه اصلی لغت «مَنَّت» از اصل «مَنَّ» به معنای سنگ هایی که با آن وزن می کنند. به همین دلیل هر نعمت سنگین و گران بهایی را مَنَّت می گویند.

ص: ۲۰۵

برای «المَنان» که صیغهٔ مبالغه می باشد دو معنی بیان شده است؛ یکی بخشنده و انعام کننده و دیگری مَنّت و امتنان و لطف و تفضّل است که در این باره خداوند مَنان می فرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾

یقیناً خدا بر مؤمنان مَنّت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان می کند، و کتاب و حکمت به آنان می آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢﴾

از اینکه اسلام آورده اند بر تو مَنّت می گذارند؛ بگو: اگر [در ادعای مؤمن بودن] راستگوئید، بر من از اسلام آوردن خود مَنّت نگذارید، بلکه خداست که با هدایت شما به ایمان بر شما مَنّت دارد.

مَنّت، در زبان قرآن معنای گسترده ای دارد که بیشتر شامل بخشیدن نعمت های سنگین است. اگر جنبهٔ عملی داشته باشد، یعنی بزرگی در کارش نعمت گرانقدری را به دیگری بدهد که بسیار زیبا و ارزنده است. اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن بزرگ کند و به رخ دیگران بکشد، امری نازیبا و بی ارزش است. البته مَنّت گذاشتن به مفهوم دوّم در مورد انسان، روش مردم فرومایه و کم خرد بوده و سیره ای

ص: ۲۰۶

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۱۶۴. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹): ۱۷. [۲]

ناپسند است.

مداومت بر اسم مَنَّان، برای ایمنی از خوف و رسیدن به نعمت نافع است و برای دفع تنگدستی و فقر مجرب است که انسان این ذکر را بخواند:

يَا مَنَّانُ ذَا الْإِحْسَانِ قَدَعَمَّ الْخَلَائِقَ مِنْهُ وَ فَضَّلَهُ. (۱)

ای بخشنده و صاحب نیکویی و کرم! همانا همه آفریدگان را بخشش و لطف او فرا گیرد.

اما گاهی از میان پاداش های الهی که برای اعمال مؤمنان نیکوکار و صالحان شکیبا و پایدار، بدون منت پرداخت می شود؛ اجر غیرممنون است. یعنی پاداش های خداوند گسسته نمی شود و بدون انقطاع و منت پیوسته ادامه دارد. به ویژه کسانی که اعمال عبادی و رفتارهای اخلاقی خود را بدون منت و چشمداشتی از کریم بنده نواز انجام می دهند و در برابر فشارهای روحی و روانی مانند تهمت و توهین، به لطف و تفضل پروردگار توجه می کنند، بسیار صاحب خیر و برکت خواهند شد.

پروردگار کریم در چند آیه احسان و نعمت بدون منت خود را بیان فرموده، از جمله در سوره قلم خطاب به رسول عزیزش می فرماید:

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ * وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۲)

که به سبب نعمت و رحمت پروردگارت [که نبوت، دانش و بصیرت است] تو مجنون نیستی؛ * و بی تردید برای تو پاداشی دایم و همیشگی است.

در آیه فوق کلمه «ممنون» اگر از ریشه «من» به معنای قطع باشد، به معنای پاداش بی انقطاع است و اگر از ماده «منت» باشد، یعنی الطاف الهی بدون منت است و به

ص: ۲۰۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۶۸/۹۲، باب ۱۰۵، حدیث ۲۲؛ [۱] مهج الدعوات: ۳۰۵. [۲]

۲- (۲) - قلم (۶۸): ۲ - ۳. [۳]

ظاهر، معنای اول منظور است؛ زیرا به رخ کشیدن از جانب خداوند عیب نیست، بلکه انگیزه ای برای شکر و اطاعت از او می شود.

این اوصاف مخصوص خداوند بزرگوار است که منت خود را با ذلت و کیفر، تلخ نمی کند و گاهی پاداش اخروی را به مزد دنیایی می فروشد و دچار خسران می شود.

از این رو امام سجّاد علیه السلام در فرازی از دعای طلب حوائج، به درگاه خداوند متعال می فرماید:

«وَايَا مَنْ لَا يَبِيعُ نِعْمَهُ بِالْأَثْمَانِ وَيَا مَنْ لَا يُكَدِّرُ عَطَايَاهُ بِالْإِمْتِنَانِ» (۱) ای آنکه نعمت هایت را به بها نمی فروشی. ای خدایی که عطاهایت را به کدورت منت آلوده نمی کنی.

و در فراز دیگری می فرماید:

«وَعَلِمْتُ أَنَّ كَثِيرًا مِمَّا أَسْأَلُكَ يَسِيرٌ فِي وُجْدِكَ، وَأَنَّ خَطِيرَ مَا أَسْتَوْهَبُكَ حَقِيرٌ فِي وَسْئِعِكَ، وَأَنَّ كَرَمَكَ لَا يَضْتَبِقُ عَنْ سُؤَالِ أَحَدٍ، وَأَنَّ يَدَكَ بِالْعَطَايَا أَعْلَى مِنْ كُلِّ يَدٍ» (۲) دانستم که خواسته من از تو هر چند زیاد باشد در کنار دارائیت بسیار ناچیز است و چشمداشت فوق العاده من به بخشش در جنب توانایی تو حقیر است و دایره بزرگواریت از تقاضاهای هیچ کس تنگ نمی شود و دست عطایت از هر دستی برتر است.

بنابراین که منت گذاری از سوی بندگان عادت ناپسند است، نباید زیبایی و شیرینی احسان و لطف را با منت و اذیت فاسد نمود.

ص: ۲۰۸

۱- (۱) - صحیفه سجّادیه: دعای ۱۳. [۱]

۲- (۲) - صحیفه سجّادیه: دعای ۱۳. [۲]

حضرت علی علیه السلام مذمت به رخ کشیدن و مانت گذاشتن می فرماید:

جَمَالُ الْإِحْسَانِ تَرْكُ الْإِمْتِنَانِ. (۱)

زیبایی نیک کردن، مانت نهادن است.

آفَةُ السَّخَاةِ الْمَنْ. (۲)

آفت سخاوت، مانت گذاری است.

ظُلْمُ الْإِحْسَانِ قُبْحُ الْإِمْتِنَانِ. (۳)

ستم نیکوکاری، زشتی مانت گذاشتن است.

وَزْرُ صَدَقَةِ الْمَنَانِ يَغْلِبُ أَجْرَهُ. (۴)

گناه نیکی مانت گذارنده، بر پاداش او غلبه می کند.

لَيْسَ مِنَ الْكِرَمِ؛ تَنْكِيدُ الْمِنَنِ بِالْمَنْ. (۵)

از کرم نیست، که نعمت ها به مانت گذاشتن، تیره شود.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: ابْنِ آدَمَ تَطَوَّلْتَ عَلَيَّ بِثَلَاثِهِ سَتَرْتَ عَلَيَّ مَا لَوْ يَعْلَمُ بِهِ أَهْلُكَ مَا وَارَوْكَ وَ أَوْسَعَتْ عَلَيَّ فَاسْتَفْرَضْتُ مِنْكَ فَلَمْ تُقَدِّمْ خَيْرًا وَ جَعَلْتُ لَكَ نَظْرَةً عِنْدَ مَوْتِكَ فِي ثَلَاثِكَ فَلَمْ تُقَدِّمْ خَيْرًا. (۶)

ص: ۲۰۹

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۹۰، حدیث ۸۹۵۹. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۳۸۱، حدیث ۸۶۲۲. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۳۸۹، حدیث ۸۹۳۱. [۳]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۳۹۰، حدیث ۸۹۴۶. [۴]

۵- (۵) - غرر الحکم: ۳۸۹، حدیث ۸۹۳۴. [۵]

۶- (۶) - بحار الأنوار: ۱۹/۶۷، باب ۴۳، حدیث ۱۳؛ [۶] الخصال: ۱۳۶/۱، حدیث ۱۵۰.

خداوند متعال می فرماید: ای فرزند آدم! با سه نعمت بزرگ بر تو منت نهادم:

۱ - زشتی ها را بر تو پوشاندم که اگر خانواده ات آنها را می دانستند پرده پوشی نمی کردند.

۲ - گشایش و آسایش در زندگی به تو دادم، سپس از تو قرض خواستم ولی تو قدم خیر برداشتی؛ چیزی را نفرستادم.

۳ - نزدیک مرگ ثلث مال را در اختیار تو نهادم، باز هم قدمی خیر، برداشتی.

به هر حال این حق خداوند کریم است که با همه زشتی اعمال و کم توجهی انسان ها در هنگام درخواست از او پاسخ نیک می دهد، ولی گاهی جواب نمی دهد چون مصلحت نمی داند.

حضرت سجّاد علیه السلام در حق چنین مسئولی می فرماید:

وَ حَقُّ الْمَسْئُولِ إِنْ أُعْطِيَ مِنْهُ بِالشُّكْرِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِفَضْلِهِ وَ إِنْ مَنَعَ فَأَقْبَلُ عُذْرَهُ. (۱)

و حق سؤال شونده این است که: اگر چیزی بخشید با تشکر و قدرشناسی لطفش، از او بپذیری و اگر کمکی نکرد، عذر او را بپذیری.

برخی از بندگان صالح بدون سؤال؛ دارای مَیِّتِ نفس و درجات کرامت و احسان می شوند که بدون مَنِّتی، به دیگران رسیدگی می کنند و پروردگار سبحان هم بی منت، احسان آنان را می پذیرد.

حقیقت نیاز در کلام ابوذر

روزی مهمانی بر ابوذر وارد شد، او که زندگی ساده ای داشت از مهمان معذرت

ص: ۲۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹/۷۱، باب ۱، حدیث ۱؛ [۱] الخصال: ۵۷۰/۲، حدیث ۱.

خواست که من بر اثر گرفتاری نمی توانم اکنون از تو پذیرایی کنم. من چند شتر در فلان نقطه دارم، قبول زحمت کن بهترین آنها را بیاور تا قربانی کنم. میهمان رفت و شتر لاغری با خود آورد.

ابوذر به او گفت: به من خیانت کردی، چرا چنین شتری آوردی؟ او در جواب گفت: من فکر کردم روزی به شترهای دیگر نیازمند خواهی شد.

ابوذر گفت: روز نیاز من زمانی است که از این جهان چشم فرو می بندم و در قبرم می گذارند، چه بهتر که برای آن روز ذخیره کنم با اینکه خداوند فرموده است:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۱)

هرگز به [حقیقت] نیکی [به طور کامل] نمی رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید. (۲) از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

اهل معروف و احسان کنندگان در دنیا، در آخرت نیز اهل احسان باشند.

پرسیدند: این چگونه باشد؟ حضرت فرمود: خداوند از راه لطف ممت نهد و ایشان را ببخشاید و آنها حسنات خود را به مردم عطا کنند و آنان به این سبب به بهشت روند. پس هم در دنیا و هم در آخرت اهل احسان هستند. (۳)

ص: ۲۱۱

۱- (۱) - آل عمران (۳): ۹۲. [۱]

۲- (۲) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۳۴۳/۲؛ [۲] تفسیر الثعلبی: ۱۱۱/۳.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۴۱۲/۷۱، باب ۳۰، حدیث ۲۵؛ [۳] ثواب الأعمال: ۱۸۲. [۴]

[«۱۶» اَللّٰهُمَّ فَاِنِّيْ اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِالْمُحَمَّدِیِّهِ الرَّفِیْعَةِ وَ الْعَلَوِیِّهِ الْبِیْضَاءِ وَ اَتُوْجَّهُ اِلَيْكَ بِهَمَّا اَنْ تُعِیْدَنِيْ مِنْ شَرِّ كَذَا وَ كَذَا فَاِنَّ ذٰلِكَ لَا یَضِیْقُ عَلَیْكَ فِی وُجُوْدِكَ وَ لَا یَتَكَادُكَ فِی قُدْرَتِكَ وَ اَنْتَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ «۱۷» فَهَبْ لِيْ - يَا اِلٰهِيْ - مِنْ رَحْمَتِكَ وَ دَوَامِ تَوْفِیْقِكَ مَا اَتَّخِذُهُ سُلْمًا اَعْرُجْ بِهٖ اِلٰی رِضْوَانِكَ وَ اَمِّنْ بِهٖ مِنْ عِقَابِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ]

خدایا! به مقام بلند و رفیع محمدی، و به ولایت روشن علوی به تو تقرّب می جویم، و به واسطه آن دو بزرگوار به در گاهت رو می کنم، که مرا از شرّ فلاّن و فلاّن پناه دهی، که این پناه دهی در کنار توانایت تو را به تنگنا نمی اندازد، و در جنب قدرتت تو را دچار زحمت و رنج نمی کند، و تو بر هر کاری توانایی.

ای خدای من! از رحمت و دوام توفیقت به من ببخش که آن را نردبان رسیدن به خشنودیت قرار دهم، و به سبب آن از عقوبت ایمن گردم، ای مهربان ترین مهربانان!

دعای ۵۰: مقام ترس از خدا

اشاره

ص: ۲۱۲

«١» اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَنِي سَوِيًّا وَرَبَّيْتَنِي صَغِيرًا وَرَزَقْتَنِي مَكْفِيًّا «٢» اللَّهُمَّ إِنِّي وَجَدْتُ فِيمَا أَنْزَلْتَ مِنْ كِتَابِكَ وَبَشَّرْتَ بِهِ عِبَادَكَ أَنْ قُلْتَ: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (١) «٣» وَقَدْ تَقَدَّمَ مِنِّي مَا قَدْ عَلِمْتَ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَيَا سَوَاتِمَا مِمَّا أَحْصَاهُ عَلَيَّ كِتَابِيكَ فَلَوْ لَا الْمَوَاقِفُ الَّتِي أُوْمَلُّ مِنْ عَفْوِكَ الَّتِي شَمِلَ كُلَّ شَيْءٍ لَلْقَيْتُ بِيَدِي وَلَوْ أَنَّ أَحَدًا اسْتِطَاعَ الْهَرَبَ مِنْ رَبِّهِ لَكُنْتُ أَنَا أَحَقُّ بِالْهَرَبِ مِنْكَ وَأَنْتَ لَا تَخْفَى عَلَيْكَ خَافِيَةٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا أَتَيْتَ بِهَا وَكَفَى بِكَ جَازِيًّا وَكَفَى بِكَ حَسِبِيًّا «٤» اللَّهُمَّ إِنَّكَ طَالِبِي إِنْ أَنَا هَرَبْتُ وَمُذْرِكِي إِنْ أَنَا فَزَرْتُ فَهَذَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ خَاضِعٌ ذَلِيلٌ رَاغِمٌ إِنْ تُعَذِّبْنِي فَإِنِّي لَدَلِيكَ أَهْلٌ وَهُوَ - يَا رَبِّ - مِنْكَ عَدْلٌ وَإِنْ تَعْفُ عَنِّي فَقَدِيمًا شَمَلْنِي عَفْوِكَ وَ أَلْبَسْتَنِي عَافِيَتِكَ «٥» فَاسْأَلُكَ - اللَّهُمَّ - بِالْمَحْزُونِ مِنْ أَسْمَائِكَ وَبِمَا وَارَتْهُ الْحُجُبُ مِنْ بَهَائِكَ إِلَّا رَحِمْتَ هَذِهِ النَّفْسَ الْجُرُوعَةَ وَهَذِهِ الرِّمَّةَ الْهَلُوعَةَ الَّتِي لَا تَسْتِطِيعُ حَرَّ شَمْسِكَ فَكَيْفَ تَسْتِطِيعُ حَرَّ نَارِكَ وَ الَّتِي لَا تَسْتِطِيعُ صَوْتَ رَعِيدِكَ فَكَيْفَ تَسْتِطِيعُ صَوْتَ غَضَبِكَ؟ «٦» فَارْحَمْنِي - اللَّهُمَّ - فَإِنِّي امْرُؤٌ حَقِيرٌ وَخَطِرِي يَسِيرٌ وَ لَيْسَ عَذَابِي مِمَّا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ لَوْ أَنَّ عَذَابِي مِمَّا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ لَسَأَلْتُكَ الصَّبْرَ عَلَيْهِ وَ

ص: ٢١٥

أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ ذَاتَكَ لَكَ وَ لَكِنْ سَيِّطَانُكَ - اللَّهُمَّ - أَعْظَمُ وَ مُلْكُكَ أَدْوَمُ مِنْ أَنْ تَزِيدَ فِيهِ طَاعَهُ الْمُطِيعِينَ أَوْ تَنْقُصَ مِنْهُ
مَعْصِيَهُ الْمُذْنِبِينَ «٧» فَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ تَجَاوَزْ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ تُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

ص: ٢١٤

[«۱» اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ خَلَقْتَنِيْ سَوِيًّا وَ رَبَّيْتَنِيْ صَغِيْرًا وَ رَزَقْتَنِيْ مَكْفِيًّا «۲» اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ وَجَدْتُ فَيْمَا اُنزِلَتْ مِنْ كِتَابِكَ وَ بَشَّرْتَ بِهٖ عِبَادَكَ اَنْ قُلْتَ: يَا عِبَادِيَ الَّذِيْنَ اَسِيْرَفُوْا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا» (۱) «۳ وَ قَدْ تَقَدَّمَ مِنِّيْ مَا قَدْ عَلِمْتَ وَ مَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنِّيْ فَيَا سَوَاتَا مِمَّا اَحْصَاهُ عَلَيَّ كِتَابُكَ]

خدایا! مرا درست اندام و موزون و متناسب آفریدی، و در حالی که کوچک و ناتوان بودم، پرورش دادی، و به اندازه کافی روزیم بخشیدی. خدایا! در آنچه از قرآنت نازل فرمودی، و بندگانت را به آن مژده دادی یافتم که فرمودی:

«ای بندگان من که به سبب گناه بر خود اسراف کردید! از رحمت خدا نومید نشوید؛ مسلماً خدا همه گناهان را می آمرزد.» در گذشته از من گناهی سر زد که به آنها آگاهی و خطاها و معصیت هایی بر عهده من است که به اندازه و مقدار و کیفیت و چگونگی آنها از من داناتری؛ پس وای به رسوایی من از آنچه پرونده من ثبت کرده، پرونده ای که تو برای نگارش اعمال مقرر فرموده ای.

آفرینش انسان، تربیت و پرورش، تکفل روزی

اشاره

خاک مرده و بی جان به اراده حضرتش به مواد غذایی و گوشت حلال گوشتان تبدیل می شود، دهان و دندان پدر غذا را می جود، اندام ها بعد از دهان لقمه را به

ص: ۲۱۷

معهده می‌رسانند، این آزمایشگاه شگفت‌انگیز هر کجای بدن را به تناسب نیازش تغذیه می‌کند، قسمتی از آن غذا به توسط آن آزمایشگاه به صلب هدایت می‌شود، و در آن جا با فعل و انفعالات عجیب و غریب تبدیل به نطفه می‌گردد!

نطفه که خود از بدایع و صنایع قدرت حق است به تاریک‌خانه رحم منتقل می‌شود، اراده حق در آن تاریکی‌ها نطفه را تبدیل به علقه می‌کند، علقه را به صورت پاره گوشت و پاره گوشت را به صورت اسکلت درمی‌آورد، و بر اسکلت گوشت می‌پوشاند، سپس به آن صورت زیبا جان می‌دمد و انسانی آراسته و خلقتی سوئی از کار درمی‌آورد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (۱)

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده‌ای از گل آفریدیم، * سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم. * آن گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوان‌هایی ساختیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

آدمیزاد، موجود پیچیده و مرموزی است که از برترین و شگفت‌ترین اسرار خلقت پروردگار به حساب می‌آید. تنها پدیده‌ای که در افکار و اعمال با اراده و اختیار و آزاد برپا شده است و دیگر موجودات چنین ویژگی‌هایی را ندارند.

امیر بیان و مولای مؤمنان امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام در این باره می‌فرماید:

ص: ۲۱۸

ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ أَنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا وَفِكْرٍ يَتَّصِرُ رَفُّ بِهَا وَجَوَارِحٍ يَخْتَدِمُهَا وَادْوَاتٍ يُقَلِّبُهَا وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَالْمَأْذِقِ وَالْمَشَامِ وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ، مَعْجُونًا بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ وَالْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبُرْدِ وَالْبَلَّةِ وَالْجُمُودِ وَالْمَسَاءِ وَالشَّرُّورِ... (۱)

سپس از دم خود بر آن ماده شکل گرفته دمید تا به صورت انسانی زنده در آمد، دارای اذهان و افکاری که در جهت نظام حیاتش به کار گیرد، و اعضایی که به خدمت گیرد، و ابزاری که زندگی را بچرخاند، و معرفتش داد تا بین حق و باطل تمیز دهد و مزه ها و بوها و رنگ ها و جنس های گوناگون را از هم بازشناسد، در حالی که این موجود معجونی بود از طینت رنگ های مختلف، و همسان هایی نظیر هم، و اضدادی مخالف هم، و اخلاطی متفاوت با هم، از گرمی و سردی و رطوبت و خشکی و ناخوشی و خوشی.

تنها امتیاز این موجود، آمیخته بودن او از عقل و هوس است و برتری هر یک بستگی به شیوه تربیت و پرورش او دارد. اگر بر اساس اصول اخلاقی و دینی تربیت شود، به سوی افق کمال و سعادت می رود و اگر بر پایه قانون طبیعت که خوراک و خواب و شهوت رانی است؛ پرورش یابد به دره پستی و سیاه بختی سقوط کند. این ماهیت دو بعدی انسان است که هیچ یک، نهایت و حدی ندارد.

عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا فرشتگان برترند یا آدمیان؟ حضرت در جواب به نقل از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

خداوند در فرشتگان تنها عقل نهاده است نه خواهش نفسانی و در ستوران میل و خواهش نهاده است نه عقل و در بنی آدم هر دو را نهاده است، پس آن

ص: ۲۱۹

که خردش بر خواهش او چیره گردد، از فرشتگان بهتر است. و هر که هوس هایش بر عقل او پیروز گردد، از حیوانات بدتر است. (۱)

خلقت انسان در کلام امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر

برای درک بهتر از آفرینش انسان، به اصل خلقت او باز می گردیم:

امام صادق علیه السلام در مجلس اول، درباره آفرینش آدمی و مراحل پیدایش او به مفضل بن عمر چنین می فرماید:

«ای مفضل! سخن خود را با بیان آفرینش انسان آغاز می کنیم، تو نیز بکوش که از آن پندگیری:

اول این که: تدبیر چنان شد که چنین در رحم در سه پرده تاریکی پوشیده می ماند. شکم، رحم و بچه دان. جایی که توان چاره اندیشی برای دریافت غذا و خروج ناروا را ندارد. نه صلاح خویش می داند و نه ضرر خود را می داند. غذای او خون حیض و پیوسته مانند آب برای گیاه، غذایش چنین است.

آنگاه که آفرینش او کامل گردد بدنش سخت شود، پوستش با هوا سازگار آید و دیده اش تاب دیدن نور به هم رساند. مادرش درد زاییدن گیرد و درد چنان بر او سخت می آید که جنین از فشار درد بیرون می افتد. چون متولد گشت، همان خونی که غذایش بود اینک با رنگ و بویی جز آنچه بود در شکل غذایی دیگر از پستان مادر سرازیر می شود.

این غذا برای نوزاد از همه سازگارتر است. وقتی که به دنیا آمد، زبان خود را به نشانه خواستن غذا بیرون می کند و پیرامون دهان می چرخاند. در این زمان پستان های مادرش را که چونان دو مشک از سینه او آویخته می یابد و تا زمانی که تن او تر و درونش ظریف و اعضایش نرم است، از آن می نوشد. آنگاه که حرکت کرد و

ص: ۲۲۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۹/۵۷، باب ۳۹، حدیث ۵؛ علل الشرایع: ۴/۱، حدیث ۶. [۱]

به غذایی محکم و قوی نیاز پیدا نمود تا تنش استحکام یابد، در هر طرف دندان های آسیا سر برمی آورد، تا غذا را بجود، نرم گرداند و به راحتی فرو برد.

پیوسته حالش اینگونه است تا آنگاه که پای در بلوغ نهد.

در این وقت اگر مذکر است، موی در رویش می روید تا نشانه مردی و عزت او باشد و از همانندی با زنان و بچگان به دور ماند و اگر مؤنث است، رخس از موی پیراسته ماند تا طراوت و زیبایی اش دل مردان را برآید و نسل بشر ماندگار و پایدار گردد.

ای مفضل! در این مراحل، نیک بیندیش، آیا می شود که بدون مدبر و حکیم باشد.

آیا می دانی که اگر در رحم خون به او نمی رسید، همانند گیاهی که آب به وی نرسد، خشک و پژمرده می گشت؟

آیا می دانی وقتی که بزرگ شد اگر مادرش را درد زاییدن نمی گرفت چون زنده به گور در رحم می ماند و اگر در هنگام ولادت شیر با او نمی ساخت یا از گرسنگی می مرد و یا با غذای نامناسب و زیانبار تغذیه می شد؟!

و اگر در وقت مناسب دندان هایش نمی روید، بر جویدن و فرو بردن غذا ناتوان بود، باید همیشه شیر می خورد و بدن او برای کار قوت نمی یافت و مادرش به خاطر او از تربیت فرزندان دیگرش باز می ماند...

اگر کودک عاقل و فهیم به دنیا می آمد، وقت تولد جهان هستی را انکار می کرد و هنگامی که با حیوانات، پرندگان و دیگر موجودات غریب رو به رو می گشت و هر ساعت و هر روز پاره ای از شکل های گوناگون و شگفت عالم را که از پیش ندیده بود می دید، هر آینه عقل و اندیشه اش سرگشته و گمراه می گشت.

بدان که: اگر عاقلی را به اسیری از سرزمینی به سرزمین دیگر ببرند، همواره حیران و سرگشته است و به خلاف کودکی که در خردسالی اسیر شود به سرعت

زبان و آداب آن سرزمین را فرامی گیرد.

اگر نوزاد، دانا و هوشمند پای در جهان می نهاد از اینکه باید دیگران بر دوشش گیرند، شیر بنوشانند، در جامه اش بیچند و در گاهوارش بخوابانند، سخت احساس خواری و پستی می کرد.

از سوی دیگر او به خاطر ظرافت و طراوت و رطوبت بدن، هیچ گاه از این امور بی نیاز نیست.

و نیز در چنین حالی آن شیرینی، دلبندی و محبوبیت کودکان را نداشت، از این رو آنان در حالی به دنیا می آیند که از کار جهان و جهانیان غافلند.

اینان با ذهن ضعیف و شناخت اندک و ناقص خود با همه چیز روبه رو می شوند اما اندک اندک در حالت های گوناگون بر شناخت و آگاهی آنان افزوده می شود.

کودک پیوسته چنین کسب شناخت می کند. تا آنکه از مرحله حیرت و تفکر، پای فراتر می نهد و با کمک عقل و اندیشه، قدم در وادی تصرف و تدبیر معاش و...

می گذارد. از حوادث پند می گیرد، اطاعت می کند و یا در اشتباه و فراموشی و غفلت و گناه، سقوط می کند.

حکمت هایی در خلقت انسان

حکمت های بسیاری در پس این امر نهفته است:

اگر کودک در هنگام تولد، عقلی کامل و خودکفا داشت؛ شیرینی فرزند داری از میان می رفت، پدر و مادر به مصالحی که در تربیت کودک نهفته است، نمی رسیدند.

در نتیجه تربیت و سرپرستی و مهربانی و احترام به آنان، هنگام پیری بر فرزند لازم نبود.

و نیز با این فرض در میان فرزندان و والدین هیچ پیوند و محبتی حاکم نبود؛ زیرا کودکان از تربیت و پرورش و روزی رسانی پدران بی نیاز بودند و در زمان تولد، از

پدران خویش جدا می گشتند. او نیز پس از آن، پدر و مادرش و دیگران را نمی شناخت و این حالت باعث می شد که بر سر راه ازدواج با مادر و خواهر و دیگر محارم مانعی پدید نیاید. و کمترین مفسده و زشتی، هنگامی است که چنین کودک هوشمندی در هنگام تولد بر چیزی نظر افکند که اجازه این عمل را از او گرفته اند و سزاوار نیست که چنین کند.

آیا نمی بینی که چگونه هر چیزی از آفرینش در جای مناسب خود استوار گشته و در ریز و درشت اجزای هستی، اندک نقص و نادرستی پیدا نیست؟

مفضل بن عمر پس از شنیدن بخشی از حکمت های آفرینش، می گوید: گفتم: ای آقایم! برخی می پندارند که این ها همه کار طبیعت است.

حضرت فرمود: از آنان بپرس که این طبیعت نسبت به این امور علم و قدرت دارد یا نه؟

اگر علم و توانایی را برای طبیعت ثابت کردند، پس اینان در اثبات آفریدگار و اعتراف به وجود مبدأ دانا، چه سدی در راه دارند؟ این هم آفرینش و تدبیرش.

اگر گمان می کنند که این اعمال حکیمانه و قوانین مدبرانه بدون دانش و پایه ای انجام می گیرد؛ بدان: این امور از آفریننده ای حکیم و داناست. و آن را که طبیعت نامیده اند همان سنت الهی در آفرینش اشیاست که مطابق فرمان و حکمت الهی جریان دارد.

نیاز آدمی به معاش و تلاش

حضرت در بخش دیگری از اسرار آفرینش به حکمت نیاز آدمی به معاش و تلاش می پردازد و می فرماید:

ای مفضل! بدان که نان و آب، اصل معاش و زندگی انسان به شمار می آید. به حکمت های نهفته در آنها بنگر، نیاز آدمی به آب شدیدتر از نیازش به نان است؛ زیرا

شکیبایی او بر گرسنگی بیش از صبر او بر تشنگی است. این به خاطر آن است که بدن انسان به آب بیش از نان نیازمند است، چونکه آدمی برای نوشیدن، شستن خود و لباس و سیراب کردن حیوانات و آبیاری مزرعه، به آب نیاز دارد.

پس برای نیازهای فراوان، آب به راحتی در دسترس قرار گرفته تا انسان برای خریدن و تحصیل آن در دشوار و رنج بسیار نیفتد.

اما نان جز با رنج و تلاش و حرکت به دست نمی آید؛ تا انسان به خاطر بیکاری و بطالت در سرمستی و فساد غوطه ور نگردد. آیا نمی بینی که کودک را با اینکه به سن آموزش نرسیده است به نزد مرئی می گذارند، تا از بازی فسادانگیز و مزاحمت برای خانواده به دور ماند؟!

انسان اینگونه است اگر مشغول نباشد، بر اثر سرمستی و خوشحالی و بیکاری، سبب زیان خود و نزدیکانش می گردد. برای فهم این واقعیت به کسانی بنگر که در ثروت و رفاه و خوشی بزرگ شده اند، کارشان به کجا کشیده است. ^(۱)

پراکندگی آفرینش انسان

سنت الهی در گوناگونی و پراکندگی آفرینش انسان بر اساس آزادی و انتخاب افکار و عقاید و اعمال نیک و شر بوده است. اگر همه انسان ها یک دست و امّتی یکسان بودند، دیگر اختیار و انتخاب معنایی نداشت؛ و این اختلاف مردم در اندیشه و نژاد و ملیت دلیل بر قدرت آزادی و اراده استقلالی آنان است. ولی خداوند متعال هم سایه رحمت خود را بر همه آفرینش افکنده است که به تکامل روحی و معنوی برسند.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَآ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ

ص: ۲۲۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۲/۳ - ۶۷، باب ۴، حدیث ۱؛ توحید المفضل: ۴۸ - ۵۵، با کمی تلخیص.

رَبُّكَ وَ لِيْذَلِكْ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (۱)

اگر پروردگارت می خواست یقیناً تمام مردم را [از روی اجبار ، در مسیر هدایت] امت واحدی قرار می داد ، [ولی نخواست به همین سبب] همواره [در امر دین] در اختلاف اند . * مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده و به همین سبب آنان را آفریده است . و فرمان حتمی پروردگارت تحقق یافت که همانا دوزخ را از همه جن و انس [که راه کفر و عناد را برگزیدند] پر خواهم کرد .

در آیات دیگر قرآن، فلسفه آفرینش بشر بر اساس عبادت و آزمایش و رحمت قرار گرفته است و هر سه محور، بر یک نقطه تمرکز دارند و آن کمال آدمی است.

بنابراین همه مردم بلکه همه مخلوقات هستی اختلاف دارند، مگر آنانی که در سایه لطف و رحمت حق گرفتار اختلاف نشوند و برای این منظور خداوند متعال وحدت کلمه را برای آنان آفرید. پس انسان در انتخاب راه آزاد است ولی به خاطر پذیرش راه باطل جهنمی می شود.

نمونه روشن اختلاف مردم در مسأله امامت معصوم است. آن گروه که در خط اهل بیت و پیشوایان معصوم علیهم السلام قرار گرفته اند مشمول رحمت شده اند و دیگر مردمانی که از خط خارجند؛ منحرف هستند. خداوند با قرار دادن فطرت و عقل از درون وانیبای گرامی و کتب آسمانی از بیرون، حجت را بر همه تمام کرده است و عامل وحدت تنها امدادهای الهی است و امکانات دنیوی و مادی، اموری مقطعی و خیالی و نابود شدنی می باشد؛ زیرا راه شریعت و دیانت است که هدف آفرینش بشر را سامان می دهد و نفس آدمی که مرکز دگرگونی های خیر و شر است؛ پرورش

ص: ۲۲۵

می یابد.

امام علی علیه السلام در این باره می فرماید:

الشَّرِيعَةُ، رِيَاضَةُ النَّفْسِ. (۱)

سنت الهی پرورش نفس است.

الشَّرِيعَةُ، صَلاَحُ الْبَرِيَّةِ. (۲)

دین و آئین، مصلحت مردم است.

آفَةُ الرِّيَاضَةِ غَلْبَةُ الْعَادَةِ. (۳)

آفت پرورش جان، چیره شدن عادت است.

بدون شک، هر آدمی در فطرت توحیدی خویش خواهان این است که موجودی با ارزش و محترمی باشد، به همین جهت با تمام وجودش برای کسب ارزش ها و کرامت ها تلاش می کند ولی گاهی در شناخت معیار ارزش ها با تفاوت نگرش ها و فرهنگ ها دچار لغزش می شود و ارزش های دروغین را به جای ارزش های حقیقی می گیرد. با اینکه خداوند درباره او فرموده است:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۴)

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم ، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم ، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم ، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم .

ص: ۲۲۶

۱- (۱) - غرر الحکم: ۲۳۸، حدیث ۴۷۹۱. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۸۴، حدیث ۱۳۴۹. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۳۸، حدیث ۴۷۹۵. [۳]

۴- (۴) - اسراء (۱۷) : ۷۰. [۴]

با این حال در رازق و رزق و نعمت های خداوندی تردید می کند و شتابزده به بیگانگان دل می بندد و راه حلال و حرام را بر خود مشکوک می سازد، پس گرفتار آثار بد آن می شود.

ابوعبیده حذاء می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: دعا کن که خداوند روزی مرا در دست بندگانش قرار ندهد. حضرت فرمود:

خداوند چنین کاری نمی کند؛ او روزی بندگان را در دست یکدیگر قرار داده است؛ اما از خدا بخواه که روزیت را در دست بندگان نیک خود قرار دهد که این از خوشبختی است. (۱) در زمینه خلقت انسان به کتاب های «فیزیولوژی انسان»، «آفرینش انسان»، «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» مراجعه نمایید، تا به مسئله خلقت سوئی، و تربیت جسم و جان که محصول عنایت و اراده اوست بیش از پیش آگاه شوید.

راز خلقت در کلام امام حسین علیه السلام

حضرت حسین علیه السلام در ابتدای دعای عرفه بدین گونه، راز خلقت را با اهل دل به میان می گذارد:

«تو در اول که من نابود بودم به من نعمت وجود بخشیدی، و مرا از خاک پست بیافریدی آنگاه (که در عالم نبات، و حیوان آوردی و از آن غذا و خون و نطفه ساختی) در صلب پدرانم جای دادی و از حوادث زمان و موانع دهر و اختلاف و تغییرات روزگاران (که همه مانع نعمت وجودم بودند) مرا محفوظ داشتی، تا آن که پی در پی از یکایک پشت پدرانم به رحم مادران انتقال یافتم، در آن ایام پیشین و دوران گذشته (همه گاه مرا محافظت کردی) و از آن جا که با من رأفت و مهربانی

ص: ۲۲۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۴/۵، باب ۲۳، ذیل حدیث ۱۰۸؛ تحف العقول: ۳۶۱. [۱]

داشتی و نظر لطف و احسان، مرا در دور سلطنت پیشوایان کفر و ضلالت که عهد تو را شکستند و رسولانت را تکذیب کردند به دنیا نیاوردی ولیکن زمانی به وجود آوردی که از برکت پیشوای توحید، خاتم پیامبرانت، مقام هدایت را که در علم ازلیت مقرر بود بر من میسر فرمودی و در این عصر هدایت مرا پرورش دادی، و از این پیش هم، پیوسته با من نیکویی و مهربانی کردی و به نعمت فراوانم متنعم ساختی تا آنگاه که آفرینشم را به مشیت خود از آب نطفه فرمودی، و در ظلمات سه گانه (بطن و مشیمه و رحم) در میان لحم و دم مسکن دادی، نه مرا از کیفیت خلقتم آگاه ساختی و نه کاری در آفرینشم به من واگذار کردی، تا آن که مرا به آن رتبه معرفت و هدایت علم ازلی با خلقت کامل و آراسته به دنیا آوردی و در گهواره که کودکی ناتوان بودم مرا از هر آسیب و خطر حفظ کردی، و از شیر مادر غذای گوارا روزیم نمودی، و قلوب دایگان را به من مهربان ساختی، مادران مهربان را برای محافظتم از آسیب جنّ و انس برگماشتی، و از عیب و نقصان خلقتم را پیراستی.

به هر حال بسی بلند مرتبه و خدای مهربانی، پس آنگاه که زبانم به سخن گشودی نعمت بی حدّت بر من تمام کردی، و در هر سال به تربیت فزون تر شدم و خلقتم مقام کمال یافت و قوای جسم و جانم به حدّ اعتدال رسید، پس حجت خود را بر من الزام نمودی، و معرفت خود را به قلبم الهام فرمودی، و در عجایب حکمت های خویش عظم را حیران ساختی، و مرا بیدار و هوشیار کردی تا در آسمان و زمین بدایع مخلوقات را مشاهده کنم، و مرا به یاد خود و شکر نعمت های بی حدّ خویش متذکر ساختی و طاعت و عبادت را بر من فرض نمودی، و فهم دانش و علوم و حقایق که پیامبرانت به وحی آوردند به من عطا فرمودی، و روح مرا برای پذیرفتن اسرار آمادگی دادی، و به سعه صدر، دریافتن مقام رضا و تسلیم را بر من آسان کردی.» (۱)

ص: ۲۲۸

تا جائی حضرت به دقایق و لطایف آفرینش بدن اشاره می فرماید، که انسان را در بهت و حیرت می برد.

من در ضمن تفسیر دعای پنجم، دربارهٔ عجایب خلقت مسائل مهمی را عنوان کرده، و در مجلدات دیگر در باب رزق و روزی مطالب مهمی را نگاشته، و به مسائل کلیدی برنامه های تربیتی اشاره داشته ام، در این جا نیازی به توضیح بیشتر نمی بینم، به همین خاطر به این چند سطر قناعت می کنم و جملات بعدی دعا را پی می گیرم.

بشارت به تائبان

آیات صریح قرآن مجید دلالت بر این معنای عظیم دارد که خداوند مهربان توبهٔ تائبان و بازگشت عاصیان را می پذیرد. احدی با این بشارت فراوان کتاب حق، جا ندارد از رحمت الهی مأیوس و از پذیرش عذر و توبه اش ناامید گردد. چه سندی در این عالم هستی از قرآن مجید محکم تر، و کدام کتاب به حقایق و واقعیت های ملکی و ملکوتی از آن گویاتر است؟

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» (۱)

آیا ندانسته اند که فقط خداست که از بندگانش توبه را می پذیرد.

وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ» (۲)

و اوست که توبه را از بندگانش می پذیرد و از گناهان درمی گذرد.

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» (۳)

ص: ۲۲۹

۱- (۱) - توبه (۹): ۱۰۴. [۱]

۲- (۲) - شوری (۴۲): ۲۵. [۲]

۳- (۳) - غافر (۴۰): ۳. [۳]

که آمرزنده گناه و پذیرنده توبه است.

اگر کسی در برابر بشارت های قرآن، در جهت این که حضرت محبوب پذیرنده توبه و عفو کننده سیئات است، به ناامیدی روی آورد و مأیوس از رحمت دوست شود و تصور کند که حضرت حق او را نمی بخشد و توبه و بازگشت تأثیری ندارد، به کفر گراییده و با قرآن مجید به معارضة برخاسته و از قبول برنامه های الهی سرباز زده و از دایره عبودیت و بندگی بیرون رفته است.

در تفسیر دعای شانزدهم و سی و یکم و سی و نهم، به مسئله گناه و راه علاج از معصیت، و توبه و بازگشت، و ارزش و قیمت تائب به طور مفصل اشاره شده است.

نگارا بی تو برگ جان که دارد سر کفر و غم ایمان که دارد

به امید وصال می دهم جان و گرنه طاقت هجران که دارد

غمت هر لحظه جانی خواهد از من چه انصاف است چندین جان که دارد

اگر عشق تو خون من نریزد غمت را هر شبی مهمان که دارد

نیاید جز خیالت در دل من بجز یوسف سر زندان که دارد

دل من با خیالت دوش می گفت که این درد مرا درمان که دارد

لب شیرین تو گفتا ز من پرس که من با تو بگویم کان که دارد

مرا گفتمی که فردا روز وصل است امید زیستن چندان که دارد

دلم در بند زلف توست ورنه سر سودای بی پایان که دارد

اگر لطف خیال تو نباشد عراقی را چنین حیران که دارد

(فخرالدین عراقی)

[فَلَوْ لَا الْمَوَاقِفُ الَّتِي أَوْمَلُ مِنْ عَفْوِكَ الَّتِي شَمِلَ كُلَّ شَيْءٍ لَأَلْقَيْتُ بِيَدِي وَ لَوْ أَنَّ أَحَدًا اسْتِطَاعَ الْهَرَبَ مِنْ رَبِّهِ لَكُنْتُ أَنَا أَحَقُّ بِالْهَرَبِ مِنْكَ وَ أَنْتَ لَا تَخْفَى عَلَيْكَ خَافِيَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا أَتَيْتَ بِهَا وَ كَفَى بِكَ جَازِيًا وَ كَفَى بِكَ حَسِيبًا]

و اگر نبود محل ها و جایگاه هایی که به عفو تو که فراگیر هر چیز است امید ببندم، خود را از دست می دادم، و از نجاتم مأیوس می شدم. اگر کسی می توانست از پروردگارش بگریزد، من به خاطر این همه گناهانم، برای این که دچار عذاب نشوم، به گریز از تو سزاوارتر بودم؛ تویی که نه در زمین و نه در آسمان، رازی از تو پوشیده نیست، و آن را در عرصه گاه قیامت حاضر می کنی، و همین بس که تو کیفر دهنده و حسابگر باشی که در کیفر و حساب، به افراد و اشخاص و آلات و ابزار نیاز نداری.

عفو حق

گذشت و عفو حضرت محبوب بر سر تمام موجودات هستی سایه دارد.

گناه هر چه باشد، پس از این که گناهکار از غفلت درآمد و در مدار بیداری قرار گرفت و به تناسب هر گناهش توبه ای بدرقه کرد، مثل این که نمازهای نخوانده را به دایره قضا کشید، مال حرام را به صاحبانش مسترد داشت، روزه های نگرفته را گرفت، رابطه خود را با گناهان شهوانی قطع کرد، برابر با بشارات حق در قرآن بدون

شک و شبهه در معرض عفو دوست قرار می گیرد و از رحمت واسعه اش بهره مند می گردد.

در ضمن تفسیر دعای سی و نهم که در طلب عفو بود مسائلی باز گو شد، در این جا نیاز به توضیح و تفسیر نیست، آنچه مهم است این است که به بیان حضرت سجّاد علیه السلام اگر تکیه گاهم به این عفو عالمگیر نبود، بدون تردید با این گناهان رسوا کننده از دست می رفتم، و اگر جای فرار بود پا به فرار می گذاشتم، ولی به قول امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل:

وَ لَا يُمَكِّنُ الْفَرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ. (۱)

و گریز از حکومت ممکن نیست.

مولای من اگر بنا به فرار باشد از گناهم به سوی عفو می گریزم، و از عصیانم به منطقه رحمت فرار می کنم.

محبوب من! از قلب امیدوارم با خبری، از آرزویم که چیزی جز عفو و رحمت نیست با خبری و می دانی که با این امید و آرزو به تو پناه آورده ام. ای عزیزی که چیزی در این عالم هستی، نه در غیب آن و نه در شهودش، از تو پنهان نیست.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۲)

یقیناً چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نیست .

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۳)

پروردگارا! یقیناً تو آنچه را ما پنهان می داریم و آنچه را آشکار می کنیم ،

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - مصباح المتهدّج: ۸۴۵؛ إقبال الأعمال: ۷۰۷، دعای کمیل.

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۵. [۱]

۳- (۳) - ابراهیم (۱۴) : ۳۸. [۲]

می دانی و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست .

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ ﴿١﴾

روزی که همه آنان آشکار می شوند ، [و] چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی ماند .

الهی! ای وجود مقدسی که با قدرت قاهره ات آنچه را از دید انسان پوشیده مانده در صحرای قیامت جهت حسابرسی حاضر می نمایی و ریز و درشت عمل او را در برابر دیدگانش مجسم می نمایی و با عدل و دادت با مردم محشر معامله می کنی .

و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَّ اِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَتَيْنَا بِهَا وَّ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ ﴿٢﴾

و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود ؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم ، و کافی است که ما حسابگر باشیم .

يَا بُنَيَّ اِنَّهَا اِنْ تَكَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمَوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٣﴾

پسرکم ! اگر عمل هم وزن دانه خردلی و در درون سنگی یا در آسمان ها یا در دل زمین باشد ، خدا آن را [در قیامت برای حسابرسی] می آورد ؛ یقیناً خدا لطیف و آگاه است .

ص: ۲۳۳

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۱۶ . [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۴۷ . [۲]

۳- (۳) - لقمان (۳۱) : ۱۶ . [۳]

به ملک صبر و قناعت یگانه سلطان باش طمع مدار ز اهریمنان سلیمان باش

ز آتش غضب و آب کبر و باد غرور پپوش دیده و با خاک راه یکسان باش

به همت قوی و کارهای شایسته برای مردم عالم مثال و میزان باش

اگر ز گردش ایام ایمنی خواهی به درد مردم درمانده عین درمان باش

تو را ز تربیت جسم حاصلی نبود به فکر تربیت و پروریدن جان باش

مشو فکار از این روزگار ناهموار برای پست و بلند زمانه سوهان باش

اگر مطیع رسول خدا نمی باشی تو را به جان علی پس مطیع وجدان باش

چنانکه فکر زمستان کنی به تابستان به کار خویش دمی هم به فکر پایان باش

به باغ علم و ادب آشیان گزین رنجی میان اهل سخن بلبل خوش الحان باش

(رنجی)

ارزش توبه در دنیا

اشاره

حکایت توبه و ندامت انسان، یک قدمت تاریخی طولانی از آغاز ظهور آدم و حوا علیهما السلام بر عرصه گیتی دارد. او و همسرش به خاطر یک خطای غفلت آمیز که از سوی ابلیس به آنان وسوسه شد به حسرت و محرومیت از بهشت و بهره های معنوی گرفتار شدند و پشیمانی عجیبی وجودشان را فرا گرفت.

حضرت علی علیه السلام حقیقت ماجرا را چنین شرح می فرماید:

ثُمَّ اسِيكَنَ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَارًا ارْغَمَدَ فِيهَا عَيْشَتَهُ وَ آمَنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ وَ حَيَّرَهُ ابْلِيسَ وَ عَدَاوَتَهُ. فَاعْتَرَتْهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَهُ عَلَيَّهِ بِدَارِ الْمَقَامِ وَ مُرَافَقِهِ الْأَبْرَارِ فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشَكِّهِ، وَ الْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ وَ اسِيَّجَدَلَ بِالْجَدَلِ وَ جَلًّا وَ بِالْإِغْتِرَارِ نَدَمًا ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ وَ لَقَّاهُ كَلِمَةً رَحْمَتِهِ وَ وَعَدَهُ الْمَرَدَّ إِلَى جَنَّتِهِ فَاهْبِطْهُ إِلَى دَارِ الْبَلِيَّةِ

آن گاه آدم را در سرایی که عیشش بی زحمت در اختیار بود ساکن کرد، و جایگاهش را به امتیت آراست، و او را از ابلیس و دشمنی او ترساند. اما دشمنش به جایگاه زیبای او و همنشینی اش با نیکان رشک برد و او را بفریفت. آدم (به وسوسه دشمن) یقین را به تردید، و عزم محکم را به دو دلی، و شادی را به ترس جابجا کرد، و ندامت را به خاطر فریب خوردن به جان خرید. آن گاه خداوند سبحان در توبه را به رویش گشود و کلمه رحمت را به او تلقین کرد، و بازگشت به بهشت را به او وعده داد، سپس او را به این دنیا که محل آزمایش و ازدیاد نسل است فرود آورد.

از مسائل مهمی که در برنامه تربیتی انسان پدید می آید؛ احساس گناه و نافرمانی بر اثر اندیشه و کردار خلاف و ناپسند گذشته است. به ویژه اگر گناه سنگین و بزرگ باشد، که تأثیر آن در ذهن انسان به عذاب وجدانی تبدیل می شود. و روح را بسیار آزار و رنج می دهد.

آدم اگر بخواهد مسیر خود را در دنیا به سوی پاکی و پرهیزکاری دگرگون سازد و به راه حق بازگردد، باید مسئولیت سنگینی را به عهده گیرد و از گذشته خود برهد.

این تفکر مانند کابوسی ترسناک بر روح او سایه می افکند و بر سر دو راهی انتخاب قرار می گیرد. گاهی در این لحظه حساس ناگهان عنایت غیبی و لطف خدایی حال او را فرا می گیرد و نوری در قلب او می افکند و دگرگونی اساسی در وجودش پدید

ص: ۲۳۵

می آورد. این بازگشت به فطرت توحیدی را توبه یا انابه نامیده اند و برخی از علمای فرزانه، توبه را ترک گناه و پشیمانی از آن و بازگشت به سوی خدا و انابه را دست کشیدن از غیر خداوند و بازگشت با تمام وجود و حقیقت به سوی حق تعالی می دانند و چنانچه با استغفار و توبه واقعی همراه گردد از توبه برتر است.

توبه نصح

از این مراد و مطالبی که گذشت در قرآن مجید به توبه نصح تعبیر شده است که خداوند به مؤمنان در این باره می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَنِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

ای مؤمنان! به پیشگاه خدا توبه کنید، توبه ای خالص [که شما را از بازگشت به گناه بازدارد]؛ امید است پروردگارتان گناهانتان را از شما محو کند و شما را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، درآورد، در آن روزی که خدا پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده اند، خوار نمی کند، نورشان پیشاپیش آنان و از سوی راستشان شتابان حرکت می کند، می گویند: پروردگارا! نور ما را برای ما کامل کن و ما را بیامرزد که تو بر هر کاری توانایی.

دانشمندان بر پایه معانی گوناگون نصح؛ تفاسیر بسیاری برای این لغت بیان کرده اند. از مجموعه دیدگاه ها به دست می آید که:

توبه نصح توبه ای است که باید خالص و حقیقی و محکم بوده و به تعبیر

ص: ۲۳۶

روایات معصومین علیهم السلام بدون بازگشت به گناه باشد و باطن انسان از ظاهر او بهتر گردد.

توفیق دستیابی به چنین بازگشتی در دنیا، نصیب برخی از گناهکاران شده است.

آنان که در یک لحظه سرنوشت ساز متحوّل شده و به راه حق بازگشته اند.

حکایت توبه فضیل بن عیاض، بهلول تباش، معاذ بن جبل، ثعلبه بن عبدالرحمن، بشر حافی، شعوانه و... و بسیاری دیگر که نامشان در تاریخ از زمره عرفا و اولیای الهی ثبت گردیده است.

و گاهی چه بسا او را از تغییر برنامه زندگی و گرایش به هدایت و پاکی باز می دارد و ندایی از درون به او می گوید: توبه چه سودی دارد به کارت ادامه بده.

زنجیر اعمال آلوده به گناه همچو دامی بر سر راه قرار می گیرد و دست و پا را چنان می بندد که اندیشه بازگشت را تیره می سازد و رنگ سیاه گناه بر دل می نشیند.

گروهی از آدمیان ساعت ها بر سر دو راهی ها ماندند و به تفکر در سرانجام کار پرداختند، اما در اثر وسوسه ها و آرزوهای خیالی و پوچ شیطانی، بدون مشورت و راهنمایی از خیراندیشان به هلاکت رسیدند، از این دسته: مشرکان و کافران و ستمگران و منافقان و جاهلانی هستند که در راه انتخاب دنیا و آخرت؛ لذت های زودگذر دنیا را برگزیدند و انسان های زیادی را هم گمراه کردند.

نمونه بارز این حالت، ماجرای عمر بن سعد در کربلا است. وقتی پیشنهاد سرلشگری از سوی عیدالله بن زیاد به او داده شد بر سر دوراهی عزت و ذلت درماند و یک شبانه روز در اندیشه فرو رفت و سرانجام با این توجیه نفسانی که امام حسین علیه السلام را می کشم و بعد توبه می کنم به سرزمین کربلا روانه شد و آن فاجعه بزرگ را پدید آورد ولی هرگز به آرزوها و توفیق توبه دست نیافت و با حسرت و خسارت دنیایی و آخرتی به جهنم رفت.

بنابراین؛ هر انسانی در دنیا موفق به توبه و انابه نمی شود؛ زیرا باید پایه و شالوده

انقلاب درونی او، به طور حقیقی فراهم شود تا توفیق بازگشت را بیابد.

توبه و نماز غفيله

در تاریخ آورده اند که: روزی یزید بن معاویه به امام سجّاد علیه السلام گفت: ای علی بن الحسین علیه السلام! اگر من توبه کنم توبه من پذیرفته می شود؟

حضرت فرمود: اگر در پس نماز مغرب نافله غفيله را بخوانی بخشیده می شوی!

حضرت زینب علیها السلام در آن مجلس عرض کرد: ای پسر برادرم چه می گویی؟! او قاتل حسین بن علی علیه السلام است. امام سجّاد علیه السلام فرمود: بله، اما او موفق به خواندن آن نافله نمی شود. (۱) یعنی توفیق راهیابی پیدا نمی کند چه رسد که توبه کند.

امام سجّاد علیه السلام دلیل چنین بی توفیقی را در مناجات خویش بیان نموده و می فرماید: گناه سه خسارت سنگین به بار می آورد:

الف - أَلْبَسْتَنِي الْخَطَايَا تَوْبَ مَدَلَّتِي.

خدایا! گناهان بر من لباس خواری پوشانده.

گناه انسان را در نزد پروردگار بسیار خوار و پست و بی ارزش می کند و لباس ذلّت بر جان با ارزش انسان می پوشاند و توبه به انسان شخصیت و عزّت می دهد.

ب - وَ جَلَّلَنِي التَّبَاعُدُ مِنْكَ لِبَاسٍ مَسَكَنَتِي.

دوری از تو جامه درماندگی بر تنم پیچیده.

گناه انسان را به تدریج از حضرت دوست دور می سازد، تا جایی که او را از هر عبادتی و خدمتی محروم می سازد و با ادامه جدایی، او را به حیوانی پست تبدیل می کند. توبه به ارتباط با دوست حقیقی جلوه ربوبی می دهد.

ص: ۲۳۸

ج - وَ أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمَ جِنَايَتِي فَأَحْيِهِ بِتَوْبِهِ مِنْكَ. (۱)

بزرگی جنایتم دلم را میرانده پس آن را با توبه به درگاهت زنده کن.

گناه، سبب مرگ قلب گشته و دل انسان به مرده متحرکی تبدیل می شود. قیافه، صورت آدمیزاد است ولی دل او قلب حیوان است. این دل مردگی خسارت گناه است. حتی گناه توانایی دارد که همه جان و روح را فرا بگیرد.

قرآن کریم گناه را عامل کور شدن قلب می داند که ادامه آن انسان را دچار شک و ریب می کند و سرانجام از آیات انفسی و آیات آفاقی محروم می گردد.

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ * ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (۲)

این چنین نیست که می گویند، بلکه گناهایی که همواره مرتکب شده اند بر دل هایشان چرک و زنگار بسته است [که حقایق را افسانه می پندارند.] * این چنین نیست که آنان می پندارند، بلکه اینان در آن روز از پروردگارشان محجوب اند. * سپس آنان بی تردید وارد دوزخ می شوند.

و از آیات دیگر استفاده می شود، اعمال زشت انسان چون غباری بر صفحه دل نقش می بندد و آن را تیره می سازد و مانع ادراک حقایق می شود.

در دعای سحر ابو حمزه ثمالی، از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است:

وَ إِنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَ أَنَّكَ لَا تَحْجُبُ عَنْ خَلْقِكَ وَ لَكِنْ تَحْجُبُهُمُ الْأَعْمَالُ السَّيِّئَةُ دُونَكَ. (۳)

ص: ۲۳۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۲/۹۱، باب ۲۳؛ [۱] المناجات الخمس عشره، مناجاه التائبين ليوم الجمعة.

۲- (۲) - مطلقين (۸۳): ۱۴ - ۱۶. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸۲/۹۵، باب ۶، حدیث ۲؛ [۳] إقبال الأعمال: ۶۸.

همانا مسافر به سوی تو مسافتش نزدیک است و تو از آفریدگانت هرگز در پرده نیستی، جز اینکه کردار زشتشان آنان را از تو محجوب نماید.

توبهٔ جان و دل را زنده می سازد و راه نجات را هموار می سازد. قرآن درهای لطف و رحمت را بر روی هر انسانی با هر مقامی و با هر شرائطی باز می گذارد. روشن است که دعوت به بازگشت به سوی رحمت الهی نمی تواند بدون قید و شرط باشد؛ زیرا او حکیم و خبیر است که کار بی حساب نمی کند اگر آغوش رحمتش را به روی همه گشوده و پیوسته آنها را به سوی خود فرامی خواند، به یقین آمادگی هایی در بندگان نیز فراهم است.

بنابراین باید نخست دگرگونی بنیادی در وجود انسان نمایان شود؛ سپس پایه های ایمان و اعتقادات فروریخته در اثر گناه، نوسازی می گردد. و آنگاه ناتوانی های روحی و ضعف های اخلاقی را جبران می نماید.

تفسیری بر آیه شریفه

از این رو در آیه ای پر از رحمت و مغفرت و لطف و مهربانی فرموده است:

قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ ﴿١﴾

بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

ص: ۲۴۰

آیه فوق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب می کند ولی مقصود انسان است. و بنابر روایات و تفاسیر معصومین این آیه از امید بخش ترین آیات قرآن است (۱)؛ زیرا در آن رحمت حق بر غضب او مقدم است و گستره فیض و رحمت او بر موجودی محدود نیست و از این که کلمه

«رحمه» به

«الله» اضافه شده است، در تک تک واژه های آیه لطف و مهر نهفته است؛ آیه به طور کلی تشویق به بازگشت به سوی خداست.

آغاز آیه با ندای *يَعْبَادِي* ای بندگان من شروع می شود، حتی کافران را هم فرا می گیرد؛ زیرا خداوند، خویش را مولای همه بندگان و سزاوار دریافت رحمت می داند. و حق مولا بر عبد این است که او را عبادت و اطاعت نماید. پیام بشارت پروردگار با زبان گرم و نرم به بندگان امید می دهد تا آنان خجالت نکشند. از این رو با اینکه خطاب آیه به گناهکاران و خطاکاران است و چون خداوند هدایت و توبه بندگان را دوست می دارد و بندگی آنان را می خواهد؛ مانند پدری نیست که از رفتار فرزندش ناامید باشد و بگوید: تو فرزند من نیستی، یا ای نادان برو آدم شو! پس بدون خطاب تند ای گناهکاران یا طغیانگران و... می فرماید: ای بندگانم! که بر نفس خود زیاده روی کرده اید، از لطف و و گذشت من ناامید نشوید، بیاید همه را می بخشم.

چقدر زیبا در این آیه، محبت و مهربانی و بزرگواری به کار رفته که هر دل سنگ صفتی را آب می کند. سپس در ادامه خطاب می فرماید: *أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ* ای کسانی که زیاده روی بر نفس کرده اید، نمی فرماید:

«ظَلَمُوا» یا

«أَخْطَأُوا» یا

«عَصُوا» یا

«طَغُوا». ای ستمگران! ای خطاکاران! ای نافرمایان! و... یا با خطاب زنده بفرماید:

ای جانوران! ای خائنان! ای آدمکشان! چون با آن ندای بندگان من نمی سازد و مناسب دعوت به توبه نیست.

ص: ۲۴۱

راغب در معنای لغت اسراف می نویسد:

اسراف در لغت: به معنای تجاوز از حدّ هر عملی است که انسانی مرتکب می شود. (۱) در اینجا اسراف در نفس و جان است یعنی انسان در بهره گیری از استعداد و ظرفیت های وجودی خود دچار نوعی تندروی یا زیاده خواهی می شود و از جاده میانه رو بیرون می رود.

با قید *عَلَى أَنْفُسِهِمْ* اراده می فرماید: گناه اسراف بر نفس است و اثر گناهان آدمی به خودش باز می گردد و ضرری برای خداوند ندارد. خداوند حکیم در حقیقت از اسراف بر نفس؛ جنایت یا خیانت و معنای قریب به آن اراده فرموده است. و این کلمه خفیف ترین کلامی است که جنبه محبت و دلسوزی دارد که در امانت خداوند خیانت نکنید و شئون انسانیّت را به بازی نگیرید.

در سیاق آیه، تعدی بر نفس و جنایت بر آن عمومیت دارد و هر گناهی مانند شرک و قتل و دروغ و... و گناهان بزرگ و کوچک را شامل می شود و اختصاص به مؤمنان و مسلمانان هم ندارد.

بعد می فرماید: *لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ قَنُوطٌ يَأْسُ* از خیر و رحمت اوست.

مراد از رحمت در آیه شریفه مغفرت است؛ زیرا رحمت مربوط به آخرت است نه دنیا و آخرت، ولی به قرینه جمله بعدی که می فرماید: *يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا* مغفرت در دنیاست و هیچگاه در رحمت و غفران الهی بسته نمی شود و ارزش توبه در دنیا آشکار می گردد هر چند گنهکار پلیدترین و حیوان ترین آدمیان باشد.

اگر حال بسیاری از مجرمان تاریخ را ببینید که بعد از ارتکاب گناهان کبیره چنان ناراحت و پشیمان می شوند که باور نمی کنند راه بازگشتی به روی آنها باز باشد و آنچنان خود را آلوده می دانند و بارها و بارها هم تکرار می کنند و صدبار توبه را

ص: ۲۴۲

می شکنند، که با هیچ آبی قابل شستشو نیستند، ولی این آیه به همه آنان نوید می دهد راه به روی همه باز است.

در تفاسیر و منابع معتبر از مصداق های بارز این آیه، وحشی جنایتکار، قاتل حمزه سیدالشهدا است که به دستور هند، زن ابوسفیان جگر حمزه را بیرون آورد و به دندان کشید. هنگامی که خواست مسلمان شود به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و اسلام اختیار کرد و از کرده خویش توبه نمود، حضرت او را با آغوش باز پذیرفت و توبه اش را قبول کرد ولی حضرت به خاطر اندوه جانگداز عمویش حمزه به او فرمود: از جلوی چشم من برو یا هرگز با من رو به رو مشو، که من نمی توانم تو را ببینم. از این رو وحشی به شام رفت و در اثر میگساری از دنیا رفت. (۱)

حکایت بهلول نباش

و همچنین در برخی از تفاسیر قرآن، داستان بهلول نباش را برای شأن نزول این آیه نقل کرده اند که چکیده آن به شرح زیر است:

«روزی جوانی گریان خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. او در حالی که به شدت ناراحت بود گفت: از خشم خدا می ترسم حضرت فرمود: آیا شرک آورده ای؟ گفت:

نه، فرمود: آیا به حرام کسی را کشته ای؟ گفت: نه، فرمود: اگر گناهات همانند کوه ها بزرگ باشد باز خداوند آنها را می بخشد.

جوان گفت: گناه من از آسمان و زمین و عرش و کرسی بزرگتر است. فرمود:

گناهت از خدا هم بزرگ تر است. او گفت: نه، خدا از همه چیز برتر است. فرمود: برو که خدای متعال گناه بزرگ را می آمرزد. سپس فرمود: حال گناه تو چیست؟ گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی شما شرم دارم که بازگو کنم، ولی حکایت من از این قرار است که هفت سال نبش قبر می کردم و کفن های مردگان را بر می داشتم تا اینکه

ص: ۲۴۳

۱- (۱) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۴۰۸/۸، [۱] ذیل آیه ۵۳ سوره زمر؛ سعد السعود: ۲۱۱.

روزی به هنگام نیش قبر به جسد دختری از انصار برخورد کردم بعد از آنکه او را برهنه کردم شیطان مرا وسوسه کرد و با مرده او زنا کردم و ناگهان ندایی شنیدم که گفت: وای بر تو از آتش...

هنگامی که سخن به اینجا رسید پیامبر صلی الله علیه و آله سخت برآشفته و فرمود: این فاسق را بیرون کنید. تو چقدر به دوزخ نزدیک هستی.

جوان بیرون آمد و سخت گریه کرد و سر به بیابان گذاشت و می گفت: ای خدای محمد صلی الله علیه و آله اگر توبه مرا می پذیری پیامبرت را از آن باخبر کن و گرنه آتش از آسمان بفرست و مرا بسوزان و از کیفر سوزان آخرت راحت کن، در اینجا بیک وحی بر حضرت نازل شد و آیه قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ... را بر آن حضرت قرائت نمود.

و به نقل دیگری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در حالی که تبسم بر لب داشت، آیاتی را تلاوت کرد و به اصحاب فرمود: کیست که مکان جوان را به ما نشان دهد؟

حضرت به همراه یارانش، بهلول را در بین صخره ها یافتند و پیامبر صلی الله علیه و آله خاک ها را از سر و روی او پاک نمود و فرمود: ای بهلول! بشارت باد تو را که از آزاد شدگان آتش هستی. و به اصحاب خویش فرمود: اینگونه گناهان را جبران کنید چنان که این جوان جبران نمود. (۱) سپس می فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا

خداوند در آیه فوق با چند واژه لاتقنطوا، يغفر، جميعا، غفور، رحيم بر لطف و امیدواری به خود تأکید فرموده است. حرف ال بر ذنوب هم هر گناهی را که درباره شکستن حدود و تجاوز به حریم حق باشد را شامل می شود. و کلمه جميعاً این توسعه را می فهماند که محدودیت در بخشش نیست و دریای رحمت پروردگار مواج است.

ص: ۲۴۴

۱- (۱) - روض الجنان و روح الجنان، ابوالفتوح رازی: ۳۳۸/۱۶؛ التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۴/۲۷؛ بحار الأنوار: ۲۳/۶، باب ۲۰، حدیث ۲۶؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۴۲، حدیث ۳. [۱]

البته بر اساس روایات ما مسأله حق الناس در اینجا مطرح نیست؛ زیرا خداوند در دنیا و آخرت آثار و واجباتی بر حقوق مردم قرار داده است که در محاکمه قیامت حسابرسی می کند و همچنین پذیرش لطف و آمرزش خداوند، به شرط توبه و عمل صالح است که در سوره فرقان می فرماید:

إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱)

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، که خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

اگر توبه و کار نیک کنند خداوند هم گناهان آنان را به نیکی ها تبدیل می کند و گرنه در قیامت هیچ توبه ای اثر ندارد و انسان به صورت آدمیزاد محشور نمی شود.

پس مراد آیه که می فرماید: خداوند همه گناهان را می بخشد آن نیست که انسان گناه کند و بگوید خدا می آمرزد، بلکه مقصود این است که: گناهان هر قدر بزرگ باشد سزاوار آمرزیدن است، پس نباید از رحمت خدا ناامید بود.

شاهد بر این مطلب دو اسم از اسمای حسنی الهی با نام غفور و رحیم در کنار نام الله است که تأکید بر این می باشد که من بخشنده و مهربانم و خود بند گانم را می بخشم.

اسباب مغفرت و آمرزش

نکته مهمی که در آیه **يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا** نهفته است این که آمرزش و مغفرت همه گناهان از سوی خداوند سبب و دلیل می خواهد؛ سبب آن چیست؟

ص: ۲۴۵

دانشمندان و مفسران قرآن گفته اند:

سبب مغفرت دو چیز است:

۱- شفاعت ۲- توبه

شفاعت شامل شرک نمی شود؛ زیرا به دلیل آیه شریفه:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱)

مسلماً خدا این را که به او شرک آورده شود نمی آمرزد، و فروتر از آن را برای هر که بخواهد می آمرزد. و هر که به خدا شرک ورزد، یقیناً به گمراهی بسیار دوری دچار شده است.

ناظر به شفاعت انسان است و مسأله شرک را نمی گیرد؛ زیرا شرک ورزیدن سبب انکار صفات ذاتی و فعلی ذات پروردگار می شود و حقوق خداوند بر بندگان را نابود می سازد. البته پس از قرائنی و اختلافی که مفسران پیرامون آیه فوق دارند این مطلب به دست می آید.

بعضی گفته اند:

عموم مغفرت، مقید به غیر شرک و گناهانی است که خداوند وعده عذاب و آتش داده است. ولی توبه قیدی ندارد که باید به طور کلی از هر نوع گناه توبه نمود. (۲) ارزش حقیقی توبه تنها در حیات دنیاست و در هنگام مرگ و قیامت فایده و سودی ندارد؛ زیرا کسی که آثار گناه و کیفر و آتش را می بیند، به ناچار به طلب آمرزش و توبه روی می آورد تا از دام عذاب خلاصی پیدا کند.

ص: ۲۴۶

۱- (۱) - نساء (۴): ۱۱۶. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۴۹۸/۱۹ - ۵۰۸؛ [۲] تفسیر المیزان: ۲۷۸/۱۷ - ۲۸۰، ذیل آیه ۵۳ سوره زمر.

از آیات و روایات استفاده می شود، توبه پیش از فرارسیدن مرگ پذیرفته می شود ولی به هنگام دیدن نشانه های مرگ توبه قبول نمی شود.

خداوند سبحان درباره چنین توبه ای می فرماید:

« وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَيُوتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ اللَّهَ وَلَمَّا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا » (۱)

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که تمام فرصت ها از دست رفته] گوید: اکنون توبه کردم. و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می روند، توبه نیست. اینانند که عذابی دردناک برای آنان آماده کرده ایم.

ولی در آیه قبل از این می فرماید:

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲)

بی تردید توبه نزد خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب کار زشت می شوند، سپس به زودی توبه می کنند؛ اینانند که خدا توبه آنان را می پذیرد، و خدا همواره دانا و حکیم است.

روشن است که مقصود خداوند از *يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ* این است که: خطاکار در دار دنیا به زودی بازگردد نه همه را به آخر و آخرت بگذارد، تا در لحظه های واپسین تسلیم حق شود؛ این دو رویی و فریب است.

ص: ۲۴۷

۱- (۱) - نساء (۴) : ۱۸. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۱۷. [۲]

در داستان غرق شدن فرعون در دریا آمده است:

لحظه ای که امواج دریا فرعون را به کام مرگ کشید گفت: به خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند ایمان آوردم و من از تسلیم شدگان هستم، سپس خطابی قهرآمیز از سوی حق شنید که فرمود: آیا اکنون توبه می کنی در حالی که از پیش عصیان می کردی و از مفسدان بودی؟! (۱) پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:

هر کس پیش از آن که مرگ را مشاهده کند توبه نماید؛ توبه اش پذیرفته می شود. (۲) دلیل پذیرفته شدن توبه تا پیش از مرگ این است که: توبه در حال مرگ نوعی پشیمانی ناخواسته است. زمانی که گنهکاران به خاطر ترس از کیفر الهی به آن روی می آورند، حالتی است که از بیرون بر آنان تحمیل شده است و هیچ ارتباطی به انقلاب درونی و طهارت نفس و پاکی روح آنان ندارد. بنابراین ردّ توبه از جانب خداوند غفّار در لحظه مرگ از روی بخل نیست، بلکه به خاطر راست نبودن توبه انسان در آن وضعیت ویژه است.

و اما توبه در قیامت تأثیری ندارد؛ زیرا در عرصه قیامت انقلاب درونی و تکلیف و شریعت برداشته شده است و همه درون ها و قصدها آشکار گشته است و مفهومی برای توبه نمی ماند. پس بازگشت به دنیا و پشیمانی و جبران هم وجود ندارد تا توبه معنا پیدا کند.

ص: ۲۴۸

۱- (۱) - اشاره است به سوره یونس (۱۰) : ۹۰ - ۹۱.

۲- (۲) - الکافی: ۴۴۰/۲، حدیث ۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۹/۶، باب ۲۰، حدیث ۴ - ۵.

شهید مطهری در این زمینه می گوید:

«انسان پس از آن که از دنیا رفت، نظام زندگی اش به کلی تغییر می کند و عوض می شود و امکان ندارد، کوچکترین استفاده ای از نظاماتی که در این دنیا هست بکند. عمل و توبه، پیشروی و پسروی، بالا رفتن و پایین رفتن و تغییر مسیر و جهت دادن، همه مال این دنیاست.

این کلام امام علی علیه السلام است:

إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ. (۱)

به درستی که امروز زمان عمل است و بازخواستی نیست و فردا روز بازخواست است و عملی در آن میسر نمی باشد.

و توبه آن وقت است که یک انقلاب درونی در وجود انسان پیدا می شود چون در آن دنیا هم انسان همه چیز را معاینه کرده و می بیند. در آنجا که ادعای توبه می کند و بگوید: خدایا! پشیمانم. آن اظهار پشیمانی انقلاب مقدس درونی نیست، انقلاب آزاد نیست، پس علت این که در لحظات آخر، در حال معاینه آن دنیا، توبه انسان مقبول نیست، این است که توبه نیست نه این که توبه هست و مقبول نیست، اصلاً توبه نیست. (۲) نکته مهمی که از نوشته شهید مطهری برداشت می شود این است که: تا انسان تکلیف دارد، توبه اش صحیح است. هر گاه تکلیف از مکلف برداشته شد، توبه صحیح نمی باشد.

پس از مرگ چه در برزخ و چه در آخرت، نظام تکلیف و تکوین و هستی در هم

ص: ۲۴۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۴۲؛ [۱] غرر الحکم: ۱۴۸، حدیث ۲۶۹۵.

۲- (۲) - گفتار معنوی، مرتضی مطهری: ۱۴۰ - ۱۴۱؛ آزادی معنوی: ۶۴ - ۶۷.

ریخته است. گناهکاری که پس از مرگ از کار خود پشیمان می گردد مانند مجرمی است که وقتی چشمان او به چوبه دار می افتد و طناب دار را بر گلوی خود احساس می کند ناگهان از کرده خویش پشیمان می شود. این پشیمانی، فضیلت و افتخار و رشد و تکامل برای انسان ندارد. پس چنین توبه ای از ریشه بی ارزش و فایده است.

بنابراین خداوند متعال در پاسخ مجرمان که در جهنم می گویند: خدایا! بدبختی بر ما چیره گشت ما را به دنیا بازگردان، می فرماید:

قَالَ اخْسُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ ﴿١﴾

[خدا] می گوید: [ای سگان!] در دوزخ گم شوید و با من سخن مگویید!

به زبان عامیانه یعنی ای مسخره کنندگان! بروید خفه شوید حالا بیدار شدید و درخواست عفو و گذشت می کنید، اینجا جای حساب و کتاب است. امور دنیا و سرگرمی ها و آرزوها، انسان را به آن افسون ها و ندامت ها می کشاند.

در حدیثی پرمغز و تکان دهنده از امام صادق علیه السلام نقل گردیده است که آیه:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَتَفَعَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٢﴾

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند، پافشاری نمی کنند.

ص: ۲۵۰

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳): ۱۰۸.

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۳۵. [۱]

هنگامی که آیه توبه نازل شد ابلیس بالای کوه ثور در مکه رفت و با صدای بلند فریاد کشید و سران لشکرش را فراخواند. آنان گفتند: ای سرور ما! چه شده است که ما را فراخوانده ای؟! ابلیس گفت: آیه ای نازل شده (که پشت مرا می لرزاند و مایه نجات بشر است) چه کسی می تواند با آن مقابله کند؟

یکی از شیاطین گفت: من می توانم با نقشه ام چنین و چنان کنم. ابلیس طرح او را نپذیرفت! دیگری برخاست و نقشه خود را ارایه کرد باز هم نپذیرفت. سپس شیطانی به نام خناس ایستاد و گفت: من از عهده آن برمی آیم. ابلیس گفت: از چه راهی؟ خناس گفت: آنان را با وعده ها و آرزوها سرگرم می کنم تا آلوده به گناه شوند و هنگامی که مرتکب گناه شدند، توبه و استغفار را از یادشان می برم. ابلیس گفت:

تو می توانی از عهده این کار برآیی. این مأموریت را تا قیامت به تو سپردم. (۱) از این رو خداوند رحیم در سوره ناس سه مرتبه با ذکر ربوبیت و مالکیت و الوهیت، خود را واسطه نجات و پناهندگی از شر شیطان خناس قرار می دهد تا مردم از وسوسه های او در امان بمانند.

ص: ۲۵۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۷/۶۰، باب ۳، حدیث ۶؛ روضه الواعظین: ۴۷۹/۲. [۱]

[«۴»اللَّهُمَّ إِنَّكَ طَالِبِي إِنَّ أَنَا هَرَبْتُ وَ مُدْرِكِي إِنَّ أَنَا فَرَرْتُ فَهَذَا بَيْنَ يَدَيْكَ خَاضِعٌ ذَلِيلٌ رَاغِمٌ إِنَّ تُعَذِّبْنِي فَإِنِّي لِدَلِيكَ أَهْلٌ وَ هُوَ - يَا رَبِّ - مِنْكَ عَدْلٌ وَ إِنَّ تَعْفُ عَنِّي فَقَدِيمًا شَمَلْنِي عَفْوُكَ وَ أَلْبَسْتَنِي عَافِيَتَكَ]

خدایا! تو خواستار و جوینده منی اگر بگریزم، و تو دریابنده منی، اگر فرار کنم. اینک منم که در برابرت قرار دارم، فروتن، خوار، بینی به خاک مالیده. اگر عذابم کنی سزاوار آنم، و عذاب ای پروردگار من از ناحیه تو عین عدالت است، و اگر از من بگذری، برنامه تازه ای نیست؛ چرا که از دیرباز گذشتت مرا فرا گرفته، و جامه عافیت را بر من پوشانده ای.

[«(۵) فَأَسْأَلُكَ - اللَّهُمَّ - بِالْمَخْزُونِ مِنْ أَسْمَائِكَ وَبِمَا وَارَتْهُ الْحُجُبُ مِنْ بَهَائِكَ إِلَّا رَحِمْتَ هَيْدَةَ النَّفْسِ الْجَزُوعَةِ وَهَيْدَةَ الرِّمَّةِ الْهَلُوعَةِ الَّتِي لَا تَسْتَطِيعُ حَرَّ شَمْسِكَ فَكَيْفَ تَسْتَطِيعُ حَرَّ نَارِكَ وَالَّتِي لَا تَسْتَطِيعُ صَوْتَ رَعْدِكَ فَكَيْفَ تَسْتَطِيعُ صَوْتَ غَضَبِكَ؟»]

خدایا! به حق نام های مبارکت که در دانش تو محفوظ است، و احدی از آن خبر ندارد، و به جمال و زیبایت که پرده های نور آن را پوشانده، که بر این وجود بی تاب، و این استخوان های کهنه پوسیده رحمت آری. وجود ناتوانی که توانایی گرمی آفتاب را ندارد، چگونه تاب گرمی آتشت را دارد؟! و قدرت شنیدن خروش رعدت را ندارد، چگونه توان شنیدن فریاد خشمت را دارد؟!

ص: ۲۵۳

«(۶) فَارْحَمْنِي - اللَّهُمَّ - فَإِنِّي امْرُؤٌ حَقِيرٌ وَ خَطِرٌ يَسِيرٌ وَ لَيْسَ عَذَابِي مِمَّا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ لَسَأَلْتُكَ الصَّبْرَ عَلَيْهِ وَ أَحَبَبْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ لَكَ وَ لَكِنْ سُلْطَانُكَ - اللَّهُمَّ - أَعْظَمُ وَ مُلْكُكَ أَدْوَمُ مِنْ أَنْ تَزِيدَ فِيهِ طَاعَهُ الْمُطِيعِينَ أَوْ تَنْقُصَ مِنْهُ مَعْصِيَةَ الْمُؤْمِنِينَ» (۷) فَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ تَحَاوِزْ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ تُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ]

خدایا! به من رحم کن؛ زیرا که من فردی حقیر و قدر و منزلتم ناچیز است، و عذاب کردن من چیزی نیست که به مقدار ذره ای در پادشاهی و فرمانروایت بیفزاید، و اگر عذابم بر پادشاهیت می افزود، صبر و شکیبایی بر آن را از تو درخواست می کردم، و دوست داشتم که این فزونی برای تو باشد؛ اما خدایا! سلطنتت بزرگ تر و پادشاهیت با دوام تر از آن است که طاعت مطیعان بر آن بیفزاید، یا معصیت گناهکاران از آن بکاهد؛ پس به من رحم کن، ای مهربان ترین مهربانان! و از من گذشت کن، ای صاحب جلال و اکرام! و توبه ام را بپذیر که تو بسیار توبه پذیر مهربانی.

دعای ۵۱: تضرع و زاری

اشاره

ص: ۲۵۴

«١» إِلَهِي أَحْمَدُكَ وَ أَنْتَ لِلْحَمْدِ أَهْلٌ عَلَى حُسْنِ صَنِيعِكَ إِلَيَّ وَ سُبُوحِ نِعْمَائِكَ عَلَيَّ وَ جَزِيلِ عَطَائِكَ عِنْدِي وَ عَلَيَّ مَا فَضَّلْتَنِي بِهِ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ أَسْبَغْتَ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَتِكَ فَقَدْ اصْطَنَعْتُ عِنْدِي مَا يَعْجِزُ عَنْهُ شُكْرِي «٢» وَ لَوْ لَا إِحْسَانُكَ إِلَيَّ وَ سُبُوحُ نِعْمَائِكَ عَلَيَّ مَا بَلَغْتُ إِحْرَازَ حَظِّي وَ لَا إِضْلَاحَ نَفْسِي وَ لَكِنَّكَ ابْتَدَأْتَنِي بِالْإِحْسَانِ وَ رَزَقْتَنِي فِي أُمُورِي كُلِّهَا الْكِفَايَةَ وَ صَرَفْتَ عَنِّي جَهْدَ الْبَلَاءِ وَ مَنَعْتَ مِنِّي مَحْذُورَ الْقَضَاءِ «٣» إِلَهِي فَكَمْ مِنْ بَلَاءٍ جَاهِدٍ قَدْ صَرَفْتَ عَنِّي وَ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ سَابِغَةٍ أَفْرَزْتَ بِهَا عَيْنِي وَ كَمْ مِنْ صَنِيعَةٍ كَرِيمَةٍ لَكَ عِنْدِي! «٤» أَنْتَ الَّذِي أَجَبْتَ عِنْدَ الْإِضْطِرَارِ دَعْوَتِي وَ أَقَلْتَ عِنْدَ الْعِثَارِ زَلَّتِي وَ أَخَذْتَ لِي مِنَ الْأَعْدَاءِ بِظُلَامَتِي «٥» إِلَهِي مَيَّا وَحَدَّثْتَكَ بِخِيَلًا حِينَ سَأَلْتِكَ وَ لَا مُنْقَبِضًا حِينَ أَرَدْتُكَ بَلْ وَحَدَّثْتَكَ لِتَدْعَائِي سَامِعًا وَ لِمَطَالِبِي مُعْطِيًا وَ وَحَدَّثْتَ نِعْمَاكَ عَلَيَّ سَابِغَةً فِي كُلِّ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِي وَ كُلِّ زَمَانٍ مِنْ زَمَانِي فَأَنْتَ عِنْدِي مَحْمُودٌ وَ صَنِيعُكَ لَدَيَّ مَبْرُورٌ «٦» تَحْمَدُكَ نَفْسِي وَ لِسَانِي وَ عَقْلِي حَمِيدًا يَبْلُغُ الْوَفَاءَ وَ حَقِيقَةَ الشُّكْرِ حَمِيدًا يَكُونُ مَبْلُغَ رِضَاكَ عَنِّي فَجَنِّبْنِي مِنْ سَيِّئِ خَطِّكَ «٧» يَا كَهْفِي حِينَ تُعِينِي الْمَيْذَاهِبُ وَ يَا مُقِيلِي عَثْرَتِي فَلَوْ لَا سَيِّئُكَ عَوْرَتِي لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ وَ يَا مُؤَيِّدِي بِالنَّصِيرِ فَلَوْ لَا نَصِيرُكَ إِيَّاي لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ وَ يَا مَنْ وَضَعْتَ لَهُ الْمُلُوكُ نَيْرَ الْمَدْلَةِ عَلَيَّ أَعْنَاقَهَا فَهَمُّ مِنْ سَطَوَاتِهِ خَائِفُونَ

يَا أَهْلَ التَّقْوَى وَيَا مَنْ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى أَسْأَلُكَ أَنْ تَغْفِرَ عَنِّي وَتَغْفِرَ لِي فَلَسْتُ بِرَبِيئًا فَأَعْتَدِرَ وَلَا بِدِي قُوَّةً فَأَنْتَصِرَ وَلَا مَفْرًا لِي
 فَأَفِرُّ «٨» وَأَسْأَلُكَ عَثْرَاتِي وَآتَنْصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِي الَّتِي قَدْ أَوْبَقْتَنِي وَأَحْاطَتْ بِي فَأَهْلَكْتَنِي مِنْهَا فَرَزْتُ إِلَيْكَ - رَبِّ - تَائِبًا
 فَتُبْ عَلَيَّ مُتَعَوِّذًا فَأَعِدْنِي مُسَدِّجِيْرًا فَلَا تَخْذُلْنِي سَائِلًا فَلَا تَحْرِمْنِي مُعْتَصِمًا فَلَا تُسَلِّمْنِي دَاعِيًا فَلَا تَرُدَّنِي خَائِبًا «٩» دَعَاؤُكَ - يَا رَبِّ -
 - مِسْكِينًا مُسْتَكِينًا مُشْفِقًا خَائِفًا وَجَلًّا فَقِيرًا مُضْطَرًّا إِلَيْكَ «١٠» أَشْكُو إِلَيْكَ يَا إِلَهِي ضَعْفَ نَفْسِي عَنِ الْمُسَارَعَةِ فِيمَا وَعَدْتَهُ
 أَوْلِيَاءَكَ وَالْمُحَابَبَةِ عَمَّا حَذَرْتَهُ أَعْدَاءَكَ وَكَثْرَةَ هُمُومِي وَوَسْوَاسَةَ نَفْسِي «١١» إِلَهِي لَعَمْرُكَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ بِسِرِّي وَ لَعَمْرُكَ تَهْلِكُنِي
 بِجَرِيرَتِي أَدْعُوكَ فَتُجِيبْنِي وَإِنْ كُنْتُ بِطِيئًا حِينَ تَدْعُونِي وَأَسْأَلُكَ كُلَّمَا شِئْتُ مِنْ حَوَائِجِي وَحَيْثُ مَا كُنْتُ وَضَعْتُ عِنْدَكَ
 سِرِّي فَلَا أَدْعُو سِوَاكَ وَلَا أَرْجُو غَيْرَكَ «١٢» لَيْتَكَ لَيْتَكَ تَسْمَعُ مِنْ شَاكَا إِلَيْكَ وَتَلْقَى مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْكَ وَتُخَلِّصُ مَنْ اعْتَصَمَ
 بِكَ وَتُفَرِّجَ عَمَّنْ لَازَبَكَ «١٣» إِلَهِي فَلَا تَحْرِمْنِي خَيْرَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى لِقَلِّهِ شُكْرِي وَاعْفِرْ لِي مَا تَعَلَّمُ مِنْ ذُنُوبِي «١٤» إِنْ تُعَذِّبْ
 فَأَنَا الظَّالِمُ الْمُفْرَطُ الْمُضِيْعُ الْأَيْمُ الْمُقْصِرُ الْمُضْجِعُ الْمُغْفَلُ حَظَّ نَفْسِي وَإِنْ تَغْفِرْ فَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

[«۱» إِلَهِي أَحْمَدُكَ وَ أَنْتَ لِلْحَمْدِ أَهْلٌ عَلَيَّ حُسْنٌ صَيَّبْتَنِي إِلَيْكَ وَ سُبُوغُ نِعْمَائِكَ عَلَيَّ وَ جَزِيلٌ عَطَائِكَ عِنْدِي وَ عَلَيَّ مَا فَضَّلْتَنِي بِهِ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ أَسْبَغْتَ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَتِكَ فَقَدْ اصْطَنَعْتُ عِنْدِي مَا يَعْجِزُ عَنْهُ شُكْرِي «۲» وَ لَوْ لَا إِحْسَانُكَ إِلَيْكَ وَ سُبُوغُ نِعْمَائِكَ عَلَيَّ مَا بَلَغْتُ إِحْرَازَ حَظِّي وَ لَا إِصْلَاحَ نَفْسِي وَ لَكِنَّكَ ابْتَدَأْتَنِي بِالْإِحْسَانِ وَ رَزَقْتَنِي فِي أُمُورِي كُلِّهَا الْكِفَايَةَ وَ صَرَفْتَ عَنِّي جَهْدَ الْبَلَاءِ وَ مَنَعْتَ مِنِّي مَحْذُورَ الْقَضَاءِ]

خدایا! تو را سپاس می گزارم، و تو شایسته سپاسی. سپاس در برابر احسان نیکویت به من. و فراوانی نعمت هایت بر من، و عطای بزرگت نزد من. سپاس بر رحمتت که به سبب آن مرا برتری بخشیدی، و بر نعمتت که بر من سرشار و فراوان فرمودی، به اندازه ای به من خوبی کردی که سپاس و شکر از آن عاجز است، و اگر احسانت نسبت به من نبود، و نعمت های سرشارت در سرزمین زندگی من نمی ریخت، نمی توانستم نصیب خود را از آن به دست آورم، و وجودم را اصلاح کنم.

این تو بودی که بی مقدمه، احسانت را نسبت به من آغاز کردی و کفایت و بی نیازی در تمام کارهایم را روزی من کردی، و رنج و زحمت بلا را از من گرداندی، و قضای دهشت را از من منع کردی.

آنچه در این دعا مطرح است، عبارت است از حمد حق تعالی، طلب حاجات از غنی بالذات، التجا به درگاه دوست، درخواست عفو و بخشش، طلب عافیت، مسئله قضا، شکر پرودگار، طلب گذشت، بیان ناتوانی های انسان.

تفسیر حمد در دعای اول، و طلب حوایج در دعای سیزدهم، و التجا در دعای دهم، و درخواست بخشش در دعای شانزدهم، و عافیت در دعای بیست و سوم، و مسئله قضا در دعای سی و پنجم، و برنامه شکر در دعای سی و هفتم، و طلب عفو در دعای سی و نهم، و بیان ناتوانی ها در دعای چهل و هفتم گذشت، بنابراین، متن این دعا را ترجمه کرده و از حضرت محبوب می خواهم که به آنچه او می خواهد ما را آراسته فرماید.

ص: ۲۶۰

[«۳» إِلَهِي فَكَمْ مِنْ بَلَاءٍ جَاهِدٍ قَدْ صِرَفْتَ عَنِّي وَ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ سَابِغَةٍ أَقْرَبَتْ بِهَا عَيْنِي وَ كَمْ مِنْ صَنِيعَةٍ كَرِيمَةٍ لَكَ عِنْدِي! «۴» أَنْتَ الَّذِي أَحْبَبْتَ عِنْدَ الْإِضْطِرَارِ دَعْوَتِي وَ أَقَلَّتْ عِنْدَ الْعِثَارِ زَلَّتِي وَ أَخَذْتَ لِي مِنَ الْأَعْدَاءِ بِظُلَامَتِي]

خدای من! چه بسیار بلای جانکاه که از من گرداندی، و چه بسیار نعمت فراوانی که دیده ام را به آن روشن ساختی، و چه بسیار خوبی های ارجمندی که از ناحیه تو نزد من است!!

تویی که به وقت ناچاری و درماندگی، دعایم را اجابت کردی و به وقت افتادن در مهلکه گناه، از لغزشم گذشتی، و حقوق مرا که دشمنان به زور و ستم از من ربوده بودند، بازستاندی.

ص: ۲۶۱

[«۵» إلهي ما وحيدتك بخيلاً- حين سألتك ولا- منقبضاً حين أزدتكم بل وحيدتك لمدعائي سامعاً ولِمطالبي مُعطيّاً ووحيدت
نعماك عليّ سابعه في كلِّ شأنٍ من شأني و كلِّ زمانٍ من زماي فانت عندي محمودٌ و صنيعك لذي مبرور «۶» تحمدك نفسي
و لساني و عقلي حمداً يبلغ الوفاء و حقيقه الشكر حمداً يكون مبلّغ رضاك عنّي فنجني من سخطك]

خدای من! هنگامی که در پیشگاهت به گدایی برخاستم، تو را بخیل نیافتم، و زمانی که آهنگ تو کردم، منقبض و گرفته ات
ندیدم؛ بلکه تو را شنونده دعایم، و عطا کننده خواسته هایم یافتم، و نعمت هایت را در هر حالی از حالاتم و هر زمانی از زمان
هایم، بر خود سرشار و کامل مشاهده کردم. تو نزد من ستوده ای، و خوبیت نزد من مورد سپاس و شکر است. جان و زبان و
عقل من تو را می ستایند؛ ستایشی که بر عرصه کمال و حقیقت شکر برسد؛ ستایشی که در قلّه نهایت خشنودی تو از من باشد.
پس مرا از خشم نجات ده.

ص: ۲۶۲

[«(۷) يَا كَهْنِي حِينَ تُعِينِي الْمِذَاهِبُ وَيَا مُقِيلِي عَيْشِي فَلَوْلَا سَتْرُكَ عَوْرَتِي لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ وَيَا مُؤَيِّدِي بِالنَّصِيرِ فَلَوْلَا نَصِيرُكَ إِيَّاي لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ وَيَا مَنْ وَضَعْتَ لَهُ الْمُلُوكَ نِيرَ الْمَذَلِّهِ عَلَى أَعْنَاقِهَا فَهُمْ مِنْ سَطَوَاتِهِ خَائِفُونَ وَيَا أَهْلَ التَّقْوَى وَيَا مَنْ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى أَسْأَلُكَ أَنْ تَغْفِرَ عَنِّي وَتَغْفِرَ لِي فَلَسْتُ بَرِيئًا فَأَعْتَدِرْ وَلَا بِيَدِي قُوَّةٌ فَأَنْتَصِرَ وَلَا مَفَرٌّ لِي فَأَفِرُّ»]

ای پناه من در زمانی که راه های گوناگون و بی ربط مرا خسته می کند و به زحمت می اندازد. ای گذشت کننده از لغزش هایم، اگر عیب پوشی تو نبود، از رسوا شدگان بودم، ای توانایی دهنده من به نصرت و یاری، اگر یاری تو نبود از شکست خوردگان بودم. ای که پادشاهان یوغ ذلت و خواری را در پیشگاهش به گردن نهاده اند، و از عذاب ها و عقاب هایشان ترسانند! ای اهل تقوا! ای که نام های نیکو برای اوست! از تو می خواهم که از من بگذری و مرا بیمارزی.

بی گناه نیستم تا معذور باشم. نیرومند نیستم، تا پیروزی به دست آورم.

گریزگاهی ندارم، تا بگریزم.

«۸» وَ أَسْئِرْتَقِيلَكَ عَثْرَاتِي وَ أُنْتَصَلُّ إِلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِي الَّتِي قَدْ أَوْبَقْتَنِي وَ أَحَاطَتْ بِي فَأَهْلَكْتَنِي مِنْهَا فَرَزْتُ إِلَيْكَ - رَبِّ - تَائِباً فَتُبَّ عَلَيَّ مُتَعَوِّذاً فَأَعِدْني مُسَدِّ تَجِيراً فَلَا تَخْذُلْنِي سَائِلاً فَلَا تَحْرِمْنِي مُعْتَصِماً فَلَا تُسَلِّمْنِي دَاعِياً فَلَا تُرْذِنِي خَائِباً «۹» دَعَوْتُكَ - يَا رَبِّ - مِسْكِيناً مُسْتَكِيناً مُشْفِقاً خَائِفاً وَجِلاً فَقِيراً مُضْطَرّاً إِلَيْكَ]

گذشت از لغزش هایم را از تو می خواهم؛ از گناهانی که مرا به ذلت و خواری نشانده و سراپایم را گرفته و به عرصه هلاکت در آورده، بیزاری می جویم.

پروردگرم! از تمام گناهانم در حال توبه و انابه به جانب تو گریختم؛ پس توبه ام را بپذیر.

پناهنده ام! پناهم ده. امان می خواهم، واگذارم نکن. گدایم، محروم مفرما.

دست به دامانم، رهایم مکن. خواهنده ام، نومیدم برمگردان.

ای پروردگرم! در حالی که مسکین، درمانده، هراسناک، بیمناک، ترسناک، تهیدست، و مضطر به درگاه توام، تو را می خوانم.

[«۱۰» أَشْكُو إِلَيْكَ يَا إِلَهِي ضَعْفَ نَفْسِي عَنِ الْمَسَارَعَةِ فِيمَا وَعَدْتَهُ أَوْلِيَاءَكَ وَالْمُجَانِبَةَ عَمَّا حَذَرْتَهُ أَعْدَاءَكَ وَكَثْرَةَ هُمُومِي وَ
وَسُوسَةَ نَفْسِي «۱۱» إِلَهِي لَمْ تَفْضَحْنِي بِسِرِّي وَ لَمْ تُهْلِكْنِي بِجَرِيرَتِي أَدْعُوكَ فَتَجِيبْنِي وَإِنْ كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ تَدْعُونِي]

ای خدای من! از ناتوانی وجودم، نمی توانم نسبت به آنچه به دوستانت وعده دادی شتاب ورزم، و از آنچه دشمنانت را از آن برحذر داشتی، دوری کنم، و از اندوه زیادم و وسوسه نفسم، به تو شکایت می کنم.

خدای من! به خاطر زشتی باطنم رسوایم مکن، و به گناهم هلاکم مساز. تو را می خوانم و تو مرا اجابت می کنی؛ گرچه هنگامی که تو مرا می خوانی، در اجابتت کندی می کنم.

[وَأَسْأَلُكَ كُلَّمَا شِئْتُ مِنْ حَوَائِجِي وَحَيْثُ مَا كُنْتُ وَضَعْتُ عِنْدَكَ سِرِّي فَلَا أَدْعُو سِوَاكَ وَلَا أَرْجُو غَيْرَكَ «۱۲» لَيْبِكَ لَيْبِكَ
تَسْمَعُ مَنْ شَكَا إِلَيْكَ وَتَلْقَى مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْكَ وَتُخَلِّصُ مَنْ اعْتَصَمَ بِكَ وَتُفَرِّجُ عَمَّنْ لَاذِ بِكَ]

هر حاجتی که دارم، از تو می طلبم و هر کجا و در هر موقعیتی که باشم، رازم را به تو می سپارم. غیر تو کسی را نمی خوانم،
و به احدی جز تو امید ندارم.

لَیْبِكَ؛ لَیْبِكَ؛ شکایت کسی را که به درگاہت شکایت کند می شنوی، و به آن که به حضرتت اعتماد کند رو می کنی، و هر
که به دامن رحمت در آویزد، از ناراحتی و رنج خلاصش می کنی، و هر که به تو پناه آورد، غم و اندوهش را بر طرف می
کنی.

ص: ۲۶۶

[«۱۳» إِلَهِي فَلَا تَحْرِمْنِي خَيْرَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى لِقَلِّهِ شُكْرِي وَاعْفُ لِي مَا تَعَلَّمَ مِنْ ذُنُوبِي «۱۴» إِنَّ تَعَذُّبَ فَنَا الظَّالِمِ الْمُفْرَطِ الْمُضَيِّعِ
الْآثِمِ الْمُقْصِرِ الْمُضْجِعِ الْمُغْفَلِ حَظَّ نَفْسِي وَإِنْ تَغْفِرْ فَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ]

خدای من! به خاطر کمی شکر من از خیر آخرت و دنیا محروم مکن و گناهانی که از من خبر داری بیامرزش. اگر مرا عذاب کنی، من همان ستمکار، مقصیر، ضایع کننده، گناهکار، کوتاهی کننده، سست رأی، و ساده لوح و کودن نسبت به نصیب و بهره خویشم و اگر مرا بیامرزی، تو مهربان تری مهربانانی!

مناجات

من که هر لحظه زار می‌گیرم از غم روزگار می‌گیرم
دلبری بود در کنار مرا کرد از من کنار می‌گیرم
از غم غمگسار می‌نالم و ز فراق نگار می‌گیرم
دوش با شمع گفتم از سر سوز که من از عشق یار می‌گیرم
ماتم بخت خویش می‌دارم زان چنین سوگوار می‌گیرم
با چنین خنده گریه تو ز چیست کز تو بس دل‌فکار می‌گیرم
داشتم گفت دلبری شیرین زو شدم دور زار می‌گیرم
چون عراقی حدیث او بشنید زارتر من ز پار می‌گیرم
(فخرالدین عراقی)

دعای ۵۲: اصرار در درخواست از خدای تعالی

اشاره

ص: ۲۶۸

«١) يَا اللَّهُ الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَكَيْفَ يَخْفَى عَلَيْكَ - يَا إِلَهِي - مَا أَنْتَ خَلَقْتَهُ؟ وَكَيْفَ لَا تُحْصِي مَا أَنْتَ صَنَعْتَهُ؟ أَوْ كَيْفَ يَغِيبُ عَنْكَ مَا أَنْتَ تُدَبِّرُهُ؟ أَوْ كَيْفَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَهْرُبَ مِنْكَ مَنْ لَا حَيَاةَ لَهُ إِلَّا بِرِزْقِكَ؟ أَوْ كَيْفَ يَنْجُو مِنْكَ مَنْ لَا مَذْهَبَ لَهُ فِي غَيْرِ مُلْكِكَ؟» «٢) سُبْحَانَكَ أَخْشَى خَلْقِكَ لَكَ أَعْلَمُهُمْ بِكَ؟ وَ أَخْضَعُهُمْ لَكَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِكَ وَ أَهْوَنُهُمْ عَلَيْكَ مَنْ أَنْتَ تَرْزُقُهُ وَ هُوَ يَعْبُدُ غَيْرَكَ» «٣) سُبْحَانَكَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ أَشْرَكَ بِكَ وَ كَذَّبَ رُسُلَكَ وَ لَيْسَ يَسْتَطِيعُ مَنْ كَرِهَ قَضَاءَكَ أَنْ يَرُدَّ أَمْرَكَ وَ لَا يَمْتَنِعُ مِنْكَ مَنْ كَذَّبَ بِقُدْرَتِكَ وَ لَا يَفُوتُكَ مَنْ عَدِيَ غَيْرَكَ وَ لَا يَعْمُرُ فِي الدُّنْيَا مَنْ كَرِهَ لِقَاءَكَ» «٤) سُبْحَانَكَ! مَا أَعْظَمَ شَأْنَكَ! وَ أَقْهَرَ سُلْطَانَكَ! وَ أَشَدَّ قُوَّتَكَ! وَ أَنْفَذَ أَمْرَكَ!» «٥) سُبْحَانَكَ قَضَيْتَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ الْمَوْتَ: مَنْ وَحَدَكَ وَ مَنْ كَفَرَ بِحُكْمِكَ وَ كُلُّ ذَائِقِ الْمَوْتِ وَ كُلُّ صَائِرِ إِلَيْكَ فَتِيَارَكَتَ وَ تَعَالَيْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ» «٦) آمَنْتُ بِكَ وَ صَدَّقْتُ رُسُلَكَ وَ قَبَلْتُ كِتَابَكَ وَ كَفَرْتُ بِكُلِّ مَعْبُودٍ غَيْرِكَ وَ بَرِئْتُ مِمَّنْ عَبَدَ سِوَاكَ» «٧) اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبِحُ وَ أُمْسِي مُسْتَقِيلاً لِعَمَلِي مُعْتَرِفاً بِذُنُوبِي مُقَرّاً بِخَطَايَايَ أَنَا بِإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي ذَلِيلٌ عَمَلِي أَهْلَكَنِي وَ هَوَايَ أَرْدَانِي وَ شَهَوَاتِي حَرَمْتَنِي» «٨) فَأَسْأَلُكَ يَا مَوْلَايَ سُؤَالَ مَنْ نَفْسُهُ لَاهِيَةٌ لِطُولِ أَمَلِهِ وَ بَدَنُهُ غَافِلٌ لِسُكُونِ عُرْوَقِهِ وَ قَلْبُهُ مَفْتُونٌ بِكَتْرِهِ

النَّعْمَ عَلَيْهِ وَفِكْرُهُ قَلِيلٌ لِمَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ سُؤَالَ مَنْ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْأَمَلُ وَفَتَنَهُ الْهَوَىٰ وَاسْتَمَكَّتْ مِنْهُ الدُّنْيَا وَ أَظْلَهُ الْأَجَلُ «٩» سُؤَالَ مَنْ اسْتَكْتَرَ ذُنُوبَهُ وَ اعْتَرَفَ بِخَطِيئَتِهِ سُؤَالَ مَنْ لَا رَبَّ لَهُ غَيْرُكَ وَ لَا وَلِيَّ لَهُ دُونَكَ وَ لَا مُنْقِدَ لَهُ مِنْكَ وَ لَا مَلْجَأَ لَهُ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ «١٠» إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ الْوَاجِبِ عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِي أَمَرْتَ رَسُولَكَ أَنْ يُسَبِّحَكَ بِهِ وَ بِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ الَّذِي لَا يَبْلَى وَ لَا يَنْغَيِّرُ وَ لَا يَحُولُ وَ لَا يَفْنَى أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُغَيِّنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ عِبَادَتِكَ وَ أَنْ تُسَلِّمَ نَفْسِي عَنْ الدُّنْيَا بِمَخَافَتِكَ وَ أَنْ تُشِينِي بِالْكَثِيرِ مِنْ كَرَامَتِكَ بِرَحْمَتِكَ فَإِلَيْكَ أَفُؤُ وَ مِنْكَ أَخَافُ وَ بِكَ أَسْتَعِيثُ وَ إِلَيْكَ أَرْجُو «١١» وَ لَكَ أَدْعُو وَ إِلَيْكَ أَلْجَأُ وَ بِكَ أَثِقُ وَ إِلَيْكَ أَسْتَعِينُ وَ بِكَ أُوْمِنُ وَ عَلَيْكَ أَتَوَكَّلُ وَ عَلَيَّ جُودِكَ وَ كَرَمِكَ أَتَكَلُّ.

[«(۱) يَا اللَّهُ الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَكَيْفَ يَخْفَى عَلَيْكَ - يَا إِلَهِي - مَا أَنْتَ خَلَقْتَهُ؟ وَكَيْفَ لَا تُخَصِّصِي مَا أَنْتَ صَنَعْتَهُ؟ أَوْ كَيْفَ يَغِيبُ عَنْكَ مَا أَنْتَ تُدَبِّرُهُ؟ أَوْ كَيْفَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَهْرَبَ مِنْكَ مَنْ لَا حَيَاةَ لَهُ إِلَّا بِرِزْقِكَ؟ أَوْ كَيْفَ يَنْجُو مِنْكَ مَنْ لَا مَذْهَبَ لَهُ فِي غَيْرِ مُلْكِكَ؟»]

ای خدایی که چیزی در زمین و آسمان بر او پوشیده نیست! ای خدای من! چگونه بر تو پوشیده باشد، چیزی که خود آفریده ای؟ چگونه آنچه را ساخته ای، از دایره دانشت بیرون باشد؟ یا چگونه از تو پنهان بماند، آنچه را که تو تدبیرش می کنی؟ یا چگونه می تواند بگریزد، کسی که جز به روزیت زنده نیست؟ یا چگونه نجات پیدا می کند، کسی که در غیر مملکت تو راهی برایش وجود ندارد؟

مناجات عاشق و معشوق

ای خدایی که چیزی در زمین و آسمان بر تو پوشیده نیست و چگونه پوشیده شود بر تو ای خدای من، آنچه تو خود آفریده ای. (۱)

ص: ۲۷۳

۱- (۱) - در شرح دعای پنجاهم به مسئله احاطه علمی حق بر موجودات و اینکه ذره ای در تمام عالم هستی از حضرتش پوشیده نیست، به اندازه لازم اشاره شد.

وَ أَنْ كُلَّ لَمَّا جَمِيعَ لَدَيْنَا مُحَضَّرُونَ» (۱)

و همه آنان [بدون استثنا گردآوری خواهند شد و] در قیامت نزد ما احضار می شوند .

تو منزهی، ترسنده ترین خلقِ تو در پیشگاهت داناترین آنهاست (و چرا چنین نباشد که هر چه معرفت انسان از طریق قرآن و اهل بیت و معارف الهیه به حضرتش بیشتر شود خشیتش از مقام ربوبی بیشتر خواهد شد.

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۲)

از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند .

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۳۲. [۱]

۲- (۲) - فاطر (۳۵) : ۲۸. [۲]

[«۲» سُبْحَانَكَ أَوْسَى خَلَقْتَكَ لَكَ أَعْلَمُهُمْ بِكَ؟ وَ أَخْضَعُهُمْ لَكَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِكَ وَ أَهْوَنُهُمْ عَلَيْكَ مَنْ أَنْتَ تَرْزُقُهُ وَ هُوَ يَعْبُدُ غَيْرَكَ «۳» سُبْحَانَكَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانُكَ مَنْ أَشْرَكَ بِكَ وَ كَذَّبَ رُسُلَكَ وَ لَيْسَ يَسْتَطِيعُ مَنْ كَرِهَ قَضَاءَكَ أَنْ يَرُدَّ أَمْرَكَ وَ لَا يَمْتَنِعُ مِنْكَ مَنْ كَذَّبَ بِقُدْرَتِكَ وَ لَا يَفُوتُكَ مَنْ عَبَدَ غَيْرَكَ وَ لَا يُعَمَّرُ فِي الدُّنْيَا مَنْ كَرِهَ لِقَاءَكَ]

منزه و پاکی، ترسنده ترینشان، عامل ترین آنها به طاعت توست، و پست ترین آنها در پیشگاهت، کسی که روزیش را می دهی، و او غیر تو را می پرستد.

منزه و پاکی، کسی که برای شریکی انگاشته و پیامبران را تکذیب کرده، از سلطنت نمی کاهد، و کسی که قضایت را ناپسند دارد، قدرت رد کردن فرمانت را ندارد، و کسی که تواناییت را تکذیب کند، نمی تواند خود را از قهر و غلبه تو باز دارد، و کسی که غیر تو را پرستد، از احاطه و تصرف و عذاب تو در نرود، و هر که لقای تو را ناپسند دارد، در زندگی دنیا ابدی و جاودانه نخواهد ماند.

لقای خداوند

اشاره

مراد از «لقاء الله» ملاقات معنوی و شهود باطنی در قیامت است. چون در قیامت همه وابستگی های انسان به مال و مقام و مدرک و منزل بریده می شود و با

روبرو شدن با پاداش و کیفر الهی، حاکمیت مطلقه حق را درک می کند.

قرب و لقای حق فرع بر حبّ و عشق و انس با حق تعالی است. و آن شاخه ای از معرفت و وجدان حق می باشد و معرفت حق بستگی به برداشتن موانع سلوک و لقای الهی است و برای این باید حجاب ها را کنار زد. بدون برکناری پرده های حایل میان عاشق و معشوق، چهره معشوق و محبوب نمایان نمی شود. پس شناخت و رؤیت او نیز به دست نمی آید و سپس معرفت به خویش هم حاصل نمی شود.

حالت غفلت و میتیت و استقلال نفس و هواهای نفسانی، پرده های تاریک و وحشتناکند؛ که انسان را از نور ربوبی حق دور می سازد و در منجلاب ظلمت دنیوی فرو می برد.

شناخت حق از مقوله نور و حبّ دنیا از سیاه ترین پرده ها و تاریکی های دل است. چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

الْمَعْرِفَةُ نُورُ الْقَلْبِ. (۱)

شناخت، روشنی دل است.

الشَّكُّ يُطْفِئُ نُورَ الْقَلْبِ. (۲)

شک نورانیت قلب را فرو می نشاند.

مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ سَلَا عَنِ الدُّنْيَا. (۳)

هر که دوستدار دیدار خداوند پاک و منزّه باشد دنیا را از یاد ببرد.

هرگاه موانع شناخت خویشتن از میان برداشته شود روشنی دل و دانش و معرفت حق در وجود آدمی جلوه گر می شود، سپس حبّ و عشق و انس پیدا

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - غرر الحکم: ۴۱، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۷۲، حدیث ۱۰۶۸. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۴۱، حدیث ۲۴۹۱. [۳]

می شود و آتش عشق رفته رفته هوای بنده را در هویت حق فانی می سازد و او را به قرب حق و به مقام لقای دوست می رساند و این همان عبادت آزادگان است که حقیقت آزادی، آزادی از خود و تعلقات آن است.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه دربارهٔ بینش اولیای خدا چنین می فرماید:

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا. (۱)

اولیای خدا آنانی هستند که به باطن دنیا نظر کردند وقتی که مردم به ظاهرش نگریستند.

چشم انسان با چشم همه حیوانات در دیدن ظاهر مادیات یکسان است و انسان با این چشم سطحی نگر، پشت پرده حقیقتی را نمی بیند. بلکه برای دیدن اسرار خلقت و حقایق امور باید با چشم دل و نور باطن نگریست که حضرت می فرماید:

«نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا» نه

«بَاطِنِ الْأَخِرَةِ»؛ زیرا اگر آدمی به حقیقت و باطن دنیا برسد در صورتی که نظر او به آثار رحمت خدا به دیدهٔ ژرف و اندیشه ای باشد به باطن آخرت و باطن حق و باطن عبادت و کلام خدا می رسد.

اکثر مردم دنیا تنها ظاهر دنیا را می بینند و هر چیزی را هم به ملائک سطحی ارزیابی می کنند. با معیار ظاهری دنیا بیشتر ارزیابی ها غلط از آب در می آید و بشر نسبت به خداوند متوقع و گله مند می شود و گاهی از زندگی سیر می شود و گاهی نسبت به عدل پروردگار و اعتقادات دینی، ضعیف می شود. اما آنانی که باطن نگرند و درون دریای حقیقت شنا می کنند هیچگاه در برابر تأثیر موج ها قرار نمی گیرند؛ زیرا ریشهٔ امواج باد است. جنبش بادها امواج را به حرکت درمی آورند. و باد هم جا به جایی هواست. بادهای مادی موج هایی مانند: موج ثروت، موج فقر، موج مرگ،

ص: ۲۷۷

موج خوشی، موج شدت، موج بلا و... تولید می کند هر گاه اندکی تنگی در مال و منال او می آید، می گوید: خداوند منان مرا خوار و سبک کرده است. و آنگاه که به مال و نعمتی می رسد می گوید: پروردگار مرا عزیز و گرامی داشته است. این دیدگاه کسی است که با بینش ظاهری ارزیابی می کند و همیشه خداوند منان را محاکمه و محکوم می کند و خویش را بینوا و مظلوم جلوه می دهد.

اما خداوندی که در قرآن مجید باطن غیبت کردن را مساوی با خوردن گوشت مرده می داند و در پی حفظ آبرو و شخصیت انسان هاست؛ چگونه می تواند آبروی کسی را بریزد. به یقین اگر کسی آبرویش را به باد داده، به دست خودش بر باد داده است. و گرنه اگر آدمی هزاران گناه بزرگ و کوچک در خلوت انجام بدهد؛ خداوند محال است آبروی او را ببرد.

هرگز پروردگار ستار و بنده پرور چنین معامله ای نمی کند. این برنامه پروردگار عالم است. اگر انسانی در دنیا از ظاهر مادیات و لذت های جسمی چشم پوشد و به آثار خلقت و نعمت ها به دیده باطنی و رحمانی نظر کند به یقین به لقای حق شوق پیدا می کند و گاهی در اثر شدت حب، سر به بیابان می گذارد.

بر اساس روایت امام صادق علیه السلام که می فرماید:

مشتاق بی قرار نه میل به غذا دارد و نه از نوشیدنی گوارا لذت می برد نه خواب آسوده دارد نه با دوستی انس می گیرد و نه در خانه ای آرامش پیدا می کند، بلکه خداوند را شب و روز بندگی می کند به امید این که به دیدار محبوبش برسد. چنان که خداوند از موسی بن عمران درباره میعادگاه پروردگارش نقل می کند: **وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى** (۱) من به سوی تو شتافتم تا خشنود شوی. (۲)

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - طه (۲۰): ۸۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۴/۶۷، باب ۴۳، حدیث ۲۴؛ مصباح الشریعه: ۱۹۵، باب ۹۴.

جذبۀ شهود محبوب و دیدار لطف یار، به اندازه ای لذت بخش و شوق انگیز است که یک لحظه آن با هیچ نعمتی در دنیا برابر نیست. عاشقان دیدار دوست چنانند که اگر افاضۀ معنوی از آنها بریده شود؛ روح از کالبدشان برمی خیزد.

همانگونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

لَوْ حَجَبْتُ عَنْهُ سَاعَةً لَمُتُّ. (۱)

اگر ساعتی از دیدار محبوب محروم شوم جان می دهم.

سلامی که پروردگار در بهشت نثار مؤمنان می کند سلامی از رحمت خاصه و اشتیاق دیدار سرچشمه می گیرد و همه الطاف و کرامات در آنجا گرد هم می آید.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حال بهشتیان را چنین توصیف می فرماید:

در آن حال که بهشتیان غرق در نعمت های بهشتی هستند، نوری بر بالای سر آنان افکنده می شود، سر برمی آورند، آن نور لطف پروردگار از افق بر آنان پرتو انداخته است. ندایی برمی خیزد که سلام بر شما ای اهل بهشت و این همان است که در قرآن آمده است: سَلَّمَ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ (۲) با سلام [ی پرارزش و سلامت بخش] که گفتاری از پروردگاری مهربان است

سپس فرمود:

آنجا آنان به حق می نگرند و نگاه لطف حق چنان آنان را مجذوب می کند که از همه چیزها غافل می شوند و تمامی نعمت های بهشتی را فراموش می کنند و در این حال گروهی از فرشته ها از هر دری بر آنها وارد می شوند و می گویند

ص: ۲۷۹

۱- (۱) - تفسیر روح البیان: ۴۱۶/۷؛ [۱] الأمثال فی تفسیر کتاب الله المنزل، مکارم شیرازی: ۲۱۶/۱۴. [۲]

۲- (۲) - یس (۳۶) : ۵۸. [۳]

درود بر شما. (۱) چه دیدار روح انگیز و باشکوهی که همه بهشتیان به شور در می آیند.

و نیز می فرماید:

هنگامی که اهل بهشت وارد بهشت می شوند خداوند می فرماید: چیز دیگری می خواهید بر شما بیفزاییم؟ آنان می گویند: آیا روی ما را سفید نکردی؟ آیا ما را وارد بهشت نمودی و از آتش رهایی بخشیدی؟ در این لحظه پرده ها کنار می رود خداوند را به چشم دل می بینند. در آن حال چیزی محبوب تر نزد آنان از نگاه به پروردگارشان نیست. (۲) پروردگار به آنان که خواستار لقای حَقَّند وعده دیدار را در روز قیامت و بهشت قرار داده است و با ابتهاج و آرامش و آسایش همگی در آنجا گرد هم می آیند و صحنه های شاد و نشاط انگیزی پدید می آید که حق، پیام می دهد:

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳)

هر که امید دیدار [پاداش و مقام قرب] خدا را دارد [باید در عرصه طاعت و عبادت بکوشد]؛ زیرا زمان معین شده [از سوی] خدا [که روز قیامت است] حتماً آمدنی است؛ و او شنوا و داناست .

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَ جِدُّ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۴)

بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می شود که معبود شما فقط خدای یکتاست؛ پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب]

ص: ۲۸۰

۱- (۱) - الدرّ المشور: ۲۶۶/۵، سنن ابن ماجه: ۶۵/۱، حدیث ۱۸۴.

۲- (۲) - کنز العمال: ۴۴۶/۱۴، حدیث ۳۹۲۰۴؛ صحیح مسلم: ۱۱۲/۱.

۳- (۳) - عنكبوت (۲۹): ۵. [۱]

۴- (۴) - كهف (۱۸): ۱۱۰. [۲]

پروردگارش را امید دارد ، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند .

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ» (۱)

سپس به موسی کتاب دادیم برای اینکه [نعمت خود را] بر آنان که نیکی کردند کامل کنیم ، و برای اینکه همه احکام و معارفی که مورد نیاز بنی اسرائیل بود ، تفصیل و توضیح دهیم و برای اینکه هدایت و رحمت [بر آنان] باشد تا به دیدار [پادشاه و مقام قرب] پروردگارشان ایمان آورند .

شوق لقای خداوند در روایات

معصومان علیهم السلام در روایات بسیاری انسان را به شوق لقای دوست، تشویق و سفارش کرده اند:

از جمله رسول الله صلی الله علیه و آله در دعایش پس از هر نماز می خواند:

وَ أَسْأَلُكَ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ وَ بَرَدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ وَ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْكَ وَ لِقَائِكَ. (۲)

خدایا! خشنودی به قضای تو و زندگی خویش بعد از مرگ و لذت دیدن روی تو و شوق به نگاه و دیدار تو را از درگاهت خواستارم.

و نیز حضرت به ابن مسعود سفارش فرمود:

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! قَصِّرْ أَمْلَكَ فَإِذَا أَصْبَحْتَ، فَقُلْ: إِنِّي لَا أُمْسِي وَإِذَا أَمْسَيْتَ، فَقُلْ: إِنِّي لَا أُصْبِحُ وَ اغْزِمْ عَلَى مُفَارَقَةِ الدُّنْيَا وَ أَحَبِّ لِقَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَكْرَهُ

ص: ۲۸۱

۱- (۱) - انعام (۶) : ۱۵۴. [۱]

۲- (۲) - مکارم الأخلاق: ۲۸۲، [۲] بحار الأنوار: ۲/۸۳، باب ۳۸، حدیث ۲. [۳]

لِقَاءَهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ لِقَاءَ مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَهُ وَ يَكْرَهُ لِقَاءَ مَنْ يَكْرَهُ لِقَاءَهُ. (۱)

ای پسر مسعود! آرزویت را کوتاه گردان و چون صبح کردی، بگو: من روز را به شب نخواهم رساند و چون شب در آمد، بگو: من تا صبح زنده نخواهم ماند.

و بر جدایی از دنیا همت گمار و دیدار خداوند را دوست بدار و دیدار او را ناخشنود بدان، همانا خداوند از دیدار کسی که دیدار او را دوست دارد، خشنود است و از دیدار کسی که او را دوست ندارد، خرسند نیست.

انس از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

هر که دیدار خدا را دوست داشته باشد خدا نیز دیدار او را دوست می دارد. و هر که دیدار خدا را خوش نداشته باشد خدا نیز دیدار او را خوش ندارد.

عرض کردند: ای رسول خدا! همه ما مرگ را ناخوش داریم! فرمود: این ربطی به ناخوش داشتن مرگ ندارد، بلکه مؤمن چون زمان مرگش فرا رسد، بشارت دهنده ای از جانب خدا می آید و او را به آنچه به سویش می رود بشارت می دهد. در این هنگام برای او چیزی محبوب تر از این نیست که به دیدار خدا برود بنابراین دیدار خدا را دوست دارد و خدا هم دیدار او را دوست می دارد. اما گنهگار چون زمان مرگش فرا رسد، سرنوشت بدی که در انتظار اوست پیش او می آید، از این رو از دیدار خدا ناخشنود است و خدا هم از ملاقات او بیزار است. (۲) همچنین در اخبار حضرت داود علیه السلام آمده است که خداوند عز و جل به او وحی فرمود:

ص: ۲۸۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۳/۷۴، باب ۵، حدیث ۱؛ [۱] مکارم الأخلاق: ۴۵۱. [۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۵۶۶/۱۵، حدیث ۴۲۱۹۸؛ تفسیر ابن کثیر: ۱۰۸/۴، ذیل آیه ۳۱ - ۳۲ سوره فصلت.

ای داود! اگر رویگردانان از من بدانند که چه انتظاری برای آنان می کشم و چه مهری به آنان می ورزم و چه اشتیاقی به ترک معاصی از سوی آنها دارم، هر آینه از شوق من بمیرند و از عشق به من بندهای بدنشان از هم جدا گردد. (۱) نیکوست بدانیم از حضرت علی علیه السلام پرسیده شد به چه دلیل شیفته دیدار خدا هستی؟ حضرت فرمود:

چون دیدم که خداوند، دین فرشتگان و فرستادگان و پیامبران خود را برای من برگزید، دانستم کسی که مرا چنین گرامی داشته است فراموشم نمی کند. از این رو دوستدار دیدار او شدم. (۲) حضرت در نامه ای به معاویه، دلیل حرکت مبارزان و مجاهدان برای پیکار با دشمن را چنین نوشتند:

وَ أَنَا مُرَقَّبٌ نَحْوَكَ فِي جَحْفَلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ شَدِيدٍ زَحَامُهُمْ سَاطِعٌ قَتَامُهُمْ مُتَسَرِّبِينَ سِرَابًا
الْمَوْتِ أَحَبُّ اللَّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءَ رَبِّهِمْ. (۳)

من با سپاهی از مهاجران و انصار و تابعین که راه آنان را به نیکویی پیمودند به شتاب به سوی تو می آیم لشگری سخت انبوه که گرد و غبارشان فضا را گرفته و جامه مرگ به تن دارند و بهترین ملاقات برای آنان، لقای خداوند است.

در بخشی از نامه ای به مالک اشتر و اهل مصر، اشتیاق خویش را به دیدار دوست یادآور شدند:

ص: ۲۸۳

۱- (۱) - المحجبه البيضاء: ۶۲/۸؛ جامع السعادات: ۱۰۳/۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲۷/۶، باب ۴، حدیث ۱۱؛ الخصال، شیخ صدوق: ۳۳/۱، حدیث ۱. [۱]

۳- (۳) - نهج البلاغه: نامه ۲۸. [۲]

وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمَشْتَاقٌ وَ لِحُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُتَنَتِّظِرٌ رَاجٍ. (۱)

هر آینه من آرزومند لقای خدایم و به پاداش نیک او منتظری امیدوار.

و نیز در سفارشی ارزنده بشارت بزرگ را، دیدار پروردگار معرفی می فرماید:

به آنچه خداوند شما را بدان فرمان داده است چنگ زنید؛ زیرا میان هر یک از شما و رسیدنش به شادی و دیدن آنچه دوست دارد، جز این نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او حاضر شود و آنچه نزد خداست بهتر و ماندنی تر است.

و بشارتی از سوی خداوند عز و جل به او رسد که در نتیجه، دیدگانش روشن شود و دیدار خدا را دوست بدارد. (۲) امام صادق علیه السلام می فرماید:

مؤمن را آسایش حقیقی نباشد مگر آن گاه که خدا را دیدار کند. در غیر اینصورت آسایش در چهار چیز است: سکوتی که به وسیله آن به احوال دل و نفس خود با آفریدگارت پی بری؛ و خلوتی که به سبب آن از گزندهای پیدا و ناپیدای زمانه نجات یابی؛ و گرسنگی ای که به آن شهوت ها و وسوسه های شیطانی را بمیرانی؛ و شب زنده داری که بدان سبب دلت را روشن و نهادت را تصفیه و روح و روانت را پاکیزه کنی. (۳) اما کسانی که از دیدار روی پروردگار مهربان کراهت دارند در دنیا به هوس های زودگذر بسنده می کنند و در قیامت بسیار گرفتار حسرت ها و خسارت روحی و روانی می شوند.

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۶۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۳/۶، باب ۶، حدیث ۸؛ الخصال، شیخ صدوق: ۶۱۴/۲، حدیث ۱۰. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶۹/۶۹، باب ۹۶، حدیث ۱؛ مصباح الشریعه: ۱۱۵.

خداوند متان درباره چنین افرادی خطاب می فرماید:

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَدَّدٍ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِي رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» (۱)

آیا در [خلوت] درون خود نیندیشیده اند؟ [که] خدا آسمان ها و زمین و آنچه را میان آنهاست، جز به حق و راستی و برای مدتی معین نیافریده است؛ و همانا بسیاری از مردم به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان کافرند.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا حَيَّاهُ تَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرُ تَنَا عَلَي مَيَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَي ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ» (۲)

کسانی که دیدار [پاداش و مقام قرب] خدا را تکذیب کردند، یقیناً دچار زیان شدند. تا هنگامی که قیامت به طور ناگهان و غافل گیرانه به آنان رسد، می گویند: ای بر ما دریغ و افسوس که نسبت به تکالیف و وظایف شرعی خود کوتاهی کردیم. و آنان بار سنگین گناهانشان را بر دوش می کشند؛ آگاه باشید! بد باری است که بر دوش خواهند کشید.

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئِهِ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» (۳)

آگاه باش! که آنان نسبت به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان در تردیدند. [و] آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی نهایتش] احاطه دارد.

سرانجام وابستگی شدید به مال و حب دنیا و اعتماد به نفس اماره،

ص: ۲۸۵

۱- (۱) - روم (۳۰): ۸. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶): ۳۱. [۲]

۳- (۳) - فصلت (۴۱): ۵۴. [۳]

خودخواهی، تجمل پرستی و فرورفتن در لجنزار شهوات و حیوانیتِ نفس آدمی همین است که همهٔ مراحل قیامت، از مرگ و برزخ تا بهشت و دوزخ را انکار می کند تا زمینه های فساد خود را فراهم سازد، انسان نمی داند دنیا و نعمت های آن بهانه ای برای لقای منظر حق و زندگی جاوید در آخرت است که با چهارده مرحله آغاز می شود.

مراحل قیامت

۱- مرگ

مرگ، آخرین روز از دنیا و اولین روز از روزهای آخرت برای انسان است. با مرگ قیامت آدمی برپا می شود و آخرت او روشن می شود. مرگ، حق و یقین و پلی برای انتقال از دنیای فانی به سوی حیات جاودان است. مرگ برای مؤمن راحتی و آرامش و مانند بوئیدن عطرهاى دل انگیز و شاداب است. و برای کافر از نیش مار و عقرب دردناک تر و تلخ تر است.

انسان مؤمن و کافر در هنگام جان دادن، صحنه های عجیب و تازه ای می بینند که سرنوشت او را مشخص می کند، با این حال بر انسان است که به رحمت گستردهٔ خداوند و محبت اهل بیت علیهم السلام امیدوار باشد و از وسوسه های شیطانی و نفسانی به خدا پناه ببرد.

۲- برزخ

برزخ، عالمی بین دار دنیا و آخرت است. اعتقاد به امور برزخی از یقینات دین اسلام است. کالبد آدمی در عنصر خاک باقی می ماند، ولی روح، زنده و حسّاس و بیدار است و لذّت و درد را حس می کند. ارواح مؤمنان و کافران در برزخ دارای

ص: ۲۸۶

هوشیاری و درک پاداش و کیفر هستند و از اوضاع و احوال دنیا آگاهی دارند. البته روح مؤمن از منافع و آثار اعمال خویش در دنیا سود می برد و پرونده عمل او به خاطر کارهای نیک و خیرات و فرزندان صالح و... باز می ماند. اما کافر پرونده عمل او بسته شده و دست او از دنیا و امور مادی و معنوی کوتاه می گردد.

۳ - قبر

قبر، خانه برزخی آدم است. جسم او از حوادث روزگار و اذیت حیوانات مصون می ماند. مسئله قبر، حق و اعتقادی است که هر کس بپذیرد؛ روح و ریحان او به سوی رستگاری و بهشت راهی می گردد و دریچه ای گلستان، از درون قبر به سوی باغ های بهشت برایش باز می گردد. و هر که نپذیرد دریچه ای از آتش و سوزش به درون قبر او باز می شود و تا کیفر ابدی در رنج و عذاب خواهد بود. از امور مهم در قبر مسئله تلقین میت، حضور فرشتگان نیک و منکر برای بررسی اعتقادات انسان، حضور شیطان در کنار پیکر او برای القای شک و شبهه در قلب و فکر او؛ و فشار قبر و... می باشد.

۴ - أشرط الساعة

ساعت، در قرآن مجید به معنای روز قیامت که به خاطر ناگهانی یا گستردگی آن نزد خداوند است. در آیات و روایات معتبر دینی از نشانه های روز قیامت و رستاخیز به أشرط الساعة تعبیر نموده اند. و أشرط الساعة همان علامت های نزدیک شدن روز قیامت است که باید به آنها ایمان و باور داشت که در روایات نشانه های ظهور قیامت را ده نشانه برشمرده اند که برخی از آنها در آخرالزمان اتفاق می افتد.

۵ - نفخ صور و فنای دنیا

نفخ صور، دمیدن در شیپور که حقیقتش برای ما روشن نیست برای برچیدن دنیا و برانگیختن آدمیان برای زندگی جاودانه، از زمینه های قیامت است. حضرت اسرافیل به اذن الهی در مرحله اول به شیپور خود می دمید و همه موجودات می میرند و سپس در مرحله دیگر با دمیدن در صور، قیامت کبری برای همگان در محشر برپا می شود. این مرتبه حیاتی، برای قدرت نمایی حق تعالی است که همه موجودات نابود شده اند. اینک پروردگار می فرماید:

يَوْمَ هُمْ بَرْزُورٌ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿١﴾

روزی که همه آنان آشکار می شوند، [و] چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی ماند. [و ندا آید :] امروز فرمانروایی ویژه کیست ؟ ویژه خدای یکتای قهار است .

سپس همه خلایق برای حساب و کتاب به محشر برمی خیزند.

۶ - محشر

محشر، گرد هم آمدن اجسام و اجساد مخلوقات در محلی بزرگ و بازگشت روح و جان به آنهاست. بدون شک این گردهمایی آفرینش و آفریدگار برای خداوند قادر و حکیم امکان وقوعی دارد و حضرت حق همه اجزای کامل و ناقص موجودات - از ذره و ماده اصلی آنها - را در کنار هم قرار می دهد و به بررسی دقیق و عادلانه امور دنیوی از نیک و شر می پردازد.

ص: ۲۸۸

۷ - میزان

میزان، ترازوی عدالت و حساب برای حسابرسی حقوق و حدود موجودات است.

بررسی اعمال و صفات انسان با ترازوی معنوی و نظارت انبیا و اوصیای الهی علیهم السلام به ویژه رسول الله صلی الله علیه و آله سنجیده می شود. در برخی روایات معتبر معصومان علیهم السلام، نفس امیرمؤمنان علی علیه السلام و همه ائمه اطهار علیهم السلام و اعمال عبادی مانند نماز و روزه و حج و ولایت، از معیارهای پذیرش هستند.

۸ - محاسبه

حساب، برابری بین اعمال و جزای آنهاست. پاداش یا کیفر بر عمل نیک یا ناپسند و توبیخ بر مکروهات و مباحات و استحقاق سپاس و احترام بر رعایت حقوق الهی و ترک محرمات و گناهان، در این امور، به حال بندگان رسیدگی می شود.

در این محاسبات از عمر و جوانی و مال و مصرف آن و کتاب خدا و محبت اهل بیت و اعضا و جوارح بدن و حقوق مردم؛ پرسش و پاسخ صورت می گیرد.

البته برخی اعمال مانند: زیارت قبر امام حسین علیه السلام و امام رضا علیه السلام، خواندن سوره هایی مانند اعراف و هود و شفاعت پیامبران و معصومان علیهم السلام و اولیای الهی در تخفیف و خلاصی از محکمه محاسبه اعمال تأثیر بسزایی دارد.

۹ - اعمال

همه کردار و رفتار و گفتار و افکار آدمیان در نزد گنجینه حافظه الهی ذخیره است.

و ذره ای از آفرینش در آسمان و زمین پنهان نمی ماند. و علاوه همه افعال و اثرات آن در نزد پروردگار حاضر و گواه است و نیز همه شاهدان از پیامبران و معصومان و

فرشتگان و زمین و زمان و اعضا و جوارح هم، با ثبت و ضبط نسخهٔ تک تک عمل ها در بایگانی قیامت، به محضر الهی آورده می شوند. در این حال تمامی شاهدان گواهی می دهند و دهان مجرمان مهر زده می شود و دست و پایشان شهادت می دهند.

پس از بررسی اعمال، نامه های عمل نیکان به دست راست آنان هدیه می شود و نامه های عمل بدکاران از پشت سرشان انداخته می شود. مؤمنان و نیکان با حسابی سبک و با سرور و نشاط به اهل خود باز می گردند و کافران و بدکاران با حسابی سخت و تلخی و ناامیدی به درون آتش هدایت می گردند.

۱۰ - وسیله

توسل و تقرب پیدا کردن به مرکز غیب و شهود و ذات باری تعالی از بهترین پیوندهاست. رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان وسیله ای برای عفو و غفران از درگاه الهی هستند. خداوند وسیله را در آخرت، بالاترین درجهٔ بهشت؛ یعنی مقام محمود قرار داده است که مخصوص نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و انبیا و اولیای خود اوست و مرتبهٔ شفاعت و رضایت آنان، در پرتو ملکوت و جلوه های حق، بر سراسر عالم آخرت، گسترده است.

۱۱ - حوض

حوض یا نهر کوثر در قیامت از مقامات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و وصی و اهل بیت علیهم السلام ایشان و میعادگاه شیعیان و محبتان است. آنان از آن نهر می نوشند و هرگز درد و مرض و تشنگی و عیبی احساس نمی کنند. سرچشمهٔ حوض کوثر از زیر عرش الهی جاری می شود و آب آن از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و از گره نرمتر است.

ریگ های آن از زبرجد و یاقوت و مروارید و علف زار آن زعفران و خاک آن از

مشکک ناب است. (۱) بر اساس روایت ثقلین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سفارش فرمود:

همانا من دو چیز گرانبها در میان شما می گذارم؛ اگر شما بر آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترتم؛ اهل بیت من، این دو از هم جدا نشوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند. (۲) و هر که توفیق پیدا کند که از آب حوض کوثر بنوشد از هول قیامت در امان بماند.

۱۲ - شفاعت

از مقامات بلند مرتبه و درجات عالیّه در شأن نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان در روز قیامت؛ مقام شفاعت آنان نزد خداوند سبحان است.

شفاعت، بر پایه کرامت اهل بیت و تکریم خداوند از آنان به خاطر حق ناشناخته و مقام محمود و اعطای افتخار و سرافرازی به آنان است. شفاعت بر مبنای عفو و گذشت پروردگار است؛ زیرا حق خداوند مجازات و تنبیه بندگان خطاکار است؛ از حق خود چشم پوشی می کند و فرصت لطف و بزرگواری درباره بندگان را به انسان های اهل کرامت و ایمان و مکارم اخلاقی، واگذار می فرماید.

شفاعت از عقائد حقّه و اعتقادات صحیح بدون شک و عیب است و به ادلّه قطعی اثبات شده است، خداوند متعال شفاعت را برای همه گناهان کبیره و صغیره قرار داده است مگر شرک، که تنها در محاسبه الهی به آن رسیدگی می شود.

ص: ۲۹۱

-
- ۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱/۸، باب ۲۰، حدیث ۱۴؛ الأمالی، شیخ طوسی: ۲۲۸، حدیث ۴۰۰.
۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۰/۲۳، باب ۷، حدیث ۹۱؛ وسائل الشیعه: ۳۴/۲۷، باب ۵، حدیث ۳۳۱۴۴؛ بصائر الدّرجات: ۴۱۳؛ مسند احمد بن حنبل: ۲۶/۳؛ کنز العمال: ۱۸۷/۱، حدیث ۹۵۲ و ۹۵۳؛ التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۱۷۳/۸.

صراط، یگانه راهی که به شکل پل بر جهنم و به سوی بهشت برقرار شده است و همگان از اولین و آخرین، از روی آن عبور می کنند. اعتقاد به آن حق و از ضروریات دین است.

مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السلام درباره صراط پرسید. حضرت فرمود:

آن راهی به سوی معرفت خداوند است و آن دو صراط است؛ صراط دنیا و صراط آخرت. اما صراط در دنیا؛ امام واجب الاطاعه است. هر که او را در دنیا بشناسد و به هدایت او رهنمون شود بر پل صراط قیامت به آسانی بگذرد و هر که او را در دنیا نشناسد، قدم هایش بر پل صراط آخرت بلغزد و در جهنم سقوط کند. (۱)

۱۴ - بهشت و جهنم

نهایت مقصود و پایان جاودانه برای مؤمنان، بهشت و نعمت های آن است و خواری پیوسته و عذاب همیشگی برای کافران که آتش و گداخته های سوزان جهنم است.

بر اساس آیات و روایات و منابع قطعی، از اعتقادات ما این است که: بهشت خانه جاودانه و سلامت است؛ و مرگ و پیری و مرض و آفت و نابودی و زمان و اندوه و نگرانی و نیاز و... در آن راه ندارد و جهنم خانه خواری و انتقام از اهل کفر و عصیان است. و اهل کفر و شرک در آن پایدار هستند و گناهکاران از اهل توحید از آن به رحمت پروردگار و شفاعت اهل کرامت خارج می شوند.

شنیدن اوصاف جایگاه بهشت و جهنم و وضعیت بهشتیان و دوزخیان در آنها،

ص: ۲۹۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۶/۸، باب ۲۲، حدیث ۳؛ معانی الأخبار: ۳۲. [۱]

اعتقاد انسان را به مبدأ و معاد و مراحل سفر به آخرت تقویت می سازد.

مرحوم شیخ عباس قمی در کتابی به نام «منازل الآخرة» سرگذشت ارواح در عالم آخرت را از مرحله مرگ تا جهنم با حکایات و اشعار و احادیث معتبر به طور شایسته تشریح نموده است.

بنابراین هیچ کفر و فسادی در درون انسان بالاتر از احساس خودبینی و خود محوری نیست و همه کشمکش ها و عصیانگری ها از این نقطه سرچشمه می گیرد. تا انسان وجود خود را در حق فانی نسازد هرگز وجود ربّانی و حقّانی نمی یابد و رنگ و بوی یگانگی و صلح و صفا و آرامش را به خود نمی بیند و لقاء شیرین حق را حس نمی کند.

پس انسان هنگامی شایسته لقاء دوست حقیقی می گردد که به مقامات بالا بیندیشد.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

(سعدی شیرازی)

ص: ۲۹۳

[«(۴) سُبْحَانَكَ! مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ! وَ أَقْهَرَ سُلْطَانَكَ! وَ أَشَدَّ قُوَّتَكَ! وَ أَنْفَذَ أَمْرَكَ! «(۵) سُبْحَانَكَ فَضَيْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِكَ الْمَوْتِ: مَنْ وَحَدَكَ وَ مَنْ كَفَرَ بِكَ وَ كُلُّ ذَائِقِ الْمَوْتِ وَ كُلُّ صَائِرٍ إِلَيْكَ فَتَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ «(۶) آمَنْتُ بِكَ وَ صَدَّقْتُ رُسُلَكَ وَ قَبِلْتُ كِتَابَكَ وَ كَفَرْتُ بِكُلِّ مَعْبُودٍ غَيْرِكَ وَ بَرِئْتُ مِمَّنْ عَبَدَ سِوَاكَ]

منزه و پاکی، چه بزرگ است مرتبه ات، و غالب و قاهر است پادشاهیت، و شدید است نیرویت، و نافذ است فرمانت.

منزه و پاکی، فرمان مرگ را بر همه آفریده هایت ثابت و پابرجا کرده ای، چه آن که تو را به وحدانیت مؤمن شده، یا آن که به حضرتت کافر گشته، همگی طعم مرگ را می چشند، و به سویت باز می گردند.

مبارک و برتری، خدایی جز تو نیست، تنها و بی شریکی، به تو ایمان آوردم، و رسولانت را تصدیق کردم، و قرآنت را پذیرفتم، و به هر معبودی جز تو کافر شدم، و از هر که غیر تو را پرستند، بیزارم.

برائت از معبودهای ساختگی

شرک در فرهنگ اسلام عبارت است از: «انباز گرفتن برای خداوند در الوهیت، یا شریک گرفتن در ذات یا در بندگی و اطاعت، یا در تدبیر.

در جهان هنوز گروهی که در هر عرصه چهار گونه شرک، برای خدا انبازی گرفته باشد یافت نشده جز طایفه ثنویه که قائل به دو خدا می باشند: یکی دانا و مصدر نیکی ها و دیگری نادان و منشأ بدی ها، که اولی را یزدان و دوّمی را اهریمن می نامند.

اما آنان که در بندگی و تدبیر خدای به انباز معتقدند فراوانند، مانند ستاره پرستان، ماه پرستان، خورشید پرستان و غیره.

شرک از نظر اسلام که دین توحید و ضدّ شرک است، محکوم و منکر و گناه نابخشودنی و ظلم بزرگ، و مشرک از نظر دین، پلید است.» (۱) در اینجا مناسب است خلاصه ای از بحث مفصّلی که در کتاب «توحید در قرآن» درباره انواع شرک آمده، آورده شود، تا حقیقت توحید و شرک و فرق شرک جلی و خفی روشن شود:

انواع شرک

اشاره

توحید نور است و شرک ظلمت، و هر جا نور نبود ظلمت است. در مقابل نور واحد، ظلمت های متعدّدی وجود دارد، به همین جهت در قرآن کریم، نور به صورت مفرد و ظلمت به صورت جمع (ظلمات) آمده است. پس در مقابل توحید، شرک های متعدّدی وجود دارد که شناخت آنها در معرفت توحید ناب، مؤثر است.

الف) شرک در ذات

شرک ذاتی در قبال توحید ذاتی و به این معناست که کسی بیندارد در عالم هستی دو واجب الوجود و غنی بالذات وجود دارد. این اعتقاد از نگرش دو قطبی به جهان و تقسیم آن به خیر و شر بیگانه نیست، هر چند تفاوت اساسی بین دو

ص: ۲۹۵

مطلب مزبور محفوظ است.

(ب) شرک در صفات ذاتی

در بین مذاهب متعدّد کلامی، در صفات ذاتی واجب الوجود اختلاف است؛ معتزله طبق نسبتی که به آنها داده شده، قائل به تعطیل و نفی صفات ذاتی است.

محققان از امامیه به عینیت صفات ذاتی با ذات فتوا می دهند و اشاعره به زاید بودن صفات ذاتی بر ذات، اعتقاد دارند.

این گونه شرک، شرک خفی است و قهراً چنین اعتقادی از لحاظ فقهی موجب خروج از قلمرو اسلام و توحید نمی شود. گرچه آثار کلامی آن محفوظ است.

(ج) شرک در صفات فعلی

ابتلای به شرک در صفات فعلی خدای سبحان بیشتر صورت می گیرد که به برخی از آنها اشاره می شود.

۱ - شرک در خالقیت: توحید افعالی به این معنا که هیچ خالق و مؤثری در عالم جز خدای سبحان نیست.

۲ - شرک در ربوبیت: بیشترین مناظره فرهنگی انبیا علیهم السلام پس از محاوره در شرک عبادی، با کسانی بوده که به شرک ربوبی مبتلا بودند. بلکه می توان گفت: سبب شرک عبادی همان شرک ربوبی است.

علت آن است که: آنچه در زندگی فردی و اجتماعی منشأ اثر بیشتری است، بیشتر در معرض آسیب و تهدید است و توحید ربوبی چون نقش فراگیر و کارسازی در حیات انسانی دارد، بیشتر مورد تعرض شیطان و امیال نفسانی بوده است. به همین جهت در بعد تکوین و تشریح «ارباب» فراوانی پدید آمدند.

شرک ربوبی به دو صورت تکوینی و تشریحی قابل تصوّر است:

الف - شرک ربوبی تکوینی: مشرکان قبول داشتند که جهان را خدا آفریده است ولی می گفتند: تدبیر اجزای آن به ارباب جداگانه واگذار شده و هر یک بخشی از جهان را اداره می کنند.

ب - شرک ربوبی تشریحی: ربوبیت تشریحی در محدوده قانون امر و نهی است و شرک در آن به معنای پذیرش قوانین و مقررات غیر الهی در زندگی فردی یا اجتماعی است.

به برخی از نمونه های تاریخی آن اشاره می شود:

۱ - فراعنه مصر ادعای ربوبیت تشریحی داشتند و مردم را به اطاعت از خود دعوت می کردند. آنان هرگز نمی گفتند: آفرینش مردم و نزول باران و رویش گیاهان به دست ماست، بلکه می گفتند: تأمین سعادت شما منوط به این است که پیرو افکار و آرای ما بوده به طوری که ما قانون گذار باشیم و شما مطیع امر و تابع رأی ما باشید.

يَقَوْمَ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَهَرْنَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (۱)

ای قوم من! امروز فرمانروایی و حکومت برای شماست که در این سرزمین پیروز هستید، ولی اگر عذاب خدا به سوی ما آید، چه کسی ما را یاری خواهد داد؟ فرعون گفت: من جز آنچه را [صواب] می بینم [و به آن یقین دارم و آن انکار موسی و کشتن او و تقویت حکومت من است] به شما ارائه نمی کنم، و شما را جز به راه راست هدایت نمی کنم.

در جامعه مصر، این ربوبیت تشریحی، فراگیر و پذیرفته شده بود. به همین جهت حضرت یوسف علیه السلام در زندان برای تبلیغ توحید به هم بندهای خود چنین پند می داد:

ص: ۲۹۷

يَصْحَبِي السَّجْنَءَ أَزْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَحْدُ الْقَهَّارُ» (۱)

ای دو یار زندان! آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟

کلمه «خیر» در آیه، مانند بعضی موارد دیگر (۲) افعال تعیین است؛ نه افعال تفضیل.

۲ - مسیحیان نیز دچار شرک در تشریح بودند؛ قرآن کریم می فرماید: آنان دانشمندان و راهبان خود و حضرت مسیح علیه السلام را ربّ خود می دانستند:

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمِمَّا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۳)

آنان دانشمندان و راهبانشان و مسیح پسر مریم را به جای خدا به خدایی گرفتند؛ در حالی که مأمور نبودند مگر اینکه معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست پرستند؛ منزّه و پاک است از آنچه شریک او قرار می دهند.

در روایات آمده که: اینان هرگز علمای خود را پرستش نکردند، بلکه حلال و حرام خود ساخته و احکام خلاف آنان را پذیرفتند و از این راه تحت ربوبیت آنها درآمدند.

د) شرک در عبادت

بزرگ ترین مسئولیت انبیا علیهم السلام و مهمترین پیام کتاب های آسمانی، دعوت به

ص: ۲۹۸

۱- (۱) - یوسف (۱۲): ۳۹. [۱]

۲- (۲) - «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلِّمْ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ءَآءَ لَهُ خَيْرٌ مِّمَّا يُشْرِكُونَ» بگو: همه ستایش ها ویژه خداست، و درود بر آن بندگان که آنان را برگزیده است. آیا خدا بهتر است یا آنچه شریک او قرار می دهند؟؛ سورة نمل (۲۷): ۵۹. [۲]

۳- (۳) - توبه (۹): ۳۱. [۳]

توحید، به ویژه توحید در عبادت است. توحید در عبادت یعنی رها شدن از پرستش غیرخدا و تنها پذیرش بندگی او.

بسیاری از مردم همراه با اعتراف به توحید خالقیت، گرفتار انواع گوناگون شرک در عبادت هستند. برخی به صورت آشکار بت و مجسمه را می پرستند و برخی در مقابل فراعنه به خاک می افتند و برخی با ریا در عبادت، غیرخدا را منظور می کنند.

انبیا علیهم السلام وظیفه خود دانستند که هم صفحه دل انسان ها را از روث شرک جلی و خفی پاک و از اسارت هوای نفس رها سازند و هم صحفه جامعه بشری را از لوث زنگارهای پرستش غیرخدا تطهیر کنند تا بندگان خدا با عبادت او به کرامت و حریت واقعی خود، دست یابند.

ه (شرک در عمل

اگر شرک جلی را مخصوص بت پرستان می دانیم، شرک خفی را نیز می توان شرک عالم نامید؛ زیرا صمدی و صنمی هر دو به آن مبتلا می شوند. همان گونه که توحید درجات و مراتب متعدّد دارد، شرک نیز دارای درکات متعدد است. به طوری که بیشتر کسانی که ایمان آورده اند، کم و بیش رگه هایی از شرک، در عقاید، اعمال و گفتارشان وجود دارد:

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (۱)

و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند مگر آنکه [برای او] شریک قرار می دهند .

شاید به همین جهت قرآن، مؤمنان را به کسب مراتب عالی تر ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت می کند:

ص: ۲۹۹

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (۱)

ای اهل ایمان! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و به کتابی که پیش از این فرستاده [از روی صدق و حقیقت] ایمان بیاورید. و هر که به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران او و روز قیامت کافر شود، یقیناً به گمراهی دور و درازی دچار شده است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشِّرْكَ الْأَصْيَغَرَ، قَالُوا وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْيَغَرُ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هُوَ الرِّيَاءُ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ: إِذَا جَازَى الْعِبَادَ بِأَعْمَالِهِمْ أَذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنتُمْ تُرَاءُونَ فِي الدُّنْيَا فَانظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمُ الْجِزَاءَ وَقَالَ: اسْتَعِيدُوا مِنْ جُبِّ الْخِزْيِ، قِيلَ: وَمَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: وَإِذَا فِي جَهَنَّمَ اعْتَدَّ لِلْمُرَائِينَ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الْمُرَائِي يُنَادِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا مُرَائِي ضَلَّ عَمَلُكَ وَبَطَلَ اجْرُوكَ، أَذْهَبَ فَخُذْ اجْرُوكَ مِمَّنْ كُنتَ تَعْمَلُ لَهُ. (۲)

آنچه بیشتر از شما می ترسم شرک کوچک است. گفتند: یا رسول الله! شرک کوچک کدام است؟ فرمودند: آن ریا می باشد، روز قیامت که خداوند بندگان را پاداش می دهد می گوید: بروید از کسانی که برای آنها کار می کردید پاداش خود را طلب کنید و ببینید آیا آنها می توانند پاداش شما را بدهند. بعد فرمود:

از چاه رسوایی به خداوند پناه ببرید. گفتند: یا رسول الله! چاه رسوایی کدام

ص: ۳۰۰

۱- (۱) - نساء (۴): ۱۳۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۷/۱، باب ۱۱، حدیث ۱۰۸؛ [۲]مجموعه ورام: ۱۸۷/۱. [۳]

است؟ حضرت فرمود: نام یک درّه ای در جهنّم است که ریاکاران در آنجا خواهند بود. بعد فرمودند: روز قیامت به ریاکار می گویند ای بدکار! ای مکار! ای فریبکار! هر چه کار کردی از دست رفت و مزدت پایمال شد، اینک بروید و مزد خود را از همان کسی که برای او کار می کردید بگیرید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الشُّرْكَ أَحْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ وَقَالَ مِنْهُ تَحْوِيلُ الْخَاتَمِ لِيَذُكَّرَ الْحَاجَّةَ وَشِبْهُ هَذَا. (۱)

شرک در اعمال انسان مخفی تر از حرکت مورچه است و از موارد شرک آن است که انگشتی خود را در انگشت بچرخانی تا حاجتت را فراموش نکنی و یا چیزی شبیه آن.

اگر انسان می خواهد از شرک به دور باشد باید بکوشد ایمان خود را قوی کند و به هر اندازه که ایمان خالص شود شرک و غیر خدایی بودن هم، از آن دور می شود.

امام علی علیه السلام می فرماید:

فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ. (۲)

خداوند ایمان را جهت پاک شدن از شرک واجب نمود.

به خاطر همین فرمود:

مَنْ ارْتَابَ بِالْإِيمَانِ اشْرَكَ. (۳)

هر که شک کند در ایمان، کافر شود.

ص: ۳۰۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۲/۶۸، باب ۶۳، حدیث ۳۶؛ [۱] معانی الأخبار: ۳۷۹، حدیث ۱.

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۲۵۲. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۸۷، حدیث ۱۴۶۳. [۳]

مراد از این حدیث این است که: در ایمان یقین باید و هر که شک کند در آن یعنی احتمال خلاف آن بدهد هر چند احتمال مرجوحی باشد کافر است. مانند کسی که انکار کند.

و در جای دیگر می فرماید:

لَا يَصْدُقُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى تَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ. (۱)

ایمان عبد صادق نیست مگر اینکه اعتمادش به آنچه نزد خداست از آنچه در دست خود دارد بیشتر باشد.

بنابراین با توجه به آیات و روایات معصومین علیهم السلام در می یابیم که:

«ریشه اصلی انحراف مشرکان آن است که خدا را آن گونه شایسته است نشناختند و به همین دلیل نامقدس، او را تا آنجا تنزل دادند که هم ردیف بت ها قرار دادند:

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (۲)

[یهودیان بر ضد پیامبر اسلام به سفسطه گری پرداختند چون] آنان خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند .

آری، سرچشمه شرک عدم معرفت صحیح درباره خداوند است، کسی که بداند اولاً: او وجودی است بی پایان و نامحدود از هر نظر، ثانیاً: آفرینش همه موجودات از ناحیه او است و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمندند، ثالثاً:

تدبیر عالم هستی و گشودن گره تمام مشکلات و همه ارزاق به دست با قدرت اوست، و حتی اگر شفاعتی هم انجام گیرد به اذن و فرمان او خواهد بود، معنی ندارد رو به سوی دیگر آرد.

ص: ۳۰۲

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۳۱۰. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۹۱. [۲]

اصلاً چنین وجودی با این صفات دوگانگی برای او محال است؛ زیرا دو وجود نامحدود از جمیع جهات، عقلاً غیرممکن است.» (۱)

اثرات سوء شرک

با توجه به این همه نشانه های خداوند، اگر انسان دچار شرک شود باید بداند که شرک سه اثر بسیار بد در وجود او خواهد گذاشت:

۱ - شرک، مایه ضعف و ناتوانی و زبونی و ذلت است در حالی که توحید عامل قیام و حرکت و سرفرازی است.

۲ - شرک، مایه مذمت و نکوهش است، چرا که یک خط روشن انحرافی است در برابر منطق عقل و کفرانی است آشکار در مقابل نعمت پروردگار، و آن کس که تن به چنین انحرافی دهد در خور مذمت است.

۳ - شرک، سبب می شود که خداوند، مشرک را به معبودهای ساختگی اش واگذارد و دست از حمایتش بردارد، و از آنجا که معبودهای ساختگی نیز قادر بر حمایت کسی نیستند و خدا هم حمایتش را از چنین کسانی برداشته، آنها مخذول یعنی بدون یار و یاور خواهند شد.

مرز توحید و شرک

اشاره

تعیین مرز توحید و شرک از آن رو اهمیت زیادی دارد که بعضی همیشه به علت برداشت های غیرواقعی از برخی مفاهیم در صدد تهمت شرک به دیگر مسلمانان هستند. مثلاً در تعریف عبادت و تعیین مصادیق آن دچار انحرافی شده اند که به امامیه - به علت دارا بودن فرهنگ شفاعت و توسل که برگرفته از قرآن کریم و سنت اهل بیت علیهم السلام است - نسبت شرک می دهند.

ص: ۳۰۳

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۵۲۹/۱۹، [۱] ذیل آیه ۶۷ سوره زمر.

افزون بر این، برخی از فِرَق اسلامی در تشخیص مصادیق شرک گرفتار افراط یا تفریط هستند؛ از خوارج نقل شده که صرف ارتکاب گناه بزرگ موجب کفر می شود.

در مقابل، مرجئه می گویند: با داشتن عقیده صحیح توحیدی، هیچ عملی به ایمان انسان لطمه نمی زند.

در توحید افعالی گفته شد که سراسر جهان امکان، مظهر خدای سبحان است و اعتقاد به موجودات ممکن که گاهی فعل حق و فیض او هستند، موجب شرک نخواهند شد؛ وجود همه پدیده ها وجود ممکن و ربطی است و هیچ نوع استقلال از خود ندارند.

نیز گذشت که ارتباط ممکنات با یکدیگر، یا به نحو علت و معلول معهود است و یا به نحو رقیق شده آن یعنی تشان، و این مطلب چیزی است که نه نکول و انکار آن نشانه توحید است و نه قبول و اقرار به آن علامت شرک؛ چون رابطه علیت به دو گونه قابل تصور است:

۱. علت امکانی که معلول خود وجود می دهد و در اعطای وجود مستقل است.

معتزله درباره ارتباط انسان و افعال او، به چنین استقلالی معتقدند. این اعتقاد با توحید افعالی منافات دارد و از مصادیق شرک است، گرچه شرک جلی نیست تا موجب خروج از اسلام شود.

۲. عدم استقلال علت امکانی، که علت مانند معلول خود جلوه ای از فعل حق تعالی است و از خود چیزی ندارد. در این صورت، شرک خفی هم نیست.

بله، اگر کسی بگوید: خدای سبحان در حدوث عالم نقش داشت، ولی در بقای آن دخالت ندارد و تدبیر جهان به دست دیگران است - چنان که برخی از مشرکان معتقد بودند - شرک جلی است.

معجزه و کرامت هم خارج از قلمرو توحید نیست و اگر برای بعضی افراد یا اشیا اثرهای غیرعادی و اصطلاحاً معجزه ثابت شود، این تأثیر و تأثر غیرعادی خارج از

نظام علت و معلول نیست و با توحید افعالی منافات ندارد. پس اعتقاد به تأثیرات شگفت برخی از موجودهای امکانی تا زمانی که به فقر ذاتی آنها در همه مراحل معتقد باشیم، هرگز آسیبی به اعتقاد توحیدی وارد نمی کند.

الف - عبادت

عبادت غیر خدا از مصادیق روشن شرک عملی است، لازم است نخست مفهوم عبادت و سپس برخی از مصادیق آن ذکر شود.

عبودیت به معنای اظهار فروتنی و تذلل است و عبادت در این معنا رساتر از عبودیت است؛ زیرا عبادت یعنی نهایت فروتنی. (۱) برخی از لغویان عبادت را به معنای خضوع و فروتنی دانسته اند ولی این مفهوم، معنای مطابقی آن نیست، بلکه لازم معنای اصطلاحی است. عرف هرگز عبادت را - که به فارسی به معنای پرستش است - مترادف با فروتنی نمی داند.

استاد علامه طباطبایی رحمه الله می گوید: علت این که خضوع معنای مطابقی عبادت نیست آن است که خضوع لازم است و بالام متعدی می شود، مانند:

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَؤُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» (۲)

اگر بخواهیم، معجزه ای بزرگ از آسمان بر آنان نازل می کنیم که فروتنانه و بی اختیار در برابرش گردن نهند.

ولی کلمه عبادت بدون حرف جر متعدی است. (۳) فرقه وهابيون، مفهوم اله و معبود را یکی می دانند و می گویند: جز خدا را نباید خواند و جز به او نباید امیدوار بود و جز از او نباید طلب یاری کرد، و در تعریف

ص: ۳۰۵

۱- (۱) - مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی: ماده عبد.

۲- (۲) - شعراء (۲۶): ۴. [۱]

۳- (۳) - تفسیر المیزان: ۲۴/۱، ذیل آیه ۵ سوره حمد.

توحید می گویند: توحید انحصار عبادت در خدای سبحان است و دین انبیا همین است، خلاصه آنچه از کلمات این گروه استفاده می شود این است که: مطلق خضوع و تذلل عبادت است و توسل به غیر خدا و امید شفاعت از غیر او شرک است.

حق آن است که عبادت، مطلق خضوع نیست، بلکه خضوع خاص، همراه با اعتقاد به الوهیت و استقلال است و اگر قید الوهیت و استقلال معبود نباشد، صرف خضوع شرک نیست.

برای دفاع از فرهنگ امامیه که در بالاترین درجه توحید نظری و عملی قرار دارد، به اختصار به موضوع توسل و شفاعت می پردازیم، تا معلوم شود که هیچ یک از این دو عمل مشروع، منافی با توحید عبادی نیست.

ب - توسل

از ریشه «وسل» به معنای تقرب و نزدیکی است. «وسیله» چیزی است که شخص با آن به غیر نزدیک می شود (۱) و در اصطلاح، وسیله قرار دادن ذات و مقام اولیای الهی برای تقرب به خدا و رسیدن به حاجت است.

توسل به علل غیرطبیعی دو گونه است:

۱. توسل به آنها به عنوان علل مستقل در تأثیر و تأثر.

۲. توسل به آنها به عنوان واسطه در رساندن متوسلان به خدای سبحان، با اعتقاد به اینکه خود آنان مظهر و آیت حق اند؛ نه بیش از آن.

بینش توحیدی هرگز اجازه نمی دهد موخید به نوع نخست از توسل تفوه کند و از خود وسایط حاجت بطلبد، چون چنین اعتقادی هم شرک است و با توحید منافات دارد و هم با معنای اصطلاحی توسل که تقرب جستن به خداست، سازگار نیست.

بنابراین، معتقدان به توسل نیز با صراحت می گویند: از غیر خدا حاجت

ص: ۳۰۶

خواستن و غیر او را در برآوردن نیاز، مستقلّ پنداشتن شرک و موجب خروج از توحید است. ولی اگر طلب حاجت فقط از خدا باشد لیکن از راه وسایط مقدسی که در اثر عبادت خدا، مراتب معنوی والایی را کسب کرده اند از این رو می توانند به اذن خدا ما را به رحمت و مغفرت و توجّه الهی نزدیک و مشمول عنایات خاصه آن حضرت کنند، این مطلب هیچ منافاتی با توحید ندارد و عقل و نقل به جواز آن حکم می کنند.

توسّل در فرهنگ امامیه از نوع توسّل به وسایل عادی است؛ مثلاً برای کسب نور و گرما به آفتاب و برای رفع تشنگی به آب و برای برطرف شدن گرسنگی به غذا توسّل پیدا می کنیم که توسّل به مجاری فیض الهی است. به طور مسلّم خاندان عصمت و طهارت به مراتب از این مجاری فیض مادی، برتر و بالاترند.

توسّل به انبیا و اولیا علیهم السلام نیز از این قبیل است. موخّذ وقتی غذا می خورد یا آب می نوشد، همچون حضرت ابراهیم علیه السلام می گوید:

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي» (۱)

و آنکه او طعام می دهد و سیراب می کند.

و امام سجّاد علیه السلام نیز پس از صرف غذا می فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا، وَ كَفَانَا وَ أَيَّدَنَا وَ آوَانَا وَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا وَ أَفْضَلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُطْعِمُنِي، وَ لَا يُطْعِمُنِي» (۲)

سپاس مخصوص خدایی است که ما را طعام بخشید و سیراب کرد و کفایت نمود و تأیید فرمود و پناه داد و بر ما نعمت بخشید و برترین حمد بر خدایی که طعام می دهد و کسی به او طعام نمی دهد.

ص: ۳۰۷

۱- (۱) - شعراء (۲۶) : ۷۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷۶/۶۳، باب ۱۱، حدیث ۳۰؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۶۰/۲۴، باب ۵۹، حدیث ۳۰۷۷۶. [۳]

ولی تصوّر ملحد آن است که: آب و نان او را سیراب و سیر می کند، به وسایط عادی هم دید استقلاللی دارد و موحد برای هیچ یک از ذوات مقدّسه استقلال در تأثیر، شفاعت و... نمی بیند؛ از این رو پس از اقرار به بنده خاص الهی بودن آنان، به آنها توسل پیدا می کند.

با این بیان، توسل عقلاً ممکن است. ادله نقلی نیز دلالت بر وقوع این گونه توسلات در عصر معصومان علیهم السلام دارد.

توسل در قرآن و روایات

قرآن کریم نه تنها بر جواز توسل دلالت دارد، بلکه همگان را به رفتن به حضور پیامبر و طلب عفو از خدا و مشمول استغفار پیامبر قرار گرفتن ترغیب می کند:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا» (۱)

و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق خدا از او اطاعت شود. و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

منکران توسل می گویند: این آیه توسل را تجویز می کند ولی با قیود خاصی، اول: توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نه دیگران، دوم: فقط توسل در زمان حیات آن حضرت را، نه پس از رحلت وی را. سوم: توسل در حضور آن حضرت و از نزدیک را، نه از راه دور. چهارم: فقط توسل در طلب استغفار؛ نه امور دیگر را.

ولی هیچ یک از این استثناها صحیح نیست؛ زیرا، با پذیرفتن جواز اصل توسل،

ص: ۳۰۸

بنیان ادعای آنان که توسل را ذاتاً شرک و منافی توحید می دانند، فرو می ریزد؛ چون اگر توسل از جهت عقلی شرک باشد، امر عقلی، تخصیص بردار نیست، نمی توان گفت توسل حقیقه شرک است ولی در مواردی جایز است. توحید و شرک از مسائل نقلی و فرعی نیست تا بتوان عموم یا اطلاق آنها را تخصیص یا تقیید زد، بلکه از مسائل عقلی است و اصلی غیرقابل تخصیص است، و اگر توسل، به معنای درخواست دعا و طلب استغفار جایز باشد، سایر مصادیق آن نیز که در اصل جامع توسل مشترک است باید جایز باشد و نمی توان برخی از مصادیق آن اصل جامع را روا و برخی را ناروا دانست.

افزون بر این، اگر توسل به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جایز است، چرا توسل به دیگر اولیای الهی جایز نباشد؟ در حالی که ادله نقلی دیگر، مؤید عمومیت جواز توسل است و اگر در زمان حیات رسول خدا توسل به او جایز باشد پس از رحلت وی نیز جایز است؛ زیرا انبیا و اولیا، و در رأس آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همیشه زنده اند.

وقتی بر اساس نص قرآن کریم شهدا زنده باشند، (۱) حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله که شهید شهادت است، (۲) به طور مسلم زنده است و به همین دلیل ناظر اعمال مردم است. افزون بر عرضه مستمر اعمال بر آن حضرت در دنیا، در آخرت نیز شاهد محکمه اعمال همگان خواهد بود، پس وی همواره زنده است و از اعمال همه آگاه و آمدن حضور آن حضرت معنای خاص خود را دارد و حضور فیزیکی او لازم

ص: ۳۰۹

-
- ۱- (۱) - «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتَ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنَّ لَاتَشْعُرُونَ» و به آنان که در راه خدا کشته می شوند مرده نگوئید، بلکه [در عالم برزخ] دارای حیات اند، ولی شما [کیفیت آن حیات را] درک نمی کنید.؛ بقره (۲) : ۱۵۴. [۱]
- ۲- (۲) - «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» پس چگونه است [حال مردم] هنگامی که از هر امتی گواهی [که پیامبر آنان است بر اعمالشان] بیاوریم، و تو را بر آنان گواه آوریم؟!؛ نساء (۴) : ۴۱. [۲]

نیست، اظهار پشیمانی از راه دور و درخواست طلب مغفرت از او نیز به معنای ادراک حضور اوست؛ مهم آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از صدق استغاثه نادم با خیر شود.

اهل سنت و از جمله قرطبی که از متعصبان ایشان است، در تفسیر خود از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده که: سه روز پس از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله عربی بیابان نشین آمد و خود را روی قبر آن حضرت افکند و از خاک آن بر سر خود ریخت و عرض می کرد: ای رسول خدا! شما فرمودید و ما شنیدیم و شما از خدا دریافت کردید، ما هم از شما دریافت کردیم، از جمله آیاتی که بر تو نازل شد این آیه بود که:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنْتَهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا (۱)

و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق خدا از او اطاعت شود. و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

و من بر خود ستم کرده ام و آمده ام تا تو برایم طلب آمرزش کنی. پس از قبر صدایی برخاست که تو بخشیده شدی. (۲) نظیر تو سئل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره اثر پیراهن حضرت یوسف علیه السلام نیز آمده که امکان و اثر تو سئل به ذوات و آثار ذوات مقدس را بیان می کند، حضرت یوسف علیه السلام گفت:

أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ

ص: ۳۱۰

۱- (۱) - نساء (۴): ۶۴. [۱]

۲- (۲) - تفسیر القرطبی: ۱۷۲/۵، ذیل تفسیر آیه ۶۴ سوره نساء.

این پیراهن را ببرید ، و روی صورت پدرم بیندازید ، او بینا می شود و همه خاندانتان را نزد من آورید .

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۲)

پس هنگامی که مژده رسان آمد ، پیراهن را بر صورت او افکند و او دوباره بینا شد ، گفت : آیا به شما نگفتم که من از خدا حقایقی می دانم که شما نمی دانید ؟

ج) شفاعت

در تفسیر المنار، ذیل آیه:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (۳)

ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بسته ، یا آیات او را تکذیب کرده ، کیست ؟ یقیناً ستمکاران ، رستگار نخواهند بود .

می گوید:

آیه درباره کافران نازل شده، از این رو مردم در شمول آن بر غیر کافر غفلت می کنند، در صورتی که آیه دو گروه دیگر را شامل می شود، یکی کسی که خود را مسلمان می نامد یا دیگران او را مؤمن و مسلمان می شمرد ولی بر خدا دروغ

ص: ۳۱۱

۱- (۱) - یوسف (۱۲) : ۹۳. [۱]

۲- (۲) - یوسف (۱۲) : ۹۶. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۲۱. [۳]

می بندد، مانند اینکه: گفته او سخن مشرکان است، یعنی غیرخدا را ولی می گیرد و او را می خواند تا نزد خدا شفاعت کند، دیگری کسی است که با نظر خود چیزی را به دین خدا می افزاید. (۱) این سخن که توسل به بزرگان دین و طلب شفاعت از آنان موجب کفر و شرک است، ناشی از عدم بررسی معنای دقیق شفاعت نزد امامیه است. وهابیان افراطگری خاصی دارند که مرهون نگرش ساده آنان به معنای دقیق توسل و شفاعت است که شفاعت را خواندن غیر خدا می دانند و بر اساس آیه شریفه:

وَ أَنْ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۲)

و مساجد ویژه خداست، پس هیچ کس را با خدا پرستید.

و آیه:

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَمْ يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۳)

و آنان به جای خدا چیزهایی را می پرستند که نه زبانی به آنان می رسانند و نه سودی به آنان می دهند؛ و می گویند: اینان شفیعان ما نزد خداوند. بگو:

آیا خدا را به شفیعانی خبر می دهید که آنها را در آسمان ها و زمین [به عنوان شفیع] نمی شناسد؟ او از آنچه که شریک او قرار می دهند، منزّه و برتر است.

از آن نهی می کنند.

ولی این سخنان از جهاتی مخدوش است و مهم ترین اشکال، مغالطه محتوایی

ص: ۳۱۲

۱- (۱) - تفسیر المنار: ۲۹۴/۷، ذیل آیه ۲۱ سوره انعام.

۲- (۲) - جن (۷۲): ۱۸. [۱]

۳- (۳) - یونس (۱۰): ۱۸. [۲]

آن است. به همین جهت بزرگان و علمای امامیه، به ویژه متأخران، این قبیل موضوعات را به دقت مورد تحلیل قرار داده و با دلایل متقن شفاعت را اثبات کرده و از اشکالات و شبهات منتقدان به خوبی پاسخ داده اند.

همان گونه که اشاره شد، یکی از اشکالات بر شفاعت این است که: درخواست شفاعت از اولیای الهی عبادت غیر خداست و نظری است که مشرکان نسبت به معبودهای خود داشتند:

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَآ يَنْصُرُهُمْ وَ لَآ يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هُوَ لَآءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَشُبُّونَ اللَّهَ بِمَا لَآ يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَآ فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۱)

و آنان به جای خدا چیزهایی را می پرستند که نه زبانی به آنان می رسانند و نه سودی به آنان می دهند؛ و می گویند: اینان شفیعان ما نزد خدایند. بگو:

آیا خدا را به شفیعانی خبر می دهید که آنها را در آسمان ها و زمین [به عنوان شفیع] نمی شناسد؟ او از آنچه که شریک او قرار می دهند، منزّه و برتر است.

پاسخ آن است که: بین تقاضای شفاعت از اولیای الهی از جانب مؤمنان، و درخواست شفاعت از بت ها از جانب مشرکان، تفاوت جوهری است.

مشرکان معتقد بودند اولاً، خدا موجود مقدس و والا و برتر از عبادت بندگان است و بشر نمی تواند او را بشناسد و پرستند. ثانیاً، خدا تدبیر امور عالم، از جمله زندگی بشر را به فرشتگان و اختران و انسان های مقرب و اگذار کرده است، و انسان برای تقرب به خدا باید آنها را عبادت کند:

أَلَمْ لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ

ص: ۳۱۳

لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ» (۱)

آگاه باشید! که دین خالص ویژه خداست، و آنان که به جای خدا سرپرستان و معبودانی برگزیده اند [و می گویند:] ما آنان را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک کنند، نمی پرستیم. بی تردید خدا میان آنان [و مؤمنان] درباره آنچه که اختلاف می کنند [و آن آیین توحید و شرک است] داوری خواهد کرد؛ قطعاً خدا آن کس را که دروغگو و بسیار ناسپاس است، هدایت نمی کند.

و چون اداره جهان و سرنوشت ما به آنان سپرده شده، برای رفع نیاز و دفع ضرر باید به پیشگاه آنان تضرع کرد. از این رو در برابر تمثال و مجسمه بت ها به عبادت و خضوع آن مدبران می پرداختند، که باعث شد به مرور زمان همین بت ها معبود جاهلان و عوام مشرکان قرار گیرد:

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ» (۲)

[به آنان] گفت: آیا آنچه را [با دست خود] می تراشید، می پرستید؟!]

مشرکان بر این اساس، از بت ها، یا از فرشتگان و بزرگان بشر درخواست شفاعت می کردند. قرآن نیز این کار را نکوهش می کند که چرا مشرکان غیر از خدا چیزی را عبادت می کنند که هیچ ضرر و نفعی برای آنان ندارد، و می گویند: اینها شفیعان ما پیش خدا هستند.

اما مؤمنان چنین اعتقادی نسبت به اولیای الهی ندارند و هرگز آنان را نمی پرستند؛ زیرا بر این باورند که غیر از خدا، هیچ کس صلاحیت عبادت را ندارد:

وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - زمر (۳۹): ۳. [۱]

۲- (۲) - صافات (۳۷): ۹۵. [۲]

وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (۱)

در حالی که فرمان نیافته بودند جز آنکه خدا را پرستند ، و ایمان و عبادت را برای او از هر گونه شرکی خالص کنند ، و حق گرا باشند ، و نماز را برپا دارند ، و زکات پردازند ؛ و این است آیین استوار و ثابت .

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۲)

اوست زنده [بی زوال] ، هیچ معبودی جز او نیست ، پس او را در حالی که ایمان و عبادت را برای او [از هر گونه شرکی] خالص می کنید ، پرستید .

همه ستایش ها ویژه خدا پروردگار جهانیان است .

مؤمنان، تنها خدا را ربّ و مدبّر عالم می دانند و معتقدند خدا، هم

«ربّ العالمین» و مدبّر همه جهان هستی و هم ربّ یکایک موجودات و انسان هاست.

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْعَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (۳)

بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او پروردگار هر چیزی است؟! و هیچ کس جز به زیان خود [عمل زشتی] مرتکب نمی شود ، و هیچ سنگین باری بار گناه دیگری را بر نمی دارد ؛ سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان خواهد بود ، پس شما را به [حَقَائِيتِ] آنچه درباره آن [با مردم مؤمن] اختلاف می کردید ، آگاه می کند .

ص: ۳۱۵

۱- (۱) - بینه (۹۸) : ۵. [۱]

۲- (۲) - غافر (۴۰) : ۶۵. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶) : ۱۶۴. [۳]

و او را از همه به خود نزدیک تر می دانند:

وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَّا تُبْصِرُونَ ﴿١﴾

و ما به او از شما نزدیک تریم ، ولی نمی بینید .

و بر این اعتقادند که خدا به بندگانش نزدیک است و حوایج آنها را از خود برطرف می سازد:

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿٢﴾

هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند ، [بگو :] یقیناً من نزدیکم ، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم ؛ پس باید دعوتم را بپذیرند و به من ایمان آورند ، تا [به حق و حقیقت] راه یابند [و به مقصد اعلی برسند] .

و از خود انسان به وی نزدیک تر است تا جایی که بین او و قلبش حایل می شود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٣﴾

ای اهل ایمان ! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد ، دعوت می کنند اجابت کنید ، و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل و مانع می شود [تا حق را باطل و باطل را حق مپندارد] و مسلماً همه شما به سوی او گردآوری خواهید شد .

و از وساوس درونی او نیز آگاه است:

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - واقعه (۵۶) : ۸۵ [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۸۶ [۲]

۳- (۳) - انفال (۸) : ۲۴ [۳]

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۱)

همانا انسان را آفریدیم و همواره آنچه را که باطنش [نسبت به معاد و دیگر حقایق] به او وسوسه می کند، می دانیم، و ما به او از رگ گردن نزدیک تریم.

افزون بر این، مؤمنان، برای هیچ کس در عالم، جز خدا استقلالی در کار معتقد نیستند، حتی درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که از هر ولی و ملک مقربى برتر است، معتقدند که بدون مشیت خدا، مالک هیچ نفع و ضرری برای خود - چه رسد به دیگران - نیست:

قُلْ لَأَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَانْفَعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتُخْرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۲)

بگو: من برای خود قدرت دفع زیان و جلب سود ندارم، مگر آنچه را که خدا بخواهد؛ [وظیفه من فقط ابلاغ پیام خداست] برای هر امتی سرآمدی معین و اجلی محدود است، هنگامی که اجلشان سرآید، نه لحظه ای پس می مانند و نه پیش می افتند.

و فرشتگان مقرب الهی را مطیع محض او می دانند که بدون اذن و امر او گفتار و کرداری از خود ندارند:

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۳)

در گفتار بر او پیشی نمی گیرند، و آنان فقط به فرمان او عمل می کنند.

مؤمنان معتقدند چنان که همه آفرینش هستی و تدبیر عالم به دست خداست:

ص: ۳۱۷

۱- (۱) - ق (۵۰): ۱۶.

۲- (۲) - یونس (۱۰): ۴۹. [۱]

۳- (۳) - انبیاء (۲۱): ۲۷. [۲]

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۱)

آگاه باشید که آفریدن و فرمان [نافذ نسبت به همه موجودات] مخصوص اوست ؛ همیشه سودمند و با برکت است ، پروردگار عالمیان .

همه شفاعت هم از آن اوست:

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا» (۲)

بگو : شفاعت ، یکسره ویژه خداست .

و هر شفيعی باید از جانب آن مدبر عالم، مأذون در شفاعت باشد.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (۳)

همواره کار جهان را [با قوانینی استوار و منظم] تدبیر می کند . [کار] هیچ واسطه ای [در همه جهان هستی برای جابجایی عناصر و ترکیب اجزا و به جریان انداختن امور] جز پس از اذن او نیست . این است خدا ، پروردگار شما ، پس او را پرستید ؛ آیا متذکر [حقایق] نمی شوید ؟

چنان که مشفوع له (شفاعت شونده) باید از ناحیه خداوند تعیین گردند:

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (۴)

خدا همه گذشته آنان و آینده شان را می داند ، و جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی کنند ، و آنان از ترس [عظمت و جلال] او هراسان و بیمناکند .

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۵۴. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹) : ۴۴. [۲]

۳- (۳) - یونس (۱۰) : ۳. [۳]

۴- (۴) - انبیاء (۲۱) : ۲۸. [۴]

و بدون تردید بت های بی شعور که مالک هیچ چیز نیستند صلاحیت شفاعت کردن را ندارند:

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبًا لَوْ كَانُوا لَيَمْلِكُونَ شَيْئًا وَ لَيَعْقِلُونَ» (۱)

[نه اینکه بی خبران ، درباره قدرت خدا نمی اندیشند] بلکه به جای خدا [از بتان] شفیعانی برای خود گرفته اند . بگو : آیا] از آنها شفاعت می خواهید [هر چند مالک چیزی [و اختیاردار شفاعتی] نباشند و علم و عقلی نداشته باشند [و پرستندگان خود را نشانند ؟]

اما فرشتگان، پیامبران و حتی مؤمنان از شفاعت به معنای دعا و طلب مغفرت، برخوردارند.

قرآن درباره فرشتگان می فرماید:

تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۲)

نزدیک است آسمان ها از فرازشان [به سبب عظمت وحی] بشکافند و فرشتگان ، پروردگارشان را همواره همراه با سپاس و ستایش تسبیح می گویند ، و برای کسانی که در زمین هستند ، درخواست آمرزش می کنند ؛ آگاه باشید ! بی تردید خدا بسیار آمرزنده و مهربان است .

و درباره پیامبران چنین می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ

ص: ۳۱۹

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۴۳. [۱]

۲- (۲) - شوری (۴۲) : ۵. [۲]

جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (۱)

و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق خدا از او اطاعت شود . و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند ، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند ، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد ، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند .

همچنین درباره مؤمنان چنین آمده است:

وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَاتَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (۲)

و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می گویند : پروردگارا ! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز ، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده .

پروردگارا ! یقیناً تو رؤوف و مهربانی.» (۳)

ص: ۳۲۰

۱- (۱) - نساء (۴) : ۶۴ . [۱]

۲- (۲) - حشر (۵۹) : ۱۰ . [۲]

۳- (۳) - توحید در قرآن، جوادی آملی: ۵۹۳/۲ - ۶۰۲، با تلخیص.

[«۷» اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَضِيْحٌ وَّ اُمْسِيْ مُسْتَقِيْلًا لِعَمَلِيْ مُعْتَرِفًا بِعَدْوِيْ مُقِرًّا بِخَطَايَاىْ اَنَا بِاِسْرَافِيْ عَلٰى نَفْسِيْ ذَلِيْلٌ عَمَلِيْ اَهْلِكْنِيْ وَ هَوَاىْ اَزْدَانِيْ وَ شَهْوَاتِيْ حَرَمْتَنِيْ «۸» فَاَسْأَلُكَ يَا مَوْلَاىْ سُوْالَ مَنْ نَفْسُهُ لَاهِيَةً لِطُوْلِ اَمَلِهِ وَ بَدْنُهُ غَافِلٌ لِّسِيْ كُوْنِ عُرُوْقِهِ وَ قَلْبُهُ مَفْتُوْنٌ بِكَتْرِهِ النَّعْمِ عَلَيْهِ وَ فِكْرُهُ قَلِيْلٌ لِّمَا هُوَ صَائِرٌ اِلَيْهِ سُوْالَ مَنْ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْاَمَلُ وَ فَتَنَهُ الْهَوٰى وَ اَسِيْتَمَكَنْتَ مِنْهُ الدُّنْيَا وَ اَظْلَمَ الْاَجَلَ «۹» سُوْالَ مَنْ اَسِيْتَكْتَرُ ذُنُوْبَهُ وَ اعْتَرَفَ بِخَطِيْئَتِهِ سُوْالَ مَنْ لَا رَبَّ لَهُ غَيْرُكَ وَ لَا وِلٰى لَهُ دُوْنَكَ وَ لَا مُنْقَذَ لَهُ مِنْكَ وَ لَا مَلْحَاً لَهُ مِنْكَ اِلَّا اِلَيْكَ]

خدایا! روز را به شب، و شب را به روز می‌رسانم، در حالی که معلم را اندک می‌شمارم، به گناهم معترفم، به خطایم اقرار دارم. من به سبب اسراف بر نفسم از طریق گناه خوارم، عمل زشتم هلاکم کرده، هوسم مرا پست کرده، شهواتم مرا از رحمت محروم نموده، از تو درخواست می‌کنم ای مولایم! درخواست کسی که نفسش محض آرزوی درازش به پوچی و سرگرمی و بیهوده کاری دچار شده، و بدنش به خاطر نگران نبودن از عذاب و عقاب، و دوری از عبادت و تن پروری، غافل مانده. از این جهت رگ و پی اش در آرامش به سر می‌برد، و اضطراب و لرزشی ندارد، و دلش به سبب فراوانی نعمت به فتنه لذت مفتون شده، و اندیشه اش نسبت به فرجام کارش اندک است.

از تو درخواست می‌کنم؛ درخواست کسی که آرزو بر او چیره شده و هوی و هوس او را به فتنه انداخته، و دنیا بر او مسلط گشته، و مرگ بر سرش سایه انداخته. از تو درخواست می‌کنم؛ درخواست کسی که گناهانش را بسیار و فراوان شمرده، و به خطایش اعتراف کرده؛ درخواست کسی که پروردگاری جز تو و سرپرستی غیر تو، و نجات دهنده ای از تو و پناهگاهی از تو جز به سوی تو ندارد.

خواری در اسراف بر نفس

اشاره

امام سجّاد علیه السلام در این فراز از دعا، سرنوشت انسان را از دیدگاه الهی مورد بحث قرار داده و به تمامی دانشمندان و محققان جهان می‌فهماند که انسان حقیقتی دارد فراتر از ماده جسم و آن روح متعالی انسان است، برخلاف مادی‌گرایان که فقط انسان را در محدوده جسم و ماده می‌بینند.

آری، از منظر الهی نیک بختی و هلاکت چیزی است غیر از دیدگاه مادی‌گرایان که معتقدند: در این دنیا هر که آزادتر باشد و آزادانه عمل کند و زرننگ تر و چابک تر باشد و در اشباع قوای حیوانی خود تلاش کند، در زندگی موفق و پیروز و خوشبخت شده است.

دیدگاه الهی ارزش انسان و انسانیت را فراتر و والاتر از این چیزهای زودگذر دنیوی و مادی می‌داند و انسان را در مدار قانون الهی و در محضر باری تعالی می‌بیند و سعی و تلاش و همتش این است که از این قانون تجاوز نکرده و در مسیر حق قدم بردارد.

بنابراین: اختلاف این دو گروه در اصل ساختار انسانیت است که انسان چه حقیقتی دارد، روشن است که بر اساس شناخت‌ها از گوهر انسانی، مفهوم سعادت و محرومیت فرق می‌کند.

از این رو بر پایه نگرش محققان اسلامی، انسان موجودی ابدی و لایزالی بوده و حیات همیشگی دارد و تمام سعادت او تکامل بُعد غیرمادی او می باشد که به تدریج از مرحله تعلق به بدن گرفته تا به اوج خود که همان تجرد تام است، برسد و اگر جز به سوی این مرحله قدم بردارد زیانکار گردیده است هر چند این راه، دشوار و روندگان آن بسیار اندک هستند.

اگر به دستوره‌های خداوند که هماهنگ با ذات انسانی و پیشرفت و آینده نگری او می باشد دقیق عمل شود، او را خوشبخت خواهد کرد و الا بنابر فرمایش امام سجاد علیه السلام انسان در اثر تباه کردن خود خوار می شود و عمل ناپسند، او را هلاک و پست می کند.

تفسیری بر کلمه اسراف

اگر می خواهیم انسانیت انسان از بین نرود باید از اسراف بر نفس پرهیز کنیم و اسراف همان تجاوز از حد و قانون آفرینش و قانون تشریح است.

این نیز روشن است که در یک نظام صحیح هر گونه تجاوز از حد موجب فساد و از هم گسیختگی می شود، به تعبیر دیگر سرچشمه فساد اسراف است و نتیجه اسراف فساد است.

البته اسراف معانی گسترده ای دارد.

گاهی به معنی ساده آن مانند خوردن و آشامیدن:

كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» (۱)

بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید .

گاهی در انتقام گیری و قصاص بیش از حد:

ص: ۳۲۳

فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (۱)

پس وارث مقتول نباید در کشتن زیاده روی کند؛ زیرا او [با قوانین صحیح و درستی چون دیه و قصاص] مورد حمایت قرار گرفته است.

گاه در انفاق و بذل و بخشش بیش از اندازه:

إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا» (۲)

و آنان که وقتی انفاق می کنند، نه از حد معمول [و متعارف] می گذرند.

گاه در داوری کردن و قضاوت نمودنی که منجر به کذب و دروغ شود:

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» (۳)

و مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می داشت، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خداست؟ و بی تردید از سوی پروردگارتان برای شما دلایل روشنی آورده است، و اگر دروغگو باشد دروغش به زیان خود اوست، و اگر راستگو باشد برخی از عذاب هایی که به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید؛ زیرا خدا کسی را که اسراف کار و بسیار دروغگوست، هدایت نمی کند.

گاه در اعتقادات است که منجر به شک و تردید می شود:

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى

ص: ۳۲۴

۱- (۱) - اسراء (۱۷): ۳۳. [۱]

۲- (۲) - فرقان (۲۵): ۶۷. [۲]

۳- (۳) - غافر (۴۰): ۲۸. [۳]

إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ» (۱)

بی تردید یوسف پیش از این دلایل روشنی برای شما آورد ، ولی شما همواره نسبت به آنچه که آورده بود در تردید بودید ، تا زمانی که از دنیا رفت ، [پس از مرگ او] گفتید : خدا هرگز بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد ، این گونه خدا هر اسراف کار تردید کننده ای را گمراه می کند .

گاهی به معنی برتری جویی و استکبار و استثمار آمده:

مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ» (۲)

از فرعون که متکبری سرکش از زمره اسراف کاران بود .

و بالاخره گاهی به معنی هر گونه گناه می آید:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۳)

بگو : ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید ! از رحمت خدا نومید نشوید ، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد ؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است .

با توجه به آیات فوق، رابطه اسراف و فساد به خوبی آشکار می شود.» (۴)

ص: ۳۲۵

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۳۴. [۱]

۲- (۲) - دخان (۴۴) : ۳۱. [۲]

۳- (۳) - زمر (۳۹) : ۵۳. [۳]

۴- (۴) - تفسیر نمونه: ۳۰۷/۱۵ - ۳۰۸، [۴] ذیل آیه ۱۵۱ و ۱۵۲ سوره شعراء.

برای روشن شدن بیشتر جا دارد کلام مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر گران سنگ «المیزان» را نیز متذکر شویم که می گوید:

«عالم هستی یک پارچه نظم و صلاح است و حتی با تضادی که گاهی در میان اجزای آن دیده می شود، تألیف و التیام و هماهنگی فراوان دارد، این نظام به سوی اهداف صالحی در جریان است و برای هر یک از اجزای خود، خط سیری تعیین می کند، حال اگر یکی از اجزا از مدار خود خارج شود و راه فساد را پیش گیرد، میان آن و سایر اجزای این جهان درگیری ایجاد می شود، اگر توانستند این جزء نامنظم اسراف کار را به مدار اصلیش بازگردانند چه بهتر و الا نابدش می کنند، تا نظام به خط سیر خود ادامه دهد.

انسان که یکی از اجزای این عالم هستی است از این قانون عمومی مستثنی نیست، اگر بر اساس فطرت، بر مدار خود حرکت کند و هماهنگ نظام هستی باشد به هدف سعادت بخش که برای او مقدر شده است می رسد، اما اگر از حد خود تجاوز کند و قدم در جاده «فساد در ارض» بگذارد، نخست خداوند او را گوشمالی می دهد و با حوادث سخت و دردناک او را هشدار می دهد، چنان که در قرآن می فرماید:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۱)

در خشکی و دریا به سبب اعمال زشتی که مردم به دست خود مرتکب شدند، فساد و تباهی نمودار شده است تا [خدا کیفر] برخی از آنچه را انجام داده اند به آنان بچشانند، باشد که [از گناه و طغیان] برگردند.

ص: ۳۲۶

اما اگر این هم مؤثر نیفتاد و فساد در اعماق جان او ریشه دوانید، خداوند با عذاب استیصال صفحه زمین را از لوث وجود چنین کسانی پاک می کند.

و از اینجا روشن می شود که چرا در آیات قرآن، خداوند اسراف را با فساد در ارض و عدم اصلاح، هماهنگ ذکر کرده است.» (۱)

ص: ۳۲۷

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۳۰۶/۱۵ - ۳۰۷، ذیل آیات ۱۴۱ - ۱۵۹ سوره شعراء.

[«۱۰» إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ الْوَاجِبِ عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِي أَمَرْتَ رَسُولَكَ أَنْ يُسَبِّحَكَ بِهِ وَبِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ الَّذِي لَا يَنْبَلِي وَلَا يَنْغَيِّرُ وَلَا يَحُولُ وَلَا يَفْنَى أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُغَيِّنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا بِعِبَادَتِكَ وَأَنْ تُسَلِّمَنِي نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا بِمَخَافَتِكَ وَأَنْ تُثَبِّتَنِي بِالْكَثِيرِ مِنْ كَرَامَتِكَ بِرَحْمَتِكَ فَإِلَيْكَ أَفْزُ وَ مِنْكَ أَخَافُ وَ بِكَ أَسْتَعِينُ وَ إِيَّاكَ أَرْجُو «۱۱» وَ لَكَ أَدْعُو وَ إِلَيْكَ أَلْجَأُ وَ بِكَ أَتَّقَى وَ إِيَّاكَ أَسْتَعِينُ وَ بِكَ أُوْمِنُ وَ عَلَيْكَ أَتَوَكَّلُ وَ عَلَيَّ جُودِكَ وَ كَرَمِكَ أَتَكَلُّ [

خدای من! به حق لازم و واجبی که در همه آفریده هایت داری، و به نام بزرگت که به پیامبرت دستور دادی، تو را به آن تسبیح کند، و به بزرگی ذات کریمت که کهنه نمی شود، و دگرگون نمی گردد، و تغییر حال نمی یابد، و فانی نمی شود، از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و مرا با بندگیت از هر چیزی بی نیاز کنی، و به خاطر ترس از تو، ارتباطم را با دنیا قطع فرمایی، و کرامت و رحمت فراوانت را به من برگردانی.

به سوی تو می گریزم و از تو می ترسم و به تو فریادرسی می کنم، و تو را امیدوارم و تو را می خوانم و به تو پناه می آورم، و به تو اعتماد می کنم، و از تو یاری می خواهم، و به تو ایمان می آورم، و بر تو توکل می کنم، و بر جود و کرم

تکیه می زنم.

نام اعظم حق

عده ای از اهل دل و گروهی از اهل معرفت و جمعی از آنان که باطنشان به نور عشق محبوب منور است، با تکیه بر قرآن مجید و روایات عقیده دارند منظور از اسم اعظم حق «رب» است.

اگر به آیات قرآن مجید، دقت کنید، به این معنا آگاه می شوید که تمام انبیای حق در هنگام برخورد با حوادث متوسل به اسم «رب» شده و گره از کار بسته باز می کردند:

آدم علیه السلام برای قبول توبه به اش به درگاه حضرت حق عرضه داشت:

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۱)

پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم ، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود .

نوح برای نجات از بدکاران و قوم خطاکارش به حضرت حق عرضه داشت:

رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» (۲)

پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.

ابراهیم علیه السلام برای قبولی زحمتش نسبت به ساختن کعبه عرضه داشت:

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۳)

پروردگارا! [این عمل را] از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی.

ص: ۳۲۹

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۲۳. [۱]

۲- (۲) - نوح (۷۱) : ۲۶. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۱۲۷. [۳]

موسی علیه السلام برای رفع مشککش به وقت فرار از مصر و قرار گرفتن در منطقه مَدَیْن عرضه داشت:

رَبِّ اَنْتَ لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَكَيْفَ (۱)

پروردگارا! به آنچه از خیر بر من نازل می کنی ، نیازمندم .

عیسی علیه السلام برای درخواست مائده از حضرت محبوب متوسل به این نام عظیم شد:

رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ (۲)

ای پروردگار ما! برای ما از آسمان سفره ای پر از غذا نازل کن.

تمام انبیای و اولیا در دعاهای خود به این نام متوسل می شدند، و مشکل خود را از این طریق حل نمودند؛ البته شرایط مربوط به دعا را هم رعایت می کردند، که رعایت نکردن شرایط دعا، زمینه استجابت را به بن بست می کشاند.

در این مناجات عاشقانه هم حضرت زین العابدین علیه السلام خداوند را به نام بزرگش قسم می دهد.

تا نام جمال یار بردیم رنگ از رخ لاله زار بردیم

بردیم غمت به خلوت خاک آرایش روزگار بردیم

ز آینه دل به سیل گریه عالم غبار بردیم

تا کشته غمزه تو گردیم صد شمع به هر مزار بردیم

مرهم مرهم زدیم چندان کز داغ دل اعتبار بردیم

تا شاهد عافیت گزیدیم ناموس ز هر کنار بردیم

ص: ۳۳۰

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۲۴. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۱۱۴. [۲]

آزاده روی گذشت عرفی صد دوش به زیر بار بردیم

(عرفی شیرازی)

توکل و ایمان به خدا

و در پایان دعا امام سجّاد علیه السلام بحث توکل را مطرح کرده و می فرماید:

«عَلَيْكَ أَتَوَكَّلُ وَعَلَى جُودِكَ وَكَرَمِكَ أَتَكِلُ»

و بر تو توکل می کنم، و بر جود و کرمت تکیه می زنم.

آری، اگر انسان به خدا ایمان بیاورد و در گفتار خود ایمان و اسلام خود صادق باشد و بر کسی غیر او تکیه نکند، از امواج و طوفان های سرسخت نمی هراسد، چرا که ایمان واقعی از توکل جدا نیست، اما باید توجه داشت که: حقیقت توکل واگذاری کار به دیگری و انتخاب او به وکالت است و مفهوم آن این نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و به انزوا بخزد و بگوید: تکیه گاه من خداست، بلکه مفهوم آن این است که: هرگاه نهایت تلاش و کوشش خود را به کار برد و نتوانست موانع و مشکلات را از سر راه خود کنار زند، وحشتی به خود راه ندهد، و با اتکالی به لطف پروردگار و استمداد از ذات پاک و قدرت بی پایان او، ایستادگی به خرج دهد و به جهاد پی گیر خود هم چنان ادامه دهد، حتی در جایی که توانایی دارد نیز خود را بی نیاز از لطف خداوند نداند، چرا که هر قدرتی هست بالاخره از ناحیه اوست.

ص: ۳۳۱

دعاى ۵۳ : ذلت به پيشگاه حضرت حق

اشاره

ص: ۳۳۲

«١» رَبِّ أَفْحَمْتَنِي ذُنُوبِي وَ انْقَطَعْتَ مَقَالَتِي فَلَا حُجَّةَ لِي فَأَنَا الْأَسِيرُ بِبَيْتِي الْمُرْتَهَنُ بِعَمَلِي الْمُرْتَدُّ فِي خَطِيئَتِي الْمَتَحَيِّرُ عَنْ قَصْدِي الْمُنْقَطِعُ بِي «٢» قَدْ أَوْقَفْتُ نَفْسِي مَوْقِفَ الْأَذْلَاءِ الْمُذْنِبِينَ مَوْقِفَ الْأَشْقِيَاءِ الْمُتَجَرِّينَ عَلَيْكَ الْمُسْتَخْفِينَ بِوَعْدِكَ «٣» سُبْحَانَكَ! أَيُّ جُزْأِهِ اجْتَرَأْتُ عَلَيْكَ! وَ أَيُّ تَغْرِيرٍ عَزَزْتُ بِنَفْسِي! «٤» مَوْلَايَ ارْحَمْ كَبَوْتِي لِحُرِّ وَجْهِي وَ زَلَّةِ قَدَمِي وَ عُيُوبِ بَحْلَمِكَ عَلَيَّ جَهْلِي وَ بِإِحْسَانِكَ عَلَيَّ إِسَاءَتِي فَأَنَا الْمُقَرَّبُ بِذُنُوبِي الْمُعْتَرَفُ بِخَطِيئَتِي وَ هَذِهِ يَدِي وَ نَاصِيَتِي أَسْتَكِينُ بِالْقَوْدِ مِنْ نَفْسِي ارْحَمْ شَيْبَتِي وَ نَفَادَ أَيَّامِي وَ اقْتِرَابَ أَجَلِي وَ ضَعْفِي وَ مَسِيئَتِي وَ قَلَّةَ حِيلَتِي «٥» مَوْلَايَ وَ ارْحَمْنِي إِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدُّنْيَا أَثْرِي وَ امْحَى مِنَ الْمَخْلُوقِينَ ذِكْرِي وَ كُنْتُ مِنَ الْمُنْسِيئِينَ كَمَنْ قَدْ نَسِيَ «٦» مَوْلَايَ وَ ارْحَمْنِي عِنْدَ تَغْيِيرِ صُورَتِي وَ حَالِي إِذَا بَلَى! جَسَدِي وَ تَفَرَّقَتْ أَعْضَائِي وَ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالِي يَا غَفْلَتِي عَمَّا يُرَادُ بِي «٧» مَوْلَايَ وَ ارْحَمْنِي فِي حَشْرِي وَ نَشْرِي وَ اجْعَلْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَعَ أَوْلِيَائِكَ مَوْقِفِي وَ فِي أَحِبَّائِكَ مَصْدَرِي وَ فِي جَوَارِكَ مَسْكِنِي يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

[«۱» رَبُّ أَفْحَمْتَنِي ذُنُوبِي وَ انْقَطَعَتْ مَقَالَتِي فَلَا حُجَّةَ لِي فَأَنَا الْأَسِيرُ بَيْلِيَّتِي الْمُزْتَهَنُ بِعَمَلِي الْمُتَرَدِّدُ فِي خَطِيئَتِي الْمُتَحَيِّرُ عَن قَصْدِي الْمُنْقَطِعُ بِي «۲» قَدْ أَوْقَفْتُ نَفْسِي مَوْقِفَ الْأَذْلَاءِ الْمُذْنِبِينَ مَوْقِفَ الْأَشَقِيَاءِ الْمُتَجَرِّينَ عَلَيْكَ الْمُسْتَخْفِينَ بِوَعْدِكَ «۳» سُبْحَانَكَ! أَيُّ جُرْأَةٍ اجْتَرَأَتْ عَلَيْكَ! وَ أَيُّ تَغْرِيرٍ غَرَّرْتُ بِنَفْسِي!]

پروردگارا! گناهم مرا از گفتار باز داشته، و رشته سختم به خاطر شدت شرمندگی از هم گسیخته، بهانه و عذری و دلیل و برهانی برایم نیست. به بلا و مصیبتی که گناهان من است اسیرم، در گرو کردارم رفته ام، سرگردان خطاهای خود هستم، در اراده و آهنگم نسبت به امور سرگردانم، با تمام وجود درمانده ام، خود را در جایگاه خواران گناهکار واداشته ام؛ جایگاه تیره بختانی که بر تو جری شده اند، و وعده ات را سبک شمرده اند.

منزه و پاکی. با چه جرأت نسبت به روی گردانی از دستورهایت دلیر شدم؟! و با کدام عامل هلاکت، خود را به نابودی انداختم!؟

وضع گناهکار در دنیا و آخرت

گناه یا نافرمانی از قانون الهی و دینی، موجب عقوبت و کیفر در عالم دنیا و عالم آخرت می شود که با توجه به این بحث، وضعیت گناهکار در دنیا و آخرت روشن

می گردد.

عقاب دنیوی گنهکاران

اشاره

بعضی از گناهان در همین دنیا موجب کیفر شده و در نبود کردن شخص گنهکار شتاب می کنند که در تفسیر حدیث ذیل به آن پرداخته می شود:

امام سجّاد علیه السلام در این باره می فرماید:

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ: قَطِيعَةُ الرَّحِمِ، وَ الْيَمِينُ الْفَاجِرَةُ وَ الْمَقْوَالُ الْكَاذِبَةُ وَ الزَّانَا وَ سَيْدُ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ وَ ادِّعَاءُ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّ. (۱)

گناهانی که در نابودی افراد شتاب می کند، قطع رحم، سخنان دروغ و زنا و سدّ راه مسلمانان کردن، و ادعای امامت و رهبری به ناحق است.

قطع رحم

قطع رحم از گناهانی است که باعث کوتاهی عمر می شود. و اگر نگاهی به آشنایان و یا فامیل و نزدیکان خود کنید، افراد زیادی را خواهید دید که در اثر قطع رحم عمرشان کوتاه شده است یا در اثر صلّه رحم و رسیدگی به حال خویشان و اقوام خود، عمری دراز و پربرکت کرده اند.

یکی از اصحاب، به امام صادق علیه السلام عرض می کند:

برادران و عموزادگانم خانه را بر من تنگ کرده اند و از همه خانه، یک اطاق برای من گذاشته اند و من اگر در این باره اقدام کنم می توانم خانه را از آنها بگیرم.

امام علیه السلام فرمود:

ص: ۳۳۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۵/۷۰، باب ۱۳۸، حدیث ۱۲؛ [۱] معانی الاخبار: ۲۷۱، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۲۸۲/۱۶، باب ۴۱،

حدیث ۲۱۵۵۶. [۲]

إصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ سَيَعْجَلُ لَكَ فَرْجًا، قَالَ: فَأَنْصَرَفْتُ وَوَقَعَ الْوَبَاءُ فِي سَنَةِ إِحْدَى وَثَلَاثِينَ وَمِائَةٍ فَمَاتُوا وَاللَّهِ كَلَّهْمُ فَمَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ
قَالَ: فَخَرَجْتُ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ، قَالَ: مَا حَالُ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: قَدْ مَاتُوا وَاللَّهِ كَلَّهْمُ فَمَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَقَالَ: هُوَ بِمَا صَدَّعُوا
بِكَ وَبِعُقُوبَتِهِمْ إِيَّاكَ وَقَطَعَ رَحِمِهِمْ يُتْرَوُ أَتَحِبُّ أَنْهُمْ ضَيَّقُوا عَلَيْكَ، قَالَ: قُلْتُ: إِي وَاللَّهِ. (۱)

صبر کن خداوند برای تو گشایشی فراهم خواهد آورد. راوی گوید: من خودداری کردم تا در سال صد و سی و یک و بانی
آمد که به خدا قسم همه هلاک شدند و یک نفر از آنها باقی نماند.

پس از این جریان به نزد امام صادق علیه السلام رفتم، همین که مرا دید، فرمود: حال اهل خانه ات چطور است؟ عرض کردم:
به خدا همه آنها مردند و یک نفر از ایشان باقی نماند. فرمود: این به واسطه آن رفتاری بود که با تو کردند و آزاری که به تو
رساندند و قطع رحم کردند. آیا دلت می خواست که زنده باشند و بر تو تنگ گیرند، عرض کردم: آری، به خدا سوگند.

قسم و گفتار دروغ

یکی دیگر از گناهانی که باعث کوتاهی عمر می شود، قسم دروغ است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می
فرماید:

مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ فَقَدَ بَارَزَ اللَّهَ بِالْمُحَارَبَةِ وَانَّ الْيَمِينَ الْكَاذِبَةَ تَدْرُ الدِّيَارَ بِلَاغٍ مِنْ أَهْلِهَا وَ تُورِثُ الْفَقْرَ
فِي الْعَقَبِ. (۲)

کسی که به دروغ قسم بخورد و بداند که دروغ است به جنگ خدا رفته و همان قسم دروغ، خانه ها را بی صاحب و بی
خانمان گرداند، و موجب فقر

ص: ۳۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳۳/۷۱، باب ۳، حدیث ۱۰۳؛ [۱] الکافی: ۳۴۲/۲، حدیث ۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۳/۱۰۱، باب ۶، حدیث ۲۴؛ [۳] أعلام الدین: ۴۰۲. [۴]

در زمان امام مجتبی علیه السلام مردی به دروغ مدعی شد که من هزار درهم از حسن بن علی علیه السلام طلب دارم، حضرت با آن مرد برای محاکمه نزد شریح قاضی رفتند، شریح رو به امام حسن علیه السلام کرد و گفت: شما قسم می خوری که بدهکار نیستی؟ حضرت فرمود:

إِنْ حَلَفَ حَضَمِي اعْطِيهِ، فَقَالَ شُرَيْحٌ، لِلرَّجُلِ قُلْ: بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا أَرِيدُ مِثْلَ هَذَا، لَكِنَّ قُلْ: بِاللَّهِ إِنَّ لَكَ عَلَيَّ هَذَا وَخُذِ الْأَلْفَ، فَقَالَ الرَّجُلُ ذَلِكَ وَآخَذَ الدَّنَانِيْرَ، فَلَمَّا قَامَ حَرًّا إِلَى الْأَرْضِ وَمَاتَ. (۱)

اگر این مرد قسم بخورد من پول را به او می دهم شریح رو به آن مرد کرده گفت: بگو! به خدای یگانه که دانای نهان و آشکار است قسم می خورم؟ حضرت فرمود: نه، نمی خواهم اینطور قسم بخوری، بلکه بگو! به خدا من این مبلغ را از تو طلب دارم و به دنبال آن هزار درهم را بگیر.

مرد همانگونه قسم خورد و پول را گرفت ولی به محض آنکه از جا برخاست، به رو افتاد و مُرد.

عقوبت دنیوی زنا

زنا از گناهانی است که روایات، بیانگر عقوبت دنیوی این عصیان و گناه است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا ظَهَرَ الزُّنَا مِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفُجَاءِ. (۲)

ص: ۳۳۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۲۷/۴۳، باب ۱۵، ذیل حدیث ۶؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۷/۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۹/۷۰، باب ۱۳۸، حدیث ۳؛ [۳] الکافی: ۳۷۴/۲، حدیث ۲. [۴]

هر گاه پس از من زنا شایع شود مرگ ناگهانی بسیار گردد.

و نیز می فرماید:

يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! إِنَّا كُمْ وَالزُّنَا فَإِنَّ فِيهِ سِتِّ خِصَالٍ: ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ، فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يُدْهَبُ بِالْبُهَاءِ وَ يُورَثُ الْفَقْرَ وَ يَنْقُصُ الْعُمَرَ وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ يُوجِبُ سَخَطَ الرَّبِّ وَ سُوءَ الْحِسَابِ وَ الْخُلُودَ فِي النَّارِ. (۱)

ای گروه مسلمانان! از زنا پرهیز کنید که در آخرت شش خصلت و اثر سوء وجود دارد: سه در دنیا و سه در آخرت، اما آن سه که در دنیا است: جمال و زیبایی را می برد و پریشانی و تنگدستی می آورد و عمر را کوتاه می کند، و اما آن سه که در آخرت است: موجب خشم خدا و بدی حساب و همیشگی در آتش دوزخ گردد.

حکایت موسی علیه السلام و بلعم باعورا

در تاریخ آمده که: زنا موجب نابودی جمع زیادی گردیده است. یکی از وقایع تاریخ داستان موسی علیه السلام و بلعم است که نوشته اند:

وقتی موسی علیه السلام در وادی تیه از دنیا رفت، یوشع بن نون وصی او بنی اسرائیل را به همراه خود برداشت و برای فتح شهرهای شام (یا شهر اریحا) حرکت کرد، و چون به آنجا رسید و شهر را محاصره کرد، حاکم شهر، بلعم باعورا که در اثر عبادت مستجاب الدعوه بود خواست و به او گفت: باید بروی و بر یوشع و لشگریانش نفرین کنی. بلعم برخاست و بر الاغ خود سوار شد و به راه افتاد، ولی الاغ اطاعت

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - الخصال: ۳۲۰/۱، حدیث ۲؛ روضه الواعظین: ۴۶۲/۲. [۱]

نکرده و بالاخره آن حیوان را زیر ضربات شلاق کشت و خود پیاده برای نفرین رفت، ولی جریانی دید که نتوانست نفرین کند و بالاخره نزد حاکم آمد، گفت: راهی برای نفرین بر این ها نیست، اما برای نابود ساختن اینها راه دیگری را به شما نشان می دهم و آن راه این است که زنان زناکار و فواحش را زینت کنید و به عنوان خرید و فروش میان آنها بفرستید و راه دلربائی را به آنان بیاموزید و آنها را تعلیم کنید که اگر کسی از لشگریان یوشع خواست با آنها در آویزد از او ممانعت نکنند.

دستور بلعم را اجرا کردند و در نتیجه رفت و آمد زنان زناکار، لشگریان یوشع با زنان درآمیختند و به نوشته مورخان در نتیجه شیوع این عمل در میان لشگریان، مرض طاعون در آنها پیدا شد و در فاصله چند روز هفتاد یا نود هزار نفر آنها مردند. (۱)

سَدَّ طَرِيقَ مُسْلِمَانَانَ

راهزنی از آن دسته فسادهای روی زمین است که در حکم محاربه و مبارزه با خدا و پیامبر اوست و خداوند برای چنین کسانی کیفر سخت مقرر فرموده است:

مَنْ أَجْرِلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعِدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ * إِنَّمَا جَزَاؤُ الَّذِينَ يُجَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكُمْ لَهُمْ جَزَاؤُ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲)

به این سبب بر بنی اسرائیل لازم و مقرر کردیم که هر کس انسانی را جز برای حق، [قصاص] یا بدون آنکه فسادی در زمین کرده باشد، بکشد، چنان است

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - الکامل، ابن اثیر: ۶۸/۱ - ۷۰؛ مروج الذهب: ۳۰/۱.

۲- (۲) - مائده (۵): ۳۲ - ۳۳. [۱]

که همه انسان ها را کشته ، و هر کس انسانی را از مرگ برهاند و زنده بدارد ، گویی همه انسان ها را زنده داشته است . و یقیناً پیامبران دلایل روشنی برای بنی اسرائیل آوردند ، سپس بسیاری از آنان بعد از آن در روی زمین به [تجاوز از حدود حق و فساد و] زیاده روی برخاستند . * کیفر آنان که با خدا و پیامبرش می جنگند ، و در زمین به فساد و تباهی می کوشند ، فقط این است که کشته شوند ، یا به دارشان آویزند ، یا دست راست و پای چپشان بریده شود ، یا از وطن خود تبعیدشان کنند . این برای آنان رسوایی و خواری در دنیا است ، و برای آنان در آخرت عذابی بزرگ است .

کیفرهایی که در آیه فوق آمده ، حق الله است و از جانب حکومت یا مردم قابل عفو و تبدیل نیست ، عقوبت باید همراه با عدالت باشد چون فسادهای و خصوصیات مفسدان متفاوت است . کیفر راهزنی و سرقت ، قطع دست و پاست و کیفر قتل و راهزنی و سرقت مسلحانه قطع دست و پا و دار آویختن است .

در شأن نزول آیه فوق آمده است که:

گروهی از مشرکان مکه به مدینه آمده ، مسلمان شدند ولی چون بیمار بودند به فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به منطقه خوش آب و هوایی در بیرون مدینه رفته و اجازه یافتند از شیر شترهای زکات بهره ببرند و چون سالم شدند ، آنان سه نفر چوپان های مسلمان را گرفته دست و پایشان را بریدند و چشمانشان را کور کرده ، شتران را به غارت بردند و از اسلام هم دست کشیدند . رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد آنان را دستگیر کنند و همان فسادهایی را که درباره چوپانان مرتکب شده بودند بر سر خودشان بیاورند . پس آیه فوق نازل شد و حضرت حکم محارب و قطع را برگزید . (۱)

ص: ۳۴۲

جان کسی که در زمین فساد می کند و یا برای جان مردم ارزشی قائل نیست، بی ارزش است. تجاوز به حقوق یک فرد، تهدید امتیّت جامعه است و کسی که مسلمانان را تهدید کند و به روی آنها اسلحه بکشد هر چند قتل و غارتی صورت نگیرد، باز هم مفسد در زمین است و توبه او در حق الله اثر ندارد نه حق الناس و رضایت صاحبان حق باقی است. حتی هر گونه داد و ستد و بهره گیری از اموال او هم نامشروع است.

محمد بن حسن صفار به امام حسن عسگری علیه السلام نوشت:

رَجُلٌ إِشْتَرَى مِنْ رَجُلٍ ضَيْعَةً أَوْ خَادِمًا بِمَالٍ أَخَذَهُ مِنْ قَطْعِ الطَّرِيقِ أَوْ مِنْ سَرْقَةٍ هَلْ يَحِلُّ لَهُ مَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ ثَمَرِهِ هَذِهِ الضَّيْعَةُ أَوْ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَطَأَ هَذَا الْفَرْجَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنَ السَّرْقَةِ أَوْ مِنْ قَطْعِ الطَّرِيقِ. فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ، أَضْلُهُ حَرَامٌ وَ لَا يَحِلُّ اسْتِعْمَالُهُ. (۱)

شخصی از مردی ملک کشتزاری یا خدمتکاری را با مالی که از راهزنی یا دزدی گرفته، می خرد، آیا میوه و محصول آن کشاورزی و آمیزش با آن کنیز حلال است یا نه؟ حضرت نوشتند: هیچ خیری در آن نیست؛ اصلش حرام و استفاده از آن هم حلال نیست.

مدعیان باطل امامت

دانشمندان در تعریف امامت به طور جامع و حقیقی گفته اند:

امامت یعنی پیشوایی و زمامداری کلی و کامل در تمام امور دینی و دنیوی.

خداوند مَنان در قرآن مجید، امامت را منصب و مقامی بلند مرتبه و خطیر قرار داده است و خطاب بر پیامبر خویش حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

ص: ۳۴۳

۱- (۱) - الکافی: ۱۲۵/۵، حدیث ۸؛ [۱] وسائل الشیعه: ۸۶/۱۷، باب ۳، حدیث ۲۲۰۴۸. [۲]

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١﴾

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد ، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید ، پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود : من تو را برای همهٔ مردم پیشوا و امام قرار دادم . ابراهیم گفت : و از دودمانم [نیز پیشوایانی برگزین] .

[پروردگار] فرمود : پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی رسد .

در برخی از آیات آن مرد الهی در ردیف اخیار و صالحان و قانتان و صدیقان و صابران و وفا کنندگان برشمرده شده است؛ زیرا در عرصهٔ آزمایش های سختی قرار گرفت و سربلند و موفق بیرون آمد. حضرت ابراهیم علیه السلام در هر آزمایشی که موفق می شد به مقامی می رسید. در مرحلهٔ نخست عبدالله شد سپس به مقام نبی الله و پس از آن رسول الله و خلیل الله و در نهایت به مقام امامت و رهبری مردم منصوب گردید.

سپس مقام امامت را برای نسل خود هم درخواست کرد ولی پاسخ شنید که: این مقام، عهدی الهی است که به انسان شایسته عطا می شود.

آیهٔ فوق مقام امامت را «عهد» و پیمان معرفی کرده است. اگر کسی به عهد خداوند وفادار بماند و اطاعت نماید، خداوند هم قول یاری و پیروزی را وفا خواهد کرد.

و نیز این آیه از جمله آیاتی است که پشتوانهٔ فکری و اعتقادی شیعه می باشد که امام باید معصوم باشد و مقام امامت به ظالم و منافق نخواهد رسید. و با انتخاب

ص: ۳۴۴

مردم یا شورا و قیام مسلحانه به دست نمی آید.

و نیز تا شخصی به مرتبه یقین نرسد و با حقایق و عوامل غیب متصل نگردد و تا با چشم دل، ملکوت و باطن عالم هستی را مشاهده نکند، به مقام امامت و ولایت راه نمی یابد. در صورتی شخص سزاوار دریافت مقام امامت است که در برابر حوادث دشوار صبر و بردباری کند و از عهده امتحانات الهی برآید. بر نفس خویش مسلط باشد و گرد گناه نگردد. در انجام وظیفه و عمل به دستورهای خداوند با استقامت و پایدار باشد.

امام علی علیه السلام در نامه ای بسیار خیرخواهانه و شفاف به معاویه، حجت در امامت جامعه را بر او تمام می کند و می فرماید:

فَإِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِأَمْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَدِيمًا وَ حَدِيثًا؛ أَقْرَبُهَا مِنَ الرَّسُولِ وَ أَعْلَمُهَا بِالْكِتَابِ وَ أَفْقَهُهَا فِي الدِّينِ؛ أَوْلَاهُمْ إِسْلَامًا وَ أَفْضَلُهُمْ جِهَادًا وَ أَشَدَّهُمْ بِمَا تَحْمِلُهُ الرَّعِيَّةُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ اضْطِلَاعًا. (۱)

شایسته ترین مردم به امر حکومت کسی است که از همه مردم به رسول خدا نزدیکتر باشد، به کتاب خدا داناتر و در دین فقیه تر باشد. در قبول اسلام بر دیگران سبقت داشته باشد، جهادش در راه خدا بهتر باشد. در انجام وظایف پیشوایی از همه نیرومندتر باشد.

متأسفانه برخی آدم های بی مایه و حسود با دسیسه ها و تبلیغات دروغین بر مردم چیره شدند و با ادعای خلافت و رهبری جامعه اسلامی، بسیار به دین اسلام ضربه زده و سبب تفرقه و اختلاف در بین مسلمانان شدند. این مدعیان گروهی را هم به دنبال خود گمراه نمودند و به عذاب جاویدان آخرت گرفتار کردند.

ص: ۳۴۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۲۹/۳۲، باب ۱۱، حدیث ۳۹۰؛ [۱] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۱۰/۳. [۲]

روایاتی درباره مدعیان دروغین امامت

رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيٍّ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا جَائِرًا لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً...
(۱)

خداوند عز و جل فرموده است: هر مردمی از امت اسلام که از پیشوای ستمگری که از سوی خداوند متعال نیست؛ فرمان برد عذاب خواهم کرد. هر چند آنان در کارهایشان نیکوکار و پرهیزکار باشند.

امام باقر علیه السلام درباره آیه:

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» (۲)

و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند می بینی که صورت هایشان سیاه است؛ آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست؟

قال: مَنْ قَالَ: إِنِّي إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ... (۳)

فرمود: در روز قیامت آنانی را که به خدا دروغ بسته اند سیه روی می بینی؛ مراد کسی است که بگوید من امام هستم، در حالی که امام نیست.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ:

مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ

ص: ۳۴۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱۰/۲۵، باب ۳، حدیث ۱؛ [۱] ثواب الاعمال: ۲۰۶. [۲]

۲- (۲) - زمر (۳۹): ۶۰. [۳]

۳- (۳) - الکافی: ۳۷۲/۱، حدیث ۱؛ [۴] بحار الأنوار: ۱۱۱/۲۵، باب ۳، حدیث ۶.

لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيْبًا. (۱)

سه نفرند که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و به صداقت آنان مهر تأیید نمی زند و عذابی دردناک دارند:

هر که به دروغ ادّعی امامت از جانب خدا کند و هر که امام از جانب خدا را انکار کند و هر که بپندارد که این دو فرد از اسلام بهره ای دارند.

و نیز فرمود:

مَنْ ادَّعى اِمامَةً وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا فَهُوَ كَافِرٌ. (۲)

هر که ادّعی امامت کند در حالی که شایستگی آن را ندارد، کافر است.

و نیز فرمود:

مَنْ خَرَجَ يَدْعُو النَّاسَ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُبْتَدِعٌ. (۳)

هر که قیام کند و مردم را به اطاعت خویش دعوت نماید؛ با اینکه در میان آنان برتر از او هست، چنین شخصی گمراه و بدعت گذار است.

در تاریخ اسلام بعضی در کنار ائمه اطهار علیهم السلام ادّعی مقام امامت و ولایت نمودند و اکنون هم ادامه دارد؛ برای خویش مذهب و فرقه ساختند و گروهی از مردم نادان و ساده لوح را از دین خدا خارج کرده اند، و به صف باطل و نفاق پیوستند.

ص: ۳۴۷

۱- (۱) - الکافی: ۳۷۳/۱، حدیث ۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۱۳/۲۵، باب ۳، حدیث ۱۰. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۳۷۲/۱، حدیث ۲؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۱۲/۲۵، باب ۳، حدیث ۷. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۱۵/۲۵، باب ۳، حدیث ۱۸؛ [۵] غیبه النعمانی: ۱۱۵. [۶]

یکی از کسانی که ادعای به ناحق امامت نمود، جعفر بن علی النقی برادر امام حسن عسکری علیه السلام است. او مردی فاسد و عیاش و دروغگو بود. پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام به دروغ ادعای امامت نمود و در این برنامه بسیار آشکارا اصرار می کرد و گروهی از مردم را هم به گمراهی و هلاکت کشاند. او در سال ۲۷۱ به سن چهل و پنج سالگی در سامرا درگذشت.

حضرت حجه بن الحسن علیه السلام در پاسخ نامه پرسش های اسحاق بن یعقوب فرمودند:

اما درباره عموم جعفر و فرزندانش، امر آنها همانند امر برادران یوسف است. (۱) ابو خالد کابلی می گوید: به حضرت امام سجّاد علیه السلام عرض کردم: امام بعد از شما کیست؟ فرمود:

فرزندم محمد که دانش را می شکافد. پس از او فرزندش جعفر است که نام او نزد ساکنان آسمان صادق است. عرض کردم: چرا نام او صادق است؟ فرمود:

زیرا پنجمین فرزندش به نام جعفر به دروغ ادعای امامت نماید، او در نزد خدا جعفر کذاب است که بر خدا دروغ می بندد در این وقت اشک های امام جاری شده و فرمود: گویا می بینم همان جعفر کذاب خلیفه ستمگر زمان را وادار به جستجوی ولی خدا و امام غائب که خدا حافظ اوست، می کند. پس همانطور شد که فرموده بود. (۲) حضرت حجه ابن الحسن علیه السلام در برخی قضایا که جعفر با ادعای خود حکم می کرد، ظاهر شده و او را رسوا می ساخت، وقتی که امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود، یارانش در خانه آن حضرت گرد آمدند تا بر ایشان نماز بخوانند ناگهان دیدند

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۷/۵۰، باب ۶، حدیث ۱؛ الخرائج و الجرائح: ۱۱۳/۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۷/۵۰، باب ۶، حدیث ۲؛ الخرائج و الجرائح: ۲۶۸/۱.

نوجوانی نورانی آمد و دامن جعفر را گرفت و او را از کنار پدرش دور کرد و خود بر جنازه پدرش نمازش خواند و جعفر کذاب مات و مبهوت مانده بود و قدرت سخن گفتن نداشت وقتی نماز بر پدرش پایان یافت از میان مردم ناپدید گشت. (۱)

رسوایی دنیوی بعضی گناهان

اشاره

بعضی از گناهان باعث پرده دری شده و شخص گناهکار در همین دنیا رسوا می شود.

امام سجّاد علیه السلام می فرماید:

الدُّنُوبُ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَاللَّعِبُ بِالْقِمَارِ وَتَعَاطَى مَا يُضْحِكُ النَّاسَ مِنَ اللَّغْوِ وَالْمِزَاحِ وَذِكْرُ عُيُوبِ النَّاسِ وَ
مُجَالَسَةُ أَهْلِ الرَّيْبِ. (۲)

آن گناهانی که پرده ها را می درد عبارت است از: نوشیدن شراب، قماربازی، ردّ و بدل کردن سخنان بیهوده و شوخی برای خندانیدن مردم، ذکر عیب های مردم، همنشینی با مردمان بدنام.

شراب خواری

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به پیغمبر خود وحی کرد:

چهار خصلت در جعفر بن ابی طالب مورد تقدیر و سپاس من است: رسول خدا صلی الله علیه و آله جعفر را خواست و موضوع وحی را به او گزارش داد، جعفر عرض کرد:

مَا شَرِبْتُ خَمْرًا قَطُّ لِأَنِّي عَلِمْتُ أَنِّي إِنْ شَرِبْتُهَا زَالَ عَقْلِي وَ مَا كَذَبْتُ قَطُّ

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۲/۵۰، باب ۵، حدیث ۵؛ [۱] الخرائج و الجرائح: ۱۱۰۲/۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷۵/۷۰، باب ۱۳۸، حدیث ۱۲؛ [۲] معانی الاخبار: ۲۷۱، حدیث ۲؛ عده الداعی: ۲۱۳. [۳]

لَإِنَّ الْكَذِبَ يَنْقُصُ الْمُرُوءَ، وَ مَا زَيَّيْتُ قَطُّ لِأَنِّي خِفْتُ أَنِّي إِذَا عَمِلْتُ عَمَلًا بِي، وَ مَا عَيَّدْتُ صَ نَمًا قَطُّ لِأَنِّي عَلِمْتُ أَنَّهُ لَا يَضُرُّ وَ لَا يَنْفَعُ. (۱)

من هیچ گاه شراب ننوشیدم چون می دانستم اگر آن را بنوشم عقلم زائل می گردد و هرگز دروغ نگفتم؛ زیرا دروغ نقص مردانگی است و هرگز زنا نکردم؛ زیرا ترسیدم که همان عمل با من بشود (و دیگران با نوامیس من زنا کنند) و هیچ گاه بتی را نپرستیدم؛ زیرا دانستم که زیان و سودی ندارند و نمی رسانند.

قمار

قمار، یکی از گناهانی است که موجب دریدن پرده ها می گردد و عامل خطرناکی برای بیدار کردن و تحریک حس انتقام جویی و دشمنی است.

که خداوند متعال در این باره می فرماید:

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (۲)

مسلماناً شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه [سخت] اندازد، و از یاد خدا و نماز بازتان دارد؛ آیا شما [از این امور با همه زیان ها و خطراتی که دارد] خودداری خواهید کرد؟

مطالعاتی که درباره علل وقوع پاره ای از جرائم به عمل می آید و همچنین اعترافات که از طرف مجرمان در بازپرسی ها صورت می گیرد نشان می دهد که اغلب دزدها و جیب برهای حرفه ای و چاقو کشان و افراد فاسد، تربیت شده و

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲/۲۷۲، باب ۵، حدیث ۱۶؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۴/۳۹۷، حدیث ۵۸۴۷.

۲- (۲) - مائده (۵): ۹۱. [۲]

مولود همین مراکز و لانه های فساد و قمار می باشند.

سخنان شوخی و بیهوده

یکی از چیزهایی که موجب دریدن پرده ها می گردد، بیان سخنان بیهوده و شوخی برای خندانند مردم است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در عقوبت این گناه می فرماید:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ فَيُضْحِكُ بِهَا جُلَسَاؤُهُ يَهُوِي بِهَا ابْعَدُ مِنَ الثَّرِيَا. (۱)

گاهی انسان سخنی می گوید تا همنشینان خود را بخندانند ولی همان سخن او را (از نظر هلاکت و بدبختی) به جایی دورتر از ثریا ساقط می کند.

و در سفارشی به ابذر رحمه الله درباره سخنان بیهوده برای خندانند دیگران چنین می فرماید:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ فِي الْمَجْلِسِ لِيُضْحِكَهُمْ بِهَا فَيَهُوِي فِي جَهَنَّمَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. (۲)

گاهی مردی سخنی می گوید تا اهل مجلس را بخندانند پس به سبب آن به فاصله آسمان و زمین در دوزخ فرومی رود.

حکایت تمسخر حکم بن ابی العاص

حکم بن ابی العاص (پدر مروان که فرزندان او بعدها به خلافت رسیدند) از دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بوده و بسیار آن حضرت را می آزرده و از

ص: ۳۵۱

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۱۱۱/۱. [۱]

۲- (۲) - أعلام الدين: ۲۰۱؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۵۱/۱۲، باب ۱۴۰، حدیث ۱۶۲۲۸. [۳]

همین جهت او و پسرش مروان را از مدینه به طائف تبعید کرد و از جمله اذیت های وی نسبت به آن حضرت، این بود که هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در کوچه های مکه راه می رفت و حکم بن ابی العاص آن بزرگوار را می دید. پشت سر آن حضرت می آمد و از روی مسخره راه رفتن و حرکات آن حضرت را تقلید می کرد و به این وسیله دشمنان اسلام و مشرکان را می خندانند.

بالأخره روزی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روی خود را برگرداند و همچنان که وی مشغول تقلید رفتار آن حضرت بود، به او فرمود:

«كُنْ ذَلِكَ» یعنی «همچنین باش»، از آن پس تا وقتی که مرگش رسید، بدنش به حال رعشه باقی بود و همیشه حالت ارتعاش داشت. (۱)

عقوبت عیب جویی

یکی دیگر از گناهانی که پرده دری کرده و انسان را رسوا می کند، عیب جویی از دیگران است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَخْلُصِ الْإِيمَانَ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَذْمُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِي بَيْتِهِ. (۲)

ای مردمی که به زبان اسلام آورده ولی ایمان در دلشان نرسیده! مسلمانان را نکوهش نکنید و از عیب های آنان جستجو نکنید، که هر کس عیوب مسلمانان را جستجو کند خداوند عیب های او را دنبال کند و هر که را خداوند عیبش را دنبال کند رسوایش نماید، اگرچه در خانه اش باشد.

ص: ۳۵۲

۱- (۱) - اسد الغابه: ۳۴/۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۸/۷۲، باب ۶۵، حدیث ۲۱؛ [۱] الکافی: ۳۵۴/۲، حدیث ۲. [۲]

یکی دیگر از گناهانی که عاقبتی جز رسوایی برای انسان ندارد، همنشینی با افراد ناباب است.

امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ اسَاءَ بِهِ الظَّنَّ. (۱)

کسی که خود را در جایگاه تهمت قرار دهد اگر مورد سوءظن کسی واقع شد او را سرزنش نکنند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ جَالَسَ أَهْلَ الرَّيْبِ فَهُوَ مُرِيبٌ. (۲)

کسی که با مردم متهم مجالست کند متهم گردد.

آری، گناه، پرده های اجتماعی انسان را می درد و پرده های انسانی که باعث کمال و امتیاز انسان از حیوان می باشد را پاره می کند و فضایل انسانی را به یک سو افکنده و او را به صورت حیوانی در می آورد.

البته این جزء کوچکی از انواع و اقسام گناهان بود که غیر از عذاب اخروی، عقوبت دنیوی آن را گنهکار در این دنیا می بیند.

عقاب اخروی گناهکاران

اشاره

روایات ائمه معصومین علیهم السلام درباره انذار مردم از عقاب های اخروی گناهان، بسیار زیاد است که به برخی از آن احادیث اشاره می شود.

ص: ۳۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۷/۷۱، باب ۱۳، حدیث ۷؛ [۱] تحف العقول: ۳۶۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۷/۷۱، باب ۱۴، ذیل حدیث ۳۱؛ [۲] صفات الشیعه: ۹، حدیث ۱۶.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ أَظْلَمَ اجْبِرًا أَجْرَهُ احْتَبَطَ اللَّهُ عَمَلَهُ وَ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ وَ أَنَّ رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرِهِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ. (۱)

کسی که در دستمزد کسی که برای او کار می کند ظلم نماید، خداوند عمل او را تباه و بوی بهشت را بر او حرام می سازد با این که بوی بهشت از فاصله پانصد سال راه به مشام می رسد.

کیفر زنا

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در عقوبت زنا می فرماید:

مَنْ زَنَى بِامْرَأَةٍ يَهُودِيَّةٍ أَوْ نَصْرَانِيَّةٍ أَوْ مَجُوسِيَّةٍ أَوْ مُسْلِمَةٍ، حُرَّةً أَوْ أَمَةً أَوْ مَنْ كَانَتْ مِنَ النَّاسِ فَتَحَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ ثَلَاثِمِائَةَ أَلْفٍ بَابٍ مِنَ النَّارِ تَخْرُجُ عَلَيْهِ مِنْهَا حَيَاتٌ وَ عَقَارِبُ وَ شُهَبٌ مِنْ نَارٍ فَهُوَ يَحْتَرِقُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَتَأَذَى النَّاسُ مِنْ نَتْنِ فَرْجِهِ فَيَعْرِفُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُؤْمَرَ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَتَأَذَى بِهِ أَهْلُ الْجَمْعِ مَعَ مَا هُمْ فِيهِ مِنْ شِدَّةِ الْعَذَابِ، لِأَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْمَحَارِمَ وَ مَا أَحَدٌ غَيْرَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ غَيْرَتِهِ أَنَّهُ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ وَ حَدَّ الْحُدُودَ. (۲)

کسی که با زن یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا مسلمان، خواه آزاد باشد یا برده، یا با هر زن دیگری زنا کند، خداوند سیصد هزار درب از درب های آتش دوزخ را در قبر او می گشاید که از آن درب ها، مارها و عقرب ها و گدازه های

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۲/۷۳، باب ۶۷، حدیث ۱؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۱۱/۴، حدیث ۴۹۶۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۱/۷۳، باب ۶۷، حدیث ۱؛ [۲] ثواب الأعمال: ۲۸۲؛ [۳] أعلام الدین: ۴۱۲. [۴]

آتش به قبر او روی می آورند و تا روز قیامت در آتش خواهد سوخت و مردم از بوی گند شرمگاه او در رنج و عذابند و او به این بوی بد شناخته می شود، تا این که روز قیامت فرمان رسد که او را در آتش درافکنند و دوزخیان با همه شکنجه ها و عذابی که بر آنان مقرر است از (بوی بد او) در رنج و عذابند، چرا که خداوند کارهای ناپسند را حرام کرده و هیچ کس غیرتر از خدا نیست و از غیرت اوست که کارهای زشت را حرام کرده و حدود الهی را مقرر فرموده است.

کیفر مصافحه و شوخی با زن نامحرم

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله درباره مصافحه با زن نامحرم می فرماید:

مَنْ صَافَحَ امْرَأَةً حَرَامًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُوبًا ثُمَّ يُؤَمَّرُ بِهِ إِلَى النَّارِ. (۱)

هر کس با زن نامحرم دست دهد، روز قیامت در حالی که دست هایش در زنجیر است وارد می شود و فرمان ورود او به دوزخ صادر می گردد.

و در ادامه حدیث می فرماید:

مَنْ فَآكَهَ امْرَأَةً لَا يَمْلِكُهَا حُبْسٍ بِكُلِّ كَلِمَةٍ كَلَّمَهَا فِي الدُّنْيَا أَلْفَ عَامٍ فِي النَّارِ. (۲)

هر کس با زن نامحرم شوخی کند، برای هر کلمه ای که در دنیا به او گفته است هزار سال او را در دوزخ زندانی کنند.

ص: ۳۵۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۳/۷۳، باب ۶۷، حدیث ۳۰؛ [۱] ثواب الأعمال: ۲۸۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۳/۷۳، باب ۶۷، حدیث ۳۰؛ [۳] ثواب الأعمال: ۲۸۲. [۴]

کیفر سیلی زدن به مسلمان

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ لَطَمَ حَدَّ مُسْلِمٍ لَطَمَهُ بَدَدَ اللَّهِ عِظَامُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ سَلَطَ عَلَيْهِ النَّارَ وَ حَشَرَهُ مَغْلُولًا حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ. (۱)

کسی که به صورت مسلمانی سیلی بزند، خداوند در روز قیامت استخوان های او را در هم خرد می کند و آتش دوزخ را بر او مسلط سازد، و در حالی که به زنجیر کشیده شده به محشر درآید تا رهسپار آتش جهنم شود.

کیفر سخن چینی

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره کیفر اخروی سخن چینی بین دو نفر، می فرماید:

مَنْ مَشَى فِي نَمِيمَةٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ نَارًا تُحْرِقُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ تَيْنًا اسْوَدَ يَنْهَشُ لَحْمَهُ حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ. (۲)

کسی که میان دو نفر به سخن چینی پردازد، خداوند در گور، آتشی را بر او مسلط می کند که تا روز قیامت او را بسوزاند و چون از گور برانگیخته شود، خداوند تا زمانی که وارد دوزخ گردد، ازدهایی بر او چیره سازد تا گوشت بدن او را بگزد.

کیفر شرب خمر

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره کیفر اخروی شرب خمر می فرماید:

ص: ۳۵۶

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۸۴؛ [۱] أعلام الدین: ۴۱۴. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۸۴؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۰۸/۱۲، باب ۱۶۴، حدیث ۱۶۳۷۴. [۴]

مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا سَقَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ سَمِّ الْأَفَاعِي وَ مِنْ سَمِّ الْعَقَارِبِ شَرْبَهُ يَسَاقُطُ لَحْمٌ وَجْهَهُ فِي الْآنَاءِ قَبْلَ أَنْ يَشْرِبَهَا فَإِذَا شَرِبَهَا تَفْسَخَ لَحْمُهُ وَ جِلْدُهُ كَالجِيفَةِ يَتَأَذَى بِهِ أَهْلُ الْجَمْعِ حَتَّى يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ. (۱)

کسی که در این دنیا شراب بخورد، خداوند جامی از زهر افعی ها، مارها، و عقرب ها برای او مهیا می سازد و پیش از آنکه بیاشامد (از شدت زهر آگینی) گوشت صورتش در جام می ریزد، و پس از آشامیدن، گوشت و پوست او بسان مردار از هم پاشیده و متلاشی می گردد و همه اهل محشر از همنشینی با او در عذابند تا زمانی که او را رهسپار دوزخ سازند.

عقاب برخی زنان در حدیث معراج

امام علی علیه السلام، حدیث معراج پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را چنین بیان می کند:

«من و فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم، پس ایشان را در حالی که سخت می گریست یافتیم، من عرض کردم: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله! چه باعث شده که شما این چنین گریه می کنید؟»

در پاسخ فرمود: ای علی! شبی که مرا به آسمان بردند (یعنی معراج) زنانی از ائمت را در عذابی شدید دیدم و آن وضع برای من سخت گران آمده و گریه ام از جهت عذاب سخت آنان است که به چشم خویش وضعشان را دیدم:

زنی را دیدم که به مویش در دوزخ، معلق و آویخته بودند که مغز سر او می جوشید، زن دیگری را دیدم که به زبانش در جهنم آویزان بود و آتش در حلقوم او می ریختند، زن دیگری را مشاهده کردم که او را به پستان هایش

ص: ۳۵۷

آویخته بودند، و دیگری را دیدم که گوشت بدن خویش را می خورد و آتش در زیر او شعله می کشید، و زنی دیگر را دیدم که پاهایش را به دستهایش زنجیر کرده بودند و مارها و عقرب ها بر او مسلط بودند، و زنی را دیدم که کور و لال که در تابوتی از آتش است و مخ او از بینش خارج می شود و همه بدنش قطعه قطعه است و خوره و پیسی گرفته است.

و زن دیگر را مشاهده کردم که در تنوری از آتش به پاهایش آویزان است،

و زنی را دیدم که گوشت بدنش را از پس و پیش با قیچی آتشین می برند، و دیگری را دیدم صورت و دست هایش آتش گرفته و مشغول خوردن روده های خویش است، و زنی را دیدم که سرش سرخوکه و بدنش بدن حمار است و هزار هزار نوع او را عذاب می کنند.

و زنی را به صورت سنگ دیدم که از عقب به شکم او آتش می ریزند و از دهانش بیرون می ریزد و فرشتگان با گرزهای آتشین بر سر و پیکر او می زنند.

پس فاطمه علیها السلام به پدرش عرض کرد: ای حبیب من! و ای نور دیدگانم! به من بگو که اینان چه کرده بودند و رفتارشان چه بود که به این عقوبت گرفتار شدند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

ای دختر عزیزم! اما زنی که به موی سرش آویزان در آتش بود، آن فردی بود که موی سر خویش را از نامحرمان نمی پوشانید؛ و اما آن زنی که به زبانش آویخته بود او کسی بود که با زبان، شوهر خویش را آزار می داد؛ و آن که به پستانش آویزان بود، شوهرداری بود که از آمیزش با شوی خود امتناع داشت؛ و آن که به پاهایش آویزان در دوزخ بود کسی بود که بدون اجازه همسر خود از خانه بیرون می رفت.

و اما زنی که گوشت بدن خویش را می خورد آن بود که خود را برای نامحرمان زینت می کرد؛ و اما آن که دست و پایش را به هم زنجیر کرده بودند و مارها و عقرب ها بر او مسلط بودند زنی بود که درست وضو نمی ساخت و لباسش را از آلودگی به نجس تطهیر نمی کرد و غسل جنابت و حیض به جای نمی آورد و خود را نظیف نمی ساخت و به نماز اهمیت نمی داد.

و اما آن کر و کور و لال زنی بود که از غیر شوهر خویش دارای فرزند می شد و به شوهر خود نسبت می داد؛ و آن که گوشت بدنش را با قیچی ها می برید زنی بود که خود را در اختیار مردان اجنبی می گذاشت؛ و اما آن زنی که سر و رویش آتش گرفته بود و مشغول خوردن روده های خود بود آن کسی بود که دلالی جنسی به حرام می کرد؛ و اما آن که سرش سر خوک و بدنش بدن الاغ بود آن زنی بود که سخن چینی به دروغ می نمود؛ و اما آن که چهره اش رخسار سگ بود و آتش در برابر او می ریختند و از دماغش بیرون می آمد آن زن آوازه خوان و نوحه گر و حسود بود. (۱)

هر کس چو من از هجر رخ یار بنالد از یار کجا در بر اغیار بنالد

بلبل کند افغان به کنار گلی اما دلباخته از دوری دلدار بنالد

دل یاد چو از شاهد بازاری خود کرد باید به سر کوچه و بازار بنالد

طالب که به ناچار جدا گشت ز مطلوب آن لحظه به آن واقعه ناچار بنالد

از فرقت معشوق دل عاشق صادق بسیار به یاد آرد و بسیار بنالد

صیاد مکن منع من از ناله و افغان باید که چو من مرغ گرفتار بنالد

یکبار چو دل یاد کند از غم آن جان جا دارد از این غصه دو صدبار بنالد

آن کس که بنالد ز غم یار وفادار کی از ستم خصم جفا کار بنالد

ص: ۳۵۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۱/۱۸، باب ۳، حدیث ۶۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱۰/۲، باب ۳۰، حدیث ۲۴. [۱]

اینسان که بود ناله مرا دور نباشد از ناله من گر در و دیوار بنالد

با یاد رخ و طره جانان دل رنجی در روز ز غمهای شب تار بنالد

(رنجی)

ص: ۳۶۰

[«(۴) مَوْلَايَ اَرْحَمَ كَبُوْتِي لِحُرِّ وَجْهِي وَ زَلَّةَ قَدَمِي وَ عَيْدِ بِحِلْمِكَ عَلَيَّ جَهْلِي وَ بِاِحْسَانِكَ عَلَيَّ اِسَاءَتِي فَ اَنَا الْمُتَعْرِفُ بِخَطِيئَتِي وَ هَذِهِ يَدِي وَ نَاصِيَتِي اَسْتَكِينُ بِالْقَوْدِ مِنْ نَفْسِي اَرْحَمَ شَيْئِي وَ نَفَادِ اَيَّامِي وَ اقْتِرَابِ اَجَلِي وَ ضَعْفِي وَ مَسِيءَتِي وَ قَلَّةِ حِيلَتِي]

سقوط و به رو در افتادنم، و لغزش گامم را رحمت آر، و به نادانیم با بردباریت و به بدکرداریم با احسانت به من بازگرد. من به گناهم اقرار دارم و به خطایم اعتراف می کنم. این دست و سر من است که برای قصاص از نفسم آن را به زاری تسلیم می کنم. به پیری و به پایان رسیدن روزگارم، و نزدیک شدن مرگم و ناتوانی و بیچارگی ام، و کمی تدبیرم رحم کن.

جز حدیث تو من نمی دانم خامشی از سخن نمی دانم

در کمند غم تو پا بستم وز می اشتیاق تو مستم

دیده ما اگر چه بی نورست لیک نزدیک بین هر دورست

ساکن است او مگر تو بشتابی درنیابد مگر تو دریابی

گرچه ما خود نه مرد عشق تویم لیک جویای درد عشق تویم

طالبان را ره طلب بگشای راه مقصود را به ما بنمای

دل و دنیای خویش در کویت همه دادم به دیدن رویت

(فخرالدین عراقی)

ص: ۳۶۱

«(۵) مَوْلَايَ وَارْحَمْنِي إِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدُّنْيَا أَثْرِي وَامْحَى مِنَ الْمَخْلُوقِينَ ذِكْرِي وَكُنْتُ مِنَ الْمُنْسِيَّينَ كَمَنْ قَدْ نُسِيَ «(۶) مَوْلَايَ وَارْحَمْنِي عِنْدَ تَغْيِيرِ صُورَتِي وَحَيَاةِي إِذَا بَلَى! جَسَدِي وَتَفَرَّقَتْ أَعْضَائِي وَتَقَطَّعَتْ أَوْصِيَائِي يَا غَفَلَتِي عَمَّا يُرَادُ بِي «(۷) مَوْلَايَ وَارْحَمْنِي فِي حَشْرِي وَنَشْرِي وَاجْعَلْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَعَ أَوْلِيَائِكَ مَوْفِقِي وَفِي أَحِبَّائِكَ مَصْدَرِي وَفِي جَوَارِكِ مَسْكِنِي يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.»

مولای من! هنگامی که اثر و نشانم از دنیا قطع شد و زیر خاک رفتم، و یادم از خاطر آفریده ها محو شد، و هم چون کسی که فراموش شده، در زمره فراموش شدگان قرار گرفتم، به من رحمت آر.

مولای من! هنگامی که چهره و حالم دگرگون شود و بدنم بپوسد و اعضایم از هم بپاشند و پراکنده شوند، و پیوندهایم بگسلد، بر من ترحم فرما.

ای وای بر بی خبری من نسبت به آنچه که در برزخ و قیامت و کنار میزان و صراط از من خواسته می شود!

مولای من! مرا در برانگیختن و زنده شدنم رحم کن، و در آن روز جایگاهم را با اولیایم، و محل برآمدن و حرکتم را در میان عاشقانت، و مسکنم را در جوارت قرار ده ای پروردگار جهانیان!

اشاره

بخشش خداوند متعال و رحمت و لطف و مغفرت او در دنیا و آخرت بسیار زیاد است، ولی آن کس که رجا و امید به رحمت حق و توقع عفو و مغفرت دارد باید با اعمال خالص و رفتار و کردار پاک، در خود زمینه شمول رحمت را فراهم نموده و فرورفتن در معصیت و آلودگی به گناه را که موجب فوت و از دست دادن این استعداد می گردد، کنار گذارد.

آری، همیشه درهای رحمت و فضل و عافیت و خیر بر درهای نعمت و نکبت و شرّ زیاده است و آب که مظهر رحمت خدا در این جهان است، بر آتش که مظهر غضب خداست سبقت دارد و آن را خاموش می کند.

وعده و وعیدهای الهی

با مراجعه به آیات و روایات در می یابیم که: خداوند نسبت به پاداش و ثواب اعمال یا عقاب و عذاب اعمال بندگان از دو واژه «وعده» و «وعید» سخن به میان می آورد.

وعده: در لغت و اصطلاح قرآن، لفظ مشترکی است که هم برای ثواب اعمال و پاداش آن و هم برای عذاب و عقاب اعمال به کار گرفته شده، ولی بیشترین استعمالش درباره ثواب و پاداش است.

اما وعید: در لغت و اصطلاح قرآن مخصوص به عقاب و عذاب، یا به عبارت دیگر عبارت است از: ترساندن از عواقب وخیم عمل زشت، به عذاب و عقاب و تهدید کردن، و لفظ وعید منحصر در بدی و شرّ و زیان است.

بعد از روشن شدن این دو واژه باید عرض کنیم که: اعتقاد ما در باب وعده و وعید الهی این است که: هر کس را که خداوند وعده ثوابی و پاداشی به او داده باشد به طور یقین محقق و حاصل خواهد شد و وعده الهی تخلف ناپذیر است و باید هم

چنین باشد، چرا که تخلف از وعده یا به خاطر جهل است یا عجز از انجام آن، که هیچ یک از آنها در ذات خداوند متعال راه ندارد، همچنانکه قرآن می فرماید:

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿١﴾

پس آیا کسی که وعده نیک به او داده ایم و حتماً به آن خواهد رسید، مانند کسی است که او را [فقط] از کالا و ابزار زندگی دنیا برخوردارش کرده ایم، سپس او در روز قیامت از احضار شوندگان [برای عذاب] است؟!

ولی هر که را خداوند وعید داده و تهدید به عقابی کرده، لازم نیست او را عذاب کند، بلکه مختار می باشد، اگر عذابش کند به عدل عمل کرده و اگر عفوش نماید با فضلش رفتار نموده است.

آری، خداوند این حاکم مطلق و حق می تواند در صورت وعید، مجرمان را عذاب و یا مورد عفو و رحمت خود قرار دهد، و این بخشش و عفو چون امری الزامی نیست، هیچ بنده مجرمی نمی تواند اطمینان و اتکای بر عفو و مغفرت پیدا کند، تا بر این اساس بر جرم و جنایت خود ادامه دهد؛ زیرا ممکن است خداوند در خصوص او عمل به عدل کند نه به عفو؛ و از آن طرف هم این اختیاری بودن عفو یا عذاب موجب می شود تا بنده دچار یأس و نومیدی از رحمت خداوند نشود.

پس این یک قاعده و قانون عقلی و عقلایی است که در محاکم دنیا برای هر حاکمی، نادیده گرفتن خوبی ها و عمل ننمودن به وعده صحیح نیست و خلاف شئون حق و کرامت شمرده می شود.

اما نادیده گرفتن بدی ها و عمل نکردن به وعیدها صحیح است، چه بسا موجب کرامت و شرافت حاکم و سلطان صاحب قدرت شمرده شود.

ص: ۳۶۴

پس همیشه باید امیدوار به رحمت خداوند بود همچنانکه امام رضا علیه السلام می فرماید:

أَحْسِنُ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي أَنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَأَنْ شَرًّا فَشَرًّا. (۱)

به خداوند گمان نیکو داشته باشید؛ زیرا خداوند می فرماید: من به گمان نیکو توجه دارم، اگر بنده مؤمن خیر در نظر بگیرد به خیر خواهد رسد و اگر شر در نظر بگیرد به شر خواهید رسید.

هشت باب بهشت و هفت باب جهنم

وقتی خبر به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله رسید که عثمان بن مظعون بعد از مرگ فرزندش دچار غصه و اندوه شده و از شدت غم و غصه در خانه، خودش را محبوس کرده و فقط مشغول عبادت شده، حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد عثمان آمد و فرمود:

ای عثمان! خداوند برای ما رهبانیت و گوشه گیری را ننوشته است. رهبانیت امت من در جهاد است.

ای عثمان! از برای بهشت هشت در است و از برای جهنم هفت در، آیا تو را خوشحال نمی کند که از دری از آن وارد نشوی مگر اینکه پسر خود را در پهلو و کنارت ببینی که دست به دامن تو زده است و خود را شفیع تو به سوی پروردگارت قرار دهد. (۲) از این حدیث مشخص می شود که همیشه رحمت خداوند بر غضب او غلبه دارد از این رو بهشت هشت در و جهنم هفت در دارد.

ص: ۳۶۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۶۶/۶۷، باب ۵۹، حدیث ۱۵؛ [۱] الکافی: ۷۲/۲، حدیث ۳. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۸، باب ۲۳، حدیث ۱۱۲؛ وسائل الشیعه: ۲۴۶/۳، باب ۷۲، حدیث ۳۵۳۱.

البته برای بهشتی شدن باید به احادیث نگاشته شده بر هشت در بهشت و هفت در جهنم توجه و عمل نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما نقل می فرماید:

چون در شب معراج مرا به آسمان ها بردند، من بهشت را دیدم که دارای هشت در بود و بر فراز هر دری چهار کلمه نوشته بود، که هر کلمه آن از تمام دنیا و آن چه در دنیاست برای کسی که بداند و عمل کند، بهتر است.

باب اول بهشت

۱ - بر بالای در اول نوشته بود:

لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللهِ

لِكُلِّ شَيْءٍ حَيْلَةٌ وَحَيْلَةُ الْعَيْشِ اَرْبَعٌ خِصَالٍ: الْقَنَاعَةُ وَبَدْلُ الْحَقِّ وَتَرْكُ الْحِقْدِ وَمُجَالَسَةُ اَهْلِ الْخَيْرِ.

خدایی به جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده او و علی علیه السلام ولی خدا در زمین است.

برای هر چیزی راهی و چاره ای است و راه وصول به راحتی و عیش چهار صفت است: قناعت، بذل کردن حق، ترک کینه، همنشینی با اهل خیر.

باب دوم بهشت

۲ - بر بالای در دوم نوشته شده است:

لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللهِ

لِكُلِّ شَيْءٍ حَيْلَةٌ وَحَيْلَةُ السُّرُورِ فِي الْاٰخِرَةِ اَرْبَعٌ خِصَالٍ: مَسْحُ رُئُوسِ الْيَتَامَى وَالتَّعَطُّفُ عَلَيَّ الْاَرَامِلِ وَالسَّعْيُ فِي حَوَائِجِ الْمُؤْمِنِينَ وَالتَّفَقُّدُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ.

ص: ۳۶۶

خدایی به جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده او و علی علیه السلام ولی خدا در زمین است.

برای هر چیزی راهی و چاره ای است، و راه وصول به سرور و خوشحالی در آخرت چهار صفت است: دست کشیدن بر سر یتیمان، عطف بر بیوه زنان و کوشش در برآوردن نیازهای مؤمنان، تفقد از فقیران و مسکینان.

باب سوم بهشت

۳ - بر بالای در سوم نوشته بود:

لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ.

لِكُلِّ شَيْءٍ حِيْلَةٌ وَ حِيْلَةُ الصَّحَّةِ فِي الدُّنْيَا اَرْبَعٌ خِصَالٍ: قَلَّةُ الْكَلَامِ وَ قَلَّةُ الْمَنَامِ وَ قَلَّةُ الْمَشْيِ وَ قَلَّةُ الطَّعَامِ.

خدایی به جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده او و علی علیه السلام ولی خدا در زمین است.

برای هر چیزی راهی و چاره ای است و راه وصول به سلامتی در دنیا چهار صفت است: کم گفتن، کم خوابیدن، کم راه رفتن، کم خوردن.

باب چهارم بهشت

۴ - بر بالای در چهارم نوشته بود:

لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ.

وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ وَالِدَيْهِ وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُقَلِّ خَيْرًا أَوْ يَسْكُتْ.

ص: ۳۶۷

خدایی به جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده او و علی علیه السلام ولی خدا در زمین است.

کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید میهمان خود را گرامی بدارد و کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید همسایه خود را گرامی بدارد و کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید به پدر و مادر خود احترام بگذارد و کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید یا کلام خوب و گفتار خوب بگوید یا ساکت باشد.

باب پنجم بهشت

۵ - بر بالای در پنجم نوشته بود:

لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله.

مَنْ ارَادَ أَنْ لَا يُظْلَمَ فَلَا يُظْلَمِ وَمَنْ ارَادَ أَنْ لَا يُشْتَمَ فَلَا يُشْتَمِ مَنْ ارَادَ أَنْ لَا يُدَلَّ فَلَا يُدَلَّ وَمَنْ ارَادَ أَنْ يَسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيُقِلْ:

لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله.

خدایی به جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده او و علی علیه السلام ولی خدا در زمین است.

کسی که بخواهد به او ظلم نشود، باید خود او ظلم نکند، و کسی که بخواهد به او فحش ندهند، باید خود او فحش ندهد، و کسی که بخواهد ذلیل و پست نشود، باید کسی را ذلیل و پست نکند، و کسی که بخواهد به دستگیره محکم و استوار در دنیا و آخرت چنگ زند باید بگوید:

لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله.

۶- بر بالای در ششم نوشته بود:

لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ.

مَنْ ارَادَ اَنْ يَكُوْنَ قَبْرُهُ وَسِعًا فَسِيحًا فَلْيَبْنِ الْمَسَاجِدَ وَمَنْ ارَادَ اَنْ لَا تَأْكُلَهُ الدِّيْدَانُ تَحْتَ الْاَرْضِ فَلْيَسِيْكُنِ الْمَسَاجِدَ وَمَنْ احَبَّ اَنْ يَكُوْنَ طَرِيًّا مُطْرًا لَا يَبْلَى فَلْيَكُنْ الْمَسَاجِدَ وَمَنْ احَبَّ اَنْ يَرَى مَوْضِعَهُ فِي الْجَنَّةِ فَلْيَكُنْ الْمَسَاجِدَ بِالْبَسْطِ.

خدایی به جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده او و علی علیه السلام ولی خدا در زمین است.

کسی که دوست دارد قبرش وسیع و گشاد باشد، مساجد را بنا کند و کسی که دوست دارد او را کرم ها در زمین نخورند، در مساجد بسیار بماند، و کسی که دوست دارد پیوسته جسدش پاک و تازه بوده و نیوسد و کهنه نشود مساجد را جاروب کند، و کسی که دوست دارد جایگاه خود را در بهشت ببیند مساجد را با فرش بپوشاند.

۷- و بر بالای در هفتم نوشته بود:

لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ.

بِيَاضِ الْقَلْبِ فِي اَرْبَعِ خِصَالٍ: عِيَادَةُ الْمَرِيضِ وَ اتِّبَاعُ الْجَنَائِزِ وَ شِرَاءُ الْاَكْفَانِ وَ رَدُّ الْقَرْضِ.

خدایی به جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده او و علی علیه السلام ولی خدا در زمین است.

سفیدی و روشنایی دل در چهار صفت است: عیادت کردن از مریض و تشییع کردن جنازه و خریدن کفن برای خود و ادای قرض خود.

باب هشتم بهشت

۸ - بر بالای درب هشتم نوشته بود:

لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ.

مَنْ ارَادَ الدُّخُوْلَ مِنْ هَذِهِ الْاَبْوَابِ فَلْيَتَمَسَّكَ بِارْبَعِ خِصَالٍ: السَّخَاءِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ وَ الصَّدَقَةِ وَ الْكَفِّ عَنِ اَذَى عِبَادِ اللهِ تَعَالَى.

خدایی به جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده او و علی علیه السلام ولی خدا در زمین است.

کسی که دوست دارد از این درها وارد بهشت شود باید به چهار خصلت متمسک گردد: سخاوت، حسن خلق (اخلاق نیکو)، صدقه دادن، نگاهداشتن خود از اذیت و آزار بندگان خداوند تعالی.

اما ابواب جهنم هفت در می باشد که بر بالای آن این احادیث نگاشته شده که پیامبر برای ما نقل می فرماید:

باب اول جهنم

۱ - بر بالای در اول نوشته شده بود:

مَنْ رَجَا اللهَ سَعِدَ وَ مَنْ خَافَ اللهَ اَمِنَ وَ الْهَالِكُ الْمَغْرُوْرُ مَنْ رَجَا غَيْرَ اللهِ وَ خَافَ سِوَاهُ.

هر کس امید به خدا داشته باشد سعادت مند خواهد شد و هر کس از خداوند بترسد در امان است و مرده و فانی فریب خورده کسی است که امید به

ص: ۳۷۰

غیرخدا و ترس از غیرخدا داشته باشد.

باب دوم جهنم

۲ - بر بالای در دوم نوشته شده بود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ عُرْيَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلْيُكْسِ الْجُلُودَ الْعَارِيَةَ فِي الدُّنْيَا،

مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ عَطْشَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلْيَسْقِ الْعَطَاشَ فِي الدُّنْيَا

مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَائِعًا فَلْيَطْعِمِ الْبُطُونَ الْجَائِعَةَ فِي الدُّنْيَا.

هر کس می خواهد در قیامت عریان محشور نشود، پس در دنیا عریانی را بپوشاند.

هر کس می خواهد در قیامت تشنه محشور نشود، پس در دنیا تشنه ای را سیراب کند.

هر کس می خواهد در قیامت گرسنه محشور نشود، پس در دنیا شکم های گرسنه را سیر کند.

باب سوم جهنم

۳ - بر بالای در سوم نوشته شده بود:

لَعَنَ اللَّهُ الْكَافِرِينَ، لَعَنَ اللَّهُ الْبَاخِلِينَ، لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ.

نفرین خدا بر دروغگویان، نفرین خدا بر بخیلان، نفرین خدا بر ستمکاران.

باب چهارم جهنم

۴ - بر بالای در چهارم نوشته شده بود:

أَذَلَّ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ الْإِسْلَامَ، أَذَلَّ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ أَهْلَ الْبَيْتِ، أَذَلَّ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ

الظَّالِمِينَ عَلَى ظُلْمِهِمْ لِلْمَخْلُوقِينَ.

خداوند خوار و ذلیل کند کسی را که به اسلام توهین کند، خداوند خوار و ذلیل کند کسی را که به خاندان اهل بیت پیغمبر توهین کند، خداوند خوار و ذلیل کند کسی را که ستمکاران را برای ستم بر بندگان خدا، کمک کند.

باب پنجم جهنم

۵ - بر بالای در پنجم نوشته شده بود:

لَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ فَالْهَوَىٰ يُخَالِفُ الْإِيمَانَ وَلَا تُكْثِرْ مَنْطِقَكَ فِيمَا لَا يَغْنِيكَ فَتَشْقُطَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَا تُكُنْ عَوْنًا لِلظَّالِمِينَ.

از هوای نفس پیرون نکن که برخلاف ایمان است، کلام و گفتارت را در امور بیهوده زیاده مگردان که تو را از رحمت خداوند ساقط و دور گرداند، و کمک کار ستمکاران مباش.

باب ششم جهنم

۶ - بر بالای در ششم نوشته شده بود:

أَنَا حَرَامٌ عَلَى الْمُجْتَهِدِينَ، أَنَا حَرَامٌ عَلَى الْمُتَصَدِّقِينَ، أَنَا حَرَامٌ عَلَى الصَّائِمِينَ.

من [جهنم] بر تلاش کنندگان در راه خدا و صدقه دهندگان و روزه داران حرام می باشم.

باب هفتم جهنم

۷ - بر بالای در هفتم نوشته شده بود:

ص: ۳۷۲

حَاسِبُوا نَفْسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَوَبَّخُوا نَفْسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوبَّخُوا وَادْعُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ أَنْ تَرُدُّوا عَلَيْهِ وَلا تَقْدِرُوا عَلَيَّ ذَلِكَ.

به حساب خودتان رسیدگی کنید قبل از آنکه به حسابتان رسیدگی شود، خودتان را سرزنش کنید قبل از آنکه سرزنش شوید، خدای عز و جل را بخوانید قبل از آن که بر او وارد شوید [کنایه از مرگ] و نتوانید او را بخوانید.

البته باید توجه داشت که: این درهای بهشت هر کدام با رمز ویژه باز و بسته می شود و جملات زیبا و حکیمانه ای که بر سر در تمامی هشت در بهشت به عنوان کتیبه نقش بسته، مزین به شهادت و وحدانیت پروردگار و رسالت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و شهادت بر ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام است که در تمام ابواب بهشت تکرار شده و این سه شهادت در ابواب جهنم نمی باشد، که این مطلب بیانگر فلسفه و حکمتی است و آن اینکه: این سه اصل محتوای اسلام راستین است و به هیچ وجه از هم جداشدنی نیست و هر که می خواهد مشمول رحمت الهی قرار گرفته و وارد بهشت شود، باید به این سه اصل پایبند و معتقد باشد.

از ابن عباس نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ حَلْقَةَ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتِهِ حَمْرَاءَ عَلَيَّ صَفَائِحِ الذَّهَبِ فَإِذَا دَقَّتِ الْحَلْقَةُ عَلَيَّ الصَّفْحَةَ طَنَّتْ وَ قَالَتْ: يَا عَلِيُّ. (۱)

حلقه در بهشت، از یاقوت سرخ است که بر صفحه های طلا نواخته می شود.

هنگامی که حلقه بر آن صفحه بکوبد، صدا کند و گوید: یا علی.

آری، صدای کوبه در از آن جهت (یا علی) است که صاحب بهشت و مهماندار اصلی بهشت، مقام ولایت است که علی ابن ابی طالب علیه السلام مصداق جامع و کامل آن است.

ص: ۳۷۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۲/۸، باب ۲۳، حدیث ۱۳؛ [۱] الأملی، شیخ صدوق: ۵۸۸، حدیث ۱۳. [۲]

توحید که لا اله الا الله است اسلام محمد رسول الله است

با این دو سخن کسی به جایی نرسد گری خبر از علی ولی الله است

توحید و نبوت و امامت هر سه در گفتن یک علی ولی الله است

دعای ۵۴: درخواست از حق جهت دور گرداندن اندوه ها

اشاره

«۱» يَا فَارِحَ الْهَمِّ وَ كَاشِفَ الْغَمِّ يَا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْرِجْ هَمِّي وَ اكْشِفْ غَمِّي
«۲» يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدٌ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ اعْصِمْنِي وَ طَهِّرْنِي وَ اذْهَبْ بِنَيْتِي وَ اقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ
وَ الْمَعْوَذَتَيْنِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ قُلْ «۳» اَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ مَنْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَ ضَعُفَتْ قُوَّتُهُ وَ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ سُؤَالَ مَنْ لَا يَجِدُ
لِفَاقَتِهِ مُغِيثًا وَ لَا لِضَعْفِهِ مُقَوِّيًا وَ لَا لِذَنْبِهِ غَافِرًا غَيْرَكَ «۴» يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ أَسْأَلُكَ عَمَلًا تُحِبُّ بِهِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ يَقِينًا تَنْفَعُ بِهِ
مَنْ اسْتَيْقَنَ بِهِ حَقَّ الْيَقِينِ فِي نَفَاذِ أَمْرِكَ «۵» اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْبِضْ عَلَي الصَّدَقِ نَفْسِي وَ اقْطَعْ مِنَ الدُّنْيَا
حَاجَتِي وَ اجْعَلْ فِيْمَا عِنْدَكَ رَغْبَتِي شَوْقًا إِلَى لِقَائِكَ وَ هَبْ لِي صِدْقَ التَّوَكُّلِ عَلَيْكَ «۶» أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ كِتَابٍ قَدْ خَلَا وَ أَعُوذُ
بِكَ مِنْ شَرِّ كِتَابٍ قَدْ خَلَا- أَسْأَلُكَ خَوْفَ الْعَابِدِينَ لَكَ وَ عِبَادَةَ الْخَاشِعِينَ لَكَ وَ يَقِينَ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ وَ تَوَكُّلَ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْكَ «۷» اَللَّهُمَّ اجْعَلْ رَغْبَتِي فِي مَسْأَلَتِي مِثْلَ رَغْبَةِ أَوْلِيَائِكَ فِي مَسَائِلِهِمْ وَ رَهْمَتِي مِثْلَ رَهْمَةِ أَوْلِيَائِكَ وَ اسْتِعْمَلْنِي فِي مَرْضَاتِكَ
عَمَلًا لَا أَتْرُكُ مَعَهُ شَيْئًا مِنْ دِينِكَ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ «۸» اَللَّهُمَّ هِدْ حَاجَتِي فَأَعْظِمْ فِيهَا رَغْبَتِي وَ أَظْهَرْ فِيهَا عُدْرِي وَ لَقِّنِي
فِيهَا حُجَّتِي وَ عَافِ فِيهَا جَسَدِي «۹» اَللَّهُمَّ مَنْ أَصْبَحَ لَهُ ثِقَةٌ أَوْ رَجَاءٌ غَيْرَكَ فَقَدْ أَصْبَحَتْ وَ

أَنْتَ ثِقَتِي وَرَجَائِي فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا فَافْضِ لِي بِخَيْرِهَا عَاقِبَةً وَنَجِّنِي مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ «(١٠)» وَصَلَّى
اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

ص: ٣٧٨

[«۱» يَا فَارِجَ الْغَمِّ يَا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْرِجْ هَمِّي وَاكْشِفْ غَمِّي]

ای زاینده اندوه و برطرف کننده غم! ای رحمان دنیا و آخرت و مهربان هر دو جهان! بر محمد و آل محمد درود فرست و اندوه مرا بزدا، و غم را برطرف کن.

خداوند، پناهگاه انسان در اندوه و غم

اشاره

غم و اندوه از حالات روحی و روانی است که در شرایط ویژه، به آدمی دست می دهد. بنابر تفاوت روحیه ها و سجایای اخلاقی و مراتب وجودی انسان، ظهور چنین حالتی نسبت به افراد گوناگون است. به گونه ای که می توان از این حالت به مقام و مرتبه هویتی هر آدمی پی برد.

بر این پایه، ظروف خاص برای بروز چنین حالتی در دنیاخواهان با ظرف خاص اهل آخرت و اهل کمال و معرفت، تفاوت اساسی دارد. اهل دنیا پیوسته به دنبال خوشی ها و لذت های ناپایدار نفسانی هستند و با شدت علاقه ها و بروز حالت اندوه و غم در آنان، سبب ناامیدی و افسردگی می شود و گاهی به خودکشی و نابودی می انجامد.

در این زمینه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

أَنَا زَعِيمٌ بِثَلَاثٍ لِمَنْ أَكَبَّ عَلَى الدُّنْيَا، بِفَقْرٍ لَا غِنَاءَ لَهُ وَ بِشُغْلٍ لَا فَرَاحَ لَهُ وَ

بِهِمْ وَ حُزْنٍ لَا انْقِطَاعَ لَهُ. (۱)

من سه چیز را برای کسی که به دنیا بچسبد، حتمی و قطعی می دانم، فقری که هیچ گاه به بی نیازی نینجامد، مشغولیتی که هرگز از آن خلاصی ندارد و غم و اندوهی که برای او پایانی نیست.

امام علی علیه السلام در حال و هوای دنیا می فرماید:

... وَ مَنِ اسْتَشَعَرَ الشَّعْفَ بِهَا مَلَأَتْ ضَمِيرَهُ أَشْجَانًا لَهُنَّ رَقِصٌ عَلَى سُؤْدَاءِ قَلْبِهِ هَمٌّ يَشْغَلُهُ وَ غَمٌّ يَحْزُنُهُ كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ
فَيُلْقَى بِالْفِضَاءِ مُنْقَطِعًا ابْهَرًا... (۲)

... و آن که عشقش را به دل گیرد خاطرش را از اندوه ها پر کند که برای آن اندوه ها در سویدای قلبش خلیجان است، اندوهی مشغولش دارد، و غمی محزونش کند، چنین است تا نفس گلوگیرش شود و او را به بیابان اندازند در حالی که رگ های حیاتش قطع شده... .

امام صادق علیه السلام در مواعظ خویش می فرماید:

الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُورِثُ الْغَمَّ وَ الْحَزْنَ وَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا رَاحَةُ الْقَلْبِ وَ الْبَدَنِ. (۳)

دنیخواهی، غم و اندوه می آورد و پشت کردن به دنیا مایه آسایش جان و تن است.

و نیز می فرماید:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَ لَا تَحْزَنْ

ص: ۳۸۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۱/۷۰، باب ۱۲۲، ذیل حدیث ۴۳؛ [۱] كنز الفوائد: ۳۴۴/۱. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۳۶۷. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۴۰/۷۵، باب ۲۳، ذیل حدیث ۱۰۸؛ [۴] تحف العقول: ۳۵۸.

عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» (۱)

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : مَنْ لَمْ يَتَعَزَّ

بِعَزَائِ اللَّهِ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ عَلَى الدُّنْيَا حَسْرَاتٍ وَ مَنْ رَمَى بَبَصَرِهِ إِلَى مَا فِي يَدَيْ غَيْرِهِ كَثُرَ هَمُّهُ وَ لَمْ يَشْفِ غَيْظُهُ. (۲)

چون آیه نازل شده که: «بنابرین به امکانات مادی [و ثروت و اولادی] که برخی از گروه های آنان را از آن برخوردار کردیم ، چشم مدوز ، و بر آنان [به سبب اینکه پذیرای حق نیستند] اندوه مخور ، و پر و بال [لطف و مهربانی] خود را برای مؤمنان فرو گیر .»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به دلداری دادن خدا، آرام نگیرد جانش بر دنیا حسرت ها خورد و هر که چشمش به دارایی های دیگران باشد، اندوهش بسیار شود و ناراحتیش بهبود نیابد.

حزن چنین ظرفیتی برای اهل آخرت، همان شوق رسیدن به نعمت ها و لذت های ویژه اهل بهشت است. و نسبت به خدا، شدت حبّ و عشق و وصال حق می باشد. آنان از شدت شیدایی وصال به اندوه و غم دچار می شوند و گاه تا اندازه ای بالا می رود که مانند حضرت یعقوب علیه السلام را در فراق فرزندش یوسف، گرفتار نابینایی و ناتوانی می کند. چنانکه با این حال آشفته، به خداوند شکوه می کند که حق تعالی او را چنین بازگو می فرماید:

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بِنِيِّ وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۳)

گفت : شکوه اندوه شدید و غم و غصّه ام را فقط به خدا می برم و از خدا می دانم آنچه را که شما نمی دانید .

ص: ۳۸۱

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۸۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۹/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۵۸؛ [۲] الکافی: ۳۱۵/۲، حدیث ۵؛ [۳] تفسیر القمی: ۳۸۱/۱. [۴]

۳- (۳) - یوسف (۱۲) : ۸۶. [۵]

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: ای فرزند رسول خدا! شدت اندوه یعقوب علیه السلام چه اندازه بوده است؟

حضرت فرمود: به اندازه هفتاد زنی که کودک شیرخوارشان را کشته اند و سر آن بچه ها را روی سینه مادرشان بریده باشند.

عرض کرد: حزن جدۀ شما فاطمه زهرا علیها السلام چقدر بوده است؟

فرمود: هفتاد برابر اندوه یعقوب که در رحلت پدرش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ایشان دست داد.

سپس فرمود: ای ابابصیر! آیا می خواهی تو را از اندوه کسی که هفتاد برابر اندوه جدۀ ام زهرا علیها السلام بوده آگاه سازم؟

عرض کردم: بله، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله !

فرمود: اندوه جدّم حضرت زین العابدین علیه السلام (۱) چنان که حضرت سجّاد علیه السلام از حوادث کربلا محزون گردید

که بیست سال یا چهل سال به یاد عاشورا و پدرش امام حسین علیه السلام و اهل بیت ایشان گریست. (۲) ابن شهر آشوب از

امام صادق علیه السلام نقل می فرماید:

علی بن الحسین علیه السلام بر پدرش حسین بن علی علیه السلام بیست سال گریه کرد و هیچ آب و غذا در برابر ایشان نمی

نهادند، مگر آن که می گریست تا جایی که یکی از خادمان گفت: فدایت شوم، فرزند رسول خدا! من می ترسم شما با این

حال از بین بروید. حضرت فرمود:

اندوه و غم بی پایان را نزد خدا شکوه می کنم و از خدا می دانم آنچه را نمی دانند. من هرگز قتلگاه فرزندان فاطمه را به یاد

نمی آورم مگر آن که گریه

ص: ۳۸۲

۱- (۱) - صحیفه عشق، محمد رضا نیکو کلام: ۴۲۸، به نقل از خیر الکلام فی وقایع الایام.

۲- (۲) - کامل الزیارات: ۱۰۷، حدیث ۱ و ۲؛ بحار الأنوار: ۱۰۹/۴۶، باب ۶، حدیث ۳.

راه گلویم را می بندد. (۱) بنابراین گرفتاری و اندوه معصومان علیهم السلام و اهل آخرت و جزع و فزع آنان، عین عبودیت و بندگی است. و شکایت آنان نزد پروردگار، نوعی درد اشتیاق و غم فراغ است.

امام سجّاد علیه السلام در این زمینه می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ. (۲)

خداوند دل های اندوهناک را دوست می دارد.

از این رو در دعای بیستم می فرماید:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ حَزِنْتُ»

خدایا! چون اندوهناک شدم تو دلخوشی منی.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْحُزْنُ مِنْ شِعَارِ الْعَارِفِينَ لِكَثْرَةِ وَاِرْدَاتِ الْغَيْبِ عَلَى سَرَائِرِهِمْ وَ طُولِ مُبَاهَاتِهِمْ تَحْتَ تَسْتُرِ الْكِبْرِيَاءِ...

وَ لَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَأَسْتَعَاثُوا وَلَوْ وُضِعَ فِي قُلُوبِ غَيْرِهِمْ لَأَسْتَكْرَهُ. (۳)

اندوه، جامه زیرین عارفان است به سبب افزونی الهامات غیبی بر درونشان و افتخار بسیارشان که در پوشش کبریا هستند...

ص: ۳۸۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۸/۴۶، باب ۶، حدیث ۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۵/۴.

۲- (۲) - الکافی: ۹۹/۲، حدیث ۳۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۸/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۲۵. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۷۰/۶۹، باب ۹۷، حدیث ۱؛ [۳] مصباح الشریعه: ۱۸۷. [۴]

اگر اندوه لحظه ای از دل های عارفان کنار رود، ناله از سویدا برآرند و اگر در دل های دیگران نهاده شود آن را خوش ندارند.

روایت شده که:

أَنَّ دَاوُدَ قَالَ: إِلَهِي أَمَرْتَنِي أَنْ أَطَهِّرَ وَجْهِي وَبَدَنِي وَرِجْلِي بِالْمَاءِ فَبِمَاذَا أَطَهَّرُ لَكَ قَلْبِي؟ قَالَ: بِالْهُمُومِ وَالْغُمُومِ. (۱)

داود در مناجات خویش عرض کرد: خدای من! فرمانم دادی که چهره و بدن و پاها را با آب بشویم، دلم را با چه بشویم؟ فرمود: با غم ها و اندوه ها.

امام باقر علیه السلام می فرماید: در کتاب حضرت علی علیه السلام خواندم که:

مؤمن بامدادان و شامگاه را به اندوه می گذراند و جز این به صلاح او نیست. (۲)

شناخت انسان نسبت به حوادث دنیا

بنابراین انسان نسبت به حوادث دنیا، دو گونه شناخت یا برداشت پیدا می کند:

الف - دنیا محل خوشگذرانی و استراحت است. و همه چیز پیوسته مطابق میل و مراد، به راحتی و خوبی برقرار می باشد. این طرز بینش سبب پیدایش ناملایمات و بلاها و اندوه هایی در انسان می شود که بسیار شکننده و تلخ خواهد بود.

ب - جهان دار بلا و امتحان و مشکلات است و هیچ چیزی پایدار و پابرجا نمی ماند. صاحب این بینش دنیا را چنین شناخته و هرگز به خاطر درد و بلا و کمبود محزون و اندوهناک نمی شود و حزن و اندوه را وسیله رسیدن به کمال و جمال می داند؛ چنین انسانی بدون اعتراض و رضایت و خشنودی به تقدیرات الهی، به راحتی می تواند تلخی ها را تحمل کند.

ص: ۳۸۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۷/۷۰، باب ۱۲۵، ذیل حدیث ۳؛ [۱] الدعوات، راوندی: ۵۶، حدیث ۱۴۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۳/۶۹، باب ۹۷، حدیث ۳؛ التمهیح: ۴۴، حدیث ۵۵.

بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام و معصومان دین، عوامل و زمینه های غم و اندوه بسیارند که مهمترین آنها به شرح زیر است:

۱ - شوق بی اندازه به جلوه های دنیا

علاقه شدید به مال و مقام و منزل دنیایی بر غم و نگرانی انسان می افزاید و انسان را بسیار حریص و ترسو و خیانتکار می گرداند و در پایان عمر افسردگی و افسوس دامنگیر او می شود.

۲ - تنگدستی

تنگدستی سبب خواری نفس و حیرانی عقل و جذب کننده غم هاست، اما باید با کار و تلاش تدبیری نمود تا زمینه های نیازمندی دور شود.

۳ - مال و منال و منافع

برخلاف گمان بسیاری از مردم که مال اندوختن را عامل خوشی و شادی و افتخار می دانند، ثروت مادی، از کانون های غصه ساز بشر است و در حقیقت سرچشمه اندوه ها و ناله هاست و بیشتر مردم ثروتمند از زیادی مال در دام خطر و حادثه قرار می گیرند. ولی نباید برای آنچه از دنیاست تأسف خورد.

۴ - حسادت

خودخوری و برترینی از عوامل مهم حسرت و اندوه است و غم های حسود فراوان و گناهانش هم دو برابر است؛ زیرا پیوسته مراقب پیرامون خویش است، همیشه پیروزی ها و موفقیت های دیگران، او را جان به لب می سازد و روحش را آزار می دهد و زندگی خود و دیگران را تباہ می کند.

۵ - تنبلی و سستی

کوتاهی و ساده انگاری در نظم امور و تصمیم ها، سبب بی برنامه گی و محرومیت است. و کسی که در اصل کار و تلاش کوتاهی می کند از رسیدن به هدف و کمال باز

می ماند. به ویژه با از دست دادن فرصت ها اندوهی فراوان، گریبانگیر زندگی انسان می شود.

۶ - بدهکاری

قرض گرفتن هم از اسباب تولید اندوه و نگرانی است. از این رو پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالَّذِينَ فَإِنَّهُ هُمْ بِاللَّيْلِ وَ ذُلُّ بِالنَّهَارِ. (۱)

بدهی، غصه شب و ذلت روز است.

۷ - گناه

گاهی که بنده ای گناهش زیاد می شود و عملی که بتواند گناهانش را بپوشاند نداشته باشد، خداوند او را گرفتار درد یا حزن می کند تا گناهانش را بپوشاند. و هر کسی از شیعیان و مسلمانان که مرتکب گناه می شود دچار غم و اندوه می شود تا سیاهی گناه پاک شود.

بازگشت مسئله فوق به اطاعت نفس و پیروی از هواهای نفسانی است که پایه هر رنج و سرچشمه هر گمراهی است.

۸ - چشم اندوزی به اموال و توانایی دیگران

افراد تنگ نظر که مراقب امکانات دیگران هستند، همیشه وجود خویش را با مردم مقایسه می کنند و از کمبودهای مادی خود رنج می برند. این طرز تفکر نشانه عدم رشد کافی و احساس حقارت درونی و کمبود همت است. پس کسی که چشم به دارایی های دیگران بدوزد همیشه اندوهگین خواهد بود و هرگز آتش خشم او فرو نمی نشیند. چشم دوختن به اندوخته های مردم، غم های درازی را در پی دارد.

۹ - مصایب و حوادث روزگار

ص: ۳۸۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۱/۱۰۰، باب ۲، حدیث ۴؛ [۱] علل الشرایع: ۵۲۷/۲، حدیث ۱. [۲]

به طور طبیعی انسان برای ناگواری‌ها و ناملايمات زندگي غمگين مي شود. اما آنچه ناپسند است بي تابي و جزع و فزع است. و فرياد كشيدن و ناله زدن در اين وضعيت ها آرزو را بريده و عمل را كم مي كند. اگر كسي به سود و بركت هاي اين مصايب توجه كند، اين مقدار بي تاب نمي شود.

۱۰- رزق و روزي

انسان در حالي كه مي داند خداوند مَنان روزي دهنده همه موجودات است و براي هر آفريده اي به تناسب وجودش روزي مناسب قرار داده است. ولي باز در كمبود رزق و روزي و قسمت ها اندوهناك است. و به اصطلاح، غم روزي مي خورد.

حضرت علي عليه السلام فرمود:

الرِّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ اتَاكَ، فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَيِّئَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ، كَفَاكَ كُلُّ يَوْمٍ مَا فِيهِ فَإِنْ تَكُنَّ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُّؤُتِكَ فِي كُلِّ عَدِيدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ وَ إِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا تَصْبِغُ بِالْهَمِّ فِيمَا لَيْسَ لَكَ. (۱)

روزي دو نوع است: آنكه تو آن را مي طلبي، و آن كه تو را مي جويد، كه اگر دنبالش نروي به دنبالتي مي آيد، بنابراین اندوه سال خود را بر اندوه روز خویش بار مکن، كه روزي هر روز تو را كفايت مي كند، اگر سال از عمر تو باشد خداوند متعال در هر روز جديد آنچه نصيب تو نموده به تو مي رساند، و اگر سال از عمرت نباشد، پس چه اندوهي مي خوري بر چيزي كه از آن تو نيست!؟

بنابراين خوش بيني به آينده و گمان نيك به خداوند؛ اميدواري مي آورد و گاهي شادي ها و لذت هاي زودگذر مایه حسرت و اندوه فراوان مي شود و گاهي اندوه و

ص: ۳۸۷

غصه، بدون سبب به قلب انسان وارد شده ولی ریشه در نور حق دارد.

ابوبصیر می گوید: با یکی از یاران خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم، به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم. ای پسر رسول خدا! گاهی من بدون آنکه بدانم، غمگین می شوم. دلیلش چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود:

آن غم و شادی است که از ما به شما می رسد؛ زیرا اگر اندوهی یا سروری به ما برسد بر شما نیز وارد می شود، چون ما و شما از نور خداوند عز و جل هستیم. (۱)

راه های از بین بردن اندوه و غم

اما راه های از بین بردن اندوه و غم که از مضمون آیات و روایات معتبر به دست می آید، عبارتند از:

۱ - دوستی خدا

ارتباط و پیوند قلبی پیوسته با خداوند و دوستی با حق و یاد او، اطمینان دل و آرامش نفس می آورد و تمامی اضطراب ها و نگرانی ها را از وجود انسان برمی دارد و مردان بزرگ، دارای روحی بلند و قلبی آرام و زندگی خود را همراه با امتیث و افتخار سپری می کنند که خداوند درباره آنان می فرماید:

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَ لَاهُمْ يَحْزَنُونَ» (۲)

آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَاهُمْ يَحْزَنُونَ» (۳)

ص: ۳۸۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۴۲/۵، باب ۱۰، حدیث ۲۹؛ علل الشرایع: ۹۴/۱، حدیث ۲. [۱]

۲- (۲) - یونس (۱۰): ۶۲. [۲]

۳- (۳) - احقاف (۴۶): ۱۳. [۳]

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۱)

و می گویند: همه ستایش ها ویژه خداست که اندوه را از ما برطرف کرد؛ بی تردید پروردگارمان بسیار آمرزنده و عطا کننده پاداش فراوان در برابر عمل اندک است.

۲ - یقین نیکو

ایمان بالاتر از اسلام است. و یقین و باور درجه ای بالاتر از تقواست. و در بین بندگان خدا کمترین چیزی که تقسیم شده یقین است. هر چه نور یقین در دل انسان افزایش یابد، افق دید و شهود او کامل تر و از سلامت و صحت بیشتری بهره مند می گردد.

امام علی علیه السلام در وصیت خویش به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید:

نَعَمْ طَارِدُ الْهُمُومِ الْيَقِينُ. (۲)

یقین، چه نیکو غم زدایی است.

حضرت سجاد علیه السلام می فرماید:

الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ أَرْفَعُ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ. (۳)

راضی بودن به تقدیرات ناخوشایند، از بالاترین مرتبه های باور است.

امیر مؤمنان علیه السلام در حدیث معراج از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند که: پیامبر

ص: ۳۸۹

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۳۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۳/۷۴، باب ۸، حدیث ۱؛ [۲] تحف العقول: ۸۴. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۳۵/۷۵، باب ۲۱، حدیث ۳؛ [۴] تحف العقول: ۲۷۸.

اکرم صلی الله علیه و آله در معراج از پروردگار پرسید: پروردگارا! روزه چه اثر و نتیجه ای دارد؟ خداوند به او فرمود:

روزه سبب حکمت است و حکمت سبب شناخت است و شناخت حق موجب یقین است. و هر گاه بنده خدا به مرتبه یقین برسد، باکی ندارد که به سختی یا به آسانی روزگار را سپری کند. (۱) ۳ - تکیه بر تقدیر

توکل بر تقدیرات و الطاف الهی و یقین به آنچه پروردگار قسمت انسان می کند؛ روحیه اطمینان و آرامش به انسان می دهد. و اندوه های ساختگی را از بین می برد.

امام صادق علیه السلام در مواعظ خویش می فرماید:

إِنْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَضَاءٍ وَ قَدَرٍ فَالْحُزْنَ لِمَاذَا؟! (۲)

اگر همه چیز به حکم و تقدیر است، پس اندوه برای چه؟

امام حسین علیه السلام می فرماید:

زیر دیوار یکی از شهرها لوحی پیدا شد که در آن نوشته بود: من خدا هستم و جز من خدایی نیست و محمد پیامبر من است. در شگفتم از کسی که به مرگ یقین دارد، چگونه شادی می کند و در شگفتم از کسی که به تقدیر یقین دارد، چگونه غم می خورد. (۳) ۴ - خشنودی به قضای الهی

خرسندی به قضا و قدر خداوند برکات بسیاری دارد از جمله آنها:

آرامش و نشاط همیشگی، زیاد شدن توان مقاومت در تنگناها، روحیه رضایت و

ص: ۳۹۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۷/۷۴، باب ۲، حدیث ۶؛ إرشاد القلوب، دیلمی: ۲۰۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۹۰/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱؛ [۱] الخصال: ۴۵۰/۲، حدیث ۵۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۹۵/۱۳، باب ۱۰، حدیث ۱۱؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۴۴/۲، حدیث ۱۵۸. [۲]

کفایت در روزی ها و آسایش بدن است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ بَعْدَلِهِ وَقِسْطِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَالرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا. (۱)

همانا خداوند به عدل و داد خود، خرمی و آسایش را در یقین و رضا قرار داده است.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

مَنْ اغْتَمَّ كَانَ لِلْغَمِّ أَهْلًا فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ بِاللَّهِ وَبِمَا صَنَعَ رَاضِيًا. (۲)

آن که غم می خورد، شایسته غم و اندوه است؛ پس مؤمن باید به خدا و آنچه او می کند، خشنود باشد.

۵ - شناخت دنیا و اهل آن

دنیا سرای غم و دشواری است و محبت آن اسارت روحی و روانی دارد، و شادی و راحتی در آن ماندنی نیست. هر که آن را شناخت به امیدی شاد نمی شود و به سختی ها آن اندوهناک نمی گردد.

خداوند کریم می فرماید:

لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۳)

تا [با یقین به اینکه هر گزند و آسیبی و هر عطا و منعی فقط به اراده خداست و شما را در آن اختیاری نیست] بر آنچه از دست شما رفت ، تأسف نخورید ،

ص: ۳۹۱

۱- (۱) - الکافی: ۵۷/۲، حدیث ۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۴۳/۶۷، باب ۵۲، حدیث ۷. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۲/۶۸، باب ۶۳، حدیث ۵۷؛ [۳] التمهیص: ۵۹، حدیث ۱۲۲.

۳- (۳) - حدید (۵۷): ۲۳. [۴]

و بر آنچه به شما عطا کرده است، شادمان و دلخوش نشوید، و خدا هیچ گردنکش خودستا را [که به نعمت‌ها مغرور شده است] دوست ندارد.

حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

لَا تُشْعِرُ قَلْبَكَ الْهَمَّ عَلَى مَافَاتٍ فَيَشْغَلَكَ عَمَّا هُوَ آتٍ. (۱)

برای آنچه از دست رفته است اندوه به دلت راه مده، که تو را از آنچه می‌آید باز می‌دارد.

۶ - یاری جستن از خدا

گاهی انسان در اثر حوادث روزگار، دچار بی‌تابی و حال‌گیری می‌شود و شیطان هم از این موقعیت کمال استفاده را برده و درهای ناامیدی و شک و شبهه را باز می‌کند و اندک‌اندک او را نسبت به پروردگار، ناسازگار و بدبین می‌سازد و او ناسپاس می‌شود. در چنین حالی پناه بردن به ذات مقدس الهی و دوری از شیطان، بسیار مؤثر است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

مَنْ أَكْثَرَ الْإِسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجًا وَ مِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. (۲)

هر که زیاد استغفار کند خداوند گره غم‌های او را بگشاید و از هر تنگنایی بیرونش برد و از جایی که گمان نمی‌برد روزیش رساند.

و نیز خطاب به امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ! أَمَانٌ لِأَمْتِي مِنَ الْهَمِّ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجِي

ص: ۳۹۲

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۲۱، حدیث ۷۴۶۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۱/۹۰، باب ۱۵، حدیث ۲۳؛ [۲] جامع الأخبار: ۵۷. [۳]

مِنْ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ. (۱)

ای علی! ذکر

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ...» امان امت من از غم و اندوه است.

همچنین نظافت لباس و شستن سر و صورت و خوردن انگور (سیاه)، هم سبب از بین رفتن اندوه و نگرانی می شود.

مناجات با قاضی الحاجات

در حقیقت دان که دل شد جام جم می نماید اندرو هر بیش و کم

دل بود مرآت وجه ذوالجلال در دل صافی نماید حق جمال

حق نگنجد در زمین و آسمان در دل مؤمن بگنجد این بدان

ملک دل را کس ندیده غایتی در احاطه حق دل آمد آیتی

مظهر شأن الهی دل بود مظهر شأنش کماهی دل بود

(محمد اسیری لاهیجی)

ص: ۳۹۳

[«۲» يَا وَاحِدٌ يَا أَحَدٌ يَا صَمَدٌ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ اغْصِنِي وَ طَهِّرْنِي وَ اذْهَبْ بِنَبَاتِي وَ اقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ الْمَعْوَذَتَيْنِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ قُلْ «۳» اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ سُؤَالَ مَنْ اَشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَ ضَعُفَتْ قُوَّتُهُ وَ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ سُؤَالَ مَنْ لَا يَجِدُ لِفَاقَتِهِ مُغِيثًا وَ لَا لِضَعْفِهِ مُقَوِّيًا وَ لَا لِذَنْبِهِ غَافِرًا غَيْرَكَ «۴» يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ اَسْأَلُكَ عَمَلًا تُحِبُّ بِهِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ يَقِينًا تَنْفَعُ بِهِ مَنْ اسْتَيْقَنَ بِهِ حَقَّ الْيَقِيْنِ فِي نَفَاذِ اَمْرِكَ]

ای یگانه! ای یکتا! ای بی نیاز! ای کسی که نزاده و زاده نشده و احدی برای او همتا نیست! حفظ کن و پاکم فرما، و مصیبت و بلایم را از میان ببر - «در این قسمت از دعا آیه الکرسی و سوره فلق و ناس و قل هو الله احد را بخوان و بگو:» - خدایا! از تو درخواست می کنم؛ درخواست کسی که نیازش شدید، و نیرویش ضعیف و گناهانش زیاد شده، درخواست کسی که برای نیازمندیش فریاد رسی، و برای ناتوانیش نیرو دهنده ای، و برای گنااهش آمرزنده ای، غیر تو نمی یابد.

ای صاحب جلال و اکرام! عملی را از تو درخواست می کنم که هر کس آن را انجام دهد، به خاطر آن دوستش داری و یقینی را می خواهم که به سبب آن کسی را سود می دهی که در مسیر جریان فرمان و اراده ات به وسیله آن یقین، حق

آیات و اذکاری برای رهایی از غصه و اندوه

آیات و اذکاری هم در نجات از غم و اندوه سفارش شده است:

الف - «ذکر یونسیه»

از ذکرهای معروف و پرمغز بین اهل معرفت و عرفان و از زمینه های مؤثر در نجات و گشایش امور انسان است.

خداوند از قول یونس علیه السلام در سوره انبیا باز گو فرموده:

وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (۱)

و صاحب ماهی [حضرت یونس] را [یاد کن] زمانی که خشمناک [از میان قومش] رفت و گمان کرد که ما [زندگی را] بر او تنگ نخواهیم گرفت ، پس در تاریکی ها [ی شب ، زیر آب ، و دل ماهی] ندا داد که معبودی جز تو نیست تو از هر عیب و نقصی منزهی ، همانا من از ستمکارانم .

پس از آنکه حضرت یونس علیه السلام را به دریا افکندند، ماهی بزرگی او را بلعید و به امر خداوند در دل خود پناهگاهی قرار داد، او پیوسته در دل ماهی دریا، به شکافتن ظلمت های قعر دریا مشغول بود. در آن زندان غم انگیز دچار اندوهی بزرگ شد و با حال غم و افسردگی گفت: من از ستمکارانم، با ذکر فوق به درگاه الهی شتافت و خداوند که دارای رحمت فراگیر بود، دعای حضرت را پذیرفت و یونس را از غم و گرفتاری نجات داد و خداوند در سوره انبیاء درباره او چنین فرمود:

ص: ۳۹۵

فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

پس ندایش را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در عجبم از کسی که غمگین است و به قول خداوند: لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ پناه نمی برد، همانا من شنیدم که خداوند در پی آن می فرماید: پس ما او را از غم رهانیدیم و همچنین مؤمنان را نجات می دهیم. (۲)ب - «ذکر یا فتاح»

در برخی روایات ذکر «یا فتاح» برای حل مشکلات بیان شده است؛ زیرا این اسم بزرگ الهی که به صیغه مبالغه از ماده «فتح» گرفته شده، بیانگر قدرت پروردگار بر گشودن هر مشکل و از بین بردن هر اندوه و غمی است و فراهم ساز اسباب فتح و پیروزی است. «یا فتاح» کلید همه درهای بسته در دست قدرت بی زوال اوست.

فضایل بعضی از سوره ها و آیات

فضیلت و برکات آیه الکرسی

آیه الکرسی شأن عظیم و اثری عمیق در برخورد با مشکلات روحی و جسمی دارد. اگر ترکیبات خاصی از آن حاصل شود، اسم اعظم را متجلی می سازد.

ص: ۳۹۶

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۸۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۴/۹۰، باب ۴، حدیث ۱؛ الخصال: ۲۱۸/۱، حدیث ۴۳.

این آیه شریفه که در سوره بقره قرار دارد، سید آیات قرآن نامیده می شود. آغاز آن از کلمات **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ** ختم می شود. آیه الکرسی دارای پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت است.

ده جایگاه وقفی دارد که رعایت وقف ها، موجب اثربخشی و تأثیر ژرف بر حضور قلب و برکت و هدایت و صیانت برای قاری آن دارد. نام مقدس و مبارک علی از اسمای الهی است و هم اسمی بر روح معلای مولا علی علیه السلام اطلاق می شود. و به طور کلی دواپی برای هر مرض و شفابخش است.

امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نمود که هنگام نزول آیه الکرسی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آیه الکرسی، آیه ای است که از گنج عرش نازل شده و زمانی که این آیه نازل گشت، هر بتی که در جهان ایستاده بود با صورت به زمین افتاد.

در این زمان ابلیس ترسید و به قوم خود گفت:

امشب حادثه ای بزرگ اتفاق افتاده است، من جستجو کنم آن حادثه چه بوده است. ابلیس جهان را گشت تا به شهر مدینه رسید، از مردی در آن شهر پرسید:

دیشب چه اتفاقی افتاده است؟

آن مرد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرمود:

آیه ای از گنج عرش نازل شده است که بت های جهان به خاطر آن بر زمین افتاده اند. سپس ابلیس این واقعه را به قوم خود خبر داد. (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: ابوذر به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! مهمترین و با فضیلت ترین آیه ای که بر تو نازل شده کدام آیه است؟

فرمود: آیه الکرسی، آسمان های هفتگانه در مقابل کرسی، حلقه ای بیش نیست که در سرزمینی افتاده باشد.

آنگاه فرمود: برتری عرش بر کرسی، مانند برتری بیابانی است بر همان حلقه ای

ص: ۳۹۷

که در گوشه ای از آن افتاده است. (۱) ابی امامه باهلی می گوید: از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود:

باور نمی کنم که کسی اسلام را فهمیده باشد و یا در اسلام متولد شده است و سیاهی شب را به صبح سر کند.

عرض کردم: مقصود از سیاهی شب چیست؟

فرمود: یعنی همه شب این آیه را قرائت کند:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

(۲)

خدای یکتا که جز او هیچ معبودی نیست، زنده و قائم به ذات [و مدبر و برپا دارنده و نگه دارنده همه مخلوقات] است، هیچ گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی گیرد، آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست. کیست آنکه جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه را پیش روی مردم است [که نزد ایشان حاضر و مشهود است] و آنچه را پشت سر آنان است [که نسبت به آنان دور و پنهان است] می داند. و آنان به چیزی از دانش او احاطه ندارند مگر به آنچه او بخواهد. تخت [حکومت، قدرت و سلطنت]ش آسمان ها و زمین را فرا گرفته و نگهداری آنان بر او گران و مشقت آور نیست؛ و او بلند مرتبه و بزرگ است.

آنگاه فرمود: اگر بدانید که این آیه چیست و یا اگر بدانید در این آیه چیست در

ص: ۳۹۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۳/۷۴، باب ۴، حدیث ۱؛ معانی الأخبار: ۳۳۳، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۵۵. [۲]

هیچ حالی آن را ترک نخواهید کرد. (۱) حضرت امام باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً صُيِّرَ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفُ مَكْرُوهٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَلْفُ مَكْرُوهٍ مِنَ الْآخِرَةِ، أَيْسَرُ مَكْرُوهِ الدُّنْيَا الْفَقْرُ وَ أَيْسَرُ مَكْرُوهِ الْآخِرَةِ عَذَابُ الْقَبْرِ. (۲)

کسی که یک مرتبه آیه الکرسی را بخواند، خداوند از او هزار ناراحتی و اندوه دنیایی و هزار ناراحتی و اندوه آخرتی را برطرف می کند که کوچکترین ناپسندی دنیا، فقر و کوچکترین ناخشنودی آخرت، عذاب قبر است.

فضیلت سوره توحید

سوره اخلاص یا توحید، وحدانیت و اوصاف یگانگی خداوند را بیان می کند.

معادل یک سوّم قرآن است. و به نام سوره «اساس» هم یاد شده است.

امام صادق علیه السلام در فضیلت این سوره فرمود:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ نسب نامه خداست. (۳) این سوره در ابتدای بعثت و در پاسخ پرسش گروهی از یهودیان که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله توصیف خداوند را در خواست کرده بودند، در مکه نازل شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

برای هر چیزی نوری است و نور قرآن سوره توحید است. (۴)

ص: ۳۹۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۴/۸۹، باب ۳۰، حدیث ۷؛ [۱] الأملی، شیخ طوسی: ۵۰۸، حدیث ۱۱۱۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۲/۸۹، باب ۳۰، حدیث ۱؛ [۲] تفسیر العیاشی: ۱۳۶/۱، حدیث ۴۵۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۹۵/۷۳، باب ۴۴، حدیث ۱۲؛ مکارم الأخلاق: ۲۸۸.

۴- (۴) - جامع الأخبار: ۴۴؛ مستدرک الوسائل: ۲۸۷/۴، باب ۲۴، حدیث ۴۷۰۶.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

کسی که روز بر او بگذرد و پنج نوبت نماز بر پا کند و سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را در هیچ یک از آنها نخواند، به او خطاب می شود که: ای بنده خدا! تو از نماز گزاران نیستی. (۱) و نیز می فرماید:

کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد قرائت قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بعد از نمازهای واجب خویش ترک نکند؛ زیرا هر که بعد از نماز آن را بخواند، خداوند خیر دنیا و آخرت را برایش فراهم می سازد و او و پدر و مادرش و فرزندان آنان را پیامرزد. (۲) و نیز می فرماید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه سعد بن معاذ نماز گزارد، فرمود: هفتاد هزار ملک که در میان آنها جبرئیل نیز بود بر جنازه او نماز خواندند! حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: من از جبرئیل پرسیدم: به خاطر کدام عمل مستحق نماز گزاردن شد. گفت: به خاطر خواندن قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در حال نشستن و ایستادن و سوار شدن و پیاده روی و رفت و آمد. (۳)

فضیلت سوره فلق و ناس

در این دو سوره، خداوند حکیم به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داده است که از شرّ وسوسه گران جنّی و انسی به خداوند متعال پناه ببرد و هر دو سوره فلق و ناس به

ص: ۴۰۰

-
- ۱- (۱) - الکافی: ۶۲۲/۲، حدیث ۱۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۴۴/۸۹، باب ۱۲۴، حدیث ۱.
 - ۲- (۲) - الکافی: ۶۲۲/۲، حدیث ۱۱؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۴۵/۸۹، باب ۱۲۴، حدیث ۴.
 - ۳- (۳) - الکافی: ۶۲۲/۲، حدیث ۱۳؛ [۳] بحار الأنوار: ۳۴۶/۸۹، باب ۱۲۴، حدیث ۶.

«معوذتین» هم معروف است؛ زیرا که در آغاز هر دو، تعویذ و پناه بردن به خدا از شرارت حسودان و افسونگران و جادوگران و شیاطین است که چنین دشمنانی از طریق جادو و افسون و فریب، قصد صدمه زدن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را داشتند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

هر کس در نماز وتر (نماز شب) سوره های قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ را با سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند به او خطاب شود، ای بنده خدا! مژده باد تو را که خداوند وتر تو را قبول فرمود. (۱) عقبه بن عامر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بر من آیاتی نازل شده که مانند آن نازل نشده و آن معوذتان است.

و نیز فرمود: ای عقبه! به تو نیاموزم دو سوره را که سوره های برتر قرآنند؟

گفتم: آری، ای رسول خدا! پس معوذتین را به من آموخت، سپس آن را در نماز صبح خواند و به من فرمود:

آن را بخوان هر گاه ایستادی و خوابیدی. (۲)

ص: ۴۰۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۴/۸۴، باب ۱۲، حدیث ۱؛ ثواب الأعمال: ۱۲۹. [۱]

۲- (۲) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۴۹۱/۱۰؛ تفسیر نور الثقلین: ۷۱۶/۵، حدیث ۳ - ۴. [۲]

[«۵»اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاقْبِضْ عَلَى الصَّدَقِ نَفْسِي وَاقْطَعْ مِنَ الدُّنْيَا حَاجَتِي وَاجْعَلْ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتِي شَوْقًا إِلَى لِقَائِكَ وَهَبْ لِي صِدْقَ التَّوَكُّلِ عَلَيْكَ «۶» أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ كِتَابٍ قَدْ خَلَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كِتَابٍ قَدْ خَلَا أَسْأَلُكَ خَوْفَ الْعَابِدِينَ لَكَ وَعِبَادَةَ الْخَاشِعِينَ لَكَ وَيَقِينَ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ وَتَوَكُّلَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْكَ]

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست و جان مرا بر پایه صدق در نیت و عمل و اخلاق قبض کن، و نیازم را از دنیا بگسل و رغبتم را در آنچه نزد توست، در حالی که مشتاق لقاییت باشم، قرار ده و صدق توکل بر وجود مبارکت را به من ببخش. از تو بهترین سرنوشتی که مقدر شده درخواست می کنم، و از بدترین سرنوشتی که مقدر شده به تو پناه می آورم. ترس بندگان را از مقامت و بندگی فروتنان را برایت، و یقین توکل کنندگان را بر وجودت، و توکل مؤمنان را بر حضرتت از تو درخواست دارم.

[«۷»اللَّهُمَّ اجْعَلْ رَغْبَتِي فِي مَسْأَلَتِي مِثْلَ رَغْبَةِ أَوْلِيَائِكَ فِي مَسْأَلِهِمْ وَرَهْمَتِي مِثْلَ رَهْمَةِ أَوْلِيَائِكَ وَاسْتَعْمِلْنِي فِي مَرْضَاتِكَ عَمَلًا لَا أَتْرُكُ مَعَهُ شَيْئًا مِنْ دِينِكَ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ]

خدایا! رغبتم را در خواسته هایم مانند رغبت عاشقانت در خواسته هایشان، و ترسم را مانند ترس دوستانت قرار ده، و مرا در عرصه خشنودیت به کار و عملی به کار گیر، که با آن چیزی از دینت را به خاطر ترس از کسی از آفریده هایت رها نکنم.

خوف و خشیت از خدا، نه از بنده خدا

اشاره

واژه «خوف» و «خشیت» در معنا با اندکی تفاوت نزدیک به هم هستند.

« خشیت: ترس توأم با تعظیم و احترام است.

خوف: متألّم بودن به سبب رسیدن ناخوشی که تحقق آن محتمل و یا حقیقی است. ولی در بین عرفا خوف و خشیت به طور کامل با هم متفاوتند.

محقق طوسی رحمه الله می گوید:

خشیت و خوف هر چند در لغت به یک معنی (یا نزدیک به یک معنی) می باشند، ولی در عرف صاحب‌دلان فرق دارد.

خوف: ناراحتی درونی از مجازاتی است که انسان به خاطر ارتکاب گناهان یا تقصیر در طاعات، انتظار آن را دارد، و این حالت برای بیشتر مردم حاصل می شود

ص: ۴۰۳

هر چند مراتب آن بسیار متفاوت و مرتبهٔ اعلاّی آن جز برای گروه اندکی، حاصل نمی شود.

امّا خشیت: حالتی است که به هنگام درک عظمت خداوند و هیبت او و ترس از مهجور ماندن از انوار فیض او، برای انسان حاصل می شود و این حالتی است که جز برای کسانی که آگاه به عظمت ذات پاک و مقام کبریایی او هستند و لذّت قرب او را چشیده اند حاصل نمی گردد، به خاطر همین در قرآن این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه شمرده و می فرماید:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴿١﴾

از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند. «(۲) آری، خوف از حق، مراقب و دیده بان قلب است، که خائف با این بال ایمانی متوجه رضوان الهی است و به وسیلهٔ آن پرواز می کند.

خائف، وعیده‌های الهی را می بیند و در اعمال از هوا و هوس پرهیز می نماید.

کسی که خدا را بندگی کند بر میزان خوف، گمراه نشود و به مقصود برسد، چگونه نترسد در حالی که دانای به عاقبت کار خود نیست و نامهٔ اعمالش را نمی داند سبک است یا سنگین.

خوف اگر خوف واقعی شد، نفس را می میراند و خائف بین دو خوف از گذشته و آینده اش می باشد، وقتی که نفس او از هوس ها بمیرد، قلبش حیات پیدا کرده و به استقامت می رسد و ثبات در آن موجب آمدن رجای در دل می شود.

ص: ۴۰۴

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۲۸. [۱]

۲- (۲) - مجمع البحرین: واژهٔ خوف و خشیت.

خوف مراتبی دارد که در بعضی تفاسیر بدان اشاره شده است:

۱ - خوف از مقام پروردگار به معنی خوف از مواقف قیامت و حضور در پیشگاه او برای حساب.

۲ - خوف از مقام علمی خداوند و مراقبت دائمی او نسبت به همه انسان ها که این تفسیر، مناسب چیزی است که در آیه ۳۳ سوره رعد آمده که می فرماید:

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ﴿١﴾

آیا کسی که بر همه نفوس [جهانیان] با آنچه به دست آورده اند، مسلط و حاکم و نگهبان است.

۳ - خوف به این معنا که ترس از خدا نه به خاطر آتش دوزخ و طمع در نعیم بهشت، بلکه تنها به خاطر مقام پروردگار و جلال او خائف است.

۴ - منظور [خوف] از مقام پروردگار مقام عدالت اوست، چرا که ذات مقدس او مایه خوف نیست، بلکه خوف از عدالت اوست و خوف از عدالت نیز بازگشت به خوف از اعمال خود انسان می کند؛ زیرا کسی که پاک است از محاسبه چه پاک دارد.

مجرمان هنگامی که از کنار محکمه و دادگاه و زندان می گذرند ترسانند، اما برای پاکان فرق نمی کند که آنجا دادگاه است یا هر مکان دیگر.

البته خوف از پروردگار سرچشمه های مختلفی دارد:

گاه همان اعمال ناپاک و افکار آلوده است.

گاه مقرّبان، به خاطر قرب به ذات پاکش، کمترین ترک اولی و غفلت، مایه وحشت آنها است.

و گاه بدون همه اینها، هنگامی که تصوّر آن ذات نامحدود و عظمت بی انتها را

ص: ۴۰۵

طی می کنند، در مقابل او احساس حقارت کرده و حالت خوف به آنها دست می دهد و این خوفی است که از نهایت معرفت پروردگار حاصل می شود و مخصوص عارفان و مخلصان درگاه اوست. (۱) بنابراین خوفی که امام سجّاد علیه السلام در دعا بیان می کند، این خوف به خاطر تصوّر ذات نامحدود و عظمت بی انتهای باری تعالی است، نه چیز دیگر، ولی ما بندگان ضعیف هستیم که باید از اعمال خود در آن دنیا بترسیم که این خود توفیق الهی را می طلبد که انسان را از غفلت ها بیدار کرده تا نسبت به آینده و آخرت خود اندیشه کند.

تفسیری از جهنّم

اشاره

وقتی که این آیه:

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ (۲)

و مسلماً دوزخ، وعده گاه همگی آنان است. * برای آن هفت در است، برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده اند.

بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، چنان گریه می کرد که اصحاب از گریه او به گریه افتادند و کسی نمی دانست جبرئیل با خود چه وحی کرده است که پیامبر این چنین گریان شده است:

یکی از اصحاب به در خانه دختر پیامبر رفت و داستان نزول وحی و گریه پیامبر صلی الله علیه و آله را شرح داد. فاطمه علیها السلام از جای حرکت کرد. چادر کهنه ای که دوازده جای

ص: ۴۰۶

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۱۶۱/۲۳ - ۱۶۲، [۱] ذیل آیه ۴۶ سورة الرحمن.

۲- (۲) - حجر (۱۵): ۴۳ - ۴۴. [۲]

آن به وسیلهٔ برگِ خرما دوخته شده بود، بر سر نمود و از منزل خارج شد.

چشم سلمان فارسی به آن چادر افتاد و در گریه شد و با خود گفت: پادشاهان روم و ایران لباس های ابریشمین و دیبای زربافت می پوشند، ولی دختر پیامبر چادری چنین دارد و در شگفت شد!

وقتی فاطمه علیها السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، حضرتش به سلمان فرمود: دخترم از آن دسته ای است که در بندگی، بسیار پیشی و سبقت گرفته است.

آنگاه فاطمه علیها السلام عرض کرد: بابا چه چیز شما را محزون کرده است؟ فرمود:

آیه ای را که جبرئیل آورده. سپس آن آیه را برای دخترش خواند:

فاطمه از شنیدن جهنم و آتش عذاب چنان ناراحت شد که زانویش قدرت ایستادن را از دست داد و بر زمین افتاد و می گفت: وای بر کسی که داخل آتش شود.

سلمان گفت: ای کاش گوسفند بودم و مرا می خوردند و پوستم را می دریدند و اسم آتش جهنم را نمی شنیدم.

ابوذر می گفت: ای کاش مادر مرا نزاییده بود که اسم آتش جهنم را بشنوم.

مقداد می گفت: کاش پرنده ای در بیابان بودم و مرا حساب و عقابی نبود و نام آتش جهنم را نمی شنیدم.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کاش حیوانات درنده پاره پاره ام می کردند و مادر مرا نزاییده بود و نام آتش جهنم را نمی شنیدم.

آنگاه دست خود را بر روی سر گذاشته و شروع به گریه نمود و فرمود:

آه، چه دور است سفر قیامت، وای از کمی توشه، در این سفر قیامت، آنها را به سوی آتش می برند، مریضانی که در بند اسارتند و جراحات آنان مداوا نمی شود، کسی بندهایشان را نمی گشاید، آب و غذای آنها از آتش است و در جایگاه های مختلف جهنم زیر و رو می شوند. (۱)

ص: ۴۰۷

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَا أَجْمَعُ عَلَى عَبْدِي خَوْفَيْنِ وَ لَا أَجْمَعُ لَهُ أَمْنَيْنِ، فَإِذَا أَمِنَنِي فِي الدُّنْيَا أَحَقَّتْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِذَا خَافَنِي فِي الدُّنْيَا أَمِنْتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

خداوند متعال در حدیث قدسی فرمود: به عزت و جلالم سوگند، که برای بنده ام دو ترس و دو امتیث با هم فراهم نمی آورم. پس اگر در دنیا خود را از من ایمن بداند در روز رستاخیز او را هراسان کنم و اگر در دنیا از من بترسد در روز قیامت او را ایمن گردانم.

و در روایتی دیگر می فرماید:

مَا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا مَنْ خَافَهُ ابْنُ آدَمَ، وَ لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ لَمْ يَخَفِ إِلَّا اللَّهَ مَا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَيْرَهُ وَ لَا وُكِّلَ ابْنُ آدَمَ إِلَّا مَنْ رَجَاهُ، وَ لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ لَمْ يَرْجُ إِلَّا اللَّهَ مَا وُكِّلَ إِلَى غَيْرِهِ. (۲)

خداوند بر فرزند آدم مسلط نکرد، مگر کسی را که فرزند آدم از او می ترسد.

اگر فرزند آدم از کسی جز خدا نمی ترسید، خداوند جز خود کسی را بر او مسلط نمی کرد و فرزند آدم واگذار نشد مگر به کسی که به او امید بسته باشد. اگر فرزند آدم جز به خدا امید نمی بست، به غیر خدا واگذار نمی شد.

به پای دوست رسد گر سر ارادت من به ماه طعنه زند اختر سعادت من

ص: ۴۰۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۹/۶۷، باب ۵۹، حدیث ۲۸؛ [۱] الخصال: ۷۹/۱، حدیث ۱۲۷.

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۴۸/۳، حدیث ۵۹۰۹؛ الجامع الصغیر: ۳۹۹/۱، حدیث ۲۶۰۹.

به یاد چشم تو بیمار بستری شده ام بدین امید که آیی پی عیادت من
از آن به سوی تو روی آورم به وقت نماز که ابروی تو بود قبله عبادت من
نهادم از سر تحقیق پا به وادی عشق خدا کند نشود گفتگوش عادت من
شهید آرزوی وصلت ای پری شده ام بود به وادی هجرت اگر شهادت من
به راه دوست گرم بگسلند بند از بند زبون خصم نخواهد شدن رشادت من
زبان به نام تو زان تا دم اجل گویاست که گوشزد شده این نام در ولادت من
سزد به چرخ بسایم سر از شرف رنجی به پای دوست رسد گر سر ارادت من

(رنجی)

ص: ۴۰۹

[«۸» اَللّٰهُمَّ هَذِهِ حَاجَتِيْ فَاَعْظِمْ فِيْهَا رَغْبَتِيْ وَ اُظْهِرْ فِيْهَا عُذْرِيْ وَ لَقِّنِيْ فِيْهَا حُجَّتِيْ وَ عَافِ فِيْهَا جَسَدِيْ]

خدایا! این است حاجت من، رغبت و میل من را در آن بزرگ کن، و عذرم را در آن آشکار فرما، و حجّتم را در آن بر زبانم گذار، و جسمم را در آن سلامت بخش.

ص: ۴۱۰

[«۹»اللَّهُمَّ مَنْ أَصْبَحَ لَهُ ثِقَةٌ أَوْ رَحِيَاءٌ غَيْرُكَ فَقَدْ أَصِيبَتْ وَأَنْتَ ثِقَتِي وَرَجَائِي فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا فَاقْضِ لِي بِخَيْرِهَا عَاقِبَةً وَنَجِّنِي مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ «۱۰» وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى وَ عَلَي آلِهِ الطَّاهِرِينَ]

خدایا! کسانی صبح می کنند در حالی که به غیر تو اعتماد و امید دارند؛ ولی من صبح کردم در حالی که در تمام امورم اعتماد و امیدم تویی. برای من به آنچه سرانجامش از همه بهتر است حکم فرما، و از فتنه های گمراه کننده نجاتم ده، به مهربانیت ای مهربان ترین مهربانان! و درود خدا بر سرور ما محمد، فرستاده برگزیده خدا و اهل بیت پاکش.

اعتماد و امید به خدا

اشاره

دانشمندان اخلاق می گویند:

اعتماد بر خدا ثمره مستقیم توحید افعالی خداوند است؛ زیرا هر حرکت و کوشش و جنبشی و پدیده ای که در هستی رخ می دهد به ذات خداوند ارتباط پیدا می کند و محور اصلی نظام امور آفرینش بر پایه اعتماد است.

اعتماد به خدا در آیات قرآن

پروردگار حکیم در آیاتی، بر این محور اشاره فرموده است:

ص: ۴۱۱

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (۱)

نهان آسمان ها و زمین فقط در سیطره دانش خداست ، همه کارها به او باز گردانده می شود ؛ پس او را بندگی کن و بر او توکل داشته باش ، و پروردگارت از آنچه انجام می دهی ، بی خبر نیست .

وَقَالَ يَبْنَئِي لَاتَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَحِدٍ وَاذْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (۲)

و گفت : ای پسرانم ! [در این سفر] از یک در وارد نشوید بلکه از درهای متعدد وارد شوید ، و البته من [با این تدبیر] نمی توانم هیچ حادثه ای را که از سوی خدا برای شما رقم خورده از شما برطرف کنم ، حکم فقط ویژه خداست ، [تنها] بر او توکل کرده ام ، و [همه] توکل کنندگان باید به خدا توکل کنند .

فَبِمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَمَأْنَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (۳)

[ای پیامبر !] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی ، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند ؛ بنابراین از آنان گذشت کن ، و برای آنان آمرزش بخواه ، و در کارها با آنان مشورت کن ، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن ؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد .

ص: ۴۱۲

۱- (۱) - هود (۱۱) : ۱۲۳. [۱]

۲- (۲) - یوسف (۱۲) : ۶۷. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۵۹. [۳]

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (۱)

یقیناً او بر کسانی که ایمان آورده اند و همواره بر پروردگارشان توکل می کنند ، تسلطی ندارد .

از مجموع آیاتی که در این باب نازل شده است، چنین برداشت می شود که از فایده های توکل و امید به خدا این است که: انسان در برابر کوه مشکلات و گرفتاری ها، احساس سستی و ضعف نکند، بلکه با اتکای بر قدرت بی پایان خداوند، خویش را در خدمت دیگران موقّ و پیروز بداند.

اعتماد به خدا در روایات

امام علی علیه السلام می فرماید:

أَصْلُ الرِّضَا حُسْنُ الثَّقَةِ بِاللَّهِ. (۲)

ریشهٔ خشنودی، حسن اعتماد به خداست.

و نیز فرمود:

مَنْ وَثِقَ بِاللَّهِ صَانَ يَقِينَهُ. (۳)

هر که به خدا اعتماد کند، یقین او باقی بماند.

و نیز فرمود:

مَنْ وَثِقَ بِاللَّهِ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ. (۴)

هر که به خدا اعتماد داشته باشد، امور را به او واگذارد.

ص: ۴۱۳

۱- (۱) - نحل (۱۶) : ۹۹. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۹۸، حدیث ۳۹۲۷. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۹۸، حدیث ۳۹۳۰. [۳]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۱۹۶، حدیث ۳۸۵۴. [۴]

و نیز فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَتَّقُوا بِهِ، فَإِنَّهُ يَكْفِي مِمَّنْ سِوَاهُ. (۱)

ای مردم! به خدا اعتماد و باور داشته باشید؛ زیرا که او از غیر خود بی نیاز است.

و نیز فرمود:

مَنْ وَثِقَ بِاللَّهِ أَرَاهُ السُّرُورَ، وَمَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ الْأُمُورَ وَالثَّقَةُ بِاللَّهِ حِصْنٌ لَا يَتَحَصَّنُ فِيهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ أَمِينٌ. (۲)

هر که به خدا اعتماد کند، خداوند شادمانی نشانش می دهد و هر که به او توکل کند، خداوند کارهایش را کفایت کند. اعتماد به خدا دژ محکمی است که تنها انسان با ایمان و امانت دار به آن پناه می برد.

امام جواد علیه السلام می فرماید:

الثَّقَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى تَمَنَّ لِكُلِّ غَالٍ وَ سَلَّمَ إِلَى كُلِّ عَالٍ. (۳)

اعتماد به خداوند متعال، بهای هر چیز گرانی و نردبان رسیدن به هر مقام بالایی است.

امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

تا جایی که می توانی تحمیل کنی دست نیاز دراز مکن؛ زیرا هر روز، روزی تازه ای دارد، بدان که: پافشاری در خواهش، هیبت آدمی را می برد و رنج و سختی به بار می آورد، پس صبر کن تا خداوند دری به رویت گشاید که به

ص: ۴۱۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۴۷/۳۳، باب ۲۳، حدیث ۵۸۷؛ [۱] كنز العمال: ۷۰۳/۳، حدیث ۸۵۱۳.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۹/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۵۶؛ [۲] كشف الغمه: ۳۴۶/۲. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۶۴/۷۵، باب ۲۷، ذیل حدیث ۵؛ [۴] أعلام الدین: ۳۰۹. [۵]

راحتی از آن وارد شوی؛ چون احسان به آدم اندوهناک و امتیّت به آدم فراری وحشت زده، نزدیک است. چه بسا که دگرگونی و گرفتاری ها نوعی تنبیه خداوند باشد و بهره ها مرحله دارند، پس برای چیدن میوه های نارس شتاب مکن که به وقت آن را خواهی چید. بدان: آن که تو را تدبیر می کند، بهتر می داند که چه وقت بیشتر مناسب حال توست، پس در همه کارهایت به انتخاب او اعتماد کن تا حال و روزت سامان گیرد. قبل از وقت نیازهایت، شتاب مکن که در این صورت دل و جانت تنگ می شود و ناامیدی تو را فرا می گیرد. (۱) اگر کسانی چنین می پندارند که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکل و اعتماد ناسازگار است، سخت در اشتباهند؛ زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا و حکمت او شرک محسوب می شود. مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند از او دارند و همه به اراده و فرمان اوست. و علاوه بر این، اعتماد به خداوند، آدمی را از وابستگی ها که سرچشمه ذلت و بردگی است نجات می دهد و به او آزادگی و اطمینان می بخشد. از این رو ریشه و فلسفه توکل و تفویض قناعت و عزّت نفس، مشترک است.

حتی در برخی روایات درجه تفویض یعنی واگذار نمودن کارهای خویش به خدا، برتر از مرتبه توکل است؛ زیرا انسان در توکل، خدا را وکیل خود قرار می دهد ولی بر امور خود نظارت و مدیریت می کند، اما در مقام تفویض هر تقدیر و سرنوشتی را به طور مطلق به خدا می سپارد و خود هیچ نظری ندارد.

به هر حال، باید نهایت کوشش و تلاش خود را در کارها به کار گیرد و در برابر مشکلات و سختی ها وحشت نکند و دلسرد نشود بلکه با قوّت و امید کار خود را به

ص: ۴۱۵

خدا واگذار کند.

بنابراین اگر ملائک جریان امور بر منوال خواسته نفسانی یا نظر مردم باشد، بسیاری از اهل ایمان، از حق ناامید می شوند.

به این جهت امیرمؤمنان علی علیه السلام ترتیب و تنظیم امور را از ارکان ایمان می داند و می فرماید:

الإيمانُ عَلَى أَرْبَعِ أَرْكَانٍ: التَّوَكُّلِ عَلَى اللَّهِ وَ التَّفْوِيزِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ. (۱)

ایمان بر چهار رکن استوار است: اعتماد بر خدا، واگذاری امور به خداوند، گردن نهادن به فرمان خدا و راضی بودن به حکم خدا.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در یکی از مسافرت هایش با کاروانی رو به رو شد، کاروانیان گفتند: درود بر تو ای پیامبر خدا.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: شما کیستید؟ عرض کردند: ما عده ای مؤمن هستیم.

حضرت فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: خشنودی به قضای خداوند و فرمانبرداری خدا و سپردن کارها به دست او.

فرمود: دانشمندانی فرزانه که نزدیک است از فرزاندگی پیامبر شوند؛ پس اگر راست می گوئید، آنچه را که در آن ساکن نمی شوید نسازید و آنچه را نمی خورید نیندوزید و از خدایی که به سویش باز می گردید، پروا کنید. (۲)

حقیقت تفویض

از این رو امام صادق علیه السلام حقیقت تفویض را چنین بیان می فرماید:

ص: ۴۱۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۳/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۱۵۴؛ [۱] تحف العقول: ۲۲۳.

۲- (۲) - الکافی: ۵۳/۲، حدیث ۱؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۸۶/۶۴، باب ۱۴، حدیث ۸.

کسی که کار خود را به خدا واگذارد، در آسایش جاودان و زندگی همیشه خوش است و واگذارنده حقیقی کسی است که از هر خواسته ای، جز خدا دست شوید.

خداوند متعال در قرآن مجید درباره مؤمن آل فرعون فرمود:

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ»
(۱)

پس به زودی [درستی] آنچه را [که امروز درباره عذاب اسراف کاران] می گویم [و شما باور نمی کنید] متوجه خواهید شد، و من کارم را به خدا وامی گذارم؛ زیرا خدا به بندگان بیناست. * پس خدا او را از آسیب های آنچه بر ضد او نیرنگ می زدند، نگه داشت و عذاب سختی فرعونیان را احاطه کرد.

تفویض پنج حرف دارد و هر حرفی نشانه حکمی است، هر که به حرفی از آن عمل کند حکم آن را به جای آورده است.

«تاء» نشانه ترک تدبیر امور دنیا.

«فاء» فانی شدن هر همتی به جز همت برای خدا.

«واو» نشانه وفای به عهد و راست شمردن وعده هاست.

«یاء» نشانه یأس از خویشتن و یقین به پروردگار است.

«ضاد» نشانه ضمیر پاک و ضرورت نیاز به خداوند است.

واگذارنده امور کسی است که کارش را به خدا می سپارد، شبش را با سلامت از هر گزند و آفتی به روز رساند، و روزش را با دینی سالم به شب آورد. (۲)

ص: ۴۱۷

۱- (۱) - غافر (۴۰): ۴۴ - ۴۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۸/۶۸، باب ۶۳، حدیث ۴۴؛ مصباح الشریعه: ۱۷۵.

در تاریخ آمده است که:

عبدالملک بن مروان، حاکم خودکامه عصر امامت امام زین العابدین علیه السلام خبردار شده بود که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در اختیار امام سجّاد علیه السلام است. پس تصمیم گرفت تا آن یادگار ارزشمند را از هر راه ممکن به چنگ آورد و از آن بهره سیاسی و دنیایی ببرد، پس سربازی را نزد آن حضرت فرستاد و درخواست کرد که حضرت شمشیر را برای وی بفرستد و در نامه، اضافه کرد که هر کاری داشته باشید به سرعت آن را انجام خواهم داد.

امام علیه السلام به صراحت، جواب رد داد. عبدالملک به شدت خشمگین شده بود.

بار دیگر نامه ای تهدیدآمیز نوشت که اگر شمشیر را نفرستی، حقوق تو را از بیت المال قطع خواهم کرد و تو به سختی زندگی، دچار خواهی شد.

امام بدون ذره ای خوف در پاسخ نوشت:

اما بعد: خداوند متعال، خود عهده دار شده است که بندگان پرهیزکارش را از امور ناخوشایند نجات بخشد و از آنجا که گمان ندارند، روزی دهد و در قرآن می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَأَيُّبُ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿١﴾

مسلماً خدا از مؤمنان دفاع می کند، قطعاً خدا هیچ خیانت کار ناسپاسی را دوست ندارد.

بنگر که کدام یک از ما بیشتر مشمول این آیه هستیم. [\(۲\)](#)

ص: ۴۱۸

۱- (۱) - حج (۲۲): ۳۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۵/۴۶، باب ۵، ذیل حدیث ۸۴؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۵/۴.

امید است روزی این کتاب با عظمت «صحیفه سجادیه» کتاب درسی حوزه‌ها، و منبع تبلیغ مبلّغان، و رشته‌ای از علوم دانشگاهی گردد، تا بر اثر آن سعادت دنیا و آخرت آنان که عاشق سعادتند، تأمین شود.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۱۳

حسین انصاریان

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٤

۱ - عبادت زین العابدین علیه السلام

امام سجاد علیه السلام به هنگامی که وضو می گرفت، رنگ مبارکش به زردی می گرایید.

زمانی اهل بیت بزرگوارش از او پرسیدند: چرا به وقت وضو این چنین می شوی؟

پاسخ داد: می دانید آماده ایستادن در برابر چه آقای هستم!

چون به نماز می ایستاد لرزه بر اندامش می افتاد!! در جواب کسی که از حضرت

پرسید این چه حال است؟ فرمود: به وقت مناجات و عبادت در پیشگاه محبوبم

این حالت به من دست می دهد.

روزی در اطاقی که در حال سجده بود آتش افتاد و بیم آن می رفت که شعله آتش

تمام اطاق را بگیرد، ناگهان فریاد زدند: پسر پیامبر! آتش آتش!!

اهل خانه آتش را خاموش کردند و آن عاشق پاکبخته هنوز در سجود بود، چون

از عبادت فارغ شد، عرضه داشتند: چه علتی شما را از توجه به حریق که به اطاق

افتاد بازداشت؟ فرمود: آتش آخرت!!^(۱)

۲ - مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام اصمعی

۱ - اصمعی، ادیب معروف می گوید:

ص: ۷

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۹/۱.

شبی در طواف کعبه بودم، جوانی خوش منظر را دیدم که به پرده‌خانه آویخته

بود و اینچنین با حضرت معبود مناجات می کرد:

«دیده‌ها به خواب رفت، ستارگان بر صفحه‌دل انگیز آسمان برآمدند، پادشاه

حیی و قیوم تویی، سلاطین و دنیاداران در به روی مردم بستند و بر ابواب کاخ‌ها و

خانه‌های خود پاسبان گماشتند، تا کسی به وقت شب به آنان رجوع نکند، ولی

درهای رحمت تو به روی گدایان باز است، سائلی چون من به امید عنایت و

رحمتت به پیشگاهت پناه آورده‌ام، ای وجود مقدّسی که ارحم الراحمینی». سپس

اشعاری به مضمون زیر زمزمه کرد:

«ای آن که به تاریکی شب دعای بیچاره را اجابت می کنی! ای آن که گره از کار

بسته می گشایی! میهمانانت به دور خانه ات در خوابند، اما تو ای نگهدارنده تمام

کاینات بیداری، به مناجاتی که به آن امر فرموده ای برخاسته‌ام، به حرمت بیت و

حرم، بر گریه ام رحمت آور که اگر گنهکار بیچاره را مشمول عفو و بخشش نکنی،

پس چه کسی باید به فریاد او برسد؟»

به دنبال صاحب ناله رفته و وی را با پای جان جستجو کردم، دیدم وجود مقدّس

حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام است! (۱)

۳ - مناجات زین العابدین علیه السّلام در کلام طاووس فقیه

۱ - طاووس فقیه می گوید:

وجود مبارک حضرت علی بن الحسین امام سجّاد علیه السّلام را در حرم امن الهی دیدم

که از سر شب تا به سحر در طواف و عبادت و نماز شب بود، چون مسجد الحرام و

اطراف بیت را خلوت دید، گوشه چشم به آسمان انداخت و این چنین با محبوب

محبان و معروف عارفان و معشوق عاشقان به مناجات برخاست:

«الهی! ستارگان آسمان ناپدید شدند، دیده ها به خواب رفت، پیشگاهت برای

ورود گدایان آماده است، گدایی چون من به اشتیاق غفران و رحمتت به درگاہت

روی آورده، او امیدوار است که در قیامت از زیارت رسول مکرمت محرومش

نمایی.»

سپس چون ابر بهار از دیدگانش اشک بارید و به محضر حضرت دوست عرضه

داشت:

«پروردگارا! از باب مخالفت به معصیت برخاستم و به هنگام گناه تردیدی

نسبت به تو در دلم نبود، به عذاب و جریمه ات جاهل نبودم و از عقوبتت روی

گردانی نداشتم، این نفس بد اندیش بود که با من خدعه کرد، این دلگرمی درونم به

ستاریت تو بود که مرا در لغزش انداخت؟ اکنون آن که مرا از عذابت برهاند کیست؟

به کدام ریسمان محکم چنگ بزنم اگر رابطه ات را با من قطع کنی؟ افسوس بر من به

وقتی که مرا در پیشگاهت برای محاکمه حاضر کنند، آن زمانی که سبک باران را

اجازه عبور دهی و حملان گناه را به چاه جهنم دراندازی، در آن روز در صنف

سبک بارانم تا نجات یابم، یا زیر بار سنگین گناهانم، تا در عذاب درافتم؟

آه و حسرت بر من! که به موازات طول عمرم بر گناهم افزوده شد و در مقام توبه

برنیامدم، چرا زمان حیای از پروردگارم به من نمی رسد؟»

سپس گریست و چنین زمزمه کرد:

«آیا مرا به آتش جهنم می سوزانی، ای منتهای آرزوی من! اگر چنین باشد پس

امید و عشقم به تو چه می شود؟!؟

مولای من با اعمال زشت و پست به پیشگاهت رو کرده ام و اقرار می کنم که در

ص: ۹

میان بندگانت گنهکاری چون من وجود ندارد!!

باز به سختی گریست و عرضه داشت:

«از هر عیب و نقصی منزهی، مردم آن چنان به معصیت و گناه بر می خیزند گویی از دیده تو دورند و تو چنان نسبت به آنان بردباری که گویا گناهی مرتکب نشده اند. آن گونه با برنامه های نیکویت به خلق محبت می کنی که گویا به آنان نیازمندی، در حالی که وجود مقدّست از همه هستی و عناصرش بی نیاز است.»

پس از آن به زمین افتاد و با حالی عاشقانه و غیر قابل وصف به سجده رفت. به او نزدیک شدم، سرش را به زانو گذاشتم و چنان گریستم که اشکم به صورت پاکش ریخت، سر از زانویم برداشت و به حال نشسته درآمد و گفت: کیست که مرا از محبوبم به برنامه دیگر مشغول کرد؟

عرضه داشتم: طاووسم، ای پسر رسول خدا! این گریه و فریاد و این ناله و زاری و این جزع و فزع چیست؟ این ما عاصیان و خطاکاران هستیم که باید اینچنین به پیشگاه حضرت دوست بنالیم، شما چرا؟ شمایی که پدرت حضرت سید الشهداء و مادرت فاطمه و جدّت رسول خدا: است؟

به من متوجّه شد و فرمود: آه آه ای طاووس! سخن پدر و مادر و جد را رها کن، خداوند بهشت را برای مطیع نیکوکار آفریده گر چه سیاه حبشی باشد مگر نشنیدی: جهنّم را برای گنهکار مقرر فرموده گرچه فرزند قرشی قلمداد شود.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند.

به خدا قسم! در قیامت جز عمل صالحی که پیش فرستاده ای، برنامه ای دیگر

ص: ۱۰

برایت سودمند نیست!!(۱)

۲ - طاووس فقیه می گوید:

حضرت سجاد را در حجر اسماعیل دیدم نماز می خواند و می گوید:

عبیدک بابک، اسیرک بفنائک، مسکینک بفنائک، سائلک بفنائک، یشکو
ایک، ما لا یخفی علیک، لا تردنی عن بابک.

بنده ای کوچک به پیشگاه توست، اسیری فانی، زمین گیری فانی، گدایی فانی

در درگاه توست، از آنچه بر تو مخفی نیست به تو شکایت دارد، عنایت کن او

را از در خانه رحمت مران.(۲)

۳ - امام صادق علیه السلام می فرماید:

حضرت باقر علیه السلام با پدر بزرگوارش امام سجاد علیه السلام وارد شد، او را در عبادت

آن چنان دید که از کسی سابقه نداشت: از بیداری زیاد رنگش زرد شده و گویی از

شدت گریه چشمش سوخته بود و پیشانی مبارکش از زیادی سجود زخم آورده و از

کثرت قیام قدمش ورم داشت. حضرت باقر علیه السلام چون این حالات را دید نتوانست از

گریه خودداری کند. امام سجاد علیه السلام در فکر بود، ناگهان به فرزندش رو کرد و فرمود:

این اوراقی که عبادات امام علی علیه السلام بر آن ثبت است بیاور، برای آن جناب اوراق را

آوردم، کمی از آن را خواند سپس با ناراحتی زمین گذاشت و فرمود: چه کسی

قدرت دارد همانند علی بن ابی طالب عبادت کند؟! (۳)

۴ - شبی در حال مناجات و عبادت بود، یکی از فرزندانش افتاد و دستش

شکست، اهل خانه فریاد زدند، همسایه ها آمدند، با کمک هم طیب شکسته بندی

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۴/۱.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۶/۱.

۳- (۳) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۷/۱.

آوردند، دست کودک را بست. چون صبح شد دست طفل را به گردنش آویخته دید،

پرسید: این چه وضع است؟ حادثه را به خاطر غرق بودنش در مناجات توجّه

نفرموده بود، به او خبر دادند. (۱)

۵- آن حضرت چون به مناجات و راز و نیاز و عبادت و نماز بر می خواست

چهره اش رنگ به رنگ می شد، قیامش برای عبادت و راز و نیاز قیام عبد ذلیل در

برابر مولای جلیل بود، از خشیت حق که معلول آگاهی قلب او نسبت به حضرت

ربّ العزّه بود، اعضایش می لرزید و نمازش در هر بار نماز وداع بود که گویی پس از

آن دیگر مهلت نماز ندارد! (۲)

۴- شخصیت زین العابدین علیه السلام

سعید بن کلثوم می گوید:

خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، سخن از وجود مقدّس امیر مؤمنان به میان

آمد، امام صادق علیه السلام آن چنان که حقّ علی علیه السلام بود از آن جناب تمجید کرد و

حضرتش را به بهترین صورتی که لیاقت داشت ستود، سپس فرمود:

به خدا قسم! هرگز حرامی نخورد تا عمرش پایان گرفت و از دو برنامه ای که

رضای حقّ در آن بود سخت ترینش را برای عمل انتخاب می کرد. حادثه ای برای

رسول خدا پیش نیامد، مگر این که آن حضرت را به عنوان تکیه گاه برای رفع حادثه

خواست. جز او کسی همانند رسول خدا طاقت عبادت نداشت. به وقت عمل

مانند کسی بود که بین بهشت و جهنّم است، ثواب حق را امید داشت و از عذابش

خائف بود. در راه رضای حق و دوری از عذاب فردا از کارکرد روزانه و عرق پیشانی

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۷/۱.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۷/۱.

مبارکش هزار بنده در راه خدا آزاد کرد. غذای اهلش روغن و سرکه و خرماى بهم
انباشته بود. لباسى جز لباس كرباس نداشت، اگر آستينش اضافه مى آمد، قيچى
مى خواست و آن را مى برید. در میان فرزندان و اهل بیتش در لباس و دانش و
حکمت زندگى نظير علی بن الحسین عليه السلام نبود. (۱)

۵- امام سجاد عليه السلام و برخورد با عبد الملك

زهري مى گوید:

همراه با حضرت سجاد عليه السلام برخوردی با عبد الملك بن مروان داشتیم، آثار
عبادت در چهره امام سجاد عليه السلام عبد الملك را به تعجب انداخت و برنامه حضرت با
پروردگار برای او بسیار بزرگ جلوه کرد.

به حضرت عرضه داشت: از چهره ات آثار زحمت و کوشش و عبادت و بندگی
سنگین آشکار است، در صورتی که عاقبت به خیری در پرونده شما ثبت است و تو
پاره تن رسول خدایی، برای تو نسبت به اهل بیت و مردم زمانه فضل عظیم است،
آنچه از علل برتری و دانش و بینش و ورع و دین به شما عنایت شده به احدی جز
رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین: داده نشده!

عبد الملك مدح و ثنا و تعریف و تمجیدش را از حضرت قطع نکرد، تا امام
سجاد عليه السلام به او فرمود: «آنچه را گفتم از من نیست، بلکه عنایت و الطاف الهی به این
بنده در گاه حق است، جلوه ای است از تأیید و توفیق حضرت دوست، به من بگو با
کدام قدرت و با چه قوت به ادای شکر این همه نعمت برخیزم؟»

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آن قدر به عبادت و نماز ایستاد تا قدم هایش ورم کرد. چنان در

مدار روزه قرار گرفت که آب دهانش خشک شد. به حضرت عرضه داشتند: یا رسول الله! مگر نه این است که گذشته و آینده ات بر اساس خبر حضرت حق در قرآن غرق در مغفرت است، پس این همه زحمت در عرصه عبادت چیست؟

پاسخ داد: نمی خواهید بنده شاکری باشم؟ خدا را شکر و سپاس که مرا به عبادت و اطاعت برگزید و در دایره امتحان توفیقم داد، در دنیا و آخرت سپاس را مختص او می دانم. به خدا قسم! اگر اعضایم قطعه قطعه شود و پیه چشمم به سینه ام بریزد، قدرت اقدام به عشری از اعشار یک نعمت از تمام نعمت های عنایت شده او را که شماره کنندگان از شمارشش عاجزند و حمد حامدان به آن نمی رسد، ندارم. نه به خدا قسم! ترک شکرش نکنم، به اندازه ای که روز و شب و در خلوت و آشکار مرا در این حال ببیند.

اگر حقوق واجبه اهل بیتم و خاص و عام مردم نبود و من مأمور به ادایش نبودم، هر آینه به چشم به آفرینش می نگریستم و به قلب به حضرت الله، تا وجود مقدس او بر من قضاوت کند که او بهترین حاکم است، آنگاه حضرت سجاد علیه السلام گریه کرد و عبد الملک هم به گریه حضرت گریست، سپس امام فرمود:

«چقدر فاصله است بین کسی که در طلب آخرت است و برای به دست آوردن آن می کوشد و کسی که متوجه دنیاست و برایش مهم نیست مال و مقام از کجا

می آید و در آخرت هیچ نصیبی ندارد»!!^(۱)

۶ - امام سجاد علیه السلام و عبد الله مبارک

عبد الله مبارک می گوید:

به مکه می رفتم، کودکی را بین هفت تا هشت سال دیدم که سبک بال و سبک بار، به سوی حرم روان است. پیش خود گفتم: طفلی خردسال این بیابان ها را تا مکه چگونه سپری می کند. به نزدش شتافتم و بدو گفتم: از کجا می آی؟ جواب داد: از نزد خدا. گفتم: کجا می روی؟ گفت: به سوی خدا. گفتم: این بیابان مخوف را با چه کسی طی کردی؟ گفت: با خدای نیکوکار. گفتم: راحله ات کو؟ گفت: زادم تقوی، راحله ام قدم و قصدم حضرت مولاست. گفتم: از چه طایفه ای؟ گفت: مطلبی. گفتم: فرزند که هستی؟ گفت: هاشمی ام. گفتم: واضح تر بگو. گفت: علوی فاطمی ام. گفتم: شعر سروده ای؟ گفت: آری، گفتم: بخوان. اشعاری به مضمون زیر خواند:

«ماییم که واردان بر چشمه کوثریم، تشنگان لایق را از آن آب سیراب کرده و در صحرای محشر از آنان حمایت می کنیم، هیچ کس جز از طریق ما به رستگاری نرسیده، و آن کس که زادش رابطه با ماست بیچاره و بدبخت نشد، آن که با ایمان و عملش ما را خوشحال کرد، از جانب ما مسرور می شود و هرکس با ما به دشمنی و مخالفت برخاست، در اصل و ریشه اش خلل است و آن کس که حق مسلم ما را غصب کرد، در قیامت سر و کارش با حضرت ربّ العزه است!!»

او پس از خواندن آن اشعار از نظرم ناپدید شد. به مکه رفتم، حجّ را بجا آوردم. در بازگشت، جمعی را در بیابان دیدم دایره وار نشسته اند. سرکشیدم ناگهان آن چهره پاک و با عظمت را دیدم. پرسیدم: این شخصیت والا کیست؟

گفتند: علی بن الحسین. (۱)

۷- برخورد الهی با مردی تندخو

مردی از نزدیکانش به آن حضرت دشنام داد و ناسزا گفت، حضرت جواب وی را نداد تا به بدگوییش پایان داد و رفت. آنگاه آن منبع فیض به دوستانش رو کرد و فرمود: شنیدید به من چه گفت؟ من دوست دارم مرا همراهی کنید تا پاسخ مرا به وی بشنوید.

عرضه داشتند: با تو می آییم. حضرت حرکت کرد و در حالی که قدم بر می داشت این آیه را قرائت می کرد:

وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

و خشم خود را فرو می برند و از [خطاهای] مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

برای ما معلوم شد که حضرت کاری به دشنام دهنده ندارد. چون به در خانه آن مرد رسیدیم، حضرت فرمودند: به صاحب خانه بگویید علی بن الحسین است. صاحب منزل در حالی که نگران تلافی بود، به در خانه آمد. حضرت به او فرمودند: لحظاتی قبل مطالبی را درباره من گفتم، اگر در من وجود دارد، به خاطر آن از حضرت حق طلب مغفرت می کنم، اگر در من نیست و تو اشتباه کردی، برای تو عفو و بخشش می خواهم!!

صاحب خانه پیشانی حضرت سجاد علیه السلام را بوسید و عرضه داشت: یا بن رسول

الله! آنچه گفتم در تو نبود، این منم که باید مورد عفو حق قرار بگیرم. (۱)

ص: ۱۶

۸ - رفتار با جذامیان

در حال سواره بر جمعی گذشت که گرفتار بیماری خطرناک و مهلک جذام بودند

و کسی حاضر نبود با آنان نشست و برخاست کند!!

آنان سفره غذا انداخته و می خواستند مشغول خوردن شوند، تا حضرت را

دیدند وی را به غذا خوردن با خود دعوت کردند.

فرمود: اگر روزه نبودم پیاده می شدم و کنار سفره شما می نشستم. چون به منزل

رسید دستور داد غذایی مخصوص آماده کنند، سپس همه جذامیان را به خانه

خواست و همراه آنان سر یک سفره نشست و از آنان بدینگونه دلجویی فرمود.

بیایم همچون سید عابدان و زینت عبادت کنندگان و فخر سالکان به فریاد آنان

که به فریادشان نمی رسند برسیم و دست نوازش به سر آنان که دستی به سرشان

نمی کشند بکشیم و به رفع نیاز آنان که کسی به رفع نیازشان بر نمی خیزد اقدام کنیم

و در این چند روزه عمر کسب معرفت و فضیلت کنیم و به اخلاق اولیای حق و

عاشقان جمال و جلال آراسته گردیم. (۱)

۹ - گذشت از استاندار معزول

هشام بن اسماعیل از طرف عبد الملک مروان به استانداری مدینه منصوب شد.

مقام ریاست، او را به دایره غرور و کبر و ستم و ظلم کشید، حق را ناحق کرد و هر

چه در توان داشت به میدان آورد. از افرادی که از او رنج بسیار و آزار فراوان دیدند

حضرت زین العابدین علیه السلام بود.

ص: ۱۷

پس از مدتی از مقامش عزل شد. استاندار جدید مدینه به نام ولید، مأموریت یافت استاندار قدیم را در برابر مردم به ستونی ببندد، تا هرکس بخواهد آزارهای او را تلافی کند بتواند!

در چنان حالی می گفت تمام وحشت من از برخورد با زین العابدین علیه السلام است، زیرا وی را زیاد آزار داده ام.

امام در آن هنگام به یاران و دوستانش فرمود، به هیچ وجه متعرض وی نشوید، آنگاه به دیدن هشام بن اسماعیل رفت و فرمود: پسر عمو! از آنچه برایت پیش آمده ناراحتم، آنچه دوست داری از من بخواه که من در اجابت درخواست تو مضایقه ندارم. هشام بن اسماعیل فریاد زد:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

خدا داناتر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد. (۱)

۱۰- احساس امنیت

وجود مقدّسش، روزی یکی از خدمتکارانش را دوبار صدا زد، از پاسخ دادن خودداری کرد. چون بار سوّم جواب داد، حضرت فرمود: صدای مرا در دوبار گذشته نشنیدی؟ عرضه داشت: چرا، فرمود: چرا جوابم را نمی دادی؟ گفت: یا بن رسول الله! از سیاست در امان بودم. امام سجاد علیه السلام زبان به شکر گشود و به پیشگاه حقّ عرضه داشت: خدا را سپاس که مملوکان من خودشان را از این بنده ربّ در امان می بینند. (۲)

ص: ۱۸

۱۱ - توجه به فقرا

خانواده های فقیری در مدینه بودند که از وسایل زندگی و خورد و خوراک آنچه کم داشتند تأمین می شدند، ولی نمی دانستند این همه لطف و مرحمت و این گونه مهر و عنایت از کجاست. چون زین العابدین علیه السلام شهید شد تمام آن برنامه ها به تعطیلی رسید، دانستند که منبع آن همه فیض و فضیلت حضرت سجاد علیه السلام بود! (۱)

۱۲ - عهده دیون

اسامه بن زید به وقت مشاهده آثار مرگ به سختی گریست. حضرت سجاد علیه السلام در حالی که ناظر وضع او بود، سبب گریه و ناله او را پرسید. عرضه داشت: پانزده هزار درهم بدهکارم، آنچه از من می ماند خلأ قرضم را پر نمی کند. حضرت فرمود: تمام دیونت بر عهده من است، از گریه خودداری کن که هم اکنون به هیچ کس بدهکار نیستی. آنگاه به ادای دین او اقدام کرد و او را از سختی حق الناس نجات داد. (۲)

۱۳ - مسافر مسجد

در شبی سرد غلامی از غلامانش آن حضرت را در مسیر مسجد دید در حالی که جبه و لباس و عمامه ای از خز به سر داشت و با خوشبوترین عطر خود را زینت داده بود. عرضه داشت: مولای من! در این ساعت با این وضع و شکل کجا می روی؟ فرمود:

ص: ۱۹

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۴۶/۱.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۴۷/۱.

مسافر مسجد جدم رسول خدايم، تا برنامه ازدواج با حورالعین را برای خود

فراهم آورم. (۱)

۱۴ - روزی حلال

برای کسب معاش اول صبح از خانه بیرون می رفت. چون به آن حضرت

می گفتند: این وقت روز کجا می روی؟ می فرمود:

جهت صدقه دادن به عیالاتم می روم. با تعجب عرضه می داشتند؟ صدقه،

پاسخ می داد: آری، آنچه از حلال به دست می آید، صدقه حق بر بندگان است. (۲)

۱۵ - تسلیم محض

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

به بیماری سختی دچار شدم. پدرم امام حسین علیه السلام به من فرمود: چه میل داری؟

عرضه داشتم: میل دارم نسبت به خود برای حضرت حق، تعیین تکلیف نکنم، او

آنچه به نفع من است از باب لطف و مهرش تدبیر می کند، من علاقه دارم در پیشگاه

حضرتش تسلیم محض باشم. پدرم فرمود: آفرین، با ابراهیم خلیل هماهنگ شدی،

به هنگامی که می خواستند او را در آتش بیندازند، جبرئیل به او گفت: چه حاجتی

داری؟ پاسخ داد: برای حق تعیین تکلیف نمی کنم، او مرا کفایت می فرماید که

بهترین وکیل من در تمام شؤون حیات است. (۳)

ص: ۲۰

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۴۷/۱.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۴۸/۱.

۳- (۳) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۴۸/۱.

۱۶ - فرو خوردن خشم

روزی از روزها کنیزش از ابریقی گلین به روی دستش جهت وضو آب می ریخت،

از بی توجهی کنیز آفتابه رها شد و پیشانی حضرت را مجروح کرد!

حضرت سربلند کرد، کنیز عرضه داشت: خداوند عزوجل می فرماید:

وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ

و خشم خود را فرو می برند.

حضرت فرمود: خشمم را فرو خوردم.

عرضه داشت:

وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

و از [خطاهای] مردم در می گذرند.

فرمود: از تو گذشت نمودم.

گفت:

وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

فرمود: برو، در راه خدا آزادی! (۱)

۱۷ - در برخورد با تمسخر

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۱

مرد هرزه ای در مدینه بود که مردم از اطوار و افعال و حرکات و اداهای او می خندیدند.

روزی در حالی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام با دو نفر از خادمانش در حرکت بود، به دنبال آن جناب آمد و قصد کرد کاری خنده دار انجام دهد، در برابر دیدگان مردم عبای حضرت را از گردن آن جناب کشید، سپس دور شد، دوباره آمد عبا را برداشت و فرار کرد، آنگاه بازگشت و عبا را به طرف آن جناب انداخت. حضرت بدون آن که به وی التفات کند، فرمودند:

این شخص کیست؟ عرضه داشتند: دلچکی است که مردم مدینه را می خنداند، حضرت فرمودند: به او بگوئید: برای خداوند روزی است که در آن روز اهل باطل غرق در خسارتند. (۱)

۱۸ - واقعه ای حیرت آور

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

حضرت سجاد علیه السلام در سفرهای خود با کسانی همراه می شدند که آن حضرت را نشناسند و با آنان شرط می کرد در تمام امور، قافله را خدمت کند!

همراه با قافله ای به سفر رفت، از هیچ خدمتی نسبت به آنان مضایقه نفرمود.

شخصی در برخورد به کاروان، حضرت را شناخت. از اهل قافله پرسید، این انسان

والا را می شناسید؟ گفتند: نه!

گفت: او حضرت علی بن الحسین علیه السلام است. به جانب حضرت هجوم بردند و

دست و پایش را غرق بوسه کردند و به آن مقام بزرگ عرضه داشتند:

می خواستی دچار عذاب حقّ شویم! اگر تو را نمی شناختیم و خدای ناخواسته
با دست و زبان به آزارت برمی آمدم چه می کردیم! بی شک به هلاکت ابدی دچار
می شدیم.

حضرت سجّاد فرمودند:

من یک بار با قافله ای همفلسر شدم، آنان مرا می شناختند، محض رسول خدا به
آنچه شایسته آن نبودم از من پذیرایی و احترام کردند، من به آن خاطر از کار خیر باز
ماندم، این بار با شما آمدم که مانند گذشته گرفتار نشوم که این گونه سفر برای من
محبوب تر است!!(۱)

۱۹ - محبت و عدالت

حضرت زین العابدین به وقت وفات، به فرزندش حضرت باقر علیه السلام فرمود:
با شتری که دارم بیست مرتبه به حجّ خانه حقّ رفته و برای یک بار این حیوان را
تازیانة نزد. چون شتر بمیرد، او را در زمینی دفن کن تا پیکرش نصیب درندگان
نشود که رسول الهی صلی الله علیه و اله فرمود:

شتری که هفت بار در سفر حجّ به موقف عرفات قرار بگیرد، از نعمت های
بهشت است و خداوند در نسلش برکت قرار می دهد. چون شتر مرد، حضرت
باقر علیه السلام براساس وصیت پدر عملکرد.(۲)

۲۰ - نهایت جود و کرم

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۳

حضرت زین العابدین علیه السّلام روزی که روزه می گرفتند، امر می فرمودند گوسفندی را ذبح کنند و آن را قطعه قطعه کرده در دیگ بریزند تا پخته شود، بوی لذت بخش آبگوشت به مشامش می خورد در حالی که نزدیک افطار بود، دستور می داد چند عدد سینی حاضر کنند، غذای پخته را قسمت قسمت می کرد و می فرمود: این غذاها را در خانه فلان و فلان برسانید. آنگاه خود حضرت با قطعه ای نان و مقداری خرما افطار می کردند!!(۱)

۲۱ - رسیدگی به نیازمندان

امام باقر علیه السّلام می فرماید:

چون تاریکی شب همه جا را فرا می گرفت پدرم حضرت سجاد علیه السّلام انبانی از چرم به دوش می گرفت، در حالی که در آن انبان ما یحتاج نیازمندان را قرار داده بود، آنگاه خانه به خانه می رفت و هر کس را به مقدار نیازش کمک می فرمود، ولی به خاطر این که صورت مبارکش را می پوشاند او را نمی شناختند!!

به وقت غسل بدن شریفش، آثار به دوش کشیدن آن انبان را به صورت سیاهی

پوست بر شانه مبارکش مشاهده کردند.(۲)

۲۲ - بی اعتنایی به زر و زیور دنیا

امام صادق علیه السّلام می فرماید:

لباسش از پشم بود و چون قصد نماز می کرد لباسی خشن می پوشید و از نماز روی فرش و تشک و جانماز خاص پرهیز داشت، سجاده اش بر زمین بود. به کوه

ص: ۲۴

جَبان که در نزدیکی مدینه قرار داشت می آمد و بر سنگی سوزان قیام و قعود می نمود. آن چنان از عشق و خوف خدا در سجده های عاشقانه اش می گریست که چون سر بر می داشت گویی چهره مبارکش را در آب فرو برده!!(۱)

۲۳- معجزه اخلاقی

سید ابن طاووس در «اقبال» از قول حضرت صادق علیه السلام روایت می کند: چون ماه رمضان می رسید، حضرت سجاد علیه السلام هیچ یک از غلامان و کنیزان خود را سیاست نمی کرد، چون غلامی یا کنیزی خطا می کرد در ورقه ای می نوشت، فلان کس در فلان روز چنین خطایی را مرتکب شد. از آن جناب جز ادب و احترام و محبت و عنایت نسبت به غلامان و کنیزان، مخصوصا به هنگام ماه رمضان دیده نمی شد.

چون شب آخر ماه رمضان می رسید همه را دور خود جمع می کرد، سپس کتابی که اشتباهات و گناهان آنان را ثبت کرده بود می گشود و نام هر یک را با گناهانش می خواند و می فرمود: این خطا را داشتی و من هم نسبت به آن تو را عقوبت نکردم، آیا به یاد می آری؟ عرضه می داشت: آری، یا ابن رسول الله.

وقتی از همه اقرار می گرفت در جمع آنان می آمد و می فرمود با صدای بلند دنبال من بگویید:

ای پسر حسین بن علی! پروردگارت تمام برنامه هایت را در پرونده ات ثبت کرده، همان طوری که تو اشتباهات و خطاها و کم کاری های ما را در چنین پرونده ای نوشته ای، کتابی که نزد خدا است بر ضرر تو، به حق سخن می گوید، گناه کوچک و

بزرگی نیست مگر آن که در آن کتاب شماره شده، تمام اعمال را در آن روز به وسیله آن کتاب، حاضر خواهی دید، چنانکه ما در این ساعت تمام گذشته خود را در این پرونده حاضر می بینیم!!

ای پسر حسین بن علی! ما را ببخش و از ما چشم پوشی کن، چنانکه خود تو از حضرت حق امید چشم پوشی و گذشت داری و همچنان که عاشق عفو و رحمت حضرت ربّ العزّه ای و طالب رحمت آن منبع فیضی، ما را مشمول عفو و رحمت خود قرار ده.

ای پسر حسین بن علی! ذلّت و خواری خود را در پیشگاه حضرت محبوب به یاد آر، آن وجود مقدّسی که حکیم و عادل است و به اندازه خردلی به کسی ستم روا نمی دارد و اعمال بندگان را به میزان کشیده و با دقت محاسبه کرده و بر انجام آن شهادت می دهد. بیا در چنین شبی از ما گذشت کن و از بدی های ما چشم بپوش که خداوند فرموده:

وَ يُعْفُوا وَ لِيُصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

و باید [بدی آنان را که برای شما مؤمنان توانگر سبب خودداری از انفاق شده] عفو کنند و از مجازات درگذرند؛ آیا دوست نمی دارید خدا شما را بپامرزد؟ [اگر دوست دارید، پس شما هم دیگران را مورد عفو و گذشت قرار دهید]؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

به همین صورت می گفت و به غلامان و کنیزان تلقین می کرد و اشک می ریخت و ناله می زد و به درگاه حضرت دوست عرضه می داشت:

خداوندا! ما را امر کردی، از آنان که بر ما ستم کردند بگذریم، ما هم گذشتیم،

پس تو هم از ما بگذر که تو درگذشت و عفو از همه ما اولی تری.

ص: ۲۶

الهی! به ما فرمودی گدا را از در خانه خود نرانیم و اکنون خود ما به گدایی به
پیشگاهت آمده ایم، عنایت را طالبیم و عطا و احسانت را خواهیم، در تمام این
برنامه ها به ما منت بگذار و از این پیشگاه با عظمت ما را نا امید مکن. به همین
کیفیت با حضرت حق مناجات می کرد و اشک می ریخت، سپس رو به جانب آنان
می فرمود و می گفت:

من شما را بخشیدم، آیا شما هم مرا بخشیدید؟ من مالک خوبی برای شما
نبودم، از من سوء رفتار دیدید، آری، من مالک بدکاری هستم که مملوک کریم جواد
و عادل محسنم.

عرضه می داشتند: آقای ما، با این که ما غلامان و کنیزان از حضرت تو جز خوبی
ندیدیم، اما در عین حال از تو گذشتیم.

امام سجاد علیه السلام می فرمود: این دعا را با من بخوانید:

خدایا، از پسر حسین در گذر، چنانکه از ما در گذشت، او را از آتش جهنم برهان،
چنانکه ما را آزاد کرد. غلامان و کنیزان این جملات را می گفتند و حضرت آمین
می گفت.

سپس می فرمود: همه شما از قید غلامی و کنیزی آزادید، من شما را به عشق
رسیدن به عفو حق و آزادی از عذاب آزاد کردم.

آنگاه روز عید فطر همه را می طلبید و به اندازه ای که پس از آزاد از بردگی
محتاج مردم نباشند به آنان بذل و بخشش می فرمود.

سالی نبود مگر این که در این برنامه اقدام می فرمود و حدود بیست نفر غلام و

کنیز آزاد می کرد و می فرمود: خداوند در ماه رمضان به وقت افطار هفتاد هزار هزار

مستحقّ عذاب را برات آزادی می دهد و چون شب آخر شود به اندازه تمام ماه

رمضان، از عذاب جهنّم می رهاند، من دوست دارم خداوند من مرا در چنین

ص: ۲۷

برنامه ای ببیند، باشد که وسیله نجاتی برای من مقرر گردد.

البته برای او فرقی نداشت که غلام و کنیز را چه زمانی خریده، آنچه برای او مهم بود این بود که شب آخر ماه رمضان آنان را آزاد کند، گرچه چند ماهی بیشتر نبود که به خدمت آن جناب درآمده بودند.

این برنامه با عظمت را هر سال تکرار می کرد، تا وقتی که به وصال حضرت

محبوب و لقای جناب دوست نایل شد. (۱)

۲۴ - صله ارحام

یکی از پسر عموهای زین العابدین علیه السلام از نظر معیشت در سختی و مشقت بود. امام سجاد علیه السلام شبانه بدون این که شناسایی شود برای او پول می برد، او هر کجا می نشست می گفت: علی بن الحسین اهل صله رحم نیست، خداوند جزایش را از وی دریغ کند. امام سجاد علیه السلام می شنید و برای حفظ آبروی او تحمل می کرد. چون از دنیا رفت، پسر عمش متوجه داستان شد، از شدت غصه کنار قبر حضرت می آمد و مدت ها بر آن جناب ناله و ندبه داشت! (۲)

۲۵ - برخورد با ناسزا

روزی با غلامانش از راهی می گذشت، مردی به آن حضرت ناسزا گفت. غلامان به سوی او هجوم کردند، حضرت فرمود: دست نگاه دارید. خودش روبه روی آن مرد آمد و فرمود: آنچه از ما بر تو پوشیده است خیلی بیش از آن است که می دانی، اگر نیازی داری بگو تا برآورده کنم. آن شخص خجالت کشید، حضرت عباي خود را

ص: ۲۸

به او داد و دستور فرمود هزار درهم به او بپردازند. آن مرد پس از آن می گفت:

شهادت می دهم که تو از اولاد انبیایی. (۱)

۲۶- بردباری

برای حضرت زین العابدین علیه السلام مهمان رسیده بود. غلام حضرت در آوردن غذای گرم در یک سینی بزرگ عجله کرد، سینی از دستش رها شد و از بالای پله ها به سر یکی از فرزندان حضرت فرود آمد و او را از بین برد. امام در حالی که غلام در اضطراب سختی قرار داشت فرمودند: برو در راه خدا آزادی، تو در این برنامه

عمدی نداشتی! (۲)

۲۷- اسوه فضیلت

امام باقر علیه السلام می فرماید:

پدرم خادمش را دنبال کاری فرستاد و او در آن کار، کندی به خرج داد، حضرت یک تازیانه به غلام زد، غلام گفت: الله، ای پسر حسین! به من در کار رجوع می کنی، تازیانه هم می زنی! حضرت گریه کرد و فرمود:

ای محمد بن علی پسر عزیزم! کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله برو و دو رکعت نماز بخوان و بگو: خدایا در روز قیامت از علی بن الحسین بگذر. آنگاه رو به غلام کرد و فرمود: برو در راه خدا آزادی.

ابو بصیر می گوید: به حضرت عرضه داشتم: آیا آزادی، کفاره یک ضربه تازیانه

ص: ۲۹

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۵۷/۱.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۵۷/۱.

است؟ امام پاسخ نگفتند. (۱)

۲۸- برکتی عجیب از دو قرص نان

شیخ صدوق رحمه الله از قول زهری می گوید:

خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام بودم، مردی از یاران حضرت وارد شد، امام به

او فرمودند: چه خبر؟ عرضه داشت: فعلا خبر خود را باز گویم، چهارصد دینار

بدهکارم، در برابرش برای پرداخت دیناری ندارم، عائله ام سنگین است، از عهده

خرجشان برنمی آیم. امام سجّاد علیه السلام بلند بلند گریه کرد. به حضرت عرضه داشتم:

گریه برای مصایب و شداید است. حاضران در مجلس هم همان را گفتند.

امام فرمود: چه مصیبتی بزرگتر از این که انسان خلأ زندگی برادر مؤمنش را ببیند

و امکان جبرانش نباشد، سختی و فاقه مسلمان را بنگرد و قدرت رفع آنرا نداشته

باشد. مجلس تمام شد، مخالفانی که از آن جلسه خبر شدند، زبان به طعنه گشودند

که چقدر عجیب است! اینان ادّعا دارند که آسمان و زمین در مدار اطاعتشان هستند

و خداوند خواسته آنان را در هر زمینه ای اجابت می کند، با این همه به عجز از

اصلاح وضع نزدیکترین دوستشان اقرار می کنند!

مرد پریشان، آن یاوه ها را شنید، به محضر مقدّس امام شرفیاب شد و عرضه

داشت: طعنه دشمن از فقر و فاقه ام بر دوش جانم سنگین تر است. امام فرمودند:

خداوند برای کارت ایجاد گشایش کرده. خادمه خود را صدا زدند و فرمودند:

افطاری و سحری مرا بیاور، دو قرص نان جوین که از خشکی قابل خوردن نبود

آورد، حضرت فرمود: این دو قرص نان را ببر که خداوند خیر و فرج تو را در این دو

نان قرار داده. مرد آن دو قطعه را گرفت و در حالی که نمی دانست برای قرض و سختی وضع عیالش چه کند و شیطان وی را وسوسه می کرد که این دو قرص نان چه مشکلی حل می کند، وارد بازار شد. ماهی فروشی را دید که ماهی رنگ پریده ای برایش مانده، آن ماهی را به یک قرص نان معامله کرد، سپس به نمک فروشی رسید و نان دیگر را به مقداری نمک عوض کرد، آنگاه به خانه آمد، چون شکم ماهی را باز کردند دو لؤلؤ گران قیمت از شکم ماهی درآمد. خدا را شکر کردند و در نشاط و سرور غرق شدند. در این وقت در خانه را کوفتند، چون به در خانه آمد ماهی فروش و نمکی بودند، دو قرص نان را پس دادند و گفتند: ما را قدرت بر خوردن این دو نان جوین نیست نان از آن تو، ماهی و نمک هم بر تو و اهل و عیالت حلال! چون ماهی فروش و نمک فروش گذشتند، خادم زین العابدین آمد و گفت: ای مرد، خداوند برای تو گشایش داد، امام سجاد فرمود: آن دو قرص نان را برگردان که غیر از ما کسی قدرت خوردن این گونه طعام را ندارد!!

آن مرد دو لؤلؤ را فروخت، قرضش را ادا کرد و مایه ای برای خرج خانه فراهم آورد.

مردم دوباره به یاوه گویی پرداختند که این چیست و آن کدام است. یکجا از رفع رنج وی عاجز است، جای دیگر این گونه وی را بی نیاز می کند! چون به حضرت خبر رسید، فرمود: این یاوه ها را درباره رسول خدا هم می گفتند که چگونه در یک شب از مکه به بیت المقدس رفته و آثار انبیا را در آن جا مشاهده نموده، در حالی که بین مکه و مدینه که راهی نزدیک است بیش از دوازده روز راه است چه رسد به مکه و بیت المقدس و الله! مردم به وضع ما جاهلند، نمی دانند که مراتب رفیعه از طریق

تسلیم و رضا و عدم چون و چرا در کار حقّ به انسان می رسد.

اولیای الهی آن چنان در محن و مکاره صابرند که کسی به پای آنان نمی رسد، از

ص: ۳۱

این روی خداوند مهربان تمام درهای عنایت را به روی آنان باز فرموده و در هر حال

عاشقان خدا جز آنچه خدا می خواهد نمی خواهند. (۱)

۲۹ - امام سجاد علیه السلام و هشام

هشام بن عبد الملک به حج آمد، ازدحام جمعیت مانع از این شد که به

حجر الاسود دست بزند و آن سنگ پرقیمت را استلام کند، بر بالای بلندی قرار

گرفت تا اهل شام، آن نوکران جیره خوار و بدبخت، وی را طواف دهند. در این بین

حضرت زین العابدین علیه السلام رسید، چون به محل حجر نزدیک شد، مردم از هیبت و

عظمت حضرت راه را باز کردند و امام بدون مزاحمت به استلام حجر نایل شد.

مردی از اهل شام از هشام پرسید: این آقا کیست؟ پاسخ داد: نمی دانم، فرزدق فریاد

زد من او را می شناسم. مرد شامی پرسید کیست؟

فرزدق قصیده بسیار عالی خود را همان جا انشا کرد که مضمونش را از قول

جامی در سطور زیر می خوانید:

پور عبد الملک به نام هشام در حرم بود با اهالی شام

می زد اندر طواف کعبه قدم لیکن از ازدحام اهل حرم

استلام حجر ندادش دست بهر نظاره گوشه ای بنشست

ناگهان نخبه نسبت و ولی زین عبّاد، بن حسین علی

در کسای بها و حله نور بر حریم حرم فکند عبور

هر طرف می گذشت بهر طواف در صف خلق می فتاد شکاف

زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی ز خلق راه و گذر

شامی کرد از هشام سؤال کیست این با چنین جمال و جلال

از جهالت در آن تعلل کرد وز شناسایش تجاهاش کرد

گفت شناسمش ندانم کیست مدتی یا یمانی یا مکی است

بوفراس آن سخنور نادر بود در جمع شامیان حاضر

گفت من می شناسمش نیکو وز چه پرسى به سوى من کن رو

آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقییس و خیف و منا

حرم و حلّ و بیت ورکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم

مروه، مسعی، صفا، حجر، عرفات طیبه، کوفه، کربلا و فرات

هریک آمد به قدر او عارف بر علو مقام او واقف

قره العین سید الشهداست غنچه شاخ دوحه زهراست

میوه باغ احمد مختار لاله راغ حیدر کزار

(جامی)

هشام از این مدح دچار خشم شدید شده و پس از توهین به فرزندق وی را در

محلّی بین مکه و مدینه حبس می کند و حقوقش را از بیت المال قطع می نماید.

زین العابدین علیه السلام در برابر این محبت، دوازده هزار درهم برای شاعر می فرستد و

از کمی آن عذرخواهی می کند. شاعر آزاده و بی طمع از قبول آن ابا کرده و در پاسخ

می گوید: من سر ارادت و صدق و صفا و وفا و محبت به آستان شما سرودم و این

مدح را محض اظهار حقّ و حقیقت گفتم نه برای درم و زر، لکن اصرار حضرت و

جود و کرم آن منبع خیر و دلایلی که از جانب حضرت سجّاد علیه السلام اقامه می شود او را

وادار به قبول می کند.

ملاً محمد تقى مجلسى پدر صاحب «بحار الأنوار» در شرح «من لا يحضره الفقيه»

ص: ۳۳

حکایت شیرین زیر را در رابطه با این قصیده نقل می کند:

شخصی در یکی از جلسات جامی نقل کرد که: زنی، فرزدق شاعر را در عالم رؤیا دید، از حال وی جويا شد، فرزدق گفت: به سبب قصیده ای که برای اظهار حق گفتم، حق تعالی مرا بخشید. جامی گفت: سزاوار است خداوند مهربان همه عالمیان را به برکت آن قصیده بیامرزد! (۱)

۳۰ - «الحمد لله» در عملی اهل الله

به سری سقطی گفتند: وجوب بردن طاعت به پیشگاه حضرت ربّ چگونه و به چه کیفیت است؟ پاسخ داد: سی سال است به خاطر یک «الحمد لله» نابجا در استغفار و توبه ام!!

گفتند: چگونه؟ گفت: حریق در بغداد اتفاق افتاد، مغازه ها و خانه ها سوخت، به من خبر رسید که مغازه ام از افتادن در کام آتش در امان مانده، به شنیدن این واقعه، گفتم: «الحمد لله». وقتی به معنای این کلمه در آن حالت دقت کردم دیدم معنایش این می شود که: به خاطر محفوظ ماندن مغازه ام خوشحالم در حالی که وسایل مغازه های مردم سوخته، در صورتی که دین و مروّت اقتضا داشت با مردم همدردی کنم نه خوشحال از به جا ماندن مال خودم در عین از بین رفتن اشیای دیگران باشم!! سی سال است بر آن قول بی جا در طلب مغفرت از حضرت ربّ العزّه هستم! (۲)

ص: ۳۴

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۶۱/۱.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۱۱۴/۱.

مردی از اهالی یمن در منطقهٔ صنعا در حالی که قلبی لبریز از ایمان و عشق و محبت به حق داشت و در اجرای دستورهای الهی سر از پا نمی شناخت، به آباد کردن زمینی پیاخاست. پس از زحمت و رنج زیاد باغی با صفا همراه درختان پر از میوه فراهم آمد، بوی گل و گیاه به مشام می خورد، اطراف باغ با درخت های بلند محاصره شد، آب شیرین جوی های باغ را لبریز کرد و نسیم خوش هوا قیمت باغ را افزون می نمود.

آن مرد الهی در گوشه و کنار باغ به گردش برخاست و دیدگانش از تماشای آن همه محصول خدادادی خیره شد، او پس از هر گردشی و لذت بردن از وضع آن سرمایه هنگفت به گوشه ای از باغ می رفت و برای ادای شکر به عبادت و خضوع در برابر مالک اصلی هر ملکی می نشست و صورت بر خاک ذلت در پیشگاه حضرت عزت می گذاشت و با زبان حال به محضر مقدس مولایش عرضه می داشت:

آن که مرادش تویی از همه جویاتر است و آنکه در این جستجوست از همه پویاتر است

گر همه صورتگران صورت زیبا کشند صورت زیبای تو از همه زیباتر است

چون به چمن صف زند خیل سهی قامتان قامت رعناي تو از همه رعنا تر است

سنبل مشکین تو از همه آشفته تر نرگس شهلاي تو از همه شهلا تر است

حسن دلارای تو از همه مشهورتر عاشق رسوای تو از همه رسواتر است

مست مقامات شوق از همه هشیارتر پیر خرابات عشق از همه برناتر است

(فروغی بسطامی)

او در مناجات و نیایشش از حضرت محبوب می خواست: از این که ثروت باعث

طغیان و یاغیگری و افتادن او در چاه شهوات شود محافظت گردد و از طوفان های

ویرانگر غرایز و وسوسه های شیاطین بر کنار ماند.

از جناب حقّ درخواست داشت که به اندازه عفاف و کفاف از آن همه محصول

برداشت کند و مازاد بر احتیاج را در آن راهی که معبود محبوب خواسته به کار گیرد.

برنامه همیشگی آن انسان بیدار و مرد با کرامت این بود که به وقت رسیدن

محصول به اندازه ای که خرج خانواده و مخارج سالانه باغ تأمین شود به بازار فروش

رود و بقیه آن به مستمندان و دردمندان و نیازمندان برسد، به همین خاطر وقتی

خریداران در حدّی که او می خواست میوه را به مراکز فروش حمل می کردند، در باغ

را به روی محتاجان باز می گذاشت و به آنان می گفت: به مقداری که نیاز دارید از این

منع سرشار الهی بپیرید.

فرزندان آن مرد که همچون پدر از ایمان و عشق بهره نداشتند و اندیشه مادی بر

آنان حاکم بود، برخلاف معمول از آن معلّم بزرگوار درس کرامت و سخاوت نگرفته

بودند به اعتراض برخاسته به پدر پیر گفتند: اینسان که با باغ عمل می کنی تجاوز به

حقّ ماست و ایجاد محدودیت در رزق و روزی فرزندانت! اگر بدین صورت ادامه

دهی به زودی ما را دچار فقر و تنگدستی کرده و به مشقّت و سختی دچار خواهی

کرد.

مرد حقپرست در پاسخ فرزندانش گفت: من شما را در اندیشه و فکرتان خطا کار می دانم، ثروت انباشته چه ارزشی دارد و چه دردی از انسان دوا می کند؟ گیرم که من از روزگار جوانی مخارج خود را تأمین می کردم، بقیه را رویهم می گذاشتم و امروز انبارهایی از کیسه زر و طلا و نقره داشتم به من بگویید چه فایده داشت، جز این که در کنار آن همه ثروت می مردم و شما آنرا به ارث می بردید و من در عالم برزخ باید پاسخگوی آن همه مال در برابر حق می بودم، مال و ثروتی که در آن حق تهیدستان و ضعیفان و افتادگان موج می زد؟!!

فرزندانم! ملکیت حقیقی این باغ و بستان و این مال و ثروت از من و شما نیست، آفرینش از آن خداست و ما در کنار این سفره مأمور به اوامر او هستیم، خواسته حضرت او این است که: به اندازه نیاز مصرف کرده و بقیه را در راه او به خرج اندازیم. این صحیح نیست که تعدادی معدود در انواع وسایل زندگی و لذت و خوشی غرق باشند و طایفه ای دیگر که در میانشان عباد شایسته حق وجود دارد، بازن و بیچه خود در عین آبروداری و داشتن کار و کسب ضعیف، دچار رنج و مصیبت و درد و مشقت گرفتاری و رنج باشند.

شکر نعمت های او که از باب لطف و محبت و عنایت و کرامت به ما ارزانی داشته خوردن و خوراندن و عبادت و خدمت به خلق اوست و من راهی جز این نمی روم و برنامه ای جز این نمی خواهم، مرا عشقی جز عشق او نیست و هدفی جز جلب رضایت و عنایت او ندارم، من در وفاداری نسبت به او و اهداف پاکش استقامت می ورزم و از توفیق چنین زندگی دلشادم:

دل خاک سر کوی وفا شد چه بجا شد سر در ره تیغ تو فدا شد چه بجا شد

ص: ۳۷

اشکم که دلی داشت گره بر سر مژگان در کوی تو از دیده جدا شد چه بجا شد
چون سایه به خاک قدمت جبهه ما را یک سجده به صد شکر ادا شد چه بجا شد
این دیده که حسرت تکه شوق تماشاست ای خوش نگهان جای شما شد چه بجا شد
بیدل هوس نشأه آوارگی داشت چون اشک کنون بی سر و پا شد چه بجا شد
(بیدل دهلوی)

آری، ای فرزندان من، مال و ثروت و قدرت و جاه امانتی است که از جانب
دوست به ما واگذار شده تا در نافع ترین راه خرج شود. فقرا و مستمندان، مریضان و
دردمندان، بیچارگان و افتادگان، یتیمان و بینوایان همه و همه و حتی حیوانات و
پرندگان در این مال و ثروت حق دارند و باید به حق خود برسند تا حضرت محبوب
از ما راضی شود.

چون این همه به حق خود رسیدند آن وقت نوبت من و شماست. این روشی
است که من از روزگار جوانی به توفیق الهی انتخاب کرده ام و تا هستم ادامه می دهم
و هیچ قدرتی نمی تواند مرا از این راه مستقیم منحرف سازد.

این را بدانید که ثروت و مال از این راه برکت پیدا می کند و از طوفان حوادث و
بلاها محفوظ می ماند و وسیله جلب صلوات و رحمت حق شده و مقدمه های برای
آبادی آخرت می گردد.

فرزندانم! به من مهلت دهید، می بینید که مویم سپید شده، جسمم ضعیف
گشته، قامتم به خمیدگی نشسته، امراض گوناگون به من هجوم آورده، چند صباحی
بیشتر از عمرم نمانده، پس از مرگ من این زمین آباد و باغ پر از میوه به شما می رسد،
این شما هستید که در برابر این ارث دو راه دارید: یا مسیر مرا ادامه می دهید، یا به

راه شیطنت و پستی قدم می گذارید. اگر در مقام انفاق برآمدید خداوند عوضش را

ص: ۲۸

به شما می دهد و اگر به خیمه بخل و دنائت نشستید عذاب خدا که تلف شدن مال

و افتادن از چشم عنایت اوست به شما می رسد!

از این گفت و شنود، چند صباحی گذشت که پیک اجل در رسید و پیرمرد را به

جوار رحمت حق منتقل کرد.

ایام به سرعت سپری شد، باغ آماده بهره برداری گشت و میوه های فراوان آن

نزدیک چیدن شد، فقرا و مستمندان از این که اواخر تابستان رسیده خوشحال

شدند، زیرا در انتظار چنان وقتی بودند، وقتی که با رفتن به آن باغ مشکلشان حل

می شد و نیازشان برآورده می گشت.

فرزندان پیرمرد که وارثان باغ بودند به مشورت نشستند. یکی از آنان گفت: از این

پس در این باغ برای فقرا و مستمندان حقی نیست، ما تمام این محصول را تبدیل به

ثروت هنگفت می کنیم و برای خود وجهه و آبرو می آوریم. یکی دیگر از برادران که

در اخلاق و رفتار نزدیک به پدر بود گفت: من این تصمیم را نمی پسندم، شما تصوّر

می کنید که این کار به نفع شماست اما بدانید که این نیت آلوده باعث از دست رفتن

باغ و مال و منال است، بیاید روش پدر را ادامه دهید تا باغ بماند و برکت حضرت

حقّ به شما نازل گردد.

در پاسخ او گفتند: درباره آنچه مالک نیستی نظر مده که سخنان و موعظه تو در

بین ما خریدار ندارد.

برادر مؤمن به آنان گفت: برخیزید و به نماز بایستید که نماز بازدارنده انسان از

کارهای ناشایسته و نیت های آلوده است، ولی به سخنانش اعتنایی نکردند و به

موعظه اش گوش ندادند.

آنان تصمیم گرفتند صبح زود به باغ رفته و نیت خود را پیاده کنند، میوه ها را با قیمت گران به خریداران دهند و نیازمندان و محرومان را در محرومیت و نیاز باقی

ص: ۳۹

گذارند.

شام خورده و به بستر راحت رفتند، در حالی که محکوم خواب سنگین بودند، ابری صاعقه زاز از جانب قادر متعال مأموریت یافت بر آن باغ و تمام درختانش صاعقه بزند و هر چه در آن چهار دیوار است از بیخ و بن بسوزاند و به نابودی کشد!! آنان اول صبح به باغ آمدند، وضعی عجیب مشاهده کردند، از یکدیگر پرسیدند باغ ما همین است؟ ما که دیروز این جا را پر از درخت پربار و آراسته به گل و ریاحین دیدیم، شاید اشتباه آمده ایم، ولی برادر مؤمن گفت: نه، باغ شما همین است، بیچاره ها! قبل از این که بینوایان را محروم کنید خود شما محروم شدید و کیفر بخل و پستی خود را دیدید. آنکه خداوند بزرگ در پایان این داستان می فرماید:

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخْرَهُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

چنین است عذاب [دنیا] و عذاب آخرت اگر معرفت و آگاهی داشتند،

بزرگ تر است. (۱)

۳۲ - حکایت سلمان و ابو درداء

سلمان فارسی به دیدن ابودرداء رفت، همسر ابو درداء را در لباسی کهنه و حالتی دل مرده دید، از او پرسید: این چه وضعی است؟ پاسخ داد: برادرت ابودرداء دل از دنیا برداشته و رابطه با غیر عبادت بریده. سلمان منتظر ماند تا ابودرداء از بیرون آمد. به سلمان خوشآمد گفت و برایش غذا آورد، سلمان گفت: ابودرداء غذا بخور، پاسخ داد: روزه ام، گفت: تو را به خدا سوگند می دهم غذا میل کن، ابودرداء گفت: ای سلمان! تا تو غذا نخوری من نمی خورم. در هر صورت غذا خوردند، تا

شب رسید.

چون ابو درداء برای عبادت برخاست سلمان جلوی او را گرفت و گفت: ای ابو درداء! خدا را بر تو حَقّی است و جسد و اهل بیت را نیز بر تو حَقّی است، گاهی روزه بگیر، گاهی از روزه بپرهیز، نمازت را به موقع بجای آر و از وقت خواب و استراحت کم مکن، هر صاحب حَقّی را به حَقّش برسان که اوقات عزیز انسان به همان سان که خدا و انبیا و کتب آسمانی دستور داده اند باید خرج شود، ورنه آدمی از بسیاری از فیوضات ربّانیه محروم می ماند.

ابو درداء خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله رسید و آنچه بین او و سلمان گذشته بود تعریف کرد، رسول الهی هم آنچه سلمان به ابو درداء فرموده بود تأیید نمودند. (۱)

۳۳ - خرج کردن وقت در کلام امام باقر علیه السلام

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

امیر المؤمنین علیه السلام نماز عشا را در مسجد کوفه خواند، سپس مردم را سه بار ندا داد آن طور که همه شنیدند:

تجهّزوا - رحمکم الله - فقد نودی فیکم بالرحیل، فما التّعرج علی الدّینا

بعد النداء فیها بالرحیل!

تجهّزوا - رحمکم الله - وانتقلوا بأفضل ما بحضرتکم من الزّاد وهو

التّقوی. واعلموا أنّ طریقکم إلى المعاد، وممرّکم علی الصّراط والهول

الأعظم أمامکم، وعلی طریقکم عقبه کتود و منازل مهوله مخوفه، لابدّ لکم

من الممرّ علیها والوقوف بها، فإمّا برحمه من الله، فنجاه من هولها

و عظیم خطرها و فظاعه منظرها و شدّه مختبرها، و اّما بهلکه لیس بعدها

نجاه.

خداوند همه شما را مشمول رحمت قرار دهد، برای سفر آخرت مجهّز و مهیا شوید که شما را به آن سرای جاودانی خوانده اند و از همه شما جهت سفر به آن وادی دعوت کرده اند، پس از این دعوت توقّف و قصد اقامت شما برای چیست؟ زندگی شما نشان می دهد که گویی به سرای دیگر خوانده نشدید. خداوند شما را رحمت کند، آماده شوید و برترین چیزی که از زاد و توشه در اختیار شماست و آن تقواست برای جهان دیگر همراه خود ببرید.

آگاه باشید که راه شما به سوی جهان دیگر است و عبور شما بر صراط است، هول اعظم پیش روی شماست، منزل سخت در راهتان قرار دارد،

توقفگاههای هولناک و وحشت زا در برابر دارید که عبور از آنها برای شما اجباری است و از آن چاره ای ندارید، نجات شما از آن همه منازل هول انگیز فقط و فقط در سایه رحمت اوست که این رحمت جز با ایمان و عمل صالح به دست نمی آید چنانچه در غفلت به سر برید و دچار هلاکت شوید راه نجاتی

برای شما نخواهد بود!!(۱)

۳۴ - شهید دوّم و ارزش وقت

شهید دوّم شارح جلیل القدر «لمعه» از علمای بزرگ و فقهای باکرامت جهان تشیع است. آن مرد بزرگ، در جلالت قدر و جودت فهم و خدمت به فقه ارزنده شیعه، مردی کم نظیر و انسانی با برکت است.

شاگرد بزرگوارش در رساله با قیمت «بغیه المرید» در توجه آن مرد بزرگ به ارزش وقت و ادای حقّ هر صاحب حقی و این که لحظه ای از وقت او هدر نرود می نویسد:

« ۱ - برای اداره امور خانه در اوّل شب او را می دیدم که با درازگوشی هیزم به خانه می برد.

۲ - نماز صبح را پس از عبادات شبانه در گوشه منزلش، در مسجد بجا می آورد.

۳ - به هنگامی که بر کرسی درس می نشست و مباحثه علمی شروع می کرد مانند

دریا موج می زد و این نشان می داد که با پشتکاری عجیب به اندوختن مایه های

علمی در ایام جوانی، رنج و مشقت بسیاری تحمّل کرده است.

۴ - احتیاجات مادی و معنوی خودش را خودش تأمین می کرد.

۵ - هر کس و هر مهمانی بر او وارد می شد خودش به خدمت شخص وارد، اقدام

می کرد.

۶ - از عجایب کارهای او این بود که وقتی قلم بر مرکب می گذاشت تا سی سطر

می نوشت.

۷ - دو هزار کتاب از او به یادگار ماند که دویست جلدش به خط شریف خودش

بود از جمله «شرح لمعه».

۸ - از طریق خواب و رؤیا با عالم ملکوت ارتباط داشت.

پدر شیخ بهایی می گوید:

بر او وارد شدم وی را غرق در اندیشه دیدم، گفتم: چیست؟ فرمود: من شهید

ثانی هستم برای این که دیشب خواب دیدم سید مرتضی مهمانی دارد و تمام

علمای امامیه جمعند، من چون وارد شدم به من گفت: کنار شیخ شهید بنشین، این

دلیل بر شهادت من است. و عاقبت هم شهید شد.» (۱)

۳۵ - سید مهدی قزوینی و ارزش وقت

حالات عجیب عالم بزرگ سید مهدی قزوینی هر انسانی را غرق حیرت می کند.

این گونه اشخاص برای تمام مردم جهان الگو، اسوه و سرمشق اند.

محدث نوری که به گفته خودش زیاد خدمت آن مرد بزرگ رسیده بود می گوید:

«این کرامات و مقامات از سید مرحوم بعید نبود، چه او علم و عمل را از عم

خود جناب سید باقر صاحب اسرار و خال خود جناب بحر العلوم - اعلی الله

مقامهم - میراث داشت.

عم اکرمش او را تأدیب نمود و تربیت فرمود و بر خفایا و اسرار مطلع ساخت تا

رسید به آن مقام که نرسد به حول آن افکار و دارا شد از فضایل و مناقب مقداری که

جمع نشد در غیر او از علمای ابرار.

اول آن که: آن مرحوم بعد از آن که هجرت کردند از نجف اشرف به حله و مستقر

شدند در آن جا و شروع نمودند در هدایت مردم و اظهار حق و ازهاق باطل، به

برکت دعوت آن جناب از داخل حله و خارج آن زیاده از صد هزار نفر از اعراب،

شیعه مخلص اثنا عشری شدند و شفاهی به حقیر فرمودند: چون به حله رفتم دیدم

شیعیان آن جا از علائم امامیه و شعار شیعه جز بردن اموات خود به نجف اشرف

چیزی ندارند و از سایر احکام و آثار عاری و بری، حتی از تبرای از اعداء الله.

به سبب هدایت او همه از صلحا و ابرار شدند و این فضیلت بزرگی است که از

خصایص اوست.

دوم: کمالات نفسانیه و صفات انسانیه که در آن جناب بود از صبر و تقوا و رضا و تحمل مشقت عبادت، سکون نفس و دوام اشتغال به ذکر خدای تعالی و هرگز در خانه خود از اهل و اولاد و خدمتگزاران چیزی از حوایج نمی طلبید، مانند غذا در نهار و شام و قهوه و چای و قلیان.

اجابت دعوت می کرد و در ولیمه ها حاضر می شد، لکن به همراه، کتبی بر می داشتند و در گوشه مجلس مشغول تألیف خود بودند، از صحبت های مجلس ایشان را خبری نبود مگر آن که مسئله ای پرسند جواب گوید.

برنامه و عادت او در ماه رمضان چنین بود که نماز مغرب را با جماعت در مسجد می گزارد، آنگاه نافله مقرری مغرب را در ماه رمضان که از هزار رکعت در تمام ماه حسب قسمت به او می رسید می خواند و به خانه می آمد و افطار می کرد و

برمیگشت به مسجد به همان نحو نماز عشا را بجا می آورد و به خانه باز می گشت، مردم در آن جا جمع می شدند، اول قاری خوش صدایی آیاتی از قرآن که تعلق

داشت به وعظ و زجر و تهدید و تخویف می خواند به نحوی که قلوب قاسیه را نرم و چشم های خشک شده را تر می کرد، آنگاه دیگری به همان نسق خطبه ای از

«نهج البلاغه» می خواند، آنگاه سیمی قرائت می کرد مصایب اُبی عبد الله

الحسین علیه السلام را، آنگاه یکی از صلحا مشغول خواندن ادعیه ماه مبارک می شد و

دیگران متابعت می کردند، تا وقت خوردن سحر، پس هر یک به منزل خود

می رفت. بالجمله، در مراقبت و مواظبت اوقات و تمام نوافل و سنن و قرائت با

آن که در سنّ به غایت پیری رسیده بود آیت و حجّتی بود در عصر خود.

سوم: تصانیف رائقه بسیاری در فقه و اصول و توحید و امامت و کلام و غیر اینها

که یکی از آنها کتابی است در اثبات این که فرقهٔ ناجیه شیعه است که از کتب نفیسه

ص: ۴۵

است، طوبی له و حسن مآب.» (۱)

۳۶ - حکایتی از استاد الهی قمشه ای

خداوند رحمت کند استاد بزرگ و عارف مرحوم الهی قمشه ای را، می فرمودند:

تمام دواوین شعرا فدای چهار دیوان:

حافظ - سعدی - مثنوی - بابا طاهر!

و همه دیوان بابا طاهر فدای این یک رباعی:

خوشا آنان که الله یارشان بی به حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی

(بابا طاهر)

و نیز آن عارف عاشق می فرمودند:

ایامی که در خراسان با بودن اساتیدی بزرگ و حکمایی سترگ و فقیهانی عظیم

القدر مشغول تحصیل بودم، ناگهان دلم حال و هوای وطن و شهر و دیار کرد، در

صحن مطهر حضرت رضا علیه السلام به گوش جان و گوش سر شنیدم هاتفی خواند:

خوشا آنان که الله یارشان بی توکلت علی الله کارشان بی

دلم از حال و هوای وطن با شنیدن آن آوای ملکوتی بیرون آمد و سراسر متوجه

درس و بحث شد.

آری، اگر نعمت مقام و نعمت مال و نعمت علم و نعمت آبرو و خلاصه هر

نعمتی در همان جایی که خداوند فرموده خرج شود، نه یک ثانیه عمر تلف می شود

ص: ۴۶

و نه آدمی نسبت به دیگران منع ظلم و شرّ می شود و نه به عذاب حقّ مبتلا

می گردد و نه از رضای حقّ و بهشت الهی محروم می گردد. (۱)

۳۷ - نصیحتی از شقیق بلخی

شقیق بلخی به هارون گفت:

حکومت، دربانی جهنّم است، گفت: چگونه؟ گفت: بیت المال را در اختیار
گذارده اند تا به مستمندان و فقرا و مستضعفان بررسی تا بر اثر فقر دچار معصیت
نشوند و مستحقّ عذاب. شمشیر و اسلحه به دست داده اند تا با دشمنان خدا
بجنگی، مبادا که بر مسلمین هجوم کرده فرهنگ آنان را به نابودی بکشند و اهل
جهنّم شوند. تازیانه در اختیار آمده تا حدود خدا را جاری کنی محض این که
جامعه دچار فساد نشود. اگر این امور را مراعات نکنی و مسلمانان دچار عذاب فردا
شوند به تلافی این برنامه خود تو به جهنّم خواهی رفت و به اندازه آنان که بر
سرشان حاکم بودی به عذاب دچار خواهی شد!

بر هر مکلفی لازم است قرآن مجید را با تدبّر و تفکّر و روایات را با توجّه و تعقل
مطالعه کند ورنه از ثمرات آیات و روایات محروم مانده و چیزی از این سفره گسترده
الهی نصیبش نخواهد شد. تدبّر در آیات و روایاتی که مسئله مرگ و برزخ و ملک
الموت و قیامت و حساب و کتاب و ثواب و عقاب را مطرح کرده اند انسان را به
اصلاح ظاهر و باطن واداشته و به کنترل عقل و نفس و قلب و چشم و گوش و زبان و
دست و شکم و شهوت و پا موفق می کند. (۲)

ص: ۴۷

شهید مطهری در کتاب پر قیمت «عدل الهی» از استادش مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی که فقیهی بزرگوار بود، نقل می کند:

روزی در درس «نهج البلاغه» که در اصفهان درسی کم نظیر بود در حالی که به شدت می گریست فرمود: شب گذشته در مکاشفه ای وضع بر زخم را اینچنین دیدم: پس از مرگ، مردم و خانواده ام مرا تا کنار قبر بدرقه کردند، به وقت دفن سگ سیاهی را دیدم با من وارد قبر شد، هر چه فریاد کردم کسی توجه نکرد، وقتی قبر پوشیده شد و همه رفتند در وحشت قرار گرفتم، ناگهان نوری خیره کننده قبرم را روشن کرد، بسیار خوشحال شدم، آن سگ هم به حالت فرار قبر مرا ترک کرد. از آن نور پرسیدم: کیستی که وحشتم را بردی و از برکت تو آن سگ مرا رها کرد؟ فرمود: من حسین بن علی علیه السلام هستم تا قیامت آرام باش. آن سگ بعضی از خویها و اعمال بد بود که البته تسلطی نداشت!

وهو ینادی یا أهلی و یا ولدی لا تلعبن بکم الدنیا کما لعبت بی، فجمعت المال من حلّه و غیر حلّه ثمّ خلفته لغيری، فالمهنأ له و التبعه علیّ، فاحذروا مثل ما حلّ بی.

رسول اکرم صلی الله علیه اله فرمود: روح متوفی پس از مرگ ندا می دهد: ای خانواده و فرزندان من، مراقب باشید دنیا شماها را به بازی نگیرد، همانطور که مرا به بازی گرفت و اغفالم کرد، اموالی از حلال و حرام جمع کردم و آن را برای وراثت گذاشتم، هم اکنون آسایش و رفاهم برای آنان است و تبعات و عوارض

ناراحت کننده اش برای من، حذر کنید از و بالی که مرا دامنگیر شده است!^(۱)

۳۹- داستانی عبرت آموز از سلمان

سلمان فارسی از طرف حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام فرماندار مدائن بود.

اصبغ بن نباته می گوید:

من در مدائن با سلمان بودم و بسیار به ملاقاتش می رفتم، یک روز به دیدنش رفتم در حالی که مریض بود، همان مرضی که منجر به مرگش شد، پیوسته از او عیادت می کردم، رفته رفته مرضش شدت گرفت و به مرگ خود یقین نمود، روزی متوجه من شد و گفت: ای اصبغ! با رسول خدا صلی الله علیه و اله قراری داشتم: او به من فرموده بود موقعی که مرگت نزدیک می شود میتی با تو سخن می گوید، میل دارم بدانم آیا مرگم نزدیک شده یا نه.

اصبغ می گوید: به او گفتم: هر امری دارید بفرمایید اجرا کنم.

فرمود: هم اکنون می روی و برای من تابوتی می آوری و همان زیراندازی که به طور معمول در تابوت برای مردگان فرش می کنند در آن می گسترانی، سپس مرا با چهار نفر به قبرستان می بری!!

اصبغ اطاعت کرد، سریع از جا برخاست و از پس انجام دستور سلمان رفت، پس از ساعتی برگشت و تمام خواسته ها را اعلام کرد مهیاست. طبق دستور، سلمان را به قبرستان بردند و تابوت را به زمین گذاردند، گفت: مرا متوجه قبله کنید، رو به قبله اش نمودند، آنگاه با صدای بلند گفت:

السلام علیکم یا أهل عرصه البلاء، السلام علیکم یا محتجین عن الدنیا!

سلام بر شما ای ساکنان وادی ابتلا! سلام بر شما ای روپوشیدگان از دنیا!

جوابی نشنید، دوباره به آنها سلام کرد و گفت: شما را به خداوند بزرگ و پیامبر

کریم می خوانم که یک نفر از شما مرا پاسخ گوید، من سلمان فارسی صحابی پیامبرم

و او به من فرموده بود وقتی مرگت نزدیک شود مرده ای با تو سخن می گوید،

می خواهم بدانم اجلم رسیده یا نه؟

سلمان از روح مرده ای پاسخ گرفت، جواب سلامش را داد و گفت: سخنانت را

می شنویم هر چه می خواهی سؤال کن.

سلمان پرسید، آیا از اهل بهشتی یا دوزخ؟ گفت: از کسانی هستم که خداوند مرا

مشمول عفو و رحمت خود قرار داده و بهشتی هستم.

سلمان درباره چگونگی مرگش و همچنان از اوضاع و احوال بعد از مرگش

سؤالاتی نمود و یک به یک را جواب گرفت، پس از پایان گفتگو به دستور سلمان از

تابوتش بیرون آوردند و روی زمینش گذاردند، آنگاه متوجه حضرت حق شد و

گفت:

ای آن که خزائن هر چیز به دست قدرت اوست و برگشت همه به سوی او و

اوست که افراد را از بلا و عذاب مصون می دارد و کسی قادر نیست مانع عذاب وی

شود، به تو ایمان آوردم و از پیامبرت پیروی نمودم و کتاب مقدست را تصدیق

کردم، هم اکنون وعده ای که داده ای فرا رسیده است، ای آن که خلف وعده

نمی کنی، روح مرا بگیر و به رحمت ملحق فرما و در خانه فضل و کرم فرود آر،

سپس شهادتین را به زبان جاری کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. (۱)

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۹۹/۱.

چند سال قبل در یکی از شهرهای ایران مرد شریف و با ایمانی زندگی می کرد. فرزند اکبر و ارشد او همانند پدر بزرگوارش از پاکی و تقوا برخوردار بود. پدر و پسر از نظر مالی ضعیف بودند و هر دو در یک خانه متوسطی زندگی می کردند. برای آن که آبرو و احترامشان محفوظ باشد و به مردم اظهار احتیاج نکنند تا جائی که ممکن بود در مصارف مالی صرفه جویی می نمودند. از جمله موارد صرفه جویی آنها این بود که آب لوله کشی شهر را فقط برای نوشیدن و تهیه غذا مصرف می نمودند و برای شستشوی لباس، پر کردن حوض و مشروب ساختن چند درختی که در منزل داشتند از آب چاه استفاده می کردند.

روی چاه، اطاق کوچکی ساخته بودند که چاه را از فضولات خارج مصون دارد، به علاوه برای کسی که می خواهد از چاه آب بکشد سرپناه باشد تا در زمستان و تابستان او را از سرما و گرما و برف و باران محافظت نماید. این پدر و پسر برای کشیدن آب از چاه کارگر نمی آوردند و خودشان به طور تناوب این وظیفه را انجام می دادند.

روزی پدر و پسر با هم گفتگو کردند که کاهگل سقف اطاقک روی چاه تباه کرده و ممکن است ناگهان از سقف جدا شود یا در چاه بریزد یا بر سر کسی که از چاه آب می کشد فرود آید و باید آنرا تعمیر کنیم و چون برای آوردن بنا و کارگر تمکن مالی نداشتند با هم قرار گذاشتند در یکی از روزهای تعطیل با کمک یکدیگر کاهگل تباه شده را از سقف جدا کنند، آنگاه گل ساخته سقف را تعمیر نمایند.

روز موعود فرا رسید، سر چاه را با تخته و گلیم پوشاندند، کاهگل ها را از سقف

کنند و در صحن خانه گل ساختند، پدر به جای بنا داخل اتاقک ایستاد و پسر به

ص: ۵۱

جای کارگر به پدر گل می داد تا کار تعمیر سقف پایان پذیرفت. ساعت آخر روز، پدر

متوجه شد که انگشترش در انگشت نیست، تصور کرد موقع شستن دست کنار

حوض جا گذاشته است، آمد با دقت گشت ولی آن را نیافت. دو روز هر نقطه ای را

که احتمال می داد انگشتر آن جا باشد جستجو نمود و نیافت. از گم شدن انگشتر

سخت متأثر شد و از این که آنرا بیابد مأیوس گردید تا مدتی با اهل خانه از گم شدن

انگشتر، سخن می گفت و افسوس می خورد. پس از گذشت چندین سال از تعمیر

سقف و گم شدن انگشتر آن پدر بزرگوار بر اثر سکتۀ قلبی از دنیا رفت.

پسر با ایمان گفت: مدتی از مرگ پدرم گذشته بود، شبی او را در خواب دیدم،

می دانستم مرده، نزدیک من آمد، پس از سلام و علیک به من گفت: فرزندم! من به

فلانی پانصد تومان بدهکارم، مرا نجات بده و از گرفتاری خلاصم کن. پسر بیدار

شد، این خواب را با بی تفاوتی تلقی نمود و اقدامی نکرد. پس از چندی دوباره به

خواب پسر آمد و خواستۀ خود را تکرار نمود و از پسر گله کرد که چرا به گفته ام

ترتیب اثری ندادی. پسر که در عالم رؤیا می دانست پدرش مرده است به او گفت:

برای آن که مطمئن شوم این تو هستی که با من سخن می گوئی، یک علامت برای من

بگو. پدر گفت: یاد داری چند سال قبل سقف اتاقک روی چاه را کاهگل کردیم پس

از آن انگشترم مفقود شد و هر قدر تفحص کردیم نیافتیم؟ گفت: آری، به یاد دارم،

گفت: پس از آن که آدمی می میرد بسیاری از مسائل ناشناخته و مجهول برای او

روشن می شود، من بعد از مرگ فهمیدم انگشترم لای کاهگل های سقف اتاقک

مانده است، چون موقع کار ماله در دست چپم بود و کاهگل را به دست راست

می گرفتم، در یکی از دفعات که به من گل دادی وقتی خواستم آنرا با ماله از کف

دستم جدا کنم و به سقف بزنم انگشترم با فشار لب ماله از انگشتم بیرون آمده و با گل ها، آنرا به سقف زده ام و در آن موقع متوجه خارج شدن انگشتر نشده بودم،

ص: ۵۲

برای آن که مطمئن شوی این منم که با تو سخن می گویم هر چه زودتر کاهگل ها را از

سقف جدا کن و آنها را نرم کن انگشترم را می یابی!

پسر بدون این که خواب را برای کسی بگوید صبح همان شب در اولین فرصت

اقدام نمود، می گوید: روی چاه را پوشانده، کاهگل ها را از سقف جدا کردم، در

حیاط منزل روی هم انباشتم، سپس آنها را نرم کرده و انگشتر را یافتم!

مبلغی که پدرم در خواب گفته بود آماده نمودم به بازار آمدم و نزد مردی که پدرم

گفته بود رفتم، پس از سلام و احوال پرسی سؤال کردم، آیا شما از مرحوم پدرم

طلبی دارید؟ صاحب مغازه گفت: برای چه می پرسی؟

گفتم: می خواهم بدانم، صاحب مغازه گفت: پانصد تومان طلب دارم، سؤال

کردم: پدر من چگونه به شما مقروض شد؟ جواب داد: روزی به حجره من آمد و

پانصد تومان از من قرض خواست، من مبلغ را به او دادم بدون آن که از وی سفته و

یا لاقبل یادداشتی بگیرم، رفت، طولی نکشید که بر اثر سکتة قلبی از دنیا رفت! پسر

گفت: چرا برای وصول طلبت مراجعه نکردی؟ جواب داد: سندی در دست

نداشتم و شایسته ندیدم مراجعه کنم، زیرا ممکن بود گفته ام مورد قبول واقع نشود.

پسر متوفی مبلغ را به صاحب مغازه داد و جریان امر را برای او نقل کرد!^(۱)

۴۱ - خاطره مؤلف درباره برزخ مردگان

این فقیر الی الله و تهیدست بی نوا، در سال ۱۳۴۵ شمسی، شب چهارشنبه ای از

مسجد جمکران قم همراه با یکی از دوستانم که در محبت اهل بیت علیهم السلام آتشی

شعله ور در قلب داشت نزدیک ساعت دوازده شب وارد شهر قم شدم، شهر

همچون وادی خاموشان بود، رفت و آمد در آن جریان نداشت، همراه دوستم

منتظر تاکسی شدیم تا به خانه ام نزدیک مدرسه آیت الله العظمی حجّت بروم.

از اتفاق یک تاکسی رسید، چهرهٔ راننده با اکثر رانندگان فرق می کرد، نور عبادت

از آن قیافه ساطع بود. هر دو سوار شدیم، پرسید: مقصد کجاست؟ دوستم گفت:

قبرستان. او هم ما را به وادی السلام قم برد و گفت: من با شبگردان وادی دوستم،

صبر کنید در بزنم تا با هم وارد قبرستان شویم. در زد، شبگرد قبرستان درب را باز

کرد، با تاکسی وارد قبرستان شدیم و هر یک به سر قبری خالی رفته و به تفکر و

اندیشه در اوضاع خود پس از ورود به قبر پرداختیم.

در این بین، عبا به دوشی در تاریکی قبرستان از کنار ما سه نفر عبور کرد. راننده

تاکسی او را شناخت، وی را صدا کرد و گفت: تو مردی الهی هستی و از ابتدای

ساخته شدن این قبرستان این جا بودی، هم ناظر اموری، هم شبگرد بعضی از

شب ها و هم برای بعضی از اموات از طرف بازماندگانشان جهت فاتحه و قرآن در

استخدامی، اسراری از این قبرستان و اموات آن اگر نزد تو هست جهت عبرتگیری

و پند آموزی برای ما بیان کن!

پاسخ داد: از این قبرستان مسائلی بسیار مهم دارم که یک بخش آنرا برای شما

حکایت می کنم:

روزی از شهر همدان میتی به این قبرستان آوردند. از افراد دنبال جنازه، فهمیده

می شد که متوفی مردی مؤمن و با اخلاص و شخص متدین و مطیع حضرت ربّ -

جلّ و علا - بوده. چون وی را دفن کردند فرزندان مرا صدا زدند و به من گفتند:

حاضری در هر بعد از ظهر پنجشنبه به عنوان شب جمعه چند سوره قرآن برای پدر

ما بخوانی و این برنامه را تا زمانی معین ادامه دهی؟ و ما هم حق الزحمه تو را هر ماه
که می آیم تقدیم می کنیم. پاسخ مثبت بود. چند ماه مطابق خواسته فرزندانش به

ص: ۵۴

وقت شب جمعه کنار قبر می آمدم و برای متوفی سوره های تعیین شده را می خواندم. یک روز پنجشنبه در منزل کارگر داشتم نرسیدم به قبرستان بروم، فردای آن روز که جمعه بود سر قبر میت رفته و وظیفه خود را انجام دادم، ولی هفته بعد فرزندان آن مرد به قم آمدند و به من گفتند: شب جمعه پدر خود را در عالم رؤیا دیدم، از شما به خاطر خالی گذاشتن سفره اش از مائده الهی گلایه داشت، من داستان آن روز را بیان کرده و از آنان عذرخواهی کردم! (۱)

۴۲- کرامت هایی از محدث قمی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی، دانشمند و محدث بزرگ که قریب پنجاه جلد کتاب بسیار مفید و خداپسندانه دارد و از اوتاد و عبّاد و زهاد روزگار و از اولیای خداست، داستان های شگفتی در زندگی دارد، من قسمتی از این حقایق را از فرزند بزرگوارش حاج میرزا علی آقا محدث که قریب به ده سال در همسایگی او بودم شنیدم:

می فرمود: پدر بزرگوارم در نجف اشرف بر اثر کثرت عبادت و تألیف به مرض سختی دچار شد، معالجات اطبا در او مؤثر نیفتاد، یک روز در حالی که ناله می کرد به مادرم فرمود: همسر مهربانم مقداری آب در قوری با یک ظرف برای من بیاور. قوری آب و ظرف را کنارش گذاشت، گفت: مرا بلند کنید، زیر بغل او را گرفته در بستر نشاندم، گفت: پنجاه سال است با این انگشتان قال الله وقال الصادق و قال الباقر نوشته ام، باید این انگشتان دارای اثر معنوی باشد اگر نباشد فقط به درد قطع شدن می خورد، آنگاه انگشتان خود را روی ظرف گرفت و از قوری به روی

انگشتانش آب ریخت و آن آب را نوشید، پس از چند ساعت شفای کامل یافت!

و نیز آن مرحوم می گفت:

پدرم مرحوم محدّث قمی دچار چشم درد سختی شد، اطّباء عراق از علاجش عاجز شدند، روزی به مادرم گفت: کتاب شریف «اصول کافی» را نزد من بیاور، مادر کتاب را به دست پدر داد، پدر گفت: این کتاب منبع واقعیات الهیه و سراسر حکمت و هدایت و نور است و شفای هر درد، نویسنده آن مرحوم کلینی از معتبرترین افراد روزگار است، نمی شود کتاب او بی اثر باشد، کتاب را یکی دوبار به چشم خود کشید، یکی دو ساعت بعد، از آن درد چشم خلاص شد.

باز آن مرحوم نقل می کرد:

من بنا به توصیه پدرم اهل منبر و وعظ و خطابه شدم، بنا شد در مجلسی در شهر قم ده شب منبر بروم، قمیون از منبرم هم به خاطر زیبایی و شیوایی کلام و هم محض این که فرزند محدّث قمی هستم از من استقبال شایانی کردند. شبی حدیثی را مورد بحث قرار دادم، آقای از علما به نام حاج شیخ مهدی پایین شهری از وسط مجلس فریاد زد: آقای میرزا علی محدّث، این حدیث کجاست؟ گفتم: جای آنرا نمی دانم در چه کتابی است، من این حدیث را از زبان بزرگان دین شنیده ام، فریاد زد: دیگر از شنیده ها روی منبر مگو، سعی کن احادیث را در متون اسلامی ببینی سپس نقل کنی.

عمل او به من بسیار سنگین آمد، برایم خیلی تلخ بود، دنباله منبر را به دلسردی و کسالت طی کرده و با تصمیم بر این که از برنامه ام دست بردارم به خانه آمدم. نیمه شب در عالم رؤیا به محضر مبارک پدرم رسیدم، با تبسم و انبساط به من گفت:

فرزندم از تصمیمی که گرفته ای صرف نظر کن، زیرا تبلیغ عملی بسیار مهم و امری

فوق العاده پر ارزش است، این کاری است که بر عهده انبیای الهی بود، در ضمن

ص: ۵۶

حدیثی که مورد اشکال آقای شیخ مهدی پایین شهری بود در فلان کتاب حدیث در صفحه چند است، فردا شب دوباره حدیث را بخوان و به مدرک آن اشاره کن تا ایراد شیخ برطرف گردد!

حاج میرزا علی آقا می فرمودند:

وقتی پدرم مرحوم محدث قمی در کنار مرقد حضرت مولی الموحّدین، امام عارفان، اسوه مشتاقان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از دنیا رفت، همراه با علمای نجف و جمعیت بسیار زیادی آن مرد محترم را در کنار استادش حاج میرزا حسین نوری به خاک سپرده و به منزل برگشتیم، تا نیمه شب رفت و آمد ادامه داشت، پس از آن برای استراحت به بستر رفته لحظاتی نگذشته بود که در عالم خواب پدر را با انبساطی عجیب زیارت کردم، عرضه داشتم: پدرجان در چه حالی هستید؟ فرمود: از لحظه ای که وارد برزخ شدم تا الآن سه بار به محضر مقدّس حضرت سید الشهداء علیه السلام مشرف شده و مهمان آن جناب شدم! (۱)

۴۳ - دیدار آقا سید جمال الدین گلپایگانی با برزخ و برزخیان

آن جناب می فرمودند:

یک روز هوا گرم بود، برای فاتحه اهل قبور به وادی السلام نجف رفتم، برای فرار از گرما به زیر طاقی که بر سر قبری زده بودند نشستم، عمامه را برداشته و عبا را کنار زدم که قدری استراحت کنم، در این حال دیدم جماعتی از مردگان با لباس های پاره و مندرس و وضعی بسیار کثیف به سوی من آمدند و از من طلب شفاعت کردند که وضع ما بد است، تو از خدا بخواه ما را عفو کند! من به آنان پرخاش کردم و گفتم: هر

چه در دنیا به شما گفتند گوش نکردید و حالا که کار از کار گذشته طلب عفو

می کنید؟ بروید ای مستکبران!

ایشان فرمودند: این مردگان شیوخی بودند از عرب که در دنیا مستکبرانه زندگی

می نمودند و قبورشان در اطراف همان قبری بود که من بر روی آن نشسته بودم.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و اله فرمود:

دو ملک اسود رو و ازرق چشم در قبر بر بالین میت حاضر می شوند، به یکی

گفته می شود منکر و دیگری نکیر، به صاحب قبر می گویند: درباره رسول

خدا چه نظری داری؟ اگر میت مؤمن باشد می گوید: پیامبر عبد خدا و رسول

اوست، من به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر شهادت می دهم. دو ملک

می گویند: می دانستیم جواب تو همین است. سپس برزخ او را هفتاد ذرع در

هفتاد ذرع وسعت می دهند و آن محل را چون روز روشن به نور حق

می نمایند، سپس به او می گویند: بخواب، خواب راحت. می گویند: بگذارید

بروم و به اهلیم، وضع خود را خبر دهم، می گویند: نه، بخواب، همانند خواب

عروس که بیدار نشود مگر به واسطه عزیزترین فردش. می خوابد تا خداوند

او را وارد قیامت کند.

اما اگر میت اهل نفاق باشد و با دین و ایمان سروکارش نبوده، وقتی درباره

پیامبر می پرسند می گوید: نمی دانم، چیزهای از مردم شنیدم و همان شنیده ها

را می گفت. می گویند: جوابت را می دانستیم. سپس به خانه برزخی می گویند:

بر او تنگ شو، چنان تنگ می شود که جانبی به جانب دیگر نزدیک می گردد؛

به طور دائمی به آن عذاب برزخی دچار است تا وارد محشر شود! (۱)

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۰۷/۱.

۴۴ - شرط قبولی توحید

در حدیثی بسیار مهم، ابو سعید خدری می گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله نشسته بود و تنی چند از یارانش از جمله حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام گرد او بودند، حضرت فرمود: هر کس لا إله إلا الله گوید وارد بهشت می شود، پس دو تن از یاران گفتند: ما می گوئیم: لا إله إلا الله، پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: همانا لا إله إلا الله از این شخص - اشاره به حضرت مولا - و شیعیان قبول می شود، باز آن دو تن تکرار کرده گفتند: ما نیز می گوئیم، پیامبر دست بر سر علی گذارد آنگاه به آن دو نفر گفت: علامت پیروی از او این است که: بیعت او را نشکنید و در مسند و مقام او ننشینید، سخنش را تکذیب نکنید. (۱)

۴۵ - فرمانبرداری و جلب رضایت حق از راه حمد

حماد بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام از مسجد بیرون آمد، مرکب ایشان گم شده بود، فرمودند:

اگر خدا آن را به من بازگرداند، حق شکرش را می گزارم، چیزی نگذشت که آن را آوردند. امام فرمود: «الحمد لله» شخصی عرض کرد: قربانت کردم، مگر نفرمودی حق شکر خدا را می گذارم؟ فرمودند: مگر نشنیدی؟ گفتم: «الحمد لله». (۲)

ص: ۵۹

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۱۶/۱.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۷۲/۲.

اشاره

تیتربالا عنوانی است از صاحب کتاب پر قیمت و علمی «أنیس الأعلام» تألیف مرحوم حجه الإسلام محمد صادق فخر الإسلام که سال ها از مهم ترین قسّیسن مسیحی بوده و در یک برخورد نورانی به شرف مکتب سعادتبخش اسلام مشرف شد و در صراط مستقیم الهی قرار گرفت و در این راه صدمات فراوانی را تحمّل نمود.

آن مرد بزرگ پس از آن عنوان و تیتربالا می نویسد:

«مؤلف این کتاب أبا عن جدّ از عظمای قسّیسن نصاری بود و ولادتش در

کلیسای ارومیه واقع گردیده است و در نزد عظمای قسّیسن و علما و معلّمان

نصاری در ایام جاهلیت تحصیل نموده از آن جمله:

رآبی یوحّای کبیر و قسّیس یوحّای جان و رآبی عاژ و غیر ایشان از معلّمان و

معلّمت فرقه پروتستنت و از معلّمین فرقه کاتلک رآبی تالو و قسّیس کورکز و غیر

ایشان از معلّمین و معلّمت و تارکات الدّنیاء که در سنّ دوازده سالگی از تحصیل علم

تورات و انجیل و سایر علوم نصرانیت فارغ التحصیل و علما به مرتبه قسّیسیت

رسیده و در اواخر ایام تحصیل بعد از دوازده سالگی خواستم عقاید ملل و مذاهب

مختلفه نصاری را تحصیل نموده باشم، بعد از تجسّس بسیار و زحمات فوق العاده و

ضرب در بلدان، خدمت یکی از قسّیسن عظام بلکه مطران والامقام از فرقه کاتلک

رسیده که بسیار صاحب قدر و منزلت و شأن و مرتبت بودند و اشتها تمام در

مراتب علم و زهد و تقوا در میان اهل ملت خود داشت و فرقه کاتلک از دور و

نزدیک از ملوک و سلاطین و اعیان و اشراف و رعیت، سؤالات دینیہ خود را از
قسّیس مزبور می نمودند و به مصاحبت سؤالات هدایای نفیسه بسیار ارزنده از نقد

ص: ۶۰

و جنس از برای قسّیس مذکور ارسال می داشتند، میل و رغبت می نمودند در تبرّک
از او و قبول او هدایای ایشان را و از این جهت تشرف می نمودند و من اصول و
عقاید ملل و مذاهب مختلفه نصرانیت و احکام فروع ایشان را از محضر او استفاده
می نمودم، و غیر از حقیر تلامذه کثیره دیگر نیز داشت.

هر روز در مجلس درس او قریب به چهارصد و یا پانصد نفر حضور بهم
می رسانیدند و از دختران کلیسا که تارکات الدنیا بودند و نذر عدم تزویج نموده
بودند و در کلیسا معتکف بودند، جمعیت کثیری در مجلس درس ازدحام
می نمودند و اینها را به اصطلاح نصارای «ربّاننا» می گویند.

ولکن از میان جمیع تلامذه، با این حقیر الفت و محبت مخصوصی داشتند و
مفاتیح مسکن و خزاین مآکل و مشرب خود را به حقیر سپرده بودند و استثنا نکرده
بود مگر یک مفتاح خانه کوچکی را که به منزله صندوق خانه بود و حقیر خیال
می نمودم که آن جا خزانه اموال قسّیس است و از این جهت با خود می گفتم قسّیس
از اهل دنیاست و پیش خود می گفتم:

ترک الدنیا للدنیا.

دنیا را ترک کرد به خاطر دنیا.

محمد صلی الله علیه و اله در اناجیل اربعه

و اظهار زهدش به جهت تحصیل زخاریف دنیاست. پس مدّتی در ملازمت
قسّیس به نحو مذکور مشغول تحصیل عقاید مختلفه ملل و مذاهب نصاری بودیم تا
این که سنّ حقیر به هفده و هجده رسید. در این بین روزی قسّیس را عارضه رو داد
مریض شده و از مجلس درس تخلف نمود، به حقیر گفت: ای فرزند روحانی!

تلامذه را بگویی که من امروز حالت تدریس ندارم.

حقیر از نزد قسّیس بیرون آمدم و دیدم تلامذه مذاکره مسائل علوم می نمایند،
بالمآل صحبت ایشان منتهی شد به معنی لفظ: «فارقلیطا» در سریانی «پیرکلوطوس»
در یونانی که یوحنا صاحب انجیل چهارم، آمدن او را در باب ۱۳ و ۱۵ و ۱۶ از
جانب عیسی علیه السلام نقل نموده است که آن جناب فرمودند: بعد از من «فارقلیطا»
خواهد آمد.

متن آیه انجیل یوحنا به زبان اصلی چنین است:

انّی همز ملی عمو خون کت لکسکو خون یون این هو پار قلیطار و خار
قدس هویت شار ربّی شمّی هویت قلب لوخون کل مندی وهویت متخر
و خون کل مندی دمرون الوخون.

این حرف ها را با شما گفته ام وقتی که با شما بودم، لیکن فارقلیطای روح حق
نصیحت کننده است و شما را به سوی حق می خواند که پدر، او را به اسم من
می فرستد «مرا صدیق می کند» و هر چیز را به شما یاد خواهد داد و هر آنچه
را گفته ام به یاد شما خواهد آورد.

پس گفتگوی ایشان در این باب، بزرگ و جدال ایشان به طول انجامید، صداها
بلند و خشن شد و هرکسی در این باب رأی علیحده داشت و بدون تحصیل فایده
از این مسأله منصرف گردیده و متفرّق گشتند.

پس حقیر نیز نزد قسّیس مراجعت نمودم، قسّیس گفت: ای فرزند روحانی!

امروز در غیبت من چه مباحثه و گفتگو می داشتند؟ حقیر اختلاف قوم را در معنی

لفظ «فارقلیطا» از برای او تقریر و بیان نمودم و اقوال هر یک از تلامذه را در این باب

شرح دادم، از من پرسید که قول شما در این باب چه بود؟ حقیر گفتم: مختار فلان

ص: ۶۲

مفسّر و قاضی را اختیار کردم، قسّیس گفت: تقصیر نکرده ای لکن حقّ واقع خلاف همه این اقوال است؛ زیرا که معنی و تفسیر این اسم شریف را در این زمان به نحو حقیقت نمی دانند مگر راسخان در علم، از آنها نیز اندک.

پس حقیر خود را به قدم های شیخ مدرّس انداخته و گفتم: ای پدر روحانی! تو از همه کس بهتر می دانی که این حقیر از بدایت عمر تاکنون در تحصیل علم کمال انقطاع (امید) و سعی را دارم و کمال تعصّب و تدین را در نصرانیت دارم، به جز در اوقات صلاه و وعظ، تعطیلی از تحصیل و مطالعه ندارم، پس چه می شود اگر شما احسانی نمایید و معنی این اسم شریف را بیان فرمایید!؟

شیخ مدرّس به شدّت گریست بعد گفت: ای فرزند روحانی! و الله تو اعزّ ناسی در نزد من و من هیچ چیز را از شما مضایقه ندارم، اگر چه در تحصیل معنی این اسم شریف، فایده بزرگی است و لیکن به مجرّد انتشار معنی این اسم متابعان مسیح، من و تو را خواهند کشت! مگر این که عهد نمایی در حال حیات و ممات من این معنی را اظهار نکنی، یعنی اسم مرا نبوی، زیرا که موجب صدمه کلی است در حال حیات از برای من و بعد از ممات از برای اقارب و تابعان من، و دور نیست که اگر بدانند این معنی از من بروز کرده است قبر مرا بشکافند مرا آتش بزنند!!

پس این حقیر قسم یاد نمودم که و الله العلیّ العظیم، به خدای قاهر، غالب، مهلک، مدرک، منتقم و به حقّ انجیل و عیسی و مریم و به حقّ تمامی انبیا و صلحا و به حقّ جمیع کتاب های منزله از جانب خدا و به حقّ قدّیسین و قدّیسات، من هرگز افشای راز شما را نخواهم کرد، نه در حال حیات و نه بعد از ممات. پس از اطمینان

گفت:

ای فرزند روحانی! این اسم از اسمای مبارکه پیغمبر مسلمین می باشد یعنی به
معنی احمد و محمد است. پس مفتاح آن خانه کوچک سابق الذکر را به من داد و

ص: ۶۳

گفت: در فلان صندوق را باز کن، فلان و فلان کتاب را نزد من بیاور. حقیر چنین کردم

و کتاب ها را نزد ایشان آوردم، این دو کتاب به خط یونانی و سریانی قبل از ظهور

حضرت ختمی مرتبت با قلم بر پوست نوشته شده بود و در دو کتاب مذکور لفظ

«فارقلیطا» را به معنی احمد و محمد صلی الله علیه و اله ترجمه نموده بودند!

بعد گفت: ای فرزند روحانی! بدانکه علما و مفسران و مترجمان مسیحیه قبل از

ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و اله اختلافی نداشتند که به معنی احمد و محمد صلی الله علیه و اله است.

بعد از ظهور آن جناب قسیسین و خلفا تمامی تفاسیر و کتب لغت و ترجمه ها را از

برای بقای ریاست خود و تحصیل اموال و جلب منفعت دنیویه و عناد و حسد و

سایر اغراض نفسانیه تحریف و خراب نمودند و معنی دیگر از برای این اسم شریف

اختراع نمودند که آن معنی اصلا و قطعاً مقصود صاحب انجیل نبوده و نیست!

از سبک و ترتیب آیه‌ای که در این انجیل موجود حالیه است این معنی در کمال

سهولت و آسانی معلوم می گردد که وکالت و شفاعت و تعزی و تسلی، منظور

صاحب انجیل شریف نبوده و روح نازل در یوم الدار نیز منظور نبوده، زیرا که جناب

عیسی آمدن «فارقلیطا» را مشروط و مقید می نمایند به رفتن خود و می فرماید:

تا من نروم «فارقلیطا» نخواهد آمد.

زیرا که اجتماع دو نبی مستقل صاحب شریعت عامه در زمان واحد جایز نیست

به خلاف روح نازل در یوم الدار که مقصود از آن روح القدس است که او با بودن

جناب عیسی علیه السلام و حواریون از برای آن جناب و حواریون نازل شده بود.

مگر فراموش کرده قول صاحب انجیل اول را «انجیل متی» در باب سوم از انجیل

خود که می گوید:

همان که عیسی علیه السّلام بعد از تعمید یافتن از یحیای تعمید دهنده از نهر اردن بیرون

ص: ۶۴

آمد، روح القدس در صورت کبوتر بر آن جناب نازل شد.

و همچنین با بودن خود جناب عیسی علیه السّلام، روح از برای دوازده شاگرد نازل شده

بود چنانچه صاحب انجیل اوّل در باب دهم از انجیل خود تصریح نموده است:

جناب عیسی در هنگامی که دوازده شاگرد را به بلاد اسرائیلیه می فرستاد ایشان

را بر اخراج ارواح پلیده و شفا دادن هر مرضی و رنجی قوّت داد.

مقصود از این قوّه، قوّه روحانی است نه قوّه جسمانی، زیرا که از قوّه جسمانی

این کارها صورت نمی بندد و قوّه روحانی عبارت از تأیید روح القدس است.

و در آیه بیستم از باب مذکور جناب عیسی علیه السّلام خطاب به دوازده شاگرد

می فرماید:

زیرا گوینده شما نیستند بلکه روح پدر شما در شما گویاست. و مقصود از روح

پدر شما همان روح القدس است.

و همچنین صاحب انجیل سیم تصریح می نماید در باب نهم از انجیل خود، پس

دوازده شاگرد خود را طلبیده به ایشان قدرت و اقتدار بر جمیع دیوها و شفا دادن

امراض عطا فرمود.

و همچنین در باب دهم صاحب انجیل سیم گوید: (در باره آن هفتاد شاگردی که

جناب عیسی علیه السّلام آنها را جفت جفت فرستاد) ایشان موید به روح القدس بودند.

و در آیه هفده می فرماید: آن هفتاد نفر با خرّمی برگشتند و گفتند: ای خداوند،

دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می کنند.

پس نزول روح مشروط به رفتن مسیح نبود، اگر منظور و مقصود از «فارقلیطا»

روح القدس بود این کلام از جناب مسیح غلط و فضول و لغو خواهد بود، شأن مرد

حکیم نیست که به کلام لغو و فضول تکلم نماید تا چه رسد به نبی صاحب الشأن و

رفیع المنزله مانند جناب عیسی علیه السلام، پس منظور و مقصودی از لفظ «فارقلیطا»

ص: ۶۵

نیست مگر احمد و محمد. معنی این لفظ نیز همین است و بس.

حقیر گفتم: شما در باب نصاری چه می گوئید؟ گفت: ای فرزند روحانی! دین

نصاری منسوخ است به سبب ظهور شرع شریف حضرت محمد صلی الله علیه و اله و این لفظ را

سه مرتبه تکرار نمود!!

من گفتم: در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم مؤدی الی الله کدام است؟

گفت: طریقه نجات و صراط مستقیم الی الله منحصر است در متابعت محمد صلی الله علیه و اله.

گفتم: آیا متابعین آن جناب از اهل نجاتند؟ گفت: ای والله، ای والله، ای والله!!

پس گفتم: مانع شما از دخول در دین اسلام و متابعت سید الأنام چیست؟ و حال

آن که شما فضیلت دین اسلام را می دانید و متابعت حضرت ختمی مرتبت را طریقه

النجاه و صراط المستقیم المؤدی الی الله می خوانید؟

گفت: ای فرزند روحانی! من بر حقیقت دین اسلام و فضیلت آن برخوردار

نگردیدم مگر بعد از کبر سن و اواخر عمر و در باطن من مسلمانم و لیکن به حسب

ظاهر این ریاست و بزرگی را نمی توانم ترک نمایم، عزت و اقتدار مرا در میان نصاری

می بینی، اگر فی الجمله میلی از من به دین اسلام بفهمند مرا خواهند کشت و بر

فرض این که از دست ایشان نجات یافتم، سلاطین مسیحیه مرا از سلاطین اسلام

خواهند خواست به عنوان این که خزاین کلیسا در دست من است و در آنها خیانتی

کرده ام و یا چیزی از آنها برده ام و خورده ام و بخشیده ام، مشکل می دانم که سلاطین

و بزرگان اسلام از من نگهداری کنند و بعد از همه اینها، فرضاً رفتم میان اهل اسلام و

گفتم من مسلمانم، خواهند گفت: خوشا به حالت، جان خود را از آتش جهنم نجات

داده ای بر ما منت مگذار، زیرا که به دخول در دین حق و مذهب هدی خود را از

عذاب خلاص نموده ای!

ای فرزند روحانی! از برای من نان و آب نخواهد بود، پس این پیرمرد در میان

ص: ۶۶

مسلمانان که عالم به لغت ایشان نیز نیست در کمال فقر و پریشانی و مسکنت و فلاکت و بد گذرانی عیش خواهم نمود و حق مرا نخواهند شناخت و حرمت مرا نگاه نخواهند داشت و از گرسنگی در میان ایشان خواهم مرد و در خرابه ها و ویرانه ها رخت از دنیا خواهم برد.

من می ترسم که طاقت شداید و مصایب دنیا را نداشته باشم، آن وقت نه دنیا دارم و نه آخرت و من بحمدالله در باطن از متابعان محمد صلی الله علیه و اله می باشم. پس شیخ مدرّس گریه کردند و حقیر هم گریستم، بعد از گریه بسیار گفتم: ای پدر روحانی! آیا مرا امر می کنی که داخل اسلام بشوم؟

گفت: اگر آخرت و نجات می خواهی البته باید دین حق را قبول نمایی و چون جوانی، دور نیست که خدا اسباب دنیویه را هم از برای تو فراهم آورد و از گرسنگی نمی ری و من همیشه تو را دعا می کنم، در روز قیامت شاهد من باشی که من در باطن مسلمان و از تابعان خیر الانامم و اغلب قسّیسین در باطن حالت مرا دارند، مانند من بدبخت نمی توانند دست از ریاست دنیویه بردارند و الا هیچ شک و شبهه ای نیست در این که امروز در روی زمین دین اسلام دین خداست.

چون این حقیر دو کتاب سابق الذکر را دیدم و این تقریرات را از شیخ مدرّس شنیدم، نور هدایت و محبت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله به طوری بر من غالب و قاهر گردید که دنیا و ما فیها در نظر من مانند جیفه مردار گردید، محبت ریاست پنج روزه دنیا و اقارب و وطن پا پیچم نشد، از همه قطع نظر نموده همان ساعت شیخ مدرّس را وداع کرده، به التماس شیخ مدرّس مبلغی هدیه به من بخشیدند که مخارج سفر من باشد، مبلغ مزبور را از شیخ قبول کرده عازم سفر آخرت گردیدم.

چیزی همراه نیاوردم مگر دو سه جلد کتاب، هر چه داشتم از کتابخانه و غیره همه را ترک نموده بعد از زحمات بسیار نیمه شبی وارد بلده ارومیه شدم، در همان

ص: ۶۷

شب رفتم درب خانه حسن آقای مجتهد مرحوم مغفور، بعد از این که مستحضر شدند که مسلمان آمده ام از ملاقات حقیر خیلی مسرور و خوشحال گردیدند و از حضور ایشان خواهش نمودم که کلمه طیبه و ضروریات دین اسلام را به من القا و تعلیم نمایند و همه را به حقیر القا و تعلیم نمودند و به خطّ سریانی نوشتم که فراموشم نشود و هم مستدعی شدم که اسلام مرا به کسی اظهار نمایند که مبادا اقارب و مسیحین بشنوند و مرا اذیت کنند و یا این که وسواس نمایند، بعد شبانه به حمام رفته غسل توبه از شرک و کفر نمودم، بعد از بیرون آمدن از حمام مجدداً کلمه اسلام را بر زبان جاری نموده ظاهراً و باطنا داخل دین حق گردیدم.

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ

و همه ستایش ها ویژه خداست که ما را به این [نعمت ها] هدایت کرد و اگر خدا ما را هدایت نمی کرد هدایت نمی یافتیم،

حکایاتی دیگر از فخر الاسلام

خدا را به صد هزار زبان تشکر می نمایم که در کفر نمردم و مشرک و مثلث از دنیا نرفتم. و بعد از شفا از مرض ختان، مشغول قرآن خواندن و تحصیل علوم اهل اسلام گردیده و بعد به قصد تکمیل علوم و زیارت، عازم عتبات عالیات گردیدم، پس از زیارت و تکمیل تحصیل در خدمت اساتید گرامی مدّتی عمر خود را در تعلّم و زیارت گذرانیدم و خدا را به عبادت حق در آن امکنه شریفه عبادت نمودم. سوانحی که در ایام توقّف در کربلای معلّی و نجف اشرف و کاظمین و سرّ من رأی از برای این حقیر اتفاق افتاد گفتمی و نوشتنی نیست.

از جمله روز غدیر خم در خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، عالم

ارواح و برزخ و آخرت در روز روشن از برای حقیر منکشف شد، ارواح مقدّسین و

صلحاء از برای حقیر مجسم شدند که تفصیلش نوشتنی نیست و مکرّر حضرت

خاتم الأنبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حضرت صادق عليه السلام و سایر ائمه طاهرین عليهم السلام را در عالم رؤیا دیدم

و از ارواح مقدّسه ایشان استفاده و استفاضه نمودم.

از آن جمله بیست و شش مسأله در اصول و فروع از برای این حقیر مشکل شده

بود و علما در این مسائل بیاناتی نمی فرمودند که قلب حقیر ساکت شود و از

اضطراب بیرون بیاید، کشف آنها را از خدا خواستم و متوسّل به باطن حضرت خاتم

الأنبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله گردیدم تا این که شبی از شب ها حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با حضرت

صادق عليه السلام به خواب من آمدند و کشف آن مسائل را از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ استدعا

نمودم، حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به حضرت صادق عليه السلام فرمودند: ای فرزند! شما جواب

بگویید!

پس آن جناب مسائل را از برای حقیر کشف فرمودند و حقیقت مذهب اثنا

عشریه از برای این حقیر ثابت و محقق گردید.» (۱)

۴۷ - ولادت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

عبدالله با ازدواج خود فصل جدیدی از زندگی به روی خود گشود و شبستان

حیات را با داشتن همسری چون آمنه روشن ساخت و پس از چندی برای تجارت،

راه شام را همراه کاروانی که از مکه حرکت می کرد پیش گرفت.

زنگ حرکت نواخته شد و کاروان به راه افتاد و صدها دل را نیز همراه خود برد.

در این وقت آمنه دوران حاملگی را طی می نمود. پس از چند ماه طلائع کاروان

آشکار گشت، عده ای به منظور استقبال از خویشان و کسان خود تا بیرون شهر رفتند، پدر پیر عبد الله در انتظار پسر است، دیدگان کنجکاو عروزش نیز عبد الله را در میان کاروان جستجو می کرد، متأسفانه اثری از او در میان نبود و پس از تحقیق مطلع شدند که عبد الله موقع مراجعت در یثرب مریض شده و برای رفع خستگی و استراحت در بین خویشان خود توقّف کرده است. استماع این خبر آثار اندوه و تأثر در پیشانی او پدید آورده و پرده هایی از اشک در چشمان او به وجود آمد.

عبدالمطلب، بزرگترین فرزند خود حارث را مأمور کرد که به یثرب برود و عبد الله را همراه خود بیاورد، وقتی وی وارد مدینه شد اطلاع یافت که عبد الله یک ماه پس از حرکت کاروان با همان بیماری، چشم از جهان بر بسته است. حارث پس از مراجعت جریان را به عرض عبدالمطلب رساند و همسر عزیزش را نیز از سرگذشت شوهرش مطلع ساخت. آنچه از عبد الله باقی مانده فقط پنج شتر و تعدادی گوسپند و یک کنیز به نام امّ ایمن بود که بعدها پرستار پیغمبر صلی الله علیه و آله شد.

با ارتحال عبد الله، پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله که پدر جان های آگاه و دل های حق پناه بود پیش از آن که از مادر متولد گردد از پدر یتیم ماند، یتیم ماند تا از حال بی پدران عملاً آگاهی یابد و در آینده به غمگساری یتیمان همّت گمارد، یتیم ماند تا رحمت خدا را بیشتر در یابد و عنایت حق تعالی را بر وجهی کامل تر ادراک نماید، یتیم ماند تا با محرومیت از دامان عاطفت پدر در کنف مرحمت پروردگار موجودیتی را که باید بیابد و بسان در یتیم این گوهر گران بهای گنجینه آفرینش هر وقت و در هر حال دست رحمت خدا را تو گویی احساس کند و این لؤلؤ شاهوار خلقت بی واسطه از سرچشمه قدرته فیض فضیلت یابد و در فضای ملکوت اعلی که از آن اوست بال

هَمَّتْ كَشَايِد، بَا اسْتَفَاضَه از حَقِّ رَحْمَتِ بَازِ يَابِد و بَه جَمِيعِ مَا سَوَى اللّٰهِ اَفَاضَه

فَرَمَائِد.

ص: ٧٠

عبد الله رفت و همسرش را تنها گذاشت هر چند تنهای تنها هم نبود که کودکی در جوف خویش داشت، کودکی که به یمن احسان خدا هر روز بزرگ و بزرگتر می شد و به حوزه ولادت نزدیک و نزدیکتر می گشت.

از سوی دیگر آمنه، آن درّ صدف عفت و عصمت و وقار و ایمان و صبر و استقامت و صفا و وفا تنها نبود که خدا با او بود، خدای محمد صلی الله علیه و اله او را وانگذاشته بود، خدای عالم او را ترک نگفته بود، چه، خدا را با کودک آمنه کارها بود و هدایت عالمیان به ارشاد و عنایت او وابسته بود. از این رهگذر بود که آن بانوی بزرگوار هر چند در آن اوقات سوگوار در گذشت شوهر محبوب و عالی مقدار خویش بود ولی باطن جانش را نشأه نشاطی بسیط در بر گرفته و حاقّ روحش را زلال لذتی عمیق سیراب کرده بود، چرا؟ زیرا که به گوش جان آگاه در باره این طفل که در اندرون خویش محفوظ داشت بشارت ها می شنید و مزده ها می یافت، مگر نه صریح قرآن است که خداوند به مادر موسی وحی فرمود: تا او را به صندوقی نهد به آب افکند و در سینه امواج به دست رحمت الهی باز سپارد؟!

آری، خدا بود که بدین الهام تام، جان عزیز کلیم خویش موسی علیه السلام را حراست نمود. چه افتاده که این در، بر مادر موسی گشاده و بر والده معظّمه محمد

مصطفی صلی الله علیه و اله که نقد جان موسی و عیسی و دیگر انبیا و اوصیا وابسته پای همت اوست، فرو بسته باشد؟ آخر چرا؟

و چنین بود که باب این فتوح بر او مفتوح بود و گشایش یافته نه مسدود و فرو بسته.

مادر پاکدامن نبی خاتم صلی الله علیه و اله به الهام رب العالمین به جان، مزده ها دریافت

می داشت که هان به هوش باش! این بار گران بار که تو در درون خویش بر پشت جان

هموار داری سید این اّمت است و چراغ این ملّت، سالار عالم است و مرشد بنی

ص: ۷۱

ای بانوی مصیبت رسیده و رنجیده، دل فارغ دار که به یاری پروردگار جای
سوخته ات سبز است و سلف رفته ات را والا خلفی که خلیفه حق است و بشیر و
نذیر آدمیان و عالمیان به طور مطلق.
او را از شرّ باطلی به خدای صمد واگذار و در کار او اندیشه روا مدار که رحمت
الهی به دو دست قدرت نامتناهی نگهبان اوست.
آمنه علیها السلام بانگ ها می شنید و جلوه ها می دید، محفوف به نور بود و مسرور و
شکور، دوران حمل به کمال می رسید و نوباوه افضل آفریدگار به مآل حال، جان
ظاهر احمدی پای در رکاب ظهور داشت و جهان دست بر فتراک سرور، ضلالت در
فضای محو در حال رفتن بود و محمد صلی الله علیه و اله به یمن اثبات حق در کار آمدن.
نداها را آغاز بود و گویی انجام نبود که سر انجام خیر استغراق در الهامات
خداوند خیرات و حسنات است.

او را نیز آغاز خیر و انجام خیر و ابتدا محمود و انتها مسعود بود که اگر نبود دست
قلمزن تقدیر اعلا، آن عالی گهر والا را، مادر ستوده خصال محمد مصطفی صلی الله علیه و اله مقرر
نمی داشت و این موهبت عظمی را خاص او نمی خواست.»(۱)

۴۸ – ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله در کلام ابن هشام

ابن هشام در «سیره نبویه» می گوید:

آمنه دختر وهب، مادر رسول خدا می گفت: چون به رسول خدا باردار شدم به
من گفته شد: همانا تو به سرور این امت باردار شده ای، پس هر گاه تولّد یافت بگو:

اعیذه بالواحد من شرّ کلّ حاسد.

او را از شرّ هر حاسدی به خدای یکتا پناه می دهیم. (۱)

۴۹ - ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله در کلام مجلسی

«علامة مجلسی در کتاب «مرآت العقول» می گوید:

شیعه امامیه بر ایمان ابوطالب و آمنه دختر وهب و عبد الله بن عبد المطلب

اجداد رسول خدا صلی الله علیه و اله تا آدم علیه السلام اجماع دارند.

آمنه بنت وهب آن مجسمه عفت و تقوا و وقار و فضیلت می فرماید:

به هنگامی که نطفه او از عبد الله به من منتقل شد نوری از او ساطع گردید که

آسمانها و زمین را روشن نمود.

سال ها بود که عرب به بلای قحط گرفتار بودند، بعد از انتقال آن نور به آمنه،

باران بارید و مردم در فراوانی نعمت شدند تا جایی که آن سال را سنه فتح نام

نهادند.

سال ولادت آن مایه الهی و سرمایه ربّانی و جلوه حقّ و حقیقت، معروف به

عام الفیل است، سالی که ابرهه با پیلان بسیار برای خراب کردن خانه کعبه آمد و

خود و لشگرش به حجاره سجیل معذب شدند. (۲)

۵۰ - ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله از زبان مادر گرامیش

ولادت آن حضرت نزدیک طلوع صبح جمعه هفدهم ربیع الأول بود. چه

نیکوست که واقعه ولادت را از زبان پاک مادرش حضرت آمنه بشنوید:

ص: ۷۳

آن عقیقه با فضیلت می فرماید:

چند روزی بر من گذشت که ناراحت بودم، می دانستم که پا به ماه هستم، نگران نبودم، در آن شب از غروب هنگام درد من افزون شد و من تک و تنها در اطاق خود به پشت افتاده بودم، به شوهر جوانم‌رگم عبد‌الله و به تنهایی و غربت خودم که دور از سرزمین یثرب در بطحا افتاده ام فکر می کردم، شاید آهسته آهسته اشک هم می ریختم و معه‌ذا خیال داشتم برخیزم دختران عبدالمطلب را به کنار بستم بخوانم، اما هنوز این خیال به صورت تصمیمی در نیامده بود، از کجا که این درد، درد حیاض باشد.

ناگهان به گوشم آوایی رسید که بسیار به دلم خوش آمد، صدای چند زن را شنیدم که بر بالینم نشسته اند و با هم صحبت می کنند، درباره من صحبت می کردند. از صدای آرام و دلپذیرشان آن قدر خوشم آمد که تقریباً درد خود را فراموش کردم.

سرم را از زمین برداشتم که بینم زانی که در کنارم نشسته اند کجایی هستند، از کجا آمده اند، با من چه آشنایی دارند؟

به، چقدر زیبا! چقدر خوشپوش و خوشبو و پاکیزه! مثل این که به دور سیمایشان لمعان نور می چرخد.

گمان کردم از سیدات قریش و خواتین مکه هستند، حیرتم این بود که چگونه بی

خبر به اتاق من آمده اند و آن کس که از حال من خبرشان کرده کیست؟

به رسم عرب ها که در برابر عزیزترین دوستانشان قربان و صدقه می روند با لحنی

گرم و گیرنده گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد، از کجا آمده اید؟ چه کسانی هستید؟

آن زن که سمت راست من نشسته بود گفت: من مریم مادر مسیح و دختر

عمرانم.

ص: ۷۴

دومی خودش را اینطور معرفی کرد: من آسیه همسر خداپرست فرعون هستم.

دو زن دیگر هم دو فرشته بهشتی بودند که به خانه من آمده بودند. دستی که از

بال پرستو نرم تر بود به پهلویم کشیده شد، دردم آرام گرفت، اما ابهامی همچون

هوای مه گرفته صبحگاهان بهاری به فضای اطاق افتاد که دیگر نه چیزی می دیدم و

نه آوایی می شنیدم. این حالت بیش از چند لحظه دوام نیافت که آهسته آهسته آن

ابهام محو شد و جای خود را به نوری روحانی بخشید.

در روشنایی این نور ملکوتی پسرم را بردانم یافتم که پیشانی عبودیت بر زمین

گذاشته بود و نجوایی نامفهوم گوشم را نوازش می داد، با این که نه گوینده را

می دیدم و نه از نجوایش مطلبی در می یافتم، باز هم خوشحال بودم.

سه موجود سپید پوش، پسرم را از دامانم برداشته بودند، نمی دانستم این سه نفر

کیستند، از خاندان هاشم نبودند، عرب هم نبودند، شاید آدمیزاده هم نبودند، اما

من نمی ترسیدم و در عین حال قدرتی که دستم را پیش برد و کودک تازه به دنیا

آمده امرا از دستشان بگیرد در وجود من نبود.

این سه نفر با خودشان طشت و آفتابه آورده بودند، طاقه حریری هم که از ابر

سفیدتر و لطیف تر بود در کنارشان دیدم. پسرم را با آبی که در آفتابه می درخشید

توی آن طشت شست و شو دادند و بعد در میان دو شانه اش مهر زدند و بعد لای آن

حریر سفیدش پیچیدند و برداشتند و با خود به آسمان ها بردند.

تا چند لحظه زبانم بند آمده بود، ناگهان زبانم باز شد و گلویم باز شد و فریاد

کشیدم: امّ عثمان! امّ عثمان!

خواستم بگویم که نگذارند فرزندم را ببرند، ولی در همین هنگام چشمم به

آغوش خودم افتاده، ای خدا، این پسر من است که در آغوشم آرمیده است!^(۱)

۵۱ - حوادث عجیب و غریب زمان ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که:

ابلیس به هفت آسمان بالا می رفت و گوش می داد و اخبار سماویه را می شنید،

پس چون حضرت عیسی علیه السلام متولد شد او را از سه آسمان منع کردند و تا چهار

آسمان بالا می رفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و اله متولد شد او را از همه آسمان ها منع

کردند و شیاطین را به تیرهای شهاب از ابواب سماوات به وقت ولادت آن گوهر

یکدانه صدف خلقت.

قریش گفتند: می باید وقت گذشتن دنیا و آمدن قیامت باشد که ما می شنیدیم که

اهل کتاب ذکر می کردند.

پس عمر و بن امیه که داناترین اهل جاهلیت بود گفت: نظر کنید اگر ستاره های

معروف که به آنها مردم هدایت می یابند و زمان های زمستان و تابستان را

می شناسند، اگر یکی از آنها بیفتد بدانید وقت آن است که جمیع خلائق هلاک

شوند و اگر آنها به حال خودند و ستاره های دیگر ظاهر می شود پس امر غریب

می باید حادث شود.

صبح آن روز که آن حضرت متولد شد هر بتی که در هر جای عالم بود بر رو افتاد،

ایوان کسری بلرزید و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که سال ها آنرا

می پرستیدند فرو رفت و خشک شد و وادی سماوه که سال ها بود کسی آب در آن

ندیده بود آب در آن جاری شد و آتشکده فارس که هزاران سال متوالی روشن بود

در آن وقت خاموش شد.

داناترین علمای مجوس، آن شب در خواب دید که شتر صعبی چند اسبان عربی

را می کشند، از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاق کسری از وسط

شکست و دو قطعه شد و آب دجله شکافته در آن قصر جاری گردید.

نوری در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا

به مشرق رسید و تخت هر پادشاهی در صبح آن روز سرنگون شد.

جمع پادشاهان در آن روز لال شدند، علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران

باطل گشت.

آمنه مادر آن جناب می گوید:

«و الله چون پسر من متولد شد دست ها را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان

بلند کرد و به اطراف نظر نمود، پس از او نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد

و به سبب آن، نور قصرهای شام را دیدم و در پرتو آن نور صدای گوینده ای را شنیدم

که می گفت:

زائیدی بهترین مردم را، پس او را محمد بنام.

چون رسول خدا صلی الله علیه و اله تولد یافت، فاطمه دختر اسد مادر امیر المؤمنین خندان و

شادان نزد ابوطالب آمد و او را به آنچه واقع شده بود خبر داد، پس ابوطالب به وی

گفت: مگر از این امر در شگفتی؟ تو هم باردار می شوی و وصی و وزیر او را

می زایی!!^(۱)

ص: ۷۷

«پس از ولادت آن بزرگوار که تجلی گاه اوصاف جمال و جلال بود، سر پرست

دلسوز و بزرگوارش عبدالمطلب به دختران خود عاتکه و صفیه فرمود:

برای او دایه ای تفحص کنید. زنان شیر ده بنی هاشم را خواستند ولی آن حضرت

سینه هیچ یک را نپذیرفت.

عبدالمطلب غمگین و ناراحت از خانه بیرون آمد و به نزد کعبه رفت و با دنیایی

از اندوه و غم در پناه کعبه نشست.

در این وقت پیرمردی از قریش که او را عقیل بن ابی وقاص می گفتند با

عبدالمطلب برخورد کرد و از وی سبب اندوه و غصه اش را پرسید، عبدالمطلب

گفت: ای شیخ قریش! اضطراب و ناراحتی من از این است که فرزند زاده من که تازه

به دنیا آمده سینه هیچ زن شیر دهی را نمی گیرد، بدین سبب خوردن و آشامیدن بر

من گوارا نیست و در چاره کار خود حیران مانده ام. عقیل گفت: ای ابو الحارث! من

در میان صنایع قریش زنی گمان دارم که از عنایت عقل و فصاحت و صباحت و

رفعت و حسب و شرافت نسب نمونه ندارد و او «حلیمه» دختر عبد الله بن حارث

است.

عبدالمطلب چون اوصاف حلیمه را شنید او را پسندید و غلامی از غلامان خود

را به سوی قبیله بنی سعد بن بکر که در شش فرسخی مکه بودند فرستاد و گفت: به

زودی عبد الله بن الحارث عدوی را نزد من حاضر کن.

غلام در اندک زمانی عبد الله بن الحارث را به نزد عبدالمطلب آورد، در حالی که

اکابر قریش چون پروانه گرد شمع وجود او جمع بودند. چون نظر عبدالمطلب بر

وی افتاد به استقبال او برخاست و وی را در برگرفت و در پهلوی خویش نشاند و

ص: ۷۸

گفت: ای عبد الله! تو را برای این طلبیده ام که اگر مصلحت بدانی دختری را برای شیر دادن به فرزند زاده ام محمد حاضر سازی، که اگر شیر او را قبول کند تو را و عشیره ات را توانگر کنم.

عبد الله از شنیدن این خبر مسرت انگیز و مژده همایون بسی شاد شد و به سوی قبیله خود بازگشت و حلیمه را به آن خبر بهشتی بشارت داد.

حلیمه غسل کرد و به انواع طیب خود را معطر ساخت و جامه های نو پوشید و با پدر خود عبد الله و شوهرش بکر بن سعد به خدمت عبدالمطلب شتافتند.

چون محمد را به دامن گرفت سینه چپ خود را نزدیک دهان آن حضرت برد، چرا که طرف راست سالیان درازی بود خشک شده بود، ولی آن جناب به سینه چپ ابدا التفات نفرمود، بلکه تمایل به طرف راست داشت، حلیمه در گذاشتن طرف چپ به دهان حضرت مبالغه می نمود، ولی حضرت به طرف راست میل می فرمود، عاقبت از روی ناچاری طرف راست را به دهان حضرت گذاشت و گفت: عزیز جانم! دهان بر آن قسمت سینه بگذار و بین خشک است.

چون محمد صلی الله علیه و اله دهان بر آن قسمت گذاشت از برکت دهان مبارکش، چنان شیر جاری شد که از کنار دهان حضرت می ریخت. حلیمه و دیگران سخت متعجب شدند.

آن زن باکرامت گفت: ای فرزند من! امر تو بسی عجیب است. به حق خدای جهان سوگند می خورم که دوازده طفل از پستان چپ من تغذیه کرده اند و قطره ای شیر از طرف راست من ندیدند!!

عبدالمطلب فوق العاده شاد شد، به حلیمه فرمود: اگر نزد ما بمانی خانه ای با

ماهی هزار درهم و یک دست جامه رومی و روزی ده من نان و گوشت به تو عطا

می کنم، ولی حلیمه از پذیرفتن خواسته جدّ محمد عذر خواهی کرد.

ص: ۷۹

عبدالْمَطْلَب فرمود: ای حلیمه! اکنون که می خواهی به محلّ زندگی خود

برگردی، فرزندم را به دو شرط به تو می سپارم:

اول آن که: در تعظیم و اکرام او تقصیر نمایی و پیوسته از این گوهر یکتا مواظبت

نمایی. حلیمه گفت: به پروردگار جهان سوگند که از وقتی نظرم بر او افتاد، محبت

وی چندان در قلبم جای کرده که در اکرام او محتاج به سفارش نیستم.

دوم آن که: هر جمعه او را نزد من آوری که من تاب مفارقت و هجران او را

ندارم.»(۱)

۵۳ - قدم شیرخواره و نزول برکات بر آل سعد

«اعراب بادیه نشین و قبیله بنی سعد درست به خاطر دارند که دو سه سال آزرگار

برکت آسمان ها از اراضی ایشان برداشته شده بود و چیزی نمانده بود که یکباره

گوسفندان و شترانشان از گرسنگی و تشنگی جان بدهند، به خصوص بر قبیله بنی

سعد خیلی سخت می گذشت، نه در زمین گیاه سبزی دیده می شد که چهارپایانشان

دندان به آن گیاه بزنند و نه از آسمان بارانی فرو می ریخت که در غدیرهایشان برای

روزهای تشنگی ذخیره ای بماند.

اما در آن روز که حلیمه سعديه قناده محمد صلی الله علیه و اله را در آغوش کشید و پا به قبیله

گذاشت، ناگهان روز و روزگار عوض شد.

ابرها نابهنگام بهم پیوستند و باران بی دریغ خود را بر سر آل سعد فرو ریختند،

زمین ها با وضع حیرت انگیزی سبز شدند، پستان گوسفندان از شیر لبریز شد، نه

تنها بنی سعد از آن قحط و غلا نجات یافتند، بلکه از برکت وجود این کودک

شیرخوار، عشایر آن سرزمین همگی به رفاه و آسایش رسیدند، فقیرترین قبایل عرب در ردیف غنی ترین قبایل قرار گرفت.

از نظر رشد و نمو، برنامه ای خارق العاده داشت. درست آن طفل یک شبه که می گویند ره صد ساله می رود. این نازنین کودک بود.

وقتی به سنّ چهار سالگی رسید توانست با برادر رضاعی خود ضمیره همراه گوسفندان به صحرا برود، وی از کار چوپانی لذت بسیاری می برد.

پیامبران پیشین همچین بودند، هر کدام چندی به چوپانی و رعایت گوسفندان می گذرانیدند، مثل این که رعایت و نگهداری و هدایت حیوان ناطق را باید در کنار حیوان صامت تمرین کرد.

در میان انبیا آنان را که می شناسیم، ابراهیم خلیل، پسرانش اسحاق و اسماعیل، موسای کلیم و عیسای مسیح علیهم السلام هر کدام مدتی در رخت شبانی به سر بردند، تا جامه نبوت به بر کردند و مسؤولیت ارشاد و هدایت بشر را به عهده گرفتند.

قبیله بنی سعد عموما و حلیمه سعدیه خصوصا، در زندگی این کودک هاشمی عجایی می دیدند که برایشان شگفت انگیز بود.

مثلا رشد غیر عادی، سخنان چندین بار بزرگتر و درشتتر از سنّ و سالش، سکونش، سکوت های ملکوتی و آسمانی و معنی دارش!

در نخستین روزی که می خواست با برادرش ضمیره به صحرا برود حلیمه دستش را گرفت و به خیمه اش برد و موهای سیاه و مجعدش را شانه کرد و به چشمان

جدّابش سرمه کشید و بعد یک گردنبند که از چند مهره منقوش تشکیل می یافت به گردنش انداخت.

محمد نگاهی به این مهره ها انداخت و با لحن شیرینی پرسید: این چیست؟

- این حرز است، این طلسم است.

ص: ۸۱

- فایده اش چیست؟

- فایده اش این است که به گردن هر کس باشد، از شرّ جنّ و انس در امان است.

خنده کنان با تکان دست، گردنبنده را پاره کرد و با همان شیرینی گفتارش گفت:

من کسی را دارم که از تمام شرها و بدیها حفظ می کند، من حاجتی به این

گردنبنده ندارم.»

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى

آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد؟ * و تو را بدون شریعت نیافت، پس به

شریعت هدایت کرد؟ * و تو را تهیدست نیافت، پس بی نیاز ساخت؟

حلیمه سعديه نزدیک به دو سال به آن حضرت شیر داد و قریب به پنج سال از

آن حضرت نگهداری کرد و در پرورش او کوشید، سپس وی را به دامان آمنه و

آغوش عبدالمطلب برگرداند.

از روزی که آمنه بزرگوار شوهر با کرامتش عبد الله را از دست داد، همواره به دنبال

فرصت بود تا به مدینه رفته و آرامگاه شوهرش را زیارت کند و در عین حال دیداری

هم با خویشان خود در آن منطقه داشته باشد.

با محمد صلی الله علیه و اله و زن مهربانی به نام امّ ایمن به سوی مدینه بار سفر بست. مدت

یک ماه در آن شهر ماند، علاوه بر زیارت قبر شوهرش به دیدار خویشان خود هم

توفیق یافت. ولی این سفر برای محمد همراه با سخت ترین تألمات قلبی بود، زیرا

در آن یک ماه مرتب دیده پاکش به خانه ای می افتاد که پدر مهربانش در آن جا به

وقت جوانی چشم از دنیا بسته بود. هنوز در غم و اندوه جانکاهش به سر می برد که

حادثه بسیار جانگداز دیگری به او هجوم برد و آن از دست دادن مادر مهربانش به

وقت مراجعت به مکه در محلی به نام «أبواء» بود.

ص: ۸۲

امّ ایمن آن کودک بی مادر را به سرعت به مکه رساند و تحویل جدّ بزرگوارش
عبدالمطلب داد.

هر روز برای بزرگ قریش در کنار کعبه بساطی پهن می کردند، بزرگان قوم و
فرزندان عبدالمطلب در کنارش جمع می شدند، هر زمان دیدگانش به محمد
می افتاد، فرمان می داد، راه را باز کنند تا محمد به نزدش آمده و پهلویش بنشیند.
هنوز امواج سخت دوری پدر و فراق مادر، قلبش را آزار می داد که برای بار سوم
به حادثه سخت و مصیبت جانگدازی دچار شد و آن از دست دادن جدّ بزرگوارش
حضرت عبدالمطلب بود. محمد از خانه تا جایی که جدّش را دفن کردند همچون
ابر بهار از دیده پرفروغش اشک می ریخت! (۱)

۵۴ - سرپرستی ابوطالب از پیامبر

«عبدالمطلب به وقت مرگ سرپرستی و نگهداری محمد صلی الله علیه و اله را به فرزند برومند
و بسیار عزیز و مؤمن خود ابوطالب که با عبد الله پدر رسول خدا، از یک مادر بودند
وا گذاشت.

ابوطالب که پدر امیر المؤمنین بود برای پیامبر، پدری مهربان و سرپرستی والا به
شمار می آمد. رنجی که ابوطالب به خاطر این برادر زاده عزیز کشید بی نظیر بود.

اگر چه عبدالمطلب بر محمد امین پدری کرد، ولی شرایط محیط در زمان

عبدالمطلب صورتی و در زمان ابوطالب صورت دیگری داشت.

عبدالمطلب از نظر مقام سیاسی و اجتماعی خود که همچون پادشاهی بی تاج و

تخت بر سرزمین بطحا سلطنت، می کرد خیلی آسان می توانست محمد را از

دشمنان حفظ کند، ولی ابوطالب آن قدرها حشمت و جلال ظاهری نداشت که بی دردرس از این امانت الهی نگاهداری کند.

از طرفی محمد روز به روز بزرگتر می شد و به همین نسبت دشمنانش بیشتر به قصد جانش فکر می کردند. (۱)

۵۵ - سفر با برکت

فکر این که مبادا این نازنین وجود از دست برود ابوطالب را سخت ناراحت می داشت، تا آن جا که وقتی به قصد تجارت رو به شام می آورد چاره ای ندید جز آن که برادرزاده عزیزش محمد را هم با خود به شام ببرد. این سفر، نخستین تکانی بود که قدرت توحید به بت ها و بت پرستان مکه می داد.

در این سفر اسراری که تا آن روز بر مردم مکه حتی بر ابوطالب یعنی نزدیک ترین و محرم ترین کسان محمد هم پوشیده بود بیش و کم آشکار شد و مسئولیت نگاهداری آن حضرت را بیش از پیش سنگین ساخت و ابوطالب را به عظمت این مسئولیت آشنایی بیشتری بخشید.

قریش در چهار فصل سال، دو فصل به تجارت می رفت و به فرموده قرآن مجید:

رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ

[و نیز] به سفرهای [تجارتی] زمستانی و [سفرهای تجارتی] تابستانی

پیوند و انس دهد [تا در آرامش و امنیت، امر معاششان را تأمین کنند].

در زمستان محصولات شام را به یمن می برد و در تابستان محصولات یمن را به

شام.

این فصل، فصل تابستان آنهم تابستان حجاز بود که کاروان مکه در ریگزارهای بطحا راهپیمایی می کرد، اما از این راهپیمایی تابستانی رنج و عذابی نمی دید، زیرا پاره ابری به طور دائم بالای سرش سایبانی داشت.

این چتر شیرگون را دست رحمت و مرحمت حق به خاطر یک نفر فقط نفری که با آن کاروان همسفر بود بر سر کاروانیان افراشته بود. کسی نمی دانست این هوای آتش فشان چرا دیگر گرم نیست، چرا لطف بهاری و نسیم بهشتی دارد؟ سفر کردن در فصل تابستان آنهم تابستان حجاز کار بسیار دشواری است و احیانا خطرناک است. در این فصل سفر کردن بیماری دارد، آفتاب زدگی دارد، مسمومیت دارد و با هزاران رنج و بلای دیگر هم توأم است.

البته هوای شامات و سوریه در فصل تابستان نه تنها زنده نیست، بلکه همچون هوای بیلاقات بسیار روح افزاست، ولی کاروان قریش تا خودش را از مکه به مرز شام برساند جاننش به لب رسیده بود، ولی کاروان قریش در این سفر خیال می کرد که یک باره از سرزمین شام رو به دمشق آورده، زیرا چیزی از مشقت ها و عذاب های گذشته را در میان نمی دید.

هیچ کس مریض نمی شد، هیچ کس از شدت گرما نمی نالید. از همه شگفت انگیزتر، شترانی که بار گران به پشت داشتند همه جا مستانه راه می رفتند چنانکه گویی تازه از چراگاه برگشته اند.

یک بازرگان از بنی ثقیف که اسمش جندب بود، چند بار این سخن را تکرار کرد:

چه سفر مبارکی!

محمّد صلی الله علیه و اله را در قبیلهٔ بنی سعد «مبارک» می نامند، زیرا آشکارا احساس کرده

بودند که برکت وجودش آل سعد را از روی خاکستر بلند کرده بود و بر توده های زر

ص: ۸۵

نشانیده است.

محرمانه چند جفت چشم بر روی محمد خیره شد ولی او مثل همیشه خاموش و غرق در فکرها و اندیشه ها بود. بالآخره به شام رسیدند. آن جا دیگر خاک شامات و سرزمین درخت و گل و سبزه و صفا بود.

همه خوشحال بودند، همه خندان بودند، شب و روز راه می پیمودند، پیش می رفتند، از شهرهای آباد و دهکده های زیبا و مزرعه های خرم و شاداب می گذشتند. (۱)

۵۶ - داستان اعجاب انگیز بحیرای راهب

کاروان قریش مسیر معین خود را می پیمود تا از دور سایه شهر بصری با جلال و عظمتش آشکار شد، ولی برای کاروان مکه این دور نما و حتی خود بصری چیزی دیدنی نبود. مصلحت دیدند که در کنار دهکده «بحیرا» یک فرسنگ دور از شهر در همان جا بارانداز کنند.

سال ها بود که در کنار دهکده بحیرا، در پناه صومعه ای دور افتاده پیری روشن ضمیر به عبادت خدا سرگرم بود. این مرد یک روحانی مسیحی بود که نه تنها مردی زاهد و وارسته و از دنیا گریخته بود، بلکه مردی دانشمند و عمیق و هنرمند هم بود. این مرد از ادیان مختلف، از ملل و نحل، از تحولات اجتماعی خبر داشت، حتی می گفتند که: این راهب نصرانی در سایه ریاضت ها و زحمت هایی که کشیده از گذشته و آینده مردم خبر می داد.

آنچه محقق بود این بود که «سرجیوس» یعنی همین راهب که در کنار دهکده

بحیرا صومعه نشین و گوشه گیر، بود هم بسیار پارسا و هم بسیار دانشمند بود.
خدا می داند که در شب گذشته به کجا فکر می کرد و در رؤیای شبانه چه دیده بود و چه شنیده بود، زیرا وقتی که به هنگام سحر، سر از بالین برداشت آدمی غیر از آدم دیروزی بود.

مطلقاً فکر می کرد و گاه و بیگاه به در صومعه می آمد و چشم به چشم اندازه‌های دور می انداخت، مثل این که از مسافری انتظار می کشید، نگاهش به روی جاده پهن شده بود.

تقریباً روز از نیمه گذشته بود که از انتهای جنوبی جاده، گرد ضعیفی به هوا برخاست، پیدا بود که قافله ای از حجاز به شام می آید، اما سر جیوس راهب، روشنفکر بحیرا، به جای این که زمین را نگاه کند آسمان را نگاه می کرد، چشمش به تماشای یک اعجوبه آسمانی محو شده بود.

قافله دم به دم نزدیکتر می شد و گرد راهش غلیظ تر و تیره تر به هوا بر می خاست تا کم کم نزدیک شد و به سمت بارانداز خود که در سبزه زاری دور از جاده قرار داشت پیچید.

نگاه راهب از بالای سر آن کاروان به دنبال آن یک لگه ابر که همه جا سایبان کاروان بود، به سمت راست جاده به همان جا که بارانداز قافله قریش بود چرخ

زد. (۱)

۵۷ - مهمانی بحیرای راهب

سر جیوس چنان در این تماشا مست بود که نمی دانست خدمتکارش هم

ساعت ها پهلوی وی دم پنجره ایستاده است، در این هنگام چشمش به وی افتاد.

- اوه... تو هستی!

- آری، ای عالی جناب.

- قافله قریش را تماشا کرده ای؟

- قافله بزرگی است.

- لب سرجیوس به سبکی لرزید و گفت:

- آری، خیلی بزرگ، بزرگتر از همیشه.

و پس از لحظه ای مکث گفت:

- از قول من به سادات عرب بگو: که امشب مهمان ما خواهند بود.

خدمتکار صومعه به قافله نزدیک شد و در برابر بازرگانان قریش احترام گذاشت.

سپس پیام راهب را با این بیان به تجار مکه رسانید.

امشب سادات عرب در صومعه مهمان ما هستند.

تاکنون چنین مهمانی سابقه نداشت از سادات عرب!

این بازرگانان که هر کدام بیش از بیست بار از مکه به شام و از شام به مکه رفته

بودند، هرگز از دهان کسی به یک چنین عنوان افتخار نیافته بودند.

یعنی چه؟ سادات عرب عنوان کیست؟

آن کبریا و خود پرستی که با خون این نژاد آمیخته است در این هنگام به جوش و

جنبش در آمد. هر کدام پیش خود به اعتبار خویش آفرین گفتند و بعد از راهب

تشکر کردند و دعوتش را پذیرفتند.

باید دسته جمعی به مهمانی بروند همه و همه، زیرا هیچ کس رضا نمی دهد که

سید عرب نباشد.

راهب از سادات عرب دعوت کرد و آن کس که به این مهمانی پا نگذارد سید

ص: ۸۸

عرب نیست، پس در اینجا صحبت از این نیست که شبی را باید بر سر سفرهٔ یک مسیحی دست و دل باز و کریم، خوردنی مطبوع خورد و نوشیدنی های گوارا نوشید، بلکه صحبت از کلمهٔ سیادت است آنهم سیادت بر عرب.

همه باید به مهمانی بروند، ولی باید این بارهای گران قیمت و این کالاهای هندی و یمنی را در این صحرا به دست یک عدهٔ غلام سیاه و ساربان بیابانی

بسیارند، آیا این کار، کاری خردمندانه است؟

پس چه باید کرد؟ آن کس که گذشت دارد می تواند از لقب سیادت عرب بگذرد و چشم از این مهمانی بپوشد و پهلوی بارها بماند کیست؟

ابتدا به یکدیگر نگاه کردند اما هیچ کس جرأت نکرد از دیگری تمنا کند که دعوت راهب را ندیده بگیرد و پهلوی مال التجاره بماند.

نگاه ها چند لحظه به هم افتاد و سرانجام نومیدانه از هم گذشتند و بعد یکباره نگاهشان به چهرهٔ گل افکندهٔ محمد صلی الله علیه و اله خیره شد:

امین، امین!

این نخستین بار بود که به محمد لقب «امین» داده شد. امین پهلوی مال التجاره خواهد ماند.

ابوطالب با صدای نعره مانندی گفت: برادر زادهٔ من سید السادات است، او باید در مهمانی سرجیوس حضور داشته باشد.

اما محمد خودش گفت: نه، عمو جان من ترجیح می دهم که پهلوی بارها بمانم. چشم ها و دهان ها از فرط حیرت چاک خوردند. آیا باور شدنی است که یک

جوان قرشی آنهم هاشمی آنهم پرورش یافته بر دامان عبدالمطلب سید العرب تا این

اندازه بتواند گذشت نشان بدهد.

سرجیوس از سادات عرب مهمانی کرده و برای یک پسر جوان که تازه پا به

ص: ۸۹

اجتماع گذاشته این فرصت بی نظیر است، اگر اکنون برای خود این افتخار را دست و پا نکند دیگر چنین فرصتی به چنگش نخواهد آمد، دیگر چه وقت می تواند مقام سیادت را برای خود به دست بیاورد.

چرا ای عزیز من! نمی خواهی به مهمانی این راهب مسیحی قدم رنجه فرمایی؟ بگذارید تنها بمانم تا هم مال التجاره شما را نگاه بدارم و هم کمی فکر کنم.

اعیان عرب از این که دیدند مسئله نگهبانی از مال التجاره حل شده، سخت خندان و خوشحال شدند، برخاستند و جامه های فاخر پوشیدند و پیش و دنبال به سمت صومعه راهب به راه افتادند.

هنوز آفتاب آن روز از سرایشی افق به آب های مدیترانه فرو نغلتیده بود، هنوز

راهب دم دریچه صومعه ایستاده بود، شاید از مهمانان تازه رسیده اش انتظار

می کشید. چشمش به بازرگانان قریش افتاد، بی اختیار نگاهش به بالای سرشان توی

هوا غلتید، یک برودت مرموز که جز نومییدی مایه ای ندارد به خونش افتاد، آهسته

از خود پرسید: پس کو آن یک قطعه ابر؟ همچنان ایستاده بود، مثل این که سراپا

خشکش زده بود.

مهمانان از راه رسیدند و به رسم جاهلیت سلامش دادند. به سلامشان جواب

داد و به مقدمشان تهنیت گفت و آن وقت پرسید: مگر خدمتکار من تقاضای مرا به

عرض سادات عظام نرسانیده؟

- چرا از ما دعوت کرده که از نعمت شما بهره مند شویم.

- مگر از قول من تقاضا نکرده که بزرگان عرب همگان مهمان من هستند؟

- البته این طور گفته بود.

سرجیوس در اینجا با لحن اسفناکی گفت: مثل این که همگان قدم رنجه

نفرموده اند.

ص: ۹۰

یک عرب بی تربیت که حتما از قریش بود غرغر کرد: فقط یک پسر یتیم که او هم نگهبان مال التجاره است، فقط او نیامده.

دست ابوطالب بی اختیار به سمت قبضه شمشیرش چسبید: فرومایه! من این

یاوه گویی هارا تحمّل نخواهم کرد، محمّد یتیم نیست بلکه امین است.

راهب دست پاچه شد، دیگران پا به میان گذاشتند و میان ابوطالب با آن پاوه

گوی بی ادب فاصله گرفتند و برای راهب توضیح دادند که یک نوجوان نو سال با ما

همراه است و چون این جوان به صفت امانت و نجابت مشهور است بجا مانده تا

کالای ما را از دستبرد ساربانان و حوادث دیگر ایمن بدارد.

راهب خوشحال شد و گفت: آیا به ضمانت من اعتماد دارید؟ البتّه.

- من به عهده می گیرم که اگر نقیصه ای به اموال شما راه یابد هر چه باشد جبران

کنم، بنابراین او را هم به همراه بیاورید.

تازه به پای سفره نشسته بودند که ناگهان چشم سرجیوس به آن پاره ابر افتاد،

دید آن چتر آسمانی در فضا به حرکت در آمده و دارد به سوی صومعه می آید و پس

از چند لحظه محمّد از راه رسید.

راهب که همچون مردم آشفته، چشم از سیمایش بر نمی داشت و مبهوتانه

نگاهش می کرد بالأخره به زبان آمد و گفت: جلوتر بیا، جلوتر بیا تا تو را بهتر بینم.

عرب ها با اشتهای شعله کشیده ای نان و گوشت می خوردند، فقط ابوطالب

سراپا گوش شده بود تا حرف های راهب را بشنود، البتّه دیگران هم می توانستند به

این گفتگوها گوش کنند.

- اسم تو چیست؟

- محمد!

روی این اسم مکث کوتاهی افتاد، سرجیوس زیر لب چند بار این اسم را تکرار

ص: ۹۱

کرد: محمّد، محمّد! و بعد پرسید:

از کدام قبیله!؟

- از قریش.

- از کدام دودمان؟

- از آل هاشم بن عبد مناف.

- چرا به مهمانی من نیامدی؟

قبول کرده بودم که از مال التجاره نگهبانی کنم، به علاوه دوست می داشتم تنها بمانم.

- در تنهایی چه کنی؟

فکر کنم، آسمان هارا، ستاره ها را، دنیا را تماشا کنم.

- در این تماشا به چه فکر می کنی؟

محمّد خاموش ماند. راهب دوباره پرسید. سپس گفت: دلم می خواهد تو را بینم.

- در برابرت ایستاده ام مرا بین.

- می خواهم میان دو شانه ات را بینم.

- اجازه می دهم.

راهب به پشت سر محمّد پیچید. بازرگانان قافله لقمه را از دست گذاشتند و با

حیرت به کارهای این ترسای پیر نگاه می کردند، می خواهد چه چیز را بیند؟

سرجیوس پیراهن پیغمبر را از پشت سر به پایین کشید و تا چند دقیقه آن طور که

گویی کتاب مقدّسی را تلاوت می کند، در میان شانه های محمّد به مطالعه پرداخت

و بعد به خودش گفت: اوست، اوست.

ابوطالب که تا این لحظه خاموش ایستاده بود پرسید: این کیست؟

ص: ۹۲

راهب آهی کشید و گفت: آن کس که مسیح از وی یاد کرده و به مقدمش بشارت داده است.

این سخن را گفته و نگفته به سمت ابوطالب برگشت.

- با این جوان چه نسبتی دارید؟

- پسر من است.

- هرگز چنین چیزی نیست، نه این طور نیست.

ابوطالب با تبسم گفت: چطور این طور نیست؟

- این جوان باید یتیم باشد.

خنده بر لب های ابوطالب خشکید: از کجا دریافته ای که او یتیم است، آری، یتیم است و برادرزاده من است.

- بنابراین احتیاط کن که او را نشاسند، می فهمی ای سید عرب؟!

احتیاط کن که یهودی ها به این اسرار پی نبرند مبادا نابودش کنند.

- چرا مگر چه گناهی کرده که می ترسید نابودش کنند؟

راهب به ابوطالب جواب داد، اما مثل این که با خودش حرف می زند، آوای

مرموزی داشت:

- آتیۀ او، آیندۀ او، آنچه او خواهد کرد، آنچه با دست او به وجود خواهد آمد،

آن حوادث و ملاحم که در انتظار اوست و آن حوادث و ملاحم که به انتظار ظهور

وی در ابهام آینده غنوده اند.

ابوطالب پرسید: شما می دانید که در آیندۀ اش حوادث و ملاحم پنهان است؟

- در این خط مقدس که میان شانۀ هایش نوشته شده، آنچه خواندنی بود

خوانده ام و از آن ابر سفید که بر بالای سرش چتر زده آنچه شنیدنی است شنیده ام،

دیگر چه بگویم؟

ص: ۹۳

پس از چند لحظه سکوت: بنشینیم و نان و گوشت بخوریم.» (۱)

۵۸- دوران جوانی

«دوران جوانی رسول خدا در سه مرحله سپری شد: چوپانی، تجارت، خدمت به خلق.

در روایت است که پیامبر فرمود:

ما من نبیّ إلا وقد رعى الغنم قبل وأنت یا رسول الله، فقال: انا رعيتها لأهل مکه بالقراریط.

هیچ پیغمبری نیست مگر این که شبانی گوسپند کرده است، گفتند: ای رسول خدا! حتی شما؟ فرمود: آری و من هم برای اهل مکه در «قراریط» گوسپند چرانی کرده ام.

از ابو سلمه بن عبدالرحمن روایت شده که گروهی میوه های درخت اراک را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و اله آوردند، فرمود:

بر شما باد که سیاه ترها را جمع کنید و من وقتی چوپان گوسپندان بودم چنان می کردم. گفتند: مگر شما هم گوسپند می چرانده ای؟ فرمود: آری، و هیچ پیامبری نیست مگر این که گوسپند چرانده است.

او در سن حدود بیست و چهار سالگی گله ای از گوسپندان را همچون موسای کلیم به پیش می انداخت و خود به دنبالشان راه به صحرا و کوهساران می برد.

چوپانی گوسپندان را پیشه خود ساخته بود، تا روزی هم این گله گم کرده راه و بدبخت را که از شش طرف در چنگ گرگ های شهوت و غضب و ظلم و دروغ و

مناهی و ملامتی گرفتار بودند از خطر برهاند و به صراط مستقیم حق هدایت

نماید. (۱)

۵۹ - ملاقات محمد صلی الله علیه و اله با خدیجه علیها السلام برای تجارت

محمد صلی الله علیه و اله خانه عمویش ابوطالب به سر می برد و برای مردم چوپانی می کرد تا یک روز...

دیگر در این کار هم سودی نیست چه باید کرد؟ محمد چشمان پر مهرش را بر

روی عموی نازنینش دوخت و گفت: آیا چه کاری می توانم انجام بدهم؟

- آن کار که اجداد تو داشتند: تجارت، آری، تجارت ای عزیز دل من. سپس به

وی پیشنهاد کرد، خدیجه از بزرگترین ثروتمندان شهر است و دامنه تجارت او به

مصر و حبشه کشیده شده، دنبال مرد امینی می گردد که برنامه تجارت خود را به

عهده او بگذارد، فرزندم خود را به او معرفی کن.

مناعت و بلندی و عظمت روح پیامبر، مانع از آن بود که مستقیماً بدون هیچ

سابقه و درخواستی پیش خدیجه برود و پیشنهاد خود را مطرح سازد، به همین

خاطر به عموی خود گفت: شاید خود او دنبال من بفرستد. اتفاقاً چنین هم شد،

خدیجه کسی را دنبال محمد صلی الله علیه و اله فرستاد و حضرت را برای مذاکره دعوت کرد.

چون به خانه خدیجه آمد به او گفت: چیزی که مرا شیفته تو نموده است همان

راستگویی، امانتداری و اخلاق پسندیده تو است و من حاضرم دو برابر آنچه به

دیگران می دهم به تو تقدیم نمایم و دو غلام خود را با تو همراه می کنم تا در تمام

امور فرمانبر تو باشند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَرِيان مَلَاقَاتِ بَا خَدِيجَه رَا بَا عَمُوِي بَزْرگُوَارَش اَبُو طَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَر

مِيان كُذَارَد، وِي دَر جَوَابِ بَرَادِرَزَادَه اش كُفْت: اِيْن بَرْنَامَه وَسِيْلَه اِيْ اسْت بَرَاي

زَنْدَكِي كِه خُدَاوَنْد بَرَاي تُو مَقْرَّر فرموده اسْت.

كَارَوَان قَرِيْش اَمَادَه رَفْتَنْ شُد، كَالَايِ تِجَارَتِي خَدِيجَه هَم بَا كَارَوَان بُوْد، دَر اِيْن

هَنْگَام خَدِيجَه شْتَرِي رَاهَوَار وَ مَقْدَارِي اَجْناسِ گَرانِ بَهَا دَر اَخْتِيَار وَ كِيْل خُود كُذَارَد وَ

ضَمْنًا بَه دُو غَلَامِ خُود دَسْتُوْر دَاد كِه دَر تَمَامِ مَراحِلِ كَمَالِ اَدْبِ رَا بَه جَا آوَرَنْد وَ هَر

چَه او اَنْجَامِ دَادِ اَعْتِرَاضِ نَمَايَنْد وَ دَر هَر حَالِ مَطِيْعِ او بَاشَنْد.

كَارَوَان بَه مَقْصِدِ رَسِيْدِ وَ هَمْگِي دَر اِيْن مَسافِرْتِ سُوْدِ بَرْدَنْد، وَلِي مُحَمَّدِ اَز هَمَه

بِيْشْتَرِ وَ چِيْزَهائِي نِيْز بَرَاي فَرُوشِ دَر بَازارِ تَهَامَه خَرِيْد.

كَارَوَانِ پَسِ اَزِ پِيروزيِ كَامَلِ رَاهِ مَكَّه رَا پِيْشِ گَرَفْت. مُحَمَّدِ دَر اِيْنِ سَفَرِ بَرَايِ بَارِ

دُوْمِ اَزِ دِيَارِ عَادِ وَ ثَمُوْدِ كُذَشْت، سَكُوْتِ مَرگَبَارِي كِه دَر مَحِيْطِ زَنْدَكِيِ اَنْ قَوْمِ سَرَكَشِ

حَكْمَفَرْمَا بُوْد، او رَا بِيْشْتَرِ بَه عَوَالِمِ دِيْگَرِ مَتَوَجَّهِ سَاخْت. عِلَاوَه بَرِ اِيْنِ، خَاطِرَاتِ

سَفَرِ سَابِقِ تَجْدِيْدِ شُد، بَه يَادِ رُوْزيِ اَفْتَادِ كِه هَمْرَاهِ عَمُوِيِ خُودِ هَمِيْنِ بِيابانِ هَا رَا

پِيْشْتِ سَرِ مِي كُذَاشْت. كَارَوَانِ بَه مَكَّه نَزْدِيْكِ شُد، مِيْسَرَه رُو بَه رَسُوْلِ خُدَا نَمُوْد وَ

كُفْت: چَه بَهْتَرِ شَمَا پِيْشِ اَزِ مَا وَاْرَدِ مَكَّه شُوِيْدِ وَ خَدِيجَه رَا اَزِ جَرِيانِ تِجَارَتِ وَ سُوْدِ

بِي سَابِقَه اِي كِه اَمْسَالِ نَصِيْبِ مَا كُشْتَه اَگَاهِ سَازِيْد. پِيامِبَرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَر حَالِي كِه خَدِيجَه دَر

غَرْفَه خُودِ نَشَسْتَه بُوْدِ وَاْرَدِ مَكَّه شُد، خَدِيجَه بَه اسْتَقْبَالِ او دُوِيْدِ وَ او رَا وَاْرَدِ غَرْفَه

نَمُوْد. پِيامِبَرِ بَا بِيانِ شِيْرِيْنِ خُودِ جَرِيانِ سَفَرِ تِجَارَتِي رَا شَرَحِ دَاد. چِيْزِي نَكُذَشْتِ كِه

مِيْسَرَه وَاْرَدِ شُدِ وَ اَنْچَه رَا دَرِ اِيْنِ سَفَرِ دِيْدَه بُوْد - كِه تَمَامِ اَنْهَا بَرِ عَظْمَتِ وَ مَعْنُوِيْتِ

مُحَمَّدِ اَمِيْنِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گُوَاهِي مِي دَاد - بَرَايِ خَدِيجَه تَعْرِيْفِ كَرْد.

از جمله وقتی به بصری رسیدیم من و محمد زیر درختی فرود آمدیم، راهبی به نام نسطورا در آن جا بود، گفت: زیر این درخت هرگز غیر از پیامبر فرود نمی آید،

ص: ۹۶

سپس از من پرسید آیا در چشمان این جوان سرخی دیده می شود؟ گفتم: آری،
گفت: او پیامبر و خاتم انبیاست.

از جمله در وقت داد و ستد با تاجری بر سر موضوعی اختلاف پیدا کرد، آن مرد
گفت: به لات و عزّی سوگند بخور تا من سخن تو را بپذیرم، امین در پاسخ او گفت:
پست ترین و مبعوض ترین موجودات پیش من همان لات و عزّی است که تو آنها را
می پرستی.» (۱)

۶۰- پیامبر و حلف الفضولی

«بیست سال قبل از بعثت، مردی در ماه ذو القعدة وارد مکه شد و متاعی در
دست داشت، عاص بن وائل آنرا خرید و پولی که متعهد شده بود بپردازد
نپرداخت. میان آنان مشاجره شد. آن مرد دید قریش در کنار کعبه نشسته اند. در برابر
آنان ناله زد، اشعاری سرود، قلوب مردانی که در عروقتان غیرت در جریان بود
تکان داد، از آن میان زبیر بن عبدالمطلب برخاست و عده ای نیز با او همصدا شده
در خانه عبد الله بن جدعان انجمن کردند و با هم پیمان بستند و هم قسم شدند که
دست به اتحاد و اتفاق بزنند و تا آن جا که امکانات اجازه می دهد حقوق مظلوم را از
ظالم بگیرند.

مراسم پیمان تمام شد، از آن جا برخاستند و به سوی عاص بن وائل آمدند و
متاعی را که خریده و عوض آنرا نداده بود از وی گرفته به صاحبش تحویل دادند.
محمد صلی الله علیه و اله در این پیمان که حیات مظلومان را بیمه می کرد شرکت جست و خود
درباره عظمت این پیمان جمله هایی فرموده است از جمله:

«در خانهٔ عبد الله جدعان شاهد پیمانی شدم که اگر امروز هم (ایام بعثت) مرا به آن پیمان بخوانند اجابت می‌کنم. من حاضر نیستم پیمان خود را بشکنم اگر چه در برابر آن گران بهاترین نعمت را در اختیارم بگذارند».

ورود محمد به حوزهٔ این پیمان و سعی و کوششی که در خدمت به مظلومان و محرومان داشت آن چنان به آن ارزش بخشید و آن را تحت عنوان «حلف الفضول» چنان محکم و استوار ساخت که نسل آینده نیز خود را موظف می‌دید به مفاد آن عمل نماید.

گواه مطلب جریانی است که در دوران فرمانداری ولید بن عتبه برادر زادهٔ معاویه بن ابی سفیان که از طرف او حاکم مدینه بود اتفاق افتاد.

سالار شهیدان حضرت حسین علیه السلام که در سراسر عمر خود زیر بار ستم نرفت بر سر مالی با حاکم مدینه که همواره به قدرت های محلی و مرکزی تکیه کرده اجحاف می نمود اختلاف پیدا کرد. امام برای درهم شکستن اساس ستم و آشنا نمودن دیگران به حق خود، رو به فرماندار مدینه کرد و گفت:

به خدا سوگند! هرگاه بر من اجحاف کنی دست به قبضهٔ شمشیر می‌برم و در مسجد رسول خدا می‌ایستم و مردم را به آن پیمانی که پدران و نیاکان آنها بنیان گذار آن بودند دعوت می‌نمایم. از آن میان عبد الله بن زبیر برخاست و همین جمله را تکرار کرد و ضمناً افزود: نهضت می‌کنیم و حق او را می‌گیریم و یا این که در این راه کشته می‌شویم.

دعوت حسین علیه السلام کم کم به گوش همهٔ افراد غیور مانند مسور بن مخرمه و عبدالرحمان بن عثمان رسید و تمام لَبِیک گویان به آستان مقدس حسینی شتافتند و

در نتیجه فرماندار از جریان وحشت کرد و دست از اجحاف برداشت.» (۱)

۶۱- ازدواج پیامبر صلی الله علیه و اله

روح بزرگ خدیجه و پاکدامنی و عفت و فضیلت و تقوای او چیزی نیست که آئینه بیان و گردش قلم، بتواند آنرا نشان بدهد.

گویی دست تقدیر، واقعیت‌ها و کرامات نفسی و فضایل انسانی را با خاک وجود او عجين کرده بود تا لیاقت همسری گوهر یکدانه گنجینه خلقت را پیدا کند و دختری چون فاطمه زهرا، مادر یازده امام معصوم و حافظان فرهنگ حق تا قیامت، از وجود ذی جود او پدید آید!

خدیجه اوصاف محمد را دهان به دهان شنیده بود، ولی وصفی که میسر غلام

او در پایان سفر تجارتي از محمد صلی الله علیه و اله داشت بیش از پیش قلب وی را به آن کانون عظمت و کرامت نزدیکتر کرد:

بانوی من، نمی دانی امین چه جوان نازنینی است! چه بزرگوار است! چه مهربان

است! چه جوانمرد است! جمالش، خصالش، سخن گفتنش، راه رفتنش، نوازش و

مهربانیش، هر کدام صد کتاب تعریف دارد، او آقای من بود، البته نماینده شما بود و

به جای آقای من ایستاده بود. ولی با من همچون یک برادر حرف می زد، کمکم

می کرد، همراه من به پرستاری شتران می آمد، من از این موجود اسرار آمیز

حکایت‌ها در این سفر دارم، از وی عجایبی دیده ام که به شرح و بیان نمی آید. در

میان راه دو شتر از شترهای ما رنجور شدند من دلتنگ شدم، گفتم چکار کنیم؟

لبخندی زد و دلداریم داد و بعد به پیش شتران از راه مانده و از کار افتاده آمد،

دست های با عظمت و پنجه های بلندش را پیش برد و سر و گوش شترها را نوازش داد. زبان بسته ها تا حرارت دست این مرد را احساس کردند مثل این که جان تازه و جوانی تازه ای یافته باشند، از جا برجستند و به رقص و طرب آمدند.

میسره می گفت و خدیجه می شنید، در این حال دیگر صدای میسره به گوش خدیجه نمی رسید، زیرا فکرش مستقلاً با امین صحبت می کرد و از امین صحبت می شنید. او به خاطر خطوط مشترکی که در پاکی و فضیلت با امین داشت به دوست و محبوب راه یافته بود، دیگر چه حاجت به این که با میسره حرف بزند؟ بی اختیار به او می گوید: بس است، علاقه مرا به او دو چندان کردی، برو تو و همسرت را آزاد کردم و دویت درهم و دو اسب و لباس گران بهایی در اختیارت می گذارم.

سپس آنچه را از میسره شنیده بود برای ورقه بن نوفل که دانای عرب بود نقل

می کند، او هم در جواب می گوید: صاحب این کرامات پیامبر است!

خدیجه بزرگوار این انسان والا، که معارف اسلامی درباره اش گفته اند:

خدیجه از زنان بافضیلت بهشت است.

شیخ متقدمین حضرت صدوق از رسول اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل کرده که:

بهشت مشتاق چهار زن است: مریم، آسیه، خدیجه، فاطمه.

و هم اوست اول زنی که بی چون و چرا در لحظه اول بعثت به تمام واقعیت های

الهیة ایمان آورد.

روزی در خانه اش نشسته بود و عده ای در منزل در خدمتش بودند، از جمله

یکی از دانشمندان یهود، اتفاقاً امین از آن جا گذشت، دانشمند یهودی از خدیجه

خواست از امین بخواهد لحظاتی در آن مجلس شرکت کند، امین وارد مجلس شد،

ص: ۱۰۰

دانشمند یهودی از امین خواست بگذارد علایم نبوت را در صورت ظاهر او ببیند،
امین پذیرفت. خدیجه به دانشمند یهودی گفت: هر گاه عموهایش از کنجکاوی تو
خبر شوند عکس العمل سختی نشان خواهند داد، زیرا آنها از یهود بر وی
می ترسند.

مرد یهودی گفت: صدمه زدن به امین محال است، چرا که دست تقدیر او را
برای خاتمیت و ارشاد ناس می پروراند. خدیجه گفت: از کجا می گویی؟ گفت: من
نشانه های پیغمبر آخر الزمان را در تورات دیده ام و از نشانه های او این است که پدر
و مادرش می میرند و جدّ و عموی وی از او نگهداری می کنند و از قریش زنی را
انتخاب می کند که سیده قریش است، سپس به خدیجه اشاره کرد و گفت: خوشا به
حال کسی که افتخار همسری او را پیدا کند!

خدیجه شبی در عالم رؤیا دید: خورشید فروزان بالای شهر مکه چرخ خورد و
سپس پایین آمده به خانه وی فرو شد. خواب خود را برای ورقه حکایت کرد، ورقه
گفت: با مرد بزرگی ازدواج می کنی که شهرت او جهانگیر خواهد شد.

این واقعیت ها و از همه مهم تر صفا و پاکی و سلامت و فضیلت و عفت و تقوای
خود خدیجه که وی را از تمام رسوم جاهلیت حفظ کرده بود، باعث شد که از طرف
وی به امین پیشنهاد ازدواج شود. اما از آن طرف:

محمّد صلی الله علیه و اله در ایام فراغت در بیابان های مکه و به خصوص در کوه حرا کنار غار
مشغول سیر فکری در آفاق و انفس می شد. برای وجود مقدّسش معلوم بود که
ماسوای حق - عزّو علا - در معرض زوال است و فنا، حقیقتش معلومی است معدوم
و صورتش موجودی است موهوم، دیروز نه بود داشت و نه نمود، امروز نمود است

بی بود، و پیداست که فردا از وی چه خواهد گشود. زمام انقیاد به دست آمال و
امانی نمی داد و پشت اعتماد بر این امور فانی نمی نهاد. دل از همه برکنده بود و به

ص: ۱۰۱

خدای عزیز نهاده، از همه گسسته بود و به او پیوسته، به او که همیشه بود و همیشه باشد و چهره بقایش را خار هیچ حادثه نخراشد.

توحید یگانه گردانیدن دل است، یعنی تخلیص و تجرید او از تعلق به ما سوای حق - سبحانه - هم از روی طلب و ارادت و هم از جهت علم و معرفت.

یعنی طلب و ارادت او از همه مطلوبات و مرادات منقطع گردد و همه معلومات و معقولات از نظر بصیرت او مرتفع شود.

محمد صلی الله علیه و اله تا کار به دست می آمد از کار رو بر نمی گردانید، چوپانی، باغبانی،

کشیدن آب از چاه، نوشانیدن آب به شترها گوسپندها، نگهبانی از نخلستان ها و...

هر چه به وی پیشنهاد می دادند انجام می داد و اجرتش را به عموی خود

می پرداخت تا رنج سختی زندگی را از چهره پاک عمو بزداید.

عمو از این برادر زاده عزیز که هم یادگار برادر جوانمرگش بود و هم یادبود

محبت ها و مهربانی های پدر بزرگوارش عبدالمطلب را با خود می داشت، خیلی

راضی بود، ولی یک نگرانی مبهم دم به دم قلبش را می فشرد، آهسته از خود

می پرسید بالاخره چه باید کرد؟ اشکال در چیست؟ چه باید کرد؟ مسئله ازدواج

این جوان را که اکنون پا به بیست و پنج سالگی گذاشته است چه باید کرد؟

خدیجه آن بانوی محترمه و شریفه و دانا به وسیله زنی به نام «نفیسه» خواسته

خود را به پیامبر اعلام کرد، پیامبر عزیز میل خدیجه را با عموهایش در میان

گذاشت و پس از بحث و مباحثه با پانصد درهم مهریه بنا شد این پیوند ملکوتی

صورت بگیرد.

خدیجه کبری با راز و نیاز به درگاه حضرت حق، خود را به این شرافت عظمی

۶۲ - خواستگاری از حضرت خدیجه علیها السلام

چون مجلس ازدواج با شرکت بزرگان طرفین بر پا شد حضرت ابوطالب جهت خواستگاری، خطبه زیر را خواند:

«سپاس خداوندی را که ما را از ذریه ابراهیم و فرزندان زادگان اسماعیل قرار داد ما را از ارکان معد و عناصر اصلی قبیله مضر و پاسداران خانه خود و خدمتگزاران حرم خویش شرافت داد و برای ما خانه ای اختیار فرمود که همگان به سوی آن می آیند و آن حرم امن است، سپاس بر او که حکومت بر این منطقه را به ما عنایت کرد.

همانا برادرزاده ام محمد صلی الله علیه و اله با هیچ مردی مقابله نمی شود، مگر این که سنگین تر و برتر است و اگر هم از نظر مال دنیا فقیر باشد مهم نیست که مال سایه زودگذر و چیزی است که دست به دست می شود.

محمد صلی الله علیه و اله را خوب شناخته اید و قرابت او را می دانید، خدیجه دختر خویلد را خواستگاری می کند و کابین او را آنچه مربوط به حال و آینده است از مال من داده، سوگند به خدا که از این پس خبر او بزرگ و گران قدر خواهد بود».

خدیجه بانویی عقیف و مهربان و صمیمی بود، زنی هوشیار و دانا بود، به محمد صلی الله علیه و اله و گفته بود دوست دارم، و راست گفته بود.

این زن در این ازدواج، مقام اجتماعی خود را تا همسری با یک جوان که به

محمد یتیم مشهور بود به پایین کشید، ولی خودش می دانست که مقام معنویش را

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۱۷۷/۲.

در سایهٔ محمّد تا عرش برین بالا برده است.

زن های متشخص و متفر عن قریش، دیگر با وی معاشرت نمی کردند، دخترانی که شب و روز دور برش همچون منظومهٔ شمس می چرخیدند نظام خود را گسسته و پریشان و پراکنده شده بودند، اما از این لحاظ یک ذره هم دلتنگ و مکدر نبود.

این زنان قدر، روشنفکر و کار آزموده بود که همچون وزیری مدبر و با تدبیر طرف مشورت امین قرار می گرفت. وی تنها زنی بود که توانست در زندگی محمّد چنین مقامی را دریابد. وی نزدیک به چهل میلیون سکهٔ طلا از ثروت خود را در راه محمّد و عقیده و ایمان و فرهنگ او خرج کرد. او تا زنده بود تنها همسر پیغمبر بود و پس از مرگش این احترام و شرف به یک عشق آسمانی عوض شده بود.

پیغمبر خدیجه را پس مرگش، همانند زمان حیاتش عاشقانه دوست می داشت عاشقانه از وی یاد می کرد تا آن جا که چند بار عایشه را به سخنان نیش دار وادار کرد. عایشه می گوید:

گوسپندی را سر بریده بودیم، رسول اکرم برای دوستان کهنسال خدیجه از این گوسپند چند سهم مقرر فرمود و چنان صمیمانه از خدیجه یاد کرد که حسّ حسادت من سخت به هیجان در آمد: یا رسول الله! فکر می کنم که تو در این دنیا جز خدیجه هیچ زنی را زن نمی شماری!

پیامبر در جوابم سکوت کرد و این سکوت تصدیق منش، آتش به جانم زد، گفتم:

یا رسول الله! بس نیست که این همه از یک پیره زن سپید مو یاد می کنی؟ خدا را

سپاس گوی که پس از مرگش دختران جوان بهره ات ساخته. احساس کردم که رسول

خدا خشمناک شد، آن ورید آبی گون که میان دو ابرویش قرار داشت پر شد و

برجسته گردید و فرمود:

«خوب است بس کنی عایشه، در آن روزگار که خدیجه دوستم داشت کسی

ص: ۱۰۴

دوست و یارم نبود، در آن روزگار که او به نبوت من تصدیق کرد همه تکذیب کردند،
در آن روزگار که سخت بینوا و تهیدست بودم ثروت گزافش به اختیارم افتاد و بالاتر
از همه فاطمه از وی به یادگار مانده است.»

خدیجۀ کبری تا زنده بود برای پیامبر یاری راستین و تکیه گاهی عظیم بود،
پیامبر در هر مصیبت و رنجی که از کفار و مشرکان می دید، با ملاقات با خدیجه، دل
روشن می داشت و رفع غم و غصه می نمود. (۱)

۶۳- ارتحالی حضرت خدیجه علیها السلام

همسر بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و اله بعد از تحمّل تنهایی و مصایب و آلام زیاد به
خصوص اقامت اجباری سه ساله در شعب ابوطالب از پا در آمد و به بستر بیماری
افتاد، تنها سر پرست و یار او محمد صلی الله علیه و اله بود، زیرا تمام زنان قریش و مکه به خاطر
ازدواجش با پیامبر و تهیدست شدنش وی را تنها گذاشته بودند.
آری، بانویی که روزگاری ملکه قریش و سیده حجاز بود، بانویی که بانوان مکه به
معاشرت و دوستیش بر خود می بالیدند، تنها مانده بود.
بانویی که دستگاه بازرگانیش، ثروتمندترین و غنی ترین دستگاه های تجارته
عرب بود به روز مرگ تک و تنها در اطاقی کوچک، خود بر فرش بوریایی افتاد و جز
شوهر عالی مقامش محمد صلی الله علیه و اله و دختر کوچکش فاطمه زهرای علیها السلام هیچ کس را در
کنار نداشت. دختران دیگرش زینب و رقیه در مکه حضور نداشتند.
آهسته آهسته نفس بیمار به شماره افتاده بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله دستور فرمود که
فاطمه زهرا را از اطاق مریض به اطاق دیگری ببرند و خود پنجه های لاغر خدیجه را

که اندک اندک حرارت تب با حرارت حیات از زیر پوست های خشکیده اش می گریخت و جای خود را به برودت مرگ می سپرد در دست داشت.

برای آخرین لحظه، چشمان خداین خدیجه از هم گشوده شد و نظری به

دیدگان اشک آلود شوهرش انداخت:

یا رسول الله! از من راضی باش.

پیامبر فرمود: امیدوارم که خدای من هم از تو راضی باشد. خدیجه آهی کشید و

گفت: فاطمه کو؟

- به خاطر فاطمه نگران مباش خدای تو نگهبان اوست.

- خدای من... خدا نگهبان خوبی است، خدا کافی است.

پیامبر روی صورت خدیجه خم شد و فرمود:

هم اکنون جبرئیل بر من وارد شده و سلام خدا را به تو می رساند. خدیجه

لبخندی از منتهای رضایت و خشنودی به لب آورد و گفت:

انّ الله هو السلام ومنه السلام وإليه السلام وعلى جبرئيل السلام.

به درستی که خدا سلامت و بی عیب است و سلامت از او سرچشمه می گیرد و

به سوی او باز می گردد و بر جبرئیل سلام و درود باد.

در آخرین نفس به وحدانیت الهی و رسالت محمد صلی الله علیه و اله شهادت داد و برای

همیشه دیده از جهان فرو بست. (۱)

۶۴ - بازسازی کعبه

چون محمد صلی الله علیه و اله سی و پنج ساله شد در مراسم خراب کردن کعبه و بازسازی آن

شرکت فرمود و قریش به هر چه که او در آن مورد حکم کند، راضی شدند.
درباره سبب خراب کردن و بازسازی آن، ابن عباس و محمد بن جبیر بن مطعم
نقل کرده اند که:

کوهها مشرف بر مکه بوده و سیل از مناطق بالای مکه راه می افتاده و داخل کعبه
می شده و از بالای آنهم می گذشته است و قریش ترسیده اند که خانه خراب شود.
بلندی کعبه اندکی بیش از قامت بود، قریش خواستند آنرا بلندتر و مسقف
بسازند و در عین حال که به این کار مصمم بودند، از خراب کردن آن می ترسیدند
ولی پس از سرقت گنجینه کعبه وادار به خراب کردن و بازسازی آن شدند.
چون همگان درباره خراب کردن و بازسازی کعبه هماهنگ شدند ابو وهب بن
عمرو بن عائد بن عمران بن مخزوم که دایی پدر رسول خدا بود سنگی از کعبه کند و
سنگ از دستش افتاد و در جای خود قرار گرفت و او خطاب به قریش گفت: ای
مردم! نباید چیزی غیر از اموال حلال خود در این راه مصرف کنید، نباید در آمدهای
نامشروع خود فروشی و ربا و مظلّمه مردم در این راه صرف شود. و گفته شده این
مطلب را ولید بن مغیره مخزومی گفته است.

در عین حال این که تصمیم به بازسازی کعبه گرفته شد، مردم از ویران ساختن
کعبه می ترسیدند و از شروع به آن کار خودداری می کردند. ولید گفت: من این کار را
آغاز می کنم. تبر در دست گرفت و روی دیوار کعبه ایستاد و گفت: خدایا! می دانی
که نیت ما خیر است و نیز گفت: خدایا! در این زمینه ما را از گمراهی حفظ فرما.
سپس بخشی از ناحیه دو رکن کعبه را خراب کرد.

مردمان شب را منتظر ماندند تا ببینند سرانجام کار ولید چه می شود و گفتند: اگر

او مرد که چیزی از آن را خراب نمی کنیم و آنچه را هم خراب کرده به حال اوّل بر
می گردانیم و اگر حادثه ای برای او پیش نیامد، دلیل بر رضایت خداوند است و بقیه

ص: ۱۰۷

را خراب خواهیم کرد. فردا صبح زود ولید بر سرکار خود آمد و شروع به خراب کردن کرد و مردم هم همراه او شدند تا به اساس و پایه های ابراهیمی رسیدند. دستور به جمع آوری سنگ برای بنای کعبه دادند، پیامبر هم همراه مردم جهت ساختمان کعبه سنگ حمل می کرد. چون ساختمان کعبه به جای حجر الأسود رسید قریش با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، هر قبیله می خواست خودش بدون دخالت دیگران آنرا در محل معینش نصب کند. کار به ستیزه و مخالفت شدید کشید آن چنانکه آماده جنگ با یکدیگر شدند.

قریش چهار تا پنج شب صبر کردند و سپس در مسجد جمع شدند تا در این باره مشورت کنند و انصاف دهند.

ابو امیه بن مغیره که پیرمردترین قریش بود گفت: ای گروه قریش! در مورد این

اختلاف و حلش آنرا بر عهده نخستین کسی که وارد مسجد شود بگذارید. در این

هنگام محمد صلی الله علیه و اله وارد مسجد شد، چون او را دیدند، گفتند: این محمد امین است و

به او راضی هستیم، چون امین پیش ایشان آمد و موضوع را با وی در میان گذاشتند

ردای خود را به زمین فرش کرد و حجر را به دست مبارک خود بر آن نهاد و سپس

فرمود: از هر یک از قبایل چهارگانه قریش مردی بیاید، آنگاه امین فرمود: هر یک

گوشه ای از ردا را بگیرید و همگی آنرا بلند کنید و چنان کردند و رسول خدا به

دست خود سنگ را بر جایش نهاد و به این شکل محمد بزرگوار از شعله ور شدن

آتش جنگ و خونریزی با درایت خدایی خود جلوگیری کرد!^(۱)

ص: ۱۰۸

این که ارباب تاریخ و سنن نوشته اند:

حضرت پس از نزول جبرئیل به خانه برگشت و با تردید در مسئله که آیا وحی بود یا چیز دیگر، خدیجه کبری را در جریان امر گذاشت و او گفت: مطمئن باش و استوار و ثابت قدم، سوگند به خدایی که جان خدیجه در دست اوست من امیدوارم که تو پیغمبر این امت باشی، سپس به نزد ورقه رفت و وی را از حادثه آگاه کرد. ورقه بدو گفت: ای خدیجه! او حتما پیامبر آخر الزمان است و این معنی را عداس یهودی تأیید کرد تا قلب پیامبر آرامش گرفت، خلاف عقل و وجدان و از آن مهم تر مخالف صد در صد با آیات قرآن مجید است و به نظر من می رسد که این مطالب دست پخت یهودیان آن دوران است که جنایتشان بر کسی پوشیده نیست و برای من بسیار جای تعجب است که چگونه علمای اهل سنت و بعضی از ساده لوحان شیعه این مطلب را که تهمتی بس بزرگ به قلب عالم امکان و ولایت مطلقه الهیه است در نوشته های خود آورده و کتب خود را به ساخته های مغرضان یهودی آلوده کرده اند.

وقتی نویسنده ای از بصیرت و طهارت عقل و بیداری وجدان و قدرت فطرت به دور باشد هر چه به قلمش در آید می نویسد و حساب نمی کند که نتیجه این نوشتار چیست و فردای قیامت در برابر محصول قلمش چه مسئولیت سنگینی در دادگاه الهی دارد.

مگر عقیده همه بر این نیست که محمد از تمام ملائکه و انس و جن و از همه انبیا برتر است؟

در صریح قرآن است که مقام نبوت در کودکی به یحیی عنایت شد عیسی علیه السلام

ص: ۱۰۹

بلافاصله پس از ولادت، اصول و فروع دین خدا را بیان کرد و اعلام داشت، تا چه رسد به گوهر گران بهایی که نبوت بدو ختم شد و قرآن مجید از افق قلب الهی او طلوع کرد.

اگر این نویسندگان به خود زحمت مراجعه به عقل و قرآن و نهج البلاغه و معارف الهیه را می دادند این گونه دچار خبط و اشتباه به پاکترین قلب و والاترین انسان نمی شدند. (۱)

۶۶ - بعثت در کلام امام عسکری علیه السلام

وجود مقدس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

«چون چهل سال از عمر حضرت گذشت حق تعالی دل او را بهترین دل ها و خاشع تر و مطیع تر و بزرگتر از همه دل ها یافت، پس دیده آن حضرت را نور دیگر داد و امر فرمود که درهای آسمان را گشودند و فوج فوج از ملائکه به زمین آمدند و آن حضرت آنان را نظر می فرمود و رحمت حق از ساق عرش تا سر مبارک او را گرفت، پس جبرئیل بر او نازل شد و بازوی آن حضرت را گرفت و حرکت داد و گفت: یا محمد! بخوان، گفت: چه بخوانم؟»

این جانب، بر اساس آیات و روایات و عظمت آنقلب مبارک، عقیده دارم و خدا را بر این عقیده ام شاهد می گیرم که معنای چه بخوانم؟ این بود که آیات تکوین را بر تو بخوانم یا آیات انفس را و یا آیات کتاب تشریح قرآن مجید را، کدام یک را بخوانم؟

جبرئیل گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ

* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

بخوان به نام پروردگارت که [همه آفریده ها را] آفریده؛ * [همان که]

انسان را از علق به وجود آورد. * بخوان در حالی که پروردگارت کریم ترین

[کریمان] است. * همان که به وسیله قلم آموخت، * [و] به انسان آنچه را

نمی دانست تعلیم داد.

طنین وحی با مسئله قرائت اسرار خلقت، قرائت اسما و صفات حق، مسئله

باعظمت قلم و تعلیم و تعلّم شروع شد. آری، پنج مسئله ای که زیر بنای تمام علوم

الهی و انسانی است و اساس رشد و تکامل عقلی.

چون ملائکه الله با اجازه از آن حضرت به مقام خود باز گشتند، وجود مقدّسش از

کوه حرا به طرف مکه حرکت کرد. بر هر درخت و سنگ و گیاه می گذشت کمال

تواضع را به حضرت داشتند و به زبان وجودی خود به او می گفتند:

السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا رسول الله.

درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای فرستاده خدا.

چون وارد خانه شد از شعاع جمالش خانه منور گشت، خدیجه عرضه داشت:

این چه نور است که در سیمای ملکوتی تو مشاهده می کنم؟ فرمود: این نور نبوت

است، بگو:

لا إله إلا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و اله.

خدایی غیر از خدای یکتا نیست و محمد فرستاده خداست.

پس خدیجه کبری شهادت گفت و به آن حضرت با کمال اخلاص ایمان آورد.»

رسول خدا در آن وقت به خدیجه فرمود: سرمایی در خود حسّ می کنم جامه ای

ص: ۱۱۱

بر من بپوشان. چون گلیمی بر او پوشاند و او خوابید، دو باره فرشته وحی بر او نازل

شد و از جانب حضرت محبوب به او گفت:

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبُّكَ فَكْبِيرٌ

ای جامه بر خود پوشیده! * برخیز و بیم ده، * و پروردگارت را

بزرگ دار. (۱)

۶۷ - عفو و گذشت پیامبر از دختر حاتم

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره کرامت و حسن خلق و آقایی و عفو و گذشت رسول

خدا صلی الله علیه و اله می فرماید:

زمانی که اسیران طائفه طی را به مدینه آوردند، در بین آنان دختری بود که به

رسول خدا صلی الله علیه و اله عرضه داشت: یا محمد! چه شود که مرا آزاد نماید تا من از

شمات و سرزنش قبایل عرب در امان بمانم، زیرا من دختر رئیس قبیله هستم و

پدرم اشخاص بی پناه را پناه می داد، اسیر را آزاد می کرد، به واردین غذا می داد،

افشای سلام می کرد و هیچ وقت حاجتمندی را بدون روا شدن حاجتش رد

نمی کرد، من دختر حاتم طایی هستم.

پیامبر فرمود: ای دختر! آنچه بیان کردی اوصاف مردم مؤمن است، اگر پدرت

اهل اسلام بود برای وی از خداوند طلب رحمت می کردم. سپس فرمود: دختر را

آزاد کنید، زیرا پدرش اخلاق نیک را دوست می داشت و خدا اخلاق نیک را

دوست دارد.

ابو برده بن دینار در آزادی دختر حاتم از جای برخاست و عرضه داشت: ای

رسول خدا! پروردگار اخلاق نیک را دوست دارد؟ حضرت فرمود: سوگند به

خدایی که جانم به دست اوست، وارد بهشت نمی شود مگر صاحب اخلاق

پسندیده. (۱)

۶۸ - مقاله نورمان و نسان پل

«روزی که از مرگ مادرم آگاه شدم به کلیسا رفتم تا در آن محفل روحانی دمی با خود خلوت کنم. می خواستم حضور او را در آن جا حس کنم مگر نه این که پیوسته در گوش من می خواند: هر بار که تو در این کلیسا به دعا و نماز می پرداز می من با تو خواهم بود. در پشت میز مخصوص خود جا گرفتم بر روی میز چشمم به انجیل کهنه اوراق شده ای که در همه سفرها مونس باوفای من بود افتاد، میلی باطنی مرا تحریک می کرد که در آن روز اندوهبار مایه تسلی خاطر بیابم، دستم را بر روی کتاب مقدس گذاشته ایستادم و به نقطه مبهمی می نگریستم، ناگاه آشکار احساس کردم که دو دست نرم و سبک کرک ماندی با لطفی بسیار روی سرم قرار داده شد، شادی غیر قابل بیانی مرا فراگرفت.

من فکر کنجکاوی دارم، حتی در تصادفات و پیشامدها می کوشم که آنچه رخ داده به طور دقیق تجزیه و تحلیل کنم و دلیل آنرا به دست آورم، با خود اندیشیدم که بی شک این توهمی بود که در نتیجه تأثر مرگ مادرم پیدا شده اما برای من محال می نمود که این توجیه را بپذیرم. از آن روز من هرگز در این که مادرم روحا زنده است تردیدی پیدا نکردم، من می دانم که او زنده است و تا ابد زنده خواهد بود.

کوچکترین شک و تردیدی یقین مرا در زندگی جاوید متزلزل نساخته، من بدان

ایمان دارم و آن را غیر قابل رد می دانم. یقین عینی دارم که پس از مرگ دوستان عزیز خود را خواهیم یافت و هیچ چیز ما را از آنان جدا نخواهد ساخت و نیز معتقدم که هرکس شخصیت خاص خود را در دل این جهان تازه پهنآور حفظ خواهد کرد و در آن جا رنج و آزاری برای اهل حقیقت نیست مسلماً سیر تکامل در آن جا نیز ادامه خواهد یافت، زیرا زندگی بدون هیچ نوع ترقی روحانی به طور غیر قابل تصویری بی رنگ و بو و تیره و تار خواهد بود.»(۱)

۶۹- اسلام سلمان فارسی

از ابن عباس روایت شده که گفته است: سلمان شخصا و از دهان خود برای من چنین نقل کرد و گفت:

«من مردی ایرانی از اهل اصفهان و دهکده ای که به آن جی می گویند هستم. پدرم دهقان و سالار دهکده اش بود و من محبوب ترین خلق خدا در نظرش بودم، محبت او به من چندان بود که مرا همچون دوشیزگان در خانه زندانی کرده بود و من در آیین مجوسی می کوشیدم تا جایی که از خدمتگزاران آتشکده شدم و پدرم همواره آتش را روشن نگه می داشت و اجازه نمی داد یک ساعت خاموش باشد. پدرم بوستان بزرگی داشت، روزی سرگرم ساختمانی بود و از سرکشی به بوستان باز ماند، به من گفت: پسرکم، امروز به واسطه گرفتاری ساختمان نتوانستم از مزرعه و بوستان خبر بگیرم، تو برو خبری بگیر و دستورهایی به من داد و گفت: دیر نیایی که تو برای من پر ارزش تر از همه چیزی.

گوید: به منظور رفتن به مزرعه راه افتادم، در این هنگام از کنار کلیسایی از

کلیساهای مسیحیان گذشتم، صداهای ایشان را که مشغول نماز گزاردن بودند شنیدم و من به واسطهٔ این که پدر در خانه محبوسم می داشت، از امور مردم اطلاعی نداشتم.

چون صداهای ایشان را شنیدم وارد کلیسا شدم تا ببینم چه می کنند، چون ایشان را دیدم از نمازشان خوشم آمد و گفتم: به خدا سوگند این آیین بهتر از آیین ماست و از آن جا حرکت نکردم تا غروب شد.

مزرعهٔ پدر را رها کردم و آن جا نرفتم، از آنها پرسیدم در کجا می توانم به سر چشمهٔ این دین برسم؟ گفتند: در شام. من پیش پدرم برگشتم، معلوم شد کسانی را به جستجوی من فرستاده و از همه کاری باز مانده است. چون پیش او رسیدم گفتم: ای پسر! کجا رفته بودی؟ مگر با تو چنان شرط نکرده بودم؟

گفتم: پدر جان از کنار مردمی می گذشتم که در معبدی مشغول نماز بودند و آنچه از دین ایشان دیدم پسندیدم و تا خورشید غروب کرد پیش ایشان بودم. گفتم: پسر جان در آن دین خبری نیست، دین تو و پدرانت از آن بهتر است، گفتم: به خدا سوگند چنین نیستان دین بهتر از دین ماست.

گوید: پدر بر من ترسید، بر پای من بند نهاد و مرا در خانه زندانی کرد! من کسی پیش مسیحیان فرستادم و گفتم هرگاه کاروان بازرگانان شما از شام رسید مرا خبر کنید و پس از این که کارهای خود را انجام دادند و آهنگ بازگشت کردند آگاهم سازید.

چون هنگام بازگشت ایشان رسید به من خبر دادند، من بند از پای خود برداشتم و همراه ایشان رفتم تا به شام رسیدم و آن جا پرسیدم چه کسی از همه بیشتر به

مبانی مسیحیت عالم است؟

گفتند: اسقفی که در کلیسا است. پیش او رفتم و گفتم من به این دین راغب شده ام

ص: ۱۱۵

و دوست می دارم همراه تو باشم و برای تو و کلیسا خدمت کنم و از تو دانش بیاموزم
و همراه تو نماز بگذارم. گفت: بیا و وارد کلیسا شدم و او مردی نادرست بود، به
مسیحیان دستور می داد صدقه دهند و چون صدقات را می آوردند برای خود
اندوخته می کرد و به فقرا نمی داد، آن چنانکه هفت کوزه زر و سیم اندوخت و من که
دیدم چنان می کند او را سخت دشمن می داشتم.

چون از دنیا رفت و مسیحیان برای خاکسپاری او جمع شدند به ایشان گفتم: این
مردی نادرست بود، به شما دستور پرداخت صدقه می داد و شما را به آن تشویق
می کرد و پس از این که صدقه را می آوردید برای خود اندوخته می کرد و چیزی از آن
به درویشان نمی داد، گفتند: این مطلب را از کجا می دانی؟ گفتم: شما را به
اندوخته اش راهنمایی می کنم، گفتند: چنان کن، من جای آنرا نشان دادم و ایشان
هفت کوزه انباشته از زر و سیم را بیرون آوردند و چون آنها را دیدند، گفتند: به خدا
سوگند هرگز او را به خاک نمی سپاریم و جسدش را بر دار کشیده سنگسار کردند.
مرد دیگری آوردند و به جای او گذاشتند.

سلمان می گوید: او مردی بود که من هرگز ندیده بودم کسی نمازهایش را به
خوبی او گزارده، او نسبت به دنیا سخت بی میل و نسبت به آخرت به شدت راغب
بود و شب و روز را در عبادت می گذراند، من او را بسیار دوست می داشتم چنانکه
پیش از او هیچ کس را به آن اندازه دوست نداشته ام.

روزگاری با او سپری ساختم، چون هنگام مرگش فرارسید گفتم: ای فلان! من
همراه تو بودم و تو را چنان دوست می داشتم که هیچ چیز را آن چنان دوست
نداشته ام، اکنون چنانکه می بینی فرمان خدا درباره تو رسیده است، مرا به چه کسی

سفارش و به چه چیزی فرمان می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند مردم به گمراهی افتاده اند و بیشتر آدابی را که بر

ص: ۱۱۶

آن بودند ترک کرده اند و امروز کسی را نمی بینم که به روش و آیین من باشد مگر
مردی در موصل که او هم به همان راه و روشی است که من بوده ام، خود را به او
برسان.

گوید: چون او از دنیا رفت و به خاک سپرده شد به موصل پیش آن مرد رفتم و
گفتم: ای فلان، فلانی هنگام مرگ خود به من سفارش کرد تا پیش تو آیم و به من خبر
داد که تو بر راه و رسم اوایی، گفت: پیش من بمان و من پیش او ماندم و دیدم که
مردی نیک و به روش دوست خود است، ولی چیزی نگذشت که او را هم مرگ در
رسید، به او گفتم: فلانی مرا به تو سفارش کرد و دستور داد که به تو ملحق شوم و
می بینی که فرمان خدا برای تو در رسیده است، تو به چه کسی سفارش می کنی؟ و
به چه چیز فرمانم می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند! من کسی را سراغ ندارم که به راه و روش ما باشد
مگر مردی در نصیبین. رفتم پیش آن مرد و خبر خود را با او گفتم و فرمان رهنمای
پیشین خود را برای او نقل کردم.

گفت: پیش من بمان و پیش او ماندم و او را هم بر آیین دوستش دیدم و اقامت
من در حضور مرد بسیار نیکی بود ولی به خدا سوگند چیزی نگذشت که مرگ او هم
فرا رسید، چون به حال احتضار در آمد به او گفتم: فلانی مرا به فلان و او مرا به تو
راهنمایی کرد، تو مرا به چه کسی رهنمون هستی و چه دستوری می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند کسی را نمی شناسم که به این دین و آیین باشد
مگر کسی که در عموریه است، خود را به او برسان و پیش او بمان.

چون او مرد و به خاک سپرده شد من پیش آن مرد در عموریه رفتم و داستان

خود را برای او گفتم، گفت: پیش من بمان و من همان جا ماندم و او هم مردی بود که

به راه و روش دوستانش بود.

ص: ۱۱۷

سلمان می گوید: آن جا به کسب و کار هم مشغول شدم، چنانکه چند ماده گاو و چند گوسپند برای من فراهم شد، چون مرگ او نزدیک و محضر شد به او گفتم: فلانی می دانی که من همراه فلان کس بودم و او مرا به فلان کس دیگر و او به شخص دیگر معرفی کرد و او مرا به تو راهنمایی کرد، اکنون تو مرا به چه کس راهنمایی و به چه چیز فرمان می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند من کسی را نمی شناسم که بر آیین ما باشد تا به تو بگویم که پیش او بروی، ولی روزگار ظهور پیامبری که به آیین ابراهیم علیه السلام در زمین عرب برانگیخته خواهد شد نزدیک شده است، محلّ هجرت او در سرزمینی میان دو سنگلاخ است که میان آنها درختان خرماست و او علامت هایی دارد که مخفی نیست، از جمله صدقه نمی خورد ولی اگر هدیه بدهندش قبول می کند و میان شانه هایش مهر نبوت است، اگر بتوانی به آن سرزمین بروی این کار را انجام بده. سلمان می گوید: او هم مرد و مدفون شد و من مدتی در عموریه ماندم. گروهی از بازرگانان بنی کلب آمدند، به آنها گفتم: مرا به سرزمین اعراب ببرید در عوض این ماده گاوها و گوسپندانم را به شما می دهم، پذیرفتند و من آنها را به ایشان دادم و مرا با خود بردند، همین که به وادی القری رسیدیم به من ستم کردند و مرا به عنوان برده به مردی جهود فروختند و من پیش او بودم و چون درختان خرم را دیدم امیداور شدم که همان سرزمینی باشد که دوستم برایم وصف کرده بود و این موضوع پیش من محقق نشده بود.

زمانی که پیش او بودم یکی از پسر عموهایش که از یهود بنی قریظه بود، مرا از او خرید و به مدینه برد، به خدا سوگند! گویی هم اکنون است که آن سرزمین را

شناختم و همان جا ماندم.

در این هنگام رسول خدا مبعوث شده بود و در مکه اقامت داشت و چون من

ص: ۱۱۸

برده و بنده بودم خیری از او نشنیدم تا این که به مدینه هجرت فرمود.

به خدا قسم! روزی بالای درخت خرمایی بودم و برای ارباب خودکار می کردم

صاحب من زیر درخت نشسته بود که یکی از پسر عموهایش آمد و به او گفت:

فلانی! خدا اوس و خزرج را بکشد که آنها الآن در منطقه قبا گرد مردی جمع شده اند

که امروز از مکه آمده است و ایشان می پندارند که او پیامبر است.

سلمان می گوید: چون این سخن را شنیدم چنان لرزه بر من افتاد که پنداشتم

روی صاحبم سقوط خواهم کرد. از درخت پایین آمدم و به پسر عموی او گفتم: چه

گفتی؟ صاحبم خشمگین شد و سیلی محکمی به من زد و گفت: تو را به این حرف

چکار؟ برگرد، به کار خودت مشغول باش، گفتم: چیزی نیست می خواستم بینم

آنچه می گوید درست یا نه؟

سلمان گوید: چیزهایی خوراکی داشتم که جمع کرده بودم، هنگام غروب آنرا

برداشتم و پیش رسول خدا صلی الله علیه و اله که به قبا بود رفتم. حضور او رسیدم و گفتم: به من

خبر رسیده است که تو مردی نیکوکاری هستی و همراه تو دوستانی نیازمند و

غریب هستند، این خوراکی صدقه است چنین می پندارم که شما از دیگران به آن

سزاوارتر هستید و آن خوراکی را نزدیک او بردم، به یارانش فرمود: بخورید، ولی

خود دست نگاه داشت و نخورد، با خود گفتم: این یک نشانه.

آنگاه برگشتم و خوراکی دیگر فراهم کردم، در این فاصله پیامبر به مدینه بازگشته

بود، پیش او رفتم و گفتم: چنین دیدم که تو صدقه نمی خوری این هدیه ای است که

خواستم تو را باشد، پیامبر از آن خورد و به یاران خود هم دستور داد از آن خوردند.

با خود گفتم: این دو نشانه.

پس از آن به حضور رسول خدا در بقیع رسیدم که برای تشییع جنازه یکی از یاران خود آمده بود، من دو قطیفه داشتم و پوشیده بودم و رسول خدا هم میان

ص: ۱۱۹

اصحاب خود نشسته بود، سلام کردم و به طرف پشت سر او رفتم تا به شانه هایش
بنگرم و ببینم آیا مهر نبوت دیده می شود، همین که پیامبر دید که من در پشت سرش
ایستاده و در جستجوی چیزی هستم که وصف آنرا برای من گفته بودند، ردای
خویش را از دوش افکند و من به مهر نبوت نگریستم و آن را شناختم و شروع به
بوسیدن آن و گریستن کردم.

پیامبر فرمود: برگرد و برگشتم و برابر او نشستم و داستان خود را همچنین که
برای تو ای ابن عباس نقل کردم برای رسول اسلام گفتم و آن حضرت خوش داشت
که این خبر را یارانش هم بشنوند.

سلمان همچنان گرفتار بردگی بود به طوری که نتوانست در جنگ های بدر و احد
شرکت کند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

با صاحب خود عهد نامه ای برای آزادی خود بنویس و من تعهدی نوشتم که
سیصد اصله خرما برای او به عمل آورم و با آب چاه آن را آبیاری کنم و چهل وقیه
هم طلا بپردازم.

پیامبر به اصحاب خود فرمود: برادران را یاری کنید و آنها با نهال های خرما مرا
یاری کردند، بعضی سی نهال، برخی بیست نهال و پانزده نهال و ده نهال و هرکس
به قدر امکان خود مساعدت کرد و سیصد نهال برای من جمع شد.

پیامبر فرمود: ای سلمان! برو و برای این نهال ها گود بردار، وقتی تمام شد پیش
من بیا تا خودم به دست خویش آنها را بکارم. من چنان کردم و یاران یاریم دادند و
چون از آن فارغ شدم پیش رسول خدا برگشتم و خبرش دادم. پیامبر همراه من آمد،

ما نهال هارا به او می دادیم و او در گود می گذاشت تا تمام شد. سوگند به کسی که

جان سلمان در دست اوست از آنها حتی یک نهال هم خشک نشد و من درختان

ص: ۱۲۰

خرمایی که تعهد کرده بودم به صاحب خود پرداختم و آن مال همچنان به عهده من

بود، اتفاقاً از یک معدن طلا مقداری طلا که به اندازه تخم مرغی بود به حضور

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آوردند، فرمود: آن ایرانی که برای آزادی خود تعهدنامه نوشته بود

چه کرده است؟ مرا به حضورش بردند، فرمود: این را بگیر و تعهد خود را بپرداز.

سوگند به کسی که جان سلمان در دست اوست چهل وقیۀ کامل بود. حق

صاحب خود را دادم و آزاد شدم و در حالی که آزاد بودم در جنگ خندق همراه

رسول خدا صلی الله علیه و اله شرکت کردم و پس از آن در هیچ یک از جنگ ها غایب نبودم.» (۱)

۷۰ - صورت برزخی اعمال از نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله

«پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله بامدادی به اصحاب و یاران فرمود: دیشب دو نفر پیش

من آمدند و مرا برانگیختند و به من گفتند: بیا برویم. پس با آن دو به راه افتادم تا به

مردی خوابیده رسیدم و مرد دیگری را با سنگ گرانی بر سر او ایستاده دیدم که

سنگ را بر سر او می کوبد و سرش را درهم می شکند و چون سنگ به غلت می افتد

به دنبال آن می رود و آن را می گیرد و هنوز نزد آن مرد برنگشته سر وی چنانکه بود

صحیح و سالم می شود، پس بار دیگر به او حمله می برد و همان کار نخستین را با او

انجام می دهد.

به آن دو گفتم: سبحان الله! داستان این دو نفر چیست؟ به من گفتند: بیا برویم.

پس رفتیم تا به مردی به پشت افتاده رسیدیم که دیگری با قلابی آهنین بر سر او

ایستاده است و ناگهان به یک سوی روی او می آید و هر یک از گوشه لب و سوراخ

بینی و چشم او را تا پشت گردن چاک می دهد، سپس به آن سوی دیگرش می رود و

همان کاری که با آن طرف کرده بود با این طرف انجام می دهد و هنوز از این سو فارغ نشده که آن طرف به حال اول برمی گردد، پس دیگر بار به او حمله کرده همان کار نخستین را تکرار می کند.

گفتم: سبحان الله! داستان این دو چیست؟ به من گفتند: بیا برویم.

پس رفتیم، به چیزی تنور مانند رسیدیم که فریاد و داد و بیدادهایی از آن بلند بود. پس سری به آن زدیم که ناگاه مردان و زنان برهنه در آن دیدیم که زبانه آتش از زیر پای آنها بر می خاست و چون به آنها می رسید فریاد می زدند.

به آن دو گفتم: داستان اینها چیست؟ به من گفتند: بیا برویم.

پس به راه افتادیم تا به جویی مانند خون سرخ رنگ رسیدیم که در میان آن مردی شناگر شنا می کرد و در کنار جوی مردی بود که سنگ بسیاری نزدش نهاده بود، آن شناگر پس از مدتی شنا نزد آن مرد که سنگ ها نزدش بود می آمد و او سنگی به دهان او می انداخت او باز شنا می کرد و باز می گشت و باز سنگ به دهانش افکنده می شد و همین طور تکرار می گشت.

به آن دو گفتم: داستان این دو نفر چیست؟ گفتند: بیا برویم.

پس به راه افتادیم تا به مردی بد قیافه رسیدیم که نزد او آتشی بود و آن را می افروخت و زیر و رو می کرد و گرد آن می گشت.

به آن دو گفتم: این چیست؟ گفتند: بیا برویم.

پس رفتیم تا به انبوهی رسیدیم که از هر نوع گلی بهاری در آن به چشم می خورد، ناگهان در میان آن بستان مردی بلند قامت با کودکانی بیش از آنچه هرگز ندیده بودم پیرامون او به نظرم آمدند. به آن دو گفتم: این کیست و اینان کیانند؟ مرا گفتند: برویم

برویم.

پس رفتیم تا به بستانی بزرگ - که هرگز بزرگتر و بهتر از آن ندیده بودم - رسیدیم،

ص: ۱۲۲

به من گفتند: در این بستان بالا برو، پس بالا رفتیم تا به شهری که با خشتی طلا و خشتی نقره ساخته شده بود رسیدیم، آنگاه به دروازه شهر آمدیم و خواهش کردیم آنرا باز کنند، دروازه گشوده شد، بعضی هر چه تصوّر کنی زیبا و برخی هر چه گمان کنی زشت روی به استقبال ما آمدند.

به آنان گفتند: بروید در این جوی آب تنی کنید که ناگاه جوی پهناوری - که گویی آبش در سفیدی شیر خالص است - جلب نظر کرد و در آن آب تنی کردند و سپس در حالی که آن زشتی از ایشان رفته بود و به نیکوترین صورتی در آمده بود نزد ما آمدند، به من گفتند: این بهشت جاویدان «عدن» است و این خانه توست. پس دیده ام به بالا خیره شد ناگاه کاخی مانند ابری سفید به نظر رسید. به من گفتند: خانه تو همان است.

به آن دو گفتم: خدا مبارکتان گرداند، مرا بگذارید تا داخل آن شوم، گفتند: اکنون که نمی شود، داخل آن خواهی شد. به آن دو گفتم: از آنچه امشب دیدم در شکفتم، این چه بود که دیدم؟

به من گفتند: اکنون به تو می گوئیم: آن مرد نخستین که بر او گذشتی و سرش با سنگ درهم شکسته می شد مردی است که قرآن را فراگیرد و سپس آنرا رها کند در وقت نماز بخوابد تا نماز او فوت شود.

آن مرد دیگری که دیدی هر یک از کنار دهان و سوراخ بینی و چشم او تا پشت گردنش چاک زده می شد، مردی است که بامداد از خانه اش در آید و دروغی بگوید که در میان مردم منتشر شود.

مردان و زنان برهنه ای که در تنورمانندی بودند زنان و مردان زنا کارند.

آن مردی که دیدی در جوی خون شنا می کند و سنگ به دهانش می افکند کسی

است که ربا می خورد.

ص: ۱۲۳

مرد بد قیافه ای که در کنار آتش بود و آن را زیر و رو می کرد و می افروخت و گرد آن می گشت مالکک و سر پرست دوزخ بود.

آن مرد بلند قامتی که در آن بوستان بود ابراهیم علیه السلام است و آن کودکانی که پیرامون او بودند هر نوزادی است که بر فطرت خداشناسی بمیرد.

راوی پرسید: ای فرستاده خدا! آیا فرزندان مشرکان هم؟ پاسخ داد: آری، فرزندان مشرکان هم.

اما آن گروهی که بعضی زیبا و بعضی زشت رو بودند آنان مردمی هستند که کاری شایسته و کاری بد را بهم آمیخته بودند و خدا از آنان در گذشت.»(۱)

۷۱ - دیوانه های شهر

به بهلول گفتند: دیوانه های شهر را می دانی چند نفرند؟ گفت: شمردن آنها خیلی مشکل است از عقلا برسید تا بگویم.(۲)

۷۲ - حکایتی از علامه طباطبایی

علامه طباطبایی فیلسوف بزرگ و مفسر کم نظیر می فرمودند:

در مسجد سهله در مقام ادريس نماز می خواندم و در نماز پس از حمد، سوره مبارکه «ص» قرائت می کردم، ناگهان دیدم از جای خود حرکت کردم ولی بدنم در زمین است، به اندازه ای با بدنم فاصله گرفتم که او را دورترین نقطه می دیدم تا پس از چندی به حال اول برگشتم.(۳)

ص: ۱۲۴

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲/۲۶۴.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲/۲۷۹.

۳- (۳) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲/۲۸۰.

۷۳ - نفس در کلام میبیدی

میبیدی در «فتح ثالث» آورده:

شیخ سعد الدین حموی سواره به رودخانه رسید، اسب از آب نمی گذشت، امر کرد آب را بهم زده گل آلود کنند، در حال اسب عبور کرد. فرمود: تا خود می دید از این وادی عبور نمی توانست کرد. چون مرض خودبینی و خود خواهی علاج شود و حالت خداجویی و خداخواهی پدید آید، حرکت نفس به سوی مقام قرب و لقا با کمک طاعات و عبادات آغاز می شود و به جایی می رسد که امام صادق علیه السلام می فرماید:

انّ روح المؤمن لأشدّ اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها.

اتصال روح مؤمن به روح خدا از اتصال شعاع آفتاب به آفتاب شدیدتر

است. (۱).

۷۴ - فقط حرف خدا

یکی از عرفا می گوید:

وصف بنده ای از بندگان حق را شنیدم، برای دیدارش شتافتم، چون به او رسیدم

با او حرف زدم جواب نداد، دوباره سخن گفتم جواب نداد، گفتم: به حقّ معبودت

به من نظر کن، نظر کرد، ابروهایش به چشمش افتاده بود، گفتم: مرا وصیتی کن،

اشاره کرد از حرف زدن معذورم که حرف ما را به گناه می کشد. روزی را در خدمت

او به سر بردم دو کلمه از وی شنیدم:

ص: ۱۲۵

۱ - عجب دارم از کسی که با تو مأنوس است با غیر چکار دارد.

۲ - عجب دارم از کسی که می داند خزانه همه چیز نزد توست چرا به غیر تکیه و

توکل دارد؟!

گفتم: هیمن دو کلمه مرا بس است. برگشتم به قریه رسیدم، به مردم گفتم: این

بزرگوار چند سال است مقیم این ناحیه است؟ گفتند: نود سال، گفتم: چرا با من

حرف نزد؟ گفتند: پنجاه سال است غیر حرف خدا از او سابقه حرف زدن نداریم.»

یکی از عرفا می گوید:

وصف بنده ای از بندگان حق را شنیدم، برای دیدارش شتافتم، چون به او رسیدم

با او حرف زدم جواب نداد، دوباره سخن گفتم جواب نداد، گفتم: به حق معبودت

به من نظر کن، نظر کرد، ابروهایش به چشمش افتاده بود، گفتم: مرا وصیتی کن،

اشاره کرد از حرف زدن معذورم که حرف ما را به گناه می کشد. روزی را در خدمت

او به سر بردم دو کلمه از وی شنیدم:

۱ - عجب دارم از کسی که با تو مأنوس است با غیر چکار دارد.

۲ - عجب دارم از کسی که می داند خزانه همه چیز نزد توست چرا به غیر تکیه و

توکل دارد؟!

گفتم: هیمن دو کلمه مرا بس است. برگشتم به قریه رسیدم، به مردم گفتم: این

بزرگوار چند سال است مقیم این ناحیه است؟ گفتند: نود سال، گفتم: چرا با من

حرف نزد؟ گفتند: پنجاه سال است غیر حرف خدا از او سابقه حرف زدن

نداریم.»(۱)

۷۵ - داستانی عجیب از فضیل و هارون

هارون در کمال قدرت و سطوت و در عین کبر و نخوت با جمعی به حج آمده بود. در طواف بیت ملخی را لگد مال کرد در حالی که حکمش را نمی دانست. شنید فضیل عیاض در مسجد الحرام است. جهت یافتن حکم مسأله مأمون را نزد وی فرستاد تا او را به حضورش بیاورد. مأمون نزد فضیل آمد و پس از سلام گفت: خلیفه سلام دارد و می گوید چند لحظه نزد ما بیا، فضیل جواب مأمون را نداد، مأمون بازگشت و گفت: مرا نزد کسی فرستادی که تو را به حساب می آورد! هارون با غضب و خشم حرکت کرد، در حالی که اطرافیانش به وحشت افتادند. چون به فضیل رسید گفت: ای فضیل! واجب است نزد ما آیی و حق ما را بشناسی، آخر ما حاکم شمایم! من در حال احرام و طواف ملخی را لگد کرده ام، حکمش چیست؟ فضیل بلندبلند گریه کرد و گفت: چه چوپانی هستی که از گوسپند مسأله می پرسی! بر چوپان واجب است محلّ گوسپندان را امن کند، غذای نیکو فراهم آورد، آب شیرین بدهد، تو که از یک مسأله دین عاجزی، چه چوپانی هستی و این گله را کجا میبری؟! (۱)

۷۶ - نکته ای بس عجیب در وضع امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از اصحاب می گوید:

شنیده بودم آیه شریفه

أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آنَاءَ اللَّيْلِ

ص: ۱۲۷

[آیا چنین انسان کفران کننده ای بهتر است] یا کسی که در ساعات شب به

سجده و قیام و عبادتی خالصانه مشغول است.

در شأن علی است، رفتم تا حسنات و عبادات او را به چشم خود ببینم. وقت

مغرب با یاران خود نماز خواند و پس از تعقیبات به نماز عشا پرداخت، آنگاه با

اجازه آن حضرت به منزلش رفتم، قسمت عمده ای از شب، او را در قرآن و نماز

دیدم، صبح نمازش را در مسجد به جماعت بجای آورد، سپس به کار مردم

پرداخت تا وقت نماز ظهر و عصر آمد. پس از فریضه ظهر و عصر دوباره تا شب به

کار مردم پرداخت. به او گفتم به روز و شب آسایش نداری! فرمود:

اگر روز بیاسایم کار رعیت ضایع شود، اگر شب بیاسایم قیامت خودم ضایع

گردد، پس روز مهمم مردم را انجام دهم و شب مهمم خودم را. (۱)

۷۷ - حکایتی در مبارزه با نفس

ابن عربی می گوید:

امیری با خیل و خدم و حشم به راهی می گذشت، خدمت یکی از اولیای خدا

رسید، عرضه داشت: یا شیخ، در این جامه و لباس ها که بر تن من است نماز رواست

یا نه؟ آن بزرگ خندید، آن امیر از سر خنده پرسید، مرد خدا گفت: از کم عقلی و

نادانی تو تعجب کرده خندیدم، ای امیر! حال تو به حال سگی می ماند که در مردار

و جیفه ای افتاده واز آن سیر خورده و سرا پای او از خون و نجاسات آلوده شده و او

را احتیاج به قضای حاجت افتاده، خیلی مواظب است که ترشح بول او را نجس

نکنند!

شکم تو از حرام پر است، مظالم عباد بر گردنت بسیار است، ستم و ستمکاری در پرونده ات مالا مال است تو از آنها نمی ترسی، از این دغدغه داری که نماز در این لباس چگونه است!

امیر گریست و از اسب پیاده شد و به خاک مذلت نشست و ترک جاه و ریاست غلط کرد و ملازم شیخ شد.

چون سه روز از این ماجرا گذشت شیخ طنابی به او داد و گفت، ایام ضیافت گذشت برخیز با این طناب به صحرا رو و هیزم بیاور جهت امرار معاش بفروش. او در کار فروش هیمه رفت. مردم که وی را بدان حال می نگریستند می گریستند. ابن عربی می گوید: آن امیر دایی من بود که مصداق این آیه شریفه شد:

وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس باز داشته است. (۱)

۷۸ - بندگی حقیقی

در «مصایح القلوب» آورده:

محمود غزنوی با عده ای زیاد جهت شکار به صحرا رفت، ناگهان همایی در هوا پیدا شد، لشکریان گفتند برویم در سایه او قرار بگیریم تا از گرما و حرارت هوا مصون بمانیم و برای این کار از هم سبقت می گرفتند، تنها کسی که نرفت ایاز بود، محمود به او گفت: تو چرا نرفتی تا هما برسرت سایه اندازد؟ گفت: کدام سعادت

ص: ۱۲۹

برای من بهتر از این که در سایه سلطانی چون شما هستم! (۱)

۷۹ - اسلام مرد یهودی

مردی بود یهودی به نام مخیریق، در رفت و آمدهایش در مدینه، زیاد نسبت به پیامبر عزیز اسلام اندیشه می کرد، تا نزدیک جنگ احد به نزد دانایان یهود آمد و گفت: این همان شخص موعود نیست که موسی خبر داده؟ گفتند: نه، شبیه به اوست. گفت: شباهت یعنی چه؟ او همان است و شما نامردان کتمان حق می کنید. نزد پیامبر آمد، به حقیقت ایمان آورد و مالش را که فوق العاده بود به حضرت واگذار کرد، که بیشتر صدقات و انفاقات رسول حق بعد از مال خدیجه از مال اوست، سپس برای دفاع از حق در جنگ احد شرکت کرد و به شرف شهادت نایل آمد. (۲)

۸۰ - نکته ای لطیف

از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرسیدند: شما زیباتر هستید یا یوسف؟ فرمود: هو أصبح منی و أنا أملح منه.

او از نظر صورت از من زیباتر بود و من از او نمکین ترم.

این تشبیه به نمک را دو نکته است:

۱ - نمک خودش را در مواد دیگر ذوب می کند تا آن مواد سالم بمانند و خوشمزه شوند، آن جناب هم با اهل بیتش خودشان را در انواع حوادث و مشقات و تکالیف ذوب کردند تا انسان ها از شرّ و شرور و شقاوت سالم مانده، بقای الهی پیدا کنند.

ص: ۱۳۰

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۰۰/۲.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۲۲/۲.

۲ - سگ از حیوانات نجس العین است، اگر به آب هفت دریا بشویندش پاک نشود بلکه نجس تر شود، ولی اگر در نمکزار بیفتد پس از مدّتی که از وضع موجودش تغییر پیدا کند، پاک و حلال و طیب شود.

این سگ نفس اماره هم اگر در نمکزار شریعت رسول خدا صلی الله علیه و اله که ترکیبی از عقیده و اخلاق و عمل است بیفتد، حالت امارگی را از دست بدهد و به مرتبه مطمئنّه و راضیه و مرضیه برسد. (۱)

۸۱ - داستان فضیل عیاض و داود طایی

اشاره

فضیل عیاض که خود داستانی عجیبی دارد به در خانه داود طایی آمد، صدای ناله جانسوز او را از درون خانه شنید، فضیل فریاد زد: ای داود! اگر حدیث رسول خدا را که فرمود:

لا یدخل النار من بکی من خشیه الله.

داخل آتش نمی شود کسی که از ترس خدا بگرید

را صحت ورود یافته و این که قطره ای از این اشک، آتش عذاب را خاموش می کند درست می پنداشتی این همه گریه و زاری نمی کردی، تو را چه می شود و چرا این گونه با کشتی چشم در دریای اشک روانی؟ در به رویم باز کن که به زیارت آمده ام.

داود جواب داد: مرا خوف و خشیت از حق، از ملاقات با اشخاص باز داشته،

فعلا در راه محبوب و برای تصفیّه جان و تزکیه نفس و صفای قلب و زدودن کدورت

روان مشغول خودم!

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۲۷/۲.

زنی در همسایگی داود بود، به درب خانه آمد و به فضیل گفت: حوصله کن تا وقت نماز برسد و او برای نماز جماعت عزیمت مسجد کند، او را آن وقت زیارت کن که وی در خرج کردن وقت انسانی بسیار منظم و دقیق است.

وقت نماز رسید داود به مسجد رفت و فضیل هم دنبال او به مسجد شد، سپس با اجازه داود به خانه داود درآمد. کوزه شکسته ای از آب دید که آبش تابش آفتاب خورده و اطاقی معمولی و ساده و اثاثی مختصر و در حد قناعت.

به داود گفت: این کوزه را از آفتاب بردار و جایی بگذار تا آبش خنک شود، داود گفت: آن قدر به خود اطمینان ندارم که آب سرد میل مرا به طرف لذات دنیا زیاد نکند.

گفت: ای داود! خانه را پرداز، گفت: عمارت دنیا از تمتعات طبع است و همین مرا بس است که حال اسراف و زیاده روی ندارم.

فضیل می گوید: قبل از این زیارت، داود را به غایت حسن و جمال دیده بودم به اندازه ای که در بین مردم مشهور به صاحب جمال تر از او کسی نبود، ولی در این زیارت وی را زار و نزار و رنگ پریده و لاغر دیدم، به او گفتم: این چه حال است؟

گفت: ای فضیل! هشت غم مرا از خورد و خوراک و سؤال و جواب باز داشته و به این روزم انداخته است:

هشت غم داود طایی

غم هول مطلع

۱ - غم هول مطلع یعنی وقت مرگ، که در قرآن آمده:

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

هر کسی مرگ را می چشد.

أَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ

هر کجا باشید هر چند در قلعه ای مرتفع و استوار، مرگ شما را درمی یابد.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالتَّفَّتِ

السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ

این چنین نیست [که می پندارد]، هنگامی که جان به گلوگاه رسد، * و [کسان

بیمار] گویند: درمان کننده این بیمار کیست؟ * و [بیمار] یقین می کند [که

با رسیدن جان به گلوگاه] زمان جدایی [از دنیا، ثروت، زن و فرزند] فرا

رسیده است! * و [از سختی جان کندن] ساق به ساق به هم پیچد؛ * آن

روز، روز سوق و مسیر به سوی پروردگار توست.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ * وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ

پس چرا هنگامی که روح به گلوگاه می رسد، * و شما در آن وقت نظاره گر

هستید [و هیچ کاری از شما ساخته نیست!]

غم منزل گور

۲- قرار گرفتن در منزل گور است:

منزل بی در و پیکر، منزل تنگ و تاریک، منزل غربت، منزل وحشت، منزل

سرگذاشتن به خشت لحد با یک لباس چون کفن، منزلی که راه گریز به جایی ندارد و

ندانم در این خانه کدام تابلو را بر بالای سر من نصب کنند؟

روضه من ریاضی الجنّه أو حفره من حفر النّیران.

باغی از باغهای بهشت، یا چاهی از چاههای آتش دوزخ.

غم جواب دو ملک

۳- فریاد دو ملکی است که در قبر به گوشم رسد:

من ربُّک؟

پروردگار تو کیست؟

که نمی دانم جوابگو هستم یا نه. این بستگی دارد به این که نهال توحید را با اعتقاد و اخلاق و عمل آبیاری کرده و بارور کرده باشم تا بتوانم پاسخگوی آنان گردم و گرنه اگر غفلت داشته و درون را بتخانه کرده باشم چه جوابی دارم بدهم؟!

غم نفخه صور

۴- غم نفخه صور است:

و نَفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا
مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان

می شتابند. * می گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان

برانگیخت؟ این واقعیتهایی است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران

راست گفته بودند!!

ای فضیل! در آن وقت بدن به من برگردانده شود و در قبر آماده ام کنند که به

محشر بیایم، چون آماده شوم ندانم به چه حال وارد شوم؟ که قرآن را در این زمینه

دو آیه است:

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ

إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ

فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

در روزی که چهره هایی سپید و چهره هایی سیاه شود، اما آنان که

چهره هایشان سیاه شده [به آنان گویند:] آیا پس از ایمانتان کافر شدید؟ پس

به کیفر آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید. * و اما آنان که

چهره هایشان سپید گشته، همواره در رحمت خدایند و در آن جاودانه اند.

غم محشر

۵ - چون وارد محشر شوم ندانم زمام امرم را به ساربان آتش دهند که خود برای

خود پرداخته ام و یا ملائکه رحمت برای ندای:

أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ

[به آنان گویند:] با سلامت و امنیت وارد آن جا شوید.

به سراغم آیند.

غم موقف حساب

۶ - موقف حساب است که:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا

عَظِيمًا

یقیناً خدا به اندازه وزن ذره ای [به احدی] ستم نمی کند و اگر [هم وزن آن

ذره] کار نیکی باشد، آن را دو چندان می کند و از نزد خود پاداشی بزرگ

می دهد.

غم ترازوی اعمال

۷- به وقت قرار گرفتن در برابر میزان و ترازوی سنجش اعمال است:

وَ الْوِزْنُ يُومِنِدُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَ مَنْ

خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است؛ پس کسانی که اعمال وزن شده

آنان سنگین و با ارزش باشد، رستگارند. * و کسانی که اعمال وزن شده

آنان سبک و بی ارزش باشد، به سبب اینکه همواره به آیات ما ستم

می ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان را تباه کرده] اند.

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أَدْرَأْتُ كِتَابِيهِ

اما کسی که پرونده اش را به دست راستش دهند، می گوید: [ای مردم!]

پرونده مرا بگیرید و بخوانید.

وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ

و اما کسی که پرونده اعمالش را به دست چپش دهند، می گوید: ای کاش

پرونده ام را دریافت نمی کردم.

غم قهر خدا

۸- خدا را رحمت است و قهر. تجلی رحمتش در دنیا، قرآن و رسالت و تکالیف،

و در آخرت بهشت و رضوان و تجلی قهرش در آخرت عذاب الیم و دوزخ

همیشگی است. و این آخرین مرحله است که من ندانم در آن آخرین مرحله عاقبتم

به کجا منتهی می گردد؟!» (۱)

۸۲ - سلمان فارسی و برادر دینی

ابن ابی عمیر از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند:

سلمان در بازار کوفه گذرش به منطقه آهنگرها افتاد، جوانی را دید به روی زمین

افتاده و مردم دورش جمعند، به سلمان گفتند، ای بنده حق این جوان غش کرده

چیزی در گوشش بخوان بلکه به هوش بیاید. سلمان بالای سر جوان نشست، چون

به هوش آمد گفت: ای سلمان! اگر در حق من چیزی گفتند درست نیست، من وقتی

گذرم به این بازار افتاد و پتک زنی آهنگرها را به روی سندان دیدم این آیه یادم آمد:

و لَهُمْ مَقَامٌ مِّنْ حَدِيدٍ

و برای آنان گرزهایی از آهن [مخصوص] است [که بر سرشان می کوبند].

از خوف عقاب حق عظم پرید! سلمان به او گفت: تو ارزش این را داری که در راه

خدا برادر من باشی. حلاوت محبت او قلب سلمان را گرفت. باهم بودند تا جوان

مریض شد، سلمان بالای سرش آمد در حالی که جوان در حال جان دادن بود،

سلمان صدا زد:

یا ملک الموت ارفق بأخی.

ای ملک الموت با برادر من مدارا کن.

جواب شنید:

انّی بکلّ مؤمن رفیق.

ص: ۱۳۷

من با هر مؤمنی به مدارا رفتار می کنم. (۱)

۸۳ - نصیحت زناکار

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

مردی به عیسی علیه السلام گفت: زنا کردم، مرا پاک کن. عیسی مردم را خواست تا وی را سنگسار کنند. گنهکار فریاد زد: هر کس حدی به گردن دارد مرا نزند. همه رفتند جز عیسی و یحیی.

یحیی نزدیک آمد و گفت: مرا پندی ده، گفت: نفس را با هوا و میلش آزاد و تنها مگذار. فرمود: بیفزای، گفت: گنهکار را سرزنش مکن. گفت: بیفزای، گفت: غضب مکن. یحیی گفت: مرا کافی است. (۲)

۸۴ - ذکاوت امیر کبیر

امیر کبیر که از رجال نامدار تاریخ ایران و از شخصیت های بزرگ سیاسی و مذهبی است در خدمت به مملکت ایران و مردم این مرز و بوم از هیچ کوشش و فعالیتی دریغ نکرد.

عبدالله مستوفی می نویسد:

مردی به امیر شکایت برد که پارچه بسته ای از شال کشمیری که پول زر در آن بود نزد قاضی شهر به امانت گذاشتم. اکنون که از سفر باز گشته، بسته را گرفته و گشوده ام، می بینم طلا رفته و نقره به جای آن است در صورتی که سر بسته باز نشده و بقچه هم پارگی ندارد، چون برسختن خود گواه ندارم فریادم به جایی نمی رسد.

ص: ۱۳۸

امیر از وضع حال او دانست راست می گوید. پارچه را گرفت و دقیق مطالعه کرد و گفت: برو چندی دیگر بیا و به کسی حرف نزن.

شب رسید، امیر به بستر خواب رفت، نیمه شب از جای برخاست، به طوری که کسی نفهمد، گوشه ای از رویه لحاف ترمه را به قدر یک مهر نماز سوزاند.

شب دیگر که رفت بخوابد دید لحاف عوض شده، چیزی نگفت. پس از چند

شب دید لحاف ترمه آمده ولی آن چنان رفو شده که کسی نمی فهمد.

آنها با پارچه آن مرد تطبیق کرد دید کار یک استاد است، گفت: این لحاف

سوخته بود چه کردید؟ خدمتکاران سخت ناراحت شدند، فرمود: نترسید کار خود

من بوده، رفوگر را بیاورید. او را آوردند، بقیچه آن مرد را به او نشان داد و گفت: تو رفو

کردی؟ گفت: آری، قاضی را طلبید و مالآن مرد را از آن خائن پس گرفت و به

صاحبش داد و وی را به خاطر خیانت، سیاست فرمود. (۱)

۸۵ - هجرت اصحاب به حبشه

در بیرون شهر طائف باغی بود که عتبه و شیبه پسران ربیعہ با غلامشان «عداس»

در آن باغ بودند، حضرت در سایه دیوار باغ نشست و خون از پای مبارکش جاری

بود، چون چشم عتبه و شیبه به او افتاد شفقت کرده، غلام خود عداس نصرانی را با

مقداری انگور نزد حضرتش فرستادند.

عداس انگور آورد و عرض کرد میل فرمایید، حضرت فرمود: بسم الله الرحمن

الرحیم، عداس پرسید: این سخن از کلام این بلد نیست، حضرت فرمود: اهل کجا

هستی؟ گفت: نینوا، حضرت فرمود: شهر یونس بن مّتی بنده صالح حق!

عداس پرسید از کجا دانستی که یونس کیست؟ فرمود: خدایم به من خبر داده است، پس او را دعوت به اسلام کرد، عداس مسلمان شد و به خاک افتاده سجده کرد و صورت و دست و قدم های آن حضرت را که خون از آن جاری بود بوسید، چون نزد ارباب خود بازگشت بدو گفت: وای بر تو! این مرد با تو چه کرد که سجده کردی و چرا قدم های او را بوسیدی؟ عداس گفت: او مرا به امری خبر داد که جز پیغمبر خدا بدان دانا نیست، بدو خندیدند و گفتند: این مرد تو را از کیش مسیح باز داشت.

قریب یک ماه حضرت در طائف بود و هر روز مردم را به دین اسلام دعوت می کرد و هر چه می توانستند او را آزار می دادند و هیچ کس ایمان نیاورد تا این که بدن مبارکش از شدت صدمه ورم کرد و به طرف مکه بازگشت. در بین راه زیر سایه درخت انگوری نشست و مشغول راز و نیاز و مناجات با پروردگارش گردید و عرضه داشت:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ ضَعْفَ قُوَّتِي، وَقَلَّةَ حِيلَتِي وَهَوَانِي عَلَى النَّاسِ،
أنت أرحم الرَّاحِمِينَ، أنت ربَّ الْمُسْتَضْعِفِينَ و أنت رَبِّي، إلی من تکلنی؟
إلی بعید یتجهمني، أو إلی عدوّ ملکته أمری؟ إن لم یکن بک علی غضب
فلا ابالی ولكن عافیتک هی أوسع لی. أعوذ بنور وجهک الذی أشرقت له
الظلمات و صلح علیه أمر الدنیا والآخرة من أن ینزل بی غضبک أو یحلّ
علی سخطک، لكن لک العتبی حتّی ترضی، ولا قوّه إلّا بک.

خداوندا، از ناتوانی، بیچارگی و خواری خود نزد مردم به تو شکایت می آورم، تو مهربان ترین مهربانانی، تو پروردگار مستضعفانی، تو پروردگار

منی، مرا به که واگذاری، بیگانه ای که از من روی درکشد، یا به دشمنی که

ص: ۱۴۰

کارم را بدو سپرده ای؟ اگر تو بر من خشم نگرفته باشی هیچ باکی از دیگران ندارم، ولی عافیت و سلامتی از ناحیه تو برایم گواراتر است. پناه می برم به نور وجه تو که تاریکی ها بدان روشن شده و کار دنیا و آخرت بدان صلاح یافته، از این که غضبت بر من فرود آید یا خشمت بر من وارد شود، آری، آن قدر از تو پوزش می طلبم تا تو خشنود شوی و هیچ نیرویی جز به تو نیست. (۱)

۸۶ - گذشت پیامبر با وجود قدرت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در جنگ ذات الرقاع، رسول خدا در کنار وادی زیر درختی فرود آمد. در همین هنگام سیلی آمد و میان آن حضرت و یارانش که در آن طرف وادی منتظر بند آمدن سیل بودند، فاصله انداخت. مردی از مشرکان متوجه پیامبر شد و به هم‌زمان خود گفت: من محمد را می کشم. و آمد به روی پیامبر شمشیر کشید و گفت: ای محمد! کیست که تو را از دست من نجات دهد؟

پیامبر فرمود: آن که پروردگار من و توست. در این هنگام جبرئیل آن مرد را از اسبش پرت کرد و او به پشت روی زمین افتاد.

رسول خدا صلی الله علیه و اله برخاست و شمشیر را برداشته روی سینه او نشست و فرمود:

ای غورث! کیست که تو را از دست من نجات دهد؟ عرض کرد: بخشنده گی و آقایی تو ای محمد.

پیامبر او را رها کرد مرد از جا برخاست، در حالی که می گفت: به خدا قسم که تو

۸۷ - روح بلند مرتبه پیامبر در برخورد با ابن خولی

«ابن خولی، ظرفی از شیر و عسل برای پیامبر صلی الله علیه و اله آورد، رسول خدا صلی الله علیه و اله از

خوردن آن امتناع ورزید و فرمود: دو نوشیدنی در یک وعده؟ و دو ظرف در یک

ظرف؟ حضرت آنرا میل نفرمود و فرمود:

من این را حرام نمی دانم اما خوش ندارم که فخر بفروشم و فردای قیامت به

خاطر چیزهای زیاد دنیا حسابرسی شوم. من فروتنی را دوست دارم؛ زیرا هر

که برای خدا فروتنی کند، خداوند او را رفعت می بخشد.» (۲)

۸۸ - داستان هجرت اصحاب به حبشه

در سال های اول بعثت، مسلمانان در اقلیت بودند. قریش و سایر قبایل، اهل

ایمان را از هر جهت در مضیقه سخت قرار دادند. آنان برای جهاد با کفار و مشرکان

از نظر عدّه و عدّه آماده نبودند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله برای حفظ اسلام و جان مسلمانان و تهیه پایگاهی در خارج از

منطقه حجاز به آنان دستور مهاجرت داد و حبشه را برای آنان انتخاب فرمود، و به

آنان گوشزد کرد در آنجا زمامدار صالحی است که از ستم و ستمگری جلوگیری

می نماید، شما به آنجا کوچ کنید، باشد که خداوند مهربان فرصت مناسبی در اختیار

ما قرار دهد.

ص: ۱۴۲

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۵۴/۳.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۵۹/۳.

یازده مرد و چهار زن از مسلمانان عازم آن دیار شدند، و از طریق کشتی به سوی حبشه حرکت کردند. این مهاجرت که در ماه رجب به سال پنجم بعثت انجام گرفت مهاجرت اول نامیده شد.

چیزی نگذشت که جعفر بن ابی طالب و جمعی دیگر از مظلومان راه حق به حبشه رفتند و هسته اصلی یک جمعیت متشکل اسلامی را که از هشتاد و دو مرد و عدّ ۵ ای زن و کودک تشکیل می شد به وجود آوردند.

مسأله مهاجرت این گروه برای دشمنان خدا بسیار تلخ و دردناک بود، زیرا حس می کردند چیزی نخواهد گذشت که با یک جمعیت متشکل نیرومند از مسلمانان که تدریجاً اسلام را پذیرفته اند و به سرزمین امن و امان حبشه رفته اند روبه رو خواهند شد. برای به هم زدن این موقعیت دست به کار شده و دو نفر از جوانان باهوش و فعال و حيله گر و پشت هم انداز یعنی: عمرو بن عاص و عماره بن ولید را برای در هم ریختن اوضاع مؤمنان انتخاب و به حبشه فرستادند.

این دو نفر در کشتی شراب خوردند و به جان هم افتادند، ولی به هر حال برای پیاده کردن نقشه خود وارد سرزمین حبشه شدند و با مقدماتی به حضور نجاشی بار یافتند و قبلاً با دادن هدایای گران بهایی به اطرافیان نجاشی موافقت آنها را جلب کرده و قول تأیید و طرفداری از آنان گرفتند.

عمرو و عاص سخنان خود را از این جا شروع کرد، به نجاشی گفت: ما فرستادگان بزرگان مکه ایم، تعدادی از جوانان سبک مغز در میان ما پرچم مخالفت برافراشته اند و از آیین نیاکان خود برگشته و به بدگویی از خدایان ما پرداخته و آشوب و فتنه به پا کرده و در میان مردم تخم نفاق پاشیده اند و از موقعیت سرزمین شما سوء استفاده

کرده و به این جا پناه آورده اند، ما از آن می ترسیم که در این جا نیز دست به
اخلاصگری بزنند. بهتر این است که آنها را به ما بسپارید تا به محلّ خود بازگردانیم.

ص: ۱۴۳

این را گفتند و هدایائی را که با خود آورده بودند تقدیم داشتند.

نجاشی گفت: تا من با نمایندگان این پناهندگان به کشورم صحبت نکنم

نمی توانم در این زمینه سخن بگویم و از آنجا که این بحث یک بحث مذهبی است

باید از نمایندگان مذهبی نیز در جلسه ای در حضور شما دعوت شود.

روز دیگر در یک جلسه مهم که اطرافیان نجاشی و جمعی از دانشمندان مسیحی

و جعفر بن ابی طالب به عنوان نمایندگی مسلمانان و نمایندگان قریش حضور

داشتند، نجاشی پس از استماع سخنان نمایندگان قریش رو به جعفر کرد و از او

خواست که نظر خود را در این زمینه بیان کند.

جعفر پس از ادای احترام چنین گفت: نخست از اینها پرسید آیا ما جزء بردگان

فراری این جمعیتیم؟

عمر و گفت: نه شما آزادید.

جعفر: و نیز سؤال کنید آیا آنها حقی و دینی بر ذمه ما دارند که آن را از ما

می طلبند؟

عمر و: نه، ما هیچ گونه طلبی از شما نداریم.

جعفر: آیا خونی از شما ریخته ایم که آن را از ما می طلبید؟

عمر و: نه، چنین برنامه ای در کار نیست.

جعفر: پس از ما چه می خواهید که این همه ما را شکنجه و آزار دادید. و ما از

سرزمین شما که مرکز ظلم و بیدادگری بود بیرون آمدیم.

سپس جعفر رو به نجاشی کرد و گفت: ما جمعی نادان بودیم، بت پرستی

می کردیم، گوشت مردار می خوردیم، انواع کارهای زشت و ننگین انجام می دادیم،

قطع رحم می کردیم، نسبت به همسایگان بدرفتار بودیم و نیرومندان ما ضعیفان را

می خوردند.

ص: ۱۴۴

ولی خداوند مهربان پیامبری در میان ما مبعوث کرد که به ما دستور داده است:

هرگونه شبیه و شریک را از خدا دور سازیم و فحشا و منکرات و ظلم و ستم و قمار را ترک گوئیم. به ما دستور داده نماز بخوانیم، زکات بدهیم، عدالت و احسان پیشه کنیم و بستگان خود را کمک نماییم.

نجاشی گفت: عیسیای مسیح نیز برای همین امور مبعوث شده بود.

سپس از جعفر پرسید: آیا چیزی از آیاتی که بر پیامبر شما نازل شده است حفظ داری؟

جعفر گفت: آری، و سپس شروع به خواندن سورهٔ مریم کرد.

حسن انتخاب جعفر در مورد آیات تکان دهندهٔ این سوره که مسیح و مادرش را از هرگونه تهمت های ناروا پاک می سازد اثر عجیبی گذاشت تا آنجا که قطره های اشکی شوق از دیدگان دانشمندان مسیحی سرازیر گشت و نجاشی صدا زد: به خدا سوگند! نشانه های حقیقت در این آیات نمایان است.

هنگامی که عمرو خواست در این جا سخنی بگوید و تقاضای سپردن مسلمانان را به دست وی کند، نجاشی دست بلند کرد و محکم بر صورت عمرو کوبید و گفت: خاموش باش، به خدا سوگند! اگر بیش از این سخنی در مذمت این جمعیت بگویی تو را مجازات خواهم کرد. این جمله را گفت و رو به مأموران کرد و فریاد کشید: هدایای آنها را به آنان برگردانید و آنان را از حبشه بیرون بریزید، و به جعفر و یارانش گفت: آسوده خاطر در کشور من زندگی کنید. (۱)

ص: ۱۴۵

۸۹ - سخنان امام صادق علیه السلام با طبیب هندی در شگفتی های خلقت انسان

ربیع حاجب می گوید:

«روزی مردی هندی در مجلس منصور، در حالی که حضرت صادق علیه السلام حضور

داشت کتاب طب می خواند. چون از قرائت مسائل طب فراغت یافت به امام

صادق علیه السلام عرضه داشت:

دوست داری از دانش خود به تو بیاموزم؟ حضرت فرمود: نه، زیرا آنچه من

می دانم از دانش تو بهتر است. طبیب پرسید: تو از طب چه می دانی؟ فرمود: من

حرارت را با سردی، و سردی را با گرمی، و رطوبت را با خشکی، و خشکی را با

رطوبت درمان می کنم، و مسأله تندرستی را به خدا وامیگذارم و برای تندرستی

دستور پیامبر را به کار می برم که فرموده:

«شکم خانه درد است، و پرهیز درمان هر دردی است، و تن را به آنچه خوی

گرفته باید عادت داد.»

طبیب گفت:

طب جز این چیزی نیست.

امام فرمود: می پنداری که من این دستورها را از کتاب های بهداشتی یاد گرفته ام؟

گفت: آری،

امام فرمود: من اینها را از خدا فرا گرفته ام. تو بگو من از جهت بهداشت دانانترم یا

تو؟ طبیب گفت:

بلکه من.

امام علیه السلام فرمود: اگر اینچنین است من از تو سؤالاتی می کنم تو پاسخ بده، گفت:

بپرس.

ص: ۱۴۶

امام فرمود: چرا در جمجمه سر چند قطعه است؟ طیب گفت: نمی دانم.

امام فرمود: چرا موی سر بالای آن است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا پیشانی مو

ندا رد؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: چرا در پیشانی خطوط و چین است؟ گفت: نمی دانم.

پرسید: چرا ابرو بالای دیده است؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا دو چشم مانند بادام است؟ گفت: نمی دانم.

پرسید: چرا بینی میان آنهاست؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا سوراخ بینی در زیر آن است؟ گفت: ندانم.

پرسید چرا لب و سیل بالای دهان است؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا مردان ریش دارند؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان بادام شکن

بلند است؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا کف دست ها موی ندارد؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: چرا ناخن و موی جان ندارد؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا دل مانند صنوبر است؟ جواب داد: نمی دانم.

فرمود: چرا شش دو پاره است و در جای خود حرکت کند؟ گفت: ندانم.

پرسید: کبد چرا خمیده است؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا کلیه چون دانه لویاست؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا دو زانو به طرف پشت خم و تا می گردد؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا گام های پا میان تهی است؟ گفت: ندانم.

امام فرمود: من علّت اینها را می دانم. طیب گفت: بیان کن.

امام فرمود: جمجمه چون میان تهی است از چند پارچه آفریده شده، هرگاه پاره

ص: ۱۴۷

پاره نبود ویران می شد، چون از چند پاره فراهم شده از این رو دیرتر می شکنند. و موی بر فراز آن است چون از ریشه آن روغن به مغز می رسد و از سر موها که سوراخ است بخارات بیرون می رود و سرما و گرمایی که به مغز وارد می شود دفع شود. پیشانی موی ندارد برای آن که روشنی به چشم برساند، و خط و چین آن محض آن است که عرق و رطوبتی که از سر فرو ریزد نگاه دارد و دیده را از آن نگاه داشته، به اندازه ای که انسان بتواند آنرا پاک کند، مانند رودخانه ها که روی زمین آب های آنرا نگاهداری می کنند. دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را به اندازه بد آنها برسانند. ای طیب، نمی بینی آن که نور زیادی بر وی افتد، دست خود را بالای دیدگان خود سپر می کند تا روشنی به اندازه به دیده اش برسد و از زیادی آن پیشگیری کند؟!

بینی را میان دو چشم نهاد تا روشنایی را برابر میان آنها برکند. چشم را چون بادام ساخت تا میل دوا در آن فرو برود و بیرون آید، هرگاه دیده چهارگوش یا گرد بود، میل در آن درست وارد نمی شد و دوا را به همه آن نمی رسانید و درد آن درمان نمی گشت. سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فرو ریزد و بوی از آن بالا رود، هرگاه در بالا بود نه فضولات از آن فرود می آمد و نه بوی را در می یافت. سیل و لب را بالای دهان آفرید تا فضولی که از مغز فرود آید نگاه دارد و خوراک و آشامیدنی به آن آلوده نگردد و آدمی بتواند آنها را از خویشتن دور گرداند. برای مردان محاسن آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن از یکدیگر جدا شوند.

دندانهای پیشین را تیز آفرید تا خاییدن و گزیدن آسان گردد، و دندان های کرسی

را پهن آفرید برای خرد کردن و خاییدن، و دندان نیش را بلند آفرید تا دندان های
کرسی را استوار کند چون ستونی که در بنا به کار می رود. دو کف دست را بی مو

ص: ۱۴۸

آفرید تا سودن بد آنها واقع گردد، هرگاه موی داشت آدمی آنچه را دست می کشید در نمی یافت. موی و ناخن را بی جان آفرید، چون بلندی آنها بد نما و بریدن آنها نیکوست، هرگاه جان داشتند بریدن آنها همراه با درد سخت بود.

دل را مانند تخم صنوبر ساخت چون وارونه است، سر آن را باریک قرار داد تا در ریه ها در آید و از باد زدن ریه خنک شود. کبد را خمیده آفرید تا شکم را سنگین کند و همه آنبه دور شکم بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارهای آن بیرون رود. کلیه را مانند دانه لوبیا ساخت زیرا منی قطره قطره در آن می ریزد و از آن بیرون می رود، هرگاه چهار گوش یا گرد ساخته می شد قطره اولین می ماند تا قطره دومین در آن می ریخت و آدمی از انزال لذت نمی برد، چون منی از محل خود که در فقرات پشت است به کلیه فرو ریخته شود و کلیه چون کرم بسته و باز می شود و به اندک اندک چون گلوله ای که از کمان پرت کنند، آنرا به مثانه می رساند.

تا شدن زانو را به جهت پشت سر قرار داد، تا انسان به جهت پیش روی خود راه رود، و به همین علت حرکات وی میانه است، و اگر چنین نبود در راه رفتن می افتاد. پا را از سمت زیر و دو سوی، میان باریک ساخت برای آن که هرگاه همه پا بر زمین می ماند مانند آسیا سنگ گران می شد. سنگ آسیا چون بر سرگردی خود باشد، کودکی آنرا بر می گرداند و هرگاه بر روی زمین افتد، مرد بزرگی به سختی می تواند آنرا مرتب کند.

آن طبیب هندی گفت: اینها را از کجا آموخته ای؟ فرمود: از پدرانم و ایشان از پیامبر و او از جبرئیل امین وحی و او از پروردگار که مصالح همه اجسام را داند.

طبیب در آن وقت مسلمان شد و گفت: تو داناترین مردم روزگاری» (۱)

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۵۴/۴.

۹۰ - مبارزه با نفس در پیری

شیخ فاضل ابن مسکویه، استاد علم اخلاق و نخستین کسی که در عالم اسلام به تدوین این علم پرداخت، گفته است:

«من در سنّ پیری و بعد از آن که عادت در من استوار و ریشه دار شده بود از خواب غفلت بیدار گشتم و بر آن شدم که عنان جان و نفس خویش را از ملکات رذیله باز گیرم و مجاهده ای بزرگ آغاز کردم تا این که خداوند مرا موفق گردانید که نفس خود را از آنچه مایهٔ هلاک او بود رهایی بخشم» (۱).

۹۱ - عظمت ابن ثبیط و تبلیغ دین

یزید بن ثبیط از شیعیان و از دوستان ابوالاسود دثلی بوده و در قبیلهٔ خود از اشراف قلمداد می شده است. امام عصر علیه السلام در زیارت خود به او سلام داده:

السّلام علی یزید بن ثبیط القیسی.

درود بر یزید بن ثبیط قیسی.

ابوجعفر طبری می گوید:

ماریه سعدیه یا عبدیه دختر سعد یا منقذ در بصره از شیعیانی بود که در تشیع سخت و استوار بود. همواره خانهٔ او مجمعی بود برای شیعه که در آن گرد آمده الفت می گرفتند و حدیث بازگو می کردند، سخن می شنودند و می سرودند. به پسر زیاد در کوفه خبر رسید که حسین علیه السلام آهنگ عراق دارد. به کار گزار خود در بصره فرمان داد که دیده بانان بگمارد و راه را بر آینده و رونده بگیرد.

ص: ۱۵۰

ابن ثبیط تصمیم گرفت که به قصد حسین علیه السلام از بصره بیرون بیاید. ده پسر داشت و آنها را دعوت کرد که همراه او شوند و فرمود:

آیا کدام از شما با من پیشاپیش بیرون خواهید آمد؟ دو نفر از آنها (عبدالله و عبیدالله) دعوت او را پذیرفتند.

پس با یاران و همگنان خود که با او در خانه آن زن بودند گفت: من عزم جزم کرده ام و خواهم رفت، از شما که با من خواهد آمد؟ آنان گفتند: ما از اصحاب پسر زیاد هراس داریم. این مرد بزرگ به آنان فرمود:

اما من به خدا قسم همین که بینم پای شترم به سر زمین سخت استوار و آشنا شود، دیگر باکی از تعقیب نخواهم داشت، هر که خواهد گو مرا دنبال کند.

این بزرگ مرد با ادهم بن امیه و بلندهمتان دیگر که با او همراهی کردند از بصره بیرون شتافتند. از بیراهه به مکه می آید، از مکه بیرون آمد، راه بیابان های دوردست را پیش گرفت تا خود را به حسین رسانید.

آری، راه بی سر و سامانی را پیمود تا به سامان رسید.

حسین علیه السلام در مکه در قسمت ابطح منزل گرفته بود. وی پس از استراحت در بنه خویش آهنگ دیدار امام کرد. به قصد حضرت او بیرون آمده، به کوی حسین روان شد. از طرف دیگر امام هم از آمدن او خبر یافته بود و به جستجوی او رفته تا در بنه و آسایشگاه او وارد شده و آنجا به انتظار او نزول اجلال کرده، به عرض او رسانده شد که وی به سوی منزل شما رفته، امام در بنه او نشسته بود، (زهی مهر و یگانگی، زهی بزرگی و بزرگواری)!

باری ابن ثبیط به منزل حضرت که رسید و شنید که آن حضرت به سراغ او بیرن

رفته است به منزل خود بازگشت و خطّ سیر امام را گرفت تا وقتی که رسیده، دید که

امام علیه السّلام در منزل اوست، گفت:

ص: ۱۵۱

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا

بگو: [این موعظه، دارو، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست، پس باید مؤمنان به آن شاد شوند.

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی خیمه سلطنت آنگاه سرای درویش
(سعدی شیرازی)

ترجمه آیه به فارسی چنین می آید: به فضل خدا و از رحمت اوست نه از باب
استحقاق، خلاصه آن که این نه از بخت ماست بلکه فقط از فضل خداست که یار در
منزل ماست.

پس از قرائت آن آیه بر امام سلام کرد و روبه روی حضرت او نشست، سپس امام
را از قصد خویش خبر کرد، حضرت حسین علیه السلام درباره او دعای خیر کرد، سپس بنه
و خرگاهش را ضمیمه خرگاه حضرت کرد.

چون حسین علیه السلام دعای خیر درباره او کرد، الحق خونش و کلیه شئونش به آن
حضرت پیوسته شد. او به طور دائم با آن حضرت بود تا به کربلا آمد و در برابر
چشم امام علیه السلام کشته شد. خودش به مبارزه و دو پسرش در حمله اول که لشکر
امام علیه السلام صورت دفاع به خود گرفتند شهید شدند.

این مرد شرافتمند از دعوتی که در ابتدا از همقطاران کرد و از پافشاری خود و
سربرتنافتن از کوی حقیقت و از سفر دور و دراز خود به سوی حسین علیه السلام و از تربت
آرام خود پیامی می دهد که:

من چون منش اشرافیت را در پای حقیقت انداختم به دولت همقطاری با

شهیدان کوی حسین علیه السلام رسید. در اقدامات خود به آرامی می گوید: در راه

قدردانی از مرد آیین و فرد فضیلت منآن قدر کوشیدم که هفت نفر را به همراه خود به توفیق دولت رساندم. رمزی می آموزد که هراس و وحشت، جلوگیر راه مقصد نباید بشود، پیمودن بیابان دور و دراز و بی آب و بی آبادانی را در راه حقیقت، بزرگ بشمارید، برای موقع شناسی موقعی بهتر از فداکاری و صدق در راه (فرد حقیقت) نیست. (۱)

۹۲- آدم و مکاره

آن وجود ذی جود چون به اغوای شیطان در معیت همسرش حوّا به شجره منیه نزدیک شد و قدم در گذرگاه خطرناک حرص گذارد، لباس بهشتی از وی گرفته شد و به امر حضرت ربّ همراه همسرش به زمین هبوط کرد.

در زمین به خاطر بی توجهی نسبت به امر حضرت ذوالاحسان و از دست دادن بهشت و عریان شدن از لباس کرامت و تاریکی درون و برگشتن رنگ چهره، به اندوهی سخت و دردی طاقت فرسا و رنجی عظیم و غصه ای ناگفتنی گرفتار شد. با توفیق خود حضرت محبوب و راهنمایی امین وحی، دست نیاز به درگاه بی نیاز برداشت و به پیشگاه مقدّس حضرت ربّ العزّه همی اغاثه و زاری و اصرار نمود. «تا باری تعالی اغاثت او به لطف خفی و اعانت او به فرج قوی ارزانی داشت و ذکر مقامات و رفع درجات و کشف بلیات او در چندین موضع از مصحف مجید مذکور گردانید.

و چون وجود او از مادر «کن» متولد گشت، در مکتب وجودش به تعلّم:

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

و خدا همه نام‌ها [ی موجودات] را به آدم آموخت.

مشغول گردانید و مسجود مقربان حضرتش کرد و جنت عدن را تماشاگه او گردانید.

بعد از آن به افعالش مؤاخذه کرد و انگشت بر حرف او نهاد که:

أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ

آیا من شما را از آن درخت نهی نکردم؟

پس از آن که به هشت بهشت آسوده بود، به غرامت آن ترک به ضرورت بهشت

بهشت و به خاکدان دنیا هبوط کرد و به فراق جنت و هجر حوا مبتلاگشت و به

خجالت گناهکاری درمانده شد و دویست سال به نوحه و ناله:

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا

پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم.

روزگار گذاشت و هر لحظه دلش پر خون تر و غمش روز افزون تر بود تا ارحم

الراحمین به تضرع و دموع و استکانت و خضوع او ببخشید و خلعت:

فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

پس آدم کلماتی را [مانند کلمه استغفار و توسل به اهل بیت: که مایه توبه و

بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد و [پروردگارا] توبه اش را

پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

درگردن او انداخت و محنتش را به نعمت مبدل گردانید و حوا را به او رسانید.

پس آدم اول کسی بود که دعا کرد و اجابت آمد و استغاثت کرد و اعانت یافت و

غمش به شادمانی و سختیش به آسانی بدل گشت و به تجدید نعم و ازاله نقم از

حضرت قدم مخصوص و ممتاز گشت.

او رحیمی و پادشاهی است که چون از وی رحمت طلبند بخشایش فرماید و

چون نعمت خواهند ارزانی دارد.»(۱)

۹۳- نوح و مکاره

جناب نوح نهصد و پنجاه سال مردم را به توحید و اعمال صالحه و اخلاق

حسنة دعوت کرد. او می خواست مردم را از آلودگی ها برهاند و به حسنات آراسته

نماید و خیر دنیا و آخرت مردم را تضمین کند.

او از ابتدای بعثت و رسالتش تا نهصد و پنجاه سال همراه با انواع مشکلات و

مشقات و مکاره و مصایب مردم را به فضیلت دعوت و از رذیلت نهی فرمود.

از مردم زمان عدّه ای بسیار کم به او ایمان آورده و دعوتش را پذیرفته، رسالتش

را تصدیق کردند. اما آنان که خداوند مهر بر دلهایشان نهاده بود و قلم ازل شقوت را

بر ایشان ثبت کرده بود ایمان نیاورده و هدایت نشدند.

بیشتر آنان از طبقه اول و دوم جمعیت بودند که در میان قوم و ملت موقعیت و

مقامی داشتند. اینان نه تنها به وی ایمان نیاوردند بلکه کارشکنی هم می کردند و در

آخر کار آشکارا او را استهزا نموده طرز فکر او را سفیهانه خوانده می گفتند:

«تو بشری مانند ما هستی، اگر خدا می خواست رسولی نزد ما بفرستد فرشته ای

انتخاب می کرد و در آن صورت ما هم به گفته هایش گوش فرا داده و دعوتش را

می پذیرفتیم. علاوه اگر دعوت تو حق بود یک مشت اراذل و اوباش و صاحبان

مشاغل پست و فاقد افکار پخته که اقبال و ادبار و ردّ و قبولشان کورکورانه و بدون

تحقیق است، به قبول دعوت بر ما سبقت نمی گرفتند بلکه ما مردم فطن و با فراست و صاحبان اذهان صاف و افکار روشن پیشدستی کرده و به ایمان به تو و اقتدا به هدایت از آنان سبقت می جستیم.»

آنگاه در جدال خود لجاجت و پافشاری کرده گفتند:

«ما هرگز برای تو و یارانت فضیلتی بر خود نمی بینیم، نه در عقل و درایت و نه در دوران‌دیشی و تشخیص و رعایت مصالح و نه در شناختن معاد و سرانجام گردون گردان، بلکه ما تو و یارانت را مردمی دروغگو می شناسیم.»

نوح علیه السلام بدون این که سفاهت ایشان حوصله اش را به سر آورد و یا روش و رأی و اندیشه او را از آنچه بود تغییر داده باشد، در جوابشان فرمود:

«به من انصاف دهید آیا اگر من بر صدق دعوایم از ناحیه خدا دارای حجت باشم و خداوند مرا مشمول رحمت و فضل خود کرده باشد و لکن شما در اشتباه بوده و راه حق را گم کرده باشید و بخواهید آفتاب را با دست های خود مستور سازید و ستارگان را کور کنید، راستی بگویید آیا می توانم با این حال رسالت خود را بر شما تحمیل نموده و شما را به ایمان مجبور سازیم؟»

گفتند: «ای نوح! اگر مقصودت از ایمان آوردن ما هدایت ماست و می خواهی که ما یاریت کرده مزید بر شوکت شویم، باید نخست اراذل و اوباشی را که دوروبرت را گرفته اند از خود دور ساخته و از یاریشان چشم‌پوشی، چون ما طاقت این را نداریم که خود را همدوش ایشان نموده و همکاریشان کنیم، حتی حاضر نیستیم در ایمان آوردن به تو قرین ایشان باشیم، چطور دینی را بپذیریم که میانه اشراف و سفلگان و شاه و گدا فرقی نمی گذارد؟!»

نوح علیه السّلام در پاسخ گفت: «دعوت من عمومی و برای همه طبقات شماسست و در

این دعوت فرقی میانۀ افراد روشن فکر و بی سواد، و افراد سرشناس و دورافتادگان و

ص: ۱۵۶

مردمان توانگر و تهیدستان و رؤسا و مرئوسین نیست، بپذیرم که درخواست شما را پذیرفته و منظور شما را تأمین کرده، این دسته از مردم را از خود طرد نمودم، آن وقت در نشر دین و تأیید رسالتم به چه کسانی اعتماد کنم؟ به شما که همه در فکر لذات ناپایدار دنیا بیدار؟ من تا یاد دارم همواره از ایشان یاری و مددکاری دیده ام و از شما خذلان و شانه خالی کردن، از ایشان پذیرفتن دعوت و از شما انکار و لجابت، علاوه به این که این طائفه دین مرا بپا داشته اند، اگر من ترکشان گویم و از من نزد خدای تعالی شکایت برده و با من به محاجه برخیزند و بگویند که تو زحمات و خیر ما را کفران نموده و نیکی های ما را نادیده گرفتی، من چه جوابی خواهم داشت؟ به راستی شما مردمی نادانید.»

وقتی این گفتگوها در میان نوح و قومش شدت یافت و زمینه بحث و جدل

توسعه پیدا کرد، مردم از وی به ستوه آمده و سینه ها تنگ شده گفتند:

«ای نوح! تو با ما به جدال برخاستی و در جدالت زیاد اصرار کردی و از حد

گذراندی، اگر واقعا راست می گویی کار را یکسره کن و آن عذابی که ما را از آن بیم

می دهی حاضر ساز.»

نوح در جواب گفت: «شما خود نفهمی را از حد گذرانیده و حماقت را به منتهای

درجه رسانیده اید، آخر مگر اختیار عذاب خدا به دست من است که یا آنرا بیاورم

و یا از آمدنش جلو گیرم؟ آیا من جز بشری هستم که خداوند من و من و وحی

می فرستد؟ اختیار عذاب به دست معبود شماست و معبود من و شما یکی است و

من مأمور ابلاغ پیام های اویم و به ثواب او شما را بشارت و از عذابش بیمتان

می دهم، اگر تا حال این معنا را نفهمیده اید، اکنون بدانید که باز گشت هر چیزی به

سوی خداست، اگر او بخواهد هدایتتان می کند و اگر بخواهد آن عذابی که از من

مطالبه اش می کنید بر شما نازل خواهد ساخت و چنانچه صلاح بداند عذاب را

ص: ۱۵۷

تأخیر انداخته و شما را مهلت می دهد تا عقاب روز رستاخیزتان را بیفزاید و

بدبختی و خواریتان را عمیق تر سازد.»

خداوند انبیاء علیهم السّلام را برای این که رسالتش را به نحو اکمل برسانند، صبر و

استقامت در برابر اذیت و نیروی غیر عادی در مبارزه ارزانی داشته است،

همچنانکه دامنه همت و آرزوهایشان را نیز وسعت داده تا بعد از آمدن ایشان دیگر

حجتی برای مردم باقی نماند و کفار عذری نداشته باشند.

نوح علیه السّلام که از انبیای اولوالعزم و قوی الاراده بود، به همین جهت نهصد و پنجاه

سال آزار قوم و استهزای ایشان را به امید رسیدن به هدف مقدس خویش تحمّل

نمود و لکن روز به روز مردم بر لجاج و طغیان خود می افزودند و دعوتش در ایشان

جز نفرت اثر نمی گذارد، تا رفته رفته رشته امیدش سست گشته، به ناچار به درگاه

خداوند شکایت برد و از او یاری و راه چاره طلب کرد، خداوند به وی وحی فرستاد

که:

وَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا

كَانُوا يَفْعَلُونَ

و به نوح وحی شد که از قوم تو جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده اند، هرگز

کسی ایمان نخواهد آورد؛ بنابراین از کارهایی که همواره [بر ضد حق]

انجام می دادند، اندوهگین مباش.

نوح چون دانست که قلم قضا بر کفر ایشان رانده شده و خداوند مهر بر دلهاشان

نهاده و هیچ امیدی به ایمان آوردنشان نیست و دیگر در برابر برهان او خاضع

نخواهند شد، عرضه داشت:

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرْنَهُمْ

ص: ١٥٨

يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوْا اِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا

و نوح گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی نگذار *
که اگر آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی بدکار و
ناسپاس زاد و ولد نمی کنند.

خداوند مهربان به مشکلات و مکاره نوح پس از دعا و استغاثه اش پایان داد و
نفرینش را درباره قوم محقق ساخت و با فرستادن طوفان، مولدان بلا و مکاره را
غرق کرد و نوح و مردم مؤمن را از بلا و هم و غم نجات بخشید. (۱)

۹۴ - ابراهیم و مکاره

آن بزرگ مرد الهی و وجود ملکوتی، در میان مردمی می زیست که دچار
بت تراشی و بت پرستی بودند و فرهنگ طاغوت خطرناکی چون نمرود بر آنان
حکومت داشت. او که از ابتدا قلب و روح پاکش در مدار با عظمت توحید
می گشت، از برخورد با اعمال و اخلاق قوم زمان حتی نزدیکانش رنج می برد.
او می خواست مردم را از تحمیلات هوای نفسی و حکومت نمرودیان نجات
دهد و دست قلب مردم را از بت پرستی کوتاه کند و به جبل الهی و دین توحیدی
متصل نماید. او از این که مردم دچار اغیار و نامحرمان و کاهنان و خرافاتیان بودند و
بر اساس اندیشه های انحرافی زندگی می کردند در عذاب سخت روحی بود.
او در یک روز معین که تمام مردم شهر به مناسبتی به صحرا و دشت رفته بودند
وارد بتکده شهر شد و پس از این که دید بت ها جواب او را نمی دهند، با تبری که در
دست داشت تمام خدایان قلابی و معبودهای باطل را درهم شکست و تبر را به

گردن بت بزرگ گذاشت و سپس با خوشحالی از این که در راه حضرت حق به مجاهده برخاسته به خانه خود روان شد.

او منتظر ماند تا ملت جاهل و طاغوتی در برابر آن حادثه چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهند.

قوم تیره روز و عمله‌های شیطانی نمود، از صحرا برگشتند و خود را با سرنگونی و از بین رفتن بت‌ها رو به رو دیدند. غریب و فریاد از آن مردم بی‌خبر برخاست و هر کس از مسبب حادثه جويا شد. تنی چند فریاد کشیدند این برنامه جز عمل جوانی به نام ابراهیم نیست که دائما از خدایان ما بیزاری می‌جست و آنها را پست و خوار و بیکاره به حساب می‌آورد:

قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدُكُرُّهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ

گفتند: از جوانی شنیدیم که از بتان ما [به عنوان عناصری بی‌اثر و بی‌اختیار] یاد می‌کرد که به او ابراهیم می‌گویند.

چون بر مردم شهر مسلم شد که این حادثه را حادثه آفرینی به نام ابراهیم است، همه با هم احضارش را خواستار و قبل از این که دستگیر شود، حکم اعدامش را صادر کردند. دژخیمان نمودی وی را دستگیر کرده و بدینگونه محاکمه اش را شروع کردند:

قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا اِبْرَاهِيمُ

گفتند: ای ابراهیم! آیا تو با معبودان ما چنین کرده‌ای؟

ابراهیم که زمینه را در این سؤال برای توجه دادن مردم به بطلان بت پرستی آماده دید، جهت سخن را برگردانده و پاسخی به مردم داد که انتظارش را نداشتند و آن

این بود:

ص: ۱۶۰

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ

گفت: بلکه [سالم ماندن بزرگشان نشان می دهد که

بزرگشان این کار را انجام داده است؛ پس اگر سخن می گویند، از خودشان

پرسید.

این پتک محکمی بود که بر سر آن غافلان زد، آنان را سر در گریبان کرد و به

حیرت دچار ساخت، جواب صحیحی در برابر گفتار ابراهیم نیافتند، تنها سخنی که

در پاسخ او گفتند این بود: ای ابراهیم! برای تو روشن است که این بت ها سؤالی را

جواب نمی دهند، چگونه از ما می خواهی از آنان بر این مسأله گواهی بخواهیم؟

آنان بعد از این که اعتراف کردند بت ها هیچکاره اند ولی باز بر باطل خود پافشاری

دارند، آنان را سرزنش کرد:

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا

تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

گفت: [با توجه به این حقیقت] آیا به جای خدا چیزهایی را می پرستید که هیچ

سود و زیانی به شما نمیرسانند؟! * اف بر شما و بر آنچه به جای خدا

می پرستید؛ پس آیا نمی اندیشید؟

احتجاج ابراهیم و دلایل دندان شکنش بر قلب سنگین و سخت آن مردم

لجوج و متعصب در باطل اثر نکرد، منطوق را کنار گذاشته و به زور متوسل شدند،

یکجا اینچنین که قرآن حکایت فرموده حکم کردند:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ

فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

پس جواب قوم ابراهیم جز این نبود که گفتند: او را بکشید یا بسوزانیدش.

ص: ۱۶۱

پس خدا او را از آن آتش رهایی بخشید، مسلماً در این [حادثه] برای

مردمی که ایمان دارند، عبرت هاست.

آن تیره روزان تا جایی که توانستند وسایل آتش افروزی فراهم کردند و برای

آتش افروختن محوطه بزرگی را آماده نمودند، سپس آن انسان الهی را در منجنیق

قرار داده و به داخل آتش پرتاب کردند. ذات اقدس حضرت ربّ العزّه به آتش

خطاب کرد:

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ

پس او را در آتش افکندند [گفتیم: ای آتش! برابر ابراهیم سرد و بی آسیب

و چنین بود که خداوند مهربان بنده عزیزش را از کید خائنان و مکر مکاران

نجات بخشید و گره از مشکل او باز کرد. (۱)

۹۵- ایوب و مکاره

در ملکوت عالم، سخن در این مسأله بود که امروز در روی زمین، در محراب

عبادت و عرصه گاه شکر بهتر از ایوب نیست. شب او شب عبادت و روزش روز

تعلیم معارف الهیه و دستگیری از مستمندان و دوا کردن درد دردمندان است.

ابلیس که در آن زمان از گفتگوی فرشتگان با خیر می شد، پس از شنیدن تمجید

ایوب از کروبیان عالم ملکوت، تصمیم گرفت در عبادت و حال ایوب ایجاد اخلال

کند، اما خود را در برابر آن بنده مخلص حق عاجز دید، از این جهت به حضرت ربّ

العزّه عرضه داشت:

ص: ۱۶۲

ایوب از روی میل و اراده اشتغال به عبادت ندارد بلکه به خاطر آن ثروت و مکنت و اعتباری است که به او مرحمت کرده ای و این عبادت به طمع حفظ ثروت و دام ها و کشتزارها و زن و فرزندان اوست، البته این همه نعمت به دست شخصی چون ایوب اقتضای این همه عبادت و شکرگزاری را دارد، او در وحشت است که نعمت ها از او سلب شود، بنابراین عبادتش از روی میل و طمع است نه اخلاص و ارادت. خداوند به ابلیس فرمود: عبادت بنده من از روی خلوص و عشق به من است و هیچ کدام از این نعمت ها محرک او در عبادت و بندگی نیست.

ثروت و مکنت، دام و دامداری، کشت و کشاورزی، غلامان و کارگران، همه و همه از ایوب گرفته شد. چون خبر از بین رفتن این همه نعمت بدو رسید گفت: امانتی نزد من بود به صاحبش برگشت. بعد از آن فرزندانش در حادثه ای سخت و سهمگین جان دادند. چون خبر به او رسید گفت: حمد می کنم خدای را به هنگامی که اولاد عنایت کرد و هنگامی که از من گرفت. سپس سلامتی بدنش از وی سلب شد، آن مرد الهی به جرگه بیماران و زمینگیران پیوست اما به ایمان و عشقش نسبت به حضرت حق افزوده شد و شکر و شکرگزاریش اضافه گشت.

مدت ها این برنامه های عجیب گذشت، او با تواضع و فروتنی و خضوع و خشوع به درگاه حضرت محبوب عرضه داشت:

وَ أَيُّوبَ إِذِ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ *

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ

عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ

و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که مرا آسیب و

سختی رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی. * پس ندایش را اجابت کردیم و

ص: ۱۶۳

آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف نمودیم، و خانواده اش را [که در

حادثه ها از دستش رفته بودند] و مانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم

که رحمتی از سوی ما و مایهٔ پند و تذکری برای عبادت کنندگان بود.

او سال ها دچار سخت ترین مشکلات بود و این مشکلات و سختی ها در ایمان و

اخلاص وی را آبدیده تر کرد، آنگاه که از امتحان الهی سرفراز بیرون آمد خداوند

مهربان گره از مشکلاتش گشود و وی را به نعمت بیشتر و عنایت برتر مخصوص

گردانید. (۱)

۹۶ - موسی و مکاره

داستان ولادت حضرت موسی علیه السلام و بلایی که مادر آن جناب در جنب دستگاه

فرعون کشید داستان ساده ای نیست. تعقیبی که مأموران دژخیم فرعون خانه به

خانه جهت نوزادان پسر برای جلوگیری کردن از رشد موسی داشتند، هر لحظه برای

مادر موسی دردی جانکاه و رنجی عظیم بود. تا به او الهام شد که طفل را شیر دهد،

یا وی را در دامن دریا رها کند و از این مسأله ترس و اندوهی به خود راه ندهد که

طفل با رسیدن به مقام نبوت به او برمیگردد!

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ

لَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده، پس هنگامی که [از سوی

فرعونیان] بر او بترسی به دریایش انداز، و مترس و غمگین مباش که ما

حتما او را به تو باز می گردانیم، و او را از پیامبران قرار می دهیم.

طفل در برابر دیدگان مادر به امواج دریا سپرده شد. آب خروشان جعبه حامل امانت حق را مستقیماً به دربار فرعون برد و در آغوش دشمن قرار داد. مادر از لحظه افتادن طفل به دریا تا رسیدن به فرعون، در عین تکیه به حضرت محبوب، در رنجی سخت بود. خداوند مهربان با قرار دادن مهر شدیدی از کودک در قلب دشمن، هم زمینه رشد کودک را فراهم ساخت و هم مادر طفل را از دریای غم و اندوه نجات داد.

خداوند در سوره قصص می فرماید:

«چون فرعون به سعایت مردم قصد قتل آن طفل را نمود، همسرش به او گفت: این کودک را نکشید که مایه نشاط دل و نور دیده من و تو باشد و در خدمت ما سودمند افتد یا وی را به فرزندی خود قبول کنیم. و آنان از حقیقت حال بی خبر بودند.

صبحگاه مادر موسی قلبش از هر چه جز توجه به موسی فارغ بود، به اندازه ای غم و اندوه دلش را فراگرفت که اگر ما دلش را بر جای نگه نمی داشتیم تا ایمانش برقرار بماند، نزدیک بود راز درونش را آشکار سازد.

آنگاه مادر موسی به خواهر گفت که از پی موسی بیرون شو، خواهر همه جا رفت تا گذرش به دربار فرعون افتاد، موسی را از دور دید و شناخت ولی آل فرعون او را نشناختند.

و ما شیر هر دایه ای را بر آن کودک حرام کردیم و آل فرعون با عشق پرشوری که به کودک داشتند در پی دایه ای که موسی سینه اش را بگیرد بودند ولی طفل سینه هیچ زنی را نمی گرفت!

در آن حال خواهر گفت: آیا مایلید من شما را به خانواده ای رهنمون شوم که دایه

این طفل شوند و وی را به مهربانی تربیت کند؟

ص: ۱۶۵

بدین وسیله کودک را به آغوش مادر بازگردانیدیم تا دیده اش به جمال عزیزش روشن شود و حزن و اندوهش برطرف گردد و به طور یقین برایش روشن شود که وعده خدا ثابت و پایرجاست ولی اکثر مردم از این حقیقت بی خبرند.»

او پس از آن که جوان رشیدی شد، برای دفاع از مظلوم درگیری سختی با قبطیان و گروه فرعون پیدا کرد که بر اثر آن درگیری زمینه اعدامش حتمی بود ولی خداوند مهربان وی را از آن مشکل نجات داد و پس از مدتی رهنوردی در دشت و بیابان با شعیب پیغمبر آشنا ساخت.

او نزدیک به ده سال در وادی مدین به چوپانی به سر برد و سرانجام با دختر با کرامت شعیب ازدواج کرد و آنگاه برای دیدار با اقوام از شعیب اجازه خواست که رهسپار دیار مصر گردد.

آن حضرت در مسیر حرکت به سوی مصر در وادی سینا به منطقه نور قدم گذاشت و به شرف رسالت و نبوت آنهم در مقام اولوالعزمی از جانب حضرت ربّ العزّه مشرف و مفتخر شد.

آری، پس از تحمّل آن همه مشکلات و مصایب و سختی ها، کلیم پوش بیابانی کلیم الله از کار درآمد. وجود مقدس موسی علیه السلام سال ها با فرعون و فرعونیان و قارون و قارونیان و سامری و سامریان در پیکار و مبارزه سخت بود و آن همه را برای خاطر تداوم فرهنگ حق تحمّل نمود تا سرانجام به پیروزی بر دشمنان و فلاح و رستگاری در آخرت دست یافت. (۱)

ص: ۱۶۶

یعقوب نزدیک به چهل سال در آتش فراق عزیزش سوخت و پسر پس از جدا شدن از دامن مهر پدر دچار بی رحمی برادران، تاریکی چاه، بی رغبتی کاروان، فروخته شدن به دراهم معدوده، گرفتار شدن به چنگال عفریت هوای نفس زن درباری و محکوم شدن به زندان بلند مدت، همراه آزار و شکنجه شد.

فرزند دلبنده یعقوب تمام آن مصایب سهمگین و شکنجه های طاقت فرسا را محض عشق حق تحمل کرد و با یک جهان سرافرازی از آن امتحانات و ابتلائات قبول و مقبول بیرون آمد تا جایی که خداوند عزیز نقطه به نقطه زندگی و حیات و اعمال و اخلاق و گفتارش را سرمشق جهانیان قرار داد و در قرآن از زندگی آن حضرت به عنوان نیکوترین داستان یاد فرمود. (۱)

۹۸ - حقیقت بلا در کلام بهاء الدین ولد

در «معارف بهاء ولد» آمده است که:

«سؤال کرد که دوستان را چندین بلا چگونه می دهد که: «أشدّ البلاء علی الأنبياء»، گفتم که بلا به معنی نیکویی باشد، اگر چه به ظاهر مبین رنج است، یعنی بر تن رنج نماید ولیکن دل به زیر آن رنج خندان باشد، همچون ابر بهاری که او همی گیرد و گل همی خندد، همچنانکه نشان چون از روی ظاهر از دنیاست و دنیا سرای بلاست لاجرم بلا بر تن فرو می آید، اما دل چون آن جهانی بود در ریاض خرم بود.

باز تن چون از حساب مردگان است، شادی را سزاوار نبود و دل چون موضع

ص: ۱۶۷

دریافت است شادی نصیب او بود. باز آن همه باز گونگی از اهل دنیا است که ایشان شادی را به تن آرند و غم را به دل نهند، اما آن دلق پوش مخلص را بینی که دل را چو بستان خندان دارد.

آری، هماره دیوار بستان دژم باشد، یعنی دیوار کالبد ظاهر اهل دنیا روشن و ظره چو برف باشد و در زیر همه شکوفه ها فسرده باشد. اما دل چو جای دریافت است، چون به خوشی آن جهانی اش صرف کردی رنج کجا باشد او را؟ از ملک همت که دارد ننگ آیدش که اندیشه ملوک دنیا به خاطرش آید.

بدانکه اخلاص دو بال دارد و هر دوبالش را پرهاست، یک پرش محبت است بر پنج نماز و یکی روزه داشتن و زکات دادن و بر عیال خود نفقه راست داشتن و غیر آن از فروض. و آن یکی بال دیگر پرها دارد، یکی دشمن داشتن اهل کفر و ناساختن با اهل معصیت و نهی منکر کردن و قتال کافران کردن» (۱)

۹۹ - عبادت بی معرفت

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

روزی حضرت موسی علیه السلام از کنار یکی از یاران خود می گذشت وی را به حال سجده دید، پس از مدتی که از آن راه باز می گشت دید او هنوز در سجده است. موسی نزد خود گفت: اگر حاجتش به دست من بود آنرا برآورده می ساختم. وحی آمد ای موسی! اگر او آن قدر سجده کند که گردنش قطع شود از او نپذیرم تا گاهی که وی از حالی که نزد من ناپسند است به حالی برگردد که من آن را می پسندم. (۲)

ص: ۱۶۸

قتیبه بن کلثوم بر بعضی از بلاد یمن فرمانفرما بود. نوبتی به عزم حج اسلام از مملکت خود بیرون آمده، چون از مناسک حج فارغ شده متوجه وطن گشت. قبیله بنو عقیل به واسطه عداوت قدیمی سر راه بر او گرفتند. چون با قتیبه جمعی قلیل بودند مغلوب گشته اسیر شد و مدت سه سال در آن قبیله محبوس مانده، اهل یمن تصور کردند که قتیبه به قتل رسیده. لاجرم از جستجوی او پای کوتاه کردند. چون مدت محنت او امتداد یافت، نوبتی، مردان آن قبیله بالتمام به جایی بودند، قتیبه از زنی که محافظت وی می نمود التماس نمود که مرا رخصت ده تا بر سر این پشته رفته لحظه ای در این صحرا نظر کنم شاید که تراکم غم از خاطر کمتر شود.

پیر زن اجازت داده، قتیبه بر زبر آن پشته برآمد زنجیر کشان و نالان، چون نظرش بر سمت کعبه افتاد روی به قبله دعا آورده گفت: «یا غیاث المستغیثین و یا مجیب دعوه المضطّرين»، به عزّت و جلالت که مرا از این محنت و ملال، خلاص ارزانی دار.

در این اثنا شتر سواری به نظر قتیبه آمد که به تعجیل تمام از زیر آن پشته می گذشت، قتیبه از او پرسید که نام تو چیست؟ جواب داد که طلحان نام دارم و به جانب یمن می روم. چون لفظ یمن بر زبان طلحان گذشت آب حسرت از دیده قتیبه روان شده گفت: ای جوان! اگر پیغام من به قبایل و عشایر من رسانی ضامن می شوم که صد شتر سرخ موی به تو دهند. طلحان گفت: تو کیستی؟ گفت: من قتیبه بن کلثومم که در فلان سال به حج آمده بودم و اهل این قبیله با من محاربه نموده مرا

اسیر ساختند. طلحان گفت: شاید خویشان تو سخن باور نداشته باشند. قتیبه گفت:

ص: ۱۶۹

فرود آی تا من بی‌تی چند بر پالان شتر بنویسم تا به ایشان نمایی. طلحان فرود آمده،

قتیبه بی‌تی چند که ترجمه آن به فارسی این است بر پالان نوشت:

از حال من شکسته دلان را خبر کنید کای صفدران زبهر خلاصم سفر کنید

لشگر سوی ولایت دشمن بیاورید خون حسود دولت ما را خبر کنید

برگردم که جایگه طوق ملک بود بینید غلّ و بند، سخن مختصر کنید

و همچنین به برادر خود نوشت که صد شتر به طلحان دهد. طلحان به یمن

رسیده قضیه قتیبه را فراموش کرد، تا روزی دو زن را دید که حکایت قتیبه با یکدیگر

می گفتند و بر او نوحه می کردند، طلحان از ایشان نشان برادر قتیبه پرسیده، نزد وی

رفته، نوشته قتیبه به وی نمود.

آن جوانمرد فی الفور صد شتر تسلیم نموده، لشگر جمع کرد و از برادر

معدیکرب و قیس بن معدیکرب استمداد نمود. قیس گفت: اگر در زیر علم من سیر

کنی تو را مدد کنم. ابن ام کلثوم خواست که امتناع نماید، اقارب او را از این سرکشی

منع کردند و قیس با بنو زبید و سیاه یمن با بنو عقیل محاربه نموده ایشان را شکست

داد و قتیبه را از اسارت خلاص ساخت. (۱)

۱۰۱ - داستان رهایی از غار

از سید ثقلین و سرور خافقین، محمد رسول الله صلی الله علیه و اله چنین روایت کرده اند که وی

فرمود:

از نوادر اخبار بنی اسرائیل و عجایب امم سالفه که به الهام ربّانی و وحی آسمانی

بر آن مطلع بود این است که: سه شخص از بنی اسرائیل در راهی با یکدیگر رفیق

بودند و به مراقبت و موافقت یکدیگر مستظهر و مفتخر و راهی سخت و مقصدی دور فرمایش گرفته بودند و به همکلامی و مکالمت یکدیگر سختی و مشقت سفر را تخفیفی می نمودند و فایده «الزفیق ثم الطریق» را محقق می گردانیدند که ناگاه ابری چون روز عاشقان، سیاه و بادی چون دم مفسان، سرد برخاست.

سحاب چون دست کریمان، عالم را مستغرق احسان خود گردانید، اما جهان بر آن مسافران چون سینه لئیمان تنگ و تاریک گشت، پناه به غاری بردند تا از خطر باد ایشان را حمایت کند ولی نمی دانستند که به سبک پایی از قضا نمی توان گریخت و با این ضعفی که در انسان است با قدر نمی توان آویخت و پناه جز به درگاه خدا نباشد و مرد زیرک اگر از قضا گریز جوید خود را بازگونه خواسته باشد که: «لا مرد لقضاء الله، و لا مفر من قدره.»

هنوز در آن غار ننشسته بودند که قیامت برخاست و هنوز از حرکت ساکن نشده بودند و از باران ایمن نگشته که کوه ثابت قدم از زلزله چون دل خائنان در اضطراب آمد. سنگی بزرگ همراه سیلاب باران در حرکت آمد و بر در غار نشست، آن چنانکه دهانه غار بسته شد و ایشان همچون مردگان در گور تاریکی غار به حبس دچار شدند.

جز به فضل حق دست آویزی و جز به رحمت ایزدی جای گریزی نداشتند، گفتند: این آن ساعت است که جز اخلاص و دعا موجب خلاص نشود و جز صدق نیت و خلوص عقیدت و طویت، از این ورطه نرھاند، بیاید تا هر یک از ما خدای را به تضرع و استکانت و خضوع و خشوع بخوانیم و فاضل ترین طاعت و با اخلاص ترین عملی که در مدت عمر بر آن اقدام نموده ایم وسیله استجاب دعا با

خود سازیم.

پس یکی گفت که خداوندا، تو می دانی که مرا دخت عمویی بود در غایت

ص: ۱۷۱

زیبایی و ملاحات و نهایت لطافت و ظرافت و مدت ها عاشق جمال و شیفته حسن و

کمال او بودم و بارها در طلب او به لطایف حیل و مکارم عمل، ریاضت ها

می کشیدم و مجاهده ها می نمودم، تا بعد از آن که مال بسیار بر آن کار صرف نمودم و

روزگار دراز در آن مشقت بودم، روزی بر مراد خود قادر گشتم و او را تنها در موضعی

بی زحمت اغیار بیافتم، خواستم که از آن گنج روان بهره ای برگیرم و از آن چشمه

حیوان که شکرستان لبش معدن نبات بود شربتی نوش کنم و مرادی که در چنان

حالی مطلوب و از چنان محبوبی مرغوب باشد حاصل گردانم، آن دختر گفت:

اتَّقِ اللَّهَ يَا بَنَ عَمِّ وَلَا تَقْضِ الْخَاتَمَ.

ای پسر عم، تقوای خدا پیشه کن و دامن عفت و عصمت مرا به سرپنجه

شهوت حیوانی آلوده مکن.

چون گفت از خدای بترس، از سر آن مراد برخاستم و پای بر هوای نفس نهادم و

دست از آن معصیت کوتاه گردانیدم. خدایا! اگر می دانی که ترک آن معصیت محض

جلب خشنودی و رضایت تو بود، ما را از این درماندگی فرج و از این ورطه سخت

نجات ارزانی دار. هنوز این سخن در دهان داشت که ثلثی از آن سنگ بیفتاد و

منفذی در آن سنگ پدید آمد.

شخص دوم گفت: خداوندا، علم شامل تو بدین محیط است که مادری و پدری

داشتم بسیار مسن، آن چنانکه پیری قامت چون تیر ایشان را کمان گردانیده و مشک

عارضشان به کافور بدل شده بود، طراوت و شباب آنان را رها کرده و آثار خزان عمر

بر سر و صورتشان دیده می شد، از کسب بازمانده و از حرکت عاجز بودند، من به

امثال امر:

وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ

ص: ١٧٢

و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید.

شب و روز به خدمت ایشان مشغول بودم و دائماً از آن خائف که مباد از برکات وجود ایشان محروم شوم.

شبی در تهیه غذا وظیفه خود به انجام رساندم، چون به محضر آنان رفتم هر دو را در خواب ناز دیدم. بر بیدار کردن آنان جرأت نکردم که مبادا عیش خواب و لذت نیام بر آنان حرام گردد، دلم راضی نشد برگردم، چرا که ترسیدم از خواب برخیزند و طلب غذا کنند و من در خدمت آنان حاضر نباشم، آن شب را تا صبح در کنار بستر آنان بیدار ماندم. خداوندا، تو می دانی که این خدمت خاص محض خشنودی تو انجام گرفت، اگر راست می گویم در بسته بر ما گشاده گردان. در آن حال ثلثی دیگر از آن سنگ بیفتاد.

شخص سوم گفت: الهی! تو دانای اسرار و عالم بر امور پنهانی و از سرایر و ضمائر کاینات مطلعی و می دانی که من در وقتی اجیری داشتم، چون مدت آن سپری شد اجرت بدو رساندم، گفت: اجرت کار من بیش از این است و آنچه می دادم قبول نکرد، گفت: میان من و تو روزی خواهد بود که حق مظلوم از ظالم بستانند. از نزد من قهر کرد و آن اجرت به من گذاشت.

من از آن سخن سخت متأثر شدم و از تو که خداوند منی بترسیدم و به آن اجرت گوسپند خریدم و رعایت و محافظت بجای آوردم تا در اندک مدت بسیار شد و بعد از زمانی آن اجیر باز آمد و گفت: از خدای بترس و آن حق من به من رسان. اشارت بدان گله گوسپند کردم و گفتم: حق تو این است، برو بردار. آن مرد سخن مرا مسخره و استهزا پنداشت، گفت: حقّ را نمی دهی کفایت نیست، مرا هم مسخره می کنی؟

گفتم: گمان بد میر که این گوسپندان تمام ملک توست و این همه از رعایت اجرت تو

ص: ۱۷۳

و محافظت مزدت پدید آمده.

الهی! اگر این سخن من بر صدق و راستی است ما را از این شدت فرجی و از این مشقت مخرجی عنایت فرما. در حال تمامت آن سنگ از در غار کنار رفت و ایشان از آن ورطه هلاکت به دعا و خضوع و خشوع و عمل خالص نجات یافتند. (۱)

۱۰۲ - داستان ابو جعفر همدانی و عقد مروارید

«چون معتصم بر سریر حکومت نشست، ابو جعفر همدانی را به منادمت خویش مخصوص ساخت. شبی به او گفت: داستانی بگو تا لحظه ای خاطر من مشغول گردد. ابو جعفر گوید: گفتم: اگر فرمان باشد قصه ای که در جوانی به من گذشت عرض کنم، گفت: بگویی.

بر زبان آوردم که روزگاری به واسطه بیکاری، تنگ دستی عظیم پیش من آمد و چون مدتی در محنت فقر و فاقه گذرانیدم درهمی چند قرض کردم و به خدمت ابو دلف خزر جی پیوستم و به حبل دولت او تمسک جست. روزی ابو دلف گفت: جمعی حسودان و اصداد، بهتانی بر محمد مغیث حاکم ارمنیه بسته بودند و خلیفه را در آن باب چنان گرم ساخته که به اخذ و قید او فرمان داده بود و چون او را به بغداد آوردند، خلیفه از او استفسار نموده و پس از تفحص بلیغ، براثت ساحت او وضوح یافت، فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که محمد بن مغیث نوبتی دیگر به سر عمل خود رود. و چون میان من و او محبت قدیم بود گفت: می خواهم کسی را به ارمنیه فرستم تا زبان به تهنیت او بگشاید، اگر رغبت کنی تو را بدین مهم نامزد کنم. گفتم: فرمانبردارم. و ابو دلف هزار درهم به من داد تا به اخراجات ضروریه خود

مصروف دارم و من به ارمنیه رفته رسوم تهنیت و سفارت به تقدیم رسانم.

محمد بن مغیث در شأن من التفات موفور نموده پیوسته مرا به مجلس خود

می طلبد و من همیشه نقلی سوای گوشت قدید آهو نمی دیدم و به سبب اکل آن،

طبیعت من نیز مایل به گوشت قدید شده، روزی محمد بن مغیث به جهت من

آهوئی فرستاد، غلام را گفتم این آهورا ذبح کن و گوشت آنرا قدید ساز.

در این اثنا که غلام به ترتیب گوشت های او می پرداخت و آن را ریزه ریزه

می ساخت، زاغی به طمع گوشت از هوا درآمده، عقد مروارید که در منقار داشت

ببفکند و قدری گوشت در ربود. من چون آن عقد مروارید را دیدم که در منقار

داشت در لطافت و قیمت آن حیران بماندم.

چون محمد بن مغیث مرا رخصت مراجعت داد هزار دینار به نزد من فرستاد و

من با حصول مطالب و مآرب به بغداد رفتم و آن عقد مروارید را به صرّافی فروختم

به پانزده هزار درم و به خدمت ابودلف رفته تشریفی و انعامی لایق به من داد و چون

مبلغی خطیر به دست من درآمده بود ترک ملازمت کرده به مصر رفتم و با خواهجّه

صاحب ثروت و نعمت از قبیلّه همدان که ساکنان دیار بود آشنایی پیدا کردم و

میان ما قواعد محبت و داد استحکام یافته، به مصاهرت انجامیده، دختر خود را در

حباله نکاح من درآورده، میان ما و آن دختر موافقت و الفتی عظیم روی نمود.

روزی غلام من بر بام خانه نشسته گوشت قدید می کرد بر همان امید که مگر بار

دیگر زاغ عقد مرواریدی بیاورد، ناگاه لقلقی ماری در منقار داشت، چون به سر غلام

رسید مار از منقار او جدا شده در کنار غلام افتاد و آن بیچاره را زخمی زده هلاک

گردانید. زن گفت: لعنت بر لقلق و زاغ باد. من گفتم: خیانت لقلق معلوم است اما

جرم زاغ چیست که لعنت بر او می کنی؟ دخترگفت: روزی بر بام خانه خود نشسته

بودم و عقد مروارید قیمتی پیش خود نهاده ناگاه به سخنی مشغول شدم، زاغی

ص: ۱۷۵

بیامد و آن را در ربود، پدرم جمعی در عقب او فرستاد و از آن اثری نیافتند. آخر الامر آنرا در بازار بغداد در دکان صرّافی دیدم، به پانزده هزار درم خریده به نزد من آوردند. من تبسم کردم و صورت حال بیان نمودم و این معنی از نوادر اتفاقات است.»^(۱)

۱۰۳ داستانی در رزاقیت خدا

«قاضی برنی حکایت کرد که: زنی را دیدم در بادیه که سرما آمده بود و زراعت وی را به آسیب سخت دچار کرده بود، زراعتی که سبب معاش و مایه ارتزاق او بود. مردمان او را در آن مصیبت تعزیت می دادند و به صبر امر می کردند که او در آن میان دست به دعا برداشت و روی به آسمان کرد و گفت:

اللّهُمَّ أنت المأمون لأحسن الخلف، و بيدك التّعويض عمّا تلف، فافعل ما أنت أهله، فإنّ أرزاقنا عليك، و آمالنا مصروف إليك.

الهی! توی قابل اعتماد برای حفظ بهترین چیزی که بجا مانده و بر آنچه تلف شده تو بهترین جبران کننده ای، به آن صورت که اهلیت داری نعمت را بر من ارزانی دار و آن چنانکه لایق آنی از دستگیری درماندگان و یاری بیچارگان از من دستگیری کن که روزی ما بر عهده توست و امید ما به عنایت و لطف تو بسته است.

هنوز از آن محل فراتر نرفته بود که مردی ثروتمند بدان موضع رسید و آن حال با او حکایت کردند، فالحال پانصد دینار زر به آن آسیب دیده بخشید.»^(۲)

ص: ۱۷۶

«در روزگار عبد الملک مروان، مردی در مدینه مغضوب وی شد، عبد الملک خون او را هدر گردانید و فرمان داد که او را هر کجا یابند به قتل برسانند و گفت: هر کس به وی پناه دهد، او نیز به اعدام محکوم می گردد.

آن مرد از ترس جبار شام و خون آشام حزب ننگین اموی حیران و خائف، گرد کوه و کمر و دشت و بیابان می گشت و در هر موضع یک روز یا دو روز بیشتر مقام نمی گرفت، از گفتن نام و نشان خویش به مردم خودداری می کرد، گاه چون نخجیر بر کمر کوه بودی و گاه چون آهو در میان بیابان و گاه چون ابر در صعود قطرات عبرات می باریدی و گاه چون سیل در آن حدود سر بر سنگ زنان می غلطیدی و گاه چون سایه در پس دیوار می افتادی و زبان حال اینچنین می سرودی.

تاکی از حادثه دلتنگ و پریشان بودن چند از جور فلک بی سر و سامان بودن گاه چون سیل نهادن به ره دریا سر گاه چون ابر شدن بر که و گریان بودن گاه چون نخجیر از این کوه به آن کوه شدن گاه چون آهو در دشت و بیابان بودن گاه چون سایه نشستن ز پس هر خس و خار گه چو خورشید به تنهایی پویان بودن روزی در میان بیابانی بر این حال می رفت، بزرگی را دید محاسن سپید که جامه سپید پوشیده نماز می کرد، در موافقت او به نماز مشغول گشت، چون آن بزرگ نماز

را سلام داد، پرسید از کجایی و اینجا چه می کنی؟ گفت: گریخته ام، متواریم، از جور

سلطان خائف شده و بر جان خود نا ایمن گشته ام، وادی به وادی می گردم و از

بیابانی به بیابانی ره می سپرم، ساعت به ساعت هلاک خود را انتظار می کشم. آن

بزرگ به او گفت:

فأین أنت من السبع؟

از هفت گانه به کجایی؟

گفتم: کدام هفت که شش جهت و پنج حس و چهار طبع من چنان مستغرق

خوف و وحشت گشته اند که دو ساعت در یک موضع نتوانم بود، چه دانم که کدام

هفت می گویی، من از اندوه نه هفت می دانم و نه هشت. گفت: گوش دار تا از زبان

من بشنوی و به برکات این دعا چشم فرج بدوزی، و این دعا بخواند:

سبحان الله الواحد، سبحان الذي ليس غيره، سبحان القائم القديم الذي

لا بدء له، سبحان الذي يحيى ويميت، سبحان الذي كل يوم هو في شأن،

سبحان الذي خلق ما يرى وخلق ما لا يرى، سبحان الذي علم كل شيء

من غير تعليم. اللهم اني اسألك بحق هذه الكلمات و حرمتهن أن تفعل

بي كذا و كذا.

و چند بار اعاده کرد تا یاد گرفتم و سپس امن و سکونی در دل من پدید آمد و از

آن خوف و رعب هیچ در خاطر من نماند و هم از آن موضع به آرزویی فسیح و

امیدی هر چه تمام تر روی به عبدالملک آوردم و به در سرای او رفتم و دستوری

خواستم، مرا دستوری دادند، چون به عبدالملک رسیدم گفت: ساحری آموختی که

بدان استظهار چنین جرأت نمودی؟ گفتم: نه، امر و حال خود با او حکایت کردم و

دعا بر خواندم، مرا امان داد و نیکی بسیار کرد و از آن بلا و محنت به برکت دعا

ص: ۱۷۸

نجات یافتم و لذت فرج بعد از شدت را چشیدم.» (۱)

۱۰۵ - دعای کرب و اثر آن

«ولید بن عبدالملک در روزگار حکومت خود به صالح بن عبد الله که عامل مدینه بود به دستخط خویش نوشت که حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام را که محبوس است از حبس بیرون آور و در مسجد رسول خدای دستور بده تا پانصد تازیانه بر او بزنند!

صالح بر فراز منبر شد تا فرمان ولید را برخواند و بعد از آن دستور ولید را بر آن

سلاله نبوت اجرا نمایند. هنوز در میان خواندن بود که وجود مبارک حضرت

زین العابدین علیه السلام از در درآمد و مردمان راه او را گشاده کردند تا نزدیک حسن بن

حسن رسید و فرمود: پسر عمو چه بوده است تو را؟ خدای را به دعای کرب بخوان

تا حضرت محبوب تو را از این مکروه فرج آورد. حسن گفت: ای پسر عمو، دعای

کرب کدام است؟ فرمود: بگو:

لا إله إلا الله الحليم الكريم، لا إله إلا الله العلي العظيم، سبحان الله ربّ

السموات السبع و ربّ الأرضين السبع و ربّ العرش العظيم، و الحمد لله

ربّ العالمين.

هیچ معبودی جز آن خدای حلیم کریم نیست، هیچ معبودی جز آن خدای بلند

جایگاه عظیم نیست. منزّه است خدای صاحب آسمان های هفتگانه و مالک

زمین های هفتگانه و خدای عرش بزرگ؛ و سپاس خدای را که پروردگار

عوامل هستی است.

سپس برگشت. حسن بن حسن این دعا را تکرار می کرد که صالح از منبر فرود آمد و گفت: او را باز گردانید که از سیمای او مردی مظلوم می بینم، در کار او به امیر رجوع کنم. و حال او عرضه داشت، در مدت نزدیک جواب آمد که او را آزاد کنید!» (۱)

۱۰۶ - داستان زندان ابراهیم تیمی با شخصی از بحرین

«ابراهیم تیمی حکایت کرد که چون حجاج بن یوسف مرا محبوس گردانید موضعی دیدم تنگ و تاریک تر از دل عاشقان و دیده معشوقان، مردم زیادی در حبس بودند و هر دو نفر را یک بند نهاده و هر کس را چندان بیش جای نبود که نشسته بودند، مصلی و مسجد و مرقد و محلّ قضای حاجت یکی بود و ما از تنگی موضع و وحشت منزل بدین حالت بودیم که مردی را از اهل بحرین درآوردند، جایگاه نشستن نیافت و محبوسان او را راه نمی دادند و به یکدیگر می انداختند. مرد گفت: صبر کنید که من امشب بیش اینجا نخواهم بود.

چون شب در آمد برخاست و نماز گزارد و گفت:

یا ربّ، منت علیّ بدینک، و علمتی کتابک، ثم سلّط علیّ شرّ خلقک! یا

ربّ، اللّیله اللّیله لا اصبح فیه.

الهی! به فرهنگ پاکت بر من منت گذاردی و قرآنت را به من آموختی، آن

گاه شریرتین موجود را بر من مسلط نمودی! ای مالک من، همین امشب،

همین امشب که آزادی من به صبح نینجامد.

هنوز صبح سر از گریبان مشرق بر نیاورده بود که در زندان بگشادند و آن مرد را

آواز دادند. گفتم: مگر برای سیاست و قتل بیرون می برند! در حال قید از پای او برگرفتند و خلاص دادند. بیامد و بر در زندان بایستاد و بر ما سلام کرد و گفت: **أطيعوا الله لا يعصيكم.**

خدا را اطاعت کنید، تا خداوند خواسته شما را روا گرداند. (۱)

۱۰۷ - داستان ابو سعید بقال در زندان حجاج

«ابو سعید بقال حکایت کند که من و ابراهیم تیمی در حبس حجاج بودیم. یک شب به وقت نماز مغرب با هم سخن می گفتیم که شخصی را در آوردند. گفتم: یا عبد الله ما قضيتك؟ از حال او و سبب حبس او سؤال کردیم، گفت: هیچ موجب دیگر نمی دانم الا آن که رئیس محل از من بدینگونه سعایت کرده که او نماز بسیار می خواند و روزه بسیار می گیرد، همانا که مذهب خوارج دارد. بدین تهمت مرا گرفته و محبوس کرده اند، به خدا قسم این مذهبی است که هرگز نپسندیده ام و هوای آنبر دل من نگذشته است و دوست نداشته ام آن مذهب را و اهل آن مذهب را. بعد از آن گفت: بفرماید تا مرا آب وضو دهند. التماس کردیم تا به جهت او آب وضو آوردند، وضو ساخت و چهار رکعت نماز بگزارد و بعد از آن بگفت:

اللهم أنت تعلم إساءتي و ظلمي و إسرافي، لم اجعل لك ولدا و لا نداء و لا

صاحبه و لا كفوا، فإن تعذّبتني فبعذلک، و إن تعف عني فإنك أنت

الغفور الرحيم العزيز الحكيم. اللهم إني أسألك يا من لا يغلطه المسائل،

و يا من لا يشغله سمع عن سمع، و يا من لا يبرمه إلحاح الملحين، أن

تجعل لي في ساعتی هذه فرجا و مخرجا من حيث أرجو...

خداوندا، تو کردار زشت و ستم و اسراف مرا می دانی، برای تو فرزند و همتا و همسر و شریکی ننهاده ام، پس اگر عذابم کنی از روی عدالت توست و اگر از من درگذری تو را سزد که تو بسیار بخشنده و مصبان و عزیز و حکیمی.

خداوندا! ای که درخواست های گوناگون او را به اشتباه نیفکنند، ای که هیچ شنیدنی او را از شنیدنی دیگر سرگرم نسازد، ای که پافشاری اهل اصرار او را دلتنگ نکند، از تو می خواهم که در همین ساعت برای من فرج و راه گریزی از آن جا که امید دارم قرار دهی...

چند نوبت همین بگفت. بدان خدایی که جز او خدایی نیست، هنوز دعا تمام نکرده بود که در زندان بگشادند و او را آواز دادند. برخاست و گفت: اگر عافیت باشد به خدا که شما را در دعا فراموش نکنم و اگر حالی دیگر بود خدای در دنیا به رحمت و ثواب در آخرت جمع گرداند. روز دیگر شنیدیم که دست تعرض از او کوتاه کردند و او را مطلق العنان گردانیدند، به برکت اخلاص این دعا» (۱)

۱۰۸ - دعای خفی اللطف و نجات از مرگ

«هارون الرشید روزی به یکی از خدمتکاران خود گفت که چون شب درآید به فلان حجره رو و در بگشا و آن کس که در آن جا یابی بگیر و به فلان صحرا رو و در فلان موضع قرار بگیر که آن جا چاهی است آماده، او را زنده در آن چاه افکن و چاه را به خاک انباشته کن و باید که فلان حاجب با تو باشد.

آن شخص به موجب فرمان، آن حجره بگشاد، در آن جا نوجوانی دید در غایت جمال و لیاقت و ظرافت و لطافت که آفتاب از نور روی او خجل شدی. او را بگرفت

و به جبر هر چه تمام تر وی را به طرف محل مقصود حرکت داد. جوان گفت: از خدای بترس که من فرزند رسول خدایم، الله الله که فردای قیامت جدّ مرا بینی و خون من در گردن تو باشد!

مأمور هارون سخن وی را هیچ التفات نکرد و آن جوان را کشان کشان در آن موضع برد که هارون دستور داده بود. جوان چون هلاک خود معاینه دید، از جان نومید گشت و گفت: ای فلان در هلاک من تعجیل مکن که هر گه که خواهی توانی، مرا چندان امان ده که دو رکعت نماز بگذارم، بعد از آن تو دانی بدانچه تو را فرموده اند. برخاست و دو رکعت نماز بگزارد و آن موکلان شنیدند که در نماز می گفت:

يا خفيّ اللّطف أعنيّ في وقتي هذا، و اللطف بي لطفك الخفيّ.

ای آن که لطف پنهان داری، مرا در این گاه یاری رسان و با لطف پنهان خویش مورد نوازشم قرار ده.

گفتند: دعا هنوز تمام نشده بود که بادی سخت برخاست و غبار تیره پدید آمد

چنانکه یکدیگر را نتوانستیم دید و از صعوبت آن حال به روی درافتادیم و به

خویشتن چنان مشغول شدیم که پروای آن جوان نبود. بعد از آن غبار نشست و باد

ساکن گشت، جوان را طلب کردیم، نیافتیم و آن بندها را دیدیم که در وی بود آن جا

افتاده. با یکدیگر گفتیم نباید که امیر را گمان افتد که ما او را آزاد کردیم و اگر دروغ

گوییم تواند بود که خبر آن جوان بعد از این به وی رسد و اگر راست گوییم باشد که

باور ندارد و ما را هلاک کند.

بعد از این با یکدیگر گفتیم که دروغ ما را از بلا نخواهد رهانید، راستی بهتر

خواهد بود. چون نزدیک هارون درآمدم صورت حال را به راستی با وی حکایت

ص: ۱۸۳

کردیم. رشید گفت: خفی اللطف او را از هلاک برهانید، بروید به سلامت و این

سخن به هیچکس نگوید.»(۱)

۱۰۹ – داستان ابو الحسن بن ابی طاهر و فرزندش در زندان

«ابوالحسن بن ابی طاهر می گوید:

ابوجعفر محمد بن ابی القاسم در آن وقتی که براریکه قدرت و در منصب وزارت القاهر بود، بر من و پدرم خشم گرفت، در جایی به غایت تنگ و تاریک ما دو نفر را حبس کرد، هر روز ما را به محاکمه کشیده و پدرم و مرا به مال مصادره و مطالبه می کردند و در برابر چشم پدر مرا به شکنجه و آزار دچار می ساختند. در آن حبس شداید و مشقات بسیار کشیدیم، تا روزی پدرم مرا گفت که ما را با این نگاهبانان زندان آشنایی حاصل شده، لازم است به مراعات حال اینان برخاست، به فلان صراف که دوست من است کاغذی بنویس تا سه هزار درهم به نزد ما فرستد و ما در بین این زندانبانان تقسیم کنیم.

من آنچه فرموده بود بجای آوردم. چون سه هزار درهم برسد خواستم تسلیم مأموران کنم، هر چند کوشیدم قبول نیفتاد. از امتناع ایشان تفحص کردم و در کشف حقیقت پافشاری نمودم، عاقبت به من گفتند: وزیر امشب بر قتل شما عزم بسته است و حکم جزم کرده که شما را از بین ببرد، در چنین حالتی قبیح است ما چیزی از شما قبول کنیم.

من از شنیدن این خبر بی آرام گشتم و اضطرابی هر چند تمام تر در من پدید آمد و رنگ صورتم برگشت. چون پدر را از آن حال آگاهی دادم گفت: درهم برگردان. چنان

کردم.

پدرم در آن ایام که در حبس بود، پیوسته صائم بودی، چون شب می رسید غسل می کرد و به نماز و دعا و خضوع و خشوع مداومت می نمود و من با او موافقت می کردم، تا آن که آن شب نماز خفتن بگزارد و به زانو درآمد و مرا گفت: تو نیز اینچنین حالت بر خود بگیر. من نیز همانند پدر به حال خضوع در برابر حریم حضرت محبوب برآمدم. پدر روی به جانب حق کرد و عرضه داشت: یارب، وزیر القاهر بر من ستم روا داشت، مرا چنانکه می بینی به حبس انداخت و قصد جان من و پسر من نمود.

فَأَنَا بَيْنَ يَدَيْكَ قَدْ اسْتَعْدَيْتَ إِلَيْكَ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ، فاحکم بیننا.

من پیش روی تو هستم و از تو کمک خواستم و تو حاکم ترین داوران هستی، پس بین ما داوری کن.

و بر این دعا هیچ اضافه نکرد و بعد از آن آوازی نیک بلند برداشت و این جمله را تکرار کرد: «فاحکم بیننا». تا آن که چهار ساعت از شب بگذشت، و الله که هنوز گفتن فاحکم بیننا قطع نکرده بود که آواز در شنودم. شک نکردم که جهت اعدام ما آمده اند. از غایت هول و سختی آن حال بترسیدم و بیهوش گشتم. چون نیک بنگریستم خادم القاهر با شمع ها و مشعل ها به زندان آمده بود، آواز داد که ابن ابی طاهر کدام است؟ پدرم برخاست و گفت: اینک منم. گفت: پسرت کجاست؟ گفت:

این است پسر من. گفت: بسم الله، باز گردید به سلامت و عافیت و مکرم و محترم.

چون بیرون آمدم معلوم شد که وزیر را گرفته اند و قاهر بر او به شدت غضبناک شده و خداوند مهربان بر ما لطف و رحمت آورده. وزیر بیچاره سه روز در قید و بند

و در تنگنای زندان زیست تا ملک الموت او را از رنج دنیا خلاص و به عذاب آخرت

ص: ۱۸۵

۱۱۰ - داستان محمد بن زید علوی و شخصی از بنی امیه

«در تواریخ معتبره آورده اند که:

عادت محمد بن زید علوی معروف به داعی که حاکم طبرستان بود بر این قرار

داشت که در ابتدای هر سال که کار گزاران دولت مشغول به تحصیل مالیات

می شدند، در بیت المال نظر می کرد و هر چه از سال گذشته باقی مانده بود بر

جماعتی از قریش که در آن ولایت بودند، بر حسب اختلاف شأنشان قسمت

می کرد و هر یک را فراخور حسب و نسب نصیبی می داد.

یک سال بنا بر عادت مقرر بر مقرر حکمرانی نشسته بود تا مرسومات و ارزاق را به

اهل استحقاق برساند. اول بنی هاشم را نصیب فرمود. چون از تمامت بنی هاشم

فارغ شد فرمود: تا بنی عبد مناف را آواز دادند. مردی برخاست و گفت: من از بنی

عبد منافم. داعی گفت: از کدام قبیله ای؟ گفت: از بنی امیه. گفت: از کدام بطن؟ آن

مرد خاموش شد. گفت: مگر از فرزندان معاویه ای؟ گفت: آری. داعی گفت: از کدام

فرزند؟ باز خاموش شد. گفت: مگر از فرزندان یزیدی؟ گفت: بلی. گفت:

بداندیشه ای است تو را و خطا تدبیری افتاده است که قصد این ولایت کرده ای که

ولایت این ولایت آل ابی طالبند و ایشان را از شما طلب خون قصاص است به جهت

سید ایشان حسین بن علی علیهما السلام و تو را از این به بعد هرگز چاره نبود، چه اگر غرض

استمداد و استعانت بود در شام و عراق جمعی توانستی یافت که به جدّ تو تولا

کردندی و اسلاف تو را دوست داشتندی، با تو مبرّت و احسان کردند. اگر این

اختیار از سر جهل و نادانی کرده ای تمام تر از این جهل نمی باشد و اگر دانسته و

متعهدا ارتکاب این مخاطره کرده ای، خود را به دست خویش در ورطهٔ هلاک

انداخته و به پای خود به گورستان آمده ای!

علویان چون این سخن بشنیدند هر یک به نظر عداوت و چشم حقارت در وی

نگریستند و خواستند که قصد او کنند، داعی بانگ بر ایشان زد و گفت: ساکت

باشید و میندازید که کشتن او قصاص خون حضرت سید الشهداء علیه السلام خواهد بود، او

را چه جرم است در این مسأله؟ خدای تعالی حرام کرده است که کسی را به جرم

کس دیگر مؤاخذت کنند چنانکه فرمود:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى

و هیچ بردارندهٔ بار گناهی بارکنه دیگری را به دوش خود بر نمی دارد.

و الله اگر کسی متعرض او شود آن کس را قصاص کنم. پس گفت: بشنوید حکایتی

و آن را در کارها اسوه و دستور خویش سازید. پدر من با من حکایت کرد و از پدر

خود روایت فرمود که ابو منصور، حاکم عباسی، آن سال که به حج رفته بود گوهری

قیمتی بر وی عرضه داشتند که مثلاًن ندیده بود و از آن تعجب نمود. بعد از آن به

او گفتند که محمد بن هشام بن عبدالملک گوهری از این بهتر و پرقیمت تر و فاخرتر

دارد. منصور ربیع حاجب را گفت تا محمد بن هشام بن عبدالملک را طلب کند و آن

گوهر را از او بستاند. پسر هشام هم بعد از این واقعه پنهان شد.

منصور گفت: فردا که در مسجدالحرام من نماز جمعه گزارم تو بگو تا همه درها را

فرو بندند و قفل بر نهند و معتمدان و ثقات را بر آن درها موکل گردان و بعد از آن

یک در بگشای و خود بر آن در بنشین و باید هیچ کس از آن در بیرون نرود الا آن که

تو او را بشناسی، در هر صورت چون محمد بن هشام در این مسجد باشد بدین

ص: ۱۸۷

طریق ظاهر شود.

چون روز دیگر شد. ربیع آنچه دستور داشت بجای آورد. چون درهای مسجد را

فرو بستند، محمد بن هشام به علت این که از قضیه گوه‌ر واقف بود دانست که

مقصود و مطلوب اوست و به هر حال در معرض گرفتاری است. از خوف جان و بیم

هلاک حیران و مدهوش بماند و اثر آن حیرت بر وی ظاهر گشت.

در آن حال چشم محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بر

وی افتاد، چون او را به غایت اندوهگین و غمناک و متفکر یافت با خود گفت این

مرد، کار افتاده و صاحب واقعه می نماید، اعانت و اغاثت او از لوازم کرم ذاتی و

طهارت نسب باشد. پس روی بدو آورد و گفت: ای مرد! بس پریشان خاطر و متفکر

و پراکنده ضمیر و متوهم خاطرت می بینم، تو چه کسی و واقعه تو چیست و خوف

و رعب تو از کیست؟ با من بگویی و در امان خدا و ضمان سلامت باشی و از تو

پذیرفتم که هر سعی که امکان دارد بجای آرم تا از آنچه موجب ملالت توست و از

آن که خائفی تو را ایمن گردانم.

گفت: منم محمد بن هشام بن عبدالملک، اکنون تو بفرمای که نام تو چیست و

نسب به که می رسانی؟ گفت: من محمد بن زید بن علی بن الحسین ام. محمد بن

هشام گفت: انا لله و انا الیه راجعون. اگر تو مکافات آنچه پدر من با پدر تو کرده است

بخواهی مرا دل از جان بر باید گرفت و طمع از امان بیاید برید.

محمد بن زید گفت: باک مدار ای پسرعم که کشنده زید تو نیستی و به کشتن تو

جبران آن شکستگی و سد آن ثلمه و قصاص آن خون و انتقام آن ظلم، حاصل

نخواهد شد و امروز من بدین سزاوارم که دست گیرم نه بدان که به دست دشمنت

باز دهم و به منآن لایق است که پایمردت باشم نهآن که پایمالت گردانم، اما مرا
معذور دار که اگر از برای مصلحتی مکروهی به تو رسانم یا ناسزایی در روی تو بر

ص: ۱۸۸

زبان رانم، چون آن ایذاء متضمّن خلاص و آن جفا مقتضی آزادی باشد باید که قبول نمایی. گفت: الأمر إليك و أنا ممسك بين يديك. هیچ توقّف و تأخیر منماید و آنچه مصلحت است بفرمای.

محمد بن زید ردای خود را بر سرش انداخت و او را با رداء در هم پیچید و گریانش با آن رداء یکجا بگرفت و به زور جبر او را به سوی در بکشید. چون چشم ربیع بر وی افتاد، محمد بن زید لطمه ای سخت و طپانچه ای محکم بر روی محمد بن هشام زد و همچنان پیش ربیع آورد و گفت: یا ابا الفضل، این خبیث شتربانی است از شتربانان کوفه، اشتران خود را به کرایه به من داده بدان شرط که مرا باز به کوفه برد ولی از من بگریخته است و اشتران را به بعضی از سپهسالاران خراسانی به کرایه داده است، چند موکل با من بفرست تا این خبیث را با من به نزد قاضی آورند و اگر خراسانیان در راه من تعدی کنند مانع شوند.

ربیع گفت: سمعا و طاعه یابن رسول الله، و دو سرهنگ با او بفرستاد. چون از پیش ربیع چندان برفتند که ایمن شدند، محمد بن زید گفت: یا خبیث حق مرا می گذاری؟ گفت: آری، یابن رسول الله، پس سرهنگان را گفت چون اقرار کند شما باز گردید. ایشان باز گشتند، محمد بن زید رداء را از گردن محمد بن هشام بیرون کرد و گفت: اکنون تو را هر کجا باید، برو.

محمد بن هشام سر محمد بن زید را ببوسید و گفت: پدر و مادر من فدای تو باد! یابن رسول الله،

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

خدا داناتر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد.

پس آن گوهر نفیس و جوهر گرانمایه را بیرون کرد و گفت: طمع می دارم که به

ص: ۱۸۹

قبول آن منت بر من نهی و به پذیرفتن این هدیه مرا مشرف گردانی. محمد بن زید قبول نکرد و گفت: ما از اهل آن خاندانیم که اگر نیکویی به کسی رسانیم از او مکافات نستائیم و من بزرگتر از این را از تو بگذاشته ام و آن خون زید بن علی است، برو به عافیت و سلامت، هر چند زودتر از این شهر بروی بهتر، زیرا که ربیع به طور حدی در طلب توست. محمد بن هشام برفت و متواری شد و به واسطه محمد بن زید از آن بلا بجست و از آن ورطه برست.

چون داعی این حکایت به آخر رسانید بفرمود تا آن اموی را هم چندان که دیگران را از بنی عبد مناف بداد نصیب دادند.»^(۱)

۱۱۱ - حکایتی از اثر دیانت و امانت

«یکی از بازرگانان کرخ بغداد حکایت کرد که من در بغداد سمساری و دلّالی کردم و یکی از تجّار خراسان با من معامله داشت و بر دکان من نشستی با مال بسیار و منال بی شمار، چنانکه هر سال از او به وجه سمساری چندین هزار درهم به من رسیدی و وجه معاش و سبب معیشت من از وی بود.

یکسال به وقت موسم نیامد و به سبب تأخیر او آن منفعت از من باز افتاد و اختلال تمام و اثری فاحش در حال من پدید آمد و به همان جهت محنت بر من متوالی و متواتر گشت و وام بسیار بر من جمع شد و بدان طریق تا مدت سه سال نیامد و من درب دکان فرو بستم و از بیم قرض خواهان متواری گشتم. چون سال چهارم وقت موسم شد، گفتم از حال خراسانی جويا شوم شاید که آمده باشد و حال من به سبب او نیکو شود.

به سوق یحیی آمدم و تجسس و تفحص بجای آوردم هیچ کس از وی مرا خبر نداد. به هنگام بازگشتن به کنار دجله رسیدم. چون ایام تابستان بود و هوا به شدت گرم، لحظه ای در آب دجله نشستم تا سوزش آتش اندوه و تپش آفتاب بدان کمتر گردد. چون از دجله برآمدم و پای بر خاک نهادم قدری گل به پایم چسبید و از زیر آن تسمه ای چرمی به نظر رسید. من جامه در پوشیدم و آن تسمه را بکشیدم، همیانی از زیر آن بیرون آمد نظر کردم همیانی پر بود، برگرفتم و در زیر جامه پنهان کردم و به خانه آوردم. چون بگشادم در آن هزار دینار زر یافتم.

به سبب آن زر قوتی در من ظاهر شد و با خدای تعالی عهد کردم که چون حال من نیکو شود صاحب این همیان را طلب کنم، چون بیابم تمامت آن زر را بدو رسانم و کار خویش را با طلبکاران پس از یافتن همیان قراری دادم و در دکان بگشادم و خدای مهربان در رزق و ربح بر من گشاد و در مدت دوسال سرمایه من چندین هزار دینار شد.

چون موسم حج درآمد، من در تعریف همیان و شناخت صاحبش کوشش کردم ولی هیچ نشانی نیافتم. یک روز در دکان نشسته بودم مردی بیامد با موی بالیده و حالی ژولیده و جامه های کهنه که اثر فقر و اضطرار بر وی ظاهر بود. گمان کردم که مگر این بنده خدا یکی از فقرای خراسان است. قصد کردم که درمی چند بدو دهم او بدانست پشت بگردانید و به سرعت هر چه تمام تر برفت. من در شک افتادم و در عقب او بدویدم، چون نیک نگاه کردم آن بازرگان خراسانی بود که مرا هر سال از او چندان منفعت رسیدی.

من از آن حال تعجب بماندم و گفتم: ای فلان، این چه زی و هیئت است و تو را

چه واقعه ای پیش آمد؟ و آن مال و منال و خوبی و جمال تو کجا رفت؟ او بگریست

و گفت: حدیث من طولانی و عجیب است با نشیب و فراز!

ص: ۱۹۱

او را به منزل بردم و به حمام فرستادم و دستاری لطیف و درّاعه ای نظیف در او پوشاندم و چون از طعام و آشامیدنی و ضیافت و آنچه از لوازم آن باشد برداختم التماس کردم که سبب تغییر حال و موجب آن تقریر فرمای.

گفت: حال من در ثروت بر تو پوشیده نبود، یکسال بر عادت مستمرّه استعداد آمدن این طرف می کردم که روزی امیر شهر مرا طلبید و گفت: گوهری قیمتی دارم که جز خلیفه را نشاید و آن را به من سپرد و گفت: وقت رفتن به بغداد همراه خود ببر و آنرا به خلیفه بفروش و نمونه هایی از قماش به من داد و درخواست کرد به بعضی از بهای این گوهر برایم اقمشه بخر و باقی را به صورت نقد نزد من آور.

من آن گوهر را گرفتم و همیانی از پوست جهت محافظت آندو ختم - صفت آن همیان که باز می گفت همان بود که من آن را کنار دجله یافته بودم - آن گوهر را همراه هزار دینار زر نقد در آن همیان نهادم. چون به بغداد رسیدم، به جزیره سوق یحیی به دجله فرو رفتم و در آب نشستم. چون از آب برآمدم همیان را در آن موضع فراموش کردم و تا دیگر روز مرا به یاد نیامد. چون به یاد آمد به طلب همیان بدان موضع شدم باز نیافتم و من این مصیبت را بر نفس خود مهم نگرفتم، با خود فکر کردم که قیمت آن گوهر سه هزار دینار بیش نباشد، سه هزار دینار زر از مال خود به امیر شهر دهم. از بغداد برفتم و حج گزارده سپس به شهر خود برگشتم. سه هزار دینار زر به امیر شهر فرستادم و کیفیت واقعه را به او شرح دادم.

امیر در تمام اموال من طمع کرد و گفت: قیمت آن گوهر پنجاه هزار دینار است. دستور داد مرا گرفتند و هر قدر مال و منال که داشتم و در تصرف من بود از ناطق و صامت از من سلب کردند و به انواع ضرب و شتم شکنجه و تعذیب گرفتارم کردند تا

از بود و نبودم دست برداشتم، با این همه هفت سال هم به زندان محکوم شدم. در

این هفت سال به انواع رنج ها دچار بودم تا به شفاعت بعضی از مردمان نجات

ص: ۱۹۲

یافتم. بعد از خلاصی دچار شماتت اعدا شدم، از شهر خود دل بریدم و به اینجا آمدم تا با تو مشورت کنم که در چه کاری وارد شوم تا زندگی به قناعت بگذرانم و محتاج خلق نشوم و به ذلت سؤال دچار نیایم.

گفتم: ای فلان، خداوند مهربان مقداری از مال توبه تو رسانید و تو را از مردم بی نیاز گردانید. آن همیان که تو وصفش کردی نزد من است و آن هزار دینار من برگرفته ام و با خدای تعالی عهد کرده بودم که هر کس وصف همیان گوید به او رسانم، برخاستم و کیسه ای که در آن هزار دینار بود بیاوردم و پیش وی نهادم. پرسید: آن همیان بعینه برجاست؟ گفتم: آری. نعره ای زد و بیهوش شد. پس از ساعتی که به هوش آمد گفت: بفرمای آن همیان را بیاورند. خودم رفتم و همیان را آوردم. کاردی بخواست و سر آن همیان بشکافت آن گوهر را که به اندازه کف دست بود بیرون آورد، خدای را بی اندازه شکر گفت و به هزار دینار نظر نینداخت. گفتم: زر نیز بگیر که از آن توست. سوگند خورد که الا به مقدار استری و وجه نفقه راه برنگیرد. بسیار کوشیدم تا سیصد دینار برگرفتم و باقی را به من بخشید و استعداد رجوع به خانه و دیار خویش نمود که شاید کارش استقامتی یابد. چون همسفر یافت به سرعت هر چه تمام تر به خراسان رفت.

چون سال دیگر شد باز آمد، حال او نیکو شده به ثروت و نعمت رسیده بود. حالش را جويا شدم، گفتم: چون باز گشتم صورت حادثه را با بزرگان و اعیان شهر گفتم و آن یاقوت پاره را به ایشان نمودم و از آنان خواستم مرا نزد امیر شهر برند. آنان مرا به نزد او بردند. یاقوت پاره را از من گرفت و دستور داد هر چه از من مصادره کرده بودند به من باز گردانند، علاوه بر آن بر من از مال خود نیز انعام زیادی داد و

حال من به مرتبهٔ اول بلکه بهتر رسید و این همه از برکت دیانت و امانت تو بود. (۱)

۱۱۲ - واقعهٔ بدر و فراهم آمدن اسباب پیروزی

اشاره

«مهاجرین مکه که به دستور حضرت حق و طرح پیامبر عزیز اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ خود آواره و به دیار غربت یعنی شهر مدینه آمده بودند، سر و سامانی نداشتند تا

آن که عقد اخوت میان آنان و مسلمانان مدینه برقرار گردید و یار و همسایه و مددکار

یکدیگر شدند، اما در عین حال آزار و شکنجه‌های مردم مکه را از یاد نمی بردند و

نمی توانستند علاقهٔ به وطن را هم فراموش کنند. همواره در مقام برمی آمدند خبری

از وطن بگیرند و از شهری که در آن جا نشو و نما نموده، از آب و هوایش استفاده

کرده بودند و هم اکنون فرزندان و اقارب، دایی‌ها و عموها و خویشاوندان تازه و

قدیمشان در آن جا به سر می بردند کسب اطلاعی کنند.

لاجرم چنین به نظرشان رسید که باید کاری کرد که قریش از نیرو و شوکت ما با

خبر شود و مجبور گردد از ترس ما با ما کنار بیاید و بدین وسیله راه برای نشر دعوت

دینی بازگردد و چاره‌اش این است که بر سر راه قافلهٔ مال التجاره آنان رفته راه را بر آن

ببندیم و ضرب شستی به ایشان نشان دهیم.

همین کار را کردند. در سال دوم هجرت، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بن جحش را با

جماعتی از مهاجران گسیل داشت و نامه‌ای به وی داد و فرمود تا قبل از دو روز سر

نامه را نگشاید و بعد از دو روز راه، نامه را قرائت نموده بر طبق دستوری که خداوند

به وی داده رفتار نماید و احدی از همراهان را مجبور نکند.

عبدالله به راه افتاد بدون این که بداند به کجا می رود، همی پیش راند و به خاطر

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۳۳/۵.

این که دستور خدا در کار بود به منظور تنفیذ فرمان، با اعتماد و اطمینان به او، خود

را یکسره به او سپرد و سریع پیش می رفت. دو روز تمام راه پیمود، آنگاه نامه را

گشوده قرائت کرد، دید نوشته است: وقتی این نامه را از نظر گذرانندی پیش برو تا به

نخله که بین مکه و طائف است برسی، در آن جا در کمین قریش می باش و مرتب

اخبار قریش را به دست آورده برای ما بفرست.

عبد الله پس از قرائت نامه رسول خدا صلی الله علیه واله نفرات خود را از مضمون آن آگاه

ساخت و گفت: رسول الهی صلی الله علیه و اله به من دستور داده تا به سوی نخله روم و در آن جا

در کمین قریش بنشینم و اخبار قریش را برای آن جناب بفرستم و نیز امر فرموده که

احدی از شما را مجبور به کاری نکنم. اینک هر یک از شما میل دارد به درجه

شهادت برسد با ما بیاید و هر کدام از شما حاضر نیست، از همین جاباز گردد و من

خود، امر پیامبر را اطاعت نموده به راه می افتم.

نفرات عبد الله همگی با وی موافقت کرده، آمادگی خود را اعلام داشتند و همه

به سوی هدف رهسپار شدند در حالی که امید به خدا پیشاهنگ و اطمینان و اعتماد

به او رهبرشان و عنایت پروردگاری نیز نیروبخش دل هاشان بود ولکن در بین راه

شتری از ایشان گم شد و در جستجوی آندر بیابان شده و پاره ای از ایشان اسیر

قریش گشتند.

عبد الله و بقیه نفراتش همچنان می راندند تا به نخله رسیدند و در آن جا کاروانی

از قریش که حامل مال التجاره ایشان بود می گذشت و به محض آن که به عبد الله و

یارانش برخوردند دچار دهشت و ترس عجیبی گردیدند.

اصحاب عبد الله نیز متحیر شدند که چه کنند، اگر با آنان مصاف دهند در ماه

حرام جنگیده اند که خود عمل حرامی است و اگر مصاف ندهند اینان فردای همین

شب به مسجد الحرام می رسند و دیگر دستشان به ایشان نخواهد رسید.

ص: ۱۹۵

لاجرم لحظه ای متحیر ماندند، لکن سرانجام رأیشان بر این قرار گرفت که بر ایشان حمله برند و مال التجاره ایشان را به غنیمت برگیرند. همین کار را انجام دادند. چیزی نگذشت که واقد بن عبد الله تمیمی با انداختن تیری، عمرو بن حضرمی را هدف قرار داده و از پایش درآورد. عثمان بن عبد الله و حکم بن کیان هم اسیر شدند و خداوند همه اموال و مال التجاره را نصیب لشکر اسلام گردانید.

عبد الله بن جحش با همراهان به سوی مدینه بازگشتند و اموال و اسیران را نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آوردند. به محض اینکه چشم رسول خدا صلی الله علیه و اله به ایشان افتاد فهمید که میان آن دو گروه کارزار افتاده و مشرکین فراری شده اند و اموالشان نصیب مسلمانان گشته، فرمود: من به شما دستور ندادم در ماه حرام دست به جنگ زنید و حاضر نشد آن اموال را تصرف کند و به انتظار رسیدن وحی توقف کرد تا حضرت حق تکلیفش را روشن سازد.

لشکریان اسلام متأثر گشته ترسیدند، نکند مرتکب گناهی شده باشند، سایر مسلمانان هم شروع کردند به خرده گیری که چرا بدون دستور خدا به چنین عملی اقدام کردید. از آن سو قریش نیز به خشم آمده، گفتند: محمد و یارانش حرمت ماه های حرام را نگاه نداشتند و در ماه حرام دست به خونریزی زدند و اموال دشمن خود را به غارت برده و از آنان اسیر گرفتند.

در چنین حالی خدای تعالی درباره جنگجویان مجاهد اسلام آیه زیر را فرستاد و آنان را مشمول عنایت و لطف خود قرار داده فرمود:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ

اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ

مِنَ الْقَتْلِ

ص: ١٩٦

از تو دربارهٔ جنگ در ماه حرام می پرسند. بگو: هر جنگی در آن [گناهی]

بزرگ است، ولی هر نوع بازداشتن [مردم] از راه خدا و کفرورزی به او و

[بازداشتن مردم از] مسجد الحرام و بیرون راندن اهلس از آن، نزد خدا

بزرگ تر [از جنگ در ماه حرام] است؛ و فتنه [شرک و بت پرستی] از

کشتار بزرگ تر است.

وقتی این آیه شریفه نازل شد مسلمین از آن ترسی که داشتند اندکی آسوده شده

خوشحال گردیدند و مخصوصاً نفراتی که مباشر جنگ بودند مسرور گشتند و رسول

الهی اموال و اسیران را قبول کرد.

قریش فرستاده ای نزد آن حضرت گسیل داشتند و خواستار آن شدند که آن

حضرت بهای اسیران را گرفته و ایشان را آزاد سازد. حضرت در جواب فرمود: این

کار را به شرطی می کنم که شما نیز دو تن مسلمانی که اسیر گرفته اید آزاد سازید، چه

ما از شما به جان آنان می ترسیم و منتظریم تا اگر شما اسیران ما را کشتید ما نیز

اسیران شما را بکشیم.

قریش ناگزیر شدند شرط آن جناب را بپذیرند و اسیران آن حضرت را نزد وی

روانه سازند، خداوند بدین وسیله نعمت را بر مسلمین تمام کرد و وعدهٔ نصرتی که

داده بود عملی فرمود.

اما عبدالله بن جحش و همراهانش به نازل شدن این آیه قناعت ننموده و

اندوهشان زایل نگردید، چون انتظار داشتند آیه ای در اجر و ثوابشان نازل شود، لذا

به رسول خدا صلی الله علیه و اله عرض کردند: آیامی شود جنگی پیش بیاید که ما در آن شرکت

جسته و خداوند به ما اجر مجاهدان را مرحمت فرماید؟ خدای تعالی در جواب

آنان این آیه را فرستاد:

ص: ۱۹۷

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ

رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. با نازل شدن این آیه اندوه‌ها زایل شد و دل‌ها آرامش یافت و مسرت تمام وجود مؤمنان را گرفت، چه می‌دیدند نعمت خدا و رحمت او ایشان را فراگرفته است.

نتایج واقعه بدر

این سریه اولین جنگی بود که سیاست و روش حکومتی اسلام را روشن ساخت و در حقیقت اساسنامه نظام آن بود و چند نتیجه داشت که اشاره می‌شود: نتیجه اول: این که جواب مشرکین را داد که جنگ و خونریزی در ماه حرام گناه بزرگی است.

نتیجه دوم: این که فهماند که خود مشرکین مرتکب گناہانی شده و می‌شوند که بسی بزرگتر از آن است. و آن یکی این است که آنان از راه خدا جلوگیری به عمل آورده‌اند و در مقام برآمدند تا با تهدید و زور، مسلمانان را از دین اسلام برگرداند. دیگر این که به خدا کفر ورزیدند و نیز این که سکنه مسجدالحرام را از آن جا بیرون کردند. و به خاطر همین جرائم بود که خداوند قتال با آنان را تجویز کرد.

نتیجه سوم: این که در اثر این جریان، قریش از این ضربت و این که هم اموالش به غارت رفت و هم عدای کشته داد و هم دو نفر اسیر شدند، از آن غرور و نخوتی که داشت پایین آمد و به همین جهت تصمیم گرفت مسأله جنگ در ماه حرام را بهانه

کرده و شبه جزیره عربستان را علیه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و یارانش بشوراند و کار جنجال

را به جایی رسانید که مسلمین یقین کردند دیگر هیچ امیدی به سازش و اصلاح

در چنین وضعی روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به مسلمانان خبر داد که ابو سفیان، فرزند

حرب، کاروان قریش را از شام به سوی مکه می راند و اموال و سرمایه تجارت قریش

با آن کاروان است و شما می توانید هم اکنون بر سر راهشان شده و با آنان کارزار

کنید، باشد که خداوند نیروی شما را با آن اموال تقویت نماید.

از آن سو ابو سفیان هم که داستان نخله را داشت در تجسس اخبار رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله

و یارانش بود، هر که را در راه می دید از حال آن جناب می پرسید تا آن که خبر یافت

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله یاران خود را به تعقیب کاروان وی روانه کرده. از ترس مال التجاره و

حرصی که بر اموال خود داشت سخت در اندیشه شد، تصمیم گرفت به هر نحوی

شده قریش را از این جریان آگهی دهد، لاجرم ضمضم بن عمرو غفاری را اجیر

نموده روانه مکه کرد و به وی گفت: باید خود را به قریش برسانی و آنان را به سر

وقت اموالشان بیاوری و به ایشان بگویی که محمد و یارانش متعرض اموال ایشان

شده اند.

ضمضم در حالی که بینی شترش را پاره کرد و بار آن را وارونه بسته و پیراهن خود

را از عقب و جلو دریده بود به درب مسجد الحرام آمد و فریاد زد:

ای گروه قریش!، مال التجاره، مال التجاره، ای فریاد و ای فغان که ابو سفیان با

اموال شما مورد حمله محمد و یارانش قرار گرفت، ای داد و بیداد، گمان نمی کنم

بتوانید او را دریابید!

مردم همه در وحشت و اضطراب شدند و به سرعت اجتماعی تشکیل داده به

مشورت پرداختند و سرانجام قرار شد هر چه زودتر حرکت کنند و همین کار را کرده

ص: ۱۹۹

بدون استثنا همه شرکت کردند و اگر برخی از آنان حرکت نکرده کسی را به عوض روانه ساخت، از آن جمله ابولهب بود که مردی را به مبلغ چهارهزار درهم که از او طلب داشت اجیر کرد تا با لشگر قریش برای نابودی اسلام و مسلمین حرکت کند. بعد از آن که همه از تدارک اسباب سفر فراغت یافته و آماده حرکت شدند، به یادشان افتاد که ما همین چندی قبل با قبیله کنانه جنگ داشتیم، یکی از آن میان گفت: اگر ما حرکت کنیم احتمال دارد کنانی ها از دنبال بر سر ما بتازند و ما از رفتن به کمک ابو سفیان بازمانیم.

اما سراقه بن مالک که از اشراف کنانه بود گفت:

من به شما پناه می دهم و همه در امان من هستید، بروید و از قبیله من نگرانی نداشته باشید، من نمی گذارم از قبیله کنانه به شما آسیبی برسد. در اینجا رأی آنهایی که می گفتند باید هر چه زودتر حرکت کرد تقویت شد و همه به راه افتادند. از آن سو رسول خدا صلی الله علیه و اله از مدینه بیرون شد در حالی که پیشاپیش لشگرش دو بیرق سیاه در اهتزاز بود، یکی به دست علی بن ابی طالب و آن دیگر به دست انصار و با همراهان به دنبال شتران قریش به راه افتاد. در بین راه به مردی برخورد کرده از وی خبر کاروان قریش را پرسید، ولیکن خبر نزد او نیافت و شب و روز به سرعت می راند تا به نزدیکی صفراء رسیدند. حضرت شخصی را فرستاد تا از ابو سفیان خبری گیرد و خود پیش همی راند تا به ذفران یکی از بیابان های پیرامون دهکده صفراء رسید، در آن جا بار گرفت و خبر گزاران به نزدش آمده گزارش دادند که قریش همه از مکه بیرون شده و به کمک ابو سفیان شتافته اند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله چون مطلب رنگ دیگری به خود گرفت با یاران خود به

مشورت پرداخت. آری، دیگر قافله مال التجارة ابو سفیان مطرح نیست، باید با

لشگری روبه رو شود که نیرو و نفراتش چند برابر نیروی اوست.

ص: ۲۰۰

از میان اصحاب، مقداد بن عمرو برخاست و عرض کرد: به هر جا که خدایت

دستور داده برو و ما یک قدم از تو جدا نمی شویم، ما آن کلامی را که بنی اسرائیل در

پاسخ دعوت موسی به میان آورده، گفتند:

فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ

پس تو و پروردگارت بروید [با آنان] بجنگید که ما [تا پایان یار] در همین

جا ننتششه ایم.

در جواب تو نخواهیم گفت، بلکه ما می گوئیم: تو و پروردگارت به کارزار دشمن

بروید، ما نیز همراه شما هستیم و به همراه شما کارزار می کنیم و به آن خدایی که تو

را به حق مبعوث فرموده اگر ما را به دورترین نقاط زمین گرچه حبشه باشد ببری

همراهت می آییم.

رسول خدا صلی الله علیه و اله دعای خیرش فرمود، آنگاه رو به سایر یاران کرد و فرمود: ای

مردم! رأی خود را اظهار دارید. مقصودش از مردم طایفه انصار بود. از میان مردم

انصار، سعد بن معاذ برخاست و گفت: ای رسول خدا! گویا مقصودت ما انصار

بوده؟ حضرت فرمود: آری، سعد گفت: ما به تو ایمان آورده و تو را تصدیق نموده و

شهادت دادیم بر آن که آنچه آورده ای حق است و بر ایمان و شهادت خود عهد و

پیمان سپردیم و آن این بود که در هر حال تو را اطاعت کنیم.

بنابراین یا رسول الله! هر چه می خواهی انجام ده و هر تصمیمی که می خواهی

بگیر که ما با تویم و از تو جدا نمی شویم و به خدایی که تو را به حق مبعوث

فرموده، سوگند، اگر ما را به دریا عرضه بداری و بفرمایی که ما خود را به همراه تو در

آن بیفکنیم خواهیم افکند و یک تن هم از ما تخلف نخواهد کرد و هیچ ملاحظه ما را

مکن، زیرا که کوچک ترین کراهتی از جنگیدن با دشمنانمان نداریم و ما خویشتندار

ص: ۲۰۱

در جنگ و هم‌آوردان میدان کارزاریم و امیدواریم خداوند از ما به تو رفتاری نشان دهد که مایه خرسندی و روشنی چشمت باشد، ما را راه بینداز و از خدا توفیق و مدد بخواه.

هنوز گفتار سعد تمام نشده بود که آثار خرسندی در رخساره رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نمودار شد، آنگاه فرمود: حرکت کنید و امیدوار ظفر باشید، چه خدای تعالی مرا به یکی از این دو بشارت داده: ما به طور مسلم یا به قافله آنان ظفر می‌یابیم و یا بر لشگریان آنان و گویا من هم اکنون قتلگاه آنان را می‌بینم.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و یاران از آن منزل حرکت کرده در نزدیکی بدر پیاده شدند و آن جناب برخی از یاران خود را به سوی چاه بدر روانه کرد تا آن جا از قافله و یا لشگر قریش خبری بگیرند. فرستادگان به دو نفر رسیدند که مشغول آب کشی بودند، معلوم شد آب را برای لشگر قریش می‌برند، پرسیدند به کجا می‌روید و از چه قبیله‌ای هستید و هدفتان چیست؟ گفتند: ما سقایان قریش هستیم، ما را فرستاده‌اند تا برای آنان آب ببریم.

فرستادگان باور نکردند که این دو نفر وابسته به لشگر قریش باشند، احتمال دادند سقایان قافله مال التجاره ایشان باشند، به همین جهت آن دو را تحت شکنجه قرار دادند و آنها را مفضل زدند، وقتی خوب از کارشان درآوردند ناچار گفتند: ما از قافله ابو سفیانیم، مسلمانان از کتک زدنشان باز ایستادند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله مشغول نماز بود، وقتی اصحاب خود را مشاهده کرد نماز را تمام کرده، فرمود: اگر راست گویند کتکشان می‌زنید؟ و چون دروغ گویند: ره‌آشان می‌کنید! در حالی که به خدا سوگند راست می‌گویند و از لشگر قریشند نه از کاروان

ایشان.

آنگاه رو به آن دو تن کرده، فرمود: به من بگویید بینم قریش کجا هستند، گفتند:

ص: ۲۰۲

به خدا سوگند در پشت همین تل که از دور نمودار است اردو زده اند. رسول

خدا صلی الله علیه و اله پرسید عده شان چند است؟ گفتند بسیار است. فرمود چند نفرند؟ گفتند:

نمی دانیم. فرمود: خوراکشان در روز چند شتر است؟ گفتند: یک روز نه شتر و روز

دیگر ده شتر. رسول خدا صلی الله علیه و اله رو به اصحاب کرد و فرمود: لشکر قریش بین نهصد و

هزارند. آنگاه رو به همه مسلمان کرد و فرمود: بدانید که مکه همه جگر گوشه های

خود را در اختیار شما قرار داده است.

حال بینیم ابو سفیان کاروان را به کجا سوق داد. او وقتی به گزارش جاسوسان

خود از جایگاه مسلمین خبر یافت و فهمید که مسلمانان بنای تعرض به کاروان وی

را دارند مسیر کاروان را تغییر داده و از راه معمولی کنار رفت و بدر را در دست چپ

قرار داده به کلی از نظر مسلمین پنهان و ناپدید گردید. وقتی کاملاً مطمئن شد که

کاروان را از دستبرد مسلمین نجات داده، رسولی نزد قریش فرستاد که شما به منظور

نجات دادن اموال خود از مکه بیرون شدید و اینک من اموال را حفظ کردم، بنابراین

هر جا که هستید به مکه باز گردید.

ابوجهل گفت: به خدا سوگند باز نمی گردیم تا آن که به کناره چاه بدر برسیم و سه

روز در آن جا به عیش و نوش و می گساری پردازیم و خنیاگران برایمان موسیقی

بنوازند و عرب وحدت کلمه نیروی ما را بفهمد و از این پس خیال حمله به ما را در

سر نپوراند.

اخنس بن شریق با این رأی مخالفت کرد و گفته ای ابوجهل را پاسخ داد و به

قبیله بنی زهره که هم سوگند با قریش بودند گفت: اموال و افراد شما به سلامت

نجات یافتند و منظور شما هم همین بود، اینک باز گردید و دیگر وجهی ندارد

بیهوده به دیاری سفر کنید که در آن جا منافی در نظر ندارید، خیرخواهی مرا
پذیرد و گوش به حرف این مرد مغرور ندهید. و از آنجایی که اخنس در میان قبیله

ص: ۲۰۳

بنی زهره محبوبیت و وجهه خوبی داشت یک نفر زهری از گفته او سرباز نزد و هیچ کدام به بدر نیامدند.

صبح روز بعد به مسلمین که در جستجوی کاروان ابو سفیان بودند خبر رسید که ابو سفیان مال التجاره را به منزل رسانید و اینک باید با لشگر قریش که در فاصله مختصری قرار دارد روبه رو شوند و در نتیجه آرزویی که مسلمین به امید رسیدن به آن خرسندی می کردند مبدل به یأس گردید و جماعتی از ایشان به رسول الهی اصرار می ورزیدند که به مدینه باز گردد و با لشگر قریش مصاف ندهد و در جنگ وارد نشود.

خدای متعال درباره ایشان می فرماید:

وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقَطَعَ دَائِرَ الْكَافِرِينَ

و [یاد کنید] هنگامی را که خدا پیروزی بر یکی از دو گروه [سپاه دشمن یا کاروان تجارتی قریش] را به شما وعده داد، و شما دوست داشتید بر کاروان تجارتی قریش دست یابید، ولی خدا می خواست پیروزی در میدان جنگ را با فرمان نافذی [که دایر بر پیروزی مؤمنان و شکست دشمنان جاری ساخته بود] تحقق دهد و ریشه کافران را قطع کند.

پس از مختصری مسلمانان یکدل و یک جهت بر آن شدند که با لشگر قریش مصاف دهند، به همین جهت خود را زودتر به آب بدر رسانیده و چاه را تصرف کردند. خدای تعالی بارانی فرستاد تا بیابان شنزار و لغزنده جهت آنان محکم و استوار گردد و قسمت لشگر گاه قریش که زمینی خاکی بود گل و لغزنده شود و

بالأخـره لشـكر اسلام توانست خود را قبل از قریش به محلّ مناسب یعنی کنار اولین

ص: ۲۰۴

چاه در قسمت پایین بدر برساند.

آنگاه خود را آمادهٔ قتال کرده به مشورت پرداختند. در حالی که گفتگو می کردند سعد بن معاذ پیش آمد، عرض کرد: ای پیامبر خدا! اجازه می دهی سایبانی جهت شما بر پا کنیم تا شما در آن جا قرار گیرید و مرکب های شما را در کنار آن آماده نگهداشته و خود با دشمن مصاف دهیم؟ اگر پیروز شدیم که هیچ و اگر خدای نخواستہ کشته گشتیم تو بر مرکب سوار شده به پیروانت در مدینه ملحق شوی، چه آن مسلمانان که در مدینه مانده اند کمتر از ما به تو معتقد و علاقمند نیستند و اگر احتمال می دادند کار تو سرانجام به جنگ منتهی می شود هرگز تخلف نمی کردند و اگر چنین پیشامدی رخ دهد ایشان شر دشمن را دفع می کنند و از در خیرخواهی با کمک تو به جهاد می پردازند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله او را بستود و در حَقِّش دعا کرد. سعد با یاران به ساختن سایبان پرداخت تا اگر پیروزی و فتح نصیب او و یارانش نشد، آن منبع کرامت و عظمت به دست دشمن گرفتار نشود و بتواند خود را به باقی اصحاب برساند و دعوت خود را ادامه دهد، چه اسلام برای طائفهٔ معینی نیامده بود، اگر همهٔ اهل مدینه هم کشته شوند، او باید بماند و سایر قبایل عرب و دیگر ملل دنیا را رهبری کند.

قریش نیز آمادهٔ جنگ شدند و شخصی را فرستادند تا از مسلمانان خبری بیاورد. آن شخص بازگشت و خبر آورد که اصحاب محمد سیصد نفر و یا کمی کمتر و یا بیشترند و هیچ کمینی هم ندارند و از آب هم بسیار دورند، ولیکن با همه این احوال مردمی هستند که جز شمشیر پناهگاهی برای خود قائل نیستند و جز به ایمان ثابت و یقین استوار خود اتکایی ندارند.

این خیر، رعب و وحشتی در دل های قریشیان ایجاد کرد و برخی از عقلاى آنان
به این فکر فرو رفتند که اگر سیاه اسلام همهٔ آنان را بکشند حرمتی برای مگه باقی

ص: ۲۰۵

نخواهد ماند. از میان آنان عتبه بن ربیعہ برخاست و گفت: ای گروه قریش، به خدایم سوگند! شما از این که با محمد و یارانش مصاف دهید کاری از پیش نمی برید، زیرا اگر او را بکشید پیوسته چشمتان به روی مردمی باز می شود که یا پسر عمویش را کشته اید و یا پسر خاله اش را و یا مردی از عشیره اش را، پس بهتر این است که باز گردید و او را به عرب بسپارید، چه اگر سایر طوائف عرب او را بکشند شما به مقصود خود نایل آمده اید و اگر او بر عرب فایق آمد شما کاری که مایه کراهت و ندامتتان شود نکرده اید.

کلام عتبه به گوش ابوجهل رسید، او پر از خشم و غیظ شد و کینه های دیرینه ای را که با مسلمین داشت یادآوری کرد. و همین معنی باعث شد که همه بر قتال سیاه اسلام یکدل و یک جهت شوند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله وقتی کثرت عدد دشمنان و بسیاری نیروی آنان را دید به میان یاران آمد و با سخنان گرم و دلنشین خود روحیه آنان را تقویت کرده و به تنظیم صفوف ایشان پرداخت و دستور داد قبل از آن که وی فرمان دهد حمله نکنند و فرمود:

چنانچه دشمن را محاصره کردید با تیر به ایشان حمله کنید. آنگاه به قریش خود یعنی سایبان بازگشت در حالی که از سرانجام کار یاران نگران بود، در آن جا به درگاه خدای سبحان ملتجی گشته و از او درخواست پیروزی و تنجیز وعده می نمود و تضرع و زاری همی کرد و گفت:

بارالها! این قریش متکبر و متعصب است که همواره با تو مخالفت و دشمنی می ورزید و فرستاده ات را تکذیب می کرد، اینک روی آورده تا با پیغمبرت بجنگد.

پروردگارا! آن نصرت که مرا بدان وعده فرمودی بفرست. بارالها! اگر امروز این گروه

که با من هستند کشته شوند دیگر کسی تو را پرستش نخواهد کرد.

ص: ۲۰۶

رسول خدا صلی الله علیه و اله همچنان دعا همی می کرد و رو به قبله دست به دعا بلند داشت

تا ردایش از شانه اش بیفتاد و آن قدر ادامه داد تا خواب او را گرفت، در عالم رؤیا

یاری خدا را به چشم دید و نیز به حالت وحی درآمد و این آیه بر وی نازل شد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ

يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ

لَا يَفْقَهُونَ

ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ برانگیز که اگر از شما بیست نفر صابر باشند بر

دویست نفر چیره می شوند، و اگر از شما صد نفر [صابر] باشند بر هزار نفر

از کافران چیره می شوند؛ زیرا آنان گروهی هستند [که حقایق توحید و قدرت

خدا را] نمی فهمند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله پس از گرفتن این وحی، به میان سیاه خود آمد و آنان را بر قتال با

کفار تحریص کرده و فرمود: به آن خدایی که جان محمد در دست اوست هیچ یک

از شما امروز با این کفار نمی جنگد و با صبر و پایداری کشته نمی شود مگر این که

خدای تعالی تو را به بهشت درخواهد آورد. آنگاه مشتی خاک از دست

امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته و آن را به جانب کفار پاشید و فرمود:

شاهت الوجوه.

زشت باد رویتان.

سپس به یاران فرمود: کمر همت ببندید. مسلمانان قویدل گشته یکصدا فریاد

زدند: أحد: أحد. خدای تعالی ملائکه را نیز به مدد ایشان فرستاد تا بر فتح و پیروزی

بشارتشان دهد و ایمانشان را قوی تر سازد. رسول خدا صلی الله علیه و اله در قلب معرکه قرار گرفته

مردم را تشجیع می نمود و به نصرت خدا نوید می داد.

ص: ۲۰۷

بودن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در میان صفوف ایشان از یک سو و کمک ملائکه از سوی دیگر، اثر عمیقی در روحیه مسلمانان داشت و به همین جهت کشتار زیادی از لشکر دشمن کرده که در تاریخ کم نظیر و بی مانند بود و افتخاری بزرگ در تاریخ اسلام برای همیشه به یادگار گذاشتند و بدریون در اصحاب پیامبر از دیگران ممتازند. غبار معرکه بر روی اجساد بی جان کفار فرو نشست و اهل مکه با وضع فضیحت باری فرار کردند. سیاه اسلام با افتخار و پیروزی و غنیمت بسیاری به سوی مدینه بازگشتند، در حالی که از یاری و نصرتی که خدای تعالی ارزانی شان داشته خوشحال و شکرگزار بودند. (۱)

۱۱۳ - حسن خلق و سخاوت در پیام جبرئیلی

امام سجّاد علیه السلام می فرماید:

سه نفر از بت پرستان هم قسم شدند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به قتل برسانند، امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی به سوی هر سه شتافت، یکی از آنها را کشت و دو نفر دیگر را به حضور پیامبر عزیز اسلام آورد.

حضرت فرمودند: علی جان یکی از این دو نفر را نزدیک بیاور. علی علیه السلام یکی از آن دو را پیش پیامبر برد. حضرت فرمود: به وحدانیت حق و رسالت من شهادت بده. آن احمق گفت: کشیدن سنگینی کوه ابو قییس برای من خوشتر از اقرار به وحدانیت خدا و رسالت توست! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: او را از من دور کنید و گردن بزنید.

سپس فرمود: آن دیگری را بیاور. او را آوردند، فرمود: به وحدانیت خدای تعالی

و رسالت من اقرار کن. گفت: مرا هم به دوستم ملحق نما. حضرت فرمان قتل او را دادند. علی علیه السلام جهت کشتن او برخاست که امین وحی به رسول الهی نازل شد، عرضه داشت: خدایت سلام می رساند و می فرماید او را نکش، زیرا دارای حسن خلق و صفت سخاوت در قوم و قبیله اش می باشد.

حضرت صدا زدند: یا علی از کشتن او دست نگه دار که فرستاده حق جبرئیل امین از حسن خلق و سخاوت او به من خبر داده و گفته به خاطر این دو صفت از قتل او در گذر.

مشرک در زیر شمشیر مولا به رسول خدا صلی الله علیه و اله عرضه داشت: با جدیت فرستاده خدایت چنین گفت؟ حضرت فرمود: آری، گفت: همین طور است، به خدا قسم با بودن برادری از همنوعم خود را هرگز مالک درهمی ندانستم و در جنگ به هیچ عنوان روترش نکردم، اکنون به وحدانیت حضرت محبوب اقرار کرده و به رسالت تو شهادت می دهم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله رو به اصحاب کردند و فرمودند: این مرد از کسانی است که حسن خلق و سخاوتش وی را به جنات نعیم کشید. (۱)

۱۱۴ - آرامش در کنترلی عصب

مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله گفت: یا رسول الله، مرا تعلیم ده، فرمود: برو غضب مکن، آن مرد گفت: همین مرا بس است. به سوی خاندان خود رفت و به ناگاه میان تیره و تبارش جنگی برپا بود، همه صف بسته و سلاح جنگ برداشته بودند. چون چنین دید سلاح جنگ خود را برداشت و سپس در صف قوم و قبیله اش شرکت

در آن جا به یاد گفته رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: خشم مکن. سلاح را بر زمین

انداخت و به نزد مردمی که دشمن تیره و تبارش بودند رفت و گفت: ای مردم! هر

چه زخم و کشتار و زدن بی اثر بر شماها وارد شده به عهده من باشد، من از مال

خودم غرامت می دهم. در پاسخ گفتند: هرچه از این بابت باشد از آن خود شما، ما

خودمان سزاوارتریم که آنها را تلافی کنیم. فرمود: آن مردم با هم صلح و سازش

کردند و خشم از میان رفت. (۱)

۱۱۵ - عفو و گذشت مردان الهی

شخصی به خواجه نصیر الدین طوسی به هنگامی که بر مسند قدرت بود نامه ای

بسیار تند که در آن به خواجه توهین بدی شده بود نوشت، ولی خواجه بزرگوار که از

اولیای الهی بود از او گذشت.

در روایت آمده است که:

شخصی در وسط بازار به مالک اشتر نخعی در آن هنگام که از جانب

امیرالمؤمنین امیر ارتش اسلام بود، توهین کرد در حالی که مالک را نشناخته بود،

مالک از نزد او رفت، مردمان شخص را نسبت به عمل زشتش سرزنش کردند، او به

دنبال مالک رفت و وی را در مسجد یافت، تا عذرخواهی کند، مالک به او فرمود:

من بدینجا آمدم و برای تو دو رکعت نماز خواندم و سپس از خداوند برای تو طلب

مغفرت نمودم. (۲)

ص: ۲۱۰

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۷۸/۵.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۸۷/۵.

حسد بیماری مهلک و عجیبی است که گاهی آتش این بیماری خود انسان را گرفته و به دیار عدم و نیستی و مرگ و هلاکت می برد.

نویسنده کتاب «الضوء اللامع» داستان عجیبی درباره حسد نوشته است:

«مردی که معاصر با موسی الهادی بود و در بغداد می زیست، نسبت به یکی از

همسایگان خود حسد می ورزید و با تمام امکاناتش علیه او می کوشید، ولی

نتوانست به او زیانی برساند. برده خردسالی را خریداری کرد و او را تربیت نمود تا

سرانجام پا به سنّ جوانی و رشد گذاشت. روزی به او دستور داد که وی را روی

پشت بام منزل حریف و مورد حسدش به قتل رساند تا همسایه او را به جرم قتلش

دستگیر کرده و اعدام کنند.

کاردی تهیه کرده آنرا تیز و بزّان ساخت و در اختیار غلامش قرار داده و

گواهینامه یا وصیت نامه ای را نوشت که بر طبق آن، غلام مذکور پس از مرگش باید

آزاد شود و حدود یک ثلث از اموالش را به او بپردازند. این فرد حسود شفاها نیز به

غلام گفت: پس از کشتن من آزادی و به هر کجا که دلت می خواهد می توانی

مسافرت کنی.

مرد حسود غلام را پس از آن که از چنین کاری سخت امتناع می ورزید وادار به

اطاعت از فرمان خود ساخت. غلام به او می گفت: من از خدا نسبت به جان تو

بیمناک هستم، ای مولای من! چرا برای کاری که معلوم نیست بر وفق مرادت انجام

گیرد جانت را به خطر می اندازی؟ و بر فرض هم که مطابق میل تو، این کار به ضرر

همسایه ات تمام شود پس از مرگ تو چه سودی عاید تو خواهد ساخت؟

مرد حسود نیمه های شب از بستر بیرون آمد و غلام را از خواب بیدار کرد. غلام

ص: ۲۱۱

با چهره ای سرشار از بیم و هراس از جا برخاست، چاقوی تیز را در اختیار غلام قرار داد و آرام آرام روی بام خانه همسایه رفتند، روی زمین خوابید و بدنش را در برابر قبله قرار داد و به غلام گفت: زودتر کار را تمام کن.

غلام هم چاقو را به حلق او آشنا ساخته و رگ های گردن او را برید و به بستر خود بازگشت و او را در حالی که در خون خویش در می غلطید رها کرد.

بامدادان اهل منزل دیدند که از پدر بجه ها خبری نیست، سرانجام پس از تجسس کافی بدن بی سر او را بر روی پشت بام همسایه یافتند و همسایه را دستگیر کردند. اما وقتی برای موسی الهادی حقیقت قضیه مکشوف گردید او را آزاد

ساختند.»(۱)

۱۱۷ - حسادت به حضرت عیسی علیه السلام

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

از خدا بپرهیزید و به یکدیگر حسد نبرید، راستی عیسی بن مریم را شریعت بر پایه گردش در جهان بود. در یکی از گردش های خود بیرون شد و مرد کوتاه قدی از دوستانش به همراهش بود و بسیار ملازم خدمت آن حضرت. چون عیسی به دریا رسید از روی یقین صحیح نام خدا را برد و روی آب به راه افتاد. چون آن مرد کوتاه به عیسی نظر کرد که بر روی آب راه رفت، او هم با یقین کامل نام خدا را برد و به روی آب به راه افتاد و تا به عیسی رسید. در آن حال خودبینی او را فراگرفت و با خود گفت: این روح الله است که به روی آب راه می رود و من هم به روی آب راه

می روم، او را بر من چه است؟

به محض این که چنین اندیشه ای برایش آمد به زیر آب رفت، عیسی را به یاری

خود طلبید، آن حضرت او را از زیر آب بیرون آورد، سپس به او فرمود:

ای کوتاه قد، چه گفتی که زیر آب رفتی؟ در جواب گفت آنچه را خیال کرده بود،

عیسی فرمود: خود را به جایی واداشتی جز آن جا که خدایت واداشته، خداوند از

اندیشه و گفتارت غضبناک شد، از آنچه گفتی توبه کن. آن مرد توبه کرد و به مقامش

بازگشت، از خدا بیرهزید و به یکدیگر حسد نبرید. (۱)

۱۱۸ - حکایتی از حاج سید محمد فشارکی

یکی از شاگردان دوره اول درس مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حایری برایم

حکایت کرد. او از قول حاج شیخ نقل کرد که من و حاج میرزا حسین نائینی از

شاگردان برجسته استاد بزرگ فقه و اصول مرحوم حاج سید محمد فشارکی بودیم.

پس از وفات میرزای بزرگ حضرت آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی، به در خانه

استاد رفتیم، استاد در را باز کرد و به چهارچوب در تکیه زد و گفت: شما را چه

حاجت است؟ عرضه داشتیم: ما شما را بعد از میرزا اعلم علمای شیعه

می شناسیم، از شما می خواهیم که خود را برای مرجعیت و ریاست بر مسلمین

آماده کنید.

استاد با شنیدن سخن ما اشک در چشمش حلقه زد و آیه بالا را تلاوت کرد و در

را بست و به اندرون خانه رفت! (۲)

ص: ۲۱۳

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۱/۶.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۵۳/۶.

«قارون بهره‌ عظیمی از ثروت داشت، خزینه‌ها و صندوق‌ها و انبارهایش انباشته

از مال و جنس بود که قرآن می‌فرماید:

إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ

حمل کلیدهایش بر گروهی نیرومند گران و دشوار می‌آمد.

قارون در میان قوم خود روزگار را به عیاشی و خوشگذرانی سپری می‌کرد و

لباس‌های فاخر می‌پوشید و با تجمل و آرایش از خانه بیرون می‌آمد.

قصرها برای خود ساخته و در آن جا خدمتگزاران مخصوص به کار گرفته بود و

همیشه در تلاش زیاد کردن غلامان و حشم خویش وقت سپری می‌کرد و در پی این

بود که از هر لذتی خود را برخوردار و سیر سازد و حرص و عطش خود را فرو

نشانند، او می‌خواست به آخر حد تنعم رسیده چشم و دلش سیر شود.

مال دنیا از آغاز، اساس زینت و بهجت دنیا بوده و وسیله زندگی و قوام آن است،

ولی این مرد شیطان زده آنرا وسیله طغیان و مایه تکبر ساخته و با داشتن آن، غرور

و نخوت می‌فروخت.

بیچاره گمان می‌کرد او تافته جدا بافته است و کسی نه حق دارد و نه می‌تواند

همدوش او باشد، تا چه رسد به این که او را مقهور خود سازد.

او چنین می‌پنداشت که همه مردم مسخر و زیر دست اویند و لذا وقتی صحبت

می‌کرد باید همه سرها را به زیر افکنند و هر وقت اشاره می‌کند باید به خدمتش

حاضر باشند. غلامانش همین معانی را معمول می‌داشتند، هر وقت صدا می‌زد:

پسر بیا؟ در شتافتن به سویش از یکدیگر سبقت می‌جستند.

او توقع داشت این انسان های زیردستش بنده های خالص باشند و آن بیچارگان هم این معنا را بر خود واجب دانسته، وای بر آن خدمتگزاری که خیال نافرمانی وی را به دل بگذراند و محرومیت نصیب آن غلامی که در اطاعتش دیر بجنبد.

قارون در تاریخ بشریت مردی استثنایی و نوظهور نبود، هستند مردمی که راه و رسمشان این است که چون در خود قدرتی دیدند پا از گلیم خود بیرون می کنند و به مردم ظلم کرده، سلطنت و قدرت خود را بر دیگران تحمیل می نمایند و علی رغم ایشان جبروت و سطوت خود را به خورد آنان می دهند.

ای کاش این طبقه توانگر کمی کوتاه می آمدند و معنای زندگی صحیح را می فهمیدند و راه روشن آن را می یافتند.

آری، اگر می یافتند می فهمیدند که تنها داشتن مال گردن مردم را برای انسان خاضع نمی کند و مردم به طوع و رغبت در برابر انسان سر فرود نمی آورند، بلکه بنده احسانند، وقتی این مردم را می توان مطیع ساخت که آنان را از خیر خود سرشار نمود و شکم گرسنه شان را سیر گردانید، تنها در این صورت دل ها به سوی انسان معطوف گشته و انسان می تواند خوبی ها را جلب و شرور زیادی را از خویش دور سازد و علاقه مردم را متوجه خویش ساخته و آنان را به دور خود گرد آورد.

علاوه بر این می تواند از این راه رضای خدا را هم به دست آورده و خوبی های مردم را با ثواب و جزای خدایی تلافی کند و در نتیجه به خیر دنیا و آخرت برسد.

ولی چه باید کرد که مال دنیا چشم دل را کور و غرور ناشی از زرق و برق آن بصیرت هارا از بین می برد، لذا به هر اجتماعی سر بزنیم از برخی از مردم جز ریاکاری نمی بینیم و جز تعارفاتی حاکی از نفاق نمی شنویم و جز با محرومیت و ناله

مظلومان برخوردار نمی نماییم.

ص: ۲۱۵

نمی بینم در این میدان یکی مرد زنانه این سبک عقلا بی درد

ندیدم مرد حق هر چند بردم به گرد این جهان چشم جهانگرد

گرفته کرد گرداگرد عالم نمی بینم سواری زیر آن گرد

سواری هست پنهان از نظرها زنا محرم زنان پنهان بود مرد

بود مرد آن که حق را بنده باشد به داغ بندگی مرد است هر مرد

بود مرد آن که او زد بر هوا پای رگ و ریشه هوس از سر بدر کرد

بود مرد آن که دل کند از دو عالم به یک جا داد و گشت از خویشتن فرد

بود مرد آن که با حق انس بگرفت به او پیوست و ترک ماسوا کرد

بود مرد آن که او رست از من و ما بر آورد از نهاد خویشتن گرد

بود مرد آن که فانی گشت از خود ز تشریف بقای حق بقا کرد

خداوندا ز فضل خود مدد کن که ره یابم به مردی تا شوم مرد

به مردی می رسی ای فیض و مردی به شرط آن که گردی از خودی فرد

(فیض کاشانی)

مردم می دیدند هر چه گرسنگان بیشتر می شوند او بیشتر در پی جمع آوری

ثروت می افتد و هر چه برهنگان زیادتر می گردند او با لباس های فاخر خود بیشتر

تجمل و آرایش می کند، علاوه بر این که غرور و بزرگی هم می فروشد و همچنان راه

طغیان و ظلم خود را دنبال می کند.

لاجرم جمعی تصمیم گرفتند روح خیر را در او تحریک کرده از آن خواب گرانش

بیدار سازند، لذا از در خیرخواهی نصیحتش کردند که مال نباید وسیله گمراهی

انسان گشته و میان او و احسان به مردم و نادیده گرفتن لغزش های محتاجان و

خوشدل نمودن و تلافی بر بیچارگان حایل گردد، بلکه بهترین وسیله است برای

ص: ۲۱۶

این که انسان بتواند به چنین کارهای نیکی توفیق یافته نام نیک دنیا و ثواب آخرت را به دست آورد.

مضافاً بر این که احسان به خلق بهتر از خود انسان مال را نگهداری کرده، باقی می گذارد.

سپس اضافه کردند که ما برای مال تو کیسه طمع ندوخته ایم، این تو و آن اموات، هر چه می خواهی از آن استفاده کن، ما پیشنهاد دیگری به تو داریم که خیرش عاید خودت می شود و آن این است که مگر مقصود تو غیر این است که از رزق طیب حلال دنیا کام برگیری؟ البته بگیر، لکن فقرا را هم در نظر داشته باش و کامیابی از دنیا، محتاجان را از یادت نبرد و به شکرانه این که خداوند به تو احسان کرده تو نیز به ایشان احسان کن تا نعمت برایت محفوظ مانده و ثروت برکت کند و از آن فقط خیر بینی و مایه درد سرت نشود.

لکن یک مرد طاعنی کجا گوشش بدهکار نصیحت است و چگونه ممکن است اندرز را تا پرده دل او نفوذ داد؟ علاقه به مال شرشر دل قارون را پر کرده و جایی برای نصیحت باقی نگذاشته، به علاوه در او علو و استکبار به بار آورده، دیگر کجا از افراد خیر خواه حرف می شنود؟ به نظر او این افراد کسی نیستند که به او دستور دهند و او اطاعتشان کند؟ اصولاً به اینها چه ربطی دارد که در کار او مداخله کرده و به رفتارهای خصوصی او دست اندازی نمایند!

او در رد گفتار آنان با کمال خشونت گفت: من احتیاجی به نصیحت و خیر خواهی شما ندارم، عقل من خیلی از عقل شما بیشتر و فکرم بسیار از فکر شما تیز تر است، شما گمان کرده اید هر کسی می تواند چنین مالی به دست آورد؟ این عقل و

فکر من بود که چنین موفقیتی نصیبم کرد، علاوه من نسبت به این مال سزاوارتر از
دیگرانم، پس خواهش می کنم این خیرخواهی را برای خود نگه دارید و با آن امور

ص: ۲۱۷

خود را اصلاح نمایید.

آنگاه برای این که دل مردم را بیشتر به درد آورد با تجمل و جلال و شکوه هر چه تمام تر از خانه بیرون آمده و نمونه ای از بسیار و مستی از خروار ثروت خود را به رخ مردم کشید.

مردم فقیر که او را دیدند با چه لباس های فاخر و چه اسب های قیمتی بیرون آمده و خدم و حشم وی از عقبش روانند، چشم هایشان خیره گشته و همه به تماشایش نزدیک آمده، دل هایشان چاک شد از این که او را در آن ناز و نعمت و خود را در این فقر و نکبت ببینند، به یکدیگر می گفتند:

يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

ای کاش مانند آنچه به قارون داده اند برای ما هم بود، واقعا او دارای بهره بزرگی است.

وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ

لَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده بود، گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند بهتر است. و [این حقیقت الهیه را] جز شکیبایان در نمی یابند.

موسی علیه السلام هر چه به قارون در این خصوص اصرار کرد سود نبخشید و فایده ای نداشت و قارون به گفتار موسی اعتنا نکرد و خود را بالاتر از آن دید که به فرمان حق سر فرود آورد.

موسی پس از مدتی زیاد که قارون را به راه خدا دعوت کرد و وی را با مواعظ

حسنه پند داد ولی از به راه آمدن وی مأیوس شد از خدا خواست تا عذابش را بر او

ص: ۲۱۸

نازل کند و مردم را از فتنه و اغوای وی نجات دهد.

خدا دعای موسی را مستجاب کرد و زمین را فرمود تا او و خانه او را در خود فرو برد.

آن روز از اموال و خدم و حشم کسی که او را یاری کند نبود، تنها خدا بود که می توانست به فریادش برسد و لکن او از خدا کمک نخواست.

فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِيهِ أَنْ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا

كَانَ مِنَ الْمُتَنْصِرِينَ

پس او و خانه اش را در زمین فرو بردیم، و هیچ گروهی غیر از خدا برای او نبود که وی را [برای رهایی از عذاب] یاری دهد، و خود نیز نتوانست از خود دفاع کند.

زمین قارون و اموالش را بلعید و داستانش مایه عبرت قوم موسی و پیروان فقیرش گردید و چون مردم سرانجام وی را دیدند از آن آرزوهای که کرده بودند پشیمان گشته و حضرت حق را شکر کردند که مثل قارون نشدند. (۱)

۱۲۰ - داستانی در سوء عاقبت

امام خمینی رحمه الله نقل کردند که:

مردی در زمان جوانی من در شهری پس از عمری زحمت در راه تحصیل امور مادی خانه ای مجلل برای خود و فرزندانش بنا کرد، چند روزی از نشستن در آن خانه نگذشته بود که مرگش فرارسید، کلمه طیبه لا اله الا الله به او تلقین کردند و او با تشرویی از گفتن آن سر می پیچید و با اوقات تلخی گفت: عمری برای فرزندانم و

ساختن خانه زحمت کشیدم، اکنون که فرزندانم بزرگ شده اند و می خواهم کنار آنان در این خانه روزی چند خوش باشم خدا می خواهد مرا به جهان دیگر انتقال دهد؟ من هرگز از خدا راضی نخواهم بود. این بگفت و با ناراضی بودن از حق چشم از جهان بست. (۱)

۱۲۱ - عبد الملک مروان و عاقبت او

عبد الملک مروان مدّتی از کثرت عبادت و رفت و آمد در مسجد به کبوتر مسجد، معروف شده بود. ولی پس از رسیدن به مقام و قدرت، از تمام عبادات و خیرات و مسائل الهی جدا شد و به یکی از پلیدترین چهره های ظلم و ستم مبدّل گشت.

در آخرین روز زندگی، دستور داد رختخوابش را به اطایق در طبقه دوم ساختمانش که از چهار طرف مشرف به اطراف دمشق بود ببرند. در آن جا نگاهی به اطراف انداخت و فریاد زد: خداوندا، سراسر دفترم از گناه سیاه است، روانم آلوده و سنگین است، می خواهم از گناه توبه کنم ولی چون از تو بدم می آید توبه نمی کنم. این بگفت و جان به مالک دوزخ سپرد. (۲)

۱۲۲ - عاقبت عابدی از قوم موسی علیه السلام

او سال ها خدا را بندگی کرده بود، کارش به جائی رسیده بود که دیوانه ها و آنان که دچار امراض روانی بودند، برای معالجه نزد او آورده و نتیجه می گرفتند. روزی زنی صاحب شرف را برادران وی نزد عابد آوردند و او را برای معالجه در

ص: ۲۲۰

صومعه وی گذاشتند، تا پس از علاج از مرض برگردند و او را بر خود ببرند. صورت زیبای زن، عابد را دچار وسوسه سخت کرد و کاری که نباید بشود، شد. پس از چند روز آثار حاملگی در زن دید، او را به قتل رساند و جنازه اش را در بیابان دفن کرد. داستان در نزد حاکم فاش شد، او را دستگیر کردند، به عملش اقرار کرد و به فرمان امیر به دار رفت. شیطان نزدش مجسم شد گفت: آن وسوسه کار من بود، اکنون برایم سجده ای کن تا تو را نجات دهم. گفت: بر این دار مرا قدرت سجده نیست. آن دشمن خدا گفت: اشاره ای مرا کافی است. چون به اشاره رفت در همان حال هم جان داد و به این خاطر تمام خوبی هایش به باد رفت. (۱)

۱۲۳ - عاقبت به خیری فضیل

کارش سرقت بود، کاروان های تجارتي از دست او امان نداشتند، با نوچه هایش راه را بر کاروانها می بستند و اموال آنان را به غارت می بردند. شبی از پشت بامی برای دزدی و شهوترانی بالا رفت، در آن ساعت ملکوتی که بسیاری از مردم خواب بودند، مردی از عاشقان حق مشغول قرائت قرآن بود، این آیه را با صدای حزین تلاوت می کرد، آیه ای که صیقل دل و زداینده زنگار از روح بود:

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟

با شنیدن این آیه، انقلابی عجیب در درونش پدید شد. بر همان بام به حضرت

حق عرضه داشت: اگر به من می گویی، چرا، وقتش رسیده. از بام به زیر آمد و حرکت کرد. به وقت سحر به محلی رسید که کاروانی بار انداخته بود. قافله سالار، اهل قافله را آرام آرام صدا می زد که برخیزید بار کنید، مبادا به حمله فضیل عیاض برخورد کرده سرمایه خود را از دست بدهیم. با گریه ای حزین و دلی شکسته صدا زد: قافله سالار، قافله را مترسان، سگی که از او می ترسیدید نیمه شب گذشته او را به بند کشیده و مردم را از شرش خلاص کردند.

او به تدریج صاحبان کالاها را راضی و به منافع معرفت رو آورد، تا پس از مدتی از عارفان عاشق شد و شاگردانی عارف تربیت کرد و کلمات نورانی در مسائل عرفانی و تربیتی از خود به یادگار گذاشت. (۱)

۱۲۴ - داستانی عجیب از ثروتمند و فقیر

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی ثروتمند، پاکیزه لباس، کنار پیامبر صلی الله علیه و اله قرار گرفت، در آن حال انسانی تهیدست و چرک لباس به محضر آن حضرت آمد، ثروتمند لباس خود را جمع کرد و از خود مواظبت نمود!

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: ترسیدی از فقر او چیزی به تو برسد؟ عرضه داشت: نه،

فرمود: ترسیدی از ثروت به او منتقل شود؟ گفت: نه، فرمود: ترسیدی لباست آلوده

گردد؟ عرضه داشت: نه، فرمود: پس این چه کاری بود از تو سر زد؟ عرض کرد: یا

رسول الله! نفس امارهای که هنوز حاکم بر من است بدی را نزد خوبی و خوبی را

بدی جلوه می دهد، من نصف ثروتم را به این فقیر بخشیدم.

حضرت به آن تهیدست فرمود: می پذیری؟ عرضه داشت: نه، فرمود: چرا؟

گفت: می ترسم من هم به آنچه او مبتلاست مبتلا شوم. (۱)

۱۲۵ - رفیق گمراه کننده

انتخاب رفیق گمراه کننده ظلم است:

وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا
يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي
وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا

و روزی که ستمکار، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به دندان]

می گزد [و] می گوید: ای کاش همراه این پیامبر راهی به سوی حق

برمیگرفتم، * ای ای، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به

دوستی نمی گرفتم، * بی تردید مرا از قرآن پس از آن که برایم آمد گمراه

کرد. و شیطان همواره انسان را [پس از گمراه کردنش تنها و غریب در وادی

هلاکت] وا می گذارد.

در شأن نزول آیات بالا در تفسیر نمونه آمده است که:

«در عصر رسول خدا دو نفر دوست در میان مشرکان به نام عقبه و ابی بودند، هر

زمان عقبه از سفر می آمد غذایی ترتیب می داد و اشراف قومش را دعوت می کرد و

در عین حال دوست می داشت به محضر پیامبر صلی الله علیه و اله برسد هر چند اسلام را نپذیرفته

بود.

روزی از سفر آمد و طبق معمول ترتیب غذا داد و دوستان را دعوت کرد، در

ضمن از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز دعوت نمود.

هنگامی که سفره را گسترده کردند و غذا حاضر شد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: من از این

سفره غذا نمی خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی، عقبه

شهادتین بر زبان جاری کرد.

این خبر به گوش رفیقش ابی رسید، گفت: ای عقبه از آیینت منحرف شدی؟ او

گفت: نه به خدا قسم من منحرف نشدم، اما مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از

غذایم بخورد جز این که شهادتین بگویم، من از این شرم داشتم که او از سر سفره من

برخیزد بی آن که غذا خورده باشد لذا شهادت دادم.

ابی گفت: من هرگز از تو راضی نمی شوم مگر این که در برابر او بایستی و سخت

توهین کنی! عقبه این کار را کرد و مرتد شد و سرانجام در جنگ بدر در صف کفار به

قتل رسید و رفیقش ابی نیز در روز جنگ احد کشته شد.

آیات فوق سرنوشت مردی را که در این جهان به انتخاب دوست گمراه و گمراه

کننده دست می زند و به گمراهی کشیده می شود شرح داد. [\(۱\)](#)

۱۲۶ - صبر بر امراض

ابی بصیر می گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم و عرضه داشتم: شما وارث

رسول خدا هستید؟ فرمود: آری، عرضه کردم: رسول خدا وارث علوم انبیا است؟

فرمود: آری، گفتم: شما قدرت دارید مرده زنده کنید و کور مادر زاد و دارنده مرض

پسی را علاج کنید؟ فرمود: به اذن خدا، آری. سپس فرمود: نزدیک من بیا، دست

مبارکش را بر چشم و صورتم کشید، به ناگاه آفتاب و آسمان و زمین و خانه ها و هر

چه در آن بود دیدم، حضرت فرمود: دوست داری بینا باشی و هر آنچه برای مردم است برای تو باشد و آنچه در قیامت از حساب و کتاب به آنان می رسد به تو برسد، یا به همان حال بازگردی و بهشت بی زحمت برای تو باشد، عرضه داشتم: به همان حال برگردم، حضرت دوباره به چشم و صورتم دست کشید و من به همان حال اول برگشتم. (۱)

۱۲۷ - داستانی از حاج محمد تهرانی

دوستی داشتم به نام حاج محمد تهرانی که از سواد خواندن و نوشتن بهره ای نداشت ولی از نظر ایمان و یقین و عمل صالح مردی فوق العاده بود. یک بار در عرفات و بار دیگر در کاظمین خدمت مولای بزرگوارمان حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه رسیده بود. در اواخر عمر مبتلای به بیماری رعشه سخت در هر دو دستش شده بود به طوری که از جابجا کردن یک استکان آب عاجز بود. برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به مشهد مشرف شد، بالای سر حضرت طلب شفا کرد، نیمه شب همان شب در عالم رؤیا به خدمت حضرت رضا علیه السلام رسید، امام به او فرمود: به خاطر این رعشه در دست، مقامی در قیامت برایت مقرر شده که بسیار عالی است.

چنانچه در این چند روزه باقی مانده عمر بخواهی از خدا برای تو طلب شفا کنم ولی در مقابل شفای این بیماری آن مقام آخرتی از دستت خواهد رفت، عرضه داشت که تا پایان عمر با این بیماری صبر می کنم، زیرا مقام آخرتی بالاتر از سلامت دست من است، سپس از خواب بیدار شد و تا روز مرگ با همان رعشه در حالی که

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۳۷/۷.

قلبی راضی از حضرت حق داشت به سر برد.

صبر بر بیماری تا هنگام شفا دارای ثواب زیادی است و بر مریض است که شکایت خود را از بیماری فقط و فقط متوجه حضرت حق کند که صبر بر مرض و لب فرو بستن از شکایت باعث شفای زودرس است. (۱)

۱۲۸ - نجات غمدیدگان دل شکسته

سدید الدین محمد عوفی در کتاب «جوامع الحکایات» نقل می کند:
«تاجری معروف و آبرودار و مورد توجه مردم زیارت کعبه الهی کرد، جهت مخارج سفر مقداری زر مهیا نمود و گوهری نفیس که قیمت آن سه هزار دینار بود با آن زر در همیانی نهاد و بر کمر بست.
در منزلی از منازل راه به قصد قضای حاجت از کاروان فاصله گرفت، همیان از میان بگشاد و به کناری گذاشت و مشغول قضای حاجت شد، چون از کار خود فراغت یافت، برداشتن همیان را فراموش کرد و به راه خود ادامه داد، پس از مدتی از همیان یاد آورد به محل قضای حاجت بازگشت ولی همیان را نیافت چون اموال دیگر در اختیار داشت و می توانست ادامه سفر دهد، از گم شدن همیان غصه ای به خود راه نداد.

پس از ادای حج و بجا آوردن مناسک به وطن اصلی مراجعت نمود، در حالی که در وطن انواع محنت ها به او حمله ور شد و کار به جایی رسید که جهت حلّ مشکل هر تیری به ترکش می گذاشت و می انداخت به خطا می رفت و هر تجارت که از راه تجربه پیش می گرفت دچار خسران می شد.

در مدتی اندک تمام مال و منال او از دست برفت، از خوف مردم و ترس طلب کار و شرمساری از دوستان و خلاصه شدت رنج و غم، وطن اصلی را وداع کرد و ترک شهر و دیار نمود.

او با زن و فرزند در حرکت بود، نه منزلی پدید و نه مقصدی معین و نه راحله ای مهیا و نه زادی پیدا، همان طور در حرکت بود تا به دهی رسید، در سرایی خراب فرود آمد، فصل زمستان رنج و مشقت آنان را بیش از پیش کرد، در چنین وضعیتی همسر او دچار وضع حمل شد، به مرد گفت: آخر ترتیب کار من بساز و چراغی برافروز و به جهت من غذایی مناسب حال تهیه کن.

مرد را بیش از اندکی پول نقره نبود، می گوید: در آن شب تاریک برخاستم و به دکان بقالی رفتم و او را التماس کردم تا دکان خود را باز کرد، شرح حال بدو باز گفتم قدری روغن و شکر به من داد، ظرف روغن و کیسه شکر به سوی منزل می بردم، پایم به سنگی سخت آمد، با سر بیفتم کاسه روغن شکست و آن روغن با گل و لای مخلوط شد، هر ذره شکر به جایی ریخت، در حالی که فریاد از نهادم برآمد از جای برخاستم و به آواز بلند گریه سر دادم و بر خود و این همه رنجی که به من رسیده نوحه کردم، ناگهان مردی سر از پنجره خانه بیرون کرد و آواز داد:

ای مرد تو را چه می شود که در این نیمه شب به فریاد آمده ای و مزاحم خواب مردمان شده ای، گفتم: عیالم دچار وضع حمل است، دو درهمی پول نقره داشتم روغن و شکر خریدم آنهم از دستم برفت.

گفت: ای مرد برای دو درهم نقره عزا لازم نیست و گریه و زاری معنا ندارد، گفتم: درد من همین نیست مرا وقتی ثروتی و نعمتی وافر بود، در حدی که سه هزار دینار

همراه گوهری گران از دست دادم و ذره ای غصه نخوردم، اما امروز این دو درهم
برای من مالی بود و گوشه ای از درد مرا دوا می کرد، تضرع و زاریم و فریاد وناله ام

ص: ۲۲۷

بی جا نیست، در این موقعیت جای سرزنش نمی باشد.

صاحب خانه مرا نزد خود دعوت کرد و گفت: وصف همین خود را بازگویی،

گفتم: ای خواجه از سر این داستان بگذر و بیچارگان را به سخن بی معنا میازار،

خواجه گفت: این سؤال به شوخی نمی کنم و قصد آزار تو را ندارم، برای من بگو در

چه وقت و در کجا این همین از دست داده ای؟

تمام قصه زندگی خود را برای او بازگفتم، به من گفت: اکنون عیال تو کجاست،

آن سرای خراب به او نشانی دادم عده ای از خدمتکاران خود را فرستاد و عیال مرا

به خانه خود آورد و دستور داد به احسن صورت از زن و بچه ام پذیرایی کنند، سپس

گفت: تو مقصدی معین نداری اگر این جا بمانی تو را سرمایه دهم که به آن داد و

ستد نمایی، پیشنهادش پذیرفتم مرا سیصد دینار زر مایه به کف نهاد و متآن را در

خرید و فروش به کار بردم و در مدتی اندک منافع آن به پانصد دینار رسید.

تمام آن به خدمت خواجه بردم، مرا گفت: اکنون تو را ثروتی به حاصل آمد و

سرمایه به دست افتاد و از محنت فقر و فاقه خلاصی یافتی و آماده ای تا مسئله ای

برایت بگویم، گفتم: بگو گفت: اگر آن همین خود را بینی بشناسی، گفتم: آری،

همینام را آورد با تعجب دیدم مهر آن از سرش بر نداشته و همچنان دست نخورده

باقی مانده، به من گفت: من در همان شب تاریک خواستم همین را به تو بازگردانم،

اما چون تو را در فقر و فاقه عظیم دیدم و در شدت نگرانی ترسیدم که تو را طاقت آن

لذت و خوشحالی نباشد و خدای ناکرده رنجی به تو رسد، سیصد دینار به تو دادم تا

چشمت پر شود و دستت فراخ گردد و روحیه ات آماده شود آنگاه همین را به تو

برگرداندم.

منآن همیان را بگشادم و آن مال پیش او نهادم و گفتم: چندان که خواهی بردار،

گفت: ای خواجه سال هاست که من به حفظ این مبتلا بودم و این ساعت وجود

ص: ۲۲۸

مقدس حق مرا خلاصی داد و حق به حق دار رسید، من بر آن مرد بزرگوار دعا کردم
و مال خود در تصرف آوردم و پس از اندکی به توفیق حق و گشوده شدن در رحمت
دولت و اقبالم به استقبال آمد و از رنج و محنت به راحت افکنند، آری»(۱)

۱۲۹ - نجات یونس از قعر دریا و شکم ماهی

یونس در منطقه نینوا، در کنار بت و بت پرستی و در ظلمات شرک و جهل، چراغ
توحید را شعله ور می سازد و خطاب به مردمان سرزمین می گوید:
«اندیشه و تفکر و عقل شما برتر و والاتر از آن است که بت را پرستید و
پیشانی های شما باقیمتتر از آن است که در برابر این موجودات بی جان به سجده
گذارید.

به خود آئید و به واقعیت ها بنگرید و در موجودات فکر کنید و به این حقیقت
پی ببرید که جهان را خالق باشد خدا نام، وجود مقدسش فرد و بی نیاز و حکیم و
خیر است، شایسته شما نیست که غیر او را پرستید و روی به درگاه وی نیاورید.
خداوند مهربان مرا برای دستگیری شما فرستاده که در حق شما لطف و رحمت
آورده باشد. من شما را به سوی او راهنمایی می کنم و راه او را به شما می نمایانم،
ای ملت بت پرست، نادانی بر دل های شما نفوذ کرده و حال نمی توانید حقایق را
درک کنید، پرده غفلت روی دیده باطن شما افتاده، به این سبب از دقت در
واقعیت ها دور افتاده اید.

قوم از کلمات یونس که تا آن وقت نشنیده بودند وحشت کردند، صحبت از
معبودی شنیدند که تا آن زمان او را نشناخته بودند، بر آنان سخت آمد که یک نفر از

خودشان بدین صورت علیه عقاید و رسوم بی پایه آنان قیام نماید و بگوید من از جانب جهان آفرین برای نجات شما مبعوث به رسالتم.

مردم متعصب نینوا به یونس گفتند، این سخنان بی ارزش چیست؟ این خدایی که ما را به سوی او می خوانی کیست؟ چه خبر تازه ای شده و چه حادثه ای اتفاق افتاده که ما دست از مذهب خود برداریم و به مکتبی نو و تازه رو کنیم، تو را چه شده که ما را به دین جدید دعوت می کنی و در راه آن این چنین خود را به زحمت می اندازی؟!

یونس گفت: پرده های تقلید را از چشم دل بردارید، حجاب های خرافات را از چهره عقل کنار زنید، اندکی فکر کنید.

آیا این بت هایی که صبح و شب مورد توجه قرار می دهید و در برآمدن حاجات خود و یا دفع شر از خودتان به آنها اعتماد می کنید، کاری از دستشان بر می آید، یا برای شما نفعی ایجاد می کنند، یا قدرت دفع ضرری را دارند، آیا این موجودات بی جان چیزی را خلق می کنند و یا مرده ای را زنده می نمایند، یا مریضی را شفا می دهند و یا گم شده ای را هدایت می کنند؟!

آیا اگر من بخواهم به بت ها ضرری برسانم می توانند این ضرر را برطرف سازند، و یا اگر اراده کنم آنها را بشکنم و ریز ریز نمایم می توانند از خود دفاع نمایند و موجودیت خویش را حفظ کنند؟!

در هر صورت پس از مدّت ها تبلیغ، برای آخرین بار ملت نینوا را مورد خطاب قرار داد: چرا از مکتبی که شما را به سوی آن دعوت می کنم روی بر می گردانید؟ این دین به شما فرمان می دهد: امور خود را اصلاح کنید و وضع خود را بررسی

کرده به داد جامعه برسید، امر به معروف و نهی از منکر کنید، از ظلم و ستم نفرت داشته باشید، این مکتب صلح و عدالت را مورد توجه قرار می دهد، به شما امنیت

ص: ۲۳۰

و اعتماد می دهد، شما را وامی دارد که به مستمندان و نیازمندان کمک کنید، به
بینوایان لطف داشته باشید، گرسنگان را سیر کنید، اسیران را آزاد نمایید، این دین
شما را به کارهای شایسته و اصلاح امور و استحکام برنامه ها دستور می دهد.
او در تبلیغ مسائل الهی پافشاری کرد، ولی ملت نادان نینوا دعوت او را پاسخ
نگفتند و مطالب پوچ و یاوه تحویل آن رسول دلسوز الهی دادند، به او گفتند: تو
مانند یکی از همین افراد ملّتی، ما نمی توانیم برای قبول دعوت تو خود را آماده کنیم
و در راه تو قدم بگذاریم و گفته هایت را تصدیق کنیم، دست از تبلیغ خود بردار،
کمتر سخن بگو، آنچه تو می خواهی برای ما پاسخ آن مشکلاتی دارد و در راه این کار
موانعی موجود است.

یونس فرمود: من با زبان خوش و با اخلاقی نرم و حالتی ملاحظت آمیز با شما
روبه رو شدم، به بهترین روش با شما به بحث و گفتگو نشستم، اگر گفتار من در
اعماق جان شما اثر گذاشته، به هدفی که من به آن امیدوار بوده ام و به ایمانی که
طالبش بودم رسیده ام، اما اگر مطالب من در قلب شما اثر نگذاشته، به شما اعلام
خطر می کنم که عذابی سخت شما را دنبال می کند و بلایی هولناک در کمین
شماست، به زودی پیش در آمد عذاب را می بینید و آثار آن در برابرتان ظاهر
می شود.

مردم گفتند: ای یونس! گوش ما به دعوت تو بدهکار نیست، ما از این تهدیدها
هراس و وحشت نداریم، آن عذابی که ما را از آن می ترسانی، اگر راست می گویی
برای ما بیاور.

کاسه صبر آن رسول حق لبریز شد، زندگی برای او اندوهبار گشت، امیدش از

اصلاح مردم نا امید شد، به حالت خشم و غضب دست از مردم شست و شهر را به

امان خود گذاشت.

ص: ۲۳۱

مردم لجوج و سرسخت نینوا ایمان نیاوردند، از دقت در مطالب یونس سرباز زدند، به بیانات روشن او گوش نکردند، یونس فکر کرد که وقت تبلیغات تمام است و حجت بر بندگان عاصی تمام شده است.

شاید اگر تبلیغات خود را ادامه می داد، در میان مردم افرادی به او ایمان می آوردند، ولی آن حضرت اعتنائی به این برنامه نکرد. از شهر دور شد تا فرمان خدا و نتیجه زحمات خود را از جانب حق ببیند.

هنوز از شهر دور نشده بود که مردم پیش در آمد عذاب را دیدند، هوای اطرافشان تغییر کرد، رنگ از چهره آنان پرید، صورتشان دگرگون شد، اضطراب آسمان قلبشان را گرفت، ترس و وحشت به اعماق وجودشان حمله ور شد، آن وقت بود که فهمیدند دعوت یونس حق بوده و اعلام خطرش جدی و بدون تردید عذاب الهی بر آنان فرو خواهد بارید و آنچه بر سر قوم نوح و عاد و ثمود می دانستند هم اکنون به جان خودشان خواهد ریخت.

به این فکر افتادند که اکنون که جای یونس خالی است، ولی جای خدای یونس که خالی نیست، اگر یونس رفت خدای او که نرفته، باید به حضرت محبوب ایمان آورد، از گناهان گذشته از حضرت دوست عذرخواهی نمود.

به همین منظور بر بالای کوهستان ها و میان درّه ها و بیابان ها رفتند و با ناله و آه و گریه و فریاد به درگاه حضرت حق شتافتند، بین مادران و اطفال، حیوانات و بچه هایشان جدایی ایجاد کردند و همگی با سوز دل به فریاد آمدند.

صیحه مادران، ناله اطفال، فریاد پرسوز جانداران، صدای تضرع و زاری پیران، آه سوزان جوانان از هر طرف به گوش می رسید.

اکنون موقع آن شده بود که حضرت ربّ العزه، خداوند کریم و رحیم، بال و پر
رحمت خویش را بر آنان گشوده و ابرهای عذاب خود را از آنان برطرف سازد و توبه

ص: ۲۳۲

آنان را قبول نماید و به ناله آنان توجه فرماید، زیرا در توبه و بازگشت خود بی ریا بودند و نسیم صدق و راستی از ایمانشان می وزید.

حضرت حق عقاب و عذاب را از آنان برداشت، مردم با امنیت کامل و خوشحالی تمام به شهر بازگشتند و امیدوار بودند که یونس به آنان برگردد و رهبری آنان را به سوی حق و حقیقت به عهده بگیرد.

اما یونس به سرعت از منطقه دور شد، تا به دریا رسید، در آن جا دید گروهی می خواهند از دریا عبور کنند، از آنان درخواست کرد که او را به عنوان همسفر پذیرند و با مرکب خود وی را به سفر ببرند.

پیشنهادش را با آغوش باز پذیرفتند، مقام او را گرامی داشتند و به وی احترام گذاشتند، زیرا در چهره او نور بزرگواری و عظمت خواندند و از پیشانی وی فروغ پرهیزکاری و درستی و صداقت مشاهده کردند.

کشتی خیلی از ساحل دور نشده بود و از خشکی چندان فاصله ای نگرفته بود که دریا به طوفانی سخت دچار شد. سرنشینان کشتی عاقبت سختی را در پیش روی خود دیدند، چشم ها خیره شد، قلب ها در حال توقف بود، دست و پای اهل کشتی از شدت ترس می لرزید، راهی برای نجات خود جز سبک کردن بار کشتی ندیدند، با هم به مشورت نشستند، تصمیم بر قرعه گرفتند، قرعه به نام آن پیامبر بزرگوار افتاد، به خاطر احترامی که برای او قائل بودند، به این کار راضی نشدند، بار دیگر قرعه انداختند باز هم به نام یونس افتاد، این بار هم از این برنامه سر برتافتند، بار سوم قرعه ریختند باز هم به نام یونس افتاد!!

یونس فهمید در این سه بار قرعه که به نام او اصابت کرده رمزی در کار است و

خدای حکیم را در این حادثه تقدیری فوق‌تدبیر است، او به این حقیقت توجه کرد

که باید دور شدن از مردم به دستور حق باشد نه محض غضب بر مردم، به همین

ص: ۲۳۳

جهت در برابر دیدگان اهل کشتی خود را به دریا انداخت و جان شیرین تسلیم آماج طوفان کرد، خداوند به نهنگ دریایی دستور داد یونس را ببلعد و وی را در شکم خود حبس کند!!

از بلعیدن او به وسیله ماهی بزرگ جز زندانی شدنش منظور دیگری در کار نبود، لذا به نهنگ دستور دادند او را هضم نکن و استخوانش را در هم شکن که او پیامبر ماست، نقشه ای کشیده به هدف نرسیده، کاری را نباید عجله می کرد، اما خود را به عجله سپرد.

یونس در شکم ماهی قرار گرفت، ماهی امواج دریا را شکافت و به اعماق آب فرو رفت و در تاریکی پشت تاریکی قرار گرفت، حوصله یونس به آخر رسید، غمش افزون شد، با حالتی دردمندانه و با تضرع و زاری به درگاه خدا شتافت، به درگاهی که پناه مصیبت دیدگان، ملجأ ستم کشیده هاست، درگاهی که دارای رحمتی بی نهایت در بی نهایت و جای قبول توبه و بخشش خطا و گناه از مردم و ترک اولی از انبیا و اولیاست.

در دل آن تاریکیها فریاد زد:

وَ ذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ

أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

و صاحب ماهی [حضرت یونس] را [یاد کن] زمانی که خشمناک [از میان

قومش] رفت و گمان کرد که ما [زندگی را] بر او تنگ نخواهیم گرفت، پس

در تاریکی ها [ی شب، زیر آب، و دل ماهی] ندا داد که معبودی جز تو

نیست تو از هر عیب و نقصی منزهی، همانا من از ستمکارانم.

خداوند دعایش را اجابت کرد و وی را از غم و غصه نجات داد و هر مؤمن

ص: ۲۳۴

گرفتاری را از طریق دعا و انابت و تضرع و زاری نجات می دهد:

فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ

پس ندایش را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم.

به ماهی دریا فرمان داد، مهمان خود را در کنار ساحل پیاده کن، ماهی، یونس را با بدنی لاغر و جسمی مریض کنار ساحل انداخت، رحمت الهی بوته کدویی را در کنارش رویاند، بدنش را در سایه برگ کدو گرفت و از میوه اش خورد و به این طریق جان به سلامت برد.

به او وحی شد به دیار خود بازگرد و به زادگاه خویش و در بین طائفه ات برو، زیرا آنها ایمان آورده اند و ایمانشان برای آنان سودمند افتاد، بت ها را رها کردند و اکنون به جستجوی تواند.

آن رسول الهی به شهر بازگشت، بت پرستان دیروز را خداپرست امروز دید.

ملت پناه برده به خدا از عذاب و یونس پناه برده به خدا از زندان شکم ماهی نجات

یافتند. (۱)

۱۳۰ - داستانی عجیب از عنایت الهی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عابدی در بنی اسرائیل بود، ابلیس به سپاهیانش گفت: چه کسی راهزن او

می شود که از دست او به عذابم؟ یکی گفت: من، گفت: از چه راهی؟ گفت: دنیا را

در برابرش آرایش دهم. گفت: تو مرد او نیستی. دیگری گفت: من، گفت: از چه راه؟

گفت: از راه زنان، گفت: تو هم مرد او نیستی. سومی گفت: من، گفت: از چه راه؟

گفت: از راه عبادت او، گفت: تو مرد اوئی.

چون تاریکی شب عابد را فراگرفت، آن شیطان در خانه او را کوبید و گفت

مهمان است و او را در خانه آورد و او شب تا بامداد نماز خواند و سه شبانه روز

عبادتش را دنبال کرد بی آن که چیزی بخورد یا بنوشد.

عابد به او گفت: ای بنده خدا مانندت را ندیدم، پاسخ داد: تو هیچ گناهی

نکردی به همین خاطر نیرو و قدرت عبادتت سست است، گفت: چه گناهی کنم؟

گفت: چهار درهم بردار و برو نزد فلان زن بدکاره، یک درهم برای گوشت، یک درهم

برای می، یک درهم برای عطر، یک درهم برای مزد خودش.

چهار درهم برداشت و به در خانه آن زن آمد و او را صدا زد، زن بیرون آمد وقتی

چشمش به عابد افتاد، پیش خود گفت: به خدا فریب خورد، به خدا فریب خورد.

به عابد گفت چه می خواهی؟ گفت: این چهار درهم را بگیر و خوراک و نوشابه و

عطر فراهم کن تا با تو درآمیزم.

زن رفت و قطعه ای گوشت خر مرده پیدا کرد، و بول کهنه در میان تنگ ریخت و

نزد او آمد، گفت: ای زن! این خوراک توست؟ گفت: آری، گفت: مرا بدان نیازی

نیست، این نوشابه را هم نمی خواهم برو خود را آماده کن.

زن رفت و تا توانست خود را به نجاست آلوده کرد چون عابد او را بوئید نفرت

کرد و گفت: به خود تو هم نیازی نداریم چون بامداد شد بر در خانه آن زن نوشته

بود: خدا فلان زن بدکاره را برای خاطر فلان عابد آمرزید!!(۱)

زهری می گوید:

در شبی سرد و زمستانی امام زین العابدین علیه السّلام را دیدم که کیسه ای از آرد و

دسته ای هیزم بر دوش گرفته بود و حرکت می کرد. نزدیک رفتم و پرسیدم:

ای فرزند رسول خدا! این بار چیست؟ فرمود: قصد سفر دارم و این بار توشه سفر

من است. گفتم: اگر اجازه می فرمایید، غلام من حمل بار را به عهده می گیرد. فرمود:

هرگز. گفتم: اجازه فرمایید تا خودم آن را به دوش بگیرم شما خسته و ناتوان شده اید.

فرمود: زهری! من هرگز زحمتی را که موجب نجات من در سفر است از خود دور

نخواهم کرد. به دنبال کار خود برو و مرا واگذار.

زهری می گوید: امر امام علیه السّلام اطاعت کردم و از حضرت جدا شدم. چند روزی

نگذشته بود که امام را در مدینه دیدم متعجبانه به حضورش رفتم و پرسیدم: ای پسر

رسول خدا! شما فرمودید: به سفر می روم ولی نرفته اید؟

حضرت فرمود: آری، قصد سفر بود اما نه سفری دنیایی که تو گمان کردی بلکه

مقصودم سفر بی بازگشت آخرت بود و من خود را برای آن سفر آماده می کردم.

آمادگی برای سفر آخرت این است که از گناه پرهیز کنی و به نیازمندان کمک نمایی.

از رفتار نیکوی حضرت با غلامان خود که سرمشق تربیتی ماست این که، امام

سجّاد علیه السّلام غلام خود را برای امری دوبار صدا زد، ولی غلام به فرمان ایشان اعتنائی

نکرد، حضرت بار سوم غلام را صدا کرد ولی او جواب نداد و چون امام علیه السّلام نزد او

رفت و پرسید: چرا صدای مرا می شنیدی ولی جواب نمی دادی؟ غلام گفت:

می دانستم که بر من خشم نمی کنی و از تو ایمن هستم.

امام عليه السّلام فرمود:

ص: ۲۳۷

الحمد لله الذي جعل مملوكي يأمنني.

سپاس خدای را که زیر دست مرا از من آسوده خاطر قرار داد.

احساس همدردی با همکیشان و بینوایان از عادات رسمی ائمه اطهار علیهم السّلام بوده است.

در روایتی دیگر زهری می گوید:

روزی نزد امام سجّاد علیه السّلام بودم، حضرت با تعدادی از اصحاب در مجلسی نشسته بود. یکی از اصحاب وارد شد در حالی که بسیار ناراحت و غمگین بود، آرام آرام گریه می کرد.

امام علیه السّلام فرمود: تو را چه شده است؟

گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت شوم، دعایی به من تعلیم کنید تا قرض های

من ادا شود. چند طلبکار دارم، یکی از آنان هر روز در پی من است تا طلب خود را

بگیرد، امام علیه السّلام چون این سخنان را شنید به شدت گریست!

یکی از اصحاب عرض کرد: فدایت شوم، شما چرا گریه می کنید؟

امام فرمود: پس گریه برای چه وقتی است؟ آیا نباید در هنگام گرفتاری ها و

محنت های بزرگ گریه کرد. چرا گریه نکنم با این که می دانم این مرد از شیعیان و

دوستان ماست اما از فقر و بی چیزی شکایت می کند و من چیزی در دست ندارم تا

به او کمک کنم....(۱)

۱۳۲ - حکایت

شخصی از اهل شام به مدینه آمد، مردی را دید در کناری نشسته، توجهش به او

جلب شد، پرسید این مرد کیست؟ گفتند: حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام، سوابق

تبلیغاتی عجیبی که در روحش رسوخ کرده بود، موجب شد که دیگک خشمش به

جوش آید و تا می تواند سب و دشنام نثار آن حضرت بنماید، آنچه خواست گفت و

در این زمینه عقده دل گشود، امام علیه السلام بدون آن که خشم بگیرد، و اظهار ناراحتی

کند، نگاهی پر از مهر و عطف به او کرد، و پس از آن که چند آیه از قرآن - مبنی بر

حسن خلق و عفو و اغماض - قرائت کرد به او فرمود:

ما برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده ایم، آنگاه از او پرسید، آیا از اهل

شامی؟ جواب داد: آری، فرمود: من با این خلق و خوی سابقه دارم و سرچشمه آن

را می دانم.

پس از آن فرمود: تو در شهر ما غریبی، اگر احتیاجی داری حاضریم به تو کمک

دهیم، حاضریم در خانه خود از تو پذیرائی کنیم، حاضریم تو را بپوشانیم، حاضریم

به تو پول بدهیم.

مرد شامی که منتظر بود با عکس العمل شدیدی برخورد کند، و هرگز گمان

نمی کرد با یک هم چو گذشت و اغماضی روبرو شود، چنان منقلب شد که گفت:

آرزو داشتم در آن وقت زمین شکافته می شد و من به زمین فرو می رفتم و چنین

شناخته و نسنجیده گستاخی نمی کردم، تا آن ساعت برای من بر همه روی زمین

کسی از حسین و پدرش مبعوض تر نبود، و از این ساعت، کسی نزد من از او و پدرش

محبوب بر نیست. (۱)

ص: ۲۳۹

۱۳۳ - حکایت اذیت همسایه

حکایتی جالب از امام باقر علیه السّلام در این باره نقل شده است، که فرمود:

مردی به نزد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله رفت و از اذیت همسایه خود شکایت کرد، حضرت به وی فرمود: صبر کن. پس از چند روز دوباره رفت، حضرت به او فرمود: صبر کن. برای بار سوم رفت، حضرت به او فرمود: روز جمعه وقتی که مردم برای اقامه نماز جمعه به مسجد می روند، اثاثیه خانه ات را از منزل بیرون بگذار و در کنار کوچه انباشته کن به گونه ای که مردم ببینند. وقتی از تو علّت این کار را پرسیدند، جریان خودت را برای آنها بازگو کن. مرد شاکی این دستور را انجام داد و همسایه آزار دهنده از این وضع به ضرر خود احساس خطر کرد و نزد او آمد و درخواست کرد که اثاثش را به داخل منزل ببرد و گفت: برای تو با خدا عهد می بندم کارهای گذشته را تکرار ننمایم. (۱)

۱۳۴ - ترک سرزنش

در باب ترک سرزنش خطاکاران حضرت صادق علیه السّلام می فرماید:

«مردی نزد عیسی آمد و گفت: ای روح الله! من به زنا مبتلا شده ام، مرا با اجرای حکم الهی پاک کن.

عیسی فرمود: فریاد بزنید همه برای تطهیر این مرد بیایند. وقتی همه جمع شدند، آن مرد معصیت کار گفت: اگر کسی حدّ گناه به گردن دارد از حدّ زدن به من خودداری نماید، آن که ظاهر و پاک است به اجرای حدّ الهی نسبت به من اقدام

ص: ۲۴۰

کند.

جز عیسی و یحیی همه رفتند، حضرت یحیی پیشآمد و به گناهکار گفت: در این لحظه حساس دوست دارم مرا موعظه کنی، مرد معصیت کار گفت: بین نفس و هوا خلوت مکن که تو را به ضلالت و گمراهی دچار می کند، یحیی فرمود: اضافه کن، گفت: گناهکار را به گناهش سرزنش مکن، فرمود: اضافه کن گفت: غضب مکن و از عصبانیت و خشم پرهیز. (۱)

۱۳۵ - سرنگونی دشمن در تحمل رنج و اندوه

یک نمونه از کرامت‌های حضرت سجاد علیه السلام که دشمنان را سرکوب می نمود اینک:

«ابن شهاب زهری می گوید:

روزی که امام سجاد علیه السلام را به فرمان عبدالملک بن مروان در غل و زنجیر کرده بودند و با گروهی از مأموران به عنوان تبعید به طرف شام حرکت می دادند، من از مأموران حکومتی برای خداحافظی با امام سجاد علیه السلام اجازه ملاقات گرفتم. چون به خدمت حضرت شرفیاب شدم و آن حضرت را دیدم که پاهایش در بند و دستانش در غلو زنجیر است به گریه افتادم و گفتم: ای کاش! غلو زنجیر به گردن من بود و شما آزاد و سالم و آسوده می بودید.

امام علیه السلام فرمود:

ای زهری! نگران مباش، اگر بخواهم، این رنج ها از من برداشته می شود، ولی آن را از این جهت که مرا به یاد عذاب الهی در قیامت می اندازد دوست دارم و شما نیز

هرگاه چنین احوالی را دیدید، عذاب خدا را به خاطر آورید و از آن اندیشه نمایید.

آنگاه فرمود: این وضع تا مسافت دو منزلی مدینه بیشتر ادامه نخواهد یافت.

زهری می گوید: من با امام علیه السّلام خدا حافظی کردم، پس از چهار روز دیدم که

مأموران حکومتی و گماشتگان آن حضرت سراسیمه و مضطربانه به مدینه بازگشته

و در جستجوی امام علیه السّلام هستند.

چون علت را پرسیدم گفتند: هنگامی که به دو منزلی مدینه رسیدیم شب فرا

رسید. ما آن حضرت را در حالی که در غلو زنجیر بسته بودیم در خیمه ای جا

دادیم. صبح که فرا رسید و داخل آن خیمه شدیم اثری از حضرت ندیدیم و باکمال

تعجب غلو زنجیر را بر زمین افتاده دیدیم و تا این لحظه آن حضرت را نیافته ایم.

زهری می گوید: پس از آن حادثه حیرت انگیز به شام رفتم و عبدالملک مروان را

دیدم و او از من، احوال و قضایا را پرسید و من آنچه را دیده و شنیده بودم، نقل

کردم، عبدالملک دیوانه وار گفت:

به خدا سوگند! در همان روزی که نگهبانان به دنبال ابوالحسن می گشتند، آن

حضرت نزد من آمد و فرمود: چرا با من چنین می کنی؟

مرا با تو و تو را با من چه کار است؟ گفتم: دوست دارم نزد من باشید.

حضرت فرمود: ولی من دوست ندارم که نزد تو باشم. این را فرمود و بیرون

رفت، ولی به خدا سوگند چنان هیتی از او به من رسید که لباسم را آلوده کردم.»^(۱)

۱۳۶ - حکایت قارون

«قارون از خاندان موسی، و از افرادی بود که نسبت نزدیکی با وی داشت.

خداوند به قارون زندگی سعادت‌مندی داده بود، او رزق فراوان و اموال زیادی در اختیار داشت، اسباب سعادت برای وی جمع شده بود، و از دنیا بهره‌ای برده بود که فقط برای افراد انگشت شماری ممکن است به این وضع برسند.

او ثروت سرشاری بهم زد، خزائن او از اموال انباشته بود، صندوق هایش آن قدر مملو از پول بود که حفظ کلیدهای آن برای انبار داران مشکل بود، و حمل و نقل آن برایشان سنگین می‌نمود، و افراد تنومند و صاحب نیرو از جابه‌جا کردن آن رنج می‌بردند!!

قارون در میان بنی اسرائیل زندگی خوشی داشت، لباس‌های فاخر می‌پوشید، و بدون زینت از منزل خود خارج نمی‌گردید. برای خود کاخ ساخته بود و در آن جا به عیش و عشرت می‌گذرانید، نوکرانی برای خود برگزیده بود، غلامان و حیواناتش فراوان بودند.

آن قدر ثروتش زیاد شد که حالت روحی او صددرصد مادی گشت، به هر چه علاقه پیدا می‌کرد نسبت به آن حریص می‌شد و درصدد مهیا کردنش برمی‌آمد! او می‌خواست اگر خوش‌گذرانی را پایانی است به پایان آن برسد.

فراموش نگردد، ثروت دنیا از ابتدای جهان تاکنون زینت زندگی و شادابی آن بوده است، اساس و رکن زندگی ظاهری بر پایه مال است ولی این ثروت و مال به هر کس حاکم شد خود خواه و یاغی گردید.

انسان بی‌تقوا به ثروت مغرور می‌شود و خودسر می‌گردد، و گمان می‌نماید کسی بر او قدرت ندارد، خیال می‌کند مردم از نژاد او نیستند و یا این که فقط برای نوکری او خلق شده‌اند، لذا هر گاه سخن گفت باید سرهای مردم در اثر شنیدن

صدایش پائین بیاید، و هر وقت اشاره کرد باید برایش آماده شوند یا آماده کنند تا

موقعی که کسی را احضار کرد باید فوراً حاضر شود، واجب است به او ارادتمند

ص: ۲۴۳

باشند و اگر ارادتی ندارند، باید اظهار ارادت نمایند، و اگر چنین نکردند مرگ برای آنان حتمی است.

قارون فرد نوحاسته اجتماعی نبود، بلکه مانند دیگر مردم خلق شده بود، امتیازی بر سایرین نداشت، ولی خود را نوحاسته خواند، و برای خویش امتیازات زیادی در حالی که حقش نبود، قائل شد.

قارون نسبت به زیردستان ستمگری روا داشت، و آنان را تحت نفوذ خود درآورد، و غضب و ستم خود را به آنان چشانده!

ای کاش این ثروتمندان، از خودخواهی خویش می کاستند، و زندگی را همان طوری که هست درک می کردند، و راه صحیح را به دست می آوردند، اینان درک می نمودند که تنها مال و ثروت، مردم را نسبت به انسان متواضع نمی سازد و آنان را بنده انسان نمی کند. بلکه مردم خودباخته احسان و خوبی و فضیلتند.

هرگاه ثروتمندان به قانون الهی گردن نهند، و حق سائل و محروم را بپردازند، و با مال و اندوخته خویش خلأهای اجتماعی را پرکنند محبوب خدا و خلق می گردند.

اما چه باید کرد که مال و ثروت بعضی از قلب ها را کور می کند، و غرور و خودخواهی می آورد، و تنها جمعیتی را جلب می کند که فریب کار و متملق اند!

بنی اسرائیل دیدند، قارون در طغیانگری و ستمگری خود سرعت می گیرد و

دائم راه و روش عوض می کند، غم او افزایش ثروت است گرچه به قیمت گرسنگی دیگران باشد، این روش را با غرور و تکبر و خودخواهی انجام می داد و به یاغیگری خود می افزود.

مردم علیه وی پناخواستند و تصمیم گرفتند که روح نیکوکاری را در وی به وجود

آورند، و مطالبی را که درک نمی کند به او اطلاع دهند و او را پند و اندرز گویند که

ثروت بیش از این او را گول نزند، و به گمراهی نبرد، و بین او و نیکی ها جدائی

ص: ۲۴۴

نیندازد، و نگذارد بی نوایان بی نواتر شوند، و اشک مستمندان بیش از این بر چهره
مظلومشان جاری شود، مقصود مردم این بود که قارون در دنیا محترم باشد، و در
آخرت به پاداش نیک برسد، و این گونه زندگی سالم از ثروت برای ثروتمند بهتر
و محفوظتر است.

ملت به قارون گفتند: ما نمی خواهیم دستت از مال و زینت دنیا تهی گردد، و از
نشاط جهان بی بهره بمانی، نه ما چنین برنامه ای را اراده نکرده ایم و آن را نیز
نمی پسندیم، بلکه ما عقیده ای درباره تو داریم که برای ما و تو خوب است.
عقیده ما این است که از خوراک های حلال و لباس های مباح و منزل و مسکن
پاک به اندازه ای که لازم است استفاده کنی، و روش تو نباید توأم با بی اعتنائی به
محرومان باشد، و راه تو نباید راهی باشد که بینوایان در آن راه نداشته باشند، همان
طور که خداوند به تو احسان کرده، تو هم به ضعیفان و دردمندان و مستمندان
احسان کن، تا خداوند نعمتش را بر تو حفظ کند و اموالت را فراوان سازد، و خیر و
برکت خود را بر تو جاری گرداند.

ای قارون! مگر نمی دانی که ثروت دنیا مانند سایه ای است که برطرف می گردد،
و ودیعه ای است که باید به صاحبش برگردد، به ثروت خود خرسند مباش، به این
مالی که داری مغرور نگرد، بلکه این ثروت را وسیله سعادت روز بازپسین خود قرار
ده، و بدان ما که تو را نصیحت می کنیم از باب خیر خواهی و علاقه به تو است، ما
می ترسیم خداوند این ثروت را از تو بگیرد و از عنایت و لطف او محروم گردی و
بهشت بر تو حرام شود!!

اما افسوس که گوش یاغیان و طاغیان برای پذیرفتن و گوش دادن به پند و اندرز

آماده نیست، قلب قارون فقط به عشق ثروت می تپید، خودخواهی او افزوده گشت،

و کلمات قوم در روحش اثر نگذاشت.

ص: ۲۴۵

او به مخالفت با مردم برخاست و گفت: من نیازی به پند و اندرز شما ندارم،
عقلم از شما بهتر و رأی و فرمانم از شما قاطع تر است. من این ثروت و مال را به
خاطر این که شایسته و سزاوارم به دست آورده ام، این نصیحت ها را برای خود
ذخیره کنید، و با این پندها به اصلاح امور خود اقدام نمایید، من از جهت مقام و
دانش از شما برتر و بهترم.

قارون تصمیم گرفت بر ناراحتی آنان بیفزاید، لذا با لباس های زیبای خود در میان
مردم عبور می کرد، و ثروت فراوان و مال زیاد خویش را که خدا به او داده بود، با ناز
و خودخواهی، به رخ مردم می کشید.

ضعفای بنی اسرائیل می دیدند که قارون با لباس های زیبا و بلند، با کمال
خودخواهی روی حیوان های قوی هیکل سوار می شود، و غلامان و نوکران اطراف
او را می گیرند، چشم های آنان به او خیره می شد و در باطن خود رنج می بردند و به
یکدیگر می گفتند: ای کاش! ما هم ثروت قارون را داشتیم که وی دارای ثروت
فراوان و نصیب عظیمی از جهان است!

وقتی پند و اندرز برای امثال قارون ثمر بخش نیست، و خویشاوندی با موسی
برای توجه قلب وی کافی نیست، دیدن دردمندان افکار او را متوجه نمی سازد، و
فقیر پاسخی برای اصلاح کار خود نمی یابد، باید شمشیر قانون بیرون آید و
پرده های ضخیم را پاره کند، و حجاب ها را بشکافد و تاریکی های متراکم را برطرف
سازد، تا برای کار خیر آماده گردد، و متوجه کارهای شایسته شود.

موسی با کمال شدت و اصرار باید به قارون اعلام نماید که باید زکات مال
خویش را پردازد، و به فقرا و مستمندان احسان نماید، زیرا در ثروت او، حق معینی

برای فقیر و محروم موجود است.

قارون در جهل فرو رفته، و راه درک حقیقت به رویش بسته شده و بخل بر او

ص: ۲۴۶

حاکم گشته، لذا دیگر گوش به حرف موسی نمی دهد، او را مسخره می کند و به او می خندد، به موسی تهمت می زند، و با غرور خاصی حرف را رد می نماید.

به موسی می گوید: از تو رنج ها دیدیم تا این که دین جدیدی برای ما آوردی و ما با تو همکاری کردیم، امر به برنامه های زیادی دادی، به او امرت گردن نهادیم، این اطاعت ما از تو و فرمانبری از دستورهایت تو را طمع کار ساخت و به تو جرأت داد که بر ما بتازی، فقط ما و ثروت باقی مانده که نگرفته ای، اکنون قصداری بر ثروت ما غلبه کنی، ما قلب ها را در اختیار گذاشتیم، سر تسلیم برابر تو آوردیم ولی افسوس که خون دل و تخم چشم خود را در اختیار تو بگذاریم، با درخواست زکات دروغ گوئی خود را ثابت کردی و مقصود خود را که پنهان کرده بودی آشکار ساختی، تو جادوگر دروغگوئی!!

قارون به بحث و جدل با موسی پرداخت، موسی هم مقاومت و اصرار ورزید، زیرا زکات گرفتن از قارون و از هر ثروتمندی امر و دستور خداست و قابل مناقشه و جدال نیست، در خور چانه زدن و کم و زیاد نمودن نمی باشد.

قارون تصمیم گرفت با ثروت خود مردم را علیه موسی بشوراند، و ملت را از او منصرف سازد، و عقائدشان را متزلزل گرداند ولی خداوند نیت او را آشکار ساخت و نقشه او را ظاهر گردانید، و موسی از این آزمایش با روح پاک و مقامی ارجمند بیرون آمد.

زمانی که موسی از اصلاح قارون مأیوس گردید، از خدا خواست تا عذاب خویش را بر قارون وارد سازد، و مردم را از آشوب و گول زدن او راحت گرداند، خدا دعای موسی را به اجابت رسانید و قارون و کاخ و ثروتش در زمین فرو رفت!!

زمین قارون را بلعید، اموال و خانه های او به کام خاک رفت، و داستان ذلت و

خواری او عبرتی برای قوم موسی و پیروان او گردید، زمانی که مردم مصیبت

ص: ۲۴۷

سنگین قارون و ناکامی آن بدبخت را دیدند، به خود آمدند، و از خواسته های غلط خویش پشیمان گشته، خدا را حمد کردند که مثل قارون نشدند، یکدل و یک جهت فریاد زدند: اگر خداوند بر ما منت نگذاشته بود ما نیز به زمین فرو رفته بودیم، وای که کافران رستگار نمی شوند، این جهان آخرت است که ما برای کسانی قرار داده ایم که در زمین اراده خودخواهی و اخلاص نداشتند، پیروزی از آن پرهیزکاران است. (۱).

۱۳۷ - یقین امام سجاد علیه السلام

ابن شهر آشوب می نویسد:

«روزی امام سجاد علیه السلام در نزدیکی چاه خانه اش مشغول نماز بود، فرزندش محمد که تازه با دست و زانو راه می رفت، در حیاط خانه، بازی می کرد. ناگهان مادر فرزند دید که کودک به سر چاه عمیقی رسیده میان چاه افتاد. مادر او فریاد کشید و خود را کنار چاه رسانید و ناراحت کمک می طلبید و گفت: ای پسر رسول خدا! پسر محمد در چاه غرق شد. اما با این که صدای مادر کودک و حالت بیچه را در چاه می شنید نمازش را کامل و تمام به پایان رسانید، مادر بجه گفت: شما فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چقدر سخت دل هستید. حضرت به کنار چاه رفت و دست به درون چاه برد، فرزند خود محمد را بیرون آورد و به مادرش فرمود: بگیر، ای کسی که یقینت ضعیف است. مادر به خاطر سلامتی فرزند خوشحال شد ولی به جهت این که امام فرموده بود یقین تو اندک است، گریه نمود.

امام فرمود: امروز ملامتی بر تو نیست اگر می دانستی، من در پیشگاه خدای جبار

بودم اگر رویم را از وی می گرداندم، او رویش را از من برمی گرداند. آیا رحیم و

مهربانی غیر از او دیده می شود.»(۱)

۱۳۸ - حکایتی اندر غم مرگ و فردای قیامت

اشاره

در تفسیر حدائق آمده است:

فضیل عیاض در خانه داود طائی آمد، صدای جانسوز او را از درون خانه شنید،

فضیل فریاد زد، ای داود! اگر حدیث رسول خدا را که فرمود:

لا یدخل النار من بکی من خشیه الله تعالی.

آن که از خشیت الهی گریه کند وارد آتش نمی شود.

صحیح یافته ای و قطره ای از این اشک سوزناک آتش را خاموش می کند این همه

گریه و زاری چیست؟ آن گاه صدا زد و گفت: در به رویم باز کن تا زیارتت کنم،

جواب آمد: مرا خوف و خشیت حق از زیارت یاران بازداشته است.

زنی در همسایگی داود بود، به در منزل آمد به فضیل گفت: صبر کن تا وقت نماز

برسد و او عزیمت مسجد برای نماز جماعت کند، او را آن وقت زیارت کن.

وقت نماز شد، داود به مسجد رفت، آنگاه فضیل به خانه او در آمد، کوزه

شکسته ای از آب دید که آبش آفتاب خورده و خانه و اساسش بسیار معمولی بود!

داود از مسجد برگشت، فضیل به او گفت: این کوزه جائی بگذار تا آبش سرد

شود، گفت: آنقدر به خود اطمینان ندارم که آب سرد میل مرا به طرف لذات دنیا

زیاد نکند!

گفت: خانه را پرداز، گفت: عمارت دنیا را تمتّعات طبع است و همین بس مرا که

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۱۰۷/۹.

حال اسراف و زیاده روی ندارم!

فضیل می گوید: قبل از این جلسه داود را به غایت حسن و جمال دیده بودم به اندازه ای که در میان مردم مشهور بود صاحب جمال تر از او کسی نیست، ولی این بار او را زار و نزار و رنگ پریده و لاغر دیدم، به او گفتم: این چه حال است؟ گفت: ای فضیل هشت غم مرا از خورد و خواب و سؤال و جواب بازداشته و به این روزم انداخته است:

غم وقت مرگ

غم اول: هول مطلع یا وقت مرگ:

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

هرکسی مرگ را می چشد.

أَيُّمَّا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ

هرکجا باشید هر چند در قلعه ای مرتفع و استوار، مرگ شما را درمی یابد.

فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ * وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ

پس چرا هنگامی که روح به گلوگاه می رسد، * و شما در آن وقت نظاره گر

هستید [و هیچ کاری از شما ساخته نیست!]

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَ التَّنَفُّتِ

السَّاقِ بِالسَّاقِ * إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ

این چنین نیست [که می پندارد]، هنگامی که جان به گلوگاه رسد، *

و [کسان بیمار] گویند: درمان کننده این بیمار کیست؟ * و [بیمار] یقین

می کند [که با رسیدن جان به گلوگاه] زمان جدایی [از دنیا، ثروت، زن

و فرزند[فرار رسیده است! * و [از سختی جان کندن] ساق به ساق به هم

پیچد؛ * آن روز، روز سوق و مسیر به سوی پروردگار توست.

غم قرار گرفتن در منزل گور

غم دوّم: قرار گرفتن در منزل گور است، منزل بی در و پیکر، منزل تنگ و تاریک، منزل غربت، منزل وحشت، منزل سرگذاشتن به خشت لحد با یک لباس چون کفن، منزلی که راه گریز به جایی ندارد، و نمی دانم کدام تابلو را در این خانه بالای سر من زنند:

روضه من ریاض الجَنَّة او حفرة من حفر التَّیران.

خانه گورباغی از باغ های بهشت، یا گودالی از گودال های جهنّم است.

غم فریاد دو فرشته

غم سوم: فریاد دو ملکی است که در قبر به گوشم رسد:

من ربّک؟

که نمی دانم جوابگو هستم یا نه؟ این بستگی دارد به این که نهال توحید را با عمل و اعتقاد و اخلاق آبیاری کرده و بارور کرده باشم تا بتوانم پاسخگو باشم و گرنه اگر غفلت داشته باشم، و درون تبدیل به بتخانه شده باشد چه جوابی دارم بدهم؟!

غم نفخه صور

غم چهارم: ای فضیل! غم نفخه صور است:

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قیرها به سوی پروردگارشان

می شتابند.

که در آن وقت به من برگردانده شود و در قبر آماده ام کنند سپس به محشر وارد

شوم، چون آماده گردم نمی دانم به چه حال وارد می شوم.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ

در روزی که چهره هایی سپید و چهره هایی سیاه شود.

غم ورود به محشر

غم پنجم: چون از گور وارد محشر شوم، ندانم زمام امرم را به دست ساریان آتش

دهند که خود برای خود پرداخته ام و یا ملائکه رحمت برای ندای:

اَدْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ اٰمِنِيْنَ

[به آنان گویند:] با سلامت و امنیت وارد آن جا شوید.

غم موقف حساب

غم ششم: موقف حساب است که:

اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ

یقیناً خدا به اندازه وزن ذره ای [به احدی] ستم نمی کند.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

پس هر کس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند. * و هر کس هم وزن

ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند.

غم وقت میزان

غم هفتم: وقت میزان است:

وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است.

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَٰؤُلَاءِ أَقْرَبُ أَكْتَابِيهِ

اما کسی که پرونده اش را به دست راستش دهند، می گوید: [ای مردم!]

پرونده مرا بگیرید و بخوانید.

وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ

و اما کسی که پرونده اعمالش را به دست چپش دهند، می گوید: ای کاش

پرونده ام را دریافت نمی کردم.

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاضِيَهُ * وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ

* فَأُمُّهُ هَاوِيَهُ * وَ مَا أَذْرَاكَ مَا هِيَهُ * نَارٌ حَامِيَهُ

اما هرکس اعمال وزن شده اش سنگین و با ارزش است؛ * پس او در یک

زندگی خوش و پسندیده ای است، * و اما هرکس اعمال وزن شده اش سبک

و بی ارزش است، * پس جایگاه و پناهگاهش هاویه است، * و تو چه

می دانی هاویه چیست؟ * آتشی بسیار داغ و سوزان است.

غم عاقبت امر

غم هشتم: خدا را رحمت است و قهر، تجلی رحمتش در دنیا، قرآن و تکالیف و

در آخرت، بهشت و رضوان، و تجلی قهرش در قیامت عذاب دردناک جهنم، و این

آخرین برنامه است که ندانم من در آن روز عاقبتم رحمت است یا قهر؟! (۱)

۱۳۹ - احسان به پدر و مادر

راوی می گوید: «با رسول خدا صلی الله علیه واله بر کوهی بودیم که چشم انداز ما بیابان بود،

ناگهان جوانی را دیدم مشغول گوسپند چرانی بود، از جوانی او تعجب کردم و گفتم:

یا رسول الله! اگر جوانی او در راه خدا می گذشت چه خوب بود! فرمود: چه

می دانی، شاید در قسمتی از راه خدا باشد. آنگاه رسول خدا او را خواست و فرمود:

ای جوان! آیا کسی تحت سرپرستی توست؟ عرضه داشت: آری، فرمود: کیست؟

گفت: مادرم، فرمود: او را عنایت کن که بهشت زیر دو قدم اوست».

«جوانی قصد جبهه داشت، با مادر نزد رسول خدا آمد، نسبت به جبهه رفتن

اعلام علاقه کرد، ولی مادرش او را منع می کرد، فرمود: نزد مادرت بمان که همان

ثواب جهاد برای تو خواهد بود».

البته نظیر این روایات روایات دیگری هم هست، ولی باید توجه داشت این گونه

روایات ناظر به زمانی است که ارتش اسلام از نظر نیرو و تأمین باشد.

ابراهیم بن مهزم می گوید:

«شبی با مادرم از نزد حضرت صادق علیه السلام به منزل آمدم، بین من و مادرم

گفتگویی در گرفت و من با مادر سخن درشت و غلیظ گفتم. پس از نماز صبح

خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، فرمود: دیشب با مادرت درشت گوئی کردی، آیا

نمی دانی که شکم او محل سکونت تو بود، و دامنش گهواره ات، و سینه اش ظرف

نوشیدنیست؟ عرضه داشتم: چرا، فرمود: پس با او به درشتی سخن مگو» (۲).

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۱۹۰/۹.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۶۰/۹.

«حضرت رسول صلی الله علیه اله حاضر شد نزد جوانی در وقت وفات او، پس به او فرمود: لا

اله الا الله، پس بسته شد زبان آن جوان و نتوانست بگوید و هر چه حضرت فرمود:

او نتوانست بگوید، پس حضرت فرمود به آن زنی که نزد سر آن جوان بود که آیا این

جوان مادر دارد؟ عرض کرد: بلی، من مادر او هستم. فرمود: آیا تو خشمناکی بر او؟

گفت: بلی، و حال شش سال است که با او تکلم نکرده ام. حضرت فرمود: از او

راضی شو، آن زن گفت: رضى الله عنه برضاک یا رسول الله. و چون این جمله را که

مشعر بر رضایت او بود نسبت به پسرش گفت، زبان آن جوان باز شد. حضرت به او

فرمود: لا اله الا الله، گفت: لا اله الا الله. حضرت فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد:

می بینم مرد سیاهی بد منظر با جامه های چرک و بوی گندیده و بد که نزد من آمده و

گلو و راه نفس مرا گرفته. حضرت فرمود: بگو:

یا من یقبل الیسیر، و یعفو عن الکثیر، اقبل منى الیسیر، واعف عنى

الکثیر، انک انت الغفور الرحیم.

ای آن که صاعی اندک را پذیری و از گناه بسیار در گذری، طاعت اندک مرا

پذیر و از گناه بسیارم در گذر که تو بسیار آمرزنده و مهربانی.

آن جوان این کلمات را گفت، آن وقت حضرت به او گفت: نگاه کن چه می بینی؟

گفت: می بینم مردی سفید رنگ، نیکو صورت، خوشبو، با جامه های خوب نزد من

آمده و آن سیاه پشت کرده و می خواهد برود. حضرت فرمود: این کلمات را اعاده

کن، حضرت فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد: دیگر آن سیاه را نمی بینم و آن شخص

سفید نزد من است. پس در آن حال آن جوان وفات کرد.»(۱)

۱۴۱ - پدر در پیری

مردی از پدرش نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله شکایت کرد. حضرت پدر را خواست و پرسش نمود. پدر پیر گفت: روزی که من قوی و پولدار بودم به فرزندم رسیدگی کردم و چیزی از او دریغ نکردم، اما امروز او پولدار و بخیل شده و به من کمک نمی کند. رسول خدا صلی الله علیه و اله گریست و فرمود: هیچ سنگ و شنی نیست که این قصه را بشنود و نگرید. سپس دو مرتبه به آن فرزند فرمود:

انت و مالک لایبک.

تو و دارایی ات از آن پدر توست.(۲)

۱۴۲ - فرزند صالح

امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده است:

روزی حضرت عیسی علیه السلام از کنار قبری گذشت که صاحب آن در عذاب بود. سال آینده نیز از همان قبرستان عبور می کرد، در آن محل دید که صاحب قبر از عذاب نجات پیدا کرده است. از پروردگار خود از این وضعیت پرسید؟

خدای متعال به او وحی فرستاد: صاحب این قبر فرزند صالحی داشت که جاده ای را اصلاح کرد و کودک یتیمی را پناه داد و خداوند او را به خاطر عمل

فرزندش بخشید.(۳)

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۶۳/۹.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۶۹/۹.

۳- (۳) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۷۷/۹.

۱۴۳ - نواب مرگ فرزند

به یکی از شایستگان به طور مرتب پیشنهاد ازدواج می شد ولی نمی پذیرفت، روزی پس از بیدار شدن از خواب گفت: وسیله ازدواج مرا مهیا کنید. از او سبب پرسیدند، گفت: به امید این که خداوند فرزندی روزی من کند و سپس او را از من بگیرد تا برای آخرتم ذخیره ای باشد. سپس گفت: در خواب دیدم قیامت برپا شده، تمام خلایق در موقوفند، و همه از شدت تشنگی می سوزند، ناگهان اطفالی را دیدم قندیلهایی از نور بر آنهاست، به دستشان ظرف هائی از طلا و نقره است که تعدادی را سیراب می کنند و از بقیه می گذرند. به سوی یکی از آنها دست دراز کردم و گفتم: مرا سیراب کن که تشنگی از پایم انداخت، گفت: در بین ما برای تو فرزندی نیست، ما پدران خود را سیراب می کنیم، گفتم: شما کیستید؟ گفتند، اطفالی که در زمان حیات پدر و مادر از دنیا رفته ایم. (۱)

۱۴۴ - حکایت حلوی معاویه و ابو الاسود

مرحوم شیخ عباس قمی در سفینه البحار می نویسد: روایت شده که روزی معاویه برای ابوالاسود دثلی (شاعر اهل بیت) حلوی هدیه فرستاد تا در قلب ابو الاسود نفوذ کرده و وی را از دوستی و محبت علی علیه السلام منصرف کند، در این هنگام دختر خردسال او مقداری از آن حلوا را به دهان گذاشت.

ابو الاسود گفت: دخترم زود آن را بیرون بینداز که زهر است. این حلوی است

ص: ۲۵۷

که معاویه برای فریب ما فرستاده تا از دوستی اهل بیت علیهم السّلام دست بکشیم، دختر گفت: خدا رو سیاهش کند، او می خواهد ما را با این حلوا فریب دهد تا دست از علی علیه السّلام و محبت او برداریم. بریده باد دست فرستنده و خورنده اش. پس آنچه را به دهان برده بود بیرون ریخت. آنگاه شعری سرود که معنای آن چنین است:

ای فرزند هند! آیا خیال کردی که به وسیله حلوی شیرین زعفرانی می توانی ما را فریب دهی که دین خود و شرافت نیاکانمان را به تو بفروشیم. نه به خدا سوگند چنین چیزی شدنی نیست. همانا که مولای ما امیر مؤمنان علی علیه السّلام است. (۱)

۱۴۵ - اسم اعظم خدا

«مردی به ابو یزید گفت: به من خبر رسیده که اسم اعظم خدا را می دانی، دوست دارم به من بیاموزی.

ابو یزید گفت: اسم اعظم خدا را مرز محدود و مشخصی نیست، لکن دل خود را برای مقام یگانگی حضرت حق تعالی خالی دار. و توجه به غیر او را رها ساز، و هرگاه چنین شدی هر کدام از اسمای خدا را خواستی انتخاب کن و بدان دعا کن، که به سبب آن در آن واحد از مشرق به مغرب سیر خواهی نمود.

آن مرد گفت: سبحان الله! می شود مردی در آن واحد از مشرق تا مغرب سیر کند؟

ابو یزید گفت: آری و این کار نزد اصحاب سرکار مهمی نیست، که تمام ماسوی

الله کلمه ای از کلمات اوست، و از این بالاتر این که خدا را بندگانی است که در

لامکان می ایستند، به طوری که مادون عرش، زیر پای آنان قرار می گیرد، پس به هر

جا که خواهند دست یازند، و هر چه خواهند بگیرند.

آن مرد گفت: این دیگر چه مقامی است؟ گفت: مقام وصل توصیف بردار

نیست. (۱)

۱۴۶ - دو حکایت در اسراف

بشر بن مروان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: ما بر حضرت وارد شدیم و

ایشان دستور داد برای میهمانانش مقداری خرماى تازه بیاورند، بعضی رطب را

می خوردند و هسته آنها را دور می افکندند، حضرت فرمود: این کار را نکنید که این

مصرف بی رویه است، خدا فساد را دوست ندارد.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و اله از راهی عبور می کرد، یکی از یارانش به نام سعد مشغول

وضو گرفتن بود و آب زیاد بر اعضایش می ریخت، حضرت فرمود: چرا اسراف

می کنی ای سعد!

عرض کرد: آیا در آب وضو نیز اسراف است؟

حضرت فرمود: بله، هر چند در کنار نهر آب باشی. (۲)

۱۴۷ - توبه سبب استجابت دعا

امام سجّاد علیه السلام می فرماید:

مردی اهل بیت خود را به کشتی درآورد و به دریا رفت، کشتی آنها شکست و از

اهل بیت آن مرد جز همسرش کسی نجات نیافت.

زن بر تخته پاره ای نشست و امواج آب او را به یکی از جزیره های میان دریا برد،

در آن جزیره مردی راهزن زندگی می کرد که تمام کارهای ناشایسته را مرتکب شده

ص: ۲۵۹

بود.

آن زن را بالای سر خود دید، پرسید آدمیزاد هستی یا پری؟ گفت: آدمیزاد، دیگر سخنی نگفت، به قصد عمل زشت زنا به او حمله کرد، آن زن بر خود لرزید، راهزن به او گفت: چرا می لرزی؟ در پاسخش گفت: از خدا می ترسم.

راهزن گفت: تاکنون چنین کاری از تو سر زده؟

زن گفت: نه، به عزت خداوند سوگند.

راهزن گفت: تاکنون که دامت پاک مانده اینچنین از خدا می ترسی! به خدا قسم که من به این ترس سزاوارترم.

بدون این که به آن زن دست بزند با اندوه و حسرت و پشیمانی و ندامت به سوی خاندانش روان شد در حالی که همتی جز توبه از گناهانش و بازگشت به سوی حضرت حق نداشت.

در این میان عابدی با او همراه شد، هوای فوق العاده گرم و آتش سوزان شعاع خورشید آنان را به زحمت انداخت، راهب به جوان گفت: دعا کن خداوند بر ما سایه ای بیندازد، جوان گفت: من نزد خدا برای خود حسنه ای نمی بینم تا دلیری کنم و از او چیزی بخواهم.

راهب گفت: پس من دعا می کنم تو آمین بگو، راهب دعا کرد، راهزن آمین گفت،

در آن حال ابری بر سر هر دو سایه انداخت، مقدار زیادی راه رفتند تا راهشان جدا

شد، جوان از راهی رفت و راهب از راه دیگر، به ناگاه ابر به دنبال جوان رفت، راهب

فریاد زد: ای جوان! تو از من بهتری، زیرا این دعا به خاطر تو مستجاب شد، داستان

خود را به من بگو، راهزن وضع آن زن را گزارش کرد، راهب گفت: آنچه گناه در

گذشته کرده ای آمرزیده شد، باید بنگری در آینده چه وضعی داری؟! (۱)

۱۴۸ - چند داستان عجیب در مسئله توبه

۱ - حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

جوانی یهودی زیاد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله می رسید، حضرت کارهای سبک و

بدون زحمت به او ارجاع می داد، و چه بسا او را دنبال کارهای خودش می فرستاد، و

گاهی به توسط او نامه ای به ایل و تبارش می نوشت. چند روزی نیامد، حضرت

احوال او را پرسید، شخصی گفت: فکر کنم به خاطر بیماری مهلکی که به آن دچار

شده امروز و فردا بیشتر مهلت زنده بودن نداشته باشد.

رسول حق صلی الله علیه و اله با جمعی از یاران به عیادتش رفت، از کرامات حبیب خدا این

بود که با کسی حرف نمی زد مگر این که طرف جواب می داد، جوان یهودی را صدا

زدند، چشم گشود و گفت: لئیک یا ابا القاسم. فرمود: به وحدانیت حق شهادت بده،

جوان چشم به پدرش دوخت و از ترس پدر چیزی نگفت.

حضرت دوباره، شهادت به حق را به او تلقین کردند، جوان باز با نگاه به پدر

سکوت کرد، بار سوم فرمودند: شهادت را بگو، باز جوانک به پدرش خیره شد،

حضرت فرمود: میل داری بگو، میل نداری نگو، جوان به وحدانیت حق اقرار کرد و

به رسالت پیامبر صلی الله علیه و اله گواهی داد و سپس مرد، حضرت به پدرش فرمود: کاری به این

جنازه نداشته باش، آنگاه به اصحاب فرمودند: او را غسل داده و کفن کنید، سپس

نزد من بیاورید تا بر او نماز بگذارم، و چون از خانه خارج شدند مرتب می گفتند:

خدا را شکر که به دست من یک انسان از آتش جهنم نجات پیدا کرد.

۲ - امام صادق علیه السلام می فرماید:

مرگ کسی فرا رسید به رسول خدا صلی الله علیه و اله خبر دادند، حضرت با عده ای بالای سرش رفتند، در حال بیهوشی بود، فرمودند: ای ملک الموت! دست نگاهدار از او سؤالی داشته باشم.

فرمود: چه می بینی؟ عرضه داشت: سپیدی و سیاهی زیاد، فرمود: کدام به تو

نزدیکترند؟ عرض کرد: سیاهی، فرمود: بگو:

اللهم اغفر لي الكثير من معاصيك، و اقبل مني اليسير من طاعتك.

الهی، بسیاری معاصی مرا بیامرز، و طاعت و عبادت اندک مرا بپذیر.

پس از گفتن این دو جمله بیهوش شد، حضرت فرمود: ملک الموت آسان بگیر تا

از او سؤالی کنم، از بیهوشی در آمد، فرمود: چه می بینی؟ گفت: سیاهی و سپیدی

زیاد، فرمود: کدام به تو نزدیکترند؟ عرضه داشت: سپیدی، حضرت فرمود:

غفر الله لصاحبكم.

خداوند دوست شما را مورد بخشش و مغفرت و لطف و رحمت و کره و

عنایت قرار داد.

۳ - رسول خدا صلی الله علیه و اله با جمعی از یاران از مدینه خارج شدند، هوا به شدت گرم

بود، فرمودند: در مقابل خود چه می بینید؟ عرضه داشتند: جز یک شبح چیزی به

نظر ما نمی رسد، فرمود: مردی است بیابانی، مقصدش مدینه است، در حدود شش

روز است آب و نان نیافته.

شتر سوار نزدیک شد، حضرت به او فرمودند: کجا؟ عرضه داشت: مدینه،

فرمود: برای چه؟ پاسخ داد: زیاد از شخصی که مبعوث به رسالت شده خیر و

خوبی شنیده ام، عاشق زیارت او هستم، بروم تا به جمال دلارایش نظر کنم، فرمود:

ص: ۲۶۲

آن که به دنبالش هستی، منم، آیا حاضری از بت پرستی دست برداری؟ عرضه داشت: آری، حضرت شهادتین را به او تلقین کرد، چون شهادتین گفت از حال رفت، نزدیک بود از شتر به زمین افتد، حضرت فرمود: آرام او را از روی شتر به زمین بگذارید، چون او را خوابانند، فرمود: آب تهیه کنید تا غسلش دهیم، زیرا از دنیا رفت. پس از مراسم غسل و کفن همان جا قبری آماده کردند، چون وی را دفن نمودند حضرت فرمود: چه آسان و راحت و بی رنج و زحمت به بهشت رفت! (۱)

۱۴۹ - توفیق خودداری از معصیت

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: خداوند به داود وحی فرمود:

نزد بنده ام دانیال برو و به او بگو: همانا ترک اولی کردی تو را بخشیدم، باز ترک اولی کردی تو را بخشیدم، بار سوم ترک اولی کردی باز هم تو را بخشیدم، اگر به مرحله چهارم برسد تو را نخواهم بخشید.

داود نزد دانیال آمد و آنچه را حضرت حق فرموده بود به او گفت. دانیال عرضه

داشت: ای داود، برنامه حق را به من ابلاغ کردی، چون وقت سحر آمد، دانیال به

عبادت برخاست و به حضرت ربّ العزّه عرضه داشت: خداوندا! داود پیغمبر

مسائل تو را به من خبر داد که پس از سه بار ترک اولی مرا نخواهی بخشید، الهی به

عزّت قسم! اگر خود تو مرا از گناه حفظ نکنی، و توفیق خودداری از معصیت را از

من دریغ داری هر آینه دچار گناه می شوم، هر آینه دچار گناه می شوم، هر آینه دچار

گناه می شوم! (۲)

ص: ۲۶۳

۱۵۰ - استغفار و رفع اندوه و فقر

«عربی بادیه نشین از سختی زندگی و تنگدستی و عیال واری به حضرت

علی علیه السلام شکایت کرد.

حضرت فرمود: بر تو باد به آمرزش خواهی، زیرا خدای عزوجل می فرماید: از

پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسی آمرزنده است.

آن مرد بعد از مدتی نزد امام علیه السلام برگشت و گفت: یا امیر مؤمنان! من از درگاه خدا

بسیار آمرزش طلبیدم، اما گشایشی در کار خود نمی بینم.

حضرت فرمود: شاید راه درست استغفار کردن را نمی دانی.

گفت: به من یاد دهید.

حضرت فرمود: نیت خویش را خالص کن و از پروردگارت اطاعت کن و بخوان:

اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ قَوِي عَلَيْهِ بَدَنِي بِعَافِيَتِكَ...

خداوندا! بیگمان از هر گناهی که بدنم به واسطه تندرستی دادن تو قدرت بر

آن پیدا نمود، آمرزش می طلبم...

سپس آن عرب گفت: من به این ترتیب بارها استغفار کردم و خداوند اندوه و

تنگدستی را از من برطرف ساخت و روزیم را گشایش داد و رنج و گرفتاریم را

(۱) زدود.»

۱۵۱ - گفتار عبدالله بن یعفور با امام صادق علیه السلام

در حدیث بسیار مهمی، عبد الله بن یعفور این انسان والا و کم نظیر به حضرت

ص: ۲۶۴

صادق علیه السلام عرضه داشت: فدایت شوم، به من بگوئید آن ساعتی که نزدیکترین

لحظه های انسان به خداست و خدا به او نزدیک است کدام ساعت است؟

فرمود: چون آخر شب برخیزد در حالی که چشم ها در خوابند، وضویی شاداب

گرفته و در عبادتگاه خود بایستد و با حضور قلب و توجه دل به خدا، تکبیر نماز

گفته و با تلاوت قسمت هایی از قرآن دو رکعت نماز بجای آورده و آنگاه برخیزد

برای ادامه نماز، در این موقع از جانب عرش این ندا برخیزد:

ای بنده ای که در حال خواندن خدائی، احسان و خیر از جانب عالم ملکوت بر

سرت در حال پخش و ریزش است، و فرشتگان در کنار قدم هایت تا اوج آسمان

اطرافت را گرفته و خدای مهربان ندا می کند:

ای بنده من! اگر بدانی با که در حال گفتگو و راز و نیازی انفتال از خود نشان

نمی دهی.

گفتم: ای پسر پیامبر! فدایت کردم مقصود از انفتال چیست؟

امام علیه السلام در حالی که صورت خود را به سمت پشت سر می چرخانید فرمود:

انفتال این است که صورت و بدنت را برگردانی. (۱)

۱۵۲ - گفتار مفضل بن عمران با امام صادق علیه السلام

مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام و آن حضرت از پدرانش روایت می فرماید

که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

خداوند به دنیا وحی کرد: هر کس که در خدمت تو باشد، تو او را به رنج و تعب

بینداز، و هر کس که تو را رها کند تو در خدمت او باش.

و هرگاه عبد در دل شب تار با مولای خویش خلوت نموده با او به راز و نیاز
پردازد، خداوند نور را در دل وی جایگزین سازد، و چون بگوید: ای ربّ من و ای
ربّ من، خداوند جلیل ندایش داده و گوید: لئیک ای بنده من، بخواه از من تا
عطایت کنم، به من توکل نمای تا کفایت نمایم. سپس حضرت حق به ملائکه
فرماید:

ای فرشتگان من، بنده ام را بنگرید در دل شب با من خلوت کرده در حالی که
بطالت پیشگان به لهو و لعب مشغولند، و غفلت زدگان در بستر خواب آرمیده اند،
اینک گواه باشید که من به طور حتم او را آمرزیدم. (۱)

۱۵۳ - شب زنده داری و زیبایی چهره

اسماعیل بن موسی از برادر بزرگوارش حضرت رضا علیه السلام روایت می کند که از
حضرت زین العابدین علیه السلام پرسیدند: چگونه است که شب زنده داران از میان مردم به
زیبائی چهره و خوش صورتی ممتازند؟

فرمود: از آن جهت است که آنان با پروردگار خود خلوت کرده اند و خداوند
مهربان آنان را با جامه ای از نور خود پوشانده است. (۲)

۱۵۴ - داستانی در رابطه با نماز شب

شیخ جعفر کبیر معروف به کاشف الغطاء در یکی از شب ها برای تهجد
برخاست، فرزند جوانش را از خواب بیدار کرد و به او فرمود: بیا به حرم مطهر
حضرت امیر علیه السلام رفته در آن جا نماز شب بخوانیم.

ص: ۲۶۶

فرزند جوان که برخاستن از بستر گرم در آن وقت شب برایش سخت بود در مقام
عذرخواهی برآمده عرض کرد: پدرجان من اکنون آماده این برنامه نیستم شما منتظر
من نباشید.

فرمود: نه، من این جا ایستاده و منتظرم تا شما مهیا شوید، فرزند جوان به ناچار از
جای برخاست و وضو گرفت و دنبال پدر به راه افتاد. کنار درب صحن رسیدند، در
آن جا فقیری را دیدند نشسته و دست سؤال برای گرفتن پول به سوی مردم دراز
کرده است!

شیخ جعفر رو به فرزندش نمود و فرمود: این شخص در این وقت شب برای چه
این جا نشسته است؟ عرض کرد: برای گدایی. فرمود: چه مقدار ممکن است از
رهگذران عاید او شود؟ عرضه داشت: احتمالاً یک تومان (به پول آن زمان).
فرمود: فرزندم درست فکر کن، بین این آدم برای مبلغی ناچیز در این وقت شب
دست از راحت و استراحت و خواب ناز برداشته و دست ذلت به سوی مردم دراز
کرده، آیا تو به اندازه این شخص اعتماد به وعده های حق درباره شب بیداران و
متهمان نداری که فرموده:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

پس هیچ کس نمی داند چه چیزهای که مایه شادمانی و خوشحالی آنان است
به پاداش اعمالی که همواره انجام می داده اند، برای آنان پنهان داشته اند.

گفته اند: فرزند جوان از شنیدن این سخن چنان متتبه شد که تا آخر عمر از

سعادت شب بیداری و تهجد برخوردار بود. (۱)

۱۵۵ - حکایت جنید و اثر سحر خیزی

جنید را پس از مرگ به خواب دیدند، از وی پرسیدند: چه شد؟ پاسخ داد:

طارت تلک الاشارات، و طاحت تلک العبارات، و غابت العلوم، و اندرست

تلک الرسوم، و ما نفعنا الا رکیعات کنا نرکعها فی السحر.

رموز عرفانی از دست بگرفت، عبارات درهم ریخت، علوم از دل ناپدید

گشت، و رسوم از هم پاشید، و جز چند رکعت کوتاهی که به هنگام سحر بجای

آوردیم ما را چیز دیگری سود نداد! (۱)

۱۵۶ - عفو و گذشت مالک اشتر

حکایت کرده اند که: روزی مالک اشتر که خداوند از او خشنود باد، از بازار کوفه

می گذشت، وی یک پیراهن و شال از کرباس بر تن داشت. جوان بازاری که او را با آن

هیبت دید او را به مسخره گرفت و گلوله‌های از گل و خاک به سویش پرتاب کرد و

مالک به او توجه نمود و به راهش ادامه داد، در این بین کسی به آن جوان گفت:

وای بر تو! آیا فهمیدی که به طرف چه کسی گلوله انداختی؟ گفت: نه، گفتند:

بیچاره، او مالک اشتر یار امیرالمؤمنین بود، آن مرد به خود لرزید و به دنبال مالک

رفت، تا از او معذرت خواهی کند، مالک وارد مسجد شد. وقتی که دید او وارد

مسجد شده و مشغول نماز است، نمازش را که تمام کرد، آن مرد روی پاهای مالک

افتاد و شروع به بوسیدن پاهای مالک کرد، مالک رو به او کرد فرمود: این چه کاری

است؟ گفت: از کاری که کرده ام پوزش می خواهم، مالک فرمود: باکی بر تو نیست،

ص: ۲۶۸

به خدا قسم وارد مسجد نشدم مگر این که برای تو طلب آمرزش نمایم. (۱)

۱۵۷ - گذشت پیامبر صلی الله علیه و اله از قاتل حمزه

زمانی که وحشی، قاتل حمزه سید الشهداء، عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پس از ارتکاب جنایت نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمد و توبه نمود و اسلام آورد. حضرت با اینکه عمویش را بسیار دوست می داشت، توبه اش را پذیرفت و با عفو و بزرگواری گذشت کردند و فرمود: برو از جلوی دیدگان ما دور باش. (۲)

۱۵۸ - گذشت امام حسین علیه السلام از حرّ بن یزید ریاحی

هنگامی که حرّ بن یزید ریاحی با آن همه شرارت و جسارت به خدمت امام حسین علیه السلام آمد و درخواست توبه نمود، حضرت فرمود: بله، پذیرفته است و او را به گرمی در آغوش رحمت به حضور پذیرفت تا در کاروان امام به شهادت رسید. (۳)

۱۵۹ - حکایت امام سجّاد علیه السلام با راهزن

در سفری حضرت سجّاد علیه السلام به قصد حج در حال حرکت بوده تا در بین راه به صحرا بی بین مکه و مدینه رسید. پس ناگهان مرد راهزنی به آن حضرت رسید و گفت: پایین بیا! حضرت به او گفت: مقصودت چیست؟ او گفت: می خواهم تو را بکشم و اموالت را بگیرم.

حضرت فرمود: من هر چه را دارم با تو قسمت کرده و بر تو حلال می نمایم او

ص: ۲۶۹

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه: ۲۱/۱۱.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه: ۲۲/۱۱.

۳- (۳) - تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه: ۲۲/۱۱.

گفت: نه.

حضرت فرمود: برای من، به قدری که مرا به مقصد برساند بگذار و بقیه آن مال تو باشد او گفت: نه و روی گردانید.

حضرت فرمود: پروردگار تو کجاست؟ او گفت: در خواب است. در این حال دو شیر دزنده حاضر شدند و یک شیر سر آن ملعون را و دیگری پایش را گرفتند و کشیدند.

در این لحظه امام فرمود: گمان کردی که پروردگارت در خواب است. (۱)

۱۶۰ - گرفتار شهوت

مردی به محضر حضرت سجاد علیه السلام گفت: من گرفتار زنان هستم، روزی زنا می کنم و روزی روزه می گیرم، آیا روزه ام کفاره زنای من می شود؟
حضرت به او فرمود:

چیزی نزد خدا محبوب تر از اطاعت کردن از او نیست و اینکه از نافرمانی او پرهیزید، بنابراین نه زنا کن و نه روزه بگیر، سپس او را نزدیک خود خواند و دستش را گرفت و به او فرمود: عمل اهل دوزخ را انجام می دهی و امید ورود به بهشت داری؟! (۲)

۱۶۱ - حکایت موسی علیه السلام و برخ الأسود

«از جمله اتفاقات لطیف مناجات «برخ الأسود» است، همان کسی که خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام امر فرمود که، از او درخواست دعا کند تا برای

ص: ۲۷۰

بنی اسرائیل باران بیارد. بعد از این هفت سال در بنی اسرائیل قحطی آمد، حضرت موسی علیه السّلام با هفتاد هزار نفر بیرون رفتند تا دعا کنند که باران بیاید. خداوند متعال به موسی علیه السّلام وحی فرمود: موسی! چگونه اجابت کنم دعای جمعیتی را که غرق در گناه هستند و گناهان بر ایشان سایه افکنده است و با خبائث باطن و غیر یقین مرا می خوانند و خود را از مجازات من ایمن می دانند.

ای موسی! برگرد و برو به نزد یکی از بندگانم به نام برخ که دعا نماید، تا دعای او را بپذیرم. حضرت موسی علیه السّلام در پی برخ رفت و او را پیدا نکرد، تا این که روزی حضرت در کوچه ای عبور می کرد، ناگهان به بنده سیاه پوستی برخورد کرد در پیشانیش آثار سجده نمایان بود و چادر شبی به خود پیچیده و گوشه آنرا به پشت گردنش گره زده بود. حضرت به نور خدا او را شناخت و بر او سلام کرد و گفت: اسمت چیست؟ گفت: اسم من برخاست. حضرت موسی علیه السّلام گفت: مدّتی در جستجوی تو بودیم، حال بیا برویم برای ما دعای باران بخوان، برخ به میان جمعیت آمد و چنین دعا کرد:

اللّهُمَّ ما هذا من فعالك و ما هذا من حلمك و ما الذي بدا لك انقضت عليك
عيونك أم عاندت الرّيح عن طاعتك أم نفذ ما عندك أم إشتد غضبك على
المدنّين، الست كنت غفّارا قبل خلق الخاطئين، خلقت الرّحمه و أمرت
بالعطف أم ترينا أنّك ممتنع أم تخشى الفوت فتعجل بالعقوبه.

خدایا! این خشکی و قحطی کار تو نیست، و این سختگیری بر بندگان از بردباری تو نیست. چه آشکار شده بر تو که چشمه های تو کم آب شده است؟! آیا بادهای فرمانبری تو روگردان شده اند؟! یا آنچه نزد توست به پایان

رسیده است؟! یا خشم بر گنهکاران شدت یافته است؟! آیا تو پیش از

ص: ۲۷۱

آفریدن معصیت کاران آمرزنده نبودى و رحمت را نیافریدی؟ مگر به

مهربانى دستور ندادى؟ آیا مى خواهی با این سخت گیرى شوکت خود را به ما

نشان دهی، آیا مى ترسى فرصت از دست برود و ما نمى ریم، پس قبل از مردن

ما در کیفر شتاب نمودی؟!

هنوز برخ نرفته بود که باران رحمت خدا سرازیر شد، و بارش بنی اسرائیل را فرا

گرفت. برخ در بازگشت به حضرت موسى علیه السلام گفت: دیدی چگونه با پروردگار

مشاخره کردم و او چگونه با من لطف و انصاف نمود.»(۱)

۱۶۲ - حکایتی در تفسیر قرآن

در کتاب پر قیمت «حقایق الاصول» مرجع بزرگ حضرت آیت الله العظمی حکیم

- رضوان الله تعالى علیه - به نقل از بعض اعظام است که با سید اسماعیل صدر و

حاجی نوری صاحب «مستدرک الوسائل» و سید حسن صدر که از بزرگان مراجع

شیعه است خدمت آخوند ملا فتحعلی سلطان آباد برای درس تفسیر رفتند.

آن مرد بزرگ که دارای قلب ملکوتی و نفس عرشى بود تفسیر آیه شریفه حَبَّبَ

إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ از سوره مبارکه حجرات را شروع کرد.

شب اول توضیح و تفسیر آیه برای آنان عجیب آمد که قبل از آن چنین چیزی به

نظر آنان نرسیده بود و در تفاسیر به آن اشاره نشده بود. دیگر وقت رفتند گفتاری غیر

گفتار روز قبل داشت، تا سى جلسه که هر جلسه همان آیه را بهتر و کامل تر از قبل

تفسیر کرد! (۲)

ص: ۲۷۲

تاریخ اسلام پر از نشانه های نفوذ عجیب قرآن در دل های مؤمنان است و حتی غیرمسلمانان که قلب های آماده ای داشتند با گوش دادن به صدای دلنشین آیات الهی به سوی حق مشتاق می شدند.

از نمونه های بارز تأثیر آیات قرآن کریم در قلب های مسلمانان صدر اسلام این که:

یکی از یاران پیامبر به نام ابو طلحه انصاری در مدینه نخلستان بسیار باشکوه و پر بار و زیبایی در رو به روی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله داشت که همگان از آن به نیکی سخن می گفتند، در آن چشمه آب زلالی بود که هر گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به آن باغ می رفت از آن آب میل می کرد و وضو می ساخت و همچنین آن باغ درآمد خوبی برای ابو طلحه داشت. پس از نزول آیه:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

هرگز به [حقیقت] نیکی [به طور کامل] نمی رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.

به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: می دانم که محبوب ترین اموال من همین باغ است ولی من می خواهم آنرا در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره ای برای رستاخیز من باشد. ای رسول خدا! پس آنرا در هر جا که مصلحت می دانی قرار بده.

پیامبر فرمود: آفرین بر تو، آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود. سپس فرمود: من صلاح می دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی و ابو طلحه به دستور حضرت عملکرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم

۱۶۴ - حکایتی در رزق

«حضرت موسی علیه السّلام فقیری را دید که از شدّت تهیدستی، برهنه روی ریگ های بیابان خوابیده است. چون نزدیک او رفت، فقیر گفت: ای موسی! دعا کن تا خداوند متعال رزق اندکی به من بدهد، از بی تابی، جانم به لب رسیده است. موسی علیه السّلام برای او دعا کرد و از آنجا (برای مناجات به کور طور) رفت. چند روز بعد موسی علیه السّلام از همان مسیر باز می گشت، دید همان فقیر را دستگیرند و جمعیتی بسیار دورش گرد آمده بودند. موسی علیه السّلام از مردم پرسید چه اتفاقی افتاده است؟ مردم گفتند: تا به حال پولی نداشته تازگی مالی به دست آورده و شراب نوشیده و نعره می کشد، نفس کش می طلبد و شخصی را کشته است. اکنون او را دستگیر کرده اند تا به عنوان قصاص، اعدام کنند.

خداوند در قرآن می فرماید:

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ

و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند.
پس موسی به حکمت الهی اقرار کرد و از جسارت و خواهش خود طلب آمرزش

و توبه نمود. (۲)

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۱۶۶/۱۱.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۱۷۰/۱۱.

از نمونه های تاریخی چنین بزرگانی که با قرآن کریم پیوند عارفانه داشته اند، «سیده نفیسه فرزند حسن بن زید بن حسن مجتبی علیه السلام، همسر اسحاق بن امام جعفر صادق علیه السلام، صاحب جلالت و فضیلت در خاندان رسالت و ولایت بوده است. او در خانه خود قبری ساخته و در آن مشغول به قرائت قرآن و اقامه نماز می شد و بدین حال توانست هزاران بار قرآن را ختم کند. هنگامی که در ماه مبارک رمضان لحظه رحلت او فرا می رسد به او گفتند: که روزه ات را باز کن. گفت: من سی سال است که از خداوند خواسته ام که او را در حال روزه دیدار کنم، هرگز چنین نکنم و اکنون وقت آن رسیده که خداوند دعایم را مستجاب کند.

سپس مشغول به قرائت سوره انعام شد و لحظه ای که به آیه لَّهُمْ دَارُ السَّلَامِ رسید، برای آنان بهشت آماده است، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

سیده نفیسه در ماه رمضان، سال دویست و هشتاد در دیار مصر دار فانی را به سوی دارالسلام وداع نمود و همسر او اسحاق خواست جنازه او را به مدینه منتقل کند تا در بقیع دفن نماید، پس مردم مصر از او خواستند که برای تبرک و زیارت جنازه پاکیزه او را باقی بگذارد و به او هدایای زیادی تقدیم کردند ولی او نپذیرفت. شبانگاه پیامبر صلی الله علیه و اله را در خواب زیارت نمود و حضرت به او فرمود:

ای اسحاق! دخترم را رها کن در مصر دفن شود، با اهل مصر درباره نفیسه مخالفت مکن، پس همانا رحمت خدا به برکت مقام او بر مردم نازل گشته و بلا از

آنان برطرف می شود.» (۱)

۱۶۶ - دعای خوب

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله همواره جویای حال یاران خود می شد. یکی از یارانش بیمار و

بستری شد به عیادت او رفت و بر بالینش نشست. پس از احوال پرسی، بیمار گفت:

یار رسول الله صلی الله علیه و اله نماز مغرب را با شما به جماعت خواندم، شما سوره قارعه را در

نماز خواندید، من آنچنان تحت تأثیر قرار گرفتم که به خدا عرض کردم، اگر در نزد تو

گنجه‌کارم، طاق عذاب آخرت را ندارم در همین دنیا مرا عذاب کن. اکنون رسول

خدا می بینی که بیمار شده ام.

پیامبر فرمود: دعای خوبی نکرده ای، چرا نگفتی:

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

پروردگارا! به ما در دنیا نیکی و در آخرت هم نیکی عطا کن، و ما را از

عذاب آتش نگاه دار.

آنگاه پیامبر برای او دعا کرد و او از بیماری نجات یافت.» (۱)

۱۶۷ - خشم هشام بن عبد الملک

روزی هشام بن عبد الملک، بر یکی از مستخدمان خود خشم گرفته و با

عصبانیت او را سرزنش می کرد. آن بیچاره ایستاده بود و در مقام عذرخواهی، طلب

عفو و گذشت و احسان می نمود.

در این حال هشام بر سر او فریاد کشید و گفت: هنوز در نزد من با فصاحت و

درشتی عرض اندام می کنی!؟

ص: ۲۷۶

آن خدمتگزار گفت: ای امیر! با آن همه گناه و جرمی که در نامه اعمال بندگان می باشد، آفریدگار جهان در روز قیامت به آنها فرصت می دهد که از خود دفاع کرده و با خداوند سخن بگویند، چنانکه در قرآن می فرماید: **كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا** هر انسانی برای برداشتن کیفر از خود به جدل و دفاع برمی خیزد.

مجرمان می توانند سخن بگویند و عذر خود را بیان کنند، چرا با تو سخن نتوان گفت! امیر گفت: ای وای بر تو! بگو آنچه می خواهی. سپس خشم او فرو نشست و او را آزاد کرد. (۱)

۱۶۸ - داستانی عجیب از مال حرام

علی بن ابی حمزه می گوید:

دوستی داشتم که در دستگاه بنی امیه نویسنده بود، از من خواست از حضرت صادق علیه السلام برای او وقت ملاقات بگیرم، حضرت اجازه داد. چون وارد شد سلام کرد و نشست و عرضه داشت: فدایت شوم، در ادارات بنی امیه نویسنده بودم و از اینرو مال فراوانی به دست آوردم.

حضرت فرمود: اگر بنی امیه کسی را نمی یافتند تا در تمام امور به آنان کمک دهد، امر مال و غنیمت و مسئله جنگ و امور سیاسی و اجتماعی، قدرت غارت کردن حق ما را نداشتند، اگر مردم آنان را رها می کردند چیزی جز آنچه در دست داشتند، نمی یافتند.

جوان عرض کرد: فدایت شوم راهی برای خروج از مال حرام جهت من هست؟ فرمود: اگر راهنمایی کنم می پذیری؟ عرضه داشت: آری، فرمود: از آنچه از این راه

به دست آورده ای بیرون شو، اگر صاحبان مال را می شناسی به آنان برگردان، اگر نمی شناسی از جانب آنان صدقه بده، در این صورت من بهشت را برای تو ضامنم! جوان زمانی طولانی سکوت کرد و سر به زیر انداخت، سپس گفت: فدایت شوم، انجام دادم.

او با ما به کوفه برگشت، چیزی نبود جز این که از آن جدا شد حتی از لباس ضروری بدنش، ما برای او لباس تهیه کردیم و مختصر نفقه ای به او می رساندیم. چیزی نگذشت که مریض شد، به عیادتش رفتیم، در یکی از عیادت ها او را به حال احتضار دیدم، چشم گشود و گفت: ای علی بن ابی حمزه! به خدا قسم! امام صادق علیه السلام به عهدش وفا کرد!

این را گفت و چشم از جهان بست. چون به خدمت امام رسیدم به من نگریست و فرمود: عهدم را نسبت به دوستت وفا کردم، گفتم: فدایت شوم، راست می گویی، او این مسئله را به وقت مرگش به من خبر داد. (۱)

۱۶۹ - چشمان گریان در قیامت

یوسف بن اسباط می گوید:

«پدرم برای من تعریف کرد که نیمه شبی به مسجد الحرام رفتم. صدای سوزناک جوانی که سر به سجده داشت توجه مرا به خود جلب نمود. نزدیک تر رفتم. شنیدم که در حالت سجود می گفت: صورت خاک آلودم برای آفریدگارم سجده کرد و او سزاوار سجده است. چون به نزدیک جوان رسیدم با کمال تعجب دیدم که او امام عارفان حضرت سجاد علیه السلام است که خاضعانه با خالق خویش نیایش می کند.

چون هوا روشن شد به سوی او شتافتم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چرا
آن همه خود را زحمت می دهی و در مشقت می اندازی، با اینکه بر همگان معلوم
است که خداوند تو را برتری داده و در نزد خود عزیز و ارجمند نموده است. امام
چون این سخنان را شنید، صدا به گریه بلند کرد و فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرمود:
تمامی چشمان در روز قیامت گریانند مگر چهار چشم:

۱ - چشمی که از ترس خداوند بگرید.

۲ - چشمی که در راه خدا نابینا شده باشد.

۳ - چشمی که به نامحرم نگاه نکرده باشد.

۴ - چشمی که شبانه و سحرگاه در حال سجده برای خداوند گریسته باشد.

آنگاه فرمود: خداوند چون بنده شب زنده دارش را می بیند به فرشتگان مباحثات
می کند و به آنها می گوید:

بنده ام را بنگرید که روحش نزد من و پیکرش در اطاعت من است. بستر

خواب را از ترس من رها کرده و رحمت مرا طلب می کند. شاهد باشید که من

او را آمرزیدم.»(۱)

۱۷۰ - خاطره ای درباره ریاضت نفس

شهید بهشتی رحمه الله خاطره جالبی از مسافرت خود در این زمینه می گوید:

«یکی از مشاهدات خودم را بگویم: وین پایتخت اتریش از شهرهای توریستی

است و از مراکز دیدنی آن کاخ سلاطین اتریش است. آخرین امپراتور آن «فرانتس

یوزف اول» است. در بازدید از آن کاخ، بخشی بود مربوط به حرم سرا که در آن

تخت و وسایل خواب و اتاق های خواب قرار داشت. در دفترچه راهنمایی که برای بازدیدکنندگان تهیه شده بود، نوشته شده بود که امپراتور در مواقعی که طبق برنامه به اندرون می رفت و در حرم سرا زندگی می کرد، بسیاری از اوقات و ساعاتش را در اتاق اختصاصی اش می گذراند، آن اتاق خصوصیاتی داشت. در این اتاق یک تخت فلزی سیمی و یک آفتابه و لگن دستی گذاشته شده بود. آب لوله کشی گرم و سرد در آن جا نبود. با آن که در اتاق های دیگر بود. او مانند یک افسر که چادری در میدان جنگ دارد، در اتاقش زندگی می کرد.

چرا؟ علت آن را هم در آن جا نوشته بود، برای اینکه هر زمان که حضورش در یکی از میدان های جنگ لازم بود، سست نباشد و نگوید: چگونه این کاخ و کاشانه را رها کنم و در چادر زندگی کنم، بنابراین به این صورت تمرین می کرد. (۱)

۱۷۱ - حکایت عیسی علیه السلام و عجب مردی کوتاه قد

امام صادق علیه السلام می فرماید:

یکی از یاران حضرت عیسی علیه السلام که قد کوتاهی داشت همیشه در کنار ایشان دیده می شد. در یکی از مسافرت ها که همراه عیسی علیه السلام بود، در راه به دریا رسیدند. حضرت عیسی علیه السلام با یقین خالص زمزمه کرد: «بسم الله» و بر روی آب حرکت کرد. آن مرد همراه، هنگامی که عیسی علیه السلام را بر روی آب دید با اطمینان گفت: «بسم الله» و روی آب راه افتاد تا به حضرت عیسی علیه السلام رسید ولی ناگهان دچار خودبینی و حسادت شد و با خود گفت:

عیسی روح الله علیه السلام روی آب راه می رود من هم روی آب راه می روم. بنابراین

علیه السّلام چه فضیلتی بر من دارد؟ هر دو روی آب راه می رویم. هماندم ناگهان زیر

آب رفت و فریادش بلند شد: ای روح الله! مرا بگیر و نجاتم ده!

حضرت عیسی علیه السّلام دستش را گرفت و از آب بیرون آورد و فرمود: ای مرد کوچک، مگر چه گفتی که در آب فرو رفتی؟ مرد کوتاه قد گفت: من گفتم: همانطور

که روح الله روی آب راه می رود من نیز روی آب راه می روم. پس با این حساب چه

فرقی بین ماست و خودبینی به من دست داد و به کیفرش گرفتار شدم.

حضرت عیسی علیه السّلام فرمود:

تو خود را در جایگاهی قرار دادی که شایسته نبودی، بدین جهت خداوند بر تو

غضب نمود، از آنچه گفتی توبه کن. مرد توبه کرد و به رتبه و مقامی که خدا برایش

قرار داده بود بازگشت و موقعیت خود را دریافت.

امام صادق علیه السّلام پس از نقل حکایت فرمود:

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا يَحْسَدَنَّ بَعْضُكُمْ بَعْضًا.

پس از خدا بترسید و پرهیزکار باشید و به همدیگر حسادت نورزید. (۱)

۱۷۲ - حقیقت نیاز در کلام ابوذر

روزی مهمانی بر ابوذر وارد شد، او که زندگی ساده ای داشت از مهمان معذرت

خواست که من بر اثر گرفتاری نمی توانم اکنون از تو پذیرایی کنم. من چند شتر در

فلان نقطه دارم، قبول زحمت کن بهترین آنها را بیاور تا قربانی کنم. میهمان رفت و

شتر لاغری با خود آورد.

ابوذر به او گفت: به من خیانت کردی، چرا چنین شتری آوردی؟ او در جواب

گفت: من فکر کردم روزی به شترهای دیگر نیازمند خواهی شد.

ابوذر گفت: روز نیاز من زمانی است که از این جهان چشم فرو می بندم و در قبرم

می گذارند، چه بهتر که برای آن روز ذخیره کنم با اینکه خداوند فرموده است:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

هرگز به [حقیقت] نیکی [به طور کامل] نمی رسید تا از آنچه دوست دارید

انفاق کنید. (۱)

۱۷۳ - توبه و نماز غفيله

در تاریخ آوردهاند که: روزی یزید بن معاویه به امام سجّاد علیه السّلام گفت: ای علی بن

الحسین علیه السّلام! اگر من توبه کنم توبه من پذیرفته می شود؟

حضرت فرمود: اگر در پس نماز مغرب نافله غفيله را بخوانی بخشیده می شوی!

حضرت زینب علیها السّلام در آن مجلس عرض کرد: ای پسر برادرم چه می گویی؟! او

قاتل حسین بن علی علیه السّلام است. امام سجّاد علیه السّلام فرمود: بله، اما او موفق به خواندن آن

نافله نمی شود. (۲)

۱۷۴ - حکایت بهلول تباش

و همچنین در برخی از تفاسیر قرآن، داستان بهلول تباش را برای شأن نزول این

آیه نقل کرده اند که چکیده آن به شرح زیر است:

«روزی جوانی گریان خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله رسید. او در حالی که به شدت

ص: ۲۸۲

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۱۰/۱۲.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۳۸/۱۲.

ناراحت بود گفت: از خشم خدا می ترسم حضرت فرمود: آیا شرک آورده ای؟ گفت:

نه، فرمود: آیا به حرام کسی را کشته ای؟ گفت: نه، فرمود: اگر گناهانت همانند کوه ها

بزرگ باشد باز خداوند آنها را می بخشد.

جوان گفت: گناه من از آسمان و زمین و عرش و کرسی بزرگتر است. فرمود:

گناهت از خدا هم بزرگ تر است. او گفت: نه، خدا از همه چیز برتر است. فرمود: برو

که خدای متعال گناه بزرگ را می آمرزد. سپس فرمود: حال گناه تو چیست؟ گفت: ای

رسول خدا صلی الله علیه و اله از روی شما شرم دارم که بازگو کنم، ولی حکایت من از این قرار

است که هفت سال نبش قبر می کردم و کفن های مردگان را بر می داشتم تا اینکه

روزی به هنگام نبش قبر به جسد دختری از انصار برخورد کردم بعد از آنکه او را

برهنه کردم شیطان مرا وسوسه کرد و با مرده او زنا کردم و ناگهان ندایی شنیدم که

گفت: وای بر تو از آتش...

هنگامی که سخن به اینجا رسید پیامبر صلی الله علیه و اله سخت برآشفته و فرمود: این فاسق

را بیرون کنید. تو چقدر به دوزخ نزدیک هستی.

جوان بیرون آمد و سخت گریه کرد و سر به بیابان گذاشت و می گفت: ای خدای

محمد صلی الله علیه و اله اگر توبه مرا می پذیری پیامبرت را از آن باخبر کن و گرنه آتش از آسمان

بفرست و مرا بسوزان و از کیفر سوزان آخرت راحت کن، در اینجا پیک وحی بر

حضرت نازل شد و آیه قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ.. را بر آن حضرت قرائت نمود.

و به نقل دیگری پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله در حالی که تبسم بر لب داشت، آیاتی را

تلاوت کرد و به اصحاب فرمود: کیست که مکان جوان را به ما نشان دهد؟

حضرت به همراه یارانش، بهلول را در بین صخره ها یافتند و پیامبر صلی الله علیه و اله خاک ها

را از سر و روی او پاک نمود و فرمود: ای بهلول! بشارت باد تو را که از آزاد شدگان
آتش هستی. و به اصحاب خویش فرمود: اینگونه گناهان را جبران کنید چنان که این

ص: ۲۸۳

۱۷۵ - نزول آیه توبه و عکس‌العملی شیطان

در حدیثی پرمغز و تکان دهنده از امام صادق علیه السلام نقل گردیده است که آیه:

وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ
يَعْلَمُونَ

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را

یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا

گناهان را می‌آمرزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده‌اند، یا

فشاری نمی‌کنند.

هنگامی که آیه توبه نازل شد ابلیس بالای کوه ثور در مکه رفت و با صدای بلند

فریاد کشید و سران لشکرش را فراخواند. آنان گفتند: ای سرور ما! چه شده است که

ما را فراخوانده‌ای؟! ابلیس گفت: آیه ای نازل شده (که پشت مرا می‌لرزاند و مایه

نجات بشر است) چه کسی می‌تواند با آن مقابله کند؟

یکی از شیاطین گفت: من می‌توانم با نقشه ام چنین و چنان کنم. ابلیس طرح او را

پذیرفت! دیگری برخاست و نقشه خود را ارایه کرد باز هم نپذیرفت. سپس

شیطانی به نام خناس ایستاد و گفت: من از عهده آن برمی‌آیم. ابلیس گفت: از چه

راهی؟ خناس گفت: آنان را با وعده‌ها و آرزوها سرگرم می‌کنم تا آلوده به گناه شوند

و هنگامی که مرتکب گناه شدند، توبه و استغفار را از یادشان می‌برم. ابلیس گفت:

تو می توانی از عهده این کار بر آیی. این مأموریت را تا قیامت به تو سپردم. (۱)

۱۷۶ - حکایت موسی علیه السلام و بلعم باعورا

در تاریخ آمده که: زنا موجب نابودی جمع زیادی گردیده است. یکی از وقایع

تاریخ داستان موسی علیه السلام و بلعم است که نوشته اند:

وقتی موسی علیه السلام در وادی تیه از دنیا رفت، یوشع بن نون وصی او بنی اسرائیل را

به همراه خود برداشت و برای فتح شهرهای شام (یا شهر اریحا) حرکت کرد، و

چون به آنجا رسید و شهر را محاصره کرد، حاکم شهر، بلعم باعورا که در اثر عبادت

مستجاب الدعوه بود خواست و به او گفت: باید بروی و بر یوشع و لشگریانش

نفرین کنی. بلعم برخواست و بر الاغ خود سوار شد و به راه افتاد، ولی الاغ اطاعت

نکرده و بالاخره آن حیوان را زیر ضربات شلاق کشت و خود پیاده برای نفرین

رفت، ولی جریانی دید که نتوانست نفرین کند و بالاخره نزد حاکم آمد، گفت: راهی

برای نفرین بر این ها نیست، اما برای نابود ساختن اینها راه دیگری را به شما نشان

می دهم و آن راه این است که زنان زناکار و فواحش را زینت کنید و به عنوان خرید و

فروش میان آنها بفرستید و راه دلربائی را به آنان بیاموزید و آنها را تعلیم کنید که اگر

کسی از لشگریان یوشع خواست با آنها در آویزد از او ممانعت نکنند.

دستور بلعم را اجرا کردند و در نتیجه رفت و آمد زنان زناکار، لشگریان یوشع با

زنان در آمیختند و به نوشته مورخان در نتیجه شیوع این عمل در میان لشگریان،

مرض طاعون در آنها پیدا شد و در فاصله چند روز هفتاد یا نود هزار نفر آنها

مردند. (۲)

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۲۵۰/۱۲.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۴۰/۱۲.

۱۷۷ - جعفر کذاب، مدعی دروغین امامت

یکی از کسانی که ادعای به ناحق امامت نمود، جعفر بن علی النقی برادر امام حسن عسکری علیه السلام است. او مردی فاسد و عیاش و دروغگو بود. پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام به دروغ ادعای امامت نمود و در این برنامه بسیار آشکارا اصرار می کرد و گروهی از مردم را هم به گمراهی و هلاکت کشاند. او در سال ۲۷۱ به سن چهل و پنج سالگی در سامرا درگذشت.

حضرت حجه بن الحسن علیه السلام در پاسخ نامه پرسش های اسحاق بن یعقوب فرمودند:

اما درباره عمویم جعفر و فرزندانش، امر آنها همانند امر برادران یوسف است.

ابو خالد کابلی می گوید: به حضرت امام سجّاد علیه السلام عرض کردم: امام بعد از شما کیست؟ فرمود:

فرزندم محمد که دانش را می شکافد. پس از او فرزندش جعفر است که نام او

نزد ساکنان آسمان صادق است. عرض کردم: چرا نام او صادق است؟ فرمود:

زیرا پنجمین فرزندش به نام جعفر به دروغ ادعای امامت نماید، او در نزد

خدا جعفر کذاب است که بر خدا دروغ می بندد در این وقت اشک های امام

جاری شده و فرمود: گویا می بینم همان جعفر کذاب خلیفه ستمگر زمان را

و ادار به جستجوی ولی خدا و امام غائب که خدا حافظ اوست، می کند. پس

همانطور شد که فرموده بود.

حضرت حجه ابن الحسن علیه السلام در برخی قضایا که جعفر با ادعای خود حکم

می کرد، ظاهر شده و او را رسوا می ساخت، وقتی که امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود، یارانش در خانه آن حضرت گرد آمدند تا بر ایشان نماز بخوانند ناگهان دیدند نوجوانی نورانی آمد و دامن جعفر را گرفت و او را از کنار پدرش دور کرد و خود بر جنازه پدرش نمازش خواند و جعفر کذاب مات و مبهوت مانده بود و قدرت سخن گفتن نداشت وقتی نماز بر پدرش پایان یافت از میان مردم ناپدید گشت. (۱)

۱۷۸ - حکایت تمسخر حکم بن ابی العاص

حکم بن ابی العاص (پدر مروان که فرزندانش بعدها به خلافت رسیدند) از دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه و اله در مکه بوده و بسیار آن حضرت را می آزرده و از همین جهت او و پسرش مروان را از مدینه به طائف تبعید کرد و از جمله اذیت های وی نسبت به آن حضرت، این بود که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله در کوچه های مکه راه می رفت و حکم بن ابی العاص آن بزرگوار را می دید. پشت سر آن حضرت می آمد و از روی مسخره راه رفتن و حرکات آن حضرت را تقلید می کرد و به این وسیله دشمنان اسلام و مشرکان را می خندانده.

بالآخره روزی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله روی خود را برگرداند و همچنان که وی مشغول تقلید رفتار آن حضرت بود، به او فرمود: «کن ذلک» یعنی «همچنین باش»، از آن پس تا وقتی که مرگش رسید، بدنش به حال رعشه باقی بود و همیشه حالت ارتعاش داشت. (۲)

ص: ۲۸۷

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۴۷/۱۲.

۲- (۲) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۳۵۱/۱۲.

امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل نمود که هنگام نزول آیه الکرسی، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود:

آیه الکرسی، آیه ای است که از گنج عرش نازل شده و زمانی که این آیه نازل گشت، هر بتی که در جهان ایستاده بود با صورت به زمین افتاد.

در این زمان ابلیس ترسید و به قوم خود گفت:

امشب حادثه ای بزرگ اتفاق افتاده است، من جستجو کنم آن حادثه چه بوده است. ابلیس جهان را گشت تا به شهر مدینه رسید، از مردی در آن شهر پرسید:

دیشب چه اتفاقی افتاده است؟

آن مرد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله به ما فرمود:

آیه ای از گنج عرش نازل شده است که بت های جهان به خاطر آنبر زمین

افتاده اند. سپس ابلیس این واقعه را به قوم خود خبر داد. (۱)

۱۸۰ - تفسیری از جهنم

وقتی که این آیه:

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ

و مسلما دوزخ، وعده گاه همگی آنان است. * برای آن هفت در است، برای

هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده اند.

ص: ۲۸۸

بر پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شد، چنان گریه می کرد که اصحاب از گریه او به گریه افتادند و

کسی نمی دانست جبرئیل با خود چه وحی کرده است که پیامبر این چنین گریان

شده است:

یکی از اصحاب به در خانه دختر پیامبر رفت و داستان نزول وحی و گریه

پیامبر صلی الله علیه و اله را شرح داد. فاطمه علیها السلام از جای حرکت کرد. چادر کهنه ای که دوازده جای

آنبه وسیله برگ خرما دوخته شده بود، بر سر نمود و از منزل خارج شد.

چشم سلمان فارسی به آن چادر افتاد و در گریه شد و با خود گفت: پادشاهان

روم و ایران لباس های ابریشمین و دیبای زربافت می پوشند، ولی دختر پیامبر

چادری چنین دارد و در شگفت شد!

وقتی فاطمه علیها السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و اله آمد، حضرتش به سلمان فرمود: دخترم از آن

دسته ای است که در بندگی، بسیار پیشی و سبقت گرفته است.

آنگاه فاطمه علیها السلام عرض کرد: بابا چه چیز شما را محزون کرده است؟ فرمود:

آیه ای را که جبرئیل آورده. سپس آن آیه را برای دخترش خواند:

فاطمه از شنیدن جهنم و آتش عذاب چنان ناراحت شد که زانویش قدرت

ایستادن را از دست داد و بر زمین افتاد و می گفت: وای بر کسی که داخل آتش شود.

سلمان گفت: ای کاش گوسفند بودم و مرا می خوردند و پوستم را می دریدند و

اسم آتش جهنم را نمی شنیدم.

ابوذر می گفت: ای کاش مادر مرا زاییده بود که اسم آتش جهنم را بشنوم.

مقداد می گفت: کاش پرنده ای در بیابان بودم و مرا حساب و عقابی نبود و نام

آتش جهنم را نمی شنیدم.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کاش حیوانات دزنده پاره پاره ام می کردند و مادر مرا

نزاییده بود و نام آتش جهنم را نمی شنیدم.

ص: ۲۸۹

آنگاه دست خود را بر روی سر گذاشته و شروع به گریه نمود و فرمود:

آه، چه دور است سفر قیامت، وای از کمی توشه، در این سفر قیامت، آنها را به سوی آتش می برند، مریضانی که در بند اسارتند و جراحات آنان مداوا نمی شود، کسی بندهایشان را نمی گشاید، آب و غذای آنها از آتش است و در جایگاه های مختلف جهنم زیر و رو می شوند. (۱)

۱۸۱ - حکایت امام سجّاد علیه السّلام با عبد الملک

در تاریخ آمده است که:

عبدالملک بن مروان، حاکم خود کامه عصر امامت امام زین العابدین علیه السّلام خبر دار شده بود که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و اله در اختیار امام سجّاد علیه السّلام است. پس تصمیم گرفت تا آن یادگار ارزشمند را از هر راه ممکن به چنگ آورد و از آن بهره سیاسی و دنیایی ببرد، پس سربازی را نزد آن حضرت فرستاد و درخواست کرد که حضرت شمشیر را برای وی بفرستد و در نامه، اضافه کرد که هر کاری داشته باشید به سرعت آن را انجام خواهم داد.

امام علیه السّلام به صراحت، جواب رد داد. عبدالملک به شدت خشمگین شده بود. بار دیگر نامه ای تهدیدآمیز نوشت که اگر شمشیر را نفرستی، حقوق تو را از بیت المال قطع خواهم کرد و تو به سختی زندگی، دچار خواهی شد.

امام بدون ذره ای خوف در پاسخ نوشت:

اما بعد: خداوند متعال، خود عهده دار شده است که بندگان پرهیزکارش را از

امور ناخوشایند نجات بخشد و از آنجا که گمان ندارند، روزی دهد و در قرآن

می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ

مسلم خدا از مؤمنان دفاع می کند، قطعاً خدا هیچ خیانت کار ناسپاسی را

دوست ندارد.

بنگر که کدام یک از ما بیشتر مشمول این آیه هستیم. [\(۱\)](#)

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - تفسیر و شرح صحیفه سجادیه: ۴۱۸/۱۲.

- ۱ - عبادت زین العابدین علیه السلام ۷
- ۲ - مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام اصمعی. ۷
- ۳ - مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام طاووس فقیه ۸
- شخصیت زین العابدین علیه السلام ۱۲
- ۵ - امام سجاد علیه السلام و برخورد با عبدالملک ۱۳
- ۶ - امام سجاد علیه السلام و عبد الله مبارک. ۱۴
- ۷ - برخورد الهی با مردی تندخو ۱۶
- ۸ - رفتار با جذامیان. ۱۷
- ۹ - گذشت از استاندار معزول ۱۷
- ۱۰ - احساس امنیت ۱۸
- ۱۱ - توجه به فقرا ۱۹
- ۱۲ - عهده دیون ۱۹
- ۱۳ - مسافر مسجد. ۱۹
- ۱۳ - روزی حلال ۲۰
- ۱۵ - تسلیم محض ۲۵
- ۱۶ - فرو خوردن خشم ۲۱
- ۱۷ - در برخورد با تمسخر. ۲۱

- ۱۸ - واقعه ای حیرت آور. ۲۲
- ۱۹ - محبت و عدالت ۲۳
- ۲۰ - نهایت جود و کرم ۲۳
- ۲۱ - رسیدگی به نیازمندان ۲۴
- ۲۲ - بی اعتنایی به زر و زیور دنیا ۲۴
- ۲۳ - معجزه اخلاقی ۲۵
- ۲۳ - صله ارحام. ۲۸
- ۲۵ - برخورد با ناسزا ۲۸
- ۲۶ - برد با ری ۲۹
- ۲۷ - اسوه فضیلت ۲۹
- ۲۸ - برکتی عجیب از دو قرص نان ۳۰
- ۲۹ - امام سجاد علیه السلام و هشام. ۳۲
- ۳۰ - «الحمد لله» در عمل اهل الله ۳۴
- ۳۱ - مال و ثروت یا آزمایش بزرگ الهی ۳۵
- ۳۲ - حکایت سلمان و ابو درداء ۴۰
- ۳۳ - خرج کردن وقت در کلام امام باقر علیه السلام ۴۱
- ۳۳ - شهید دوم و ارزش وقت ۴۲
- ۳۵ - سید مهدی قزوینی و ارزش وقت ۴۴
- ۳۶ - حکایتی از استاد الهی قمشهای. ۴۶
- ۳۷ - نصیحتی از شقیق بلخی. ۴۷

۳۸ - مکاشفه ای در وضع برزخ ۴۸

۳۹ - داستانی عبرت آموز از سلمان ۴۹

۴۰ - داستانی عجیب از برزخ مردگان. ۵۱

۴۱ - خاطره مؤلف درباره برزخ مردگان ۵۳

ص: ۲۹۳

- ۳۲ - کرامت هایبی از محدث قمی ۵۵
- ۴۳ - دیدار آقا سید جمال الدین گلپایگانی با برزخ و برزخیان ۵۷
- ۴۴ - شرط قبولی توحید ۵۹
- ۴۵ - فرمانبرداری و جلب رضایت حق از راه حمد ۵۹
- ۳۶ - سرگذشت پر آشوب ۶۰
- [محمد صلی الله علیه و اله در اناجیل اربعه] ۶۱
- [حکایاتی دیگر از فخر الاسلام] ۶۸
- ۴۷ - ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله ۶۹
- ۴۸ - ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله در کلام ابن هشام ۷۲
- ۴۹ - ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله در کلام مجلسی ۷۳
- ۵۰ - ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله از زبان مادر گرامیش ۷۳
- ۵۱ - حوادث عجیب و غریب زمان ولادت پیامبر صلی الله علیه و اله ۷۶
- ۵۲ - عهد شیرخوارگی و کودکی. ۷۸
- ۵۳ - قدوم شیرخواره و نزول برکات بر آل سعد ۸۰
- ۵۴ - سرپرستی ابو طالب از پیامبر ۸۳
- ۵۵ - سفر با برکت ۸۴
- ۵۶ - داستان اعجاب انگیز بحیرای راهب ۸۶
- ۵۷ - مهمانی بحیرای راهب ۸۷
- ۵۸ - دوران جوانی ۹۴
- ۵۹ - ملاقات محمد صلی الله علیه و اله با خدیجه علیها السلام برای تجارت ۹۵

۶۰ - پیامبر و حلف الفضول ۹۷

۶۱ - ازدواج پیامبر صلی الله علیه و اله ۹۹

۶۲ - خواستگاری از حضرت خدیجه علیها السلام ۱۰۳

۶۳ - ارتحال حضرت خدیجه علیها السلام ۱۰۵

ص: ۲۹۴

- ۶۴ - بازسازی کعبه ۱۰۶
- ۶۵ - اشتباه برخی مورخان ۱۰۹
- ۶۶ - بعثت در کلام امام عسکری علیه السلام ۱۱۰
- ۶۷ - عفو و گذشت پیامبر از دختر حاتم ۱۱۲
- ۶۸ - مقاله نورمان و نسان پل ۱۱۳
- ۶۹ - اسلام سلمان فارسی ۱۱۴
- ۷۰ - صورت برزخی اعمال از نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله ۱۲۱
- ۷۱ - دیوانه های شهر ۱۲۴
- ۷۲ - حکایتی از علامه طباطبایی ۱۲۴
- ۷۳ - نفس در کلام میبیدی ۱۲۵
- ۷۳ - فقط حرف خدا ۱۲۵
- ۷۵ - داستانی عجیب از فضیل و هارون ۱۲۷
- ۷۶ - نکته ای بس عجیب در وضع امیر المؤمنین علیه السلام ۱۲۷
- ۷۷ - حکایتی در مبارزه با نفس ۱۲۸
- ۷۸ - بندگی حقیقی ۱۲۹
- ۷۹ - اسلام مرد یهودی ۱۳۰
- ۸۰ - نکته ای لطیف ۱۳۰
- ۸۱ - داستان فضیل عیاض و داود طایی ۱۳۱
- هشت غم داود طایی ۱۳۲
- غم هول مطلق ۱۳۲

غم منزل گور ۱۳۳

غم جواب دو ملک ۱۳۴

غم نفخه صور ۱۳۴

غم محشر ۱۳۵

ص: ۲۹۵

غم موقف حساب ۱۳۵

غم ترازوی اعمال ۱۳۶

غم قهر خدا ۱۳۶

۸۲ - سلمان فارسی و برادر دینی ۱۳۷

۸۳ - نصیحت زناکار ۱۳۸

۸۳ - ذکاوت امیر کبیر ۱۳۸

۸۵ - هجرت اصحاب به حبشه ۱۳۹

۸۶ - گذشت پیامبر با وجود قدرت ۱۴۱

۸۷ - روح بلند مرتبه پیامبر در برخورد با ابن خولی ۱۴۲

۸۸ - داستان هجرت اصحاب به حبشه ۱۴۲

۸۹ - سخنان امام صادق علیه السلام با طیب هندی در شگفتی های خلقت انسان ۱۴۶

۹۰ - مبارزه با نفس در پیری ۱۵۰

۹۱ - عظمت ابن ثبیط و تبلیغ دین ۱۵۰

۹۲ - آدم و مکاره ۱۵۳

۹۳ - نوح و مکاره ۱۵۵

۹۳ - ابراهیم و مکاره ۱۵۹

۹۵ - ایوب و مکاره ۱۶۲

۹۶ - موسی و مکاره ۱۶۴

۹۷ - مکاره یعقوب و یوسف ۱۶۷

۹۸ - حقیقت بلا در کلام بهاء الدین ولد ۱۶۷

۹۹ - عبادت بی معرفت ۱۶۸

۱۰۰ - فرمانفرمایی قتیبه بن کلثوم ۱۶۹

۱۰۱ - داستان رهایی از غار. ۱۷۰

۱۰۲ - داستان ابو جعفر همدانی و عقد مروارید ۱۷۴

ص: ۲۹۶

- ۱۰۳ - داستانی در رزاقیت خدا ۱۷۶
- ۱۰۴ - دعایی برای فرج بعد از شدت ۱۷۷
- ۱۰۵ - دعای کرب و اثر آن ۱۷۹
- ۱۰۶ - داستان زندان ابراهیم تیمی با شخصی از بحرین ۱۸۰
- ۱۰۷ - داستان ابو سعید بقال در زندان حجاج ۱۸۱
- ۱۰۸ - دعای خفی اللطف و نجات از مرگ ۱۸۲
- ۱۰۹ - داستان ابوالحسن بن ابی طاهر و فرزندش در زندان ۱۸۴
- ۱۱۰ - داستان محمد بن زید علوی و شخصی از بنی امیه ۱۸۶
- ۱۱۱ - حکایتی از اثر دیانت و امانت ۱۹۰
- ۱۱۲ - واقعه بدر و فراهم آمدن اسباب پیروزی ۱۹۴
- [نتایج واقعه بدر] ۱۹۸
- ۱۱۳ - حسن خلق و سخاوت در پیام جبرئیل ۲۰۸
- ۱۱۳ - آرامش در کنترل عصب ۲۰۹
- ۱۱۵ - عفو و گذشت مردان الهی ۲۱۰
- ۱۱۶ - داستانی عجیب در حسد ۲۱۱
- ۱۱۷ - حسادت به حضرت عیسی علیه السلام ۲۱۲
- ۱۱۸ - حکایتی از حاج سید محمد فشارکی ۲۱۳
- ۱۱۹ - داستان قارون و ثروت او ۲۱۴
- ۱۲۰ - داستانی در سوء عاقبت ۲۱۹
- ۱۲۱ - عبد الملک مروان و عاقبت او ۲۲۰

۱۲۲ - عاقبت عابدی از قوم موسی علیه السلام ۲۲۰

۱۲۳ - عاقبت به خیری فضیل ۲۲۱

۱۲۳ - داستانی عجیب از ثروتمند و فقیر ۲۲۲

۱۲۵ - رفیق گمراه کننده ۲۲۳

ص: ۲۹۷

- ۱۲۶ - صبر بر امراض ۲۲۴
- ۱۲۷ - داستانی از حاج محمد تهرانی ۲۲۵
- ۱۲۸ - نجات غمدیدگان دل شکسته ۲۲۶
- ۱۲۹ - نجات یونس از قعر دریا و شکم ماهی ۲۲۹
- ۱۳۰ - داستانی عجیب از عنایت الهی ۲۳۵
- ۱۳۱ - خوش رفتاری امام سجاد علیه السلام ۲۳۷
- ۱۳۲ - حکایت ۲۳۸
- ۱۳۳ - حکایت اذیت همسایه ۲۴۰
- ۱۳۴ - ترک سرزنش ۲۴۰
- ۱۳۵ - سرنگونی دشمن در تحمل رنج و اندوه ۲۴۱
- ۱۳۶ - حکایت قارون ۲۴۲
- ۱۳۷ - یقین امام سجاد علیه السلام ۲۴۸
- ۱۳۸ - حکایتی اندر غم مرگ و فردای قیامت ۲۴۹
- غم وقت مرگ ۲۵۰
- غم قرار گرفتن در منزل گور ۲۵۱
- غم فریاد دو فرشته ۲۵۱
- غم نفخه صور ۲۵۱
- غم ورود به محشر ۲۵۲
- غم موقف حساب ۲۵۲
- غم وقت میزان ۲۵۳

غم عاقبت امر ۲۵۳

۱۳۹ - احسان به پدر و مادر ۲۵۴

۱۴۰ - رضایت مادر ۲۵۵

۱۴۱ - پدر در پیری ۲۵۶

ص: ۲۹۸

- ۱۴۲ - فرزند صالح ۲۵۶
- ۱۳۳ - ثواب مرگ فرزند ۲۵۷
- ۱۴۴ - حکایت حلّوای معاویه و ابو الاسود ۲۵۷
- ۱۴۵ - اسم اعظم خدا ۲۵۸
- ۱۴۶ - دو حکایت در اسراف ۲۵۹
- ۱۴۷ - توبه سبب استجاب دعا ۲۵۹
- ۱۴۸ - چند داستان عجیب در مسئله توبه ۲۶۱
- ۱۴۹ - توفیق خودداری از معصیت ۲۶۳
- ۱۵۰ - استغفار و رفع اندوه و فقر ۲۶۴
- ۱۵۱ - گفتار عبدالله بن یعفور با امام صادق علیه السلام ۲۶۴
- ۱۵۲ - گفتار مفضل بن عمران با امام صادق علیه السلام ۲۶۵
- ۱۵۳ - شب زنده داری و زیبایی چهره ۲۶۶
- ۱۵۴ - داستانی در رابطه با نماز شب ۲۶۶
- ۱۵۵ - حکایت جنید و اثر سحرخیزی ۲۶۸
- ۱۵۶ - عفو و گذشت مالک اشتر ۲۶۸
- ۱۵۷ - گذشت پیامبر صلی الله علیه و اله از قاتل حمزه ۲۶۹
- ۱۵۸ - گذشت امام حسین علیه السلام از حرّ بن یزید ریاحی ۲۶۹
- ۱۵۹ - حکایت امام سجّاد علیه السلام با راهزن ۲۶۹
- ۱۶۰ - گرفتار شهوت ۲۷۰
- ۱۶۱ - حکایت موسی علیه السلام و برخ الأسود ۲۷۰

۱۶۲ - حکایتی در تفسیر قران ۲۷۲

۱۶۳ - حکایتی در نفوذ آیات قران مجید ۲۷۳

۱۶۴ - حکایتی در رزق ۲۷۴

۱۶۵ - حکایت سیده نفیسه ۲۷۵

ص: ۲۹۹

۱۶۶ - دعای خوب ۲۷۶

۱۶۷ - خشم هشام بن عبدالملک ۲۷۶

۱۶۸ - داستانی عجیب از مال حرام ۲۷۷

۱۶۹ - چشمان گریان در قیامت ۲۷۸

۱۷۰ - خاطره ای درباره ریاضت نفس ۲۷۹

۱۷۱ - حکایت عیسی علیه السلام و عجب مردی کوتاه قد ۲۸۰

۱۷۲ - حقیقت نیاز در کلام ابوذر ۲۸۱

۱۷۳ - توبه و نماز غفیله ۲۸۲

۱۷۴ - حکایت بهلول تباش ۲۸۲

۱۷۵ - نزول آیه توبه و عکس العمل شیطان ۲۸۴

۱۷۶ - حکایت موسی علیه السلام و بلعم باعورا ۲۸۵

۱۷۷ - جعفر کذاب، مدعی دروغین امامت ۲۸۶

۱۷۸ - حکایت تمسخر حکم بن ابی العاص ۲۸۷

۱۷۹ - عظمت آیه الکرسی ۲۸۸

۱۸۰ - تفسیری از جهنم ۲۸۸

۱۸۱ - حکایت امام سجاد علیه السلام با عبدالملک ۲۹۰

ص: ۳۰۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

